شرح و حواشی اصول کافی (۱۲)

تحفة الأولیاء

(ترجمه اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی
(متوفی سال ۱۲۳۷ ق)

جلد (۴-۱)

تحقیق

محسن عرفانی

بنیاد فرهنگی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف (۱۱۲)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)/ محمد علی بن محمد حسن الاردکانی ؛ تحقیق محمد مرادی

مشخصات نشر : قم: دار الحدیث، 1389.

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : شروح و حواشی الکافی؛12

پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛184

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقه الاسلام کلینی(ره)؛15؛18

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : ج.4.(چاپ دوم : 1389)

یادداشت : جلد چهارم تحقیق عبدالهادی مسعودی می باشد

شماره کتابشناسی ملی : 2491079

جلد 1

اشاره

یادداشت دبیر علمی کنگرهکتاب شریف الکافی، تألیف ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی رحمه الله، مهم ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به شمار می رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در عرصه های مختلف دینی است، به جهت ویژگی های منحصر به فرد، محور شکل گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح ها و تعلیقه ها و ترجمه های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است. آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» را به بزرگداشت ثقه الاسلام کلینی اختصاص داده است. اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت اند از: 1. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقه الاسلام کلینی 2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیهم السلام 3. تحقیق و پژوهش در میراث ثقه الاسلام کلینی 4. شناخت جایگاه و تأثیرگذاری کتاب الکافی. کمیته علمی کنگره، پس از برگزاری کنگره بزرگداشت ابوالفتوح رازی در پاییز 1384، کار برنامه ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه ها را در دستور کار قرار داد: 1. تصحیح و تحقیق آثار مخطوط مربوط به الکافی (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و...) 2. گشودن افق های تازه پژوهشی در زمینه الکافی 3. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش های مربوط به الکافی 4. به دست دادن نسخه تحقیق شده از کتاب الکافی 5. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و الکافی و ارائه آنها در قالب DVD (لوح چند منظوره دیجیتال). آنچه کمیته علمی در مدت دو سال و اندی تلاشْ بِدان دست یافت و هم زمان با برگزاری کنگره ارائه می گردد، از این قرار است: یک. نسخه تحقیق شده الکافی دو. شروح و تعلیقه های الکافی سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره چهار. ویژه نامه های مجلاّت پنج. خبرنامه کنگره شش. DVD (لوح چند منظوره دیجیتال). اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می افکنیم:

.

یک. الکافیکتاب الکافی، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب گذاری، به همراه تعلیقه هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوینی به زیور طبع، آراسته می گردد.

دو. شروح و تعلیقه های الکافیبر کتاب الکافی، شروح و تعلیقه های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به چاپ رسیده است. کمیته علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضه آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید: 1. الشافی فی شرح الکافی، ملاّ خلیل بن غازی قزوینی (م 1089ق)2جلد 2. صافی [در شرح کافی]، ملاّ خلیل بن غازی قزوینی (م 1089ق)2جلد 3. الحاشیه علی اُصول الکافی، ملاّ محمد امین استرآبادی (م 1036ق)1جلد 4. الحاشیه علی اُصول الکافی، سید احمد علوی عاملی (زنده در 1050ق)1جلد 5. الحاشیه علی اُصول الکافی، سید بدرالدین حسینی عاملی (زنده در 1060ق)1جلد 6. الکشف الوافی فی شرح اُصول الکافی، محمد هادی بن محمد معین الدین آصف شیرازی (م 1081ق)1جلد 7. الحاشیه علی اُصول الکافی، میرزا رفیعا (م 1082ق)1جلد 8. الهدایا لشیعه أئمّه الهدی (شرح اُصول الکافی)، شرف الدین محمد بن محمدرضا مجذوب تبریزی (قرن 11ق)2جلد 9. الذریعه إلی حافظ الشریعه (شرح اُصول الکافی)، رفیع الدین محمد بن محمد مؤمن گیلانی (قرن11ق)2جلد 10 و 11. الدرّ المنظوم، شیخ علی کبیر (م1104ق) و الحاشیه علی اُصول الکافی، شیخ علی صغیر (قرن 12)1جلد 12. تحفه الأولیاء (ترجمه اُصول الکافی)، محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی (زنده در 1237ق)4جلد 13. شرح فروع الکافی، محمد هادی بن محمدصالح مازندرانی (م 1120ق)5جلد 14. البضاعه المزجاه (شرح روضه الکافی)، محمد حسین بن قاریاغْدی (م1089ق)2جلد 15. منهج الیقین (شرح وصیت امام صادق علیه السلام به شیعیان)، سید علاء الدین محمد گلستانه (م 1110 ق) 1جلد 16. مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی2جلد

.

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگرهمنظور از این عنوان، آثار تولیدی کمیته علمی است. در این حوزه، این آثار عرضه می گردد: 1. حیاه الشیخ الکلینی/ثامر العمیدی1جلد 2. توضیح الأسناد المشکله فی الکتب الأربعه أسناد الکافی / سید محمدجواد شبیری2 جلد 3. العنعنه من صیغ الأداء للحدیث الشریف فی الکافی / سید محمدرضا حسینی جلالی1جلد 4. کافی پژوهی در عرصه نسخه های خطی / علی صدرایی خویی با همکاری سیّد صادق اشکوری1 جلد 5. کتاب شناسی کلینی و کتاب الکافی / محمد قنبری1 جلد 6. شناخت نامه کلینی و الکافی / محمد قنبری4 جلد 7. کافی پژوهی (گزارش پایان نامه های مرتبط با کلینی والکافی) / سید محمدعلی ایازی1جلد 8. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران7 جلد 9. مصاحبه ها و میزگردها1جلد

.

چهار. ویژه نامه های مجلاتمجله های آینه پژوهش، سفینه، علوم حدیث و برخی دیگر از نشریات، هم زمان با برپایی کنگره، ویژه نامه هایی منتشر می کنند.

پنج. خبرنامهخبرنامه کنگره که به اطلاع رسانی پیش از برپایی کنگره می پردازد، تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن منتشر خواهد شد.

شش. DVDنرم افزار مجموعه آثار کنگره، همراه با برخی از نسخه های خطّی الکافی، و نیز دیگر شروح، تعلیقه ها و ترجمه های چاپ شده الکافی در قالب DVD ارائه خواهد شد. *** در پایان، از همه فرهیختگان و اندیشه مندان، سازمان ها و نهادهای علمی پژوهشی که در به ثمر رسیدن این همایشْ سهم داشته اند، سپاس گزاری می شود، بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، حضرت آیه اللّه محمدی ری شهری، شورای عالی سیاست گذاری، شورای علمی کنگره، کمیته بین الملل، کمیته اجرایی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، مدیران و محققان پژوهشکده علوم و معارف حدیث، مسؤلان، اساتید و دانشجویان دانشکده علوم حدیث ، مسؤلان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دارالحدیث. مهدی مهریزی دبیر کمیته علمی بهار 1387

.

آغاز سخنکتاب کافی از زمان تدوین و تألیف از حدود یازده قرن پیش تا کنون در کانون توجه همه حدیث پژوهان و دانشمندان شیعه بوده است و تبدیل به مرجعی شده که هیچ فقیه و محدثی و هیچ عالم و دانشوری از مراجعه به آن بی نیاز نیست. کافی نخستین کتابی است که احادیث را در این گستردگی و با سامانی خاص گردآوری نموده، بگونه ای که بعد از آن، مراجعه به اصول چهارصدگانه حدیثی از رونق افتاد و خود مصدر اولیه حدیث شیعه شد، و از این جهت است که بزرگان علمای شیعه این کتاب را در حد بسیار عالی ستوده اند و شیخ مفید آن را با عبارت «أجلّ کتب الشیعه و أکثرها فائده» معرفی کرده است. وجود بیش از بیست شرح و سی حاشیه و هزار و ششصد نسخه خطی و بیست بار چاپ، نشانِ اهمیت این میراث ارزشمند است. سوگمندانه بیشتر آثارِ مربوط به کافی یا به صورت دست نوشته باقی مانده و یا به شکل مطلوبی به چاپ نرسیده است. واحد احیاء آثار بر آن است که همراه با تصحیح کافی، تمام شروح، حواشی، ترجمه ها و تک نگاری های مربوط به کافی را تحت عنوان «شروح و حواشی الکافی» تصحیح کرده و منتشر سازد که تصحیح تحفه الأولیاء در همین راستا است. تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی) اثر میرزا محمّد علی بن محمّد حسن نحوی اردکانی یزدی از علمای قرن سیزدهم هجری است . وی عالمی ادیب و لغت شناس بوده و از همین جهت است که به «فاضل نحوی» لقب یافته است . او از خود آثار متعدد و متنوّعی به یادگار گذاشته و تنوّع آثار وی در حدیث ، شرح حدیث ، فقه ، تجوید ، تعبیر خواب و ترجمه کتاب های حدیثی ، فقهی و ... از وی شخصیتی جامع به نمایش گذاشته است . تحفه الأولیاء از ترجمه های نسبتا کهن اصول کافی است که هم به لحاظ فرهنگی از میراث فرهنگی ایران به شمار می رود و هم بخشی از تاریخ فعالیت های علمی عالمان دینی است و هم به لحاظ علمی تجربه ای است سودمند برای تمام کسانی که به ترجمه علاقه مند هستند . بدون تردید ، این گونه آثار ، خود بخش بزرگی از راه ترجمه متون دینی را هموار می کند و تجربه گران قیمتی را به نسل های بعد منتقل می نماید . برجستگی ها ، کاستی ها و ویژگی ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمه آنها ، خود اندوخته هایی ارزشمند محسوب می شوند ، و تحفه الأولیاء که عالمی لغت شناس آن را به رشته تحریر در آورده و اطلاعات جانبی فراوانی در زمینه های تفسیر ، حدیث ، عقائد ، فلسفه ، تاریخ و لغت در آن ارائه شده به مثابه سرمایه ای است ارزشمند که نباید در عرصه پژوهش های حدیثی و ترجمه متون دینی نادیده گرفته شود .

اردکانی در این ترجمه ، سعی کرده به قلمی روان ، اصول کافی را به گونه ای ترجمه کند که برای همگان ، خواندن و فهم آن آسان شود و به این جهت در بسیاری از موارد به جهت ساختار محتوایی کتاب و ناتوانی قلم از نگارش کوتاه همه مطالبی که در متن آمده ، مجبور شده به شرحِ متن نیز اقدام کند و این امر ، جذابیت ترجمه او را دو چندان ساخته است .
به سامان رسیدن این اثر مرهون همت و تلاش فاضل ارجمند حجه الاسلام جناب آقای مرادی و عالم فرزانه حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای عبد الهادی مسعودی و جمعی از همکارانشان می باشد که بدین وسیله ضمن تشکر و قدر دانی از آن عزیزان ، مزید توفیق همه را از خداوند متعال خواستاریم . گروه احیاء آثار پژوهشکده علوم و معارف حدیث محمدحسین درایتی

.

ص: 6

..

پیشگفتار

اشاره

پیشگفتارالکافی، نوشته محمد بن یعقوب نام بردار به کلینی (م 328/ 329ه)، نامی است که بعدها بر اساس گزارش مؤلف در مقدمه خود، از کسی که از وی کتابی جامع و کافی در فنون علم دین را درخواست کرده بود، بر این کتاب گذاشته شد، (1) و از جمله چهار کتاب اصلی شیعه و مهم ترین آنهاست. این کتاب، نقشی بی بدیل در تشکیل باورها و فرهنگ شیعی دارد. و می توان با قاطعیت گفت که سه دانش اصلی دینی، کلام و اخلاق و فقه شیعی، بر آن استوار شده است؛ به گونه ای که هیچ متکلم و فقیه شیعی برای درس و پژوهش دینی خود، و نیز هیچ شیعه پژوهی، هرگز از این کتاب بی نیاز نیست. عبارت های «کتاب کافی»، «کافی کلینی»، «کتاب الکافی» و «الکافی»، پربسامدترین کتاب به عنوان مصدر حدیثی در فرهنگ نوشتاری و گفتاری شیعه است که گاه در آثار و فرهنگ غیر شیعی نیز خودنمایی می کند. جایگاه برجسته این کتاب و نیاز رجوع به آن در طول زمان، باعث شد که کسانی در اندیشه حاشیه نگاری، تعلیقه نویسی و بررسی های رجالی و شرح احادیث آن بر آیند و کسانی دیگر به ترجمه آن اقدام نمایند، که این اخیری، و مترجمان، موضوع این نوشته است.

.

1- . احتمال هم دارد بر اساس نوشته ای در پایان کتاب طهارت فروع الکافی، و از سوی مؤلف -رحمه اللّه - باشد (ج3، ص 263).

ترجمه های کافی

ترجمه های کافیدر آغاز، بایدم گفت که به دلیل ساختار آموزشی و نیز جایگاه ویژه مباحث دینی، عالمان و دانشمندان دینی، چندان روا ندیده اند و یا شرایط را مساعد نیافته اند که همه علوم و آموزه های اسلامی را در حوزه مکتوب، همگانی کنند، به گونه ای که توده های مردم، خود به صورت مستقیم، از آنها بهره ببرند. از این رو، آن گونه که امر تبلیغ شفاهی و وعظ و خطابه، رونق و رواج داشته، ترجمه متون دینی به زبان فارسی و یا هر زبانی که مسلمانان به آن زبان سخن می گویند، از دوران های کهن، چندان جایگاهی در فعالیت های تبلیغی و آموزشی مراکز علمی و آموزشی دینی نداشته و از این رو، دانش آموخته متخصص در امر ترجمه دین هم پروریده نشده، و ترجمه های دینی، غالباً بنیاد علمی و اساس درستی ندارند. و از این جهت است که به رغم اهمیت بی نظیر کتاب کافی، و با وجود نیاز مسلمانان غیر عرب به آن، تا کنون ترجمه های خوشایند و یا به سخن بهتر، ترجمه های متناسبی از آن به عمل نیامده، و آنچه در قرن های اخیر و بلکه در قرن اخیر انجام شده، با آنچه باید می شده، چندان نسبتی ندارد. دیرینه ترین ترجمه کافی به دوران صفویه، بیش از سه قرن پیش باز می گردد که یکی از عالمان قزوین در اول قرن یازدهم ه به درخواست پادشاه وقت، به آن اقدام کرده است. البته، سعید نفیسی (1274 - 1345)، فهرست نگار کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، نسخه ای از شرحی فارسی بر کافی یا ترجمه یکی از شروح الکافی را به صورت احتمال از سده ششم هجری دانسته است ، که بنا براین، اولین ترجمه الکافی بشمار می آید. تا کنون عالمان رسالت شناسی، بر اساس نیاز زمانه، به ترجمه بخش هایی از کتاب اصول الکافی و پاره ای همه آن، و کسانی هم روضه و یا به ترجمه فروع آن و گاهی احادیثی برگزیده از آن ، مبادرت کرده اند - که سعیشان مشکور باد -. برخی از این ترجمه ها خطی است، و برخی دیگر به چاپ رسیده است. ترجمه های خطی گزارش شده در فهارس نسخ خطی، از این قرار است: 1. شرح کافی یا ترجمه ای از یکی از شروح کافی از شخصی به نام میر حسین که احتمال داده شده که میر حسین هروی است، و نسخه ای که گویا مربوط به قرن ششم است. این اثر، شامل کتاب الحجه یعنی باب چهارم اصول کافی، در 78 باب است و 1041 حدیث و تا مبحث غیبت را در بر می گیرد. این اثر، 295 برگ 18 سطری دارد و در کتاب خانه مجلس به شماره 2037 نگه داری می شود.

سعید نفیسی، فهرست نگار کتابخانه مجلس شورای ملی، پس از نام بردن از چند حسین و حسینی به عنوان مترجمان احتمالی کتاب، و رد آنها، میر حسین هروی را ترجیح می دهد و دلیل خود را بر این ترجیح، نزدیکی سبک نگارش کتاب به سبک قرن ششم هجری می داند. (1) 2. توضیح الکافی، شرح و ترجمه ای است از کتاب الایمان و الکفر الکافی در 77 برگ از محمد قاسم بن محمد رضا شریف، زنده در قرن دوازدهم که در جمادی الاولی 1118 نگاشته شده است. یک نسخه از این کتاب به شماره 529 در گنجینه نسخ خطی کتاب خانه آیت اللّه مرعشی -طاب ثراه- نگه داری می شود. (2) این ترجمه، به درخواست شاه سلطان حسین صفوی (1105 - 1135 ه) به انجام رسیده است. سلطان حسین صفوی ... این مجرم ضعیف، ابن محمد رضا را شرح احادیث ایمان و کفر کتاب کافی به لغت فارسی، مأمور و انعکاس پرتو مهر الطاف خویش را بر مزرع امید این ذره بی مقدار منظور داشت. (3) مترجم، ابتدا حدیث را نقل، سپس ترجمه و آن گاه آن را شرح کرده و در شرح، بیشتر به جنبه های عقیدتی و فلسفی توجه داشته است. این ترجمه و شرح، کتاب الایمان و الکفر تا باب اذا أراد اللّه بخلق المؤمن را در بر می گیرد. نسخه دیگری از این اثر در کتاب خانه ملی فارس در شیراز نگه داری می شود. (4) 3. ترجمه اصول کافی، از عباس بن احمد خوانساری (زنده به 1296 ه) در 211 برگ. این ترجمه به صورت تحت اللفظی است و اسناد احادیث در ترجمه حذف شده، و به تشخیص مترجم، برخی از ابواب غیر قابل استفاده برای عموم مردم، ترجمه نشده است. کتابت جزء نخست این ترجمه، در روز شنبه 23 صفر 1296 ه به اتمام رسیده است. نسخه این اثر، در کتاب خانه آیت اللّه مرعشی -رحمه اللّه علیه- به شماره 5446 نگه داری می شود. (5) 4. ترجمه کتاب العقل و الجهل کافی، از محمد بن محمد علی خاوری است که به شماره 1269 کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد نگه داری می شود. این ترجمه در ضمن یک مجموعه حاوی چند رساله است. (6) 5. شرح فروع کافی، که در کتاب خانه سید محمد مشکات بوده، و بنا به گزارش حسین محفوظ، این نسخه، شامل ترجمه فروع کافی هم می شود و از این رو، وی آن را از جمله ترجمه های الکافی بر شمرده است. (7) 6. تحفه الاولیاء، از محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی، از عالمان قرن سیزدهم ه، است. درباره این کتاب به تفصیل در چند صفحه بعد سخن گفته شده است. (8) اما ترجمه های چاپ شده الکافی، که بیشتر آنها از بخش هایی از این کتاب است که جهت اطلاع، سیاهه ترجمه های گزیده تقدیم، و سپس ترجمه های اصول و روضه به تفصیل گزارش می شود. 7 . گزیده ای از اصول کافی در مبانی دین اسلام با ترجمه حاج علی اصغر خسروی شبستری، که کتابفروشی

امیری در تهران به سال 1351 شمسی در یک جلد و در 270 + سی و یک صفحه و چاپ سوم آن، به سال 1361 و هر دو در تهران منتشر شده است. بر این کتاب، حسین عمادزاده اصفهانی (1285 - 1369) مقدمه نوشته است. 8. آداب معاشرت، کتابی است غیرچاپی و با دست خط نوشته شده، و به سال 1354 در طهران افست و چاپ شده است. این اثر با سرمایه حاج مهدی سلامت شریف، جمع آوری و چاپ شده و ترجمه آن بر گرفته از ترجمه مصطفوی است. 9. کتاب دیگری با نام انتخابی از کتاب اصول کافی با ترجمه مرحوم مصطفوی و با سرمایه حاج مهدی سلامت شریف، در تهران به سال 1394 قمری برابر با 1351 شمسی در یک جلد و در 840 صفحه به چاپ رسیده است. 10. برگزیده ای از اصول کافی، از سید جواد رضوی (1313 -)، شامل 1200 حدیث اخلاقی، فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، و سایر رشته های علوم اسلامی است (9) که در 1380 چاپ و منتشر شده است. 11. گلچینی از اصول کافی از رضا فیروزی که انتشارات آذر سبلان، در زمستان 1380 آن را منتشر کرده است. مؤلف احادیث سرفصل های اصول کافی را در 92 صفحه گلچین کرده و با استفاده از ترجمه مصطفوی آن را بسامان و چاپ کرده است. 12. واژه های اخلاقی منتخب از اصول کافی، گزیده ای است از اصول کافی، که به همت ابراهیم پیشوایی ملایری (1311 -) به سال 1357 و با استفاده از ترجمه مصطفوی تدوین شده، و با مقدمه آیت اللّه علی مشکینی (1299- 1386) در یک جلد، در 177 صفحه از سوی انتشارات یاسر قم در 1361 منتشر شده است. 13. مختصر اصول کافی، از عبدالصمد اسلامی(1313 -). این گزیده با ترجمه سید جواد مصطفوی فراهم شده (10) و آن را انتشارات نصایح قم در تابستان 1381 در 288 صفحه به چاپ رسانده است. 14. شرح و ترجمه اصول کافی، از مرحوم شیخ عباس حایری تهرانی (م 1360 ه) که بر کتاب اصول کافی، شرح نوشته و همزمان آن را ترجمه نیز نموده که در یک جلد و در 308 صفحه یک بار بی جا و بی نام، در 1358 و بار دیگر در همان سال از سوی حاجی عبدالرحیم صابری و دیگران چاپ و منتشر شده است. این ترجمه به نام کتاب عقل و جهل هم چاپ شده است. 15. احادیث منتخبه از روضه کافی، ترجمه تعدادی از احادیث روضه کافی است که از سوی حاج شیخ محمّد امین رضوی سُلدوزی (م 1380 ش) در 14 ربیع الثانی 1392 قمری برابر 7 خرداد 1351 به انجام رسیده و از سوی هیئت مکتب النبی تهران در 219 صفحه و در 1350 چاپ شده است. همین کتاب در 1361 از سوی انتشارات فرخی در 209 صفحه به زینت طبع آراسته شده است. 16. صافی، در شرح و ترجمه اصول و فروع و روضه کافی از شیخ خلیل بن غازی قزوینی (م 1089 ه) است که بخش اصول آن ، از سوی سید

تصدیق حسین صاحب رضوی تصحیح و در (1322-1324 ه / 1905-1906 م) در هفت جزء بر حسب اجزای کافی (153 + 280 + 376 + 372 + 358 + 363 + 263 + 68 صفحه) و در دو مجلد رحلی با چاپ سنگی در چاپخانه نول کشور لکهنو در هندوستان به چاپ رسیده است. ملا خلیل قزوینی دو شرح برای کافی نوشته است: یکی به زبان عربی به نام الشافی و دیگری فارسی به همراه ترجمه به نام صافی است. وی که مؤلف کتاب های حاشیه عدّه الأُصول (11) ، رساله فی صلاه الجمعه (12) و حاشیه بر مجمع البیان (13) بوده (14) ، این هر دو شرح را به دستور شاه عباس دوم صفوی (م 1077 ق) به نگارش در آمده است. (15) ویژگی این ترجمه فارسی، بنا به نوشته مترجم، چنین نوشته است: مخفی نماند که اگر ترجمه، همه موافق لفظ عربی باشد، فارسی ابان نمی شود و اگر اکتفا به مضمون شود، [خوانندگان]نمی توانند دانست که هر لفظی از عربی چه معنا دارد. پس ما میانه بر می گزینیم. (16) وی شرح و ترجمه را در سال 1064 ه شروع کرده و در مدت 20 سال، یعنی به مدت سال های تألیف الکافی، در 34 جلد به پایان رسانده است. تاریخ اتمام جلد نخست، محرم 1066 ق و جلد پایانی آن، یعنی شرح روضه، 1084ق است. ترجمه قزوینی، نه پس از متن عربی احادیث، و نه پس از شرح، بلکه در لا به لای شرح گنجانده شده، و البته به صورتی مشخص و مجزا و بدون عنوان ترجمه، و تنها اهل تشخیص می توانند آن را تشخیص دهند. این ترجمه، همان طور که مترجم اذعان کرده، لفظی است. «ترجمه لفظی آن مرسوم گردید». (17) این ترجمه، هر چند از دقت خوبی برخوردار است، اما چندان گیرا و جذاب نیست. مؤلف متن را زیر عنوان اصل ، و شرح را با همین عنوان نوشته و از آوردن ترجمه به صورت مجزا پرهیز کرده است. بیش از 300 نسخه از این کتاب در کتاب خانه های ایران گزارش شده است . (18) و از جمله ، در کتاب خانه آیت اللّه مرعشی نجفی به شماره های 16/60/135 و 17/60/135 نگه داری می شود. 17. الاصول من الکافی با ترجمه فارسی از آیه اللّه محمد باقر کمره ای (1283 1374). این ترجمه، در چهار جلد (500 + 654 + 489 + 508 صفحه) از سوی کتابفروشی اسلامیه تهران، بدون ذکر تاریخ ، چاپ و منتشر شده است. این اثر، بر اساس مقدمه مترجم در جلد چهارم، در 4 ذی قعده 1381 ه برابر با 14 اردی بهشت 1341 ش به پایان رسیده است. چاپ دیگر این ترجمه، در شش مجلد (656 + 893 + 783 + 864 + 789 + 664) به سال 1372 ش از سوی انتشارات اسوه بدون هیچ مقدمه و توضیحی از سوی ناشر و با حذف مقدمه مترجم، در قم تجدید چاپ شده است. مترجم، برای سه جلد از چهار جلد اثرش مقدمه نوشته و در مقدمه جلد اول، از کلینی، حضور وی در بغداد و تألیف کافی، و

دوران او و فرمانروایان و تحولات سیاسی عصر او، و کتابش کافی و نقش آن، و جایگاه اهل بیت در تبلیغ دین، سخن گفته و امتیازات کتاب را بر شمرده و از شرح ها و تعلیقه ها و حواشی و ترجمه ها و غرائب الحدیث یاد کرده، و از کافی نبودن شرح ها و ترجمه های گذشته برای عصر حاضر، داد سخن داده و یادآوری کرده که ترجمه های کافی، برای جوانان مناسب نیست. مقدمه جلد دوم وی حاوی مباحثی در باره کلینی، دوران او وتحولات زمانش و نقش او در تجدید حیات مذهب است. وی این مقدمه را در جمادی الاولی 1381 ه برابر با 22 آذر 1340 ش نگاشته است. مقدمه دیگر مترجم بر جلد چهارم کتاب است که در آن، باز هم از کافی و کلینی و از علامه مجلسی و کتاب هایش بخصوص بحارالانوار و شرح وی بر کافی مرآه العقول سخن گفته است. کمره ای، از دوران کلینی و آشفتگی اوضاع عقیدتی و بر آمدن فرقه های مذهبی و سردرگمی مردم به ویژه در زمینه امام غایب نیز گزارش داده است. وی همچنین از این که کتاب کافی تا چند قرن قبل کتاب درسی شیعه بوده، و بر اثر مسامحه و غفلت، مدت ها است که از رونق افتاده، اظهار تأسف کرده است. (19) کمره ای در مقدمه جلد نخست از چند ترجمه از جمله تحفه الاولیاء و صافی، و شرح فروع الکافی از ملا خلیل قزوینی هم یاد کرده است. (20) یادکرد وی از ترجمه ای خطی و یا چاپ سنگی یاد شده، این گمان را تقویت می کند که او از آنها در ترجمه اش استفاده کرده است. بر این باید بیفزایم سبک ترجمه وی را که باترجمه های پیشین بسی نزدیک است و همه آنها در ترجمه خود، به شرح نیز پرداخته اند. ترجمه کمره ای را می توان اولین ترجمه کامل اصول کافی دانست، که به صورت عمومی منتشر شده است. این ترجمه، بی تردید در ترجمه های بعدی نقش اساسی ایفا کرده است. این ترجمه، اگر چه چندان روان نیست و با قلمی و عباراتی سنگین به نگارش در آمده، و برای عموم مردم قابل استفاده نیست، اما در میان ترجمه های دیگر، با توجه به شرح آن، از جایگاهی برتر برخورداراست. مترجم کوشیده تا با «عبارتی فارسی و شیرین و توضیحات مختصر و رسا، به ترجمه و شرح» (21) کافی بپردازد. ترجمه کمره ای را می توان چنین توصیف کرد: 1. ترجمه ای است متقن و عالمانه. 2. مترجم برای رعایت اختصار و احتمالا به کار خواننده نیامدن سلسله اسناد، آنها را در ترجمه نیاورده و تنها به ترجمه متن حدیث از گوینده آن پرداخته است. هر چند، گاهی آخرین راوی در پاره ای از روایات در ترجمه آمده است. 3. مترجم کوشیده در آن دسته از احادیث که ترجمه به خوبی گویایی لازم را نداشته، از توضیح و شرح استفاده کند. وی توضیح ها و شرح ها را کاملا از ترجمه مجزا کرده، و پس از ترجمه حدیث با استفاده از کلمه شرح و یا توضیح که با قلم درشت و سیاه حروف نگاری شده، نوشته است. این شرح ها، به

عنوان پیش در آمد ورود به حدیث، و گاه در جمع احادیث متعارض و یا احادیثی که در بدو نظر شبهه آفرین می نماید را شامل می شود. 4. ترجمه در نیمه دوم هر صفحه و متن احادیث در بخش فرازین صفحه آمده است و بدین ترتیب، متن عربی و ترجمه فارسی در کنار هم آمده اند که کتاب را برای مطالعه کننده سودمندتر کرده است. 5. گاه برای برطرف کردن اجمال و ابهام، مترجم از جمله هایی در ترجمه استفاده کرده و برای مخلوط نشدن ترجمه و توضیح، نوشته هایی را بین دو هلال آورده است. گاه مترجم به نسخه بدل های متن عربی هم توجه کرده و ترجمه ای هم بر اساس آن نوشته است. 18. اصول کافی با ترجمه و شرح، از سید جواد مصطفوی خراسانی (1301 - 1368). ترجمه ای کامل از اصول کافی است که در دهه 1340 شمسی به نگارش در آمده و از سوی دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بدون ذکر تاریخ منتشر شده است. سه جلد از این ترجمه، از سوی سید جواد مصطفوی و جلد چهارم و پایانی آن، از باب حبّ الدنیا و الحرص علیها از کتاب الایمان و الکفر از سوی آقای سید هاشم رسولی محلاتی (1311) به فارسی برگردانده شده است. مترجم نخست، جلد دوم ترجمه را در تاریخ 14 بهمن 1344 ش برابر با 15 شوال 1385 ه ، و جلد اول آن را چهار سال بعد در 1348ش برابر با 9 جمادی الاولی 1389 ه به پایان برده و برای جلد سوم هیچ تاریخی ثبت نکرده است. مترجم دوم، ترجمه اش را به تاریخ 1386 ه و در قریه امام زاده قاسم شمیران به پایان برده است. هر دو مترجم از کتاب های مرآه العقول مجلسی (22) ، الوافی فیض کاشانی (23) و سایر کتاب های مربوط، برای ترجمه و شرح استفاده کرده اند. با توجه به مقدم بودن ترجمه کمره ای بر این ترجمه، مصطفوی از آن ترجمه اثر پذیرفته و حتی صفحه پردازی کتاب مصطفوی هم همانند کتاب کمره ای است. شرح های مصطفوی، مختصرتر از کمره ای است و ترجمه وی روان تر و گویاتر. برابری این دو ترجمه، چنان است که گویی مترجم دوم، ترجمه پیشین را اصل قرار داده و آن را اصلاح و روان تر کرده و شرح هایی را که طولانی و زاید دیده، حذف و یا مختصرتر کرده است. البته شرح های ترجمه دوم از فیض کاشانی نقل شده و گاه عین عبارات مجلسی است که مترجم پیشین در ترجمه اش آورده است. (24) 19. ترجمه شرح اصول کافی، از محمد خواجوی (1313 -). محمد بن ابراهیم شیرازی نام بردار به ملا صدرا و صدر المتألهین (م 1050ه)، شرحی ژرف بر اصول کافی نوشته که شرح وی از سوی خواجوی به فارسی ترجمه شده است. مترجم در ترجمه این اثر در احادیث از ترجمه سید جواد مصطفوی استفاده کرده است. این اثر را مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در 1366 و باز در 1383 به چاپ رسانده است. 20. گزیده کافی، از محمد باقر بهبودی(1308 -) است که

آن دسته از روایات کافی را که صحیح تشخیص داده برگزیده و با نام الصحیح من الکافی، و یا زبده الکافی به چاپ رسانده است. وی این گزیده و یا صحیح را ترجمه نیز نموده و با نام گزیده کافی، در شش جلد (375 + 388 + 414 + 482 + 431 + 407 صفحه) به بازار کتاب عرضه کرده است. این کتاب از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی و به سال 1363 از سوی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ و منتشر شده است. این گزیده، شامل همه بخش های کافی، از اصول و فروع و روضه است. مؤلف ابتدا احادیث برگزیده را با سلسله سند آورده و ذیل هر صفحه عربی، به ترجمه آنها مبادرت ورزیده است. عنوان های کتاب و ابواب کافی به عربی همان است که در اصل کتاب آمده ولی در فارسی بر اساس سلیقه مترجم (25) ، تغییر یافته و وی بر اساس مفاد احادیث، آنها را عنوان گذاری کرده است. مترجم کوشیده تا ترجمه ای روان و قابل فهم ارائه کند و ازاین رو، خود را چندان در بند واژه ها نگه نداشته و گاه از تعابیری بر ساخته هم سود جسته که چندان رایج نیستند و خود این، گاه باعث نقض غرض شده است. 21. ترجمه اصول کافی، از صادق حسن زاده (1342 -) که در پاییز سال 1383 و از سوی نشر صلوات در 687 + 684 + 768 + 751 صفحه منتشر شده و حاوی نمایه های آیات، احادیث، و اشعار است. در این ترجمه، احادیث علاوه بر شماره ابواب، شماره گذاری مسلسل شده است. این اثر، همانند دو ترجمه کامل پیشین، همراه با متن عربی اعراب گذاری شده و با این تفاوت است که شرح و توضیح های آن دو را ندارد. در این ترجمه هم اسناد روایات آورده نشده و عنوان ها را هم در ترجمه لحاظ شده است. در این کتاب، متن حدیث در یک صفحه و ترجمه آن در صفحه مقابل قرار گرفته است. این ترجمه با استفاده از ترجمه های کمره ای، مصطفوی و رسولی محلاتی فراهم شده است. مؤلف، احادیث کتابش را نیز به کتاب های یاد شده، ارجاع داده است. 22. الروضه من الکافی. الروضه، جلد هشتم و پایانی کافی است و در آن احادیثی با محتوای گوناگون آورده شده و از همین رو، به نام الروضه نامیده شده است. این بخش از کافی هم به دلیل یاد شده، کارکردی فراتر از بخش های فقهی دارد که تخصصی اند. از این رو، آن هم مانند بخش نخست کافی، یعنی اصول، ترجمه شده و در دسترس فارسی خوانان قرار گرفته است. این کتاب، از سوی محمد باقر کمره ای ترجمه شده و در دو مجلد و از سوی مکتبه الاسلامیه به سال 1382 ه به چاپ رسیده است. روضه کافی از سوی مترجم دیگر اصول کافی، سید هاشم رسولی محلاتی انجام گرفته و در دو جلد در سال 1350 ش از سوی انتشارات علمیه تهران چاپ و منتشر شده است. 23. بهشت کافی ترجمه روضه کافی، حمید رضا آژیر (1337 -)، قم : انتشارات سرور، 1381، 448 صفحه.

مترجم، بر اساس شماره گذاری روضه تصحیح محمد جعفر شمس الدین، و با حذف سلسله اسناد روایات، اقدام به ترجمه روضه کرده و عنوان هایی را هم فارغ از متن عربی برگزیده است. مترجم از آوردن متن عربی احادیث خودداری کرده و تنها به آوردن متن عربی آیات در متن ترجمه اکتفا نموده و آنها را در پاروقی ترجمه کرده و در تاریخ 21 محرم 1419 قمری برابر 28 اردی بهشت 1377 خورشیدی به انجام رسیده است. این کتاب، حاوی احادیثی پراکنده و به تعبیر مترجم آن، کشکولی از سخنان منسوب به ائمه است. (26) و دلیل انتخاب آنها، تنوع مطالب و ملال آور نبودن، عنوان شده است. داستان، پند، نکات اعتقادی، معجزه، کرامت، رفتارهای اخلاقی، بیان پاره ای از واقعیات، نامه هایی از ائمه، ظهور امام زمان و نشانه های آن، سخنانی از انبیا و گاه مباحثی فقهی، محورهای احادیث برگزیده را تشکیل می دهند. از جمله ترجمه های کتاب الکافی که در قرن دوازدهم هجری نگاشته شده، تحفه الأولیاء ترجمه دانشمندی از دیار اردکان یزد ، به نام محمد علی فاضل نحوی است.

.

1- . فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج6، ص 34، سعید نفیسی، 1344.
2- . فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی آیت اللّه نجفی مرعشی، ج2، ص 135 و 136، سید احمد حسینی، چاپ دوم، بی تا.
3- . همان ص 4، مقدمه.
4- . فهرست ملی فارس ، ج 1 ، ص 202 ، ش 228 .
5- . فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ج14، ص 230، سید احمد حسینی، 1366.
6- . فهرست نسخه های خطی دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ج2، ص 413، محمود فاضل، 1361.
7- . الکافی، ج1، مقدمه حسین علی محفوظ، ص 34.
8- . در فهرست کتابخانه ملک شرحی فارسی بر روضه کافی به محمّد مهدی بن علی اصغر قزوینی (د 1129 ه) نسبت داده شده است . این کتاب نسخه ای از الصافی ملا خلیل قزوینی ، از بخش روضه کافی است . نسخه دارای مقدمه ای در فهرست مطالب و ابواب از قزوینی است که باعث شده فهرست نگار آن را شرح مستقلی بر روضه کافی از قزوینی بپندارد . ن . ک : فهرست کتاب های خطی کتابخانه ملک ، ج 3 ، ص 515-516 .

9- . گزیده ای از اصول کافی، ص 26 مقدمه.
10- . ص 36 مقدمه.
11- . الذریعه ، ج 6 ، ص 148 .
12- . الذریعه ، ج 15 ، ص 71 .
13- . الذریعه ، ح 6 ، ص 191 .
14- . الصافی، جزء پنجم، ص 263.
15- . الصافی، جزء1، ص 3.
16- . همان ، ص 4.
17- . الصافی ، جزء 1، ص 2.
18- . ن . ک : فهرستگان نسخه های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه ، ج 4 ، ص 281-514 .
19- . الأُصول من الکافی با ترجمه فارسی ، ج 4، ص 11 مقدمه مترجم.
20- . همان ، ج 1، ص 20.
21- . ج4، صص 11 و 12.
22- . نگاه کنید به: ج 3، ص 430.
23- . نگاه کنید به: ج4، صفحه استدراک پایان کتاب.
24- . برای نمونه، ن. ک : ج4، ص 147 و ج4، 159.
25- . محمد باقر بهبودی، در ترجمه قرآن نیز که به نام معانی القرآن چاپ شده، اسامی تمامی سوره های قرآن را با نظرداشت محتوا، و بر حسب برداشتش از آیات، به فارسی نام گذاری کرده است.
26- . ص 6 مقدمه.

ص: 9

. .

ص: 10

. .

ص: 11

..

ص: 12

..

ص: 13

..

ص: 14

..

ص: 15

..

ص: 16

..

ص: 17

..

شیخ محمد علی فاضل اردکانی

شیخ محمد علی فاضل اردکانینام مترجم تحفه الأولیاء بنا بر نوشته خود وی در مقدمه همین کتاب، محمد علی بن محمد حسن اردکانی است. از شرح حال وی چندان اطلاعاتی در دست نیست. تاریخ نگاران و شرح حال نویسان، از او، ذیل عنوان ملا محمد علی بن محمد حسن یزدی نحوی، (1) فاضل نحوی (2) ، ملا محمد علی نحوی، (3) فاضل اردکانی، (4) به اختصار یاد کرده اند. در تراجم الرجال از وی چنین یاد شده است: محمد علی بن محمد حسن الأردکانی الیزدی من العلماء المقیمین بکربلاء فی القرن الثالث عشر و هو أدیب جلیل، عارف بعلوم اللغه، له کشف النقاب. (5) یاد کردن از فاضل اردکانی، به عنوان ادیب و لغت شناس در آثار دیگر نویسندگان هم آمده است. و چنان است که از وی به فاضل نحوی یاد کرده اند. حسین محفوظ مقدمه نگار الکافی، تنها از شاگردی وی نزد سید بحرالعلوم (م 1212 ه) یاد کرده (6) و بس و هیچ توضیح دیگری در باره او نداده است. مؤلف دانشنامه مشاهیر یزد هم در باره زندگی وی، به افزودن میرزا به نام او، چنین نوشته : میرزا محمد علی اردکانی،... مشهور به فاضل نحوی، در یزد سکونت داشت و از شاگردان علامه بحر العلوم بوده (7) . در مقدمه کتاب الفوائد الرجالیه سید مهدی بحرالعلوم (8) در زمره شاگردان وی، از اردکانی به محمد علی اردکانی نحوی یاد شده است. (9) سپهری نگارنده تاریخ اردکان، احتمال داده که فاضل نحوی از شاگردان خواجه شرف الدین عقدایی، از نوادگان خواجه نصیر الدین طوسی باشد، (10) و همین نظر را مؤلف آیینه دانشوران نیز گفته است. (11) و نیز او را از شاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء (1262 ه) یاد کرده اند و بیش از این در باره او نگفته اند. و البته از پاره ای نوشته ها استفاده می شود که او در یزد موقعیت ممتازی داشته و مورد توجه والی آن دیار بوده است. در دانشنامه یزد آمده که: او، با شاهزاده محمد ولی میرزا، والی یزد به سال های 1236 - 1243، ارتباط داشته است. (12) در این که وی با شاهزاده والی ارتباط داشته، علاوه بر مقدمه هایی که در ترجمه آثار او آمده، و او شاهزاده را ستوده و سفارش او را به ترجمه برخی از آثار یادآوری کرده، ذکر این ماجرا از سوی نائینی است که در کتابش آورده است. نائینی در باره تعبیر خواب مترجم برای شاهزاده چنین آورده است: و نیز حین توجه شاهزاده به طهران در اردکان، شبی بعد از آن که فراش نوم می گسترانند، و شاهزاده شرایط استنامت به عمل می

آورد، در عالم رؤیا می بیند که دست های وی را گرفته، گوشش را تیغ زدند. چون به زلال تباشیر صبح دیده از خواب فرو می شوید، استفسار تعبیر خواب دوشینه از فاضل اردکانی، آخوند ملا محمد علی نحوی که اطراف علوم تعبیر را مستطرف است، می نماید، آن جناب به استماع خبر خوش آن رؤیا را معبر می دارد. (13) از تاریخ مرگ اردکانی هم اطلاع دقیقی در دست نیست، مؤلف گنجینه دانشمندان، مرگ وی را به سال 1235 دانسته (14) ، ولی در دانشنامه مشاهیر یزد، بی آن که در باره تاریخ درگذشت وی، سخنی به میان آورده شود، به این تاریخ اعتراض شده است (15) . و البته این نظر مؤلف یاد شده، با تاریخ کتابت آثار وی نیز تطبیق نمی کند؛ چه این که بر اساس آنچه در تاریخ کتابت تألیفات وی آمده، برخی از آنها پس از این تاریخ به نگارش در آمده اند. (16) آنچه مسلم است، این است که اردکانی در گورستان قدیم اردکان، باغ ملی فعلی، مدفون است. (17) خدایش رحمت کند و جایگاهش را بهشت رضوان گرداند. آمین. به هر روی، تنوع نوشته های فاضل نحوی اردکانی، از فقه و شرح فقه، و لغت و تعبیر خواب و تجوید و ترجمه کتاب های حدیثی که غالب آنها احادیث اعتقادی و کلامی است، و حاوی نکات بسیار دقیق و سخت، نشان می دهد که او به حقیقت شخصیتی فاضل بوده است. همین ترجمه پیش رو، نیز با کثرت اطلاعات موجود در آن، و اظهار نظر مترجم در باره بسیاری از مسایل عقیدتی صعب و دشوار، و احاطه وی بر آیات قرآن و تفسیر آن، و پرداختن به مباحث فلسفی ریز و دقیق، توجه به رخدادهای تاریخی، قرینه و شاهد بسیار گویایی است بر دانش گسترده مترجم و علم او. روانش شاد و خدای بنده نواز، او را در جایگاه برین جای دهد.

.

1- . آیینه دانشوران، ص 681، انتشارات کتاب خانه آیت اللّه مرعشی نجفی، 1372.
2- . دانشنامه مشاهیر یزد، ج2، ص 1077.
3- . گنجینه دانشمندان، ج7، ص 435 و 436.
4- . همان.
5- . تراجم الرجال، ج3، ص 328 و 329، سید احمد اشکوری.
6- . الکافی، ج1، مقدمه، ص 34.
7- . دانشنامه مشاهیر یزد، ج2، ص 1077، به اهتمام میرزا محمد کاظمینی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، بنیاد فرهنگی پژوهشی

ریحانه الرسول، 1382.
8- . سید محمد مهدی بحر العلوم، که به دلیل فراوانی فضلش ،از سوی استاد خود، به بحر العلوم ملقب شد، از شاگردان اصولی وحید بهبهانی (م 1206 ه)، و فقهی شیخ یوسف بحرانی (م 1186ه) و فلسفی میرزا مهدی خراسانی (شهید 1218 ه) است.
9- . الفوائد الرجالیه، ص 69.
10- . تاریخ اردکان، ص 283.
11- . آیینه دانشوران، ص 682.
12- . دانشنامه مشاهیر یزد، ج2، ص 1077.
13- . تاریخ جعفری، ص 627 و 628.
14- . گنجینه دانشمندان، ج 7، ص 436.
15- . ج2، ص 1077.
16- . برای نمونه، در تاریخ کتابت کتاب مصائب الاسلام 1239 ه و در هدایه الاعلام 1240 ه و در المطالب السنیه 1246 ه آمده است.
17- . آیینه دانشوران، ص 682. مؤلف این کتاب، یاد آوری کرده که شرح حال مرحوم اردکانی را از مرحوم ? ملا عبدالصمد عقدائی در قم شنیده است.

ص: 19

..

ص: 20

. .

آثار و تألیفات مترجم

آثار و تألیفات مترجم‌ملا محمد علی فاضل نحوی اردکانی، غالب نوشته هایش ترجمه است و گویی از آثار وی تا کنون یک کتاب ترجمه بیشتر منتشر نشده است. وی علاوه بر ترجمه، فهرست نگاری کرده و نیز برخی آثار تألیفی هم از خود بر جای گذاشته است. آثار وی بنا بر گزارش فهرست نگاران، و یادداشت های وی در آثارش، و نیز آثار بر جای مانده در برخی کتاب خانه ها، به این شرح است: 1. کشف النقاب، این کتاب، فهرست کتاب شرح العده در لغت است. این کتاب که نام کامل آن، شرح العده فی أقرب مده از نویسنده ای ناشناس است، حاوی لغات مترادف بوده و مؤلف آن، آن را با نظم و نسق درستی تألیف نکرده، و از این رو، یافتن لغات مورد نظر در صفحات آن، بسی دشوار است. اردکانی برای آن فهرستی تنظیم کرده و در آغاز همان کتاب، سیاهه لغت ها را به ترتیب الفبا آورده است. او که در یادداشت خود در مقدمه، از این کتاب به حدائق (=باغ ها) یاد کرده، و از نابسامانی آن هم سخن گفته، علاوه بر تنظیم فهرست، در حاشیه هر یک از صفحات کتاب، لغت بحث شده در آن صفحات را با خط قرمز نوشته است. وی در مقدمه اش بر آن می نویسد: أقل عبیده و مقبل وصیده، المستقوی بالتأیید الربّانی محمد علی بن محمد حسن الیزدی الأردکانی غفر اللّه له و لوالدیه، مقیلاً لعثرته و عثرتهما، بحبّه و حبّهما محمداً و علیاً - صلی اللّه علیهما و آلهما - رأیت حدائق کتاب شرح العده فی اللغه المترادفه و المتناسبه غلباً و اجتنائه آثارها لمریدها کالممتنع، لکونها کقلعه غیر مبوبه مع کون جدرها حجراً صلباً، وضعت هذا الفهرس لیکون لها کالسده... و سمّیته کشف النقاب. (1) این کتاب، از نسخه های خطی و ظاهراً منحصر به فرد کتاب خانه آیت اللّه مرعشی نجفی - رحمه اللّه علیه - است، و به شماره 7323 در گنجینه آن نگه داری می شود. گویی این اثر، از سوی فهرست نگار، از آغاز تا پایان با خطی بسیار زیبا در دو رنگ سیاه و قرمز، بازنویسی شده و متأسفانه هیچ اطلاعاتی هم از مؤلف آن در دست نیست. مؤلف فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیت اللّه مرعشی، هم از آن به همین نام یاد کرده است. (2) در فهرست کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، به شماره 142، از این اثر به عنوان تألیف مترجم، به جای کشف النقاب، شرح العده فی أقرب مده یاد شده و یادآوری گردیده که آغاز آن افتادگی دارد. (3) 2. رساله در ممنوعیت نام بردن از حضرت صاحب در زمان تقیه

و خوف، که از این رساله خود در کتاب تحفه الاولیاء در ذیل باب النهی عن الاسم، نام برده است. او هنگامی که دیدگاهش را در باره روایاتی که در آنها، ذکر نام امام زمان منع شده، بیان کرده، یاد آوری نموده که این دسته روایات، به دوران خوف و تقیه مربوط است، و با صراحت از این نوشته خود یاد کرده است. از این نوشته، هیچ اثری در جایی یافت نشد. 3. تعبیر مرآه الرائی، نام دیگر اثری است که مترجم از آن یاد کرده و گفته که: تفسیر این حدیث را فی الجمله در تعبیر مرات الرائی ذکر کرده ام که هر خواهد به آن کتاب رجوع کند. (4) آقا بزرگ تهرانی تعبیر الرؤیا برای اردکانی نام می برد که نزد سید محمّد رضا بن سید اسماعیل واعظ اردکانی موجود بوده است. (5) مؤلف تاریخ اردکان هم در معرفی آثار فاضل، از این اثر یاد کرده و نوشته که این کتاب، در مدرسه علمیه اردکان که کتاب خانه آن به نام فاضل اردکانی است موجود است. (6) مؤلف آیینه دانشوران، درباره این کتاب نوشته که پیش وی بوده، و از آن استفاده می کند و نسخه آن به خط سید محمد اسماعیل بن سید ابوالحسن العریضی یزدی است و با نسخه اصل مقابله شده و آن را نَسّاخ در سال 1233 ه برای دائیش سید محمد نوشته است. و گویی کتاب به سال 1232 ه نوشته شده است. (7) همین مؤلف درباره کتاب دیگر مترجم، به همین نام، نوشته که کتاب کوچکی در تعبیر خواب، غیر از کتاب کبیر مرآه الرائی سابق الذکر آمیخته ترجمه شیخ ابوطاهر ابراهیم بن یحیی بن غنام حنبلی (م 693 ه) است. وی از کشف الظنون حاجی خلیفه نقل کرده که او از این کتاب به تعبیر ناجح یاد کرده است. (8) در کتاب معجم مؤلفی الشیعه در ترجمه الاردکانی، محمد بن حسن النحوی، مؤلف، این کتاب به اضافه چند اثر دیگر را از آثار اردکانی یاد کرده است. (9) 4. تحفه حسینیه، مترجم از این اثر خود نیز در همین ترجمه یاد کرده است. اردکانی در باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه در توضیح ولایت، نوشته: «چنانچه در تحفه حسینیه شرح و بیان کرده ام». (10) 5. مصائب الاسلام این اثر، ترجمه مجلداتی از عوالم العلوم است. شایان گفتن است که کتاب عوالم العلوم و المعارف و الأحول من الآیات و الاخبار و الأقوال تألیف شیخ عبداللّه بن نوراللّه / نور الدین بحرانی اصفهانی (م 1130ه) ، از شاگردان مرحوم علامه مجلسی است. این اثر، کتابی است حجیم بمانند بحار الانوار و مؤلف، آن را بر اساس کتاب بحار با تنقیح و تبویب جدید نوشته که تا کنون مجلدات زیادی از آن از سوی مدرسه الامام المهدی تصحیح و چاپ شده است. نویسنده گنجینه دانشمندان در یادکرد آثار فاضل نحوی، از این اثر او هم یاد کرده است (11) . نویسنده جامع جعفری، در فصلی از کتابش درباره این کتاب چنین نوشته است: ذکر کتب و رسائلی که در ایام والیگری و صاحب اختِیاری خراسان و یزد به موجب مطاع، علمای اعلام به

نام نامی شاهزاده تألیف نموده اند. وی از آثار محمد علی بن فاضل نحوی اینها را یاد کرده است: چهاردهم. ترجمه یکی دیگر از مجلدات کتاب عوالم العلوم که در بیان غصب خلافت است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد فاضل نحوی اردکانی است. پانزدهم. ترجمه دیگر از مجلدات کتاب مزبور است که نیز در غصب خلافت است و مترجم آن... (12) مؤلف آیینه دانشوران، در باره این اثر نویسنده، آن را به درخواست شاهزاده محمد ولی میرزا دانسته و تاریخ ترجمه را به سال 1239ه و در 284 صفحه معرفی کرده و نوشته که در کتاب خانه ملک تهران به شماره 2190 نگه داری می شود. (13) اشکوری در یادکرد از کتاب های خطی اردکان، در شماره های 134 و 135 کتاب نسخه های خطی کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، از دو جلد این کتاب یاد کرده و تعداد صفحه های یکی را 195، و دیگری را 210 صفحه و آن را ترجمه کتاب عوالم العلوم و المعارف ملا عبداللّه شوشتری بحرانی معرفی کرده است. (14) 6. مدارک الآیات، اثری است که بنا به نوشته آیینه دانشوران، مؤلف در کتابش مرآت الرائی زیر عنوان مار از آن یاد کرده است. (15) 7. هدایه الاعلام فی ترجمه کفایه الاحکام، کتاب کفایه، از محقق عالیقدر محمد باقر سبزواری (م 1090 ه) است. این کتاب از ابتدای باب تجارت تا آخر کتاب ارث است و به درخواست ، شاهزاده ولی میرزا انجام شده است . (16) در تاریخ جعفری درباره این کتاب چنین آمده است: دویم از کتب فقه، ترجمه معاملات کتاب کفایه الاحکام است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد علی فاضل نحوی اردکانی است. (17) در فهرست نسخه های خطی کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، به شماره 287 و 289، به معرفی این اثر پرداخته شده، و یادآوری گردیده که افتادگی دارد و تاریخ پایان ترجمه جلد نخست 1240 ه است. (18) گفتنی است که نویسنده، این اثر را با عنوان کفایه المقتصد یاد کرده، که کفایه الاحکام درست است. دو نسخه نیز از این کتاب به خط مؤلف با شماره های 52 و 32 در کتاب خانه مجلس نگه داری می شود. (19) 8. لوامع التنزیل، که کتابی است در علم تجوید. شیخ آقا بزرگ تهرانی در باره این کتاب نوشته است: لوامع التنزیل فی التجوید، شرح للشاطبیه لمؤلفه، اصله العربی، الموجود کما یأتی، و هو المولی محمد علی بن حاج حسن الاردکانی، المعروف بالنحوی، من تلامیذ آیه اللّه بحر العلوم السید محمد مهدی الطباطبائی، توجد نسخه الترجمه عند السید محمد رضا المعاصر ابن الحاج السید اسماعیل الاردکانی الذی توفی سنه 1317 ه (20) از این عبارت الذریعه بر می آید، که مترجم، کتاب لوامع شاطبی را ترجمه کرده و تألیف مستقلی نیست. نسخه ای از این کتاب در مدرسه علمیه اردکان وجود دارد که فهرست نگار درباره آن نوشته که مؤلف، کتابی در شرح

قصیده شاطبیه در تجوید به عربی نگاشته، که در کتاب حاضر آن را به فارسی برگردانده و در آن به شرح قصیده و اضافه آنچه که در کتب مفسرین از وجوه و قرائات یافته، پرداخته و در دو شنبه 15 ربیع الثانی 1238 ه از آن فارغ شده است. این اثر در 225 برگ است. (21) 9. المطالب السنیه فی شرح الدره الالفیه، اثری است چهار جلدی در فقه، که شرح کتاب الالفیه ابو عبداللّه شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی عاملی نباطی نام بردار به شهید اول (734 - 786 ه) است. این اثر، در کتاب معجم مؤلفی الشیعه، در ذیل الاردکانی، محمد علی بن حسن النحوی، از نوشته های مترجم معرفی شده، (22) اما همین نویسنده که الالفیه و النفلیه شهید را تحقیق و به چاپ رسانده و برای الالفیه 28 و برای النفلیه 27 شرح و تعلیقه بر شمرده، در شمار شرح نویسان و حاشیه نگاران این دو اثر، از اردکانی نام نبرده است. (23) مؤلف آیینه دانشوران به نقل از مرحوم آیت اللّه سید روح اللّه خاتمی (م 1376 ش) یادآوری کرده که این کتاب، شرحی مفید و پر ارزش است. و جلدی از آن به تاریخ 1243 ه نبشته آمده و تمام مجلدات آن فعلاً در اردکان در کتاب خانه آقای خاتمی موجود است. (24) آقا بزرگ تهرانی وجود نسخه ای از این کتاب را به خط مؤلف نزد سید محمّد رضا بن حاج سید اسماعیل اردکانی گزارش کرده است . (25) در فهرست نسخه های خطی کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام ، از این اثر به شماره های 141، 375، 376، 383، 412، یاد شده است. شماره 412، بر اساس این نوشته، مشتمل بر فصل اول در مقدمات است که در شب جمعه هفتم جمادی الاولی 1246 ه، و در 319 برگ به نگارش در آمده است. شماره 375، مشتمل بر سفر اول و به سال 1242 ه و در 97 برگ نوشته شده، و شماره 376، مشتمل بر سفر چهارم و به روز پنجشنبه 19 شعبان 1246 ه و شماره 383، مشتمل بر سفر سوم و در رمضان 1243 ه در 200 برگ نوشته شده است. (26) نگارنده، در توصیف شماره 141 آن، شرح مفصلی بر رساله الالفیه نوشته و آن را مشتمل بر چهار سفر دانسته و این شماره را مشتمل بر سفر اول و تاریخ تألیف آن را 1235 ه و در 90 صفحه معرفی کرده است. (27) 10. اسرار توحید یا ترجمه کتاب التوحید، ترجمه کتاب التوحید شیخ صدوق است در 507 صفحه و تنها کتابی است که از مترجم چاپ شده است. مترجم پس از ایراد خطبه عربی، در باره انگیزه ترجمه این اثر می نویسد: اما بعد، چنین گوید: مستمند فیوض ازلی، ابن محمد حسن الاردکانی، محمد علی غفر اللّه تعالی جمیع ذنوبهما که امر اشرف شاهزاده محمد ولی میرزا عز صدور یافت که این ذره بی مقدار و خادم اخبار ائمه اخیار - صلوات اللّه علیهم ما طلعت شمس النهار و أهله الشهور و اورقت الاشجار - کتاب مستطاب توحید ابن بابویه - رحمه اللّه و رضوانه

علیه - را به حلیه ترجمه در آورد، تا هر کسی بتواند که از آن بهره ببرد... و بعد شرح حال صدوق را می نگارد و آن گاه شروع به ترجمه کتاب می کند. انتشارات علمیه تهران، انتشارات نور و انتشارات توس سه ناشر هستند که این کتاب را به چاپ رسانده اند. مؤلف آیینه دانشوران در باره کتاب نوشته است: کتاب ابن بابویه را... ترجمه کرده و الحق نیکو ترجمه کرده است. (28) 11. الرائق فی توصیف لغات الفائق، تألیف شده در سال 1233 ه، و شرحی است بر الفائق فی غریب الحدیث اثر ماندگار مفسر مشهور معتزلی، جار اللّه محمود بن عمر زمخشری (م 583 ه). این اثر اردکانی، شامل نصف اول کتاب ، از حرف الف تا پایان صاد است و در سه شنبه 8 شوال 1233 ه ، تألیف آن به پایان رسیده است. (29) سید ریحان اللّه یزدی در معرفی این اثر، این نوشته مؤلف را آورده است: تمّ النصف الاول من کتاب الرائق فی توصیف لغات الفائق بعون اللّه و تأییده بید مؤلفه الخاطی الجانی محمد علی بن محمد حسن الیزیدی الاردکانی یوم الثلاثاء الثامن شهر شوال المکرم سنه ثلث و ثلاثین و مأتین بعدالالف من هجره الرسول اشرف بنی آدم و یتلوه فی النصف الاخر حرف الصاد الی الیاء. و در ادامه می افزاید: آگاهی من به این تألیفات، به ویژه لغت نحوی، از اطلاعات بسیار ذی قیمت نگارنده است. (30) 12. رساله الغوافی فی شرح لغات العروض و القوافی، این اثر بعلاوه کتاب پیشین، بر اساس نوشته سید ریحان اللّه یزدی، به تاریخ 1228 ه نوشته شده و به تاریخ 1230 ه به خط مؤلف تجدید کتابت گردیده است. (31) در دانشنامه مشاهیر یزد هم از این اثر یاد شده است (32) . 13. القرّه فی شرح الدرّه، کتابی است در شرح منظومه الدرّه البهیه تألیف سید بحرالعلوم، استاد نویسنده. (33) 14. کهف الوری، ترجمه بخش دعا و قرآن اصول الکافی است که خود مترجم این نام را برای آن برگزیده و در معرفی نسخه های کتاب حاضر از آن یاد می شود. 15. وی بنا بر نوشته سپهری، کتاب های زیادی را هم استنساخ کرده ، ولی این نویسنده، از آنها یادی نکرده است (34) . 16. تحفه الأولیاء (کتاب حاضر) مترجم، این کتاب را که ترجمه بخش اصول الکافی است، بنا به دستور شاهزاده محمد ولی میرزا، والی وقت یزد، 35 نگاشته و تلاش کرده تا ترجمه ای روان پدید آورد و تا جایی که می تواند مشکلات پاره ای از اصطلاحات را که فهم آنها برای خوانندگان مشکل است، حل نماید. وی در مقدمه و آغاز کتاب، صفحاتی را به توضیح پاره ای از اصطلاحات حدیثی و رجالی اختصاص داده و در آن در سه فایده سخن گفته است : «فایده نخست ، انواع حدیث و اصطلاحات مربوط به آن را بر شمرده و آنها را تعریف کرده ، و در فایده دوم، اصطلاحات موجود در کتاب الکافی را در نقل خبر با اسناد خاص، مانند روی اصحابنا را مشخص کرده و در فایده سوم هم برخی اصطلاحات مؤلف را

در سند و گویندگان مانند العالم، ابوالحسن و... تعریف نموده است. مقدمه مترجم، با بسم اللّه و «مفتاح فلاحی که ابواب جنان بلاد الامین دین مبین را به واسطه آن توان گشود» آغاز می شود، و با این جمله ها خاتمه می یابد: تمام شد کتاب عشرت و به تمام شدن آن، جزء اول از اجزاء کتاب کافی تمام شد. و الحمد للّه و الصلاه و السلام علی سیّدنا محمد و آله و صحبه الأکرمین و سلّم تسلیما و الحمد للّه رب العالمین و لعنه اللّه علی أعدائهم الی یوم الدین. استدعا از برادران ایمانی که از این مائده نعمت روحانی بهره مند شوند در حال حیات یا بعد از وفات این سالک بادیه سرگردانی، آن که او را از دعای خیر و طلب مغفرت از حضرت رب العزّه یاد فرمایند. مترجم در مقدمه این بخش پس از ذکر القاب فراوان برای محمد ولی میرزا نوشته: داعی را به نوشتن کتابی دیگر امر فرمودند و به امر اشرف والا زمام اختیار در این باب در کف این داعی قرار و استقرار یافت که آنچه صلاح داند و به نظر قاصر رسید از احادیث جمع نموده و کتابی سازد و به ترتیب دادن مجلدی دیگر بپردازد، و بیش از این، به امر اشرف والا از اول کتاب مستطاب اصول کافی تا آخر کتاب ایمان و کفر را ترجمه کرده، کتاب دیگر که عبارت است از کتاب دعا و کتاب قرآن و کتاب عشرت باقی مانده بود، به نظر قاصر چنین رسید که تتمه را تمام کند؛ چرا که ناتمام بودن آن موافق همت بلند و مناعت عزیمت ارجمند نواب اشرف والا نبود، و چون تمام خلق در امور معاش و معاد به دعا و قرآن و عترت احتیاج دارند، و باید که در همه احوال به آنها پناه برند، آن را به کهف الوری مسمی ساختم و به ترجمه نمودن آن به سیاق سابق پرداختم، مگر آن که ترجمه دعاها را که در این کتاب در زیر آنها نوشتم و به آخر نینداختم. (35) در برگ 3 در باره اتمام و سفارش آن از سوی محمد ولی میرزا و ورود کتاب به کتاب خانه، آمده: ترجمه کتاب دعا و قرآن و عشرت اصول کافی که آن را ملا محمد علی فاضل اردکانی از جهت سرکار شوکت مدار نواب محمد ولی میرزا - ادام اللّه شوکته - ترجمه کرد و در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذوالقعده سنه 1239 داخل کتاب خانه مبارکه شد. نسخه های این اثر، تقریباً مشابهت تام به یکدیگر دارند، و کپی پاره ای از صفحات نسخه منسوب به مترجم، سیاهی دارد که قابل خوانش نیست، و طبعاً در این صفحات مصدر اصلی، نسخه پسر است و گرنه، در تحقیق، از هر دو به یکسان استفاده شد، و در بخش کتاب الدعا تا پایان اصول کافی ، و کتاب قرآن موسوم به کهف الوری، از تک نسخه سوم استفاده گردید.

.

1- . کشف النقاب، ورق 1، مقدمه کتاب.
2- . فهرست نسخه های خطی کتاب خانه آیت اللّه مرعشی، جلد 19، صص 115 و 116، ش 7323.
3- . ج1، ص 126.
4- . ترجمه حدیث 274.
5- . الذریعه ، ج 4 ، ص 208.
6- . تاریخ اردکان، ج1، ص 283، علی سپهری اردکانی، نشر کانون کتاب ولی عصر اردکان، 1364.
7- . آیینه دانشوران، سید ریحان اللّه یزدی، ص 681.
8- . همان، ص 681 و 682.
9- . معجم مؤلفی الشیعه، ص 20، علی فاضل قائینی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، 1405.
10- . تحفه الاولیاء ، باب فیه نکت و نتف...
11- . گنجینه دانشمندان، ج7، ص 435 و 436.
12- . جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادری و زندی و عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار) ص 602 و 603، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی، به کوشش ایرج افشار، 1353.
13- . آیینه دانشوران، ص 682.
14- . فهرست نسخه های خطی کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج1، ص 121 و 122.
15- . آیینه دانشوران، ص 682.
16- . الذریعه ، ج 25 ، ص 170.
17- . تاریخ جعفری، ص 603.
18- . فهرست نسخه های خطی کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام ، ج2، صص 35 و 36.
19- . فهرست مجلس ، ج 2 ، ص 23 .
20- . الذریعه، ج4، ص 132.
21- . فهرست نسخه های خطی کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج1، ص 225.
22- . معجم مؤلفی الشیعه، ص 20 .
23- . ر.ک: الالفیه و النفلیه، تحقیق علی قائینی نجفی، صص 29 - 32.
24- . آیینه دانشوران، ص 22. گفتنی است که بنا به گفته جناب آقای تابش، از نوادگان مرحوم آیت اللّه سید روح اللّه خاتمی، کتاب خانه یاد شده، به حوزه علمیه اردکان واگذار شده و اکنون این کتاب ها، در کتاب خانه فاضل نحوی اردکان نگه داری می شوند.
25- . الذریعه ، ج 21 ، ص 139.

26- . فهرست نسخه های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج2، صص 107، 108، 112 و 134.
27- . همان، ج1، ص 126.
28- . آیینه دانشوران، ص 681.
29- . الذریعه ، ج 13 ، ص 378 ؛ فهرست نسخه های خطی کتاب خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج2، ص 224.
30- . آیینه دانشوران، ص 23.
31- . آیینه دانشوران، ص 23.
32- . دانشنامه مشاهیر یزد، ج 2، ص 1077.
33- . فهرست کتاب خانه نسخه های خطی حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج1، ص 54، شماره 63.
34- . تاریخ اردکان، ج1، ص 283.
35- . ص 5.

ص: 22

..

ص: 23

..

ص: 24

..

ص: 25

..

ص: 26

..

ص: 27

..

ص: 28

..

ص: 29

. .

ص: 30

. .

نسخه های تحفه الأولیاء

نسخه های تحفه الأولیاءاز این کتاب، سه نسخه موجود است به این شرح: 1. نسخه پسر مترجم، شیخ زین العابدین اردکانی که در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره 634 از مجموعه کتب اهدایی مرحوم سید محمّد مشکوه ، نگه داری می شود. (1) در برگ نخست این نسخه نوشته شده است: نسخه نفیس و بی نظیر تحفه الأولیاء در شرح و ترجمه اصول کافی تألیف محمد علی بن محمد حسن اردکانی؛ نسخه مخصوص خود مؤلف در آخر ص 351 و آخر ص 561 خط و مهر خود مؤلف جلیل القدر آن دیده می شود. زمان تألیف و تحریر نسخه، 1237 قمری است. و در ادامه افزوده: در فهرست ها و منابع معموله مانند الذریعه الی تصانیف الشیعه نام این کتاب ذکر نشده، و در فهرست کتاب خانه های معتبر و مهم مثل مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی و کتاب خانه موزه ایران هم مراجعه شد و نسخه دیگر آن دیده نشد. شایان ذکر است که این نوشته فهرست نگار محترم، مربوط به زمانی است که مؤلف عالیقدر الذریعه کتاب را تا بخش «تا» نگاشته بوده، و به دلیل بی اطلاعی از نسخه، از آن نام نبرده، اما مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی - رضوان خدا بر او - در مستدرک کتابش، آن را جبران کرده، و تنها از نسخه پسر مترجم، چنین گزارش داده است: تحفه الاولیاء، ترجمه اصول الکافی للمولی محمد علی بن محمد حسن الأردکانی، ترجمه بأمر محمد علی میرزا ابن فتح علی شاه و النسخه موجوده منه فی مکتبه السید محمد المشکاه من کتاب العقل و الجهل الی آخر کتاب الایمان و الکفر و فرغ منه فی رجب سنه 1238 و قد کتبه ولد المؤلف المسمّی بزین العابدین فی تلک السنه فی حیاه المؤلف (2) گفتنی است که مؤلف گرانقدر الذریعه، در این جا محمد ولی میرزا را به اشتباه، محمد علی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه، که در آن زمان، والی استان های کرمانشاه، لرستان، ایلام و خوزستان بوده، ذکر کرده است. این نسخه حاوی یک فهرست در آغاز است که در عنوان آن آمده است: فهرس جلد اول کتاب تحفه الأولیاء مشتمل بر سه فائده و سه کتاب. فهرست، در جدولی تنظیم شده در پنج خانه افقی و هشت خانه عمودی و در خانه های ردیف اول، فائده اول تا سوم و از خانه چهار به بعد، ابواب الکافی به ترتیب کتاب الکافی فهرست شده، و شماره ورق های کتاب هم قید شده است. این فهرست، در چهار برگ و بر اساس خانه های جدول، حاوی 196 عنوان فهرست برای مجلد نخست و حاوی 244 عنوان برای مجلد دوم

است. در پایان این فهرست ها آمده است: حرّره العبد الذلیل، ابن السید أبوالحسن الموسوی العریضی اسماعیل فی غرّه شهر رمضان المبارک 1237. بر اساس این نوشته، تهیه کننده این فهرست، شخصی به نام سید ابوالحسن موسوی عریضی است که بر اساس همین نسخه، آن را به دستور دیگری، فراهم کرده و آن را پرداخته است. حسب الامر نوّاب مستطاب مالک رقاب أرفع والا، به ترقیم و تسطیر این فهرست پرداخت. این نسخه، با خط نسخ خوب و خوانا نوشته شده و در برگ 234 است که پایان مجلد اول اصول الکافی است، چنین آمده: تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب... و نگارش آن در 1238 در ماه رجب، به پایان رسید. و نوشته است: و کان الفراغ من کتابه ترجمه هذه النسخه علی ید الاقلّ الخاطی الجانی ابن محمد علی الأردکانی، زین العابدین فی یوم السبت الثانی من شهر رجب المرجب سنه ثمان و ثلاثین و مأتین بعد الألف من هجره من اوتی القرآن و سبعا من المثانی - صلی اللّه علیه و آله الطاهرین المبرئین من الکسل و التوانی - و لعنه اللّه علی أعدائهم المستغرقین فی بحار الآمال والامانی. به رسم رایج در میان پیشنیان که برای صرفه جویی در قلم و کاغذ و چاپ و شاید دلیل و یا انگیزه های دیگر، همه مطالب در این نسخه، پشت سر هم و بدون پاراگراف بندی، قلمی شده و تمام یک صفحه کتاب در 31 سطر کتابت شده است. برای تفکیک آغاز و پایان احادیث، غالباً علامت دایره شکلی در پایان احادیث گذاشته شده، و در برخی از احادیث هم چنین علامتی گذاشته نشده است، و نیز خطی افقی بر بالای سند و رجال احادیث کشیده شده و بس. البته برای برجسته شدن آیات قرآن کریم، و اشعار عربی و یا دیگر عبارت های عربی و گاهی پاره ای از توضیحات افزوده، در ترجمه هم این روش انجام شده است. تعداد اواق جزء نخست این نسخه، 234 صفحه است. نوع نگارش این نسخه، حسب معمول نوشته پیشینیان، بدون آوا و سجاوند و به هم چسبیدن نوع حروف ربط به کلمات و نیز آن دسته از کلماتی است که قابل الصاقند است. نسخه شیخ زین العابدین که 377 صفحه دارد، و در 1238 ه کتابت آن تمام شده، چنین پایان یافته: و کان الفراغ من کتابه ترجمه هذه النسخه، علی ید الأقل الخاطی الجانی ابن محمد علی الاردکانی، زین العابدین، یوم السبت الثالث و العشرین من شهر جُمادی الثانیه ثمان و ثلاثین و مأتین بعد الالف من هجره. وی نوشته خود را با این اشعار خاتمه داده: غریق رحمت ایزد کسی بادکه کاتب را به الحمدی کند یاد گر بر هم زده بینی خط من، عیب مکنکه مرا محنت ایام به هم بر زده است 2. نسخه دوم تحفه الاولیاء که به شماره 2639 نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه داری می شود (3) ، مرحوم استاد دانش پژوه این نسخه را نسخه اصل مؤلف دانسته است و گویا چنین نسبتی، بر اساس نوشته ای در پایان نسخه

است. و کان الفراغ من ترجمه هذه النسخه علی ید... و این عبارت، البته حاکی از ترجمه اصول الکافی از سوی اردکانی است، و دلالت روشن بر کتابت آن از سوی وی ندارد. هر برگ این نسخه، بیست و یک سطر نوشته دارد، و با نسخه پسر، چندان از جهت نگارش و قلم تفاوتی ندارد. و همان علائم و اختصارات که در نسخه پیش گفته شد، در این نسخه هم دیده می شود. با این تفاوت که در این نسخه، عنوان باب ها، بر بالای برگ ها نوشته شده، و در پایان هر چند برگ، مهر مترجم را هم بر خود دارد. البته که گویی حاشیه و افزوده دارد. چه این که در متن فعلی چنین است: در پایانِ جزء نخست این نسخه آمده است: تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمه آن است و در عقب این کتاب، در می آید کتاب ایمان و کفر ان شاء اللّه . و در دو سوی این کلمات، نوشته شده: صورت خط المترجم ادام اللّه أیّامه. این عبارت هم کتابت نسخه را مؤلف با تردید مواجه می کند؛ چه این که در پایان نسخه، همان گونه که آمد، نشانی از خط مترجم داده شده، و مهری بر پایان آن دارد که بر بالایش نوشته شده: صحّ. که مترجم بر آن صحه گذاشته است. و در پایان همین جزء یاد شده چنین آمده است: و کان الفراغ من ترجمه هذه النسخه علی ید مترجمه الخاطی الجانی ابن محمد حسن، محمد علی الأردکانی فی لیله الأربعاء الحادی و العشرین من شهر ربیع الثانی، سنه سبع و ثلثین و مأتین بعد الألف من هجره من اوتی القرآن العظیم و سبعاً من المثانی - صلّی اللّه علیه و آله الطاهرین المبرئین من الکسل و التوانی - و لعنه اللّه علی أعدائهم المستغرقین فی بحار الآمال و الأمانی. دو طرف این عبارت به خط مغایر نوشته : «صوره خط المترجم ادام اللّه أیّامه» . که صریح است در این که صورت خط مؤلف نقل شده و اصلِ خط مؤلف نیست . و این عبارت در نسخه های خطی زیاد به کار رفته است . و در نسخه ای که بعد از این معرفی می شود نیز همین عبارت «صورت خط مترجم» وجود دارد ، که استاد دانش پژوه در معرفی آن نسخه ، گفته اند که از روی خط مؤلف کتابت شده است. بر اساس این، ترجمه این اثر در فلان تاریخ و از سوی مترجم اعلام شده، اما این که وی، خود اقدام به نگارش آن کرده باشد، مشخص نیست و عبارت، گویای آن نیست. بعلاوه، در حاشیه همین متن، چنین نوشته و در پایان آن هم مهری زده است: أجلت فی هذا الکتاب من أوله الی آخره نظری، فرأیت ما آتاه لسان القلم ما زاغ عنه بصری و أنا عبداللّه العلی المذنب محمد علی. و در آغاز نسخه جلد دوم مترجم رحمه اللّه - پس از بسم اللّه الرحمن الرحیم چنین آمده: کتاب ایمان و کفر، و ایمان به کسر همزه، در لغت به معنی گرویدن،... (4) . ترجمه این بخش از نسخه در روز جمعه دوم رجب 1237 به پایان رسیده است. و در پایان آن، چنین آمده است: صورت خط المترجم دام ظلّه

العالی و مهری از وی در آن مشاهده می شود و بر بالای مهر نوشته شده: أجلت فی هذا الکتاب من أوله الی آخره نظری، فرأیت ما أتأته ید الغفله الا ما زاغ بصری و أنأ أضعف العباد و أقوی عباد اللّه جرماً و جرماً. این نسخه، 571 صفحه دارد. 3. نسخه سوم، از کاتبی بی نام است که شامل بخش دعا و قرآن و عشرت است، و دارای مقدمه ای جداگانه از سوی مترجم - رحمه اللّه - است. این نسخه، به شماره 6406 از نسخ خطی دانشگاه تهران است. (5) این بخش از ترجمه که 140 صفحه دارد، به مهر مترجم ممهور شده و بالای آن نوشته شده: رأیت ما أثأت الغفلاتو أنا الراجی عفو غافر الخطیئات و در انتهای متن آن نیز صورت خط مترجم نقل شده که چنین است : و کان الفراغ من ترجمه هذا الکتاب علی ید مترجمه المفخم محمد علی بن محمد حسن الأردکانی یوم السبت من شهر شوّال المکرّم سنه تسع و ثلاثین و مأتین بعد الالف من هجره سید العالم المبعوث الی المشرق و المغرب علی أهلهما من العرب و العجم صلی اللّه علیه و علی عترته و سلم. بالای این عبارت نوشته اند : «صورت خط مترجم» . که نشان از این دارد که از روی خط مترجم کتابت شده است. این نسخه هم با خطی زیبا و در هر صفحه 20 سطر نوشته شده است. در این بخش، که شامل ادعیه الکافی است، متن عربی دعاها در ترجمه آورده و در ذیل آنها ترجمه آنها نوشته شده است. و ترجمه این بخش ها به خط شکسته نستعلیق است.

.

1- . فهرست دانشگاه تهران ، ج 5 ، ص 1197 .
2- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج26، ص 162.
3- . فهرست دانشگاه تهران ، ج 10 ، ص 1517 .
4- . ص 351.
5- . فهرست دانشگاه تهران ، ج 16 ، ص 259-260 .

ص: 32

. .

ص: 33

..

ص: 34

. .

ص: 35

. .

شیوه ترجمه اردکانی

شیوه ترجمه اردکانی1. مترجم، چنان که در مقدمه تصریح کرده، قصد داشته، اصول الکافی را ترجمه نماید آن سان که برای همگان خواندن و فهم آن آسان شود، اما ساختار زبانی کتاب، و ناتوانی قلم از نگارش ساده و کوتاه همه مطالبی که در متن آمده، او را وادار کرده که در موارد فراوان، به شرح متن اقدام کند. بنا بر این، تحفه الاولیاء را می توان ترجمه ای شرح گونه به شمار آورد. 2. ترجمه این کتاب، اگر چه شرح گونه است و بنا براین باید فراتر از ترجمه تحت اللفظی باشد، اما او چنان پابند کلمات بوده که کتاب را به روش لفظی و کلمه به کلمه ترجمه کرده و حتی همه واوها و فاها و ثمّ ها و امثال اینها را در هر جای کلام که بوده، به فارسی برگردانده است. برای نمونه «عمّن ذکره» ترجمه شده به «از آن که او را ذکر کرده است». و «رفعه» ترجمه شده به: «آن را مرفوع ساخته به سوی او»، و «تنقلبوا علی أعقابکم» را ترجمه کرده به: «بر می گردید به پاشنه های خویش». (1) و گاهی برای رعایت ترجمه همه الفاظ و حروف، جملات چنان کش دار است که تا پایان احادیث، گویی تمامی ندارد. این ترجمه، در عین صفت یاد شده، گاهی هم ترجمه آزاد است و از لفظی بودن فاصله گرفته و حاصل معنا قلمی شده است. 3. شرح و تفسیر احادیث، شامل همه آنها نمی شود، و بیشتر احادیث مشکل و پیچیده را در بر می گیرد. گاهی این شرح ها با ترجمه آمیخته، و گاهی هم تفکیک شده هستند. شرح حدیث ها هم یک نواخت انجام نگرفته، گاهی در توضیح یک روایت، به ذیل روایت دیگری ارجاع شده، و گاهی هم حتی به کتابی که در شرح حدیث است ارجاع گردیده است. برای نمونه، در شرح حدیث 275، از کتاب خود تعبیر مرآت الرائی یاد کره که تفسیر حدیث را در آن آورده است. شرح حدیث ها مربوط به ذکر بسیاری از جای ها، مکان ها، اشخاص گم نام، مفاهیم غیر رایج و ناشناخته، اصطلاحات حدیثی، باورهای اعتقادی که چندان وضوح و روشنی ندارد، رخدادهای تاریخی، وقایع پر اهمیت ناظر به باورهای عقیدتی، و... هستند. در این شرح ها، مترجم، غالباً شرح خود را نوشته و گاهی هم از دیگران استفاده کرده است. او در شرح لغات، گاهی وجوه معنایی آنها را نوشته و گاهی آنها را ریشه یابی کرده و احتمال ریشه های لغت ها را بازگو کرده است. 4. همه افزوده های مترجم بر ترجمه کتاب، شامل شرح و توضیح های مربوط به بحث های یاد شده نیستند، و گاهی، این توضیح ها در آغاز ابواب و به مناسبت ورود به بحثی

مناقشه برانگیز و یا اصطلاحی غریب است، و گاهی در پایان آنها و برای جمع بندی است، و گاهی هم در میانه احادیث و کشف حقیقت معنا و هویدا ساختن منظور، قلمی شده اند. 5. مترجم، برای رعایت ترجمه الفاظ و به جهت وفاداری به متن حدیث، گاهی در ترجمه، نوشته را چنان پیچانده که روشنی لازم را از دست داده، و ساختار جمله عربی را گرته برداری کرده و همان را در فارسی آورده، به گونه ای که ترجمه، تنها با مراجعه به متن عربی قابل فهم است. از این رو، خود وی پس از ترجمه متن، و به ناگزیر، با عنوان: «حاصل این که» اقدام به نتیجه گیری نموده تا ابهام نوشته را برطرف سازد. 6. مترجم، متن عربی بیشتر آیات را در ترجمه آورده و آنها را بر همان روش ترجمه احادیث، ترجمه کرده و گاهی هم برای آنها تفسیر نوشته، و گاهی چندین قول تفسیری را ذکر کرده، و یا از تفاسیر دیگر نقل قول کرده، و گاهی هم برای پرهیز از تکرار، ترجمه آنها را به گذشته و یا آینده حواله داده است. گاهی هم تنها به ترجمه بسنده کرده، و گاهی تمامی بخشی از یک آیه ای را که در روایتی مورد استشهاد بوده، برای تکمیل مطالب آیه، با قید «بقیه آیه» آورده و آن را ترجمه کرده است. 7. نسخه الکافی که در اختیار مترجم بوده، برخی از آیات ذکر شده در روایات آن، با آیات موجود در قرآن، متفاوت بوده، و از این رو، گاهی وی به آن تصریح می کند، و گاهی به دلیل متفاوت بودن آیه ذکر شده در روایت با قرآن، پس از ذکر آیه روایت، آن را از قرآن نقل، و به ترجمه آن مبادرت کرده، و گاهی از آوردن آیات در ترجمه به دلیل تفاوت داشتن با قرآن، خودداری کرده است. برای نمونه در روایت 527 که بصراحت گفته است: و تا از اینجا ترجمه آیاتی است که حضرت علیه السلام آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجمله تصرّفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهم این بود که آیه چنین باشد، و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمه آن اکتفا نمود. 8. نکته قابل توجه در این ترجمه، این است که در تعدادی از روایات الکافی، متن گفتار معصوم با آیه ای از قرآن، به صورت اقتباسی ، تأویلی و یا تفسیری آورده شده، و از این رو با متن قرآن تفاوت دارد. در چنین موارد، مترجم به صراحت در ترجمه، از این که کلام، اقتباس از آیه قرآن و یا خطای راوی است، و یا تصریح به این که فلان فراز ذکر شده، در قرآن نیست، متن آیه را ذکر و به ترجمه آن اقدام کرده است. و در چندین جا هم مترجم، به رغم حساسیتش بر موضوع و تصریح به ناسازگاری آیه مذکور در روایت با قرآن، بدون توجه به لوازم کلامش، آن را نسبت به قرآن دیگری غیر از قرآن موجود می دهد که به گفته وی، در نزد اهل بیت بوده است. این انتساب و نظر بی دلیل و مبتنی بر حدس و گمان، پایه های بسیار و یا همه باورهای مذهب را به هم می ریزد، و همه چیز و از جمله ختم نبوت را زیر سؤال می برد. گویی آخرین

کتاب آسمانی که خداوند متعال آن را آخرین حجت خود بر تمامی مردمان عالم قرار داده، همانند کتاب های پیشین، یا تحریف شده و یا بدتر از تحریف، از دسترس خارج شده و امت، بی جهت به کتابی دل خوش کرده اند که آن را کتاب آسمانی تلقی می کنند. و تعالی اللّه اگر چنین باشد که خداوند وعده اش را در باره کتابش عملی نکرده، و آن را برای امت حفظ نکرده باشد. و یا اصل آن را در جایی قرار داده باشد و نسخه دومی را که احیاناً با نسخه اصلی تفاوت دارد، در دسترس بندگانش قرار داده باشد. 9. بر اساس آنچه در نوشته مترجم آمده، او چندین نسخه از الکافی در اختیار داشته که از آنها «در بعضی از نسخ کافی چنین است» یاد کرده، و در ترجمه، برای انتخاب بهترین ترجمه، و هم اصلاح برخی از عبارت ها، به آنها مراجعه کرده است. برای نمونه حدیث شماره 219 است که می نویسد: ظاهر این است که از نسخه های کافی در میانه سؤال و جواب، آخر سؤال و جوابی افتاده باشد؛ زیرا... بعلاوه، مترجم با تعبیر «در نسخ دیگر کافی»، دو و گاهی چند بار یک متن را ترجمه کرده است. و گاهی هم نسخه بدلی برای حدیث یافته و آن را ذکر و ترجمه کرده است و نظر خود را در باره مناسب تر بودن متن و ظاهرتر بودن برخی از معانی برخی از نسخه ها را نوشته است. برای نمونه، در حدیث 355، از نهج البلاغه نسخه بدل حدیث را آورده و گفته که این، انسب است. 10. مترجم گاهی متن یک حدیث را ناتمام تشخیص داده و از مصادر دیگر برای تکمیل آن استفاده کرده، و به صورت جداگانه در ادامه نوشته خود آن را افزوده است. این منابع، کتاب هایی چون نهج البلاغه، التوحید، علل الشرایع، هستند. 11. ادبیات و کلمه های به کار رفته در این ترجمه، یکسان نیست، گاهی فاخر، گاهی عامیانه، گاهی غریب، گاهی محلی و گاهی با استفاده از ادبیات رایج درباری و تعابیری ملوکانه است. برای نمونه برای دست نوشت و توقیعات صادر شده از ناحیه امام معصوم - علیه صلوات اللّه - تعبیرهایی همچون فرمان همایونی به خط مبارک آن حضرت (2) به کار برده شده است. همچنین، مترجم از عبارت ها و کلمات مترادف و هم معنا، از عربی و فارسی، بسیار استفاده کرده که باعث حجم زیاد ترجمه گردیده است. 12. قالب زبان و غالب واژه های به کار گرفته شده در این ترجمه، فارسی است، در عین این که از واژه های عربی هم در ترجمه به فراوانی بهره گرفته شده است. کاربرد واژه های فارسی در این ترجمه، نشان از آن دارد که مترجم، کاملاً به ادبیات و کاربرد واژه های فارسی تسلط داشته است. 13. از روش موجود در این ترجمه، تعیین موارد و مصادیق خارجی و عینی اشخاص و اشیا و اماکن و رخدادها و به سخنی، از اجمال در آوردن کلام است. بعلاوه، مترجم گاهی برای نشان دادن معنای دوم عبارت، از «یا» استفاده کرده است. 14. مترجم، در جاهایی که حدیث و یا آیه ای تکراری

بوده، از ترجمه مجدد آن خوداری کرده، و تنها اشاره کرده که در فلان جای کتاب، چه پیش تر و چه پس تر، ترجمه شده است. 15. مترجم، گاهی در مباحث مناقشه برانگیز، برخی دیدگاه ها را ذکر کرده و خود نیز به اظهار نظر پرداخته است. و این نشان از درایت وی از یک سو و توانایی او از سوی دیگر دارد. برای نمونه در تفسیر آیه «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» (3) گفته است: گمان من، این است که لام در «لَا تُصِيبَنَّ» از سوی ناسخان قرآن، به اشتباه کتابت شده، و درست آن «لتُصِيبَنَّ» است، و دلیل آورده که در رسم الخط عثمانی، «لا» و «ل » هر دو یک گونه نوشته می شده، و از این رو ناسخان، به اشتباه افتاده اند. و در ادامه از مجمع البیان هم قرائت بی الف را که به امام امیر المؤمنین و امام باقر علیهماالسلام منسوب است، نقل کرده است. و در جای دیگر، در بحث تفویض امر دین به پیامبر، پس از ذکر دیدگاه ها و دیدگاه کلینی، می نویسد: آنچه گمان فقیر است، این است که مراد آنان که به تفویض قائل نیستند، آن است که نمی شود که امر دین به رسول مفوّض باشد از جانب خدا، غلط است؛ زیرا چه فرق است در میان آن که خدا به رسول خویش در هر واقعه وحی فرماید که: حکم این واقعه این است، یا بر طریقه عموم و اجمال به او وحی کند که: آنچه بگویی در هر واقعه ای، همان حکم من است و در نزد من است به واسطه کمال عقل و عصمتی که داشت، و مانع آن حضرت بود از جهل و حیف و میل. (4) و نیز در روایتی که در آن ، به اعبیس و ذریه اش لعن روا داشته شده، و یکی از منظورهای احتمالی اعبیس، عباس است ، مترجم، پس از ذکر احتمال چنین منظوری، نوشته است: ولیکن اعتقاد به ملعونیت ایشان جرأت می خواهد، خصوص با ضعف حدیث و اختلاف نسخه. (5) 16. مترجم علاوه بر ترجمه و شرح متن، گاهی به نقد و بررسی مطالب ذکر شده هم پرداخته، و از هر آنچه نوشته، به آسانی عبور نکرده است. برای نمونه، وی در باب ارواح ائمه، که در آن حدیثی آورده شده که پس از آن که پیامبر قبض روح شد، روح القدس به ائمه حلول می کند، چنین نوشته است: مراد حضرت از روح القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن به امام، انتقال مثلی آن است؛ زیرا که تناسخ باطل است. (6) و نیز گاهی به دلیل حساسیت برانگیز بودن یک موضوع، به دقت و درنگ فراخوانده و توصیه کرده که در این موارد، به اهلش رجوع شود. مثلاً در «باب فیه نکت و نتف من التنزیل ...» یاد آوری کرده که: آنچه در این باب ذکر می شود، نشانه ای است از امر ولایت، که محتاج است به فکر و دقت؛ زیرا که آنها از بطون و معانی قرآن است که احتیاج به بیان معصوم دارد. 17. مترجم در ترجمه، اسناد احادیث را حذف نکرده و همه آنها را در ترجمه آورده، با این تفاوت که گاهی به جای اسم

راوی و یا معصوم، از کنیه و یا لقب و گاهی هم اسم آنها را استفاده کرده است.

.

1- . حدیث 648
2- . حدیث 282.
3- . انفال، 24.
4- . توضیحات باب 52، باب التفویض.
5- . ر.ک به: ترجمه آخرین حدیث از باب اشاره و نص مربوط به امام محمد تقی علیه السلام .
6- . حدیث 718.

ص: 37

. .

ص: 38

. .

ص: 39

. .

ص: 40

. .

ص: 41

..

انگیزه تحقیق

انگیزه تحقیقاین اثر، به دلیل قدمتی نزدیک به دویست سال، از مواریث فرهنگی دینی کشور است. از این رو، هم می تواند بازگوکننده فعالیت های عالمان دینی در گستره نشر باورها و آموزه های دینی و توسعه فرهنگ و تعالیم اهل بیت علیهم السلام باشد، و هم اثری است که می تواند زمینه ساز گسترش فعالیت ترجمه متون دینی به شمار آید. بر اساس توجه به تجربیات عالمان دینی در فهم و شرح و تفسیر و ترجمه متون دینی، این دسته از آثار، خود، بخش بزرگی از راه ترجمه متون دینی را هموار می کنند و تجربه گران قیمتی را به نسل های بعد منتقل می نمایند. برجستگی ها، کاستی ها، ویژگی ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمه آنها، خود اندوخته هایی گران بها هستند. راه های نا همواره نارفته، باید با دقت و وسواس ویژه طی و هموار شوند و هر چه پیشینه تجربه های علمی بیشتر و بیشتر کشف و پیموده شده باشد، آیندگان، بخشی از راه پژوهشی و تجربه علمی آن راه را در پیش رو دارند. اگر ترجمه متون دینی ، از همین امروز آغاز می شد، حجم بسیار بالایی از فرصت و نیروی انسانی مترجمان ، باید هزینه آن می شد، تا به مقطعی که اکنون در آن هستیم، برسیم، و سوگمندانه بایدم گفت که در حوزه ترجمه متون دینی ، دیر شروع کرده ایم و کم کاری داشته ایم و از این رو، به هر میزان تجربه از محققان و نویسندگان دینی در پیش رو داشته باشیم، غنیمتی است مغتنم . با این توصف، اثری همچون تحفه الاولیاء که عالمی ادیب و لغت شناس، با فراغت و دقت آن را به رشته تحریر در آورده و اطلاعات فراوانی در زمینه های گوناگون عقیدتی، تاریخی، تفسیری، حدیثی و لغوی در آن نگاشته، به مثابه سرمایه ای است که نباید در عرصه پژوهش های حدیثی و ترجمه متون دینی نادیده گرفته شود. این ترجمه شاید در یک نگاه ابتدایی، چندان به حساب نیاید و برای خوانندگانی قابل فهم و روان نباشد، و یا امروزین نباشد اما این، همه واقعیت نیست. آثار بسیاری در عرصه اندیشه دینی نوشته شده اند که نه چند خوانا و روان هستند و نه امروزین، و نیاز به شرح و تفسیر و بازخوانی دارند، اما از واجبات علمی اندیشه دینی اند که باید به آنها پرداخته شود، و پرداخته هم می شود. این اثر، هر چند از شمار آنها نیست، اما می تواند دو نقش مهم ایفا کند: انتقال تجربه ترجمه حدیث، و بسط عمومی سازی فرهنگ دینی و حدیثی.

نکته ها و گفته ها در باره تحقیق1. در تحقیق و احیای این اثر، از هر دو نسخه موجود ترجمه استفاده کرده ایم، و پس از حروف نگاری، و مقابله دقیق با نسخه ها، و بر طرف کردن پاره ای مشکلات نگارشی و ویرایشی، یک بار نیز همه ترجمه با متن کتاب الکافی مقابله شد تا افتادگی ها، افزوده ها، ترجمه، شرح و خطاهای ترجمه شناخته شود، و پاراگراف بندی به درستی انجام گیرد. 2. رسم الخط مترجم در تعدادی از کلمات، با رسم الخط رایج متفاوت بوده که این دسته از کلمات به دلیل تصرف به حساب نیامدن در نوشتار مترجم ، و نیز خوانا کردن متن، تبدیل به رسم الخط رایج شد. از این قبیل است: تای گرد عربی که به جای آن تای کشیده نوشته شده و نیز کلمات عربی که در آنها به جای الف از واو استفاده می شود؛ مانند حیوه و زکوه. مترجم به جای «ای» اضافه در کلماتی مانند خانه ای، غالبا از همزه استفاده کرده که به جای همزه آخر روی یک کلمه، از «ای» استفاده شد. مترجم در ترجمه هذا و یا کلماتی از این دست ، که به شخص و یا شی ء اشاره دارد، به جای «این که» و «او» از کلمه «اینک» استفاده کرده، که به همین صورت «اینک» باقی ماند. 3. مترجم از حرف ربط «که» بسیار استفاده کرده ، به گونه ای که از آغاز تا پایان ، یک متن مرتبط، با حرف که ربط داده شده است. برای امانتداری، و به رغم سخت تر شدن قرائت متن، همچنان این حرف در متن مترجم باقی گذاشته شد. 4. کلماتی که با رسم الخط غلط نوشته شده و غلط آن محرز بود، بدون پا نوشت، درست آن ثبت شد. و در مواردی هم به دلیل وجود تردید، در پانوشت یاد آوری گردید. 5. آیات قرآن، که گاهی غلط نوشته شده بود، اصلاح شد. در همین رابطه گفتنی است که مترجم از نسخه ای استفاده کرده که آیه هایی از قرآن در آن نسخه، با آنچه در قرآن فعلی موجود است، متفاوت بوده و در این موارد، مترجم، در ترجمه به آن توجه داده و ترجمه قرائت رایج و موجود را نوشته، و گاهی احتمال دیگری را هم مطرح کرده است. در تحقیق جدید الکافی از سوی دارالحدیث، به دلیل مورد توجه قرار دادن نسخه های زیاد، و موافق بودن پاره ای از نسخه ها با رسم الخط قرآن موجود، غالب این آیات، همانی است که در قرآن هست. و بنا براین، گاهی آنچه در ترجمه تحفه الاولیاء آمده، با تحقیق دارالحدیث ناسازگار است، و ما نسخه دارالحدیث را اصل قرا داده ایم و در صورت نیاز، به آن اشاره کرده ایم. گفتنی است که آیات قرآن با قلم سیاه و در

میان دو هلال آورده شده، و دیگر متن های عربی موجود در ترجمه نیز با قلم سیاه حروف نگاری شده است. 6. در آن دسته از روایات، که آیات به صورت تلفیقی از آیه و تفسیر و تأویل آن است، افزوده های تفسیری و تأویلی در میان دو کروشه گذاشته شد. 7. آن دسته از آیات و احادیث و اقوالی که در نوشته مترجم به آنها استناد شده، مصدریابی و مصادر آنها مشخص گردید. 8. در جایی که ترجمه افتادگی داشت، اصلاح شد. و گاهی هم مترجم برای پرهیز از تکرار، آن را ارجاع داده که در تحقیق، این دسته از ارجاع ها در پاورقی آورده شد. 9. مترجم در آن جاهایی که حدیثی را شرح کرده، و آنها را با ترجمه به صورت آمیخته و ممزوج آورده، تلاش شد که شرح ها، تا جایی که امکان دارد و به مطلب آسیبی وارد نمی کند، از ترجمه تفکیک شود. این کار، با قرار دادن شرح و توضیح ها در میان دو هلال انجام شد. این روش در عنوان مطالب و ابواب نیز، عمل گردید. در چنین مواردی، گاهی ترجمه، شرح گونه است و امکان تفکیک آنها وجود نداشت، که به همان شکل باقی گذاشته شد. 10. افزوده هایی زاید بر شرح و ترجمه، در نوشته مترجم وجود دارد که به توضیح پاره ای از اصطلاحات به کار رفته در الکافی، مانند نوادر، و یا واقعه ای تاریخی، و یا شخصیت و یا نام مکان و جایی است و یا معنا کردن واژه و لغتی است. در چنین جاهایی ،به دلیل خارج از شرح و ترجمه بودن این نوشته ها، به پاورقی برده شد، و در پایان آنها کلمه «مترجم» قید گردید. گفتنی است که توضیح های اضافی پاورقی ها که بدون قید مترجم است ، از سوی محققان می باشد . نیز از جمله مباحث خارج از موضوع ترجمه و شرح، که به پاورقی انتقال داده شد، توضیحاتی است در آغاز ابواب است که مترجم در باره آنها اظهار نظر کرده و توضیح داده است. 11. در صورتی که نوشته ای نیاز به توضیح داشته، و یا متنی کامل نبوده و نیاز به تکمیل داشته، در میان دو کروشه در متن افزوده شد، و گاهی نیاز به توضیح بیشتر داشت و یا خارج از موضوع متن بود، مانند لغات مشکل فارسی که مترجم به کار برده، در پاورقی نوشته شد. 12. برای مشخص شدن دقیق ترجمه کلام معصومان علیهم السلام ، آنها در میان دو گیومه قرار داده شدند. 13. در تعدادی از روایات، به اختلاف دیدگاهای شیعه و دیگر مسلمانان اشاره شده، و یا به برخی از شخصیت های صدر اول اشارات رفته که مترجم آنها را از اشاره به صراحت تبدیل و گاهی تعبیرهایی تند در باره آنها به کار برده، که در تحقیق، به همان متن اشاره حدیث بسنده شد. و جایی که تنش زا و فتنه انگیز است، حذف شد و نقطه چین گردید. 14. برخی از کلمات دیگر عربی فارسی که دارای رسم الخط متفاوتی هستند، بر اساس رسم الخط فارسی نوشته شد. و کلماتی که خوانش آنها بدون اعراب مشکل است، آوا نگاری شد. 15. مترجم در باره عبارت های تکریم و تعظیم، دو

گونه عمل کرده است: گاهی آنها را در برابر اسامی مقدس به کار برده و گاهی به کار نبرده، ما هم به همان شکل عمل کردیم.

.

ص: 44

. .

ص: 45

..

و در پایان

و در پایانگفتنی است که این اثر، به مناسبت کنگره جهانی دانشمند بی نظیر قرن چهارم، محدث عالی مقام، ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - رحمه اللّه علیه و جعل الجنه مثواه - به انجام رسید. بخش نخست این تحقیق، که شامل جلد نخست الکافی است، از سوی این جانب، و بخش دوم، شامل ترجمه جلد دوم آن از سوی دوست فاضل دانشورم، حجت الاسلام و المسلمین عبدالهادی مسعودی، انجام شد. پیش از شروع کار نشست هایی با ایشان و مسئول گروه احیای دارالحدیث، فاضل گرامی حجت الاسلام و المسلمین محمّد حسین درایتی، برگزار شد تا هماهنگی هایی لازم در امر تحقیق صورت بگیرد، و شیوه نامکی تدوین شد، و بر اساس آن کار تحقیق به انجام رسید. با این حال، ممکن است اختلاف هایی جزیی و گاهی سلیقه ای در این دو بخش، وجود داشته باشد. نیز گفتنی است پس از اتمام کار هر دو بخش، برادر دانشور ارجمندم، حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا جدیدی نژاد، از آغاز تا پایان، هر دو بخش را ملاحظه و اصلاحاتی را انجام داد که از ایشان سپاسگزارم و توفیق وی را از خدای منان آرزومندم. و آخر دعوانا ان الحمد للّه رب العالمین قم بهار 1387 بنده خدا محمد مرادی

.

ص: 47

..

ص: 48

. .

ص: 49

. .

ص: 50

. .

ص: 51

..

ص: 52

. .

ص: 53

..

ص: 54

. .

ص: 55

..

ص: 56

..

مقدمه مترجم

[مقدّمه مترجم]«بِسْمِ اللّه الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ وَ بِهِ نَسْتَعین» جواهر کلامی که غوّاصان بحار معرفت را تلفظ به آن در اصل اصول دین کافی و در اکمال تهذیب قلوب و استبصار عیون اهل توحید و یقین، وافی باشد، حمد واجب الوجود و شکر خالق معبودی است که عقل را نور وجود بخشید و به استعدادی که در وی قرار داد، او را مقرب ساحت عزت خود گردانید و صلوات و سلام بسیار نثار مرقد میمون و مضجع همایون، مبعوث مقام محمود، که آسمان و زمین و آنچه در زیر و زبر آن و این است، به طفیل وجودش موجود گردید. و بر آل پاکش که ایشان را به کرامتی که در خور قابلیتشان بود، نواخت و به جهت اتمام حجت بر تمام أنام ایشان را در بوته محنت و بلا گداخت. و لعنت خدا بر منافقان جاهل که ذلت کفر را بر عزت ایمان بر گزیدند و به اظهار اسلام و ایمان حجاب عفت و پرده عصمت این و آن را دریدند. اما بعد، بامداد مداد ترجمان، خامه سر شکسته دو زبان، بنده فقیر خاکسار، و ذره حقیر بی مقدار، سالک بادیه سرگردانی، محمد علی بن محمد حسن اردکانی، سترت عیوبهما و غفرت ذنوبهما بر لوح عرض أساطین سلطنت عظمی و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا، می نگارد که چون از جانب سعادت جوانب، بندگان جلالت توأمان، نواب کامیاب، فلک جناب، سپهر رکاب، مظاهر الطاف ربانی و مهبط فیوض سبحانی، فرّخ طالع بلند اختر، و فرخنده رأی خجسته منظر، جهان گیر عالم آرای و عدو بند کشور گشای، دوحه (1) اقبال بوستان پادشاهی و گل همیشه بهار گلستان ظلّ اللهی، انجمن افروز محفل عدل و داد، و شعله جان سوز نهال جور و بیداد، فروزان اختر اوج سلطنت و تاجداری، درخشان کوکب برج ابّهت و شهریاری، مفهوم مرفوع درجه رفیعه «نَرْفَعُ دَرَجَتٍ مَّن نَّشَآءُ» (2) و مصداق مخصوص آیه کریمه «یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشَآءُ» (3) ملک زاده ای که باز بلند پرواز و همت والانهمتش (4) را با عقاب چرخ دعوای همسری، و شاهزاده ای که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با همای سپهر، و طایر زرّین جناح مهر هوای برتری، اطواق عبودیتش، زینت اعناق گردنکشان جهان و آرزوی ادراک سعادت خدمتش، مکنون خاطر سروران دوران، مزارع آمال پژمردگان، از أمطار سحاب عطایش خرّم و سیراب، و از صفیر عندلیب (5) خوش الحان خامه عدالت نگارش، اندوه در زوایای خاطرها نایاب، مستمسک عروه الوثقای عقل کامل، و مستعصم حبل

المتین عدل شامل، ممهّد (6) اساس اعلای دین مبین، و مشیّد بنای والای شرع متین، خجسته رأی نیک بخت، و زیبنده تاج و تخت، فرمان فرمای فرمان روا، شاهزاده محمد ولی میرزا، مدّ اللّه ظلال جلاله علی مفارق العالمین و شدّ أطناب دولته بأوتاد ظهور خاتم الوصیین صلوات اللّه علیه و علی آبائه الأبرار ما طلعت شمس النهار و أهلّه الشهور و أورقت الأشجار أمر أشرف والا، عزّ صدور یافت که این داعی از اول کتاب عقل و جهل تا آخر کتاب ایمان و کفر از کتاب مستطاب کافی را که تألیف ثقه الاسلام و المسلمین رئیس العلماء و المحدّثین شیخ الفقهاء الکاملین، آیه اللّه فی العالمین أبو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی رضوان اللّه علیه است، به لغت فارسی مأنوس به طوری که قریب به فهم باشد، ترجمه نماید و در بند حسن عبارت و نیکی کنایت و استعارت نباشد، و در حلّ اشکال و رفع اعضال (7) که در خلال عبارات فصاحت و بلاغت علامات احادیث آن است، چیزی مذکور نشود، مگر آنچه تعلق به صحت و سقم نسخه و عبارت داشته باشد، و آنچه عرض آن موجب طول و ملال و باعث زوال و اخلال مقصود اصلی و مطلوب کلی، که فهمیدن اصل ترجمه است، نباشد تا نفعش اعم و فایده اش در این باب اتم بوده باشد؛ زیرا که عامه شیعیان و کافه مؤمنان از فهمیدن بیانی که از برای حل احادیث مشکله و اخبار معضله می شود، عاجزاند. چه کم است که خالی باشد از مطالب و اصطلاحاتی که غیر علما را فهمیدن آن ممکن باشد و سند تمام احادیث را به طریقی که مؤلف رحمه اللّه علیه ذکر کرده، نماید و متوجه صحت و ضعف آن نشود. مَخلص مطلب، آن که ترجمه کتاب کافی فارسی باشد، این فقیر بی بضاعت با وجود عدم قابلیت، امتثالاً لامره المطاع و حکمه الهاتف بالاتّباع، سر انگشت اطاعت را بر دیده اجابت گذاشته، به ترجمه نمودن آن، به طوری که مأمور بود، پرداخت و این ترجمه را به تحفه الأولیاء موسوم ساخت. امید که چون به نظر الهام منظر رسد، مقبول طبع أشرف شود، و مثوبات آن به روزگار فرخنده آثار، عائد گردد. بمحمد و آله الطاهرین و اللّه هو الموفق و المعین. پیش از شروع در مقصود، به موقف عرض اقدس می رساند که چون معرفت صحت سند احادیث و ضعف آن، امری است عمده و در بعضی از احادیث کتاب نیر لفظی چند ذکر می شود که فهمیدن آنها بدون بیان مراد از آنها، ممکن نیست، لهذا معانی آنها را در ضمن سه فائده ایراد می نماید: فائده اول. متقدمین علمای ما رضوان اللّه علیهم هر حدیثی که مقترن بوده به چیزی که مقتضی اعتماد ایشان بر آن بوده، آن را صحیح می شمرده اند و عمل به آن می نموده اند، و غیر آن را اعتبار نمی کرده اند و متأخرین ایشان خبر غیر متواتر که آن را خبر واحد می گویند، به اعتبار اختلاف احوال راویان آن در اتصال به عدالت و ایمان و ضبط و غیر آن، به چهار قسم تقسیم نموده اند و تفصیل آن بر وجه اجمال

این است که: راویانی که در سند حدیث مذکوراند، یا همه عادل ضابط امامی مذهب اند یا نه؟ و اول صحیح است و دویم، یا عدالت معلوم نیست و لکن امامی بودن ثابت است و آن حَسَن است؛ به شرط آن که ایشان را مدح کرده باشند و مذمتی که مقبول باشد در باب ایشان، نباشد. یا امامی بودن منتفی است و عدالت ثابت است و آن موثّق است و آن را قوی نیز گویند. یا عدالت منتفی است و خلاف آن ثابت، و آن ضعیف است؛ خواه آن غیر عادل، امامی باشد و خواه غیر امامی و در سه قسم اخیر، ضرور[ی] نیست که همه شرایط صحت در جمیع راویان مفقود باشد. بلکه اگر یک نفر از ایشان متصف به شرایط صحت نباشد، در عدم صحت کفایت می کند؛ چه حدیث و سند آن در توصیف، تابع پست ترین راویان است. پس اگر یک نفر امامی ممدوح است بدون ثبوت عدالت، آن حدیث و سند حَسن است، و اگر عادل است و امامی نیست، موثق و غیر این دو، ضعیف است؛ اگر چه باقی راویان همه چون ابوذر و سلمان باشند. و از برای خبر اقسام دیگر ذکر کرده اند به اعتبارات مختلفه که تمام آنها برگشتش به این چهار قسم است؛ اگر چه بعضی از آنها اختصاص دارد به ضعیف و بعضی در میان همه فی الجمله مشترک است، و تفصیل آن در علم درایه حدیث مذکور است. و مجمل آنچه در این کتاب به کار می آید، آن است که مسند، حدیثی است که سند آن به معصوم علیه السلام متصل باشد، بی آن که آن را قطعی حاصل شود به واسطه سقوط شخصی از آن. و مرفوع، آن است که قولی یا فعلی یا تقریری به معصوم منسوب باشد؛ خواه آن را قطعی یا ارسالی در سند عارض شود و خواه نشود. و مرسل، آن است که آن را از معصوم یا غیر او روایت کند، آن کس که او را در نیافته و ملاقات نکرده، بدون ذکر واسطه یا با ذکر واسطه نامعین، مثل این که می گوید که مردی از اصحاب ما، یا مردی یا بعضی از اصحاب ما، یا بعضی و امثال اینها. و مقطوع و گاهی آن را منقطع نیز می گویند آن است که در آن وقف [شود] بر یکی از تابعی و کسی که در حکم او باشد، و گاهی آن را بر چیزی اطلاق می کنند که شمولش از این بیشتر است؛ به حیثیتی که شامل معلّق و مُرسل و منقطع الوسط و غیر آن می باشد. پس اگر آنچه از سند افتاده، بیش از یکی است، آن را مُعضَل می گویند. یعنی: مشکل و اگر نه، آن را منقطع گویند. و معلّق آن است که از اول اسناد آن یکی یا بیشتر افتاده باشد. فائده دویم. علامه حلی رحمه اللّه در خاتمه کتاب خلاصه در فائده سیم می فرماید که: شیخ صدوق محمد بن یعقوب کلینی، در کتاب کافی خود در بسیاری از اخبار فرموده است که: چند نفر از اصحاب ما از أحمد بن محمد بن عیسی و از او نقل کرده که فرموده است که: مراد گفته من که گفته ام چند نفر از اصحاب ما، محمد بن یحیی و علی بن موسی کمیذانی و داود بن کوره و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم

است. و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خویش ذکر کرده ام که چند نفر از اصحاب ما از أحمد بن محمد بن خالد برقی، آنها علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبداللّه بن اُذینه و احمد بن عبداللّه بن أبیه و علی بن حسن اند و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خود ذکر کرده ام که چند نفر از اصحاب ما از سهل بن زیاد، آنها علی بن محمد بن علّان و محمد بن ابی عبداللّه و محمد بن حسن و محمد بن عقیل کلینی اند. فایده سیم. کلینی و غیر او در بسیاری از اخبار حضرات ائمه معصومین را صلوات اللّه علیهم اجمعین به لقب و کنیت یاد کرده اند و بعضی از آنها مختص است و بعضی از آنها اشتراک دارد، و گفته اند که أبوجعفر بدون قید، مراد از آن، امام محمد باقر و أبوجعفر ثانی، امام محمد تقی است و أبوالحسن اول، علی بن ابی طالب است و بعضی گفته اند که امام موسی بن جعفر است و این، اظهر است. و آن حضرت را أبوالحسن می گویند بدون قید اول یا با قید ماضی؛ چنانچه آن حضرت را عالم و عبد صالح و فقیه و غیر آن، چون رجل و شیخ نیز می گویند. و به هر تقدیر، أبوالحسن ثانی، امام رضا است و أبوالحسن ثالث، امام علی نقی و أبو عبداللّه ، امام جعفر صادق است و هر گاه شهید به آن ضم شود، حضرت امام حسین است صلوات اللّه و سلامه علیه . و ابوالقاسم، صاحب الزمان است و أبو محمد، امام حسن مجتبی است و بعضی گفته اند که امام حسن عسکری است و ظاهر، دویم است، و چون مراد حضرت عسکری باشد، حسن بن علی نیز به آن ضم می شود. و أحدهما که به معنی یکی از این دو است، امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلاماست و چون این قاعده فی الجمله تخلفی داشت، لهذا در ترجمه تصریح به اسم یا لقب یا کنیت مختص هر یک می شود تا اشتباه لازم نیاید.

.

1- . درخت تناور و بزرگ.
2- . انعام، 83.
3- . بقره، 105.
4- . غایت آرزو و کمال مقصود.
5- . هزاردستان، بلبل هزار آواز که به آوازهای گوناگون بانگ کند.
6- . زمینه ساز.
7- . پیچیده.

ص: 58

..

ص: 59

. .

ص: 60

. .

ص: 61

..

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلّهِ الْمَحْمُودِ لِنِعْمَتِهِ ، الْمَعْبُودِ لِقُدْرَتِهِ ، الْمُطَاعِ فِى سُلْطَانِهِ ، الْمَرْهُوبِ لِجَلَالِهِ ، الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ ، النَّافِذِ أَمْرُهُ فِى جَمِيعِ خَلْقِهِ ؛ عَلَا فَاسْتَعْلى ، ودَنَا فَتَعَالى ، وَارْتَفَعَ فَوْقَ كُلِّ مَنْظَرٍ ؛ الَّذى لَا بَدْءَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ، وَلَاغَايَةَ لِأَزَلِيَّتِهِ ، القَائِمُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ ، وَالدَّائِمُ الَّذِي بِهِ قِوَامُهَا ، وَالْقَاهِرُ الَّذِى لَايَؤُودُهُ حِفْظُهَا ، وَالْقَادِرُ الَّذِى بِعَظَمَتِهِ تَفَرَّدَ بِالْمَلَكُوتِ ، وَبِقُدْرَتِهِ تَوَحَّدَ بِالْجَبَرُوتِ ، وَبِحِكْمَتِهِ أَظْهَرَ حُجَجَهُ عَلى خَلْقِهِ . اِخْتَرَعَ الْأَشْيَاءَ إِنْشَاءً ، وَابْتَدَعَهَا ابْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ ، لَا مِنْ شَىْءٍ ؛ فَيَبْطُلَ الاخْتِرَاعُ ، ولَالِعِلَّةٍ ؛ فَلَا يَصِحَّ الْابْتِدَاعُ . خَلَقَ مَاشَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّدا بِذلِكَ ؛ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ ، وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ . لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ ، وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ . عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ ، وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ ، وضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ . اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ ، وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ ، عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ ، وَوُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ ، وَنُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ ، لَا إِلهَ إِلَّا اللّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ . ضَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ بُلُوغِ كُنْهِهِ ، وَذَهَلَتِ الْعُقُولُ أَنْ تَبْلُغَ غَايَةَ نِهَايَتِهِ ، لَايَبْلُغُهُ حَدٌّ وَهْمٍ ، وَلَا يُدْرِكُهُ نَفَاذُ بَصَرٍ ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ . اِحْتَجَّ عَلى خَلْقِهِ بِرُسُلِهِ ، وَأَوْضَحَ الْأُمُورَ بِدَلَائِلِهِ ، وَابْتَعَثَ الرُّسُلَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ؛ «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَىَّ عَنْ بَيِّنَةٍ» ، وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَن رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ ؛ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ ، وَيُوَحِّدُوهُ بِالْإِلهِيَّةِ بَعْدَ مَا أَضَدُّوهُ . أَحْمَدُهُ حَمْدَا يَشْفِى النُّفُوسَ ، وَيَبْلُغُ رِضَاهُ ، وَيُؤَدِّى شُكْرَ مَا وَصَلَ إِلَيْنَا مِنْ سَوَابِغِ النَّعْمَاءِ ، وَجَزِيلِ الْآلَاءِ ، وَجَمِيلِ الْبَلَاءِ . وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، إِلها وَاحِدا أَحَدا صَمَدا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدا . وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا صلى الله عليه و آله عَبْدٌ انْتَجَبَهُ ، وَرَسُولٌ ابْتَعَثَهُ ، عَلى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ ، وَانْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ ، وَاعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ ، وَعَمىً عَنِ الْحَقِّ ، وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ ، وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ . وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ ، فِيهِ الْبَيَانُ والتِّبْيَانُ «قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِى عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» قَد بَيَّنَهُ لِلنّاسِ وَنَهَجَهُ ، بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ ، وَدِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ ، وَفَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا ، وَأُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَأَعْلَنَهَا ، فِيهَا دَلَالَهُ إِلَى النَّجَاهِ ، وَمَعَالِمُ تَدْعُو إِلى هُدَاهُ . فَبَلَّغَ صلى الله عليه و آله مَا أُرْسِلَ بِهِ ، وَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ ، وَأَدَّى مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّهِ ، وَصَبَرَ لِرَبِّهِ ، وَجَاهَدَ فِى سَبِيلِهِ ، وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ ، وَدَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاهِ ، وَحَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ ، وَدَلَّهُمْ عَلى سَبِيلِ الْهُدى مِنْ بَعْدِهِ ، بِمَنَاهِجَ وَدَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا ، وَمَنَائِرَ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا ؛ لِكَىْ لَا يَضِلُّوا مِنْ بَعدِهِ ، وَكَانَ بِهِمْ رَؤُوفا رَحِيما . فَلَمَّا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ ، وَاستُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ ، تَوَفَّاهُ اللّهُ وَقَبَضَهُ إِلَيْهِ ، وَهُوَ عِنْدَ اللّهِ مَرْضِىٌّ عَمَلُهُ ، وَافِرٌ حَظُّهُ ، عَظِيمٌ خَطَرُهُ . فَمَضى صلى

الله عليه و آله وَخَلّفَ فِي أُمَّتِهِ كِتَابَ اللّهِ ، وَوَصِيَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ ، صَاحِبَيْنِ مُؤْتَلِفَيْنِ ، يَشْهَدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ بِالتَّصْدِيقِ . يَنْطِقُ الْإِمَامُ عَنِ اللّهِ فِي الْكِتَابِ بِمَا أَوْجَبَ اللّهُ فِيهِ عَلَى الْعِبادِ مِنْ طَاعَتِهِ ، وطَاعَةِ الإِمَامِ وَوِلَايَتِهِ ، وَوَاجِبِ حَقِّهِ ، الَّذِي أَرَادَ مِنِ اسْتِكْمَالِ دِينِهِ ، وَإِظْهَارِ أَمْرِهِ ، وَالْاحْتِجَاجِ بِحُجَجِهِ ، وَالْاسْتِضَاءَةِ بِنُورِهِ ، فِي مَعَادِنِ أَهْلِ صَفْوَتِهِ ، وَمُصْطَفَىٰ أَهْلِ خِيَرَتِهِ . فَأَوْضَحَ اللّهُ تَعَالى بِأَئِمَّةِ الْهُدى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ، وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنَاهِجِهِ، وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ، وَجَعَلَهُمْ مَسَالِكَ لِمَعْرِفَتِهِ ، وَمَعَالِمَ لِدِينِهِ ، وَحُجَّابا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ ، وَالْبَابَ الْمُؤَدِّيَ إِلى مَعْرِفَهِ حَقِّهِ ، وَ أَطْلَعَهُمْ عَلَى الْمَكْنُونِ مِنْ غَيْبِ سِرِّهِ . كُلَّمَا مَضى مِنْهُمْ إِمَامٌ ، نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَاما بَيِّنا ، وَهادِيا نَيِّرا ، وَإِمَاما قَيِّما، يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وبِهِ يَعْدِلُونَ . حُجَجُ اللّهِ وَدُعَاتُهُ وَرُعَاتُهُ عَلى خَلْقِهِ، يَدِينُ بَهَدْيِهِمُ الْعِبَادُ ، وَتَسْتَهِلُّ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ . جَعَلَهُمُ اللّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ ، وَمَصَابِيحَ لِلظَّلَامِ ، وَمَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ ، وَدَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ. وَجَعَلَ نِظَامَ طَاعَتِهِ وَتَمَامَ فَرْضِهِ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا عُلِمَ ، وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا جُهِلَ، وَحَظَرَ عَلى غَيْرِهِمُ التَّهَجُّمَ عَلَى الْقَوْلِ بِمَا يَجْهَلُونَ ، وَمَنَعَهُمْ جَحْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ لِمَا أَرَادَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنِ اسْتِنْقَاذِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مُلِمَّاتِ الظُّلَمِ ، وَمَغْشِيَّاتِ الْبُهَمِ . وَصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرا . أَمَّا بَعْدُ ، فَقَد فَهِمْتُ يَا أَخِي مَا شَكَوْتَ مِنِ اصْطِلَاحِ أَهْلِ دَهْرِنَا عَلَى الْجَهَالَهِ ، وَتَوَازُرِهِمْ وَسَعْيِهِمْ فِي عِمَارَهِ طُرُقِهَا ، وَمُبَايَنَتِهِمُ الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ ، حَتّى كَادَ الْعِلْمُ مَعَهُمْ أَنْ يَبْرَزَ كُلُّهُ ، وَتَنْقَطِعَ مَوَادَّهُ ؛ لِمَا قَدْ رَضُوا أَنْ يَسْتَنِدُوا إِلَى الْجَهْلِ ، وَيُضَيِّعُوا الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ . وَسَأَلْتَ : هَلْ يَسَعُ النَّاسَ الْمُقَامُ عَلَى الْجَهَالَهِ ، وَالتَّدَيُّنُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ، إِذْ كَانُوا دَاخِلِينَ فِي الدِّينِ ، مُقِرِّينَ بِجَمِيعِ أُمُورِهِ عَلى جِهَهِ الْاسْتِحْسَانِ وَالنُّشُوءِ عَلَيْهِ ، والتَّقْلِيدِ لِلْآبَاءِ وَالْأَسْلَافِ وَالْكُبَرَاءِ ، وَالْاتِّكَالِ عَلَى عُقُولِهِمْ فِي دَقِيقِ الْأَشْيَاءِ وَجَلِيلِهَا ؟ فَاعْلَمْ يَا أَخِي رَحِمَكَ اللّهُ أَنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى خَلَقَ عِبَادَهُ خِلْقَةً مُنْفَصِلَةً مِنَ الْبَهَائِمِ فِي الْفِطَنِ وَالْعُقُولِ الْمُرَكَّبَهِ فِيهِمْ ، مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، وَجَعَلَهُمْ جَلَّ ذِكْرُهُ صِنْفَيْنِ : صِنْفا مِنْهُمْ أَهْلَ الصِّحَّهِ وَالسَّلَامَهِ ، وَصِنْفا مِنْهُمْ أَهْلَ الضَّرَرِ وَالزَّمَانَهِ ؛ فَخَصَّ أَهْلَ الصِّحَّهِ وَالسَّلَامَهِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، بَعْدَ مَا أَكْمَلَ لَهُمْ آلَهَ التَّكْلِيفِ ، وَوَضَعَ التَّكْلِيفَ عَنْ أَهْلِ الزَّمَانَهِ وَالضَّرَرِ ؛ إِذْ قَدْ خَلَقَهُمْ خِلْقَةً غَيْرَ مُحْتَمِلَهٍ لِلْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ ، وَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبَ بَقَائِهِمْ أَهْلَ الصِّحَّهِ وَالسَّلَامَهِ ، وَجَعَلَ بَقَاءَ أَهْلِ الصِّحَّهِ وَالسَّلَامَهِ بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ . فَلَوْ كَانَتِ الْجَهَالَهُ جَائِزَهً لِأَهْلِ الصِّحَّهِ وَالسَّلَامَهِ ، لَجَازَ وَضْعُ التَّكْلِيفِ عَنْهُمْ ، وَفِي جَوازِ ذلِكَ بُطْلَانُ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْإِدَابِ ، وَفِي رَفْعِ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْادَابِ فَسَادُ التَّدْبِيرِ ، وَالرُّجُوعُ إِلى قَوْلِ أَهْلِ الدَّهْرِ ؛ فَوَجَبَ فِي عَدْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحِكْمَتِهِ أَنْ يَخُصَّ مَنْ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ خِلْقَةً مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ؛ لِئَلَا يَكُونُوا سُدًى مُهْمَلِينَ ؛ وَلِيُعَظِّمُوهُ ، وَيُوَحِّدُوهُ ، وَيُقِرُّوا لَهُ

بِالرُّبُوبِيَّهِ ؛ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَرَازِقُهُمْ ؛ إذ شَوَاهِدُ رُبُوبِيَّتِهِ دَالّهٌ ظَاهِرَهٌ ، وَحُجَجُهُ نَيِّرَهٌ وَاضِحَهٌ ، وَأَعْلَامُهُ لَائِحَهٌ تَدْعُوهُمْ إلى تَوْحِيدِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَتَشْهَدُ عَلى أَنْفُسِهَا لِصَانِعِهَا بِالرُّبُوبِيَّهِ وَالْاِلهِيَّهِ ؛ لِمَا فِيهَا مِنْ آثَارِ صُنْعِهِ ، وَعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ ، فَنَدَبَهُمْ إلى مَعْرِفَتِهِ ؛ لِئَلَا يُبِيحَ لَهُمْ أَنْ يَجْهَلُوهُ وَيَجْهَلُوا دِينَهُ وَأَحْكَامَهُ ؛ لِأَنَّ الْحَكِيمَ لَا يُبِيحُ الْجَهْلَ بِهِ وَالْاِءْنْكَارَ لِدِينِهِ ، فَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ : «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَايَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَا الْحَقَّ» ، وَقَالَ : «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» ، فَكَانُوا مَحْصُورِينَ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، مَأْمُورِينَ بِقَوْلِ الْحَقِّ ، غَيْرَ مُرَخَّصٍ لَهُم فِى الْمُقَامِ عَلَى الْجَهْلِ ؛ أَمَرَهُمْ بِالسُّؤَالِ وَالتَّفَقُّهِ فِى الدِّينِ ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَهٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَهٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» ، وَقَالَ : «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» . فَلَوْ كَانَ يَسَعُ أَهْلَ الصِّحَّهِ والسَّلَامَهِ الْمُقَامُ عَلَى الْجَهْلِ ، لَمَا أَمَرَهُمْ بِالسُّؤَالِ ، وَلَمْ يَكُنْ يَحْتَاجُ إلى بَعْثَهِ الرُّسُلِ بِالْكُتُبِ وَالْادَابِ ، وَكَانُوا يَكُونُونَ عِندَ ذلِكَ بِمَنْزِلهِ الْبَهَائِمِ ، وَمَنْزِلهِ أَهْلِ الضَّرَرِ وَالزَّمَانَهِ ، وَلَوْ كَانُوا كَذلِكَ ، لَمَا بَقُوا طَرْفَهَ عَيْنٍ ، فَلَمَّا لَمْ يَجُزْ بَقَاؤُهُمْ إِلَا بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ ، وَجَبَ أَنَّهُ لَابُدَّ لِكُلِّ صَحِيحِ الْخِلْقَهِ ، كَامِلِ الْالَهِ مِنْ مُؤَدِّبٍ وَدَلِيلٍ وَمُشِيرٍ ، وَآمِرٍ وَنَاهٍ ، وَأَدَبٍ وَتَعْلِيمٍ ، وَسُؤَالٍ وَمَسْأَلَهٍ . فَأَحَقُّ مَا اقْتَبَسَهُ الْعَاقِلُ ، وَالْتَمَسَهُ الْمُتَدَبِّرُ الْفَطِنُ ، وَسَعى لَهُ الْمُوَفَّقُ الْمُصِيبُ ، الْعِلْمُ بِالدِّينِ ، وَمعرِفَهُ مَا اسْتَعْبَدَ اللّهُ بِهِ خَلْقَهُ مِنْ تَوْحِيدِهِ ، وَشَرَائِعِهِ وَأَحْكَامِهِ ، وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ ، وَزَوَاجِرِهِ وَآدَابِهِ ؛ إِذْ كانَتِ الْحُجَّهُ ثَابِتَهً ، وَالتَّكْلِيفُ لَازِما ، وَالْعُمْرُ يَسِيرا ، وَالتَّسْوِيفُ غَيْرَ مَقْبُولٍ . وَالشَّرْطُ مِنَ اللّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ فِيمَا اسْتَعْبَدَ بِهِ خَلْقَهُ أَنْ يُؤَدُّوا جَمِيعَ فَرَائِضِهِ بِعِلْمٍ وَيَقِينٍ وَبَصِيرَهٍ ؛ لِيَكُونَ الْمُؤَدِّى لَهَا مَحْمُودا عِنْدَ رَبِّهِ ، مُسْتَوْجِبا لِثَوَابِهِ وَعَظِيمِ جَزَائِهِ ؛ لِأَنَّ الَّذِى يُؤَدِّى بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَهٍ لَايَدْرِى مَا يُؤدِّى ، وَلَايَدْرِى إلى مَنْ يُؤَدِّى ، وَإذا كانَ جَاهِلاً ، لَمْ يَكُنْ عَلى ثِقَهٍ مِمَّا أَدّى ، وَلَا مُصَدِّقا ؛ لِأَنَّ الْمُصَدِّقَ لَا يَكُونُ مُصَدِّقا حَتّى يَكُونَ عَارِفا بِمَا صَدَّقَ بِهِ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَلَا شُبْهَهٍ ؛ لأَنَّ الشَّاكَّ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الرَّغْبَهِ والرَّهْبَهِ وَالْخُضُوعِ وَالتَّقَرُّبِ مِثْلُ مَا يَكُونُ مِن الْعَالِمِ الْمُسْتَيْقِنِ ، وَقَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «إِلَا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» فَصَارَتِ الشَّهَادَهُ مَقْبُولَهً لِعِلْهِ الْعِلْمِ بِالشَّهَادَهِ ، وَلَوْ لَا الْعِلْمُ بالشَّهَادَهِ ، لَمْ تَكُنِ الشَّهَادَهُ مَقْبُولَهً . وَالْأَمْرُ فِى الشَّاكِّ الْمُؤَدِّى بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَه إِلَى اللّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ ، إِنْ شَاءَ تَطَوَّلَ عَلَيْهِ ، فَقَبِلَ عَمَلَهُ ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّ عَلَيْهِ ؛ لِأَنَّ الشَّرْطَ عَلَيْهِ مِنَ اللّهِ أَنْ يُؤَدِّىَ الْمَفْرُوضَ بِعِلْمٍ وَبَصِيرَهٍ وَيَقِينٍ ؛ كَىْ لَا يَكُونَ مِمَّنْ وَصَفَهُ اللّهُ ، فَقَالَ تَبارَكَ وَتَعَالى : «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْأَخِرَهَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» ؛ لِأَنَّهُ كانَ دَاخِلاً فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ ، فَلِذلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ . وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ عليه السلام : «مَنْ دَخَلَ فِى الْاِءِيمَان بِعِلْم ، ثَبَتَ فِيهِ ، وَنَفَعَهُ إِيمَانُهُ ، وَمَنِ دَخَلَ فِيهِ بِغَير عِلْم ، خَرَجَ مِنْهُ

كَمَا دَخَلَ فِيهِ» . وَقَالَ عليه السلَام : «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اَللّه ِ وَسُنَّهِ نَبِيِّهِ صَلَوَات اللّه ِ عَلَيْه وَآلِهِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ ، وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ ، رَدَّتْهُ الرِّجَالُ». وَقَالَ عليه السلام : «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ ، لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ» . وَلِهذِهِ الْعِلَّهِ انْبَثَقَتْ عَلى أَهْلِ دَهْرِنَا بُثُوقُ هذِهِ الْأَدْيَانِ الْفَاسِدَهِ ، وَالْمَذَاهِبِ المُسْتَشْنَعَهِ ، الَّتِى قَدِ اسْتَوْفَتْ شَرَائِطَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ كُلَّهَا ، وَذلِكَ بِتَوفِيقِ اللّه ِ تَعالى وَخِذْلَانِهِ ، فَمَنْ أَرَادَ اللّه ُ تَوْفِيقَهُ وَأَنْ يَكُونَ إِيمَانُهُ ثَابِتا مُسْتَقِرًّا ، سَبَّبَ لَهُ الْأَسْبَابَ الَّتِى تُؤَدِّيهِ إِلى أَنْ يَأْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللّه ِ وَسُنَّهِ نَبِيِّهِ صَلَوَاتُ اللّه ِ عَلَيهِ وَآلِهِ بِعِلْمٍ وَيَقِينٍ وَبَصِيرَهٍ ، فَذَاكَ أَثْبَتُ فِى دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِى . وَمَنْ أَرَادَ اللّه ُ خِذْلَانَهُ وَأَنْ يَكُونَ دِينُهُ مُعَارا مُسْتَوْدَعا نَعُوذُ بِاللّه ِ مِنْهُ سَبَّبَ لَهُ أَسْبَابَ الاسْتِحْسَانِ وَالتَّقْلِيدِ وَالتَّأْوِيلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَهٍ، فَذَاكَ فِى الْمَشِيئَهِ ، إِنْ شَاءَ اللّه ُ تَبَارَكَ وَتَعَالى أَتَمَّ إِيمَانَهُ، وَإِنْ شَاءَ ، سَلَبَهُ إِيَّاهُ ، وَلَا يُؤْمَنُ عَلَيْهِ أَنْ يُصْبِحَ مُؤْمِنا وَيُمْسِىَ كَافِرا ، أَو يُمْسِىَ مُؤْمِنا وَيُصْبِحَ كَافِرا ؛ لِأَنَّهُ كُلَّمَا رَأى كَبِيرا مِن الْكُبَرَاءِ ، مَالَ مَعَهُ ، وَكُلَّمَا رَأى شَيْئا اسْتَحْسَنَ ظَاهِرَهُ ، قَبِلَهُ ؛ وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ عليه السلام : «إِنَّ اللّه َ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوَّهِ ، فَلَا يَكُونُونَ إِلَا أَنْبِيَاءَ ، وَخَلَقَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى الْوَصِيَّهِ ، فَلَا يَكُونُونَ إِلَا أَوْصِيَاءَ ، وَأَعَارَ قَوْمَا إِيمَانَا ، فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ ، وإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ» ، قالَ : «وَفِيهِمْ جَرى قَوْلُهُ تَعَالى : «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» » . وَذَكَرْتَ أَنَّ أُمُورا قَدْ أَشْكَلَتْ عَلَيْكَ ، لَاتَعْرِفُ حَقَائِقَهَا ؛ لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَهِ فِيهَا ، وَأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ اخْتِلَافَ الرِّوايَهِ فِيهَا لِاخْتِلَافِ عِلَلِهَا وَأَسْبَابِهَا ، وَأَنَّكَ لَا تَجِدُ بِحَضْرَتِكَ مَنْ تُذَاكِرُهُ وَتُفَاوِضُهُ مِمَّنْ تَثِقُ بِعِلْمِهِ فِيهَا . وَقُلْتَ : إِنَّكَ تُحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِندَكَ كِتَابٌ كَافٍ يُجْمَعُ فِيهِ مِنْ جَمِيعِ فُنُونِ عِلْمِ الدِّينِ ، مَايَكْتَفِى بِهِ الْمُتَعَلِّمُ ، وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ ، وَيَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يُرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَالْعَمَلَ بِهِ بِالْاثارِ الصَّحِيحَهِ عَنِ الصَّادِقِينَ عليهم السلام وَالسُّنَنِ الْقَائِمَهِ الَّتِى عَلَيْهَا الْعَمَلُ ، وَبِهَا يُؤَدَّى فَرْضُ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ وَسُنَّهُ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله . وَقُلْتَ : لَوْ كَانَ ذلِكَ ، رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ ذلِكَ سَبَبا يَتَدَارَكُ اللّه ُ تَعَالى بِمَعُونَتِهِ وَتَوْفِيقِهِ إِخْوَانَنَا وَأَهْلَ مِلَّتِنَا ، وَيُقْبِلُ بِهِمْ إِلى مَرَاشِدِهِمْ . فَاعْلَمْ يَا أَخِى أَرْشَدَكَ اللّه ُ أَنَّهُ لَا يَسَعُ أَحَدا تَمْيِيزُ شَىْءٍ مِمَّا اخْتَلَفَتِ الرِّوَايَهُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ عليهم السلام بِرَأْيِهِ ، إِلَا عَلى مَا أَطْلَقَهُ الْعَالِمُ عليه السلام بِقَوْلِهِ : «اِعْرِضُوهَا عَلى كِتَابِ اللّه ِ ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللّه ِ عَزَّوَجَلَّ فَخُذُوهُ ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللّه ِ فرُدُّوهُ» . وَقَوْلِهِ عليه السلام : «دَعُوا مَا وَافَقَ القَوْمَ ؛ فَإِنَّ الرُّشْدَ فِى خِلَافِهِمْ» . وَقَوْلِهِ عليه السلام : «خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَارَيْبَ فِيهِ» . وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذلِكَ إِلَا أَقَلَّهُ ، وَلَا نَجِدُ شَيْئا أَحْوَطَ وَلَا أَوْسَعَ مِنْ رَدِّ عِلْمِ ذَلِكَ كُلِّهِ إِلى الْعَالِمِ عليه السلام ، وَقَبُولِ مَا وَسَّعَ مِنَ الْأَمْرِ فِيهِ بِقَوْلِهِ عليه السلام : «بِأَيِّمَا أَخَذْتُمْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكُمْ» . وَقَدْ يَسَّرَ اللّه ُ وَلَه الْحَمْدُ تَأْلِيفَ مَا سَأَلْتَ ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ بِحَيْثُ تَوَخَّيْتَ ، فَمَهْمَا كَانَ فِيهِ مِنْ تَقْصِير فَلَمْ

تُقَصِّرْ نِيَّتُنَا فِى إِهْدَاءِ النَّصِيحَةِ ؛ إِذْ كَانَتْ وَاجِبَةً لِإِخْوَانِنَا وَأَهْلِ مِلَّتِنَا ، مَعَ مَا رَجَوْنَا أَنْ نَكُونَ مُشَارِكِينَ لِكُلِّ مَنِ اقْتَبَسَ مِنْهُ ، وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ فِى دَهْرِنَا هذَا ، وَفِى غَابِرِهِ إِلَى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا ؛ إِذِ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ وَاحِدٌ ، وَالرَّسُولُ مُحَمَّدٌ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ صَلَوَاتُ اللّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاحِدٌ ، وَالشَّرِيعَةُ وَاحِدةٌ ، وَحَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . وَوَسَّعْنَا قَلِيلاً كِتَابَ الْحُجَّةِ وَإِنْ لَمْ نُكَمِّلْهُ عَلَى اسْتِحْقَاقِهِ ؛ لِأَنَّا كَرِهْنَا أَنْ نَبْخَسَ حُظُوظَهُ كُلَّهَا . وَأَرْجُو أَنْ يُسَهِّلَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِمْضَاءَ مَا قَدَّمْنَا مِنَ النِّيَّةِ ، إِنْ تَأَخَّرَ الْأَجَلُ صَنَّفْنَا كِتَابا أَوْسَعَ وَأَكْمَلَ مِنْهُ ، نُوَفِّيهِ حُقُوقَهُ كُلَّهَا إِنْ شَاءَ اللّهُ تَعَالى ، وَبِهِ الْحَوْلُ وَالْقُوَّةُ ، وَإِلَيْهِ الرَّغْبَةُ فِى الزِّيَادَةِ فِى الْمَعُونَةِ وَالتَّوْفِيقِ . وَالصَّلَاةُ عَلى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِىِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ . وَأَوَّلُ مَا أَبْتَدِئُ بِهِ وَأَفْتَتِحُ بِهِ كِتَابِى هذَا كِتَابُ الْعَقْلِ وَفَضَائِلِ الْعِلْمِ ، وَارْتِفَاعِ دَرَجَهِ أَهْلِهِ ، وَعُلُوِّ قَدْرِهِمْ ، وَنَقْصِ الْجَهْلِ ، وَخَسَاسَهِ أَهْلِهِ ، وَسُقُوطِ مَنْزِلَتِهِمْ ؛ إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبَ الَّذِى عَلَيْهِ الْمَدَارُ ، وَبِهِ يُحْتَجُّ ، وَلَهُ الثَّوَابُ ، وَعَلَيْهِ الْعِقَابُ ، وَاللّهُ الْمُوَفِّقُ .

.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ستایش خدای راست که برای نعمتش ستوده، و برای قدرتش پرستیده شده، و در سلطنتش فرمان بری گردیده، و به جهت شوکتش، از او بیم دارند. به آنچه در نزد اوست، رغبت دارند، و فرمانش بر همگان جاری است. والاست، پس برتری یافته است، و نزدیک است، در عین بلند مرتبگی، و فراتر از هر دیدی است، کسی است که آغازی ندارد و پایانی برایش نیست. پیش از همه چیز بر جا بوده، و ماندگاری است که نگهدار آنهاست. و زبردستی که نگهداری همه چیز او را خسته نمی کند، و توانمندی است که با بزرگی اش یگانه ملکوت است، و با قدرتش در بزرگ منشی یکه و با حکمتش، حجت هایش را برای بندگانش آشکار کرده است. همه چیز را به صورت انشا پدید آورد، و با توان و حکمتش آنها را آغاز نمود؛ اما نه از چیزی، پس اختراع باطل شد، و نه برای علتی؛ پس آغاز و ابتکار هم درست نبود. هر چه خواست و هر گونه که خواست، آفرید، تنهای تنها، برای آشکار نمودن حکمت و حقیقت و ربوبیتش. عقل ها او را فرانگیرند، و وهم ها به کنهش نرسند، و دیدگان او را نبینند، و اندازه او را فرانگیرد. بیان از توصیفش ناتوان است، و دیدگان از مشاهده اش نابینا، و هر گونه تعریفی از او نارسا. بی آن که حجابی وجود داشته باشد، محجوب و پوشیده است، و بدون وجود هر گونه پوششی، در پرده. بدون دیدن شناخته شده و بدون آن که صورتی داشته باشد، تعریف شده، و بدون این که ماده ای داشته باشد، تعریف گردیده است. هیچ معبودی نیست به جز خدای بزرگ و والا. وهم ها از رسیدن به کنهش در حیرتند، و خردها از این که بتوانند به نهایتش برسند، سر درگم. هیچ تعریفی او را در بر نگیرد، و هیچ دید نافذ و تیزبینی درک او نتواند کرد. و او شنوای داناست. با بندگانش، به وسیله فرستادگانش احتجاج می کند و کارها را با دلائل خودش روشن می سازد. فرستادگان را فرستاد، تا بشارت و هشدار دهنده باشند. تا هر کس که هلاک می شود، با بینه هلاک شده باشد و هر کس که زنده و ماندگار می شود، بر اساس بینه زنده و ماندگار شود. و تا بندگان نسبت به آنچه از خدا نمی دانند، بشناسند، و به ربوبیت او عالم شوند؛ پس از آن که انکار کرده اند. و او را به یگانگی در الوهیت بشناسند، پس از آن که برایش شریک می پنداشتند. او را می ستایم، ستایشی که جان ها را درمان می کند، و به رضایتش منجر می شود، و شکر آنچه به ما رسیده از نعمت های فراوان، و فراوانی عطاها و نیکی آزمایش. گواهی می دهم که

معبودی جز خدا نیست، تنهای بی شریک، معبود یگانه و بی نیاز، که نه همسری دارد و نه فرزندی. و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده ای است که او را بر گزیده، و برانگیخته ای است که او را فرستاده در طول زمانی که پیامبرانی مبعوث نشدند، و در آن مدتی که ملت ها در خواب، و در نادانی گسترده بودند، و در سرکشی قتنه، و اساس از هم گسیخته، و دیده ها کور از دریافت حق، و ستم، سرکشی کرده، و دین نابود شده. و خداوند قرآن را به سوی او فرو فرستاد که در آن بیان و روشنگری بود، قرآنی عربی و بدون کجی، تا شاید که راه تقوا پیش گیرند. آن را برای مردم بیان کرد و توضیح داد، با دانشی که تشریحش کرد، و دینی که توضیحش داد، و واجباتی که آنها را الزامی ساخت، و کارهایی که برای مردم آشکار نمود و بر ملا کرد، در آنها راهنمایی به رهایی، و نشان هایی به سوی هدایت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را که به او فرستاده شده بود، برای مردم ابلاغ کرد، و مأموریتش را آشکار نمود، و تکلیفش را که بار نبوت بود، به منزل رسانید، و برای رضای پروردگار، صبر پیشه کرد، و در راه او تلاش نمود، و برای امتش خیرخواهی کرد، و آنان را به نجات فراخواند، و تشویق به ذکر کرد، و به راه های هدایت پس از خود رهنمون ساخت، به وسیله راه های روشن، و انگیزه هایی که برای بندگان پایه گذاری نمود، و نشان هایی که آنها را بالا برد، تا پس از او گمراه نشوند، و او به آنان دلسوز و مهربان بود. وقتی زمانش سپری شد، و دورانش سر آمد، خداوند او را گرفت و به سوی خود برد، و عمل او مورد رضایت خدا است، و بهره اش فراوان، و جایگاهش با عظمت. او صلی الله علیه و آله در گذشت و در میان امتش کتاب خدا و وصیش امیر المؤمنین و پیشوای متقین را - که صلوات خدا بر او - بر جا گذاشت، دو همراه جداناپذیر، که هر یک گواه دیگری است در درستی. امام از جانب خدا، بیان می کند آنچه را که در کتابش واجب کرده بر بندگان، طاعت خودش را و طاعت امام و ولایت او را و حق واجبش را، که از تکمیل دین خود اراده کرده، و آشکار نمودن دستورش را، و احتجاج به حجت هایش را، و پرتو گرفتن به نورش را، در معدن های بندگان برگزیده اش، و انتخاب شدگان از بندگان نیکنش. خداوند با امامان هدایت، از خاندان پیامبر ما صلی الله علیه و آله ، دینش را روشن ساخت، و راهای روشنش را به وسیله آنها آشکار نمود، و باطن چشمه های علمش را با آنان گشود، و آنها را راهای شناخت خود قرار داد، و نشان های دینش ساخت، و پرده داران میان خود و خلقش کرد، و دری که منجر به شناخت حق او می شود. و آنان را بر رازهای پوشیده و غیبش مطلع کرد. هر گاه امامی از آنان در می گذشت، امام دیگری در پی او منصوب می شد، که پیشوایی آشکار، و هدایت گری روشن، و رهبری نگهدار، که به حق رهنمون می شدند، و به وسیله آن به

حق حکم می نمودند. حجت های خدا و دعوت کنندگان او، و سرپرستان خلقش. بندگان به وسیله آنان متدین می شوند، و با نور آنها شهر نور می گیرد. خداوند آنان را مایه حیات مردم و چراغ های تاریکی و کلیدهای سخنوری، و پایه های اسلام قرار داده، و نظام طاعت و تمامیت واجبش را تسلیم شدن در برابر آنان قرار داد، در آنجایی که معلوم است، و ارجاع کردن به آنان در جایی که نامعلوم است. و ممنوع ساخت پیش دستی کردن دیگران را در اعتقاد به آنچه نمی دانند، و انکار آنچه می دانند، چون خدای تبارک و تعالی خواست دست کسانی از مخلوقاتش را در پیش آمدهای تاریک و مجهولات پوشیده، بگیرد. و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان نیکش که پلیدی را از آنان برده، و بکلی پاک پاکشان کرده است. (1) کلینی رحمه اللّه بعد از حمد قادر متعال و نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل، فرموده است: اما بعد، به حقیقت که فهمیدم ای برادر من، آنچه را که شکایت کردی از اصطلاح اهل این زمان بر جهالت و یاری کردن یکدیگر و سعی ایشان در آبادانی راه های آن و جدایی ایشان از علم و اهل آن، تا آن که نزدیک است که همه علم با ایشان باطل و ضائع شود و ماده آن منقطع گردد، به جهت رضای ایشان که به سوی جهالت پناه برند و پشت به آن باز دهند و علم و اهل آن را تلف کنند، و سؤال نمودی که آیا مردم را می رسد که بر سر جهالت و دینداری بدون علم بایستند؛ زیرا که ایشان در این دین داخل شدند در حالی که اقرار کنندگان بودند به همه امور آن، به طور استحسان و نشو و نما کردن بر آن، و پیروی کردن پدران و پیشینیان و بزرگان، و اعتماد نمودن بر عقل های ایشان در چیزهای دقیق و بزرگ آن. پس بدان ای برادر من، خدا تو را رحمت کند که خدای تبارک و تعالی بندگان خویش را به نوعی از آفرینش آفریده که از چارپایان جدا شده اند در فطانت و عقل ها که در ایشان ترکیب کرده، که متحمل امر و نهی او می شوند و خدای علا ذکره ایشان را دو قسم قرار داده، که یک قسم از ایشان اهل صحت و سلامت اند، و قسم دیگر از ایشان، اهل ضرر و آفت. پس اهل صحت و سلامت را مخصوص گردانیده به امر و نهی، بعد از آن که آلت تکلیف را از برای ایشان کامل ساخته و تکلیف را از اهل ضرر و آفت بر داشته است؛ زیرا که ایشان را به نوعی از آفرینش آفریده که تاب تحمل و بر داشتن ادب، و تعلیم گرفتن ندارند، و خدای عزّوجلّ اهل صحت و سلامت را سبب ماندن ایشان قرار داده، و ماندن اهل صحت و سلامت را به ادب و تعلیم گرفتن گردانیده، پس اگر جهالت روا می بود از برای اهل صحت و سلامت، هر آینه روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود، و در جواز این بطلان، کتاب های خدا و پیغمبران و آداب است و در بر داشتن کتاب ها و پیغمبران و آداب از میان فساد تدبیر و بازگشت به سوی گفتار اهل دهر لازم می آید.

پس در عدالت و حکمت خدا واجب است که مخصوص گرداند از خلق خویش به امر و نهی، کسانی را که ایشان را خلق کرده به نوعی از خلقت که تاب تحمل امر و نهی داشته باشند، تا آن که مهمل و ضایع و معطل نباشد و او را تعظیم کنند، و به یگانگی او قائل گردند و اقرار کنند از برای او به پروردگاری، و بدانند که آن جناب خالق و رازق ایشان است؛ زیرا که گواهان پروردگاری او رهبران هویدا و حجت های آن نورانی و روشن و نشان های آن پیداست که ایشان را به سوی توحید خدای عزّوجلّ می خواند، و بر خویشتن از برای صانعشان به پروردگاری و خدایی گواهی می دهند، به جهت آنچه در آنهاست از آثار صنعت و عجائب تدبیر آن حضرت. پس ایشان را به سوی معرفت خویش خوانده تا از برای ایشان مباح نگرداند که به او و به دین و احکامش جاهل باشند؛ زیرا که حکیم، جهل مردم به خویش و انکار دین خویش را روا نمی دارد. پس فرمود جلّ ثناؤه که: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَايَقُولُواْ عَلَى اللّه إِلَا الْحَقَّ» (2) و فرموده: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ» (3) . پس اهل صحت و سلامت، محصور شدند به امر و نهی و مأمور شدند به گفتار حق، و ایشان را رخصت نداد در ایستادن بر جهل، و ایشان را امر فرمود به سؤال کردن و طلب دانش در دین نمودن، و فرمود: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَ لِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » (4) . و فرموده است: «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » (5) . پس اگر اهل صحت و سلامت را می رسید که ایستادگی بر سر جهل داشته باشند، هر آینه ایشان را امر به سؤال نمی فرمود، و احتیاجی به سوی فرستادن پیغمبران با کتاب ها و آداب نبود. و در این هنگام به منزله چهارپایان بودند و با اهل ضرر و آفت فرقی نداشتند، و اگر چنین می بودند، یک چشم بر هم زدن باقی نمی ماندند، و چون بقای ایشان جائز نبود مگر به ادب و تعلیم گرفتن، ثابت شد آن که چاره نیست از برای هر که خلقتش درست و آلت تکلیفش تمام باشد، از کسی که مؤدب و دلیل و مشیر و آمر و ناهی از او باشد، و ناچار است از ادب و تعلیم و سؤال و مسئلت. پس سزاوارتر چیزی که عاقل، آن را اقتباس کند و شخص دیندار صاحب فکر زیرک، آن را طلبد و صاحب توفیق به صواب رسیده به جهت آن کوشش نماید، علم به دین و معرفت آن چیزی است که خدا خلق خویش را به آن طلب عبادت و بندگی نموده، از: توحید و شرائع احکام و امر و نهی و زواجر و آداب او؛ زیرا که حجت ثابت است و تکلیف لازم و عمر اندک و تأخیر کردن مقبول نیست، و خدای جل ذکره شرط فرموده در آنچه خلق خود را به آن خواهش پرستش نموده آن که: همه واجبات او را با علم و یقین و بصیرت به جا آورند تا آن که آنها را به جا می آورد در نزد پروردگارش ستوده و محمود باشد، و مستوجب ثواب و جزای بزرگ گردد؛ زیرا آن که چیزی را

به جا می آورد بدون علم و بصیرت، نمی داند که چه به جا می آورد و آن را از برای که به جا می آورد. و هر گاه جاهل باشد اعتمادی بر آنچه آن را به جا آورده، ندارد و صاحب تصدیق نیست؛ زیرا که مصدق، مصدق نمی باشد تا عارف باشد به آنچه به آن تصدیق نموده است؛ چه صاحب شک را رغبت و خوف و رهبت و خضوع و خشوع و تقربی که عالم صاحب یقین دارد، نمی باشد. و خدای عزّوجلّ فرموده است: «إِلَا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (6) ، یعنی: مگر آنان که شهادت داده اند به حق، و ایشان می دانند آن را که به زبان شهادت داده اند (به این که شهادت ایشان از روی علم و یقین بوده باشد، نه به محض قول). پس شهادت مقبول گردیده است به جهت علم به شهادت، و اگر علم به شهادت نبود، شهادت، مقبول نبود، و امر در شخص شک دار که فعل را به جا می آورد بدون علم و بصیرت، واگذاشته است به صلاح خدای جل ذکره اگر خواهد بر او تفضّل می کند و عمل او را قبول می فرماید، و اگر خواهد آن را بر او ردّ می کند؛ زیرا که بر وی شرط شده است از جانب خدا که واجب را با علم و بصیرت و یقین به جا آورد تا نباشد از آنان که خدا ایشان را وصف نموده و فرموده تبارک و تعالی : «وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللّه عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْأَخِرَةَ ذَ لِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ » (7) ؛ زیرا که او در این دین داخل شده بود بدون علم و یقین، و به همین راه بیرون رفتنش از آن بدون علم و یقین گردید. و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «هر که در ایمان داخل شود با علم به آن، و در آن ثابت بماند، ایمانش او را نفع بخشد، و هر که در آن داخل شود بدون علم، از آن بیرون رود چنانچه در آن داخل شده است». و آن حضرت علیه السلام فرمود: «هر که دین خویش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش فراگیرد، کوه ها زائل می شوند پیش از آن که او زایل گردد. و هر که دین خود را از دهان مردان بگیرد، آن مردها او را از دین برگردانند». و فرمود: «هر که امر ما را از قرآن نشناسد، از فتنه ها دور نباشد و ایمن نگردد». و به همین علت، جاری شده بر مردم این زمان، شکاف های سیل این دین های فاسد و مذهب های شنیع که همه شرایط کفر و شرک را فراگرفته است و این به واسطه توفیق و خذلان و واگذاشتن خدا است. پس آن که خدا توفیق او را خواهد و خواهد که ایمانش ثابت و مستقر باشد، آماده گرداند از برای او اسبابی چند که او را برسانند به سوی این که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش صلوات اللّه علیه و آله فرا گیرد با علم و یقین و بصیرت. و چنین کسی در دین خویش ثابت تر است از کوه های استوار. و هر که خدا خواهد که او را واگذارد و دینش عاریه و امانت باشد (که چند روزی به رسم امانت به او داده باشند). پناه می بریم به خدا از آن آماده گرداند از برای او اسباب

استحسان که به عقل سخیف خود عمل کند، و آنچه را که خود خوب و بد داند، پیروی نماید و اسباب تقلید کردن و تأویل نمودن بدون علم و بصیرت از برایش مهیا سازد، و امر چنین کسی در مشیت و خواست خدا است، اگر خدای تبارک و تعالی خواهد ایمان او را کامل و تمام می گرداند (به این که او را توفیق رفتن در راه نجات عطا می فرماید). و اگر خواهد آن را از او می رباید. و بر او ایمن نمی توان بود از آن که صبح کند و مؤمن باشد و شام کند و کافر باشد، یا شام کند و مؤمن باشد و صبح کند و کافر باشد؛ زیرا که در هر زمان که بزرگی از بزرگان را می بیند با او میل می کند و او را پیروی و فرمان برداری می نماید، و هر وقت که چیزی را می بیند که ظاهرش را نیکو می شمارد، آن را قبول می کند، یا آن که آن چیز او را می گرداند. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبران را بر صفت پیغمبری خلق کرده، پس نمی باشند مگر پیغمبران و اوصیای ایشان را بر صفت وصیت آفریده، پس نمی باشند مگر اوصیای ایشان. و ایمان را به گروهی به عاریت داده است. پس اگر خواهد آن را از برای ایشان تمام می گرداند، و اگر خواهد آن را از ایشان می رباید». بعد از آن فرمود: «و در ایشان جاری است فرموده خدای تعالی «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (8) ». و مذکور ساختی که اموری چند بر تو مشکل شده است که حقیقت آنها را نمی شناسی، به جهت اختلاف روایت در آنها، و این که تو می دانی که اختلاف روایت در آنها به جهت اختلاف علت ها و اسباب آنهاست، و این که در نزد خویش کسی را نمی یابی که با او مذاکره و مباحثه نمایی از آنان که وثوق و اعتماد بر ایشان داری. و گفتی که دوست می داری که در نزد تو کتابی باشد کافی، که جمع کند از همه انواع علم و دین، آنچه را که متعلم، به آن اکتفا نماید، و هر که طالب ارشاد است، به سوی آن رجوع کند، و هر که اراده دانستن دین و عمل به آن داشته باشد، از آن فراگیرد به آثار صحیحه از صادقین که ائمه هدایند علیهم السلام و سنت ها که بر پایند و دوام دارند تا روز قیامت، و واجب است که عمل بر مضمون آنها باشد و به آنها وجوب خدای عزّوجلّ و آنچه از طریقه پیغمبرش صلی الله علیه و آله معلوم گردیده به جا آورده می شود. و گفتی: اگر چنین کتابی موجود باشد، امیدواری که سببی باشد که خدا به یاری و توفیق خویش آنچه را که از برادران و اهل ملت ما فوت شده، تدارک نماید و تلافی فرماید، و ایشان را بر این بدارد که رو به راه راست آورند. پس بدان ای برادر من، خدا تو را به حق رهنمایی کند که کسی را ممکن نیست تمییز چیزی از آنچه روایت از علما، که ائمه اند علیهم السلام در آن مختلف باشد و نمی تواند که برای خود حق و باطل آن را از هم جدا کند، مگر بنا بر آنچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آن را اطلاق فرموده در فرموده خویش که: «آنها را بر کتاب خدا عرض

کنید، پس آنچه با کتاب خدای عزّوجلّ موافقت دارد، آن را بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالفت داشته باشد، آن را رد کنید». و در فرموده آن حضرت که: «آنچه را که با مخالفان موافقت دارد، واگذارید که راه راست در مخالفت ایشان است». و در فرموده آن جناب که: «آنچه اجماع و اتفاق بر آن شده، آن را بگیرید؛ زیرا که آنچه اجماع بر آن شده، شکی در آن نیست». و ما نمی شناسیم از همه اینها، مگر کم تری از آن را و نمی یابیم چیزی را که احتیاطش بیشتر و وسیع تر باشد از رد علمِ همه اینها به سوی آن حضرت، و قبول امری که در این باب وسعت داده در فرموده خویش که: «هر یک را که بگیرید از باب تسلیم و انقیاد، شما را می رسد و جائز است». و خدا میسر گردانید تألیف آنچه را که خواستی و او راست حمد و ستایش. و امید دارم که این مؤلّف، چنان باشد که قصد نمودی. پس هر تقصیر و کوتاهی که در آن رفته باشد، ما را معذور دار؛ زیرا که قصد ما در هدیه دادن خیرخواهی، کوتاهی نکرد؛ چه خیرخواهی از برای برادران و اهل ملت ما، واجب است با آن که امیدواریم که شریک باشیم با هر که از این کتاب نور علم را فراگیرد، و از آن فائده به او رسد و به آنچه در آن است عمل کند، در این روزگار و روزگار آینده تا دنیا تمام شود؛ زیرا که پروردگار عزّوجلّ یکی است، و رسول او که محمد خاتم پیغمبران است صلی الله علیه و آله یکی، و شریعت یکی، و حلال محمد، حلال و حرام او، حرام است تا روز قیامت. و کتاب حجت را اندکی بسط و وسعت دادیم، اگر چه آن را بر اندازه استحقاقی که دارد، تمام نکردیم؛ زیرا که ناخوش داشتیم که همه بهره آن را کم و ناقص گردانیم، و امید دارم که خدای عزّوجلّ امضا و اجرای نیت آنچه را که مقدم داشتیم، آسان گرداند، که اگر أجل به تأخیر افتد، کتابی را که از آن واسع تر و کامل تر باشد، تصنیف خواهیم کرد که در آن به همه حقوق آن نیک وفا نماییم؛ اگر خدای تعالی خواهد. و به استعانت اوست گردیدن از معصیت و توانایی بر طاعت، و به سوی اوست رغبت در زیادتی یاری کردن و توفیق دادن و رحمت خدا بر آقای ما محمد که پیغمبر اوست و آل او که پاکیزگان و پاکان و نیکوکارانند. اول چیزی که با آن آغاز می کنم و این کتاب خویش را با آن می گشایم، کتاب عقل است و فضائل علم و بلندی درجه اهل آن و بزرگواری قدر ایشان، و نقصان جهل و ناکس بودن اهل آن، و سقوط منزله ایشان؛ زیرا که عقل، چون قطب است که مدار تکلیف بر آن است. (9) و به عقل استدلال می توان کرد، و به آن حجت بر خصم می توان آورد، و ثواب از برای او و عقاب و بازخواست بر او خواهد بود.

.

1- . از آغاز مقدمه مرحوم کلینی تا اینجا، همان گونه که در نوشته مترجم - رحمه اللّه - مشاهده می شود، از سوی ایشان، ترجمه نشده است.
2- . اعراف، 169.
3- . یونس، 39.
4- . توبه، 122.
5- . نحل، 43.
6- . زخرف، 84.
7- . حج، 11.
8- . انعام، 98.
9- . و قطب میخی است که آسیا بر دور آن می گردد و مهتر و سپهسالار را نیز قطب گویند. (مترجم)

ص: 64

..

ص: 65

..

ص: 66

..

ص: 67

..

ص: 68

..

ص: 69

..

ص: 70

. .

ص: 71

. .

ص: 72

. .

ص: 73

. .

ص: 74

. .

ص: 75

. .

ص: 76

..

ص: 77

..

ص: 78

. .

ص: 79

. .

ص: 80

. .

[1] کتاب عقل و جهل

(1) کتاب عقل و جهل

.

[1] كِتَابُ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ849.مسند ابن حنبل (به نقل از زياد بن ابى زياد) أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ ، قَالَ : حَدَّثَنِى عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَقْبِلْ ، فَأَقْبَلَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَدْبِرْ ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِى وَجَلَالِى مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْكَ ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَا فِى مَنْ أُحِبُّ، أَمَا إِنِّى إِيَّاكَ آمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهى، وَإِيَّاكَ أُثِيبُ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ».848.المعجم الأوسط (به نقل از عميره بن سعد) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ ، عَنْ عَلِىٍّ عليه السلام ، قَالَ :«هَبَطَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلى آدَمَ عليه السلام ، فَقَالَ : يَا آدَمُ ، إِنِّى أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ ، فَاخْتَرْهَا وَ دَعِ اثْنَتَيْنِ ، فَقَالَ لَهُ آدَمُ عليه السلام : يَا جَبْرَئِيلُ ، وَمَا الثَّلَاثُ؟ فَقَالَ : الْعَقْلُ ، وَالْحَيَاءُ ، وَالدِّينُ ، فَقَالَ آدَمُ عليه السلام : إِنِّى قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام لِلْحَيَاءِ وَالدِّينِ : انْصَرِفَا وَدَعَاهُ ، فَقَالَا : يَا جَبْرَئِيلُ ، إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ ، قَالَ : فَشَأْنَكُمَا ، وَعَرَجَ» . .

(1) کتاب عقل و جهل846.مسند ابن حنبل (به نقل از زید بن ارقم) خبر داد ما را ابوجعفر محمد بن یعقوب و گفت: حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که از ایشان است محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود که:«چون خدا عقل را آفرید، با او سخن نمود (یا از او خواست که سخن گوید)، بعد از آن فرمود که: رو بیاور (یعنی: متوجه شو به سوی آنچه رو به آن توان آورد؛ چون طاعت ها و مقامات عالیه و درجات رفیعه. بنابر قولی). عقل قبول کرد و رو آورد. بعد از آن فرمود که: پشت کن (یعنی: رو بگردان از آنچه رو به آن نباید آورد؛ چون معصیت ها و مقامات پست و درجات خسیسه. چنانکه بعضی گفته اند). آن را نیز قبول نمود و پشت گردانید. پس خدای تعالی فرمود: به عزّت (یا غلبه خویش بر همه ممکنات)، و بزرگواریی که دارم، سوگند یاد می نمایم که هیچ آفریده را نیافریدم که دوست تر باشد به سوی من از تو، و تو را تمام نگردانیدم مگر در آن کس که او را دوست می دارم. بدان و آگاه باش، که من تو را امر می کنم به نیکی ها و تو را نهی می نمایم از بدی ها، و تو را عقاب می کنم از نافرمانی ها و تو را ثواب می دهم بر فرمان برداری ها» (یعنی با غیر تو چنین نخواهم کرد. و غرض، مبالغه است در اشتراط تکلیف به آن).849.مسند ابن حنبل عن زیاد بن أبی زیاد :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از مفضّل بن صالح، از سعد بن طَریف، از اصبغ بن نُباته، از علی علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود:«جبرئیل علیه السلام بر آدم فرود آمد و فرمود که: ای آدم، به درستی که من مأمور شده ام که تو را بر این بدارم که یکی از سه چیز را برگزینی، پس آن را برگزین و دو تا را واگذار. حضرت آدم علیه السلام فرمود: ای جبرئیل، آن سه چیز کدام است؟ گفت که: عقل و حیا و دین. آدم علیه السلام فرمود که: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین فرمود که: باز گردید و او را واگذارید. گفتند که: ای جبرئیل، به درستی که ما مأمور شده ایم که با عقل باشیم؛ در هر جا که باشد. جبرئیل گفت که: پس به کار خویش مشغول باشید و به آسمان بالا رفت». .

848.المعجم الأوسط عن عميره بن سعد :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ : «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمنُ ، وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ». قَالَ : قُلْتُ : فَالَّذِى كَانَ فِى مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ : «تِلْكَ النَّكْرَاءُ ، تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ ، وَهِىَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ» .847.مسند ابن حنبل عن زاذان بن عمر :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، قَالَ :سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ : «صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ?عَقْلُهُ ، وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ» .846.مسند ابن حنبل عن زيد بن أرقم :وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّ عِنْدَنَا قَوْماً لَهُمْ مَحَبَّةٌ وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعَزِيمَةُ ، يَقُولُونَ بِهذَا الْقَوْلِ ، فَقَالَ عليه السلام : «لَيْسَ أُولئِكَ مِمَّنْ عَاتَبَ اللّهُ تَعَالى ، إِنَّمَا قَالَ اللّهُ : « فَاعْتَبِرُواْ يَأُوْلِى الْأَبْصَرِ » » .845.أُسْد الغابه (به نقل از ابو طفيل) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ أَبِى مُحَمَّدٍ الرَّازِىِّ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «مَنْ كَانَ عَاقِلاً ، كَانَ لَهُ دِينٌ ، وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ ، دَخَلَ الْجَنَّةَ» .844.مسند ابن حنبل (به نقل از ابو طفيل) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّمَا يُدَاقُّ اللّهُ الْعِبَادَ فِى الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِى الدُّنْيَا» .845.أُسد الغابه عن أبى الطفيل :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِىِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ كَذَا ، فَقَالَ عليه السلام :«كَيْفَ عَقْلُهُ؟» قُلْتُ : لَا أَدْرِى ، فَقَالَ عليه السلام : «إِنَّ الثَّوَابَ عَلى قَدْرِ الْعَقْلِ ؛ إِنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِى إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللّهَ فِى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ ، خَضْرَاءَ ، نَضِرَةٍ ، كَثِيرَةِ الشَّجَرِ ، ظَاهِرَةِ الْمَاءِ ، وَإِنَّ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ، أَرِنِى ثَوَابَ عَبْدِكَ هذَا ، فَأَرَاهُ اللّهُ تَعَالى ذلِكَ ، فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ ، فَأَوْحَى اللّهُ تَعَالى إِلَيْهِ أَنِ اصْحَبْهُ ، فَأَتَاهُ الْمَلَكُ فِى صُورَةِ إِنْسِىٍّ ، فَقَالَ لَهُ : مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ : أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَغَنِى مَكَانُكَ وَعِبَادَتُكَ فِى هذَا الْمَكَانِ ، فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللّهَ مَعَكَ ، فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذلِكَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ، قَالَ لَهُ الْمَلَكُ : إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزِهٌ وَمَا يَصْلُحُ إِلَا لِلْعِبَادَةِ ، فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ : إِنَّ لِمَكَانِنَا هذَا عَيْباً ، فَقَالَ لَهُ : وَمَا هُوَ؟ قَالَ : لَيْسَ لِرَبِّنَا بَهِيمَةٌ ، فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِى هذَا الْمَوْضِعِ ؛ فَإِنَّ هذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ : وَمَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ؟ فَقَالَ : لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ

هذَا الْحَشِيشِ ، فَأَوْحَى اللّهُ تَعَالى إِلَى الْمَلَكِ : إِنَّمَا أُثِيبُهُ عَلى قَدْرِ عَقْلِهِ» .
.

844.مسند ابن حنبل عن أبی الطفیل :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار روایت کرده است، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و گفته است که: به آن جناب عرض کردم که: عقل چیست؟ فرمود:«چیزی است که خداوند مهربان به آن بندگی و پرستیده شود، و بهشت ها به آن کسب شود». راوی می گوید: گفتم: چه بود آنچه در معاویه بود؟ حضرت فرمود که: «آن، زیرکی بود و دریافت و شیطنت و این شباهت دارد به عقل، و عقل نیست».843.الأمالی ، مفید (به نقل از ابو علی همدانی) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می فرمود:«دوست هر مردی، عقل اوست و دشمن وی جهل اوست».843.الأمالی للمفید عن أبی علیّ الهمدانی :از احمد بن محمد، از ابن فَضّال، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: در نزد ما گروهی هستند که ایشان را دوستی با شما هست، ولیکن این رأی و اعتقاد و عزیمت نیست و این قول را می گویند. آن حضرت فرمود که:«این گروه نیستند از آنها که خدا ایشان را عقاب فرموده است. خدا می فرماید که: «فَاعْتَبِرُواْ یَأُوْلِی الْأَبْصَرِ » (1) ، یعنی: پس پند و عبرت گیرید ای صاحبان بینایی ها و دیدها».842.امام علی علیه السلام (در نامه اش که در بازگشت از نهروان نوشت و فرمان) احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از ابومحمد رازی، از سیف بن عَمیره، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«هر که عاقل باشد، او را دینی و کیشی خواهد بود، و هر که را دینی باشد، داخل بهشت می شود».841.المناقب ، ابن شهر آشوب :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی بن یقطین، از محمد بن سِنان، از ابی الجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«خدا با بندگان خویش در حساب در روز قیامت دقت می کند بر اندازه عقل ها که ایشان را عطا فرموده است در دنیا».842.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کِتابٍ کَتَبَهُ بَعدَ مُنصَرَفِهِ مِنَ النّ) علی بن محمد بن عبداللّه ، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فلان شخص از بندگی و فضیلت و دینی که دارد، به مرتبه بلندی رسیده، آن حضرت فرمود که:«عقلش چگونه است؟» عرض کردم که: نمی دانم. فرمود: «به درستی

که ثواب بر اندازه عقل است». و حضرت فرمود که: «مردی بود از بنی اسرائیل که خدا را عبادت می نمود در جزیره ای از جزیره های دریا که سبز و خرم و نیکو بود. درختان بسیاری داشت و آب آن بر روی زمین روان (یا پاک و پاکیزه و صاف) بود. و فرشته ای از فرشتگان خدا به او گذشت، پس گفت که: ای پروردگار من، ثواب این بنده خود را به من بنما. خدا آن را به وی نمود. آن فرشته آن را کم شمرد. خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که: با او مصاحبت کن. آن فرشته به نزدیک عابد آمد در صورت آدمی. عابد گفت که: تو کیستی؟ گفت: من مرد عابدی هستم، خبر خوبی مکان تو و عبادتی که در این مکان می کنی به من رسید، به نزد تو آمده ام که با تو خدا را عبادت کنم. پس آن فرشته در آن روز و شب با وی به سر برد. چون صبح شد، به عابد گفت: این مکانی که تو داری، هر آینه خرّم و نیکو است و صلاحیت ندارد مگر از برای عبادت. عابد گفت که: این مکان ما یک عیب دارد. گفت که: آن عیب چیست؟ گفت که: پروردگار ما را چارپایی نیست، پس اگر او را خری می بود، آن را در این مکان می چرانیدیم؛ زیرا که این علف تلف می شود. فرشته گفت که: پروردگار تو را خری نمی باشد. عابد گفت که: اگر او را خری می بود مثل این علف تلف نمی شد. پس خدا به سوی آن فرشته وحی فرمود: او را بر اندازه عقلش ثواب دادم». .

1- . حشر، 2.

841.المناقب لابن شهر آشوب :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله : إِذَا بَلَغَکُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ ، فَانْظُرُوا فِی حُسْنِ عَقْلِهِ ؛ فَإِنَّمَا یُجَازی بِعَقْلِهِ» .840.امام علی علیه السلام (در سخنش، هنگامی که برای جنگ با معاویه عازم شام) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :ذَکَرْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام رَجُلاً مُبْتَلیً بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاهِ ، وَقُلْتُ : هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام : «وَأَیُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ یُطِیعُ الشَّیْطَانَ؟ !» فَقُلْتُ لَهُ : وَکَیْفَ یُطِیعُ الشَّیْطَانَ؟ فَقَالَ علیه السلام : «سَلْهُ : هذَا الَّذِی یَأْتِیهِ مِنْ أَیِّ شَیْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ یَقُولُ لَکَ : مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ» . .

840.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کَلامِهِ علیه السلام لَمّا عَزَمَ عَلَی الم) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر گاه حال خوشی از مردی به شما برسد، در نیکی عقل او نظر کنید که او را به عقلش جزا می دهند».839.الاحتجاج :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبداللّه بن سِنان، روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم مردی را که مبتلا شده بود به وسواس در وضو و نماز، و عرض کردم که: آن مرد، مرد عاقلی است. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«او را چه عقل است؟ با آن که شیطان را اطاعت می کند». به آن حضرت عرض کردم که: چگونه شیطان را اطاعت می کند؟ فرمود که: «او را بپرس از این که به او می رسد، که از چه چیز است؟ او به تو خواهد گفت: از کارهای شیطان است». .

838.فاطمه علیها السلام (خطاب به گروهی که برای بیعت گرفتن از امیر مؤمنان) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله : مَا قَسَمَ اللّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ ؛ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ ، وَإِقَامَهُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ ، وَلَا بَعَثَ اللّه نَبِيّاً وَلاَ رَسُولاً حَتّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ ، وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ ، وَمَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ فِی نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِن اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ ، وَمَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللّه حَتّى عَقَلَ عَنْهُ ، وَلا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِی فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ ، وَالْعُقَلاءُ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللّه ُ تَعَالی : «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» .837.فاطمه علیها السلام :أَبُو عَبْدِ اللّهِ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام : «يَا هِشَامُ ، إِنَّ اللّه َ تَبَارَكَ وَتَعَالی بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِی كِتَابِهِ ، فَقَالَ : «فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللّهُ وَأُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ اللّه َ تَبَارَكَ وَتَعَالی أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ ، وَنَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيَانِ ، وَدَلَّهُمْ عَلی رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدِلَّهِ ، فَقَالَ : «وَإِلهُكُمْ إِلَهٌ واحِدٌ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ * إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاواتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَالْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَبَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دَابَّهٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» .

يَا هِشَامُ ، قَدْ جَعَلَ اللّهُ ذلِكَ دَلِيلاً عَلی مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّراً ، فَقَالَ : «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلِكَ لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «هُوَ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّی مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمّیً وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» وَقَالَ : (إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَمَا أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) وَقَالَ : «يُحْيِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْايَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «وَجَنّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَی بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الأُكُلِ إِنَّ فِی ذلِكَ لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «وَمِنْ آياتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَيُحْيِی بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِكَ

لَاياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلَونَ» وَقَالَ : «قُلْ تَعالَوْا أتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَلا تَقْتُلُوا أوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيّاهُمْ وَلا تَقْرَبُوا الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وما بَطَنَ وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ إِلّا بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فِى ما رَزَقْناكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» .

يَا هِشَامُ ، ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ ، وَرَغَّبَهُمْ فِي الْاخِرَهِ ، فَقَالَ : «وَمَا الحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْاخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» .

يَا هِشَامُ ، ثُمَّ خَوَّفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «ثُمَّ دَمَّرْنَا الآخَرِينَ * وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلى أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَهِ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَهً بَيِّنَهً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ ، فَقَالَ : «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَما يَعْقِلُهَا إِلَا العَالِمُونَ» .

يَا هِشَامُ ، ثُمَّ ذَمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ، فَقَالَ : «وَإِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّه ُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ» وَقَالَ : «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لا يَسْمَعُ إِلّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً» وَقَالَ : «لا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَا فِى قُرىً مُحَصَّنَهٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ» وَقَالَ : «وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الكِتَابَ أفَلا تَعْقِلُونَ» .

يَا هِشَامُ ، ثُمَّ ذَمَّ اللّه ُ الْكَثْرَهَ ، فَقَالَ : «وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِى الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ» وَقَالَ : «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّه ُ قُلِ الْحَمْدُ للّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» وَقَالَ : «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللّه ُ قُلِ الْحَمْدُ للّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» .

يَا هِشَامُ، ثُمَّ مَدَحَ الْقِلَّهَ، فَقَالَ : «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِىَ الشَّكُورُ» وَقَالَ: «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» وَقَالَ : «وَقالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّىَ اللّه ُ» وَقَالَ : «وَمَنْ آمَنَ وَما آمَنَ مَعَهُ إِلّا قَلِيلٌ» وَقَالَ :

«وَلكِنَّ أكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ» وَقَالَ : «وَأكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلَونَ» وَقَالَ : (وَأكْثَرُهُمْ لا يَشْعُرُونَ) .

يَا هِشَامُ ، ثُمَّ ذَكَرَ أُولِى الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ ، وَحَلَاهُمْ بِأَحْسَنِ الْحِلْيَهِ ، فَقَالَ : «يُؤْتِى الْحِكْمَهَ مَنْ يَشاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَهَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْراً كَثِيراً وَما يَذَّكَّرُ إِلّا أُولُوا الْأَلْبَابِ» وَقَالَ : «وَالرّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَا أُولُوا الْأَلْبَابِ» وَقَالَ : «إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِى الْأَلْبَابِ» وَقَالَ : «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ الحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولوُا الأَلْبَابِ» وَقَالَ : «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْاخِرَهَ وَيَرْجُواْ رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» وَقَالَ : «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْکَ مُبَارَکٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الأَلْبَابِ» وَقَالَ : «وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى وَأَوْرَثْنَا بَنِى إِسْرائِيلَ الْكِتَابَ * هُدىً وَذِكْرى لِأُولِى الْأَلْبَابِ» وَقَالَ : «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ المُؤْمِنِينَ» .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ اللّهَ تَعَالى يَقُولُ فِى كِتَابِهِ : «إِنَّ فِى ذلِکَ لَذِكْرى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» يَعْنِى عَقْلٌ، وَقَالَ: «وَلَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَهَ» قَالَ : الْفَهْمَ وَالْعَقْلَ. يَا هِشَامُ ، إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ : تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ ، وَإِنَّ الْكَيْسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرٌ ، يَا بُنَىَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتُکَ فِيهَا تَقْوَى اللّهِ ، وَحَشْوُهَا الْاِيمَانَ ، وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ ، وَقَيِّمُهَا الْعَقْلَ ، وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ ، وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ لِكُلِّ شَىْءٍ دَلِيلاً ، وَدَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ ، وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ ؛ وَلِكُلِّ شَىْءٍ مَطِيَّةً ، وَمَطِيَّهُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ ؛ وَكَفى بِکَ جَهْلاً أَنْ تَرْكَبَ مَا نُهِيتَ عَنْهُ .

يَا هِشَامُ ، مَا بَعَثَ اللّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلى عِبَادِهِ إِلَا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللّهِ ، فَأَحْسَنُهُمُ اسْتِجَابَهً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَهً ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً ، وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَهً فِى الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ : حُجَّهً ظَاهِرَهً ، وَحُجَّهً بَاطِنَهً ، فَأَمَّا الظَّاهِرَهُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَئِمَّهُ ، وَأَمَّا الْبَاطِنَهُ فَالْعُقُولُ .

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ ، الَّذِى لَا يَشْغَلُ الْحَلالُ شُكْرَهُ، وَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ.

يَا هِشَامُ ، مَنْ سَلَّطَ ثَلَاثاً عَلَى ثَلَاثٍ ، فَكَأَنَّمَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ : مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ ، وَمَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ ، وَأَطْفَأَ

نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ ، فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلى هَدْمِ عَقْلِهِ ، وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ ، أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ .

يَا هِشَامُ ، كَيْفَ يَزْكُو عِنْدَ اللّهِ عَمَلُكَ ، وَأَنْتَ قَدْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ أَمْرِ رَبِّكَ ، وَأَطَعْتَ هَوَاكَ عَلى غَلَبَهِ عَقْلِكَ؟ !

يَا هِشَامُ ، الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَهِ عَلَامَهُ قُوَّهِ الْعَقْلِ ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّهِ ، اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاغِبِينَ فِيهَا ، وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللّهِ ، وَكَانَ اللّهُ أُنْسَهُ فِى الْوَحْشَهِ ، وَصَاحِبَهُ فِى الْوَحْدَهِ ، وَغِنَاهُ فِى الْعَيْلَهِ ، وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَهٍ .

يَا هِشَامُ ، نُصِبُ الْحَقُّ لِطَاعَهِ اللّهِ ، وَلَا نَجَاهَ إِلَا بِالطَّاعَهِ ، وَالطَّاعَهُ بِالْعِلْمِ ، وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ ، وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ ، وَلَا عِلْمَ إِلَا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِىٍّ ، وَمَعْرِفَهُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ .

يَا هِشَامُ ، قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِىَ بِالدُّونِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَهِ ، وَلَمْ يَرْضَ بِالدُّونِ مِنَ الْحِكْمَهِ مَعَ الدُّنْيَا ؛ فَلِذلِكَ رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا ، فَكَيْفَ الذُّنُوبَ ، وَتَرْكُ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ ، وَتَرْكُ الذُّنُوبِ مِنَ الْفَرْضِ .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلى أَهْلِهَا ، فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَا بِالْمَشَقَّهِ ، وَنَظَرَ إِلَى الْاخِرَهِ ، فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَا بِالْمَشَقَّهِ ، فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّهِ أَبْقَاهُمَا .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهِدُوا فِى الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِى الْاخِرَهِ ؛ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَهٌ مَطْلُوبَهٌ ، وَالْاخِرَهَ طَالِبَهٌ وَمَطْلُوبَهٌ ، فَمَنْ طَلَبَ الْاخِرَهَ ، طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتّى يَسْتَوْفِىَ مِنْهَا رِزْقَهُ ، وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا ، طَلَبَتْهُ الْاخِرَهُ ، فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتَهُ .

يَا هِشَامُ ، مَنْ أَرَادَ الْغِنى بِلَا مَالٍ ، وَرَاحَهَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ ، وَالسَّلَامَهَ فِى الدِّينِ ، فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِى مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ ؛ فَمَنْ عَقَلَ ، قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ ، وَمَنْ قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ ، اسْتَغْنَى ، وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ ، لَمْ يُدْرِكِ الْغِنى أَبَداً .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ اللّهَ حَكى عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا : « رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ » حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ إِلى عَمَاهَا وَرَدَاهَا ؛ إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللّهَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللّهِ ، وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللّهِ ، لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلى مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِى قَلْبِهِ ، وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذلِكَ إِلَا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقاً ، وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقاً ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِىِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ .

يَا هِشَامُ ، كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : مَا عُبِدَ اللّهُ بِشَىْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ ، وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِىءٍ?حَتّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ شَتّى : الْكُفْرُ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ ، وَالرُّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ ، وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ ، وَفَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ ، وَنَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوتُ ، لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَهُ ، الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ ، وَالتَّوَاضُعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ ، يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ ، وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ ، وَيَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْراً مِنْهُ ، وَأَنَّهُ شَرُّهُمْ فِى نَفْسِهِ ، وَهُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ .

يَا هِشَامُ ، لَا دِينَ لِمَنْ لا مُرُوءَةَ لَهُ ، وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ ، وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْراً الَّذِى لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَراً ، أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَا الْجَنَّةُ ، فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَقُولُ : إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ ، وَيَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ ، وَيُشِيرُ بِالرَّأْىِ الَّذِى يَكُونُ فِيهِ صَلَاحُ أَهْلِهِ ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَىْءٌ ؛ فَهُوَ أَحْمَقُ ؛ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ : لَا يَجْلِسُ فِى صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلَا رَجُلٌ فِيهِ هذِهِ الْخِصَالُ الثَّلَاثُ ، أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَىْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلَسَ ، فَهُوَ أَحْمَقُ .

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ عليهماالسلام : إِذَا طَلَبْتُمُ الْحَوَائِجَ ، فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا ، قِيلَ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، وَمَنْ أَهْلُهَا؟ قَالَ : الَّذِينَ قَصَّ اللّهُ فِى كِتَابِهِ وَذَكَرَهُمْ ، فَقَالَ : «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» قَالَ : هُمْ أُولُو الْعُقُولِ .

وَقَالَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام : مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلاحِ ، وَإِدْآبُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِى الْعَقْلِ ، وَطَاعَةُ وُلَاهِ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ ، وَاسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَةِ ، وَإِرْشَادُ الْمُسْتَشِيرِ قَضَاءٌ لِحَقِّ النِّعْمَةِ ، وَكَفُّ الْأَذى مِنْ كَمَالِ الْعَقْلِ ، وَفِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ عَاجِلاً وَآجِلاً .

يَا هِشَامُ ، إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ ، وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنْعَهُ ، وَلَا يَعِدُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ ، وَلَا يَرْجُو مَا يُعَنِّفُ بِرَجَائِهِ ، وَلَا يُقْدِمُ عَلى مَا يَخَافُ فَوْتَهُ بِالْعَجْزِ عَنْهُ» . .

836.فاطمه علیها السلام (چون از فَدَکْ باز داشته شد، با انصار گفتگو کرد) چند نفر از اصحاب ما روایت نموده اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعض از اصحابش که آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:«خدا قسمت نکرده است از برای بندگان چیزی را که بهتر باشد از عقل. پس خواب عاقل از شب بیداری های جاهل بهتر است، و ماندن عاقل به جای خویش، بهتر است از بیرون رفتن جاهل از مکان خود به سوی حجّ و جهاد و مانند آن. و خدا هیچ پیغمبر و رسولی را نفرستاده، مگر بعد از آن که عقل خویش کامل و تمام گردانیده باشد و عقل او از عقل های همه امتانش افزون تر باشد. و آنچه پیغمبر در دل می گیرد، بهتر است از کوشش آنان که کوشش می نمایند در جستن رأی صواب. و هیچ بنده واجبات خدا را به جا نیاورده و نمی آورد تا آن که از او بگیرد به واسطه پیغمبر و بفهمد، و همه عبادت کنندگان با فضل عبادتی که دارند، به آنچه عاقل به آن رسیده، نرسیده اند، و عاقلانند که اصحاب ألباب اند و آنان که خدای تعالی در باب ایشان فرموده است که: «إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَابِ » (1) ، یعنی: و حتما به یاد می آورند صاحبان عقل های خالص» . (2) (و مراد آن حضرت این است که هر کس که متذکر نمی شود، عاقل نیست).839.الاحتجاج :ابوعبد اللّه اشعری روایت کرده است از بعضی از اصحاب ما که مرفوع ساخته آن را از هشام بن حکم که گفت: ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود که:«ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالی در کتاب خویش صاحبان عقل و فهم را مژده داده و فرموده است که: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَهُمُ اللّه وَ أُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ » (3) ، یعنی: «پس مژده ده بندگان مرا، آنان که گوش می دهند که گفتار حق را بشنوند، پس پیروی می کنند نیکوتر آن را. این گروه، آنانند که خدا ایشان را راه راست نموده و این گروه، ایشانند که صاحبان عقل های صافی اند» .

ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالی حجت های خویش را از برای مردم تمام ساخت به عقل ها، و پیغمبران خود را یاری نمود به فصاحت و معجزات و توانایی بر آنچه احتیاج به آن اتفاق افتد، و ایشان را رهنمایی نمود بر پروردگار خویش به دلیل ها و فرمود که: «وَ إِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَ حِدٌ لَا إِلَهَ إِلَا هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِیمُ * إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَ تِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَالْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنفَعُ النَّاسَ وَ مَآ أَنزَلَ اللّه مِنَ

السَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَآءِ وَ الْأَرْضِ لَأَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (4) ، یعنی: «و خدای شما خدایی است یکتا. نیست خدایی مگر او که بسیار بخشاینده و مهربان است. به درستی که در آفریدن آسمان ها و زمین، و در آمد و شد شب و روز بر پی یکدیگر (یا اختلاف این دو در درازی و کوتاهی)، و در کشتی ها که روان می شوند در دریا به آنچه نفع می بخشند مردمان را، و در آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان (یا از جانب آن) از آب باران، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن و پژمردگی آن، و در آنچه پراکنده ساخت در آن از هر جنبنده، و در گردانیدن بادها از هر جهتی، و در ابر رام گردانیده شده که بفرموده او کار می کنند در میان آسمان و زمین، هر آینه که نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می فهمند».

ای هشام، به حقیقت که خدا این را دلیلی بر شناختن خویش قرار داده با آن که ایشان را مدبر و صلاح اندیشنده هست. پس فرمود که: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَ تُ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (5) ، یعنی: «مسخر و رام گردانیده خدا از برای شما شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان را، در حالتی که رام شدگانند (یا ستارگان مسخراند بفرموده او) . به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می فهمند».

و فرموده است که: «هُوَ الَّذِى خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُواْ أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُواْ شُيُوخًا وَ مِنكُم مَّن يُتَوَفَّى مِن قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُواْ أَجَلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ » (6) ، یعنی: «خدا، آن است که آفرید شما را از خاک، بعد از آن از آب منی، پس از پاره خون بسته، بعد از آن، بیرون می آورد شما را (یعنی از شکم مادران) در حالتی که کودکانی هستید تازه از مادر متولد شده، بعد از آن، از برای آن که برسید سخت ترین قوت خویش را (که نهایت سن جوانی است. و آن از سی سالگی است تا چهل سالگی. و بعضی گفته اند که هجده سالگی یا بیست سالگی است؛ بنابر اختلاف تفاسیر). پس، از برای آن که بگردید شما پیران، و از شما کسانی هستند که تمام داده می شوند مدت عمرشان (و لازم این، آن است که می میرند پیش از آن که به پیری رسند). و از برای آن که برسید مدت و نهایت عمری را که نام برده شده است، و شاید که شما عاقل شوید» (خدا این چنین نمود).

و فرموده است که: «إِنَّ فِی وَ اخْتِلَافِ الّیْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَآ أَنزَلَ اللّه ِمِنَ السَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِیفِ الرِّیَاحِ ءَایَاتٌ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » (7) ، یعنی: «به درستی که در آمد و شد شب و روز و در آنچه فرو فرستاده خدا از آسمان از آبی که سبب روزی است، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن آن، و در سخت گردانیدن بادها از هر جهت. هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می فهمند».

و فرموده است که: «یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْأَیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ » (8) ، یعنی: «خدا زنده می گرداند زمین را از پس مردن آن، به حقیقت که آشکارا نمودیم از برای شما نشانه های خویش را، شاید که شما عاقل شوید و بفهمید».

و فرموده است که: «وَ جَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَ غَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقَی بِمَآءٍ وَ حِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » (9)

، یعنی: «و در زمین، باغ ها و بوستان ها از انگور و کشت ها و درختان خرما، که از یک اصل بر آمده اند، و درختان دیگر که از یک اصل بر نیامده اند، بلکه هر یک را اصلی است علی حده که آب داده می شود هر یک از اینها به یک آب، و زیادتی می دهیم بعضی از اینها را بر بعضی دیگر در خوردنی و میوه. به درستی که در این، هر آینه نشان ها است از برای گروهی که عقل دارند و می فهمند».

و فرموده است که: «وَ مِنْ ءَایَاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَیُحْیِ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ فِی ذَ لِکَ لَأَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ » (10) ، یعنی: «و از جمله نشانه های خدا، آن است که می نماید به شما برق را به جهت ترسیدن و امید داشتن شما (بنا بر اظهر در ترجمه آیه) و فرو می فرستد از آسمان آبی پر منفعت را، پس زنده می گرداند به واسطه آن زمین را از پس مردن آن. به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند».

و فرموده است که: «قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَا تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئا وَبِالْوَ لِدَیْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُواْ أَوْلَادَکُم مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَإِیَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُواْ الْفَوَ حِشَ مَاظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّه إِلَا بِالْحَقِّ ذَ لِکُمْ وَصَّاکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ » (11) ، یعنی: «بگو که: بیایید تا

بخوانم آنچه را که حرام گردانیده است پروردگار شما بر شما، و آن این است که: شریک نگردانید با او چیزی را (یا معنی آن است که بر شما است که شریک نگردانید با او چیزی را از بتان و غیر آن). و نیکی کنید با پدر و مادر خویش، نیکی کردن به غایت، و مکشید فرزندان خویش را به جهت درویشی و احتیاج، که ما روزی می دهیم شما و ایشان را، و نزدیکی مکنید کارهای زشت و ناپسندیده را، آنچه هویدا باشد از آنها، و آنچه نهان باشد. و مکشید آن تنی را که خدا حرام گردانیده است کشتن آن را؛ مگر به حق که سزاوار کشتن باشد (چون قصاص و مانند آن). این که مذکور شد، خدا وصیت کرد شما را به آن و امر فرمود شاید که شما عاقل شوید و دریابید».

و فرموده است که: «هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَآءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَ لِکَ نُفَصِّلُ الْأَيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (12) ، یعنی: «آیا از برای شما ای آزادگان، از آنان که مالک شده است ایشان را دست های راست شما (یعنی غلامان و کنیزان شما)، شریک ها هستند در آنچه روزی کرده ایم شما را. پس شما و ایشان در آن برابر باشید که بترسید از ایشان چون ترسیدن شما از یکدیگر. همچنین آشکارا و جدا می کنیم نشانه های خویش را از برای گروهی که عقل دارند».

ای هشام، بعد از این، صاحبان عقل را پند داده و ایشان را در آخرت راغب ساخته و فرموده است: «وَمَا الْحَيَوهُ الدُّنْيَآ إِلَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْأَخِرَهُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (13) ، یعنی: «و نیست زندگانی این جهان، مگر بازی و بازیچه کودکان و مشغولی بی خبران که صاحب خود را از عمل خیر باز دارد. و هر آینه خانه آن جهان بهتر است، از برای آنان که می ترسند از خداوند عالمیان. آیا پس عقل ندارید و نمی فهمید؟».

ای هشام، بعد از آن، آنان را که عقل ندارند، از عقاب و بازخواست خویش ترسانیده و فرموده است که: «ثُمَّ دَمَّرْنَا الْأَخَرِينَ * وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ * وَ بِالَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (14) ، یعنی: «پس از رهانیدن لوط و خاندان او غیر از زنش، هلاک گردانیدیم و دیگران را. و به درستی که شما هر آینه می گذرید بر ایشان، در حالی که در صباح در آیند، این دو در شب. آیا پس عقل ندارید؟».

و فرموده است که: «إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَهِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ * وَ لَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَآ ءَايَهَ بَيِّنَهً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » (15) ، یعنی: «به

درستی که ما فرود آورندگانیم بر مردم این ده ، عذابی را از آسمان، به سبب فسق ایشان (یا به واسطه آنچه بودند که فسق می نمودند، و از دایره فرمان بیرون می رفتند). و هر آینه به حقیقت که واگذاشتیم از آن [ده]نشانه روشنی را از برای گروهی که عقل دارند».

ای هشام، به درستی که عقل با علم و دانش است، و خدای تعالی فرموده است که: «وَ تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا یَعْقِلُهَآ إِلَا الْعَالِمُونَ » (16) ، یعنی: «و این داستان ها که گذشت، بیان می کنیم آنها را از برای مردمان و در نمی یابند آنها را مگر علما و دانایان».

ای هشام، بعد از این، آنان را که عقل ندارند، مذمت فرموده و فرموده است که: «وَ إِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ اللَّه قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَیْنَا عَلَیْهِ ءَابَآءَنَآ أَوَ لَوْ کَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ شَیْئا وَ لَا یَهْتَدُونَ » (17) ، یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که پیروی کنید آنچه را که خدا فرو فرستاده، می گویند: بلکه پیروی می کنیم آنچه را که یافتیم پدران خویش را بر آن. آیا (ایشان را پیروی می نمایید) هر چند که بوده باشند پدران ایشان که در نیابند چیزی را و راه راست نیابند».

و فرموده است که: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُواْ کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمَا لَا یَسْمَعُ إِلَا دُعَآءً وَ نِدَآءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَعْقِلُونَ » (18) ، یعنی: «و داستان آنان که کافر شدند، چون داستان کسی است که بانگ می زند به آنچه نمی شنود، مگر خواندن و آوا؛ زیرا ایشان کرانند از شنیدن سخن حق، گنگانند از گفتن آن، کورانند از دیدن راه راست. پس ایشان عقل ندارند».

و فرموده است که: «وَ مِنْهُم مَّن یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ کَانُواْ لَا یَعْقِلُونَ » (19) ، یعنی: «و از ایشان کیست که گوش می دهد به سوی تو؟ آیا پس تو می شنوانی کران را؛ هر چند بوده باشند که درنیابند و تعقل نکنند».

و فرموده است که: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً » (20) ، یعنی: «بلکه آیا می پنداری آن که بیشتر ایشان می شنوند یا عقل دارند و می یابند؟ نیستند ایشان مگر چون چهارپایان، بلکه ایشان گمراه ترند از روی راه».

و فرموده است که: «لَا یُقَاتِلُونَکُمْ جَمِیعًا إِلَا فِی قُرًی مُّحَصَّنَهٍ أَوْ مِن وَرَآئِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَیْنَهُمْ شَدِیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِیعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّی ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا یَعْقِلُونَ » (21) ، یعنی: «جنگ نمی کنند با شما در حالتی که مجتمع و

متفق باشند، مگر در ده های حصاردار یا استوار شده (و بمانند خندق و برج و حصار) یا از پس دیوارها. کارزار ایشان در میان خودشان سخت است. می پنداری ایشان را مجتمع و متفق و دل های ایشان پراکنده و پریشان است. این که مذکور شد به سبب آن است که ایشان گروهی اند که عقل ندارند».

و فرموده است که: «وَ تَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (22) ، یعنی: «و فراموش می کنید خودتان را و شما می خوانید کتاب خدا را (که تورات است) آیا پس عقل ندارید؟».

ای هشام، بعد از آن، خدا بسیاری را مذمت نموده و فرموده که: «وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِی الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللّه » (23) ، یعنی: «و اگر فرمان برداری کنی بیشتر آنان را که در زمینند، گمراه می گردانند تو را از راه خدا».

و فرموده که: «وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَ تِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّه قُلِ الْحَمْدُ للّه بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » (24) ، یعنی: «و هر آینه اگر بپرسی ایشان را (یعنی کافران) که چه کسی آفریده آسمان ها و زمین را؟ هر آینه می گویند: خدا. بگو: سپاس و ستایش از برای خدا است، بلکه بیشتر ایشان عقل ندارند».

و فرموده که: «وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللّه قُلِ الْحَمْدُ للّه بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ » (25) ، یعنی: «و هر آینه اگر بپرسی ایشان را که، که فرو فرستاده از آسمان آب باران را، پس زنده ساخته به آن زمین را از پس مردن آن؟ هر آینه می گویند: خدا. بگو که سپاس و ستایش از برای خدا است».

ای هشام، بعد از آن، [عده] کمی را مدح نموده و فرموده که: «وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّكُورُ » (26) ، یعنی: «و اندکی از بندگان من بسیار شاکرند». و فرموده که: «وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ (27) » ، یعنی: «و بسیار کم اند ایشان» (یعنی: شریکانی که بر شریکان ستم نکنند) . و فرموده که: «وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن يَقُولَ رَبِّیَ اللّه » (28) ، یعنی: «گفت مردی که ایمان آورده بود به موسی از خویشان فرعون که ایمان خویش را می پوشید : آیا می کشید مردی را برای آن که می گوید: پروردگار من خدا است؟».

و فرموده که: «وَ مَنْ ءَامَنَ وَ مَآ ءَامَنَ مَعَهُ إِلَا قَلِيلٌ » (29) ، یعنی: [و نیز بر دار ای نوح، در کشتی]«هر که را ایمان آورده (از غیر اهل خویش) ، و ایمان نیاورده بود با او، مگر اندکی از مردمان».

و فرموده که: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » (30) ، یعنی: «ولیکن بیشتر [ایشان] نمی دانند». و فرموده که: «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ » (31) ، یعنی: «بیشتر ایشان عقل ندارند». و فرموده که: «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرونَ » ، یعنی: «بیشتر ایشان شعور ندارند».

ای هشام، بعد از آن صاحبان عقل ها را به نیکوتر ذکری ذکر فرموده و ایشان را به خوشترا دانشی آرایش داده و وصف نموده، پس فرموده که: «يُؤْتِى الْحِكْمَةَ مَن يَشَآءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَا أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ» ، یعنی: «می دهد خدای تعالی حکمت را به هر که می خواهد (32)

و هر که داده شود، حکمت را، پس به حقیقت که داده شده است نیکی بسیار، و پند پذیر نمی شوند، مگر صاحبان عقل های خالص» (از پیروی هوا و هوس).

و فرموده که: «وَالرَّ سِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَا أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ» (33) ، یعنی: «و نمی داند تأویل متشابه از قرآن را کسی، مگر خدا و آنان که ثابت قدم اند در دانش و متمکن اند در بینش (یا معنی آن است که راسخان در علم می گویند که: گرویدیم به متشابه) همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ما است، و پندپذیر نمی شوند مگر صاحبان عقل های صافیه» (از قذرات (34) کجی و اختلال).

و فرمود که: «إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَاوَ تِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَأَيَاتٍ لِّأُوْلِى الْأَلْبَابِ» (35) ، یعنی: «به درستی که در آفریدن آسمان ها و زمین ها و در آمد و شد شب و روز، هر آینه نشانه است از برای صاحبان عقل های خالص».

و فرموده که: «أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ» ، یعنی: «آیا پس کسی که می داند آن که آنچه فرو فرستاده شده به سوی تو از جانب پروردگار تو، راست و درست است، مانند کسی است که او کور و نابیناست؟ جز این نیست که پندپذیر می شوند صاحبان عقل های صافی» (از معارضه و وهم و شبهه).

و فرموده که: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ ءَانَآءَ الّيْلِ سَاجِدًا وَ قَآءِمًا يَحْذَرُ الْأخِرَةَ وَ يَرْجُواْ رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَابِ » ، یعنی: «آیا کسی که او را فرمان برنده و یا دعا خواننده باشد در نماز در ساعت های شب، در حالتی که سجده کننده و ایستاده است، که می ترسد از آن جهان و عذاب آن و امید داشته باشد بخشش پروردگار خویش را، چون کسی است که چنین نباشد (بنابر بعضی از تقادیر در آیه، بگو: آیا برابر می باشند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند؟) جز این نیست که پندپذیر می شوند صاحبان عقل های خالص».

و فرموده که: «كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْکَ مُبَارَکٌ لِّيَدَّبَّرُواْ ءَايَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ الْأَلْبَابِ » ، یعنی: «این قرآن، کتابی است که فرو فرستادیم آن را به سوی تو که برکت داده شده است (یعنی: پر خیر و منفعت است). و فرو فرستادن آن از برای آن است که تدبر و اندیشه نمایند آیت های آن را (که تأمل در حقیقت معانی آن نمایند)، تا پندپذیر شوند صاحبان عقل های صافی».

و فرموده که: «وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْرَثْنَا بَنِى إِسْرَ ءِيلَ الْكِتَابَ * هُدًى وَ ذِكْرَى لِأُوْلِى الْأَلْبَابِ » ، یعنی: «هر آینه به حقیقت که دادیم موسی را راه راست (یا راه راست نمودن به واسطه معجزات و احکام شرایع) و تورات و به میراث دادیم پسران یعقوب را کتابی که آن تورات است، به جهت راه حق نمودن و پند دادن (یا در حالتی که راه حق، نمایند). و یادگار است از برای صاحبان عقول خالصه».

و فرموده که: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» ، یعنی: «پند بده. پس به درستی که پند دادن صاحبان ایمان را نفع می بخشد».

ای هشام، به درستی که خدای تعالی در کتاب خویش می فرماید که: « إِنَّ فِى ذَ لِکَ لَذِكْرَى لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ» ، یعنی: «به درستی که در این که مذکور شد، هر آینه پند و یاد کردنی است از برای آن که او را دلی باشد» یعنی عقلی داشته باشد.

و فرموده که: «وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» ، یعنی: «هر آینه به حقیقت دادیم لقمان را حکمت». حضرت فرمود که: «یعنی فهم و عقل را به او دادیم».

«ای هشام، به درستی که لقمان به پسرش فرمود: فروتنی کن از برای حق تا از همه مردم عاقل تر باشی و زیرک در نزد حق، کم است. ای

فرزند من، به درستی که دنیا، دریایی است گود که غرق شده اند در آن، جهان بسیار. پس باید که کشتی تو در آن پرهیزگاری و آنچه در آن می گذاری ایمان، و بادبان آن توکل بر خدا، و چرخ های آب آن عقل، و ناخدای آن علم، و دنباله آن صبر و شکیبایی باشد.

ای هشام، به درستی که هر چیزی را نشانه ای است و نشانه عقل، اندیشه کردن و نشانه اندیشه کردن، خاموشی است، و هر چیزی را حیوان سواری است، و حیوان سواری عقل، فروتنی است. همین جهالت تو را بس است که مرتکب شوی آنچه را که تو را از آن نهی کرده اند.

ای هشام، خدا، پیغمبران و رسولان خویش را به سوی بندگانش نفرستاده، مگر از برای این که دریابند از جانب خدا، پس آن که معرفتش به آنچه پیغمبران آورده اند نیکوتر باشد، استجابت او نیکوتر خواهد بود، و آن که عقلش نیکوتر، بفرموده خدا، داناتر باشد، و آن که عقلش تمام تر، پله و پایه او در دنیا و آخرت، بلندتر است.

ای هشام، به درستی که خدا را بر مردمان دو حجت است: یکی حجتی است هویدا و دیگری حجتی است نهان. اما حجت هویدا، رسولان و پیغمبران و امامانند. و اما حجت نهان، عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، آن است که حلال، مانع شکرگزاری او نشود، و حرام، بر صبر و شکیبایی او، غالب نگردد.

ای هشام، هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط گرداند، گو یا که بر خرابی عقل خویش یاری نموده: یکی آن که نور اندیشه خویش را با آروزی دور و دراز تاریک سازد. دویم آن که حکمت های تازه خویش را به سخن های لغو بی مصرف محو کند. سیم آن که نور پندگیری خود را به خواهش هایی که نفس او را دارد، فرو نشاند. پس گویا که خواهش خویش را بر خرابی عقلش یاری نموده، و هر که عقلش را ویران کند، دین و دنیای او بر وی تباه شود.

ای هشام، چگونه عمل تو در نزد خدا بیفزاید و تو دل خویش را مشغول ساخته از فرموده پروردگار خود، و خواهش خود را در غالب شدن بر عقلت فرمان برداری کرده ای؟!

ای هشام، صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است. پس هر که چیزها را از جانب خدا بفهمد، از اهل دنیا و آنان که در آن رغبت دارند، دوری گزیند و

راغب شود در آنچه در نزد خدا است، و خدا انیس و مونس او باشد در وحشت و اندوه، و یار او باشد در تنهایی، و بی نیازی او باشد در وقت درویشی، و او را عزیز گرداند بی آن که او را خویشاوندی باشد.

ای هشام، حق بر پا شده است از برای فرمان برداری خدا، و نجاتی نیست مگر به فرمان برداری، و فرمان برداری، به علم و دانش است. و دانش، با آموختن و آموختن، به عقل در دل قرار می گیرد و محکم می شود، و بدون آن، صورت نمی پذیرد. و هیچ علمی موجود نیست مگر آن علمی که از عالم خداشناس باشد و شناختن علم، به عقل است.

ای هشام، عمل اندکْ از عالم، مقبول می شود و دو چندان می گردد و عمل بسیار، از صاحب خواهش و جهل رد می شود.

ای هشام، به درستی که عاقل، خشنود می باشد به چیز پستی از دنیا با حکمت، و خشنود نمی باشد به چیز کمی از حکمت با دنیای فراوان، و به این جهت تجارت و بازرگانی ایشان سودمند شده.

ای هشام، به درستی که عاقلان، آنچه را که زیادتی باشد از دنیا واگذاشتند. پس چگونه مرتکب گناهان می گردند و حال آن که ترک دنیا از مستحبات و ترک گناهان از جمله واجبات است.

ای هشام، به درستی که عاقل، به سوی دنیا و اهل آن نگریست، پس دانست که به آن نمی توان رسید مگر به مشقت و دشواری، و به سوی آخرت نظر کرد، پس دانست که به آن نمی توان رسید، مگر به دشواری. پس باقی تر از این دو را به دشواری جستجو نمود.

ای هشام، به درستی که عاقلان، در دنیا رغبت ننمودند و در آخرت، رغبت نمودند؛ زیرا که ایشان دانستند که دنیا جوینده ای است که جستجوی آن می شود و آخرت، جوینده و جستجو شده است که باید جستجوی آن بشود.

(خلاصه معنی آن که، طالبیت و مطلوبیت دنیا، عین یکدیگر است. پس در تحصیل آن نباید کوشش نماید؛ زیرا طالبیت آن، از مطلوبیت کفایت می کند، به خلاف طالبیت و مطلوبیت آخرت که غیر یکدیگرند. پس در تحصیل آن باید کوشید؛ زیرا که طالبیت آن از مطلوبیت کفایت نمی کند). پس هر که آخرت را طلب کند، دنیا او را طلب می نماید تا آن که روزی خود را از آن تمام فراگیرد، و هر که دنیا را طلب کند، آخرت او را طلب نماید بعد از آن، او را مرگ در رسد و دنیا و آخرت او را بر وی تباه گرداند.

ای هشام، هر که بی نیازی را خواسته باشد بی آن که مالی داشته باشد، و آسایش دل را از حسد و سلامتی در دین را طالب باشد، به سوی خدای عزّوجلّ تضرع و زاری کند در سؤال خویش، به این که عقل او را کامل گرداند؛ زیرا که هر که عاقل باشد، قانع شود به آنچه او را کفایت کند، و هر که قانع گردد به آنچه او را کفایت کند، بی نیاز گردد. و آن که قناعت نکند به آنچه او را کفایت کند، هرگز به بی نیازی نرسد.

ای هشام، به درستی که خدا حکایت فرموده از گروهی نیکوکار که ایشان گفته اند که: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ» (36) ، یعنی: «ای پروردگار ما، دل های ما را مپیچان از حق به سوی غیر آن، از پس آن که ما را راه راست نمودی، و ببخش ما را از نزد خویش، بخششی. به درستی که تویی بسیار بخشاینده». این را گفتند در هنگامی که دانستند که دل ها می پیچد و بر می گردد به سوی کوری جهالت و هلاکتی که دارد. به درستی که از خدا نترسد آن که از جانب خدا نیاید و هر که از خدا نفهمد، دل خویش را نبندد بر شناختی که پا بر جا باشد و آن را ببیند و حقیقت آن را در دل خویش بیابد و کسی چنین نخواهد بود، مگر آن کس که گفتار او، مصدق کردار و نهان او، موافق آشکار او باشد؛ زیرا که خدای تعالی کسی را رهنمایی نفرموده بر عقلی که پنهان و پوشیده است، مگر به آنچه ظاهر باشد از آن و به آن که از جانب آن سخن کند.

ای هشام، امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: خدا پرستیده نشده به چیزی که از عقل بهتر باشد، و عقل هیچ مردی کامل نگردید تا آن که چندین خصلت در او باشد: یکی آن که کفر و بدی، از او ایمن باشد (که از او سر نزند)، و دیگر آن که، مردم خوبی و راستی را از او امید داشته باشند، و زیادتی مال خویش را به مردم دهد، و خود را از گفتار بیهوده نگاه دارد، و بهره او از دنیا، قوتی باشد که به آن زنده بماند، و در مدت زندگی خویش، از علم سیر نشود، و خواری به سوی او که با خدا باشد، دوست تر باشد از عزت با غیر خدا، و فروتنی دوست تر باشد به سوی او از بزرگواری، اندکی از نیکی که از غیر به او رسد آن را پر شمارد، و بسیاری از نیکی که از او به غیر رسد آن را کم شمارد، و همه مردمان را از خود بهتر داند، و در پیش خود چنین داند که او از همه ایشان بدتر است و این، کمال عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، دروغ نمی گوید و هر چند که خواهش او در آن باشد.

ای هشام، هر که را مروت و جوان مردی نیست، دین ندارد و هر که را عقل نیست، مروت ندارد. و به درستی که بزرگ ترین مردم، از روی قدر و مرتبه و منزلت، آن است که در دنیا از برای خویش مرتبه و جاه و منزلتی نبیند. بدانید و آگاه باشید که تنهای شما را بهایی نیست، مگر بهشت، پس آنها را به جز بهشت مفروشید.

ای هشام، به درستی که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: از نشانه عاقل این است که سه خصلت در او باشد: جواب دهد هر گاه از او سؤال شود، و حرف زند هرگاه گروه مردم از سخنی که به گفتن آن احتیاج افتاده باشد، درمانده باشند، و اشاره کند به آن رأی که صلاح اهل او در آن باشد. پس هر که چیزی از این خصلت های سه گانه در او نباشد، احمق است. و امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: در صدر مجلس ننشیند، مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از اینها در او باشد. پس هر که چیزی از اینها در او نباشد و در صدر نشیند، احمق است.

و حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود: چون حاجت های خویش را طلب نمایید، آنها را از اهل آن طلب کنید. به آن حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا، اهل آنها کیانند؟ فرمود: آنانند که خدا قصه فرموده در کتاب خویش و ایشان را یاد نموده و فرموده: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ » (37) ». حضرت فرمود که: «ایشان، صاحبان عقل هایند».

«حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: هم نشینی با نیکوکاران، به سوی صلاح می خواند، و ادب علما و دانایان را به جا آوردن، باعث زیادتی عقل است. فرمان برداری والیان که عادل باشند، کمال عزت است. و زیاد کردن مال به تجارت یا زکات دادن، کمال جوان مردی است. و راه حق نمودن به آن که مشورت کند، ادای حق نعمت پروردگار است. و بازداشتن آزار خویش از مردم، از کمال و آسایش تن در آن است در دنیا و آخرت.

ای هشام، به درستی که عاقل، حدیث نمی کند با آن کس که می ترسد که او را به دروغ نسبت دهد، و سؤال نمی کند از کسی که می ترسد که او را منع کند، و آنچه را که قدرت بر آن نداشته باشد وعده ندهد، و آنچه او را به امیدواری آن ملامت و سرزنش کنند امیدوار نباشد، و پیشی نگیرد بر آنچه از فوت آن ترسد به واسطه درماندن از آن». .

1- . زمر، 9.

2- . چه لَبّ به ضمّ لام و تشدید با، به معنای مغز و خالص هر چیزی است و شاید که مطلق عقل را لبّ گویند، به واسطه خلوصی که نسبت به غیر خویش دارد. (مترجم)
3- . زمر، 17 و 18.
4- . بقره، 163 و 164.
5- . نحل، 12.
6- . غافر، 67.
7- . جاثیه، 5.
8- . حدید، 17.
9- . رعد، 4.
10- . روم، 24.
11- . انعام، 151.
12- . روم، 28.
13- . انعام، 32.
14- . صافات، 136 138.
15- . عنکبوت، 34 و 35.
16- . عنکبوت، 43.
17- . بقره، 170.
18- . بقره، 171.
19- . یونس، 42.
20- . فرقان، 44.
21- . حشر، 14.
22- . بقره، 44.
23- . انعام، 116.
24- . لقمان، 25.
25- . عنکبوت، 63.
26- . سبأ، 13.
27- . ص ، 24.
28- . غافر، 27.
29- . هود، 40.
30- . انعام، 37.
31- . مائده، 103.
32- . و حکمت در لغت به معنای دانش و دانستن حقیقت هر چیزی است. از ابن سینا منقول است که در بعضی از رسائل خویش، گفته که حکمت، درست کرداری و راست گفتاری است (مترجم).
33- . آل عمران، 7.

34- . پلیدی.
35- . آل عمران، 190.
36- . آل عمران، 8 .
37- . رعد، 19.

ص: 90

. .

ص: 91

..

ص: 92

. .

ص: 93

. .

ص: 94

..

ص: 95

. .

ص: 96

..

ص: 97

..

ص: 98

. .

ص: 99

. .

ص: 100

. .

ص: 101

. .

ص: 102

. .

ص: 103

. .

ص: 104

. .

ص: 105

. .

ص: 106

. .

ص: 107

. .

ص: 108

. .

ص: 109

. .

ص: 110

. .

ص: 111

. .

838.عنها عليها السلام (خِطابا لِقَومٍ وَقَفوا خَلفَ بابِ بَيتِها لِأَخ) عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، رَفَعَهُ ، قَالَ :قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :«العَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ ، وَالْفَضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِکَ بِفَضْلِکَ ، وَقَاتِلْ هَوَاکَ بِعَقْلِکَ ، تَسْلَمْ لَکَ الْمَوَدَّهُ ، وَتَظْهَرْ لَکَ الْمَحَبَّهُ».837.عنها عليها السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَهٌ مِنْ مَوَالِيهِ ، فَجَری ذِكْرُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَجُنْدَهُ، وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ ، تَهْتَدُوا».

قَالَ سَمَاعَهُ : فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، لَا نَعْرِفُ إِلَا مَا عَرَّفْتَنَا ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «إِنَّ اللّه َ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ ، فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ ، فَأَدْبَرَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَقْبِلْ ، فَأَقْبَلَ ، فَقَالَ اللّه ُ تَبَارَکَ وَتَعَالی : خَلَقْتُکَ خَلْقاً عَظِيماً ، وَكَرَّمْتُکَ عَلی جَمِيعِ خَلْقِی».

قَالَ : «ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ ظُلْمَانِيّاً ، فَقَالَ لَهُ : أَدْبِرْ ، فَأَدْبَرَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَقْبِلْ ، فَلَمْ يُقْبِلْ ، فَقَالَ لَهُ : اَسْتَكْبَرْتَ ، فَلَعَنَهُ .

ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَهً وَسَبْعِينَ جُنْداً، فَلَمَّا رَأَی الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللّه ُ بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ ، أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَهَ ، فَقَالَ الْجَهْلُ : يَا رَبِّ ، هذَا خَلْقٌ مِثْلِی خَلَقْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ ، وَأَنَا ضِدُّهُ وَلَا قُوَّهَ لِی بِهِ ، فَأَعْطِنِی مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ ، فَقَالَ : نَعَمْ ، فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذلِکَ ، أَخْرَجْتُکَ وَجُنْدَکَ مِنْ رَحْمَتِی ، قَالَ : قَدْ رَضِيتُ ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَهً وَسَبْعِينَ جُنْداً .

فَكَانَ مِمَّا أَعْطَی الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَهِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدَ :

الْخَيْرُ ، وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ ، وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ ، وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ .

وَالْاءيمَانُ وَضِدَّهُ الْكُفْرَ ؛ وَالتَّصْدِيقُ وَضِدَّهُ الْجُحُودَ ؛ وَالرَّجَاءُ وَضِدَّهُ الْقُنُوطَ ؛ وَالْعَدْلُ وَضِدَّهُ الْجَوْرَ ؛ وَالرِّضَا وَضِدَّهُ السُّخْطَ ؛ وَالشُّكْرُ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانَ ؛ وَالطَّمَعُ وَضِدَّهُ الْيَأسَ ؛ وَالتَّوَكُّلُ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ ؛ وَالرَّأفَهُ وَضِدَّهَا الْقَسْوَهَ ؛ وَالرَّحْمَهُ وَضِدَّهَا الْغَضَبَ ؛ وَالْعِلْمُ وَضِدَّهُ الْجَهْلَ ؛ وَالْفَهْمُ وَضِدَّهُ الْحُمْقَ ؛ وَالْعِفَّهُ وَضِدَّهَا التَّهَتُّکَ ؛ وَالزُّهْدُ وَضِدَّهُ الرَّغْبَهَ ؛ وَالرِّفْقُ وَضِدَّهُ الْخُرْقَ ؛ وَالرَّهْبَهُ وَضِدَّهَا الْجُرْأَهَ ؛ وَالتَّوَاضُعُ وَضِدَّهُ الْكِبْرَ ؛ وَالتُّؤَدَهُ وَضِدَّهَا التَّسَرُّعَ ؛

وَالْحِلْمُ وَضِدَّهُ السَّفَهَ ؛ وَالصَّمْتُ وَضِدَّهُ الْهَذَرَ ؛ وَالِاسْتِسْلَامُ وَضِدَّهُ الِاسْتِكْبَارَ ؛ وَالتَّسْلِيمُ وَضِدَّهُ الشَّكَّ ؛ وَالصَّبْرُ وَضِدَّهُ الْجَزَعَ ؛ وَالصَّفْحُ وَضِدَّهُ الِانْتِقَامَ ؛ وَالْغِنى وَضِدَّهُ الْفَقْرَ ؛ وَالتَّذَكُّرُ وَضِدَّهُ السَّهْوَ ؛ وَالْحِفْظُ وَضِدَّهُ النِّسْيَانَ ؛ وَالتَّعَطُّفُ وَضِدَّهُ الْقَطِيعَةَ ؛ وَالْقُنُوعُ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ ؛ وَالْمُوَاسَاةُ وَضِدَّهَا الْمَنْعَ ؛ وَالْمَوَدَّةُ وَضِدَّهَا الْعَدَاوَةَ ؛ وَالْوَفَاءُ وَضِدَّهُ الْغَدْرَ ؛ وَالطَّاعَةُ وَضِدَّهَا الْمَعْصِيَةَ ؛ وَالْخُضُوعُ وَضِدَّهُ التَّطَاوُلَ ؛ وَالسَّلَامَةُ وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ ؛ وَالْحُبُّ وَضِدَّهُ الْبُغْضَ ؛ وَالصِّدْقُ وَضِدَّهُ الْكَذِبَ ؛ وَالْحَقُّ وَضِدَّهُ الْبَاطِلَ ؛ وَالْأَمَانَةُ وَضِدَّهَا الْخِيَانَةَ ؛ وَالْإِخْلَاصُ وَضِدَّهُ الشَّوْبَ ؛ وَالشَّهَامَةُ وَضِدَّهَا الْبَلَادَةَ ؛ وَالْفَهْمُ وَضِدَّهُ الْغَبَاوَةَ ؛ وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدَّهَا الْإِنْكَارَ ؛ وَالْمُدَارَاةُ وَضِدَّهَا الْمُكَاشَفَةَ .وَسَلَامَةُ الْغَيْبِ وَضِدَّهَا الْمُمَاكَرَةَ ؛وَالْكِتْمَانُ وَضِدَّهُ الْإِفْشَاءَ ؛ وَالصَّلَاةُ وَضِدَّهَا الْإِضَاعَةَ ؛ وَالصَّوْمُ وَضِدَّهُ الْإِفْطَارَ ؛وَالْجِهَادُ وَضِدَّهُ النُّكُولَ ؛وَالْحَجُّ وَضِدَّهُ نَبْذَ الْمِيثَاقِ ؛ وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدَّهُ النَّمِيمَةَ ؛وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدَّهُ الْعُقُوقَ ؛ وَالْحَقِيقَةُ وَضِدَّهَا الرِّيَاءَ ؛وَالْمَعْرُوفُ وَضِدَّهُ الْمُنْكَرَ ؛وَالسَّتْرُ وَضِدَّهُ التَّبَرُّجَ ؛ وَالتَّقِيَّةُ وَضِدَّهَا الْإِذَاعَةَ ؛وَالْإِنْصَافُ وَضِدَّهُ الْحَمِيَّةَ ؛وَالتَّهْنِئَةُ وَضِدَّهَا الْبَغْىَ ؛وَالنَّظَافَةُ وَضِدَّهَا الْقَذَرَ ؛ وَالْحَيَاءُ وَضِدَّهُ الْجَلَعَ ؛وَالْقَصْدُ وَضِدَّهُ الْعُدْوَانَ ؛وَالرَّاحَةُ وَضِدَّهَا التَّعَبَ ؛ وَالسُّهُولَةُ وَضِدَّهَا الصُّعُوبَةَ ؛وَالْبَرَكَةُ وَضِدَّهَا الْمَحْقَ ؛ وَالْعَافِيَةُ وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ ؛وَالْقَوَامُ وَضِدَّهُ الْمُكَاثَرَةَ ؛وَالْحِكْمَةُ وَضِدَّهَا الْهَوى ؛ وَالْوَقَارُ وَضِدَّهُ الْخِفَّةَ ؛ وَالسَّعَادَةُ وَضِدَّهَا الشَّقَاوَةَ ؛وَالتَّوْبَةُ وَضِدَّهَا الْإِصْرَارَ ؛ وَالِاسْتِغْفَارُ وَضِدَّهُ الِاغْتِرَارَ ؛ وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدَّهَا التَّهَاوُنَ ؛وَالدُّعَاءُ وَضِدَّهُ الِاسْتِنْكَافَ ؛ وَالنَّشَاطُ وَضِدَّهُ الْكَسَلَ ؛وَالْفَرَحُ وَضِدَّهُ الْحَزَنَ ؛وَالْأُلْفَةُ وَضِدَّهَا الْفُرْقَةَ ؛وَالسَّخَاءُ وَضِدَّهُ الْبُخْلَ .

فَلا تَجْتَمِعُ هذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَا فِى نَبِىٍّ أَوْ وَصِىِّ نَبِىٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، وَأَمَّا سَائِرُ ذلِکَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هذِهِ الْجُنُودِ حَتّى يَسْتَكْمِلَ وَيَنْقى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ ، فَعِنْدَ ذلِکَ يَكُونُ فِى الدَّرَجَهِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ ، وَإِنَّمَا يُدْرَکُ ذلِکَ بِمَعْرِفَهِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ ، وَبِمُجَانَبَهِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ ؛ وَفَّقَنَا اللّهُ وَإِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ» . .

836.فاطمه علیها السلام (لَمّا مُنِعَت فَدَکَ وخاطَبَتِ الأَنصارَ ، فَقا) علی بن محمد روایت کرده است از سهل بن زیاد که آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«عقل، پوششی است پوشنده و فضل و نیکویی جمال، و زیبی است هویدا. پس خوی های بد خویش را به فضل خود بپوشان و با خواهش نفس خود به عقلی که داری، کارزار نما، تا دوستی تو با خلائق سالم بماند و دوستی خلائق با تو ظاهر گردد».835.المناقب ، ابن شهر آشوب :چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از سَماعه بن مهران روایت کرده اند که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم و در نزد آن حضرت گروهی از دوستان او بودند که ذکر عقل و جهل در میان آمد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«عقل و لشکر او، و جهل و سپاه او را بشناسید تا راه راست یابید».

سماعه گفت که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ما چیزی را نشناسیم، مگر آنچه تو ما را بشناسانی. آن حضرت فرمود که: «خدا عقل را آفرید، و آن اول آفریده ای است از روحانیان (و آنها جسم های لطیف اند که به چشم در نیایند). از طرف راست عرش از نور خویش. پس فرمود که: پشت کن، عقل پشت کرد، و بعد از آن فرمود که: رو کن، رو کرد. خدای تبارک و تعالی فرمود که: تو را آفریدم آفریده بزرگ و تو را بر همه آفریدگان خود تکریم دادم و نواختم».

حضرت فرمود که: «بعد از آن، جهل را آفرید از دریای تلخ که تاریک بود. پس فرمود که: پشت کن (یعنی از عالم ملکوت و نور) ، جهل قبول کرد و پشت نمود. بعد از آن فرمود که: رو کن، قبول ننموده و رو نیاورد. خدای تعالی فرمود که: سربلندی کردی و او را لعنت فرمود.

بعد از آن، از برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل آنچه را که خدا عقل را به آن گرامی داشت، دید با آنچه او را عطا فرمود دشمنی او را، در دل گرفت، و گفت که: ای پروردگار من، اینک آفریده ای است مانند من که او را آفریدی و نوازش فرمودی و تقویت کردی، و من ضدّ اویم که کمال دشمنی و مخالفت با او دارم، و مرا هیچ قوت و توانایی نیست که با او برابری نمایم. پس عطا کن به من از سپاه، مانند آنچه به او عطا فرمودی. خدای تعالی فرمود که: چنین می کنم. پس اگر بعد از این

نافرمانی از تو صادر شود، تو را و سپاه تو را از رحمت خویش بیرون می کنم. جهل گفت که: خشنود شدم و به این راضیم. خدای تعالی، هفتاد و پنج سپاه به او نیز عطا فرمود و از جمله هفتاد و پنج لشگر که خدا به عقل عطا فرمود، خیر و خوبی بود و آن، وزیر عقل است و ضد آن را شرّ و بدی قرار داد و آن، وزیر جهل است؛ و لشکر دیگر ایمان است و ضد آن کفر؛ و تصدیق و باور داشتن، و ضد آن انکار؛ و امیدواری، و ضد آن نا امیدی؛ و عدل و داد، و ضد آن ستم کردن؛ و خشنودی، و ضد آن ناخشنودی و خشم گرفتن؛ و شکرگزاری، و ضد آن کفران و ناسپاسی؛ و امید، و ضد آن نا امیدی است.

(ظاهر این است که این دو لشکر، تکرار دو لشکر سوم باشد که در بعضی از نسخ کافی بدل آن بوده و بعد از آن به واسطه اشتباه کاتب در اصل داخل شده است و مؤید این، آن است که جمیع آنچه در کتاب مسطور است، هفتاد و هشت لشکر است، از برای هر یک از عقل و جهل، با آن که هر یک را بیش از هفتاد و پنج لشکر نیست؛ چنانچه در سه موضع این حدیث شریف مذکور است و شاید که دو فقره دیگر که زیاد است، یکی بدلی باشد که تعلق به فهم و دیگری تعلق به بلاء داشته که در یک جا فرموده: و الفهم و ضدّه الحمق و در جای دیگر فرموده: و الفهم و ضدّه الغباوه و در یک جا فرموده: والسلامه و ضدّها البلاء و در جای دیگر فرموده: و العافیه و ضدها البلاء. بنابر این، حمق، بدل غباوه بوده یا به عکس، و عافیت، بدل سلامت بوده باشد یا به عکس و هر دو نوشته شده است، و می تواند که یکی از این دو، بدلی باشد که تعلق به دوستی و دشمنی داشته باشد؛ چه در یک موضع فرموده: و المودّه و ضدّها العداوه و در موضع دیگر فرموده: والحبّ و ضدّه البغض. اگر چه در میان عداوت و حب، چون عداوت و بغض فی الجمله فرقی هست).

و دیگر توکل و اعتماد بر خدا است و اعتراف به عجز خویش، و ضد آن حریص شدن؛ و رأفت و مهربانی، و ضد آن سخت دل شدن؛ و رحمت و دل نرمی، و ضد آن غضب و خشم گرفتن؛ و علم و دانش، و ضد آن جهل و نادانی (و این جهل غیر از جهل صاحب لشکر است؛ چه این که مقابل علم است و آن مقابل عقل و چنانچه علم و عقل غیر یکدیگراند. این جهل و آن جهل نیز غیر یکدیگراند) و دریافتن، و ضد آن حماقت؛ و عفت و پرهیزکاری، و ضد آن رسوایی و پرده دری؛ و زهد و بی رغبتی در دنیا، و ضد آن رغبت در آن؛ و رفق و نرمی، و ضد آن درشتی نمودن؛ و سخت ترسیدن، و ضد آن جرأت و دلیری کردن؛ و فروتنی، و ضد آن، بزرگی و تکبر؛ و درنگ و آهستگی، و ضد آن، شتابیدن؛ و حلم و بردباری، و ضد آن سبکی؛ و

خاموشی، و ضد آن بیهوده گفتن؛ و گردن نهادن، و ضد آن سربلندی؛ و تسلیم شدن، و ضد آن شک وبه گمان افتادن؛ و صبر و شکیبایی، و ضد آن ناشکیبایی کردن؛ و فرو گذاشتن و گذرانیدن، و ضد آن کینه کشیدن؛ و بی نیازی و ضد آن، فقر و درویشی؛ و یاد کردن و یاد آوردن و ضد آن، غفلت و فراموشی؛ و حفظ و نگاه داشتن، و ضد آن فراموشی و واگذاشتن؛ و عطوفت و مهربانی کردن با میل، و ضد آن، جدایی کردن و بریدن؛ و قناعت و رضا شدن به هر چیز باشد و ضد آن، حرص و شدت احتیاج؛ و یاری نمودن و کسی را با خود برابر کردن، و ضد آن بازداشتن و بخل ورزیدن؛ و مودت و دوستی کردن و ضد آن عداوت و دشمنی نمودن؛ و وفا و پیمان نگاه داری، و ضد آن بی وفایی و پیمان شکستن؛ و فرمان برداری، و ضد آن نافرمانی کردن؛ و خضوع و شکستگی، و ضد آن گردن کشی؛ و سلامت و رستگاری، و ضد آن زحمت و بلا؛ و محبت و دوستی، و ضد آن بغض و دشمنی؛ و راستگویی، و ضد آن دروغ گفتن؛ و حق، و ضد آن باطل؛ و امانت داری، و ضد آن خیانت؛ و اخلاص و بی ریایی است و قطع نظر از غیر خدا، و ضد آن آمیختن با غیر؛ و زیرکی، و ضد آن کند ذهنی؛ و فهم، و ضد آن کند فهم شدن؛ و معرفت و شناختن، و ضد آن انکار و باور نداشتن؛ و مدارایی کردن، و ضد آن با یکدیگر جنگ و دشمنی آشکار کردن؛ و سلامتی در نهانی، و ضد آن با یکدیگر مکر و حیله کردن؛ و پوشیدن آنچه پوشیدنی باشد، و ضد آن آشکار کردن؛ و نماز کردن، و ضد آن ضایع کردن آن؛ و روزه داشتن، و ضد آن روزه نگرفتن؛ و جهاد و کارزار با کفار کردن، و ضد آن باز رمیدن و ترسیدن از ایشان؛ و حج به جا آوردن، و ضد آن انداختن پیمان؛ و نگاه داشتن حدیث و سخن مردمان، و ضد آن سخن چینی کردن؛ و نیکی با پدر و مادر، و ضد آن، نافرمانی کردن ایشان؛ و حقیقت، و ضد آن ریا (یعنی کاری که برای روی مردم کنند)؛ و معروف و عمل شایسته، و ضد آن منکر و ناشایسته؛ و پوشیدن آنچه اظهارش حرام باشد، و ضد آن اظهار کردن آن؛ و تقیه و پرهیز کردن، و ضد آن آشکار نمودن؛ و انصاف و مسلّم داشتن چیزی را که حق باشد، و ضد آن ننگ و عار داشتن از آن؛ و ساختن و فرمان برداری حق نمودن، و ضد آن ستم کردن و از حد درگذشتن؛ و پاکی و پاکیزگی، و ضد آن پلیدی؛ و حیا و شرم داشتن، و ضد آن بی شرمی و فحش گفتن؛ و میانه روی، و ضد آن از حدود گذشتن؛ و راحت و آسایش، و ضد آن رنج و مشقت کشیدن؛ و آسانی، و ضد آن دشواری؛ و برکت و افزونی، و ضد آن کاهیدن و بردن آن؛ و عافیت و دوری از بدی، و ضد آن بلا و زحمت؛ و اعتدال و برابری، و ضد آن معارضه کردن با کسی و غلبه کردن بر او به بسیاری؛ و حکمت و راست گفتاری و درست کرداری، و ضد آن آنچه نفس خواهش داشته باشد؛ و وقار و آرامی و ضد آن سبکی؛ و سعادت و نیک بختی، و ضد آن شقاوت و بدبختی؛ و توبه

و بازگشت از گناهان؛ و ضد آن بر معصیت ایستادن و پیوسته بر گناه بودن؛ و طلب آمرزش نمودن، و ضد آن فریفته شدن؛ و محافظت و نگهبانی، و ضد آن خوار داشتن و سستی ورزیدن؛ و دعا کردن و خدا را خواندن، و ضد آن ننگ و عار داشتن؛ و نشاط و خرمی و شادمانی، و ضد آن کاهلی و کسالت؛ و شادی، و ضد آن اندوه؛ و الفت و آمیزش، و ضد آن جدایی؛ و سخاوت، و ضد آن بخل است.

و همه این خصلت ها، از لشکران عقل به هم جمع نمی شوند، مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر، یا مؤمنی که خدا دل او را امتحان کرده و نیک آزموده، یا آن را شناخته باشد از برای ایمان، و اما باقی مردمان از دوستان ما که یکی از ایشان خالی نمی باشد از این که بعضی از این لشکران در او باشد، تا آن که کامل گردد و از لشکران جهل پاک و پاکیزه شود، پس در این هنگام در درجه بلندتر، با پیغمبران و اوصیای ایشان خواهد بود. و به این نمی توان رسید، مگر به شناختن عقل و لشکران او و دوری کردن از جهل و لشکران او. خدا ما و شما را از برای فرمان برداری و خشنودی خویش توفیق دهد». .

ص: 114

. .

ص: 115

. .

ص: 116

. .

ص: 117

. .

835.المناقب لابن شهر آشوب :جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ» .

وَقَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» .834.تفسير القُرطُبى (در تفسير گفته خداى متعال : {Q} «خواهنده اى تقاض) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ عليهماالسلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَّالِ تَسْتَفِزُّهَا الْأَطْمَاعُ ، وَتَرْتَهِنُهَا الْمُنى ، وَتَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ» .834.تفسير القرطبى (فى تَفسيرِ قَولِهِ تَعالى : {Q} «سَأَلَ سَآئِلٌ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ الدِّهْقَانِ ، عَنْ دُرُسْتَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً» . .

833.السیره الحلبیّه :گروهی از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از بعضی از اصحاب ما، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا، هرگز با بندگان خدا به کُنه و پایان عقل خویش سخن نگفت». و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که ما گروه پیغمبران، مأمور شده ایم که با مردمان سخن کنیم بر اندازه عقل ایشان».833.السیره الحلبیّه :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادق از پدرش علیهماالسلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: امیدها، دل های جاهلان را از جا به در می آورد و آرزوها آن را به گرو می ستاند و فریب ها آن را به ریسمان ها می بندد» (بنابر بعضی از نسخه های کافی، معنی این است که آن را مضطرب می سازد).832.تأویل الآیات الظاهره (به نقل از حسین بن محمّد) علی بن ابراهیم، از پدرش، از جعفر بن محمد اشعری، از عبیداللّه دهقان، از دُرست، از ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«کامل ترین مردمان از روی عقل خویش، خوش خلق تر ایشان است». .

832.تأويل الآيات الظاهره عن حسين بن محمّد :عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ ، قَالَ :كُنَّا عِنْدَ الرِّضَا علیه السلام ، فَتَذَاكَرْنَا الْعَقْلَ وَالْأَدَبَ ، فَقَالَ : «يَا أَبَا هَاشِمٍ ، الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللّهِ ، وَالْأَدَبُ كُلْفَةٌ ؛ فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ ، قَدَرَ عَلَيْهِ ؛ وَمَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ ، لَمْ يَزْدَدْ بِذلِكَ إِلَا جَهْلاً» .831.امام باقر علیه السلام (درباره امام علی علیه السلام) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ لِی جَاراً كَثِيرَ الصَّلَاهِ ، كَثِيرَ الصَّدَقَهِ ، كَثِيرَ الْحَجِّ ، لا بَأْسَ بِهِ ، قَالَ : فَقَالَ علیه السلام : «يَا إِسْحَاقُ، كَيْفَ عَقْلُهُ؟» قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ ، قَالَ : فَقَالَ : «لا يَرْتَفِعُ بِذلِكَ مِنْهُ» .877.امام صادق علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِیِّ ، عَنْ أَبِی يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِیِّ ، قَالَ :قَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام : لِمَاذَا بَعَثَ اللّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام بِالْعَصَا وَيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَآلَهِ السِّحْرِ ، وَبَعَثَ عِيسى علیه السلام بِآلَهِ الطِّبِّ ، وَبَعَثَ مُحَمَّداً صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلَامِ وَالْخُطَبِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «إِنَّ اللّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسى علیه السلام كَانَ الْغَالِبُ عَلى أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِی وُسْعِهِمْ مِثْلُهُ ، وَمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّهَ عَلَيْهِمْ ؛ وَإِنَّ اللّهَ بَعَثَ عِيسى علیه السلام فِی وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ ، وَاحْتَاجَ النَّاسُ إِلَى الطِّبِّ ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ تَعَالى بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ ، وَبِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللّهِ تَعَالى ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّهَ عَلَيْهِمْ ؛ وَإِنَّ اللّهَ تَعَالى بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فِی وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطَبَ وَالْكَلَامَ وَأَظُنُّهُ قَالَ : الشِّعْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ تَعَالى مِنْ مَوَاعِظِهِ وَحِكَمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّهَ عَلَيْهِمْ» .

قَالَ : فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ : تَاللّهِ، مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ ، فَمَا الْحُجَّهُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟

قَالَ : فَقَالَ علیه السلام : «الْعَقْلُ ؛ يَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللّهِ فَيُصَدِّقُهُ ، وَالْكَاذِبَ عَلَى اللّهِ فَيُكَذِّبُهُ» .

قَالَ : فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ : هذَا وَاللّهِ هُوَ الْجَوَابُ . .

876.امام صادق علیه السلام :علی، از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم و عقل و ادب را ذکر نمودیم، حضرت فرمود که:«ای ابوهاشم، عقل، عطیه ای است از جانب خدا و ادب (که خوش رفتاری و خوش گفتاری است در گفتن و نوشتن و زیستن)، کسبی است که به رنج و زحمت، حاصل می توان کرد. پس هر که ادب را به خود بندد، بر آن قادر گردد، و هر که عقل را به خود بندد، چیزی را زیاد نمی کند به سبب این، مگر جهل».879.الإمام الکاظم علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن مبارک، از عبداللّه بن جَبَله، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که مرا همسایه ای است که بسیار نماز می کند و صدقه بسیار می دهد و حج بسیار به جا می آورد و هیچ ناخوشی در او نیست. حضرت فرمود که:«ای اسحاق، عقلش چگونه است؟» اسحاق گفت که: گفتم: فدای تو گردم او را عقل درستی نیست. حضرت فرمود که: «عملش بالا نمی رود و مقبول نمی شود، به واسطه بی عقلی که دارد».878.بشاره المصطفی عن إبراهیم بن رجاء الشیبانی :حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیّاری، از ابو یعقوب بغدادی روایت کرده است که گفت: ابن سکیت به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که: چرا خدا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا (که سفیدی آن به طوری بود که شعاع آن بر شعاع آفتاب غلبه می نمود) و با آلت سحر و جادو (چیزی چند که به جادوگری می مانست)، فرستاد و حضرت عیسی را با آلت طبابت مبعوث گردانید و جناب محمد را صلی اللّه علیه و آله و علی جمیع الانبیاء به معجزه سخن و خطبه های فصیحه بلیغه فرستاد؟ حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که:«خدا چون موسی علیه السلام را مبعوث گردانید، سحر بر اهل عصرش غالب بود (چه ساحران در آن زمان بسیار بودند). پس از نزد خدا به سوی ایشان چیزی را آورد که مثل آن در قوه ایشان نبود، و آورد آنچه را که سحر ایشان به آن را باطل گردانید، و به واسطه آن حجت را بر ایشان تمام کرد. و خدا عیسی علیه السلام را فرستاد در هنگامی که ناخوشی های مزمن که بهْ شدن آن دشوار بود در آن زمان ظاهر شده بود، و مردم به طبابت محتاج بودند، پس از نزد خدا ایشان را چیزی چند آورد که مثل آن در قوه ایشان نبود؛ چون مردگان را از برای ایشان زنده گردانیدن و کور مادرزاد و پیس را چاق نمودن به فرمان خدا، و به این علت، حجت خدا را بر ایشان تمام ساخت. خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در وقتی

که غالب بر مردم آن روزگار، خطبه ها و سخنان بلیغ و فصیح بود ابو یعقوب راوی گفت که: گمان می کنم که آن جناب، به جای «سخن» لفظ «شعر» را فرمود (یعنی: غالبِ بر ایشان شعر گفتن بود) پس آن جناب از نزد خدا آن قدر از مواعظ و احکام را از برای ایشان آورد که گفتار ایشان را به آن باطل ساخت و به سبب آن حجت خدا را بر ایشان تمام گردانید».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که هرگز مثل تو را ندیدم، پس بفرما که امروز حجت خدا بر خلق چه چیز است؟ آن حضرت فرمود که: «امروز حجت خدا بر خلق، عقل است که به واسطه آن می شناسد آن که را بر خدا راست می گوید و او را تصدیق می کند و آن که را بر خدا دروغ می گوید، می شناسد و او را تکذیب می کند».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که جواب حق و درست همین است. .

877.عنه عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَّاطِ ، عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْشى ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، عَنْ مَوْلىً لِبَنِى شَيْبَانَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا ، وَضَعَ اللّٰهُ يَدَهُ عَلى رُؤُوسِ الْعِبَادِ ، فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلامُهُمْ» .876.الإمام الصادق عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِىُّ ، وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللّٰهِ الْعَقْلُ» .875.امام صادق عليه السلام (به نقل از پدرش) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مُرْسَلاً ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «دِعَامَةُ الْاِءنْسَانِ الْعَقْلُ ، وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ ، وَبِالْعَقْلِ يَكْمُلُ ، وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ ، فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ ، كَانَ عَالِماً ، حَافِظاً ، ذَاكِراً ، فَطِناً ، فَهِماً ، فَعَلِمَ بِذلِكَ كَيْفَ ، وَلِمَ ، وَحَيْثُ ، وَعَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَمَنْ غَشَّهُ ، فَإِذَا عَرَفَ ذلِكَ ، عَرَفَ مَجْرَاهُ وَمَوْصُولَهُ وَمَفْصُولَهُ ، وَأَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلّٰهِ وَالْاِءقْرَارَ بِالطَّاعَةِ ، فَإِذَا فَعَلَ ذلِكَ ، كَانَ مُسْتَدْرِكاً لِمَا فَاتَ ، وَوَارِداً عَلى مَا هُوَ آتٍ ، يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ ، وَلِأَىِّ شَىْءٍ هُوَ هَاهُنَا ، وَمِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ ، وَإِلى مَا هُوَ صَائِرٌ ؛ وَذلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ» . .

874.معانی الأخبار (به نقل از ابان بن تغلب) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از مُثنّی حنّاط، از قُتیبه اعشی، از ابن ابی یعفور، از مولای بنی شیبان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«چون قائم ما بر پا شود و ظاهر گردد، خدا دست قدرت و رحمت خویش را بر سرهای بندگان گذارد و عقل های ایشان را در آن جمع گرداند (یا به واسطه آن اختلاف از میانه ایشان برخیزد). و عقل هر یک به سر حد کمال رسد».873.معانی الأخبار (به نقل از ابو اسحاق) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«حجت خدا بر بندگان، پیغمبر است ، و عقلْ حجت است در آنچه میانه بندگان و خدا است».872.امام حسین علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد به طور مرسل که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ستون انسان و آنچه به آن برپا می شود، عقل است، و از عقل، فطانت و زیرکی و فهم و محافظت و علم به هم می رسد. و هر یک از اینها به واسطه عقل کامل می شود، و عقل، رهبر و محل دیدن و کلید امر اوست (که تمام امر او به وی روشن شود). پس هرگاه تقویت عقل او از نور باشد، عالم و حافظ و ذاکر و صاحب فطانت و فهم گردد، و به این، سبب چگونگی و جهت و حیثیت هر چیزی را بداند، و هر که او را خیرخواهی کند و هر که به او خیانت کند، همه را بشناسد. و چون این را شناخت، مجرای کار خویش و آنچه باعث پیوند و جدایی آنْ باشد، بشناسد (به این که هر چه از او سر زند و به آنچه موجب امداد و اخلال آن باشد، دانا گرداند). و یگانگی را از برای خدا و اقرار به فرمان برداری را خالص گرداند. و چون این را به عمل آورد، آنچه را که از او فوت شده، دریابد و بر آنچه آمدنی است فرود آید (که بر آن مسلط گردد). و آنچه را که در آن است بشناسد و بداند که آن، از برای چه چیز در اینجاست و از کجا به او می رسد، و به سوی چه بازخواهد گشت، و همه اینها از تأیید و تقویت عقل است». .

875.الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ» .874.معانی الأخبار عن أبان بن تغلب :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ السَّرِیِّ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : يَا عَلِيُّ ، لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ» .873.معانی الأخبار عن أبی إسحاق :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلَ ، قَالَ لَهُ : أَقْبِلْ ، فَأَقْبَلَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَدْبِرْ ، فَأَدْبَرَ ، فَقَالَ : وَعِزَّتِی وَجَلَالِی مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحْسَنَ مِنْکَ ، إِيَّاکَ آمُرُ ، وَإِيَّاکَ أَنْهی ، وَإِيَّاکَ أُثِيبُ ، وَإِيَّاکَ أُعَاقِبُ» .872.الإمام الحسين علیه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِی مَسْرُوقٍ النَّهْدِیِّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : الرَّجُلُ آتِيهِ وَأُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِی ، فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ ؛ وَمِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ ، فَيَسْتَوْفِی كَلَامِی كُلَّهُ ، ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَیَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ ؛ وَمِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ ، فَيَقُولُ : أَعِدْ عَلَیَّ؟

فَقَالَ : «يَا إِسْحَاقُ ، وَمَا تَدْرِی لِمَ هذَا؟» قُلْتُ : لَا ، قَالَ : «الَّذِی تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِکَ ، فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ ، فَذَاکَ مَنْ عُجِنَتْ نُطْفَتُهُ بِعَقْلِهِ ؛ وَأَمَّا الَّذِی تُكَلِّمُهُ ، فَيَسْتَوْفِی كَلَامَکَ ، ثُمَّ يُجِيبُکَ عَلی كَلَامِکَ ، فَذَاکَ الَّذِی رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ فِی بَطْنِ أُمِّهِ ؛ وَأَمَّا الَّذِی تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ ، فَيَقُولُ : أَعِدْ عَلَیَّ ، فَذَاکَ الَّذِی رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبِرَ ، فَهُوَ يَقُولُ لَکَ : أَعِدْ عَلَیَّ» . .

871.الخصال (به نقل از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبد الل) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«عقل رهنمای مؤمن است».871.الخصال عن جابر بن یزید الجعفیّ عن جابر بن عبد اللحسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از سَری بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن جناب فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: یا علی، هیچ درویشیی، سخت تر از جهل و هیچ مالی، پر نفع تر از عقل نیست».870.شرح نهج البلاغه :محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«چون خدا عقل را آفرید، فرمود که: رو کن، عقل رو کرد، و بعد از آن فرمود که: پشت کن، پشت کرد. فرمود: به عزت و جلال خویش سوگند یاد می کنم که: هیچ خلقی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد. تو را امر می کنم و تو را نهی می نمایم و تو را ثواب می دهم و تو را عقاب می کنم».869.الإرشاد (به نقل از ابو سلمان مؤذّن، از زید بن ارقم) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از هیثم بن ابی مسروق نَهدی، از حسین بن خالد، از اسحاق بن عمار که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی هست که به نزد او می آیم و با او سخن می گویم به پاره ای از سخنان خویش، و او همه آن را می فهمد. و از جمله مردمان کسی هست که به نزد او می آیم و سخنی که دارم با او می گویم و او همه سخنان مرا فرا می گیرد، بعد از آن، آن را بر من رد می کند؛ چنانچه با او سخن کرده ام. و از جمله مردمان کسی هست که به نزد او می آیم و با او سخن می گویم، بعد از آن، می گوید که آن را دو مرتبه بگو. حضرت فرمود که:«ای اسحاق، آیا نمی دانی که این از چه راه است؟» عرض کردم که: نه. حضرت فرمود که: «آن که با او سخن می کنی به بعضی از سخنان خویش، و او همه آن را می شناسد، اینک کسی است که نطفه ای که او از آن به وجود آمده، با عقلش سرشته شده، و اما آن که با او سخن می گویی و او همه سخنان تو را فرا می گیرد، و بعد از آن، تو را بر آنچه گفته ای جواب می گوید، اینک آن است که عقلش در شکم مادرش در او ترکیب شده. اما آن که سخنی که داری با او می گویی و می گوید که دو مرتبه بگو، اینک آن

است که عقلش در او ترکیب شده بعد از آن که بزرگ شده است، و به این جهت به تو می گوید که دو مرتبه بگو». .

868.المعجم الكبير (به نقل از ابو سلمان مؤذّن، از زيد بن ارقم) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاهِ ، كَثِيرَ الصِّيَام ، فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ»

830.امام علي عليه السلام :بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«يَا مُفَضَّلُ ، لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ ، وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ ، وَسَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ يَفْهَمُ ، وَيَظْفَرُ مَنْ يَحْلُمُ ، وَالْعِلْمُ جُنَّهٌ ، وَالصِّدْقُ عِزٌّ ، وَالجَهْلُ ذُلٌّ ، وَالْفَهْمُ مَجْدٌ ، وَالْجُودُ نُجْحٌ ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَهٌ لِلْمَوَدَّهِ ، وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ ، وَالْحَزْمُ مَسَاءَهُ الظَّنِّ ، وَبَيْنَ الْمَرْءِ وَالْحِكْمَهِ نِعْمَهُ الْعَالِمِ ، وَالْجَاهِلُ شَقِىٌّ بَيْنَهُمَا ، وَاللّٰهُ وَلِىُّ مَنْ عَرَفَهُ ، وَعَدُوُّ مَنْ تَكَلَّفَهُ ، وَالْعَاقِلُ غَفُورٌ ، وَالْجَاهِلُ خَتُورٌ ؛ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرَمَ ، فَلِنْ ؛ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ ، فَاخْشُنْ ؛ وَمَنْ كَرُمَ أَصْلُهُ ، لَانَ قَلْبُهُ ؛ وَمَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ ، غَلُظَ كَبِدُهُ ؛ وَمَنْ فَرَّطَ ، تَوَرَّطَ ؛ وَمَنْ خَافَ الْعَاقِبَهَ ، تَثَبَّتَ عَنِ التَّوَغُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ ؛ وَمَنْ هَجَمَ عَلى أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ، جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ ؛ وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ ، لَمْ يَفْهَمْ ؛ وَمَنْ لَمْ يَفْهَمْ ، لَمْ يَسْلَمْ ؛ وَمَنْ لَمْ يَسْلَمْ ، لَمْ يُكْرَمْ ؛ وَمَنْ لَمْ يُكْرَمْ ، يُهْضَمْ ؛ وَمَنْ يُهْضَمْ ، كَانَ أَلْوَمَ ؛ وَمَنْ كَانَ كَذلِكَ ، كَانَ أَحْرى أَنْ يَنْدَمَ» . .

831.الإمام الباقر عن الإمام علیّ علیهما السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از بعضی از آنان که آن را مرفوع ساخته اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون مردی را دیدید که بسیار نماز می کند و روزه بسیار می گیرد، به او تفاخر و مباهات مکنید، تا نظر نمایید و ببینید که عقلش چگونه است» .830.الإمام علیّ علیه السلام :بعضی از اصحاب ما روایت کرده اند و آن را مرفوع ساخته اند، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«ای مفضل، رستگاری نمی یابد آن که عقل ندارد و آن که علم ندارد، عاقل نمی شود و فکر نمی کند. و زود باشد آن که می فهمد برگزیده و بزرگوار گردد، و آن که حلم ورزد و بردباری نماید فیروزی یابد. و علم و دانش، سپر است از برای آنچه ناشایسته باشد، و راست گویی عزت است، و جهل خواری است، و فهم بزرگواری است، و بخشش موجب فیروزی یافتن و آسان شدن کار و روا شدن حاجت است، و خوش خلقی باعث جلب دوستی مردمان است، و آن که بر روزگار خویش عالم و داناست، آشفتگی ها ناگهان بر او وارد نشود.

هوشیاری و دوراندیشی، موجب بدگمانی می شود و واسطه در میان مرد و حکمت، نعمت عالم است (و آن، لذتی است که در حل مشکلات می یابد). و جاهل، در میان این دو، محروم است (حاصل معنی، آن که عالم، به نعمت خود لذت می برد و جاهل، بهره از آن ندارد). خدا، دوست آن است که او را بشناسد، و دشمن آن است که معرفت او را بر خود ببندد، و عاقل، آمرزگار است (که از بدی ها می گذرد). و جاهل، غدار و مکار و خیانت کار. و اگر خواهی که مردم تو را گرامی دارند، نرمی پیشه خویش گردان و اگر خواسته باشی که تو را خواری رسانند، درشتی کن. و آن که اصلش گران مایه باشد، دلش نرم خواهد بود، و آن که سرشت و بنیادش درشت باشد، جگرش سخت می باشد، و آن که پیش دستی کند، در ورطه هلاکت گرفتار شود (که بیرون آمدنش از آن دشوار باشد). و آن که از عاقبت و آخر چیزی ترسد، از فرورفتن در آنچه نمی داند درنگ کند و از جا به در نرود، و آن که ناگاه بر امری وارد شود، بی آن که علم و دانشی داشته باشد، بینی خویش را ببرّد (که بسیار خوار و بی مقدار شود)، و آن که دانا نباشد، در نیابد، و آن که در نیابد، سالم نماند، و آن که سالم نماند، او را گرامی ندارند، و آن که او را گرامی ندارند، بر او ستم کنند، و شکست بر او وارد آید و آن که او را شکست دهند، ملامتش بیش از آن

است که مذکور شد، و آن که چنین باشد، سزاوارتر است از همه کس به آن که پشیمان شود». .

829.تذكره الخواصّ :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى رَفَعَهُ ، قَالَ :قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «مَنِ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ ، احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا ، وَاغْتَفَرْتُ فَقْدَ مَا سِوَاهَا، وَلَا أَغْتَفِرُ فَقْدَ عَقْلٍ وَلَا دِينٍ ؛ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ ، فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَاهِ مَعَ مَخَافَهٍ ، وَفَقْدُ الْعَقْلِ فَقْدُ الْحَيَاهِ ، وَلَا يُقَاسُ إِلَا بِالْأَمْوَاتِ» .828.الأمالى ، صدوق (به نقل از ابو سعيد) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُحَارِبِيِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسى ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلى ضَعْفِ عَقْلِهِ» .829.تذكره الخواصّ :أَبُو عَبْدِ اللّهِ الْعَاصِمِىُّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :ذُكِرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَذُكِرَ الْعَقْلُ ، قَالَ : فَقَالَ : «لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ» .

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ مِمَّنْ يَصِفُ هذَا الْأَمْرَ قَوْماً لَا بَأْسَ بِهِمْ عِنْدَنَا، وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ؟

فَقَالَ : «لَيْسَ هؤُلَاءِ مِمَّنْ خَاطَبَ اللّهُ ، إِنَّ اللّهَ تَعَالى خَلَقَ الْعَقْلَ ، فَقَالَ لَهُ : أَقْبِلْ ، فَأَقْبَلَ ، وَقَالَ لَهُ : أَدْبِرْ ، فَأَدْبَرَ ، فَقَالَ : وَعِزَّتِى وَجَلَالِى، مَا خَلَقْتُ شَيْئاً أَحْسَنَ مِنْكَ أَوْ أَحَبَّ إِلَىَّ مِنْكَ بِكَ آخُذُ ، وَبِكَ أُعْطِى» .828.الأمالى لِلصدوق عن أبي سعيد :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَيْسَ بَيْنَ الْاِءِيمَانِ وَالْكُفْرِ إِلَا قِلَّةُ الْعَقْلِ» .

قِيلَ : وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ؟

قَالَ : «إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلى مَخْلُوقٍ ، فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلّهِ ، لَأَتَاهُ الَّذِى يُرِيدُ فِى أَسْرَعَ مِنْ ذلِكَ» . .

827.المناقب ، خوارزمی (به نقل از ابو سعید خُدری) محمد بن یحیی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«هر که خصلتی از خصلت های خوب در او از برای من استوار گردد، او را بر آن بار می کنم و از نبودن آنچه غیر آن باشد، می گذرم و نمی گذرم از نبودن عقل و نه از نبودن دین؛ زیرا که جدا شدن از دین، جدایی از ایمنی است و گوارایی نمی باشد و بازندگی که با ترس باشد و نیستی عقل، نیستی زندگی است و چنین کسی را قیاس نمی توان کرد مگر به مردگان».826.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم بن هاشم، از موسی بن ابراهیم مُحاربی، از حسن بن موسی، از موسی بن عبداللّه ، از میمون بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خوش آمدن مرد از خودش، دلیل است بر آن که عقلش ضعیف است».825.امام علی علیه السلام :ابو عبداللّه عاصمی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از حسن بن جَهم، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: اصحاب ما گروه امامیه، در نزد آن حضرت مذکور شدند و ذکر عقل در میان آمد، آن حضرت فرمود که:«اعتنایی نمی شود به شأن صاحبان این دین، از آنان که ایشان را عقلی نیست». گفتم که: فدای تو گردم، به درستی که از جمله آنان که امر امامت را وصف می کنند و به آن قائل اند، گروهی هستند که با ایشان ناخوشی در گفتار و کردار نیست، و ایشان را این عقل ها نمی باشد. آن حضرت فرمود که: «این گروه، نیستند از آنها که خدا با ایشان خطاب فرموده است: به درستی که خدا، چون عقل را آفرید به او فرمود: رو کن، رو کرد. و فرمود: پشت کن، پشت کرد. و پس فرمود که: به عزت خویش سوگند یاد می کنم که چیزی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد، - یا دوست تر باشد - به سوی من از تو، پس به تو می گیرم و به واسطه تو عطا می کنم».827.المناقب للخوارزمی عن أبی سعید الخدری :علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن جناب فرمود که:«در میانه ایمان و کفر، واسطه ای نیست مگر کمیِ عقل».

به آن حضرت عرض شد که: ای پسر رسول خدا، معنی این، چه چیز است؟

فرمود که: «بنده خدا، حاجت خویش را به سوی مخلوق می برد. پس اگر نیت خویش را از برای خدا خالص گرداند، هر آینه می آید او را آنچه خواسته باشد در زمانی که از این شتابان تر باشند». .

826.عنه عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عُبَيْدِ اللّهِ الدِّهْقَانِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِىِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَهِ ، وَبِالْحِكْمَهِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ ، وَبِحُسْنِ السِّيَاسَهِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ ».

قَالَ : «وَكَانَ يَقُولُ : التَّفَكُّرُ حَيَاهُ قَلْبِ الْبَصِيرِ ، كَمَا يَمْشِى الْمَاشِى فِى الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَقِلَّهِ التَّرَبُّصِ» .825.الإمام علىّ عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ الْبَزَّازِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى حَدِيثٍ طَوِيلٍ :«إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأَهَا وَقُوَّتَهَا وَعِمَارَتَهَا الَّتِى لَا يُنْتَفَعُ بِشَىْءٍ إِلَا بِهِ الْعَقْلُ الَّذِى جَعَلَهُ اللّهُ زِينَهً لِخَلْقِهِ وَنُوراً لَهُمْ ، فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ ، وَأَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ ، وَأَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ ، وَأَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ ، وَأَنَّهُ الْبَاقِى وَهُمُ الْفَانُونَ ، وَاسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ: مِنْ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ وَشَمْسِهِ وَقَمَرِهِ وَلَيْلِهِ وَنَهَارِهِ ، وَبِأَنَّ لَهُ وَلَهُمْ خَالِقاً وَمُدَبِّراً لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزُولُ ؛ وَعَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ ، وَأَنَّ الظُّلْمَهَ فِى الْجَهْلِ ، وَأَنَّ النُّورَ فِى الْعِلْمِ ، فَهذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ» .

قِيلَ لَهُ : فَهَلْ يَكْتَفِى الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ؟

قَالَ : «إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَهِ عَقْلِهِ الَّذِى جَعَلَهُ اللّهُ قِوَامَهُ وَزِينَتَهُ وَهِدَايَتَهُ عَلِمَ أَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ ، وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ ، وَعَلِمَ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّهً ، وَأَنَّ لَهُ كَرَاهِيَهً ، وَأَنَّ لَهُ طَاعَهً ، وَأَنَّ لَهُ مَعْصِيَهً ، فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلى ذلِكَ ، وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يُوصَلُ إِلَيْهِ إِلَا بِالْعِلْمِ وَطَلَبِهِ ، وَأَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يُصِبْ ذلِكَ بِعِلْمِهِ ، فَوَجَبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ الَّذِى لَا قِوَامَ لَهُ إِلَا بِهِ» . .

824.شرح الأخبار (به نقل از عبد اللّه بن عمر) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از سهل بن زیاد، از عبیداللّه دهقان، از احمد بن عمر حلبی، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: به عقل، قعر حکمت بیرون آورده شد و به حکمت، قعر عقل بیرون آورده شد، و به نیکی سیاست و قهر کردن بر بدکار، ادب شایسته به هم می رسد».

و فرمود که: «می فرمود که: اندیشه کردن، باعث زندگی دل بینا است؛ چنانچه دونده می رود در تاریکی ها به روشنی، به واسطه نیکی رهایی و رستن و کمی چشم داشت».823.خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی (به نقل از سعد) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از عبداللّه بزّاز، از محمد بن عبدالرحمان بن حمّاد، از حسن بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که در ضمن حدیث طولانی فرمود که:«اولِ امور و آغازش، و قوت و آبادانی اش که هیچ چیزی جز به آن سودمند نیست، عقلی است که خداوند زینت آفریده هایش و نور آنها قرار داده است. پس با عقل، بندگان، آفریدگارشان را می شناسند و می فهمند که آنها آفریده شده اند. و این که خدا، مدبر آنهاست و آنها تدبیر می شوند. و نیز می فهمند که خدا، ماندگار و آنها رفتنی اند. مردم با عقلشان استدلال می کنند بر آنچه از آفریده خدا دیده اند، از آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز خدا و مردم و این که خدا، آفریدگارمردم و اینهاست، و تدبیر کننده شان همیشه بوده و خواهد بود. و با او، خوب و بد را می شناسند، و ظلمت را در نادانی می دانند، و نور را در علم این آن چیزی است که عقل به آن راهنمایی می کند».

به ایشان گفته شد که: آیا برای بندگان عقل کافی است و نه غیر عقل؟

فرمود که: «عاقل، به خاطر دلالت عقلش که خدا آن را مایه قوام و زینت و هدایت او قرار داده، می فهمد که خدا حق است. و خدا، پروردگار اوست و می داند که پروردگارش خوشی و ناخوشی دارد، و طاعت و معصیت دارد. و در می یابد که عقلش به خوشی و ناخوشی خدا، راه نمی برد، و می فهمد که به او دست نمی یابد جز با طلب علم و ادب که قوامی جز به او ندارد». .

824.شرح الأخبار عن عبد اللّه بن عمر :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ حُمْرَانَ وَصَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ ، قَالَا : سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«لَا غِنی أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ ، وَلَا فَقْرَ أَحَطُّ مِنَ الْحُمْقِ ، وَلَا اسْتِظْهَارَ فِی أَمْرٍ بِأَکْثَرَ مِنَ الْمَشُورَهِ فِیهِ» .وَ هذَا آخِرُ کِتَابِ الْعَقْلِ [وَالْجَهْلِ] وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ ، وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَسَلَّمَ تَسْلِیماً .

.

822.تاریخ دمشق (به نقل از سعد بن ابی وقّاص) علی بن محمد، از برخی از اصحاب ، از ابن ابی عمیر، از نَضر بن سُوید، از حمران و صفوان بن مهران جّمال که گفتند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمود:«ثروتی برتر از عقل، و درویشی بدتر از حماقت نیست و پشتیبانی در چیزی، بالاتر از مشورت نمی باشد». (1)و این، آخر کتاب عقل [و جهل] است. و سپاس و ستایش از برای خدا است که پرورنده همه جانیان است به تنهایی. و خدا رحمت فرستد بر محمد و خاندان او و سلام گوید بر ایشان.

.

1- . ترجمه دو حدیث 35 و 36 در نوشته مترجم - رحمه اللّه - نبود.

ص: 134

. .

اشاره

(2) کتاب فضیلت علم

.

[2] كِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِبِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1 بَابُ فَرْضِ الْعِلْمِ وَوُجُوبِ طَلَبِهِ وَالْحَثِّ عَلَيْهِ819.خصائص أمير المؤمنين ، نسايى (به نقل از ابو طُفَيل، از زيد بن ارقم) أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِى الْحُسَيْنِ الْفَارِسِىِّ، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ».818.المستدرک على الصحيحين (به نقل از زيد بن ارقم) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْعُمَرِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ».819.خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن أبى الطفيل عن زيدعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ :سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : هَلْ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ: «لَا». .

1. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن

(2) کتاب فضیلت علمبسم اللّه الرحمن الرحیم

1. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن

(1)816.الخصال (به نقل از حذیفه بن أسید) خبر داد ما را محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابی الحسین فارسی، از عبداللّه (2) بن زید، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا، طلب کنندگان علم را دوست می دارد».816.الخصال عن حذیفه بن أسید:محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن حسین، از محمد بن عبداللّه ، از عیسی بن عبداللّه عُمری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«طلب کردن علم، واجب است».815.المعجم الکبیر (به نقل از حذیفه بن اُسید غفاری) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت:از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال شد که: آیا مردم را می رسد که ترک کنند سؤال از آنچه به آن محتاج اند؟ فرمود که: «نه».

.

1- . در بیشتر نسخه ها پیش از این، مذکور است: کتاب «فضل علم» و مؤید اول است به آنچه از شیخ طوسی منقول است که کتاب «عقل و فضل علم» را یک باب از کتاب های کافی شمرده [است] و آنچه از نجاشی رحمه اللّه علیه مروی است که کتاب «فضل علم» را از کتاب های کافی شمرده، بعد از آن که کتاب عقل را یاد نموده، مؤید دوم است و کلام کلینی رضوان اللّه علیه در این باب اضطراب تمام دارد؛ زیرا که پیش از این باب، تصریح به این که آخر کتاب عقل است فرموده، و در آخر این باب نیز، فرموده که: تمام شد کتاب عقل؛ و اگر چه در بعضی از نسخه ها به جای عقل، فضل علم واقع بوده، و در آخر کتاب توحید می فرماید: تمام شد کتاب «عقل و توحید» از کتاب کافی. و از دیباچه نیز چنین ظاهر می

شود که علم را کتاب علیحده نباشد، بلکه آن، جزو کتاب عقل است و این، اظهر و اصح است. (مترجم)
2- . در نسخه مترجم رحمه اللّه عبدالرحمان است .

815.المعجم الكبير عن حذيفه بن أسيد الغفارى :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، قَالَ :سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ، أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ؛ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ، قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ، وَضَمِنَهُ، وَسَيَفِى لَكُمْ، وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ، وَقَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ؛ فَاطْلُبُوهُ».814.تاريخ دمشق (به نقل از حُبْشى بن جناده) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ».813.المعجم الكبير (به نقل از جرير) وَفِى حَدِيثٍ آخَرَ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِم، أَلَا وَإِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ».814.تاريخ دمشق عن حبشى بن جناده :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «تَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِى الدِّينِ، فَهُوَ أَعْرَابِىٌّ؛ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالى يَقُولُ فِى كِتَابِهِ: «لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» ».813.المعجم الكبير عن جرير :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِى دِينِ اللّٰهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَاباً؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِى دِينِ اللّٰهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللّٰهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ، وَلَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلاً». .

812.تاریخ دمشق (به نقل از جابر بن عبد اللّه) علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه روایت کرده اند از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابواسحاق سبیعی، از آن که او را حدیث کرده که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«ای مردمان، بدانید که کمال دین، طلب کردن علم و عمل کردن به آن است. آگاه باشید که طلب کردن علم، واجب تر است بر شما از طلب کردن مال؛ زیرا که مال قسمت شده و مضمون است از برای شما، که خداوند عادل آن را در میان شما قسمت نموده و آن را ضامن شده، و زود باشد که وفا کند از برای شما و علم در نزد اهلش، مخزون است و شما مأمورید به طلب کردن آن از اهلش. پس آن را طلب کنید».811.سیر أعلام النبلاء (به نقل از عبد اللّه بن محمّد بن عقیل) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد برقی، از یعقوب بن یزید، از ابو عبداللّه - که مردی است از اصحاب ما - و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است».812.تاریخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه :و در حدیث دیگر گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا طلب کنندگان علم را دوست می دارد».811.سیر أعلام النبلاء عن عبد اللّه بن محمّد بن عقیل :علی بن محمد بن عبداللّه ، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از علی بن ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود که:«طلب دانش کنید در دین اسلام و فقه بیاموزید؛ زیرا هر که از شما طلب دانش نکند در دین خویش و فقه نیاموزد، اعرابی و بیابانی است. به درستی که خدا در کتاب خود می فرماید: «لِيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَ لِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (1) ، یعنی: طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند و تا بترسانند آنان که تفقه نموده اند و علم فقه آموخته اند گروه خویش را چون بازگردند به سوی ایشان، تا باشد که قوم ایشان بترسند از آنچه ترسانیده می شوند».810.المصنّف ، ابن ابی شیبه (به نقل از جابر بن عبداللّه) حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن ربیع، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود که:«بر شما است که در دین خدا طلب دانش نمایید و فقه بیاموزید و چون بادیه نشینان نباشید؛ زیرا هر که در دین

خدا تفقه نکند، خدا در روز قیامت نظر رحمت به سوی او نکند و هیچ عملی را از برای او پاک نگرداند» (یعنی قبول نفرماید). .

1- . توبه، 122.

809.تاریخ دمشق (به نقل از براء بن عازب و زید بن اَرقم) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِی ضُرِبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسِّيَاطِ حَتّٰی يَتَفَقَّهُوا».808.سنن ابن ماجه (به نقل از براء بن عازب) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰی، عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، رَجُلٌ عَرَفَ هذَا الْأَمْرَ لَزِمَ بَيْتَهُ وَلَمْ يَتَعَرَّفْ إِلٰی أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «كَيْفَ يَتَفَقَّهُ هذَا فِی دِينِهِ؟ !».2 بَابُ صِفَهِ الْعِلْمِ وَفَضْلِهِ وَفَضْلِ الْعُلَمَاءِ809.تاریخ دمشق عن البراء بن عازب وزید بن أرقم :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰی، عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِیِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسٰی علیه السلام ، قَالَ :«دَخَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَهٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ، فَقَالَ: مَا هذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَهٌ، فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَهُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّهِ وَالْأَشْعَارِ وَالْعَرَبِيَّهِ» .

قَالَ: «فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : ذَاکَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ، وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَهٌ: آيَهٌ مُحْكَمَهٌ، أَوْ فَرِيضَهٌ عَادِلَهٌ، أَوْ سُنَّهٌ قَائِمَهٌ، وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ».808.سنن ابن ماجه عن البراء بن عازب :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَاکَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورِثُوا دِرْهَماً وَلَا دِينَاراً، وَإِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَیْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظّاً وَافِراً، فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؟ فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِی كُلِّ خَلَفٍ عُدُولاً يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ». .

2. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما

807.المصنّف ، ابن ابی شیبه (به نقل از ابو یزید اودی، از پدرش) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، از ابان بن تَغلِب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«هر آینه دوست می دارم که اصحاب و یاران من، تازیانه ها بر سرهای ایشان زنند، تا طلب دانش کنند و فقه بیاموزند».806.أنساب الأشراف (به نقل از ابو هریره) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از آن که آن را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردی که امر امامت را شناخته و اعتقاد درست دارد، ملازم خانه خویش شده، از آن بیرون نمی آید و به واسطه بیرون نرفتن، در نزد هیچ یک از برادرانش معروف نشده. آن حضرت فرمود که: «این مرد، چگونه در دین خویش طلب دانش می کند و فقه می آموزد؟».2. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما806.أنساب الأشراف عن أبی هریره :محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده اند از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از عبیداللّه بن عبداللّه دهقان، از دُرست واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد، دید که گروهی بر گرد مردی برآمده اند. فرمود که: این مرد، چه کاره است؟ به آن حضرت عرض شد که: مردی است بسیار دانا. فرمود که: بسیار دانا چیست؟ (یعنی: چه علمی را خوب می داند؟) به آن حضرت عرض کردند که: داناترین مردمان است به نسب های عرب و جنگ هایی که در میان ایشان وقوع یافته و روزهایی که در جاهلیت معروف بوده و شعرهای ایشان و عربیت را خوب می داند» . حضرت گفت که: «جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: این علمی است که ضرر نمی رساند به آن که آن را نداند، و نفع نمی بخشد به آن که آن را بداند. بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جز این نیست که علم، سه علم است: آیه محکمه که مبیّن و مفصّل است (و در لفظ و معنی، هیچ اشکالی نیست) یا واجبی راست و درست (که کجی و عیبی در آن نباشد). یا سنتی که بر پا است و آنچه غیر از اینها است، زیاده است» (که به کار کسی نمی آید).805.تاریخ دمشق (به نقل از عبد اللّه بن شریک، از سهم بن حصین اسد) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن

عیسی، از محمد بن خالد، از ابوالبَختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«به درستی که علما وارث های پیغمبرانند و وجه این، آن است که پیعمبران درم و دیناری را وانگذاشته اند که از ایشان ارث برند، و جز این نیست که میراث داده اند احادیثی چند از احادیث خویش را. پس هر که چیزی از آنها را فراگیرد و به آن چنگ در زند، به حقیقت که بهره تمامی را فراگرفته است. پس نظر کنید به این علم خویش که آن را از که فرامی گیرید؛ زیرا که در میانه ما اهل بیت، در هر عصری عدولی چند هستند که تحریف گردانیدن غالیان و به خود بستن تباهکاران و کج روان و تأویل کردن جاهلان را از آن دور می کنند».

.

804.امام صادق علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَرَادَ اللّه ُ بِعَبْدٍ خَيْراً، فَقَّهَهُ فِی الدِّينِ».805.تاریخ دمشق عن عبد اللّه بن شریک عن سهم بن حصین المُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «اَلْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ: التَّفَقُّهُ فِی الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَهِ، وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَهِ».804.الإمام الصادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«اَلْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ، وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَهٌ».803.تاریخ دمشق (به نقل از ابو هریره) وَفِی رِوَايَهٍ أُخْرى:«الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ، وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَهٌ».802.المناقب ، کوفی (به نقل از براء بن عازب) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ الْكِنْدِیِّ، عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام : «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، يَا بَشِيرُ، إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ بِفِقْهِهِ، احْتَاجَ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا احْتَاجَ إِلَيْهِمْ، أَدْخَلُوهُ فِی بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ».803.تاریخ دمشق عن أبی هریره :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله : لَا خَيْرَ فِی الْعَيْشِ إِلَا لِرَجُلَيْنِ: عَالِمٍ مُطَاعٍ، أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ». .

802.المناقب للكوفی عن البراء بن عازب :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«چون خدا خواسته باشد که خیری به بنده برساند، او را در دین خویش فقیه و دانشمند گرداند».801.تاریخ دمشق (به نقل از براء بن عازب) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبداللّه ، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«کمالی که به سر حد کمال رسیده باشد، طلب دانش کردن است در دین، و صبر کردن بر مصیبت (و سختی که به کسی رسد) و اندازه کردن آنچه به آن زندگانی کنند بی زیاده و نقصان».800.مسند ابن حنبل (به نقل از بَراء بن عازب) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«علما، امین هایند که بر ایشان اعتماد باشد و پرهیزگاران، حصارهایند و اوصیای پیغمبران، سرداران و آقایان».801.تاریخ دمشق عن البراء بن عازب :و در روایت دیگر، چنین واقع شده که:«علما، نشانه های راه هدایتند و پرهیزگاران، حصارها و اوصیا، سردارانند».800.مسند ابن حنبل عن البراء بن عازب :احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از ادریس بن حسن، از ابواسحاق کِندی، از بشیر دهّان روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«هیچ خیر و خوبی نیست در آن که طلب دانش نمی کند از اصحاب ما ای بشیر. به درستی که مردی از ایشان، چون به فقه و دانش خویش بی نیاز نگردد، به مخالفان محتاج شود. و چون به ایشان محتاج شود، او را در دَرِ گمراهی خویش داخل گردانند و او نمی داند».799.الإرشاد (در ذکر آنچه پس از خطبه پیامبر صلی الله علیه و آ) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ خوبی در زندگی و زیستن دنیا نیست مگر از برای دو مرد: یکی عالمی که فرمان او برند و دیگری، گوش دهنده که آنچه می شنود نگاه دارد و به آن نفع یابد». .

798.الاحتجاج (به نقل از اُبیّ بن کعب، در احتجاجش بر قوم به ای) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«عَالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ أَلْفَ عَابِدٍ».797.الفضائل (به نقل از ابوذر) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اَللّٰهِ علیه السلام : رَجُلٌ رَاوِیَةٌ لِحَدِیثِکُمْ یَبُثُّ ذَلِکَ فِی النَّاسِ، وَیُشَدِّدُهُ فِی قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ شِیعَتِکُمْ، وَلَعَلَّ عَابِداً مِنْ شِیعَتِکُمْ لَیْسَتْ لَهُ هذِهِ الرِّوَایَهُ، أَیُّهُمَا أَفْضَلُ؟

قَالَ: «الرَّاوِیَهُ لِحَدِیثِنَا یَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِیعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ».3 بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِ798.الاحتجاج عن اُبیّ بن کعب (فِی احتِجاجِهِ عَلَی القَومِ بِأَحَقِّیَّهِ عَل) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِمَّنْ یُوثَقُ بِهِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ آلُوا بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله إِلی ثَلَاثَهٍ: آلُوا إِلی عَالِمٍ عَلی هُدًی مِنَ اللّٰهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللّٰهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَیْرِهِ، وَجَاهِلٍ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ، مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْیَا وَفَتَنَ غَیْرَهُ، وَمُتَعَلِّمٍ مِنْ عَالِمٍ عَلی سَبِیلِ هُدًی مِنَ اللّٰهِ وَنَجَاهٍ، ثُمَّ هَلَکَ مَنِ ادَّعی، وَخَابَ مَنِ افْتَری».797.الفضائل عن أبی ذرّ :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ سَالِمِ بْنِ مُکْرَمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«اَلنَّاسُ ثَلَاثَهٌ: عَالِمٌ، وَمُتَعَلِّمٌ، وَغُثَاءٌ». .

796.الإرشاد (به نقل از بریده بن حصیب اسلمی) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر؛ و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عَمیره، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که:«عالمی که مردم به علم او منتفع شوند، یا خود به علم خویش منتفع شود، بهتر است از هفتاد هزار عابد».795.تاریخ دمشق (به نقل از بریده اسلمی) حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی هست که بسیار حدیث شما را روایت می کند و آن را در میان مردمان منتشر می سازد، و در دل های ایشان و دل های شیعیان شما سخت و محکم می گرداند، و شاید عابدی از شیعیان شما او را این روایت نیست. کدام یک از این دو بهتراند؟ فرمود که:«آن که بسیار روایت کننده حدیث ما است که به سبب آن، در دل های شیعیان ما سختی و استحکام به هم می رسد، از هزار عابد بهتر است».3. باب در بیان اقسام مردمان793.امام حسین علیه السلام :علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابن محبوب، از ابی اُسامه، از هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابو اسحاق سبیعی، از آن که او را حدیث کرده، از کسانی که اعتماد بر ایشان می باشد، روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می فرمود:«مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند به سوی سه کس: یکی عالمی که بر هدایت است از جانب خدا، که خدا او را غنی و بی نیاز گردانیده به آنچه دانسته از علم غیر خویش، و دیگر، جاهلی که ادعای علم می کند و او را هیچ علمی نیست و به آنچه در نزد اوست او را خوش می آید. به حقیقت که دنیا او را فریفته و او غیر خویش را فریفته است، و دیگری، متعلمی که تعلیم گرفته از عالمی که بر راه راست است، از جانب خدا و بر نجات از عذاب آخرت بعد از آن که ادعای باطل نمود به هلاکت رسید و آن که دروغ به هم بافت، نا امید گردید».796.الإرشاد عن بریده بن الحصیب الأسلمی :حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه سالم بن مکرّم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود

که:«مردمان سه قسم اند: عالم و متعلم که طالب علم است و فرومایگان» (که قدر و منزلتی ندارند).

.

795.تاریخ دمشق عن بریده الأسلمی :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ عَبْدِ اللّهِ ِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ِ علیه السلام : «اُغْدُ عَالِماً، أَوْ مُتَعَلِّماً، أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ، وَلَا تَکُنْ رَابِعاً؛ فَتَهْلِکَ بِبُغْضِهِمْ».794.الأمالی للطوسی عن بریده :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ جَمِیلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ:«یَغْدُو النَّاسُ عَلی ثَلَاثَهِ أَصْنَافٍ: عَالِمٍ، وَمُتَعَلِّمٍ، وَغُثَاءٍ، فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ، وَشِیعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ، وَسَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ».4 ًبَابُ ثَوَابِ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ792.امام صادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ ِ بْنِ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ؛ وَعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ِ صلی الله علیه و آله : مَنْ سَلَکَ طَرِیقاً یَطْلُبُ فِیهِ عِلْماً، سَلَکَ اللّهُ ُ بِهِ طَرِیقاً إِلَی الْجَنَّهِ، وَإِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ، وَإِنَّهُ لَیَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِی السَّمَاءِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ حَتَّی الْحُوتِ فِی الْبَحْرِ، وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْعَابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلی سَائِرِ النُّجُومِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الْأَنْبِیَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِیَاءَ لَمْ یُوَرِّثُوا دِینَاراً وَلَا دِرْهَماً، وَلکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ».791.امام صادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الَّذِی یُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْکُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ، وَلَهُ الْفَضْلُ عَلَیْهِ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَهِ الْعِلْمِ، وَعَلِّمُوهُ إِخْوَانَکُمْ کَمَا عَلَّمَکُمُوهُ الْعُلَمَاءُ». .

4. باب در بیان ثواب عالم و متعلّم

790.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در خطبه غدیر) محمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:«عالم باش یا متعلم (که علم را طلب کنی) یا اهل علم را دوست دار و قسم چهارم مباش که به دشمنی ایشان هلاک می شوی».789.الأمان (به نقل از عبد اللّه بن بُسر) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:«مردم، صبح می کنند بر سه قسم: عالم و متعلم و فرومایه. پس ماییم علما و شیعیان مایند که متعلمانند و باقی مردمان فرومایگان و اراذل اند».4. باب در بیان ثواب عالم و متعلّم791.الإمام الصادق علیه السلام :محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از جعفر بن محمد اشعری، از عبداللّه بن میمون قدّاح و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که در راهی رود که در رفتن آن، علمی را طلب کند، خدا او را در راهی به سوی بهشت در آورد. و به درستی که فرشتگان بال های خویش را بر زمین می گذارند از برای طالب علم از روی رضا و خشنودی به آن. و هر که در آسمان و هر که و هر چه در زمین است، طلب آمرزش می نمایند از برای طالب علم؛ حتی ماهی در دریا. و فضیلت عالم بر عابد، چون فضیلت ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده.

و به درستی که علما، وارث های پیغمبرانند و پیغمبران، دینار و درمی را به میراث نداده اند، ولیکن علم را به میراث داده اند. پس هر که از آن فراگیرد، بهره تمامی را فراگرفته است».790.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی خُطبَهِ الغَدیرِ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«به درستی که آن که علم را تعلیم مردم کند از شما، او را مزدی است، چون مزد آن که از او تعلیم گرفته و او را فضل و زیادتی است بر متعلم. پس علم را از حاملان علم که

ائمه هدایند، بیاموزید و آن را به برادران خویش تعلیم دهید؛ چنانچه علما آن را به شما تعلیم داده اند».

.

789.الأمان عن عبد اللّه بن بسر :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«مَنْ عَلَّمَ خَیْراً، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ» .

قُلْتُ: فَإِنْ عَلَّمَهُ غَیْرَهُ، یَجْرِی ذلِکَ لَهُ؟ قَالَ: «إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ کُلَّهُمْ، جَرَی لَهُ». قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ؟ قَالَ: «وَإِنْ مَاتَ».788.امام زین العابدین علیه السلام :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًی، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا یُنْقَصُ أُولئِکَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْئاً، وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ، کَانَ عَلَیْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا یُنْقَصُ أُولئِکَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَیْئاً».787.الأمان (به نقل از عبد اللّه بن بُسر) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام، قَالَ :«لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی طَلَبِ الْعِلْمِ، لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بِسَفْکِ الْمُهَجِ، وَخَوْضِ اللُّجَجِ، إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی أَوْحی إِلی دَانِیَالَ: أَنَّ أَمْقَتَ عَبِیدِی إِلَیَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخِفُّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ، التَّارِکُ لِلِاقْتِدَاءِ بِهِمْ؛ وَأَنَّ أَحَبَّ عَبِیدِی إِلَیَّ التَّقِیُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِیلِ، اللَازِمُ لِلْعُلَمَاءِ، التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ، الْقَابِلُ عَنِ الْحُکَمَاءِ».786.أسد الغابه (به نقل از عبد الأعلی بن عدی) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلّهِ، دُعِیَ فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِیماً، فَقِیلَ: تَعَلَّمَ لِلّهِ ، وَعَمِلَ لِلّهِ ، وَعَلَّمَ لِلّهِ». .

785.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود که:«هر که خیری را به کسی تعلیم کند، او را چون مزد کسی است که به آن عمل نماید». به خدمت آن حضرت عرض کردم که: پس اگر متعلم آن علم را به غیر خویش تعلیم دهد، این مزد از برای معلم اول جاری خواهد بود. حضرت فرمود که: «اگر آن را به همه مردمان تعلیم دهد، این مزد از برای او جاری گردد». عرض کردم که: پس اگر بمیرد نیز چنین خواهد بود؟ حضرت فرمود که: «و هر چند بمیرد».788.الإمام زین العابدین علیه السلام :به همین اسناد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رزین، از ابو عُبیده حذّاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که:«هر که باب هدایتی را تعلیم کسی دهد، او را چون مزد کسی است که به آن عمل کند و این گروه عاملان، چیزی از مزدهای ایشان کم نمی شود. و هر که باب ضلالتی را تعلیم کسی دهد، بر او چون گناهان آنان است که به آن عمل کرده اند و این گروه عاملان، چیزی از گناهان ایشان کم نمی شود».787.الأمان عن عبد اللّه بن بسر :حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از ابوحمزه، از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود آن حضرت:«اگر مردم بدانند که چه منفعت ها در طلب کردن علم است، هر آینه آن را طلب کنند؛ هر چند که به ریختن خون ها و فرورفتن در دریاها باشد.

به درستی که خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی دانیال، که دشمن ترین بندگان من به سوی من، آن جاهلی است که حق اهل علم را سبک شمارد و اقتدای به ایشان را ترک نماید. و به درستی که دوست ترین بندگان من به سوی من، آن پرهیزگاری است که طالب ثواب بزرگ باشد و همیشه با علما باشد و حلیمان را پیرو و از حکیمان قبول کند» (مراد از علما - چنان چه بعضی گفته اند - علمای شیعه است و از حکیمان، اوصیا و از حکیمان، پیغمبران).786.أسد الغابه عن عبد الأعلی بن عدی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داوود مِنقری، از حَفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:«هر که علم را بیاموزد و به آن عمل نماید و به جهت رضای خدا به مردم تعلیم دهد، او را در ملکوت آسمان ها که موضع

ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدائع خدا است، بزرگ نامند، و گویند که: از برای خدا آموخت و از برای خدا عمل نمود و از برای خدا تعلیم داد». .

5 بَابُ صِفَهِ الْعُلَمَاءِ784.تاريخ اليعقوبى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ، وَتَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ، وَلَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ؛ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ».783.علل الشرائع (به نقل از اسحاق بن اسماعيل نيشابورى) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ النَّصْرِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّما يَخْشَى اللّه َ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» قَالَ:«يَعْنِى بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، فَلَيْسَ بِعَالِمٍ».784.تاريخ اليعقوبى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقِّ الْفَقِيهِ؟ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَهِ اللّه ِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللّه ِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِى مَعَاصِى اللّه ِ، وَلَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَهً عَنْهُ إِلى غَيْرِهِ؛ أَلَا لَا خَيْرَ فِى عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِى قِرَاءَهٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِى عِبَادَهٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ».

وَفِى رِوَايَهٍ أُخْرى: «أَلَا لَا خَيْرَ فِى عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِى قِرَاءَهٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِى عِبَادَهٍ لَا فِقْهَ فِيهَا، أَلَا لَا خَيْرَ فِى نُسُكٍ لَا وَرَعَ فِيهِ». .

5. باب در بیان صفت علما782.امام باقر علیه السلام :محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهْب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«علم را طلب کنید و با آن، به حلم و بردباری و آرام آراسته شوید و فروتنی نمایید از برای آن که آن را به وی تعلیم می دهید، و فروتنی کنید از برای آن که علم را از وی طلب نموده اید. و علمای ستم کار مباشید که باطل شما حق شما را می برد و آن را ضایع می کند».782.الإمام الباقر علیه السلام (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ ل) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد بن عثمان، از حارث بن مغیره نصری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزّوجلّ «إِنَّمَا یَخْشَی اللّه مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَآ» (1) ، یعنی:«جز این نیست که می ترسند خدا را بعضی از بندگان او که علما و دانایانند». آن حضرت فرمود: «مقصود خدا از علما، کسی است که کردار او، مصدّق گفتارش باشد. و هر که کردارش گفتارش را تصدیق نکند (که قول و فعلش مخالف یکدیگر باشد) عالم نیست».781.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد برقی، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قمّاط، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: آیا شما را خبر ندهم با آن کس که فقاهت و دانشمندی او به مرتبه کمال رسیده، و چنین کسی آن است که مردم را از رحمت خدا نا امید نسازد و ایشان را از عذاب خدا ایمن نگرداند در نافرمانی های خدا و ایشان را رخصت ندهد، و قرآن را از روی بی رغبتی ترک نکند که به سوی غیر آن رغبت کند.

بدانید و آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تأمل و عاقبت اندیشی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که تفکری در آن نباشد».

در روایت دیگر چنین است که: «آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تدبری در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که دانشی در آن نباشد.

آگاه باشید که خیری نیست در قربانی کردن، یا خدا را پرستیدنی، که پرهیزکاری در آن نباشد».

.

1- . فاطر، 28.

780.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقِيهِ الْحِلْمَ وَالصَّمْتَ».779.امام على عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِىِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :«لَا يَكُونُ السَّفَهُ وَالْغِرَّهُ فِى قَلْبِ الْعَالِمِ».781.عنه عليه السلام :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ رَفَعَهُ، قَالَ :«قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام : يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ، لِى إِلَيْكُمْ حَاجَهٌ اقْضُوهَا لِى، قَالُوا: قُضِيَتْ حَاجَتُکَ يَا رُوحَ اللّه ِ، فَقَامَ، فَغَسَلَ أَقْدَامَهُمْ، فَقَالُوا: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهذَا يَا رُوحَ اللّه ِ، فَقَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَهِ الْعَالِمُ، إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هكَذَا لِكَيْمَا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِى فِى النَّاسِ كَتَوَاضُعِى لَكُمْ.

ثُمَّ قَالَ عِيسى عليه السلام : بِالتَّوَاضُعِ تُعْمَرُ الْحِكْمَهُ، لَا بِالتَّكَبُّرِ؛ وَكَذلِکَ فِى السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ، لَا فِى الْجَبَلِ».780.عنه عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ لِلْعَالِمِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ: الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ ، وَالصَّمْتَ، وَ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ: يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَهِ، وَيَظْلِمُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَهِ ، وَيُظَاهِرُ الظَّلَمَهَ». .

779.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان نیشابوری، همه از صفوان بن یحیی، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که:«از نشانه های فقه و دانش، بردباری و خاموشی است».778.تاریخ بغداد (به نقل از ابو هریره) احمد بن عبداللّه ، از احمد بن محمد برقی، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«سبکی و غفلت، در دل عالم نمی باشد».777.الدرّ المنثور (به نقل از ابو هریره) به همین اسناد از محمد بن خالد، از محمد بن سنان مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت:«عیسی بن مریم علیه السلام به حواریان فرمود که: ای گروه حواریان، مرا به سوی شما، حاجتی است، آن را از برای من روا کنید . گفتند که: یا روح اللّه ، حاجت تو برآورده است. پس عیسی برخاست و پای های ایشان را شست (در بعضی از نسخه ها مذکور است که آن را بوسید). گفتند که: یا روح اللّه ، ما به این، از تو سزاوارتر بودیم. حضرت عیسی فرمود که: سزاوارترین مردمان به خدمت، که کاری کردن است برای رضای خدا با فروتنی، آن است که عالم باشد. جز این نیست که من، این چنین فروتنی نمودم از برای آن که شما بعد از من در میان مردمان فروتنی کنید؛ چون فروتنی کردن من از برای شما بعد از آن بود .

سپس حضرت عیسی علیه السلام فرمود که: به فروتنی، حکمت، درست کرداری و راست گفتاری، آبادان می شود، نه به تکبر و سربلندی. همچنین در زمین نرم و دشت، کشت می روید، نه در کوه» .776.تاریخ دمشق (به نقل از ابو سعید خُدْری) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از آن که او را ذکر کرده، از معاویه بن وهْب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: ای طلب کننده علم، به درستی که عالم را سه نشانه است: علم و حلم و خاموشی. و از برای آن که علم را به خود می بندد، سه نشانه است: با آن که از او بالاتر است، منازعه می کند، به نافرمانی و بی ادبی ستم می کند بر آن که از او پست تر است، به غالب شدن بر او، و ظالمان و ستم کاران را یاری می نماید و پشت به پشت ایشان می گذارد». .

6 بَابُ حَقِّ اَلْعَالِمِ777.الدرّ المنثور عن أبی هریره :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُکْثِرَ عَلَیْهِ السُّؤَالَ، وَلَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ ، وَإِذَا دَخَلْتَ عَلَیْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَیْهِمْ جَمِیعاً ، وَخُصَّهُ بِالتَّحِیَّهِ دُونَهُمْ، وَاجْلِسْ بَیْنَ یَدَیْهِ، وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ، وَلا تَغْمِزْ بِعَیْنِکَ، وَلَا تُشِرْ بِیَدِکَ، وَلَا تُکْثِرْ مِنْ قَوْلِ : قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ، وَلَا تَضْجَرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ؛ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَهِ تَنْتَظِرُهَا مَتی یَسْقُطُ عَلَیْکَ مِنْهَا شَیْءٌ، وَالْعَالِمُ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، الْغَازِی فِی سَبِیلِ اللّه ِ».7 بَابُ فَقْدِ الْعُلَمَاءِ775.تفسیر الفخر الرازی (در ذیل گفته خدای متعال : {Q} «ای پیامبر! ابلاغ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ أَحَدٍ یَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَحَبَّ إِلی إِبْلِیسَ مِنْ مَوْتِ فَقِیهٍ».774.تفسیر العیّاشی (به نقل از ابن عبّاس و جابر بن عبد اللّه) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِیهُ، ثُلِمَ فِی الْاِءسْلَامِ ثُلْمَهٌ لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ».775.تفسیر الفخر الرازی (فی ذَیلِ قَولِهِ تَعالی : {Q} «یَأَیُّهَا الرّ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ، بَکَتْ عَلَیْهِ الْمَلَائِکَهُ وَبِقَاعُ الْأَرْضِ، الَّتِی کَانَ یَعْبُدُ اللّه َ عَلَیْهَا، وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ، الَّتِی کَانَ یُصْعَدُ فِیهَا بِأَعْمَالِهِ، وَثُلِمَ فِی الْاِءسْلَامِ ثُلْمَهٌ لَا یَسُدُّهَا شَیْءٌ؛ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْاِءسْلَامِ کَحِصْنِ سُورِ الْمَدِینَهِ لَهَا». .

6. باب در بیان حق عالم

7. باب در بیان ضرر مردن علما

6. باب در بیان حق عالم773.بشاره المصطفی (به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خدای عز و جل :) علی بن محمد بن عبداللّه ، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از سلیمان بن جعفر جعفری، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: از جمله حق عالم آن است که پر اصرار نکنی بر او در سؤال کردن و جامه آن را نگیری، چون بر او داخل شوی و در نزد او گروهی باشند، بر همه ایشان سلام کن و او را به تحیت و سلام تخصیص ده (بر ایشان عموماً سلام کن و بر او خصوصاً) و در پیش روی او بنشین و در پشت سر او منشین، و به چشم و دست خویش اشاره مکن، و بسیار مگو که فلان کس چنین گفته، و فلان کس چنین گفته، به جهت مخالفت گفتار او. به طول صحبت او، دل تنگ مشو؛ زیرا که داستان علم، چون داستان درخت خرما است که آن را انتظار می بری تا چیزی از آن بر تو فرود آید. اجر عالم بزرگ تر است از اجر آن که روزها روزه بدارد و شب ها به عبادت ایستاده باشد و در راه خدا با کافران جهاد کند».7. باب در بیان ضرر مردن علما771.مشکل الآثار (به نقل از عمر بن علی، از پدرش امام علی علیه الس) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایّوب خرّاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«هیچ کس از مؤمنان نمی میرد که مردنش دوست تر باشد به سوی شیطان از مردن فقیه دانشمند».773.بشاره المصطفی عن ابن عبّاس (فی قَولِهِ عز و جل : {Q} «یَأَیُّهَا الرَّسُول) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«چون مؤمن فقیه بمیرد، در دین اسلام چنان شکافی به هم رسد که هیچ چیز آن را مسدود نکند».772.إثبات الوصیّه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که می فرمود:«چون مؤمن بمیرد، فرشتگان خدا، بقعه های زمینی که خدا را بر روی آن عبادت می کرده و درهای آسمان که عمل های او در آن بالا می رفته، همه بر او بگریند، و در

دین اسلام چنان شکافی به هم رسد که چیزی آن را نبندد؛ زیرا که مؤمنان فقیه، حصارهای اسلام اند (که آن را محافظت می نمایند)؛ چنانچه حصار شهر آن را از دشمن محافظت می کند».

.

771.مشكل الآثار عن عمر بن علىّ عن الإمام علىّ عليه الوَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهٍ».770.امام باقر عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِنَّ أَبِى كَانَ يَقُولُ: إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ بَعْدَ مَا يُهْبِطُهُ ، وَلكِنْ يَمُوتُ الْعَالِمُ، فَيَذْهَبُ بِمَا يَعْلَمُ، فَتَلِيهِمُ الْجُفَاةُ، فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ، وَلَا خَيْرَ فِى شَىْءٍ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ».770.الإمام الباقر عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّهُ يُسَخِّى بِنَفْسِى فِى سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فِينَا قَوْلُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ : «أَ وَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِى الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» وَهُوَ ذَهَابُ الْعُلَمَاءِ».8 بَابُ مُجَالَسَهِ الْعُلَمَاءِ وَصُحْبَتِهِمْ769.شواهد التنزيل عن زياد بن المنذر :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ، قَالَ :«قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَىَّ، اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلى عَيْنِكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْماً يَذْكُرُونَ اللّهَ جَلَّ وَعَزَّ، فَاجْلِسْ مَعَهُمْ؛ فَإِنْ تَكُنْ عَالِماً، نَفَعَكَ عِلْمُكَ، وَإِنْ تَكُنْ جَاهِلاً، عَلَّمُوكَ، وَلَعَلَّ اللّهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ؛ فَتَعُمَّكَ مَعَهُمْ، وَإِذَا رَأَيْتَ قَوْماً لَا يَذْكُرُونَ اللّهَ ، فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ؛ فَإِنْ تَكُنْ عَالِماً، لَمْ يَنْفَعْكَ عِلْمُكَ، وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلاً، يَزِيدُوكَ جَهْلاً ، وَلَعَلَّ اللّهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِعُقُوبَهٍ؛ فَتَعُمَّكَ مَعَهُمْ». .

8. باب در بیان هم نشینی با علما و صحبت ایشان

768.امام باقر علیه السلام :از او، از احمد، از ابن محبوب، از ابو ایّوب خرّاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«کسی از مؤمنان نمی میرد، که مردن او دوست تر باشد به سوی شیطان، از مردن فقیه دانشمند».768.عنه علیه السلام :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«پدرم فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ علم را نمی گیرد، بعد از آن که آن را فرو فرستاده است، و لکن عالم می میرد و آنچه را که می داند، با خود می برد. پس جفاکاران جاهل که از حق دوراند، متوجه امور مردم می شوند و گمراه می گردند، و مردم را گمراه می گردانند، و هیچ خیری نیست در چیزی که آن را اصلی نباشد» (و مراد از آن، علم است؛ چه آن اصل همه خوبی ها است) .767.امام باقر علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از آن که او را ذکر کرده از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«حضرت علی بن الحسین علیه السلام [فرموده] که : «فرموده خدای تعالی: «أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِى الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (1) ، مرا سخی می گرداند در باب شتاب مرگ و کشتن در میانه ما». «آیا ندیدند و ندانستند آن که ما می آییم (یعنی فرمان ما می آید) زمین را در حالتی که کم می کنیم آن را از کنارهای آن». حضرت فرمود که: «آن رفتن علما است».8. باب در بیان هم نشینی با علما و صحبت ایشان767.عنه علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی روایت کرده، از یونس و آن را مرفوع ساخته که گفت:«لقمان به پسر خود فرمود که: ای فرزند من، مجلس ها را برگزین با بینایی و معرفت به حال آنها. پس اگر دیدی گروهی را که خدای عزّوجلّ را یاد می کنند، با ایشان بنشین؛ زیرا که اگر تو عالم باشی، علم تو، تو را نفع می بخشد و اگر جاهل باشی، تو را تعلیم می نمایند. و شاید که خدا سایه رحمت خویش را بر ایشان افکند، پس تو را با ایشان فراگیرد. و هر گاه گروهی را دیدی که خدا را یاد نمی کنند، با ایشان منشین؛ زیرا که اگر عالم باشی، علم تو، تو را نفع نمی بخشد و اگر جاهل باشی، جهل تو را زیاد می کنند، و شاید که خدا عقوبتی را برایشان فرود آورد، پس تو را با ایشان فراگیرد».

.

1- . رعد، 41.

766.الإمام الباقر عليه السلام (فى قَولِهِ تَعالى : {Q} «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزَّرَابِىِّ».765.امام حسين عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِىِّ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِى قُرَّةَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله : قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسى: يَا رُوحَ اللّه ِ، مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ تُذَكِّرُكُمُ اللّه َ رُؤْيَتُهُ، وَيَزِيدُ فِى عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ، وَيُرَغِّبُكُمْ فِى الْاخِرَهِ عَمَلُهُ».764.تاريخ دمشق (به نقل از ابو سعيد خُدْرى) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله : مُجَالَسَهُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ».747.كمال الدين (به نقل از عبد الرحمان بن سمره) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِىِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِىِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَهَ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَجْلِسٌ أَجْلِسُهُ إِلى مَنْ أَثِقُ بِهِ أَوْثَقُ فِى نَفْسِى مِنْ عَمَلِ سَنَهٍ».9 بَابُ سُؤَالِ الْعَالِمِ وَتَذَاكُرِهِ749.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ مَجْدُورٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَهٌ، فَغَسَّلُوهُ، فَمَاتَ، قَالَ: «قَتَلُوهُ، أَلَا سَأَلُوا؛ فَإِنَّ دَوَاءَ الْعِىِّ السُّؤَالُ».750.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (خطاب به على عليه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَهَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدٍ الْعِجْلِىِّ، قَالُوا: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ فِى شَىْءٍ سَأَلَهُ:«إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ». .

9. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او

751.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی همه روایت کرده اند، از ابن محبوب، از دُرست بن ابی منصور، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که آن حضرت فرمود:«حدیث کردن و صحبت داشتن با عالم که بر سر مزبل ها نشسته باشی، بهتر است از صحبت داشتن با جاهل که بر روی فرش های فاخر پر پهنا نشسته باشی».752.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرّه، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حواریان به عیسی علیه السلام عرض کردند که: یا روح اللّه ، با که هم نشینی کنیم؟ فرمود: با آن که دیدن او، خدا را به یاد شما آورد و سخن او، باعث زیادتی در علم شما باشد و عمل او، شما را در آخرت راغب گرداند».753.تاریخ دمشق عن أنس :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هم نشینی با اهل دین، باعث شرف و بزرگواری دنیا و آخرت است».754.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود مِنقری، از سفیان بن عُینیه، از مِسعر بن کِدام، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«هر آینه مجلسی که در آن بنشینم با آن که بر او اعتماد داشته باشم، در نزد من وثوقش از عمل یک سال بیشتر است».9. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او751.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از بعضی اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:از آن حضرت پرسیدم از آبله داری که جُنب شده بود و او را غسل دادند، بعد از آن مرد. حضرت فرمود که: «او را کشتند، و چرا نپرسیدند که چه باید کرد؟ زیرا که چاره دشواری و درماندگی پرسیدن است».752.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره و محمد بن مسلم و بُرید عِجلی، روایت کرده است که گفتند: امام جعفر صادق علیه السلام به حمران بن اعیَن فرمود در بابِ

چیزی که از آن حضرت سؤال کرده بود که:«جز این نیست که مردم هلاک می شوند به جهت آن که سؤال نمی کنند، و آنچه را نمی دانند نمی پرسند» .

.

753.تاریخ دمشق (به نقل از اَنَس) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «إِنَّ هذَا الْعِلْمَ عَلَیْهِ قُفْلٌ، وَمِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام مِثْلَهُ.754.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا یَسَعُ النَّاسَ حَتّٰی یَسْأَلُوا، وَیَتَفَقَّهُوا وَیَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ ، وَیَسَعُهُمْ أَنْ یَأْخُذُوا بِمَا یَقُولُ وَإِنْ کَانَ تَقِیَّهً».755.امام حسن علیه السلام :عَلِیٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : أُفٍّ لِرَجُلٍ لَا یُفَرِّغُ نَفْسَهُ فِی کُلِّ جُمُعَهٍ لِأَمْرِ دِینِهِ؛ فَیَتَعَاهَدَهُ وَیَسْأَلَ عَنْ دِینِهِ».

وَفِی رِوَایَهٍ أُخْرٰی: «لِکُلِّ مُسْلِمٍ».756.الإرشاد عن أنس : (لِعَلِیٍّ علیه السلام) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ: تَذَاکُرُ الْعِلْمِ بَیْنَ عِبَادِی مِمَّا تَحْیَا عَلَیْهِ الْقُلُوبُ الْمَیْتَهُ إِذَا هُمُ انْتَهَوْا فِیهِ إِلی أَمْرِی».757.رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: «رَحِمَ اللّٰهُ عَبْداً أَحْیَا الْعِلْمَ». قَالَ: قُلْتُ: وَمَا إِحْیَاؤُهُ؟ قَالَ: «أَنْ یُذَاکِرَ بِهِ أَهْلَ الدِّینِ وَأَهْلَ الْوَرَعِ». .

758.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبداللّه بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«به درستی که این علم، بر آن قفلی هست و کلید آن، پرسیدن است».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.759.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از ابو جعفر أحول از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«مردم را نمی رسد (و رخصت ندارند) تا سؤال کنند (و طلب دانش نمایند) و امام خویش را بشناسند، و ایشان را می رسد که عمل کنند به آنچه امام می فرماید و هر چند که آن فرموده تقیه باشد».756.الإرشاد (به نقل از انس) علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تف بر آن مردی که در هر روز جمعه خویش را فارغ نسازد از برای کار دین خود، تا آن را وارسی و بازجویی کند و از دین و آنچه در آن در کار است، سؤال نماید».

در روایت دیگری به جای «تف بر آن مردی» ، «تف بر هر مسلمانی» واقع شده.757.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید که: با یکدیگر علم را یاد کردن در میان بندگان من، از آنهاست که دل های مرده بر آن زنده می شود، هر گاه ایشان در آن، به سوی فرمان من منتهی شوند، که از آن که من امر کرده ام گرفته باشند».758.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از ابوالجارود، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«خدا رحمت کند بنده را که علم را زنده دارد». ابوالجارود گفت که: عرض کردم که: زنده داشتن آن چیست؟ فرمود: «آن است که با اهل دین و صاحبان پرهیزگاری، آن را یاد نماید». .

759.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : «تَذَاکَرُوا وَتَلَاقَوْا وَتَحَدَّثُوا؛ فَإِنَّ الْحَدِیثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ؛ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِینُ کَمَا یَرِینُ السَّیْفُ، وَجِلَاؤُهَا الْحَدِیثُ».760.الإمام علیّ علیه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَیُّوبَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، عَنْ مَنْصُورٍ الصَّیْقَلِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: «تَذَاکُرُ الْعِلْمِ دِرَاسَهُ، وَالدِّرَاسَهُ صَلَاهٌ حَسَنَهٌ».10 بَابُ بَذْلِ الْعِلْمِ762.عنه صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَرَأْتُ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام : إِنَّ اللّٰهَ لَمْ یَأْخُذْ عَلَی الْجُهَّالِ عَهْداً بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتّٰی أَخَذَ عَلَی الْعُلَمَاءِ عَهْداً بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ؛ لِأَنَّ الْعِلْمَ کَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ».760.امام علی علیه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ وَمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی هذِهِ الْآیَهِ: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ» قَالَ:«لِیَکُنِ النَّاسُ عِنْدَکَ فِی الْعِلْمِ سَوَاءً».761.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وَبِهذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«زَکَاهُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللّٰهِ». .

10. باب در بیان بذل و بخشش علم

762.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبداللّه بن محمد حجّال، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«با یکدیگر ذکر و ملاقات کنید، و در میانه خویش تکلم کنید به حدیث؛ زیرا که حدیث، باعث جلای دل ها است. به درستی که دل ها، زنگ می گیرد؛ چنان که شمشیر زنگ می گیرد و جلای آن، به حدیث است».763.الغدیر :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فَضاله بن ایّوب، از عمر بن ابان، از منصور صیقل که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«تذاکر علم (و آن را با یکدیگر یاد کردن)، به منزله خواندن و بازجویی (و حفظ و تازگی عهد با) آن است و چنین خواندنی چون نمازی است که مقبول باشد» .10. باب در بیان بذل و بخشش علم764.تاریخ دمشق عن أبی سعید الخدری :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از منصور بن حازم (1) ، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«در کتاب علی علیه السلام خواندم که: خدا بر جاهلان عهد و پیمان در طلب کردن علم نگرفت تا [این که] بر علما، عهد و پیمان گرفت به بذل و بخشش علم از برای جاهلان؛ زیرا که علم، پیش از جهل بوده است».765.الإمام الحسین علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از عبداللّه بن مغیره و محمد بن سِنان، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ» (2) ، که ترجمه آن این است که:«و مگردان رخ خویش را به جهت مردمان» (یعنی روی خویش را به یک سو مبر و میل مده). که آن حضرت فرمود: «باید که مردمان در نزد تو در علم برابر باشند» (چنان نباشی که به بعضی عطا کنی و به بعضی نه. یکی را بر دیگری بدون مرجحی ترجیح دهی کما و کیفا).878.بشاره المصطفی (به نقل از ابراهیم بن رجاء شیبانی) به همین اسناد از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود:«زکات علم، به این است که آن را به بندگان خدا تعلیم دهید».

.

1- . در نسخه مترجم رحمه اللّه منصور بن حازم است .
2- . لقمان، 18.

879.امام كاظم عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَامَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ علیه السلام خَطِيباً فِی بَنِی إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا بَنِی إِسْرَائِيلَ، لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكْمَةِ؛ فَتَظْلِمُوهَا، وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا؛ فَتَظْلِمُوهُمْ».11 بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ880.الكافی (به نقل از عبد العزيز بن مسلم) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِاللّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أَنْهَاكَ عَنْ خَصْلَتَيْنِ، فِيهِمَا هُلْكُ الرِّجَالِ: أَنْهَاكَ أَنْ تَدِينَ اللّهَ بِالْبَاطِلِ، وَتُفْتِیَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ».881.كشف الغمّه عن الحسن بن ظريف :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ؛ فَفِيهِمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ: إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِیَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ، أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ».882.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى، لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ».883.الإمام الحسين عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِی رَجَاءٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا، وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا: اللّهُ أَعْلَمُ؛ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْايَةَ مِنَ الْقُرْآنِ يَخِرُّ فِيهَا أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ». .

11. باب در بیان نهی از گفتار بی علم

881.کشف الغُمّه (به نقل از حسن بن ظریف) محمد بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس بن عبدالرحمان، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«عیسی بن مریم، بر پا ایستاد، خطبه خواند در میانه بنی اسرائیل، پس فرمود که: ای بنی اسرائیل، حکمت را بر جاهلان مگویید، که بر آن ستم کرده باشید، و آن را از اهلش که طالب آن باشند و قابلیت آن را داشته باشند، منع مکنید که بر ایشان ستم نموده باشید».11. باب در بیان نهی از گفتار بی علم883.امام حسین علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد و عبداللّه - پسران محمد بن عیسی - از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از مُفضّل بن یزید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«تو را نهی می کنم از دو خصلت که در این دو خصلت، مردان هلاک شده اند: یکی آن که تو را نهی می کنم از آن که خدا را عبادت کنی به باطل که خدا آن را نفرموده باشد، و دیگر، آن که مردم را فتوا دهی به آنچه نمی دانی».884.الکافی عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق علیه السعلی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:«پرهیز کنید از دو خصلت که در این دو خصلت، هلاک شده هر که هلاک شده: بپرهیز از آن که مردم را فتوا دهی برای خویش یا عبادت کنی به آنچه نمی دانی».885.الکافی عن سالم :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده حذّاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«هر که مردم را فتوا دهد، بی آن که علمی داشته باشد، و هدایتی یافته باشد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، او را لعنت کنند و به او ملحق شود گناه هر که به فتوای او عمل کند».884.الکافی (به نقل از حسن بن راشد) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی وشّاء، از ابان اَحمر از زیاد بن ابی رجاء، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود:«آنچه را دانستید بگویید، و آنچه را ندانستید، بگویید که: خدا، بهتر می داند. به درستی که مردی هست که آیه را از قرآن بیرون می آورد (به این که آن را بر معنیی حمل می کند برای خویش) و در باب آن آیه، از بلندی به پستی می افتد به آنچه دورتر است از مسافتی که در میانه آسمان و زمین است».

(بنا بر آنچه در بعضی نسخه ها واقع شده، معنی آن می شود که در آن آیه، در غیر راهی که دارد می رود و آن را می دزدد. بنا بر بعضی نسخه ها، معنی آن است که آن آیه را تحریف می کند. ظاهر این است که هر دو، تحریف باشد و اول صحیح است. و خطاب حضرت در این حدیث، با علما اصحاب خویش بوده).

.

885.الكافی (به نقل از سالم) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَیْءٍ وَهُوَ لَا یَعْلَمُهُ أَنْ یَقُولَ: اللّٰهُ أَعْلَمُ، وَلَیْسَ لِغَیْرِ الْعَالِمِ أَنْ یَقُولَ ذلِکَ».886.الخصال عن المفضّل بن عمر:عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسى، عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْکُمْ عَمَّا لَا یَعْلَمُ، فَلْیَقُلْ: لَا أَدْرِی، وَلَا یَقُلْ: اللّٰهُ أَعْلَمُ؛ فَیُوقِعَ فِی قَلْبِ صَاحِبِهِ شَکّاً، وَإِذَا قَالَ الْمَسْؤُولُ: لَا أَدْرِی، فَلَا یَتَّهِمُهُ السَّائِلُ».887.الإقبال عن أبیالحسن اللیثی عن الإمام الصادق علیهالْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْیَنَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام : مَا حَقُّ اللّٰهِ عَلَی الْعِبَادِ؟ قَالَ: «أَنْ یَقُولُوا مَا یَعْلَمُونَ، وَیَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا یَعْلَمُونَ».886.الخصال (به نقل از مفضّل بن عمر) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ یُونُسَ، عَنْ أَبِی یَعْقُوبَ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِآیَتَیْنِ مِنْ کِتَابِهِ: أَنْ لَا یَقُولُوا حَتّی یَعْلَمُوا، وَلَا یَرُدُّوا مَا لَمْ یَعْلَمُوا ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «أَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثَاقُ الْکِتَابِ أَنْ لَا یَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ إِلَا الْحَقَّ» وَقَالَ: «بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ» ». .

887.الإقبال (به نقل از ابو الحسن لیثی ، درباره امام صادق علی) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبداللّه ، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که:«عالم را می رسد آن که بگوید که: خدا بهتر می داند، چون او را سؤال کنند از چیزی و حال آن که او را نمی داند، و غیر عالم را روا نیست که این را بگوید».888.الأمالی للشجری عن صفوان بن یحیی :علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبداللّه ، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که:«چون یکی از شما را سؤال کنند از آنچه نمی داند، بگوید که: نمی دانم و نگوید که: خدا بهتر می داند؛ زیرا آن شکی در دل صاحبش می اندازد که او نیز می داند. و چون آن که از وی سؤال شده بگوید که: نمی دانم، سائل او را متهم نمی سازد».888.الأمالی ، شجری (به نقل از صفوان بن یحیی) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از جعفر بن سَماعه، از چند نفر، از ابان، از زراره بن اعیَن روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود:«آن که بگویند آنچه را که می دانند، و بایستند در نزد آنچه نمی دانند» (که چیزی نگویند).889.مصباح المتهجِّد عن أبی هارون عمّار بن حریز العبدیعلی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از یونس، از ابو یعقوب که اسحاق بن عبداللّه است از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:«به درستی که خدا بندگان خویش را ترغیب کرده به دو آیه از کتاب خود: یکی آن که نگویند تا بدانند، و دیگر آن که رد نکنند آنچه را که نمی دانند. خدای عز و جلّ فرموده است: «أَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِم مِّیثَاقُ الْکِتَابِ أَن لَایَقُولُواْ عَلَی اللَّهِ إِلَا الْحَقَّ» (1)

، یعنی: «آیا گرفته نشد برایشان پیمانی که در کتاب است (یعنی تورات) تا آن که نگویند بر خدا مگر سخن راست و آنچه را که حق باشد».

و فرموده است: «بَلْ کَذَّبُواْ بِمَا لَمْ یُحِیطُواْ بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ» (2) ، یعنی: بلکه تکذیب کردند به آنچه احاطت نکرده اند به دانش آن که گرداگرد آن را فرو گرفته باشند و هنوز نیامده ایشان را تأویل حقیقت معنی آن» . .

1- . اعراف، 169.
2- . یونس، 39.

890.الإمام الصادق عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ ابْنِ شُبْرُمَهَ، قَالَ :مَا ذَکَرْتُ حَدِیثاً سَمِعْتُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام إِلَا کَادَ أَنْ یَتَصَدَّعَ قَلْبِی، قَالَ: «حَدَّثَنِی أَبِی، عَنْ جَدِّی، عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ».

قَالَ ابْنُ شُبْرُمَهَ: وَأُقْسِمُ بِاللّهِ مَا کَذَبَ أَبُوهُ عَلی جَدِّهِ، وَلَا جَدُّهُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَایِیسِ، فَقَدْ هَلَکَ وَأَهْلَکَ ، وَمَنْ أَفْتَی النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَهُوَ لَا یَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَالْمُحْکَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَکَ وَأَهْلَکَ».12 بَابُ مَنْ عَمِلَ بِغَیْرِ عِلْمٍ889.مصباح المتهجّد (به نقل از ابو هارون عمّار بن حریز عبدی) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: «اَلْعَامِلُ عَلی غَیْرِ بَصِیرَهٍ کَالسَّائِرِ عَلی غَیْرِ الطَّرِیقِ، لَا یَزِیدُهُ سُرْعَهُ السَّیْرِ إِلَا بُعْداً».890.امام صادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ الْحَسَنِ الصَّیْقَلِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: «لَا یَقْبَلُ اللّهُ عَمَلاً إِلَا بِمَعْرِفَهٍ، وَلَا مَعْرِفَهَ إِلَا بِعَمَلٍ؛ فَمَنْ عَرَفَ، دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَهُ عَلَی الْعَمَلِ ، وَمَنْ لَمْ یَعْمَلْ، فَلَا مَعْرِفَهَ لَهُ، أَلَا إِنَّ الْاِیمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ».891.الإقبال :عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ،عَمَّنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَبِیعَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ عَمِلَ عَلی غَیْرِ عِلْمٍ، کَانَ مَا یُفْسِدُ أَکْثَرَ مِمَّا یُصْلِحُ». .

12. باب در بیان آن که عمل می کند بی علم

892.الإمام الرضا علیه السلام (فی بَیانِ فَضلِ یَومِ الغَدیرِ) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود بن فَرقد، از آن که او را حدیث کرده، از ابن شُبرُمه روایت کرده است که گفت: به خاطر نیاوردم آن حدیثی را که از جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم، مگر آن که نزدیک بود که دلم شکافته شود. حضرت فرمود که:«حدیث کرد مرا پدرم، از جدّم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله ». ابن شبرمه گفت: و به خدا سوگند یاد می کنم که نه پدرش بر جدش دروغ گفت و نه جدش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله . فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که به قیاس ها عمل کند، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک گردانیده، و هر که مردم را فتوا دهد بدون علم و حال آن که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نداند، و اینها را از یکدیگر تمیز ندهد، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک گردانیده».12. باب در بیان آن که عمل می کند بی علم892.امام رضا علیه السلام (در بیان فضیلت روز غدیر) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سِنان، از طلحه بن زید که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«آن که عمل می کند بی آن که بصیرت و بینایی داشته باشد، چون رونده ای است که در بی راهه می رود که شتاب در رفتن، او را به جز دوری از راه چیزی نمی افزاید».893.مصباح المتهجّد (به نقل از درباره فیّاض بن محمّد طرسوسی) محمد بن یحیی، از احمد محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از ابن مُسکان، از حسین بن صیقل (1) روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«خدا عملی را قبول نمی کند، مگر با معرفت، و نه معرفتی را مگر با عمل. پس هر که عارف شد، معرفت او را دلالت می کند بر عمل، و هر که عمل نکند، او را معرفتی نباشد. به درستی که ایمان، بعضی از آن، از بعضی دیگر حاصل می شود» (چه اجزای آن به یکدیگر پیوسته است) .894.تهذیب الأحکام عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر :از او، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از آن که او را روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که عمل کند بدون علم، آنچه را که فاسد و تباه می سازد، بیشتر است از آنچه را که اصلاح می کند».

.

1- . در نسخه مترجم رحمه اللّه حسین بن صیقل است .

13 بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ895.الإمام الصادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِى عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ فِى كَلَامٍ لَهُ:«الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ، فَهذَا نَاجٍ، وَعَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ، فَهذَا هَالِكٌ، وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذَّوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ، وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْداً إِلَى اللّهِ، فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ، فَأَطَاعَ اللّهَ، فَأَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّةَ، وَأَدْخَلَ الدَّاعِىَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ، وَاتِّبَاعِهِ الْهَوى، وَطُولِ الْأَمَلِ، أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَطُولُ الْأَمَلِ يُنْسِى الْاخِرَةَ».895.امام صادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَمَنْ عَمِلَ عَلِمَ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ، وَإِلَا ارْتَحَلَ عَنْهُ».896.الإمام الهادى عليه السلام (فى زِيارَةٍ زارَ بِها فى يَوم الغَدير فِي الس) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِىِّ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ، زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا».896.امام هادى عليه السلام (در هنگام زيارت [قبر امير مؤمنان]در روز غديرِ) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِىِّ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِيدِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ :جَاءَ رَجُلٌ إِلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ، ثُمَّ عَادَ لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا ، فَقَالَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام :«مَكْتُوبٌ فِى الْإِنْجِيلِ: لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ؛ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ، لَمْ يَزْدَدْ صَاحِبُهُ إِلَا كُفْراً ، وَلَمْ يَزْدَدْ مِنَ اللّهِ إِلَا بُعْداً». .

13. باب در بیان عمل کردن به علم898.الکافی عن حسّان الجمّال :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حمّاد بن عیسی، از عمر بن اُذینه، از ابان بن ابی عیّاش، از سُلیم بن قیس هِلالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث می کرد که آن جناب در بعضی از سخنان خویش فرمود که:«علما دو قسمند: یکی عالمی است که به علم خود عمل می کند. چنین عالمی نجات خواهد یافت، و دیگر، عالمی است که به علم خود عمل نمی کند و چنین کسی هلاک خواهد شد.

به درستی که اهل جهنم، متأذّی می شوند از بوی عالمی که به علم خود عمل نکرده باشد. به درستی که سخت ترین اهل جهنم از روی پشیمانی و اندوه بردن بر چیزی که فوت شده، مردی است که بنده را به سوی خدا خوانده، و آن بنده او را استجابت نموده و از وی قبول فرموده و خدا را اطاعت کرده، بعد از آن که خدا او را داخل بهشت گردانیده و دعوت کننده را داخل جهنم کرده باشد به واسطه آن که به علم خود عمل نکرده و پیروی خواهش نفس و آروزی دراز نموده، اما پیروی خواهش نفس این کس را از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد این کس می برد».899.الإمام الصادق علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«علم، به عمل پیوسته است. پس هر که عالم باشد، عمل کند و هر که عمل کند، عالم باشد. و علم، عمل را آواز می دهد، پس اگر او را جواب داد، می ماند و اگر نه، از او مفارقت می کند».900.الکافی عن عبد الرحمن بن الحجّاج :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن محمد قاشانی، از آن که او را ذکر کرده، از عبداللّه بن قاسم جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«به درستی که عالم، هر گاه به علم خود عمل نکند، موعظه او از دل ها می لغزد؛ چنانچه باران از سنگی که در نهایت نرمی و همواری باشد، می لغزد».897.امام باقر علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از علی بن هاشم بن بَرید، از پدرش روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت علی بن الحسین علیه السلام آمد و از آن حضرت مسایلی چند سؤال نمود و آن

جناب جواب او را فرمود. بعد از آن بر گشت تا از مثل آن مسایل سؤال کند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که:«در انجیل نوشته شده است که: آنچه را که نمی دانید طلب دانستن آن مکنید، با وجودی که به آنچه دانا شده اید، عمل نکرده باشید؛ زیرا که علم، هر گاه به آن عمل نشود، ثمره ندارد، مگر آن که صاحبش بر کفر خویش می افزاید و از خدا دورتر می شود».

.

898.الكافى (به نقل از حَسّانِ جمّال (شتربان)) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: بِمَ يُعْرَفُ النَّاجِى؟ قَالَ: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً، فَأَثْبِتْ لَهُ الشَّهَادَةَ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً، فَإِنَّمَا ذلِکَ مُسْتَوْدَعٌ».899.امام صادق عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى كَلَامٍ لَهُ خَطَبَ بِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِى لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ، بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمُ عَلى هذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلى هذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَيِّرِ فِى جَهْلِهِ، وَكِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِرٌ، لَا تَرْتَابُوا فَتَشُكُّوا، وَلَا تَشُكُّوا فَتَكْفُرُوا، وَلَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُذْهِنُوا، وَلَا تُدْهِنُوا فِى الْحَقِّ فَتَخْسَرُوا، وَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفَقَّهُوا، وَمِنَ الْفِقْهِ أَنْ لَا تَغْتَرُّوا، وَإِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ، وَأَغَشَّكُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاكُمْ لِرَبِّهِ، وَمَنْ يُطِعِ اللّه َ يَأْمَنْ وَيَسْتَبْشِرْ، وَمَنْ يَعْصِ اللّه َ يَخِبْ وَيَنْدَمْ».

.

900.الکافی (به نقل از عبد الرحمان بن حَجّاج) محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: ناجی، به چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود که:«هر که کردارش موافق گفتارش باشد، شهادت خدا به نجات از برای او ثابت است. و هر که کردار او موافق گفتارش نباشد، موضع ودیعه و امانت است» (یا امانت را به او سپرده اند. یعنی: ایمان و اعتقادش به طور عاریه است که از او خواهند گرفت).901.صحیح البخاری عن الزهری عن عبید اللّه بن عبد اللّهچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در بعضی از سخنان خود که به آن خطبه خواند، بر سر منبر که:«ای گروه مردمان، چون بدانید، عمل کنید به آنچه دانستید تا باشد که شما راه راست یابید. به درستی که عالمی که به غیر علم خود عمل نماید، چون جاهل سر گردانی است که از بی خودی جهل خود به هوش باز نیاید. بلکه به حقیقت چنین دانستم که حجت بر او بزرگ تر است و حسرت و اندوه بر این عالم که از علم خویش بیرون آمده (چنانچه مار از پوست بیرون آید). یعنی: از آن اعراض نموده، بیشتر است از حسرت بر این جاهل که در جهل خویش سرگردان است؛ هر چند که هر دو سرگردانند و هلاک خواهند گردید.

و خویش را در اضطراب میفکنید که شک می کنید و شک می کنید که کافر می شوید و خویش را رخصت و دستوری مدهید که سهل انگاری می کنید و در حق، سهل انگاری مکنید که نقصان می کنید. به درستی که از جمله حق خدا بر شما آن است که در دین دانا شوید و از جمله دانش آن است که فریفته نشوید. به درستی که خیرخواه ترین شما از برای خویش، آن است که اطاعت پروردگار خویش را بیشتر نماید و از همه شما فرمان برنده تر باشد. خیانت کارترین شما با خویش، معصیت کارترین شما است که پروردگار خویش را بیش از همه نافرمانی کند. هر که خدا را اطاعت کند، ایمن و شاد گردد و هر که خدا را معصیت نماید، نومید و پشیمان شود». .

901.صحيح البخارى (به نقل از زُهْرى، از عبيد اللّه بن عبد اللّه ،) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِي لَيْلى، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْعِلْمَ فَاسْتَعْمِلُوهُ، وَلْتَسَعْ قُلُوبُكُمْ؛ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا كَثُرَ فِى قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ، قَدَرَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ، فَإِذَا خَاصَمَكُمُ الشَّيْطَانُ، فَأَقْبِلُوا عَلَيْهِ بِمَا تَعْرِفُونَ؛ فَ «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً» ».

فَقُلْتُ: وَمَا الَّذِى نَعْرِفُهُ ؟ قَالَ: «خَاصِمُوهُ بِمَا ظَهَرَ لَكُمْ مِنْ قُدْرَهِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ».14 بَابُ الْمُشَتَأْكِلِ بِعِلْمِهِ وَالْمُبَاهِى بِهِ903.صحيح مسلم عن سعيد بن جبير عن ابن عبّاس :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِى عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله : مَنْهُومَانِ لا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ دُنْيَا، وَطَالِبُ عِلْمٍ؛ فَمَنِ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلى مَا أَحَلَّ اللّه ُ لَهُ، سَلِمَ؛ وَمَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا، هَلَكَ إِلَا أَنْ يَتُوبَ أَوْ يُرَاجِعَ؛ وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ، نَجَا؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا، فَهِىَ حَظُّهُ».904.مسند ابن حنبل عن جابر :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِى خَدِيجَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَهِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِى الْاخِرَهِ نَصِيبٌ؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْاخِرَهِ، أَعْطَاهُ اللّه ُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ».905.الإرشاد (فى قَضِيَّهِ وَفاهِ رَسولِ اللّه ِ صلى الله على) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْاَ?بَهَانِيِّ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَهِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِى الْاخِرَهِ نَصِيبٌ». .

14. باب در بیان آن که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن که به آن فخر و

902.صحیح البخاری (به نقل از ابن عبّاس) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«چون علم را شنیدید و دانستید، به آن عمل نمایید. و باید که دل های شما، گشاده باشد؛ زیرا که علم، چون بسیار شود در دل آن کسی که تاب تحمل آن نداشته باشد، شیطان بر او دست یابد. پس چون شیطان با شما خصومت و جدال کند، رو به او آورید به آنچه می شناسید؛ زیرا که مکر و حیله شیطان، سست و ضعیف است». عرض کردم که: آنچه را که می شناسیم چیست (تا با آن با وی مخاصمه نماییم)؟ فرمود که: «با او مخاصمه کنید به آنچه از برای شما ظاهر شده از قدرت خدای عزّوجلّ».14. باب در بیان آن که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن که به آن فخر و مباهات می نماید904.مسند ابن حنبل (به نقل از جابر) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه روایت کرده اند از حمّاد بن عیسی، از عمر بن اُذینه، از ابان بن ابی عیّاش، از سُلیم بن قیس که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دو پر اشتهای پر خورند که سیر نمی شوند: یکی طلب کننده دنیا، و دیگری طلب کننده علم. پس هر که اقتصار کند از دنیا بر آنچه خدا از برای او حلال گردانیده، سالم می ماند. و هر که آن را بگیرد از جایی که حلال نباشد، هلاک می شود؛ مگر آن که توبه کند و آن حرام را به صاحبش برگرداند. و هر که علم را از اهل آن فرا گیرد، و به علم خود عمل نماید، نجات یابد و هر که دنیا را به علم اراده کند، همان دنیا بهره اوست».905.الإرشاد (در ماجرای وفات پیامبر خدا) حسین بن محمد بن عامر، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«هر که حدیث را خواهد به جهت منفعت دنیا، او را در آخرت نصیبی نخواهد بود. و هر که خیر آخرت را به آن اراده کند، خدا خیر دنیا و آخرت را به او عطا فرماید».906.شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از مِنقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که

آن حضرت فرمود که:«هر که حدیث را به جهت منفعت دنیا اراده کند، او را در آخرت نصیبی نباشد».

.

906.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابن عبّاس) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا رَأَیْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبّاً لِدُنْیَاهُ، فَاتَّهِمُوهُ عَلَی دِینِکُمْ؛ فَإِنَّ کُلَّ مُحِبٍّ لِشَیْءٍ یَحُوطُ مَا أَحَبَّ» .

وَقَالَ علیه السلام : «أَوْحَی اللّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلی دَاوُدَ علیه السلام : لَا تَجْعَلْ بَیْنِی وَبَیْنَکَ عَالِماً مَفْتُوناً بِالدُّنْیَا؛ فَیَصُدَّکَ عَنْ طَرِیقِ مَحَبَّتِی؛ فَإِنَّ أُولئِکَ قُطَّاعُ طَرِیقِ عِبَادِیَ الْمُرِیدِینَ، إِنَّ أَدْنی مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِ عَ حَلَاوَهَ مُنَاجَاتِی مِنْ قُلُوبِهِمْ».907.شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ التَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله : اَلْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ یَدْخُلُوا فِی الدُّنْیَا، قِیلَ: یَا رَسُولَ اللّه ِ، وَمَا دُخُولُهُمْ فِیالدُّنْیَا؟ قَالَ:اِتِّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذلِکَ،فَاحْذَرُوهُمْ عَلی دِینِکُمْ».907.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابن عبّاس) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِیُبَاهِیَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ یُمَارِیَ بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ یَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَیْهِ، فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛ إِنَّ الرِّئَاسَهَ لَا تَصْلُحُ إِلَا لِأَهْلِهَا».15 بَابُ لُزُومِ اَلْحُجَّهِ عَلَی الْعَالِمِ وَتَشْدِیدِ الْأَمْرِ عَلَیْهِ909.الطبقات الکبری عن ابن عمر :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «یَا حَفْصُ، یُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ یُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ».910.الطبقات الکبری عن حَنَش :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام :«قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ عَلی نَبِیِّنَا وَآلِهِ وَ عَلَیْهِ السَّلامُ : وَیْلٌ لِعُلَمَاءِ السَّوْءِ کَیْفَ تَلَظّی عَلَیْهِمُ النَّارُ ؟!».908.الطبقات الکبری (به نقل از عُروه بن زبیر) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام یَقُولُ: «إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَاهُنَا وَأَشَارَ بِیَدِهِ إِلی حَلْقِهِ لَمْ یَکُنْ لِلْعَالِمِ تَوْبَهٌ»، ثُمَّ قَرَأَ : «إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللّه ِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَهٍ» ».

15. باب در بیان لزوم حجّت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او

909.الطبقات الکبری (به نقل از ابن عمر) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که:«چون عالم را ببینید که با دنیای خویش محبّت داشته باشد، او را بر دین خود متهم کنید؛ زیرا که هر که دوست چیزی باشد، آنچه را که دوست می دارد، رعایت می نماید». و فرمود که: «خدا به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: در میانه من و خود، عالمی قرار مده که فریفته دنیا باشد، که تو را از راه دوستی من باز می دارد؛ زیرا که این گروه، راه زنان بندگان منند که مرا می خواهند. به درستی که پست تر چیزی که که من با ایشان می کنم، آن است که شیرینی لذّت مناجات با خود را از دل های ایشان بر می کنم».910.الطبقات الکبری (به نقل از حَنَش) علی، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: فقها، امین های پیغمبرانند؛ مادام که در دنیا داخل نشوند . به آن حضرت عرض شد که: یا رسول اللّه ، مراد از دخول ایشان در دنیا چیست؟ فرمود که: پیروی کردن از سلطان و چون چنین کنند، از ایشان حذر کنید بر دین خویش».911.أنساب الأشراف :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبداللّه ، از آن که او را حدیث کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که:«هر که طلب علم کند از برای آن که فخر و مباهات کند با علما، یا با سفیهان کم عقل به آن جدال و ستیزه نماید، یا به آن روی مردم را به سوی خویش گرداند، جای خویش را در جهنم آماده داند؛ زیرا که ریاست و مهتری صلاحیت ندارد، مگر از برای اهل آن».15. باب در بیان لزوم حجّت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او913.دلائل النبوّه للبیهقی :علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود:«ای حفص، از برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده می شود، پیش از آن که یک گناه از برای عالم آمرزیده شود».914.الطبقات الکبری عن عروه:به همین اسناد از او روایت شده که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«عیسی بن مریم فرمود: وای بر علمای بد! کسی نمی داند که آتش بر ایشان چگونه زبانه می کشد».915.شرح نهج البلاغه :علی

بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همه روایت کرده اند از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«چون روح به این جا رسید و با دست خود اشاره به حلقوم خویش فرمود عالم را توبه نمی باشد». پس این آیه را خواند: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» (1) ، یعنی: «جز این نیست که قبول توبه بر خدا واجب است به مقتضای وعده و لطف از برای آنان که بدی را به جا می آورند به نادانی و سفاهت نه از روی علم و دانش».

.

1- . نساء، 17.

916.الطبقات الكبرى عن هشام بن عروه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْمُكَارِى، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ : «فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَالْغَاوُونَ» ، قَالَ:«هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلاً بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلى غَيْرِهِ».16. بَابُ النَّوَادِرِ912.المغازى (در يادكردِ سپاه اسامه) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ :كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : «رَوِّحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيعِ الْحِكْمَهِ؛ فَإِنَّهَا تَكِلُّ كَمَا تَكِلُّ الْأَبْدَانُ».913.دلائل النبوّه ، بيهقى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ النَّيْسَابُورِىِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللّه ِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ، عَنْ عُرْوَهَ بْنِ أَخِى شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِىِّ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَهٍ؛ فَرَأْسُهُ التَّوَاضُعُ، وَعَيْنُهُ الْبَرَاءَهُ مِنَ الْحَسَدِ، وَأُذُنُهُ الْفَهْمُ، وَلِسَانُهُ الصِّدْقُ، وَحِفْظُهُ الْفَحْصُ، وَقَلْبُهُ حُسْنُ النِّيَّهِ، وَعَقْلُهُ مَعْرِفَهُ الْأَشْيَاءِ وَالْأُمُورِ، وَيَدُهُ الرَّحْمَهُ، وَرِجْلُهُ زِيَارَهُ الْعُلَمَاءِ ، وَهِمَّتُهُ السَّلَامَهُ، وَحِكْمَتُهُ الْوَرَعُ، وَمُسْتَقَرُّهُ النَّجَاهُ، وَقَائِدُهُ الْعَافِيَهُ، وَمَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ، وَسِلاحُهُ لِينُ الْكَلِمَهِ، وَسَيْفُهُ الرِّضَا، وَقَوْسُهُ الْمُدَارَاهُ، وَجَيْشُهُ مُحَاوَرَهُ الْعُلَمَاءِ، وَمَالُهُ الْأَدَبُ، وَذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ، وَزَادُهُ الْمَعْرُوفُ، وَمَأْوَاهُ الْمُوَادَعَهُ، وَدَلِيلُهُ الْهُدى، وَرَفِيقُهُ مَحَبَّهُ الْأَخْيَارِ». .

16. باب نوادر

914.الطبقات الکبری (به نقل از عروه) محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابو سعید مُکاری، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در فرموده خدای عزّوجلّ: «فَكُبْكِبُواْ فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ » (1) ، که ترجمه ظاهر آن این است:«پس در افکنده شوند به روی در جهنم ایشان و گمراهان» (یعنی: بتان و پرستندگان ایشان). آن حضرت فرمود: «ایشان گروهی هستند که عدالت یا هر امر حقی را وصف نمودند به زبان های خویش، بعد از آن، آن را مخالفت کردند. و به سوی غیر آن رفتند و آن را به عمل آوردند».16. باب نوادر (2)916.الطبقات الکبری (به نقل از هشام بن عروه) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر روایت کرده از حفص بن بَختری و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که:«راحت دهید روح های خویش را به حکمت های تازه و علم های نافع؛ زیرا که ارواح مانده می شوند، چنانچه بدن ها مانده می شوند».917.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از نوح بن شُعیب نیشابوری، از عبیداللّه بن عبداللّه دهقان، از دُرست بن ابی منصور، از عروه پسر برادر شعیب عَقَرقوفی، از شعیب، از ابوبصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: ای طلب کننده علم، به درستی که علم، صاحب فضیلت های بسیار است. پس سر آن فروتنی است، و چشمش بیزاری از حسد، و گوشش فهمیدن، و زبانش راست گویی، و حافظه اش تفحص و جستجو، و دلش نیکی نیت، و عقلش شناختن چیزها و کارها، و دستش رحمت و دل نرمی، و پایش دیدن علما، و همتش سلامتی مردم از صاحبش، و حکمتش پرهیزگاری، و قرارگاهش نجات، و لشکرکشش دوری از بدی ها، و حیوان سواریش نگاه داشتن عهد، و حربه اش نرمی سخن، و شمشیرش رضا و خشنودی، و کمانش مدارا با دشمنان، و لشکرش گفت وگوی با علما (که با ایشان بگوید و بشنود)، و مالش ادب، و ذخیره اش دوری و پرهیز کردن از گناهان، و توشه اش نیکی، و آرامگاهش مصالحه و ترک دشمنی، و رهبرش هدایت، و یارش دوستی نیکان است».

.

1- . شعراء، 94.
2- . بابی است که آنچه در آن است با ابواب سابق مناسب داشته باشد، بلکه در اصل مطلب، با آنها یکی باشد، ولیکن به واسطه کمی و قلّت آنچه در باب نوادر ذکر می شود، یا به جهت اشتمال آن بر مطالب بسیار، محدثین را ممکن نبود که عنوانی از برای آن قرار دهند؛ چنانچه از برای آنچه در غیر باب نوادر مذکور است، عنوانات متعدده علی حده قرار داده و می دهند؛ زیرا که عنوان قرار دادن از برای همه احادیث یا همه مطالب آن، باعث طول و از برای بعضی دون بعضی، موجب اخلال یا ترجیح بلا مرجح است و آن معقول نیست. لهذا آن را به باب نوادر معنون گردانیدند. ذکر باب نوادر، در هر کتاب، که باب نوادر دارد، معنی و علتش این است. (مترجم)

918.الإرشاد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : نِعْمَ وَزِيرُ الْاِءِيمَانِ الْعِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْحِلْمِ الرِّفْقُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الرِّفْقِ الْعِبْرَهُ».919.الإرشاد :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام ، قَالَ :«جَاءَ رَجُلٌ إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْاِءِنْصَاتُ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الِاسْتِمَاعُ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْحِفْظُ؟ قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللّهِ ؟ قَالَ: نَشْرُهُ».917.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، رَفَعَهُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«طَلَبَهُ العِلْمِ ثَلاثَهٌ، فَاعْرِفْهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ: صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ، وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلاِسْتِطَالَهِ وَالْخَتْلِ ، وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْفِقْهِ وَالْعَقْلِ، فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مُوذٍ، مُمَارٍ، مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِى أَنْدِيَهِ الرِّجَالِ بِتَذَاكُرِ الْعِلْمِ وَصِفَهِ الْحِلْمِ، قَدْ تَسَرْبَلَ بِالْخُشُوعِ ، وَتَخَلّى مِنَ الْوَرَعِ، فَدَقَّ اللّهُ مِنْ هذَا خَيْشُومَهُ، وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْزُومَهُ؛ وَصَاحِبُ الِاسْتِطَالَهِ وَالْخَتْلِ ذُو خِبٍّ وَمَلَقٍ، يَسْتَطِيلُ عَلى مِثْلِهِ مِنْ أَشْبَاهِهِ، وَيَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِ، فَهُوَ لِحَلْوَائِهِمْ هَاضِمٌ، وَلِدِينِهِ حَاطِمٌ، فَأَعْمَى اللّهُ عَلى هذَا خَبَرَهُ، وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثَرَهُ؛ وَصَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَقْلِ ذُو كَآبَهٍ وَحَزَنٍ وَسَهَرٍ، قَدْ تَحَنَّكَ فِى بُرْنُسِهِ، وَقَامَ اللَّيْلَ فِى حِنْدِسِهِ، يَعْمَلُ وَيَخْشى وَجِلاً دَاعِياً مُشْفِقاً، مُقْبِلاً عَلى شَأْنِهِ ، عَارِفاً بِأَهْلِ زَمَانِهِ، مُسْتَوْحِشاً مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ، فَشَدَّ اللّهُ مِنْ هذَا أَرْكَانَهُ، وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَمَانَهُ».

وَحَدَّثَنِى بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ أَبُو عَبْدِ اللّهِ الْقَزْوِينِىُّ، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِ بِقَزْوِينَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْعَلَوِىِّ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبٍ الْبَصْرِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام . .

918.الإرشاد :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، ازامام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: علم، خوب وزیری است از برای ایمان، و حلم، خوب وزیری است از برای علم، و مدارا، خوب وزیری است از برای حلم، و صبر، خوب وزیری است از برای مدارا» (در بعضی از نسخه ها، به جای صبر، عبرت است. و معنی آن، پند گرفتن است).919.الإرشاد :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبداللّه بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول اللّه ، چیست که باعث حصول علم می شود؟ فرمود: خاموشی. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: گوش دادن و شنیدن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: حفظ و ضبط کردن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: عمل کردن به آن. عرض کرد که: بعد از آن چیست یا رسول اللّه ؟ فرمود که: آشکار کردن و پراکنده نمودن آن میان مردمان».920.السیره النبویّه لابن هشام عن عروه بن الزبیر وغیرهعلی بن ابراهیم، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«طلب کنندگان علم، سه قسم اند. پس ایشان را به ذات و صفات ایشان بشناسیم: یک قسم آن را طلب می کند از برای استخفاف و استهزا که لازم جهل است، تا آن که با غیر خود جدال کند. و قسم دیگر، آن که آن را می طلبد از برای گردن کشی کردن و زیادتی جستن و فریب دادن. و قسم دیگر، آن را می طلبد از برای دانش و عمل کردن (در بعضی نسخه ها به جای عمل، عقل، واقع شده و بنا بر این نسخه، مراد آن است که طلب کردن از برای تحصیل بصیرت کامل است در دین، و اطلاع بر احوال آخرت و حقارت دنیا و بی اعتباری آن).

پس صاحب جهل و جدال، مردم را اذیت می رساند و مجادله می کند و در مجالس مردمان به گفت وگو می پردازد و علم و صفت حلم را بسیار یاد می کند و در ظاهر، فروتنی را شعار خود ساخته و در باطن، از پرهیزگاری عاری است. پس خدا، به جهت این عمل، از صاحب آن، استخوان بینی او را بکوبد (یعنی روی او را قبیح گرداند. چه، صورت، به بینی است؛ چنانچه می بینی). و گرداگرد سینه او را ببرد. و صاحب گردن کشی و فریب، و

صاحب فریب و گریز و خیانت و چاپلوسی است که به زبان دوستی اظهار می کند و در دل، خلاف آن را دارد، و بر مثل خود از علما تفوق می جوید و طریق گردن کشی می پوید، و از برای مالداران که از او پست ترند، فروتنی می نماید و به جهت شیرینی یا بخشش ایشان، شکسته نفسی می کند و دین خویش را در هم می شکند. خدا بر چنین طالبی، خیرش را کور گرداند که از خود هم خبر نداشته باشد، و اثرش را از میان آثار علما بر طرف کند. و صاحب دانش و عمل و یا عقل، صاحب بدحالی و اندوهی است که او را درهم شکسته و پیوسته محزون است و شب ها بیدارخوابی می کشد از برای عبادت و تحت الحنک می بندد بر کلاهی که بر سر اوست و در تاریکی شب، به عبادت می ایستد و عمل می کند و پیوسته می ترسد که مبادا عملش قبول درگاه خدا نشود و مشغول دعا و زاری می باشد و رو به کار خویش کرده، متوجه اصلاح حال خود است و مردم زمانه خویش را می شناسد و از معتمدین برادران خویش وحشت دارد، و به کسی انس نمی گیرد. پس خدا ارکان این چنین کسی را سخت و محکم گرداند و ایمنی خویش را در روز قیامت به [او]عطا فرماید».

حدیث کرد مرا به این حدیث، محمد بن محمود که ابو عبداللّه قزوینی است از چند نفر از اصحاب ما، که از ایشان است جعفر بن محمد صیقل در قزوین، از احمد بن عیسی علوی، از عباد بن صهیب بصری، از امام جعفر صادق علیه السلام . .

920.السیره النبویّه ، ابن هشام (به نقل از عروه بن زبیر و غیر او) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیی، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ رُوَاهَ الْکِتَابِ کَثِیرٌ، وَإِنَّ رُعَاتَهُ قَلِیلٌ، وَکَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِیثِ مُسْتَغِشٌّ لِلْکِتَابِ، فَالْعُلَمَاءُ یَحْزُنُهُمْ تَرْکُ الرِّعَایَهِ، وَالْجُهَّالُ یَحْزُنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَایَهِ، فَرَاعٍ یَرْعی حَیَاتَهُ، وَرَاعٍ یَرْعی هَلَکَتَهُ، فَعِنْدَ ذلِکَ اخْتَلَفَ الرَّاعِیَانِ، وَتَغَایَرَ الْفَرِیقَانِ». .

921.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«راویان کتاب خدا (که قرآن است یا کتابی که مشتمل باشد بر علومی که در دین به کار آید، و حافظان آن از غلط و تحریف و لحن و تصحیف) بسیارند. به درستی که رعایت کنندگان آن (که عالم باشند به مراد آن و عامل باشند به مقصود آن) کم اند و چه بسیار است آن که حدیث را تصدیق می کند و عمل می کند به آنچه در آن است و کتاب خدا را تصدیق نمی کند و عمل نمی کند به آنچه در آن است. پس رعایت نکردن، علما را اندوهناک می گرداند. حفظ کردن روایت جاهلان را رسوا و خوار می سازد (در بعضی از نسخه ها، رعایت، به جای روایت واقع شده. در این نسخه ها یحزنهم به حای حطی و نون کلمن است؛ چون فقره اولی. و ترجمه آن این می شود: جاهلان حفظ رعایت ایشان، اندوهناک می گردند و نسخه اوّلی، أصح است. و تتمه حدیث:) پس رعایت کننده ای است که حیات خود را رعایت می کند و رعایت کننده ای است که هلاکت خویش را رعایت می کند و در این هنگام، این دو رعایت کننده، با هم اختلاف کردند و این دو گروه، غیر یکدیگر شدند». .

921.امام على عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثاً، بَعَثَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَالِماً فَقِيهاً».922.سنن الدارمى عن عِكرِمَه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَلْيَنْظُرِ الْاِءْنسَانُ إِلى طَعَامِهِ» قَالَ: قُلْتُ: مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ:«عِلْمُهُ الَّذِى يَأْخُذُهُ، عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟».922.سنن الدارِمى (به نقل از عِكْرمه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَهِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِى الْهَلَكَهِ، وَتَرْكُكَ حَدِيثاً لَمْ تُرْوِهِ خَيْرٌ مِنْ رِوَايَتِكَ حَدِيثاً لَمْ تُحْصِهِ». .

923.الطبقات الکبری عن عائشه:حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«هر که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ نماید، خدا او را در روز قیامت، عالم محشور گرداند و فقیه».924.تاریخ الیعقوبی (فی ذِکرِ وَفاهِ رَسولِ اللّه ِ صلی الله علیه و) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از زید شحّام، از امام محمد باقر علیه السلام در فرموده خدای عزّوجلّ: «فَلْیَنظُرِ الْاِءنسَانُ إِلَی طَعَامِهِ » (1) . ترجمه ظاهر آن این است:«پس باید آدمی نظر کند به دیده بصیرت و عبرت به سوی خوردنی خویش». گفت: عرض کردم که: طعام او چیست؟ حضرت فرمود: «علم او که آن را فرا می گیرد، بنگرد که آن را از که فرا می گیرد».923.الطبقات الکبری (به نقل از عایشه) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نُعمان، از عبداللّه بن مُسکان، از داود بن فَرقد، از ابی سعید زُهری، از امام محمد باقر روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«توقف کردن در نزد چیزی که مشتبه و پوشیده باشد، بهتر است از آن که بی باکانه خویش را در هلاکت افکند. و ترک کردن تو حدیثی را که کسی تو را به آن خبر نداده باشد، یا آن را درست روایت نتوانی کرد، بهتر است از آن که حدیثی را روایت کنی که آن را درست ندانسته باشی». .

1- . عبس، 24.

924.تاريخ اليعقوبى (در ياد كردِ وفات پيامبر خدا) مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، أَنَّهُ عَرَضَ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بَعْضَ خُطَبِ أَبِيهِ، حَتّى إِذَا بَلَغَ مَوْضِعاً مِنْهَا، قَالَ لَهُ:«كُفَّ وَاسْكُتْ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لا يَسَعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَا الْكَفُّ عَنْهُ وَالتَّثَبُّتُ وَالرَّدُّ إِلى أَئِمَّهِ الْهُدى حَتّى يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقَصْدِ، وَيَجْلُوا عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمى، وَيُعَرِّفُوكُمْ فِيهِ الْحَقَّ، قَالَ اللّهُ تَعَالى: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ».925.صحيح البخارى عن عائشه :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَهَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِى أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِى: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّالِثُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ».926.دلائل النبوّه للبيهقى عن عُروَه (فى ذِكرِ وَفاهِ رَسولِ اللّهِ صلى الله عليه و) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَا حَقُّ اللّهِ عَلى خَلْقِهِ؟ فَقَالَ: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَيَكُفُّوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللّهِ حَقَّهُ».925.صحيح البخارى (به نقل از عايشه) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْعِجْلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَهَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا».1184.الجمل عن الحسن بن سعد :الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْغَلاَبِىِّ، عَنِ ابْنِ عَائِشَهَ الْبَصْرِىِّ رَفَعَهُ، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ فِى بَعْضِ خُطَبِهِ:«أَيُّهَا النَّاسُ، اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنِ انْزَعَجَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ، وَلَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِىَ بِثَنَاءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ؛ النَّاسُ أَبْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ، وَقَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ، فَتَكَلَّمُوا فِى الْعِلْمِ؛ تَبَيَّنْ أَقْدَارُكُمْ». .

1183.الفتوح :محمد، از احمد، از ابن فضّال، از ابن ابی بُکیر، از حمزه بن طیّار روایت کرده است که بر امام جعفر صادق علیه السلام بعضی از خطبه های پدرش را عرض کرد تا چون به جایی از آن رسید، حضرت فرمود که:«باز ایست و ساکت شو»، بعد از آن حضرت فرمود که: «شما را نمی رسد در باب آنچه به شما فرود آید، از آنچه نمی دانید، مگر باز ایستادن از آن و درنگ نمودن و رد کردن آن به سوی ائمه هدی، تا شما را در آن به راه راست بدارند و زنگ کوری و جهالت را در آن از شما بزدایند، و جلا دهند، و در آن حق را به شما بشناسانند. خدای تعالی فرموده است: «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » (1) ، یعنی: پس بپرسید اهل ذکر را که خاندان پیغمبرانند، چنانچه بعد از این خواهد آمد اگر هستید که نمی دانید».1182.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از سفیان عُیَیْنه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«همه علم مردم را که نفعی داشته باشد در آخرت، در چهار چیز یافتم: اول آنها آن است که پروردگار خویش را بشناسی، و دوم آن که بدانی که با تو چه کرده است، و سوم آن که بدانی که از تو چه خواسته است، و چهارم آن که آنچه تو را از دینی که داری بیرون می برد، بشناسی».1181.الإمامه و السیاسه (در یادکردِ نامه طلحه به اهالی مصر برای گرد آمدن) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حق خدا بر خلقش چه چیز است؟ فرمود که:«آن است که آنچه را که می دانند، بگویند و آنچه را نمی دانند، باز ایستند، و چون این را به جا آورند، حق خدا را ادا نموده اند».1182.تاریخ الیعقوبی :محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن سنان، از محمد بن مروان عِجلی، از علی بن حنظله روایت کرده است که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«منزلت ها و مرتبه های مردم را بشناسید بر اندازه روایت کردن ایشان از ما» (که هر که روایتش از ما بیشتر، جاه و منزلتش عظیم تر است) .1181.الإمامه والسیاسه (فی ذِکرِ کِتابِ طَلَحَهَ إلی أهلِ مِصرَ لِاجتِما) حسین بن حسن، از محمد ین زکریا غَلابی، روایت کرده است از ابن عائشه بصری و آن را مرفوع ساخته که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه های خویش فرموده که:«ای گروه مردمان، بدانید که عاقل نیست آن که گفتار دروغ و بهتان در باب او، مضطرب می شود و از جا به در می رود. و حکیم نیست آن که به مدح و ثنای جاهل بر او، خشنود می گردد. مردمان،

پسرانند از برای آنچه آن را (بدانند یا) نیکوکار شمارند (یعنی منسوب اند به سوی آن) پس اگر علم و عمل را نیکو بدانند، یا نیکو شمارند ابنای آخرت را، اهل آنند. و اگر در دنیا و زینت آن را بدانند یا نیکو شمارند ابنای دنیا را، اهل آنند) . و اندازه بزرگی هر مردی به اندازه آن است که آن را می داند (پس اگر هیچ عمل ندارد، هیچ قدر و اندازه ندارد. و اگر علم دارد، قدرش به قدر آن است. هر که علمش بیشتر، جاه و مرتبه اش بیشتر است) . پس در علم سخن گویید تا قدر و اندازه های شما ظاهر شود». .

1- . نحل، 43.

1180.تاريخ الطبرى (به نقل از عبد الرحمان بن يسار) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ يُقَالُ لَهُ: عُثْمَانُ الْأَعْمى، وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِىَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ يُؤْذِى رِيحُ بُطُونِهِمْ أَهْلَ النَّارِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «فَهَلَکَ إِذَنْ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُوماً مُنْذُ بَعَثَ اللّه ُ نُوحاً، فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِيناً وَشِمَالاً، فَوَ اللّه ِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَا هاهُنَا».17 بَابُ رِوَايَهِ الْكُتُبِ وَالْحَدِيثِ وَفَضْلِ الْكِتَابَهِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْكُتُبِ1179.الفتوح :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : قَوْلُ اللّه ِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» ؟ قَالَ:«هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ، فَيُحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ، لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ». .

17. باب در بیان روایت کردن کتاب ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات

1179.الفتوح :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از عبداللّه بن سلیمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می فرمود و در خدمت آن حضرت مردی از اهل بصره بود که او را عثمان أعمی می گفتند و آن مرد می گفت: حسن بصری گمان می کند که کسانی که علم را می پوشند، بوی بد شکم های ایشان اهل جهنم را آزار می رساند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«پس، از این لازم می آید که مؤمن آل فرعون، هلاک شده باشد و علم خویش را به خدایی خدا و پیغمبری موسی می پوشید و کتمان می کرد». بعد از آن فرمود که: «همیشه علم پوشیده بوده است از آن روزی که خدای تعالی نوح را به پیغمبری فرستاد تا امروز. پس حسن به هر طرف که می خواهد از راست و چپ برود و آنچه می خواهد بگوید. به خدا سوگند که علم یافت نمی شود، مگر در اینجا» (یعنی خانه نبوت و معدن خلافت، یا مکان شریف آن حضرت. و ممکن است که آن جناب اشاره به سینه خود فرموده باشد).17. باب در بیان روایت کردن کتاب ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات1178.مروج الذهب :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از منصور بن یونس، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی فرموده خدای جلّ ثناؤه: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (1) ؟ (که ترجمه آن گذشت). حضرت فرمود که:«مقصود، آن مردی است که حدیث را می شنود، بعد از آن، کسی را به آن، حدیث می کند؛ چنانچه آن را شنیده. چیزی را در آن نمی افزاید و از آن چیزی را کم نمی کند».

.

1- . زمر، 18.

1177.أنساب الأشراف :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ْ: أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْکَ، فَأَزِيدُ وَأَنْقُصُ؟ قَالَ: «إِنْ کُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ، فَلَا بَأْسَ».1177.أنساب الأشراف :وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : إِنِّى أَسْمَعُ الْکَلَامَ مِنْکَ، فَأُرِيدُ أَنْ أَرْوِيَهُ کَمَا سَمِعْتُهُ مِنْکَ فَلَا يَجِىءُ؟ قَالَ: «فَتَتَعَمَّدُ ذلِکَ؟». قُلْتُ: لَا، فَقَالَ: «تُرِيدُ الْمَعَانِىَ؟». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَلَا بَأْسَ».1176.تاريخ الطبرى (به نقل از شعبى ، در گزارش تبعيدشدگان کوفه) وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : الْحَدِيثُ أَسْمَعُهُ مِنْکَ أَرْوِيهِ عَنْ أَبِيکَ، أَوْ أَسْمَعُهُ مِنْ أَبِيکَ أَرْوِيهِ عَنْکَ؟ قَالَ: «سَوَاءٌ ، إِلَا أَنَّکَ تَرْوِيهِ عَنْ أَبِى أَحَبُّ إِلَىَّ» .

وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام لِجَمِيلٍ: «مَا سَمِعْتَ مِنِّى فَارْوِهِ عَنْ أَبِى».1175.أنساب الأشراف :وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ْ: يَجِيئُنِى الْقَوْمُ ، فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّى حَدِيثَکُمْ ، فَأَضْجَرُ وَلَا أَقْوى؟ قَالَ: «فَاقْرَأ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثاً، وَمِنْ وَسَطِهِ حَدِيثاً، وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثاً».1176.تاريخ الطبرى عن الشّعبى (فى خَبَرِ مُسَيَّرَهِ الکوفَهِ) عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِى الْکِتَابَ، وَلَا يَقُولُ: ارْوِهِ عَنِّى، يَجُوزُ لِى أَنْ أَرْوِيَهُ عَنْهُ؟

قَالَ: فَقَالَ: «إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْکِتَابَ لَهُ، فَارْوِهِ عَنْهُ». .

1175.أنساب الأشراف :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می شنوم، پس آن را زیاد و کم می کنم. فرمود که:«اگر اراده داری که معانی و آنچه را که مقصود از آن است، بگویی، باکی بر تو نیست».1174.تاریخ الطبری (به نقل از شعبی) و از او روایت است، از محمد بن حسین، از ابن سنان، از داود بن فَرقد که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: سخن را از تو می شنوم، پس اراده می کنم که آن را چنانچه از تو شنیده ام روایت کنم، میسر نمی شود. حضرت فرمود که:«آیا آن را چنانچه خود می خواهی می گویی؛ خواه زیاد باشد و خواه کم و خواه آن مضمون باشد و خواه غیر آن؟». عرض کردم که: نه، چنین نمی کنم. فرمود که: «می خواهی معانی آن را روایت کنی با الفاظی که شنیده باشی، بی زیاده و نقصان؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «باکی بر تو نیست».1174.تاریخ الطبری عن الشعبی :و از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت:به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می شنوم و آن را از پدرت روایت می کنم، یا آن را از پدرت می شنوم و از تو روایت می کنم. حضرت فرمود که: «هر دو برابرند و تفاوتی ندارند، مگر آن که تو آن را از پدرم روایت کنی دوست تر است به سوی من».

امام جعفر صادق علیه السلام به جمیل فرمود که: «آنچه را که از من شنیده ای، از پدرم روایت کن».1173.أنساب الأشراف :از او، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از عبداللّه بن سِنان روایت کرده است که گفت:به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی در نزد من حدیث می خوانند و به نزد من می آیند و حدیث شما را از من می شنوند و من دل تنگ می شوم و نمی توانم که همه آن حدیث را بر ایشان بخوانم. حضرت فرمود که: «پس، از اول کتاب یک حدیث و از میان آن یک حدیث و از آخر آن یک حدیث را برایشان بخوان».1172.تاریخ الطبری (به نقل از علاء بن عبد اللّه بن زید عنبری) از او روایت شده که به اسناد خویش، از احمد بن عمر حلاّل روایت کرده است که گفت:به خدمت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی از اصحاب ما کتاب حدیث را به من می دهد و نمی گوید که این را از من روایت کن.

آیا مرا جایز است که آن را از وی روایت کنم؟ احمد گفت که: حضرت فرمود: «هرگاه بدانی که آن کتاب، تألیف اوست، آن را روایت کن». .

1173.أنساب الأشراف :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ، فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ، فَإِنْ كَانَ حَقّاً فَلَكُمْ، وَإِنْ كَانَ كَذِباً فَعَلَيْهِ».1172.تاريخ الطبرى عن العلاء بن عبد اللّه بن زيد العنبرعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنٍ الْأَحْمَسِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ».1171.أنساب الأشراف (به نقل از ابو مِخنَفْ لوط بن يحيى و غير او) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «اكْتُبُوا، فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتّى تَكْتُبُوا».1170.المعارف :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «احْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا».1169.تاريخ اليعقوبى :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَيْبَرِيِّ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ :قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «اكْتُبْ، وَبُثَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ، فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ؛ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانُ هَرْجٍ لَا يَأْنَسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ».1171.أنساب الأشراف عن أبى مِخنَفٍ لوط بن يحيى وغيره :وَبِهذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ الْمُفْتَرَعَ». قِيلَ لَهُ: وَمَا الْكَذِبُ الْمُفْتَرَعُ؟ قَالَ: «أَنْ يُحَدِّثَكَ الرَّجُلُ بِالْحَدِيثِ، فَتَتْرُكَهُ وَتَرْوِيَهُ عَنِ الَّذِي حَدَّثَكَ عَنْهُ».

.

1170.المعارف :علی بن ابراهیم، از پدرش و از احمد بن محمد بن خالد، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه حدیثی را به کسی نقل کنید، آن را نسبت دهید به سوی کسی که شما را حدیث کرده. پس اگر آن حدیث راست و درست باشد، نفع آن به شما عائد شود و اگر دروغ باشد، وبالش بر آن است که دروغ گفته».1169.تاریخ الیعقوبی :علی بن محمد بن عبداللّه ، از احمد بن محمد، از ابو أیّوب مدنی، از ابن ابی عُمیر، از حسین احمسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«دل، اعتماد می کند بر نوشتن، یا نوشته».1168.أنساب الأشراف (به نقل از ابو مِخْنَف و عَوانه) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از عاصم بن حُمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«بنویسید (یعنی حدیث ما را) به درستی که شما حفظ نمی کنید تا بنویسید».1167.تاریخ المدینه (به نقل از اسماعیل بن ابی خالد) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بُکیر، از عُبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:«کتاب های خویش را نیکو محافظت نمایید. پس به درستی که زود باشد که شمابه سوی آنها محتاج شوید».1166.تاریخ المدینه (به نقل از اسماعیل بن ابی خالد) چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد برقی، از بعضی از اصحابش، از ابوسعید خیبری، از مفضّل بن عمر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:«بنویس و علم خود را در میان برادرانت منتشر ساز. پس اگر بمیری، کتاب های خویش را به میراث بده به پسرانت؛ زیرا که بر مردم زمانی خواهد آمد که فتنه و قتل و گفت وگو در آن بسیار باشد و اهل حق و باطل، با هم ممزوج باشند و در آن زمان انس نگیرند، مگر به کتاب های خویش».1168.أنساب الأشراف عن أبی مخنف وعوانه :به همین اسناد، از محمد بن علی مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«بپرهیزید از دروغی که مانع باشد میان راوی و قبول روایتش» (یا دروغی که در آن، دست به بالا زده شده باشد). به آن حضرت عرض شد که: مراد از این دروغ چیست؟ فرمود: «آن است که مردی تو را حدیث کند به حدیثی که از کسی روایت کرده است، پس تو او را واگذاری و آن را روایت کنی از آن که محدث تو را حدیث کرده» (مثلا زید تو را حدیث می کند به حدیثی که از

عمرو شنیده و تو در وقت روایت، زید را ترک می کنی و از عمرو روایت می نمایی). .

1167.تاريخ المدينه عن إسماعيل بن أبى خالد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «أَعْرِبُوا حَدِيثَنَا؛ فَإِنَّا قَوْمٌ فُصَحَاءُ».1166.تاريخ المدينه عن إسماعيل بن أبى خالد :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَغَيْرِهِ، قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ:«حَدِيثِى حَدِيثُ أَبِى ، وَحَدِيثُ أَبِى حَدِيثُ جَدِّى، وَحَدِيثُ جَدِّى حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللّه ِ صلى الله عليه و آله ، وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللّه ِ قَوْلُ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ».1165.الفتوح (در گزارش وفات ابو ذر) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِى خَالِدٍ شَيْنُولَهَ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ الثَّانِى عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ مَشَايِخَنَا رَوَوْا عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ وَأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عَلَيْهِمَا السَّلَام وَكَانَتِ التَّقِيَّةُ شَدِيدَةً ، فَكَتَمُوا كُتُبَهُمْ وَلَمْ تُرْوَ عَنْهُمْ، فَلَمَّا مَاتُوا، صَارَتِ الْكُتُبُ إِلَيْنَا، فَقَالَ: «حَدِّثُوا بِهَا؛ فَإِنَّهَا حَقٌّ».18 بَابُ التَّقْلِيدِ1164.الإمامه و السياسه :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ يَحْيى، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّه ِ» ؟ فَقَالَ: «أَمَا وَاللّه ِ، مَا دَعَوْهُمْ إِلى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ، وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ، وَلكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً، وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً، فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ». .

18. باب در بیان تقلید

1163.الاستیعاب :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«حدیث ما را اعراب دهید (یعنی حرکات و سکنات و حروف و کلمات آن را چنانچه مقتضای لغت عرب است، به جا آورید و در آن غلط مکنید)؛ زیرا که ما گروه فصحاییم».

1162(1).أنساب الأشراف :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و غیر او، روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«حدیث من، حدیث پدر من است و حدیث پدر من، حدیث پدر پدر من، و حدیث پدر پدر من، حدیث حضرت امام حسین علیه السلام ، و حدیث حضرت امام حسین علیه السلام ، حدیث حضرت امام حسن علیه السلام ، و حدیث حضرت امام حسن علیه السلام ، حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ، و حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ، حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرموده خدای عزّوجلّ است».

1164.الإمامه والسیاسه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از محمد بن حسن بن ابی خالد شَینولَه که گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که مشایخ و استادان ما از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده اند و تقیه سخت و شدید بوده و ایشان به این علت کتاب های خود را پنهان کرده اند و لهذا آنها از ایشان روایت نشده، و چون مردند، آن کتاب ها به ما رسید. حضرت فرمود که:«مردم را به آنها حدیث کنید که آنها را راست و درست است».

18. باب در بیان تقلید

1162.أنساب الأشراف :چند نفر، از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از عبداللّه بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» (2) ، یعنی:«فرا گرفتند جهودان و ترسایان (اما جهودان، علما و دانشمندان خویش را، و اما ترسایان، زاهدان خود را که دیرانیان و صومعه داران ایشانند)، پروردگار و خدایان به جز خداوند عالمیان».

حضرت فرمود که: «بدان و آگاه باش، به خدا سوگند که ایشان را به سوی بندگی و پرستیدن خود، نخواندند و اگر ایشان را می خواندند، ایشان را اجابت نمی نمودند، ولکن حرامی را از برای ایشان حلال گردانیدند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند. پس ایشان را پرستیدند از آنجا که نمی دانند».

.

1- . و فصیح، آن است که در کلامش چیزی نباشد که بر آن عیب شود. (مترجم)
2- . توبه، 31.

1161.تاريخ المدينه (به نقل از مُغيره) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، قَالَ :قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «يَا مُحَمَّدُ، أَنْتُمْ أَشَدُّ تَقْلِيداً أَمِ الْمُرْجِئَةُ؟» قَالَ: قُلْتُ: قَلَّدْنَا وَقَلَّدُوا، فَقَالَ: «لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هذَا». فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «إِنَّ الْمُرْجِئَةَ نَصَبَتْ رَجُلاً لَمْ تَفْرِضْ طَاعَتَهُ وَقَلَّدُوهُ، وَأَنْتُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلاً وَفَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ ثُمَّ لَمْ تُقَلِّدُوهُ، فَهُمْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيداً».1160.أنساب الأشراف (به نقل از ابو مخنف) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ» فَقَالَ:«وَاللّٰهِ، مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ ، وَلكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً، وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً، فَاتَّبَعُوهُمْ».19 بَابُ الْبِدَعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَايِيسِ1160.أنساب الأشراف عن أبى مِخنَف (فى إسنادِهِ) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ؛ وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام النَّاسَ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللّٰهِ ، يَتَوَلّٰى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالاً، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ، لَمْ يَخْفَ عَلى ذِي حِجًى، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ، لَمْ يَكُنِ اخْتِلافٌ، وَلكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هذَا ضِغْثٌ، وَمِنْ هذَا ضِغْثٌ، فَيُمْزَجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعاً، فَهُنَالِكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلى أَوْلِيَائِهِ، وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ الْحُسْنى». .

19. باب در بیان حرمت بدعت ها و رأی و قیاس ها

1159.مروج الذهب (در یادکردِ اعتراض هایی که به عثمان شد) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن محمد همدانی، از محمد بن عُبیده روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که:«ای محمد، آیا شما سخت ترید از روی تقلید و پیروی کردن یا مرجئه؟» (و مراد از ایشان، یا مطلق سنیان است، یا فرقه ای از ایشان که مقابل توعیدیه اند. و ایشانند که می گویند که هیچ معصیتی، با ایمان ضرر نمی رساند؛ چنانچه بیاید). محمد گفت که: گفتم: ما تقلید کردیم و ایشان تقلید کردند. حضرت فرمود که: «تو را از این سؤال نکردم». پس در نزد من جوابی بیشتر از جواب اول نبود . حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «به درستی که مرجئه، مردی را نصب کردند که طاعتش واجب نبود و او را تقلید کردند، و شما مردی را نصب کردید و طاعتش را واجب دانستید. بعد از آن، او را تقلید نکردید. پس ایشان سخت ترند از شما از روی تقلید کردن».1159.مُروج الذّهب (فی ذِکرِ ما طُعِنَ بِهِ عَلی عُثمانَ) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبداللّه ، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در فرموده خدای عزّوجلّ: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ» روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«به خدا سوگند که روزه نگرفتند و نماز نکردند از برای ایشان، ولکن حرامی را از برای ایشان حلال کردند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند، پس ایشان راپیروی نمودند».19. باب در بیان حرمت بدعت ها و رأی و قیاس ها1158.تاریخ الیعقوبی :حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء؛

و چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده اند از احمد بن محمد، از ابن فضّال، همگی از عاصم بن حُمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام از برای مردم خطبه خواند و پس فرمود که: ای گروه مردمان، جز این نیست که منشأ وقوع فتنه ها و ضلالت ها (که موجب امتحان خلائق است)، خواهش های نفس است که پیروی آنها می شود، و احکامی چند که از سر نو پیدا می گردد که در آنها با کتاب خدا مخالفت می شود، و در آن مردانی چند، مردانی را دوست خود می گردانند و یکدیگر را اعانت و یاری می نمایند.

پس اگر باطل، خالص و ساده می بود (که چیزی از حق در آن نبود)، بر هیچ صاحب عقل و فطانت پوشیده نبود، و اگر حق خالص می بود (که چیزی از باطل با آن نبود)، اختلافی به هم نمی رسید. ولیکن از آن، مشتی و از آن، مشتی فراگرفته می شود، پس با هم آمیخته می شوند و با هم می آیند و در این هنگام، شیطان بر دوستان خویش مستولی می شود و بر ایشان دست می یابد و نجات می یابند آنان که پیشی گرفته از برای ایشان از جانب خدا سابقه نیکوتر که سعادت دنیا و آخرت است».

.

1157.شرح نهج البلاغه :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّىِّ رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله :«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِى أُمَّتِى، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّه ِ».1157.شرح نهج البلاغه :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ رَفَعَهُ، قَالَ :«مَنْ أَتى ذَا بِدْعَةٍ فَعَظَّمَهُ، فَإِنَّمَا يَسْعى فِى هَدْمِ الْاِسْلَام».1156.تاريخ الطبرى :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله : «أَبَى اللّه ُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّه ِ، وَكَيْفَ ذلِكَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُشْرِبَ قَلْبُهُ حُبَّهَا». .

1155.تاریخ الیعقوبی :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد روایت کرده است، از محمد بن جمهور عَمّی، و آن را مرفوع می سازد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:«هر گاه بدعت ها در میان امت من ظاهر گردد، باید که عالم علم خود را ظاهر کند (و بیان کند که آن بدعت است). پس هر که آن را اظهار نکند، لعنت خدا بر او باد».1156.تاریخ الطبری :و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود:«هر که بیاید به نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید و بزرگ دارد، جز این نیست که در خرابی دین اسلام کوشش می نماید».1155.تاریخ الیعقوبی :و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:«خدا اِبا فرموده از برای صاحب بدعت که توبه کند، یا توبه او را قبول فرماید». به آن حضرت عرض شد که: یا رسول اللّه ، چرا صاحب بدعت توبه نمی کند، یا چگونه می شود که توبه او مقبول نباشد؟ فرمود: «زیرا که دلش، دوستی آن بدعت، نوشانیده شده» (و آن بر وجهی در دل او در آمده که در آن رسوخ به هم رسانیده و جا گرفته که از آن بیرون نمی رود. از کلام آن جناب چنین ظاهر می شود که معنی اول، که صاحب بدعت توفیق توبه نمی یابد، مراد باشد، اگر چه، در معنی دوم نیز احتمال دارد). .

1154.الطبقات الكبرى (به نقل از مطّلب بن عبد اللّه بن حنطب) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بِدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِى يُكَادُ بِهَا الْاءِيمَانُ وَلِيّاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِى، مُوَكَّلاً بِهِ ، يَذُبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِإِلْهَامٍ مِنَ اللّهِ ، وَيُعْلِنُ الْحَقَّ، وَيُنَوِّرُهُ، وَيَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ، يُعَبِّرُ عَنِ الضُّعَفَاءِ، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِى الْأَبْصَارِ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللّهِ».1153.أنساب الأشراف (به نقل از غياث بن ابراهيم ، در يادكردِ خطبه عثم) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ؛ وَعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ؛ وَعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ :«إِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الْخَلْقِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَرَجُلَيْنِ:

رَجُلٌ وَكَلَهُ اللّهُ إِلى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ، قَدْ لَهِجَ بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدى بِهِ فِى حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَّالُ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.

وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلاً فِى جُهَّالِ النَّاسِ، عَانٍ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِماً، وَلَمْ يَغْنَ فِيهِ يَوْماً سَالِماً، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتّى إِذَا ارْتَوى مِنْ آجِنٍ وَاكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِياً ضَامِناً لِتَخْلِيصِ مَا الْتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ، وَإِنْ خَالَفَ قَاضِياً سَبَقَهُ، لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُضَ حُكْمَهُ مَنْ يَأْتِى بَعْدَهُ، كَفِعْلِهِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ، وَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ الْمُعْضِلَاتِ، هَيَّأَ لَهَا حَشْواً مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِى مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ ، لَا يَدْرِى أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِى شَىْءٍ مِمَّا أَنْكَرَ، وَلَا يَرى أَنَّ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَباً،إِنْ قَاسَ شَيْئاً بِشَىْءٍ، لَمْ يُكَذِّبْ نَظَرَهُ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ، اكْتَتَمَ بِهِ؛ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ؛ لِكَىْ لَا يُقَالَ لَهُ: لَا يَعْلَمُ، ثُمَّ جَسَرَ فَقَضى، فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتٍ، رَكَّابُ شُبُهَاتٍ، خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ، لَا يَعْتَذِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ؛ فَيَسْلَمَ، وَلَا يَعَضُّ فِى الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ؛ فَيَغْنَمَ، يَذْرِى الرِّوَايَاتِ ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ، تَبْكِى مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، وَتَصْرُخُ مِنْهُ الدِّمَاءُ ، يُسْتَحَلُّ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَيُحَرَّمُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَلَالُ، لَا مَلِىءٌ بِإِصْدَارِ مَا عَلَيْهِ وَرَدَ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطَ مِنِ ادِّعَائِهِ عِلْمَ الْحَقِّ» . .

1152.تاریخ الیعقوبی :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهْب، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که در نزد هر بدعتی که بعد از من می باشد و اراده می شود که به آن، با ایمان مکر و حیله شود، یاوری است از اهل بیت من، که گماشته است بر ایمان و از این دفع می نماید آنچه را که بد باشد و به الهام و افهام خدا، سخن می گوید و حق را آشکار می کند و آن را روشن می سازد و مکر و حیله مکاران را رد می کند و از جانب ضعیفان بیان می کند. پس پند گیرید ای صاحبان دیده ها، و بر خدا توکل کنید».1154.الطبقات الکبری عن المُطّلب بن عبد اللّه بن حنطبمحمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش و علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مَسعده بن صَدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند و علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده از ابن محبوب که آن را مرفوع ساخته از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود:«از جمله دشمن ترین خلق به سوی خدای عزّوجلّ دو مردند: یکی مردی که خدا او را به خود واگذاشته (و امور او را به اصلاح نمی آورد)، و آن مرد، از راه راست میل کرده (و سرگردان است) و سخنی که بدعت باشد، پرده دلش را شکافته و به درون آن، جا گرفته (یا به واسطه دوستی آن، دل سوخته و شیفته و بیمار شده است. و این، کنایه است از شدت محبت است). و حریص شده به روزه داشتن و نماز کردن و چنین کسی، فتنه و آزمایشی است از برای آن که به واسطه او در فتنه افتاده و گمراه است از طریقه هدایت آن که پیش از او بوده، و گمراه کننده کسی است که به او اقتدا کند، و در این بدعت، او را پیروی نماید؛ خواه در وقت زندگی او باشد و خواه بعد از مرگ او. و گناهان غیر خود که او را در این بدعت تبعیت کرده اند، بر خواهد داشت. و خود، به گناه خود در گرو است که نمی تواند خود را باز رهاند .

و دیگر مردی است که جهل را از مواضع مختلف فراهم آورده است در میان مردمان جاهل و اهتمام دارد به تاریکی های فتنه و آنها که در صورت به آدمیان شباهت دارند، و در حقیقت انسان نیستند، او را عالم می نامند و در این شغل، روزی درنگ نکرده که سالم باشد، و در هر روز، هر کسی را پیشی می گیرد به سوی جهالات و بسیار تحصیل می کند آنچه را که هر چه کم باشد، از آن، بهتر است از آنچه بسیار باشد تا چون سیراب شود از آب

گندیده بد بو (یعنی جهالات را جمع کند آن قدر که به اعتقاد خودْ آن را کافی داند و شکمش چنان پر شود که بر آید از آنچه نفع و فایده نداشته باشد). در میان مردمان بنشیند و قاضی باشد (که در میان ایشان حکم کند) و در موضع اشتباه آنچه بر غیر او مشتبه است، خلاصه آن را بگیرد (و چیزی بگوید که مورد بحث نگردد) و اگر با قاضیی که بر او پیشی گرفته، مخالفت ورزد، ایمن نباشد از آن که کسی که بعد از آن می آید حکم او را زند، چنان که او با کسی پیش از او بوده، چنین نموده، و اگر یکی از مسایل مشکله (که فهمیدن آن دشوار باشد) بر او فرود آید، رأی در میان افتاده بی مصرف خویش را از برای آن آماده باشد، و درهم بافد، بعد از آن، به آن قطع کند و جزم به هم رساند.

پس چنین کسی، از شک و آشفتگی و آمیزش شبهه ها، در مثل تار عنکبوت است (که به اندک چیزی نیست و نابود می شود)، نمی داند درست گفته یا خطا کرده است. و علم را در غیرآنچه می داند نمی پندارد (و یا آن را علم نمی شمارد و اعتقاد نمی کند که از پس آنچه در آن رسیده راهی باشد)، و چنان می داند که به اعلا درجه علم رسیده، و اگر چیزی را به چیزی قیاس کند، نظر و فکر خویش را تکذیب نکند و آن را باور دارد. و اگر امر بر او مشکل باشد، آن را بپوشاند و پنهان کند به جهت جهل خود که خود می داند و می داند که نمی داند تا آن که در باره او نگویند که نمی داند. بعد از آن جرأت می نماید و حکم می کند در میان مردمان. پس او کلید پوشیده ها و تاریکی ها و مشکلات است (که بسیار مشکلات به واسطه او به ظهور رسد) و بر شبهه ها بسیار سوار شود (به آن که آنها را مرتکب گردد)، و خود را در جهالت ها افکند و هیچ پروا نکند و دست و پا ببازالاند، (1) و عذر نخواهد از آنچه نمی داند تا سالم باشد، و دندان نزند به دندان برنده تا غنیمت یابد (و این، مثل است از برای آن که علم را درست ندانسته و آن را محکم نساخته است). روایت ها را پراکنده می کند؛ چون پراکندن کردن باد گیاه خشک را (که آن از زمین بر می کند و به هر سو می برد. یا روایت ها را به هم می بافد؛ چنان که باد گیاه را به هم می پیچد. و اول اظهر است). و میراث ها از تقسیم او می گریند، و خون ها از دست او فریاد و فغان می کنند، و فرج حرام را به حکم خویش حلال می گرداند، و فرج حلال را به حکم خویش حرام می کند. نه مردی است استوار که تواند آنچه که بر او وارد می شود، باز گرداند (به این که آنچه از او می پرسند جواب گوید). نه سزاوار چیزی که به سبب آن، پیش دستی نموده، یا به واسطه آن مردم او را مدح کرده اند از آنچه ادعا نموده که علم حق را نمی داند».

.

1- . باز کند و بگشاید.

ص: 202

. .

ص: 203

. .

1153.أنساب الأشراف عن غياث بن إبراهيم (فى ذِكرِ خُطبَهِ عُثمانَ فى أوَّلِ خِلافَتِهِ) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِى شَيْبَةَ الْخُرَاسَانِيِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَايِيسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِيسِ، فَلَمْ تَزِدْهُمُ الْمَقَايِيسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَا بُعْداً، وَإِنَّ دِينَ اللّه ِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَايِيسِ».1152.تاريخ اليعقوبى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ وَأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليهماالسلام، قَالَا:«كُلُّ بِدْعَهٍ ضَلَالَهٌ، وَكُلُّ ضَلَالَهٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ».1151.السنن الكبرى (به نقل از عبد اللّه بن عبيد بن عمير) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ، فُقِّهْنَا فِى الدِّينِ، وَأَغْنَانَا اللّه ُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ، حَتّى أَنَّ الْجَمَاعَهَ مِنَّا لَتَكُونُ فِى الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَهُ وَيَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللّه ُ عَلَيْنَا بِكُمْ، فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّىْءُ لَمْ يَأتِنَا فِيهِ عَنْكَ وَلَا عَنْ آبَائِكَ شَىْءٌ، فَنَظَرْنَا إِلى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا، وَأَوْفَقِ الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ، فَنَأْخُذُ بِهِ؟

فَقَالَ: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، فِى ذلِكَ وَاللّه ِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «لَعَنَ اللّه ُ أَبَا حَنِيفَهَ؛ كَانَ يَقُولُ : قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَاللّه ِ، مَا أَرَدْتُ إِلَا أَنْ يُرَخِّصَ لِى فِى الْقِيَاسِ.1151.السنن الكبرى عن عبد اللّه بن عُبَيد بن عُمَير :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ رَفَعَهُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام : بِمَا أُوَحِّدُ اللّه َ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: «يَا يُونُسُ، لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعاً، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ضَلَّ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللّه ِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ».1150.أنساب الأشراف (درباره وليد بن عُقْبه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنَّاطِ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : تَرِدُ عَلَيْنَا أَشْيَاءُ لَيْسَ نَعْرِفُهَا فِى كِتَابِ اللّه ِ، وَلَا سُنَّهٍ فَنَنْظُرُ فِيهَا؟

فَقَالَ: «لَا، أَمَا إِنَّكَ إِنْ أَصَبْتَ، لَمْ تُؤْجَرْ؛ وَإِنْ أَخْطَأْتَ، كَذَبْتَ عَلَى اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ». .

1150.أنساب الأشراف (فِی الوَلیدِ بنِ عُقبَهَ) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابو شیبه خراسانی، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که صاحبان قیاس ها، علم را به قیاس ها طلب کردند. پس آن قیاس ها ایشان را نیفزود، مگر دوری از حق. به درستی که به قیاس ها، به دین خدا نمی توان رسید».1149.أنساب الأشراف (به نقل از مسروق ، درباره ولید بن عقبه) علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلامکه فرمودند:«هر بدعتی ضلالت و گمراهی، و هر ضلالتی راهش به سوی آتش جهنم است».1149.أنساب الأشراف عن مسروق (فی الوَلیدِ بنِ عُقبَهَ) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در دین فقیه و دانا شدیم و خدا ما را به واسطه شما از مردمان بی نیاز گردانید، تا آن که گروهی از ما در مجلسی می باشند و آنچه مردم از صاحب خویش می پرسند از مسأله و جواب آن، در نزد او حاضر است، ولیکن در هر چیزی وارد می شود که در باب آن از تو و پدران تو چیزی به ما نرسیده، پس نظر می کنیم به سوی نیکوتر از آنچه در نزد ما حاضر باشد، و موافقش به آنچه از جانب شما به ما رسیده، بیشتر باشد، آن را می گیریم و به آن عمل می نماییم. حضرت فرمود که:«دور است، دور، آنچه می کنید از قیاس کردن. ای پسر حکیم، به خدا سوگند، در این باب هلاک شد هر که هلاک شد». حضرت بعد از آن فرمود که: «خدا ابو حنیفه [را] لعنت کند که می گفت که: علی گفت و من گفتم».

محمد بن حکیم راوی به هشام گفت: به خدا سوگند، اراده نداشتم مگر آن که آن حضرت مرا رخصت دهد در قیاس کردن.1148.مروج الذهب :محمد بن ابی عبداللّه روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از یونس بن عبدالرحمان که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: [به چه] خدا را به یگانگی بپرستم؟ فرمود که:«ای یونس، البته صاحب بدعت مباش، که هر که برای خود در دین نظر کند، هلاک گردد، و هر که اهل بیت پیغمبر خود را واگذارد، گمراه می شود. و هر که کتاب خدا و فرموده پیغمبر او را ترک کند، کافر شود».1148.مروج الذهب :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از وشّاء، از مثنّی حنّاط، از ابوبصیر روایت

کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیزی بر ما وارد می شود که حکم آنها را در قرآن و حدیث نمی بینیم و نمی شناسیم. پس در آنها نظر می کنیم (یعنی به قیاس). حضرت فرمود که:«چنین مکن؛ زیرا که اگر به صواب برسی، و درست بگویی، مزدی نیابی و اگر خطا کنی، بر خدای عزّوجلّ دروغ گفته باشی» (احتمال دارد که مراد ابوبصیر از نظر، نظر در کتاب و خبر و استنباط باشد، و بی مزدی، به جهت تقصیر یا کوتاهی در تتبع باشد. و اول اظهر است). .

1147.الاستيعاب :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ ِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ ِ صلى الله عليه و آله : كُلُّ بِدْعَهٍ ضَلَالَهٌ، وَكُلُّ ضَلَالَهٍ فِى النَّارِ».1146.أنساب الأشراف :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّهُ ، إِنَّا نَجْتَمِعُ فَنَتَذَاكَرُ مَا عِنْدَنَا، فَلَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَىْءٌ إِلَا وَعِنْدَنَا فِيهِ شَىْءٌ مُسَطَّرٌ، وَذلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللّهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ، ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا الشَّىْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ عِنْدَنَا فِيهِ شَىْءٌ، فَيَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلى بَعْضٍ وَعِنْدَنَا مَا يُشْبِهُهُ ، فَنَقِيسُ عَلى أَحْسَنِهِ؟

فَقَالَ: «وَمَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ؟ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاسِ».

ثُمَّ قَالَ: «إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ، فَقُولُوا بِهِ، وَإِنْ جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ، فَهَا» وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلى فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «لَعَنَ اللّهُ أَبَا حَنِيفَهَ؛ كَانَ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ أَنَا، وَقَالَتِ الصَّحَابَهُ وَقُلْتُ» ثُمَّ قَالَ: «أَ كُنْتَ تَجْلِسُ إِلَيْهِ؟» فَقُلْتُ: لَا، وَلكِنْ هذَا كَلَامُهُ.

فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّهُ ، أَتى رَسُولُ اللّهِ ِ صلى الله عليه و آله النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِى عَهْدِهِ؟ فقَالَ: «نَعَمْ، وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ».

فَقُلْتُ: فَضَاعَ مِنْ ذلِكَ شَىْءٌ؟ فَقَالَ: «لَا، هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ». .

1147.الاستیعاب :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عمر بن ابان کلبی، از عبدالرحیم قصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام . آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی در آتش است».1146.أنساب الأشراف :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس بن عبدالرحمان، از سَماعه بن مهران، از ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که گفت: گفتم که: خدا تو را به اصلاح آورد. به درستی که ما جمع می شویم و آنچه را که در نزد ما است، با یکدیگر یاد می نماییم. پس چیزی بر ما وارد نمی شود، مگر آن که در نزد ما در باب آن چیزی هست که نوشته شده است، و این از جمله آنها است که خدا بر ما به آن، انعام فرموده به واسطه شما. بعد از آن مسأله جزیی بر ما وارد می شود که در باب آن، چیزی در نزد ما نیست. پس بعضی از ما در بعضی می نگرد و در نزد ما چیزی هست که به آن، شباهت دارد. آیا جایز است که بر نیکوتر آن قیاس کنیم؟ حضرت فرمود که:«شما را به قیاس چه کار؟ جز این نیست که هلاک شد هر که پیش از شما هلاک شد به واسطه قیاس».

بعد از آن فرمود که: «هر گاه بیاید شما را آنچه می دانید، آن را بگویید و اگر وارد شود بر شما آنچه را که نمی دانید، پس بگیرید». و دست خویش را برداشت به سوی دهان مبارکش (یعنی آن را از دهان ما بگیرید و از ما بشنوید، یا ساکت باشید). بعد از آن فرمود که: به اندازه یک سطر افتادگی دارد . اگر در نسخه نیست با اورد کروشه اضافه شود . «خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت : علی چنین گفته و من چنین می گویم . صاحبه چنین گفته اند و من هم چنین می گویم» . آن گاه می فرمود : «آیا با او می نشینی؟» عرض کردم که: نه، ولیکن این سخن اوست. بعد از آن عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای مردم آورد آنچه را که به آن اکتفا کنند در زمان؟ آن حضرت فرمود: «بلی، نیز آورد آنچه را که مردم به سوی آن محتاجند تا روز قیامت». عرض کردم که: پس چیزی از آن تلف شد؟ فرمود: «چیزی از آن تلف نشد، ولیکن در نزد اهل آن است» (که حضرات معصومین اند سلام اللّه علیهم اجمعین). .

1145.مروج الذهب :عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ أَبِی شَيْبَةَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ : «ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَهِ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَخَطِّ عَلِیٍّ علیه السلام بِيَدِهِ إِنَّ الْجَامِعَهَ لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَاماً، فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ، فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ إِلَا بُعْداً؛ إِنَّ دِينَ اللّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ».1144.الأغانی (به نقل از حسن) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيی، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ السُّنَّهَ لَا تُقَاسُ، أَ لَا تَرَی أَنَّ الْمَرْأَهَ تَقْضِی صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِی صَلَاتَهَا؟ يَا أَبَانُ، إِنَّ السُّنَّهَ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَ الدِّينُ».1143.شرح نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام عَنِ الْقِيَاسِ، فَقَالَ: «مَا لَكُمْ وَالْقِيَاسَ؟ إِنَّ اللّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ».1145.مروج الذهب :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، قَالَ :حَدَّثَنِی جَعْفَرٌ، عَنْ أَبِيهِ علیهماالسلام ، «أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام قَالَ: مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِيَاسِ، لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِی الْتِبَاسٍ، وَمَنْ دَانَ اللّهَ بِالرَّأْيِ، لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِی ارْتِمَاسٍ» قَالَ:

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «مَنْ أَفْتَی النَّاسَ بِرَأْيِهِ، فَقَدْ دَانَ اللّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ اللّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، فَقَدْ ضَادَّ اللّهَ ؛ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ».1144.الأغانی عن الحسن :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ إِبْلِيسَ قَاسَ نَفْسَهُ بِآدَمَ، فَقَالَ: «خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ، فَلَوْ قَاسَ الْجَوْهَرَ الَّذِی خَلَقَ اللّهُ مِنْهُ آدَمَ بِالنَّارِ، كَانَ ذلِكَ أَكْثَرَ نُوراً وَضِيَاءً مِنَ النَّارِ». .

1143.شرح نهج البلاغه :از او، از محمد، از یونس، از ابان، از ابو شیبه روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«قیاس ابن شُبرُمه، در نزد جامعه ضایع و نابود است. و آن، کتابی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بر فرموده و علی علیه السلام ، به دست خویش نوشته است. به درستی که جامعه، سخنی را از برای کسی نگذاشته است و علم حلال و حرام خدا همه در آن است. صاحبان قیاس به واسطه قیاس، علم را طلب کردند، پس از حق، بیشتر دور شدند و به واسطه قیاس، به دین خدا نمی توان رسید».1142.تاریخ الطبری (از نامه ای که به فرمان معتضد عبّاسی درباره بنی) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجّاج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«به درستی که سنت را قیاس نمی توان کرد. آیا نمی بینی که زن هر گاه روزه خود را خورد، قضا می کند و نمازی را که به جا نیاورده (یعنی در ایام حیض) قضا نمی کند. ای ابان، به درستی که سنت، هر گاه قیاس شود، محو و باطل گردد».1141.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی که گفت: از ابوالحسن امام موسی علیه السلام از قیاس سؤال نمودم. فرمود:«شما را با قیاس چه کار؟ به درستی که خدا را نمی توان پرسید که چگونه حلال کرده و چگونه حرام کرده است؟».1140.البدایه و النهایه :علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مَسعده بن صَدقه روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که علی علیه السلام فرمود:«هر که خود را از برای قیاس و عمل به آن نصب نماید، همیشه در دنیا در اشتباه و آشتفتگی خواهد بود. و هر که خدا را عبادت کند از برای خود، همیشه در مدت عمر، خود در باطل غوطه خواهد خورد». و فرمود که: «حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که مردم را فتوا دهد برای خود، خدا را پرستش نموده به چیزی که نمی داند، با خدا دشمنی و مخالفت ورزیده، از آنجا که حلال و حرام قرار داده، در چیزی که نمی داند».1139.أنساب الأشراف :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن میّاح، از پدرش، ازامام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«به درستی که شیطان، خود را به آدم قیاس کرد. پس گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ و مِن طِینٍ » (1) ، یعنی: «آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل». پس اگر جوهری که خدا آدم را از آن آفرید (و آن

نور عقلانی است که در آدم بود)، به آتش قیاس می نمود، نور و روشنی آن، از آتش بیشتر بود» (چه، به آن ظاهر می شود آنچه به آتش ظاهر نمی شود، چون معقولات. و در محسوسات، هر دو شریکند که آنچه به آن ظاهر شده از این نیز هویدا می گردد). .

1- . اعراف، 12.

1142.تاريخ الطبرى (فِى الكِتابِ الَّذى كُتِبَ بِأَمرِ المُعتَضِد ل) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، فَقَالَ: «حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِىءُ غَيْرُهُ».

وَقَالَ: «قَالَ عَلِىٌّ عليه السلام : مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَهً إِلَا تَرَكَ بِهَا سُنَّهً».1141.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ الْعَقِيلِىِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّه ِ الْقُرَشِىِّ، قَالَ :دَخَلَ أَبُو حَنِيفَهَ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ: «يَا أَبَا حَنِيفَهَ، بَلَغَنِى أَنَّكَ تَقِيسُ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «لا تَقِسْ؛ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ: «خَلَقْتَنِى مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ، وَلَوْ قَاسَ نُورِيَّهَ آدَمَ بِنُورِيَّهِ النَّارِ، عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ، وَصَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الاخَرِ».1140.البدايه والنهايه :عَلِىٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ قُتَيْبَهَ، قَالَ :سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنْ مَسْأَلَهٍ، فَأَجَابَهُ فِيهَا، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَ رَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا، مَا كَانَ يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا؟

فَقَالَ لَهُ: «مَهْ، مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَىْءٍ، فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللّه ِ صلى الله عليه و آله ، لَسْنَا مِنْ «أَ رَأَيْتَ» فِى شَىْءٍ». .

1139.أنساب الأشراف :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس، از حریز، از زراره روایت است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام از حلال و حرام سؤال کردم، فرمود که:«حلال محمد، همیشه حلال است تا روز قیامت و حرام او، حرام است تا روز قیامت که غیر آن نمی باشد. و شریعتی غیر آن نمی آورد».

و فرمود که: «علی علیه السلام فرمود که: هیچ کس بدعتی را اختراع نکرد، مگر آن که سنتی را ترک کرد».1138.أنساب الأشراف :علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبداللّه عقیلی، از عیسی بن عبداللّه قُرشی، روایت کرده است که گفت: ابوحنیفه بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت فرمود که:«خبر به من رسیده که تو قیاس می کنی». عرض کرد که: بلی. فرمود که: «قیاس مکن؛ زیرا که اول کسی که قیاس نمود، شیطان بود. در هنگامی که گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ و مِن طِینٍ » ، پس قیاس نمود آنچه را که در میانه آتش و گل بود. و اگر نورانی بودنِ آدم را به نور آتش قیاس می کرد، زیادتی آنچه در میانه این دو نور است، صفا و پاکی و بی غشّی یکی از این دو را برابر دیگری می شناخت».1137.مروج الذهب :علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از قُتیبه روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام از مسأله ای سؤال نمود، پس آن حضرت او را در آن مسأله جواب فرمود. آن مرد عرض کرد که: مرا خبر ده که اگر چنین و چنین باشد، رأی تو در این مسأله چه خواهد بود؟ حضرت فرمود که:«بس کن، آنچه تو را به آن جواب دهم در باب آنچه می پرسی و هر چه بگویم همان جواب از رسول خدا است صلی الله علیه و آله . و دأب ما این نیست که به رأی عمل کنیم، تا کسی از ما بپرسد که رأی شما در این مسأله چیست». .

1138.أنساب الأشراف :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلاً، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّه ِ وَلِيجَةً، فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِيجَةٍ وَبِدْعَةٍ وَشُبْهَةٍ مُنْقَطِعٌ، إِلَا مَا أَثْبَتَهُ الْقُرْآنُ».20 بَابُ الرَّدِّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، وَأَنَّهُ لَيْسَ شَیْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَا وَ قَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّهٌ1136.إرشاد القلوب (به نقل از حذيفه بن يمان) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّه َ تَبَارَكَ وَتَعَالى أَنْزَلَ فِى الْقُرْآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَیْءٍ، حَتّى وَاللّه ِ ، مَا تَرَكَ اللّه ُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هذَا أُنْزِلَ فِى الْقُرْآنِ إِلَا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللّه ُ فِيهِ».1135.تاريخ المدينه (به نقل از مدائنى) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللّه َ تَبَارَكَ وَتَعَالى لَمْ يَدَعْ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّهُ إِلَا أَنْزَلَهُ فِى كِتَابِهِ، وَبَيَّنَهُ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه و آله ، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَیْءٍ حَدّاً، وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلاً يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ عَلى مَنْ تَعَدّى ذلِكَ الْحَدَّ حَدّاً».1134.الآثار (به نقل از ابو حنيفه) عَلِىٌّ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام يَقُولُ: «مَا خَلَقَ اللّه ُ حَلَالاً وَلَا حَرَاماً إِلَا وَلَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ، فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ، فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ ، وَمَا كَانَ مِنَ الدَّارِ، فَهُوَ مِنَ الدَّارِ حَتّى أَرْشِ الْخَدْشِ فَمَا سِوَاهُ، وَالْجَلْدَهِ وَنِصْفِ الْجَلْدَهِ». .

20. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این که چیزی

1136.إرشاد القلوب عن حُذَیفَه بن الیَمانِ :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، به طور مرسل که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود:«فرا مگیرید به غیر از خدا دوست نهانی را که با وی افشای رازها کنید، تا با این سبب مؤمن باشید؛ زیرا که پیوند و نسب (یعنی نژاد و باز خواندن کسی به کسی چون فلان پسر فلان) و هر خویشی و دوستی و بدعت و شبهه بریده شده است، مگر آنچه قرآن آن راثابت گرداند».20. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این که چیزی نیست از حلال و حرام و همه آنچه مردم به سوی آن محتاجند، مگر آن که کتاب و یا سنتی در باب آن وارد شده است1134.الآثار عن أبی حنیفه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«به درستی که خدا تبارک و تعالی در قرآن، بیان هر چیزی را فرو فرستاد، تا آن که به خدا سوگند که خدا وانگذاشت چیزی را که بندگان به سوی آن احتیاج دارند، مگر آن که آن را در قرآن فرو فرستاد تا آن که بنده نتواند که بگوید که: اگر این بود، در قرآن فرو فرستاده می شد».1133.أنساب الأشراف (به نقل از هشام کلبی ، از پدرش) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن مُنذر، از عمر بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:«به درستی که خدای تبارک و تعالی، وانگذاشت چیزی را که امت پیغمبر به سوی آن محتاج باشند، مگر این که آن را در کتاب خویش فرو فرستاد و آن را از برای رسولش بیان فرمود. و از برای هر چیزی حد و اندازه قرار داد و بر آن دلیلی قرار داد که بر آن دلالت کند. و بر هر کس که از آن اندازه، به در رود، عقوبتی قرار داد».1133.أنساب الأشراف عن هشام الکلبی عن أبیه :علی، از محمد، از یونس، از ابان، از سلیمان بن هارون روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:«خدا، حلال و حرامی را نیافرید، مگر این که آن را حدی است چون حد خانه. پس آنچه از راه باشد، از راه است که به خانه مدخلیتی ندارد و آنچه از خانه است، که به راه مدخلیتی ندارد. (1) و هر چیزی را حدی است، حتی دیه خراش. و آنچه غیر آن باشد؛ یک تازیانه زدن و نصف تازیانه زدن».

.

1- . حد، چیزی است که فاصل باشد میان دو چیز و مانع آنها باشد از رسیدن به یکدیگر. (مترجم)

1132.العقد الفريد :عَلِیٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ: «مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَا وَفِیهِ کِتَابٌ أَوْ سُنَّهٌ».1131.تاریخ الیعقوبی :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «إِذَا حَدَّثْتُکُمْ بِشَیْءٍ، فَاسْأَلُونِی مِنْ کِتَابِ اللّهِ». ثُمَّ قَالَ فِی بَعْضِ حَدِیثِهِ: «إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله نَهی عَنِ الْقِیلِ وَالْقَالِ ، وَفَسَادِ الْمَالِ، وَکَثْرَهِ السُّؤَالِ» فَقِیلَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ، أَیْنَ هذَا مِنْ کِتَابِ اللّهِ؟ قَالَ: «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ: «لَا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النّاسِ» وَقَالَ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوَالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللّهُ لَکُمْ قِیاماً» وَقَالَ: «لاتَسْئَلُواعَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ» ». .

1130.مروج الذهب :علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«هیچ چیز نیست مگر این که در باب آن، حکمی است در کتاب خدا، یا سنت پیغمبر».1132.العقد الفرید :علی بن ابراهیم، از یونس، از حمّاد، از عبداللّه بن سِنان، از ابی الجارود روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«هر گاه شما را به چیزی خبر دهم، مرا سؤال کنید از کتاب خدا» (یعنی بپرسید که کدام آیه به این دلالت دارد). بعد از آن، در بعضی از حدیث خویش فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از قیل و قال و گفتار بسیار با کثرت جواب و سؤال (یا سخنان بیهوده که به کار نیاید)، و از فاسد نمودن مال به ترک اصلاح آن (یا صرف کردن آن در غیر مصرف)، و از بسیاری سؤال». به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول اللّه ، این در چه موضع از کتاب خدا مذکور است؟ فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید: «لَا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (1) ، یعنی: «هیچ خوبی نیست در بسیاری از راز ایشان، مگر راز آن که امر کند به صدقه دادن و یا هر چه در شرع حسن و مستحسن باشد، یا به اصلاح کردن در میان مردم به رفع کدورت از دل های ایشان و الفت دادن ایشان به یکدیگر» (بنا بر بعضی احتمالات که در آیه می رود).

و فرموده است: «وَلَا تُؤْتُواْ السُّفَهَآءَ أَمْوَ لَكُمُ الَّتِى جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا» (2) ، یعنی: «مدهید به سفیهان و کم خردان مال های خویش را و مال های ایشان را که در تحت تصرف شما است و بر آن تسلط دارید. ای اولیای ایشان، آن مال ها که خدا آنها را از برای شما سبب قیام معیشت و رابطه مقام امور دین قرار داده» (یا مال ها که از جنس چیزی است که خدا آن را چنین قرار داده؛ چه ایشان به جهت سفاهت، ضبط آن نکنند و آن را تلف گردانند و شما، یا خود را بی چیز گردانند. بنا بر هر دو تفسیر که در آیه ذکر شده است).

و فرموده است: «لَا تَسْئَلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ» (3) ، یعنی: مپرسید از چیزی چند که اگر آشکار شود از برای شما (یعنی جواب آنها) شما را ناخوش دارد و اندوهناک سازد» (چه کثرت سؤال، لازم دارد جوابی را که موجب اندوه این کس باشد، یا به حسب دنیا یا به حسب آخرت). .

1- . نساء، 114.
2- . نساء، 5.
3- . مائده، 101.

1131.تاريخ اليعقوبى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَا وَلَهُ أَصْلٌ فِى كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ».1130.مروج الذهب :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى أَرْسَلَ إِلَيْكُمُ الرَّسُولَ صلى الله عليه و آله ، وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ أُمِّيُّونَ عَنِ الْكِتَابِ وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَعَنِ الرَّسُولِ وَمَنْ أَرْسَلَهُ عَلى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ، وَاعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَهِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ، وَعَمًى عَنِ الْحَقِّ، وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ، وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ، وَتَلَظٍّ مِنَ الْحُرُوبِ عَلى حِينِ اصْفِرَارٍ مِنْ رِيَاضِ جَنَّاتِ الدُّنْيَا، وَيُبْسٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، وَانْتِثَارٍ مِنْ وَرَقِهَا ، وَيَأْسٍ مِنْ ثَمَرِهَا، وَاغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْهُدى، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدى، فَالدُّنْيَا مُتَجَهِّمَةٌ فِى وُجُوهِ أَهْلِهَا مُكْفَهِرَّةٌ، مُدْبِرَةٌ غَيْرُ مُقْبِلَةٍ، ثَمَرَتُهَا الْفِتْنَهُ، وَطَعَامُهَا الْجِيفَهُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ ، وَدِثَارُهَا السَّيْفُ، مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ، وَقَدْ أَعْمَتْ عُيُونُ أَهْلِهَا، وَأَظْلَمَتْ عَلَيْهَا أَيَّامُهَا، قَدْ قَطَعُوا أَرْحَامَهُمْ، وَسَفَكُوا دِمَاءَهُمْ، وَدَفَنُوا فِى التُّرَابِ الْمَوْؤُودَهَ بَيْنَهُمْ مِنْ أَوْلَادِهِمْ، يَجْتَازُ دُونَهُمْ طِيبُ الْعَيْشِ وَرَفَاهِيَهُ خُفُوضِ الدُّنْيَا، لَا يَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ ثَوَاباً، وَلَا يَخَافُونَ وَاللّٰهِ مِنْهُ عِقَاباً، حَيُّهُمْ أَعْمى نَجِسٌ، وَمَيِّتُهُمْ فِى النَّارِ مُبْلِسٌ، فَجَاءَهُمْ بِنُسْخَهِ مَا فِى الصُّحُفِ الْأُولى، وَتَصْدِيقِ الَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ، وَتَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ، ذلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ؛ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضى وَعِلْمَ مَا يَأْتِى إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ، وَحُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ، وَبَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، فَلَوْ سَأَلْتُمُونِى عَنْهُ، لَعَلَّمْتُكُمْ». .

1129.أنساب الأشراف (به نقل از زُهْری) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فَضّال، از ثعلبه بن میمون، از آن که او را حدیث کرده، از مُعلّی بن خُنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«هیچ امری نیست که دو نفر در آن با هم مخالفت کنند، مگر آن که آن را اصلی است در کتاب خدای عزّوجلّ، ولیکن عقل های مردان به آن نمی رسد».1128.تاریخ الطبری (به نقل از عثمان) محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش، از هارون بن مسلم، از مَسعده بن صَدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ای گروه مردمان، به درستی که خدای تبارک و تعالی رسول خویش را به سوی شما فرستاد و کتاب خود را به سوی فرود آورده و از آن رسول و کسی که او را فرستاده در هنگامی رسولان و پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده و امت ها در طول خفتن و غفلت بودند و جهل انبساطی داشت و فتنه پیش آمده بود، و آنچه محکم در هم بافته بود، از هم باز شده و همه از دیدن حق کور و نابینا بودند، و ستم کاران از راه به در رفته بودند، و دین باطل شده و اثر آن بر طرف گردیده بود، و آتش جنگ ها زبانه می کشید، و در هنگامی که مرغزار و بوستان و باغ های دنیا زرد گردیده و شاخ های درختان آن خشکیده و برگ های آن پراکنده شده بود، از میوه های آنها نومید بودند، و آب آنها به زمین فرو رفته و نشان های هدایت مندرس و کهنه گردیده، و نشان های هلاکت ظاهر گشته بود، در دنیا در آمده بود با ناخوشی تمام و در روی اهل خویش ترش و ابرو درهم کشیده و پشت نموده بود و به کسی رو نمی آورد.

ثمره آن، فتنه و طعام آن، مردار بود و جامه ای که در زیر می پوشید، ترس بود و جامه ای که در بالا پوشیده بود، شمشیر بود. شما پراکنده شده بودید به پراکندگی و دنیا چشم های اهل خویش را کور گردانیده و روزهای آن پریشان و تیره و تار کرده بود. رحم های خویش را قطع کرده بودند و خون های یکدیگر را ریخته بودند و در خاک پنهان کرده بودند. از فرزندان خود دختران را که ایشان را زنده در گور کردند (این فعل در میان ایشان متعارف بود) و خوشی زندگانی و رفاهیت که راحت و فراغت های دنیاست، در نزد ایشان بر گزیده و مختار بود (به این جهت، این فعل قبیح را به عمل می آوردند، چون چنین دانستند که مطلوب ایشان از این، به

عمل می آید)، و از خدا امید ثوابی نداشتند. به خدا سوگند، که از او، ترس عقابی نه.

زنده ایشان کوری بود نا تمام و پژمرده و مرده ایشان در آتش جهنم غمناک و در هم شکسته، که پیغمبر، ایشان را کتابی آورد که آنچه در نامه ها و کتاب های پیشین بود، همه در آن است. مصدِق آن چیزی است که پیش از این بوده؛ از کتاب های خدا و موافق آنهاست در راستی و درستی، و بیان کننده حلال است از گمان حرام. و آن کتاب، همین قرآن است. پس از آن، در خواهید که سخن گوید و هرگز برای شما سخن نخواهد گفت. من شما را از جانب آن خبر می دهم. در آن است علم آنچه گذشته و علم به آنچه می آید، تا روز قیامت و حکم آنچه در میان شما است و بیان آنچه شما صبح کردید و در آن اختلاف دارید. پس اگر مرا از آن سؤال کنید، هر آینه شما را تعلیم می دهم». .

1127.أنساب الأشراف (به نقل از ابو مِخنَف) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَدْ وَلَدَنِى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَأَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللّهِ، وَفِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ، وَفِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ، وَخَبَرُ الْجَنَّهِ وَخَبَرُ النَّارِ، وَخَبَرُ مَا كَانَ وَخَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، أَعْلَمُ ذلِکَ كَمَا أَنْظُرُ إِلى كَفِّى، إِنَّ اللّهَ يَقُولُ : فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَىْءٍ».1129.أنساب الأشراف عن الزُّهرى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِىِّ بْنِ النَّعْمَانِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كِتَابُ اللّهِ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ، وَفَصْلُ مَا بَيْنَكُمْ، وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ».1128.تاريخ الطبرى عن عثمان :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ أَبِى الْمَغْرَاءِ، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: أَكُلُّ شَىْءٍ فِى كِتَابِ اللّهِ وَسُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ، أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ؟

قَالَ: «بَلْ كُلُّ شَىْءٍ فِى كِتَابِ اللّهِ وَسُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ». .

1127.أنساب الأشراف عن أبی مِخنَف (فی إسنادِهِ) محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبّار، از ابن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبدالأعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«من از رسول خدا متولد شده ام. من کتاب خدا را می دانم. در آن است ابتدای خلق و آفرینش موجودات، و کیفیت آن و آنچه خواهد بود، تا روز قیامت. در آن است خبر آسمان و زمین، و خبر بهشت و دوزخ و خبر آنچه خواهد بود. من همه این را می دانم؛ چنانچه به سوی کف دست خود نظر می کنم. به درستی که خدا می فرماید: وَ فیهِ تِبْیَان کُلِّ شَیْ ءٍ، یعنی: در قرآن، بیان هر چیزی هست» (مخفی نماند که در قرآن چنین کلامی نیست، لیکن در سوره نحل است که «وَ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْ ءٍ» (1) . پس مراد، حاصل است. و احتمال دارد که در قرآنی که در نزد اهل بیت علیهم السلام است، چنین لفظی بوده باشد) .

(2)1126.مسند ابن حنبل (به نقل از سالم بن ابی جعد) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نُعمان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«در کتاب خدا خبر آنچه پیش از شما بوده، موجود است و همچنین آنچه بعد از شما است و سخنی که جدا کننده میان حق و باطل باشد در آنچه در میانه شما است و ما همه آنها می دانیم».1125.العقد الفرید (به نقل از عبد اللّه بن سنان) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عَمیره، از ابوالمَغْراء، از سَماعه، از ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله موجود است، یا شما در آن برای خود سخن می گویید؟ فرمود که:«هر چیزی در کتاب خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله موجود است». .

1- . نحل، 89.

2- . این احتمال بعید و دور از حقیقت و واقعیت است. خداوند متعال دو کتاب نفرستاده، که یکی در نزد گروهی از مردم، و دیگری به صورت پنهانی در دست گروهی دیگر باشد. و فرض پنهان ماندن قرآن واقعی، خلاف منظور و هدف ارسال آخرین کتاب آسمانی است و با ختم نبوت سازگار نیست.

21 بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ1126.مسند ابن حنبل عن سالم بن أبى الجعد :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِى عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، قَالَ :قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنِّى سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادِ وَأَبِى ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، وَأَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللّهِ صلى الله عليه و آله غَيْرَ مَا فِى أَيْدِى النَّاسِ، ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ، وَرَأَيْتُ فِى أَيْدِى النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا، وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ، أَفَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُتَعَمِّدِينَ، وَيُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ؟

قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَىَّ، فَقَالَ: «قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ ، إِنَّ فِى أَيْدِى النَّاسِ حَقّاً وَبَاطِلاً، وَصِدْقاً وَكَذِباً، وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً، وَعَامّاً وَخَاصّاً، وَمُحْكَماً وَمُتَشَابِهاً، وَحِفْظاً وَوَهَماً، وَقَدْ كُذِبَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى عَهْدِهِ، حَتّى قَامَ خَطِيباً، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، قَدْ كَثُرَتْ عَلَىَّ الْكَذَّابَةُ ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَىَّ مُتَعَمِّداً، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَإِنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٍ مُنَافِقٍ يُظْهِرُ الْاءِيمَانَ، مُتَصَنِّعٍ بِالْاءِسْلَامِ، لَا يَتَأَثَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُتَعَمِّداً، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ، لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ، وَلكِنَّهُمْ قَالُوا: هذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَرَآهُ وَسَمِعَ مِنْهُ، وَأَخَذُوا عَنْهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ؛ وَقَدْ أَخْبَرَهُ اللّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ» ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلى أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ، وَحَمَلُوهُمْ عَلى رِقَابِ النَّاسِ، وَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَا مَنْ عَصَمَ اللّهُ ، فَهذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

وَرَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلى وَجْهِهِ وَوَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً، فَهُوَ فِى يَدِهِ، يَقُولُ بِهِ، وَيَعْمَلُ بِهِ ، وَيَرْوِيهِ، فَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ لَمْ يَقْبَلُوهُ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهِمَ لَرَفَضَهُ.

وَرَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهى عَنْ شَىْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

وَآخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، مُبْغِضٍ لِلْكَذِبِ؛ خَوْفاً مِنَ اللّهِ تَعَالى وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، لَمْ يَنْسَهُ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلى وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ، لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ، وَعَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ، فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمَنْسُوخَ، فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله مِثْلُ الْقُرْآنِ، نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ، وَخَاصٌّ وَعَامٌّ، وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ، قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: كَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ، وَقَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِى كِتَابِهِ: «ماآتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» فَيَشْتَبِهُ عَلى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنَى اللّهُ بِهِ وَرَسُولُهُ صلى الله عليه و آله ، وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّىْءِ فَيَفْهَمُ، وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَلَا يَسْتَفْهِمُهُ، حَتّى أَنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِىءَ الْأَعْرَابِىُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى يَسْمَعُوا.

وَقَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً، فَيُخْلِينِى فِيهَا، أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِى، فَرُبَّمَا كَانَ فِى بَيْتِى يَأْتِينِى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَكْثَرُ ذلِكَ فِى بَيْتِى، وَكُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ، أَخْلَانِى وَأَقَامَ عَنِّى نِسَاءَهُ، فَلَا يَبْقى عِنْدَهُ غَيْرِى، وَإِذَا أَتَانِى لِلْخَلْوَةِ مَعِى فِى مَنْزِلِى، لَمْ يُقِمْ عَنِّى فَاطِمَةَ وَلَا أَحَدا مِنْ بَنِىَّ، وَكُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِى، وَإِذَا سَكَتُّ عَنْهُ وَفَنِيَتْ مَسَائِلِى ابْتَدَأَنِى، فَمَا نَزَلَتْ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَا أَقْرَأَنِيهَا، وَأَمْلَاهَا عَلَىَّ، فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّى، وَعَلَّمَنِى تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا، وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا، وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا، وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا، وَدَعَا اللّهَ أَنْ يُعْطِيَنِى فَهْمَهَا وَحِفْظَهَا، فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللّهِ وَلا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَىَّ وَكَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللّهَ لِى بِمَا دَعَا، وَمَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللّهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ، وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْىٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ، وَلَا كِتَابِ مُنْزَلٍ عَلى أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَا عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ، فَلَمْ أَنْسَ حَرْفاً وَاحِداً، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلى صَدْرِى، وَدَعَا اللّهَ لِى أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِى عِلْماً وَفَهْماً وَحُكْماً وَنُوراً.

فَقُلْتُ: يَا نَبِىَّ اللّهِ، بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى ، مُنْذُ دَعَوْتَ اللّهَ لِى بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئاً، وَلَمْ يَفُتْنِى شَىْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ، أَفَتَتَخَوَّفُ عَلَىَّ النِّسْيَانَ فِيمَا بَعْدُ؟

فَقَالَ: لَا، لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْکَ النِّسْيَانَ وَالْجَهْلَ». .

21. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است

21. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است1124.أنساب الأشراف عن أبی مِخنَف :علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیّاش، از سلیمان بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم که: من شنیدم از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند را که از پیغمبر روایت کردند غیر از آنچه در دست مردم است، بعد از آن، از تو شنیدم که تصدیق فرمودی آنچه را که من از ایشان شنیده بودم و از تفسیر قرآن و احادیثی که از پیغمبر مروی است بسیار چیزها در دست مردم دیدم که شما با ایشان در آنها مخالفت دارید. و چنان می دانید که همه آنها باطل است. آیا مردم را چنین می دانی که از روی عمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می گویند و قرآن را به رأی خود تفسیر می کنند؟

سلیم می گوید که: آن حضرت رو به من کرد و فرمود:«سؤال کردی، پس جواب آن را بفهم. به درستی که حق و باطل و راست و دروغ، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و محکم ومتشابه، و آنچه درست حفظ شده و آنچه غلط واقع شده، همه در دست مردم هست. و در زمان رسول خدا، آن قدر بر آن حضرت دروغ گفتند که خود بر خاست و خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردم، دروغ گویان که بر من دروغ می گویند، بسیار شده اند، پس هر که بر من دروغ گوید از روی عمد، جای خویش را در جهنم آماده داند.

بعد از وفات آن حضرت نیز بر او دروغ بستند، و جز این نیست که از چهار کس حدیث به شما رسیده که پنجم ندارند: یکی منافقی که اظهار ایمان می کند و اسلام را به خود می بندد و پروا نمی کند از این که عمداً دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید و بر خویش تنگ نمی گیرد. پس اگر مردم، می دانستند که او منافق و دروغ گوست از او قبول نمی کردند، و او را تصدیق نمی نمودند، ولیکن مردم، گفتند که این مرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت نموده و آن حضرت را دیده و از او شنیده و ایشان از حال او خبر نداشتند. و خدا پیغمبران را از حال منافقان خبر داده به آنچه او را خبر داده و ایشان را وصف فرموده به آنچه وصف فرموده (که: زبان از بیان آن عاجز است و گوش تاب شنیدن آن را ندارد). و بعد از

آن خدای عزّوجلّ فرموده: «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُواْ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ» (1) ، یعنی: «هر گاه ببینی منافقان را بشگفت می آورد تو را تن های ایشان (و تو را از جسم های ایشان به جهت جسامت و صباحت خوش آید). و اگر سخن گویند، گوش فرا می دهی از برای گفتار ایشان (به جهت طلاقت زبان و حلاوت و فصاحت سخنان ایشان). و به این سبب، آنچه می گویند (از سوگندهای دروغ و ادعای ایمان بی فروغ)، قبول می کنی و قبول می فرمایی» (مراد این است که هر گاه پیغمبر با آن حال او در باب منافقان چنین باشد، حال مردمان با آن حالی که دارند در باب ایشان، چه عجب که چنین باشد؟) و آنها بعد از آن حضرت باقی ماندند و به واسطه باطل و ناحق و دروغ و بهتان به سوی پیشوایان ضلالت و خوانندگان مردم به سوی آتش دوزخ تقرب جستند. پس پیشوایان گمراه ایشان را عاملان خویش گردانیدند و ایشان را بر گردن مردمان سوار کردند و به واسطه ایشان دنیا را خوردند.

جز این نیست که مردم با پادشاهان و دنیایند و میل به ایشان دارند، مگر کسی که خدا او را نگه دارد (این که مذکور شد، از چهار راوی است).

دویم، مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده، ولیکن آن را به وضعی که داشته، بر نداشته و در آن غلط و اشتباه کرده، و عمداً دروغ نگفته، پس آن حدیث در دست اوست که به آن اعتقاد دارد و عملش به آن است و آن را روایت می کند و می گوید: من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام. پس اگر مسلمانان می دانستند که غلط و اشتباه کرده است، آن را قبول نمی کردند و اگر خود نیز می دانست که اشتباه کرده، آن را ترک می نمود.

سیم، مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را که آن حضرت به آن امر فرمود، بعد از آن نهی فرمود و او نمی دانست، یا از آن حضرت شنید که از چیز نهی فرمود، بعد از آن، به آن امر فرمود، در حالی که او نمی دانست و منسوخ را حفظ کرد و ناسخ را حفظ نکرد، و اگر می دانست که آن منسوخ است، آن را ترک می کرد و اگر مسلمانان در آن هنگام که آن حدیث را از وی شنیدند، می دانستند که آن حدیث منسوخ است، آن را ترک می کردند.

چهارم، کسی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفته و دروغ را دشمن می دارد، به جهت ترس خدا و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهو و فراموشی او را دست نداده، بلکه آنچه را که شنیده، به

وضعی که بوده، حفظ نموده و آن را چنانچه آورده، شنیده که در آن چیزی نیفزوده و از آن چیزی کم ننموده و ناسخ را از منسوخ دانسته و در میانه این دو تمیز داده، پس به ناسخ عمل کرده و منسوخ را واگذاشته؛ زیرا که حدیث پیغمبر، چون قرآن ناسخ است و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه.

و گاه بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی سر می زد که آن را دو وجه بود و سخنی بود که عام بود و همه را فرا می گرفت و سخنی بود که خاص بود و اختصاص به بعضی داشت و از آن بعض، به سوی غیر آن در نمی گذشت؛ چون قرآن که عام و خاص دارد و خدای عزّوجلّ در کتاب خود فرموده است: «وَ مَآ ءَاتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ» (2) ، یعنی: «آنچه بیاورد رسول شما را فرستاده ما که محمد است، پس آن را فرا گیرید و آنچه شما را از آن نهی فرماید، پس باز ایستید». و آنچه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله به آن قصد فرموده بودند، مشتبه می شد بر کسی که نمی شناخت و نمی دانست که مقصود چیست و هر یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که از آن حضرت در باب چیزی سؤال می کردند، جواب را نمی فهمیدند و از جمله ایشان کسی بود که آن حضرت را از چیزی سؤال می نمود، و در بند فهمیدن آن نبود، حتی آن که دوست می داشتند که یکی از بادیه نشینان، یا کسی که تازه به خدمت پیغمبر رسیده باشد، بیاید و از آن حضرت سؤال نماید تا ایشان بشنوند که چه می فرماید.

من هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل می شدم و در وقتی به خدمت آن حضرت می رسیدم، با من خلوت می فرمود. با آن حضرت هر جا که می گشت می گشتم. همه اصحاب رسول خدا دانستند که آن حضرت، با هیچ یک از مردمان غیر از من، چنین نکرد. بسا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من تشریف ارزانی می فرمود، بیش از آن که من به خانه خود می رفتم. و چون بر آن حضرت داخل می شدم، در بعضی از منزل ها که داشت، با من خلوت می کرد و زنان خویش را به جهت من امر می فرمود که بر خیزند و در نزد ما نباشند و در نزد آن حضرت کسی غیر از من نمی ماند.

و چون به جهت خلوت با من به منزل من تشریف می آورد، فاطمه و هیچ یک از پسران من بر نمی خواستند و از من دور نمی شدند. و چون از آن حضرت سؤال می کردم، مرا جواب می فرمود و چون ساکت می شدم و از سؤال نمی کردم و مسائلی را که داشتم تمام می شد، ابتدا می نمود.

و آیه ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر این که آن را بر من خواند و آن را از بر فرمود و من به خط خویش نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من تعلیم نمود. و خدا را خواند که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید و آن زمان که از برای من دعا کرد و به آنچه دعا کرد، تا امروز آیه ای از کتاب خدا و علمی که فرموده بود و من آن را نوشته بودم، فراموش نکردم.

روا نگذاشت چیزی را که خدا به او تعلیم داده بود؛ از حلال و حرام و امر و نهی که بوده، یا خواهد بود و نه کتابی که نازل شده است بر یکی از پیغمبران که پیش از آن حضرت بوده اند، از اطاعت یا معصیتی، مگر آن را به من تعلیم نمود و من آن را حفظ کردم. و یک حرف آن را فراموش نکردم بعد از آن که دست خویش را بر سینه من گذاشت و دعا کرد که خدا دل مرا پر از علم و فهم و نور گرداند.

من عرض کردم که: ای پیغمبر خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، از آن زمان که دعا کردی برای من به آنچه دعا کردی، تا امروز چیزی را فراموش نکردم و آنچه را که ننوشته بودم، از من فوت نشد. آیا ترس آن داری که من بعد از آن فراموش کنم؟ فرمود که: چنین نیست. بر تو از فراموشی و جهل نمی ترسم».

.

1- . منافقون، 4.
2- . حشر، 7.

ص: 222

. .

ص: 223

. .

ص: 224

. .

ص: 225

. .

1123.تاريخ اليعقوبى (به نقل از عبد الرحمان بن يسار) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللّه ِ صلى الله عليه و آله لَا يُتَّهَمُونَ بِالْكَذِبِ، فَيَجِىءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ؟ قَالَ: «إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ».1122.تاريخ اليعقوبى :عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَهِ، فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ، ثُمَّ يَجِيئُكَ غَيْرِي، فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ؟

فَقَالَ: «إِنَّا نُجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَهِ وَالنُّقْصَانِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّه ِ صلى الله عليه و آله صَدَقُوا عَلى مُحَمَّدٍ أَمْ كَذَبُوا؟

قَالَ: «بَلْ صَدَقُوا».

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا بَالُهُمُ اخْتَلَفُوا؟

فَقَالَ: «أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللّه ِ صلى الله عليه و آله فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَهِ، فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ، ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذلِكَ بمَا يَنْسَخُ ذلِكَ الْجَوَابَ، فَنَسَخَتِ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضاً». .

1123.تاریخ الیعقوبی عن عبد الرحمن بن یَسار :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خرّاز، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست حال گروهی چند که از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند و متهم به دروغ نمی شوند، و خلاف آن از شما وارد می شود؟ آن حضرت فرمود که:«حدیث منسوخ می شود؛ چنانچه قرآن منسوخ می شود».1122.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمید، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا چه می شود که تو را از مسأله ای سؤال می کنم و تو در آن مسأله مرا جوابی می فرمایی آن گاه کس دیگری نزد تو می آید و همان سؤال را می پرسد و تو جواب دیگری می دهی؟ آن حضرت فرمود که:«ما مردم را جواب می دهیم به زیاده و نقصان در جواب» (یا به حسب فهم ایشان و یا به حسب حکم به واسطه تقیه) .

عرض کردم که: مرا خبر ده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا بر محمد صلی الله علیه و آله راست گفتند، یا دروغ گفتند، یا دروغ بستند؟ فرمود که: «بلکه راست گفتند». عرض کردم که: پس چرا اختلاف به هم رسانیدند؟ فرمود که: «آیا نمی دانی که مردی به خدمت پیغمبر می آید و او را از مسأله ای سؤال می کرد، و آن حضرت او را در آن جواب می فرمود و بعد از این، او را جواب می فرمود به چیزی که جواب اول را نسخ می نمود؛ زیرا که احادیث آن حضرت بعضی از آنها بعضی دیگر را نسخ می کند». (1) .

1- . مراد از نسخ قرآن و حدیث، آن است که حکم آن زایل شود و تکلیف الهی به عمل کردن به مضمون آن ساقط گردد. (مترجم)

1121.الطبقات الكبرى (به نقل از محمّد) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ لِی: «يَا زِيَادُ، مَا تَقُولُ لَوْ أَفْتَيْنَا رَجُلاً مِمَّنْ يَتَوَلاَنَا بِشَیْءٍ مِنَ التَّقِيَّةِ؟» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنْتَ أَعْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاکَ، قَالَ : «إِنْ أَخَذَ بِهِ، فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَعْظَمُ أَجْراً».

وَفِی رِوَايَةٍ أُخْرى: «إِنْ أَخَذَ بِهِ أُوجِرَ؛ وَإِنْ تَرَکَهُ وَاللّهِ أَثِمَ».1120.الطبقات الكبرى (به نقل از عثمان بن شريد) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِی، ثُمَّ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِی، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ آخَرُ، فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِی وَأَجَابَ صَاحِبِی.

فَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلَانِ، قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ، رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ شِيعَتِکُمْ قَدِمَا يَسْأَلاَنِ، فَأَجَبْتَ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِغَيْرِ مَا أَجَبْتَ بِهِ صَاحِبَهُ؟

فَقَالَ: «يَا زُرَارَهُ، إِنَّ هذَا خَيْرٌ لَنَا، وَأَبْقى لَنَا وَلَکُمْ ، وَلَوِ اجْتَمَعْتُمْ عَلى أَمْرٍ وَاحِدٍ، لَصَدَّقَکُمُ النَّاسُ عَلَيْنَا، وَلَکَانَ أَقَلَّ لِبَقَائِنَا وَبَقَائِکُمْ».

قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : شِيعَتُکُمْ لَوْ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى الْأَسِنَّهِ أَوْ عَلَى النَّارِ لَمَضَوْا ، وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِکُمْ مُخْتَلِفِينَ؟ قَالَ: فَأَجَابَنِی بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ. .

1119.تاریخ المدینه (به نقل از عبد اللّه بن صامت ، در بیان ورود ابو) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عُبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت به من فرمود که:«ای زیاد، چه می گویی اگر ما یکی از کسانی که ما را دوست می دارند، فتوا دهیم به چیزی که موافق تقیه باشد؟» أبو عبیده می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، تو بهتر می دانی. آن حضرت فرمود که: «اگر به آن عمل کند، از برایش بهتر و مزدش بزرگ تر است» .

در روایت دیگر چنین است که: «اگر به آن عمل کند، مزدش به او می رسد و اگر آن را ترک کند، به خدا سوگند که گناه کرده است».1118.مروج الذهب (در یادکردِ ثروت عبد الرحمان بن عوف زُهْری) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از حسن بن علی، از ثعلبه بن میمون، از زراره بن اعیَن، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از مسأله ای سؤال کردم و مرا جواب فرمود و بعد از آن، مردی به خدمت آن حضرت آمد و او را از همان مسأله سؤال نمود. حضرت او را جواب فرمود به غیر آنچه مرا جواب فرموده بود. بعد از آن دیگری آمد و او را همان مسأله سؤال کرد و او را جواب داد، به غیر آنچه به من و صاحب من فرموده بود. چون این دو مرد بیرون رفتند، عرض کردم که: یا ابن رسول اللّه ، دو نفر از مردم عراق که از شیعیان شما بودند، آمدند و سؤال کردند و تو هر یک از ایشان را جواب دادی به خلاف آنچه دیگری را به آن جواب فرمودی.

فرمود که:«ای زراره، به درستی که آنچه من کردم، از برای ما بهتر است، و ما و شما را بیشتر باقی می دارد. اگر شما بر یک امر اجتماع کنید و اختلافی در میانه شما نباشد، عامه شما را تصدیق می کنند و می دانند که آن را از ما روایت کرده اید و راست می گویید و از دوستان مایید. و این باعث قلت بقای ما و بقای شما است و ما و شما را به کشتن می دهد». زراره می گوید که: بعد از آن به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اگر شما شیعیان خویش را رو به سنان و نیزه و آتش بفرستید، هر آینه می روند و سر باز نمی زنند، سهل است که ایشان از نزد شما بیرون می روند و در میانه ایشان اختلافی باشد. آن حضرت، مرا جواب داد به مثل جوابی که پدرش فرموده بود. .

1121.الطبقات الكبرى عن محمّد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ نَصْرٍ الْخَثْعَمِيِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ عَرَفَ أَنَّا لَا نَقُولُ إِلَا حَقّاً، فَلْيَكْتَفِ بِمَا يَعْلَمُ مِنَّا، فَإِنْ سَمِعَ مِنَّا خِلَافَ مَا يَعْلَمُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ذلِکَ دِفَاعٌ مِنَّا عَنْهُ».1120.الطبقات الكبرى عن عثمان بن الشريد :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى وَالْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ جَمِيعاً، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِى أَمْرٍ كِلَاهُمَا يَرْوِيهِ، أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ، وَالْاخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟

فَقَالَ: «يُرْجِئُهُ حَتّى يَلْقى مَنْ يُخْبِرُهُ، فَهُوَ فِى سَعَةٍ حَتّى يَلْقَاهُ».

وَفِى رِوَايَةٍ أُخْرى: «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَکَ». .

1119.تاریخ المدینه عن عبد اللّه بن الصامت (فی خَبرِ دُخولِ أبی ذَرٍّ عَلی عُثمانَ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از نصر خَثعمی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«هر که می داند که ما نمی گوییم مگر آنچه حق باشد، باید که به آنچه می داند که از ما است، اکتفا نماید. پس اگر خلاف آنچه می داند که از ما است، بشنود، بداند که آن، باز داشتنی از جانب ما است. مقصود ما آن است که دفع ضرر مخالفان از او کرده باشیم».1118.مروج الذهب (فی ذِکرِ ثَروَهِ عَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ الزّ) علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، و حسن بن محبوب، همه، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از مردی که دو نفر از اهل دین او، در امری بر او مختلف شدند و هر دو او را روایت می کنند از ایشان، امر به اخذ آن می کند و دیگری او را نهی می کند. آیا آن مرد چه کند؟ فرمود که:«آن را به تأخیر می افکند تا ملاقات کند کسی را که او را خبر دهد و او در وسعت و فراخی است تا آن کس را ملاقات کند».

در روایت دیگر، چنین است: «به هر یک از این دو روایت که عمل کنی، از باب تسلیم و انقیاد امام و رضای به آن، تو را می رسد و جائز است». .

1117.تاريخ المدينه (به نقل از عثمان ، خطاب به عبد الرحمان بن عوف) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَرَأَیْتَکَ لَوْ حَدَّثْتُکَ بِحَدِیثٍ الْعَامَ، ثُمَّ جِئْتَنِی مِنْ قَابِلٍ فَحَدَّثْتُکَ بِخِلَافِهِ ، بِأَیِّهِمَا کُنْتَ تَأْخُذُ؟» قَالَ: قُلْتُ: کُنْتُ آخُذُ بِالْأَخِیرِ، فَقَالَ لِی: «رَحِمَکَ اللّهُ».1116.الطبقات الکبری (به نقل از عُروه) وَعَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ یُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنِ الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِذَا جَاءَ حَدِیثٌ عَنْ أَوَّلِکُمْ وَحَدِیثٌ عَنْ آخِرِکُمْ ، بِأَیِّهِمَا نَأْخُذُ؟

فَقَالَ: «خُذُوا بِهِ حَتّی یَبْلُغَکُمْ عَنِ الْحَیِّ، فَإِنْ بَلَغَکُمْ عَنِ الْحَیِّ، فَخُذُوا بِقَوْلِهِ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّا وَاللّهِ لَا نُدْخِلُکُمْ إِلَا فِیمَا یَسَعُکُمْ».

وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ : «خُذُوا بِالْأَحْدَثِ».1115.الطبقات الکبری (به نقل از ابو حُصَین) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَیْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلَیْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَیْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِی دَیْنٍ أَوْ مِیرَاثٍ، فَتَحَاکَمَا إِلَی السُّلْطَانِ وَ إِلَی الْقُضَاهِ ، أَیَحِلُّ ذلِکَ؟

قَالَ: «مَنْ تَحَاکَمَ إِلَیْهِمْ فِی حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاکَمَ إِلَی الطَّاغُوتِ، وَمَا یَحْکُمُ لَهُ فَإِنَّمَا یَأْخُذُ سُحْتاً وَإِنْ کَانَ حَقّاً ثَابِتاً لَهُ ؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُکْمِ الطَّاغُوتِ ، وَقَدْ أَمَرَ اللّهُ أَنْ یُکْفَرَ بِهِ، قَالَ اللّهُ تَعَالی: «یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوابِهِ» » .

قُلْتُ: فَکَیْفَ یَصْنَعَانِ؟

قَالَ: «یَنْظُرَانِ إِلی مَنْ کَانَ مِنْکُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوی حَدِیثَنَا، وَنَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا، وَعَرَفَ أَحْکَامَنَا، فَلْیَرْضَوْا بِهِ حَکَماً؛ فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً، فَإِذَا حَکَمَ بِحُکْمِنَا فَلَمْ یَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُکْمِ اللّهِ وَعَلَیْنَا رَدَّ، وَالرَّادُّ عَلَیْنَا الرَّادُّ عَلَی اللّهِ وَهُوَ عَلی حَدِّ الشِّرْکِ بِاللّهِ».

قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ كُلّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِنَا، فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاظِرَيْنِ فِى حَقِّهِمَا، وَاخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا ، وَكِلَاهُمَا اخْتَلَفَ فِى حَدِيثِكُمْ؟

قَالَ : «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِى الْحَدِيثِ وَأَوْرَعُهُمَا، وَلَا يَلْتَفِتْ إِلى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْاخَرُ».

قَالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا، لَا يُفَضَّلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلى صَاحِبِهِ؟

قَالَ: فَقَالَ: «يُنْظَرُ إِلى مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِى ذلِكَ الَّذِى حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا، وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِى لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ . وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ فَيُتَّبَعُ، وَأَمْرٌ بَيِّنٌ غَيُّهُ فَيُجْتَنَبُ، وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللّهِ وَإِلى رَسُولِهِ؛ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : حَلَالٌ بَيِّنٌ، وَحَرَامٌ بَيِّنٌ، وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ ، وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ».

قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ؟

قَالَ: «يُنْظَرُ، فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّهِ وَخَالَفَ الْعَامَّهَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ، وَيُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّهِ وَوَافَقَ الْعَامَّهَ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ، إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّهِ، وَوَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّهِ، وَالْاخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ ، بِأَىِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ؟

قَالَ: «مَا خَالَفَ الْعَامَّهَ، فَفِيهِ الرَّشَادُ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً؟

قَالَ: «يُنْظَرُ إِلى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمْيَلُ حُكَّامُهُمْ وَقُضَاتُهُمْ ، فَيُتْرَكُ، وَيُؤْخَذُ بِالْاخَرِ».

قُلْتُ: فَإِنْ وَافَقَ حُكَّامُهُمُ الْخَبَرَيْنِ جَمِيعاً؟

قَالَ: «إِذَا كَانَ ذلِكَ، فَأَرْجِهْ حَتّى تَلْقى إِمَامَكَ؛ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِى الْهَلَكَاتِ». .

1117.تاریخ المدینه عن عثمان (لِعَبدِ الرَّحمنِ بنِ عَوفٍ) علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«مرا خبر ده که اگر تو را به حدیثی حدیث کنم در این سال، بعد از آن در سال آینده به نزد من آیی و تو را به خلاف آن حدیث کنم، به کدام یک از اینها عمل می نمایی؟» روای می گوید که: عرض کردم که: آخری را می گیرم و به آن عمل می کنم. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند» .1116.الطبقات الکبری عن عُروَه :از او از پدرش ، روایت است، از اسماعیل بن مرّار ، از یونس، از داود بن فَرقد، از مُعلّی بن خُنیس که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هر گاه حدیثی از اول شما و حدیثی از آخر شما وارد شود، به کدام یک از آنها عمل کنیم؟ فرمود که:«به آن عمل کنید تا از امام که زنده است، حدیثی به شما برسد. پس اگر از زنده حدیثی به شما رسید، فرموده او را بگیرید و به آن عمل کنید».

مُعلّی می گوید که: بعد از آن، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «به خدا سوگند، ما شما را داخل نمی کنیم، مگر در آن چیزی که در وسع و طاقت شما باشد».

در روایت دیگر است که: «تازه تر را بگیرید و به آن عمل نمایید».1115.الطبقات الکبری عن أبی حصین :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حُصین، از عمر بن حَنظله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از دو نفر از اصحاب ما که در میان ایشان نزاع واقع شده بود در باب قرض یا میراثی. پس مرافعه را بردند به سوی پادشاه یا قاضیان اهل سنت، آیا حلال است آنچه کردند؟ آن حضرت فرمود که:«هر که مرافعه را به سوی ایشان ببرد، در حق باشد، یا باطل، جز این نیست که مرافعه را به سوی طاغوت برده (1) و آنچه طاغوت از برای او حکم کند، و به حکم وی آن را بگیرد، حرامی گرفته که خیر و برکت ندارد؛ هر چند که آن حقی باشد که از برایش ثابت باشد؛ زیرا که آن را به حکم طاغوت گرفته و خدا امر فرموده که به آن کافر باشند، و نگروند. خدای تعالی فرموده است: «یُرِیدُونَ أَن یَتَحَاکَمُواْ إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن یَکْفُرُواْ بِهِ» (2) »، یعنی: می خواهند که مرافعه کنند به سوی کسی که طاغی و

باغی است. به تحقیق که مأمور شده اند به این که نگروند به طاغوت و حکم او» .

عرض کردم که: پس چه کنند؟ فرمود که: «نظر می کنند به سوی کسی که از شما گروه شیعیان باشد، از آن که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را شناخته و دانسته باشد. پس به او راضی باشند که حَکم باشد و او را حاکم سازند؛ زیرا که من او را بر شما حاکم گردانیده ام. پس هر گاه به حکم ما، حکم کند، و او قبول نشود، آن که آن را قبول نکرده، به حکم خدا استخفاف و خواری رسانیده (و آن را سبک شمرده) و بر ما اهل بیت رده کرده. و آن که ما رد کرده، بر خدا رد کرده، و آن، در مرتبه شرک به خدا است».

عرض کردم که: پس اگر هر یک از ایشان مردی از اصحاب ما را اختیار کند، و هر دو راضی شوند که این برگزیدگان در حق ایشان نظر کنند و در میانه ایشان حکم نمایند و این دو، حاکم در آنچه حکم می کنند با هم مختلف شوند و هر دو در حدیث شما مختلف باشند؟ فرمود که: «حکم، همان است که آن که در عدالت و فقاهت و راست گویی او در حدیث و پرهیزگاریش بیشتر است، به آن حکم نموده و التفات نمی شود به سوی آنچه دیگری به آن حکم کرده».

عرض کردم که: هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده اند و هیچ یک بر دیگری تفضیل و زیادتی ندارند.

عمر می گوید که: آن حضرت فرمود که: «نظر می شود به سوی آن چیزی که از ما روایت کرده اند در باب آنچه این دو حاکم به آن حکم کرده اند، و اجماع بر آن شده باشد از اصحاب تو. پس گرفته می شود از حکمی که ما او را حَکم ساخته ایم، به آن عمل می شود و آن از حکم ما است که از جانب خدا و رسول گفته ایم. و شاذّی که در نزد اصحاب تو شهرتی ندارد، ترک می شود. (3) به درستی که آنچه اجماع بر آن باشد، شکی و شبهه ای در آن نیست.

و جز این نیست که همه امرها سه قسم است: امری است که راستی از آن ظاهر و هویداست، پس تبعیت آن می شود. و امری است که ضلالت و گمراهی آن پیداست و باید که از آن اجتناب شود. و امری است مشکل که بطلان و صحت و موافقت و مخالفت آن با کتب و سنت معلوم نیست و علم آن، به سوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله رد می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حلالی است آشکارا و حرامی است آشکارا و شبهه ها و پوشیده هایی چند در میان حلال و حرام است. پس هر که شبهه ها را ترک کند، از محرمات نجات یابد، و هر که شبهه ها را عمل نماید، مرتکب محرمات شود و هلاک گردد، از آنجا که نمی داند».

عرض کردم که: اگر هر دو خبر که از شما روایت شده، مشهور باشد که ثِقات و معتمدان آنها را از شما روایت کرده باشند، چه کنند؟ فرمود که: «در آن نظر می شود، پس آنچه حکم آن با حکم کتاب و سنت موافقت داشته باشد، و با سنیان مخالف باشد، آن را می گیرند و به آن عمل می نمایند، و آنچه را که حکمش با حکم کتاب و سنت مخالفت دارد و با سنیان موافق است، وامی گذارند».

عرض کردم که: فدایت گردم، مرا خبر ده که اگر آن دو فقیه حکم آن را از کتاب و سنت دانسته باشند و ما یکی از آن دو خبر را با سنیان و دیگری را مخالف ایشان یابیم، به کدام یک از این دو خبر باید که عمل شود؟ آن حضرت فرمود که: «آنچه با سنیان مخالفت دارد، راه راست در آن است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، پس اگر هر دو خبر با سنیان موافقت داشته باشد، چه باید کرد؟ فرمود که: «نظر می شود به سوی آن چیزی که حکام و قاضیان ایشان به آن بیشتر میل دارند، پس آن را وا می گذارند و دیگری را می گیرند و به آن عمل می نمایند».

عرض کردم که: اگر حاکمان ایشان با هر دو خبر موافقت داشته باشند و به یکی از آنها مایل تر نباشند، چه کنم؟ فرمود که: «آن را به تأخیر انداز تا امام خویش را ملاقات کنی؛ زیرا که توقف و ایستادن در نزد شبهه ها بهتر است از آن که خود را در آوری در چیزی چند که باعث هلاکت تو باشد». .

1- . طاغوت سردار و مقتدای گمراهان است و بت و هر که را جز خدای پرستند، طاغوت گویند. و آن از طغیان است به معنی از حد گذشتن. (مترجم)
2- . نساء، 60.
3- . و شاذّ، تنها مانده و نادر و مخالف قیاس را گویند. (مترجم)

ص: 234

. .

ص: 235

. .

ص: 236

. .

ص: 237

. .

22 بَابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّهِ وَشَوَاهِدِ الْكِتَابِ1113.تاريخ الطبرى :عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ ،عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ عَلی کُلِّ حَقٍّ حَقِیقَهً، وَعَلی کُلِّ صَوَابٍ نُوراً، فَمَا وَافَقَ کِتَابَ اللّه ِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ کِتَابَ اللّه ِ فَدَعُوهُ».1112.تاریخ المدینه (به نقل از موسی بن طلحه) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ. قَالَ : وَحَدَّثَنِی حُسَیْنُ بْنُ أَبِی الْعَلَاءِ أَنَّهُ حَضَرَ ابْنَ أَبِی یَعْفُورٍ فِی هذَا الْمَجْلِسِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِیثِ یَرْوِیهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَا نَثِقُ بِهِ؟ قَالَ: «إِذَا وَرَدَ عَلَیْکُمْ حَدِیثٌ، فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ کِتَابِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّه ِ صلی الله علیه و آله ، وَإِلّا فَالَّذِی جَاءَکُمْ بِهِ أَوْلی بِهِ».1111.أنساب الأشراف (به نقل از موسی بن طلحه) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام یَقُولُ: «کُلُّ شَیْءٍ مَرْدُودٌ إِلَی الْکِتَابِ وَالسُّنَّهِ، وَکُلُّ حَدِیثٍ لَا یُوَافِقُ کِتَابَ اللّه ِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ».1110.تاریخ الطبری (به نقل از سحیم بن حفص) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا لَمْ یُوَافِقْ مِنَ الْحَدِیثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زُخْرُفٌ». .

22. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گواهان کتاب خدا1113.تاریخ الطبری :علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بر هر حقی حقیقتی مؤکل است (و آن رعایت کردن چیزی است که در تمیز آن از باطل واجب باشد)، و بر هر صوابی نور برهان گماشته که آن را از خطا جدا می سازد. پس آنچه با کتاب خدا موافقت دارد، آن را بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالفت دارد، آن را واگذاید».1112.تاریخ المدینه عن موسی بن طَلحَه :محمد بن یحیی روایت کرده است، از عبداللّه بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبداللّه بن ابی یعفور . و ابان گفت: حدیث کرد مرا حسین بن ابی العلاء که حاضر بود در نزد ابن ابی یعفور در آن مجلس، که ابن ابی یعفور، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد. ابن ابی یعفور گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودم از اختلاف حدیثی که به ما رسیده و می رسد و آن را کسی روایت می کند که بر او اعتماد داریم و از جمله ایشان کسی است که بر او اعتماد نداریم.

فرمود که:«چون حدیثی بر شما وارد شود، و از برای آن شاهد و گواهی از کتاب خدای عزّوجلّ یا از فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله بیابید که در حقیقت آن دلالت کند، آن را قبول کنید. و گر نه، آن که آن را به نزد شما آورده به آن سزاوارتر است» (یعنی از وی قبول نکنید).1111.أنساب الأشراف عن موسی بن طلحه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ایوب بن حرّ که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«هر چیزی که برگردانیده می شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر و هر حدیثی که که با کتاب خدا موافقت نداشته باشد، زُخرُف است (1) ».1110.تاریخ الطبری عن سحیم بن حَفص :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از علی بن عُقبه، از ایوب بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«حدیثی که با قرآن موافقت ندارد، زُخرف است». (2)

.

1- . زُخرف است، یعنی: دروغی است آب دار و آراسته و در ظاهر نیک و درست که در آن تدلیس شده باشد؛ چون زر ناسره که آن را روکشی داده اند و ته آن معیوب است. (مترجم)
2- . یعنی: دروغی است راست نما. (مترجم)

1109.مروج الذهب (به نقل از سعيد بن مُسَيَّب) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ِ عليه السلام ، قَالَ :«خَطَبَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِمِنیً، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا جَاءَكُمْ عَنِّی يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ ِ، فَأَنَا قُلْتُهُ، وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ ِ ، فَلَمْ أَقُلْهُ».1108.أنساب الأشراف (به نقل از ابو مِخْنَف) وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اَللَّهِ ِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، فَقَدْ كَفَرَ».1107.أنساب الأشراف :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَّام : «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ ِ عَزَّ وَجَلَّ مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَإِنْ قَلَّ».1106.الشافی (به نقل از واقدی) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ وَ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هذَا.

فَقَالَ:«يَا وَيْحَكَ، وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهاً قَطُّ؟! إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ الزَّاهِدُ فِی الدُّنْيَا، الرَّاغِبُ فِی الْاٰخِرَةِ، الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ».1109.مروج الذهب عن سعيد بن المُسَيَّب :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِی إِسْمَاعِيلَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَزْدِیِّ، عَنْ أَبِی عُثْمَانَ الْعَبْدِیِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليهم السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ِ صلی الله علیه و آله : لَا قَوْلَ إِلَا بِعَمَلٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَا بِنِيَّةٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ». .

1108.أنساب الأشراف عن أبی مِخنَف :محمد بن اسماعیل روایت کرده است، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن حَکم و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«پیغمبر در منا خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردمان، آنچه از من به شما رسیده و با کتاب خدا موافقت دارد، من آن را گفته ام و آنچه به شما رسیده و با کتاب خدا مخالفت دارد، من آن را نگفته ام».1107.أنساب الأشراف :به همین اسناد روایت کرده است، از ابن ابی عُمیر، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«هر که با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کند، به حقیقت که کافر شده است».1106.الشافی عن الواقدی :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس، و آن را مرفوع ساخته که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود:«بهترین اعمال ما در نزد خدای عزّوجلّ، عمل کردن است به سنت پیغمبر؛ هر چند که کم باشد».1105.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قمّاط، و صالح بن سعید، از ابان بن تغلب، از امام محمد باقر علیه السلام که مردی مسأله از آن حضرت پرسید و آن حضرت او را جواب فرمود. آن مرد عرض کرد که: فقها چنین نمی گویند. حضرت فرمود که:«وای بر تو، هر گز فقیهی را ندیده ای. به درستی که فقیه کامل که او را فقیه می توان گفت، آن است که در دنیا بی رغبت باشد و در آخرت رغبت داشته باشد و چنگ در زند به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ».1104.الکامل فی التاریخ :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابی اسماعیل، که ابراهیم بن اسحاق ازدی است از ابوعثمان عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: قول بی عمل، به کار نیاید و قول بی نیت، اعتبار ندارد، و قول و عمل و نیت، در وقتی نفع می بخشد که موافق سنت و طریقه پیغمبر باشد و بدعتی در آن نباشد». .

1103.شرح نهج البلاغه :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَا وَلَهُ شِرَّهٌ وَفَتْرَهٌ، فَمَنْ کَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلَی سُنَّهٍ، فَقَدِ اهْتَدی، وَمَنْ کَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلی بِدْعَهٍ، فَقَدْ غَوی».1105.شرح نهج البلاغه :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«کُلُّ مَنْ تَعَدَّی السُّنَّهَ، رُدَّ إِلَی السُّنَّهِ».1104.الکامل فی التاریخ :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : السُّنَّهُ سُنَّتَانِ : سُنَّهٌ فِی فَرِیضَهٍ، الْأَخْذُ بِهَا هُدًی، وَتَرْکُهَا ضَلَالَهٌ؛ وَسُنَّهٌ فِی غَیْرِ فَرِیضَهٍ ، الْأَخْذُ بِهَا فَضِیلَهٌ، وَتَرْکُهَا إِلی غَیْرِ خَطِیئَهٍ».[تَمَّ کِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ، وَالْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ.]

.

1102.أنساب الأشراف (به نقل از ابو مِخنَف و واقدی) علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«کسی نیست مگر این که او را تیزی و نشاط و حرص و کندی و شکستگی و مستی می باشد. پس هر که سستی او به سوی سنت منتهی شود (به این که در تحصیل آن سعی و کوشش کند و زحمت و مشقت بکشد، تا به آن برسد، هدایت یافته است. و هر که سستی و آرامش [او] به سوی بدعت منتهی گردد، گمراه شده است».1102.أنساب الأشراف عن أبی مِخنَف والواقِدی :علی بن محمد، از احمد بن محمد بَرقی، از علی بن حسّان، و محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از علی بن حَسّان، از موسی بن بَکر، از زراره بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود:«هر که از سنت در گذرد، او را به سوی سنت رد می کنند» (و غیر از طریقه پیغمبر، از کسی مقبول نیست) .1101.أنساب الأشراف (به نقل از ابو مِخْنَف) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «سنت پیغمبر دو قسم است: سنتی است که در بیان واجب است و عمل کردن به آن هدایت و ترک آن، گمراهی و ضلالت است. و سنتی است که در بیان واجب نیست و عمل کردن به آن، فضیلت و ترک آن، و عمل کردن به غیر آن، گناه است». (1)تمام شد کتاب عقل . (2) حمد و ستایش از برای خدا است که پرودگار عالمیان است و خدای رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او که پاکان و پاکیزگانند از هر چه بد باشد.

.

1- . ظاهراً این عبارت، معنایی جز این دارد. مترجم رحمه اللّه گویی خطیئه را خبر گرفته است که در این صورت، همان معنا می شود. در حالی که خطیئه، مضاف الیه غیر است و بنا بر این، ترجمه صحیح آن، چنین است: عمل کردن به غیر آن، به خطا منجر نمی شود.
2- . در ترجمه، چنین آمده است. ولی بر اساس این نسخه، باید چنین باشد: تمام شد کتاب علم.

ص: 244

. .

اشاره

(3) کتاب توحید

.

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

[3] كِتَابُ التَّوْحِيدِ1 بَابُ حُدُوثِ الْعَالَمِ وَإِثْبَاتِ الْمُحْدِثِ1097.شرح نهج البلاغه :أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ :حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ : قَالَ لِی هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: كَانَ بِمِصْرَ زِنْدِيقٌ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَشْيَاءُ، فَخَرَجَ إِلَی الْمَدِينَهِ لِيُنَاظِرَهُ، فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا، وَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ خَارِجٌ بِمَكَّهَ، فَخَرَجَ إِلَی مَكَّهَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَصَادَفَنَا وَنَحْنُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِی الطَّوَافِ، وَكَانَ اسْمَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ، وَكُنْيَتَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ، فَضَرَبَ كَتِفَهُ كَتِفَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «مَا اسْمُكَ»؟ فَقَالَ: اِسْمِی عَبْدُ الْمَلِكِ، قَالَ: «فَمَا كُنْيَتُكَ؟» قَالَ: كُنْيَتِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «فَمَنْ هذَا الْمَلِكُ الَّذِی أَنْتَ عَبْدُهُ؟ أَمِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ ، أَمْ مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ؟ وَأَخْبِرْنِی عَنِ ابْنِكَ: عَبْدُ إِلَهِ السَّمَاءِ، أَمْ عَبْدُ إِلَهِ الْأَرْضِ؟ قُلْ مَا شِئْتَ تُخْصَمْ».

قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: فَقُلْتُ لِلزِّنْدِيقِ: أَمَا تَرُدُّ عَلَيْهِ؟ قَالَ: فَقَبَّحَ قَوْلِی، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِذَا فَرَغْتُ مِنَ الطَّوَافِ ، فَأْتِنَا».

فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، أَتَاهُ الزِّنْدِيقُ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَیْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام لِلزِّنْدِيقِ: «أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتاً وَفَوْقاً؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَمَا يُدْرِيكَ مَا تَحْتَهَا؟» قَالَ: لَا أَدْرِی ، إِلَا أَنِّی أَظُنُّ أَنْ لَيْسَ تَحْتَهَا شَیْءٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «فَالظَّنُّ عَجْزٌ لِمَا لَا تَسْتَيْقِنُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَفَصَعِدْتَ السَّمَاءَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «أَفَتَدْرِی مَا فِيهَا؟» قَالَ: لَا ، قَالَ: «عَجَباً لَكَ! لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ، وَلَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ، وَلَمْ تَنْزِلِ الْأَرْضَ، وَلَمْ تَصْعَدِ السَّمَاءَ، وَلَمْ تَجُزْ هُنَاكَ؛ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ وَأَنْتَ جَاحِدٌ بِمَا فِيهِنَّ؟! وَهَلْ يَجْحَدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟».

قَالَ الزِّنْدِيقُ: مَا كَلَّمَنِی بِهذَا أَحَدٌ غَيْرُكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «فَأَنْتَ مِنْ ذلِكَ فِی شَكٍّ، فَلَعَلَّهُ هُوَ، وَلَعَلَّهُ لَيْسَ هُوَ» . فَقَالَ الزِّنْدِيقُ: وَلَعَلَّ ذلِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَيُّهَا الرَّجُلُ، لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّهٌ عَلَی مَنْ يَعْلَمُ، وَلَا حُجَّهَ لِلْجَاهِلِ ، يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، تَفَهَّمْ عَنِّی؛ فَإِنَّا لَا نَشُكُّ

فِی اللّٰهِ أبَداَ، أمَا تَرَی الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، وَاللَّیْلَ وَالنَّهَارَ یَلِجَانِ فَلَا یَشْتَبِهَانِ، وَیَرْجِعَانِ قَدِ اضْطُرَّا لَیْسَ لَهُمَا مَکَانٌ إلَا مَکَانُهُمَا، فَإنْ کَانَا یَقْدِرَانِ عَلی أنْ یَذْهَبَا، فَلِمَ یَرْجِعَانِ؟ وَإنْ کَانَا غَیْرَ مُضْطَرَّیْنِ، فَلِمَ لَا یَصِیرُ اللَّیْلُ نَهَاراً، وَالنَّهَارُ لَیْلاً؟ اضْطُرَّا وَاللّٰهِ یَا أخَا أهْلِ مِصْرَ إلی دَوَامِهِمَا، وَالَّذِی اضْطَرَّهُمَا أحْکَمُ مِنْهُمَا وَأکْبَرُ» . فَقَالَ الزِّنْدِیقُ: صَدَقْتَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «یَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، إنَّ الَّذِی تَذْهَبُونَ إلَیْهِ، وَتَظُنُّونَ أَنَّهُ الدَّهْرُ، إنْ کَانَ الدَّهْرُ یَذْهَبُ بِهِمْ، لِمَ لَا یَرُدُّهُمْ؟ وَإنْ کَانَ یَرُدُّهُمْ، لِمَ لَا یَذْهَبُ بِهِمْ؟ الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ یَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، لِمَ السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ ، وَالْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ؟ لِمَ لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَی الْأَرْضِ؟ لِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طِبَاقِهَا، وَلَا یَتَمَاسَکَانِ، وَلَا یَتَمَاسَکُ مَنْ عَلَیْهَا؟» . قَالَ الزِّنْدِیقُ: أَمْسَکَهُمَا اللّٰهُ رَبُّهُمَا وَسَیِّدُهُمَا.

قَالَ: فَآمَنَ الزِّنْدِیقُ عَلی یَدَیْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إنْ آمَنَتِ الزَّنَادِقَهُ عَلی یَدَیْکَ فَقَدْ آمَنَ الْکُفَّارُ عَلی یَدَیْ أَبِیکَ.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِی آمَنَ عَلی یَدَیْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : اجْعَلْنِی مِنْ تَلَامِذَتِکَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «یَا هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ، خُذْهُ إلَیْکَ وَعَلِّمْهُ» فَعَلَّمَهُ هِشَامٌ؛ فَکَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ الشَّامِ وَأَهْلِ مِصْرَ الْاِیمَانَ ، وَحَسُنَتْ طَهَارَتُهُ حَتّی رَضِیَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام . .

1. باب در بیان حدوث (و از سرنو پیدا شدن عالم و

بسم اللّه الرحمن الرحیم

(3) کتاب توحید (1)1. باب در بیان حدوث (و از سرنو پیدا شدن عالم و اثبات آن که آن را احداث فرموده)1098.تاریخ المدینه عن محمّد بن سلام عن أبیه :خبر داد ما را ابو جعفر محمد بن یعقوب رضی اللّه عنه گفت که: حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن عبدالرحمان، از علی بن منصور، که گفت: هشام بن حکم، به من گفت: در مصر زندیقی بود که اسمش عبد الملک و کنیتش ابوعبداللّه بود، و از امام جعفر صادق علیه السلام به او چیزی چند به او می رسید (یا در باب توحید و یا در باب فضل و کمال آن حضرت یا مذمتی که زندیقان را می فرمود). آن زندیق (2) ، از مصر بیرون آمد به قصد این که به مدینه آید، تا با آن حضرت مباحثه نماید. چون به مدینه رسید، آن حضرت را در آنجا ندید. احوال پرسید، او را گفتند که به مکه تشریف برده است.

پس از آنجا بیرون آمده، روانه مکه گردید. و ما در آن سفر، در خدمت آن حضرت بودیم. آن زندیق به ما رسید و ما با آن حضرت در طواف بودیم. پس شانه خویش را به شانه آن حضرت زد. حضرت فرمود که:«اسم تو چیست؟» گفت: اسم من عبدالملک. فرمود که: «کنیت تو چیست؟» گفت: کنیت من ابوعبداللّه . حضرت فرمود که: «آیا این پادشاهی که تو بنده اویی، کیست؟ آیا از پادشاهان زمین است، یا از پادشاهان آسمان؟ مرا خبر ده از پسر خویش که بنده خدای آسمان، یا بنده خدای زمین است؟ هر چه می خواهی بگو تا با تو خصومت کنم».

هشام بن حَکم می گوید که: من به آن زندیق گفتم که: آیا جواب او را نمی گویی؟ گفتار مرا قبیح شمرد، بعد از آن، حضرت فرمود که: «چون از طواف فارغ شوم، بیا به نزد ما». چون آن حضرت از طواف فارغ شد، آمد و در پیش روی آن حضرت نشست، و ما در نزد آن حضرت جمع بودیم. حضرت به آن زندیق فرمود که: «آیا می دانی که زمین را زیر و بالایی هست؟» عرض کرد: بلی. فرمود که: «در زیر آن داخل شده ای؟» عرض کرد: نه. فرمود: «پس چه می دانی که در زیر آن چه چیز است؟» عرض کرد که: نمی دانم مگر این که مظنّه دارم که در زیر آن چیزی نیست.

حضرت فرمود که: «مظنّه، عجز و درماندگی است از برای آن که یقین نمی داند».

بعد از آن حضرت فرمود که: «آیا به آسمان رفته ای؟» عرض کرد که: نه. فرمود که: «می دانی که در آن، چه چیز است؟» عرض کرد: نه. فرمود: «از تو تعجب می کنم که به مشرق نرسیدی و مغرب را ندیدی، و در زمین فرو نرفتی و به آسمان بالا نرفتی، و از آنجا نگذشتی که آنچه در پس آنهاست بدانی و حال آن که تو آنچه را که در اینهاست انکار می کنی. آیا عاقل انکار می کند آنچه را که نمی داند؟» زندیق گفت که: هیچ کس غیر از تو با من به این طریق سخن نگفت. حضرت فرمود: «پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه ای، و می گویی که شاید چنین باشد و شاید که نباشد». زندیق عرض کرد که: شاید این باشد. حضرت فرمود که: «ای مرد، آن که نمی داند، حجتی ندارد بر آن که می داند و از برای جاهل، حجتی نیست. ای مرد مصری، از من بفهم و یادگیر؛ زیرا که ما در خدا هر گز شک نمی کنیم. آیا آفتاب و ماه را نمی بینی؟ و شب و روز را نمی نگری که در یکدیگر داخل می شوند و به یکدیگر مشتبه نمی شوند با این که بر یک نسق اند و بر می گردند تا به مرتبه ای که داشته اند، می رسند و از این چاره ای ندارند و ایشان را مکانی نیست، مگر همان مکانی که دارند در وقت رفتن و برگشتن. پس اگر قدرت بر رفتن دارند، چرا بر می گردند و اگر ناچار نباشند، چرا شب، روز نمی گردد و روز، شب نمی شود؟ ای مرد مصری، به خدا سوگند که اینها چاره ای ندارند و اینها را می کشند به سوی دوامی که دارند. پس آن که اینها را مضطر و ناچار گردانیده، محکم کارتر است از اینها و بزرگ تر است از آن که به صفت ناچار متصف شود». زندیق عرض کرد که: راست گفتی.

پس آن حضرت فرمود که: «ای مرد مصری، به درستی که آنچه شما گروه دهریان، به سوی آن رفته اید و آن را مذهب ساخته اید و گمان می کنید که آن که این افعال از او سر می زند، دهر و روزگار است، باطل است؛ زیرا که اگر دهر ایشان را می برد، چرا ایشان را بر نمی گرداند؟ و اگر ایشان را بر می گرداند، چرا ایشان را نمی برد؟ این گروه ناچارند واختیار ندارند. ای مرد مصری، چرا آسمان بلند شده و چرا زمین پست شده؟ چرا آسمان بر زمین نمی افتد؟ چرا زمین سرازیر نمی شود و در بالای طبقات خود قرار و اقرار دارد؟ چون چنین شود، هیچ یک نتوانند که خود را نگاه دارند و آن که بر روی زمین است، قادر نباشد بر نگاه داری خود».

زندیق گفت که: خدا پروردگار و آقای اینهاست. اینها را نگاه داشته است.

هشام می گوید که: آن زندیق، بر دست آن حضرت ایمان آورد. حمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر زندیقان بر دست تو ایمان آورند، عجب نیست؛ زیرا که کافران بر دست پدرت ایمان آورده اند.

پس آن مؤمنی که بر دست آن حضرت ایمان آورده بود، عرض کرد که: مرا از شاگردان خویش گردان. حضرت فرمود که: «ای هشام بن حکم، او را با خود بگیر که در نزد باشد و او را تعلیم ده». هشام او را تعلیم داد و آن شخص معلم اهل شام و اهل مصر شد که ایمان را به ایشان تعلیم می داد، و طهارت و پاکی و پاکیزگی او به مرتبه ای رسد که آن حضرت به آن راضی و خشنود بود.

.

1- . توحید در اصل لغت، یکی گفتن و یکی کردن است. مراد از آن در امثال این مقام، خدا را به یگانگی پرستیدن و در اینجا شامل است هر چه را که بر خدا روا باشد و یا نباشد. مترجم.
2- . زندیق، معرب زن دین است. و مراد از آن، کسی است که به خدا قائل نیست، یا آنها که به دو خدا قائلند و نور و ظلمت را هر دو خدا می دانند. (مترجم)

ص: 248

. .

ص: 249

. .

1097.شرح نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَسِّنٍ الْمِيثَمِیِّ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی مَنْصُورٍ الْمُتَطَبِّبِ، فَقَالَ: أَخْبَرَنِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِی، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ وَعَبْدُ اللّهِ ِ بْنُ الْمُقَفَّعِ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: تَرَوْنَ هذَا الْخَلْقَ؟ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلی مَوْضِعِ الطَّوَافِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أَوجِبُ لَهُ اسْمَ الْاءِنْسَانِيَّهِ إِلَا ذلِکَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ يَعْنِی أَبَا عَبْدِ اللّهِ ِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليهماالسلام فَأَمَّا الْبَاقُونَ، فَرَعَاعٌ وَبَهَائِمُ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ: وَكَيْفَ أَوْجَبْتَ هذَا الِاسْمَ لِهذَا الشَّيْخِ دُونَ هؤُلَاءِ؟ قَالَ: لِأَنِّی رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَهُ عِنْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ: لَابُدَّ مِن اخْتِبَارِ مَا قُلْتَ فِيهِ مِنْهُ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: لَا تَفْعَلْ؛ فَإِنِّی أَخَافُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْکَ مَا فِی يَدِکَ، فَقَالَ: لَيْسَ ذَا رَأْيَکَ، وَلكِنْ تَخَافُ أَنْ يَضْعُفَ رَأْيُکَ عِنْدِی فِی إِحْلَالِکَ إِيَّاهُ الْمَحَلَّ الَّذِی وَصَفْتَ، فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: أَمَا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَیَّ هذَا، فَقُمْ إِلَيْهِ، وَتَحَفَّظْ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الزَّلَلِ، وَلَا تَثْنِی عِنَانَکَ إِلَی اسْتِرْسَالٍ؛ فَيُسَلِّمَکَ إِلی عِقَالٍ، وَسِمْهُ مَا لَکَ أَوْ عَلَيْکَ.

قَالَ: فَقَامَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ، وَبَقِيتُ أَنَا وَابْنُ الْمُقَفَّعِ جَالِسَيْنِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْنَا ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ، قَالَ: وَيْلَکَ يَا ابْنَ الْمُقَفَّعِ، مَا هذَا بِبَشَرٍ، وَإِنْ كَانَ فِی الدُّنْيَا رُوحَانِیٌّ يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِراً، وَيَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِناً، فَهُوَ هذَا، فَقَالَ لَهُ: وَكَيْفَ ذلِکَ؟ قَالَ: جَلَسْتُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُ غَيْرِی، ابْتَدَأَنِی، فَقَالَ: «إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلی مَا يَقُولُ هؤُلَاءِ وَهُوَ عَلی مَا يَقُولُونَ ، يَعْنِی أَهْلَ الطَّوَافِ فَقَدْ سَلِمُوا وَعَطِبْتُمْ، وَإِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلی مَا تَقُولُونَ وَلَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ فَقَدِ اسْتَوَيْتُمْ، وَهُمْ».

فَقُلْتُ لَهُ: يَرْحَمُکَ اللّهُ ، وَأَیَّ شَیْءٍ نَقُولُ؟ وَأَیَّ شَیْءٍ يَقُولُونَ؟ مَا قَوْلِی وَقَوْلُهُمْ إِلَا وَاحِداً، فَقَالَ: «وَكَيْفَ يَكُونُ قَوْلُکَ وَقَوْلُهُمْ وَاحِداً وَهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ لَهُمْ مَعَاداً وَثَواباً وَعِقَاباً، وَيَدِينُونَ بِأَنَّ فِی السَّمَاءِ إِلهاً، وَأَنَّهَا عُمْرَانٌ، وَأَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ؟ !».

قَالَ: فَاغْتَنَمْتُهَا مِنْهُ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا مَنَعَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ أَنْ يَظْهَرَ لِخَلْقِهِ، وَيَدْعُوَهُمْ إِلی عِبَادَتِهِ حَتّی لَا يَخْتَلِفَ مِنْهُمُ اثْنَانِ؟ وَلِمَ احْتَجَبَ عَنْهُمْ وَأَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ؟ وَلَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ، كَانَ أَقْرَبَ إِلَی الْاءِيمَانِ بِهِ .

فَقَالَ لِی : «وَیْلَکَ، وَکَیْفَ احْتَجَبَ عَنْکَ مَنْ أَرَاکَ قُدْرَتَهُ فِی نَفْسِکَ؟! نُشُوءَکَ وَلَمْ تَکُنْ، وَکِبَرَکَ بَعْدَ صِغَرِکَ، وَقُوَّتَکَ بَعْدَ ضَعْفِکَ، وَضَعْفَکَ بَعْدَ قُوَّتِکَ، وَسُقْمَکَ بَعْدَ صِحَّتِکَ، وَصِحَّتَکَ بَعْدَ سُقْمِکَ، وَرِضَاکَ بَعْدَ غَضَبِکَ، وَغَضَبَکَ بَعْدَ رِضَاکَ، وَحَزَنَکَ بَعْدَ فَرَحِکَ، وَفَرَحَکَ بَعْدَ حَزَنِکَ، وَحُبَّکَ بَعْدَ بُغْضِکَ، وَبُغْضَکَ بَعْدَ حُبِّکَ، وَعَزْمَکَ بَعْدَ أَنَاتِکَ ، وَأَنَاتَکَ بَعْدَ عَزْمِکَ، وَشَهْوَتَکَ بَعْدَ کَرَاهَتِکَ، وَکَرَاهَتَکَ بَعْدَ شَهْوَتِکَ، وَرَغْبَتَکَ بَعْدَ رَهْبَتِکَ ، وَرَهْبَتَکَ بَعْدَ رَغْبَتِکَ، وَرَجَاءَکَ بَعْدَ یَأْسِکَ، وَیَأْسَکَ بَعْدَ رَجَائِکَ، وَخَاطِرَکَ بِمَا لَمْ یَکُنْ فِی وَهْمِکَ، وَعُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذِهْنِکَ». وَمَا زَالَ یُعَدِّدُ عَلَیَّ قُدْرَتَهُ الَّتِی هِیَ فِی نَفْسِی، الَّتِی لَا أَدْفَعُهَا حَتّٰی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیَظْهَرُ فِیمَا بَیْنِی وَبَیْنَهُ. .

1096.أنساب الأشراف عن أُمّ بكر عن أبيها :چند نفر از اصحاب ما روايت كرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن على، از عبد الرحمان بن محمد بن ابى هاشم، از احمد بن محسّن ميثمى كه گفت: در نزد ابو منصور متطبّب بودم كه گفت: مردى از اصحاب من خبر داد و گفت كه: من و ابن ابى العوجاء و عبداللّه بن مقفّع در مسجد الحرام بوديم. پس ابن مقفّع گفت كه: اين خلق را مى بينيد؟ و به دست خويش به سوى موضع طواف اشاره نمود از ايشان يک نفر نيست كه من اسم انسانيت را از براى او ثابت گردانم، مگر آن شيخ كه نشسته است. يعنى ابو عبداللّه جعفر بن محمد عليهماالسلاماما باقى ماندگان، فرومايگان اراذل و چهارپايانند .

ابن ابى العوجاء گفت كه: چگونه اين اسم را از براى اين شيخ ثابت مى گردانى و از براى اين گروه ثابت نمى دانى؟ گفت: زيرا كه من در نزد او چيزى چند ديده ام كه آن را در نزد ايشان نديده ام. ابن ابى العوجاء گفت كه: ناچار بايد كه آنچه در شأن او گفتى، از او امتحان كنيم تا معلوم شود.

راوى مى گويد كه: ابن مقفّع گفت كه: اين را به فعل مياور؛ زيرا كه من مى ترسم كه آنچه را كه در دست دارى، بر تو فاسد كرده اند و طريقه اى كه دارى به دليل و برهان باطل سازند. ابن ابى العوجاء گفت كه: اعتقاد تو اين نيست، وليكن مى ترسى كه اعتقاد تو در خصوص مدح آن حضرت و فرود آوردن تو او را در محلى كه وصف كردى در نزد من، سست و ضعيف گردد.

ابن مقفّع گفت كه: چون در مادّه من اين توهم نمودى، و در باب من اين دروغ را گمان كردى، برخيز و به خدمتش برو و آنچه مى توانى خود را از لغزش محافظت كن و دقيقه اى غافل مشو و عنان خويش را به سوى مدارايى و سهل انگارى ميل مده، بلكه آن را محكم نگاه دار كه به محض اندک سهل انگارى، تو را به بندى مبتلا مى كند كه از آن خلاصى نداشته باشى، و با او آنچه به تو نفع مى بخشد و تو را ضرر مى رساند، از بحث و جواب، نهايت جد و جهد را به عمل آور و هر چه مى توانى بحث و گفت وگو بكن؛ چنانچه در بيع و شرا مماكست (1) و مبصّرى (2) مى نمايند و قيمت مبيع را كم و زياد مى كنند.

راوى مى گويد كه: ابن ابى العوجاء بر خواست و من و ابن مقفّع مانديم و در آنجا با هم نسشتيم. چون ابن ابى العوجاء به سوى ما باز گشت، گفت:

وای بر تو ای پسر مقفّع، این شیخ انسان و آدمی زاده نیست؛ چه آنچه در اوست، معهود آدمی نمی باشد، و این کمال، نه در خور بشر است. اگر در دنیا روحانی باشد، که چون او خواهد ظاهر گردد، صاحب جسم و جسد شود، و چون خواهد که از نظرها پنهان گردد، روح صرف شود، که از علایق بدنیه فارغ باشد، منحصر است در همین شخص.

ابن مقفّع به او گفت که: چه وضع اتفاق افتاد که چنین می گویی؟ گفت: با وی نشستم، چون در نزد او کسی غیر از من باقی نماند، مرا ابتدا فرمود. و فرمود که:«اگر امر به وضعی باشد که این گروه یعنی اهل طواف که مسلمانند - می گویند - و حال آن که چنان است که ایشان می گویند ایشان سالم اند و شما هلاک شده اید. و اگر امر به وضعی باشد که شما می گویید و حال آن که چنان نیست که شما می گویید پس شما و ایشان باهم برابرید».

به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، ما چه می گوییم و ایشان چه می گویند؟ گفتار ما و ایشان یکی است و فرقی ندارد. حضرت فرمود که: «چگونه گفتار تو و ایشان یکی باشد، با آن که ایشان می گویند که ایشان را معادی هست و ثواب و عقابی دارند و اعتقاد دارند به این که آسمان را خدایی است که او را در آن عبادت می کنند و آن که آسمان آبادان است. و شما گمان می کنید که آسمان خراب و ویران است که هیچ کس در آن نیست».

ابن ابی العوجاء گفت که: من این را از آن حضرت غنیمت شمردم و عرض کردم که: اگر امر به وضعی باشد که مسلمانان می گویند، چه چیز خدا را باز داشته است از آن که از برای خلق خویش ظاهر شود و ایشان را به سوی عبادت خود بخواند تا دو نفر از ایشان با هم اختلاف نکنند، و چرا از ایشان محتجب شده و در پرده رفته است که کسی او را نمی بیند؟ و چرا رسولان خویش را به سوی ایشان فرستاده؟ اگر خود متوجه ایشان می شد، نزدیک تر بود به سوی آن که به او ایمان آورند.

حضرت فرمود که: «ای وای بر تو، چگونه از تو محتجب شده است آن که قدرت خویش را در نفس تو به تو نموده است. تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی، و بزرگ کرده بعد از آن که خرد بودی، و قوت داده بعد از آن که ضعف داشتی، و ضعف داده بعد از آن که قوت داشتی، و بیمار کرده، بعد از آن که تندرست بودی، و تندرستی داده بعد از آن که بیمار بودی، و خشنودی داده، بعد از آن که خشم داشتی، و خشم داده، بعد

از آن که خشنود بودی، و اندوه داده بعد از آن که شادی داشتی، و شادی داده بعد از آن که اندوه داشتی، و دوستی داده بعد از آن که دشمنی داشتی، و دشمنی داده بعد از آن که دوستی داشتی، و عزم و آهنگ داده که دل بر کاری گذاری، بعد از آن که سستی داشتی، و سستی داده بعد از آن که عزم و آهنگ داشتی، و خواهش داده بعد از آن که ناخوش داشتی، و کراهت داده بعد از آن که خواهش داشتی، و رغبت داده بعد از آن که ترس داشتی، و ترس داده بعد از آن که رغبت داشتی، و امیدواری داده بعد از آن که نومید بودی، و نومیدی داده بعد از آن که امید داشتی، و آنچه در خیال تو نبود، به خاطر تو آورده که در دلت خطور کند، و آنچه در دلت قرار و استقرار گرفته، و محکم گردیده از ذهن تو بیرون برده است». و متصل، قدرت های خدا را که در نفس من بود، می شمرد و هر آن چیزی که بود که من آنها را دفع نمی توانستم نمود، تا آن که گمان کردم که نزدیک است که بر من غالب شود در آنچه میان من و او بود. .

1- . چانه زدن.
2- . تلاش برای کشف حقیقت قیمت جنس.

ص: 252

. .

ص: 253

. .

ص: 254

. .

ص: 255

. .

1095.المعارف لابن قتيبه :عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، وَزَادَ فِی حَدِیثِ ابْنِ أَبِی الْعَوْجَاءِ حِینَ سَأَلَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :عَادَ ابْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ فِی الْیَوْمِ الثَّانِی إِلَی مَجْلِسِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَجَلَسَ وَهُوَ سَاکِتٌ لَا یَنْطِقُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«کَأَنَّکَ جِئْتَ تُعِیدُ بَعْضَ مَا کُنَّا فِیهِ». فَقَالَ: أَرَدْتُ ذلِکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «مَا أَعْجَبَ هذَا! تُنْکِرُ اللّٰهَ وَتَشْهَدُ أَنِّی ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ !» . فَقَالَ: الْعَادَةُ تَحْمِلُنِی عَلی ذلِکَ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام : «فَمَا یَمْنَعُکَ مِنَ الْکَلَامِ؟» قَالَ: إِجْلَالاً لَکَ وَمَهَابَةً مَا یَنْطَلِقُ لِسَانِی بَیْنَ یَدَیْکَ؛ فَإِنِّی شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ، وَنَاظَرْتُ الْمُتَکَلِّمِینَ، فَمَا تَدَاخَلَنِی هَیْبَةٌ قَطُّ مِثْلُ مَا تَدَاخَلَنِی مِنْ هَیْبَتِکَ، قَالَ: «یَکُونُ ذلِکَ، وَلکِنْ أَفْتَحُ عَلَیْکَ بِسُؤَالٍ» وَأَقْبَلَ عَلَیْهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَ مَصْنُوعٌ أَنْتَ، أَوْ غَیْرُ مَصْنُوعٍ؟» فَقَالَ عَبْدُ الْکَرِیمِ بْنُ أَبِی الْعَوْجَاءِ: بَلْ أَنَا غَیْرُ مَصْنُوعٍ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام : «فَصِفْ لِی : لَوْ کُنْتَ مَصْنُوعاً، کَیْفَ کُنْتَ تَکُونُ؟» فَبَقِیَ عَبْدُ الْکَرِیمِ مَلِیّاً لَا یُحِیرُ جَوَاباً، وَوَلِعَ بِخَشَبَهٍ کَانَتْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَهُوَ یَقُولُ: طَوِیلٌ عَرِیضٌ، عَمِیقٌ قَصِیرٌ، مُتَحَرِّکٌ سَاکِنٌ، کُلُّ ذلِکَ صِفَهُ خَلْقِهِ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام : «فَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَهَ الصَّنْعَهِ غَیْرَهَا، فَاجْعَلْ نَفْسَکَ مَصْنُوعاً؛ لِمَا تَجِدُ فِی نَفْسِکَ مِمَّا یَحْدُثُ مِنْ هذِهِ الْأُمُورِ».

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْکَرِیمِ: سَأَلْتَنِی عَنْ مَسْأَلَهٍ لَمْ یَسْأَلْنِی عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَکَ، وَلَا یَسْأَلُنِی أَحَدٌ بَعْدَکَ عَنْ مِثْلِهَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «هَبْکَ عَلِمْتَ أَنَّکَ لَمْ تُسْأَلْ فِیمَا مَضی ، فَمَا عَلَّمَکَ أَنَّکَ لَا تُسْأَلُ فِیمَا بَعْدُ؟ عَلی أَنَّکَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ، نَقَصْتَ قَوْلَکَ؛ لِأَنَّکَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَشْیَاءَ مِنَ الْأَوَّلِ سَوَاءٌ، فَکَیْفَ قَدَّمْتَ وَأَخَّرْتَ؟ !».

ثُمَّ قَالَ: «یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ، أَزِیدُکَ وُضُوحاً، أَ رَأَیْتَ، لَوْ کَانَ مَعَکَ کِیسٌ فِیهِ جَوَاهِرُ، فَقَالَ لَکَ قَائِلٌ: هَلْ فِی الْکِیسِ دِینَارٌ؟ فَنَفَیْتَ کَوْنَ الدِّینَارِ فِی الْکِیسِ، فَقَالَ لَکَ قَائِلٌ: صِفْ لِیَ الدِّینَارَ، وَکُنْتَ غَیْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ، هَلْ کَانَ لَکَ أَنْ تَنْفِیَ کَوْنَ الدِّینَارِ فِی الْکِیسِ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ؟» قَالَ: لَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «فَالْعَالَمُ أَکْبَرُ وَأَطْوَلُ وَأَعْرَضُ مِنَ الْکِیسِ، فَلَعَلَّ فِی الْعَالَمِ صَنْعَهً؛ مِنْ حَیْثُ لَا تَعْلَمُ صِفَهَ الصَّنْعَهِ مِنْ غَیْرِ الصَّنْعَهِ» .

فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْکَرِیمِ، وَأَجَابَ إِلَی الْاءِسْلَامِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ، وَبَقِیَ مَعَهُ بَعْضٌ.

فَعَادَ فِی الْیَوْمِ الثّالِثِ، فَقَالَ: أَقْلِبُ السُّؤَالَ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «سَلْ عَمَّا شِئْتَ» ، فَقَالَ: مَا الدَّلِیلُ عَلی حُدُوثِ الْأَجْسَامِ؟ فَقَالَ: «إِنِّی مَا وَجَدْتُ شَیْئاً صَغِیراً وَلَا کَبِیراً إِلَا وَإِذَا ضُمَّ إِلَیْهِ مِثْلُهُ، صَارَ أَکْبَرَ، وَفِی ذلِکَ زَوَالٌ وَانْتِقَالٌ مِنَ الْحَالَهِ الْأُولی، وَلَوْ کَانَ قَدِیماً، مَا زَالَ وَلَا حَالَ؛ لِأَنَّ الَّذِی یَزُولُ وَیَحُولُ یَجُوزُ أَنْ یُوجَدَ وَیُبْطَلَ، فَیَکُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِی الْحَدَثِ، وَفِی کَوْنِهِ فِی الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِی الْقِدَمِ، وَلَنْ تَجْتَمِعَ صِفَهُ الْأَزَلِ وَالْعَدَمِ، وَالْحُدُوثِ وَالْقِدَمِ فِی شَیْءٍ وَاحِدٍ».

فَقَالَ عَبْدُ الْکَرِیمِ: هَبْکَ عَلِمْتَ فِی جَرْیِ الْحَالَتَیْنِ وَالزَّمَانَیْنِ عَلی مَا ذَکَرْتَ فَاسْتَدْلَلْتَ بِذلِکَ عَلی حُدُوثِهَا، فَلَوْ بَقِیَتِ الْأَشْیَاءُ عَلی صِغَرِهَا، مِنْ أَیْنَ کَانَ لَکَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلی حُدُوثِهَا؟ فَقَالَ الْعَالِمُ علیه السلام : «إِنَّمَا نَتَکَلَّمُ عَلی هذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ، فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَوَضَعْنَا عَالَماً آخَرَ، کَانَ لَا شَیْءَ أَدَلَّ عَلَی الْحَدَثِ مِنْ رَفْعِنَا إِیَّاهُ وَوَضْعِنَا غَیْرَهُ، وَلکِنْ أُجِیبُکَ مِنْ حَیْثُ قَدَّرْتَ أَنْ تُلْزِمَنَا وَنَقُولُ: إِنَّ الْأَشْیَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلی صِغَرِهَا، لَکَانَ فِی الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتی ضُمَّ شَیْءٌ إِلی مِثْلِهِ، کَانَ أَکْبَرَ، وَفِی جَوَازِ التَّغَیُّرِ عَلَیْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقِدَمِ، کَمَا أَنَّ فِی تَغَیُّرِهِ دُخُولَهُ فِی الْحَدَثِ، لَیْسَ لَکَ وَرَاءَهُ شَیْءٌ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ» . فَانْقَطَعَ وَخُزِیَ.

فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ، الْتَقی مَعَهُ فِی الْحَرَمِ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شِیعَتِهِ: إِنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ، فَقَالَ الْعَالِمُ علیه السلام : «هُوَ أَعْمی مِنْ ذلِکَ ، لَا یُسْلِمُ» فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ علیه السلام ، قَالَ: سَیِّدِی وَمَوْلَایَ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام : «مَا جَاءَ بِکَ إِلی هذَا الْمَوْضِعِ؟» فَقَالَ: عَادَهُ الْجَسَدِ وَسُنَّهُ الْبَلَدِ، وَلِنَنْظُرَ مَا النَّاسُ فِیهِ مِنَ الْجُنُونِ، وَالْحَلْقِ، وَرَمْیِ الْجِجَارَهِ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ علیه السلام : «أَنْتَ بَعْدُ عَلی عُتُوِّکَ وَضَلَالِکَ یَا عَبْدَ الْکَرِیمِ». فَذَهَبَ یَتَکَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ علیه السلام : «لَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ» وَنَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ یَدِهِ، وَقَالَ: «إِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا تَقُولُ وَلَیْسَ کَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَنَجَوْتَ، وَإِنْ یَکُنِ الْأَمْرُ کَمَا نَقُولُ وَهُوَ کَمَا نَقُولُ نَجَوْنَا وَهَلَکْتَ» .

فَأَقْبَلَ عَبْدُ الْکَرِیمِ عَلی مَنْ مَعَهُ، فَقَالَ: وَجَدْتُ فِی قَلْبِی حَزَازَهً فَرُدُّونِی، فَرَدُّوهُ، فَمَاتَ لَا رَحِمَهُ اللّهُ . .

1094.أنساب الأشراف (به نقل از اُمّ بَکر، دختر مِسوَر) از او از بعضی از اصحاب ما که مرفوع ساخته آن را و در حدیث ابن ابی العوجاء افزوده، آن گاه که از او پرسید امام صادق علیه السلام . گفت که: ابن ابی العوجاء، در روز دویم، به مجلس امام صادق علیه السلام بازگشت در هر حالی ساکت بود و حرفی نمی زد. امام صادق علیه السلام به او فرمود که:«گویی تو آمده ای تا آنچه را که بر آن بودیم، اعاده کنی؟»

ابن ابی العوجاء گفت که: یا ابن رسول اللّه ، من چنین می خواهم. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «این، خیلی عجیب است! تو خدا را انکار می کنی و آن وقت گواهی می دهی که من پسر رسول خدایم !».

ابن ابی العوجاء گفت که: عادت مرا به چنین چیزی وامی دارد. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «چه چیز باعث خودداری تو از سخن گفتن می شود؟» او جواب داد که: بزرگی و هیبت تو، باعث می شود که زبان من در پیش تو سخن نگوید. من عالمان زیادی را دیده ام، و با متکلمان زیادی مناظره کرده ام، هرگز ترس و هیبتی که از سوی تو بر من وارد شد، از کسی وارد نشد. امام صادق علیه السلام فرمود که: «این هست، ولیکن من سؤال را از تو آغاز می کنم». و آن حضرت علیه السلام رو کرد به ابن ابی العوجاء و به او فرمود که: «آیا تو ساخته شده هستی، یا ساخته نشده ای؟»

عبدالکریم بن ابی العوجاء عرض کرد که: بلکه من ساخته شده نیستم. امام صادق علیه السلام فرمود که: «برای من تعریف کن که اگر ساخته بودی، چه وضعی داشتی؟» ابن ابی العوجاء مقداری تأمل کرد و در جواب حیران ماند. و شروع کرد با چوبی که در برابرش بود، با شدت تمام ور رفتن و می گفت که: بلند پهن، گود کوتاه، با حرکت ساکن، و همه اینها صفت خلق اویند. آن حضرت فرمود که: «اگر صفت ساخته شده ای غیر از آنها را ندانستی، پس خودت را مصنوع و ساخته شده فرض کن، در خودت از چیزهایی که از این دست از امور حادث می شوند، نمی یابی».

عبدالکریم، به امام صادق علیه السلام عرض کرد که: از مسأله ای سؤال کردی که پیش از تو هیچ کس از آن سؤال نکرده بود. و هیچ کس از من بعد از تو هم آن مسأله را سؤال نمی کند. امام صادق علیه السلام فرمود که: «این گونه فرض کن که فهمیدی که در گذشته کسی از تو سؤال

نکرده، پس چه چیزی به تو فهماند که در آینده هم از تو سؤال نخواهد شد؟ ای عبدالکریم، حرف خود را نقض کردی؛ زیرا گمان بردی که همه چیز از روز نخست، یکسان بوده، پس چگونه پیش انداختی و چگونه به تأخیر انداختی؟».

آن گاه فرمود که: «ای عبدالکریم، بیشتر روشنت کنم، آیا اگر با تو تعدادی کیسه جواهر باشد، و کسی به تو بگوید که: آیا در کیسه دینار هست؟ و تو بودن دینار را در کیسه انکار کنی، و آن شخص به تو بگوید که دینار را برای من توصیف کن، و تو آن را نشناسی، آیا می توانی بودن دینار را در کیسه انکار کنی و حال آن که نمی دانی؟». ابن ابی العوجاء گفت که: نه. امام صادق علیه السلام فرمود که: «پس عالم، بزرگ تر و طولانی تر و پهن تر از کیسه است، پس چه بسا که در عالم، ساخته شده ای باشد؛ از آنجایی که تو صفت ساخته شده را از غیر ساخته شده، نمی شناسی».

عبدالکریم، ماند و بعضی از دوستانش به دعوت به اسلام جواب دادند و بعضی دیگر با او باقی ماندند.

ابن ابی العوجاء در روز سیم آمد، و عرض کرد که: من سؤال را بر می گردانم. پس امام صادق علیه السلام به او گفت که: «هر چه می خواهی بپرس». ابن ابی العوجاء گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود که: «من چیزی را از کوچک و بزرگ، نیافتم، مگر این که وقتی مانند آن را به آن ضمیمه می کنند، بزرگ تر می شود، و در آن از میان رفتنی و انتقالی از حالت اول آن هست. و اگر آن چیز قدیم بود، نه از بین می رفت و نه متحول می شد؛ زیرا آن چیزی که از میان می رود و متحول می شود، جایز است که به وجود آید و باطل شود و از میان برود. پس با به وجود آمدن آن بعد از عدم، داخل در حدث می شود و از این که در ازل بوده، داخل در قدیم می شود و صفت ازل و عدم، و حدوث و قِدم هرگز در یک چیز با هم جمع نمی شوند».

عبدالکریم گفت که: این گونه فرض کن که - همان گونه گفتی - دانستی که در دو حالت و دو زمان، بنا بر آنچه استدلال کردی به حدوثش، پس اگر اشیا به همان حالت کوچکی بمانند، از کجا حدوث آنها را به دست می آوری؟ امام صادق علیه السلام فرمود که: «هر آینه ما در باره عالم وضع شده حرف می زنیم، اگر آن را برداریم و عالم دیگری را به جای آن قرار دهیم، هیچ چیزی دلالتش بر حدوث آن از برداشتن ما آن را و قرار دادن چیز دیگری را به جای آن، بیشتر نیست. ولیکن من جواب می دهم تو را از

همام جهتی که تو فرض کردی و ملزم کردی ما را، و می گوییم که: اگر اشیا به همان حالت کوچکی باقی بمانند، در وهم چنین است که هر گاه به آن همانند آن را ضمیمه کنیم، بزرگ تر خواهد شد، و در جواز تغیر آن، خارج شدن آن است از قِدم، همان گونه که در تغیر آن، داخل شدن آن است در حدوث، و ورای این چیزی نیست، ای عبدالکریم». پس عبدالکریم سخنش تمام شد و ناتوان گردید.

پس در سال آینده، بعضی از یاران ابن ابی العوجاء امام صادق علیه السلام را در حرم دیدند و به ایشان عرض کردند که: ابن ابی العوجاء اسلام آورد، امام صادق علیه السلام فرمود که: «او کوردل تر از آن است که اسلام بیاورد، او اسلام نمی آورد».

پس وقتی ابن ابی العوجاء، امام صادق علیه السلام را دید، به ایشان عرض کرد: ای آقا و مولای من. آن حضرت علیه السلام به ایشان فرمود که: «تو را چه چیزی واداشت که به این مکان بیایی؟» او عرض کرد که: عادت تن و سنت شهر و تا این که ببینیم آنچه را که مردم در آنند؛ از دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «ای عبدالکریم، تو هنوز در همان یک دندگی و گمراهی هستی؟» و او تا رفت که حرف بزند، آن حضرت فرمود که: «جدال در حجّ نیست». و ردای خود را گذاشت و به ابن ابی العوجاء فرمود که: «اگر کار چنان است که تو می گویی - و چنان نیست که تو می گویی - ما و تو نجات یافته ایم، اما اگر کار چنان است که ما می گوییم - و چنان است که ما می گوییم - ما نجات یافته ایم و تو بیچاره شده ای».

پس عبدالکریم رو کرد به کسانی که همراهش بودن و به آنها گفت: در دلم دردی احساس می کنم، پس مرا برگردانید، و او را برگرداندند و مرد. خدا نیامرزدش. (1) .

1- . از عبارت عنه عن بعض اصحابنا... تا اینجا، در ترجمه مترجم - رحمه اللّه - نبود و ترجمه شد.

ص: 258

. .

ص: 259

. .

1093.شرح نهج البلاغه :حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ الرَّازِیِّ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بُرْدٍ الدِّینَوَرِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُرَاسَانِیِّ خَادِمِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَهِ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَهٌ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «أَیُّهَا الرَّجُلُ، أَ رَأَیْتَ، إِنْ کَانَ الْقَوْلُ قَوْلَکُمْ وَلَیْسَ هُوَ کَمَا تَقُولُونَ أَ لَسْنَا وَإِیَّاکُمْ شَرَعاً سَوَاءً، لَا یَضُرُّنَا مَا صَلَّیْنَا وَصُمْنَا، وَزَکَّیْنَا وَأَقْرَرْنَا؟» فَسَکَتَ الرَّجُلُ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «وَإِنْ کَانَ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَهُوَ قَوْلُنَا أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَکْتُمْ وَنَجَوْنَا؟» . فَقَالَ: رَحِمَکَ اللّهُ، أَوْجِدْنِی کَیْفَ هُوَ؟ وَأَیْنَ هُوَ؟

فَقَالَ: «وَیْلَکَ، إِنَّ الَّذِی ذَهَبْتَ إِلَیْهِ غَلَطٌ؛ هُوَ أَیَّنَ الْأَیْنَ بِلَا أَیْنٍ، وَکَیَّفَ الْکَیْفَ بِلَا کَیْفٍ، فَلَا یُعْرَفُ بِالْکَیْفُوفِیَّهِ، وَلَا بِأَیْنُونِیَّهٍ، وَلَا یُدْرَکُ بِحَاسَّهٍ، وَلَا یُقَاسُ بِشَیْءٍ».

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَإِذاً إِنَّهُ لَا شَیْءَ إِذَا لَمْ یُدْرَکْ بِحَاسَّهٍ مِنَ الْحَوَاسِّ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «وَیْلَکَ، لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّکَ عَنْ إِدْرَاکِهِ، أَنْکَرْتَ رُبُوبِیَّتَهُ، وَنَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاکِهِ، أَیْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا بِخِلَافِ شَیْءٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ».

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِی مَتی کَانَ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «أَخْبِرْنِی مَتی لَمْ یَکُنْ؛ فَأُخْبِرَکَ مَتی کَانَ؟» قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِیلُ عَلَیْهِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «إِنِّی لَمَّا نَظَرْتُ إِلی جَسَدِی، وَلَمْ یُمْکِنِّی فِیهِ زِیَادَهٌ وَلَا نُقْصَانٌ فِی الْعَرْضِ وَالطُّولِ، وَدَفْعِ الْمَکَارِهِ عَنْهُ، وَجَرِّ الْمَنْفَعَهِ إِلَیْهِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهذَا الْبُنْیَانِ بَانِیاً، فَأَقْرَرْتُ بِهِ؛ مَعَ مَا أَری مِنْ دَوَرَانِ الْفَلَکِ بِقُدْرَتِهِ، وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ، وَتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ، وَمَجْرَی الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَغَیْرِ ذلِکَ مِنَ الْایَاتِ الْعَجِیبَاتِ الْمُبَیِّنَاتِ عَلِمْتُ أَنَّ لِهذَا مُقَدِّراً وَمُنْشِئاً». .

1092.تاریخ أبی الفداء :حدیث کرد مرا محمد بن جعفر اسدی رحمه اللّه علیه از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن بن بُرد دینوری، از محمد بن علی ، از محمد بن عبداللّه خراسانی خادم حضرت امام رضا علیه السلام که گفت: یکی از زندیقان بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شد و در نزد آن حضرت، جماعتی بودند. امام رضا علیه السلام فرمود:«ای مرد، مرا خبر ده که اگر گفتار درست، گفتار شما باشد و آن چنان نیست که شما می گویید آیا ما و شما چون یکدیگر و با هم برابر نیستیم که آنچه نماز کرده ایم و روزه داشته ایم و زکات داده ایم و اقرار نموده ایم، به ما ضرر نرساند؟» آن مرد ساکت شد. بعد از آن، حضرت فرمود: «اگر قول درست، قول ما باشد و حال آن که قول ما است آیا چنان نیست که شما هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم؟».

آن مرد گفت که: خدا تو را رحمت کند، مرا به جواب خویش بی نیاز ساز که دیگر احتیاج به سؤال نداشته باشم. بفرما که خدا چگونه و چون است و در کجا می باشد؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، به درستی که آنچه تو به سوی آن رفتی و مذهب خود ساختی، غلط و اشتباهی است که کردی. خدا، حقیقت کو و کجا را موجود فرموده بی آن که کو و کجایی باشد؛ چه آن سؤال است که مکان و مکانی نبوده که از آن سؤال شود و او حقیقت و چگونه را به عرصه وجود آورده، بی آن که چون و چگونگی وجود داشته باشد (چه آن سؤال از حال است و حال، فرع صاحب حال است. و صاحب حالی نبوده که حالی داشته باشد که از او سؤال شود و آن که چیزی را خلق می کند، خود متصف به آن نمی شود؛ زیرا که اتصاف بیرون رفتن است از قابلیت به سوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف، آن را ندارد. و آن که چیزی ندارد آن را عطا نمی تواند کرد و خدایی که آفریننده است، به خود چیزی نمی دهد که به آن کامل گردد و چون معلوم شد که کجا و چون مخلوق اوست، و آن جناب بر آنها مقدم است، پس نمی توان که او را به چگونه بودن و در کجا بودن بشناسد). و به هیچ حاسّه که چیزها را دریابد، او را نمی توان دریافت نمود. و او را به چیزی نمی توان قیاس کرد».

آن مرد عرض کرد که: در [این] هنگام خدا چیزی نخواهد بود، هر گاه به هیچ حاسّه از حواس ادراک او ممکن نباشد. حضرت رضا علیه السلام فرمود که: «وای بر تو، چون حواس تو از دریافتن او عاجز شدند،

پروردگاری او را انکار کردی، ما حواسی که داریم، چون از ادراک او عاجز شدند، و از دریافتش درماندند، یقین کردیم که آن جناب پروردگار ما است. به خلاف چیزی از چیزهاست که محسوس می شود که او چنین نیست».

آن مرد عرض کردکه: پس مرا خبر ده که در چه زمان بوده و کی موجود شده؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود : به من بگو کی نبوده تا بگویم در چه زمانی بوده؟ آن مرد عرض کرد : دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که: «من چون نظر کردم به سوی بدن خود و مرا ممکن نشد که در پهنا و درازای آن زیادتی و نقصانی به عمل آورم، و ناخوشی ها را از او دفع نمایم، و منفعت را به سوی او بکشانم، دانستم که این بنا را بنا گذارنده ای هست، پس به سوی او اقرار و اعتراف نمودم، با آن که می بینم از گردش چرخ به قدرت او و به دید آوردن ابرها و گردانیدن بادها و روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر این، از آیت های عجیبه که هویدا و ظاهر کننده اند، دانستم که هر یک از اینها را تقدیر کننده ای است (که این تقدیرات نموده) و پدیدار آورنده ای است که اینها را پدید آورده».

(ظاهر این است که از نسخه های کافی، در میانه سؤال و جواب آخر، جواب و سؤالی افتاده باشد؛ زیرا که رابطه ای در میان اینها نیست و با هم مناسبتی ندارند. امین الاسلام محمد بن علی بن حسین بن بابویه رحمه اللّه علیه این حدیث شریف را در کتاب توحید و عیون ایراد نموده و بعد از سؤال آن زندیق، چنین است که: ابوالحسن، یعنی حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده که در چه زمانی نبوده تا تو را خبر کنم که بوده؟» آن مرد عرض کرد که: پس دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که: «چون نظر کردم...» تا آخر آنچه که گذشت. و به جای آیات مبینات که ترجمه آن گذشت، متقنات که به معنی محکمات است، ذکر کرده و بعد از آنچه مذکور گردید، چند سؤال و جواب دیگر را نیز ایراد فرموده که تتمه حدیث است). .

ص: 262

..

ص: 263

. .

1076.امام علی علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْخَفَّافِ، أَوْ عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ :إِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ الدَّیَصَانِیَّ سَأَلَ هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ، فَقَالَ لَهُ: أَلَکَ رَبٌّ؟ فَقَالَ: بَلی، قَالَ: أَقَادِرٌ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَادِرٌ قَاهِرٌ، قَالَ: یَقْدِرُ أَنْ یُدْخِلَ الدُّنْیَا کُلَّهَا الْبَیْضَهَ ، لَا تَکْبُرُ الْبَیْضَهُ وَلَا تَصْغُرُ الدُّنْیَا؟ قَالَ هِشَامٌ: النَّظِرَهَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَنْظَرْتُکَ حَوْلاً، ثُمَّ خَرَجَ عَنْهُ.

فَرَکِبَ هِشَامٌ إِلی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، أَتَانِی عَبْدُ اللّٰهِ الدَّیَصَانِیُّ بِمَسْأَلَهٍ لَیْسَ الْمُعَوَّلُ فِیهَا إِلَا عَلَی اللّٰهِ وَعَلَیْکَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «عَمَّا ذَا سَأَلَکَ؟» فَقَالَ: قَالَ لِی: کَیْتَ وَکَیْتَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «یَا هِشَامُ، کَمْ حَوَاسُّکَ؟» قَالَ: خَمْسٌ، قَالَ: «أَیُّهَا أَصْغَرُ؟» قَالَ: النَّاظِرُ، قَالَ: «وَکَمْ قَدْرُ النَّاظِرِ؟» قَالَ: مِثْلُ الْعَدَسَهِ أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا، فَقَالَ لَهُ: «یَا هِشَامُ، فَانْظُرْ أَمَامَکَ وَفَوْقَکَ وَأَخْبِرْنِی بِمَا تَرَی» فَقَالَ: أَرَی سَمَاءً وَأَرْضاً وَدُوراً وَقُصُوراً وَبَرَارِیَ وَجِبَالاً وَأَنْهَاراً، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «إِنَّ الَّذِی قَدَرَ أَنْ یُدْخِلَ الَّذِی تَرَاهُ الْعَدَسَهَ أَوْ أَقَلَّ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ یُدْخِلَ الدُّنْیَا کُلَّهَا الْبَیْضَهَ لَا تَصْغُرُ الدُّنْیَا وَلَا تَکْبُرُ الْبَیْضَهُ».

فَأَکَبَّ هِشَامٌ عَلَیْهِ، وَقَبَّلَ یَدَیْهِ وَرَأْسَهُ وَرِجْلَیْهِ، وَقَالَ: حَسْبِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، وَانْصَرَفَ إِلی مَنْزِلِهِ، وَغَدَا عَلَیْهِ الدَّیَصَانِیُّ، فَقَالَ لَهُ: یَا هِشَامُ، إِنِّی جِئْتُکَ مُسَلِّماً، وَلَمْ أَجِئْکَ مُتَقَاضِیاً لِلْجَوَابِ، فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: إِنْ کُنْتَ جِئْتَ مُتَقَاضِیاً، فَهَاکَ الْجَوَابَ.

فَخَرَجَ الدَّیَصَانِیُّ عَنْهُ حَتّی أَتی بَابَ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَلَمَّا قَعَدَ، قَالَ لَهُ: یَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، دُلَّنِی عَلی مَعْبُودِی ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «مَا اسْمُکَ؟» فَخَرَجَ عَنْهُ، وَلَمْ یُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ، فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: کَیْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِکَ؟ قَالَ: لَوْ کُنْتُ قُلْتُ لَهُ: عَبْدُ اللّٰهِ، کَانَ یَقُولُ: مَنْ هذَا الَّذِی أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ؟ فَقَالُوا لَهُ: عُدْ إِلَیْهِ، وَقُلْ لَهُ: یَدُلُّکَ عَلی مَعْبُودِکَ، وَلَا یَسْأَلُکَ عَنِ اسْمِکَ.

فَرَجَعَ إِلَیْهِ، فَقَالَ لَهُ: یَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، دُلَّنِی عَلی مَعْبُودِی، وَلَا تَسْأَلْنِی عَنِ اسْمِی، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «اجْلِسْ» وَإِذَا غُلَامٌ لَهُ صَغِیرٌ ، فِی کَفِّهِ بَیْضَهٌ یَلْعَبُ بِهَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «نَاوِلْنِی یَا غُلَامُ الْبَیْضَهَ»، فَنَاوَلَهُ إِیَّاهَا ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «یَا دَیَصَانِیُّ، هذَا حِصْنٌ مَکْنُونٌ، لَهُ جِلْدٌ غَلِیظٌ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِیظِ جِلْدٌ رَقِیقٌ ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ

الرَّقِيقِ ذَهَبَهُ مَائِعَةٌ، وَفِضَّهُ ذَائِبَةٌ، فَلَا الَذَّهَبَهُ الّمَائِعَةُ تَخْتَلِطَ بِالّفِضَّهِ الذَّائِبَهِ، وَلَا الفِضَّهُ الذَّائِبَهُ تَخْتَلِطُ بِالذَّهَبَهِ الْمَائِعَهِ، فَهىَ عَلى حَالِهَا، لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا خَارِجٌ مُصْلِحٌ؛ فَيُخْبِرَ عَنْ صَلَاحِهَا، وَلَا دَخَلَ فِيهَا مُفْسِدٌ؛ فَيُخْبِرَ عَنْ فَسَادِهَا، لَا يُدْرِى لِلذَّكَرِ خُلِقَتْ أَمْ لِلْأُنْثى، تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ أَلْوَانِ الطَّوَاوِيسِ، أَتَرى لَهَا مُدَبِّراً؟».

قَالَ: فَأَطْرَقَ مَلِيّاً، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّکَ إِمَامٌ وَحُجَّهٌ مِنَ اللّهِ عَلى خَلْقِهِ، وَأَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ. .

1068.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از محمد بن اسحاق خفّاف، یا از پدرش ابراهیم، از محمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: عبداللّه دیصانی، از هشام بن حکم سؤال کرد و گفت که: آیا تو را پروردگاری هست که تو را پرورش دهد؟ گفت: بلی. دیصانی گفت که: آیا پروردگار قدرت دارد؟ گفت: بلی، قدرت دارد و بر همه کس و بر همه چیز قهر و غلبه دارد. دیصانی گفت: می تواند که همه دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که تخم بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد.

هشام گفت که: مرا مهلت ده تا تو را در این باب جواب گویم. گفت که: یک سال تو را مهلت دادم و بعد از آن از نزد هشام بیرون آمد و هشام سوار شد و به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام روانه گردید. چون بر درِ خانه آن حضرت رسید، و اذن دخول طلبید، او را اذن دادند و داخل خانه گردید. به حضرت عرض کرد: یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، عبداللّه دیصانی مسأله ای از من پرسیده که بسیار مشکل است و در جواب آن اعتماد بر کسی ندارم، مگر بر خدا و تو.

آن حضرت فرمود:«تو را از چه چیز سؤال نمود؟» عرض کرد که: چنین و چنان به من گفت و قصه را در نزد آن حضرت شرح کرد. حضرت فرمود که: «ای هشام، چند حواس داری؟» عرض کرد: پنج حواس. فرمود: «کدام یک از اینها کوچک تر است؟» عرض کرد که: ناظر و آن مردمک دیده است. فرمود که: «قدر ناظر چقدر است؟» عرض کرد که: مانند یک دانه عدس، یا از آن کوچک تر. فرمود که: «ای هشام، در پیش روی خود و در بالای سر نظر کن و مرا به آنچه می بینی خبر ده». عرض کرد که: آسمان و زمین و خان ها و قصرها و بیابان ها و کوه ها و نهرها را می بینم. حضرت فرمود که: «آن کسی که قدرت دارد که آنچه تو آن را می بینی در چیزی که به قدر دانه عدس، یا کوچک تر از آن باشد، داخل گرداند، قادر است که همه دنیا را در تخم مرغی داخل کند، و دنیا کوچک نشود و آن تخم بزرگ نگردد».

هشام نگون گردید و دست و پای های آن جناب را بوسید و عرض کرد که: یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، آنچه فرمودی مرا بس است. و به منزل خود بازگشت. بامداد که شد، دیصانی به نزد وی آمد و گفت که: ای هشام، به نزد تو آمده ام که بر تو سلام کنم و نیامده ام که جواب خواسته باشم. هشام گفت که: اگر آمده ای که جواب را بستانی، این جواب را

بگیر. دیصانی از پیش هشام بیرون رفت و آمد تا به در خانه امام جعفر صادق علیه السلام رسید و اذن خواست که بر آن حضرت داخل گردد، او را اذن دادند. چون داخل شد، و نشست، به خدمت آن حضرت عرض کرد: یا جعفر بن محمد، مرا بر معبودی که دارم، رهنمایی کن. حضرت فرمود که: «اسم تو چیست؟» برخواست و از نزد آن حضرت بیرون آمد و او را به اسم خود خبر نداد.

یاران دیصانی با وی گفتند که: چرا اسم خویش را به آن حضرت نگفتی؟ گفت که: اگر می گفتم که اسم من عبداللّه است، می فرمود: کیست آن کسی که تو بنده اویی؟ گفتند که: به سوی او برگرد و بگو که: تو را بر معبودت دلالت کند و تو را از نامی که داری سؤال نکند. برگشت و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا جعفر بن محمد، مرا به آن که باید او را عبادت کنم، دلالت کن و مرا از اسمم سؤال مکن. حضرت فرمود: «بنشین».

ناگاه پسر کوچکی از آن جناب پیدا شد که تخمی در دست داشت و با آن بازی می کرد. حضرت فرمود که: «ای پسر، این تخم را به من ده» آن را به خدمت آن حضرت داد. حضرت فرمود که: «ای دیصانی، این حصاری است محکم و سرپوشیده که آن را پوستی است ستبر و در زیر آن پوست ستبر، پوست نازکی است و در زیر آن پوست نازک، زرده ای است چون پارچه ای از طلا گداخته و سفیده ای است مانند پارچه ای از نقره گداخته، نه آن زرده ای که چون طلای روان است، با سفیده ای که مانند نقره گداخته است، بیامیزد و نه سفیده ای که مانند نقره گداخته است با زرده ای که چون طلای روان است، مخلوط می گردد. و این تخم بر حال خود گذاشته، هیچ صاحب اصلاحی از آن بیرون نیامده که از صلاح و نیکی آن خبر دهد و هیچ مفسدی در آن داخل نشده که از فساد و تباهی آن خبر آورد. و معلوم نیست که از برای نر خلق شده یا از برای ماده، که می شکافد و از آن رنگ ها بیرون می آید؛ چون رنگ های طاووسان. آیا از برای این تخم مدبری را می بینی که تدبیر و صلاح اندیشی آن نموده باشد؟».

راوی می گوید که: دیصانی مدتی طولانی سر خویش را به زیر انداخت، بعد از آن گفت که: شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است، در حالتی که یگانه است و او را شریکی نه. و آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او ست و تو امام و پیشوا و حجتی از جانب خدا بر خلقش و من توبه کارم از آنچه بودم. .

ص: 266

..

ص: 267

..

1054.المصنّف عن عبد الرحمن القاری :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَیْمِیِّ؛ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ فِی حَدِیثِ الزِّنْدِیقِ الَّذِی أَتَی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَکَانَ مِنْ قَوْلِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«لَا یَخْلُو قَوْلُکَ: «إِنَّهُمَا اثْنَانِ» مِنْ أَنْ یَکُونَا قَدِیمَیْنِ قَوِیَّیْنِ، أَوْ یَکُونَا ضَعِیفَیْنِ، أَوْ یَکُونَ أَحَدُهُمَا قَوِیّاً وَالْآخَرُ ضَعِیفاً، فَإِنْ کَانَا قَوِیَّیْنِ، فَلِمَ لَا یَدْفَعُ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ، وَیَتَفَرَّدَ بِالتَّدْبِیرِ؟ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِیٌّ، وَالْآخَرَ ضَعِیفٌ، ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ کَمَا نَقُولُ؛ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِی الثَّانِی.

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمَا اثْنَانِ، لَمْ یَخْلُ مِنْ أَنْ یَکُونَا مُتَّفِقَیْنِ مِنْ کُلِّ جِهَهٍ، أَوْ مُفْتَرِقَیْنِ مِنْ کُلِّ جِهَهٍ، فَلَمَّا رَأَیْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِماً، وَالْفَلَکَ جَارِیاً، وَالتَّدْبِیرَ وَاحِداً، وَاللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، دَلَّ صِحَّهُ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِیرِ، وَائْتِلَافُ الْأَمْرِ عَلی أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ.

ثُمَّ یَلْزَمُکَ إِنِ ادَّعَیْتَ اثْنَیْنِ فُرْجَهٌ مَّا بَیْنَهُمَا حَتّی یَکُونَا اثْنَیْنِ، فَصَارَتِ الْفُرْجَهُ ثَالِثاً بَیْنَهُمَا، قَدِیماً مَعَهُمَا، فَیَلْزَمُکَ ثَلَاثَهٌ، فَإِنِ ادَّعَیْتَ ثَلَاثَهً، لَزِمَکَ مَا قُلْتُ فِی الِاثْنَیْنِ حَتّی یَکُونَ بَیْنَهُمْ فُرْجَهٌ، فَیَکُونُوا خَمْسَهً، ثُمَّ یَتَنَاهی فِی الْعَدَدِ إِلی مَا لَا نِهَایَهَ لَهُ فِی الْکَثْرَهِ».

قَالَ هِشَامٌ: فَکَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِیقِ أَنْ قَالَ: فَمَا الدَّلِیلُ عَلَیْهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «وُجُودُ الْأَفَاعِیلِ دَلَّتْ عَلی أَنَّ صَانِعاً صَنَعَهَا، أَلَا تَری أَنَّکَ إِذَا نَظَرْتَ إِلی بِنَاءٍ مُشَیَّدٍ مَبْنِیٍّ، عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِیاً وَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِیَ وَلَمْ تُشَاهِدْهُ؟» قَالَ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: «شَیْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْیَاءِ؛ ارْجِعْ بِقَوْلِی إِلی إِثْبَاتِ مَعْنیً، وَأَنَّهُ شَیْءٌ بِحَقِیقَهِ الشَّیْئِیَّهِ ، غَیْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَهٌ، وَلَا یُحَسُّ وَلَا یُجَسُّ، وَلَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ، لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ، وَلَا تُغَیِّرُهُ الْأَزْمَانُ». .

1041.امام علی علیه السلام (در سخنش در پاسخ عمر ، که درباره شرکت کردن خویش) علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فُقَیمی، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و از جمله آنچه آن حضرت با او فرمود که:«آنچه تو می گویی که خدا دو تاست، خالی از این نیست که یا هر دو قدیم اند و قوّت دارند و بر هر فعلی که اراده آن دارند و خواسته باشند که در آن منفرد باشند که هر یک دیگری را مدخلیت ندهد، یا هر دو ضعیف اند که هیچ یک از ایشان به تنهایی قدرت بر آن ندارد و یا دارد و اراده آن ندارد و هر یک قوه و قدرت بر پاره ای از کارها دارد و یا یکی از این دو قوی است و دیگری ضعیف است. پس اگر هر دو قوی باشند، چرا هر یک از دو خدا دیگری را دفع نمی کند که منفرد و تنها باشد در تدبیر عالم؟ چه خواهش غلبه و استعلا در هر صاحب قوتی مرکوز است. و به قدر قوت و قدرت خویش به عمل می آورد. و این مستلزم نفی هر دو است؛ چه ممکن است که اراده هر یک به نفی دیگری تعلق گیرد. و اگر گمان کنی که یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می شود که خدا یکی است؛ چنانچه ما می گوییم؛ به جهت عجزی که ظاهر و هویداست در دویم (چه آن محتاج است به سوی قوی؛ زیرا که قوی وجودش اقوی است و از او ضعف وجود تصور نمی شود، مگر به جواز خالی بودن ماهیت از وجود) .

پس اگر بگویی که ایشان دواند، خالی از این نیست که یا هر دو از هر جهت با هم اتفاق دارند (و در حقیقت که ما به الامتیازی در میانه ایشان نیست و این، مستلزم نفی تعدد است، چنانچه بیاید) و یا هر دو از هر وجهی با هم اختلاف دارند و چون دیدیم که خلائق انتظام دارند و چرخ را دیدیم که می گردد و تدبیر را یکی دیدیم که اختلافی در آن نیست و شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم که در ایشان نیز کمال انتظام است، صحت این امر و تدبیر عالم و تناسب امر دلالت نمود بر این که مدبر عالم، یکی است.

بعد از آن بر تو لازم می آید دو خدا را ادعا کنی که در میانه ایشان فُرجه (1) نباشد تا به واسطه آن دو تا شوند (در این، إشعاری است به این که مخاطب فهم درستی نداشته باشد و تا چیزی محسوس او نمی شد، آن را نمی فهمید و حضرت فرمود که:) این فرجه در میان ایشان سیم می شود

که قدم دارد با اینها و او نیز باید که خدا باشد . پس بر تو لازم می آید که به سه خدا قائل شوی با آن که دو خدا را ادعا می کنی و اگر سه خدا را ادعا کنی، آنچه در دو خدا گفتم، بر تو لازم می آید و آن، صورت نبندد تا در میانه هر یک از ایشان با دیگری فرجه باشد، و به واسطه دو فرجه، سه خدا را که ادعا می کنی، پنج خدا می شوند. پس کلام متناهی می شود در عدد به سوی آنچه آن را در بسیاری، نهایتی نباشد».

هشام گفت که: از جمله سؤال آن زندیق این بود که عرض کرد: دلیل بر خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «وجود کارهای غریبه که در غایت استحکام و متانت است، دلالت می کند بر این که صانعی اینها را ساخته است. آیا نمی بینی که هر گاه نظر کنی به سوی عمارت بلند افراشته یا گچ کاری کرده ای که آن را ساخته اند، می دانی که آن را بنا کننده ای هست، هر چند که آن بانی را ندیده باشی و او را مشاهده نکرده باشی که آن را می سازد».

زندیق عرض کرد که: پس آن جناب چه چیز است؟ فرمود که: «به خلاف چیزها که به هیچ یک از آنها نمی ماند. برگشت قول من به سوی ثابت کردن مقصود از لفظ است و آن که چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن و به این اعتبار چیزی بر او اطلاق می شود و او را چیز می گویند، غیر از آن که نه جسم است و نه صورت، و محسوس نمی شود و به حس در نمی آید (در بعضی نسخ این زیادتی نیز هست که و ملموس نمی گردد که به دست یا غیر آن، او را لمس کنند و دست بر او مالند). و به حواس پنچگانه (که سمع و بصر و ذوق و شمّ و لمس است) ، او را نتوان یافت. و وهم ها و خیال ها او را در نیابد، و مرور ایام او را ناقص نکرده اند، و زمان ها او را تغییر ندهند (که پیر و شل و کور و کر و بیمار نشود، و همچنین سایر ناخوشی ها که بر مُعمّرین وارد می شود، در او راه نیابد). (2) .

1- . فرجه، به معنی رخنه و شکاف است و مراد از آن در اینجا، چیزی است که موجب امتیاز یکی از این، از دیگری گردد که این دو را از هم جدا کند؛ چه از فاصله میان دو جسم به فرجه و شکاف و رخنه تعبیر می کنند. (مترجم)
2- . این سؤال و جواب اخیر را در باب، بعد از این ذکر نموده با تتمه حدیث که بعد از این، مذکور خواهد شد.(مترجم)

1042.الإمام علىّ عليه السلام (لِعُمَرَ لَمَّا استَشارَ النّاسَ فِي أن يَسيرَ ف) مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ :حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «كَفَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ بِخَلْقِ الرَّبِّ الْمُسَخِّرِ، وَمُلْكِ الرَّبِّ الْقَاهِرِ، وَجَلَالِ الرَّبِّ الظَّاهِرِ، وَنُورِ الرَّبِّ الْبَاهِرِ، وَبُرْهَانِ الرَّبِّ الصَّادِقِ، وَمَا أَنْطَقَ بِهِ أَلْسُنَ الْعِبَادِ، وَمَا أَرْسَلَ بِهِ الرُّسُلَ، وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْعِبَادِ ، دَلِيلاً عَلَى الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ». .

1041.الإمام علیّ علیه السلام (فی کَلامٍ لَهُ وقَدِ استَشارَهُ عُمَرُ فی الشُّ) چند نفراز اصحاب ما، از احمد بن محمّد برقی، از پدرش، از علی بن نُعمان، از ابن مُسکان، از داود بن فَرقد، از ابو سعید زُهری، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«کافی است از برای صاحبان عقل ها دلیلی که دلالت کند بر پروردگار عالمیان، آفریدن آن حضرت که همه کس و همه چیز را مسخر گردانیده، یا آفریدگان او که مسخرند، و پادشاهی آن حضرت که بر همه قهر و غلبه دارد، و جلال و بزرگواری وی که ظاهر و هویداست، و نور او که غالب است بر هر نوری و درخشان است، و حجت و برهانش که راست و نیکوست و راستگوست، و آنچه زبان بندگان را به آن گویا نموده و آنچه رسولان را به آن ارسال فرموده، و آنچه فرو فرستاده». .

2 بَابُ إِطْلَاقِ الْقَوْلِ بِأَنَّهُ شَیْءٌ1029.تاریخ المدینه (به نقل از اسلم) مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ التَّوْحِیدِ، فَقُلْتُ: أَتَوَهَّمُ شَیْئاً؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، غَیْرَ مَعْقُولٍ، وَلَا مَحْدُودٍ، فَمَا وَقَعَ وَهْمُکَ عَلَیْهِ مِنْ شَیْءٍ، فَهُوَ خِلَافُهُ، لَا یُشْبِهُهُ شَیْءٌ، وَلَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ، کَیْفَ تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافُ مَا یُعْقَلُ، وَخِلَافُ مَا یُتَصَوَّرُ فِی الْأَوْهَامِ؟! إِنَّمَا یُتَوَهَّمُ شَیْءٌ غَیْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ».1032.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، قَالَ :سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام : یَجُوزُ أَنْ یُقَالَ لِلّهِ: إِنَّهُ شَیْءٌ؟

قَالَ: «نَعَمْ، یُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّیْنِ:

حَدِّ التَّعْطِیلِ، وَحَدِّ التَّشْبِیهِ». .

2. باب در بیان اطلاق و بی قیدی گفتار به آن که خدا چیزی است1030.تاریخ الطبری عن قیس :محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از عبدالرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از توحید و عرض کردم که: چیزی را توهم می کنم و تصور می کنم. حضرت فرمود:«بلی، او را چیزی توهم و تصور می کنی، در حالتی که درک کنه دانش به ادراک کلی، به عقل نیست و به حدود عقلی، یا حسی محدود و معین نمی شود؛ زیرا که هر چیزی که وهم تو بر آن واقع شود، و آن را به قوه وهمیه ادراک نمایی، با ادراک کلی خدای تعالی، خلاف آن است و چیزی با او شباهت ندارد. و وهم ها او را در نیابد. و چگونه او را دریابد و حال آن که آن جناب خلاف آن چیزی است که آن را تعقل می نماید و غیر آن چیزی است که آن در وهم ها تصور می کنند. جز این نیست که او را توهم می نمایند، در حالی که چیزی است معقول و محدود نیست».1029.تاریخ المدینه عن أسلَم :محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید روایت کرده است که گفت: از امام جواد علیه السلام سؤال شد که آیا جایز است که در شأن خدا بگویند که چیزی است؟ فرمود:«بلی، او را بیرون می بری از دو حد: یکی حد تعطیل (1) (و مراد از آن در این مکان، آن است که آن حضرت را بیرون برند از وجود و هستی و از صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه) و دیگری، حد تشبیه» (و مراد از آن، اتصاف آن جناب است به صفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات).

.

1- . تعطیل در لغت، به معنی بیکار کردن و فرو گذاشتن و بی زیور کردن و چیزی را تعهد نکردن و خرابه ساختن زمین است. (مترجم)

1028.تاریخ الطبری به نقل از محمّد بن ابراهیم بن حارث :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «إِنَّ اللّه َ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ، وَکُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ اِسْمُ «شَیْءٍ» فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللّه َ».1027.تاریخ الیعقوبی :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِیِّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام یَقُولُ: «إِنَّ اللّه َ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ، وَکُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ «شَیْءٍ» مَا خَلَا اللّه َ، فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَاللّه ُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ، تَبَارَکَ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ».1026.امام علی علیه السلام (در توصیف به خلافت رسیدن عمر بن خطّاب) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ خَیْثَمَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّه َ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ، وَکُلُّ مَا وَقَعَ عَلَیْهِ اسْمُ «شَیْءٍ» مَا خَلَا اللّه َ تَعَالی، فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَاللّه ُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ».1026.الإمام علیّ علیه السلام (یَصِفُ استِعمالَ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَیْمِیِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِیقِ حِینَ سَأَلَهُ: مَا هُوَ؟ قَالَ:«هُوَ شَیْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْیَاءِ، ارْجِعْ بِقَوْلِی إِلی إِثْبَاتِ مَعْنیً، وَأَنَّهُ شَیْءٌ بِحَقِیقَهِ الشَّیْئِیَّهِ ، غَیْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَهٌ، وَلَا یُحَسُّ وَلَا یُجَسُّ، وَلَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ، لَا تُدْرِکُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ، وَلَا تُغَیِّرُهُ الْأَزْمَانُ».

فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَتَقُولُ: إِنَّهُ سَمِیعٌ بَصِیرٌ؟

قَالَ: «هُوَ سَمِیعٌ، بَصِیرٌ؛ سَمِیعٌ بِغَیْرِ جَارِحَهٍ، وَبَصِیرٌ بِغَیْرِ آلَهٍ، بَلْ یَسْمَعُ بِنَفْسِهِ، وَیُبْصِرُ بِنَفْسِهِ، لَیْسَ قَوْلِی: إِنَّهُ سَمِیعٌ یَسْمَعُ بِنَفْسِهِ، وَبَصِیرٌ یُبْصِرُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَیْءٌ، وَالنَّفْسُ شَیْءٌ آخَرُ، وَلکِنْ أَرَدْتُ عِبَارَهً عَنْ نَفْسِی؛ إِذْ کُنْتُ مَسْؤُولاً، وَإِفْهَاماً لَکَ؛ إِذْ کُنْتَ سَائِلاً، فَأَقُولُ: إِنَّهُ سَمِیعٌ بِکُلِّهِ، لَا أَنَّ الْکُلَّ مِنْهُ لَهُ بَعْضٌ، وَلکِنِّی أَرَدْتُ إِفْهَامَکَ، وَالتَّعْبِیرُ عَنْ نَفْسِی، وَلَیْسَ مَرْجِعِی فِی ذلِکَ إِلَا إِلی أَنَّهُ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ، الْعَالِمُ الْخَبِیرُ ، بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ، وَلَا اخْتِلَافِ الْمَعْنی».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَمَا هُوَ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «هُوَ الرَّبُّ، وَهُوَ الْمَعْبُودُ، وَهُوَ اللّهُ، وَلَيْسَ قَوْلىَ: «اللّهُ» إِثْبَاتَ هذِهِ الْحُرُوفِ: أَلِفٍ وَلَامٍ وَهاءٍ ، وَلَا رَاءٍ وَلَا بَاءٍ، وَلكِنِ ارْجِعْ إِلى مَعْنىً وَشَىْءٍ خَالِقِ الْأَشْيَاءِ وَصَانِعِهَا، وَنَعْتِ هَذِهِ الْحُرُوفِ وَهُوَ الْمَعْنى سُمِّىَ بِهِ اللّهُ، وَالرَّحْمنُ ، وَالرَّحِيمُ وَالْعَزِيزُ ، وَأَشْبَاهُ ذلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ، وَهُوَ الْمَعْبُودُ جَلَّ وَعَزَّ».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَا مَخْلُوقاً .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَوْ كَانَ ذلِكَ كَمَا تَقُولُ، لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعاً؛ لِأَنَّا لَمْ نُكَلَّفْ غَيْرَ مَوْهُومٍ، وَلكِنَّا نَقُولُ: كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَكٍ بِهَا تَحُدُّهُ الْحَوَاسُّ وَتُمَثِّلُهُ؛ فَهُوَ مَخْلُوقٌ [وَلَابُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجاً مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا: النَّفْىُ]؛ إِذْ كَانَ النَّفْىُ هُوَ الْإِبْطَالَ وَالْعَدَمَ ، وَالْجِهَةُ الثَّانِيَةُ: التَّشْبِيهُ؛ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ هُوَ صِفَةَ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَالتَّأْلِيفِ، فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ؛ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَالِاضْطِرَارِ إِلَيْهِمْ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ، وَأَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ، وَلَيْسَ مِثْلَهُمْ؛ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَالتَّأْلِيفِ، وَفِيمَا يَجْرِى عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ إِذْ لَمْ يَكُونُوا ، وَتَنَقُّلِهِمْ مِنَ صِغَرٍ إِلى كِبَرٍ، وَسَوَادٍ إِلى بَيَاضٍ، وَقُوَّةٍ إِلى ضَعْفٍ، وَأَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْسِيرِهَا؛ لِبَيَانِهَا وَوُجُودِهَا».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَقَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَمْ أَحُدَّهُ، وَلكِنِّى أَثْبَتُّهُ؛ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْىِ وَالْإِثْبَاتِ مَنْزِلَةٌ».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَلَهُ إِنِّيَّةٌ وَمَائِيَّةٌ؟

قَالَ: «نَعَمْ، لَا يُثْبَتُ الشَّىْءُ إِلَا بِإِنِّيَّةٍ وَمَائِيَّةٍ».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَلَهُ كَيْفِيَّةٌ؟

قَالَ: «لَا؛ لِأَنَّ الْكَيْفِيَّةَ جِهَةُ الصِّفَةِ وَالْإِحَاطَةِ، وَلكِنْ لَابُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ مِنْ جِهَةِ التَّعْطِيلِ وَالتَّشْبِيهِ؛ لِأَنَّ مَنْ نَفَاهُ، فَقَدْ أَنْكَرَهُ وَدَفَعَ رُبُوبِيَّتَهُ وَأَبْطَلَهُ، وَمَنْ شَبَّهَهُ بِغَيْرِهِ، فَقَدْ أَثْبَتَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ الْمَصْنُوعِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِقُّونَ الرُّبُوبِيَّةَ، وَلكِنْ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ أَنَّ لَهُ كَيْفِيَّةً لَا يَسْتَحِقُّهَا غَيْرُهُ، وَلَا يُشَارَكُ فِيهَا، وَلَا يُحَاطُ بِهَا، وَلَا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ».

قَالَ السَّائِلُ: فَيُعَانِى الْأَشْيَاءَ بِنَفْسِهِ ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُعَانِىَ الْأَشْيَاءَ بِمُبَاشَرَةٍ وَمُعَالَجَةٍ؛ لِأَنَّ ذلِکَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِ الَّذِى لَا تَجِىءُ الْأَشْيَاءُ لَهُ إِلَا بِالْمُبَاشَرَةِ وَالْمُعَالَجَةِ وَهُوَ مُتَعَالٍ، نَافِذُ الْاِرَادَةِ وَالْمَشِيئَةِ، فَعَّالٌ لِمَا يَشَاءُ». .

1025.تاریخ دمشق (به نقل از نافع) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس روایت کرده است از ابوالمَغراء و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که:«خدا خالی است از خلق خود و خلق خدا از او خالی اند (یعنی آن جناب، متصف نمی شود به چیزی که با او مغایرت داشته باشد و به آن متقوم نمی گردد و جزء یا صفت چیزی نمی باشد؛ زیرا که هر چه با مغایرت دارد، آفریده اوست و محال است که به آفریده خویش متصف شود. چنان که پیش از این معلوم شد. و حکم عکس از اینجا معلوم می شود). و هر چیز که نام چیز بر آن واقع شود، مخلوق و آفریده است غیر از خدا».1024.غریب الحدیث :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از زراره بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«خدا از خلق خود خالی است و خلق خدا از خدا خالی اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، واو را چیز توان گفت، غیر از خدا، مخلوق است و خدا، خالق و آفریننده هر چیزی است در ابتدا و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است؛ آن خدایی که همچو او چیزی نیست، و مانند صفت او صفتی، نه. و اوست شنوا و بینا که آنچه شنیدنی باشد، بشنود و آنچه دیدنی باشد، ببیند».1023.تاریخ الإسلام (به نقل از ابو بکر) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از علی بن عطیه، از خیثمه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا از خلق خویش خالی است و خلق خدا از خدا خالی اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، مخلوق است و خدا ، آفریننده هر چیزی است».1025.تاریخ دمشق عن نافع :علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فُقَیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که در وقتی که زندیق، از آن حضرت سؤال نمود که خدا چیست؟ فرمود که:«آن جناب چیزی است به خلاف چیزها. بازگشت گفتار من به سوی ثابت نمودن مقصود از لفظ است (1) و آن که او چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن (چنان که مذکور شد)، مگر آن که آن جناب، نه جسم است و نه صورت و محسوس نمی شود، و به حواس پنج گانه او را نتوان یافت، و خیال ها او را در نیابد، و مرور دهور و گردش روزگار، او را ناقص نمی گرداند، و زمان ها او را تغییر نمی دهد» (چنان که معلوم شد).

سائل عرض کرد که: پس می گویی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب شنوا و بیناست، ولیکن شنواست بی آن که گوشی داشته باشد، و بیناست بی آن که چشمی داشته باشد، بلکه به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند. این که می گویم که به نفس خویش می شنود و به نفس خویش می بیند، مقصود من، این نیست که خدا، چیزی است و نفس چیز دیگر، ولیکن خواستم که از پیش خود تعبیر کنم؛ زیرا که از من سؤال شده بود و بایست که از آن جواب گویم. و خواستم که تو را بفهمانم؛ زیرا که سؤال کرده ای و جواب می خواهی. پس می گویم که: همه خدا شنواست، نه به این معنی که همه از او، آن را بعضی است، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و به جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم. و بازگشت من، در این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن که خدا شنوا و بینا و دانا و آگاه است، بی آن که ذات مقدس اختلافی به هم رساند، یا معنی مختلف شود».

(حاصل معنی آن که غیر خدا شنواست به گوش و بیناست به چشم و آلت دیدن و شنیدنش، غیر یکدیگر است. و با آنچه می شنود، نمی بیند و با آنچه می بیند، نمی شنود. و بدون اینها، نمی شنود و نمی بیند. و خدا را آلت دیدن و شنیدن نیست، بلکه ذات مقدس، هم شنوا و هم بیناست).

آن سائل عرض کرد که: هر گاه امر بر این منوال باشد، پس خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب، رب و پروردگاری است که پرورش می دهد و معبود است که خلائق او را بندگی می کنند و اللّه است که جمیع صفات کمال را جمع فرموده، و این که می گویم که آن جناب اللّه است، مراد من ثابت کردن این حروف - که الف و لام و ها است - نیست. و نه آن که مرادم از ربّ، را و با باشد، لیکن بازگشت من به سوی مقصود از این لفظ است (2)

و این که آن جناب چیزی است که چیزها را آفریده و می آفریند. و صانع آنهاست و بیان صفت این الفاظ، بیش از آن نیست که اینها حروفند، و آنچه مقصود اثبات آن است، معنی است که به لفظ اللّه و رحمن و رحیم و عزیز و امثال این، از نام های آن جناب مسمی شده است. و همان، معنی است که بندگان آن را عبادت می کنند. جلّ و عزّ».

سائل عرض کرد: ما موهومی را نیافتیم، مگر آن که آن را مخلوق یافتیم. حضرت فرمود که: «اگر این امر، چنان باشد که تو می گویی، توحید خدا از ما برداشته خواهد بود؛ زیرا که ما به غیر موهوم، مکلّف نیستیم، ولیکن می

گوییم: هر موهومی که در وهم و خیال در آید، به واسطه حواس درک آن شود، به یکی از دو راه: یکی آن که حواس آن را تحدید و تعیین کند و به حقیقت آن احاطه نماید و دیگر، آن که ممثل و مصور گرداند به صورت و کالبدی که دارد، و آن مخلوق است؛ زیرا که نفی آن در وهم یا رفتن آن از آن، موجب باطل ساختن و نیستی حقیقت است؛ چه، هر چه معدوم باشد، یا عدم و نیستی او را عارض گردد، ممکن است، نه واجب.

جهت دویم، که حصول صورت است، متضمّن تشبیه است و آن بر خدا روا نیست؛ زیرا که تشبیه مماثلت است و در هیئت و صفت مخلوق است که ترکیب و تألیف او ظاهر و هویدا است، یا از اجزا و یا از ذات و صفت، و لازم نیست که آنچه به وهم درک شود، حقیقت آن در وهم در آید. پس چاره ای نیست از اثبات صانع، به جهت وجود آنها که مصنوع اند و ثبوت اضطرار و احتیاجی که دارند؛ زیرا ایشان، مصنوع اند و مصنوع بدون صانع ممتنع است و آن که صانع ایشان غیر ایشان است و مانند ایشان نیست؛ زیرا که مثل ایشان در ترکیب و تألیف ظاهری، به ایشان شباهت دارد و چنانچه در آنچه مذکور گردید، دلالت است بر وجود صانع، نیز دلالت است در آنچه بر ایشان جاری می شود از آن که حادث می شوند و از سر نو پیدا می گردند، بعد از آن که وجود نداشتند و از کوچکی به سوی بزرگی منتقل می شوند و از سیاهی به سوی سفیدی و از قوّت و توانایی به سوی ضعف و ناتوانی می روند و احوالی چند که موجودند و ما را احتیاجی به تفسیر و بیان آنها نیست، به جهت بیان وجود آنها».

سائل عرض کرد که: هر گاه چنین باشد، تو او را تحدید کردی؛ زیرا که وجود هستی او را ثابت نمودی.

حضرت فرمود که: «او را تحدید نکردم و حدّی از برایش نگفتم، ولیکن او را ثابت کردم؛ زیرا که در میانه نفی و اثبات، منزله و واسطه نیست که کسی به آن قائل شود، و چون نفی و نیستی بر طرف و منتفی شد، ثبوت، ثابت گردید، و وجود، از صفاتی نیست که تحدیدی با آن باشد».

سائل عرض کرد که: پس او را وجود انتزاعی و حقیقی است، که وجود از آن انتزاع می شود.

حضرت فرمود که: «بلی، چیزی موجود نمی باشد، مگر با حقیقت و وجود که وجود از آن انتزاع می شود».

سائل عرض کرد که: پس او را کیفیت و چگونگی خواهد بود؟

حضرت فرمود که: «نه، زیرا که کیفیت و چگونگی، جهت صفت را احاطه است، ولیکن چاره ای نیست از بیرون رفتن از جهت تعطیل و تشبیه به آن معنی که مذکور شد؛ زیرا که هر که او را نفی کند، به آن طریقی که مذکور شد، او را انکار کرده و ربوبیت و پروردگاری او را دفع نموده، و آن جناب را بیکار قرار داده، و هر که او را به غیر او تشبیه کرده، او را ثابت گردانیده به صفت آفریدگان که مصنوع اند و سزاوار ربوبیت نیستند، ولیکن چاره ای نیست از اثبات این که او را کیفیت و چگونگی است که غیر او، مستحق و سزاوار آن نیست، و ممکن نیست که آن کیفیت، از برای غیر آن جناب متحقق شود و در آن، با او مشارکت نمی شود و احاطه به آن واقع نمی گردد و غیر از او، کسی آن را نمی داند؛ چه آن کیفیتی است خلاف آنچه ما می دانیم».

سائل عرض کرد که: هر گاه چنین باشد، پس رنج و زحمت خلق چیزها را خود می کشد؟

آن حضرت فرمود که: «جلالت و بزرگواری آن جناب بیشتر از این است که رنج و زحمت آفریدن چیزها را بکشد، به واسطه متوجه شدن و چاره و درمان آن نمودن؛ زیرا که این تعب و مشقت، صفت مخلوق است که حصول چیزها از برایش میسر نمی شود، مگر به متوجه شدن و چاره آن کردن و آن جناب برتر از همه، و یا بلند مرتبه است از وضع خلق و متعالی است از آن، و اراده و مشیت آن حضرت در آن است که آنچه را که اراده کند، موجود می شود و هر چه خواهد، می کند». .

1- . کلمه ارجع ، بنا بر نسخه فعلی، امر است و بنا براین، باید این گونه معنا شود: با این گفته من، به سراغ اثبات معنایی برو و این که او....
2- . برگرد و دقت کن در منظور و معنای لفظ.

ص: 276

..

ص: 277

..

ص: 278

. .

ص: 279

. .

1024.غريب الحديث :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، قَالَ :سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ علَيه السلام : أَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللّه َ شَىْءٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ: حَدِّ التَّعْطِيلِ، وَحَدِّ التَّشْبِيهِ». .

1023.تاریخ الإسلام عن أبی بکر :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از آن که او را ذکر کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد که: آیا جائز است که گفته شود: خدا چیزی است؟ فرمود:«بلی، بیرون می بری او رااز دو حد: حد تعطیل و حد تشبیه».(و همین حدیث بسند دیگر در اول همین باب گذشت).

.

3 بَابُ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَا بِهِ1022.الفتوح (بَعدَ ذِكرِ قَضِيَّهِ ارتِدادِ الأَشعَثِ وعَزمِ) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : اعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ، وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَهِ، وَأُولِى الْأَمْرِ بِالْأَمْر بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ».

وَ مَعْنى قَوْلِهِ عليه السلام : «اعْرِفُوا اللّٰهَ بِاللّٰهِ» يَعْنِى أَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْأَشْخَاصَ وَالْأَنْوَارَ وَالْجَوَاهِرَ وَالْأَعْيَانَ، فَالْأَعْيَانُ: الْأَبْدَانُ، وَالْجَوَاهِرُ: الْأَرْوَاحُ، وَهُوَ جَلَّ وَعَزَّ لَا يُشْبِهُ جِسْماً وَلَا رُوحاً، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِى خَلْقِ الرُّوحِ الْحَسَّاسِ الدَّرَّاكِ أَمْرٌ وَلَا سَبَبٌ، هُوَ الْمُتَفَرِّدُ بِخَلْقِ الْأَرْوَاحِ وَالْأَجْسَامِ، فَإِذَا نَفى عَنْهُ الشَّبَهَيْنِ: شَبَهَ الْأَبْدَانِ، وَشَبَهَ الْأَرْوَاحِ، فَقَدْ عَرَفَ اللّٰهَ بِاللّٰهِ، وَإِذَا شَبَّهَهُ بِالرُّوحِ أَوِ الْبَدَنِ أَوِ النُّورِ، فَلَمْ يَعْرِفِ اللّٰهَ بِاللّٰهِ.1021.تاريخ اليعقوبى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَهَ بْنِ قَيْسِ بْنِ سِمْعَانَ بْنِ أَبِى رُبَيْحَهَ مَوْلى رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ، قَالَ :سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : بِمَ عَرَفْتَ رَبَّکَ؟ قَالَ: «بِمَا عَرَّفَنِى نَفْسَهُ». قِيلَ: وَكَيْفَ عَرَّفَکَ نَفْسَهُ؟ قَالَ: «لَا يُشْبِهُهُ صُورَهٌ، وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ فِى بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِى قُرْبِهِ، فَوْقَ كُلِّ شَىْءٍ، وَلَا يُقَالُ: شَىْءٌ فَوْقَهُ ، أَمَامَ كُلِّ شَىْءٍ، وَلَا يُقَالُ: لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِى الْأَشْيَاءِ لَا كَشَىْءٍ دَاخِلٍ فِى شَىْءٍ ، وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَىْءٍ خَارِجٍ مِنْ شَىْءٍ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هكَذَا وَلَا هكَذَا غَيْرُهُ، وَلِكُلِّ شَىْءٍ مُبْتَدَأٌ». .

3. باب در بیان آن که خدا شناخته نمی شود، مگر به خود آن جناب بر خویش1019.تاریخ الیعقوبی (به نقل از عمر بن خطّاب) علی بن محمد روایت کرده است از آن که او را ذکر کرده، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حمران، از فضل بن سَکن، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خدا را به خدا بشناسید (یعنی خود آن جناب بر خویش دلالت دارد و در معرفتش احتیاج به سوی غیر نیست). و رسول او را به رسالت و پیغمبری بشناسید و بشناسید صاحبان امر را و فرمان را (یعنی کسانی را که خدا اطاعت شان را مقرون به اطاعت خود و رسول خود فرموده) به معروف و نیکی، که موافق شرع باشد و راستی در همه چیز؛ خواه در اعتقاد و خواه در اعمال که مرادف عصمت است و نیکویی کردن در طاعات کماً و کیفاً یا در آنچه اعم از آن باشد».

کلینی فرموده است: معنی قول آن حضرت که «خدا را به خدا بشناسید» آن است که خدا شخص ها و نورها و جوهرها و ذات ها و بدن ها و جوهر روح ها را آفریده و آن جناب جلّ و عزّ شباهت به جسم و روحی ندارد، و کسی در آفریدن روح که نهایت حسّ و دریافت را دارد، امری و سببی نیست و در آفریدن ارواح و اجسام یگانه است، که شریکی ندارد. پس هر گاه کسی در شباهت به ابدان است، و دیگری شباهت به ارواح، خدا را به خدا شناخته و هر گاه او را به روح یا بدن یا نور تشبیه کند، خدا را به خدا نشناخته است.1018.الأمالی ، مفید (به نقل از ابو هیثم بن تَیَّهان ، پیش از جنگ جمل) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن عُقبه بن قیس بن سِمعان از ابی رُبیحه غلام آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد که پروردگار خویش را به چه شناختی؟ فرمود که:«به آنچه خویش را به من شناسانیده». به آن حضرت عرض شد که: چگونه خویش را به تو شناسانیده؟ فرمود که: «هیچ صورت به او شباهت ندارد و به حواس، او را در نتوان یافت و او را با مردمان قیاس نمی توان نمود، و با وجود دوری که از همه دارد، نزدیک است و با وجود نزدیکی که به همه دارد، دور است. در بالای هر چیز است به واسطه قدرت و غلبه بر آن. نمی توان گفت که: چیزی در بالای اوست، در پیش

روی هر چیزی است، بر همه پیشی دارد و نمی توان گفت که: چیزی بر او پیشی گرفته. در همه داخل است، اما نه چون چیزی است که در چیزی دیگر داخل باشد. از همه چیز خارج است نه مانند چیز که از چیزی دیگر خارج باشد. پاک و منزه است، آن که همین اوست که چنین است و غیر او، چنین نیست. هر چیزی را ابتدا و آغازی است».

.

1020.صحیح البخاری عن ابن عبّاس:مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنِّي نَاظَرْتُ قَوْماً، فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللّه َ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللّه ِ، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّه ُ».4 بَابُ أَدْنَى الْمَعْرِفَهِ1018.الأمالی للمفید عن أبی الهَیثَم بن التَّیِّهان (قَبلَ حَربِ الجَمَلِ) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ جَمِيعاً، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَهِ، فَقَالَ: «الْاِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلهَ غَيْرُهُ، وَلَا شِبْهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ، وَأَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَتٌ، مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ ، وَأَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ».1017.الأخبار الموفّقیّات (به نقل از ابن عبّاس ، در پاسخ عثمان) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ طَاهِرِ بْنِ حَاتِمٍ فِي حَالِ اسْتِقَامَتِهِ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى الرَّجُلِ : مَا الَّذِي لَا يُجْتَزَأُ فِي مَعْرِفَهِ الْخَالِقِ بِدُونِهِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ:«لَمْ يَزَلْ عَالِماً وَسَامِعاً وَبَصِيراً، وَهُوَ الْفَعَّالُ لِمَا يُرِيدُ».

وَسُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الَّذِي لَا يُجْتَزَأُ بِدُونِ ذلِكَ مِنْ مَعْرِفَهِ الْخَالِقِ، فَقَالَ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ، وَلَا يُشْبِهُهُ شَىْءٌ، لَمْ يَزَلْ عَالِماً، سَمِيعاً، بَصِيراً».1017.الأخبار الموفّقیّات عن ابن عبّاس (فی جَوابِ عُثمانَ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يُوسُفَ بْنِ بَقَّاحٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ أَمْرَ اللّه ِ كُلُّهُ عَجِيبٌ إِلَا أَنَّهُ قَدِ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَّفَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ». .

4. باب در بیان کم تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد

1016.فرائد السمطین (به نقل از نبیط بن شریط) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با گروهی گفت وگو نمودم و به ایشان گفتم که: خدای جلّ جلاله، از آن بزرگوارتر و گرامی تر است که به خلق خود شناخته می شود، بلکه بندگان به خدا شناخته می شوند. حضرت فرمود که:«خداوند تو را رحمت کند».4. باب در بیان کم تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد1016.فرائد السّمطَین عن نبیط بن شریط :محمد بن حسن، از عبداللّه بن حسن علوی و علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار همدانی، همه روایت کرده اند، از فتح بن یزید، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از پست ترین و کم ترین معرفت اللّه ، که کم تر از آن، شناختن آن جناب به عمل نمی آید. فرمود که:«اقرار کردن به وجود آفریدگاری است که سزاوار پرستش باشد و غیر از او، خدایی نیست. او را مانند و نظیری نه، و آن که محتاج نیست به علت که او را از عدم به سوی وجود آورده باشد، بلکه همیشه ثبوت داشته و به خودی خود، موجود بوده و مفقود نخواهد شد. و آن که چیزی مانند او نیست» (نه در ذات و نه در صفات و نه در غیر اینها) .1015.شرح نهج البلاغه (فی عِلَّهِ شِدَّهِ بُغضِ الوَلیدِ عَلِیّا علیه) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از طاهر بن حاتم، در حال استقامت و راستی وی (که هنوز غالی نشده بود) روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت که: چیست آنچه در معرفت آفریدگار به غیر آن اکتفا نمی شود؟ حضرت به سوی او نوشت که:«اعتقاد به این که خدا همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و می باشد. اوست که هر چیزی را اراده کند، به فعل می آورد».

و از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد از آنچه در خداشناسی بدون آن اکتفا نمی شود. حضرت فرمود که: «هیچ چیز، در چیزی مانند او نیست و چیزی به او شباهت ندارد. همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و خواهد بود».1014.نثر الدرّ (به نقل از ابن عبّاس) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از حسن بن علی بن یوسف بن بقّاح، از سیف بن عَمیره، از ابراهیم بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«همه کارهای خدا عجیب و غریب است. به درستی

که بر شما حجت آورده به آنچه معرفت آن را از خود به شما عطا فرموده است» (یعنی شما او را به آنچه خود عطا فرموده، بشناسید و آنچه به شما عطا نفرموده، شما را به آن تکلیف ننموده).

.

5 بَابُ الْمَعْبُودِ1013.أخبار الدوله العبّاسيّه :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، وَعَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ عَبَدَ اللّٰهَ بِالتَّوَهُّمِ، فَقَدْ کَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَی، فَقَدْ کَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَالْمَعْنَی، فَقَدْ أَشْرَکَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَی بِإِیقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَیْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِی وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ، فَعَقَدَ عَلَیْهِ قَلْبَهُ، وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِی سَرَائِرِهِ وَعَلَانِیَتِهِ، فَأُولئِکَ أَصْحَابُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حَقّاً».

وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ : «أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً».1012.محاضرات الأُدباء (به نقل از ابن عبّاس) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللّٰهِ وَاشْتِقَاقِهَا: اللّٰهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ؟قَالَ: فَقَالَ لِی: «یَا هِشَامُ، اللّٰهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلهٍ ، وَالْإِلهُ یَقْتَضِی مَأْلُوهاً، وَالِاسْمُ غَیْرُ الْمُسَمّی، فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنَی، فَقَدْ کَفَرَ وَلَمْ یَعْبُدْ شَیْئاً؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَالْمَعْنَی، فَقَدْ کَفَرَ وَعَبَدَ اثْنَیْنِ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَی دُونَ الِاسْمِ، فَذَاکَ التَّوْحِیدُ، أَ فَهِمْتَ یَا هِشَامُ؟».

قَالَ: فَقُلْتُ: زِدْنِی، قَالَ: «إِنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً وَتِسْعِینَ اسْماً، فَلَوْ کَانَ الِاسْمُ هُوَ الْمُسَمّی، لَکَانَ کُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلهاً، وَلکِنَّ اللّٰهَ مَعْنیً یُدَلُّ عَلَیْهِ بِهذِهِ الْأَسْمَاءِ وَکُلُّهَا غَیْرُهُ؛ یَا هِشَامُ، الْخُبْزُ اسْمٌ لِلْمَأْکُولِ، وَالْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ، وَالثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ، وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ، أَ فَهِمْتَ یَا هِشَامُ، فَهْماً تَدْفَعُ بِهِ وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَالْمُتَّخِذِینَ مَعَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ غَیْرَهُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَالَ: «نَفَعَکَ اللّٰهُ بِهِ، وَثَبَّتَکَ یَا هِشَامُ» .

قَالَ هِشَامٌ: فَوَ اللّٰهِ ، مَا قَهَرَنِی أَحَدٌ فِی التَّوْحِیدِ حَتّی قُمْتُ مَقَامِی هذَا. .

5. باب در بیان معبود و آن که او را پرستش می نمایند1012.محاضرات الأُدباء عن ابن عبّاس :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از حسن بن محبوب، از ابن رئاب و از چند نفر دیگر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«هر که خدا را عبادت کند به توهّم و گمان، بی آن که یقین به وجود آن جناب داشته باشد، کافر است. و آن که اسم خدا را عبادت کند، به واسطه حروف یا مفهوم وضعی، نه آن که معنی آن را که از آن به این اسم تعبیر می شود، عبادت کند، کافر است. و آن که اسم و معنی هر دو را عبادت کند، مشرک است و آن که معنی را عبادت کند، و اسم های آن جناب را بر او واقع سازد، با آن صفاتی که خدا خویش را به آنها وصف فرموده، و دل خود را بر آن محکم گرداند، که به آن اعتقاد به هم رساند، و زبانش به آن گویا گردد، و در نهان و آشکار خویش، این گروهْ اصحابِ امیر المؤمنین اند علیه السلام از روی حق و راستی».

در حدیث دیگر چنین است: «این گروه، ایشانند گرویدگان به گرویدنی درست و راست و خالص از شک و ریب و کاملان در ایمانند».1003.الأمالی للمفید عن أبی علیّ الهَمدانی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سُوید، از هشام بن حکم، روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام را از اسم های خدا و اشتقاق آن سؤال نمود. (1) عرض کرد که: اللّه ، از چه چیز مشتق شده است؟ حضرت فرمود که:«ای هشام، اللّه ، مشتق است از إله، و إله، مألوه و معبودی می خواهد (چه آن فِعال است از الاهت واُلوهیّت که به معنی عبادت و عبودیت است و آن به معنی پرستیدن و پرستش است). و اسم، غیر مسمی است (چه اسم همان مرکب از حروف است، چون زید که مرکب است از زا و یا و دال و مسمی، آن شخص معین و مشخصی است که این اسم بر او دلالت می کند). پس هر که اسم خدا را عبادت کند، نه معنی [را]، کافر است، و چیزی را عبادت نکرده، و هر که اسم و معنی را هر دو عبادت کند، کافر است و دو چیز را عبادت کرده و این مستلزم شرک است و هر که معنی را عبادت کند و نه اسم، این عبادت، توحید است و خدا را به یگانگی پرستیدن. ای هشام، آیا آنچه گفتم، فهمیدی؟».

هشام گفت: عرض کردم که: به من بیشتر بفرما. فرمود: «به درستی که خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر آینه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولیکن خدا معنی است که دلالت می شود بر او، به واسطه این اسم ها و همه این اسم ها غیر اویند. ای هشام، نان، اسم است از برای آنچه آن را می خورند و آب، اسم است از برای آنچه آن را می نوشند و جامه، اسم است از برای آنچه آن را می پوشند و آتش، اسم است از برای آنچه می سوزاند. ای هشام، آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که به آن دفع کنی و مخاصمه نمایی با دشمنان ما و آنان که غیر خدای جلّ وعزّ را با او قرار می دهند؟»

عرض کردم: بلی. حضرت فرمود که: «ای هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جای دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آن که از این مجلس برخاستم، کسی در باب توحید خدا، بر من غالب نشد.

.

1- . و اشتقاق، شکافتن سخن است از سخن، که سخنی را از سخنی دیگر بیرون آورند. (مترجم)

1002.الإمام الحسن عليه السلام (فى خُطبَتِهِ حينَ أجمَعَ عَلى صُلحِ مُعاوِيَهَ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى نَجْرَانَ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، أَوْ قُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِى اللّهُ فِدَاكَ، نَعْبُدُ الرَّحْمنَ الرَّحِيمَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمُسَمّى بِالْأَسْمَاءِ ، فَقَدْ أَشْرَكَ وَكَفَرَ وَجَحَدَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً، بَلِ اعْبُدِ اللّهَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ الْمُسَمّى بِهذِهِ الْأَسْمَاءِ دُونَ الْأَسْمَاءِ؛ إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ».6 بَابُ الْكَوْنِ وَالْمَكَانِ997.الشافى عن موسى بن عبد اللّه بن الحسن :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ، قَالَ :سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِى عَنِ اللّهِ مَتى كَانَ؟ فَقَالَ: «مَتى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أُخْبِرَكَ مَتى كَانَ؟ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ فَرْداً صَمَداً، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً». .

6. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است)

996.عنه علیه السلام (مِن خُطبَتِهِ قَبلَ حَربِ الجَمَلِ) علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از عبد الرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: به خدمات امام محمد باقر علیه السلام نوشتم، یا به آن حضرت عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، ما رحمان و رحیم را که احد و صمد است، عبادت می کنیم؟ حضرت فرمود که:«هر که اسم را عبادت کند، نه آن را که مسمی است به این اسم ها، مشرک و کافر است و جاحد و منکر، و چیزی را عبادت نکرده. بلکه عبادت کن خدای یکتای یگانه را که پناه محتاجان است و به این اسم ها مسمی شده است، نه آن که اسم های او را عبادت کنی؛ زیرا اسم ها صفاتی چنداند که خدا خویش را به آنهاوصف فرموده است».6. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است)994.شرح نهج البلاغه (به نقل از عبد اللّه بن جُناده) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه، روایت کرده است که نافع بن ازرق از امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از خدا که در چه زمان بود؟ آن حضرت فرمود که:«کی نبود تا تو را خبر دهم که کی بود؟ پاک و منزّه است آن که همیشه بوده و خواهد بود. تنها و پناه نیازمندان که زن و فرزندی را فرا نگرفته».

.

995.الإمام عِلىّ عليه السلام (مِن خُطبَتِهِ بِذى قارٍ {-1-}) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، قَالَ :جَاءَ رَجُلٌ إِلى أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام مِنْ وَرَاءِ نَهَرِ بَلْخَ ، فَقَالَ : إِنِّى أَسأَلُکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ ، فَإِنْ أَجَبْتَنِى فِيهَا بِمَا عِنْدِى ، قُلْتُ بِإِمَامَتِکَ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «سَلْ عَمَّا شِئْتَ» .

فَقَالَ: أَخْبِرْنِى عَنْ رَبِّکَ مَتى كَانَ؟ وَكَيْفَ كَانَ؟ وَعَلى أَىِّ شَىْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «إِنَّ اللّه َ تَبَارَکَ وَتَعَالى أَيَّنَ الْأَيْنَ بِلَا أَيْنٍ، وَكَيَّفَ الْكَيْفَ بِلَا كَيْفٍ، وَكَانَ اعْتِمَادُهُ عَلى قُدْرَتِهِ» .

فَقَامَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّه ُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّه ِ، وَأَنَّ عَلِيّاً وَصِىُّ رَسُولِ اللّه ِ صلى الله عليه و آله ، وَالْقَيِّمُ بَعْدَهُ بِمَا قَامَ بِهِ رَسُولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله ، وَأَنَّكُمُ الْأَئِمَّهُ الصَّادِقُونَ، وَأَنَّکَ الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِهِمْ .994.شرح نهج البلاغه عن عبد اللّه بن جُنادَه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مَحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :جَاءَ رَجُلٌ إِلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِى عَنْ رَبِّکَ مَتى كَانَ؟

فَقَالَ : «وَيْلَکَ ، إِنَّمَا يُقَالُ لِشَىْءٍ لَمْ يَكُنْ : مَتى كَانَ؛ إِنَّ رَبِّى تَبَارَکَ وَتَعَالى كَانَ وَلَمْ يَزَلْ حَيّاً بِلَا كَيْفٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ «كَانَ»، وَلَا كَانَ لِكَوْنِهِ كَوْنُ كَيْفٍ، وَلَا كَانَ لَهُ أَيْنٌ، وَلَا كَانَ فِى شَىْءٍ، وَلَا كَانَ عَلى شَىْءٍ، وَلَا ابْتَدَعَ لِمَكَانِهِ مَكَاناً، وَلَا قَوِىَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ، وَلَا كَانَ ضَعِيفاً قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَ شَيْئاً، وَلَا كَانَ مُسْتَوْحِشاً قَبْلَ أَنْ يَبْتَدِعَ شَيْئاً، وَلَا يُشْبِهُ شَيْئاً مَذْكُوراً، وَلَا كَانَ خِلْواً مِنَ الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ، وَلَا يَكُونُ مِنْهُ خِلْواً بَعْدَ ذَهَابِهِ، لَمْ يَزَلْ حَيّاً بِلَا حَيَاهٍ، وَمَلِكاً قَادِراً قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئاً، وَمَلِكاً جَبَّاراً بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكَوْنِ؛ فَلَيْسَ لِكَوْنِهِ كَيْفٌ، وَلَا لَهُ أَيْنٌ، وَلَا لَهُ حَدٌّ، وَلَا يُعْرَفُ بِشَىْءٍ يُشْبِهُهُ، وَلَا يَهْرَمُ لِطُولِ الْبَقَاءِ، وَلَا يَصْعَقُ لِشَىْءٍ، بَلْ لِخَوْفِهِ تَصْعَقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا، كَانَ حَيّاً بِلَا حَيَاهٍ حَادِثَهٍ، وَلَا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ، وَلَا كَيْفٍ مَحْدُودٍ، وَلَا أَيْنٍ مَوْقُوفٍ عَلَيْهِ، وَلَا مَكَانٍ جَاوَرَ شَيْئاً، بَلْ حَىٌّ يُعْرَفُ، وَمَلِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَهُ وَالْمُلْکُ، أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيئَتِهِ ، لَا يُحَدُّ، وَلَا يُبَعَّضُ، وَلَا يَفْنى، كَانَ أَوَّلاً بِلَا كَيْفٍ، وَيَكُونُ آخِراً بِلَا أَيْنٍ، وَ «كُلُّ شَىْ ءٍ هَالِکٌ إِلَا وَجْهَهُ» ، «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، تَبَارَکَ اللّه ُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» .

وَيْلَکَ أيُّهَا السَّائِلُ، إِنَّ رَبِّی لَا تَغْشَاهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْزِلُ بِهِ الشُّبُهَاتُ، وَلَا يَحَارُ، وَلَا يُجَاوِزُهُ شَیْءٌ ، وَلَا يَنْزِلُ بِهِ الْأَحْدَاثُ، وَلَا يُسْأَلُ عَنْ شَیْءٍ، وَلَا يَنْدَمُ عَلی شَیْءٍ، وَ «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ» ، «لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَاتَحْتَ الثَّری» ». .

993.الشافی (به نقل از سفیان بن فَروه ، از پدرش) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت: مردی از پس نهر بلخ که آن را جیحون می گویند به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام آمد و عرض کرد که: من تو را از مسأله ای سؤال می کنم، اگر آن مسأله را جواب دادی، به آنچه در نزد من است، یعنی از حق، که آن را به دلیل و برهان یافته ام، یا از معصومین به من رسیده، به امامت تو قائل می شوم.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که:«از هر چه می خواهی سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار خویش که در چه زمان بوده و چگونه بوده و اعتمادش (یعنی در آفریدن آنچه آفریده)، بر چه چیز بوده؟ (و چون سؤال از زمان صحت ندارد، مگر در باب آنچه در زمان باشد و زمان نیست، مگر از برای صاحب ماده جسمانیه که مکان لازم اوست، لهذا) حضرت در رد سائل فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، حقیقت مکان که کو و کجا را سؤال از وقت موجود فرموده، بی آن که کو و کجایی باشد . (چه از نفی آن، نفی زمان لازم می آید؛ زیرا که این دو، لازم و ملزومند و نبود یکی، نبود دیگری را لازم دارد .

ابن بابویه رحمه الله، در عیون اخبار الرضا علیه السلام سؤال سائل را به این روش وارد آورده است: در کجا بود؟ و این، أظهر است . حضرت فرمود که:) حقیقت حال را که چگونه و چون، سؤال از آن است، به عرصه وجود آورده، بی آن که چگونگی و چونی باشد و اعتماد آن جناب بر قدرت خویش بوده» (که مراد از آن، ذات مقدس است). آن مرد برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و سر مبارکش را بوسید و گفت که: شهادت می دهم به آن که خدایی نیست، مگر خدا و آن که محمد رسول خدا و علی وصی رسول خدا است و بعد از آن حضرت قیم بود به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پا کرده بود که حافظ و نگه دار آن بود، و حق آن را به جا می آرود؛ چنان که آن حضرت به جا می آورد و آن که شما امامان راستگویید و آن که جانشین ایشانی بعد از ایشان.992.الشافی (به نقل از موسی بن عبد اللّه بن حسن) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امام جعفر صادق

علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار خویش که در چه زمان بود؟

حضرت فرمود که:«وای بر تو، در باب چیزی که نبوده، می گویند که در چه زمان بوده. به درستی که پروردگار من تبارک و تعالی بود و همیشه زنده بود، بدون چون و چگونگی و او را بودی که دلالت بر تجدد و حدوث کند، نبود (یا آن که ثابت بود و بودنش را بودنی که متصف به کیفیتی باشد، نبود). و او را کو و کجایی نبود و در چیزی و بر چیزی نبود، و از برای بودن (یا جای بودن) خویش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آن که چیزها را به عرصه وجود آورد، قوی نشد و پیش از آن که چیزی را به وجود آورد، ضعف نداشت و پیش از آن که چیزی را از نو پدید آورد، وحشت و اندوه نداشت. و شباهت ندارد به چیزی که ذکر آن شده باشد و از پادشاهی خالی نبود، پیش از آن که ممکنات را به وجود آورد و بعد از رفتن آنها نیز از آن خالی نیست و همیشه زنده بوده است، بی زندگی که زائد بر ذات مقدس باشد، و پادشاه صاحب قدرت بوده پیش از آن که چیزی را ایجاد کند، و پادشاه بزرگوار و عظیم الشأن بوده، بعد از آن که بودن را ایجاد فرموده.

پس بودن او را چون و چگونگی و آن را کو و کجا و او را حد و تعریفی نیست، و به چیزی که شباهت داشته باشد، او را نمی توان شناخت؛ چه او را شبیهی نیست و به جهت طول بقا و ماندن، پیر نمی شود و از برای چیزی بی هوش نمی گردد، بلکه به جهت ترس او، همه چیزها از هوش می روند.

زنده بود بی زندگی که حادث باشد و بی بودنی که به وصف در آید، و چگونگی که محدود و معلوم باشد و مکانی که بر او احاطه داشته باشد، یا آن جناب بر آن قرار و استقرار داشته باشد و جایی که از چیزی در گذشته باشد، بلکه زنده ای است که همه چیز را می شناسد، یا صاحبان عقل ها او را می شناسند، و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی داشته و خواسته آنچه را که خواسته، به خواست خویش در آن هنگام که خواسته و او را اندازه نمی توان کرد و پاره پاره نمی شود و فانی نمی گردد. اولی بود، بی چگونگی و آخری خواهد بود، بی آن که مکانی داشته باشد، که از آن سؤال شود که در کجاست. هر چیزی فانی است و نیست شونده، مگر ذات او. و از برای اوست آفریدن همه مخلوقات و مکوّنات و امر نافذ که مقرون به مصلحت است «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ » (1) ؛ «بزرگ است خدا که پروردگار همه عالمیان است».

وای بر تو ای سائل، به درستی که پروردگار من، خیال ها او را احاطه نمی کند، و شبهه ها بر او فرود نمی آید، و از چیزی حیران نمی شود، و چیزی با او مجاورت نمی کند، و تازه ها بر او فرود نمی آید، و از چیزی سؤال نمی کند، و بر چیزی پشیمان نمی باشد «لَا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلَا نَوْمٌ» (2) ؛ «و فرا نمی گیرد او را پینکی و نه خواب». «لَهُ مَا فِی السَّمَاوَ تِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَی » (3) ؛ او راست آنچه در آسمان ها و در زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر طبقات خاک است». .

1- . اعراف، 54.
2- . بقره، 254.
3- . طه، 6.

ص: 292

. .

ص: 293

. .

991.شرح نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ، قَالَ :اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ إِلى رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ هذَا الرَّجُلَ عَالِمٌ يَعْنُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ؛ نَسْأَلْهُ، فَأَتَوْهُ، فَقِيلَ لَهُمْ: هُوَ فِى الْقَصْرِ، فَانْتَظَرُوهُ حَتّى خَرَجَ، فَقَالَ لَهُ رَأْسُ الْجَالُوتِ: جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ، فَقَالَ: «سَلْ يَا يَهُودِىُّ، عَمَّا بَدَا لَكَ» فَقَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ: مَتى كَانَ؟

فَقَالَ: «كَانَ بِلَا كَيْنُونِيَّهٍ، كَانَ بِلَا كَيْفٍ، كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلَا كَمٍّ وَبِلَا كَيْفٍ، كَانَ لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ، هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَلَا غَايَهٍ وَلَا مُنْتَهىً، انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْغَايَهُ وَهُوَ غَايَهُ كُلِّ غَايَهٍ».

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: امْضُوا بِنَا؛ فَهُوَ أَعْلَمُ مِمَّا يُقَالُ فِيهِ.990.شرح نهج البلاغه (در يادكردِ داستان سقيفه) وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«جَاءَ حِبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتى كَانَ رَبُّكَ؟

فَقَالَ لَهُ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ، وَمَتى لَمْ يَكُنْ حَتّى يُقَالَ: مَتى كَانَ؟ كَانَ رَبِّى قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ، وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ، وَلَا غَايَهَ وَلَا مُنْتَهى لِغَايَتِهِ، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ، فَهُوَ مُنْتَهى كُلِّ غَايَهٍ.

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَفَنَبِىٌّ أَنْتَ؟

فَقَالَ: وَيْلَكَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ».

وَرُوِىَ أَنَّهُ سُئِلَ عليه السلام : أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَأَرْضاً؟ فَقَالَ عليه السلام : «أَيْنَ سُؤَالٌ عَنْ مَكَانٍ ، وَكَانَ اللّهُ وَلَا مَكَانَ». .

993.الشافی عن سفیان بن فَروَه عن أبیه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و آن را مرفوع ساخته که گفت: جهودان به نزد رأس الجالوت جمع شدند و گفتند که: این مرد، عالم و داناست - و مقصود ایشان از آن، امیر المؤمنین علیه السلام بود - با ما بیا تا به نزد او برویم و او را سؤال کنیم. پس خدمت آن حضرت آمدند، و به ایشان گفتند که آن حضرت به شستن جامه مشغول است. انتظار او را کشیدند تا بیرون آمد. رأس الجالوت به خدمت آن حضرت عرض کرد که: به نزد تو آمده ایم که از تو سؤال کنیم.

حضرت فرمود که:«ای یهودی، سؤال کن از آنچه برای تو ظاهر شده است». عرض کرد که: تو را سؤال می کنم از پروردگارت که در چه زمان بوده؟ فرمود که: «آن جناب بود، بی بودنی که حادث باشد و بی چگونگی که از نو پیدا شده باشد، و همیشه بی چند و چون بوده، و او را پیشی نیست، و او پیش از پیش است بی پیشی و بی آخر و پایان، و آخر از او بریده شده و او آخر هر آخر است». رأس الجالوت، با یهودان گفت که: بیایید تا برویم که او داناتر است از آنچه در شأن او می گویند.992.الشافی عن موسی بن عبد اللّه بن الحسن :به همین اسناد روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که:«عالمی از علمای یهود، به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو، در چه در زمان بوده؟

حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، و در چه زمان نبوده تا آن که گفته شود که در چه زمان بوده؟ پروردگار من، پیش از پیش بوده بی آن که پیشی باشد و بعد از بعد خواهد بود بی آن که بعدی باشد و آخر و پایانی از برای آخر او نیست. آخرها در نزد او بریده شده است. پس آن جناب پایان هر آخری است . آن عالم یهودی عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا تو پیغمبری؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، جز این نیست که من بنده ای از بندگان محمدم صلی الله علیه و آله ».

و روایت شده است که از آن حضرت علیه السلام سؤال شد که پروردگار ما در کجا بود پیش از آن که آسمان و زمین را بیافریند؟ آن حضرت فرمود که: «کجا، سؤال است از مکان، و خدا بود و هیچ مکانی نبود». .

991.شرح نهج البلاغه :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْیَهُودِ: إِنَّ الْمُسْلِمِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَأَعْلَمِهِمْ، اذْهَبُوا بِنَا إِلَیْهِ لَعَلِّی أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ، وَأُخَطِّئُهُ فِیهَا، فَأَتَاهُ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ، قَالَ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، مَتی کَانَ رَبُّنَا؟ قَالَ لَهُ: یَا یَهُودِیُّ، إِنَّمَا یُقَالُ: «مَتی کَانَ» لِمَنْ لَمْ یَکُنْ؛ فَکَانَ «مَتی کَانَ»، هُوَ کَائِنٌ بِلَا کَیْنُونِیَّهٍ کَائِنٍ، کَانَ بِلَا کَیْفٍ یَکُونُ، بَلی یَا یَهُودِیُّ، ثُمَّ بَلی یَا یَهُودِیُّ، کَیْفَ یَکُونُ لَهُ قَبْلٌ؟! هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا غَایَهٍ، وَلَا مُنْتَهی غَایَهٍ، وَلَا غَایَهَ إِلَیْهَا، انْقَطَعَتِ الْغَایَاتُ عِنْدَهُ، هُوَ غَایَهُ کُلِّ غَایَهٍ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ دِینَکَ الْحَقُّ ، وَأَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ».990.شرح نهج البلاغه (فی ذِکرِ حَدیثِ السَّقیفَهِ) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : أَکَانَ اللّهُ وَلَا شَیْءَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، کَانَ وَلَا شَیْءَ» . قُلْتُ: فَأَیْنَ کَانَ یَکُونُ؟ قَالَ: وَکَانَ مُتَّکِئاً فَاسْتَوی جَالِساً، وَقَالَ: «أَحَلْتَ یَا زُرَارَهُ ، وَسَأَلْتَ عَنِ الْمَکَانِ؛ إِذْ لَا مَکَانَ».989.مروج الذهب :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَتی حِبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، مَتی کَانَ رَبُّکَ؟

قَالَ: وَیْلَکَ، إِنَّمَا یُقَالُ: «مَتی کَانَ» لِمَا لَمْ یَکُنْ، فَأَمَّا مَا کَانَ، فَلَا یُقَالُ: «مَتی کَانَ»، کَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ، وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ، وَلَا مُنْتَهی غَایَهٍ لِتَنْتَهِیَ غَایَتُهُ.

فَقَالَ لَهُ: أَنَبِیٌّ أَنْتَ؟

فَقَالَ: لِأُمِّکَ الْهَبَلُ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِیدِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ».
.

988.الإمامه و السیاسه :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن یحیی، از محمد بن سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«رأس الجالوت به جهودان گفت که: مسلمانان گمان می کنند که علی علیه السلام جدال و علمش از همه مردمان بیشتر است. بیایید تا با هم به نزد او رویم تا باشد که من او را از مسأله ای سؤال کنم و در آن، او را به خطا منسوب سازم. بعد از آن رأس الجالوت به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، می خواهم که تو را از مسأله ای سؤال کنم.

فرمود که: از هر چه می خواهی بپرس . عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار ما، در چه زمان بود؟ حضرت فرمود که: ای یهودی، جز این نیست که این سخن، گفته می شود در باب آن که نبود و بعد از آن، بود. آن جناب، بوده و می باشد؛ بی بودنی که حادث باشد و بی چگونگی که تحقق یابد. بلی ای یهودی، بعد از آن چگونه او را پیشی باشد با آن که آن جناب پیش از پیش است، بی آن که آخری داشته باشد از طرف ازل و بی پایان آخر و بی آخری که به آخر رسد از طرف ابد. همه آخرها در نزد او بریده شده و آن جناب آخر هر آخری است .

یهودی گفت که: شهادت می دهم به این که خدایی نیست مگر خدا و این که دین تو حق است آنچه به آن مخالفت داشته باشد، باطل است» .987.صحیح البخاری (به نقل از عایشه) علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از زُراره که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: آیا چنین بود که خدا باشد و چیزی نباشد؟ فرمود که:«بلی، خدا بود و هیچ چیز نبود». عرض کردم که: پس خدا در کجا می بود؟ زراره می گوید که: آن حضرت تکیه فرموده بود، پس راست نشست و فرمود که: «ای زراره، چیزی را گفتی که محال است، از آنجا که از مکان سؤال نمودی؛ زیرا که مکانی نبود».986.الکامل فی التاریخ (به نقل از زُهْری) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از ابن ابی نصر، از ابی ابراهیم موصلی (و در بعضی از نسخه ها از ابوالحسن موصلی، از ابو ابراهیم، از پدرش) از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«عالمی از علمای یهود به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو در چه زمان بود؟

حضرت فرمود که: وای بر تو، جز این نیست که این سخن را در باب کسی می گویند که نبوده باشد، اما آنچه بوده است، نمی گویند که در چه زمان بود. آن جناب پیش از پیش بوده است، بی آن که پیشی وجود داشته باشد و بعد از بعد خواهد بود، بی آن که بعدی موجود باشد و به پایان رسیدن، آخری نیست تا آن که آخر او را به پایان رسد . آن یهودی به خدمت حضرت عرض کرد که: آیا تو پیغمبری؟ حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، جز این نیست که من بنده ای از بندگان رسول خدایم» . .

7 بَابُ النِّسْبَهِ988.الإمامه والسیاسه :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْیَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالُوا: انْسِبْ لَنَا رَبَّکَ، فَلَبِثَ ثَلَاثاً لَا یُجِیبُهُمْ، ثُمَّ نَزَلَتْ: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» إِلی آخِرِهَا».

وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ.987.صحیح البخاری عن عائشه :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو النَّصِیبِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فَقَالَ: «نِسْبَهُ اللَّهِ إِلی خَلْقِهِ أَحَداً، صَمَداً، أَزَلِیّاً، صَمَدِیّاً، لَا ظِلَّ لَهُ یُمْسِکُهُ ، وَهُوَ یُمْسِکُ الْأَشْیَاءَ بِأَظِلَّتِهَا، عَارِفٌ بِالْمَجْهُولِ، مَعْرُوفٌ عِنْدَ کُلِّ جَاهِلٍ، فَرْدَانِیّاً، لَا خَلْقُهُ فِیهِ، وَلَا هُوَ فِی خَلْقِهِ، غَیْرُ مَحْسُوسٍ وَلَا مَجْسُوسٍ، لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ، عَلَا فَقَرُبَ ، وَدَنَا فَبَعُدَ، وَعُصِیَ فَغَفَرَ، وَأُطِیعَ فَشَکَرَ، لَا تَحْوِیهِ أَرْضُهُ، وَلَا تُقِلُّهُ سَمَاوَاتُهُ، حَامِلُ الْأَشْیَاءِ بِقُدْرَتِهِ، دَیْمُومِیٌّ، أَزَلِیٌّ، لَا یَنْسی وَلَا یَلْهُو، وَلَا یَغْلَطُ وَلَا یَلْعَبُ، وَلَا لِإِرَادَتِهِ فَصْلٌ، وَفَصْلُهُ جَزَاءٌ، وَأَمْرُهُ وَاقِعٌ «لَمْ یَلِدْ» فَیُورَثَ «وَلَمْ یُولَدْ» فَیُشَارَکَ، «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» ». .

7. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار985.مروج الذهب :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«جهودان از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند و عرض کردند که: پروردگار خویش را از برای ما وصف کن و نسبت او را بیان فرما. آن حضرت سه روز درنگ فرمود که ایشان را هیچ جواب نمی فرمود، بعد از آن، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (1) تا آخر آن فرود آمد» . و ترجمه ظاهر آن این است که: «بگو: اوست خدای جامع جمیع صفات کمال معبودی که پناه محتاجان است. نزاد (یعنی چیزی از آن بیرون نیامد؛ خواه آن چیز کثیف باشد، چون فرزند و خواه لطیف باشد، چون نفس) و زاده نشد (که از چیزی بیرون نیامد، چنانچه جزء کثیف از عنصر خود بیرون می آید، چون حصول حیوان از حیوان دیگر؛ چنانچه چیز لطیف از مرکز خود بیرون می آید، چون دیدن از چشم). نبود و نیست او را هیچ کس مماثل و همتا» (یعنی او را مانندی در ذات و صفات نیست).

و روایت کرده است این را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایّوب984.امام علی علیه السلام (در نامه اش به معاویه) و از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از حمّاد بن عمرو نصیبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سؤال کردم، فرمود که:«آن نسبت و وصف خدا است که به سوی خلق فرو فرستاده، در حالتی که یگانه است و او را دویمی نیست و پناه نیازمندان است (که همه کس در همه امور رو به او می آورند) و همیشه بودنش را ابتدایی نبوده، بی آن که او را به طعام و شراب احتیاجی باشد، و او را مثال و حافظی از روح و غیر آن نبود که او را از عروض زوال و حدوث تغیّر نگاه دارد، و آن جناب همه چیز را با حافظ آنها از روح و غیر آن نگاه می دارد، و عارف است به هر چه خلائق به آن جهل دارند، و در نزد هر جاهلی معروف است (که همه او را می شناسند)، و تنهاست، نه خلقِ او در او قرار دارند و نه او در خلق خود استقراری دارد، و به حسّ در نیاید و ملموس نگردد (که دست یا غیر آن، بر او بمالند)، و دیده ها او را درنیابد.

برتری جست بر همه چیز و به این سبب نزدیک گردید همه چیز و به این جهت از آنها دور شد، و او را نافرمانی کردند و آمرزید، و فرمان او را بردند و جزای آن را عطا فرمود، و زمین گرداگرد او را فرو نمی تواند گرفت و آسمان ها او را بر نمی تواند داشت، و همه چیز را به قدرت خویش بر می دارد، و همیشه بوده که هیچ کس با وی نبوده، و او را اوّلی نیست که ابتدا وجود باشد، و فراموشی ندارد، و از خوبی بر نمی گردد، یا زن و فرزندی ندارد که او را از خوبی باز دارند، و غلط از او سر نمی زند و بازی نمی کند، و اراده او را قطع کننده نیست (که مانع تعلق آن باشد، به مراد) و فصل و جدایی او در میان افعال بندگان، جزای ایشان است بر آنچه کرده اند (که مطیع را ثواب می دهد و عاصی را عقاب می کند). و آنچه بفرماید البته واقع خواهد شد. نزاد که کسی از او ارث بَرَد و زاده نشد که کسی شریک او باشد. و هیچ کس او را مماثل و همتا نیست».

.

1- . توحید، 1.

985.مروج الذهب :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، قَالَ :قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ : «إِنَّ اللّه َ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ؛ فَأَنْزَلَ اللّه ُ تَعَالى «قُلْ هُوَ اللّه ُ أَحَدٌ» وَالْايَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلى قَوْلِهِ: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ، فَقَدْ هَلَكَ». .

984.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کِتابٍ لَهُ إلی مُعاوِیَهَ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد از توحید و خداشناسی، فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ دانست که در آخرالزمان گروهی به هم خواهند رسید که متعمق باشند و در باب توحید خدا پر دقت نمایند، به این سبب سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی چند از اول سوره حدید را تا فرموده آن جناب: «عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (1) ، فرو فرستاد که خدا را به این نحو بشناسند. پس هر که بالاتر از آن را قصد کند، هلاک می گردد» (و در اول سوره حدید مذکور است که: «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَ تِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ * لَهُ و مُلْکُ السَّمَاوَ تِ وَ الْأَرْضِ یُحْیِ ی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ * هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَوَ تِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ مَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا یَنزِلُ مِنَ السَّمَآءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیهَا وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ * لَهُ و مُلْکُ السَّمَوَ تِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * یُولِجُ الَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَ یُولِجُ النَّهَارَ فِی الَّیْلِ وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » (2) ، یعنی: «تسبیح و تنزیه کرد خدا را آنچه در آسمان ها است از: فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن، و آنچه در زمین است، از: حیوانات و نباتات و غیر آن. اوست غالب در هر چه خواهد، و دانا به هر چه فرماید.

از برای اوست پادشاهی در آسمان ها و زمین. زنده می گرداند مردگان را و می میراند زندگان را و بر همه چیز نهایت قدرت و توانایی دارد. اوست اول و پیش از همه موجودات که پیش از او چیزی نبوده و آخر بعد از فنای ممکنات، که بعد از او چیزی نخواهد بود؛ چه او را نهایتی نیست و ظاهر و هویدا که وجودش در هر چه بنگری پیدا است، و باطن و پنهان که حقیقت ذات مقدس او را تعقل نتوان کرد. و او را به همه چیز همیشه عالم و دانا است و ظاهر و باطن در پیش او یکسان است.

اوست آن که آفرید آسمان ها و زمین را در مدت شش روز (یا آن که یوم، عبارت است از یک دوره فلک اطلس و آن، آسمان نیست بلکه آسمان منحصر است در افلاک کواکب سبعه سیاره و روز که مقابل شب است، و تازی آن، نهار است و آن از حرکت آسمانِ آفتاب که آسمان چهارم است به هم می رسد. پس مراد آن است که آسمان های هفت گانه و زمین را

در شش دوره فلک اطلس آفرید و زمان دوره آن یک شبانه روز است) پس مستولی شد بر عرش (یا قصد تدبر آن فرمود). می داند آنچه را که در آید در زمین، چون تخم ها و مردگان و غیر آن و آنچه را که بیرون آید از آن، چون نباتات و معادن و مانند آن و آنچه را که فرود آید از آسمان، چون احکام و فرشتگان و تگرگ و برف و باران و آنچه را که بالا رود و در آید در آن چون ارواح و اعمال بندگان و دعوت ایشان و فرشتگان، نویسندگان کردار ایشان و امثال آن و او با شما است به علم و قدرت عموما، و به فضل و رحمت خصوصا؛ در هر جا که باشید و خدا به آنچه می کنید از خیر و شر بینایی تمام دارد و اوست پادشاهی آسمان ها و زمین که حکم گذاری و فرمان روایی او در آنها است، و به سوی خدا بازگردانیده می شود عاقبت همه کارها.

در می آورد شب را در روز (یعنی در آنْ افزاید چون ایام بهار و زمستان) و در می آورد روز را در شب؛ چون فصل پاییز و تابستان و او دانا است به آنچه در دل ها است» (از امور مکنونه از عزائم و اعتقادات و ارادات، و چیزی از آنها پوشیده و پنهان نیست). .

1- . حدید، 5.
2- . حدید، 1 تا 6.

ص: 302

. .

. .

983.العقد الفريد (به نقل از مالک بن دينار) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ رَفَعَهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِی، قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ:«كُلُّ مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ» وَآمَنَ بِهَا، فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ» . قُلْتُ: كَيْفَ يَقْرَؤُهَا؟ قَالَ: «كَمَا يَقْرَؤُهَا النَّاسُ، وَزَادَ فِيهِ: كَذلِکَ اللّٰهُ رَبِّی، كَذلِکَ اللّٰهُ رَبِّی».8 بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْكَلَامِ فِی الْكَيْفِيَّةِ982.نزهه الناظر :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «تَكَلَّمُوا فِی خَلْقِ اللّٰهِ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِی اللّٰهِ ؛ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِی اللّٰهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً».982.نُزهَه الناظر :وَ فِی رِوَايَةٍ أُخْرى، عَنْ حَرِيزٍ:«تَكَلَّمُوا فِی كُلِّ شَیْءٍ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِی ذَاتِ اللّٰهِ».978.الإرشاد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَأَنَّ إِلى رَبِّکَ الْمُنْتَهى» فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللّٰهِ، فَأَمْسِكُوا». .

8. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا

978.الإرشاد :محمد بن ابی عبداللّه روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از توحید، آن حضرت فرمود که:«هر که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته». عرض کردم که: آن را چگونه بخواند، یا تو آن را به چه وضع می خوانی؟ فرمود که: «چنانچه مردم آن را می خوانند» و دو مرتبه کذلک اللّه ربّیرا در آخر آن زیاد فرمود. یعنی: «چنین است خدا که پروردگار من است».8. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا976.تاریخ الیعقوبی :محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رِئاب، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:«در خلق خدا و عجایب صنع او، سخن گویید و در خدا سخن مگویید؛ زیرا که سخن گفتن در خدا، ثمره ای ندارد، مگر آن که سرگردانی صاحب خویش را بیش می کند».975.شرح نهج البلاغه (از نامه مشهور معاویه به علی علیه السلام) در روایت دیگر از حریز چنین است که:«در هر چیز سخن گویید و در ذات خدا سخن مگویید».977.الکافی عن أبی الهَیثَم بن التَّیِّهان :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عُمیر، از عبدالرحمان بن حجّاج، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«خدا می فرماید که: «وَ أَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنتَهَی » (1) ، یعنی: «و نیز در صحف موسی و ابراهیم مذکور است، این که: به سوی پروردگار تو است پایان کار» (و رجوع همه خلائق بعد از انقطاع عمل، تا هر یک را بر وفق آنچه کرده از خیر و شر جزا دهد. و بعضی گفته اند که معنی آیه، آن است که: نهایت فکرت به سوی اوست؛ یعنی: قوه فکریه قدرت دارد بر تفکر در جمیع مکوّنات، اما چون به او سبحانه رسد، متحیّر شود و بایستد. و این حدیث، مؤیّد این معنی است. و لهذا حضرت بعد از ذکر آیه فرمود که:) پس هرگاه سخن به خدا منتهی شود، و از آن باز ایستید و خویشتن را نگاه دارید» .

.

1- . نجم، 42.

976.تاريخ اليعقوبى :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتّى يَتَكَلَّمُوا فِى اللّه ِ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذلِكَ، فَقُولُوا: لَا إِلهَ إِلَا اللّه ُ الْوَاحِدُ الَّذِى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ».967.امام على عليه السلام (در خطبه اى كه از امر خلافت شكوه مى كند) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «يَا زِيَادُ، إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ؛ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ، وَتُحْبِطُ الْعَمَلَ، وَتُرْدِى صَاحِبَهَا، وَعَسى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّىْءِ، فَلَا يُغْفَرَ لَهُ؛ إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضى قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِهِ، وَطَلَبُوا عِلْمَ مَا كُفُوهُ، حَتّى انْتَهى كَلَامُهُمْ إِلَى اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ فَتَحَيَّرُوا ، حَتّى أَنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُدْعى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ، وَيُدْعى مِنْ خَلْفِهِ، فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ».

وَفِى رِوَايَهٍ أُخْرى : «حَتّى تَاهُوا فِى الْأَرْضِ».968.عنه عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ نَظَرَ فِى اللّه ِ: كَيْفَ هُوَ، هَلَكَ».959.أنساب الأشراف (به نقل از ابن عبّاس) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ مَلِكاً عَظِيمَ الشَّأْنِ كَانَ فِى مَجْلِسٍ لَهُ، فَتَنَاوَلَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالى، فَفُقِدَ، فَمَا يُدْرى أَيْنَ هُوَ». .

962.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:«ای محمد، مردم هر سخن که بگویند، ایشان را جایز است تا آن که در خدا سخن گویند. پس چون این را بشنوید بگویید که: نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که چیزی مانند او نیست».961.تاریخ الطبری عن زیاد بن کُلَیب :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن حمران، از ابو عبیده حذّاء، که گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که:«بپرهیز از مجادلات و گفت وگوها که به جهت اظهار حق نباشد؛ زیرا که آنها موجب شک می شوند و عمل را فرو می ریزند، و صاحب خویش را هلاک می گردانند. و شاید که به چیزی تکلّم می کند که آمرزیده نمی شود. به درستی که در زمان گذشته، گروهی بودند که ترک نمودند دانستن چیزی را که به آن موکل و مکلف بودند و طلب کردند دانستن چیزی را که از ایشان کفایت شده بود (یا از آن ممنوع بودند) تا آن که سخن ایشان به خدا منتهی شد، پس حیران و سرگشته شدند، به مرتبه ای که چنین شده بود که مردی بود، که او را از پیش رویش می خواندند، و او از پشت سر جواب می داد، و او را از پشت سر می خواندند، او از پیش رو جواب می داد» (که پیش رو و پس سر را از یکدیگر تمیز نمی داد) .

و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن که در زمین سرگشته شدند».960.أنساب الأشراف عن سلیمان التیمی وعن ابن عَون:چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن میّاح، از پدرش که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«هر که در خدا نظر کند که آن جناب چگونه است، هلاک می گردد».959.أنساب الاشراف عن ابن عبّاس :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زُراره بن اعیَن، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«پادشاه عظیم الشّأنی در مجلس خویش نشسته بود و در کیفیت ذات پروردگار و کبریایی او - تبارک و تعالی - تکلّم نمود، پس مفقود شد که کسی نمی داند که در کجا رفت». .

958.خصائص الأئمّه علیهم السلامعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ، وَلكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلى عَظَمَتِهِ، فَانْظُرُوا إِلى عَظِيمِ خَلْقِهِ».949.الاحتجاج (به نقل از محمّد بن عبد اللّه شیبانی) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ، لَمْ يُشْبِعْهُ، وَبَصَرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقُ إِبْرَةٍ، لَغَطَّاهُ، تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً، فَهذِهِ الشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمْلَأَ عَيْنَيْكَ مِنْهَا ، فَهُوَ كَمَا تَقُولُ».948.العِقد الفرید (به نقل از ابو منذر هشام بن محمّد کلبی) عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْيَعْقُوبِيِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى مَوْلى آلِ سَامٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ يَهُودِيّاً يُقَالُ لَهُ: «سُبَحَثْ» جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ، وَإِلَا رَجَعْتُ.

قَالَ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: أَيْنَ رَبُّكَ؟ قَالَ: هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ ، وَلَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَكَانِ الْمَحْدُودِ، قَالَ: وَكَيْفَ هُوَ؟ قَالَ: وَكَيْفَ أَصِفُ رَبِّي بِالْكَيْفِ وَالْكَيْفُ مَخْلُوقٌ، وَاللَّهُ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ؟ قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ يُعْلَمُ أَنَّكَ نَبِيُّ اللَّه ِ؟» ، قَالَ: «فَمَا بَقِيَ حَوْلَهُ حَجَرٌ وَلَا غَيْرُ ذلِكَ إِلَا تَكَلَّمَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ: يَا سُبَحَثُ، إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ.

فَقَالَ سُبَحَثْ : مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ أَمْراً أَبْيَنَ مِنْ هذَا، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللَّهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».947.مُروج الذَّهَب :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ عَتِيكٍ الْقَصِيرِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَهِ، فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ:«تَعَالَى الْجَبَّارُ، تَعَالَى الْجَبَّارُ، مَنْ تَعَاطى مَا تَمَّ هَلَكَ». .

950.شرح نهج البلاغه (فی ذِکرِ سَعدِ بنِ عُبادَهَ) و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود:«بپرهیزید از فکر کردن در خدا، ولیکن چون خواسته باشید که به سوی عظمت و بزرگی او نظر کنید، به سوی بزرگی آفریدگان او [نظر کنید]».949.الاحتجاج عن محمّد بن عبد اللّه الشیبانی :محمد بن ابی عبداللّه روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ای فرزند آدم، اگر مرغی دل تو را بخورد، او را سیر نکند، و اگر سوراخ سوزنی بر دیده تو گذارند، هر آینه آن را بپوشاند. می خواهی که با اینها ملکوت آسمان ها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را بدانی؟ اگر راست گویی، اینک آفتاب، آفریده ای از آفریدگان خدا است، اگر می توانی که چشم های خویش را از نور آن پر کنی (که جرم آن را چنانچه هست ببینی) ، امر چنان است که تو می گویی».940.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی، از بعقوبی، از بعضی از اصحاب ما، از عبدالأعلی مولای آل سام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«یهودیی بود که او را سُبِحَت می گفتند، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول اللّه ، آمده ام تو را از پروردگارت سؤال کنم که، اگر مرا جواب دادی از آنچه تو را سؤال می کنم، ایمان می آوردم و به پیغمبری تو قائل می شوم، و اگر نه، بر می گردم.

حضرت فرمود که: از هر چه خواهی سؤال کن . عرض کرد که: پروردگار تو در کجاست؟ فرمود که: در هر مکانی هست و در مکان معینی نیست . عرض کرد که: آن جناب چگونه است؟ فرمود که: چگونه وصف کنم پروردگار خود را به چون و چگونگی و حال آن که چون و چگونه مخلوق است که خدا آن را آفرید و خدا به آفریده خود موصوف نمی شود . و یهودی عرض کرد: پس تو از کجا می دانی، یا از کجا دانسته می شود که تو پیغمبر خدایی؟» .

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «گرداگرد آن حضرت سنگ و غیر سنگی نماند، مگر آن که به زبان عربی روشن و فصیح سخن گفت و گفت: ای سُبِحَت به درستی که او رسول خدا است . سُبحت گفت که: من در هیچ زمان چون امروز امری را از این روشن تر ندیدم. بعد از آن، گفت:

شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن که تو رسول خدایی»
.939.شرح نهج البلاغه :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن یحیی خثعمی، از عبدالرحمان بن عَتیک القصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام را از چیزی از صفت خدا سؤال نمودم، آن حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد، بعد از آن دو مرتبه فرمود که:«خداوند بزرگوار عظیم الشّأن برتر است». و فرمود: «کسی که بگیرد آنچه را که در اینجا است و متعرض تحقیق آن شود، هلاک می شود». .

9 بَابٌ فِی إِبْطَالِ الرُّؤْیَهِ937.تاریخ الیعقوبی :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ :کَتَبْتُ إِلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام أَسْأَلُهُ: کَیْفَ یَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَهُوَ لَا یَرَاهُ؟ فَوَقَّعَ علیه السلام : «یَا أَبَا یُوسُفَ، جَلَّ سَیِّدِی وَمَوْلَایَ وَالْمُنْعِمُ عَلَیَّ وَعَلی آبَائِی أَنْ یُری».

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ: هَلْ رَأی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله رَبَّهُ؟ فَوَقَّعَ علیه السلام : «إِنَّ اللّه َ تَبَارَکَ وَتَعَالی أَری رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ».929.تاریخ الطبری عن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن أبی عَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، قَالَ :سَأَلَنِی أَبُو قُرَّهَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أَدْخِلَهُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، فَاسْتَأذَنْتُهُ فِی ذلِکَ، فَأَذِنَ لِی فَدَخَلَ عَلَیْهِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْکَامِ حَتّی بَلَغَ سُؤَالُهُ إِلَی التَّوْحِیدِ، فَقَالَ أَبُو قُرَّهَ: إِنَّا رُوِّینَا أَنَّ اللّه َ قَسَمَ الرُّؤْیَهَ وَالْکَلَامَ بَیْنَ نَبِیَّیْنِ، فَقَسَمَ الْکَلَامَ لِمُوسی، وَلِمُحَمَّدٍ الرُّؤْیَهَ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «فَمَنِ الْمُبَلِّغُ عَنِ اللّهِ إِلَی الثَّقَلَیْنِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ «لَاتُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ» وَ «لَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» وَ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» ؟ أَ لَیْسَ مُحَمَّدٌ؟» قَالَ: بَلی، قَالَ: «کَیْفَ یَجِیءُ رَجُلٌ إِلَی الْخَلْقِ جَمِیعاً، فَیُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، وَأَنَّهُ یَدْعُوهُمْ إِلَی اللّهِ بِأَمْرِ اللّهِ، فَیَقُولُ: «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ» ، وَ «لَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» وَ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» ثُمَّ یَقُولُ: أَنَا رَأَیْتُهُ بِعَیْنِی، وَأَحَطْتُ بِهِ عِلْماً، وَهُوَ عَلی صُورَهِ الْبَشَرِ؟! أَمَا تَسْتَحُونَ؟ مَا قَدَرَتِ الزَّنَادِقَهُ أَنْ تَرْمِیَهُ بِهذَا أَنْ یَکُونَ یَأْتِی مِنْ عِنْدِ اللّهِ بِشَیْ ءٍ، ثُمَّ یَأْتِی بِخِلَافِهِ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ».

قَالَ أَبُو قُرَّهَ: فَإِنَّهُ یَقُولُ: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری» ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «إِنَّ بَعْدَ هذِهِ الْایَهِ مَا یَدُلُّ عَلی مَا رَأی؛ حَیْثُ قَالَ: «ماکَذَبَ الفُؤادُ ما رَأی» یَقُولُ: مَا کَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ مَا رَأَتْ عَیْنَاهُ، ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأی، فَقَالَ : «لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری» فَآیَاتُ اللّهِ غَیْرُ اللّهِ، وَقَدْ قَالَ اللّه ُ: «وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ ، فَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ الْعِلْمَ، وَوَقَعَتِ الْمَعْرِفَهُ».

فَقَالَ أَبُو قُرَّهَ: فَتُکَذِّبُ بِالرِّوَایَاتِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «إِذَا كَانَتِ الرِّوَايَاتُ مُخَالِفَةً لِلْقُرْآنِ، كَذَّبْتُهَا، وَمَا أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُحَاطُ بِهِ عِلْماً، وَ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» وَ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ» ».

9. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت)

9. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت)927.صحیح البخاری (به نقل از اَنَس بن مالک) محمد بن ابی عبداللّه ، از علی بن ابی القاسم، از یعقوب بن اسحاق روایت کرده است که گفت: به سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که بنده خدا چگونه پروردگار خویش را عبادت می کند و حال آن که او را نمی بیند؟ فرمان همایون رسید که:«ای ابو یوسف، سید و آقای من و آن که بر من و پدران من انعام فرموده است، از این بزرگوارتر است که دیده شود» و گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خویش را دید؟ در جواب نوشت که: «خدای تبارک و تعالی به رسول خود، نمود از نور عظمت خویش آنچه دوست می داشت و می خواست که به او بنماید و آن را در دل او افکند که به دل خویش آن را دید».926.دلائل النبوّه ، بیهقی (به نقل از عُروه ، در یاد کردِ وفات پیامبر خدا) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قُرّه محدث از من خواهش نمود که او را به خدمت امام رضا علیه السلام برسانم. در این باب، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد و بعد از آن ابو قُرّه به خدمت آن حضرت رسید و او را از حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود، تا آن که سؤال او به توحید و خداشناسی رسید. ابو قُرّه عرض کرد که: روایت به ما رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در میانه دو پیغمبر قسمت فرموده. پس قسمت موسی را سخن گفتن و قسمت محمد را دیدن قرار داده.

حضرت فرمود که:«پس کیست آن که تبلیغ رسالت نموده از جانب خدا به سوی ثقلین؛ از جنّ و انس که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَرُ» و «وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ» . آیا این رساننده محمد نیست؟» أبو قُرّه عرض کرد که: بلی. حضرت فرمود که: «چگونه مردی می آید به سوی همه خلائق و ایشان را خبر می دهد که از جانب خدا آمده است، و این که ایشان را به سوی خدا دعوت می کند به فرموده خدا و می گوید که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَرُ» و «وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ» . بعد از آن می گوید که: من او را به چشم خود دیدم و احاطه کردم به ذات او از روی دانش و او بر صورت آدمی است؟ آیا شرم نمی کنید که این نوع

نسبت ها به پیغمبر و خدا می دهید؟ آیا زندیقان نتوانستند که آن حضرت را متهم کنند به این که چنین باشد که از نزد خدا چیزی را بیاورد و بعد از آن خلاف آن را بیاورد از راه دیگر» (یعنی: وجوه اتهام بسیار است، چرا این وجه را که بطلان این ظاهر و هویدا است برگزیدند. و می تواند که کلام استفهام نباشد، بلکه خبر باشد و معنی آن این باشد که: زنادقه بر چنین چیزی قدرت ندارند، چه از احوال آن حضرت بر هر که او را شناخته، معلوم است که ساحت معرفتش به غبار این نوع اتهام آلوده نمی گردد. و بنا بر بعضی از نسخه ها، احتمال دیگر می رود و لیکن اول ظاهرتر است).

ابو قُرّه عرض کرد که: آن جناب می فرماید که: «وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى » (1) ، یعنی: «و هر آینه که به حقیقت که دید پیغمبر بر او یکبار دیگر». حضرت فرمود که: «بعد از این آیه، چیزی هست که دلالت کند بر آن که، چه دیده در آنجا که فرموده: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» ، یعنی: دروغ نگفت دل آنچه را که دید». حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که دروغ نگفت دل محمد، آن چیزی را که چشم های آن حضرت دید». (2) و حضرت فرمود که: «خدا بعد از آن، به آنچه پیغمبر دیده، خبر داده و فرموده که: «لَقَدْ رَأَى مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى » (3) ، یعنی: هر آینه به حقیقت که دید محمد صلی الله علیه و آله از نشانه های پروردگار خویش، نشانه بزرگ تر» (یا از نشانه های بزرگ ترین او را از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل به صورت اصلی و غیر آن که در تفاسیر مذکور است).

و حضرت فرمود که: «پس آیات و نشانه های خدا، غیر خدا است (چه مضاف و مضاف الیه غیر یکدیگراند) ، و حال آن که خدا فرموده که: «وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا » (4) ، یعنی: «و احاطه نمی توانند نمود به ذات خدا از روی علم و دانش». پس هر گاه چشم ها او را ببینند، و به او احاطه نموده از روی علم و معرفت خدا واقع شود».

ابو قُرّه عرض کرد که: پس روایت ها را تکذیب می کنی و آنها را به دروغ نسبت می دهی؟ حضرت فرمود که: «هر گاه روایات، با قرآن مخالفت داشته باشد، آنها را تکذیب می کنم به آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند که: احاطه نمی شود به او از روی علم و چشم ها او را در نیابد و هیچ چیز مانند او نیست».

.

1- . نجم، 13.
2- . و این آیه در قرآن مجید، پیش از آیه اول است نه به عکس؛ چنانچه در این حدیث است و وجه آن، این است که یا راوی اشتباه کرده یا کاتب غلط کرده یا در قرآن اهل بیت علیهم السلام چنین است. (مترجم)
3- . نجم، 18.
4- . طه، 110.

ص: 312

. .

ص: 313

. .

1198.تاريخ الطبرى :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَهِ وَمَا تَرْوِيهِ الْعَامَّهُ وَالْخَاصَّهُ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَشْرَحَ لِى ذلِکَ.

فَكَتَبَ بِخَطِّهِ: «اتَّفَقَ الْجَمِيعُ لَا تَمَانُعَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْمَعْرِفَهَ مِنْ جِهَهِ الرُّؤْيَهِ ضَرُورَهٌ، فَإِذَا جَازَ أَنْ يُرَى اللّهُ بِالْعَيْنِ، وَقَعَتِ الْمَعْرِفَهُ ضَرُورَهً، ثُمَّ لَمْ تَخْلُ تِلْکَ الْمَعْرِفَهُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَاناً، أَوْ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ، فَإِنْ كَانَتْ تِلْکَ الْمَعْرِفَهُ مِنْ جِهَهِ الرُّؤْيَهِ إِيمَاناً، فَالْمَعْرِفَهُ الَّتِى فِى دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَهِ الِاكْتِسَابِ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ؛ لِأَنَّهَا ضِدُّهُ، فَلَا يَكُونُ فِى الدُّنْيَا مُؤْمِنٌ؛ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوُا اللّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تِلْکَ الْمَعْرِفَهُ الَّتِى مِنْ جِهَهِ الرُّؤْيَهِ إِيمَاناً، لَمْ تَخْلُ هذِهِ الْمَعْرِفَهُ الَّتِى مِنْ جِهَهِ الِاكْتِسَابِ أَنْ تَزُولَ، وَلَا تَزُولُ فِى الْمَعَادِ، فَهذَا دَلِيلٌ عَلى أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرى بِالْعَيْنِ؛ إِذِ الْعَيْنُ تُؤَدِّى إِلى مَا وَصَفْنَاهُ».1200.تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن محمّد عن أبيه :وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ.

فَكَتَبَ عليه السلام : «لَا تَجُوزُ الرُّؤْيَهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِى وَالْمَرْئِىِّ هَوَاءٌ يَنْفُذُهُ الْبَصَرُ، فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ عَنِ الرَّائِى وَالْمَرْئِىِّ، لَمْ تَصِحَّ الرُّؤْيَهُ، وَكَانَ فِى ذلِکَ الِاشْتِبَاهُ؛ لِأَنَّ الرَّائِىَ مَتى سَاوَى الْمَرْئِىَّ فِى السَّبَبِ الْمُوجِبِ بَيْنَهُمَا فِى الرُّؤْيَهِ، وَجَبَ الِاشْتِبَاهُ، وَكَانَ ذلِکَ التَّشْبِيهَ؛ لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بُدَّ مِنِ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ». .

1199.أنساب الأشراف عن عثمان بن الشريد :احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن سیف، از محمد بن عُبید روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و آن حضرت را سؤال کردم از دیدن خدا (یعنی در آخرت) و آنچه سنّی و شیعه آن را روایت می کنند از جواز و عدم آن و از آن حضرت سؤال نمودم که این مطلب را برای من شرح و بیان فرماید.

به خط شریف خویش در جواب نوشت که:«همه امّت اتفاق کرده اند به وضعی که در میان ایشان تمانعی نیست، که یکی از ایشان دیگری را منع کند که معرفتی که از راه دیدن باشد، بدیهی است. پس هرگاه جائز باشد که خدا به چشم دیده شود، بالبدیهه معرفت واقع می شود بعد از آن. این معرفت خالی نیست از آن که با ایمان خواهد بود و یا ایمان نیست.

پس اگر این معرفت که از روی دیدن است، ایمان باشد، آن معرفتی که در دار دنیا از روی اکتساب و استدلال به هم رسیده، ایمان نخواهد بود؛ زیرا که این معرفت، ضدّ آن است. پس در دنیا مؤمنی نمی باشد؛ زیرا که ایشان خدای عزّ ذکرُه را ندیده اند. و اگر این معرفت که از راه دیدن به هم رسیده، ایمان نباشد، معرفتی که از راه استدلال به هم رسیده، ناچار باید که برطرف شود؛ چه محال است که معرفت بدیهی و معرفتی که حصولش به فکر و استدلال باشد، با هم جمع شوند و حال آن که معرفتی که با استدلال حاصل شد، در معاد زائل نمی گردد؛ چه حشر مؤمن بدون ایمان به اتفاق کسانی که به معاد قائل اند، باطل است. پس آنچه مذکور شد، دلیل است بر آن که خدای عزّ ذکره به چشم دیده نمی شود؛ زیرا که چشم و دیدن، به آن می کشاند به سوی آنچه ما آن را وصف کردیم».1198.تاریخ الطبری :و از او، از احمد بن اسحاق روایت است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم از دیدن خدا و آنچه خدا و آنچه مردم در آن اختلاف کردند، حضرت در جواب نوشت که:«دیدن ممکن نیست مادامی که میانه بیننده و آنچه می بیند، هوایی نباشد که بینایی در آن نفوذ تواند کرد (به این که شفاف باشد).

پس هرگاه هوا از بیننده و آنچه دیده، می تواند شد، بریده شود دیدن و میسر نشود و در توسط روشنی و هوا، میانه این دو تشابه هر یک از اینها

است به دیگری که باید مانند یکدیگر باشند در احتیاج به متوسّط بودن در سمت و جهت؛ زیرا که بیننده در هر زمان که با دیده شده، مساوی و برابر باشد در سببی که موجب دیدن می شود در میانه ایشان و لازم می آید که مانند یکدیگر باشند. و اعتبار مشابهت و مماثلت، مستلزم تشبیه است؛ زیرا که چاره ای نیست از این که اسبابْ به مسبّبات خویش متصل باشند و تخلف آنها از یکدیگر ممکن نیست». .

1197.أنساب الأشراف :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ :حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَدَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ، فَقَالَ لَهُ: یَا أَبَا جَعْفَرٍ، أَیَّ شَیْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: «اللّٰهَ تَعَالَی» قَالَ: رَأَیْتَهُ؟ قَالَ: «بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْاءِبْصَارِ، وَلکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْاءِیمَانِ، لَا یُعْرَفُ بِالْقِیَاسِ، وَلَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا یُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالْایَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا یَجُورُ فِی حُکْمِهِ ، ذلِکَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا هُوَ».

قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ یَقُولُ: اللّٰهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ.1196.الفتوح :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَوْصِلِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«جَاءَ حِبْرٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ حِینَ عَبَدْتَهُ؟»

قَالَ : «فَقَالَ: وَیْلَکَ، مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ، قَالَ: وَکَیْفَ رَأَیْتَهُ؟ قَالَ: وَیْلَکَ، لَا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ فِی مُشَاهَدَهِ الْأَبْصَارِ، وَلکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْاءِیمَانِ».

.

1195.تاریخ المدینه (به نقل از غَسّان بن عبد الحمید) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبداللّه بن سِنان، از پدرش روایت کرده است که در نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام حضور داشتم که مردی از خوارج بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: یا ابا جعفر، چه چیز را عبادت می کنی؟ فرمود که:«خدا را عبادت می کنم». عرض کرد که: او را دیده ای؟ فرمود که: «بلکه چشم ها او را ندیده به وضعی که دیده ها او را مشاهده نماید، یا مشاهده ای که دیدن باشد، ولیکن دل ها او را به حقایق و ارکان ایمان دیده، و خدا، به قیاس، شناخته نمی شود و به حواس، درک او نمی توان نمود، و به مردم شباهت ندارد، بلکه وصف او را با آیات می کنند، و او را به علامات می شناسند، و در حکم خویش ستم نمی کنند. این است خدا، که خدایی نیست مگر او».

سِنان گفت که: آن مرد خارجی بیرون رفت و می گفت که: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (1) ، یعنی: «خدا داناتر است به موضعی که پیغام ها یا پیغام خویش را در آن قرار می دهد» (یعنی آن جناب از همه کس بهتر می داند که کی قابلیت و صلاحیت دارد که محل رسالت و شاهد نبوت باشد. پس او را بر می گزیند، و مخصوص به آن می سازد).1197.أنساب الأشراف :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«یکی از علمای یهود به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگار خویش را دیدی، در هنگامی که او را عبادت کردی؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، عادت من این نیست که عبادت پروردگاری کنم که او را ندیده باشم . سائل عرض کرد که: او را چون دیدی؟ و به چه کیفیت بود؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، چشم ها او را نمی توانند دید در مشاهده دیدن یا دیدها، ولیکن دل ها او را به حقایق ایمان دیده است». .

1- . انعام، 124.

1196.الفتوح :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ،قَالَ :ذَاكَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِيمَا يَرْوُونَ مِنَ الرُّؤْيَهِ، فَقَالَ: «الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْكُرْسِىِّ، وَالْكُرْسِىُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْعَرْشِ، وَالْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْحِجَابِ، وَالْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ السِّتْرِ، فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ، فَلْيَمْلَؤُوا أَعْيُنَهُمْ مِنَ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ».1195.تاريخ المدينه عن غسّان بن عبد الحميد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَمَّا أُسْرِىَ بِى إِلَى السَّمَاءِ، بَلَغَ بِى جَبْرَئِيلُ مَكَاناً لَمْ يَطَأْهُ قَطُّ جَبْرَئِيلُ، فَكُشِفَ لَهُ، فَأَرَاهُ اللّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ».

1194.تاريخ الطبرى (به نقل از ابو عون ، وابسته مِسوَر) .«لَا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ» فِى قَوْلِهِ تَعَالى: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلامفِى قَوْلِهِ: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ» قَالَ: «إِحَاطَهُ الْوَهْمِ؛ أَ لَا تَرى إِلى قَوْلِهِ: «قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ» ؟ لَيْسَ يَعْنِى بَصَرَ الْعُيُونِ «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» : لَيْسَ يَعْنِى مِنَ الْبَصَرِ بِعَيْنِهِ «وَمَنْ عَمِىَ فَعَلَيْها» : لَيْسَ يَعْنِى عَمَى الْعُيُونِ، إِنَّمَا عَنى إِحَاطَهَ الْوَهْمِ، كَمَا يُقَالُ: فُلَانٌ بَصِيرٌ بِالشِّعْرِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالْفِقْهِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالدَّرَاهِمِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالثِّيَابِ، اللّه ُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُرى بِالْعَيْنِ». .

1193.اُسد الغابه :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حُمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: با آن حضرت در باب آنچه سنّیان از دیدن خدا روایت می کنند، مذاکره نمودیم و آن را یاد کردیم. حضرت فرمود که:«نور آفتاب یک جزو است از هفتاد جزو از نور کرسی، که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است، و نور کرسی، یک جزو از هفتاد جزو نور عرش است، و نور عرش یک جزو از هفتاد جزو نور حجاب است، و نور حجاب، جزوی است از هفتاد جزو از نور ستر» (و حجاب و ستر، هر دو به معنی پرده است و مراد به آنها، معنی حقیقی که آنها معروف است نیست، بلکه مقصود دو مقام، از مقامات تجلیات نور عظمت پروردگار است).

بعد از آن حضرت فرمود: «پس اگر از این گروه، راست گویانند در باب دیدن آن جناب، چشم های خویش را از نور آفتاب پر کنند، در حالی که ابری در نزد آن نباشد که حایل باشد».1194.تاریخ الطبری عن أبی عون مولی المِسْور :محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نصر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل علیه السلام مرا به جایی رسانید که هرگز پا در آنجا نگذاشته بود و به آنجا نرسیده بود، بعد از آن، پرده از پیش روی او برداشته شد و خدا از نور عظمت خویش آن قدر که دوست داشت و خواست به او نمود».

در بیان فرموده خدا: «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ» (1) . که ترجمه آن این است که: «درک نمی کنند خدا را دیده ها و خدا، دیده ها را درک می کند و در می یابد». (2)1193.اُسد الغابه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای تعالی «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ» که آن حضرت فرمود که:«وهم و خیال او را احاطه نمی کند». و فرمود: «آیا نظر نمی کنی به سوی فرموده آن جناب « قَدْ جَآءَکُم بَصَآءِرُ مِن رَّبِّکُمْ» (3) ، یعنی: «به حقیقت که آمد و شما را بینایی ها و آنچه موجب بینایی و دانش شما است از نشانه های روشن و دلایل ظاهره از جانب پروردگار شما» که مقصود خدا، دیدن به چشم ها نیست (چه در بصیرت و بینایی از برای نفس ناطقه، چون بصر و چشم است از برای بدن

. پس آن که گفته که وضوح دلایل بر وجهی است که گویا قوه باصره آن را می تواند دید، درست ندیده) «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» ، یعنی: پس هر که بینا شود پس از برای نفس اوست» (یعنی: منفعت بینایی به خودش عائد گردد) .

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا، دیدن به چشم خویش نیست «وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا» ، یعنی: و هر که نابینا شود، پس بر آن است یعنی ضرر و وبال نابینایی است که از برای نفس اوست». و نیز حضرت فرمود که: «مقصود خدا، کوری چشم ها نیست، بلکه نابینایی در مقابل بینایی است که از برای نفس است». و فرمود: «جز این نیست که مقصود خدا از آیه، این است که وهم و خیال به او احاطه نمی کند، چنان که می گویند که فلانی بیناست به شعر، و فلانی بیناست به فقه، و فلانی بیناست به درم ها، و فلانی بیناست به جاها؛ چه معلوم است که مراد این نیست که ایشان، شعر و فقه و درم و جامه را می بیند (بلکه مقصود این است که در اینها مهارت دارند، و احوال اینها را خوب می دانند، و در آن، صاحبان سررشته اند) و خدا، از این بزرگ تر است که به چشم سر دیده شود» (و مقصود حضرت، این است که مرئی نشدن خدا، امری است بدیهی که احتیاج به بیان و ردّ آن کس که خلاف آن را گمان کرده، نیست. و اما ادراک آن جناب به وهم و خیال، گاه هست که از برای عوام محلّ شبهه شود و احتمال دارد که مراد، این باشد که هر گاه ادراک آن جناب، به عقل میسر نشود، و به چشم سر به طریق اولی میسر نخواهد شد). .

1- . انعام، 103.
2- . و بعضی این را عنوان مستقل دانسته اند که ربطی به سابق ندارد. و نیز احتمال داده اند که عطف بر سابق باشد و عاطف، محذوف باشد. یعنی این بابی است در بیان آیه مذکوره. (مترجم)
3- . انعام، 104.

1192.شرح نهج البلاغه (به نقل از محمّد بن سليمان) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنِ اللَّمِ : هَلْ يُوصَفُ؟ فَقَالَ: «أَ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟»، قُلْتُ: بَلى ، قَالَ: «أَ مَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالى: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ» ؟»، قُلْتُ: بَلى، قَالَ: «فَتَعْرِفُونَ الْأَبْصَارَ؟»، قُلْتُ: بَلى، قَالَ: «مَا هِيَ؟»، قُلْتُ: أَبْصَارُ الْعُيُونِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْبَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ، فَهُوَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ». .

1191.شرح نهج البلاغه (به نقل از عبید بن حارثه) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از خدا که آیا جائز است که او را وصف کنند و نشان دهند؟ حضرت فرمود:«آیا قرآن را نمی توانی بخوانی، یا نمی خوانی؟» عرض کردم که: می توانم، یا می خوانم. فرمود که: «آیا فرموده خدا را که «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَرَ» (1) نمی خوانی؟» عرض کردم که: می خوانم. فرمود که: «ابصار را می شناسید و می دانید که معنی آن چیست؟» عرض کردم که: می دانم. فرمود که: «ابصار چه چیز است؟» عرض کردم که: ابصار، عبارت از چشم ها است. فرمود: «به درستی که وهم ها و خیال ها که در دل ها سر می زند، از دیدن چشم ها بزرگ تر و بیشتر است و خیال ها او را در نمی یابد و او خیال ها را در می یابد و همه را می داند». .

1- . انعام، 103.

1190.العقد الفريد (به نقل از ابن سيرين) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ» ؟ فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ؛ أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السِّنْدَ وَالْهِنْدَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِی لَمْ تَدْخُلْهَا وَلَا تُدْرِكُهَا بِبَصَرِكَ، وَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ، فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعُيُونِ؟ !»1192.شرح نهج البلاغه عن محمّد بن سليمان :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ :الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَا تُدْرَكُ إِلَا بِأَمْرَيْنِ: بِالْحَوَاسِّ، وَالْقَلْبِ؛ وَالْحَوَاسُّ إِدْرَاكُهَا عَلى ثَلَاثَةِ مَعَانٍ: إِدْرَاكاً بِالْمُدَاخَلَهِ ، وَإِدْرَاكاً بِالْمُمَاسَّهِ، وَإِدْرَاكاً بِلَا مُدَاخَلَهٍ وَلَا مُمَاسَّهٍ.

فَأَمَّا الْاِدْرَاكُ الَّذِی بِالْمُدَاخَلَهِ، فَالْأَصْوَاتُ وَالْمَشَامُّ وَالطُّعُومُ.

وَأَمَّا الْاِدْرَاكُ بِالْمُمَاسَّهِ، فَمَعْرِفَهُ الْأَشْكَالِ مِنَ التَّرْبِيعِ وَالتَّثْلِيثِ، وَمَعْرِفَهُ اللَّيِّنِ وَالْخَشِنِ، وَالْحَرِّ وَالْبَرْدِ.

وَأَمَّا الْاِدْرَاكُ بِلَا مُمَاسَّهٍ وَلَا مُدَاخَلَهٍ، فَالْبَصَرُ؛ فَإِنَّهُ يُدْرِكُ الْأَشْيَاءَ بِلَا مُمَاسَّهٍ وَلَا مُدَاخَلَهٍ فِی حَيِّزِ غَيْرِهِ وَلَا فِی حَيِّزِهِ، وَإِدْرَاكُ الْبَصَرِ لَهُ سَبِيلٌ وَسَبَبٌ، فَسَبِيلُهُ الْهَوَاءُ ، وَسَبَبُهُ الضِّيَاءُ، فَإِذَا كَانَ السَّبِيلُ مُتَّصِلاً بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَرْئِیِّ وَالسَّبَبُ قَائِمٌ، أَدْرَكَ مَا يُلَاقِی مِنَ الْأَلْوَانِ وَالْأَشْخَاصِ، فَإِذَا حُمِلَ الْبَصَرُ عَلى مَا لَا سَبِيلَ لَهُ فِيهِ، رَجَعَ رَاجِعاً ، فَحَكى مَا وَرَاءَهُ ، كَالنَّاظِرِ فِی الْمِرْآهِ لَا يَنْفُذُ بَصَرُهُ فِی الْمِرْآهِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ سَبِيلٌ، رَجَعَ رَاجِعاً يَحْكِی مَا وَرَاءَهُ ، وَكَذلِكَ النَّاظِرُ فِی الْمَاءِ الصَّافِی ، يَرْجِعُ رَاجِعاً فَيَحْكِی مَا وَرَاءَهُ؛ إِذْ لَا سَبِيلَ لَهُ فِی إِنْفَاذِ بَصَرِهِ.

فَأَمَّا الْقَلْبُ فَإِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الْهَوَاءِ، فَهُوَ يُدْرِكُ جَمِيعَ مَا فِی الْهَوَاءِ وَيَتَوَهَّمُهُ، فَإِذَا حُمِلَ الْقَلْبُ عَلى مَا لَيْسَ فِی الْهَوَاءِ مَوْجُوداً، رَجَعَ رَاجِعاً فَحَكى مَا فِی الْهَوَاءِ.

فَلَا يَنْبَغِی لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْمِلَ قَلْبَهُ عَلى مَا لَيْسَ مَوْجُوداً فِی الْهَوَاءِ مِنْ أَمْرِ التَّوْحِيدِ جَلَّ اللّهُ وَعَزَّ؛ فَإِنَّهُ إِنْ فَعَلَ ذلِكَ، لَمْ يَتَوَهَّمْ إِلَا مَا فِی الْهَوَاءِ مَوْجُودٌ ، كَمَا قُلْنَا فِی أَمْرِ الْبَصَرِ ، تَعَالَى اللّهُ أَنْ يُشْبِهَهُ خَلْقُهُ. .

1191.شرح نهج البلاغه عن عبید بن حارثه :محمد بن ابی عبداللّه از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عیسی، از داود بن قاسم که ابوهاشم جعفری است روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَرُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَرَ» . حضرت فرمود که:«ای ابوهاشم، خیال ها که در دل سر می زند، از دیدن چشم ها باریک تر و وسیع تر است. و تو گاه هست که به خیال خود، سِند و هند و شهرهایی را که در آن داخل نشدی، درک می نمایی و به چشم خویش نمی توانی که آنها را دریابی، و خیالات که در دل سر می زند، نمی تواند که خدا را دریابد. پس حال چشم ها چه خواهد بود؟».1190.العقد الفرید عن ابن سیرین :علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت:چیزها را در نمی توان یافت، مگر به دو چیز: یکی حواس و دیگری دل. اما حواس، ادراک و دریافت آنها بر سه وجه است: یکی ادراکی است که به دخول چیزی در چیزی حاصل می شود، و دیگری ادراکی است که به مالیدن چیزی به چیزی دیگر به هم می رسد، و سوم ادراکی است که بدون این دو، دست به هم می دهد.

اما آن ادراک که به واسطه دخول حاصل می شود، آوازها و بوها و مزه ها است (چه هوای متکیّف به صوت تا در گوش داخل نشود و به قوه سامعه نخورد، صاحب آن چیزی را نمی شنود. تا هوای متکیّف به بوی در دماغ نیاید و به قوه شامّه نرسد، بوی چیزی را نمی توان فهمید. و تا تری که در دهان می باشد، بعد از تکیّف به مزه به قوه ذائقه نرسد، مزه چیزی معلوم نمی شود).

و آن ادراک که به جهت مالش به هم می رسد، شناختن چیزی است که سه گوش و چهار گوش و غیر آن از شکل ها باشد، و شناختن نرمی و درشتی و گرمی و سردی. و آن ادراک که به جهت غیر اینها به هم می رسد، دیدن دیده است که چیزها را بدون مس و دخول در یکدیگر در مکان غیر خویش که موضع چیزی است که دیده می شود، درک می کند و در مکان خویش درک نمی کند (چنانچه اهل انطباع می گویند و این کلام از هشام صریح است در این که دیدن، به خروج شعاع است، نه انطباع که به معنی انتقاش است. به این معنی که آنچه دیده می شود، در حیّز بصر داخل شود که صورت آن در آن منتقش گردد و دیده، دیدنی را در مکان خود درک نماید). و از برای دریافتن چشم، راهی و سببی هست، پس راه آن، هواست و

ظاهر از آن، همان است که در میانه آسمان و زمین است و سببش روشنی است.

پس هرگاه آن راه در میانه آن و آنچه دیده می شود، متصل و به هم پیوند باشد و سبب آن بر پا و موجود باشد، آنچه را که ملاقی آن، یعنی شعاع آن، می شود از رنگ ها و شخص ها، درک می کند. پس هرگاه کسی دیده را حمل می کند بر آنچه او را در آن راهی نیست، بر می گردد در حالتی که برگردنده است (یعنی به نوعی از برگشت، چه برگشتنی های آن تفاوت دارد به حسب تفاوت آنچه دیده می شود در صفا و جلا) و آنچه را که در پس آن، یعنی شعاع آن است (که عبارت است از آنچه در حال رجوع خویش با آن ملاقات می نماید، حکایت می کند، و می نماید)، مانند کسی که در آیینه نظر می کند و دیده آن، یعنی شعاعی که از آن بیرون می آید، در آن نفوذ نمی تواند نمود.

پس هرگاه آن را راهی نباشد، بر می گردد به نوعی از برگشت چنانچه گذشت و آنچه را که در پس آن است، می نماید، و همچنین کسی که در آب صافی نظر می کند، نظرش بر می گردد و ماورای آن را می نماید؛ زیرا که او را راهی در گذرانیدن نظر خویش نیست.

اما قدرت دل، که مراد از آن، نفس ناطقه است و تسلط آن، یعنی در ادراک بر وجه جزئی، یا آنچه جاری مجرای آن باشد، بر هواست (همه آنچه را که در آن است، درک می تواند نمود)، و آن را توهم می نماید و در خیال در می آورد (و بر غیر آن قدرت و تسلطی ندارد). پس هرگاه دل را حمل کند بر آنچه در هوای عالم امکان موجود نیست، بر می گردد به سوی هوا و آنچه را که در هواست، می نماید.

و چون چنین است، عاقل را سزاوار نیست که دل خویش را متوجه سازد و بار کند بر آنچه در هوا موجود نیست و آن، امر توحید است - جل اللّه و عزّ -؛ زیرا که اگر چنین کند، توهم نمی کند، مگر آنچه را که در هوا موجود باشد؛ چنانکه در امر چشم گفتیم و خدا است برتر از این که آفریدگانش به او شباهت داشته باشند، یا او را به چیزی تشبیه کنند. .

ص: 324

. .

ص: 325

. .

10 بَابُ النَّهْيِ عَنِ الصِّفَهِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالى1188.العقد الفريد :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَتِيكٍ الْقَصِيرِ، قَالَ :كَتَبْتُ عَلى يَدَیْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلى أَبِی عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : أَنَّ قَوْماً بِالْعِرَاقِ يَصِفُونَ اللّه َ بِالصُّورَهِ وَبِالتَّخْطِيطِ، فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِیَ اللّه ُ فِدَاکَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَیَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ مِنَ التَّوْحِيدِ.

فَكَتَبَ إِلَیَّ: «بِسَأَلْتَ رَحِمَکَ اللّه ُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قِبَلَکَ، فَتَعَالَى اللّه ُ الَّذِی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» ، تَعَالى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، الْمُشَبِّهُونَ اللّه َ بِخَلْقِهِ، الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللّه ِ، فَاعْلَمْ رَحِمَکَ اللّه ُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِی التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللّه ِ جَلَّ وَعَزَّ، فَانْفِ عَنِ اللّه ِ تَعَالَى الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ، فَلَا نَفْیَ وَلَا تَشْبِيهَ ، هُوَ اللّه ُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ، تَعَالَى اللّه ُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، وَلَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ؛ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ».1187.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ :قَالَ لِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام: «يَا أَبَا حَمْزَهَ، إِنَّ اللّه َ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّهٍ، عَظُمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَهِ، فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّهٍ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُوَهُوَ يُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» ؟ !». .

10. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده - جلّ و تعالی-1188.العقد الفرید :علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از ابن ابی نجران، از حمّاد بن عثمان، از عبدالرحیم بن عَتیک قصیر روایت کرده است که گفت: عریضه به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نوشتم و به دست عبدالملک بن اعیَن دادم که به آن حضرت برساند، به این مضمون که: گروهی در عراق، خدای تعالی را به صورت و شکل وصف می کنند و می گویند که در صورت انسان است، و بعضی می گویند که جوانی است نو خط که خطش تازه دمیده. پس اگر صلاح دانی خدا مرا فدای تو گرداند که مذهب درست از توحید را به سوی من بنویسی، بنویس که بسیار به جا است.

پس حضرت به سوی من نوشت که:«سؤال نمودی خدا تو را رحمت کند از توحید و آنچه به سوی آن رفته اند کسانی که در نزد تواند، برتر است آن کسی که مانند او چیزی نیست، و او شنواست و بینا، و برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدا را به خلق تشبیه می کنند، آن را وصف می نمایند، و بر خدا افترا می بندند.

پس بدان خدا تو را رحمت کند که مذهب صحیح در توحید، آن چیزی است که قرآن با آن فرود آمده از صفات خدا. پس از خدا بطلان و تشبیه را دور کن که نفی و تشبیه، روا نیست. اوست خدا که ثابت و موجود است و برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف می کنند. و از قرآن در مگذرید که بعد از بیان، گمراه می شوید».1187.شرح نهج البلاغه :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود که:«ای ابو حمزه، خدا را به محدودیت وصف نمی توان نمود که او را تعریف نمایند و اندازه ای از برای او قرار دهند. پروردگار ما از آن که خلائق او را وصف کنند بزرگ تر است و چگونه به محدودیت وصف شود، آن که حد و اندازه ای ندارد: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ » (1) ، یعنی: خیال ها او را در نیابد و او خیال ها را دریابد، و اوست رسنده به دقایق اشیا، که به اسرار همه خلائق آگاه است، و داناست به تدابیر و مصالح ایشان، و همه افعال ایشان را می داند».

.

1- . انعام، 103.

1186.المصنَّف (به نقل از ابو كعب حارثى) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَا:دَخَلْنَا عَلى أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، فَحَكَيْنَا لَهُ أَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَأى رَبَّهُ فِى صُورَةِ الشَّابِّ الْمُوَفَّقِ فِى سِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَقُلْنَا: إِنَّ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَصَاحِبَ الطَّاقِ وَالْمِيثَمِىَّ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَجْوَفُ إِلَى السُّرَّةِ، وَالْبَقِيَّةُ صَمَدٌ.

فَخَرَّ سَاجِداً لِلّهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَكَ مَا عَرَفُوكَ، وَلَا وَحَّدُوكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذلِكَ وَصَفُوكَ، سُبْحَانَكَ لَوْ عَرَفُوكَ، لَوَصَفُوكَ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، سُبْحَانَكَ كَيْفَ طَاوَعَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يُشَبِّهُوكَ بِغَيْرِكَ؟! اللّهُمَّ ، لَا أَصِفُكَ إِلَا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، وَلَا أُشَبِّهُكَ بِخَلْقِكَ، أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ، فَلَا تَجْعَلْنِى مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا، فَقَالَ: «مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللّهَ غَيْرَهُ» . ثُمَّ قَالَ: «نَحْنُ آلَ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِى لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِى، وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِى؛ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حِينَ نَظَرَ إِلى عَظَمَةِ رَبِّهِ كَانَ فِى هَيْئَةِ الشَّابِّ الْمُوَفَّقِ، وَسِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً؛ يَا مُحَمَّدُ، عَظُمَ رَبِّى وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِى صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَنْ كَانَتْ رِجْلَاهُ فِى خُضْرَةٍ؟

قَالَ: «ذاكَ مُحَمَّدٌ، كَانَ إِذَا نَظَرَ إِلى رَبِّهِ بِقَلْبِهِ، جَعَلَهُ فِى نُورٍ مِثْلِ نُورِ الْحُجُبِ حَتّى يَسْتَبِينَ لَهُ مَا فِى الْحُجُبِ؛ إِنَّ نُورَ اللّهِ : مِنْهُ أَخْضَرُ، وَمِنْهُ أَحْمَرُ، وَمِنْهُ أَبْيَضُ، وَمِنْهُ غَيْرُ ذلِكَ؛ يَا مُحَمَّدُ، مَا شَهِدَ لَهُ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ، فَنَحْنُ الْقَائِلُونَ بِهِ». .

1185.الجمل (به نقل از حکیم بن عبد اللّه) محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از ابراهیم بن محمد خزّاز و محمد بن حسین روایت کرده است که گفتند: به خدمت ابوالحسن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتیم و از برای آن حضرت حکایت نمودیم آنچه را که مشبّهه می گویند که محمد، پروردگار خویش را دید در هیئت و صورت جوان مستوی الخلقه خوش اندام (یا کم سال که به حد کمال رسیده باشد)، یا لایق به هر چیز در سن پسران سی ساله و عرض کردیم که: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می گویند که آن جناب، از پایین تا ناف، میان خالی است، و بقیه بدنش توپر است که میان ندارد.

حضرت بر رو در افتاد و از برای خدا سجده نمود و گفت که:«تسبیح می کنم تو را و تو را پاک و منزه می شمارم از نقص و عیب تشبیه. تو را نشناختند و تو را به یگانگی پرستش نکردند. پس از این جهت، تو را وصف کردند و تو را پاک و منزه می شمارم، اگر تو را می شناختند، هر آینه تو را وصف می نمودند به آنچه تو خویش را با آن وصف فرموده ای و تو را تسبیح می کنم. آیا چگونه نفس های ایشان، ایشان را فرمان برداری نمود که تو را به غیر تو تشبیه کنند؟ بار خدایا، تو را وصف نمی کنم، مگر به آنچه تو خود را با آن وصف فرموده ای، و تو را با آفریدگان تو تشبیه نمی کنم، و تویی سزاوار هر خوبی. پس مرا از گروه ستم کاران مگردان».

بعد از آن، به جانب ما التفات نمود و فرمود که: «آنچه را که توهم کنید و به خیال شما در آید، خدا را غیر از آن توهم کنید». بعد از آن فرمود که: «ما آل محمد، گروهی هستیم به یک روش و میانه رو، که آن کس که از حق در گذشته (یا دست بالا گرفته)، ما را در نیابد، و آن که در پهلو در آمده، ما را سبقت نگیرد، یا به سوی ما نشتابد» (حاصل معنی، آن که آنها که از حد در گذشته اند، به سوی ایشان باز نمی گردند و آنان که تقصیر کرده اند، به ایشان ملحق نمی شوند).

بعد از آن حضرت فرمود که: «ای محمد، به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام که به سوی عظمت و بزرگی پروردگار خویش نظر نمود در هیئت جوان مذکور و در سن پسران سی ساله بود. ای محمد،

پروردگار من، از آن عظیم تر است و جلالتش از این بیشتر که در صفت آفریدگان باشد».

محمد گفت که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، که بود آن که پایهای او در سبزی بود؟ (چه تتمه حدیث این است که: پای های او در سبزی بود). حضرت فرمود که: «آن، محمد است که عادتش این بود که چون به دل خویش به سوی پروردگارش می نگریست، او را در نوری چون نور حجاب ها قرار می داد، تا آن که ظاهر کرد از برای او آنچه در آن حجاب ها است. به درستی که نور خدا، پاره ای از آن، سبز و پاره ای از آن، سرخ و پاره ای از آن، سفید و پاره ای از آن، غیر از اینها است. ای محمد، آنچه کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله از برای آن شهادت دهد، ما به آن قائلیم» (و تفسیر این حدیث را فی الجمله در تعبیر مرات الرائی ذکر کرده ام؛ هر که خواهد به آن کتاب رجوع کند). .

1184.الجمل (به نقل از حسن بن سعد) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَشِیرٍ الْبَرْقِیِّ، قَالَ :حَدَّثَنِی عَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ الْقَصَبَانِیُّ، قَالَ : أَخْبَرَنِی هَارُونُ بْنُ الْجَهْمِ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام، قَالَ : قَالَ: «لَوِ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ یَصِفُوا اللّٰهَ بِعَظَمَتِهِ، لَمْ یَقْدِرُوا».1183.الفتوح :سَهْلٌ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِیِّ، قَالَ :کَتَبْتُ إِلَی الرَّجُلِ علیه السلام : أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا مِنْ مَوَالِیکَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِی التَّوْحِیدِ: فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ: جِسْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ : صُورَةٌ.

فَکَتَبَ علیه السلام بِخَطِّهِ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا یُحَدُّ، وَلَا یُوصَفُ، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ أَوْ قَالَ : الْبَصِیرُ».1186.المصنّف عن أبی کعب الحارثی :سَهْلٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ، قَالَ :کَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیهماالسلامإِلی أَبِی: «أَنَّ اللّٰهَ أَعْلی وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُبْلَغَ کُنْهُ صِفَتِهِ؛ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَکُفُّوا عَمَّا سِوی ذلِکَ».1185.الجمل عن حکیم بن عبد اللّٰه :سَهْلٌ، عَنِ السِّنْدِیِّ بْنِ الرَّبِیعِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَفْصٍ أَخِی مُرَازِمٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ شَیْءٍ مِنَ الصِّفَةِ، فَقَالَ : «لَا تَجَاوَزْ مَا فِی الْقُرْآنِ».927.صحیح البخاری عن أنس بن مالک :سَهْلٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْقَاسَانِیِّ، قَالَ :کَتَبْتُ إِلَیْهِ علیه السلام : أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِی التَّوْحِیدِ.

قَالَ: فَکَتَبَ علیه السلام : «سُبْحَانَ مَنْ لَا یُحَدُّ، وَلَا یُوصَفُ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ» ». .

928.صحیح ابن حبّان عن أنس بن مالک :علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده اند از سهل بن زیاد، از احمد بن بشیر برقی که گفت: عباس بن عامر قَصَبانی مرا حدیث کرد و گفت که: خبر داد مرا هارون بن جَهم از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند که خدا را به عظمت و بزرگی که دارد وصف کنند، نتوانند».1199.أنساب الأشراف (به نقل از عثمان بن شرید) سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند از موالیان شما، در باب توحید اختلاف به هم رسانیده اند. بعضی از ایشان می گوید که: خدا جسم است و بعضی از ایشان می گوید که: صورت است. حضرت به خط مبارک خویش در جواب نوشت که:«پاک و منزه است آن که به اندازه در نیاید، و او را وصف نتوان نمود، و چیزی مانند او نیست، و اوست شنوای دانا» . یا به جای دانا، بینا فرمود.1200.تاریخ الطبری (به نقل از عبد اللّه بن محمّد ، از پدرش) سهل از محمد بن عیسی، از ابراهیم، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم نوشت که:«خدا از آن بلندتر و بزرگوارتر و بزرگ تر است که کسی به کُنه و پایان صفت او تواند رسید. پس، او را وصف کنید به آنچه خویش را با آن وصف فرموده و از آنچه غیر آن باشد، باز ایستید».1201.نهج البلاغه :سهل، از سِندی بن ربیع، از ابن ابی عُمیر، از حفص برادر مُرازِم از مفضّل روایت کرده است که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علَیه السلام را سؤال کردم از چیزی از صفت حق تعالی. آن حضرت فرمود که:«در مگذر از آنچه در قرآن است».929.تاریخ الطبری (به نقل از عبد اللّه بن عبد الرحمان بن ابی عمره) سهل، از محمد بن علی قاسانی روایت کرده است که گفت: به سوی آن حضرت نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید خدا مختلف شده اند. حضرت در جواب نوشت که:«پاک و منزه است آن که او را اندازه نمی توان کرد و وصف نتوان نمود «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ » (1)

» (و ترجمه آن گذشت). .

1- . شوری، 11.

930.صحیح البخاری عن عائشه :سَهْلٌ، عَنْ بِشْرِ بْنِ بَشَّارٍ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ علیه السلام : أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِى التَّوْحِيدِ: فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ.

فَكَتَبَ إِلَىَّ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ، وَلَا يُوصَفُ، وَلَا يُشْبِهُهُ شَىْءٌ، وَ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» ».931.تاریخ الطبری عن الضحّاک بن خلیفه :سَهْلٌ قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبى مُحَمَّدٍ علیه السلام سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ: قَدِ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِى، أَصْحَابُنَا فِى التَّوْحِيدِ: مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ، فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِى، أَنْ تُعَلِّمَنِى مِنْ ذلِكَ مَا أَقِفُ عَلَيْهِ وَلَا أَجُوزُهُ ، فَعَلْتَ مُتَطَوِّلاً عَلى عَبْدِكَ.

فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ علیه السلام : «سَأَلْتَ عَنِ التَّوْحِيدِ، وَهذَا عَنْكُمْ مَعْزُولٌ، اللّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» ، خَالِقٌ وَلَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، يَخْلُقُ تَبَارَكَ وَتَعَالى مَا يَشَاءُ مِنَ الْأَجْسَامِ وَغَيْرِ ذلِكَ وَلَيْسَ بِجِسْمٍ، وَيُصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَلَيْسَ بِصُورَةٍ، جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ شِبْهٌ، هُوَ لَا غَيْرُهُ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌوَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» ».930.صحیح البخاری (به نقل از عایشه) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِىِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللّهَ لَا يُوصَفُ، وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَدْ قَالَ فِى كِتَابِهِ: «وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» ؟! فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلَا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذلِكَ». .

931.تاریخ الطبری (به نقل از ضحّاک بن خلیفه) سهل، از بِشر بن بشّار نیشابوری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید اختلاف نموده اند. پس بعضی از ایشان، کسی است که می گوید: خدا جسم است و بعضی از ایشان، کسی است که می گوید: صورت است. حضرت به من نوشت که:«پاک و منزه است آن که محدود و موصوف نمی شود، و چیزی به او شباهت ندارد، و چیزی مانند او نیست، و اوست شنوای بینا».932.صحیح البخاری عن ابن عبّاس عن عمر (مِن خُطبَتِهِ فِی أواخِرِ عُمُرِهِ) سهل گفت که: در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت، به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که: ای آقای من، اصحاب ما در باب توحید اختلاف کرده اند. بعضی از ایشان کسی است که می گوید: آن جناب جسم است و بعضی از ایشان کسی است که می گوید: صورت است. پس ای آقای من، اگر صلاح دانی که به من تعلیم کنی از این باب، آنچه را که بر آن واقف شوم و از آن در نگذرم، به فعل خواهی آورد که بر بنده خود تفضل و انعام کرده ای. فرمان همایونی که به خط مبارک آن حضرت علیه السلام بود رسید که:«از توحید سؤال کردی و این را از شما باز داشته اند. خدا یکتاست و یگانه « لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ * وَ لَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدُ » (1) (به آن معنی که گذشت)، آفریننده ای است که آفریده نشد و آن جناب - تبارک و تعالی - می آفریند آنچه را که خواسته باشد؛ از اجسام و غیر آن، و خود جسم نیست و تصویر می کند و می نگارد، هر چه را که می خواهد و خود صورت نیست. ثنای او از آن بزرگوارتر و نام های او از این پاک تر است که او را همتایی باشد. اوست نه غیر او «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ » ».932.صحیح البخاری (به نقل از ابن عبّاس ، از خطبه عمر در روزهای پای) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبداللّه ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«خدا را وصف نمی توان نمود. و چگونه او را وصف توان نمود و حال آن که در کتاب خویش فرموده که: «وَمَا قَدَرُواْ اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (2) ، یعنی: «و اندازه نکردند خدا را حق اندازه» (که او را تعظیم نکردند؛ چنانچه سزای تعظیم اوست و او را نشناختند؛ چنانچه حق شناخت او باشد) . پس وصف نمی شود به قدر و اندازه، مگر آن که از آن بزرگ تر است». .

1- . اخلاص، 3 و 4.
2- . انعام، 91.

933.تاريخ اليعقوبى (فى ذِكرِ السَّقيفَهِ) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ عَنْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ ِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ِ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ : «إِنَّ اللّهَ ِ عَظِيمٌ رَفِيعٌ، لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلى صِفَتِهِ، وَلَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» وَلَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ، وَلَا أَيْنٍ وَحَيْثٍ، وَكَيْفَ أَصِفُهُ بِالْكَيْفِ وَهُوَ الَّذِى كَيَّفَ الْكَيْفَ حَتّى صَارَ كَيْفاً، فَعُرِفَتِ الْكَيْفُ بِمَا كَيَّفَ لَنَا مِنَ الْكَيْفِ؟ ! أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنٍ وَهُوَ الَّذِى أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتّى صَارَ أَيْناً، فَعُرِفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيَّنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ؟ ! أَمَّ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثٍ وَهُوَ الَّذِى حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتّى صَارَ حَيْثاً ، فَعُرِفَتِ الْحَيْثُ بِمَا حَيَّثَ لَنَا مِنَ الْحَيْثِ؟ ! فَاللّه ُ تَبَارَكَ وَتَعَالى دَاخِلٌ فِى كُلِّ مَكَانٍ، وَخَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» لَا إِلهَ إِلَا هُوَ الْعَلِىُّ الْعَظِيمُ «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» ».11 بَابُ النَّهْىِ عَنِ الْجِسْمِ وَ الصُّورَهِ934.الردّه عن زيد بن الأرقم :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ ِ عليه السلام : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَرْوِى عَنْكُمْ: أَنَّ اللّه َ جِسْمٌ صَمَدِىٌّ نُورِىٌّ، مَعْرِفَتُهُ ضَرُورَهٌ، يَمُنُّ بِهَا عَلى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ.

فَقَالَ عليه السلام : «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَا هُوَ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» لَا يُحَدُّ، وَلَا يُحَسُّ، وَلَا يُجَسُّ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا الْحَوَاسُّ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ شَىْ ءٌ، وَلَا جِسْمٌ وَلَا صُورَهٌ، وَلَا تَخْطِيطٌ وَلَا تَحْدِيدٌ».
.

11. باب در بیان نهی از جسم و صورت

935.تاریخ الطبری عن أبی بکر بن محمّد الخُزاعیّ :علی بن محمد، از سهل بن زیاد یا از غیر او از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«خدا بزرگ و بلند مرتبه است و بندگان نمی توانند که او را وصف نمایند و به کُنه عظمت و بزرگی او نمی رسند «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ » (1) . و به چون و کجا و اینجا، یا آنجا، پاکی او را وصف نمی توان کرد؛ که کسی بگوید که آن جناب چون است؟ یا در کجا می باشد؟ یا در مکان مخصوصی است؟ یا در چه زمان بوده؟ و چگونه او را به چون، وصف کنم و حال آن که او همان است که حقیقت چون را موجود فرموده، تا آن که چون، چون شده. پس چون را، با آن چون که از برای ما چون نموده، شناختم. یا چگونه او را به کجا وصف نمایم و حال آن که او همان است که حقیقت کجا را وجود داده، تا آن که کجا، کجا شده. پس کجا را با آن کجا که از برای ما کجا نموده، شناختم. یا چگونه او را به حیثیت وصف کنم، حال آن که او همان است که حقیقت حیثیت را به وجود آورده تا آن که حیثیت، حیثیت شده. پس حیثیت را با آن که از حیثیت برای ما حیثیت نموده، شناختم. پس خدای تبارک و تعالی، در هر مکانی داخل و از هر چیزی بیرون است؛ «لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ» .

و نیست خدایی مگر او که برتر است از حد وهم، یا متعالی از امثال و اشباه. و اوست رسنده به دقایق اشیا که به اسرار همه خلائق آگاه است. و داناست به تدبیر و مصلحت ایشان و همه کردار و گفتار ایشان را می داند».11. باب در بیان نهی از جسم و صورت934.الرِّدَّه (به نقل از زید بن ارقم) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می کرد که: خدا جسمی است توپر (که میان ندارد)، و نورانی است، و معرفتش بدیهی است (که احتیاج به نظر و استدلال ندارد). و خدا به آن منت می گذارد بر هر که می خواهد از خلق خویش. حضرت فرمود که:«پاک و منزه است آن که هیچ کس نمی داند که او چگونه است، مگر خودش و چیزی مانند او نیست. و اوست شنوا و بینا. و به اندازه در نمی

آید، و محسوس نمی شود، و حواس او را در نمی یابد. و چیزی به او احاطه نمی کند، و جسم و صورت نیست و خط (یا سطحی که خط ها بر آن فرض شود) نیست (یا جوان نو خط نمی باشد)، و او را محدود نمی توان ساخت» (با این که جسم توپر یا غیر آن است) .

.

1- . انعام، 103.

935.تاریخ الطبری (به نقل از ابو بکر بن محمّد خُزاعی) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ، فَكَتَبَ: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ، لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ».

936.تاریخ الطبری (به نقل از انس بن مالک) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ :جِئْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَأَمْلى عَلَىَّ: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِنْشَاءً، وَمُبْتَدِعِهَا ابْتِدَاعاً بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ، لَا مِنْ شَىْءٍ؛ فَيَبْطُلَ الِاخْتِرَاعُ، وَلَا لِعِلَّةٍ؛ فَلَا يَصِحَّ الِابْتِدَاعُ، خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ، مُتَوَحِّداً بِذلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ، وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ، لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ، وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ، عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ، وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ، وَضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ، احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ، وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ، عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَوُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ، وَنُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ، لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ».
.

937.تاریخ الیعقوبی :محمد حسن، از سهل بن زیاد، از حمزه بن محمد روایت کرده است که گفت: عریضه ای به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و او را از جسم و صورت که مشبهه می گویند، سؤال نمودم. حضرت در جواب نوشت که:«پاک و منزه است آن که چیزی مانند او نیست. و آن جناب، نه جسم است و نه صورت».

و محمد بن ابی عبداللّه همین را روایت کرده است، مگر آن که گفته: به سوی آن مرد نوشتم (و آن مرد را نام نبرده، ولیکن مراد آن حضرت است).938.الأخبار الموفّقیّات :محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از محمد بن زید روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم که او را از توحید خدا سؤال کنم. آن حضرت از بر فرمود و من نوشتم که:«هر ستایش و سپاسی که بود و هست و خواهد بود، ثابت است از برای خدا که چیزها را شکافته و به دید آورده، از کتم عدم به صحرای وجود؛ به دید آوردنی بدون ماده و مثال و نمونه، و آنها را اختراع فرموده و از سر نو پیدا نموده؛ اختراعی بدون علت و صورت، به قدرت و حکمت خویش، نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه به جهت علتی خلق فرموده که ابتداع صحیح نباشد (چه اختراع از نو چیزی پیدا کردن، و ابتداع چیز نو آوردن است). آفریده آنچه را که خواسته، به آن کیفیتی که خواسته، در حالتی که متوحد و تنها است در این آفرینش، به جهت اظهار درست کرداری و حقیقت پروردگاری خویش.

عقل ها او را ضبط نمی توانند نمود، و خیال ها به او نمی رسد، و دیدها او را درنیابند، و اندازه به او احاطه نمی کند. عبارت و سخن، در نزد بیان وصف او عاجز و درمانده، و دیدها در نزد او کند و وامانده، و گردش صفات در او گمراه شده و راهی نجسته است. در پرده رفته بی پرده ای که از نظرها دور باشد، و پنهان شده بی پوششی که مستور باشد؛ چه در عین خفا، کمال ظهور دارد، و معروف است بدون دیدن، و موصوف است به غیر صورت، و منعوت است به غیر جسم، که نه جسم است و نه صورت. نیست خدایی مگر خدای بزرگوار عظیم الشأن که برتر از همه یا بلند مرتبه است». .

939.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ، قَالَ :وَصَفْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام قَوْلَ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ الْجَوَالِیقِیِّ، وَحَکَیْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ، أَنَّهُ جِسْمٌ.

فَقَالَ : «إِنَّ اللّهَ تَعَالی لَا یُشْبِهُهُ شَیْءٌ، أَیُّ فُحْشٍ أَوْ خَناً أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ یَصِفُ خَالِقَ الْأَشْیَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَهٍ، أَوْ بِخِلْقَهٍ، أَوْ بِتَحْدِیدٍ وَأَعْضَاءٍ؟ تَعَالَی اللّهُ عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبِیراً».1201.نهج البلاغه :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الرُّخَّجِیِّ، قَالَ :کَتَبْتُ إِلی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ فِی الجِسْمِ، وَهِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِی الصُّورَهِ.

فَکَتَبَ علیه السلام : «دَعْ عَنْکَ حَیْرَهَ الْحَیْرَانِ، وَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ، لَیْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهِشَامَانِ».1202.شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ، قَالَ :سَمِعْتُ یُونُسَ بْنَ ظَبْیَانَ یَقُولُ: دَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ یَقُولُ قَوْلاً عَظِیماً إِلَا أَنِّی أَحْتَصِرُ لَکَ مِنْهُ أَحْرُفاً، فَزَعَمَ أَنَّ اللّهَ جِسْمٌ؛ لِأَنَّ الْأَشْیَاءَ شَیْئَانِ: جِسْمٌ، وَفِعْلُ الْجِسْمِ، فَلَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ الصَّانِعُ بِمَعْنَی الْفِعْلِ، وَیَجُوزُ أَنْ یَکُونَ بِمَعْنَی الْفَاعِلِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «وَیْحَهُ، أَمَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ، وَالصُّورَهَ مَحْدُودَهٌ مُتَنَاهِیَهٌ؟ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ، احْتَمَلَ الزِّیَادَهَ وَالنُّقْصَانَ، وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّیَادَهَ وَالنُّقْصَانَ، کَانَ مَخْلُوقاً».

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا أَقُولُ؟

قَالَ: «لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَهٌ، وَهُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ، وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ ، لَمْ یَتَجَزَّأْ، وَلَمْ یَتَنَاهَ،وَلَمْ یَتَزَایَدْ، وَلَمْ یَتَنَاقَصْ، لَوْ کَانَ کَمَا یَقُولُونَ، لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ فَرْقٌ، وَلَا بَیْنَ الْمُنْشِئِ وَالْمُنْشَاَ؟ لکِنْ هُوَ الْمُنْشِئُ، فَرَّقَ بَیْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصَوَّرَهُ وَأَنْشَأَهُ؛ إِذْ کَانَ لَا یُشْبِهُهُ شَیْءٌ، وَلَا یُشْبِهُ هُوَ شَیْئاً». .

1202.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابن عبّاس) محمد بن ابی عبداللّه ، از آن که او را ذکر کرده، از علی بن عباس، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: قول هشام بن سالم جوالیقی را از برای امام موسی کاظم علیه السلام شرح کردم و گفتار هشام بن حکم را که خدا جسم است از برایش حکایت نمودم. آن حضرت فرمود که:«چیزی که به خدای تبارک و تعالی نمی ماند. کدام سخن زشت و ناسزا یا بیهوده ای بزرگ تر است از گفتار کسی که وصف می کند آفریننده همه چیز را به جسم، یا صورت، یا به یکی از آفریدگانش، یا به تحدید و اندازه نمودن، یا به اعضا که از برای او عضوها قرار دهد. برتر است خدا از این عیب که ایشان می گویند؛ برتری بزرگ».1203.الفتوح :علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از محمد بن فرج رُخَجی که گفت: عریضه ای به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت سؤال کردم از آنچه هشام بن حکم در باب جسم و هشام بن سالم در باب صورت گفتند. در جواب نوشت که:«سرگشتگی سرگردان را واگذار و آن را از خود دور کن. از شرّ شیطان به خدا پناه بر، که آنچه دو هشام گفته اند، گفتار حق و درست نیست» (و می تواند که معنی این باشد که، هشام ها این قول را نگفته اند و این بهتانی است که بر ایشان بسته اند؛ چه هشام ها از عدول و رؤسای اصحاب آن حضرت اند).940.تاریخ الیعقوبی :محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از عبداللّه بن مغیره، از محمد بن زیاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از یونس بن ظَبیان که می گفت: بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: هشام بن حکم، گفتار بزرگی می گوید، مگر آن که من چند کلمه ای از آن را از برای تو مختصر می کنم. گمان کرده است که خدا جسم است؛ زیرا که همه چیزها بر دو قسم اند: یکی جسم و دیگری، فعل جسم. و جائز نیست که صانع عالم، به معنی فعل باشد و جائز است که به معنی فاعل باشد، و فاعل فعل، جسم است؛ نظر به انحصاری که مذکور شد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که:«وای بر او، آیا ندانسته است که جسم و صورت، محدود و متناهی اند که به اندازه در می آیند و به پایان می رسند، و هرگاه اندازه احتمال داشته باشد، زیاده و نقصان احتمال می دارد، و هرگاه احتمال زیاده و نقصان متحقق شود، آفریده خواهد بود، نه آفریدگار».

یونس گفت که: عرض کردم که: پس من، چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم؟ حضرت فرمود که: «بگو: نه جسم است و نه صورت. و اوست که جسم ها را جسم گردانیده، و صورت ها را تصویر کرده و نگاشته است. پاره پاره نمی شود، و به پایان نمی رسد، و زیاد نمی شود، و نقصان به هم نمی رساند، و اگر امر چنان باشد که می گویند، در میانه خالق و مخلوق فرقی نخواهد بود، و در میانه سازنده چیزها و آن که صانع او را ساخته، چیزی که موجب جدایی باشد، به هم نرسد، ولیکن اوست پدیدآورنده ای که در میان آنها که ایشان را مجسم و مصور گردانیده، تمیز داده (یعنی: در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد، در ایجاد، فرق قرار داده، به این که بعضی را جسم، و بعضی را صورت گردانیده، و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده)؛ زیرا که بود یا در آن هنگام که بود و چیزی با او نبود که با او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد در ذات یا صفات». .

941.تاريخ اليعقوبى :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْحِمَّانِىِّ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهماالسلام: إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ زَعَمَ أَنَّ اللّهَ جِسْمٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ، عَالِمٌ، سَمِيعٌ ، بَصِيرٌ، قَادِرٌ، مُتَكَلِّمٌ، نَاطِقٌ، وَالْكَلَامُ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِلْمُ يَجْرِى مَجْرى وَاحِدٍ، لَيْسَ شَىْءٌ مِنْهَا مَخْلُوقا.

فَقَالَ: «قَاتَلَهُ اللّهُ ، أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ، وَالْكَلَامَ غَيْرُ الْمُتَكَلِّمِ؟ مَعَاذَ اللّهِ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللّهِ مِنْ هذَا الْقَوْلِ، لَا جِسْمٌ، وَلَا صُورَةٌ، وَلَا تَحْدِيدٌ، وَكُلُّ شَىْءٍ سِوَاهُ مَخْلُوقٌ، إِنَّمَا تُكَوَّنُ الْأَشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ، وَلَا تَرَدُّدٍ فِى نَفَسٍ، وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ».942.أنساب الأشراف عن صالح بن كيسان :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ :وَصَفْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام قَوْلَ هِشَامِ الْجَوَالِيقِىِّ وَمَا يَقُولُ فِى الشَّابِّ الْمُوَفَّقِ، وَوَصَفْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللّهَ لَا يُشْبِهُهُ شَىْءٌ». .

941.تاریخ الیعقوبی :محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از حسن بن عبدالرحمان حِمّانی روایت کرده است که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم که: هشام بن حکم گمان کرده است که خدا، جسمی است که چیزی مانند او نیست و دانا و شنوا و بینا و توانا و سخن گو و ناطق است و سخن گویی و توانایی و دانش او، به یک روش جاری می گردد، و چیزی از اینها آفریده نیست.

حضرت فرمود که:«خدا او را بکشد. آیا ندانسته است که جسم به اندازه در می آید و سخن غیر از سخن گو است. پناه می برم به خدا و بیزاری می جویم به سوی آن جناب، از این گفتار ناصواب. خدا، نه جسم است و نه صورت و نه او را اندازه می توان نمود، و هر چه غیر از اوست آفریده شده. جز این نیست که همه چیز به اراده و خواست او موجود می شود، بی آن که سخن گوید و بدون تردد و تفکر در نفس یا تکرار نفس و حرف زدن به زبان».942.أنساب الأشراف (به نقل از صالح بن کیسان) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: وصف کردم از برای حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفتار هشام جوالیقی را و آنچه در جوان مستوی الخلقه می گوید (چنانچه مذکور شد). و گفته هشام بن حکم را نیز از برای آن حضرت وصف نمودم، فرمود که:«چیزی به آن جناب شباهت ندارد». .

12 بَابُ صِفَاتِ الذَّاتِ944.شرح نهج البلاغه (فى ذِكرِ قِصَّهِ السَّقيفَهِ) عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام يَقُولُ: «لَمْ يَزَلِ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبُّنَا، وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومَ، وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا مَسْمُوعَ، وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَلَا مُبْصَرَ، وَالْقُدْرَهُ ذَاتُهُ وَلَا مَقْدُورَ، فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ، وَالسَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ، وَالْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ، وَالْقُدْرَهُ عَلَى الْمَقْدُورِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللّهُ مُتَحَرِّكاً؟

قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللّهُ عَنْ ذلِكَ؛ إِنَّ الْحَرَكَهَ صِفَهٌ مُحْدَثَهٌ بِالْفِعْلِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللّهُ مُتَكَلِّماً؟

قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ الْكَلَامَ صِفَهٌ مُحْدَثَهٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّهٍ، كَانَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مُتَكَلَّمَ».943.شرح نهج البلاغه (در يادكردِ داستان سقيفه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «كَانَ اللّهُ وَلَا شَىْءَ غَيْرُهُ، وَلَمْ يَزَلْ عَالِماً بِمَا يَكُونُ؛ فَعِلْمُهُ بِهِ قَبْلَ كَوْنِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ كَوْنِهِ».944.شرح نهج البلاغه (در يادكردِ داستان سقيفه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنِ الْكَاهِلِيِّ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : فِى دُعَاءٍ: اَلْحَمْدُ لِلّهِ مُنْتَهى عِلْمِهِ؟

فَكَتَبَ إِلَيَّ: «لَا تَقُولَنَّ مُنْتَهى عِلْمِهِ؛ فَلَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهىً، وَلكِنْ قُلْ: مُنْتَهى رِضَاهُ».945.أنساب الأشراف عن ابن جُعدُبه عن صالح بن كَيسان وعمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ: أَ كَانَ يَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَكَوَّنَهَا، أَوْ لَمْ يَعْلَمْ ذلِكَ حَتّى خَلَقَهَا وَأَرَادَ خَلْقَهَا وَتَكْوِينَهَا، فَعَلِمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ، وَمَا كَوَّنَ عِنْدَ مَا كَوَّنَ؟فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ عليه السلام : «لَمْ يَزَلِ اللّهُ عَالِماً بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ». .

12. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا945.أنساب الأشراف (به نقل از ابن جَعدَبَه ، از صالح بن کیسان و ابو) علی بن ابراهیم، از محمد بن خالد طَیالسی، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«خدای عزّوجلّ که پروردگار ما است، همیشه بود و علم، ذات او بود. و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید، و همچنین شنوایی و بینایی و قدرت و توانایی، ذات مقدس او بود، و چیزی که در حیطه شنیدن یا دیدن یا توانایی در آید، نبود. بعد از آن، چون چیزها را احداث فرمود و آنها را از سر نو به دید آورد و معلوم و مسموع و مبصر و مقدور و موجود شد، و علم از آن جناب بر آنچه در حیطه علم در آید، واقع گردید، و همچنین شنوایی و آنچه شنیده شود و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدور باشد».

ابو بصیر گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه متحرک بوده؟ حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این که حرکت کند؛ زیرا که حرکت، صفتی است که به فعل حادث می شود».

گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه سخن گو بوده است؟ فرمود که: «سخن گفتن، صفتی است که حادث می گردد و ازلی و همیشه نیست، و خدای عزّوجلّ بود و هیچ سخن گویی نبود».946.أنساب الأشراف (در احوال سعد بن عباده) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«خدای عزّوجلّ بود و چیزی غیر او نبود، و همیشه عالم و دانا بود و به آنچه خواهد بود. پس علم آن جناب، به آن چیز پیش از بودنش، چون علم او به آن است بعد از بودنش» (که علمش به چیزی پیش از وجود و بعد از وجود تفاوتی ندارد).947.مروج الذهب :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از کاهلی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم در دعایی که حمد از برای خدا است به اندازه منتهی و پایان علم آن حضرت. به من نوشت که:«البته مگو که منتهای علم خدا، که علم او را منتهی و پایانی نیست،

ولیکن بگو که: منتهای خشنودی خدا» (چه منتهای رضای آن جناب از بندگان خویش، این است که آنچه را که به آن امر فرموده، به جا آورند و آنچه را که از آن نهی کرده، ترک نمایند و این، چیزی است که نهایت دارد) .948.العِقد الفرید عن أبی المُنذِر هشام بن محمّد الکلبمحمد بن یحیی، از سعد بن عبداللّه ، از محمد بن عیسی، از ایّوب بن نوح روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و از آن حضرت سؤال نمود از خدای عزّوجلّ که آیا آن جناب چیزها را می دانست پیش از آن که آنها را بیافریند و در وجود آورد، یا آن که آن را ندانست تا آن که آنها را آفرید، اراده آفریدن و در وجود آوردن آنها نمود، و بعد از آن، دانست آنچه را که آفرید و در نزد آفریدن آن و آنچه را که در وجود آوردن آن؟

فرمان همایون به خط آن حضرت رسید که:«خدا، همیشه عالم بود به چیزها پیش از آن که آنها را بیافریند، چون علم او به آنها بعد از آن که آنها را آفرید».

.

1203.الفتوح :عَلِیٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ، قَالَ :کَتَبْتُ إِلَی الرَّجُلِ علیه السلام أَسْأَلُهُ أَنَّ مَوَالِیَکَ اخْتَلَفُوا فِی الْعِلْمِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَمْ یَزَلِ اللّهُ عَالِماً قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْیَاءِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا یَقُولُ: لَمْ یَزَلِ اللّهُ عَالِماً؛ لِأَنَّ مَعْنی «یَعْلَمُ» «یَفْعَلُ»، فَإِنْ أَثْبَتْنَا الْعِلْمَ، فَقَدْ أَثْبَتْنَا فِی الْأَزَلِ مَعَهُ شَیْئاً، فَإِنْ رَأَیْتَ جَعَلَنِیَ اللّهُ فِدَاکَ أَنْ تُعَلِّمَنِی مِنْ ذلِکَ مَا أَقِفُ عَلَیْهِ وَلَا أَجُوزُهُ .

فَکَتَبَ بِخَطِّهِ علیه السلام : «لَمْ یَزَلِ اللّه ُ عَالِماً تَبَارَکَ وَتَعَالی ذِکْرُهُ».1204.تاریخ الطبری عن عامر بن سعد :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ سُکَّرَةَ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنْ رَأَیْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِی هَلْ کَانَ اللّه ُ جَلَّ وَجْهُهُ یَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ الْخَلْقَ أَنَّهُ وَحْدَهُ؟ فَقَدِ اخْتَلَفَ مَوَالِیکَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ کَانَ یَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ شَیْئاً مِنْ خَلْقِهِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا مَعْنی «یَعْلَمُ» «یَفْعَلُ» ، فَهُوَ الْیَوْمَ یَعْلَمُ أَنَّهُ لَا غَیْرُهُ قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْیَاءِ، فَقَالُوا: إِنْ أَثْبَتْنَا أَنَّهُ لَمْ یَزَلْ عَالِماً بِأَنَّهُ لَا غَیْرُهُ، فَقَدْ أَثْبَتْنَا مَعَهُ غَیْرَهُ فِی أَزَلِیَّتِهِ، فَإِنْ رَأَیْتَ یَا سَیِّدِی، أَنْ تُعَلِّمَنِی مَا لَا أَعْدُوهُ إِلی غَیْرِهِ.

فَکَتَبَ علیه السلام : «مَا زَالَ اللّهُ عَالِماً تَبَارَکَ وَتَعَالی ذِکْرُهُ». .

1205.أنساب الأشراف عن الواقدی :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که موالیان تو در علم خدا اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفت که: خدا همیشه عالم بود، پیش از آن که چیزها را به فعل آورد. و بعضی از ایشان گفت: مگو که خدا همیشه عالم بود؛ زیرا که معنیِ می داند آن است که می کند و دانش را به وجود می آورد (بنابر این که عِلم ادراک است و آنْ فعل خدا است. و گویا که این قائل، توهم کرده است که علم، از صفات فعلیه است، چون خالق و رازق و امثال آن، و تحقق صفات فعلیه، اقتضا می کند که غیر او، با او باشد و لهذا گفت آنچه را که راوی از او نقل کرده که:) پس اگر علم را ثابت دانیم و بگوییم که خدا همیشه عالم بوده، لازم می آید که در ازل چیزی را با او ثابت کرده باشیم (و آن علمی است که مصنوع آن جناب و زائد بر اصل ذات است، و ازل همیشگی و زمانی است که آن را ابتدا نباشد). پس اگر صلاح دانی، خدا مرا فدای تو گرداند که به من تعلیم کنی از این باب آنچه را که بر آن مطلع شوم و از آن در نگذرم، بسیار انعام فرموده ای بر من.

آن حضرت علیه السلام به خط خویش نوشت که:«خدای تبارک و تعالی ذکره همیشه عالم بوده و خواهد بود» (و حضرت متعرض رد توهم قائل که راوی روایت نموده، نگردید؛ چه بطلان آن کمال ظهور دارد).1204.تاریخ الطبری (به نقل از عامر بن سعد) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصمد بن بشیر، از فُضیل بن سُکّره روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، اگر صلاح دانی که مرا تعلیم کنی، تعلیم کن که: آیا خدای جلّ وجهه پیش از آن که خلائق را بیافریند، می دانست که تنهاست و شریکی در وجود ذاتی ندارد؟ یا آن که موجود است تنها، بی آن که دیگری وجود داشته باشد؟ زیرا که موالیان تو اختلاف به هم رسانیدند، پس بعضی از ایشان گفت که: می دانست پیش از آن که چیزی از آفریدگان خویش را بیافریند. و بعضی از ایشان گفت که: معنیِ می داند، آن است که می کند (چنانچه در حدیث سابق مذکور شد).

پس آن جناب امروز که چیزها را آفرید، می داند که او بوده نه غیر او، پیش از آن که چیزها را به فعل آورد. و گفت: اگر ثابت کنیم که خدا همیشه

عالم بوده به این که اوست که وجود دارد نه غیر او، غیر او را با او در أزلیت و دوامی که دارد، ثابت نموده ایم. پس اگر صلاح دانی ای آقای من، که به من تعلیم نمایی آنچه را که از آن به سوی غیر در نگذرم، تعلیم فرما.

حضرت در جواب نوشت که:«همیشه خدای تبارک و تعالی ذکره ، عالم بوده». .

13 بَابٌ آخَرُ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ950.شرح نهج البلاغه (درباره سعد بن عباده) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ فِی صِفَهِ الْقَدِيمِ:«إِنَّهُ وَاحِدٌ، صَمَدٌ، أَحَدِیُّ الْمَعْنَى، لَيْسَ بِمَعَانٍ كَثِيرَهٍ مُخْتَلِفَهٍ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الَّذِی يُبْصِرُ، وَيُبْصِرُ بِغَيْرِ الَّذِی يَسْمَعُ؟

قَالَ: فَقَالَ: «كَذَبُوا، وَأَلْحَدُوا، وَشَبَّهُوا ، تَعَالَى اللّه ُ عَنْ ذلِکَ؛ إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ، وَيُبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ».

قَالَ: قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلى مَا يَعْقِلُونَهُ؟

قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللّه ُ، إِنَّمَا يُعْقَلُ مَا كَانَ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِ وَلَيْسَ اللّه ُ كَذلِکَ».951.شرح نهج البلاغه :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ :فِی حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ الَّذِی سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَ تَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام : «هُوَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَهٍ، وَبَصِيرٌ بِغَيْرِ آلَهٍ، بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ، وَيُبْصِرُ بِنَفْسِهِ، وَلَيْسَ قَوْلِی: إِنَّهُ سَمِيعٌ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَیْءٌ وَالنَّفْسُ شَیْءٌ آخَرُ، وَلكِنِّی أَرَدْتُ عِبَارَهً عَنْ نَفْسِی؛ إِذْ كُنْتُ مَسْؤُولاً ، وَإِفْهَاماً لَکَ؛ إِذْ كُنْتَ سَائِلاً، فَأَقُولُ: يَسْمَعُ بِكُلِّهِ لَا أَنَّ كُلَّهُ لَهُ بَعْضٌ؛ لِأَنَّ الْكُلَّ لَنَا لَهُ بَعْضٌ ، ولكِنْ أَرَدْتُ إِفْهَامَکَ، وَالتَّعْبِيرَ عَنْ نَفْسِی، وَلَيْسَ مَرْجِعِی فِی ذلِکَ كُلِّهِ إِلَا إِلى أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ، الْعَالِمُ الْخَبِيرُ، بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ، وَلَا اخْتِلَافِ مَعْنىً». .

13. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتی نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه مذکور خواهد شد)952.أنساب الأشراف عن أبی عمرو الجونی :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از حمّاد، از حریز، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در وصف خداوند قدیم فرمود که:«آن جناب، یگانه و پناه محتاجان است. أحدی المعنی است. که معانی کثیره مختلفه نیست» (که سر به هم آورده باشد از جهت تعدد در ذات و صفات؛ نه در خارج و نه در ذهن).

محمد گفت: عرض کردم: فدای تو گردم، گروهی از اهل عراق گمان می کنند که خدا، می شنود به غیر آنچه می بیند، و می بیند به غیر آنچه می شنود. حضرت فرمود که: «دروغ گفتند و ملحد شدند (که از راه حق میل نموده اند)، و خدا را به خلق تشبیه کردند. خدا از این برتر است. به درستی که آن جناب شنوا و بیناست، که می شنود به آنچه می بیند، و می بیند به آنچه می شنود».

عرض کردم که: گمان می کنند که بیناست، به طوری که آن را تعقل می نمایند و می فهمند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معنی آن است که به وضعی که ایشان می کنند).

حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این. جز این نیست که آنچه به صفت مخلوق باشد، معقول می شود (و عقل آن را تعقل می کند) و خدا چنین نیست».953.شرح نهج البلاغه :علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: در حدیث زندیقی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که: زندیق به آن حضرت عرض کرد که: آیا گمان می کنی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که:«آن جناب، شنوا و بیناست؛ شنواست، بی عضو و جارحه، و بیناست بی آلت، بلکه به نفس خود می شنود و به نفس خود می بیند و این که می گویم که شنواست به نفس خود، مراد من این نیست که خدا چیزی است و نفس چیزی دیگر، ولیکن خواستم که از پیش خود عبارتی بگویم؛ زیرا که از من سؤال شده بود و خواستم که تو را بفهمانم؛ زیرا که سؤال

کرده و جواب می خواهی، پس می گویم که: همه خدا می شنود، نه به این معنی که همه او، آن را بعضی هست، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و از جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم، و بازگشت من در همه این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن که خدا شنوا و بینا و دانا و آگاه است، بی آن که ذات مقدس اختلافی به هم رساند، یا آن که معنی مختلف شود».

(حاصل معنی آن که همه اینها به ذات است و عضو و جارحه و آلتی ندارد، چنانچه پیش از این نیز مذکور شد).

.

14 بَابُ الْإِرَادَهِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ، وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ953.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ الْأَهْوَازِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُرِيداً؟ قَالَ: «إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَا لِمُرَادٍ مَعَهُ، لَمْ يَزَلِ اللَّه ُ عَالِماً قَادِراً، ثُمَّ أَرَادَ».954.الاحتجاج عن أبان بن تَغلِب :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : عِلْمُ اللّهِ وَمَشِيئَتُهُ هُمَا مُخْتَلِفَانِ أَوْ مُتَّفِقَانِ؟

فَقَالَ: «الْعِلْمُ لَيْسَ هُوَ الْمَشِيئَهَ؛ أَ لَا تَرى أَنَّكَ تَقُولُ: سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ شَاءَ اللّه ُ، وَلَا تَقُولُ: سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ عَلِمَ اللّه ُ، فَقَوْلُكَ: «إِنْ شَاءَ اللّه ُ» دَلِيلٌ عَلى أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ؛ فَإِذَا شَاءَ، كَانَ الَّذِی شَاءَ كَمَا شَاءَ ، وَعِلْمُ اللّهِ السَّابِقُ لِلْمَشِيئَهِ». .

14. باب در بیان اراده خدا و این که آن از صفات فعل اوست
954.الاحتجاج (به نقل از اَبان بن تَغلب) محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از حسین بن سعید اهوازی، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که خدای تعالی، همیشه مرید و صاحب اراده بود؟ و حضرت فرمود که:«مرید نمی باشد، مگر آن که مراد با او می باشد، و همیشه خدا عالم و قادر بوده و بعد از آن اراده فرموده».955.الإرشاد :محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکیر بن صالح، از علی بن اسباط، از حسن بن جَهم، از بکر بن أعیَن روایت کرده است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: علم و مشیت (که خواست خدا است) مختلف اند، یا با هم اتفاق دارند؟ فرمود که:«علم، مشیت نیست. آیا نمی بینی که تو می گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا خواسته باشد و نمی گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا داند. پس گفتار تو که می گویی: اگر خدا خواهد، دلیل بر آن که آن جناب نخواسته است؛ چه احتمال دارد که نخواسته باشد. پس هر گاه خواهد آنچه را که خواهد چنانچه خواسته، متحقق می شود و علم خدا بر مشیت پیشی گرفته است».

.

1- . بیان باقی صفات فعل و ضابطه فرقی که کلینی رحمه الله در میان صفات فعل و صفات ذات قرار داده. (مترجم)

956.نهج البلاغه :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : أَخْبِرْنِى عَنِ الْاءِرَادَهِ مِنَ اللّه ِ وَمِنَ الْخَلْقِ؟

قَالَ: فَقَالَ: «الْاءِرَادَهُ مِنَ الْخَلْقِ: الضَّمِيرُ وَمَا يَبْدُو لَهُمْ بَعْدَ ذلِکَ مِنَ الْفِعْلِ، وَأَمَّا مِنَ اللّه ِ تَعَالى، فَإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرُ ذلِکَ؛ لِأَنَّهُ لَا يُرَوِّى، وَلَا يَهُمُّ، وَلَا يَتَفَكَّرُ، وَهذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّهٌ عَنْهُ، وَهِىَ صِفَاتُ الْخَلْقِ؛ فَإِرَادَهُ اللّه ِ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذلِکَ؛ يَقُولُ لَهُ: «كُنْ» فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ، وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ، وَلَا هِمَّهٍ، وَلَا تَفَكُّرٍ؛ وَلَا كَيْفَ لِذلِکَ، كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ».957.نثر الدرّ :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«خَلَقَ اللّه ُ الْمَشِيئَهَ بِنَفْسِهَا، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَهِ».956.نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِىِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْمَشْرِقِىِّ حَمْزَهَ بْنِ الْمُرْتَفِعِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ :كُنْتُ فِى مَجْلِسِ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، قَوْلُ اللّه ِ تَبَارَکَ وَتَعَالى: «وَ مَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوى» مَا ذلِکَ الْغَضَبُ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هُوَ الْعِقَابُ يَا عَمْرُو؛ إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّه َ قَدْ زَالَ مِنْ شَىْءٍ إِلى شَىْءٍ، فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَهَ مَخْلُوقٍ، وَ إِنَّ اللّه َ تَعَالى لَا يَسْتَفِزُّهُ شَىْءٌ؛ فَيُغَيِّرَهُ». .

957.نثر الدُّرّ :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از اراده نسبت به خدا و نسبت به خلق. حضرت فرمود که:«اراده نسبت به خلق، اندیشه خاطر است که در دل می گیرند و کاری را تصور می کنند و ذهن به سوی آن متوجه می شود و آنچه ظاهر می شود از برای ایشان از فعل، و اما نسبت به خدا، اراده او، احداث و ایجاد است و غیر آن، چیزی نیست؛ زیرا که آن جناب، اندیشه نمی کند و قصد و تفکر نمی نماید که خوبی و بدی چیزی را بداند و این صفات از او دور است و اینها صفات خلق است (چه اینها از لوازم جهل و نقصان است). پس اراده خدا، فعل است نه غیر آن. می فرماید به آنچه اراده آن دارد که باش، پس می باشد، بدون صورت و سخنی که به زبان گفته شود و بی قصد و اندیشه ای که در او به هم رسد، و چون و چگونگی از برای آن نمی باشد؛ چنانچه او را چون و چگونگی نیست».958.خصائص الأئمّه علیهم السلامعلی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذینه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا مشیت خویش را آفرید به خود آن، بی آن که چیزی در خلقت آن، واسطه باشد، بعد از آن چیزها را به وساطت مشیت آفرید» .

(نسبت داده اند به امیر محمد باقر حسینی داماد رحمه الله که گمان کرده است که مراد از مشیت، مشیت بندگان و از چیزها، کردار ایشان است. و این معنی دور است، چنانچه بر ناقد خبیر مستور نیست، اگر چه خالی از حسنی نیست).1206.تاریخ الطبری عن عثمان بن الشرید :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد برقی، از محمد بن عیسی، از مَشرفی - به فاء سعفص نه قاف قرشت (1) از حمزه بن مرتفع (و در توحید صدوق، به جای مرتفع، ربیع است و بعضی آن را صحیح شمرده اند و آنچه را که در کافی است تحریف ناسخین گفته اند)، از بعضی از اصحاب ما که گفت: در مجلس حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم در هنگامی که عمرو بن عُبید بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: فدای تو گردم، قول خدای تبارک و تعالی «وَ مَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی » (2) ، که ترجمه آن این است که:«و هر که فرود آید بر او خشم من، پس به حقیقت که هلاک شده و از اوج سعادت (به حضیض شقاوت، یا) در هاویه افتاده». مراد از خشم خدا که در آن ذکر شده، چه چیز است؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «خشم خدا، عقاب است. ای عمرو! به درستی که هر که گمان کرده که خدا از چیزی زایل می شود و به سوی چیزی دیگر می رود (که از صفتی به صفتی می گردد، و متغیر و متبدل می شود) او را به صفت مخلوق وصف کرده، و خدای عزّوجلّ چیزی او را از جا به در نمی آورد که او را تغییر دهد از حالی به حالی و از وصفی به وصفی». .

1- . بر خلاف نوشته مترجم - رحمه اللّه - بر اساس نسخه موجود، مشرقی است و نه مشرفی.
2- . طه، 81 .

1207.تاريخ الطبرى عن عِكرِمه عن ابن عبّاس (قالَ) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، فِى حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ الَّذِى سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فَكَانَ مِنْ سُؤَالِهِ: أَنْ قَالَ لَهُ: فَلَهُ رِضا وَسَخَطٌ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«نَعَمْ، وَلكِنْ لَيْسَ ذلِكَ عَلى مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ؛ وَذلِكَ أَنَّ الرِّضَا حَالٌ تَدْخُلُ عَلَيْهِ، فَتَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلى حَالٍ؛ لِأَنَّ الْمَخْلُوقَ أَجْوَفُ، مُعْتَمِلٌ، مُرَكَّبٌ، لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ مَدْخَلٌ، وَخَالِقُنَا لَا مَدْخَلَ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ وَاحِدٌ: وَاحِدِىُّ الذَّاتِ، وَاحِدِىُّ الْمَعْنى؛ فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ، وَسَخَطُهُ عِقَابُهُ، مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ يَتَدَاخَلُهُ؛ فَيُهَيِّجُهُ وَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلى حَالٍ؛ لِأَنَّ ذلِكَ مِنْ صِفَهِ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ». .

1208.مروج الذهب :علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و از جمله سؤال او این بود که به حضرت عرض نمود که: خدا را خشنودی و خشمی هست؟

حضرت علیه السلام فرمود:«بلی، ولیکن آن به روشی که از آفریدگان یافت می شود، نیست. و بیان این، آن است که خشنودی، حالتی است که بر مخلوق داخل می شود، و او را از حالتی به حالت دیگر می برد؛ زیرا که مخلوق میان خالی است و مضطرب می شود و مرکب است از اجزای متنافیه (یا از ذات و صفت)، و چیزها را در او مدخلیتی هست (چه آنها که در صورت و کیفیت، مغایرت دارند و هر یک از آنها را خواهش تغیّر دیگر و شکستن صورت آن است، مدخلیتی در تحقق حقیقت او دارند که با حقیقت تغیر منافات ندارد. و می تواند که معنی این باشد که ادراکات و کیفیات نفسی، چون خشنودی و خشم، در او داخل می شود و او را از حالی به حالی می گرداند). و آفریدگار ما چیزها را در او مدخلیتی نیست؛ زیرا که آن جناب، یکتا و یگانه است که ترکیبی در او نیست؛ نه در خارج و نه در ذهن و أحدی الذات است (که وجودش زائد نیست بر ذات مقدسش) و أحدی المعنی (که او را صفات متکثره متغایره نمی باشد). پس خشنودی آن جناب، ثوابی است که عطا می کند، و خشم او، عقابی است که می فرماید؛ بی آن که چیزی در او داخل شود که او را به هیجان آورد و از حالتی او را به حالت دیگر نقل کند؛ زیرا که این، صفت آفریدگان است که عاجز و محتاج اند».

(و چه خوش گفته آن که گفته: خذ الغایات و اترک المبادی، یعنی: «آخرها و آنچه را که مقصود باشد، بگیر و ابتداها و آنچه را که مقدمات مقصود است واگذار». آیا نمی بینی که مخلوق در حین اراده انتقام از خصم اول مقدمات آن در او متحقق می شود و بعد از آن بازخواست می کند؟ و خدای تعالی آنچه مقصود از خشم است، اول آن را به عمل می آورد، بی حصول مقدمات و همچنین است سایر صفات). .

1206.تاريخ الطبرى (به نقل از عثمان بن شريد) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«الْمَشِيئَهُ مُحْدَثَهٌ».جُمْلَهُ الْقَوْلِ فِى صِفَاتِ الذَّاتِ وَصِفَاتِ الْفِعْلِإِنَّ كُلَّ شَيْئَيْنِ وَصَفْتَ اللّه َ بِهِمَا، وَكَانَا جَمِيعاً فِى الْوُجُودِ، فَذلِكَ صِفَهُ فِعْلٍ؛ وَتَفْسِيرُ هذِهِ الْجُمْلَهِ: أَنَّكَ تُثْبِتُ فِى الْوُجُودِ مَا يُرِيدُ وَمَا لَا يُرِيدُ، وَمَا يَرْضَاهُ وَمَا يَسْخَطُهُ، وَمَا يُحِبُّ وَمَا يُبْغِضُ، فَلَوْ كَانَتِ الْاءِرَادَهُ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ مِثْلِ الْعِلْمِ وَالْقُدْرَهِ، كَانَ مَا لَا يُرِيدُ نَاقِضاً لِتِلْكَ الصِّفَهِ، وَلَوْ كَانَ مَا يُحِبُّ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ، كَانَ مَا يُبْغِضُ نَاقِضاً لِتِلْكَ الصِّفَهِ؛ أَ لَا تَرى أَنَّا لَا نَجِدُ فِى الْوُجُودِ مَا لَا يَعْلَمُ وَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ ، وَكَذلِكَ صِفَاتُ ذَاتِهِ الْأَزَلِىِّ لَسْنَا نَصِفُهُ بِقُدْرَهٍ وَعَجْزٍ، وَعِلْمٍ وَجَهْلٍ، وَسَفَهٍ وَحِكْمَهٍ وَخَطَا؟ وَعِزٍّ وَذِلّهٍ، وَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: يُحِبُّ مَنْ أَطَاعَهُ، وَيُبْغِضُ مَنْ عَصَاهُ، وَيُوَالِى مَنْ أَطَاعَهُ، وَيُعَادِى مَنْ عَصَاهُ، وَإِنَّهُ يَرْضى وَيَسْخَطُ؛ وَيُقَالُ فِى الدُّعَاءِ: اللّهُمَّ ارْضَ عَنِّى، وَلَا تَسْخَطْ عَلَىَّ، وَتَوَلَّنِى وَلَا تُعَادِنِى. وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: يَقْدِرُ أَنْ يَعْلَمَ وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَعْلَمَ، وَيَقْدِرُ أَنْ يَمْلِكَ وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَمْلِكَ، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً حَكِيماً وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ عَزِيزاً حَكِيماً، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ جَوَاداً وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ جَوَاداً، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ غَفُوراً وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ غَفُوراً. وَلَا يَجُوزُ أَيْضاً أَنْ يُقَالَ: أَرَادَ أَنْ يَكُونَ رَبّاً وَقَدِيماً وَعَزِيزاً وَحَكِيماً وَمَالِكاً وَعَالِماً وَقَادِراً؛ لِأَنَّ هذِهِ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ، وَالْاءِرَادَهُ مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ؛ أَ لَا تَرى أَنَّهُ يُقَالُ: أَرَادَ هذَا وَلَمْ يُرِدْ هذَا، وَصِفَاتُ الذَّاتِ تَنْفِى عَنْهُ بِكُلِّ صِفَهٍ مِنْهَا ضِدَّهَا؛ يُقَالُ: حَىٌّ وَعَالِمٌ وَسَمِيعٌ وَبَصِيرٌ وَعَزِيزٌ وَحَكِيمٌ، غَنِىٌّ، مَلِكٌ، حَلِيمٌ، عَدْلٌ، كَرِيمٌ؛ فَالْعِلْمُ ضِدُّهُ الْجَهْلُ، وَالْقُدْرَهُ ضِدُّهَا الْعَجْزُ، وَالْحَيَاهُ ضِدُّهَا الْمَوْتُ، وَالْعِزَّهُ ضِدُّهَا الذِّلَّهُ، وَالْحِكْمَهُ ضِدُّهَا الْخَطَأُ، وَضِدُّ الْحِلْمِ الْعَجَلَهُ وَالْجَهْلُ، وَضِدُّ الْعَدْلِ الْجَوْرُ وَالظُّلْمُ.

.

960.أنساب الأشراف (به نقل از سلیمان تَیمی و ابن عون) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«مشیت خدا تازه به هم رسیده است».مجمع قول در صفات ذات و صفات فعلکلینی - رحمه اللّه - فرموده است که: مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل این است که: هر دو چیز، که خدا را به آن وصف نمایی، که هر یک از نفی و اثبات را استعمال کنی، و هر دو در وجود، تحقق داشته باشند، آن صفت صفت فعل است. و بیان این مجمل، آن است که تو ثابت می کنی در وجود، آنچه را که خدا اراده دارد و آنچه را که اراده ندارد، و آنچه را که از او راضی و خشنود است و آنچه را که خشم می گیرد، و آنچه را که دوست می دارد، و آنچه را که دشمن می دارد. پس اگر اراده، از صفات ذات می بود، چون علم و قدرت، اراده نداشتن آنچه را که اراده آن ندارد، ناقض این صفت بود و جمع آن ممکن نبود؛ چه اجتماع نقیضین محال و ممتنع است. و اگر دوستی آنچه دوست می دارد، از صفات ذات می بود و دشمنی آنچه دشمن می دارد، نقیض این صفت می بود. آیا نمی بینی که ما در وجود نمی یابیم چیزی را که خدا نداند، و چیزی را که بر آن قدرت نداشته باشد. و همچنین است سایر صفات ذات ازلی آن جناب، و ما او را به قدرت و عجز و ذلت وصف نمی کنیم. و جایز است که کسی بگوید که: خدا دوست می دارد هر که او را اطاعت کند و دشمن می دارد هر که او را معصیت کند، و با آن که او را فرمان برداری نمود، موالات می ورزد و با هر که او را نافرمانی نمود، معادات می نماید. و نیز جایز است که بگوید: آن جناب خشنود می شود و خشم می گیرد. و در دعا می گویند که بار خدایا، از من راضی باش و بر من غضب مکن و مرا دوست دار و دشمن مدار. و جایز نیست که کسی بگوید که: خدا می تواند که بداند و می تواند که نداند و می تواند که مالک، یا پادشاه باشد، و می تواند مالک یا پادشاه نباشد، و می تواند که صاحب عزت و حکمت باشد، و می تواند عزیز و حکیم نباشد، و می تواند که وجود داشته باشد، و می تواند که وجود نداشته باشد، و می تواند که آمرزگار باشد، و می تواند که آمرزگار نباشد (و بودن نحو مغفرت، چون علم و قدرت چنانچه کلینی گمان فرموده علی الظاهر مورد بحث است). و نیز جایز نیست که کسی بگوید که: خدا اراده فرموده که پروردگار و قدیم و عزیز و حکیم و مالک و عالم و

قادر باشد؛ زیرا که این صفات، از صفات ذات است و اراده، از صفات فعل است. آیا نمی بینی که می گویند که: خدا این را اراده نمود و این را اراده نفرمود، و صفات ذات، آن است که به هر صفتی از آن، ضد آن را از خدا دور گردانی. گفته می شود که: خدا زنده و دانا و شنوا و بینا و عزیز و حکیم و بی نیاز و بردبار و عادل و کریم است. پس ضد دانش نادانی، و ضد قدرت عجز، و ضد زندگی مرگ، و ضد عزت خواری، و ضد حکمت خطا، و ضد بردباری سبکی و تندی و نادانی، و ضد عدالت جور و ستم است (و در بیان ضد ضد، بعضی از صفات را که ذکر فرموده، ذکر نفرموده و ضد بعضی از صفات را که ذکر نفرموده، ذکر فرموده و این ظاهر و هویدا است).

.

15 بَابُ حُدُوثِ الْأَسْمَاءِ963.الإمامه و السياسه :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَزِیدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّه َ تَبَارَکَ وَتَعَالی خَلَقَ اسْماً بِالْحُرُوفِ غَیْرَ مُتَصَوَّتٍ، وَبِاللَّفْظِ غَیْرَ مُنْطَقٍ ، وَبِالشَّخْصِ غَیْرَ مُجَسَّدٍ، وَبِالتَّشْبِیهِ غَیْرَ مَوْصُوفٍ، وَبِاللَّوْنِ غَیْرَ مَصْبُوغٍ، مَنْفِیٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ، مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ، مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ کُلِّ مُتَوَهِّمٍ، مُسْتَتِرٌ غَیْرُ مَسْتُورٍ.

فَجَعَلَهُ کَلِمَهً تَامَّهً عَلی أَرْبَعَهِ أَجْزَاءٍ مَعاً، لَیْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْاخَرِ، فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَهَ أَسْمَاءٍ؛ لِفَاقَهِ الْخَلْقِ إِلَیْهَا، وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِداً ، وَهُوَ الِاسْمُ الْمَکْنُونُ الْمَخْزُونُ.

فَهذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِی ظَهَرَتْ ، فَالظَّاهِرُ هُوَ اللّه ُ تَبَارَکَ وَتَعَالی، وَسَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِکُلِّ اسْمٍ مِنْ هذِهِ الْأَسْمَاءِ أَرْبَعَهَ أَرْکَانٍ، فَذلِکَ اثْنَا عَشَرَ رُکْناً، ثُمَّ خَلَقَ لِکُلِّ رُکْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِینَ اسْماً فِعْلاً مَنْسُوباً إِلَیْهَا، فَهُوَ الرَّحْمنُ، الرَّحِیمُ، الْمَلِکُ، الْقُدُّوسُ، الْخَالِقُ، الْبَارِئُ، الْمُصَوِّرُ «الْحَیُّ الْقَیُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلَا نَوْمٌ» الْعَلِیمُ، الْخَبِیرُ، السَّمِیعُ، الْبَصِیرُ، الْحَکِیمُ، الْعَزِیزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَکَبِّرُ، الْعَلِیُّ، الْعَظِیمُ، الْمُقْتَدِرُ، الْقَادِرُ، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَیْمِنُ ، الْبَارِئُ، الْمُنْشِئُ، الْبَدِیعُ، الرَّفِیعُ، الْجَلِیلُ، الْکَرِیمُ، الرَّازِقُ، الْمُحْیِی، الْمُمِیتُ، الْبَاعِثُ، الْوَارِثُ.

فَهذِهِ الْأَسْمَاءُ وَمَا کَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنی حَتّی تَتِمَّ ثَلَاثَمِائَهٍ وَسِتِّینَ اسْماً فَهِیَ نِسْبَهٌ لِهذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَهِ، وَهذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَهُ أَرْکَانٌ، وَحَجَبَ الِاسْمَ الْوَاحِدَ الْمَکْنُونَ الْمَخْزُونَ بِهذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَهِ، وَذلِکَ قَوْلُهُ تَعَالی: «قُلِ ادْعُواْ اللَّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَانَ أَیًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَی» ». .

15. باب در بیان حادث شدن نام های خدای تعالی964.تاریخ الیعقوبی (به نقل از ابو بکر ، اندکی پیش از درگذشتش) علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدای تبارک و تعالی، نامی را آفرید بی آن که صوتی از او سرزند و به حروف آن آواز دهد، و بدون آن، به لفظی تلفظ کند، یا جسدی داشته باشد کامل در مرتبه جسمیت، که سیاهی آن از دور نمایان باشد، و موصوف نبود به تشبیه (که کسی او را به چیزی تشبیه کند)، و به رنگی رنگ نشده بود، گوشه و کنارها از او برده شده، و اندازه ها از او دور شده بود.

حس و شعور هر صاحب توهمی، از او پوشیده پنهانی بود که پوشیده نبود (چه کُنه ذات و حقیقتش، از خلق پنهان و آثارش هویدا و ظاهر است. یا آن که در کمال پنهانی، نهایت ظهور دارد و می تواند همه اینها، بیان احوال آن نام مخلوق باشد. و در بعضی از نسخه ها در صدر حدیث، نام ها به جای نام است و مؤید اول است آنچه بعد از این می فرماید). که بعد از آن، آن نام را کلمه تمام و کاملی گردانید که مشتمل بود بر چهار جزء، که هر یک از آن اجزا، نامی هستند با هم که یکی از آنها پیش از دیگری نبود. پس سه نام از آن نام ها را ظاهر گردانید، به جهت احتیاج خلائق به سوی آنها، و یک نام از آن نام ها را محجوب و مستور ساخت، و آن نامی است پوشیده از نظر جمیع خلائق که در خزانه علم خدا است، که غیر از او کسی آن را نمی داند و این نام های سه گانه، که ظاهر شدند، آنچه در میانه آنها کمال ظهور دارد، لفظ اللّه است تبارک و تعالی.

و حق سبحانه از برای هر نامی از این نام ها چهار رکن را رام و مسخر گردانید، پس آنچه مذکور شد دوازده رکن می شود (که از ضرب سه در چهار، یا چهار در سه به هم می رسد). بعد از آن، از برای هر رکنی از این رکن های دوازده گانه، سی نام را آفرید (که هر یک از آنها دلالت می کند بر فعلی از افعال او) که به آن رکن ها منسوب اند (و مجموع سیصد و شصت نام می شود چه حاصل از ضرب دوازده در سی، سیصد و شصت است). و آن: رحمان و رحیم و مالک و قدّوس و خالق و باری ء و مصوّر و

حیّ و قیّوم و لا تأخذه سنه و لا نوم و علیم و خبیر و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و جبّار و متکبّر و علیّ و عظیم و مقتدر و قادر و سلام و مؤمن و مهیمن و باری و منشی ء و بدیع و رفیع و جلیل و کریم و رزاق و محیی و ممیت و باعث و وارث است».

(و ترجمه این نام ها به طریق اجمال، این است که:) اللّه ، خدا است که بر وجوب وجود و جامعیت صفات کمال، مستحق پرستش است. و رحمن، بسیار بخشاینده است بر خلق دنیا از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار . و رحیم، نیک بخشاینده است بر مؤمنان که در عاقبت، ایشان را بر رحمت خویش تخصیص می دهد . و ملک، پادشاه است و خداوند ملک و جمیع ممالک ملکوت اوست، و همه چیز در تحت تصرف و فرمان اویند .

و قدّوس، پاک است از هر عیبی و وصفی که لایق نباشد به او و منزه است از همه قبایح . و بعضی گفته اند که: قدّوس، به معنی مبارک است و بعضی گفته اند که: به معنی مُمّجد است و اشتقاق آن، از قدس است و آن، طهارت و پاکی و پاکیزگی است . و خالق، آفریدگار است و در وجود آورنده معدومات، مقدر به تقدیر و حکمت . و باری ء با همزه آفریننده است و بی مثال. سابق و مصوّر، نگارنده صورت هاست به هر وجه که خواسته باشد . و بعضی گفته اند که معنی آن، ممیز میان صورت ها است به اختلاف تألیف و ترکیب .

و حیّ، زنده است به حیات ابدی که هرگز نمی میرد و فنا و نیستی بر او روا نیست . و قیّوم، پاینده است بر وجه دوام و یا قائم به حفظ و اصلاح امر مخلوقات. و «لَا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلَا نَوْمٌ» ، یعنی: «فرا نمی گیرد او را پینکی و نه خواب» . و شمردن این جمله فعلیه از اسماء الهی، سببش آن است که مراد به اسم در اینجا، هر چیزی است که دلالت بر ذات، یا صفات آن جناب کند؛ خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه مفرد باشد و خواه جمله . و علیم، دانای نهان و آشکار است . و چیزی نیست که نداند؛ خواه جزیی باشد و خواه کلی . و خبیر، آگاه است به اسرار بندگان و دانا به تدابیر و مصالح و افعال ایشان، و سمیع، شنواست به ذات خویش که همه چیز را می شنود .

و بصیر، بیناست به ذات خویش که هر چیزی را می بیند؛ حتی نشانه پای مورچه بر سنگ خارا در شب تاریک و آنچه از آن پنهان تر باشد . و حکیم، راست گفتار و درست کردار است که شائبه عیب و نقص نیست در آنچه می گوید و می کند . و عزیز، ارجمند است یا غالب در حکم و هیچ کس به

وجهی چاره او نتواند کرد . و جبار، شکننده گام هاست و آن که شکسته را درست کند . و بعضی گفته اند که جبر کند بندگان خود را اگر خواهد، و کسی او را عاجز نمی تواند کرد. و بعضی گفته اند که معنی آن است که دست ها به او نرسد. و عرب می گوید: که نخله جبّاره، یعنی درخت خرمای بلندی که دست ها به آن نرسد .

و متکبر، بزرگوار است و متعالی از همه قبایح ، و اصل کبریا، امتناع از انقیاد است . و علیّ، بلند مرتبه و عظیم، بزرگ است . و در حدیث بعد از این نیز هر دو مذکورند . و مقتدر، قادر و تواناست و در اقتدار، شدتی است که در قدرت نیست و چیزی از نفوذ قدرت آن جناب در آن سر باز نمی زند و طاقت و امتناع ندارد . و سلام، مسلم و مبرّاست از همه ناشایست و نابایست. و مؤمن، تصدیق کننده انبیا و رسولان خویش است یا آن که بندگان خود را ایمن داشته از ظلم خود که بر کسی ستم نمی کند، یا تصدیق مؤمنان می کند در توحید، یا همه راست گویان در آنچه راست گویند . و مهیمن، امین است یا شاهد و گواه بر خلاف، یا مصدق، یا مأمون الجنایه که خلق از ظلم او ایمن باشند، یا رقیب و نگهبان، یا قاضی و حاکم، یا مهربان، یا رهنما. و از ابن کیسان منقول است که تأویل این نام را غیر از خدا کسی نمی داند .

و باری با یاء، آفریننده است از خاک چه غیر از آدم خلق بسیاری را نیز از خاک آفریده و می آفریند. و بعضی، این نام را مکرر دانسته اند و به اشتباه کاتب . و منشی ء، پدیدآورنده چیزها است که آنها را از کتم عدم به عرصه وجود آورده . و بدیع، به معنی مبدع است و مُبدع آن است که از سر نو چیزی را پدید می آورد . و رفیع، بلند مرتبه و بزرگوار است. و جلیل، بزرگ و بزرگوار و صاحب جلال است ، و جلال ضد جمال است و صفات حق تعالی بر دو نوع است: یکی جمال و دیگری جلال. پس آنچه در آن رفق و لطف باشد، آن را جمال گویند و آنچه در آن، قهر و غلبه باشد، آن را جلال گویند. و نیز صفات باطن را جلال نامند و صفات ظاهر را جمال . و کریم، بخشنده بزرگوار و گرانمایه است. و رازق، روزی دهنده است که جمیع خلائق را روزی می دهد؛ اگر چه آن روزی خورنده در شکم سنگ خارا باشد. و آنجا که عیان است چه حاجت است به بیان . و محیی، زنده کننده است که تمام مردگان را زنده می سازد .

و ممیت، میراننده است که همه زندگان را می میراند . و باعث، برانگیزنده است که جمیع آنها را که در قبرهایند بیرون می آورد و در قیامت ایشان را محشور می نماید . و وارث، میراث برنده است و به هر

که داده بعد از مردن، به خود آن جناب بر می گردد. و اصل وارث، به معنی باقی است و در اینجاست که وارث را وارث می گویند؛ چون که بعد از میت مانده).

«پس این نام ها و آنچه از نام ها نیکوتر آن جناب باشد غیر از اینها تا آن که سیصد و شصت نام تمام شود، همه به این نام های سه گانه منسوب اند و این نام های سه گانه، ارکانند و آن یک نام، مکنون و مخزون به واسطه این نام های سه گانه و ظهور و کفایت اینها، محجوب و مستور شده و این است معنی فرموده خدای تعالی « قُلِ ادْعُواْ اللَّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَانَ أَيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَى» (1) ، یعنی: بگو: بخوانید خدا را اللّه بخوانید او را یا رحمن (یعنی ذات مقدس را می خواهید اللّه بنامید و می خواهید رحمن نام کنید) ، به هر یک از این دو نام که او را بخوانید و او را به آن مسمی گردانید، روا است؛ زیرا که او را نام های نیکوتر است» (و معنی همه، یک چیز است و آن، ذات مقدس است) .

.

1- . اسرا، 110.

ص: 358

. .

ص: 359

. .

ص: 360

. .

..

965.الردّه :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ وَمُوسَى بْنِ عُمَرَ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : هَلْ كَانَ اللّه ُ عَزَّ وَجَلَّ عَارِفاً بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا؟ قَالَ: «مَا كَانَ مُحْتَاجاً إِلى ذلِكَ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا، وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا، هُوَ نَفْسُهُ، وَنَفْسُهُ هُوَ، قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ، فَلَيْسَ يَحْتَاجُ إِلى أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ، وَ لكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا؛ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ، لَمْ يُعْرَفْ، فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ: الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ؛ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، فَمَعْنَاهُ: اللّه ُ، وَاسْمُهُ: الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ، هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ عَلَا عَلى كُلِّ شَيْءٍ». .

965.الرِّدَّه :احمد بن ادریس، از حسین بن عبداللّه ، از محمد بن عبداللّه و موسی بن عمر و حسن بن علی بن عثمان، از ابن سِنان روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا خدای عزّوجلّ عارف بود به خود پیش از آن که خلائق را بیافریند؟ فرمود:«بلی». عرض کردم که خویش را می دید و به آن سخنی را می شنوانید (یعنی چنانچه یکی از ما نفس خویش را می بیند و گاهی با آن صحبت می دارد و او را وعده می دهد که فردا چنین می کنم، و آن را فرمان می دهد که چنین کن، آن جناب نیز چنین بود؟).

حضرت فرمود که: «به این محتاج نبود؛ زیرا که از نفس خود سؤال نمی کرد و از آن طلب نمی فرمود. آن جناب، نفس خویش و نفس او، آن جناب بود. قدرتش نافذ بود و محتاج به سوی این نبود که خود را به نامی مسمی گرداند، ولیکن از برای خود به جهت غیر خویش نامی چند را برگزید که آن غیر او را به آن نام ها بخواند؛ زیرا که هرگاه آن جناب را به نامش بخوانند، کسی او را نشناسد.

پس اول نامی که از برای خود برگزید، علیّ عظیم بود (یعنی برتر از حد وهم و بزرگ تر از اندیشه فهم)؛ زیرا که آن جناب از همه چیز برتر و بر همه برتری دارد. پس معنی آن اللّه و ذات مقدس است، و نامش علیّ عظیم و آن، اول نام های اوست که بر هر چیز برتری گرفته است». .

966.شرح نهج البلاغه عن سعید بن کثیر بن عُفیر الأنصاری (فی ذِکرِ یَوم السَّقیفَهِ) وَبِهذَا الْاِءسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنِ الِاسْمِ: مَا هُوَ؟ قَالَ: «صِفَهٌ لِمَوْصُوفٍ».966.شرح نهج البلاغه (به نقل از سعید بن کثیر بن عُفَیر انصاری ، دربار) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«اِسْمُ اللّه ِ غَیْرُهُ، وَکُلُّ شَیْءٍ وَقَعَ عَلَیْهِ اِسْمُ «شَیْءٍ» فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللّه َ، فَأَمَّا مَا عَبَّرَتْهُ الْأَلْسُنُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَیْدِی، فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَاللّه ُ غَایَهُ مَنْ غَایَاهُ، وَالْمُغَیَّا غَیْرُ الْغَایَهِ، وَالْغَایَهُ مَوْصُوفَهٌ، وَکُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ، وَصَانِعُ الْأَشْیَاءِ غَیْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمّیً، لَمْ یَتَکَوَّنْ؛ فَیُعْرَفَ کَیْنُونِیَّتُهُ بِصُنْعٍ غَیْرِهِ، وَلَمْ یَتَنَاهَ إِلی غَایَهٍ إِلَا کَانَتْ غَیْرَهُ، لَا یَزِلُّ مَنْ فَهِمَ هذَا الْحُکْمَ أَبَداً، وَهُوَ التَّوْحِیدُ الْخَالِصُ، فَارْعَوْهُ، وَصَدِّقُوهُ، وَتَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللّه ِ.

مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَعْرِفُ اللّه َ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَهٍ أَوْ بِمِثَالٍ، فَهُوَ مُشْرِکٌ؛ لِأَنَّ حِجَابَهُ وَمِثَالَهُ وَصُورَتَهُ غَیْرُهُ، وَإِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُتَوَحِّدٌ، فَکَیْفَ یُوَحِّدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَیْرِهِ؟ ! وَإِنَّمَا عَرَفَ اللّه َ مَنْ عَرَفَهُ بِاللّه ِ، فَمَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ بِهِ، فَلَیْسَ یَعْرِفُهُ، إِنَّمَا یَعْرِفُ غَیْرَهُ، لَیْسَ بَیْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَیْءٌ، وَاللّه ُ خَالِقُ الْأَشْیَاءِ لَا مِنْ شَیْءٍ کَانَ، وَاللّه ُ یُسَمّی بِأَسْمَائِهِ وَهُوَ غَیْرُ أَسْمَائِهِ، وَالْأَسْمَاءُ غَیْرُهُ». .

967.الإمام علیّ علیه السلام (فی خُطبَهٍ تَشتَمِلُ عَلَی الشَّکوی مِن أمرِ ال) به همین اسناد، از محمد بن سِنان روایت است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از نام خدا که آن چیست؟ فرمود که:«صفتی است از برای موصوف» (یعنی نشانه ای است از برای مسمیّ) .1209.تاریخ الطبری عن عبد اللّه بن محمّد عن أبیه :محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از بعضی از اصحاب خویش، از بکر صالح، از علی بن صالح، از حسن بن محمد بن خالد بن یزید ، از عبدالاعلی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«اسم خدا غیر اوست، و هر چیزی که نام چیزی بر آن واقع شود، مخلوق است، مگر خدای تعالی.

اما آنچه زبان ها آن را تعبیر کند، یا دست ها آن را بسازد چون نوشته، مخلوق است. و لفظ اللّه (که فارسی آن خدا است) غایتی از غایات و نامی از نام های اوست که نظر خلائق به آن می رسد و غایت نظر ایشان واقع می شود، و معنی که ذات مقدس است، غایت نیست (و در بعضی از نسخه ها مغیّ با غین مفتوحه نقطه دار و ضمّ میم و یای مشدده واقع شده و مراد از آن، نیز ذات مقدس است که غایت از برای آن قرار داده اند، و در شرح این عبارت، غیر از این نیز گفته اند). و غایت که نظر خلق به آن منتهی شود و موصوف است به وصف معلوم و هر چه به وصف در آید، مصنوع است، و صانع چیزها، موصوف نمی شود به اندازه معین و کسی او را در وجود نیاورده که هستی او را به صنعت غیر او بشناسد، و متناهی نشده تا غایتی، مگر آن که آن غایت، غیر اوست و هر که این حکم را که بیان کردیم، بفهمد هرگز خوار نگردد و این توحیدی است خالص. پس آن را رعایت کنید و به آن تصدیق نمایید و بفهمید به اذن خدا.

و هر که گمان کند که خدا را می شناسد به حجاب و واسطه میان او و خلائق یا به صورت عقلی، یا به مثال خیالی، مشرک است؛ زیرا که حجاب و صورت مثالی که قرار داده، غیر خدا است و جز این نیست که آن جناب، یگانه ای است که او را به یگانگی پرستیده اند، و چگونه او را به یگانگی یاد نموده آن که گمان می کند که او را به غیر او شناخته، و هر که خدا را شناخته، خدا را به خدا شناخته، پس هر که آن جناب را به خودش نشناخته، او را نمی شناسد، بلکه غیر او را می شناسد و در میانه خالق و مخلوق چیزی واسطه نیست، و خدا آفریننده همه چیز است؛ نه از ماده و مثالی که

تحقق داشته باشد. و خدا را به نام هایی که دارد باید نامید و آن جناب، غیر از نام های خود و نام ها غیر اویند». .

16 بَابُ مَعَانِي الْأَسْمَاءِ وَ اشْتِقَاقِهَا968.امام على عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيى، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنْ تَفْسِيرِ «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فَقَالَ: «الْبَاءُ بَهَاءُ اللّه ِ، وَالسِّينُ سَنَاءُ اللّه ِ، وَالْمِيمُ مَجْدُ اللّه ِ وَرَوى بَعْضُهُمْ: الْمِيمُ مُلْكُ اللّه ِ وَاللّه ُ إِلهُ كُلِّ شَىْءٍ، الرَّحْمنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ، وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً».969.عنه عليه السلام (يَصِفُ حالَهُ قَبلَ البَيعَهِ لَهُ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللّه ِ وَاشْتِقَاقِهَا: اَللّه ُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ؟ فَقَالَ:«يَا هِشَامُ ، اللّه ُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلهٍ، وَالْاِلهُ يَقْتَضِي مَأْلُوهاً، وَالِاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمّى، فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنى، فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَالْمَعْنى، فَقَدْ أَشْرَكَ وَعَبَدَ اثْنَيْنِ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنى دُونَ الِاسْمِ، فَذَاكَ التَّوْحِيدُ، أَفَهِمْتَ يَا هِشَامُ؟».

قَالَ: قُلْتُ: زِدْنِى، قَالَ: «لِلّه ِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْماً، فَلَوْ كَانَ الِاسْمُ هُوَ الْمُسَمّى ،لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلهاً ، وَلكِنَّ اللّه َ مَعْنىً يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهذِهِ الْأَسْمَاءِ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ.

يَا هِشَامُ، الْخُبْزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ، وَالْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ، وَالثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ، وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ؛ أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ فَهْماً تَدْفَعُ بِهِ، وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا الْمُتَّخِذِينَ مَعَ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرَهُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «نَفَعَكَ اللّه ُ بِهِ وَثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ».

قَالَ هِشَامٌ: فَوَ اللّه ِ، مَا قَهَرَنِى أَحَدٌ فِى التَّوْحِيدِ حَتّى قُمْتُ مَقَامِى هذَا. .

16. در باب بیان معانی نام های خدا و اشتقاق آنها971.الإمام زین العابدین علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از عبداللّه بن سِنان که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر و شرح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ » (1) آن حضرت فرمود که:«بای آن، بها و روشنی و حسن خدا است. و سین، سنا و رفعت و شرف خدا است. و میم، مجد و کرم و کثرت عطای خدا است».

و بعضی از ایشان، روایت کرده است که: «میم، مالک و مالکیت (یا پادشاهی) خدا است و اللّه ، إله و معبود هر چیزی است و رحمن و بخشاینده است به همه آفریدگان خویش (یعنی در دنیا) و رحیم و مهربان است به مؤمنان بخصوص» (یعنی در آخرت) .969.امام علی علیه السلام (در توصیف وضعیّتش ، پیش از آن که با وی بیعت کنند) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سُوید، از هشام بن حکم روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از نام های خدا و اشتقاق آنها و این که اللّه از چه چیزی مشتق شده است؟

فرمود:«ای هشام، اللّه ، مشتق است از إله و إله، مألوه و معبودی می خواهد (چه آن فِعال است از الاهت واُلوهیّت که به معنی عبادت و عبودیت است و آن به معنی پرستیدن و پرستش است). و اسم، غیر مسمی است (چه اسم همان مرکب از حروف است، چون زید که مرکب است از زا و یا و دال و مسمی، آن شخص معین و مشخصی است که این اسم بر او دلالت می کند). پس هر که اسم خدا را عبادت کند، نه معنی [را]، کافر است، و چیزی را عبادت نکرده، و هر که اسم و معنی را هر دو عبادت کند، کافر است و دو چیز را عبادت کرده و این مستلزم شرک است و هر که معنی را عبادت کند و نه اسم، این عبادت، توحید است و خدا را به یگانگی پرستیدن. ای هشام، آیا آنچه گفتم، فهمیدی؟»

هشام گفت: عرض کردم که: به من بیشتر بفرما. فرمود: «به درستی که خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر آینه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولیکن خدا معنی است که دلالت می شود

بر او، به واسطه این اسم ها و همه این اسم ها غیر اویند. ای هشام، نان، اسم است از برای آنچه آن را می خورند و آب، اسم است از برای آنچه آن را می نوشند و جامه، اسم است از برای آنچه آن را می پوشند و آتش، اسم است از برای آنچه می سوزاند.

ای هشام، آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که به آن دفع کنی و مخاصمه نمایی با دشمنان ما و آنان که غیر خدای جلّ وعزّ را با او قرار می دهند؟». عرض کردم: بلی. حضرت فرمود که: «ای هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جای دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آن که از این مجلس برخاستم، کسی در باب توحید خدا، بر من غالب نشد. (2)

.

1- . فاتحه، 1.
2- . مترجم با عبارت «تا آخر آنچه در باب معبود گذشت، و چون محض تکرار بود لهذا ذکر نشد». این حدیث را ترجمه نکرده، که عین ترجمه وی در اینجا آورده شد.

970.امام علی علیه السلام (در دادخواهی و شکایت از قریش) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیی، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :سُئِلَ عَنْ مَعْنَی اللَّهِ ، فَقَالَ: «اسْتَوْلی عَلی مَا دَقَّ وَجَلَّ».971.امام زین العابدین علیه السلام : (که درودهای خداوند بر او باد) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «اللَّهُ نُورُ السَّمَوتِ وَالْأَرْضِ» فَقَالَ: «هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَهَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ».

وَفِی رِوَایَهِ الْبَرْقِیِّ: «هُدی مَنْ فِی السَّمَاءِ، وَهُدی مَنْ فِی الْأَرْضِ». .

972.الإمام علیّ علیه السلام (لِبَعضِ أصحابِهِ وقَد سَأَلَهُ : کَیفَ دَفَعَکُ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد برقی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: از آن حضرت از معنی اللّه سؤال شد، فرمود که:«یعنی مستولی شده بر آنچه دقیق و جلیل باشد» (حاصل معنی آن که بر همه چیز غلبه دارد).972.امام علی علیه السلام (خطاب به یکی از یارانش که پرسید : چگونه قومتان ( ) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از عباس بن هلال روایت کرده است که امام رضا علیه السلام را پرسیدم از معنی فرموده خدای عزّوجلّ «اللّهُ نُورُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضِ» (1) که ترجمه ظاهر آن این است که:«خدا روشنی آسمان ها و زمین است». حضرت فرمود که: «رهنمای اهل آسمان ها و رهنمای اهل زمین است».

و در روایت برقی چنین است که: «خدا، هدایت کسانی است که در آسمان هایند و هدایت کسانی است که در زمین اند» (چه، آن جناب به طریقی اهل اینها را به راه راست رهبری نموده که گویا نفس هدایت و حقیقت، راه راست نمودن است و از اینجا است که نور را به منور و ذوالنور و روشنی را به روشن سازنده و خداوند روشنی تفسیر و تقدیر می کند). .

1- . نور، 35.

973.الإمامه والسیاسه :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ِ عَزَّ وَجَلَّ : «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْاخِرُ» وَقُلْتُ: أَمَّا «الْأَوَّلُ» فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، وَأَمَّا «الْاخِرُ» فَبَیِّنْ لَنَا تَفْسِیرَهُ.

فَقَالَ: «إِنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ إِلَا أَنْ یَبِیدَ أَوْ یَتَغَیَّرَ، أَوْ یَدْخُلَهُ التَّغَیُّرُ وَالزَّوَالُ، أَوْ یَنْتَقِلَ مِنْ لَوْنٍ إِلی لَوْنٍ، وَمِنْ هَیْئَهٍ إِلی هَیْئَهٍ، وَمِنْ صِفَهٍ إِلی صِفَهٍ، وَمِنْ زِیَادَهٍ إِلی نُقْصَانٍ، وَمِنْ نُقْصَانٍ إِلی زِیَادَهٍ إِلَا رَبَّ الْعَالَمِینَ؛ فَإِنَّهُ لَمْ یَزَلْ وَلَا یَزَالُ بِحَالَهٍ وَاحِدَهٍ، هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ، وَهُوَ الْاخِرُ عَلی مَا لَمْ یَزَلْ، وَلَا تَخْتَلِفُ عَلَیْهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ کَمَا تَخْتَلِفُ عَلی غَیْرِهِ، مِثْلُ الْاءِنْسَانِ الَّذِی یَکُونُ تُرَاباً مَرَّهً، وَمَرَّهً لَحْماً وَدَماً، وَمَرَّهً رُفَاتاً وَرَمِیماً، وَکَالْبُسْرِ الَّذِی یَکُونُ مَرَّهً بَلَحاً ، وَمَرَّهً بُسْراً، وَمَرَّهً رُطَباً، وَمَرَّهً تَمْراً، فَتَتَبَدَّلُ عَلَیْهِ الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ، وَاللَّهُ ُ جَلَّ وَعَزَّ بِخِلَافِ ذلِکَ».974.کتاب سلیم بن قیس :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ، عَنْ مَیْمُونٍ الْبَانِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ِ علیه السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْأَوَّلِ وَالْاخِرِ، فَقَالَ: «الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ، وَلَا عَنْ بَدْءٍ سَبَقَهُ؛ وَالْاخِرُ لَا عَنْ نِهَایَهٍ کَمَا یُعْقَلُ مِنْ صِفَهِ الْمَخْلُوقِینَ، وَلکِنْ قَدِیمٌ، أَوَّلٌ، آخِرٌ، لَمْ یَزَلْ، وَلَا یَزُولُ، بِلَا بَدْءٍ وَلَا نِهَایَهٍ، لَا یَقَعُ عَلَیْهِ الْحُدُوثُ ، وَلَا یَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلی حَالٍ، خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ». .

973.الإمامه و السیاسه :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از فُضیل بن عثمان، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از فرموده خدای عزّوجلّ «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ» (1) و عرض کردم که اول را شناختیم و معنی آن را دانستیم، تفسیر آخر و معنی آن را برای ما بیان فرما.

حضرت فرمود که:«هیچ چیز نیست، مگر این که هلاک می شود یا متغیر می گردد، و یا یک نحو تغیّر و زوال در آن راه می یابد، یا از رنگی به رنگی، یا از هیأتی به هیأتی، یا از صفتی به صفتی می گردد. و از زیادتی به سوی نقصان، و از نقصان به سوی زیادتی، انتقال می یابد، مگر پروردگار عالمیان که آن جناب، همیشه به یک حال بوده و خواهد بود. اوست اول پیش از هر چیزی، و اوست آخر بر آن نحوی که در اول بوده، بدون تغیر، و صفات و نام ها بر او مختلف نمی شود؛ چنانچه بر غیر او مختلف می شود، مثل انسانی که یک مرتبه خاک می باشد و یک مرتبه گوشت و خون و یک مرتبه خُرد و مُرد شده و در هم شکسته و پوسیده و از هم پاشیده است و مانند خرمای نیم رس که یک مرتبه غوره می باشد و یک مرتبه خرمای نیم رس و یک مرتبه خرمای تر و یک مرتبه خرمای خشک. پس نام ها و صفات بر هر یک از اینها متبدل می شود و خدای عزّوجلّ بر خلاف این است».974.کتاب سُلَیم بن قیس :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از محمد بن حکیم، از میمون البان روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم در حالی که از او سؤال شد از معنی اول و آخر که حضرت فرمود:«اول است بی آن که اولی پیش از او باشد، یا پدیدآورنده ای که بر او پیشی گرفته باشد. و آخر است بی آن که انتهایی داشته باشد؛ چنانچه از صفت آفریدگان تعقل می شود، ولیکن قدیم است و اول و آخر که همیشه بوده و همیشه خواهد بود، بی ابتدا و نهایت و حدوث بر او واقع نمی شود، و از حالی به حالی نمی گردد و آفریننده هر چیزی است». .

1- . حدید، 3.

975.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ رَفَعَهُ إِلی أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ، قَالَ :کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِی عَنِ الرَّبِّ تَبَارَکَ وَتَعَالی، لَهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ فِی کِتَابِهِ، وَأَسْمَاؤُهُ وَصِفَاتُهُ هِیَ هُوَ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «إِنَّ لِهذَا الْکَلَامِ وَجْهَیْنِ: إِنْ کُنْتَ تَقُولُ: «هِیَ هُوَ» ، أَیْ إِنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَکَثْرَةٍ، فَتَعَالَی اللّهُ عَنْ ذلِکَ؛ وَإِنْ کُنْتَ تَقُولُ: هذِهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ لَمْ تَزَلْ، فَإِنَّ «لَمْ تَزَلْ» مُحْتَمِلٌ مَعْنَیَیْنِ : فَإِنْ قُلْتَ: لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِی عِلْمِهِ وَهُوَ مُسْتَحِقُّهَا، فَنَعَمْ؛ وَإِنْ کُنْتَ تَقُولُ: لَمْ یَزَلْ تَصْوِیرُهَا وَهِجَاؤُهَا وَتَقْطِیعُ حُرُوفِهَا، فَمَعَاذَ اللّهِ أَنْ یَکُونَ مَعَهُ شَیْءٌ غَیْرُهُ، بَلْ کَانَ اللّه ُ وَلَا خَلْقَ، ثُمَّ خَلَقَهَا وَسِیلَةً بَیْنَهُ وَبَیْنَ خَلْقِهِ، یَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَیْهِ، وَیَعْبُدُونَهُ وَهِیَ ذِکْرُهُ، وَکَانَ اللّه ُ وَلَا ذِکْرَ، وَالْمَذْکُورُ بِالذِّکْرِ هُوَ اللّه ُ الْقَدِیمُ الَّذِی لَمْ یَزَلْ، وَالْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتٌ، وَالْمَعَانِی، وَالْمَعْنِیُّ بِهَا هُوَ اللّه ُ الَّذِی لَا یَلِیقُ بِهِ الِاخْتِلَافُ وَلَا الِائْتِلَافُ، وَإِنَّمَا یَخْتَلِفُ وَیَأْتَلِفُ الْمُتَجَزِّئُ، فَلَا یُقَالُ: اللّه ُ مُؤْتَلِفٌ، وَلَا اللّه ُ قَلِیلٌ وَلَا کَثِیرٌ، وَلکِنَّهُ الْقَدِیمُ فِی ذَاتِهِ؛ لِأَنَّ مَا سِوَی الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ، وَاللّه ُ وَاحِدٌ، لَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّهِ وَالْکَثْرَهِ ، وَکُلُّ مُتَجَزِّئٍ أَوْ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّهِ وَالْکَثْرَهِ، فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلی خَالِقٍ لَهُ؛ فَقَوْلُکَ: «إِنَّ اللّه َ قَدِیرٌ» خَبَّرْتَ أَنَّهُ لَا یُعْجِزُهُ شَیْءٌ، فَنَفَیْتَ بِالْکَلِمَهِ الْعَجْزَ، وَجَعَلْتَ الْعَجْزَ سِوَاهُ، وَکَذلِکَ قَوْلُکَ: «عَالِمٌ» إِنَّمَا نَفَیْتَ بِالْکَلِمَهِ الْجَهْلَ ، وَجَعَلْتَ الْجَهْلَ سِوَاهُ، وَإِذَا أَفْنَی اللّه ُ الْأَشْیَاءَ ، أَفْنَی الصُّورَهَ وَالْهِجَاءَ وَالتَّقْطِیعَ، وَلَا یَزَالُ مَنْ لَمْ یَزَلْ عَالِماً».

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَکَیْفَ سَمَّیْنَا رَبَّنَا سَمِیعاً؟ فَقَالَ: «لِأَنَّهُ لَا یَخْفی عَلَیْهِ مَا یُدْرَکُ بِالْأَسْمَاعِ، وَلَمْ نَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ فِی الرَّأسِ.

وَکَذلِکَ سَمَّیْنَاهُ بَصِیراً؛ لِأَنَّهُ لَا یَخْفی عَلَیْهِ مَا یُدْرَکُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ أَوْ شَخْصٍ أَوْ غَیْرِ ذلِکَ، وَلَمْ نَصِفْهُ بِبَصَرِ لَحْظَهِ الْعَیْنِ.

وَکَذلِکَ سَمَّیْنَاهُ لَطِیفاً؛ لِعِلْمِهِ بِالشَّیْءِ اللَّطِیفِ مِثْلِ الْبَعُوضَهِ وَأَخْفی مِنْ ذلِکَ، وَمَوْضِعِ النُّشُوءِ مِنْهَا، وَالْعَقْلِ وَالشَّهْوَهِ؛ لِلسَّفَادِ وَالْحَدَبِ عَلی نَسْلِهَا، وَإِقَامِ بَعْضِهَا عَلی بَعْضٍ، وَنَقْلِهَا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ إِلی أَوْلَادِهَا فِی الْجِبَالِ وَالْمَفَاوِزِ وَالْأَوْدِیَهِ وَالْقِفَارِ، فَعَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا لَطِیفٌ بِلَا کَیْفٍ، وَإِنَّمَا الْکَیْفِیَّهُ لِلْمَخْلُوقِ الْمُکَیَّفِ.

وَكَذلِكَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا قَوِيّاً لَا بِقُوَّهِ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلَوقِ، وَلَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُ قُوَّهَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ، لَوَقَعَ التَّشْبِيهُ، وَلَاحْتَمَلَ الزِّيَادَهَ ، ومَا احْتَمَلَ الزِّيَادَهَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ، وَمَا كَانَ نَاقِصاً كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ، وَمَا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ كَانَ عَاجِزاً، فَرَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالى لَا شِبْهَ لَهُ وَلَا ضِدَّ، وَلَا نِدَّ وَلَا كَيْفَ، وَلَا نِهَايَهَ، وَلَا تَبْصَارَ بَصَرٍ ، وَمُحَرَّمٌ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ تُمَثِّلَهُ، وَعَلَى الْأَوْهَامِ أَنْ تَحُدَّهُ، وَعَلَى الضَّمَائِرِ أَنْ تُكَوِّنَهُ ، جَلَّ وَعَزَّ عَنْ إِدَاتِ خَلْقِهِ ، سِمَاتِ بَرِيَّتِهِ، وَتَعَالى عَنْ ذلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً». .

1210.تاریخ الطبری عن علیّ بن عمر عن أبیه :محمد بن ابی عبداللّه روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی ابو هاشم جعفری که گفت: در نزد حضرت امام محمد تقی علیه السلام بودم مردی از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار عالم تبارک و تعالی که او را نام ها و صفاتی چند است در کتابش که قرآن است ، آیا نام ها و صفات آن جناب، خود آن جناب است؟

حضرت فرمود که:«این سخن، دو وجه دارد: اگر می گویی که اینها آن جناب اند، به این معنی که خدا صاحب عدد و کثرت است، خدا از این برتر است. و اگر می گویی که این صفات و نام ها همیشه بوده اند، این لفظ همیشه دو معنی را احتمال دارد. پس اگر می گویی که همیشه اینها در نزد خدا در علم او بوده اند و آن جناب سزاوار اینها بوده، بلی، و اگر می گویی که همیشه تصویر و تعداد حروف و تقطیع حروف اینها بوده، معاذ اللّه ، پناه می بریم به خدا از آن که با او چیزی غیر از او باشد. بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده ای نبود، بعد از آن، نام ها و صفات را آفرید تا دست آویزی باشد در میانه او و خلائقش که با اینها به سوی آن جناب تضرع و زاری نمایند، و او را عبادت کنند، و اینها یاد و یادگار آن جناب اند که مردم او را فراموش نکنند.

و خدا بود و یادی نبود و آن که به ذکر مذکور می شود، خدایی است قدیم که همیشه بوده و نام ها و صفات با معانی لغوی و مفهومات عرفی آنها که به نفوس و عقول برپایند، آفریدگانند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معانی نام ها و صفات مخلوق است) و مقصود از اینها، خدا است که اختلاف و ائتلاف، لائق به شأن او نیست. و جز این نیست که آنچه پاره پاره باشد، جمع و پراکنده می شود. پس نمی توان گفت که: خدا چیزی است به هم آمیخته و نه آن که آن جناب اندک است و نه بسیار، ولیکن فی حد ذاته قدیم است؛ زیرا که آنچه غیر از او یکی باشد، صاحب اجزاست و خدا، یکی است و یگانه، که جزئی ندارد و او را به کمی و بسیاری توهم نمی توان کرد، و هر چه جزء داشته باشد، یا به کمی و بسیاری توهم شود، مخلوق است که دلالت می کند بر آن که او را خالقی هست.

پس گفتار تو که خدا تواناست، خبر داده ای که چیزی او را عاجز نمی کند، و به همین کلمه، عجز را از او دور نموده ای و عجز را غیر از او قرار داده

ای، و همچنین گفتار تو که می گویی که: خدا دانا است، به همین کلمه، جهل را از او نفی کرده ای و آن را غیر او قرار داده ای، و چون خدای تعالی چیزها را نیست و نابود گرداند، صورت لفظی و معنوی و حروف هجا و تقطیع آن را نیست و نابود کند، و آن که همیشه عالم و دانا بوده، برطرف نمی شود».

آن مرد عرض کرد که: پس ما چگونه پروردگار خویش را شنوا نامیدیم؟ حضرت فرمود: «زیرا که آنچه به گوش ها درک می شود، بر او پوشیده و پنهان نیست و او را وصف نکردیم به گوشی که در سرْ تعقل می شود و همچنین او را بینا نامیدیم؛ زیرا که آنچه به چشم ها درک می شود، از رنگ یا شخص یا غیر اینها، بر او پوشیده نمی باشد، و او را به چشمی که آن را بر هم می زنند، وصف نکردیم و همچنین او را لطیف نامیدیم، به جهت علم آن جناب به چیز کوچک و ریزه، چون پشه بسیار خُرد و آنچه از آن خُردتر است، و موضع نشو و نما و عقل و خواهش مجامعت نر با ماده و محبت آنها با فرزندان خویش، و حفظ و نگاه داری بعضی از آنها که بر بعضی گماشته اند، و آب و دانه که به جانب فرزندان خویش می برند در کوه ها و بیابان ها و رودخانه ها و صحراهای خشک بی آب و علف، همه را می داند. پس دانستیم که خالق اینها، لطیف است که علم به این امور لطیفه دارد. خالق این امور لطیفه است بدون چون و چگونگی. و جز این نیست که کیفیت و چگونگی از برای مخلوق است که به چون و چگونه متصف می گردد.

و همچنین پروردگار خویش را توانا نامیدیم، نه به آن توانایی که سخت گرفتن و حمله بردن باشد که از مخلوق معروف است و اگر چنانچه توانایی او، این نوع توانایی بود که از خلق معلوم است، هر آینه تشبیه او به خلائق لازم می آمد و احتمال زیادتی داشت و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد، احتمال نقصان نیز دارد و آنچه ناقص و ناتمام باشد، قدیم نخواهد بود و آنچه قدیم نباشد، عاجز و درمانده است. پس پروردگار ما تبارک و تعالی شبیه و ضد و همتا ندارد. و او را چون و نهایتی نیست و به چشم سر نه می بیند. و حرام است بر دل ها که او را ممثل و مصور سازند و بر وهم ها که او را اندازه نمایند، و بر اندیشه های خاطر که هویت و مائیت او را تصور کنند. بزرگوارتر از این است که هویات و صفات آفریدگان یا آلت دیدن و شنیدن که در ایشان است، در او باشد. و عزیزتر از این است که علامات و نشانه ها که در خاکیانی که ایشان را از خاک آفریده، داشته باشد. برتر است از این برتری به غایت بزرگ». .

1210.تاریخ الطبری (به نقل از علی بن عمر ، از پدرش) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ: اللّٰهُ أَکْبَرُ، فَقَالَ: «اللّٰهُ أَکْبَرُ مِنْ أَیِّ شَیْءٍ؟» فَقَالَ: مِنْ کُلِّ شَیْءٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «حَدَّدْتَهُ» فَقَالَ الرَّجُلُ: کَیْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: «قُلْ: اللّٰهُ أَکْبَرُ مِنْ أَنْ یُوصَفَ». .

1211.تاریخ الطبری عن عبّاد بن عبد اللّه بن الزبیر :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی در خدمت آن حضرت علیه السلام اللّه اکبر گفت (یعنی خدا بزرگ تر است). حضرت فرمود که:«خدا از چه چیز بزرگ تر است؟» عرض کرد که: از هر چیز؟ حضرت فرمود که:«خدا را به اندازه در آوردی». آن مرد عرض کرد که: به چه وضع بگویم؟ فرمود که: «بگو: خدا بزرگ تر است از آن که به وصف در آید». .

1211.تاريخ الطبرى (به نقل از عبّاد بن عبد اللّه بن زبير) وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَىُّ شَىْءٍ اللّهُ أَكْبَرُ؟» فَقُلْتُ: اللّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ، فَقَالَ: «وَكَانَ ثَمَّ شَىْءٌ؛ فَيَكُونَ أَكْبَرَ مِنْهُ؟» فَقُلْتُ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: «اللّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».1212.الإمامه والسياسه :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ِ عليه السلام عَنْ «سُبْحَانَ اللّه ِ» فَقَالَ: «أَنَفَةٌ لِلّهِ».1213.تاريخ الطبرى عن علىّ بن عمر عن أبيه (فى ذِكرِ عُثمانَ بَعدَ أَن خَطَبَ الخُطبَةَ الَّ) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ الْحَسَنِىِّ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ مَوْلى طِرْبَالٍ، عَنْ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِىِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «سُبْحَانَ اللّهِ» : مَا يُعْنى بِهِ؟ قَالَ: «تَنْزِيهُهُ».1212.الإمامه و السياسه :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى جَمِيعاً، عَنْ أَبِى هَاشِمٍ الْجَعْفَرِىِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِىَ عليه السلام : مَا مَعْنَى «الْوَاحِدِ»؟ فَقَالَ: «إِجْمَاعُ الْأَلْسُنِ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّهِ، كَقَوْلِهِ تَعَالى: «وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّهُ» » . .

979.أنساب الأشراف عن الحسين عن أبيه :و همین مضمون را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از مَروک بن عُبید، از جُمیع بن عُمیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«خدا بزرگ تر است یعنی چه؟ و تقدیر آن چون می شود؟» عرض کردم که: خدا از هر چیزی بزرگ تر است. حضرت فرمود که: «آیا در ازل چیزی بود که خدا از آن بزرگ تر باشد؟» عرض کردم که: پس بفرما که معنی آن چیست و تقدیر آن چون است؟ فرمود: «خدا بزرگ تر است از آن که به وصف در آید».980.تاریخ الطبری عن عَوانَه :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از «سبحان اللّه » که معنی آن این است که:«پاک می دانم خدا را از همه عیوب و نقائص؛ پاک دانستنی». حضرت فرمود که: «کلمه ای است که می فهماند ننگ و عار خدا را از آنچه لایق او نباشد».981.تاریخ الیعقوبی (بَعدَ بَیعَهِ أبی بَکرٍ فِی السَّقیفَهِ) احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان مولای طِربال ، از هشام جوالیقی روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از فرموده خدا «سبحان اللّه » (1) از آن، چه قصد می شود؟ حضرت فرمود که:«دور کردن آن جناب را از صفات زشت، یا دور بودن از آن».979.أنساب الأشراف (به نقل از حسین ، از پدرش) علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابو هاشم جعفری روایت کرده اند که گفت: از امام محمد تقی علیه السلام سؤال کردم که معنی واحد در نام های خدا چیست؟ حضرت فرمود که:«اجماع و اتفاق زبان ها بر او به یگانگی؛ چنانچه می فرماید: «وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ» (2) ، یعنی: هر آینه اگر از کافران سؤال کنی که کی ایشان را آفریده؟ البته خواهند گفت که: خدا» . .

1- . یوسف ، 108 ؛ مؤمنون ، 91 .
2- . زخرف، 87 .

17 بَابٌ آخَرُ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ إِلَا أَنَّ فِيهِ زِيَادَةً وَ هُوَ الْفَرْقُ مَا بَيْنَ الْمَعَانِى الَّتِى تَحْتَ أَسْمَاءِ اللّه ِ وَأَسْمَاءِالْمَخْلُوقِينَ981.تاريخ اليعقوبى (پس از بيعت ابو بكر در سقيفه) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِىِّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِىِّ جَمِيعاً، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِىِّ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» ، لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُشَبِّهَةُ، لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ ، وَلَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَاَ؟ لكِنَّهُ الْمُنْشِئُ، فَرَّقَ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصَوَّرَهُ وَأَنْشَأَهُ؛ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَىْءٌ، وَلَا يُشْبِهُهُ هُوَ شَيْئاً».

قُلْتُ: أَجَلْ جَعَلَنِىَ اللّه ُ فِدَاكَ لكِنَّكَ قُلْتَ: الْأَحَدُ الصَّمَدُ، وَقُلْتَ: لَا يُشْبِهُهُ شَىْءٌ، وَاللّه ُ وَاحِدٌ، وَالْاِءِنْسَانُ وَاحِدٌ، أَ لَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّهُ؟

قَالَ: «يَا فَتْحُ، أَحَلْتَ ثَبَّتَكَ اللّه ُ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِى الْمَعَانِى، فَأَمَّا فِى الْأَسْمَاءِ، فَهِىَ وَاحِدَهٌ، وَهِىَ دَلَالَهٌ عَلَى الْمُسَمّى، وَذلِكَ أَنَّ الْاِءِنْسَانَ وَإِنْ قِيلَ: وَاحِدٌ ، فَإِنَّهُ يُخْبَرُ أَنَّهُ جُثَّهٌ وَاحِدَهٌ وَلَيْسَ بِاثْنَيْنِ، وَالْاِءِنْسَانُ نَفْسُهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ؛ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَهٌ، وَأَلْوَانَهُ مُخْتَلِفَهٌ، وَمَنْ أَلْوَانُهُ مُخْتَلِفَهٌ غَيْرُ وَاحِدٍ، وَهُوَ أَجْزَاءٌ مُجَزَّأَهٌ لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ: دَمُهُ غَيْرُ لَحْمِهِ، وَلَحْمُهُ غَيْرُ دَمِهِ، وَعَصَبُهُ غَيْرُ عُرُوقِهِ، وَشَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ، وَسَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ، وَكَذلِكَ سَائِرُ جَمِيعِ الْخَلْقِ؛ فَالْاِءِنْسَانُ وَاحِدٌ فِى الِاسْمِ، وَلَا وَاحِدٌ فِى الْمَعْنى، وَاللّه ُ جَلَّ جَلَالُهُ هُوَ وَاحِدٌ لَا وَاحِدَ غَيْرُهُ، لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَلَا تَفَاوُتَ، وَلَا زِيَادَهَ وَلَا نُقْصَانَ، فَأَمَّا الْاِءِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَهٍ وَجَوَاهِرَ شَتّى غَيْرَ أَنَّهُ بِالِاجْتِمَاعِ شَىْءٌ وَاحِدٌ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَرَّجْتَ عَنِّى فَرَّجَ اللّه ُ عَنْكَ، فَقَوْلَكَ: اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ فَسِّرْهُ لِى كَمَا فَسَّرْتَ الْوَاحِدَ؛ فَإِنِّى أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ عَلى خِلَافِ لُطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَصْلِ، غَيْرَ أَنِّى أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ ذلِكَ لِى، فَقَالَ: «يَا فَتْحُ، إِنَّمَا قُلْنَا: اللَّطِيفُ؛ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ، وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّىْءِ اللَّطِيفِ، أَ وَلَا تَرى وَفَّقَكَ اللّه ُ وَثَبَّتَكَ إِلى أَثَرِ صُنْعِهِ فِى النَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَغَيْرِ اللَّطِيفِ؛ وَمِنَ الْخَلْقِ اللَّطِيفِ، وَمِنَ الْحَيَوَانِ الصُّغَارِ، وَمِنَ الْبَعُوضِ وَالْجِرْجِسِ ، وَمَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهَا مَا لَا يَكَادُ تَسْتَبِينُهُ الْعُيُونُ، بَلْ لَا يَكَادُ يُسْتَبَانُ لِصِغَرِهِ الذَّكَرُ مِنَ الْأُنْثى، وَالْحَدَثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ.

فَلَمَّا رَأَيْنَا صِغَرَ ذلِکَ فِی لَطْفِهِ، وَاهْتِدَاءَهُ لِلسَّفَادِ ، والْهَرَبَ مِنَ الْمَوْتِ، وَالْجَمْعَ لِمَا يُصْلِحُهُ، وَمَا فِی لُجَجِ الْبِحَارِ، وَمَا فِی لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَالْمَفَاوِزِ وَالْقِفَارِ، وَإِفْهَامَ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقَهَا، وَمَا يَفْهَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا عَنْهَا، وَنَقْلَهَا الْغِذَاءَ إِلَيْهَا ، ثُمَّ تَأْلِيفَ أَلْوَانِهَا : حُمْرَةٍ مَعَ صُفْرَةٍ ، وَبَيَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ، وَأَنَّهُ مَا لَا تَكَادُ عُيُونُنَا تَسْتَبِينُهُ، لِدَمَامَةِ خَلْقِهَا لَا تَرَاهُ عُيُونُنَا، وَلَا تَلْمِسُهُ أَيْدِينَا، عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هذَا الْخَلْقِ لَطِيفٌ، لَطُفَ بِخَلْقِ مَا سَمَّيْنَاهُ بِلَا عِلَاجٍ وَلَا أَدَاةٍ وَلَا آلَةٍ، وَأَنَّ كُلَّ صَانِعِ شَیْءٍ فَمِنْ شَیْءٍ صَنَعَ، وَاللّٰهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَیْءٍ». .

17. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر آن که در این باب زیادتی است که در باب سابق نیست و آن فرق میانه معانی است که در تحت نام های خدا و نام های آفریدگان است1214.تاریخ الطبری (فی ذِکرِ ما حَدَثَ بَعدَ رُجوعِ المِصرِیّینَ) علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد همدانی و محمد بن حسن، از عبداللّه بن حسن علوی همه روایت کرده اند، از فتح بن یزید جُرجانی، از حضرت ابوالحسن (که مراد از آن، امام رضا علیه السلام است. چنانچه از توحید صدوق ظاهر می شود و بعضی گفته اند که از کشف الغمه اربلی بر می آید، که مراد از آن، حضرت امام علی نقی علیه السلام باشد با آن که مقتضای قاعده اطلاق، بایست که مراد، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام باشد. و علی ای تقدیر) فتح راوی گفت که:از آن حضرت شنیدم که می فرمود:«خدا، لطیف و آگاه و شنوا و بینا و یکتا و یگانه است و پناه محتاجان است. کسی را نزاد و کسی او را نزاد، و هیچ کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. خالق از مخلوق، و سازنده از ساخته شده، شناخته نشده و نمی شود، ولیکن اوست پدید آورنده ای که معروف است، و در میانه آنها که مجسم و مصور گردانیده، فرق قرار داده (به این که در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز از آنها باشد، در ایجاد، ما به الامتیازی قرار داد نموده)، که بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده؛ زیرا که بود یا در هنگامی که بود و چیزی با او نبود که به او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد» (در ذات، یا صفات؟)

عرض کردم: بلی، چنین است ولیکن تو فرمودی که: خدا یکی است و پناه نیازمندان و فرمودی که: چیزی با آن جناب شباهت ندارد و خدا یکی است، و انسان نیز یکی است. آیا یگانگی به هم شباهت ندارد؟

و حضرت فرمود که: «ای فتح، قول محالی گفتی (یا معنی آن است که آیا از اعتقاد خود دست برداشتی؟) خدا تو را ثبات داد که از اعتقاد حق دست بر نداری. جز این نیست که آن تشبیه که جایز نیست، در معانی است. اما در نام ها، پس آنها یکی است و خاصیت آنها دلالت بر مسمی است. و بیان آنچه مذکور شد، به این وجه است که آدمی و هر چند کسی بگوید که یکی

است، خبر می دهد که جثّه و تن او یکی است و دوتا نیست، ولیکن خود آدمی یکی نیست؛ زیرا که اعضا و رنگ های او با هم اختلاف دارند، و آن که رنگ های او مختلف باشند، یکی نمی باشد، بلکه آن اجزایی است پاره پاره، که به هم وصل شده اند و با هم برابر نیستند؛ خون او، غیر گوشت و گوشت او، غیر خون او و پی او، غیر رگ های او و موی او، غیر پوست او و سیاهی او، غیر سفیدی اوست. و همچنین باقی مانده اعضا و رنگ های او و سایر خلائق. پس آدمی در اسم یکی است، ولیکن در معنی یکی نیست. و خدای جلّ جلاله یکی و یگانه ای است که غیر او یکی و یگانه نیست. و در آن جناب اختلاف و خِلل و اعوجاج و عدم تناسبی نیست، و زیاد نمی شود و کم نمی گردد. و اما آدمی که مخلوق و مصنوع اوست، مرکب است از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده که سر به هم آورده و به واسطه اجتماع با هم، یک چیز شده».

عرض کردم که: فدای تو گردم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه تو را زائل گرداند! پس تفسیر لطیف و خبیر را برای من بیان فرما، چنانچه تفسیر یکی را بیان فرمودی؛ به درستی که من اجمالاً می دانم که لطف خدا، بر خلاف لطف خلق اوست، به جهت فرق ظاهری که در میانه او و ایشان است، مگر آن که دوست می دارم که تو آن را برای من شرح و بیان فرمایی.

حضرت فرمود که: «ای فتح، ما خدا را لطیف نامیدیم به جهت خلق امور لطیفه و علمی که به چیز لطیف دارد. (1) ای فتح، خدای تعالی توفیق دهد تو را و تو را ثابت بدارد. آیا نظر نمی کنی به سوی نشانه صنعت آن جناب در گیاه لطیف و غیر لطیف و غیر آن، از خلق لطیف و از حیوان های ریزه و از بَعوض و جِرِجس (که دو نوع از پشه های ریزه اند) و آنچه از اینها خُردتر است که از غایت ریزکی، نزدیک است که چشم ها آن را درنیابد، بلکه نزدیک است که به جهت خُردی که دارد، نر آن از ماده و آنچه تازه متولد شده از آنچه پیش بوده، معلوم نگردد، و ما چون کوچکی و ریزکی آن را دیدیم، با آن لطافتی که دارد و دیدیم که را به سوی مجامعت برده و کیفیت آن را دانسته، و دیدیم که از مرگ و آنچه موجب تلف و اذیت اوست، می گریزد و آنچه را که صلاح او در آن است جمع می کند، و دیدیم آنچه را که در قعر دریاها و آنچه در پوست درختان و بیابان ها و صحراهای خشک و بی آب و علف آفریده، و دیدیم که سخن یکدیگر را می فهمند، یا به رموز و اشارات آنچه در نظر دارند حالی یکدیگر می نمایند، و آنچه فرزندان آنها به واسطه آن از ایشان می فهمند و آنها مطالب خویش را چگونه به ایشان می فهمانند، و دیدیم که روزی را به سوی ایشان می

برند، بعد از آن دیدیم که رنگ های ایشان را با مناسبت تمام با هم ترکیب کرده، که سرخی را با زردی و سفیدی را با سرخی به هم ضمّ فرمود، و دیدیم آنچه را که نزدیک است که به چشم های ما در نیاید، به جهت ریزکی خلقتی که دارد، بلکه چشم های ما آن را در نیابد، و دست های ما نتواند که آن را لمس نماید، دانستیم که خالق این خلق و صانعی که دارد، لطیف است و در آفریدن آنچه نام آن بردیم، بسیار لطف به کار برده بی مباشرت عضو و جارحه و بی ارادت و اسباب و بدون ماده و مدّه، با آن که می دانیم که صانع هر چیزی آن را از چیزی ساخته و خدای آفریدگار و صاحب لطف و بزرگوار چیزی را از چیزی نیافریده و نساخته» (بلکه به قلم و صنع پرگار قدرت بر لوح عدم چنین نسخه ها نوشته و این نقوش و صورت ها را نگاشته و به آب زندگی گلستان وجود را با این گل های صنعت آراسته).

.

1- . و لطیف به معنی نازک و ریزه و کوچک است. (مترجم)

ص: 380

. .

ص: 381

..

1214.تاريخ الطبرى (در يادكردِ آنچه پس از بازگشت مصريان رخ داد) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مُرْسَلاً، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :قَالَ: «اعْلَمْ عَلَّمَكَ اللّهُ الْخَيْرَ أَنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى قَدِيمٌ، وَالْقِدَمُ صِفَتُهُ الَّتِى دَلَّتِ الْعَاقِلَ عَلى أَنَّهُ لَا شَىْءَ قَبْلَهُ ، وَلَا شَىْءَ مَعَهُ فِى دَيْمُومِيَّتِهِ، فَقَدْ بَانَ لَنَا بِإِقْرَارِ الْعَامَّةِ مُعْجِزَةَ الصِّفَةِ أَنَّهُ لَا شَىْءَ قَبْلَ اللّهِ ، وَلَا شَىْءَ مَعَ اللّهِ فِى بَقَائِهِ ، بَطَلَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ كَانَ مَعَهُ شَىْءٌ؛ وَذلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَهُ شَىْءٌ فِى بَقَائِهِ، لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ خَالِقاً لَهُ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ، فَكَيْفَ يَكُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ؟ ! وَلَوْ كَانَ قَبْلَهُ شَىْءٌ، كَانَ الْأَوَّلَ ذلِكَ الشَّىْءُ ، لَا هذَا ، وَكَانَ الْأَوَّلُ أَوْلى بِأَنْ يَكُونَ خَالِقاً لِلثَّانِى.

ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ إِذْ خَلَقَهُمْ وَتَعَبَّدَهُمْ وَابْتَلَاهُمْ إِلى أَنْ يَدْعُوهُ بِهَا، فَسَمّى نَفْسَهُ سَمِيعاً، بَصِيراً، قَادِراً، قَائِماً، نَاطِقاً، ظَاهِراً، بَاطِناً، لَطِيفاً، خَبِيراً، قَوِيّاً، عَزِيزاً ، حَكِيماً، عَلِيماً، وَمَا أَشْبَهَ هذِهِ الْأَسْمَاءَ.

فَلَمَّا رَأى ذلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْغَالُونَ الْمُكَذِّبُونَ وَقَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللّهِ أَنَّهُ لَا شَىْءَ مِثْلُهُ، وَلَا شَىْءَ مِنَ الْخَلْقِ فِى حَالِهِ قَالُوا: أَخْبِرُونَا إِذَا زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ لِلّهِ وَلَا شِبْهَ لَهُ كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِى أَسْمَائِهِ الْحُسْنى، فَتَسَمَّيْتُمْ بِجَمِيعِهَا؟ ! فَإِنَّ فِى ذلِكَ دَلِيلاً عَلى أَنَّكُمْ مِثْلُهُ فِى حَالَاتِهِ كُلِّهَا، أَوْ فِى بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ؛ إِذْ جَمَعْتُمُ الْأَسْمَاءَ الطَّيِّبَةَ.

قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِى؛ وَذلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الِاسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَيَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ، وَالدَّلِيلُ عَلى ذلِكَ قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزُ عِنْدَهُمُ الشَّائِعُ، وَهُوَ الَّذِى خَاطَبَ اللّهُ بِهِ الْخَلْقَ، فَكَلَّمَهُمْ بِمَا يَعْقِلُونَ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً فِى تَضْيِيعِ مَا ضَيَّعُوا؛ فَقَدْ يُقَالُ لِلرَّجُلِ: كَلْبٌ، وَحِمَارٌ، وَثَوْرٌ، وَسُكَّرَةٌ، وَعَلْقَمَةٌ، وَأَسَدٌ، كُلُّ ذلِكَ عَلى خِلَافِهِ وَحَالَاتِهِ، لَمْ تَقَعِ الْأَسَامِى عَلى مَعَانِيهَا الَّتِى كَانَتْ بُنِيَتْ عَلَيْهَا؛ لِأَنَّ الْاِءِنْسَانَ لَيْسَ بِأَسَدٍ وَلَا كَلْبٍ، فَافْهَمْ ذلِكَ رَحِمَكَ اللّهُ .

وَإِنَّمَا سُمِّىَ اللّهُ تَعَالى بِالْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ عَلِمَ بِهِ الْأَشْيَاءَ، اسْتَعَانَ بِهِ عَلى حِفْظِ مَا يُسْتَقْبَلُ مِنْ أَمْرِهِ، وَالرَّوِيَّةِ فِيمَا يَخْلُقُ مِنْ خَلْقِهِ، وَيُفْسِدُ مَا مَضى مِمَّا أَفْنى مِنْ خَلْقِهِ، مِمَّا لَوْ لَمْ يَحْضُرْهُ ذلِكَ الْعِلْمُ وَيَغِيبُهُ كَانَ جَاهِلاً ضَعِيفاً، كَمَا أَنَّا لَوْ رَأَيْنَا عُلَمَاءَ الْخَلْقِ إِنَّمَا سُمُّوا بِالْعِلْمِ لِعِلْمٍ حَادِثٍ؛ إِذْ كَانُوا فِيهِ جَهَلَةً ، وَرُبَّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْيَاءِ، فَعَادُوا إِلَى الْجَهْلِ.

وَإِنَّمَا سُمِّىَ اللّهُ عَالِماَ؛ لِأَنَّهُ لَا يَجْهَلُ شَيْئاَ، فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَالْمَخْلَوقَ اسْمُ الْعَالِمِ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنى عَلى مَا رَأَيْتَ.

وَسُمِّىَ رَبُّنَا سَمِيعاً لَا بِخَرْتٍ فِيهِ يَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتَ وَلَا يُبْصِرُ بِهِ، كَمَا أَنَّ خَرْتَنَا الَّذِى بِهِ نَسْمَعُ لَا نَقْوى بِهِ عَلَى الْبَصَرِ، وَلَكِنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا يَخْفى عَلَيْهِ شَىْءٌ مِنَ الْأَصْوَاتِ، لَيْسَ عَلى حَدِّ مَا سُمِّينَا نَحْنُ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ بِالسَّمْعِ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنى.

وَهكَذَا الْبَصَرُ لَا بِخَرْتٍ مِنْهُ أَبْصَرَ، كَمَا أَنَّا نُبْصِرُ بِخَرْتٍ مِنَّا لَا نَنْتَفِعُ بِهِ فِى غَيْرِهِ، وَلكِنَّ اللّهَ بَصِيرٌ لَا يَحْتَمِلُ شَخْصاً مَنْظُوراً إِلَيْهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنى.

وَهُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلى مَعْنَى انْتِصَابٍ وَقِيَامٍ عَلى سَاقٍ فِى كَبَدٍ كَمَا قَامَتِ الْأَشْيَاءُ، وَلكِنْ «قَائِمٌ» يُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ ، كَقَوْلِ الرَّجُلِ: الْقَائِمُ بِأَمْرِنَا فُلَانٌ، وَاللّهُ هُوَ الْقَائِمُ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، وَالْقَائِمُ أَيْضاً فِى كَلَامِ النَّاسِ: الْبَاقِى؛ وَالْقَائِمُ أَيْضاً يُخْبِرُ عَنِ الْكِفَايَهِ، كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: قُمْ بِأَمْرِ بَنِى فُلَانٍ، أَىِ اكْفِهِمْ، وَالْقَائِمُ مِنَّا قَائِمٌ عَلى سَاقٍ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ وَلَمْ نَجْمَعِ الْمَعْنى.

وَأَمَّا اللَّطِيفُ، فَلَيْسَ عَلى قِلَّهٍ وَقَضَافَهٍ وَصِغَرٍ، وَلكِنْ ذلِكَ عَلَى النَّفَاذِ فِى الْأَشْيَاءِ وَالِامْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُدْرَكَ، كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: لَطُفَ عَنِّى هذَا الْأَمْرُ، وَلَطُفَ فُلَانٌ فِى مَذْهَبِهِ وَقَوْلِهِ، يُخْبِرُكَ أَنَّهُ غَمَضَ فِيهِ الْعَقْلُ وَفَاتَ الطَّلَبُ، وَعَادَ مُتَعَمِّقاً مُتَلَطِّفاً لَا يُدْرِكُهُ الْوَهْمُ، فَكَذلِكَ لَطُفَ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى عَنْ أَنْ يُدْرَكَ بِحَدٍّ، أَوْ يُحَدَّ بِوَصْفٍ؛ وَاللَّطَافَهُ مِنَّا : الصِّغَرُ وَالْقِلَّهُ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنى.

وَأَمَّا الْخَبِيرُ، فَالَّذِى لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَىْءٌ، وَلَا يَفُوتُهُ، لَيْسَ لِلتَّجْرِبَهِ وَلَا لِلِاعْتِبَارِ بِالْأَشْيَاءِ، فَعِنْدَ التَّجْرِبَهِ وَالِاعْتِبَارِ عِلْمَانِ وَلَوْ لَا هُمَا مَا عُلِمَ؛ لِأَنَّ مَنْ كَانَ كَذلِكَ، كَانَ جَاهِلاً وَاللّهُ لَمْ يَزَلْ خَبِيراً بِمَا يَخْلُقُ، وَالْخَبِيرُ مِنَ النَّاسِ : الْمُسْتَخْبِرُ عَنْ جَهْلٍ، الْمُتَعَلِّمُ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنى.

وَأَمَّا الظَّاهِرُ، فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ عَلَا الْأَشْيَاءَ بِرُكُوبٍ فَوْقَهَا، وَقُعُودٍ عَلَيْهَا، وَتَسَنُّمٍ لِذُرَاهَا، وَلكِنْ ذلِكَ لِقَهْرِهِ وَلِغَلَبَتِهِ الْأَشْيَاءَ وَقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا، كَقَوْلِ الرَّجُلِ: ظَهَرْتُ عَلى أَعْدَائِى، وَأَظْهَرَنِى اللّهُ عَلى خَصْمِى، يُخْبِرُ عَنِ الْفَلْجِ وَالْغَلَبَهِ، فَهكَذَا ظُهُورُ اللّهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ.

وَوَجْهٌ آخَرُ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ وَلَا يَخْفى عَلَيْهِ شَىْءٌ، وَأَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِكُلِّ مَا بَرَأَ، فَأَىُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرُ وَأَوْضَحُ مِنَ اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى؟ لِأَنَّكَ لَا تَعْدَمُ صَنْعَتَهُ

حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ، وَفِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيكَ، وَالظّاهِرُ مِنَّا: الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ، وَالْمَعْلُومُ بِحَدِّهِ، فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَلَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنى.

وَأَمَّا الْبَاطِنُ، فَلَيْسَ عَلى مَعْنَى الِاسْتِبْطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا، وَلكِنْ ذلِكَ مِنْهُ عَلَى اسْتِبْطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْماً وَحِفْظاً وَتَدْبِيراً، كَقَوْلِ الْقَائِلِ: أَبْطَنْتُهُ: يَعْنِى خَبَرْتُهُ وَعَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرِّهِ، وَالْبَاطِنُ مِنَّا: الْغَائِبُ فِى الشَّىْءِ، الْمُسْتَتِرُ، وَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنى.

وَأَمَّا الْقَاهِرُ، فَلَيْسَ عَلى مَعْنى عِلَاجٍ وَنَصَبٍ وَاحْتِيَالٍ وَمُدَارَاةٍ وَمَكْرٍ، كَمَا يَقْهَرُ الْعِبَادُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، وَالْمَقْهُورُ مِنْهُمْ يَعُودُ قَاهِراً، وَالْقَاهِرُ يَعُودُ مَقْهُوراً، وَلكِنْ ذلِكَ مِنَ اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى عَلى أَنَّ جَمِيعَ مَا خَلَقَ مُلَبَّسٌ بِهِ الذُّلُّ لِفَاعِلِهِ، وَقِلَّةُ الِامْتِنَاعِ لِمَا أَرَادَ بِهِ، لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ يَقُولَ لَهُ: «كُنْ» فَيَكُونُ ، وَالْقَاهِرُ مِنَّا عَلى مَا ذَكَرْتُ وَوَصَفْتُ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنى.

وَهكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَإِنْ كُنَّا لَمْ نَسْتَجْمِعْهَا كُلَّهَا ، فَقَدْ يَكْتَفِى الِاعْتِبَارُ بِمَا أَلْقَيْنَا إِلَيْكَ، وَاللّهُ عَوْنُكَ وَعَوْنُنَا فِى إِرْشَادِنَا وَتَوْفِيقِنَا». .

1215.تاریخ الطبری عن أبی عَون :علی بن محمد به طریق مرسل، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا خیر و خوبی را به تو تعلیم فرماید. بدان که خدای تبارک و تعالی، قدیم است و قدیم بودن، صفت اوست که عاقل را دلالت می کند بر این که چیزی پیش از او نبوده، و نیز هیچ چیز در وجود ازلی همیشه با او نبوده، پس ظاهر شد از برای ما به اقرار و اعتراف عامه مردمان (یا همه آفریدگان به زبان حال یا مقال)، به واسطه صفتی که ایشان را عاجز نموده که به آن متصف شوند، که چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی در ماندن دائمی با او نخواهد بود. و باطل شد گفته کسی که گمان نمود که پیش از او، یا با او همیشه چیزی بوده است. و بیانش این است که اگر همیشه چیزی در ماندن با او می بود، جائز نبود که خدا خالق آن چیز باشد؛ زیرا که همیشه با او بوده.

پس چگونه می شود که خالق کسی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او می بود، آن چیز اول می بود، نه این که تو او را خدا می دانی و آن اول، أولی و أحقّ بود به این که خالق باشد از برای دوم که تو او را اول فرض کردی، بعد از آن که خدای تبارک و تعالی خویش را وصف نمود به نامی چند به جهت دعا و خواندن آن جناب خلائق را به سوی این که او را با این نام ها بخوانند؛ زیرا که ایشان را آفرید و ایشان را فرمود که: در بندگی او مشغول باشند و ایشان را امتحان فرمود و مبتلی گردانید؛ چه اگر نامی نداشت، خواندن و بندگی ممکن نبود. و خود را نامید به سمیع و بصیر و قادر و قائم و ناطق و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه به این نام ها شباهت داشته باشد.

پس چون غالیان که از حد در گذشته اند یا دشمنان و تکذیب کنندگان ما، از نام های خدا این را دیدند و حال آن که از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث می کردیم که چیزی مانند او نیست، و هیچ خلقی در حال و صفت، با او موافقت ندارد، بر ما اعتراض کردند و گفتند که: چون شما گمان می کنید که خدا را مثل و شبیهی نیست، ما را خبر دهید که چگونه با او مشارکت نموده اید در نام های نیک آن جناب، و به همه این نام ها خود را نامیده اید؟ پس همین دلیل است بر این که شما مثل اویید در همه حالاتی که دارد، یا در بعضی از آنها و هر چند که در بعضی دیگر مانند او نباشید؛

زیرا که شما نام های پاکیزه او را جمع کرده اید و به این صفات متصف و در آن با خدا شریکید؟

به ایشان گفتیم که: خدای تبارک و تعالی، نامی از نام های خود را بر سبیل الزام به بندگان خویش شناسانیده و تعلیم فرموده، با اختلاف معانی این نام ها که بر او و بر ایشان اطلاق می شود، و این اختلاف، چنان است که یک نام دو معنی مختلف را جمع می کند، و دلیل بر این، گفته مردمان است که در نزد ایشان جائز و شایع است و این طریقه، همان است که خدا خلق خود را با آن خطاب فرموده، و با ایشان به آنچه می فهمند، تکلّم نموده تا آن که حجتی باشد بر ایشان در باب ضایع کردن آنچه را که ضایع کردند، و گاه است که مردی را کلب و حمار و ثور و سُکَّره و علقمه و اسد می گویند. چه، این اعلام، در میانه عرب شایع بوده و هست و هر یک از اینها بر خلاف معنی آن و خلاف حالات و اوصاف آن است و این نام ها واقع نشده اند بر معانی که بر آنها بنا شده اند و واضع لغت عرب، این الفاظ را از برای آنها وضع نموده و استعمال فرموده (زیرا که کلب در اصل لغت، به معنی سگ است و حمار، به معنی خر و ثور، به معنی گاو و یا گاو نر و سُکره، به معنی پارچه شکر، و علقمه به معنی پارچه چیز تلخ، یا درخت حنظل، یا درخت تلخ، و اسد، به معنی شیر است). و آدمی، شیر و سگ نیست و همچنین سایر آنچه مذکور گردیده. پس این را به فهم، خدا تو را رحمت کند.

و جز این نیست که خدای تعالی، به علم و عالم نامیده شده، به جهت غیر علمی که حادث باشد و عارض او گردیده که به واسطه آن چیزها را دانسته باشد و به سبب آن بر حفظ و نگاه داری آنچه از امرش که به او رو آورده و بر نظر و تفکر در خلق کردن خلائقی که آفریده، و در فاسد کردن آنچه فانی گردانیده از خلائق که در گذشته اند، یاری جسته باشد، که اگر آن علم در نزد او حاضر نباشد و از او غایب و نهان باشد، جاهل و ضعیف باشد، چنانچه ما اگر علمای خلق را ببینیم که به عالم نامیده شده اند، می دانیم که به جهت علمی است که حادث شده؛ زیرا که در باب آن جاهل بودند و به علم حادثی عالم شده اند و بسا است که علم به چیزها از ایشان مفارقت می نماید و باز جاهل می شوند و خدا را عالم نامیدند؛ زیرا که همه چیز را می داند و به چیزی جاهل نیست. پس خالق و مخلوق، نام عالم را جمع نموده در آن اشتراک دارند و معنی مختلف است به وضعی که دیدی.

و پروردگار ما را سمیع نامیدند، نه به اعتبار سوراخ گوشی که در او باشد که به واسطه آن آواز را بشنود و به آن نتواند دید، چنانچه سوراخ گوشی که ما با آن می شنویم نمی توانیم با آن ببینیم، ولیکن خدا، با این نام خبر داده است به این که هیچ آوازی بر او پوشیده و پنهان نیست، نه به طوری که ما را سمیع می نامند؛ چه ما در شنیدن محتاج به این عضویم و ما را شنیدن بدون آن میسر نمی شود. و پس ما و خدا، اسم شنوایی را جمع نموده، شرکت لفظی داریم و معنی مختلف است.

و همچنین چشم و دیدن به آن، که خدا را بصیر و بینا می نامند، نه به اعتبار سوراخ چشمی است که داشته باشد و از آن دیده باشد، چنانچه ما به سوراخ چشمی که داریم می بینیم و به آن، در غیر دیدن، منتفع نمی شویم، ولیکن خدا بیناست که شخصی را که به او نگریسته می شود بر نمی دارد. یعنی: صورتش در آن جناب نقش نمی بندد (و این کلام ظاهر است در آن که دیدن به انطباع است نه به خروج شعاع) پس ما و خدا اسم را جمع نموده ایم و معنی مختلف است.

و آن جناب، قائم است، نه به این معنی که راست ایستاده باشد و بر ساق پا بر پا باشد با سختی و رنج و انواع مشقت، چنانچه چیزها چنین بر پا شده اند، ولیکن این لفظ قائم، خبر می دهد که خدا حفظ کننده و مطلع است بر احوال خلق، چنانچه مردی می گوید که: قائم به امر ما و آن که متوجه اصلاح امور ما است، فلانی است. و خدا است که نگهبان است بر هر نفسی به آنچه می کند؛ از نیکی و بدی. و قائم در کلام عرب، به معنی باقی نیز آمده؛ چه آن جناب را زوالی نیست، و قائم نیز خبر می دهد از کفایت، چنانچه به مردی می گویی که: به امر پسران فلانی قائم باش. یعنی: مهمات ایشان را کفایت کن. و قائم از ما گروه خلائق بر ساق پا ایستاده باشد. پس اسم را جمع نمودیم و معنی آن را جمع نکردیم و در آن با خدا اشتراکی نداریم.

و اما لطیف در باب خدا، به معنی کمی و لاغری و کوچکی نیست؛ چنانچه در خلائق است، ولیکن معنی لطف آن جناب، آن است که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده؛ در کوچک و بزرگ آن جاری است، و ممتنع است که او را ادراک نمایند، چنانچه به مردی می گویی: «لَطُفَ عنّی هذا الامر»، یعنی: «به فلان امر پی نبردم». و «لَطُفَ فلان فی مذهبه و قوله»، یعنی: «کسی به مذهب و اعتقاد و طریقه فلانی پی نمی تواند برد». و همین قول تو را خبر می دهد که عقل، در آن، به جهت دوری از فهم، چشم فرو خوابانیده و آن را نمی بیند و به آنچه مطلوب است نمی رسد، و نهایت

عمق و لطافت به هم رسانیده که وهم و خیال، درک آن نمی تواند نمود. پس همچنین خدای تبارک و تعالی لطافت دارد از آن که او را به حد و اندازه درک نمایند، یا او را به وصفی تعریف کنند، و لطافتی که ما داریم، کوچکی و کمی است. پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

اما خبیر در باب خدا، به معنی آن است که چیزی از او پوشیده نباشد، و از او فوت نشود، نه به جهت تجربه و اعتبار که به اندیشه و فکر در پی آن رفته باشد؛ زیرا که در نزد تجربه و اعتبار دو علم است (یکی تجربه که ضروری و بدیهی است و دیگری، اعتباری که به فکر احتیاج دارد) . و اگر چنانچه تجربه و اعتبار نمی بودند، چیزی را نمی دانست؛ زیرا که هر که چنین باشد، جاهل خواهد بود و خدای تبارک و تعالی همیشه به آنچه آفریده، خبیر و آگاه بوده و می باشد. و خبیر از مردمان، آن است که بعد از جهل خبیر و آگاه شده و متعلم است که از تعلیم و تجربه و امتحان، چیزی می آموزد. و اسم را جمع نمودیم و معنی، مختلف است.

و اما ظاهر در باب خدا، نه از این راه است که بر بالای چیزها بر آمده باشد، به آن که در بالای آن سوار شده باشد، یا بر آن نشسته باشد، یا به اعلا مرتبه آن بالا رفته باشد، ولیکن ظهورش به جهت قهر و غلبه اوست بر همه چیز و قدرتی که بر آنها دارد؛ چه همگی مقهور قدرت اویند، چنانچه مردی می گوید که: «ظهرت علی اعدائی»، «یعنی: بر دشمنان خویش غالب شدم». و «أظهرنی اللّه علی خصمی»، یعنی: «خدا مرا بر دشمنم غالب گردانید» (و لهذا حضرت در بیان معنی این دو عبارت فرمود که: این قائل خبر می دهد از پیروزی و غلبه خویش). پس همچنین است ظهور خدا بر جمیع اشیا . و ظهور خدا را وجهی دیگر است، و آن این است که خدا، ظاهر و آشکار است برای آن که او را اراده نماید و چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و تدبیر می فرماید هر چه را که آفریده. پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است؛ زیرا که تو در هر جا که رو آوری، غیر از صنعت او چیزی را مشاهده ننمایی و از آثار قدرتش آن قدر در تو هست که تو را بس باشد و احتیاج به غیر آن نداشته باشی. و ظاهر از ما، آن است که به خود آشکارا باشد و آن که او را به حدش بشناسد. پس اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما باطن در باب خدا، نه به معنی زیر چیزی پنهان شدن است؛ به طوری که در آن فرورفته باشد، ولیکن این وصف نسبت به آن جناب، به این معنی است که علم و حفظ و تدبیرش در باطن همه چیز سرایت می کرده، چنانچه قائل می گوید که «ابطنته»، یعنی: به آن آگاهی به هم رسانیدم و

راز پوشیده او را دانستم. و باطن نسبت به ما، آن است که در چیزی نا پیدا شده و در پرده رفته باشد. و ما و خدا اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما قاهر در باب خدا، نه به این معنی است که به چاره و زحمت و حیله و آمیزش و خلطت و مکر، بر کسی غالب شود؛ چنانچه بعضی از بندگان بر بعضی به این اسباب و آلت غالب می شوند، و مغلوب از ایشان، غالب می شود و غالب، مغلوب می گردد، ولیکن این وصف نسبت به خدای تبارک و تعالی، به این معنی است که فاعل و خالق همه چیز است و تمام آنچه آفریده جامه خواری و فروتنی از برای او بر خود پوشیده، همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و نمی توانند که امتناع کنند و قبول ننمایند آنچه را که نسبت به ایشان اراده فرمود و یک چشم بر هم زدن از آن بیرون نمی رود، آن سلطنتی که دارد به وضعی که به هر چیز می گوید که باش، می باشد. و قاهر نسبت به ما، به آن معنی است که ذکر کردم و وصف نمودم. پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

همه نام های خدا چنین است و هر چند که ما تمام آنها را جمع ننموده و نام نبرده باشیم؛ زیرا که گاهی اعتبار اکتفا می کند به چیزی که به سوی تو افکندیم و تو را تعلیم نمودیم و خدا یاور تو و یاور ما است در ارشاد و توفیق ما». .

ص: 384

. .

ص: 385

. .

ص: 386

..

ص: 387

. .

ص: 388

. .

ص: 389

. .

18 بَابُ تَأْوِيلِ الصَّمَدِ1216.تاريخ الطبرى عن العَلاء بن عبد اللّه بن زَيد العنعَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَلَقَبُهُ شَبَابٌ الصَّيْرَفِىُّ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِىِّ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ الثَّانِى عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، مَا الصَّمَدُ؟ قَالَ: «السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَيْهِ فِى الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ». .

18. باب در بیان تفسیر صمد

18. باب در بیان تفسیر صمد1217.الفتوح :علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید و لقب او شباب صَیرفی است از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، معنی صمد چه چیز است؟ حضرت فرمود که:«سید و بزرگی که تمام خلق به سوی او قصد کنند در اندک و بسیار».

.

1217.الفتوح :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِیِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ شَیْءٍ مِنَ التَّوْحِیدِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّتِی یُدْعی بِهَا، وَتَعَالی فِی عُلُوِّ کُنْهِهِ وَاحِدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِیدِ فِی تَوَحُّدِهِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلی خَلْقِهِ؛ فَهُوَ وَاحِدٌ، صَمَدٌ، قُدُّوسٌ، یَعْبُدُهُ کُلُّ شَیْءٍ، وَیَصْمُدُ إِلَیْهِ کُلُّ شَیْءٍ، وَوَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً».قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْکُلَیْنِی: فَهذَا هُوَ الْمَعْنَی الصَّحِیحُ فِی تَأْوِیلِ الصَّمَدِ، لَا مَا ذَهَبَ إِلَیْهِ الْمُشَبِّهَهُ أَنَّ تَأْوِیلَ الصَّمَدِ : الْمُصْمَتُ الَّذِی لَا جَوْفَ لَهُ؛ لِأَنَّ ذلِکَ لَا یَکُونُ إِلَا مِنْ صِفَهِ الْجِسْمِ، وَاللّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ مُتَعَالٍ عَنْ ذلِکَ، هُوَ أَعْظَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ تَقَعَ الْأَوْهَامُ عَلی صِفَتِهِ، أَوْ تُدْرِکَ کُنْهَ عَظَمَتِهِ، وَلَوْ کَانَ تَأْوِیلُ الصَّمَدِ فِی صِفَهِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُصْمَتَ، لَکَانَ مُخَالِفاً لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» ؛ لِأَنَّ ذلِکَ مِنْ صِفَهِ الْأَجْسَامِ الْمُصْمَتَهِ الَّتِی لَا أَجْوَافَ لَهَا، مِثْلِ الْحَجَرِ وَالْحَدِیدِ وَسَائِرِ الْأَشْیَاءِ الْمُصْمَتَهِ الَّتِی لَا أَجْوَافَ لَهَا، تَعَالَی اللّهُ عَنْ ذلِکَ عُلُوّا کَبِیراً، فَأَمَّا مَا جَاءَ فِی الْأَخْبَارِ مِنْ ذَلِکَ، فَالْعَالِمُ علیه السلام أَعْلَمُ بِمَا قَالَ. وَهذَا الَّذِی قَالَ علیه السلام أَنَّ الصَّمَدَ هُوَ السَّیِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَیْهِ هُوَ مَعْنًی صَحِیحٌ مُوَافِقٌ لِقَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» . وَالْمَصْمُودُ إِلَیْهِ: الْمَقْصُودُ فِی اللُّغَهِ. قَالَ أَبُو طَالِبٍ فِی بَعْضِ مَا کَانَ یَمْدَحُ بِهِ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله مِنْ شِعْرِهِ: وَ بِالْجَمْرَهِ الْقُصْوی إِذَا صَمَدُوا لَهَایَؤُمُّونَ قَذْفاً رَأْسَهَا بِالْجَنَادِلِ یَعْنِی قَصَدُوا نَحْوَهَا یَرْمُونَهَا بِالْجَنَادِلِ، یَعْنِی الْحَصَی الصِّغَارَ الَّتِی تُسَمّی بِالْحِمَارِ. وَقَالَ بَعْضُ شُعَرَاءِ الْجَاهِلِیَّهِ شِعْراً: مَا کُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَیْتاً ظَاهِراًلِلّهِ فِی أَکْنَافِ مَکَّهَ یُصْمَدُ یَعْنِی: یُقْصَدُ. وَقَالَ الزِّبْرِقَانُ: [.....]وَ لَا رَهِیبَهَ إِلَّا سَیِّدٌ صَمَدٌ وَ قَالَ شَدَّادُ بْنُ مُعَاوِیَهَ فِی حُذَیْفَهَ بْنِ بَدْرٍ: عَلَوْتُهُ بِحُسَامٍ ثُمَّ قُلْتُ لَهُخُذْهَا حُذَیْفُ فَأَنْتَ السَّیِّدُ الصَّمَدُ وَ مِثْلُ هذَا کَثِیرٌ، وَاللّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ السَّیِّدُ الصَّمَدُ الَّذِی جَمِیعُ الْخَلْقِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِلَیْهِ یَصْمُدُونَ فِی الْحَوَائِجِ، وَإِلَیْهِ یَلْجَؤُونَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ، وَمِنْهُ یَرْجُونَ الرَّخَاءَ وَدَوَامَ النَّعْمَاءِ لِیَدْفَعَ عَنْهُمُ الشَّدَائِدَ.

.

1247.الفتوح :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن ابو عبداللّه ، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حسن بن سَری، از جابر بن یزید جُعفی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از چیزی از توحید خدا. حضرت فرمود:«به درستی که خدا مبارک و مطهر است، نام های او، که مردم او را به آنها می خوانند و برتر است از آن که کسی غیر از آن جناب به بلندیِ کُنه و حقیقت او برسد و آن را دریابد. یکی است که در وجود ذاتی، دوم ندارد و ذات و صفات او را کثرتی نیست. و به توحید خود در حال توحد و تفرد، متفرد و تنها بود (چه در ازل پیش از ایجاد و خلق، خویش را به یگانگی یاد می فرمود، بی آن که شریکی داشته باشد در وجود) . بعد از آن، توحید را بر خلائق جاری نمود که او را به وحدانیت بشناسند .

پس اوست که یگانه است و پناه نیازمندان و در نهایت نزاهت از شوب نقص و عیب. و هر چیزی او را می پرستد، و همه چیز به سوی او قصد می کنند، و علمش به همه چیز رسیده و به آن احاطه فرموده».و کلینی رضی الله عنه فرموده: و این که همان معنی درست است در تفسیر و بیان صمد، نه آنچه فرقه مشبهه به سوی آن رفته و گفته اند که تفسیر صمد، توپر است که اندرون ندارد؛ زیرا که این تفسیر که ایشان می گویند نمی باشد، مگر از صفت و حالت جسم. و خدای جلّ ذکره برتر است از این عیب و نقص، و آن جناب بزرگ تر و بزرگوارتر است از این که خیال ها بر صفتش واقع شوند که آن را بفهمند، یا این که کسی به کُنه عظمت و بزرگی او تواند رسید. و اگر تفسیر صمد در صفت خدای عزّوجلّ، توپر باشد یا فرموده خدای عزّوجلّ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» (1) ، که ترجمه آن این است که: «هیچ چیز در ذات و صفات مانند او نیست». مخالفت دارد؛ زیرا که این، از صفت اجسام توپر است که جوف ندارند، چون سنگ و آهن و سایر چیزهای توپر که آنها را جوفی نیست. و خدا برتر است از این نقص؛ برتری بزرگ (و اما آنچه در اخبار وارد شده از آن که معنی صمد، توپر است، عالم که مراد از آن، یکی از حضرات ائمه معصومین علیه و علیهم السلام است به آنچه فرموده داناتر است و آن حضرت معنی آن را بهتر می داند) و این که حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که: صمد، سید مصمود الیه است (و ترجمه آن در اول باب مذکور گردید)، معنی درستی است که به فرموده خدای عزّوجلّ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» موافقت دارد. و مصمود الیه، در لغت عرب، به معنی مقصود است و ابوطالب پدر

امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از اشعار خویش که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن مدح فرموده، می فرماید: و بالجمره القصوی اذا صمدوا لهایؤمّون قذفا رأسها بالجنادل یعنی «و به جمره دورتر از همه جمرات ثلاث که در منی است - یعنی جمره عقبه - چون قصد آن نمایند، سر آن را می شکنند، یا قصد سر آن می کنند و به سنگ ها که به سوی آن می افکنند» (و در بعضی از نسخ کافی، به جای قذفا، و رَضْخَا واقع شده و رَضَخْ به فتح اول و سکون دوم، سنگ بر چیزی انداختن و کوفتن و شکستن است). و کلینی در بیان شرح این بیت، فرموده که: یعنی جانب آن را قصد کردند و آن را به سنگ ها می زدند، یعنی: سنگ ریزه های کوچک که آنها را جِمار می نامند. (2) و بعضی از شعرای جاهلیت، گفته است که: ما کنت أحسب ان بیتاً ظاهراالله فی أکناف مکّه یصمد یعنی «نبودم که بپندارم که خدا را خانه ای است هویدا در نواحی مکّه، که مصمود یعنی مقصود باشد که مردم، قصد آن کنند و به زیارت آن روند. و مراد از آن، خانه کعبه است رزقنا اللّه و اِیّاکم زیارتها) . وزبرقان گفته که: ولا رهیبه الا سیّد صمد. یعنی: «و نیست رهیبه که اسم ممدوح اوست، مگر بزرگی که مردم قصد او می کنند، در حوائجی که دارند». و شدّاد بن معاویه در باب حذیفه بن بدر گفته که: عَلَوتُهُ بِحُسامٍ ثمّ قلت لهخذها حذیف فأنت السیّد الصمد. یعنی: «بلند نمودم او را شمشیری جان ستان، پس به او گفتم که: این ضربت را بگیر ای حذیفه که تویی بزرگی که مردم در حاجات خویش قصد تو می کنند» (و شدّاد این را از روی استهزا و ریشخند به حذیفه گفت؛ چنانچه فرشتگان به فرموده خدا به گناه کار بعد از آن که به قهر و عنف، او را گرفته و در میان جهنم کشیده و آب جوش بر سر او ریخته اند که بدنش به آن گداخته شود، از روی ریشخند می فرمایند که «ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ» (3) ، یعنی: «بچش و این عذاب را بکش. به درستی که تویی عزیز و بزرگوار») . بعد از آن کلینی فرموده که: و مثل این یعنی اشعاری که در باب صمد مذکور شد بسیار است و خدای عزّوجلّ، سید صمد است که تمام خلق از جن و انس به سوی او قصد می کنند، در جمیع حوائج و به او در سختی ها و پناه می برند (که آنها را از ایشان دفع و رفع نماید)، و فراخی خوشحالی و دوام نعمت ها را از او امید دارند.

.

1- . شورا ، 11.
2- . و جِمار به کسر میم، جمع جَمره به فتح جیم و سکون میم است و آن در اصل لغت، به معنی سنگ ریزه است. (مترجم)

3- . دخان، 49.

ص: 394

. .

ص: 395

. .

19 بَابُ الْحَرَكَهِ وَ الِانْتِقَالِ1248.الفتوح (فی ذِکرِ خُروجِ عائِشَهَ إلَی الحَجِّ لَمّا حوص) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّه ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبَّاسٍ الْجَرَاذِینِیِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ، عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ، قَالَ :ذُکِرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ یَزْعُمُونَ أَنَّ اللّه َ تَبَارَکَ وَتَعَالَی یَنْزِلُ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا، فَقَالَ: «إِنَّ اللّه َ لَا یَنْزِلُ، وَلَا یَحْتَاجُ إِلَی أَنْ یَنْزِلَ، إِنَّمَا مَنْظَرُهُ فِی الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ ، لَمْ یَبْعُدْ مِنْهُ قَرِیبٌ، وَلَمْ یَقْرُبْ مِنْهُ بَعِیدٌ، وَلَمْ یَحْتَجْ إِلَی شَیْءٍ، بَلْ یُحْتَاجُ إِلَیْهِ، وَهُوَ ذُو الطَّوْلِ، لَا إِلَهَ إِلَا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.

أَمَّا قَوْلُ الْوَاصِفِینَ: إِنَّهُ یَنْزِلُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی، فَإِنَّمَا یَقُولُ ذلِکَ مَنْ یَنْسُبُهُ إِلَی نَقْصٍ أَوْ زِیَادَهٍ، وَکُلُّ مُتَحَرِّکٍ مُحْتَاجٌ إِلَی مَنْ یُحَرِّکُهُ أَوْ یَتَحَرَّکُ بِهِ، فَمَنْ ظَنَّ بِاللّه ِ الظُّنُونَ، هَلَکَ؛ فَاحْذَرُوا فِی صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقِفُوا لَهُ عَلَی حَدٍّ تَحُدُّونَهُ بِنَقْصٍ، أَوْ زِیَادَهٍ، أَوْ تَحْرِیکٍ، أَوْ تَحَرُّکٍ، أَوْ زَوَالٍ، أَوِ اسْتِنْزَالٍ، أَوْ نُهُوضٍ، أَوْ قُعُودٍ؛ فَإِنَّ اللّه َ جَلَّ وَعَزَّ عَنْ صِفَهِ الْوَاصِفِینَ، وَنَعْتِ النَّاعِتِینَ» وَتَوَهُّمِ الْمُتَوَهِّمِینَ «وَتَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِالرَّحِیمِ الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» ». .

19. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا1248.الفتوح (در یادکردِ بیرون رفتن عایشه [از مدینه]به قصد) محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس جراذینی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر جعفری، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت مذکور شد که گروهی گمان می کنند که خدای تبارک و تعالی فرود می آید به سوی آسمان دنیا. آن حضرت فرمود که:«خدا، فرود نمی آید و احتیاجی به سوی فرود آمدن ندارد؛ زیرا که اطلاع آن جناب بر هر چیز در نزدیک و دور، برابر است؛ به وضعی که هیچ نزدیکی، از او دور و هیچ دوری، از او نزدیک نیست. و به چیزی احتیاج نداشته و ندارد، بلکه همه چیز به سوی او محتاج است و اوست صاحب نعمت واسعه ممتده (بر بندگان از روی فضل و احسان). و نیست خدایی که مستحق عبادت باشد، مگر او که بر همه غالب است و استوار (در گفتار و کردار).

اما گفته آنها که خدای تبارک و تعالی را وصف می کنند به این که فرود می آید، صورت ندارد و کفر است؛ زیرا که این سخن را کسی می گوید که او را نسبت می دهد به سوی نقصان و زیادتی، و هر متحرکی محتاج است به سوی آن که آن را به حرکت در آورد (اگر حرکت، حرکت قسری و جبری باشد)، یا چیزی که به واسطه آن متحرک شود (اگر حرکت، حرکت ارادی و طبعی باشد). پس هر که این گمان ها به خدای تعالی می برد، هلاک می شود.

پس بپرهیزید در باب صفات خدا از این که بایستید بر حد و اندازه ای که از برای او قرار می دهید. آیا او را به اندازه در می آورید به نقصان، یا زیادتی، یا تحریک غیر که او را حرکت دهد، یا خود حرکت کند، یا به زوال و نیستی، یا فرود آمدن، یا برپا شدن، یا نشستن؟ و خدای تعالی جلیل و عزیزتر است از وصف آنها که او را وصف می کنند، و از نعت آنها که نعت او می گویند، و از توهم آنها که در باب او توهم می نمایند «وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ * الَّذِی یَرَکَ حِینَ تَقُومُ * وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّجِدِینَ » (1) ، یعنی: و توکل نما بر خداوند غالب مهربانی که تو را می بیند در هنگامی که

بر می خیزی، و می بیند که گردیدن تو را در میان نماز گزارندگان» (یا در صلب خدا پرستان).

.

1- . شعرا، 217 219.

1249.تاريخ الطبرى (به نقل از ابن عبّاس) وَعَنْهُ رَفَعَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ :«لَا أَقُولُ: إِنَّهُ قَائِمٌ؛ فَأَزِيلَهُ عَنْ مَكَانِهِ، وَلَا أَحُدُّهُ بِمَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ، وَلَا أَحُدُّهُ أَنْ يَتَحَرَّكَ فِى شَىْءٍ مِنَ الأَرْكَانِ وَالْجَوَارِحِ، وَلَا أَحُدُّهُ بِلَفْظِ شَقٍّ فَمٍ، وَلكِنْ كَمَا قَالَ اللّه ُ تَبَارَكَ وَتَعَالى : «كُن فَيَكُونُ» بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِى نَفْسٍ، صَمَداً فَرْداً، لَمْ يَحْتَجْ إِلى شَرِيكٍ يَذْكُرُ لَهُ مُلْكَهُ، وَلَا يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ».1250.تاريخ الطبرى عن عبيد بن عمرو القرشى :وَعَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عِيسَى بْنِ يُونُسَ، قَالَ :قَالَ ابْنُ أَبِى الْعَوْجَاءِ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام فِى بَعْضِ مَا كَانَ يُحَاوِرُهُ: ذَكَرْتَ اللّه َ، فَأَحَلْتَ عَلى غَائِبٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «وَيْلَكَ، كَيْفَ يَكُونُ غَائِباً مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ، وَإِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ، وَيَرى أَشْخَاصَهُمْ، وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ؟ !» فَقَالَ ابْنُ أَبِى الْعَوْجَاءِ: أَ هُوَ فِى كُلِّ مَكَانٍ؟ أَ لَيْسَ إِذَا كَانَ فِى السَّمَاءِ، كَيْفَ يَكُونُ فِى الْأَرْضِ؟ ! وَإِذَا كَانَ فِى الْأَرْضِ، كَيْفَ يَكُونُ فِى السَّمَاءِ؟ ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «إِنَّمَا وَصَفْتَ الْمَخْلُوقَ الَّذِى إِذَا انْتَقَلَ عَنْ مَكَانٍ، اشْتَغَلَ بِهِ مَكَانٌ، وَخَلَا مِنْهُ مَكَانٌ، فَلَا يَدْرِى فِى الْمَكَانِ الَّذِى صَارَ إِلَيْهِ مَا يَحْدُثُ فِى الْمَكَانِ الَّذِى كَانَ فِيهِ، فَأَمَّا اللّه ُ الْعَظِيمُ الشَّأْنِ، الْمَلِكُ، الدَّيَّانُ فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ ، وَلَا يَكُونُ إِلى مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلى مَكَانٍ». .

1251.تاریخ الیعقوبی :از او روایت است و آن را مرفوع ساخته، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود:«نمی گویم که خدا قائم است (به معنی متعارف که ایستادن بر ساق پا باشد، تا لازم آید) که او را از مکانی که دارد، زائل کرده باشم (یا آن جناب را از مرتبه و درجه الوهیت انداخته باشم)، و او را وصف و اندازه نمی کنم به مکانی که در آن قرار و استقرار داشته باشد، و نه به این که متحرک می شود در چیزی از ارکان و جوارح (چون ذات و چشم و دست و امثال آن، یا اعضای باطن و ظاهر)، و نه به لفظی که از شکاف دهان بیرون آمده باشد، ولیکن می گویم چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «کُن فَیَکُونُ» (1) ، یعنی: «باش! پس می باشد»، به مشیت و خواست او، بی آن که در نفس ترددی به هم رسد، در حالتی که پناه نیازمندان و تنها است، و احتیاج ندارد به شریکی که ملک و مملکت او را به خاطرش آورد، و نه آن که درهای علم خود را از برایش بگشاید»

.1250.تاریخ الطبری (به نقل از عبید بن عمرو قرشی) و از او (یعنی کلینی، رضی اللّه . اگر این سخن از شاگردهای او باشد و اگر نه، باید ما بعد آن، بدل یا بیان باشد، یعنی:) از محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از داود بن عبداللّه ، از عمرو بن محمد، از عیسی بن یونس که روایت است گفت: ابن ابی العوجاء به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد در بعضی از آنچه به آن حضرت در آن گفت شنود می نمود، که : خدا را مذکور ساختی و حواله نمودی بر غایب و آنچه پیدا نیست .

حضرت فرمود:«وای بر تو! چگونه غایب می باشد کسی که با خلق خویش در همه جا حاضر است و از رگ گردن به ایشان نزدیک تر است، و سخن ایشان را می شنود، و شخص های ایشان را می بیند، و رازهای ایشان را می داند؟»

ابن ابی العوجاء عرض کرد که: آیا می گویی که آن جناب در هر مکانی هست؟ آیا چنین نیست که هرگاه در آسمان باشد، چگونه می تواند که در زمین باشد، و هرگاه در زمین باشد چگونه در آسمان می تواند بود؟ حضرت فرمود: «جز این نیست که تو وصف کردی مخلوق را که چون از مکانی منتقل شود، مکانی دیگر به آن اشتغال به هم رساند و مکانی دیگر از آن خالی گردد و در مکانی که به سوی آن منتقل شده، نمی داند که در

مکانی که پیش از این در آن بوده، چه روی داده و چه حادث شده، اما خدای عظیم الشأن که پادشاه جزا دهنده است، هیچ مکان از او خالی نمی باشد و هیچ مکان به واسطه او مشتغل نمی شود و به مکانی از خویش نزدیک تر نمی باشد به مکانی دیگر». .

1- . بقره، 117.

1251.تاريخ اليعقوبى :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام: جَعَلَنِىَ اللّه ُ فِدَاکَ يَا سَيِّدِى، قَدْ رُوِىَ لَنَا أَنَّ اللّه َ فِي مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعٍ، عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى، وَأَنَّهُ يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَهٍ فِى النِّصْفِ الْأَخِيرِ مِنَ اللَّيْلِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا.

وَرُوِىَ أَنَّهُ يَنْزِلُ عَشِيَّهَ عَرَفَهَ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلى مَوْضِعِهِ، فَقَالَ بَعْضُ مَوَالِيکَ فِى ذلِکَ: إِذَا كَانَ فِى مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعٍ ،فَقَدْ يُلَاقِيهِ الْهَوَاءُ، وَيَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ، وَالْهَوَاءُ جِسْمٌ رَقِيقٌ يَتَكَنَّفُ عَلى كُلِّ شَىْءٍ بِقَدْرِهِ، فَكَيْفَ يَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلى هذَا الْمِثَالِ؟ !

فَوَقَّعَ عليه السلام : «عِلْمُ ذلِکَ عِنْدَهُ، وَهُوَ الْمُقَدِّرُ لَهُ بِمَا هُوَ أَحْسَنُ تَقْدِيراً . وَاعْلَمْ أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ، وَالأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَهُ سَوَاءٌ عِلْماً وقُدْرَهً وَمُلْكاً وَإِحَاطَهً».

وَ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْكُوفِىِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى مِثْلُهُ.

وَ فِى قَوْلِهِ تَعَالى: «مَا يَكُونُ مِن نَّجْوى ثَلثَهٍ إِلَا هُوَ رَابِعُهُمْ» : .

1219.مروج الذهب (بَعدَ ذِکرِ حَلِّ اختِلافِ المِصرِیِّینَ مَعَ ع) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: خدا مرا فدای تو گرداند ای آقای من، از برای ما روایت شده که خدا در بعضی از مواضع عرش قرار گرفته، و نیز روایت شده که در هر شب در نصف آخر آن، به سوی آسمان دنیا فرود می آید.

و نیز روایت شده که در شبانگاه عرفه فرود می آید، بعد از آن، به جای خویش بر می گردد. و بعضی از موالیان تو در این باب گفته اند که: هر گاه خدا در بعضی از مواضع باشد و در بعضی نباشد، هوا به او بر می خورد و بر او می تند و احاطه می کند و هوا، جسمی است رقیق و نرم که بر هر چیزی احاطه می کند، به اندازه آن در کوچکی و بزرگی. پس هوا چگونه بر او جلّ ثناؤه احاطه می کند؟

بر این مثال حضرت علیه السلام فرمان همایون نوشت که:«علم این در نزد خدا است (چه این، از جمله متشابهات است که تفسیر آن را خدا و راسخون در علم می دانند) . و اوست که این را مقدر فرموده و اندازه نموده، به آنچه نیکوتر است از روی اندازه نمودن» (ولیکن در ضمن آنچه فرموده، اشاره است به این که مراد به نزول خدا، نزول رحمت و تقدیر آن است) . بعد از آن، حضرت فرمود که: «بدان که چون خدا در آسمان دنیا باشد، چنان است که بر بالای عرش باشد و همه چیزها از برای او برابر است از روی علم و قدرت و پادشاهی و احاطت» (و در این، تنبیه است که خدا را مکانی نیست؛ چه اگر مکانی می بود، همه مکان ها در بر او برابر نبود) .

و از او - یعنی از علی بن محمد - از محمد بن جعفر کوفی، از محمد بن عیسی مثل این روایت است .

در بیان فرموده خدای تعالی: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَٰثَةٍ إِلَا هُوَ رَابِعُهُمْ» (1) . .

1- . مجادله، 7.

1218.تاريخ المدينه (به نقل از هارون بن عَنتره ، از پدرش) عَنْهُ، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی: «مَا يَكُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلَا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَاخَمْسَهٍ إِلَا هُوَ سَادِسُهُمْ» فَقَالَ:«هُوَ وَاحِدٌ وَاحِدِیٌّ الذَّاتِ، بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَبِذَاکَ وَصَفَ نَفْسَهُ، وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ مُحِيطٌ بِالْاِءشْرَافِ وَالْاِءحَاطَهِ وَالْقُدْرَهِ «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّهٍ فِی السَّماواتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَلَا أَكْبَرُ» بِالْاِءحَاطَهِ وَالْعِلْمِ، لَا بِالذَّاتِ؛ لِأَنَّ الْأَمَاكِنَ مَحْدُودَهٌ تَحْوِيهَا حُدُودٌ أَرْبَعَهٌ، فَإِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهَا الْحَوَايَهُ».

فِی قَوْلِهِ: «الرَّحْمَانُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» .

1219.مروج الذهب (پس از یادکردِ حلّ اختلاف مصریان با عثمان و بازگ) از او یعنی از کلینی رضی الله عنه [از] چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در فرموده خدای تعالی: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَثَهٍ إِلَا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَهٍ إِلَا هُوَ سَادِسُهُمْ» (1) ، یعنی:«نمی باشد و واقع نمی شود از راز گفتن سه کس، مگر این که خدا چهارم ایشان است، و نه راز گفتن پنج کس، مگر آن که او ششم ایشان است»، (و نه پست تر و کم تر از این که دو باشد، یا چهار، و نه بیشتر از این که شش است تا آنچه نهایت ندارد، مگر آن که او با ایشان است، در هر جا که باشند؛ از اقطار آسمان ها و نواحی زمین) .

که حضرت فرمود: «خدا یکی است و یگانه (که شریک و نظیر ندارد) واحدی الذات است (که جزء مادی و صوری ندارد؛ نه در ذهن و نه در خارج) و از خلق خود جدا است (که در میانه او و ایشان مباینت است) و به همین، خویش را وصف نموده (چه در بسیاری از مواضع قرآن فرموده که: چیزی مانند او نیست)، و خدا به هر چیز احاطه دارد، و به طور اطلاع بر وجه استعلا و احاطه و قدرت: «لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ فِی السَّمَوَ تِ وَ لَا فِی الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرُ مِن ذَ لِکَ وَ لَا أَکْبَرُ» (2) ، یعنی: «دور شود و پوشیده نگردد از او هم سنگ مورچه خُرد، یا به وزن ذره ای از ذرات هوا در آسمان ها، و نه در زمین، و نه خُردتر از آن، و نه بزرگ تر از این»، ولیکن به طور احاطه و علم (یعنی: علم آن جناب رفیق آنها است و محیط و مطلع بر ایشان) ، نه به اعتبار و ذات مقدس؛ زیرا که مکان ها به اندازه در می آیند، و حدود چهارگانه گرداگرد آن را فرا می گیرد».

(و مراد از حدود چهارگانه، جهات شش گانه است که عبارت است از بالا و زیر و راست و چپ و پیش و پس، ولیکن چون غیر از بالا و زیر، فی حد ذاته متمیز نبود، بلکه تمیز و تحقق آن به امر اعتباری بود، لهذا حضرت راست و چپ را یک حد قرار داد، چنانچه پیش و پس را یک حد حساب نمود). بعد از آن فرمود که: «پس اگر احاطه خدا بر چیزها به اعتبار ذات باشد، و بر ذات لازم می آید که این حدود، گرداگرد آن را فرو گرفته باشند» .

در بیان فرموده خدای تعالی: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» (3) . .

1- . مجادله، 7.
2- . سبأ، 3.
3- . طه، 5.

1220.الطبقات الكبرى عن جابر بن عبد اللّه :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ: «الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» فَقَالَ:«اسْتَوى عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ؛ فَلَيْسَ شَىْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَىْ ءٍ».1221.سير أعلام النبلاء :وَبِهذَا الْاءِسْنَادِ، عَنْ سَهْلٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» فَقَالَ:«اسْتَوى مِنْ كُلِّ شَىْ ءٍ؛ فَلَيْسَ شَىْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَىْ ءٍ».1222.الشافى عن ابن أبى جعفر القارى مولى بنى مخزوم :وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» فَقَالَ: «اسْتَوى فِى كُلِّ شَىْ ءٍ؛ فَلَيْسَ شَىْ ءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَىْ ءٍ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ، وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ، اسْتَوى فِى كُلِّ شَىْ ءٍ».1220.الطبقات الكبرى (به نقل از جابر بن عبد اللّه) وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّه َ مِنْ شَىْ ءٍ، أَوْ فِى شَىْ ءٍ، أَوْ عَلى شَىْ ءٍ، فَقَدْ كَفَرَ». قُلْتُ: فَسِّرْ لِى، قَالَ : «أَعْنِى بِالْحَوَايَهِ مِنَ الشَّىْ ءِ لَهُ، أَوْ بِإِمْسَاكٍ لَهُ، أَوْ مِنْ شَىْ ءٍ سَبَقَهُ». .

1221.سیر أعلام النبلاء :علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خشّاب، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که از آن حضرت سؤال شد از فرموده خدای عزّوجلّ: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» ، یعنی:«خداوند رحمن بر عرش استوا دارد». حضرت فرمود که: «هر چیزی نسبت به او برابر است و بر همه استیلا دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست».1222.الشافی (به نقل از ابو جعفر قاری ، هم پیمان بنی مخزوم) و به همین اسناد، از سهل، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از قول خدای عزّوجلّ: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» . حضرت فرمود که:«نسبت به هر چیز برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک تر از چیز دیگر نیست».1223.تاریخ الطبری عن عبد اللّه بن الزبیر عن أبیه :و از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجّاج روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» . حضرت فرمود که:«در هر چیزی برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک تر از چیز دیگر نیست ؛ به این معنی که هیچ دوری از او دور نباشد، و هیچ نزدیکی به او نزدیک نباشد . و در هر چیزی برابر است».996.امام علی علیه السلام (در خطبه اش پیش از جنگ جمل) و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که:«هر که گمان کند که خدا از چیزی، یا در چیزی، یا بر چیزی است، کافر است». عرض کردم که: آنچه فرمودی، از برای من تفسیر فرما. فرمود که: «مقصود من، آن است که گمان آن کس چنین باشد که چیزی گرداگرد او را فرا گرفته، یا او را نگاه داشته، یا از چیزی به هم رسیده که بر او پیشی گرفته باشد» (و تفسیر آن حضرت، به طریق لفّ و نشر مشوّش است؛ چه اول به دوم، و دوم به سوم، و سوم به اول، تعلق دارد). .

997.الشافی (به نقل از موسی بن عبد اللّه بن حسن) وَفِی رِوَایَهٍ أُخْری:«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّهَ مِنْ شَیْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِی شَیْءٍ، فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُوراً؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلی شَیْءٍ، فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولاً».

فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَآءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ»
998.الطرائف (به نقل از ابو طفیل عامر بن واثله) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ، قَالَ :قَالَ أَبُو شَاکِرٍ الدَّیْصَانِیُّ: إِنَّ فِی الْقُرْآنِ آیَهً هِیَ قَوْلُنَا، قُلْتُ: مَا هِیَ؟ فَقَالَ: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَآءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ» فَلَمْ أَدْرِ بِمَا أُجِیبُهُ، فَحَجَجْتُ ، فَخَبَّرْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَالَ : «هذَا کَلَامُ زِنْدِیقٍ خَبِیثٍ، إِذَا رَجَعْتَ إِلَیْهِ، فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُکَ بِالْکُوفَهِ؟ فَإِنَّهُ یَقُولُ: فُلَانٌ، فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُکَ بِالْبَصْرَهِ؟ فَإِنَّهُ یَقُولُ: فُلَانٌ، فَقُلْ: کَذلِکَ اللّهُ رَبُّنَا فِی السَّمَاءِ إِلهٌ، وَفِی الْأَرْضِ إِلهٌ، وَفِی الْبِحَارِ إِلهٌ، وَفِی الْقِفَارِ إِلهٌ، وَفِی کُلِّ مَکَانٍ إِلهٌ».

قَالَ: فَقَدِمْتُ، فَأَتَیْتُ أَبَا شَاکِرٍ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: هذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ. .

999.الإمام علیّ علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی أهلِ مِصرَ مَعَ مَالِکِ الأَشتَ) و در روایت دیگر چنین است که:«هر که گمان کند که خدای عزّوجلّ از چیزی به هم رسیده، او را حادث قرار داده و اعتقاد نموده که کسی او را از سر نو پدید آورده، و هر که گمان کند که خدا در چیزی می باشد، او را محصور گردانیده به آن مکانی که حاصر اوست و گرداگرد او را فرا گرفته، و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی قرار دارد، او را محمول ساخته» (که چیزی او را برداشته است) .

در بیان فرموده خدای تعالی: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَآءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ» (1)1000.شرح نهج البلاغه :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه ای هست که موافق اعتقادات ما است، که خدا را دو تا می دانیم. گفتم: آن آیه کدام است؟ گفت: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَآءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ» ، یعنی:«او آن خدایی است که در آسمان خدا و معبود فرشتگان، و در زمین خدا و معبود جن و انس است» (و مراد، آن است که آن جناب، مستحق آن است که جمیع خلائق او را عبادت کنند و روی ارادت به سوی او آورند).

هشام می گوید: پس ندانستم که او را چه جوابی گویم، بعد از آن به حجّ رفتم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به این خبر دادم، فرمود که: «این سخن، سخن زندیق خبیث پلید است، چون به سوی او برگردی، به او بگو که: نام تو در کوفه چیست؟ که او خواهد گفت: فلانی. بعد از آن، به او بگو که: نام تو در بصره چیست؟ خواهد گفت که: فلانی. و چون همان نام را بگوید، بگو که: همچنین است خدا که پروردگار ما است. در آسمان، خدا است و در زمین، خدا است و در دریاها، خدا است و در بیابان ها و صحراهای خشک و بی آب و علف، خدا است و در هر جا و هر مکانی، خدا است».

هشام می گوید که: از سفر باز آمدم و به نزد ابو شاکر رفتم و او را خبر دادم به آنچه حضرت به من تعلیم داده بود، گفت که: این جواب از حجاز به این جا نقل شده (و از مدینه، یا مکّه آمده است) . .

1- . زخرف، 84.

20 بَابُ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ999.امام على عليه السلام (در نامه اش به مردم مصر كه همراه مالک اَشتر فرستِ) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ :سَأَلَ الْجَاثَلِيقُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِی عَنِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَحْمِلُ الْعَرْشَ أَمِ الْعَرْشُ يَحْمِلُهُ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «اللّهُ عَزَّ وجَلَّ حَامِلُ الْعَرْشِ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا، وَذلِکَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ :«إِنَّ اللَّهَ يُمْسِکُ السَّمَاو تِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِن زَالَتَآ إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ کَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» ».

قَالَ: فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِهِ: «وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» فَکَيْفَ قَالَ ذلِکَ، وَقُلْتَ: إِنَّهُ يَحْمِلُ الْعَرْشَ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللّهُ تَعَالى مِنْ أَنْوَارٍ أَرْبَعَةٍ: نُورٍ أَحْمَرَ ، مِنْهُ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ، وَنُورٍ أَخْضَرَ ، مِنْهُ اخْضَرَّتِ الْخُضْرَةُ، وَنُورٍ أَصْفَرَ ، مِنْهُ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ، وَنُورٍ أَبْيَضَ ، مِنْهُ الْبَيَاضُ، وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِی حَمَّلَهُ اللّهُ الْحَمَلَةَ، وَذلِکَ نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ، فَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ، وَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ ابْتَغى مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ جَمِيعِ خَلَائِقِهِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَهِ وَالْأَدْيَانِ الْمُشْتَبِهَهِ، فَکُلٌّ مَحْمُولٌ يَحْمِلُهُ اللّهُ بِنُورِهِ وَعَظَمَتِهِ وَقُدْرَتِهِ لَا يَسْتَطِيعُ لِنَفْسِهِ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً، فَکُلُّ شَىْءٍ مَحْمُولٌ، وَاللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالى الْمُمْسِکُ لَهُمَا أَنْ تَزُولَا، وَالْمُحِيطُ بِهِمَا مِنْ شَىْءٍ، وَهُوَ حَيَاهُ کُلِّ شَىْءٍ، وَنُورُ کُلِّ شَىْءٍ «سُبْحَانَهُ وَتَعَالى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاکَبِيراً» ».

قَالَ لَهُ: فَأَخْبِرْنِی عَنِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «هُوَ هَاهُنَا، وَهَاهُنَا، وَفَوْقُ، وَتَحْتُ، مُحِيطٌ بِنَا، وَمَعَنَا، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالى : «مَا يَکُونُ مِن نَّجْوى ثَلَاثَةٍ إِلَا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَهٍ إِلَا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِن ذَ لِکَ وَ لَا أَکْثَرَ إِلَا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا کَانُواْ» فَالْکُرْسِیُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرى «وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» ، وَذلِکَ قَوْلُهُ تَعَالى: «وَسِعَ کُرْسِيُّهُ السَّمَاوَ تِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَّلَهُمُ اللّهُ عِلْمَهُ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ عَنْ هذِهِ الْأَرْبَعَهِ شَىْءٌ خَلَقَ اللّهُ فِی مَلَکُوتِهِ ، وَهُوَ الْمَلَکُوتُ الَّذِی أَرَاهُ اللّهُ أَصْفِيَاءَهُ وَأَرَاهُ خَلِيلَهُ عليه السلام ، فَقَالَ: «وَکَذَ لِکَ نُرِی إِبْرَ هِيمَ مَلَکُوتَ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضِ وَلِيَکُونَ مِنَ

الْمُوقِنِينَ» وَكَيْفَ يَحْمِلُ حَمَلَهُ الْعَرْشِ اللّهَ ، وَبِحَيَاتِهِ حَيِيَتْ قُلُوبُهُمْ، وَبِنُورِهِ اهْتَدَوْا إِلى مَعْرِفَتِهِ؟ !». .

20. باب در بیان عرش و کرسی1001.امام باقر علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد برقی و آن را مرفوع ساخته که گفت: جاثلیق (که سردار نصاری است) از امیر المؤمین علیه السلام سؤال کرد و به آن حضرت عرض نمود که: مرا خبر ده از خدای عزّوجلّ که آیا آن جناب، عرش را بر می دارد یا عرش، او را بر می دارد؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«خدای عزّوجلّ، حامل عرش و آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست. و همین معنی، فرموده خدا است که می فرماید: « إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَ تِ وَ الْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَ لَئِن زَالَتَآ إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا » (1) ، یعنی: به درستی که خدا نگاه می دارد آسمان ها و زمین را از آن که زایل شوند، یا به جهت کراهت و نخواستن آن که از مکان خود بروند، و هر آینه اگر زایل شوند، هیچ کس آنها را نگاه ندارد و به جای خود نیاورد، بعد از خدا (یا پس از خرابی و زوال آن). به درستی که خدا، بردبار و آمرزگار بوده و خواهد بود».

جاثلیق عرض کرد: پس مرا خبر ده از فرموده آن جناب: «وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَةٌ » (2) ، یعنی: «و بر می دارند عرش پروردگار تو را در بالای فرشتگان، که بر کنارهای آسمان می باشند، و در آن روز که روز قیامت است، هشت فرشته» (یا هشت کس). که خدا چگونه این را فرموده و تو می گویی که خدا عرش و آسمان ها و زمین را بر می دارد؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا عرش را آفرید از چهار نور: نور سرخی که سرخی، از آن سرخ شد و نور سبزی که سبزی، از آن سبز شد و نور زردی که زردی، از آن زرد شد و نور سفیدی که سفیدی، از آن به هم رسیده است، و آن، علمی است که خدا آن را بر حاملان آن حمل نموده و آن، نوری است از عظمت و بزرگی خدا. پس به عظمت و نور او، دل های مؤمنان بینا شد، و به عظمت و نوری که دارد، جاهلان با او دشمنی ورزیدند، و به عظمت و نور وی هر که در آسمان و زمین است، از همه خلائق به سوی آن جناب وسیله و دست آویز طلبیدند، با اعمال مختلف و دین های مشتبه.

پس هر که محمولی از موجودات که خدا آن را به نور و عظمت و قدرت خویش بر می دارد، توانایی ندارد، از برای نفس خویش بازداشتن ضرری و نه جذب منفعتی و نه مردن و نه زنده کردن، یا بقای زندگی، و نه بعث و زنده شدن در روز قیامت. پس هر چیزی محمول است و خدای تبارک و تعالی آسمان و زمین را از زوال نگاه می دارد و به آنها و آنچه احاطه نموده اند، از هر چه باشد، احاطه فرموده و آن جناب، باعث حیات هر چیزی و نور همه چیز است. همه چیز به واسطه او از ممکن عدم به عرصه ظهور رسیده اند. و خدا پاک و منزه و برتر است از آنچه می گویند؛ برتری و بزرگ».

جاثلیق به آن حضرت عرض کرد که: پس مرا خبر ده از خدای عزّوجلّ که آن جناب در کجا است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدا در اینجا و در آنجا و در بالا و زیر است، و به ما احاطه فرموده و با ما است. و این است معنی فرموده آن جناب که می فرماید: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَثَةٍ إِلَا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَی مِن ذَ لِکَ وَ لَا أَکْثَرَ إِلَا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُواْ» (3) (که ترجمه آن در باب سابق گذشت). پس کرسی، احاطه دارد به آسمان ها و زمین و آنچه در میان آسمان ها و زمین و آنچه در زیر خاک است «وَ إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَی » (4) ، یعنی: «و اگر آشکار نمایی گفتار خویش را و آواز را بلند سازی، پس به درستی که او می داند آن پوشیده و پوشیده تر از پوشیده را» (مانند آنچه در دل پنهان می دارند). و همین معنی فرموده خدای تعالی است که فرموده: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضَ وَلَا یَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ» (5) ، یعنی: «وسیع است کرسی خدا (که مراد از آن، علم است، یعنی: فراگرفته است علم او) همه آسمان ها و زمین را. در رنج نیفکند او را و بر او گران نیاید نگاه داشتن آسمان ها و زمین و اوست برتر (از حدِّ وَهْم، و یا متعالی از امثال و اشباه) و بزرگ تر از اندیشه فهم و در نهایت بزرگواری».

پس کسانی که عرش را بر می دارند، علمایی هستند که خدا علم خویش را بر ایشان بار فرموده و ایشان را حاملان آن نموده، و بیرون نیست از این چهار چیز: (که عرش و کرسی و آسمان ها و زمین است، یا چهار نور) چیزی که خدا آن را در ملکوت خویش آفریده، و همین ملکوتی است که خدا آن را به برگزیدگان خویش نموده، و به خلیل خود ابراهیم همین را نمود، پس فرمود که: «وَکَذَ لِکَ نُرِی إِبْرَ هِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ » (6) ، یعنی: «و همچنان که ابراهیم علیه السلام را بینا کردیم بر گمراهی قوم او، همچنین نمودیم ابراهیم را ربوبیت و

پادشاهی و عجائب و بدائع آسمان ها و زمین از ذروه (7) عرش تا تحت الثری. (8) (یعنی همه را بر او منکشف ساختیم، تا به واسطه آنها استدلال کند بر قدرت کامله ما) و تا از صاحبات یقین باشد» (در وحدانیت ما. و یا تقدیر آن است که: تا آن که از صاحبان یقین باشد، چنین کردیم). و چگونه حاملان عرش، خدا را بر می دارند و حال آن که به حیاتی که به ایشان عطا فرموده، دل های ایشان زنده شده و به واسطه نور او به سوی معرفت آن جناب راه راست یافته اند».

.

1- . فاطر، 84 .
2- . حاقه، 17 .
3- . مجادله، 7 .
4- . طه، 7 .
5- . بقره، 255.
6- . انعام، 75.
7- . بلندا و قله.
8- . نقطه زیرین خاک و زمین.

ص: 410

. .

ص: 411

..

1223.تاريخ الطبرى (به نقل از عبد اللّه بن زبير ، از پدرش) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، قَالَ :سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، فَاسْتَأْذَنْتُهُ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَ فَتُقِرُّ أَنَّ اللّه َ مَحْمُولٌ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِهِ، مُضَافٌ إِلى غَيْرِهِ، مُحْتَاجٌ، وَالْمَحْمُولُ اسْمُ نَقْصٍ فِى اللَّفْظِ، وَالْحَامِلُ فَاعِلٌ وَهُوَ فِى اللَّفْظِ مِدْحَةٌ، وَكَذلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ: فَوْقَ، وَتَحْتَ، وَأَعْلى، وَأَسْفَلَ، وَقَدْ قَالَ اللّه ُ تَعَالى : «وَلِلَّهِ الأَسْمَآءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» وَلَمْ يَقُلْ فِى كُتُبِهِ: إِنَّهُ الْمَحْمُولُ، بَلْ قَالَ: إِنَّهُ الْحَامِلُ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَالْمُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، وَالْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللّه ِ، وَلَمْ يُسْمَعْ أَحَدٌ آمَنَ بِاللّه ِ وَعَظَمَتِهِ قَطُّ قَالَ فِى دُعَائِهِ: يَا مَحْمُولُ».

قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّهُ قَالَ : «وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» وقَالَ : «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللّه َ، وَالْعَرْشُ اسْمُ عِلْمٍ وَقُدْرَةٍ وَعَرْشٍ فِيهِ كُلُّ شَىْءٍ، ثُمَّ أَضَافَ الْحَمْلَ إِلى غَيْرِهِ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِهِ؛ لِأَنَّهُ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِحَمْلِ عَرْشِهِ وَهُمْ حَمَلَهُ عِلْمِهِ، وَخَلْقاً يُسَبِّحُونَ حَوْلَ عَرْشِهِ وَهُمْ يَعْمَلُونَ بِعِلْمِهِ، وَمَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ أَعْمَالَ عِبَادِهِ، وَاسْتَعْبَدَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالطَّوَافِ حَوْلَ بَيْتِهِ، وَاللّه ُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى كَمَا قَالَ. وَالْعَرْشُ وَمَنْ يَحْمِلُهُ وَمَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ ، وَاللّه ُ الْحَامِلُ لَهُمُ، الْحَافِظُ لَهُمُ، الْمُمْسِكُ، الْقَائِمُ عَلى كُلِّ نَفْسٍ، وَفَوْقَ كُلِّ شَىْءٍ، وَعَلى كُلِّ شَىْءٍ، وَلَا يُقَالُ: مَحْمُولٌ، وَلَا أَسْفَلُ قَوْلاً مُفْرَداً لَا يُوصَلُ بِشَىْءٍ فَيَفْسُدُ اللَّفْظُ وَالْمَعْنى».

قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَتُكَذِّبُ بِالرِّوَايَهِ الَّتِى جَاءَتْ: أَنَّ اللّه َ إِذَا غَضِبَ إِنَّمَا يُعْرَفُ غَضَبُهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ ثِقَلَهُ عَلى كَوَاهِلِهِمْ، فَيَخِرُّونَ سُجَّداً، فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ، خَفَّ وَرَجَعُوا إِلى مَوَاقِفِهِمْ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «أَخْبِرْنِى عَنِ اللّه ِ تَبَارَكَ وَتَعَالى مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ، إِلى يَوْمِكَ هذَا هُوَ غَضْبَانُ عَلَيْهِ، فَمَتى رَضِىَ؟ وَهُوَ فِى صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضْبَانَ عَلَيْهِ وَعَلى أَوْلِيَائِهِ وَعَلى أَتْبَاعِهِ، كَيْفَ تَجْتَرِئُ أَنْ تَصِفَ رَبَّكَ بِالتَّغَيُّرِ مِنْ حَالٍ إِلى حَالٍ، وَأَنَّهُ يَجْرِى عَلَيْهِ مَا يَجْرِى عَلَى الْمَخْلُوقِينَ؟! سُبْحَانَهُ وَتَعَالى، لَمْ يَزُلْ مَعَ الزَّائِلِينَ، وَلَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ، وَلَمْ يَتَبَدَّلْ مَعَ

ٱلْمُتَبَدِّلِينَ، وَمَنْ دُونَهُ فِى يَدِهِ وَتَدْبِيرِهِ، وَكُلّهُمْ إِلَيْهِ مُحْتَاجٌ، وَهُوَ غَنِىٌّ عَمَّنْ سِوَاهُ». .

1224.تاریخ الیعقوبی :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قُرّه محدث از من خواهش کرد که او را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام برم. پس، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد، بعد از آن، ابو قُرّه به خدمت آن حضرت رسید و از آن حضرت از حلال و حرام خدا پرسید. بعد از آن، به آن حضرت عرض کرد که: آیا اقرار و اعتراف داری به این که خدا محمول است؟ (که او را برداشته اند).

امام رضا علیه السلام فرمود که:«هر محمولی، مفعول به است (که با او کاری شده) و منسوب است به سوی غیر خود (که عبارت است از حامل که فاعل این فعل است) و به این غیر محتاج است (چه فعل، بدون فاعل محال و ممتنع است) و محمول چون اسم مفعول است اسمی است که دلالت می کند بر نقصان، به حسب ظاهر مفهوم لفظ و صریح منطوق آن و حامل، فاعل است و آن، در لفظ مدح و ثنا است، و همچنین است گفتار قائل که می گوید: بالا و زیر و بالاتر و پایین تر (چه اول و سوم، دلالت می کند بر مدح و دوم و چهارم بر مذمت) و خدای تعالی فرموده است که: خدا را نام های نیکوتر است، پس او را با آن نام ها بخوانید (1) و در کتاب های خود نفرموده که خدا محمول است، بلکه فرموده که: آن جناب حامل و بردارنده است در بیابان و دریا (چنانچه در سوره بنی اسرائیل تصریح به آن فرموده). و آسمان ها و زمین را از زوال و نیستی نگاه می دارد (2) و آنچه غیر خدا باشد، محمول است، و هرگز نشنیده از کسی که به خدا و عظمت او ایمان آورده باشد، که در دعای خویش در ندای خدا، گفته باشد که: ای محمول».

ابوُقرّه عرض کرد که: خدا فرموده است که: «وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَنِیَهٌ » (3) و فرموده که: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» (4) ، یعنی: «آنان که عرش را بر می دارند». حضرت فرمود که: «عرش، خدا نیست که برداشتن آن، برداشتن خدا باشد؛ بلکه عرش، علم و اسم و قدرت است، و هر چیزی در عرش است. بعد از آن حمل را به غیر خویش نسبت داده و آن خلقی است از خلائق که آنها را خلق فرموده؛ زیرا که آن جناب از خلق خویش طلب بندگی فرموده به برداشتن عرش خود، و ایشان، حاملان علم خدایند و عبادت خلقی دیگر را از این قرار داده که تنزیه خدا کنند، و او را به پاکیزگی یاد نمایند در گرداگرد عرش آن جناب. و ایشان، به

مقتضای علم او عمل می کنند و از آن در نمی گذرند. و عبادت بعضی از فرشتگان را نوشتن کردار بندگان خویش قرار داده (که آنها را می نویسند) و از اهل زمین طلب بندگی فرموده، به این که در گرداگرد خانه او (که خانه کعبه است)، طواف کنند و خدا بر عرش استوا دارد (که همه چیز نسبت به او برابر است) چنانچه فرموده (و آیه و شرح آن گذشت) و عرش و هر که آن را بر می دارد، و هر که گرداگرد عرش است، همه نسبت به خدا برابرند و تفاوتی ندارند، و خدا حامل ایشان است و ایشان را محافظت می نماید و نگاه می دارد، و بر هر نفسی نگهبان است و در بالای هر چیزی و بر هر چیزی بلندی دارد، و کسی نمی گوید که خدا، محمول و پایین تر است؛ گفتنی تنها که به چیزی وصل و پیوند نشود، و به آن سبب لفظ و معنی فاسد گردد».

(و بنا براین معنی، باید که با پیوند به قرینه صارفه از ظاهر لفظ یا غیر آن، آنچه به آن وصل شود، اطلاق محمول و اسفل بر خدا روا باشد، و تأملی در جواز آن است و می تواند که معنی این باشد که: اطلاق این دو لفظ بر او نمی شود، و همه کس به این قائل اند، و در این مسأله یک قول بیش نیست و نباید که این قول را وصل کنند به چیزی که إشعار به خلاف داشته باشد؛ مثل آن که کسی بگوید که خدا در نزد مجسمه، محمول است).

ابوقُرّه عرض کرد که: پس تکذیب می کنی و دروغ می دانی آن روایتی را که وارد شده است که چون خدا به غضب آید، غضبش معلوم می شود، و نشانه اش آن است که فرشتگانی که عرش را بر می دارند، سنگینی آن را بر دوش های خویش می یابند، پس بر رو در می افتند، در حالتی که سجده کنندگان، و چون غضب خدا بر طرف شود، عرش سبک گردد، و فرشتگان برگردند به جای خود که در آن می ایستند.

حضرت علی علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده از خدای تعالی که از آن زمان که شیطان را لعنت فرمود تا امروز که تو در آنی، بر او غضبناک است. پس در چه زمان از او راضی و خشنود گردید و حال آن که آن جناب، بنا بر آنچه تو را وصف می کنی، همیشه غضبناک بوده بر آن ملعون و بر دوستان و پیروان او، چگونه جرأت می نمایی که وصف کنی پروردگار خویش را به تغیّر از حالتی به حالتی دیگر، و آن که بر او جاری شود آنچه بر آفریدگان جاری می شود؟ آن جناب پاک و منزه است و برتر از آنچه تو می گویی.

خدا با زایل شوندگان، زایل نمی شود و نیست و نابود نمی گردد، و به آنها که متغیر می شوند، متغیر نخواهد شد، و با آنان که تبدل در ایشان به هم می رسد، متبدل نمی شود، و هر که غیر از اوست و در دست او و در تدبیر اوست که آنچه خواهد و باید، با ایشان می کند و همه ایشان به سوی او محتاج اند و آن جناب از هر که غیر او باشد، بی نیاز است». .

1- . در متن حدیث به آیه 180 سوره اعراف استشهاد شده که می فرماید: «وَلِلَّهِ الأَسْمَآءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا...».
2- . مقصود مترجم، آیه 41 سوره فاطر است «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَ تِ وَ الْأَرْضَ» و در سوره بنی اسرائیل (اسرا) چنین آیه ای نیست.
3- . حاقه، 17.
4- . غافر، 7 .

ص: 414

. .

ص: 415

. .

1002.امام حسن علیه السلام (در خطبه اش ، هنگامی که تصمیم به صلح با معاویه گ) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَ تِ وَالْأَرْضَ» فَقَالَ: «يَا فُضَيْلُ، كُلُّ شَىْءٍ فِى الْكُرْسِىِّ، السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَكُلُّ شَىْءٍ فِى الْكُرْسِىِّ».1003.الأمالی ، مفید (به نقل از ابو علی همدانی) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضَ» : السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِىَّ، أَمِ الْكُرْسِىُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ فَقَالَ: «بَلِ الْكُرْسِىُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ، وَكُلُّ شَىْءٍ وَسِعَ الْكُرْسِىُّ».1004.الکافی عن سدیر :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضَ» : السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِىَّ، أَوِ الْكُرْسِىُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ فَقَالَ : «إِنَّ كُلَّ شَىْءٍ فِى الْكُرْسِىِّ». .

1004.الکافی (به نقل از سدیر) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبداللّه ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضَ» (1) . فرمود که:«ای فُضیل، هر چیزی که در کرسی است: آسمان ها و زمین. و هر چیزی، در کرسی است» (و فقره اوّلی در توحید صدوق موجود نیست و این، اظهر است).1005.المناقب لابن شهر آشوب :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ثَعلبه، از زراره بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضَ» ، که آیا آسمان ها و زمین کرسی را فرو گرفته اند یا کرسی آسمان ها و زمین را فرا گرفته؟ حضرت فرمود:«بلی، کرسی آسمان ها و زمین و عرش را فرا گرفته و کرسی، هر چیزی را فرا گرفته است».1006.الإمام الصادق علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایّوب، از عبداللّه بن بکیر، از زراره بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عزّوجلّ: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضَ» ، که آیا آسمان ها و زمین، کرسی را فرا گرفته اند، یا کرسی آسمان ها و زمین را فرا گرفته؟ حضرت فرمود که:«هر چیزی در کرسی است، و کرسی همه را فرا گرفته». .

1- . بقره، 255.

1007.تاريخ الطبرى عن ابن عبّاس :مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ِ عليه السلام ، قَالَ :«حَمَلَهُ الْعَرْشِ وَالْعَرْشُ: الْعِلْمُ ثَمَانِيَةٌ: أَرْبَعَةٌ مِنَّا، وَأَرْبَعَةٌ مِمَّنْ شَاءَ اللّهُ ».1005.المناقب ، ابن شهر آشوب :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّىِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ ِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَآءِ» فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ؟» قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ، وَالرَّبُّ فَوْقَهُ، فَقَالَ: «كَذَبُوا، مَنْ زَعَمَ هذَا، فَقَدْ صَيَّرَ اللّهَ ِ مَحْمُولاً، وَوَصَفَهُ بِصِفَهِ الْمَخْلُوقِ، وَلَزِمَهُ أَنَّ الشَّىْءَ الَّذِى يَحْمِلُهُ أَقْوى مِنْهُ».

قُلْتُ: بَيِّنْ لِى جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ : «إِنَّ اللّهَ ِ حَمَّلَ دِينَهُ وَعِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ، أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ، أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ، فَلَمَّا أَرَادَ اللّهُ ِ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللّهِ ِ صلى الله عليه و آله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّهُ عليهم السلام ، فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا، فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَالدِّينَ، ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَهِ: هؤُلَاءِ حَمَلَهُ دِينِى وَعِلْمِى، وَأُمَنَائِى فِى خَلْقِى، وَهُمُ الْمَسْؤُولُونَ، ثُمَّ قَالَ لِبَنِى آدَمَ: أَقِرُّوا لِلّهِ ِ بِالرُّبُوبِيَّهِ، وَلِهؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَهِ وَالطَّاعَهِ، فَقَالُوا: نَعَمْ، رَبَّنَا أَقْرَرْنَا، فَقَالَ اللّهُ ِ لِلْمَلَائِكَهِ: اشْهَدُوا، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَهُ: شَهِدْنَا عَلى أَنْ لَا يَقُولُوا غَداً: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» أَوْ يَقُولُوا : «إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَافَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» يَا دَاوُدُ، وَلَايَتُنَا مُؤَكَّدَهٌ عَلَيْهِمْ فِى الْمِيثَاقِ». .

1006.امام صادق علیه السلام :محمد، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«حاملان عرش (و عرش، علم خدا است) هشت نفراند: چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته» (و از احادیث ظاهر می شود که چهار نفر اول، محمد و علی و حسن و حسین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین باشند. و بعضی به جای محمد، فاطمه صلوات اللّه و سلامه علیها را ذکر کرده اند. و اما چهار نفر دیگر، بعضی گفته اند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند که پیغمبران اولوالعزم اند و بعضی گمان کرده اند که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن یاسراند).1007.تاریخ الطبری (به نقل از ابن عبّاس) محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبدالرحمان بن کثیر، از داود بن کثیر رقّی روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّوجلّ: «وَ کَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَآءِ» (1) ، یعنی:«و بود عرش خدای سبحانه و تعالی بر روی آب». حضرت فرمود که: «سنیان در تفسیر این آیه، چه می گویند؟» عرض کردم که: می گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار عالمیان در بالای آن.

فرمود: «دروغ می گویند. هر که این را گمان کند، که خدا را محمول گردانیده و او را به صفت مخلوقات وصف کرده، و بر او لازم می آید که آن چیز که او را برداشته، از او قوی تر باشد».

عرض کردم: فدای تو گردم، تفسیر آیه را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود: «به درستی که خدا دین و علم خویش را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو گردانید، پیش از آن که زمین، یا آسمان، یا جنّ، یا انسان، یا آفتاب، یا ماه وجود داشته باشد. بعد از آن، چون اراده نمود که خلائق را بیافریند، ایشان را پراکنده و پریشان نمود در میان دو دست خویش (که از آن به پیش رو تعبیر می شود. و مراد این است که آنها را در نزد علم خویش پهن نمود). پس به ایشان فرمود که: پروردگار شما کیست؟ اول کسی که سخن نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم بودند و عرض نمودند که: تویی پروردگار ما. پس خدا ایشان را حامل دین و علم خویش نمود، بعد از آن، به فرشتگان فرمود که: این گروه حاملان دین و علم من و امینان من

هستند در باب خلق من، و ایشانند که در روز قیامت از ایشان سؤال خواهد شد در باب ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلائق و معصیت ایشان و آنچه می دانند، به خدا عرض خواهند کرد.

بعد از آن به فرزندان آدم فرمود که: اقرار کنید برای خدا به پروردگاری و ربوبیت و برای این چند نفر به فرمان برداری و ولایت. فرزندان آدم عرض کردند که: آری ای پروردگار ما، ما اقرار کردیم. پس خدا به فرشتگان خویش فرمود که: گواه باشید. فرشتگان عرض کردند که: ما گواه شدیم بر اقرار ایشان، تا در فردای قیامت نگویند: به درستی که ما از این اقرار بی خبران بودیم، یا نگویند که: جز این نیست که پدران ما شرک آوردند، پیش از زمان ما و ما فرزندانی چند بودیم بعد از ایشان. آیا پس تو ما را هلاک می گردانی و معذب می سازی به آنچه آن کج روان گمراه کردند؟ (2) ای داود، ولایت و صاحب اختیاری ما بر ایشان در وقت پیمان گرفتن خدا استوار شده». .

1- . هود، 7 .
2- . اعراف، 172 و 173.

21 بَابُ الرُّوحِ1009.شرح نهج البلاغه :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنِ الْأَحْوَلِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام عَنِ الرُّوحِ الَّتِى فِى آدَمَ، قَوْلُهُ: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى» قَالَ: «هذِهِ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ، وَالرُّوحُ الَّتِى فِى عِيسى مَخْلُوقَةٌ».1008.شرح نهج البلاغه :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَرُوحٌ مِّنْهُ» قَالَ: «هِىَ رُوحُ اللّه ِ مَخْلُوقَةٌ، خَلَقَهَا اللّه ُ فِى آدَمَ وَعِيسى». .

21. باب در بیان روح خدا و معنی آن

21. باب در بیان روح خدا و معنی آن1010.الإمامه والسیاسه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه از احول که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از آن روحی که در حضرت آدم بود و فرموده خدای تعالی: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی» (1) ، یعنی:«پس راست کنم او را (یعنی صورت آدم) بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد، و بدمم در او روح خویش را، پس بیفتید برای او سجده کنندگان». حضرت فرمود که: «آن، روحی است آفریده شده، که خدا آن را آفریده، و روحی که در عیسی بود، آفریده شده بود» (و خدا که روح آدم و عیسی را به خویش نسبت داده، معنی آن می آید).1011.تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ثَعلبه، از حُمران که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی: «وَرُوحٌ مِّنْهُ» (2) ، یعنی:«جز این نیست که عیسی، پسر مریم فرستاده خدا و کلمه اوست که خداوند آن را به سوی مریم افکند» (یعنی که او را به کلمه کُن موجود فرمود بی پدر و دیگر، عیسی روحی است از حق تعالی) حضرت فرمود که: «آن روحی است مخلوق که خدا آن را آفرید و در آدم و عیسی علیهماالسلامقرار داد».

.

1- . حجر، 29.
2- . نساء، 171.

1010.الإمامه و السیاسه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى» : كَيْفَ هذَا النَّفْخُ؟ فَقَالَ : «إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ، وَإِنَّمَا سُمِّىَ رُوحاً لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمَهُ مِنَ الرِّيحِ، وَإِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَنْ لَفْظَهِ الرِّيحِ؛ لِأَنَّ الْأَرْوَاحَ مُجَانِسَهٌ لِلرِّيحِ، وَإِنَّمَا أَضَافَهُ إِلى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ، كَمَا قَالَ لِبَيْتٍ مِنَ الْبُيُوتِ : بَيْتِى، وَلِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ: خَلِيلِى، وَأَشْبَاهِ ذلِكَ ، وَكُلُّ ذلِكَ مَخْلُوقٌ، مَصْنُوعٌ، مُحْدَثٌ، مَرْبُوبٌ، مُدَبَّرٌ».1011.تاریخ دمشق (به نقل از ابن عبّاس) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ بَحْرٍ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علَيه السلام عَمَّا يَرْوُونَ أَنَّ اللّه َ خَلَقَ آدَمَ عَلى صُورَتِهِ، فَقَالَ: «هِىَ صُورَهٌ مُحْدَثَهٌ مَخْلُوقَهٌ ، اصْطَفَاهَا اللّهُ وَاخْتَارَهَا عَلى سَائِرِ الصُّوَرِ الْمُخْتَلِفَهِ، فَأَضَافَهَا إِلى نَفْسِهِ، كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَهَ إِلى نَفْسِهِ، وَالرُّوحَ إِلى نَفْسِهِ؛ فَقَالَ: وَ «بَيْتِىَ» وَ «نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى» ». .

1225.الإمامه والسیاسه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عُروه، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی» (1) که این دمیدن به چه وضع بود؟ حضرت فرمود که:«روح متحرک است؛ چون باد و آن را روح نامیده اند؛ زیرا که نام آن از ریح که به معنی باد است، مشتق شده و از این ماده بیرون آمده (چه وسط ریح نیز واو بوده و به جهت اعلال صرفی به یا مبدل شده) و این روح را موافق لفظ ریح، یا از آن بیرون آورده؛ زیرا که روح ها با ریح مجانست دارند و هر دو، از یک جنس اند (چه روح آدم در سرعت حرکت در جمیع بدن و جریان آثار آن در اندرون همه اعضا و اضلاع آن، چون جریان باد است در اجزای عالم). و خدا روح آدم را به خویش نسبت داده؛ زیرا که آن را بر سائر روح ها برگزیده، چنانچه در باب خانه ای از خانه ها که خانه کعبه است، فرموده که: خانه من (2) و در باب رسولی از رسولان خود که ابراهیم علیه السلام است فرموده که: خلیل من (3) (و خلیل کسی است که او را به دوستی مخصوص ساخته باشی). و امثال اینها از آنچه خدا به خویش نسبت داده از مخلوقات، و همه اینها مخلوق اند که خدا ایشان را آفریده و ساخته، و از سر نو پدید آورده، و ایشان را تربیت فرموده و می فرماید: و تدبیر ایشان و امور ایشان را چنانچه باید و شاید، به عمل آورده و می آورد».1226.تاریخ الطبری عن عبد اللّه بن عیّاش بن أبی ربیعه:چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبداللّه بن بحر، از ابو ایّوب خرّاز، از محمد بن مسلم که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از آنچه سنیان روایت می کنند که خدا، آدم را بر صورت خویش آفرید. حضرت فرمود که:«آن صورت، صورتی بود که خدا آن را احداث و خلق فرمود، و آن را برگزید و بر سایر صورت های مختلفه که خلق نموده بود، اختیار کرد. بعد از آن، آن صورت را به خویش نسبت داد؛ چنانچه خانه کعبه و روح را به خویش نسبت داد و فرمود که: خانه من (4) و: بدمم در آن، از روح خویش». .

1- . حجر، 29.
2- . بقره، 125؛ حج، 26.
3- . اشاره به آیه 125 سوره نساء است «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَ هِیمَ خَلِیلاً».

4- . بقره، 125.

22 بَابُ جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ1225.الإمامه و السياسه :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی جَمِيعاً ، رَفَعَاهُ إِلی أَبِی عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام :«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِی حَرْبِ مُعَاوِيَةَ فِی الْمَرَّةِ الثَّانِيَهِ، فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسُ ، قَامَ خَطِيباً، فَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلّهِ الْوَاحِدِ، الْأَحَدِ، الصَّمَدِ، الْمُتَفَرِّدِ، الَّذِی لَا مِنْ شَیْءٍ كَانَ، وَلَا مِنْ شَیْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ، قُدْرَهٌ بَانَ بِهَا مِنَ الْأَشْيَاءِ، وَبَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ، فَلَيْسَتْ لَهُ صِفَهٌ تُنَالُ، وَلَا حَدٌّ يُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ، كَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللُّغَاتِ، وَضَلَّ هُنَاكَ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ، وَحَارَ فِی مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفْكِيرِ، وَانْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوخِ فِی عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ ، وَحَالَ دُونَ غَيْبِهِ الْمَكْنُونِ حُجُبٌ مِنَ الْغُيُوبِ، تَاهَتْ فِی أَدْنَی أَدَانِيهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِی لَطِيفَاتِ الْأُمُورِ.

فَتَبَارَكَ اللّهُ الَّذِی لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، وَتَعَالَی الَّذِی لَيْسَ لَهُ وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَحْدُودٌ، سُبْحَانَ الَّذِی لَيْسَ لَهُ أَوَّلٌ مُبْتَدَأٌ، وَلَا غَايَهٌ مُنْتَهیً، وَلَا آخِرٌ يَفْنی .

سُبْحَانَهُ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، وَالْوَاصِفُونَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ، وَحَدَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ؛ إِبَانَهً لَهَا مِنْ شِبْهِهِ، وَإِبَانَهً لَهُ مِنْ شِبْهِهَا، فَلَمْ يَحْلُلْ فِيهَا؛ فَيُقَالَ: هُوَ فِيهَا كَائِنٌ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا؛ فَيُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ، وَلَمْ يَخْلُ مِنْهَا؛ فَيُقَالَ لَهُ: أَيْنَ، لكِنَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ، وَأَتْقَنَهَا صُنْعُهُ، وَأَحْصَاهَا حِفْظُهُ، لَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ خَفِيَّاتُ غُيُوبِ الْهَوَاءِ، وَلَا غَوَامِضُ مَكْنُونِ ظُلَمِ الدُّجی، وَلَا مَا فِی السَّمَاوَاتِ الْعُلی إِلَی الْأَرَضِينَ السُّفْلی، لِكُلِّ شَیْءٍ مِنْهَا حَافِظٌ وَرَقِيبٌ ، وَكُلَّ شَیْءٍ مِنْهَا بِشَیْءٍ مُحِيطٌ، وَالْمُحِيطُ بِمَا أَحَاطَ مِنْهَا الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الَّذِی لَا يُغَيِّرُهُ صُرُوفُ الْأَزْمَانِ، وَلَا يَتَكَأْدُهُ صُنْعُ شَیْءٍ كَانَ،إِنَّمَا قَالَ لِمَا شَاءَ: «كُنْ» فَكَانَ.

ابْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ، وَلَا تَعَبٍ وَلَا نَصَبٍ، وَكُلُّ صَانِعِ شَیْءٍ فَمِنْ شَیْءٍ صَنَعَ، وَاللّهُ لَا مِنْ شَیْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ، وَكُلُّ عَالِمٍ فَمِنْ بَعْدِ جَهْلٍ تَعَلَّمَ، وَاللّهُ لَمْ يَجْهَلْ وَلَمْ يَتَعَلَّمْ، أَحَاطَ بِالْأَشْيَاءِ عِلْماً قَبْلَ كَوْنِهَا، فَلَمْ يَزْدَدْ بِكَوْنِهَا عِلْماً، عِلْمُهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَهَا كَعِلْمِهِ بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَمْ يُكَوِّنْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَلَا خَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَلَا نُقْصَانٍ، وَلَا اسْتِعَانَهٍ عَلی ضِدٍّ مُنَاوٍ، وَلَا نِدٍّ مُكَاثِرٍ، وَلَا شَرِيكٍ مُكَابِرٍ، لكِنْ خَلَائِقُ مَرْبُوبُونَ، وَعِبَادٌ دَاخِرُونَ .

فَسُبْحَانَ الّذِی لَا یَؤُودُهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأ، وَلَا تَدْبِیرُ مَا بَرَأ، وَلَا مِنْ عَجْزٍ وَلَا مِنْ فَتْرَةٍ بِمَا خَلَقَ اکْتَفی، عَلِمَ مَا خَلَقَ، وَخَلَقَ مَا عَلِمَ، لَا بِالتَّفْکِیرِ فِی عِلْمٍ حَادِثٍ أَصَابَ مَا خَلَقَ، وَلَا شُبْهَةٍ دَخَلَتْ عَلَیْهِ فِیمَا لَمْ یَخْلُقْ، لَکِنْ قَضَاءٌ مُبْرَمٌ، وَعِلْمٌ مُحْکَمٌ ، وَأَمْرٌ مُتْقَنٌ .

تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِیَّهِ، وَخَصَّ نَفْسَهُ بِالْوَحْدَانِیَّهِ، وَاسْتَخْلَصَ بِالْمَجْدِ وَالثَّنَاءِ، وَتَفَرَّدَ بِالتَّوْحِیدِ وَالْمَجْدِ وَالسَّنَاءِ، وَتَوَحَّدَ بِالتَّحْمِیدِ، وَتَمَجَّدَ بِالتَّمْجِیدِ، وَعَلَا عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَتَطَهَّرَ وَتَقَدَّسَ عَنْ مُلَامَسَهِ النِّسَاءِ، وَعَزَّ و جَلَّ عَنْ مُجَاوَرَهِ الشُّرَکَاءِ، فَلَیْسَ لَهُ فِیمَا خَلَقَ ضِدٌّ، وَلَا لَهُ فِیمَا مَلَکَ نِدٌّ، وَلَمْ یَشْرَکْهُ فِی مُلْکِهِ أَحَدٌ، الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الْمُبِیدُ لِلْأَبَدِ، وَالْوَارِثُ لِلْأَمَدِ، الَّذِی لَمْ یَزَلْ وَلَا یَزَالُ وَحْدَانِیّاً أَزَلِیّاً قَبْلَ بَدْءِ الدُّهُورِ، وَبَعْدَ صُرُوفِ الْأُمُورِ، الَّذِی لَا یَبِیدُ وَلَا یَنْفَدُ.

بِذلِکَ أَصِفُ رَبِّی، فَلَا إِلهَ إِلَا اللّهُ مِنْ عَظِیمٍ مَا أَعْظَمَهُ! وَمِنْ جَلِیلٍ مَا أَجَلَّهُ! وَمِنْ عَزِیزٍ مَا أَعَزَّهُ! وَتَعَالی عَمَّا یَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً کَبِیراً». .

22. باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که جامع انواع صفات سلبی و ثبوتی خدا است1227.الفتوح :محمد بن ابی عبداللّه و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده اند و آن را مرفوع ساخته اند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که :«امیر المؤمنین علیه السلام مردم را امر فرمود که مهیای جنگ معاویه شوند در نوبت دوم، و ایشان را در این باب ترغیب و تحریص نمود. پس چون فراهم آمدند، برخاست و خطبه ای ادا فرمود و فرمود که:

سپاس و ستایش خدایی را سزد که یکی است و یگانه و پناه نیازمندان و متفرّد و تنها است. نه از چیزی بوده و نه از چیزی آفریده و به عرصه وجود آورده. و آنچه را موجود و ثابت فرموده، به قدرت کامله ای که به واسطه آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا شده اند (که در میانه آن جناب و ایشان به هیچ وجه مناسبتی نیست)، پس او را صفتی نیست که به آن توان رسید و اندازه ای ندارد که داستان ها از برایش در باب آن بیان توان نمود. سخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفات او گفته می شود، به آن نرسیده، کلال (1) به هم رسانیده اند، و گردانیدن صفات به تبدل و تغیر، یا به انواعی که تصور می شوند، در اینجا گمراه و سرگردانند، و در ملکوت مصنوعات او، راه های افکار و اندیشه های عمیقه و خیال های دقیقه، سر گشته اند، و جوامع تفسیر و بیان که مجمع و جامع آنند، بدون آن که در علم او (که عین ذات است)، رسوخ به هم رسانند، و در آن فرو روند، منقطع گردیده اند، و پرده های غیب نورانی در نزد غیبی که اسرار ربوبیت است، و از همه پوشیده و حایل و مانع شده اند، و عقل های بلند (که بلندی ها را می نگرند) و در امور لطیفه و چیزهای دقیقه تسلط دارند، در کم تر از کم ترین و پست تر از پست ترین آن حجاب ها حیرانند.

پس بزرگوار است آن که همت های دور که به هر چیز دوری رسیده، به او نمی رسند و فطانت های فرو رونده در دریای مشکلات، او را نمی یابند. و برتر است آن که او را هنگامی نیست که به شماره در آید، و مدتی ندارد که به سر آید، و او را نعت و صفتی نباشد که به اندازه معین شود. پاک و منزه است آن که اولی ندارد که به آن ابتدا شود، و پایانی ندارد که به پایان رسد، و اخری ندارد که فانی گردد.

او را پاک و منزه می شمارم از آنچه لایق به او نباشد. و آن جناب چنان است که خویش را وصف نموده و وصف کنندگان به صفت او نمی رسند. همه چیز را در آن هنگام که آفرید، جدا جدا آفرید، تا برایشان ظاهر سازد که به او شباهتی ندارند، و آن جناب به ایشان شباهتی ندارد. پس در آنها حلول نکرده تا توان گفت که: آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده تا توان گفت که: از آنها جداست، و از آنها خالی نیست تا توان گفت که: در کجاست. لیکن خدای سبحانه، علمش به همه اینها احاطه فرموده، و ساختنش آنها را استوار کرده، و منتظم ساخته بر وجهی که سزد و شاید، بر وفق مصلحت و حکمت، و محافظتش آنها را شمرده و ضبط نموده، و غیب ها که در هوا پوشیده و پنهان است و آنچه غایت پوشیدگی دارد، و در تاریکی های بسیار تاریک می باشد، از او دور و پوشیده نیست. و همچنین بر او پوشیده نیست آنچه در آسمان های برتر است تا زمین های پست تر. و از برای هر چیزی از اینها نگاه دارنده و نگهبانی قرار داده، و هر چیزی از اینها به چیزی دیگر احاطه دارد، و آن کس که احاطه دارد به آنچه احاطه نموده از اینها، خدایی است که یکی و یگانه و پناه محتاجان است، که گردش روزگار او را متغیر نسازد، و ساختن چیزی که از کتم عدم به عرصه وجود آمده و می آید، او را به دشواری و زحمت نیفکند.

جز این نیست که به آنچه خواسته، فرموده که: باش، پس بوده و موجود شده و آنچه را آفریده، اختراع فرموده، بدون مثال و صورتی که پیشی گرفته باشد، و بی رنج و مشقتی که به او رسیده باشد. و هر سازنده چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته. و هر عالمی بعد از جهل، عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته، و به همه چیز احاطه فرموده از روی علم و دانش پیش از وجود آنها، پس به واسطه آنها بر علمش نیفزوده.

(حاصل مراد، آن که علم آن جناب، به همه چیز پیش از آن که آنها را در وجود آورد، چون علم اوست بعد از آن که آنها را موجود ساخته بدون زیاده و نقصان).

و این خلائق را که موجود کرده، نه به جهت آن است که پادشاهی و سلطنت خویش را سخت و محکم سازد، یا ترسیده باشد که سلطنتش تمام شود، یا نقصان پذیرد، یا خواسته که به سبب ایشان بر دشمنی که جنگجو باشد، یا همتایی که در باب غلبه معارضه کند، یا شریکی که در بزرگی نزاع داشته باشد، یاری جوید. ولیکن اینها آفریدگانند، پرورش داده شدگان و بندگانی اند ذلیل و خوار شدگان.

پس پاک و منزه است آن که بر آن گران نیاید آفریدن آنچه آغاز کرده و نه تدبیر آنچه آفریده. و به آنچه آفریده، اکتفا فرموده (نه از روی عجز و رهگذر سستی؛ چه قادر است که در هر دقیقه، بلکه کم تر از صد هزار برابر آنچه آفریده، بلکه بیشتر، بیافریند، ولیکن مصلحت اقتضا نمود که به همین قدر از خلائق اکتفا نماید، چنانچه می تواند که از برای هر کسی سه چشم یا بیشتر خلق کند. ولیکن مصلحت مقتضی آن است که عادتا دو چشم بیشتر نباشد. و آن حضرت به سوی این اشاره فرمود که فرموده). دانست آنچه را آفرید، و آفرید آنچه را دانست، نه به اندیشه در علم حادث. درست دانست آنچه را آفرید، نه به واسطه آن به اینها رسید و نه شبهه ای بر او داخل شد در آنچه نیافرید. ولیکن حکمی است درهم بافته و علمی است محکم و استوار، و کاری است در نهایت متانت.

متوحد است به پروردگاری که در آن شریک ندارد، و خویش را به یگانگی مخصوص ساخته، و بزرگی و ستایش را از برای خود خالص گردانیده، و متفرد است به یگانگی و بزرگواری و ثنا و مدح. و متوحد است به حمد خلائق، و اظهار بزرگی نموده به آنچه خلائق او را به بزرگواری یاد کنند. و برتر است از فرا گرفتن پسران و پاک و پاکیزه است از ملامست و مجامعت با زنان و عزیزتر و بزرگوارتر است از همسایگی شریکان.

پس او را در آنچه آفریده، ضد و دشمنی نیست که با او مخالفت کند و نه در آنچه مالک آن گردیده، همتایی هست که با او برابری کند. و هیچ کس در پادشاهی که دارد، شریک آن جناب نیست. یکی است و یگانه و پناه نیازمندان. که همیشه را نیست و نابود می گرداند و هلاک می کند و آخر را میراث می برد. آن که همیشه بوده و خواهد بود، در حالتی که یگانه است (که شایبه کثرت و ترکیب در او نیست)، و ازلی است (که آغاز و انجام ندارد). پیش از اول همه روزگار، و بعد از گردش های هر کار، چنین بوده و می باشد. آن که هلاک نمی شود و به نهایت نمی رسد.

به این طریق پروردگار خویش را وصف می کنم. پس خدایی نیست مگر خدا، که بزرگی است در غایت بزرگی! و بزرگواری است در نهایت بزرگواری! و عزیزی است در منتهای عزت! و برتر است از آنچه ستم کاران می گویند؛ برتری بزرگ».

.

1- . مانده و رنجور و ناتوان.

ص: 426

. .

ص: 427

. .

ص: 428

..

ص: 429

. .

وَ هذِهِ الْخُطْبَهُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطَبِهِ علیه السلام حَتّی لَقَدِ ابْتَذَلَهَا الْعَامَّهُ، وَهِیَ کَافِیَهٌ لِمَنْ طَلَبَ عِلْمَ التَّوْحِیدِ إِذَا تَدَبَّرَهَا وَفَهِمَ مَا فِیهَا، فَلَوِ اجْتَمَعَ أَلْسِنَهُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَیْسَ فِیهَا لِسَانُ نَبِیٍّ عَلی أَنْ یُبَیِّنُوا التَّوْحِیدَ بِمِثْلِ مَا أَتی بِهِ بِأَبِی وَأُمِّی مَا قَدَرُوا عَلَیْهِ، وَلَوْ لَا إِبَانَتُهُ علیه السلام ، مَا عَلِمَ النَّاسُ کَیْفَ یَسْلُکُونَ سَبِیلَ التَّوْحِیدِ. أَ لَا تَرَوْنَ إِلی قَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَیْءٍ کَانَ، وَلَا مِنْ شَیْءٍ خَلَقَ مَا کَانَ» فَنَفی بِقَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَیْءٍ کَانَ» مَعْنَی الْحُدُوثِ، وَکَیْفَ أَوْقَعَ عَلی مَا أَحْدَثَهُ صِفَهَ الْخَلْقِ وَالِاخْتِرَاعِ بِلَا أَصْلٍ وَلَا مِثَالٍ؛ نَفْیاً لِقَوْلِ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْأَشْیَاءَ کُلَّهَا مُحْدَثَهٌ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛ وَإِبْطَالاً لِقَوْلِ الثَّنَوِیَّهِ الَّذِینَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا یُحْدِثُ شَیْئاً إِلَا مِنْ أَصْلٍ، وَلَا یُدَبِّرُ إِلَا بِاحْتِذَاءِ مِثَالٍ، فَدَفَعَ علیه السلام بِقَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَیْءٍ خَلَقَ مَا کَانَ» جَمِیعَ حُجَجِ الثَّنَوِیَّهِ وَشُبَهِهِمْ؛ لِأَنَّ أَکْثَرَ مَا یَعْتَمِدُ الثَّنَوِیَّهُ فِی حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ یَقُولُوا: لَا یَخْلُو مِنْ أَنْ یَکُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ مِنْ شَیْءٍ، أَوْ مِنْ لَا شَیْءٍ، فَقَوْلُهُمْ: «مِنْ شَیْءٍ» خَطَأٌ، وَقَوْلُهُمْ: «مِنْ لَا شَیْءٍ» مُنَاقَضَهٌ وَإِحَالَهٌ؛ لِأَنَّ «مِنْ» تُوجِبُ شَیْئاً، وَ«لَا شَیْءٍ» تَنْفِیهِ، فَأَخْرَجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام هذِهِ اللَّفْظَهَ عَلی أَبْلَغِ الْأَلْفَاظِ وَأَصَحِّهَا، فَقَالَ علیه السلام : «لا مِنْ شَیْءٍ خَلَقَ مَا کَانَ» فَنَفی «مِنْ»؛ إِذْ کَانَتْ تُوجِبُ شَیْئاً، وَنَفَی الشَّیْءَ؛ إِذْ کَانَ کُلُّ شَیْءٍ مَخْلُوقاً مُحْدَثاً، لَا مِنْ أَصْلٍ أَحْدَثَهُ الْخَالِقُ کَمَا قَالَتِ الثَّنَوِیَّهُ: إِنَّهُ خَلَقَ مِنْ أَصْلٍ قَدِیمٍ، فَلَا یَکُونُ تَدْبِیرٌ إِلَا بِاحْتِذَاءِ مِثَالٍ. ثُمَّ قَوْلِهِ علیه السلام : «لَیْسَتْ لَهُ صِفَهٌ تُنَالُ، وَلَا حَدٌّ یُضْرَبُ لَهُ فِیهِ الْأَمْثَالُ، کَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَجْبِیرُ اللُّغَاتِ» فَنَفی علیه السلام أَقَاوِیلَ الْمُشَبِّهَهِ حِینَ شَبَّهُوهُ بِالسَّبِیکَهِ وَالْبِلَّوْرَهِ، وَغَیْرَ ذلِکَ مِنْ أَقَاوِیلِهِمْ مِنَ الطُّولِ وَالِاسْتِوَاءِ، وَقَوْلَهُمْ: «مَتی مَا لَمْ تَعْقِدِ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلی کَیْفِیَّهٍ، وَلَمْ تَرْجِعْ إِلی إِثْبَاتِ هَیْئَهٍ، لَمْ تَعْقِلْ شَیْئاً، فَلَمْ تُثْبِتْ صَانِعاً» فَفَسَّرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ وَاحِدٌ بِلَا کَیْفِیَّهٍ، وَأَنَّ الْقُلُوبَ تَعْرِفُهُ بِلَا تَصْوِیرٍ وَلَا إِحَاطَهٍ. ثُمَّ قَوْلِهِ علیه السلام : «الَّذِی لَا یَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا یَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، وَتَعَالَی الَّذِی لَیْسَ لَهُ وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَحْدُودٌ». ثُمَّ قَوْلِهِ علیه السلام : «لَمْ یَحْلُلْ فِی الْأَشْیَاءِ؛ فَیُقَالَ: هُوَ فِیهَا کَائِنٌ، وَلَمْ یَنْأَ عَنْهَا؛ فَیُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ» فَنَفی علیه السلام بِهَاتَیْنِ الْکَلِمَتَیْنِ صِفَهَ الْأَعْرَاضِ وَالْأَجْسَامِ؛ لِأَنَّ مِنْ صِفَهِ الْأَجْسَامِ التَّبَاعُدَ وَالْمُبَایَنَهَ، وَمِنْ صِفَهِ الْأَعْرَاضِ الْکَوْنَ فِی الْأَجْسَامِ بِالْحُلُولِ عَلی غَیْرِ مُمَاسَّهٍ وَمُبَایَنَهِ الْأَجْسَامِ عَلی تَرَاخِی الْمَسَافَهِ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام : «لکِنْ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ، وَأَتْقَنَهَا صُنْعُهُ» أَیْ هُوَ فِی الْأَشْیَاءِ بِالْإِحَاطَهِ وَالتَّدْبِیرِ، وَ عَلی غَیْرِ مُلَامَسَهٍ.

.

و کلینی رضی الله عنه خود فرموده که: این خطبه از خطبه های مشهوره آن حضرت علیه السلام است. حتی آن که سنیان آن را مبتذل و کم قدر ساخته اند از بس آن را در کتب خویش ذکر نموده اند. همین خطبه کفایت می کند از برای هر که علم توحید و خداشناسی را طلب کند، هر گاه در آن تدبر و تأمل نماید و آنچه را که در آن است بفهمد. پس اگر زبان های جن و انس که زبان پیغمبری در میان آنها نباشد، بر این جمع شوند که توحید خدا را بیان کنند، به طوری که آن حضرت آورده، و در کلام خویش بیان کرده، بر آن قدرت ندارند و نمی توانند. پدر و مادرم فدای او باد. و اگر، نه این بود که آن حضرت توحید را چنین ظاهر ساخته بود، مردم نمی دانستند که چگونه راه توحید را سلوک کنند و در آن در آیند. و آیا نظر نمی کنید به فرموده آن حضرت که می فرماید: «نه از چیزی موجود شده و نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده». پس به فرموده خویش علیه السلام که نه از چیزی موجود شده، معنی حدوث و تازگی را نفی فرموده. و نمی بینید که چگونه واقع ساخته صفت آفرینش و اختراع بدون ماده و صورت را بر آنچه خدا آن را احداث فرموده و از سر نو پدید آورده به جهت رد گفته آن که گفته که: همه چیزهای جزئیه غیر متناهیه، حادث شده اند، و بعضی از آنها از بعضی به هم رسیده اند. و می گویند که نوع آن، قدیم است و به جهت باطل کردن گفته ثنویّه که به دو خدا قائل اند و آنها از آنند که گمان کرده اند که خدا چیزی را احداث نمی فرماید، مگر از اصل و ماده، و تدبیر نمی کند مگر به اندازه صورت، و برابر کردن با آن. (و بعضی گفته اند که: ظاهر این است که مراد از ثنویه، حکمای فلاسفه است، نه ثنویه مشهور؛ زیرا که آنچه را که ذکر نموده، مذهب حکما است از آن که هر حادثی مسبوق است به ماده و مدت، و وجه نامیدن ایشان به ثنویّه، برای آن است که ایشان به مؤثریت عقول قائل اند، و آنها را صاحب اثر می دانند). پس آن حضرت علیه السلام به فرموده خویش که: «نه از چیزی آفرید آنچه را که موجود شده»، همه حجت ها و شبهه های جماعت ثنویّه را دفع نموده؛ زیرا که بیشتر آنچه ثنویّه در باب رد حدوث عالم، اعتماد بر آن دارند، آن است که می گویند: خالی از این نیست که آفریدگار، یا چیزها را از چیزی آفریده، یا از لا شئی (که به معنی هیچ است) آفریده. پس گفته ایشان که خدا چیزها را از چیزی آفریده، خطا است؛ چه آن، تسلسل را لازم دارد، و گفته ایشان که از لا شئی و هیچ آفریده، مناقضه است، که بعضی از این، سخن بعضی را باطل می کند، و منع می نماید، و قولی است محال و ممتنع؛ زیرا که لفظ چیزی را اثبات می کند و لفظ هیچ آن را

نفی می کند. پس امیر المؤمنین علیه السلام این سخن را به وضعی ادا فرموده که از همه لفظ ها بلیغ تر و صحیح تر است؛ زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود که: «نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده»، پس او را نفی نموده به جهت آن که چیزی را اثبات می کرد، و همان چیز را نفی می نمود؛ زیرا که هر چیزی آفریده شده و حادث گردیده، نه از اصل و ماده که آفریدگار آن را احداث فرموده باشد، چنانچه ثنویه گفته اند که خدا از ماده قدیم که پیش بوده، خلق فرموده. پس تدبیری متحقق نمی شود، مگر به اندازه مثال و برابری با آن. بعد از آن نظر کنید به فرموده آن حضرت که «او را صفتی نیست که به آن توان رسید، و اندازه ای ندارد که داستان ها از برایش در آن بیان توان نمود، سخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفات او گفته می شود، به آن نرسیده، کلال به هم رسانیده اند» که آن حضرت علیه السلام نفی فرموده سخنان ناصواب فرقه مشبّهه را که تشبیه می کنند خدا را به شمش طلا و نقره و بلور و غیر آن، از سخنان نادرست ایشان از درازی قامت و راستی و اعتدال، یا نشستن بر عرش، و گفته ایشان را که در هر زمان که دل ها نسبت به او بر کیفیتی بسته نشود، و به سوی اثبات هیئتی برنگردد، که نفس او را به کیفیت خاصه تصور کند، چیزی را نمی فهمد و صانعی را اثبات نمی کند. پس امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمود که: «آن جناب یکی است، بی آن که کیفیتی داشته باشد؛ زیرا که دل ها او را می شناسند، بدون تصویر و احاطه». بعد از آن فرموده: بنگرید بفرموده آن حضرت علیه السلام که «او کسی است که همت های دور که به هر چیز دوری رسیده، به او نمی رسند و فطانت های فرو رونده او را نمی یابند، و برتر است آن که او را هنگامی نیست که به شماره در آید و مدتی ندارد که به سر آید و نعت و صفتی نه، که به اندازه ای معین شود». بعد از آن، به فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله که «در چیزها حلول نکرده، تا توان گفت که آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده، تا توان گفت که از آنها جداست»، که به این دو سخن و دو فقره، صفت اعراض و اجسام را از آن جناب نفی فرموده؛ زیرا که از جمله صفات اجسام، دوری و جدایی از یکدیگر است، و از جمله صفات اعراض، بودن در اجسام است به واسطه حلول به طریقه ای که هیچ یک از آنها به هم نمی رسند، و با اجسام از یکدیگر جدا نمی باشند، با تراخی و دوری مسافت که در میانه فاصله باشد. بعد از آن فرموده است که: «لیکن علم آن جناب به چیزها احاطه فرموده و صنعتش آنها را استوار کرده»، یعنی: آن جناب در هر چیز است به طریقه احاطه و تدبیر، بدون آن که یکدیگر را لمس نموده باشند.

.

ص: 432

. .

ص: 433

. .

1228.تاريخ الطبرى (به نقل از محمّد بن مَسلَمَه ، در يادكردِ اجتماع) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِى حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ، وَتَعَالى ذِكْرُهُ، وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ سُبْحَانَهُ وَتَقَدَّسَ وَتَفَرَّدَ وَتَوَحَّدَ، وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ ، وَ «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْاخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» ، فَلَا أَوَّلَ لِأَوَّلِيَّتِهِ، رَفِيعاً فِى أَعْلى عُلُوِّهِ، شَامِخُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، عَظِيمُ السُّلْطَانِ، مُنِيفُ الْا لَاءِ، سَنِىُّ الْعَلْيَاءِ، الَّذِى يَعْجِزُ الْوَاصِفُونَ عَنْ كُنْهِ صِفَتِهِ، وَلَا يُطِيقُونَ حَمْلَ مَعْرِفَهِ إِلهِيَّتِهِ، وَلَا يَحُدُّونَ حُدُودَهُ؛ لِأَنَّهُ بِالْكَيْفِيَّهِ لَا يُتَنَاهى إِلَيْهِ». .

1229.تاریخ الطبری عن سفیان بن أبی العوجاء :علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«خدای تعالی نامش بزرگوار و کثیر البرکات و از عیوب و نقایص مبرّاست، و آوازه اش برتر از بیان مدح، و ثنایش بزرگ است و پاک و منزه و پاکیزه است، و متفرّد است در الوهیت و متوحّد است به ربوبیت. و همیشه بوده و خواهد بود «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ» (1) ؛ «و اوست اول (که پیش از او چیزی نبوده)، و آخر (که بعد از او چیزی نمی باشد)، و ظاهر و هویداست (به حسب آثار و آیات)، و باطن و نهان است» (به حسب ذات). پس اوّلیت او را اوّلی نیست، در حالی که در اعلا علوّ خود، بلندی و بزرگواری دارد، و ارکان آن جناب (که مراد از آن، علم و قدرت و امثال آن است)، در غایت علو و ارتفاع است (چون کوه های بلند که انظار عقول عالیه به آن نمی رسند، و بنیاد دیوار ربوبیتش در نهایت رفعت است، که دیده های اوهام آن را نمی بینند) و تسلط و قهرش عظیم (یا حجت و برهانش بزرگ)، و نعمت هایش افزون (و از حد حصر بیرون) است. و مکان بلند و مرتبه ارجمندش در نهایت بلندی است (که بر همه چیز مشرف است). آن که همه وصف کنندگان از وصف کُنه صفتش عاجز و درمانده اند و نمی توانند که بار معرفت خدایی او را بردارند، و حدودش را بیان نمی توانند کرد؛ زیرا که به سبب کیفیت و چگونگی به او نمی توان رسید» (که کُنهش ادراک شود). .

1- . حدید، 3.

1230.تاريخ الطبرى عن محمّد بن السائب الكلبى :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِىِّ جَمِيعاً، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِىِّ، قَالَ :ضَمَّنِى وَأَبَا الْحَسَنِ عليه السلام الطَّرِيقُ فِى مُنْصَرَفِى مِنْ مَكَّةَ إِلى خُرَاسَانَ، وَهُوَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنِ اتَّقَى اللّٰهَ يُتَّقى؛ وَمَنْ أَطَاعَ اللّٰهَ، يُطَاعُ» فَتَلَطَّفْتُ فِى الْوُصُولِ إِلَيْهِ، فَوَصَلْتُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَىَّ السَّلَامَ ، ثُمَّ قَالَ:

«يَا فَتْحُ، مَنْ أَرْضَى الْخَالِقَ، لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ؛ وَمَنْ أَسْخَطَ الْخَالِقَ، فَقَمَنٌ أَنْ يُسَلِّطَ اللّٰهُ عَلَيْهِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِ، وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَأَنّى يُوصَفُ الَّذِى تَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ، وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ، وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْاِحَاطَةِ بِهِ؟ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ، وَتَعَالى عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ، نَأى فِى قُرْبِهِ، وَقَرُبَ فِى نَأْيِهِ، فَهُوَ فِى نَأْيِهِ قَرِيبٌ، وَفِى قُرْبِهِ بَعِيدٌ، كَيَّفَ الْكَيْفَ، فَلَا يُقَالُ: كَيْفَ؟ وَأَيَّنَ الْأَيْنَ، فَلَا يُقَالُ: أَيْنَ؟ إِذْ هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفُوفِيَّهِ وَالْأَيْنُونِيَّهِ».1229.تاريخ الطبرى (به نقل از سفيان بن ابى عَوجاء) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَخْطُبُ عَلى مِنْبَرِ الْكُوفَهِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: ذِعْلِبٌ ذُو لِسَانٍ بَلِيغٍ فِى الْخُطَبِ ، شُجَاعُ الْقَلْبِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْأَبْصَارِ، وَلكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْاِيمَانِ ، وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، إِنَّ رَبِّى لَطِيفُ اللَّطَافَهِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ، عَظِيمُ الْعَظَمَهِ لَا يُوصَفُ بِالْعِظَمِ، كَبِيرُ الْكِبْرِيَاءِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ، جَلِيلُ الْجَلَالَهِ لَا يُوصَفُ بِالْغِلَظِ، قَبْلَ كُلِّ شَىْءٍ، لَا يُقَالُ: شَىْءٌ قَبْلَهُ، وَبَعْدَ كُلِّ شَىْءٍ، لَا يُقَالُ: لَهُ بَعْدٌ، شَاءَ الْأَشْيَاءَ لَا بِهِمَّهٍ، دَرَّاكٌ لَا بِخَدِيعَهٍ، فِى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، غَيْرُ مُتَمَازِجٍ بِهَا، وَلَا بَائِنٍ مِنْهَا، ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِيلِ الْمُبَاشَرَهِ، مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَهٍ، نَاءٍ لَا بِمَسَافَهٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاهٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ، مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ، مُقَدِّرٌ لَا بِحَرَكَهٍ، مُرِيدٌ لَا بِهَمَامَهٍ، سَمِيعٌ لَا بِآلَهٍ، بَصِيرٌ لَا بِأَدَاهٍ، لَا تَحْوِيهِ الْأَمَاكِنُ، وَلَا تَضَمَّنُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ، وَلَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ، وَالِابْتِدَاءَ أَزَلُهُ، بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ، ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَهِ، وَالْيُبْسَ بِالْبَلَلِ، وَالْخَشِنَ بِاللَّيِّنِ، وَالصَّرْدَ بِالْحَرُورِ، مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، وَمُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا، دَالَّهً بِتَفْرِيقِهَا عَلى مُفَرِّقِهَا، وَبِتَأْلِيفِهَا عَلى

مُؤلَفِهَا، وَذلِکَ قَوْلَهُ تَعَالى : «وَ مِن كُلِّ شَىْ ءٍخَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلّكُمْ تَذَكّرُونَ» فَفَرَّقَ بَيْنَ قَبْلٍ وَبَعْدٍ؛ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ لَهُ، شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُغْرِزِهَا، مُخْبِرَةً بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمُوَقِّتِهَا، حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ؛ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، كَانَ رَبّاً إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَإِلهاً إِذْ لَا مَأْلُوهَ، وَعَالِماً إِذْ لَا مَعْلُومَ، وَسَمِيعاً إِذْ لَا مَسْمُوعَ». .

1230.تاریخ الطبری (به نقل از محمّد بن سائب کلبی) علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار و محمد بن حسن، از عبداللّه بن حسن علوی هر دو روایت کرده اند از فتح بن یزید جُرجانی که گفت: در راه با حضرت امام رضا علیه السلام به هم رسیدیم، در آن هنگام که از مکه معظمه بر می گشتیم و به جانب خراسان می رفتیم و آن حضرت به سوی عراق تشریف می برد، پس شنیدیم از او که می فرمود:«هر که از خدا بترسد، همه چیز از او می ترسند. و هر کس خدا را اطاعت کند، همه مخلوقات او را اطاعت کنند». پس دقت نمودم و راه ادب و آداب پیمودم که به خدمت آن حضرت مشرف شوم، چون رسیدم و بر آن حضرت سلام کردم، جواب سلام مرا باز داد و فرمود:

«ای فتح، هر که خدا را راضی و خشنود گرداند، از ناخشنودی خلق پروا نمی کند، و هر که خدا را به خشم آورد، سزاوار آن است که خدا غضب مخلوق را بر او مسلط گرداند. و به درستی که خدا را وصف نمی توان نمود، مگر به آنچه خودْ خویش را به آن وصف فرموده، و کجا میسر می شود که به وصف در آید آن که حواس از دریافتش عاجز و درمانده اند و خیال ها نمی توانند که به او رسند و اندیشه ها که از دل سر می زنند، قدرت ندارند که حدّی از برایش قرار دهند، و چشم ها کندند که به جنابش احاطه نمایند؟ بزرگوارتر است از آنچه وصف کنندگان او را به آن وصف نمودند. و برتر است از آنچه نعت کنندگان در نعت او گفتند. با نزدیکی که دارد، دور شده، و با دوری که دارد نزدیک شده.

پس آن جناب با دوری خویش نزدیک است، و با نزدیکی خویش دور است. حقیقت کیفیت و چگونگی را به وجود آورده و کیفیت کرده، پس نمی توان گفت که چگونه است و أینیت و کجا بودن را ثبوت داده و أینیت نموده، پس نمی توان گفت که در کجا است؛ زیرا که کیفوفیت و أینونیت که از کیف و أین است از او بریده و منقطع گردیده».1231.تاریخ الإسلام عن ابن الزبیر وابن عبّاس :محمد بن ابی عبداللّه روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«در بین خطبه خواندن امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه، مردی به سوی او برخاست که او را ذِعْلب می گفتند (و ذعلب مردی بود زبان آور و صاحب بلاغت در خطبه ها و دلیر و قوی دل) عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا

پروردگار خود را دیده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذِعلب، من هرگز چنان نبوده ام که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده باشم .

عرض کرد: یا امیر المؤمنین، او را وصف کن که چگونه دیدی؟ فرمود: وای بر تو ای ذِعلب، چشم ها او را ندیده و نمی تواند دید به مشاهده دیدن با دیدْها، ولیکن دل ها او را به حقایق ایمان، که ارکان آن است، دیده. وای بر تو ای ذعلب، به درستی که پروردگار من، در غایت لطافت است، ولیکن او را به لطافت معروفه وصف نمی توان کرد. و در نهایت عظمت و بزرگی است، ولیکن او را به عظمت معهوده شرح نمی توان کرد. و کبریایی و بزرگواری و فرمان روایی او به منتهی رسیده، ولیکن به بزرگی و پیری متصف نمی شود. و جلالتش به اعلا مرتبه رسیده، ولیکن به غلظت و گندکی وصف نمی شود. پیش از هر چیزی بوده است، به وضعی که نمی توان گفت که چیزی پیش از اوست، و بعد از هر چیزی خواهد بود، به طوری که نمی توان گفت که او را بعدی می باشد. چیزها را (که موجودات اند) خواسته، نه به قصد تازه و آهنگی که دیگران دارند، و همه را درک می کند و می یابد، نه به تدبیر و کار کردن در آن، چنانچه غیر او چنین می کند. در همه چیز است، اما با آنها ممازجت و آمیزش ندارد، و از آنها جدایی نیز ندارد. و ظاهر و هویدا است، نه به تأویل مباشرت که با کسی روبه رو شود. و آشکار است، نه به آشکارایی رؤیت که کسی او را ببیند. و دور است، نه به مسافت مکانی و نزدیک است، نه به مدانات (که به واسطه قلّت مسافت به چیزی نزدیک شده باشد، بلکه قرب و بُعد آن جناب از مکوّنات، به اعتبار صفات و ذات است)، و لطیف است، نه به اعتبار تجسم (که جسمی داشته باشد، کوچک و لاغر و نازک، بلکه لطافتش به اعتبار آفریدن اینها است).

و موجود است، نه بعد از عدم (که در زمانی نبوده و به هم رسیده باشد، بلکه همیشه بوده)، و کارها می کند، نه به اضطرار و ناچاری (بلکه آنچه می کند از روی اختیار است، که اگر نخواهد، نمی کند) و تقدیر می کند، و هر چیزی را اندازه می دهد، نه به وساطت حرکت (چنانچه صانعان به حرکت ذهن و بدن محتاج اند)، شنوا است، نه به توسط آلت (که گوش داشته باشد)، و بیناست، نه به اعتبار ادات (که چشم داشته باشد) مکان ها او را فرا نمی توانند گرفت، و زمان ها او را در بر نمی توانند کشید، و صفات او را محدود نمی توانند ساخت، و پینکی ها او را فرا نمی گیرند.

هستی آن جناب بر زمان ها پیشی گرفته و در وجودش بر نیستی سبقت یافته، و همیشگی او، از ابتدا و اول، گوی سبقت ربوده. به واسطه قرار

داد مشاعر و حواس از برای خلائق، معلوم شد که او را مشعر و حاسّه ای نیست، و با ایجاد ماهیات جواهر، شناخته شد که او را جوهری نیست. و به واسطه آن که در میان چیزها ضدیت و مخالفت افکنده، مردم دانستند که ضدی ندارد، و به اعتبار مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده، فهمیدند که قرین و یاوری ندارد.

روشنی را با تاریکی دشمنی داده، و همچنین خشکی را باتری، و درشتی را با نرمی، و سردی را با گرمی، در حالتی که در میانه چیزی چند که با هم دشمنی دارند (چون عناصر اربعه) تألیف داده که به هم ضمّ شده اند، و در میانه چیزی چند که به هم نزدیکند ، تفریق و جدایی افکنده، (چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها به جهت ترکیب) ، و هر یک از اینها به سبب تفریق و جدایی که دارند، بر آن که اینها را از هم جدا ساخته، و به علت تألیف و انضمامی که دارند، بر آن که اینها را به هم ضمّ نموده، دلالت دارند، و این است معنی فرموده خدای تعالی: «وَ مِن کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ » (1) ، یعنی: و از هر چیزی از اصناف و موجودات آفریدیم دو فرد، که هر یکی جفت دیگری است» (از حیثیت شکل؛ مانند مرد و زن و نر و ماده هر چیز، یا به جهت تعارف، چون شب و روز و ماه و آفتاب و پاییز و بهار و زمستان و تابستان، و یا به جهت مخالفت ذاتی، چون روشنی و تاریکی و تر و خشک و زمین نرم و دشت و کوه. و بر این قیاس، آسمان و زمین و بیابان و دریا و جن و انسان و غیر آن، و یا به طریق مخالفت صفاتی، چون پرخاش و بردباری و تندرستی و بیماری و بی نیازی و درویشی و خنده و گریه و شادی و غم، و زندگی و مردگی. حاصل معنی، آن که آنچه را آفریدیم، جفت آفریدیم، تا باشد که شما پندپذیر شوید و بدانید که تعدد، از خواص ممکنات است و واجب بالذات، قابل تعدد و کثرت و انقسام نیست و به جهت آن، به خالق راه برید و او را پرستش کنید) .

و حضرت فرمود که: «پس در میانه پیش و بعد، جدایی انداخته، تا معلوم شود که او را پیش و بعدی نیست، و همه اینها به طبائع خویش و سرشت ها و مزاجی که دارند، گواهی می دهند که آن که این طبیعت ها را به ایشان عطا فرموده، خودْ طبیعت و مزاجی ندارد، و به واسطه وقتی که دارند، خبر می دهد که آن که وقت را از برای اینها پیدا کرده، خود وقتی ندارد، و پاره ای از اینها را بر پاره ای پوشانیده و مستور ساخته، تا معلوم شود که در میانه او و آفریدگانش، حجاب و پرده ای نیست (چه ندیدنش، به واسطه نقص امکان است که عین ایشان است) . و آن جناب، پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود که قابل تربیت باشد، و معبودیّت داشت، در زمانی که هیچ عبادت کننده ای نبود که عبادت کند، و

عالم بود در حینی که هیچ معلومی نبود که علم به آن تعلق گیرد، و شنوایی داشت در وقتی که هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد». .

1- . ذاریات، 49

ص: 438

. .

ص: 439

. .

ص: 440

. .

. .

1231.تاريخ الإسلام (به نقل از ابن زبير و ابن عبّاس) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شَبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، قَالَ :حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُتَيْبَةَ، قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَعِيسى شَلَقَانُ عَلى أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فَابْتَدَأَنَا، فَقَالَ: «عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَدَّعُونَ عَلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ قَطُّ، خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام النَّاسَ بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ، وَفَاطِرِهِمْ عَلى مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ، الدَّالِّ عَلى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلى أَزَلِهِ، وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلى أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ ، الْمُسْتَشْهِدِ بِآيَاتِهِ عَلى قُدْرَتِهِ، الْمُمْتَنِعَةِ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ، وَمِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ الْاِءحَاطَةُ بِهِ، لَا أَمَدَ لِكَوْنِهِ، وَلَا غَايَةَ لِبَقَائِهِ، لَا تَشْمُلُهُ الْمَشَاعِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ الْحُجُبُ، وَالْحِجَابُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ خَلْقُهُ إِيَّاهُمْ؛ لِاِمْتِنَاعِهِ مِمَّا يُمْكِنُ فِي ذَوَاتِهِمْ، وَلِاِءمْكَانِ مِمَّا يَمْتَنِعُ مِنْهُ، وَلِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ مِنَ الْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ مِنَ الْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ مِنَ الْمَرْبُوبِ، الْوَاحِدُ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخَالِقُ لَا بِمَعْنى حَرَكَةٍ، وَالْبَصِيرُ لَا بِأَدَاةٍ، وَالسَّمِيعُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَالشَّاهِدُ لَا بِمُمَاسَّةٍ، وَالْبَاطِنُ لَا بِاجْتِنَانٍ، وَالظَّاهِرُ الْبَائِنُ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ، أَزَلُهُ نُهْيَهُ لِمَجَاوِلِ الْأَفْكَارِ، وَدَوَامُهُ رَدْعٌ لِطَامِحَاتِ الْعُقُولِ، قَدْ حَسَرَ كُنْهُهُ نَوَافِذَ الْأَبْصَارِ، وَقَمَعَ وُجُودُهُ جَوَائِلَ الْأَوْهَامِ، فَمَنْ وَصَفَ اللّهَ ، فَقَدْ حَدَّهُ؛ وَمَنْ حَدَّهُ، فَقَدْ عَدَّهُ؛ وَمَنْ عَدَّهُ، فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: أَيْنَ؟ فَقَدْ غَيَّاهُ؛ وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلى مِنْهُ؛ وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ». .

1232.الفتوح (فی ذِکرِ استِنصارِ عُثمانَ عُمَّالَهُ لَمّا أبی) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از شَباب صیرفی - و نامش محمد بن ولید است - از علی بن سیف بن عمیره روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسماعیل بن قُتیبه و گفت که: من و عیسی شَلَقان بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، پس آن حضرت در ابتدا به ما فرمود که:«تعجب دارم از گروهی چند که بر امیر المؤمنین علیه السلام چیزی را ادّعا می کنند که آن حضرت هرگز به آن تکلم نفرموده. آن حضرت علیه السلام در مسجد کوفه از برای مردم خطبه خواند و فرمود که: سپاس و ستایش از برای خدا است که ستایش خود را به بندگان خویش الهام فرموده، و در دل ایشان انداخته تا بفهمند، و ایشان را بر فطرت معرفت ربوبیت و شناخت پروردگاری خویش آفریده، که اگر ایشان را گمراه نکنند، و بر آنچه مخلوق شده اند واگذارند، هر آینه او را بشناسند، و التزام معرفتش نمایند؛ خدایی که به آفریدن خلائق (یا با آفریدگان خویش)، بر وجود خود رهنمایی نموده، و به حدوث ایشان بر همیشگی و ازلیت خویش دلالت فرموده، و به واسطه شباهت ایشان به یکدیگر، بر آن که او را مانند و نظیری نیست، رهبری کرده، و به آیات و علاماتی که قرار داده، ایشان را بر قدرت و توانایی خود گواه گرفته، آن که ذات مقدسش از صفات زائده بر آن، امتناع دارد، و دیدنش از چشم ها ابا دارد، و احاطه به او، از خیال ها سر باز می زند؛ چه چشم ها او را نمی تواند دید، و خیال ها به او نمی توانند رسید.

هستی او را مدتی نیست که تمام شود، و بقای او را غایتی نه که به انجام رسد. مشاعر و حواس او را فرا نگیرد، و پرده های جسمانی او را نپوشانند، و پرده میان او و آفریدگانش که مانع دیدن است، آن است که ایشان را آفریده؛ زیرا که آن جناب از آنچه در ذات ایشان ممکن است، امتناع فرموده، و ایشان از آنچه ذات واجب از اتصاف به آن ابا دارد، سرباز نمی زنند؛ زیرا که ممکن است در ذات ایشان، صفاتی چند از رنگ و روشنی و چند و چون که در واجب نیست، و نیز به جهت آن که صانع و مصنوع و حاد و محدود و رب و مربوب از یکدیگر جدا شوند، آن که یکی است بی تأویل عدد و شماره (به این که بگویی که خدا واحد است، یعنی یکمین است؛ چه این، دلالت بر این دارد که دومی هست که او یکمین آن است، یا بگویی که: یکی از جنسی است؛ چنانچه می گویند که زید، یکی از افراد انسان است، بلکه معنی وحدت آن جناب، این است که: یگانه است در کمالات که عدیل و نظیر ندارد، چنانچه می گویند که فلانی، یگانه دوران

است، یا واحد المعنی است که انقسام پذیر نیست؛ نه در ذهن و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم).

و آفریننده است، نه به معنی حرکت (چنانچه خلائق در صنعت اشیا می کنند). و بیناست، ولیکن نه به واسطه ادات (که چشم باشد) و شنوا است اما نه به تفریق آلت (که گوش باشد. و مراد از تفریق آن، تفریق هوای متکیف است در سوراخ گوش و دخول آن در مسامات خُلل و فُرجی که دارد. یا مراد، تقسیم قوه سامعه است بر مسموعات که یک مرتبه آن را متوجه شنیدن این و یک بار مهیای شنیدن آن گرداند).

و در همه جا حاضر است، نه به طوری که با خلائق یکدیگر را مس کنند، که عضوی را به عضوی رسانند. و از هر چیزی پنهان است، نه به طریق پنهان شدن و دفن کردن چیزها، و ظاهر و هویداست، که از هر چیزی جدا است، اما نه به وضع دوری مسافتی که در میان، فاصله ای باشد. ازل و همیشگی اش، افکار جولان کار را که در هر جا می گردند و سیر می کنند، نهی نموده و دوام و همیشه بودنش، عقولی را که به اعلا مدارج کمال می نگرند، منع فرموده.

کُنه حقیقتش بینایی هایی را که در هر چیزی فرو می روند و در آن روان و جاری می شوند، خسته کرده، و وجودش خیالاتی را که جولان می زنند، از ریشه برآورده. پس هر که خدا را وصف کند به کنه، حقیقت او را به اندازه در آورده، و حدی از برایش قرار داده، و هر که او را به اندازه در آورده، او را به شماره در آورده (چه حد و اندازه، کثرت را لازم دارد؛ زیرا که آن مرکب است از جنس و فصل)، و هر که او را به شماره در آورد و جزء از برایش قرار دهد، ازلیت او را باطل گردانیده (چه جزء داشتن با آن منافات دارد). و هر که بگوید که: خدا، در کجا است؟ از برایش غایتی قرار داده (چه هر چه در مکانی باشد، آن را اطراف و غایات و نهایات لازم است) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ بعضی از مکان ها را از او خالی ساخته، و او را اختصاص به مکانی داده. و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و محیط را محاط ساخته». .

ص: 444

. .

ص: 445

. .

1233.تاريخ اليعقوبى :وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ فَتْحِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ مَوْلى بَنِى هَاشِمٍ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلَى أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ شَىْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ، فَكَتَبَ إِلَىَّ بِخَطِّهِ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ». وَ ذَكَرَ مِثْلَ مَا رَوَاهُ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ إِلى قَوْلِهِ: «وَقَمَعَ وُجُودُهُ جَوَائِلَ الْأَوْهَامِ». ثُمَّ زَادَ فِيهِ :

«أَوَّلُ الدِّيَانَهِ بِهِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْىُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ بِشَهَادَهِ كُلِّ صِفَهٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَهِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَهِ، وَشَهَادَتِهِمَا جَمِيعاً بِالتَّثْنِيَهِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهُ الْأَزَلُ، فَمَنْ وَصَفَ اللّه َ، فَقَدْ حَدَّهُ؛ وَمَنْ حَدَّهُ، فَقَدْ عَدَّهُ؛ وَمَنْ عَدَّهُ، فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: كَيْفَ؟ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ جَهِلَهُ؛ وَمَنْ قَالَ : أَيْنَ؟ فَقَدْ أَخْلى مِنْهُ؛ وَمَنْ قَالَ: مَا هُوَ؟ فَقَدْ نَعَتَهُ؛ وَمَنْ قَالَ إِلَامَ ؟ فَقَدْ غَايَاهُ، عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومَ، وَخَالِقٌ إِذْ لَا مَخْلُوقَ، وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَكَذلِكَ يُوصَفُ رَبُّنَا ، وَ فَوْقَ مَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ». .

1232.الفتوح (در یادکردِ یاری خواستن عثمان از کارگزارانش ، هن) و محمد بن حسین، از صالح بن حمزه، از فتح بن عبداللّه مولای بنی هاشم همین را روایت کرده و گفته است که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت را از چیزی از توحید خدا سؤال کردم. پس به خط مبارک خود به من نوشت که:«حمد از برای خدا است، که حمد خود را به بندگان خویش الهام فرموده». و محمد، یا فتح، مثل آنچه را که سهل بن زیاد روایت کرده است، ذکر نموده، تا فرموده آن حضرت که «وجودش، خیالات جولان زننده را از ریشه برآورده». بعد از آن، در آن زیاد نموده که: «اول دین داری و انقیاد و فرمان برداری خدا، معرفت و شناخت اوست، و کمال معرفتش، توحید و اقرار به یگانگی اوست، و کمال توحیدش، نفی و دوری صفات زائده بر اصل ذات، از اوست، به سبب آن که هر صفتی گواهی می دهد که غیر موصوفش است، و موصوف که آن را به صفتی وصف نمودی، شهادت می دهد که غیر صفت است، و هر دو شهادت می دهند به دوئیت و دو تا بودن که ازلیت به علت آن محال و ممتنع است (چه، هرگاه کثرت و تعدد در او باشد، اجزا بر او پیشی دارند و این، مستلزم حدوث است).

پس هر که خدا را (به ما به الاشتراک و ما به الامتیاز) وصف کند، حدی از برایش قرار داده، و هر که حدی از برای او قرار دهد، او را به عدد و شماره در آورده، و هر که او را به شماره در آورد، ازلیت او را باطل گردانیده، و هر که بگوید که: چگونه است و چه کیفیت دارد؟ او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده، و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (که او را در بر گرفته، مانند ظرف و مظروف) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ او را محمول قرار داده (که چیزی حامل اوست و او را برداشته)، و هر که بگوید: در کجا است؟ بعضی از مکان ها را از او خالی فرض نموده، و هر که بگوید که: آن جناب چیست و حقیقتش چون است؟ او را به حد و اندازه وصف کرده، و هر که بگوید که: تا چه زمان می باشد؟ غایت و نهایتی از برایش توهم کرده.

عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود، و خالق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود، و پروردگار بود در زمانی که هیچ پرورده ای نبود که توانایی

آن را داشت. و پروردگار ما را چنین وصف می باید کرد و آن جناب بالاتر از آن است که وصف کنندگان او را به آن وصف می نمایند». .

1233.تاريخ اليعقوبى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَغَيْرِهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ السَّبِيعِىِّ، عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ، قَالَ :خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْما خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَمَا ذَكَرَهُ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ؛ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ: أَ وَمَا حَفِظْتَهَا؟ قَالَ: قَدْ كَتَبْتُهَا، فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ:

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَا يَمُوتُ، وَلَا تَنْقَضِى عَجَائِبُهُ؛ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِى شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنِ، الَّذِى لَمْ يَلِدْ؛ فَيَكُونَ فِى الْعِزِّ مُشَارِكاً، وَلَمْ يُولَدْ؛ فَيَكُونَ مَوْرُوثاً هَالِكاً، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ؛ فَتُقَدِّرَهُ شَبَحاً مَاثِلاً، وَلَمْ تُدْرِكْهُ الْأَبْصَارُ؛ فَيَكُونَ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلاً، الَّذِى لَيْسَتْ فِى أَوَّلِيَّتِهِ نِهَايَهٌ ، وَلَا لِاخِرِيَّتِهِ حَدٌّ وَلَا غَايَهٌ، الَّذِى لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتٌ، وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ زَمَانٌ، وَلَا يَتَعَاوَرُهُ زِيَادَهٌ وَلَا نُقْصَانٌ، وَلَا يُوصَفُ بِأَيْنٍ وَلَا بِمَ وَلَا مَكَانٍ، الَّذِى بَطَنَ مِنْ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَظَهَرَ فِى الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِى خَلْقِهِ مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ، الَّذِى سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَلَا بِبَعْضٍ ، بَلْ وَصَفَتْهُ بِفِعَالِهِ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ؛ لِأَنَّ مَنْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فِطْرَتَهُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَهُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ، فَلَا مَدْفَعَ لِقُدْرَتِهِ، الَّذِى نَأى مِنَ الْخَلْقِ، فَلَا شَىْءَ كَمِثْلِهِ، الَّذِى خَلَقَ خَلْقَهُ لِعِبَادَتِهِ، وَأَقْدَرَهُمْ عَلى طَاعَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ، وَقَطَعَ عُذْرَهُمْ بِالْحُجَجِ، فَعَنْ بَيِّنَهٍ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ، وَبِمَنِّهِ نَجَا مَنْ نَجَا، وَلِلّهِ الْفَضْلُ مُبْدِئاً وَمُعِيداً.

ثُمَّ إِنَّ اللّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ افْتَتَحَ الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ ، وَخَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَمَحَلَّ الْاخِرَهِ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ، فَقَالَ: «وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَلَمِينَ» .

الْحَمْدُ لِلّهِ اللَابِسِ الْكِبْرِيَاءِ بِلَا تَجْسِيدٍ، وَالْمُرْتَدِى بِالْجَلَالِ بِلَا تَمْثِيلٍ، وَالْمُسْتَوِى عَلَى الْعَرْشِ بِغَيْرِ زَوَالٍ ، وَالْمُتَعَالِى عَلَى الْخَلْقِ بِلَا تَبَاعُدٍ مِنْهُمْ وَلَا مُلَامَسَهٍ مِنْهُ لَهُمْ، لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهى إِلى حَدِّهِ ، وَ لَا لَهُ مِثْلٌ؛ فَيُعْرَفَ بِمِثْلِهِ، ذَلَّ مَنْ تَجَبَّرَ غَيْرَهُ، وَصَغُرَ مَنْ تَكَبَّرَ دُونَهُ، وَتَوَاضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لِعَظَمَتِهِ، وَانْقَادَتْ لِسُلْطَانِهِ وَعِزَّتِهِ، وَكَلَّتْ عَنْ إِدْرَاكِهِ طُرُوفُ الْعُيُونِ، وَقَصُرَتْ دُونَ بُلُوغِ صِفَتِهِ أَوْهَامُ الْخَلَائِقِ، الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ شَىْءٍ وَلَا قَبْلَ لَهُ، وَالْاخِرِ بَعْدَ كُلِّ شَىْءٍ وَلَا بَعْدَ لَهُ ، الظَّاهِرِ عَلى كُلِّ شَىْءٍ بِالْقَهْرِ لَهُ، وَالْمُشَاهِدِ لِجَمِيعِ الْأَمَاكِنِ بِلَا انْتِقَالٍ إِلَيْهَا، لَا تَلْمِسُهُ لَامِسَهٌ، وَلَا تَحُسُّهُ حَاسَّهٌ «هُوَ الَّذِى فِى السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِى الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» أَتْقَنَ مَا أَرَادَ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ الْأَشْبَاحِ كُلِّهَا،

لَا بِمِثَالٍ سَبَقَ إِلَيْهِ، وَلَا لَغُوبٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِ مَا خَلَقَ لَدَيْهِ، ابْتَدَأَ مَا أَرَادَ ابْتِدَاءَهُ، وَأَنْشَأَ مَا أَرَادَ إِنْشَاءَهُ عَلى مَا أَرَادَ مِنَ الثَّقَلَيْنِ: الْجِنِّ وَالْإِنْسِ؛ لِيَعْرِفُوا بِذلِكَ رُبُوبِيَّتَهُ، وَتَمَكَّنَ فِيهِمْ طَاعَتُهُ، نَحْمَدُهُ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلى جَمِيعِ نَعْمَائِهِ كُلِّهَا، وَنَسْتَهْدِيهِ لِمَرَاشِدِ أُمُورِنَا، وَنَعُوذُ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، وَنَسْتَغْفِرُهُ لِلذُّنُوبِ الَّتِي سَبَقَتْ مِنَّا، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيّاً دَالاً عَلَيْهِ، وَهَادِياً إِلَيْهِ، فَهَدى بِهِ مِنَ الضَّلَالَهِ، وَاسْتَنْقَذَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَهِ؛ «مَنْ يُطِعِ اللّه َ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» وَنَالَ ثَوَاباً جَزِيلاً؛ وَمَنْ يَعْصِ اللّه َ وَرَسُولَهُ، فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً، وَاسْتَحَقَّ عَذَاباً أَلِيماً، فَأَنْجِعُوا بِمَا يَحِقُّ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمْعِ وَالطَّاعَهِ وَإِخْلَاصِ النَّصِيحَهِ وَحُسْنِ الْمُؤَازَرَهِ ، وَأَعِينُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ بِلُزُومِ الطَّرِيقَهِ الْمُسْتَقِيمَهِ، وَهَجْرِ الْأُمُورِ الْمَكْرُوهَهِ، وَتَعَاطَوُا الْحَقَّ بَيْنَكُمْ، وَتَعَاوَنُوا بِهِ دُونِى، وَخُذُوا عَلى يَدِ الظَّالِمِ السَّفِيهِ، وَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاعْرِفُوا لِذَوِى الْفَضْلِ فَضْلَهُمْ، عَصَمَنَا اللّهُ وَإِيَّاكُمْ بِالْهُدى، وَثَبَّتَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى التَّقْوى، وَأَسْتَغْفِرُ اللّه َ لِى وَلَكُمْ». .

1234.تاریخ المدینه عن جعفر بن سلیمان الضّبعی :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از احمد بن نَصْر، و غیر او از آن که او را ذکر کرده، از عمرو بن ثابت، از مردی که او را نام برده، از ابو اسحاق سبیعی، از حارث اعور که گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نماز عصر خطبه ای ادا فرمود و مردم از حُسن وصف کردن آن حضرت و آنچه را که ذکر فرمود از تعظیم خدای جلّ جلاله تعجب کردند. ابو اسحاق می گوید که: به حارث گفتم: آیا تو آن خطبه را حفظ نکردی؟ گفت: حفظ نکردم، ولیکن آن را نوشته ام.

پس آن را از روی کتاب و نوشته خویش بر ما خواند و ما نوشتیم که:«حمد از برای خدایی است که نمی میرد، و عجایب و غرائبش تمام نمی شود و به آخر نمی رسد؛ زیرا که آن جناب هر روز و هر زمان، در کاری است؛ از پدید آوردن تازه ای که پیش از آن نبوده. آن که نزاد کسی را تا آن که در عزت شریکی به هم رساند (چه فرزند عزیز عادتا عزیز است). و کسی او را نزاد تا آن که از او میراث برند بعد از مردن او (چه در عادت، آن که متولد می شود، عاقبت می میرد. تا آن که شعرا در اشعار خویش این مضمون را بسته اند که: بزایید برای مردن. در دیوان منسوب به امیر المؤمنین صلوات اللّه و سلامه علیه شعری مذکور است که ترجمه آن این است که:

خدا را فرشته ای است که در هر روز آواز می دهد که: بزایید از برای مردن و بسازید از برای ویران شدن. و در نهج البلاغه عکس آنچه در اینجا است، مسطور است. به این روش که کسی خدای سبحانه را نزاد تا آن که در عزت شریکی داشته باشد، و کسی را نزاد تا آن که از او، ارث برده شود و هلاک گردد و این انسب است). و خیال ها بر او واقع نمی توانند شد، تا آن که او را شبحی ایستاده فرض کنند. (1) و دیده ها خدا را درنیابد، تا آن که بعد از انتقال آنها از وی، متغیر گردد و منقلب شود از حالتی که در نزد دیدن داشت (و آن محاذات و مقابله است). آن که در اولیتش نهایتی نیست (چه عدم، وجود ازلی را پیشی نگرفته) و آخریتش را اندازه و غایتی نیست (چه نیستی به هستی ازلی راهی ندارد). و آن که وقتی بر او سبقت نگرفته، و زمانی بر او تقدم نجسته است. و زیاده و نقصان او را بر سبیل تناوب و تبادل فرا نگرفته اند (که گاهی این بر او وارد شود و گاهی آن). و او را وصف نمی توان کرد که در کجا است؟ و نه

به آن که چه چیز است؟ و نه به مکانی که جای معینی از برایش قرار دهند.

آن که باطن امور پوشیده را ادراک نموده، و علمش در آن نفوذ فرموده، تا به امور ظاهره چه رسد (و بعضی گفته اند که: احتمال دارد که مراد از آنها، مجردات باشد. به این معنی که آن جناب از مجردات پوشیده و پنهان است تا به مادیات چه رسد). و در عقول، کمال ظهور دارد، به واسطه آنچه در خلقتش دیده می شود از علامات تدبیر. آن که پیغمبران را از او سؤال کردند، پس او را به حد و بعض وصف نکردند، بلکه او را به کردار نیکی که دارد، وصف فرمودند و به آیات و علامات آن جناب بر او دلالت نمودند. عقل های صاحبان اندیشه نمی توانند که او را انکار نمایند؛ زیرا که هر که در آسمان ها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در میانه اینهاست، همه آفرینش اوست، و اوست صانع اینها که همه اینها را آفریده. پس چیزی نیست که دفع نماید قدرت او را. آن که از خلق، به وساطت عدم مشابهت دور شده، پس هیچ چیز مانند او نیست، و آن که خلق را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و ایشان را بر طاعت خود توانایی داده، به سبب آنچه در ایشان قرار داده از شرایط تکلیف، مانند عقل و علم و غیر آن و به جهت ها عذر و بهانه ایشان را قطع فرموده، پس از روی حجتی ظاهر هلاک شد، هر که هلاک شد، و به عطای او نجات یافت، آن که نجات یافت. و از برای خدا است فضل و احسان در حال ایجاد و اعاده ایشان (بعد از فنا در دنیا و آخرت و بعد از اینها).

به درستی که خدا و او راست سپاس و ستایش، کتاب خویش را به حمد خود گشوده (یا به آن مطلقا آغاز نموده)، و امر دنیا و آبله آخرت را (که مراد از آن شدت و مصیبت است) به حمد ذات مقدس خود ختم فرموده و فرموده: «وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِینَ » (2) ، یعنی: و حکم کرده شود که خدای تعالی حکم کند میان بندگان خود. به راستی که هر کس را به مقام و منزلی که در خور حال او باشد، از بهشت و دوزخ، فرود آورد و گفته شود (یعنی: مؤمنان می گویند که): سپاس از برای خدا است که پروردگار عالمیان است» (بر حکم کردن او میان ما به حق و فرود آوردن هر یک از ما به منزلی که فراخور حال و درخور اعمال اوست بنا بر بعضی از تفاسیر).

بعد از آن حضرت فرمود که: «حمد از برای خدا است که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده، بی آن که صاحب تن باشد، و جلال و بزرگی را ردای خویش ساخته، بدون آن که مانند چیزی از جسمانیات باشد، و بر

عرش مملکت خویش مستولی است، بدون زوالی که به او رو آورد و بر خلائق برتری دارد، اما بی آن که ایشان از آن جناب دور باشند، یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد. و آن جناب را حدی نیست که به آن حدّ و اندازه منتهی شود و به پایان رسد، و او را مانند و نظیری نه، تا به مانند خویش شناخته شود.

هر که غیر از خدا جبروت را به خود بست، خوار و بی مقدار گردید، و هر که غیر از آن جناب اظهار بزرگی نمود، کوچک شد. همه چیز به جهت عظمت آن جناب فروتنی نمودند، و از برای سلطنتش و عزتش، طریقه انقیاد پیمودند. چشم هایی که به کرانه می نگرند، از دریافتش کلال (3) به هم رسانیده، و خیالات خلائق به صفتش نرسیده، ایستاده اند. آن که اول و پیش از هر چیزی است و او را پیشی نیست، و آخر است بعد از هر چیزی، و او را بعدی نیست (که قبل و بعد عارض ذات مقدسش نمی شود). و بر همه چیز غالب است، به واسطه غلبه و قهری که بر وجود و فنای آنها دارد. و همه مکان ها را مشاهده می کند، و در آنها حضور دارد، بی آن که به سوی آنها منتقل شود. هیچ صاحب لمسی او را لمس نکند، و هیچ حاسه ای او را در نیابد «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَآءِ إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ » (4) ؛ «اوست آن که در آسمان خدا است و در زمین خدا است، و اوست راست کار و درست کردار در تدبیر امر خلائق، و دانا به مصالح ایشان» محکم ساخته آنچه را که خواسته نسبت به خلق خویش از همه اشخاص و صور که غیر یکدیگرند، ولیکن نه به واسطه مثالی که پیشی گرفته شده باشد به سوی آن (و بعضی گفته اند که مراد از مثال، صورت علمیه است، یعنی: خلق فرمود آنچه را که اراده نموده) ، نه به صورت علمیه زائده که به سوی مراد، پیشی گرفته باشد (چه علم آن جناب انفعالی نیست و ماندگی و ملالی بر او داخل نشد. و در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش، و مراد، مانند عرش و کرسی است، تا به غیر اینها چه رسد. و احتمال دارد که مراد، جمیع آفریدگان باشد و آخر کلام به جهت سجع زیاد شده باشد).

ابتدا فرمود به آنچه ابتدای به آن را اراده نمود، و موجود ساخت آنچه ایجاد آن را خواست . آنچه خواست بر وفق اراده کامله و حکمت بالغه از دو گروه سنگین عظیم القدر که جن و انس اند، تا آن که به سبب این آفرینش پروردگاری او را بشناسند، و فرمان برداری او در ایشان جای گیرد. ستایش می کنیم آن جناب را به همه ستایش ها که یکی از آن بیرون نباشد بر تمام نعمت های او (به وضعی که فردی از آن یاد نرود)، و از او طلب و خواهش می نماییم که ما را به راه های راست که به امور مطلوبه ما (که

مراد از آن، مصادف با احکام و اخلاق است)، می رساند، هدایت فرماید، و از بدی های اعمال خود به او پناه می بریم، و به جهت گناهانی که از ما پیش از این سر زده، آرزوی طلب آمرزش می نماییم، و توبه می کنیم.

و گواهی می دهیم که خدایی نیست، مگر خدای تعالی که تنهاست، و آن که محمد، بنده و رسول اوست، که او را به حق و راستی پیغمبری فرستاده تا بر او دلالت نماید، و همه را به سوی او هدایت فرماید. پس به وساطت آن حضرت ما را از ضلالت هدایت فرموده، از گمراهی به راه رسانید، و به سبب او ما را از جهالت و نادانی خلاصی داد و رهانید. و هر که خدا و رسول او را فرمان برداری کند، رستگاری یافته؛ رستگاری بزرگ و به ثواب عظیمی رسیده. و هر که خدا و رسول او را نافرمانی نماید، زیان کرده؛ زیانی هویدا و سزاوار عذابی دردناک، یا درد آورنده شده.

پس مبالغه نمایید در جا آوردن آنچه بر شما واجب و لازم است، از شنیدن و قبول کردن و فرمان بردن، و خیرخواهی را پاک و پاکیزه نمودن، به وضعی که شائبه غشّ و خیانت در آن نباشد، و بار سنگین از دوش یکدیگر برداشتن و به دوش خود گرفتن، به طور خوشی که هیچ دلتنگی و منت در آن نباشد، و در اینها بر نفس خویش غالب شوید و آن را بکشید، و خویش را بر نفس های خود یاری دهید، به ملازمت راه راست (که از آن دست بر ندارید)، و به دوری کردن از امور ناخوش (که پیرامون آن نگردید)، و حق را در میان خویش جاری سازید، و در آن یکدیگر را یاری کنید، پیش از آن که به من رسد (یا آن که در باب حق، یاری شما به من نرسد که من به آن احتیاج ندارم)، و دست های ظالم بی عقل را بگیرید و آن را از سر مظلوم کوتاه کنید. و امر به معروف و نهی از منکر را به عمل آورید، و فضل صاحبان را بشناسید. خدا ما و شما را به سبب هدایت، از بدی ها نگاه دارد، و ما و شما را پرهیزگاری ثابت بدارد، و از برای خود و شما طلب آمرزش می کنم از خدا». .

1- . و شبح، کالبد و تن را گویند. و نیز سیاهی که از دور زند. (مترجم)
2- . زمر، 75.
3- . ناتوانی و رنجوری.
4- . زخرف، 84 .

ص: 450

. .

ص: 451

..

ص: 452

. .

ص: 453

. .

. .

ص: 455

. .

23 بَابُ النَّوَادِرِ1236.الإمامه والسياسه (فى كِتابِ أبى أيّوبَ إلى مُعاوِيَهَ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ النَّصْرِيِّ، قَالَ :سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى : «كُلُّ شَىْ ءٍ هَالِكٌ إِلَا وَجْهَهُ» فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ فِيهِ؟» قُلْتُ: يَقُولُونَ: يَهْلِكُ كُلُّ شَىْءٍ إِلَا وَجْهَ اللّهِ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللّهِ ! لَقَدْ قَالُوا قَوْلاً عَظِيماً، إِنَّمَا عَنى بِذلِكَ وَجْهَ اللّهِ الَّذِى يُؤْتى مِنْهُ».1237.سير أعلام النبلاء عن جويريه بن أسماء :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «كُلُّ شَىْ ءٍ هَالِكٌ إِلَا وَجْهَهُ» قَالَ:«مَنْ أَتَى اللّهَ بِمَا أُمِرَ بِهِ مِنْ طَاعَهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِى لَا يَهْلِكُ، وَكَذلِكَ قَالَ: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ» ». .

23. باب نوادر1235.تاریخ المدینه (به نقل از غَسّان بن عبد الحمید) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از سیف بن عَمیره، از آن که او را ذکر کرده، از حارث بن مُغیره نصری روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از تفسیر قول خدای عزّوجلّ «کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلَا وَجْهَهُ» (1) (که مفسرین آن را ترجمه نموده اند به چند وجه: اولی آن که هر چیز فانی است و نیست شونده، مگر ذات او سبحانه. دوم آن که هر چیز به اعتبار امکان ذاتی فی حد ذاته هالک و معدوم است. سوم آن که هر عمل باطل است، مگر آن عمل که به جهت رضای خدا قربه الی اللّه باشد. چهارم آن که هر صاحب عملی باطل و ضائع است، مگر آن کس که غرضش در عمل وجه اللّه باشد. و گفته اند که تعبیر کردن از ذات، به وجه (که عبارت است از رو) در کلام عرب بسیار است. و نیز تفسیر شده است به این که هر چیزی نابود می شود، مگر اصل و حقیقت آن چیز که عبارت از هویت آن است. بنابر آن که ضمیر در وجهه به شی ء که به معنی چیزی است برگردد، و نه آن که به سوی خدا راجع باشد، چنانچه اکثر علما چنین فهمیده اند، و ظاهر آیه نیز آن است).

راوی می گوید که: حضرت فرمود که:«سنیان در آن، چه می گویند؟» عرض کردم که می گویند: هر چیزی هلاک می شود، مگر روی خدا. حضرت فرمود: «سبحان اللّه ! پاک و منزه است خدا از امثال این نقایص. هر آینه گفته بزرگی را گفته اند جز این نیست که مقصود از این وجه، وجه خدا است که مردم از آن رو به خدا می روند». (2) (و مراد حضرت از وجه مذکور، حضرات معصومین اند که ابواب ایمانند، و مردم را به خدا می رسانند. و از جمله لطایف آن که، عدد وجه به حساب جمل، چهارده است چون عدد معصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین).1236.الإمامه و السیاسه (در نامه ابو ایّوب به معاویه) چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزّوجلّ «کُلُّ شَیْ ءٍ هَالِکٌ إِلَا وَجْهَهُ» که آن حضرت فرمود:«هر که بیاید خدا را به آنچه به آن امر فرموده از فرمان برداری محمد صلی الله علیه و آله ، آن وجهی است که هلاک نمی شود. و همچنین فرمود که: «مَّن یُطعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»

(3) ، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را که محمد است صلی الله علیه و آله پس به حقیقت که خدا را فرمان برده» .

(و ابن بابویه رحمه اللهدر کتاب توحید همین حدیث را ذکر کرده و بعد از ذکر محمد، ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام را نیز ذکر کرده و آخر حدیث در آن به این طریق است که پس حضرت خواند: « مَّن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» . و این ظاهرتر است).

.

1- . قصص، 88 .
2- . و وجه در لغت، به معنی رو است، و طور و طریقه و برابر و اول روز و آنچه مدد معاش از سلاطین و ملوک متعین می شود. (مترجم)
3- . نساء، 80 .

1237.سير أعلام النبلاء (به نقل از جويريه بن اسماء) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى سَلَامٍ النَّخَّاسِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«نَحْنُ الْمَثَانِى الَّتِى أَعْطَاهَا اللّهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله ، وَ نَحْنُ وَجْهُ اللّهِ نَتَقَلَّبُ فِى الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، وَنَحْنُ عَيْنُ اللّهِ فِى خَلْقِهِ، وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلى عِبَادِهِ، عَرَفْنَا مَنْ عَرَفَنَا، وَجَهِلْنَا مَنْ جَهِلَنَا وَإِمَامَةَ الْمُتَّقِينَ». .

1238.تاریخ الخلفاء عن أبی الطُّفیل عامِر بن واثِله الصمحمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از ابو سلّام نَحّاس، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«ماییم دوتا دوتاهایی که خدا به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله عطا فرموده».

(و مراد آن حضرت، تفسیر قول خدای تعالی است که: « وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَ الْقُرْءَانَ الْعَظِیمَ » (1) ، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که دادیم تو را هفت از دو تا دو تاها که مکرر شده اند، و قرآن بزرگ و بزرگوار را» . و اکثر مفسرین این هفت را به هفت آیه تفسیر کرده اند، و گفته اند که: مراد از آن، سوره حمد است؛ چه آن، هفت آیه است و لهذا آن سوره را سبع المثانی نیز می گویند. و در وجه دوئیت آن گفته اند که، از آن راه است که در نماز لا اقل دو بار خوانده می شود، و خروج نماز وتر بر فرضی که از شفع جدا باشد، ضرری ندارد، یا به جهت آن است که اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده، یا به جهت تکرار نزول آن است که یک بار در مکه نازل شده و یک بار در مدینه. و بنا بر آنچه آن حضرت فرموده می تواند که وجه هفت بودن ایشان، این باشد که نام های ایشان هفت است: علی و فاطمه و حسن و حسین و محمد و جعفر و موسی سلام اللّه علیهم و تتمه، مکرر است و وجه تکرار و دوئیت از اینجا معلوم می شود، یا دوئیت ایشان به اعتبار انضمام ایشان با قرآن باشد و احتمال دارد که مثانی از ثناء باشد؛ زیرا که ایشان ثنای خدا را به جا آوردند؛ چنانچه حق ثنای اوست به حسب طاقت بشری. تتمه حدیث آن که: حضرت فرمود :) «و ماییم روی خدا و راه او (چه، خلائق به وساطت ما به خدا می رسند، و متوجه معارف الهی می شوند). و با این حال در میان شما می گردیم. و ماییم چشم خدا در میان آفریدگانش (که به واسطه ما به سوی ایشان می نگرند، نه چنانچه کند چشمان به وساطت عینک به خطوط نظر می کنند). و ماییم دست خدا که بر بندگان خویش به رحمت گشوده. می شناسیم هر که ما را شناسد، و نمی شناسیم هر که ما را نمی شناسد (و احتمال دارد که معنی این باشد که: هر که پیش از این در عالم ذرّ، ما را شناخت امروز نیز ما را می شناسد و هر که در آنجا ما را نشناخت، در اینجا نیز ما را نمی شناسد. و می تواند که مراد این باشد که: این اوصاف از برای ما ثابت است؛ خواه مردم ما را به این اوصاف بشناسند و خواه نشناسند).

و پیشوایی پرهیزگاران از برای ما است» (که اهل تقوی به ما اقتدا می کنند در امور دین. و ظاهر این است که این فقره، تصحیف باشد که امامه الیقین به امامه المتقین بدل شده باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، همین حدیث را به سندی دیگر از آن حضرت روایت کرده از اول حدیث تا آن که ذکر فرموده که: «هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم. پس هر که ما را شناخت، یقین در پیش روی اوست و هر که ما را نشناسد، ما او را نشناسیم. پس هر که ما را نشناخت، آتش افروخته در پیش روی اوست». و مراد از یقین، مرگ است؛ چه آن، تحفه مؤمن است که از رنج دنیا خلاص می شود و به این شناخت منتفع می گردد و در بهشت جاودانی قرار می گیرد. و بعضی احتمال داده اند که مراد، این باشد که این معرفت که به دلیل حاصل شده به مشاهده و عین الیقین، از برای او حاصل خواهد شد. و به قرینه مقابله، اول ظاهرتر است.

و در توحید صدوق همین حدیث به سندی دیگر مذکور است، و در آخر آن چنین است که: «هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم و هر که ما را نشناسد، یقین در پیش روی اوست». و معنی احتمالی بنا بر آنچه در توحید است، مناسبت تمام دارد). .

1- . حجر، 87 .

1238.تاریخ الخلفاء (درباره ابو طُفَیل ، عامر بن واثله صحابی) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی جَمِیعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلِلَّهِ الْأَسْمَآءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا» قَالَ :«نَحْنُ وَاللّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی الَّتِی لَا یَقْبَلُ اللّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلاً إِلَا بِمَعْرِفَتِنَا». .

1027.تاریخ الیعقوبی :حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده اند از احمد بن اسحاق، از سَعدان بن مسلم، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «وَلِلَّهِ الأَسْمَآءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا» (1)

، یعنی:«خدا راست نام های نیکوتر، پس بخوانید او را به آنها»، که حضرت فرمود: «به خدا سوگند، ماییم نام های نیکوتر خدا که خدا از بندگان عملی را قبول نمی فرماید، مگر به معرفت ما» (چه هر نامی، نشانه صاحب نام است و ذوات قدسیه ایشان نشانه های هویداست برای وجود ذات و صفات آن جناب). .

1- . اعراف، 180.

1028.تاريخ الطبرى عن محمّد بن إبراهيم بن الحارث :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «إِنَّ اللّه َ خَلَقَنَا، فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا؛ وَصَوَّرَنَا، فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا؛ وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِى عِبَادِهِ، وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِى خَلْقِهِ، وَيَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلى عِبَادِهِ بِالرَّأفَهِ وَالرَّحْمَهِ، وَوَجْهَهُ الَّذِى يُؤْتى مِنْهُ، وَبَابَهُ الَّذِى يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَخُزَّانَهُ فِى سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ؛ بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ، وَأَيْنَعَتِ الثِّمَارُ، وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ؛ وَبِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ ، وَيَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ؛ وَبِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللّه ُ، وَلَوْ لا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللّه ُ».1239.أنساب الأشراف :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَهَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «فَلَمَّا ءَاسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ» فَقَالَ:«إِنَّ اللّه َ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأسَفُ كَأَسَفِنَا، وَلكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأسَفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ ، وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاهَ إِلَيْهِ، وَالْأَدِلَاءَ عَلَيْهِ، فَلِذلِكَ صَارُوا كَذلِكَ، وَلَيْسَ أَنَّ ذلِكَ يَصِلُ إِلَى اللّه ِ كَمَا يَصِلُ إِلى خَلْقِهِ، لكِنْ هذَا مَعْنى مَا قَالَ مِنْ ذلِكَ، وَقَدْ قَالَ : «مَنْ أَهَانَ لِى وَلِيّاً، فَقَدْ بَارَزَنِى بِالْمُحَارَبَهِ، وَدَعَانِى إِلَيْهَا» وَقَالَ: «مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» وَقَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللّه ِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» فَكُلُّ هذَا وَشِبْهُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ، وَهكَذَا الرِّضَا وَالْغَضَبُ وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذلِكَ، وَلَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى اللّه ِ الْأَسَفُ وَالضَّجَرُ وَهُوَ الَّذِى خَلَقَهُمَا وَأَنْشَأَهُمَا لَجَازَ لِقَائِلِ هذَا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْخَالِقَ يَبِيدُ يَوْماً مَا؛ لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الْغَضَبُ وَالضَّجَرُ، دَخَلَهُ التَّغَيُّرُ ، وَإِذَا دَخَلَهُ التَّغَيُّرُ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ الْإِبَادَهُ، ثُمَّ لَمْ يُعْرَفِ الْمُكَوِّنُ مِنَ الْمُكَوَّنِ ، وَلَا الْقَادِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ، وَلَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ، تَعَالَى اللّه ُ عَنْ هذَا الْقَوْلِ عُلُوّاً كَبِيراً؛ بَلْ هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَهٍ، فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَهٍ، اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَالْكَيْفُ فِيهِ، فَافْهَمْ إِنْ شَاءَ اللّه ُ تَعَالى». .

1240.الفتوح عن معاویه :محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از هَیثم بن عبداللّه ، از مروان بن صبّاح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«خدای تعالی ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت. پس صورت های ما را نیکو ساخت و ما را در میان بندگان خود چشم خویش گردانید، و زبان گویای خویش در میانه خلائق (چه، ایشان چون زبان اوامر و نواهی او را به مردمان می رسانند) و دست خود که بر بندگانش به رأفت و رحمت گشوده، و وجه خود که مردم از آن رو به او می روند، و به جنابش می رسند، و درهای معرفت خویش که بر او دلالت می کنند، و خزینه داران خویش درآسمان و زمین، و به واسطه ما درختان میوه آوردند و میوه ها رسیدند، و جوی ها روان شدند، و به ما باران از آسمان (یا از جانب آن)، فرود می آید، و گیاه از زمین می روید، و به عبادت ما خدا معبود شد. و اگر ما نمی بودیم، کسی خدا را عبادت نمی نمود» (چه، اساس بندگی را ایشان به مردم تعلیم دادند).1241.شرح نهج البلاغه (فی کِتابِ ابنِ عَبّاسٍ إلی مُعاوِیَهَ) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از عمویش حمزه بن بزیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزّوجلّ: «فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (1) ، یعنی:«پس آن هنگام که ما را سخت خشمناک و اندوهگین ساختند، از ایشان کینه کشیدیم»، که آن حضرت فرمود: «خدای عزّوجلّ اندوه نمی خورد و خشم نمی گیرد چون اندوه و خشم ما، ولیکن آن جناب دوستانی چند را از برای خود آفریده که اندوه می خورند و خشم می گیرند و خشنود می گردند، و ایشان آفریدگانی چنداند که خدا ایشان را پرورش داده و می دهد. پس خدا خشنودی ایشان را خشنودی خویش و خشم ایشان را خشم خویش گردانیده؛ زیرا که آن جناب ایشان را خوانندگان مردمان به سوی خویش و رهنمایان بر خویش قرار داده، و از برای همین، چنین بلند مرتبه شده اند که به مرتبه اتحاد و یگانگی رسیده اند.

و مقصود خدا این نیست که این اندوه و خشم، به خدا می رسد چنانچه به آفریدگانش می رسد، ولیکن همین که مذکور شد، معنی آن چیزی است که فرموده. و در حدیث قدسی فرموده که: هر که دوستی از دوستان مرا اهانت رساند و خوار گرداند، پس به حقیقت که با من مبارزه نموده است، (2) به جنگ با من، و مرا به سوی آن خوانده (حاصل آن که مُهین (مَهین)،

به میدان من آمده و مرا مبارز می طلبد) و فرموده است که: «مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (3) . و فرموده که: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَکَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (4) ، یعنی: «به درستی که آنان که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا در بالای دست های ایشان است» (و مراد، دست پیغمبر است که در حکم دست خدا است. چه، آن جناب منزه است از اعضا و جوارح که از صفات اجسام است).

پس این و هر چه مانند این باشد، بر وجهی است که برای تو ذکر کردم. و همچنین است خشنودی و خشم خدا و غیر اینها، از هر چه باشد که به این شباهت داشته باشد در این که اتصاف خدا به آن روا نباشد، و اگر چنین باشد که خشم و اندوه و دلتنگی به خدا رسد، با آن که آن جناب همان است که اینها را آفریده و ایجاد فرموده، هر آینه جایز است از برای آن که این سخن را می گوید که بگوید که: حضرت آفریدگار در روزگاری هلاک می گردد، و نیست و نابود می شود؛ زیرا که چون خشم و دلتنگی بر او داخل گردد، تغییر مزاجی در او راه یابد، و چون تغییر در او راه یابد، بر او ایمن نمی توان بود از هلاکت. بعد از اینها ناخوشی دیگر لازم می آید که هستی دهنده از آن که او را هستی داده، و قادر و توانا از آن که بر او توانایی می توان داشت، و آفریدگار از آفریده شده شناخته نشود، و کسی نتواند که او و ایشان را از یکدیگر تمیز دهد. خدا برتر است از این گفتار و اعتقاد؛ برتری بزرگ. بلکه اوست که چیزها را آفریده، بی آن که حاجتی به آنها داشته باشد. پس هرگاه آفرینش برای احتیاج نباشد، باید که اندازه و چون و چگونگی را در باب آن جناب ممتنع و محال شمرد. پس بفهم اگر خدای تعالی خواسته باشد». .

1- . زخرف، 55.
2- . و مبارزه از میان صف بیرون شدن است از برای جنگ. (مترجم)
3- . نساء، 88 .
4- . فتح، 10.

1242.الإمام علىّ عليه السلام (مِن كِتابٍ لَهُ فى جَوابِ مُعاوِيَهَ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَأَنْشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ : «نَحْنُ حُجَّهُ اللّه ِ ، وَنَحْنُ بَابُ اللّه ِ، وَنَحْنُ لِسَانُ اللّه ِ، وَ نَحْنُ وَجْهُ اللّه ِ، وَنَحْنُ عَيْنُ اللّه ِ فِى خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ وُلَاهُ أَمْرِ اللّه ِ فِى عِبَادِهِ». .

1239.أنساب الأشراف :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید که گفت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم پس آن حضرت شروع فرمود که - می فرمود از روی ابتدا که خود آغاز نمود بی آن که من او را سؤال کنم که -:«ماییم حجت خدا، و ماییم درِ علم و توحید خدا، و ماییم زبان خدا، و ماییم روی خدا، و ماییم چشم خدا در میانه آفریدگانش، و ماییم والیان امر خدا در میان بندگانش». .

1240.الفتوح (به نقل از معاویه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ حَسَّانَ الْجَمَّالِ، قَالَ :حَدَّثَنِى هَاشِمُ بْنُ أَبِى عَمَّارٍ الْجَنْبِىُّ، قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «أَنَا عَيْنُ اللّهِ، وَأَنَا يَدُ اللّهِ، وَأَنَا جَنْبُ اللّهِ، وَأَنَا بَابُ اللّهِ» .1241.شرح نهج البلاغه (در نامه ابن عبّاس به معاویه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهماالسلامفِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يَاحَسْرَتَى عَلَى مَافَرَّطتُ فِى جَنبِ اللّهِ» قَالَ:«جَنْبُ اللّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، وَكَذلِكَ مَا كَانَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ إِلى أَنْ يَنْتَهِىَ الْأَمْرُ إِلى آخِرِهِمْ».1242.امام على عليه السلام (از نامه اَش در پاسخ به معاویه) اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الصَّلْتِ، عَنِ الْحَكَمِ وَإِسْمَاعِيلَ ابْنَىْ حَبِيبٍ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِىِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علَيه السلَام يَقُولُ: «بِنَا عُبِدَ اللّهُ، وَبِنَا عُرِفَ اللّهُ، وَبِنَا وُحِّدَ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى، وَمُحَمَّدٌ حِجَابُ اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى».1030.تاريخ الطبرى (به نقل از قيس) بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ بِشْرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ قَادِمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» قَالَ: «إِنَّ اللّهَ تَعَالى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ، وَلكِنَّهُ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ، وَوَلَايَتَنَا وَلَايَتَهُ؛ حَيْثُ يَقُولُ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ» يَعْنِى الْأَئِمَّةَ مِنَّا». ثُمَّ قَالَ فِى مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ. .

1031.الإمامه و السیاسه (درباره نوشتن جانشینی عمر) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسّان جمّال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا هاشم بن ابی عمّار جَنبی و گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می فرمود:«منم چشم خدا، و منم دست خدا، و منم جنب و پهلوی خدا، و منم درِ علم و توحید خدا».1032.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزه بن بزیع، از علی بن سُوید، از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلامروایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «یَحَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» (1) ، یعنی:«به جهت کراهت و نخواستن آن که در نزد دیدن عذاب نفسی، بگوید که: ای افسوس و پشیمانی بر تقصیر و کوتاهی کردن من در باب جنب خدا» (یعنی: در جانب و حق او، یا در امر یا در طلب قرب جوار او، یا طریقه ای که موصل به رضای او باشد) ، که آن حضرت فرمود: «جنب خدا، امیر المؤمنین علیه السلام است و همچنین آنچه بعد از او بوده، از اوصیای پیغمبر در این مکان بلند و مرتبه ارجمندند تا آن که امر به آخر ایشان منتهی شود» (و چه مرتبه از این بلندتر که کسی، جنب اللّه باشد که تفریط در شأن او موجب حسرت باشد در روز قیامت. و جنب، در لغت، به معنی امیر نیز آمده؛ چه ایشان از جانب ملک الملوک امراءند بر مملوکین او).1033.الإمام علیّ علیه السلام (فی ذِکرِ السَّقیفَهِ ومابَعدَها) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جُمهور، از علی بن صَلت، از حَکم و اسماعیل پسران حبیب ، از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«خدا به وساطت ما پرستیده شد، و به سبب ما شناخته شد، و به جهت ما به یگانگی او تبارک و تعالی اقرار شد، و محمد، حجاب و پرده خدای تبارک و تعالی است که واسطه میان او و خلائق است».1033.امام علی علیه السلام (درباره سقیفه و ماجراهای پس از آن) بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عبداللّه ، از عبدالوهّاب بن بِشر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را از قول خدای عزّوجلّ سؤال کردم که: «وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ » (2) ، یعنی:«و بر ما ستم نکردند در ستمی که کردند، ولیکن عادت ایشان این بود که بر نفس های خویش ستم کنند». حضرت فرمود: «خدا از آن بزرگ تر و بزرگوارتر و استوارتر است که مظلوم شود؛ که کسی بر او ظلم و ستم تواند نمود، ولیکن آن جناب ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط

گردانیده. پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و ولایت و دوستی با ما را دوستی با خود قرار داده، از آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ» (3) ، یعنی: جز این نیست که صاحب اختیار و اولی به تصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما، خدا است و رسول او که محمد است و آن کسانی که ایمان آوردند»، حضرت فرمود: «یعنی ائمه از ما بعد از آن». در موضع دیگر فرمود: «وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » پس مثل آن را ذکر فرمود. .

1- . زمر، 56.
2- . بقره، 57.
3- . مائده، 55.

24 بَابُ الْبَدَاءِ1035.المستدرک علی الصحیحین عن عمر :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام، قَالَ :«مَا عُبِدَ اللّه ُ بِشَىْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ».1036.فضائل الصحابه عن سعید بن المُسَیّب :وَ فِى رِوَايَهِ إِبْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام :«مَا عُظِّمَ اللّه ُ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ».1034.تاریخ الإسلام (به نقل از عمر) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِىِّ وَغَيْرِهِمَا، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ فِى هذِهِ الْايَهِ: «يَمْحُواْ اللّه ُ مَا يَشَآءُ وَ يُثْبِتُ» قَالَ: فَقَالَ:«وَهَلْ يُمْحى إِلَا مَا كَانَ ثَابِتاً؟ وَهَلْ يُثْبَتُ إِلَا مَا لَمْ يَكُنْ؟».
.

24. باب در بیان جواز بداء بر خدا (1)1036.فضائل الصحابه (به نقل از سعید بن مُسَیَّب) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ابو اسحاق (یعنی ثَعلبه) از زراره، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا پرستیده نشد به چیزی مانند بداء و تصدیق به جواز و وقوع آن».1037.الکافی عن عمر :و در روایت ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام چنین است که آن حضرت فرمود:«تعظیم خدا نشد به چیزی که مانند بداء باشد».1038.المستدرک علی الصحیحین عن سعید بن المُسَیَّب:علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم و حَفص بن بَختری و غیر ایشان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در این آیه «یَمْحُواْ اللَّهُ مَا یَشَآءُ وَ یُثْبِتُ» (2) ، یعنی:«پاک می کند خدا نقش آنچه را خواسته باشد و صلاح بداند، از لوح محو و اثبات می نماید در آن، صورتِ آنچه را که خواسته و مصلحت بیند». فرمود که: «آیا محو می شود مگر آنچه ثابت باشد، و آیا اثبات می توان نمود، مگر آنچه نباشد».

.

1- . و بداء بر وزن سلام، به معنی ظاهر شدن چیزی است که پیش از آن، پوشیده و پنهان باشد و آن، بر خدا روا نیست، ولیکن چون در لوح محو و اثبات، تغییر و تبدیل در امور به هم می رسد، این تغییر را بداء می گویند و بر خدا روا است، چون این تغییر، در حقیقت بداء نیست، بلکه بداء نما است و آنچه در احادیث در باب جواز بداء بر خدا وارد شده، مراد از آن، قسم دوم است. و اما قسم اول در امتناع آن در باب خدا، اشکالی نیست؛ زیرا که مستلزم جهل است و جهل بر خدا محال است. (مترجم)
2- . رعد، 39.

1037.الكافى (به نقل از عمر) عَلِىٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا بَعَثَ اللّهُ نَبِيّاً حَتّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْاِءقْرَارَ لَهُ بِالْعُبُودِيَّهِ، وَخَلْعَ الْأَنْدَادِ، وَأَنَّ اللّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ ، وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ».1038.المستدرک على الصحيحين (به نقل از سعيد بن مُسَيَّب) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ» قَالَ : «هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَحْتُومٌ، وَأَجَلٌ مَوْقُوفٌ».1039.تاريخ اليعقوبى :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَوَ لَمْ يَرَ الْاِءنسَنُ أَنَّا خَلَقْنَهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئا» قَالَ: فَقَالَ: «لَا مُقَدَّراً وَلَا مُكَوَّناً».

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ : «هَلْ أَتَى عَلَى الْاِءنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئا مَّذْكُورًا» فَقَالَ: «كَانَ مُقَدَّراً غَيْرَ مَذْكُورٍ». .

1040.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ وقَد شاوَرَهُ عُمَرُ بنُ الخَطّ) علی، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا هیچ پیغمبری را به پیغمبری مبعوث نمی گردانید، مگر آن که در باب سه خصلت از او عهد و پیمان می گرفت: یکی آن که اقرار داشته باشد از برای او به بندگی و پرستش، و دیگر آن که (به یگانگی آن جناب قائل باشد و) شریک ها از برای او قرار ندهد (و از آنها دست بردارد، به وضعی که هرگز رو به ایشان نرود)، و آن که اعتراف کند که خدا هر چه را که خواهد پیش اندازد، می اندازد، و هر چه را که خدا به تأخیر افکند، می افکند».1039.تاریخ الیعقوبی :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زراره، از حمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «قَضَی أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسَمًّی عِندَهُ» (1) ، یعنی:«خدا حکم فرموده مدتی را و مدتی نام برده شده در نزد اوست». حضرت فرمود که: «اجل، بر دو قسم است: یکی اجل محتوم (که خدا آن را واجب ساخته و محکم گردانیده و حکم فرموده)، و دیگری، اجل موقوف است» (که توقف دارد بر هستی و نیستی چیزی).1243.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی مُعاوِیَهَ) احمد بن مِهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از علی بن اسباط، از خَلف بن حمّاد، از ابن مُسکان، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ:«أَوَ لَمْ یَرَ الْاِءنسَنُ أَنَّا خَلَقْنَهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْ?ا» (2) (و در قرآن به جای «أَوَلم یر الانسان» : «أو لا یذکر» واقع است و این اشتباه باید که از غیر راوی اصل، که مالک است، ناشی شده باشد؛ چه تقریر قولی معصوم در حکم قول معصوم است و حمل آن بر اشاره ای به سوی مضمون آیه به بعید است). و ترجمه آن بنا بر آنچه در قرآن است، این است که: «آیا نمی اندیشد و یاد نمی کند آدمی آن که ما آفریدیم او را پیش از این و حال آن که چیزی نبود».

راوی می گوید که: حضرت فرمود که: «نه مقدّر بود، و نه مکوّن» (یعنی خدا او را تقدیر و اندازه نفرموده بود و هستی و وجود نداده بود).

و مالک گفت که: از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی: «هَلْ أَتَی عَلَی الْاِءنسَنِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئا مَّذْکُورًا» (3) ، یعنی:

«آیا آمد (و مراد، این است که به تحقیق آمد) بر آدمی هنگامی از روزگار که نبود چیزی یاد شده؟» (که کسی او را یاد نمی نمود)، پس حضرت فرمود که: «مقدّر الوجود بود (که در لوح محفوظ تقدیر وجود او شده بود)، ولیکن مذکور نبود» (و کسی او را یاد نمی نمود). .

1- . انعام، 2.
2- . نص قرآن سوره مریم ، آیه 67 چنین است : « أَوَ لَا یَذْکُرُ الْاِءنسَنُ أَنَّا خَلَقْنَهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْ?ا » و در سوره یس ، آیه 77 چنین است : « أَوَ لَمْ یَرَ الْاِءنسَنُ أَنَّا خَلَقْنَهُ مِن نُّطْفَهٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ » .
3- . انسان، 1.

1244.عنه عليه السلام (فى كِتابِهِ إلى مُعاوِيَهَ) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ عِنْدَ اللّه ِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ؛ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ، فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ؛ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ وَلَا رُسُلَهُ؛ وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ، يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ، وَيُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ، وَيُثْبِتُ مَا يَشَاءُ».1245.تاريخ المدينه عن يحيى بن سعيد الأنصارى :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَوْقُوفَهٌ عِنْدَ اللّه ِ، يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ، وَيُؤَخِّرُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ».1243.امام على عليه السلام (در نامه اش به معاويه) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ؛ وَوُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّه ِ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَا هُوَ، مِنْ ذلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ؛ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ، فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ».1042.امام على عليه السلام (خطاب به عمر ، هنگامى كه او از مردم ، درباره همر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا بَدَا لِلّه ِ فِى شَىْءٍ إِلَا كَانَ فِى عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ لَهُ». .

1043.الإرشاد عن أبی بکر الهُذَلِیّ :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبداللّه ، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«علم، بر دو قسم است: یکی علمی است که در نزد خدا مخزون است، که هیچ کس را برآن مطلع نساخته و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه به فرشتگان و رسل خویش آموخته، البته در خارج موجود می شود و خدا خود و فرشته ها و رسول های خود را به دروغ نمی اندازد (و چنان نمی کند که در نزد غیر، دروغ گو در آیند). و علمی که در نزد خودش مخزون است، آنچه خواهد از آن مقدّم می دارد، و آنچه خواهد از آن به تأخیر می اندازد، و آنچه خواهد ثابت می گرداند».1043.الإرشاد (به نقل از ابو بکر هُذَلی) و به همین اسناد، از حمّاد، از رِبعی، از فُضیل روایت است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:«از جمله امور، اموری چند است که موقوف است در نزد خدا که مقدم می دارد از آنها و مؤخر می اندازد از آنها، آنچه را که خواسته باشد».1044.الفتوح :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عُمیر، از جعفر بن عثمان، از سَماعه، از ابو بصیر و وُهیب بن حَفص، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«خدا را دو علم است: یکی علم مکنون و مخزون (که از غیر خویش پوشیده)، و کسی آن را نمی داند، مگر آن جناب و بداء از این علم تحقق می یابد. و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش تعلیم داده، و ما آن را می دانیم».1044.الفتوح :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسن بن محبوب، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا را در چیزی بداء به هم نرسید، مگر آن که در علم آن جناب بود که بداء به هم می رسد و آن را تغییر می دهد، پیش از آن که بداء از برای او به هم رسد». .

1045.تاريخ اليعقوبى:عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْجُهَنِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ لَمْ يَبْدُ لَهُ مِنْ جَهْلٍ».1046.نهج البلاغه :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَىْءٌ لَمْ يَكُنْ فِى عِلْمِ اللّهِ بِالْأَمْسِ؟ قَالَ: «لَا ،مَنْ قَالَ هذَا، فَأَخْزَاهُ اللّهُ» . قُلْتُ: أَ رَأَيْتَ، مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ أَ لَيْسَ فِى عِلْمِ اللّهِ ؟ قَالَ: «بَلى، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ».1045.تاريخ اليعقوبى :عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِى الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ، مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ».1046.نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الْكُوفِيِّ أَخِى يَحْيى، عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتّى يُقِرَّ لِلّهِ بِخَمْسِ خِصَالٍ: بِالْبَدَاءِ، وَالْمَشِيئَهِ، وَالسُّجُودِ، وَالْعُبُودِيَّهِ، وَالطَّاعَهِ».1047.تاريخ الطبرى عن ابن عمر :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَهْمِ بْنِ أَبِى جَهْمَهَ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْبَرَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله بِمَا كَانَ مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا، وَبِمَا يَكُونُ إِلى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا، وَأَخْبَرَهُ بِالْمَحْتُومِ مِنْ ذلِكَ، وَاسْتَثْنى عَلَيْهِ فِيمَا سِوَاهُ». .

1047.تاریخ الطبری (به نقل از ابن عمر) از او، از حسن بن علی بن فضّال، از داود بن فَرقد، از عمرو بن عثمان جُهَنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود:«به درستی که از برای خدا، بداء نمی شود از جهل» (یعنی: در آنچه تغییر می دهد، جهالتی نداشته که بعد از آن دانسته باشد، بلکه تغییر از روی مصلحت است).1048.الطبقات الکبری عن المِسوَرِ بن مَخرَمَهِ :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: آیا می شود که امروز چیزی موجود شود که دیروز در علم خدا نبوده باشد؟ حضرت فرمود:«نه، هر که این سخن را بگوید، خدا او را خوار و رسوا گرداند».

عرض کردم که: مرا خبر ده که آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، همه در علم خدا باشد؟ فرمود: «بلی، چنین است و چنین بود پیش از آن که خلائق را بیافریند».1049.الکامل فی التاریخ عن عمر بن الخطّاب (قَبلَ الوَفاهِ) علی، از محمد، از یونس، از مالک جُهنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«اگر مردم می دانستند که در قول به بداء و اعتقاد داشتن به جواز آن، چه قدر ثواب است، از سخن گفتن در آن سستی نمی ورزیدند».1048.الطبقات الکبری (به نقل از مِسوَر بن مَخرَمه) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عمرو کوفی برادر یحیی از مُرازِم بن حکیم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«هرگز هیچ پیغمبری به منصب پیغمبری نمی رسید (یا آن که خدا او را به پیغمبری نمی فرستاد)، تا آن که از برای خدا پنج خصلت اقرار می کرد و آن: اقرار به بداء است و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت».1049.الکامل فی التاریخ (به نقل از عمر بن خطّاب ، پیش از وفاتش) و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد، از یونس، از جَهم بن ابی جَهمه، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ محمد صلی الله علیه و آله را خبر داد به آنچه بوده، از آن زمان که دنیا بر پا شده، و به آنچه خواهد بود تا آن که دنیا تمام شود. و خبر داد او را به محتوم از آنها که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، و در آنچه غیر آن بوده بر آن، استثنا فرمود» (یعنی:

فرمود که: اگر خواسته باشم چنین خواهد بود، و اگر نخواهم تغییر می دهم). .

1050.تاريخ اليعقوبى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ :سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: «مَا بَعَثَ اللّه ُ نَبِيّاً قَطُّ إِلَا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ، وَأَنْ يُقِرَّ لِلّهِ بِالْبَدَاءِ».1050.تاريخ اليعقوبى :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ :سُئِلَ الْعَالِمُ عليه السلام : كَيْفَ عِلْمُ اللّه ِ؟ قَالَ: «عَلِمَ وَشَاءَ، وَأَرَادَ وَقَدَّرَ، وَقَضى وَأَمْضى ؛ فَأَمْضى مَا قَضى، وَقَضى مَا قَدَّرَ، وَقَدَّرَ مَا أَرَادَ؛ فَبِعِلْمِهِ كَانَتِ الْمَشِيئَةُ، وَبِمَشِيئَتِهِ كَانَتِ الْاِرَادَةُ، وَبِإِرَادَتِهِ كَانَ التَّقْدِيرُ، وَبِتَقْدِيرِهِ كَانَ الْقَضَاءُ ، وَبِقَضَائِهِ كَانَ الْاِمْضَاءُ ، وَالْعِلْمُ مُتَقَدِّمٌ عَلَى الْمَشِيئَهِ، وَالْمَشِيئَهُ ثَانِيَهٌ، وَالْاِرَادَهُ ثَالِثَهٌ، وَالتَّقْدِيرُ وَاقِعٌ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْاِمْضَاءِ؛ فَلِلّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتى شَاءَ، وَفِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ، فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْاِمْضَاءِ، فَلَا بَدَاءَ، فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ، وَالْمَشِيئَهُ فِى الْمُنْشَاَ?قَبْلَ عَيْنِهِ، وَالْاِرَادَهُ فِى الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ، وَالتَّقْدِيرُ لِهذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَتَوْصِيلِهَا عِيَاناً وَوَقْتاً، وَالْقَضَاءُ بِالْاِمْضَاءِ هُوَ الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولاتِ ذَوَاتِ الْأَجْسَامِ الْمُدْرَكَاتِ بِالْحَوَاسِّ مِنْ ذَوِى لَوْنٍ وَرِيحٍ وَوَزْنٍ وَكَيْلٍ، وَمَا دَبَّ وَدَرَجَ مِنْ إِنْسٍ وَجِنٍّ وَطَيْرٍ وَسِبَاعٍ ، وَغَيْرِ ذلِكَ مِمَّا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ، فَلِلّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَيْنَ لَهُ، فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ، فَلَا بَدَاءَ، وَاللّه ُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ؛ فَبِالْعِلْمِ عَلِمَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا؛ وَبِالْمَشِيئَهِ عَرَّفَ صِفَاتِهَا وَحُدُودَهَا، وَأَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا؛ وَبِالْاِرَادَهِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِى أَلْوَانِهَا وَصِفَاتِهَا؛ وَبِالتَّقْدِيرِ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَعَرَّفَ أَوَّلَهَا وَآخِرَهَا؛ وَبِالْقَضَاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَاكِنَهَا، وَدَلَّهُمْ عَلَيْهَا؛ وَبِالْاِمْضَاءِ شَرَحَ عِلَلَهَا، وَأَبَانَ أَمْرَهَا، وَذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ». .

1051.صحیح البخاری عن عمرو بن میمون :علی بن ابراهیم، از پدرش، از رَیّان بن صَلت روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود:«خدا هرگز پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر با تحریم شراب (که آن را حرام داند) و با اقرار به بداء از برای خدا».1052.تاریخ الیعقوبی :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد روایت کرده است که از امام علی نقی علیه السلام سؤال شد که علم خدا چگونه است؟ حضرت فرمود که:«دانست و خواست و اراده نمود، و تقدیر کرد و اندازه فرمود (که طول و عرض و عمق و باقی مشخصات آن مقدّر را معیّن گردانید)، و حکم فرمود به وجود، و امضای حکم خویش نمود (که آن را نافذ و جاری ساخت)، پس امضا فرمود آنچه را حکم فرموده بود، و حکم کرد به آنچه تقدیر کرده بود، و تقدیر نمود آنچه را که اراده نموده بود، و همچنین اراده نمود آنچه را که خواسته بود. پس به سبب علم آن جناب، مشیت و خواست تحقق یافت، و به مشیت او، اراده به هم رسید و به اراده اش تقدیر موجود شد، و به تقدیر وی، قضا حادث گردید، و به قضایی که فرمود، امضا به عمل آمد، و علم بر مشیت پیشی دارد، و مشیت در مرتبه دوم و اراده در مرتبه سوم است، و تقدیر واقع می شود بر آن قضا که با امضا باشد.

پس از برای خدا تبارک و تعالی بداء جایز است و آنچه دانسته در هر زمان که خواسته باشد، و در آنچه اراده فرموده به جهت تقدیر فرمودن چیزها. پس چون قضایی که با امضاست واقع شود، بدائی بعد از آن نباشد. پس علم تعلق به معلوم می گیرد، پیش از بودن آن، و مشیت تعلق دارد به آنچه ایجاد آن را خواسته، پیش از وجود آن در خارج، و اراده متعلق است به مراد، پیش از قیام و بر پاشدنش در آن و تقدیر این معلومات پیش از آن است که بعضی از آنها از بعضی جدا شود، یا پاره ای از آنها به پاره ای پیوند شود و بچسبد در خارج و در وقتی از اوقات».

(مثال آنچه حضرت فرموده، چون بلندی آسمان، و پستی زمین، و قرار دادن بعضی چیزها در زمانی و بعضی از آن در زمان دیگر، و اتصال بعضی از اجسام به بعضی، و ایجاد چیزهای بسیار در یک زمان) و حضرت فرمود: «قضایی که با امضا باشد، محکم و در هم بافته است (که تغییر و تبدیل در آن نمی شود، از هر چه باشد) از مفعولات و معمولات محکمه که به عمل آمده، و صاحبان اجسام اند که به حواس درک می شوند از صاحبان رنگ و

بو و وزن و کیل و پیمانه و آنچه بجنبد بر روی زمین و آنچه آن را در نوردد؛ از آدمیان و جنیان و مرغان و درندگان و غیر آن، از آنچه به حواس، درک آن ممکن باشد که از برای خدای تبارک و تعالی در هر یک از آن بداء جائز است، مادام که در خارج موجود نباشد.

پس هرگاه آن مفهوم که ادراک می شود، در خارج واقع شود، بدائی نمی باشد و خدا می کند آنچه را که خواسته باشد؛ از بداء و امضا. پس خدا به علم، همه چیز را دانسته، پیش از بودن آنها و به مشیت، صفات و حدود و کیفیت ایجاد آنها را پیش از بروز دادن آنها شناخته که به آن وضعی که خواسته، قرار داد فرموده و به اراده آنها را در رنگ ها و صفاتی که دارند، تمیز داده، و به حسب این، بعضی را از بعضی ممتاز و جدا ساخته و به تقدیر، روزی های آنها را معیّن و مقدّر ساخته، و اول و آخر آنها را به حسب زمان شناخته، و به قضا، مکان های ایشان را برای مردمان ظاهر گردانیده، و ایشان را بر آن دلالت فرموده، و به امضا علت های آن را (از علت مادی و فاعلی و صوری) شرح و بیان نموده، و امر آنها را ظاهر و هویدا کرده و این ایجاد (به ترتیب امور شش گانه) تقدیر و اندازه ای است که خداوند غالب بر همه چیز و دانا به همه آنها مقرر فرموده». .

25 بَابٌ فِی أَنَّهُ لَا یَکُونُ شَیْءٌ فِی السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَابِسَبْعَهِ1052.تاریخ الیعقوبی :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِیعاً، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ، عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ وَعَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ جَمِیعاً، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، أَنَّهُ قَالَ :«لَا یَکُونُ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ إِلَا بِهذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِیئَهٍ، وَإِرَادَهٍ، وَقَدَرٍ، وَقَضَاءٍ ، وَإِذْنٍ ، وَکِتَابٍ، وَأَجَلٍ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَقْدِرُ عَلی نَقْضِ وَاحِدَهٍ، فَقَدْ کَفَرَ».

وَ رَوَاهُ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ، عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ وَابْنِ مُسْکَانَ مِثْلَهُ. .

25. باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی نمی باشد، مگر به هفت چیز

25. باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی نمی باشد، مگر به هفت چیز1053.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابن عبّاس) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، همه، از فَضاله بن ایّوب، از محمد بن عُماره، از حریز بن عبداللّه و عبداللّه بن مُسکان، هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«چیزی موجود نمی شود در زمین و نه در آسمان، خواه از افعال خدا باشد و خواه از افعال بندگان، مگر به این خصلت های هفت گانه که عبارت است از: مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن (یعنی منع و زجر نفرمودن) و نوشته (که ثبوت در لوح محفوظ است) و اجل (که مراد از آن وقت معین است). پس هر که گمان کند که قدرت دارد بر آن که یکی از اینها را به هم زند، یا کم کند، کافر است».

و علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حَفص، از محمد بن عُماره، از حریز بن عبداللّه و ابن مُسکان مثل این را روایت کرده است.

.

1244.امام على عليه السلام (در نامه اش به معاويه) وَرَوَاهُ أَيْضاً عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهماالسلام ، قَالَ :«لَا يَكُونُ شَىْءٌ فِى السَّمَاوَاتِ وَلَا فِى الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعٍ: بِقَضَاءٍ، وَقَدَرٍ، وَإِرَادَةٍ، وَمَشِيئَةٍ، وَكِتَابٍ، وَأَجَلٍ، وَإِذْنٍ، فَمَنْ زَعَمَ غَيْرَ هذَا، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللّه ِ، أَوْ رَدَّ عَلَى اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ».26 بَابُ الْمَشِيئَةِ وَ الْاِءرَادَةِ1056.الطبقات الكبرى عن عمرو بن ميمون :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِىِّ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِىِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهماالسلام يَقُولُ: «لَا يَكُونُ شَىْءٌ إِلَا مَا شَاءَ اللّه ُ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضى».

قُلْتُ: مَا مَعْنى «شَاءَ»؟ قَالَ: «ابْتِدَاءُ الْفِعْلِ».

قُلْتُ: مَا مَعْنى «قَدَّرَ»؟ قَالَ : «تَقْدِيرُ الشَّىْءِ مِنْ طُولِهِ وَعَرْضِهِ».

قُلْتُ: مَا مَعْنى «قَضى»؟ قَالَ : «إِذَا قَضى أَمْضَاهُ، فَذلِكَ الَّذِى لَا مَرَدَّ لَهُ».1054.المصنَّف (به نقل از عبد الرحمان قارى) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : شَاءَ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضى؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَأَحَبَّ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: وَكَيْفَ شَاءَ وَأَرَادَ ، وَقَدَّرَ وَقَضى وَلَمْ يُحِبَّ؟! قَالَ:

«هكَذَا خَرَجَ إِلَيْنَا».1055.الإمامه و السياسه (به نقل از عمر بن خطّاب ، درباره ماجراى شورا) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَمَرَ اللّه ُ وَلَمْ يَشَأْ، وَشَاءَ وَلَمْ يَأْمُرْ؛ أَمَرَ إِبْلِيسَ أَنْ يَسْجُدَ لِادَمَ، وَشَاءَ أَنْ لَا يَسْجُدَ، وَلَوْ شَاءَ لَسَجَدَ ، وَنَهى آدَمَ عَنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ، وَشَاءَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، وَلَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَأْكُلْ». .

26. باب در بیان مشیت و اراده خدا

1056.الطبقات الکبری (به نقل از عمرو بن میمون) و نیز روایت کرده از پدرش، از محمد بن خالد، از زکریّا بن عِمران، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام که فرمود:«چیزی موجود نمی شود در آسمان ها و نه در زمین، مگر به هفت چیز: به قضا و قدر و اراده و مشیت و کتاب و اجل و اذن (به آن معانی که مذکور شد). پس هر که غیر از این را گمان کند، بر خدا دروغ گفته»، یا فرموده که: «بر خدای عزّوجلّ رد کرده است».26. باب در بیان مشیت و اراده خدا (1)1057.صحیح البخاری (به نقل از عمرو بن میمون) علی بن محمد بن عبداللّه ، از احمد بن عبداللّه ، از پدرش، از محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده است که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلامشنیدم که می فرمود:«چیزی نمی باشد، مگر آنچه خدا خواست و اراده نمود و اندازه فرمود و حکم کرد». عرض کردم که: معنی خواست چیست؟ فرمود: «ابتدا فرمودن به فعل». عرض کردم که معنی اندازه و قدر چه چیز است؟ فرمود: «اندازه نمودن چیزی از درازی و پهنای آن». عرض کردم که معنی حکم کرد چیست؟ فرمود که: «چون حکم کند، امضا و اجرای آن می فرماید. پس این قضا و حکم، چیزی است که آن را رد نمی توان نمود» (چه قضا عبارت است از عزمی که فعل از آن جدا نمی باشد).1058.تاریخ الطبری :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که آنچه واقع می شود، خدا آن را خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده؟ فرمود:«بلی». عرض کردم که با همه اینها آن را دوست داشته؟ فرمود: «نه». عرض کردم: و چگونه خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده و دوست نداشته؟ فرمود که: «همچنین به سوی ما بیرون آورده و به ما رسیده است».1058.تاریخ الطبری :علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از واصل بن سلیمان، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«خدا، به چیزی امر فرموده و آن را نخواسته، و چیزی را خواسته و به آن امر نفرموده (یعنی: نهی فرموده) . شیطان را امر فرمود که به جهت آدم سجده به جا آورد، و خواست که سجده نکند، و اگر می خواست که سجده کند (یعنی به خواست حتمی و جبری) ، هر آینه شیطان سجده

می کرد. و آدم را نهی نمود از خوردن آن درخت معهود، و خواست که از آن بخورد (یعنی: به خواست تخییری)، و اگر می خواست به خواست حتمی آدم آن را نمی خورد».

.

1- . هر دو به معنی خواستن است، ولیکن در میانه این دو فرقی هست؛ چه ممکن است که مشیت باشد و اراده نباشد، چنانچه در باب روزه دار پرهیزگاری که گرسنه و تشنه باشد در روز ماه مبارک رمضان ظاهر است؛ زیرا که طعام و شراب می خواهد و اراده ندارد. (مترجم)

1059.الكامل فى التاريخ :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِیِّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِیِّ جَمِیعاً، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ یَزِیدَ الْجُرْجَانِیِّ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّٰهِ إِرَادَتَیْنِ وَمَشِیئَتَیْنِ: إِرَادَةَ حَتْمٍ، وَإِرَادَةَ عَزْمٍ، یَنْهی وَهُوَ یَشَاءُ، وَیَأْمُرُ وَهُوَ لَا یَشَاءُ؛ أَ وَمَا رَأَیْتَ أَنَّهُ نَهی آدَمَ وَزَوْجَتَهُ أَنْ یَأْکُلَا مِنَ الشَّجَرَهِ وَشَاءَ ذلِکَ؟ وَلَوْ لَمْ یَشَأْ أَنْ یَأْکُلَا، لَمَا غَلَبَتْ مَشِیئَتُهُمَا مَشِیئَةَ اللّٰهِ تَعَالی، وَأَمَرَ إِبْرَاهِیمَ أَنْ یَذْبَحَ إِسْحَاقَ وَلَمْ یَشَأْ أَنْ یَذْبَحَهُ، وَلَوْ شَاءَ، لَمَا غَلَبَتْ مَشِیئَهُ إِبْرَاهِیمَ مَشِیئَةَ اللّٰهِ تَعَالی».1059.الکامل فی التاریخ :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ: «شَاءَ وَأَرَادَ، وَلَمْ یُحِبَّ وَلَمْ یَرْضَ؛ شَاءَ أَنْ لَا یَکُونَ شَیْءٌ إِلَا بِعِلْمِهِ، وَأَرَادَ مِثْلَ ذلِکَ، وَلَمْ یُحِبَّ أَنْ یُقَالَ: ثَالِثُ ثَلَاثَهٍ، وَلَمْ یَرْضَ لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ». .

1060.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم روایت کرده است، از مختار بن محمد همْدَانی و محمد بن حسن، از عبداللّه بن حسن علوی، هر دو، از فتح بن یزید جُرجانی، از امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود:«خدا را دو اراده و دو مشیت است: یکی اراده حتمی (و حتم به معنی محتوم است، یعنی: محکم ساخته و واجب گردانیده و به آن حکم فرموده) ، و دیگری اراده عزمی (و مراد از آن، این است که اراده فرموده که مکلف افعال خویش را به اختیار خود به جا آورد، نه به جبر). و به این اراده، گاهی نهی از چیزی می فرماید و حال آن که می خواهد که به عمل آید، و به چیزی امر می کند و نمی خواهد که به عمل آید. آیا ندیدی و ندانستی که آن جناب آدم و زن او را نهی فرمود که از آن درخت معهود بخورند، و آن را می خواست، و اگر نمی خواست که بخورند، مشیت و خواست ایشان بر خواست خدای تعالی غالب نمی شد. و ابراهیم را امر فرمود که اسحاق را سر بُرد و نمی خواست که او را سر بُرد و اگر می خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای تعالی غالب نمی گردید».

(آنچه در این حدیث مذکور است از امر به سر بریدن اسحاق، خلاف مشهور است و شاید که وجه آن، تقیه باشد و احتمال غیر از این در آن می رود. و حق آن است که امر به سر بریدن اسماعیل بود).1060.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از دُرست بن ابی منصور، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«گاه است که خدا خواسته و اراده فرموده، ولیکن دوست نداشته و نپسندیده. و بیان این آن است که: خواسته که چیزی نباشد مگر به علم او (به این که آنچه نمی داند نباشد، و آنچه نمی داند آن است که نباشد، چون شریک و فرزند و زن از برای آن جناب) ، و مثل این را اراده فرموده و دوست نداشته که گفته شود که خدا یکی از سه خدا است (چنانچه طائفه نسطوریه از نصاری می گویند و عیسی و مریم مادرش را نیز خدا می دانند). و کفر را از برای بندگان خویش نپسندیده است». .

1061.الأمالی للطوسی عن محمّد بن عمرو بن حزم :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عن أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : «قَالَ اللَّهُ : ابْنَ آدَمَ ، بِمَشِيئَتِی كُنْتَ أَنْتَ الَّذِی تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِی أَدَّيْتَ فَرَائِضِی، وَبِنِعْمَتِی قَوِيتَ عَلى مَعْصِيَتِی، جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» وَذَاكَ أَنِّی أَوْلى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّی، وَذَاكَ أَنَّنِی لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ».27 بَابُ الِابْتِلَاءِ وَ الِاخْتِبَارِ1061.الأمالی ، طوسی به نقل از محمّد بن عمرو بن حزم :عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَا وَلِلَّهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَابْتِلَاءٌ».1062.مسند ابن حنبل (به نقل از ابو وائل) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّهُ لَيْسَ شَیْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهى عَنْهُ إِلَا وَفِيهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ابْتِلَاءٌ وَقَضَاءٌ» . .

27. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است)

1063.الأمالی للطوسی عن أبی ذرّ :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:«خدا (در حدیث قدسی) فرموده که: ای فرزند آدم، به خواست من، تو چنان شدی که می خواهی از برای خویش آنچه می خواهی (یعنی: خواست تو، از خواست من است) و به قوت و توانایی که به تو دادم، فریضه ها و واجبات مرا به جا آوردی و به نعمت من بر نافرمانی من توانایی به هم رسانیدی؛ چرا که من تو را شنوا و بینوا و توانا گردانیدم «مَّآ أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَآ أَصَابَکَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِکَ» (1) ، یعنی: «آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی پس از نفس تو است». و این که مذکور شد، از برای آن است که من سزاوارترم به حسنات و نیکی های تو از تو، و تو سزاوارتری به بدی ها و گناهان خویش از من، و آن، به این سبب است که من سؤال کرده نمی شوم، از آنچه می کنم (یعنی: بندگان نمی توانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی؟ چه، هر چه کنم عین حکمت و مصلحت است). و ایشان پرسیده شوند از آنچه می کنند».27. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است)1064.تاریخ دمشق عن المنهال بن عمرو وعباد بن عبد اللّهعلی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حمزه بن محمد طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«هیچ همّ و غمّ و تنگ گیری و تنگی و هیچ شادی و خرّمی و گشایشی نیست، مگر آن که خدا را در آن مشیت و قضا و آزمایشی است که با بندگان به طریق اهل امتحان رفتار می کند».1064.تاریخ دمشق (به نقل از منهال بن عمرو و عَبّاد بن عبد اللّه ا) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فَضاله بن ایّوب، از حمزه بن محمد بن طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«چیزی نیست از آنچه خدا به آن امر فرموده، یا از آن نهی نموده، که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد، مگر آن که خدای عزّوجلّ را در آن آزمایش و قضایی هست».

.

1- . نساء، 79.

28 بَابُ السَّعَادَهِ وَ الشَّقَاءِ1066.الإمام علىّ عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّه َ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ، فَمَنْ خَلَقَهُ اللّه ُ سَعِيداً، لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً ، وَإِنْ عَمِلَ شَرّاً ، أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَلَمْ يُبْغِضْهُ، وَإِنْ كَانَ شَقِيّاً، لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً، وَإِنْ عَمِلَ صَالِحاً، أَحَبَّ عَمَلَهُ وَأَبْغَضَهُ؛ لِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَحَبَّ اللّه ُ شَيْئاً، لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً، وَإِذَا أَبْغَضَ شَيْئاً، لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً» .1067.شرح نهج البلاغه :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ :كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام جَالِساً وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّه ِ، مِنْ أَيْنَ لَحِقَ الشَّقَاءُ أَهْلَ الْمَعْصِيَهِ حَتّى حَكَمَ اللّه ُ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلى عَمَلِهِمْ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «أَيُّهَا السَّائِلُ، حُكْمُ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِحَقِّهِ، فَلَمَّا حَكَمَ بِذلِكَ، وَهَبَ لِأَهْلِ مَحَبَّتِهِ الْقُوَّهَ عَلى مَعْرِفَتِهِ، وَوَضَعَ عَنْهُمْ ثِقَلَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَهِ مَا هُمْ أَهْلُهُ، وَوَهَبَ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَهِ الْقُوَّهَ عَلى مَعْصِيَتِهِمْ؛ لِسَبْقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ، وَمَنَعَهُمْ إِطَاقَهَ الْقَبُولِ مِنْهُ، فَوَاقَعُوا مَا سَبَقَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ، وَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْتُوا حَالاً تُنْجِيهِمْ مِنْ عَذَابِهِ؛ لِأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلى بِحَقِيقَهِ التَّصْدِيقِ وَهُوَ مَعْنى «شَاءَ مَا شَاءَ» وَهُوَ سِرُّهُ».1065.شرح نهج البلاغه (در يادكردِ حوادث بيعت يوم الدار (روز برگزارى شو) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُعَلَّى أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَهَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، أَنَّهُ قَالَ :«يُسْلَكُ بِالسَّعِيدِ فِي طَرِيقِ الْأَشْقِيَاءِ حَتّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ، بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ! ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ السَّعَادَهُ . وَقَدْ يُسْلَكُ بِالشَّقِيِّ طَرِيقَ السُّعَدَاءِ حَتّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ، بَلْ هُوَ مِنْهُمْ ! ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ الشَّقَاءُ؛ إِنَّ مَنْ كَتَبَهُ اللّه ُ سَعِيداً وَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَا فُوَاقُ نَاقَهٍ خَتَمَ لَهُ بِالسَّعَادَهِ». .

28. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک بختی و بد بختی است)1067.شرح نهج البلاغه :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«به درستی که خدا نیک بختی و بد بختی را آفرید، پیش از آن که خلق خود را بیافریند. پس هر که خدا او را نیک بخت آفرید، هرگز او را دشمن ندارد، و اگر بدی را به عمل آورد، عمل او را دشمن دارد و او را دشمن ندارد، و اگر آن آفریده بدبخت باشد، هرگز او را دوست ندارد، و اگر کردار شایسته از او سر زند، آن کردار را دوست دارد، و او را دشمن دارد، به جهت آنچه به سوی آن باز می گردد. پس هرگاه خدا چیزی را دوست دارد، هرگز آن را دشمن ندارد و هرگاه چیزی را دشمن دارد، هرگز آن را دوست ندارد».1245.تاریخ المدینه (به نقل از یحیی بن سعید انصاری) و علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از شعیب عَقرقوفی، از ابوبصیر که گفت: در پیش روی امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که کسی آن حضرت را سؤال نمود و عرض کرد که: یا ابن رسول اللّه ، فدای تو گردم، از کجا شقاوت و بدبختی اهل معصیت را دریافته، یا خدا آن را با ایشان ملحق ساخته، تا آن که حکم فرموده از برای ایشان در علم خویش، به آن که ایشان را بر کارشان عذاب فرماید؟ حضرت علیه السلام فرمود که:«ای سائل، حکم خدای عزّوجلّ چنان است که کسی از خلائق برای آن، به حقی که دارد قیام نمی تواند نمود. پس چون به این حکم فرمود (یعنی در تکلیف اول در روز میثاق)، توانایی بر معرفت خویش را به اهل محبت و دوستان خود بخشید، و سنگینی عمل را از ایشان برداشت، به حقیقت آنچه ایشان اهل و سزاوار آن بودند، و بخشید به اهل معصیت توانایی معصیتی که از ایشان سر می زند، به جهت سبقت علم آن جناب در باب ایشان و منع فرمود از ایشان توانستن و سهولت قبول را که از او بپذیرند. پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی گرفته بود و نتوانستند که حالتی را بیاورند که ایشان را از عذاب خدا برهاند (به این که حقیقت و ماهیت خویش را بگردانند و ارواح خود را از جنس ارواح نیک بختان قرار دهند) زیرا که علم آن جناب به حقیقت تصدیق (که تغییر در آن به هم نرسد)، سزاوارتر است و همین بخشش مذکور به هر دو گروه، معنی آن است که «خدا خواست آنچه خواست». و این سرّ خدا است» (که هر کسی آن را

نمی فهمد).1069.تاریخ الطبری :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی، از مُعلّی بن ابی عثمان، از علی بن حَنظله، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«گاه است که نیک بخت در آورده می شود در راه بدبختان؛ به مرتبه ای که مردمان می گویند که: چه بسیار شباهت به بدبختان دارد، بلکه او از جمله ایشان است. بعد از آن، نیک بختی او را در می یابد. و گاه است که بدبخت در آورده می شود در راه نیک بختان، به مرتبه ای که مردمان می گویند که: چه بسیار شباهت دارد به نیک بختان، بلکه او از جمله ایشان است. بعد از آن، بدبختی او را دریابد. به درستی که هر که خدا او را نیک بخت نوشته باشد، ختم می شود از برای او به نیک بختی و آخر کارش به سعادت منتهی می گردد؛ و هر چند که از دنیا باقی نماند از برای او، مگر زمانی اندک که عبارت است از زمان مابین دو بار دوشیدن شتر در یک ساعت. (و در طرف بدبختی نیز چنین است و به جهت وضوح، به قرینه مقابله، حضرت آن را بیان نفرموده است) .

.

29 بَابُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ1069.تاريخ الطبرى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللّهُ إِلى مُوسى عليه السلام ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِى التَّوْرَاهِ: أَنِّى أَنَا اللّهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنَا ، خَلَقْتُ الْخَلْقَ، وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ، وَأَجْرَيْتُهُ عَلى يَدَىْ مَنْ أُحِبُّ، فَطُوبى لِمَنْ أَجْرَيْتُهُ عَلى يَدَيْهِ وَأَنَا اللّهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَلْقَ، وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، وَأَجْرَيْتُهُ عَلى يَدَىْ مَنْ أُرِيدُهُ، فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرَيْتُهُ عَلى يَدَيْهِ» .1070.الإرشاد عن أبى صادِق :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ فِى بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللّهُ مِنْ كُتُبِهِ: أَنِّى أَنَا اللّهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَيْرَ، وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، فَطُوبى لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلى يَدَيْهِ الْخَيْرَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلى يَدَيْهِ الشَّرَّ، وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ: كَيْفَ ذَا؟ وَكَيْفَ ذَا؟». .

29. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است)

29. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است)1070.الإرشاد (به نقل از ابو صادق) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب و علی بن حَکم، از معاویه بن وَهْب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که از جمله آنچه خدا به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود و بر او در تورات فرو فرستاد، این بود که: منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلائق را آفریدم، و خیر را خلق کردم، و آن را جاری ساختم بر دست های آن که او را دوست داشتم، و اجرای آن بر دست او خواستم. پس خوشا حال کسی که من آن را بر دست های او جاری ساختم. و منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلائق را آفریدم، و شرّ را خلق کردم و آن را جاری ساختم بر دست های آن که او را اراده کردم. پس وای بر کسی که من آن را بر دست های او جاری ساختم».1071.شرح نهج البلاغه (به نقل از قُطب راوندی) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن حکیم، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«به درستی که در بعضی از آنچه خدا فرو فرستاده از کتاب های خویش، مذکور است که: منم خدا، که خدایی نیست غیر از من. خیر و شر را آفریدم. پس خوشا حال کسی که خیر را بر دست او جاری کنم، و وای بر آن کس که شر را بر دست او روان گردانم. و وای بر آن که بگوید که: این چگونه می شود و این چگونه می شود؟» (یعنی از روی انکار چنانچه بیاید).

.

1072.تاريخ الطبرى :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَكَّارِ بْنِ كَرْدَمٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علَيه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : أَنَا اللّهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنَا، خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، فَطُوبى لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلى يَدَيْهِ الْخَيْرَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلى يَدَيْهِ الشَّرَّ، وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ: كَيْفَ ذَا؟ وَكَيْفَ هذَا؟».

قَالَ يُونُسُ: يَعْنِى مَنْ يُنْكِرُ هذَا الْأَمْرَ بِتَفَقُّهٍ فِيهِ.30 بَابُ الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ وَ الْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ1074.عنه عليه السلام (فى عُمَرَ وجَعلِهِ الخِلافَةَ فى سِتَّهِ أشخاصٍ) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَإِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِمَا رَفَعُوهُ، قَالَ :«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علَيه السلام جَالِساً بِالْكُوفَهِ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِفِّينَ إِذْ أَقْبَلَ شَيْخٌ فَجَثَا بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا إِلى أَهْلِ الشَّامِ، أَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللّهِ وَقَدَرٍ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علَيه السلام : أَجَلْ يَا شَيْخُ، مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَلَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادٍ إِلَا بِقَضَاءٍ مِنَ اللّهِ وَقَدَرٍ.

فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللّهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ يَا شَيْخُ، فَوَ اللّهِ، لَقَدْ عَظَّمَ اللّهُ لَكُمُ الْأَجْرَ فِى مَسِيرِكُمْ وَأَنْتُمْ سَائِرُونَ، وَفِى مُقَامِكُمْ وَأَنْتُمْ مُقِيمُونَ، وَفِى مُنْصَرَفِكُمْ وَأَنْتُمْ مُنْصَرِفُونَ، وَلَمْ تَكُونُوا فِى شَىْءٍ مِنْ حَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ، وَلَا إِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ.

فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ: وَكَيْفَ لَمْ نَكُنْ فِى شَىْءٍ مِنْ حَالَاتِنَا مُكْرَهِينَ، وَلَا إِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ ، وَكَانَ بِالْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ مَسِيرُنَا وَمُنْقَلَبُنَا وَمُنْصَرَفُنَا؟ !

فَقَالَ لَهُ: وَتَظُنُّ أَنَّهُ كَانَ قَضَاءً حَتْماً ، وَقَدَراً لَازِماً؛ إِنَّهُ لَوْ كَانَ كَذلِكَ، لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَالْأَمْرُ وَالنَّهْىُ وَالزَّجْرُ مِنَ اللّهِ ، وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ، فَلَمْ تَكُنْ لَائِمَهٌ لِلْمُذْنِبِ، وَلَا مَحْمَدَهٌ لِلْمُحْسِنِ، وَلَكَانَ الْمُذْنِبُ أَوْلى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ، وَلَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلى بِالْعُقُوبَهِ مِنَ الْمُذْنِبِ، تِلْكَ مَقَالَهُ إِخْوَانِ عَبَدَهِ الْأَوْثَانِ، وَخُصَمَاءِ الرَّحْمنِ، وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ، وَقَدَرِيَّهِ هذِهِ الْأُمَّهِ وَمَجُوسِهَا، إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى كَلَّفَ تَخْيِيراً، وَنَهى تَحْذِيراً، وَأَعْطى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً، وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً، وَلَمْ يُمَلِّكْ مُفَوِّضاً، وَلَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً، وَلَمْ يَبْعَثِ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ عَبَثاً «ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» ،

فَأَنْشَأَ الشَّيْخُ يَقُولُ:

أَنْتَ الْاِءِمَامُ الّذِى نَرْجُو بِطَاعَتِهِيَوْمَ النَّجَاهِ مِنَ الرَّحْمنِ غُفْرَاناَ أوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِساجَزَاکَ رَبُّکَ بِالْاِءِحْسَانِ إِحْسَاناً». .

30. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین

1075.تاریخ الطبری عن المِسوَر بن مَخرَمَه عن الإمام عل (فی خُطبَتِهِ فی قَضِیَّهِ الشّوری) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بکّار بن کَرْدَم، از مفضّل بن عمر و عبدالمؤمن انصاری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدای عزّوجلّ فرموده که: منم خدا، که نیست خدایی مگر من، که خالق خیر و شرم. پس خوشا حال کسی که خیر بر دست های او جاری سازم، و وای بر کسی که شر بر دست های او جاری کنم. و وای بر کسی که می گوید: این چگونه می شود؟».

یونس که از جمله راویان این حدیث است گفته که: یعنی آن که این را انکار می کند؛ نه آن که در آن تفقه و طلب دانش می نماید.30. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین (1)1073.امام علی علیه السلام (در بخشی از سخنش ، هنگامی که اعضای شورا تصمیم به) علی بن محمد روایت کرده است، از سهل بن زیاد و اسحاق بن محمد و غیر ایشان و آن را مرفوع ساخته اند، که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام بعد از مراجعت از جنگ صفین، در مسجد کوفه نشسته بود که ناگاه مرد پیری رو آورد و به خدمت آن حضرت آمد و در پیش رویش به زانو در آمده، بر هیئت نشستن خصوم (2) در نزد قاضیان، بر سر پا نشست. پس به آن حضرت عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ما را خبر ده از رفتن ما به سوی مردم شام و جنگ با ایشان که آیا به قضا و قدر خدا بود یا نه؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«بلی ای شیخ، بر تلّی بالا نرفتید و در درون رودخانه ای فرود نیامدید، مگر به قضا و قدر خدای عزّوجلّ».

آن شیخ عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، رنج و مشقت من در این باب در نزد خدا محسوب نخواهد شد و مزدی ندارم؛ چه این فعل به اختیار من نبوده، بلکه به قضا و قدر خدا بوده. حضرت فرمود که: «بس کن ای شیخ، پس به خدا سوگند که خدا، مزد شما را بزرگ گردانید در باب رفتن شما و شما خود می رفتید، و در باب ایستادن شما در جنگ، گاه خود در آن ایستادگی داشتید، و در باب بازگشتن شما از جنگ، و خود باز می گشتید. چه، کسی شما را بر این افعال جبر نکرد و در هیچ حالت از حالات خویش

چنان نبودید که خدا به جبر شما را بر آن داشته باشد، یا شما را به سوی آن ناچار نموده باشد».

آن شیخ عرض کرد که: چگونه ما در حالتی از حالات مجبور و به سوی آن مضطر و ناچار نبودیم، با آن که رفتن و گشتن و بازگشتن ما، همه به قضا و قدر خدا بود؟ حضرت فرمود که: «آیا چنان گمان می کنی که آن قضا و قدر که گفتم، قضای حتمی و قدر لازمی است که خواهی نخواهی باید به عمل آید؟ اگر امر چنین باشد، هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر، که از جانب خدا به ما رسیده، باطل خواهد بود، و معنی وعده نیک و بدی که فرموده، ساقط می شود و گناه کار را سرزنشی و نیکوکار را ستایشی نباشد. و هر آینه گناه کار به احسان، از نیکوکار سزاوارتر و نیکوکار به عقوبت، از گناه کار سزاوارتر بود. آنچه گفتی سخن بت پرستان و دشمنان خداوند رحمان و لشکران شیطان و جماعت قَدَریه این امت و کُبرایشان است. به درستی که خدای تبارک و تعالی، تکلیف نموده از روی تخییر (که مکلفان را مختار گردانیده) و نهی فرموده از روی تحذیر (که ایشان را ترسانیده) و بر عمل اندک ثواب بسیار عطا فرموده، و کسی که او را نافرمانی کرده، او را مغلوب و منکوب نساخته و کسی که او را فرمان برداری نموده، خدا او را بر آن جبر و اکراه نفرموده؛ چه، مطیع بر نکردن طاعت، توانا، چنانچه آن جناب بر منع عاصی از معصیت، قادر است. و کسی را که مالک چیزی ساخته، امر را به او وانگذاشته که آنچه خواهد کند، و آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آنها است، نیافریده آفریدنی باطل و بیهوده (که غرضی بر آن مترتب نباشد و حکمت و مصلحتی در آن نباشد ، بلکه برای آن است که استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شامله آن جناب و هر یک از اینها را خاصیتی، بلکه خاصیت ها است) . و نفرستاده پیغمبران را مژده دهندگان و بیم کنندگان، به عبث و بی فایده (یعنی آن آفریدن چیزها بر وجه باطل که حکمت و مصلحتی در آن نباشد و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی فایده باشد) «ذَ لِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُواْ مِنَ النَّارِ» (3) ، یعنی: آن آفریدن چیزها بر وجه باطل (که حکمت و مصلحتی درآن نباشد، و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی فایده باشد)، گمان آنان است که کافر شدند و به حکمت آن نگرویدند. پس وای بر آنها که نگرویدند و گمان باطل بردند از آتش دوزخ».

پس آن شیخ شروع کرد که می گفت.

أنت الامام الّذی نرجوا به طاعته یومالنجاه من الرحمن غفرانا أوضحت من أمرنا ما کان ملتبساجزاک ربّک بالإحسان احساناً

یعنی: تویی پیشوایی که ما امید داریم به واسطه فرمان برداری او در روز رهایی یافتن از سختی ها که روز قیامت است، آمرزش را از خداوند بخشاینده. روشن ساختی از امر ما آنچه را که مشتبه و پوشیده بود. پروردگارت تو را جزای نیکو عطا فرماید به این نیکی که با ما کردی.

.

1- . جبر، معروف است و قدْر به فتح دال، گاهی به معنی تقدیر کردن حق تعالی چیزی را و آفریدن و نوشتن و واجب گردانیدن است، و این مرادف جبر است. و گاهی به معنی توانایی است، و این مرادف اختیار و تفویض است. و مراد از عنوان، معنی دوم است و هر چند که در تضاعیف باب به هر دو معنی مذکور است. و امر میانه این دو امر، آن است که نه صرف جبر باشد و نه محض قدر و تفویض؛ بلکه امر ثالثی است که به شکستن سورت هر یک مزاجی یافته، غیر از مزاج هر یک، نظیر سکنجبین نسبت به سرکه و انگبین، نه آن که قدری از آن است و قدری از این. (مترجم)
2- . مدعی و منازع.
3- . ص ، 27.

ص: 492

. .

ص: 493

. .

1074.امام على عليه السلام (درباره عمر و قرار دادن خلافت در ميان شش نفر) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللّهِ ؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ إِلَيْهِ ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللّهِ ».1075.تاريخ الطبرى (به نقل از مِسوَر بن مَخرَمه ، از امام على عليه) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ، فَقُلْتُ: اللّهُ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «اللّهُ أَعَزُّ مِنْ ذلِكَ».

قُلْتُ: فَجَبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِى؟ قَالَ: «اللّهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذلِكَ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «قَالَ اللّهُ : يَا ابْنَ آدَمَ، أَنَا أَوْلى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ ، وَأَنْتَ أَوْلى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّى؛ عَمِلْتَ الْمَعَاصِىَ بِقُوَّتِىَ الَّتِى جَعَلْتُهَا فِيكَ».1076.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، قَالَ :قَالَ لِى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : «يَا يُونُسُ، لَا تَقُلْ بِقَوْلِ الْقَدَرِيَّهِ؛ فَإِنَّ الْقَدَرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّهِ، وَلَا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ، وَلَا بِقَوْلِ إِبْلِيسَ؛ فَإِنَّ أَهْلَ الْجَنَّهِ قَالُوا: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى هَدَينَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلَآ أَنْ هَدَينَا اللّهُ» وَقَالَ أَهْلُ النَّارِ : «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَآلِّينَ» وَقَالَ إِبْلِيسُ: (رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِى)» .

فَقُلْتُ: وَاللّهِ، مَا أَقُولُ بِقَوْلِهِمْ، وَلكِنِّى أَقُولُ: لَا يَكُونُ إِلَا بِمَا شَاءَ اللّهُ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضى، فَقَالَ: «يَا يُونُسُ ، لَيْسَ هكَذَا، لَا يَكُونُ إِلَا مَا شَاءَ اللّهُ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضى؛ يَا يُونُسُ، تَعْلَمُ مَا الْمَشِيئَهُ؟» ، قُلْتُ: لَا، قَالَ: «هِىَ الذِّكْرُ الْأَوَّلُ، فَتَعْلَمُ مَا الْاِرَادَهُ؟» ، قُلْتُ: لَا، قَالَ: «هِىَ الْعَزِيمَهُ عَلى مَا يَشَاءُ، فَتَعْلَمُ مَا الْقَدَرُ؟» ، قُلْتُ: لَا، قَالَ : «هِىَ الْهَنْدَسَهُ ، وَوَضْعُ الْحُدُودِ مِنَ الْبَقَاءِ وَالْفَنَاءِ».

قَالَ : ثُمَّ قَالَ: «وَالْقَضَاءُ هُوَ الْاِبْرَامُ وَإِقَامَهُ الْعَيْنِ». قَالَ: فَاسْتَأْذَنْتُهُ أَنْ أُقَبِّلَ رَأْسَهُ، وَقُلْتُ: فَتَحْتَ لِى شَيْئاً كُنْتُ عَنْهُ فِى غَفْلَهٍ. .

1077.الإرشاد عن جُندب بن عبد اللّه :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«هر که گمان کند که خدا امر می فرماید به زشتی و نا پسندی در گفتار، یا کردار، بر خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خوبی و بدی به سوی خدا منسوب است، بر خدا دروغ گفته است».1246.تاریخ الیعقوبی :حسین، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم و عرض کردم که: آیا خدا امر را به سوی بندگان تفویض فرموده و آن را به ایشان واگذاشته که آنچه خواهند می کنند؟ و فرمود که:«خدا از آن عزیزتر و غلبه اش بر بندگان بیشتر است که امر را به ایشان مفوّض فرماید».

عرض کردم که: پس ایشان را بر معصیت ها جبر فرموده؟ فرمود که: «خدا از این عادل تر و محکم کارتر است که ایشان را بر گناهان جبر نماید، وانگهی ایشان را بر آن عقاب فرماید». حسن می گوید که: پس آن حضرت فرمود که: «خدای عزّوجلّ فرموده است که: ای فرزند آدم، من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو از من به بدی ها و گناهان خویش سزاوارتری. معصیت ها را به عمل آوردی به توانایی من، که آن را در تو قرار دادم».1077.الإرشاد (به نقل از جُندَب بن عبد اللّه) علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مَرّار، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که:«ای یونس، قائل مشو به گفتار طائفه قَدَریه (که همه چیز را به قضا و قدر می دانند و بندگان را در فعل و ترک آن مجبور)؛ زیرا که قدریه، نه به گفتار اهل بهشت قائل اند، نه به گفتار اهل جهنّم و نه به گفتار شیطان؛ زیرا که اهل بهشت (چون منازل خویش را بینند) می گویند که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَنَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاَ أَنْ هَدَنَا اللَّهُ» (1) ، یعنی: «حمد و ثنا خدای راست که راه راست نمود ما را به این مقام و نبودیم ما که راه راست یابیم (به قوت خود، بی توفیق و لطف او به این منازل) اگر نه این بود که خدا ما را هدایت فرموده بود». و اهل جهنّم در جهنّم می گویند که: «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَیْنَا شِقْوَتُنَا وَ کُنَّا قَوْمًا ضَآلِّینَ» (2) ، یعنی: «ای پروردگار ما، غالب شد بر ما بدبختی ما و بودیم گروهی گمراهان از راه حق». و شیطان (در هنگامی که ملعون شد به نافرمانی)، به خدا عرض کرد که: «رَبِّ بِمَآ أَغْوَیْتَنِی...» (3) ، یعنی: پروردگارا، به سبب آن که مرا

اغوا کردی و گمراه ساختی» (هر آینه بیارایم گناهان را از برای فرزندان آدم و همه ایشان را گمراه گردانم).

راوی می گوید: پس به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که من به گفته قدریه قائل نیستم، ولیکن می گویم که: چیزی موجود نمی شود، مگر به سبب مشیت و اراده و قدر و قضای خدا. فرمود که: «ای یونس، امر چنان نیست که تو می گویی که چیزی نمی باشد، مگر آنچه خدا خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده (یا معنی آن است که البته هیچ چیز موجود نمی شود، مگر آنچه متعلق خواست و اراده و تقدیر و حکم او باشد). ولیکن ای یونس، می دانی که مشیت و خواست خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «مشیت، همان یاد کردن أول است. پس می دانی که اراده چه چیز است؟» عرض کردم: نه. فرمود: «اراده، همان عزیمت است بر آنچه خواسته باشد. پس می دانی که قدر چه چیز است؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «قدر، همان اندازه کردن و قرار داد حدود و اندازه ها است از باقی ماندن و فانی شدن و مقدار آنها».

(و صاحب شرح عده لغت در شرح و بیان الفاظی که دلالت بر ظن و تخمین دارند، می گوید که: تقدیر بر معروف است، یعنی: همه کس آن را می شناسند و آن تقدیر کردن چیزی و اندازه نمودن آن بعد از آن عمل کردن آن است).

راوی می گوید که: حضرت بعد از آن فرمود که: «قضا، همان استوار کردن و بر پا کردن هستی آن است که در خارج، آن را ثابت گرداند». یونس گفت که: از آن حضرت سؤال کردم و دستوری خواستم که مرا مرخص فرماید و در این که سر او را ببوسم و عرض کردم که: گشادی از برای من، چیزی را که من در بی خبری از آن بودم. و مشیت و اراده و قضا و قدر را اسباب فعل می دانستم. .

1- . اعراف، 43.
2- . مؤمنون، 106.
3- . حجر، 39.

. .

ص: 497

. .

1078.الإمام علیّ علیه السلام (مِن خُطبَهٍ لَه علیه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ، وَأَمَرَهُمْ وَنَهَاهُمْ، فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ، فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلى تَرْكِهِ، وَلَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَا بِإِذْنِ اللّٰهِ».1078.امام علی علیه السلام (در یکی از خطبه هایش) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ قُرْطٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ ؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ بِغَيْرِ مَشِيئَهِ اللّٰهِ ، فَقَدْ أَخْرَجَ اللّٰهَ مِنْ سُلْطَانِهِ؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ بِغَيْرِ قُوَّهِ اللّٰهِ ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ ؛ وَمَنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ ، أَدْخَلَهُ اللّٰهُ النَّارَ» .1079.مروج الذهب :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ :كَانَ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْقَدَرِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا هذَا، أَسْأَلُكَ؟ قَالَ: سَلْ ، قُلْتُ: يَكُونُ فِي مُلْكِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى مَا لَا يُرِيدُ؟ قَالَ: فَأَطْرَقَ طَوِيلاً ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ ، فَقَالَ: يَا هذَا، لَئِنْ قُلْتُ: إِنَّهُ يَكُونُ فِي مُلْكِهِ مَا لَا يُرِيدُ، إِنَّهُ لَمَقْهُورٌ، وَلَئِنْ قُلْتُ: لَا يَكُونُ فِي مُلْكِهِ إِلَا مَا يُرِيدُ، أَقْرَرْتُ لَكَ بِالْمَعَاصِي، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : سَأَلْتُ هذَا الْقَدَرِيَّ، فَكَانَ مِنْ جَوَابِهِ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ: «لِنَفْسِهِ نَظَرَ، أَمَا لَوْ قَالَ غَيْرَ مَا قَالَ، لَهَلَكَ». .

1080.الطبقات الکبری عن عبید اللّه بن عبد اللّه بن عُتبمحمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا، خلائق را آفرید، پس دانست آنچه را به سوی آن باز خواهند گشت از خوبی و بدی، و ایشان را امر و نهی فرمود. پس هر چیزی که خدا ایشان را به آن امر فرموده، از برای ایشان راهی به سوی ترک آن قرار داده که توانند آن را ترک نمایند و چیزی را عمل نمی کنند و وانمی گذارند، مگر به اذن خدا و توفیق و خذلان او».1079.مروج الذهب :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حَفْص بن قُرْط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که گمان کند که خدا امر می فرماید به چیز بد و زشت و ناپسند، بر خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خیر و شر بی خواست خدا است، خدا را از سلطنت و پادشاهی که دارد بیرون کرده، و هر که گمان کند که معصیت ها به غیر توانایی است که خدا داده، بر خدا دروغ گفته، و هر که بر خدا دروغ گوید، خدا او را داخل جهنم گرداند».1080.الطبقات الکبری (به نقل از عبید اللّه بن عبد اللّه بن عتبه) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی، از اسماعیل بن جابر که گفت:در مسجد مدینه مردی بود که در باب مسأله قدر تکلم می نمود و مردم در نزد او جمع شده بودند. من گفتم که: ای مرد، می خواهم از تو چیزی بپرسم. گفت: بپرس. گفتم: در مملکت خدای تبارک و تعالی چیزی به هم می رسد که خدا آن را اراده نداشته باشد؟ اسماعیل می گوید که: آن قدَری مذهب، زمانی طولانی سر به زیر افکند، بعد از آن سر خود را به سوی من بالا کرد و گفت: ای مرد، اگر بگویم که در ملک خدا می باشد آنچه خدا نمی خواهد، لازم می آید که خدا مقهور و مغلوب باشد، و اگر بگویم که در ملک او نمی باشد، مگر آنچه می خواهد، از برای تو به گناهان بندگان اقرار کرده ام. اسماعیل می گوید که: بعد از این، به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: از این قَدَری مذهب سؤال کردم و چنین و چنین جواب داد.

حضرت فرمود که: «از برای خویش فکر کرده و خود را از هلاکت محافظت نموده. بدان و آگاه باش که اگر غیر آنچه گفت، می گفت، هلاک می شد». .

1081.تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن عامر :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ زَعْلَانَ، عَنْ أَبِى طَالِبٍ الْقُمِّىِّ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ : أَجْبَرَ اللّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِى؟ قَالَ: «لَا». قال: قُلْتُ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمُ الْأَمْرَ؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: قُلْتُ : فَمَا ذَا؟ قَالَ: «لُطْفٌ مِنْ رَبِّکَ بَيْنَ ذلِکَ».1082.أنساب الأشراف عن سُلَيم أبى عامر :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ وَأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليهماالسلام، قَالَا:«إِنَّ اللّهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ، ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهَا، وَاللّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْراً؛ فَلَا يَكُونَ».

قَالَ: فَسُئِلَا عليهماالسلام: هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ؟ قَالَا: «نَعَمْ، أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».1083.الطبقات الكبرى عن محمّد بن ربيعه بن الحارث :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سُئِلَ عَنِ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ، فَقَالَ: «لَا جَبْرَ وَلَا قَدَرَ، وَلكِنْ مَنْزِلَةٌ بَيْنَهُمَا فِيهَا الْحَقُّ؛ الَّتِى بَيْنَهُمَا لَا يَعْلَمُهَا إِلَا الْعَالِمُ، أَوْ مَنْ عَلَّمَهَا إِيَّاهُ الْعَالِمُ».1084.الصواعق المحرقه :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عِدَّةٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، أَجْبَرَ اللّهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِى؟ فَقَالَ: «اللّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِى ، ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا».

فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فَفَوَّضَ اللّهُ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لَوْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ، لَمْ يَحْصُرْهُمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ».

فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فَبَيْنَهُمَا مَنْزِلَةٌ؟ قَالَ : فَقَالَ: «نَعَمْ، أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».1085.الأخبار الموفّقيّات عن الزُّهرى :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَقُولُ بِالْجَبْرِ، وَبَعْضَهُمْ يَقُولُ بِالِاسْتِطَاعَهِ، قَالَ: فَقَالَ عليه السلام لِى: «اكْتُبْ: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، قَالَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام: قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : يَا ابْنَ آدَمَ، بِمَشِيئَتِى كُنْتَ أَنْتَ الَّذِى تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِى أَدَّيْتَ إِلَىَّ فَرَائِضِى، وَبِنِعْمَتِى قَوِيتَ عَلى مَعْصِيَتِى؛ جَعَلْتُکَ سَمِيعاً بَصِيراً «مَا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَکَ مِنْ سَيِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ» ، وَذلِکَ أَنِّى أَوْلى بِحَسَنَاتِکَ مِنْکَ، وَأَنْتَ أَوْلى

بِسَيِّئَاتِکَ مِنِّی، وَذلِکَ أَنِّی لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ، قَدْ نَظَمْتُ لَکَ کُلّ شَیْءٍ تُرِيدُ». .

1081.تاریخ الطبری (به نقل از عبد اللّه بن عامر) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن حسن زَعلان، از ابوطالب قمّی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا خدا بندگان خویش را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود:«نه». عرض کردم که: پس امر را به ایشان تفویض کرده؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس چه وضع است و کیفیت امر چیست؟ فرمود: «امر دقیق و باریکی است از جانب پروردگار تو در میان این و آن».1082.أنساب الأشراف (به نقل از سلیم ، ابو عامر) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از چندین نفر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که فرمودند:«خدا به خلق خود از آن مهربان تر است که ایشان را جبر کند بر گناهان، بعد از آن ایشان را بر آنها عذاب کند. و خدا از این عزیزتر و غالب تر است که چیزی را اراده فرماید و آن چیز موجود نشود». بعد از آن، از ایشان سؤال شد که آیا میان جبر و قَدَر منزله ای هست که سوم باشد؟ فرمودند: «بلی، مرتبه ای است وسیع تر از مسافتی که در میان آسمان و زمین است».1083.الطبقات الکبری (به نقل از محمّد بن ربیعه بن حارث) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از صالح بن سهل، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال شد از آن حضرت از جبر و قَدَر، فرمود:«نه جبر است، و نه قدر، ولیکن در میان این دو، منزله ای است که حق در آن است و آن منزله را نمی داند مگر عالم، یا آن که عالم آن منزله را به او تعلیم فرموده باشد» (و مراد از عالم در اینجا، معصوم است؛ چه هر عالمی آن را نمی داند مگر آن کس که آن را از اخبار ایشان استفاده نموده باشد).1084.الصواعق المُحرِقه :علی بن ابراهیم، از محمد، از یونس، از چند نفر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است که: مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، آیا خدا بندگان خود را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود که:«خدا از آن عادل تر است که ایشان را بر گناهان جبر فرماید، بعد از آن، ایشان را بر آنها عذاب کند». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس خدا امر را به ایشان واگذاشته؟ فرمود که: «اگر امر را به ایشان واگذاشته بود، ایشان را به امر و نهی محصور و ممنوع نمی نمود و تکلیف نمی فرمود». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس در میانه این دو منزله ای هست که سوم باشد؟ حضرت فرمود: «بلی، وسیع تر از آنچه در میان آسمان تا زمین است».1085.الأخبار الموفّقیّات (به نقل از زُهْری) محمد

بن ابی عبداللّه و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده اند که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: بعضی از اصحاب ما به جبر قائل اند و بعضی قائل اند به استطاعت (و توانایی بر فعل و ترک به طور استقلال که مرادف تفویض است). محمد می گوید که: حضرت به من فرمود که:«بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » ، حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامفرمود که: خدای عزّوجلّ فرموده است که: ای فرزند آدم، به خواست من چنان شدی که می خواهی، و به قوت من فرایض و واجبات مرا به سوی من رسانیدی، و آنها را به جا آوردی، و به نعمت من بر نافرمانی من قوت به هم رسانیدی. من تو را شنوا و بینا گردانیدم. آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی، پس از نفس تو است. و این، به جهت آن است که من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو به گناهان و بدی های خود از من سزاوارتری. و آن، برای این است که من پرسیده نمی شوم از آنچه می کنم و بندگان پرسیده می شوند. به حقیقت که هر خوبی را که خواسته باشی برای تو در رشته کشیدم و به هم پیوند نمودم».

(و این فقره از کلام امام رضا علیه السلام است که به محمد بن ابی نصر فرمود و از تتمه حدیث قدسی نیست، چنانچه همین حدیث در باب مشیت و ارادت گذشت و در آخر آن، این فقره نبود). .

1086.تاريخ اليعقوبى :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ، وَلكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ: «مَثَلُ ذلِکَ: رَجُلٌ رَأَيْتَهُ عَلى مَعْصِيَهٍ، فَنَهَيْتَهُ، فَلَمْ يَنْتَهِ، فَتَرَكْتَهُ، فَفَعَلَ تِلْکَ الْمَعْصِيَهَ؛ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْکَ فَتَرَكْتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِى أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَهِ».1087.دول الإسلام (فِى الثَّورَهِ عَلى عُثمانَ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِىِّ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«اللّه ُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ مَا لَا يُطِيقُونَ، وَاللّه ُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِى سُلْطَانِهِ مَا لَا يُرِيدُ». .

1088.العِقد الفرید :محمد بن ابی عبداللّه ، از حسین بن محمد، از محمد بن عیسی یا یحیی، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«نه جبر است و نه تفویض؛ که امر به بندگان واگذاشته باشد، یا هیچ اختیار نداشته باشند، ولیکن امری است میان دو امر». عرض کردم که: امر میانه دو امر چیست؟ فرمود که: «مَثل این، آن است که مردی را دیدی که مشغول گناهی است، یا اراده آن را داشته و بر کردن آن گناه مصمم شده بود، پس او را نهی نمودی و کیفیتی که این را به عمل می آورد و آن گناه کار از گفته تو از آن باز نایستاد. و پس او را واگذاشتی و آن گناه را کرد. پس چنان نیست که تو چنان باشی که او را امر کرده باشی به آن گناه، از آنجا که از تو قبول نکرده باشد و تو او را واگذاشته باشی».1086.تاریخ الیعقوبی :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از علی بن حَکم، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«خدا از آن کریم تر است که مردم را تکلیف کند به آنچه طاقت آن را ندارند و نتوانند که آن را به جا آورند. و خدا از این عزیزتر است که در سلطنت او آنچه نمی خواهد، تحقق یابد و موجود شود». .

31 بَابُ الِاسْتِطَاعَهِ1088.العقد الفريد :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَهِ، فَقَالَ: «يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ أَرْبَعِ خِصَالٍ: أَنْ يَكُونَ مُخَلَّى السَّرْبِ، صَحِيحَ الْجِسْمِ، سَلِيمَ الْجَوَارِحِ، لَهُ سَبَبٌ وَارِدٌ مِنَ اللّهِ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فَسِّرْ لِی هذَا، قَالَ: «أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُخَلَّى السَّرْبِ، صَحِيحَ الْجِسْمِ، سَلِيمَ الْجَوَارِحِ يُرِيدُ أَنْ يَزْنِیَ، فَلَا يَجِدُ امْرَأَهً ثُمَّ يَجِدُهَا، فَإِمَّا أَنْ يَعْصِمَ نَفْسَهُ، فَيَمْتَنِعَ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ علیه السلام ، أَوْ يُخَلِّیَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِرَادَتِهِ، فَيَزْنِیَ ، فَيُسَمّی زَانِياً، وَلَمْ يُطِعِ اللّهَ بِإِكْرَاهٍ، وَلَمْ يَعْصِهِ بِغَلَبَهٍ».1089.أنساب الأشراف عن ابن عبّاس :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَعَبْدِ اللّهِ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَهِ، فَقَالَ: «أَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَعْمَلَ مَا لَمْ يُكَوَّنْ؟» ، قَالَ: لَا، قَالَ: «فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْتَهِیَ عَمَّا قَدْ كُوِّنَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «فَمَتی أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ؟» ، قَالَ: لَا أَدْرِی.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّ اللّهَ خَلَقَ خَلْقاً، فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَهَ الِاسْتِطَاعَهِ، ثُمَّ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِمْ، فَهُمْ مُسْتَطِيعُونَ لِلْفِعْلِ وَقْتَ الْفِعْلِ مَعَ الْفِعْلِ إِذَا فَعَلُوا ذلِکَ الْفِعْلَ، فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوهُ فِی مُلْكِهِ، لَمْ يَكُونُوا مُسْتَطِيعِينَ أَنْ يَفْعَلُوا فِعْلاً لَمْ يَفْعَلُوهُ ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُضَادَّهُ فِی مُلْكِهِ أَحَدٌ».

قَالَ الْبَصْرِیُّ: فَالنَّاسُ مَجْبُورُونَ؟ قَالَ : «لَوْ كَانُوا مَجْبُورِينَ، كَانُوا مَعْذُورِينَ». قَالَ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ قَالَ : «لَا» . قَالَ : فَمَا هُمْ؟ قَالَ: «عَلِمَ مِنْهُمْ فِعْلاً، فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَهَ الْفِعْلِ، فَإِذَا فَعَلُوا كَانُوا مَعَ الْفِعْلِ مُسْتَطِيعِينَ».

قَالَ الْبَصْرِیُّ: أَشْهَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ، وَأَنَّكُمْ أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَالرِّسَالَهِ. .

31. باب در بیان استطاعت (1)1091.أنساب الأشراف عن عبد اللّه بن الزُّبیر :علی بن ابراهیم، از حسن بن محمد، از علی بن محمد قاسانی، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از استطاعت و توانایی بندگان. فرمود که:«بنده خدا، استطاعت به هم می رساند، بعد از چهار خصلت: یکی آن که گشاده راه باشد که از آنچه او را منع کند، خالی باشد. دوم آن که تندرست باشد که بیمار نباشد. سوم آن که اعضا و جوارح او سالم باشد که موقوف نباشد. چهارم آن که او را سببی باشد که بر او وارد شود و استطاعت موقوف بر آن باشد».

علی می گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، این سبب را برای من تفسیر و بیان فرما، حضرت فرمود که: «بنده خدا، گشاده راه و تندرست و سلیم الاعضا می باشد و می خواهد که زنا کند، لیکن زنی را نمی یابد که با او زنا کند، بعد از آن، آن را می یابد. پس یا این است که خدا او را نگاه می دارد و از زنا امتناع می کند؛ چنانچه یوسف علیه السلام از آن امتناع فرمود، یا او را وا می گذارد، میان او و اراده اش، پس زنا می کند و نامیده می شود به زانی (که او را زناکار می گویند)، و خدا را با اکراه و جبر اطاعت نکرده؛ چه او نفس خود را با همه اسباب نگاه داشته و آن جناب را به غلبه بر او نافرمانی نکرده» (چه غلبه در صورت اراده نداشتن، گناه است به اراده حتمی).1089.أنساب الأشراف (به نقل از ابن عبّاس) محمد بن یحیی و علی بن ابراهیم هر دو روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکم و عبداللّه بن یزید و هر دو، از مردی از اهل بصره که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از استطاعت و توانایی. حضرت علیه السلام فرمود که:«آیا می توانی که به عمل آوری آنچه را که خدا آن را هستی نداده» (و در لوح محفوظ نوشته نشده و مقدّر نفرموده، یا مراد آن است که می توانی بکنی آنچه را که اسباب وجودش تمام نشده باشد؟) عرض کرد: نه. حضرت فرمود: «پس می توانی که باز ایستی از آنچه خدا آن را هستی داده؟» (و در لوح محفوظ ثبت فرموده و مقدّر نموده، یا اسباب وجودش به حصول پیوسته) عرض کرد: نه.

حضرت علیه السلام فرمود که: «پس تو در چه زمان توانایی داری؟» عرض کرد: نمی دانم. حضرت علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا آفریدگانی چند را آفرید، پس آلت استطاعت را در ایشان قرار داد و کار را به ایشان وانگذاشت، پس ایشان صاحب استطاعت اند و می توانند که فعل را به جا آورند، و در وقت فعل با فعل. (یعنی: هرگاه آن فعل را به جا آورند). پس هرگاه آن را به جا نیاورند، در پادشاهی و ولایت خدا چنان نیستند که توانایی داشته باشند که کاری را که نکرده اند بکنند؛ زیرا که خدای عزّوجلّ از این عزیزتر است که کسی در مملکت و پادشاهی او، با او دشمنی و برابری تواند نمود».

بصری عرض کرد که: پس مردم مجبورند؟ حضرت فرمود که: «اگر مجبور بودند، معذور می بودند، که خدا بهانه ایشان را می پذیرفت و بدی ایشان را محو می نمود و عقوبت و عذاب از ایشان بر می داشت؛ چه عذاب کردن بر فعلی که اختیاری نباشد زشت است و خدا از آن منزه است». عرض کرد که: پس امر را به ایشان واگذاشته؟ حضرت فرمود: «نه». بصری عرض کرد که: هر گاه مردم مجبور نباشند و امر به ایشان مفوّض نباشد، پس حال ایشان چه خواهد بود و بر چه صفت هستند؟ حضرت فرمود که: «خدا دانست کاری را که از ایشان سر می زند، پس آلت و اسباب آن کار را در ایشان قرار داد. پس هرگاه آن را بکنند، استطاعت دارند با آن فعل که به جا می آورند».

بصری گفت که: گواهی می دهم که این که فرمودی، حق و درست است و آن که شما خاندان پیغمبری و رسالت خدایید.

.

1- . که به معنی توانایی است و بیان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در باره ایشان به اعتبار اختلاف معنی و مراد از آن. (مترجم)

1090.تاريخ اليعقوبى :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ صَالِحٍ النِّيلِىِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : هَلْ لِلْعِبَادِ مِنَ الِاسْتِطَاعَهِ شَىْءٌ؟ قَالَ: فَقَالَ لِى: «إِذَا فَعَلُوا الْفِعْلَ، كَانُوا مُسْتَطِيعِينَ بِالِاسْتِطَاعَهِ الَّتِى جَعَلَهَا اللّهُ فِيهِمْ».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا هِىَ؟ قَالَ: «الْآلَهُ مِثْلُ الزَّانِى إِذَا زَنى، كَانَ مُسْتَطِيعاً لِلزِّنى حِينَ زَنى : وَلَوْ أَنَّهُ تَرَكَ الزِّنى وَلَمْ يَزْنِ، كَانَ مُسْتَطِيعاً لِتَرْكِهِ إِذَا تَرَكَ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ : «لَيْسَ لَهُ مِنَ الِاسْتِطَاعَهِ قَبْلَ الْفِعْلِ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ، وَلكِنْ مَعَ الْفِعْلِ وَالتَّرْكِ كَانَ مُسْتَطِيعاً».

قُلْتُ: فَعَلى مَا ذَا يُعَذِّبُهُ؟ قَالَ: «بِالْحُجَّهِ الْبَالِغَهِ وَالْآلَهِ الَّتِى رَكَّبَ فِيهِمْ؛ إِنَّ اللّهَ لَمْ يُجْبِرْ أَحَداً عَلى مَعْصِيَتِهِ، وَلَا أَرَادَ إِرَادَهَ حَتْمٍ الْكُفْرَ مِنْ أَحَدٍ، وَلكِنْ حِينَ كَفَرَ كَانَ فِى إِرَادَهِ اللّهِ أَنْ يَكْفُرَ، وَهُمْ فِى إِرَادَهِ اللّهِ وَفِى عِلْمِهِ أَنْ لَا يَصِيرُوا إِلى شَىْءٍ مِنَ الْخَيْرِ».

قُلْتُ: أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا؟ قَالَ: «لَيْسَ هكَذَا أَقُولُ، وَلكِنِّى أَقُولُ: عَلِمَ أَنَّهُمْ سَيَكْفُرُونَ، فَأَرَادَ الْكُفْرَ ؛ لِعِلْمِهِ فِيهِمْ، وَلَيْسَتْ هِىَ إِرَادَهَ حَتْمٍ، إِنَّمَا هِىَ إِرَادَهُ اخْتِيَارٍ». .

1091.أنساب الأشراف (به نقل از عبد اللّه بن زبیر) محمد بن ابی عبداللّه روایت کرده است، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از علی بن حَکم، از صالح نیلی که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: آیا بندگان را چیزی از استطاعت هست که توانایی بر کاری داشته باشند؟ حضرت فرمود که:«هر گاه فعل را به جا آورند، صاحبان استطاعت اند؛ به آن استطاعتی که خدا آن را در ایشان قرار داده». صالح می گوید که: عرض کردم که: آن استطاعت چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «آلت و اسبابی که فعل از آن حاصل می شود؛ مانند زناکار هرگاه زنا کند، می تواند که زنا را به عمل آورد، در هنگامی که زنا می کند و اگر آن زانی زنا را ترک می کرد و زنا نمی کرد، می توانست که آن را ترک کند، هرگاه ترک می کرد».

بعد از آن حضرت فرمود که: «او را پیش از فعل، هیچ استطاعتی و توانایی نیست؛ نه کم و نه بسیار، ولیکن با فعل و ترک تواناست». عرض کرد که: هرگاه چنین باشد، پس خدا او را بر چه چیز عذاب می فرماید؟ فرمود: «به حجّت رسا (که به نهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات حقّ و ابطال رسیده؛ از ارسال رسل و انزال کتب و اوامر و نواهی جناب اقدس الهی و حضرت رسالت پناهی که به ماه تا به ماهی رسیده همه مکلفین به آن آگهی به هم رسانیده اند)، و به آلت و اسبابی که خدا در ایشان ترکیب کرده (و در ایشان موجود است؛ چون قوا و جوارح و استعدادی که به ایشان داده).

به درستی که خدا هیچ کس را بر گناه جبر نفرموده و از کسی کفر را اراده ننموده به اراده حتمی، ولیکن در هنگامی که کافر شده، در اراده خدا بود که کافر شود، و حال آن که ایشان در اراده خدا و در علم او چنانند که به سوی هیچ خیر و خوبی باز نمی گردند و به آن میل نمی کنند». عرض کردم که: از ایشان خواسته و اراده فرموده که: کافر شوند؟

حضرت فرمود که: «من چنین نمی گویم، ولیکن می گویم که: خدا دانست که زود باشد که ایشان کافر شوند، پس کفر را اراده فرمود، به جهت علم خویش در باب ایشان؛ چه علم آن جناب تابع معلومات است، نه علت آنها. و این اراده اراده حتمی نیست که خدا البته کفر را از ایشان خواسته باشد،

بلکه اراده اختیاری است که بعد از علم به کفر ایشان، ایشان را به خود واگذاشته و بر ترک آن ایشان را جبر نفرموده». .

1092.تاريخ أبى الفداء :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ :حَدَّثَنِى حَمْزَةُ بْنُ حُمْرَانَ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ فَلَمْ يُجِبْنِى، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ دَخْلَةً أُخْرى ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّهُ ، إِنَّهُ قَدْ وَقَعَ فِى قَلْبِى مِنْهَا شَىْءٌ لَا يُخْرِجُهُ إِلَا شَىْءٌ أَسْمَعُهُ مِنْكَ، قَالَ: «فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا كَانَ فِى قَلْبِكَ».

قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّهُ ، إِنِّى أَقُولُ: إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى لَمْ يُكَلِّفِ الْعِبَادَ مَا لَا يَسْتَطِيعُونَ، وَلَمْ يُكَلِّفْهُمْ إِلَا مَا يُطِيقُونَ، وَأَنَّهُمْ لَا يَصْنَعُونَ شَيْئاً مِنْ ذلِكَ إِلَا بِإِرَادَةِ اللّهِ وَمَشِيئَتِهِ وَقَضَائِهِ وَقَدَرِهِ، قَالَ: فَقَالَ: «هذَا دِينُ اللّهِ الَّذِى أَنَا عَلَيْهِ وَآبَائِى». أَوْ كَمَا قَالَ. .

1093.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از عبید بن زراره که گفت: حدیث کرد مرا حمزه بن حمران و گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از استطاعت و توانایی بندگان و آن حضرت مرا جواب نفرمود، بعد از آن در نوبت دیگر که بر آن حضرت داخل شدم، عرض کردم که: خدا امور تو را به اصلاح آورد، در دل من از استطاعت چیزی واقع شده که آن را از دل من بیرون نمی کند، مگر چیزی که آن را از تو بشنوم. حضرت فرمود که:«آنچه در دل تو است، تو را ضرر نمی رساند».

عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می گویم که: خدای تبارک و تعالی بندگان را تکلیف نفرموده به چیزی که نتوانند آن را به جا آورند، و ایشان را تکلیف نفرموده مگر آنچه را که طاقت و توانایی دارند. و می گویم که ایشان چیزی از آن را نمی کنند، مگر به اراده و مشیت و قضا و قدر خدا. حمزه می گوید که: بعد از آن که من اعتقاد خویش را عرض کردم، حضرت فرمود که: «این، دین خدا است که من و پدران من بر آنیم» یا مثل این را فرمود. .

32 بَابُ الْبَيَانِ وَ التَّعْرِيفِ وَ لُزُومِ الْحُجَّهِ1252.تاریخ الطبری عن أسد بن عبد اللّه عمّن أدرک من أهلمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّه َ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ».

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، مِثْلَهُ.1252.تاریخ الطبری (به نقل از اسد بن عبد اللّه ، از عالِمی که محضرش) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : الْمَعْرِفَهُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِىَ؟ قَالَ: «مِنْ صُنْعِ اللّه ِ، لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ».1253.الإمام علىّ عليه السلام (فى دِفاعِهِ عَن عُثمانَ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ حَمْزَهَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمَا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» ، قَالَ :«حَتّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَمَا يُسْخِطُهُ».

وَقَالَ: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» ، قَالَ: «بَيَّنَ لَهَا مَا تَأْتِى وَمَا تَتْرُكُ».

وَقَالَ: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» ، قَالَ: «عَرَّفْنَاهُ ، إِمَّا آخِذٌ وَإِمَّا تَارِكٌ».

وَعَنْ قَوْلِهِ: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّواْ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» ، قَالَ: «عَرَّفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى وَهُمْ يَعْرِفُونَ».

وَفِى رِوَايَهٍ: «بَيَّنَّا لَهُمْ». .

32. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (تا حجت بر بندگان تمام شود)1253.امام علی علیه السلام (در دفاعش از عثمان) محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، از ابن طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«به درستی که خدا حجت را بر مردم تمام فرموده، به آنچه ایشان را عطا نموده و آن را به ایشان شناسانیده».

محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج مثل این را روایت کرده است.1254.امام زین العابدین علیه السلام :محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عُمیر، از محمد بن حکیم که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: شناخت، از صنع و کاریگری کیست؟ حضرت فرمود که:«از کاریگری خدا است که بندگان را در آن هیچ کاریگری نیست» (چه خدا مسائل را به بنده خویش می شناساند به سخن خویش، یا زبان پیغمبر، یا به حمل کردن او را بر فکر، با آن که اعطای قدرت و تمکین و قوا و آلات همه از خدا است؛ خصوصا بنا بر مذهب حق که نتیجه از جانب خدا بر بندگان فائض می شود، و ترتیب دادن مقدمات، فیضان نتیجه را آماده و مهیا می سازد و حمل حدیث بر این که عقول مفید کمال معرفت نیستند، بلکه آن به تعریف خدا است نه اصل معرفت، دور است).1255.تاریخ الطبری عن حکیم بن جابر :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از ثَعلبه بن میمون، از حمزه بن محمد طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمَا بَعْدَ إِذْ هَدَهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» (1) ، یعنی:«و نیست خدا که اضلال فرماید (مراد آن است که در حکمت آن جناب روا نیست که گروهی را باطل و هلاک و ضایع گرداند که نام ضلالت و گمراهی را بر ایشان گذارد) و بعد از آن که ایشان را راه راست نموده باشد (و به اسلام هدایت فرموده باشد)، تا روشن سازد از برای ایشان آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند»، که آن حضرت فرمود: «معنی آن است که تا بشناساند به ایشان آنچه او را خشنود می گرداند، و آنچه او را به خشم می آورد» (یعنی آنچه پرهیز از آن باید نمود؛ خواه پرهیز از فعل آن باشد؛ چون شرب خمر و لواط و زنا و غیر آن، از محرمات و خواه پرهیز از ترک آن

باشد؛ چون نماز و روزه و خمس و زکات و حج و غیر آن، از واجبات). و فرموده است که: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَهَا» (2) ؛ «پس الهام داد خدا نفس را نابکاری و بی باکی آن و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان برداری آن را».

حضرت فرمود: «یعنی بیان فرمود از برای نفس، آنچه را که می آورد و آنچه را که وا می گذارد» (یعنی آنچه باید که بیاورد و واگذارد، او را اعلام فرموده، و راه خیر و شر و طریق طاعت و معصیت را به او شناسانیده و او را در میان این دو راه مخیر ساخته تا اگر خواهد اختیار خیر کند، مستحق ثواب شود، یا اختیار شر کند، مستوجب عذاب و عقاب گردد). و فرموده که: «إِنَّا هَدَيْنَهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» (3) ، یعنی: «به درستی که ما راه راست به آدمی نمودیم (به بیان و ارشاد و انواع الطاف تا راه حق را از راه باطل بداند و صواب را از خطا و خیر را از شر تمیز دهد، به اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنها است. و اشاره است به هر دو قسم دلیل از نقلی و عقلی)، در حالتی که این آدمی یا شکر کننده یا کافر است».

و حضرت فرمود که: «آدمی را تعریف کردیم و خیر و شر را به او شناسانیدم و آدمی، یا فراگیرنده و یا واگذارنده است». و حمزه می گوید که: آن حضرت را سؤال کردم از قول آن جناب «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَهُمْ فَاسْتَحَبُّواْ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» (4) ، یعنی: «و اما قبیله ثمود که قوم صالح اند پس راه راست را به ایشان نمودیم و ایشان را هدایت فرمودیم، پس ایشان نابینایی ضلالت کفر را بر هدایت و راه راست ایمان برگزیدند».

و حضرت فرمود که: «یعنی ایشان را شناسا گردانیدیم، پس کوری را بر هدایت برگزیدند و حال آن که می شناختند و می دانستند».

در روایتی، به جای عَرَّفناهم (که ترجمه آن گذشت)، بَيَّنَّا لَهم، که ترجمه آن این است که: «بیان و روشن کردیم از برای ایشان»، واقع شده (و به حسب اصل معنی، تفاوتی ندارند) .

.

1- . توبه، 115.
2- . شمس، 8 .
3- . دهر، 2.

4- . فصّلت، 17.

1256.تاريخ المدينه عن الكلبى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّه ِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» قَالَ: «نَجْدَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ». .

1255.تاریخ الطبری (به نقل از حکیم بن جابر) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابن بُکیر، از حمزه بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَ هَدَیْنَهُ النَّجْدَیْنِ» (1) ، یعنی:«و هدایت نمودیم آدمی را به دو راه». حضرت فرمود که: «یعنی نجد خیر و شر» (و نجد در لغت به معنی راه بلند و زمین بلند است و اکثر مفسرین نیز نجدین را به دو طریق که طریق خیر و راه شر است تفسیر کرده اند و اگر چه در شر، بلندی و علوّی نیست، لیکن به جهت تغلیب، آن را بلند نامیده، چنانچه عرب بامداد و شبانگاه را جدیدین و عصرین و بَردین می گوید. و نظیر این کلام ایشان بسیار است و در تفسیر حضرت نیز اشعاری است به این؛ چه، در شر، ذکر نجد ننموده و به آوردن آن در خیر اکتفا فرموده و در آن غیر وجهی که ذکر شد نیز گفته اند). .

1- . بلد، 10.

1256.تاريخ المدينه (به نقل از كلبى) وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : أَصْلَحَكَ اللّٰه ُ، هَلْ جُعِلَ فِى النَّاسِ أَدَاهٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَهَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لَا».

قُلْتُ: فَهَلْ كُلِّفُوا الْمَعْرِفَهَ؟ قَالَ: «لَا، عَلَى اللّٰهِ الْبَيَانُ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَاوُسْعَهَا» وَ «لَا يُكَلِّفُ اَللَّهُ نَفْسًا إِلَا مَآ ءَاتَاهَا» ».

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالى: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْما بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» قَالَ: «حَتّى يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَمَا يُسْخِطُهُ».1257.تاريخ المدينه عن الشَّعبى :وَبِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سَعْدَانَ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ َ لَمْ يُنْعِمْ عَلى عَبْدٍ نِعْمَهً إِلَا وَقَدْ أَلْزَمَهُ فِيهَا الْحُجَّهَ مِنَ اللّٰهِ ، فَمَنْ مَنَّ اللّٰهُ ُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ قَوِيّاً، فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ الْقِيَامُ بِمَا كَلَّفَهُ، وَاحْتِمَالُ مَنْ هُوَ دُونَهُ مِمَّنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُ؛ وَمَنْ مَنَّ اللّٰهُ ُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ مُوَسَّعاً عَلَيْهِ، فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ مَالُهُ ، ثُمَّ تَعَاهُدُهُ الْفُقَرَاءَ بَعْدُ بِنَوَافِلِهِ؛ وَمَنْ مَنَّ اللّٰهُ ُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ شَرِيفاً فِى بَيْتِهِ، جَمِيلاً فِى صُورَتِهِ، فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْمَدَ اللّٰهَ َ تَعَالى عَلى ذلِكَ، وَأَنْ لَا يَتَطَاوَلَ عَلى غَيْرِهِ؛ فَيَمْنَعَ حُقُوقَ الضُّعَفَاءِ لِحَالِ شَرَفِهِ وَجَمَالِهِ». .

1258.الإمامه والسیاسه :و به همین اسناد، از یونس، از حمّاد، از عبدالاعلی روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا کارهای تو را به اصلاح آورد، آیا خدا در مردم ادات و آلت حصولی قرار داده که به سبب آن، معرفت و شناخت را بیابند؟ حضرت فرمود:«نه». عرض کردم که: پس مکلف اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند؟ (تا معرفت به هم رسانند بدون تعریف خدا؟) فرمود: «نه، بر خدا لازم است که بیان فرماید. «لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَا وُسْعَهَا» (1) ، یعنی: «تکلیف نمی فرماید خدای تعالی و در رنج نمی افکند هیچ تنی را، مگر آن مقدار که طاقت و توانایی و قدرت و گنجایش آن باشد» (بلکه آن را کم تر از قدر طاقت تکلیف فرموده، چه طاقت فوق وسع است) . «لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَا مَآ ءَاتَهَا» (2) ، یعنی: و تکلیف نکند خدای تعالی هیچ نفسی را، مگر آنچه او را عطا فرموده و شناختن آن را به نفس داده» .

و حمزه گفت که: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْمَا بَعْدَ إِذْ هَدَهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُم مَّا یَتَّقُونَ» (3) . حضرت فرمود: «تا بشناساند و آگاه گرداند ایشان را آنچه او را خشنود می سازد، و آنچه او را به خشم می آورد». (و همین حدیث بسند دیگر در این باب گذشت).1257.تاریخ المدینه (به نقل از شعبی) و به همین اسناد، از یونس، از سعدان روایت است و آن را مرفوع ساخته، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«خدا هیچ نعمتی را بر بنده ای از بندگان انعام نفرموده، مگر آن که در باب آن، حجتی از جانب خود بر او لازم آورده، و از آن سؤال خواهد فرمود. پس هر که خدا بر او منّت گذاشت، و او را توانا ساخت، حجتش بر او قیام به آنچه او را تکلیف فرموده و محافظت آن است، و قیام به تحمل مشقت آن که از او پست تر است به حسب مرتبه؛ از آنان که از او ضعیف تراند. و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را توانگر ساخت، حجتش بر او (آنچه از برای خدا است از حقوق واجبه، چون زکات و خمس، یا حجت خدا بر این بنده) اموال اوست (و این معنی ظاهرتر است).

بعد از آن تعهد و بازجویی فقرا و احوال ایشان، بعد از ادای واجبات به مستحبات و نوافلی که دارد. و هر که خدا بر او منت گذاشت، و او را بزرگوار گردانید در خانه خویش (که مراد از آن، قبیله و عشیره است) و او

را صاحب جمال گردانید (در صورتی که دارد، یعنی در نزد مردم معروف و روشناس شد) حجت خدا بر او، آن است که خدا را حمد و ثنا کند بر این نعمت و بر غیر خویش ترفّع نورزد، و گردن نکشد، و حقوق ضعفا و ناتوانان را منع نکند، به جهت شرف و بزرگواری و جمال و شهرتی که دارد». .

1- . بقره، 286 .
2- . طلاق، 7 .
3- . توبه، 115.

33 بَابُ اخْتِلَافِ الْحُجَّهِ عَلی عِبَادِهِ1259.الإمام علیّ علیه السلام (لِعَبدِ اللّه بن العَبّاسِ وقَد جاءَهُ بِرِس) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«سِتَّهُ أَشْیَاءَ لَیْسَ لِلْعِبَادِ فِیهَا صُنْعٌ: الْمَعْرِفَهُ، وَالْجَهْلُ، وَالرِّضَا، وَالْغَضَبُ، وَالنَّوْمُ، وَالْیَقَظَهُ».34 بَابُ حُجَجِ اللّهِ عَلی خَلْقِهِ1259.امام علی علیه السلام (خطاب به عبد اللّه بن عبّاس ، هنگامی که نامه ای) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ أَبِی شُعَیْبٍ الْمَحَامِلِیِّ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ، عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَیْسَ لِلّهِ عَلی خَلْقِهِ أَنْ یَعْرِفُوا، وَلِلْخَلْقِ عَلَی اللّهِ أَنْ یُعَرِّفَهُمْ، وَلِلّهِ عَلَی الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ یَقْبَلُوا». .

33. باب در بیان حجت های خدا در خلق خود

34. باب در بیان حجت های خدا بر خلق خود

33. باب در بیان حجت های خدا در خلق خود1261.تاریخ المدینه عن مولی سهل بن یسار عن أبیه (بَعدَ کَلامِ عُثمانَ وإمساکِ النّاسِ عَن قَتلِه) محمد بن ابی عبداللّه ، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط ، از حسین بن زید، از دُرست بن ابی منصور، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«شش چیز است که بندگان را در آنها هیچ صنعت و کاریگری نیست (یعنی از صنعت خدا است، نه آن که صانعی ندارد): یکی معرفت و شناخت (چنانچه مذکور شد) دوم جهل و نادانی (که مقابل عقل یا علم است و اولی اصل است، و صاحب جند و دوم از جمله جنود اوست و بعضی گمان کرده اند که مراد از آن، فراموشی است به گمان آن که آن، امری است عدمی و احتیاج به صانع ندارد). سوم و چهارم رضا و غضب (یعنی عروض صفت خشنودی و خشم، و اما مقتضای آنها، به اختیار بندگان). و پنجم و ششم خواب و بیداری».34. باب در بیان حجت های خدا بر خلق خود1261.تاریخ المدینه (به نقل از آزادشده سهل بن یسار ، از پدرش ، پس از) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابو شعیب مَحاملی، از دُرست بن ابی منصور، از بُرید بن معاویه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«خدا را بر آفریدگان خویش، حق شناختن نیست که خودْ معرفت به هم رسانند و خلق را بر خدا حق تعریف است که آن جناب ایشان را شناسا گرداند، ولیکن خدا را بر خلق، آن حق است که چون به ایشان شناساند، و ایشان را آگاه گرداند، قبول کنند و مطیع و منقاد شوند».

.

1262.تاريخ الطبرى (به نقل از ابو حفصه يمانى {-1-}) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : مَنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً هَلْ عَلَيْهِ شَىْءٌ؟ قَالَ: «لَا».1263.مروج الذهب :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيى، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ علَيه السلام ، قَالَ :«مَا حَجَبَ اللّه ُ عَنِ الْعِبَادِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ».1263.مروج الذهب :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ لِى: «اكْتُبْ»، فَأَمْلَى عَلَىَّ: «إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا: إِنَّ اللّه َ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولاً، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ، فَأَمَرَ فِيهِ وَنَهى: أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ، فَنَامَ رَسُولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آله عَنِ الصَّلَاةِ ، فَقَالَ: أَنَا أُنِيمُكَ، وَأَنَا أُوقِظُكَ ، فَإِذَا قُمْتَ فَصَلِّ؛ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ، لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ: إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ ؛ وَكَذَلِكَ الصِّيَامُ، أَنَا أُمْرِضُكَ، وَأَنَا أُصِحُّكَ، فَإِذَا شَفَيْتُكَ فَاقْضِهِ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّه ِ عليه السلام : «وَكَذلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِى جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، لَمْ تَجِدْ أَحَداً فِى ضِيقٍ، وَلَمْ تَجِدْ أَحَداً إِلَا وَلِلّه ِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ، وَلِلّه ِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، وَلَا أَقُولُ: إِنَّهُمْ مَا شَاؤُوا صَنَعُوا».

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللّه َ يَهْدِى وَيُضِلُّ» . وَقَالَ: «وَمَا أُمِرُوا إِلَا بِدُونِ سَعَتِهِمْ، وَكُلُّ شَىْءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِهِ، فَهُمْ يَسَعُونَ لَهُ، وَكُلُّ شَىْءٍ لَا يَسَعُونَ لَهُ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ، وَلكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ».

ثُمَّ تَلَا عليه السلام : «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ» فَوُضِعَ عَنْهُمْ «عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللّه ُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» قَالَ: «فَوُضِعَ عَنْهُمْ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ». .

1264.تاریخ الطبری عن عبد الرحمن بن أبزی :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ثَعلبه بن میمون، از عبدالاعلی بن اعیَن که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: هر که خودْ چیزی را نشناسد، یا خدا او را نشناساند و تعریف نفرماید، به هر وضع که باشد، به واسطه یا بی واسطه، آیا بر او چیزی هست از وجوب و مؤاخذه بر آن، یا سؤال از آن و عقاب به سبب ترک آن؟ حضرت فرمود:«نه».1265.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از داود بن فرقد، از ابوالحسن زکریّا بن یحیی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«آن چیزی که خدا از بندگان پوشیده، از ایشان بر داشته شده و در آن تکلیفی ندارند».1266.عنه علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ فی قَتلِ عُثمانَ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از ابان احمر، از حمزه بن طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت به من فرمود که:«بنویس». پس به قلم من داد (یعنی فرمود و من نوشتم) که: «از قول و اعتقاد ما، آن است که خدا بر بندگان حجت می آورد به آنچه ایشان را آورده و عطا فرموده و به ایشان شناسانیده . پس رسولی را به سوی ایشان فرستاد و کتاب خویش را بر ایشان فرود آورد و در آن، امر و نهی فرمود، امر فرمود در آن به نماز و روزه.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بر نخاست و نمازش قضا شد، پس خدا فرمود که: من تو را به خواب می کنم و من تو را بیدار می کنم. پس چون از خواب برنخاستی، نماز کن تا مردم بدانند که هرگاه چنین امری به ایشان برسد، ایشان را چه باید کرد و امر چنان نیست که می گویند: هرگاه بخوابد و نمازش قضا شود، هلاک شده. و همچنین است امر در باب روزه که من تو را بیمار می کنم و من تو را تندرست می گردانم. پس چون تو را از بیماری شفا دادم، آن را بعد از آن قضا کن».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و همچنین هرگاه نظر کنی در همه چیزها، هیچ کس را در تنگی نیابی و نیابی هیچ کس را مگر آن که خدا را بر او حجتی است تمام و خدا را در باب او مشیت و خواستی است. و نمی گویم که ایشان آنچه می خواهند، می کنند». بعد از آن فرمود: «به درستی که خدا راه راست می نماید و گمراه می گرداند» (یعنی به خود وا می

گذارد) و فرمود که: «مردم مأمور نشده اند، مگر به چیزی که پست تر و کم تر از طاقت ایشان است. و هر چیزی که مردم به آن مأمور شده اند، می توانند که آن را به جا آورند، و هر چیزی که طاقت آن را ندارند، از ایشان برداشته شده، ولیکن مردم هیچ خوبی در ایشان نیست».

پس آن حضرت علیه السلام این آیه را خواند: «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ» ، یعنی: «نیست بر ناتوانان و عاجزان، و نه بیماران، و نه بر آنان که نیابد چیزی را که خرج کنند، حرجی و گناهی». حضرت فرمود: «پس خدا تکلیف را از ایشان برداشته . «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» (1) ، یعنی: نیست بر نیکوکاران هیچ راه ملامتی و عتابی و خدا آمرزنده و مهربان است. و نیز حرجی و گناهی نیست بر آنها که از درماندگی چون آمدند به سوی تو تا ایشان را سوار کنی». حضرت فرمود: «پس تکلیف را از ایشان برداشته ؛ زیرا که ایشان حیوانی را نمی یافتند» (که بر آن سوار شوند و وسعت نداشتند که آن را بخرند، یا پیاده به جهاد روند. و حضرت علیه السلام قدری از میان آیه اول و قدری از آخر آیه دوم را ذکر نفرموده، بلکه آنچه محل استشهاد بوده بر همان اقتصار نموده). .

1- . توبه، 91 و 92.

35 بَابُ الْهِدَايَهِ أَنَّهَا مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ1264.تاریخ الطبری (به نقل از عبد الرحمان بن ابزی) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِى إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ ثَابِتٍ أَبِى سَعِيدٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «يَا ثَابِتُ، مَا لَكُمْ وَلِلنَّاسِ، كُفُّوا عَنِ النَّاسِ، وَلَا تَدْعُوا أَحَداً إِلى أَمْرِكُمْ؛ فَوَ اللّهِ ، لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلى أَنْ يَهْدُوا عَبْداً يُرِيدُ اللّهُ ضَلَالَتَهُ، مَا اسْتَطَاعُوا عَلى أَنْ يَهْدُوهُ؛ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلى أَنْ يُضِلُّوا عَبْداً يُرِيدُ اللّهُ هِدَايَتَهُ، مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُضِلُّوهُ، كُفُّوا عَنِ النَّاسِ، وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ: عَمِّى وَأَخِى وَابْنُ عَمِّى وَجَارِى؛ فَإِنَّ اللّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً، طَيَّبَ رُوحَهُ، فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفاً إِلَا عَرَفَهُ، وَلَا مُنْكَراً إِلَا أَنْكَرَهُ، ثُمَّ يَقْذِفُ اللّهُ فِى قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ». .

35. باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزّوجلّ است

35. باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزّوجلّ است

1266(1).امام علی علیه السلام (درباره کشته شدن عثمان) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از اسماعیل سرّاج، از ابن مُسکان، از ثابت بن ابی سعید که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ای ثابت، شما را با مردمان چه کار است؟ دست از دلالت ایشان بردارید و کسی را به سوی امر خویش مخوانید. پس به خدا سوگند که اگر همه اهل آسمان ها و اهل زمین ها اجتماع کنند بر آن که هدایت کنند بنده ای را که خدا ضلالت او را خواسته باشد، نتوانند که او را هدایت کنند.

و اگر اهل آسمان ها و اهل زمین ها اجتماع کنند بر آن که گمراه گردانند بنده ای را که خدا هدایت او را خواسته باشد، نتوانند که او را گمراه کنند. دست از مردم بردارید و هیچ کس نگوید که این عموی من است، یا برادر من، یا پسر عموی من، یا همسایه من، پس باید که در باب هدایت او سعی خویش را به عمل آورم؛ زیرا که خدا هرگاه خوبی را به بنده ای اراده کند، روح او را پاکیزه گرداند. پس هیچ نیکی و معروفی را نشنود، مگر آن که آن را بشناسد و فراگیرد، و هیچ منکری و ناشایسته ای را نشنود مگر آن که آن را انکار کند و واگذارد. پس خدا سخنی را در دل او اندازد که به سبب آن، امر او را جمع گرداند و همان باعث توفیق او گردد».

.

1- . هدایت در لغت، به معنی ارشاد و دلالت است بر جاده راست که کجی و اعوجاجی در آن نباشد و تواند که این کس را به مقصد برساند. (مترجم)

1267.نثر الدرّ :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْرا، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً مِنْ نُورٍ، وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، وَوَکَّلَ بِهِ مَلَکا یُسَدِّدُهُ، وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءا، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةَ سَوْدَاءَ ، وَسَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ ، وَوَکَّلَ بِهِ شَیْطَانا یُضِلُّهُ».

ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْایَهَ: «فَمَن یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاءِسْلَام وَمَن یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَآءِ» .1268.نثر الدرّ :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ: «اجْعَلُوا أَمْرَکُمْ لِلّهِ ، وَلَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ؛ فَإِنَّهُ مَا کَانَ لِلّهِ ، فَهُوَ لِلّهِ ؛ وَمَا کَانَ لِلنَّاسِ، فَلَا یَصْعَدُ إِلَی اللّهِ ، وَلَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِینِکُمْ؛ فَإِنَّ الْمُخَاصَمَهَ مَمْرَضَهٌ لِلْقَلْبِ؛ إِنَّ اللّهَ تَعَالی قَالَ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله : «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ»

وَقَالَ: «أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ» ذَرُوا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ ، وَإِنَّکُمْ أَخَذْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، إِنِّی سَمِعْتُ أَبِی علیه السلام یَقُولُ : إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا کَتَبَ عَلی عَبْدٍ أَنْ یَدْخُلَ فِی هذَا الْأَمْرِ، کَانَ أَسْرَعَ إِلَیْهِ مِنَ الطَّیْرِ إِلی وَکْرِهِ». .

1269.تاریخ الطبری عن عبد الرحمن بن عبید (فی حَربِ صِفّینَ) علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن حمران، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود:«به درستی که خدا، هرگاه خوبی را به بنده ای اراده کند، در دلش نشانه ای را از نور پدید آورد، و گوش های دل او را بگشاید و فرشته ای را بر او بگمارد که او را به راستی و صواب بدارد. و هرگاه بدی را به بنده ای اراده فرماید، در دلش نشانه سیاهی را پدید آورد، و گوش های دل او را ببندد، و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه گرداند». پس این آیه را تلاوت فرمود: «فَمَن یُرِدِ اللَّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاءِسْلَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَآءِ» (1) ، یعنی: «پس هر که خدا خواهد او را راه راست نماید، می گشاید برای او سینه او را از برای قبول اسلام. و هر که خدا خواهد که او [را]گمراه کند (یعنی او را فروگذارد) ، می گرداند سینه او را تنگ، بسیار تنگ که گویا بالا می رود در آسمان».1268.نثر الدرّ :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن عُقبه، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«کار خویش را از برای خدا و رضای او قرار دهید، و آن را از برای مردم و نمودن به ایشان قرار مدهید؛ زیرا که آنچه از برای خدا باشد، از برای خدا است (یعنی خدا آن را قبول می فرماید و به او نفع می رساند). و آنچه از برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی رود. و با مردم به جهت دین خویش مخاصمه و گفت وگو مکنید؛ زیرا که مخاصمه، دل را بیمار می گرداند.

به درستی که خدای تبارک و تعالی به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ» (2) ، یعنی: «به درستی که تو هدایت نمی کنی هر که را که دوست داری، ولیکن خدا هدایت می کند هر که را می خواهد». و فرموده که: «أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ» (3) ، یعنی: آیا پس تو اکراه می کنی مردمان را تا مؤمن شوند و ایمان آورند». و حضرت فرمود که: «مردم را واگذارید؛ زیرا که مردم، دین خویش را از مردم گرفتند و شما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتید .

و به درستی که از پدرم علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرگاه خدای عزّوجلّ بنویسد و واجب کند بر بنده ای که در این امر (که تشیع است) داخل شود، به سوی آن شتابان تر باشد از مرغ به سوی آشیانه خویش». .

1- . انعام، 125.
2- . قصص، 56 .
3- . یونس، 99.

1269.تاریخ الطبری (به نقل از عبد الرحمان بن عبید ، در جنگ صفّین) أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّه ِ علیه السلام : نَدْعُو النَّاسَ إِلی هذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: «لَا ، یَا فُضَیْلُ، إِنَّ اللّه َ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً، أَمَرَ مَلَکاً فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ، فَأَدْخَلَهُ فِی هذَا الْأَمْرِ طَائِعاً أَوْ کَارِهاً».تَمَّ کِتَابُ الْعَقْلِ وَالْعِلْمِ وَالتَّوْحِیدِ مِنْ کِتَابِ الْکَافِی، وَیَتْلُوهُ کِتَابُ الْحُجَّهِ فِی الْجُزْءِ الثَّانِی مِنْ کِتَابِ الْکَافِی تَألِیفِ الشَّیْخِ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ الْکُلَیْنِیِّ رَحْمَهُ اللّه ِ عَلَیْهِ.

.

1271.الإمام علىّ عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ إلى مُعاوِيَهَ) ابو على اشعرى، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن يحيى، از محمد بن مروان، از فُضيل بن يسار روايت كرده است كه گفت: به امام جعفر صادق عليه السلام عرض كردم كه: مردم را به سوى تشيع بخوانيم؟ حضرت فرمود:«نه اى فضيل. به درستى كه هرگاه خداى عزّوجلّ خيرى را خواست به بنده اراده داشته باشد، فرشته اى را امر فرمايد كه گردن او را بگيرد و او را در اين امر داخل گرداند؛ خواه رغبت داشته باشد و خواه كراهت».تمام شد كتاب عقل و توحيد از كتاب كافى، و در پهلوى آن در مى آيد كتاب حجت در جزء دوم از كتاب كافى كه تأليف شيخ ابو جعفر محمد بن يعقوب كلينى است. رحمت خدا بر او باد.

.

ص: 526

. .

[4] کتاب حجت

اشاره

(4) کتاب حجت

.

[4] كِتَابُ الْحُجَّهِبِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

1 بَابُ الِاضْطِرَارِ إِلَى الْحُجَّهِ1273.امام على عليه السلام (هنگامى كه سعد بن ابى وقّاص به نزدش آمد و از او) قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، مُصَنِّفُ هذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِيقِ الَّذِى سَأَلَهُ: مِنْ أَيْنَ أَثْبَتَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الرُّسُلَ؟ قَالَ :«إِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقاً، صَانِعاً، مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَ كَانَ ذلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً مُتَعَالِياً، لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ؛ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ، وَ يُحَاجَّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِى خَلْقِهِ يُعَبِّرُونَ عَنْهُ إِلى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ، وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِى تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ، فَثَبَتَ الْامِرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِى خَلْقِهِ، وَ الْمُعَبِّرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَمَاءَ مُؤَدَّبِينَ بِالْحِكْمَهِ، مَبْعُوثِينَ بِهَا، غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِى الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِى شَىْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَهِ، ثُمَّ ثَبَتَ ذلِكَ فِى كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ؛ لِكَيْلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّهٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ». .

1. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت)

(4) کتاب حجت (1)بسم اللّه الرحمن الرحیم

1. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت)1275.العقد الفرید (به نقل از محمّد بن سیرین) ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنهمصنف این کتاب (یعنی کتاب کافی که این کتاب ترجمه آن است) فرمود که: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فُقَیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت علیه السلام به زندیقی که او را سؤال نمود که از کجا و به چه دلیل پیغمبران و رسولان خدا را اثبات کردی؟

فرمود که:«ما چون ثابت کردیم که ما را آفریننده ای هست که ما را ساخته و برتری دارد از ما و صفات ما و از همه آنچه آفریده، و این صانع، حکیمی است برتر از حکیمان، که بنای تمام امورش بر وفق حکمت و مصلحت است، و جایز نبود که خلائق او را مشاهده نمایند و او را لمس کنند (که دست یا غیر آن از اعضای خویش را به او بمالند)، تا توانند که با یکدیگر روبه رو شوند و با هم مکالمه و محاجّه و گفت وگو کنند، ثابت شد که آن جناب را ایل چیانی (2) هستند در میان خلائق، که امور ایشان را به اصلاح می آورند، و از جانب آن جناب، تعبیر می کنند و فرمان او را به سوی خلائق و بندگانش می رسانند، و ایشان را راهنمایی می نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آن و آنچه باعث نفع ایشان است، و دلالت می فرمایند بر چیزی که بقای ایشان به واسطه آن و در ترک آن، فنای ایشان است.

پس ثابت شد که باید جماعتی باشند که از جانب خداوند حکیم علیم در میانه خلائق، مردم را امر و نهی فرمایند. پس آنان که از جانب خدای جلّ و عزّ تعبیر می کنند و آنچه می فرماید به مردم می فرمایند، پیغمبران و برگزیدگان خدایند، از خلائق که حکیمان و تأدیب دهندگان مردمانند به حکمت، و با آن مبعوث شده اند و با وجودی که در آفرینش و صورت و ترکیب، با عامه مردمان شرکت دارند در چیزی از احوال، از اخلاق و صفات با ایشان مشارکت ندارند، و از نزد خداوند حکیم علیم مؤیدند به

حکمت، که ایشان را (به معجزات و دلایل و براهین و شواهد، که بر حقیقت ایشان شهادت می دهند) یاری نموده و تقویت فرموده.

بعد از آن (همین که مذکور شد) در هر روزگار و زمانی از زمان ها، ثابت گردید به آنچه رسولان و پیغمبران آورده اند از دلایل و براهین (که حجت های خدا و ایشان را بر خلائق روشن ساخته و می سازد)، تا آن که زمین خدا خالی نباشد از حجتی که با او علمی باشد، که بر راستی گفتارش در دعوت و روایی عدالتش دلالت داشته باشد».

.

1- . و حجت، گواه بر دعوی است و سخن درست و طریقه ای که به واسطه آن در خصومت بر خصم ظفر یابند. و مراد از آن در اینجا، چیزی است که خدا حجت را بر خلق خود تمام فرموده؛ خواه پیغمبر باشد و خواه امام و خواه سخن ایشان باشد و خواه غیر آن. (مترجم)
2- . سفیر و فرستادگان.

1276.الإمام علىّ عليه السلام (فى كِتابِهِ إلى أهلِ الكوفَهِ عِندَ مَسيرِهِ مِ) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : إِنَّ اللّهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ ، بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللّهِ، قَالَ: «صَدَقْتَ».

قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً، فَقَدْ يَنْبَغِى لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً، وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَا بِوَحْىٍ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْىُ، فَقَدْ يَنْبَغِى لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ، فَإِذَا لَقِيَهُمْ، عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ، وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ؛ وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ: تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللّهِ عَلى خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلى.

قُلْتُ: فَحِينَ مَضى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلى خَلْقِهِ؟ فَقَالُوا: الْقُرْآنُ، فَنَظَرْتُ فِى الْقُرْآنِ، فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِئُ وَ الْقَدَرِىُّ وَ الزِّنْدِيقُ الَّذِى لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتّى يَغْلِبَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ، فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَا بِقَيِّمٍ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَىْءٍ، كَانَ حَقّاً، فَقُلْتُ لَهُمْ : مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ؟ فَقَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ، وَ عُمَرُ يَعْلَمُ، وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ، قُلْتُ: كُلَّهُ؟ قَالُوا: لَا ، فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ: إِنَّهُ يَعْرِفُ ذلِكَ كُلَّهُ إِلَا عَلِيّاً عليه السلام ، وَ إِذَا كَانَ الشَّىْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ ، فَقَالَ هذَا:لَا أَدْرِى، وَ قَالَ هذَا : لَا أَدْرِى، وَ قَالَ هذَا: لَا أَدْرِى، وَ قَالَ هذَا: أَنَا أَدْرِى، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ أَنَّ مَا قَالَ فِى الْقُرْآنِ، فَهُوَ حَقٌّ، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّهُ». .

1277.عنه علیه السلام :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطه خلق خود و مشابهت به ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می شوند. و حضرت فرمود که:«راست گفتی».

عرض کردم که : هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می باشد، و بداند که او نمی تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می فهمد که ایشان حجت خدا بر خلائق اند و از برای ایشان است فرمان برداری خلائق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بود از جانب خدا بر تمام خلائق؟ گفتند: بلی.

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرجئه و قَدَری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت وگو می کنند و آن را دلیل می آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه ای که چنین زندیق بی ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می شود، پس دانستم که قرآن حجت نمی تواند بود مگر با قیّم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد).

به ایشان گفتم که: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می دانست، و عمر می دانست، و حذیفه می دانست. گفتم: همه آن را می دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همه آن را می داند، مگر علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه . و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی دانم و آن بگوید که: من نمی دانم، و یکی بگوید که: من می دانم، معلوم می شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان

ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف اند، مگر یک نفر که می گوید من آن را می دانم. و لهذا راوی قیمومیت علی علیه السلام را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد در آنچه عرض می نمود که:) هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و هر چه در [مورد] قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند» . .

1276.امام على عليه السلام (در نامه اى به كوفيان ، هنگام حركت از مدينه به س) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ :كَانَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّيَّارُ ، وَجَمَاعَةٌ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «يَا هِشَامُ، أَ لَا تُخْبِرُنِی كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ؟» فَقَالَ هِشَامٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّی أَجِلُّكَ وَ أَسْتَحْيِيكَ، وَ لَا يَعْمَلُ لِسَانِی بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَیْءٍ، فَافْعَلُوا».

قَالَ هِشَامٌ: بَلَغَنِی مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَ جُلُوسُهُ فِی مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ، فَعَظُمَ ذلِكَ عَلَیَّ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ، فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيهَا عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، وَ عَلَيْهِ شَمْلَةٌ سَوْدَاءُ مُتَّزِراً بِهَا مِنْ صُوفٍ، وَ شَمْلَةٌ مُرْتَدِياً بِهَا وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ، فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ، فَأَفْرَجُوا لِی ثُمَّ قَعَدْتُ فِی آخِرِ الْقَوْمِ عَلی رُكْبَتَیَّ.

ثُمَّ قُلْتُ: أَيُّهَا الْعَالِمُ، إِنِّی رَجُلٌ غَرِيبٌ تَأْذَنُ لِی فِی مَسْأَلَةٍ؟ فَقَالَ لِی: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهُ: أَ لَكَ عَيْنٌ؟ فَقَالَ: يَا بُنَیَّ، أَیُّ شَیْءٍ هذَا مِنَ السُّؤَالِ؟ وَ شَیْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟! فَقُلْتُ: هكَذَا مَسْأَلَتِی، فَقَالَ: يَا بُنَیَّ، سَلْ وَ إِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمْقَاءَ، قُلْتُ: أَجِبْنِی فِيهَا، قَالَ لِی: سَلْ.

قُلْتُ: أَ لَكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَرَی بِهَا الْأَلْوَانَ وَ الْأَشْخَاصَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أَنْفٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَشَمُّ بِهِ الرَّائِحَةَ.

قُلْتُ: أَ لَكَ فَمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ.

قُلْتُ: أَ لَكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّ مَا وَرَدَ عَلی هذِهِ الْجَوَارِحِ وَ الْحَوَاسِّ.

قُلْتُ: أَ وَ لَيْسَ فِی هذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًی عَنِ الْقَلْبِ؟ فَقَالَ: لَا.

قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذلِکَ وَ هِیَ صَحِیحَهٌ سَلِیمَهٌ؟! قَالَ: یَا بُنَیَّ، إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَکَّتْ فِی شَیْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ، رَدَّتْهُ إِلَی الْقَلْبِ فَتَسْتَیْقِنُ الْیَقِینَ، وَ تُبْطِلُ الشَّکَ.

قَالَ هِشَامٌ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللّهُ الْقَلْبَ لِشَکِّ الْجَوَارِحِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ، وَ إِلَا لَمْ تَسْتَیْقِنِ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: یَا أَبَا مَرْوَانَ، فَاللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی لَمْ یَتْرُکْ جَوَارِحَکَ حَتّی جَعَلَ لَهَا إِمَاماً یُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِیحَ، وَ تَتَیَقَّنُ بِهِ مَا شَکَّتْ فِیهِ، وَ یَتْرُکُ هذَا الْخَلْقَ کُلَّهُمْ فِی حَیْرَتِهِمْ وَ شَکِّهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ ، لَا یُقِیمُ لَهُمْ إِمَاماً یَرُدُّونَ إِلَیْهِ شَکَّهُمْ وَ حَیْرَتَهُمْ، وَ یُقِیمُ لَکَ إِمَاماً لِجَوَارِحِکَ تَرُدُّ إِلَیْهِ حَیْرَتَکَ وَ شَکَّکَ؟

قَالَ: فَسَکَتَ، وَ لَمْ یَقُلْ لِی شَیْئاً، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ، فَقَالَ لِی: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: أَ مِنْ جُلَسَائِهِ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمِنْ أَیْنَ أَنْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ، قَالَ: فَأَنْتَ إِذاً هُوَ، ثُمَّ ضَمَّنِی إِلَیْهِ، وَ أَقْعَدَنِی فِی مَجْلِسِهِ، وَ زَالَ عَنْ مَجْلِسِهِ، وَ مَا نَطَقَ حَتّی قُمْتُ.

قَالَ: فَضَحِکَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ قَالَ: «یَا هِشَامُ، مَنْ عَلَّمَکَ هذَا؟» قُلْتُ: شَیْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْکَ وَ أَلَّفْتُهُ، فَقَالَ : «هذَا وَاللّهِ مَکْتُوبٌ فِی صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَ مُوسی». .

1277.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: گروهی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت بودند که از جمله ایشان حمران بن اعین و محمد بن نُعمان و هشام بن سالم و طیّار و جماعتی بودند و هشام بن حکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود. حضرت علیه السلام فرمود که:«ای هشام، آیا مرا خبر نمی دهی که با عمرو بن عُبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟» هشام عرض کرد که: یا ابن رسول اللّه ، من تو را اجلال و تعظیم می نمایم، و از تو شرم می کنم و زبانم یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بگوید و به سخن در آید. حضرت علیه السلام فرمود که: «چون شما را به چیزی امر کنم، به عمل آورید» (چه اطاعت من بر شما واجب است) .

هشام عرض کرد که: آوازه عمرو بن عُبید و آنچه در آن اشتغال داشت از ترویج مذهب معتزله، به من رسید و شنیدم که در مسجد بصره می نشیند و کتب معتزله را درس می گوید. این امر بر من بزرگ و گران آمد، بیرون رفتم که به نزد او روم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد بصره رفتم، ناگاه دیدم که مردم بسیاری حلقه دور نشسته اند و عمرو بن عُبید در میان آن حلقه نشسته و بر او دو جامه سیاه بود از پشم: یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا، و مردم از او سؤال می کردند. خواستم که مردم را از یکدیگر دور کنم تا شکافی به هم رسد که به نزد او روم. به ایشان گفتم که: راه دهید مرا. راه دادند و داخل آن مجلس شدم، و در آخر آن گروه بر سر زانوی خویش نشستم و به عمرو گفتم:

ای عالم، من مرد غریبم، مرا رخصت می دهی در باب مسأله ای که می خواهم از تو سؤال کنم؟ گفت: بلی. با وی گفتم که: چشم داری؟ گفت: ای فرزند من، این چه دخلی به سؤال دارد و این چه سؤال است که می کنی و چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟ گفتم که: سؤال من همچنین است. گفت: ای فرزند من، بپرس و هر چند که سؤال تو سؤال احمقانه باشد. گفتم: مرا جواب کو در آن مسأله ای که از تو پرسیدم؟ گفت: بار دیگر بپرس. گفتم: چشم داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: رنگ ها و شخص ها را با آن می بینم. گفتم: بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: بوی چیزها را با آن می بویم. گفتم: دهان داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: مزه چیزها را با

آن می چشم. گفتم: گوش داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن آواز می شنوم. گفتم: آیا دل داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن تمیز می کنم میان هر چه وارد شود بر این اعضا و جوارح و حواس و مشاعر. گفتم: آیا این جوارح از دل بی نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم: چگونه می شود که این اعضا و جوارح به دل احتیاج داشته باشد با آن که اینها صحیح و سالم اند و در کار خود تمام اند و نقصی ندارند؟ گفت: ای فرزند من، به درستی که این جوارح، چون شک کنند در چیزی که آن را بوییده باشند، یا دیده باشند، یا چشیده باشند، یا شنیده باشند، آن را به سوی دل بر می گردانند، و از استفساره می نمایند. پس دل یقین را متیقن و بی شک می سازد و شک را باطل می گرداند.

هشام می گوید که: گفتم: هرگاه امر بر این منوال باشد، پس خدا دل را در بدن به پا داشته و آن را مقرر ساخته برای رفع شک اعضا و جوارح؟ گفت: بلی. گفتم: پس ناچار باید که دل در کالبد باشد و اگر نباشد، جوارح را چیزی محقق و معلوم نمی شود و امور آنها منسّق و منتظم نمی گردد؟ گفت: بلی. گفتم: ای ابو مروان، پس بنا بر این، خدای تبارک و تعالی اعضا و جوارح تو را وانگذاشته تا آن که از برای آنها امامی قرار داده که آنچه را که درست یافته اند، تصدیق آنها می کند و حکم می نماید به صحت آن و آنچه را که در آن شک داشته باشند به واسطه آن، متیقن می شود و شکی که دارند، بر طرف می گردد، و همه این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلافی که دارند، وامی گذارد و امامی از برای ایشان اقامه نمی کند که شک و حیرت خود را به سوی او بازگردانند که آنها را از ایشان رفع کند و از برای تو جوارحی که داری، امامی بر پا می کند که حیرت و شک خویش را به سوی آن برگردانی؟

هشام می گوید: پس عمرو بن عُبید ساکت شد و هیچ نگفت. بعد از آن، به جانب من ملتفت شد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه. گفت: آیا تو از هم نشینان اویی؟ گفتم: نه. گفت: پس تو از اهل کجایی و مردم کدام شهری؟ گفتم: از اهل کوفه ام. گفت: هر گاه چنین باشد، البته تو هشامی، پس مرا در بر گرفت و به جای خویش نشانید، و از جای خود بیرون رفت و سخن نگفت تا من برخاستم.

حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود که: «ای هشام، که این را به تو تعلیم کرد؟» عرض کردم که: این چیزی است که از تو فرا گرفتم و خود آن را تألیف کردم و به هم ضمّ نمودم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که همین استدلال در صحف ابراهیم و موسی علیهماالسلام نوشته است». .

ص: 534

. .

ص: 535

. .

1278.عنه عليه السلام (مِن كِتابٍ لَهُ إلى طَلحَةَ والزُّبَيرِ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّام، فَقَالَ: إِنِّی رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَ فِقْهٍ وَ فَرَائِضَ، وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَاظَرَهِ أَصْحَابِکَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «كَلَامُکَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ مِنْ عِنْدِکَ؟» فَقَالَ: مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللّهِ علیه السلام وَ مِنْ عِنْدِی، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «فَأَنْتَ إِذاً شَرِيکَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟» قَالَ : لَا، قَالَ : «فَسَمِعْتَ الْوَحْیَ عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْبِرُکَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَتَجِبُ طَاعَتُکَ كَمَا تَجِبُ طَاعَهُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟» قَالَ: لَا.

فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِلَیَّ، فَقَالَ: «يَا يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ، هذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ». ثُمَّ قَالَ: «يَا يُونُسُ، لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ». قَالَ يُونُسُ: فَيَا لَهَا مِنْ حَسْرَهٍ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنِّی سَمِعْتُکَ تَنْهی عَنِ الْكَلَامِ، وَ تَقُولُ: وَيْلٌ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ؛ يَقُولُونَ: هذَا يَنْقَادُ وَ هذَا لَا يَنْقَادُ، وَ هذَا يَنْسَاقُ وَ هذَا لَا يَنْسَاقُ، وَ هذَا نَعْقِلُهُ وَ هذَا لَا نَعْقِلُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّمَا قُلْتُ: فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ، وَ ذَهَبُوا إِلی مَا يُرِيدُونَ».

ثُمَّ قَالَ لِی: «اخْرُجْ إِلَی الْبَابِ، فَانْظُرْ مَنْ تَرَی مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَأَدْخِلْهُ». قَالَ: فَأَدْخَلْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ ، وَأَدْخَلْتُ الْأَحْوَلَ وَ كَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ ، وَأَدْخَلْتُ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَلَامَ ، وَأَدْخَلْتُ قَيْسا الْمَاصِرَ وَكَانَ عِنْدِی أَحْسَنَهُمْ كَلَاماً، وَ كَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلَامَ مِنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام .

فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قَبْلَ الْحَجِّ يَسْتَقِرُّ أَيَّاماً فِی جَبَلٍ فِی طَرَفِ الْحَرَمِ فِی فَازَهٍ لَهُ مَضْرُوبَهٍ قَالَ: فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام رَأْسَهُ مِنْ فَازَتِهِ، فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يَخُبُّ، فَقَالَ: «هِشَامٌ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ». قَالَ: فَظَنَنَّا أَنَّ هِشَاماً رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّهِ لَهُ ، قَالَ: فَوَرَدَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ، وَهُوَ أَوَّلَ مَا اخْتَطَّتْ لِحْيَتُهُ، وَ لَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنّاً مِنْهُ، قَالَ : فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ قَالَ: «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ».

ثُمَّ قَالَ: «يَا حُمْرَانُ، كَلِّمِ الرَّجُلَ». فَكَلَّمَهُ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ.

ثُمَّ قَالَ: «يَا طَاقِىُّ، كَلَمْهُ». فَكَلّمَهُ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْأَحْوَلُ.

ثُمَّ قَالَ: «يَا هِشَامَ بْن سَالِمٍ، كَلِّمْهُ». فَتَعَارَفَا.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام لِقَيْسٍ الْمَاصِرِ : «كَلِّمْهُ». فَكَلَّمَهُ، فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَضْحَكُ مِنْ كَلَامِهِمَا مِمَّا قَدْ أَصَابَ الشَّامِىَّ، فَقَالَ لِلشَّامِىِّ: «كَلِّمْ هذَا الْغُلَامَ» يَعْنِى هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لِهِشَام: يَا غُلَامُ ، سَلْنِى فِى إِمَامَهِ هذَا، فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ، ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِىِّ: يَا هذَا، أَرَبُّکَ أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ أَمْ خَلْقُهُ لِأَنْفُسِهِمْ؟ فَقَالَ الشَّامِىُّ: بَلْ رَبِّى أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ، قَالَ: فَفَعَلَ بِنَظِرِهِ لَهُمْ مَا ذَا؟ قَالَ: أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَ دَلِيلًا كَيْلَا يَتَشَتَّتُوا، أَوْ يَخْتَلِفُوا، يَتَأَلَّفُهُمْ، وَ يُقِيمُ أَوَدَهُمْ، وَ يُخْبِرُهُمْ بِفَرْضِ رَبِّهِمْ، قَالَ: فَمَنْ هُوَ؟ قَالَ: رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، قَالَ هِشَامٌ: فَبَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ؟ قَالَ: الْكِتَابُ وَ السُّنَّهُ، قَالَ هِشَامٌ: فَهَلْ نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّهُ فِى رَفْعِ الِاخْتِلَافِ عَنَّا؟ قَالَ الشَّامِىُّ: نَعَمْ، قَالَ: فَلِمَ اخْتَلَفْنَا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ صِرْتَ إِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِى مُخَالَفَتِنَا إِيَّاکَ؟

قَالَ: فَسَكَتَ الشَّامِىُّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام لِلشَّامِىِّ: «مَا لَکَ لَا تَتَكَلَّمُ؟» قَالَ الشَّامِىُّ: إِنْ قُلْتُ : لَمْ نَخْتَلِفْ ، كَذَبْتُ؛ وَإِنْ قُلْتُ: إِنَّ الْكِتَابَ وَ السُّنَّهَ يَرْفَعَانِ عَنَّا الِاخْتِلَافَ، أَبْطَلْتُ؛ لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ؛ وَ إِنْ قُلْتُ: قَدِ اخْتَلَفْنَا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا يَدَّعِى الْحَقَّ، فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذَنِ الْكِتَابُ وَ السُّنَّهُ إِلَا أَنَّ لِى عَلَيْهِ هذِهِ الْحُجَّهَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «سَلْهُ تَجِدْهُ مَلِيّاً».

فَقَالَ الشَّامِىُّ: يَا هذَا، مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ؟ أَ رَبُّهُمْ أَوْ أَنْفُسُهُمْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ الشَّامِىُّ: فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ، وَ يُقِيمُ أَوَدَهُمْ، وَ يُخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ؟ قَالَ هِشَامٌ : فِى وَقْتِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَوِ السَّاعَهِ؟ قَالَ الشَّامِىُّ: فِى وَقْتِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ السَّاعَهِ مَنْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: هذَا الْقَاعِدُ الَّذِى تُشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ، وَ يُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وِرَاثَهً عَنْ أَبٍ عَنْ جَدٍّ.

قَالَ الشَّامِىُّ: فَكَيْفَ لِى أَنْ أَعْلَمَ ذلِکَ؟ قَالَ هِشَامٌ: سَلْهُ عَمَّا بَدَا لَکَ، قَالَ الشَّامِىُّ: قَطَعْتَ عُذْرِى فَعَلَىَّ السُّؤَالُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «يَا شَامِىُّ، أُخْبِرُکَ كَيْفَ كَانَ سَفَرُکَ، وَ كَيْفَ كَانَ طَرِيقُکَ، كَانَ كَذَا وَ كَانَ كَذَا».

فَأَقْبَلَ الشَّامِىُّ يَقُولُ: صَدَقْتَ، أَسْلَمْتُ لِلّهِ السَّاعَهَ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «بَلْ آمَنْتَ بِاللّهِ السَّاعَةَ؛ إِنَّ الْاءِسْلَامَ قَبْلَ الْاءِيمَانِ، وَ عَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَ يَتَنَاكَحُونَ ، وَ الْاءِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ» . فَقَالَ الشَّامِيُّ: صَدَقْتَ، فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ، وَ أَنَّکَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ.

ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام إِلى حُمْرَانَ، فَقَالَ: «تُجْرِى الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَتُصِيبُ».

وَ الْتَفَتَ إِلى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، فَقَالَ: «تُرِيدُ الْأَثَرَ وَ لَا تَعْرِفُهُ».

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْأَحْوَلِ ، فَقَالَ: «قَيَّاسٌ رَوَّاغٌ ، تَكْسِرُ بَاطِلاً بِبَاطِلٍ ، إِلَا أَنَّ بَاطِلَکَ أَظْهَرُ».

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلى قَيْسٍ الْمَاصِرِ، فَقَالَ: «تَتَكَلَّمُ، وَ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَبْعَدُ مَا يَكُونُ مِنْهُ، تَمْزُجُ الْحَقَّ مَعَ الْبَاطِلِ، وَ قَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِى عَنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ، أَنْتَ وَ الْأَحْوَلُ قَفَّازَانِ حَاذِقَانِ».

قَالَ يُونُسُ: فَظَنَنْتُ وَ اللّهِ أَنَّهُ يَقُولُ لِهِشَامٍ قَرِيباً مِمَّا قَالَ لَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: «يَا هِشَامُ، لَا تَكَادُ تَقَعُ، تَلْوِى رِجْلَيْکَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طِرْتَ، مِثْلُکَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ، فَاتَّقِ الزَّلَّةَ، وَ الشَّفَاعَةُ مِنْ وَرَائِهَا إِنْ شَاءَ اللّهُ». .

1279.الفتوح :علی بن ابراهیم، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد که: من مردی هستم، صاحب کلام و فقه و فرائض (که علم کلام و فقه و واجبات یا مواریث را می دانم)، و آمده ام که با اصحاب تو مباحثه و گفت وگو نمایم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که:«سخن تو از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یا از پیش خود می گویی؟» عرض کرد که: از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیش خود؛ هر دو می گویم. حضرت علیه السلام فرمود: «پس تو در این هنگام شریک رسول خدایی صلی الله علیه و آله ؟» عرض کرد: نه. حضرت فرمود: «پس وحی را از جانب خدا شنیده ای که تو را خبر دهد؟» عرض کرد: نه. فرمود: «پس فرمان برداری تو واجب است؛ چنانچه فرمان برداری رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است؟» عرض کرد: نه. حضرت علیه السلام به جانب من التفات فرمود و فرمود که: «ای یونس بن یعقوب، این مرد با خود خصومت نمود و سخن خویش را باطل ساخت، پیش از آن که سخن گوید». بعد از آن فرمود که: «ای یونس، اگر علم کلام را نیکو می دانستی، با او تکلم می کردی».

یونس عرض کرد: زهی حسرت و ندامت بر جهالت من به آن. یونس می گوید که: بعد از آن به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، من از تو شنیدم که از علم کلام نهی می فرمودی و می فرمودی که: «وای بر اصحاب کلام! می گویند که: این منقاد و رام می شود و این منقاد نمی شود و این منساق و روان می گردد و این منساق نمی گردد، و این را تعقل می کنیم و می فهمم و این را تعقل نمی کنیم» (یعنی: پس بسیار بحث و جدال می کنند و از پیش خود سخنان می گویند و اثبات و نفی می کنند. و بعضی گفته اند که: معنی آن، این است که اصحاب کلام می گویند که چاره ای نیست از قبول و اذعان به این که همه افعال از خدای تعالی است، و واجب نیست اذعان به این که بنده را فعل اختیاری می باشد. و می گویند که: قیاس در این موضع جاری می شود، و در این موضع جاری نمی شود. و این در نزد عقل مستحسن است (که عقل آن را نیکو می

شمارد)، و این، در نزد عقل مستحسن نیست. مجملا آن که، ایشان به جبر و قیاس و استحسان قائل اند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که من گفتم. وای بر ایشان، اگر ترک کنند آنچه را که من می گویم و بروند به سوی آنچه خود می خواهند». بعد از آن به من فرمود که: «بیرون رو تا درِ خانه و نظر کن هر که را از متکلمان که دیدی، بیاور». یونس گفت که: حمران بن اعین و ابو جعفر احول و هشام بن سالم و قیس ماصر را داخل کردم و همه علم کلام را خوب می دانستند و در آن صاحب تسلط بودند، و قیس ماصر به اعتقاد من، از همه ایشان متکلم تر بود و علم کلام را بهتر می دانست و آن را از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامتعلیم گرفته بود. و ما چون در مجلس نشستیم، در آن مکانی بود در منا و عادت آن حضرت چنین بود که پیش از وقت حج چند روزی در کوهی که در طرف حرم است، در خیمه کوچکی که از برای آن حضرت برپا می کردند، می نشست. حضرت علیه السلام سر خود را از خیمه بیرون کرد، دید که شتری به شتاب می آید، فرمود که: «به پروردگار خانه کعبه سوگند می خورم که هشام است که می آید». ما گمان کردیم که هشام، یکی از فرزندان عقیل است که بسیار او را دوست می دارد.

راوی می گوید که: بعد از آن، هشام بن حکم وارد شد و او جوانی بود که خطش تازه دمیده بود، و در میانه ما کسی نبود که سنش از او بیشتر نباشد. حضرت جای او را نمود، و فرمود که: «هشام، یاور ما است به دل و زبان و دست خویش». بعد از آن فرمود که: «ای حمران، با این مرد شامی گفت وگو کن». حمران با شامی گفت وگو کرد و بر او غالب آمد. و بعد از آن، فرمود که: «ای طاقی (که مراد از آن ابوجعفر احول است)، با او گفت وگو کن». أحول با وی گفت وگو نمود و بر او نیز بر او غالب شد. بعد از آن، فرمود که: «ای هشام بن سالم، با این مرد تکلم نما». پس هشام بن سالم و شامی در بحث قرین یکدیگر بودند، و هیچ یک بر دیگری غالب نشدند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که یکدیگر را شناختند و قدر علم هر یک بر دیگری معلوم شد). بعد از آن به قیس ماصر فرمود که: «با این شامی مباحثه کن». قیس با وی تکلم نمود و حضرت علیه السلام شروع فرمود به خندیدن (که از سخنان ایشان می خندید) چه، در آن غلط و اشتباه بسیاری بود و از خجالتی که به شامی رسید، یا بر قیس غالب گردید.

بعد از آن به شامی فرمود که: «با این غلام یعنی هشام بن حکم سخن بگو». عرض کرد. آری، با او سخن می گویم. پس شامی به هشام گفت که: ای پسر، در باب امامت این، از من سؤال کن. هشام به خشم آمد، به مرتبه ای که بر خود لرزید، بعد از آن، به شامی گفت: ای مرد، آیا پروردگار تو مصلحت خلق خود را بهتر می داند یا خلق آن را بهتر می دانند؟ شامی گفت: بلکه پروردگار من آن را بهتر می داند از ایشان. هشام گفت: پس با اعلمیت به صلاح حال ایشان، با ایشان چه کرده؟ گفت: حجت و دلیلی از برای ایشان بر پا کرده، تا آن که آن را پراکنده نشوند، و اختلاف در میانه ایشان به هم نرسد، و ایشان را با یکدیگر الفت و آمیزش دهد، و کجی ایشان را راست کند، و ایشان را خبر دهد به واجبات خدای تعالی.

هشام گفت که: کیست آن که می گویی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هشام گفت که: بعد از رسول خدا کیست؟ گفت: کتاب و سنت پیغمبر. هشام گفت: پس آیا کتاب و سنت امروز به ما نفع می رسانند در رفع اختلاف از ما؟ شامی گفت: بلی. گفت: پس چرا من و تو با هم اختلاف داریم؟ و تو از شام به نزد ما آمده ای در باب مخالفت ما با تو. شامی ساکت شد و هیچ نگفت.

حضرت صادق علیه السلام به شامی فرمود که: «تو را چه شد که سخن نمی گویی؟» عرض کرد که: اگر بگویم که اختلاف نداریم، دروغ گفته ام و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میانه ما بر می دارند، سخن باطلی گفته ام؛ زیرا که کتاب و سنت، احتمال وجوه و معانی بسیار دارند. و اگر بگویم که با هم اختلاف داریم و هر یک از ما حق را ادعا می کند، و در این هنگام کتاب و سنت به ما نفع نمی بخشد، مگر آن که مرا بر او همان حجتی است که به آن اشاره شد، بی زیاده و نقصان .

حضرت علیه السلام فرمود که: «از او سؤال کن که او را استوار و عالم می یابی، و هر چه می خواهی در نزد او هست و می تواند که از عهده برآید». شامی به هشام گفت که: ای پسر، که مصلحت خلق را بهتر می داند، پروردگار ایشان یا خود ایشان؟ هشام گفت: پروردگار ایشان مصلحت ایشان را از خود ایشان بهتر می داند. شامی گفت که: آیا کسی را برای ایشان بر پا کرده که ایشان را بر یک قول بدارد که با هم اختلاف نکنند و کجی ایشان را راست و درست نماید و ایشان را به حق و باطل که در دست دارند، خبر دهد؟

هشام گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا در این زمان؟ شامی گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در این زمان کیست؟ هشام گفت که: همین که نشسته است و همه کس، از همه جا، بارها می بندند و به خدمتش می آیند، و ما را به خبرهای آسمان خبر می دهد، و این را ابا عن جدٍّ میراث دارد. شامی گفت: مرا چگونه میسر می شود که این را بدانم؟

هشام گفت: او را سؤال کن از آنچه خواسته باشی و در ذهن تو در آید. شامی گفت: عذر مرا قطع کردی (که دیگر بهانه ای ندارم). پس بر من واجب است که از او سؤال کنم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای شامی، تو را خبر دهم که سفرت چگونه بود و راهی که آمدی به چه کیفیت بود، یا در آنچه اتفاقی افتاد؟» و حضرت فرمود که: «چنین و چنین بود» و تفصیل این اجمال را بیان فرمود. شامی شروع کرد به تصدیق کردن آن حضرت و می گفت: راست گفتی. و من مسلمان شدم و گردن نهادم از برای خدا در این زمان.

حضرت علیه السلام فرمود: «بلکه در آن زمان به خدا ایمان آوردی؛ چه پیش از این مسلمان بودی؛ زیرا که اسلام، پیش از ایمان است و مردم بر آن از یکدیگر میراث می برند، و دختر و زن را از یکدیگر می گیرند، و مناکحه در میان ایشان واقع می شود، ولیکن بر ایمان ثواب داده می شوند، که خدا بدون آن ثواب عطا نمی فرماید».

شامی گفت: راست گفتی و من در این ساعت شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن که محمد رسول خداست و آن که تو وصی و جانشین اوصیای پیغمبری. پس حضرت علیه السلام به جانب حمران التفات نمود و فرمود که: «سخن را مطابق حدیث رسول جاری می سازی و درست می گویی و خطا نمی کنی». و به جانب هشام بن سالم ملتفت شد و فرمود که: «تو می خواهی که موافق حدیث رسول صلی الله علیه و آله سخن کنی، ولیکن آن را نمی شناسی و نمی دانی». بعد از آن به سوی احول متوجه شد و فرمود که: «تو بسیار قیاس می کنی و به آن عمل می نمایی و روباه بازی در می آوری (و به مکر و حیله سخن می گویی)، و سخن باطل را به باطلی دیگر می شکنی و باطل می سازی، مگر این که باطل تو را از باطل خصم ظاهرتر و قوی تر است». پس به سوی قیس ماصر التفات فرمود و فرمود که: «تو تکلم می کنی و خبری که به اعتقاد تو از همه خبرها که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده، نزدیک تر باشد، از هر چیزی به آن دورتر است (یعنی: آنچه در بحث و جدل ذکر می

نمایی، به اعتقاد خود به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک می دانی، ولیکن در واقع از همه چیز نسبت به آن دوریش بیشتر است). و حق را با باطل ممزوج می سازی، و کمی از حق، از بسیاری از باطل کفایت می کند (که به آن حاجتی نباشد)، و تو و احول بسیار بر می جهید (و از جای خود به در می روید و از شاخ به شاخی می دوید و بر چیزی قرار نمی گیرید)، ولیکن در جدل استاد و صاحب وقوفید».

یونس می گوید: به خدا سوگند که گمان کردم که آن حضرت به هشام بن حکم می فرماید نزدیک است به آنچه به هشام بن سالم و ابوجعفر احول فرموده بود. پس فرمود: «ای هشام، نزدیک نمی شوی به فرود آمدن بر زمین و پای های خویش را می پیچی و به هم ضمّ می کنی و چون قصد می نمایی که به مکانی روی، پرواز می کنی (و این کنایه است از کمال ثبات او در مقام جدال و سرعت در بحث و جواب که خصم را مغلوب و منکوب می سازد). و باید که مردم، چون تو گفت وگو کنند، یا چون تو باید که با مردم گفت وگو نماید. پس، از لغزش بپرهیز و شفاعت ما بعد از وقوع آن خواهد بود اگر خدای تعالی خواسته باشد». .

ص: 538

. .

ص: 539

. .

ص: 540

. .

ص: 541

. .

ص: 542

. .

ص: 543

. .

1280.الإمام علىّ عليه السلام (فى خُطبَتِهِ بَعدَ البَيعَهِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، قَالَ :أَخْبَرَنِى الْأَحْوَلُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام بَعَثَ إِلَيْهِ وَ هُوَ مُسْتَخْفٍ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِى: يَا أَبَا جَعْفَرٍ ، مَا تَقُولُ إِنْ طَرَقَکَ طَارِقٌ مِنَّا؟ أَ تَخْرُجُ مَعَهُ؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ أَبَاکَ أَوْ أَخَاکَ، خَرَجْتُ مَعَهُ، قَالَ: فَقَالَ لِى: فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أُجَاهِدُ هؤُلَاءِ الْقَوْمَ، فَاخْرُجْ مَعِى، قَالَ: قُلْتُ: لَا، مَا أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاکَ.

قَالَ: فَقَالَ لِى: أَ تَرْغَبُ بِنَفْسِکَ عَنِّى؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّمَا هِىَ نَفْسٌ وَاحِدَهٌ، فَإِنْ كَانَ لِلّهِ فِى الْأَرْضِ حُجَّهٌ، فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْکَ نَاجٍ، وَ الْخَارِجُ مَعَکَ هَالِکَ، وَ إِنْ لَا يَكُنْ لِلّهِ حُجَّهٌ فِى الْأَرْضِ، فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْکَ وَ الْخَارِجُ مَعَکَ سَوَاءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لِى: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِى عَلَى الْخِوَانِ، فَيُلْقِمُنِى الْبَضْعَهَ السَّمِينَهَ، وَ يُبَرِّدُ لِىَ اللُّقْمَهَ الْحَارَّهَ حَتّى تَبْرُدَ؛ شَفَقَهً عَلَىَّ وَ لَمْ يُشْفِقْ عَلَىَّ مِنْ حَرِّ النَّارِ إِذْ أَخْبَرَکَ بِالدِّينِ وَ لَمْ يُخْبِرْنِى بِهِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مِنْ شَفَقَتِهِ عَلَيْکَ مِنْ حَرِّ النَّارِ لَمْ يُخْبِرْکَ، خَافَ عَلَيْکَ أَنْ لَا تَقْبَلَهُ، فَتَدْخُلَ النَّارَ، وَ أَخْبَرَنِى أَنَا، فَإِنْ قَبِلْتُ نَجَوْتُ، وَ إِنْ لَمْ أَقْبَلْ لَمْ يُبَالِ أَنْ أَدْخُلَ النَّارَ.

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، أَنْتُمْ أَفْضَلُ أَمِ الْأَنْبِيَاءُ؟ قَالَ: بَلِ الْأَنْبِيَاءُ، قُلْتُ: يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ: «يَا بُنَىَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاکَ عَلى إِخْوَتِکَ فَيَكِيدُوا لَکَ كَيْداً» ، لِمَ لَمْ يُخْبِرْهُمْ حَتّى كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ؟ وَ لكِنْ كَتَمَهُمْ ذلِکَ، فَكَذَا أَبُوکَ كَتَمَکَ؛ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْکَ.

قَالَ: فَقَالَ: أَمَا وَاللّهِ، لَئِنْ قُلْتَ ذلِکَ لَقَدْ حَدَّثَنِى صَاحِبُکَ بِالْمَدِينَهِ أَنِّى أُقْتَلُ وَ أُصْلَبُ بِالْكُنَاسَهِ، وَ إِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَهً فِيهَا قَتْلِى وَ صَلْبِى، فَحَجَجْتُ، فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بِمَقَالَهِ زَيْدٍ وَ مَا قُلْتُ لَهُ، فَقَالَ لِى : «أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ، وَ لَمْ تَتْرُکْ لَهُ مَسْلَكاً يَسْلُكُهُ». .

1278.امام علی علیه السلام (در نامه ای به طلحه و زبیر) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از ابان که گفت: ابوجعفر احول مرا خبر داد که: زید بن علی الحسین علیهماالسلام به سوی او فرستاد، و زید خویش را از دشمنان پنهان ساخته بود. احول گفت: به نزد او آمدم، به من گفت: ای ابو جعفر، چه می گویی اگر درْ کوبنده ای از ما، در خانه تو را بکوبد، یا شب در آینده ای از ما، در شب به نزد تو آید؟ (حاصل معنی، آن که اگر یکی از ما، یا فرستادگان ما به نزد تو آید و خواسته باشد که با او بیرون آیی، آیا با او بیرون می آیی و بر دشمن ما خروج می کنی یا نه؟).

احول می گوید: به زید گفتم که: اگر آن کس پدر، یا برادر تو باشد، با او بیرون می آیم و خروج می کنم. زید گفت: من می خواهم که خروج نمایم و با این گروه، مجاهده و کارزار کنم. پس تو با من بیرون آی. گفتم: نه، این را نخواهم کرد، فدای تو گردم. زید گفت: آیا خودداری و تن پروری می کنی و جان خویش را از من مضایقه می نمایی؟ گفتم: جز این نیست که این نفس، یک نفس است (یعنی من یک نفرم و از این تن تنها، چه آید در این امر عظیمی که تو در نظر داری؟ یا مراد این است که نفس، یکی است و او را چاره ای نیست از فرمان برداری خدا و متعدد نیست که اگر به یکی از نافرمانی به عمل آید، به دیگری تدارک آن شود. و این معنی اَنسب است به آنچه بعد از این می گوید که:) پس اگر برای خدا در زمین، حجتی باشد، آن که از تو تخلّف ورزیده و بازمانده، رستگار، و آن که با تو خروج نموده، هلاک گردیده است. و اگر خدا را در زمین حجتی نباشد، آن که از تو تخلف ورزیده و آن که همراه تو آمده، با هم برابرند.

زید گفت که: ای ابوجعفر، من با پدرم بر سر سفره می نشستم و پدرم پارچه گوشت فربه و پاکیزه را به من لقمه می داد و لقمه ای که گرم بود، برای من سرد می نمود، و بعد از آن که سرد می شد، به من عطا می فرمود از روی شفقت (و مهربانی که نسبت به من داشت و می ترسید که طعام گرم مرا اذیت رساند). آیا با این مهربانی که با من داشت، شفقت نداشت و بر من نترسید از آتش جهنّم که مرا اذیت کند در هنگامی که تو را به امر دین خبر داد، و مرا به آن خبر نداد؟ گفتم که: فدای تو گردم، از شفقت آن جناب با تو و از ترس گرمی آتش جهنم، تو را خبر نداده؛ زیرا که بر تو ترسیده که آن را قبول نکنی، و به این سبب داخل جهنّم شوی و مرا

خبر داد؛ زیرا که با من چنان نبود که با تو بود. پس اگر قبول کنم، نجات یابم و اگر قبول نکنم، پروایی ندارد که من داخل جهنّم شوم.

بعد از آن، به زید گفتم که: فدای تو گردم، آیا شما بهترید یا پیغمبران؟ گفت: بلکه پیغمبران بهترند. گفتم که: یعقوب به یوسف می فرماید که: «یَبُنَیَّ لَا تَقْصُصْ رُءْیَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُواْ لَکَ کَیْدًا» (1) ، یعنی:«ای فرزند من، قصّه مکن خواب خویش را بر برادران خود (و آن را به ایشان نقل مکن)، پس حیله کنند از برای تو؛ حیله کردنی به غایت». آیا می دانی که چرا ایشان را خبر نداد به پیغمبری و مرتبه یوسف، تا آن که برادران او با حیله و مکری ننمایند (یا معنی، آن است که چرا ایشان را خبر نداد تا باشد که با وی مکر نکنند)، ولیکن این امر را از ایشان پوشید (نه از راه عداوت با یوسف و رضا به آنچه با او کردند، و محبت با پسران دیگر و رضا به فعل ایشان، بلکه چون می دانست که اگر ایشان را خبر دهد، هر آینه با یوسف می کنند با علم پیغمبری او، آنچه با او کردند با جهل به آن، که اگر می دانستند موجب کفر ایشان بود). پس همچنین پدرت از تو کتمان کرده و پوشید؛ زیرا که آن حضرت بر تو ترسیده که اگر بگوید، قبول نکنی.

احول می گوید که: زید گفت: به خدا سوگند که هر آینه اگر این سخن را می گویی و در مادّه من این گمان می نمایی، بدان که صاحب تو (حضرت باقر، یا صادق علیهماالسلام) در مدینه مرا خبر داد که: من کشته می شوم و در کُناسه کوفه، مرا به دار می کشند. و مرا خبر داد که صحیفه ای در نزد اوست که خبر کشته شدن و بر دار زدن من، در آن است (یعنی: اگر تو آنچه را گفتی برای این می گویی که من طالب ریاست نباشم، یا از خروج ممنوع شوم و قتال نکنم، فایده ندارد؛ زیرا که من بالاتر از این را دانسته و شنیده ام و ممنوع نشدم، و آن همان است که از باقر، یا صادق علیهماالسلامشنیدم که کشته می شوم و بر دار می روم، و با آن که صدق گفتار ایشان را می دانم و به امامت ایشان اقرار و اعتراف دارم؛ چه مجاهده من به جهت طلب ریاست نیست، بلکه به جهت رفع و دفع دشمنان دین است و لهذا از کشته شدن و بر دار رفتن پروا ندارم).

احول می گوید که: بعد از آن، به حجّ رفتم و امام جعفر صادق علیه السلام خبر دادم و به گفتار زید و آنچه من با او گفته بودم، و حضرت فرمود که: «او را گرفته ای از همه اطرافش از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و جانب چپ و از بالای سر و از زیر پای ها و از برای او، راهی را وانگذاشته ای که در آن تواند رفت» (و آنچه حضرت صادق علیه السلام به احول فرمود، از قبیل آن است که در حدیث سابق فرمود، نه تصویب و

اظهار رضامندی به آنچه با زید رضی الله عنه کرده است؛ چنانچه مطلع بر حال زید، پوشیده نیست). .

1- . یوسف، 5 .

ص: 546

. .

ص: 547

..

2 بَابُ طَبَقَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام1280.امام علی علیه السلام (در سخنرانی اش پس از بیعت) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِى يَحْيَى الْوَاسِطِىِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ دُرُسْتَ بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ، عَنْهُ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «اَلْأَنْبِيَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ عَلى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ: فَنَبِىٌّ مُنَبَّأٌ فِى نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهَا؛ وَ نَبِىٌّ يَرى فِى النَّوْمِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَلَا يُعَايِنُهُ فِى الْيَقَظَهِ، وَ لَمْ يُبْعَثْ إِلى أَحَدٍ، وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلى لُوطٍ علیهماالسلام؛ وَ نَبِىٌّ يَرى فِى مَنَامِهِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ وَ قَدْ أُرْسِلَ إِلى طَائِفَهٍ قَلُّوا أَوْ كَثُرُوا كَيُونُسَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُونُسَ : «وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» قَالَ: يَزِيدُونَ ثَلَاثِينَ أَلْفاً، وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ؛ وَ الَّذِى يَرى فِى نَوْمِهِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ يُعَايِنُ فِى الْيَقَظَهِ ، وَ هُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولِى الْعَزْمِ ، وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام نَبِيّاً، وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ حَتّى قَالَ اللّهُ : «إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِن ذُرِّيَّتِى» فَقَالَ اَللّهُ : «لَا يَنَالُ عَهْدِى الظَّلِمِينَ» مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً، لَا يَكُونُ إِمَاماً».

.

2. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در پستی و بلندی نسبت به یکدیگر)1282.تاریخ الطبری عن محمّد وطَلحَه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و دُرست بن ابی منصور، از او روایت کرده اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«انبیا و رسولان، بر چهار طبقه اند: اول، پیغمبری است که خبر داده می شود در باب احکام و بر نفس خویش، بر سبیل الهام و پیغمبر خود است (که در او انحصار دارد)، و از خود به غیر تجاوز نمی کند. دوم، پیغمبری است که اوامر و نواهی، در عالم خواب به او می رسد (یا فرشته را در خواب می بیند)، و او از او در بیداری می شنود، ولیکن او را معاینه نمی بیند (که با یکدیگر روبه رو شوند و هر یک به چشم خود دیگری را ببیند)، و به سوی کسی مبعوث نشده و بر او امامی گماشته که پیشوای اوست که در تمام امور، به او اقتدا می کند، (1) چون امامت ابراهیم علیه السلام بر لوط. و سوم، پیغمبری است که در خواب می بیند آنچه را که مذکور شد، و در بیداری آواز را می شنود، و فرشته را معاینه می بیند، و خدا او را به سوی گروهی فرستاده؛ خواه آن گروه کم باشند و خواه بسیار، چون یونس و خدا در باب یونس فرموده: «وَ أَرْسَلْنَهُ إِلَی مِاْئَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ» (2) ، یعنی: فرستادیم او را یعنی یونس را دیگر باره، بعد از بیرون آمدن از شکم ماهی به سوی صد هزار کس، یا زیاده از آن بودند» .

و حضرت علیه السلام فرمود که: «سی هزار از صد هزار زیاده بودند (و آن که گفته که، یعنی گفتیم به یونس که: مخیّری در رفتن به سوی گروهی که صد هزار نفرند، یا به سوی جمعی که از آن بیشترند، خلاف ظاهری را مرتکب شده، و در باب تردیدی که مفاد لفظ اوست، که در آیه وقوع یافته، وجوه بسیار گفته اند، و اقوی و اظهر آنها، این است که از برای ابهام باشد. و این کلام، اشاره است به کثرت عدد ایشان در رأی العین)، و بر آن حضرت امامی گماشته بود که به او اقتدا می نمود. و چهارم، آن است که در خواب می بیند، و در بیداری آواز را می شنود، و فرشته را معاینه می بیند، و حال آن که او امام است، چون پیغمبران اولوالعزم (که به معنی صاحبان صبر و ثبات و جدّ و جهد است و ایشان، اصحاب شریعت های تازه

اند که در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده اند، و بر تحمل مشقت ها و جهاد و مقاتله و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده اند. و آنها پنج اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات اللّه علیه و علیهم چنانچه بیاید). و حضرت ابراهیم علیه السلام پیغمبر بود و امام نبود، تا آن که خدا به او فرمود که: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» ، یعنی: «به درستی که من گرداننده ام تو را از برای مردمان پیشوایی در دین» (که همه به تو اقتدا نمایند). «قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتِی» ، یعنی: «ابراهیم به خدا عرض کرد که: و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا نیز امام گردان». «قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ » (3) ، یعنی: حق تعالی در جواب ابراهیم فرمود که: نمی رسد عهد من (که امامت است) به ستم کاران». و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «یعنی هر که صنم و وثنی را پرستش نمود، امام نمی باشد». (4)

.

1- . چه امام، در اصل، رشته، یا چوبکی است که بنّایان با آن بنا را راست دارند. (مترجم)
2- . صافات، 147.
3- . بقره، 124.
4- . و صنم و وَثَن به تحریک هر دو، بت است و فرق میان آن دو، آن است که صنم، آن است که صورتی داشته باشد و وثن، آن است که او را جثّه ای باشد؛ خواه آن جثّه از چوب باشد و خواه از سنگ و خواه از مس باشد و خواه از طلا و نقره یا جوهر. (مترجم)

ص: 550

. .

ص: 551

..

1281.تاريخ الطبرى (از ابو بشير عابدى) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى اِتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً، وَ إِنَّ اللّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولاً، وَ إِنَّ اللّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلاً، وَ إِنَّ اللّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلاً قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَاماً، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ، قَالَ: «إِنِّى جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» قَالَ: «فَمِنْ عِظَمِهَا فِى عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: «وَ مِن ذُرِّيَّتِى قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ» »، قَالَ: «لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِىِّ».1282.تاريخ الطبرى (به نقل از محمد و طلحه) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ هِشَامٍ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «سَادَهُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ خَمْسَهٌ ، وَ هُمْ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ عَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحى: نُوحٌ، وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ مُوسى، وَ عِيسى، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ».1283.الإمام علىّ عليه السلام (مِن كَلامٍ لَهُ لَمّا أَرادَهُ النّاسُ عَلَى البَ) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَبِى السَّفَاتِجِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً، وَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولاً، وَ اتَّخَذَهُ رَسُولاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلاً، وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَاماً، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هذِهِ الْأَشْيَاءَ وَ قَبَضَ يَدَهُ ، قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمُ «إِنِّى جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فَمِنْ عِظَمِهَا فِى عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ : يَا رَبِّ «وَ مِن ذُرِّيَّتِى قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ» ». .

1284.تاریخ الطبری عن محمّد ابن الحنفیّه :محمد بن حسن، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن خالد، از محمد بن سِنان، از زید شحّام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود که:«خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گردانید، پیش از آن که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن که او را رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن که او را خلیل گرداند، (1) و او را خلیل خود گردانید، پیش از آن که او را امام گرداند. پس چون خدا همه چیز را از برای او جمع فرمود، فرمود که: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» ؛ به درستی من تو را از برای مردمان پیشوا می گردانم، که همه به تو اقتدا کنند».

حضرت فرمود که: «پس به جهت بزرگی امامت و بلندی مرتبه آن در چشم حضرت ابراهیم گفت: «وَ مِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ » ؛ و بعضی از ذریه مرا نیز امام و پیشوای مردم گردان. خدا فرمود که: عهد من (که امامت است) به ستم کاران نمی رسد». حضرت فرمود که: «سفیه نادان و ضعیف زبون، امام و پیشوای پرهیزگاران نمی باشد».1285.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ فی جَوابِ طَلحَةَ والزُّبَیرِ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خَثعمی، از هشام، از ابن ابی یعفور که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«سادات و رؤسای پیغمبران و رسولان، پنج اند (و ایشان، صاحبان صبر و ثبات و جد و جهد از رسولان خدایند، که شریعت های تازه داشته اند، و در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده اند، و بر تحمل سختی ها و جهاد و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده اند)، و آسیای شریعت خدا بر سر ایشان گردیده، و ایشان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند صلی اللّه علیه و آله و علی جمیع الأنبیاء ».1283.امام علی علیه السلام (از سخنان وی هنگامی که پس از کشته شدن عثمان ، مر) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از اسحاق بن عبدالعزیز که ابوالسفاتج است ، از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:«به درستی که خدا، ابراهیم را بنده خود گردانید، پیش از آن که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن که او را رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن که او را خلیل گرداند، و او را خلیل گردانید، پیش از آن که او را امام گرداند. پس

چون این مراتب را از برای او جمع نمود، دست او را گرفت (که او را بلند مرتبه ساخت، یا خدا دست خود را نگاه داشت؛ به این که صنعت خویش را در باب او کامل گردانید)، به ابراهیم فرمود که: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» ؛ «ای ابراهیم، به درستی که من تو را پیشوای مردمان می گردانم». پس به جهت بزرگی امامت در چشم ابراهیم، عرض کرد که: «وَ مِن ذُرِّیَّتِی» ؛ «ای پروردگار من، و بعضی از ذریه مرا نیز امام گردان». خدا فرمود که: «قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ » ؛ عهد من به ستم کاران نمی رسد». .

1- . و خُلّت، خالی ساختن دل باشد از غیر خدا، یا مخصوص کردن کسی را به دوستی، و این مرتبه، از رسالت بلندتر است. (مترجم)

3 بَابُ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِىِّ وَالْمُحَدَّثِ1285.امام على عليه السلام (از سخنان وى در پاسخ طلحه و زبير) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» : مَا الرَّسُولُ؟ وَ مَا النَّبِىُّ؟ قَالَ: «النَّبِىُّ: الَّذِى يَرى فِى مَنَامِهِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ. وَ الرَّسُولُ: الَّذِى يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ يَرى فِى الْمَنَامِ، وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ».

قُلْتُ: الْاءِمَامُ مَا مَنْزِلَتُهُ؟ قَالَ: «يَسْمَعُ الصَّوْتَ ، وَ لَا يَرى، وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ». ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْآيَهَ «وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَ لَا نَبِىٍّ (وَلَا مُحَدَّثٍ)» . .

3. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث (1)1286.امام علی علیه السلام (از سخنان او به هنگام حرکت به سوی ذی قار) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از زراره که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا » (2) ، یعنی: «و بود موسی فرستاده ای از نزد حضرت عزت» (که خبر دهنده خلق بود از جانب جناب احدیت با بلندی قدر و علو منزلت). که رسول چیست و نبی چه معنی دارد؟ و حضرت فرمود که:«نبی، آن است که فرشته را در خواب می بیند، و در بیداری آواز را می شنود، و فرشته را معاینه نمی بیند، و رسول، آن است که آواز را می شنود، و فرشته را در خواب می بیند، و در بیداری معاینه او را می بیند» .

عرض کردم که: منزلت امام چیست که در بیداری آواز را می شنود، و فرشته را در خواب نمی بیند، و در بیداری او را معاینه نمی نماید؟ پس این آیه را تلاوت فرمود: «وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَ لَا نَبِیٍّ» 3 ولا محدّث، یعنی: «و نفرستادیم پیش از فرستادن تو، هیچ رسولی و هیچ پیغمبری و هیچ محدثی را، مگر آن که چون تلاوت می کرد، یا آرزو می نمود، می افکند شیطان در تلاوت، یا آرزوی او، آنچه را که می خواست».

.

1- . محدّث، بر وزن محمّد، در لغت آن است که ظنّ صائبی داشته باشد که هر چه گمان کند، درست باشد؛ که گویا کسی او را به آن خبر داده، ولیکن مراد از محدّث، در اینجا آن است که مَلک او را حدیث کند از جانب خدا، چون فاطمه زهرا و ائمه معصومین - سلام اللّه علیهم اجمعین -. (مترجم)
2- . مریم، 51.

1287.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، قَالَ :كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْمَعْرُوفِىُّ إِلَى الرِّضَا علَيه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِى: مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِىِّ وَ الْاءِمَامِ؟ قَالَ: فَكَتَبَ أَوْ قَالَ: «الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِىِّ وَ الْاءِمَامِ أَنَّ الرَّسُولَ: الَّذِى يَنْزِلُ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ، فَيَرَاهُ، وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُ، وَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْىُ، وَ رُبَّمَا رَأى فِى مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام . وَ النَّبِىُّ رُبَّمَا سَمِعَ الْكَلَامَ، وَ رُبَّمَا رَأى الشَّخْصَ وَ لَمْ يَسْمَعْ. وَ الْاءِمَامُ هُوَ الَّذِى يَسْمَعُ الْكَلَامَ، وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ».1288.عنه عليه السلام (مِن كَلامٍ لَهُ يُبَيِّنُ سَبَبَ طَلَبِهِ الحُک) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْأَحْوَلِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الرَّسُولِ وَ النَّبِىِّ وَ الْمُحَدَّثِ، قَالَ: «الرَّسُولُ: الَّذِى يَأْتِيهِ جَبْرَئِيلُ قُبُلاً، فَيَرَاهُ، وَ يُكَلِّمُهُ، فَهذَا الرَّسُولُ.

وَ أَمَّا النَّبِىُّ، فَهُوَ الَّذِى يَرى فِى مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ، وَ نَحْوَ مَا كَانَ رَأى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ أَسْبَابِ النُّبُوَّةِ قَبْلَ الْوَحْىِ حَتّى أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنْ عِنْدِ اللّهِ بِالرِّسَالَةِ، وَ كَانَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله حِينَ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ ، وَ جَاءَتْهُ الرِّسَالَةُ مِنْ عِنْدِ اللّهِ يَجِيئُهُ بِهَا جَبْرَئِيلُ، وَ يُكَلِّمُهُ بِهَا قُبُلاً، وَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ، وَ يَرى فِى مَنَامِهِ، وَ يَأْتِيهِ الرُّوحُ، وَ يُكَلِّمُهُ، وَ يُحَدِّثُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَرى فِى الْيَقَظَةِ.

وَ أَمَّا الْمُحَدَّثُ، فَهُوَ الَّذِى يُحَدَّثُ، فَيَسْمَعُ، وَ لَا يُعَايِنُ، وَ لَا يَرى فِى مَنَامِهِ».1289.عنه عليه السلام (فى الحِكَم المَنسوبَه إلَيهِ) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِىِّ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ وَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليهماالسلام فِى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَ لَا نَبِىٍّ (وَلَا مُحَدَّثٍ)» قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ، لَيْسَتْ هذِهِ قِرَاءَتَنَا، فَمَا الرَّسُولُ وَ النَّبِىُّ وَ الْمُحَدَّثُ؟قَالَ: «الرَّسُولُ: الَّذِى يَظْهَرُ لَهُ الْمَلَکَ، فَيُكَلِّمُهُ. وَ النَّبِىُّ هُوَ الَّذِى يَرى فِى مَنَامِهِ، وَ رُبَّمَا اجْتَمَعَتِ النُّبُوَّةُ وَ الرِّسَالَةُ لِوَاحِدٍ. وَ الْمُحَدَّثُ: الَّذِى يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ لَا يَرَى الصُّورَةَ».

قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَکَ اللّهُ، كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِى رَأى فِى النَّوْمِ حَقٌّ، وَ أَنَّهُ مِنَ الْمَلَکِ؟

قَالَ: «يُوَفَّقُ لِذلِکَ حَتّى يَعْرِفَهُ، لَقَدْ خَتَمَ اللّهُ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ، وَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ الْأَنْبِيَاءَ». .

1287.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرّار روایت کرده است که گفت: حسن بن عباس معروفی، به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشت که: فدای تو گردم، مرا خبر ده که فرق میان رسول و نبی و امام چه چیز است؟ گفت که: پس آن حضرت نوشت که یا زبانی فرمود که :«فرق میان رسول و نبی و امام، آن است که رسول، آن است که جبرئیل بر او فرود آید، و او جبرئیل را ببیند، و سخن او را بشنود، و وحی بر او نازل شود، و بساست که در خواب دیده، مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام که فرزند خود را سر بُرد. و نبی، بسا است که سخن فرشته را می شنود، و بساست که شخص و جثّه او را دیده و چیزی نشنیده. و امام، آن است که سخن را می شنود و شخص را نمی بیند».1288.امام علی علیه السلام (از سخنان او که اسباب پذیرش حکومت را بیان می دار) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از احول روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از رسول و نبی و محدّث. حضرت فرمود که:«رسول، آن است که جبرئیل به نزد او می آید روبه رو، پس او را می بیند، و با او تکلم می کند. پس چنین کسی رسول است. و اما نبی، آن است که در خواب بیند، چون خواب دیدن ابراهیم و مثل آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب می دید از اسباب پیغمبری پیش از وحی تا جبرئیل از جانب خدا به نزد او آمد و رسالت را از برایش آورد، و محمد در هنگامی که اسباب نبوت از برایش جمع شد و رسالت از جانب خدا به او رسید، جبرئیل به وساطت آن، به خدمت آن حضرت می آمد و به سبب آن، با او روبه رو سخن می گفت و از جمله پیغمبران، پیغمبری بود که اسباب پیغمبری از برایش جمع شده بود و در خواب می دید و روح (که فرشته بزرگی است) به نزد او می آمد و با او سخن می گفت و او را حدیث می کرد، و خبر می داد در بیداری، بی آن که او را ببیند. و اما محدث، کسی است که فرشته او را خبر می دهد و به او حدیث می کند و صحبت می دارد. پس آواز را می شنود، ولیکن او را معاینه نمی بیند و در خواب نمی بیند».1289.امام علی علیه السلام (از حکمت های منسوب به ایشان) احمد بن محمد (یا علی بن محمد) و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسّان، از ابن فضّال، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از بُرید، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده اند که در قول خدای عزّوجلّ، همچنین فرمودند که: «وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَ لَا نَبِیٍّ» (1) ولا محدّث . برید می گوید که: عرض کردم که فدای

تو گردم، این قرائت، قرائت ما نیست (و ما با این وضع نمی خوانیم؛ چه در قرآن لفظ ولا محدّث وجود ندارد، و شاید که در قرآن اهل بیت چنین بوده). بُرید، عرض کرد که: پس رسول و نبی و محدّث کیانند و صفت ایشان چیست؟ حضرت فرمود که:«رسول، آن است که فرشته از برایش ظاهر می شود، و با او سخن می گوید. و نبی، آن است که در خواب می بیند و بسا است که نبوت و رسالت از برای یکی جمع می شود. و محدّث آن است که آواز فرشته را می شنود و صورت او را نمی بیند».

برید می گوید که: عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می داند که آنچه در خواب دیده، حق و درست است و این که آن سخن از فرشته است؟ حضرت فرمود که: «خدا او را توفیق می دهد از برای آن تا آن را بشناسد و بداند که از جانب خداست. و هر آینه خدا، کتاب های آسمانی را به کتاب شما که قرآن است ختم نمود (که قرآن، آخر کتاب ها است که بعد از آن، کتابی از آسمان فرود نیاید)، و پیغمبر شما که محمد است پیغمبران را ختم فرموده» (که آخرین ایشان است که بعد از او پیغمبری مبعوث نشود). .

1- . حج، 52.

4 بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلّٰهِ عَلى خَلْقِهِ إِلَا بِإِمَامٍ1291.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّىِّ، عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلّٰهِ عَلى خَلْقِهِ إِلَا بِإِمَامٍ حَتّى يُعْرَفَ».1292.عنه عليه السلام (فى كِتابِهِ إلى أهلِ الكوفَهِ) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ، قَالَ :سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلى خَلْقِهِ إِلَا بِإِمَامٍ حَتّى يُعْرَفَ». .

4. باب در بیان این که حجت برپا نمی شود از برای خدا بر خلائق، مگر به واسطه امام1530.امام علی علیه السلام (از نامه اش به یکی از کارگزاران که او را برای گر) محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عُمیر، از حسن بن محبوب، از داود رقّی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«حجت برپا نمی شود از برای خدا بر آفریدگانش (که در روز قیامت ایشان را بازخواست کند، که چرا چنین کردید و چرا چنان نکردید؟) مگر به واسطه امام، تا خدا با امام شناخته شود، یا شناسانیده شود» (که امام علیه السلام او را به مردم بشناساند، یا او امام را به مردم بشناساند تا بشناساند به ایشان آنچه را که در دین ضرور است. و کلام احتمال غیر این را نیز دارد و اظهر احتمالات، احتمال دوم است؛ زیرا که در بعضی از نسخه های کافی، به جای حتی یعرف، حیّ یعرف است و ترجمه آن، این است که مگر با امام زنده ای که معروف باشد و مردم او را بشناسند).1529.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، در بیان طبقات م) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود:«امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: حجت برپا نمی شود از برای خدای عزّوجلّ بر خلقش، مگر با امام، تا شناخته شود» (یا با امام زنده ای که معروف باشد؛ چنانچه گذشت).

.

1528.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر (بر پایه گزارش تح) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ إِلَا بِإِمَامٍ حَتّی يُعْرَفَ».1531.دعائم الإسلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِیِّ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ».5 بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ1529.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ ، وهُوَ فی بَیا) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ:«لَا». قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: «لَا، إِلَا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ».1528.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ (فی روايَهِ تُح) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَا وَ فِيهَا إِمَامٌ، كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً، رَدَّهُمْ، وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً، أَتَمَّهُ لَهُمْ».1527.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ، يُعَرِّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلی سَبِيلِ اللّهِ». .

5. باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی باشد

1526.امام علی علیه السلام (از نامه اش به قثم بن عباس) احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن عُماره، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«حجّت برپا نمی شود از برای خدا بر خلقش، مگر با امامی تا بشناساند» (یا امام زنده ای که معروف باشد؛ چنانچه که معلوم شد).1527.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از خلف بن حمّاد، از آبان بن تغلب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«حجت پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق بوده و هست و خواهد بود».5. باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی باشد1525.تهذیب الأحکام (به نقل از محمد بن ابی حمزه ، از مردی که امیرمؤم) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عُمیر، از حسین بن ابی العلاء که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا می شود که زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ حضرت فرمود:«نه». عرض کردم که دو امام، در آن می باشند؟ فرمود: «نه، مگر آن که یکی از این دو امام، ساکت باشد» (یعنی از دعوت و تعریف از پیش خود).1524.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از منصور بن یونس و سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«به درستی که زمین از خلائق خالی نمی گردد، مگر آن که در آن امامی هست، تا آن که اگر مؤمنان چیزی را در دین زیاد کنند، ایشان را بر گرداند، و اگر چیزی را کم کنند، آن را از برای ایشان تمام گرداند».1523.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از ربیع بن محمد مُسْلی، از عبداللّه بن سلیمان عامری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«زمین از حالی به حالی نمی گردد، مگر آن که خدا را در آن حجتی است که حلال و حرام را به مردم می شناساند، و ایشان را به سوی راه خدا می خواند».

.

1522.امام على عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: تَبْقَی الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا».1525.تهذيب الأحكام عن محمّد بن أبی حمزه عن رجل بلغ بهعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام، قَالَ :قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَدَعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ، وَ لَوْ لَا ذلِکَ لَمْ يُعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».1524.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُکَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ».1523.عنه عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ وَ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ، عَمَّنْ يَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «اللّٰهُمَّ، إِنَّکَ لَا تُخْلِی أَرْضَکَ مِنْ حُجَّهٍ لَکَ عَلی خَلْقِکَ».1522.الإمام علیّ عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ: «وَ اللّٰهِ، مَا تَرَکَ اللّٰهُ أَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ آدَمَ عليه السلام إِلَا وَ فِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدی بِهِ إِلَی اللّٰهِ، وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلی عِبَادِهِ، وَ لَا تَبْقَی الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّهٍ لِلّٰهِ عَلی عِبَادِهِ».1521.امام علی عليه السلام (درباره گروهی از مردمان مدينه كه به معاويه پيوست) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَلِیِّ بْنِ رَاشِدٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ، وَ أَنَا وَ اللّٰهِ ذلِکَ الْحُجَّهُ».1520.امام علی عليه السلام (در نكوهش ياران نافرمانبش) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : تَبْقَی الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ، لَسَاخَتْ». .

1519.الغارات (به نقل از مغیره ضبّی) احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: زمین بی امام باقی می ماند؟ حضرت فرمود:«نه».1521.عنه علیه السلام (فی قَومٍ مِن أهلِ المَدینَهِ لَحِقوا بِمُعاوِیَ) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«خدای عزّوجلّ، زمین را بی عالم که مراد از آن، امام و حجت خداست وانگذاشته و اگر این عالم نمی بود، حق از باطل شناخته نمی شد».1520.الإمام علیّ علیه السلام (فی ذَمِّ العاصینَ مِن أصحابِهِ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«خدا از آن جلیل تر و عظیم تر است که زمین را بی عالم واگذارد».1519.الغارات عن المغیره الضَّبّیّ :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابو اسحاق، از آن که بر او وثوق و اعتمادی داشته، از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«بار خدایا، به درستی که تو زمین خویش را خالی نمی گذاری از حجتی که از برای تو باشد بر آفریدگانت».1518.الجمل :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود:«به خدا سوگند که خدا زمین را وانگذاشته از وقتی که قبض روح آدم فرموده تا امروز، مگر آن که در آن، امام و پیشوا بوده که به سبب او راه یافتن به سوی خدا به عمل آید. و امام، و حجت خداست بر بندگان او و زمین باقی نمی ماند بدون امامی که حجت است از برای خدا بر بندگانش».1517.مروج الذهب (در گزارش جنگ جمل) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابو علی بن راشد روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:«به درستی که زمین از حجتی خالی نمی باشد. و من، به خدا سوگند که همان حجتم».1516.مروج الذهب :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می ماند؟ فرمود که:«اگر زمین بی امام باقی می

ماند، فرو می رفت و پنهان می شد» (و شاید که این کنایه باشد از هلاکت اهل زمین). .

1518.الجمل :عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: أَ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا» . قُلْتُ: فَإِنَّا نُرَوّی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَا أَنْ يَسْخَطَ اللّٰهُ تَعَالى عَلى أَهْلِ الْأَرْضِ، أَوْ عَلَى الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: «لَا، لَا تَبْقَى ، إِذاً لَسَاخَتْ».1517.مروج الذهب (فی ذِكرِ حَربِ الجَمَلِ) عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ أَبِی هَرَاسَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَوْ أَنَّ الْاءِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً، لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».1516.مُروج الذَّهَب :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: إِنَّا نُرَوّی أَنَّهَا لَا تَبْقى إِلَا أَنْ يَسْخَطَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «لَا تَبْقى ، إِذاً لَسَاخَتْ».6 بَابُ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِی الْأَرْضِ إِلَا رَجُلَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَاالْحُجَّةَ1514.تاريخ دمشق (به نقل از كليب) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِی الْأَرْضِ إِلَا اثْنَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ».1513.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از حكيم بن اوس) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَوْ بَقِیَ اثْنَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى؛ مِثْلَهُ. .

6. باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از

1512.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از فضاله بن عبدالملک ، از کریمه ، دختر ه) علی بن ابراهیم، از محمد عیسی، از محمد بن فُضیل، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می ماند؟ فرمود:«نه». عرض کردم که: روایت به ما رسیده از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده است که: «زمین، بی امام باقی نمی ماند، مگر این که خدا غضب کند بر اهل زمین یا بر بندگان». حضرت فرمود: «نه، چنان باقی نخواهد ماند، و در آن هنگام که امام علیه السلام در آن نباشد، هر آینه فرو می رود».1515.الغارات عن کُلَیب الجَرمِیّ :علی از محمد بن عیسی، از ابو عبداللّه مؤمن، از ابو هَراسه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«اگر امام یک ساعت از زمین برداشته شود (که در آن نباشد)، هر آینه زمین به موج در آید و اهلش در آن فرو روند؛ چنانچه دریا به موج می آید و اهل خویش را غرق می کند».1514.تاریخ دمشق عن کلیب :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود:«نه». عرض کردم که: روایت به ما می رسد که زمین، باقی نمی ماند (یعنی بی امام) ، مگر آن که خدای عزّوجلّ بر بندگان خشم گیرد. حضرت فرمود که: «باقی نمی ماند و در هنگامی که امام در آن نباشد، هر آینه فرو خواهد رفت» .6. باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود1512.فضائل الصحابه لابن حنبل عن فَضالَه بن عبد المَلِکمحمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابن طیّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«اگر در زمین باقی نماند مگر دو نفر، هر آینه یکی از این دو حجت است».1511.أنساب الأشراف (به نقل از حارث) احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، هر دو روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی بن عُبید، از محمد بن سِنان، از حمزه بن طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«اگر دو نفر در دنیا باقی بمانند، هر آینه یکی از این دو، حجت است بر صاحب و رفیق خود».

محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، مثل این را روایت کرده است.

.

1510.أنساب الأشراف (به نقل از مصعب) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ كَرَّام، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْاِءِمَامَ». وَ قَالَ: «إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْاِءِمَامُ؛ لِئَلَا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلّهِ عَلَيْهِ».1509.أنساب الأشراف (به نقل از حارث) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِىِّ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِى الْأَرْضِ إِلَا اثْنَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ ، أَوْ الثَّانِى الْحُجَّةَ».

الشَّكُّ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ.1511.أنساب الأشراف عن الحارث :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ النَّهْدِىِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِى الْأَرْضِ إِلَا اثْنَانِ، لَكَانَ الْاِءِمَامُ أَحَدَهُمَا».7 بَابُ مَعْرِفَةِ الْاِءِمَامِ وَ الرَّدِّ إِلَيْهِ1509.أنساب الأشراف عن الحارث :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ، قَالَ :حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللّهَ، فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هكَذَا ضَلَالاً».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فَمَا مَعْرِفَةُ اللّهِ؟ قَالَ: «تَصْدِيقُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله ، وَ مُوَالَاةُ عَلِىٍّ عليه السلام ، وَ الْاِئْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَئِمَّةِ الْهُدى عليهم السلام ، وَ الْبَرَاءَةُ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ، هكَذَا يُعْرَفُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».1508.الغارات (به نقل از ابو اسحاق همدانى) الْحُسَيْنُ، عَنْ مُعَلّىً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، قَالَ :حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتّى يَعْرِفَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ، وَ يَرُدَّ إِلَيْهِ، وَ يُسَلِّمَ لَهُ». ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ يَعْرِفُ الْاخِرَ وَ هُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ؟ !». .

1507.امام علی علیه السلام (از نامه اش به حذیفه بن یمان ، فرماندار مدائن) محمد بن یحیی، از آن که او را ذکر کرده، از حسن بن موسی خشّاب، از جعفر بن محمد، از کرّام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«اگر مردم همه دو نفر باشند، که یکی از این دو نفر البته امام خواهد بود». و فرمود که: «به تحقیق که آخر کسی که می میرد، امام است تا آن که کسی بر خدای عزّوجلّ حجت نتواند آورد، که او را واگذاشته بی آن که حجت خدا بر او تمام باشد».1506.امام علی علیه السلام (از نامه او به مصقله بن هبیره شیبانی ، کارگزارش) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از علی بن اسماعیل، از ابن سِنان، از حمزه بن طیّار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«اگر در زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از این دو، حجت خواهد بود». یا فرمود که: «دوم، حجت است». و شک از احمد بن محمد ناشی شده است.1505.امام علی علیه السلام (از سخنرانی وی هنگامی که بر تقسیم برابر ثروت ها) احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از نَهدی، از پدرش، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«اگر در زمین هیچ کس نباشد مگر دو نفر، البته امام یکی از این دو خواهد بود».7. باب در بیان معرفت و شناخت امام و وجوب رد کردن امر به سوی او1507.عنه علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی حُذَیفَهَ بنِ الیَمانِ والِی ا) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن فُضیل، از ابوحمزه که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که:«خدا را عبادت و بندگی نمی کند، مگر آن کس که خدا را بشناسد. اما آن کس که خدا را نمی شناسد، جز این نیست که عبادت می کند همچنین که می بیند از مردم از روی ضلالت و گمراهی، یا در حالی که گمراه است». عرض کردم که: فدای تو گردم، پس شناخت خدا چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «تصدیق کردن خدای عزّوجلّ و تصدیق رسول او در آنچه آن جناب فرموده. و آن حضرت آورده، و موالات و دوستی با علی، و اقتدای به آن حضرت در اعتقاد و گفتار و کردار، و به ائمه هدی علیهم السلام ، و برائت و بیزاری به سوی خدای عزّوجلّ از دشمنان ایشان. و خدای عزّوجلّ همچنین شناخته می شود».1506.عنه علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی مُصقَلَهَ

بنَ هُبَیرةَ الشَّیب) حسین ، از مُعلّی ، از حسن بن علی، از احمد بن عائذ، از پدرش، از ابن اُذینه روایت کرده است که گفت: حدیث کردند ما را چندین نفر، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام که آن حضرت فرمود که:«بنده خدا مؤمن نمی باشد تا آن که خدا و رسول خدا و همه ائمه هدی را بشناسد، و امام زمان خویش را بشناسد، و مشکلاتی که دارد به سوی او برگرداند، و در معضلات به او رجوع نماید، و او را تصدیق نماید در آنچه می فرماید». بعد از آن فرمود که: «چگونه آخر را می شناسد و حال آن که او اول را نمی داند، و معرفتی به حالش ندارد؟» (و شاید که مراد از اول، خدا و رسول باشد. پس مراد از آخر، ائمه باشد. و می تواند که مراد از آخر، امام زمان باشد، و بنابر این، مراد از اول، امامان پیش از او باشد. و معنی دوم در نزد حقیر ظاهرتر است).

.

1505.الإمام علىّ عليه السلام (مِن خُطبَهٍ لَهُ عِندما عوتِبَ عَلَى التَّسوِىَ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ :قُلْتُ: لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : أَخْبِرْنِى عَنْ مَعْرِفَهِ الْاءِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَهٌ عَلى جَمِيعِ الْخَلْقِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا وَ حُجَّهً لِلّهِ عَلى جَمِيعِ خَلْقِهِ فِى أَرْضِهِ، فَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ، وَ اتَّبَعَهُ، وَ صَدَّقَهُ، فَإِنَّ مَعْرِفَهَ الْاءِمَامِ مِنَّا وَاجِبَهٌ عَلَيْهِ؛ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقْهُ وَ يَعْرِفْ حَقَّهُمَا، فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَهُ الْاءِمَامِ وَ هُوَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يَعْرِفُ حَقَّهُمَا؟ !»

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ يُصَدِّقُ رَسُولَهُ فِى جَمِيعِ مَا أَنْزَلَ اللّهُ؟ أَيَجِبُ عَلى أُولئِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِكُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ، أَ لَيْسَ هؤُلَاءِ يَعْرِفُونَ فُلَاناً وَ فُلَاناً؟» قُلْتُ: بَلى، قَالَ: «أَ تَرى أَنَّ اللّهَ هُوَ الَّذِى أَوْقَعَ فِى قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَهَ هؤُلَاءِ؟ وَ اللّهِ، مَا أَوْقَعَ ذلِكَ فِى قُلُوبِهِمْ إِلَا الشَّيْطَانُ ، لَا وَاللّهِ، مَا أَلْهَمَ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّنَا إِلَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ». .

1504.الکافی (به نقل از ابو مخنف) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از زراره روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده که آیا شناختن امامی که از شما اهل بیت باشد، بر همه خلائق واجب است؟ حضرت فرمود که:«خدای عزّوجلّ محمد صلی الله علیه و آله را به سوی همه مردمان مبعوث فرمود، تا آن که رسول و حجتی باشد از برای خدا بر تمام خلق در زمین، که سکنی دارند. پس هر که به خدا ایمان آورد و به محمد (که رسول خداست صلی الله علیه و آله) ایمان آورد، و او را پیروی کند و تصدیق نماید، معرفت امامی که از ما باشد، بر او واجب است. و هر که به خدا ایمان نیاورده، و بر رسول خدا نگرویده، و او را پیروی ننموده و تصدیق نکرده، و حق خدا و رسول را نشناخته، چگونه معرفت امام بر او واجب است؟ با آن که به خدا و رسول خدا ایمان ندارد، و حق ایشان را نمی شناسد» (چه معرفت امام، فرع معرفت ایشان است و آنچه اوّلاً و بالذات واجب است، معرفت خدا و رسول و ایمان به ایشان است، و بعد از آن، معرفت امام علیه السلام واجب می شود).

زراره می گوید که عرض کردم: پس چه می فرمایی در باب کسی که به خدا و رسول خدا ایمان می آورد، و رسول خدا را تصدیق می کند در تمام آنچه خدا بر او فرو فرستاده، آیا بر این گروه واجب است که شما را چنانچه باید بشناسد؟ (یعنی با این حال به سوی امام چه حاجت است؟ و گویا زراره قول امام علیه السلام را که پیغمبر را تصدیق کند، حمل نموده بر تصدیق اجمالی به آنچه آن حضرت آورده، و لهذا تصدیق تفصیلی را مورد سؤال کرده از احتیاج به امام، با این حال سؤال کرد). و حضرت اشاره به جهت احتیاج فرمود و فرمود که: «آری. آیا چنین نیست که این گروه مخالفان فلان و فلان را بشناسد و اعتقاد به خلافت و امامت اینها داشته باشند؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «آیا گمان داری که خدا کسی است که معرفت این خلفای جور را در دل های ایشان افکنده باشد؟ به خدا سوگند، که این را در دل های ایشان نینداخته، مگر شیطان؛ چه این عارفان تصدیق را داشتند و شیطان ایشان را گمراه گردانید تا آن که کردند آنچه کردند (پس صاحب تصدیق از اضلال شیطان، ایمن نیست و باید که امامی باشد که در مقابل ضلالت آن ملعون، مردم را هدایت فرماید. و می تواند که سؤال زراره در مرتبه دوم از وجود امام و وجوب معرفت او باشد، بر هر که ایمان به خدا و رسول آورد تا روز قیامت. و

سؤال اول از حال گذشتگان باشد و جواب حضرت محمول باشد بر این که همه امت اتفاق دارند بر وجوب وجود امام، مگر آن که مخالفان در تعیین آن خطا و غلط کرده اند به علت اغوای شیطان. و مؤید این وجه است آنچه حضرت در آخر حدیث فرمود که:) به خدا سوگند که به مؤمنین حق ما را کسی الهام نکرده، مگر خدای عزّوجلّ». .

1503.الأمالی ، طوسی (به نقل از ابراهیم بن صالح انماطی) عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: «إِنَّمَا یَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ؛ وَ مَنْ لَا یَعْرِفِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا یَعْرِفِ الْاءِمَامَ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ، فَإِنَّمَا یَعْرِفُ وَ یَعْبُدُ غَیْرَ اللَّهِ هکَذَا وَ اللَّهِ ضَلَالاً».1502.الاختصاص (در توصیف خصلت ها وفضیلت های امام علی علیه السلا) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ ذَرِیحٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْأَئِمَّهِ بَعْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ: «کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِمَاماً، ثُمَّ کَانَ الْحَسَنُ علیه السلام إِمَاماً، ثُمَّ کَانَ الْحُسَیْنُ علیه السلام إِمَاماً، ثُمَّ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام إِمَاماً، ثُمَّ کَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلامإِمَاماً، مَنْ أَنْکَرَ ذلِکَ، کَانَ کَمَنْ أَنْکَرَ مَعْرِفَهَ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی وَ مَعْرِفَهَ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله ».

ثُمَّ قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاکَ، فَأَعَدْتُهَا عَلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ لی : «إِنِّی إِنَّمَا حَدَّثْتُکَ لِتَکُونَ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی فِی أَرْضِهِ».1504.الکافی عن أبی مِخنَف :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی لَیْلی، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّکُمْ لَا تَکُونُونَ صَالِحِینَ حَتّی تَعْرِفُوا ، وَ لَا تَعْرِفُوا حَتّی تُصَدِّقُوا، وَ لَا تُصَدِّقُوا حَتّی تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَهً لَا یَصْلُحُ أَوَّلُهَا إِلَا بِآخِرِهَا، ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَهِ، وَ تَاهُوا تِیْهاً بَعِیداً؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی لَا یَقْبَلُ إِلَا الْعَمَلَ الصَّالِحَ، وَ لَا یَقْبَلُ اللَّهُ إِلَا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ، فَمَنْ وَفی لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِشَرْطِهِ، وَ اسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِی عَهْدِهِ، نَالَ مَا عِنْدَهُ، وَ اسْتَکْمَلَ وَعْدَهُ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدی، وَ شَرَعَ لَهُمْ فِیهَا الْمَنَارَ، وَ أَخْبَرَهُمْ کَیْفَ یَسْلُکُونَ، فَقَالَ: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» وَ قَالَ: «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» فَمَنِ اتَّقَی اللَّهَ فِیمَا أَمَرَهُ، لَقِیَ اللَّهَ مُؤْمِناً بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله ، هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ، فَاتَ قَوْمٌ، وَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ یَهْتَدُوا، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا ، وَ أَشْرَکُوا مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ؛ إِنَّهُ مَنْ أَتَی الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا، اهْتَدی؛ وَ مَنْ أَخَذَ فِی غَیْرِهَا، سَلَکَ طَرِیقَ الرَّدی؛ وَصَلَ اللَّهُ طَاعَهَ وَلِیِّ أَمْرِهِ بِطَاعَهِ رَسُولِهِ، وَ طَاعَهَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ، فَمَنْ تَرَکَ طَاعَهَ وُلَاهِ الْأَمْرِ، لَمْ یُطِعِ اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ، وَ هُوَ الْاءِقْرَارُ بِمَا أَنْزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ» ، وَ الْتَمِسُوا الْبُیُوتَ الَّتِی أَذِنَ

اللّهُ أنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ؛ فَإِنَّهُ أخْبَرَكُمْ أنَّهُمْ «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ إقَامِ الصَّلوهِ وَ إيتَاءِ الزَّكاهِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» إنَّ اللّهَ قَدِ اسْتَخْلَصَ الرُّسُلَ لِأَمْرِهِ، ثُمَّ اسْتَخْلَصَهُمْ مُصَدِّقِينَ بِذلِکَ فِی نُذُرِهِ، فَقَالَ: «وَ إن مِّنْ أُمَّهٍ إلَا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» تَاهَ مَنْ جَهِلَ، وَ اهْتَدی مَنْ أبْصَرَ وَ عَقَلَ؛ إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ» وَ كَيْفَ يَهْتَدِی مَنْ لَمْ يُبْصِرْ؟ ! وَ كَيْفَ يُبْصِرُ مَنْ لَمْ يَتَدَبَّرْ؟ ! اتَّبِعُوا رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَهْلَ بَيْتِهِ علیهم السلام ، وَ أَقِرُّوا بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، وَ اتَّبِعُوا آثَارَ الْهُدی؛ فَإِنَّهُمْ عَلَامَاتُ الْأَمَانَهِ وَ التُّقی.

وَ اعْلَمُوا: أَنَّهُ لَوْ أَنْكَرَ رَجُلٌ عِيسَی بْنَ مَرْيَمَ علیه السلام ، وَ أَقَرَّ بِمَنْ سِوَاهُ مِنَ الرُّسُلِ، لَمْ يُؤْمِنْ؛ اقْتَصُّوا الطَّرِيقَ بِالْتِمَاسِ الْمَنَارِ، وَ الْتَمِسُوا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْآثَارَ؛ تَسْتَكْمِلُوا أَمْرَ دِينِكُمْ، وَ تُؤْمِنُوا بِاللّهِ رَبِّكُمْ». .

1503.الأمالی للطوسی عن إبراهیم بن صالح الأنماطی رفعه :از او، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی المِقدام، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«جز این نیست که خدا را می شناسد و او را عبادت می کند، هر که خدا و امام او را از ما اهل بیت شناخته باشد. و هر که خدای عزّوجلّ را نشناسد و امامی را که از ما اهل بیت باشد، نداند، همچنین به خدا سوگند، غیر خدا را می شناسد و می پرستد از روی گمراهی».1502.الاختصاص (فی بَیانِ خِصالِ وفَضائِلِ الإمامِ عَلِیٍّ علی) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فَضاله بن ایّوب، از معاویه بن وهْب، از ذَریح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را از امامان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم . حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام امام بود، پس امام حسن، بعد از آن امام حسین، بعد از آن حضرت علی الحسین، بعد از آن حضرت محمد بن علی امام بودند. و هر که این را انکار کند، چون کسی است که معرفت خدای تبارک و تعالی و معرفت رسول صلی الله علیه و آله را انکار کرده باشد».

ذَریح می گوید که: من عرض کردم که: بعد از آن، امام تویی پس سه مرتبه این مقاله را مکرر کردم حضرت فرمود که: «تو را حدیث نکردم مگر به جهت آن که تو از جمله گواهان خدای تبارک و تعالی، یا شهیدان راه او باشی در زمین» (چه مؤمنان در نزد خدا شهیدان و به منزله ایشانند).1501.الدعوات :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«صالح و نیکو نمی باشید تا عارف شوید و خدا را بشناسید، و عارف نمی باشید تا تصدیق کنید، و تصدیق نمی کنید تا تسلیم کنید و گردن گذارید درهای چهارگانه را (که عبارت است از: توبه کردن از شرک، و ایمان به وحدانیت، و عمل صالح، و هدایت یافتن به حجت های خدا که در آیه بعد مذکور است. و بعضی گمان کرده اند که درهای چهارگانه: محمد و علی و حسن و حسین اند صلوات اللّه علیهم) و اول این درها، صلاحیت ندارد مگر به آخر آن، و تسلیم آن، بدون تسلیم باقی نفع نمی بخشد، و اصحاب سه در از این چهار در که مخالفانند که در حجت را ندارند گمراه شده اند و حیران گردیده اند؛ حیرانی دوری (تا به آنان که صاحب هیچ درْ یا یک درْ و یا دو درند چه رسد). و به درستی که خدای

تبارک و تعالی قبول نمی فرماید، مگر عملی را که شایسته باشد، و نمی پذیرد از بندگان، مگر وفای به شرط ها و عهدهای آن جناب (که کنایه است از امور چهارگانه که شروط آمرزش اند).

پس هر که با خدای عزّوجلّ به آن شروطی که مقرر فرموده، وفا کند، و کار کند آنچه را که در عهد و کتاب خویش وصف نموده، می رسد به آنچه در نزد خداست از درجات بلند و آنچه را که به او وعده داده، تمام آن را می گیرد. به درستی که خدای تبارک و تعالی بندگان خویش را به راه های هدایت خبر کرده، و در آن راه ها نشانه را از برای ایشان قرار داده، که راستی آنها را با آن نشانه ها بفهمد، و ایشان را خبر داده که چگونه سلوک کنند، و به چه وضع در آن راه روند .

پس فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَلِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» (1) ، یعنی: «به درستی که من هر آینه به غایت آمرزنده ام کسی را که توبه نمود از شرک، و از آن بازگشت و ایمان آورد به وحدانیت من و به آنچه پیغمبران من از نزد من آورده اند، و عمل شایسته ای را به جا آورد. پس راه راست یافت». و فرموده که: «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» (2) ، یعنی: «جز این نیست که خدای تعالی عمل را قبول می فرماید از پرهیزگاران». پس هر که از خدا پرهیز کند و بترسد از مخالفت او، در باب آنچه او را به آن امر فرموده، خدا را ملاقات کند و حال آن که مؤمن باشد به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده، ولیکن این پرهیزگاری و ملاقات بسیار دور است. و گروهی مردند و مردند پیش از آن که راه راست یابند، و گمان کردند که ایمان آورده اند و شرک آورده بودند، از آنجا که نمی دانستند که آن شرک است. به درستی که هر که در آید به خانه ها از درهای آن، راه راست یافته و هر که در غیر آن رفته، در راه هلاکت سلوک نموده. خدا طاعت و فرمان برداری ولی و صاحب امر خود را به طاعت رسول خویش پیوند نموده، و طاعت رسول خویش را به طاعت خود وصل فرموده. پس هر که طاعت والیان امر خدا را ترک کند، خدا و رسول او را اطاعت نکرده، و آن طاعت اقرار و اعتراف است به آنچه از نزد خدای عزّوجلّ فرود آمده: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ» (3) ، یعنی: «فراگیرید آرایش خویش را در نزد هر مسجدی» (و مراد امام علیه السلام ، این است که در نزد هر عبادتی، معرفت امام را داشته باشید، و خود را به آن زینت دهید). و بجویید خانه هایی را که خدا اذن داده و امر فرموده به آن که برداشته شود و بلند گردد که به تعظیم، آن را بلند قدر و بزرگ دانند و در آنها نام خدا یاد شود و احکام و آیات او را در آن خانه ها مذکور سازند.

پس به درستی که خدا شما را خبر داده: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَرَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَوهِ وَ إِيتَآءِ الزَّكَوهِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَرُ » (4) ، یعنی: «در سوره نور که ایشان یعنی صاحبان آن خانه ها مردانی چنداند که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد امر او سبحانه، مشغول نمی سازد و باز نمی دارد ایشان را تجارت و بازرگانی، از یاد کردن خدا و به پا داشتن نماز و از دادن زکات، و با وجود مبادرت به طاعت و استغراق در بندگی و عبادت، می ترسند از روزی که دل ها بگردند در آن از دریافتن، و دیده ها از دیدن» (یا از هر طرف گردند تا بلکه بدانند که چاره چیست، و ببینند که نامه ایشان از کجا به دید می آید، و این ترجمه آیه ای است که حضرت به طریق اقتباس در کلام خویش تضمین فرموده و نظم آیه چنین است).

به درستی که خدا رسولان را برای امر خویش خالص گردانیده (که از غیر او فارغند). بعد از آن، ایشان را خالص گردانیده؛ در حالتی که تصدیق شدگان بودند به سبب خلوص و اخلاص در باب انذارات خدا و ترسی که به مردم می دادند (از عقوبت های دنیوی و اخروی به معجزات یا این که هر یک از این رسولان، تصدیق همه را می نمودند در میانه پیغمبران منذر که خدا ایشان را برای ترسانیدن خلائق فرستاد). پس فرمود: «وَ إِن مِّنْ أُمَّهٍ إِلَا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (5) ، یعنی: «و نیست هیچ امتی از امم سابقه، مگر آن که گذشت در میان ایشان به پیغمبری بیم کننده که مردم را می ترساند». و هر که جاهل باشد و امام خود را نشناسد، سرگردان و متحیر است، و هر که بینا و عاقل باشد، و امام خویش را بشناسد، راه راست یافته است.

به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِى فِى الصُّدُورِ» (6) ، یعنی: «پس به درستی که قصه این است که: کور و نابینا نیست ظاهر ایشان؛ چه همه چیز را می بینند، ولیکن نابینا است از مشاهده اعتبار دل هایی که در سینه های ایشان است». چگونه راه راست یابد آن که بینایی ندارد؟ و چگونه بینایی به هم رساند آن که تدبر و عاقبت اندیشی نمی کند؟ پیروی کنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را و اقرار کنید به آنچه از نزد خدا فرود آمده و آثار هدایت را (که آثار ائمه هدی است) پیروی نمایید؛ زیرا که ایشان نشانه های امانت و پرهیزگاری اند.

و بدانید که اگر مردی عیسی، پسر مریم را انکار کند و به هر که غیر او باشد از پیغمبران، اقرار داشته باشد، ایمان ندارد. و راه الهی را پیروی کنید، به جستن نشانه آن (که ائمه اند) و آثار ایشان را بجویید از پس پرده

های ظلمانی (که عنکبوت، زبان مخالفان آن را تنیده)، تا امر دین خود را کامل گردانید و به خدا که پروردگار شما است ایمان آورید». .

1- . طه، 82 .
2- . مائده، 27.
3- . اعراف، 31.
4- . نور، 37.
5- . فاطر، 24.
6- . حج، 46 .

ص: 572

. .

ص: 573

. .

ص: 574

..

ص: 575

. .

1500.تاريخ دمشق (به نقل از ابو صالح سمّان) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ صَغِيرٍ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، أَنَّهُ قَالَ :«أَبَى اللّهُ أَنْ يُجْرِیَ الْأَشْيَاءَ إِلَا بِأَسْبَابٍ؛ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَیْءٍ سَبَباً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً ، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، ذَاكَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَنَحْنُ».1501.الدعوات :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: «كُلُّ مَنْ دَانَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّهِ، فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ ، وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ، وَ اللّهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ، وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا، فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ، بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا ، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِی مَرْبِضِهَا، فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِی قَطِيعَهُ ، أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا ، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِی: الْحَقِی بِرَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ؛ فَأَنْتِ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً تَائِهَةً لَا رَاعِیَ لَهَا يُرْشِدُهَا إِلى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا، فَبَيْنَا هِیَ كَذلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا، فَأَكَلَهَا .

وَ كَذلِكَ وَ اللّهِ يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هذِهِ الْأُمَّهِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ، أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهاً، وَ إِنْ مَاتَ عَلى هذِهِ الْحَالَهِ، مَاتَ مِيتَهَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ.

وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ أَئِمَّهَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللّهِ، قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا؛ فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِی يَعْمَلُونَهَا «كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِی يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى شَیْ ءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» » . .

1500.تاریخ دمشق عن أبی صالح السمّان :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن حسین بن صغیر، از آن که او را حدیث کرده، از رِبعی بن عبداللّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«خدا ابا و امتناع فرموده از آن که چیزها جاری و موجود شوند، مگر به اسباب. پس از برای هر چیزی از ممکنات، سببی قرار داده و برای هر سببی شرحی قرار داده (که عبارت است از حد و رسم، و مسمّی است به قول شارح)، و هر شرحی را علم و دانشی قرار داده، و هر علمی را دری و حجتی ناطق قرار داده (که سخن گوید)، و هر که آن در را شناخته، شرح و علم را شناخته، و هر که آن را نشناخته، این را نیز نشناخته و این علم و در، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ماییم» (که منم شهر علم و علی در آن شهر است).1499.امام باقر علیه السلام :محمد ین یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«هر که خدای عزّوجلّ را اطاعت و عبادت کند، به عبادتی که نفس خود را در آن به زحمت و مشقت اندازد، و او را امامی از جانب خدا نباشد، سعی و کوشش که کرده، مقبول نمی گردد، و حال آن که او گمراه و سرگردان و حیران است و خدا اعمال او را دشمن می دارد و داستان این کس، چون داستان گوسفندی است که راه غلط کرد، و از شبان و گله خود دور افتاد، پس ناگاه می رفت و می آمد و آرام نمی گرفت، و در همه آن روز در حرکت بود. پس چون پرده شب او را پوشید و جهان تیره و تار گردید، گله گوسفندی را دید که با شبان خود می روند، پس به سوی آن گله میل نمود و بی جستجو با آن همراه شد، به گمان آن که این گله و شبان اوست، و به واسطه آن فریفته شد و گول خورد. پس با آنها شب به روز آورد در آرامگاه و آغلی که داشتند. پس چون هوا روشن شد و آن شبان گلّه خویش را بیرون کرد و راند که آنها را به چراگاه برد، این گوسفند دید که این شبان و گله را نمی شناسد، رم برداشت و ناگاه به این طرف و آن طرف می دوید حیران و سرگردان و شبان و گله خود را می طلبید. پس گله دیگری را دید که با شبان خود می رفتند، به سوی آن میل کرد و به آن نیز فریفته شد، آن شبان بر او بانگ زد و گفت: به شبان و گله خود ملحق شو که تو عبث در زمین می گردی و حیران و سرگردانی؛ زیرا که از شبان و گله خود دور افتاده ای، باز رم برداشت و ترسان و حیران بود و در زمین می گشت و او را شبانی نبود که او را راهنمایی کند به سوی چراگاهی که در آن چراکند،

یا او را به سوی گله خود برگرداند. پس در بین این که آن گوسفند همچنین سرگشته و حیران بود، ناگاه گرگ تلف و هلاکت آن را غنیمت شمرد و آن را خورد.

و همچنین به خدا سوگند ای محمد، هر که از این امت چنان شود که او را امامی نباشد از جانب خدای عزّوجلّ که پاک باشد از گناهان، یا ظاهر باشد (یعنی وجودش هویدا باشد، و هر چند که به حسب شخص پیدا نباشد، یا شخصش ظاهر باشد و اگر چه در بعضی از اوقات از برای پاره ای از اشخاص باشد، یا غالب باشد بر تمام خلق در علم و عمل و غیر آن) و عادل باشد، صبح می کند با گمراهی و سرگردانی. و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده.

و بدان ای محمد، که ائمه جور و پیشوایان ستم و پیروان ایشان، هر آینه دور شدگانند از دین خدا و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. پس کردارهای ایشان که آنها را به جا می آورند، چون خاکستری است که باد آن را سخت بگیرد، و به او برخورد در روزِ صاحب باد تند و آن را به نوعی پراکنده سازد که اثری از آن باقی نماند، در حالی که توانایی ندارد از آنچه کار کرده اند بر چیزی (یعنی مطلقا و اصلا بر آن ثوابی نیابد). این که مذکور شد، همان گمراهی دور است» (و این، ترجمه آیه ای است که حضرت به طور اقتباس در کلام خود تضمین فرموده، و نظم آیه در سوره ابراهیم، چنین است که: «مَّثَلُ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ لَا یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُواْ عَلَی شَیْ ءٍ ذَ لِکَ هُوَ الضَّلَلُ الْبَعِیدُ» (1)).

1- . ابراهیم، 18 .

ص: 578

..

ص: 579

. .

1498.شرح نهج البلاغه (به نقل از شعبى) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ مُقَرِّنٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًا بِسِيمَاهُمْ» ؟ فَقَالَ: نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ؛ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِى لَا يُعْرَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا؛ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعَرِّفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى الصِّرَاطِ؛ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّهَ إِلَا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ؛ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى لَوْ شَاء، لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَ لكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِى يُؤْتى مِنْهُ، فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا، أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ، فَلَا سَوَاءٌ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ، وَ لَا سَوَاءٌ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلى عُيُونٍ كَدِرَهٍ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِى بَعْضٍ، وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلى عُيُونٍ صَافِيَهٍ تَجْرِى بِأَمْرِ رَبِّهَا، لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ». .

1497.شرح نهج البلاغه (به نقل از عبدالرحمان بن عجلان) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبداللّه بن عبدالرحمان، از هیثم بن واقد، از مُقرّن روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«ابن کّواء به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، « وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلًا بِسِیمَاهُمْ» (1) ، یعنی: «و بر اعراف و اعالی، مردانی چند باشد که بشناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به نشانی که در روی ایشان باشد» (چه، بهشتیان سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو ، و چون مقصود ابن کواء سؤال از هر یک از رجال و اعراف بود، که در آیه مذکور است حضرت او را جواب فرمود به بیان کردن مقصود از رجال و اشاره نمودن به معانی اعراف (2)).

پس فرمود که: ما بر اعراف و باروی میان بهشت و دوزخیم، و یاوران خویش را به نشانه ای که در روی ایشان است می شناسیم. و ماییم اعراف و کارگزاران مردم که خدای عزّوجلّ را نشناسد، مگر به راه معرفت و شناخت ما (بنا بر آن که اعراف، جمع عریف بر وزن شریف باشد و آن به معنی کارگزار قوم و نقیب مردم است و به معنی دوم رئیس و دانا و شناسنده نیز می باشد، و ایشان حامل معرفت خدا و در آن اصیل اند و غیر به وساطت ایشان خدا را می شناسند). و ماییم اعراف و معرفتی که آنچه مقصود است به معرفت آن به عمل می آید، و خدای عزّوجلّ در روز قیامت بر روی جسر (3) جهنّم ما را شناسا می گرداند. پس داخل بهشت نمی شود مگر آن که ما را شناسد، و ما او را شناسیم، و داخل جهنم نشود مگر آن کس که ما را نشناسد، و ما او را نشناسیم. به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر می خواست خویش را به بندگان می شناسانید، ولیکن ما را درها و راه های خویش قرار داده، و وجهی که آمدن به سوی او از آن است. پس آنان که از ولایت و دوستی ما میل کنند، یا غیر ما را بر ما تفضیل و زیادتی دهند، از راه برگشتگانند.

و پس برابر نیستند آنان که مردم به ایشان چنگ در زدند و مساوات ندارند؛ زیرا که اکثر مردم رفته اند به سوی چشمه های تیره و ناصاف، که به جهت کثرت امتلا، پاره ای از آنها از پاره ای می ریزد، و هر که به سوی ما آمده، به سوی چشمه های صاف آمده که به فرمان پروردگار خود روان می شوند، و آنها را نیستی و بریدگی نمی باشد». .

1- . اعراف، 46.
2- . و اعراف، بارویی است در میان بهشت و دوزخ، و در غیر آن نیز، استعمال می شود؛ چنانچه بیاید. (مترجم)
3- . پل.

1499.الإمام الباقر عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَبِيبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيه السلام : «يَا أَبَا حَمْزَةَ، يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَاسِخَ، فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلاً، وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلاً».1498.شرح نهج البلاغه عن الشّعبى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ علَيه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خيرا كَثِيرًا» فَقَالَ:«طَاعَةُ اللّهِ، وَمَعْرِفَةُ الْاءِمَامِ».1497.شرح نهج البلاغه عن عبد الرحمن بن عَجلان :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ :قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هَلْ عَرَفْتَ إِمَامَكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: إِى وَ اللّهِ، قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ مِنَ الْكُوفَهِ، فَقَالَ: «حَسْبُكَ إِذاً».1496.الغارات (به نقل از ضحاک بن مزاحم) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ بُرَيْدٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِى قَوْلِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالى : «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ» فَقَالَ: «مَيْتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئاً» ،وَ «نُورًا يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ» : «إِماماً يُؤْتَمُّ بِهِ»، «كَمَن مَّثَلُهُ فِى الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» قَالَ: «الَّذِى لَا يَعْرِفُ الْاءِمَامَ». .

1495.الأمالي ، طوسی (به نقل از هلال بن مسلم جحدری) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح از ریّان بن شبیب، از یونس، از أبو ایّوب خرّاز، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«ای ابوحمزه، یکی از شما بیرون می رود و چند فرسنگی در نظر دارد، پس برای خود بلدی طلب می کند. و تو به راه های آسمان از خود نادان تری بر راه های زمین، پس برای خود بلدی طلب کن».1494.مروج الذهب (در ذکر حوادث سال 38 هجری) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از أیّوب بن حرّ، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ «وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا» (1) ، که آن حضرت فرمود که:«حکمت، فرمان بردن خدا و شناختن امام است» (و آیه در باب عقل گذشت).1496.الغارات عن الضحّاک بن مزاحم عن الإمام علیّ علیه امحمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد، از علی بن حکم، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که:«آیا امام خود را شناخته ای؟» عرض کردم: بلی، به خدا سوگند پیش از آن که از کوفه بیرون روم. حضرت فرمود: «در این هنگام تو را بس است».1495.الأمالی للطوسی عن هلال بن مسلم الجَحدَریّ :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از بُرید روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می فرمود در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی «أَوَ مَن کَانَ مَیْتًا فَأَحْیَیْنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ» (2) ، یعنی:«آیا آن کس که مرده بود، پس زنده کردیم او را و قرار دادیم او را نور و روشنی که می رود به آن نور در میان مردمان» [چون کسی است که داستانش یا خودش در تاریکی ها مانده چنان نباشد که بیرون آید از آن].

پس حضرت فرمود که: «مرده در این آیه، کسی است که چیزی را نمی شناسد». و نوری که به آن در میان مردمان می رود، «امامی است که به او اقتدا می شود» «کَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» (3) (که ترجمه شد با صدر آیه). حضرت فرمود که: «کسی است که امام را نمی شناسد». .

1- . بقره، 269.
2- . انعام، 122.

3- . انعام، 122.

1494.مروج الذهب (فى حَوادِثِ سَنَهِ 38 ه) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَورَمَهَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ الْجَدَلِىُّ عَلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ عليه السلام : يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ، أَ لَا أُخْبِرُكَ، بِقَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «مَن جَآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَ هُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ وَ مَن جَآءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» ؟ قَالَ: بَلى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ: الْحَسَنَهُ: مَعْرِفَهُ الْوَلَايَهِ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالسَّيِّئَهُ: إِنْكَارُ الْوَلَايَهِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هذِهِ الْايَهَ».8 بَابُ فَرْضِ طَاعَهِ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام1492.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از مجمّع التيمى) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«ذِرْوَهُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمنِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى الطَّاعَهُ لِلْاءِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى يَقُولُ: «مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَآ أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» ». .

8. باب در بیان وجوب فرمان برداری ائمه علیهم السلام

1491.الغارات (به نقل از مجمّع التیمی) حسین بن محمد روایت کرده است، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه و محمد بن عبداللّه ، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ابو عبداللّه جدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام داخل شد، حضرت فرمود که: ای ابو عبداللّه ، می خواهی تو را خبر دهم به تفسیر قول خدای عزّوجلّ «مَن جَآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَ هُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ * وَ مَن جَآءَ بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (1) . ابوعبداللّه عرض کرد: [بله] یا امیر المؤمنین، فدای تو گردم. امیر المؤمنین فرمود که: حسنه در آیه، شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت و سیئه، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است. بعد از آن ، حضرت این آیه را بر او خواند». و ترجمه آیه، این است که: «هر که بیاورد حسنه و خصلت نیکی را، پس او را جزایی است بهتر از آن و از فضل آن، و ایشان که حسنه از ایشان صادر شده از ترس و هول عظیم، در روز قیامت ایمنند، و هر که بیاورد سیئه و خصلت بدی را، پس نگون سار شود روی های ایشان در آتش (که ایشان را سرنگون به آتش دوزخ اندازند)، پس خازنان دوزخ به ایشان گویند که: آیا جزا داده می شوید؟ (یعنی: خدا جزا نداد شما را) مگر جزای آنچه بودید در دنیا که می کردید» (و آن را به جا می آوردید).8. باب در بیان وجوب فرمان برداری ائمه علیهم السلام1489.أنساب الأشراف (به نقل از ابو صالح سمّان) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«بالاترین موضع امر و کوهان و میان و کلید آن، و در و باب چیزها، و خشنودی خداوند رحمن تبارک و تعالی طاعت امام است، بعد از معرفت خدا». بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می فرماید: «مَّن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّی فَمَآ أَرْسَلْنَکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا» (2) ، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را، پس به حقیقت که فرمان برده خدا را، و هر که اعراض کند از فرمان، پس نفرستادیم تو را بر ایشان نگاهبانی که به جبر و اکراه ایشان را از گناهان باز داری» .

.

1- . نمل، 89 و 90.
2- . نساء، 80.

1493.تاریخ دمشق عن أبی حکیم صاحب الحفاء عن أبیه :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، قَالَ :أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً إِمَامٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ الْحَسَنَ إِمَامٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ إِمَامٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِمَامٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ إِمَامٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ».1492.فضائل الصحابه لابن حنبل عن مُجَمِّعٍ التَّيمىّ :وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ :حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنْ بَشِيرٍ الْعَطَّارِ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا، وَ أَنْتُمْ تَأْتَمُّونَ بِمَنْ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِهِ».1491.الغارات عن مُجَمِّعٍ التَّيمىّ :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَءَاتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» قَالَ:«الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ».1490.الغارات عن بكر بن عيسى (فى ذِكرِ سِيرَةِ الإمام عَلىّ علیه السلام) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَّاطِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَطَّارِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «أُشْرِكَ بَيْنَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الرُّسُلِ فِي الطَّاعَةِ». .

1489.أنساب الأشراف عن أبی صالح السَّمّان :حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از آبان بن عثمان، از ابوالصبّاح روایت کرده است که گفت: گواهی می دهم که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«شهادت می دهم که علی، امامی است که خدا طاعت و فرمان برداری او را واجب گردانیده، و آن که امام حسن، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن که امام حسین، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن که حضرت علی بن الحسین، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن که حضرت محمد بن علی، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده است».1488.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر (بر پایه گزارش تح) و به همین اسناد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را حمّاد بن عثمان، از بشیر عطّار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«ما گروهی هستیم که خدا، طاعت ما را واجب گردانیده، و شما اقتدا می کنید به کسی که مردم به جهالت و نادانی در باب او، معذور نیستند، و خدا بهانه ایشان را از ایشان نمی پذیرد».1488.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکِ الأشتَرِ (فی رِوایَهِ تُ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزّوجلّ: «وَءَاتَیْنَهُم مُّلْکًا عَظِیمًا» (1) ، یعنی:«و دادیم اولاد ابراهیم را پادشاهی بزرگی». که آن حضرت فرمود که: «آن، طاعت مفروضه است» (که خدا فرمان برداری ما را بر مردم واجب گردانیده).1487.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابو خالد قمّاط ، از ابوالحسن عطّار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«شرکت قرار ده در میانه اوصیا و پیغمبران در وجوب فرمان برداری» (و احتمال دارد که معنی این باشد که: «خدا شرکت قرار داده، یا من قرار می دهم». و بنا بر جمیع احتمالات، قرار داد شرکت بر تمام رعیت آن حضرت، واجب است). .

1- . نساء، 54.

1487.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ طَاعَتَنَا، لَنَا الْأَنْفَالُ، وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ، وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِینَ قَالَ اللّهُ: «یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَآ ءَاتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» ».1486.امام علی علیه السلام (از سفارشی که برای کارگزاران مالیات ها می نگاشت) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ، قَالَ :ذَکَرْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قَوْلَنَا فِی الْأَوْصِیَاءِ: إِنَّ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ، قَالَ: فَقَالَ: «نَعَمْ، هُمُ الَّذِینَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» وَ هُمُ الَّذِینَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا» ».1485.امام علی علیه السلام (از نامه اش به یکی از کارگزاران که او را برای ما) وَ بِهذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ :سَأَلَ رَجُلٌ فَارِسِیٌّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام ، فَقَالَ: طَاعَتُکَ مُفْتَرَضَةٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ» . قَالَ: مِثْلُ طَاعَةِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ».1486.عنه علیه السلام (مِن وَصِیَّةٍ لَهُ کَانَ یَکتُبُها لِمَن یَستَعمِ) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَئِمَّةِ : هَلْ یَجْرُونَ فِی الْأَمْرِ وَ الطَّاعَةِ مَجْرىً وَاحِدا؟ قَالَ علیه السلام : «نَعَمْ». .

1485.الإمام علیّ علیه السلام (مِن عَهدِهِ إلی بَعضِ عُمّالِهِ وقَد بَعَثَهُ ع) از احمد بن محمد (و در بعضی از نسخ کافی، چنین آمده است که از ایشان ، از احمد بن محمد) از محمد بن ابی عُمیر، از سیف بن عَمیره، از ابوالصبّاح کِنانی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ما گروهی هستیم که خدای عزّوجلّ فرمان برداری ما را واجب گردانیده و از برای ما است انفال (و انفال غنیمت هاست که از کافران حربی دچار می شود و غیر آن از آنچه فقها رضوان اللّه علیهم در کتاب خمس ذکر کرده اند). و از برای ما است، مال های پاکیزه و نفیس (که قطعه باشد و پادشاه کافران حربی آنها را برگزیده باشد). و ماییم راسخون در علم (که خدا در قرآن ذکر فرموده و در دانستن تأویل متشابهات با خود قرین نموده و آیه آن مذکور گردید). و ماییم حسد برده شدگان (که مردم به ما حسد ورزیدند). و آنان که خدا در باب ایشان فرموده: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَآ ءَاتَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» (1) ، یعنی: بلکه آیا حسد می برند مردم را بر آنچه خدا داده ایشان را از فضل خود».1484.تاریخ دمشق (به نقل از عبدالملک بن عمیر) احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: اعتقاد خویش را در باب اوصیا برای امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم و عرض کردم که: اعتقاد ما این است که: طاعت ایشان، واجب است. حضرت فرمود:«آری، ایشان آنانند که خدای عزّوجلّ فرموده است که: «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» (2) ، یعنی: «فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول او را (که محمد است) و خداوندان امر امامت را از خودتان» (که ائمه هدایند صلوات اللّه علیهم اجمعین . بنابر مذهب شیعیان، و سنیان اولی الامر را پادشاهان می دانند). و حضرت علیه السلام فرمود: «و ایشان، آنانند که خدای عزّوجلّ فرموده است که: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا» (3) » (که ترجمه آن گذشت).1484.تاریخ دمشق عن عبد المَلِک بن عُمَیر :و به همین اسناد از احمد بن محمد، از مُعمّر بن خلّاد روایت است که گفت: مرد فارسی زبانی از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد که: فرمان برداری تو واجب است؟ فرمود:«آری». عرض کرد که: مثل طاعت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «آری».1483.السنن الکبری (به نقل از عبدالملک بن عمیر) احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم

از امامان که: آیا در فرمان و طاعت، به یک روش جاری می شوند؟ فرمود:«آری». .

1- . نساء، 54.
2- . نساء، 59.
3- . مائده، 55.

1482.الكافی (به نقل از مهاجر ، از مردی از قبیله ثقیف) وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ، عَنْ مَرْوَکِ بْنِ عُبَیْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَیْدٍ الطَّبَرِیِّ، قَالَ :کُنْتُ قَائِماً عَلی رَأْسِ الرِّضَا علیه السلام بِخُرَاسَانَ وَ عِنْدَهُ عِدَّهٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ فِیهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَی بْنِ عِیسَی الْعَبَّاسِیُّ فَقَالَ: «یَا إِسْحَاقُ، بَلَغَنِی أَنَّ النَّاسَ یَقُولُونَ: إِنَّا نَزْعُمُ أَنَّ النَّاسَ عَبِیدٌ لَنَا، لَا وَ قَرَابَتِی مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَا قُلْتُهُ قَطُّ، وَ لَا سَمِعْتُهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِی قَالَهُ، وَ لَا بَلَغَنِی عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِی قَالَهُ، وَ لکِنِّی أَقُولُ: النَّاسُ عَبِیدٌ لَنَا فِی الطَّاعَهِ، مَوَالٍ لَنَا فِی الدِّینِ، فَلْیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».1483.السنن الکبری عن عبد الملک بن عمیر :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ أَبِی سَلَمَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ: «نَحْنُ الَّذِینَ فَرَضَ اللّهُ طَاعَتَنَا، لَا یَسَعُ النَّاسَ إِلَا مَعْرِفَتُنَا، وَ لَا یُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا؛ مَنْ عَرَفَنَا، کَانَ مُؤْمِناً؛ وَ مَنْ أَنْکَرَنَا، کَانَ کَافِراً؛ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنَا وَ لَمْ یُنْکِرْنَا، کَانَ ضَالّاً حَتّی یَرْجِعَ إِلَی الْهُدَی الَّذِی افْتَرَضَ اللّهُ عَلَیْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَهِ، فَإِنْ یَمُتْ عَلی ضَلَالَتِهِ، یَفْعَلِ اللّهُ بِهِ مَا یَشَاءُ».1482.الکافی عن مهاجر عَن رَجُلٍ مِن ثَقیفٍ :عَلِیٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ أَفْضَلِ مَا یَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ: «أَفْضَلُ مَا یَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ طَاعَهُ اللّهِ وَ طَاعَهُ رَسُولِهِ وَ طَاعَهُ أُولِی الْأَمْرِ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : حُبُّنَا إِیمَانٌ، وَ بُغْضُنَا کُفْرٌ».1481.امام علی علیه السلام (در نامه اش به مأموران مالیات) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : أَعْرِضُ عَلَیْکَ دِینِیَ الَّذِی أَدِینُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ : «هَاتِ». قَالَ: فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الْاِءقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، وَ أَنَّ عَلِیّاً کَانَ إِمَاماً فَرَضَ اللّهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ کَانَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ إِمَاماً فَرَضَ اللّهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ کَانَ بَعْدَهُ الْحُسَیْنُ إِمَاماً فَرَضَ اللّهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ کَانَ بَعْدَهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ إِمَاماً فَرَضَ اللّهُ طَاعَتَهُ حَتَّی انْتَهَی الْأَمْرُ إِلَیْهِ، ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَ یَرْحَمُکَ اللّهُ، قَالَ: فَقَالَ: «هذَا دِینُ اللّهِ وَ دِینُ مَلَائِکَتِهِ». .

1481.الإمام علیّ علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی اُمَراءِ الخَراجِ) و به همین اسناد، از مَروَک بن عُبید، از محمد بن زید طبری روایت است که گفت: در خراسان بر بالای سر امام رضا علیه السلام ایستاده بودم و نزد آن حضرت چند نفر از بنی هاشم بودند و اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی در میان ایشان بود. پس حضرت فرمود که:«ای اسحاق، به من خبر رسیده که مردم می گویند که: ما گمان داریم که همه مردمان بندگان مایند. نه، به حق خویشی که من با رسول خدا دارم، سوگند می خورم که من، هرگز این را نگفته ام، و این را از یکی از پدران خود نشنیده ام که بگوید، و به من نیز نرسیده از یکی از پدران خود که این را گفته باشد، ولیکن می گویم که: مردمان، بندگان مایند در فرمان برداری و موالیان مایند در باب دین. پس باید که آن که حاضر است به غائب برساند».1480.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از ابو سلمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«ماییم آنان که خدا اطاعت ما را واجب گردانیده، و مردم را نمی رسد و جائز نیست مگر معرفت ما، و مردم به جهالتی که در باب ما داشته باشند، معذور نباشند. هر که ما را شناسد، مؤمن است و هر که ما را نشناسد و انکار کند، کافر است. و هر که ما را نشناسد و انکار نکند، گمراه است تا برگردد به سوی راه راستی که خدا بر او واجب گردانیده، از فرمان برداری ما که واجب است. پس اگر بمیرد با این گمراهی که دارد، خدا به او آنچه خواهد، می کند».1479.امام علی علیه السلام (از نامه اش به رفاعه) علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن فُضیل روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را از بهتر چیزی که بندگان به وساطت آن به سوی خدای عزّوجلّ تقرب می جویند فرمود که:«بهتر چیزی که بندگان به آن تقرب می جویند به سوی خدای عزّوجلّ، اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت صاحبان امر از شما است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: دوستی ما، ایمان و دشمنی ما، کفر است».1478.تاریخ الطبری (به نقل از یزید بن عدی بن عثمان) محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از فَضاله بن ایّوب، از ابان، از عبداللّه بن سِنان، از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: می خواهم بر تو عرض کنم دین خود را که خدای عزّوجلّ را به آن دین اطاعت و دین داری می نمایم. حضرت فرمود:«بیار آنچه داری». اسماعیل می گوید که: پس عرض کردم

که: شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خدا، در حالی که تنهاست و او را شریکی نیست، و آن که محمد، بنده و رسول اوست، با آن که اقرار دارم به آنچه آن را از نزد خدا آورده است، و آن که علی علیه السلام ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن امام حسن علیه السلام ، امام حسین علیه السلام ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از امام حسین علیه السلام ، حضرت علی بن الحسین علیه السلام ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، تا آن که امر امامت و خلافت به سوی آن حضرت منتهی شد. بعد از آن، عرض کردم که: تو امامی به طریق مزبور خدا تو را رحمت کند حضرت فرمود که: «این دین خدا و دین فرشتگان اوست». .

1480.عنه عليه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «اعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعَالِمِ وَ اتِّبَاعَهُ دِینٌ یُدَانُ اللّهُ بِهِ، وَ طَاعَتَهُ مَکْسَبَهٌ لِلْحَسَنَاتِ، مَمْحَاهٌ لِلسَّیِّئَاتِ، وَ ذَخِیرَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ، وَ رِفْعَهٌ فِیهِمْ فِی حَیَاتِهِمْ، وَ جَمِیلٌ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ».1479.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی رِفاعَةَ) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ اللّهَ أَجَلُّ وَ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ یُعْرَفُونَ بِاللّهِ، قَالَ: «صَدَقْتَ».

قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَقَدْ یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَعْرِفَ أَنَّ لِذلِکَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً، وَ أَنَّهُ لَا یُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَا بِوَحْیٍ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ یَأْتِهِ الْوَحْیُ، فَیَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَطْلُبَ الرُّسُلَ، فَإِذَا لَقِیَهُمْ، عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّهُ، وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَهَ الْمُفْتَرَضَهَ.

فَقُلْتُ لِلنَّاسِ: أَ لَیْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ هُوَ الْحُجَّهَ مِنَ اللّهِ عَلی خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلی، قُلْتُ : فَحِینَ مَضی صلی الله علیه و آله مَنْ کَانَ الْحُجَّهَ؟ قَالُوا: الْقُرْآنُ، فَنَظَرْتُ فِی الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ یُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِئُ وَ الْقَدَرِیُّ وَ الزِّنْدِیقُ الَّذِی لَا یُؤْمِنُ بِهِ حَتّی یَغْلِبَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا یَکُونُ حُجَّهً إِلَا بِقَیِّمٍ، فَمَا قَالَ فِیهِ مِنْ شَیْءٍ، کَانَ حَقّاً .

فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قَیِّمُ الْقُرْآنِ؟ فَقَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ کَانَ یَعْلَمُ، وَ عُمَرُ یَعْلَمُ، وَ حُذَیْفَهُ یَعْلَمُ، قُلْتُ: کُلُّهُ؟ قَالُوا: لَا، فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً یُقَالُ: إِنَّهُ یَعْلَمُ الْقُرْآنَ کُلَّهُ إِلَا عَلِیّاً صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ، وَ إِذَا کَانَ الشَّیْءُ بَیْنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ هذَا: لَا أَدْرِی، وَ قَالَ هذَا: لَا أَدْرِی، وَ قَالَ هذَا: لَا أَدْرِی، وَ قَالَ هذَا: أَنَا أَدْرِی، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَانَ قَیِّمَ الْقُرْآنِ، وَ کَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَهً، وَ کَانَ الْحُجَّهَ عَلَی النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ أَنَّ مَا قَالَ فِی الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ، فَقَالَ: «رَحِمَکَ اللّهُ».

فَقُلْتُ: إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام ، لَمْ یَذْهَبْ حَتّی تَرَکَ حُجَّهً مِنْ بَعْدِهِ، کَمَا تَرَکَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ أَنَّ الْحُجَّهَ بَعْدَ عَلِیٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَی الْحَسَنِ علیه السلام أَنَّهُ لَمْ یَذْهَبْ حَتّی تَرَکَ حُجَّهً مِنْ بَعْدِهِ، کَمَا تَرَکَ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ، وَ أَنَّ الْحُجَّهَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَیْنُ علیه السلام ، وَ کَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَهً، فَقَالَ: «رَحِمَکَ اللّهُ». فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَ قُلْتُ : وَ أَشْهَدُ عَلَی

الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّى تَرَکَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، فَقَالَ: «رَحِمَکَ اللّٰهُ». فَقَبَّلْتُ رَأسَهُ، وَقُلْتُ: وَ أَشْهَدُ عَلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّى تَرَکَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً ، فَقَالَ: «رَحِمَکَ اللّٰهُ».

قُلْتُ : أَعْطِنِى رَأْسَکَ حَتّى أُقَبِّلَهُ ، فَضَحِکَ.

قُلْتُ : أَصْلَحَکَ اللّٰهُ، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَبَاکَ لَمْ يَذْهَبْ حَتّى تَرَکَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ، كَمَا تَرَکَ أَبُوهُ، وَ أَشْهَدُ بِاللّٰهِ أَنَّکَ أَنْتَ الْحُجَّةُ، وَ أَنَّ طَاعَتَکَ مُفْتَرَضَةٌ، فَقَالَ: «كُفَّ رَحِمَکَ اللّٰهُ».

قُلْتُ : أَعْطِنِى رَأْسَکَ أُقَبِّلْهُ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، فَضَحِکَ، وَ قَالَ: «سَلْنِى عَمَّا شِئْتَ، فَلَا أُنْكِرُکَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَداً». .

1478.تاریخ الطبری عن یزید بن عدی بن عثمان :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابو اسحاق، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«بدانید که صحبت با عالم - یعنی امام - و پیروی کردن او، دینی است که خدا به آن اطاعت می شود و اطاعت امام، محل و آلت است از برای کسب حسنات و نیکی ها و مکان و آلت محو سیئات است (که گناهان را از نامه عمل پاک می کند)، و ذخیره ای است از برای مؤمنان (که در روز قیامت ایشان را نفع می بخشد)، و رفعت است در مقام ایشان (که با آن، به مقامات بلند می رسند در زمان حیات ایشان)، و زینت تمامی است بعد از مردن ایشان».1477.مکارم الأخلاق (به نقل از مختار تمّار) محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا، از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطه خلق خود و مشابهت به ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می شوند. و حضرت فرمود که:«راست گفتی».

عرض کردم که هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می باشد، و بداند که او نمی تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می فهمد که ایشان حجت خدا بر خلائق اند و از برای ایشان است فرمان برداری خلائق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بود از جانب خدا بر تمام خلائق؟ گفتند: بلی.

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرجئه و قَدَری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت وگو می کنند و آن را دلیل می آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه ای که چنین زندیق بی ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می شود،

پس دانستم که قرآن حجت نمی تواند بود مگر با قیّم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد) .

به ایشان گفتم که: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می دانست، و عمر می دانست، و حذیفه می دانست. گفتم: همه آن را می دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همه آن را می داند، مگر علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه . و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی دانم و آن بگوید که: من نمی دانم، و یکی بگوید که: من می دانم، معلوم می شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف اند، مگر یک نفر که می گوید من آن را می دانم. و لهذا راوی قیمومیت علی علیه السلام را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد در آنچه عرض می نمود که:) هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و هر چه در قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند». (1)

(و کلینی رضی الله عنه در اینجا ذکر کرده آنچه را که در باب اضطرار خلق به سوی حجت ذکر کرده، و ترجمه آن مذکور شد؛ بدون زیاده و نقصان و لهذا حقیر در آنجا آن را ترجمه ننموده به آنجا حواله نمود، اما حدیث را تتمه هست که در آنجا ذکر نفرموده و در اینجا مذکور است و آن، این است که منصور می گوید).

پس به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: علی علیه السلام از دنیا نرفت تا آن که حجتی را بعد از خویش واگذاشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذاشت و گواهی می دهم که: حجت خدا بر خلائق بعد از علی علیه السلام ، حسن بن علی است و شهادت می دهم بر امام حسن که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن که حجتی را بعد از خود وا گذاشت، چنانچه پدر و جدش واگذاشتند، و گواهی می دهم که حجت خدا بعد از امام حسن علیه السلام ، امام حسین علیه السلام است و اطاعت آن حضرت واجب بود. حضرت فرمود که:«تو را خدا رحمت کند». پس سر آن حضرت را بوسیدم و عرض کردم که: نیز گواهی می دهم بر حضرت امام حسین علیه السلام ، که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن که بعد از خود حجتی را واگذاشت، و آن حجت حضرت علی بن حسین علیه السلام

است و اطاعت آن حضرت واجب بود . حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند» .

پس سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم که: نیز شهادت می دهم بر حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام، که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن که بعد از خود، حجتی را واگذاشت و آن حجت، حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام است و اطاعت آن حضرت، واجب بود. فرمود: «خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خویش را به من عطا فرما تا آن را ببوسم. حضرت خندید. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، به حقیقت دانستم که پدر تو از دنیا نرفت، تا واگذاشت حجتی را بعد از خود، چنانچه پدرش واگذاشت. و گواهی می دهم به خدا، که تویی حجت خدا و این که اطاعت تو واجب است. حضرت فرمود که: «باز ایست و ساکت شو، خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خود را به من ده تا آن را ببوسم. پس سر آن حضرت را بوسیدم. حضرت خندید و فرمود که: «مرا از هر چه خواهی بپرس که بعد از امروز، هرگز تو را انکار نخواهم کرد» (که حق تو را نشناسم و استحقاق تو را ندانم که قابلیت جواب حق و صریح بدون تقیه داری و چیزی را از تو پنهان نمی دارم). .

1- . همان گونه که مترجم - رحمه اللّه - یادآوری کرده، از آغاز حدیث تا این بخش را به دلیل تکراری بودن، ترجمه نکرده، که از ترجمه همان حدیث به اینجا منتقل شد.

ص: 594

. .

ص: 595

. .

1476.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (از ابو مطر بصری) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْعَلَاءِ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : الْأَوْصِيَاءُ طَاعَتُهُمْ مُفْتَرَضَةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الْأَمْرِ مِنكُمْ» وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» ». .

1477.مکارم الأخلاق عن مُختار التمّار :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاسم بن محمد جوهری، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اوصیا، اطاعت ایشان بر مردم از جانب خدا واجب است؟ فرمود:«آری، ایشان، آنانند که خدای عزّوجلّ فرموده است که: «یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» (1) و ایشان، آنانند که خدای عزّوجلّ فرموده: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوهَ وَهُمْ رَ کِعُونَ» (2) (و ترجمه صدر آیه در باب نوادر باب جوامع توحید گذشت و ترجمه تتمه آن این است که:) همانا ولی شما، خدا و رسول اوست و کسانی [که] ایمان آورده اند؛ آنان که متصف اند به این که به پا می دارند نماز را (با شرایط و ارکان)، و می دهند زکات را و حال آن که ایشان رکوع کنندگانند».

(و عطا فرمودن امیر المؤمنین انگشتر خویش را به سائل در حال رکوع، و نزول این آیه در شأن او در میان عامه و خاصه، مشهور و در کتب حدیث و تفاسیر فریقین مدون و مسطور است، و نسبت آن به سائر ائمه، یا بر سبیل مجاز است؛ چه، هر گاه فعلی از بعضی از قومی سر زند، جایز است که آن را نسبت به همه آن قوم دهند، و مدار کلام خدا، بلکه لغت عرب، اکثر اوقات بر این است. یا این نسبت به طریق حقیقت است، به اعتبار وقوع این فعل از هر یک از ایشان. و در روایتی دیدم که هر یک از حضرات، در رکوع انگشتر خویش را به سائل دادند و آن سائل، فرشته بود که خدا او را فرستاده بود. و حدیث حله، می آید). .

1- . نساء، 59.
2- . مائده، 55.

1476.فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبی مَطَرٍ البصری :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ: «السَّمْعُ وَ الطَّاعَهُ أَبْوَابُ الْخَیْرِ ، السَّامِعُ الْمُطِیعُ لَا حُجَّهَ عَلَیْهِ، وَ السَّامِعُ الْعَاصِی لَا حُجَّهَ لَهُ، وَ إِمَامُ الْمُسْلِمِینَ تَمَّتْ حُجَّتُهُ وَ احْتِجَاجُهُ یَوْمَ یَلْقَی اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ» ثُمَّ قَالَ: «یَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی : «یَوْمَ نَدْعُواْ کُلَّ أُنَاس بِإِمَامِهِمْ» ».9 بَابٌ فِی أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام شُهَدَاءُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی خَلْقِهِ1474.الطبقات الکبری (به نقل از جرموز) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ زِیَادٍ الْقَنْدِیِّ، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِن کُلِّ أُمَّه بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیدًا» قَالَ : «نَزَلَتْ فِی أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله خَاصَّهً، فِی کُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَاهِدٌ عَلَیْهِمْ، وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله شَاهِدٌ عَلَیْنَا». .

9. باب در بیان آن که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزّوجلّ اند بر خلق

1473.مکارم الأخلاق (به نقل از وشیکه) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حمّاد، از عبدالأعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«شنیدن و فرمان بردن، درهای خیر و خوبی است. آن که بشنود و فرمان برد، بر او حجتی نیست، و آن که بشنود و فرمان نبرد، او را حجتی نیست. و امام و پیشوای مسلمانان، حجت و حجت آوردن او تمام است در روزی که خدای عزّوجلّ را ملاقات نماید».

بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَمِهِمْ» (1) ، یعنی: یاد کن روزی را که می خوانیم هر گروهی از مردمان را به پیشوای ایشان که در مذهب پیروی او نموده باشند» (چنانکه می گویند: ای شیعیان علی علیه السلام ، بیایید. ای سنیان، ای حنفیان، ای شافعیان، بیایید و امثال اینها. یا ظاهر گروهی را با امام ایشان می خوانیم و همه را در موقف حساب در می آوریم).9. باب در بیان آن که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزّوجلّ اند بر خلق1475.مکارم الأخلاق عن عبد اللّه بن عبّاس :از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی (یعنی قندهاری)، از سَماعه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در شرح قول خدای عزّوجلّ: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (2) ، فرمود که:«این آیه در شأن امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، در حالتی که اختصاص به ایشان دارد (و عام نیست در ایشان و سایر امم سابقه که همه را فرا گیرد، و هر امت که در آیه مذکور است، محمول است بر هر جماعت موجوده از امت آن حضرت، در هر قرن و زمان معینی از برای ریاست امامی از ائمه . و به سوی این اشاره فرموده می فرماید که:) در هر قرنی از ایشان (یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله) امامی از ما هست که گواه است بر ایشان، و محمد صلی الله علیه و آله گواه است بر ما» .

پس ترجمه آیه این می شود: «پس چگونه باشد و چه نوع بود حال کافران و ظالمان، وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امت های تو یا محمد، گواهی را (و آن امام ایشان خواهد بود که بر افعال و اعمال قبیحه و حسنه و عقاید فاسده و حقه ایشان گواهی می دهد) و بیاوریم تو را بر این گواهان

(که امامان امت تواند) گواه، تا گواهی دهی بر ایشان» (در باب رسانیدن آنچه باید به مردم برسانند).

.

1- . اسرا، 71 .
2- . نساء، 41.

1474.الطبقات الكبرى عن جُرموز :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ علیه السلام عَزَّ وَ جَلَّ : «وَكَذ لِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ» فَقَالَ: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوُسْطى، وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللّهِ عَلى خَلْقِهِ، وَ حُجَجُهُ فِى أَرْضِهِ».

قُلْتُ: قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَ هِيمَ» ؟ قَالَ: «إِيَّانَا عَنى خَاصَّةً ، «هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» فِى الْكُتُبِ الَّتِى مَضَتْ «وَ فِى هَذَا» الْقُرْآنِ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ» ؛ فَرَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغَنَا عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ، صَدَّقْنَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ؛ وَ مَنْ كَذَّبَ، كَذَّبْنَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ». .

1473.مکارم الأخلاق عن وشیکه :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از عمر بن اُذینه، از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّوجلّ: «وَکَذَ لِکَ جَعَلْنَکُمْ أُمَّهً وَسَطًا لِّتَکُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَی النَّاسِ» (1) ، پس حضرت فرمود که:«ماییم امّت و گروهی که افضل امّت ها و اَشرف ایشانیم. و ماییم گواهان خدا بر خلقش و حجت های او در زمینش». و ترجمه آیه بنابر این، آن است که: «و هم چنان که شما را از راه یافتگان گردانیدیم، گردانیدیم شما را گروهی برگزیده و بزرگوار و میانه و راست (که اعوجاجی در اعتقاد و فعل و قول شما نیست. و این، مرادف عصمت است). تا باشید گواهان بر مردمان» (که امت محمداند) .

پرید می گوید که: عرض کردم که قول خدای عزّوجلّ که می فرماید: «مِّلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْرَ هِیمَ» (2) ، که ترجمه آن این است که: «مانند واسع گردانیدن کیش پدر شما که ابراهیم است» و تنگ گیری نکردن در آن (یعنی در دین اسلام، تنگ گیری نیست، چنانکه در ملت ابراهیم نیست. و یا در تقدیر، آن است که پیروی کنید و لازم خود گردانید ملت پدر خویش، ابراهیم را. مقصود خدا از مخاطبین که به ایشان فرموده که: پدر شما کیانند). حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده بخصوص» (یعنی: نه جمیع امت، به اعتبار آن که آن حضرت پدر حضرت پیغمبر است و پیغمبر، پدر امت و پدر پدر، در حکم پدر است. یا به اعتبار تخصیص خطاب به عرب که اکثر ایشان از ذریه اویند، و در آن تغلیب باشد، چنانچه اکثر مفسرین گفته اند).

«هُوَ سَمَّکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ» (3) ، یعنی: «خدا، نامیده شما را مسلمانان پیش از این».

حضرت فرمود: «در کتاب هایی که گذشته است». «وَ فِی هَذَا» . و در این قرآن (و این آیه، در سوره حج است، و لفظ «عَلَیْکُمْ» در آن، بعد از «شَهِیدًا» واقع شده، ولیکن در آنچه از نُسخ کافی که به نظر رسید، لفظ پیش است و این اشتباه، از راوی یا ناسخ است. و بعضی گفته اند که این آیه نیست، بلکه اشاره به مضمون آیه است، و از این جهت همه آیه را ذکر نفرموده، و به فهم مخاطب حواله نموده، و نظیر این در این کتاب بسیار است). و ترجمه آن، بنابر نظم قرآن، این است که: «تا باشد رسول (که محمد صلی الله علیه و آله است) گواه بر شما».

حضرت فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ما (به آنچه به ما رسیده از جانب خدای عزّوجلّ، یا) به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت. و ماییم گواهان خدا بر مردمان به طاعت، و هر که تکذیب کند (و ما را به دروغ نسبت دهد)، او را در روز قیامت تکذیب می کنیم. پس هر که ما را تصدیق کند، او را در روز قیامت تصدیق می کنیم». .

1- . بقره، 143.
2- . حج، 78.
3- . حج، 78 .

1472.تاریخ دمشق عن زاذان :وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» فَقَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ الشَّاهِدُ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ».1471.ربیع الأبرار :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام : قَوْلُ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : «وَكَذلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّهً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» ؟

قَالَ: «نَحْنُ الْأُمَّهُ الْوَسَطُ، وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى عَلى خَلْقِهِ، وَ حُجَجُهُ فِى أَرْضِهِ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالى: «يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ ارْكَعُواْ وَ اسْجُدُواْ وَ اعْبُدُواْ رَبَّكُمْ وَ افْعَلُواْ الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جَاهِدُواْ فِى اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» .

قَالَ: «إِيَّانَا عَنى، وَ نَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، فَالْحَرَجُ أَشَدُّ مِنَ الضِّيقِ «مِّلَّهَ أَبِيكُمْ إِبْرَ هِيمَ» : إِيَّانَا عَنى خَاصَّهً وَ «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ» : اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّانَا الْمُسْلِمِينَ «مِنْ قَبْلُ» فِى الْكُتُبِ الَّتِى مَضَتْ «وَ فِى هَذَا» الْقُرْآنِ «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ» فَرَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغَنَا عَنِ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى، وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ، يَوْمَ الْقِيَامَهِ صَدَّقْنَاهُ، وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَاهُ». .

1470.تاریخ دمشق (به نقل از ابو سعید) به همین اسناد ، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی، از احمد بن عمر حلّال روایت است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از معنی قول خدای عزّوجل: «أ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» (1) . حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام ، شاهد و گواه بر رسول خداست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر برهانی روشن از جانب پروردگار خویش قرار و استقرار دارد». و ترجمه آیه این است که: «آیا پس آن کسی که بر برهانی روشن باشد از جانب پروردگار خویش (که معجزه است) و در پهلو در آید او را گواهی از خدا (که به صحتش گواهی دهد)، برابر است با آن کس که چنین نیست».1469.دعائم الإسلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که قول خدای تبارک و تعالی: «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ اُمَّهً وَسَطا لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیدًا» (2) ، (که ترجمه آن گذشت). مراد از امّت و گواهان که در آن مذکور است، کیانند؟ حضرت فرمود که:«ماییم امّت و گروهی که افضل امّت ها و اشرف ایشانیم. و ماییم گواهان خدا بر خلق او و حجّت های او در زمین او» (و همین جزو حدیث به سندی دیگر گذشت).

بُرید می گوید که: عرض کردم که: کیست مقصود از قول خدای تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ» (3) ، یعنی: «ای کسانی که گرویده اید و ایمان آورده اید، رکوع کنید و سجود کنید و بپرستید پروردگار خویش را در تمام آنچه به آن متعبدید؛ از نماز و روزه و حج و غیر آن. بکنید نیکویی را (یعنی کاری را که در شرع پسندیده باشد؛ چون نوافل و طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن)، شاید که شما رستگار شوید. و جهاد و کارزار کنید با کافران، در راه خدا (و محض فرمان برداری)؛ چنانچه سزاوار جهاد او باشد (و قابلیت ساحت میدان عزّت و جلالت او را داشته باشد که کمال جدّ و جهد در آن باشد، و خالص باشد از برای رضای خدا، و غبار غیر بر آن دیده نشود). او سبحانه، برگزید شما را برای دین خود و نصرت آن».

آن حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده. و ماییم برگزیدگان خدا» و حضرت اشاره به شرح مضمون «وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ» که

بعد از آنچه گذشت واقع شده، فرموده، می فرماید که: «و قرار نداده خدای تبارک و تعالی در دین هیچ ضیق و تنگی را (پس حرج از ضیق سخت تر و شدّتش بیشتر است). «مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَ هِيمَ» » . حضرت فرمود که: «ما را بخصوص قصد فرموده». و همچنین و «هُوَ سَمَّكُمُ الْمُسْلِمِينَ» ، (اشاره به مضمون آیه است، والا آیه، واو ندارد، بلکه هو به جای واو است) و فرمود که: «خدای عزّوجل ما را مسلمانان نامیده». «مِن قَبْلُ» ، یعنی: «پیش از قرآن». حضرت فرمود: «در کتاب هایی که گذشته». «وَ فِی هَذَا» . «یعنی در این قرآن» و همچنین «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ» (4) (که ترجمه آن گذشت. و وجه تقدیم و تأخیر که در آن است، مذکور شد. و حضرت در این حدیث، فرموده آنچه در حدیث سابق گذشت که) «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ما، به آنچه به ما رسیده از جانب خدای تبارک و تعالی (یا به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت) . و ماییم گواهان بر مردمان در روز قیامت. پس هر که تصدیق نموده او را تصدیق نماییم، و هر که تکذیب کرده او را تکذیب فرماییم». .

1- . هود، 17.
2- . بقره، 143.
3- . حج، 77 و 78.
4- . حج، 78.

ص: 604

. .

ص: 605

. .

1468.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از ابوالصهباء) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ، عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ، عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلی خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِی أَرْضِهِ، وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ، وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا نُفَارِقُهُ، وَ لَا یُفَارِقُنَا».10 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام هُمُ الْهُدَاهُ1470.تاریخ دمشق عن أبی سعید :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ وَ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ، عَنِ الْفُضَیْلِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ : «کُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِی هُوَ فِیهِمْ».1469.دعائم الإسلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمُنْذِرُ ، وَ لِکُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ یَهْدِیهِمْ إِلی مَا جَاءَ بِهِ نَبِیُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ الْهُدَاهُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِیٌّ، ثُمَّ الْأَوْصِیَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ». .

10. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلق اند به راه راست

1468.فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبی الصَّهباء :علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«به درستی که خدای تبارک و تعالی ما را پاک و پاکیزه گردانیده از آنچه نباید کرد، و نگاه داشته از آن که نشاید به جا آورد، و ما را گواهان خود بر خلق خود و حجّت خود در زمین خود ساخته، و ما را با قرآن قرار داده و قرآن را با ما قرار داده» (که ما از آن جدا نمی شویم و آن از ما جدا نمی شود) .10. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلق اند به راه راست1467.الإمام الحسین علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید از نضر بن سُوید و فَضاله بن ایّوب، از موسی بن بکر، از فُضیل که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّوجل «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» (1) (که ترجمه آن در حدیث بعدی می آید)، پس حضرت فرمود که:«هر امامی، راه نماینده است قرنی را که آن امام، در میان ایشان است». (2)1466.امام باقر علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اُذینه ، از برید عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در شرح قول خدای عزّوجل «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» (3) که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله منذر و ترساننده ای است که خدا فرموده، و مردم هر زمانی را هادی و راه نماینده ای از ما هست که ایشان را راهنمایی می کند به سوی آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را آورده. پس رهنمایان بعد از آن حضرت، علی علیه السلام است و اوصیای بعد از او یک به یک».

و ترجمه آیه این است که: «جز این نیست که تو بیم کننده و ترساننده ای (که مردم را از عذاب خدا می ترسانی. یعنی فرستاده شده برای ترسانیدن و بر تو همین بلاغ و رسانیدن است و بس؛ به اظهار معجزات دالّه بر صدق تو، و تو را به آیات مقترحه که کفّار خواهش دارند، و به اظهار آن بدون اراده ما چه کار؟) و هر گروهی را ره نماینده ای است که ایشان را راهنمایی می کند» .

.

1- . رعد، 7.
2- . و قرن، اهل و مردم هر روزگاری است، و نیز مقدار عمر اهل آن است به طور متوسط، و غیر از این در معنی قرن گفته اند. (مترجم)
3- . رعد، 7.

1465.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر (بر پایه گزارش تح) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ؟ فَقَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْمُنْذِرُ، وَ عَلِيٌّ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟» قُلْتُ: بَلى جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ مِنْ بَعْدِ هَادٍ حَتّى دُفِعَتْ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلى رَجُلٍ، ثُمَّ مَاتَ ذلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْايَهُ، مَاتَ الْكِتَابُ، وَ لكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِيمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرى فِيمَنْ مَضى».1464.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فَقَالَ:«رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْمُنْذِرُ، وَ عَلِيٌّ الْهَادِي، أَمَا وَ اللَّهِ، مَا ذَهَبَتْ مِنَّا، وَ مَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَهِ». .

1466.الإمام الباقر علیه السلام :حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جُمهور، از محمد بن اسماعیل، از سَعدان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» یعنی چه؟ فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله ترساننده ای است که خدا فرموده، و علی - صلوات اللّه علیه - همان رهنما است که در آیه مذکور است. ای ابو محمد! آیا امروز هیچ رهنمایی هست؟» عرض کردم: بلی! فدای تو گردم، همیشه از شما رهنمایی بعد از رهنمایی بوده، تا آن که هدایت به تو داده شد، و خلافت به تو رسید.

حضرت فرمود: «خدا تو را رحمت کند ای ابو محمد! اگر قصّه چنان باشد که هرگاه آیه ای بر مردی فرود آید، پس آن مرد بمیرد، آن آیه بمیرد (و مصداق خارجی نداشته باشد)، کتاب خدا می میرد و معطّل و بیکار می ماند و بیانش فوت می شود (چه بنابر این فرض، رهنمایی نیست که مردم را به سوی احکام و اسرار آن راهنمایی کند). ولیکن این کتاب خدا زنده است که جاری می شود در کسانی که باقی مانده اند؛ چنانچه در آنان که در گذشته اند جاری شده و امر و نهی آن به همه رسیده و می رسد».1465.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ (فی روایَهِ تُح) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صَفوان، از منصور، از عبدالرّحیم قصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» ، که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا، ترساننده است و علی علیه السلام ، رهنماینده که در این آیه مذکوراند. بدان و آگاه باش! که این هدایت و رهنمایی، با آیه مذکوره از ما نرفته، و حکم آن، نسبت به ما برطرف نشده و همیشه در شأن ما جاری بوده تا این ساعت که در آنیم» (یا جاری است تا قیامت). .

11 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام وُلَاهُ أَمْرِ اللّهِ وَ خَزَنَهُ عِلْمِهِ1463.امام على علیه السلام (به مسلمان غیر عرب) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ: «نَحْنُ وُلَاهُ أَمْرِ اللّهِ، وَ خَزَنَهُ عِلْمِ اللّهِ، وَ عَيْبَهُ وَحْيِ اللّهِ».1462.امام على علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَبِيهِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ، قَالَ :قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «وَ اللّهِ، إِنَّا لَخُزَّانُ اللّهِ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ، لَا عَلى ذَهَبٍ، وَ لَا عَلى فِضَّهٍ ، إِلَا عَلى عِلْمِهِ».1461.تفسير العياشى (به نقل از محمد بن خالد ضَبّى) عَلِيُّ بْنُ مُوسى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ رَفَعَهُ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: «نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللّهِ، وَ نَحْنُ تَرَاجِمَهُ وَحْيِ اللّهِ، وَ نَحْنُ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ عَلى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ».1460.الكافى (به نقل از امّ حسن نخعى) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَهَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : اسْتِكْمَالُ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ مِنْ تَرْكِ وَلَايَهِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِكَ؛ فَإِنَّ فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَ سُنَّهَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ، وَ هُمْ خُزَّانِي عَلى عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : لَقَدْ أَنْبَأَنِي جَبْرَئِيلُ علیه السلام بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ».1459.امام على علیه السلام (در حكمت هاى منسوب به ايشان) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، إِنَّ اللّهَ وَاحِدٌ، مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّهِ، مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ، فَخَلَقَ خَلْقاً فَقَدَّرَهُمْ لِذلِكَ الْأَمْرِ، فَنَحْنُ هُمْ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، فَنَحْنُ حُجَجُ اللّهِ فِي عِبَادِهِ، وَ خُزَّانُهُ عَلى عِلْمِهِ، وَ الْقَائِمُونَ بِذلِكَ». .

11. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه داران علم اویند1462.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی، از علی بن حسّان، از عبد الرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«ماییم والیان امر خدا و خزانه داران علم خدا و صندوق وحی خدا».1461.تفسیر العیّاشی عن محمّد بن خالد الضَّبِّیّ :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از پدرش اسباط ، از سَوره بن کُلیب که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که:«به خدا سوگند، هر آینه ما خزانه داران خداییم در آسمان و زمین او، اما نه بر طلا و نه بر نقره، لیکن بر علم آن جناب».1460.الکافی عن اُمّ الحسن النَّخَعِیَّه :علی بن موسی روایت کرده است از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نضر بن سُوید که آن را مرفوع ساخته از سَدیر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، شما چه صفت دارید؟ فرمود:«ماییم خزانه داران علم خدا و ماییم ترجمه های وحی خدا و ترجمان های آن. (1) و ماییم حجّت بالغه خدا و رسا بر هر که در زیر آسمان و هر که در بالای زمین است».1459.عنه علیه السلام (فی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ) محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین، از نَضر بن شُعیب، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: تمام کردن حجت من به غایت بر بدبختان از امّت تو است. و ایشان، آنانند که ولایت علی و اوصیای بعد از تو را ترک کنند؛ زیرا که در ایشان است سنّت و طریقه تو و راه و روش پیغمبران پیش از تو، و ایشان خازنان علم منند بعد از تو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد به نام های ایشان و نام های پدران ایشان علیهم السلام ».1458.امام علی علیه السلام :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن خالد ، از فَضاله بن ایّوب، از عبداللّه بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ای پسر ابی یعفور، به درستی که خدا یکی است و یگانه و متفرّد به یگانگی، و تنهاست به امر خویش (که امر شریعت است، یا امر خلافت) که در تعیین و تقدیر و نصب

آن شریکی ندارد. پس خلقی را آفرید و ایشان را برای این امر و توضیح و بیان آن، معیّن فرمود. پس ما همان خلق معیّن و مقدّریم که خدا تقدیر و تعیین نموده. ای پسر ابی یعفور، پس ما حجت های خداییم در میان بندگانش و خزانه داران بر علمش و نگهبانیم به این حجّت».

.

1- . و ترجمه به فتح تا و جیم، بیان کردن لغتی است به لغتی دیگر و لغتی که بیان لغتی دیگر باشد. و تُرجمان به ضم تا و جیم، و به فتح هر دو و به ضم یکی و فتح دیگری، معنی است که معنی لغت دیگر باشد؛ چون ترجمه و بیان کننده زبانی به زبانی دیگر چون مترجم. و ابن اثیر در نهایه می گوید که: ترجمان، به ضمّ و فتح، کسی است که سخن را ترجمه می کند و آن را نقل می کند از لغتی به لغتی دیگر و جمع آن تراجم است. (مترجم)

1457.امام على عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِیَةَ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیى، عَنِ الْعَمْرَکِیِّ بْنِ عَلِیٍّ جَمِیعاً، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسى علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا، وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا، وَ جَعَلَنَا خُزَّانَهُ فِی سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ، وَ لَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَهُ، وَ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللّٰهُ».12 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام خُلَفَاءُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی أَرْضِهِ وَ أَبْوَابُهُ الَّتِیمِنْهَا یُؤْتى1455.امام على علیه السلام :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِی مَسْعُودٍ، عَنِ الْجَعْفَرِیِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ: «الْأَئِمَّهُ خُلَفَاءُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی أَرْضِهِ».1458.عنه علیه السلام :عَنْهُ، عَنْ مُعَلىً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ سَمَاعَهَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «الْأَوْصِیَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِی یُؤْتى مِنْهَا، وَلَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ بِهِمُ احْتَجَّ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالى عَلى خَلْقِهِ». .

12. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام ، خلیفه های خدای عزّوجلّ اند در زمین و

1457.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه و محمد بن یحیی، از عَمْرَکَی بن علی هر دو، روایت کرده اند، از علی بن جعفر، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود که:«امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: خدای عزّوجلّ ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت، پس صورت های ما را نیکو ساخت، و ما را در آسمان و زمین، خزانه داران خود گردانید و درخت از برای ما سخن گفت و به عبادت و بندگی کردن ما، خدا معبود و پرستیده شد. و اگر ما نمی بودیم، خدای عزّوجلّ معبود نمی شد» (چه مردم نمی دانستند که چه باید کرد).12. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام ، خلیفه های خدای عزّوجلّ اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می شود (1)1455.عنه علیه السلام :حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابی مسعود، از جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود:«ائمه هدی، جانشینان خدایند در زمین».1454.امام علی علیه السلام :از او، از مُعلّی ، از محمد بن جمهور ، از سلیمان بن سَماعه، از عبداللّه بن قاسم، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«اوصیای پیغمبر، درهای خدای عزوّجلّ اند که از آنها آمده می شود (که باید مردم از آن در به سوی خدا روند و از آن راه به معرفتش رسند و احکام آن را بدانند و راه بهشت پیمایند). و اگر ایشان نمی بودند، خدای عزّوجلّ شناخته نمی شد، و به ایشان خدای تبارک و تعالی حجّت را بر خلق خود تمام کرده است».

.

1- . خلیفه، به معنی پادشاه و قائم مقام است؛ چه خِلافت به کسر خا، به جای کسی بودن است در کاری، و مراد از در، راه به سوی شناختن خداست و دانستن احکام او و به سوی بهشت. (مترجم)

1453.امام على عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ جَلَّ جَلَالُهُ : «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» قال: «هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام ».13 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام نُورُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ1451.امام على عليه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ، قَالَ :حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيى وَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ، عَنْ أَبِى خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَئامِنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنزَلْنَا» فَقَالَ: «يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَ اللّهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ، وَهُمْ وَاللّهِ نُورُ اللّهِ الَّذِى أَنْزَلَ، وَ هُمْ وَ اللّهِ نُورُ اللّهِ فِى السَّمَاوَاتِ وَ فِى الْأَرْضِ، وَاللّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْاءِمَامِ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَهِ بِالنَّهَارِ، وَهُمْ وَاللّهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحْجُبُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ، وَ اللّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَانَا حَتّى يُطَهِّرَ اللّهُ قَلْبَهُ، وَ لَا يُطَهِّرُ اللّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتّى يُسَلِّمَ لَنَا، وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا، فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ، وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ الْأَكْبَرِ».1454.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ تَعَالى: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِىَّ الْأُمِّىَّ الَّذِى يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِى التَّوْرَاهِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ إِلى قَوْلِهِ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِى أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» قَالَ:«النُّورُ فِى هذَا الْمَوْضِعِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام ». .

13. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام نور خدای عزّوجلّ اند

1453.عنه علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّا، از عبداللّه بن سِنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از معنی قول خدای جلّ جلاله: «وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الْأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (1)

، که حضرت فرمود که:«ایشان ائمّه اند». و ترجمه آیه این است که: «وعده داد خدا آنان را که ایمان آورده اند از شما و کردند کارهای شایسته را، که هر آینه خلیفه گرداند البته ایشان را در زمین، چنانکه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بوده اند» (یا چنانچه خلیفه گردانیده شدند) .13. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام نور خدای عزّوجلّ اند1451.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إِلی مالِکٍ الأَشتَرِ) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن مِرداس روایت کرده است که گفت: حدیث کردند ما را صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از ابو ایّوب، از ابو خالد کابلی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزّوجلّ: «فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا» (2) ، یعنی:«پس ایمان آورید و بگروید به خدا و فرستاده او (که محمد است) و آن، نور و روشنی که فرو فرستادیم».

حضرت فرمود که: «ای ابو خالد، به خدا سوگند که این، نور امامان از اولاد محمداند صلی الله علیه و آله تا روز قیامت. و به خدا سوگند، که ایشان، نور خدایند که آن را فرو فرستاده. و به خدا سوگند، که ایشان نور خدایند در آسمان ها و زمین. ای ابو خالد، به خدا سوگند، هر آینه نور امام در دل های مؤمنان روشن تر است از آفتاب روشنی بخش درخشان در روز. و به خدا سوگند، که ایشان دل های مؤمنان را روشن می سازند و خدای عزّوجلّ نور ایشان را می پوشد از هر که می خواهد، پس دل های ایشان تاریک می شود.

ای ابو خالد، به خدا سوگند که هیچ بنده ای ما را دوست ندارد و با ما موالات نورزد، تا خدا دل او را پاک و پاکیزه گرداند از عقاید فاسده و خدا دل بنده را پاک نمی گرداند تا تسلیم کند از برای ما و منقاد ما باشد در

همه حال و در همه چیز و با ما در مقام آشتی باشد. پس چون با ما در مقام آشتی باشد و در مقام جنگ و نزاع نباشد، خدا او را از حساب سخت سالم بدارد و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ تر روز قیامت تا به بزرگ و کوچک آنچه رسد».1450.شرح نهج البلاغه (در گزارش صدقه های امیر مؤمنان) علی بن ابراهیم، به اسناد خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ» تا قول آن جناب «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» ، که آن حضرت فرمود که:«نور در این موضع، امیر المؤمنین علی و امامانند علیهم السلام ». (و آنچه از آیه ذکر نشده، این است که: «وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ» (3)). و ترجمه آن به ترتیب آیه این است که: «پرهیزکاران و مؤمنان که رحمت برای ایشان می فرستیم، آنانند که پیروی می کنند فرستاده خدا را که محمد است. و صفتش این است که پیغمبری است نانویسنده و ناخواننده (یا منسوب است به مکّه که امّ القری است که در مکّه متولّد گردیده). آن که می یابند او را (یعنی نام و وصف او را) نوشته نزد ایشان در تورات موسی و در انجیل عیسی. امر می فرماید ایشان را به نیکی (که توحید است و توابع آن) و باز می دارد ایشان را از کار ناشایست (که شرک است و لوازم آن)، و حلال می کند از برای ایشان چیزهای پاکیزه را، و حرام می گرداند بر ایشان چیزهای پلید را، و وضع می کند از ایشان، بار گران ایشان را (که تکالیف شاقّه را از ایشان برمی دارد و نیز بر می دارد از ایشان غل ها و بندهایی که بود بر ایشان، چون تعیین قصاص در قتل، بدون جواز عفو و دیه و غیر آن از آنچه در زمان موسی علیه السلام بود که آنها را مانند غل ها در گردن داشتند). پس آنان که ایمان آوردند به این پیغمبر، و تعظیم کردند او را، و یاری دادند او را بر دشمنان، و پیروی نمودند آن نوری را که فرو فرستاده شد با او، این گروه مذکورین، ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان به رحمت و ثواب».

.

1- . نور، 55.
2- . تغابن، 8.
3- . اعراف ، 157.

1449.امام على عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : لَقَدْ آتَى اللّهُ أَهْلَ الْكِتَابِ خَيْرا كَثِيرا، قَالَ: «وَ مَا ذَاکَ؟» قُلْتُ: قَوْلُ اللّهِ تَعَالى : «الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ إِلى قَوْلِهِ أُوْلَئِکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» قَالَ: فَقَالَ: «قَدْ آتَاكُمُ اللّهُ كَمَا آتَاهُمْ» ثُمَّ تَلَا: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ ءَامِنُواْ بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» «يَعْنِی إِماما تَأْتَمُّونَ بِهِ». .

1448.امام علی علیه السلام (در نامه اش به فرزندش حسن علیه السلام) احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فَضّال، از ثعلبه بن میمون، از ابوالجارود روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که هر آینه به حقیقت که خدا اهل کتاب را خیر و نیکی بسیاری عطا فرموده است. حضرت فرمود که:«آن چه چیز است؟» عرض کردم که: قول خدای عزّوجلّ: «الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ» تا قول آن جناب «اُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا» (1) (و آنچه در میانه دو آیه است که ذکر نشده، این است که: «وَ إذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إنّا کُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمینَ» (2))، یعنی: «آنان که دادیم ایشان را تورات، یا انجیل پیش از قرآن، ایشان به قرآن می گروند و چون خوانده شود قرآن بر ایشان، گویند که ایمان آوردیم به آن و دانستیم که آن، کلام خداست. به درستی که آن راست و درست است که فرود آمده از جانب پروردگار ما. به درستی که ما بودیم پیش از نزول آن، یا پیش از تلاوت آن بر ما، گردن نهادگان. این گروه از اهل تورات، یا انجیل داده می شوند (یعنی خدا می دهد به ایشان ، مزد ایشان را دو بار ، به سبب صبر و شکیبایی ایشان بر ایمان» (به تورات یا انجیل و قرآن، یا بر ایمان به قرآن، پیش از نزول، یا تلاوت آن یا بر دین خود یا اذیّت کافران).

ابوالجارود می گوید که پس حضرت فرمود که: «خدا شما را عطا فرموده، چنانچه ایشان را عطا نموده». پس این آیه را خواند: «یا أیُّها الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (3) ، یعنی: «ای آنان که گرویده اید به رسولان گذشته، بترسید از خدا و ایمان آورید به رسول او (که محمد صلی الله علیه و آله است) تا بدهد شما را دو نصیب بزرگ از بخشایش خویش (یکی برای ایمان به پیغمبران گذشته، و یکی برای ایمان به محمد صلی الله علیه و آله) ، و تا قرار دهد از برای شما نور و روشنی را که بروید به آن».

و حضرت فرمود که: «یعنی امامی که به او اقتدا کنید». .

1- . قصص، 52 54.
2- . قصص، 53.
3- . حدید، 28.

1447.امام على عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ، عَنْ أَبِى خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَعَالى: «فَئامِنُواْ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنزَلْنَا» .

فَقَالَ: «يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَاللّهِ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام ؛ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْإِمَامِ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَ هُمُ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحْجُبُ اللّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ، وَ يَغْشَاهُمْ بِهَا».1450.شرح نهج البلاغه (فيذِكرِ صَدَقاتِ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ تَعَالى : «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَوهٍ» : «فَاطِمَةُ عليهاالسلام» «فِيهَا مِصْبَاحٌ» : «الْحَسَنُ» «الْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَهٍ» : «الْحُسَيْنُ» «الزُّجَاجَهُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ» : «فَاطِمَهُ كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا» «يُوقَدُ مِن شَجَرَهٍ مُّبَارَكَهٍ» : «إِبْرَاهِيمُ عليه السلام » «زَيْتُونَهٍ لَا شَرْقِيَّهٍ وَ لَا غَرْبِيَّهٍ» : «لَا يَهُودِيَّهٍ وَلَا نَصْرَانِيَّهٍ» «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىءُ» : «يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا» «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» : «إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ» «يَهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَآءُ» : «يَهْدِى اللّهُ لِلْأَئِمَّهِ عليهم السلام مَنْ يَشَاءُ «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» ».

قُلْتُ: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ» ؟

قَالَ: «الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ ، «يَغْشَاهُ مَوْجٌ» : الثَّالِثُ «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ [مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ]ظُلُمَاتٌ» الثَّانِى «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» : مُعَاوِيَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ فِتَنُ بَنِى أُمَيَّهَ «إِذَآ أَخْرَجَ يَدَهُ» الْمُؤْمِنُ فِى ظُلْمَهِ فِتْنَتِهِمْ «لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» : إِمَاماً مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ عليهاالسلام «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» : إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَهِ».

وَ قَالَ فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِم» : «أَئِمَّهُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ تَسْعى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّهِ».

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام ، عَنْ أَخِيهِ مُوسى عليه السلام ، مِثْلَهُ. .

1449.عنه علیه السلام :احمد بن مهران روایت کرده است که از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از علی بن اسباط و حسن بن محبوب، از ابو ایّوب، از ابو خالد کابلی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا» (1) . حضرت فرمود که:«ای ابو خالد، به خدا سوگند که این نور، ائمه علیهم السلام اند. ای ابو خالد، هر آینه نور امام در دل های مؤمنان روشن تر است از آفتاب و روشنی بخش درخشان در روز. ایشان کسانی هستند که دل های مؤمنان را روشن می سازند و خدا نور ایشان را می پوشد از هر که می خواهد. پس دل های ایشان تیره و تار می گردد و ایشان را به آن تاریکی فرو گرفته، ایشان را می پوشد و آن ظلمت به ایشان احاطه می کند».1448.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ لابنِهِ الحَسَن علیه السلام) علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبداللّه بن عبدالرحمان أصمّ، از عبداللّه بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی روایت کرده اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:«در قول خدای عزّوجلّ «اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ» ، که مراد از مشکات، فاطمه علیهاالسلام است». (2) و ترجمه «اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» این است که: «خداوند نور آسمان ها و زمین است. داستان نور خدا (و قصّه غریبه و صفت عجیبه آن)، مانند روزنه یا قندیلی است که «فیها مِصْباحٌ» ، یعنی: در آن مشکات چراغی است افروخته و به غایت روشن».

و حضرت فرمود که: «مراد از مصباح، حضرت امام حسن است». «الْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ» ، یعنی که: «آن چراغ در قندیلی است از آبگینه که چراغ در آن نورانی تر و صاف تر است» (و باد مانع آن نمی شود). و حضرت فرمود که: «مراد از المصباح، حضرت امام حسین است».

(پس باید که الف و لام در آن، از برای عهد نباشد، تا با مصباح اوّل یکی نشود. و ممکن است که از برای عهد باشد، و وجه اتّحاد، این باشد که هر دو فی الحقیقَه، یک نورند، و مؤیّد این آن است که در زیارتی از زیارات علی بن الحسین علیه السلام مذکور است که: سلام بر تو ای پسر حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام). «الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» ، یعنی: «آن آبگینه از غایت لطافت و صفا گویا ستاره ای است درخشنده»

(که دفع تاریکی از خود می کند، یا منسوب است به سوی دو دُرّ صفا و تلألؤ و آبداری).

و حضرت فرمود که: «فاطمه، ستاره ای است درخشان در میان زنان و مردمان جهان». «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ» ، یعنی: «افروخته می شود آن زجاجه و قندیل و چراغی که در آن است، از درخت پر نفع و با برکت» (که ابتدای افروختگی و روشنی آن از آن درخت است. و فتیله آن در روغن آن درخت سرشته است).

و حضرت فرمود که: «مراد از این درخت، ابراهیم علیه السلام است» (یعنی که فاطمه علیهاالسلام، از نسل آن حضرت است). «زَیْتُونَةٍ لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ» ، (3) یعنی: «آن درخت، درخت زیتونی است که نه در جانب شرقی معموره است (چون دریای چین و خطا (4)) و نه در طرف غربی معموره است» (چون طرطوس (5) و قیروان (6) ، بلکه در وسط معموره است، که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون آن، اجود زیتون است. و یا آن که معنی آن است که: نه در شرق است و نه در غرب، که آفتاب در آن در بعضی از اوقات روز باشد که آن وقت شروق و غروب است، بلکه در همه طول نهار آفتاب بر آن می تابد، مانند زیتونی که در سر کوه یا در صحرای واسع و هامون (7) است و به جهت آن، میوه آن پخته تر است و روغن آن صافی تر. و یا نه دائم در آفتاب است تا بسوزد و نه همیشه در سایه است تا میوه آن، خام بماند، بلکه هم از شعاع آفتاب بهره مند و هم از حمایت سایه محفوظ است).

و حضرت فرمود که: «آن درخت (یعنی ابراهیم علیه السلام)، نه یهودی است و نه نصرانی» (و این اشاره است به آنچه خدای تعالی در شأن آن حضرت فرموده که: «ما کانَ إبْراهیمُ یَهُودِیّا وَ لا نَصْرانِیّا وَ لکِنْ کانَ حَنیفا مُسْلِما وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ» (8) . پس مراد، آن است که آن حضرت علیه السلام ، چکیده اهل توحید است). «یَکادُ زَیْتُها یُضی ءُ» ، یعنی: «نزدیک است که زیت و روغن آن درخت، خود روشن شود و روشنی دهد». و حضرت فرمود که: «نزدیک است که علم جاری و روان شود از آن حضرت و به سبب او». «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ» ، یعنی: «و اگر چه نرسیده باشد به آن زیت، آتشی (یعنی از غایت صفا و درخشندگی به مرتبه ای است که نزدیک است که بی آتش، روشن شود و روشنایی بخشد) و این نور و روشنی است افزوده بر روشنی و بر بالای آن» .

و حضرت فرمود که: «مراد، امامی است که از آن حضرت علیه السلام به هم می رسد بعد از امامی دیگر». «یَهْدی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» ، یعنی: «راه می نماید خدا به نور خویش هر که را که می خواهد». و حضرت فرمود که: «خدا راه می نماید به ائمّه علیهم السلام ، هر که را می خواهد». «وَ یَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ» (9) ، یعنی: «و بیان می کند خدا این مثل ها را از برای مردمان» (و معقولات را در صورت محسوسات در می آورد، تا همه مردمان بفهمند).

صالح راوی می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: «أَوْ کَظُلُماتٍ» (یعنی چه اراده شده از قول خدای تعالی: «أَوْ کَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّیٍّ» ؟ که ترجمه آن این است که: یا کردارهای کافران مانند تاریکی های متراکم است و در دریای عمیق بسیار آب) . حضرت فرمود که: «مراد از ظلمات، اوّلی، و رفیق اوست» «یَغْشاهُ مَوْجٌ» ، یعنی: «آن دریایی که دَمْدَمْ می پوشد آن را موجی».

حضرت فرمود که: «موج، سیُم است» . «مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ» ، یعنی: «از زیر موج دویم، ابری است که روشنی ستاره ها را می پوشد تاریکی ها که پاره ای از آن، در بالای پاره ای است». حضرت فرمود که: «ظلمات، دویم که در مرتبه دویم ذکر شده، و بعضی از آن، در بالای بعضی است، معاویه و فتنه های بنی امیّه است».

«إذا أَخْرَجَ یَدَهُ» . حضرت فرمود که: «چون مؤمن دست خویش را در تاریکی فتنه ایشان بیرون آورد». «لَمْ یَکَدْ یَراها» ، یعنی: «نزدیک نباشد که آن را ببیند» (و هرگاه دست خود را که اقرب اعضایی است که دیده می شوند، نبیند، به طریق اولی غیر آن را نبیند. و حضرت در این حدیث، تفسیر سحاب را نفرمودند و می تواند که ظلمات دویم، بدل آن باشد. و می تواند که جنگ جمل را بر پا کردند...).

«وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورًا» ، یعنی: «و هر که قرار نداد خدا از برای او روشنی را». حضرت فرمود: «یعنی امامی را از فرزندان فاطمه علیهاالسلام». «فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» (10) ؛ «پس نیست از برای او هیچ نوری». فرمود: «یعنی امامی در روز قیامت» .

و در تفسیر قول آن جناب که: «یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ» (11) ، یعنی: «نور آنان که ایمان آورده اند، با پیغمبر می شتابد و می رود در پیش روی و به جانب راست ایشان». فرمود که: «نور امامان فرقه

مؤمنانند، که در روز قیامت می شتابند در پیش روی مؤمنان و به جانب راست ایشان، تا آن که ایشان را در منازل و درجاتی که اهل بهشت دارند، فرود آورند».

علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بَجَلی؛

و محمد بن یحیی، از عَمْرَکی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده اند. .

1- . تغابن، 8.
2- . و مشکات، لفظی است عربی. و بعضی گفته اند که هندی است، و در معنی آن نیز خلاف است. بعضی گفته اند که روزنه ای است در دیوار، که نهایت آن به بیرون راه نداشته باشد، مانند طاقچه بُن بسته. و بعضی گفته اند که چراغ دان است، چون فانوس و قندیل. و بعضی گفته اند که انبونه و بندی از آهن است که در وسط قندیل باشد. و بنابر دو معنی اوّل، مراد از مصباح که بعد از این مذکور است، چراغ است و بنا بر معنی اخیر، فتیله آن است که روشن باشد. (مترجم)
3- . نور ، 35 .
4- . نام شهری است در ترکستان و مشک خیز. همه مرز چین با خطا و ختن/ گرفتش به بازوی شمشیر زن.
5- . شهری است در شام و مشرف بر دریا، نزدیک مرقب و عکا.
6- . اطراف مجموعه عالم. و یا شهری که در زمان معاویه به صورت شهر در آمده و در اقلیم سوم عالم قرار دارد و طول آن 31 درجه و عرض آن 30 درجه و 40 دقیقه است.
7- . دشت و صحرا و بیابان هموار و خالی از بلندی و پستی.
8- . آل عمران، 67.
9- . نور، 35.
10- . نور، 40.
11- . حدید، 12.

ص: 620

. .

ص: 621

..

ص: 622

. .

ص: 623

. .

1429.امام علی علیه السلام (در پاسخ پرسش کننده ای که از مشکلی پرسیده بود) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُوسَى بْنِ عُمَرَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُواْ نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَ هِهِمْ» قَالَ: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالى : «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» ؟ قَالَ: «يَقُولُ: وَ اللّٰهُ مُتِمُّ الْاءِمَامَهِ، وَ الْاءِمَامَهُ هِىَ النُّورُ، وَ ذلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَئامِنُواْ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنزَلْنَا» »، قَالَ: «النُّورُ هُوَ الْاءِمَامُ». .

1432.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ (فی روایَهِ تُح) احمد بن ادریس روایت کرده است، از حسین بن عبیداللّه ، از محمد بن حسین و موسی بن عُمر، از حسن بن محبوب، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: سؤال کردم آن حضرت را از قول خدای تبارک و تعالی: «یُریدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأفْواهِهِمْ» ، یعنی: «البته می خواهند آن که فرو نشانند نور خدا را به دهان های خویش». حضرت فرمود که:«می خواهند آن که فرو نشانند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهان های خویش» .

عرض کردم که: قول آن جناب «وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» (1) یعنی چه؟ فرمود که: «می فرماید: و خدا تمام گرداننده امامت است، که آن را پرورش می دهد و آن را به نهایت می رساند تا روز قیامت. و امامت است که نور خداست» و دلیل بر این ، فرموده اوست که: «فآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أنْزَلْنا» (2)

» . و آن حضرت فرمود که: «نور، امام است» (و همین آیه در صدر باب گذشت با ذکر فاء در فآمِنُوا و در قرآن نیز چنین است). .

1- . صف، 8 .
2- . تغابن، 8.

14 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام هُمْ أَرْكَانُ الْأَرْضِ1430.عنه علیه السلام (لِرَجُلٍ سَأَلَهُ رَجُلٌ أن یُعَرِّفَهُ الإیما) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا جَاءَ بِهِ عَلِیٌّ علیه السلام آخُذُ بِهِ، وَ مَا نَهی عَنْهُ أَنْتَهِی عَنْهُ، جَری لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مِثْلُ مَا جَری لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله الْفَضْلُ عَلی جَمِیعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، الْمُتَعَقِّبُ عَلَیْهِ فِی شَیْءٍ مِنْ أَحْكَامِهِ كَالْمُتَعَقِّبِ عَلَی اللَّهِ وَ عَلی رَسُولِهِ، وَ الرَّادُّ عَلَیْهِ فِی صَغِیرَةٍ أَوْ كَبِیرَةٍ عَلی حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ؛ كَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَابَ اللَّهِ الَّذِی لَا یُؤْتی إِلَّا مِنْهُ، وَ سَبِیلَهُ الَّذِی مَنْ سَلَكَ بِغَیْرِهِ هَلَكَ، وَ كَذَلِكَ یَجْرِی لِأَئِمَّةِ الْهُدی وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِیدَ بِأَهْلِهَا، وَ حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلی مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّری.

وَ كَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ كَثِیراً مَا یَقُولُ: أَنَا قَسِیمُ اللَّهِ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَ أَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِیسَمِ، وَ لَقَدْ أَقَرَّتْ لِی جَمِیعُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ وَ الرُّسُلُ بِمِثْلِ مَا أَقَرُّوا بِهِ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ لَقَدْ حُمِلْتُ عَلی مِثْلِ حَمُولَتِهِ وَ هِیَ حَمُولَةُ الرَّبِّ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُدْعی فَیُكْسی وَأُدْعی فَأَكْسی، وَ یُسْتَنْطَقُ وَ أُسْتَنْطَقُ، فَأَنْطِقُ عَلی حَدِّ مَنْطِقِهِ، وَ لَقَدْ أُعْطِیتُ خِصَالاً مَا سَبَقَنِی إِلَیْهَا أَحَدٌ قَبْلِی: عُلِّمْتُ الْمَنَایَا وَ الْبَلَایَا وَ الْأَنْسَابَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ، فَلَمْ یَفُتْنِی مَا سَبَقَنِی، وَ لَمْ یَعْزُبْ عَنِّی مَا غَابَ عَنِّی، أُبَشِّرُ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أُؤَدِّی عَنْهُ، كُلُّ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ، مَكَّنَنِی فِیهِ بِعِلْمِهِ».

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ، ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِیثَ الْأَوَّلَ. .

14. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام رکن های زمین اند

1419(1).الإمام علیّ علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی بَعضِ عُمّالِهِ) احمد بن مهران، از محمد بن علی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده اند، از محمد بن سِنان، از مُفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«آنچه علی علیه السلام آن را آورده، به آن عمل می کنم و آن را فرا می گیرم، و از آنچه نهی فرموده، باز می ایستم از آن. و جاری است از برای او فضل و افزونی، مانند آنچه از برای محمد صلی الله علیه و آله جاری بوده، و محمد را زیادتی است بر تمام آنها که خدای عزّوجلّ ایشان را آفریده. آن که پاپی آن حضرت شود، در حکمی از احکام که می فرماید به این که طالب وجه آن باشد، بی آن که در حقیقت آن، یقین داشته باشد، چون کسی است که پاپی خدا و رسول شود در آنچه فرموده اند. و آن که بر او رد کند در چیزی، خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حدّ شرک به خداست (چه اسلام واسطه میان ایمان و شرک است و متاخم (2) است با هر یک از اینها. و آن که ردّ امام علیه السلام می کند، از درجه ایمان تنزّل کرده به درجه اسلام می رسد و به واسطه متأخمه آن با شرک، به اغوای شیاطین، بساست که در شرک می افتد).

و امیر المؤمنین علی علیه السلام ، دری از درهای خدا بود که نمی توان به نزد خدا رفت، مگر از آن در، و راهی که هر که در غیر آن در آید، هلاک می گردد. و همچنین این حکم از برای ائمّه هدی، یک به یک، به ترتیب جاری و روان است. و خدا ایشان را رکن های زمین گردانیده، تا اهل خویش را نجنباند، و یا به جهت کراهت آن که حرکت کند و ساکنان خود را متحرّک سازد. و حجّت رسای خداست بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است.

و امیر المؤمنین علیه السلام در بسیاری از اوقات می فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا در میانه بهشت و دوزخ. و منم فاروق بزرگ تر که در میانه حق و باطل، به غایت فرق می کنم و جدایی می افکنم. و منم صاحب عصای موسی و داعی و آلت نشان (یا انگشتر سلیمان که در زمان رجعت، آن را میان دو چشم کافر یا بینی او، می زند که نقش می بندد که:

این کافر است. یا رویش سیاه می شود؛ چنانکه در احادیث مذکور است). و هر آینه اقرار کردند از برای من، همه فرشتگان و روح القدس (یا روح الأمین، یا روح مؤمنان) و تمام رسولان خدا، به مثل آنچه از برای محمد صلی الله علیه و آله به آن اقرار نمودند (یعنی چنانچه از برای محمد صلی الله علیه و آله به رسالت و تقدّم و شرافت آن حضرت بر همه ایشان اقرار نمودند، از برای من نیز اقرار به ولایت و امامت و تقدّم و شرافت من بر همه ایشان کردند).

و هر آینه بار شدم بر حموله ای که مثل حموله آن حضرت است. (3) (و بنابراین، معنی عبارت آن است که بار شده است بر من، بارها که مانند بارهایی است که بر آن حضرت بار شده بود). در این حموله، حموله ای است که به سوی پروردگار منسوب است (و مراد از آن، معارف الهیّه، یا خلافت و تکالیف و علوم است و اینها از راه که صاحب خویش را به مقام انس و منزل قرب می رسانند، حامل و بار کشند و از آن راه که حالتی هستند در مکلّف و صفتی از صفات او، محمول اند که مکلّف آنها را بر می دارد).

و به درستی که خدا، رسول صلی الله علیه و آله خود را می طلبد و او را خلعت کرامت می پوشاند، و مرا نیز می طلبد و خلعت می پوشاند و او را امر می فرماید که سخن گوید و مرا نیز می فرماید که سخن گویم. پس من سخن می گویم به وضع سخن گفتن آن حضرت. و هر آینه خدا خصلت های چند را به من عطا فرموده که کسی که پیش از من، مرا به سوی آنها پیشی نگرفته، و آنها این است که: علم مرگ ها و بلاها و نسب های مردمان و فصل خطاب را به من تعلیم داده (که می دانم که: هر کسی در چه وقت می میرد و هر کسی را چه بلا و ناخوشی می رسد، و حلال زاده و حرام زاده را می شناسم. و می دانم که هر کسی پسر کیست و به که منسوب است و فصل الخطاب را می دانم. (4) و حاصل مراد، آن که علم احکام قضایا و حکومت و تدبیرات ملکی و سیاست را می دانم و حکم می کنم در میان خلائق و حق را از باطل جدا می کنم).

پس آنچه از من پیشی گرفته، از من فوت نشده و آنچه از من غائب و پنهان است، از من پوشیده و دور نیست. مژده می دهم به اذن خدا، آن را که اهل مژده باشد، و از جانب او به هر که باید می رسانم، و به جا می آورم. و همه اینها از خداست که مرا از آن تمکین و دست رس داده به علم خویش».

‴

حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور عمّی، از محمد بن سِنان روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را مُفضّل و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود، و حدیث اول را ذکر کرده است.

.

1- . رکن به ضمّ را و سکون کاف، جزء و جانب قوی تر از هر چیز است که بقای آن، چیز بدون آن ممکن نباشد. و زمین، به ایشان بر پاست و اگر ایشان نمی بودند زمین و اهل آن هلاک و ویران می شدند. (مترجم)
2- . آنچه که حدش به حدّ دیگر متصل است.
3- . و حَموله، به فتح حا و ضمّ میم، شتر است و غیر آن، از هر چه بر آن بار کنند. و به ضمّ حا، بارها را گویند. (مترجم)
4- . و فصل الخطاب، کلامی است که فصیح و روشن و خالص و پاکیزه باشد از التباس و شبهه، که مخاطب بر وجه سهولت، مقصود را از آن بفهمد، و یا سخنی که جدا کننده خصمان باشد؛ به سبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد؛ چه فصل، به معنی بریدن و جدا کردن و جدا شدن است، و لهذا یک بخش از سخن و غیر آن و سخن راست و ظاهر و حکم درست و فاصل میان حقّ و باطل و موسمی از چهار موسم سال را فصل گویند. و خطاب به معنی گفتن و گفت وگو است. و این که امّا بعد را فصل الخطاب می گویند، به جهت آن است که آن، کلمه ای است که فاصله است میان حمد جناب الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و میان غرضی که مقصود است از کتاب. (مترجم)

ص: 628

. .

ص: 629

. .

1410.دعائم الإسلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ شَبَابٍ الصَّیْرَفِیِّ، قَالَ :حَدَّثَنَا سَعِیدٌ الْأَعْرَجُ، قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَ سُلَیْمَانُ بْنُ خَالِدٍ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، فَابْتَدَأَنَا، فَقَالَ: «یَا سُلَیْمَانُ، مَا جَاءَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُؤْخَذُ بِهِ، وَ مَا نَهى عَنْهُ یُنْتَهى عَنْهُ، جَرى لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مَا جَرى لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله علیه و آله ، وَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله علیه و آله الْفَضْلُ عَلى جَمِیعِ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ، الْمُعَیِّبُ عَلى أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی شَیْءٍ مِنْ أَحْكَامِهِ كَالْمُعَیِّبِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلى رَسُولِهِ صلى الله علیه و آله ، وَ الرَّادُّ عَلَیْهِ فِی صَغِیرَةٍ أَوْ كَبِیرَةٍ عَلى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ؛ كَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَابَ اللَّهِ الَّذِی لَا یُؤْتى إِلَا مِنْهُ، وَ سَبِیلَهُ الَّذِی مَنْ سَلَكَ بِغَیْرِهِ هَلَكَ، وَ بِذلِكَ جَرَتِ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ، وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عَلى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرى».

وَ قَالَ: «قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : أَنَا قَسِیمُ اللَّهِ بَیْنَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ، وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَ أَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِیسَمِ، وَ لَقَدْ أَقَرَّتْ لِی جَمِیعُ الْمَلَائِكَهِ وَ الرُّوحُ بِمِثْلِ مَا أَقَرَّتْ لِمُحَمَّدٍ صلى الله علیه و آله ، وَ لَقَدْ حُمِلْتُ عَلى مِثْلِ حَمُولَهِ مُحَمَّدٍ صلى الله علیه و آله وَ هِیَ حَمُولَهُ الرَّبِّ، وَ إِنَّ مُحَمَّداً صلى الله علیه و آله یُدْعى فَیُكْسى وَ یُسْتَنْطَقُ، وَ أُدْعى فَأُكْسى وَأُسْتَنْطَقُ، فَأَنْطِقُ عَلى حَدِّ مَنْطِقِهِ، وَ لَقَدْ أُعْطِیتُ خِصَالًا لَمْ یُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِی: عُلِّمْتُ عِلْمَ الْمَنَایَا وَ الْبَلَایَا وَ الْأَنْسَابَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ، فَلَمْ یَفُتْنِی مَا سَبَقَنِی، وَ لَمْ یَعْزُبْ عَنِّی مَا غَابَ عَنِّی، أُبَشِّرُ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَ أُؤَدِّی عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، كُلُّ ذلِكَ مَكَّنَنِیَ اللَّهُ فِیهِ بِإِذْنِهِ». .

1409.الاستیعاب :علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید که شباب صیرفی است روایت کرده اند که گفت: سعید اعرج ما را حدیث کرد و گفت که: من و سلیمان بن خالد بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، پس ما را ابتدا فرمود به سخن کردن بی آن که ما از آن حضرت سؤال کنیم، و فرمود که:«ای سلیمان، آنچه از امیر المؤمنین آمده و روایت شده، باید که مردم آن را بگیرند و به آن عمل کنند. و آنچه از آن نهی و منع فرموده، باید که از آن باز ایستند. جاری است از برای آن حضرت از فضل و افزونی، مانند آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیادتی است بر تمام آنها که خدا ایشان را آفریده.

آن که بر امیر المؤمنین علیه السلام عیب کند در حکمی از احکام آن حضرت، و چیزی از آن را زشت شمارد، مانند کسی است که بر خدای عزّوجلّ و بر رسول او صلی الله علیه و آله عیب کرده (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی آن، چنان است که در حدیث سابق گذشت). و آن که بر اورد کند در چیزی؛ خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حدّ شرک به خداست. و امیر المؤمنین علیه السلام ، دری از درهای خدا بود که نمی توان به نزد او رفت، مگر از آن در. و نیز راه خدا بود که هر که در غیر آن در آمد، هلاک گردید. و به این روش احوال ائمّه علیهم السلام جاری شده یک به یک، به ترتیب. و خدا ایشان را رکن های زمین گردانیده تا اهل خویش را به حرکت نیاورد. و نیز آن حضرت حجّت رسای خداست (یا خدا حضرات ائمّه را حجّت رسای خود گردانیده)، بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است».

و حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا در میان بهشت و دوزخ، و منم فاروق اکبر، و منم صاحب عصا و میسم. و هر آینه همه فرشتگان و روح اقرار کردند برای من، مثل آنچه برای محمد صلی الله علیه و آله اقرار کردند. هر آینه بار شدم بر مرکوب بار بردارنده که مانند مرکوب محمد است (یا بار شده است بر من بارها که مثل بارهاست که بر آن حضرت بار شده بود)، و این بارها است (یا باربرداری است) که منسوب است به سوی پروردگار.

و به درستی که خدا محمد را صلی الله علیه و آله می خواند و خلعت می پوشاند و می فرماید که سخن گوید و مرا نیز می خواند و خلعت می پوشاند و می فرماید که سخن گویم. پس من سخن می گویم بر اندازه گفتار آن حضرت و هر آینه خدا خصلت های چند را به من عطا فرموده که آنها را به کسی که پیش از من بوده، عطا نفرموده و آنها این است که، علم مرگ ها و بلاها و نسب های مردم و فصل خطاب را به من تعلیم داده. پس آنچه مرا پیشی گرفته، از من در نگذشته، و آنچه از من پنهان است در ظاهر، در حقیقت از من دور نیست. مژده می دهم به اذن خدا و از جانب خدای عزّوجلّ می رسانم و خدا، مرا در همه اینها به اذن خویش تمکین و دست رس داده است». .

1396.نثر الدرّ :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، قَالَ :حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ الرِّيَاحِیُّ، عَنْ أَبِی الصَّامِتِ الْحُلْوَانِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : «فَضْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : مَا جَاءَ بِهِ آخُذُ بِهِ، وَ مَا نَهى عَنْهُ أَنْتَهِی عَنْهُ، جَرى لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَا لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْفَضْلُ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، الْمُتَقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ الْمُتَفَضِّلُ عَلَيْهِ كَالْمُتَفَضِّلِ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ فِی صَغِيرَهٍ أَوْ كَبِيرَهٍ عَلى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّهِ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَابُ اللّهِ الَّذِی لَا يُؤْتى إِلَا مِنْهُ، وَ سَبِيلُهُ الَّذِی مَنْ سَلَكَهُ وَصَلَ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَذلِكَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ بَعْدِهِ، وَ جَرى لِلْأَئِمَّهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ .

جَعَلَهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَ عُمُدَ الْاءِسْلَامِ، وَ رَابِطَهً عَلى سَبِيلِ هُدَاهُ، لَا يَهْتَدِی هَادٍ إِلَا بِهُدَاهُمْ، وَ لَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدى إِلَا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ، أَمَنَاءُ اللّهِ عَلى مَا أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُذُرٍ أَوْ نُذُرٍ، وَ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ عَلى مَنْ فِی الْأَرْضِ، يَجْرِی لِاخِرِهِمْ مِنَ اللّهِ مِثْلُ الَّذِی جَرى لِأَوَّلِهِمْ، وَ لَا يَصِلُ أَحَدٌ إِلى ذلِكَ إِلَا بِعَوْنِ اللّهِ.

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : أَنَا قَسِيمُ اللّهِ بَيْنَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ، لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَا عَلى حَدِّ قَسْمِی، وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَ أَنَا الْاءِمَامُ لِمَنْ بَعْدِی، وَ الْمُؤَدِّی عَمَّنْ كَانَ قَبْلِی، لَا يَتَقَدَّمُنِی أَحَدٌ إِلَا أَحْمَدُ صلی الله علیه وآله ، وَ إِنِّی وَ إِيَّاهُ لَعَلى سَبِيلٍ وَاحِدٍ ، إِلَا أَنَّهُ هُوَ الْمَدْعُوُّ بِاسْمِهِ، وَ لَقَدْ أُعْطِيتُ السِّتَّ: عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَصْلَ الْخِطَابِ، وَ إِنِّی لَصَاحِبُ الْكَرَّاتِ وَ دَوْلَهِ الدُّوَلِ، وَ إِنِّی لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ، وَ الدَّابَّهُ الَّتِی تُكَلِّمُ النَّاسَ». .

1388.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی و احمد بن محمد هر دو روایت کرده اند، از محمد بن حسن، از علی بن حسّان که گفت: ابوعبداللّه ریاحی مرا حدیث کرد، از ابوصامت حُلوانی، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام بر سایر خلق زیادتی دارد (یا او را بر ایشان زیادتی ده) در همه چیز آنچه را که آورده، آن را فرا می گیرم، و به آن عمل می نمایم، و از آنچه نهی فرموده، از آن باز می ایستم، و جاری است از برای او، از وجوب فرمان برداری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت و جاری بود، و محمد را صلی الله علیه و آله بر او زیادتی است و غیر از محمد کسی بر او زیادتی ندارد (و یا همان فضیلت که از برای آن حضرت ثابت است، فضیلتی است که از برای محمد است؛ چه ایشان به منزله یک نفس اند). و آن که در پیش روی او تقدّم جوید در رفتار و گفتار و کردار و مرتبه، چون کسی است که در پیش روی خدا و رسول او تقدّم جسته. و هر که خود را بر او زیادتی دهد و آن را بر خود ببندد، مانند کسی است که اظهار زیادتی خویش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، و آن که بر او ردّ می کند در چیزی؛ که کوچک یا بزرگ باشد، بر حدّ شرک به خداست؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله دَرِ معرفت خداست، که نمی توان به نزد خدا رفت و او را شناخت، مگر از آن دَر و راه آن جناب است که هر که در آن، دَر آید، به خدای عزّوجلّ می رسد.

و امیر المؤمنین علیه السلام نیز همچنین بود بعد از آن حضرت. و همین حکم جاری است از برای ائمّه، هر یک بعد از دیگری. و خدای عزّوجلّ ایشان را رکن های زمین گردانیده، تا اهل خویش را به حرکت در نیاورد، و نیز ایشان را ستون های دین اسلام و رابطه (یا رابط خویش) بر راه هدایت قرار داده. (1) (حاصل آن که خدا، ایشان را گروهی قرار داده که لازمِ راه هدایت اند و از آن، دست بر نمی دارند. یا جماعتی که بر سر راه هدایَت نشسته، نمی گذارند که شیطان و اتباع او در آن در آیند و فساد و خرابی در آن به هم رسانند؛ چنانچه مستحفظین سرْ حدّ دم دهنه را گرفته، مملکت را از داخل شدن غیر، محافظت می نمایند با نهایت دلیری و آرمیدگی).

هیچ راه راست گیرنده، به راه راست نمی رسد، مگر به رهنمای ایشان و هیچ بیرون رونده از راه راست، گمراه نمی شود، مگر به سبب کوتاهی

کردن در حق ایشان. و امینان خدایند بر آنچه فرو فرستاده (که زیاد و کم نمی کنند)، خواه علم باشد (چون معارف الهی و اسرار پروردگاری و غیر آن، از آنچه تعلّق به مصالح دنیا و آخرت داشته باشد) و خواه محو بدی محقّان درست کردار، یا بیم کردن مبطلان تبه روزگار باشد. و حجت بالغه اویند بر هر که در زمین ساکن اند. و از جانب خدا جاری می شود از برای آخر ایشان، مثل آنچه از برای اوّل ایشان جاری شده (که هر حکمی از برای اوّل ایشان است، از برای آخر نیز می باشد. و در آن، همه با هم برابرند). و هیچ کس به این مرتبه نمی رسد، مگر به یاری خدای تعالی.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا میان بهشت و دوزخ (که کسی داخل آنها نمی شود، مگر بر اندازه قسمت من). و منم فاروق اکبر. و منم امام هر که بعد از من است (که امامت من منسوخ نمی شود و تا قیامت باقی است). و به امّت می رسانم از جانب آن که پیش از من بوده است (و ظاهر این است که مراد، رسول صلی الله علیه و آله باشد). و هیچ کس بر من پیشی ندارد، مگر احمد صلی الله علیه و آله . و به درستی که من و آن حضرت بر یک راهیم (مگر این که احمد را به نام مختص آن حضرت می خوانند، چون رسول و نبی و مراد این است که فرق میان من و محمد صلی الله علیه و آله ، دو صفت پیغمبری است که آن حضرت به این وصف متّصف می شود و من آن را ندارم، و امّا در سایر صفات کمالیّه فرقی نداریم).

و هر آینه شش چیز به من عطا شده است: یکی دانستن مرگ ها و بلاها و وصیّت ها (که تمام وصیّت ها که پیغمبران به اوصیای خویش کردند، می دانم. و این، می تواند که وصایای دویم، شش چیز باشد که تمام وصیتّ های ایشان به آن حضرت عطا شده باشد. یا مراد، وصیّت های رسول صلی الله علیه و آله باشد و جمع آن، به اعتبار و تعدّد و کثرت متعلّقات آن باشد) و فصل خطاب . و دیگر آن که، منم صاحب برگشتن ها (که چند نوبت به دنیا برخواهم گشت. یا صاحب حمله ها در جنگ، یا فیروزی ها و غلبه ها که بر دشمنان مکرر غالب شده ام، و نیز غالب خواهم شد. و در شرح این کلام، غیر از این نیز گفته اند ولیکن اظهر معنی اوّل است). و دولت دول (2) . یعنی و منم صاحب دولت دولت ها (و آن دولتی است که از همه دولت ها بالاتر است (3)).

و به درستی که منم صاحب عصا و میسم، و منم آن دابّه و جنبنده که با مردم سخن می گوید» (و این، اشاره است به قول خدای تعالی که: «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا

لا یُوقِنُونَ» (4) ، یعنی: «و چون واقع شود گفتار، که آن وعده عذاب است، بر ایشان بیرون آوریم از برای ایشان جنبنده را از زمین که سخن گوید با ایشان، آن که مردمان چنان بودند که به آیات و دلایل ما متیّقن نمی شدند، و از روی یقین تصدیق آنها نمی کردند».

و در حدیثی مذکور است که حضرت علیه السلام فرمود: أنا دابّه الارض (5) ، یعنی: «منم جنبنده در زمین». و نامیدن آن حضرت علیه السلام به این نام، به جهت آن است که چون حکم خدا به خروج او صادر شود، فی الفور از مَکمن غیب خود بیرون آید، و در رفتن شتاب فرماید، و در اندک زمانی، روی زمین را احاطه نماید، و احادیث در باب این که دابه آن حضرت است، بسیار است. پس آن که گمان کرده که دابّه در حدیث، عطف بر عصاست، معنی این می شود که «منم صاحب آن دابه که با مردم سخن می گوید»، اشتباه کرده است). .

1- . و رابطه و رابط، هر دو به معنی، چیزی است که به واسطه آن چیزی را به چیزی باز بندند. و رابط، به معنی سخت دل و آرمیده دل نیز می باشد و رابطه جماعتی اند که چنین باشند. و ممکن است که از رباط و مرابطه باشد، و آن مقیم بودن است در سر حد و جای ترس و گذرگاه دشمن که تعبیر می شود از آن، به دهنه و دندانه. (مترجم)
2- . بر وزن زُحل عطف است بر کرات. (مترجم)
3- . و دولت به فتح دال و به ضمّ آن، در نزد بعضی به یک معنی است. و دیگران گفته اند که به فتح دال، گردش زمانه است به یکی و اقبال و ظفر و غالب شدن یکی از دو گروه بر دیگری در جنگ و اقبال. و به ضمّ آن، به بی نیازی و مالداری است، و آنچه در میان مردمان گردش دارد، چون عاریه که هر روز نوبت کسی است. و بعضی گفته اند که اوّل، در ملک و پادشاهی استعمال می شود و دویم، در مال. (مترجم)
4- . نمل، 82.
5- . بحارالانوار، ج39، ص243، ج53، ص48، 100، 110، 117؛ المناقب، ابن شهرآشوب، ج2، ص297.

. .

ص: 635

. .

ص: 636

. .

ص: 637

..

15 بَابٌ نَادِرٌ جَامِعٌ فِی فَضْلِ الْاءِمَامِ علیه السلام وَ صِفَاتِهِ1377.عنه علیه السلام (فی وَصِیَّتِهِ لِلحَسَنِ وَالحُسَینِ علیهماالسل) أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :کُنَّا مَعَ الرِّضَا علیه السلام بِمَرْوَ، فَاجْتَمَعْنَا فِی الْجَامِعِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فِی بَدْءِ مَقْدَمِنَا، فَأَدَارُوا أَمْرَ الْاءِمَامَهِ، وَ ذَکَرُوا کَثْرَهَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِیهَا، فَدَخَلْتُ عَلی سَیِّدِی علیه السلام ، فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِیهِ، فَتَبَسَّمَ علیه السلام ، ثُمَّ قَالَ:

«یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ، جَهِلَ الْقَوْمُ، وَ خُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله حَتّی أَکْمَلَ لَهُ الدِّینَ، وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنَ، فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْءٍ، بَیَّنَ فِیهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ ، وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکَامَ ، وَ جَمِیعَ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ النَّاسُ کَمَلاً، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِن شَیْءٍ» وَ أَنْزَلَ فِی حَجَّهِ الْوَدَاعِ وَ هِیَ آخِرُ عُمُرِهِ صلی الله علیه و آله : «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاءِسْلَامَ دِینًا» وَ أَمْرُ الْاءِمَامَهِ مِنْ تَمَامِ الدِّینِ، وَ لَمْ یَمْضِ صلی الله علیه و آله حَتّی بَیَّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِینِهِمْ، وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِیلَهُمْ، وَ تَرَکَهُمْ عَلی قَصْدِ سَبِیلِ الْحَقِّ، وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِیّاً علیه السلام عَلَماً وَ إِمَاماً، وَ مَا تَرَکَ شَیْئاً یَحْتَاجُ إِلَیْهِ الْأُمَّهُ إِلَا بَیَّنَهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یُکْمِلْ دِینَهُ، فَقَدْ رَدَّ کِتَابَ اللّهِ، وَ مَنْ رَدَّ کِتَابَ اللّهِ، فَهُوَ کَافِرٌ بِهِ.

هَلْ یَعْرِفُونَ قَدْرَ الْاءِمَامَهِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّهِ؛ فَیَجُوزَ فِیهَا اخْتِیَارُهُمْ؟ إِنَّ الْاءِمَامَهَ أَجَلُّ قَدْراً، وَ أَعْظَمُ شَأناً، وَ أَعْلی مَکَاناً، وَ أَمْنَعُ جَانِباً، وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ یَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ یَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ، أَوْ یُقِیمُوا إِمَاماً بِاخْتِیَارِهِمْ .

إِنَّ الْاءِمَامَهَ خَصَّ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا إِبْرَاهِیمَ الْخَلِیلَ علیه السلام بَعْدَ النُّبُوَّهِ وَ الْخُلَّهِ مَرْتَبَهً ثَالِثَهً، وَ فَضِیلَهً شَرَّفَهُ بِهَا، وَ أَشَادَ بِهَا ذِکْرَهُ، فَقَالَ: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فَقَالَ الْخَلِیلُ علیه السلام سُرُوراً بِهَا: «وَ مِن ذُرِّیَّتِی» قَالَ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» فَأَبْطَلَتْ هذِهِ الْآیَهُ إِمَامَهَ کُلِّ ظَالِمٍ إِلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ، وَ صَارَتْ فِی الصَّفْوَهِ.

ثُمَّ أَکْرَمَهُ اللّهُ تَعَالی بِأَنْ جَعَلَهَا فِی ذُرِّیَّتِهِ أَهْلِ الصَّفْوَهِ وَ الطَّهَارَهِ، فَقَالَ : «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ نَافِلَهً وَ کُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِینَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَیْنَآ إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَ تِ وَ إِقَامَ الصَّلَوهِ وَ إِیتَآءَ الزَّکَوهِ وَ کَانُواْ لَنَا عَابِدِینَ» .

فَلَمْ تَزَلْ فِی ذُرِّیَّتِهِ، یَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتّٰی وَرَّثَهَا اللّٰهُ تَعَالَی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ جَلَّ وَ تَعَالٰی: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَ هِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» فَکَانَتْ لَهُ خَاصَّةً، فَقَلَّدَهَا صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام بِأَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰی رَسْمِ مَا فَرَضَ اللّٰهُ، فَصَارَتْ فِی ذُرِّیَّتِهِ الْأَصْفِیَاءِ الَّذِینَ آتَاهُمُ اللّٰهُ الْعِلْمَ وَ الْاِیمَانَ بِقَوْلِهِ تَعَالٰی: «وَ قَالَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْعِلْمَ وَ الْاِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللّٰهِ إِلٰی یَوْمِ الْبَعْثِ» فَهِیَ فِی وُلْدِ عَلِیٍّ علیه السلام خَاصَّةً إِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَهِ؛ إِذْ لَا نَبِیَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، فَمِنْ أَیْنَ یَخْتَارُ هؤُلَاءِ الْجُهَّالُ؟

إِنَّ الْاِمَامَهَ هِیَ مَنْزِلَهُ الْأَنْبِیَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِیَاءِ ، إِنَّ الْاِمَامَهَ خِلَافَهُ اللّٰهِ وَ خِلَافَهُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله ، وَ مَقَامُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، وَ مِیرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ علیهماالسلام.

إِنَّ الْاِمَامَهَ زِمَامُ الدِّینِ، وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِینَ، وَ صَلَاحُ الدُّنْیَا، وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ ؛ إِنَّ الْاِمَامَهَ أُسُّ الْاِسْلَامِ النَّامِی، وَ فَرْعُهُ السَّامِی؛ بِالْاِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصِّیَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ، وَ تَوْفِیرُ الْفَیْءِ وَ الصَّدَقَاتِ، وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْکَامِ، وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ.

الْاِمَامُ یُحِلُّ حَلَالَ اللّٰهِ، وَ یُحَرِّمُ حَرَامَ اللّٰهِ، وَ یُقِیمُ حُدُودَ اللّٰهِ، وَ یَذُبُّ عَنْ دِینِ اللّٰهِ، وَ یَدْعُو إِلٰی سَبِیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ الْحُجَّهِ الْبَالِغَهِ.

الْاِمَامُ کَالشَّمْسِ الطَّالِعَهِ، الْمُجَلِّلَهِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ، وَ هِیَ فِی الْأُفُقِ بِحَیْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَیْدِی وَ الْأَبْصَارُ.

الْاِمَامُ : الْبَدْرُ الْمُنِیرُ، وَ السِّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ النَّجْمُ الْهَادِی فِی غَیَاهِبِ الدُّجٰی، وَ أَجْوَازِ الْبُلْدَانِ وَ الْقِفَارِ، وَ لُجَجِ الْبِحَارِ.

الْاِمَامُ : الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَی الظَّمَاَ? وَ الدَّالُّ عَلَی الْهُدٰی، وَ الْمُنْجِی مِنَ الرَّدٰی.

الْاِمَامُ : النَّارُ عَلَی الْیَفَاعِ، الْحَارُّ لِمَنِ اصْطَلٰی بِهِ، وَ الدَّلِیلُ فِی الْمَهَالِکِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِکٌ.

الْاِمَامُ : السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَ الْغَیْثُ الْهَاطِلُ، وَ الشَّمْسُ الْمُضِیئَهُ، وَ السَّمَاءُ الظَّلِیلَهُ، وَ الْأَرْضُ الْبَسِیطَهُ، وَ الْعَیْنُ الْغَزِیرَهُ، وَ الْغَدِیرُ وَ الرَّوْضَهُ.

الْاِءمَامُ : الْاَنِيسُ الرَّفِيقُ، وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَ الْاَخُ الشَّقِيقُ، وَ الْاَمُّ الْبَرَّهُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ، وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِى الدَّاهِيَهِ النَّآدِ.

الْاِءمَامُ : أَمِينُ اللّهِ فِى خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلى عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ فِى بِلَادِهِ، وَ الدَّاعِى إِلَى اللّهِ، وَ الذَّابُّ عَنْ حُرَمِ اللّهِ.

الْاِءمَامُ : الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ الْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ.

الْاِءمَامُ : وَاحِدُ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ، وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ، وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ.

فَمَنْ ذَا الَّذِى يَبْلُغُ مَعْرِفَهَ الْاِءمَامِ، أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ، وَ حَارَتِ الْاَلْبَابُ، وَ خَسَأَتِ الْعُيُونُ، وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ، وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ، وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ، وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ، وَجهِلَتِ الْاَلِبَّاءُ، وَ كَلَّتِ الشُّعَرَاءُ، وَ عَجَزَتِ الْاُدَبَاءُ، وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَاْنٍ مِنْ شَاْنِهِ، أَوْ فَضِيلَهٍ مِنْ فَضَائِلِهِ، وَ أَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ، أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَىْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، وَ يُغْنِى غِنَاهُ؟ لَا، كَيْفَ؟ وَ أَنّى؟ وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمُ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِينَ، وَ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ، فَأَيْنَ الِاخْتِيَارُ مِنْ هذَا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هذَا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هذَا؟

أَ تَظُنُّونَ أَنَّ ذلِكَ يُوجَدُ فِى غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؟ كَذَبَتْهُمْ وَاللّهِ أَنْفُسُهُمْ، وَ مَنَّتْهُمُ الْاَبَاطِيلَ، فَارْتَقَوْا مُرْتَقاً صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَهَ الْاِءمَامِ بِعُقُولٍ حَائِرَهٍ بَائِرَهٍ نَاقِصَهٍ، وَ آرَاءٍ مُضِلَّهٍ، فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنْهُ إِلَا بُعْداً ، قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤْفَكُونَ .

وَ لَقَدْ رَامُوا صَعْباً، وَ قَالُوا إِفْكاً، وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً، وَ وَقَعُوا فِى الْحَيْرَهِ إِذْ تَرَكُوا الْاِءمَامَ عَنْ بَصِيرَهٍ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ .

رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللّهِ وَ اخْتِيَارِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ، وَ الْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: «وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ» مِنْ أَمْرِهِمْ «سُبْحَانَ اللّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَى اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ

الْخِيَرَهُ مِنْ أمْرِهِمْ» الاٰيَهَ، وَ قَالَ: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أمْ لَكُمْ أيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَهٌ إلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ إنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلْهُمْ أيُّهُم بِذَ لِكَ زَعِيمٌ أمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ فَلْيَأتُواْ بِشُرَكَآئِهِمْ إن كَانُواْ صَادِقِينَ» .

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «أفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ أمْ عَلَى قُلُوبٍ أقْفَالُهَآ» أمْ «طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» أمْ «قَالُواْ سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللّهُ فِيهِمْ خَيْرا لأسْمَعَهُمْ وَلَوْ أسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ» أمْ «قَالُواْ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» بَلْ هُوَ «فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الاٰءِمَامِ؟ !

وَ الاٰءِمَامُ : عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، وَ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَهِ، وَ النُّسُكِ وَ الزَّهَادَهِ، وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَهِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَهِ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله ، وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَهِ الْبَتُولِ، لَا مَغْمَزَ فِيهِ فِى نَسَبٍ، وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ، فِى الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَ الذِّرْوَهِ مِنْ هَاشِمٍ، وَ الْعِتْرَهِ مِنَ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله ، وَ الرِّضَا مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، شَرَفُ الأشْرَافِ، وَ الْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ، نَامِى الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلِعٌ بِالاٰءِمَامَهِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَهِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَهِ، قَائِمٌ بِأمْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللّهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللّهِ.

إنَّ الأنْبِيَاءَ وَ الأئِمَّهَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ يُوَفِّقُهُمُ اللّهُ، وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِكَمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ؛ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أهْلِ الزَّمَانِ ، فِى قَوْلِهِ تَعَالَى :

«أفَمَن يَهْدِى إلَى الْحَقِّ أحَقُّ أن يُتَّبَعَ أمَّن لَا يَهِدِّى إلَا أن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» وَ قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى: «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَهَ فَقَدْ أوتِىَ خَيْرًا كَثِيرًا» وَ قَوْلِهِ فِى طَالُوتَ: «إنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَهً فِى الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ يُؤْتِى مُلْكَهُ مَن يَشَآءُ وَاللّهُ وَ سِعٌ عَلِيمٌ» وَ قَالَ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله : «وَأنزَلَ] اللّهُ] عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَهَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» وَ قَالَ فِى الأئِمَّهِ مِنْ أهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ : «أمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَآ ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إبْرَ هِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَهَ وَءَاتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» .

وَ إنَّ الْعَبْدَ إذَا اخْتَارَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لأُمُورِ عِبَادِهِ، شَرَحَ صَدْرَهُ لِذلِكَ، وَ أوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَهِ، وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إلْهَاماً؛ فَلَمْ يَعْىَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ، وَ لَا تَحَيَّزَ

فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ؛ فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ، مُوَفّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أمِنَ مِنَ الْخَطَإِ وَ الزَّلَلِ وَ الْعِثَارِ، يَخُصُّهُ اللّهُ بِذلِکَ لِيَکُونَ حُجَّتَهُ عَلى عِبَادِهِ، وَ شَاهِدَهُ عَلى خَلْقِهِ، وَ «ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ، وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» .

فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلى مِثْلِ هذَا فَيَخْتَارُونَهُ ؟ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهذِهِ الصِّفَهِ فَيُقَدِّمُونَهُ؟ تَعَدَّوْا وَ بَيْتِ اللّهِ الْحَقَّ، وَ نَبَذُوا كِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظِهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَ فِى كِتَابِ اللّهِ الْهُدى وَ الشِّفَاءُ، فَنَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ، فَذَمَّهُمُ اللّهُ وَ مَقَّتَهُمْ وَ أَنْعَسَهُمْ، فَقَالَ جَلَّ وَ تَعَالى: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» وَ قَالَ: «فَتَعْسًا لَّهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» وَ قَالَ: «كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَ عِندَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ كَذ لِکَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» وَ صَلَّى اللّهُ عَلَى النَّبِىِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً». .

15. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام علیه السلام و صفات اوست1371.حلیه الأولیاء عن عبد الواحد الدمشقی :ابو محمد که قاسم بن علاء - رحمه اللّه - است، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مسلم که گفت: با حضرت امام رضا علیه السلام در مرو بودیم و در روز جمعه در مسجد جامع مرو در ابتدای ورود خویش، جمع شدیم، پس مردم امر امامت را در میان آوردند، و آن را دست به دست گردانیدند، که هر یک در آن سخنی گفتند، و کثرت اختلاف مردمان را در آن ذکر کردند، بعد از آن، من بر آقای خود حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را فرو رفتن مردم و گفت وگوی ایشان را در امر امامت اعلام نمودم. پس تبسّم فرمود و فرمود که:«ای عبدالعزیز، این گروه ندانستند و گول خوردند که به رأی های خویش عمل کردند.

به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله را از دنیا نبرد، تا آن که دین خود را از برای آن حضرت کامل و تمام گردانید، و قرآن را بر او فرو فرستاد که بیان هر چیزی در آن است. و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و هر چه مردم به سوی آن احتیاج دارند، تمام و کمال بیان فرمود، پس فرمود: «ما فَرَّطْنا فی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ» (1)

، یعنی: «فرو نگذاشتیم در این کتاب (که قرآن است) هیچ چیز را». و در حجه الوداع - و آن، آخر عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله بود که بعد از آن، از دنیا رحلت فرمود - این آیه فرو فرستاده شد که: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دینا» (2) ، یعنی: «امروز کامل گردانیدم از برای شما، دین شما را و تمام کردم بر شما، نعمت خویش را و پسندیدم از برای شما، اسلام و مسلمانی را» (دینی پاکیزه از همه دین ها که نزد من، همین دین باشد تا قیام قیامت، نه دین دیگر) ، و امر امامت، از تمامی دین است .

و آن حضرت صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا بیان فرمود از برای امّت خویش معالم و نشان های دین ایشان را و راه ایشان را برای ایشان روشن ساخت، و ایشان را بر راه میانه (که به سبیل حقّ و راه درست است)، واگذاشت و علی علیه السلام را از برای ایشان نصب فرمود که

نشانه هدایت و امام و پیشوای ایشان باشد. و چیزی را وانگذاشت که امّت آن حضرت به آن احتیاج داشته باشند، مگر آن که آن را بیان فرمود و آشکار نمود.

پس هر که گمان کند که خدای عزّوجلّ دین خود، یا او را کامل نگردانیده، کتاب خدا را ردّ کرده است. و هر که کتاب خدا را ردّ نمود، کافر است. آیا مردم قدر امامت را می شناسند و جای قابلیّت آن را از امّت می دانند تا اختیار ایشان در آن مجوّز باشد و آن کس را که از برای امامت اختیار می کنند، خدا قبول فرماید؟ (یعنی: البته چنین نیست که ایشان توانند که آن را بشناسند؛ زیرا که) امامت، قدرش جلیل تر و شأنش عظیم تر و مکانش عالی تر و جانبش منیع تر و کُنهش دورتر از این است که مردم به عقل های خویش به آن توانند رسید، و با رأی های خود آن را توانند یافت، یا به اختیار خویش امامی را نصب توانند کرد.

به درستی که امامت، مرتبه ای است که خدای عزّوجلّ ابراهیم خلیل علیه السلام را به آن مخصوص گردانید، بعد از مرتبه پیغمبری و خُلّت (که دوستی و آشنایی است) و آن مرتبه سیم است که از پیغمبری و دوستی بالاتر است، و فضیلتی است که خدا او را به سبب آن مشرّف گردانید، و آوازه او را به آن بلند ساخت، پس فرمود: «إنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إماما» ؛ «من تو را امام مردم می کنم». ابراهیم خلیل علیه السلام از روی سرور و شادی به این مرتبه امامت عرض کرد: «و مِنْ ذُرِّیَّتی» ؛ «و بعضی از فرزندان مرا نیز امام گردان». خدای تبارک و تعالی فرمود: «لا یَنالُ عَهْدی الظّالِمینَ» (3) ؛ «امامت به ستم کاران نمی رسد». پس این آیه، امامت هر ستم کاری را تا روز قیامت باطل گردانید (چه در صدق مشتق مطلقا، یا در امثال این مقامات بقای مبدأ شرط نیست). و امامت در برگزیدگان، که از گناهان پاک و پاکیزه اند، قرار گرفت.

بعد از آن خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را گرامی داشت به این که امامت را در نسل او، که اهل صفوت و طهارت بودند، قرار داد و فرمود: «وَ وَهَبْنا لَهُ إسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلاًّ جَعَلْنا صالِحینَ * وَ جَعَلْناهُمْ أئِمَّةً یَهْدُونَ بِأمْرِنا وَ أوْحَیْنا إلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إقامَ الصَّلاهِ وَ إیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدینَ» (4) ، یعنی: «و بخشیدیم ابراهیم را پسری اسحاق نام و نبیره ای که یعقوب، نام داشت؛ در حالتی که هر دو محض عطیّه بودند از جانب ما (یا در حالتی که یعقوب نبیره آن حضرت بود). و همه ایشان را گردانیدیم نیکان و شایستگان، و گردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایانی چند، که مردمان در گفتار و کردار به ایشان اقتدا کنند. و کار ایشان، این

بود که مردم را راه راست می نمودند به فرمان ما و وحی کردیم به سوی ایشان، کردن نیکویی ها و به پا داشتن نماز و دادن زکات را و بودند ما را پرستندگان» (نه غیر ما را).

پس همیشه امامت در ذریّه آن حضرت بود که بعضی از ایشان از بعضی میراث می برد در قرن و زمانی تا آن که خدای عزّوجلّ آن را به پیغمبر میراث داد و فرمود جلّ و تعالی: «إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذا النَّبِيُّ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنينَ» (5) ، یعنی: «به درستی که سزاوارترین مردمان به ابراهیم و دین او، هر آینه آنانند که پیروی نمودند او را و دیگر، این پیغمبر است و آنان که ایمان آورده اند به او و خدا دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان و یاری دهنده و صاحب اختیار ایشان است». و این امامت، از برای آن حضرت بخصوص ثابت بود. پس آن را به گردن علی علیه السلام انداخت به امر خدای عزّوجلّ، بنابر نشانه ای که عبارت است از آنچه خدا واجب گردانیده در امام و امامت، در آن حضرت.

پس امامت در ذریّه آن حضرت که پاکیزگانند قرار گرفت و ایشان کسانی اند که خدا علم و ایمان را به ایشان عطا فرموده به فرموده خویش جلّ و علا: «وَ قالَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فى كِتابِ اللّهِ إلى يَوْمِ الْبَعْثِ» (6) ، یعنی: «و گویند آنان که داده شدند علم و ایمان را که: هر آینه به حقیقت درنگ نمودید در کتاب خدا (که قبر است)، روز بر انگیختن» (که روز قیامت است، یا درنگ کردید در دنیا در لوح محفوظ، یا در قرآن، یا در علم خدا، یا قضای او که در اینها مکث شما در دنیا ثبت شده است. و علی بن ابراهیم در تفسیر خود در این آیه به تقدیم و تأخیری قایل شده است. و بنابر آن، ترجمه این می شود که: می گویند کسانی که داده شدند علم و ایمان را در کتاب خدا که درنگ نمودید تا روز بعث).

پس امامت در میان فرزندان علی علیه السلام و مخصوص ایشان است تا روز قیامت؛ زیرا که بعد از محمد صلی الله علیه و آله ، هیچ پیغمبری نمی باشد. پس این گروه جاهلان از کجا اختیار امامت می کنند؟ (یا به چه دلیل از برای امامت برگزیده می شوند؟. یعنی البته ایشان را میسّر نشود؛ زیرا که) امامت مرتبه پیغمبران و میراث اوصیای ایشان است .

به درستی که امامت، خلافت و جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین و میراث امام حسن و امام حسین علیهم السلام است.

و به درستی که امامت، مهار و افسار دین است؛ چه ضبط و حفظ آن به امامت می شود و نظام مسلمانان است. (7) و امامت صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است (چه اگر امام نباشد، هرج و مرج و قتل و غارت دنیا را تباه می کند. و خدا بی خبران مؤمنان را که از خدا می ترسند، ذلیل می گرداند). و به درستی که امامت، اصل و بنیان اسلامی است که می بالد و شاخه آن است که بلند می شود. و به امام، نماز و زکات روزه و حجّ و جهاد تمام می شود، و غنیمت و صدقات، بر وفق قانون شرع تقسیم می شود (که حیف و میلی در آن نباشد)، و اجرای حدود خدا و احکام او به عمل می آید، و سدّ ثغور و اطراف می شود که رخنه ها بسته گردد (تا دشمنان دین در ولایت اسلام دست بُردی نکنند).

و امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می گرداند، و حدود خدا را بر پای می دارد، و از دین خدا دفع می کند آنچه را که موجب تضییع آن باشد (یا لایق آن نباشد). و مردم را می خواند به راه پروردگار خویش (که دین حق، اسلام است) به دلیلی که حقّ را ثابت کند، و شبهه ها را زایل گرداند، و به پند نیکو و سخنان نافع و حجّت کامل (که در آن کوتاهی نباشد).

و امام، چون آفتابی است برآینده که جهان را به نور خود پوشانیده (یا روشن ساخته)، و حال آن که آن آفتاب در کران آسمان است و به وضعی است که دست های بندگان به آن نتواند رسید، و چشم های ایشان آن را نتواند دید (چه امام در کران آسمان عقلی، چون آفتاب بر آمده، جهان عقل را به نور خویش روشن ساخته، دست های وهم و خیال به او نمی رسد و چشم های عقول او را نمی تواند دید).

و امام، مانند ماه شب چهاردهی است تابنده، و چراغی است درخشنده، و نوری است بالا رونده، و ستاره ای است راه نماینده در تاریکی های شب و میان های شهرهای خراب و گرداب های دریاها.

و امام، چون آب شیرین خوش گوارا است بعد از تشنگی که لب ها به آن خشکیده باشد، و امام دلالت می کند به راه راست و از هلاکت نجات می بخشد.

و امام چون آتشی است که بر بالای بلندی باشد، که همه کس آن را ببینند، و گرم کند هر کس را که اراده داشته باشد که به او گرم شود (چه امام خنکی عقلی را که از باد سرد نفس دشمنان دین به هم رسیده، دفع می

فرماید). و امام رهنما است در مواضع هلاکت. هر که از امام جدا شود، البتّه هلاک می شود.

و امام چون ابری است صاحب باران، و بارانی است ریزان، و آفتابی است درخشان، و آسمانی است همیشه سایه کننده، و زمینی است گسترده، و چشمه ای است پر آب، و سنگ آبی است که همیشه آب خوشگوار در آن ایستاده، و در حصول فرح و شادی به دیدنش چون بوستان و مرغزار است.

و امام، انیسی است چون یار موافق و پدر مشفق و مادر بسیار مهربان به فرزند خود، و پناه بندگان در سختی زمانه، و امر عظیمی که بسیار سخت باشد.

و امام، امین خداست در میانه خلائق، و حجّت اوست در میان بندگان، و خلیفه اوست در تمام شهرها، و مردم را به سوی خدا می خواند، و دفع می کند از حرم خدا (که خانه کعبه است. یا هر چه صاحب حرمت باشد از جانب خدا آنچه را که به آن لایق نباشد).

و امام، از همه گناهان پاک و پاکیزه است (خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ، و خواه علمی باشد و خواه عملی) و مبرّا است از جمیع عیب ها، و مخصوص است به علم، و موسوم است به حلم، و نظام دین و عزّت مسلمین، و موجب خشم منافقین و هلاک کافرین است.

و امام، یگانه عصر خود است، که هیچ کس به او نزدیک نشود، و هیچ عالمی با او برابری نکند (چه از همه کس اعلم باشد و در زمان حیاتش، بدلی از او یافت نشود که استحقاق امامت و خلافت داشته باشد). با وجود او، او را مانندی در شرف ذاتی و نسبی و نظیری در فضل و کمال نباشد، و مخصوص باشد به همه فضیلت ها، بی آن که آن را طلب نموده باشد (به این که به درس خواندن و شنیدن از علما و امثال آن حاصل نموده باشد). و بدون آن که به اجتهاد و استنباط آن را کسب نموده باشد، بلکه آن اختصاصی است از جانب خداوند صاحب تفضّل بسیار بخشاینده که او را به آن مخصوص ساخته و برگزیده.

پس، که می تواند به معرفت امام برسد؟ یا اختیار امام او را ممکن و میّسر باشد؟ این معرفت و اختیار بسیار دور است، و عقل های بسیار متین و خالص، همه گمراه و سرگردان و حیران شده اند از وصف کردن حالی از احوال امام، یا فضیلتی از فضایل او، و همچنین همه چشم ها از آن خیرگی کرده اند، و بزرگان کوچک شده اند، و حکیمان متحیّر گردیده اند، و حلیمان

باز مانده اند و سخنوران اظهار عجز نموده اند، و عاقلان جاهل گشته اند، و شاعران کلال به هم رسانیده اند، و هنرمندان که به قوانین عقل و نقل عارف اند درمانده اند، و صاحبان بلاغت به تنگ آمده اند، و همگی اقرار به عجز و تقصیر خویش از وصف کردن حالی از احوال، یا فضیلتی از فضایل امام نموده اند. و چگونه به همه فضائل خویش به وصف در آید، یا به کُنه و پایانش منعوت گردد، یا چیزی از امر وی مفهوم شود، یا کسی یافت شود که به جای او بایستد، و فائده ای که چون فائده او باشد به مردم برساند، که ایشان را کفایت کند و در امری از امور معطّل نباشند؟ چنین نیست. و چگونه و از کجا به این طریق موصوف و منعوت و مفهوم و مبدّل می تواند شد؟ و حال آن که امام، در علوّ قدر و منزلت در مکان ستاره آسمان است نسبت به دست آنها که می خواهند او را فرا گیرند، و نسبت به وصف کسانی که اراده دارند که او را وصف نمایند و چنانچه دست کسی به آن نمی رسد، به امام نیز نخواهد رسید. پس اختیار مردم به امامت، چه نسبت دارد؟ و عقول را در باب آن، چه دخل و تصرّف باشد؟ و در کجا مثل امام یافت می تواند شد؟

آیا گمان می کنند که امام و امامت در غیر اولاد رسول خدا (محمد صلی الله علیه و آله) یافت می شود؟ به خدا سوگند که نفس های ایشان، ایشان را تکذیب می کند؛ چه خود می دانند که آن که را که امام کرده اند از غیر اولاد رسول صلی الله علیه و آله ، امام نیست و سخنانی که هیچ اصل نداشت ایشان را از برگشتِ به حق، سُست گردانید، یا ایشان را در آرزوهای فاسد افکند. پس به جای بلند دشواری بالا رفتند که پای های ایشان در آن به جایی بند نمی شود، و از آن به جانب نشیب می لغزد. و قصد کردند که امام را نصب کنند به واسطه عقل های حیرانِ نابودِ تباه که هیچ منفعت در آنها نبود و در مرتبه خود نیز ناتمام بودند، و بر رأی هایی که ایشان را گمراه نمود. پس نیفزودند چیزی را مگر دوری از امام. «قاتَلَهُمُ اللّهُ أنّی یُؤْفَکُونَ» (8) ، یعنی: «خدا ایشان را بکشد (و هلاک گرداند ایشان را و ایشان را لعنت کند و رسوای دنیا و آخرت گرداند) چگونه برگردانیده می شوند از راه حق» (با وجود کثرت دلائل هادیه).

و هر آینه به تحقیق که کار دشواری را قصد کردند و دروغ بزرگی گفتند، و گمراه شدند؛ گمراهی دوری که به راه رسیدن ایشان مشکل باشد. و در سرگردانی افتادند؛ زیرا که امام را از روی بینایی وا گذاشتند. «وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَ کانُوا مُسْتَبْصِرینَ» (9) ، یعنی: «و شیطان بیاراست از برای ایشان کردارهای ایشان را، پس باز داشت ایشان را از راه حق و حال آن که بینایان بودند». و از اختیار و مختار خدا و

اختیار رسول صلی الله علیه و آله گردانیدند، و به سوی اختیار خویش رو آوردند، و قرآن ایشان را آواز می کند که: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ» (10) ، یعنی: «و پروردگار تو می آفریند هر چه را که می خواهد و بر می گزیند (یعنی از برای امامت)، هر که را که می خواهد. نیست و نباشد ایشان را اختیار آن». «سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ» ؛ «منزه و پاک می شمارم خدا را از آن که او را شریک و منازعی در خلق به هم رسد» (و از آن که در بالای اختیاری او اختیاری باشد. یا کسی بر او جرأت نماید اختیار کردن آنچه آن جناب اختیار آن نفرموده، و بلندمرتبه و برتر است از مشارکت آنچه با او شریک می سازند، یا از اشراک مشرکان).

و خدای عزّوجلّ فرموده است که: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (11) (تا آخر آیه). «که نیست و نباشد (یعنی: نسزد و نرسد) هیچ مرد مؤمن و نه هیچ زن مؤمنه را چون حکم کنند خدا و رسول او (که محمد است صلی الله علیه و آله) کاری را آن که اختیار از برای ایشان بوده باشد از کار خویش (بلکه باید که خود را تابع خدا و رسول صلی الله علیه و آله سازند). و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را، پس به حقیقت که گمراه شده؛ گمراهی هویدا».

و فرموده است که: «ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ * أَمْ لَکُمْ کِتابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَما تَخَیَّرُونَ * أَمْ لَکُمْ أَیْمانٌ عَلَیْنا بالِغَةٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ إِنَّ لَکُمْ لَما تَحْکُمُونَ * سَلْهُمْ أَیُّهُمْ بِذلِکَ زَعِیمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ فَلْیَأْتُوا بِشُرَکائِهِمْ إِنْ کانُوا صادِقِینَ» (12) ، یعنی: «چیست شما را و شما را چه می شود و چگونه حکم می کنید؟ آیا شما راست کتاب و نوشته ای که از آسمان آمده باشد که در آن این را بخوانید که: به درستی که شما راست در آن، هر آینه آنچه را که اختیار کنید و برگزینید و تمنّا نمایید (یعنی کتابی که این مضمون در آن نوشته باشد). یا شما را است عمود و مواثیق مؤکّده به سوگندها بر ما، که خداوند شماییم که رسنده باشد به نهایت تأکید تا روز قیامت که: به درستی که شما راست آنچه حکم کنید. بپرس ایشان را که کدام یک از ایشان به این حکم کفیل و ضامن است (که در آخرت از عهده آن بیرون آید که قیام نماید بر امضای آن، و احتجاج بر صحّت آن، چون کسی که از جانب جماعتی سخن گوید و متکفّل امور ایشان باشد)، یا ایشان را است شریکانی چند. پس باید که بیاورند شریکان خویش را (تا با ایشان موافقت نمایند، یا تصدیق ایشان کنند)، اگر هستند راست گویان» (و مراد حقّ تعالی نفی هر چیزی است که به آن تمسّک توان جست از دلیل عقلی و

نقلی، تا بر ایشان ظاهر شود که در دعوی خویش، غیر از تقلید که از توهّم و تخیّل نفسانی و تسویل شیطانی برخواسته، چیزی ندارند).

و حضرت فرمود که: «خدای تعالی فرموده است: «أ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها» (13) ، یعنی: «آیا پس تفکّر نمی کنند در قرآن (و مواعظ و زواجر آن را به سمع قبول اصغا (14) نمی نمایند، و به دیده اعتبار نمی نگرند؟ تا به راه راست، شناختی پیدا کرده، از بادیه گمراهی رهایی یابند) ، بلکه بر دل های پاره ای از ایشان، قفل های آنهاست» (که با قفل های متعارف مناسبتی ندارد؛ چه قفل های متعارف، به کلیدی که دارند، گشوده می شوند، و قفل دل های ایشان به هیچ چیز گشوده نشود و آن عبارت از ختم و طبعی که مانع است از دخول حقّ در آنهاست) . «فَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ» (15) ؛ «یا بلکه مهر زده است خدا بر دل های ایشان (یعنی نشانی در آنها پدید آورده است تا فرشتگان به آن نشان، علم به کفر و نفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان لعنت کنند. و یا آن که چون با وجود ظهور آیات داله بر حقیّت حق، قبول حق نمی کنند، به جهت فرط عناد و جحود، پس گویا خدای تعالی بر دل های ایشان مهر زده) پس ایشان هیچ چیز را نمی فهمند» .

[أم] «قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ * وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ فیهِمْ خَیْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» ؛ «یا بلکه گفتند : شنیدیم، و حال آن که ایشان نمی شوند؛ شنیدنی که به آن، نفع یابند. پس گویا نمی شنوند. به درستی که بدترین جنبندگان روی زمین و حیوانات در نزد خدای تعالی، کر از شنیدن حقّ، که گنگانند در گفتن آن؛ آنان که در نمی یابند (یعنی خود را بر این می دارند که حقّ را نفهمند). و اگر خدای تعالی دانستی در ایشان خوبی را که آن نفع یافتن است، هر آینه ایشان را شنوا می کرد، و لطف و توفیق به ایشان ارزانی می فرمود. و اگر ایشان را به واسطه لطف، شنوا می گردانید، هر آینه بر می گشتند از آن و ایشان، اعراض کنندگان بودند» (یا گروهی اند که عادت ایشان رو گردانیدن از حقّ و قبول آن است . یعنی چون لطف، فائده به ایشان نمی رسانید، ما ایشان را واگذاشتیم) ، یا «قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَیْنا» «بلکه گفتند که: شنیدیم و نافرمانی نمودیم». بلکه هر یک از امامت و معرفت آن و شنیدن آن به سمع قبول «فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ» «مزیّت نعمت و افزونی کرم خدای تعالی است که می دهد آن را بر سبیل تفضّل، هر که را که می خواهد از بندگان (که به آن، از غیر، ممتاز و سرافراز می گردد) و خدای تعالی، خداوند فضل بزرگ است» (که نعم دنیا و آخرت در جنب آن، مُحقّر و مختصر می نماید. و تا از

اینجا ترجمه آیاتی است که حضرت علیه السلام آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجمله تصرّفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهم این بود که آیه چنین باشد و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمه آن اکتفا نمود). (16)

بعد از آن، حضرت فرمود که: «پس چگونه ایشان را دخلی به اختیار امام و نصب کردن او باشد؟ و حال آن که امام، عالمی است که جهل ندارد (و همه چیز را می داند از آنچه امّت به آن محتاج باشند، یا نباشند مگر آنچه علمش مخصوص خدا باشد) . و امّت را می خواند به سوی حقّ، یا حافظ ایشان است، چون شبان (که گلّه را محافظت می کند). و جُبن و بیدلی نورزد، و ناتوانی و ضعف ندارد (که از اجرای امور عاجز شود)، و معدن پاکیزگی و پاکی است (که تقدّس و طهارت از عیب ها و گناهان، از او جدا نمی شود)، و محلّ خداپرستی و بی رغبتی در دنیا، و معدن علم و عبادت است، و مخصوص است به آن که رسول صلی الله علیه و آله ، او را به سوی امامت خوانده باشد (نه آن که خلق او را به سوی آن خوانده باشند. و می تواند که معنی این باشد که: مخصوص باشد به دعای پیغمبر؛ مثل آنچه در غدیر خم در باب علی علیه السلام فرمود که: بار خدایا، دوست دار هر که او را دوست دارد، و غیر از این، از آنچه فرمود. یا معنی آن است که، به سوی رسول صلی الله علیه و آله منسوب باشد). و باید که از نسل فاطمه طاهره بتول باشد (که خدا او را از جمیع گناهان پاک نموده، و از زنان منقطع گردیده) از روی فضل و دین و حسب، و از دنیا بریده شده، همیشه روی نیاز به درگاه خدا داشت، و چیزی در نسب او نباشد که محلّ طعن در او باشد (یعنی حرام زاده یا از اولاد حرام زاده نباشد، و ولد شبهه نیز نباشد). و هیچ صاحب حسبی با او نزدیک نمی تواند شد». (17)

و حضرت فرمود که: «امام باید در خانه آباد قریش و بلندترین از همه نسل هاشم باشد (که بر جمیع قریش، و از همه ایشان بلندترند) و از عترت رسول صلی الله علیه و آله باشد. (18) و از نزد خدای عزّوجلّ مرضی و پسندیده باشد، و از هر شریفی شریف تر، و از فرزندان عبد مناف باشد، و علمش بیفزاید (به واسطه آن که محدَّث است که فرشته او را از جانب خدا حدیث می کند، یا آن را به امّت برساند از هر چه باید رسانید). و حلمش کامل باشد، و قوّت داشته باشد (که بار سنگین امامت را بر دارد). و عالم باشد به سیاست (و قهر کردن بر بدکار، که به واسطه آن امور امّت منسّق و منتظم گردد). و فرمان برداری او از جانب خدا، واجب و لازم باشد، و قائم باشد به فرمان خدای عزّوجلّ (که در آن، نهایت سعی و

اهتمام داشته باشد). و بندگان خدا را خیر خواه باشد، و دین خدا را حفظ کند.

به درستی که خدا، پیغمبران و امامان علیهم السلام توفیق می دهد و به ایشان عطا می فرماید از مخزون علم و حکمت های خویش، آنچه را که به غیر ایشان نمی دهد. پس علم ایشان بالای علم اهل زمان ایشان، و بیشتر از آن می باشد در فرموده آن جناب جلّ و تعالی است که: «أ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلاّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (19) ، یعنی: «آیا پس آن که رهنمایی می کند به سوی حقّ و راستی، سزاوارتر است به آن که پیروی شود، یا آن که راه راست نیابد مگر آن که رهنموده شود؟ (که کسی او را راه راست نماید). پس چیست از برای شما؟ (و شما را چه می شود؟) چگونه حکم و داوری می کنید در تسویه میان این دو؟» در فرموده آن جناب تبارک و تعالی است که: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْرًا کَثیرًا» (20) . و در قول اوست در شأن طالوت که: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّهُ یُؤْتی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» (21) ، یعنی: «به درستی که خدا برگزید طالوت را بر شما و افزونی داد او را به گشادگی و بسیاری در دانش و در تن (چه طالوت، مرد نمایان و با جمال بود، و به یک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر، و در سیاست و تدبیر مملکت داری و در حفظ عدالت میان رعیّت، عدیل و نظیر نداشت). و خدا که مالک است، ملک و مملکت خویش را می دهد به هر که می خواهد (ومی داند که او را صلاحیّت ملک داری هست).وخدا بسیار فضل وداناست».

و به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرموده که: «أَنْزَلَ [اللّهُ]عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظیما» (22) . (و در قرآن چنین است که: «و انزل اللّه علیک الکتاب») ، یعنی: «و فرو فرستاد خدا بر تو قرآن و حکمت را که بیان احکام آن است، و آموخت تو را آنچه نبودی که به خودی خود بدانی، و فضل خدا بر تو بزرگ است» (که علوم غیر متناهیه را به تو تعلیم داده). و در شأن ائمّه از اهل بیت پیغمبر خویش و عترت و ذرّیّه او فرموده است که: «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکا عَظیما * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعیرًا» (23) .

و به درستی که چون خدای عزّوجلّ بنده را بر گزیند برای امور بندگان خویش، سینه او را از برای آن بگشاید، و چشمه های حکمت را در دل او

بسپارد، و علم را به او الهام فرماید؛ چنان الهامی که بعد از آن، از جواب چیزی در نماند و در آن جوابی نگوید که از طریقه صواب مائل باشد. پس او معصوم است که خدا او را از همه گناهان نگاه داشته، و مؤیّد است (که او را تقویت داده و یاری نموده) و موفّق است (که توفیق هر خوبی به او عطا فرموده) و مسدّد است (که او را راست و درست نموده، که هیچ کجی در او و در کار او نیست)، و از خطا و لغزش و به سر در آمدن، ایمن است، و خدا او را به این مخصوص می سازد تا آن که حجّت او باشد بر بندگانش، و گواه او باشد بر آفریدگانش. و «ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ» (24) .

پس آیا مردم قدرت دارند بر شناختن مثل این امام که مذکور شد، تا او را اختیار نمایند؟ یا برگزیده ایشان به این صفت باشد، تا او را بر همه کس مقدم دارند؟ به خانه خدا سوگند، که از حقّ در گذشتند، و کتاب خدا را (که قرآن است) در پس پشت های خویش افکندند، که گویا نمی دانند که آن کتاب خداست.

و در کتاب خداست، راه راست و شفا از هر ناخوشی. پس آن را انداختند و خواهش های خود را پیروی کردند. بعد از آن، خدا ایشان را مذمّت فرمود و ایشان را به غایت دشمن داشت و هلاک گردانید، پس فرمود جلّ و تعالی: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدی الْقَوْمَ الظّالِمینَ» (25) ، یعنی: «و کیست گمراه تر از آن کس که پیروی نمود خواهش خویش را بی راهنمونی، و بیان و بصیرتی از جانب خدا؟ (یعنی: هیچ کس گمراه تر از چنین کسی نیست). به درستی که خدا راه را نمی نماید و به سر منزل نجات نمی رساند گروه ستمکاران را».

و فرموده است که: «فَتَعْسا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ» (26) ، یعنی: «پس خدا ایشان را هلاک گردانید؛ هلاکتی سخت، و کردارهای ایشان را نابود ساخت» (یا خدا ایشان را هلاک سازد . و کردارهای ایشان را نابود گرداند) . و فرموده است که: «کَبُرَ مَقْتا عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ الَّذینَ آمَنُوا کَذلِکَ یَطْبَعُ اللّهُ عَلی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ» (27) ، یعنی: «بسیار بزرگ است از روی دشمنی، مجادله ایشان در آیات خدا، بی حجّت و برهانی که آمده باشد به ایشان در نزد خدا و نزد آنان که ایمان آورده اند، همچنان که مهر گذاشت بر دل های این گروه، مهر می گذارد خدا بر همه دل هر متکبّری که از فرمان برداری سر کشیده باشد و گردن کشی نماید» (که خود را برتر داند). و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او و درود فرستد بر ایشان؛ درود فرستادنی فراوان».

.

1- . انعام، 38.
2- . مائده، 3.
3- . بقره، 124.
4- . انبیا، 72 و 73.
5- . آل عمران، 68.
6- . روم، 56.
7- . و نِظام به کسر نون، رشته ای است که مُهره در آن کشند و صلاح کار و راستی آن و آن که کار به او منتظم و راست شود. (مترجم)
8- . توبه، 30.
9- . عنکبوت، 38.
10- . قصص، 68.
11- . احزاب، 36.
12- . قلم، 36 تا 42.
13- . محمّد، 24.
14- . گوش فرا دادن.
15- . منافقون ، 3.
16- . مترجم - رحمه اللّه - آیات را که در متن فعلی هست، و احتمالاً با نسخه ای که در نزدش بوده، متفاوت بوده و منطبق با آیات قرآن نبوده، ذکر نکرده، و به ترجمه آنها بسنده کرده که با توجه به نسخه فعلی، در داخل پرانتز آورده شد.
17- . و حسب، شمردن افعال و مآثر جمیله است، و حسب هر مردی مآثر پدران اوست. و خلیل بن احمد گفته است که: شرف و بزرگواری است که در پدران ثابت باشد، و اصل از آن، حساب است، به معنی شمار؛ چه هرگاه مردم تفاخر کنند هر یک مناقب خویش، مفاخر پدران را می شمارند. (مترجم)
18- . و عترت در لغت، فرزندان و خویشان نزدیکند؛ چون پسران عمّ. (مترجم)
19- . یونس، 35.
20- . بقره، 269.
21- . بقره، 247.
22- . نساء، 113.
23- . نساء، 54 و 55.
24- . حدید، 21.

25- . قصص، 50.
26- . محمّد ، 8 .
27- . غافر، 35.

ص: 640

. .

ص: 641

. .

ص: 642

. .

ص: 643

. .

ص: 644

. .

ص: 645

. .

ص: 646

..

ص: 647

..

ص: 648

. .

ص: 649

. .

ص: 650

. .

ص: 651

..

ص: 652

. .

ص: 653

. .

. .

ص: 655

. .

ص: 656

. .

ص: 657

..

ص: 658

..

ص: 659

. .

1364.الإمام الباقر عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى خُطْبَةٍ لَهُ يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام وَ صِفَاتِهِمْ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْضَحَ بِأَئِمَّةِ الْهُدى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ، وَ أَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَاجِهِ، وَ فَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ؛ فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ، وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيمَانِهِ، وَ عَلِمَ فَضْلَ طُلَاوَةِ إِسْلَامِهِ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى نَصَبَ الْإِمَامَ عَلَماً لِخَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَ عَالَمِهِ، وَ أَلْبَسَهُ اللّهُ تَاجَ الْوَقَارِ، وَ غَشَّاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ، يَمُدُّ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ، لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ ، وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللّهِ إِلَا بِجِهَهِ أَسْبَابِهِ، وَ لَا يَقْبَلُ اللّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَا بِمَعْرِفَتِهِ؛ فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبِسَاتِ الدُّجى، وَ مُعَمِّيَاتِ السُّنَنِ، وَ مُشَبِّهَاتِ الْفِتَنِ .

فَلَمْ يَزَلِ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ عَقِبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذلِكَ وَ يَجْتَبِيهِمْ، وَ يَرْضى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَ يَرْتَضِيهِمْ، كُلَّمَا مَضى مِنْهُمْ إِمَامٌ، نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِماماً عَلَماً بَيِّناً، وَ هَادِياً نَيِّراً، وَ إِماماً قَيِّماً، وَ حُجَّةً عَالِماً، أَئِمَّةً مِنَ اللّهِ، يَهْدُونَ بِالْحَقِّ، وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، حُجَجُ اللّهِ وَ دُعَاتُهُ وَ رُعَاتُهُ عَلى خَلْقِهِ، يَدِينُ بِهَدْيِهِمُ الْعِبَادُ، وَ تَسْتَهِلُّ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ، وَ يَنْمُو بِبَرَكَتِهِمُ التِّلَادُ، جَعَلَهُمُ اللّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ، وَ مَصَابِيحَ لِلظُّلَّامِ، وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ، وَ دَعَائِمَ لِلْاِسْلَامِ، جَرَتْ بِذلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللّهِ عَلى مَحْتُومِهَا.

فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضى، وَ الْهَادِى الْمُنْتَجى، وَ الْقَائِمُ الْمُرْتَجَى، اصْطَفَاهُ اللّهُ بِذلِكَ، وَ اصْطَنَعَهُ عَلى عَيْنِهِ فِى الذَّرِّ حِينَ ذَرَأَهُ، وَ فِى الْبَرِيَّهِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلاً قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَهٍ، عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ، مَحْبُوّاً بِالْحِكْمَهِ فِى عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ، وَ انْتَجَبَهُ لِطُهْرِهِ؛ بَقِيَّةً مِنْ آدَمَ عليه السلام ، وَ خِيَرَةً مِنْ ذُرِّيَّهِ نُوحٍ، وَ مُصْطَفىً مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ ، وَ سُلَالَةً مِنْ إِسْمَاعِيلَ، وَ صَفْوَةً مِنْ عِتْرَهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، لَمْ يَزَلْ مَرْعِيّاً بِعَيْنِ اللّهِ يَحْفَظُهُ وَ يَكْلَؤُهُ بِسِتْرِهِ، مَطْرُوداً عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ ، مَدْفُوعاً عَنْهُ وُقُوبُ الْغَوَاسِقِ، وَ نُفُوثُ كُلِّ فَاسِقٍ، مَصْرُوفاً عَنْهُ قَوَارِفُ السُّوءِ ، مُبَرَّأً مِنَ الْعَاهَاتِ، مَحْجُوباً عَنِ الْافَاتِ، مَعْصُوماً مِنَ الزَّلَاتِ، مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا، مَعْرُوفاً بِالْحِلْمِ وَ الْبِرِّ فِى يَفَاعِهِ، مَنْسُوباً إِلَى الْعَفَافِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ عِنْدَ انْتِهَائِهِ، مُسْنَداً إِلَيْهِ أَمْرُ وَالِدِهِ، صَامِتاً عَنِ الْمَنْطِقِ فِى حَيَاتِهِ.

فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّهُ وَالِدِهِ، إِلى أَنِ انْتَهَتْ بِهِ مَقَادِيرُ اللّهِ إِلى مَشِيئَتِهِ، وَ جَاءَتِ الْإِرَادَهُ مِنَ اللّهِ فِيهِ إِلى مَحَبَّتِهِ، وَ بَلَغَ مُنْتَهى مُدَّهِ وَالِدِهِ عليه السلام ، فَمَضى وَ صَارَ أَمْرُ اللّهِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ قَلَّدَهُ دِينَهُ، وَ جَعَلَهُ الْحُجَّهَ عَلى عِبَادِهِ، وَ قَيِّمَهُ فِى بِلَادِهِ، وَ أَيَّدَهُ بِرُوحِهِ، وَ آتَاهُ عِلْمَهُ، وَ أَنْبَأَهُ فَصْلَ بَيَانِهِ، وَ اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ، وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ، وَ أَنْبَأَهُ فَصْلَ بَيَانِ عِلْمِهِ، وَ نَصَبَهُ عَلَماً لِخَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّهً عَلى أَهْلِ عَالَمِهِ، وَ ضِيَاءً لِأَهْلِ دِينِهِ، وَ الْقَيِّمَ عَلى عِبَادِهِ، رَضِىَ اللّهُ بِهِ إِمَاماً لَهُمُ، اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ، وَ اسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ، وَ اسْتَخْبَأَهُ حِكْمَتَهُ، وَ اسْتَرْعَاهُ لِدِينِهِ،وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ، وَ أَحْيَا بِهِ مَنَاهِجَ سَبِيلِهِ، وَ فَرَائِضَهُ وَ حُدُودَهُ، فَقَامَ بِالْعَدْلِ عِنْدَ تَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَهْلِ ، وَ تَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَدَلِ، بِالنُّورِ السَّاطِعِ ، وَ الشِّفَاءِ النَّافِعِ، بِالْحَقِّ الْأَبْلَجِ، وَ الْبَيَانِ اللَائِحِ مِنْ كُلِّ مَخْرَجٍ، عَلى طَرِيقِ الْمَنْهَجِ، الَّذِى مَضى عَلَيْهِ الصَّادِقُونَ مِنْ آبَائِهِ عليهم السلام ، فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هذَا الْعَالِمِ إِلَا شَقِىٌّ، وَ لَا يَجْحَدُهُ إِلَا غَوِىٌّ، وَ لَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَا جَرِىٌّ عَلَى اللّهِ جَلَّ وَ عَلَا». .

1359.امام علی علیه السلام (از نامه اش به مصریان هنگامی که اشتر را بر آنان) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در خطبه ای از خطبه های خویش که در آن، حال ائمّه علیهم السلام و صفات ایشان را یاد می فرماید فرمود که:«خدای عزّوجلّ به واسطه ائمّه هدی از اهل بیت پیغمبر ما، دین خویش را روشن ساخت، و پرده را از روی آن برداشت. و به سبب ایشان شارع، راه راست خود را ظاهر و هویدا گردانید. و به ایشان چشم های علم نهانی خویش را گشود، و از پوشیدگی بیرون آورد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آن را به ایشان عطا فرمود، یا به مردم به سبب ایشان بخشید).

پس هر که از امّت محمد صلی الله علیه و آله که حقّ واجب امام خویش را شناسد، مزه شیرینی ایمان خود را بیابد، و افزونی صفا و مقبولی اسلام خویش را بداند؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی، امام را نصب فرموده که نشانه ای باشد از برای خلق او. یعنی از برای شناختن راه خدا و او را حجّت بر اهل موادّ و جهان خویش گردانیده (بعضی گفته اند که: مراد از موادّ خدا، فیض های اوست که از او به اهل آن می رسد و اهل موادّ، آنانند که ایشان را زیادتی اختصاص به فیض های آن جناب باشد، از صاحبان عقول خالصه. و عالم، مجموع خلائق اند؛ خواه آسمانی باشند و خواه زمینی و خواه از علویّات (1) باشند و خواه از سفلیّات، (2) یا آنچه در تحت افلاکند، و مراد از عالِم خدا، کسی است که او را زیادتی ارتباط و اختصاص به خدای سبحانه باشد، و ایشان صاحبان عقول اند. یا مراد، عالمی است که صدور و وجود آن، مستند به سوی خدای سبحانه است. و بعضی گفته اند که مراد از اهل موادّ، عقول است که ماده های معرفت اویند. و مراد از جهان یا اهل آن، غیر عقول است؛ زیرا که امام، بر جمیع مخلوقات حجّت است. و احتمال داده اند که مراد از اوّل عالم، زمانیّات و جسمانیّات و از دویم، عالم مجرّدات و روحانیّات باشد. و بعضی موادّ را جمع مودّه گرفته اند که به معنی دوستی است و عالم را بر غیر ایشان حمل کرده اند. و بعضی دویم را عین اوّل و تفسیر آن دانسته اند).

و خدای تعالی امام را تاج تعظیم و توقیر در پوشانیده، و او را از نور و علم خداوند جبّار پوشانیده؛ در حالتی که کشیده می شود به ریسمانی به سوی آسمان (یا خدا او را به آن ریسمان یا راهی از راه ها به سوی آسمان می

کشد). و مواد آن نور، از امام یا از نور او بریده نشود (حاصل معنی، آن که خدای تعالی راهی به عالم علوی از برای امام علیه السلام قرار می دهد که افاضه علوم از آنجا به او می شود؛ آنا فآنا). و کسی نتواند که برسد به آنچه در نزد خداست، از فضل و کرامت و ثواب، مگر به جهت اسباب و طرق و ابواب مقرّره آن جناب (که از جمله آنها، امام است) و خدا اعمال بندگان را قبول نمی فرماید، مگر به معرفت امام، و امام داناست به آنچه بر او وارد می شود، از امور مشتبهه (که در هم آمیخته باشد و تاریکی اشکال آن را فرا گرفته باشد، که فرق میان آنها بسیار دشوار باشد). و داناست به سنت های پیغمبر که بسیار خفا داشته باشد (و اسراری باشد که کسی آن را نداند، مگر به تعلیم پیغمبر یا به الهام خدا) و به فتنه هایی که امور باطله آن، شباهت به حقّ دارد.

پس همیشه خدای تبارک و تعالی ایشان را از برای خلق خود بر می گزیند از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام از نسل هر امامی، و ایشان را از برای این امر بر می گزیند، و همه خوبی ها را در ایشان جمع می کند، و به ایشان از برای بندگان خویش راضی می گردد، و ایشان را می پسندد، و در هر زمان که امامی از ایشان در گذرد، از برای خلق خود امامی دیگر را از نسل آن حضرت نصب کند تا نشانه باشد آشکارا و رهنمایی روشن بخش، چون خورشید عالم آرا و پیشوایی مستقیم در عقاید و کردار و گفتار، یا قائم به امر امامت و امّت، و تا حجّتی باشد دانا. و ایشان امامانی چنداند که خلائق را رهنمایی می کنند به حقّ (که دین اسلام است) و حدود آن - و به حق - عدالت می کنند در احکام آن، و حجّت های خدایند بر خلق او و داعیان اویند بر ایشان، و حافظان اویند که مردم را از مکاره و قبایح محافظت می کنند و ایشان را به سوی معرفت و محاسن و مصالح می خوانند و خدا، به همین حجّت، خویش را بر خلائق تمام می کند، و بندگان خدا به هدایت ایشان، دین داری می کنند، و جمیع شهرها به نور ایشان روشن می شود، و مال های قدیمی به برکت ایشان افزون می شود، و خدا ایشان را حیات خلائقی که بر روی زمین اند و چراغ ها از برای رفع تاریکی جهالت و ضلالت و کلیدها از برای سخن گفتن و ستون های دین اسلام گردانیده، و تقدیرات خدا به این نصب در ایشان، جاری شده، در حالتی که بر محتوم و واجب آنها که مستلزم حصول امضاست قرار و استقرار دارد که تغییر و تبدیل در آن راه نیابد.

پس امام، برگزیده خداست، و پسندیده او و رهنمایی است که مخصوص است به هم رازی آن جناب، و به امر خلائق قیام دارد، و ایشان، در جلب منفعت و دفع مضرّت، از او امیدواری دارند، و خدا او را به این برگزیده و

او را بر چشم خود ساخته و آفریده (یعنی منظور نظر، تربیت آن جناب بوده و بر نگهداشتی و محافظت او، پروریده شده، در عالم ذر که خدا خلائق را تفریق نمود و ایشان را از صلب آدم چون مورچگان کوچک بیرون آورد) در هنگامی که او را آفرید، و در میان مخلوقات، در وقتی که او را ساخت، و حال آن که روحی بود پیش از آن که جسم او را خلق کند، از طرف راست عرش خویش و حکمت به او عطا شده بود در علم غیب در نزد خدا، و خدا، او را اختیار فرمود به سبب علمی که داشت، و او را برگزید به جهت اتّصاف او به پاکی و پاکیزگی از جمیع رذائل و صفات ناپسندیده.

و امام، باقی مانده ای است از آدم علیه السلام و برگزیده، یا ذخیره ای است از نسل نوح، و مختاری است از اولاد ابراهیم، و سلاله ای است از اسماعیل (3) ، و صفوه ای است از عترت محمد صلی الله علیه و آله (4) و همیشه به عین عنایت خدا مراعات او، منظور است (که او را حفظ و حراست می فرماید) به پرده خویش (که عبارت است از قوّه نفسانیّه که میانه آن حضرت و معصیت مانع است و تعبیر می شود از آن، به عصمت).

و دام های شیطان و لشکران او، از امام دور شده، و در آمدن موذیات که ناگاه ضرر می رسانند، از او دفع شده، و همچنین دمیدن هر فاسقی که بر سبیل سِحر بر چیزی می دمد (و محتمل است که مراد از این فقره، محفوظ بودن امام باشد از شرّ شیاطین انس؛ چنانچه فقره سابقه در باب محفوظیّتش از شیاطین جنّ است، و کسب های بد و آنچه او را به سوی آنها کشد از او گردانیده). و از جمیع عاهات و آفات مبّرا و محجوب است. (5) و از لغزش ها معصوم و از همه بدی ها و زشتی ها و آنچه ناشایست باشد، مصون و محفوظ باشد، و معروف باشد به بردباری و نیکوکاری در اوایل بلوغ (که به حدّ مردی رسد یا قریب به آن) و منسوب باشد به سوی عفّت و علم و فضل در نزد انتهای عمرش (یا مراد از فقره اوّل، این است که با علوّ و شرف و غلبه ای که دارد، حلیم و بردبار باشد. و از فقره دویم، این که این صفات جمیله در او بر وجه کمال باشد). و امر پدرش که عبارت از امامت است، مسند به سوی او باشد و در ایّام حیات پدر خویش، از سخن گفتن بر وجه استقلال از جانب خود، ساکت باشد.

پس هرگاه مدّت امامت پدر بزرگوارش به سر آید، تا آن که تقدیرات خدا، او را منتهی سازد به سوی مشیّت و خواست او و اراده خدا به حجیّت فرزند تعلّق گیرد، و منتهای مدّت پدرش صلی الله علیه و آله برسد، پس در گذرد و از دنیا رحلت نماید، و امر خدا بعد از وفات پدرش به سوی او منتقل شود، و خدا دین خود را به گردن او اندازد، و او را حجّت بر بندگان

خود و قیّم خویش در جمیع شهرها گرداند، و او را به روح خود تأیید فرماید - چنانچه شرح آن بیاید و علم خویش را به او عطا نماید، و او را خبر دهد به فضل بیان خویش که در میانه حقّ و باطل چگونه تفریق باید نمود، و اسرار و رازهای نهان خویش را به او بسپارد، و او را چنان قرار دهد که به سوی امر عظیم خدا که ریاست عامّه خلق و تحملّ تَعب و مشقّت آن است، شتابد، و آن جناب را اجابت کند و به زیادتی بیان علم خویش، او را خبر دهد، و او را نصب کند که نشانه باشد از برای آفریدگانش، و او را حجّت گرداند بر مردم جهان و روشنی از برای اهل دین، و قیّم بر بندگان خویش، و به او راضی شود که امامی باشد از برای ایشان که راز خویش را به او سپرده، و او را حافظ علم خود ساخته، و حکمت خود را به او عطا فرموده، و او را نگاه به آن دین خود گردانیده، و او را شتابان به سوی کار بزرگ خود کرده، و راه های راست و واجبات و حدود خویش را به او زنده گردانیده و روشن ساخته.

پس آن امام بر پا شود با عدل در نزد سرگردانی اهل جهل، و تحیّر اهل جدل، به سبب و دستیاری نور ساطع (علم لامع که به آسمان بالا می رود)، و شفای نافع (برهان قاطع که سود می دهد)، با حقّ روشنی که بر کسی مشتبه نشود، و با بیان هر موضع که حقّ از آن بیرون می رود از برای قاصرین، و قیامش بر راه حقّی باشد که راست گویان از پدرانش علیهم السلام بر آن رفته اند. پس هیچ کس حقّ این عالم را جاهل نباشد، مگر بدبخت و او را انکار نکند، مگر گمراه و از او باز ندارد، مگر آن که بر خدای جلّ و علا جرأت کند و از او نترسد». .

1- . موجودات عالم بالا.
2- . موجودات مادی که در عالم ماده قرار دارند.
3- . و سُلاله به ضم سین، در لغت، به معنی نطفه است و آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و مراد از آن، فرزند است در اینجا. (مترجم)
4- . و صفوه، به هر سه حرکت، به معنی برگزیده است و آنچه از تیرگی غشّ، صافی باشد. (مترجم)
5- . و عاهت و آفت، به یک معنی است، و آن، عبارت است از بیرون رفتن عضو از مزاج طبیعی خود. و ممکن است که از یکی، تمام امراض نفسانی مقصود باشد و از دیگری، بعضی از امراض بدنی؛ چون خوره و پیسی و لنگی و امثال آن. (مترجم)

ص: 662

..

ص: 663

..

ص: 664

..

ص: 665

..

ص: 666

..

..

16 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام وُلَاهُ الْأَمْرِ وَ هُمُ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِینَ ذَکَرَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ1357.امام على علیه السلام (در جنگ صفّین) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ :حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْوَشَّاءُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَطِیعُواْ اللَّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنکُمْ» فَکَانَ جَوَابُهُ:

« «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ أُوتُواْ نَصِیبًا مِّنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَیَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ سَبِیلاً» یَقُولُونَ لِأَئِمَّهِ الضَّلَالَهِ وَ الدُّعَاهِ إِلَى النَّارِ: هؤُلاءِ أَهْدى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِیلاً «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِیرًا أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِّنَ الْمُلْکِ» یَعْنِی الْاءِمَامَهَ وَ الْخِلَافَهَ «فَإِذًا لَا یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیرًا» نَحْنُ النَّاسُ الَّذِینَ عَنَى اللّٰهُ. وَ النَّقِیرُ : النُّقْطَهُ الَّتِی فِی وَسَطِ النَّوَاهِ «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَآ ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» نَحْنُ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ عَلى مَا آتَانَا اللّٰهُ مِنَ الْاءِمَامَهِ دُونَ خَلْقِ اللّٰهِ أَجْمَعِینَ «فَقَدْ ءَاتَیْنَآ ءَالَ إِبْرَ هِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَءَاتَیْنَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا» یَقُولُ: جَعَلْنَا مِنْهُمُ الرُّسُلَ وَ الْأَنْبِیَاءَ وَ الْأَئِمَّهَ، فَکَیْفَ یُقِرُّونَ بِهِ فِی آلِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ، وَ یُنْکِرُونَهُ فِی آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ؟! «فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَکَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِیرًا إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِئایَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَارًا کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا لِیَذُوقُواْ الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَزِیزًا حَکِیمًا» ». .

16. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده اند که خدای عزّوجلّ ایشان را ذکر فرموده است1359.عنه علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی أهلِ مِصرَ لَمّا وَلّی عَلَیهِ) حسین بن محمد بن عامر اشعری، از مُعلّی بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذَینه، از بُرید عِجلی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّوجلّ: «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (1) . پس جواب آن حضرت از سؤال من، این آیه بود که: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ أُوتُوا نَصیبا مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذینَ آمَنُوا سَبیلاً» ، یعنی:«آیا نمی نگری به سوی کسانی که داده شده اند بهره ای از کتاب (یعنی قرآن، چنانچه بیاید) ایمان می آورند به دو بت قریش، که جبت و طاغوت اند، و می گویند برای آنان که کافر شدند (یعنی در باب ایشان می گویند در حال غیبت، چنانچه گویا در نزد ایشان حاضرند) که این گروه کفّار، راه ایشان راست تر است از راه آنان که ایمان آورده اند».

و حضرت فرمود که: «می گویند برای پیشوایان گمراهی و خوانندگان مردم به سوی آتش جهنّم، که این گروه، راه یافته تراند از آل محمد و راه ایشان راست تر است از راه ایشان. «أُولئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصیرًا * أَمْ لَهُمْ نَصیبٌ مِنَ الْمُلْکِ» ، یعنی: این گروه معاندین، آنانند که خدا ایشان را لعنت فرموده و از رحمت خود دور ساخته، و هر که را خدا لعنت کند و براند، پس نمی یابی او را یاری دهنده ای که او را یاری دهد، بلکه آیا ایشان راست بهره ای از پادشاهی». و حضرت فرمود: «یعنی امامت و خلافت».

«فَإِذًا لا یُؤْتُونَ النّاسَ نَقیرًا» ، یعنی: «پس آن هنگام که بهره ای از آن داشته باشد، نمی دهند مردمان را آن مقدار کوی» (2) (که بر پشت دانه خرما است ، به شکل ناوه) (3) . و حضرت فرمود که: «ماییم مردمان، که خدا قصد فرموده». «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» حضرت فرمود: «ماییم ناس و مردمان، که مردم بر ما حسد برده اند بر آنچه خدا به ما عطا فرموده از امامت؛ نه همه خلق خدا». «فَقَدْ آتَیْنا آلَ

إبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكا عَظيما» حضرت فرمود كه: «می فرماید از ایشان رسولان و پیغمبران و امامان قرار دادیم. پس چگونه به آن اقرار می کنند در اولاد ابراهیم و آن را در آل محمد انکار می کنند؟ «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعيرًا * إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْليهِمْ نارًا كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُودًا غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزيزًا حَكيما» (4) ، یعنی: پس از جمله ایشان کسی هست که به آن ایمان آورده و از ایشان کسی هست که از آن اعراض کرده و ایمان نیاورده و کافی است جهنّم، آتشی افروخته، برای اعراض کنندگان. به درستی که آنان که کافر شدند به آیات ما، زود باشد که در آوریم ایشان را در آتشی بزرگ (که آتش دوزخ است) در هر زمان که پخته شود پوست های ایشان، یا بسوزد، بدل کنیم ایشان را پوست هایی غیر از آنها (یعنی پوستی چند را غیر از پوست هایی که پخته و سوخته اند به ایشان دهیم بر صورت دیگر) تا بچشند عذاب را پی در پی. به درستی که خدا غالب و داناست به عقوبت اهل جهنّم، بر وجه حکمت» (و کسی او را بر تعذیب ایشان منع نمی تواند نمود).

.

1- . نساء، 59.
2- . غلاف نازک روی هسته خرما.
3- . و نقیر، نقطه ای است در میان استخوان خرما. و بعضی احتمال داده اند که مراد از نقطه، همان کو باشد. (مترجم)
4- . نساء، 51 56 .

ص: 670

..

..

1358.عنه عليه السلام (فِی الشَّکوی مِمَّن یَمیلُ إلی مُعاوِیَهَ مِن أ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَآ ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» قَالَ:«نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ».1357.الإمام علیّ علیه السلام (فی حَربِ صِفّینَ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْأَحْوَلِ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَقَدْ ءَاتَیْنَآ ءَالَ إِبْرَ هِیمَ الْکِتَابَ» ؟ فَقَالَ: «النُّبُوَّهَ». قُلْتُ : «وَالْحِکْمَهَ» ؟ قَالَ : «الْفَهْمَ وَ الْقَضَاءَ». قُلْتُ: «وَءَاتَیْنَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا» ؟ فَقَالَ: «الطَّاعَهَ».1356.الإرشاد :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَآ ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» فَقَالَ: «یَا أَبَا الصَّبَّاحِ، نَحْنُ وَاللّهِ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ». .

1355.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فُضیل از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای تبارک و تعالی: «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» که آن حضرت فرمود:«ماییم که بر ما حسد برده اند».1354.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از محمد احول، از حمران بن اعیَن روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزّوجلّ: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إبْراهیمَ الْکِتابَ» ؟ حضرت فرمود که:«کتاب، پیغمبری است». عرض کردم که: حکمت چیست؟ فرمود: «فهم و حکم کردن». عرض کردم که: «وَ آتَیْناهُمْ مُلْکا عَظیما» ؟ حضرت فرمود که:«ملک عظیم، فرمان برداری مردم است از برای ایشان» (و بعضی از مفسرین، این آیه را به این روش ترجمه نموده که: پس به درستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله است تورات و زبور و انجیل و فرقان و علم حلال و حرام، و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ که نبوّت است یا مملکت داری).1356.الإرشاد :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از ابوالصبّاح روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» . فرمود که:«ای ابو الصبّاح، به خدا سوگند که ماییم آن مردمان که مردم بر ایشان حسد برده اند». .

1355.عنه علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «فَقَدْ ءَاتَیْنَآ ءَالَ إِبْرَ هِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَءَاتَیْنَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا» قَالَ:«جَعَلَ مِنْهُمُ الرُّسُلَ وَ الْأَنْبِیَاءَ وَ الْأَئِمَّهَ، فَکَیْفَ یُقِرُّونَ فِی آلِ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ، وَ یُنْکِرُونَهُ فِی آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ؟ !» قَالَ: قُلْتُ: «وَءَاتَیْنَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا» ؟ قَالَ: «الْمُلْکُ الْعَظِیمُ أَنْ جَعَلَ فِیهِمْ أَئِمَّهً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللّهَ؛ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَی اللّهَ؛ فَهُوَ الْمُلْکُ الْعَظِیمُ».17 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام هُمُ الْعَلَامَاتُ الَّتِی ذَکَرَهَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ1353.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِی دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، قَالَ :حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْجَصَّاصُ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ: «وَ عَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» فَقَالَ : «النَّجْمُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام ».1352.امام علی علیه السلام :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ :سَأَلَ الْهَیْثَمُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ عَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» فَقَالَ : «رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله النَّجْمُ، وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام ».1351.امام علی علیه السلام :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ عَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» قَالَ: «نَحْنُ الْعَلَامَاتُ، وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ». .

17. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام علامات و نشانه هایی اند که خدای عزّوجلّ آنها را

1350.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از عمر بن اُذَینه، از بُرید عِجلی از امام محمد باقر در قول خدای عزّوجلّ: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکا عَظیما» . روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«از ایشان، رسولان و پیغمبران و امامان قرار داد. پس چگونه اقرار می کنند در اولاد ابراهیم علیه السلام و در آل محمد صلی الله علیه و آله آن را انکار می کنند؟».

برید می گوید که: عرض کردم: «وَ آتَیْناهُمْ مُلْکا عَظیما» ؟ حضرت فرمود که: «ملک عظیم و پادشاهی بزرگ، آن است که در ایشان، امامانی چند قرار داده که هر که ایشان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده، و هر که ایشان را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده. پس این است آن پادشاهی بزرگ که خدا فرموده است».17. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام علامات و نشانه هایی اند که خدای عزّوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده است1352.عنه علیه السلام :حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از ابو داود مُسترِق روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را داود جصّاص و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» (1) ، یعنی:«و خدا پیدا نمود نشانه های راه برای روندگان (تا در بیابان ها هلاک نشوند و به سر منزل مراد برسند) و به ستاره ایشان راه یابند». و حضرت فرمود که: «این ستاره، رسول خداست صلی الله علیه و آله و این نشانه ها، ائمّه علیهم السلام اند».1351.عنه علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از اسباط بن سالم روایت کرده است که گفت: هیثم از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد و من در خدمت آن حضرت بودم از قول خدای عزّوجلّ: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» ، فرمود که:«رسول خدا، نجم است و علامات، ائمّه علیهم السلام اند».1350.الإمام علیّ علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجل: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» ، فرمود که:«ماییم علامات، و نجم، رسول خداست».

.

1- . نحل، 16.

18 بَابُ أَنَّ الْايَاتِ الَّتِی ذَکَرَهَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ هُمُ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام1340.امام علی علیه السلام (پس از آن که با او بیعت شد و گروهی از صحابیان به) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أُمَیَّهَ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «وَ مَا تُغْنِی الْایَاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ» قَالَ : « الْایَاتُ هُمُ الْأَئِمَّهُ، وَ النُّذُرُ هُمُ الْأَنْبِیَاءُ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ».1331.الطبقات الکبری عن سیف المازِنِیّ :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِیِّ، عَنْ مُوسَی بْنِ مُحَمَّدٍ الْعِجْلِیِّ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا کُلِّهَا» :«یَعْنِی الْأَوْصِیَاءَ کُلَّهُمْ».1330.الطبقات الکبری عن نافع :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ أَوْ غَیْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنَّ الشِّیعَهَ یَسْأَلُونَکَ عَنْ تَفْسِیرِ هذِهِ الْایَهِ : «عَمَّ یَتَسَآءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» ؟ قَالَ: «ذلِکَ إِلَیَّ إِنْ شِئْتُ أَخْبَرْتُهُمْ، وَ إِنْ شِئْتُ لَمْ أُخْبِرْهُمْ» ثُمَّ قَالَ: «لکِنِّی أُخْبِرُکَ بِتَفْسِیرِهَا».

قُلْتُ: «عَمَّ یَتَسَآءَلُونَ» ؟ قَالَ: فَقَالَ : «هِیَ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ ، کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ : مَا لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آیَهٌ هِیَ أَکْبَرُ مِنِّی، وَ لَا لِلّهِ مِنْ نَبَإٍ أَعْظَمُ مِنِّی». .

18. باب در بیان این که آیات و معجزاتی که خدای عزّوجلّ آنها را در کتاب

18. باب در بیان این که آیات و معجزاتی که خدای عزّوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمّه علیهم السلام اند1322.تاریخ الطبری :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از احمد بن هلال، از امیّه بن علی، از داود رِقّی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَ ما تُغْنی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ» (1) ، یعنی:«و دفع نمی کنند آیه ها و نشانه های خدا و ترس ها (یا ترسانندگان او که مردم را از عذاب حقّ تعالی می ترسانند)، از گروهی که ایمان نمی آورند» (و بر کفر خواهند مرد). حضرت فرمود که: «آیات، ائمّه اند و نُذُر، پیغمبرانند. - صلوات اللّه علیهم اجمعین -».1321.شرح نهج البلاغه :احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از موسی بن محمد عِجلی، از یونس بن یعقوب روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که در قول خدای عزّوجل: «کَذَّبُوا بِآیاتِنا کُلِّها» (2) ، یعنی:«تکذیب نمودند به همه آیت های ما و آنها را قبول نکردند». فرمود که: «مقصود از آیات، همه اوصیایند».1321.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عُمیر، یا از غیر او، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که شیعیان، تو را از تفسیر این آیه سؤال می کنند که: «عَمَّ یَتَساءَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظیمِ» (3) ، یعنی:«از چه چیز یکدیگر را سؤال می کنند؟ از چیزی بزرگ». حضرت فرمود که: «تفسیر کردن این آیه به من وا گذاشته است، اگر خواهم ایشان را خبر می دهم، و اگر خواهم ایشان را خبر نمی دهم». بعد از آن، فرمود: «لیکن تو را به تفسیر آن خبر می دهم».

عرض کردم معنی «عَمَّ یَتَساءَلُونَ» چیست؟ ابوحمزه می گوید که: حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن امیر المؤمنین است. و امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود که: خدای عزّوجلّ را هیچ آیه ای نیست که از من بزرگ تر باشد و نیز خدا را خبری نیست که از من عظیم تر باشد».

.

1- . يونس، 101.
2- . نبأ، 28.
3- . نبأ، 1 و 2.

19 بَابُ مَا فَرَضَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ صلى الله عليه و آله مِنَ الْكَوْنِ مَعَ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام1320.تاريخ الطبرى عن أبى المليح (فى ذِكرِ بَعضِ ما جَرى عِندَ بَيعَهِ الإمام ع) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَهَ الْعِجْلِيِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «اتَّقُواْ اللَّهَ وَ كُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ: «إِيَّانَا عَنى».1319.الجمل (به نقل از ابو مخنف) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ كُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» قَالَ عليه السلام : «الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام وَ الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ».1311.الطبقات الكبرى :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاهً تُشْبِهُ حَيَاهَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ يَمُوتَ مِيتَهً تُشْبِهُ مِيتَهَ الشُّهَدَاءِ، وَ يَسْكُنَ الْجِنَانَ الَّتِى غَرَسَهَا الرَّحْمنُ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً، وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ، وَ لْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِى ، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِى ؛ اللّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِى وَ عِلْمِى، وَ وَيْلٌ لِلْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِى؛ اللّهُمَّ لَا تُنِلْهُمْ شَفَاعَتِى». .

19. باب در بیان آنچه خدای عزّوجلّ و رسول او واجب گردانیده اند از بودن با ائمّه علیهم السلام1309.امام علی علیه السلام (در پاسخ نامه معاویه) حسین بن محمد، از مُعلّی ابن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از بُرید بن معاویه عِجلی روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ» (1) ، حضرت فرمود که:«از صادقین، ما را قصد فرمود».1311.الطبقات الکبری :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «یا أیُّها الّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ» ، یعنی:«ای گروه مؤمنان، بپرهیزید از عذاب خداوند عالمیان و باشید با راست گویان».

حضرت فرمود که: «راست گویان، امامانند و صدّیقان، به فرمان برداری ایشان» (و صِدّیق، به کسر صاد و دال مشدّد آن که بسیار راست گو باشد و آن که گفتار خویش را به کردار، راست گرداند و آن که به غایت کسی را تصدیق کند. پس اگر مراد از آن، ائمّه علیهم السلام باشد، معنی حدیث این می شود که صادقان که خدا امر به بودن با ایشان فرموده صدّیقانند؛ به هر سه معنی به سبب فرمان برداری ایشان خدا و رسول را و در این، اشعاری است به دلیل انحصار صادقین در ایشان؛ چه اگر صدق فی الجمله کفایت کند، باید که مؤمنین، یا همه کس باشند؛ زیرا که کم کسی است که فی الجمله راست نگوید، بلکه وجود ندارد و غیر از ائمّه معصومین، کسی نیست که در همه چیز و در همه حال و در هر زمان، صادق باشد. و اگر مراد از صدیق، غیر امام باشد، از آنها که به غایت تصدیق ائمّه می نموده اند، چون سلمان و ابوذر و مانند ایشان، پس امر به بودن با ایشان، به اعتبار آن است که ایشان با ائمّه اند. و بعضی گفته اند که معنی حدیث، این است که صدیقان، به سبب طاعت ائمّه صدیق شده اند).1310.الفتوح :احمد بن محمد و محمد بن یحیی روایت کرده اند، از محمد بن حسن ، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از سعد بن طَریف، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که دوست دارد که زندگانی کند، آن زندگانی که شباهت به زندگانی پیغمبران داشته باشد، و بمیرد آن مردنی که به مردن شهیدان ماند، و

ساکن شود در بهشت هایی که خداوند رحمان درخت های آن را نشانیده، پس باید که علی علیه السلام را دوست دارد و با دوست او دوست باشد، و به امامان بعد از او، اقتدا کند، و در همه چیز پیرو ایشان باشد. پس به درستی که ایشان عترت من اند که از طینت و سرشت من خلق شده اند. بار خدایا، فهم و علم مرا به ایشان روزی کن. و وای بر آنها که ایشان را مخالفت کنند از امّت من. بار خدایا، شفاعت مرا به ایشان مرسان».

.

1- . توبه، 119.

1309.الإمام علیّ علیه السلام (فی جَوابِ کِتابِ مُعاوِیَهَ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَیْبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی یَقُولُ: اسْتِکْمَالُ حُجَّتِی عَلَی الْأَشْقِیَاءِ مِنْ أُمَّتِکَ: مَنْ تَرَکَ وَلَایَهَ عَلِیٍّ، وَ وَالی أَعْدَاءَهُ، وَأَنْکَرَ فَضْلَهُ وَ فَضْلَ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّ فَضْلَکَ فَضْلُهُمْ، وَ طَاعَتَکَ طَاعَتُهُمْ، وَحَقَّکَ حَقُّهُمْ، وَ مَعْصِیَتَکَ مَعْصِیَتُهُمْ، وَ هُمُ الْأَئِمَّهُ الْهُدَاهُ مِنْ بَعْدِکَ، جَری فِیهِمْ رُوحُکَ ، وَ رُوحُکَ مَا جَری فِیکَ مِنْ رَبِّکَ، وَ هُمْ عِتْرَتُکَ مِنْ طِینَتِکَ وَ لَحْمِکَ وَ دَمِکَ، وَ قَدْ أَجْرَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِمْ سُنَّتَکَ وَ سُنَّهَ الْأَنْبِیَاءِ قَبْلَکَ، وَ هُمْ جُزَّانِی عَلی عِلْمِی مِنْ بَعْدِکَ، حَقٌّ عَلَیَّ لَقَدِ اصْطَفَیْتُهُمْ وَ انْتَجَبْتُهُمْ وَ أَخْلَصْتُهُمْ وَ ارْتَضَیْتُهُمْ، وَنَجَا مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ وَالَاهُمْ وَ سَلَّمَ لِفَضْلِهِمْ، وَ لَقَدْ أَتَانِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ أَحِبَّائِهِمْ وَ الْمُسَلِّمِینَ لِفَضْلِهِمْ».1295.الجمل (به نقل از زید بن اَسلَم) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَرَادَ أَنْ یَحْیَا حَیَاتِی، وَ یَمُوتَ مِیتَتِی ، وَ یَدْخُلَ جَنَّهَ عَدْنٍ الَّتِی غَرَسَهَا اللّهُ رَبِّی بِیَدِهِ، فَلْیَتَوَلَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ، وَ لْیَتَوَلَّ وَلِیَّهُ، وَلْیُعَادِ عَدُوَّهُ، وَ لْیُسَلِّمْ لِلْأَوْصِیَاءِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِی مِنْ لَحْمِی وَ دَمِی، أَعْطَاهُمُ اللّهُ فَهْمِی وَ عِلْمِی، إِلَی اللّهِ أَشْکُو أَمْرَ أُمَّتِی الْمُنْکِرِینَ لِفَضْلِهِمْ، الْقَاطِعِینَ فِیهِمْ صِلَتِی، وَ ایْمُ اللّهِ، لَیَقْتُلُنَّ ابْنِی، لَا أَنَالَهُمُ اللّهُ شَفَاعَتِی». .

1294.الکامل فی التاریخ :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شُعیب، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه ثُمالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: تمام کردن حجّت من به غایت بر بدبختان از امّت تو است. و ایشان کسانی هستند که ولایت علی بن ابی طالب را ترک کنند، و دشمنان او را دوست دارند، و فضل او و فضل اوصیای بعد از او را انکار کنند (که ایشان را بهترین خلق خدا ندانند). زیرا که فضل تو، فضل ایشان، و فرمان برداری تو، و فرمان برداری ایشان، و حقّ تو، حقّ ایشان، و نافرمانی تو، نافرمانی ایشان است. و ایشانند پیشوایانی که راه راست نمایند، که آنانند بعد از تو، و روح تو در ایشان جاری شده و روح تو آن است که در تو روان شده از جانب پروردگار تو، و ایشان عترت تواند که از سرشت و طینت تو خلق شده اند و از گوشت و خون تو، به هم رسیده اند.

و به حقیقت که خدای عزّوجلّ سنّت و طریقه تو و طریقه پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری ساخته، که جمیع کمالات تو و ایشان غیر از پیغمبری هم در ایشان است و ایشان، خزانه داران منند بر علم من بعد از تو. به حقّ خود سوگند یاد می کنم که هر آینه به حقیقت که ایشان را برگزیدم به انواع برگزیدگی و ایشان را خالص گردانیدم (از غیر خویش، در باب توحید که آمیزشی در ایشان نیست). و ایشان را پسندیدم، و هر که ایشان را دوست داشت و با ایشان دوستی ورزید، و فضل ایشان را تسلیم نمود، نجات یافت.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرمود که: هر آینه جبرئیل به نزد من آمد و نام های ایشان را با نام های پدران ایشان و دوستان ایشان و آنان که افزونی ایشان را بر خلائق مسلّم دارند، به نزد من آورد».1295.الجمل عن زید بن أسلم :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فَضاله بن ایّوب، از ابو المغراء ، از محمد بن سالم، از ابان بن تغلب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خواسته باشد که به روش زندگانی من زندگانی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در جنّت عدن (که بهشتی است که محلّ اقامه پرهیزکاران است و خدا درختان آن را به دست قدرت خویش نشانیده)،

پس باید که علی بن ابی طالب را علیه السلام دوست دارد و با دوست او، دوستی کند، و با دشمن او، دشمنی ورزد، و به امامت اوصیای بعد از او، قائل باشد .

پس به درستی که ایشان عترت منند که از گوشت و خون من به هم رسیده اند. خدا فهم و علم مرا به ایشان عطا کند (یا آن را به ایشان عطا فرموده). و به سوی خدا شکایت می کنم از امّت خویش که فضل ایشان را انکار می کنند، و جائزه مرا (که خلافت است)، در باب ایشان قطع می کنند، و نمی گذارند که به ایشان برسد (یا صله و پیوند مرا در حقّ ایشان قطع می کنند و آن را رعایت نمی کنند). و به خدا سوگند، که پسر مرا خواهند کشت، خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند» . .

1294.الكامل فى التاريخ :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ، عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِىِّ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِى، وَ يَمُوتَ مِيتَتِى ، وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِى وَعَدَنِيهَا رَبِّى، وَ يَتَمَسَّکَ بِقَضِيبٍ غَرَسَهُ رَبِّى بِيَدِهِ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِىَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِى بَابِ ضَلَالٍ، وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى، فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَ إِنِّى سَأَلْتُ رَبِّى أَلَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكِتَابِ حَتّٰى يَرِدَا عَلَىَّ الْحَوْضَ هكَذَا وَ ضَمَّ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ وَ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلى أَيْلَةَ، فِيهِ قُدْحَانُ فِضَّةٍ وَ ذَهَبٍ عَدَدَ النُّجُومِ». .

1293.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبداللّه بن قاسم، از عبد القهّار ، از جابر جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که او را شاد گرداند که به روش زندگی من زندگی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در آن بهشتی که پروردگار من مرا وعده فرموده، و چنگ زند به شاخ درختی که پروردگار من آن را به دست قدرت خود غَرس فرموده، پس باید که علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای بعد از او را دوست دارد.

پس به درستی که ایشان شما را در راه گمراهی داخل نمی کنند، و شما را از درِ راه راست، بیرون نمی برند. پس ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان، از شما داناترند. و به درستی که من، از پروردگار خویش درخواستم که در میانه ایشان و کتاب خود (که قرآن است) جدایی نیندازد، تا در نزد حوض کوثر بر من وارد شوند همچنین و حضرت دو انگشت سبابه خویش را به هم ضمّ فرمود و فرمود که: پهنای آن حوض به قدر مسافت میان صنعاء و أیله است. (1) (و به هر تقدیر، مراد حضرت علیه السلام بیان وسعت آن حوض است، نه تقدیر اندازه آن؛ زیرا که اندازه آن بسیار بیش از این است). و در کنار آن حوض، قدح های نقره و طلا است، به شماره ستارگان». .

1- . و صنعاء شهری است در یمن. و أیله به فتح همزه، کوهی است در میانه مکّه و مدینه، و شهری است در میانه یَنْبُعْ و مصر و به کسر همزه، دهی است در باخرز. (مترجم)

1292.امام علی علیه السلام (در نامه ایشان به کوفیان) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «إِنَّ الرَّوْحَ وَ الرَّاحَةَ وَ الْفَلْجَ وَ الْعَوْنَ وَ النَّجَاحَ وَ الْبَرَكَةَ وَ الْكَرَامَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ وَ الْمُعَافَاةَ وَ الْيُسْرَ وَ الْبُشْرى وَ الرِّضْوَانَ وَ الْقُرْبَ وَ النَّصْرَ وَ التَّمَكُّنَ وَ الرَّجَاءَ وَ الْمَحَبَّةَ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنْ تَوَلّى عَلِيّاً وَ ائْتَمَّ بِهِ، وَ بَرِئَ مِنْ عَدُوِّهِ، وَ سَلَّمَ لِفَضْلِهِ وَ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، حَقّاً عَلَىَّ أَنْ أُدْخِلَهُمْ فِى شَفَاعَتِى، وَ حَقٌّ عَلى رَبِّى تَبَارَكَ وَ تَعَالى أَنْ يَسْتَجِيبَ لِى فِيهِمْ؛ فَإِنَّهُمْ أَتْبَاعِى، وَ مَنْ تَبِعَنِى فَإِنَّهُ مِنِّى».20 بَابُ أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام1290.امام علی علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَجْلَانَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الذِّكْرُ أَنَا ، وَ الْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ».

وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «نَحْنُ قَوْمُهُ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».1293.عنه علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ؟ قَالَ: «الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله ، وَ نَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْؤُولُونَ».

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» ؟ قَالَ: «إِيَّانَا عَنى، وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ». .

20. باب در بیان این که اهل ذکر که خدا خلائق را امر فرموده به سؤال کردن از

1575.عنه علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فَضاله بن ایّوب، از حسن بن زیاد، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«رَوح و راحت و رستگاری و اعانت، و بر آمدن حاجت، و زیادی و برکت، و کرامت و عزّت و حرمت و مغفرت، و عافیت و آسانی، و بشارت و خشنودی، و قرب و نصرت و تمکّن و اقتدار و امیدواری، و محبّت از جانب خدای عزّوجلّ، از برای کسی است که علی علیه السلام را دوست دارد، و به آن حضرت اقتدا کند، و از دشمنان او بیزار باشد، و فضل او را مسلّم دارد، و اوصیای بعد از او را تصدیق کند، و با ایشان در مقام تسلیم باشد.

واجب است بر من که ایشان را در شفاعت خود داخل گردانم، و بر پروردگار من تبارک و تعالی واجب و سزاوار است که مرا در باب شفاعت، اجابت فرماید؛ زیرا که ایشان پیروان منند و هر که مرا پیروی کند، از من است».20. باب در بیان این که اهل ذکر (1) که خدا خلائق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمّه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان)1573.امام علی علیه السلام (از سخنش به هنگامی که بر برابری در بخشش ، سرزنش) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از عبداللّه بن عَجْلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در شرح قول خدای عزّوجلّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (2) ، یعنی:«پس بپرسید از اهل ذکر اگر هستید که نمی دانید»، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ذکر، منم و ائمّه علیهم السلام ، اهل ذکرند». و در قول آن جناب عزّوجلّ: «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» (3) ، یعنی: «و به درستی که آن وحی (یعنی قرآن) هر آینه شرف و عزّتی است تو را و قوم تو را که گروه مخصوصی هستند و زود باشد که پرسیده شوید». از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم. فرمود که: «ما قوم آن حضرتیم و ماییم سؤال شدگان» (که پرسیده خواهیم شد).1572.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به محمد بن ابی بکر ، هنگامی که) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمَه، از علی بن حسّان، از عمویش عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (4) . حضرت

فرمود که:«ذکر، محمد است صلی الله علیه و آله ، و ما، اهل اوییم که سؤال می شویم» (یعنی باید که از ما سؤال شود). راوی می گوید که: عرض کردم که: مقصود از قول آن جناب: «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» (5) ، کیست؟ حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده و ما اهل ذکریم، و ماییم سؤال شدگان».

.

1- . و ذکر، به کسر ذال و سکون کاف، ثنا است و شرف و آوازه، و یاد گرفتن و یاد آوردن. و محمد صلی الله علیه و آله و قرآن را نیز ذکر گویند و ائمّه هدی علیهم السلام ، اهلیت همه را دارند. (مترجم)
2- . نحل، 43.
3- . زخرف، 44.
4- . نحل، 43.
5- . زخرف، 44.

1571.امام علی علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ؟ فَقَالَ: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».

قُلْتُ: فَأَنْتُمُ الْمَسْؤُولُونَ، وَ نَحْنُ السَّائِلُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: حَقّاً عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: حَقّاً عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا؟ قَالَ: «لَا، ذَاكَ إِلَيْنَا، إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا، وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ، أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى : «هَذَا عَطَآؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» ؟».1574.عنه علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» :«فَرَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله الذِّكْرُ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ علیهم السلام الْمَسْئُولُونَ ، وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ». .

1573.عنه علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ لَمّا عوتِبَ عَلَی التَّسوِیَهِ) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاءٍ روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ، حضرت فرمود:«ما اهل ذکریم، و ماییم سؤال شدگان». عرض کردم: پس شمایید سؤال شدگان و ماییم سؤال کنندگان؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: واجب است بر شما که ما را جواب فرمایید؟ فرمود: «نه، اختیار این، با ما است ؛ اگر خواهیم می کنیم، و اگر خواهیم نمی کنیم. آیا قول خدای عزّوجلّ را نمی شنوی که می فرماید: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ» (1) ، یعنی: این پادشاهی، به این عظمت و شوکت، بخشش ما است به تو. پس عطا کن از آن به هر که خواهی، یا منع بخشش کن و باز دار آن را از هر که خواهی» (یعنی تصرّف در آن، بسته به خواست تو است. در حالتی که این عطا، از شمار بیرون است، یا منّت و امساک تو در روز حساب، بر آن حسابی نیست. و هر چند که نزول این آیه در شأن سلیمان است، لیکن در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه جاری است).1572.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍ حینَ قَل) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عزّوجلّ: «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» ، فرمود که:«پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ذکر است و اهل بیت او علیهم السلام ، سؤال شوندگانند و ایشان، اهل ذکرند» (و در تفریع ذکر بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آیه، اشکالی هست تا آن که بعضی گمان کرده اند که از حدیث چیزی افتاده یا این آیه به جای آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ» ، واقع شده؛ به اشتباه راوی، یا کاتب. و بعضی توجیه آن را به این وضع نموده اند که معنی این که قرآن ذکر است، آن است که مذکّر است بر وزن محمد، یعنی به یاد آورده شده. پس معنی ذکر بودن محمد این است که مذکِّر است بر وزن محدِّث، یعنی به یاد آورنده. و نیز گفته اند که هرگاه قرآن، ذکر شده باشد، لازم می آید که رسول نیز ذکر باشد، به جهت شدّت ارتباط و اختصاصی که به یکدیگر دارند). .

1- . ص، 39.

1571.عنه عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» قَالَ:«الذِّکْرُ : الْقُرْآنُ، وَ نَحْنُ قَوْمُهُ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».1570.امام علی علیه السلام (در نامه اش به اسود بن قطبه ، فرمانده لشکر حُلْو) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِی بَكْرٍ الْحَضْرَمِیِّ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الْوَرْدُ أَخُو الْكُمَيْتِ، فَقَالَ: جَعَلَنِیَ اللّٰهُ فِدَاکَ، اخْتَرْتُ لَکَ سَبْعِينَ مَسْأَلَةً مَا تَحْضُرُنِی مِنْهَا مَسْأَلَهٌ وَاحِدَهٌ، قَالَ: «وَ لَا وَاحِدَهٌ يَا وَرْدُ؟» قَالَ: بَلی ، قَدْ حَضَرَنِی مِنْهَا وَاحِدَهٌ، قَالَ: «وَ مَا هِیَ؟» قَالَ: قَوْلُ اللّٰهِ تَبَارَکَ وَتَعَالی : «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» : مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «نَحْنُ». قَالَ: قُلْتُ: عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا؟ قَالَ : «ذَاکَ إِلَيْنَا».1569.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيی، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارٰی؟ قَالَ : «إِذاً يَدْعُونَكُمْ إِلی دِينِهِمْ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ إِلی صَدْرِهِ: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّکْرِ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ». .

1568.امام على علیه السلام (در نامه اش به ابن عباس) احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد، از رِبعی، از فُضیل، از امام جعفرِ صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» ، که فرمود:«ذکر، قرآن است، و ما قوم پیغمبریم، و ماییم سؤال شوندگان».1570.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ إلَی الأسوَدِ بنِ قُطبَهَ صاحِبِ ج) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودکه وَرد برادر کُمیت بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: خدا مرا فدای تو گرداند، هفتاد مسأله را اختیار کردم برای تو که آنها را از تو بپرسم. یک مسأله از آنها در خاطرم نیست، و همه را فراموش کرده ام. حضرت فرمود که:«ای وَرد، یک مسأله را نیز در خاطر نداری؟» عرض کرد: بلی، یکی از آنها به خاطرم آمد. فرمود که: «آن یکی کدام است؟» عرض کرد که: قول خدای تبارک و تعالی «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ایشان کیستند؟ حضرت فرمود که: «ماییم». ابوبکر می گوید که: من عرض کردم که: بر ما است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: بر شما واجب است که ما را جواب بفرمایید؟ فرمود که: «این با ما است» .1569.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که: کسانی که نزد ما هستند، گمان می کنند که قول خدای عزّوجلّ: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ، اهل ذکری که در آن مذکورند، یهود و نصارایند (یعنی علمای ایشان چنانچه جمهور مفسرین به این وضع تفسیر نموده اند). حضرت فرمود:«در این هنگام که مراد ایشان باشند، شما را به سوی دین خویش می خوانند» (چه، معلوم است که ایشان طالب زوال دین اسلام بوده و می باشند، و در هنگامی که مقبول القول و مسئول مسلمانان باشند، اسباب اضلال در اعلا مرتبه مهیّایی خواهد بود). راوی می گوید که: پس حضرت به دست خویش اشاره به سینه مبارک خود فرمود، و فرمود که: «ماییم اهل ذکر و ماییم سؤال شدگان». .

1568.الإمام علىّ عليه السلام (فى كِتابِهِ لِابنِ عَبّاسٍ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«قَالَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : عَلَى الْأَئِمَّهِ مِنَ الْفَرْضِ مَا لَيْسَ عَلى شِيعَتِهِمْ، وَ عَلى شِيعَتِنَا مَا لَيْسَ عَلَيْنَا، أَمَرَهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَسْأَلُونَا، قَالَ: «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْأَلُونَا، وَ لَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ، إِنْ شِئْنَا أَجَبْنَا، وَ إِنْ شِئْنَا أَمْسَكْنَا».1567.الغارات (به نقل از ابو رجاء) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام كِتَاباً، فَكَانَ فِى بَعْضِ مَا كَتَبْتُ: قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَسْئَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» وَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَهٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَ لِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْأَلَهُ، وَ لَمْ يُفْرَضْ عَلَيْكُمُ الْجَوَابُ؟ قَالَ: «قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : «فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَآءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» ». .

1566.تاریخ دمشق (به نقل از عبدالرحمان بن ابی بکره) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«حضرت علی بن الحسین علیهم السلام فرمود که: از جمله واجبات بر ائمّه، چیزی است که بر شیعیان ایشان واجب نیست. و بر شیعیان ما گروه ائمّه، چیزی واجب است که بر ما واجب نیست. خدای عزّوجلّ ایشان را امر فرموده که از ما سؤال کنند، و فرموده که: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ، پس ایشان را امر فرموده که از ما بپرسند و جواب ایشان بر ما واجب نیست. اگر خواهیم جواب می دهیم و اگر خواهیم باز می ایستیم».1567.الغارات عن أبی رجاء :احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: عریضه ای به خدمت امام رضا علیه السلام نوشتم و در بعضی از آنچه نوشتم، این بود که: خدای عزّوجلّ فرموده است که: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ، و باز خدای عزّوجلّ فرموده است که: «وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ» (1) ، یعنی:«و روا نیست و نشاید مؤمنان را که بیرون روند همه ایشان» (2) (تا آخر آنچه در باب فرض علم گذشت). پس سؤال کردن بر ایشان واجب شده، و حال آن که جواب ایشان بر شما واجب نیست؟ حضرت فرمود که: «خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ» (3) ، یعنی: پس اگر اجابت نکنند تو را، پس بدان که جز این نیست که ایشان پیروی می کنند خواهش های خویش را. چه کسی گمراه تر است از آن که پیروی کند خواهش خویش را» (و مقصود حضرت از ذکر آیه، این است که از این آیه معلوم می شود که کسانی هستند که اجابت نمی کنند، و پیروی حقّ نمی نمایند، و آن را قبول نخواهند کرد، پس جواب عبث است و حکیم، فعل عبث از او سر نمی زند. و از مفهوم آیه و منطوق غیر آن، محقّق می شود که جواب آنان را که اجابت می نموده اند، می فرموده اند، مگر آن که در ضمن آن، مفسده بوده) . .

1- . توبه، 122.

2- . اما چرا تعدادی از آنها بیرون نروند، و کوچ نکنند تا در دین تفقه کنند، و قوم خودشان را پس از آن که به سوی قومشان بازگشتند، انذار نمایند، تا

شاید که قومشان حذر کنند.
3- . قصص، 50.

21 بَابُ أَنَّ مَنْ وَصَفَهُ اللّهُ تَعَالى فِی کِتَابِهِ بِالْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام1565.الاختصاص (در گزارش غذای امام علی علیه السلام) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَنْصَارِیِّ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَابِ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِینَ یَعْلَمُونَ، وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ عَدُوُّنَا، وَ شِیعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ».1565.الاختصاص (فی ذِکرِ طعامِ الإمامِ عَلِیٍّ علیه السلام) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَابِ» قال :«نَحْنُ الَّذِینَ یَعْلَمُونَ ، وَعَدُوُّنَا الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ ، وَ شِیعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ».22 بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام1563.تاریخ دمشق (به نقل از عنتره) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ».1562.الجمل (به نقل از ابو مِخْنَف لوط بن یحیی ، از استادانش) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَا اللَّهُ وَالرَّ سِخُونَ فِی الْعِلْمِ» :«فَرَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ، قَدْ عَلَّمَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَمِیعَ مَا أَنْزَلَ عَلَیْهِ مِنَ التَّنْزِیلِ وَ التَّأْوِیلِ، وَ مَا کَانَ اللّهُ لِیُنْزِلَ عَلَیْهِ شَیْئاً لَمْ یُعَلِّمْهُ تَأْوِیلَهُ، وَ أَوْصِیَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ یَعْلَمُونَهُ کُلَّهُ، وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ تَأْوِیلَهُ إِذَا قَالَ الْعَالِمُ فِیهِمْ بِعِلْمٍ، فَأَجَابَهُمُ اللّهُ بِقَوْلِهِ: «یَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» وَ الْقُرْآنُ خَاصٌّ وَ عَامٌّ، وَ مُحْکَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ، وَ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ، فَالرَّاسِخُونُ فِی الْعِلْمِ یَعْلَمُونَهُ». .

21. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب

22. باب در بیان این که راسخین در علم، ائمّه علیهم السلام اند

21. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب خویش، ائمّه علیهم السلام اند1564.الغارات عن زاذان :علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبداللّه بن مغیره، از عبدالمؤمن بن قاسم انصاری، از سعد، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزّوجلّ: «هَلْ یَسْتَوی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْأَلْبابِ» (1) ، که آن حضرت علیه السلام فرمود که:«جز این نیست که ماییم آنان که می دانند، و آنان که نمی دانند، دشمنان مایند. و شیعیان ما، صاحبان عقل های خالص اند».1563.تاریخ دمشق عن عَنتَرَه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «هَلْ یَسْتَوی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْأَلْبابِ» ، آن حضرت فرمود که:«ماییم آنان که می دانند، و دشمنان ما، آنانند که نمی دانند. و شیعیان ما، صاحبان عقول خالص اند» .22. باب در بیان این که راسخین در علم، ائمّه علیهم السلام اند (2)1561.الغارات عن بکر بن عیسی :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از ایّوب بن حُرّ و عمران بن علی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«ماییم راسخون در علم که خدا فرموده، و ما تأویل آن را می دانیم» (و تأویل، تفسیر و بیان باشد. و اگر مراد از آن، احتمال مرجوح از لفظ باشد، معنی این می شود که: تأویل متشابه را می دانیم).1560.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از اَعمش) علی بن محمد، از عبداللّه بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبداللّه بن حمّاد، از بُرید بن معاویه، از امام محمدٍباقر، یا امام جعفر صادق علیهماالسلامدر قول خدای عزّوجلّ: «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فی الْعِلْمِ» (3) ، روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«پس رسول خدا صلَی الله علیه و آله ، افضل راسخین در علم است که خدای عزّوجلّ همه آنچه را که به سوی او فرو فرستاده، از تنزیل و تأویل، به او تعلیم فرمود، و خدا چنین نبود که بر او فرو فرستد چیزی را که تأویل و معنی آن را به او تعلیم نفرماید، و اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت (که بهترین راسخین در علم اند، یا ایشان بعد

از آن حضرت)، همه آن را می دانند. و کسانی که تأویل آن را نمی دانند، هرگاه عالم راسخ در علم (که مراد از آن، امام علیه السلام است)، در باب ایشان (یا تأویل از روی علم) سخنی بفرماید، خدا ایشان را از جانب نادانانِ به تأویل، جواب فرموده (یا این نادان را قبول نموده و مدح فرموده به فرموده خویش)، که «یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» (4) » (و حاصل مراد آن که: شیعیان که تأویل متشابه را نمی دانند، در مقام تصدیق و قبول اند در باب تأویل که از پیغمبر یا ائمّه علیهم السلام می شنوند).

و حضرت فرمود که: «قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است (که بر جمیع اینها مشتمل است). و راسخین در علم، همه آنها را می دانند».

.

1- . زمر، 9.
2- . و راسخ، استوار و ثابت و پا بر جای را گویند. (مترجم)
3- . آل عمران، 7.
4- . آل عمران ، 7 .

1559.مكارم الأخلاق (به نقل از عقيل بن عبد الرحمان خولانى) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ : أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام ».23 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام قَدْ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أُثْبِتَ فِى صُدُورِهِمْ1557.امام على عليه السلام (در نامه اش به كارگزارانش) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِى هذِهِ الْايَهِ: «بَلْ هُوَ ءَايَات بَيِّنَتٌ فِى صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ» فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلى صَدْرِهِ.1560.فضائل الصحابه لابن حنبل عن الأعمش :عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلامفى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «بَلْ هُوَ ءَايَات بَيِّنَاتٌ فِى صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ» قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام ». .

23. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام علم را عطا شده اند و خدا آن را در

1559.مکارم الأخلاق عن عقیل بن عبد الرحمن الخَولانیّ :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اَورَمه، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«راسخین در علم، امیر المؤمنین و امامان بعد از اواند علیهم السلام ».23. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام علم را عطا شده اند و خدا آن را در سینه های ایشان ثابت فرمود1557.الإمام علیّ علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی عُمّالِهِ) احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلّم می فرمود در این آیه شریفه «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ» (1) ، یعنی:«بلکه قرآن آیت های روشن است در سینه های آنان که داده شدند علم را». پس حضرت به دست خود اشاره به سینه خویش فرمود.1556.المصنَّف ، ابن ابی شیبه (به نقل از اُمّ عثمان که کنیزی صاحب فرزندْ از عل) از او، از محمد بن علی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عزّوجلّ: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ» ، که آن حضرت فرمود که:«ایشان، ائمّه علیهم السلام اَند».

.

1- . عنکبوت، 49.

1555.الاختصاص:وَ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِى هذِهِ الْاٰيَهِ : «بَلْ هُوَ ءَايَات بَيِّنَاتٌ فِى صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ» ثُمَّ قَالَ: «أَمَا وَ اللّهِ، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا قَالَ: بَيْنَ دَفَّتَيِ الْمُصْحَفِ» . قُلْتُ: مَنْ هُمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ؟ قَالَ: «مَنْ عَسى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا؟!».1556.المصنّف لابن أبى شيبه عن اُمّ عثمان اُمّ ولد لعلِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ شَعَرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «بَلْ هُوَ ءَايَت بَيِّنَاتٌ فِى صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ» قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام خَاصَّةً».1555.الاختصاص :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «بَلْ هُوَ ءَايَت بَيِّنَاتٌ فِى صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ» قَالَ : «هُمُ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام خَاصَّةً».24 بَابٌ فِى أَنَّ مَنِ اصْطَفَاهُ اللّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَ أَوْرَثَهُمْ كِتَابَهُ هُمُ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام1553.الغارات (به نقل از حبيب بن ابى ثابت) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ سَالِمٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَافَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقُم بِالْخَيْرَ تِ بِإِذْنِ اللّهِ» قَالَ : «السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْاءِمَامُ، وَ الْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ لِلْاءِمَامِ، وَ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ: الَّذِى لَا يَعْرِفُ الْاءِمَامَ». .

24. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به

1554.أنساب الأشراف عن مسلم صاحب الحناء :و از او، از محمد بن علی، از عثمان بن عیسی، از سَماعه، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«این آیه «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ» ، دلیل علم ما است و آن که ما، حافظ قرآنیم». یا این آیه را خواند و بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند که خدا نفرموده که این قرآن، آیت های روشن است در میان دو پهلوی مصحف؛ چه، در آیه است که در سینه های اهل علم است».

ابوبصیر می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ایشان کیانند؟ حضرت فرمود که: «کیست که احتمال دهد که ایشان غیر ما باشند؟».1553.الغارات عن حبیب بن أبی ثابت :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شَعر، از هارون بن حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ» ، و فرمود که:«ایشان، ائمّه علیهم السلام بخصوص اند و غیر ایشان را شامل نیست».1552.المناقب ، ابن شهر آشوب :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فُضیل که گفت: از او سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ» ، فرمود که:«ایشان، ائمّه علیهم السلام اند بخصوص و غیر ایشان مراد نیست».24. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمّه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان)1551.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبدالمؤمن، از سالم روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» (1) ، یعنی:«بعد از آن که ما به سوی تو وحی فرمودیم، میراث دادیم و عطا نمودیم این کتاب کامل را (که قرآن است) به آنان که برگزیدیم ایشان را بندگان از خویش، پس پاره ای از ایشان، ستم کار است بر نفس خویش، و برخی از ایشان، متوسط الحال و میانه رو است، و بعضی از ایشان، پیشی گیرنده است به جمیع خوبی ها» (که پیوسته عمل به احکام این کتاب می

نماید). حضرت فرمود که: «آن که به خوبی ها پیشی گرفته، امام است و آن که میانه رو است، کسی است که امام را بشناسد، و ستم کار بر نفس خویش، آن است که امام را نمی شناسد».

.

1- . فاطر، 32.

1550.امام صادق عليه السلام :الْحُسَيْنُ، عَنْ مُعَلّىً، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالی : «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» ؟ فَقَالَ: «أَیَّ شَیْءٍ تَقُولُونَ أَنْتُمْ؟» قُلْتُ : نَقُولُ: إِنَّهَا فِی الْفَاطِمِيِّينَ، قَالَ: «لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، لَيْسَ يَدْخُلُ فِی هذَا مَنْ أَشَارَ بِسَيْفِهِ، وَ دَعَا النَّاسَ إِلی خِلَافٍ».

فَقُلْتُ: فَأَیُّ شَیْءٍ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ؟ قَالَ: «الْجَالِسُ فِی بَيْتِهِ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْإِمَامِ، وَ الْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ بِحَقِّ الْإِمَامِ، وَ السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْإِمَامُ».1551.الإمام علیّ علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» الْايَةَ ، قَالَ: فَقَالَ: «وُلْدُ فَاطِمَةَ عليهاالسلام ، وَ السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْإِمَامُ، وَ الْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ بِالْإِمَامِ، وَ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ: الَّذِی لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ».1550.الإمام الصادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی وَلَادٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُوْلَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» قَالَ : «هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام ». .

1549.تهذیب الأحکام (به نقل از علی بن ابی رافع) حسین، از مُعلّی ، از وشّاء، از عبدالکریم، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «ثُمَّ أَوْرَثْنا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا» ، فرمود:«شما در تفسیر آن، چه چیز می گویید؟» عرض کردم که: می گوییم که این آیه، در شأن همه فرزندان فاطمه علیهاالسلام است. حضرت فرمود که: «امر، چنان نیست که تو به سوی آن رفته ای (که در همه فرزندان آن حضرت باشد). و آن کس که به شمشیر خود اشاره نموده و به آن خروج کرده و مردم را به سوی مخالفت یا ضلالت خوانده، در برگزیدگان داخل نمی باشد».

عرض کردم که: پس معنی ستم کار بر نفس خویش، چه چیز است و مراد از آن کیست؟ فرمود که: «آن که در خانه خود نشسته، حقّ امام را نمی شناسد. و میانه رو، آن است که عارف است به حقّ امام، و پیشی گیرنده به خوبی ها، امام است».1548.المصنَّف ، ابن ابی شیبه (به نقل از ابورافع) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد ، از حسن، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «ثُمَّ أَوْرَثْنا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا» تا آخر آیه. راوی می گوید که: پس حضرت فرمود که:«ایشان، فرزندان فاطمه علیهاالسلاماند و پیشی گیرنده به خوبی ها، امام است. و میانه رو، عارف به امام است. و ستم کار بر نفس خود، کسی است که امام را نمی شناسد».1547.الاختصاص :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ولّاد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ اُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِه» (1) ، یعنی:«آنان که عطا کردیم به ایشان این کتاب را (که قرآن است) آن را می خوانند و پیروی آن می نمایند؛ چنان که حقّ خواندن و پیروی کردن آن است (بدون تقصیر و تغییر)، این گروه ایمان می آورند به آن» (و پیوسته در این فضل اند). حضرت فرمود که: «ایشان، ائمّه علیهم السلام اند». .

1- . بقره، 121.

25 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ فِی کِتَابِ اللّٰهِ إِمَامَانِ: إِمَامٌ یَدْعُو إِلَی اللّٰهِ، وَإِمَامٌ یَدْعُو إِلَی النَّارِ1549.تهذیب الأحکام عن علیّ بن أبی رافع :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ هذِهِ الْایَهُ : «یَوْمَ نَدْعُواْ کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» ، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: یَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَ لَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ کُلِّهِمْ أَجْمَعِینَ؟ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : أَنَا رَسُولُ اللّٰهِ إِلَی النَّاسِ أَجْمَعِینَ، وَ لکِنْ سَیَکُونُ مِنْ بَعْدِی أَئِمَّهٌ عَلَی النَّاسِ مِنَ اللّٰهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی یَقُومُونَ فِی النَّاسِ، فَیُکَذَّبُونَ، وَ یَظْلِمُهُمْ أَئِمَّهُ الْکُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْیَاعُهُمْ، فَمَنْ وَالَاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ، فَهُوَ مِنِّی وَ مَعِی وَ سَیَلْقَانِی، أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ کَذَّبَهُمْ، فَلَیْسَ مِنِّی وَ لَا مَعِی، وَ أَنَا مِنْهُ بَرِیءٌ».1548.المصنَّف لابن أبی شیبه عن أبی رافع :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیی، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ: «إِنَّ الْأَئِمَّهَ فِی کِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانِ ، قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» لَا بِأَمْرِ النَّاسِ، یُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللّٰهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ، وَ حُکْمَ اللّٰهِ قَبْلَ حُکْمِهِمْ، قَالَ: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ» یُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللّٰهِ، وَ حُکْمَهُمْ قَبْلَ حُکْمِ اللّٰهِ ، وَ یَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِی کِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».26 بَابُ أَنَّ الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلْاءِمَامِ1546.الإمام الباقر علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَ لِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَ لِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ» قَالَ: «إِنَّمَا عَنی بِذلِکَ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام ، بِهِمْ عَقَدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَیْمَانَکُمْ». .

25. باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر دو قسم اند: امامی است که مردم

26. باب [در بیان این که قرآن به امامان هدایت می کند]

25. باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر دو قسم اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می خواند، و امامی است که ایشان را به سوی آتش جهنم می خواند1544.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از ابو صالح) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبداللّه بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«چون این آیه نازل شد: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإمامِهِمْ» (1) ، مسلمانان گفته اند که: یا رسول اللّه ، آیا تو امام و پیشوای همه مردمان نیستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: منم رسول خدا به سوی همه مردمان، ولیکن زود باشد که بعد از من، امامانی چند از اهل بیت من باشند، که از جانب خدا بر مردم گماشته باشند. پس ایشان را تکذیب کنند و پیشوایان کفر و ضلالت و پیروان ایشان بر ایشان ستم کنند. پس هر که ایشان را دوست دارد، و پیروی و تصدیق نماید، ایشان را از من و با من است، و زود باشد که مرا ملاقات کند. و بدانید که هر که بر ایشان ستم کند، و تکذیب کند ایشان را، از من نیست و با من نخواهد بود و من از او بیزارم».1543.شرح نهج البلاغه (به نقل از خالد بن معمر سدوسی، خطاب به علباء بن) محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که:«امامان در کتاب خدای عزّوجلّ دو قسم اند: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» (2) که هدایت کردن ایشان به امر ما است ، نه به امر مردمان، و امر خدا را مقدّم می دارند پیش از امر ایشان، و حکم خدا را پیش از حکم ایشان، و فرموده است که: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ» (3) ، یعنی: «و گردانیدیم ایشان را امامانی که می خوانند مردم را به سوی آتش دوزخ». و ایشان امر خویش را مقدّم می دارند پیش از امر خدا، و حکم خویش را پیش از حکم خدا، و به خواهش های خویش، خلاف آنچه را که در کتاب خدای عزّوجلّ است، می گیرند و به آن عمل می کنند».26. باب [در بیان این که قرآن به امامان هدایت می کند]1544.فضائل الصحابه لابن حنبل عن أبی صالح :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب روایت کرده است که

گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ» (4) . حضرت فرمود که:«جز این نیست که خدای عزّوجلّ قصد فرموده به این آیه، ائمّه علیهم السلام را که به ایشان، عهدها و قسم های شما را بسته». و بنابراین، ظاهر در ترجمه، این است که: و برای هر شخصی معیّن گردانیدیم میراث برندگان و اولی به تصرّفی چند را (که به جهت خویشی و ولایت، تصرّف در نصیب خود کنند از آنچه واگذاشته بعد از مردن خویش) و ایشان، پدر و مادرند و خویشان نزدیک تر و کسانی که دست های راست شما با ایشان عقد بیعت بر امامت ایشان بسته (و تأخیر ائمّه از وارثان دیگر در ذکر، به جهت تأخیر ایشان است در حکم؛ زیرا که امام وارث کسی است که او را وارثی غیر از امام علیه السلام نباشد) .

.

1- . اسرا، 71.
2- . انبیا، 73.
3- . قصص، 41.
4- . نساء، 33.

1543.شرح نهج البلاغه عن خالد بن مُعَمَّر السَّدوسىّ (لِعِلباء بن الهَيثَمِ) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَكْيَلٍ النُّمَيْرِىِّ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ» قَالَ:«يَهْدِى إِلَى الْاءِمَامِ».27 بَابُ أَنَّ النِّعْمَةَ الَّتِى ذَكَرَهَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى كِتَابِهِ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام1541.الاختصاص (در گزارش مناقب امير مؤمنان عليه السلام) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِىِّ، عَنْ سَعْدٍ الْاءِسْكَافِ، عَنِ الْأَصْبَغِ ، قَالَ :قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيِّهِ، لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ؟» ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْايَةَ : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ اللّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ» ثُمَّ قَالَ : «نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِى أَنْعَمَ اللّهُ بِهَا عَلى عِبَادِهِ، وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ». .

27. باب در بیان این که نعمتی که خدای عزّوجلّ آن را در کتاب

1540.الاستیعاب :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از موسی بن اُکیل نُمیری، از علاء بن سیابه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «إِنَّ هذا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ» (1) ، یعنی:«به درستی که این قرآن، رهنمایی می کند مردم را به سوی فرقه ای که از ایشان، راست تری نیست و پاینده ترند از همه کس». حضرت فرمود که: «رهنمایی می کند به سوی امام».27. باب در بیان این که نعمتی که خدای عزّوجلّ آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمّه علیهم السلام اند1541.الاختصاص (فی ذِکرِ مَناقِبِ الإِمامِ أمیرِ المُؤمِنینَ عل) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از بِسطام بن مُرَّه، از اسحاق بن حسّان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد إسکاف، از اصبغ روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«چیست حال گروهی چند که طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده اند، و از وصیّت او تجاوز نموده اند، و نمی ترسند که عذاب خدا بر ایشان فرود آید؟» بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّهِ کُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ» (2) ، یعنی: «آیا نظر نکردی به سوی کسانی که تبدیل کردند نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی و فرود آوردند قوم خویش را (یعنی پیروان خود را) در خانه هلاکت که دوزخ است؟»، پس حضرت فرمود که: «ماییم آن نعمتی که خدا به آن، بر بندگان خود انعام فرموده، و به ما رستگار می شود هر که رستگار شده در روز قیامت».

.

1- . اسرا، 9.
2- . ابراهیم، 28 و 29.

1540.الاستيعاب :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ،رَفَعَهُ فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَبِأَىِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» :«أَ بِالنَّبِىِّ، أَمْ بِالْوَصِىِّ تُكَذِّبَانِ؟» نَزَلَتْ فِى «الرَّحْمنِ».1539.دعائم الإسلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ أَبِى يُوسُفَ الْبَزَّازِ، قَالَ :تَلَا أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام هذِهِ الْايَةَ : «فَاذْكُرُواْ ءَالَآءَ اللّهِ» قَالَ: «أَ تَدْرِى مَا آلَاءُ اللّهِ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «هِىَ أَعْظَمُ نِعَمِ اللّهِ عَلى خَلْقِهِ وَ هِىَ وَلَايَتُنَا».1538.امام على عليه السلام (از سخن وى با عبداللّه بن زمعه كه از پيروان او ب) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ اللّهِ كُفْرًا» الْايَةَ، قَالَ: «عَنى بِهَا قُرَيْشا قَاطِبَةً، الَّذِينَ عَادَوْا رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ نَصَبُوا لَهُ الْحَرْبَ، وَ جَحَدُوا وَصِيَّهَ وَصِيِّهِ».28 بَابُ أَنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّهُ تَعَالى فِى كِتَابِهِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام وَ السَّبِيلُ فِيهِمْ مُقِيمٌ1539.دعائم الإسلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِىِّ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، قَالَ :أَخْبَرَنِى أَسْبَاطٌ بَيَّاعُ الزُّطِّىِّ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَايَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» قَالَ: فَقَالَ: «نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ، وَ السَّبِيلُ فِينَا مُقِيمٌ». .

28. باب در بیان این که متوسمّین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزّوجلّ

1538.عنه علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ کَلَّمَ بِهِ عَبدَ اللّه ِ بن ز) حسین بن محمد روایت کرده است از مُعلّی بن محمد که آن را مرفوع ساخته در قول خدای عزّوجلّ: «فَبِأیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ» (1) ، یعنی:«پس به کدام نعمت از نعمت های پروردگار خود تکذیب و انکار می کنید؟»، که گفت: «آیا به پیغمبر تکذیب می کنید، یا به وصیی پیغمبر؟» و این آیه در سوره الرحمن فرود آمد .1537.الإمام علیّ علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبداللّه بن عبدالرّحمان، از هیثم بن واقد، از ابو یوسف بزّاز روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «فَاذْکُرُوا آلاء اللّهَ» (2) ، یعنی:«و به یاد آورید نعمت های خدا را». حضرت فرمود که: «آیا می دانی که نعمت های خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «آن بزرگ ترین نعمت های خداست بر خلق خویش و آن، ولایت و دوستی ما است».1536.کشف الیقین :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «أ لَمْ تَرَ إلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّهِ کُفْرًا وَ أحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ» (3) . حضرت فرمود که:«مقصود از آن، همه قریش اند؛ آنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی نمودند، و برای او جنگ بر پا کردند، و وصیّت وصیّ او را انکار کردند» .28. باب در بیان این که متوسمّین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزّوجلّ ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمّه علیهم السلام اند و سبیل امامت در ایشان ثابت و لازم است1535.المناقب ، ابن شهر آشوب :احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از ابن ابی عُمیر روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا اسباط زُطّی فروش (4) و اسباط گفت که: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس سائلی آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزّوجلّ: «فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ * وَ إنَّها لَبِسَبیلٍ مُقیمٍ» (5) ، یعنی:«به درستی که در این (یعنی هلاک کردن ما قوم لوط را) هر آینه نشان هاست از برای عبرت و پند صاحبان فراست را (که به فطانت در چیزها نگرند و حقیقت و علامت آن را بشناسند). و به درستی که شهرهای مؤتفکه هر آینه در سر راهی است دائم السلوک و ممّر قافله». اسباط می گوید که: حضرت فرمود که: «ماییم متوسمّین (که

در چیزها می نگریم و هر چه در آنهاست می بینیم) و این راه (که امامت یا فراست است) در ما ثابت و دایم است».

.

1- . الرحمن، 13.
2- . اعراف، 69.
3- . ابراهیم، 28.
4- . و زطّی، جامه ای است منسوب به سوی زُطّ، به ضمّ زای معجمه و تشدید طای مهمله، که طائفه ای از اهل هندند. (مترجم)
5- . حجر، 75 و 76.

1534.أنساب الأشراف (به نقل از حَكَم) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ :حَدَّثَنِى أَسْبَاطُ بْنُ سَالِمٍ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هِيتَ، فَقَالَ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللّهُ، مَا تَقُولُ فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» ؟ قَالَ: «نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ ، وَ السَّبِيلُ فِينَا مُقِيمٌ».1535.المناقب لابن شهر آشوب :مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِىِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَايَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» قَالَ:«هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام ، قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فِى قَوْلِ اللّهِ تَعَالى: «إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَيَتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» ».1534.أنساب الأشراف عن الحَكَم :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِىِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَيَتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» فَقَالَ :«هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام » ، «وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» قَالَ: «لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَبَداً».1533.ربيع الأبرار (به نقل از ابوطفيل) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى: «إِنَّ فِى ذَ لِكَ لَأَيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْمُتَوَسِّمَ، وَ أَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِى الْمُتَوَسِّمُونَ».

وَ فِى نُسْخَةٍ أُخْرى: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ بِإِسْنَادِهِ، مِثْلَهُ. .

1532.الکافی (به نقل از حبیب بن ابی ثابت) محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از یحیی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسباط ابن سالم و گفت که: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل هیت (1) بر آن حضرت داخل شد، و به حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، چه می فرمایی در قول خدای عزّوجلّ: «إنَّ فی ذلِکَ َلآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ» ؟ حضرت فرمود که:«ماییم متوسّمّین و این راه در ما مقیم و ثابت است».1533.ربیع الأبرار عن أبی الطُّفیل :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبْعی بن عبداللّه ، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «إنَّ فی ذلِکَ َلآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ» ، که آن حضرت فرمود که:«ایشان، ائمّه علیهم السلام اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بپرهیزید از فراست مؤمن و نیک نگریستن او برای دریافت چیزی؛ زیرا که مؤمن در چیزها نظر می کند به نور خدای عزّوجلّ در فرموده خدای عزّوجلّ است که: «إنَّ فی ذلِکَ َلآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ» ».1532.الکافی عن حبیب بن أبی ثابت :محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عُبیس بن هشام، از عبداللّه بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «إنَّ فی ذلِکَ َلآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ» ، که فرمود:«ایشان، ائمه اند». و در «إنَّها لَبِسَبیلٍ مُقیمٍ» ، فرمود که: «این سبیل، هرگز از ما بیرون نمی رود».1576.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایّوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «إنَّ فی ذلِکَ َلآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ» ، فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله متوسّم و دانا به نشانه و علامت هر چیزی بود، و من بعد از آن حضرت و امامان از فرزندان من، همه متوسمیم».

و کلینی رضی اللّه عنه فرمود که: و در نسخه دیگر و یکی، یعنی از اصول چهار صد گانه، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایّوب به اسناد خویش مثل این روایت شده است. .

1- . هِیت، شهری در حوالی بغداد، بالاتر از انبار و در کنار رود فرات.

29 بَابُ عَرْضِ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام1578.الکامل فی التاریخ (فی ذِکرِ عُبَیدِ اللّهِ بنِ الحُرِّ الجُعفِیِّ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أَعْمَالُ الْعِبَادِ کُلَّ صَبَاحٍ: أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا؛ فَاحْذَرُوهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ تَعَالی: «اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ» » وَ سَکَتَ.1575.امام علی علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ،عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ الطَّائِیِّ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّهُ».1576.امام علی علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ:«مَا لَکُمْ تَسُوؤُونَ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟» فَقَالَ رَجُلٌ: کَیْفَ نَسُوؤُهُ؟ فَقَالَ: «أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَکُمْ تُعْرَضُ عَلَیْهِ ، فَإِذَا رَأی فِیهَا مَعْصِیَهً سَاءَهُ ذلِکَ؟ فَلَا تَسُوؤُوا رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ سُرُّوهُ». .

29. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان)

29. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان)1578.الکامل فی التاریخ (در گزارش از عبید اللّه بن حرّ جُعفی {-1-}) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«جمیع اعمال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می شود و در هر بامداد، اعمال بندگان به آن حضرت عرض می شود؛ خواه آن اعمال نیکویی ها و طاعات باشد، و خواه بدی ها و معاصی (و می تواند که معنی این باشد که: خواه آن بندگان نیکوکار باشند و خواه نابکار). پس، از اعمال زشت حذر کنید. و همین معنی فرموده خدای عزّوجلّ است که: «اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ» (1) ، یعنی: عمل کنید ای تائبان، یا هر کار که خواهید بکنید ای بندگان، پس زود باشد که خدا و رسول او، کار شما را ببینند». و حضرت ساکت شد (و مؤمنان را که مراد از آن، ائمّه علیهم السلام است، ذکر نفرمود؛ به جهت مصلحتی، که ظاهر این است که تقیّه باشد).1579.تاریخ الیعقوبی عن الزُّهری :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از عبدالحمید طائی، از یعقوب بن شعیب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای عزّوجلّ: «اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» ، سؤال کردم. حضرت فرمود که:«ایشان (یعنی مؤمنان که در آیه مذکورند)، ائمّه علیهم السلام اند».1296.الإمامه والسیاسه (فی ذِکرِ بَیعَهِ الإِمامِ عَلیٍّ علیه السلام) علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«چیست شما را و شما را چه می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را غمناک می کنید؟» کسی به آن حضرت عرض کرد که: چگونه او را غمگین می کنیم؟ فرمود که: «آیا نمی دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرض می شود. پس چون گناهی را در میان آنها ببیند، همین او را غمگین کند، و از دیدن آن او را بد آید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را غمگین مکنید و او را شاد و خوشحال گردانید».

.

1- . توبه، 105.

1297.العقد الفريد :عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الزَّیَّاتِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبَانٍ الزَّیَّاتِ وَ کَانَ مَکِیناً عِنْدَ الرِّضَا علیه السلام قَالَ :قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام : ادْعُ اللّهَ لِی وَ لِأَهْلِ بَیْتِی، فَقَالَ: «أَ وَ لَسْتُ أَفْعَلُ؟ وَ اللّهِ، إِنَّ أَعْمَالَکُمْ لَتُعْرَضُ عَلَیَّ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ» . قَالَ: فَاسْتَعْظَمْتُ ذلِکَ، فَقَالَ لِی : «أَ مَا تَقْرَأُ کِتَابَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ قُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» ؟» قَالَ: «هُوَ وَاللّهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ».1296.الامامه و السیاسه (در گزارش بیعت امام علی علیه السلام) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ الصَّامِتِ، عَنْ یَحْیَی بْنِ مُسَاوِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : أَنَّهُ ذَکَرَ هذِهِ الْایَهَ: «فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» قَالَ:«هُوَ وَ اللّهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ».1297.العقد الفرید :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ :سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ: «إِنَّ الْأَعْمَالَ تُعْرَضُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أَبْرَارَهَا وَ فُجَّارَهَا».30 بَابُ أَنَّ الطَّرِیقَهَ الَّتِی حُثَّ عَلَی الِاسْتِقَامَهِ عَلَیْهَا وَلَایَهُ عَلِیٍّ علیه السلام1298.المناقب ، خوارزمی (به نقل از سعیدبن مسیّب) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِیِّ، عَنْ مُوسَی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی: «وَ أَنْ لَّوِ اسْتَقَامُواْ عَلَی الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْنَاهُم مَّآءً غَدَقًا» قَالَ:«یَعْنِی لَوِ اسْتَقَامُوا عَلی وَلَایَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ وَ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِهِ علیه السلام ، وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِی أَمْرِهِمْ وَ نَهْیِهِمْ «لَأَسْقَیْنَاهُم مَّآءً غَدَقًا» یَقُولُ: لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْاِیمَانَ. وَ الطَّرِیقَهُ هِیَ الْاِیمَانُ بِوَلَایَهِ عَلِیٍّ وَ الْأَوْصِیَاءِ علیهم السلام ». .

30. باب در بیان این که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است

1299.الإمام علیّ علیه السلام (فی وَصفِ بَیعَتِهِ) علی روایت کرده از پدرش، از قاسم بن محمد زیّات، از عبداللّه بن ابان زیّات و او در نزد امام رضا علیه السلام صاحب قدر و جاه بود که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که دعا کن برای من و برای اهل خانه من. حضرت فرمود که:«آیا من چنانم که این را نکنم؟ به خدا سوگند که اعمال شما در هر روز و هر شب بر من عرض می شود». راوی می گوید که: من این را بسیار بزرگ شمردم. حضرت به من فرمود که: «آیا کتاب خدای عزّوجل را نمی خوانی: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» ؟» فرمود: «به خدا سوگند که مؤمن، علی بن ابی طالب علیه السلام است» (و باقی امامان نیز مؤمنانند که در آیه مذکورند و چون امیر المؤمنین علیه السلام رأس و رئیس ایشان است، و علاوه بر این، آنچه از برای آن حضرت ثابت است، از راه امامت از برای ایشان نیز ثابت است، لهذا حضرت به ذکر آن حضرت اکتفا نمود. و قطع نظر از این کرده، اختصاص با مطلوب و صدر حدیث، منافات دارد).1299.امام علی علیه السلام (در توصیف بیعت خود) احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوعبداللّه صامت، از یحیی بن مُساور، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت این آیه را ذکر فرمود که: «فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» ، و فرمود:«به خدا سوگند که مؤمن، علی ابن ابی طالب علیه السلام است».1300.عنه علیه السلام (فی صِفَهِ النّاسِ عِندَ بَیعَتِهِ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشّاء که گفت: شنیدم که امام رضا علیه السلام می فرمود:«اعمال شما بر رسول خدا عرضه می شود؛ خواه آن اعمال نیکویی ها و طاعات باشد و خواه بدی ها و معاصی».30. باب در بیان این که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: باب در بیان تفسیر بعضی از آیات که در شأن ائمّه فرود آمده است).1302.عنه علیه السلام (فی ذِکرِ نَکثِ طَلحَهَ وَالزُّبَیرِ بَیعَتَهُ) احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ َلأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقا» (1) ، یعنی:«و دیگر وحی شده است به سوی من، آن که، اگر مستقیم می بودند و راست می ایستادند بر راه حق،

هر آینه ایشان را آب می دادیم؛ آبی بسیار» (و مراد آن است که بر ایشان در روزی وسعت می دادیم). و حضرت فرمود که: «یعنی اگر بر ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای از فرزندان آن حضرت علیهم السلام ، استقامت می داشتند، و فرمان برداری ایشان را در امر و نهی که می فرمودند، قبول می کردند، هر آینه ایشان را آب بسیاری می دادیم». فرمود که: می فرماید که: «هر آینه ایمان را به دل های ایشان می نوشانیدیم، بر وجهی که از آن بیرون نرود و این طریقه، همان ایمان است به ولایت علی و اوصیای آن حضرت».

.

1- . جن، 16.

1303.عنه عليه السلام (فى وَصفِ بَيعَتِهِ) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُواْ» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَئِمَّهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَئِكَهُ أَلَا تَخافُوا وَ لَا تَحْزَنُواْ وَ أَبْشِرُواْ بِالْجَنَّهِ الَّتِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ» » .31 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ عليهم السلام مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَهِ1301.امام على عليه السلام (در گزارش بيعت {-1-}) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْجَارُودِ، قَالَ :قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : «مَا يَنْقِمُ النَّاسُ مِنَّا؛ فَنَحْنُ وَ اللّهِ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ، وَ بَيْتُ الرَّحْمَهِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَهِ». .

31. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محلّ تردد و

1302.امام علی علیه السلام (به هنگام گزارش بیعت شکنی طلحه و زبیر) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فَضاله بن ایّوب، از حسین بن عثمان، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» ، یعنی:«به درستی که آنان که گفتند که: پروردگار ما، خدای به حقّ است، پس استقامت به هم رسانیدند» (که بر این اعتقاد راست ایستادند. و اصلاً منحرف نگشتند). و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «یعنی مستقیم شدند بر ائمّه علیهم السلام و اقرار به ایشان و متابعت ایشان یک به یک به ترتیب «تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (1) ، یعنی: فرود می آیند بر ایشان فرشتگان (در نزد مردن یا برزخ، یا در هنگام بیرون آمدن از قبر، یا در قیامت) و می گویند که: مترسید و اندوهناک مباشید، و مژده باد شما را به آن بهشتی که بودید که وعده داده می شدید پیش از این».31. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محلّ تردد و آمد و شد فرشتگانند (2)1304.وقعه صفّین عن خفاف بن عبد اللّه :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از چندین نفر، از حمّاد بن عیسی، از ربعی بن عبداللّه بن جارود روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهم السلام فرمود که:«مردم (یعنی سنیان)، چه چیز از ما را می توانند که انکار و بر ما عیب کنند؟ پس به خدا سوگند، که ماییم درخت پیغمبری و خانه رحمت و مهربانی (که عطوفت و احسان خداست. و آنچه ایشان را روزی فرموده، یا مراد، رحمت ایشان نسبت به دیگران است). و ماییم معدن و جای علم تردّد و آمد و شد فرشتگان».

.

1- . فصّلت، 30.
2- . معدِن، به کسر دال، جای عَدَن است و عدن، به معنی دوام اقامه و همیشه بر جای بودن است. (مترجم)

1305.شرح نهج البلاغه عن ابن عبّاس :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِى زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ عليهماالسلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ، وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَهِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَهِ، وَ بَيْتُ الرَّحْمَهِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ».1306.الفتوح :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، قَالَ :حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ خَيْثَمَهَ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «يَا خَيْثَمَهُ، نَحْنُ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ، وَ بَيْتُ الرَّحْمَهِ، وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَهِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ، وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَهِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَهِ، وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللّهِ؛ وَ نَحْنُ وَدِيعَهُ اللّهِ فِى عِبَادِهِ؛ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللّهِ الْأَكْبَرُ؛ وَ نَحْنُ ذِمَّهُ اللّهِ؛ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللّهِ؛ فَمَنْ وَفى بِعَهْدِنَا، فَقَدْ وَفى بِعَهْدِ اللّهِ؛ وَ مَنْ خَفَرَهَا، فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّهَ اللّهِ وَ عَهْدَهُ».32 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ عليهم السلام وَرَثَهُ الْعِلْمِ يَرِثُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً الْعِلْمَ1305.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابن عبّاس) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِىِّ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَهَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ عَالِماً، وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ، وَ لَنْ يَهْلِكَ عَالِمٌ إِلَا بَقِىَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ ، أَوْ مَا شَاءَ اللّهُ».1306.الفتوح :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَهَ وَ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِى نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ، وَ كَانَ عَلِىٌّ عليه السلام عَالِمَ هذِهِ الْأُمَّهِ، وَ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عَلِمَ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللّهُ» . .

32. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام ، وارثان علم اند که بعضی از ایشان علم را

1307.الجمل عن عبد الحَمید بن عبد الرحمن عن ابنِ أبزی :محمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبداللّه بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از جعفر بن محمد علیهماالسلام، از پدرش، روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ما اهل بیت، درخت نبوّت و موضع رسالت و آمد و شد فرشتگان و خانه رحمت و معدن علمیم».1308.عنه علیه السلام (من کِتابٍ لَهُ إلی مُعاوِیَه) احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از عبداللّه بن محمد، از خشّاب روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را بعضی از اصحاب ما، از خیثمه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:«ای خیثمه، ماییم درخت نبوّت و خانه رحمت، و کلیدهای حکمت، و معدن علم، و موضع رسالت، و محلّ تردّد فرشتگان، و موضع سرّ خدا (که رازهای خویش را به ما سپرده). و ماییم امانت خدا در میانه بندگان آن جناب (که ما را به ایشان سپرده). و ماییم حرم بزرگ تر خدا (که ما را پیش از همه خلائق تعظیم نموده، و حمایت فرموده و هتک حرمت ما را روا نداشته). و ماییم امان و زنهار خدا، و ماییم عهد خدا (که با مردمان بسته). پس هر که به عهد ما وفا کند، به عهد خدا وفا نموده، و هر که آن را بشکند، امان خدا و عهد او را شکسته است».32. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام ، وارثان علم اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می دهند1308.امام علی علیه السلام (از نامه ای به معاویه) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«علی علیه السلام عالم بود. و علم، از یکدیگر میراث برده می شود، و هرگز عالمی نمیرد، مگر آن که بعد از او، کسی باقی می ماند که آنچه را که او می دانسته، می داند، یا آنچه خدا خواسته باشد» (که بر علم سابق زیاد باشد).1580.الإمام علیّ علیه السلام (فی صِفّینَ) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن یحیی، از حریز، از زراره و فُضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد (خدا آن را بر نداشت، یا) به آسمان بالا نرفت. و علم از یکدیگر میراث برده می شود، و علی علیه السلام ، عالم این امّت بود. و به درستی که هرگز عالمی از ما از دنیا

نرفت، مگر آن که خدا خلیفه او گردانید از اهلش کسی را که مثل علم او را می دانست، یا به آنچه خدا می خواست» که بر علم او زیاد می نمود) .

.

1579.تاريخ اليعقوبى (به نقل از زهرى) أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ فِى عَلِيٍّ عليه السلام سُنَّةَ أَلْفِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِى نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ مَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ؛ وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ».1580.امام على عليه السلام (در صفّين) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِى نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ مَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ».1581.عنه عليه السلام :مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «يَمُصُّونَ الثِّمَادَ، وَ يَدَعُونَ النَّهَرَ الْعَظِيمَ». قِيلَ لَهُ : وَ مَا النَّهَرُ الْعَظِيمُ؟ قَالَ: «رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ الْعِلْمُ الَّذِى أَعْطَاهُ اللَّهُ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ وَ هَلُمَّ جَرّاً إِلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله » .

قِيلَ لَهُ: وَ مَا تِلْكَ السُّنَنُ؟ قَالَ: «عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَيَّرَ ذلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام » .

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «اسْمَعُوا مَا يَقُولُ؟ ! إِنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ؛ إِنِّى حَدَّثْتُهُ: أَنَّ اللّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عِلْمَ النَّبِيِّينَ، وَ أَنَّهُ جَمَعَ ذلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ يَسْأَلُنِى: أَ هُوَ أَعْلَمُ ، أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ؟». .

1581.امام علی علیه السلام :ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از موسی بن بکر، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که علی علیه السلام ، کمالات هزار پیغمبر از پیغمبران گذشته بود. و آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، برداشته نشد، یا به آسمان بالا نرفت، و هیچ عالمی از ما از دنیا نرفت که علمش ضایع شود. و علم از یکدیگر میراث برده می شود».1582.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فَضاله بن ایّوب، از عُمَر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، مرفوع نشد و هیچ عالمی نمرد که علمش ضایع شود».1312.تاریخ الیعقوبی (بَعدَ ذِکرِ بَیعَهِ النّاس لِعَلِیٍّ علیه السل) محمد، از احمد، از علی بن نعمان روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: آن حضرت علیه السلام فرمود که:«مردم، آب کمی را که هیچ مادّه ای ندارد می مکند، و جوی بزرگ را وا می گذارند». به آن حضرت عرض شد که جوی بزرگ چیست؟ فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و آن علم که خدا به او عطا فرموده.

به درستی که خدای عزّوجلّ جمع فرمود از برای محمد صلی الله علیه و آله ، همه سنّت های پیغمبران را از آدم، و بکش بیا تا محمد صلی الله علیه و آله ». به آن حضرت عرض شد که: این سنّت ها چیست؟ فرمود که: «جمیع علوم پیغمبران. و به درستی که رسول صلی الله علیه و آله ، همه آنها را به امیر المؤمنین علیه السلام منتقل ساخت، و او را تعلیم نمود».

مردی به آن حضرت عرض کرد که: یا ابن رسول اللّه ، پس امیر المؤمنین علیه السلام ، اعلم و افضل بوده، یا بعضی از پیغمبران؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بشنوید آنچه می گوید. به درستی که خدا، گوش های هر که خواهد می گشاید، من او را خبر می دهم که خدا، علم همه پیغمبران را از برای محمد صلی الله علیه و آله جمع فرموده، و آن حضرت، همه آنها را نزد امیر المؤمنین جمع نموده، و این مرد، از من می پرسد که آیا آن حضرت داناتر است یا بعضی از پیغمبران؟». .

1312.تاریخ الیعقوبی (پس از گزارش بیعت مردم با علی علیه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «إِنَّ الْعِلْمَ يُتَوَارَثُ؛ فَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا تَرَكَ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ ، أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ».1313.الإمام علیّ علیه السلام (مِن كَلامِهِ حينَ تَخَلَّفَ عَن بَيعَتِهِ عَبدُ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ مَا مَاتَ عَالِمٌ إِلَا وَ قَدْ وَرَّثَ عِلْمَهُ؛ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقى بِغَيْرِ عَالِمٍ».33 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ1313.امام علی علیه السلام (از سخنان ایشان به هنگام سر باز زدن عبداللّه بن) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُنْدَبٍ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام :«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله كَانَ أَمِينَ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَمَّا قُبِضَ عليه السلام كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ؛ فَنَحْنُ أُمَنَاءُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ، عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا، وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ ، وَ مَوْلِدُ الْاِءسْلَامِ، وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْاِءيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ، وَ إِنَّ شِيعَتَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، أَخَذَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ، يَرِدُونَ مَوْرِدَنَا، وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا، لَيْسَ عَلى مِلَّةِ الْاِءسْلَامِ غَيْرُنَا وَ غَيْرُهُمْ، نَحْنُ النُّجَبَاءُ النُّجَاهُ، وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللّٰهِ ، وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللّٰهُ لَنَا دِينَهُ، فَقَالَ فِي كِتَابِهِ: «شَرَعَ لَكُم» يَا آلَ مُحَمَّدٍ «مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» قَدْ وَصَّانَا بِمَا وَصّى بِهِ نُوحا «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ» يَا مُحَمَّدُ «وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَ هِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى» ، فَقَدْ عَلَّمَنَا وَ بَلَّغَنَا عِلْمَ مَا عَلَّمَنَا، وَ اسْتَوْدَعَنَا عِلْمَهُمْ، نَحْنُ وَرَثَةُ أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ «أَنْ أَقِيمُواْ الدِّينَ» يَا آلَ مُحَمَّدٍ «وَ لَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ» وَ كُونُوا عَلى جَمَاعَةٍ « كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» : مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنَّ «اللّٰهُ» يَا مُحَمَّدُ «يَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ» : مَنْ يُجِيبُكَ إِلى وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام ».

33. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و

1314.مُروج الذهب :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«علم، از یکدیگر میراث برده می شود. پس عالمی نمی میرد، مگر آن که کسی را وا می گذارد که مثل علم او را می داند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».1315.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حارث بن مُغیره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت، و هیچ عالمی نمرد، مگر آن که علمش میراث برده شد. به درستی که زمین باقی نمی ماند بی عالمی که در آن باشد».33. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام که پیش از ایشان بوده اند1316.تاریخ الطبری عن عبد اللّه بن الحسن :علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالعزیز بن مهتدی، از عبداللّه بن جُندب روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام به سوی او نوشت که:«امّا بعد، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله ، امین خدا بود در خلق او. پس چون قبض روح آن حضرت علیه السلام شد، ما گروه اهل بیت میراث برندگان او بودیم. پس ماییم امینان خدا در زمین او، و در نزد ما است علم بلاها و مرگ ها و نسب های عرب (که صحیح و فاسد آن را می دانیم)، و موضع تولّد اسلام و محلّ ظهور آن را آگاهیم (چه ایشان می دانند که اسلام از که ظاهر می شود، و همچنین کفر).

و به درستی که ما، هر مردی را می شناسیم، چون آن را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق (که بدانیم که او مؤمن است، یا منافق)، زیرا که نام های شیعیان ما نوشته شده است (یعنی در نامه مخصوصی) و نام های پدران ایشان. و خدا بر ما و بر ایشان پیمان گرفته که ما تبلیغ احکام او نماییم، و ایشان از ما قبول کنند و ایشان وارد می شوند در جایی که ما وارد می شویم، و داخل می شوند در آنچه ما داخل می شویم، و غیر از ما و ایشان، کسی بر ملّت و کیش اسلام نیست.

و ماییم برگزیدگان و بزرگواران و پُرمایگان و رستگاران، و ماییم پیشروان پیغمبران به سوی کرامت خدای تعالی، و ماییم پسران اوصیای پیغمبران، و ماییم مخصوص (به مدح، یا امامت) در کتاب خدای عزّوجلّ. و ماییم سزاوارترین مردمان به کتاب خدا، و ما سزاوارترین مردمانیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله . و ماییم آنان که خدا دین خویش را از برای ما بیان فرموده، و واضح و روشن نموده، پس در کتاب خویش فرموده که: «شَرَعَ لَکُمْ» ؛ یعنی : «بیان و روشن کرد خدای تعالی از برای شما» (و حضرت، مخاطبین را بیان فرمود و فرمود:) ای فرزندان محمد، «مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحا» ؛ از دینی که به آن متمسّک شدید، آنچه امر فرمود به آن نوح را».

و حضرت فرمود: «به تحقیق که ما را امر فرمود، به آنچه نوح را به آن امر فرمود. «وَ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» ؛ و آنچه را که وحی کردیم به سوی تو». و حضرت فرمود: «یا محمد، «وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَ عیسی» ؛ و آنچه را که امر فرمودیم به آن، ابراهیم و موسی و عیسی را» .

و حضرت فرمود: «پس به تحقیق که مردم را تعلیم دادیم و به ایشان رسانیدیم علم آنچه به ما تعلیم داد، و علم ایشان را به ودیعت به ما سپرد. و ماییم وارثان پیغمبران اولوالعزم (یعنی آنان که در آیه مذکورند). «أَنْ أَقیمُوا الدّینَ» ، یعنی: (و مضمون آن وصیّت و امر، این است که:) به پای دارید دین اسلام را». و حضرت فرمود: «ای اولاد محمد، «وَ لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ» ؛ و پراکنده مشوید در آن». حضرت فرمود: «بر یک امر جمع و متّفق باشید . «کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکینَ» ؛ بزرگ و دشوار و گران است بر مشرکین». و حضرت فرمود که: «آنان که شرک آورده اند به ولایت علی علیه السلام «ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ» ؛ آنچه می خوانید ایشان را به سوی آن». فرمود: «از ولایت علی علیه السلام . یا محمد، به درستی که خدا راه می نماید به سوی خویش هر که را که باز کرد، و رو به سوی حقّ آورد که تو را اجابت کند به سوی ولایت علی علیه السلام » (و حضرت بعضی از آیه را ذکر نفرموده و آن این است که: «اللّهُ یَجْتَبی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی إِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ» (1) . به این سبب، تغییر سیاق داده مضمون آن را ذکر فرموده تا بدانند که آن حضرت به جهت غرضی انداخته، آنچه را که از آیه انداخته؛ زیرا که غرض به شرح آن تعلّق نگرفته . و ترجمه آن این است که: «خدا بر می گزیند برای خود به جهت رسالت از رسولان خویش، هر که را که خواسته باشد» ، بنا بر احد التّفسیرین).

.

1- . شورا ، 13 .

1317.وقعه صفّين عن عمر بن سعد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علَيه و آله : إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلى وَجْهِ الْأَرْضِ هِبَةُ اللّهِ بْنُ آدَمَ ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ مَضى إِلَا وَ لَهُ وَصِيٌّ. وَ كَانَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ، مِنْهُمْ خَمْسَهٌ أُولُو الْعَزْمِ: نُوحٌ، وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ مُوسى، وَ عِيسى، وَ مُحَمَّدٌ عليهم السلام ، وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام كَانَ هِبَةَ اللّهِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، أَمَا إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ؛ عَلى قَائِمَهِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: حَمْزَهُ أَسَدُ اللّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ؛ وَ فِى ذُؤَابَهِ الْعَرْشِ : عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؛ فَهذِهِ حُجَّتُنَا عَلى مَنْ أَنْكَرَ حَقَّنَا وَ جَحَدَ مِيرَاثَنَا، وَمَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَلَامِ وَ أَمَامَنَا الْيَقِينُ؟ فَأَىُّ حُجَّهٍ تَكُونُ أَبْلَغَ مِنْ هذَا؟». .

1316.تاریخ الطبری (به نقل از عبداللّه بن حسن) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرّحمان بن کثیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اوّل وصییی که بر روی زمین بود، هبه اللّه پسر آدم بود» (که مسمّی است به شیث). و فرمود که: «هیچ پیغمبری از دنیا نرفته، مگر آن که او را وصیی بوده، و همه پیغمبران صد و بیست هزار پیغمبر بودند، و پنج تن از ایشان، اولوالعزم اند (که معنی آن گذشت): نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام . و به درستی که علی بن ابی طالب، بخشش خدا بود برای محمد صلی الله علیه و آله (یا از برای محمد صلی الله علیه و آله به منزله هبه اللّه بود از برای آدم)، و علم همه اوصیا را میراث برد، و همچنین علم کسانی را که پیش از او بوده اند. و آگاه باشید که: محمد صلی الله علیه و آله میراث برده علم آنها را که پیش از او بوده اند از پیغمبران و رسولان.

و بر ساق عرش نوشته که: حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا و سیّد شهیدان است، و در پیشانی یا بالای عرش نوشته که: علی، پادشاه مؤمنان است. پس این حجّت ما است بر هر که حقّ ما را انکار کرد، و میراث ما را دانسته اقرار نکرده. چه چیز ما را منع کرده از سخن گفتن و اظهار حقّ خود کردن؟ و حال آن که ما، مرگ را در پیش داریم. پس چه حجّت از این رساتر می تواند بود؟». .

1317.وقعه صفّين (به نقل از عمر بن سعد) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطّابِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ، وَ إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ سُلَيْمَانَ، وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّداً، وَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ التَّوْرَاهِ وَ الْاءِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ، وَ تِبْيَانَ مَا فِى الْأَلْوَاحِ» .

قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ هذَا لَهُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: «لَيْسَ هذَا هُوَ الْعِلْمَ؛ إِنَّ الْعِلْمَ: الَّذِى يَحْدُثُ يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ».1318.المستدرک على الصحيحين (بَعدَ ذِكرِ الأَخبارِ الوارِدَهِ فى بَيعَهِ الن) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ شُعَيْبٍ الْحَدَّادِ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِىِّ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِنَّ دَاوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ، وَ إِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَرِثَ سُلَيْمَانَ، وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ أَلْوَاحَ مُوسى».

فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: إِنَّ هذَا لَهُوَ الْعِلْمُ.

فَقَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَيْسَ هذَا هُوَ الْعِلْمَ، إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَوْماً بِيَوْمٍ، وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ». .

1319.الجمل عن أبی مِخنَف :محمد بن یحیی، از سلمه بن خَطّاب، از عبداللّه بن محمد، از عبداللّه بن قاسم، از زُرعه بن محمد، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«سلیمان از داود ارث برد، و محمد صلی الله علیه و آله از سلیمان ارث برد، و ما از محمد ارث بردیم. و به درستی که در نزد ما است علم تورات و انجیل و زبور و قرآن و بیان آنچه در الواح موسی است».

مفّضل می گوید که: عرض کردم که: علم کامل همین است، و منحصر است در این. حضرت فرمود که: «این علم، آن علم که تو گمان کرده ای نیست؛ زیرا که آن علم، علمی است که تازه به هم می رسد، روز به روز و ساعت به ساعت».1318.المستدرک علی الصحیحین (پس از نقل روایت هایی در باب بیعت مردم با امیر م) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از شعیب حدّاد، از ضُریس کُناسیّ روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ابوبصیر در خدمت آن حضرت بود. حضرت علیه السلام فرمود که:«داود وارث علم پیغمبران بود، و سلیمان وارث علم داود، و محمد وارث سلیمان، و ما از محمد صلی الله علیه و آله میراث بردیم. و به درستی که در نزد ما است صُحف ابراهیم و لوح های موسی».

ابوبصیر عرض کرد به آن حضرت که: علم کامل همین است و منحصر است در این؟ حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، این علم، آن علم که تو گمان نموده ای نیست. جز این نیست که آن علم، علمی است که در شب و روز حادث می شود؛ روز به روز و ساعت به ساعت». .

1583.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ لِي: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَا وَ قَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله ». قَالَ: «وَ قَدْ أَعْطى مُحَمَّداً جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ، وَ عِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِى قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «صُحُفِ إِبْرَ هِيمَ وَ مُوسَى» ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، هِىَ الْأَلْوَاحُ ؟ قَالَ: «نَعَمْ».1584.عنه عليه السلام :مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِى الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ» : مَا الزَّبُورُ؟ وَ مَا الذِّكْرُ؟ قَالَ:«الذِّكْرُ عِنْدَ اللّهِ، وَ الزَّبُورُ: الَّذِى أُنْزِلَ عَلَى دَاوُدَ؛ وَ كُلُّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ هُمْ».1585.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى زَاهِرٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَخِيهِ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، أَخْبِرْنِى عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَرِثَ النَّبِيِّينَ كُلَّهُمْ؟ قَالَ : «نَعَمْ».

قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّى انْتَهى إِلى نَفْسِهِ؟ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللّهُ نَبِيّاً إِلَا وَمُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله أَعْلَمُ مِنْهُ».

قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ كَانَ يُحْيِى الْمَوْتى بِإِذْنِ اللّهِ، قَالَ: «صَدَقْتَ»، وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ يَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ، وَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقْدِرُ عَلى هذِهِ الْمَنَازِلِ؟

قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكَّ فِى أَمْرِهِ، فَقَالَ: «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَآئِبِينَ» حِينَ فَقَدَهُ ، فَغَضِبَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّى بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» وَ إِنَّمَا غَضِبَ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ، فَهذَا وَ هُوَ طَائِرٌ قَدْ أُعْطِىَ مَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانُ، وَ قَدْ كَانَتِ الرِّيحُ وَ النَّمْلُ وَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ الْمَرَدَةُ لَهُ طَائِعِينَ ، وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ، وَ كَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ، وَ إِنَّ اللّهَ يَقُولُ فِى كِتَابِهِ: «وَ لَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى» . وَ قَدْ وَرِثْنَا نَحْنُ هذَا الْقُرْآنَ الَّذِى فِيهِ مَا تُسَيَّرُ بِهِ الْجِبَالُ، وَ تُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدَانُ، وَ تُحْيَا بِهِ الْمَوْتى، وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ، وَ إِنَّ

فِی کِتَابَ اللّهِ لَایَاتٍ مَا یُرَادُ بِهَا أمْرٌ إِلَا أنْ یَأذَنَ َاللّهُ بِهِ مَعَ مَا قَدْ یَأذَنُ اللّهُ مِمَّا کَتَبَهُ الْمَاضُونَ، جَعَلَهُ اللّهُ لَنَا فِی أُمِّ الْکِتَابِ؛ إِنَّ اللّهَ یَقُولُ: «وَ مَا مِنْ غَآئِبَهٍ فِی السَّمَآءِ وَ الْأَرْضِ إِلَا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ» ثُمَّ قَالَ: «ثُمَّ أوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فَنَحْنُ الَّذِینَ اصْطَفَانَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَأوْرَثَنَا هذَا الَّذِی فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْءٍ». .

1586.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبّار از محمد بن اسماعیل، از علی بن نُعمان، از ابن مُسکان از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود که:«ای ابا محمد، به درستی که خدای عزّوجل به پیغمبران چیزی را عطا نکرد، مگر آن که همان را به محمد عطا فرموده» و فرمود که: «خدا به محمد عطا فرمود تمام آنچه به همه پیغمبران عطا فرمود، و در نزد ما است آن صحیفه ها که خدای عزّوجلّ فرموده که: «صُحُفِ إبْراهیمَ وَ مُوسی» (1) ، یعنی: صحیفه های ابراهیم خلیل علیه السلام (که ده است). و صحیفه های موسی» .

ابوبصیر می گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، صحیفه های موسی، همان الواح است که در قرآن مذکور است؟ حضرت فرمود: «آری».1587.عنه علیه السلام :محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که عبداللّه آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزّوجلّ: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ» (2) ، یعنی:«و هر آینه به حقیقت که نوشتیم در زبور بعد از ذکر» (که زبور کدام است و ذکر چیست). فرمود که: «ذکر، نزد خداست و زبور، آن چیزی است که بر داود فرود آمد، و هر کتابی که از آسمان فرود آمده در نزد اهل علم است، و ماییم اهل همان علم».1582.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا غیر او، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از همه پیغمبران میراث برد؟ فرمود:«آری». عرض کردم که: از نزد آدم تا آن که به خودش منتهی شد؟ فرمود که: «خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر آن که محمد صلی الله علیه و آله از او داناتر است» .

راوی می گوید که: عرض کردم که: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خدا زنده می گردانید. فرمود: «راست گفتی». و عرض کردم که: سلیمان بن داود گفتار مرغان را می فهمید. و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این مراتب قدرت داشت؟ حضرت فرمود که: «سلیمان بن داود در باب هدهد تکلّم نمود در هنگامی که او را نیافت و در کار آن شک داشت.

«فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبینَ» (3) ، یعنی: «پس سلیمان گفت: چیست مرا و مرا چه می شود که در میان مرغان هدهد را نمی بینم؟ (آیا به جهت ساتری چشم من به وی نمی اُفتد؟) یا هست از غایب شدگان؟» (که از نظر پنهان شده)، و در آن هنگام که او را نیافت و غیبت آن بر او متحقّق شد و بر او خشم گرفت، پس فرمود: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذابا شَدیدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنّی بِسُلْطانٍ مُبینٍ» (4) ، یعنی: «به خدا سوگند، هر آینه عذاب کنم او را عذابی سخت، یا او را سر برم، یا بیاورد مرا حجّتی روشن (که سبب غیبت او چه بوده)، تا باعث عذر او شود در غیبت».

و جز این نیست که سلیمان، خشم گرفت برای آن که هدهد او را بر آب دلالت می نمود. پس این هدهد مرغی است که خدا به او عطا فرموده بود آنچه را که به سلیمان عطا نفرموده بود، و حال آن که باد و مورچه و آدمیان و جنّیان و شیاطین و همه سرکشان، او را فرمان می بردند، و آب را در زیر زمین نمی شناخت (و نمی دانست که آن در کجاست) و آن مرغ این را می شناخت. و به درستی که خدا در کتاب خویش می فرماید: «وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی» (5) ، یعنی: «و اگر در عالم پاره ای از قرآن باشد که کوه ها به آن و خواندن آن بر آن، روان گردانیده شوند، بعد از کنده شدن از جای خویش، بر روی زمین، یا در هوا، یا شکافته شود زمین به واسطه آن و پاره پاره گردد، یا مردگان به تلاوت آن به سخن در آورده شوند، هر آینه این قرآن، خواهد بود» (به جهت عظمت محلّ و علوّ امر و جلالت قدری که دارد).

و به تحقیق که ما میراث بردیم این قرآن را که در آن است آنچه کوه ها به سبب آن روان گردد، و شهرها به وساطت آن ویران شود، و مردگان به آن زنده شوند، و ما آب را در زیر زمین می شناسیم. و به درستی که در کتاب خدا آیاتی چند هست که هیچ کار مشکلی به استعانت به آن، اراده نمی شود مگر آن که خدا به آن دستوری می دهد و آن را سهل و آسان می گرداند با آنچه که هست، که خدا به واسطه آن در حصول مشکلات اذن می دهد و آسان می سازد، از آنچه گذشتگان آن را نوشته اند. که خدا آن را از برای ما قرار داده در اصل کتاب (که عبارت است از: لوح محفوظ، یا قرآن، یا سوره حمد). به درستی که خدا می فرماید: «وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إلاّ فی کِتابٍ مُبینٍ» (6) ، یعنی: «و نیست هیچ پوشیده ای که پوشیدگی و خفای آن بسیار و سخت باشد از حوادث و نوازل و غیر آن در آسمان و زمین، مگر آن که در کتاب مبین است (که عبارت است از قرآن) و نوشته ای است روشن یا روشن کننده». بعد از آن فرمود که: «ثُمَّ أَوْرَثْنا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا» (7) ؛ پس ماییم آنان که خدای

عزّوجل ما را برگزیده و به ما میراث داده، این کتابی را که در اوست بیان هر چیزی» . .

1- . اَعلی، 19.
2- . انبیا، 105.
3- . نمل، 20.
4- . نمل، 21.
5- . رعد، 31.
6- . نمل، 75.
7- . فاطر، 32.

ص: 726

. .

ص: 727

. .

34 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِی نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَأَنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا عَلَى اخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهَا1324.الطبقات الكبرى عن أبی حصين :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، فِی حَدِيثِ بُرَيْهٍ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَلَقِیَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْحِكَايَةَ، فَلَمَّا فَرَغَ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لِبُرَيْهٍ :«يَا بُرَيْهُ، كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ؟» ، قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ، ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ ثِقَتُكَ بِتَأْوِيلِهِ؟» قَالَ: مَا أَوْثَقَنِی بِعِلْمِی فِيهِ! قَالَ: فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ ، فَقَالَ بُرَيْهٌ : إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ.

قَالَ: فَآمَنَ بُرَيْهٌ، وَ حَسُنَ إِيمَانُهُ، وَ آمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِی كَانَتْ مَعَهُ، فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بُرَيْهٌ وَ الْمَرْأَةُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْكَلَامَ الَّذِی جَرَى بَيْنَ أَبِی الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام وَ بَيْنَ بُرَيْهٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : « «ذُرِّيَّه بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» ».

فَقَالَ بُرَيْهٌ: أَنّى لَكُمُ التَّوْرَاهُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ كُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: «هِیَ عِنْدَنَا وِرَاثَةً مِنْ عِنْدِهِمْ، نَقْرَؤُهَا كَمَا قَرَؤُوهَا، وَ نَقُولُهَا كَمَا قَالُوا؛ إِنَّ اللّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِی أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَیْءٍ، فَيَقُولُ: لَا أَدْرِی». .

34. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتاب ها که از نزد خدای عزّوجلّ

34. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتاب ها که از نزد خدای عزّوجلّ فرود آمده و بیان این که آن آنها را با اختلاف لغات آنها می دانند1323.تاریخ الطبری (به نقل از محمّد و طلحه) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس، از هشام بن حکم در حدیث بریه (1) روایت کرده است که چون بریه با هشام به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، بعد از آن با ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام ملاقات نمود و هشام این حکایت را به آن حضرت عرض نمود (و کلینی ذکر نفرموده که آن حکایت چیست. و بعضی گفته اند که شاید مراد از آن، حکایتِ علم و نصرانیّت او باشد، و تمام آن در توحید صدوق است (2)). هشام چون فارغ شد، حضرت علیه السلام به بریه فرمود که:«ای بریه، دانش تو به کتاب خویش (که انجیل است) چگونه است؟ آیا آن را می دانی؟» گفت که: من دانایم به آن. بعد از آن، حضرت فرمود که: «اعتماد تو بر تأویل و تفسیر آنچه قدر است؟» عرض کرد: بسیار بر خود اعتماد دارم به دانشی که در آن دارم.

هشام می گوید که پس حضرت کاظم علیه السلام شروع فرمود که: انجیل را می خواند. بریه عرض کرد که: مدّت پنجاه سال است که تو یا مثل تو را طلب می کردم، پس بریه ایمان آورد و مؤمن بسیار خوبی شد، و آن زنی که با او بود نیز ایمان آورد. بعد از آن، هشام و بریه و آن زن، به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و هشام آن سخنی را که در میان ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام و بریه جاری شده بود، از برای آن حضرت حکایت نمود، حضرت فرمود: « «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (3) ، یعنی: ایشان فرزندانی اند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر زاده شده اند (یعنی اولاد پسندیده از پدران برگزیده)، و خدا شنواست به اقوال مردمان، داناست به اعمال ایشان».

بریه عرض کرد که: از کجا شما را تورات و انجیل و کتاب های پیغمبران و علم به آنها دست به هم داده؟ حضرت فرمود که: «اینها در نزد ما است به طریقه میراث از نزد ایشان و اینها را می خوانیم؛ چنانچه ایشان خوانده اند و اینها را می گوییم و تفسیر می نماییم؛ چنانچه ایشان گفته اند. به درستی

که خدا در زمین خویش حجّتی را قرار نمی دهد که از چیزی سؤال شود، پس بگوید که نمی دانم».

.

1- . بر وزن قریه، یا بُریه بر وزن حسین که تصغیر ابراهیم است. و در بعضی از نسخ کافی، بُریهه بر وزن غفیله، مردی بود نصرانی که عالم بود به انجیل و مسلمان شد؛ چنانچه مذکور خواهد شد. (مترجم)
2- . التوحید، ص 275، باب الرد (37) ح 1.
3- . آل عمران، 34.

1324.الطبقات الكبرى (به نقل از ابو حصين) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ :أَتَيْنَا بَابَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ نَحْنُ نُرِيدُ الْاِءذْنَ عَلَيْهِ، فَسَمِعْنَاهُ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّهِ، فَتَوَهَّمْنَا أَنَّهُ بِالسُّرْيَانِيَّهِ، ثُمَّ بَكی فَبَكَيْنَا لِبُكَائِهِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا الْغُلَامُ، فَأَذِنَ لَنَا ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَکَ اللّهُ، أَتَيْنَاکَ نُرِيدُ الْاِءذْنَ عَلَيْکَ، فَسَمِعْنَاکَ تَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّهِ، فَتَوَهَّمْنَا أَنَّهُ بِالسُّرْيَانِيَّهِ، ثُمَّ بَكَيْتَ فَبَكَيْنَا لِبُكَائِکَ.

فَقَالَ: «نَعَمْ، ذَكَرْتُ إِلْيَاسَ النَّبِیَّ ، وَ كَانَ مِنْ عُبَّادِ أَنْبِيَاءِ بَنِی إِسْرَائِيلَ ، فَقُلْتُ كَمَا كَانَ يَقُولُ فِی سُجُودِهِ» .

ثُمَّ انْدَفَعَ فِيهِ بِالسُّرْيَانِيَّهِ، فَلَا وَ اللّهِ ، مَا رَأَيْنَا قَسّاً وَ لَا جَاثَلِيقاً أَفْصَحَ لَهْجَهً مِنْهُ بِهِ.

ثُمَّ فَسَّرَهُ لَنَا بِالْعَرَبِيَّهِ، فَقَالَ: «كَانَ يَقُولُ فِی سُجُودِهِ: أَ تُرَاکَ مُعَذِّبِی وَ قَدْ أَظْمَأْتُ لَکَ هَوَاجِرِی؟ أَ تُرَاکَ مُعَذِّبِی وَ قَدْ عَفَّرْتُ لَکَ فِی التُّرَابِ وَجْهِی؟ أَ تُرَاکَ مُعَذِّبِی وَ قَدِ اجْتَنَبْتُ لَکَ الْمَعَاصِیَ؟ أَ تُرَاکَ مُعَذِّبِی وَ قَدْ أَسْهَرْتُ لَکَ لَيْلِی».

قَالَ: «فَأَوْحَی اللّهُ إِلَيْهِ: أَنِ ارْفَعْ رَأْسَکَ؛ فَإِنِّی غَيْرُ مُعَذِّبِکَ» .

قَالَ: «فَقَالَ: إِنْ قُلْتَ: لَا أُعَذِّبُکَ ثُمَّ عَذَّبْتَنِی مَا ذَا؟ أَ لَسْتُ عَبْدَکَ وَ أَنْتَ رَبِّی؟» .

قَالَ: «فَأَوْحَی اللّهُ إِلَيْهِ: أَنِ ارْفَعْ رَأْسَکَ؛ فَإِنِّی غَيْرُ مُعَذِّبِکَ؛ إِنِّی إِذَا وَعَدْتُ وَعْداً وَفَيْتُ بِهِ». .

1325.الاستیعاب :علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمد بن سنان، از مُفضّل بن عُمر که گفت:بر در خانه امام جعفر صادق علیه السلام آمدیم و ما می خواستیم که اذن بگیریم که به خدمت آن حضرت برسیم، پس آواز آن حضرت را شنیدیم که تکلّم می فرمود به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهّم کردیم که آن لغت سُریانی است. پس آن حضرت گریست و ما نیز به جهت گریه او، گریستیم. بعد از آن، غلام آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و ما را اذن داد، پس بر آن حضرت داخل شدیم، من عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، بر در خانه تو آمدیم و می خواستیم که اذن حاصل کنیم تا بر تو داخل شویم، پس آواز تو را شنیدیم که تکلّم می فرمودی به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهّم کردیم که آن لغت سُریانی است، بعد از آن گریستی و ما نیز به جهت گریه تو گریستیم.

حضرت فرمود: «بلی، الیاس پیغمبر را به خاطر آوردم، و آن حضرت از جمله عبّاد پیغمبران بنی اسرائیل بود، و چنانچه در سجده خویش تکلّم می کرد و دعا می کرد، من تکلّم نمودم». بعد از آن، حضرت از عربی رفت به سریانی و شروع نمود به زبان سریانی حرف زدن در این باب، پس به خدا سوگند، که هیچ قسّ و جاثلیقی را ندیدم که لهجه و زبانش از آن حضرت فصیح تر باشد (و قَسّ به فتح قاف و تشدید سین و جاثلیق، دو رئیس اند از رؤسای نصاری در علم، و جاثلیق از همه بالاتر است، و بعد از او مطران است، و بعد از او اُسقف، و بعد از او قَسّ که او را قسیّس نیز گویند، و بعد از او شیماس که از همه پست تر است).

بعد از آن، حضرت کلام اِلیاس را به زبان عربی از برای ما تفسیر فرمود و فرمود که: «در سجده می گفت که: «أتُراکَ مُعَذِّبی وَ قَدْ اَظْمَاَتُ لک هواجری؟ أتراک معذّبی و قد عفّرتُ لک فی التراب وجهی؟ أتراک معذّبی و قد اجتنبتُ لک المعاصی؟ أتراک معذّبی و قد أسهرتُ لک لیلی» ، یعنی: آیا خود را چنان می بینی که مرا عذاب کنی و حال آن که ساعت های بسیار گرم (که ساعت پنجم از روز است) مرا برای رضای تو تشنه گردانیده؟ (و بعضی گفته اند که هاجره که جمع آن هواجر است، نصف النّهار است در نزد سخت شدن گرما در نزد زوال آفتاب، یا از آن وقت تا عصر. و می تواند که معنی این باشد که به جهت تو تشنگی کشیدم در ساعت های گرم که هوا در غایت گرمی بوده. و به هر تقدیر، کنایه است از روزه شدن آن

حضرت در تابستان). آیا خود را چنان می بینی که مرا عذاب کنی با آن که روی خویش را به جهت تو در خاک مالیدم؟ آیا خود را چنان می بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو از جمیع گناهان دوری گزیدم؟ آیا خود را چنان می بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو شب خویش را بیدار کردم؟ یا در آن بیدار خوابی کشیدم».

حضرت فرمود که: «پس خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خویش را بردار که من تو را عذاب نخواهم کرد». حضرت فرمود که: «الیاس عرض کرد که اگر بفرمایی که تو را عذاب نمی کنم و بعد از آن مرا عذاب کنی، چه شود و من چه کنم؟ آیا من بنده تو نیستم و تو پروردگار من نیستی؟» (یعنی: که تو پرودگار منی و من بنده توام و بنده را بر آقا چه اعتراض می تواند بود اگر آقا به آنچه فرموده عمل نکند؟ و این را در مقام عجز و اظهار عبودیّت می گفت، یا احتمال می داد که وعده خدا در حقیقت و نفس الأمر، مشروط به شرطی باشد؛ نه آن که به وعده خدا اعتماد نداشت). حضرت فرمود که: «خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خود را بر دار که من تو را عذاب نمی کنم؛ زیرا که من چون چیزی را وعده دهم، به آن وفا می کنم». .

35 بَابُ أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعِ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَا الْأَئِمَّهُ عليهم السلام وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ1327.فتح البارى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أُنْزِلَ إِلَا كَذَّابٌ، وَ مَا جَمَعَهُ وَ حَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالى إِلَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام ». .

35. باب در بیان این که هیچ کس همه قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه علیهم السلام که ایشان همه علوم آن را می دانند1326.مسند ابن حنبل (به نقل از نافع) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عَمرو بن ابی المِقدام، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود که:«از مردمان هیچ کس ادّعا نکرده که همه قرآن را جمع نموده، چنانچه فرو فرستاده شده، مگر آن که به غایت دروغ گو باشد و آن را چنانچه خدا فرو فرستاده، جمع و حفظ نکرده، مگر علی بن ابی طالب و امامان بعد از آن حضرت علیهم السلام » .

.

1327.فتح البارى :مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُنَخَّلِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلاَم ، أَنَّهُ قَالَ :«مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِیَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ».1328.صحيح البخارى عن عبد اللّه بن دينار :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ الصَّيْرَفِیِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ عِلْمِ مَا أُوتِينَا تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ، وَ أَحْكَامَهُ، وَ عِلْمَ تَغْيِيرِ الزَّمَانِ وَ حَدَثَانِهِ، إِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ خَيْراً، أَسْمَعَهُمْ، وَ لَوْ أَسْمَعَ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ، لَوَلَّى مُعْرِضاً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْ» . ثُمَّ أَمْسَكَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: «وَ لَوْ وَجَدْنَا أَوْعِيَةً أَوْ مُسْتَرَاحاً لَقُلْنَا، وَ اللّهُ الْمُسْتَعَانُ».1583.امام على علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى مَوْلى آلِ سَامٍ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ: «وَ اللّهِ، إِنِّی لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِی كَفِّی، فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ ، وَ خَبَرُ الْأَرْضِ ، وَ خَبَرُ مَا كَانَ، وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَیْءٍ». .

1584.امام علی علیه السلام :محمد بن حسین، از محمد بن حسین، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخَّل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«هیچ کس نمی تواند که ادّعا نماید که تمام قرآن و همه ظاهر و باطن آن، نزد اوست، و آنها را می داند غیر از اوصیای پیغمبر».1585.امام علی علیه السلام :علی بن محمد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از قاسم بن ربیع، از عبید بن عبداللّه بن ابی هاشم صَیرفی، از عمرو بن مُصعب، از سلمه بن مُحْرِز روایت کرده است که گفت: شنیدم: از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«از جمله علم آنچه به ما عطا شده، تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییر زمان و انتقال و انقلاب آن از حالی به حالی و از وصفی به وصفی، و واقعه تازه یا نویِ و تازگی آن است. و چون خدا به گروهی خوبی را اراده فرماید، ایشان را شنوا گرداند، و اگر شنوا گرداند، به گوش های ظاهری آن که را که نمی شنود، به گوش باطن هر آینه پشت بگرداند و اعراض کند، به مرتبه ای که گویا نشنیده است».

پس حضرت اندکی ساکت شد بعد از آن فرمود: «و اگر می یافتیم ظرف ها و جای استراحت و آسایش را (که مراد از آن، دل های گشاده که حافظ معارف حقیقیّه است و دلی که خالی باشد، از مشاغلی که مانع از ادراک حقّ و قبول آن باشد)، هر آینه می گفتیم آنچه می گفتیم (که زبان تاب گفتن و گوش طاقت شنیدن آن را ندارد)، و خدا یاری خواسته شده است (که در همه امور از او یاری می جوییم).1328.صحیح البخاری (به نقل از عبداللّه بن دینار) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از ابوعبداللّه مؤمن، از عبدالأعلی مولای آل سام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به خدا سوگند، که من کتاب خدا را از اوّل تا آخر آن می دانم، که گویا همه آن در کف دست من نوشته است، و در آن است خبر آسمان و زمین و خبر آنچه بوده و آنچه خواهد بود. خدای عزّوجلّ فرموده است: «فیه تِبْیان لِکُلِّ شَیْءٍ» ».

(در باب وجوب ردّ به سوی کتاب خدا و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظیر این حدیث مذکور شد، و مذکور شد که این آیه در قرآن نیست، و با توجیه آن). .

1329.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :« «قَالَ الَّذِى عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ» » قَالَ: فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَيْنَ أَصَابِعِهِ ، فَوَضَعَهَا فِى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَ عِنْدَنَا وَاللّهِ ، عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ».1330.الطبقات الكبرى (به نقل از نافع) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، قَالَ:قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» قَالَ : «إِيَّانَا عَنى، وَ عَلِيٌّ عليه السلام أَوَّلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ».36 بَابُ مَا أُعْطِىَ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام مِنِ اسْمِ اللّهِ الْأَعْظَمِ1332.المستدرک على الصحيحين عن عبد اللّه بن عمر :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ غَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، قَالَ :أَخْبَرَنِى شُرَيْسٌ الْوَابِشِىُّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «إِنَّ اسْمَ اللّهِ الْأَعْظَمَ عَلى ثَلَاثَهٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً، وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ، فَتَكَلَّمَ بِهِ ، فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ حَتّى تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَهِ عَيْنٍ، وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الِاسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللّهِ تبارک و تَعَالى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِى عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». .

36. باب در بیان آنچه ائمّه علیهم السلام عطا شده اند از اسم اعظم خدا

1333.الطبقات الکبری عن حبیب بن أبی ثابت :محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرّحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :« «قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أنا آتیکَ بِهِ قَبْلَ أنْ یَرْتَدَّ إلَیْکَ طَرْفُکَ» (1) ، یعنی: گفت آن کسی که در نزد او دانش کمی از کتاب بود (و آن آصف بن برخیا است و زیر سلیمان و خواهرزاده و ولیّ عهد و خلیفه او که کتب الهی را خوانده بود، و بعضی از اسم اعظم را می دانست) که گفت: من می آورم تخت بلقیس را در نزد تو، پیش از آن که چشم تو به سوی تو باز گردد» .

راوی می گوید که: حضرت صادق علیه السلام انگشتان خویش را گشود و در میانه آنها فرجه قرار داد، بعد از آن، آنها را بر سینه خود گذاشت و فرمود: «به خدا سوگند، که در نزد ما است علم همه کتاب».1332.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از عبداللّه بن عمر) علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از آن که او را ذکر کرده، هر دو، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از بُرید بن معاویه، روایت کرده اند که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: «قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهیدًا بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» (2) ، یعنی:«بگو که خدای تعالی کافی است در حالتی که گواه میان من و شما باشد (در این که من رسول اویم)، و دیگر کسی که در نزد اوست علم کتاب» (که همه آن را می داند). حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده، و علی اوّل و افضل و بهتر ما است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله » .36. باب در بیان آنچه ائمّه علیهم السلام عطا شده اند از اسم اعظم خدا1334.المستدرک علی الصحیحین عن خَیثَمَه بن عبد الرحمن :محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل روایت کرده اند که گفت: خبر داد مرا شُرَیس وابشی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است و جز این نیست که یک اسم از آنها در نزد آصف بود و به آن تکلّم نمود، پس زمینی که در مسافت میان او و تخت بلقیس بود، پیچیده شد و ناقص گردید، تا آن که آصف، آن تخت را به دست خویش گرفت. بعد از آن، زمین چنانچه بود، گردید در زمانی که از یک چشم بر هم زدن سریع تر بود. و ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم را می دانیم، و یک

اسم در نزد خدای سبحانه است که خویش را به آن تخصیص داده در علم غیبی که نزد اوست، و هیچ کس بر آن مطلع نیست، و حول و قوتی نیست، مگر به خدایی که علی و عظیم است» .

.

1- . نمل، 40.
2- . رعد، 43.

1335.مُروج الذَّهَب عن ابن عائشه وغیره (بَعدَ أن مَدَحَ سَعدٌ عَلِیّا علیه السلام وذَکَ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ عِمْرَانَ الْقُمِّیِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمْ أَحْفَظ اسْمَهُ قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: «إِنَّ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ علیه السلام أُعْطِیَ حَرْفَیْنِ کَانَ یَعْمَلُ بِهِمَا، وَ أُعْطِیَ مُوسی أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِیَ إِبْرَاهِیمُ ثَمَانِیَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِیَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفاً، وَ أُعْطِیَ آدَمُ خَمْسَةً وَ عِشْرِینَ حَرْفاً، وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالی جَمَعَ ذلِکَ کُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً ، أُعْطِیَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله اثْنَیْنِ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً، وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ».1334.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از خیثمه بن عبدالرحمان) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْکَرِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، کَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ، فَتَکَلَّمَ بِهِ، فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ سَبَا؟ فَتَنَاوَلَ عَرْشَ بِلْقِیسَ حَتّی صَیَّرَهُ إِلی سُلَیْمَانَ، ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِی أَقَلَّ مِنْ طَرْفَهِ عَیْنٍ؛ وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللَّهِ مُسْتَأْثِرٌ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ».37 بَابُ مَا عِنْدَ الْأَئِمَّهِ مِنْ آیَاتِ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السلام1336.المستدرک علی الصحیحین عن عُروَه عن صفیّه بنت عبدمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَنِیعِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْبَصْرِیِّ ، عَنْ مُجَاشِعٍ ، عَنْ مُعَلَّی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَیْضِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَتْ عَصَا مُوسی لِادَمَ علیه السلام ، فَصَارَتْ إِلی شُعَیْبٍ ، ثُمَّ صَارَتْ إِلی مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ ، وَ إِنَّهَا لَعِنْدَنَا ، وَ إِنَّ عَهْدِی بِهَا آنِفاً ، وَ هِیَ خَضْرَاءُ کَهَیْئَتِهَا حِینَ انْتُزِعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا ، وَ إِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتُنْطِقَتْ ، أُعِدَّتْ لِقَائِمِنَا علیه السلام یَصْنَعُ بِهَا مَا کَانَ یَصْنَعُ مُوسی ، وَ إِنَّهَا لَتُرَوِّعُ وَ تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ ، وَ تَصْنَعُ مَا تُؤْمَرُ بِهِ ، إِنَّهَا حَیْثُ أَقْبَلَتْ تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ یُفْتَحُ لَهَا شُعْبَتَانِ : إِحْدَاهُمَا فِی الْأَرْضِ ، وَ الْأُخْرَی فِی السَّقْفِ ، وَ بَیْنَهُمَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً ، تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ بِلِسَانِهَا» . .

37. باب در بیان آنچه در نزد ائمّه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام

1336.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از عروه ، از صفیه دختر عبدالمطّلب) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، از زکریّا بن عمران قمیّ، از هارون بن جَهم، از مردی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام که که نام او در نظرم نیست روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به عیسی بن مریم دو اسم اعظم عطا شده بود و به آن دو اسم، عمل می نمود و به موسی چهار اسم، و به ابراهیم هشت اسم، و به نوح پانزده اسم، و به آدم بیست و پنج اسم، عطا شده بود. و به درستی که خدای تبارک و تعالی همه آنها را برای محمد جمع فرموده که همه آن پنجاه و چهار اسم را به او عطا فرمود. و اسم اعظم، هفتاد و سه اسم است، و خدا هفتاد و دو اسم را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و یک اسم از او پوشیده شد» (که آن را نمی دانست) .1337.شرح نهج البلاغه عن أبی جعفر الإسکافیّ :حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از علی بن محمد نوفلی، از امام علی نقّی علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است، و در نزد آصف، یک اسم بود و به آن تکلّم نمود، پس زمینی که در ما بین او و شهر سبا بود برای او شکافت و آصف تخت بلقیس را برداشت تا آن را به نزد سلیمان آورد. بعد از آن، زمین گسترده شد در زمانی که از یک چشم بر هم زدن کم تر بود، و در نزد ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم است، و یک اسم در نزد خداست که در علم غیب به آن مخصوص شده».37. باب در بیان آنچه در نزد ائمّه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام1338.الإمام علیّ علیه السلام (فی أَوَّلِ خُطبَهٍ خَطَبَها بَعدَ بَیعَهِ النّاس) محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از عبداللّه بن محمد، از مَنیع بن حجّاج بصری، از مُجاشع، از مُعلّی ، از محمد بن فیض، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«عصای موسی علیه السلام در نزد آدم علیه السلام بود، بعد از آن به شعیب منتقل شد، پس به موسی بن عمران رسید. و به درستی که آن عصا نزد ما است ، و من در این نزدیکی آن را دیدم، به مرتبه ای سبز و تازه بود که گویا الحال از درخت خود جدا شده بود. و به درستی که این عصا، سخن می

گوید چون مأمور شود به سخن گفتن، و برای قائم ما مهیّا و آماده شده، و قائم ما به آن عصا می کند آنچه موسی به آن می کرد. و به درستی که این عصا، به ترس می افکند هر که آن را ببیند و فرو می برد آنچه دشمنان ما تزویر می کنند و به دروغ آن را به خلق می نمایند، و می کند آنچه را که به آن مأمور شود. به درستی که این عصا، که در آنجا که شروع کرد که فرو برد آنچه را که به دروغ به مردم می نمودند، و همان را باز می کرد و آن را دو شعبه (یعنی: دو طرف) بود: بالا و پایین. و یکی از دو شعبه، در زمین و دیگری در سقف بود، و میانه لب بالا و پایین آن چهل ذراع بود. (1) و به زبان خویش، آنچه را که به تزویر و حیله ساخته بودند، فرو می برد».

.

1- . و ذِراع به کسر ذال، به معنی گز و ساق دست است، و به فتح ذال، به معنی مسافت دو دست چون باز کنند نیز می باشد. (مترجم)

1338.امام على عليه السلام (در نخستين سخنرانى اش پس از بيعتِ مردم و كشته شد) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسى ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «أَلْوَاحُ مُوسى عليه السلام عِنْدَنَا ، وَ عَصَا مُوسى عِنْدَنَا ، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ».1339.عنه عليه السلام (مِن كَلامِهِ لَمّا بويِعَ فِى المَدينَهِ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُرَاسَانِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ بِمَكَّةَ وَ أَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَهِ ، نَادى مُنَادِيهِ : أَلَا لَا يَحْمِلْ أَحَدٌ مِنْكُمْ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً ، وَ يَحْمِلُ حَجَرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام وَ هُوَ وِقْرُ بَعِيرٍ ، فَلَا يَنْزِلُ مَنْزِلًا إِلَا انْبَعَثَ عَيْنٌ مِنْهُ ، فَمَنْ كَانَ جَائِعاً ، شَبِعَ ؛ وَ مَنْ كَانَ ظَامِئاً ، رَوِىَ ؛ فَهُوَ زَادُهُمْ حَتّى يَنْزِلُوا النَّجَفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَهِ».1339.امام على عليه السلام (از سخنرانى اش در مدينه به هنگامى كه با او بيعت) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْأَسَدِيِّ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَهٍ بَعْدَ عَتَمَهٍ وَ هُوَ يَقُولُ هَمْهَمَهً هَمْهَمَهً ، وَ لَيْلَهً مُظْلِمَهً : خَرَجَ عَلَيْكُمُ الْاءِمَامُ عَلَيْهِ قَمِيصُ آدَمَ ، وَ فِى يَدِهِ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَ عَصَا مُوسى عليهماالسلام». .

1340.عنه علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ بَعدَما بویِعَ بِالخِلافَهِ ، و) احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه ثُمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«الواح موسی علیه السلام ، در نزد ما است ، و عصای موسی در نزد ما است ، و ماییم وارث های پیغمبران».1586.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبداللّه بن قاسم، از ابوسعید خراسانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: قائم ما چون در مکّه قیام کند، و اراده نماید که متوجه کوفه گردد، جارچی آن حضرت جار کند که: هیچ از شما طعام و شراب و آب و نان را بر ندارد، و سنگ موسی بن عمران را بردارد، و آن یک بار شتر است. پس در هیچ منزلی فرود نیاید، مگر آن که از آن سنگ چشمه جاری شود. پس هر که از آن بخورد و گرسنه باشد، سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد، و همان توشه ایشان است تا در نجف اشرف فرود آید از پشت کوفه».1341.تاریخ الیعقوبی :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابوالحسن اسدی، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام در ساعتی از شب از خانه بیرون آمد، بعد از عَتمَهٍ (1) ، و آن حضرت می فرمود که: این که می گویم: همهمه ای است که در عالم، همهمه کمال آهستگی دارد (2) ، و امشب شبی است است تاریک، امام شما بیرون آمده به سوی شما با عُلوّی که نسبت به شما دارد، و پیراهن آدم علیه السلام را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی در دست اوست». .

1- . که ساعت سیم از شب است یا بعد از نماز خفتن. (مترجم)
2- . و همهمه، آواز گردانیدن است در حلق. (مترجم)

1342.الاختصاص :مُحَمَّدٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِی إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ ، عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «أَ تَدْرِی مَا كَانَ قَمِيصُ يُوسُفَ عليه السلام ؟» . قَالَ : قُلْتُ : لَا ، قَالَ : «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام لَمَّا أُوقِدَتْ لَهُ النَّارُ ، أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّهِ ، فَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ ، فَلَمْ يَضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ ، فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ ، جَعَلَهُ فِی تَمِيمَهٍ وَ عَلَّقَهُ عَلَی إِسْحَاقَ ، وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلَی يَعْقُوبَ ، فَلَمَّا وُلِدَ يُوسُفُ عليه السلام عَلَّقَهُ عَلَيْهِ ، فَكَانَ فِی عَضُدِهِ حَتّی كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ ، فَلَمَّا أَخْرَجَهُ يُوسُفُ بِمِصْرَ مِنَ التَّمِيمَهِ ، وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَهُ ،وَ هُوَ قَوْلُهُ : «إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ» فَهُوَ ذلِکَ الْقَمِيصُ الَّذِی أَنْزَلَهُ اللّهُ مِنَ الْجَنَّهِ».

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَإِلی مَنْ صَارَ ذلِکَ الْقَمِيصُ ؟ قَالَ : «إِلی أَهْلِهِ». ثُمَّ قَالَ : «كُلُّ نَبِیٍّ وَرِثَ عِلْماً أَوْ غَيْرَهُ ، فَقَدِ انْتَهی إِلی آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله عليه و آله ».38 بَابُ مَا عِنْدَ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام مِنْ سِلَاحِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله وَ مَتَاعِهِ1341.تاريخ اليعقوبی :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّهِ ، فَقَالَا لَهُ : أَ فِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «لَا».

قَالَ : فَقَالَا لَهُ : قَدْ أَخْبَرَنَا عَنْکَ الثِّقَاتُ أَنَّکَ تُفْتِی وَ تُقِرُّ وَ تَقُولُ بِهِ ، وَنُسَمِّيهِمْ لَکَ : فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، وَ هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ تَشْمِيرٍ ، وَ هُمْ مِمَّنْ لَا يَكْذِبُ . فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، وَقَالَ : «مَا أَمَرْتُهُمْ بِهذَا». فَلَمَّا رَأَيَا الْغَضَبَ فِی وَجْهِهِ ، خَرَجَا .

فَقَالَ لِی : «أَ تَعْرِفُ هذَيْنِ ؟» ، قُلْتُ : نَعَمْ ، هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا ، وَ هُمَا مِنَ الزَّيْدِيَّهِ ، وَ هُمَا يَزْعُمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله عِنْدَ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ ، فَقَالَ : «كَذَبَا لَعَنَهُمَا اللّهُ وَ اللّهِ مَا رَآهُ عَبْدُ اللّهِ بْنُ الْحَسَنِ بِعَيْنَيْهِ ، وَ لَا بِوَاحِدَهٍ مِنْ عَيْنَيْهِ ، وَ لَا رَآهُ أَبُوهُ ، اللّهُمَّ إِلَا أَنْ يَكُونَ رَآهُ عِنْدَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ ، فَمَا عَلَامَهُ فِی مَقْبِضِهِ ؟ وَ مَا أَثَرٌ فِی مَوْضِعِ مَضْرَبِهِ ؟

‴

وَ إِنَّ عِنْدِی لَسَیْفَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ إِنَّ عِنْدِی لَرَایَهَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ دِرْعَهُ وَ لَامَتَهُ وَ مِغْفَرَهُ ، فَإِنْ کَانَا صَادِقَیْنِ ، فَمَا عَلَامَهُ فِی دِرْعِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ وَ إِنَّ عِنْدِی لَرَایَهَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله الْمُغَلَّبَهَ ، وَ إِنَّ عِنْدِی أَلْوَاحَ مُوسی وَ عَصَاهُ ، وَ إِنَّ عِنْدِی لَخَاتَمَ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام ، وَ إِنَّ عِنْدِی الطَّسْتَ الَّذِی کَانَ مُوسی یُقَرِّبُ بِهِ الْقُرْبَانَ ، وَ إِنَّ عِنْدِی الِاسْمَ الَّذِی کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا وَضَعَهُ بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُشْرِکِینَ ، لَمْ یَصِلْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِلَی الْمُسْلِمِینَ نُشَّابَهٌ ، وَ إِنَّ عِنْدِی لَمِثْلَ الَّذِی جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِکَهُ .

وَ مَثَلُ السِّلَاحِ فِینَا کَمَثَلِ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، کَانَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ فِی أَیِّ أَهْلِ بَیْتٍ وُجِدَ التَّابُوتُ عَلی أَبْوَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّهَ ، وَ مَنْ صَارَ إِلَیْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أُوتِیَ الْإِمَامَهَ ، وَ لَقَدْ لَبِسَ أَبِی دِرْعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَخَطَّتْ عَلَی الْأَرْضِ خَطِیطاً ، وَ لَبِسْتُهَا أَنَا ، فَکَانَتْ وَ کَانَتْ ، وَ قَائِمُنَا مَنْ إِذَا لَبِسَهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللّهُ». .

38. باب در بیان آنچه در نزد ائمّه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و

1342.الاختصاص :محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سرّاج، از بِشر بن جعفر، از مُفضّل بن عُمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«آیا می دانی که پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟» عرض کردم: نه. حضرت فرمود که: «چون آتش را از برای ابراهیم علیه السلام افروختند، جبرئیل علیه السلام جامه ای از جامه های بهشت را به نزد آن حضرت آورد و آن را بر او پوشانید. بعد از آن، تا آن جامه با آن حضرت بود، گرما و سرما او را ضرر نرسانید، و چون ابراهیم را مرگ در رسید، آن را در بازوبندی قرار داد و بر اسحاق آویخت، و اسحاق آن را بر یعقوب آویخت. پس چون یوسف متولّد شد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت، و آن پیراهن در بازوی او بسته بود، تا واقع شد از امر او، آنچه واقع شد، و بود آنچه بود از پادشاهی و سلطنت، و آنچه خدا به او عطا فرمود. پس چون یوسف در شهر مصر آن را از بازوبند بیرون آورد، یعقوب در کنعان به وی آن را یافت. و این است معنی قول خدای تعالی که از یعقوب حکایت می فرماید که: «إِنّی َلأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (1) ، یعنی: «به درستی که من، هر آینه بوی یوسف را می یابم، اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید» (و نگویید که من پیر شده ام و مرا خرافت رسیده). و این پیراهن یوسف، همان پیراهنی است که خدا آن را از بهشت فرو فرستاده».

راوی می گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم ،آن پیراهن به که منتقل شد؟ فرمود: «به سوی آن که اهل آن بود». بعد از آن فرمود که: «هر پیغمبری که علم یا غیر آن را میراث گذاشت، همه آنها به سوی آل محمد صلی الله علیه و آله منتهی شد و به ایشان رسید».38. باب در بیان آنچه در نزد ائمّه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و متاع آن حضرت (از رخت و غیر آن)1344.تاریخ الطبری عن ابن عبّاس :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکم، از معاویه بن وهْب، از سعید سمّان که گفت: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیّه بر آن حضرت داخل شدند، و به آن حضرت گفتند که: آیا در میان شما امامی

هست که طاعت او واجب باشد؟ حضرت فرمود:«نه». گفتند که: چند نفر از معتمدین ما را از جانب تو خبر دادند که تو به آن فتوا می دهی، و به آن اقرار و اعتقاد داری، و ما نام های ایشان را برای تو ذکر می کنیم فلانی و فلانی، و ایشان اصحاب ورع و پارسایی اند، و در عبادت، دامن های خویش را بر زده، کمال جدّ و جهد دارند، و از کسانی هستند که دروغ نمی گویند.

پس حضرت غضبناک شد و فرمود که: «من ایشان را به این امر نکرده ام». چون آثار غضب در روی مبارک آن حضرت دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می شناسی؟» عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ های ما می باشند. و ایشان از طایفه زیدیّه اند و گمان دارند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عبداللّه پسر حسن است (یعنی حسن مثنّی).

حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبداللّه پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به یک چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنّی) نیز آن را ندیده. بار خدایا، مگر آن که آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد. پس اگر این دو مرد راست گویند، بگویند که نشانه دسته آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نزد من است، رایت و عَلَم رسول صلی الله علیه و آله ، و زره و چهار آینه و کلاه خُود آن حضرت. پس اگر راست گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زره رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ و به درستی که در نزد من است آن عَلَمْ رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبه و بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند قربانی را قربانی می کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در میان مسلمانان و مشرکان می گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی رسید و در نزد من است مانند آنچه فرشتگان آن را آوردند و بر می داشتند (یعنی تابوت).

و داستان سلاح رسول خدا در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، که در هر خاندانی که آن تابوت بر در خانه های ایشان یافت می شد، پیغمبری به ایشان عطا می شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می کشید و به واسطه زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و

من نیز آن را پوشیدم پس به همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، پر کند آن را و بر قامتش راست آید. ان شاءاللّه تعالی».

.

1- . یوسف، 94.

. .

. .

1344.تاريخ الطبرى (به نقل از ابن عبّاس) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «عِنْدِى سِلَاحُ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَا أُنَازَعُ فِيهِ».

ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ السِّلَاحَ مَدْفُوعٌ عَنْهُ ، لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللّهِ ، لَكَانَ خَيْرَهُمْ». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ هذَا الْأَمْرَ يَصِيرُ إِلى مَنْ يُلْوِى لَهُ الْحَنَكُ ، فَإِذَا كَانَتْ مِنَ اللّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ خَرَجَ ، فَيَقُولُ النَّاسُ : مَا هذَا الَّذِى كَانَ ؟! وَ يَضَعُ اللّهُ لَهُ يَداً عَلى رَأْسِ رَعِيَّتِهِ».1345.شرح نهج البلاغه عن المدائنى (فى ذِكرِ مَجلِسٍ حَضَرَ فيهِ ابنُ عَبّاسٍ ومُعا) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِىِّ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ : «تَرَكَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الْمَتَاعِ سَيْفاً وَ دِرْعاً وَ عَنَزَةً وَ رَحْلاً وَ بَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ ، فَوَرِثَ ذلِكَ كُلَّهُ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام ».1345.شرح نهج البلاغه (به نقل از مدائنى در گزارش جلسه اى كه در آن ، اب) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قَالَ :«لَبِسَ أَبِى دِرْعَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ذَاتَ الْفُضُولِ ، فَخَطَّتْ ، وَ لَبِسْتُهَا أَنَا فَفَصَلَتْ» . .

1346.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ فیما رَدَّهُ عَلَی المُسلِمینَ) حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمّد، از حسن بن علی وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از عبدالأعلی بن اعیَن روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«در نزد من است سلاح رسول خدا، و کسی نمی تواند که با من در باب آن منازعه کند». بعد از آن فرمود که: «از این سلاح دفع شده (هر معصیت کاری که مالک آن نمی تواند شد)، و اگر در نزد بدترین خلق خدا گذاشته بود، بهترین ایشان بود». پس فرمود که: «این امر (یعنی امامت) منتقل می شود به سوی کسی که زیر زنخ ها به جهت او پیچیده شود (و مراد آن است که مردمان در نزد او گردن ها را کج کنند؛ زیرا که در کج کردن گردن، پیچی در حَنک به هم می رسد). پس چون از جانب خدای عزّوجلّ در باب او مشیّت واقع شود، بیرون آید، و مردم از روی تعجّب می گویند که: این کس که تازه به هم رسیده، کیست و چه کاره است؟ (یا این، آن که بود، نیست، یعنی: پیش از این چنین نبود). و خدا به جهت او دست حمایت بر سر رعیّتش گذارد».1347.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان متاع (یا از جمله متاع خویش)، شمشیری وا گذاشت، و همچنین زرهی، و نیز عصا و پالان و استر شهبای خود (که سفیدی آن بر سیاهی غالب بود). پس همه آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام میراث داد».1346.امام علی علیه السلام (از سخنان او درباره بازگرداندن زمین هایی که عثما) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یَسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«پدرم، زره گشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید (یا معنی آن است که آن زرهی را پوشید که مُسمّی بود به ذات الفضول، پس آن زره به واسطه بلندی که داشت)، خطّی را در زمین احداث نمود، و من آن را پوشیدم پس زیاد آمد» (یا در درازی و یا در پهنی و احتمال دارد که معنی این باشد که خطّی که در هنگام پوشیدن من احداث نمود، زیاد بود از آن خطّی که در وقت پوشیدن پدرم به هم رسید. و اظهر این است که معنی این باشد که: زیادتی به مرتبه ای نبود که موجب احداث خطّ باشد، و هر چند که موافق نبود). .

1347.شرح نهج البلاغه (اين سخنرانى را كلبى به صورت روايتى مرفوع ، به ا) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ ذِى الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مِنْ أَيْنَ هُوَ ؟ قَالَ : «هَبَطَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنَ السَّمَاءِ ، وَ كَانَتْ حِلْيَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَ هُوَ عِنْدِى» .1348.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ، قَالَ :«السِّلَاحُ مَوْضُوعٌ عِنْدَنَا ، مَدْفُوعٌ عَنْهُ ، لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللّهِ ، لَكَانَ خَيْرَهُمْ ، لَقَدْ حَدَّثَنِى أَبِى أَنَّهُ حَيْثُ بَنى بِالثَّقَفِيَّهِ وَ كَانَ قَدْ شُقَّ لَهُ فِى الْجِدَارِ فَنُجِّدَ الْبَيْتُ ، فَلَمَّا كَانَتْ صَبِيحَهُ عُرْسِهِ ، رَمى بِبَصَرِهِ فَرَأى حَذْوَهُ خَمْسَهَ عَشَرَ مِسْمَاراً ، فَفَزِعَ لِذلِكَ ، وَ قَالَ لَهَا : تَحَوَّلِى ؛ فَإِنِّى أُرِيدُ أَنْ أَدْعُوَ مَوَالِىَّ فِى حَاجَهٍ ، فَكَشَطَهُ ، فَمَا مِنْهَا مِسْمَارٌ إِلَا وَجَدَهُ مُصْرَفاً طَرَفُهُ عَنِ السَّيْفِ، وَمَا وَصَلَ إِلَيْهِ مِنْهَا شَىْءٌ».1349.الكافى عن سُلَيم بن قيس :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ حُجْرٍ ، عَنْ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ دُفِعَتْ إِلى أُمِّ سَلَمَهَ صَحِيفَهٌ مَخْتُومَهٌ ، فَقَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا قُبِضَ ، وَرِثَ عَلِىٌّ عليه السلام عِلْمَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، فَلَمَّا خَشِيَنَا أَنْ نُعْشَى ، اسْتَوْدَعَهَا أُمَّ سَلَمَهَ ، ثُمَّ قَبَضَهَا بَعْدَ ذلِكَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام ». قَالَ : فَقُلْتُ : نَعَمْ ، ثُمَّ صَارَ إِلى أَبِيكَ ، ثُمَّ انْتَهى إِلَيْكَ ، وَ صَارَ بَعْدَ ذلِكَ إِلَيْكَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ». .

1348.امام علی علیه السلام :احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از احمد بن ابی عبداللّه ، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کجا آمد؟ حضرت فرمود که:«جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد، و زیور آن نقره بود، و آن شمشیر در نزد من است».1587.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از محمد بن حکیم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«سلاح رسول خدا، در نزد ما گذاشته، و هر بدکاری از آن دفع شده، که اگر در نزد بدترین خلق خدا گذاشته شود، بهترین ایشان باشد.

و پدرم حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که: در زمانی که زنی از قبیله ثقیف را که تزویج کرده بود به خانه آورد و پیش از آن، دیوار خانه را شکافته بود و آن شمیر را در میان آن شکاف گذارده، روی آن را پوشیده بود، و زنان به جهت عروسی خانه را از آرایش کردند، چون صبح دامادی آن حضرت شد، چشم آن حضرت بر آن موضع افتاد، دید که در مُحاذی آن موضع، پانزده میخ آهنین کوبیده اند از برای آن که پرده ها را بیاویزند. حضرت به جهت آن بسیار مشوّش شد که مبادا آن میخ به شمشیر ضرری رسانیده باشد، به زن خویش فرمود که: از اینجا بیرون رو که من اراده دارم که بعضی از خدمت کاران خود را طلب کنم و ایشان را کار دارم. چون آن زن بیرون رفت، حضرت آن موضع را شکافت، هیچ میخی از آن میخ ها را ندید، مگر آن که دید که سر آن از شمشیر میل کرده و برگردیده و هیچ یک از آنها به شمشیر نرسیده بود».1588.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از حُجْر، از حُمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از بیان آنچه در میان مردم مشهور است و همه می گویند که نامه سر به مهری به امّ سَلمه دفع شده است. حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا رفت، علی علیه السلام ، علم آن حضرت و سلاح او و آنچه را که در اینجا بود، به میراث برد. پس آنها به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام رسید، و چون آن حضرت بر ما ترسید که هلاک و مغلوب شویم و آنها را از ما بگیرند، آنها را به امّ سلمه سپرد (یعنی: پیش

از بیرون آمدن از مدینه مشرّفه؛ زیرا که آن حضرت علیه السلام از شهادت خویش و اسیر شدن امام زین العابدین علیه السلام و سایر منسوبان که همراه آن حضرت بودند و به غارت رفتن آنچه را که با خود داشت، خبر داشت). و بعد از آن، حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام آنها را قبض فرمود و در حیطه تصرّف خود در آورد». حمران می گوید که: عرض کردم: آری، چنین است. بعد از آن، به پدر تو منتقل شد، بعد از آن، امر به تو منتهی شد و آنها به تو رسید؟ فرمود: «آری». .

1589.عنه عليه السلام :مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ فَضَالَةَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ دُفِعَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ ، فَقَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا قُبِضَ وَرِثَ عَلِيٌّ عليه السلام عِلْمَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليهماالسلام» . قَالَ : قُلْتُ : ثُمَّ صَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى ابْنِهِ ، ثُمَّ انْتَهى إِلَيْکَ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ» .1590.عنه عليه السلام (بَعدَ سَماعِهِ لِأَمرِ الحَكَمَينِ) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْوَفَاةُ ، دَعَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ : يَا عَمَّ مُحَمَّدٍ ، تَأْخُذُ تُرَاثَ مُحَمَّدٍ ، وَ تَقْضِى دَيْنَهُ ، وَ تُنْجِزُ عِدَاتِهِ ؟ فَرَدَّ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيَالِ ، قَلِيلُ الْمَالِ ، مَنْ يُطِيقُکَ وَ أَنْتَ تُبَارِى الرِّيحَ؟» .

قَالَ : «فَأَطْرَقَ صلى الله عليه و آله هُنَيْئَةً ، ثُمَّ قَالَ : يَا عَبَّاسُ ، أَ تَأْخُذُ تُرَاثَ مُحَمَّدٍ ، وَ تُنْجِزُ عِدَاتِهِ وَ تَقْضِى دَيْنَهُ ؟ فَقَالَ : بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيَالِ ، قَلِيلُ الْمَالِ ، وَ أَنْتَ تُبَارِى الرِّيحَ .

قَالَ : أَمَا إِنِّى سَأُعْطِيهَا مَنْ يَأْخُذُهَا بِحَقِّهَا ، ثُمَّ قَالَ : يَا عَلِيُّ ، يَا أَخَا مُحَمَّدٍ ، أَتُنْجِزُ عِدَاتِ مُحَمَّدٍ ، وَ تَقْضِى دَيْنَهُ ، وَ تَقْبِضُ تُرَاثَهُ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، ذاکَ عَلَىَّ وَ لِى ، قَالَ : فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ حَتّى نَزَعَ خَاتَمَهُ مِنْ إِصْبَعِهِ ، فَقَالَ : تَخَتَّمْ بِهذَا فِى حَيَاتِى ، قَالَ : فَنَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ حِينَ وَضَعْتُهُ فِى إِصْبَعِى ، فَتَمَنَّيْتُ مِنْ جَمِيعِ مَا تَرَکَ الْخَاتَمَ .

ثُمَّ صَاحَ : يَا بِلَالُ ، عَلَىَّ بِالْمِغْفَرِ وَ الدِّرْعِ وَ الرَّايَهِ وَ الْقَمِيصِ وَ ذِى الْفَقَارِ وَ السَّحَابِ وَ الْبُرْدِ وَ الْأَبْرَقَهِ وَ الْقَضِيبِ ، قَالَ : فَوَ اللّهِ ، مَا رَأَيْتُهَا غَيْرَ سَاعَتِى تِلْکَ يَعْنِى الْأَبْرَقَهَ فَجِىءَ بِشِقَّهٍ كَادَتْ تَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ، فَإِذَا هِىَ مِنْ أَبْرُقِ الْجَنَّهِ ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَانِى بِهَا ، وَ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، اجْعَلْهَا فِى حَلْقَهِ الدِّرْعِ ، وَ اسْتَذْفِرْ بِهَا مَكَانَ الْمِنْطَقَهِ .

ثُمَّ دَعَا بِزَوْجَىْ نِعَالٍ عَرَبِيَّيْنِ جَمِيعاً : أَحَدُهُمَا مَخْصُوفٌ ، وَ الْاخَرُ غَيْرُ مَخْصُوفٍ ، وَ الْقَمِيصَيْنِ : الْقَمِيصِ الَّذِى أُسْرِىَ بِهِ فِيهِ ، وَ الْقَمِيصِ الَّذِى

خَرَجَ فِيهِ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَالْقَلَانِسِ الثَّلَاثِ : قَلَنْسُوَهِ السَّفَرِ ، وَ قَلَنْسُوَهِ الْعِيدَيْنِ وَ الْجُمَعِ ، وَ قَلَنْسُوَهٍ كَانَ يَلْبَسُهَا وَ يَقْعُدُ مَعَ أَصْحَابِهِ .

ثُمَّ قَالَ : يَا بِلَالُ ، عَلَىَّ بِالْبَغْلَتَيْنِ : الشَّهْبَاءِ ، وَ الدُّلْدُلِ ؛ وَ النَّاقَتَيْنِ : الْعَضْبَاءِ ، وَ الْقَصْوَاءِ ؛ وَ الْفَرَسَيْنِ : الْجَنَاحِ كَانَتْ تُوقَفُ بِبَابِ الْمَسْجِدِ لِحَوَائِجِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَبْعَثُ الرَّجُلَ فِى حَاجَتِهِ ، فَيَرْكَبُهُ فَيَرْكُضُهُ فِى حَاجَهِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ حَيْزُومٍ وَ هُوَ الَّذِى كَانَ يَقُولُ : أَقْدِمْ يَا حَيْزُومُ وَ الْحِمَارِ عُفَيْرٍ ، فَقَالَ : اقْبِضْهَا فِى حَيَاتِى .

فَذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّ أَوَّلَ شَىْءٍ مِنَ الدَّوَابِّ تُوُفِّىَ عُفَيْرٌ سَاعَهَ قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، قَطَعَ خِطَامَهُ ، ثُمَّ مَرَّ يَرْكُضُ حَتّى أَتى بِئْرَ بَنِى خَطْمَهَ بِقُبَا ، فَرَمى بِنَفْسِهِ فِيهَا ، فَكَانَتْ قَبْرَهُ».

وَ رُوِىَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ : «إِنَّ ذلِكَ الْحِمَارَ كَلَّمَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، إِنَّ أَبِى حَدَّثَنِى عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ كَانَ مَعَ نُوحٍ فِى السَّفِينَهِ ، فَقَامَ إِلَيْهِ نُوحٌ ، فَمَسَحَ عَلى كَفَلِهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ هذَا الْحِمَارِ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ خَاتَمُهُمْ ، فَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَنِى ذلِكَ الْحِمَارَ» . .

1591.عنه علیه السلام (فی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ) محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از آنچه در میان مردم مشهور است که نامه سر به مهری به امّ سلمه دفع شده است. حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله چون رحلت نمود، علی علیه السلام ، علم و سلاح آن حضرت و آنچه را که در آنجا بود، میراث برد. بعد از آن، به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام ». عمر می گوید که: عرض کردم که: بعد از آن، به حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام منتقل شد، بعد از آن به پسرش امام محمد باقر علیه السلام رسید، بعد از آن به تو منتهی شد؟ فرمود: «آری».1592.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید که شباب صیرفی است از ابان بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود:«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، عبّاس بن عبدالمطّلب و امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید. پس به عباس فرمود که: ای عموی محمد، میراث محمد را می گیری، و قرض او را ادا می نمایی، و وعده های او به زودی وفا می کنی. عبّاس بر آن حضرت رد نمود و وصیّتش را قبول نکرد، و عرض کرد: یا رسول اللّه ، پدر و مادرم فدای تو باد، من پیرم و عیال بسیاری دارم، و مالی ندارم یا مال کمی دارم، و که را طاقت آن است که حقوق تو را ادا کند و حال آن که تو با باد (که به کثرت سخاوت مشهور است)، معارضه داری؟» (و آنچه او می کند نیز تو می کنی. و مراد آن است که تو باد دستی و سخاوت بسیار داری، و چیز من وفا به وعده ها و بخشش ها و قرض تو نمی کند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله اندک زمانی سر خویش را به زیر افکند، بعد از آن فرمود که: ای عبّاس، آیا میراث محمد را می گیری و وعده های او را به زودی به عمل می آوری و قرض او را ادا می کنی؟ عباس عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، پیرم و عیال بسیاری دارم و مالی ندارم و تو سخی و باد دستی. پیغمبر فرمود که: بدان و آگاه باش که من اینها (یا وصیّت) را به کسی دهم که آن را بگیرد و قبول کند؛ چنانچه حقّ قبول و سزاوار آن باشد. بعد از آن فرمود که: یا علی، ای برادر محمد، آیا به وعده های محمد به زودی وفا می نمایی

و قرض او را ادا می کنی و میراث او را می گیری؟ عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد. حقوق تو بر من و میراث تو برای من. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید که: پس به سوی آن حضرت نظر کردم تا آنکه انگشتر خویش از انگشت مبارکش بیرون کرد و فرمود: همین انگشتر را در زمان من بپوش. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: نظر کردم به سوی آن انگشتر در هنگامی که آن را در انگشت خویش کردم، پس از همه متروکات آن حضرت آن انگشتر را آرزو داشتم، ودر دل خویش می گفتم که: اگر متروکات آن حضرت، غیر از این انگشتر نبود، مرا کفایت می نمود و همان شرف و عزّت و فخر مرا بس بود.

(حاصل آن که با عطای انگشتر، بسیار شاد و خوشحال گردیدم؛ چنانچه آن که آرزوی چیزی دارد بعد از حصول آن از برایش شاد و خوشحال می گردد). بعد از آن، پیغمبر آواز داد که: ای بلال، خود و زره و علم و پیراهن و ذوالفقار و عمّامه سحاب نام، و ردا و کمربند سیاه و سفید و چوب دست مرا بیاور. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من، آن کمربند را پیش از آن ساعت ندیده بودم. پس بلال پارچه ای را آورد که نزدیک بود که چشم ها را برباید، چون نیک نظر کردم دیدم که آن کمربند، از پارچه های بهشت بود. پیغمبر فرمود که: یا علی، جبرئیل این را به نزد من آورد و گفت: یا محمد، این را در حلقه زره خود قرار ده و به جای کمربند بر کمر بند. بعد از آن، هر دو جفت کفش عربی را طلبید که یکی از آنها پینه خورده بود و دیگری پینه نخورده، و دو پیراهن یکی پیراهنی که در بر داشت و او را به آسمان بردند در شب معراج و دیگر پیراهنی که در روز جنگ احد پوشیده بود، و سه کلاه، یکی کلاهی که در سفر می پوشید، و یکی کلاهی که در دو عید (که عید فطر است و عید اضحی) و در روز جمعه ها می پوشید، و یکی کلاهی که آن را می پوشید و با اصحاب خود می نشست.

بعد از آن فرمود که: ای بلال، به نزد من آور دو استر مرا یکی شهبا و دیگری دلدل، و دو شتر مرا یکی عضبا و دیگری قصوا، و دو اسب مرا یکی جناح و آن اسبی بود که همیشه بر در مسجد ایستاده بود برای حوائج رسول خدا صلی الله علیه و آله ، که چون کسی را در پی کار خویش می فرستاد بر آن سوار می شد، و آن را می دوانید در باب فیصل دادن شغل رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و دیگری حَیزوم و آن اسبی بود که پیغمبر می فرمود دلیر شو و پیش رو ای حیزوم، و دراز گوش مرا عُفیر.

بعد از آن، به امیر المؤمنین فرمود که: بگیر اینها را در زمان حیات من و امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرمود که: اوّل حیوانی که از حیوانات آن حضرت وفات کرد، عُفیر بود در همان ساعت که قبض روح رسول خدا شد، عُفیر افسار خویش را پاره کرد و بیرون آمد و می دوید تا بر سر چاه بنی خَطمَه که در قباست، رسید پس خود را در آن چاه انداخت و همان چاه قبر او گردید» .

و روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «این درازگوش، با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت و عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، به درستی که پدرم حدیث کرد مرا از پدرش، از جدّش، از پدرش که با حضرت نوح در کشتی بود، پس نوح برخواست و به نزد او آمد و دست بر کَفَلش مالید و فرمود که: از صلب این درازگوش، دراز گوشی بیرون آید که سیّد رسولان و پیغمبران و خاتم ایشان بر آن سوار شود. پس سپاس و ستایش خدای را که مرا آن درازگوش گردانید».
.

ص: 752

. .

ص: 753

. .

39 بَابُ أَنَّ مَثَلَ سِلَاحِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله مَثَلُ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ1589.امام على عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ سَعِیدٍ السَّمَّانِ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِینَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ أَیُّ أَهْلِ بَیْتٍ وُجِدَ التَّابُوتُ عَلَى بَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّهَ ، فَمَنْ صَارَ إِلَیْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أُوتِیَ الْاِءمَامَهَ» .1590.امام على علیه السلام (پس از شنیدن داستان حَكَمیت) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السُّكَیْنِ ، عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِینَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، حَیْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمُلْكَ ، فَأَیْنَمَا دَارَ السِّلَاحُ فِینَا دَارَ الْعِلْمُ».1591.امام على علیه السلام (در حكمت های منسوب به ایشان) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِینَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، حَیْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ أُوتُوا النُّبُوَّهَ ، وَ حَیْثُمَا دَارَ السِّلَاحُ فِینَا فَثَمَّ الْأَمْرُ». قُلْتُ : فَیَكُونُ السِّلَاحُ مُزَایِلاً لِلْعِلْمِ ؟ قَالَ : «لَا» . .

39. باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله چون داستان تابوت و صندوق است در میانه بنی اسرائیل1593.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهْب، از سعید سمّان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«جز این نیست که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، و هر خاندانی که از بنی اسرائیل که چنان بودند که آن تابوت بر در خانه ایشان یافت شد، پیغمبری به ایشان عطا شد. پس هر که از ما سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید».1594.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن سُکین، از نوح بن دَرّاج، از عبداللّه بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود که:«جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، در هر جا که آن تابوت می گردید، پادشاهی دور می زد. پس در هر جا که سلاح در میان ما دور زند، علم و امامت دور زند».1593.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان ،از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، در هر جا که تابوت دور می زد، به پیغمبری می رسیدند، و در هر جا که سلاح دور زند، امر امامت در آنجاست». عرض کردم که می شود که سلاح از علم جدا شود که هر یک از نزد کسی باشند؟ فرمود: «نه».

.

1594.امام على عليه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِینَا کَمَثَلِ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، أَیْنَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمُلْکُ ، وَ أَیْنَمَا دَارَ السِّلَاحُ فِینَا دَارَ الْعِلْمُ» .40 بَابٌ فِیهِ ذِکْرُ الصَّحِیفَهِ وَ الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَهِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَهَ علیهاالسلام1596.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ الْحَجَّالِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنِّی أَسْأَلُکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ ، هَاهُنَا أَحَدٌ یَسْمَعُ کَلَامِی ؟ قَالَ : فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام سِتْراً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ بَیْتٍ آخَرَ ، فَاطَّلَعَ فِیهِ ، ثُمَّ قَالَ : «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ».

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّ شِیعَتَکَ یَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلَّمَ عَلِیّاً علیه السلام بَاباً یُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، عَلَّمَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام أَلْفَ بَابٍ یُفْتَحُ مِنْ کُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ».

قَالَ : قُلْتُ : هذَا وَاللّهِ الْعِلْمُ ، قَالَ : فَنَکَتَ سَاعَهً فِی الْأَرْضِ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّهُ لَعِلْمٌ ، وَ مَا هُوَ بِذَاکَ».

قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَهَ ، وَ مَا یُدْرِیهِمْ مَا الْجَامِعَهُ ؟» .

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، وَ مَا الْجَامِعَهُ ؟ قَالَ : «صَحِیفَهٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِمْلَائِهِ مِنْ فَلْقِ فِیهِ وَ خَطِّ عَلِیٍّ علیه السلام بِیَمِینِهِ ، فِیهَا کُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ ، وَ کُلُّ شَیْءٍ یَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَیْهِ حَتَّی الْأَرْشُ فِی الْخَدْشِ» . وَ ضَرَبَ بِیَدِهِ إِلَیَّ ، فَقَالَ : «تَأْذَنُ لِی یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ؟» .

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّمَا أَنَا لَکَ ، فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ ، قَالَ : فَغَمَزَنِی بِیَدِهِ ، وَ قَالَ : «حَتّی أَرْشُ هذَا» کَأَنَّهُ مُغْضَبٌ .

قَالَ : قُلْتُ : هذَا وَ اللّهِ الْعِلْمُ ، قَالَ : «إِنَّهُ لَعِلْمٌ ، وَ لَیْسَ بِذَاکَ».

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : «وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ؟ » قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا الْجَفْرُ ؟ قَالَ : «وِعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ ، وَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِى إِسْرَائِيلَ» .

قَالَ : قُلْتُ : إِنَّ هذَا هُوَ الْعِلْمُ ، قَالَ : «إِنَّهُ لَعِلْمٌ ، وَ لَيْسَ بِذَاكَ».

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : «وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليهاالسلام ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليهاالسلام ؟» . قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليهاالسلام ؟ قَالَ : «مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَ اللّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ».

قَالَ : قُلْتُ : هذَا وَ اللّهِ الْعِلْمُ ، قَالَ : «إِنَّهُ لَعِلْمٌ ، وَ مَا هُوَ بِذَاكَ» .

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ مَا كَانَ ، وَ عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ».

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، هذَا وَ اللّهِ هُوَ الْعِلْمُ ، قَالَ : «إِنَّهُ لَعِلْمٌ ، وَ لَيْسَ بِذَاكَ».

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَأَيُّ شَىْءٍ الْعِلْمُ ؟ قَالَ : «مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ، الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ ، وَ الشَّىْءُ بَعْدَ الشَّىْءِ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» . .

40. این باب بابی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیهاالسلام در آن است

1597.عنه علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی قُثَمِ بنِ العَبّاسِ وهُوَ عام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل. در هر جا که آن تابوت دور می زد، پادشاهی دور می زد. و در هر جا که سلاح دور زند، علم دور می زند».40. این باب بابی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیهاالسلامدر آن است1596.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از عبداللّه حجّال، از احمد بن عمر حلبی، از ابوبصیر که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، می خواهم که تو را از مسأله ای سؤال کنم. آیا در اینجا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ ابوبصیر می گوید که: پس حضرت علیه السلام پرده ای را که در میان او و اطاقی دیگر بود، بالا گرفت و در آن نگریست، بعد از آن فرمود که:«ای ابا محمد، بپرس از هر چه به خاطرت رسیده» .

ابوبصیر می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که شیعیان تو حدیث می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دری از علم را به علی علیه السلام تعلیم داد که هزار در از برای او گشوده می شد. حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام هزار در را تعلیم داد که از هر دری هزار در از برایش گشوده می شد». ابوبصیر می گوید: گفتم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. حضرت ساعتی سر انگشت یا طرف عصا را بر زمین زد و متفکّرانه بود، پس فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم، آنچه ما می دانیم نیست». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که جامعه در نزد ما است ، و ایشان چه می دانند که جامعه چیست؟»

عرض کردم که: فدای تو گردم، جامعه چه چیز است؟ فرمود که: «صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است، به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و رسول آن را بالا داده از شکاف دهان خویش، و علی علیه السلام

به دست راست خود نوشته (یا به املای رسول و خط علی است)، و در آن است هر حلال و حرامی، و هر چیزی که مردمان به آن احتیاج دارند، حتّی دیه ای که در خَراش است». و دست خویش را به سوی من آورد و بر بعضی از اعضای من گذاشت، بعد از آن به من فرمود که: «ای ابا محمد، اذن می دهی که به دست خویش تو را فشاری دهم؟» ابوبصیر می گوید: که عرض کردم که: فدای تو گردم، جز این نیست که من بنده توام، پس بکن آنچه خواهی. پس به دست خویش مرا فشاری داد و فرمود که: «حتّی دیه این در آن است». در حالتی که گویا کسی آن حضرت را به خشم آورده بود (یعنی: حضرت در وقت گفتن این قول، به کسی می مانست که غضب داشته باشد؛ زیرا که در نزد تذکّر اینها و ملاحظه انکار خلق و احوال ایشان اسباب تغیّر و غیظ در سر حدّ کمال است).

ابوبصیر می گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آنچه ما می دانیم نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «جفر، در نزد ما است ، و ایشان چه می دانند که جفر چه چیز است؟» ابوبصیر می گوید که: عرض کردم که جفر چیست؟ فرمود: «ظرفی است از پوست، که علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان و علم علمای از بنی اسرائیل که در گذشته اند، همه در آن است». عرض کردم که: این علم، همان علمی است که شما دارید؟ حضرت فرمود که: «این، علم تمامی است، ولیکن این علم آن نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود: «مصحف فاطمه علیهاالسلام، در نزد ما است ، و ایشان چه می دانند که مصحف فاطمه چه چیز است؟» ابوبصیر می گوید که: عرض کردم که: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت فرمود که: «مصحفی است که در آن است سه برابر همین قرآنی که شما دارید. و به خدا سوگند، که یک حرف از قرآن شما در آن نیست» (یعنی: به طور آیه و طریق قرآنیّت).

ابوبصیر می گوید که: گفتم: به خدا سوگند، که علم منحصر است در این. حضرت فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می دانیم». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «نزد ما است علم آنچه بوده، و علم آنچه خواهد بود تا قیامت برپا شود». ابوبصیر می گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، به خدا سوگند که این، آن علمی است که شما را باشد. فرمود که: «این، علم بسیار کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می دانیم». ابوبصیر می گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، پس از علم که شما دارید چه چیز است؟ فرمود: «آنچه در

شب و روز به هم می رسد، امری بعد از امر دیگر، و چیزی بعد از چیزی دیگر تا روز قیامت».

.

ص: 758

. .

ص: 759

. .

1597.امام على عليه السلام (از نامه اش به قثم بن عباس ، كارگزارش در مكّه) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «تَظْهَرُ الزَّنَادِقَهُ فِى سَنَهِ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ ، وَ ذلِکَ أَنِّى نَظَرْتُ فِى مُصْحَفِ فَاطِمَهَ عليهاالسلام» .

قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَهَ عليهاالسلام ؟ قَالَ : «إِنَّ اللّهَ تَعَالى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ، دَخَلَ عَلى فَاطِمَهَ عليهاالسلام مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَأَرْسَلَ اللّهُ إِلَيْهَا مَلَکاً يُسَلِّى غَمَّهَا ، وَ يُحَدِّثُهَا ، فَشَکَتْ ذلِکَ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ لَهَا : إِذَا أَحْسَسْتِ بِذلِکَ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ ، قُولِى لِى ، فَأَعْلَمَتْهُ بِذلِکَ ، فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَکْتُبُ کُلَّ مَا سَمِعَ حَتّى أَثْبَتَ مِنْ ذلِکَ مُصْحَفاً». قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَىْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ، وَ لکِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَکُونُ».1598.عنه عليه السلام (مِن كِتابِهِ لِاُمَراءِ الخَراجِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْعَلَاءِ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ عِنْدِى الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ».

قَالَ : قُلْتُ : فَأَىُّ شَىْءٍ فِيهِ ؟ قَالَ : «زَبُورُ دَاوُدَ ، وَ تَوْرَاهُ مُوسى ، وَ إِنْجِيلُ عِيسى ، وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ ، وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ ، وَ مُصْحَفُ فَاطِمَهَ عليهاالسلام ، مَا أَزْعُمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآناً ، وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلى أَحَدٍ ، حَتّى فِيهِ الْجَلْدَهُ وَ نِصْفُ الْجَلْدَهِ ، وَ رُبُعُ الْجَلْدَهِ ، وَ أَرْشُ الْخَدْشِ ؛ وَ عِنْدِى الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ أَىُّ شَىْءٍ فِى الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ ؟ قَالَ : «السِّلَاحُ ، وَ ذلِکَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ ، يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ».

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّهِ بْنُ أَبِى يَعْفُورٍ : أَصْلَحَکَ اللّهُ ، أَ يَعْرِفُ هذَا بَنُو الْحَسَنِ ؟ فَقَالَ : «إِى وَ اللّهِ ، کَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ ، وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ ، وَ لکِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الْجُحُودِ وَ الْاِنْکَارِ ، وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ ، لَکَانَ خَيْراً لَهُمْ» . .

1360.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از حمّاد بن عثمان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«زنادقه، در سال صد و بیست و هشت از هجرت، ظاهر خواهند شد و این که می گویم، به سبب آن است که من در مصحف فاطمه علیهاالسلام نظر کردم، و این را در آن دیدم». حمّاد می گوید که: عرض کردم که مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: «چون خدا روح پیغمبر خویش را قبض فرمود، بر حضرت فاطمه علیهاالسلام از وفات آن حضرت آن قدر از اندوه داخل شد که هیچ کس اندازه آن را نمی دانست، مگر خدای عزّوجلّ. پس خدا فرشته ای را به سوی او فرستاد که او را دلخوشی دهد و اندوه را از دل او بیرون برد و او را خبر دهد (یعنی: به مصائب و مِحَن و آنچه بر اعدای ایشان واقع خواهد شد از عذاب ها، و هر که در این امّت دولت و سلطنتی به حق یا باطل خواهد یافت تا روز قیامت). پس فاطمه علیهاالسلاماین مطلب را به امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کرد (چه آن حضرت بر محافظت تمام این امور قدرت نداشت؛ چنان چه که گفته اند، و ظاهر این است که شکایت، به جهت احتیاط از خوف فوات آن بود). آن حضرت به فاطمه فرمود که: چون این را احساس کنی و آمدن فرشته را دریابی و بدانی و آواز را بشنوی، به من بگو. بعد از آن فاطمه آن حضرت را به آمدن فرشته اعلام کرد. پس امیر المؤمنین علیه السلام شروع فرمود که می نوشت، هر چه را که از آن فرشته می شنید، تا آن که مصحفی را از آن نوشت».

حمّاد می گوید که: بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «امّا بدانید که چیزی از حلال و حرام خدا در آن نیست، ولیکن در آن است علم آنچه خواهد بود».1361.عنه علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که در نزد من است جفر سفید». راوی می گوید که عرض کردم که: چه چیز در آن است؟ حضرت فرمود که: «زبور داود، و تورات موسی، و انجیل عیسی، و صحیفه های ابراهیم، و حلال و حرام خدا، و مصحف فاطمه، و گمان ندارم (یعنی: چنان می دانم) که قرآن در جفر سفید نیست، و در آن است آنچه مردم به سوی ما احتیاج دارند، و ما به کسی محتاج نیستیم،

حتّی آن که حکم یک تازیانه زدن و نصف یک تازیانه و چهار یک تازیانه و دیه خراش در آن است، و در نزد من است جفر سرخ».

راوی می گوید: عرض کردم که: در جفر سرخ چه چیز است؟ فرمود که: «سلاح رسول خدا. و جز این نیست که این جفر سرخ گشوده می شود برای خود و در هنگام ریختن آن و صاحب شمشیر (که صاحب الامر علیه السلام است) آن را خواهد گشود برای کشتن». پس عبداللّه بن ابی یعفور به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا پسران امام حسن علیه السلام این را می شناسند؟ (یعنی: می دانند که این در نزد شما است و با وجود این، ادّعای امامت می کنند؟) حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند که می دانند؛ چنانچه شب را می شناسند که شب است، و روز را می شناسند که روز است، ولیکن حسد و طلب دنیا ایشان را بر عدم اقرار و بر انکار حق می دارد، و اگر حقّ را به حقّ و راستی طلب می کردند، از برای ایشان بهتر بود». .

1362.عنه عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِى يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسُوؤُهُمْ ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَ الْحَقُّ فِيهِ ، فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ وَ فَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ، وَ سَلُوهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَ الْعَمَّاتِ ، وَ لْيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليهاالسلام ؛ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ عليهاالسلام ، وَ مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ؛ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : «(فَأْتُواْ) بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَآ أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» » . .

1363.عنه علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن که او را ذکر کرده، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«در جفری که پسران امام حسن علیه السلام آن را ذکر می کنند و ادّعا دارند که در نزد ایشان است، هر آینه چیزی است که ایشان را مکدّر و غمگین می سازد؛ زیرا که ایشان حقّ نمی گویند و حال آن که حق در جفر است. پس ایشان قضایا و احکام علی علیه السلام و فریضه های او را در باب میراث بیرون آورند، اگر در این ادّعا راست گویانند (چه تمام احکام و فرایض آن حضرت در آن موجود است). و ایشان را سؤال کنید از عمّه ها و خاله ها» (چه حکم ایشان در باب عمّه و خاله با حکم آن حضرت مخالفت دارد؛ زیرا که ایشان عمّه و همچنین خالو و خاله را از خویشان قرار می دهند که مرتبه عُصبه است و عمو را از عصبه می دانند و می گویند که: بودن عمّو از عصبه، باعث این نمی شود که خواهرش نیز از عصبه باشد). و حضرت فرمود که: «باید مصحف فاطمه علیهاالسلام را نیز بیرون آورند؛ زیرا که وصیّت فاطمه علیهاالسلام در آن است (و مراد آن وصیّتی است که به علی علیه السلام کرد که او را در شب دفن کند). و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله با مصحف فاطمه است، و از یکدیگر جدا نمی شود. به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید: «[فأتُونی]بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ إنْ کُنْتُمْ صادِقینَ» » (1) (و در قرآن چنین نیست، بلکه در آن «ائْتُونی بِکِتابٍ» است. پس یا از قبیل نقل به معنی است، یا اشتباه از راوی یا کاتب است). و ترجمه آیه چنانچه در قرآن است: «بیارید مرا کتابی که فرود آمده باشد، پیش از آمدن این کتاب (که قرآن است) یا بیارید بقیّه ای از اثر علم (یعنی: خطی که باقی مانده باشد) از علوم پیشینیان (یا روایتی از انبیای سابقه) اگر شما راست گویان هستید در دعوی خود» (و نزول این آیه برای الزام مشرکین بود که به تعدّد خدا قایل بودند، و خدا بعد از الزام به دلیل عقلی ایشان را به دلیل نقلی نیز الزام نمود، و حضرت علیه السلام در الزام پسران حضرت امام حسن علیه السلام همین طریقه را سلوک نمود).

.

1- . احقاف، 4.

1599.عنه عليه السلام (مِن كِتابِهِ عليه السلام إلى اُمَرائِهِ عَلَى ا) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ ، قَالَ :سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ ، فَقَالَ : «هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْماً».

قَالَ لَهُ : فَالْجَامِعَةُ ؟ قَالَ : «تِلْکَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِى عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ، فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ ، وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَ هِىَ فِيهَا حَتّى أَرْشُ الْخَدْشِ».

قَالَ : فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ ؟ قَالَ : فَسَكَتَ طَوِيلاً ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ ، إِنَّ فَاطِمَةَ عليهاالسلاممَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً ، وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلى أَبِيهَا ، وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام يَأْتِيهَا ، فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلى أَبِيهَا ، وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا ، وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ ، وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِى ذُرِّيَّتِهَا ، وَ كَانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَكْتُبُ ذلِکَ ، فَهذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليهاالسلام» .1365.الغارات (فى ذِكرِ النَّجاشِى الشّاعِرِ) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى بِشْرٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرِبٍ الصَّيْرَفِىِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ ، وَ إِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا كِتَاباً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ خَطُّ عَلِىٍّ عليه السلام ، صَحِيفَةً فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ ، وَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَّا بِالْأَمْرِ ، فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ ، وَ نَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ». .

1361.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابو عُبیده روایت کرده است که گفت: بعضی از اصحاب ما امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از جفر. حضرت فرمود که:«جفر، پوست گاوی است که پر است از علم». سائل عرض کرد که: جامعه را نیز بیان فرما که چیست؟ فرمود که: «جامعه صحیفه ای است که طول آن، هفتاد ذراع است و عرضش به قدر عرض پوست گاو است، و مانند ران شتر تنومند دو کوهانی است (یعنی: چون پیچیده شود ضخامت آن به قدر ضخامت این می شود). و در آن است هر چه مردمان به آن احتیاج داشته باشند. و هیچ حکمی نیست مگر آن که در آن مذکور است؛ حتّی دیه خراش» .

سائل عرض کرد که: مصحف فاطمه را نیز تفسیر فرما. حضرت مدّتی طولانی سکوت نمود، بعد از آن فرمود که: «شما تفحّص و کاوش می کنید از آنچه می خواهید و از آنچه نمی خواهید (یعنی: بحث می کنید از آنچه دانستن آن ضرور باشد و به کار شما آید، و از آنچه دانستن آن ضرور نیست و به کار شما نیاید). به درستی که فاطمه علیهاالسلام، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ، هفتاد و پنج روز در دنیا ماند، و آن حضرت را اندوه سختی بر وفات پدر بزرگوارش رخ نموده بود، و جبرئیل علیه السلام به نزد او می آمد و او را بر مصیبت پدرش تسلّی می داد، به وضع خوبی و دل او را خوش می داشت، و او را خبر می داد از پدرش و از قرب و منزلت و جاه و مرتبت آن حضرت در نزد حضرت عزت، و خبر می داد او را به آنچه بعد از او و ذریّه آن حضرت خواهد بود، و علی علیه السلام آن را می نوشت و مصحف فاطمه علیهاالسلاماین است».1362.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از صالح بن سعید، از احمد بن ابی بِشْر ، از بکر بن کَرِب صیرفی که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:«در نزد ما است آنچه ما به آن، به سوی مردمان احتیاجی نداریم، و همه مردم به ما احتیاج دارند. و به درستی که در نزد ما است کتابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء فرموده و بالا داده و علی علیه السلام آن را نوشته، و صحیفه ای که هر حلال و حرامی در آن است. و به درستی که شما امری را به جا می آورید، پس ما می شناسیم هرگاه شما آن را فرا گیرید، و می شناسیم هرگاه آن را ترک نمایید» (و مراد این

است که جزئیات و کلیّات امور شما در آن صحیفه مکتوب است و ما همه را می دانیم). .

1363.امام على عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ وَ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ وَ زُرَارَهَ ، أَنَّ عَبْدَ الْمَلِکِ بْنَ أَعْیَنَ قَالَ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :إِنَّ الزَّیْدِیَّهَ وَ الْمُعْتَزِلَهَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ؟ فَقَالَ : «وَ اللّهِ ، إِنَّ عِنْدِی لَکِتَابَیْنِ فِیهِمَا تَسْمِیَهُ کُلِّ نَبِیٍّ وَ کُلِّ مَلِکٍ یَمْلِکُ الْأَرْضَ ؛ لَا وَ اللّهِ ، مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ فِی وَاحِدٍ مِنْهُمَا» .1364.امام باقر علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ سُکَّرَهَ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : فَقَالَ : «یَا فُضَیْلُ ، أَ تَدْرِی فِی أَیِّ شَیْءٍ کُنْتُ أَنْظُرُ قُبَیْلُ ؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا ، قَالَ : «کُنْتُ أَنْظُرُ فِی کِتَابِ فَاطِمَهَ علیهاالسلام لَیْسَ مِنْ مَلِکٍ یَمْلِکُ الْأَرْضَ إِلَا وَ هُوَ مَکْتُوبٌ فِیهِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِیهِ ، وَ مَا وَجَدْتُ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِیهِ شَیْئاً» .41 بَابٌ فِی شَأْنِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» وَ تَفْسِیرِهَا1366.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِیشِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام ، قَالَ علیه السلام :«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : بَیْنَا أَبِی علیه السلام یَطُوفُ بِالْکَعْبَهِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُیِّضَ لَهُ ، فَقَطَعَ عَلَیْهِ أُسْبُوعَهُ حَتّی أَدْخَلَهُ إِلی دَارٍ جَنْبَ الصَّفَا ، فَأَرْسَلَ إِلَیَّ فَکُنَّا ثَلَاثَهً ، فَقَالَ : مَرْحَباً یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، ثُمَّ وَضَعَ یَدَهُ عَلی رَأْسِی ، وَ قَالَ : بَارَکَ اللّهُ فِیکَ یَا أَمِینَ اللّهِ بَعْدَ آبَائِهِ .

یَا أَبَا جَعْفَرٍ ، إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِی ، وَ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبَرْتُکَ ، وَ إِنْ شِئْتَ سَلْنِی ، وَ إِنْ شِئْتَ سَأَلْتُکَ ، وَ إِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِی، وَإِنْ شِئْتَ صَدَقْتُکَ ، قَالَ: کُلَّ ذلِکَ أَشَاءُ.

قَالَ : فَإِیَّاکَ أَنْ یَنْطِقَ لِسَانُکَ عِنْدَ مَسْأَلَتِی بِأَمْرٍ تُضْمِرُ لِی غَیْرَهُ ، قَالَ : إِنَّمَا یَفْعَلُ ذلِکَ مَنْ فِی قَلْبِهِ عِلْمَانِ یُخَالِفُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ ، وَ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبی أَنْ یَکُونَ لَهُ عِلْمٌ فِیهِ اخْتِلَافٌ .

قَالَ : هذِهِ مَسْأَلَتِی وَ قَدْ فَسَّرْتَ طَرَفاً مِنْهَا ، أَخْبِرْنِی عَنْ هذَا الْعِلْمِ الَّذِی لَیْسَ فِیهِ اخْتِلَافٌ مَنْ یَعْلَمُهُ ؟

قَالَ : أَمَّا جُمْلَهُ الْعِلْمِ ، فَعِنْدَ اللّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ . وَ أَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ ، فَعِنْدَ الْأَوْصِیَاءِ .

قَالَ : فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجِيرَتَهُ ، وَ اسْتَوى جَالِساً ، وَ تَهَلّلَ وَجْهُهُ ، وَ قَالَ : هذِهِ أَرَدْتُ ، وَ لَهَا أَتَيْتُ ، زَعَمْتَ أَنَّ عِلْمَ مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ ؛ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ ؟

قَالَ : كَمَا كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَعْلَمُهُ ، إِلَا أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَرى ؛ لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيّاً وَ هُمْ مُحَدَّثُونَ ؛ وَ أَنَّهُ كَانَ يَفِدُ إِلَى اللّهِ جَلَّ جَلَالُهُ ، فَيَسْمَعُ الْوَحْىَ ، وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ .

فَقَالَ : صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، سَآتِيکَ بِمَسْأَلَهٍ صَعْبَهٍ : أَخْبِرْنِى عَنْ هذَا الْعِلْمِ ، مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟

قَالَ : فَضَحِکَ أَبِى عليه السلام ، وَ قَالَ : أَبَى اللّهُ أَنْ يُطْلِعَ عَلى عِلْمِهِ إِلَا مُمْتَحَناً لِلْإِيمَانِ بِهِ ، كَمَا قَضى عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ يَصْبِرَ عَلى أَذى قَوْمِهِ ، وَ لَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَا بِأَمْرِهِ ، فَكَمْ مِنِ اكْتِتَامِ قَدِ اكْتَتَمَ بِهِ حَتّى قِيلَ لَهُ : «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» وَ ايْمُ اللّهِ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذلِکَ لَكَانَ آمِناً ، وَ لكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِى الطَّاعَهِ وَ خَافَ الْخِلَافَ ، فَلِذلِکَ كَفَّ ، فَوَدِدْتُ أَنَّ عَيْنَکَ تَكُونُ مَعَ مَهْدِيِّ هذِهِ الْأُمَّهِ ، وَ الْمَلَائِكَهُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تُعَذِّبُ أَرْوَاحَ الْكَفَرَهِ مِنَ الْأَمْوَاتِ ، وَ تُلْحِقُ بِهِمْ أَرْوَاحَ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ .

ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفاً ، ثُمَّ قَالَ : هَا ، إِنَّ هذَا مِنْهَا ، قَالَ : فَقَالَ أَبِى : إِى وَ الَّذِى اصْطَفى مُحَمَّداً عَلَى الْبَشَرِ .

قَالَ : فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ ، وَ قَالَ : أَنَا إِلْيَاسُ ، مَا سَأَلْتُکَ عَنْ أَمْرِکَ وَ بِى مِنْهُ جَهَالَهٌ ، غَيْرَ أَنِّى أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هذَا الْحَدِيثُ قُوَّهً لِأَصْحَابِکَ ، وَ سَأُخْبِرُکَ بِآيَهٍ أَنْتَ تَعْرِفُهَا ، إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا .

قَالَ : فَقَالَ لَهُ أَبِى : إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُکَ بِهَا ، قَالَ : قَدْ شِئْتُ ، قَالَ : إِنَّ شِيعَتَنَا إِنْ قَالُوا لِأَهْلِ الْخِلَافِ لَنَا : إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه و آله : «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِى لَيْلَهِ الْقَدْرِ» إِلى آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ فِى تِلْکَ اللَّيْلَهِ ، أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فِى غَيْرِهَا ؟ فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ : لَا ، فَقُلْ لَهُمْ : فَهَلْ كَانَ لِمَا عَلِمَ بُدٌّ مِنْ أَنْ يُظْهِرَ ؟ فَيَقُولُونَ : لَا ، فَقُلْ لَهُمْ : فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ عِلْمِ اللّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ ؟

فَإِنْ قَالُوا : لَا ، فَقُلْ لَهُمْ : فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللّهِ فِيهِ اخْتِلَافٌ ، فَهَلْ خَالَفَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ فَإِنْ قَالُوا : لَا ، فَقَدْ

نَقَضُوا أَوَّلَ كَلَامِهِمْ فَقُلْ لَهُمْ : «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَا اللّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ» .

فَإِنْ قَالُوا : مَنِ الرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ ؟ فَقُلْ : مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِى عِلْمِهِ .

فَإِنْ قَالُوا : فَمَنْ هُوَ ذَاكَ ؟ فَقُلْ : كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَاحِبَ ذلِكَ ، فَهَلْ بَلَّغَ أَوْ لَا ؟ فَإِنْ قَالُوا : قَدْ بَلَّغَ ، فَقُلْ : فَهَلْ مَاتَ صلى الله عليه و آله وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْماً لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ ؟ فَإِنْ قَالُوا : لَا ، فَقُلْ : إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مُؤَيَّدٌ ، وَ لَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِلَا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ ، وَ إِلَا مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَا النُّبُوَّةَ ، وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَمْ يَسْتَخْلِفْ فِى عِلْمِهِ أَحَداً ، فَقَدْ ضَيَّعَ مَنْ فِى أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ .

فَإِنْ قَالُوا لَكَ : فَإِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَقُلْ : «حم وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ» إِلى قَوْلِهِ : «إِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ» .

فَإِنْ قَالُوا لَكَ : لَا يُرْسِلُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا إِلى نَبِىٍّ ، فَقُلْ : هذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِى يُفْرَقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ الرُّوحِ الَّتِى تَنْزِلُ مِنْ سَمَاءٍ إِلى سَمَاءٍ ، أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلى أَرْضٍ ؟

فَإِنْ قَالُوا : مِنْ سَمَاءٍ إِلى سَمَاءٍ ، فَلَيْسَ فِى السَّمَاءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طَاعَهٍ إِلى مَعْصِيَهٍ ، فَإِنْ قَالُوا : مِنْ سَمَاءٍ إِلى أَرْضٍ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلى ذلِكَ، فَقُلْ : فَهَلْ لَهُمْ بُدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ ؟ فَإِنْ قَالُوا : فَإِنَّ الْخَلِيفَهَ هُوَ حَكَمُهُمْ ، فَقُلْ : «اللّهُ وَلِىُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ» إِلى قَوْلِهِ «خالِدُونَ» لَعَمْرِى ، مَا فِى الْأَرْضِ وَ لَا فِى السَّمَاءِ وَلِىٌّ لِلّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَا وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ ، وَ مَنْ أُيِّدَ لَمْ يُخْطِ ؛ وَ مَا فِى الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَا وَ هُوَ مَخْذُولٌ ، وَ مَنْ خُذِلَ لَمْ يُصِبْ ، كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ لَا بُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّمَاءِ يَحْكُمُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ ، كَذلِكَ لَا بُدَّ مِنْ وَالٍ .

فَإِنْ قَالُوا : لَا نَعْرِفُ هذَا ، فَقُلْ لَهُمْ : قُولُوا مَا أَحْبَبْتُمْ ، أَبَى اللّهُ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَنْ يَتْرُكَ الْعِبَادَ وَ لَا حُجَّهَ عَلَيْهِمْ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : ثُمَّ وَقَفَ ، فَقَالَ : هَاهُنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ بَابٌ غَامِضٌ ، أَ رَأَيْتَ إِنْ قَالُوا : حُجَّهُ اللّهِ الْقُرْآنُ ؟ قَالَ : إِذَنْ أَقُولَ لَهُمْ : إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَ يَنْهى ، وَ لكِنْ لِلْقُرْآنِ أَهْلٌ يَأْمُرُونَ وَ يَنْهَوْنَ .

وَ أَقُولَ : قَدْ عَرَضَتْ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةٌ مَا هِيَ فِی السُّنَّهِ وَ الْحُكّمِ الَّذِی لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ ، وَ لَيْسَتْ فِی الْقُرْآنِ ، أَبَی اللّهُ لِعِلْمِهِ بِتِلْکَ الْفِتْنَهِ أَنْ تَظْهَرَ فِی الْأَرْضِ ، وَ لَيْسَ فِی حُكْمِهِ رَادٌّ لَهَا وَ مُفَرِّجٌ عَنْ أَهْلِهَا .

فَقَالَ : هَاهُنَا تَفْلُجُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، أَشْهَدُ أَنَّ اللّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ قَدْ عَلِمَ بِمَا يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَهٍ فِی الْأَرْضِ ، أَوْ فِی أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ ، فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلاً .

قَالَ : فَقَالَ الرَّجُلُ : هَلْ تَدْرِی يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، دَلِيلُهُ مَا هُوَ ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : نَعَمْ ، فِيهِ جُمَلُ الْحُدُودِ ، وَ تَفْسِيرُهَا عِنْدَ الْحَكَمِ ، فَقَالَ : أَبَی اللّهُ أَنْ يُصِيبَ عَبْداً بِمُصِيبَهٍ فِی دِينِهِ أَوْ فِی نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ لَيْسَ فِی أَرْضِهِ مَنْ حُكْمُهُ قَاضٍ بِالصَّوَابِ فِی تِلْکَ الْمُصِيبَهِ .

قَالَ : فَقَالَ الرَّجُلُ : أَمَّا فِی هذَا الْبَابِ ، فَقَدْ فَلَجْتَهُمْ بِحُجَّهٍ إِلَا أَنْ يَفْتَرِیَ خَصْمُكُمْ عَلَی اللّهِ ، فَيَقُولَ : لَيْسَ لِلّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ حُجَّهٌ .

وَلكِنْ أَخْبِرْنِی عَنْ تَفْسِيرِ «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ» : مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِیٌّ عليه السلام «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ» قَالَ : فِی أَبِی فُلَانٍ وَ أَصْحَابِهِ ، وَاحِدَهٌ مُقَدِّمَهٌ ، وَ وَاحِدَهٌ مُؤَخِّرَهٌ «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ» مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِیٌّ عليه السلام «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ» مِنَ الْفِتْنَهِ الَّتِی عَرَضَتْ لَكُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله .

فَقَالَ الرَّجُلُ : أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَصْحَابُ الْحُكْمِ الَّذِی لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ، ثُمَّ قَامَ الرَّجُلُ وَ ذَهَبَ ، فَلَمْ أَرَهُ». .

41. باب در شأن سوره (إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ) و تفسیر و بیان آن

1367.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذینه ، از فُضیل بن یسار و بُرید بن معاویه و زراره روایت کرده است که عبدالملک بن اعین به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: طایفه زیدیّه و معتزله، دور محمد بن عبداللّه را گرفته اند، آیا او را هیچ سلطنت و پادشاهی هست؟ حضرت فرمود:«به خدا سوگند که در نزد من، دو کتاب است که در آنها نام هر پیغمبری و هر پادشاهی که زمین را مالک می شود، مذکور است. به خدا سوگند، که محمد بن عبداللّه در هیچ یک از آنها مذکور نیست» (و همین محمد، محمد بن عبداللّه بن حسن است که ملّقب است به نفس زکیّه، که بر منصور دوانیقی که دویم خلفای بنی عبّاس است، خروج نمود).1368.عنه علیه السلام (لَمّا أرادَهُ النّاسُ عَلَی البَیعَهِ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصّمد بن بشیر، از فضیل بن سُکَّره روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، فرمود که:«ای فضیل، آیا می دانی که در اندک زمانی پیش از این، در چه چیز نظر می کردم؟» فضیل می گوید که: عرض کردم: نه. حضرت فرمود: «نظر می کردم در کتاب فاطمه علیهاالسلام و هیچ پادشاهی نیست که پادشاه شود، مگر آن که نام او و نام پدرش در آن نوشته، و در آن، از برای فرزندان امام حسن علیه السلام چیزی را نیافتم».41. باب در شأن سوره «إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن1367.امام علی علیه السلام :محمد بن ابی عبداللّه و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه روایت کرده اند، از حسن بن عبّاس بن حَریش، از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود:«امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: در بین آن که پدرم امام محمد باقر در دور خانه کعبه طواف می نمود، ناگاه مردی نقاب بسته پیدا شد، که او را مقدّر شده بود (یعنی: خدا آن نقابْ بسته را به نزد پدرم آورده بود و از برای آن حضرت چنین مقدّر فرموده بود. و مراد این است که آن ملاقات، از اتّفاقات خدایی بود که کسی آن را گمان نداشت). پس هفت شوط طواف را بر پدرم قطع نمود (و نگذاشت که آن را تمام کند)، تا آن که او را در خانه ای که در پهلوی صفا بود، داخل گردانید. بعد از آن به سوی من فرستاد و من که رفتم، همه سه نفر بودیم: من و آن مرد و پدرم. پس گفت: مرحبا خوش آمدی یا ابن رسول اللّه ، بعد از آن دست خویش را بر سر من گذاشت و

گفت: خدا در تو برکت دهد و خیر تو را زیاد گرداند ای امین خدا، بعد از پدران خویش. و بعد از آن که از این فارغ شد، به حضرت پدرم عرض کرد که: ای ابوجعفر، اگر خواهی تو مرا خبر ده، و اگر خواهی من تو را خبر دهم، و اگر خواهی تو از من سؤال کن، و اگر خواهی من از تو سؤال می کنم، و اگر خواهی تو به من راست بگو، و اگر خواهی من به تو راست گویم.

پدرم فرمود که: هر یک از این را می خواهم. آن مرد گفت که: پس بپرهیز از آن که زبانت سخن کند در نزد سؤال من، به امری که غیر آن را برای من در دل پنهان می داری (یعنی: به جهت تقیّه به خلاف اعتقاد خویش با من سخن مگو). پدرم فرمود که: جز این نیست که این را کسی می کند که در دل او دو علم باشد که یکی از آنها با صاحب خود مخالفت داشته باشد؛ زیرا که خدای عزّوجلّ اِبا فرموده است از آن که او را علمی باشد که در آن اختلاف باشد.

آن مرد گفت که: سؤال من همین است و تو قدری از آن را بیان نمودی (یعنی: سؤال من مرکّب است از دو چیزی که آن که در علم خدا اختلاف جائز است یا نه و بر تقدیر عدم جواز این، علم در نزد کیست)، و خبر ده مرا از این علم که در او اختلافی نیست، کیست که آن را می داند؟

پدرم علیه السلام فرمود که: امّا مجموع علم در نزد خداست جلّ ذکره و امّا آنچه بندگان را از آن چاره ای نیست که امر ایشان بی آن منسّق و منتظم نمی شود، در نزد اوصیاست. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس آن مرد، نقاب خود را گشود و روی خویش را باز نمود و درست نشست، و آثار بشاشت و سرور در روی او ظاهر گردید، و گفت: همین را می خواستم و برای همین آمده ام. تو گمان کردی که دانش آنچه در آن اختلافی نیست از علم، در نزد اوصیاست، پس بگو که اوصیا چگونه آن علم را می دانند و طریق آموختن و حُصُول آن، چه وضع می باشد؟

پدرم فرمود که: چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می دانست که از فرشتگان می شنید، مگر آن که ایشان نمی بینند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دید (چه، آن حضرت جبرئیل و سایر فرشتگان را می دید و اوصیا ایشان را نمی دیدند، بلکه آواز ایشان را می شنیدند) ؛ زیرا که آن حضرت پیغمبر بود و ایشان محدّث بودند. و مگر آن که پیغمبر به سوی خدای جلّ جلاله می خرامید و بر او وارد می شد، پس وحی را می شنید (یعنی: بلاواسطه) و ایشان نمی شنوند. آن مرد گفت: راست گفتی

یا ابن رسول اللّه ، لیکن زود باشد که مسأله دشواری را به نزد تو آورم. مرا خبر ده از این علم که با اوصیاست، آن را چه می شود که ظاهر نمی شود، چنانچه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر می شد؟

حضرت فرمود که: پس پدرم علیه السلام خندید و فرمود که: خدا اِبا فرموده که مطّلع سازد بر علم خویش، مگر آن کس را که برای ایمان به او آزموده باشد، چنانچه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب گردانید و حکم فرمود که: بر اذیّت و آزار قوم خویش صبر کند، و با ایشان جهاد نکند، مگر به امر آن جناب. پس چه بسیار از امور مکتومه بود که پیغمبر آن را پوشید تا آن که به آن حضرت گفته شد که: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ» (1) ، یعنی: «پس آشکارا کن آنچه را که به آن امر می شوی (و امر را چنان آشکارا کن که محو نشود (چنانچه شکاف آبگینه سر به هم نمی آورد. چه، صدع در اصل لغت، به معنی شکستن شیشه است) و رویگردان از شرک آورندگان» (و به سخن ایشان التفات مکن). و به خدا سوگند، که اگر پیش از آن، حق را آشکارا می نمود، هر آینه ایمن بود، ولیکن آن حضرت در طاعت خدا نظر می نمود، و از مخالفت آن جناب می ترسید. پس برای همین باز ایستاد و من بسیار دوست می دارم که چشم های تو با مهدی این امّت باشد، و بر آن حضرت افتد، و ببینی که فرشتگان با شمشیرهای آل داود در میان آسمان و زمین ارواح کافرانی را که مرده باشند، عذاب کنند و ارواح امثال ایشان را از زندگان، به ایشان ملحق سازند.

بعد از آن، مرد شمشیری را بیرون آورد و عرض کرد که بگیر (یا بیا). به درستی که این شمشیر، از آنهاست. حضرت فرمود که: پدرم فرمود، یا فرمود در حالتی که متوجّه به سوی من بود: بلی، چنین است، قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را بر تمام آدمیان برگزید.

حضرت فرمود که: پس آن مرد نقابْ بسته، نقاب خویش را برگردانید و گفت: منم الیاس و تو را از امر تو سؤال نکردم، و حال آن که با من در باب آن، جهالتی باشد، غیر از آن که من دوست داشتم که این حدیث قوّتی باشد برای اصحاب تو در مناظره با خصم، و زود باشد که تو را خبر دهم به آیه ای که تو آن را می شناسی و می دانی که اگر اصحاب تو به آن آیه، با خصم گفت وگو کنند، بر ایشان ظفر یابند و غالب شوند.

حضرت فرمود که: پدرم به الیاس فرمود که: اگر می خواهی تو را به آن آیه ای که اراده داری خبر دهم و بگویم که چه آیه است؟ الیاس گفت:

خواهان آن هستم. پدرم گفت: به درستی که شیعیان ما، اگر به مخالفان ما بگویند که خدای عزّوجلّ به رسول خویش می فرماید: «إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» ، تا آخر سوره (2) . «به درستی که ما فرو فرستادیم این قرآن مشهور و معروف را (از لوح محفوظ به آسمان دنیا) در شب قدر (که شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سیّم ماه مبارک رمضان است، و در بیت المعمور، سپرده روح الأمین در مدّت بیست و سه سال، که زمان رسالت پیغمبر بود، که در آن زنده بود آیه آیه و سوره سوره به حسب مصالح، بر آن حضرت فرود آورد، یا ابتدای نزول آن از لوح به دنیا در این شب بود، و این قول با بودن مبعث روز بیست و هفتم رجب و نزول قرآن در آن درست نمی آید) و چه چیز دانا گردانید تو را تا بدانی که چیست شب قدر؟ شب قدر بهتر است از هزار ماه (که عبارت است از هشتاد و سه سال و چهار ماه که ایّام سلطنت بنی امیّه لعنهم اللّه است)، فرود آیند (بر سبیل استمرار در هر سال) فرشتگان و روح (که فرشته ای است بزرگ تر از روح الأمین چنان که گفته اند، یا روح الأمین) در آن شب به زمین به فرمان پروردگار خویش از برای هر کاری که حق تعالی قضا فرموده، نیست این شب، مگر سلامتی» (یا سلام، به جهت کثرت سلام فرشتگان در آن تا دمیدن سفیده صبح).

پس آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می دانست که آن را در این شب نداند، یا جبرئیل علیه السلام آن را در غیر این شب به نزد او آورد؟ (حاصل مراد، آن که علم رسول خدا صلی الله علیه و آله همه از نزد خدای تعالی بود که به او می رسید یا در شب قدر یا در غیر آن و غیر از آن حضرت را علمی نبود که از غیر خدا باشد). پس به درستی که مخالفان زود باشد که بگویند: نه (چه، ایشان اعتراف دارند که آن حضرت آنچه می دانست، یا در شب قدر به او تعلیم می شد، یا در غیر آن از سایر اوقات در سال، به وساطت جبرئیل علیه السلام . پس اگر بگویند: نه) به ایشان بگو که: آیا آنچه را دانست چاره ای از اظهار آن بود (و می توانست که آن را اظهار نکند؟) پس خواهند گفت: نه، و چون این را گفتند، به ایشان بگو که: اختلافی بود در آنچه رسول خدا از علم خدای عزّ ذکره اظهار نمود؟

پس اگر بگویند: نه، پس به ایشان بگو که: هر که به حکم خدا حکم کند که در آن حکمی که کرده، اختلافی باشد، آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده؟ خواهند گفت: آری، پس اگر بگویند: نه، سخن اوّل خویش را باطل کرده اند (چه در اوّل گفتند که در کلام رسول خدا اختلافی نبود). پس به ایشان بگو که: «ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فی الْعِلْمِ» (3) ، یعنی: «تأویل و تفسیر متشابه را (که منشأ اختلاف است)، کسی نمی

داند، مگر خدا و مگر راسخین در علم». پس اگر بگویند که راسخین در علم کیانند؟ بگو که: آن که در علمش مختلف نباشند (به این که در امری در زمانی حکمی از او صادر نشود، و بعد از آن، در همان امر و همان زمان، حکمی دیگر که مخالف حکم اوّل باشد از او سر زند).

پس اگر بگویند که: آن که در علم او اصلاً اختلافی نیست، کیست؟ بگو که: رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب چنین علمی بود. پس آیا رسول صلی الله علیه و آله این علم را به مردم رسانید یا نرسانید؟ پس اگر بگویند که: رسانید، بگو که: آیا که پیغمبر صلی الله علیه و آله که رحلت نمود، خلیفه بعد از او می دانست علمی را که در آن اختلاف نباشد، پس اگر بگویند: نه، بگو که: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باید که من عندالله مؤید باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه خود نمی گرداند مگر آن کس را که به حکم او حکم کند، و مگر آن که را که مثل او باشد در جمیع صفات، مگر پیغمبری. و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بوده که در علم خویش کسی را خلیفه نفرموده، کسانی را که در اصلاب مردان بوده اند از آنان که بعد از او موجود شده و می شوند، ضایع نموده.

پس اگر به تو بگویند که: علم رسول خدا صلی الله علیه و آله از قرآن بوده، بگو: «حم * وَ الْکِتابِ الْمُبینِ * إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ إنّا کُنّا مُنْذِرینَ * فیها یُفْرَقُ کُلُّ أمْرٍ حَکیمٍ * أمْرًا مِنْ عِنْدِنا إنّا کُنّا [مُرْسِلینَ]» (و آنچه از قرآن که طیّ ذکر آن در اینجا شده، این است که: «إنّا کُنّا مُنْذِرینَ * فیها یُفْرَقُ کُلُّ أمْرٍ حَکیمٍ * أمْرًا مِنْ عِنْدِنا» (4))، یعنی: «سوگند به حکمت و حلم و حمایت و ملک و مجد و منّت ما (بنابر بعضی از تفاسیر)، و به این کتاب روشن یا روشنی بخش (یعنی: قرآن) که به درستی و حقیقت که ما فرو فرستادیم آن را در شبی با برکت و عظمت (که شب قدر است). به درستی که ما هستیم بیم کنندگان. در آن شب جدا کرده شود و فیصل داده شود هر کاری که حکم کرده شده (و محکم گردیده شده در همه سال، در هر سال بر سبیل استمرار و اتّصال؛ زیرا که فعل مضارع (یعنی: یفرق) دلالت بر تجدّد و حدوث دارد، و آن مستلزم استمرار است) در حالتی که این امر، حکیم (یا مقصود از آن) امری است که حاصل است از نزد ما. به درستی که ما هستیم فرستندگان».

پس اگر به تو بگویند که: خدای عزّوجلّ فرشتگان را نمی فرستد مگر به سوی آن که پیغمبر باشد، بگو که: این امر حکیم، که در آن شب جدا می شود از فرشتگان و روح که فرود می آیند به حکم آیه کریمه سوره قدر، آیا

از آسمان به سوی آسمانی دیگر، یا از آسمان به سوی زمین است؟ پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی آسمانی دیگر فرود می آید، فاسد است؛ زیرا که در آسمان، کسی نیست که از طاعت به سوی معصیت رجوع کند؛ چه اهل آن فرشتگانند و مرتکب معصیت نمی شوند که محتاج به منع و زجر باشند. پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی زمین فرود می آید، و حال آن که اهل زمین، محتاج ترین خلائق اند به سوی این، بگو که: آیا ایشان را چاره ای می باشد از سیّد و بزرگی که به سوی او محاکمه کنند.

پس اگر بگویند که: خلیفه (یعنی: سلطان عصر و خلفای جور حاکم ایشان است) ، بگو که: «اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ» تا «خالِدُونَ» (5) ، یعنی: «خدا دوست و یار کسانی است که ایمان آورده اند و متولیّ امر ایشان است، بیرون می آورد ایشان را به توفیق و هدایت، از تاریکی های کفر و ضلالت به سوی نور ایمان (که هدایت به آن است)، و آنان که کافر شده اند (و حقّ را پوشیده اند)، دوستان ایشان شیاطین اند، و سایر اهل ضلالت و غوایت (که طاغوت بر ایشان اطلاق می شود)، بیرون می آورند این طواغیت، کافران را از نور ایمان به سوی تاریکی های کفر و ضلالت (این گروه طاغوت، با کافران ملازمان آتش دوزخ اند) و ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند» (که از آن بیرون نخواهند آمد).

و حضرت فرمود که: به جان خودم سوگند که در زمین و در آسمان، هیچ ولیّ و دوستی از برای خدای عزّ ذکره نیست، مگر آن که مؤیّد است (که خدا او را تأیید و تقویت فرموده)، و هر که مؤیّد شد، خطا نمی کند، و هیچ دشمنی از برای خدای عزّ ذکره در زمین نیست، مگر آن که مخذول است (که خدا او را به خود واگذاشته)، و هر که مخذول شد، درست نمی رود و صواب نمی گوید. و چنانچه ناچار است که امر از آسمان فرود آید تا اهل زمین به آن حکم کنند، همچنین چاره ای نیست از این که باید والی و حافظی باشد.

پس اگر بگویند که ما، این والی را نمی شناسیم (یا این مطلب را نمی فهمیدیم)، به ایشان بگو که: هر چه دوست دارید و خواهید، بگویید که: خدا، اِبا فرموده بعد از محمد که بندگان راوا گذارد، و حال آن که حجّتی بر ایشان نباشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس الیاس ایستاد (به جهت تعظیم و رعایت ادب)، یا توقّفی کرد، بعد از آن گفت: یا ابن رسول اللّه ، در اینجا بابی است که خفایی دارد، مرا خبر ده، که اگر بگویند که: قرآن، حجت

خداست، چه جواب می گویی؟ پدرم فرمود که: در این هنگام به ایشان می گویم که: قرآن، سخن گو نیست که امر و نهی کند، ولیکن قرآن را اهلی است که امر و نهی می کنند، و نیز می گویم که: بعضی از اهل زمین را مصیبتی رسیده (یعنی: قضیّه مشکله و مسأله معظله روی داده) که حکم آن در سنّت پیغمبر و در حکم اتّفاقی که در آن اختلاف نباشد، نیست و در قرآن نیز مذکور نیست، و خدا به جهت علمی که به این فتنه و آزمایش دارد، اِبا فرموده که چنین چیزی در زمین ظاهر شود، و در حکم خدا چیزی که آن را ردّ کند و اندوه را از اهل آن برطرف نماید، نباشد.

الیاس گفت: در اینجا بر خصم غالب می شوید. یا ابن رسول اللّه ، گواهی می دهم که خدای عزّ ذکره به یقین دانسته و علم دارد به آنچه به خلق می رسد از هر مصیبتی در زمین که خارج از نفس ایشان است، چون مال یا در نفس های ایشان از دین یا غیر آن، پس قرآن را وضع نموده تا دلیل بر آن و حکم آن باشد. بعد از آن، الیاس گفت که: یا ابن رسول اللّه ، آیا می دانی که قرآن دلیل چیست؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: آری، مجمل همه حدود خدا در آن است، و تفسیر و بیان آنها نزد حاکم و امام است. بعد از آن فرمود که: خدا اِبا فرموده از این که بنده ای را مبتلا گرداند به مصیبتی در دین، یا در نفس، یا در مال آن بنده و در زمین خدا، حاکمی از جانب او نباشد که در این مصیبت به صواب حکم کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: الیاس به پدرم گفت که: امّا در این باب که اثبات امام است به سوره قدر و غیر آن، از آنچه مذکور شد، بر دشمن غالبید به حجّتی که دارید، مگر آن که دشمن شما بر خدا افترا بندد، و بگوید که: خدای جلّ ذکره را حجّتی نیست، ولیکن مرا خبر ده از تفسیر «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ» (6) ، یعنی: [«نرسیده و نخواهد رسید هیچ بلیّه در زمین و نه در نفس های شما، مگر آن که در لوح محفوظ ثبت شده، پیش از آن که نفسها یا آن مصیبت را بیافرینیم] تا اندوهگین نشوید و غم نخورید بر آنچه از شما فوت شده». حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه، از جمله آن چیزهاست که علی علیه السلام به آن مخصوص گردیده (و مراد، این است که علی علیه السلام مخاطب است به این خطاب که در باب فوت امامت ظاهری و اظهار حق باطنی اندوه نخورد). «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ» (7) ، یعنی: «شادمان مگردید به آنچه داد شما را».

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه نازل شد در شأن ابی فلان (یعنی... و یاران او...) یکی مقدّم است و یکی مؤخّر (اما مقدّم، خلافت

علی است که پیش از فوت رسول تصریح به آن شد، و امّا مؤخّر، فتنه خلافت... است که بعد از وفات رسول برپا کردند و حضرت هر دو را بیان فرموده و می فرماید:) غم مخورید بر آنچه شما را فوت شده از آنچه علی علیه السلام به آن مخصوص بود، و شاد مشوید به آنچه به شما داده از آن فتنه ای که بعد از رسول خدا شما را عارض شد .

پس الیاس گفت که: شهادت می دهم به این که شما صاحبان حکمی هستید که اختلافی در آن نیست. بعد از آن، بر خاست و رفت و او را ندیدم» (یعنی: از نظر غایب شد).

.

1- . حجر، 94.
2- . قدر، 1 - 5.
3- . آل عمران، 6.
4- . دخان، 1 5.
5- . بقره، 257.
6- . حدید، 23.
7- . همان.

ص: 768

..

ص: 769

. .

ص: 770

. .

ص: 771

..

ص: 772

. .

ص: 773

. .

. .

ص: 775

. .

ص: 776

. .

ص: 777

..

ص: 778

. .

ص: 779

. .

1368.امام على عليه السلام (هنگامى كه مردم ، او را براى بيعت خواستند) وَعَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«بَيْنَا أَبِى جَالِسٌ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ إِذَا اسْتَضْحَكَ حَتَّى اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ دُمُوعاً ، ثُمَّ قَالَ : هَلْ تَدْرُونَ مَا أَضْحَكَنِى ؟ قَالَ : فَقَالُوا : لَا ، قَالَ : زَعَمَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّهُ مِنَ «الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» ، فَقُلْتُ لَهُ : هَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، تُخْبِرُكَ بِوَلَايَتِهَا لَكَ فِى الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ مَعَ الْأَمْنِ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْحُزْنِ ؟ قَالَ : فَقَالَ : إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى يَقُولُ : «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ» وَ قَدْ دَخَلَ فِى هذَا جَمِيعُ الْأُمَّهِ ، فَاسْتَضْحَكْتُ .

ثُمَّ قُلْتُ : صَدَقْتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، أَنْشُدُكَ اللّهَ هَلْ فِى حُكْمِ اللّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ ؟ قَالَ : فَقَالَ : لَا ، فَقُلْتُ : مَا تَرى فِى رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلاً أَصَابِعَهُ بِالسَّيْفِ حَتّى سَقَطَتْ ، ثُمَّ ذَهَبَ وَ أَتى رَجُلٌ آخَرُ ، فَأَطَارَ كَفَّهُ ، فَأُتِىَ بِهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ قَاضٍ ، كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ ؟

قَالَ : أَقُولُ لِهذَا الْقَاطِعِ : أَعْطِهِ دِيَهَ كَفِّهِ ، وَ أَقُولُ لِهذَا الْمَقْطُوعِ : صَالِحْهُ عَلى مَا شِئْتَ ، وَ ابْعَثْ بِهِ إِلى ذَوَىْ عَدْلٍ .

قُلْتُ : جَاءَ الِاخْتِلَافُ فِى حُكْمِ اللّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ ، وَ نَقَضْتَ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ ، أَبَى اللّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُحْدِثَ فِى خَلْقِهِ شَيْئاً مِنَ الْحُدُودِ لَيْسَ تَفْسِيرُهُ فِى الْأَرْضِ ؛ اقْطَعْ قَاطِعَ الْكَفِّ أَصْلاً ، ثُمَّ أَعْطِهِ دِيَهَ الْأَصَابِعِ ، هكَذَا حُكْمُ اللّهِ لَيْلَهً يَنْزِلُ فِيهَا أَمْرُهُ ، إِنْ جَحَدْتَهَا بَعْدَ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَأَدْخَلَكَ اللّهُ النَّارَ ، كَمَا أَعْمى بَصَرَكَ يَوْمَ جَحَدْتَهَا عَلَى ابْنِ أَبِى طَالِبٍ ، قَالَ : فَلِذلِكَ عَمِىَ بَصَرِى ، قَالَ : وَ مَا عِلْمُكَ بِذلِكَ ؟ فَوَ اللّهِ ، إِنْ عَمِىَ بَصَرُهُ إِلَا مِنْ صَفْقَهِ جَنَاحِ الْمَلَكِ ، قَالَ : فَاسْتَضْحَكْتُ ، ثُمَّ تَرَكْتُهُ يَوْمَهُ ذلِكَ لِسَخَافَهِ عَقْلِهِ .

ثُمَّ لَقِيتُهُ ، فَقُلْتُ : يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، مَا تَكَلَّمْتَ بِصِدْقٍ مِثْلِ أَمْسِ ، قَالَ لَكَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ : إِنَّ لَيْلَهَ الْقَدْرِ فِى كُلِّ سَنَهٍ ، وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِى تِلْكَ اللَّيْلَهِ أَمْرُ السَّنَهِ ، وَ إِنَّ لِذلِكَ الْأَمْرِ وُلَاهً بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُلْتَ : مَنْ هُمْ ؟ فَقَالَ : أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِى أَئِمَّهٌ مُحَدَّثُونَ ، فَقُلْتَ : لَا أَرَاهَا كَانَتْ إِلَا مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فَتَبَدّى لَكَ الْمَلَكُ الَّذِى يُحَدِّثُهُ ، فَقَالَ : كَذَبْتَ يَا عَبْدَ اللّهِ ، رَأَتْ عَيْنَاىَ الَّذِى حَدَّثَكَ بِهِ عَلِىٌّ وَ لَمْ تَرَهُ عَيْنَاهُ ، وَ لكِنْ وَعى قَلْبُهُ ، وَ وُقِرَ فِى سَمْعِهِ ثُمَّ صَفَقَكَ بِجَنَاحِهِ فَعَمِيتَ .

قَالَ : فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : مَا اخْتَلَفْنَا فِی شَیْءٍ فَحُکّمُهُ إِلَی اللّهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : فَهَلْ حَکَمَ اللّهُ فِی حُکْمٍ مِنْ حُکْمِهِ بِأَمْرَیْنِ ؟ قَالَ : لَا ، فَقُلْتُ : هَاهُنَا هَلَکْتَ وَ أَهْلَکْتَ» . .

1369.عنه علیه السلام :از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:«در بین این که پدرم حضرت باقر علیه السلام نشسته بود و در نزد آن حضرت جماعتی بودند، ناگاه به خنده افتاد و چنان خندید که چشم های آن حضرت پر از اشک شد، بعد از آن فرمود که: آیا می دانید که چه چیز مرا به خنده آورده؟». امام صادق فرمود که: «آن جماعت عرض کردند: نه، پدرم فرمود که: ابن عبّاس گمان کرده بود که از جمله کسانی است که گفتند: پروردگار ما خداست، بعد از آن استقامت به هم رسانیدند. (1) به او گفتم که: ای پسر عباس، آیا فرشتگان را دیده ای که تو را خبر دهند به دوستی خویش با تو در دنیا و آخرت با ایمنی از ترس و اندوه؟ حضرت فرمود که: ابن عباس گفت: به درستی که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «إِنَّما الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (2) ، یعنی: «جز این نیست که مؤمنان برادرانند». و همه امت در این حکم داخل اند. پس من خندیدم. چه، آیه بر مطلب دلالت نمی کند. بعد از آن، گفتم: راست گفتی که مؤمنان برادرانند، یا در آنچه گمان کرده ای بر سبیل تسلیم. ای پسر عبّاس، خدا را به خاطر تو می آورم و تو را به او سوگند می دهم که آیا در حکم خدای جلّ ذکره اختلافی هست؟

ابن عبّاس گفت: نه. گفتم: چه می بینی در باب مردی که شمشیر به انگشتان مردی بزند تا آن که آنها بیفتد بعد از آن برود و مردی دیگر بیاید و کف دست او را بپراند و جدا کند، و این مرافعه را به نزد تو آورند، و تو قاضی و حاکم باشی، چه خواهی کرد؟ ابن عبّاس گفت که: به این قطع کننده کف می گویم که: دیه کف دست او را بده و به این مقطوع که کف او جدا شده، می گویم که: با او مصالحه کن بر آنچه خواهی، و او را می فرستم به سوی دو خداوند عدل. من گفتم که: اختلاف در حکم خدای عزّ ذکره لازم آمد، و قول اوّل را بر هم زدی (چه، در اوّل به مطالحه امر کرد و دویم حواله به دو عادل نمود، و در رجوع به سوی دو خداوندان عدل، اختلاف لازم می آید، به جهت اختلاف تقویم مقوّمین.

و اگر مراد ابن عبّاس حکومت باشد که آزاده را در این باب تابع بنده قرار دهد، وجه اختلاف، ظاهر است؛ زیرا که حکومت و حکم به اعطای دیه هر یک، مستلزم قدر معین اند و مصالحه بر خلاف آن است). و خدا اِبا فرموده از این که در خلق خود چیزی از حدود را احداث فرماید که تفسیر و بیان آن در زمین نباشد. آن که اصل کف را قطع کرده، کف او را قطع کن، بعد از

آن دیه انگشتان را به او بده. و این حکم خداست در شبی که امر او در آن فرود می آید (که عبارت است از شب قدر) که اگر آن را انکار کنی بعد از آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای، خدا تو را داخل جهنم گرداند، چنان که چشم تو را کور گردانید در روزی که آن شب را انکار کردی در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام .

ابن عبّاس از روی انکار و تعجّب یا تصدیق آن حضرت، گفت که: به جهت همین انکار (یعنی: انکار شب قدر) چشم من کور شد؟ و حضرت فرمود که: تو علم به این نداری، پس به خدا سوگند، که کوری چشم ابن عبّاس نبود، مگر از زدن بال فرشته . و حضرت فرمود که: پس خندیدم و او را وا گذاشتم آن روز، به جهت آن که عقل پا بر جایی نداشت. بعد از آن، او را ملاقات کردم و گفتم: ای پسر عبّاس، هرگز تکلّم به سخن راستی نکردی، چون دیروز که اقرار نمودی که کوری چشمت برای انکار شب قدر است، علی بن ابی طالب علیه السلام به تو فرمود که: شب قدر در هر سالی هست، و در آن شب، همه امری که در سال اتّفاق می افتد، فرود می آید و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، این امر را والیان چنداند. تو به آن حضرت عرض کردی که: ایشان کیانند؟

فرمود که: من و یازده تن از صلب من که امامان محدّث اند. تو عرض کردی که: شب قدر را اعتقاد ندارم که بوده باشد، مگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله (که چون آن حضرت از دنیا رفت، شب قدر تمام شد) . پس آن فرشته که علی علیه السلام را حدیث می کرد، از برای تو ظاهر شد و گفت: ای عبداللّه ، دروغ گفتی، چشم های من دید آنچه را که علی علیه السلام تو را به آن خبر داد و چشم های آن حضرت آن را ندید (یعنی: من آن فرشته که علی را حدیث می کرد، دیدم و علی علیه السلام او را ندید ولیکن آنچه آن فرشته گفت در دل آن حضرت جا کرد و در گوش او قرار گرفت). بعد از آن، آن فرشته بال خویش را به تو زد و به این سبب کور شدی.

حضرت فرمود که: پس ابن عبّاس گفت که: آنچه ما در آن اختلاف کردیم، حکم آن مفوّض است به خدا. من به او گفتم که: آیا خدا در حکمی از احکام خود به دو امر حکم فرموده؟ گفت: نه. گفتم: در اینجا خود هلاک شدی و دیگران را هلاک گردانیدی». .

1- . الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا (فصّلت، 30).
2- . حجرات، 10.

ص: 782

. .

ص: 783

. .

1370.عنه عليه السلام :وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ : «فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» يَقُولُ : يَنْزِلُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ . وَ الْمُحْكَمُ لَيْسَ بِشَيْئَيْنِ ، إِنَّمَا هُوَ شَىْءٌ وَاحِدٌ ، فَمَنْ حَكَمَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ ، فَحُكْمُهُ مِنْ حُكْمِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ وَ مَنْ حَكَمَ بِأَمْرٍ فِيهِ اخْتِلَافٌ ، فَرَأَى أَنَّهُ مُصِيبٌ ، فَقَدْ حَكَمَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ ؛ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ إِلى وَلِیِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَهً سَنَهً ، يُؤْمَرُ فِيهَا فِی أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا ، وَ فِی أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا ، وَ إِنَّهُ لَيَحْدُثُ لِوَلِیِّ الْأَمْرِ سِوى ذلِكَ كُلَّ يَوْمٍ عِلْمُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَاصُّ وَ الْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلُ مَا يَنْزِلُ فِی تِلْكَ اللَّيْلَهِ مِنَ الْأَمْرِ». ثُمَّ قَرَأَ : «وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» . .

1600.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی قَیسِ بنِ سَعدٍ) و به همین اسناد از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود:«خدای عزّوجلّ در باب شب قدر فرموده است که: «فیها یُفْرَقُ کُلُّ أمْرٍ حَکیمٍ» (1) ». حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: هر امر محکمی در شب قدر فرود می آید. و محکم، دو چیز نیست، بلکه آن یک چیز است. پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی نباشد ، به حکم خدای عزّوجلّ حکم کرده است . پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی باشد و چنان بیند که صوابْ کار است، به حکم طاغوت حکم کرده است. به درستی که در شب قدر، تفسیر همه امور، سال به سال، بر ولیّ این امر (که امام است) فرود می آید، و در آن مأمور می شود در امر خویش به اموری چند که چنین و چنین (کنایه است از آن) و در امر مردم، به اموری چند همچنین.

و به درستی که حادث می شود از برای ولیّ این امر، علم خاصّ خدای عزّوجلّ و آنچه مکنون و عجیب و مخزون است در هر روز غیر از این، به قدر آنچه در این شب فرود می آید از امر». بعد از آن، این آیه را خواند که: «وَ لَوْ أنَّ ما فی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّهِ إنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ» (2) ، یعنی: «و اگر بودی آنچه در زمین است از درختان، قلم ها و دریای محیط (با وسعتی که دارد) مداد دهد آن را از پس آن، و بعد از فنای آب مداد شده آن، هفت دریای دیگر مانند آن، و به آن قلم ها و این مدادها کتابت کنند، علوم خدا به پایان نرسد و تمام نشود. به درستی که خدا، غالب است بر هر چیز و داناست به همه چیز» (که چیزی از فرمان و علم و حکمت او بیرون نیست). .

1- . دخان، 4.
2- . لقمان، 27.

1372.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) وَ بِهذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ یَقُولُ : «إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» صَدَقَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، أَنْزَلَ اللّهُ الْقُرْآنَ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ «وَما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ» قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَا أَدْرِی .

قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» لَیْسَ فِیهَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ ، قَالَ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : وَ هَلْ تَدْرِی لِمَ هِیَ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : لِأَنَّهَا «تَنَزَّلُ الْمَلَئِکَهُ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن کُلِّ أَمْرٍ» وَ إِذَا أَذِنَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَیْءٍ ، فَقَدْ رَضِیَهُ.

«سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» یَقُولُ : تُسَلِّمُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدُ ، مَلَائِکَتِی وَ رُوحِی بِسَلَامِی مِنْ أَوَّلِ مَا یَهْبِطُونَ إِلی مَطْلَعِ الْفَجْرِ.

ثُمَّ قَالَ فِی بَعْضِ کِتَابِهِ : «وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً» فِی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» ، وَ قَالَ فِی بَعْضِ کِتَابِهِ «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرِینَ» .

یَقُولُ فِی الْایَهِ الْأُولی : إِنَّ مُحَمَّداً حِینَ یَمُوتُ یَقُولُ أَهْلُ الْخِلَافِ لِأَمْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : مَضَتْ لَیْلَهُ الْقَدْرِ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ فَهذِهِ فِتْنَهٌ أَصَابَتْهُمْ خَاصَّهً ، وَ بِهَا ارْتَدُّوا عَلی أَعْقَابِهِمْ ؛ لِأَنَّهُمْ إِنْ قَالُوا : لَمْ تَذْهَبْ ، فَلَا بُدَّ أَنْ یَکُونَ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهَا أَمْرٌ ، وَ إِذَا أَقَرُّوا بِالْأَمْرِ ، لَمْ یَکُنْ لَهُ مِنْ صَاحِبٍ بُدٌّ» . .

1369.امام علی علیه السلام :و به همین اسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:«حضرت علی بن الحسین علیه السلام می فرمود: «إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» ، راست گفته است خدای عزّوجلّ که قرآن را در شب قدر فرو فرستاده است. «وَ ما أدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ» (1) ، رسول خدا فرمود: نمی دانم که شب قدر چیست و چه حکم دارد؟ خدای عزّوجلّ فرمود که: «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (2) ، یعنی: «شب قدر بهتر است از هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد» . خدا به رسول خود فرمود که: آیا می دانی که چرا این شب از هزار ماه بهتر است؟ رسول عرض کرد: نه، خدا فرمود که: از برای این که این شب چنان است که فرشتگان و روح در آن فرود می آیند به اذن پروردگار خویش، از هر کاری. و هرگاه خدا در چیزی اذن دهد، البته آن را پسندیده و به آن راضی است. «سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» خدا می فرماید که: فرشتگان و روح من سلام می کنند بر تو یا محمد، به سلام من (یعنی: سلام مرا به تو می رسانند)، از اوّل فرود آمدن ایشان تا طلوع صبح بعد از آن.

در بعضی از کتاب خویش (که قرآن است) یا در بعضی از مواضع آن، فرموده است که: «وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً» (3) ، یعنی: «و بپرهیزید فتنه را که البته نمی رسد به کسانی که ستم کرده اند از شما در حالتی که اختصاص داشته باشد به ایشان» (بلکه عام باشد و به ظالم و غیر ظالم اثر آن برسد، و شآمت آن به همه سرایت کند. و گمان فقیر چنان است که ناسخین این آیه را غلط نوشته اند و در روایت لتصیبنّ بوده، چنانچه آخر روایت صریح است در این. و در مجمع البیان این قرائت را نسبت به امیر المؤمنین و امام محمد باقر علیه السلام و ربیع بن انس و زید بن ثابت و ابوالعالیه داده، و این روایت دلالت می کند بر این که حضرت سیّد السّاجدین زین العابدین علیه السلام نیز چنین قرائت می فرموده و ناسخین که لا تصیبن نوشته اند، منشأ اشتباه ایشان آن است که در قرآن، لا تصیبّن مکتوب است و قرائت مشهوره نیز آن است، و در رسم الخط قرآنی، بنابر طریقه عثمانی که در نوشتن قرآن معمول بوده، امثال این الف نوشته نمی شده و لا تصیبّن و لتصیبّن در صورت کتابت، با هم فرقی نداشته اند، بلکه فرق در تلفّظ و إعراب آن بوده، که در اوّل، بر سر لام، خنجری می گذاشتند و در دویم، فتحه. و بنابر این معنی آیه این می شود که: آن فتنه عموم ندارد بلکه مخصوص ظالمان است).

و حضرت فرمود که: «این آیه و فتنه ای که در آن مذکور است، در باب «إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» است و خدا در بعضی از مواضع کتاب خویش فرموده: «وَ ما مُحَمَّدٌ إلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أ فَإنْ ماتَ أوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئا وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرینَ» (4) ، یعنی: و نیست محمد (که بنده ستوده خداست)، مگر فرستاده ای از نزد خدا که فرستادگان بسیار پیش از او گذشته اند. پس مردن بر او محال نیست، و او نیز در گذرد. آیا پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود، باز می گردید بر پاشنه های خویش؟ (یعنی: مرتد می شوید؟) و هر که باز گردد بر پاشنه های خویش، پس هرگز خدا را ضرر نرساند به چیزی از ضرر و زود باشد که خدا شکر کنندگان را جزا دهد».

و حضرت فرمود که: «خدا در آیه اوّل می فرماید که: در هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله می میرد، آنها که مخالفت امر خدای عزّوجلّ می کنند، می گویند که شب قدر با رسول خدا گذشت و به مردن آن حضرت برطرف شد. پس همین فتنه و آزمایشی است که به ایشان رسید؛ در حالتی که اختصاص به ایشان داشت و به همین فتنه بر پاشنه های خویش بر گشتند و مرتد شدند؛ زیرا که ایشان اگر بگویند که شب قدر نرفته، بلکه در هر سال هست، پس چاره ای نیست از این که خدای عزّوجلّ را در آن امری می باشد و چون به امر اقرار کنند، آن را چاره ای نیست از صاحبی و باید که امر به صاحب امر برسد». .

1- . قدر، 1 و 2.
2- . قدر، 3.
3- . انفال، 25.
4- . آل عمران، 144.

1370.امام على عليه السلام :وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِیٌّ علیه السلام كَثِیراً مَا یَقُولُ : اجْتَمَعَ التَّیْمِیُّ وَ الْعَدَوِیُّ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یَقْرَأُ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» بِتَخَشُّعٍ وَ بُكَاءٍ، فَیَقُولَانِ : مَا أَشَدَّ رِقَّتَكَ لِهذِهِ السُّورَهِ ! فَیَقُولُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لِمَا رَأَتْ عَیْنِی ، وَ وَعی قَلْبِی ، وَ لِمَا یَری قَلْبُ هذَا مِنْ بَعْدِی .

فَیَقُولَانِ : وَ مَا الَّذِی رَأَیْتَ ؟ وَ مَا الَّذِی یَری ؟

قَالَ : فَیَكْتُبُ لَهُمَا فِی التُّرَابِ : «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» قَالَ : ثُمَّ یَقُولُ : هَلْ بَقِیَ شَیْءٌ بَعْدَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «كُلِّ أَمْرٍ» ؟ فَیَقُولَانِ : لَا ، فَیَقُولُ : هَلْ تَعْلَمَانِ مَنِ الْمُنْزَلُ إِلَیْهِ بِذلِكَ ؟ فَیَقُولَانِ : أَنْتَ یَا رَسُولَ اللّهِ ، فَیَقُولُ : نَعَمْ .

فَیَقُولُ : هَلْ تَكُونُ لَیْلَهُ الْقَدْرِ مِنْ بَعْدِی ؟ فَیَقُولَانِ : نَعَمْ ، قَالَ : فَیَقُولُ : فَهَلْ یَنْزِلُ ذلِكَ الْأَمْرُ فِیهَا ؟ فَیَقُولَانِ : نَعَمْ ، قَالَ : فَیَقُولُ : إِلی مَنْ؟ فَیَقُولَانِ : لَا نَدْرِی ، فَیَأْخُذُ بِرَأْسِی وَ یَقُولُ : إِنْ لَمْ تَدْرِیَا فَادْرِیَا ، هُوَ هذَا مِنْ بَعْدِی .

قَالَ : فَإِنْ كَانَا لَیَعْرِفَانِ تِلْكَ اللَّیْلَهَ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ شِدَّهِ مَا یُدَاخِلُهُمَا مِنَ الرُّعْبِ» . .

1371.حلیه الأولیاء (به نقل از عبد الواحد دمشقی) و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که:«علی علیه السلام ، در بسیاری از اوقات می فرمود که: تیمی و عدوی (که ابوبکر و عمراند)، در نزد رسول خدا جمع می شدند، و آن حضرت سوره انّا انزلناه را می خواند، با خشوع و نهایت فروتنی و گریه، پس به آن حضرت گفتند که: چه چیز رقّت تو را سخت گردانیده یا چه سخت است رقّت و گریه تو برای این سوره؟ رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: گریه من برای آن چیزی است که چشم من دیده، و در دل من جا گرفته، و به جهت آن چیزی است که دل این (یعنی: علی علیه السلام)، می بیند که بعد از من، چه خواهد شد.

ایشان گفتند که آنچه تو دیده ای و آنچه او می بیند چه چیز است؟ حضرت فرمود که: پیغمبر این آیه را که «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَ الرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ» است، از برای آن ابوبکر و عمر در خاک با انگشت نوشت، بعد از آن فرمود که: آیا چیزی باقی مانده که فرود نیامده باشد بعد از قول خدای عزّوجلّ که می فرماید: «کُلِّ أَمْرٍ» ، یعنی: «هر امری و هر چیزی». آن دو گفتند: نه. پیغمبر فرمود: آیا می دانید که کیست آن که این امر به سوی او فرود آورده می شود؟ گفتند که: تویی ای رسول خدا. پیغمبر فرمود: آری، بعد از آن، فرمود که: آیا شب قدر بعد از من می باشد؟ گفتند: آری. پیغمبر فرمود که: آیا این امر، در آن فرود می آید؟ گفتند: آری. فرمود که: به سوی کی فرود می آید؟ گفتند: نمی دانیم. پس پیغمبر سر مرا گرفت و فرمود؟ اگر نمی دانید، بدانید که آن که این امر بر او فرود می آید بعد از من، همین است .

حضرت فرمود که: ابوبکر و عمر به یقین این شب قدر را می شناختند و می دانستند از سختی آنچه در دل ایشان داخل می شد از کمال خوف» (یعنی: در شب قدر). .

1372.امام على عليه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«یَا مَعْشَرَ الشِّیعَهِ ، خَاصِمُوا بِسُورَهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» تَفْلُجُوا ، فَوَ اللّٰهِ ، إِنَّهَا لَحُجَّهُ اللّٰهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی عَلَی الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، وَ إِنَّهَا لَسَیِّدَهُ دِینِکُمْ ، وَ إِنَّهَا لَغَایَهُ عِلْمِنَا .

یَا مَعْشَرَ الشِّیعَهِ ، خَاصِمُوا بِ «حم وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ» فَإِنَّهَا لِوُلَاهِ الْأَمْرِ خَاصَّهً بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله .

یَا مَعْشَرَ الشِّیعَهِ ، یَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلّا خَلا فِیها نَذِیرٌ» » .

قِیلَ : یَا أَبَا جَعْفَرٍ ، نَذِیرُهَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله ، قَالَ : «صَدَقْتَ ، فَهَلْ کَانَ نَذِیرٌ وَ هُوَ حَیٌّ مِنَ الْبَعَثَهِ فِی أَقْطَارِ الْأَرْضِ ؟» فَقَالَ السَّائِلُ : لَا ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «أَ رَأَیْتَ بَعِیثَهُ ، أَ لَیْسَ نَذِیرَهُ ، کَمَا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله فِی بِعْثَتِهِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَذِیرٌ ؟» فَقَالَ : بَلی ، قَالَ : «فَکَذلِکَ لَمْ یَمُتْ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله إِلَا وَ لَهُ بَعِیثٌ نَذِیرٌ».

قَالَ : «فَإِنْ قُلْتُ : لَا ، فَقَدْ ضَیَّعَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله مَنْ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِنْ أُمَّتِهِ» . قَالَ : وَ مَا یَکْفِیهِمُ الْقُرْآنُ؟ قَالَ : «بَلی ، إِنْ وَجَدُوا لَهُ مُفَسِّراً». قَالَ : وَ مَا فَسَّرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ؟ قَالَ : «بَلی ، قَدْ فَسَّرَهُ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ ، وَ فَسَّرَ لِلْأُمَّهِ شَأْنَ ذلِکَ الرَّجُلِ ، وَهُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ».

قَالَ السَّائِلُ : یَا أَبَا جَعْفَرٍ ، کَأَنَّ هذَا أَمْرٌ خَاصٌّ لَا یَحْتَمِلُهُ الْعَامَّهُ ؟ قَالَ : «أَبَی اللّٰهُ أَنْ یُعْبَدَ إِلَا سِرّاً حَتّی یَأْتِیَ إِبَّانُ أَجَلِهِ الَّذِی یَظْهَرُ فِیهِ دِینُهُ ، کَمَا أَنَّهُ کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله مَعَ خَدِیجَهَ مُسْتَتِراً حَتّی أُمِرَ بِالْإِعْلَانِ».

قَالَ السَّائِلُ : یَنْبَغِی لِصَاحِبِ هذَا الدِّینِ أَنْ یَکْتُمَ ؟ قَالَ : «أَ وَ مَا کَتَمَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَوْمَ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله حَتّی ظَهَرَ أَمْرُهُ ؟» قَالَ : بَلی ، قَالَ : «فَکَذلِکَ أَمْرُنَا حَتّی یَبْلُغَ الْکِتَابُ أَجَلَهُ». .

1373.عنه علیه السلام (مِن کِتابِهِ إلی اُمَراءِ الخَراجِ) و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که:«ای گروه شیعیان، با مخالفان گفت وگو کنید به سوره انّا انزلناه تا برایشان غالب شوید. پس به خدا سوگند که این سوره حجّت خدای تبارک و تعالی است بر جمیع خلائق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله . و به درستی که این سوره، سیّد و بزرگ دین شما است و این سوره، غایت و منتهای علم ما است (چه در شب قدر، تفصیل امور محتومه که در عرض سال حادث می شود به ایشان تعلیم می شود).

ای گروه شیعیان، گفت وگو کنید با دشمنان ما به «حم * وَ الْکِتابِ الْمُبینِ * إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إنّا کُنّا مُنْذِرینَ» (1) ؛ زیرا که این شب، از برای والیان امر امامت است؛ بخصوص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله .

ای گروه شیعیان، خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «وَ إنْ مِنْ اُمَّهٍ إلّا خَلا فیها نَذیرٌ» (2) ». به حضرت عرض شد که: یا ابا جعفر، نذیر و ترساننده این امّت، محمد صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود که: «راست گفتی، پس آیا نذیری بود در حال حیات آن حضرت از جهت فرستادن یا از فرستادگان او در اطراف زمین؟» سائل عرض کرد: نه. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده که آیا فرستاده آن حضرت نذیر نبود از جانب او، چنانچه رسول صلی الله علیه و آله در بعثت خویش از جانب خدای عزّوجلّ نذیر بود؟» سائل عرض کرد: بلی، نذیر بود. حضرت فرمود: «پس همچنین محمد صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت، مگر آن که او را فرستاده ای است که نذیر است».

و فرمود که: «اگر بگویی: نه، لازم می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله ضایع گذاشته باشد کسانی را که در صلب های مردانند از امّت خود». سائل عرض کرد که: قرآن ایشان را کفایت نمی کند؟ حضرت فرمود: «بلی، کفایت می کند، ولیکن اگر از برای آن مفسّری را بیابند که آن را تفسیر کند». سائل عرض کرد که: رسول خدا آن را تفسیر نفرمود؟ فرمود: «بلی، تفسیر فرمود، امّا آن را از برای یک کس تفسیر فرمود و برای امّت حال و فضایل آن کس را بیان فرمود و آن، علی بن ابی طالب است». سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، گویا این امری است که سنّیان آن را قبول ندارند. حضرت فرمود که: «خدا اِبا فرموده از آن که پرستیده

شود مگر از روی پنهانی، تا آن که بیابد زمان حلول مدّتی که خدا قرار داده که دین آن جناب در آن هویدا گردد، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه علیهاالسلاماسلام را از مشرکان پنهان می نمود، تا به آشکار کردن آن مأمور شد».

سائل عرض کرد که: صاحب این دین را سزاوار است که کتمان کند؟ حضرت فرمود که: «آیا علی بن ابی طالب علیه السلام کتمان نفرمود در روزی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد تا امر آن حضرت ظاهر گردید؟» سائل عرض کرد: بلی، حضرت فرمود که: «پس همچنین است کار ما (یا ما چنین مأمور شده ایم و امر می فرماییم) «حَتّی یَبْلُغَ الْکِتابُ أجَلَهُ» (3) ، یعنی: تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا آن را نوشته و واجب گردانیده)، به غایت مدّت خود» (و مدّت آن منقتضی گردد). .

1- . دخان، 1 3.
2- . فاطر، 24.
3- . بقره، 235.

1374.عنه عليه السلام :وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَقَدْ خَلَقَ اللّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ لَیْلَهَ الْقَدْرِ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْیَا ؛ وَ لَقَدْ خَلَقَ فِیهَا أَوَّلَ نَبِیٍّ یَکُونُ ، وَ أَوَّلَ وَصِیٍّ یَکُونُ ؛ وَ لَقَدْ قَضی أَنْ یَکُونَ فِی کُلِّ سَنَهٍ لَیْلَهٌ یَهْبِطُ فِیهَا بِتَفْسِیرِ الْأُمُورِ إِلی مِثْلِهَا مِنَ السَّنَهِ الْمُقْبِلَهِ ؛ مَنْ جَحَدَ ذلِکَ ، فَقَدْ رَدَّ عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَهُ ؛ لِأَنَّهُ لَا یَقُومُ الْأَنْبِیَاءُ وَ الرُّسُلُ وَ الْمُحَدَّثُونَ إِلَا أَنْ تَکُونَ عَلَیْهِمْ حُجَّهٌ بِمَا یَأْتِیهِمْ فِی تِلْکَ اللَّیْلَهِ مَعَ الْحُجَّهِ الَّتِی یَأْتِیهِمْ بِهَا جَبْرَئِیلُ علیه السلام ».

قُلْتُ : وَ الْمُحَدَّثُونَ أَیْضاً یَأْتِیهِمْ جَبْرَئِیلُ أَوْ غَیْرُهُ مِنَ الْمَلَائِکَهِ علیهم السلام ؟

قَالَ : «أَمَّا الْأَنْبِیَاءُ وَ الرُّسُلُ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِمْ فَلَا شَکَّ ، وَ لَا بُدَّ لِمَنْ سِوَاهُمْ مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ خُلِقَتْ فِیهِ الْأَرْضُ إِلی آخِرِ فَنَاءِ الدُّنْیَا أَنْ یَکُونَ عَلی أَهْلِ الْأَرْضِ حُجَّهٌ ، یَنْزِلُ ذلِکَ فِی تِلْکَ اللَّیْلَهِ إِلی مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبَادِهِ .

وَ ایْمُ اللّهِ ، لَقَدْ نَزَلَ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِکَهُ بِالْأَمْرِ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ عَلی آدَمَ ؛ وَ ایْمُ اللّهِ ، مَا مَاتَ آدَمُ إِلَا وَ لَهُ وَصِیٌّ ، وَ کُلُّ مَنْ بَعْدَ آدَمَ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ قَدْ أَتَاهُ الْأَمْرُ فِیهَا ، وَ وَضَعَ لِوَصِیِّهِ مِنْ بَعْدِهِ .

وَ ایْمُ اللّهِ ، إِنْ کَانَ النَّبِیُّ لَیُؤْمَرُ فِیمَا یَأْتِیهِ مِنَ الْأَمْرِ فِی تِلْکَ اللَّیْلَهِ مِنْ آدَمَ إِلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله : أَنْ أَوْصِ إِلی فُلَانٍ ، وَ لَقَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ لِوُلَاهِ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله خَاصَّهً : «وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» إِلی قَوْلِهِ : «فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» یَقُولُ : أَسْتَخْلِفُکُمْ لِعِلْمِی وَ دِینِی وَ عِبَادَتِی بَعْدَ نَبِیِّکُمْ کَمَا اسْتَخْلَفَ وُصَاهَ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ حَتّی یَبْعَثَ النَّبِیَّ الَّذِی یَلِیهِ «یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً» یَقُولُ : یَعْبُدُونَنِی بِإِیمَانٍ لَا نَبِیَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، فَمَنْ قَالَ غَیْرَ ذلِکَ «فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» .

فَقَدْ مَکَّنَ وُلَاهَ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالْعِلْمِ ، وَ نَحْنُ هُمْ ؛ فَاسْأَلُونَا ، فَإِنْ صَدَقْنَاکُمْ فَأَقِرُّوا ، وَ مَا أَنْتُمْ بِفَاعِلِینَ ؛ أَمَّا عِلْمُنَا فَظَاهِرٌ ؛ وَ أَمَّا إِبَّانُ أَجَلِنَا الَّذِی یَظْهَرُ فِیهِ الدِّینُ مِنَّا حَتّی لَا یَکُونَ بَیْنَ النَّاسِ اخْتِلَافٌ فَإِنَّ لَهُ أَجَلاً مِنْ مَمَرِّ اللَّیَالِی وَ الْأَیَّامِ إِذَا أَتی ظَهَرَ ، وَ کَانَ الْأَمْرُ وَاحِداً .

وَ ایْمُ اللّهِ ، لَقَدْ قُضِیَ الْأَمْرُ أَنْ لَا یَکُونَ بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ اخْتِلَافٌ ، وَ لِذلِکَ جَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ لِیَشْهَدَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله عَلَیْنَا ، وَ

لِنَشْهَدَ عَلى شِيعَتِنَا ، وَ لِتَشْهَدَ شِيعَتُنَا عَلَى النَّاسِ ، أَبَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلّ أَنْ يَكُونَ فِى حُكْمِهِ اخْتِلَافٌ ، أَوْ بَيْنَ أَهْلِ عِلْمِهِ تَنَاقُضٌ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «فَضْلُ إِيمَانِ الْمُؤْمِنِ بِجُمْلَهِ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» وَ بِتَفْسِيرِهَا عَلى مَنْ لَيْسَ مِثْلَهُ فِى الْاءِيمَانِ بِهَا كَفَضْلِ الْاءِنْسَانِ عَلَى الْبَهَائِمِ ، وَ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَنِ الْجَاحِدِينَ لَهَا فِى الدُّنْيَا لِكَمَالِ عَذَابِ الْاخِرَهِ لِمَنْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَتُوبُ مِنْهُمْ مَا يَدْفَعُ بِالْمُجَاهِدِينَ عَنِ الْقَاعِدِينَ ، وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِى هذَا الزَّمَانِ جِهَاداً إِلَا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ وَ الْجِوَارَ» . .

1375.عنه علیه السلام :و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که:«هر آینه خدای جلّ ذکره شب قدر را آفرید در اوّل آفریدن دنیا، و آفرید در آن شب، اول پیغمبری را که موجود می شد، و اوّل جانشین پیغمبری را که به هم می رسید. و به تحقیق که خدا حکم فرموده که در هر سال، شبی باشد که فرشتگان در آن فرود آیند با بیان تمام امور که اتّفاق می افتد تا مثل آن شب از سال آینده. و هر که این را انکار کند، علم خدای عزّوجلّ را بر او ردّ کرده است؛ زیرا که پیغمبران و رسولان و محدّثان برپا نمی باشند، مگر این که بر ایشان حجّتی باشد به وساطت آنچه به ایشان می رسد در این شب، یا حجّتی که جبرئیل علیه السلام در اوقات دیگر به نزد ایشان می آورد».

راوی می گوید که: گفتم: محدَّثان نیز جبرئیل علیه السلام ، یا غیر او از فرشتگان به نزد ایشان می آیند؟ حضرت فرمود که: «امّا پیغمبران و رسولان، پس شکّی در نزول جبرئیل و فرشتگان بر ایشان نیست، و چاره ای نیست کسی را که غیر ایشان باشد از روز اوّل که زمین در آن خلق شده تا آخر تمام شدن دنیا از این که بر اهل زمین حجّتی باشد، و این حجّت در آن شب فرود می آید به سوی کسی که محبوب تر است از بندگان خدا (که خدا او را از جمیع بندگان خویش دوست تر می دارد). و هر آینه به خدا سوگند، که روح و فرشتگان در شب قدر فرود آمدند با امر بر حضرت آدم. و به خدا سوگند، که آدم از دنیا نرفت مگر آن که او را وصیی بود، و هر که بعد از آدم بود از پیغمبران، او را در این شب آن امر آمده، و آن را از برای وصی خویش، وضع فرموده و قرار داد نموده، و به خدا سوگند، که هر پیغمبری از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله ، مأمور می گردید و در آنچه از امر در این شب بر او وارد می شد، که وصیّت کن به سوی فلان و او را جانشین خود گردان.

و هر آینه به حقیقت که خدای عزّوجلّ در کتاب خویش، به والیان امر بعد از محمد صلی الله علیه و آله ، بخصوص فرموده که: «وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الْأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ» تا فرموده آن جناب: «فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» » (و آنچه از وسط آیه شریفه ذکر نشده این است که: «الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنا یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئا وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ» (1))؛ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح

انجام دادند، وعده داده است که هر آینه حتما آنها را در زمین خلیفه گرداند، همان طور که قبل تر از آنها را خلیفه قرار داد. هر آینه متمکّن و ثابت و پا بر جای گرداند از برای ایشان دین ایشان را، آن دینی که خدا پسندیده برای ایشان، و هر آینه بدل دهد ایشان را از پس ترس ایشان ایمنی، در حالتی که بترسند مرا (که شریک نسازند به من چیزی را). و هر که کافر شود بعد از این، پس آن گروه که کافر شده اند، ایشان کاملان در فسق اند». و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: شما را خلیفه می گردانم برای علم و دین و عبادت خویش، بعد از پیغمبر شما؛ چنانچه خلیفه گردانیده شدند اوصیای آدم بعد از آدم تا برانگیخته می شد آن پیغمبری که او را در پهلو در می آمد و بعد از او بود».

حضرت در بیان «یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئا» ، فرمود که: «می فرماید: مرا عبادت می کنند، با ایمان به این که هیچ پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیست. پس هر که غیر این را بگوید، پس آن گروه کاملانِ در فسق اند.

پس به حقیقت که خدا والیان امر را بعد از محمد صلی الله علیه و آله ، تمکن و دسترس داده است به علم. و ماییم آن والیان که به علم آراسته ایم. پس از ما سؤال کنید اگر ما را راست گو یافتید، به ولایت ما اقرار کنید، و حال آن که شما کننده این کار نیستید، و اقرار نخواهید کرد، امّا علم ما ظاهر و هویداست، و امّا زمان حلول مدّت ما که دین خدا در آن زمان از ما ظاهر می گردد، به مرتبه ای که در میان مردمان اختلافی نباشد، و آن را وقتی است و نهایتی که از گذشتن شب ها و روزها به هم خواهد رسید، و چون آن زمان بیاید، دین خدا ظاهر شود و امر، یکی گردد.

و به خدا سوگند که کاری که حکم خدا به آن تعلّق گرفته، گذارده شده و آن امر، این است که در میان مؤمنان، اختلافی نباشد. و برای همین، خدا ایشان را گواهان بر مردمان گردانیده تا آن که محمد صلی الله علیه و آله بر ما گواهی دهد، و ما بر شیعیان خویش گواهی دهیم، و شیعیان ما بر سایر مردم گواهی دهند، و خدای عزّوجلّ اِبا و امتناع فرموده از این که در حکمش اختلافی باشد، یا در میانه اهل علمش، تناقص باشد» (که با یکدیگر ضدّیت داشته باشند).

بعد از آن حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «افزونی ایمان مؤمن به تمام سوره انّا انزلناه (یا بر وجه کلّی که بر جزئیّات آن منطبق شود، یا به

مجمل آن) و تفسیر آن بر کسی که در ایمان به آن، مثل او نباشد، چون افزونی انسان بر چهارپایان است.

(و در بعضی از نُسَخ کافی به جای بجمله انّا انزلناه. بحمله انّا انزلناه به حای حطیّ و اضافه به ضمیر غایب، که راجع به مؤمن است، واقع شده و معنی آن این است که: این فضیلت، به سبب حمل انّا انزلناه و اعتقاد به آن است).

و به درستی که خدای عزّوجلّ به وساطت آنها که به این سوره ایمان دارند، در دنیا عذاب را دفع می کنند از کسانی که این سوره را انکار دارند، تا عذاب آخرت کامل باشد برای آن کسی که خدا می داند که توبه نخواهد کرد از این جماعت منکرین، به اندازه آنچه به سبب آنان که در راه خدا جهاد می کنند، از آنان که تخلّف ورزیده به جهاد نمی روند، دفع می نماید و عذاب نمی فرماید. و چنان نمی دانم که در این زمان جهادی بوده باشد، مگر حج کردن و عمره به جا آوردن و کسی را زنهار و امان دادن» (یا در مسجد معتکف شدن، یا درست همسایگی کردن ، که به همسایگان ضرر نرساند و اوّل از این سه معنی ظاهرتر است) . .

1- . نور ، 55 .

ص: 794

. .

ص: 795

. .

ص: 796

..

ص: 797

. .

1601.عنه علیه السلام :قَالَ :وَ قَالَ رَجُلٌ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، لَا تَغْضَبْ عَلَیَّ ، «لِمَا ذَا ؟» لِمَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْهُ ، «قُلْ». وَ لَا تَغْضَبُ ؟ «وَ لَا أَغْضَبُ» ، أَ رَأَیْتَ قَوْلَکَ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ وَ تَنَزُّلِ الْمَلَائِکَهِ وَ الرُّوحِ فِیهَا إِلَی الْأَوْصِیَاءِ : یَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ لَمْ یَکُنْ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ عَلِمَهُ ، أَوْ یَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَعْلَمُهُ ، وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَاتَ وَ لَیْسَ مِنْ عِلْمِهِ شَیْءٌ إِلَا وَ عَلِیٌّ علیه السلام لَهُ وَاعٍ ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «مَا لِی وَ لَکَ أَیُّهَا الرَّجُلُ ؟ وَ مَنْ أَدْخَلَکَ عَلَیَّ ؟» أَدْخَلَنِی عَلَیْکَ الْقَضَاءُ لِطَلَبِ الدِّینِ .

«فَافْهَمْ مَا أَقُولُ لَکَ : إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا أُسْرِیَ بِهِ ، لَمْ یَهْبِطْ حَتّی أَعْلَمَهُ اللّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ عِلْمَ مَا قَدْ کَانَ وَ مَا سَیَکُونُ ، وَ کَانَ کَثِیرٌ مِنْ عِلْمِهِ ذلِکَ جُمَلاً یَأْتِی تَفْسِیرُهَا فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ ، وَ کَذلِکَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَدْ عَلِمَ جُمَلَ الْعِلْمِ ، وَ یَأْتِی تَفْسِیرُهُ فِی لَیَالِی الْقَدْرِ کَمَا کَانَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ».

قَالَ السَّائِلُ : أَ وَ مَا کَانَ فِی الْجُمَلِ تَفْسِیرٌ ؟

«بَلی ، وَ لکِنَّهُ إِنَّمَا یَأْتِی بِالْأَمْرِ مِنَ اللّهِ تَعَالی فِی لَیَالِی الْقَدْرِ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ إِلَی الْأَوْصِیَاءِ : افْعَلْ کَذَا وَ کَذَا ، لِأَمْرٍ قَدْ کَانُوا عَلِمُوهُ ، أُمِرُوا کَیْفَ یَعْمَلُونَ فِیهِ».

قُلْتُ فَسِّرْ لِی هذَا . «لَمْ یَمُتْ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إِلَا حَافِظاً لِجُمْلَهِ الْعِلْمِ وَ تَفْسِیرِهِ».

قُلْتُ : فَالَّذِی کَانَ یَأْتِیهِ فِی لَیَالِی الْقَدْرِ عِلْمُ مَا هُوَ ؟

«الْأَمْرُ وَ الْیُسْرُ فِیمَا کَانَ قَدْ عَلِمَ».

قَالَ السَّائِلُ : فَمَا یَحْدُثُ لَهُمْ فِی لَیَالِی الْقَدْرِ عِلْمٌ سِوی مَا عَلِمُوا ؟

«هذَا مِمَّا أُمِرُوا بِکِتْمَانِهِ ، وَ لَا یَعْلَمُ تَفْسِیرَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ إِلَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

قَالَ السَّائِلُ : فَهَلْ یَعْلَمُ الْأَوْصِیَاءُ مَا لَا یَعْلَمُ الْأَنْبِیَاءُ ؟

«لَا ، وَ كَيْفَ يَعْلَمُ وَصِىٌّ غَيْرَ عِلْمِ مَا أوصِىَ إِلَيْهِ؟ !» .

قَالَ السَّائِلُ : فَهَلْ يَسَعُنَا أَنْ نَقُولَ : إِنَّ أَحَداً مِنَ الْوُصَاهِ يَعْلَمُ مَا لَا يَعْلَمُ الْاخَرُ ؟

«لَا ، لَمْ يَمُتْ نَبِىٌّ إِلَا وَ عِلْمُهُ فِى جَوْفِ وَصِيِّهِ ، وَ إِنَّمَا تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَهُ وَ الرُّوحُ فِى لَيْلَهِ الْقَدْرِ بِالْحُكْمِ الَّذِى يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ الْعِبَادِ».

قَالَ السَّائِلُ : وَ مَا كَانُوا عَلِمُوا ذلِکَ الْحُكْمَ ؟

«بَلى ، قَدْ عَلِمُوهُ ، وَ لكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ إِمْضَاءَ شَىْءٍ مِنْهُ حَتّى يُؤْمَرُوا فِى لَيَالِى الْقَدْرِ كَيْفَ يَصْنَعُونَ إِلَى السَّنَهِ الْمُقْبِلَهِ».

قَالَ السَّائِلُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ، لَا أَسْتَطِيعُ إِنْكَارَ هذَا ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «مَنْ أَنْكَرَهُ فَلَيْسَ مِنَّا».

قَالَ السَّائِلُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ، أَ رَأَيْتَ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله هَلْ كَانَ يَأْتِيهِ فِى لَيَالِى الْقَدْرِ شَىْءٌ لَمْ يَكُنْ عَلِمَهُ ؟

«لَا يَحِلُّ لَکَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْ هذَا ، أَمَّا عِلْمُ مَا كَانَ وَ مَا سَيَكُونُ، فَلَيْسَ يَمُوتُ نَبِىٌّ وَ لَا وَصِىٌّ إِلَا وَ الْوَصِىُّ الَّذِى بَعْدَهُ يَعْلَمُهُ ، أَمَّا هذَا الْعِلْمُ الَّذِى تَسْأَلُ عَنْهُ ، فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ عَلَا أَبى أَنْ يُطْلِعَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَيْهِ إِلَا أَنْفُسَهُمْ».

قَالَ السَّائِلُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، كَيْفَ أَعْرِفُ أَنَّ لَيْلَهَ الْقَدْرِ تَكُونُ فِى كُلِّ سَنَهٍ ؟

«إِذَا أَتى شَهْرُ رَمَضَانَ ، فَاقْرَأْ سُورَهَ الدُّخَانِ فِى كُلِّ لَيْلَهٍ مِائَهَ مَرَّهٍ ، فَإِذَا أَتَتْ لَيْلَهُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ ، فَإِنَّکَ نَاظِرٌ إِلى تَصْدِيقِ الَّذِى سَأَلْتَ عَنْهُ». .

1602.الإمام علیّ علیه السلام :راوی گفت که: مردی به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: یا ابن رسول اللّه ، بر من غضب مکن. حضرت فرمود که:«برای چه غضب کنم؟» عرض کرد که: به جهت آنچه می خواهم که تو را از آن سؤال کنم. فرمود که: «آنچه می خواهی سؤال کنی، بگو». عرض کرد که: غضب نمی فرمایی؟ فرمود که: «سؤال کن که غضب نمی کنم». آن مرد عرض کرد که: مرا خبر ده از فرموده خویش در باب شب قدر و فرود آمدن فرشتگان و روح به سوی اوصیای پیغمبر، که آیا آن امری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمی دانسته، به نزد ایشان می آورند، یا امری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانسته، به نزد ایشان می آورند و حال آن که من می دانم یا تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و چیزی از علم آن حضرت نبود که علی علیه السلام آن را حفظ نکرده باشد و در دل خویش جا نداده باشد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ای مرد، من و تو را چه فایده از این سؤال و جواب آن حاصل می شود که باعث شده که تو بر من داخل شوی؟» (یعنی: کی تو را به اینجا فرستاده که از این مقوله سؤال کنی؟).

سائل عرض کرد که: قضای خدا مرا بر تو داخل کرده برای طلب کردن دین. حضرت فرمود: «چون چنین است، پس بفهم آنچه را که به تو می گویم. به درستی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، فرود نیامد تا آن که خدای جلّ ذکره، علم آنچه را که بود و آنچه خواهد بود، او را اعلام فرمود، و بسیاری از این علوم که به آن حضرت تعلیم داده، مجملات بود که تفسیر و بیان آنها در شب قدر می آمد. و علی بن ابی طالب نیز همچنین بود که مجملات علم را دانسته بود و تفسیر آنها در شب های قدر می آمد؛ چنانچه آن علم با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین طریق که از خدا تعلیم گرفته بود، به علی علیه السلام تعلیم داد».

سائل عرض کرد که: آیا در مجملات تفسیری نبود؟ حضرت فرمود: «بلی، تفسیر بود، ولیکن جز این نیست که این تفسیر با امری بود که از جانب خدای تبارک و تعالی می آمد در شب های قدر به سوی پیغمبر و اوصیای او

که چنین و چنین بکن، ایشان آن امر را دانسته بودند ولیکن مأمور شدند که در آن، به چه کیفیّت عمل کنند».

سائل می گوید که: عرض کردم که: این را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود که: «رسول خدا از دنیا نرفت، مگر در حالتی که حافظ مجمل علم و تفسیر آن بود». عرض کردم که: پس آنچه در شب های قدر به او می رسید، علم چه چیز بود؟ حضرت فرمود که: «امر و آسانی در آنچه دانسته بود» (ملخص بیان تفسیر آن حضرت، آن که حضرت رسول، علم کلّی داشت و در شب قدر تشخیص و تعیین آن می شد، و وضع می گردید که او را میّسر می گردید که به مردم بفهماند. و داستان این، چون داستان متعلّم است که علم را تعلیم می کند و می فهمد، ولیکن او را میّسر نیست که آن را به غیر تعلیم دهد، امّا چون در ذهن او متعیّن شود به طور جزئیّت و به اطراف آن احاطه نماید، او را تعلیم غیر ممکن می شود).

سائل عرض کرد که: پس آنچه ایشان را در شب های قدر حادث می شود، علمی است غیر از آنچه پیش دانسته اند؟ حضرت فرمود که: «این از جمله آنهاست که پیغمبر و ائمه مأمورند به کتمان آن، و باید که به کسی نگویند و تفسیر آنچه را که از آن سؤال کردی، غیر از خدای عزّوجلّ کسی نمی داند». سائل عرض کرد که: آیا اوصیا می دانند آنچه را که پیغمبران ایشان نمی دانند؟ حضرت فرمود: «نه، زیرا که چگونه می شود که وصیّی غیر علم آنچه را که به سوی او وصیت شده، بداند».

سائل عرض کرد که: آیا ما را می رسد که بگوییم که: یکی از اوصیا می داند آنچه را که دیگری از ایشان نمی داند؟ حضرت فرمود: «نه، هیچ پیغمبری از دنیا نرفت، مگر آن که علمی که داشت، در جوف وصی او (که مراد از آن نفس ناطقه است) قرار گرفت. و جز این نیست که فرشتگان و روح، در شب قدر فرود می آیند، با آن حکمی که در میان بندگان، به آن حکم می شود». سائل عرض کرد که: آیا این حکم را دانسته بودند؟ حضرت فرمود: «بلی، آن را دانسته بودند، ولیکن بر امضا و اجرای چیزی از آن استطاعت آن نداشتند تا آن که در شب های قدر، مأمور شوند که به چه کیفیت کار کنند تا سال آینده».

سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، نمی توانم که این را انکار کنم. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «هر که این را انکار کند، از ما نیست». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، مرا خبر ده که آیا پیغمبر را در شب های قدر چیزی می آمد که آن را ندانسته باشد؟ حضرت فرمود که: «حلال نیست تو

را که از این سؤال کنی، امّا علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود . هیچ پیغمبری و وصیّی نمی میرد، مگر آن که وصیّیی که بعد از اوست، آن را می داند و امّا این علم که تو از آن سؤال می کنی (که عبارت است از علم به خصوصیات شب قدر، از محتومیّت آنچه محتوم نبوده و بدا) به درستی که خدای عزّوجلّ اِبا و امتناع فرموده از آن که، غیر از پیغمبران و اوصیا را بر آن مطلّع گرداند».

سائل عرض کرد که: یا ابن رسول اللّه ، چگونه بشناسم که شب قدر در هر سال می باشد؟ حضرت فرمود که: «چون ماه رمضان بیاید، سوره دخان را در هر شب، صد مرتبه بخوان. پس چون شب بیست و سیم بیاید، البته تو نظر خواهی کرد به سوی آنچه موجب تصدیق این باشد، که از آن سؤال کردی». .

ص: 800

. .

ص: 801

..

1378.الإمام علىّ عليه السلام (فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ) وَ قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «لَمَا تَرَوْنَ مَنْ يَعَنَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلشَّقَاءِ عَلى أَهْلِ الضَّلَالَهِ مِنْ أَجْنَادِ الشَّيَاطِينِ وَ أَزْوَاجِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا تَرَوْنَ خَلِيفَهَ اللّهِ الَّذِى بَعَثَهُ لِلْعَدْلِ وَ الصَّوَابِ مِنَ الْمَلَائِكَهِ».

قِيلَ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ، وَ كَيْفَ يَكُونُ شَىْءٌ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ ؟

قَالَ : «كَمَا شَاءَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

قَالَ السَّائِلُ : يَا أَبَا جَعْفَرٍ ، إِنِّى لَوْ حَدَّثْتُ بَعْضَ الشِّيعَهِ بِهذَا الْحَدِيثِ ، لَأَنْكَرُوهُ .

قَالَ : «كَيْفَ يُنْكِرُونَهُ ؟» قَالَ : يَقُولُونَ : إِنَّ الْمَلَائِكَهَ أَكْثَرُ مِنَ الشَّيَاطِينِ .

قَالَ : «صَدَقْتَ ، افْهَمْ عَنِّى مَا أَقُولُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ وَ لَا لَيْلَهٍ إِلَا وَ جَمِيعُ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ تَزُورُ أَئِمَّهَ الضَّلَالَهِ ، وَ يَزُورُ إِمَامَ الْهُدى عَدَدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَهِ ، حَتّى إِذَا أَتَتْ لَيْلَهُ الْقَدْرِ فَيَهْبِطُ فِيهَا مِنَ الْمَلَائِكَهِ إِلى وَلِىِّ الْأَمْرِ ، خَلَقَ اللّهُ أَوْ قَالَ : قَيَّضَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الشَّيَاطِينِ بِعَدَدِهِمْ ، ثُمَّ زَارُوا وَلِىَّ الضَّلَالَهِ ، فَأَتَوْهُ بِالْإِفْكِ وَ الْكَذِبِ حَتّى لَعَلَّهُ يُصْبِحُ فَيَقُولُ : رَأَيْتُ كَذَا وَ كَذَا ، فَلَوْ سَأَلَ وَلِىَّ الْأَمْرِ عَنْ ذلِكَ ، لَقَالَ : رَأَيْتَ شَيْطَاناً أَخْبَرَكَ بِكَذَا وَ كَذَا حَتّى يُفَسِّرَ لَهُ تَفْسِيراً ، وَ يُعْلِمَهُ الضَّلَالَهَ الَّتِى هُوَ عَلَيْهَا .

وَ ايْمُ اللّهِ ، إِنَّ مَنْ صَدَّقَ بِلَيْلَهِ الْقَدْرِ لَيَعْلَمُ أَنَّهَا لَنَا خَاصَّهً ؛ لِقَوْلِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِىٍّ عليه السلام حِينَ دَنَا مَوْتُهُ : هذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِى ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ رَشَدْتُمْ ، وَ لكِنْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِمَا فِى لَيْلَهِ الْقَدْرِ مُنْكِرٌ ، وَ مَنْ آمَنَ بِلَيْلَهِ الْقَدْرِ مِمَّنْ عَلى غَيْرِ رَأْيِنَا فَإِنَّهُ لَا يَسَعُهُ فِى الصِّدْقِ إِلَا أَنْ يَقُولَ : إِنَّهَا لَنَا ، وَ مَنْ لَمْ يَقُلْ فَإِنَّهُ كَاذِبٌ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُنَزِّلَ الْأَمْرَ مَعَ الرُّوحِ وَ الْمَلَائِكَهِ إِلى كَافِرٍ فَاسِقٍ .

فَإِنْ قَالَ : إِنَّهُ يُنَزِّلُ إِلَى الْخَلِيفَهِ الَّذِى هُوَ عَلَيْهَا ، فَلَيْسَ قَوْلُهُمْ ذلِكَ بِشَىْءٍ .

وَ إِنْ قَالُوا : إِنَّهُ لَيْسَ يُنَزِّلُ إِلى أَحَدٍ ، فَلَا يَكُونُ أَنْ يُنَزَّلَ شَىْءٌ إِلى غَيْرِ شَىْءٍ .

وَ إِنْ قَالَوا وَ سَيَقُولَونَ : لَيْسَ هذَا بِشَىْءٍ ، فَقَدْ ضَلّوا ضَلَالاً بَعِيداً» . .

1373.امام علی علیه السلام (از نامه اش به سرپرستان خراج) و راوی گفت که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«هر آینه می بینید کسانی را که خدای عزّوجلّ ایشان را مبعوث گردانیده برای بدبختی بر اهل ضلالت از لشکرهای شیاطین و ارواح ایشان، که بیشترند از آنچه می بینید، با خلیفه خدا که خدا او را مبعوث گردانیده از برای عدل و داد و صواب، که ظلم و خطا از او سر نزند از فرشتگان».

به آن حضرت عرض شد که: یا ابا جعفر، چگونه چیزی بیشتر از فرشتگان می باشد؟ فرمود: «چنانچه خدای عزّوجلّ خواسته». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، اگر من، بعضی از شیعیان را به این حدیث، حدیث کنم، هر آینه آن را انکار می نمایند. حضرت فرمود که: «چگونه این را انکار می کنند؟» عرض کرد که: می گویند که: فرشتگان، از شیاطین بیشترند. حضرت فرمود: «راست گفتی. بفهم از من آنچه را که می گویم. به درستی که هیچ روز و شبی نیست، مگر آن که همه جنّیان و شیاطین، پیشوایان ضلالت را زیارت و دیدن می کنند و به شماره ایشان از فرشتگان پیشوای هدایت را زیارت می کنند، تا آن که چون شب قدر بیاید، پس فرشتگان یا بعضی از ایشان در آن شب به سوی ولیّ امر (که امام است)، فرود آیند، خدا خلق کند، یا آن که آن حضرت فرمود که: خدای عزّوجلّ مقدّر گرداند از شیاطین، به شماره فرشتگان، بعد از آن ولیّ ضلالت را زیارت کنند و انواع دروغ به نزد او آورند، و او را به آنها رهنمایی کنند تا آن که شاید که این صاحب ضلالت، صبح می کند و می گوید که: چنین و چنین دیدم.

پس اگر از ولیّ امر از آنچه شیاطین به نزد او آورده اند، سؤال کند، هر آینه به او می گوید که: تو شیطانی را دیده ای که تو را به چنین و چنین خبر داده، تا آن که بیان کند برای او بیانی که کافی باشد و او را اعلام کند به آن گمراهی که ولّی ضلالت به آن قرار و استقرار دارد. و به خدا سوگند، که هر که به شب قدر، تصدیق کند، باید که بداند، یا می داند که آن شب، از برای ما و مخصوص ما است ؛ به جهت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در هنگامی که وفاتش نزدیک شد. که: این ولیّ و صاحب اختیار شما است بعد از من. پس اگر او را اطاعت کنید، راه راست یابید، ولیکن هر که به آنچه در شب قدر است ایمان نیاورد، انکار خواهد کرد، و هر که ایمان آورد به شب قدر، از کسانی که بر غیر اعتقاد ما

هستند، جایز نیست که در ایمان تصدیق او کنند، مگر آن که اعتقاد کند که آن شب از برای ما است و هر که به آن قائل نباشد، دروغ گوست.

به درستی که خدای عزوجل از این بزرگ تر است که امر را به ارواح و فرشتگان، به سوی کافر فاسقی فرود آورد. پس اگر بگوید به سوی خلیفه فرود می آید، آنچه خلیفه بر آن استقرار دارد از امور ریاست، همین گفته ایشان چیزی نیست که جواب داشته باشد (و لهذا حضرت نفی شیئیت از آن فرموده، جواب از آن نفرمود). پس اگر بگویند که: چنان نیست که به سوی کسی فرود آید، پس ممکن نیست که چیزی فرود آید به سوی هیچ، که چیزی نباشد. و اگر از رهگذر بی فکری این را بگویند، زود باشد که قائل و معترف شوند که: این که گفته اند هیچ نیست، پس به حقیقت که گمراه شده اند؛ گمراهی دوری». .

42 بَابٌ فِی أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام یَزْدَادُونَ فِی لَیْلَهِ الْجُمُعَهِ1375.امام علی علیه السلام :حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ الْقُمِّیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ ، عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَیُّوبَ ، عَنْ أَبِی یَحْیَی الصَّنْعَانِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ لِی : «یَا أَبَا یَحْیَی ، إِنَّ لَنَا فِی لَیَالِی الْجُمُعَهِ لَشَأْناً مِنَ الشَّأْنِ».

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، وَ مَا ذَاکَ الشَّأْنُ ؟

قَالَ : «یُؤْذَنُ لِأَرْوَاحِ الْأَنْبِیَاءِ الْمَوْتی علیهم السلام ، وَ أَرْوَاحِ الْأَوْصِیَاءِ الْمَوْتی ، وَ رُوحِ الْوَصِیِّ الَّذِی بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ یُعْرَجُ بِهَا إِلَی السَّمَاءِ حَتّی تُوَافِیَ عَرْشَ رَبِّهَا ، فَتَطُوفَ بِهِ أُسْبُوعاً ، وَ تُصَلِّیَ عِنْدَ کُلِّ قَائِمَهٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ رَکْعَتَیْنِ ، ثُمَّ تُرَدُّ إِلَی الْأَبْدَانِ الَّتِی کَانَتْ فِیهَا ، فَتُصْبِحُ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَوْصِیَاءُ قَدْ مُلِئُوا سُرُوراً ، وَ یُصْبِحُ الْوَصِیُّ الَّذِی بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ وَ قَدْ زِیدَ فِی عِلْمِهِ مِثْلُ جَمِّ الْغَفِیرِ». .

42. باب در بیان این که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می شود

42. باب در بیان این که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می شود1377.امام علی علیه السلام (در سفارشی به حسن و حسین علیهماالسلامهنگامی که ا) حدیث کردند مرا احمد بن ادریس قمّی و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از موسی بن سعدان، از عبداللّه بن ایّوب، از ابو یحیی صنعانی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت به من فرمود که:«ای ابو یحیی، به درستی که ما را در شب های جمعه حالتی است از حالات، و شأن و عظمتی داریم که در سایر اوقات هفته نداریم». راوی می گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، آن شأنی که می فرمایی، چیست؟ حضرت فرمود که: «خدا اذن می دهد ارواح پیغمبرانِ مردگان و ارواح اوصیای ایشان را که مرده اند، و روح وصییی که در میانه شما است ، با ارواح اوصیا و انبیا به سوی آسمان عروج می کنند و بالا می روند، تا آن که به عرش پروردگار خویش می رسند، پس هفت مرتبه به دور عرش می گردند، و در نزد هر پایه ای از پایه های عرش، دو رکعت نماز می کنند، بعد از آن خدا آن ارواح را به سوی بدن های اصلی (یا مثالی که در آنها بوده اند)، بر می گرداند. پس انبیا و اوصیا صبح می کنند، و حال آن که مملوّند از سرور و شادی، و وصییی که در میان شما است صبح می کند و در علم او زیاد شده، مانند این جمع کثیر» (از انبیا و اوصیا) .

.

1378.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى زَاهِرٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِىِّ ، عَنْ يُوسُفَ الْأَبْزَارِىِّ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، قَالَ :قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَ كَانَ لَا يُكَنِّينِى قَبْلَ ذلِكَ : «يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ». قَالَ : قُلْتُ : لَبَّيْكَ ، قَالَ : «إِنَّ لَنَا فِى كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ سُرُوراً». قُلْتُ : زَادَكَ اللّهُ ، وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ : «إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ ، وَافى رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله الْعَرْشَ ، وَ وَافَى الْأَئِمَّةُ علیهم السلام مَعَهُ ، وَ وَافَيْنَا مَعَهُمْ ، فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلى أَبْدَانِنَا إِلَا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ ، وَ لَوْ لَا ذلِكَ لَأَنْفَدْنَا».1379.عنه علیه السلام (فى عَهدِهِ إِلى مالِكٍ الأَشتَرِ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِىِّ ، عَنْ يُونُسَ أَوِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ إِلَا وَ لِأَوْلِيَاءِ اللّهِ فِيهَا سُرُورٌ» .

قُلْتُ : كَيْفَ ذلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟

قَالَ : «إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ ، وَافى رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله الْعَرْشَ ، وَ وَافَى الْأَئِمَّةُ ، وَ وَافَيْتُ مَعَهُمْ ، فَمَا أَرْجِعُ إِلَا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ ، وَ لَوْ لَا ذلِكَ لَنَفِدَ مَا عِنْدِى» .43 بَابُ لَوْ لَا أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام يَزْدَادُونَ لَنَفِدَ مَا عِنْدَهُمْ1381.عنه علیه السلام (فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ : «كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام يَقُولُ : لَوْ لَا أَنَّا نَزْدَادُ لَأَنْفَدْنَا» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ علیه السلام مِثْلَهُ .1382.عنه علیه السلام (مِن كِتابِهِ إلى رِفاعَةَ قاضِيهِ عَلَى الأَهوا) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِىِّ ، عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِىِّ ، قَالَ :قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «يَا ذَرِيحُ ، لَوْ لَا أَنَّا نَزْدَادُ لَأَنْفَدْنَا» . .

43. باب در بیان این که اگر علم ائمّه علیهم السلام زیاد نمی شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می شد

1379.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از جعفر بن محمد کوفی، از یوسف ابزاری، از مفضّل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی به من فرمود که:«ای ابو عبداللّه » - و پیش از آن مرا به کنیت نمی خواند مفضّل می گوید که: عرض کردم: لبیک، به خدمت تو ایستاده ام. فرمود که: «ما را در هر شب جمعه، سرور و شادی است». عرض کردم که: خدا سرور تو را زیاد کند و آن سروری که می فرمایی، چیست؟ فرمود که: «چون شب جمعه می شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می آید، و ائمّه علیهم السلام با آن حضرت می آیند، و ما با ایشان می آییم، پس ارواح ما ردّ نمی شود به سوی بدن های ما، مگر با علمی که استفاده شده و اگر این نبود، ما بی علم می شدیم».1380.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از سلمه بن خطّاب، از عبداللّه بن محمد، از حسین بن احمد منقری، از یونس، یا از مفضّل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«هیچ شب جمعه نیست، مگر آن که دوستان خدا را در آن سروری است عظیم». عرض کردم که: این سرور، چگونه است؟ فدای تو گردم، فرمود که: «چون شب جمعه می شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می رود، و ائمّه نیز می روند، و من با ایشان می روم، پس بر نمی گردم، مگر با علمی که استفاده نموده ام و اگر این نبود، آنچه نزد من بود تمام می شد» .43. باب در بیان این که اگر علم ائمّه علیهم السلام زیاد نمی شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می شد1382.امام علی علیه السلام (از نامه اش به رفاعه ، قاضی او در اهواز) علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان بن یحیی که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود:«جعفر بن محمد علیه السلام می فرمود که: اگر نه این بود که علم ما زیاد می شود، هر آینه بی علم می شدیم».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از صفوان، از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است.1383.عنه علیه السلام (یَصِفُ الإِمامَ الحَقَّ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از ابن ، از

حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ذَریح مُحاربی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ای ذَریح، اگر نه این بود که علم ما زیاد می شود، هر آینه بی علم می شدیم».

.

1384.عنه عليه السلام (فِی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ ثَعْلَبَهَ ، عَنْ زُرَارَهَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «لَوْ لَا أَنَّا نَزْدَادُ لَأَنْفَدْنَا». قَالَ : قُلْتُ : تَزْدَادُونَ شَیْئاً لَا یَعْلَمُهُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟

قَالَ : «أَمَا إِنَّهُ إِذَا کَانَ ذلِکَ ، عُرِضَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ عَلَی الْأَئِمَّهِ ، ثُمَّ انْتَهَی الْأَمْرُ إِلَیْنَا» .1385.عنه علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَیْسَ یَخْرُجُ شَیْءٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتّی یَبْدَأَ بِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، ثُمَّ بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ ؛ لِکَیْلَا یَکُونَ آخِرُنَا أَعْلَمَ مِنْ أَوَّلِنَا» .44 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام یَعْلَمُونَ جَمِیعَ الْعُلُومِ الَّتِی خَرَجَتْ إِلَی الْمَلَائِکَهِ وَ الْأَنْبِیَاءِ وَ الرُّسُلِ علیهم السلام1598.امام علی علیه السلام (از نامه اش به مأموران خراج) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ سَمَاعَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی عِلْمَیْنِ : عِلْماً أَظْهَرَ عَلَیْهِ مَلَائِکَتَهُ وَ أَنْبِیَاءَهُ وَ رُسُلَهُ ، فَمَا أَظْهَرَ عَلَیْهِ مَلَائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِیَاءَهُ فَقَدْ عَلِمْنَاهُ ، وَ عِلْماً اسْتَأْثَرَ بِهِ ؛ فَإِذَا بَدَا لِلّهِ فِی شَیْءٍ مِنْهُ ، أَعْلَمَنَا ذلِکَ ، وَ عَرَضَ عَلَی الْأَئِمَّهِ الَّذِینَ کَانُوا مِنْ قَبْلِنَا» .

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنِ الْعَمْرَکِیِّ بْنِ عَلِیٍّ جَمِیعاً ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهماالسلام ، مِثْلَهُ .1599.امام علی علیه السلام (از نامه اش به فرماندهان ارتش) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَیْنِ : عِلْماً عِنْدَهُ لَمْ یُطْلِعْ عَلَیْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ ، وَ عِلْماً نَبَذَهُ إِلی مَلَائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ ، فَمَا نَبَذَهُ إِلی مَلَائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ ، فَقَدِ انْتَهی إِلَیْنَا» . .

44. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام می دانند همه علومی را که بیرون آید به سوی فرشتگان و

1383.امام علی علیه السلام (در توصیف پیشوای حق) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد ابی نصر، از ثعلبه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«اگر نه این بود که علم ما زیاد می شود، هر آینه بی علم می شدیم». زراره می گوید که: عرض کردم که: شما زیاد می شوید چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نداند؟ حضرت فرمود که: «آگاه باش که چون این علم به هم رسد، اوّل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می شود، بعد از آن بر ائمّه، پس امر به سوی ما منتهی می شود».1384.امام علی علیه السلام (از حکمت های منسوب به ایشان) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرّحمان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«نیست چیزی که از نزد خدای عزّوجلّ بیرون آید، مگر آن که ابتدا می شود به رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بعد از آن به امیر المؤمنین علیه السلام ، پس یک به یک از ائمّه به ترتیب تا آن که آخر ما داناتر از اوّل ما نباشد».44. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام می دانند همه علومی را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام1386.امام علی علیه السلام :علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شموّن، از عبداللّه بن عبدالرّحمان، از عبداللّه بن قاسم، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«به درستی که خدای تبارک و تعالی را دو علم است: یکی علمی است که فرشتگان و پیغمبران و رسولان خویش را بر آن مطلّع گردانیده، پس آنچه فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش را بر آن مطلّع ساخته، ما آن را دانستیم (یا خدا آن را به ما تعلیم داد)، و دیگر علمی است که مخصوص خود ساخته، پس چون خدا را در چیزی از آن بدا واقع شود، آن را به ما اعلام می فرماید، و اوّل عرض می شود بر امامانی که پیش از ما بوده اند».

علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم و محمد بن یحیی، از عَمْرکی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیهماالسلام مثل این را روایت کرده اند.1387.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از

حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ را دو علم است: علمی است در نزد او که کسی از خلق خود را بر آن مطلّع نساخته، و علمی است که آن را به سوی فرشتگان و رسولان خویش افکنده. پس آنچه را که به سوی فرشتگان و رسولان خویش افکنده، به ما منتهی شده است».

.

1388.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ : «إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَيْنِ : عِلْمٌ مَبْذُولٌ ، وَ عِلْمٌ مَكْفُوفٌ . فَأَمَّا الْمَبْذُولُ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَهُ وَ الرُّسُلُ إِلَا نَحْنُ نَعْلَمُهُ . وَ أَمَّا الْمَكْفُوفُ ، فَهُوَ الَّذِى عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى أُمِّ الْكِتَابِ إِذَا خَرَجَ نَفَذَ» .1389.الإمام علىّ عليه السلام (فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ) أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سُوَيْدٍ الْقَلَّاءِ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَيْنِ : عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَا هُوَ ، وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ ، فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ عليهم السلام فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ» .45 بَابٌ نَادِرٌ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ1391.عنه عليه السلام (فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ :سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ ، فَقَالَ لَهُ : أَ تَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ؟ فَقَالَ : «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :يُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ ، فَنَعْلَمُ ، وَ يُقْبَضُ عَنَّا ، فَلَا نَعْلَمُ ، وَ قَالَ : سِرُّ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَسَرَّهُ إِلى جَبْرَئِيلَ علیه السلام ، وَ أَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَ أَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلى مَنْ شَاءَ اللّهُ» .1389.امام على عليه السلام (در سفارش نامه اَش به مالک اشتر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ يَسْأَلُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِعِلْمِهِ عَلى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ قَبْلَهُ ، فَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ ، وَ لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَ لَا أَرَضُونَ ، أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالى : «وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ» ؟»

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ : أَ رَأَيْتَ قَوْلَهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً» ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : « «إِلّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ» وَ كَانَ وَاللّهِ مُحَمَّدٌ مِمَّنِ ارْتَضَاهُ .

وَ أَمَّا قَوْلُهُ : «عالِمُ الْغَيْبِ» فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ فِيمَا يُقَدِّرُ مِنْ شَيْءٍ ، يَقْضِيهِ فِى عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يُفْضِيَهُ إِلى

الْمَلَائِكَهِ ؛ فَذلِکَ يَا حُمْرَانُ ، عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ ، إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَهُ ، فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ ، وَ يَبْدُو لَهُ فِيهِ ، فَلَا يُمْضِيهِ ؛ فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِی يُقَدِّرُهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَيَقْضِيهِ وَ يُمْضِيهِ ، فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِی انْتَهی إِلی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ إِلَيْنَا» . .

45. باب نادری که ذکر غیب در آن است

1390.امام علی علیه السلام (در نامه اش به کعب بن مالک {-1-}) علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ضُریس روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ را دو علم است: علمی است که آن را بذل و بخشش فرموده، و علمی است که آن را از خلائق پوشیده. امّا آنچه بذل فرموده، چیزی نیست که فرشتگان و رسولان آن را بدانند، مگر آن که ما آن را می دانیم. و امّا آنچه از خلائق مستور است، آن علمی است که در نزد خدای عزّوجلّ است در لوح محفوظ که چون بیرون آید نافذ و جاری است».1391.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از سُوید قَلّاء ، از ابو ایّوب، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ را دو علم است: علمی که غیر از او کسی آن را نمی داند، و علمی که آن را به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه را که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده، ما آن را می دانیم».45. باب نادری که ذکر غیب در آن است1393.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُعمّر بن خلّاد که گفت: مردی از اهل فارس، از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و به آن حضرت عرض کرد که: شما غیب را می دانید؟ حضرت فرمود که:«امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: علم از برای ما گشایش به هم می رساند، پس می دانیم و از ما قبض و گرفته می شود، پس نمی دانیم . و فرمود که: غیب، راز خدای عزّوجلّ است که خدا آن را پنهان به جبرئیل علیه السلام رسانید، و جبرئیل آن را پنهان به محمد صلی الله علیه و آله رسانید، و محمد آن را پنهان به هر که خدا می خواست رسانید».1394.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ) محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سَدیر صَیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از حُمران بن أعْیَن که از امام محمد باقر علیه السلام سؤال می کرد از قول خدای عزّوجلّ: «بَدیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» (1) ، یعنی:«اوست که از نو پدید آورنده آسمان ها و زمین است» (یا پدَید آورنده آسمان ها و زمین است).

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ، همه چیزها را اختراع فرمود به علم خویش، بر غیر مثال و صورتی که پیش از آن بوده باشد. پس آسمان ها و زمین ها را اختراع فرمود و آسمان ها و زمین هایی پیش از اینها نبود. آیا گوش نمی دهی به قول خدای تعالی که می فرماید: «وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ» (2) ؟». حُمران به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از خدای جلّ ذکره: «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدًا» (3) ، یعنی: «خداست دانای غیب و پوشیده ها، پس مطلّع نگرداند بر غیب خویش یکی را». حضرت باقر علیه السلام به حمران فرمود که: « «إلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ» (4) ، یعنی: مگر آن که را که پسندیده و برگزیده باشد از رسول و فرستاده خویش» (که مراد از آن، محمد است یا همه رسولان).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که محمد، از کسانی بود که خدا ایشان را برگزیده و پسندیده بود. و امّا فرموده خدا که خدا، دانای غیب است، پس به درستی که خدای عزّوجلّ داناست به آنچه از خلق او پنهان باشد، در حال تقدیر و قضای چیزی در علم خویش، پیش از آن که آن را خلق کند و پیش از آن که آن را به فرشتگان برساند. ای حمران، این که مذکور شد، علمی است که موقوف است در نزد خدا، که مشیّت در آن به سوی او مفوّض است، پس آن را حکم می فرماید و به جا می آورد، هرگاه خواسته باشد. و از برای آن جناب در آن، بدا می شود، پس آن را مُمْضی نمی دارد. و امّا آن علمی که به آن تقدیر می فرماید و آن را به جا می آورد و مُمضی می دارد، آن علمی است که به سوی رسول صلی الله علیه و آله منتهی شده، بعد از آن به سوی ما».

.

1- . بقره 117.
2- . هود، 7.
3- . جن، 26.
4- . جن، 27.

1392.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر (درباره نظارت بر) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَدِيرٍ ، قَالَ :كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبَزَّازُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِی مَجْلِسِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ ، قَالَ : «يَا عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ ، مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِی فُلَانَةَ ، فَهَرَبَتْ مِنِّی ، فَمَا عَلِمْتُ فِی أَیِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِیَ ؟» .

قَالَ سَدِيرٌ : فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ صَارَ فِی مَنْزِلِهِ ، دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُيَسِّرٌ ، وَ قُلْنَا لَهُ : جُعِلْنَا فِدَاکَ ، سَمِعْنَاکَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فِی أَمْرِ جَارِيَتِکَ ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّکَ تَعْلَمُ عِلْماً كَثِيراً ، وَ لَا نَنْسُبُکَ إِلی عِلْمِ الْغَيْبِ .

قَالَ : فَقَالَ : «يَا سَدِيرُ ، أَ لَمْ تَقْرَأِ الْقُرْآنَ ؟» قُلْتُ : بَلی .

قَالَ : «فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ» ؟» قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قَدْ قَرَأْتُهُ .

قَالَ : «فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ ؟ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ ؟» قَالَ : قُلْتُ : أَخْبِرْنِی بِهِ.

قَالَ : «قَدْرُ قَطْرَهٍ مِنَ الْمَاءِ فِی الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ ، فَمَا يَكُونُ ذلِکَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ ؟» قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا أَقَلَّ هذَا !

فَقَالَ : «يَا سَدِيرُ ، مَا أَكْثَرَ هذَا أَنْ يَنْسُبَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی الْعِلْمِ الَّذِی أَخْبِرُکَ بِهِ . يَا سَدِيرُ ، فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْضاً : «قُلْ كَفی بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِی وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» ؟» . قَالَ : قُلْتُ : قَدْ قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ .

قَالَ : «فَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ أَفْهَمُ ، أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضُهُ ؟» قُلْتُ : لَا ، بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ ، قَالَ : فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلی صَدْرِهِ ، وَ قَالَ : «عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا ، عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا» . .

1393.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، هنگامی که او را) احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از سَدیر روایت کرده است که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر، در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و کسی آن حضرت را به خشم آورده بود، چون در جای خود نشست، فرمود:«زهی تعجّب از گروهی چند که گمان می کنند که ما غیب را می دانیم، و غیب را نمی داند مگر خدای عزّوجلّ . هر آینه قصد کردم که کنیز خود فلانه را بزنم، از من گریخت، پس من ندانستم که آن کنیز در کدام یک از اطاق های خانه پنهان است».

سدیر می گوید که: چون حضرت از جای خویش برخاست و در منزل خود تشریف برد، من و ابوبصیر و میّسر بر آن حضرت داخل شدیم و عرض کردیم که: فدای تو گردیم، از تو شنیدیم که در باب کنیز خویش چنین و چنین می فرمودی، ما می دانیم که علم بسیاری را می دانی، و تو را به علم غیب نسبت نمی دهیم. سدیر می گوید که: حضرت فرمود که: «ای سدیر آیا قرآن را نخوانده ای؟» عرض کردم که: خوانده ام. فرمود که: «آیا در آنچه از کتاب خدای عزّوجلّ خواندی، این را یافتی که: «قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أنا آتیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» (1) ». سدیر می گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، این را خوانده ام. فرمود که: «آیا آن کسی که چیزی از علم کتاب در نزد او بوده، شناختی که کیست و آیا دانستی که چقدر از علم کتاب در نزد او بوده است؟»

سدیر می گوید که: عرض کردم که: مرا به آن خبر ده. حضرت فرمود که: «آنچه دانسته بود، به قدر قطره ای از آب بود نسبت به بحر اخضر (آن دریای سیاه است و نامیدن آن دریا به این اسم، به جهت سیاهی آب آن و دوری تک آن است و مراد از آن چنان که گفته اند دریای محیط است و اهل هیئات، آن را خلیج و شعبه ای از خلیج های بحر اعظم می دانند و بعضی از اهل لغت گفته که بحر اخضر، نام دریای عظیم است). پس این علم، (یعنی: علم آصف) چقدر می باشد، نسبت به علم همه کتاب؟» سدیر می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این علم چه بسیار کم است؟ حضرت فرمود که: «ای سدیر، این علم چه بسیار است؛ زیرا که خدای عزّوجلّ آن را نسبت داده به سوی علمی که من تو را به آن خبر می دهم

(یا آصف را نسبت داده به آن علم که تو را در کتاب خویش به اثر آن خبر داده که به واسطه آن، تخت بلقیس را در زمان کمی با دوری مسافت به نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت) . ای سدیر، آیا در آنچه از کتاب خدای عزّوجلّ خوانده ای، این را نیز یافته ای که: «قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهیدًا بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» (2) ؟».

سدیر می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این را خوانده ام. فرمود که: «پس کسی که علم همه کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است، یا آنکه در نزد او علم بعضی از کتاب باشد؟» عرض کردم: نه، بلکه آن کس که علم همه کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است. پس حضرت به دست خود به سینه خویش اشاره فرمود و دو مرتبه فرمود: «به خدا سوگند، که علم همه کتاب در نزد ما است». .

1- . نمل، 40.
2- . رعد، 43.

ص: 814

..

ص: 815

..

1394.امام على عليه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الْاِءمَام : يَعْلَمُ الْغَيْبَ ؟ فَقَالَ : «لَا ، وَ لكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّىْءَ ، أَعْلَمَهُ اللّهُ ذلِکَ» .46 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام إِذَا شَاؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا1600.امام على عليه السلام (در نامه اش به كارگزارش ، قيس بن سعد) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ أَبِى الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْاِءمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ ، عُلِّمَ» .1395.امام على عليه السلام (در نامه اش به اشعث بن قيس ، كارگزار آذربايجان) أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ أَبِى الرَّبِيعِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْاِءمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ ، أُعْلِمَ» .1396.نشر الدرّ :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسى ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ الْمَدَائِنِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَرَادَ الْاِءمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً ، أَعْلَمَهُ اللّهُ ذلِکَ» .47 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام يَعْلَمُونَ مَتى يَمُوتُونَ ، وَ أَنَّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ1398.أنساب الأشراف :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ وَ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَىُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَ إِلى مَا يَصِيرُ ، فَلَيْسَ ذلِکَ بِحُجَّةٍ لِلّهِ عَلى خَلْقِهِ» . .

46. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام هرگاه خواسته باشند بدانند (می دانند، یا) به ایشان

47. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می دانند که کی می میرند، و بیان این که ایشان

1399.الإمام علیّ علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی زِیادٍ ، وکانَ عامِلَهُ عَلی فا) احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسن بن علی، از عمرو بن سعید، از مصدّق بن صَدقه، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از امام که آیا غیب را می داند؟ فرمود:«نه، ولیکن هرگاه خواسته باشد که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام فرماید».46. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام هرگاه خواسته باشند بدانند (می دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و احتمالی که در لفظ عنوان می رود)1398.أنساب الأشراف :علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالربیع شامی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«به درستی که امام، چون خواهد که بداند (می داند، یا) تعلیم او می شود».1399.امام علی علیه السلام (در نامه اش به زیاد که فرماندار وی در فارس بود) ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالرّبیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«به درستی که امام، چون خواهد که بداند، به او اعلام می شود».1400.نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از عمرو بن سعید مدائنی، از ابوعبیده مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:«چون امام اراده کند که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام کند».47. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می دانند که کی می میرند، و بیان این که ایشان نمی میرند مگر به این که خود آن را اختیار کنند1401.الإمام علیّ علیه السلام (مِمّا کَتَبَهُ إلی عَبدِ اللّهِ بنِ عَبّاسٍ ،) محمد بن یحیی، از سلمه بن خطّاب، از سلیمان بن سَماعه و عَبداللّه بن محمد، از عبداللّه بن قاسم بَطَل، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«هر امامی که نمی داند او را چه می رسد، و بازگشت و مآل امر او به سوی چه خواهد بود، چنین امامی حجّت نیست از برای خدا بر خلائق».

.

1401.امام على عليه السلام (از نامه اى كه به عبد اللّه بن عبّاس ، كارگزارش) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِى شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيعَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَّةِ بِبَغْدَادَ مِمَّنْ كَانَ يُنْقَلُ عَنْهُ ، قَالَ : قَالَ لِى : قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هذَا الْبَيْتِ ، فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِى فَضْلِهِ وَ نُسُكِهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : مَنْ ؟ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ ؟ قَالَ :

جُمِعْنَا أَيَّامَ السِّنْدِىِّ بْنِ شَاهَكَ ثَمَانِينَ رَجُلاً مِنَ الْوُجُوهِ الْمَنْسُوبِينَ إِلَى الْخَيْرِ ، فَأَدْخِلْنَا عَلى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهماالسلام ، فَقَالَ لَنَا السِّنْدِىُّ : يَا هؤُلَاءِ ، انْظُرُوا إِلى هذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فُعِلَ بِهِ ، وَ يُكْثِرُونَ فِى ذلِكَ ، وَ هذَا مَنْزِلُهُ وَ فِرَاشُهُ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ غَيْرُ مُضَيَّقٍ ، وَ لَمْ يُرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوءاً ، وَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدَمَ فَيُنَاظِرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ هذَا هُوَ صَحِيحٌ ، مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ فِى جَمِيعِ أُمُورِهِ ، فَسَلُوهُ .

قَالَ : وَ نَحْنُ لَيْسَ لَنَا هَمٌّ إِلَا النَّظَرُ إِلَى الرَّجُلِ وَ إِلى فَضْلِهِ وَ سَمْتِهِ ، فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهماالسلام : «أَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ التَّوْسِعَهِ وَ مَا أَشْبَهَهَا ، فَهُوَ عَلى مَا ذَكَرَ ، غَيْرَ أَنِّى أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّفَرُ ، أَنِّى قَدْ سُقِيتُ السَّمَّ فِى سَبْعِ تَمَرَاتٍ ، وَ أَنَا غَداً أَخْضَرُّ ، وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ».

قَالَ : فَنَظَرْتُ إِلَى السِّنْدِىِّ بْنِ شَاهَكَ يَضْطَرِبُ ، وَ يَرْتَعِدُ مِثْلَ السَّعَفَهِ . .

1402.عنه علیه السلام مِن کِتابِهِ إلَی ابنِ عَبّاسٍعلی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن محمد بن بشّار روایت کرده است که گفت: شیخی از سنّیان، که از اهل قطیعه الرّبیع بود (1) در بغداد، مرا خبر داد و از کسانی بود که از ایشان نقل می شد (یعنی: از معتبرین و عدول بود که مردم بر او اعتماد داشتند و از او روایت می کردند) و محمد می گوید که: آن شیخ، به من گفت که: دیدم بعضی از آنان را که شیعیان به فضل ایشان قائل اند از اهل بیت پیغمبر، پس هرگز مثل او را در فضل و عبادتی که داشته ندیدم. به آن شیخ گفتم که: که را دیدی؟ و او را چگونه دیدی؟ گفت که: ایّام سندی بن شاهک ما را جمع نمود (یا در ایّام او ما را جمع کردند) و ما هشتاد مرد بودیم از مشاهیر و اعیان که به سوی خیر و خوبی منسوب بودیم (که همه کس ما را به خوبی یاد می کردند)، بعد از آن ما را بر موسی بن جعفر علیه السلام داخل کردند، پس سندی به ما گفت که: ای جماعت معتبرین، به سوی این مرد نظر کنید و ببینید که آیا آسیبی به او رسیده؟ زیرا که مردم گمان می کنند که نسبت به او بدی و ناخوشی شده که موجب هلاک و تلف اوست، و در این باب بسیار سخن می گویند، و این منزل و فرش اوست که می بینید، و بر او توسعه داده ایم و تنگ گیری نمی کنیم، و امیر المؤمنین (یعنی: هارون الرّشید) نسبت به او بدی و ناخوشی را اراده ندارد، و او را برای همین نگاه داشته که بیاید و با امیر المؤمنین گفت وگو کند و صحبت بدارد، و اینک همان است که می بینید، صحیح و سالم نشسته و هیچ ناخوشی ندارد، و در تمام امور خویش، توسعه دارد (که در هیچ باب، بر او تنگ گیری نشده)، پس از او بپرسید.

آن شیخ گفت که: در تمام مجلس قصد و همّت ما مصروف بود در نظر کردن به سوی آن مرد و به سوی فضل و آثار خیر و خوبی و نجابت که در او ظاهر بود و ما را قصدی و همّتی غیر از این نبود. پس موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که:«امّا آنچه ذکر کرد از توسعه و آنچه مانند آن باشد، بر آن وضعی است که ذکر کرد، مگر این که من شما را خبر می دهم. ای گروه، که مرا زهر خورانیده اند در هفت دانه خرما، و من فردا (محتضر می شوم یا) رنگم سبز می شود، و پس فردا می میرم» .

آن شیخ گفت: پس نظر کردم به سوی سندی بن شاهک، دیدم که مضطرب است و مانند شاخه درخت خرما می لرزد. .

---

(1) .

1- . محلّی است در بغداد. (مترجم)

1403.الإمام علىّ عليه السلام مِن كِتابٍ لَهُ إلى عُثمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِى جَعْفَرٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِي أَخِى ، عَنْ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ : «أَنَّهُ أَتى عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام لَيْلَةً قُبِضَ فِيهَا بِشَرَابٍ ، فَقَالَ : يَا أَبَتِ ، اشْرَبْ هذَا ، فَقَالَ : يَا بُنَىَّ ، إِنَّ هذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِى أُقْبَضُ فِيهَا ، وَ هِىَ اللَّيْلَةُ الَّتِى قُبِضَ فِيهَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ».1402.امام على عليه السلام (از نامه اش به ابن عبّاس) عَلِىٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، قَالَ :قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ ، وَ اللَّيْلَةَ الَّتِى يُقْتَلُ فِيهَا ، وَ الْمَوْضِعَ الَّذِى يُقْتَلُ فِيهِ ؛ وَ قَوْلُهُ لَمَّا سَمِعَ صِيَاحَ الْاءِوَزِّ فِى الدَّارِ : «صَوَائِحُ تَتْبَعُهَا نَوَائِحُ» وَ قَوْلُ أُمِّ كُلْثُومٍ : لَوْ صَلَّيْتَ اللَّيْلَةَ دَاخِلَ الدَّارِ ، وَ أَمَرْتَ غَيْرَكَ يُصَلِّى بِالنَّاسِ ؛ فَأَبى عَلَيْهَا ، وَ كَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِلَا سِلَاحٍ ، وَ قَدْ عَرَفَ عليه السلام أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللّهُ قَاتِلُهُ بِالسَّيْفِ ، كَانَ هذَا مِمَّا لَمْ يَجُزْ تَعَرُّضُهُ .

فَقَالَ : «ذلِكَ كَانَ ، وَ لكِنَّهُ خُيِّرَ فِى تِلْكَ اللَّيْلَةِ ؛ لِتَمْضِىَ مَقَادِيرُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». .

1403.امام علی علیه السلام (از نامه اش به عثمان بن حنیف انصاری که کارگزارش) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابی جمیله، از عبداللّه بن امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا برادرم، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که :«در شبی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رحلت نمود، و روح مطهّرش در آن قبض شد، شربتی به نزد آن حضرت آوردند، امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: ای پدر بزگوار، این شربت را بنوش. حضرت فرمود که: ای فرزند عزیز من، به درستی که امشب، شبی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن از دنیا رفته است».1404.الإمام علیّ علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی قُدامَهَ بنِ عَجلانَ عامِلِهِ ع) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: امیر المؤمنین علیه السلام کشنده خویش را می شناخت، و شبی را که در آن کشته می شد و موضعی را که در آن شهید می گردید، می دانست؟ با آن که چون بانگ و فریاد مرغابیانی را که در خانه بودند، شنید، فرمود که:«اینها فریادکنندگان چنداند که نوحه کنندگان از پی ایشان خواهند بود». و قول امّ کلثوم که به آن حضرت عرض نمود که: کاش امشب نماز را در اندرون خانه به جا می آورد و غیر از خود کسی را امر می فرمودی که با مردم نماز کند. پس آن حضرت اِبا و امتناع فرمود که تمنّای امّ کلثوم را به عمل آورد، و در آن شب، بسیار از خانه بیرون می رفت و داخل می شد بی سلاح و حربه، و حال آن که آن حضرت علیه السلام می دانست که ابن ملجم لعنه اللّه کشنده اوست با شمشیر. گویا آنچه کرد از جمله چیزهاست که تعرّض و توجّه آن جائز نبود (و در بعضی از نُسَخ کافی، چنین است که خوش نبود و در بعضی، این است که حلال نبود، یا وقت آن نیامده بود و همه در اصل مقصود راوی شریکند که آنچه از حضرت سر زد، خلاف تقیّه و حفظ نفس بود).

پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «اینها اتّفاق افتاد، ولیکن آن حضرت در آن شب مخیّر شده بود (یعنی در ماندن میان دنیا و رفتن به سوی رفیق اعلی)، تا امضای تقدیرات خدای عزّوجلّ به عمل آید» (چه، آن حضرت از دنیا به تنگ آمده بود و به محض تخییر به اسقاط وجوب حفظ نفس، یقین است که اختیار شهادت می فرمود؛ چنانچه در روایت وارد شده که در شبی که در صبح آن ضربت خورد، در صحرای نجف اشرف با خدای

تعالی مناجات می نمود، و از جمله آنچه می گفت این بود که: «مرا نمانده است، مگر یک چیز که انتظار می برم که این ملجم مرادی بیاید و آن را به عمل آورد. خداوندا، شقاوت او را نزدیک گردان و مرا به سعادت شهادت برسان. خداوندا، پیغمبر تو مرا وعده داده بود که هرگاه من از تو لقای تو را سؤال کنم، تو مرا به لقای خود برسانی. خداوندا، از دنیا به تنگ آمده ام و سعادت لقای تو را می خواهم».

و در بعضی از نُسَخ کافی، به جای خیّر که ترجمه و شرح آن مذکور شد، حیّر به حای حطّی واقع شده و معنی آن، این است که در آن شب، متحیّر و سرگشته بود، امّا نه حیرتی که اهل دنیا در امور خویش دارند، بلکه حیران جمال خدا که در نظر انورش جلوه نموده بود که دیده آن حضرت را از جا به در آورده بود با دیدن امور آخرت و ارواح مقربین ملأ اَعلی که به استقبال روح آن حضرت و غیر او و از اوصیا می آیند، که وصی را بالکلیّه متوجّه عالم بالا می نمایند، که به هیچ وجه، متلفت دنیا و امور آن نباشد.

و در بعضی از نسخ حیّن با حاء حطّی و نون کلمن واقع شده، و آن، مشتق است از حین به کسر حا، که به معنی زمان است. و ممکن است که از حَین به فتح حا باشد که به معنی هلاکت و مردن است، و معنی آن این می شود که: وفات آن حضرت در آن شب مقدّر شده بود، و تقدیر خدا البته جاری می گردید.

و در بعضی از نسخ جبّن، و جیم و بای ابجد واقع شده که از جُبن بر وزن قُفل باشد، و آن به معنی ترس و بی دلی است، یعنی: که آن حضرت در آن شب بی دل شده بود و می ترسید و اگرچه در حدیث وارد شده که چون امّ کلثوم دختر آن حضرت رضی الله عنهاحوال آن حضرت را مشاهده نمود و بی آرامی او را دید، و عرض کرد که: ای پدر، چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی فرمایی؟ فرمود که: «ای دختر، با شجاعان بسیار جنگ کرده ام و خود را به اهوال عظیم افکنده ام و هرگز رعبی و ترسی در دلم به هم نرسیده و امشب بسیار ترسانم». ولیکن با علّت امضای تقدیر و آنچه پیش از آن است، در ظاهر نمی سازد، مگر به اعانتی که به آن منضمّ شود.

و در بعضی از نُسَخ غیر این چهار وجه نیز واقع شده، ولیکن علی الظّاهر آنچه در نسخه اوّل است، صحیح تر است به قرینه عنوان باب و احادیثی که بعد از این می آید). .

1405.الإمام علىّ عليه السلام (فى كِتابِهِ إلى مَصقَلَةَ بنِ هُبَيرَةَ) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ غَضِبَ عَلَى الشِّيعَهِ ، فَخَيَّرَنِى نَفْسِى أَوْ هُمْ ، فَوَقَيْتُهُمْ وَ اللّهِ بِنَفْسِى» . .

1404.امام علی علیه السلام (در نامه اش به قدامه بن عجلان ، کارگزار وی در کَ) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«خدای عزّوجلّ بر شیعیان غضب کرد بعد از آن مرا مخیّر گردانید در میان هلاک نفس خودم، یا ایشان. پس - به خدا سوگند که - من ایشان را به جان خویش نگاهداری نمودم» (که اختیار هلاک خویش کردم تا آسیبی به ایشان نرسد) . .

1405.امام علی علیه السلام (در نامه اش به مصقله بن هبیره) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُسَافِرٍ ، أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ لَهُ :«يَا مُسَافِرُ ، هذِهِ الْقَنَاةُ فِيهَا حِينَانٌ ؟» قَالَ : نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَقَالَ : «إِنِّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْبَارِحَةَ وَ هُوَ يَقُولُ : يَا عَلِىُّ ، مَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَکَ» .1406.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی مَصقَلَه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ أَبِى خَدِيجَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كُنْتُ عِنْدَ أَبِى فِى الْيَوْمِ الَّذِى قُبِضَ فِيهِ ، فَأَوْصَانِى بِأَشْيَاءَ فِى غُسْلِهِ وَ فِى كَفْنِهِ وَ فِى دُخُولِهِ قَبْرَهُ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَاهْ ، وَ اللّهِ ، مَا رَأَيْتُکَ مُنْذُ اشْتَكَيْتَ أَحْسَنَ مِنْکَ الْيَوْمَ ، مَا رَأَيْتُ عَلَيْکَ أَثَرَ الْمَوْتِ ، فَقَالَ : يَا بُنَىَّ ، أَ مَا سَمِعْتَ عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهماالسلامیُنَادِى مِنْ وَرَاءِ الْجِدَارِ : يَا مُحَمَّدُ ، تَعَالَ ، عَجِّلْ؟» .1407.الغارات عن ذُهَل بن الحارث :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام حَتّى كَانَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ، ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللّهِ ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».48 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ ، وَ أَنَّهُ لَا يَخْفى عَلَيْهِمُ الشَّىْءُ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ1407.الغارات (به نقل از ذهل بن حارث) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ ، قَالَ :كُنَّا مَعَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام جَمَاعَةً مِنَ الشِّيعَهِ فِى الْحِجْرِ ، فَقَالَ : «عَلَيْنَا عَيْنٌ؟» فَالْتَفَتْنَا يَمْنَةً وَ يَسْرَةً ، فَلَمْ نَرَ أَحَداً ، فَقُلْنَا : لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ ، فَقَالَ : «وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ وَ رَبِّ الْبَنِيَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسى وَ الْخَضِرِ ، لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّى أَعْلَمُ مِنْهُمَا ، وَ لَأَنْبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِى أَيْدِيهِمَا ؛ لِأَنَّ مُوسى وَ الْخَضِرَ علیهماالسلام أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ ، وَ لَمْ يُعْطَيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ حَتّى تَقُومَ السَّاعَهُ ، وَ قَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وِرَاثَهً» . .

48. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می دانند و

1408.أنساب الأشراف :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشّاء، از مسافر روایت کرده است که گفت: حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام به او گفت که:«ای مسافر، ماهیان در این چشمه بسیارند؟» عرض کرد: آری، فدای تو گردم. حضرت فرمود که: «دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، و آن حضرت می فرمود که: یا علی، آنچه در نزد ما است ، از برای تو بهتر است».1408.أنساب الأشراف :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«در نزد پدرم امام محمد باقر علیه السلام بودم در روزی که در آن وفات فرمود و مرا وصیّت نمود به چیزی چند در باب غسل و در خصوص کفن و در امر دخول آن حضرت در قبر. عرض کردم که: ای پدر بزرگوار، به خدا سوگند که از آن زمان که بیمار شدی، هیچ روز تو را از امروز بهتر ندیدم، و اثر مردن را در تو نمی بینم. فرمود که: ای فرزند عزیز من، آیا نشنیدی که علی بن الحسین علیه السلام از پس دیوار آواز می داد که: یا محمد بیا و تعجیل کن».1601.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از عبدالملک بن اعیَن، از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«خدای عزّوجلّ اسباب یاری را بر امام حسین علیه السلام فرو فرستاد، به مرتبه ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیّر شد در میان این که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزّوجلّ را اختیار کرد».48. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می دانند، و بیان این که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی باشد صلوات اللّه علیهم 1409.الاستیعاب :احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبداللّه بن حمّاد، از سیف تمّار روایت کرده اند که گفت: با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم در حِجْر اسماعیل و ما گروهی بودیم از شیعیان، حضرت فرمود که:«جاسوسی متوجّه ما است» . به طرف راست و چپ نظر کردیم و کسی را ندیدیم . عرض کردیم که: جاسوسی را نمی بینیم که متوجّه ما باشد. حضرت سه مرتبه فرمود که: «سوگند به پرودگار کعبه و پروردگار بَنیّه (یعنی: کعبه) که اگر در میان خضر و موسی می بودم، هر آینه ایشان را خبر می دادم به

این که من از ایشان داناترم، و هر آینه ایشان را خبر می دادم به آنچه در دست ایشان نبود و آن را نمی دانستند؛ زیرا که به موسی و خضر، عطا شده بود علم آنچه پیش از ایشان بود و به ایشان علم آنچه هست و آنچه خواهد بود تا قیامت بر پا شود، عطا نشده بود و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث برده ایم، و همه آن به طریق وراثت به ما رسیده».

.

1410.دعائم الإسلام:عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ وَ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ : عَبْدُ الْأَعْلَى وَ أَبُو عُبَيْدَهَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بِشْرٍ الْخَثْعَمِيُّ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنِّى لَأَعْلَمُ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ ، وَ أَعْلَمُ مَا فِى الْجَنَّهِ ، وَ أَعْلَمُ مَا فِى النَّارِ ، وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ» .

قَالَ : ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَهً ، فَرَأى أَنَّ ذلِكَ كَبُرَ عَلى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ ، فَقَالَ : «عَلِمْتُ ذلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَىْءٍ» .1411.الفصول المُهِمّه :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ ، عَنْ جَمَاعَهَ بْنِ سَعْدٍ الْخَثْعَمِىِّ ، أَنَّهُ قَالَ :كَانَ الْمُفَضَّلُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، يَفْرِضُ اللَّهُ طَاعَهَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ وَ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ ؟

قَالَ : «لَا ، اللَّهُ أَكْرَمُ وَ أَرْحَمُ وَ أَرْأَفُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَهَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ ، ثُمَّ يَحْجُبَ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً» .1411.الفصول المهمه (از سوده دختر عماره همدانيه كه پس از مرگ على على) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِىِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَ عِنْدَهُ أُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ : «عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا ، وَ يَجْعَلُونَا أَئِمَّهً ، وَ يَصِفُونَ أَنَّ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَهٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ ، وَ يَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ ، فَيَنْقُصُونَا حَقَّنَا ، وَ يَعِيبُونَ ذلِكَ عَلى مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا ؛ أَ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى افْتَرَضَ طَاعَهَ أَوْلِيَائِهِ عَلى عِبَادِهِ ، ثُمَّ يُخْفِى عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ يَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامُ دِينِهِمْ ؟» .

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَ رَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام ، وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ ، وَ مَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتّى قُتِلُوا وَ غُلِبُوا؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «يَا حُمْرَانُ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذلِكَ عَلَيْهِمْ ، وَ قَضَاهُ ، وَ أَمْضَاهُ ، وَ حَتَمَهُ عَلى سَبِيلِ الِاخْتِيَارِ ، ثُمَّ أَجْرَاهُ ، فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَامَ عَلِىٌّ وَ الْحَسَنُ

وَ الْحُسَيْنُ علَيهَمَ السلام ، وَ بِعِلْمِ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا ؛ وَ لَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِظْهَارِ الطَّوَاغِيتِ عَلَيْهِمْ ، سَأَلُوا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذلِکَ ، وَ أَلَحُّوا عَلَيْهِ فِى طَلَبِ إِزَالَهِ مُلْکِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابِ مُلْکِهِمْ ، إِذاً لَأَجَابَهُمْ ، وَ دَفَعَ ذلِکَ عَنْهُمْ ، ثُمَّ کَانَ انْقِضَاءُ مُدَّهِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابُ مُلْکِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْکِ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ ، وَ مَا کَانَ ذلِکَ الَّذِى أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ ، وَ لَا لِعُقُوبَهِ مَعْصِيَهٍ خَالَفُوا اللّهَ فِيهَا ، وَ لکِنْ لِمَنَازِلَ وَ کَرَامَهٍ مِنَ اللّهِ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوهَا ؛ فَلَا تَذْهَبَنَّ بِکَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ» . .

1412.الإمام علیّ علیه السلام (لَمَّا استَدرَکَ عَلَی ابنِ هَرمَهَ خِیانَهً ،) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب ، از حارث بن مغیره و چند نفر از اصحاب ما که از جمله ایشانند : عبدالاعلی و ابو عُبیده و عبداللّه بن بِشْر خَثعمی که شنیدند از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«من آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است می دانم، و آنچه در بهشت است می دانم، و آنچه در جهنّم است می دانم، و آنچه بوده و آنچه خواهد بود می دانم». راوی می گوید که: پس حضرت اندک زمانی درنگ فرمود و دید که آن سخن بر کسانی که این را از او شنیدند، گران آمد، پس فرمود که: «این را از کتاب خدای عزّوجلّ دانستم. به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید که: «تِبْیانا لِکُلِّ شَیْ ءٍ» (1) ؛ در آن بیان هر چیزی هست».1412.امام علی علیه السلام (هنگامی که آن حضرت ، خیانت ابن هَرمَه ، مأمور با) علی بن محمد، از سهل، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالکریم، از جماعه بن سعد خثعمی (چنان که در نُسَخ کافی است، و جعفی، چنانچه در کتب رجال است) روایت کرده است که گفت: مفضّل در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بود، پس به آن حضرت عرض نمود که: فدای تو گردم، آیا خدا اطاعت بنده ای را بر تمام بندگان خود واجب می گرداند با آن که خبر آسمان را از او پوشیده و پنهان دارد؟ حضرت فرمود:«نه، خدا از این کریم تر و رحیم تر و مهربان تر است که اطاعت بنده ای را بر بندگان واجب گرداند، بعد از آن خبر آسمان را از او در هر صبح و شام پوشیده دارد».1413.عنه علیه السلام (مِن عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ فی مُراقَبَهِ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ضُریس کُناسی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود و در نزد آن حضرت گروهی از اصحابش بودند که:«تعجب دارم از گروهی که ما را دوست می دارند، و ما را ائمّه قرا رمی دهند، و اعتقاد به امامت ما دارند، و وصف می کنند که اطاعت ما بر ایشان واجب است، مانند وجوب اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بعد از آن، حجّت خویش را می شکنند و باطل می کنند و با خویش خصومت می کنند، به واسطه ضعف دل ها و عقول ایشان. پس حقّ ما را کم می کنند و عیب می کنند بر آن که خدای تعالی او را برهان و دلیل قاطع از برای شناخت ما چنانچه باید و مسلّم داشتن امر ما عطا فرموده، و بر او طعن می زنند که اعتقاد کرده به دانش ما به آنچه بوده و خواهد بود. آیا اعتقاد می کنید که خدای تبارک و تعالی اطاعت دوستان خود را بر بندگان خود واجب گرداند،

بعد از آن، خبرهای آسمان ها و زمین را از ایشان پوشیده و پنهان دارد، و مادّه علم را از ایشان قطع کند در آنچه بر ایشان وارد می شود از آنچه قوام دین ایشان در آن است که دین بی آن بر پا نشود و منسّق و منتظم نگردد؟».

حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از آنچه اتّفاق افتاد از امر قیام علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام ایشان به دین خدای عزّ ذکره و آنچه به ایشان رسید از این که رؤسای اهل کفر و شیاطین انس، ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه ای که مقتول و مغلوب شدند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدّر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را بر سبیل امتحان واجب گردانیده بود، بعد از آن، آن را جاری ساخت. پس علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به سبب پیشی گرفتن علمی از جانب رسول خدا به امر دین و جهاد قیام نمودند، و هر که از ما ساکت شد، به سبب همین علم ساکت شد (حاصل آن که قیام و قعود و نطق و سکوت ما ائمّه، به امر خدا و رسول است و در جمیع امور خویش تابع ایشانیم، و از پیش خود امری از ما سر نمی زند).

ای حُمران، اگر ایشان در آن زمان که فرود آمد بر ایشان، آنچه فرود آمد از امر خدای عزّوجلّ و غالب گردانیدن جماعت طاغوت که در عصیان خدا کوتاهی نمی کردند بر ایشان، از خدای عزّوجلّ سؤال می کردند که این بلا را از ایشان دفع کند و در بر طرف کردن این جماعت طاغوت بر آن جناب مبالغه می کردند، و در این باب ایستادگی می نمودند، و رفتن پادشاهی ایشان را خواهش می نمودند، البته ایشان را اجابت می فرمود، و آن بلا را از ایشان دفع می نمود، و نمی گذاشت که به ایشان برسد، و به سر آمدن مدّت این جماعت طاغوت و تمام شدن پادشاهی ایشان، سریع تر بود از زمانی که رشته مروارید و غیر آن از هر چه در رشته کشیده باشد پاره شود، و آن رشته کشیده پراکنده شود.

ای حُمران، آنچه به ایشان رسید، به جهت گناهی نبود که به جا آورده باشند، و نه به جهت معصیتی که در آن با خدا مخالفت کرده باشند، ولیکن اینها به جهت درجات و کرامتی از جانب خدای عزّوجلّ بود که خواست به آنها برسند، پس باید که مذهب های فاسد و گمان های بد در حقّ ایشان تو را به راهی که کج باشد، نبرد». .

1- . نحل، 89.

ص: 828

. .

ص: 829

. .

1414.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بِمِنى عَنْ خَمْسِمِائَهِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ ، فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ : يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا ، قَالَ : فَيَقُولُ : «قُلْ كَذَا وَ كَذَا». قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، هذَا الْحَلَالُ وَ هذَا الْحَرَامُ أَعْلَمُ أَنَّکَ صَاحِبُهُ ، وَ أَنَّکَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهِ ، وَ هذَا هُوَ الْكَلَامُ ، فَقَالَ لِى : «وَيْکَ يَا هِشَامُ ، لَا يَحْتَجُّ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالى عَلى خَلْقِهِ بِحُجَّهٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ» .1415.أخبار القُضاه عن علىّ بن ربيعه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «لَا وَ اللّهِ ، لَا يَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلاً أَبَداً : عَالِماً بِشَىْءٍ ، جَاهِلاً بِشَىْءٍ». ثُمَّ قَالَ : «اللّهُ أَجَلُّ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَهَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ» ، ثُمَّ قَالَ : «لَا يَحْجُبُ ذلِکَ عَنْهُ» .49 بَابُ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يُعَلِّمْ نَبِيَّهُ عِلْماً إِلَا أَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَنَّهُ كَانَ شَرِيكَهُ فِى الْعِلْمِ عليهماالسلام1414.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام أَتى رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِرُمَّانَتَيْنِ ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِحْدَاهُمَا ، وَ كَسَرَ الْأُخْرى بِنِصْفَيْنِ ، فَأَكَلَ نِصْفاً ، وَ أَطْعَمَ عَلِيّاً عليه السلام نِصْفاً ، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يَا أَخِى ، هَلْ تَدْرِى مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : أَمَّا الْأُولى فَالنُّبُوَّهُ ، لَيْسَ لَکَ فِيهَا نَصِيبٌ ؛ وَ أَمَّا الْأُخْرى فَالْعِلْمُ ، أَنْتَ شَرِيكِى فِيهِ».

فَقُلْتُ : أَصْلَحَکَ اللّهُ ، كَيْفَ كَانَ يَكُونُ شَرِيكَهُ فِيهِ ؟ قَالَ : «لَمْ يُعَلِّمِ اللّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله عِلْماً إِلَا وَ أَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيّاً عليه السلام ». .

49. باب در بیان این که خدای عزّوجلّ هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود،

1415.أخبار القضاه (به نقل از علی بن ربیعه آورده است) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را در منا از پانصد مسأله از علم کلام سؤال کردم، پس شروع می کردم که بگویم که متکلمین چنین و چنین می گویند که حضرت می فرمود:«که چنین و چنین بگو». عرض کردم: که فدای تو گردم، این حلال و حرامی که هست، می دانم که تو صاحب آنی، و می دانم که به آن، از همه مردمان داناتری، و این مسائل که من عرض کردم، علم کلام است. حضرت به من فرمود که: «ای هشام، آیا خدای تبارک و تعالی بر خلق خود حجّت را تمام می کند به حجّتی که هر چه خلق به آن محتاج باشند در نزد او نباشد؟».1416.الإمام علیّ علیه السلام (فی خُطبَهٍ ذَکَرَ فیها تَعامُلَهُ مَعَ عَقیلٍ ع) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«نه، به خدا سوگند عالمی (یعنی: امامی) هرگز جاهل نمی باشد که به چیزی عالم و به چیزی جاهل باشد» . بعد از آن فرمود که: «خدا از این جلیل تر و عزیزتر و کریم تر است که واجب گرداند اطاعت بنده ای را، که خبر آسمان و زمین خویش را از او می پوشد»، پس فرمود که:«این خبر از او پوشیده نمی شود» (یا خدا این را از او نمی پوشاند).49. باب در بیان این که خدای عزّوجلّ هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که آن را به امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم نماید، و بیان این که شریک آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در علم بود1418.تاریخ الیعقوبی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از عبداللّه بن سلیمان، از حمران بن اعیَن، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«جبرئیل علیه السلام دو انار به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از آنها را شکافت و تناول فرمود و دیگری را دو نصف کرد و نصفی را خود تناول فرمود، نصف دیگر را به علی علیه السلام داد تا تناول فرمود. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: ای برادر من، آیا می دانی که این دو انار چه بود؟ علی علیه

السلام عرض کرد: نه، پیغمبر فرمود: امّا انار اوّل، پیغمبری بود که تو را در آن بهره ای نیست و امّا انار دیگر، علم بود که تو در آن شریک منی».

حمران می گوید که: به حضرت عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می شود که علی علیه السلام شریک آن حضرت باشد در علم؟ حضرت فرمود که: «خدا هیچ علمی را به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که: آن را به علی علیه السلام تعلیم کند».

.

1416.امام على عليه السلام (از سخنرانى وى كه در آن ، برخوردش را با عقيل بيا) عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِرُمَّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّهِ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُمَا ، فَأَكَلَ وَاحِدَهً ، وَ كَسَرَ الْأُخْرى بِنِصْفَيْنِ ، فَأَعْطى عَلِيّاً عليه السلام نِصْفَهَا ، فَأَكَلَهَا ، فَقَالَ : يَا عَلِىُّ ، أَمَّا الرُّمَّانَهُ الْأُولَى الَّتِى أَكَلْتُهَا فَالنُّبُوَّهُ ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا شَىْءٌ ؛ وَ أَمَّا الْأُخْرى فَهُوَ الْعِلْمُ ، فَأَنْتَ شَرِيكِى فِيهِ» .1417.امام على عليه السلام (در نامه اش به يكى از كارگزارانش) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِرُمَّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّهِ ، فَلَقِيَهُ عَلِىٌّ عليه السلام ، فَقَالَ : مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ اللَّتَانِ فِى يَدِكَ ؟ فَقَالَ : أَمَّا هذِهِ فَالنُّبُوَّهُ ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ ، وَ أَمَّا هذِهِ فَالْعِلْمُ ، ثُمَّ فَلَقَهَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِنِصْفَيْنِ ، فَأَعْطَاهُ نِصْفَهَا ، وَ أَخَذَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله نِصْفَهَا ، ثُمَّ قَالَ : أَنْتَ شَرِيكِى فِيهِ ، وَ أَنَا شَرِيكُكَ فِيهِ».

قَالَ : «فَلَمْ يَعْلَمْ وَ اللّهِ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَرْفاً مِمَّا عَلَّمَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا وَ قَدْ عَلَّمَهُ عَلِيّاً عليه السلام ، ثُمَّ انْتَهَى الْعِلْمُ إِلَيْنَا».

ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلى صَدْرِهِ.50 بَابُ جِهَاتِ عُلُومِ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام1603.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَهَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ عَلِيٍّ السَّابِئِىِّ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسى عليه السلام ، قَالَ :قَالَ : «مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلى ثَلَاثَهِ وُجُوهٍ : مَاضٍ ، وَ غَابِرٍ ، وَ حَادِثٍ ؛ فَأَمَّا الْمَاضِى ، فَمُفَسَّرٌ ؛ وَ أَمَّا الْغَابِرُ ، فَمَزْبُورٌ ؛ وَ أَمَّا الْحَادِثُ ، فَقَذْفٌ فِى الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِى الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا ، وَ لَا نَبِىَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا» . .

1419.امام علی علیه السلام (در نامه اش به یکی از کارگزارانش) علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد با دو انار بهشت، و هر دو را به پیغمبر داد. پیغمبر یکی از آنها را تناول فرمود، و دیگری را نصف نمود و نصف آن را به علی علیه السلام عطا فرمود، و آن حضرت آن را تناول نمود. پیغمبر فرمود که: یا علی، امّا انار اوّل که من آن را خوردم، پیغمبری است که تو را در آن بهره ای نیست، و امّا انار دیگر، علم است که تو در آن شریک منی».1420.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از ابن اُذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد با دو انار بهشت، علی علیه السلام آن حضرت را ملاقات کرد و عرض کرد که: این دو انار چیست که در دست تو است؟ فرمود که: امّا این انار، پیغمبری است که تو را در آن بهره ای نیست و امّا این انار، علم است. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آن انار را شکافت و دو نصف کرد و یک نصف آن را به علی علیه السلام عطا فرمود و نصف دیگر را رسول خدا صلی الله علیه و آله خود برداشت. پس فرمود که: تو شریک منی در علم و من در آن شریک توام. و به خدا سوگند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست یک حرف را از آنچه خدای عزّوجلّ به او تعلیم کرد، مگر آن که آن را به علی علیه السلام تعلیم کرد، بعد، از آن، علم به سوی ما منتهی شد». پس دست خود را بر سینه خویش گذاشت.50. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه علیهم السلام1422.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از عمویش حمزه بن بَزیع، از علی سائی، از ابوالحسن اوّل حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«نهایت و غایت رسیدن علم ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و آنچه حادث و متجدّد می شود آنا فَآنا.

امّا آنچه گذشته، از برای ما تفسیر و بیان شده، و امّا آینده و آنچه آمدنش بر سبیل حتم و وجوب باشد که در مستقبل واقع شود، نوشته شده (یعنی:

در جفر و جامعه و غیر آن) و امّا آنچه در حال حادث می شود، انداختنی است در دل ها و دمیدنی است در گوش ها» (یعنی: در هر زمان در دل ما می افتد و فرشته در گوش ما می گوید که چنین و چنین اتّفاق افتاد که تمام حوادث به طریق الهام و تحدیث می دانیم). و حضرت فرمود که: «این علم، از همه علوم ما افضل است و هیچ پیغمبری بعد از پیغمبر ما نیست».

.

1423.الإمام الباقر عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى زَاهِرٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مُوسى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ : أَخْبِرْنِى عَنْ عِلْمِ عَالِمِكُمْ ، قَالَ : «وِرَاثَهٌ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ مِنْ عَلِىٍّ عليه السلام » .

قَالَ : قُلْتُ : إِنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ يُقْذَفُ فِى قُلُوبِكُمْ ، وَ يُنْكَتُ فِى آذَانِكُمْ ؟ قَالَ : «أَوْ ذَاكَ».1424.إرشاد القلوب :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : رُوِّينَا عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ : «إِنَّ عِلْمَنَا غَابِرٌ ، وَ مَزْبُورٌ ، وَ نَكْتٌ فِى الْقُلُوبِ ، وَ نَقْرٌ فِى الْأَسْمَاعِ»، فَقَالَ : «أَمَّا الْغَابِرُ ، فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا ؛ وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ ، فَمَا يَأْتِينَا ؛ وَ أَمَّا النَّكْتُ فِى الْقُلُوبِ ، فَإِلْهَامٌ ؛ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِى الْأَسْمَاعِ ، فَأَمْرُ الْمَلَكِ» . .

1420.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از علی بن موسی، از صفوان بن یحیی، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر ده از علم عالم شما. فرمود که:«از راه وراثت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و از علی علیه السلام ». حارث می گوید که: عرض کردم که: ما یکدیگر را حدیث می کنیم که علم در دل های شما افکنده می شود و در گوش های شما دمیده می شود (و در بعضی از نُسَخ کافی به جای شما، ایشان است و هر دو، به یک معنی است و اختلاف در خطاب و غیبت به اعتبار خطاب و حکایت است). حضرت فرمود که: «یا این» (یعنی: علم ما بر دو قسم است: یکی به طریق وراثت از رسول و علی ؛ و دیگری، به طریق الهام و تحدیث).1421.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از آن که او را حدیث کرده ، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت به ما رسیده که آن حضرت فرمود که:«علم ما گذشته و نوشته و زدنی است در دل ها و دمیدنی است در گوش ها». حضرت فرمود: «امّا گذشته، آن چیزی است که تقدّم یافته از علم ما، و امّا نوشته، آن چیزی است که ما را می آید، و امّا زدن در دل ها، الهام است که خدا آن را در دل ما می اندازد، و امّا دمیدن در گوش ها، کار فرشته است که در گوش ما می گوید». .

51 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام لَوْ سُتِرَ عَلَيْهِمْ لَأَخْبَرُوا كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ1423.امام باقر عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «لَوْ كَانَ لِأَلْسِنَتِكُمْ أَوْكِيَةٌ ، لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِئٍ?بِمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ».1424.إرشاد القلوب :وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ عليه السلام مَا أَصَابَهُمْ مَعَ عِلْمِهِمْ بِمَنَايَاهُمْ وَ بَلَايَاهُمْ ؟ قَالَ : فَأَجَابَنِى شِبْهَ الْمُغْضَبِ : «مِمَّنْ ذلِكَ إِلَا مِنْهُمْ ؟!» .

فَقُلْتُ : مَا يَمْنَعُكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟

قَالَ : «ذلِكَ بَابٌ أُغْلِقَ إِلَا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا فَتَحَ مِنْهُ شَيْئاً يَسِيراً» ، ثُمَّ قَالَ : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، إِنَّ أُولئِكَ كَانَتْ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةٌ». .

51. باب در بیان این که اگر مردم بر ائمّه علیهم السلام می پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی کردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او بود، خبر می دادند1426.الغارات عن سالِم بن أبِی الجَعد :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فَضاله بن ایّوب، از ابان بن عثمان، از عبدالواحد بن مختار که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«اگر زبان های شما را بندها می بود، هر آینه حدیث می کردم هر مردی را به آنچه باعث نفع و موجب ضرر او باشد» (و بند زبان داشتن، کنایه است از آن که آنچه می شنود، به کسی نگوید).1427.شرح نهج البلاغه :و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از ابن سِنان، از عبداللّه بن مُسکان روایت است که گفت: شنیدم از ابوبصیر که می گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: از کجا به اصحاب علی علیه السلام رسید آنچه به ایشان رسید با دانش ایشان به مرگ ها و بلاهای خویش (و مراد از آن، امور غریبه ای است که حضرت ایشان را به آن خبر داده بود، در حالی که زائد بر آن، علم به مرگ و بلای خویش داشتند. و بعضی گمان کرده اند که مراد، استبعاد سائل است که با وجود علم به مرگ و بلا، چگونه رسید به ایشان آنچه رسید. حضرت فرمود که:«از بدی خود ایشان بود». و عنوان و آخر حدیث، هر دو، دلالت بر ردّ این توهم می کنند. و مراد از اصحاب آن حضرت، خواصّ اصحاب اند که قابل این علوم بودند) .

ابوبصیر می گوید که: پس آن حضرت مرا جواب فرمود مانند کسی که به خشم آمده باشد و فرمود که: «این امر از که بود؟» و خود جواب خویش را فرمود و فرمود که: «از خود ایشان بود» (و بنابر بعضی از نُسَخ از که بود این امر، مگر از خودشان، یعنی: چیزی چند در ایشان بود که باعث قابلیّت تعلیم ایشان بود). ابوبصیر می گوید که عرض کردم که: چه چیز تو را منع می کند از اظهار آنچه علی علیه السلام بر اصحاب خود اظهار فرمود، فدای تو گردم؟ حضرت فرمود که: «این دری است که بسته شده بود، مگر آن که حسین بن علی علیه السلام چیز کمی را از آن گشود». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که آن گروه، بندها بر دهان های ایشان بود».

52 بَابُ التَّفْوِيضِ إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِلَى الْأَئِمَّهِ عليهم السلام فِى أَمْرِ الدِّينِ1425.الطبقات الكبرى (به نقل از علباء بن احمر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى زَاهِرٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ النَّحْوِىِّ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلَى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلى مَحَبَّتِهِ ، فَقَالَ : «وَ إِنَّکَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ» ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» ، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ» » .

قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «وَ إِنَّ نَبِىَّ اللّهِ فَوَّضَ إِلى عَلِىٍّ وَ ائْتَمَنَهُ ، فَسَلَّمْتُمْ وَ جَحَدَ النَّاسُ ؛ فَوَ اللّهِ لَنُحِبُّکُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا ، وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا ، وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَکُمْ وَ بَيْنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ مَا جَعَلَ اللّهُ لِأَحَدٍ خَيْراً فِى خِلَافِ أَمْرِنَا».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ ، ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ . .

52. باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمّه علیهم السلام در امر دین

52. باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمّه علیهم السلام در امر دین 11427.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حُمید، از ابواسحاق نحوی روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، پس شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبر خویش را ادب کرد، و آنچه را که داعی بود به مَحامد از اعمال صالحه و اخلاق فاضله، به آن حضرت تعلیم فرمود؛ در حالتی که بر دوستی آن حضرت صلی الله علیه و آله قائم بود (یا آن حضرت بر دوستی آن جناب تقدّس و تعالی قرار و استقرار داشت). پس فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم» (1) ، یعنی: «و به درستی که تو هر آینه بر خو و عادت بزرگی استقرار داری» (که کسی غیر تو بر آن نیست). بعد از آن، به وی تفویض نمود، پس آن جناب عزّوجلّ فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (2) (و آیه در باب اختلاف حدیث مذکور شد) و نیز خدای عزّوجلّ فرموده: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ» (3) » بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و به درستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ، به علی علیه السلام تفویض نمود، و او را امین داشت. پس شما را تسلیم کردید و قبول نمودید و مردم دانسته انکار کردند. پس به خدا سوگند که شما را دوست می داریم که بگویید، چون ما بگوییم، و این که ساکت شوید، چون ما ساکت شویم (و ممکن است که معنی این باشد که: ما شما را دوست می داریم، اگر چنین باشید که در سخن گفتن و نگفتن پیرو ما باشید). و ما واسطه ایم در ما بین شما و خدای عزّوجلّ و خدا از برای هیچ کس خوبی را در مخالفت امر ما قرار نداده».

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمید، از ابو اسحاق که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود. بعد از آن مثل حدیث سابق را ذکر کرده است.

.

1- . قلم، 4.
2- . حشر، 7.
3- . نساء، 80.

1428.امام على عليه السلام (از نامه وى به قُثَم بن عباس كه كارگزار وى در مک) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِى عِمْرَانَ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ بَكَّارِ بْنِ أَبِى بَكْرٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَشْيَمَ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ آيَهٍ مِنْ كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَأَخْبَرَهُ بِهَا ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلٌ ، فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْکَ الْآيَهِ ، فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَ بِهِ الْأَوَّلَ، فَدَخَلَنِى مِنْ ذلِکَ مَا شَاءَ اللّهُ حَتّى كَأَنَّ قَلْبِى يُشْرَحُ بِالسَّكَاكِينِ ، فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : تَرَكْتُ أَبَا قَتَادَهَ بِالشَّامِ لَا يُخْطِئُ فِى الْوَاوِ وَ شِبْهِهِ ، وَ جِئْتُ إِلى هذَا يُخْطِئُ هذَا الْخَطَأَ كُلَّهُ ، فَبَيْنَا أَنَا كَذلِکَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ آخَرُ ، فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْکَ الْآيَهِ ، فَأَخْبَرَهُ بِخِلَافِ مَا أَخْبَرَنِى وَ أَخْبَرَ صَاحِبَىَّ ، فَسَكَنَتْ نَفْسِى ، فَعَلِمْتُ أَنَّ ذلِکَ مِنْهُ تَقِيَّهٌ .

قَالَ : ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَىَّ ، فَقَالَ لِى : «يَا ابْنَ أَشْيَمَ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام ، فَقَالَ : «هذا عَطَاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکَ بِغَيْرِ حِسابٍ» ، وَ فَوَّضَ إِلى نَبِيِّهِ عليه السلام ، فَقَالَ : «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» فَمَا فَوَّضَ إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا». .

1604.عنه علیه السلام (فی الحِکَمِ المَنسوبَهِ إلَیهِ) علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از بکّار بن ابی بکر، از موسی بن اَشیم روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس مردی از آن حضرت سؤال کرد از معنی آیه ای از کتاب خدای عزّوجلّ و آن حضرت او را به آن، خبر و جواب داد. و بعد از آن، دیگری بر آن حضرت داخل شد و او را از همان آیه سؤال نمود، پس حضرت او را خبر داد به خلاف آنچه اوّل را خبر داده بود. پس در من از دیدن این مخالفت، داخل شد آنچه خدا خواست، یعنی: اندوه بسیار در دلم به هم رسید، به مرتبه ای که گویا دل من به کاردها بریده و پاره پاره می شد. در دل خود گفتم که ابو قتاده را در شام وا گذاشتم که در واو و مانند آن خطا نمی کند، و آمدم به سوی این مرد که این نوع خطا از او سر می زند که همه مطلب را خطا می کند. پس در بین این که من همچنین محزون و متفکّر بودم، ناگاه دیگری بر او داخل شد، و او را از همان آیه سؤال کرد، پس او را خبر داد به خلاف آنچه مرا خبر داده بود (یعنی: اعلام فرموده بود؛ زیرا که حضرت او را جواب و خبری نداده بود و به خلاف آنچه رفیق مرا خبر داده بود). پس دل من آرام گرفت و دانستم که این نوع رفتار و گفتار که از آن حضرت سر می زند، تقیّه است.

موسی می گوید که: بعد از آن، حضرت به جانب من التفات نمود و فرمود که:«ای پسر اشیم، به درستی که خدای عزّوجلّ به سلیمان بن داود علیه السلام تفویض نمود، پس فرمود که: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ» (1) (که در باب اهل ذکر گذشت) و خدا به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله تفویض نمود، بعد از آن فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (2) . پس آنچه به رسول خدا تفویض شد، آن را به ما تفویض فرمود» . .

1- . ص، 39.
2- . حشر، 7.

1605.عنه عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ ثَعْلَبَهَ ، عَنْ زُرَارَهَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیهماالسلام يَقُولَانِ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلى نَبِيِّهِ عليه السلام أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ». ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْايَهَ : «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» .1606.عنه عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسٍ الْمَاصِرِ : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ ، فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ ، قَالَ : «إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ» ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّهِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً ،مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ ، لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِى شَىْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ ، فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ .

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الصَّلَاهَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ ، فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ ، وَ إِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَهً ، فَصَارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَهِ، لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَا فِى السَّفَرِ ، وَ أَفْرَدَ الرَّكْعَهَ فِى الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَهً فِى السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ ، فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذلِكَ كُلَّهُ ، فَصَارَتِ الْفَرِيضَهُ سَبْعَ عَشْرَهَ رَكْعَهً .

ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله النَّوَافِلَ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ رَكْعَهً مِثْلَيِ الْفَرِيضَهِ ، فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذلِكَ ، وَ الْفَرِيضَهُ وَ النَّافِلَهُ إِحْدى وَ خَمْسُونَ رَكْعَهً ، مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَهِ جَالِساً تُعَدَّانِ بِرَكْعَهٍ مَكَانَ الْوَتْرِ .

وَ فَرَضَ اللَّهُ فِى السَّنَهِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ . وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ فِى كُلِّ شَهْرٍ مِثْلَيِ الْفَرِيضَهِ ، فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذلِكَ .

وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا ، وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ ، فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذلِكَ .

وَ عَافَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَشْيَاءَ وَ كَرَّهَهَا ، لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ ، إِنَّمَا نَهى عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَهٍ وَ كَرَاهَهٍ ، ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا ، فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخَصِهِ وَاجِباً عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَ عَزَائِمِهِ ، وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِيمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ ، وَ لَا فِيمَا

أَمَرَ بِهِ أَمْرَ فَرْضٍ لَازِمٍ ، فَكَثِيرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَهِ نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْىَ حَرَامٍ ، لَمْ يُرَخِّصْ فِيهِ لِأَحَدٍ ، وَ لَمْ يُرَخِّصْ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله لِأَحَدٍ تَقْصِيرَ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ ضَمَّهُمَا إِلى مَا فَرَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، بَلْ أَلْزَمَهُمْ ذلِكَ إِلْزَاماً وَاجِباً ، لَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ فِي شَىْءٍ مِنْ ذلِكَ إِلَا لِلْمُسَافِرِ ، وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخِّصَ مَا لَمْ يُرَخِّصْهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ، فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله أَمْرَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ نَهْيُهُ نَهْىَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ وَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالتَّسْلِيمِ لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى» . .

1607.عنه علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حجّال، از ثعلبه، از زراره که گفت: شنیدم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام که می فرمودند:«خدای عزّوجلّ به سوی پیغمبر خویش، امر خلق خود را تفویض فرمود تا نظر کند که فرمان برداری ایشان، چگونه است» پس این آیه را تلاوت نمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» .1608.عنه علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذینه، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که به بعضی از اصحاب قیس ماصر می فرمود که:«خدای عزّوجلّ پیغمبر خویش را ادب آموخت و ادب او را نیکو ساخت. پس چون ادب را از برای او کامل گردانید، فرمود: «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ» (1) ، بعد از آن، امر دین و امّت را به او تفویض فرمود تا بندگان او را سیاست کند، و متوجّه امور ایشان باشد، و خدای عزّوجلّ فرمود که: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» . و به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بر راه راست بود که خدا او را تسدید فرموده بود، و موفّق و مؤیّد بود به روح القدس، که لغزش نمی نمود و خطا نمی کرد در چیزی، از آنچه خلائق را به آن سیاست و ادب می فرمود، و به آداب خدا ادب مند گردید.

پس به درستی که خدای عزّوجلّ نماز را دو رکعت دو رکعت واجب گردانید که همه آن ده رکعت بود. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن دو رکعت، دو رکعت دیگر و به سوی نماز شام، یک رکعت دیگر را اضافه فرمود، و اضافه آن حضرت، همتای فریضه شد در وجوب که ترک آنها جائز نیست، مگر در سفر و یک رکعت را در نماز شام زیاد کرد، و آن را ثابت و برپا قرار داد در سفر و حضر که ترک آن، در هیچ یک تجویز نکرد. پس خدا همه اینها را از برای او اجازه فرمود و ممضی داشت و به این سبب، نماز فریضه هفده رکعت شد.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای نافله و مستحبّه را سی و چهار رکعت قرار داد، و برابر فریضه، و خدای عزّوجلّ این را از برای او اجازه فرمود و همه فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است که از جمله آنهاست دو رکعت بعد از نماز خفتن که مصلّی آن را نشسته به جا می آورد که به یک رکعت حساب می شود و به جای وتر است، و خدا در سال، روزه ماه رمضان را واجب گردانید و رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه

شعبان را و سه روز در هر ماهی قرار داد به طریق استحباب که دو چند فریضه باشد، و خدای عزّوجلّ این را از برای او اجازه فرمود.

و خدای عزّوجلّ شراب انگور را به خصوص حرام گردانید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مست کننده ای از هر شرابی را حرام گرانید و خدا این را از برای او اجازه فرمود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی چند را مرتکب نشد و آنها را ناخوش داشت و از آنها نهی نفرمود به نهیی که مستلزم حرمت آن باشد، بلکه نهی کرد از آنها به نهیی که موجب دوری و کراهت است. بعد از آن، در آنها رخصت داد. پس عمل کردن به رخصت، واجب شد بر بندگان، مانند وجوب عمل کردن به نهی و عزیمت های او (که مراد محرّمات و واجبات است)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را رخصت نداد در آنچه ایشان را از آن نهی فرمود به نهیی که مفید حرمت است و نه در آنچه امر فرمود به امری که دلالت بر وجوب کند، و لزوم داشته باشد. پس بسیار از مست کننده از همه شراب ها که ایشان را از آن نهی فرمود به نهی تحریمی، و هیچ کس را در آن رخصت نداد، و همچنین در اندک آن، اگرچه به قدر سر سوزنی باشد (و ظاهر عبارت حدیث، که دلالت می کند بر رخصت در خوردن کمی از مست کننده، متروک است بالنص و الأجماع).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس را رخصت نداد در تقصیر کردن دو رکعتی که آنها را ضمّ فرمود به سوی آنچه خدای عزّوجلّ واجب گردانیده، بلکه آن را بر ایشان الزام فرمود؛ الزامی واجب که هیچ کس را در چیزی از آن، رخصت نداد، مگر از برای مسافر و کسی را نمی رسد که رخصت دهد آنچه را که رسول صلی الله علیه و آله آن را رخصت نداده. پس امر و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با امر و نهی خدای عزّوجلّ موافق آمد، و بر بندگان واجب است که پیغمبر امر او را تسلیم کنند، مانند تسلیم کردن ایشان خدای تبارک و تعالی و امر او را». .

1- . قلم، 4.

1430.امام علی علیه السلام (در پاسخ مردی که از او خواست تا ایمان را برایش م) أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیهماالسلام یَقُولَانِ :«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی فَوَّضَ إِلی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله أَمْرَ خَلْقِهِ ؛ لِیَنْظُرَ کَیْفَ طَاعَتُهُمْ»، ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْآیَهَ : «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، مِثْلَهُ . .

1431.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) ابوعلی اشعریّ، از محمد بن عبدالجّبار، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از زراره روایت کرده است که شنید از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمودند که:«خدای تبارک و تعالی امر خلق خود را به سوی پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله تفویض فرمود، تا نظر کند که فرمان برداری ایشان چگونه است». پس این آیه را تلاوت فرمود: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» .

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجّال، از ثعلبه بن میمون، از زراره مثل این را روایت کرده است. .

1432.امام على عليه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر (طبق گزارش تحف ال) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَدَّبَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ، فَلَمَّا انْتَهى بِهِ إِلى مَا أَرَادَ ، قَالَ لَهُ : «إِنَّکَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ» ، فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ ، فَقَالَ : «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ ، وَ لَمْ يَقْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئاً ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَطْعَمَهُ السُّدُسَ ، فَأَجَازَ اللّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذلِکَ ؛ وَ ذلِکَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکَ بِغَيْرِ حِسابٍ» » .1433.الإمام علىّ عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«وَضَعَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله دِيَةَ الْعَيْنِ وَ دِيَةَ النَّفْسِ ، وَ حَرَّمَ النَّبِيذَ وَ كُلَّ مُسْكِرٍ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : وَضَعَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَىْءٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، لِيُعْلَمَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْصِيهِ» .1434.الإمام الصادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، قَالَ :وَجَدْتُ فِى نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَا وَ اللّهِ ، مَا فَوَّضَ اللّهُ إِلى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَا إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِلَى الْأَئِمَّهِ عليهم السلام ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ» ، وَ هِىَ جَارِيَهٌ فِى الْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام ». .

1433.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که:«خدای تبارک و تعالی، پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را تأدیب فرمود و چون او را به منتهای آنچه می خواست رسانید، به او فرمود که: «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ» (1) . پس دین خود را به او مفوّض فرمود و فرمود که: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» . به درستی که خدای عزّوجلّ در باب میراث ، فرائض و سهامی چند را واجب گردانید و از برای جد (که پدر پدر، یا پدر مادر میّت است)، چیزی را قسمت نفرمود.

به تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله شش یکِ اصل مال را به او طعمه داد و خدای جلّ ذکره آن را از برای او اجازه فرمود. و این است معنی قول خدای عزّوجلّ: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ» (2) .1434.امام صادق علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله ، دیه چشم و دیه نفس و تن را وضع نمود، و قرار داد فرمود و شراب خرما و هر مست کننده ای را حرام گردانید». کسی به آن حضرت عرض نمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع فرمود بی آن که چیزی در باب آن آمده باشد (یعنی: از جانب خدا در قرآن یا غیر آن خصوصا). حضرت فرمود: «آری، تا خدا بداند آن که را که رسول را فرمان می برد، از آن که او را فرمان نمی برد» (یعنی: تا هر یک را جزای عالم به حال ایشان بدهد، یا این دو فرقه را تمیز دهد و از هم جدا کند تا مردم بدانند و ایشان را از هم جدا کنند. و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که: تا بداند که کی رسول را اطاعت می کند و کی او را معصیت می نماید).1435.نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از محمد بن حسن روایت کرده است که گفت: در نوادر محمد بن سنان یافتم که روایت کرده بود از عبداللّه بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:«نه، به خدا سوگند که خدا به سوی هیچ یک از خلق خود تفویض نفرمود، مگر به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمّه علیهم السلام . خدای عزّوجلّ فرموده است که: «إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ» (3) ، یعنی: به درستی که ما فرو فرستادیم به سوی تو این کتاب کامل را که

(قرآن است) به درستی و راستی تا حکم کنی در میان مردمان به آنچه خدا آن را برای تو رأی گردانیده».

و حضرت فرمود که: «این آیه، در اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله جاری است» (و بعضی از سنّیان، این آیه را دلیل بر این گرفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله متعبّد بود به اجتهاد کردن به آن وضعی که به آن استدلال کرده اند، و با وجود ضعف دلالت آیه بر مطلب ایشان، ظهورش از دلالت آن بر تفویض بیشتر است؛ چه معلّل کردن انزال قرآن به حکم کردن به قرار داد خویش، با هم نمی سازند. پس باید که این حدیث فی الحقیقه از معصوم نباشد، یا اگر از معصوم باشد، در آن خلاف ظاهری را مرتکب شده باشد، به طریقه تأویل که خود آن را می داند . و معنی آیه بنابر ظاهر لفظ آن، این است که: تا حکم کنی به آنچه خدا آن را به تو نموده و وحی فرموده، یا به نمودن و اعلام خدا تو را که چگونه حکم کنی در میان مردمان) . .

1- . قلم، 4.
2- . ص ، 39.
3- . نساء، 105.

1436.نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتّٰى قَوَّمَهُ عَلى مَا أَرَادَ ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ ، فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ : «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» فَمَا فَوَّضَ اللّٰهُ إِلى رَسُولِهِ ، فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا».1437.الإمام الصادق عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ صَنْدَلٍ الْخَيَّاطِ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكَ بِغَيْرِ حِسابٍ» قَالَ : «أَعْطى سُلَيْمَانَ مُلْكاً عَظِيماً ، ثُمَّ جَرَتْ هذِهِ الْآيَةُ فِى رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ، فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مَنْ شَاءَ ، وَ يَمْنَعَ مَنْ شَاءَ ، وَ أَعْطَاهُ اللّٰهُ أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطى سُلَيْمَانَ ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالى : «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» ». .

1435.نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از حسن بن زیاد، از محمد بن حسن میثمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبر خود را تأدیب کرد تا آن که او را راست گردانید بر آن وضعی که اراده داشت. بعد از آن، به سوی او تفویض کرد و آن جناب عزّ ذکره فرمود که: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» . پس آنچه خدا به سوی پیغمبر خود تفویض فرمود، همان را به سوی ما تفویض فرمود».1436.نهج البلاغه :علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از حسین بن عبدالرّحمان، از صَنْدل خیّاط، از زید شحّام روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم در باب قول خدای تعالی: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ» . حضرت فرمود که:«پادشاهی بزرگی به سلیمان عطا شده بود، بعد از آن، این آیه در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گردید. پس آن حضرت را می رسید که عطا کند به هر که خواهد، آنچه را که خواهد، و منع کند هر که را که خواهد، و خدا به او عطا فرمود، بهتر از آنچه سلیمان را عطا فرموده بود، به جهت فرموده آن جناب: «وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» ». .

53 بَابٌ فِی أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام بِمَنْ یُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضی وَ کَرَاهِیَهِ الْقَوْلِ فِیهِمْ بِالنُّبُوَّهِ1438.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ بَعدَ ذِکرِ خَص) أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : مَا مَوْضِعُ الْعُلَمَاءِ ؟ قَالَ : «مِثْلُ ذِی الْقَرْنَیْنِ ، وَ صَاحِبِ سُلَیْمَانَ ، وَ صَاحِبِ مُوسی علیهم السلام » .1439.عنه علیه السلام (فی جَوابِ مَن قالَ : أنتَ أمیرُنا ونَحنُ رَعِیّ) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَیْنَا فِی الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ، فَأَمَّا النُّبُوَّهُ فَلَا» .1438.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، پس از بازگویی و) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرْقِیِّ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ الْحُرِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّ اللّهَ عَزَّ ذِکْرُهُ خَتَمَ بِنَبِیِّکُمُ النَّبِیِّینَ ؛ فَلَا نَبِیَّ بَعْدَهُ أَبَداً ، وَ خَتَمَ بِکِتَابِکُمُ الْکُتُبَ ؛ فَلَا کِتَابَ بَعْدَهُ أَبَداً ، وَ أَنْزَلَ فِیهِ : تِبْیَانَ کُلِّ شَیْءٍ ، وَ خَلْقَکُمْ ، وَ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ، وَ نَبَأَ مَا قَبْلَکُمْ ، وَ فَصْلَ مَا بَیْنَکُمْ ، وَ خَبَرَ مَا بَعْدَکُمْ ، وَ أَمْرَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ ، وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَیْهِ» .1439.امام علی علیه السلام (در پاسخ کسی که گفت : تو امیر مایی و ما فرمانبرا) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَانَ مُحَدَّثاً» ، فَقُلْتُ : فَتَقُولُ : نَبِیٌّ ؟ قَالَ : فَحَرَّکَ یَدَهِ هکَذَا ، ثُمَّ قَالَ : «أَوْ کَصَاحِبِ سُلَیْمَانَ ، أَوْ کَصَاحِبِ مُوسی ، أَوْ کَذِی الْقَرْنَیْنِ ، أَ وَ مَا بَلَغَکُمْ أَنَّهُ قَالَ : وَ فِیکُمْ مِثْلُهُ؟ !» .

.

53. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شباهت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان1440.الأمالی ، مفید (به نقل از اصبغ بن نباته) ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از حُمران بن اعین، روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرتبه علما (یعنی: ائمّه) چیست؟ فرمود که:«ایشان مانند ذوالقرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی علیهم السلام اند» (یعنی: اسکندر و آصف بن برخیا و یوشع بن نون. و بعضی گمان کرده اند که مراد از اخیر، خضر یا هرون است و اوّل اصحّ است؛ زیرا که مقصود اثبات وصایت است و نفی نبوّت و خضر و هرون هر دو پیغمبر بودند).1441.البیان والتبیین :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن ابی العلاء، روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«جز این نیست که وقوف بر ما (یعنی: مقیم شدن در درگاه ما) و رجوع به سوی ما در باب حلال و حرام است (و این حصر، نسبی است، نسبت به پیغمبری و لهذا بعد از این می فرماید که:) امّا پیغمبری را ما نداریم».1441.البیان والتبیین :محمد بن یحیی اشعری، از احمد بن محمد، از برقی، از نضربن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایّوب بن حرّ روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که خدای عزّ ذکره پیغمبران را به پیغمبر شما ختم نمود. که هیچ پیغمبری هرگز بعد از آن حضرت نخواهد بود، و به کتاب شما (که قرآن است) همه کتاب ها را ختم فرمود، که هرگز کتابی بعد از آن نخواهد بود. و فرو فرستاد در آن بیان هر چیزی و کیفیّت آفریدن شما و آفریدن آسمان ها و زمین و خبر آنچه پیش از شما بوده، و جدا ساختن حقّ از باطن، در آنچه در میانه شما است و خبر آنچه بعد از شما خواهد بود، و امر بهشت و دوزخ و آنچه شما به سوی آن باز خواهید گشت».1442.الإمام علیّ علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«علی علیه السلام ، محدّث بود». پس من عرض کردم که: بگوییم که پیغمبر بود؟ حارث می گوید که: حضرت دست خویش را همچنین حرکت داد (یعنی: به آن اشاره فرمود که: نه)، بعد از آن، فرمود که: «یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب

موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصّه ذوالقرنین فرمود که: در میان شما مثل او هست».

.

1443.عنه عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ ، عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیهماالسلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : مَا مَنْزِلَتُکُمْ ؟ وَ مَنْ تُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضی ؟ قَالَ : «صَاحِبَ مُوسی وَ ذَا الْقَرْنَیْنِ کَانَا عَالِمَیْنِ ، وَلَمْ یَکُونَا نَبِیَّیْنِ»

1444.عنه علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرْقِیِّ ، عَنْ أَبِی طَالِبٍ ، عَنْ سَدِیرٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : إِنَّ قَوْماً یَزْعُمُونَ أَنَّکُمْ آلِهَهٌ ، یَتْلُونَ عَلَیْنَا بِذلِکَ قُرْآناً «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ» ؟

فَقَالَ : «یَا سَدِیرُ ، سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ بَشَرِی وَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ شَعْرِی مِنْ هؤُلَاءِ بَرَاءٌ ، وَ بَرِیءَ اللّهُ مِنْهُمْ ، مَا هؤُلَاءِ عَلی دِینِی ، وَ لَا عَلی دِینِ آبَائِی ؛ وَ اللّهِ ، لَا یَجْمَعُنِی اللّهُ وَ إِیَّاهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَیْهِمْ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ عِنْدَنَا قَوْمٌ یَزْعُمُونَ أَنَّکُمْ رُسُلٌ ، یَقْرَؤُونَ عَلَیْنَا بِذلِکَ قُرْآناً: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ» ؟

فَقَالَ : «یَا سَدِیرُ ، سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ شَعْرِی وَ بَشَرِی وَ لَحْمِی وَ دَمِی مِنْ هؤُلَاءِ بَرَاءٌ ، وَ بَرِیءَ اللّهُ مِنْهُمْ وَ رَسُولُهُ ، مَا هؤُلَاءِ عَلی دِینِی ، وَ لَا عَلی دِینِ آبَائِی ؛ وَ اللّهِ ، لَا یَجْمَعُنِی اللّهُ وَ إِیَّاهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَیْهِمْ».

قَالَ : قُلْتُ : فَمَا أَنْتُمْ ؟

قَالَ : «نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللّهِ ، نَحْنُ تَرَاجِمَهُ أَمْرِ اللّهِ ، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ ، أَمَرَ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی بِطَاعَتِنَا ، وَ نَهی عَنْ مَعْصِیَتِنَا ، نَحْنُ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ عَلی مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ» . .

1445.عنه علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذنیه، از برید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که: مرتبه شما چه قدر است و به که شباهت دارید از آنان که در گذشته اند؟ فرمود که:«صاحب موسی و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند و پیغمبر نبودند».1446.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از ابوطالب، از سَدیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی گمان می کنند که شما خدایانید، و در این باب آیه ای از قرآن را بر ما می خوانند که: «وَ هُوَ الَّذی فی السَّماءِ إلهٌ وَ فی اَلْأَرْضِ إلهٌ» (1) . فرمود که:«ای سدیر، گوش و چشم و گوشت و بشره و خون و موی من، از این گروه بیزار است، و خدا از ایشان بیزار باشد (یا بیزار است). این گروه بر دین من و بر دین پدران من نیستند، و خدا مرا با ایشان جمع نمی فرماید در روز قیامت، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می گوید که: عرض کردم: و در نزد ما گروهی دیگر هستند که گمان می کنند که شما رسولان و فرستادگان خدایید، و در این باب بر ما آیه ای را از قرآن می خوانند که: «یا أَیُّها الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحا إنّی بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ» (2) ، یعنی: «ای گروه رسولان و فرستادگان خدا، بخورید از طعام های پاکیزه و حلال و کار نیکو و شایسته را بکنید. به درستی که من به آنچه شما می کنید دانایم».

حضرت فرمود که: «ای سدیر، گوش و چشم و مو و بشره و گوشت و خون من، از این گروه بیزار است، خدا و رسول او از ایشان بیزار باشند. این گروه، بر دین من و بر دین پدران من نیستند. و خدا مرا با ایشان در روز قیامت جمع نخواهد فرمود، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می گوید که: عرض کردم پس شما چه چیزید؟ (یعنی: چه صفت دارید و به چه منصب آراسته اید؟) فرمود: «ما خزانه داران علم خداییم، و ماییم ترجمان های امر خدا (که آن را برای مردم بیان می کنیم). و ماییم گروه معصومین که خدا ما را از گناهان نگاه داشته، و خدای تبارک و تعالی امر فرموده به فرمان برداری ما و از نافرمانی ما نهی فرموده. و ماییم حجت بالغه خدا بر هر که در زیر آسمان و در بالای زمین است». .

1- . زخرف، 84.
2- . مؤمنون، 51.

1442.امام على عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بَحْرٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ : «الْأَئِمَّهُ بِمَنْزِلَهِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله إِلَا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ ، وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَحِلُّ لِلنَّبِىِّ ، فَأَمَّا مَا خَلَا ذلِک ، فَهُمْ فِيهِ بِمَنْزِلَهِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ».54 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ عليهم السلام مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ1444.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَهَ ، قَالَ :أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلى زُرَارَهَ : أَنْ يُعْلِمَ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَهَ : «أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ» .1445.امام على عليه السلام :مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوقَهَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَهَ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلاميَوْماً ، فَقَالَ : «يَا حَكَمُ ، هَلْ تَدْرِى الْآيَهَ الَّتِى كَانَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام يَعْرِفُ قَاتِلَهُ بِهَا ، وَ يَعْرِفُ بِهَا الْأُمُورَ الْعِظَامَ الَّتِى كَانَ يُحَدِّثُ بِهَا النَّاسَ ؟» .

قَالَ الْحَكَمُ : فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : قَدْ وَقَعْتُ عَلى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، أَعْلَمُ بِذلِکَ تِلْکَ الْأُمُورَ الْعِظَامَ ، قَالَ : فَقُلْتُ :لَا وَ اللّٰهِ ، لَا أَعْلَمُ ، قَالَ : ثُمَّ قُلْتُ : مَا الْآيَهُ ؟ تُخْبِرُنِى بِهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ ؟

قَالَ : «هُوَ وَ اللّٰهِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ : «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِىٍّ (وَ لَا مُحَدَّثٍ)» وَ كَانَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام مُحَدَّثاً».

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ زَيْدٍ ، كَانَ أَخَا عَلِىٍّ لِأُمِّهِ : سُبْحَانَ اللّٰهِ! مُحَدَّثاً ؟ كَأَنَّهُ يُنْكِرُ ذلِکَ ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ : «أَمَا وَاللّٰهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّکَ بَعْدُ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذلِکَ».

قَالَ : فَلَمَّا قَالَ ذلِکَ سَكَتَ الرَّجُلُ ، فَقَالَ : «هِىَ الَّتِى هَلَکَ فِيهَا أَبُوالْخَطَّابِ ، فَلَمْ يَدْرِ مَا تَأْوِيلُ الْمُحَدَّثِ وَ النَّبِىِّ» . .

54. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام محدّث و مفهّم اند (که فرشته ایشان را تحدیث می نماید و

1446.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عبداللّه بن بحر، از ابن مُسکان، از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه ، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«ائمّه، به منزله رسول خدا صلی الله علیه و آله اند، مگر آن که ایشان پیغمبر نیستند و ایشان را حلال نیست از زنان آنچه پیغمبر را حلال می بود» (یعنی: بیش از چهار زن به نکاح دوام بر سبیل اجتماع، و نیز زنی که خویش را به پیغمبر می بخشید، و به محض این، بر آن حضرت حلال می شد بدون اجرای صیغه نکاح. و این مخصوص آن حضرت بود؛ چنانچه حق تعالی در قرآن تصریح به آن فرموده). و حضرت فرمود که: «امّا آنچه غیر از این باشد، ایشان در آن به منزله رسول خدایند».54. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام محدّث و مفهّم اند (که فرشته ایشان را تحدیث می نماید و خبر می دهد و ایشان را تفهیم می نماید و می فهماند)1609.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد ، از حجّال، از قاسم بن محمد، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به سوی زراره فرستاد که حَکَم بن عُتیبه را اعلام کند که :«اوصیای محمد - علیه و علیهم السلام - محدّث اند» .1610.عنه علیه السلام (فیما کَتَبَهُ لِحُذَیفَهَ بنَ الیمانِ) محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقه، از حکم بن عُتیبه روایت کرده است که گفت: روزی بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم، پس فرمود که:«ای حکم، آیا می دانی آن آیه را که علی بن ابی طالب علیه السلام کشنده خود را به آن می شناخت، و می شناخت به آن امور عظیمه ای را که مردمان را به آن حدیث می کرد؟» حکم می گوید که: من با خود گفتم که بر علمی از علوم علی بن الحسین مطلّع شدم که به واسطه آن همه این امور عظیمه را خواهم دانست (یعنی: از کلام آن حضرت چنین مستفاد می شود که او نیز این آیه را می داند، از او استدعا می کنم که آن را به من تعلیم کند).

حکم می گوید که: پس عرض کردم: نه، به خدا سوگند، که من آن آیه را نمی دانم. و گفت که: بعد از آن، عرض کردم که: یا ابن رسول اللّه ، آیه ای که فرمودی، مرا به آن خبر می دهی که چه آیه بود؟ حضرت فرمود:

«به خدا سوگند که آن آیه، فرموده خدای عزّوجلّ است که: «وَ ما أرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ» (1) [و لا محدّث]. و علی بن ابی طالب علیه السلام محدّث بود» .

مردی که او را عبداللّه بن زید می گفتند و برادر مادری علی بن الحسین بود (یعنی: مادرش مادرخوانده آن حضرت بود. و بعضی گفته اند که مادر رضاعی آن حضرت بود و به هر تقدیر). عبداللّه به حضرت عرض کرد از روی تعجّب که: سبحان اللّه ، علی علیه السلام ، محدّث بود؟ گویا که این را انکار داشت . حضرت امام محمد باقر علیه السلام رو به او آورد و فرمود که: «بدان که به خدا سوگند که پسر مادرت بعد از آن حضرت این را می شناسد». حکم می گوید که چون حضرت این سخن را فرمود، عبداللّه ساکت شد. پس فرمود که: «همین آیه است که ابوالخّطاب (که محمد بن مقلاص است) در آن هلاک گردید؛ زیرا که ندانست که تفسیر محدّث و نبی چیست» (و هر دو را یکی دانست) .

.

1- . حج، 52.

1611.عنه عليه السلام (فيما كَتَبَهُ إلى أهلِ المَدائِنِ) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ : «الْأَئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ، مُفَهَّمُونَ ، مُحَدَّثُونَ» .1603.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :ذُكِرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَالَ : «إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ ، وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ» . فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلَكِ ؟ قَالَ : «إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ حَتّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلَكٍ» .1604.امام علي عليه السلام (در حكمت هاى منسوب به ايشان) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ مُحَدَّثاً». فَخَرَجْتُ إِلى أَصْحَابِى ، فَقُلْتُ : جِئْتُكُمْ بِعَجِيبَهٍ ، فَقَالُوا : وَ مَا هِىَ ؟ فَقُلْتُ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام مُحَدَّثاً» . فَقَالُوا : مَا صَنَعْتَ شَيْئاً ، أَلَا سَأَلْتَهُ : مَنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ؟

فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : إِنِّى حَدَّثْتُ أَصْحَابِى بِمَا حَدَّثْتَنِى، فَقَالُوا : مَا صَنَعْتَ شَيْئاً ، أَلَا سَأَلْتَهُ : مَنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ ؟ فَقَالَ لِى : «يُحَدِّثُهُ مَلَكٌ». قُلْتُ : تَقُولُ : إِنَّهُ نَبِىٌّ ؟ قَالَ : فَحَرَّكَ يَدَهُ هكَذَا : «أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ ، أَوْ كَصَاحِبِ مُوسى ، أَوْ كَذِى الْقَرْنَيْنِ ؛ أَوَ مَا بَلَغَكُمْ أَنَّهُ قَالَ : وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ؟ !» . .

1605.امام علی علیه السلام :احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود:«ائمّه، علمای راست گویان و تفهیم شدگان محدّث اند».1606.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: محدَّث در نزد امام جعفر صادق علیه السلام مذکور شد، فرمود که:«محدَّث، آواز فرشته را می شنود و شخص را نمی بیند». به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، چگونه می داند که آن سخن فرشته است؟ فرمود که: «خدا او را آسایش و آرامی عطا می فرماید که هیچ تشکیک و تزلزل با او نمی باشد تا آن که می داند که آن سخن فرشته است».1607.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حُمران بن اعیَن، روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«علی علیه السلام ، محدَّث بود». پس من بیرون آمدم و به یاران خویش گفتم که قصه عجیبه ای را برای شما آورده ام. گفتند که: آن قصه چه چیز است؟ گفتم که: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «علی علیه السلام ، محدّث بود». گفتند که: کار خوبی نکردی. چرا از آن حضرت سؤال نکردی که کی او را حدیث می کند؟ پس من به سوی آن حضرت برگشتم و عرض کردم که: من یاران خویش را خبر دادم به آنچه مرا به آن خبر داده بودی، گفتند که کار خوبی نکردی، چرا از او سؤال نکردی که کی آن حضرت را حدیث می کند و به او خبر می دهد؟ حضرت به من فرمود که: «فرشته ای او را حدیث می کند». عرض کردم که: می فرمایی که آن حضرت، پیغمبر است؟ حضرت دست خویش را همچنین حرکت داد و فرمود که:«یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصه ذوالقرنین فرموده: در میان شما است مثل او». .

55 بَابٌ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِی فِی الْأَئِمَّهِ علیهم السلام1609.امام على علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِیِّ، عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «يَا جَابِرُ ، إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَهَ أَصْنَافٍ ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَهً فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَهِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ » .

فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللّهِ علیهم السلام وَ خَاصَّهُ اللّهِ مِنْ خَلْقِهِ ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ : أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ ، فَبِهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ ؛ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْاِيمَانِ ، فَبِهِ خَافُوا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّهِ ، فَبِهِ قَدَرُوا عَلى طَاعَهِ اللّهِ ؛ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَهِ ، فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَهَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِی بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ .

وَ جَعَلَ فِی الْمُؤْمِنِينَ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَهِ رُوحَ الْاِيمَانِ ، فَبِهِ خَافُوا اللّهَ ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّهِ ، فَبِهِ قَدَرُوا عَلى طَاعَهِ اللّهِ ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَهِ ، فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَهَ اللّهِ ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِی بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ». .

55. بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمّه علیهم السلام است1611.امام علی علیه السلام (در ضمن نامه ای که برای مردمان مدائن نگاشت) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از جابر جعفی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ای جابر، به درستی که خدای تبارک و تعالی خلق را سه قسم آفرید و این است معنی قول خدای عزّوجلّ: «وَ کُنْتُمْ أَزْواجا ثَلاثَةً * فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ * وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ * وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» (1) ، یعنی: و بودید، یا خواهید بود اصناف سه گانه، هر صنفی بر مرتبه ای: پس اصحاب دست راست، چه اند اصحاب دست راست؟ و اصحاب دست چپ، چه اند اصحاب دست چپ؟ و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگانند این گروه پیشی گیرندگان. نزدیک گردانیده شده اند از روی درجه و مرتبه».

حضرت فرمود که: «پس پیشی گیرندگان، رسولان خدا علیهم السلام اند و خاصه های خدا از خلق او که به آن جناب اختصاص دارند، و دیگری را در ایشان هیچ مدخلیّتی نیست، و خدا پنج روح را در ایشان قرار داده است، و ایشان را تقویت فرموده به روح القدس که به آن، همه چیز را شناختند، و ایشان را تقویت فرموده و به روح ایمان که به آن، از خدای عزّوجلّ ترسیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح قوّت و قدرت که به آن، بر طاعت خدای عزّوجلّ توانایی به هم رسانیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح و شهوت و خواهش که به آن، خواهش طاعت و فرمان برداری خدای عزّوجلّ به هم رسانیدند، و نافرمانی او را ناخوش داشتند، و روح حرکت کردن و در نوردیدن و رفتن را در ایشان قرار داده و آن، روحی است که مردمان به آن می روند و می آیند.

و در مؤمنان که اصحاب دست راست اند، روح ایمان را قرار داد که به آن، از خدا ترسیدند، و روح قوّت را در ایشان قرار داد که به آن، بر طاعت خدا قوّت و قدرت به هم رسانیدند و روح شهوت را در ایشان قرار داد که به آن، خواهشمند طاعت خدا شدند، و روح حرکت کردن و درنوردیدن و رفتن را در ایشان قرار داد که مردمان به آن، می روند و می آیند».

.

1- . واقعه، 7 11.

1612.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّد بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنِ الْمُنَخَّلِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالَمِ ، فَقَالَ لِى : «يَا جَابِرُ ، إِنَّ فِى الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ : رُوحَ الْقُدُسِ ، وَ رُوحَ الْاءِيمَانِ ، وَ رُوحَ الْحَيَاهِ ، وَ رُوحَ الْقُوَّهِ ، وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ ، فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ ، عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلى مَا تَحْتَ الثَّرى».

ثُمَّ قَالَ : «يَا جَابِرُ ، إِنَّ هذِهِ الْأَرْبَعَهَ أَرْوَاحٌ يُصِيبُهَا الْحَدَثَانُ إِلَا رُوحَ الْقُدُسِ ؛ فَإِنَّهَا لَا تَلْهُو وَ لَا تَلْعَبُ» .1613.عنه عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْاءِمَامِ بِمَا فِى أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِى بَيْتِهِ مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ ، فَقَالَ : «يَا مُفَضَّلُ ، إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ فِى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ : رُوحَ الْحَيَاهِ ، فَبِهِ دَبَّ وَ دَرَجَ ؛ وَ رُوحَ الْقُوَّهِ ، فَبِهِ نَهَضَ وَ جَاهَدَ ؛ وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ ، فَبِهِ أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ ؛ وَ رُوحَ الْاءِيمَانِ ، فَبِهِ آمَنَ وَ عَدَلَ ؛ وَ رُوحَ الْقُدُسِ ، فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّهَ ؛ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ ، فَصَارَ إِلَى الْاءِمَامِ ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَزْهُو ، وَ الْأَرْبَعَهُ الْأَرْوَاحِ تَنَامُ وَ تَغْفُلُ وَ تَزْهُو وَ تَلْهُو ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ كَانَ يَرى بِهِ» . .

1614.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَّل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از علم عالم (یعنی: امام علیه السلام) سؤال کردم. به من فرمود که:«ای جابر، به درستی که در پیغمبران و اوصیای ایشان، پنج روح است: روح القدس، و روح ایمان، و روح حیات، و روح قوّت، و روح شهوت. ای جابر، پس ایشان به روح القدس شناختند آنچه را که در زیر عرش است، تا آنچه در زیر خاک می باشد». بعد از آن، فرمود که: «ای جابر، به درستی که این ارواح چهارگانه، ارواحی چنداند که حوادث به ایشان می رسد، مگر روح القدس؛ زیرا که روح القدس مشغول لهو و لعب نمی گردد».1615.الإمام علیّ علیه السلام (مِن وَصِیَّتِهِ لِابنِ عَبّاسٍ عِندَ استِخلافِه) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از عبداللّه بن ادریس، از محمد بن سنان، از مُفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از وجه دانستن امام به آنچه در اطراف زمین واقع می شود، و حال آن حضرت در خانه خود نشسته و پرده بر او آویخته است.

حضرت فرمود که:«ای مفضّل، به درستی که خدای تبارک و تعالی در پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج روح را قرار داد: روح حیات که به آن حرکت نمود و راه پیمود، و روح قوّت که به آن برخاست و جهاد فرمود، و روح شهوت که به آن خورد و آشامید و با زنان از حلال مجامعت نمود، و روح ایمان که به آن ایمان آورد و عدالت کرد، و روح القدس که به آن بار نبوّت را برداشت، و چون قبض روح مُطهّر پیغمبر شد، روح القدس از آن حضرت منتقل شد و به سوی امام آمد، و روح القدس خواب نمی کند و غافل نمی شود، و مشغول لهو و لعب نمی گردد، و فخر و تکبّر ندارد. و چهار روح دیگر، خواب می کنند و غافل می شوند، و مشغول لهو و لعب می گردند، و فخر و تکبّر دارند. و امام به روح القدس می بیند و می داند».

(و مراد حضرت علیه السلام از روح القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن، به امام علیه السلام ، انتقال مثل آن است؛ زیرا که تناسخ باطل است و اگر مراد از آن، فرشته باشد، انتقال خود آن است). .

56 بَابُ الرُّوحِ الَّتِی یُسَدِّدُ اللّهُ بِهَا الْأَئِمَّهَ علیهم السلام1617.عنه علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأشتَرِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی : «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْاءِیمانُ» قَالَ : «خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ ، کَانَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یُخْبِرُهُ ، وَ یُسَدِّدُهُ ، وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ» .1612.امام علی علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ ، قَالَ :سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هِیتَ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا» ، فَقَالَ : «مُنْذُ أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذلِکَ الرُّوحَ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَا صَعِدَ إِلَی السَّمَاءِ ، وَ إِنَّهُ لَفِینَا» .1613.امام علی علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» ، قَالَ : «خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ ، کَانَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ ، وَ هُوَ مِنَ الْمَلَکُوتِ» . .

56. باب در ذکر روحی که خدا ائمّه علیهم السلام را به آن تسدید می فرماید 1615.امام علی علیه السلام (از سفارشش به ابن عباس ، هنگامی که او را در بصره) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابوالصّباح کِنانی، از ابوبصیر که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحا مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْری ما الْکِتابُ وَ لاَ الْإیمانُ» (2) ، یعنی:«و همچنان که وحی کردیم به سوی پیغمبران پیش از تو، وحی کردیم به سوی تو روحی را از فرمان خدا، نبودی که بدانی پیش از وحی که کتاب، چه چیز است و نمی دانستی که ایمان چیست» (و به دعوت کردن به آن یا به شرایع و احکام آن عالم نبودی).

حضرت فرمود که: «روح، آفریده ای است از آفریدگان خدای عزّوجلّ که از جبرئیل و میکائیل و بزرگ تر است، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، که او را خبر می داد و تسدید آن حضرت می نمود (که هیچ کجی در امر او نباشد) و آن روح بعد از پیغمبر با ائمّه علیهم السلام است».1616.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از اسباط بن سالم روایت کرده است که گفت: مردی از اهل هیت از آن حضرت سؤال کرد از قول خدای عزّوجلّ: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحا مِنْ أَمْرِنا» ، و من حاضر بودم، حضرت فرمود که:«از آن زمان که خدای عزّوجلّ این روح را بر محمد فرو فرستاده، به سوی آسمان بالا نرفته و به درستی که آن روح، در ما قرار دارد».1617.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی» (3) ، یعنی:«می پرسند تو را از روح، بگو که: روح، از امر پروردگار من است».

حضرت فرمود که: «روح، آفریده ای است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن روح، با ائمّه است و آن روح، از ملکوت است» (یعنی: عالم ارواح و غیب).

.

1- . و تسدید در لغت، راست گردانیدن و توفیق دادن است برای راستی و صواب. (مترجم)
2- . شورا، 52.
3- . اسرا، 85.

1618.عنه عليه السلام (فى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إلَيهِ) عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى» قَالَ : «خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيکَائِيلَ ، لَمْ يَکُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضى غَيْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ يُسَدِّدُهُمْ ، وَ لَيْسَ کُلُّ مَا طُلِبَ وُجِدَ» .1619.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسى ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الْعِلْمِ : أَ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ ، أَمْ فِى الْکِتَابِ عِنْدَکُمْ تَقْرَؤُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ ؟

قَالَ : «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذلِکَ وَ أَوْجَبُ ؛ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَکَذلِکَ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِى مَا الْکِتابُ وَ لَا الْاءِيمانُ» ؟» .

ثُمَّ قَالَ : «أَىَّ شَىْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُکُمْ فِى هذِهِ الْايَهِ ؟ أَ يُقِرُّونَ أَنَّهُ کَانَ فِى حَالٍ لَا يَدْرِى مَا الْکِتَابُ وَ لَا الْاءِيمَانُ ؟» .

فَقُلْتُ : لَا أَدْرِى جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا يَقُولُونَ .

فَقَالَ : «بَلى ، قَدْ کَانَ فِى حَالٍ لَا يَدْرِى مَا الْکِتَابُ وَ لَا الْاءِيمَانُ حَتّى بَعَثَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرُّوحَ الَّتِى ذَکَرَ فِى الْکِتَابِ ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ ، وَ هِىَ الرُّوحُ الَّتِى يُعْطِيهَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ شَاءَ ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ» . .

1620.عنه علیه السلام :علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایّوب خزّاز، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که این آیه را می خواند: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی» و فرمود که:«روح، خلقی است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل، و با هیچ یک از کسانی که در گذشته اند، نبوده غیر از محمد صلی الله علیه و آله و آن روح، با ائمّه است که ایشان را تسدید می کند و راست و درست می دارد، و هر چه طلب می شود، چنان نیست که یافت شود» (و مراد حضرت این است که: این روح که با محمد بوده و با ما هست، چنان نیست که نبودنش با غیر ما، به جهت طلب نکردن آن باشد، بلکه غیر از ما کسی قابلیّت آن را ندارد).1621.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از علی بن اسباط، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از علم امام که آیا آن علم چیزی است که عالم (یعنی: امام) آن را از دهان های مردان تعلیم می گیرد، و از استادان می شنود، یا آن را می خوانید در کتابی که در نزد شما است ؟ (یعنی: مطالعه می کنید و از آن علم به هم می رسانید؟).

حضرت فرمود که:«امر علم ما، از این بزرگ تر و سزاوارتر است که به درس خواندن و مطالعه کردن حاصل شود. آیا قول خدای عزّوجلّ را نشنیده ای که می فرماید: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحا مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْری ما الْکِتابُ وَ لاَ الْإِیمانُ» ». بعد از آن فرمود که: «اصحاب شما در این آیه، چه چیز می گویند، آیا اقرار می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی چنان بود که نمی دانست که کتاب و ایمان چیست؟». من عرض کردم که: فدای تو گردم، نمی دانم که ایشان چه می گویند؟ حضرت فرمود: «بلی، پیغمبر در حالی چنان بود که نمی دانست که کتاب و ایمان چیست، تا آن که خدای عزّوجلّ مبعوث گردانید آن روح را که در کتاب خود ذکر فرموده، و چون آن روح را به سوی آن حضرت وحی فرمود، به واسطه آن، علم و فهم را دانست و آن، روحی است که خدای عزّوجلّ به هر که خواهد، آن را عطا می فرماید. پس چون آن را به بنده ای عطا کند، فهم را به او تعلیم دهد». .

1622.الإمام علىّ عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْعَلَاءِ ، عَنْ سَعْدٍ الْاِءِسْكَافِ ، قَالَ :أَتى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ أَ لَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :«جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ الرُّوحُ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ» فَكَرَّرَ ذلِکَ عَلَى الرَّجُلِ .

فَقَالَ لَهُ : لَقَدْ قُلْتَ عَظِيماً مِنَ الْقَوْلِ ، مَا أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ .

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «إِنَّکَ ضَالٌّ ، تَرْوِى عَنْ أَهْلِ الضَّلَالِ ، يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ عليه السلام : «أَتى أَمْرُ اللّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ» وَ الرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِکَهِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ» .57 بَابُ وَقْتِ مَا يَعْلَمُ الْاِءِمَامُ جَمِيعَ عِلْمِ الْاِءِمَامِ الَّذِى قَبْلَهُ عَلَيْهِمْ جَمِيعا السَّلَامُ1619.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَتى يَعْرِفُ الْأَخِيرُ مَا عِنْدَ الْأَوَّلِ؟ قَالَ : «فِى آخِرِ دَقِيقَهٍ تَبْقى مِنْ رُوحِهِ» .1620.امام على عليه السلام :مُحَمَّدٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَهَ وَ جَمَاعَهٍ مَعَهُ ، قَالُوا : سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«يَعْرِفُ الَّذِى بَعْدَ الْاِءِمَامِ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ فِى آخِرِ دَقِيقَهٍ تَبْقى مِنْ رُوحِهِ» . .

57. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست علیهم جمیعا السلام

1621.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت را از روح سؤال می کرد که: آیا روح، جبرئیل نیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«جبرئیل علیه السلام ، از فرشتگان است و روح، غیر جبرئیل است». و این را بر آن مرد تکرار فرمود. آن مرد به حضرت عرض کرد که: قول بزرگی را گفتی، و کسی نیست که گمان داشته باشد که روح، غیر جبرئیل است. امیر المؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: «به درستی که تو گمراهی و از اهل ضلالت روایت می کنی. خدای عزّوجلّ به پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله می فرماید که: «أَتی أَمْرُ اللّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ * یُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ بِالرُّوحِ» (1) ، یعنی: «آمد (و مراد، این است که نزدیک است که بیاید) فرمان خدا، پس شتافتن آن را نخواهید. پاک و منزه است آن جناب و برتری دارد از آنچه ایشان شریک او می گردانند (یا از شریک ساختن ایشان)، فرو می فرستد فرشتگان را با روح». پس روح غیر فرشتگان است - صلوات اللّه علیهم اجمعین » (چه، اگر از فرشتگان باشد، بالرّوح زیاد و بی مصرف بلکه بی معنی است؛ زیرا که فرود آمدن چیزی با خود آن چیز، غلط است و بودن آن، از قبیل ذکر خاص بعد از عام، در صورتی صورت دارد که اتّحاد جنس معلوم و محقق باشد).57. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست علیهم جمیعا السلام 1623.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: در چه زمان امام آخر آنچه را که در نزد امام اوّل است، می داند فرمود که:«در دقیقه آخر که از جان اوّل باقی مانده باشد».1624.عنه علیه السلام :محمد، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از عبید بن زراره و جماعتی که با او بودند روایت کرده است که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«آن امامی که بعد از امام اوّل است، علم آن کسی را که پیش از اوست، می داند در دقیقه آخر که از جان امام پیش باقی مانده باشد».

.

1- . نحل، 1 و 2.

1625.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : الْاءِمَامُ مَتى يَعْرِفُ إِمَامَتَهُ ، وَ يَنْتَهى الْأَمْرُ إِلَيْهِ؟ قَالَ : «فِى آخِرِ دَقِيقَةٍ مِنْ حَيَاهِ الْأَوَّلِ» .58 بَابٌ فِى أَنَّ الْأَئِمَّهَ عليهم السلام فِى الْعِلْمِ وَ الشَّجَاعَهِ وَ الطَّاعَهِ سَوَاءٌ1627.الإمام الباقر عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى زَاهِرٍ ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللَّهُ تَعَالى : «الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَىْ ءٍ» » ، قَالَ : «الَّذِينَ آمَنُوا : النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؛ وَ ذُرِّيَّتُهُ : الْأَئِمَّهُ وَ الْأَوْصِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، أَلْحَقْنَا بِهِمْ ، وَ لَمْ نَنْقُصْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْحُجَّهَ الَّتِى جَاءَ بِهَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله فِى عَلِيٍّ عليه السلام وَ حُجَّتُهُمْ وَاحِدَهٌ ، وَ طَاعَتُهُمْ وَاحِدَهٌ» .1623.امام على عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ دَاوُدَ النَّهْدِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ لِى : «نَحْنُ فِى الْعِلْمِ وَ الشَّجَاعَهِ سَوَاءٌ ، وَ فِى الْعَطَايَا عَلى قَدْرِ مَا نُؤْمَرُ» . .

58. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند

1624.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یعقوب بن یزید، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: امام کی امامت خود را می داند و امر امامت به سوی او منتهی می شود؟ فرمود که:«در دقیقه آخر از زندگی امام اوّل».58. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند1626.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت این آیه را خواند که: «الَّذینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ» (1) و فرمود که:«مراد از الّذین آمنوا پیغمبر و امیر المؤمنین علیهماالسلاماست و مراد از ذریّه آن حضرت ائمّه و اوصیایند علیهم السلام » (و ضمیر در ألحقنا بهم اگر چه حضرت در آن چیزی نفرموده، ولیکن معلوم است که راجع است به الّذین امنوا که مراد از آن، رسول و امیر المؤمنین علیهماالسلام است و آنچه گمان کرده که ظاهر ضمیر تثنیه بود که بهما باشد، اشتباه کرده است، و ضمیر در ألتناهم را راجع به سوی ذریّه فرموده)، می فرماید که: «و کم نکردیم از فرزندان ایشان آن حجّتی را که محمد صلی الله علیه و آله با آن آمد در باب علی علیه السلام و حجّت ایشان (یعنی: رسول و ائمّه یا ائمّه) یکی و فرمان برداری ایشان یکی است».

(و بنابراین، ترجمه آیه این می شود که: آن کسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان، ایشان را پیروی نمودند به ایمان، در رسانیدیم فرزندان ایشان را به ایشان و کم نکردیم از کردار و حجّت و طاعت فرزندان چیزی را) .1627.امام باقر علیه السلام :علی بن محمد بن عبدالله ، از پدرش، از محمد بن عیسی، از داود نهدی، از علی بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که به من فرمود که:«ما در علم و شجاعت برابریم، و در بخشش ها که به مردم عطا می کنیم، بر اندازه آن چیزی است که به آن مأمور شویم» (و مراد، این است که جواب های ما از سؤال مردم به وضعی است که خدا ما را امر می فرماید و اختلاف آنها به

اعتبار تفاوت مراتب قابلیّت و استعداد اشخاص است. و می تواند که بخشش مال مراد باشد).

.

1- . طور، 21.

1628.الاختصاص :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : نَحْنُ فِى الْأَمْرِ وَ الْفَهْمِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ نَجْرِى مَجْرًى وَاحِداً . فَأَمَّا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَلِيٌّ عليه السلام ، فَلَهُمَا فَضْلُهُمَا» .59 بَابُ أَنَّ الْاِءمَامَ يَعْرِفُ الْاِءمَامَ الَّذِى يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ ، وَ أَنَّ قَوْلَ اللّهِ تَعَالى : «إِنَّ اللَّهَ يَأمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» فِيهِمْ عليهم السلام نَزَلَتْ1629.الكافى عن أسيد بن صَفوانَ صاحِبِ رسولِ اللّه صلى االْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ : «إِنَّ اللَّهَ يَأمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلَى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» .

قَالَ : «إِيَّانَا عَنى ، أَنْ يُؤَدِّىَ الْأَوَّلُ إِلَى الْاِءمَامِ الَّذِى بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَ الْعِلْمَ وَ السِّلَاحَ «وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» الَّذِى فِى أَيْدِيكُمْ ؛ ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» إِيَّانَا عَنى خَاصَّةً ؛ أَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ بِطَاعَتِنَا «فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازُعاً فِى أَمْرٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» كَذَا نَزَلَتْ ، وَ كَيْفَ يَأمُرُهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِطَاعَهِ وُلَاهِ الْأَمْرِ ، وَ يُرَخِّصُ فِى مُنَازَعَتِهِمْ ؟! إِنَّمَا قِيلَ ذلِكَ لِلْمَأمُورِينَ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ : «أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ».

59. باب در بیان این که امام علیه السلام ، امامی را که بعد از اوست می شناسد، و

1629.الکافی (به نقل از اُسید بن صفوان ، صحابی پیامبر خدا صلی) احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ما در امر آنچه امّت به آن محتاج باشند، و در فهم و حلال و حرام، جاری مجرای یک نفریم. و امّا رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ، ایشان را آن فضیلت و زیادتی است که دارند».59. باب در بیان این که امام علیه السلام ، امامی را که بعد از اوست می شناسد، و بیان این که قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُمْ أنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إلی أهْلِها» در شأن ایشان نازل شد1631.الأوائل لأبی هلال عن محمّد بنِ سیرینَ :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُمْ أنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إلی أهْلِها وَ إذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ» (1) ، یعنی:«به درستی که خدا امر می فرماید شما را به آن که ادا کنید امانت ها را به سوی اهل آنها (که آنها را به صاحبان آنها برسانید) و چون خواهید که حکم کنید در میان مردمان به آن که حکم کنید، به راستی و انصاف» (که بر طریقه شریعت مقدّسه باشد و خالی باشد از شائبه حیف و میل).

حضرت فرمود که: «خدا ما را قصد فرموده و امر نموده که امام اوّل برساند به امامی که بعد از اوست، کتاب ها و علم و سلاح پیغمبر را و چون حکم کنید در میان مردمان به آن که حکم کنید به آن عدل و راستی که در دست شما است . بعد از آن به مردمان فرموده که: «یا أیُّها الَّذینَ آمَنُوا أطیعُوا اللّهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» » (که ترجمه آن گذشت) و حضرت فرمود که: «خدا ما را به خصوص قصد نموده و همه مؤمنان را تا روز قیامت به طاعت و فرمان برداری ما امر فرموده، و بعد از آنچه مذکور شد در قرآن چنین است که: «فَإنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ» ، یعنی: «پس اگر با هم نزاع و خلافی داشته باشید در چیزی از امور دینیَّه پس باز گردانید آن را به سوی خدا و فرستاده او که محمد است» (یعنی: به حکم خدا و محمد رجوع کنید. و چون سنیّان

مخاطبین تنازعتم و ما بعد آن را والیان امر و سایر امّت گرفته اند، حضرت اشاره به ردّ ایشان و دلیل آن فرموده، می فرماید آنچه را که در روایت ذکر شده که: فان خفتم تنازعا فی امر فردّوه الی اللّه و الی الرّسول و الی اولی الأمر منکم، یعنی: «پس اگر از تنازع و دشمنی در امری ترسید، پس آن را باز گردانید به سوی خدا و به سوی رسول او و به سوی صاحبان امر از خود».

و فرمود که: «آیه همچنین نازل شد، و چگونه خدای عزّوجلّ ایشان را امر می فرماید به فرمان برداری والیان امر و ایشان را در منازعه با ایشان رخصت می دهد؟ جز این نیست که خدا این را به مأموریتی فرموده که به ایشان فرموده که: «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (2) ».

.

1- . نساء، 58.
2- . نساء، 59.

1632.شرح نهج البلاغه :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها» قَالَ : «هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، أَنْ يُؤَدِّيَ الْاِءِمَامُ الْأَمَانَةَ إِلى مَنْ بَعْدَهُ ، وَ لَا يَخُصَّ بِهَا غَيْرَهُ ، وَ لَا يَزْوِيَهَا عَنْهُ» .1633.الإمام علیّ علیه السلام (لِأَصحابِهِ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها» قَالَ :«هُمُ الْأَئِمَّةُ يُؤَدِّي الْاِءِمَامُ إِلَى الْاِءِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ ، وَ لَا يَخُصُّ بِهَا غَيْرَهُ ، وَ لَا يَزْوِيهَا عَنْهُ».1634.الإمام علیّ علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها» قَالَ : «أَمَرَ اللّهُ الْاِءِمَامَ الْأَوَّلَ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى الْاِءِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ» .1630.صبح الأعشى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا يَمُوتُ الْاِءِمَامُ حَتّى يَعْلَمَ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ ، فَيُوصِيَ إِلَيْهِ» . .

1631.الأوائل ، ابو هلال (به نقل از محمد بن سیرین) حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُمْ أنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إلی أهْلِها» (1) ، فرمود که:«ایشان ائمّه از آل محمدند صلی الله علیه و آله که خدا امر فرموده که امام، امامت را برساند به آن که بعد از اوست، و غیر او را به آن مخصوص نسازد، و امامت را از اهل آن باز نگیرد، و پنهان ننماید».1632.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُمْ أنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إلی أهْلِها» ، که آن حضرت فرمود که:«ایشان، ائمّه اند و امام می رساند به سوی امامی که بعد از اوست، و غیر را به آن امانت مخصوص نمی گرداند، و آن را از امام بعد ازخود نمی پوشاند».1633.امام علی علیه السلام (به یارانش) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمّار، از ابن ابی یعفور، از مُعلّی بن خُنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُمْ أنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إلی أهْلِها» ، حضرت فرمود که:«خدا امام اوّل را امر فرموده که دفع کند به سوی امامی که بعد از اوست، هر چیزی را که در نزد او باشد».1634.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از عبداللّه بن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«امام نمی میرد تا بداند کسی را که بعد از او امام می باشد، پس او را وصیّ خود می گرداند». .

1- . نساء، 58.

1635.الإمام علىّ عليه السلام (مِن كتابٍ لَهُ إلى أبى موسَى الأَشعَرِىِّ جَواب) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ مُعَلّى أَبِى عُثْمَانَ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْاءِمَامَ يَعْرِفُ الْاءِمَامَ الَّذِى مِنْ بَعْدِهِ ، فَيُوصِى إِلَيْهِ» .1636.عنه عليه السلام (فى التَّحذيرِ مِنَ الفِتَنِ) أَحْمَدُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ الْبَرْقِىِّ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مَاتَ عَالِمٌ حَتّى يُعْلِمَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلى مَنْ يُوصِى» .60 بَابُ أَنَّ الْاءِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلى وَاحِدٍ عليهم السلام1635.امام على عليه السلام (از نامه اش به ابو موسى اشعرى ، در پاسخ به مسئله) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ ، قَالَ :حَدَّثَنِى عُمَرُ بْنُ أُبَانٍ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَذَكَرُوا الْأَوْصِيَاءَ ، وَ ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ ، فَقَالَ : «لَا وَ اللّهِ ، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، مَا ذَاكَ إِلَيْنَا ، وَ مَا هُوَ إِلَا إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، يُنْزِلُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ» .1636.امام على عليه السلام (در پرهيز دادن از فتنه ها) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «أَ تَرَوْنَ الْمُوصِىَ مِنَّا يُوصِى إِلى مَنْ يُرِيدُ ؟ لَا وَ اللّهِ ، وَ لكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتّى يَنْتَهِىَ الْأَمْرُ إِلى صَاحِبِهِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مِنْهَالٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، مِثْلَهُ . .

60. باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزّوجلّ که معهود و

1637.امام علی علیه السلام (از سخنش با خوارج) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از معلّی ابی عثمان، از مُعلّی بن خُنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«به درستی که امام می شناسد امامی را که بعد از اوست، پس به سوی او وصیّت می کند».1638.عنه علیه السلام :احمد، از محمد بن عبدالجبّار، از ابوعبداللّه برقی، از فَضاله بن ایّوب، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«هیچ امامی نمی میرد تا آن که خدای عزّوجلّ او را اعلام فرماید که به سوی کی وصیّت کند و که را جانشین خود گرداند».60. باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزّوجلّ که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگر علیهم السلام1640.عنه علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابان، از ابوبصیر که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس اوصیا را ذکر کردند و من اسماعیل را ذکر کردم (یعنی: گفتم که اسماعیل پسر آن حضرت، امام خواهد بود)، حضرت فرمود:«نه، به خدا سوگند ای ابا محمد، تعیین امام به سوی ما تفویض نشده، و نیست این امر، مگر مفوّض به سوی خدای عزّوجلّ که یک به یک را به ترتیب در جای خویش فرود می آورد».1641.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عمرو بن اشعث روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«آیا چنان می دانید که وصیّت کننده از ما امامان، به سوی هر که اراده داشته باشد وصیّت می کند، نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن عهد و پیمانی است از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله ، برای مردانی چند به ترتیب تا آن که منتهی شود به صاحب آن» (یعنی: صاحب الأمر عجّل اللّه ظهوره).

حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از منهال، از عمرو بن اشعث، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

.

1642.عنه عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَيْثَمِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْاِءمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّيْنَ ، لَيْسَ لِلْاِءمَامِ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنِ الَّذِی يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ .

إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى أَوْحى إِلى دَاوُدَ عليه السلام : أَنِ اتَّخِذْ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِكَ ؛ فَإِنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِی عِلْمِی أَنْ لَا أَبْعَثَ نَبِيّاً إِلَا وَ لَهُ وَصِیٌّ مِنْ أَهْلِهِ ، وَ كَانَ لِدَاوُدَ عليه السلام أَوْلَادٌ عِدَّهٌ ، وَ فِيهِمْ غُلَامٌ كَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ دَاوُدَ ، وَ كَانَ لَهَا مُحِبّاً ، فَدَخَلَ دَاوُدُ عليه السلام عَلَيْهَا حِينَ أَتَاهُ الْوَحْیُ ، فَقَالَ لَهَا : إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحى إِلَیَّ يَأْمُرُنِی أَنْ أَتَّخِذَ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِی ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : فَلْيَكُنِ ابْنِی ، قَالَ : ذَاكَ أُرِيدُ ، وَ كَانَ السَّابِقُ فِی عِلْمِ اللّهِ الْمَحْتُومِ عِنْدَهُ أَنَّهُ سُلَيْمَانُ .

فَأَوْحَى اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى إِلى دَاوُدَ : أَنْ لَا تَعْجَلْ دُونَ أَنْ يَأْتِيَكَ أَمْرِی ، فَلَمْ يَلْبَثْ دَاوُدُ أَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ يَخْتَصِمَانِ فِی الْغَنَمِ وَ الْكَرْمِ ، فَأَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلى دَاوُدَ : أَنِ اجْمَعْ وُلْدَكَ ، فَمَنْ قَضى بِهذِهِ الْقَضِيَّهِ فَأَصَابَ ، فَهُوَ وَصِيُّكَ مِنْ بَعْدِكَ .

فَجَمَعَ دَاوُدُ عليه السلام وُلْدَهُ ، فَلَمَّا أَنْ قَصَّ الْخَصْمَانِ ، قَالَ سُلَيْمَانُ عليه السلام : يَا صَاحِبَ الْكَرْمِ ، مَتى دَخَلَتْ غَنَمُ هذَا الرَّجُلِ كَرْمَكَ ؟ قَالَ : دَخَلَتْهُ لَيْلًا ، قَالَ : قَدْ قَضَيْتُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْغَنَمِ ، بِأَوْلَادِ غَنَمِكَ وَ أَصْوَافِهَا فِی عَامِكَ هذَا .

ثُمَّ قَالَ لَهُ دَاوُدُ: فَكَيْفَ لَمْ تَقْضِ بِرِقَابِ الْغَنَمِ ، وَ قَدْ قَوَّمَ ذلِكَ عُلَمَاءُ بَنِی إِسْرَائِيلَ، وَ كَانَ ثَمَنُ الْكَرْمِ قِيمَهَ الْغَنَمِ؟

فَقَالَ سُلَيْمَانُ : إِنَّ الْكَرْمَ لَمْ يُجْتَثَّ مِنْ أَصْلِهِ ، وَ إِنَّمَا أُكِلَ حِمْلُهُ وَ هُوَ عَائِدٌ فِی قَابِلٍ .

فَأَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلى دَاوُدَ : إِنَّ الْقَضَاءَ فِی هذِهِ الْقَضِيَّهِ مَا قَضى سُلَيْمَانُ بِهِ ؛ يَا دَاوُدُ ، أَرَدْتَ أَمْراً وَ أَرَدْنَا أَمْراً غَيْرَهُ .

فَدَخَلَ دَاوُدُ عَلَى امْرَأَتِهِ ، فَقَالَ : أَرَدْنَا أَمْراً وَ أَرَادَ اللّهُ أَمْراً غَيْرَهُ ، وَ لَمْ يَكُنْ إِلَا مَا أَرَادَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَقَدْ رَضِينَا بِأَمْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَلَّمْنَا ؛ وَ كَذلِكَ اَلْأَوْصِيَاءُ عليهم السلام لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَتَعَدَّوْا بِهذَا الْأَمْرِ ، فَيُجَاوِزُونَ صَاحِبَهُ إِلى غَيْرِهِ» . .

1638.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح، از محمد بن سلیمان، از عَیثم بن اسلم، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امامت، وصیّت و پیمانی است از جانب خدای عزّوجلّ که معروف است، و همیشه رعایت آن شده و می شود از برای مردانی چند که نام برده شده اند و معهود و معیّن اند. و امام پیش را نمی رسد که آن را دور گرداند و منع کند از آن امامی که بعد از او می باشد. به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: وصیّی را از اهل خود فراگیر؛ زیرا که در علم من، سبقت گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانم، مگر آن که او را وصیّی باشد از اهلش. و داود را چندین اولاد بود و در میان ایشان پسری بود که مادرش در نزد داود علیه السلام بود، و داود آن زن را دوست می داشت، بعد از آن داود علیه السلام بر آن زن داخل شد در هنگامی که او را وحی آمده بود و به آن زن فرمود که: خدای عزّوجلّ به سوی من وحی فرموده که وصی را از اهل خود فرا گیرم. زن داود به آن حضرت عرض نمود که: باید آن وصی پسر من باشد. داود فرمود که: من نیز همین را اراده دارم، و آنچه در علم خدا پیشی گرفته بود و در نزد او محتوم بود که تغییر و تبدیل آن ممکن نبود، این بود که وصیّ داود، سلیمان باشد.

پس خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی داود که: شتاب مکن پیش از آن که امر من به تو آید. بعد از آن، داود مکثی نفرمود، که دو مرد بر او وارد شدند که با هم گفت وگو و دعوی داشتند در باب گوسفندان و تاک انگور که گوسفندان آن را خورده بودند.

خدای عزّوجلّ به سوی داود وحی فرمود که: پسران خود را جمع کن، پس هر که در این قضیّه حکم کند و درست بگوید، وصیّ تو است بعد از تو. بعد از آن، داود علیه السلام پسران خود را جمع نمود، چون مدّعی و مدّعی علیه، ماجرا را حکایت کردند، سلیمان علیه السلام فرمود که: ای صاحب تاک انگور، گوسفندان این مرد در چه وقت داخل تاک تو شده اند؟ عرض کرد که: در شب داخل آن شده اند. سلیمان فرمود که: ای صاحب گوسفندان، حکم کردم بر تو، که فرزندان و پشم های گوسفندان خود را که در این سال حاصل شود، به صاحب تاک دهی.

پس داود به سلیمان فرمود که: چگونه حکم نکردی که اصل گوسفندان را به صاحب تاک دهد و حال آن که همه علمای بنی اسرائیل این را قیمت کردند، و بهای تاک، قیمت گوسفندان بود. سلیمان عرض کرد که: تاک، از ریشه برآورده نشده و جز این نیست که بار و میوه آن خورده شده و این بار، در سال آینده عود خواهد کرد.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ به سوی داود وحی فرمود که: حکم در این واقعه، همان است که سلیمان به آن حکم نمود. ای داود، تو امری را اراده نمودی و ما امری غیر از آن را اراده کردیم. پس داود علیه السلام ، بر زن خود داخل شد و فرمود که: ما امری را اراده کردیم، و خدا امری غیر از آن را اراده نمود. و نبود مگر آنچه خدای عزّوجلّ اراده فرمود و ما به امر خدای عزّوجلّ راضی شدیم و تسلیم گشتیم.

و همچنین اوصیای علیهم السلام ایشان را جایز نیست که در این امر خلافت، تعدّی کنند و از صاحب آن در گذرند به سوی غیر او» (که آن را از برای غیر قرار دهند). .

قَالَ الْكُلَيْنِيُّ : مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ أَنَّ الْغَنَمَ لَوْ دَخَلَتِ الْكَرْمَ نَهَاراً ، لَمْ يَكُنْ عَلى صَاحِبِ الْغَنَمِ شَىْءٌ ؛ لِأَنَّ لِصَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يُسَرِّحَ غَنَمَهُ بِالنَّهَارِ تَرْعَى ، وَ عَلى صَاحِبِ الْكَرْمِ حِفْظُهُ ، وَ عَلى صَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يَرْبِطَ غَنَمَهُ لَيْلًا ، وَ لِصَاحِبِ الْكَرْمِ أَنْ يَنَامَ فِى بَيْتِهِ .

1640.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ جَمِيلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «أَ تَرَوْنَ أَنَّ الْمُوصِىَ مِنَّا يُوصِى إِلى مَنْ يُرِيدُ ؟ لَا وَ اللّهِ ، وَ لكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِلى رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتّى انْتَهى إِلى نَفْسِهِ» .61 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَا بِعَهْدٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ1642.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِى جَمِيلَةَ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلى مُحَمَّدٍ كِتَاباً لَمْ يَنْزِلْ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَا الْوَصِيَّةُ ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام : يَا مُحَمَّدُ ، هذِهِ وَصِيَّتُكَ فِى أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَىُّ أَهْلِ بَيْتِى يَا جَبْرَئِيلُ ؟ قَالَ : نَجِيبُ اللّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ ، لِيَرِثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ كَمَا وَرِثَهُ إِبْرَاهِيمُ صلى الله عليه و آله ، وَ مِيرَاثُهُ لِعَلِىٍّ عليه السلام وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ».

قَالَ : «وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ» قَالَ : «فَفَتَحَ عَلِىٌّ عليه السلام الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ، وَ مَضى لِمَا فِيهَا ؛ ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّانِىَ ، وَ مَضى لِمَا أُمِرَ بِهِ فِيهَا ؛ فَلَمَّا تُوُفِّىَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ مَضى فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّالِثَ ، فَوَجَدَ فِيهَا : أَنْ قَاتِلْ فَاقْتُلْ وَتُقْتَلُ ، وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ ، لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَا مَعَكَ» قَالَ : «فَفَعَلَ عليه السلام ؛ فَلَمَّا مَضى دَفَعَهَا إِلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلامقَبْلَ ذلِكَ ، فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ ، فَوَجَدَ فِيهَا : أَنِ اصْمُتْ وَ أَطْرِقْ ؛ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ ؛ فَلَمَّا تُوُفِّىَ وَ مَضى ، دَفَعَهَا إِلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ عليهماالسلام ، فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ ، فَوَجَدَ فِيهَا : أَنْ فَسِّرْ كِتَابَ اللّهِ تَعَالى ، وَ صَدِّقْ أَبَاكَ ، وَ وَرِّثِ ابْنَكَ ، وَ اصْطَنِعِ الْأُمَّةَ ، وَ قُمْ بِحَقِّ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ قُلِ الْحَقَّ فِى الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ ، وَ لَا تَخْشَ إِلَا اللّهَ ؛ فَفَعَلَ ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِى يَلِيهِ».

قَالَ : قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَأنْتَ هُوَ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «مَا بِی إِلَا أنْ تَذْهَبَ یَا مُعَاذُ ، فَتَرْوِیَ عَلَیَّ».

قَالَ : فَقُلْتُ : أَسْأَلُ اللّهَ الَّذِی رَزَقَکَ مِنْ آبَائِکَ هذِهِ الْمَنْزِلَهَ أَنْ یَرْزُقَکَ مِنْ عَقِبِکَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ ، قَالَ: «قَدْ فَعَلَ اللّهُ ذلِکَ یَا مُعَاذُ»، قَالَ : فَقُلْتُ : فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاکَ ؟ قَالَ : «هذَا الرَّاقِدُ» وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ . .

و کلینی رضی الله عنه بعد از ذکر حدیث، می فرماید که: کلینی گفته است که: معنی حدیث اوّل (یعنی جزء اول آن، که حضرت سلیمان علیه السلام سؤال کرد که گوسفندان در چه زمان داخل تاک شده اند) این است که گوسفندان، اگر در روز داخل تاک شده بودند، بر صاحب گوسفندان چیزی نبود؛ زیرا که صاحب گوسفندان را جایز است که گوسفندان خویش را در روز رها کند که بچرند و بر صاحب تاک واجب است که تاک را محافظت کند، و بر صاحب گوسفندان واجب است که در شب، گوسفندان خویش را ببندد و صاحب تاک را جایز است که در خانه خود بخوابد.

1643.امام علی علیه السلام (در پرهیز دادن امّت از پراکندگی) محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد، از ابن ابی عُمیر، از ابن بُکیر و جمیل، از عمرو بن مصعب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«آیا چنان می دانید که وصیّت کننده ای از ما وصیّت می کند به سوی آن که اراده دارد؟ نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن آن عهد و پیمانی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مردانی چند و شمرد تا به خود آن حضرت منتهی شد ».61. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام چیزی را به جا نیاورده و نمی آورند، مگر به عهد و وصیّتی از جانب خدای عزّوجلّ و امری از جانب آن جناب که از آن تجاوز نمی کردند1645.الإمام علیّ علیه السلام (فی عَهدِهِ إلی مالِکٍ الأَشتَرِ) محمد بن یحیی، و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از علی بن حسین بن علی، از اسماعیل بن مهران، از ابو جمیله، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که:«وصیّت، از آسمان فرود آمد بر محمد صلی الله علیه و آله ، در حالی که نوشته ای بود سر به مهر. و هیچ نوشته ای سر به مهری بر محمد صلی الله علیه و آله فرود نیامد، مگر وصیّت نامه. پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد، این وصیّت نامه تو است در باب امّت تو که به ودیعه در نزد بهترین اهل بیت تو باید باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای جبرئیل، کدام یک از اهل بیت من؟ جبرئیل عرض کرد: نجیب خدا (و آن که از جانب خدا نجابت دارد) از ایشان و فرزندان او، تا آن که علم پیغمبری را از تو میراث برد؛ چنانچه ابراهیم علیه السلام علم را به

میراث گذاشت، و میراث ابراهیم (یا علم پیغمبری) از برای علی و فرزندان تو است از صلب او» .

حضرت فرمود که: «بر آن وصیّت نامه چندین مهر زده بود»، و فرمود که: «بعد از آن، علی علیه السلام مهر اوّل را گشود و به آنچه در آن وصیّت نامه بود، عمل فرمود. بعد از آن، حضرت امام حسن مهر دویم را گشود و به آنچه در آن به آن مأمور شده بود، عمل نمود. و چون ایّام حیاتش تمام شد و از دنیا درگذشت، حضرت امام حسین علیه السلام مهر سیم را گشود و یافت که در آن، چه نوشته بود که مقاتله و محاربه کن و بکش و تو کشته خواهی شد، و بیرون رو با گروهی چند از برای شهادت که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البته باید که با تو شهید شوند».

و حضرت فرمود که: «حضرت امام حسین آن را به جا آورد و چون درگذشت، و آن وصیّت نامه را پیش از آن به حضرت علی بن الحسین علیه السلام دفع نموده بود، حضرت مهر چهارم را گشود و یافت که در آن نوشته بود که: خاموش باش و سر در پیش افکن در هنگامی که علم محجوب باشد (و بنابر بعضی از نُسَخ کافی، به جهت محجوب شدن علم و این ظاهرتر است). و چون مدّت زندگانی اش تمام شد و از دنیا در گذشت، آن را به حضرت محمد بن علی علیه السلام داد و حضرت مهر پنجم را گشود، یافت که در آن نوشته بود که کتاب خدا را تفسیر و بیان کن، و پدران خویش را تصدیق نما، و پسر خود را میراث بده، و با امّت نیکویی کن، و ایشان را تربیت ده، و به حقّ خدای عزّوجلّ قیام نما، و در حال ترس و ایمنی آنچه را که حق باشد، بگو، و از غیر خدا مترس. پس آن حضرت، همه اینها را به جا آورد، بعد از آن، وصیّت نامه را دفع کرد به کسی که بعد از او بود».

معاذ می گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، تو همانی که وصیّت نامه به او رسیده؟ حضرت فرمود که: «با من هیچ مانعی نیست که مرا از اظهار حقّ منع کند، مگر این که می ترسم ای معاذ که، بروی و روایت کنی به وضعی که از برای من ضرری داشته باشد».

معاذ می گوید که: عرض کردم که سؤال می کنم از خدا که تو را این مرتبه از پدرانت روزی نموده آن که مثل این مرتبه را از فرزندت به تو روزی کند پیش از آن که از دنیا رحلت کنی. حضرت فرمود که: «ای معاذ، خدا این را به عمل آورده است». معاذ می گوید که: عرض کردم که: کیست آن که

می فرمایی فدای تو گردم؟ حضرت فرمود که: «همین خفته» و به دست خود، به سوی امام موسی کاظم علیه السلام اشاره فرمود و آن حضرت خفته بود .

.

ص: 880

. .

ص: 881

..

1644.امام على عليه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْكِنَانِىِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نَجِيحٍ الْكِنْدِىِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ الْعُمَرِىِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله كِتَاباً قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، هذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجَبَهِ مِنْ أَهْلِكَ ، قَالَ : وَ مَا النُّجَبَهُ يَا جَبْرَئِيلُ ؟ فَقَالَ : عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ وَ وُلْدُهُ عليهم السلام .

وَ كَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ ، فَدَفَعَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتَماً مِنْهُ ، وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ ، فَفَكَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاتَماً ، وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ .

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام ، فَفَكَّ خَاتَماً ، وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ .

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَفَكَّ خَاتَماً ، فَوَجَدَ فِيهِ : أَنِ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَهِ ؛ فَلَا شَهَادَهَ لَهُمْ إِلَا مَعَکَ ، وَ اشْرِ نَفْسَکَ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَفَعَلَ .

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، فَفَكَّ خَاتَماً ، فَوَجَدَ فِيهِ : أَنْ أَطْرِقْ وَاصْمُتْ ، وَ الْزَمْ مَنْزِلَکَ ، وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّى يَأْتِيَکَ الْيَقِينُ ، فَفَعَلَ .

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ عليهماالسلام ، فَفَکَ خَاتَماً ، فَوَجَدَ فِيهِ : حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ ، وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْکَ ، فَفَعَلَ .

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ ، فَفَكَّ خَاتَماً ، فَوَجَدَ فِيهِ : حَدِّثِ النَّاسَ ، وَ أَفْتِهِمْ ، وَ انْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِکَ ، وَ صَدِّقْ آبَاءَکَ الصَّالِحِينَ ، وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ فِى حِرْزٍ وَ أَمَانٍ ، فَفَعَلَ .

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسى عليه السلام ، وَ كَذلِکَ يَدْفَعُهُ مُوسى إِلَى الَّذِى بَعْدَهُ ، ثُمَّ كَذلِکَ إِلى قِيَامِ الْمَهْدِىِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ» . .

1645.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد، از ابوالحسن کِنانی، از جعفر بن نَجیح کِنْدی، از محمد بن احمد بن عبیداللّه عُمَری، از پدرش، از جدّش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که:«خدای عزّوجلّ بر پیغمبر خود نامه ای را فرو فرستاد پیش از وفات آن حضرت و فرمود که: یا محمد، این وصیّت تو است به نُجَبه (بر وزن هُمَزه، یعنی: برگزیده و بزگوار) از اهلت. پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، نُجبه کیست؟ جبرئیل عرض کرد که: علی بن ابی طالب و فرزندان آن حضرت علیهم السلام (و در بعضی از نُسَخ کافی نجبا به جای نجبه واقع شده، و معنی آن برگزیدگان و بزرگواران است) و بر آن نامه مهرها بود از طلا.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن نامه را به امیر المؤمنین علیه السلام داد و او را امر فرمود که: یک مهر از آن را برگیرد و به آنچه در آن است عمل نماید. پس امیر المؤمنین علیه السلام یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به پسرش حضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود، و آن حضرت یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به سوی حضرت امام حسین علیه السلام دفع کرد، پس آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که بیرون رو با گروهی به سوی شهادت، که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البتّه باید که با تو شهید شوند و جان خویش را به جهت رضای خدای عزّوجلّ بفروش، و آن را در راه او در باز، و آن حضرت چنین کرد.

بعد از آن، نامه را به حضرت علی بن الحسین علیه السلام داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: سر در پیش افکن و خاموش باش، و ملازم منزل خود باش، و پروردگار خود را عبادت کن تا تو را مرگ در رسد، پس آن حضرت چنین کرد. بعد از آن، نامه را به حضرت محمد بن علی علیه السلام داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و البتّه از غیر خدای عزّوجلّ مترس، که کسی را بر تو راهی و تسلّطی نیست. بعد از آن، نامه را به پسرش حضرت امام جعفر علیه السلام سپرد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و علوم اهل بیت خود را پهن کن، و پدران

شایسته خویش را تصدیق کن، و البتّه از غیر خدای عزّوجلّ مترس، و تو در حِرز و اَمانی (که هیچ کس تو را ضرری نمی تواند رسانید)، پس آن حضرت، چنین کرد و آن نامه را به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام دفع نمود، و همچنین حضرت امام موسی آن را می دهد به آن کسی که بعد از اوست. بعد از آن، همیشه همچنین است که هر یک، آن را به دیگری تسلیم نماید، تا قیام حضرت مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ». .

1646.الإمام علىّ عليه السلام (فى عَهدِهِ إلى مالِكٍ الأَشتَرِ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ لَهُ حُمْرَانُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِىٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ مَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتّى قُتِلُوا وَ غُلِبُوا ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «يَا حُمْرَانُ ، إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذلِکَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ ، وَ أَمْضَاهُ ، وَ حَتَمَهُ ، ثُمَّ أَجْرَاهُ ؛ فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ ذلِکَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَامَ عَلِىٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام ، وَ بِعِلْمِ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا» .1647.الإمام علىّ عليه السلام (لِشُرَيحٍ) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنْ عِيسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ أَبِى مُوسَى الضَّرِيرِ ، قَالَ :حَدَّثَنِى مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهماالسلام ، قَالَ :«قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَ لَيْسَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ ، وَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْمُمْلِى عَلَيْهِ ، وَ جَبْرَئِيلُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ عليهم السلام شُهُودٌ ؟» .

قَالَ : «فَأَطْرَقَ طَوِيلاً ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ ، وَ لكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللّهِ كِتَاباً مُسَجَّلاً ، نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مَعَ أُمَنَاءِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالى مِنَ الْمَلَائِكَهِ ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ : يَا مُحَمَّدُ ، مُرْ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَکَ إِلَا وَصِيَّکَ ؛ لِيَقْبِضَهَا مِنَّا ، وَ تُشْهِدَنَا بِدَفْعِکَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ، ضَامِناً لَهَا يَعْنِى عَلِيّاً عليه السلام فَأَمَرَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِى الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيّاً ، وَ فَاطِمَهُ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَ الْبَابِ .

فَقَالَ جَبْرَئِيلُ : يَا مُحَمَّدُ ، رَبُّکَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ ، وَ يَقُولُ : هذَا كِتَابُ مَا كُنْتُ عَهِدْتُ إِلَيْکَ ، وَ شَرَطْتُ عَلَيْکَ ، وَ شَهِدْتُ بِهِ عَلَيْکَ ، وَ أَشْهَدْتُ بِهِ عَلَيْکَ مَلَائِكَتِى ، وَ كَفى بِى يَا مُحَمَّدُ شَهِيداً .

قَالَ : فَارْتَعَدَتْ مَفَاصِلُ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، وَقَالَ : يَا جَبْرَئِيلُ ، رَبِّى هُوَ السَّلَامُ ، وَ مِنْهُ السَّلَامُ ، وَ إِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ ، صَدَقَ عَزَّ وَ جَلَّ وَبَرَّ ، هَاتِ الْكِتَابَ ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ ، وَ أَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ

لَهُ : اقْرَأهُ ، فَقَرَأهُ حَرْفاً حَرْفاً ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، هذَا عَهْدُ رَبِّی تَبَارَکَ وَ تَعَالی إِلَیَّ ، وَ شَرْطُهُ عَلَیَّ وَ أَمَانَتُهُ ، وَ قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ وَ أَدَّیْتُ .

فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام : وَ أَنَا أَشْهَدُ لَکَ بِأَبِی وَ أُمِّی أَنْتَ بِالْبَلَاغِ وَ النَّصِیحَهِ وَ التَّصْدِیقِ عَلی مَا قُلْتَ ، وَ یَشْهَدُ لَکَ بِهِ سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ لَحْمِی وَ دَمِی ، فَقَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام : وَ أَنَا لَکُمَا عَلی ذلِکَ مِنَ الشَّاهِدِینَ .

فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یَا عَلِیُّ ، أَخَذْتَ وَصِیَّتِی وَ عَرَفْتَهَا وَ ضَمِنْتَ لِلّهِ وَ لِیَ الْوَفَاءَ بِمَا فِیهَا ؟ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام : نَعَمْ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی عَلَیَّ ضَمَانُهَا ، وَ عَلَی اللّهِ عَوْنِی وَ تَوْفِیقِی عَلی أَدَائِهَا .

فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یَا عَلِیُّ ، إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُشْهِدَ عَلَیْکَ بِمُوَافَاتِی بِهَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ ، فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام : نَعَمْ أَشْهِدْ ، فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : إِنَّ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَکَ الْانَ ، وَ هُمَا حَاضِرَانِ ، مَعَهُمَا الْمَلَائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ لِأُشْهِدَهُمْ عَلَیْکَ ، فَقَالَ : نَعَمْ ، لِیَشْهَدُوا ، وَ أَنَا بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی أُشْهِدُهُمْ ، فَأَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله .

وَ کَانَ فِیمَا اشْتَرَطَ عَلَیْهِ النَّبِیُّ بِأَمْرِ جَبْرَئِیلَ فِیمَا أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ قَالَ لَهُ : یَا عَلِیُّ ، تَفِی بِمَا فِیهَا ؛ مِنْ مُوَالَاهِ مَنْ وَالَی اللّهَ وَ رَسُولَهُ ، وَ الْبَرَاءَهِ وَ الْعَدَاوَهِ لِمَنْ عَادَی اللّهَ وَ رَسُولَهُ ، وَ الْبَرَاءَهِ مِنْهُمْ عَلَی الصَّبْرِ مِنْکَ ، وَ عَلی کَظْمِ الْغَیْظِ ، وَ عَلی ذَهَابِ حَقِّکَ وَ غَصْبِ خُمُسِکَ وَ انْتِهَاکِ حُرْمَتِکَ؟

فَقَالَ : نَعَمْ ، یَا رَسُولَ اللّهِ .

فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ ، لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَئِیلَ علیه السلام یَقُولُ لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله : یَا مُحَمَّدُ ، عَرِّفْهُ أَنَّهُ یُنْتَهَکُ الْحُرْمَهُ ، وَ هِیَ حُرْمَهُ اللّهِ وَ حُرْمَهُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ عَلی أَنْ تُخْضَبَ لِحْیَتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمٍ عَبِیطٍ .

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : فَصَعِقْتُ حِینَ فَهِمْتُ الْکَلِمَهَ مِنَ الْأَمِینِ جَبْرَئِیلَ حَتّی سَقَطْتُ عَلی وَجْهِی ، وَ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَبِلْتُ وَ رَضِیتُ وَ إِنِ انْتَهَکَتِ الْحُرْمَهُ ، وَ عُطِّلَتِ السُّنَنُ ، وَ مُزِّقَ الْکِتَابُ ، وَ هُدِّمَتِ الْکَعْبَهُ ، وَ خُضِبَتْ لِحْیَتِی مِنْ رَأْسِی بِدَمٍ عَبِیطٍ صَابِراً مُحْتَسِباً أَبَداً حَتّی أَقْدَمَ عَلَیْکَ .

ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَهَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ ، وَ أَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ ، فَخُتِمَتِ الْوَصِیَّهُ

بِخَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ ، وَ دُفِعَتْ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ».

فَقُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، أَ لَا تَذْكُرُ مَا كَانَ فِى الْوَصِيَّهِ ؟ فَقَالَ : «سُنَنُ اللّهِ وَ سُنَنُ رَسُولِهِ».

فَقُلْتُ : أَ كَانَ فِى الْوَصِيَّهِ تَوَثُّبُهُمْ وَ خِلَافُهُمْ عَلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؟

فَقَالَ : «نَعَمْ وَ اللّهِ ، شَيْئاً شَيْئاً ، وَ حَرْفاً حَرْفاً ، أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتى وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْناهُ فِى إِمامٍ مُبِينٍ» وَ اللّهِ ، لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَهَ عليهاالسلام : أَ لَيْسَ قَدْ فَهِمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُمَا وَ قَبِلْتُمَاهُ ؟ فَقَالَا : بَلى ، وَ صَبَرْنَا عَلى مَا سَاءَنَا وَ غَاظَنَا» . .

1646.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب ، از ضُریس کُناسی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از آنچه اتّفاق افتاد از امر علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام که ایشان به دین خدای عزّوجلّ و آنچه به ایشان رسید، از آن که جماعت طاغوت ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه ای که مقتول و مغلوب شدند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدّر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را واجب گردانیده بود، بعد از آن، جاری ساخت، پس به واسطه پیشی گرفتن علم، این امر به سوی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام قیام نمودند، و به سبب علم، ساکت شد هر که ساکت شد از ما» (و همین حدیث با سند مذکور، و پیش و بعد آن مذکور شد).1647.امام علی علیه السلام (به شریح) حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقطین، از عیسی بن مستفاد - که ابوموسی ضریر است - روایت کرده که گفت: حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و فرمود که:«به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا چنین نبود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ، نویسنده وصیّت نامه خود بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بر آن حضرت املاء می فرمود، که او فرمود، و او نوشت، و جبرئیل و فرشتگان مقرّب علیهم السلام ، گواه بودند».

حضرت امام موسی می فرماید که: «حضرت صادق علیه السلام مدّتی طولانی سر به زیر افکند، بعد از آن، فرمود که: ای ابوالحسن، آنچه گفتی، واقع شد، ولیکن در هنگامی که امر خدا که عبارت است از مردن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، و هنگام وفات آن حضرت رسید، وصیّت نامه از نزد خدا فرود آمد، در حالتی که نوشته بود محکم، و جبرئیل آن را فرود آورد، و با امینان خدای تبارک و تعالی از فرشتگان. پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد صلی الله علیه و آله ، بفرما که هر که

را نزد تو است، بیرون کنند، مگر وصیّ تو تا وصیّت نامه را از ما بگیرد، و تو ما را شاهد بگیری به این که آن نامه را به سوی او دفع نمودی و او ضامن شد که عمل کند به آنچه در آن است و مقصود جبرئیل علیه السلام از وصیّ، علی علیه السلام بود.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که: هر که را که در آن اطاق یا خانه بود، بیرون کردند، غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام در میانه پرده و در بود. پس جبرئیل علیه السلام عرض نمود که: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید که: این نوشته آن چیزی است که پیش از این با تو عهد کرده بودم و خبر داده بودم، و بر تو شرط کرده بودم و به این نوشته بر تو شاهد شدم، و فرشتگان خود را در باب آن بر تو شاهد گرفتم، و من یا محمد، کافیم که شاهد باشم.

حضرت فرمود که: پس جمیع مفاصل و بندهای پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه در آمد و رعشه در اندامش افتاد و فرمود که: ای جبرئیل، پروردگار من است که سلام است (یعنی: سالم از عیب ها و نقائص) و سلامتی ها تمام از اوست، و همه سلام ها و تحیّت ها به سوی او بر می گردد. راست فرموده پروردگار من عزّوجلّ، و نیک وفا به وعده نموده، نامه را بیاور. پس جبرئیل نامه را تسلیم آن حضرت نمود، و او را از جانب خدا امر فرمود که: به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید. چون پیغمبر نامه را تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام نمود، فرمود که: این را بخوان. پس امیر المؤمنین آن را حرف به حرف خواند. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، این عهد و وصیّت پروردگار من تبارک و تعالی است که با من کرده بود، و پیمان شرطی است که بر من گرفته، و امانت اوست که در نزد من بود، و من تبلیغ رسالت کردم و خیرخواهی نمودم، و ادای امانت کردم.

پس علی علیه السلام عرض کرد که: و من شهادت می دهم از برای تو، پدر و مادرم فدای تو باد، به آن که تو تبلیغ رسالت خدا کردی، و خیرخواهی نمودی، و تصدیق کردی بر آنچه فرمودی، و شهادت می دهد به این، از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من. جبرئیل عرض کرد که: و من از برای شما هر دو بر این مطلب و راستی آن، از جمله گواهانم. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، وصیّت مرا گرفتی و شناختی آن را و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی به آنچه در آن است.

علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد، بر من است ضمان آن و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد، که آنها را به جا آورم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، من اراده دارم که بر تو شاهد بگیرم تا در روز قیامت برای من شهادت دهند که من آن را به تو تسلیم کردم، و از تو پیمان گرفتم.

علی علیه السلام عرض کرد: آری، شاهد بگیر. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل و میکائیل اکنون در این کارند که میان من و تو است، و مشغول تنسیق و انتظام آنند و هر دو حضور دارند، و فرشتگان مقرّب با ایشانند، و هر آینه ایشان را بر تو شاهد می گیرم. علی علیه السلام عرض کرد: آری، باید که ایشان شاهد باشند و من نیز ایشان را شاهد می گیرم، پدر و مادرم فدای تو باد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را شاهد گرفت و در آنچه پیغمبر بر علی شرط نمود به امر جبرئیل در آنچه خدای عزّوجلّ او را امر فرموده بود، این بود که به آن حضرت فرمود که: یا علی، وفا می کنی به آنچه در این وصیّت نامه نوشته شده است از: دوستی هر که خدا و رسول او را دوست دارد، و بیزاری و دشمنی با هر که خدا و رسول او را دشمن دارد، و تبرّی نمودن از ایشان، در حالتی که قرار داشته باشی بر صبری که از تو ناشی شود، بر فرو خوردن خشم، و بر رفتن حقّت، و غصب کردن خمست، و دریدن پرده حرمتت (که آن را رعایت نکنند).

عرض کرد: آری، یا رسول اللّه ، قبول کردم. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: سوگند یاد می کنم به آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که هر آینه شنیدم که جبرئیل علیه السلام به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت که: یا محمد، به علی بشناسان و او را اعلام کن که هتک حرمت او خواهد شد و حرمت او حرمت خدا و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او را مطلّع کن بر این که ریشش به خون تازه که از سرش می آید، رنگ خواهد شد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: در هنگامی که این سخن را از امین خدا جبرئیل علیه السلام فهمیدم، مدهوش گردیدم، به مرتبه ای که بر رو در افتادم و گفتم: آری، قبول کردم و راضی شدم، و هر چند که هتک حرمت من شود و سنّت های پیغمبر معطّل و بیکاره گردد، و کتاب خدا دریده و پاره پاره شود، و خانه کعبه خراب شود، و ریشم به خون تازه که از سرم آید، رنگ شود. و صبر خواهم کرد، و رضای خدا را طلب خواهم نمود تا بر تو وارد شوم.

بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را طلبید، و بر ایشان اعلام فرمود مثل آنچه را که به امیر المؤمنین اعلام فرموده بود، و ایشان، مثل آنچه آن حضرت عرض کرده بود، عرض کردند. پس وصیّت نامه مهر شده به مهرهایی از طلا که آتش به آن نرسیده بود، تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام شد».

عیسی می گوید که: به خدمت حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا ذکر نمی فرمایی که در آن وصیّت نامه چه بود؟ حضرت فرمود که: «سنّت های خدا و سنّت های رسول او». عرض کردم که: آیا در وصیّت نامه بود که بر امیر المؤمنین علیه السلام مستولی خواهند شد، و با آن حضرت علیه السلام مخالفت خواهند کرد؟ حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که چیز به چیز و حرف به حرف در آن بود (یعنی: تمام گفتار و کردار ایشان، یا تمام وقایع کلّی و جزئی در آن درج بود). آیا قول خدای عزّوجلّ را نشنیده ای که می فرماید: «إنّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتی وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبینٍ» (1) ، یعنی: و به درستی که ما زنده می گردانیم مردگان را و می نویسیم آنچه را که پیش فرستاده اند و نشانه های قدم های ایشان را (یا آنچه را که بعد از ایشان بماند از اثر افعال ایشان)، و هر چیزی را شمرده ایم، و آن را بیان کرده ایم» (یعنی: نوشته ایم در دفتری که پیشوای روشن است که سر دفتر تمام دفترهاست. و در امام مبین خلاف است و بعضی آن را لوح محفوظ می دانند، و بعضی نامه اعمال و به امیر المؤمنین علیه السلام نیز تفسیر شده، ولیکن ظاهر این حدیث، وصیّت نامه است). و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیهاالسلامفرمود که: آیا چنین نیست که فهمیده باشید آنچه را که پیش داشتم به سوی شما و آن را قبول کرده باشید؟ عرض کردند: بلی، فهمیدیم و قبول نمودیم و صبر کردیم بر آنچه ما را اندوهناک گردانید و به خشم آورد ما را». .

1- . یس، 12.

ص: 886

..

ص: 887

..

ص: 888

. .

ص: 889

. .

1648.الكافى عن أحمد بن أبى عبد اللّه رفعه :وَ فِى نُسْخَهِ الصَّفْوَانِىِّ زِيَادَهٌ :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ الْبَزَّازِ ، عَنْ حَرِيزٍ ، قَالَ :

قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا أَقَلَّ بَقَاءَکُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ، وَ أَقْرَبَ آجَالَکُمْ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَهِ النَّاسِ إِلَيْکُمْ !

فَقَالَ : «إِنَّ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَهً ، فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِى مُدَّتِهِ ، فَإِذَا انْقَضى مَا فِيهَا مِمَّا أُمِرَ بِهِ ، عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله يَنْعى إِلَيْهِ نَفْسَهُ ، وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللّهِ ، وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِى أُعْطِيَهَا ، وَ فُسِّرَ لَهُ مَا يَأْتِى بِنَعْيٍ ، وَ بَقِىَ فِيهَا أَشْيَاءُ لَمْ تُقْضَ ، فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ .

وَ کَانَتْ تِلْکَ الْأُمُورُ الَّتِى بَقِيَتْ : أَنَّ الْمَلَائِکَهَ سَأَلَتِ اللّهَ فِى نُصْرَتِهِ ، فَأَذِنَ لَهَا ، وَمَکَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ ، وَ تَتَأَهَّبُ لِذلِکَ حَتّى قُتِلَ ، فَنَزَلَتْ وَ قَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَقُتِلَ عليه السلام ، فَقَالَتِ الْمَلَائِکَهُ : يَا رَبِّ ، أَذِنْتَ لَنَا فِى الِانْحِدَارِ ، وَ أَذِنْتَ لَنَافِى نُصْرَتِهِ ، فَانْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبَضْتَهُ ، فَأَوْحَى اللّهُ إِلَيْهِمْ : أَنِ الْزَمُوا قَبْرَهُ حَتّى تَرَوْهُ وَ قَدْ خَرَجَ ، فَانْصُرُوهُ وَ ابْکُوا عَلَيْهِ وَ عَلَى مَا فَاتَکُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ ؛ فَإِنَّکُمْ قَدْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ بِالْبُکَاءِ عَلَيْهِ ، فَبَکَتِ الْمَلَائِکَهُ تَعَزِّياً وَ حُزْناً عَلى مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ ، فَإِذَا خَرَجَ ، يَکُونُونَ أَنْصَارَهُ» . .

1648.الکافی (به نقل از احمد بن ابی عبداللّه (به صورت مرفوع)) کلینی رضی الله عنه فرموده است: و در نسخه صفوان زیادتی هست (و مراد از صفوانی، محمد بن احمد بن عبداللّه بن قضاعه بن صفوان بن مهران جمّال است):

علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبداللّه بن عبدالرّحمان اصمّ، از ابوعبداللّه بزّاز، از حَریز روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، چه کم است بقای شما اهل بیت و چه نزدیک است بعضی از اجل های ما به بعضی دیگر، با آن که مردم به شما احتیاج دارند؟

حضرت فرمود:«به درستی که هر یک از ما را صحیفه ای است که آنچه به آن محتاج است که در مدّت حیات خویش به آن عمل کند، در آن صحیفه هست و چون آنچه در آن نوشته از آنچه به آن مأمور گردیده تمام می شود، می فهمد که اجلش در رسیده، و وقت آن شده که به سرای باقی ارتحال فرماید. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد او می آید و وی را خبر می دهد که هنگام وفاتش رسیده و به آنچه از برای اوست در نزد خدا از مثوبات و رفعت درجه، او را خبر می دهد.

و به درستی که حضرت امام حسین علیه السلام خواند آن صحیفه را که به آن حضرت عطا شده بود و در آن، آنچه به آن حضرت می رسید و بایست که به آن عمل کند، بیان شده بود با خبر دادن وفات آن حضرت و حال آن که در آن صحیفه، چیزی باقی مانده بود که هنوز از قوّه به فعل نیامده بود. پس آن حضرت به سوی قتال و برای جنگ بیرون رفت و آن امور که باقی مانده بود، این بود که فرشتگان در باب یاری کردن آن حضرت از خدا مسئلت نمودند، و خدا ایشان را رخصت داد.

پس فرشتگان درنگ نمودند که مستعدّ قتال گردند، و خویشتن را بسازند، و اسباب آن را آماده نموده مهیّای جنگ شوند، تا آن که حضرت شهید شد. پس فرشتگان فرود آمدند و حال آن که مدّت جنگ منقطع گردیده (یا زمان حیات آن حضرت بریده گشته) و آن حضرت علیه السلام شهید شده بود. فرشتگان به درگاه خدا عرض کردند که: ای پروردگار، ما را رخصت دادی در فرود آمدن به سوی زمین، و اذن دادی ما را در یاری نمودن آن حضرت، پس ما فرود آمدیم و تو روح مقدّس او را قبض فرموده ای؟ خدای تعالی

به سوی ایشان وحی فرمود که: ملازم قبر او باشید تا او را ببینید که از قبر بیرون آمده، و در آن هنگام او را یاری کنید، و بگریید بر او و بر آنچه شما را فوت شد از نصرت او؛ زیرا که شما مخصوص گردیده اید به نصرت آن حضرت و گریستن بر او. پس فرشتگان گریستند به جهت تعزیه و اندوه بر آنچه ایشان را فوت شد از نصرت آن حضرت و چون از قبر بیرون آید (یعنی: در وقت رجعت) آن فرشتگان یاوران او خواهند بود». .

ص: 892

. .

ص: 893

. .

62 بَابُ الْأُمُورِ الَّتِی تُوجِبُ حُجَّةَ الْاِءمَامِ علیه السلام1650.عنه علیهِ السلام (مِن کِتابِهِ إلی رِفاعَةَ لَمَّا استَقضاهُ عَلَیَ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : إِذَا مَاتَ الْاِءمَامُ بِمَ یُعْرَفُ الَّذِی بَعْدَهُ ؟ فَقَالَ : «لِلْاِءمَامِ عَلَامَاتٌ : مِنْهَا أَنْ یَکُونَ أَکْبَرَ وُلْدِ أَبِیهِ ، وَ یَکُونَ فِیهِ الْفَضْلُ وَ الْوَصِیَّهُ ، وَ یَقْدَمَ الرَّکْبُ ، فَیَقُولَ : إِلی مَنْ أَوْصی فُلَانٌ ؟ فَیُقَالَ : إِلی فُلَانٍ ؛ وَ السِّلَاحُ فِینَا بِمَنْزِلَهِ التَّابُوتِ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، تَکُونُ الْاِءمَامَهُ مَعَ السِّلَاحِ حَیْثُمَا کَانَ» .1649.امام علی علیه السلام (هنگامی که به وی خبر رسید که شریح در خانه اش داو) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ یَزِیدَ شَعَرٍ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَهَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلی ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : الْمُتَوَثِّبُ عَلی هذَا الْأَمْرِ ، الْمُدَّعِی لَهُ ، مَا الْحُجَّهُ عَلَیْهِ ؟

قَالَ : «یُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ» . قَالَ : ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیَّ ، فَقَالَ : «ثَلَاثَهٌ مِنَ الْحُجَّهِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِی أَحَدٍ إِلَا کَانَ صَاحِبَ هذَا الْأَمْرِ : أَنْ یَکُونَ أَوْلَی النَّاسِ بِمَنْ کَانَ قَبْلَهُ ، وَ یَکُونَ عِنْدَهُ السِّلَاحُ ، وَ یَکُونَ صَاحِبَ الْوَصِیَّهِ الظَّاهِرَهِ الَّتِی إِذَا قَدِمْتَ الْمَدِینَهَ سَأَلْتَ عَنْهَا الْعَامَّهَ وَ الصِّبْیَانَ : إِلی مَنْ أَوْصی فُلَانٌ؟ فَیَقُولُونَ : إِلی فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ» .1650.امام علی علیه السلام (از نامه اش به رفاعه ، هنگامی که او را برای داور) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :قِیلَ لَهُ : بِأَیِّ شَیْءٍ یُعْرَفُ الْاِءمَامُ ؟ قَالَ : «بِالْوَصِیَّهِ الظَّاهِرَهِ ، وَ بِالْفَضْلِ ؛ إِنَّ الْاِءمَامَ لَا یَسْتَطِیعُ أَحَدٌ أَنْ یَطْعُنَ عَلَیْهِ فِی فَمٍ وَ لَا بَطْنٍ وَ لَا فَرْجٍ ؛ فَیُقَالَ : کَذَّابٌ ، وَ یَأْکُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ ، وَ مَا أَشْبَهَ هذَا» . .

62. باب در بیان اموری که حجّت امام علیه السلام را ثابت می گرداند

62. باب در بیان اموری که حجّت امام علیه السلام را ثابت می گرداند1652.عنه علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی مُحَمَّدِ بنِ أبی بَکرٍ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: چون امام از دنیا برود، امامی که بعد از اوست، به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود که:«امام را علاماتی چند است: از جمله آنها، آن است که از همه فرزندان پدرش بزرگ تر باشد، و در او فضل (که مراد از آن، صلاح و کمال نفس و علم به شرایع است) باشد، و وصیّت ظاهره به او تعلّق گرفته باشد، و سواران که وارد شهر می گردند و می گویند که فلان کس به سوی کی وصیّت کرده، همه کس بگویند که: به سوی فلان. و سلاح پیغمبر در میان ما، به منزله تابوت است در میان بنی اسرائیل، و امامت با سلاح می باشد، در هر جا که باشد».1653.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شَعَر، از هارون بن حمزه، از عبدالأعلی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آن که بر این امر مستولی می شود و آن را ادّعا می نماید، چه حجّت بر او می توان آورد که امامتش معلوم شود؟ فرمود که:«از او سؤال می شود از حلال و حرام خدا». راوی می گوید که: بعد از آن، حضرت رو به من آورد و فرمود که: «سه حجّت است که در کسی جمع نمی شود، مگر این که آن کس صاحب امر امامت باشد: یکی آن که سزاوارترین مردمان باشد نسبت به آن که پیش از او بوده (یعنی: از همه کس به او نزدیک تر باشد). دویم آن که سلاح رسول صلی الله علیه و آله در نزد او باشد. سیم آن که صاحب وصیّت ظاهره باشد، که چون در مدینه رسول صلی الله علیه و آله یا در شهر او، وارد شوی، سؤال کنی، عامّه مردمان و کودکان را از امامت، که فلان کس به سوی کی وصیّت کرده، بگویند که: به سوی فلان پسر فلان».1654.عنه علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض شد که: امام به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود:«به وصیّت ظاهره، و به فضل (به آن معنی که مذکور شد). به درستی که امام، باید که چنان باشد که کسی نتواند که بر او طعنه زند در باب دهان و شکم و فرج، که گفته شود که: دروغ گو است، و مال های مردم را می خورد، و آنچه شباهت به این داشته

باشد» (و به جهت شدّت عفّت و طیب ازار، متعلّق به فرج را که زنا و لواط است ذکر نفرموده، و به مجمل شباهت اکتفا فرموده).

.

1655.الإمام الصادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اَللَّهِ عليه السلام : مَا عَلَامَةُ الْاِءِمَامِ الَّذِى بَعْدَ الْاِءِمَامِ؟ فَقَالَ : «طَهَارَةُ الْوِلَادَهِ ، وَ حُسْنُ الْمَنْشَاَ?، وَ لَا يَلْهُو ، وَ لَا يَلْعَبُ» .1656.عوالى اللآلى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَهِ عَلى صَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ ، فَقَالَ : «الدَّلَالَهُ عَلَيْهِ : الْكِبَرُ ، وَ الْفَضْلُ ، وَ الْوَصِيَّهُ ، إِذَا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَهَ فَقَالُوا : إِلى مَنْ أَوْصى فُلَانٌ ؟ قِيلَ : إِلى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ ، وَ دُورُوا مَعَ السِّلَاحِ حَيْثُمَا دَارَ ؛ فَأَمَّا الْمَسَائِلُ ، فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّهٌ» .1651.امام على عليه السلام (به رفاعه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اَللَّهِ عليه السلام :«إِنَّ الْأَمْرَ فِى الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَهٌ» .1652.امام على عليه السلام (در نامه اش به محمّد بن ابى بكر) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ يُعْرَفُ الْاِءِمَامُ؟ قَالَ : فَقَالَ : «بِخِصَالٍ: أَمَّا أَوَّلُهَا ، فَإِنَّهُ بِشَىْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّهً ؛ وَ يُسْأَلُ فَيُجِيبُ ؛ وَ إِنْ سُكِتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ ؛ وَ يُخْبِرُ بِمَا فِى غَدٍ ؛ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ».

ثُمَّ قَالَ لِى : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أُعْطِيكَ عَلَامَهً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ» فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ ، فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِىُّ بِالْعَرَبِيَّهِ ، فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِالْفَارِسِيَّهِ ، فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِىُّ : وَ اَللّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِى أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّهِ غَيْرُ أَنِّى ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا ، فَقَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ ! إِذَا كُنْتُ لَا أُحْسِنُ أُجِيبُكَ ، فَمَا فَضْلِى عَلَيْكَ ؟» .

ثُمَّ قَالَ لِى : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، إِنَّ الْاِءِمَامَ لَا يَخْفى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ ، وَ لَا طَيْرٍ ، وَ لَا بَهِيمَهٍ ، وَ لَا شَىْءٍ فِيهِ الرُّوحُ ، فَمَنْ لَمْ تَكُنْ هذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ ، فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ» . .

1653.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست علامت امامی که بعد از امام است؟ فرمود که:«حلال زادگی، و حسن منشأ (که نشو و نمای او در تقوا و صلاح باشد. و می تواند که معنی این باشد که، از سلسله ای عظیم الشّأن باشد)، و از یاد خدا غافل نشود، و کاری که نفعی بر آن مترتّب نشود، از او سر نزند».1654.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از احمد بن عمر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از آنچه دلالت بر صاحب این امر می کند. فرمود که:«دلیل بر او، بزرگی است به اعتبار سال و فضل و وصیّت، که چون سواران وارد مدینه شوند و بگویند که: فلان کس به سوی کی وصیّت نمود، گفته شود که: به سوی فلان پسر فلان، و بگردید با سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر جا که بگردد (یعنی: در هر جا که سلاح باشد صاحب آن را امام دانید) و امّا مسائل حجّتی در آن نیست» (یعنی: از برای عوام؛ زیرا که عقول و افهام ایشان، درک حقّ و باطل جوابی که می شنوند، نمی توانند کرد).1655.امام صادق علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:«امر امامت در پسر بزرگ تر است، مادام که آفتی با او نباشد» (و آفت، شامل آفت ظاهری و باطنی هر دو می باشد).1656.عوالی اللآلی :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، امام به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود:«به چند خصلت: امّا اوّل آنها به سبب چیزی است که از پدرش در باب او پیشی گرفته، و به سوی آن اشاره فرموده (یعنی: وصیّت) تا آن که حجّت بر مردم ثابت شود، و از او سؤال که می شود جواب گوید و عاجز نشود. و اگر از پرسیدن از او سکوت شود، خود ابتدا فرماید و مطلب ایشان را بیان کند، و خبر دهد به آنچه در فردا (یعنی: آینده) واقع خواهد شد و با مردم به هر زبانی سخن گوید».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای آبا محمد، تو را علامتی از اینها عطا کنم، پیش از آن که برخیزی» . پس درنگ نکردم که مردی از اهل خراسان بر ما داخل شد، پس آن خراسانی به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت و آن

حضرت علیه السلام او را به زبان فارسی جواب داد. آن خراسانی عرض کرد که: فدای تو گردم، به خدا سوگند که چیزی مرا مانع نشد از این که با تو به زبان خراسانی سخن کنم، مگر آن که من گمان کردم که تو آن را نیک نمی دانی. حضرت فرمود: «سبحان اللّه ، هرگاه من چنان باشم که نتوانم تو را درست جواب دهم به زبان تو، پس زیادتی من بر تو چه چیز است؟» بعد از آن، به من فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که امام، سخن هیچ یک از مردمان و مرغان و چهارپایان و چیزی که روح در آن باشد، بر او پوشیده نباشد. پس هر که این خصلت ها در او نباشد، البتّه آن کس امام نیست». .

63 بَابُ ثَبَاتِ الْاءِمَامَهِ فِی الْأَعْقَابِ ، وَ أَنَّهَا لَا تَعُودُ فِی أَخٍ وَ لَا عَمٍّ وَ لَا غَيْرِهِمَا مِنَ الْقَرَابَاتِ1658.عنه علیه السلام (لِشُرَيحٍ) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِی فَاخِتَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا تَعُودُ الْاءِمَامَهُ فِی أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَبَداً ، إِنَّمَا جَرَتْ مِنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَمَا قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی كِتابِ اللّهِ» فَلَا تَكُونُ بَعْدَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَا فِی الْأَعْقَابِ وَ أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ» .1659.الإمام الصادق علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ :«أَبَى اللّهُ أَنْ يَجْعَلَهَا لِأَخَوَيْنِ ، بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام» .1660.الإمام علیّ علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام :أَنَّهُ سُئِلَ : أَ تَكُونُ الْاءِمَامَهُ فِی عَمٍّ أَوْ خَالٍ ؟ فَقَالَ : «لَا» ، فَقُلْتُ : فَفِی أَخٍ ؟ قَالَ : «لَا»، قُلْتُ : فَفِی مَنْ ؟ قَالَ : «فِی وَلَدِی» وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ لَا وَلَدَ لَهُ . .

63. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این که امامت بر نمی گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن در غیر امام حسن و امام حسین علیهماالسلامچنانچه بیاید1657.امام علی علیه السلام (در سفارش نامه اش به مالک اشتر ، پس از آن که چگو) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن ثُویر بن ابی فاخته، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«امامت، هرگز در دو برادر بر نمی گردد (که یک مرتبه، آن برادر امام باشد و یک مرتبه دیگر، برادر دیگر) بعد از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام. جز این نیست که امامت فرزند بعد از پدر به طریق استمرار جاری شده است از حضرت علی بن الحسین علیه السلام ، چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «وَ اُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ» (1) ، یعنی: و صاحبان خویشی ها بعضی از ایشان سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان در میراث بردن در کتاب خدا» (که لوح محفوظ است، یا قرآن، یا در حکم خدا) و حضرت فرمود که: «امامت بعد از علی بن الحسین نمی باشد مگر در فرزندان و فرزندان آن فرزندان».1658.امام علی علیه السلام (به شریح) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که یونس از آن حضرت شنید که می فرمود:«خدا اِبا فرموده است که امامت را از برای دو برادر قرار دهد، بعد از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام».1659.امام صادق علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد که: آیا امامت در عمو یا خالو می باشد؟ فرمود:«نه». راوی می گوید که: من عرض کردم که در برادر می باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس در که می باشد؟ فرمود که: «در فرزند من». و آن حضرت در آن روز که این سخن را فرمود، هنوز او را فرزندی نبود.

.

1- . انفال، 85.

1660.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِىِّ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ :«لَا تَجْتَمِعُ الْاءِمَامَهُ فِى أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ، إِنَّمَا هِىَ فِى الْأَعْقَابِ وَ أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ»

1661.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ لَا أَرَانِى اللّهُ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسى عليه السلام . قَالَ : قُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسى حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ ؟ قَالَ : «بِوَلَدِهِ». قُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ ، وَ تَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَ ابْناً صَغِيراً ، فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ : «بِوَلَدِهِ ، ثُمَّ وَاحِداً فَوَاحِداً».

وَ فِى نُسْخَهِ الصَّفْوَانِىِّ : «ثُمَّ هكَذَا أَبَداً» . .

1662.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرّحمان بن ابی نجران، از سلیمان بن جعفر جعفری، از حمّاد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«امامت در دو برادر جمع نمی شود، بعد از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام، جز این نیست که امامت در فرزندان و فرزندان آن فرزندان است».1662.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از عیسی بن عبداللّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: اگر حادثه روی دهد و خدا آن را به من ننماید، به که اقتدا کنم؟ پس حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام . راوی می گوید که: عرض کردم که: اگر حادثه ای به حضرت موسی علیه السلام رخ نماید، به که اقتدا نمایم؟ فرمود:«به فرزندش». عرض کردم که: اگر به فرزندش حادثه ای رو آورد و برادر بزرگی و پسر کوچکی را واگذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزندش، بعد از آن یک به یک به ترتیب» .

کلینی رضی الله عنه فرموده که در نسخه صفوانی است که: «بعد از آن، همیشه همچنین است». .

ص: 902

. .

فهرست .

ص: 904

. .

ص: 905

. .

ص: 906

. .

ص: 907

. .

ص: 908

. .

ص: 2

ص: 3

ص: 4

تتمه کتاب حجت

اشاره

تتمه کتاب حجت

.

64 بَابُ مَا نَصَّ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ عَلَى الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَاحِداً فَوَاحِداً51.الکامل فی التاریخ:عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ؛وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ أَبِی سَعِیدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ :

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» فَقَالَ : «نَزَلَتْ فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهم السلام ».

فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ النَّاسَ یَقُولُونَ : فَمَا لَهُ لَمْ یُسَمِّ عَلِیّاً وَ أَهْلَ بَیْتِهِ علیهم السلام فِی کِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؟

قَالَ : فَقَالَ : «قُولُوا لَهُمْ : إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله نَزَلَتْ عَلَیْهِ الصَّلَاهُ ، وَ لَمْ یُسَمِّ اللّهُ لَهُمْ ثَلَاثاً وَ لَا أَرْبَعاً حَتّی کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله هُوَ الَّذِی فَسَّرَ ذلِکَ لَهُمْ ؛ وَ نَزَلَتْ عَلَیْهِ الزَّکَاهُ ، وَ لَمْ یُسَمِّ لَهُمْ مِنْ کُلِّ أَرْبَعِینَ دِرْهَماً دِرْهَمٌ حَتّی کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله هُوَ الَّذِی فَسَّرَ ذلِکَ لَهُمْ ؛ وَ نَزَلَ الْحَجُّ ، فَلَمْ یَقُلْ لَهُمْ : طُوفُوا أُسْبُوعاً حَتّی کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله هُوَ الَّذِی فَسَّرَ ذلِکَ لَهُمْ ؛ وَ نَزَلَتْ «أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» وَ نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهم السلام ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی عَلِیٍّ علیه السلام : مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ ؛ وَ قَالَ صلی الله علیه و آله : أُوصِیکُمْ بِکِتَابِ اللّهِ وَ أَهْلِ بَیْتِی ؛ فَإِنِّی سَأَلْتُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا یُفَرِّقَ بَیْنَهُمَا حَتّی یُورِدَهُمَا عَلَیَّ الْحَوْضَ ، فَأَعْطَانِی ذلِکَ ؛ وَ قَالَ : لَا تُعَلِّمُوهُمْ ؛ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ ، وَ قَالَ : إِنَّهُمْ لَنْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ بَابِ هُدًی ، وَ لَنْ یُدْخِلُوکُمْ فِی بَابِ ضَلَالَهٍ ، فَلَوْ سَکَتَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ یُبَیِّنْ مَنْ أَهْلُ بَیْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ فُلَانٍ ، وَ لکِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَهُ فِی کِتَابِهِ ، تَصْدِیقاً لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله : «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» فَکَانَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ فَاطِمَهُ علیهم السلام ، فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله تَحْتَ الْکِسَاءِ فِی بَیْتِ أُمِّ سَلَمَهَ ، ثُمَّ قَالَ : اللّهُمَّ ، إِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ أَهْلاً وَ ثَقَلاً ، وَ هؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی وَ ثَقَلِی ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَهَ : أَ لَسْتُ مِنْ أَهْلِکَ ؟ فَقَالَ : إِنَّکَ إِلی خَیْرٍ ، وَ لکِنَّ هؤُلَاءِ أَهْلِی وَ ثَقَلِی .

فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، كَانَ عَلِىٌّ أوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ ؛ لِكَثْرَهِ مَا بَلَّغَ فِيهِ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ إِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ ، وَ أَخْذِهِ بِيَدِهِ .

فَلَمَّا مَضى عَلِىٌّ عليه السلام ، لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِىٌّ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ أَنْ يُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ وَ لَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِىٍّ وَ لَا وَاحِداً مِنْ وُلْدِهِ ، إذا لَقَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ : إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى أَنْزَلَ فِينَا كَمَا أَنْزَلَ فِيکَ ، فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِکَ ، وَ بَلَّغَ فِينَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَمَا بَلَّغَ فِيکَ ، وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنْکَ .

فَلَمَّا مَضى عَلِىٌّ عليه السلام ، كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام أَوْلى بِهَا ؛ لِكِبَرِهِ .

فَلَمَّا تُوُفِّىَ ، لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُدْخِلَ وُلْدَهُ ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذلِکَ ، وَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِى كِتابِ اللّهِ» فَيَجْعَلَهَا فِى وُلْدِهِ ، إذا لَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام : أَمَرَ اللّهُ بِطَاعَتِى كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ أَبِيکَ ، وَ بَلَّغَ فِىَّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَمَا بَلَّغَ فِيکَ وَ فِى أَبِيکَ ، وَ أَذْهَبَ اللّهُ عَنِّى الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنْکَ وَ عَنْ أَبِيکَ .

فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ، لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدَّعِىَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدَّعِى عَلى أَخِيهِ وَ عَلى أَبِيهِ لَوْ أَرَادَا أَنْ يَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنْهُ ، وَ لَمْ يَكُونَا لِيَفْعَلَا ؛ ثُمَّ صَارَتْ حِينَ أَفْضَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَجَرى تَأْوِيلُ هذِهِ الْايَهِ : «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِى كِتابِ اللّهِ» ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ عليهم السلام ». وَ قَالَ : «الرِّجْسُ هُوَ الشَّکُّ ، وَ اللّهِ لَا نَشُکُّ فِى رَبِّنَا أَبَداً» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِىِّ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِىٍّ الْحَلَبِىِّ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام مِثْلَ ذلِکَ . .

64. باب در بیان نصّ و تصریح خدا و رسول او بر ائمّه علیهم السلام یک به یک به ترتیب

64. باب در بیان نصّ و تصریح خدا و رسول او بر ائمّه علیهم السلام یک به یک به ترتیب41.تذکره الخواص:علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد که مُکّنی است به ابو سعید از محمد بن عیسی ، از یونس، از ابن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از فرموده خدای عزّوجلّ: «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (1) ، حضرت فرمود که:«این آیه، در شأن حضرت علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد» .

به آن حضرت عرض کردم که: سنیان می گویند که: خدا را چه مانع شده که علی و اهل بیت او را در کتاب خود نام نبرده؟ ابوبصیر می گوید که: حضرت فرمود: «به ایشان بگویید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بر او نازل شد، و خدا از برای ایشان نام سه رکعت و چهار رکعت را نبرد، که تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و زکات بر او نازل شد، و از برای ایشان نام نبرد که از هر چهل درم شرعی یک درم باید داد (2) تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و حج فرود آمد، و به ایشان نفرمود که هفت شوط طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود، و این آیه فرود آمد که: «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» ، و در شأن علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام فرمود که: هر که من آقا و صاحب اختیار اویم، علی آقا و صاحب اختیار اوست. و آن حضرت علیه السلام نیز فرمود که: وصیّت می کنم شما را به کتاب خدا و اهل بیت من. به درستی که من از خدای عزّوجلّ درخواستم که در میانه قرآن و ایشان جدایی نیندازد، تا ایشان را در نزد حوض کوثر بر من وارد سازد، و خدا این را به من عطا فرمود. و باز فرمود که: ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما داناترند. و فرمود: به درستی که ایشان، هرگز شما را از درِ هدایت بیرون نمی برند و هرگز شما را در ضلالت در نمی آورند. پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت می شد و بیان نمی فرمود که: اهل بیت او کیست، هر آینه آل فلان و آل فلان (یعنی: آل

تیم و آل عدی که) ولایت و امامت را ادّعا می کردند (و می توانستند که این را ادّعا کنند) ، ولیکن خدای عزّوجلّ بیان اهل بیت را در کتاب خود فرو فرستاد به جهت تصدیق پیغمبر خویش و فرمود که: «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» (3) ، یعنی: جز این نیست که می خواهد خدا که ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت و خاندان پیغمبر، و پاک و پاکیزه گرداند شما را از گناهان، پاک گردانیدنی» (به غایت بر سبیل دوام و استمرار. حاصل معنی آن که: ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله ، اراده جناب اقدس الهی تعلّق گرفته به این که جنس گناه را از شما دور دارد، به وضعی که یک فرد از افراد آن، خواه صغیره باشد و خواه کبیره و خواه از روی سهو و فراموشی باشد و خواه از روی عمد، از شما به وجود نیاید، تا دامن عصمت شما را به گرد گناه آلوده نگردد و در باب شما غیر از این را اراده نخواهد فرمود).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پس علی و حسن و حسین و فاطمه پیدا علیهم السلام شدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را در زیر عبای خود داخل گردانید در حجره امّ سَلمه، بعد از آن، گفت: بار خدایا، به درستی که هر پیغمبری را اهلی و چیز بزرگی بوده که اهتمام به شأن آن داشته، و این گروه، اهل من و آن چیز بزرگ منند که به شأن ایشان اهتمام دارم. پس امّ سلمه عرض کرد که: آیا من از جمله اهل تو نیستم؟ پیغمبر در جواب فرمود که: بازگشت تو به خیر و خوبی خواهد بود، ولیکن این گروه اهل منند، و آنچه من به آن اهتمام دارم.

و چون قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، علی علیه السلام سزاوارترین مردمان بود به مردمان در تصرّف نمودن در امور ایشان، به جهت بسیاری آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن او به مردم رسانید از مدایح، و به پا داشتن او برای مردم و گرفتن آن حضرت دست او را (یعنی: در غدیر غم) و چون علی علیه السلام مُشرف بر موت شد و هنگام رحلتش رسید، قادر نبود بر این که محمد بن علی یا عبّاس بن علی یا یکی از فرزندان خود را که غیر ایشان بودند در این امر داخل گرداند، و علی علیه السلام چنان نبود که این نعل از او سر زند و اگر بر فرض محال، چنین امری از او سر می زد، هر آینه حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام در آن هنگام می گفتند که: خدای تبارک و تعالی در شأن ما آیه ای فرو فرستاده، چنانچه در شأن تو فرو فرستاده و به فرمان برداری ما امر فرموده، چنانچه به فرمان برداری تو امر فرموده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب ما تبلیغ رسالت فرموده، چنان که در باب تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا از ما گناه را برده، چنانچه آن را از تو برده است.

و چون علی علیه السلام از دنیا رحلت نمود، حضرت امام حسن علیه السلام به امامت سزاوارتر بود، به جهت آن که از حضرت امام حسین علیه السلام بزرگ تر بود، و چون ایّام حیاتش به سر آمد، نمی توانست که فرزندان خویش را در این امر داخل گرداند، و آن حضرت چنان نبود که این را به فعل آورد، و خدای عزّوجلّ می فرماید که: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ» (4) . پس آن را در فرزندان خود قرار دهد، و در هنگامی که چنین می کرد، حضرت امام حسین علیه السلام می گفت که: خدا به طاعت من امر فرموده، چنانچه امر فرموده به طاعت تو و طاعت پدر تو، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب من تبلیغ رسالت فرموده، چنانچه در باب تو در باب پدر تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا رجس را از من برده، چنانچه از تو و از پدر تو برده است.

(حاصل آن که اولاد امام حسن و تابعان ایشان نمی توانند که در باب اولویّت خویش به امامت به آیه «أُولُوا الْأَرْحامِ» متمسّک شوند؛ زیرا که در اثبات امامت از برای خویش به این آیه، نفی آن است، به جهت آن که امام حسین چون امام حسن، امامت را از امیر المؤمنین علیه السلام میراث برد و تأخر آن حضرت به جهت آن است که کوچک تر بود و اجتماع ممکن نبود).

و چون امامت به امام حسین علیه السلام منتقل شد، یکی از اهل بیت آن حضرت نمی توانست که بر او ادّعا کند، چنانچه او بر برادر و پدرش ادّعا می نمود، و اگر می خواستند که این امر را از او بگردانند، و حال آن که چنان نبودند که چنین کنند، پس در هنگامی که امامت به امام حسین علیه السلام رسید، چنان شد که تأویل این آیه «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ» در آن جاری گردید، و بعد از آن حضرت، به حضرت علی بن الحسین منتقل گردید، و بعد از علی بن الحسین به حضرت محمد بن علی علیهم السلام رسید».

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «مراد از رجس که در آیه مذکور است، شکّ است. و به خدا سوگند، که ما هرگز در پروردگار خویش شکّ نمی کنیم».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی از ایّوب بن حرّ و عمران بن علی حلبی، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده اند .

.

1- .نساء، 59.
2- .و درم شرعی، نیم مثقال صیرفی و شش عشر یک نخود نقره مسکوک است. مترجم
3- .احزاب، 33.
4- .انفال، 85.

ص: 8

..

ص: 9

. .

ص: 10

. .

ص: 11

..

40.علل الشرائع (به نقل از ابن عمر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ رَوْحٍ الْقَصِيرِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّهِ» فِيمَنْ نَزَلَتْ ؟فَقَالَ : «نَزَلَتْ فِي الْاءِمْرَهِ ، إِنَّ هذِهِ الْايَهَ جَرَتْ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَنَحْنُ أَوْلى بِالْأَمْرِ وَ بِرَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ».

قُلْتُ : فَوُلْدُ جَعْفَرٍ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ ؟ قَالَ : «لَا». قُلْتُ : فَلِوُلْدِ الْعَبَّاسِ فِيهَا نَصِيبٌ ؟ فَقَالَ : «لَا» ، فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بُطُونَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، كُلَّ ذلِكَ يَقُولُ : «لَا».

قَالَ : وَ نَسِيتُ وُلْدَ الْحَسَنِ عليه السلام ، فَدَخَلْتُ بَعْدَ ذلِكَ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : هَلْ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيهَا نَصِيبٌ ؟ فَقَالَ : «لَا وَ اللّهِ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ ، مَا لِمُحَمَّدِيٍّ فِيهَا نَصِيبٌ غَيْرَنَا» . .

35.مسند ابن حنبل (به نقل از عمّار بن یاسر) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبداللّه بن مغیره، از ابن مسکان، از عبدالرّحیم بن روح قصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «النَّبِیُّ أوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أنْفُسِهِمْ وَ أزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ اُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ» (1) ، یعنی:«این پیغمبر صلی الله علیه و آله (که محمد است)، سزاوارتر است به همه مؤمنان از نفس های ایشان در کار دین و دنیا، و زنان او، مادران ایشانند (در تحریم و احترام نه در باقی احکام) و صاحبان خویشی ها بعضی از ایشان، سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان، در میراث بردن در کتاب خدا».

راوی گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که این آیه، در شأن کی نازل شد؟ فرمود که: «نازل شد در باب امارت و ولایت. به درستی که این آیه (یعنی: «وَ اُولُوا الْأَرْحامِ» تا آخر) جاری شده است در فرزندان امام حسین علیه السلام بعد از آن حضرت. پس ما سزاوارتریم به امر امامت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مؤمنان و مهاجران و انصار».

عرض کردم که: از برای فرزندان جعفر در آن بهره ای هست؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: فرزندان عبّاس را در آن، نصیبی هست؟ فرمود: «نه». پس من همه قبایل پسران عبدالمطّلب را بر آن حضرت شمردم و هر یک از آنها را که مذکور می ساختم، می فرمود: نه.

راوی می گوید که: فرزندان امام حسن علیه السلام را فراموش کردم. بعد از آن، بر آن حضرت داخل شدم و عرض کردم که: آیا فرزندان امام حسن را در امامت بهره ای هست؟ فرمود: «نه، ای عبد الرّحیم، به خدا سوگند که از برای کسی که منسوب به سوی محمد صلی الله علیه و آله باشد، در آن بهره ای نیست غیر از ما». .

1- .احزاب، 6.

34.الطبقات الكبرى (در ذكر غزوه ذات العُشَيره) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» قَالَ :«إِنَّمَا يَعْنِى أَوْلى بِكُمْ ، أَىْ أَحَقُّ بِكُمْ وَ بِأُمُورِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا : يَعْنِى عَلِيّاً وَ أَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ .

ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ : «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَهُمْ راكِعُونَ» وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى صَلَاهِ الظُّهْرِ وَ قَدْ صَلّى رَكْعَتَيْنِ وَ هُوَ رَاكِعٌ ، وَ عَلَيْهِ حُلَّهٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ ، وَ كَانَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله كَسَاهُ إِيَّاهَا ، وَ كَانَ النَّجَاشِىُّ أَهْدَاهَا لَهُ ، فَجَاءَ سَائِلٌ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِىَّ اللّهِ وَ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، تَصَدَّقْ عَلى مِسْكِينٍ ، فَطَرَحَ الْحُلَّهَ إِلَيْهِ ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ : أَنِ احْمِلْهَا ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ هذِهِ الْآيَهَ ، وَ صَيَّرَ نِعْمَهَ أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ ، فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَهِ يَكُونُ بِهذِهِ الصِّفَهِ مِثْلَهُ ، فَيَتَصَدَّقُونَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ، وَ السَّائِلُ الَّذِى سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنَ الْمَلَائِكَهِ ، وَ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّهَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ» .33.امام على عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ ،عَنْ زُرَارَهَ وَ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَهَ وَ أَبِى الْجَارُودِ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ : «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَهُمْ راكِعُونَ» وَ فَرَضَ وَلَايَهَ أُولِى الْأَمْرِ ، فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِىَ ؟ فَأَمَرَ اللّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَهَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاهَ وَ الزَّكَاهَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ ، فَلَمَّا أَتَاهُ ذلِكَ مِنَ اللّهِ ، ضَاقَ بِذلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ ، فَضَاقَ صَدْرُهُ ، وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَأَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ : «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ» فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللّهِ تَعَالى ذِكْرُهُ فَقَامَ بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ عليه السلام يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ ، فَنَادَى : الصَّلَاهَ جَامِعَهً ، وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

قَالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَهَ : قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِى الْجَارُودِ : وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «وَ كَانَتِ الْفَرِيضَهُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَهِ الْأُخْرى ، وَ كَانَتِ الْوَلَايَهُ آخِرَ

الْفَرَائِضِ ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلّ : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى» » .

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ : لَا أُنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هذِهِ فَرِيضَةً ، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمُ الْفَرَائِضَ» . .

35.مسند ابن حنبل عن عمّار بن یاسر :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا» (1) ، که آن حضرت فرمود:«جز این نیست که مقصود از ولیّکم، أولی بکم است، یعنی: احقّ و سزاوارتر به شما و به امور شما از نفس های شما و مال های شما، خداست و رسول او و آنان که ایمان آورند، یعنی: علی و اولاد او که ائمّه اند علیهم السلام تا روز قیامت.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ ایشان را وصف نموده و فرموده که: «الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ» (2) . و امیر المؤمنین علیه السلام در نماز ظهر بود و دو رکعت را گذارده بود، و آن حضرت در رکوع بود، و بر او حلّه بود که قیمت آن هزار دینار شرعی بود (که به حساب این زمان، از قرار طلا مثقالی یک تومان و یک هزار و دویست دینار فلوس، هفتصد و چهل تومان می شود؛ زیرا که دینار شرعی، یک مثقال شرعی طلای مسکوک است و آن، سه چهار یک مثقال صیرفی باشد). و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حُلّه را به علی علیه السلام پوشانیده بود، و نجاشی آن را به رسم هدیه از برای آن حضرت فرستاده بود. پس سائلی آمد و عرض کرد که: سلام بر تو باد ای ولیّ خدا، و سزاوارتر به مؤمنان از نفس های ایشان، بر گدا تصدّق فرما. حضرت آن حُلّه را به جانب سائل افکند، و به دست خویش اشاره به سوی او فرمود که: این را بردار.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ این آیه را در شأن او فرو فرستاد و نعمت اولاد او را به نعمت او جفت و قرین گردانید.

پس هر که از اولاد آن حضرت، به مبلغ امامت رسیدند، به این نعمت و این صفت متّصف می باشند، پس تصدّق می کنند و حال آن که ایشان رکوع کنندگانند. و آن سائلی که از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمود، از فرشتگان بود، و کسانی که از امامان از فرزندان آن حضرت سؤال می کنند، از فرشتگان می باشند».20.روضه الواعظین عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری :علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از زراره و فُضیل بن یسار و بُکیر بن اعین و محمد بن مسلم و بُرید بن معاویه و ابوالجارود و همه، از امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده اند که فرمود:«خدای عزّوجلّ رسول خود را امر فرمود به ولایت علی علیه السلام (و این که آن حضرت را بر مردم والی و امیر گرداند)، و این آیه را بر او فرو فرستاد که: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» ، و ولایت صاحبان امر را واجب گردانید. پس مردم ندانستند که ولایت چیست.

خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را امر فرمود که: ولایت را از برای ایشان بیان فرماید، چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را از برای ایشان بیان فرمود. چون این تکلیف از جانب خدای عزّوجلّ بر او وارد شد، به سبب آن سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله تنگ شد، و ترسید که مردم از دین خویش بر گردند، و او را به دروغ نسبت دهند، و به آن جهت سینه اش تنگ شد، و با پروردگار خود عزّوجلّ بازگشت نمود، و استدعا کرد که این تکلیف را از آن حضرت بردارد.

پس خدای عزّوجلّ به سوی او وحی فرمود که: «يا أَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ» (3) ، یعنی: «ای فرستاده به حقّ، برسان به همه مردمان آنچه را که فرو فرستاده شد به سوی تو از جانب پروردگارت، و اگر نرسانی، پس نرسانیده ای پیغام یا پیغام های او را (چه کتمان، بعضی موجب تضییع بعضی دیگر می شود؛ زیرا که اجزای رسالت، به هم پیوسته است، چون نماز. یا معنی آن است که گویا هیچ چیز را نرسانیده ای؛ به جهت آن که کتمان بعضی و کل، یکسان است در قباحت و استیجاب عقوبت). و خدا نگاه می دارد تو را از شرّ مردمان. به درستی که خدا راه نمی نماید گروه کافران را». پس آن حضرت امر خدای عزّ ذکره را آشکار نمود و در باب آن، علانیه تکلّم فرمود و بر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام فرمود، و ندا فرمود که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مردم را امر فرمود که: آن که حاضر است به غایب برساند» .

و عمر بن اُذینه گفت که: همه راویان که مذکور شدند غیر از ابوالجارود، گفتند که: امام محمد باقر علیه السلام این را نیز فرمود که: «فریضه خدا چنان بود که به ترتیب می آید که هر فریضه ای بعد از فریضه دیگر فرود می آمد، و ولایت، آخر فریضه های خدا بود. پس خدای عزّوجلّ این آیه را فرو فرستاد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى» 4 ».

حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آن فرمود که: «خدای عزّوجلّ می فرماید که: بعد از این فریضه، فریضه ای دیگر را بر شما فرو نخواهم

فرستاد، و جمیع فریضه ها را برای شما کامل گردانیدم». .

1- .مائده، 55.
2- .مائده، 67.
3- .مائده، 3.

ص: 16

..

ص: 17

..

19.المستدرک علی الصحیحین :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :کُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : حَدِّثْنِی عَنْ وَلَایَهِ عَلِیٍّ أَ مِنَ اللّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ ؟ فَغَضِبَ ، ثُمَّ قَالَ : «وَیْحَکَ ، کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله أَخْوَفَ لِلّهِ مِنْ أَنْ یَقُولَ مَا لَمْ یَأْمُرْهُ بِهِ اللّهُ ، بَلِ افْتَرَضَهُ کَمَا افْتَرَضَ اللّهُ الصَّلَاهَ وَ الزَّکَاهَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ» .18.امام صادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ جَمِیعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «فَرَضَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ خَمْساً ، أَخَذُوا أَرْبَعاً ، وَ تَرَکُوا وَاحِدَهً» .

قُلْتُ : أَ تُسَمِّیهِنَّ لِی جُعِلْتُ فِدَاکَ ؟

فَقَالَ : «الصَّلَاهُ ، وَ کَانَ النَّاسُ لَا یَدْرُونَ کَیْفَ یُصَلُّونَ ، فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام ، فَقَالَ : یَا مُحَمَّدُ ، أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِیتِ صَلَاتِهِمْ .

ثُمَّ نَزَلَتِ الزَّکَاهُ ، فَقَالَ : یَا مُحَمَّدُ ، أَخْبِرْهُمْ مِنْ زَکَاتِهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ .

ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ ، فَکَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا کَانَ یَوْمُ عَاشُورَاءَ ، بَعَثَ إِلی مَا حَوْلَهُ مِنَ الْقُری ، فَصَامُوا ذلِکَ الْیَوْمَ ، فَنَزَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ بَیْنَ شَعْبَانَ وَ شَوَّالٍ .

ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ ، فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام ، فَقَالَ : أَخْبِرْهُمْ مِنْ حَجِّهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَکَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ .

ثُمَّ نَزَلَتِ الْوَلَایَهُ ، وَ إِنَّمَا أَتَاهُ ذلِکَ فِی یَوْمِ الْجُمُعَهِ بِعَرَفَهَ ، أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی» وَ کَانَ کَمَالُ الدِّینِ بِوَلَایَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ، فَقَالَ عِنْدَ ذلِکَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أُمَّتِی حَدِیثُو عَهْدٍ بِالْجَاهِلِیَّهِ ، وَ مَتی أَخْبَرْتُهُمْ بِهذَا فِی ابْنِ عَمِّی ، یَقُولُ قَائِلٌ ، وَ یَقُولُ قَائِلٌ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی مِنْ غَیْرِ أَنْ یَنْطِقَ بِهِ لِسَانِی فَأَتَتْنِی عَزِیمَهٌ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَتْلَهٌ أَوْعَدَنِی إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ أَنْ یُعَذِّبَنِی ، فَنَزَلَتْ : «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ» فَأَخَذَ

رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلِى إِلَا وَ قَدْ عَمَّرَهُ اللّهُ ، ثُمَّ دَعَاهُ فَأَجَابَهُ ، فَأَوْشَكَ أَنْ أُدْعى فَأُجِيبَ ، وَ أَنَا مَسْؤُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْؤُولُونَ ؛ فَمَا ذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ ؟

فَقَالُوا : نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ ، وَ نَصَحْتَ ، وَ أَدَّيْتَ مَا عَلَيْكَ ؛ فَجَزَاكَ اللّهُ أَفْضَلَ جَزَاءِ الْمُرْسَلِينَ .

فَقَالَ : اللّهُمَّ اشْهَدْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، هذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِى ؛ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «كَانَ وَاللّهِ أَمِينَ اللّهِ عَلى خَلْقِهِ وَ غَيْبِهِ وَ دِينِهِ الَّذِى ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ .

ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَضَرَهُ الَّذِى حَضَرَ ، فَدَعَا عَلِيّاً عليه السلام ، فَقَالَ : يَا عَلِىُّ ، إِنِّى أُرِيدُ أَنْ أَئْتَمِنَكَ عَلى مَا ائْتَمَنَنِىَ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَ عِلْمِهِ ، وَ مِنْ خَلْقِهِ ، وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِى ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ ، فَلَمْ يُشْرِكْ وَاللّهِ فِيهَا يَا زِيَادُ أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ .

ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِى حَضَرَهُ ، فَدَعَا وُلْدَهُ وَ كَانُوا اثْنَىْ عَشَرَ ذَكَراً فَقَالَ لَهُمْ : يَا بَنِىَّ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَبى إِلَا أَنْ يَجْعَلَ فِىَّ سُنَّةً مِنْ يَعْقُوبَ ، وَ إِنَّ يَعْقُوبَ دَعَا وُلْدَهُ وَ كَانُوا اثْنَىْ عَشَرَ ذَكَراً فَأَخْبَرَهُمْ بِصَاحِبِهِمْ ، أَلَا وَ إِنِّى أُخْبِرُكُمْ بِصَاحِبِكُمْ ، أَلَا إِنَّ هذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهماالسلَام ، فَاسْمَعُوا لَهُمَا ، وَ أَطِيعُوا ، وَ وَازِرُوهُمَا ؛ فَإِنِّى قَدِ ائْتَمَنْتُهُمَا عَلى مَا ائْتَمَنَنِى عَلَيْهِ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِمَّا ائْتَمَنَهُ اللّهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ ، وَ مِنْ غَيْبِهِ ، وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِى ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ ، فَأَوْجَبَ اللّهُ لَهُمَا مِنْ عَلِىٍّ عليه السلام مَا أَوْجَبَ لِعَلِىٍّ عليه السلام مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمَا فَضْلٌ عَلى صَاحِبِهِ إِلَا بِكِبَرِهِ ، وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَسَنُ عليه السلام لَمْ يَنْطِقْ فِى ذلِكَ الْمَجْلِسِ حَتّى يَقُومَ .

ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِى حَضَرَهُ ، فَسَلَّمَ ذلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام .

ثُمَّ إِنَّ حُسَيْناً عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِى حَضَرَهُ ، فَدَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ ، فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَاباً مَلْفُوفاً ، وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَ كَانَ عَلِىُّ بْنُ

الْحُسَيْنِ عليه السلام مَبْطَوناً لَا يَرَوْنَ إِلَا أَنَّهُ لِمَا بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَهُ الْكِتَابَ إِلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، ثُمَّ صَارَ وَاللّهِ ذلِکَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِى الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، مِثْلَهُ . .

17.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از هارون بن خارجه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت نشسته بودم، مردی به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که آیا از جانب خدا بود، یا از جانب رسول او؟ حضرت غضبناک شد و فرمود که:«وای بر تو، رسول خدا، از خدا بیش از آن می ترسید که آنچه را که خدا او را به آن امر نفرموده بود بگوید، بلکه خدا آن را واجب گردانید؛ چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را واجب گردانید».16.الکافی (به نقل از عبداللّه بن مسکان) محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین و هر دو، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت علیه السلام که می فرمود:«خدای عزّوجلّ، پنج چیز را بر بندگان واجب گردانید، و سنیّان چهار چیز را گرفتند و یکی را وا گذاشتند».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا آنها را برای من نام می بری؟ فرمود که: «نماز؛ و مردم نمی دانستند که چگونه نماز کنند، بعد از آن، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله ، ایشان را به وقت های نمازی که باید به جا آورند، خبر ده.

بعد از آن وجوب زکات فرود آمد و گفت: یا محمد، ایشان را از امر زکات ایشان خبر ده به وضعی که ایشان را از امر نماز ایشان خبر دادی.

بعد از آن، وجوب روزه فرود آمد، پس چون روز عاشورا می شد (که عبارت است از روز دهم محرّم)، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرستاد به سوی اهل ده ها که گرداگرد آن حضرت و در حوالی مدینه بودند، پس آن روز را روزه می گرفتند. بعد از آن، وجوب روزه ماه مبارک رمضان که در میانه ماه شعبان و شوّال است، نازل شد.

بعد از آن، وجوب حجّ بیت اللّه فرود آمد. پس جبرئیل نازل شد و گفت که: ایشان را خبر ده از کیفیّت حجّ ایشان، به طوری که از چگونگی نماز و زکات و روزه ایشان، ایشان را خبر دادی.

بعد از آن، ولایت و وجوب اظهار آن نازل شد. و این امر به رسول آمد در روز جمعه در عرفه و مراد از آن، امری است که خدای عزّوجلّ در باب آن فرو فرستاد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى» (1) و کمال دین به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد نزول ولایت، فرمود که: امّت من تازه عهدند به جاهلیّت و در این تازگی، از کفر بیرون آمده، در اسلام در آمده اند. و در آن زمان که ایشان را به این امر خبر دهم، در باب پسر عموی خویش هر کسی سخنی خواهد گفت و پیغمبر فرمود که: من این را در دل خویش گفتم و به خاطرم خطور نمود، بی آن که زبانم به آن گویا شود. پس مرا عزیمت قطعیّه ای از جانب خدای عزّوجلّ آمد که دلالت می کرد که این اظهار، بر سبیل رخصت نیست، بلکه بر سبیل عزم و حتم است، و خدا مرا ترسانید که اگر در این باب، تبلیغ رسالت نکنم، مرا عذاب کند.

پس این آیه فرود آمد که: «يا أَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدى الْقَوْمَ الْكافِرينَ» (2) . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت، و فرمود: ای گروه مردمان، به درستی که هیچ پیغمبری نبوده از آن پیغمبرانی که پیش از من بوده اند، مگر آن که خدا او را در دنیا عمری داده، بعد از آن، او را طلب فرموده و آن پیغمبر خدا را اجابت کرده، از دنیا رحلت نموده و عن قریب مرا می طلبد و من اجابت می کنم و از من سؤال خواهد و از شما نیز سؤال می شود. پس شما در جواب چه خواهید؟ گفت همه گفتند که: شهادت می دهیم که تو تبلیغ رسالت خدا کردی و خیرخواهی نمودی، و آنچه بر تو بود، به جا آوردی. پس خدا تو را جزا دهد؛ بهترین جزای پیغمبران مرسل.

پیغمبر سه مرتبه گفت:بار خدایا، شاهد باش. بعد از آن، فرمود: ای گروه مسلمانان، این ولّی و صاحب اختیار شما است بعد از من، پس باید که آن که حاضر است از شما، به غایب برساند».

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، که پیغمبر، امین خدا بود بر خلائق و احکام و دین خدا، که آن را برای خویش پسندیده. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، علی علیه السلام را طلبید و فرمود: یا علی، می خواهم که تو را امین دارم بر آنچه خدا مرا بر آن امین داشته از احکام و علم و خلق و دین خویش که آن را برای خود پسندیده ای زیاد. پس به خدا سوگند، که پیغمبر کسی را از خلائق در خلافت و امامت شریک آن حضرت نگردانید.

بعد از آن، علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، پس فرزندان خویش را طلبید و ایشان دوازده پسر بودند، و به پسران خود فرمود که: ای پسران من، به درستی که خدای عزّوجلّ اِبا فرموده، مگر آنچه در من سنّت و طریقه ای از یعقوب قرار دهد و به درستی که یعقوب، فرزندان خویش را طلبید و ایشان دوازده پسر بودند. پس ایشان را به صاحب ایشان خبر داد. و آگاه باشید که من به صاحبتان خبر می دهم. بدانید که این دو پسر من، حسن و حسین علیهماالسلام، پسران رسول خدایند صلی الله علیه و آله . پس بشنوید از ایشان و ایشان را اجابت کنید، و امر ایشان را اطاعت نمایید، و یاری کنید ایشان را؛ زیرا که من ایشان را امین داشتم بر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بر آن امین داشته از خلق و احکام و دین خود که آن را برای خویش پسندیده.

پس خدا واجب گردانید از برای حسنین علیهماالسلام از جانب علی علیه السلام ، آنچه را که از برای علی علیه السلام واجب گردانید از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله . پس یکی از این دو را فضیلتی و زیادتی بر صاحب خویش نبود، مگر به کِبر سنّ و بزرگ تری که امام حسن علیه السلام داشت. و به درستی که امام حسین علیه السلام ، چون در نزد امام حسن حاضر می شد، در آن مجلس سخن نمی گفت تا بر می خاست.

بعد از آن، امام حسن علیه السلام را هنگام رحلت رسید، این امر را به امام حسین علیه السلام تسلیم نمود. بعد از آن، امام حسین علیه السلام را هنگام شهادت رسید، دختر بزرگ خود فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را طلبید و نامه پیچیده و وصیّت نامه ظاهری را به او تسلیم فرمود، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام ناخوشی اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند که آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد، و بعد از آن، فاطمه نامه را به علی بن الحسین علیه السلام داد. و به خدا سوگند که آن نامه، به ما منتقل شد».

حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است. .

1- .مائده، 2.
2- .مائده، 67.

ص: 20

. .

ص: 21

..

18.الإمام الصادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ صَبَّاحٍ الْأَزْرَقِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُخْتَارِيَّةِ لَقِيَنِى ، فَزَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ إِمَامٌ ؟

فَغَضِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ : «أَ فَلَا قُلْتَ لَهُ ؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا وَ اللّهِ ، مَا دَرَيْتُ مَا أَقُولُ .

قَالَ : «أَ فَلَا قُلْتَ لَهُ : إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَوْصى إِلى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ، فَلَمَّا مَضى عَلِيٌّ عليه السلام ، أَوْصى إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ، وَ لَوْ ذَهَبَ يَزْوِيهَا عَنْهُمَا ، لَقَالَا لَهُ : نَحْنُ وَصِيَّانِ مِثْلُكَ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذَلِكَ .

وَ أَوْصَى الْحَسَنُ إِلَى الْحُسَيْنِ ، وَ لَوْ ذَهَبَ يَزْوِيهَا عَنْهُ ، لَقَالَ : أَنَا وَصِيٌّ مِثْلُكَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ مِنْ أَبِى، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذلِكَ ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَأُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ» هِىَ فِينَا وَ فِى أَبْنَائِنَا» .
.

17.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از صبّاح ازرق، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مردی از طایفه مختاریّه (که ایشان را کیسانیّه نیز می گویند)، مرا ملاقات کرد، و گمان داشت که محمد بن حنفیّه امام است. حضرت باقر علیه السلام غضبناک شد و فرمود که:«آیا به او هیچ نگفتی؟» ابوبصیر می گوید که: عرض کردم: نه، به خدا سوگند که نمی دانستم چه بگویم.

حضرت فرمود که: «آیا به او نگفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین علیهم السلام را وصیّ خود گردانید و چون علی علیه السلام درگذشت، حسن و حسین را وصیّ خود نمود، و اگر می رفت که امامت را از ایشان بگرداند به آن حضرت، می گفتند که ما هر دو وصیّی پیغمبریم مانند تو، و علی علیه السلام چنان نبود که این امر از او سر زند، و امام حسن و امام حسین را وصیّ خود کرد، و اگر می رفت که وصیّت را از او بگرداند، هر آینه به او می گفت که: من وصیّم، مانند تو از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جانب پدرم، و امام حسن چنان نبود که این کار را به جا آورد، و خدای عزّوجلّ فرموده است که: «وَ اُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أوْلی بِبَعْضٍ» (1) . و این آیه، در شأن ما و در شأن پسران ما است». .

1- .انفال، 75.

65 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام15.المناقب ، ابن شهر آشوب :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْهِلَالِيِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«لَمَّا نَزَلَتْ وَلَايَهُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام ، وَ كَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله : سَلِّمُوا عَلی عَلِيٍّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَكَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللّهُ عَلَيْهِمَا فِی ذلِكَ الْيَوْمِ يَا زَيْدُ ، قَوْلُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله لَهُمَا : قُومَا فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَا : أَ مِنَ اللّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يَا رَسُولَ اللّهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : مِنَ اللّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ .

فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» يَعْنِی بِهِ قَوْلَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله لَهُمَا ، وَ قَوْلَهُمَا : أَ مِنَ اللّهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ «وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ (أَئِمَّهٌ هِیَ أَرْكَی مِنْ أَئِمَّتِكُمْ)» ».

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَئِمَّهٌ ؟ قَالَ : «إِی وَ اللّهِ أَئِمَّهٌ» قُلْتُ : فَإِنَّا نَقْرَأُ «أَرْبی» فَقَالَ : «مَا أَرْبِی؟ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَطَرَحَهَا «إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِهِ» يَعْنِی بِعَلِيٍّ عليه السلام «وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّهً واحِدَهً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ» يَوْمَ الْقِيَامَهِ «عَمّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها» يَعْنِی بَعْدَ مَقَالَهِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله فِی عَلِيٍّ عليه السلام «وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ» يَعْنِی بِهِ عَلِيّاً عليه السلام «وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ» » . .

65. باب در بیان اشاره و نصّ بر امیر المؤمنین علیه السلام

65. باب در بیان اشاره و نصّ بر امیر المؤمنین علیه السلام
15.المناقب لابن شهر آشوب :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از زید بن جَهم هِلالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«چون ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، و از جمله آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمود، این بود که: بر علی علیه السلام سلام کنید به امیر المؤمنین بودن (یعنی: به این روش بر او سلام کنید که: السّلام علیک یا امیر المؤمنین). از جمله آنچه خدا در آن روز بر آن دو (ابوبکر و عمر)، استوار فرمود ای زید، آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود که: ای ابوبکر و عمر، برخیزید و بر علی علیه السلام سلام کنید به امیر المؤمنین بودن. ابوبکر و عمر گفتند که: یا رسول اللّه ، آیا این که می گویی از جانب خداست، یا از جانب رسول او؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جانب خدا و از جانب رسول اوست. بعد از آن، خدای عزّوجلّ این آیات را فرو فرستاد که: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَیْکُمْ کَفیلاً إِنَّ اللّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» (2) ، یعنی: و مشکنید سوگندها را (یعنی: پیمان ها را که در باب بیعت نمودید)، بعد از استوار گردانیدن آنها به سوگند به خدا، و حال آن که گردانیده اید خدا را بر پیمان های خود گواه و نگهبان. به درستی که خدا می داند آنچه را که شما می کنید» .

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا از این، فرموده رسول خداست صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر و گفته ابوبکر و عمر که آیا از جانب خداست یا از جانب رسول او؟ «وَ لا تَکُونُوا کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثا تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ أَنْ تَکُونَ» [أئمَّهٌ هِیَ أَرْکی مِنْ أئمَّتکم] ، یعنی: و مباشید مانند زنی که رشته خویش را تاب باز دارد بعد از قوّت و استحکام، در حالتی که رشته ها تاب باز داده شده باشند. فرا می گیرید سوگندهای خویش را دغلی و اسباب مکر و خدیعه در میان خویش، به سبب آن که امامانی چند پاک تر و بهتر از امامان شما باشند» (یا به جهت کراهت آن که امامانی چند پاک تر از امامان شما باشند. و بنابر اوّل، مراد

از امامان اوّل، ائمّه جورند و ائمّه دویم، ائمّه هدی. و بنابر ثانی، به عکس است).

راوی می گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در قرآن به جای امّه، ائمّه است؟ حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند ائمّه است». عرض کردم که: ما به جای أزکی، أربی می خوانیم. حضرت فرمود که: «أربی چیست؟» و به دست خویش اشاره فرمود (یعنی: به سوی سینه خویش به این معنی که مراد از ائمّه، ماییم). بعد از آن، دست خویش را انداخت (یعنی: آن را از سینه برداشت. و می تواند که مراد این باشد که آن حضرت، به دست خویش اشاره به طرح قرائت مشهوره فرموده باشد. بلکه این اظهر است. و در تفسیر علی بن ابراهیم است که به دست خویش اشاره فرمود به طرح آن. و آنچه در قرآنِ موجود است چنین است که آن «تَکُونَ اُمَّةٌ هِیَ أرْبی مِنْ اُمَّةٍ» . و ترجمه آن این است که: «به سبب آن که هستند گروهی (یعنی: کفّار) که ایشان زیاده اند از گروهی دیگر که مسلمانانند» (یا باشند گروهی زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال، یعنی: حیله بازی آغاز کرده می خواهند که باز به کفر خود رجوع کنند و طریقه اهل جاهلیّت پیش گیرند).

«إنَّما یَبْلُوکُمُ اللّهُ بِهِ» ، یعنی: «جز این نیست که خدا شما را می آزماید به امر به وفای به عهد» (یا به بودن زیادتی گروهی بر گروهی دیگر؛ چنانچه مفسّرین گفته اند). و حضرت فرمود: «یعنی: به علی علیه السلام ».

«وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ ما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ * وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَ لا تَتَّخِذُوا أیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها» ، یعنی: «و هر آینه خدا آشکار کند از برای شما در روز قیامت، آنچه را که بودید که در آن اختلاف می کردید، و اگر خدا می خواست هر آینه شما را یک گروه می گردانید (یعنی: به اجبار و اکراه شما را بر دین اسلام متّفق می ساخت)، ولیکن فرو می گذارد در خذلان، هر که را که خواهد، و راه می نماید به توفیق و لطف هر که را خواهد، و هر آینه پرسیده می شوید در قیامت، از آنچه بودید که کار می کردید و فرا مگیرید سوگندهای خویش را اسباب مکر و خدیعه و دغلی در میان خویش. پس بلغزد قدمی و پایی از شارع اسلام بعد از ثبوت آن».

و حضرت فرمود: «یعنی: بعد از گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام ». «وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبیلِ اللّهِ» ،

یعنی: «و بچشید عذاب را به سبب باز ایستادن (یا باز داشتن شما مردم را) از راه خدا». و حضرت فرمود که: «مقصود از آن (یعنی: راه خدا)، علی علیه السلام است». «وَ لَکُمْ عَذابٌ عَظیمٌ» (3) ، یعنی: «و برای شما است عذابی بزرگ در آخرت».

.

1- .در بعضی از نسخ کافی، این عنوان موجود نیست. مترجم
2- .نحل، 91.
3- .نحل ، 92 94 .

ص: 26

..

ص: 27

..

14.فضائل الصحابه عن مصعب الزبیری :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «لَمَّا أَنْ قَضى مُحَمَّدٌ نُبُوَّتَهُ ، وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ ، أَوْحَى اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ : أَنْ يَا مُحَمَّدُ ، قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَکَ ، وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَکَ ؛ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِى عِنْدَکَ وَ الْاءِيْمَانَ وَ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ فِى أَهْلِ بَيْتِکَ، عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام ؛ فَإِنِّى لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْاءِيمَانَ وَالِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِکَ ، كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ ذُرِّيَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام ».13.إيمان أبى طالب (به نقل از حسن بن جمهور عمى كه حديث را به پيشينى) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ غَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ؛وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِى الدَّيْلَمِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :

«أَوْصى مُوسى عليه السلام إِلى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ ، وَ أَوْصى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ إِلى وَلَدِ هَارُونَ ، وَ لَمْ يُوصِ إِلى وَلَدِهِ ، وَ لَا إِلى وَلَدِ مُوسى ؛ إِنَّ اللّهَ عزَّ وَ جَلَّ لَهُ الْخِيَرَهُ ، يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ ، وَ بَشَّرَ مُوسى وَ يُوشَعُ بِالْمَسِيحِ عليهم السلام .

فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَسِيحَ عليه السلام ، قَالَ الْمَسِيحُ عليه السلام لَهُمْ : إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِى مِنْ بَعْدِى نَبِىٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام ، يَجِىءُ بِتَصْدِيقِى وَ تَصْدِيقِكُمْ ، وَ عُذْرِى وَ عُذْرِكُمْ ، وَ جَرَتْ مِنْ بَعْدِهِ فِى الْحَوَارِيِّينَ فِى الْمُسْتَحْفَظِينَ .

وَ إِنَّمَا سَمَّاهُمُ اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ الْمُسْتَحْفَظِينَ ؛ لِأَنَّهُمُ اسْتُحْفِظُوا الِاسْمَ الْأَكْبَرَ ، وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِى يُعْلَمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَىْءٍ الَّذِى كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ ، يَقُولُ اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ : «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ مِنْ قَبْلِکَ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ» الْكِتَابُ : الِاسْمُ الْأَكْبَرُ ، وَ إِنَّمَا عُرِفَ مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابَ التَّوْرَاهُ وَ الْاءِنْجِيلُ وَ الْفُرْقَانُ ، فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ عليه السلام ، وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ عليهم السلام ، فَأَخْبَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ هذا لَفِى الصُّحُفِ الْأُولى صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى» فَأَيْنَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ ؟ إِنَّمَا صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ الِاسْمُ الْأَكْبَرُ ، وَ صُحُفُ مُوسَى الِاسْمُ الْأَكْبَرُ .

فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِی عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتّٰی دَفَعُوهَا إِلٰی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، فَلَمَّا بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله ، أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفَظِینَ ، وَ کَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِیلَ ، وَ دَعَا إِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ جَاهَدَ فِی سَبِیلِهِ .

ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ جَلَّ ذِکْرُهُ عَلَیْهِ : أَنْ أَعْلِنْ فَضْلَ وَصِیِّکَ ، فَقَالَ : رَبِّ ، إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفَاهٌ ، لَمْ یَکُنْ فِیهِمْ کِتَابٌ ، وَ لَمْ یُبْعَثْ إِلَیْهِمْ نَبِیٌّ ، وَ لَا یَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوَّاتِ الْأَنْبِیَاءِ ، وَ لَا شَرَفَهُمْ ، وَ لَا یُؤْمِنُونَ بِی إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَیْتِی ، فَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِکْرُهُ : «وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ» وَ «قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ» .

فَذَکَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِیِّهِ ذِکْراً ، فَوَقَعَ النِّفَاقُ فِی قُلُوبِهِمْ ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ذلِکَ وَ مَا یَقُولُونَ ، فَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِکْرُهُ : یَا مُحَمَّدُ ، «وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ» ، «فَإِنَّهُمْ لا یُکَذِّبُونَکَ وَ لکِنَّ الظّالِمِینَ بِآیاتِ اللّٰهِ یَجْحَدُونَ» لکِنَّهُمْ یَجْحَدُونَ بِغَیْرِ حُجَّهٍ لَهُمْ .

وَ کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله یَتَأَلَّفُهُمْ ، وَ یَسْتَعِینُ بِبَعْضِهِمْ عَلی بَعْضٍ ، وَ لَا یَزَالُ یُخْرِجُ لَهُمْ شَیْئاً فِی فَضْلِ وَصِیِّهِ حَتّٰی نَزَلَتْ هذِهِ السُّورَهُ ، فَاحْتَجَّ عَلَیْهِمْ حِینَ أُعْلِمَ بِمَوْتِهِ وَ نُعِیَتْ إِلَیْهِ نَفْسُهُ ، فَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِکْرُهُ : «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ» یَقُولُ : فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَکَ ، وَ أَعْلِنْ وَصِیَّکَ ، فَأَعْلَمَهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِیَهً ، فَقَالَ علیه السلام : مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ ، اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

ثُمَّ قَالَ : لَأَبْعَثَنَّ رَجُلًا یُحِبُّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ ، وَ یُحِبُّهُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ ، لَیْسَ بِفَرَّارٍ ، یُعَرِّضُ بِمَنْ رَجَعَ ، یُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ یُجَبِّنُونَهُ .

وَ قَالَ صلی الله علیه و آله : عَلِیٌّ سَیِّدُ الْمُؤْمِنِینَ .

وَ قَالَ : عَلِیٌّ عَمُودُ الدِّینِ .

وَ قَالَ : هذَا هُوَ الَّذِی یَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّیْفِ عَلَی الْحَقِّ بَعْدِی .

وَ قَالَ : الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ أَیْنَمَا مَالَ .

وَ قَالَ : إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا : کِتَابَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ أَهْلَ بَیْتِی عِتْرَتِی ؛ أَیُّهَا النَّاسُ ، اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ ، إِنَّکُمْ سَتَرِدُونَ عَلَیَّ الْحَوْضَ ، فَأَسْأَلُکُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِی الثَّقَلَیْنِ ، وَ الثَّقَلَانِ کِتَابُ اللّٰهِ جَلَّ

ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِى ، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ ؛ فَتَهْلِكُوا ، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ ؛ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

فَوَقَعَتِ الْحُجَّةُ بِقَوْلِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَ بِالْكِتَابِ الَّذِى يَقْرَؤُهُ النَّاسُ ، فَلَمْ يَزَلْ يُلْقِى فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلَامِ ، وَ يُبَيِّنُ لَهُمْ بِالْقُرْآنِ : «إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» وَ قَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ : «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبى» ثُمَّ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ» .

فَكَانَ عَلِىٌّ عليه السلام ، وَ كَانَ حَقُّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِى جُعِلَتْ لَهُ ، وَ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ ، وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ ، وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ، فَقَالَ : «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَا الْمَوَدَّهَ فِى الْقُرْبى» ثُمَّ قَالَ : «وَ إِذَا (الْمَوَدَّهُ) سُئِلَتْ بِأَىِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» يَقُولُ : أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّهِ الَّتِى أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ فَضْلَهَا مَوَدَّهِ الْقُرْبى بِأَىِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ .

وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» قَالَ : الْكِتَابُ : الذِّكْرُ ، وَ أَهْلُهُ : آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام ، أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِسُؤَالِهِمْ ، وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ ، وَ سَمَّى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنَ ذِكْراً ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : «وَأَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» .

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النّاسِ إِلى أُولِى الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَ بِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ .

فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ حَجَّهِ الْوَدَاعِ ، نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام ، فَقَالَ : «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكافِرِينَ» فَنَادَى النَّاسَ ؛ فَاجْتَمَعُوا ، وَ أَمَرَ بِسَمُرَاتٍ ؛ فَقُمَّ شَوْكُهُنَّ ، ثُمَّ قَالَ صلى الله عليه و آله : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ وَلِيُّكُمْ وَ أَوْلى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ؟ فَقَالُوا : اللّهُ وَ رَسُولُهُ ، فَقَالَ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِىٌّ مَوْلَاهُ ، اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

فَوَقَعَتْ حَسَكَهُ النِّفَاقِ فِى قُلُوبِ الْقَوْمِ ، وَ قَالُوا : مَا أَنْزَلَ اللّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ هذَا عَلى مُحَمَّدٍ قَطُّ ، وَ مَا يُرِيدُ إِلَا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ .

فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَهَ ، أَتَتْهُ الْأَنْصَارُ ، فَقَالَوا: يَا رَسُولَ اللّهِ ، إِنَّ اللّهَ جَلّ ذِكْرُهُ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا ، وَ شَرَّفَنَا بِکَ وَ بِنُزُولِکَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا ، فَقَدْ فَرَّحَ اللّهُ صَدِيقَنَا ، وَ كَبَتَ عَدُوَّنَا ، وَ قَدْ يَأْتِيکَ وُفُودٌ ، فَلَا تَجِدُ مَا تُعْطِيهِمْ ، فَيَشْمَتُ بِکَ الْعَدُوُّ ، فَنُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَ ثُلُثَ أَمْوَالِنَا حَتّى إِذَا قَدِمَ عَلَيْکَ وَفْدُ مَكَّهَ ، وَجَدْتَ مَا تُعْطِيهِمْ ،. فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلَيْهِمْ شَيْئاً ، وَ كَانَ يَنْتَظِرُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام ، وَ قَالَ : «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَا الْمَوَدَّهَ فِى الْقُرْبى» ، وَلَمْ يَقْبَلْ أَمْوَالَهُمْ .

فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ : مَا أَنْزَلَ اللّهُ هذَا عَلى مُحَمَّدٍ ، وَ مَا يُرِيدُ إِلَا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ ، وَ يَحْمِلَ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِهِ ، يَقُولُ أَمْسِ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، وَ الْيَوْمَ : «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَا الْمَوَدَّهَ فِى الْقُرْبى» ، ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَهُ الْخُمُسِ ، فَقَالُوا : يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوَالَنَا وَ فَيْئَنَا .

ثُمَّ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّکَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَکَ ، وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَکَ ، فَاجْعَلِ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ عِنْدَ عَلِيٍّ ؛ فَإِنِّى لَمْ أَتْرُكِ الْأَرْضَ إِلَا وَ لِىَ فِيهَا عَالِمٌ تُعْرَفُ بِهِ طَاعَتِى ، وَ تُعْرَفُ بِهِ وَلَايَتِى ، وَ يَكُونُ حُجَّهً لِمَنْ يُولَدُ بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْاخَرِ ، قَالَ : فَأَوْصى إِلَيْهِ بِالِاسْمِ الْأَكْبَرِ وَ مِيرَاثِ الْعِلْمِ وَ آثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّهِ ، وَ أَوْصى إِلَيْهِ بِأَلْفِ كَلِمَهٍ وَ أَلْفِ بَابٍ ، يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَهٍ وَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَهٍ وَ أَلْفَ بَابٍ» . .

13.إیمان أبی طالب عن الحسن بن جمهور العمی یرفعه :محمد بن یحیی روایت کرده است، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«چون محمد صلی الله علیه و آله ، پیغمبری خود را محکم و تمام کرد، و ایّام حیات خویش را کامل ساخت، خدای عزّوجلّ به سوی او وحی فرمود که: یا محمد، پیغمبری خویش را تمام ساختی و ایّام خود را کامل گردانیدی. پس قرار ده آن علمی را که در نزد تو است، با عهود و مواثیق ولایت، با آنچه ایمان به آن، واجب است از آنچه از نزد من به تو رسیده، و اسم اکبر (که اسم اعظم است، یا کتابی جامع که از آسمان فرود آمده باشد)، و میراث علم (که عبارت است از ولایت عظمی و خلافت کبری یعنی: ریاست دارین و خلافت کونین)، و آثار علم پیغمبری (که ارشاد خلائق و هدایت ایشان است و غیر آن از معجزات و کرامات)، در میان اهل بیت خویش، در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ؛ زیرا که من، علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را از فرزندان ذریّه تو هرگز قطع نخواهم کرد ، چنانچه آنها را از ذریّه های پیغمبران علیهم السلام قطع نکردم».4197.امام علی علیه السلام :محمد بن حسن (1) و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی؛ و محمد بن یحیی از محمد بن حسین همه، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«موسی علیه السلام ، یوشع بن نون را وصیّ خود گردانید و یوشع بن نون، فرزندان هارون را وصیّ خود نمود، و فرزندان خویش و فرزندان موسی را وصی نفرمود. به درستی که خدای عزّوجلّ راست اختیار کردن و برگزیدن. بر می گزیند هر که را می خواهد از هر که می خواهد.

و موسی و یوشع به مسیح علیه السلام و آمدن او مژده دادند، و چون خدای عزّوجلّ مسیح را به پیغمبری مبعوث گردانید، مسیح علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود که: زود باشد که پیغمبری بعد از من بیاید که نامش احمد و از فرزندان اسماعیل است، و می آید با تصدیق من (یعنی: در رسالت و طیب ولادت و ردّ تعدّد) و تصدیق شما در ایمان و متابعت، و عذر من و عذر شما (و مراد از عذر، حجّت است یا محو اسائت). و وصیّت، بعد از او جاری شد در حواریّان و در مستحفظان که مأمور به محافظت بودند.

و خدای عزّوجل ایشان را مستحفظان ننامید، مگر به جهت آن که ایشان مأمور بودند به محافظت اسم اکبر و آن، کتابی است که هر چیزی که با پیغمبران علیهم السلام بوده، به آن معلوم می شود. خدای عزّوجلّ می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنا [رسلا] بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ» (و چنین آیه ای در قرآن نیست. بلی در سوره حدید واقع است که: «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا» (2) تا آخر آنچه مذکور شد . و ترجمه آن، چنانچه در قرآن است، این است که: «هر آینه به حقیقت که ما فرستادیم فرستادگان خویش را با حجت های روشن، و فرو فرستادیم با ایشان، کتاب و ترازو را» که مراد از آن، چنانچه بعضی گفته اند، عدل است که سبب انتظام امور است) .

و حضرت فرمود که: «کتاب، اسم اکبر است و جز این نیست که معروف در میان مردم از آنچه به کتاب آسمانی نامیده می شود، تورات موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد صلی الله علیه و آله است، و در میان کتاب های آسمانی، کتاب نوح علیه السلام است. و نیز در میان آنها کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام است. و خدای عزّوجلّ خبر داده است که: «إِنَّ هذا لَفی الصُّحُفِ الْأُولی * صُحُفِ إِبْراهيمَ وَ مُوسی» ، یعنی: به درستی که این سخن (یعنی: مضمون «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّی * وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی * بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا * وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقی * إِنَّ هذا لَفی الصُّحُفِ الْأُولی * صُحُفِ إِبْراهيمَ وَ مُوسی» (3) ، یا آنچه محمد صلی الله علیه و آله آن را از جانب خدا آورده است) هر آینه در صحیفه های پیشین است، یعنی: کتاب های نخستین صحیفه های ابراهیم و موسی». و حضرت فرمود: «پس کجاست صحیفه های ابراهیم؟ جز این نیست که صحیفه های ابراهیم، اسم اکبر و صحیفه های موسی نیز اسم اکبر است.

پس همیشه وصیّت در باب عالمی بعد از عالمی بوده، تا آن که آن را به محمد صلی الله علیه و آله تسلیم کردند، و چون خدای عزّوجلّ محمد را به پیغمبری مبعوث گردانید، فرزندان مستحفظان مطیع و منقاد آن حضرت گردیدند، و بنی اسرائیل (که جهودانند)، او را به دروغ نسبت دادند، و آن حضرت مردم را خواند به سوی خدای عزّوجلّ و در راه آن جناب با کافران، جهاد فرمود.

بعد از آن، خدای جلّ ذکره، بر او فرو فرستاد که فضل وصیّ خود را آشکار کن. پیغمبر عرض کرد که: پروردگار، به درستی که عرب، گروهی ستم کارانند که کتابی در میانه ایشان نبوده، و پیغمبری به سوی ایشان مبعوث نشده، و فضیلت پیغمبری را که پیغمبران داشته اند، نمی شناسند، و شرف

و بزرگواری ایشان را نمی دانند، و به من ایمان نخواهند آورد، اگر ایشان را به فضل اهل بیت خویش خبر دهم.

پس خدای جلّ ذکره فرمود: «وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» (4) و «وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (5) ، یعنی: «و اندوهناک مباش بر ایشان و بر ایمان نیاوردن ایشان». «و بگو که: بر شما است سلام (هجران و مجانبت، نه سلام تحیّت و کرامت). پس زود باشد که بدانند در آخرت وبال امر و بدی عاقبت خود را» (و این آیه در آخر سوره زخرف است و به جای و لا تحزن علیهم فاصفح عنهم است، و ترجمه آن این است که: «پس رو به گردان از ایشان و اغماض کن از مکافات ایشان». مگر آن که دو موضع از قرآن، با هم نقل شده باشد؛ چه در آخر سوره حجر است که: «وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»).

بعد از آن پیغمبر چیزی از فضل وصیّ خود را مذکور ساخت، و نفاق در دل های ایشان واقع شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله این نفاق را دانست و دانست آنچه را که می گفتند. پس خدای جلّ ذکره فرمود که: یا محمد، «وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ يَضيقُ صَدْرُکَ بِما يَقُولُونَ» (6) «فَإِنَّهُمْ لا يُکَذِّبُونَکَ وَ لکِنَّ الظّالِمينَ بِآياتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ» (7) (و ظاهر کتاب این است که نظم آیه در قرآن چنین باشد، و چنین نیست؛ زیرا که از اوّل آیه تا یقولون در سوره حجر است، و تتّمه در سوره انعام و پیش از آن، این است که: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُکَ الَّذی يَقُولُونَ» (8)). و ترجمه آنچه در سوره حجر است، این است که: «و هر آینه به حقیقت که ما می دانیم آن که تو تنگ می شود سینه ات به آنچه می گویند». و ترجمه آنچه در سوره انعام است این است که: «به تحقیق که ما می دانیم به درستی که اندوهناک می گرداند تو را آنچه می گویند. پس به درستی که ایشان تکذیب نمی کنند تو را فی الحقیقه و به راستیِ تو اعتقاد دارند، هر چند که در ظاهر تو را تکذیب کنند (یا آن که تو را دروغ گو نمی یابند، بنابر قرائت سکون کاف و تخفیف ذال. چنانچه در قرائت اهل بیت علیهم السلام واقع شده) ولیکن ستم کاران آیات و نشانه های توحید خدا را انکار می کنند».

و حضرت فرمود: «لیکن ایشان انکار می کنند بی حجّت و دلیلی که ایشان را باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را به هم پیوند و آمیزش می داد، و به واسطه بعضی از ایشان بر بعضی یاری می جست، و همیشه بر سبیل تدریج چیز کمی را در باب فضل وصیّ خویش برای ایشان اظهار می فرمود، تا آن که این سوره (با این آیه، که بعد از این مذکور می شود، نازل شد). پس حجّت را برایشان تمام کرد در هنگامی که به مردن خویش اعلام شد و خبر وفاتش به او رسید، و خدای جلّ ذکره فرمود که: «فَإِذا

فَرَغْتَ فَانْصَبْ * وَ إلی رَبِّکَ فَارْغَبْ» (9) ، یعنی: پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت، پس رنج کش در مراسم عبادت و به سوی پروردگار خود، پس رغبت کن» (چنانچه بعضی از مفسّرین گفته اند).

و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: چون فارغ شوی، عَلَم و نشانه خویش را بر پای دار، و وصیّ خود را آشکار کن» (و این تفسیر، بنابر کسر صاد فَانصب است که از نَصَبَ یَنصبُ به فتح عین در ماضی و کسر آن در مستقبل باشد که مشتّق است از نَصب به سکون صاد که به معنی برپا داشتن است. و امّا قرائت مشهوره از نصب ینصب به کسر عین در ماضی و فتح آن در مستقبل است که از نصب به فتح صاد است، به معنی تعب کشیدن. پس یا قرائت اهل بیت علیهم السلام به کسر صاد است، یا فتح صاد فانصب. بنابر مزاوجت و مناسبت، فارغب، یا بنا بر تفسیر ظاهر که نوعی از تأویل و قسمی از تفسیر است، یا بیان حاصل معنی است و در تفسیر آیه از اهل بیت علیهم السلام مروی است که چون از حجّه الوداع فارغ شوی، و ادای تبلیغ رسالت کنی، علی علیه السلام را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت به جانب او احداث کن، و از این سرای فانی خود را به دار الخلود رسان، و به فراغت تمام در دارالسّلام قرار گیر) .

و حضرت فرمود: «پس پیغمبر، فضل وصیّ خود را به ایشان اعلام فرمود، در آشکار و سه مرتبه فرمود که: هر که من مولای او بودم، پس علی مولای اوست. بار خدایا، دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد. و نیز در روز فتح خیبر فرمود که: هر آینه خواهم فرستاد مردی را که خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند، و به غایت گریزان نباشد، در حالتی که پیغمبر کنایه می گفت به آن که برگشته و از جنگ گریخته بود و اصحاب خویش را بی دل می گردانید و ایشان او را بی دل می گردانیدند (که یکدیگر را می ترسانیدند از دشمن، یا نسبت بی دلی به هم می دادند ، و مراد ابوبکر و عمرند که از جنگ خیبر گریختند) و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: علی علیه السلام ، آقا و بزرگ مؤمنان است .

و فرمود که: علی علیه السلام ، ستون دین است (و بنابر بعضی از نسَخ، ستون ایمان است).

و فرمود که: اینک همان است که مردمان را به شمشیر می زند بر حقّ بعد از من.

و فرمود که: حق، با علی است؛ در هر جا که میل کند.

و فرمود که: من دو امر را در میان شما وا می گذارم که اگر آنها را بگیرید، هرگز گمراه نشوید، و آنها: کتاب خدای عزّوجلّ است و اهل بیت من (که عترت من اند). ای گروه مردمان، بشنوید و من تبلیغ رسالت نمودم، که زود باشد که شما در کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. پس شما را سؤال خواهم کرد از آنچه شما در حقّ دو چیز بزرگ کرده اید، و آن دو چیز بزرگ: کتاب خداست جلّ ذکره و اهل بیت من. پس بر ایشان پیشی مگیرید که هلاک می شوید، و ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما داناترند.

پس حجّت لازم شد به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و به کتاب خدا که مردمان آن را می خوانند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله ، همیشه فضل اهل بیت خود را بر امّت القا می فرمود به کلام معجز نظام، و برای ایشان به قرآن بیان می نمود که: «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا» (10) . و خدای عزّ ذکره فرموده که: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی» (11) ، یعنی: «و بدانید که آنچه غنیمت گرفته اید از کافران (یا کسب کرده اید از هر چه، و نام چیز بر آن اطلاق شود)، پس خدا را پنج یک آن و رسول خدا را و صاحب خویشی آن حضرت را ثابت است» (یا واجب بر شما، بودن پنج یک آن است برای ایشان). بعد از آن خدای جلّ ذکره فرموده: «وَ آتِ ذا الْقُرْبی حَقَّهُ» (12) ، یعنی: و بده خداوند خویشی را آنچه حقّ اوست» .

و حضرت فرمود: «پس علی، ذوالقربی و صاحب خویشی بود و حقّ آن حضرت وصیّتی بود که از برایش قرار داده شد با اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری، پس خدا فرمود که: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی» (13) ، یعنی: «بگو: یا محمد، که نمی خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی را و از برای امر به معروف و نهی از منکر توقّع اجری ندارم، ولیکن طلب می کنم از شما دوستی ثابت و متمکّن در خویشی من که خویشان مرا دوست دارید».

و فرمود که: «وَ إِذا [الْمَوَدَّهُ]سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (14) . حضرت فرمود که: «خدا فرماید که: سؤال می کنم شما را از دوستی (یعنی: دوستی صاحب خویشی پیغمبر)، که فضل آن را بر شما فرو فرستادم که به کدام گناه ایشان را کشتید» (و این تفسیر، بنابر ظاهر، یا بنابر قرائت مودّت به فتح میم و واو و تشدید دال بر وزن محبّت است، چنانچه از اهل

بیت علیهم السلام مروی است. اما بنا بر قرائت مشهوره که مؤوده است بر وزن محبوبه، ترجمه آن این است که: و چون دختر زنده در گور شده پرسیده شود که به کدام گناهی کشته شده).

و خدای جلّ ذکره فرموده که: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (15) حضرت فرمود که: «کتاب خدا، ذکر است و اهل آن، آل محمد علیهم السلام اند، و خدای عزّوجلّ مردم را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، و مأمور نشده اند به سؤال کردن از جاهلان، و خدای عزّوجلّ قرآن را ذکر نامیده، پس آن جناب تبارک و تعالی فرموده است که: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» (16) ، یعنی: «و فرو فرستادیم به سوی تو ذکر را (که عبارت است از قرآن)، تا بیان کنی از برای مردمان آنچه را که فرو فرستاده شد به سوی ایشان، و شاید که ایشان تفکّر نمایند». و فرموده که: «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» (17) ، و فرموده که: «أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (18) ، و فرموده که: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی [اللّهِ وَ إِلیَ]الرَّسُولِ وَ إِلی أُولی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (19) ، یعنی: و اگر بر می گردانیدند امر را به سوی خدا، و به سوی رسول، و به سوی صاحبان امر از ایشان، هر آینه می دانستند آن را آنان که استخراج می کنند امر را از پیغمبر و اولوالامر». (و در قرآن الی اللّه مذکور نیست، بلکه چنین است که «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ» تا آخر آنچه گذشت). و حضرت فرمود که: «پس خدا ردّ فرموده امر را (یعنی: امر مردمان) به سوی صاحبان امر از ایشان، که امر فرموده به طاعت ایشان و به رد نمودن به سوی ایشان .

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّه الوداع مراجعت فرمود، جبرئیل بر او فرود آمد و گفت که: «یا أَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدی الْقَوْمَ الْکافِرینَ» 20 . پس پیغمبر مردمان را آواز داد و همگی جمع شدند، و چون خار مغیلان در آنجا بسیار بود، امر فرمود که آن خارها را قطع کردند، و خار و خاشاک آن را روبیدند. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای گروه مردمان، کیست صاحب اختیار شما و سزاوارتر به شما از خودتان؟ گفتند: خدا و رسول او. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود که: هر که من، صاحب اختیار او بودم و هستم، علی صاحب اختیار اوست. بار خدایا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند. پس خار سه پهلویِ نفاق در دل های آن قوم خلید و گفتند که: هرگز خدای جلّ ذکره این را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن که می

خواهد که بازوی پسر عموی خویش را بلند کند و او را عالی قدر و بلندمرتبه گرداند.

و چون به مدینه رسید، انصار به خدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند که: یا رسول اللّه ، به درستی که خدای جلّ ذکره، با ما احسان نمود و ما را به تو و به فرود آمدن تو در میان ما مشرّف فرمود، و خدا دوستان ما را شاد گردانید، و دشمنان ما را خوار و غمناک ساخت، و گاهی می شود که میهمانی چند بر تو وارد می شوند، و تو چیزی را نمی یابی که به ایشان عطا فرمایی، و به این سبب دشمنان، تو را شماتت می کنند، و ما دوست می داریم و بسیار خواهان این مطلبیم که تو سه یکِ جمیع اموال ما را بگیری که چون واردین مکّه به نزد تو آیند، چیزی داشته باشی که به ایشان عطا کنی. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب، هیچ جواب نمی فرمود (که نه رد می کرد و نه قبول می نمود)، و انتظار می کشید که از جانب پروردگارش او را چه فرمان رسد. بعد از آن، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی» 21 و مال های ایشان را قبول نکرد.

پس منافقان گفتند که: خدا این را بر محمد فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن که می خواهد که بازوی پسر عموی خویش را بلند سازد و اهل بیت خود را بر ما بار کند (که ایشان را بر ما مسلّط گرداند و ما را مسخّر ایشان سازد که محکوم حکم ایشان باشیم). دیروز می گوید که: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. و امروز می گوید که: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی» . بعد از آن، آیه خمس بر آن حضرت نازل شد، گفتند: می خواهد که مال ها و غنیمت ما را به ایشان عطا کند.

پس جبرئیل علیه السلام به نزد آن حضرت آمد و گفت: یا محمد، به درستی که تو پیغمبری خود را تمام و محکم ساختی (و ایّام خویش را کامل گردانیدی)، پس قرار ده اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را در نزد علی علیه السلام ؛ زیرا که من زمین را وا نمی گذارم مگر آن که مرا در آن عالمی باشد که طاعت من به سبب او شناخته شود، و ولایت من به وساطت او معروف گردد، و حجّتی باشد از برای هر که متولّد می شود، و در زمان میانه رحلت پیغمبر تا وقت بیرون آمدن پیغمبر دیگر». و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پس پیغمبر وصیّت نمود به سوی علی به اسم اکبر، و میراث علم، و آثار علم پیغمبری، و وصیّت کرد به سوی او به هزار سخن و هزار باب از علم، که هر سخنی، هزار سخن و هر بابی، هزار باب را می گشاید». .

1- .در نوشته مترجم - رحمه اللّه - محمد بن حسین است.
2- .حدید، 25.
3- .اعلی، 14 19.
4- .نحل، 127.
5- .زخرف، 89.
6- .حجر، 97.
7- .انعام، 33.
8- .شرح ، 7 و 8 .
9- .احزاب، 33.
10- .انفال، 41.
11- .اسرا ، 26 و روم ، 38 .
12- .شورا، 23.
13- .تکویر، 8 و 9.
14- .نحل، 43.
15- .نحل، 44.
16- .زخرف، 44.
17- .نساء، 59.
18- .نساء، 83.
19- .مائده، 63.

ص: 30

. .

ص: 31

..

ص: 32

. .

ص: 33

..

ص: 34

. .

ص: 35

. .

ص: 36

. .

ص: 37

. .

ص: 38

. .

ص: 39

. .

ص: 40

. .

ص: 41

..

4196.امام على عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ وَ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ ، عَنْ یَحْیَى بْنِ مُعَمَّرٍ الْعَطَّارِ ، عَنْ بَشِیرٍ الدَّهَّانِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَرَضِهِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ : ادْعُوا لِی خَلِیلِی ، فَأَرْسَلَتَا إِلَى أَبَوَیْهِمَا ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَعْرَضَ عَنْهُمَا ، ثُمَّ قَالَ : ادْعُوا لِی خَلِیلِی ، فَأَرْسِلَ إِلَى عَلِیٍّ علیه السلام ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ أَکَبَّ عَلَیْهِ یُحَدِّثُهُ ، فَلَمَّا خَرَجَ ، لَقِیَاهُ فَقَالَا لَهُ : مَا حَدَّثَکَ خَلِیلُکَ ؟ فَقَالَ : حَدَّثَنِی أَلْفَ بَابٍ ، یَفْتَحُ کُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ» . .

4195.الإرشاد :علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش و صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر، از یحیی بن معمّر عطّار، از بشیر دهّان از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری خویش، که در آن وفات فرمود، فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس عائشه و حفصه به سوی پدران خود فرستادند، چون حاضر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ایشان نظر کرد، روی مبارک از ایشان گردانید.

بعد از آن فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس به سوی علی علیه السلام فرستادند، چون حاضر شد و رسول خدا به سوی او نظر کرد، سر خود را فرود آورد و با آن حضرت حدیث می کرد. چون علی علیه السلام بیرون آمد، ابوبکر و عمر او را ملاقات کردند، و به آن حضرت عرض کردند که: دوست تو، تو را چه خبر داد؟ فرمود که: هزار باب مرا خبر داد که هر بابی، هزار باب را می گشاید». .

4198.نهج البلاغه (فِی الإمام عَلِیٍّ علیه السلام) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام أَلْفَ حَرْفٍ ، کُلُّ حَرْفٍ یَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ» .4197.عنه علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ فِی ذُؤَابَهِ سَیْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَحِیفَهٌ صَغِیرَهٌ». فَقُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَیُّ شَیْءٍ کَانَ فِی تِلْکَ الصَّحِیفَهِ؟ قَالَ : «هِیَ الْأَحْرُفُ الَّتِی یَفْتَحُ کُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ». قَالَ أَبُو بَصِیرٍ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «فَمَا خَرَجَ مِنْهَا حَرْفَانِ حَتَّی السَّاعَهِ» .4196.الإمام علیّ علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ سُکَّرَهَ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، هَلْ لِلْمَاءِ الَّذِی یُغَسَّلُ بِهِ الْمَیِّتُ حَدٌّ مَحْدُودٌ ؟

قَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام : إِذَا أَنَا مِتُّ فَاسْتَقِ سِتَّ قِرَبٍ مِنْ مَاءِ بِئْرِ غَرْسٍ ، فَغَسِّلْنِی وَ کَفِّنِّی وَ حَنِّطْنِی ، فَإِذَا فَرَغْتَ مِنْ غُسْلِی وَ کَفْنِی ، فَخُذْ بِجَوَامِعِ کَفَنِی ، وَ أَجْلِسْنِی ، ثُمَّ سَلْنِی عَمَّا شِئْتَ ، فَوَ اللَّهِ ، لَا تَسْأَلُنِی عَنْ شَیْءٍ إِلَّا أَجَبْتُکَ فِیهِ» .4195.الإرشاد :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنِ ابْنِ أَبِی سَعِیدٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَوْتُ ، دَخَلَ عَلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام ، فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : یَا عَلِیُّ ، إِذَا أَنَا مِتُّ ، فَغَسِّلْنِی ، وَ کَفِّنِّی ، ثُمَّ أَقْعِدْنِی ، وَ سَلْنِی ، وَ اکْتُبْ» . .

4194.مسند ابن حنبل (به نقل از ابو سعید خُدْری) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار حرف را به علی علیه السلام تعلیم داد که هر حرفی، هزار حرف را می گشاید».4194.مسند ابن حنبل عن أبی سعید الخدری :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که:«در سر قبضه شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه کوچکی بود». به خدمت حضرت علیه السلام عرض کردم که: چه چیز در آن نامه بود؟ فرمود که: «همان حرف هایی که هر حرفی از آن، هزار حرف را می گشاید».

ابوبصیر می گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «از آن حرف ها تا این ساعت دو حرف بیرون نیامده است».4193.امام عسکری علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از فُضیل بن سُکَّره که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا از برای آبی که مرده را به آن غسل می دهند، قدر معینی هست؟ حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: چون من بمیرم، شش مشک از آب چاه غَرس بکش. (1) حضرت فرمود: پس مرا غسل ده و کفن و حنوط کن و چون از غسل و کفن من فارغ شدی، جوامع کفن مرا (که گریبان آن است) بگیر و مرا بنشان، پس سؤال کن مرا از هر چه خواهی، پس به خدا سوگند که مرا از چیزی سؤال نمی کنی، مگر آن که تو را در آن جواب می گویم».4192.تاریخ دمشق (به نقل از صالح بن ابی الأسود ، از شاهدی که برای) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابن ابی سعید، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:«چون هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام ، بر آن حضرت داخل گردید و سر خویش را در زیر لحاف آن حضرت داخل کرد (یا آن حضرت سر علی علیه السلام را در زیر آن در آورد). بعد از آن فرمود: یا علی، چون من بمیرم، مرا غسل ده و کفن کن، بعد از آن، مرا بنشان و از من سؤال کن و آنچه می گویم، بنویس». .

1- .و غَرس، به فتح غین نقطه دار و سکون را بی نقطه و سین سعفص، چاهی است در مدینه نزدیک مسجد قبا. مترجم

4191.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از ابوالحسن بلخی ، درباره امام علی علیه) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ شَبَابِ الصَّیْرَفِیِّ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ ، قَالَ :دَخَلْتُ أَنَا وَ کَامِلٌ التَّمَّارُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ کَامِلٌ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، حَدِیثٌ رَوَاهُ فُلَانٌ ؟ فَقَالَ :«اذْکُرْهُ». فَقَالَ : حَدَّثَنِی أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله حَدَّثَ عَلِیّاً علیه السلام بِأَلْفِ بَابٍ یَوْمَ تُوُفِّیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، کُلُّ بَابٍ یَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ ، فَذلِکَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ ؟ فَقَالَ : «لَقَدْ کَانَ ذلِکَ».

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَظَهَرَ ذلِکَ لِشِیعَتِکُمْ وَ مَوَالِیکُمْ؟ فَقَالَ : «یَا کَامِلُ ، بَابٌ أَوْ بَابَانِ».

فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَمَا یُرْوی مِنْ فَضْلِکُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ إِلَا بَابٌ أَوْ بَابَانِ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «وَ مَا عَسَیْتُمْ أَنْ تَرْوُوا مِنْ فَضْلِنَا ، مَا تَرْوُونَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَا أَلِفاً غَیْرَ مَعْطُوفَهٍ» . .

4190.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از ابو طالب مکّی) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید که شباب صیرفی است ، از یونس بن رباط روایت کرده است که گفت: من و کامل تمّار بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، کامل به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، حدیثی را فلان کس روایت کرد. فرمود که:«آن حدیث را ذکر کن». عرض کرد که: مرا حدیث کرد که: پیغمبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را حدیث فرمود به هزار باب، در روزی که وفات نمود، که هر بابی از آن، هزار باب را می گشاید، پس این هزار هزار باب می شود. حضرت فرمود که: «چنین بود».

کامل می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این هزار هزار باب از برای شیعیان و موالیان شما ظاهر شد؟ فرمود که: «ای کامل، یک باب یا دو باب ظاهر شد». عرض کردم که: فدای تو گردم، پس از فضل شما از هزار هزار باب روایت نمی شود، مگر یک باب یا دو باب؟ حضرت فرمود: «و نشاید از شما آن که روایت کند از فضل ما آنچه را که هست، و از فضل ما روایت نمی کنید مگر اَلِفی را که عطف نداشته باشد» (و الف بی عطف، چنانچه بعضی گفته اند، احتراز است از همزه، و کنایه است از وحدت و تنهایی، یا اشاره است به الف منقوشه که پیش از آن صفری نباشد، یا پیش و بعد آن حرفی دیگر نباشد. و بعضی گفته اند که: مراد از آن، یک باب ناتمام است؛ زیرا که الف، بنابر رسم الخطّ کوفی صورت آن همچنین است.

و بی عطفی آن، که عبارت است از نداشتن میلی که در طرف آن است، کنایه است از ناتمامی آن. و دو باب سابق را که دلالت بر ظهور باب تمام و باب ناتمام دارد، بر ابواب فروع حمل نموده و این باب ناتمام را که از آن به الف بی عطف، تعبیر شده، بر بابی از ابواب اصول.

و بعضی احتمال داده اند که الف به کسر لام، نباشد، بلکه به سکون لام باشد، که به معنی هزار است، و مراد از آن، یک باب باشد از هزار باب، و تعبیر از آن یک باب به هزار، برای آن است که هر بابی از آن، منحلّ به هزار باب می شود با اظهار کثرت. و مراد از غیر معطوفه، آن است که معطوف با آن نباشد و آن معطوف قول سائل است که گفت: یا دو باب. و معنی این می شود که: یک باب، نه دو باب. و این معنی، بسیار بعید است،

بلکه به حسب عربیّت درست نیست؛ زیرا که آلْفْ به معنی هزار مذکر است، و غیر معطوفه مؤنث، و مؤنث، صفت مذکّر نمی شود؛ زیرا که صفت و موصوف باید که در تذکیر و تأنیث موافق باشند؛ چنانچه در محلّ خود بیان شده). .

66 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهماالسلام4193.الإمام العسكرى عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ ، قَالَ :شَهِدْتُ وَصِيَّهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ أَوْصى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام ، وَ أَشْهَدَ عَلى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّداً عليهماالسلام ، وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ ، وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ ، وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السِّلَاحَ ، وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام : «يَا بُنَيَّ ، أَمَرَنِى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ أُوصِىَ إِلَيْکَ ، وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْکَ كُتُبِى وَ سِلَاحِى ، كَمَا أَوْصى إِلَيَّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَسِلَاحَهُ ، وَ أَمَرَنِى أَنْ آمُرَکَ إِذَا حَضَرَکَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلى أَخِيکَ الْحُسَيْنِ» . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَقَالَ : «وَ أَمَرَکَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ تَدْفَعَهَا إِلى ابْنِکَ هذَا» . ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ : «وَ أَمَرَکَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، وَ أَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ مِنِّى السَّلَامَ» .4192.تاريخ دمشق عن صالح بن أبى الأسود عمّن حدّثه :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِى الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِى حَضَرَهُ ، قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام : إِدْنُ مِنِّى حَتّى أُسِرَّ إِلَيْکَ مَا أَسَرَّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِلَيَّ ، وَ أَئْتَمِنَکَ عَلى مَا ائْتَمَنَنِى عَلَيْهِ ، فَفَعَلَ» .4191.المناقب لابن شهر آشوب عن أبى الحسن البلخى (فِى الإمام عَلِيٍّ عليه السلام) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ ، عَنْ أَبِى بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِى الْأَجْلَحُ وَ سَلَمَهُ بْنُ كُهَيْلٍ وَ دَاوُدُ بْنُ أَبِى يَزِيدَ وَ زَيْدٌ الْيَمَامِيُّ ، قَالُوا : حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَهِ ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَهَ كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّهَ ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ عليه السلام ، دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ . .

66. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن بن علی علیهماالسلام

66. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن بن علی علیهماالسلام4189.الغارات عن صالح :علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی و عمر بن اُذینه، از سُلیم بن قیس که گفت: وصیّت امیر المؤمنین علیه السلام را مشاهده نمودم و حاضر بودم در هنگامی که پسر خودْ حضرت امام حسن علیه السلام را وصیّ خود گردانید، و حضرت امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیّه و جمیع فرزندان و سرکرده های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیّتش شاهد گرفت، و کتاب الهی و سلاح حضرت رسالت پناهی را به آن حضرت تسلیم فرمود، و به پسر خویش امام حسن علیه السلام فرمود که:«ای فرزند عزیز من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرموده که تو را وصیّ خود گردانم، و کتاب ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم کنم؛ چنانچه رسول خدا مرا وصیّ خود گردانید، و کتاب ها و سلاحی که نزد او بود، به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم، که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین علیه السلام تسلیم کنی».

پس رو به پسرش امام حسین علیه السلام آورد و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که این ها را به پسرت، همین که در اینجاست، تسلیم نمایی». بعد از آن، دست حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که اینها را به پسرت محمد بن علی تسلیم نمایی و او را از جانب رسول خدا و از جانب من او را سلام برسان».4188.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از صالح لباس فروش ، از مادرش و یا مادر) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عبدالصمد بن بشیر، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون امیر المؤمنین علیه السلام را هنگام وفات رسید، به پسرش حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: نزدیک من آی تا پنهان به تو بگویم آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من پنهان فرمود، و تو را امین گردانم بر آنچه مرا بر آن امین گردانید». پس حضرت چنان کرد.4187.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از زادان) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف

بن عَمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت: حدیث کردند مرا اجلح و سَلَمه بن کهیل و داود بن ابی یزید و زید یمامی و گفتند که: حدیث کرد ما را شهر بن حوشب که:علی علیه السلام در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب هایی که نزد آن حضرت بود، و وصیّت نامه را به امّ سلمه سپرد، و چون امام حسن علیه السلام از کوفه برگشت امّ سلمه آنها را به حضرت تسلیم نمود.

.

4188.فضائل الصحابه لابن حنبل عن صالح بيّاع الأكسيه عنوَ فِی نُسْخَهِ الصَّفْوَانِیِّ : أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَیْفٍ ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«أَنَّ عَلِیّاً صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ حِینَ سَارَ إِلَی الْکُوفَهِ ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَهَ کُتُبَهُ وَ الْوَصِیَّهَ ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ علیه السلام ، دَفَعَتْهَا إِلَیْهِ» .4187.فضائل الصحابه لابن حنبل عن زاذان :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«أَوْصی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی الْحَسَنِ علیه السلام ، وَ أَشْهَدَ عَلی وَصِیَّتِهِ الْحُسَیْنَ وَ مُحَمَّداً علیهماالسلام ، وَ جَمِیعَ وُلْدِهِ ، وَ رُؤَسَاءَ شِیعَتِهِ ، وَ أَهْلَ بَیْتِهِ ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَیْهِ الْکِتَابَ وَ السِّلَاحَ ، ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ : یَا بُنَیَّ ، أَمَرَنِی رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله أَنْ أوصِیَ إِلَیْکَ ، وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَیْکَ کُتُبِی وَ سِلَاحِی ، کَمَا أَوْصی إِلَیَّ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، وَ دَفَعَ إِلَیَّ کُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ ، وَ أَمَرَنِی أَنْ آمُرَکَ إِذَا حَضَرَکَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلی أَخِیکَ الْحُسَیْنِ .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلی ابْنِهِ الْحُسَیْنِ ، وَ قَالَ : أَمَرَکَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَی ابْنِکَ هذَا ، ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِ ابْنِ ابْنِهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ : یَا بُنَیَّ ، وَ أَمَرَکَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَی ابْنِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، وَ أَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَ مِنِّی السَّلَامَ .

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی ابْنِهِ الْحَسَنِ ، فَقَالَ : یَا بُنَیَّ ، أَنْتَ وَلِیُّ الْأَمْرِ وَ وَلِیُّ الدَّمِ ، فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَکَ ، وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَهٌ مَکَانَ ضَرْبَهٍ ، وَ لَا تَأْثَمْ» . .

4186.شرح نهج البلاغه (در بیان فضایل علی علیه السلام) کلینی رضی اللّه عنه فرموده که: در نسخه صفوانی چنین است که: احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف ، از ابوبکر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:«علی علیه السلام در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب هایی که در نزد آن حضرت بود، و وصیّت نامه را به امّ سلمه سپرد. و چون امام حسن علیه السلام از کوفه برگشت، امّ سلمه آنها را به وی تسلیم نمود».4185.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن را وصیّ خود گردانید، و امام حسین و محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان و سرکرده های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیّتش شاهد گرفت، و کتاب [و] سلاح را تسلیم او نمود. پس به پسر خود امام حسن علیه السلام فرمود که:

ای فرزند دلبند من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که تو را وصیّ خود گردانم، و کتاب ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم نمایم؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصیّ خود گردانید، و کتاب ها و سلاحی را که نزد او بود به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین علیه السلام تسلیم نمایی. پس رو به پسرش امام حسین علیه السلام آورد و فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که این را به پسرت، همین که در اینجا است، تسلیم نمایی .

بعد از آن، دست فرزندِ فرزند خویش، حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: ای فرزند عزیز من، رسول خدا تو را امر فرموده که این را به پسرت محمد بن علی تسلیم نمایی، و او را از جانب رسول خدا و از من سلام برسان . پس رو کرد به پسرش حضرت امام حسن و فرمود که: ای فرزند گرامی من، تویی صاحب امر امامت و خلافت و صاحب اختیار خون من، اگر عفو کنی اختیار با تو است، و اگر بکشی او را، یک ضربت به یک ضربت که به من زده (یا یک ضربت به جای یک ضربت است) و گناه کار مشو».

(یعنی: در این باب، کاری مکن که گناه باشد؛ مانند آن که ملعون را مثله کنی (که دست و پا و گوش و بینی و اعضای او را ببری، و جدا سازی) و به آتش بسوزانی، یا غیر کشنده مرا بکشی، چنانچه دأب عرب بود که قبیله ای را به جای یک نفر می کشتند. و نهی به جهت تعلیم امت است؛ زیرا که امام حسن علیه السلام فعل خلاف اولی را را به عمل نمی آورد، تا به مکروه چه رسد. پس چگونه مرتکب حرام می گردد؟ و هر که از این کلام، غیر ازاین معنی که مذکور شد، بفهمد، درست نفهمیده). .

4184.شرح نهج البلاغه (به نقل از شَعبى ، در توصيف بخشش امام عليه السلا) الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ ؛وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ ، قَالَ :

لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، حَفَّ بِهِ الْعُوَّادُ ، وَ قِيلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوْصِ ، فَقَالَ : «ائْتُوا لِي وِسَادَةً» ، ثُمَّ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ، وَ أَحْمَدُهُ كَمَا أَحَبَّ ، وَ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا انْتَسَبَ .

أَيُّهَا النَّاسُ ، كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ ، وَ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ ، كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هذَا الْأَمْرِ ، فَأَبَى اللّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَا إِخْفَاءَهُ ، هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ .

أَمَّا وَصِيَّتِي ، فَأَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ شَيْئاً ، وَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ ، أَقِيمُوا هذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ ، وَ أَوْقِدُوا هذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ ، وَ خَلَاكُمْ ذَمٌّ مَا لَمْ تَنْشُرُوا ، حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍءمَجْهُودَهُ ، وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ ، رَبٌّ رَحِيمٌ ، وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ ، وَ دِينٌ قَوِيمٌ .

أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ ، وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ ، وَ غَداً مُفَارِقُكُمْ ، إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِي هذِهِ الْمَزَلَّةِ ، فَذَاكَ الْمُرَادُ ، وَ إِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ ، فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ ، وَ ذَرِيرِيَاحٍ ، وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامَةٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقُهَا ، وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَحَظُّهَا .

وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّاماً ، وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءً ، سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَةٍ ، وَ كَاظِمَةً بَعْدَ نُطْقٍ ؛ لِيَعِظَكُمْ هُدُوِّي ، وَ خُفُوتُ إِطْرَاقِي ، وَ سُكُونُ أَطْرَافِي ؛ فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيغِ .

وَدَّعْتُكُمْ وَدَاعَ مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي ، غَداً تَرَوْنَ أَيَّامِي ، وَ يَكْشِفُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ سَرَائِرِي ، وَ تَعْرِفُونِّي بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِي ، وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي .

إِنْ أَبْقَ ، فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي ؛ وَ إِنْ أَفْنَ ، فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي ؛ وَ إِنْ أَعْفُ ، فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ ، وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ ، فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا ، أَ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّهُ لَكُمْ ؟

فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلى كُلِّ ذِى غَفْلَهٍ أنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، أوْ تُؤَدِّيهُ أيَّامُهُ إلى شِقْوَهٍ ؛ جَعَلَنَا اللّهُ وَ إيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَهِ اللّهِ رَغْبَهٌ ، أوْ تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقِمَهٌ ، فَإنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ».

ثُمَّ أقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقَالَ : «يَا بُنَىَّ ، ضَرْبَهً مَكَانَ ضَرْبَهٍ ، وَ لَا تَأثَمْ» . .

4177.شرح نهج البلاغه :حسین بن حسن حسینی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته؛ و نیز محمد بن حسن، از ابراهیم بن اسحاق احمری روایت کرده که آن را مرفوع ساخته که چون امیر المؤمنین ضربت خورد، اصحاب بر دور آن حضرت بر آمدند به جهت عیادت، و به آن حضرت عرض کردند که: یا امیر المؤمنین، ما را وصیّت فرما.

حضرت فرمود که:«بالشی برای من دوته (1) کنید تا بر آن تکیه دهم». پس فرمود که: «حمد می کنم خدا را به حمدی که در خور بزرگواری و سزاواری و به قدر اندازه عظمت و برتری آن جناب باشد، در حالتی که فرمان او را پیروی می نماییم. و او را حمد می کنم چنانچه خواسته و دوست داشته، و نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که پناه نیازمندان است، چنانچه خود را به آن وصف فرموده و نسبت خویش را در سوره توحید (که مسمّی است به نسبت الرّبّ)، بیان نموده.

ای گروه مردمان، هر مردی ملاقات خواهد کرد در گریختن خویش، مرگی را که از آن می گریزد، و مدّت عمر، موضع راندن نفس است به سوی آن (یا اجل مقدّر، راندن نفس به سوی آن است که هر جانی را می کشند به سوی آن)، و گریختن از آن، عین رسیدن به آن است. چه بسیار روزگار، متفّرقه را به هم پیوند کردم، در حالتی که در آنها تفحّص می نمودم از مکنون این امر» (که عبارت است از سرّ خفای حقّ و مظلومیت اهل آن، و ظهور باطل و تسلّط اهل آن. و بعضی احتمال داده اند که مراد از این امر، قتل و ضربت خوردن آن حضرت باشد، و مراد از مکنون، وقت و مکان و کیفیت آن باشد به تفصیل، و هر چند که همه را بر سبیل اجمال می دانست. و حقیر این معنی را درست نمی داند، و محتمل است که معنی این باشد که: بسیار تفکّر کردم در امر روزگار و مکنون قضا و قدر پروردگار).

حضرت می فرماید که: «پس خدای عزّوجلّ إبا فرموده، مگر پوشیدن آن را و این علم از ما دور است، و آن، علمی است مکنون که خدا آن را از غیر خود پوشیده (و نخواسته که ظاهر گردد).

امّا وصیّت من به شما، آن است که چیزی را با خدای جلّ ثناؤه، شریک نگردانید، و محمد را تعظیم و توقیر نمایید، و سنّت و طریقه آن حضرت را ضایع نکنید، و این دو ستون را (که توحید و نبوّت یا کتاب و سنّت است)، بر

پای دارید و این دو چراغ را بیفروزید و روشن دارید. و مذمّت و ملامت از شما دور است، مادام که متفّرق نشوید، و از طریق مستقیم بیرون نروید. و هر مردی از شما، به قدر طاقتش بر او بار شده و از جاهلان، بار تکلیف سبک شده، پروردگار شما، پروردگاری است مهربان و پیشوای شما، پیشوایی است دانا و دین شما، دینی است درست.

و من دیروز (امام یا) مصاحب شما بودم، و امروز عبرت و پندم از برای شما، و فردا از شما مفارقت می نمایم. اگر قدمم در این ناخوشی که موضع لغزش است، ثابت بماند و شفا یابم، همین مراد من است (که کشف می کند از مراد حق تعالی). و اگر قدمم بلغزد و از دنیا مفارقت کنم، تشویشی ندارم؛ زیرا که ما در دنیا چنان بودیم که گویا در سایه های شاخه های درختان نشسته بودیم (که سایه آنها از سر ما گردید)، یا در میانه خاشاکی چند بودیم که بادها آن را پراکنده و متفّرق گردانید، یا آن که در زیر سایه پاره ابری بودیم که اجتماع آن در هوا مضمحل و نابود گردید، و جای نزول و وقوع سایه آن در زمین خراب و ناپدید شد (و بعضی گفته اند که مراد از شاخه ها، عناصر چهارگانه، و از سایه ها، ترکیب آن است که در معرض زوال است. و مراد از بادها، ارواح و از خاشاک پراکنده آن، بدن ها است. و مراد از ابر، اسباب غریزیّه از حرکات آسمانی، و روزی ها که افاضه می شود بر آدمی در این عالم، که سبب بقای او است، و مضمحل شدن اجتماع آن در هوا، عبارت است از تفرّق این اسباب و زوال آنها و خرابی و ناپدیدی جای وقوع سایه آن، کنایه است از فانی شدن آثار آن در بدن ها).

و جز این نیست که من، شریک و همسایه ای بودم از برای شما که تنم در چند روزی (که عبارت است از مدّت حیات)، با شما شراکت نمود (و امّا نفس قدسی آن حضرت، متعلّق به عالم بالا و ملأ اعلی بود) و به زودی در پی در آورده شوید به دل من، تنی را که خالی باشد از روح و ساکن باشد بعد از حرکت (یا آن حرکت های عجیبه که از آن می دیدید، و شجاعت ها که از آن مشاهده می کردید)، و خاموش باشد بعد از سخن گفتن (یا آن سخنانی که از آن می شنیدید و علوم الهی و معارف نامتناهی که از آن فرا می گرفتید)، باید که شما را پند دهد سکون من، و فرو افتادن آواز ضربت های من (یا آرمیدن قوای من) و بیکار شدن اعضای من؛ زیرا که آن پند دهنده تر است شما را از سخن گوی بلیغ.

وداع می کنم شما را مانند وداع کسی که منتظر ملاقات باشد و در فردا (رجعت یا قیامت) روزهای مرا خواهید دید و بزرگی های مرا مشاهده

خواهید کرد و خدای عزّوجلّ امور نهانی مرا آشکار می نماید، و پرده از روی آن بر خواهد داشت (که آنچه کردم به جهت رضای خدا و بر پا داشتن ملّت و ترویج شریعت بوده، نه برای طلب دنیا و ریاست). و مرا می شناسید بعد از آن که جای من خالی شود (که من از میان شما بروم و غیر من به جای من بشیند).

اگر باقی بمانم، خود ولیّ خون خود خواهم بود، و اگر باقی نمانم، فنا و نیستی وعده گاه ما است . پس عفو کردن و گذشتن از گناه بدکار از برای من قربت و عبادتی است عظیم، و از برای شما ثوابی است بزرگ. پس عفو کنید گناهی را که از گناه کاران صادر شده، و روی بگردانید از انتقام و از آن در گذرید. «أ لا تُحِبُّونَ أنْ یَغْفِرَ اللّهُ لَکُمْ» (2) ، یعنی: «آیا دوست نمی دارید که خدا شما را بیامرزد؟».

(و مراد این است که چنانچه شما دوست می دارید که خدا شما را بیامرزد و مورد عتاب و مؤاخذه نشوید، همچنین از برای برادران خویش دوست دارید که مورد عتاب و مؤاخذه نباشند، با آن که عفو شما موجب آمرزش شما است).

پس زهی حسرت و ندامت بر صاحب غفلتی که عمرش بر او حجّت باشد، یا ایّام زندگانیش او را به سوی بدبختی بکشاند. خدای تعالی ما و شما را بگرداند از آنها که رغبت دنیا دست ایشان را از طاعت خدا کوتاه نمی گرداند، و مانع ایشان نمی باشد، و بعد از مردن، شدّتی بر ایشان فرود نمی آید (که باعث زشتی کار ایشان باشد). و جز این نیست که ما از آن خداوندیم (و به کمند بندگی او در بند)، و به واسطه او موجودیم» (و بعضی گفته اند که ما از برای مرگ آفریده شده ایم و بازگشت ما به سوی مرگ است).

پس رو به سوی امام حسن علیه السلام آورد و فرمود که: «ای فرزند دل بند من، او را یک ضربت بزن به جای یک ضربت که بر من زده، و گناه کار مشو» (یعنی: کاری مکن در این باب که موجب گناه باشد؛ چنانچه گذشت). .

1- .دوته، به معنای دولا و منحنی و خمیده کردن است.
2- .نور، 22.

ص: 54

. .

ص: 55

..

ص: 56

..

ص: 57

..

4179.المناقب لابن شهر آشوب عن محمّد بن الصمه عن أبيه عمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَقِيلِيِّ يَرْفَعُهُ ، قَالَ :قَالَ : لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَالَ لِلْحَسَنِ : «يَا بُنَيَّ ، إِذَا أَنَا مِتُّ ، فَاقْتُلِ ابْنَ مُلْجَمٍ ، وَ احْفِرْ لَهُ فِي الْكُنَاسَهِ وَ وَصَفَ الْعَقِيلِيُّ الْمَوْضِعَ : عَلى بَابِ طَاقِ الْمَحَامِلِ ، مَوْضِعُ الشُّوَّاءِ وَ الرُّوَّاسِ ثُمَّ ارْمِ بِهِ فِيهِ ؛ فَإِنَّهُ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَهِ جَهَنَّمَ» .67 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهماالسلام4177.شرح نهج البلاغه :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ؛قَالَ الْكُلَيْنِيُّ : وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهماالسلام الْوَفَاهُ ، قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا أَخِي ، إِنِّي أُوصِيكَ بِوَصِيَّهٍ فَاحْفَظْهَا : إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِي ، ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأُحْدِثَ بِهِ عَهْداً ، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلى أُمِّي عليهاالسلام ، ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنِّي بِالْبَقِيعِ ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنْ عَائِشَهَ مَا يَعْلَمُ اللّهُ وَ النَّاسُ صَنِيعَهَا وَ عَدَاوَتَهَا لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ عَدَاوَتَهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ وُضِعَ عَلَى السَّرِيرِ ،ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِ إِلى مُصَلّى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ فَصَلّى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام ، وَ حُمِلَ ، وَ أُدْخِلَ إِلَى الْمَسْجِدِ ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلى قَبْرِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ذَهَبَ ذُو الْعَيْنَيْنِ إِلى عَائِشَهَ ، فَقَالَ لَهَا : إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَدْفِنُوهُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَخَرَجَتْ مُبَادِرَهً عَلى بَغْلٍ بِسَرْجٍ ، فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَهٍ رَكِبَتْ فِي الْاءِسْلَامِ سَرْجاً ، فَقَالَتْ : نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي ؛ فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِي بَيْتِي ، وَ يُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حِجَابُهُ .

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام : قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ حِجَابَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ أَدْخَلْتِ عَلَيْهِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ قُرْبَهُ ، وَ إِنَّ اللّهَ تَعَالى سَائِلُكِ عَنْ ذلِكِ يَا عَائِشَهُ» . .

67. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی علیهماالسلام

4176.تاریخ دمشق (به نقل از اصبغ بن نباته ، از امام علی علیه السل) محمد بن یحیی، از علی بن حسن، از علی بن ابراهیم عقیلی روایت کرده که آن را مرفوع می ساخت و گفت که: عقیلی گفت: چون ابن ملجم علیه اللّعنه امیر المؤمنین علیه السلام را ضربت زد، امیر المؤمنین به امام حسن علیه السلام فرمود که:«ای فرزند عزیز من، چون من بمیرم، ابن ملجم را بکش و در کُناسه کوفه از برای او گودالی بکن» و عقیلی آن موضع را وصف نمود که جایی بود بر در طاق المحامل که موضع کبابی وکلّه فروشی وکلّه پزی بود وحضرت فرمود: «بعد از آن، آن ملعون را در آن گودال انداز؛ که آن وادیی است از وادی های جهنّم».67. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی علیهماالسلام4175.ربیع الأبرار :علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح روایت کرده؛ و کلینی رضی الله عنهمی گوید: و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از ابن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از هارون بن جَهم، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«چون حضرت حسن بن علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، به حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای برادر من، تو را یک وصیّت می کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا مهیّا ساز (یعنی: غسل ده و کفن و حنوط کن) بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن که با آن حضرت عهد را تازه کنم. پس مرا برگردان به سوی مادرم، بعد از آن، مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود باشد که از عائشه به من رسد آنچه خدا و خلق زشتی کردار او (و بنابر بعضی از نسخ، دشمنی او) را بدانند، و بدانند که با خدا و رسول او، عداوت دارد و با ما اهل بیت دشمنی دارد .

و چون قبض روح مطهّر آن حضرت شد، او را بر روی تختی گذاشتند و بردند به مصلاّی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می کرد، پس حضرت امام حسین علیه السلام بر او نماز کرد، و جنازه را برداشتند، و داخل مسجد رسول صلی الله علیه و آله کردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باز داشتند، جاسوسی به نزد عائشه رفت (و بعضی گفته اند که مروان بن حکم علیهما اللّعنه بود) پس به او گفت که: اینها حسن را آورده اند برای آن که او را با

رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند. عائشه بیرون آمد در حالتی که بر یاوران خود پیشی گرفته بود، و بر استر زین داری سوار بود. و اوّل زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود. پس گفت که: پسر خویش را از خانه من دور کنید؛ زیرا که جائز نیست که در خانه من دفن شود، و پرده حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله دریده شود.

حضرت امام حسین علیه السلام به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریدید و هتک حرمت او کردید. و تو ای عائشه، داخل گردانیدی در خانه رسول ، کسی را که آن حضرت نزدیکی او را دوست نمی داشت. به درستی که خدای تعالی تو را ای عائشه از این سؤال خواهد کرد».

.

4168.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به علی علیه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ الدَّیْلَمِیِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهماالسلام الْوَفَاهُ ، قَالَ : یَا قَنْبَرُ ، انْظُرْ هَلْ تَرى مِنْ وَرَاءِ بَابِکَ مُؤْمِناً مِنْ غَیْرِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام ؟ فَقَالَ : اللّهُ تَعَالى وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی ، قَالَ : ادْعُ لِی مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ، فَأَتَیْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَیْهِ ، قَالَ : هَلْ حَدَثَ إِلَا خَیْرٌ ؟ قُلْتُ : أَجِبْ أَبَا مُحَمَّدٍ ، فَعَجَّلَ عَلى شِسْعِ نَعْلِهِ ، فَلَمْ یُسَوِّهِ ، وَ خَرَجَ مَعِی یَعْدُو .

فَلَمَّا قَامَ بَیْنَ یَدَیْهِ ، سَلَّمَ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام : اجْلِسْ ؛ فَإِنَّهُ لَیْسَ مِثْلُکَ یَغِیبُ عَنْ سَمَاعِ کَلَامٍ یَحْیَا بِهِ الْأَمْوَاتُ ، وَ یَمُوتُ بِهِ الْأَحْیَاءُ ، کُونُوا أَوْعِیَهَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِیحَ الْهُدى ؛ فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ بَعْضُهُ أَضْوَأُ مِنْ بَعْضٍ .

أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى جَعَلَ وُلْدَ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أَئِمَّهً ، وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ ، وَ آتى دَاوُدَ علیه السلام زَبُوراً ، وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَا اسْتَأْثَرَ بِهِ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله .

یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ، إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکَ الْحَسَدَ ، وَ إِنَّمَا وَصَفَ اللّهُ بِهِ الْکَافِرِینَ ، فَقَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «کُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» وَ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلشَّیْطَانِ عَلَیْکَ سُلْطَاناً .

یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ، أَ لَا أُخْبِرُکَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِیکَ فِیکَ ؟ قَالَ : بَلى ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَاکَ علیه السلام یَقُولُ یَوْمَ الْبَصْرَهِ : مَنْ أَحَبَّ أَنْ یَبَرَّنِی فِی الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ ، فَلْیَبَرَّ مُحَمَّداً وَلَدِی .

یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ، لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَکَ وَ أَنْتَ نُطْفَهٌ فِی ظَهْرِ أَبِیکَ ، لَأَخْبَرْتُکَ .

یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهماالسلام بَعْدَ وَفَاهِ نَفْسِی وَ مُفَارَقَهِ رُوحِی جِسْمِی إِمَامٌ مِنْ بَعْدِی ، وَ عِنْدَ اللّهِ جَلَّ اسْمُهُ فِی الْکِتَابِ وِرَاثَهُ مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَضَافَهَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِی وِرَاثَهِ أَبِیهِ وَ أُمِّهِ ، فَعَلِمَ اللّهُ أَنَّکُمْ خِیَرَهُ خَلْقِهِ ، فَاصْطَفى مِنْکُمْ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله ، وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِیّاً علیه السلام ، وَ اخْتَارَنِی عَلِیٌّ علیه السلام بِالْإِمَامَهِ ، وَ اخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَیْنَ علیه السلام ؟

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ : أَنْتَ إِمَامٌ ، وَ أَنْتَ وَسِيلَتِي إِلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؛ وَ اللّٰهِ ، لَوَدِدْتُ أَنَّ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هذَا الْكَلَامَ .

أَلَا وَ إِنَّ فِي رَأْسِي كَلَاماً لَا تَنْزِفُهُ الدِّلَاءُ ، وَ لَا تُغَيِّرُهُ نَغْمَةُ الرِّيَاحِ ، كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ ، فِي الرَّقِّ الْمُنَمْنَمِ ، أَهُمُّ بِإِبْدَائِهِ ، فَأَجِدُنِي سُبِقْتُ إِلَيْهِ ، سَبَقَ الْكِتَابُ الْمُنْزَلُ أَوْ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ ، وَ إِنَّهُ لَكَلَامٌ يَكِلُّ بِهِ لِسَانُ النَّاطِقِ وَ يَدُ الْكَاتِبِ حَتّٰى لَا يَجِدَ قَلَماً ، وَ يُؤْتَوْا بِالْقِرْطَاسِ حُمَماً ، فَلَا يَبْلُغُ فَضْلَكَ ، وَ كَذلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُحْسِنِينَ ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِ :

الْحُسَيْنُ عليه السلام أَعْلَمُنَا عِلْماً ، وَ أَثْقَلُنَا حِلْماً ، وَ أَقْرَبُنَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله رَحِماً ، كَانَ فَقِيهاً قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ ، وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ ، وَ لَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِي أَحَدٍ خَيْراً ، مَا اصْطَفى مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللّٰهُ مُحَمَّداً ، وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً عليه السلام ، وَ اخْتَارَكَ عَلِيٌّ إِمَاماً ، وَ اخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ ، سَلَّمْنَا وَ رَضِينَا ؛ مَنْ بِغَيْرِهِ يَرْضَى ؟ وَ مَنْ كُنَّا نَسْلَمُ بِهِ مِنْ مُشْكِلَاتِ أَمْرِنَا؟» . .

4164.الکامل فی التاریخ عن الحسن بن صالح :محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از بعضی از اصحاب ما، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«چون حضرت حسن بن علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای قنبر، بنگر که آیا از پسِ درِ خویش، مؤمنی را از غیر آل محمد علیهم السلام می بینی؟ (و بعضی گفته اند که: مراد از این نظر، نظر باطنی است، نه به چشم سر؛ زیرا که قنبر از اصحاب اسرار بود). پس قنبر عرض کرد که: خدا و رسول و پسر رسول او به این امر از من داناترند. حضرت فرمود که: محمد بن علی (یعنی: ابن حنفیّه را) برای من بطلب.

قنبر می گوید که به نزد محمد بن علی رفتم، چون بر او داخل شدم، گفت: آیا حادثه ای رو داده؟ و ان شاءاللّه چیزی واقع نشده باشد، مگر خیر و خوبی. عرض کردم که: ابا محمد، حضرت امام حسن علیه السلام را اجابت کن که تو را طلبیده. محمد به تعجیل برخاست و با آن که بند نعلینش گسسته بود، آن را نبست و با من بیرون آمد و همه جا می دوید تا به خدمت آن حضرت رسید. چون در پیش روی آن حضرت ایستاد، سلام کرد. حضرت حسن بن علی علیه السلام به محمد فرمود: بنشین که مثل تو نباید که غایب باشد از شنیدن سخنی که مردگان به آن زنده می شوند، و زندگان به آن می میرند. شما ظرف های علم و چراغ های راه هدایت باشید. پس به درستی که روشنی روز بعضی از آن، از بعضی روشن تر است (چه ساعات آن تفاوت دارد).

آیا نمی دانی که خدای تبارک و تعالی فرزندان ابراهیم را ائمّه قرار داده، و بعضی از ایشان را بر بعضی زیادتی داده؟ و داود علیه السلام را زبور عطا فرموده و می دانی آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله را به آن برگزیده و مخصوص گردانیده.

ای محمد بن علی، به درستی که من بر تو می ترسم از حسد، و جز این نیست که خدای عزّوجلّ کافران را به آن وصف نموده، پس فرموده که: «کُفّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» (1) ، یعنی: «دوست داشتند بسیاری از اهل کتاب آن که بگردانند شما را بعد از ایمان آوردن شما، کافران (یعنی: آرزو دارند که شما را کافر گردانند به جهت

حسد بردن بر شما که صادر شده از نزد نفس های ایشان) بعد از روشن شدن حقّ و راستی از برای ایشان». و خدای عزّوجلّ، شیطان را بر تو تسلّطی قرار نداده.

ای محمد بن علی، آیا نمی خواهی تو را خبر دهم به آنچه از پدرت شنیدم و در شأن تو؟ محمد عرض کرد که: مرا خبر ده. فرمود که: شنیدم از پدرت علیه السلام در روز جنگ بصره که می فرمود: هر که دوست دارد که با من نیکی کند در دنیا و آخرت، باید که نیکی کند با محمد فرزند من. ای محمد بن علی، اگر خواهم که تو را خبر دهم و تو نطفه بودی در پشت پدرت، هر آینه تو را خبر می دهم. ای محمد بن علی، آیا ندانستی که حسین بن علی علیه السلام بعد از وفات من و مفارقت روح من از بدنم، امام کسی است که بعد از من است؟ و این در نزد خدای جلّ اسمه در لوح محفوظ میراثی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عزّوجلّ آن را در میراث پدر و مادر او صلی الله علیه و آله زیاد فرموده، و خدا دانست که شما بهترین خلق اویید. پس محمد صلی الله علیه و آله را از میانه شما برگزید و محمد صلی الله علیه و آله ، علی را برگزید، و علی علیه السلام ، مرا به امامت برگزید، و من، حسین علیه السلام را اختیار کردم.

پس محمد بن علی، به آن حضرت عرض کرد که: تو امامی و تویی وسیله و دست آویز من به سوی محمد صلی الله علیه و آله . و به خدا سوگند، که هر آینه دوست می داشتم که جانم برود پیش از آن که این سخن را از تو بشنوم. و به درستی که در سر من، سخنی چند هست (یعنی: در نعت تو) چون آب شیرین که دلوهای بیان، تمام آن را بر نتواند کشید، و وزیدن بادهای خطرات نفسانی و همزات شیطانی، آن را تغییر نمی تواند داد، و در جلا و ثبوت، چون نوشته ای است که به نقطه و اعراب عجمیّت و گنگی آن رفته در مقصود، کمال ظهور داشته باشد و نوشته باشد و در پوست آهوی منّقش و مکرّر قصد می کنم که آن را ظاهر کنم. پس خویش را در این باب مسبوق می یابم که کتاب منزل (یعنی: قرآن) و آنچه رسولان و پیغمبران آن را آورده اند، مرا به سوی آن پیشی گرفته اند.

و به درستی که آنچه در سر من است، سخنی است که زبان گویا به واسطه آن کلال به هم رساند (و در بعضی از نُسَخ کافی، این زیادتی نیز هست که تا به مرتبه ای رسد که بالمرّه از گفتن عاجز شود) و در ماند و دست نویسنده مانده گردد، به جهت بسیاری حرکت و نوشتن، که تمام قلم ها را به مصرف برساند تا آن که دیگر قلمی را نیابد که بنویسد و مردم کاغذها را از جانب این نویسنده بیاورند، در حالتی که سیاه باشد و بر همه

آن، نوشته باشد، بی آن که حاشیه و ما بین السّطوری داشته باشد، و نویسنده یا کاغذ به فضل تو نرسد.

(حاصل معنی آن که آنچه در قوه حافظه من قرار دارد در فضایل تو، نه به طوری است که چیزی تواند آن را محو کند، و هیچ زبانی یارای گفتن و هیچ دستی طاقت نوشتن آن را ندارد، و در هیچ کتابی نمی گنجد). و خدا نیکوکاران را چنین جزا می دهد و هیچ توانایی نیست مگر به خدا.

و حسین علیه السلام از همه ما داناتر و حلمش از همه ما گران تر و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه ما نزدیک تر است، از روی خویشی. فقیه و دانا بود، پیش از آن که خلق شود (یعنی: خدا جسم مبارکش را بیافریند)، و وحی خدا را خوانده بود، پیش از آن که به سخن در آید، و اگر خدا در کسی خوبی را می دانست، محمد صلی الله علیه و آله را بر نمی گزید، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را اختیار فرمود، و محمد صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را اختیار نمود، و علی تو را اختیار کرد، و تو حسین علیه السلام را اختیار کردی، ما تسلیم نمودیم و راضی شدیم. کیست که به غیر آن حضرت راضی شود؟ (و بنابر بعضی از نسخ کافی کیست به غیر از آن حضرت که ما به او راضی شویم). و کیست که به وساطت او از مشکلات کار خویش سالم باشیم؟» (یعنی: ما به امامت آن حضرت خوشنودیم و در مشکلات به او پناه خواهیم برد و در مشتبهات، از او هدایت خواهیم یافت). .

1- .بقره، 109.

ص: 62

..

ص: 63

..

4161.الاستيعاب :وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «لَمَّا احْتُضِرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهماالسلام ، قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا أَخِى ، إِنِّى أُوصِيکَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا ، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِى ، ثُمَّ وَجِّهْنِى إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأُحْدِثَ بِهِ عَهْداً ، ثُمَّ اصْرِفْنِى إِلى أُمِّى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا مِنَ اللّهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ رُدَّنِى فَادْفِنِّى بِالْبَقِيعِ ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِى مِنَ الْحُمَيْرَاءِ مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَنِيعِهَا وَ عَدَاوَتِهَا لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ عَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام ، وُضِعَ عَلى سَرِيرِهِ، وَانْطَلَقُوا بِهِ إِلى مُصَلّى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الَّذِى كَانَ يُصَلِّى فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ فَصَلّى عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام ، فَلَمَّا أَنْ صَلّى عَلَيْهِ ، حُمِلَ فَأُدْخِلَ الْمَسْجِدَ ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلى قَبْرِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، بَلَغَ عَائِشَةَ الْخَبَرُ ، وَ قِيلَ لَهَا : إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلى بَغْلٍ بِسَرْجٍ ، فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِى الْاِسْلَامِ سَرْجاً ، فَوَقَفَتْ وَ قَالَتْ : نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِى ؛ فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ شَىْءٌ ، وَ لَا يُهْتَكُ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله حِجَابُهُ .

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا : قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ حِجَابَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ أَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله قُرْبَهُ ، وَ إِنَّ اللّهَ سَائِلُكِ عَنْ ذلِكِ يَا عَائِشَةُ ؛ إِنَّ أَخِى أَمَرَنِى أَنْ أُقَرِّبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِيُحْدِثَ بِهِ عَهْداً .

وَ اعْلَمِى أَنَّ أَخِى أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ، وَ أَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتِكَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله سِتْرَهُ ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى يَقُولُ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِىِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» وَ قَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الرِّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ ، وَ قَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِىِّ» وَ لَعَمْرِى لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لِأَبِيكِ وَ فَارُوقِهِ عِنْدَ أُذُنِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله الْمَعَاوِلَ ، وَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى» وَ لَعَمْرِى لَقَدْ أَدْخَلَ

أَبُوكِ وَ فَارُوقُهُ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِقُرْبِهِمَا مِنْهُ الآذى ،وَ مَا رَعَيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللّهُ بِهِ عَلى لِسَانِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتاً مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءً ؛ وَ تَاللّهِ ، يَا عَائِشَهُ ، لَوْ كَانَ هذَا الَّذِى كَرِهْتِيهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا جَائِزاً فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللّهِ ، لَعَلِمْتِ أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَ إِنْ رَغِمَ مَعْطِسُكِ».

قَالَ : «ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّهِ ، وَ قَالَ : يَا عَائِشَهُ ، يَوْماً عَلى بَغْلٍ ، وَ يَوْماً عَلى جَمَلٍ ، فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسَكِ ، وَ لَا تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عَدَاوَهً لِبَنِى هَاشِمٍ .

قَالَ : «فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ ، فَقَالَتْ : يَا ابْنَ الْحَنَفِيَّهِ ، هؤُلَاءِ الْفَوَاطِمُ يَتَكَلَّمُونَ ، فَمَا كَلَامُكَ ؟ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام : وَ أَنّى تُبْعِدِينَ مُحَمَّداً مِنَ الْفَوَاطِمِ ، فَوَ اللّهِ ، لَقَدْ وَلَدَتْهُ ثَلَاثُ فَوَاطِمَ : فَاطِمَهُ بِنْتُ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَخْزُومٍ ، وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ ، وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ زَائِدَهَ بْنِ الْأَصَمِّ بْنِ رَوَاحَهَ بْنِ حِجْرِ بْنِ عَبْدِ مَعِيصِ بْنِ عَامِرٍ».

قَالَ : «فَقَالَتْ عَائِشَهُ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام : نَحُّوا ابْنَكُمْ ، وَ اذْهَبُوا بِهِ ؛ فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ».

قَالَ : «فَمَضَى الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلى قَبْرِ أُمِّهِ ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ ، فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ» . .

4157.الکامل فی التاریخ :به همین اسناد، از سهل، از محمد بن سلیمان، از هارون بن جَهم، از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«چون حضرت حسن بن علی علیه السلام ، محتضر شد، به حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای برادر من، تو را به چیزی وصیّت می کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا آماده ساز به غسل دادن و غیر آن، بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به آن حضرت عهد را تازه کنم، پس برگردان مرا به سوی مادرم فاطمه علیهاالسلام، بعد از آن مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود باشد که از عائشه به من رسد، آنچه مردم بدانند از زشتی کردار و عداوت او با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و دشمنی او با ما اهل بیت علیهم السلام .

و چون قبض روح مطّهر امام حسن علیه السلام شد آن حضرت را بر روی سریر گذاشتند و بردند به مصلاّی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می کرد، و بر آن حضرت نماز کردند، و چون از نماز بر او فارغ شدند، جنازه را بر داشتند و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله در آوردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باز داشتند، این خبر به عائشه رسید و به او گفتند که: اینها حسن بن علی علیه السلام را آورده اند تا آن که او را با رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند. پس عائشه بیرون آمد، در حالتی که پیش از همه بود و بر استر زین داری سوار بود و اوّل زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود بعد از آن، ایستاد و گفت که: پسر خویش را از خانه من دور کنید؛ زیرا که جایز نیست که چیزی در آن دفن شود، و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده او را نمی توان درید، و هتک حرمت آن حضرت روا نیست.

حضرت حسین بن علی علیهماالسلام به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت، پرده رسول خدا را دریدید و هتک حرمت آن حضرت نمودید. و تو ای عائشه، در خانه آن حضرت کسی را داخل کردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکی او را دوست نمی داشت. و به درستی که خدا تو را از این سؤال خواهد فرمود.

ای عائشه، برادر من، مرا امر فرمود که او را به پدرش رسول خدا نزدیک گردانم، تا آن که عهد را با او تازه کند. و بدان که برادر من، داناترین مردم بود به خدا و رسول او و داناتر بود به تأویل کتاب خدا از این که پرده رسول خدا را بر او بدرد؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إلاّ أنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ» (1)

، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید و به خدا و رسول گرویده اید، در میایید به خانه و اطاق های پیغمبر، مگر این که دستور و اذن از برای شما حاصل شود» (که آن حضرت شما را رخصت دهد).

و تو در خانه رسول خدا مردان را داخل کردی بی رخصت آن حضرت، و خدای عزّوجلّ فرموده که: «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ» (2) ، یعنی: «ای آنان که ایمان آورده اید، بلند مکنید آوازهای خود را بالای آوازهای پیغمبر» (که در حضور آن حضرت، بلندتر از آن حضرت حرف مزنید). و به جان خودم سوگند که تو برای پدرت و فاروق او (یعنی: عمر) نزد گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله کلنگ ها زدی و خدای عزّوجلّ فرموده که: «إنَّ الَّذینَ یَغُضُّونَ أصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ أُولئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی» (3) ، یعنی: «به درستی که آنان که فرو می خوابانند و نرم می سازند آوازهای خود را (که آهسته سخن می گویند) در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله (که محمد است) آن گروه آنانند که خدا امتحان فرموده و نیک آزموده دل های ایشان را برای پرهیزکاری». و به جان خودم سوگند، که هر آینه پدرت و فاروق او، به رسول خدا آزار رسانیدند، به سبب نزدیکی خویش به آن حضرت، و رعایت نکردند از حقّش، آنچه خدا ایشان را به آن امر فرموده بود بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله .

و به درستی که خدا حرام گردانیده از مؤمنان و نسبت به ایشان، در حالی که مرده باشند، آنچه را که حرام گردانیده نسبت به ایشان در هنگامی که زنده باشند. و به خدا سوگند ای عائشه که، اگر آنچه تو آن را ناخوش داری از دفن حسن در نزد پدرش صلی الله علیه و آله ، در میان ما و خدا روا می بود، هر آینه می دانستی که به زودی دفن می شد؛ و هر چند که بینی تو بر خاک مالیده می شد».

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «پس محمد بن حنفیّه به سخن در آمد و گفت: ای عائشه، یک روز بر استر سوار می شوی، و روزی بر شتر،

پس ضبط خود نمی کنی و در زمین قرار نداری، و به یک جا آرام نمی گیری به جهت دشمنی که با بنی هاشم داری».

حضرت فرمود که: «پس عائشه، رو به محمد آورد و گفت: ای پسر حنفیّه، اینها منسوب اند به فاطمه که سخن می گویند، پس سخن تو چیست؟ امام حسین علیه السلام به او فرمود که: چرا محمد را از فاطمی ها دور می کنی؟ پس به خدا سوگند، که از سه فاطمه متولّد شده: فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم، و فاطمه بنت اسد بن هاشم، و فاطمه بنت زائده بن أصمّ بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر.

عائشه، به حضرت امام حسین علیه السلام گفت که: پسر خود را دور کنید و او را ببرید، که شما گروهی هستید شدید الخصومت و حریص بر لجاجت».

و حضرت فرمود که: «بعد از آن، امام حسین علیه السلام رفت به جانب قبر مادر بزرگوار خویش، پس حضرت امام حسن علیه السلام را بیرون آورد، و او را در قبرستان بقیع دفن کرد». .

1- .احزاب، 53.
2- .حجرات، 2.
3- .حجرات، 3.

ص: 66

..

ص: 67

..

ص: 68

..

ص: 69

..

68 بَابُ الْاِءشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَا4155.امام صادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهماالسلامَلَمَّا حَضَرَهُ الَّذِی حَضَرَهُ ، دَعَا ابْنَتَهُ الْکُبْرَی فَاطِمَهَ بِنْتَ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، فَدَفَعَ إِلَیْهَا کِتَاباً مَلْفُوفاً ، وَ وَصِیَّهً ظَاهِرَهً ، وَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامَبْطُوناً مَعَهُمْ لَا یَرَوْنَ إِلَا أَنَّهُ لِمَا بِهِ ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَهُ الْکِتَابَ إِلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، ثُمَّ صَارَ وَ اللّهِ ذلِکَ الْکِتَابُ إِلَیْنَا یَا زِیَادُ».

قَالَ : قُلْتُ : مَا فِی ذلِکَ الْکِتَابِ جَعَلَنِیَ اللّهُ فِدَاکَ؟ قَالَ : «فِیهِ وَ اللّهِ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللّهُ آدَمَ إِلی أَنْ تَفْنَی الدُّنْیَا ؛ وَ اللّهِ ، إِنَّ فِیهِ الْحُدُودَ حَتّی أَنَّ فِیهِ أَرْشَ الْخَدْشِ» .4154.امام صادق علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا حَضَرَ الْحُسَیْنَ علیه السلام مَا حَضَرَهُ ، دَفَعَ وَصِیَّتَهُ إِلَی ابْنَتِهِ فَاطِمَهَ ، ظَاهِرَهً فِی کِتَابٍ مُدْرَجٍ ، فَلَمَّا أَنْ کَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام مَا کَانَ ، دَفَعَتْ ذلِکَ إِلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ».

قُلْتُ لَهُ : فَمَا فِیهِ یَرْحَمُکَ اللّهُ ؟ فَقَالَ : «مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ کَانَتِ الدُّنْیَا إِلی أَنْ تَفْنَی» .4153.تاریخ دمشق (به نقل از علاء) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْحُسَیْنَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ لَمَّا صَارَ إِلَی الْعِرَاقِ ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَهَ رَضِیَ اللّهُ عَنْهَا الْکُتُبَ وَ الْوَصِیَّهَ ، فَلَمَّا رَجَعَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، دَفَعَتْهَا إِلَیْهِ» . .

68. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت علی بن الحسین - صلوات اللّه علیهما -

68. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت علی بن الحسین - صلوات اللّه علیهما -4155.عنه علیه السلام :روایت کرده است محمد بن یحیی، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«چون حضرت حسین بن علی علیهماالسلام را هنگام شهادت رسید، دختر بزرگ خود، فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و نامه ای پیچیده و وصیت نامه ظاهری را به او تسلیم فرمود، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با ایشان بود و ناخوشی اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند که آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد. بعد از آن، فاطمه نامه را به علی بن الحسین علیه السلام داد».

و حضرت به ابوالجارود فرمود که: «ای زیاد، به خدا سوگند که آن نامه به ما منتقل شد». ابوالجارود می گوید که: عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند، در آن نامه چیست؟ فرمود که: «به خدا سوگند که در آن است آنچه فرزندان آدم به آن محتاج اند؛ از آن زمان که خدا آدم را آفرید تا آن که دنیا تمام شود. به خدا سوگند، که تمام حدود، در آن موجود است تا آن که دیه خراش نیز در آن است».4154.الإمام الصادق علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن سِنان، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«چون هنگام شهادت حضرت امام حسین علیه السلام رسید، وصیّت نامه ای ظاهری را با نامه در هم پیچیده ای به دختر خود فاطمه تسلیم فرمود، و چون از امر امام حسین علیه السلام واقع شد آنچه شد، فاطمه آن را به حضرت علی بن الحسین داد».

راوی می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، در آنچه بود؟ فرمود که: «آنچه فرزندان آدم به آن محتاج اند؛ از آن وقتی که دنیا به وجود شده تا هنگامی که فانی شود».4153.تاریخ دمشق عن العلاء :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از ابوبکر حضرمی از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«چون حضرت حسین بن علی علیه السلام اراده فرمود که از مدینه به جانب عراق رود، کتاب ها و وصیّت نامه به امّ سلمه سپرد،

و چون علی بن الحسین از سفر مراجعت فرمود، امّ سلمه آنها را به حضرت تسلیم نمود».

.

4152.الإمام علىّ عليه السلام :وَ فِی نُسْخَهِ الصَّفْوَانِیِّ : عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ ، عَنْ فُلَیْحِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ الشَّیْبَانِیِّ ، قَالَ :وَ اللَّهِ ، إِنِّی لَجَالِسٌ عِنْدَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عِنْدَهُ وُلْدُهُ إِذْ جَاءَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ ، فَسَلَّمَ عَلَیْهِ ، ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَخَلَا بِهِ ، فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخْبَرَنِی أَنِّی سَأُدْرِکُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ یُقَالُ لَهُ : مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ یُکَنّٰی أَبَا جَعْفَرٍ ، فَإِذَا أَدْرَکْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ .

قَالَ : وَ مَضی جَابِرٌ ، وَ رَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَجَلَسَ مَعَ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامو إِخْوَتِهِ ، فَلَمَّا صَلَّی الْمَغْرِبَ ، قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : «أَیَّ شَیْءٍ قَالَ لَکَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ ؟» فَقَالَ : «قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ : إِنَّکَ سَتُدْرِکُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَیْتِیَ اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ، یُکَنّٰی أَبَا جَعْفَرٍ ، فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ».

فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ : «هَنِیئاً لَکَ یَا بُنَیَّ مَا خَصَّکَ اللَّهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَیْنِ أَهْلِ بَیْتِکَ ، لَا تُطْلِعْ إِخْوَتَکَ عَلی هذَا ، فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً ، کَمَا کَادَ إِخْوَهُ یُوسُفَ لِیُوسُفَ علیه السلام » .69 بَابُ الْاِءشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام4150.امام علی علیه السلام (هنگامی که جامه ای کهنه و وصله دار بر تن داشت و) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ الْکُوفِیِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُحَمَّدِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا حَضَرَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامالْوَفَاهُ قَبْلَ ذلِکَ ، أَخْرَجَ سَفَطاً أَوْ صُنْدُوقاً عِنْدَهُ ، فَقَالَ : یَا مُحَمَّدُ ، احْمِلْ هذَا الصُّنْدُوقَ» . قَالَ : «فَحَمَلَ بَیْنَ أَرْبَعَهٍ ، فَلَمَّا تُوُفِّیَ ، جَاءَ إِخْوَتُهُ یَدَّعُونَ فِی الصُّنْدُوقِ ، فَقَالُوا : أَعْطِنَا نَصِیبَنَا فِی الصُّنْدُوقِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ ، مَا لَکُمْ فِیهِ شَیْءٌ ، وَ لَوْ کَانَ لَکُمْ فِیهِ شَیْءٌ ، مَا دَفَعَهُ إِلَیَّ وَ کَانَ فِی الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ کُتُبُهُ ». .

69. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام

4149.شرح الأخبار (به نقل از زُهْری) و در نسخه صفوانی است که علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان بن سدیر، از فُلَیح بن ابی بکر شیبانی روایت کرده است که گفت: به خدا سوگند، که من در خدمت حضرت علی بن الحسین نشسته بودم و پسرش حضرت باقر علیه السلام در نزد آن حضرت بود، در هنگامی که جابر بن عبداللّه انصاری به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد، پس دست امام محمد باقر علیه السلام را گرفت، و با آن حضرت خلوت نمود و عرض کرد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که زود باشد که مردی را از اهل بیت آن حضرت دریابم که او را محمد بن علی می گویند و کُنیتش ابوجعفر می باشد. و آن حضرت علیه السلام فرمود که چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان.

راوی می گوید که: جابر رفت و حضرت باقر علیه السلام برگشت و با پدرش علی بن الحسین علیه السلام و برادران خود، نشست و چون نماز شام به جا آورده شد، علی بن الحسین علیه السلام به حضرت باقر علیه السلام فرمود که:«جابر بن عبداللّه انصاری چه چیز به تو گفت؟». حضرت باقر علیه السلام عرض کرد که: «جابر گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: زود باشد که مردی را از اهل بیت من دریابی که نامش محمد بن علی و کُنیتش ابوجعفر باشد، چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان». پدرش به او فرمود که: «ای فرزند دلبند من، گوارا باد تو را آنچه خدا تو را به آن مخصوص ساخته از رسول خویش در میان اهل بیت. ای فرزند، برادران خود را بر این مطلّع مکن که از برای تو مکری می کنند؛ چنانچه برادران یوسف با یوسف علیه السلام مکر کردند».69. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام4151.الزهد عن أبی النوار بیّاع الکرابیس :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از ابوالقاسم کوفی، از محمد بن سهل، از ابراهیم بن ابی البِلاد، از اسماعیل بن محمد بن عبداللّه بن علی بن الحسین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که « : چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین رسید، پیش از آن، سبدی یا صندوقی را که در نزد او بود، بیرون آورد و فرمود که: ای محمد، این صندوق را بردار». حضرت فرمود که:«پس چهار نفر آن صندوق را در میان گرفتند و برداشتند، و چون آن حضرت رحلت فرمود، برادران باقر علیه السلام آمدند و در باب آن صندوق ادّعا داشتند و

گفتند که: حصّه ما را از آن صندوق بده. حضرت فرموده: به خدا سوگند، که از برای شما در آن چیزی نیست و اگر از برای شما در آن چیزی می بود، پدرم آن را به من تسلیم نمی فرمود، و در آن صندوق، سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتاب های آن حضرت بود».

.

4150.الإمام علىّ عليه السلام (حينَ رُئِىَ عَلَيهِ إزارٌ خَلَقٌ مَرقوعٌ فَقيلَ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، قَالَ :الْتَفَتَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام إِلى وُلْدِهِ وَ هُوَ فِى الْمَوْتِ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، فَقَالَ : «يَا مُحَمَّدُ ، هذَا الصُّنْدُوقُ اذْهَبْ بِهِ إِلى بَيْتِكَ» ، قَالَ : «أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ دِينَارٌ وَ لَا دِرْهَمٌ ، وَ لكِنْ كَانَ مَمْلُوءاً عِلْماً» .4149.شرح الأخبار عن الزهرى :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عيسى ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْعَلَاءِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ : أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِىٍّ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ ، وَ إِنَّ ابْنَ حَزْمٍ بَعَثَ إِلَى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ كَانَ أَكْبَرَهُمْ فَسَأَلَهُ الصَّدَقَةَ ، فَقَالَ زَيْدٌ : إِنَّ الْوَالِىَ كَانَ بَعْدَ عَلِىٍّ الْحَسَنَ ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنَ ، وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ، وَ بَعْدَ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ عليهم السلام فَابْعَثْ إِلَيْهِ ؛ فَبَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلى أَبِى ، فَأَرْسَلَنِى أَبِى بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ حَتّى دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ» .

فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا : يَعْرِفُ هذَا وُلْدُ الْحَسَنِ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، كَمَا يَعْرِفُونَ أَنَّ هذَا لَيْلٌ ، وَ لكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ ، وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ ، لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ ، وَ لكِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا» .4148.المحاسن عن حبّه العرنى :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ» ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَا أَنَّهُ قَالَ : «بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلى زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ كَانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِى عليه السلام » .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ مِثْلَهُ . .

315.الطبقات الکبری عن ابن جُریج عن أبی جعفر محمّد بنمحمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از محمد بن حسین، از محمد بن عبداللّه ، از عیسی بن عبداللّه ، از پدرش، از جدّش روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام به سوی فرزندان خود التفات فرمود و آن حضرت در کار مردن بود، و همه ایشان در نزد آن حضرت جمع بودند. بعد از آن، به جانب محمد بن علی التفات نمود و فرمود که:«ای محمد، این صندوق را ببر به حجره خود». راوی می گوید که: دینار و درمی در آن نبود، ولیکن پر بود از علم.314.تاریخ الطبری عن ابن إسحاق :محمد بن حسن، از سهل، از محمد بن عیسی، از فَضاله بن ایّوب، از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت که: دفتر صدقات و موقوفات علی و عمر و عثمان را به سوی او فرستد، و ابن حزم فرستاد به نزد زید بن حسن - که به حسب سنّ از همه بنی هاشم بزرگ تر بود - و او را از دفتر صدقه سؤال نمود. زید در جواب گفت که: والی بعد از علی، حسن بود و بعد از حسن، حسین و بعد از حسین، علی بن الحسین، و بعد از علی بن الحسین، محمد بن علی است. پس به سوی او بفرست و ابن حزم به سوی پدرم فرستاد، و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد تا آن که آن را به ابن حزم تسلیم نمودم».

بعد از آن، بعضی از کسان ما به آن حضرت عرض کرد که: فرزندان امام حسن علیه السلام ، این را می شناسند ؟ (و می دانند که امامت با اولاد امام حسین است و اولاد امام حسن را در آن بهره ای نیست) . فرمود: «آری، چنانچه شما می شناسید که این زمان شب است، ولیکن حسد ایشان را بر این می دارد و اگر حق را طلب می کردند، هر آینه از برای ایشان بهتر بود، ولیکن ایشان دنیا را می طلبند».313.الطبقات الکبری عن عمر بن علیّ بن أبی طالب :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از عبدالکریم بن عمرو، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت» پس مثل آنچه را که گذشت ذکر کرده، مگر آن که گفته که: «ابن حزم به نزد زید بن حسن فرستاد و زید از پدرم بزرگ تر بود».

چند نفر که از اصحاب ما روایت کرده، از احمد بن محمد، از وشّاء مثل این را روایت کرده اند. .

70 بَابُ الْاِءشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا311.الطبقات الكبرى (به نقل از ابو نعطفان) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِى الصَّبَّاحِ الْكِنَانِىِّ ، قَالَ :نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَمْشِى ، فَقَالَ : «تَرى هذَا ؟ هذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ» » .310.الطبقات الكبرى (به نقل از شعبى) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا حَضَرَتْ أَبِى عليه السلام الْوَفَاهُ ، قَالَ : يَا جَعْفَرُ ، أُوصِيكَ بِأَصْحَابِى خَيْراً ، قُلْتُ :جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَ اللّهِ ، لَأَدَعَنَّهُمْ وَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِى الْمِصْرِ ، فَلَا يَسْأَلُ أَحَداً» .309.امام زين العابدين عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنّى ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِىِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ مِنْ سَعَادَهِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَ خُلُقِهِ وَ شَمَائِلِهِ ، وَ إِنِّى لَأَعْرِفُ مِنِ ابْنِى هذَا شِبْهَ خَلْقِى وَ خُلُقِى وَ شَمَائِلِى» يَعْنِى أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام .312.الطبقات الكبرى عن عبد اللّه بن الحارث :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ طَاهِرٍ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هذَا خَيْرُ الْبَرِيَّهِ أَوْ أَخْيَرُ » . .

70. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبداللّه حضرت جعفر بن محمد صادق صلوات اللّه علیها

70. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبداللّه حضرت جعفر بن محمد صادق - صلوات اللّه علیهما -310.الطبقات الکبری عن الشعبی :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابوالصّباح کِنانی روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام نظر فرمود به امام جعفر صادق علیه السلام که می رفت، فرمود که:«این را می بینی؟ این از جمله کسانی است که خدای عزّوجلّ فرموده که: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ» (1) ، یعنی: و می خواهیم که منّت گذاریم بر آنان که ضعیف و ناتوان شمرده شدند در زمین، و بگردانیم ایشان را پیشوایان در امر دین (و داعیان مردم به خیر و صلاح تا در خیرات و مَبرّات به ایشان اقتدا کنند) و بگردانیم ایشان را وارثان» (که از پیغمبران و رسولان میراث برند).309.الإمام زین العابدین علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون پدرم را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای جعفر، تو را وصیّت می کنم در باب اصحاب خود به خیر و خوبی. من عرض کردم که: فدای تو گردم به خدا سوگند که ایشان را وا می گذارم در حالی که مردی از جمله ایشان در شهر باشد، پس نباید که از کسی سؤال کند» (یعنی: همه را چنان کنم که دانا باشند به امر دین که نباید از کسی مسئله دین خود را بپرسند) .308.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هِشام بن مثنّی، از سَدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«به درستی که از نیک بختی مرد، آن است که او را فرزندی باشد که مانند خُلق و خُوی و خَلق و شمایل و شکل او در آن فرزند، معروف و معلوم گردد (یعنی: در سیرت و صورت مانند او باشد). و به درستی که من خُلق خوی و شکل و شمایل خود را می شناسم از همین پسرم». و مقصود آن حضرت، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود.307.الإرشاد:چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از طاهر که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حضرت صادق علیه السلام می آمد، امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«این، خیر خلائق است». یا فرمود که: «أخیر خلائق است» (و

هر دو به معنی بهتر است، مگر آن که استعمال اَخْیَر کم است و اصلی است متروک، مگر بر سبیل ندرت؛ زیرا که خیر اَخْیَر بود).

.

1- .قصص، 5.

308.الإمام علىّ عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ طَاهِرٍ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هذَا خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» .307.الإرشاد :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ طَاهِرٍ ، قَالَ :كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ عليه السلام ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هذَا خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» .306.مسند ابن حنبل (به نقل از امّ موسى ، از امّ سلمه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَالَ : «هذَا وَ اللّهِ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ».

قَالَ عَنْبَسَهُ : فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام، فَأَخْبَرْتُهُ بِذلِكَ ، فَقَالَ : «صَدَقَ جَابِرٌ» . ثُمَّ قَالَ : «لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنْ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمَ بَعْدَ الاِءمَامِ الَّذِى كَانَ قَبْلَهُ» .305.الطبقات الكبرى (به نقل از عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن على بن ا) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أَبِى عليه السلام اِسْتَوْدَعَنِى مَا هُنَاكَ ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ ، قَالَ : ادْعُ لِى شُهُوداً ، فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَهً مِنْ قُرَيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلى عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُمَرَ ، فَقَالَ : اكْتُبْ : هذَا مَا أَوْصى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ : «يا بَنِىَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفى لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» ، وَ أَوْصى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِىٍّ إِلى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِى بُرْدِهِ الَّذِى كَانَ يُصَلِّى فِيهِ الْجُمُعَهَ ، وَ أَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ ، وَ أَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ ، وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ ، وَ أَنْ يَحُلَّ عَنْهُ أَطْمَارَهُ عِنْدَ دَفْنِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ : انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللّهُ .

فَقُلْتُ لَهُ بَعْدَ مَا انْصَرَفُوا : يَا أَبَتِ مَا كَانَ فِى هذَا بِأَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ ؟ فَقَالَ : يَا بُنَىَّ كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ ، وَ أَنْ يُقَالَ : إِنَّهُ لَمْ يُوصَ إِلَيْهِ ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّهُ» . .

304.کنز العمّال (به نقل از حذیفه بن یمان) احمد بن محمد از محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از یونس بن یعقوب، از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می آمد، حضرت فرمود که:«این، بهترین خلائق است».306.مسند ابن حنبل عن اُمّ موسی عن اُمّ سلمه :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از فُضیل بن عثمان از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم که امام جعفر صادق علیه السلام می آمد، امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«این، بهترین خلائق است».305.الطبقات الکبری عن عبد اللّه بن محمّد بن عمر بن علمحمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هِشام بن سالم، از جابر بن یزید جُعْفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قائم علیه السلام ، پس دست خود را بر امام جعفر صادق علیه السلام زد و فرمود:«به خدا سوگند، که اینک قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است». عَنْبَسه می گوید که: چون امام محمد باقر علیه السلام وفات فرمود، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به این خبر، خبر دادم، فرمود که: «جابر راست گفته است». بعد از آن، فرمود: «باشد که شما چنان مپندارید که هر امامی، قائم نباشد بعد از امامی که پیش از او بوده است».304.کنز العمّال عن حذیفه بن الیمان :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عبدالأعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«پدرم علیه السلام آنچه در اینجاست (یعنی: آنچه مختص به امام علیه السلام است)، به من سپرد. پس چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس را از قریش برای آن حضرت طلب نمودم و نافع مولای عبداللّه پسر عمر در میان ایشان بود. پس پدرم فرمود که: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیّت نمود: «یا بَنِیَّ إنَّ اللّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إلاّ وَ أنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (1) ، یعنی: «ای پسران من، به درستی که خدا برگزیده برای شما دین اسلام را. پس البتّه باید که نمیرید مگر در حالی که شما همه مسلمان باشید» (یعنی: بر دین اسلام مداومت نمایید تا هنگامی که مرگ بر شما ظاهر شود).

و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصیّ خود گردانید، و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن نماز جمعه را به جا می آورد،

و او را به عمامه اش مُعمّم گرداند، و قبر او را چهار گوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت بر نشاند، و در نزد دفنش بندها و گره های آن را که در نزد سر و پا می باشد، از او بگشاید (و بعضی گفته اند که معنی عبارت آن است که: آن حضرت را در جامه های دوخته دفن نکند. و این، به گمان حقیر ظاهرتر است؛ زیرا که اَطْمار بر وزن انبار که در این عبارت است، جمع طِمْر به کسر طا و سکون میم است، و آن به معنی جامه کهنه است و به معنی بند و گره در کتب لغت به نظر نرسیده). بعد از آن، حضرت به شهود فرمود که: برگردید، خدا شما را رحمت کند». حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «بعد از آن، که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود؟ پدرم فرمود که: ای فرزند عزیز من، خوش نداشتم که تو مغلوب شوی، و نمی خواستم که کسی بگوید که پدر او را وصیّ خود نگردانیده، و خواستم که حجّت از برای تو ثابت باشد» (چه وصیّت ظاهره چنانچه مذکور شد دلیل بر امامت است). .

1- .بقره، 132.

71 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام303.الإرشاد :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْقَلَاءِ ، عَنِ الْفَیْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : خُذْ بِیَدِی مِنَ النَّارِ ، مَنْ لَنَا بَعْدَکَ ؟ فَدَخَلَ عَلَیْهِ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ غُلَامٌ فَقَالَ : «هذَا صَاحِبُکُمْ ، فَتَمَسَّکْ بِهِ» .302.تاریخ دمشق (به نقل از ابن عبّاس) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَرَّازِ ، عَنْ ثُبَیْتٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ کَثِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : أَسْأَلُ اللّهَ الَّذِی رَزَقَ أَبَاکَ مِنْکَ هذِهِ الْمَنْزِلَهَ أَنْ یَرْزُقَکَ مِنْ عَقِبِکَ قَبْلَ الْمَمَاتِ مِثْلَهَا ، فَقَالَ : «قَدْ فَعَلَ اللّهُ ذلِکَ».

قَالَ : قُلْتُ : مَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاکَ ؟ فَأَشَارَ إِلَی الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ ، فَقَالَ : «هذَا الرَّاقِدُ» وَ هُوَ غُلَامٌ . .

71. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

71. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام301.امام صادق علیه السلام :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبداللّه قلاء، از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا دستگیری کن از آتش دوزخ و بفرما که کی امام است از برای ما بعد از تو؟ پس حضرت امام موسی علیه السلام بر آن حضرت داخل شد و آن حضرت در آن روز کودک، یا پسر امردی (1) بود. حضرت فرمود که:«همین، صاحب و امام شما است، پس چنگ در زن به او».300.کتاب سلیم بن قیس (به نقل از مقداد) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از ابو ایّوب خرّاز، از ثُبَیت، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: سؤال می کنم از خدایی - که پدرت را به جهت تو این مرتبه را روزی کرده - آن که تو را به جهت فرزندت مثل آن را پیش از مردن روزی کند. حضرت فرمود که:«خدا این را به فعل آورده».

معاذ می گوید که: عرض کردم که: آن که می فرمایی کیست؟ فدای تو گردم، پس اشاره فرمود به سوی امام موسی علیه السلام و آن حضرت خفته بود، پس فرمود که: «همین که خفته است». و آن حضرت کودکی بود.

.

1- .بی ریش و جوان.

299.تاريخ دمشق (به نقل از عبد اللّه بن حارث) وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِی أَبُو عَلِیٍّ الْأَرَّجَانِیُّ الْفَارِسِیُّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، قَالَ : سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمنِ فِی السَّنَهِ الَّتِی أُخِذَ فِیهَا أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِی علیه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ هذَا الرَّجُلَ قَدْ صَارَ فِی یَدِ هذَا ، وَ مَا نَدْرِی إِلی مَا یَصِیرُ ؟ فَهَلْ بَلَغَکَ عَنْهُ فِی أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهِ شَیْءٌ ؟

فَقَالَ لِی : مَا ظَنَنْتُ أَنَّ أَحَداً یَسْأَلُنِی عَنْ هذِهِ الْمَسْأَلَهِ ؛ دَخَلْتُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فِی مَنْزِلِهِ ، فَإِذَا هُوَ فِی بَیْتٍ کَذَا فِی دَارِهِ فِی مَسْجِدٍ لَهُ ، وَ هُوَ یَدْعُو ، وَ عَلی یَمِینِهِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام یُؤَمِّنُ عَلی دُعَائِهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : جَعَلَنِیَ اللّهُ فِدَاکَ ، قَدْ عَرَفْتَ اَنْقِطَاعِی إِلَیْکَ ، وَ خِدْمَتِی لَکَ ، فَمَنْ وَلِیُّ النَّاسِ بَعْدَکَ ؟ فَقَالَ : «إِنَّ مُوسی قَدْ لَبِسَ الدِّرْعَ وَ سَاوی عَلَیْهِ» فَقُلْتُ لَهُ : لَا أَحْتَاجُ بَعْدَ هذَا إِلی شَیْءٍ .301.الإمام الصادق علیه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ مُوسی الصَّیْقَلِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَهُوَ غُلَامٌ فَقَالَ : «اسْتَوْصِ بِهِ ، وَ ضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِکَ» .300.کتاب سلیم بن قیس عن المقداد :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِی إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ ، قَالَ : کُنْتُ عِنْدَ أَبِی یَوْماً ، فَسَأَلَهُ عَلِیُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ ، فَقَالَ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِلی مَنْ نَفْزَعُ وَ یَفْزَعُ النَّاسُ بَعْدَکَ ؟

فَقَالَ : «إِلی صَاحِبِ الثَّوْبَیْنِ الْأَصْفَرَیْنِ وَ الْغَدِیرَتَیْنِ یَعْنِی الذُّؤَابَتَیْنِ وَ هُوَ الطَّالِعُ عَلَیْکَ مِنْ هذَا الْبَابِ ، یَفْتَحُ الْبَابَیْنِ بِیَدِهِ جَمِیعاً» ، فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَتْ عَلَیْنَا کَفَّانِ آخِذَهً بِالْبَابَیْنِ ، فَفَتَحَهُمَا ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَیْنَا أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام .

.

299.تاریخ دمشق عن عبداللّه بن الحارث:به همین اسناد، از احمد بن محمد روایت است که گفت: حدیث کرد مرا ابوعلی اَرَّجانی فارسی، از عبدالرّحمان بن حجّاج که گفت: در سالی که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را گرفتند و محبوس ساختند، از عبدالرّحمان سؤال کردم و به او گفتم که: حضرت امام موسی علیه السلام در دست هارون ملعون گرفتار شده و ما نمی دانیم که بازگشت او به سوی چه خواهد بود؟ آیا از آن حضرت چیزی به تو رسیده در باب یکی از فرزندانش؟ عبدالرّحمان مرا جواب داد که: من گمان نداشتم که کسی مرا از این مسأله سؤال کند، داخل شدم بر جعفر بن محمد علیه السلام در منزل آن حضرت و دیدم که آن حضرت در فلان اطاق، در خانه خویش که آن را مسجد خویش ساخته بود، تشریف داشت، و آن حضرت دعا می کرد و بر طرف راست آن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود، و بر دعای آن حضرت، آمین می گفت. به آن حضرت عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، تو خود شناخته ای که من از غیر تو بریده شده ام، و رو به سوی تو دارم، و تو را خدمت می کنم، پس بفرما که ولی و امام مردم بعد از تو، کیست؟

حضرت فرمود که:«موسی زره رسول را پوشید، و بر اندام او راست آمد» (که بلندتر و کوتاه تر نبود). پس من به آن حضرت عرض کردم که: بعد از این به چیزی احتیاج ندارم.298.امام علی علیه السلام :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از موسی صیقل، از مُفضّل بن عمر روایت کرده که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که امام موسی علیه السلام داخل شد و آن حضرت کودکی بود. (1) صادق علیه السلام فرمود:«او را گرامی دار و بگذار امر او را در نزد کسی که بر او اعتماد داشته باشی از اصحاب خود».297.امام علی علیه السلام :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از یعقوب بن جعفر جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن جعفر و گفت که: روزی در نزد پدرم بودم که علی بن عمر بن علی از آن حضرت سؤال نمود، و عرض کرد که: فدای تو گردم، به سوی که پناه بریم و مردم به که پناه برند بعد از تو؟ پدرم فرمود:«به سوی صاحب دو جامه زرد و صاحب دو گیسو، یا کاکل و او در این ساعت بر تو طالع می شود، و بر می آید از این در و در را به هر دو دست می گشاید». پس درنگ نکردیم که کف های دستی از برای ما پیدا شد و درها را گرفت و آنها را گشود. بعد از آن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر ما داخل شد. .

1- .در روایت غلام آمده، که به معنای نوجوان است.

296.امام على عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ : بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی ، إِنَّ الْأَنْفُسَ یُغْدی عَلَیْهَا وَ یُرَاحُ ، فَإِذَا کَانَ ذلِکَ ، فَمَنْ ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِذَا کَانَ ذلِکَ ، فَهُوَ صَاحِبُکُمْ» وَضَرَبَ بِیَدِهِ عَلی مَنْکِبِ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام الْأَیْمَنِ فِیمَا أَعْلَمُ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ خُمَاسِیٌّ ، وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَالِسٌ مَعَنَا .298.عنه علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ ، عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : إِنْ کَانَ کَوْنٌ وَ لَا أَرَانِی اللّهُ ذلِکَ فَبِمَنْ أَتَمُّ ؟ قَالَ : فَأَوْمَأَ إِلَی ابْنِهِ مُوسی .

قُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسی حَدَثٌ ، فَبِمَنْ أَتَمُّ ؟ قَالَ : «بِوَلَدِهِ».

قُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ ، وَ تَرَکَ أَخاً کَبِیراً وَ ابْناً صَغِیراً ، فَبِمَنْ أَتَمُّ ؟ قَالَ : «بِوَلَدِهِ» ، ثُمَّ قَالَ : «هکَذَا أَبَداً».

قُلْتُ : فَإِنْ لَمْ أَعْرِفْهُ وَ لَا أَعْرِفْ مَوْضِعَهُ ؟ قَالَ : «تَقُولُ : اللّهُمَّ ، إِنِّی أَتَوَلّی مَنْ بَقِیَ مِنْ حُجَجِکَ مِنْ وُلْدِ الْاِءمَامِ الْمَاضِی ؛ فَإِنَّ ذلِکَ یُجْزِیکَ إِنْ شَاءَ اللّهُ» .297.عنه علیه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ الْقَلَاءِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :ذَکَرَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ أَبَا الْحَسَنِ علیهماالسلام وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ غُلَامٌ ، فَقَالَ : «هذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ یُولَدْ فِینَا مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَکَةً عَلی شِیعَتِنَا مِنْهُ» ثُمَّ قَالَ لِی :«لَا تَجْفُوا إِسْمَاعِیلَ». .

296.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: منصور بن حازم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، نفوس در معرض زوال است و اجل آنها در صبح و شام می رسد و به مرگ بسیار نزدیک است. پس هرگاه این امر (که عبارت است از رحلت) واقع شود، کی امام خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که:«چون این امر واقع شود، همین امام شما است » و حضرت، دست خویش را بر دوش راست امام موسی کاظم زد. در آنچه من می دانم، آن حضرت در آن روز، کودک پنج ساله (یا قامت مبارکش، پنج شبر بود) و عبداللّه پسر امام جعفر با ما نشسته بود.295.امام علی علیه السلام (در حکمت های منسوب به ایشان) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرّحمان بن ابی نجران، از عیسی بن عبداللّه بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: هرگاه حادثه ای واقع شود و خدا آن را به من ننماید به که اقتدا کنم؟ راوی می گوید که: حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت موسی. عرض کردم که: اگر حادثه به امام موسی رخ نماید به که اقتدا کنم؟ فرمود:«به فرزند او».

عرض کردم که: اگر به فرزند آن حضرت، امری روی دهد و برادری بزرگ و پسر کوچکی را وا گذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزند او». پس فرمود که: «همیشه چنین است». عرض کردم که: اگر امام را نشناسم و مکان او را ندانم؟ فرمود که: «می گویی: خداوندا، به درستی که من دوست می دارم آن که را که باقی مانده از حجّت های تو از فرزند امامی که در گذشته؛ زیرا که همین تو را کفایت می کند. ان شاءاللّه » .294.مروج الذهب:احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبداللّه قَلّاء ، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام ، امام موسی کاظم علیه السلام را یاد فرمود و آن حضرت در آن روز کودکی بود. پس فرمود که:«این، مولودی است که در میان ما فرزندی زاده نشد که برکتش بر شیعیان ما از او عظیم تر باشد».

بعد از آن به من فرمود که: «با اسماعیل جفا مکنید و رعایت جانب او منظور دارید» (و بعضی گفته اند که لا تجفوّا به تشدید فا است و مراد، این است که خبر مردن را به او مدهید، یعنی: او را به آنچه گفتم خبر مدهید؛

زیرا که می داند که امامت با پسر بزرگ تر است، و اگر او زنده باشد، نباید که امامت به غیر او برسد و از این می داند که زنده نمی باشد). .

293.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، فِى حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِى أَمْرِ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام حَتّى قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِى سَأَلْتَ عَنْهُ ، فَقُمْ إِلَيْهِ ، فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ» . فَقُمْتُ حَتّى قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ يَدَهُ ، وَ دَعَوْتُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِى أَوَّلَ مِنْکَ».

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَأُخْبِرُ بِهِ أَحَداً ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ ، أَهْلَکَ وَ وُلْدَکَ» . وَ كَانَ مَعِى أَهْلِى وَ وُلْدِى وَ رُفَقَائِى ، وَ كَانَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِى ؛ فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُمْ ، حَمِدُوا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ .

وَ قَالَ يُونُسُ : لَا وَ اللّهِ حَتّى أَسْمَعَ ذلِکَ مِنْهُ ، وَ كَانَتْ بِهِ عَجَلَهٌ ، فَخَرَجَ فَأَتْبَعْتُهُ ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ ، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ لَهُ وَ قَدْ سَبَقَنِى إِلَيْهِ : «يَا يُونُسُ ، الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَکَ فَيْضٌ». قَالَ : فَقَالَ : سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ ، فَقَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «خُذْهُ إِلَيْکَ يَا فَيْضُ»
.295.الإمام علىّ عليه السلام (فِى الحِكَمِ المَنسوبَهِ إِلَيهِ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ فُضَيْلٍ ، عَنْ طَاهِرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَلُومُ عَبْدَ اللّهِ ، وَ يُعَاتِبُهُ ، وَ يَعِظُهُ ، وَ يَقُولُ : «مَا مَنَعَکَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيکَ ، فَوَ اللّهِ ، إِنِّى لَأَعْرِفُ النُّورَ فِى وَجْهِهِ ؟» فَقَالَ عَبْدُ اللّهِ : لِمَ ؟ أَ لَيْسَ أَبِى وَ أَبُوهُ وَاحِداً ، وَ أُمِّى وَ أُمُّهُ وَاحِدَهً؟فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِنَّهُ مِنْ نَفْسِى وَ أَنْتَ ابْنِى» . .

294.مروج الذهب :محمد بن یحیی و احمد بن ادریس روایت کرده اند از محمد بن عبدالجبّار، از حسن بن حسین، از احمد بن حسن میثمی، از فیض بن مختار در حدیث طولانی در امر امام موسی کاظم علیه السلام تا آن که امام جعفر صادق علیه السلام به فیض فرمود که:«او امام تو است که مرا از او سؤال نمودی. پس برخیز و به سوی او برو و برای او به حقّی که دارد، اقرار کن».

فیض می گوید که: برخواستم تا آن که به خدمتش رفتم و سر و دست او را بوسیدم و او را دعا کردم. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ما را رخصت نبود که این امر را اعلام کنیم به کسی که از تو نزدیک تر بود».

راوی می گوید که: عرض کردم فدای تو گردم، هرگاه امر چنین است، کسی را به این امر خبر دهم، یا نه، فرمود: «آری، اهل و عیال و فرزندان خود را خبر ده». و عیال و فرزندانم با من همراه بودند. رفیقی چند داشتم و یونس بن ظبیان از جمله رفقای من بود. چون ایشان را خبر دادم، خدا را حمد کردند، و یونس گفت: به خدا سوگند که من، این را قبول نمی کنم تا آن که خود این را از آن حضرت بشنوم، و او را در امور شتابی بود و بی صبری می نمود. پس بیرون رفت و من در پی او رفتم. چون بر در خانه حضرت رسیدم، آواز حضرت صادق علیه السلام را شنیدم که به یونس می فرمود و حال آن که بر من پیشی گرفته بود و به خدمت حضرت رسیده بود که: «ای یونس، امر چنان است که فیض به تو گفت».

فیض می گوید که: یونس گفت که: شنیدم و اطاعت کردم، بعد از آن حضرت به من فرمود که: «ای فیض، او را با خود بگیر و متوجّه باش که این امر را بروز ندهد» (و در این عبارت غیر از این نیز گفته اند، و لیکن ظهوری ندارد).293.شرح نهج البلاغه : (لَمّا بارَزَ عَلِیٌّ عَمرا) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از فُضیل، از طاهر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت، پسرش عبداللّه را سرزنش و عتاب می نمود و او را موعظه و نصیحت می کرد و می فرمود که:«چه تو را منع کرده مثل برادرت موسی باشی؟ به خدا سوگند که من، نور را به صورت او می بینم».

عبداللّه عرض کرد که: چرا من مثل او نیستم؟ آیا پدر من و پدر او و مادر من و مادر او یکی نیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «او از جان و روح من است و تو پسر منی». .

292.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در جنگ احزاب) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَ هُوَ وَاقِفٌ عَلى رَأْسِ أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام وَهُوَ فِى الْمَهْدِ ، فَجَعَلَ يُسَارُّهُ طَوِيلاً ، فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَغَ ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ ، فَقَالَ لِى : «ادْنُ مِنْ مَوْلَاكَ ، فَسَلِّمْ» ، فَدَنَوْتُ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَرَدَّ عَلَىَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ، ثُمَّ قَالَ لِىَ : «اذْهَبْ ، فَغَيِّرِ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِى سَمَّيْتَهَا أَمْسِ ؛ فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللّهُ» ، وَ كَانَ وُلِدَتْ لِىَ ابْنَةٌ سَمَّيْتُهَا بِالْحُمَيْرَاءِ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «انْتَهِ إِلى أَمْرِهِ ؛ تُرْشَدْ» ، فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا .291.اُسد الغابه (به نقل از ابو رافع ، درباره هجرت پیامبر صلی الل) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، قَالَ :دَعَا أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْماً وَ نَحْنُ عِنْدَهُ ، فَقَالَ لَنَا : «عَلَيْكُمْ بِهذَا ؛ فَهُوَ وَ اللّهِ صَاحِبُكُمْ بَعْدِى» .290.امام على عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلٍ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زَرْبِىٍّ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ النَّحْوِىِّ ، قَالَ :بَعَثَ إِلَىَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِى جَوْفِ اللَّيْلِ ، فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلى كُرْسِىٍّ ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَهٌ ، وَ فِى يَدِهِ كِتَابٌ ، قَالَ : فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، رَمى بِالْكِتَابِ إِلَىَّ وَ هُوَ يَبْكِى ، فَقَالَ لِى : هذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ ، فَإِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثَلَاثاً وَ أَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ ؟

ثُمَّ قَالَ لِىَ : اكْتُبْ ، قَالَ : فَكَتَبْتُ صَدْرَ الْكِتَابِ ، ثُمَّ قَالَ : اكْتُبْ : إِنْ كَانَ أَوْصى إِلى رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ ، فَقَدِّمْهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ : فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ ، أَنَّهُ قَدْ أَوْصى إِلى خَمْسَهٍ ، وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، وَ عَبْدُ اللّهِ ، وَ مُوسى ، وَ حَمِيدَهُ . .

292.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (یَومَ الأَحزابِ) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از محمد بن سِنان، از یعقوب سرّاج روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت بر بالای سر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بود، و آن حضرت در گهواره بود، پس صادق علیه السلام شروع کرد که با او راز و سرگوشی می گفت در زمانی طولانی، من نشستم تا آن که فارغ شد. پس برخاستم و به خدمتش رفتم. به من فرمود که:«به آقای خود نزدیک شو و بر او سلام کن». پیش رفتم و بر آن حضرت سلام کردم. جواب سلام مرا به زبانی فصیح داد. بعد از آن، به من فرمود که: «برو و تغییر ده اسم دختر خود را که دیروز او را اسم گذاشتی؛ زیرا که آن اسمی است که خدا آن را دشمن می دارد».

یعقوب می گوید که: مرا دختری متولّد شده بود که او را حمیرا نام کرده بودم (و حمیرا، لقب عائشه است). پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «امر او را قبول کن تا خدا تو را ارشاد کند». بعد از آن، من اسم دخترم را تغییر دادم.291.اُسد الغابه عن أبی رافع (فی هِجرَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از ابن مُسْکان، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: روزی امام جعفر صادق علیه السلام حضرت امام موسی علیه السلام را طلبید و ما در خدمت آن حضرت بودیم، پس به ما فرمود که:«ملازم این باشید و از او دست بر مدارید. به خدا سوگند که او امام شما است بعد از من».290.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن محمد، از سهل یا غیر او، از محمد بن ولید، از یونس، از داود بن زُرْبی، از ابو ایّوب نحوی روایت کرده است که گفت: ابوجعفر منصور (یعنی: دوانیقی) در دل شب به طلب من فرستاد، بعد از آن که رفتم و بر او داخل شدم، دیدم او را که بر کرسی نشسته و در پیش روی او شمعی گذاشته و نامه ای در دست گرفته است. ابو ایّوب می گوید که: چون بر او سلام کردم، نامه را به جانب من انداخت و می گریست، پس به من گفت که: این نامه محمد بن سلیمان است که ما را خبر می دهد که جعفر بن محمد علیه السلام مرده است. پس سه مرتبه گفت که: «إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُونَ» (1) ، یعنی:«به درستی که ما از آن خداوند (و به کمند بندگی او در بندیم. پس هر چه از مولی به بنده رسد، جز رضا و تسلیم چه چاره توان نمود)، و به درستی که ما به سوی او

و جزا و پاداش او باز گردندگانیم و بازگشت ما جز به حضرت آن جناب نخواهد بود». و گفت که: در کجا مثل جعفر به هم می رسد؟

بعد از آن به من گفت که: بنویس. ابو ایّوب می گوید که: چون عنوان نامه را نوشتم، گفت: بنویس که: اگر یک مرد بخصوصی را وصیّ خود کرده، او را بطلب و گردنش را بزن.

ابو ایّوب می گوید که: بعد از آن، جواب نامه به او رسید که پنج کس را وصیّ خود کرده که یکی از ایشان، ابو جعفر منصور است، و سایر محمد بن سلیمان که والی مدینه بود و عبداللّه و موسی و حمیده. .

1- .بقره، 157.

289.سنن الترمذي (به نقل از شُعبه از عمرو بن مُرّه ، از عبد اللّه) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ : عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ بِنَحْوٍ مِنْ هذَا ، إِلَا أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ أَوْصى إِلى أَبِى جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ ، وَ عَبْدِ اللّهِ ، وَ مُوسى ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ ، وَمَوْلًى لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : لَيْسَ إِلى قَتْلِ هؤُلَاءِ سَبِيلٌ .288.امام على عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ صَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ ، فَقَالَ : «إِنَّ صَاحِبَ هذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ» وَ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسى وَ هُوَ صَغِيرٌ ، وَ مَعَهُ عَنَاقٌ مَكِّيَّةٌ وَ هُوَ يَقُولُ لَهَا : «اسْجُدِى لِرَبِّكِ» فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ ، وَ قَالَ : «بِأَبِى وَ أُمِّى مَنْ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ» .287.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِى عُمَرُ الرُّمَّانِيُّ ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، قَالَ : إِنِّى لَعِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام إِذْ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ فَالْتَزَمْتُهُ وَ قَبَّلْتُهُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَنْتُمُ السَّفِينَةُ ، وَهذَا مَلَاحُهَا» قَالَ : فَحَجَجْتُ مِنْ قَابِلٍ ، وَ مَعِى أَلْفَا دِينَارٍ ، فَبَعَثْتُ بِأَلْفٍ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، وَ أَلْفٍ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : «يَا فَيْضُ ، عَدَلْتَهُ بِى ؟» قُلْتُ : إِنَّمَا فَعَلْتُ ذلِكَ لِقَوْلِكَ ، فَقَالَ : «أَمَا وَاللّهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذلِكَ ، بَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلَهُ بِهِ» . .

289.سنن الترمذی عن شعبه عن عمرو بن مرّه عن عبد اللّهعلی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سُوید به این نحو روایت کرده است، مگر آن که ذکر کرده که آن حضرت، ابو جعفر منصور و عبداللّه و موسی و محمد بن جعفر و یکی از آزاد کرده های خویش را وصیّ گردانیده بود. راوی می گوید که: ابو جعفر گفت که:راهی به سوی کشتن این گروه نیست.288.عنه علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از علی بن حسن، از صفوان جمّال روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از صاحب امر امامت، فرمود که:«صاحب این امر، مرتکب لهو و لعب نمی شود». و ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می آمد و آن حضرت طفل کوچکی بود و با آن حضرت بزغاله مکّی بود و به آن بزغاله می فرمود که: «سجده کن از برای پروردگار خویش و او را تعظیم نما» . پس حضرت صادق علیه السلام آن حضرت را گرفت و به سینه خود چسبانید و فرمود: «پدر و مادرم فدای آن کسی که مرتکب لهو و لعب نمی شود».287.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از عُبَیس بن هشام روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمر رُمّانی، از فیض بن مختار که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، در هنگامی که ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام تشریف آورد و آن حضرت کودکی بود پس او را در بغل گرفتم و بوسیدم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که:«شما چون کشتی هستید و این، کشتی بان آن است».

فیض می گوید که: در سال آینده، به حج رفتم و با من دو هزار دینار شرعی بود. هزار دینار را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرستادم و هزار دینار دیگر به خدمت امام موسی علیه السلام . پس چون به خدمت حضرت صادق رسیدم فرمود که: «ای فیض، او را با من برابر کردی؟» عرض کردم که: جز این نیست که من این کار را به جهت فرموده تو کردم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند که من این را نکردم بلکه خدای عزّوجلّ با او چنین کرده است». .

72 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام285.مسند البزّار (به نقل از ابو لیلی که شبانه روز با علی علیه الس) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ ، قَالَ :كُنْتُ أَنَا وَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدَادَ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ : كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ جَالِساً ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيٌّ ، فَقَالَ لِی : «يَا عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ ، هذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ وُلْدِی ، أَمَا إِنِّی قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِی» فَضَرَبَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ ، ثُمَّ قَالَ : وَيْحَكَ ، كَيْفَ قُلْتَ ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ : سَمِعْتُ وَ اللّهِ مِنْهُ كَمَا قُلْتُ ، فَقَالَ هِشَامٌ : أَخْبَرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ .

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ فِی نُسْخَهِ الصَّفْوَانِیِّ : قَالَ : كُنْتُ أَنَا ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ .286.الغارات عن أبی إسحاق السبیعی :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ حُكَيْمٍ ، عَنْ نُعَيْمٍ الْقَابُوسِیِّ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ :«إِنَّ ابْنِی عَلِيّاً أَكْبَرُ وُلْدِی ، وَ أَبَرُّهُمْ عِنْدِی ، وَ أَحَبُّهُمْ إِلَیَّ ، وَ هُوَ يَنْظُرُ مَعِی فِی الْجَفْرِ ، وَ لَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ» .285.مسند البزّار عن أبی لیلی :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ الْقَصْرِیِّ جَمِيعاً ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِيمَ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّی قَدْ كَبِرَ سِنِّی ، فَخُذْ بِيَدِی مِنَ النَّارِ . قَالَ : فَأَشَارَ إِلَی ابْنِهِ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، فَقَالَ : «هذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِی» . .

72. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام

72. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام

امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم، پس علی بن یقطین گفت که:در خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی علیه السلام ، بر آن حضرت داخل شد. بعد از آن، حضرت کاظم علیه السلام به من فرمود که: «ای علی بن یقطین، اینک علی، سیّد فرزندان من است. و بدان که من کُنیت خود را که ابوالحسن است، به او بخشیدم».283.

هشام بن حکم کف دست خود را بر پیشانی خود زد و گفت: وای بر تو! چه گفتی؟ علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند که! از آن حضرت شنیدم، چنانچه گفتم. هشام گفت که: آن حضرت تو را خبر داده است که امر امامت بعد از او، در حضرت امام رضا علیه السلام قرار دارد.

احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام موسی علیه السلام بودم . و کلینی رضی الله عنه فرموده که در نسخه صفوانی است که گفت: بودم من ، و مثل آنچه را که گذشت، ذکر نمود.282.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از معاویه بن حکیم، از نُعیم قابوسی، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود:«پسرم، علی بزرگ ترین فرزندان من و نیکوکارترین ایشان در نزد من و محبوب ترین ایشان است به سوی من (که او را از همه ایشان دوست تر می دارم) و او با من در جفر نظر می کند، و در آن نظر نکرده، مگر پیغمبر، یا وصیّ پیغمبری».281.تاریخ دمشق (به نقل از ابو ذر) احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و اسماعیل بن عَبّاد قصری و هر دو از داود رَقّی که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! پیر شده ام و سالَم بسیار شده، پس مرا دستگیری فرما از آتش دوزخ. داود می گوید که: حضرت به جانب پسرش امام رضا علیه السلام اشاره نمود و فرمود:«اینک صاحب و امام شما است بعد از من».

280.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام در روز غدیر خم) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّه ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام : أَ لَا تَدُلُّنِى إِلى مَنْ آخُذُ عَنْهُ دِينِى ؟ فَقَالَ :«هذَا ابْنِى عَلِىٌّ ؛ إِنَّ أَبِى أَخَذَ بِيَدِى ، فَأَدْخَلَنِى إِلى قَبْرِ رَسُولِ اللّه صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا بُنَىَّ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ : «قَالَ إِنِّى جاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً» وَ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلًا ، وَفى بِهِ» .284.سنن ابن ماجه عن عبد الرحمن بن أبى ليلى:أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِىِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّىِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام : إِنِّى قَدْ كَبِرَتْ سِنِّى ، وَ دَقَّ عَظْمِى ، وَ إِنِّى سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام ، فَأَخْبَرَنِى بِكَ ، فَأَخْبِرْنِى مَنْ بَعْدَكَ ؟ فَقَالَ : «هذَا أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا» .283.الإمام علىّ عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِىِّ وَ كَانَ مِنَ الْوَاقِفَهِ قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ عِنْدَهُ ابْنُهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقَالَ لِى : «يَا زِيَادُ ، هذَا ابْنِى فُلَانٌ ، كِتَابُهُ كِتَابِى ، وَ كَلَامُهُ كَلَامِى ، وَ رَسُولُهُ رَسُولِى ، وَ مَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ» .282.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (فى عَلِىٍّ عليه السلام) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، قَالَ :حَدَّثَنِى الْمَخْزُومِىُّ وَ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام قَالَ : بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، فَجَمَعَنَا ، ثُمَّ قَالَ لَنَا : «أَ تَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ ؟» فَقُلْنَا : لَا ، فَقَالَ : «اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِى هذَا وَصِيِّى ، وَالْقَيِّمُ بِأَمْرِى، وَ خَلِيفَتِى مِنْ بَعْدِى ، مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِى دَيْنٌ ، فَلْيَأْخُذْهُ مِن ابْنِى هذَا ؛ وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِى عِدَهٌ ، فَلْيُنْجِزْهَا مِنْهُ ؛ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِى ، فَلَا يَلْقَنِى إِلَا بِكِتَابِهِ» . .

281.تاریخ دمشق عن أبی ذرّ :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از حسن ،از ابن ابی عمیر، از محمد بن اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم عرض کردم که: آیا مرا رهنمایی نمی فرمایی به سوی کسی که دین خویش را از او فرا گیرم؟ فرمود که:«همین پسر من علی. به درستی که پدرم دست مرا گرفت و مرا برد تا در روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل کرد، پس فرمود که: ای فرزند عزیز من! به درستی که خدای عزّوجلّ فرموده که: «إنّی جاعِلٌ فی اَلْأَرْضِ خَلیفَةً» (1)

، یعنی: «به درستی که من قرار دهنده ام در زمین کسی را که نائب من باشد» (در رواج دادن حقّ و ذلیل گردانیدن باطل). و خدای عزّوجلّ هرگاه سخنی را بفرماید به آن وفا می فرماید».280.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی عَلِیٍّ علیه السلام یَومَ غَدیرِ خُمٍّ) احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از حسن بن حسین لؤلؤی، از یحیی بن عمرو، از داود رَقّی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: سالَم بسیار شده و استخوانم باریک گردیده و از پدرت سؤال کردم از امام بعد از آن حضرت، پس مرا خبر داد که: تویی و تو نیز مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ حضرت فرمود که:«همین ابوالحسن (که مسمّی است به) رضا علیه السلام ».279.المعجم الکبیر (به نقل از ابن عبّاس) احمد بن مهران، از محمد بن علی، از زیاد بن مروان قندی که از طایفه واقفیّه بود روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام ، و پسرش ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام ، در نزد آن حضرت بود. حضرت کاظم علیه السلام ، به من فرمود که:«ای زیاد، این پسرم فلانی، نامه او نامه من و سخن او سخن من و فرستاده او فرستاده من است، و آنچه بگوید، گفته گفته اوست».278.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :احمد بن مهران ، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا مخزومی و مادر او، از فرزندان جعفر بن ابی طالب علیه السلام بود و گفت که: امام موسی کاظم علیه السلام به طلب ما فرستاد و ما را جمع فرمود، بعد از آن به ما فرمود که:«آیا می دانید که شما را برای چه طلب کردم؟» عرض کردیم: نه. فرمود که: «شاهد باشید که همین پسرم، وصیّ من است، و به امر من قیام خواهد نمود، و خلیفه من است بعد از من. هر که او را نزد من طلبی باشد، آن را از همین پسرم بگیرد و هر که را نزد

من وعده ای باشد، وفای به آن را از او طلب کند، و هر که را دسترس ملاقات من نباشد و خود نتواند که به نزد من آید، مرا ملاقات نکند، مگر به نامه خویش که نامه به نزد من فرستد» (و می تواند که معنی این باشد که: نامه ای به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام فرستد، و دور نیست که این معنی ظاهرتر باشد). .

1- .بقره، 30.

277.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ جَمِیعاً ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، قَالَ :خَرَجَتْ إِلَیْنَا أَلْوَاحٌ مِنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ فِی الْحَبْسِ : «عَهْدِی إِلی أَکْبَرِ وُلْدِی أَنْ یَفْعَلَ کَذَا ، وَ أَنْ یَفْعَلَ کَذَا ، وَ فُلَانٌ لَا تُنِلْهُ شَیْئاً حَتّی أَلْقَاکَ ، أَوْ یَقْضِیَ اللّهُ عَلَیَّ الْمَوْتَ» .276.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، قَالَ :خَرَجَ إِلَیْنَا مِنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام بِالْبَصْرَهِ أَلْوَاحٌ مَکْتُوبٌ فِیهَا بِالْعَرْضِ : «عَهْدِی إِلی أَکْبَرِ وُلْدِی : یُعْطی فُلَانٌ کَذَا ، وَ فُلَانٌ کَذَا ، وَ فُلَانٌ کَذَا ، وَ فُلَانٌ لَا یُعْطی حَتّی أَجِیءَ ، أَوْ یَقْضِیَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیَّ الْمَوْتَ ؛ إِنَّ اللّهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ» .275.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنِ ابْنِ مُحْرِزٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ :کَتَبَ إِلَیَّ مِنَ الْحَبْسِ : «أَنَّ فُلَاناً ابْنِی سَیِّدُ وُلْدِی ، وَ قَدْ نَحَلْتُهُ کُنْیَتِی» .279.المعجم الکبیر عن ابن عبّاس :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْخَزَّازِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَیْمَانَ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام : إِنِّی أَخَافُ أَنْ یَحْدُثَ حَدَثٌ وَ لَا أَلْقَاکَ ، فَأَخْبِرْنِی مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَکَ ؟ فَقَالَ : «ابْنِی فُلَانٌ» یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام .278.عنه صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ أَبِی الْجَهْمِ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام : إِنِّی سَأَلْتُ أَبَاکَ علیه السلام : مَنِ الَّذِی یَکُونُ مِنْ بَعْدِکَ ؟ فَأَخْبَرَنِی أَنَّکَ أَنْتَ هُوَ ، فَلَمَّا تُوُفِّیَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، ذَهَبَ النَّاسُ یَمِیناً وَ شِمَالًا ، وَ قُلْتُ فِیکَ أَنَا وَ أَصْحَابِی ؛ فَأَخْبِرْنِی مَنِ الَّذِی یَکُونُ مِنْ بَعْدِکَ مِنْ وُلْدِکَ ؟ فَقَالَ : «ابْنِی فُلَانٌ» . .

277.عنه صلی الله علیه و آله :احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و علی بن حکم، و هر دو از حسین بن مختار که گفت: تخت هایی (1) چند از امام موسی کاظم علیه السلام به سوی ما بیرون آمد، و آن حضرت در حبس هارون بود و بر آنها نوشته بود که:«وصیّت من به سوی بزرگ ترین فرزندانم، این است که چنین کند و چنین کند، و فلان کس را چیزی مده تا تو را ملاقات کنم، یا خدا مرگ را بر من قضا کند» (و حکم فرماید که بمیرم).276.عنه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبداللّه بن مغیره، از حسین بن مختار که گفت: بیرون آمد به سوی ما از جانب امام موسی کاظم علیه السلام در بصره الواحی (تخت هایی) چند، که در آنها نوشته بود به سمت عرض:«وصیّت من به سوی بزرگ ترین فرزندانم آن است که: به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر عطا شود، و به فلان کس چیزی عطا نشود تا خود بیایم، یا خدا مردن را بر من حکم فرماید. به درستی که خدا هر چه خواهد می کند».275.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی عَلِیٍّ علیه السلام) احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن محرز، از علی بن یقطین، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت در حبس به من نوشت که:«پسرم، فلان کس سید و بزرگ فرزندان من است، و من کنیت خویش را به او بخشیدم».274.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوعلی خزّاز، از داود بن سلیمان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: می ترسم که حادثه ای روی دهد و تو را ملاقات نکنم. پس مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ فرمود:«پسرم، فلانی» و مقصود آن حضرت علیه السلام ، امام رضا علیه السلام بود.273.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از سعید بن ابی جَهم، از نصر بن قابوس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: از پدرت علیه السلام سؤال نمودم که کیست آن که بعد از تو امام می باشد؟ مرا خبر داد که تو امامی بعد از او. و چون حضرت صادق علیه السلام وفات فرمود، مردم به طرف راست و چپ رفتند و حیران بودند، و من و یارانم قایل بودیم به امامت در شأن تو. پس تو نیز مرا خبر ده که کیست آن که بعد از تو امام می باشد از فرزندانت؟ فرمود که:«پسرم فلانی». .

1- .الواح.

272.تاريخ دمشق (به نقل از عمرو ذو مرّ و سعيد بن وهب و زيد بن يث) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الصَّحَّاكِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زَرْبِيٍّ ، قَالَ :جِئْتُ إِلَى أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِمَالٍ ، فَأَخَذَ بَعْضَهُ ، وَ تَرَكَ بَعْضَهُ ، فَقُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللّهُ ، لِأَىِّ شَىْءٍ تَرَكْتَهُ عِنْدِى ؟ قَالَ : «إِنَّ صَاحِبَ هذَا الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ». فَلَمَّا جَاءَنَا نَعْيُهُ ، بَعَثَ إِلَىَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ابْنُهُ ، فَسَأَلَنِى ذلِكَ الْمَالَ ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ .274.عنه صلى الله عليه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِى الْحَكَمِ الْأَرْمَنِىِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِى عَبْدُ اللّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِىِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الزَّيْدِىِّ ، قَالَ أَبُو الْحَكَمِ : وَ أَخْبَرَنِى عَبْدُ اللّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرْمِىُّ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ ، قَالَ : لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ نَحْنُ نُرِيدُ الْعُمْرَةَ فِى بَعْضِ الطَّرِيقِ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، هَلْ تُثْبِتُ هذَا الْمَوْضِعَ الَّذِى نَحْنُ فِيهِ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، فَهَلْ تُثْبِتُهُ أَنْتَ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، إِنِّى أَنَا وَ أَبِى لَقِينَاكَ هَاهُنَا وَ أَنْتَ مَعَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، وَ مَعَهُ إِخْوَتُكَ ، فَقَالَ لَهُ أَبِى : بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، أَنْتُمْ كُلُّكُمْ أَئِمَّةٌ مُطَهَّرُونَ ، وَ الْمَوْتُ لَا يَعْرى مِنْهُ أَحَدٌ ، فَأَحْدِثْ إِلَىَّ شَيْئاً أَحَدِّثْ بِهِ مَنْ يَخْلُفُنِى مِنْ بَعْدِى ؛ فَلَا يَضِلَّ .

قَالَ : «نَعَمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، هؤُلَاءِ وُلْدِى ، وَ هذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَيْكَ وَ قَدْ عُلِّمَ الْحُكْمَ وَ الْفَهْمَ وَ السَّخَاءَ وَ الْمَعْرِفَةَ بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ ، وَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ ، وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ ، وَ حُسْنُ الْجَوَابِ ، وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ فِيهِ أُخْرى خَيْرٌ مِنْ هذَا كُلِّهِ» .

فَقَالَ لَهُ أَبِى : وَ مَا هِىَ بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ؟

قَالَ عليه السلام : «يُخْرِجُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ غَوْثَ هذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا ، وَ عَلَمَهَا وَ نُورَهَا ، وَ فَضْلَهَا وَ حِكْمَتَهَا ، خَيْرُ مَوْلُودٍ ، وَ خَيْرُ نَاشِىءٍيَحْقُنُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الدِّمَاءَ ، وَ يُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ ، وَ يَلُمُّ بِهِ الشَّعْثَ ، وَ يَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ ، وَ يَكْسُو بِهِ الْعَارِىَ ، وَ يُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ ، وَ يُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ ، وَ يُنْزِلُ اللّهُ بِهِ الْقَطْرَ ، وَ يَرْحَمُ بِهِ الْعِبَادَ ، خَيْرُ كَهْلٍ ، وَ خَيْرُ نَاشِىءٍ، قَوْلُهُ حُكْمٌ ، وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ ، يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ ، وَ يَسُودُ عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَوَانِ حُلُمِهِ».

فَقَالَ لَهُ أَبِى : بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، وَ هَلْ وُلِدَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، وَ مَرَّتْ بِهِ سِنُونَ».

قَالَ يَزِيدُ : فَجَاءَنَا مَنْ لَمْ نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلَاماً ، قَالَ يَزِيدُ : فَقُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِيمَ علیه السلام : فَأَخْبِرْنِی أَنْتَ بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَنِی بِهِ أَبُوکَ علیه السلام ، فَقَالَ لِی : «نَعَمْ ، إِنَّ أَبِی علیه السلام کَانَ فِی زَمَانٍ لَيْسَ هذَا زَمَانَهُ».

فَقُلْتُ لَهُ : فَمَنْ يَرْضی مِنْکَ بِهذَا ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّهِ ، قَالَ : فَضَحِکَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام ضَحِکاً شَدِيداً ، ثُمَّ قَالَ : «أُخْبِرُکَ يَا أَبَا عُمَارَةَ ، إِنِّی خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِی ، فَأَوْصَيْتُ إِلَی ابْنِی فُلَانٍ ، وَ أَشْرَکْتُ مَعَهُ بَنِیَّ فِی الظَّاهِرِ ، وَ أَوْصَيْتُهُ فِی الْبَاطِنِ ، فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ ، وَ لَوْ کَانَ الْأَمْرُ إِلَیَّ ، لَجَعَلْتُهُ فِی الْقَاسِمِ ابْنِی ؛ لِحُبِّی إِيَّاهُ ، وَ رَأفَتِی عَلَيْهِ ، وَ لکِنْ ذلِکَ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ، وَ لَقَدْ جَاءَنِی بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ أَرَانِيهِ ، وَ أَرَانِی مَنْ يَکُونُ مَعَهُ ؛ وَ کَذلِکَ لَا يُوصی إِلَی أَحَدٍ مِمَّا حَتّی يَأْتِیَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ جَدِّی عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ ، وَ رَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله خَاتَماً وَ سَيْفاً وَ عَصًا وَ کِتَاباً وَ عِمَامَةً ، فَقُلْتُ : مَا هذَا يَا رَسُولَ اللّهِ ؟ فَقَالَ لِی : أَمَّا الْعِمَامَةُ ، فَسُلْطَانُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؛ وَ أَمَّا السَّيْفُ ، فَعِزُّ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی ؛ وَ أَمَّا الْکِتَابُ ، فَنُورُ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی ؛ وَ أَمَّا الْعَصَا ، فَقُوَّةُ اللّهِ ؛ وَ أَمَّا الْخَاتَمُ ، فَجَامِعُ هذِهِ الْأُمُورِ .

ثُمَّ قَالَ لِی : وَ الْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْکَ إِلی غَيْرِکَ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا رَأَيْتُ مِنَ الْأَئِمَّةِ أَحَداً أَجْزَعَ عَلی فِرَاقِ هذَا الْأَمْرِ مِنْکَ ، وَ لَوْ کَانَتِ الْإِمَامَةُ بِالْمَحَبَّةِ ، لَکَانَ إِسْمَاعِيلُ أَحَبَّ إِلی أَبِيکَ مِنْکَ ، وَ لکِنْ ذلِکَ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام : «وَ رَأَيْتُ وُلْدِی جَمِيعاً : الْأَحْيَاءَ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتَ ، فَقَالَ لِی أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : هذَا سَيِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلی ابْنِی عَلِیٍّ فَهُوَ مِنِّی ، وَ أَنَا مِنْهُ ، وَ اللّهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ يَزِيدُ : ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام : «يَا يَزِيدُ ، إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَکَ ، فَلَا تُخْبِرْ بِهَا إِلَا عَاقِلًا ، أَوْ عَبْداً تَعْرِفُهُ صَادِقاً ، وَ إِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ ، فَاشْهَدْ بِهَا ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها» وَ قَالَ لَنَا أَيْضاً : «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّهِ» » .

قَالَ : فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام : «فَأَقْبَلْتُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقُلْتُ : قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِی بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی فَأَيُّهُمْ هُوَ ؟ فَقَالَ : هُوَ الَّذِی يَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ يَسْمَعُ بِفَهْمِهِ ، وَ يَنْطِقُ بِحِکْمَتِهِ ، يُصِيبُ فَلَا

يُخْطِئُ ، وَ يَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ ، مُعَلّماً حُكّماً وَ عِلْماً ، هُوَ هذَا وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ابْنِى ثُمَّ قَالَ : مَا أَقَلَّ مُقَامَكَ مَعَهُ ! فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ ، فَأَوْصِ ، وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ ، وَ افْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ ؛ فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ ، وَ مُجَاوِرٌ غَيْرَهُمْ ، فَإِذَا أَرَدْتَ فَادْعُ عَلِيّاً فَلْيُغَسِّلْكَ وَ لْيُكَفِّنْكَ ؛ فَإِنَّهُ طُهْرٌ لَكَ ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ إِلَا ذلِكَ ، وَ ذلِكَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ ؛ فَاضْطَجِعْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَ صُفَّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَ عُمُومَتَهُ ، وَ مُرْهُ فَلْيُكَبِّرْ عَلَيْكَ تِسْعاً ؛ فَإِنَّهُ قَدِ اسْتَقَامَتْ وَصِيَّتُهُ ، وَ وَلِيَكَ وَ أَنْتَ حَىٌّ ، ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وُلْدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، فَأَشْهِدْ عَلَيْهِمْ ، وَ أَشْهِدِ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ كَفى بِاللّهِ شَهِيداً».

قَالَ يَزِيدُ : ثُمَّ قَالَ لِى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : «إِنِّى أُؤْخَذُ فِى هذِهِ السَّنَهِ ، وَ الْأَمْرُ هُوَ إِلَى ابْنِى عَلِيٍّ ، سَمِيِّ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ : فَأَمَّا عَلِيٌّ الْأَوَّلُ ، فَعَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام ، وَ أَمَّا الْاخِرُ ، فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، أَعْطِىَ فَهْمَ الْأَوَّلِ وَ حِلْمَهُ وَ نَصْرَهُ وَ وُدَّهُ وَ دِينَهُ وَ مِحْنَتَهُ وَ مِحْنَهَ الْاخِرِ ، وَ صَبْرَهُ عَلى مَا يَكْرَهُ ، وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَا بَعْدَ مَوْتِ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ».

ثُمَّ قَالَ لِى : «يَا يَزِيدُ ، وَ إِذَا مَرَرْتَ بِهذَا الْمَوْضِعِ ، وَ لَقِيتَهُ وَ سَتَلْقَاهُ فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ أَمِينٌ مَأْمُونٌ مُبَارَكٌ ، وَ سَيُعْلِمُكَ أَنَّكَ قَدْ لَقِيتَنِى ، فَأَخْبِرْهُ عِنْدَ ذلِكَ أَنَّ الْجَارِيَهَ الَّتِى يَكُونُ مِنْهَا هذَا الْغُلَامُ جَارِيَهٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَهَ جَارِيَهِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله أُمِّ إِبْرَاهِيمَ ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّى السَّلَامَ ، فَافْعَلْ».

قَالَ يَزِيدُ : فَلَقِيتُ بَعْدَ مُضِىِّ أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَلِيّاً عليه السلام ، فَبَدَأَنِى ، فَقَالَ لِى : «يَا يَزِيدُ ، مَا تَقُولُ فِى الْعُمْرَهِ؟» فَقُلْتُ : بِأَبِى أَنْتَ وَ أُمِّى ، ذلِكَ إِلَيْكَ ، وَ مَا عِنْدِى نَفَقَهٌ ، فَقَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ ! مَا كُنَّا نُكَلِّفُكَ وَ لَا نَكْفِيكَ» فَخَرَجْنَا حَتّى انْتَهَيْنَا إِلى ذلِكَ الْمَوْضِعِ ، فَابْتَدَأَنِى ، فَقَالَ : «يَا يَزِيدُ ، إِنَّ هذَا الْمَوْضِعَ كَثِيراً مَا لَقِيتَ فِيهِ جِيرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ» قُلْتُ : نَعَمْ ، ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ ، فَقَالَ لِى : «أَمَّا الْجَارِيَهُ ، فَلَمْ تَحِضْ بَعْدُ ، فَإِذَا جَاءَتْ بَلِّغْتُهَا مِنْهُ السَّلَامَ» فَانْطَلَقْنَا إِلى مَكَّهَ ، فَاشْتَرَاهَا فِى تِلْكَ السَّنَهِ ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَا قَلِيلاً حَتّى حَمَلَتْ ، فَوَلَدَتْ ذلِكَ الْغُلَامَ .

قَالَ يَزِيدُ : وَ كَانَ إِخْوَهُ عَلِيٍّ يَرْجُونَ أَنْ يَرِثُوهُ ، فَعَادُونِى إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ ، فَقَالَ لَهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ : وَ اللّهِ ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَ إِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ أَبِى إِبْرَاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِى لَا أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا . .

273.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ضحّاک بن اشعث، از داود بن زَربی روایت کرده است که گفت: مالی را به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام آوردم، پس بعضی از آن را گرفت، و برخی از آن را وا گذاشت. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، برای چه آن را در نزد من گذاشتی؟ فرمود:«به درستی که صاحب امر امامت، این را از تو طلب خواهد نمود». پس چون خبر وفات آن حضرت به ما رسید، پسرش، حضرت امام رضا علیه السلام ، مرا طلبید و آن مال را از من خواست و من آن را تسلیم آن حضرت کردم.272.تاریخ دمشق عن عمرو ذو مرّ وسعید بن وهب وعن زید بناحمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم ارمنی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عبداللّه بن ابراهیم بن علی بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب، از یزید بن سلیط زیدی و ابوالحکم گفت: و نیز مرا خبر داد عبداللّه بن محمد بن عماره جَرمی، از یزید بن سلیط که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را ملاقات کردم در بین راه مکّه و ما اراده عُمره داشتیم. عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا این موضعی را که ما در آن هستیم، خوب می شناسی؟ حضرت فرمود:«آری، پس آیا تو این را خوب می شناسی؟» عرض کردم: آری، من با پدرم در اینجا تو را ملاقات کردیم، و تو با حضرت صادق علیه السلام بودی و برادران تو با آن حضرت بودند.

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! همه شما امامان مطهر و معصومید و کسی از مرگ، عاری نمی باشد (و هر کسی لباس مرگ را خواهد پوشید)، پس نشانه ای را برای من بیان فرما که حدیث کنم به آن، کسی را که بعد از من، مرا جانشین می شود، تا گمراه نگردد.

فرمود: «آری ای ابو عبداللّه ، این جماعت فرزندان منند و این سیّد و بزرگ ایشان است» و اشاره فرمود به سوی تو و فرمود که: «به او تعلیم شده که حکمت ها (یا حکم)، در میان مردمان و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم به آن محتاج اند و آنچه در آن اختلاف دارند از امر دین و دنیای خویش، و در اوست خوش خلقی و حسن جواب و او دری است از درهای خدای عزّوجلّ و در او صفتی دیگر است که از همه آنچه مذکور شد، بهتر است».

پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آن صفت چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود که: «خدای عزّوجلّ بیرون می آورد از صلب او، پناه این امّت و پناه دهنده ایشان را (یا فریادرس و فریاد رسنده ایشان) و نشانه و نور و فضل و حکمت ایشان، که از هر طفلی که متولّد شده بهتر است، و از هر نوجوانی خوش تر. خدا به سبب او، خون ها را محافظت می فرماید و به وساطت او، حالتی را که در میان مردم است از خصومت و منازعت، به اصلاح می آورد. و امور متفرّقه و پراکنده را به او جمع می کند، و رخنه ها را می بندد، و به او برهنه را می پوشاند، و گرسنه را سیر می گرداند، و ترسان را ایمن می سازد، و به او باران از آسمان فرو می آورد، و بر بندگان خود رحم می فرماید، و از هر مرد رو مویی (1) بهتر، و از هر صاحب نموّی خوش تر است. گفته او محکم و استوار و سکوت و خاموشی او، علم است. از برای مردمان بیان می کند آنچه را که در آن اختلاف دارند، و بزرگ قبیله خود می گردد، پیش از وقتی که به حدّ بلوغ برسد».

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا آن که می فرمایی، متولّد شده؟ حضرت فرمود: «آری، و سال ها بر او گذشته است». یزید می گوید که: پس کسی پیش ما آمد که با وجود او، هیچ سخن نتوانستیم گفت. یزید می گوید که: بعد از آن، به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: پس تو نیز مرا خبر ده به مثل آنچه پدرت مرا خبر داد. حضرت در جواب فرمود: «آری، به درستی که پدرم علیه السلام در روزگاری بود که این زمان چون روزگار او نیست» (چه تقیّه در این وقت شدیدتر است).

من به آن حضرت عرض کردم که: هر که به همین سکوت و هیچ نگفتن به جهت تقیّه، از تو راضی شود (که به این اکتفا کند)، لعنت خدا بر او باد!

یزید می گوید که: حضرت امام موسی علیه السلام خندید و خنده ای سختی کرد، بعد از آن فرمود که: «تو را خبر می دهم ای ابو عُماره، که من از منزل خود بیرون آمدم و پسرم فلانی را وصیّ خود گردانیدم، و پسران خود را در ظاهر با او شریک ساختم، و در باطن او را وصیّ خود کردم، و او را تنها و منفرد ساختم. و اگر امر امامت به من مفوّض بود، آن را در قاسم پسرم

قرار می دادم، به جهت آن که من او را دوست می دارم، و بر او رأفت و مهربانی دارم، ولیکن این امر مفوّض به خدای عزّوجلّ است و اختیار با

اوست که آن را قرار می دهد در هر جا که خواهد. و هر آینه به حقیقت که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر وصیّ مرا به نزد من آورد، بعد از آن او را به من نمود و به من فرمود: هر که با او و از شیعیان او خواهد بود. و همچنین هیچ یک از ما وصیّ نمی شود تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر او را بیاورد.

با جدّم امیرالمؤمنین علی - صلوات اللّه علیه - و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و دستاری را دیدم، عرض کردم که: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، اینها چیست؟ در جواب من فرمود که: امّا دستار، نشانه سلطنت خدای عزّوجلّ است، و امّا شمشیر، علامت عزّت خدای تبارک و تعالی، و امّا کتاب، نور و علوم خدای تبارک و تعالی، و امّا عصا، قوّت خدا، و امّا انگشتر، جامع جمیع این امور است که هر کس آن را دارد، همه را دارد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود که: امر امامت، از تو بیرون رفت و به غیر تو منتقل شد. عرض کردم که: یا رسول اللّه ، او را به من بنما تا ببینم که کدام یک از فرزندان من، امام است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ندیدم هیچ یک را از امامان که جَزعش بر جدایی این امر، از تو بیشتر باشد. و اگر امامت به دوستی می بود، هر آینه اسماعیل به سوی پدرت از تو محبوب تر بود، ولیکن این امر از جانب خدای عزّوجلّ است».

بعد از آن، امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «همه فرزندان خود را دیدم (آنچه از ایشان که زنده اند و آنچه مرده اند)، پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: این سیّد ایشان است، و اشاره فرمود به جانب پسرم علی. پس علی از من است و من از اویم، و خدا با نیکوکاران است».

یزید می گوید که: بعد از آن، امام موسی علیه السلام فرمود که: «ای یزید، این امانتی است در نزد تو، پس خبر مده به این، مگر کسی را که عاقل باشد، یا بنده ای که او را راستگو شناسی. و اگر سؤال شوی از شهادت، به این، شهادت بده و این است معنی قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها» (2) . و به ما نیز فرموده: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّهِ» (3) ، یعنی: و کی ستم کارتر است (و مراد این است که کسی ستم کارتر نیست) از آن که بپوشد شهادتی را که در نزد اوست از خدا» (یا شهادتی که از جانب خدا باشد).

یزید می گوید که: پس امام موسی علیه السلام فرمود که: «بعد از آن، رو کردم به رسول خدا، و عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، همه فرزندان مرا برای من جمع فرمودی، پس کدام یک از ایشان، امام است؟ فرمود که: آن کسی است که به نور خدا نظر می کند، و به فهم او، می شنود و به حکمت او، سخن می کند، درست می گوید و خطا نمی کند، و می داند و جاهل نمی باشد، در حالتی که حکم و علم به او تعلیم شده (یا آن را به دیگران تعلیم می دهد)، و آن، همین است. - و دست پسرم علی را گرفت - و فرمود که: چه بسیار کم است ماندن تو با او. پس چون از سفر خویش برگردی، وصیّت کن و امر خود را اصلاح کن، و فارغ گردان خود را از آنچه اراده داری؛ زیرا که تو از ایشان بیرون می روی و با غیر ایشان مجاورت می نمایی، و چون اراده نمایی که از مدینه بیرون روی، علی را طلب کن تا تو را غسل دهد و کفن کند؛ که همان موجب طهارت و پاکی تو است. و استقامت ندارد، مگر همین که علی تو را غسل دهد، و این طریقه ای است که پیش از این، گذشته؛ پس در پیش روی او بخواب و برادران علی و عموهای او در پشت سرش صف ببندند، و او را امر کن که بر تو، نه تکبیر بگوید.

پس به درستی که وصی بودن او، استقامت به هم رسانید و راست ایستاد و او ولیّ تو است و حال آن که تو زنده ای. بعد از آن، جمع گردان از برای او فرزندان خویش را از آنها که ایشان را به حساب می آوری، و اعتنا به شأن ایشان داری. پس بر ایشان شاهد بگیر و خدای عزّوجلّ را شاهد گردان و خدا کافی است که شاهد باشد».

یزید می گوید که: بعد از آن، حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: «من، در همین سال محبوس می شوم و امر امامت مفوّض است به پسرم علی که همنام دو علی است: امّا علی اوّل، علی بن ابی طالب علیه السلام ، و امّا علی آخر، علی بن الحسین علیه السلام است. و خدا به او عطا فرموده فهم علی اوّل و حلم و یاری و دوستی در دل های مردمان و دین و محنت او را و محنت علی آخر و صبر او را بر آنچه ناخوش دارد. و او را جایز نیست که در باب امامت، سخن گوید، مگر چهار سال بعد از مردن هارون».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای یزید، چون بعد از این، به این موضع بگذری و امام رضا علیه السلام را ملاقات کنی و زود باشد که او را ملاقات کنی بشارت ده او را که زود باشد که او را پسری متولّد شود که امین و مأمون و مبارک باشد. و زود باشد که حضرت امام رضا علیه السلام تو را

اعلام کند که مرا در این موضع، ملاقات کرده، پس در آن هنگام او را خبر ده که آن کنیزی که این پسر از او به هم می رسد، کنیزی است از خاندان ماریه، کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله که مادر ابراهیم بود، پس اگر بتوانی که از جانب من، آن کنیز را سلام برسانی، برسان».

یزید می گوید که: بعد از رحلت امام موسی علیه السلام ، علی بن موسی الرّضا علیه السلام را ملاقات کردم، پس مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «ای یزید، چه می گویی در باب عُمره؟» (یعنی: نمی خواهی که آن را به جا آوریم؟) یزید می گوید که: عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، این امر با تو است (و اختیار تو داری)، ولیکن من خرجی ندارم. حضرت فرمود: «سبحان اللّه ! عادت ما چنان نیست که تو را تکلیف کنیم و امور تو را کفایت نکنیم و متکفّل احوالت نشویم».

پس بیرون رفتیم تا به آن موضع رسیدیم، مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «این موضعی است که در آن بسیار همسایگان و عموهای خود را ملاقات کرده ای». عرض کردم: آری، پس آن خبر را از اوّل تا آخر بر او خواندم، و قصّه را باز گفتم. حضرت فرمود که: «امّا آن کنیز، هنوز نیامده است، چون بیاید سلام پدرم را به او می رسانم» (یا می رسانی). پس رفتیم تا مکّه معظّمه و حضرت در آن سال، آن کنیز را خرید و زمانی نگذشت تا آن که حامله شد و آن پسر را زایید.

یزید می گوید که: برادران علی بن موسی الرّضا علیه السلام امیدواری داشتند که از او ارث برند، چون چنین شد، با من دشمنی ورزیدند، و حال آن که من گناه و تقصیری نداشتم. پس اسحاق بن جعفر به ایشان گفت: به خدا سوگند، که یزید را دیدم که در مجلس امام موسی علیه السلام در جایی می نشست که من در آنجا نمی نشستم. .

1- .میان سال.
2- .نساء، 58.
3- .بقره، 140.

ص: 100

. .

ص: 101

. .

ص: 102

. .

ص: 103

. .

ص: 104

. .

ص: 105

. .

271.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در حَجّه الوداع) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِی الْحَكَمِ ، قَالَ :حَدَّثَنِی عَبْدُ اللّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِیُّ وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ ، قَالَ : لَمَّا أَوْصى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ، أَشْهَدَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِیَّ ، وَ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِیَّ ، وَ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ ، وَ مُعَاوِيَهَ الْجَعْفَرِیَّ ، وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ ، وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِیَّ ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِیَّ ، وَ يَزِيدَ بْنَ سَلِيطٍ الْأَنْصَارِیَّ ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الْأَسْلَمِیَّ وَ هُوَ كَاتِبُ الْوَصِيَّهِ الْأُولى أَشْهَدَهُمْ أَنَّهُ «يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِيَهٌ لَا رَيْبَ فِيهَا ، وَ أَنَّ اللّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ ، وَ أَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ ، وَ أَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ ، وَ الْقَضَاءَ حَقٌّ ، وَ أَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَیِ اللّهِ حَقٌّ ، وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله حَقٌّ ، وَ أَنَّ مَا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ ، عَلى ذلِكَ أَحْيَا ، وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ ، وَ عَلَيْهِ أَبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللّهُ».

وَ أَشْهَدَهُمْ أَنَّ «هذِهِ وَصِيَّتِی بِخَطِّی ، وَ قَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّهَ جَدِّی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام ، وَ وَصِيَّهَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ قَبْلَ ذلِكَ ، نَسَخْتُهَا حَرْفاً بِحَرْفٍ ، وَ وَصِيَّهَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلى مِثْلِ ذلِكَ ، وَ إِنِّی قَدْ أَوْصَيْتُ إِلى عَلِیٍّ ، وَ بَنِیَّ بَعْدُ مَعَهُ إِنْ شَاءَ وَ آنَسَ مِنْهُمْ رُشْداً وَ أَحَبَّ أَنْ يُقِرَّهُمْ ، فَذَاكَ لَهُ ، وَ إِنْ كَرِهَهُمْ وَ أَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ ، فَذَاكَ لَهُ ، وَ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ .

وَ أَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِی وَ أَمْوَالِی وَ مَوَالِیَّ وَ صِبْيَانِیَ الَّذِينَ خَلَّفْتُ وَ وُلْدِی ، وَ إِلى إِبْرَاهِيمَ وَ الْعَبَّاسِ وَ قَاسِمٍ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَحْمَدَ وَ أُمِّ أَحْمَدَ ، وَ إِلى عَلِیٍّ أَمْرُ نِسَائِی دُونَهُمْ ، وَ ثُلُثُ صَدَقَهِ أَبِی وَ ثُلُثِی ، يَضَعُهُ حَيْثُ يَرى ، وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِی مَالِهِ ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِهَا عَلى مَنْ سَمَّيْتُ لَهُ وَ عَلى غَيْرِ مَنْ سَمَّيْتُ ، فَذَاكَ لَهُ .

وَ هُوَ أَنَا فِی وَصِيَّتِی فِی مَالِی وَ فِی أَهْلِی وَ وُلْدِی ، وَ إِنْ يَرى أَنْ يُقِرَّ إِخْوَتَهُ الَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ فِی كِتَابِی هذَا أَقَرَّهُمْ ؛ وَ إِنْ كَرِهَ ، فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُتَرَّبٍ عَلَيْهِ وَ لَا مَرْدُودٍ ؛ فَإِنْ آنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِی فَارَقْتُهُمْ عَلَيْهِ ، فَأَحَبَّ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِی وَلَايَهِ ، فَذَاكَ لَهُ ؛ وَ إِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَهُ ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا إِلَا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ ، فَإِنَّهُ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ .

وَ أیُّ سُلْطَانٍ أوْ أحَدٌ مِنَ النَّاسِ کَفَّهُ عَنْ شَیْءٍ ، أوْ حَالَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ شَیْءٍ مِمَّا ذَکَرْتُ فِی کِتَابِی هذَا أوْ أحَدٍ مِمَّنْ ذَکَرْتُ ، فَهُوَ مِنَ اللّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ بَرِیءٌ ، وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُ بُرَآءُ ، وَ عَلَیْهِ لَعْنَهُ اللّهِ وَ غَضَبُهُ ، وَ لَعْنَهُ اللَاعِنِینَ وَ الْمَلَائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ جَمَاعَهِ الْمُؤْمِنِینَ ، وَ لَیْسَ لِأحَدٍ مِنَ السَّلَاطِینِ أنْ یَکُفَّهُ عَنْ شَیْءٍ ، وَ لَیْسَ لِی عِنْدَهُ تَبِعَهٌ وَ لَا تِبَاعَهٌ ، وَ لَا لِأحَدٍ مِنْ وُلْدِی لَهُ قِبَلِی مَالٌ ؛ وَهُوَ مُصَدَّقٌ فِیمَا ذَکَرَ ، فَإنْ أقَلَّ ، فَهُوَ أعْلَمُ ؛ وَ إنْ أکْثَرَ ، فَهُوَ الصَّادِقُ کَذلِکَ .

وَإنَّمَا أَرَدْتُ بِإدْخَالِ الَّذِینَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِی التَّنْوِیهَ بِأَسْمَائِهِمْ ، وَ التَّشْرِیفَ لَهُمْ ؛ وَ أُمَّهَاتُ أَوْلَادِی مَنْ أَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِی مَنْزِلِهَا وَ حِجَابِهَا ، فَلَهَا مَا کَانَ یَجْرِی عَلَیْهَا فِی حَیَاتِی إنْ رَأی ذلِکَ ، وَ مَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ إلی زَوْجٍ ، فَلَیْسَ لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إلی مَحْوَایَ إلَا أَنْ یَرَی عَلِیٌّ غَیْرَ ذلِکَ ، وَ بَنَاتِی بِمِثْلِ ذلِکَ ، وَ لَا یُزَوِّجُ بَنَاتِی أَحَدٌ مِنْ إخْوَتِهِنَّ مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ وَ لَا سُلْطَانٌ وَ لَا عَمٌّ إلَا بِرَأیِهِ وَ مَشُورَتِهِ ، فَإنْ فَعَلُوا غَیْرَ ذلِکَ ، فَقَدْ خَالَفُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ ، وَ جَاهَدُوهُ فِی مُلْکِهِ ، وَ هُوَ أعْرَفُ بِمَنَاکِحِ قَوْمِهِ ، فَإنْ أَرَادَ أَنْ یُزَوِّجَ زَوَّجَ ، وَ إنْ أَرَادَ أَنْ یَتْرُکَ تَرَکَ .

وَقَدْ أَوْصَیْتُهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَکَرْتُ فِی کِتَابِی هذَا ، وَ جَعَلْتُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِنَّ شَهِیداً ، وَ هُوَ وَ أُمُّ أَحْمَدَ ؛ وَ لَیْسَ لِأحَدٍ أَنْ یَکْشِفَ وَصِیَّتِی وَ لَا یَنْشُرَهَا وَ هُوَ مِنْهَا عَلی غَیْرِ مَا ذَکَرْتُ وَ سَمَّیْتُ ؛ فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَیْهِ ، وَ مَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ ، وَ مَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ .

وَلَیْسَ لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا غَیْرِهِ أَنْ یَفُضَّ کِتَابِی هذَا الَّذِی خَتَمْتُ عَلَیْهِ الْأَسْفَلَ ، فَمَنْ فَعَلَ ذلِکَ ، فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللّهِ وَ غَضَبُهُ ، وَ لَعْنَهُ اللَاعِنِینَ وَ الْمَلَائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَ جَمَاعَهِ الْمُرْسَلِینَ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُسْلِمِینَ، وَ عَلی مَنْ فَضَّ کِتَابِی هذَا . وَ کَتَبَ وَ خَتَمَ أَبُو إبْرَاهِیمَ وَ الشُّهُودُ ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

قَالَ أَبُو الْحَکَمِ : فَحَدَّثَنِی عَبْدُ اللّهِ بْنُ إبْرَاهِیمَ الْجَعْفَرِیُّ ، عَنْ یَزِیدَ بْنِ سَلِیطٍ ، قَالَ :

کَانَ أَبُو عِمْرَانَ الطَّلْحِیُّ قَاضِیَ الْمَدِینَهِ ، فَلَمَّا مَضی مُوسی علیه السلام قَدَّمَهُ إخْوَتُهُ إلَی الطَّلْحِیِّ الْقَاضِی ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسی : أَصْلَحَکَ اللّهُ وَ أَمْتَعَ بِکَ ، إنَّ فِی أَسْفَلِ هذَا الْکِتَابِ کَنْزاً وَ جَوْهَراً ، وَ یُرِیدُ أَنْ یَحْتَجِبَهُ وَ یَأْخُذَهُ دُونَنَا ، وَ لَمْ یَدَعْ أَبُونَا رَحِمَهُ اللّهُ شَیْئاً إلَا أَلْجَأَهُ إلَیْهِ ، وَ تَرَکَنَا عَالَهً ، وَ لَوْ لَا أَنِّی أَکُفُّ نَفْسِی ، لَأَخْبَرْتُکَ بِشَیْءٍ عَلَی رُؤُوسِ الْمَلَاءِ، فَوَثَبَ إلَیْهِ

إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، فَقَالَ : إِذاً وَاللّهِ ، تُخْبِرَ بِمَا لَا نَقْبَلَهُ مِنْکَ وَ لَا نُصَدِّقُکَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ تَکُونُ عِنْدَنَا مَلُوماً مَدْحُوراً ؛ نَعْرِفُکَ بِالْکَذِبِ صَغِيراً وَ کَبِيراً ، وَ کَانَ أَبُوکَ أَعْرَفَ بِکَ لَوْ کَانَ فِيکَ خَيْرٌ ، وَ إِنْ کَانَ أَبُوکَ لَعَارِفاً بِکَ فِی الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ ، وَ مَا کَانَ لِيَأْمَنَکَ عَلی تَمْرَتَيْنِ .

ثُمَّ وَثَبَ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمُّهُ ، فَأَخَذَ بِتَلْبِيبِهِ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّکَ لَسَفِيهٌ ضَعِيفٌ أَحْمَقُ ، اجْمَعْ هذَا مَعَ مَا کَانَ بِالْأَمْسِ مِنْکَ ، وَ أَعَانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ .

فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ الْقَاضِی لِعَلِیٍّ : قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، حَسْبِی مَا لَعَنَنِی أَبُوکَ الْيَوْمَ ، وَ قَدْ وَسَّعَ لَکَ أَبُوکَ ، وَ لَا وَ اللّهِ ، مَا أَحَدٌ أَعْرَفَ بِالْوَلَدِ مِنْ وَالِدِهِ ، وَ لَا وَ اللّهِ ، مَا کَانَ أَبُوکَ عِنْدَنَا بِمُسْتَخَفٍّ فِی عَقْلِهِ ، وَ لَا ضَعِيفٍ فِی رَأْيِهِ .

فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِی : أَصْلَحَکَ اللّهُ ، فُضَّ الْخَاتَمَ وَ اقْرَأْ مَا تَحْتَهُ ، فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ : لَا أَفُضُّهُ ، حَسْبِی مَا لَعَنَنِی أَبُوکَ مُنْذُ الْيَوْمِ ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ : فَأَنَا أَفُضُّهُ ، فَقَالَ : ذَاکَ إِلَيْکَ ، فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ ، فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ وَ إِقْرَارُ عَلِیٍّ لَهَا وَحْدَهُ ، وَ إِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِی وَلَايَهِ عَلِیٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ کَرِهُوا ، وَ إِخْرَاجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَهِ وَ غَيْرِهَا ،وَ کَانَ فَتْحُهُ عَلَيْهِمْ بَلَاءً وَ فَضِيحَهً وَ ذِلَّهً ، وَ لِعَلِیٍّ عليه السلام خِيَرَهً .

وَ کَانَ فِی الْوَصِيَّهِ الَّتِی فَضَّ الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتَمِ : هؤُلَاءِ الشُّهُودُ : إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، وَ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ ، وَ جَعْفَرُ بْنُ صَالِحٍ ، وَ سَعِيدُ بْنُ عِمْرَانَ ؛ وَ أَبْرَزُوا وَجْهَ أُمِّ أَحْمَدَ فِی مَجْلِسِ الْقَاضِی ، وَ ادَّعَوْا أَنَّهَا لَيْسَتْ إِيَّاهَا حَتّی کَشَفُوا عَنْهَا وَ عَرَفُوهَا ، فَقَالَتْ عِنْدَ ذلِکَ : قَدْ وَاللّهِ ، قَالَ سَيِّدِی هذَا : إِنَّکِ سَتُؤْخَذِينَ جَبْراً ، وَ تُخْرَجِينَ إِلَی الْمَجَالِسِ ؛ فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ ، وَ قَالَ : اسْکُتِی ؛ فَإِنَّ النِّسَاءَ إِلَی الضَّعْفِ ، مَا أَظُنُّهُ قَالَ مِنْ هذَا شَيْئاً .

ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام الْتَفَتَ إِلَی الْعَبَّاسِ ، فَقَالَ : «يَا أَخِی ، إِنِّی أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلَکُمْ عَلی هذِهِ الْغَرَائِمُ وَ الدُّيُونُ الَّتِی عَلَيْکُمْ ، فَانْطَلِقْ يَا سَعِيدُ ، فَتَعَيَّنْ لِی مَا عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ ، وَ لَا وَ اللّهِ ، لَا أَدَعُ مُؤَاسَاتَکُمْ وَ بِرَّکُمْ مَا مَشَيْتُ عَلَی الْأَرْضِ ، فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ».

فَقَالَ الْعَبَّاسُ : مَا تُعْطِينَا إِلَا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا ، و مَا لَنَا عِنْدَکَ أَکْثَرُ ، فَقَالَ : «قُولُوا مَا شِئْتُمْ ، فَالْعِرْضُ عِرْضُکُمْ ، فَإِنْ تُحْسِنُوا فَذَاکَ لَکُمْ عِنْدَ اللّهِ ، وَ إِنْ تُسِيئُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ؛ وَ اللّهِ ، إِنَّکُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِی يَوْمِی هذَا وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُکُمْ ، وَ لَئِنْ حَبَسْتُ شَيْئاً مِمَّا تَظُنُّونَ ، أَوِ ادَّخَرْتُهُ ، فَإِنَّمَا هُوَ لَکُمْ ، وَ مَرْجِعُهُ إِلَيْکُمْ ، وَ اللّهِ ، مَا مَلَکْتُ مُنْذُ مَضی أَبُوکُمْ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ شَيْئاً إِلَا وَ قَدْ سَبَّلْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ».

فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ ، فَقَالَ : وَ اللّهِ ، مَا هُوَ كَذلِکَ ، وَ مَا جَعَلَ اللّهُ لَکَ مِنْ رَأيٍ عَلَيْنَا ، وَ لکِنْ حَسَدُ أَبِينَا لَنَا وَ إِرَادَتُهُ مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يُسَوِّغُهُ اللّهُ إِيَّاهُ ، وَ لَا إِيَّاکَ ، وَ إِنَّکَ لَتَعْرِفُ أَنِّی أَعْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيی بَيَّاعَ السَّابِرِیِّ بِالْکُوفَهِ ، وَ لَئِنْ سَلِمْتُ لَأُغْصِصَنَّهُ بِرِيقِهِ وَ أَنْتَ مَعَهُ .

فَقَالَ عَلِیٌّ عليه السلام : «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيمِ ، أَمَّا إِنِّی يَا إِخْوَتِی ، فَحَرِيصٌ عَلی مَسَرَّتِکُمْ ، اللّهُ يَعْلَمُ ؛ اللّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی أُحِبُّ صَلَاحَهُمْ ، وَ أَنِّی بَارٌّ بِهِمْ ، وَاصِلٌ لَهُمْ ، رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ ، أُعْنی بِأُمُورِهِمْ لَيْلًا وَ نَهَاراً ، فَاجْزِنِی بِهِ خَيْراً ، وَ إِنْ کُنْتُ عَلی غَيْرِ ذلِکَ ، فَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ ، فَاجْزِنِی بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ ، إِنْ کَانَ شَرّاً فَشَرّاً ، وَ إِنْ کَانَ خَيْراً فَخَيْراً ؛ اللّهُمَّ أَصْلِحْهُمْ ، وَ أَصْلِحْ لَهُمْ ، وَ اخْسَأْ عَنَّا وَ عَنْهُمُ الشَّيْطَانَ ، وَ أَعِنْهُمْ عَلی طَاعَتِکَ ، وَ وَفِّقْهُمْ لِرُشْدِکَ ؛ أَمَّا أَنَا يَا أَخِی ، فَحَرِيصٌ عَلی مَسَرَّتِکُمْ ، جَاهِدٌ عَلی صَلَاحِکُمْ ، وَ اللّهُ عَلی مَا نَقُولُ وَکِيلٌ».

فَقَالَ الْعَبَّاسُ : مَا أَعْرَفَنِی بِلِسَانِکَ ! وَ لَيْسَ لِمِسْحَاتِکَ عِنْدِی طِينٌ . فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلی هذَا ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ . .

270.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در روز غدیر خم) احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم روایت کرده است که گفت: حدیث کردند مرا عبداللّه بن ابراهیم جعفری و عبداللّه بن محمد بن عُماره، از یزید بن سلیط که گفت: چون امام موسی کاظم علیه السلام وصیّت فرمود، ابراهیم بن محمد جعفری و اسحاق بن محمد جعفری و اسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید بن علی و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر بن سعد اسلمی را شاهد گردانید. و محمد بن جعفر، نویسنده وصیّت نامه اوّل بود. و حضرت ایشان را شاهد گرفت بر این که آن حضرت شهادت می دهد به این که:

«نیست خدایی مگر خدا (که مستجمع جمیع صفات کمال است)، در حالتی که تنهاست و او را شریکی نیست، و آن که محمد صلی الله علیه و آله ، بنده و رسول اوست و آن که، قیامت آمدنی است و در آن، هیچ شکّی نیست، و آن که خدا برخواهد انگیخت کسانی را که در قبرهایند، و آن که زنده شدن بعد از مردن، راست است، و آن که وعده خدا راست است، و آن که حساب روز قیامت راست است، و قضا و قدر خدا و حکم بر وفق حکمت راست است (یا مراد، حکم به خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ است، و این معنی انسب است به مقام)، و آن که ایستادن در نزد خدا راست است، و آن که آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده راست است، و آن که آنچه روح الامین (که جبرئیل است) به آن فرود آمده راست است. بر این اعتقاد زندگی می کنم و بر آن می میرم و بر آن مبعوث می گردم، اگر خدا خواسته باشد».

و ایشان را شاهد گرفت که:«این وصیّت نامه من است به خطّ من، و وصیّت نامه جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و وصیّت نامه محمد بن علی علیه السلام را پیش از این نوشته ام، و این نسخه را از روی آن، حرف به حرف نوشته ام (که یک حرف از این زیاده و کم تر از آن نیست)، و وصیّت نامه جعفر بن محمد مثل این است.

و به درستی که من، علی را وصیّ خود گردانیدم، و پسران خویش را بعد از آن، با او شریک ساختم، اگر علی خواسته باشد و سلوک راه راست را از ایشان مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را بر وصایت وا گذارد و

ثابت دارد، اختیار با اوست، و اگر ایشان را ناخوش دارد و دوست دارد که ایشان را از وصایت بیرون کند، اختیار دارد، و ایشان را با وجود او، هیچ امری نیست و رجوعی ندارند.

و علی را وصیّ خود گردانیدم، در باب صدقات و موقوفات و اموال و موالیان و کودکان خویش، که ایشان را وا گذارده ام بعد از خود، و فرزندان من با انضمام ابراهیم و عبّاس و قاسم و اسماعیل و احمد و مادر احمد، و امر زنان من، با علی است، نه ایشان. و نیز با اوست ثلث موقوفات پدرم، و ثلث مال خودم، که آن را در هر جا که صلاح داند، قرار دهد. و بکند در آن آنچه صاحب مال در باب مال خود می کند. پس اگر دوست دارد که بفروشد، یا ببخشد، یا عطا کند، یا به آن تصدّق کند بر آن که من از برای او معین کرده ام و نام برده ام، و بر غیر کسی که نام برده ام، اختیار با اوست.

و علی، به منزله من است (که هر دو یکی هستیم)، در باب وصیّت من در خصوص مال، و در باب اهل و عیال و فرزندان من. و اگر رأی او باشد که ثابت دارد برادران خود را که من ایشان را در این وصیّت نامه خویش نام برده ام، ثابت بدارد، و اگر ناخوش دارد، او را می رسد که ایشان را بیرون کند، در حالتی که کسی نمی تواند که بر او سرزنش نماید، یا او را ردّ کند. پس اگر از ایشان، غیر آنچه را که من ایشان را بر آن مفارقت کردم، مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را باز گرداند در باب ولایت و اختیار در امری، اختیار با اوست. و اگر مردی از ایشان خواسته باشد که خواهر خود را به شوهر دهد، او را روا نیست که خواهرش را به شوهر دهد، مگر به رخصت و فرمان آن حضرت؛ زیرا که او کسانی را که موضع نکاح اند از قوم خود و قابلیت دارند، بهتر می شناسد.

و هر پادشاهی، یا یکی از مردمان که او را باز دارد از چیزی، یا مانع شود در میانه او و میان چیزی از آنچه در این وصیّت نامه خود ذکر کردم، یا یکی از آنها که ایشان را یاد نمودم، از خدا و از رسول او بیزار است، و خدا و رسولش از او بیزارند، و بر او باد لعنت خدا و غضب او، و لعنت همه لعنت کنندگان و جمیع فرشتگان مقرّب خدا و پیغمبران و رسولان و گروه مؤمنان. و یکی از پادشاهان را نمی رسد که او را از چیزی باز دارند (و مراد در نزد او، مظلمه و وبال مالی و حقّی نیست؛ خواه مالی باشد و خواه غیر آن) و یکی از فرزندان مرا پیش من مالی نیست و از من طلبی ندارد. و علی در آنچه ذکر کند، مصدَّق است (که باید او را تصدیق نمود). پس اگر

کم قرار دهد، خود بهتر می داند، و اگر بسیار قرار دهد، خود راست گو است و بهتر می داند.

و جز این نیست که اراده کردم به داخل کردن خود، آنان را که با او داخل کردم از فرزندان خویش که نام های ایشان را بلند گردانم تا معروف و صاحب اسم شوند و ایشان را تشریف دهم. و مادران فرزندان من، هر یک از ایشان که در منزل خود قرار داشته باشد و در پرده خود مستوره باشد، از برای اوست آنچه در ایّام حیات من بر او جاری بوده؛ از نفقه و غیر آن، اگر علی این را صلاح بداند. و هر کدام از ایشان، که بیرون رفت و شوهری دیگر گرفت، او را نمی رسد که به سوی منزل من برگردد، مگر آن که علی، غیر این را صلاح بداند. و دختران من، به همین طریق با ایشان سلوک شود، و دختران مرا به شوهر ندهد، یکی از برادران ایشان که از مادران ایشان است، یا پادشاه یا عمو، مگر به رأی و مشورت او. پس اگر غیر از این کنند، با خدا و رسول او مخالفت کرده اند، و با آن جناب در پادشاهی و مملکت او جنگ کرده اند، و او کسانی را که موضع نکاح اند از قوم خود و قابلیّت آن را دارند، بهتر می شناسد.

پس اگر اراده کند که تزویج نماید، تزویج نماید و اگر خواسته باشد که ترک کند، ترک کند.

و زنان، یا زنان و دختران خویش را به همین نحو که در این وصیّت نامه، مذکور است، وصیّت کرده ام و خدای عزّوجلّ را بر ایشان شاهد گردانیدم، و علی و مادر احمد نیز شاهدند، و کسی را جایز نیست که وصیّت نامه مرا بروز دهد، یا آن را منتشر سازد، یا از هم باز کند، و حال آن که نسبت به این وصیّت نامه، بر طریقه باشد غیر از آنچه ذکر کردم (و می تواند که معنی این باشد که: علی، به این وصیّت نامه بر غیر آنچه ذکر کردم و نوشتم، قرار و استقرار دارد؛ چه زبانی به او آنچه باید بگویم، گفته ام).

پس هر که بد کند، وبال آن بر خودش خواهد بود، و هر که نیکی کند، منفعت آن، به خودش برگردد. «وَ ما رَبُّکَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبیدِ» (1) ، یعنی: «و نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگان خود». و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او.

و کسی را روا نیست، از پادشاه و غیر او، که بشکند مهر این وصیّت نامه مرا که مهر زده ام بر آن در آخر (و مهر آن را باز کند). پس هر که مهر آن را بر هم زند، لعنت خدا و غضب او و لعنت همه لعنت کنندگان و تمام

فرشتگان مقرّب خدا و گروه رسولان و مؤمنان و مسلمانان بر او باد، و بر هر که مهر اصل این وصیّت نامه مرا بشکند و از هم باز کند!

و ابو ابراهیم حضرت امام موسی علیه السلام و گواهان نوشتند و مهر کردند و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او» .

ابوالحکم می گوید که: عبداللّه بن ابراهیم (2) جعفری مرا حدیث کرد، از یزید بن سلیط که گفت: ابو عمران طلحی، قاضی مدینه بود، و چون حضرت امام موسی علیه السلام از دنیا درگذشت، برادران امام رضا علیه السلام آن حضرت را به نزد طلحی قاضی بردند. پس عبّاس بن موسی به قاضی گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، و ما را به وجود تو بهرمند گرداند. به درستی که در پایین این وصیّت نامه، گنج و گوهری هست و علی می خواهد که آن را بپوشاند، و خود آن را فرا گیرد، و به ما ندهد و پدر ما خدا او را رحمت کند چیزی را وا نگذاشته، مگر آن که علی آن را به خود نسبت داده (یا آن که پدر ما آن را به علی نسبت داده)، و ما را درویش و محتاج گردانیده. و اگر نه این بود که من خویش را نگهداری می کنم، هر آینه تو را خبر می دادم به چیزی در حضور این گروه بزرگواران.

پس ابراهیم بن محمد به سوی او راست شد و گفت: در آن هنگام، به خدا سوگند، خبر می دهی به چیزی که ما آن را از تو قبول نخواهیم کرد، و تو را بر آن تصدیق نمی کنیم. بعد از آن، در نزد ما چنان باشی که تو را ملامت کنیم و از خود دور گردانیم و برانیم. ما تو را به دروغ می شناسیم، در حال کوچکی و بزرگی. پدرت تو را بهتر می شناخت. اگر در تو خوبی بود، و به درستی که پدرت تو را در آشکار و نهان می شناخت، و هرگز تو را بر دو دانه خرما امین نمی گردانید.

بعد از آن، اسحاق بن جعفر، عموی عبّاس برجست و به سوی او رفت و گریبان او را گرفت و کشید، و گفت: به درستی که تو سفیه و ضعیف و احمقی، این را جمع کن با آنچه در دیروز از تو واقع شد از سفاهت و منازعت. و همه آن گروه، اسحاق را یاری نمودند.

پس ابو عمران قاضی، به حضرت علی (بن موسی الرّضا) علیه السلام عرض کرد که: یا اباالحسن، برخیز که امروز مرا بس است آن لعنتی که پدرت بر من کرد، و پدرت از برای تو وسعت داده (که اختیار به دست تو داده). و به خدا سوگند، که هیچ کس فرزند را بهتر از پدرش نمی شناسد. و به خدا سوگند، که پدر تو در نزد ما کم عقل و ضعیف رأی نبود.

پس عباس به قاضی گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، مهر را بشکن و آنچه در زیر آن است، بخوان. ابوعمران گفت: من آن را نمی شکنم و بس است مرا امروز آن لعنتی که پدرت بر من کرد. عبّاس گفت: من آن را می شکنم. قاضی گفت که: اختیار داری. پس عبّاس آن مهر را شکست، ناگاه دیدند که در آن، ایشان را از وصایت بیرون کرده، و علی را تنها ثابت داشته و ایشان را در ولایت و حکم علی داخل گردانیده؛ خواه دوست دارند و خواه کراهت داشته باشند. و ایشان را از حدّ صدقه و غیر آن بیرون نموده. و گشودن آن وصیّت نامه بر ایشان بلا و رسوایی و خواری، و از برای حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السلام خیر و خوبی بود.

و در آن وصیّت نامه که عباس مهر آن را شکست، در زیر مهر، نام های این شهود نوشته بود: ابراهیم بن محمد و اسحاق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعید بن عمران. و در مجلس قاضی، روی مادر احمد را باز کردند؛ زیرا که چون شهادت داد، ادّعا نمودند که این مادر احمد نیست، تا این که روی او را باز کردند و او را شناختند. پس مادر احمد، در آن هنگام گفت: به خدا سوگند که سیّد و آقای من، همین که در اینجاست (یعنی: حضرت امام رضا علیه السلام) فرمود که: «زود باشد که تو را از روی جبر و ستم بگیرند و از خانه خود بیرون آورده و به مجلس ها برند».

اسحاق بن جعفر (به جهت تقیّه او را منع کرد و) گفت: ساکت شو. به درستی که زنان منسوب اند به ضعف عقل (یا ناتوانی). و من گمان ندارم او را که از اینها که تو می گویی، چیزی گفته باشد.

بعد از آن، علی بن موسی الرّضا علیه السلام به جانب عبّاس التفات فرمود و فرمود که: «ای برادر من، من می دانم که چیزی شما را بر این دعوی باطل نداشته، مگر غرامت ها و قرض هایی که بر شما بار است». و حضرت به غلام خود فرمود که: «برو ای سعید، و آنچه بر ایشان است، برای من معلوم کن و قدر آن را سیاهه کن (یا آن را در ذمّه من قرار ده) بعد از آن، قرض ایشان را بده». و فرمود: «نه به خدا سوگند که مواسات با شما و احسان به شما را ترک نخواهم کرد، مادامی که بر روی زمین راه روم».

عبّاس گفت که: به ما نمی دهی، مگر از زیادتی های اموال ما، و مال ما (یا آنچه از برای ما است) در نزد تو، از این بیشتر است. حضرت فرمود که: «هر چه خواهید بگویید؛ زیرا که عِرض من، عِرض شما است . و چنان نپندارید که عِرض مرا بر باد می دهید و خود سالم می مانید، بلکه آنچه با

من می کنید، با خود کرده اید. پس اگر نیکی کنید، نفع آن از برای شما است در نزد خدا و اگر بدی کنید، خدا آمرزنده و مهربان است. به خدا سوگند که شما می دانید و خبر دارید که امروز که در آنم، مرا فرزندی نیست، و وارثی غیر از شما ندارم، و اگر چیزی را نگاه دارم از آنچه شما گمان می کنید، یا آن را ذخیره کنم، از برای شما است و بازگشت آن به سوی شما خواهد بود. به خدا سوگند، که از آن روزی که پدر شما رضی الله عنه درگذشته تا امروز، چیزی را مالک نشدم، مگر آن که آن را متفرّق ساختم و به مستحّق دادم، از آنجا که دیدید».

پس عبّاس برجست و گفت: به خدا سوگند که چنین نیست، و خدا تو را بر ما زیادتی نداده از روی رأی و اندیشه که پدر نموده باشد، ولیکن به جهت حسدی ظاهر که با ما داشت، و اراده آنچه می خواست، از آنچه خدا آن را برای او و برای هیچ یک روا نمی دارد، کرد آنچه کرد. و به درستی که تو می دانی که من، صفوان بن یحیی وکیل تو را که در کوفه پارچه سابری فروش است، می شناسم و اگر سالم بمانم، هر آینه چنان گلوی او را بگیرم که آب دهان خود را فرو نتواند برد؛ و حال آن که تو با او باشی.

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السلام فرمود: «لا حول و لا قوّه اِلا باللّه العلّی العظیم. امّا من ای برادران من، خدا می داند که بر آنچه باعث شادی شما باشد، حرص دارم. بار خدایا، اگر چنین می دانی که من صلاح ایشان را دوست می دارم، و به ایشان نیکوکارم، و با ایشان صله پروری می کنم، و بر ایشان مهربانم، و در امور ایشان تعب می کشم، و سعی و اهتمام خود را به عمل می آورم در شب و روز، مرا به سبب آن جزای خیری عطا کن، و اگر بر غیر این حال باشم، تویی دانای غیب ها به غایت، پس مرا جزا ده به واسطه آنچه من سزاوار آن باشم؛ اگر بد باشد، جزای بد و اگر خوب باشد جزای خوب. بار خدایا، ایشان را به اصلاح آور، و امور ایشان را به اصلاح آور، و شیطان را از ما و از ایشان دور کن، و ایشان را بر طاعت خود یاری کن، و از برای راه راست خویش ایشان را توفیق ده.

امّا ای برادر من، حرص دارم بر آنچه باعث شادی شما باشد، و سعی تمام در صلاح شما می کنم و خدا وکیل است بر آنچه ما می گوییم».

عبّاس گفت: من زبان تو را چه خوب می شناسم، و بیل تو پیش من گِلی بر نمی دارد. بعد از آن، آن قوم بر این حال از یکدیگر جدا شدند. و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل محمد. .

1- .فصّلت، 46.
2- .در نسخه مترجم رحمه اللّه عبداللّه بن آدم است .

ص: 108

. .

ص: 109

. .

ص: 110

. .

ص: 111

. .

ص: 112

. .

ص: 113

. .

ص: 114

. .

ص: 115

. .

ص: 116

. .

ص: 117

. .

269.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عُبَیْدِ اللّهِ بْنِ الْمَرْزُبَانِ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام مِنْ قَبْلِ أَنْ یَقْدَمَ الْعِرَاقَ بِسَنَهٍ وَ عَلِیٌّ ابْنُهُ جَالِسٌ بَیْنَ یَدَیْهِ ، فَنَظَرَ إِلَیَّ ، فَقَالَ :«یَا مُحَمَّدُ ، أَمَا إِنَّهُ سَیَکُونُ فِی هذِهِ السَّنَهِ حَرَکَهٌ ، فَلَا تَجْزَعْ لِذلِکَ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا یَکُونُ جُعِلْتُ فِدَاکَ ؛ فَقَدْ أَقْلَقَنِی مَا ذَکَرْتَ ؟ فَقَالَ : «أَصِیرُ إِلَی الطَّاغِیَهِ ، أَمَا إِنَّهُ لَا یَبْدَأُنِی مِنْهُ سُوءٌ وَ مِنَ الَّذِی یَکُونُ بَعْدَهُ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا یَکُونُ جُعِلْتُ فِدَاکَ ؟ قَالَ : «یُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِینَ ، وَ یَفْعَلُ اللّهُ مَا یَشَاءُ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ مَا ذَاکَ جُعِلْتُ فِدَاکَ ؟ قَالَ : «مَنْ ظَلَمَ ابْنِی هذَا حَقَّهُ ، وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِی ، کَانَ کَمَنْ ظَلَمَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام حَقَّهُ ، وَ جَحَدَهُ إِمَامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ اللّهِ ، لَئِنْ مَدَّ اللّهُ لِی فِی الْعُمُرِ ، لَأُسَلِّمَنَّ لَهُ حَقَّهُ ، وَ لَأُقِرَّنَّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ ، قَالَ : «صَدَقْتَ یَا مُحَمَّدُ ، یَمُدُّ اللّهُ فِی عُمُرِکَ ، وَ تُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ ، وَ تُقِرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَ إِمَامَهِ مَنْ یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ مَنْ ذَاکَ ؟ قَالَ : «مُحَمَّدٌ ابْنُهُ». قَالَ : قُلْتُ لَهُ : الرِّضَا وَ التَّسْلِیمُ . .

268.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن حسن روایت کرده است از سهل بن زیاد، از محمد بن علی و عبیداللّه بن مرزبان، از ابن سِنان که گفت: داخل شدم بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ، یک سال پیش از آن که به جانب عراق رود و پسرش علی بن موسی الرّضا علیه السلام در پیش روی آن حضرت نشسته بود. پس به من نظر کرد و فرمود که: «ای محمد، زود باشد که در این سال حرکتی واقع شود، پس برای آن جزع مکن».

محمد می گوید که: عرض کردم که: چه واقع شد؟ فدای تو گردم، که آنچه ذکر فرمودی، مرا مضطرب گردانید. فرمود که:«می روم به سوی این جبّار متکبّرِ (یعنی: مهدی عبّاسی) امّا بدان که بدی از او نسبت به من به ظهور نمی رسد، و نه از کسی که بعد از او خواهد بود» (یعنی: هادی، پسر آن ملعون) .

محمد می گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، بعد از آن، چه خواهد بود؟ فرمود که: «خدا ستم کاران را گمراه می گرداند و به خود وا می گذارد، و خدا آنچه خواهد، به فعل می آورد».

محمد می گوید که: عرض کردم: مراد از این، چیست؟ فدای تو گردم، فرمود که: «هر که بر این پسرم، ستم کند و حقّ او را ناقص گرداند، و امامت او را بعد از من انکار کند، چون کسی خواهد بود که بر علی بن ابی طالب علیه السلام ستم کرده، و حقّ او را ناقص گردانیده، و امامت او را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار کرده».

محمد می گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند، که اگر خدا طول عمری به من کرامت کند، حقّ او را برایش تسلیم می نمایم، و برای او به امامتش اقرار می کنم. حضرت فرمود که: «راست می گویی ای محمد، خدا عمر تو را دراز خواهد کرد، و حقّ او را از برایش تسلیم می نمایی، و برای او به امامتش اقرار می کنی، و اقرار می کنی به امامت آن که بعد از او خواهد بود».

محمد می گوید که: عرض کردم که: کیست آن که بعد از او خواهد بود؟ فرمود: «پسرش محمد» عرض کردم که: به او راضی و در مقام تسلیم . .

73 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام271.عنه صلی الله علیه و آله (فی حَجَّهِ الوَداعِ) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ حَبِیبٍ الزَّیَّاتِ ، قَالَ :أَخْبَرَنِی مَنْ کَانَ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام جَالِساً ، فَلَمَّا نَهَضُوا ، قَالَ لَهُمُ : «الْقَوْا أَبَا جَعْفَرٍ ، فَسَلِّمُوا عَلَیْهِ ، وَ أَحْدِثُوا بِهِ عَهْداً» فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ ، الْتَفَتَ إِلَیَّ ، فَقَالَ : «یَرْحَمُ اللّهُ الْمُفَضَّلَ ؛ إِنَّهُ کَانَ لَیَقْنَعُ بِدُونِ هذَا» .270.عنه صلی الله علیه و آله (یَومَ غَدیرِ خُمٍّ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام وَ ذَکَرَ شَیْئاً فَقَالَ : «مَا حَاجَتُکُمْ إِلی ذلِکَ ؟ هذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِی ، وَ صَیَّرْتُهُ مَکَانِی». وَ قَالَ : «إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ یَتَوَارَثُ أَصَاغِرُنَا عَنْ أَکَابِرِنَا الْقُذَّهَ بِالْقُذَّهِ» .269.عنه صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام ، فَنَاظَرَنِی فِی أَشْیَاءَ ، ثُمَّ قَالَ لِی : «یَا أَبَا عَلِیٍّ ، اَرْتَفَعَ الشَّکُ ، مَا لِأَبِی غَیْرِی» . .

73. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام

73. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام267.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یحیی بن حبیب زیّات روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که در نزد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نشسته بود که چون برخاستند، حضرت به ایشان فرمود که:«ابوجعفر را ملاقات کنید، و بر او سلام کنید، و عهد را با او تازه نمایید». پس چون آن گروه بر خاستند، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «خدا مفضّل را رحمت کند؛ زیرا که او به کم تر از این قناعت می کرد».266.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از مُعمّر بن خَلاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که چیزی را مذکور ساخت و فرمود که:«به این چه حاجت دارید؟ اینک ابوجعفر علیه السلام است که من او را در مجلس خود نشانیده ام، و او را به جای خویش قرار داده ام». و فرمود که: «ما اهل بیتی هستیم که کوچکان ما از بزرگان ما ارث می برند؛ مانند پر تیر با پر تیر که با یکدیگر برابرند».265.الارشاد :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت:بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم، پس در چیزی چند که با من مناظره و گفت وگو فرمود. بعد از آن فرمود که: «ای ابوعلی، شک در باب امامت من، برداشته شده است؛ زیرا که پدر مرا غیر از من فرزندی نیست».

.

264.امام على عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيى ، عَنْ مَالِكَ بْنِ أَشْيَمَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ ، قَالَ :كَتَبَ ابْنُ قِيَامَا إِلى أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام كِتَاباً يَقُولُ فِيهِ :كَيْفَ تَكُونُ إِمَاماً وَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ ؟! فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام شِبْهَ الْمُغْضَبِ : «وَ مَا عَلَّمَكَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لِى وَلَدٌ ؟ وَ اللّهِ ، لَا تَمْضِى الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِى حَتّى يَرْزُقَنِىَ اللّهُ وَلَداً ذَكَراً يَفْرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ» .266.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَصْرٍ ، قَالَ :قَالَ لِىَ ابْنُ النَّجَاشِىِّ : مَنِ الْاءِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ ؛ فَأَشْتَهِى أَنْ تَسْأَلَهُ حَتّى أَعْلَمَ ؟ فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام ، فَأَخْبَرْتُهُ ، قَالَ : فَقَالَ لِى : «الْاءِمَامُ ابْنِى». ثُمَّ قَالَ : «هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ : ابْنِى وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ؟» .265.الإرشاد :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ :ذَكَرْنَا عِنْدَ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام شَيْئاً بَعْدَ مَا وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ : «مَا حَاجَتُكُمْ إِلى ذلِكَ ؟ هذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِى ، وَ صَيَّرْتُهُ فِى مَكَانِى» .264.الإمام علىّ عليه السلام :أَحْمَدُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِىِّ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُوسى عليهماالسلام ، فَقُلْتُ لَهُ : أَ يَكُونُ إِمَامَانِ ؟ قَالَ : «لَا ، إِلَا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ». فَقُلْتُ لَهُ : هُوَ ذَا أَنْتَ ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ وَ لَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بَعْدُ فَقَالَ لِى : «وَ اللّهِ ، لَيَجْعَلَنَّ اللّهُ مِنِّى مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ ، وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ». فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَهٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، وَ كَانَ ابْنُ قِيَامَا وَاقِفِيّاً . .

263.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از جعفر بن یحیی، از مالک بن اَشْیَم، از حسین بن بشّار که گفت: ابن قِیاما عریضه ای به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و سخنش در آن عریضه این بود که چگونه تو امام باشی، با آن که تو را فرزندی نیست؟ پس حضرت امام رضا علیه السلام او را جواب فرمود مانند کسی که به خشم آمده باشد که:«تو چه می دانی که مرا فرزندی نخواهد بود، و چند روز و چند شب بیش نگذرد تا آن که خدا مرا پسری روزی کند که به واسطه او، میان حقّ و باطل جدا شود».262.امام علی علیه السلام :بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از معاویه بن حُکیم، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابن نجاشی به من گفت که: کیست امام بعد از صاحب تو؛ (یعنی: امام رضا علیه السلام) و خواهش دارم که تو او را سؤال کنی تا بدانم؟ ابن ابی نصر می گوید که: بعد از آن، بر امام رضا علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به ماجرا خبر دادم. فرمود که:«امام بعد از من، پسر من است». بعد از آن فرمود که: «آیا هیچ کس جرأت می کند که بگوید: پسر من و او را فرزندی نباشد».

(و مخفی نماند که این کلام، اگر صریح نباشد در این که امام محمد تقی علیه السلام در آن وقت متولّد نشده بود، لااقل در آن ظهور دارد، و آن که گمان کرده که آن حضرت در حین جواب موجود بوده، اشتباه کرده است. و مؤیّد این، آن است که در ارشاد شیخ مفید، این تتّمه نیز هست که: و حال آن که ابو جعفر علیه السلام متولّد نشده بود. پس چند روز بیش نگذشت تا آن که آن حضرت علیه السلام متولّد شد).261.امام علی علیه السلام :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از معمّر بن خلاد روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام رضا علیه السلام چیزی را مذکور ساختیم، بعد از آن که امام محمد تقی علیه السلام از برای او متولّد شده بود، فرمود که:«شما را به این سؤال چه حاجت؟ اینک ابوجعفر است که من او را در مجلس خود نشانیده ام، و او را به جای خویش قرار داده ام».263.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :احمد، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی روایت کرده است که گفت: بر علی بن موسی الرّضا علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: آیا دو امام در یک وقت می باشند؟ فرمود:«نه، مگر آن که یکی از این دو، ساکت باشد». به آن حضرت عرض کردم که: امام ناطق توئی و تو را فرزندی نیست که امامِ ساکت باشد. و

هنور ابوجعفر از برایش متولّد نشده بود. فرمود: «به خدا سوگند که خدا از نسل من، کسی را قرار می دهد که حق و اهل آن را به سبب او ثابت گرداند، و به واسطه او، باطل و اهل آن را هلاک و نابود سازد». پس بعد از یک سال، ابوجعفر از برایش متولّد شد، و ابن قیاما واقفی بود (و واقفیّه، طائفه ای از شعیه اند که بعد از امام موسی علیه السلام به امامی قائل نیستند). .

262.عنه عليه السلام :أَحْمَدُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، قَالَ :كُنْتُ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ عليه السلام جَالِساً ، فَدَعَا بِابْنِهِ وَ هُوَ صَغِيرٌ ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِی ، فَقَالَ لِی : «جَرِّدْهُ ، وَ انْزِعْ قَمِيصَهُ». فَنَزَعْتُهُ ، فَقَالَ لِیَ : «انْظُرْ بَيْنَ كَتِفَيْهِ» فَنَظَرْتُ ، فَإِذَا فِی أَحَدِ كَتِفَيْهِ شَبِيهٌ بِالْخَاتَمِ ، دَاخِلٌ فِی اللَّحْمِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَ تَرى هذَا ؟ كَانَ مِثْلُهُ فِی هذَا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِی عليه السلام » .261.الإمام علیّ عليه السلام :عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِی يَحْيَى الصَّنْعَانِیِّ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، فَجِیءَ بِابْنِهِ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ صَغِيرٌ ، فَقَالَ : «هذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلى شِيعَتِنَا مِنْهُ» .260.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، قَالَ :قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللّهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَكُنْتَ تَقُولُ : «يَهَبُ اللّهُ لِی غُلَاماً» فَقَدْ وَهَبَهُ اللّهُ لَكَ ، فَأَقَرَّ عُيُونَنَا ، فَلَا أَرَانَا اللّهُ يَوْمَكَ ، فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ ، فَإِلى مَنْ ؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلى أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، هذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ ؟ فَقَالَ : «وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذلِكَ ، فَقَدْ قَامَ عِيسى عليه السلام بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ» .259.امام باقر عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَقُولُ لِلرِّضَا عليه السلام : إِنَّ ابْنِی فِی لِسَانِهِ ثِقْلٌ ، فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَداً تَمْسَحُ عَلى رَأْسِهِ وَ تَدْعُو لَهُ ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَاكَ ، فَقَالَ : «هُوَ مَوْلى أَبِی جَعْفَرٍ ؛ فَابْعَثْ بِهِ غَداً إِلَيْهِ» . .

258.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :احمد، از محمد بن علی، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: با امام رضا علیه السلام نشسته بودم که پسر خویش را طلبید و آن حضرت طفل خُردی بود، پس او را در دامن نشانید و فرمود که:«او را برهنه کن و پیراهنش را بکن». چون پیراهن او را کندم، فرمود: «در میانه دو شانه او نظر کن». پس نظر کردم، ناگاه دیدم که: در یکی از شانه های او چیزی بود مانند مهر که در گوشت فرو رفته بود. بعد از آن فرمود که: «آیا این را می بینی؟ مثل این علامت در همین موضع، از شانه پدرم علیه السلام بود».260.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :از او، از محمد بن علی، از ابویحیی صنعانی روایت است که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام بودم که پسرش ابوجعفر علیه السلام را آوردند و آن حضرت طفل خُردی بود. حضرت فرمود که:«این مولودی است که فرزندی متولّد نشده که برکتش بر شیعیان ما از او عظیم تر باشد».259.الإمام الباقر علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: از تو سؤال می کردیم پیش از آن که خدا ابوجعفر را به تو ببخشد، و تو می فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم های ما را روشن گردانید. و خدا به ما ننماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه ای اتّفاق افتد، به سوی کی پناه بریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابوجعفر اشاره فرمود و ابوجعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که:«از این خُرد سالی به او چه زیان می رسد؛ زیرا که عیسی به حجّت بر پا شد و حال آن که او پسر سه ساله بود».258.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از معمّر بن خلّاد روایت کرده است که گفت شنیدم: از اسماعیل بن ابراهیم که به حضرت امام رضا علیه السلام عرض می کرد که: در زبان پسرم سنگینی هست، و من فردا او را به خدمت تو می فرستم که دست بر سر او بمالی و برایش دعا کنی؛ زیرا که او غلام تو است. حضرت فرمود که:«او غلام ابوجعفر است، و من فردا ابوجعفر را به سوی او می فرستم». .

257.الإرشاد :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَادٍ الصَّيْقَلِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِساً بِالْمَدِينَهِ ، وَ كُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ يَعْنِى أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام الْمَسْجِدَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله ، فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ ، فَقَبَّلَ يَدَهُ ، وَ عَظَّمَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «يَا عَمِّ ، اجْلِسْ رَحِمَكَ اللّهُ» . فَقَالَ : يَا سَيِّدِى ، كَيْفَ أَجْلِسُ وَ أَنْتَ قَائِمٌ ؟!

فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلى مَجْلِسِهِ ، جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُوَبِّخُونَهُ ، وَ يَقُولُونَ : أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَ أَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هذَا الْفِعْلَ ؟ فَقَالَ : اسْكُتُوا ، إِذَا كَانَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَبَضَ عَلى لِحْيَتِهِ لَمْ يُؤَهِّلْ هذِهِ الشَّيْبَهَ ، وَ أَهَّلَ هذَا الْفَتى ، وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ ، أَنْكِرُ فَضْلَهُ؟ نَعُوذُ بِاللّهِ مِمَّا تَقُولُونَ ، بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ .256.السيره النبويّه ، ابن هشام (به نقل از ابو عمرو مدنى) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ :كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَىْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام بِخُرَاسَانَ ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : يَا سَيِّدِى ، إِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلى مَنْ ؟ قَالَ : «إِلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ابْنِى» فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولاً نَبِيّاً ، صَاحِبَ شَرِيعَهٍ مُبْتَدَأٍ ، فِى أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِى فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام » .255.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى بْنِ النُّعْمَانِ الصَّيْرَفِيِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، فَقَالَ : وَ اللّهِ ، لَقَدْ نَصَرَ اللّهُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ : إِى وَ اللّهِ ، جُعِلْتُ فِدَاكَ ، لَقَدْ بَغى عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ : إِيوَ اللّهِ ، وَ نَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنَا عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، كَيْفَ صَنَعْتُمْ ، فَإِنِّى لَمْ أَحْضُرْكُمْ ؟ قَالَ : قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ نَحْنُ أَيْضاً : مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ خَائِلَ اللَّوْنِ ، فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَا عليه السلام : «هُوَ ابْنِى». قَالُوا : فَإِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَدْ قَضى بِالْقَافَهِ ، فَبَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ الْقَافَهُ ، قَالَ : «ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ ، فَأَمَّا أَنَا فَلَا ، وَ لَا تُعْلِمُوهُمْ لِمَا دَعَوْتُمُوهُمْ ، وَ لْتَكُونُوا فِى بُيُوتِكُمْ».

فَلَمَّا جَاؤُوا أَقْعَدُونَا فِى الْبُسْتَانِ ، وَ اصْطَفَّ عُمُومَتُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ أَخَوَاتُهُ ، وَ أَخَذُوا الرِّضَا عليه السلام وَ أَلْبَسُوهُ جُبَّهَ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَهً مِنْهَا ، وَ وَضَعُوا

عَلى عُنُقِهِ مِسْحَاةً ، وَ قَالَوا لَهُ : ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ ، ثُمَّ جَاؤُوا بِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالُوا : أَلْحِقُوا هذَا الْغُلَامَ بِأَبِيهِ ، فَقَالُوا : لَيْسَ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ ، وَ لكِنَّ هذَا عَمُّ أَبِيهِ ، وَ هذَا عَمُّهُ ، وَ هذَا عَمَّتُهُ ، وَ هذِهِ عَمَّتُهُ ، وَ إِنْ يَكُنْ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ ، فَهُوَ صَاحِبُ الْبُسْتَانِ ؛ فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمَيْهِ وَاحِدَهٌ ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالُوا : هذَا أَبُوهُ .

قَالَ عَلِىُّ بْنُ جَعْفَرٍ : فَقُمْتُ فَمَصَصْتُ رِيقَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِى عِنْدَ اللّهِ ، فَبَكَى الرِّضَا عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ : «يَا عَمِّ ، أَ لَمْ تَسْمَعْ أَبِى وَ هُوَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : بِأَبِى ابْنُ خِيَرَهِ الْاِءَمَاءِ ، ابْنُ النُّوبِيَّهِ الطَّيِّبَهِ الْفَمِ ، الْمُنْتَجَبَهِ الرَّحِمِ ، وَيْلَهُمْ لَعَنَ اللّهُ الْأَعَيْبِسَ وَ ذُرِّيَّتَهُ صَاحِبَ الْفِتْنَهِ ، وَ يَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَ شُهُوراً وَ أَيَّاماً ،يَسُومُهُمْ خَسْفاً ، وَ يَسْقِيهِمْ كَأْساً مُصَبَّرَهً ، وَ هُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ ، الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ ، صَاحِبُ الْغَيْبَهِ ، يُقَالُ : مَاتَ أَوْ هَلَكَ ، أَىَّ وَادٍ سَلَكَ ، أَ فَيَكُونُ هذَا يَا عَمِّ إِلَا مِنِّى ؟» . فَقُلْتُ : صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ . .

254.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از محمد بن احمد نَهْدی، از محمد بن خلّاد صیقل، از محمد بن حسن بن عمّار روایت کرده است که گفت: در مدینه در نزد علی بن جعفر بن محمد نشسته بودم، و دو سال و (بنابر بعضی از نسخ کافی سال ها) در نزد او مانده بودم که می نوشتم از او آنچه که از برادرش - یعنی: امام موسی علیه السلام - شنیده بود، که ناگاه ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام بر او داخل شد، در مسجدی که مشهور است به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله . پس علی بن جعفر از جای خود بر جست و پای برهنه و بی ردا پیش رفت، و دست او را بوسید و او را تعظیم نمود. ابوجعفر علیه السلام به او فرمود که:«ای عمو بنشین خدا تو را رحمت کند » علی گفت: ای آقای من، چگونه بنشینم و تو ایستاده باشی؟ چون علی بن جعفر به جای خویش برگشت و یاران او شروع کردند که او را سرزنش می نمودند و می گفتند که: تو عموی پدر اویی، با او، این نوع رفتار می کنی؟ علی گفت که: ساکت شوید و ریش خود را گرفت، و گفت که: هرگاه خدای عزّوجلّ این ریش سفید را سزاواری و قابلیّت امامت ندهد، و این جوان را اهلیّت آن بدهد، و آن را قرار دهد در جایی که قرار داده، فضل او را انکار کنم؟ پناه می برم به خدا از آنچه می گویید، بلکه من بنده اویم.257.الإرشاد :حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان در پیش روی امام رضا علیه السلام ایستاده بودم که کسی به آن حضرت عرض کرد: ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه بریم؟ فرمود:«به سوی پسرم ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر را کم شمرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جاب خدا خبر می داد، و صاحب شریعت تازه ای بود، در سنی که کم تر بود از سنّی که ابوجعفر علیه السلام در آن است».256.السیره النبویّه لابن هشام عن أبی عمرو المدنی :علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از زکریّا بن یحیی بن نعمان (مصری یا) صیرفی (بنابر اختلاف نسخ کافی) روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی بن جعفر که حسن بن حسین بن علی بن الحسین را حدیث می کرد و پس گفت: به خدا سوگند که خدا حضرت امام رضا علیه السلام را یاری نمود. حسن گفت: بلی به خدا سوگند، چنین است فدای تو گردم، برادرانش بر او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: بلی به خدا سوگند که ما عموهای او نیز بر او ستم کردیم. حسن گفت: فدای تو گردم، چه کردید و به چه کیفیّت با او سلوک نمودید؟ زیرا که من در نزد شما حاضر

نبودم تا بدانم. علی گفت که: برادران آن حضرت با وی گفتند و ما نیز گفتیم که هرگز در میان ما امامی نبود که رنگش متغیّر باشد (چه رنگ امام محمدتقی علیه السلام به سیاهی می زد).

پس امام رضا علیه السلام به ایشان فرمود که:«او پسر من است». گفتند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم فرمود به سخن اهل قیافه، (1)

پس آنان که علم قیافه را دارند، در میانه ما و تو حَکَم باشند. حضرت فرمود که: «شما کسی به طلب ایشان فرستید، اما من این کار را نخواهم کرد، و شما که می فرستید، ایشان را اعلام مکنید که از برای چه مطلب ایشان را طلب نموده اید، و باید که این امر در خانه های شما باشد».

پس چون اهل قیافه آمدند، برادران امام رضا علیه السلام ما را در باغ نشانیدند، و عموها و برادران و خواهران آن حضرت، صف کشیدند و امام رضا علیه السلام را گرفتند و او را جُبّه پشمینه و کلاهی از جنس آن جبّه پوشانیدند، و بیلی بر سر دوش او گذاردند و به آن حضرت گفتند که: در این باغ، داخل شو که گویا در آن کار می کنی. بعد از آن، امام محمدتقی علیه السلام را آوردند و با اهل قیافه گفتند که: این پسر را به پدرش ملحق کنید.

گفتند که: او را در این جا پدری نیست (و هیچ یک از اینها پدر او نیستند)، ولیکن اینک عموی پدر او، و اینک عموی او و اینک عمّه اویند. و اگر او را در این جا پدری باشد، همان صاحب باغ است که در باغ کار می کند؛ زیرا که پای های او با پای های آن صاحب باغ یکی است. و چون امام رضا علیه السلام برگشت و در آنجا آمد، گفتند که: همین پدر اوست.

علی بن جعفر می گوید که: پس من برخواستم و زبان امام محمد تقی علیه السلام را در دهان خود گذاشتم، و آب دهان او را مکیدم، بعد از آن گفتم که: شهادت می دهم که تو امام منی در نزد خدا. پس حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود که: «ای عمو، آیا از پدرم نشنیدی که می فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد، پسر کنیزی که از اهل نوبیه است. (2) و از صفات آن کنیز، این است که دهانش خوشبو، و رحمش فرزند نجیب را می پروراند. وای بر ایشان ! خدا لعنت کند اُعَیبس و فرزندان او را که صاحب فتنه اند. (3)

(و در بعضی از نسخ، اعبس (4) و اَعیبس با عین بی نقطه است، و در تفسیر آن، چند قول است: یکی آل عباس، و دیگر خلیفه از اولاد او، و دیگر خود عبّاس یا عبداللّه پسرش. و هر چند که علمای رجال در باب عبّاس و عبداللّه پسرش، اختلاف بسیار دارند، ولیکن اعتقاد به ملعونیّت ایشان جرأت می خواهد؛ خصوص با ضعف حدیث، و اختلاف نسخ که مراد از آن معلوم نمی شود. و تتمه حدیث آن که آن حضرت فرمود که:)

خدا ایشان را در هر سال و هر ماه و هر روز بکشد، و ایشان را به زمین فرو برد، و جامی که آلت دهان تلخی باشد (یا صبر که از هر چیزی تلخ تر است در آن ریخته) به ایشان بنوشاند» (و آنچه مذکور شد، بنابر این است که مراد از پسر، بهترین کنیزان، امام محمدتقی علیه السلام باشد، نه صاحب الامر علیه السلام ، والاّ ممکن است که فاعل این افعال، حضرت صاحب صلوات اللّه علیه باشد. و مؤید این، آن است که).

حضرت می فرماید که: «و اوست رانده و رمیده که پدر و جدّ او را کشتند، و انتقام خون ایشان را نکشیده، و صاحب غیبت طولانی است که مردم می گویند: مرد، یا هلاک گردید، و نمی دانیم که در کدام وادی سلوک نمود» (ولیکن در ارشاد و کشف الغمّه، چنین است که: از فرزندان اوست، آن رانده و رمیده، و این، مؤیّد وجه اوّل است، با آن که مادرِ صاحب علیه السلام ، نوبیّه نبود، مگر آن که مادرِ به واسطه مراد باشد).

علی بن جعفر می گوید که: پس امام رضا علیه السلام فرمود که: «ای عمو، آیا این فرزند موجود می شود مگر از من؟» من عرض کردم که: راست گفتی فدای تو گردم. .

1- .قیافه شناسان.
2- .و نوبه، به ضمّ نون، شهر بزرگی است که سیاهان در آنجا سکنی دارند، و نیز طایفه ای است از سیاهان. مترجم
3- .و أعبس، به فتح اوّل و سیم، و سکون دویم، نوعی از گرگ است. و مراد از آن، در اینجا، خلیفه ای از خلفای بنی عبّاس است. و در بعضی از نسخ کافی، اُعییس بر وزن مُهیمن واقع شده، و آن تصغیر اعبس است، یعنی: بچّه گرگ. مترجم
4- .در نوشته مترجم - رحمه اللّه - أغبس و اغییس آمده، که بر اساس نسخه موجود تصحیح شد.

ص: 128

. .

ص: 129

. .

74 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی أَبِی الْحَسَنِ الثَّالِثِ علیه السلام254.الإمام علیّ علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ ، قَالَ :لَمَّا خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مِنَ الْمَدِینَهِ إِلَی بَغْدَادَ فِی الدَّفْعَهِ الْأُولی مِنْ خَرْجَتَیْهِ ، قُلْتُ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکَ فِی هذَا الْوَجْهِ ، فَإِلی مَنِ الْأَمْرُ بَعْدَکَ ؟فَکَرَّ بِوَجْهِهِ إِلَیَّ ضَاحِکاً ، وَ قَالَ : «لَیْسَ الْغَیْبَهُ حَیْثُ ظَنَنْتَ فِی هذِهِ السَّنَهِ».

فَلَمَّا أُخْرِجَ بِهِ الثَّانِیَهَ إِلَی الْمُعْتَصِمِ ، صِرْتُ إِلَیْهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَنْتَ خَارِجٌ ، فَإِلی مَنْ هذَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِکَ ؟ فَبَکی حَتَّی اخْضَلَّتْ لِحْیَتُهُ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ ، فَقَالَ : «عِنْدَ هذِهِ یُخَافُ عَلَیَّ ، الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِی إِلَی ابْنِی عَلِیٍّ» . .

74. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی نقی علیه السلام

74. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی نقی علیه السلام252.تاریخ الطبری (به نقل از ابو اسحاق از بَراء بن عازب) علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران روایت کرده است که گفت: چون امام محمد تقی علیه السلام از مدینه به سوی بغداد بیرون می رفت، و در نوبت اوّل از دو سفر خویش که به جانب بغداد تشریف برد، در هنگامی که بیرون می رفت، به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، من در این سفر بر تو می ترسم، پس بفرما که امر امامت بعد از تو با کیست؟ حضرت رو به من کرد، در حالی که خندان بود و فرمود که:«این سفر، چنان نیست که تو گمان کرده ای، و در این سال، آسیبی به من نمی رسد».

و چون در دفعه دویم آن حضرت را بیرون بردند که به نزد معتصم برند، به خدمتش رفتم و عرض کردم: فدای تو گردم، تو بیرون می روی، بفرما که این امر بعد از تو با که خواهد بود؟ حضرت آن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد، بعد از آن، به جانب من التفات نمود، و فرمود که: «در این دفعه، بر من ترس کشتن هست، و امر امامت بعد از من، با پسرم علی نقی است».

.

236.امام صادق علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، أَنَّهُ قَالَ :كَانَ يَلْزَمُ بَابَ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام لِلْخِدْمَةِ الَّتِي كَانَ وُكِّلَ بِهَا ، وَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى يَجِىءُ فِى السَّحَرِ فِى كُلِّ لَيْلَةٍ لِيَعْرِفَ خَبَرَ عِلَّةِ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، وَ كَانَ الرَّسُولُ الَّذِى يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِى جَعْفَرٍ وَ بَيْنَ أَبِى إِذَا حَضَرَ ، قَامَ أَحْمَدُ وَ خَلَا بِهِ أَبِى ، فَخَرَجْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، وَ قَامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَ خَلَا أَبِى بِالرَّسُولِ ، وَ اسْتَدَارَ أَحْمَدُ ، فَوَقَفَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلَامَ ، فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبِى : إِنَّ مَوْلَاكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ ، وَ يَقُولُ لَكَ : «إِنِّي مَاضٍ وَ الْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِى عَلِيٍّ ، وَ لَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِى مَا كَانَ لِى عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِى» ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَ رَجَعَ أَحْمَدُ إِلى مَوْضِعِهِ ، وَ قَالَ لِأَبِى : مَا الَّذِى قَدْ قَالَ لَكَ ؟ قَالَ : خَيْراً . قَالَ : قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ فَلِمَ تَكْتُمُهُ ؟ وَ أَعَادَ مَا سَمِعَ ، فَقَالَ لَهُ أَبِى : قَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ مَا فَعَلْتَ ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالى يَقُولُ : «وَ لا تَجَسَّسُوا» فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ ، لَعَلَّنَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا يَوْماً مَا ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَهَا إِلى وَقْتِهَا .

فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِى ، كَتَبَ نُسْخَةَ الرِّسَالَةِ فِى عَشْرِ رِقَاعٍ ، وَ خَتَمَهَا ، وَ دَفَعَهَا إِلى عَشْرَةٍ مِنْ وُجُوهِ الْعِصَابَةِ ، وَ قَالَ : إِنْ حَدَثَ بِى حَدَثُ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أُطَالِبَكُمْ بِهَا ، فَافْتَحُوهَا ، وَ اعْمَلُوا بِمَا فِيهَا ، فَلَمَّا مَضى أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ، ذَكَرَ أَبِى أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتّى قَطَعَ عَلى يَدَيْهِ نَحْوٌ مِنْ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ ، وَ اجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هذَا الْأَمْرَ ، فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلى أَبِى يُعْلِمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ ، وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ ، لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ ، وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَرَكِبَ أَبِى وَ صَارَ إِلَيْهِ ، فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ ، فَقَالُوا لِأَبِى : مَا تَقُولُ فِى هذَا الْأَمْرِ ؟ فَقَالَ أَبِى لِمَنْ عِنْدَهُ الرِّقَاعُ : أَحْضِرُوا الرِّقَاعَ ، فَأَحْضَرُوهَا ، فَقَالَ لَهُمْ : هذَا مَا أُمِرْتُ بِهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : قَدْ كُنَّا نُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِى هذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرُ ، فَقَالَ لَهُمْ : قَدْ أَتَاكُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ ، هذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِى بِسَمَاعِ هذِهِ الرِّسَالَةِ ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ ، فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هذَا شَيْئاً ، فَدَعَاهُ أَبِى إِلَى الْمُبَاهَلَةِ ، فَقَالَ : لَمَّا حَقَّقَ عَلَيْهِ ، قَالَ : قَدْ سَمِعْتُ ذلِكَ ، وَ هذِهِ مَكْرُمَةٌ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ ، لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ ، فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتّى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً . .

229.تاریخ الیعقوبی:حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که خیرانی گفت که: پدرم همیشه بر در خانه امام محمد تقی علیه السلام بود به جهت خدمتی که به آن موکّل بود، و احمد بن محمد بن عیسی در اوقات ناخوشی آن حضرت، در هر شب، در وقت سحر می آمد که احوال آن حضرت را بگیرد تا بداند که ناخوشی تخفیف یافته یا نه؟ و فرستاده ای که در میانه امام محمد تقی علیه السلام و پدرم تردّد می کرد و پیغام حضرت را به پدرم می رسانید، چون به نزد پدرم می آمد، احمد بر می خاست و پدرم با فرستاده حضرت خلوت می کردند.

پس شبی بیرون آمدم (1) و احمد از آن مجلس برخاست، و پدرم با فرستاده خلوت کردند، و احمد دور می زد، پس ایستاد در جایی که سخن می شنید، رسول به پدرم گفت که: آقایت تو را سلام می رساند و می فرماید که:«من از دنیا می روم، و امر امامت به پسرم علی منتقل می شود، و او را بر شما بعد از من، آن چیزی است که مرا بر شما بود، بعد از پدرم». پس رسول حضرت رفت و احمد به جای خود برگشت، و به پدرم گفت که: قاصد به تو چه گفت؟ پدرم گفت که: چیز خوبی گفت. احمد گفت که: من شنیدم آنچه به تو گفت. پس برای چه آن را پنهان می کنی؟ و آنچه شنیده بود، دوباره بیان نمود. پدرم به احمد گفت که: خدا بر تو حرام گردانیده آنچه را که کردی؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «وَ لاتَجَسّسُوا» (2) ، یعنی: «جستجو مکنید چیزی را که بر شما مخفی باشد». و الحال که چنین کردی، این شهادت را حفظ کن، باشد که ما روزی به آن محتاج شویم. و بپرهیز از آن که این را ظاهر کنی تا وقت آن برسد. و چون صبح شد، پدرم نسخه پیغام را در ده پاره کاغذ نوشت و سر آنها را مهر کرد و آنها را به ده کس از سر کردکان و معتبران گروه شیعه تسلیم نمود و گفت که: اگر مرا حادثه مرگ روی دهد و بمیرم، پیش از آن که رقعه ها را از شما مطالبه نمایم، اینها را بگشایید و به آنچه در اینها است، عمل نمایید.

پس چون امام محمد تقی علیه السلام رحلت نمود، پدرم ذکر کرد که از منزل خود بیرون نیامد، تا آن که از جماعتی که قریب به چهارصد کس بودند، بیعت گرفت از برای امام علی نقی علیه السلام که هم به دست او قطع و جزم به هم رسانیدند، و سر کردگان فرقه شیعه، در نزد محمد بن فَرج جمع شدند، و در امر امامت گفت وگو می کردند.

پس محمد بن فَرج، به پدرم نوشت و در آن نوشته او را اعلام نموده بود که آن جماعت در نزد او جمع شده اند، و آن که اگر ترس شهرت این امر نبود، خود با آن گروه به نزد پدرم می آمدند و از پدرم خواهش نموده بود که به نزد او رود. پس پدرم سوار شد و به نزد او رفت، و آن گروه را در نزد او مجتمع یافت. بعد از آن، به پدرم گفتند که: در این امر چه می گویی؟ پدرم به کسانی که رقعه ها در نزد ایشان بود، گفت که: رقعه ها را حاضر کنید. چون آنها را حاضر کردند، به ایشان گفت که: اینک آن چیزی است که من به آن مأمور شده ام.

بعضی از ایشان گفتند که: ما دوست می داشتیم که با تو در این امر شاهدی دیگر باشد. پدرم به ایشان گفت که: خدای عزّوجلّ همین خواهش را به شما عطا فرموده. اینک ابوجعفر اشعری است (یعنی: احمد بن محمد بن عیسی) که برای من شهادت می دهد به شنیدن این پیغام، اگر به آنچه در نزد اوست، شهادت دهد. پس احمد انکار کرد که چیزی از این را شنیده باشد. پدرم او را به سوی مباهله خواند. (3) پس چون امر مباهله بر احمد محقّق شد، و دانست که مباهله به عمل می آید، گفت: به تحقیق که این را شنیدم و این خبر باعث بزرگواری و چیز بسیار خوبی است. خواستم که از برای مردی از عرب باشد و برای مردی از عجم نباشد (چه خیرانی و پدرش، از عجم بودند). پس آن گروه از جای خود نرفتند تا آن که همه به حق قائل شدند. .

1- .در نوشته مترجم - رحمه اللّه - چنین آمده است: پس شبی یکی از کنیزان، یا غلامان یا غیر ایشان، بیرون آمد و احمد از....
2- .حجرات، 12.
3- .و مباهله به ضمّ میم و فتح ها، یکدیگر را نفرین کردن است. مترجم

220.عنه عليه السلام (فى رِسالَتِهِ إلى سَهلِ بنِ حُنَيفٍ) وَ فِى نُسْخَهِ الصَّفْوَانِىِّ : مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِىِّ ، أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِى خَالِدٍ مَوْلَى أَبِى جَعْفَرٍ يَحْكِى أَنَّهُ أَشْهَدَهُ عَلَى هذِهِ الْوَصِيَّهِ الْمَنْسُوخَهِ :شَهِدَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِى خَالِدٍ مَوْلَى أَبِى جَعْفَرٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهم السلام أَشْهَدَهُ أَنَّهُ أَوْصى إِلَى عَلِىٍّ ابْنِهِ بِنَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ ، وَ جَعَلَ أَمْرَ مُوسى إِذَا بَلَغَ إِلَيْهِ ، وَ جَعَلَ عَبْدَ اللّهِ بْنَ الْمُسَاوِرِ قَائِماً عَلى تَرِكَتِهِ مِنَ الضِّيَاعِ وَ الْأَمْوَالِ وَ النَّفَقَاتِ وَ الرَّقِيقِ وَغَيْرِ ذلِكَ إِلى أَنْ يَبْلُغَ عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، صَيَّرَ عَبْدُاللّهِ بْنُ الْمُسَاوِرِ ذلِكَ الْيَوْمَ إِلَيْهِ ، يَقُومُ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ ، وَ يُصَيِّرُ أَمْرَ مُوسى إِلَيْهِ ، يَقُومُ لِنَفْسِهِ بَعْدَهُمَا عَلى شَرْطِ أَبِيهِمَا فِى صَدَقَاتِهِ الَّتِى تَصَدَّقَ بِهَا ، وَ ذلِكَ يَوْمُ الْأَحَدِ لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِى الْحِجَّهِ سَنَهَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ ، وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِى خَالِدٍ شَهَادَتَهُ بِخَطِّهِ .

وَ شَهِدَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهم السلام وَ هُوَ الْجَوَّانِىُّ عَلى مِثْلِ شَهَادَهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى خَالِدٍ فِى صَدْرِ هذَا الْكِتَابِ ، وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ .

وَ شَهِدَ نَصْرٌ الْخَادِمُ ، وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ . .

209.صحیح مسلم عن سلمه :و در نسخه صفوانی است که : محمد بن جعفر کوفی (1)

، از محمد بن عیسی بن عُبید، از محمد بن حسین واسطی روایت کرده است که شنید از احمد بن ابی خالد مولای امام محمد تقی علیه السلام که حکایت می نمود که آن حضرت او را شاهد گرفت بر این وصیّت نوشته شده به این مضمون که:شهادت داد احمد بن ابی خالد مولای امام محمد تقی که ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام او را شاهد گرفت که آن حضرت، پسر خویش امام علی نقی را وصیّ نمود در امور خود و خواهرانش (و در نسخه ای از کافی برادرانش) و امر موسی را چون به حدّ بلوغ رسد، به خودش مفوّض نمود، و عبداللّه بن مُساور را قیّم نمود بر ترکه خویش از زمین های ملکی و مال ها و نفقه ها و بنده و غیر آن، تا آن که علی بن محمد علیه السلام به حد بلوغ رسد، و چون به حدّ بلوغ رسید، عبداللّه بن مُساور امری را که به او مفوّض شده بود، به او تفویض نماید، تا علی به امر خود و (برادران یا) خواهران خود قیام نماید، و امر موسی را به خودش مفوضّ نماید، تا آنکه خود برای امور خود قیام نماید.

بعد از عبداللّه بن مساور و برادرش علی، بر آن شرطی که پدر ایشان قرار داده در صدقات و اوقاف خود که به آنها تصدّق فرموده. و این وصیّت نامه، نوشته شد در روز یک شنبه در وقتی که سه شب از ماه ذی الحجه گذشته بود، و در سال دویست و بیست از هجرت، و احمد بن ابی خالد، شهادت خود را به خطّ خویش نوشت و حسن بن محمد بن عبیداللّه بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که ملقّب است به جَوّانی، شاهد شد بر مثل شهادت احمد بن ابی خالد در صدر این نامه، و شهادت خویش را به دست خود نوشت. و نصر خادم شاهد شد و شهادت خود را به دست خویش نوشت . .

1- .در نسخه مترجم رحمه اللّه چنین است : در نسخه صفوانی است که پدرم از محمد بن ... .

75 بَابُ الْاءِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام207.صحیح مسلم (به نقل از ابو هُرَیره) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ یَسَارٍ الْقَنْبَرِیِّ ، قَالَ :أَوْصی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِلَی ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مُضِیِّهِ بِأَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ ، وَ أَشْهَدَنِی عَلی ذلِکَ وَ جَمَاعَهً مِنَ الْمَوَالِی .206.صحیح البخاری (به نقل از سهل بن سعد) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ الْبَصْرِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِیِّ ، قَالَ :کُنْتُ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی صَحْنِ دَارِهِ ، فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، هذَا صَاحِبُنَا بَعْدَکَ؟ فَقَالَ : «لَا ، صَاحِبُکُمْ بَعْدِیَ الْحَسَنُ» . .

75. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

75. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام200.مسند ابن حنبل عن أبی سعید الخدریّ :علی بن محمد، از محمد بن احمد نَهدی، از یحیی بن یسار قنبری روایت کرده است که گفت:امام علی نقی علیه السلام پسر خود امام حسن عسکری را وصی گردانید چهار ماه پیش از وفات خویش، و من و جماعتی را از موالیان بر این مطلب شاهد گرفت.199.مجمع الزوائد عن ابن عبّاس :علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از بشّار بن احمد بصری، از علی بن عمر نوفلی روایت کرده است که گفت: با امام علی نقی علیه السلام در صحن خانه آن حضرت بودیم که پسرش محمد، به ما گذشت. من به آن حضرت کردم که: فدای تو گردم، اینک صاحب ما است بعد از تو؟ فرمود:«نه، صاحب شما بعد از من، حسن علیه السلام است».

.

198.امام على عليه السلام (در فتح خيبر) عَنْهُ ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ ، قَالَ :قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «صَاحِبُكُمْ بَعْدِيَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَىَّ». قَالَ : وَ لَمْ نَعْرِفْ أَبَا مُحَمَّدٍ قَبْلَ ذلِكَ ، قَالَ : فَخَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ ، فَصَلّى عَلَيْهِ .197.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (در روز فتح خيبر) وَ عَنْهُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :كُنْتُ حَاضِراً أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام لَمَّا تُوُفِّىَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ ، فَقَالَ لِلْحَسَنِ : «يَا بُنَىَّ ، أَحْدِثْ لِلّهِ شُكْراً ؛ فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً» .198.الإمام علىّ عليه السلام (فى فَتحِ خَيبَرَ) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ ، قَالَ :كُنْتُ حَاضِراً عِنْدَ مُضِيِّ أَبِى جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليهماالسلام ، فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، فَوُضِعَ لَهُ كُرْسِيٌّ ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَ حَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ قَائِمٌ فِى نَاحِيَةٍ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، الْتَفَتَ إِلى أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَقَالَ : «يَا بُنَىَّ ، أَحْدِثْ لِلّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى شُكْراً ؛ فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً» .197.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (فى يَومِ فَتحِ خَيبَرَ) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ أَعُوذُ بِاللّهِ فَإِلى مَنْ ؟ قَالَ :«عَهْدِى إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدَىَّ» .196.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى مُحَمَّدٍ الْاءِسْبَارِقِينِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارِ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُهُ فِى الْأَحْيَاءِ ، وَ أَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَنْ أَخُصُّ مِنْ وُلْدِكَ ؟ فَقَالَ : «لَا تَخُصُّوا أَحَداً حَتّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِى».

قَالَ : فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدُ : فِيمَنْ يَكُونُ هذَا الْأَمْرُ ؟ قَالَ : فَكَتَبَ إِلَىَّ : «فِى الْكَبِيرِ مِنْ وَلَدَىَّ». قَالَ : وَ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَكْبَرَ مِنْ جَعْفَرٍ . .

195.صحیح البخاری (به نقل از براء بن عازب) از او، از بشّار بن احمد، از عبداللّه بن محمد اصفهانی روایت است که گفت: امام علی نقی علیه السلام فرمود که:«صاحب شما بعد از من، آن کسی است که بر من نماز خواهد کرد». راوی می گوید که: ما امام حسن را پیش از آن نمی شناختیم، و گفت که: چون آن حضرت فوت شد، امام حسن بیرون آمد و بر او نماز کرد.196.الإمام علیّ علیه السلام :و از او، موسی بن جعفر بن وهب، از علی بن جعفر روایت است که گفت: در نزد امام علی نقی علیه السلام حاضر بودم در هنگامی که پسرش محمد وفات یافت، پس به امام حسن علیه السلام فرمود که:«ای فرزند عزیز من، از برای خدا شکر تازه به جا آور که امر بزرگی را در باب تو به پدید آورده».185.المستدرک علی الصحیحین عن ابن إسحاق :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه بن مروان انباری روایت کرده است که گفت: در نزد وفات ابوجعفر محمد بن علی حاضر بودم، پس امام علی نقی علیه السلام آمد و کرسی برای آن حضرت گذاشتند و حضرت بر روی آن نشست و اهل بیت آن حضرت گرداگرد او بودند و امام حسن علیه السلام در گوشه ای ایستاد بود و چون از امر ابوجعفر فارغ شد، به جانب امام حسن علیه السلام التفات فرمود و فرمود که:«ای فرزند دلبند من، از برای خدای تبارک و تعالی شکر تازه را به جا آور که امر بزرگی را در تو احداث فرمود».174.الإمام الباقر علیه السلام :علی بن محمد، از محمد بن احمد قَلانِسی، از علی بن حسین بن عمرو، از علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام علی نقی علیه السلام عرض کردم که: اگر واقعه ای روی دهد و پناه می برم به خدا بفرما که امامت با کیست و به سوی که پناه بریم؟ فرمود که:«وصیّت من به سوی بزرگترین فرزندان من است».173.الإرشاد عن سعید بن المسیّب :علی بن محمد، از ابو محمد إسبارِقینی، از علی بن عمرو عطّار روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام علی نقی علیه السلام داخل شدم و پسرش ابوجعفر در زمره زندگان داخل و از جمله ایشان بود و من گمان می کردم که ابوجعفر، امام خواهد بود، پس عرض کردم که: فدای تو گردم، از فرزندان تو که را مخصوص سازم به امامت؟ فرمود که:«کسی را مخصوص مسازید تا امر و فرمان من به سوی شما بیرون آید».

راوی می گوید که: بعد از آن، به آن حضرت نوشتم که امر امامت در که خواهد بود؟ در جواب من نوشت که: «این امر، در بزرگِ از فرزندان من

است». و علی می گوید که: امام حسن علیه السلام از ابوجعفر بزرگ تر بود. .

172.المغازی (به نقل از امام علی علیه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ غَيْرُهُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ جَمَاعَهٍ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ مِنْهُمُ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسُ ، أَنَّهُمْ حَضَرُوا يَوْمَ تُوُفِّىَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بَابَ أَبِى الْحَسَنِ علیه السلام يُعَزُّونَهُ ، وَ قَدْ بُسِطَ لَهُ فِى صَحْنِ دَارِهِ وَ النَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ فَقَالُوا : قَدَّرْنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِى طَالِبٍ وَ بَنِى هَاشِمٍ وَ قُرَيْشٍ مِائَهٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلاً سِوى مَوَالِيهِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ علیه السلام قَدْ جَاءَ مَشْقُوقَ الْجَيْبِ حَتّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ ، وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ سَاعَهٍ ، فَقَالَ :«يَا بُنَىَّ ، أَحْدِثْ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شُكْراً ؛ فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً». فَبَكَى الْفَتى ، وَ حَمِدَ اللّهَ ، وَ اسْتَرْجَعَ ، وَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ أَنَا أَسْأَلُ اللّهَ تَمَامَ نِعَمِهِ لَنَا فِيكَ ، وَ إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». فَسَأَلْنَا عَنْهُ ، فَقِيلَ : هذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ قَدَّرْنَا لَهُ فِى ذلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَهً أَوْ أَرْجَحَ فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ ، وَ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَهِ ، وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ .171.امام علی علیه السلام (هنگامی که از جنگ اُحد بازگشت و شمشیرش را به فاط) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ مُضِىِّ أَبِى جَعْفَرٍ ، فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام جَالِسٌ فَبَكى أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام ، فَقَالَ : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلَفاً مِنْهُ ؛ فَاحْمَدِ اللّهَ» .172.المغازی عن الإمام علیّ علیه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى هَاشِمٍ الْجَعْفَرِىِّ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ ، وَ إِنِّى لَأُفَكِّرُ فِى نَفْسِى أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ : كَأَنَّهُمَا أَعْنِى أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ فِى هذَا الْوَقْتِ كَأَبِى الْحَسَنِ مُوسى وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَىْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام ، وَ إِنَّ قِصَّتَهُمَا كَقِصَّتِهِمَا ؛ إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرْجى بَعْدَ أَبِى جَعْفَرٍ .

فَأَقْبَلَ عَلَىَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ ، فَقَالَ : «نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ ، بَدَا لِلّهِ فِى أَبِى مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَبِى جَعْفَرٍ مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ ، كَمَا بَدَا لَهُ فِى مُوسى بَعْدَ مُضِىِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ ، وَ هُوَ كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ ، وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِى الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِى ، عِنْدَهُ عِلْمُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ ، وَ مَعَهُ آلَهُ الْإِمَامَهِ» . .

159.المعجم الکبیر (به نقل از ابو رافع) محمدبن یحیی و غیر او، از سعد بن عبداللّه ، از گروهی از بنی هاشم که از ایشان است حسن بن حسن افطس روایت کرده اند که ایشان، در روزی که محمد بن علی بن محمد علیه السلام وفات کرد، در خانه امام علی نقی علیه السلام حاضر شدند که آن حضرت را تعزیت بگویند، و در صحن خانه فرشی از برایش گسترده بودند و مردم گرداگرد آن حضرت نشسته بودند، گفتند که: ما تخمین کردیم در حوالی آن حضرت از اولاد ابوطالب و بنی هاشم و قریش، صد و پنجاه مرد بودند. غیر از ملازمان آن حضرت و سائر مردمان، که ناگاه نظر کردیم به سوی حسن بن علی علیه السلام ، در حالی که آمد با گریبان چاک تا در جانب آن حضرت ایستاد و ما او را نمی شناختیم. و امام علی نقی علیه السلام بعد از ساعتی به سوی او نظر نمود، و فرمود که:«ای فرزند عزیز من، از برای خدای عزّوجلّ شکر تازه ای را به جا آور، که امر بزرگی را در تو احداث فرمود».

پس آن جوان گریست و خدا را حمد کرد و استرجاع را به جا آورد و گفت: «الحَمد للّهِ ربِّ العالَمین؛ «همه ستایش ها خدای راست که پروردگار همه جهانیان است». و من از خدا سؤال می کنم که نعمت های خود را در بقای تو برای ما تمام کند. و «انّا للّه و انّا الیه راجعون» ». و ما از احوال او سؤال کردیم، گفتند که: اینک حسن، پسر آن حضرت است. و در آن وقت، بیست سال یا زیاده از آن، برای او تخمین کردیم. پس در آن روز، او را شناختیم و دانستیم که آن حضرت، اشاره فرمود به سوی او به امامت و پای داشتن او به جای خویش.161.الإرشاد عن عبد اللّه بن مسعود (فی ذِکرِ غَزوَهِ اُحُدٍ) علی بن محمد، از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی بن دَریاب روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام ، بعد از وفات ابوجعفر، پس آن حضرت را از وفات او، تعزیه دادم و امام حسن علیه السلام نشسته بود، پس امام حسن گریست. امام علی نقی علیه السلام رو به او کرد و فرمود:«به درستی که خدای تبارک و تعالی در تو خَلَفی از او قرار داد، پس خدای عزّوجلّ را حمد کن».160.تاریخ الطبری عن أبی رافع :علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در نزد امام علی نقی علیه السلام بودم بعد از وفات پسرش، ابوجعفر و من با خود فکر می کردم و اراده داشتم که بگویم: گویا این دو و مقصودم ابوجعفر و ابومحمد بود در این وقت مثل ابوالحسن موسی و اسماعیل پسران جعفر بن محمد

علیهم السلام اند و قصّه و حکایت ایشان، چون قصّه ایشان است؛ زیرا که ابو محمد، حسن بن علی به تأخیر افتاده، بعد از ابوجعفر.

حضرت امام علی نقی علیه السلام روی به من آورد، پیش از آن که سخن گویم، و فرمود که:«آری ای ابوهاشم، خدا حکم فرمود (یا از برای او بدا حاصل شد)، در باب ابو محمد، بعد از ابوجعفر، آنچه از برای او معروف نبود (که مردم آن را نمی شناختند)، چنانچه از برای او بدا شد در باب امام موسی بعد از وفات اسماعیل آنچه به سبب آن، حال او را ظاهر ساخت. و این امر، چنان است که نفس تو با تو حدیث می کرد؛ و هر چند که کج روان تبه روزگار ناخوش داشته باشد. و ابومحمد، پسر من خَلَف و جانشین من است بعد از من، و در نزد اوست علم آنچه مردم به آن احتیاج دارند، و با اوست آلت و اسباب امامت». .

159.المعجم الكبير عن أبى رافع :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ ، عَنْ أَبِى بَكْرٍ الْفَهْفَكِيِّ ، قَالَ :كَتَبَ إِلَىَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِى أَنْصَحُ آلِ مُحَمَّدٍ غَرِيزَةً ، وَ أَوْثَقُهُمْ حُجَّةً ، وَ هُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ وَلَدَىَّ ، وَ هُوَ الْخَلَفُ ، وَ إِلَيْهِ يَنْتَهِى عُرَى الْإِمَامَهِ وَ أَحْكَامُهَا ، فَمَا كُنْتَ سَائِلِى ، فَسَلْهُ عَنْهُ ؛ فَعِنْدَهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ» .158.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از زيد بن على از پدرانش عليهم السلام) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ شَاهَوَيْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ ، قَالَ :كَتَبَ إِلَىَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِى كِتَابٍ : «أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِى جَعْفَرٍ ، وَ قَلِقْتَ لِذلِكَ ، فَلَا تَغْتَمَّ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ، وَ صَاحِبُكَ بَعْدِى أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِى ، وَ عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ ، يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ ، وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ «ما نَنْسَخْ مِنْ آيَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها» قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَ قِنَاعٌ لِذِى عَقْلٍ يَقْظَانَ» . .

157.السیره النبویه ، ابن هشام (به نقل از مسلمه بن علقمه مازنی) علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از محمد بن یحیی بن دریاب، از ابوبکر فَهْفَکی روایت کرده است که امام علی نقی علیه السلام به من نوشت که:«ابو محمد، پسر من از همه آل محمد خیرخواه تر است از روی طبیعت، و استوارترین ایشان است از روی حجّت، و او بزرگ ترین فرزندان من است و اوست که جانشین من است، و دست های امامت (که مراد از آن، آلات و اسباب آن است)، و احکام آن به سوی او منتهی می شود. پس آنچه پیش از این، از من سؤال می کردی، بعد از این از او سؤال کن؛ که در نزد اوست آنچه به آن محتاج باشی» (یا مردم به آن احتیاج داشته باشند).158.المناقب لابن شهر آشوب عن زید بن علیّ عن آبائه علیعلی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از شاهویه بن عبداللّه جَلّاب روایت کرده است که گفت: امام علی نقی علیه السلام به من نوشت در نامه که:«اراده کردی که سؤال کنی از خَلَف بعد از ابوجعفر، و برای این مضطرب شدی، پس غمناک مباش؛ زیرا که خدای عزّوجلّ نام گمراهی را بر گروهی نمی گذارد، بعد از آن که ایشان را راه راست نموده باشد، تا روشن سازد از برای ایشان، آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند (و آنچه او را خشنود گرداند، و آنچه او را به خشم آورد) (1) ، و صاحب تو (یا صاحب شما) بعد از من، ابومحمد، پسر من است. و در نزد اوست آنچه مردم به آن محتاج باشند. و خدا پیش می اندازد آنچه را که خواهد، و به تأخیر می افکند آنچه را که خواهد. «مَا نَنسَخْ مِنْ ءَایَهٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَیْرٍ مِّنْهَآ أَوْ مِثْلِهَا» (2) ، یعنی: «آنچه را که منسوخ و برطرف می کنیم از آیه ای از آیات خود (بر وفق مصلحت مردمان و مقتضای زمان)، یا فراموش می گردانیم آن را و از دل ها می بریم، می آوریم بهتر از آن آیه منسوخه در نفع بندگان، یا مانند آن در منفعت با وجود رعایت مصلحت».

و نوشتم در این نامه و اشاره نمودم به آنچه در آن، بیان و قناعت است برای صاحب عقلی که بیدار و هوشیار باشد و زیاده از این را نخواهد». .

1- .توبه، 115.
2- .بقره، 106.

157.السیره النبویّه لابن هشام عن مسلمه بن علقمه المازعَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیِّ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ : «الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِیَ الْحَسَنُ ، فَکَیْفَ لَکُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ ؟» فَقُلْتُ : وَ لِمَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ ؟ فَقَالَ : «إِنَّکُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ ، وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ» . فَقُلْتُ : فَکَیْفَ نَذْکُرُهُ ؟ فَقَالَ : «قُولُوا : الْحُجَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ» .76. بَابُ الْاِءشَارَهِ وَ النَّصِّ إِلی صَاحِبِ الدَّارِ علیه السلام155.تاریخ الطبری (به نقل از سُدّی ، در ذکر جنگ اُحد) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ ، قَالَ :خَرَجَ إِلَیَّ مِنْ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام قَبْلَ مُضِیِّهِ بِسَنَتَیْنِ یُخْبِرُنِی بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَیَّ مِنْ قَبْلِ مُضِیِّهِ بِثَلَاثَهِ أَیَّامٍ یُخْبِرُنِی بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ .156.الإرشاد عن ابن إسحاق :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام : جَلَالَتُکَ تَمْنَعُنِی مِنْ مَسْأَلَتِکَ ، فَتَأْذَنُ لِی أَنْ أَسْأَلَکَ ؟ فَقَالَ : «سَلْ». قُلْتُ : یَا سَیِّدِی ، هَلْ لَکَ وَلَدٌ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ». فَقُلْتُ : فَإِنْ حَدَثَ بِکَ حَدَثٌ ، فَأَیْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ ؟ قَالَ : «بِالْمَدِینَهِ» .155.تاریخ الطبری عن السدّی (فی ذِکرِ غَزوَهِ اُحُدٍ) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَکْفُوفِ ، عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِیِّ ، قَالَ :أَرَانِی أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ابْنَهُ ، وَ قَالَ : «هذَا صَاحِبُکُمْ مِنْ بَعْدِی» . .

76. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن، صاحب الزّمان صلوات اللّه علیه است

154.امام باقر علیه السلام :علی بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از محمدبن احمد علوی، از داود بن قاسم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که می فرمود:«خَلَف بعد از من، حسن است. پس چگونه از برای شما خواهد بود علم و معرفت به خَلفی که بعد از این خلف است؟». عرض کردم که: چرا معرفت خلف دویم بر ما مشکل است، خدا مرا فدای تو گرداند؟ فرمود که: «زیرا که شما شخص و جثّه او را نمی بینید، و شما را حلال نیست که او را به نامش یاد کنید». عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود که: «بگویید که حجّت از آل محمد علیهم السلام ».76. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن، صاحب الزّمان است صلوات اللّه علیه 154.الإمام الباقر علیه السلام :علی بن محمد، از محمد بن علی بن بلال روایت کرده است که گفت:نامه امام حسن عسکری علیه السلام به سوی من بیرون آمد، دو سال پیش از وفات آن حضرت، که مرا خبر می داد به خَلف بعد از او. بعد از آن، نامه دیگر به سوی من بیرون آمد، سه روز پیش از وفاتش که مرا به خلف بعد از خود خبر می داد.153.المناقب للخوارزمی عن الإمام الباقر علیه السلام عمحمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم که: بزرگواری تو، مرا منع می کند از این که تو را سؤال کنم. پس مرا رخصت ده تا از تو سؤال کنم. فرمود:«سؤال کن از آنچه اراده داری». عرض کردم که: ای آقای من، آیا تو را فرزندی هست؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: اگر حادثه به تو رسد، در کجا از حال او سؤال کنم؟ فرمود: «در مدینه».152.الإرشاد:علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو اهوازی روایت کرده است که گفت: امام حسن علیه السلام پسر خود را به من نمود و فرمود که:«اینک صاحب شما است بعد از من».

.

151.تفسير القمّى :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِیِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِلْعَمْرِیِّ : قَدْ مَضى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ؟ فَقَالَ لِی : قَدْ مَضى ، وَ لكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِیكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هذِهِ ، وَ أَشَارَ بِیَدِهِ .150.المناقب ، ابن شهر آشوب (درباره على عليه السلام) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ :خَرَجَ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ عليه السلام حِینَ قُتِلَ الزُّبَیْرِیُّ لَعَنَهُ اللّهُ : «هذَا جَزَاءُ مَنِ اجْتَرَأَ عَلَى اللّهِ فِی أَوْلِیَائِهِ ، یَزْعُمُ أَنَّهُ یَقْتُلُنِی ، وَ لَیْسَ لِی عَقِبٌ ، فَكَیْفَ رَأَى قُدْرَةَ اللّهِ فِیهِ؟» .

وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ «م ح م د» فِی سَنَهِ سِتٍّ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ .152.الإرشاد :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدٍ ابْنَیْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْعَبْدِیِّ مِنْ عَبْدِ قَیْسٍ ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِیٍّ الْعِجْلِیِّ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ ، قَالَ :أَتَیْتُ سَامَرَّاءَ ، وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِی مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَدَعَانِی ، فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمْتُ ، فَقَالَ : «مَا الَّذِی أَقْدَمَكَ ؟» قَالَ : قُلْتُ : رَغْبَهٌ فِی خِدْمَتِكَ ، قَالَ : فَقَالَ لِی : «فَالْزَمِ الْبَابَ».

قَالَ : فَكُنْتُ فِی الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِی لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ ، وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَیْهِمْ مِنْ غَیْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِی دَارِ الرِّجَالِ ، قَالَ : فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ یَوْماً وَ هُوَ فِی دَارِ الرِّجَالِ ، فَسَمِعْتُ حَرَكَهً فِی الْبَیْتِ ، فَنَادَانِی : «مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ» فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَ لَا أَخْرُجَ ، فَخَرَجَتْ عَلَیَّ جَارِیَهٌ مَعَهَا شَیْءٌ مُغَطًّى ، ثُمَّ نَادَانِیَ : «ادْخُلْ» فَدَخَلْتُ ، وَ نَادَى الْجَارِیَهَ ، فَرَجَعَتْ إِلَیْهِ ، فَقَالَ لَهَا : «اكْشِفِی عَمَّا مَعَكَ» فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْیَضَ ، حَسَنِ الْوَجْهِ ، وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ ، فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلى سُرَّتِهِ ، أَخْضَرُ ، لَیْسَ بِأَسْوَدَ ، فَقَالَ : «هذَا صَاحِبُكُمْ» ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ ، فَمَا رَأَیْتُهُ بَعْدَ ذلِكَ حَتّى مَضى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام . .

151.تفسیر القمّی :علی بن محمد، از حمدان قَلانِسی روایت کرده است که گفت: به عثمان بن سعید عمروی گفتم که:امام حسن علیه السلام وفات فرمود؟ ولیکن کسی را بعد از خود، در میان شما گذاشت که گردن او، مثل این است و به دست خویش اشاره نمود (و مراد این است که گردنش، به قدر یک ذراع است و ممکن است که درازی کردن، کنایه از جاه و علوّ آن حضرت باشد. و بعضی گفته اند که مراد از گردن، شخص آن حضرت است و اشاره به دست، به جهت بیان طول قامت).150.المناقب لابن شهر آشوب (فی عَلیٍّ علیه السلام) حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه روایت کرده است که: فرمانی از امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد در هنگامی که زبیری لعنه اللّه کشته شد که:«این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حقّ دوستان آن جناب. زبیری گمان می کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را «م ح م د» نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.149.الفائق (به نقل از سعد بن ابی وقّاص) علی بن محمد، از حسین و محمد ، پسران علی بن ابراهیم، از محمد بن علی بن عبدالرحمان عبدی از عبد قیس، از ضَوء بن علی عِجلی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد، روایت کرده است که گفت: به سامره آمدم و بر در خانه امام حسن عسکری علیه السلام ماندم، پس مرا طلبید و بر آن حضرت داخل شدم و سلام کردم. فرمود:«چه باعث شد که تو را به این جا آورد؟» عرض کردم که: رغبت در خدمت و شوق ملازمت تو. فرمود: «پس بر درِ خانه باش».

راوی می گوید که: من با خدمت کاران در خانه بودم، بعد از آن، چنان شدم که آنچه را می خواستند برای ایشان از بازار می خریدم، و بر ایشان داخل می شدم بی آن که رخصت طلب کنم، هر گاه مردان در خانه بودند. راوی می گوید که: بعد از آن، روزی به آن حضرت داخل شدم، و آن حضرت در دیوان خانه تشریف داشت در آن خانه آواز حرکتی را شنیدم. پس مرا آواز داد که : «به جای خویش باش و به جایی مرو» . پس من جرأت نکردم که داخل شوم، یا بیرون روم و در همان جا ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و رو به من می آمد، و با آن کنیز چیزی بود که آن را پوشانیده بودند. پس حضرت مرا را آواز داد که : «داخل شو» ، چون داخل شدم، کنیز را آواز داد که برگرد، و پس آن کنیز برگشت و به خدمت آن حضرت آمد. حضرت

فرمود که: «آنچه با تو است، ظاهر کن و پرده را از روی آن بردار». آن کنیز، پسری را ظاهر ساخت سفید و خوش رو و جامه را از شکمش دور کرد. پس دیدم که مویی روییده از ابتدای سینه مبارک آن کودک تا نافش، و آن موی، سبز بود نه سیاه.

بعد از آن، حضرت فرمود که: «این، صاحب شما است». پس آن کنیز را امر فرمود که او را برداشت، و من بعد از آن او را ندیدم تا آن که امام حسن علیه السلام وفات فرمود. .

77 بَابٌ فِی تَسْمِیَهِ مَنْ رَآهُ علیه السلام149.الفائق عن سعد بن أبی وقّاص :مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی جَمِیعاً ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیِّ ، قَالَ :اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّیْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، فَغَمَزَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ ، فَقُلْتُ لَهُ : یَا أَبَا عَمْرٍو ، إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ شَیْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاکٍّ فِیمَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْهُ ؛ فَإِنَّ اعْتِقَادِی وَ دِینِی أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ إِلَا إِذَا کَانَ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیَامَهِ بِأَرْبَعِینَ یَوْماً ، فَإِذَا کَانَ ذلِکَ رُفِعَتِ الْحُجَّهُ ، وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَهِ فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْراً؛ فَأُولئِکَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ هُمُ الَّذِینَ تَقُومُ عَلَیْهِمُ الْقِیَامَهُ ، وَ لکِنِّی أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ یَقِیناً ، وَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُرِیَهُ کَیْفَ یُحْیِی الْمَوْتی ؟ قَالَ : «أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی» .

وَ قَدْ أَخْبَرَنِی أَبُو عَلِیٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ : سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ : مَنْ أُعَامِلُ ؟ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ ؟ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ ؟ فَقَالَ لَهُ : «الْعَمْرِیُّ ثِقَتِی ؛ فَمَا أَدّی إِلَیْکَ عَنِّی ، فَعَنِّی یُؤَدِّی ، وَ مَا قَالَ لَکَ عَنِّی ، فَعَنِّی یَقُولُ ؛ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ ؛ فَإِنَّهُ الثِّقَهُ الْمَأْمُونُ».

وَ أَخْبَرَنِی أَبُو عَلِیٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ مِثْلِ ذلِکَ ، فَقَالَ لَهُ : «الْعَمْرِیُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ ؛ فَمَا أَدَّیَا إِلَیْکَ عَنِّی ، فَعَنِّی یُؤَدِّیَانِ ، وَ مَا قَالَا لَکَ ، فَعَنِّی یَقُولَانِ ؛ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا ؛ فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ».

فَهذَا قَوْلُ إِمَامَیْنِ قَدْ مَضَیَا فِیکَ ؛ قَالَ : فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَ بَکی ، ثُمَّ قَالَ : سَلْ حَاجَتَکَ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَنْتَ رَأَیْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ؟ فَقَالَ : إِی وَ اللّهِ، وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا ، وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ .

فَقُلْتُ لَهُ : فَبَقِیَتْ وَاحِدَهٌ ، فَقَالَ لِی : هَاتِ ، قُلْتُ : فَالِاسْمُ ؟ قَالَ : مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذلِکَ ، وَ لَا أَقُولُ هذَا مِنْ عِنْدِی ؛ فَلَیْسَ لِی أَنْ أُحَلِّلَ وَ لَا أُحَرِّمَ ، وَ لکِنْ عَنْهُ علیه السلام ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام مَضی وَ لَمْ یُخَلِّفْ وَلَداً ، وَ قَسَّمَ مِیرَاثَهُ ، وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِیهِ ، وَ هُوَ ذَا عِیَالُهُ یَجُولُونَ لَیْسَ أَحَدٌ یَجْسُرُ أَنْ یَتَعَرَّفَ إِلَیْهِمْ ، أَوْ یُنِیلَهُمْ شَیْئاً ، وَ إِذَا وَقَعَ الِاسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ ؛ فَاتَّقُوا اللّهَ ، وَ أَمْسِکُوا عَنْ ذلِکَ .

قَالَ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ : وَ حَدَّثَنِی شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَهَبَ عَنِّی اسْمُهُ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سُئِلَ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هذَا ، فَأَجَابَ بِمِثْلِ هذَا . .

77. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده اند

77. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده اند147.الإرشاد (به نقل از زُهْری) محمد بن عبداللّه و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده اند، از عبداللّه بن جعفر حِمیری که گفت: من و شیخ ابوعمرو رحمه اللّه در نزد احمد بن اسحاق جمع شدیم. پس احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که ابوعمرو را از خَلَف سؤال کنم. من گفتم: ای ابوعمرو، می خواهم که تو را از چیزی سؤال کنم و من شک ندارم در آنچه می خواهم که تو را از آن سؤال کنم؛ زیرا که اعتقاد و دین من این است که زمین، از حجّت خدای خالی نمی باشد، مگر آن هنگام که چهل روز پیش از قیامت باشد که چون آن زمان بیاید، حجّت برداشته شود و درِ توبه بسته گردد. و پس چنان نباشد که ایمان نفسی که پیش از آن نبوده که ایمان آورده باشد، یا کسب کرده باشد نیکویی را (که عمل پسندیده است) و در ایمان خویش که آن نفس را نفع رساند (و این، اقتباسی است که عبداللّه از آیه سوره انعام نموده) (1) . عبداللّه می گوید که: پس آن گروه، بدترین کسانی هستند که خدای عزّوجلّ ایشان را آفریده و ایشان، آنانند که قیامت بر ایشان بر پا می شود، ولیکن دوست داشتم که یقینم زیاد شود.

و به درستی که ابراهیم علیه السلام از پروردگار خویش سؤال کرد که به او بنماید که چگونه مردگان را زنده می گرداند. «قَالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکِن لِّیَطْمَئِنَّ قَلْبِی» (2) ، یعنی:«خدا فرمود که: آیا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده به این که من، مرده را زنده می توانم کرد؟ ابراهیم گفت: بلی، ایمان آورده ام و تصدیق نموده ام، ولیکن این سؤال و استدعا که کردم، از برای آن است که بیارامد دل من و ساکن گردد» (چه یقینی که در عین الیقین است، از یقینی که در علم الیقین است، قوی تر است).

و به تحقیق که احمد بن اسحاق مرا خبر داد از حضرت امام علی نقی علیه السلام و گفت که: او را سؤال کردم و گفتم که: با که معامله کنم، یا از که فراگیرم و گفته که را قبول کنم؟ و حضرت، به احمد فرموده که: «عمروی معتمد من است (که بر او اعتماد و وثوق دارم) . پس آنچه از جانب من به تو رساند، از من می رساند و آنچه از جانب من به تو گوید از جانب من می گوید. پس از او بشنو، و سخن او را قبول کن که او، ثقه و مأمون است» (که ما او را امین خود داشته ایم) .

و ابوعلی مرا خبر داد که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از مثل این سؤال نمود و حضرت به او فرمود که: «عمروی و پسرش، دو ثقه اند (که محل وثوق و اعتمادند)، پس آنچه از من به تو رساند، از من می رسانند، و آنچه به تو گویند، از من می گویند. پس از ایشان بشنوید و سخن ایشان را قبول کنید و ایشان را اطاعت کنید که ایشان هر دو ثقه و مأمونند».

پس اینک گفته دو امام است در باب تو که هر دو از دار دنیا رحلت نموده اند. راوی می گوید که: پس ابوعمرو بر رو در افتاد سجده کنان و گریست، بعد از آن گفت: سؤال کن. من گفتم که: تو خَلَف بعد از امام حسن علیه السلام را دیده ای؟ گفت: بلی به خدا سوگند که او را دیدم، و گردن آن حضرت مثل این بود. و به دست خود اشاره نمود.

پس به ابوعمرو گفتم که: یک مسأله باقی ماند. گفت که: باقی مانده را بیاور. گفتم که: نامش چیست؟ گفت: حرام است بر شما که از این سؤال کنید. و این را از پیش خود نمی گویم؛ زیرا که برای من جائز نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، ولیکن از جانب آن حضرت علیه السلام می گویم. به درستی که امر در نزد سلطان که مراد از آن معتمد عباسی است چنان است که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا در گذشت و فرزندی را بعد از خود نگذاشت، و میراث آن حضرت تقسیم شد، و کسی آن را گرفت که او را در آن هیچ حقّی نبود (یعنی: جعفر کذّاب) و اینک عیال آن حضرت اند از تبعه و لحقه و کنیزان که می گردند و حیران و سرگردانند و کسی نمی تواند که جرأت نماید که خود را به ایشان بشناساند که ایشان را دوست می دارد، یا چیزی به ایشان عطا کند. پس هر گاه نام آن حضرت برده شود، طلب واقع شود و در جستجوی آن حضرت، سعی کنند. پس از خدا بپرهیزید و از این سؤال باز ایستید.

کلینی رحمه اللّه گفته است که: و حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما که نامش از خاطرم رفته، که ابوعمرو، از احمد بن اسحاق، از مثل این سؤال کرد. پس او به همین نحو جواب داد (و در بعضی از نُسَخ کافی، چنین است که: در نزد احمد بن اسحاق، از ابوعمرو سؤال شد. و ظاهر این است که نسخه اخیر، صحیح تر باشد).

.

1- .انعام، 158.

2- .بقره، 260.

ص: 150

. .

ص: 151

. .

146.الإرشاد (به نقل از صالح بن كيسان) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ أَسَنَّ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالْعِرَاقِ فَقَالَ :رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَ هُوَ غُلَامٌ عليه السلام .147.الإرشاد عن الزهرى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللّهِ أَبُو عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ :حَدَّثَنِى مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ : حَدَّثَتْنِى حَكِيمَةُ ابْنَهُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هِىَ عَمَّهُ أَبِيهِ أَنَّهَا رَأَتْهُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَ بَعْدَ ذلِكَ .146.الإرشاد عن صالح بن كيسان :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ : قَدْ مَضى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ؟ فَقَالَ : قَدْ مَضى ، وَ لكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هذَا ، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ .145.الإرشاد:عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ فَتْحٍ مَوْلَى الزُّرَارِيِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَلِيِّ بْنَ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ رَآهُ ، وَ وَصَفَ لَهُ قَدَّهُ .144.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ ، عَنْ خَادِمٍ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدَةَ النَّيْسَابُورِيِّ أَنَّهَا قَالَتْ :كُنْتُ وَاقِفَةً مَعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الصَّفَا ، فَجَاءَ عليه السلام حَتّى وَقَفَ عَلى إِبْرَاهِيمَ ، وَ قَبَضَ عَلى كِتَابِ مَنَاسِكِهِ ، وَ حَدَّثَهُ بِأَشْيَاءَ .143.المناقب ، ابن شهر آشوب :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ بْنِ صَالِحٍ ، أَنَّهُ رَآهُ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ النَّاسُ يَتَجَاذَبُونَ عَلَيْهِ ، وَ هُوَ يَقُولُ :«مَا بِهذَا أُمِرُوا» .145.الإرشاد :عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِى عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِيهِ ، أَنَّهُ قَالَ :رَأَيْتُمُ عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام حِينَ أَيْفَعَ ، وَ قَبَّلْتُ يَدَيْهِ وَ رَأسَهُ .

.

144.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که از همه پیران فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله که در عراق بودند سالش بیشتر بود، روایت کرده است که گفت:آن حضرت را دیدم در میانه مسجد کوفه و مسجد سهله و آن حضرت علیه السلام پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود.143.المناقب لابن شهر آشوب :محمد بن یحیی، از حسین بن رِزْق اللّه ، که مکّنی است به ابوعبداللّه ، روایت کرده است که گفت:حدیث کرد مرا موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام و گفت که: حدیث کرد مرا حکیمه دختر محمد بن علی علیه السلام و او، عمّه پدر حضرت صاحب الامر است صلوات اللّه و سلامه علیه که آن حضرت را دید در شبی که متولد شد و بعد از آن.142.السیره النبویه ، ابن هشام (به نقل از ابن اسحاق ، در ذکر وقایع جنگ بدر) علی بن محمد، از حمدان قلانِسی روایت کرده است ...تا آخر آنچه در باب پیش از این گذشت. (1)141.امام زین العابدین علیه السلام :علی بن محمد، از فتح مولای زُراری روایت کرده است که گفت:شنیدم از ابو علی بن مطهّر، که ذکر می کرد که آن حضرت علیه السلام را دید و قامت او را از برایش وصف نمود.142.السیره النبویّه لابن هشام عن ابن إسحاق (فی ذِکرِ أحداثِ مَعرَکَهِ بَدرٍ) علی بن محمد، از محمد بن شاذان بن نُعیم، از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری روایت کرده است که گفت:با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت علیه السلام آمد، تا آن که بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسک و اعمال حجّی که در دست ابراهیم بود، گرفت و او را به چیزی چند، حدیث فرمود.141.الإمام زین العابدین علیه السلام :علی بن محمد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از ابو عبداللّه بن صالح روایت کرده است که آن حضرت را نزد حجرالاسود دید و مردم بر سر آن، دعوی و مخاصمه می کردند (و بنابر بعضی از نسخ، یکدیگر را می کشیدند). و آن حضرت می فرمود که:«به این مأمور نشده اند».140.امام علی علیه السلام :علی، از ابو علی (یعنی: احمد بن ابراهیم بن ادریس) ، از پدرش روایت کرده است که گفت:آن حضرت علیه السلام را دیدم بعد از وفات امام حسن علیه السلام در هنگامی که به حدّ مردی رسیده بود و دست ها و سر او را بوسیدم. .

1- .به عمری گفتم: ابومحمد از دنیا رفته است؟ پس گفت: قطعا از دنیا رفته است، ولیکن در میان شما باقی گذاشته رقبه اش را بمانند این. و

اشاره کرد به دستش.

139.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از محمّد بن حنفيّه) عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ بْنِ صَالِحٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنِ الْقَنْبَرِیِّ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ قَنْبَرٍ الْكَبِيرِ مَوْلَى أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :جَرَى حَدِيثُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِیٍّ ، فَذَمَّهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : فَلَيْسَ غَيْرُهُ ، فَهَلْ رَأَيْتَهُ ؟ فَقَالَ : لَمْ أَرَهُ ، وَ لَكِنْ رَآهُ غَيْرِی ، قُلْتُ : وَ مَنْ رَآهُ ؟ قَالَ : قَدْ رَآهُ جَعْفَرٌ مَرَّتَيْنِ ، وَ لَهُ حَدِيثٌ

140.الإمام علیّ عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْوَجْنَائِیِّ ، أَنَّهُ أَخْبَرَنِی عَمَّنْ رَآهُ ، أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ ، وَ هُوَ يَقُولُ :«اللّهُمَّ ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ أَحَبِّ الْبِقَاعِ لَوْ لَا الطَّرْدُ». أَوْ كَلَامٌ هَذَا نَحْوُهُ

139.المناقب لابن شهر آشوب عن محمّد بن الحنفيّه :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ بَعْضِ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ ، قَالَ :شَاهَدْتُ سِيمَا آنِفاً بِسُرَّ مَنْ رَأَى وَ قَدْ كَسَرَ بَابَ الدَّارِ ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ وَ بِيَدِهِ طَبَرْزِينٌ ، فَقَالَ لَهُ : «مَا تَصْنَعُ فِی دَارِی ؟» . فَقَالَ سِيمَا : إِنَّ جَعْفَراً زَعَمَ أَنَّ أَبَاكَ مَضَى وَ لَا وَلَدَ لَهُ ، فَإِنْ كَانَتْ دَارَكَ ، فَقَدِ انْصَرَفْتُ عَنْكَ ، فَخَرَجَ عَنِ الدَّارِ .

قَالَ عَلِیُّ بْنُ قَيْسٍ : فَخَرَجَ عَلَيْنَا خَادِمٌ مِنْ خَدَمِ الدَّارِ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هذَا الْخَبَرِ ، فَقَالَ لِی : مَنْ حَدَّثَكَ بِهذَا ؟ فَقُلْتُ لَهُ : حَدَّثَنِی بَعْضُ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ ، فَقَالَ لِی : لَا يَكَادُ يَخْفَى عَلَى النَّاسِ شَیْءٌ . .

138.فضائل الصحابه (به نقل از حارث ، درباره امام علی علیه السلام) علی، از ابوعبداللّه بن صالح و احمد بن نضر، از قنبری (که مردی است از فرزندان قنبر بزرگ) مولای ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام ، روایت کرده است که گفت:قصّه جعفر بن علی (که مشهور است به جعفر کذّاب) در میان آمد، پس قنبری او را مذمّت کرد. و احمد می گوید که: به قنبری گفتم که غیر جعفر، کسی است که وارث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام باشد؟ گفت که وارث آن حضرت، پسر اوست. گفتم: آیا او را دیده ای؟ گفت: من او را ندیده ام، ولیکن غیر من او را دیده. گفتم که: کی او را دیده؟ گفت که: جعفر او را دو مرتبه دیده و او را در باب آن حضرت حدیث و سخنی است (و ظاهر این است که در میان قول احمد و قنبری، چیزی افتاده باشد و آن، همان است که مذکور شد، یا چون ظهوری داشته، ذکر نشده. و امّا آنچه در کافی مذکور است، خفایی دارد).137.السیره النبویه ، ابن هشام (به نقل از ابن اسحاق ، در ذکر جنگ بدر) علی بن محمد، از ابومحمد وجْنائی روایت کرده است که خبر داد از آن که آن حضرت را دید که از خانه بیرون آمد، ده روز پیش از آنچه حادث شد (که عبارت است از وفات امام حسن عسکری علیه السلام ، یا تفحّص و جست وجوی آن حضرت و وقوع غیبت صغری، یا بیرون آمدن از خانه) و حال آن که می گفت:«خداوندا، به درستی که تو می دانی که این خانه، یا بقعه ای که دشمن مرا از آن بیرون می کند، از جمله دوست ترین خانه ها و بقعه ها است در نزد من. و اگر نه این بود که دشمن مرا بیرون می کند، بیرون نمی رفتم». یا سخنی فرمود که این مانند آن است.130.الأمالی ، طوسی (به نقل از مجاهد) علی بن محمد، از علی بن قیس، از بعضی از شِحنه (1) شهر (یا کارکنان دیوان و لشکریان) روایت کرده است که گفت: در این نزدیکی، سیما(ی غلام جعفر کذّاب، یا خلیفه) را مشاهده کردم در سُرّ من رأی، که خانه امام حسن عسکری علیه السلام را شکست. پس صاحب الامر بیرون آمد و طبرزینی در دستش بود، و به سیما فرمود که:«چه می کنی در خانه من؟» سیما گفت که: جعفر کذّاب گمان کرده که پدر تو از دنیا رفت و او را فرزندی نیست. اگر این خانه خانه تو است، من از آن بیرون می روم و از آن خانه بیرون رفت.

علی بن قیس می گوید که: بعد از آن، خادمی از خادمان که در آن خانه بودند، بیرون آمد، و من او را از این خبر سؤال کردم.گفت که:کی تو را به

این خبر داد؟ گفتم که: بعضی از لشکریان خلیفه یا شِحنه شهر مرا خبر داد. گفت: نزدیک نیست که چیزی بر مردم پوشیده شود. .

1- .شِحنه، به کسی گفته می شود که حاکم و پادشاه او را برای ضبط امور و سیاست مردم در شهر نصب نماید. نگهبان و عسس و نایب، و حاکم نیز معنا می دهد.

132.الأمالی للطوسی عن اُمّ هانئ بنت أبی طالب :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَکْفُوفِ ، عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِیِّ ، قَالَ :أَرَانِیهِ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ، وَ قَالَ : «هذَا صَاحِبُکُمْ» .131.الطبقات الکبری عن محمّد بن عماره بن خزیمه بن ثابتمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ النَّیْسَابُورِیِّ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِی نَصْرٍ ظَرِیفٍ الْخَادِمِأَنَّهُ رَآهُ .123.الطبقات الکبری عن عائشه وابن عبّاس وعائشه بنت قدا (دَخَلَ حَدیثُ بَعضِهم فی حَدیثِ بَعضٍ) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ ابْنَیْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ فِی سَنَهِ تِسْعٍ وَ سَبْعِینَ وَ مِائَتَیْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْعَبْدِیِّ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِیٍّ الْعِجْلِیِّ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ ،أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَاهُ إِیَّاهُ .117.الأمالی للطوسی عن أنس :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَدَائِنِ ، قَالَ :کُنْتُ حَاجّاً مَعَ رَفِیقٍ لِی ، فَوَافَیْنَا إِلَی الْمَوْقِفِ ، فَإِذَا شَابٌّ قَاعِدٌ ، عَلَیْهِ إِزَارٌ وَ رِدَاءٌ ، وَ فِی رِجْلَیْهِ نَعْلٌ صَفْرَاءُ قَوَّمْتُ الْإِزَارَ وَ الرِّدَاءَ بِمِائَهٍ وَ خَمْسِینَ دِینَاراً وَ لَیْسَ عَلَیْهِ أَثَرُ السَّفَرِ ؛ فَدَنَا مِنَّا سَائِلٌ ، فَرَدَدْنَاهُ ، فَدَنَا مِنَ الشَّابِّ ، فَسَأَلَهُ ، فَحَمَلَ شَیْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ نَاوَلَهُ ، فَدَعَا لَهُ السَّائِلُ ، وَ اجْتَهَدَ فِی الدُّعَاءِ وَ أَطَالَ ، فَقَامَ الشَّابُّ وَ غَابَ عَنَّا .

فَدَنَوْنَا مِنَ السَّائِلِ ، فَقُلْنَا لَهُ : وَیْحَکَ ، مَا أَعْطَاکَ ؟ فَأَرَانَا حَصَاهَ ذَهَبٍ مُضَرَّسَهً قَدَّرْنَاهَا عِشْرِینَ مِثْقَالاً فَقُلْتُ لِصَاحِبِی : مَوْلَانَا عِنْدَنَا وَ نَحْنُ لَا نَدْرِی .

ثُمَّ ذَهَبْنَا فِی طَلَبِهِ ، فَدُرْنَا الْمَوْقِفَ کُلَّهُ ، فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَیْهِ ، فَسَأَلْنَا مَنْ کَانَ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ ، فَقَالُوا : شَابٌّ عَلَوِیٌّ یَحُجُّ فِی کُلِّ سَنَهٍ مَاشِیاً . .

116.امام علی علیه السلام (خطاب به ابو بکر) علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو اهوازی روایت کرده است کهتا آخر آنچه در باب پیش از این باب گذشت، ولیکن در آنجا در آخر حدیث، بعد از من بود، و در اینجا نیست. (1)116.الإمام علیّ علیه السلام (لِأَبی بَکرٍ) محمد بن یحیی، از حسن بن علی نیشابوری، از ابراهیم بن محمد بن عبداللّه بن موسی بن جعفر، از ابونصر (یعنی: خادم) روایت کرده است کهآن حضرت علیه السلام را دیده.115.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از ابومریم از امام علی علیه السلام) علی بن محمد، از محمد و حسن - پسران علی بن ابراهیم - روایت کرده است کهدر سال دویست و هفتاد و نه، او را حدیث کردند از محمد بن عبدالرحمان عبدی، از ضَوء بن علی عِجلی، از مردی از اهل فارس، او را نام برد که امام حسن عسکری علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام را به او نمود (چنانچه در باب پیش از این گذشت).111.عنه علیه السلام :علی بن محمد، از ابو احمد بن راشد، از بعضی از اهل مدائن روایت کرده است کهبه حجّ رفتم با رفیقی که داشتم، پس آمدیم تا به موقف عرفات، ناگاه دیدیم که جوانی نشسته، و زیر جامه ای پوشیده و ردائی به دوش افکنده، و کفش زردی در پای های او بود. و من آن زیر جامه و رداء را به صد و پنجاه دینار شرعی قیمت کردم و نشانه سفر بر او ظاهر نبود. سائلی به ما نزدیک شد و ما او را ردّ کردیم، به آن جوان نزدیک شد و از او سؤال کرد. آن جوان چیزی را از زمین برداشت و به سائل داد. سائل او را دعا کرد و در دعا، نهایت جدّ و جهد به عمل آورد و طول داد. پس آن جوان برخاست و از ما پنهان شد. ما به نزدیک آن سائل رفتیم و به او گفتیم که: وای بر تو، چه چیز به تو عطا کرد؟ سائل پارچه طلای دندانه دار ناهموار را که مانند سنگریزه بود، به ما نمود، و ما آن را بیست مثقال تخمین کردیم.

بعد از آن، من به رفیق خود گفتم که: آقای ما در نزد ما است و ما نمی دانیم. پس ما در طلب آن حضرت رفتیم و همه موقف را گشتیم، و بر او قدرت نیافتیم و او را ندیدیم و از آنها که در حوالی آن حضرت بودند، از اهل مکه و مدینه سؤال کردیم، گفتند: جوانی است علوی که در هر سال پیاده حجّ می کند. .

1- .ابومحمد را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما است.

78 بَابٌ فِی النَّهْیِ عَنِ الِاسْمِ110.الإمام علیّ علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیِّ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیَّ علیه السلام یَقُولُ : «الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِی الْحَسَنُ ، فَکَیْفَ لَکُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ؟» . فَقُلْتُ : وَ لِمَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ ؟ قَالَ : «إِنَّکُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ ، وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ» .

فَقُلْتُ : فَکَیْفَ نَذْکُرُهُ ؟ فَقَالَ : «قُولُوا : الْحُجَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ سَلَامُهُ» .109.مقاتل الطالبیّین (به نقل از ضحاک مشرقی) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ الصَّالِحِیِّ ، قَالَ :سَأَلَنِی أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِیِّ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام : أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الِاسْمِ وَ الْمَکَانِ ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ : «إِنْ دَلَلْتُهُمْ عَلَی الِاسْمِ ، أَذَاعُوهُ ؛ وَ إِنْ عَرَفُوا الْمَکَانَ ، دَلُّوا عَلَیْهِ» .109.مقاتل الطالبیّین عن الضحّاک المشرقی :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الرَّیَّانِ بْنِ الصَّلْتِ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام فَقَالَ : «لَا یُرَی جِسْمُهُ ، وَ لَا یُسَمَّی اسْمُهُ» .108.الأخبار الطوال :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا یُسَمِّیهِ بِاسْمِهِ إِلَّا کَافِرٌ» .79 بَابٌ نَادِرٌ فِی حَالِ الْغَیْبَهِ107.تاریخ الطبری (به نقل از عبد اللّه بن شریک عامری ، در ذکر حواد) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ؛وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :

«أَقْرَبُ مَا یَکُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ ، وَ أَرْضَی مَا یَکُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّهَ اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ یَعْلَمُوا مَکَانَهُ ، وَ هُمْ فِی ذلِکَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّهُ اللّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ وَ لَا مِیثَاقُهُ ، فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً ؛ فَإِنَّ أَشَدَّ مَا یَکُونُ غَضَبُ اللّهِ عَلَی أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ ، وَ لَمْ یَظْهَرْ لَهُمْ .

وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِیَاءَهُ لَا یَرْتَابُونَ ، وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ یَرْتَابُونَ مَا غَیَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَهَ عَیْنٍ ، وَ لَا یَکُونُ ذلِکَ إِلَّا عَلَی رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ» . .

78. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت علیه السلام

79. باب نادری در بیان حال غیبت قائم صلوات اللّه علیه

78. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت علیه السلام
97(1).صحیح البخاری عن أبی موسی :علی بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن احمد علوی، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که می فرمود: تا آخر آنچه در باب اشاره و نصّ بر امام حسن عسکری علیه السلام گذشت.

(حدیث چنین است: از ابوالحسن امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود:«خلَف پس از من، حسن است. پس چگونه است برایتان خلف پس از خلف؟» پس عرض کردم: چرا، خداوند مرا فدایت گرداند. فرمود: «شما شخص او را نمی بینید، و برایتان جایز نیست یاد کردن اسم او». عرض کردم: پس چگونه یاد کنیم او را؟ پس فرمود: «بگویید: حجت از آل محمد صلوات اللّه علیه و سلامه »). (2)96.تهذیب الکمال (فی تَرجَمَهِ أسماءَ بِنتِ عُمَیسٍ) علی بن محمد، از ابوعبداللّه صالحی روایت کرده است که گفت: اصحاب ما بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام از من سؤال کردند که سؤال کنم از اسم و مکان حضرت صاحب الزمان صلوات اللّه و سلامه علیه پس جواب بیرون آمد که:«اگر ایشان را دلالت کنی بر اسم، آن را فاش می کنند، و اگر مکان را بشناسند بر او دلالت می نمایند».95.اُسد الغابه (در شرح احوال اُمامه دختر ابو العاص) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از جعفر بن محمد، از ابن فَضّال، از رَیّان بن صلت که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که می فرمود، در حالی که از قائم علیه السلام سؤال شده بود که:«تن آن حضرت دیده نمی شود، و نامش را نباید برد».95.اُسد الغابه (فی تَرجَمَهِ اُمامَهَ بِنتِ أبی العاصِ) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حسن بن محبوب، از ابن رئاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:«صاحب این امر را به نامش مذکور نمی کند مگر کافر».79. باب نادری در بیان حال غیبت قائم صلوات اللّه علیه 89.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن خالد، از آن که او را حدیث کرد، از مفضّل؛ و محمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد بن عیسی، از پدرش، از بعضی از اصحابش، از مفضّل بن عُمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«وقتی که بندگان به خدا نزدیکترند و آن جناب

از ایشان خشنودتر است، وقتی است که حجت خدای عزّوجلّ را نیابند (و از برای ایشان ظاهر نباشد) و مکان او را ندانند، و با این حال می دانند که حجّت خدای جلّ ذکره و پیمان او باطل نشده. پس در نزد آن منتظر فَرَج باشید در صبح و شام؛ زیرا که سخت ترین اوقاتی که خشم خدا بر دشمنان خویش تحقّق دارد، آن وقتی است که حجّت او را نیابند، و از برای ایشان ظاهر نشود.

و به تحقیق که خدا می دانست که دوستان او با این حال، شکّ به هم نمی رسانند، و اگر می دانست که ایشان شک به هم می رسانند، در یک چشم بر هم زدن، حجّت خود را از ایشان غائب نمی گردانید، و این ظهور (یا غیبت) نمی باشد مگر بر سر بدترین مردمان».

.

1- .ظاهر عنوان این است که کلینی رضی اللّه چون صدوق رحمه اللّه به حرمت تصریح به اسم آن حضرت صلوات اللّه علیه قائل باشد و از حدیث دویم این باب و از حدیث اول و دویم باب سابق، ظاهر می شود که منع از نام بردن آن حضرت علیه السلام و حرمت آن، مخصوص زمان غیبت صغری است، یا هر جا که خوف و تقیّه باشد، و بدون آن، ضرری ندارد و فقیر، این مطلب را در رساله علی حده تحقیق نمود. مترجم
2- .از حدیث «چنین است» تا پایان حدیث، در ترجمه مترجم نیست.

90.المصنّف لعبد الرزّاق عن ابن عبّاس :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مِرْدَاسٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِىِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَيُّمَا أَفْضَلُ : الْعِبَادَةُ فِى السِّرِّ مَعَ الْاءِمَامِ مِنْكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِى دَوْلَةِ الْبَاطِلِ ، أَوِ الْعِبَادَةُ فِى ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْاءِمَامِ مِنْكُمُ الظّاهِرِ ؟

فَقَالَ : «يَا عَمَّارُ ، الصَّدَقَةُ فِى السِّرِّ وَ اللّهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِى الْعَلَانِيَةِ ، وَ كَذلِكَ وَ اللّهِ عِبَادَتُكُمْ فِى السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِى دَوْلَةِ الْبَاطِلِ ، وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِى دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ فِى ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظّاهِرِ فِى دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِى دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِى دَوْلَةِ الْحَقِّ .

وَ اعْلَمُوا : أَنَّ مَنْ صَلّى مِنْكُمُ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِى جَمَاعَةٍ مُسْتَتِرا بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِى وَقْتِهَا ، فَأَتَمَّهَا ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِى جَمَاعَةٍ ؛ وَ مَنْ صَلّى مِنْكُمْ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَهُ مُسْتَتِراً بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِى وَقْتِهَا ، فَأَتَمَّهَا ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا خَمْساً وَ عِشْرِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَانِيَّةً ؛ وَ مَنْ صَلّى مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لِوَقْتِهَا ، فَأَتَمَّهَا ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ ؛ وَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً ، وَ يُضَاعِفُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ ، وَ دَانَ بِالتَّقِيَّهِ عَلى دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ ، وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَرِيمٌ».

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَدْ وَ اللّهِ ، رَغَّبْتَنِى فِى الْعَمَلِ ، وَ حَثَثْتَنِى عَلَيْهِ ، وَ لكِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلَ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ الْاءِمَامِ الظّاهِرِ مِنْكُمْ فِى دَوْلَةِ الْحَقِّ ، وَ نَحْنُ عَلى دِينٍ وَاحِدٍ؟

فَقَالَ : «إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِى دِينِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ ، وَ إِلى كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهٍ ، وَ إِلى عِبَادَةِ اللّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ سِرّاً مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ ، مُطِيعِينَ لَهُ ، صَابِرِينَ مَعَهُ ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ ، خَائِفِينَ عَلى إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلَمَهِ ، تَنْظُرُونَ إِلى حَقِّ إِمَامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فِى أَيْدِى الظَّلَمَهِ قَدْ مَنَعُوكُمْ ذلِكَ ، وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلى حَرْثِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلى دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَهِ

إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ ، فَبِذَلِکَ ضَاعَفَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلّ لَکُمُ الْأَعْمَالَ ؛ فَهَنِيئاً لَکُمْ».

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَمَا نَرى إِذاً أَنْ نَکُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ عليه السلام ، وَ يَظْهَرَ الْحَقُّ ، وَ نَحْنُ الْيَوْمَ فِى إِمَامَتِکَ وَ طَاعَتِکَ أَفْضَلُ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ الْعَدْلِ .

فَقَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ! أَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى الْحَقَّ وَ الْعَدْلَ فِى الْبِلَادِ ، وَ يَجْمَعَ اللّهُ الْکَلِمَةَ ، وَ يُؤَلِّفَ اللّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ ، وَ لَا يُعْصَى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى أَرْضِهِ ، وَ تُقَامَ حُدُودُهُ فِى خَلْقِهِ ، وَ يَرُدَّ اللّهُ الْحَقَّ إِلى أَهْلِهِ ، فَيَظْهَرَ حَتّى لَا يُسْتَخْفى بِشَىْءٍ مِنَ الْحَقِّ ، مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ ؟ أَمَا وَ اللّهِ يَا عَمَّارُ ، لَا يَمُوتُ مِنْکُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِى أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَا کَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللّهِ مِنْ کَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ ؛ فَأَبْشِرُوا» . .

4147.امام علی علیه السلام (آن گاه که مردم می خواستند با عثمان بیعت کنند) حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از علی بن مِرداس، از صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که کدام یک بهتر است: عبادت در نهان با امامی از شما که پنهان باشد در دولت باطل، یا عبادت در حال ظهور حق و دولت آن با امامی از شما که ظاهر باشد؟

حضرت فرمود که:«ای عمّار، صدقه ای که در نهان باشد، به خدا سوگند بهتر است از صدقه ای که در آشکار باشد. و همچنین به خدا سوگند که عبادت شما در نهان، با امام خویش که پنهان است در زمان دولت باطل و ترسیدن شما از دشمنان خویش در دولت باطل، و در حال صلح و متارکه، بهتر است از عبادت آن که خدای عزّذکره را عبادت می کند در زمان ظهور حقّ با امام حقی که ظاهر باشد در زمان دولت حق. و عبادتی که با خوف باشد در دولت باطل، چون عبادتی نیست که با امن باشد در دولت حق.

و بدانید که هر که از شما امروز یک نماز واجبی را به جای آورد در جماعت در وقت آن، و آن را از دشمن خویش پنهان کند، و آن را تمام گرداند با کمال امور معتبره در آن، خدای عزّوجلّ ثواب پنجاه نماز واجبی را که در جماعت به جا آورده باشد، بنویسد. و هر که از شما یک نماز واجبی را تنها به جا آورد در وقت آن، در حالی که آن را از دشمن خود پنهان دارد، و با کمال امور معتبره آن را تمام گرداند، خدای عزّوجلّ به آن یک نماز بیست و پنج نماز واجبی که تنها به جا آورده باشد، از برای او بنویسد. و هر که از شما یک نماز سنّتی را در وقت خود به جا آورد، خدا از برایش به آن یک نماز، ده نماز سنّتی را بنویسد. و هر که از شما یک حسنه را به عمل آورد، خدا به آن یک حسنه، بیست حسنه از برایش بنویسد. و خدای عزّوجلّ حسنات مؤمن از شما را افزون می کند، در حالتی که افزوده شده باشد مکرّر و پیاپی، هرگاه عمل های خود را نیکو گرداند، و عبادت و دینداری کند به تقیّه و پرهیز بر دین و امام و جان خویش و زبان خود را نگاه دارد از آنچه نباید گفت. به درستی که خدای عزّوجلّ کریم است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، به خدا سوگند که مرا در عمل کردن راغب گردانیدی (و برانگیختی مرا بر آن)، ولیکن دوست می دارم که بدانم چگونه

ما در این روزگار، بهتر شده ایم از روی اعمال از اصحاب امامی که ظاهر باشد از شما در زمان دولت حقّ، با آن که ما بر یک دینیم؟ فرمود: «زیرا که شما بر ایشان پیشی گرفته اید به سوی داخل شدن در دین خدای عزّوجلّ و به سوی نماز و روزه و حجّ و به سوی هر خوبی و دانشی و به سوی عبادت خدای عزّذکره در حال پنهانی از دشمنان خود، با امام خویش که پنهان است، و شما او را اطاعت می کنید، و با او صبر می نمایید، و دولت حق را انتظار می کشید، و بر امام و جان های خود ترسانید از پادشاهان ستم کار، و نظر می کنید به حقّ امام و حقّ های خود و می بینید که در دست های ستم کاران است که شما را از آن منع کرده اند، و شما را ناچار ساخته اند به سوی کشت دنیا و تحصیل متاع دنیوی و طلب معاش و اسباب زندگانی با صبر بر دین و عبادت و اطاعت امام، و ترس از دشمنان خویش. پس به این سبب خدای عزّوجلّ عمل ها را برای شما مضاعف گردانیده، پس گوارا باد شما را».

عرض کردم که: فدای تو گردم، هر گاه چنین باشد، رأی ما نیست (و بنابر بعضی از نسخ، آرزو نمی کنیم) در این هنگام، که از جمله اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشیم و حقّ ظاهر شود، با آن که ما امروز در حال امامت و اطاعت تو افضلیم از روی عمل ها از اصحاب دولت حق و عدالت.

حضرت فرمود که: «سبحان اللّه ! آیا دوست نمی دارید که خدای تبارک و تعالی حق و عدالت را در جمیع بلاد ظاهر گرداند، و سخن را جمع کند (و اختلافی در آن نباشد، که همه دین ها یک دین شود) و در میانه دل هایی که با هم اختلاف دارند، الفت و آمیزش دهد، و مردم خدای عزّوجلّ را نافرمانی نکنند، و در زمین حدود خدا در میان خلائق بر پا شود، و خدا حقّ را به اهل آن برگرداند، و ظاهر گردد تا آن که چیزی از حقّ، به جهت ترس یکی از خلائق پنهان نباشد.

بدان ای عمّار، به خدا سوگند که کسی از شما نمی میرد بر این حالی که شما بر آن هستید، مگر آن که در نزد خدا از بسیاری از شهیدان بدر و اُحد، افضل باشد، پس مژده باد شما را». .

ص: 162

. .

ص: 163

..

4146.امام علی علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ؛وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ ، قَالَ :

حَدَّثَنِی الثِّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ فِی خُطْبَةٍ لَهُ : «اللَّهُمَّ وَ إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا یَأْرِزُ کُلُّهُ، وَ لَا یَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ، وَ أَنَّکَ لَا تُخْلِی أَرْضَکَ مِنْ حُجَّةٍ لَکَ عَلَی خَلْقِکَ ظَاهِرٍ لَیْسَ بِالْمُطَاعِ ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ کَیْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُکَ ، وَ لَا یَضِلَّ أَوْلِیَاؤُکَ بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَهُمْ بَلْ أَیْنَ هُمْ ؟ وَ کَمْ ؟ أُولئِکَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً ، وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ قَدْراً ، الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّینِ ، الْأَئِمَّةِ الْهَادِینَ ، الَّذِینَ یَتَأَدَّبُونَ بِآدَابِهِمْ ، وَ یَنْهَجُونَ نَهْجَهُمْ ؛ فَعِنْدَ ذلِکَ یَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَی حَقِیقَةِ الْاِءِیمَانِ ، فَتَسْتَجِیبُ أَوْ وَاحُهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ ، وَ یَسْتَلِینُونَ مِنْ حَدِیثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَی غَیْرِهِمْ ، وَ یَأْنَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُکَذِّبُونَ، وَ أَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ، أُولئِکَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ، صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْیَا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَتَعَالی وَ أَوْلِیَائِهِ ، وَ دَانُوا بِالتَّقِیَّةِ عَنْ دِینِهِمْ ، وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ ، فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلی ، فَعُلَمَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ خُرْسٌ ، صُمْتٌ فِی دَوْلَةِ الْبَاطِلِ ، مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ ،وَ سَیُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ ، وَ یَمْحَقُ الْبَاطِلَ ، هَا ، هَا ؛ طُوبی لَهُمْ عَلی صَبْرِهِمْ عَلی دِینِهِمْ فِی حَالِ هُدْنَتِهِمْ ، وَ یَا شَوْقَاهْ إِلی رُؤْیَتِهِمْ فِی حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ ، وَ سَیَجْمَعُنَا اللَّهُ وَ إِیَّاهُمْ فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ» . .

4141.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابی اُسامه، از هشام؛ و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابواسحاق روایت کرده اند که گفت:حدیث کردند مرا معتمدین از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدند از امیر المؤمنین علیه السلام که در خطبه ای از خطبه های خود می گفت:

«بار خدایا، من می دانم که همه علم به هم ضمّ نمی شود (که در نزد اهل آن جمع گردد و بروز نکند) و مادّه های آن منقطع نمی گردد، و تو زمین خود را خالی نمی کنی از حجّت خویش بر خلائق، که یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر، که در غلاف باشد)، تا آن که حجّت تو باطل نشود. و دوستان خود را گمراه نمی گردانی، بعد از آن که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چقدرند؟ و این گروهند که شماره ایشان کم تر و قدر ایشان در نزد خدای جلّ ذکره عظیم تر است. پیروی می کنند پیشروان دین را که ائمّه راه نمایندگانند، و از صفت ایشان، آن است که به آداب ایشان ادب مند می شوند، و طریقه ایشان را که راهی است راست، سلوک می نمایند.

پس در این هنگام، علم، ایشان را در می آورد بر سر حقیقت ایمان، با نهایت تسلّط تا آن را چنانچه هست، بشناسند (یا ارکان آن را که عقائد و اعمال صالحه است، به دست آورند). بعد از آن، ارواح ایشان پیشروان علم را اجابت کنند، با کمال جد و جهد و از حدیث ایشان، بیابند آنچه را که بر غیر ایشان دشوار باشد، و انس گیرند به آنچه تکذیب کنندگان از آن وحشت داشته باشند، و اسراف کنندگان آن را اِبا داشته باشند. این گروه، پیروان علمایند که با اهل دنیا مصاحبت می نمایند به طاعت خدای تبارک و تعالی و طاعت دوستان آن جناب، و دینداری می کنند به تقیّه و پرهیز کردن از دین خود، و ترسیدن از دشمنان خود، و ارواح ایشان، متعلّق است به محلّ اعلی (که عالم قدس و ملکوت است).

پس علمای ایشان و پیروان ایشان، گنگان و خاموشانند در زمان دولت باطل به جهت تقیّه، و دولت حقّ را انتظار می کشند. و زود باشد که خدا حقّ را ثابت گرداند به آیات و سخنان خود، و باطل را نیست و نابود سازد.

های، های، خوشا حال ایشان بر صبری که بر دین خویش دارند در حال صلح و متارکه ایشان با دشمنان، و زهی شوق و اشتیاقی که به دیدن ایشان دارم در حال ظهور دولت ایشان. و زود باشد که خدا ما و ایشان را جمع کند در بهشت های با اقامت (که همیشه در آن باشیم)، با هر که شایسته باشد و به طاعت و ایمان از پدران ایشان، و زنان ایشان و فرزندان ایشان» (و این، اقتباسی است که حضرت از آیه سوره رعد فرموده) (1) . .

1- .رعد، 23.

80 بَابٌ فِی الْغَیْبَهِ4139.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی وَ الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّیْرَفِیِّ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ یَمَانٍ التَّمَّارِ ، قَالَ :کُنَّا عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام جُلُوساً ، فَقَالَ لَنَا : «إِنَّ لِصَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَیْبَةً ، الْمُتَمَسِّکُ فِیهَا بِدِینِهِ کَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ ثُمَّ قَالَ هکَذَا بِیَدِهِ فَأَیُّکُمْ یُمْسِکُ شَوْکَ الْقَتَادِ بِیَدِهِ ؟»

ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِیّاً ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ لِصَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَیْبَةً ، فَلْیَتَّقِ اللّهَ عَبْدٌ ، وَ لْیَتَمَسَّکْ بِدِینِهِ».4140.عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِیسَی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ ، فَاللّهَ اللّهَ فِی أَدْیَانِکُمْ ، لَا یُزِیلُکُمْ عَنْهَا أَحَدٌ ؛ یَا بُنَیَّ ، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ مِنْ غَیْبَةٍ حَتّی یَرْجِعَ عَنْ هذَا الْأَمْرِ مَنْ کَانَ یَقُولُ بِهِ ، إِنَّمَا هِیَ مِحْنَهٌ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُکُمْ وَ أَجْدَادُکُمْ دِیناً أَصَحَّ مِنْ هذَا ، لَاتَّبَعُوهُ».

قَالَ : فَقُلْتُ : یَا سَیِّدِی ، مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟ فَقَالَ : «یَا بُنَیَّ ، عُقُولُکُمْ تَصْغُرُ عَنْ هذَا ، وَ أَحْلَامُکُمْ تَضِیقُ عَنْ حَمْلِهِ ، وَ لکِنْ إِنْ تَعِیشُوا فَسَوْفَ تُدْرِکُونَهُ» . .

80. باب در بیان غیبت قائم صلوات اللّه علیه 4138.امام علی علیه السلام :محمدبن یحیی و حسن بن محمد هر دو، از جعفر بن محمد کوفی، از حسن بن محمد صیرفی، از صالح بن خالد، از یَمان تمّار روایت کرده اند که گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم، پس به ما فرمود:«به درستی که صاحب این امر را غیبتی است طولانی، و کسی که در آن غیبت به دین خود چنگ زند، چون کسی است که برگ درخت خاردار را فرو ریزد». بعد از آن، فرمود که: «همچنین به دست خویش» (این مثلی است که در مقام اشکال و سختی چیزی می زنند).

بعد از آن فرمود که: «پس کدام یک از شما، خار درخت قتاد (1) را به دست خویش نگاه می دارد؟» پس مدّتی طولانی سر خویش را به زیر انداخت، و بعد از آن سر برداشت و فرمود که: «صاحب این امر را غیبتی است طولانی، پس باید که بنده از خدا بپرهیزد و به دین خود چنگ در زند».4137.امام علی علیه السلام (در سخنرانی اش پس از یورش مزدوران معاویه به شهر) علی بن محمد، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از پدرش، از جدّش، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون پنجم از فرزند هفتم مفقود و ناپدید شود، پس از خدا بترسید در باب دین های خویش، که کسی شما را از آنها دور نگرداند. ای پسران من، به درستی که صاحب این امر را چاره نیست از غیبتی طولانی به مرتبه ای که از این امر بر گردد آن که به آن قایل بوده و اعتقاد داشته. و جز این نیست که این غیبت، امتحانی است از خدای عزّوجلّ که خلق خویش را به آن امتحان نموده. اگر پدران شما و اجداد شما دینی را از این دین دوست تر می دانستند، هر آینه آن را پیروی می کردند».

علی می گوید که: عرض کردم: ای آقای من، پنجم از فرزند هفتم کیست؟ فرمود که: «ای فرزندان من، عقل های شما از درک این، قاصر و اَحلام شما طاقت تحمّل آن ندارد، ولیکن اگر زنده بمانید زود باشد که او را دریابید».

.

1- .درختی است خارناک که خارش همانند سوزن است.

4136.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ ، أَمَا وَ اللّهِ لَيَغِيبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِيناً مِنْ دَهْرِكُمْ ، وَ لَتُمَحَّصُنَّ حَتّى يُقَالَ : مَاتَ ؟ قُتِلَ ؟ هَلَكَ ؟ بِأَىِّ وَادٍ سَلَكَ ؟ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ لَتُكْفَؤُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِى أَمْوَاجِ الْبَحْرِ ، فَلَا يَنْجُو إِلَا مَنْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَهُ ، وَ كَتَبَ فِى قَلْبِهِ الْاءِيمَانَ ، وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ ، وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرى أَىُّ مِنْ أَىٍّ» .

قَالَ : فَبَكَيْتُ ، ثُمَّ قُلْتُ : فَكَيْفَ نَصْنَعُ ؟ قَالَ : فَنَظَرَ إِلى شَمْسٍ دَاخِلَهٍ فِى الصُّفَّهِ ، فَقَالَ : «يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، تَرى هذِهِ الشَّمْسَ ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : «وَ اللّهِ ، لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هذِهِ الشَّمْسِ» .4138.عنه عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِىِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ فِى صَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ عليه السلام ». قَالَ : قُلْتُ لَهُ : كَأَنَّكَ تَذْكُرُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ ؟

قَالَ : فَقَالَ لِى : «وَ مَايُنْكِرُ مِنْ ذلِكَ هذِهِ الْأُمَّهُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ ؟! إِنَّ إِخْوَهَ يُوسُفَ عليه السلام كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ ، تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتّى قَالَ : أَنَا يُوسُفُ وَ هذَا أَخِى ، فَمَا تُنْكِرُ هذِهِ الْأُمَّهُ الْمَلْعُونَهُ أَنْ يَفْعَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِحُجَّتِهِ فِى وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ ؟

إِنَّ يُوسُفَ عليه السلام كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ ، وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَهُ ثَمَانِيَهَ عَشَرَ يَوْماً ، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلى ذلِكَ ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عليه السلام وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَهِ تِسْعَهَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلى مِصْرَ ، فَمَا تُنْكِرُ هذِهِ الْأُمَّهُ أَنْ يَفْعَلَ اللّهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِىَ فِى أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأَ بُسُطَهُمْ ، حَتّى يَأْذَنَ اللّهُ فِى ذلِكَ لَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ : «قَالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ» . .

4137.الإمام علیّ علیه السلام (مِن خُطبَتِهِ بَعدَ هُجومِ عُمّالِ مُعاوِیَهَ ع) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از محمد بن مُساور، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«بپرهیزید از بلند کردن آوازه آن حضرت (یعنی: در نزد مخالفان). و به خدا سوگند که امام شما غائب خواهد شد سال های بسیار از این روزگار شما، و خدا شما را امتحان خواهد کرد تا آن که گفته شود که: مرد، یا کشته شد، یا هلاک گردید و در کدام وادی سلوک کرد و در آمد. و هر آینه چشم های مؤمنان بر او اشک خواهد ریخت و شما سرنگون خواهید شد؛ چنان که کشتی ها در هنگام موج های دریا سرنگون می شوند. پس نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه برطرف نشود) و او را تقویت نموده باشد، به چیزی که به آن دلش زنده شود از نزد خود. و هر آینه دوازده عَلَم بلند خواهد شد که مشتبه باشند، و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضّل می گوید که: پس من گریستم و گفتم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ حضرت نظر فرمود به آفتابی که در صُفّه داخل شده بود، و فرمود که: «ای ابوعبداللّه ، این آفتاب را می بینی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «به خدا سوگند که امر ما از این آفتاب ظاهرتر است».83.الکافی عن سعید بن المسیّب :علی بن ابراهیم، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از فَضاله بن ایّوب، از سَدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که در صاحب این امر، شباهتی است به حضرت یوسف علیه السلام ». راوی می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: گویا حیات یا غیبت او را ذکر می فرمایی؟ (و مراد این است که از کلام تو چنین مفهوم می شود که صاحب الامر، در بعضی از زمان حیات خود غائب خواهد بود). حضرت فرمود که: «این امّت که به خوک ها شباهت دارند، چه چیز از این را انکار می توانند کرد؟ به درستی که برادران یوسف، نبیره ها و فرزندان پیغمبران بودند و با یوسف سودا کردند، و خرید و فروخت در میان او و ایشان اتّفاق افتاد، و با یکدیگر سخن گفتند و ایشان برادران او بودند و او برادر ایشان بود، و با وجود اینها او را نشناختند تا آن که گفت که: «قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخی» (1) ، یعنی: «منم یوسف و اینک (یعنی: ابن یامین) برادر یک مادری و یک پدری من

است». پس این امّت ملعونه چه انکار می کنند؟ که خدای عزّوجلّ در وقتی از اوقات با حجّت خویش بکند، مثل آنچه را که با یوسف کرد.

و به درستی که پادشاهی مصر به یوسف علیه السلام مفوَّض بود و در میان او و پدرش، هجده روز راه بود. پس اگر می خواست که یعقوب را اعلام کند بر این، قدرت داشت، و یعقوب و فرزندان او وقتی که مژده را شنیدند، از بادیه خویش تا مصر نه روزه رفتند (و آن بادیه، زمینی بود در فلسطین، ولایت شام که یعقوب علیه السلام در آنجا می نشست و آن قریب به کنعان بود). پس این امّت چه انکار می کنند که خدای عزّوجلّ با حجّت خود بکند، مثل آنچه را که با یوسف کرد که در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرش های ایشان گذارد، تا آن که خدا او را در این باب رخصت دهد؛ چنانچه یوسف را رخصت داد: «قَالُواْ أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ» 2 ، یعنی: برادران یوسف به یوسف گفتند که: آیا تویی یوسف؟ (و وجه جمع استفهام با این تأکیدات پی در پی، آن است که این استفهام از برای تقریر است، یعنی: البته باید که تو یوسف باشی که این کمال و جمال دیگری را نشاید) یوسف گفت که: منم یوسف». .

1- .یوسف، 90.

82.الأمالی ، طوسی (به نقل از ضحاک بن مزاحم) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُوسی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُکَیْرٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّ لِلْغُلَامِ غَیْبَهً قَبْلَ أَنْ یَقُومَ» . قَالَ : قُلْتُ : وَ لِمَ ؟ قَالَ : «یَخَافُ» وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلی بَطْنِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «یَا زُرَارَهُ ، وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ ، وَ هُوَ الَّذِی یُشَکُّ فِی وِلَادَتِهِ : مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ : مَاتَ أَبُوهُ بِلَا خَلَفٍ ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ : حَمْلٌ ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ : إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِیهِ بِسَنَتَیْنِ ؛ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ ، غَیْرَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ أَنْ یَمْتَحِنَ الشِّیعَهَ ، فَعِنْدَ ذلِکَ یَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ یَا زُرَارَهُ».

قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنْ أَدْرَکْتُ ذلِکَ الزَّمَانَ أَیَّ شَیْءٍ أَعْمَلُ ؟

قَالَ : «یَا زُرَارَهُ ، إِذَا أَدْرَکْتَ ذلِکَ الزَّمَانَ ، فَادْعُ بِهذَا الدُّعَاءِ : اللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ ؛ اللّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ ؛ اللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

ثُمَّ قَالَ : «یَا زُرَارَهُ ، لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِینَهِ» . قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَ لَیْسَ یَقْتُلُهُ جَیْشُ السُّفْیَانِیِّ ؟ قَالَ : «لَا ، وَ لکِنْ یَقْتُلُهُ جَیْشُ آلِ بَنِی فُلَانٍ ، یَجِیءُ حَتّی یَدْخُلَ الْمَدِینَهَ ، فَیَأْخُذُ الْغُلَامَ فَیَقْتُلُهُ ، فَإِذَا قَتَلَهُ بَغْیاً وَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً ، لَا یُمْهَلُونَ ؛ فَعِنْدَ ذلِکَ تَوَقُّعُ الْفَرَجِ إِنْ شَاءَ اللّهُ» . .

81.السنن الکبری (به نقل از مجاهد ، از امام علی علیه السلام) علی بن ابراهیم، از حسن بن موسی خشّاب، از عبداللّه بن موسی ، از عبداللّه بن بُکیر، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که آن پسر را غیبتی باشد، پیش از آن که به امر امامت قیام نماید». زراره می گوید که: عرض کردم: چرا غایب می شود؟ فرمود که: «می ترسد» و به دست خود اشاره به شکمش فرمود (یعنی: می ترسد که شکم او را بشکافند).

بعد از آن، فرمود که: «ای زراره، و اوست که انتظار برده شود، و او همان است که در ولادتش شک خواهد شد. بعضی از ایشان کسانی هستند که می گویند: پدرش مُرد، بی آن که فرزندی از او مانده باشد. و بعضی از ایشان کسانی هستند که می گویند که: حمل است (یعنی: در وقت وفات پدر و در شکم مادر است). و از جمله ایشان کسانی هستند که می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولّد شده. و اوست که انتظارش می برند، مگر این که خدای عزّوجلّ دوست می دارد که شیعیان را بیازماید. پس در آن هنگام تباه کاران و کج روان، در شکّ افتند. ای زراره، هر گاه آن زمان را دریابی، این دعا را بخوان: اللّهمّ عرِّفنی نفسک فإنّک إن لمْ تُعرِّفنی نفسَک لم أعرِف نبیَّک. اللّهمّ عرِّفنی رسولَک فإنّکَ إن لمْ تُعرِّفنی رسولَک، لم أعرفْ حُجّتَک. اللّهمّ عرِّفنی حُجّتَک، فإنّک إن لمْ تُعرِّفنی حُجّتَک، ضللتُ عن دینی، یعنی: بار خدایا، خویش را به من بشناسان. پس به درستی که تو اگر خویش را به من نشناسانی، پیغمبر تو را نشناسم. خداوندا، رسول خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجّت تو را نشناسم. خداوندا، حجّت خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر حجّت خود را به من نشناسانی، از دین خویش گمراه می شوم».

بعد از آن فرمود که: «ای زراره، چاره ای نیست از کشته شدن پسری در مدینه». عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا چنان نیست که لشکر سفیانی او را بکشند؟ فرمود: «نه، ولیکن لشکر اولاد بنی فلان او را خواهند کشت. می آیند تا داخل مدینه می شوند، پس آن پسر را می گیرند و به قتل می رسانند، و چون او را از روی بغی و عدوان و ظلم بکشند، خدا ایشان را مهلت ندهد. پس در آن هنگام بُردن اندوه را توقّع داشته باش. ان شاءاللّه ».. .

82.الأمالی للطوسی عن الضحّاک بن مزاحم :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنّى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ ، فَيَرَاهُمْ ، وَ لَا يَرَوْنَهُ» .81.السنن الكبرى عن مجاهد عن الإمام علىّ عليه السلامعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِى مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السِّنْدِىِّ ، عَنْ أَبِى دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِىِّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ ، قَالَ : أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً يَنْكُتُ فِى الْأَرْضِ ، فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا لِى أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِى الْأَرْضِ ؟ أَ رَغْبَةً مِنْكَ فِيهَا ؟

فَقَالَ : «لَا وَ اللّهِ ، مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِى الدُّنْيَا يَوْماً قَطُّ ، وَ لكِنِّى فَكَّرْتُ فِى مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِى، الْحَادِىَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِى ، هُوَ الْمَهْدِىُّ الَّذِى يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً ، كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً ، يَكُونُ لَهُ غَيْبَهٌ وَ حَيْرَهٌ ، يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ ، وَ يَهْتَدِى فِيهَا آخَرُونَ».

فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ كَمْ تَكُونُ الْحَيْرَهُ وَ الْغَيْبَهُ ؟ فَقَالَ : «سِتَّهَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّهَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ» .

فَقُلْتُ : وَ إِنَّ هذَا لَكَائِنٌ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ ، كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ ، وَ أَنّى لَكَ بِهذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ ، أُولئِكَ خِيَارُ هذِهِ الْأُمَّهِ مَعَ خِيَارِ أَبْرَارِ هذِهِ الْعِتْرَهِ».

فَقُلْتُ : ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذلِكَ ؟ فَقَالَ : «ثُمَّ يَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ ؛ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ ، وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ» . .

80.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از اسحاق بن محمد، از یحیی بن مثنّی، از عبداللّه بن بُکیر، از عُبید بن زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«مردم امام خویش را نیابند، و در موسم و هنگام حج، حضور به هم رساند، و ایشان را به بیند و ایشان او را نبینند».79.امام علی علیه السلام :علی بن محمد، از عبداللّه بن محمد بن خالد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا منذر بن محمد بن قابوس، از منصور بن سِندی، از ابو داود مسترِق، از ثعلبه بن میمون، از مالک جُهنی، از حارث بن مغیره، از اصبغ بن نباَته که گفت: به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و آن حضرت را متفکّر یافتم که کناره عصا، یا انگشت خویش را بر زمین می زد. عرض کردم که: یا امیر المؤمنین علیه السلام ، مرا چه می شود که تو را متفکّر می بینم که زمین را رخنه می کنی؟ آیا به جهت رغبتی است که در آن به هم رسانیده ای؟

فرمود:«نه، به خدا سوگند که هرگز در روزی در آن، و در دنیا رغبت نکرده ام، ولیکن فکر کردم در باب مولودی که از پشت امام یازدهم از فرزندان من به وجود می آید (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی آن این است که موجود می شود از پشت من، یازدهم از فرزندان من). و اوست آن مهدی که زمین را پر خواهد نمود از عدل و داد و حقّ و راستی، چنانچه پر شده باشد از جور و ستم. و او را غیبت و حیرتی خواهد بود که گروهی چند در آن گمراه شوند و دیگران در آن هدایت یابند».

عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، آن حیرت و غیبت، چه قدر خواهد بود؟ فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال».

عرض کردم که: این غیبت، البتّه واقع خواهد شد؟ فرمود: «آری، چنانچه خلقت او محقّق و یقینی است، غیبتش نیز یقینی است و کجا تو را میسّر شود که این امر را دریابی. و آن گروه که با او باشند، بهترین این امّت اند، یا بهترین نیکوکاران از این عترت».

عرض کردم که: بعد از آن، چه واقع خواهد شد؟ فرمود که: «بعد از آن، آنچه خدا خواهد به عمل می آورد؛ زیرا که او را تقدیراتی است تازه و ارادتی است نو و آن تقدیرات و ارادات را غایات و نهایاتی چند است». .

78.امام صادق عليه السلام : (تبارک و تعالى) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، حَتّى إِذَا أَشَرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ ، غَيَّبَ اللّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ ، فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فَلَمْ يُعْرَفْ أَىُّ مِنْ أَىٍّ ، فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ ، فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ» .77.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (خطاب به فاطمه عليها السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ». قُلْتُ : وَ لِمَ ؟ قَالَ : «إِنَّهُ يَخَافُ» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلى بَطْنِهِ ، يَعْنِى الْقَتْلَ .68.السيره النبويّه ، ابن هشام (به نقل از ابن اسحاق) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ ، فَلَا تُنْكِرُوهَا» .69.شرح نهج البلاغه عن الفضل بن عبّاس :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلَفِ بْنِ عَبَّادٍ الْأَنْمَاطِىِّ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ فِى الْبَيْتِ أُنَاسٌ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذلِكَ غَيْرِى ، فَقَالَ :«أَمَا وَ اللّهِ لَيَغِيبَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هذَا الْأَمْرِ ، وَ لَيَخْمِلَنَّ حَتّى يُقَالَ : مَاتَ ؟ هَلَكَ ؟ فِى أَىِّ وَادٍ سَلَكَ ؟! وَ لَتُكْفَؤُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السَّفِينَهُ فِى أَمْوَاجِ الْبَحْرِ ، لَا يَنْجُو إِلَا مَنْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَهُ ، وَ كَتَبَ الْاءِيمَانَ فِى قَلْبِهِ ، وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ ، وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَهَ رَايَهً مُشْتَبِهَهً لَا يُدْرى أَىُّ مِنْ أَىٍّ».

قَالَ : فَبَكَيْتُ ، فَقَالَ : «مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ؟» . فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، كَيْفَ لَا أَبْكِى وَ أَنْتَ تَقُولُ : «اثْنَتَا عَشْرَهَ رَايَهً مُشْتَبِهَهً لَا يُدْرى أَىُّ مِنْ أَىٍّ ؟!» قَالَ : وَ فِى مَجْلِسِهِ كَوَّهٌ تَدْخُلُ فِيهَا الشَّمْسُ ، فَقَالَ : «أَ بَيِّنٌهُ هذِهِ ؟» فَقُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «أَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هذِهِ الشَّمْسِ» . .

62.شرح نهج البلاغه عن الحسین بن زید بن علیّ بن الحسیعلی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان بن سَدیر، از معروف بن خَرّبوذ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«جز این نیست که ما چون ستارگان آسمانیم، در هر زمان که ستاره ای فرو رود، ستاره دیگر برآید، تا آن وقت که به انگشتان خود اشاره نمایید و گردن های خویش را کج کنید (که کنایه است از شهرت و زیادت)، خدا ستاره شما را از شما غایب گرداند. پس پسران عبدالمطّلب با هم برابر شوند، که شناخته نشوند که کدام کدام اند، و امام، از غیر امام معلوم نشود، و چون ستاره شما برآید، پروردگار خود را ستایش کنید».61.کشف الیقین عن یزید بن قعنب :محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاویه، از عبداللّه بن جَبله، از عبداللّه بن بُکیر، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«قائم علیه السلام را غیبتی خواهد بود، پیش از آن که قائم شود». عرض کردم: چرا غائب می شود؟ فرمود: «زیرا که می ترسد» و به دست خود به شکمش اشاره فرمود (و مقصود آن حضرت کشته شدن بود، یعنی: می ترسد که او را بکشند).52.مقاتل الطالبیّین:علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابو ایّوب خرّاز، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«اگر شما را از صاحب این امر، غیبتی برسد، آن را انکار مکنید».84.تاریخ الیعقوبی (فی ذِکرِ زَواجِ فاطِمَهَ علیها السلام) حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاویه، از عبداللّه بن جَبَله، از ابراهیم بن خلف بن عَبّاد أنماطی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم و در خدمت آن حضرت، در آن حجره، گروهی بودند، و من گمان کردم که حضرت به آن خِطابی که بعد از این می آید، غیر مرا اراده فرمود، پس فرمود:«بدانید! به خدا سوگند که صاحب این امر، البته از شما غائب می شود، و خمول و گوشه گیری می کند، تا آن که گفته می شود که: مرد، یا هلاک گردید، یا در کدام وادی سلوک نمود. و هر آینه سرنگون می شوید، چنان که کشتی در هنگام موج های دریا سرنگون می شود، و نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد، و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه بر طرف نشود)، و او را تقویت نموده باشد به چیزی از نزد خویش که دلش به آن زنده شود. و هر آینه دوازده عَلَم بر پا خواهد شد که مشتبه باشد، و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضّل می گوید که: پس من گریستم. حضرت فرمود که: «ای ابوعبداللّه ، چه چیز تو را می گریاند؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، چگونه نگریم و حال آن که تو می فرمایی که: «دوازده عَلم می باشد که معلوم نمی شود که هر یک از کیست؟» مفضّل می گوید که: در مجلس آن حضرت روزنه بود که آفتاب در آن داخل می شد، پس فرمود که: «آیا این آفتاب ظاهر است؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «امر ما از این آفتاب روشن تر است». .

85.الأمالی للطوسی :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنّٰى ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لِلْقَائِمِ علیه السلام غَيْبَتَانِ ، يَشْهَدُ فِی إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ ، يَرَى النَّاسَ ، وَ لَا يَرَوْنَهُ» .83.الکافی (به نقل از سعید بن مسیّب) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ غَيْرُهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِيعِیِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ممنْ يُوثَقُ بِهِ :

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام تَكَلَّمَ بِهذَا الْكَلَامِ ، وَ حُفِظَ عَنْهُ ، وَ خَطَبَ بِهِ عَلى مِنْبَرِ الْكُوفَهِ : «اللّٰهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَکَ مِنْ حُجَجٍ فِی أَرْضِکَ ، حُجَّهٍ بَعْدَ حُجَّهٍ عَلى خَلْقِکَ ، يَهْدُونَهُمْ إِلى دِينِکَ ، وَ يُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَکَ ، كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِکَ ، ظَاهِرٍ غَيْرِ مُطَاعٍ ، أَوْ مُكْتَتَمٍ يُتَرَقَّبُ ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِی حَالِ هُدْنَتِهِمْ ، فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمُ مَبْثُوثِ عِلْمِهِمْ ، وَ آدَابُهُمْ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثْبَتَهٌ ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ».

وَ يَقُولُ علیه السلام فِی هذِهِ الْخُطْبَهِ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ :

«فِيمَنْ هذَا ؟ وَ لِهذَا يَأْرِزُ الْعِلْمُ إِذَا لَمْ يُوجَدْ لَهُ حَمَلَهٌ يَحْفَظُونَهُ ، وَ يَرْوُونَهُ كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ ، وَ يَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ ؛ اللّٰهُمَّ فَإِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلُّهُ ، وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ ، وَ إِنَّکَ لَا تُخْلِی أَرْضَکَ مِنْ حُجَّهٍ لَکَ عَلى خَلْقِکَ ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ ؛ كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُکَ، وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُکَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ ، بَلْ أَيْنَ هُمْ ؟ وَ كَمْ هُمْ ؟ أُولئِکَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً ، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْراً» . .

84.تاریخ الیعقوبی (در ذکر ازدواج فاطمه علیها السلام) حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از یحیی بن مثنّی، از عبداللّه بن بُکیر، از عُبید بن زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«قائم علیه السلام را دو غیبت است، و در یکی از این دو غیبت (که مراد از آن غیبت کبری است)، در مواسم حجّ حاضر می شود و مردم را می بیند و ایشان او را نمی بینند» (یعنی: بر وجهی که آن حضرت علیه السلام را بشناسند).85.الأمالی ، طوسی :علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابواسحاق سبیعی، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام ، از آنها که وثوق و اعتماد بر آنها بود، روایت کرده اند که: امیر المؤمنین علیه السلام به این کلام تکلّم فرمود و مردم آن را از آن حضرت حفظ کردند و به آن، خطبه خواند بر منبر مسجد کوفه که:

«خداوندا، به درستی که تو را چاره ای نیست از حجّت ها در زمینت که هر حجّتی بعد از حجّت دیگر حجّت است بر خلق تو، که ایشان را هدایت می کنند به سوی دین تو، و علم تو را به ایشان تعلیم می دهند، تا آن که پیروان دوستان تو پراکنده نشوند. و آن حجّت، یا ظاهر است و او را اطاعت نمی کنند، یا پنهان است که انتظار او را می کشند. اگر تن ایشان از مردمان پنهان شود در حال صلح و متارکه دشمنان، علم قدیمی ایشان که منتشر شده از ایشان، پنهان نمی شود. و آداب ایشان در دل های مؤمنان ثابت شده، پس ایشان به آن آداب عمل کنندگانند».

و آن حضرت در همین خطبه، در جای دیگر می فرماید:«پس از این راه و برای این (یعنی: رفتن مردم به سوی مثل این، و سخن باطل گفتن ایشان) ، علم پاره از آن، به پاره ای ضَمّ می شود و در نزد اهل آن، جمع می گردد و بروز نمی کند؛ هر گاه از برای آن یافت نشوند حاملانی که آن را حفظ و روایت کنند، چنانچه آن را از علما شنیده اند، و بر ایشان در باب آن، راست گویند، و بر ایشان افترا نبندند. بار خدایا، به درستی که من می دانم که همه علم به هم گرفته نمی شود (که هیچ بروز نکند) و مادّه ای آن منقطع نمی گردد، و تو زمین خود را خالی نمی کنی از حجّت خویش بر خلائق که، یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر که در غلاف باشد)، تا آن که حجّت تو باطل نشود. و

دوستان خود را گمراه نمی گردانی بعد از آن که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چه قدراند؟ و این گروهند که شماره ایشان کم تر و قدر ایشان در نزد خدا عظیم تر است». .

86.المعجم الأوسط عن جابر بن عبد اللّه :عَلِیٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِیَةَ الْبَجَلِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ» قَالَ :«إِذَا غَابَ عَنْکُمْ إِمَامُکُمْ ، فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِإِمَامٍ جَدِیدٍ؟» .87.الطبقات الکبری عن أسماء بنت عمیس (لِأُمِّ جَعفَرٍ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَرَّازِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ : «إِنْ بَلَغَکُمْ عَنْ صَاحِبِکُمْ غَیْبَهٌ ، فَلَا تُنْکِرُوهَا» .88.سنن ابن ماجه عن عائشه وأُمّ سلمه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ مِنْ غَیْبَهٍ ، وَ لَا بُدَّ لَهُ فِی غَیْبَتِهِ مِنْ عُزْلَهٍ ، وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَیْبَهُ ، وَ مَا بِثَلَاثِینَ مِنْ وَحْشَهٍ» . .

86.المعجم الأوسط (به نقل از جابر بن عبد اللّه) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه بَجَلی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ «قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍ» (1) ، یعنی:«بگو که: آیا دیدید و دانستید که اگر بگردد آب شما فرو رونده به زمین، پس که می آورد شما را آبی ظاهر یا روان بر روی زمین؟»، که آن حضرت فرمود: «هر گاه امام شما از شما پنهان شود، کی شما را امام تازه ای می آورد؟».4142.الإمام علیّ علیه السلام (فی کِتابِهِ إلی عامِلِهِ عَلَی البَصرَهِ عُثمان) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایّوب خرّاز، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«اگر شما را از صاحبتان غیبتی برسد، آن را انکار مکنید».4141.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلامچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«صاحب این امر را چاره ای نیست از غیبت، و باید که غایب شود و او را در حال غیبت خویش چاره نیست از آن که از خلق دوری گزیند. و خوب منزلی است طیبه (که مدینه پیغمبر است صلی الله علیه و آله . و بعضی گفته اند که نام محلّی است که منزل آن حضرت است). و با سی کس وحشتی نمی باشد» (و بعضی احتمال داده اند که سی سال مراد باشد؛ چه آن حضرت همیشه در صورت سی ساله است و اوّل، ظاهرتر است. و بعضی گمان کرده اند که مراد از سی کس، اصحاب آن حضرت اند در غیبت صغری و اختصاص به صغری صورتی ندارد؛ چه معلوم است که آن حضرت در غیبت کبری نیز تنها نیست). .

1- .ملک، 31.

4142.امام على عليه السلام (در نامه اش به كارگزار خود در بصره ، عثمان بن حُ) وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ ، فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِى جُحْرِهَا ، وَ اخْتَلَفَتِ الشِّيعَةُ ، وَ سَمّى بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ ، وَ تَفَلَ بَعْضُهُمْ فِى وُجُوهِ بَعْضٍ ؟» قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا عِنْدَ ذلِكَ مِنْ خَيْرٍ ، فَقَالَ لِى :«الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذلِكَ» ثَلَاثاً .4143.عنه عليه السلام :وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ ؛ إِنَّهُ يَخَافُ» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلى بَطْنِهِ ، يَعْنِى الْقَتْلَ .4143.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَانِ : إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ ، وَ الْأُخْرى طَوِيلَةٌ ؛ الْغَيْبَةُ الْأُولى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ ، وَ الْأُخْرى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ» .4144.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ : «لِصَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ : إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلى أَهْلِهِ ، وَ الْأُخْرى يُقَالُ : هَلَكَ ، فِى أَىِّ وَادٍ سَلَكَ».

قُلْتُ : كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ كَذلِكَ ؟ قَالَ : «إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ ، فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءَ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ» . .

4145.عنه علیه السلام :و به همین اسناد، از وشّاء، از علی بن حسن، از ابان بن تغلب روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«تو چگونه خواهی بود چون گرفتن سخت و جنگ در میان دو مسجد واقع شود؟ (که مسجد مکّه و مسجد مدینه است و می تواند که مسجد کوفه و مسجد سهله مراد باشد). بعد از آن علم منقبض شود؛ چنانچه مار در سوارخ خود به هم جمع می شود و حلقه می زند. و شیعیان اختلاف به هم رسانند، و بعضی از ایشان بعضی را دروغ گویان نامند، و پاره ای از ایشان در روی های پاره ای دیگر آب دهان اندازند؟» من عرض کردم که: فدای تو گردم، در آن هنگام هیچ خوبی نباشد. سه مرتبه فرمود که: «همه خوبی ها در آن هنگام است» (چه اینها دلالت می کنند بر ظهور حضرت قائم).4146.عنه علیه السلام :و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن عیسی، از ابن بُکیر، از زُراره روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که قائم را غیبتی می باشد، پیش از آن که قیام کند به امر امامت؛ زیرا که می ترسد». و به دست خود اشاره به سوی شکمش فرمود. - و مقصود آن حضرت قتل بود - .4147.عنه علیه السلام (حینَ عَزَموا عَلی بیعَهِ عُثمانَ) محمدبن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«قائم علیه السلام را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، کوتاه و دیگری، دراز است. و در غیبت اوّل مکان او را نمی دانند مگر شیعیان خاصّ آن حضرت، و در غیبت آخر، کسی مکان او را نداند، مگر موالیان خاصّ آن حضرت».4144.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از حسن بن علی کوفی، از علی بن حسّان، از عمویش عبدالرّحمان بن کثیر، از مفضّل بن عمر روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«صاحب این امر را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، چنان است که به سوی اهل خود بر می گردد، و دیگری، چنان است که گفته می شود که: هلاک شد و در کدام وادی سلوک نمود».

عرض کردم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ فرمود که: «هر گاه مدّعی ادّعای امامت کند، او را از چیزی چند سؤال کنید، که مثل صاحب در آنها جواب می دهد». .

4145.امام على عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّاز ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ شُعَيْبٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ : أَنْتَ صَاحِبُ هذَا الْأَمْرِ ؟ فَقَالَ : «لَا». فَقُلْتُ : فَوَلَدُكَ ؟ فَقَالَ : «لَا» . فَقُلْتُ : فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ ؟ قَالَ : «لَا». فَقُلْتُ : فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ ؟ فَقَالَ : «لَا». قُلْتُ : مَنْ هُوَ ؟

قَالَ : «الَّذِى يَمْلَؤُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بُعِثَ عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» .87.الطبقات الكبرى (به نقل از اسماء بنت عُمَيس ، خطاب به اُمّ جعفر) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِىِّ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ شَاذَانَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِى الرَّبِيعِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ أُمِّ هَانِىءٍ، قَالَتْ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ عليهماالسلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَعَالى : «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ» قَالَتْ : فَقَالَ : «إِمَامٌ يَخْنِسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ، ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشِّهَابِ ، يَتَوَقَّدُ فِى اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ زَمَانَهُ ، قَرَّتْ عَيْنُكِ» .88.سنن ابن ماجه (به نقل از عايشه و اُمّ سلمه) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِىِّ ، قَالَ :حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أُمِّ هَانِىءٍ، قَالَتْ :لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ عليهماالسلام ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هذِهِ الْايَهِ : «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ» قَالَ : «الْخُنَّسُ إِمَامٌ يَخْنِسُ فِى زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعٍ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِى ظُلْمَهِ اللَّيْلِ ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ ذلِكَ ، قَرَّتْ عَيْنُكِ» . .

89.الإمام علیّ علیه السلام :احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از جعفر بن قاسم، از محمد بن ولید خزّاز، از ولید بن عُقبه، از حارث بن زیاد، از شعیب، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: تویی صاحب این امر؟ فرمود:«نه». عرض کردم که: پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسرِ پسر تو صاحب است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسرِ پسرِ پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: آن صاحب کیست؟ فرمود: «آن کسی است که زمین را پر کند از عدل؛ چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد، در هنگامی که امامان در ظاهر فتور و انقطاعی به هم رسانیده باشند، چنانچه رسول خدا علیه السلام مبعوث شد در وقتی که پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده بودند».313.الطبقات الکبری (به نقل از عمر بن علی بن ابی طالب) علی بن محمد، از جعفر بن محمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از وَهْب بن شاذان، از حسن بن ابی الربیع، از محمد بن اسحاق، از امّ هانی روایت کرده است که گفت: از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام سؤال کرد از قول خدای تعالی «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ » (1) ، یعنی:«پس البته سوگند یاد می کنم (بنابر وجهی) به ستارگان رجوع کننده، بعد از رفتن، که روان و پنهان شوندگانند».

امّ هانی می گوید که: حضرت فرمود: «آن، امامی است که پنهان می شود در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می شود، چون شعله آتش زبانه دار که در شب تار افروخته شود. پس اگر زمان او را دریابی، چشم تو روشن شود».314.تاریخ الطبری (به نقل از ابن اسحاق) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از سعد بن عبداللّه ، از احمد بن حسین بن عمر بن یزید، از حسن بن ربیع همدانی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن اسحاق، از اُسید بن ثعلبه، از امّ هانی که گفت: ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام را ملاقات نمودم و او را از این آیه سؤال کردم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ » . فرمود که:«خُنّس، امامی است که غائب می شود در زمان خویش. نزد انقطاع معلومیّت او در نزد مردمان در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می شود، چون شعله آتش زبانه دار که فروزان باشد در تاریکی شب. پس اگر او را دریابی، چشمت روشن شود». .

1- .تکویر، 15 و 16.

315.الطبقات الكبرى (به نقل از ابن جريج ، از امام باقر عليه السلام) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا رُفِعَ عَلَمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ» .316.الإمام علىّ عليه السلام (مِن كَلامٍ لَهُ قالَهُ وهُوَ يَلى غُسلَ رَسولِ) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : إِنِّى أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هذَا الْأَمْرِ ، وَ أَنْ يَسُوقَهُ اللّٰهُ إِلَيْکَ بِغَيْرِ سَيْفٍ ؛ فَقَدْ بُوِيعَ لَکَ وَ ضُرِبَتِ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِکَ .

فَقَالَ : «مَا مِنَّا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ ، وَ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ ، وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ ، وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلى فِرَاشِهِ ، حَتّى يَبْعَثَ اللّٰهُ لِهذَا الْأَمْرِ غُلَاماً مِنَّا ، خَفِىَّ الْوِلَادَهِ وَ الْمَنْشَاءِ، غَيْرَ خَفِىٍّ فِى نَسَبِهِ» .316.امام علی عليه السلام (از سخنانش هنگامى كه به غسل و تجهيز پيامبر خدا م) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالٍ الْكِنْدِىِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَطَاءٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : إِنَّ شِيعَتَکَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرَهٌ ، وَ اللّٰهِ مَا فِى أَهْلِ بَيْتِکَ مِثْلُکَ ، فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ ؟! قَالَ : فَقَالَ : «يَا عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَطَاءٍ ، قَدْ أَخَذْتَ تَفْرُشُ أُذُنَيْکَ لِلنَّوْكى ، إِى وَ اللّٰهِ ، مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ».

قَالَ : قُلْتُ لَهُ : فَمَنْ صَاحِبُنَا ؟ قَالَ : «انْظُرُوا مَنْ عَمِىَ عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ ، فَذَاکَ صَاحِبُكُمْ ؛ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ ، وَ يُمْضَغُ بِالْأَلْسُنِ إِلَا مَاتَ غَيْظاً ، أَوْ رَغِمَ أَنْفُهُ» . .

317.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ایّوب بن نوح، از امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون رایت شما بلند شود، در میان شما بردن اندوه را از زیر پای های خود، توقّع داشته باشید».318.عنه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، که از سعد بن عبداللّه ، از ایّوب بن نوح که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: من امیدوارم که تو صاحب این امر باشی و خدا آن را بدون شمشیر به سوی تو براند (که بی جنگ، آن را به تو عطا فرماید) زیرا که با تو بیعت شده و درهم ها به نام تو سکّه زده اند. حضرت فرمود که:«هیچ یک از ما نیست که نامه ها به سوی او بیاید و برود و اشاره شود به سوی او به انگشتان (که معروف و مشهور گردد) و او را از مسائل سؤال کنند و مال ها به سوی او برند، مگر آن که ناگاه کشته شود از روی مکر و فریب، یا در رخت خواب خود بمیرد، تا آن که خدا بر انگیزد از برای این امر، پسری را که از ما ولادت و موضع نشو و نمای او پنهان باشد، ولیکن در نسب خویش پنهان نباشد».319.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد و غیر او، از جعفر بن محمد، از علی بن عبّاس بن عامر، از موسی بن هلال کِندی، از عبداللّه بن عطا، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: شیعیان تو در عراق بسیاراند و به خدا سوگند، که در میانه اهل بیت تو، مثل تو نیست، پس چرا خروج نمی کنی؟ راوی می گوید که: حضرت فرمود که:«ای عبداللّه پسر عطا، شروع کرده ای که گوش های خویش را فرش کنی از برای احمقان (که سخن ایشان را بشنوی). آری، به خدا سوگند که من، صاحب شما نیستم».

عبداللّه می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: پس صاحب ما کیست؟ فرمود که: «نظر کنید آن که ولادتش بر مردم مشتبه است، همان صاحب شما است. به درستی که هیچ یک از ما نیست که به سوی او به انگشتان اشاره شود، و به زبان ها خوانده شود (که انگشت نما باشد و به سر زبان مردمان افتاده باشد) و به خوبی، یا بدی در باب او سخن گویند، مگر آن که می میرد از روی غیظ یا بینی اش بر خاک مالیده می شود» (و این، کنایه است از ذلّت و خواری). .

317.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«یَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ فِی عُنُقِهِ عَهْدٌ وَ لَا عَقْدٌ وَ لَا بَیْعَهٌ» .318.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَطَّارِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ : إِذَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَیْتُ لَا أَرَی إِمَاماً أَنْتَمُّ بِهِ ، مَا أَصْنَعُ ؟

قَالَ : «فَأَحِبَّ مَنْ کُنْتَ تُحِبُّ ، وَ أَبْغِضْ مَنْ کُنْتَ تُبْغِضُ حَتّی یُظْهِرَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» .319.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ ، قَالَ :حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِیسی ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِیحٍ ، عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَیْبَهٍ» . قُلْتُ : وَ لِمَ ؟ قَالَ : «یَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلی بَطْنِهِ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ ، وَ هُوَ الَّذِی یَشُکُّ النَّاسُ فِی وِلَادَتِهِ ، فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ : حَمْلٌ ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ : مَاتَ أَبُوهُ وَ لَمْ یُخَلِّفْ ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ : وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِیهِ بِسَنَتَیْنِ».

قَالَ زُرَارَهُ : فَقُلْتُ : وَ مَا تَأْمُرُنِی لَوْ أَدْرَکْتُ ذلِکَ الزَّمَانَ ؟

قَالَ : «ادْعُ اللّهَ بِهذَا الدُّعَاءِ : اللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ ، لَمْ أَعْرِفْکَ ؛ اللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِیَّکَ ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِیَّکَ ، لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ ؛ اللّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ؛ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ، ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی».

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ : سَمِعْتُ هذَا الْحَدِیثَ مُنْذُ سِتٍّ وَ خَمْسِینَ سَنَهً .320.عنه صلی الله علیه و آله :أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَإِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ» قَالَ :«إِنَّ مِنَّا إِمَاماً مُظَفَّراً مُسْتَتِراً ، فَإِذَا أَرَادَ اللّهُ عَزَّ ذِکْرُهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ ، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَهً ، فَظَهَرَ ، فَقَامَ بِأَمْرِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی» . .

321.إثبات الوصیّه (فی خَبرِ دَعوَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«قائم علیه السلام قیام خواهد نمود در حالی که از برای کسی در گردن او پیمان و متارکه و صلح و بیعتی نخواهد بود».320.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از حسن بن علی عطار، از جعفر بن محمد، از منصور، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چون صبح و شام کنم؟ و امامی را که به او اقتدا کنم نبینم، چه کنم؟ فرمود که:«چون چنین باشد، دوست دار آن کسی را که دوست می داشتی، و دشمن دار آن کسی را که دشمن می داشتی، تا آن که خدای عزّوجلّ امام را آشکار کند».321.إثبات الوصیّه (در خبر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از بنی ه) حسین بن احمد، از احمد بن هلال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عثمان بن عیسی، از خالد بن نَجیح، از زراره بن اعین که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«آن پسر را از غیبت چاره نیست». عرض کردم: چرا باید که غائب شود؟ فرمود که: «می ترسد». و به دست خویش اشاره به شکمش فرمود. «و اوست که انتظارش می برند، و او همان است که مردم در ولادتش شک می کنند. پس از جمله ایشان کسانی هستند که می گویند: در شکم مادر است. و (بنا بر بعضی از نُسخ کافی، بی نام شده است، و اول ظاهرتر است). و بعضی از ایشان، کسانی هستند که می گویند: پدرش مُرد و فرزندی نگذاشت، و برخی از ایشان کسانی هستند که می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولّد شد».

زراره می گوید که: عرض کردم: مرا به چه چیز امر می فرمایی اگر آن زمان را دریابم؟ فرمود که: «خدا را به این دعا بخوان: اللّهمّ عرِّفنی نفسک فإنّک إن لمْ تُعرِّفنی نفسَک، لم أعرِفک؛ اللّهمّ عرِّفنی نَبیک؛ فإنّکَ إن لمْ تُعرِّفنی نَبیک، لم أعرفه قطّ؛ اللّهمّ عرِّفنی حُجّتَک، فإنّک إن لمْ تُعرِّفنی حُجّتَک، ضللتُ عن دینی».

و احمد بن هلال گفت که: این حدیث و دعا را مدّت پنجاه و شش سال است که شنیده ام (و همین حدیث با سند دیگر با ترجمه دعا در همین باب مذکور شد با اختلافی کمی در الفاظ حدیث و دعا).322.رسول اللّه صلی

الله علیه و آله :ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، از محمد بن علی، از عبداللّه بن قاسم، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ » (1) ، یعنی:«پس چون دمیده شود در صور و کرنای»، که حضرت فرمود: «به درستی که از ما امامی است که فیروزی خواهد یافت و پنهان خواهد بود، و چون خدای عزّه ذکره اراده نماید که امر او را ظاهر سازد، در دلش اثری را پدید آورد، بعد از آن، ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام نماید». .

1- .مدّثّر، 8.

323.الإمام الصادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ ، قَالَ :كَتَبَ إِلَىَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «إِذَا غَضِبَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ ، نَحَّانَا عَنْ جِوَارِهِمْ» .81 بَابُ مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَ الْمُبْطِلِ فِى أَمْرِ الْاِءمَامَةِ4157.الكامل فى التاريخ :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ؛وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْهَاشِمِىِّ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِىٍّ : وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :

«بَعَثَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ يُقَالُ لَهُ: خِدَاشٌ إِلى أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ ، وَ قَالَا لَهُ : إِنَّا نَبْعَثُكَ إِلى رَجُلٍ طَالَ مَا كُنَّا نَعْرِفُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِالسِّحْرِ وَ الْكِهَانَهِ ، وَ أَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بِحَضْرَتِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا مِنْ أَنْ تَمْتَنِعَ مِنْ ذلِكَ ، وَ أَنْ تُحَاجَّهُ لَنَا حَتّى تَقِفَهُ عَلى أَمْرٍ مَعْلُومٍ ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ أَعْظَمُ النَّاسِ دَعْوَى ، فَلَا يَكْسِرَنَّكَ ذلِكَ عَنْهُ ؛ وَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِى يَخْدَعُ النَّاسَ بِهَا الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ الْعَسَلُ وَ الدُّهْنُ ، وَ أَنْ يُخَالِيَ الرَّجُلَ ؛ فَلَا تَأْكُلْ لَهُ طَعَاماً ، وَ لَا تَشْرَبْ لَهُ شَرَاباً ، وَ لَا تَمَسَّ لَهُ عَسَلاً وَ لَا دُهْناً ، وَ لَا تَخْلُ مَعَهُ ، وَ احْذَرْ هذَا كُلَّهُ مِنْهُ ، وَ انْطَلِقْ عَلى بَرَكَهِ اللّهِ ، فَإِذَا رَأَيْتَهُ ، فَاقْرَأْ آيَهَ السُّخْرَهِ ، وَ تَعَوَّذْ بِاللّهِ مِنْ كَيْدِهِ وَ كَيْدِ الشَّيْطَانِ ، فَإِذَا جَلَسْتَ إِلَيْهِ ، فَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ بَصَرِكَ كُلِّهِ ، وَ لَا تَسْتَأْنِسْ بِهِ .

ثُمَّ قُلْ لَهُ : إِنَّ أَخَوَيْكَ فِى الدِّينِ ، وَ ابْنَىْ عَمِّكَ فِى الْقَرَابَهِ يُنَاشِدَانِكَ الْقَطِيعَهَ ، وَ يَقُولَانِ لَكَ : أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّا تَرَكْنَا النَّاسَ لَكَ ، وَ خَالَفْنَا عَشَائِرَنَا فِيكَ مُنْذُ قَبَضَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله ، فَلَمَّا نِلْتَ أَدْنى مَنَالٍ ، ضَيَّعْتَ حُرْمَتَنَا ، وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا ، ثُمَّ قَدْ رَأَيْتَ أَفْعَالَنَا فِيكَ ، وَ قُدْرَتَنَا عَلَى النَّأْىِ عَنْكَ ، وَ سَعَهِ الْبِلَادِ دُونَكَ ، وَ أَنَّ مَنْ كَانَ يَصْرِفُكَ عَنَّا وَ عَنْ صِلَتِنَا ، كَانَ أَقَلَّ لَكَ نَفْعاً ، وَ أَضْعَفَ عَنْكَ دَفْعاً مِنَّا ، وَ قَدْ وَضَحَ الصُّبْحُ لِذِى عَيْنَيْنِ ، وَ قَدْ بَلَغَنَا عَنْكَ انْتِهَاكٌ لَنَا ، وَ دُعَاءٌ عَلَيْنَا ، فَمَا الَّذِى يَحْمِلُكَ عَلى ذلِكَ ؟ فَقَدْ كُنَّا نَرى أَنَّكَ أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ ، أَ تَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِيناً ، وَ تَرى أَنَّ ذلِكَ يَكْسِرُنَا عَنْكَ ؟

فَلَمَّا أتى خِدَاشٌ أمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ ، صَنَعَ مَا أمَرَاهُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام وَ هُوَ يُنَاجِى نَفْسَهُ ضَحِكَ وَ قَالَ : «هَاهُنَا يَا أخَا عَبْدِ قَيْسٍ» وَأشَارَ لَهُ إلى مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ؛ فَقَالَ : مَا أوْسَعَ الْمَكَانَ! أُرِيدُ أنْ أُؤَدِّىَ إلَيْكَ رِسَالَةً ، قَالَ : «بَلْ تَطْعَمُ وَ تَشْرَبُ وَ تَحُلُّ ثِيَابَكَ وَ تَدَّهِنُ ، ثُمَّ تُؤَدِّى رِسَالَتَكَ ، قُمْ يَا قَنْبَرُ ، فَأنْزِلْهُ » .

قَالَ : مَا بِى إلى شَىْءٍ مِمَّا ذَكَرْتَ حَاجَةٌ ، قَالَ : «فَأخْلُو بِكَ؟» قَالَ : كُلُّ سِرٍّ لِى عَلَانِيَةٌ ، قَالَ : «فَأنْشُدُكَ» بِاللّهِ الَّذِى هُوَ أقْرَبُ إلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ ، الْحَائِلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَلْبِكَ ، الَّذِى يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأعْيُنِ وَ مَا تُخْفِى الصُّدُورُ، أ تَقَدَّمَ إلَيْكَ الزُّبَيْرُ بِمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ؟» قَالَ : اللّهُمَّ نَعَمْ ، قَالَ : «لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَ مَا سَأَلْتُكَ ، مَا ارْتَدَّ إلَيْكَ طَرْفُكَ ؛ فَأنْشُدُكَ اللّهَ ، هَلْ عَلَّمَكَ كَلَاماً تَقُولُهُ إذَا أتَيْتَنِى ؟» قَالَ : اللّهُمَّ نَعَمْ ، قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : «آيَةَ السُّخْرَةِ» ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاقْرَأهَا» ، فَقَرَأهَا ، وَ جَعَلَ عَلِيٌّ عليه السلام يُكَرِّرُهَا ، وَ يُرَدِّدُهَا ، وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ إذَا أخْطَأ ، حَتّى إذَا قَرَأهَا سَبْعِينَ مَرَّةً ، قَالَ الرَّجُلُ : مَا يَرى أمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أمْرَهُ بِتَرَدُّدِهَا سَبْعِينَ مَرَّةً ؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ : «أ تَجِدُ قَلْبَكَ اطْمَأنَّ ؟» قَالَ : إى وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ .

قَالَ : «فَمَا قَالَا لَكَ ؟» فَأخْبَرَهُ ، فَقَالَ : «قُلْ لَهُمَا : كَفى بِمَنْطِقِكُمَا حُجَّةً عَلَيْكُمَا ، وَ لكِنَّ اللّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ، زَعَمْتُمَا أنَّكُمَا أخَوَانِ فِى الدِّينِ ، وَ ابْنَا عَمِّى فِى النَّسَبِ ؛ فَأمَّا النَّسَبُ ، فَلَا أُنْكِرُهُ ، وَ إنْ كَانَ النَّسَبُ مَقْطُوعاً إلَا مَا وَصَلَهُ اللّهُ بِالْإِسْلَامِ .

وَ أمَّا قَوْلُكُمَا : إنَّكُمَا أخَوَانِ فِى الدِّينِ ، فَإنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ ، فَقَدْ فَارَقْتُمَا كِتَابَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ عَصَيْتُمَا أمْرَهُ بِأفْعَالِكُمَا فِى أخِيكُمَا فِى الدِّينِ ، وَ إلَا فَقَدْ كَذَبْتُمَا وَ افْتَرَيْتُمَا بِادِّعَائِكُمَا أنَّكُمَا أخَوَانِ فِى الدِّينِ .

وَ أمَّا مُفَارَقَتُكُمَا النَّاسَ مُنْذُ قَبَضَ اللّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله ، فَإنْ كُنْتُمَا فَارَقْتُمَاهُمْ بِحَقٍّ ، فَقَدْ نَقَضْتُمَا ذلِكَ الْحَقَّ بِفِرَاقِكُمَا إيَّاىَ أخِيراً ، وَ إنْ فَارَقْتُمَاهُمْ بِبَاطِلٍ ، فَقَدْ وَقَعَ إثْمُ ذلِكَ الْبَاطِلِ عَلَيْكُمَا مَعَ الْحَدَثِ الَّذِى أحْدَثْتُمَا ، مَعَ أنَّ صِفَتَكُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ لَمْ تَكُنْ إلَا لِطَمَعِ الدُّنْيَا زَعَمْتُمَا ، وَ ذلِكَ قَوْلُكُمَا : «فَقَطَعْتَ رَجَاءَنَا» لَا تَعِيبَانِ بِحَمْدِ اللّهِ مِنْ دِينِى شَيْئاً .

وَ أمَّا الَّذِى صَرَفَنِى عَنْ صِلَتِكُمَا ، فَالَّذِى صَرَفَكُمَا عَنِ الْحَقِّ ، وَ حَمَلَكُمَا عَلى خَلْعِهِ مِنْ رِقَابِكُمَا ، كَمَا يَخْلَعُ الْحَرُونُ لِجَامَهُ ، وَ هُوَ اللّهُ رَبِّى لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً ، فَلَا تَقُولَا : أقَلُّ نَفْعاً وَ أضْعَفُ دَفْعاً ؛ فَتَسْتَحِقَّا اسْمَ الشِّرْكِ مَعَ النِّفَاقِ .

وَ أَمَّا قَوْلَكُمَا : إِنِّی أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ ، وَ هَرَبُكُمَا مِنْ لَعْنِی وَ دُعَائِی ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلاً إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ ، وَ مَاجَتْ لُبُودُ الْخَيْلِ ، وَ مَلَأَ سَحَرَاكُمَا أَجْوَافَكُمَا ، فَثَمَّ يَكْفِينِیَ اللّٰهُ بِكَمَالِ الْقَلْبِ ؛ وَ أَمَّا إِذَا أَبَيْتُمَا بِأَنِّی أَدْعُو اللّٰهَ ، فَلَا تَجْزَعَا مِنْ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْكُمَا رَجُلٌ سَاحِرٌ مِنْ قَوْمٍ سَحَرَةٍ زَعَمْتُمَا ، اللّٰهُمَّ أَقْعِصِ الزُّبَيْرَ بِشَرِّ قِتْلَةٍ ، وَ اسْفِكَ دَمَهُ عَلَى ضَلَالَةٍ ، وَ عَرِّفْ طَلْحَةَ الْمَذَلَّةَ ، وَ ادَّخِرْ لَهُمَا فِی الْاٰخِرَةِ شَرّاً مِنْ ذٰلِكَ إِنْ كَانَا ظَلَمَانِی ، وَ افْتَرَيَا عَلَیَّ ، وَ كَتَمَا شَهَادَتَهُمَا ، وَ عَصَيَاكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ فِیَّ ، قُلْ : آمِينَ» ، قَالَ خِدَاشٌ : آمِينَ !

ثُمَّ قَالَ خِدَاشٌ لِنَفْسِهِ : وَ اللّٰهِ ، مَا رَأَيْتُ لِحْيَةَ قَطُّ أَبْيَنَ خَطَأً مِنْكَ ، حَامِلَ حُجَّةٍ يَنْقُضُ بَعْضُهَا بَعْضاً ، لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهَا مِسَاكاً ، أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللّٰهِ مِنْهُمَا .

قَالَ عَلِیٌّ عليه السلام : «ارْجِعْ إِلَيْهِمَا ، وَ أَعْلِمْهُمَا مَا قُلْتُ» .

قَالَ : لَا وَ اللّٰهِ حَتّٰی تَسْأَلَ اللّٰهَ أَنْ يَرُدَّنِی إِلَيْكَ عَاجِلاً ، وَ أَنْ يُوَفِّقَنِی لِرِضَاهُ فِيكَ ؛ فَفَعَلَ ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنِ انْصَرَفَ وَ قُتِلَ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ؛ رَحِمَهُ اللّٰهُ» . .

81. باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق و آن که . . .

4158.مکارم الأخلاق عن مجمع :محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از احمد بن حسین، از محمد بن عبداللّه ، از محمد بن فَرج روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من نوشت که:«چون خدای تبارک و تعالی بر خلق خود خشم کند، ما را از همسایگی ایشان دور گرداند».81. باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق و آن که بر باطل است در امر امامت، جدایی به هم می رساند4160.الإمام الحسن علیه السلام (بَعدَ شَهادَهِ أبیهِ علیه السلام) علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن محبوب، از سلام بن عبداللّه و محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، همه از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از سلام بن عبداللّه هاشمی روایت کرده اند و محمد بن علی گفت که: این حدیث را بلاواسطه از سلام بن عبداللّه شنیدم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«طلحه و زبیر، مردی را از قبیله عبدالقیس که او را خِداش می گفتند، به خدمت امیر المؤمنین - صلوات اللّه علیه - فرستادند، و به او گفتند که: ما تو را می فرستیم به جانب مردی که مدّت مدیدی است که او و اهل بیت او را به سِحر و کهانت و افسون و تسخیر جنّ می شناسیم، و تو استوارترین کسانی هستی که در نزد ما هستند از خویشان و خواصّ ما (یا در دل های ما) از آن که باز ایستی از قبول سِحر و کهانت او، و از آن، سرباز زنی و برای ما با او مخاصمه و معارضه کنی، تا آن که او را مطّلع گردانی بر امر معلومی که عبارت است از: غلطی که نسبت به ما کرده (و در بعضی از نُسَخ کافی، چنان است که تا آن که بر آن امر معلوم، مطّلع شوی و بفهمی که چه کرده است، و اوّل، ظاهرتر است) و بدان که آن مرد، ادّعایش از همه مردمان بزرگتر است. پس مبادا که این ادّعا تو را شکست دهد که از او بترسی و مضطرب شوی.

و از جمله درها که از آن در می آید و مردم را به آنها فریب می دهد، آن است که نان و آب و عسل و روغن می دهد و با آن کس خلوت می کند (و در بعضی از نسخ، به جای عسل، غِسْل به کسر غین معجمه است و از چیزی است که سر را به آن می شویند؛ چون خطمی و غیر آن. و مراد، این است که اسباب نظافت می دهد و به حمّام می فرستد). پس نان او را مخور، و آب او را میاشام، و دست به عسل و روغن او مگذار، و با او

خلوت مکن، و از همه اینها نسبت به او پرهیز کن، و برو با برکت خدای تعالی. و چون او را دیدی، آیه سخره را بخوان (یعنی: «إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهَ تا ربّ العالَمین» (1) که در سوره اعراف است) و به خدا پناه بر از مکر و حیله او، و مکر شیطان، و چون با او نشستی، همه چشم خویش را به او دست مده (که بسیار به سوی او نظر کنی) و به او انس مگیر.

بعد از آن، به او بگو: به درستی که دو برادر تو در دین، و دو پسر عموی تو در خویشی، تو را سوگند می دهند به قطع رحم، و به تو می گویند که: آیا نمی دانی که ما مردم را برای تو واگذاشتیم، و با تمام قبیله خود در باب تو مخالفت ورزیدیم، از آن روز که خدای عزّوجلّ روح محمد صلی الله علیه و آله را قبض فرمود، و چون اَدْنی منفعت و جاه و قدرت یافتی، حرمت ما را ضایع کردی، و امید ما را قطع نمودی.

بعد از آن، کردارهای ما را در حق خود دیدی، و دیدی که ما قدرت داریم بر این که از تو دور شویم، و بلاد وسعتی دارد و نباید که در نزد تو باشیم، و دیدی که آن کسی که تو را از ما و از عطای ما رو گردان می نمود، منفعتش از برای تو کم تر و دفع دشمن کردنش از تو، ضعیف تر از ما بود. و به حقیقت که صبح روشن شد از برای آن که دو چشم داشته باشد (و این مثلی است که در مقام ظهور و وضوح امری می زنند). و از جانب تو خبر به ما رسید که ما را دشنام می دهی، و پرده حرمت ما را می دری، و بر ما نفرین می کنی. پس چه تو را بر این داشته؟ و ما چنان می دانستیم که تو از همه سواران و شجاعان عرب شجاع تری. آیا لعنت کردن بر ما را دین خود فرا می گیری و می پنداری که این امر ما را شکست می دهد (که از تو بترسیم و مضطرب شویم)؟

بعد از آن، چون خِداش به خدمت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه آمد، آنچه را که به او امر کرده بودند، به جا آورد، و چون امیر المؤمنین علی علیه السلام به جانب او نظر فرمود، و دید که با خود راز می گوید (یعنی: آهسته آهسته چیزی می خواند)، خندید، و فرمود که: ای برادر عبدالقیس، این جا بیا و اشاره فرمود به جایی که به آن حضرت نزدیک بود . خِداش عرض کرد که: این مکان، بسیار گشاده است در این جا می نشینم و جا بر کسی تنگ نمی کنم، و می خواهم که پیغامی را به تو رسانم.

حضرت فرمود که: بلکه طعام می خوری و آب می آشامی و بند جام های خویش را باز می کنی و استراحت می نمایی (بنابر بعضی از نسخ، جام های خود را پاکیزه می گردانی و به حمّام می روی و روغن می مالی. بعد

از آن، پیغام خود را به جا می رسانی). و به قنبر فرمود که: برخیز ای قنبر و او را در منزل فرود آور.

خِداش عرض کرد که: مرا به چیزی از آنچه ذکر کردی، احتیاجی نیست. حضرت فرمود: پس با تو خلوت می کنم. خِداش عرض کرد که: هر رازی از برای من آشکار است و سخن پوشیده ندارم (که احتیاج به خلوت داشته باشد). حضرت فرمود که: تو را سوگند می دهم به آن خدایی که نزدیک تر است به سوی تو از نَفْست و میان تو و دلت حائل و مانع می شود (و این، کنایه است از غایت قرب و نهایت نزدیکی آن جناب). آن خدایی که می داند خیانت چشم ها را (که عبارت است از آن که دزدیده به چیزی نگاه کند، که نگاه کردن به آن، حلال نباشد) و می داند آن چیزی را که سینه ها پنهان می دارند (یعنی: علم او محیط است به ضمائر و سرائر مخلوقات).

آیا زبیر به تو گفت آنچه را که به تو نمودم؟ خِداش گفت: بار خدایا آری. حضرت فرمود که: اگر کتمان می کردی، بعد از آن که از تو پرسیدم، نظرت به سوی تو بر نمی گشت و بی فاصله هلاک می شدی. بعد از آن، تو را به خدا سوگند می دهم که: آیا سخنی را به تو تعلیم نمود که چون به نزد من آمدی، آن را بخوانی؟ خِداش گفت: آری بار خدایا. علی علیه السلام فرمود که: آن کلام، آیه سخره بود؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: پس آن را بخوان.

خِداش آن را خواند و علی علیه السلام شروع فرمود که آن را بر خِداش تکرار می نمود و آن را بر می گردانید، و چون خطا می کرد بر او می گشود و تعلیم می فرمود، تا آن هنگام که هفتاد مرتبه آن را خواند. خِداش در دل خویش گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام چه صلاح می داند که او را هفتاد مرتبه به برگردانیدن آن امر فرمود. حضرت علیه السلام فرمود که: آیا دل خویش را چنان می یابی که آرام به هم رسانیده باشد؟ خِداش عرض کرد: آری، سوگند به آن که جانم به دست قدرت اوست. حضرت فرمود که: پس بگو که: به تو چه گفتند؟ خِداش آن حضرت را خبر داد و به آنچه گفته بودند.

حضرت فرمود: به ایشان بگو که: همین سخن شما کافی است که حجّت بر شما باشد، ولیکن خدا گروه ستم کاران را هدایت نمی فرماید. گمان کرده اید که شما برادران منید در دین و پسران عموی منید در نسب، امّا نسب را انکار نمی کنم؛ و هر چند که نسب بریده باشد، مگر آنچه خدا آن را به سبب اسلام پیوند نموده باشد، و امّا گفته شما که شما در دین،

برادران منید، جوابش این است که: اگر راستگو باشید، به حقیقت که کتاب خدای عزّوجلّ را مفارقت کردید، و امر او را نافرمانی نمودید به واسطه کردارهای شما که در حق برادر دینی خود کردید. و اگر نه، به حقیقت که دروغ گفتید و افترا بستید به ادّعای خویش که شما برادران دینی منید.

و امّا مفارقت شما با مردم از آن زمان که خدا روح محمد صلی الله علیه و آله را قبض فرمود، جوابش این است که: اگر شما چنان بودید که به حقّ از ایشان مفارقت نمودید، این حق را به جدایی شما از من در آخر شکستید و باطل ساختید. و اگر به باطل از ایشان مفارقت نمودید، گناه این باطل بر شما واقع شده، با آن تازه ای که احداث گردید (و بعضی گمان کرده اند که مراد از آن، بیرون بردن زن رسول خداست، یعنی: عائشه و احداث فتنه در میانه مسلمانان و خروج کردن بر امام عادل و این، به گمان فقیر درست نیست؛ بلکه مراد، آن است که با آن فعلی که به عمل آوردید، یعنی: مرا یاری نمودید با آن که من به اعتقاد شما بر حقّ نبودم و بایست مرا واگذارید) و مع ذلک، بیعت شما با من (و بنا بر بعضی از نُسخ) با آن که وصف کردن شما خویش را به مفارقت شما از مردم نبود، مگر برای طمع دنیایی که گمان کردید که به این مفارقت، به آن می رسید، و دلیل بر این، گفته شما است که امید ما را قطع کردی، و به حمداللّه که نمی توانید از دین من، چیزی را عیب کنید.

و امّا آنچه یا آن که مرا از عطای شما رو گردان نمود، همان است که شما را از حق رو گردان ساخت، و شما را بر این داشت که آن را از گردن های خود بیرون کنید، چنانچه اسب کاه گیر نافرمان، لجام خویش را بیرون می کند. و اوست خدا که پروردگار من است و چیزی را با او شریک نمی گردانیم. پس مگویید که آن جناب، نفعش کم تر و دفعش ضعیف تر است، که سزاوار نام شرک شوید، با آن نفاق که دارید.

و امّا گفته شما که من از همه سواران عرب شجاع ترم و گریختن شما از لعن و نفرین من، جوابش این است که: هر موقف و مکانی را کاری است که باید در آنجا به عمل آید، و چون سرهای نیزه ها به هم در رود، که در معرکه قتال بلند شود، و نمدهای زین اسبان به جنبش آید، که سواران بر آن حرکت کنند، و شُش های شما اندران شما را پر کند و بترسید (چه شُش در وقت ترس، ورم به هم می رساند)، و در آنجا خدا مرا به کمال دل و دلداری کفایت می فرماید، و شجاعت مرا ظاهر می نماید. و اما شما هر گاه اِبا می کنید به واسطه این که من خدا را می خوانم و شما را نفرین می کنم، نباید که جزع به هم رسانید، از آن که مرد ساحری از گروه

ساحران که شما گمان کرده اید، شما را نفرین کند: بار خدایا در این زودی زبیر را بکش؛ چنان کشتنی که از همه انواع آن بدتر باشد، و خون او را بریز با استقرارِ بر گمراهی که توفیق توبه نیابد، و به طلحه خواری را بشناسان و او را خوارِ و بی مقدار گردان، و برای ایشان بدتر از این را در آخرت، ذخیره فرما، اگر مرا ستم کرده باشند و بر من افترا بسته باشند، و شهادت خود را کتمان نموده باشند، و تو را و رسول تو را در باب من نافرمانی کرده باشند. و به خِداش فرمود که: آمین بگو. خِداش گفت: آمین (یعنی: بار خدایا مستجاب گردان)

بعد از آن، خِداش، با خویش گفت که: هرگز صاحب ریشی را ندیدم که خطایش از تو ظاهرتر باشد. حامل حجّتی شدی که پاره ای از آن، پاره ای را باطل می کند، و خدا آن را چیزی که به آن، تمسّک توان جست، قرار نداده و اجزای آن، ربطی به یکدیگر ندارند، و من بیزاری می جویم به سوی خدا از ایشان. علی فرمود که: به سوی ایشان برگرد و آنچه را که گفتم، به ایشان اعلام کن.

عرض کرد: به خدا سوگند، که نمی روم تا آن که از خدا سؤال کنی که مرا به سوی تو برگرداند در این زودی، و مرا برای رضای خویش توفیق دهد در حقّ تو. پس حضرت چنان کرد و خِداش رفت و زمانی نشد که باز گشت و با آن حضرت در روز جنگ جمل شهید شد. خدا او را رحمت کند».

.

1- .اعراف، 54.

ص: 190

. .

ص: 191

. .

ص: 192

. .

ص: 193

. .

ص: 194

. .

ص: 195

. .

324.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ؛وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِیعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ جَرَّاحِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ رَافِعِ بْنِ سَلَمَهَ ، قَالَ :

كُنْتُ مَعَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ یَوْمَ النَّهْرَوَانِ ، فَبَیْنَا عَلِیٌّ علیه السلام جَالِسٌ إِذْ جَاءَ فَارِسٌ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا عَلِیُّ ، فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : «وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ ، مَا لَکَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ لَمْ تُسَلِّمْ عَلَیَّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ ؟» .

قَالَ بَلی سَأُخْبِرُکَ عَنْ ذلِکَ ، کُنْتُ إِذْ کُنْتِ عَلَی الْحَقِّ بِصِفِّینَ ، فَلَمَّا حَکَّمْتَ الْحَکَمَیْنِ ، بَرِئْتُ مِنْکَ ، وَ سَمَّیْتُکَ مُشْرِکاً ، فَأَصْبَحْتُ لَا أَدْرِی إِلی أَیْنَ أَصْرِفُ وَلَایَتِی ، وَ اللّهِ لَأَنْ أَعْرِفَ هُدَاکَ مِنْ ضَلَالَتِکَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنَ الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا .

فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام : «ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ ، قِفْ مِنِّی قَرِیباً أُرِکَ عَلَامَاتِ الْهُدی مِنْ عَلَامَاتِ الضَّلَالَهِ».

فَوَقَفَ الرَّجُلُ قَرِیباً مِنْهُ ، فَبَیْنَمَا هُوَ کَذلِکَ إِذْ أَقْبَلَ فَارِسٌ یَرْکُضُ حَتّی أَتی عَلِیّاً علیه السلام ، فَقَالَ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ أَقَرَّ اللّهُ عَیْنَکَ، قَدْ وَ اللّهِ قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ ، فَقَالَ لَهُ : «مِنْ دُونِ النَّهَرِ أَوْ مِنْ خَلْفِهِ ؟» قَالَ: بَلْ مِنْ دُونِهِ ، فَقَالَ : «کَذَبْتَ ، وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَا یَعْبُرُونَ أَبَداً حَتّی یُقْتَلُوا».

فَقَالَ الرَّجُلُ : فَارْدَدْتُ فِیهِ بَصِیرَهً ، فَجَاءَ آخَرُ یَرْکُضُ عَلی فَرَسٍ لَهُ ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذلِکَ ، فَرَدَّ عَلَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِثْلَ الَّذِی رَدَّ عَلی صَاحِبِهِ .

قَالَ الرَّجُلُ الشَّاکُّ : وَ هَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَ عَلی عَلِیٍّ علیه السلام ، فَأَفْلَقَ هَامَتَهُ بِالسَّیْفِ ، ثُمَّ جَاءَ فَارِسَانِ یَرْکُضَانِ قَدْ أَعْرَقَا فَرَسَیْهِمَا ، فَقَالَا : أَقَرَّ اللّهُ عَیْنَکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ ، قَدْ وَ اللّهِ ، قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ ، فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام : «أَ مِنْ خَلْفِ النَّهَرِ أَوْ مِنْ دُونِهِ ؟» قَالَا : لَا ، بَلْ مِنْ خَلْفِهِ ؛ إِنَّهُمْ لَمَّا اقْتَحَمُوا خَیْلَهُمُ النَّهْرَوَانَ ، وَ ضَرَبَ الْمَاءُ لَبَّاتِ خُیُولِهِمْ ، رَجَعُوا فَأُصِیبُوا ، فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «صَدَقْتُمَا» فَنَزَلَ الرَّجُلُ

عَنْ فَرَسِهِ ، فَأخَذَ بِيَدِ أمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ بِرِجْلِهِ فَقَبَّلَهُمَا ، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام : «هذِهِ لَکَ آيَهٌ» . .

4162.مروج الذهب :علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، همه از محمد بن علی، از نصر بن مزاحم، از عمر بن سعید، از جَرّاح بن عبداللّه ، از رافع بن سلمه روایت کرده اند که گفت: در روز جنگ نهروان، با علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه بودم، و در بین آن که علی علیه السلام نشسته بود، ناگاه سواری آمد و گفت: السّلام علیک یا علی، علی علیه السلام در جوابش فرمود که:«و علیک السّلام. تو را چه می شود مادرت به عزایت نشیند که بر من سلام نکردی به امیر المؤمنین بودن؟» (که بگویی السّلام علیک یا امیر المؤمنین). آن سوار عرض کرد: بلی، زود باشد که تو را از وجه این خبر دهم. تو امیر المؤمنین بودی در هنگامی که بر حق بودی در جنگ صفّین (و بعضی گفته اند که: معنی این است که در زمانی که بر حقّ بودی در صفّین، من نیز در صفّین بودم، و این معنی بسیار سست است). و چون حکمین را (که مراد از آنها، ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص است)، قراردادی، از تو بیزار شدم، و تو را مشرک نامیدم. پس صبح کرده ام که نمی دانم ولایت و دوستی خود را به کجا صرف کنم، و که را امام خود دانم؟ به خدا سوگند که شناختن من هدایت تو را از ضلالت تو که بدانم بر راه راستی یا گمراهی، دوست تر است به سوی من از دنیا و آنچه در آن است.

علی علیه السلام به آن سوار فرمود که: «مادرت به عزایت نشیند، نزدیک به من بایست تا نشان های هدایت را به تو بنمایم که از نشان های ضلالت جدا شود». پس آن مرد نزدیک به آن حضرت ایستاد، و در بین آن که آن سوار همچنین به نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده بود، ناگاه سواری روی آورد و می تاخت تا به خدمت علی علیه السلام آمد، و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، مژده باد تو رابه فتح (که لشکر تو دشمن را شکست دادند). خدا چشم تو را روشن گرداند. و به خدا سوگند که همه آن قوم کشته شدند.

حضرت فرمود که: «بعد از آن که از نهر عبور کردند، یا از پشت آن پیش از عبور؟» عرض کرد که: بعد از آن که عبور کردند. فرمود: «دروغ گفتی. به حق آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که ایشان از نهر هرگز عبور نخواهند کرد، تا کشته شوند». آن مرد می گوید: که بینایی من در امر آن حضرت، زیاد شد. و پس سواری دیگر

آمد و اسب خویش را می تاخت و مثل آنچه سوار اول به حضرت، عرض کرده بود عرض کرد، و امیر المؤمنین علیه السلام بر او ردّ فرمود، مثل آنچه بر صاحبش رد فرموده بود. آن مرد صاحب شک می گوید که قصد کردم که بر علی حمله کنم و سرش را با شمشیر بشکافم. بعد از آن دو سوار آمدند و می تاختند، چنانچه اسب های خود را به عرق آورده بودند، و عرض کردند که: خدا چشم تو را روشن گرداند، یا امیر المؤمنین، بشارت باد تو را به فتح. و به خدا سوگند که همه آن قوم کشته شدند. علی علیه السلام فرمود که: «آیا از پشت نهر پیش از عبور، یا بعد از آن که عبور کردند؟» عرض کردند: نه، بلکه از پشت آن. و ایشان چون اسبان خویش رابه زور داخل نهر نهروان کردند و آب به سینه های اسب ایشان زد، برگشتند و کشته شدند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «راست گفتید». آن مرد از اسب خویش فرود آمد و دست و پای امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و آنها را بوسید. علی علیه السلام فرمود که: «اینک از برای تو آیه و نشانه ای است» (یعنی: بر آن که من بر هدایتم). .

ص: 198

. .

ص: 199

. .

4158.مكارم الأخلاق (به نقل از مجمع) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعِجْلِیِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَی الْمَعْرُوفِ بِكُرْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُدَاهِیٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِیِّ ، عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِبِیَّهِ ، قَالَتْ :رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِی شُرْطَهِ الْخَمِيسِ وَ مَعَهُ دِرَّهٌ ، لَهَا سَبَابَتَانِ ، يَضْرِبُ بِهَا بَيَّاعِی الْجِرِّیِّ وَ الْمَارْمَاهِی وَ الزِّمَّارِ ، وَ يَقُولُ لَهُمْ : «يَا بَيَّاعِی مُسُوخِ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدِ بَنِی مَرْوَانَ» .

فَقَامَ إِلَيْهِ فُرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ مَا جُنْدُ بَنِی مَرْوَانَ ؟ قَالَتْ : فَقَالَ لَهُ : «أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللِّحی ، وَ فَتَلُوا الشَّوَارِبَ ، فَمُسِخُوا».

فَلَمْ أَرَ نَاطِقاً أَحْسَنَ نُطْقاً مِنْهُ ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ ، فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتّی قَعَدَ فِی رَحَبَهِ الْمَسْجِدِ ، فَقُلْتُ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا دَلَالَهُ الْاِءمَامَهِ يَرْحَمُكَ اللّهُ ؟

قَالَتْ : فَقَالَ : «ائْتِينِی بِتِلْكَ الْحَصَاهِ» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلی حَصَاهٍ ، فَأَتَيْتُهُ بِهَا ، فَطَبَعَ لِی فِيهَا بِخَاتَمِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِی : «يَا حَبَابَهُ إِذَا ادَّعی مُدَّعٍ الْاِءمَامَهَ ، فَقَدَرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتِ ، فَاعْلَمِی أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ ؛ وَ الْاِءمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَیْءٌ يُرِيدُهُ».

قَالَتْ : ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتّی قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَجِئْتُ إِلَی الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِی مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ ، فَقَالَ : «يَا حَبَابَهُ الْوَالِبِيَّهُ» فَقُلْتُ : نَعَمْ يَا مَوْلَایَ ، فَقَالَ : «هَاتِی مَا مَعَكِ» . قَالَتْ : فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

قَالَتْ : ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ هُوَ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله ، فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ ، ثُمَّ قَالَ لِی : «إِنَّ فِی الدَّلَالَهِ دَلِيلاً عَلی مَا تُرِيدِينَ ، أَ فَتُرِيدِينَ دَلَالَهَ الْاِءمَامَهِ ؟» فَقُلْتُ : نَعَمْ يَا سَيِّدِی ، فَقَالَ : «هَاتِی مَا مَعَكِ» فَنَاوَلْتُهُ الْحَصَاهَ فَطَبَعَ لِی فِيهَا .

قَالَتْ : ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام وَ قَدْ بَلَغَ بِیَ الْكِبَرُ إِلی أَنْ أُرْعِشْتُ وَ أَنَا أَعُدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَهً وَ ثَلَاثَ عَشْرَهَ سَنَهً فَرَأَيْتُهُ رَاكِعاً وَ سَاجِداً وَ مَشْغُولاً بِالْعِبَادَهِ ، فَيَئِسْتُ مِنَ الدَّلَالَهِ ، فَأَوْمَأَ إِلَیَّ بِالسَّبَّابَهِ ، فَعَادَ إِلَیَّ شَبَابِی

، قَالَتْ : فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِى ، كَمْ مَضى مِنَ الدُّنْيَا؟ وَ كَمْ بَقِىَ ؟ فَقَالَ : «أَمَّا مَا مَضى ، فَنَعَمْ ؛ وَ أَمَّا مَا بَقِىَ ، فَلَا». قَالَتْ : ثُمَّ قَالَ لِى : «هَاتِى مَا مَعَكِ» فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِى فِيهَا .

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَطَبَعَ لِى فِيهَا ؛ ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَطَبَعَ لِى فِيهَا ؛ ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، فَطَبَعَ لِى فِيهَا ؛ ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عليه السلام ، فَطَبَعَ لِى فِيهَا .

وَ عَاشَتْ حَبَابَهُ بَعْدَ ذلِکَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلى مَا ذَکَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ . .

4159.خصائص الأئمّه علیهم السلامعلی بن محمد، از ابو علی که محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر است از احمد بن قاسم عِجلی، از احمد بن یحیی که معروف است به کُرد » از محمد بن خُداهی، از عبداللّه بن ایّوب، از عبداللّه بن هاشم، از عبدالکریم بن عمرو خَثعمی، از حَبابه والِبیّه روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در شرطه الخمیس (که نام موضعی است در کوفه) (1) و با آن، حضرت دِرّه بود که آن را دو سر بود، مانند دو انگشت شهادت و جرّی فروشان و مار ماهی و زمار فروشان را با آن درّه می زد، (2) و به ایشان می فرمود که:«ای فروشندگان آنها که مسخ شده اند از یهود و لشکر پسر مروان».

و حبابه می گوید که: فرات بن احنف برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، لشکر پسران مروان کیست و کردار ایشان چیست؟ حضرت فرمود که: «گروهی اند که ریش ها را تراشیدند و سبیل ها را تابیدند، و به این سبب مسخ شدند، و از صورت خود گشتند». حبابه می گوید که: هیچ سخن گویی را ندیدم که سخنش از آن حضرت خوش تر باشد. بعد از آن، در پی او رفتم و متصل در قفای آن حضرت می رفتم، تا آن که در میدانی که بر در مسجد بود نشست (و ممکن است که مراد از رحبه که در این حدیث است، تخت گاه مسجد باشد و دور نیست که این ظاهرتر باشد).

پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، دلیل بر امامت چیست خدا تو را رحمت کند . حبابه می گوید که: حضرت فرمود که: «آن سنگ ریزه را به نزد من آور» و به دست خود به سنگ ریزه اشاره فرمود. من آن سنگ ریزه را به خدمتش آوردم، مهر خود را بر آن سنگ ریزه زد که نقش گرفت و فرمود که: «ای حبابه، هرگاه کسی ادعای امامت کند، و قدرت داشته باشد که مهر بر سنگ زند که نقش بندد - چنانچه دیدی - بدان که او امامی است که اطاعتش واجب است، و از امام دور نمی باشد چیزی که آن را اراده می کند».

حبابه می گوید که: برگشتم و بودم تا امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد، پس به خدمت امام حسن علیه السلام آمدم و آن حضرت در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام بود، و مردم از آن حضرت سؤال می کردند، فرمود که: «ای حبابه والبیه»، عرض کردم: بلی ای آقای من. فرمود: «بیاور آنچه

را که با تو است». حبابه می گوید که: آن سنگ ریزه را به آن حضرت دادم، مهر خود را به آن زد که نقش گرفت؛ چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام مهر کرده بود. حبابه می گوید که: بعد از آن، به خدمت امام حسین علیه السلام آمدم و آن حضرت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و مرا نزدیک خود طلبید، و فرمود: «مرحبا خوش آمدی» و به من فرمود: «به درستی که در دلالت کردن من تو را دلیلی است، بر آنچه اراده داری. آیا دلالت امامت را می خواهی؟»

عرض کردم: بلی ای آقای من، فرمود که: «بیاور آنچه را که با توست». من آن سنگ ریزه را به حضرت دادم و آن حضرت مهر خود را بر آن زد؛ چنانچه در آن تأثیر نمود و نقش بست. بعد از آن به خدمت علی بن الحسین آمدم علیه السلام و بزرگ سالی و پیری به من رسیده بود، تا آن که به جهت پیری، رعشه به هم رسانیده بودم (و اعضایم می لرزید) و من در آن روز، صد و سیزده سال داشتم. پس آن حضرت را دیدم که رکوع می کند و سجده به جا می آورد، و به عبادت خدا مشغول است. چون چنین دیدم، از دلالت امامت نومید شدم. آن حضرت به انگشت شهادت به جانب من اشاره فرمود، جوانی من برگشت و بُرنا شدم، و عرض کردم که: ای آقای من، چه قدر از دنیا گذشته و چه قدر باقی مانده؟ حضرت فرمود که: «اما آنچه گذشته، معلوم است و اما آنچه مانده، معلوم نیست» (و احتمال دارد که معنی این باشد که سؤال از گذشته صورتی دارد، و اما از باقی مانده، صورت ندارد؛ زیرا که علم آن مختص جناب اقدس الهی است). حبابه می گوید که: بعد از آن، به من فرمود که: «بیاور آنچه را که با تو است». من آن سنگ ریزه را به او دادم در آن مهر زد.

بعد از آن، به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد. پس به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد، بعد از آن به خدمت حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد، پس به خدمت امام رضا علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد. و حبابه بعد از آن، نه ماه دیگر زنده بود، بنا بر آنچه محمد بن هشام ذکر کرده است. .

1- .شرطه الخمیس، نیروی یگان ویژه و انتظامات امیر المؤمنین بود. بنا بر این، تعریف مترجم رحمه اللّه از آن، به جایگاهی در کوفه، خطا است.
2- .و جِرّی به کسر جیم و رای مشدد، نوعی است از ماهی که فلس ندارد. و همچنین مارماهی و زمّار. مترجم

ص: 202

. .

ص: 203

. .

4160.امام حسن علیه السلام (پس از شهادت پدرش و درباره وی) مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِیِّ ، عَنْ أَبِی هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِیِّ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، فَاسْتَأْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْیَمَنِ عَلَیْهِ ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ طَوِیلٌ جَسِیمٌ ، فَسَلَّمَ عَلَیْهِ بِالْوَلَایَهِ ، فَرَدَّ عَلَیْهِ بِالْقَبُولِ ، وَ أَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ ، فَجَلَسَ مُلَاصِقاً لِی ، فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : لَیْتَ شِعْرِی مَنْ هذَا ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام : «هذَا مِنْ وُلْدِ الْأَعْرَابِیَّهِ صَاحِبَهِ الْحَصَاهِ الَّتِی طَبَعَ آبَائِی علیهم السلام فِیهَا بِخَوَاتِیمِهِمْ فَانْطَبَعَتْ ، وَ قَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ یُرِیدُ أَنْ أَطْبَعَ فِیهَا».

ثُمَّ قَالَ : «هَاتِهَا» فَأَخْرَجَ حَصَاهً وَ فِی جَانِبٍ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسُ ، فَأَخَذَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ، ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ ، فَطَبَعَ فِیهَا ، فَانْطَبَعَ ، فَكَأَنِّی أَرَی نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَهَ : «الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ» .

فَقُلْتُ لِلْیَمَانِیِّ : رَأَیْتَهُ قَبْلَ هذَا قَطُّ ؟ قَالَ : لَا وَ اللّهِ ، وَ إِنِّی لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِیصٌ عَلی رُؤْیَتِهِ حَتّی كَانَ السَّاعَهَ أَتَانِی شَابٌّ لَسْتُ أَرَاهُ فَقَالَ لِی : قُمْ ، فَادْخُلْ ، فَدَخَلْتُ .

ثُمَّ نَهَضَ الْیَمَانِیُّ وَ هُوَ یَقُولُ : رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ ، ذُرِّیَّهً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ، أَشْهَدُ بِاللّهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ ، ثُمَّ مَضی فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذلِكَ .

قَالَ إِسْحَاقُ : قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیُّ : وَ سَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِهِ ، فَقَالَ : اسْمِی مِهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَهَ بْنِ سِمْعَانَ بْنِ غَانِمِ بْنِ أُمِّ غَانِمٍ ، وَ هِیَ الْأَعْرَابِیَّهُ الْیَمَانِیَّهُ ،صَاحِبَهُ الْحَصَاهِ الَّتِی طَبَعَ فِیهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، وَ السِّبْطُ إِلی وَقْتِ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام . .

4161.الاستیعاب :محمد بن ابی عبداللّه و علی بن محمد، از اسحاق بن محمد نخعی، از ابو هاشم (یعنی: داود بن قاسم جعفری) روایت کرده است که گفت: در نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت طلب رخصت شد برای مردی از اهل یمن، چون رخصت داد، مرد ستبر بلند تنومندی درآمد و بر آن حضرت سلام کرد و به ولایت که گفت: السلام علیک یا ولی اللّه (یا گفت: السلام علیک یا مولای)، یعنی: درود خدا (یا درود من یا همه درودها) بر تو ای صاحب اختیاری که خدا تو را در امور خود (که تعلق به خلائق دارد) صاحب اختیار نموده، یا درود بر تو ای آقای من. حضرت جواب سلام او را باز داد به قبول کردن از وی، و او را امر فرمود که بنشیند.

داود می گوید که: آن مرد در کنار من نشست، به وضعی که به من چسبیده بود. من با خود گفتم که: کاش می دانستم که اینک کیست؟

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که:«این، از فرزند آن زن اعرابیه صاحب سنگ ریزه است که پدران من علیهم السلام در آن مهر زدند به مهرهای خود و نقش گرفت، و آن را با خود آورده، می خواهد که من در آن مهر زنم». پس فرمود که: «آن سنگ ریزه را بیاور». آن مرد سنگ ریزه را بیرون آورد و در یک جانب آن، موضع نرم هموارى بود. امام حسن علیه السلام آن را گرفت و مهر خود را بیرون آورد و در آن مهر زد که نقش گرفت. و گویا من در این ساعت نقش مهر آن حضرت را می بینم، و آن نقش این بود که: حسن بن علی.

من به آن یمنی گفتم که: پیش از آن، هرگز امام حسن علیه السلام را دیده بودی؟ گفت: نه، به خدا سوگند، و من مدتی است که بر دیدن آن حضرت حریص بودم، تا آن که در این ساعت، جوانی به نزد من آمد، که او را ندیده بودم، و به من گفت که: بر خیز و داخل شو، پس من داخل شدم. بعد از آن، یمنی برخاست و می گفت: رحمت خدا و برکت های او بر شما اهل بیت پیغمبر، «ذرّیه ای که بعضی از آن، از بعضی به هم رسیده» (1) . گواهی می دهم به خدا که تو، حقی، و حق تو واجب است، مانند وجوب حقّ امیر المؤمنین و امامان بعد از او صلوات اللّه علیهم اجمعین . پس آن، یمنی رفت و بعد از آن، او را ندیدم.

اسحاق می گوید که: ابوهاشم جعفری گفت که: او را از نامش سؤال کردم، گفت: نامم مِهْجع بن صلت بن عُقبه بن سِمعان بن غانم بن امّ غانم است. و امّ غانم، همان زن اعرابیه یمنیه است که صاحب سنگ ریزه بود که امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندزاده های آن حضرت، در آن مهر زدند، تا زمان امام رضا علیه السلام (و بعضی گفته اند که احتمال بعیدی دارد که مراد، تا زمان امام علی نقی علیه السلام باشد). .

1- .آل عمران، 34.

4162.مروج الذهب :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ وَ زُرَارَةَ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام ، أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّهِ إِلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلامفَخَلَا بِهِ ، فَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ أَخِى ، قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَفَعَ الْوَصِيَّهَ وَ الْاءِمَامَهَ مِنْ بَعْدِهِ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام ، ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ قُتِلَ أَبُوكَ رَضِىَ اللّهُ عَنْهُ ، وَ صَلّى عَلى رُوحِهِ وَ لَمْ يُوصِ ، وَ أَنَا عَمُّكَ وَ صِنْوُ أَبِيكَ ، وَ وِلَادَتِى مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام ؛ فِى سِنِّى وَ قَدِيمِى أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِى حَدَاثَتِكَ ، فَلَا تُنَازِعْنِى فِى الْوَصِيَّهِ وَ الْاءِمَامَهِ ، وَ لَا تُحَاجَّنِى .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : يَا عَمِّ ، اتَّقِ اللّهَ ، وَ لَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ «إِنِّى أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» إِنَّ أَبِى يَا عَمِّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ أَوْصى إِلَىَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ ، وَ عَهِدَ إِلَىَّ فِى ذلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِسَاعَهٍ ، وَ هذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عِنْدِى ، فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهذَا ؛ فَإِنِّى أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمُرِ وَ تَشَتُّتَ الْحَالِ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْوَصِيَّهَ وَ الْاءِمَامَهَ فِى عَقِبِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذلِكَ ، فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حَتَّى نَتَحَاكَمَ إِلَيْهِ ، وَ نَسْأَلَهُ عَنْ ذلِكَ».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «وَ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا بِمَكَّهَ ، فَانْطَلَقَا حَتّى أَتَيَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّهِ : ابْدَأْ أَنْتَ فَابْتَهِلْ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَلْهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ ، ثُمَّ سَلْ ؛ فَابْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِى الدُّعَاءِ ، وَ سَأَلَ اللّهَ ، ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ ، فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام : يَا عَمِّ ، لَوْ كُنْتَ وَصِيّاً وَ إِماماً ، لَأَجَابَكَ .

قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : فَادْعُ اللّهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِى ، وَ سَلْهُ ، فَدَعَا اللّهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلامبِمَا أَرَادَ ، ثُمَّ قَالَ : أَسْأَلُكَ بِالَّذِى جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَ مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مَنِ الْوَصِيُّ وَ الْاءِمَامُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهماالسلام ؟» قَالَ : «فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ، فَقَالَ : اللّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّهَ وَ الْاءِمَامَهَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهماالسلامإِلَى

عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله » .

قَالَ : «فَانْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ وَ هُوَ یَتَوَلّی عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام» .

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ حَرِیزٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، مِثْلَهُ . .

4163.مقتل أمير المؤمنين عن قبيصه بن جابر :محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از على بن رئاب، از ابو عُبيده و زراره هر دو، روايت كرده است از امام محمد باقر عليه السلام كه فرمود:«چون امام حسين عليه السلام شهيد شد، محمد بن حنفيه به نزد على بن الحسين عليهماالسلام فرستاد و چون آن حضرت تشريف آورد، محمد با او خلوت كرد، و به آن حضرت عرض كرد كه: اى پسر برادر من، تو مى دانى (يا من مى دانم)، كه رسول خدا صلى الله عليه و آله ، وصيت و امامت را بعد از خود، به امير المؤمنين عليه السلام تسليم فرمود. بعد از آن، به امام حسن، پس به امام حسين عليهماالسلامتسليم شد، و پدر تو - كه خدا از او راضى باشد، و بر روح او صلوات فرستد - شهيد شد و وصيت نكرد، و تو مى دانى كه من، عموى توام و اصل من، با اصل پدر تو يكى است؛ چنانچه دو درخت خرما از يک ريشه بر آيند، و من به سبب آن كه از على عليه السلام بلاواسطه متولد شده ام، با سنى كه دارم و پيش از تو بوده ام، به امامت از تو سزاوارترم، با وجود آن كه تو تازه سن و جوانى. پس در باب وصيت و امامت، با من منازعه و گفت وگو مكن.

حضرت على بن الحسين عليهماالسلام فرمود كه: اى عمو، از خدا بترس و ادعا مكن آنچه را كه براى تو درست نيست. «به درستى كه من، تو را پند مى دهم تا آن كه از جمله جاهلان نباشى». (1) اى عمو، به درستى كه پدرم صلوات اللّه عليه مرا وصىّ گردانيد، پيش از آن كه به جانب كربلا توجه فرمايد، و در اين امر، با من عهد كرد و وصيت فرمود، يک ساعت پيش از آن كه شهيد شود. و اينک سلاح رسول خداست صلى الله عليه و آله كه در نزد من است، پس متعرض اين امر مشو كه من بر تو مى ترسم از نقصان عمر و پراكندگى حال.

به درستى كه خداى عزّوجلّ وصيت و امامت را در فرزند امام حسين عليه السلام قرار داده. پس اگر خواهى كه اين را بدانى، بيا با ما به نزد حجر الاسود تا به سوى آن محاكمه كنيم، و اين مرافعه را به نزد آن بريم، و آن را ازين امر سؤال كنيم».

حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود كه: «اين سخن در ميانه ايشان در مكه اتفاق افتاد، پس رفتند تا به نزد حجر الاسود آمدند. على بن الحسين عليه السلام به محمد بن حنفيه فرمود كه: تو ابتدا كن و به سوى

خدای عزّوجلّ زاری نما و از او سؤال کن که این سنگ برای تو سخن گوید. پس محمد دست به دعا برداشت و تضرّع و زاری نمود و از خدا سؤال کرد، بعد از آن، حجر الاسود را خواند و حَجر او را جواب نداد. علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: ای عمو، اگر وصیّ و امام می بودی، هر آینه تو را جواب می داد.

محمد به علی علیه السلام عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو خدا را بخوان و از او سؤال کن. علی بن الحسین علیه السلام خدا را خواند به آنچه خواست. بعد از آن، به حجر الاسود فرمود که: سؤال می کنم تو را به حق آن خدایی که پیمان پیغمبران و پیمان اوصیای ایشان و پیمان همه مردمان را در تو قرار داده، مگر آن که ما را خبر دهی که وصیّ و امام بعد از حسین بن علی علیهماالسلامکیست؟»

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «حجر الاسود به جنبش آمد تا آن که نزدیک بود که از جای خود برود، و خدای عزّوجلّ آن را به سخن در آورد، به زبان عربی روشن و فصیح و گفت: بار خدایا، به درستی که وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیهماالسلام، با علی بن حسین، پسر فاطمه دختر رسول خدا است». حضرت فرمود که: «پس محمد بن حنفیه برگردید، و با علی بن الحسین علیهماالسلام دوستی می ورزید».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است. .

1- .هود، 46.

322.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، قَالَ : أَخْبَرَنِى سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ ، قَالَ : أَخْبَرَنِى الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ ، قَالَ :دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئاً مِنْ هذَا الْأَمْرِ ، فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَقُلْتُ : أَخْبِرُونِى عَنْ عَالِمِ أَهْلِ هذَا الْبَيْتِ ، فَقَالُوا : عَبْدُ اللّهِ بْنُ الْحَسَنِ .

فَأَتَيْتُ مَنْزِلَهُ ، فَاسْتَأْذَنْتُ ، فَخَرَجَ إِلَىَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ غُلَامٌ لَهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : اِسْتَأْذِنْ لِى عَلى مَوْلَاكَ ، فَدَخَلَ ، ثُمَّ خَرَجَ ، فَقَالَ لِىَ : ادْخُلْ ، فَدَخَلْتُ ، فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ مُعْتَكِفٍ شَدِيدِ الِاجْتِهَادِ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لِى : مَنْ أَنْتَ ؟ فَقُلْتُ : أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ ، فَقَالَ : مَا حَاجَتُكَ ؟ فَقُلْتُ : جِئْتُ أَسْأَلُكَ ، فَقَالَ : أَ مَرَرْتَ بِابْنِى مُحَمَّدٍ ؟ قُلْتُ : بَدَأْتُ بِكَ ، فَقَالَ : سَلْ ، فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِى عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ ، فَقَالَ : تَبِينُ بِرَأْسِ الْجَوْزَاءِ ، وَ الْبَاقِى وِزْرٌ عَلَيْهِ وَ عُقُوبَةٌ ، فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : وَاحِدَةٌ ، فَقُلْتُ : مَا يَقُولُ الشَّيْخُ فِى الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ ؟ فَقَالَ : قَدْ مَسَحَ قَوْمٌ صَالِحُونَ ، وَ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَمْسَحُ ، فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : ثِنْتَانِ ، فَقُلْتُ : مَا تَقُولُ فِى أَكْلِ الْجِرِّيِّ ؟ أَ حَلَالٌ هُوَ أَمْ حَرَامٌ ؟ فَقَالَ : حَلَالٌ ، إِلَا أَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ نَعَافُهُ ، فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : ثَلَاثٌ ، فَقُلْتُ : فَمَا تَقُولُ فِى شُرْبِ النَّبِيذِ ؟ فَقَالَ : حَلَالٌ ، إِلَا أَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا نَشْرَبُهُ ، فَقُمْتُ ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَقُولُ : هذِهِ الْعِصَابَةُ تَكْذِبُ عَلى أَهْلِ هذَا الْبَيْتِ .

فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ ، فَنَظَرْتُ إِلى جَمَاعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ : مَنْ أَعْلَمُ أَهْلِ هذَا الْبَيْتِ ؟ فَقَالُوا : عَبْدُ اللّهِ بْنُ الْحَسَنِ ، فَقُلْتُ : قَدْ أَتَيْتُهُ ، فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئاً ، فَرَفَعَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ رَأْسَهُ ، فَقَالَ : ائْتِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليهماالسلام ؛ فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلِ هذَا الْبَيْتِ ، فَلَامَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ بِالْحَضْرَهِ فَقُلْتُ : إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا مَنَعَهُمْ مِنْ إِرْشَادِى إِلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّهٍ الْحَسَدُ فَقُلْتُ لَهُ : وَيْحَكَ ، إِيَّاهُ أَرَدْتُ .

فَمَضَيْتُ حَتّى صِرْتُ إِلى مَنْزِلِهِ ، فَقَرَعْتُ الْبَابَ ، فَخَرَجَ غُلَامٌ لَهُ ، فَقَالَ : ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ ؛ فَوَ اللّهِ لَقَدْ أَدْهَشَنِى ، فَدَخَلْتُ وَ أَنَا مُضْطَرِبٌ ، وَ نَظَرْتُ فَإِذَا شَيْخٌ عَلى مُصَلًّى بِلَا مِرْفَقَهٍ وَ لَا بَرْدَعَهٍ ، فَابْتَدَأَنِى بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لِى : «مَنْ أَنْتَ ؟» فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : يَا سُبْحَانَ اللّهِ ! غُلَامُهُ يَقُولُ لِى بِالْبَابِ : «ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ» وَ يَسْأَلُنِى الْمَوْلى : «مَنْ أَنْتَ ؟» فَقُلْتُ لَهُ : أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَهُ ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى جَبْهَتِهِ ، وَ قَالَ : «كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللّهِ ، وَ

ضَلّوا ضَلَالاً بَعِيداً ، وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً ؛ يَا أَخَا كَلْبٍ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلّ يَقُولُ : «وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذلِکَ كَثِيراً» أَفَتَنْسِبُهَا أَنْتَ ؟» فَقُلْتُ : لَا ، جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَقَالَ لِی : «أَفَتَنْسِبُ نَفْسَکَ ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ ، حَتَّى ارْتَفَعْتُ ، فَقَالَ لِی : «قِفْ ؛ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَيْحَکَ ، أَ تَدْرِی مَنْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ، قَالَ : «إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ ابْنُ فُلَانٍ الرَّاعِی الْكُرْدِیِّ إِنَّمَا كَانَ فُلَانٌ الرَّاعِی الْكُرْدِیُّ عَلَى جَبَلِ آلِ فُلَانٍ ، فَنَزَلَ إِلَى فُلَانَةَ امْرَأَةِ فُلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ الَّذِی كَانَ يَرْعى غَنَمَهُ عَلَيْهِ ، فَأَطْعَمَهَا شَيْئاً وَ غَشِيَهَا ، فَوَلَدَتْ فُلَاناً ، وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ مِنْ فُلَانَةَ وَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ» .

ثُمَّ قَالَ : «أَ تَعْرِفُ هذِهِ الْأَسَامِیَ ؟» قُلْتُ : لَا وَ اللّهِ جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ

تَكُفَّ عَنْ هذَا فَعَلْتَ ، فَقَالَ : «إِنَّمَا قُلْتَ فَقُلْتُ». فَقُلْتُ : إِنِّی لَا أَعُودُ ، قَالَ : «لَا نَعُودُ إِذاً ، وَ اسْأَلْ عَمَّا جِئْتَ لَهُ».

فَقُلْتُ لَهُ : أَخْبِرْنِی عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ ، فَقَالَ : «وَيْحَکَ ، أَ مَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ ؟» قُلْتُ : بَلى ، قَالَ : «فَاقْرَأْ»، فَقَرَأْتُ : «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ» قَالَ : «أَ تَرى هَاهُنَا نُجُومَ السَّمَاءِ؟» قُلْتُ : لَا .

قُلْتُ : فَرَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثاً ؟ قَالَ : «تُرَدُّ إِلى كِتَابِ اللّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ». ثُمَّ قَالَ : «لَا طَلَاقَ إِلَا عَلَى طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ». فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : وَاحِدَةٌ .

ثُمَّ قَالَ : «سَلْ» ، قُلْتُ : مَا تَقُولُ فِی الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ؟ فَتَبَسَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ، وَ رَدَّ اللّهُ كُلَّ شَیْءٍ إِلى شَيْئِهِ ، وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ ، فَتَرى أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وُضُوؤُهُمْ ؟» فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : ثِنْتَانِ .

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ ، فَقَالَ : «سَلْ» ، فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِی عَنْ أَكْلِ الْجِرِّیِّ ، فَقَالَ : «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَسَخَ طَائِفَةً مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ ؛ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً ، فَهُوَ الْجِرِّیُّ وَ الزَّمَّارُ وَ الْمَارْمَاهِی وَ مَا سِوى ذلِکَ ؛ وَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرّاً ، فَالْقِرَدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ وَ الْوَبْرُ وَ الْوَرَلُ وَ مَا سِوى ذلِکَ». فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : ثَلَاثٌ .

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ ، فَقَالَ : «سَلْ وَ قُمْ» فَقُلْتُ : مَا تَقُولُ فِی النَّبِيذِ ؟ فَقَالَ : «حَلَالٌ». فَقُلْتُ : إِنَّا نَنْبِذُ فَنَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرَ وَ مَا سِوى ذلِکَ ، وَ نَشْرَبُهُ ؟

فَقَالَ : «شُهْ شُهْ ، تِلْکَ الْخَمْرَهُ الْمُنْتِنَهُ». فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَأیَّ نَبِیذٍ تَعْنِی ؟ فَقَالَ : «إِنَّ أَهْلَ الْمَدِینَهِ شَکَوْا إِلی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله تَغْیِیرَ الْمَاءِ وَ فَسَادَ طَبَائِعِهِمْ ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ یَنْبِذُوا ، فَکَانَ الرَّجُلُ یَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ یَنْبِذَ لَهُ ، فَیَعْمِدُ إِلی کَفٍّ مِنَ التَّمْرِ ، فَیَقْذِفُ بِهِ فِی الشَّنِّ ، فَمِنْهُ شُرْبُهُ ، وَ مِنْهُ طَهُورُهُ».

فَقُلْتُ : وَ کَمْ کَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِی کَانَ فِی الْکَفِّ ؟ فَقَالَ : «مَا حَمَلَ الْکَفُّ». فَقُلْتُ : وَاحِدَهٌ أَوْ ثِنْتَانِ ؟ فَقَالَ : «رُبَّمَا کَانَتْ وَاحِدَهً ، وَ رُبَّمَا کَانَتْ ثِنْتَیْنِ».

فَقُلْتُ : وَ کَمْ کَانَ یَسَعُ الشَّنُّ ؟ فَقَالَ : «مَا بَیْنَ الْأَرْبَعِینَ إِلَی الثَّمَانِینَ إِلی مَا فَوْقَ ذلِکَ». فَقُلْتُ : بِالْأَرْطَالِ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ ، أَرْطَالٌ بِمِکْیَالِ الْعِرَاقِ».

قَالَ سَمَاعَهُ : قَالَ الْکَلْبِیُّ : ثُمَّ نَهَضَ علیه السلام ، وَ قُمْتُ ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا أَضْرِبُ بِیَدِی عَلَی الْأُخْرَی ، وَ أَنَا أَقُولُ : إِنْ کَانَ شَیْءٌ فَهذَا . فَلَمْ یَزَلِ الْکَلْبِیُّ یَدِینُ اللّٰهَ بِحُبِّ آلِ هذَا الْبَیْتِ حَتّی مَاتَ . .

4165.شرح نهج البلاغه :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا سَماعه بن مهران و گفت: خبر داد مرا (حسین بن علوان که معروف است به) کلبی نسّابه (که به غایت معرفت به نسب مردم داشت). و گفت که:داخل مدینه شدم و از امر امامت چیزی را نمی دانستم. پس به مسجد رسول آمدم، دیدم که جماعتی از قریش در مسجداند. گفتم: مرا از عالم و امام اهل بیت پیغمبر خبر دهید. گفتند: عبداللّه بن حسن. به منزل عبداللّه آمدم و رخصت طلبیدم، مردی به سوی من بیرون آمد و من گمان کردم که غلام عبداللّه است. به او گفتم که: برای من رخصت طلب کن تا بر آقای تو داخل شوم. آن مرد داخل شد و بیرون آمد و به من گفت که: داخل شو. چون داخل شدم، دیدم که پیری بر روی جانماز نشسته، متوجه عبادت است و آثار عبادت و مشقت آن، در او پیداست. بر او سلام کردم، بعد از جواب سلام، به من گفت که: تو کیستی؟ گفتم: منم کلبی نسّابه. گفت: چه حاجت داری؟

گفتم: آمده ام که از تو سؤال کنم. گفت: به پسرم محمد گذشتی و او را دیدی؟ گفتم: به تو ابتدا نمودم، و غیر تو کسی را ندیدم. گفت: سؤال کن از آنچه می خواهی. گفتم: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شماره ستارگان آسمان. گفت بائن و جدا می شود از شوهر به سر جوزاء (یعنی: به سه طلاق، که شماره سر جوزا است، چه سر آن جیم است و جیم به حساب ابجد، سه است، یا مراد از آن، سه ستاره است که آن را رأس الجوزاء و سر آن می گویند؛ زیرا که جوزاء، در وسط آسمان نمودار می شود، به صورت دو کودکی که دست در گردن یکدیگر کرده باشند، یا به صورت مردی که او را کمربند و شمشیری باشد و سر آن به جانب شمال و مشرق و پای آن، به جانب مغرب و جنوب است و سر آن سه ستاره است، یعنی: آن زن سه طلاقه شود). و باقی وزر و وبال و عقوبت است بر شوهر.

کلبی می گوید که: با خود گفتم که: این یک نشانه است برای آن که عبداللّه ، عالم و امام نیست. بعد از آن، گفتم که: شیخ چه می گوید در باب مسح کردن بر موزه ها؟ گفت که: گروه نیکان و شایستگان بر آن مسح کرده اند، و ما اهل بیت بر آن مسح نمی کنیم. با خود گفتم که: این دو نشان. پس گفتم: چه می گویی در خوردن جرّی، آیا حلال است یا حرام؟

گفت: حلال است، مگر این که ما اهل بیت آن را کراهت داریم. با خود گفتم که: این، سه نشان. گفتم: چه می گویی در نوشیدن شراب خرما؟ گفت: حلال است، مگر این که ما اهل بیت آن را نمی آشامیم. پس برخاستم و از پیش او بیرون رفتم و می گفتم که: این گروه قریش دروغ می گویند بر اهل بیت پیغمبر.

بعد از آن، داخل مسجد شدم و نظر کردم به جماعتی از قریش و غیر ایشان از مردمان، و بر ایشان سلام کردم و گفتم که: داناترین اهل بیت پیغمبر کیست؟ گفتند عبداللّه بن حسن. گفتم: به نزد او رفتم و چیزی در پیش او نیافتم (و او هیچ نمی داند). یکی از آن گروه، سر خود را برداشت و گفت: آیا به نزد جعفر بن محمد علیهماالسلام رفته ای (و بنابر بعضی از نسخ برو به نزد او) که او عالم اهل بیت پیغمبر است، و از همه داناتر، و بعضی از آنها که در آنجا حاضر بودند، او را ملامت نمودند. (من دانستم، یا) با خود گفتم که: جز این نیست که در اول بار، حسد آن قوم را مانع شد از رهنمایی من به سوی آن حضرت، و به آن رهنما گفتم که: رحمت بر تو، من غیر از جعفر بن محمد کسی را اراده نداشتم.

بعد از آن رفتم تا به منزل آن حضرت رسیدم و درِ خانه را کوبیدم، غلامی از آن حضرت بیرون آمد و گفت: ای مرد کلبی، داخل شو. پس به خدا سوگند که این سخن مرا به دهشت افکند، و داخل شدم و مضطرب بودم، و نظر کردم و دیدم که پیری بر بالای جانمازی نشسته، نه بالشی در پیش اوست و نه فرشی در زیر او. بعد از آن که سلام کردم و جواب داد، مرا، ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «تو کیستی؟» من از روی تعجب با خود گفتم که: یا سبحان اللّه !غلامش بر درِ خانه به من می گوید که: ای کلبی داخل شو، و آقایش از من می پرسد که: «تو کیستی». به آن حضرت عرض کردم که: منم کلبی نسّابه . چون این را شنید، دست خود را بر پیشانی خویش زد و فرمود که: «دروغ گفتند آنها که خود را با خدا برابر ساختند، و گمراه شدند؛ گمراهی دور، و زیان کردند؛ زیانی آشکارا. ای کلبی، به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید که: «وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذلِکَ كَثِيراً» (1) ، یعنی: و گردانیدیم قصهّ عاد و هلاک کردن ایشان را به جهت تکذیب هود نشانه ای، تا مردمان از آن پند گیرند، و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند و اصحاب چاه رسّ (که درخت صنوبر را می پرسیدند و پیغمبر خود را در آن چاه حبس کردند و او را به زجر تمام کشتند) و اهل قرن های بسیار» (که در میان این قبایل عاد و ثمود و اصحاب رس یا میان نوح و اصحاب رس بودند).

پس حضرت فرمود که: «تو نسب اینها را می دانی؟» عرض کردم: نه فدای تو گردم. فرمود که: «نسب خود را می دانی؟» عرض کردم: آری، منم فلان پسر فلان پسر فلان تا آن که چند پُشته خود را بالا دادم. فرمود: «بایست که امر چنان نیست که تو گمان کرده ای. وای بر تو، آیا می دانی که فلان پسر فلان کیست؟» عرض کردم: آری، فلان پسر فلان است. فرمود: «به درستی که فلان پسر فلان، فلان شبان کُردی است. و جز این نیست که فلان شبان کُردی بر بالای کوه فرزندان فلان بود، پس فرود آمد به سوی فلانه، زن فلان، از آن کوهی که گوسفندان خود را بر سر آن کوه می چرانید، و به آن زن چیزی خورانید، و با او مجامعت کرد، بعد از آن، فلان را زایید و فلان پسر فلان، از فلانه است و فلان پسر فلان، از فلان است».

بعد از آن فرمود که: «آیا این نام ها را می شناسی؟» عرض کردم: نه، به خدا سوگند، فدای تو گردم، پس اگر صلاح دانی که از این مرحله، باز ایستی و افشای آن نکنی، چنین کن.

حضرت فرمود که: «تو گفتی من نسب خود را می دانم. من گفتم که نمی دانی». عرض کردم که: من عود نمی کنم و دیگر ادعای علم به نسب خود نمی کنم. حضرت فرمود که: «در این هنگام، من نیز عود نخواهم کرد. و سؤال کن از آنچه برای آن آمده ای». به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شماره ستارگان آسمان. فرمود که: «وای بر تو، آیا سوره طلاق را نمی خوانی؟» عرض کردم: بلی، می خوانم. فرمود: «بخوان». خواندم که «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ» (2) ، یعنی: «پس طلاق دهید زنان را در وقت عده ایشان (که طهری است که به ایشان نزدیکی نکرده باشید، در آن؛ چه آن طهری است که از ایام عدّه ایشان است) و شمار و ضبط کنید عدّه زنان را» (زیرا که ایشان از ضبط آن عاجز یا پُر در بند آن نیستند).

حضرت فرمود که: «آیا در این جا ستاره های آسمان را می بینی؟» عرض کردم: نه، و عرض کردم که: مردی به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به سه طلاق. فرمود که: «برگردانیده می شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبرش محمد»، و فرمود که: «طلاق، درستی دست به هم نمی دهد، مگر آن طلاقی که در حال پاکی زن واقع شود، بی آن که در آن پاکی، با او مجامعت کرده باشد، در حضور دو شاهد مقبول الشهاده» (که عادل باشند). من با خود گفتم که: این، یک نشانه است از برای آن که حضرت، عالم و امام است.

پس فرمود که: «سؤال کن». عرض کردم که: چه می فرمایی در باب مسح کردن بر مُوزه ها؟ تبسّم فرمود و فرمود که: «چون روز قیامت شود، و خدا هر چیزی را به اصل خودش برگرداند، و پوست را به گوسفند برگرداند، آنها که بر موزه مسح می کنند، خواهند دید که وضوی ایشان به کجا می رود؟» من با خود گفتم که: این دو نشان.

بعد از آن، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن». عرض کردم که: مرا خبر ده از خوردن جرّی. فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ طائفه ای از بنی اسرائیل را مسخ نمود، پس آنچه از ایشان، راه دریا گرفت و به دریا رفت، جرّی است و زمّار و مارماهی و آنچه غیر از اینها باشد، و آنچه از ایشان راه بیابان را گرفت، میمون ها و خوک ها و وَبر و وَرَل شدند، و آنچه غیر از اینها باشد». (3)

کلبی می گوید که: من با خود گفتم که: این سه نشان. پس به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن و برخیز». عرض کردم که: چه می فرمایی در نبیذ؟ فرمود: «حلال است». عرض کردم که: ما نبیذ می سازیم و دُردی را در آن می افکنیم، یا چیزی که غیر از آن باشد و آن را می آشامیم. فرمود که: «بسیار بد است و اینک همان شراب گندیده است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، کدام نبیذ را قصد می فرمایی؟ فرمود که: «اهل مدینه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تغییر آب و تعفّن آن و فساد طبیعت های خویش، شکایت کردند. پس ایشان را امر فرمود که: نبیذ بسازند و مردی خادم خود را امر می کرد که نبیذ از برای او بسازد. پس دست می کرد و یک کف از خرما را بر می داشت و آن را در مشک آب می انداخت، و خوراک و وضوی او از آن آب بود». عرض کردم که: شماره خرمایی که در کف بود، چه قدر بود؟ فرمود که: «آنچه کف آن را بر می داشت».

عرض کردم که: یک کف یا دو کف؟ فرمود که: «بسا بود که یک کف بود، و بسا بود که دو کف بود». عرض کردم: آن مشک آب، چقدر آب می گرفت؟ فرمود که: «میان چهل تا هشتاد و آنچه زیاده از این بود». عرض کردم که: به حساب رطل ها می فرمایی؟ فرمود: «آری، رطل ها که به پیمانه و سنگ عراق باشد». (4)

سماعه می گوید که: کلبی گفت: پس حضرت علیه السلام برخاست و من برخاستم و بیرون آمدم، و دست خود را بر دست دیگر می زدم و می گفتم

که: اگر امامی باشد، این مرد خواهد بود. بعد از آن، همیشه کلبی خدا را با دوستی اهل بیت پیغمبر می پرستید تا وفات کرد. .

1- .فرقان، 38.
2- .طلاق، 1.
3- .وَبر به فتح واو و سکون با، جانوری است به قدر گربه و خاکستری رنگ، یا سفید است و چشم های مقبولی دارد. و وَرَل به فتح اول و دویم، جانوری است مانند سوسمار یا کوچک تر، به شکل چلپاسه که دم دراز و سر کوچکی دارد. و در بعضی از لغات معتبره، مسطور است که جانوری است مانند ماهی سَقَنقور و به زبان بعضی از عجم، آن را خره کلاش گویند. مترجم
4- .و رطل، به کسر را و فتح آن، با سکون طا در هر دو، بنا بر مشهور، صد و سی درهم است، و هر ده درهم، هفت مثقال شرعی و مثقال شرعی، سه ربع مثقال صیرفی است. پس هر رطلی از ارطال عراقی، شصت و هشت مثقال و چهار یک مثقال صیرفی است. پس مشک آبی که چهل رطل آب در آن بوده، از قرار سنگ شاهی شانزده عباسی، دو من و پنجاه درم و ده مثقال صیرفی می شود، و مشک آب هشتاد رطلی، چهار من و یک صد درم و بیست مثقال. و بر این قیاس آنچه کم تر و بیشتر بوده، معلوم می شود. مترجم

ص: 210

. .

ص: 211

. .

ص: 212

. .

ص: 213

. .

ص: 214

. .

ص: 215

. .

ص: 216

. .

ص: 217

. .

4166.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَبِى يَحْيى الْوَاسِطِىِّ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، قَالَ :كُنَّا بِالْمَدِينَهِ بَعْدَ وَفَاهِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ ، وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلى عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ ، وَ النَّاسُ عِنْدَهُ ، وَ ذلِکَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ : «إِنَّ الْأَمْرَ فِى الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَهٌ». فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ ، فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاهِ فِى كَمْ تَجِبُ ؟ فَقَالَ : فِى مِائَتَيْنِ خَمْسَهٌ ، فَقُلْنَا : فِى مِائَهٍ ؟ فَقَالَ : دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ ، فَقُلْنَا : وَ اللّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ هذَا ، قَالَ : فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَقَالَ : وَ اللّهِ ، مَا أَدْرِى مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ .

قَالَ : فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَالاً لَا نَدْرِى إِلى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ ، فَقَعَدْنَا فِى بَعْضِ أَزِقَّهِ الْمَدِينَهِ بَاكِينَ حَيَارى لَا نَدْرِى إِلى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ ، وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ ، نَقُولُ : إِلَى الْمُرْجِئَهِ ؟ إِلَى الْقَدَرِيَّهِ ؟ إِلَى الزَّيْدِيَّهِ ؟ إِلَى الْمُعْتَزِلَهِ ؟ إِلَى الْخَوَارِجِ ؟

فَنَحْنُ كَذلِکَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلاً شَيْخاً لَا أَعْرِفُهُ ، يُومِئُ إِلَىَّ بِيَدِهِ ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مِنْ عُيُونِ أَبِى جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ ، وَ ذلِکَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَهِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ إِلى مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَهُ جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِ ، فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ ، فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ : تَنَحَّ ؛ فَإِنِّى خَائِفٌ عَلى نَفْسِى وَ عَلَيْکَ ، وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِى لَا يُرِيدُکَ ، فَتَنَحَّ عَنِّى لَا تَهْلِکَ ، وَ تُعِينَ عَلى نَفْسِکَ ، فَتَنَحّى غَيْرَ بَعِيدٍ ، وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذلِکَ أَنِّى ظَنَنْتُ أَنِّى لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ ، وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتّى وَرَدَ بِى عَلى بَابِ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، ثُمَّ خَلَانِى وَ مَضى .

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ ، فَقَالَ لِىَ : ادْخُلْ رَحِمَکَ اللّهُ ، فَدَخَلْتُ ، فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، فَقَالَ لِىَ ابْتِدَاءً مِنْهُ : «لَا إِلَى الْمُرْجِئَهِ ، وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّهِ ، وَ لَا إِلَى الزَّيْدِيَّهِ ، وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلَهِ ، وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ ، إِلَىَّ إِلَىَّ» .

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَضى أَبُوکَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قُلْتُ: مَضى مَوْتاً ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قُلْتُ : فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ ؟ فَقَالَ : «إِنْ شَاءَ اللّهُ أَنْ يَهْدِيَکَ ، هَدَاکَ».

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّ عَبْدَ اللّهِ یَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِیهِ؟ قَالَ : «یُرِیدُ عَبْدُ اللّهِ أَنْ لَا یُعْبَدَ اللّهُ» . قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ ؟ قَالَ : «إِنْ شَاءَ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَکَ ، هَدَاکَ». قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَأَنْتَ هُوَ ؟ قَالَ : «لَا ، مَا أَقُولُ ذلِکَ». قَالَ : فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : لَمْ أُصِبْ طَرِیقَ الْمَسْأَلَهِ .

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، عَلَیْکَ إِمَامٌ ؟ قَالَ : «لَا» . فَدَاخَلَنِی شَیْءٌ لَا یَعْلَمُهُ إِلَا اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَاماً لَهُ وَ هَیْبَهً أَکْثَرَ مِمَّا کَانَ یَحُلُّ بِی مِنْ أَبِیهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَیْهِ .

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَسْأَلُکَ کَمَا کُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاکَ؟ فَقَالَ : «سَلْ ؛ تُخْبَرْ ، وَ لَا تُذِعْ فَإِنْ أَذَعْتَ ، فَهُوَ الذَّبْحُ» قَالَ : فَسَأَلْتُهُ ، فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا یُنْزَفُ .

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، شِیعَتُکَ وَ شِیعَهُ أَبِیکَ ضُلَالٌ ، فَأُلْقِی إِلَیْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَیْکَ ، فَقَدْ أَخَذْتَ عَلَیَّ الْکِتْمَانَ ؟ قَالَ : «مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَیْهِ ، وَ خُذْ عَلَیْهِ الْکِتْمَانَ ، فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ» وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلی حَلْقِهِ .

قَالَ : فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ ، فَلَقِیتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ ، فَقَالَ لِی : مَا وَرَاءَکَ ؟ قُلْتُ : الْهُدی ، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّهِ ، قَالَ : ثُمَّ لَقِینَا الْفُضَیْلَ وَ أَبَا بَصِیرٍ ، فَدَخَلَا عَلَیْهِ ، وَ سَمِعَا کَلَامَهُ ، وَ سَاءَلَاهُ ، وَ قَطَعَا عَلَیْهِ بِالْإِمَامَهِ .

ثُمَّ لَقِینَا النَّاسَ أَفْوَاجاً ، فَکُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَیْهِ قَطَعَ إِلَا طَائِفَهَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ ، وَ بَقِیَ عَبْدُ اللّهِ لَا یَدْخُلُ إِلَیْهِ إِلَا قَلِیلٌ مِنَ النَّاسِ ، فَلَمَّا رَأی ذلِکَ ، قَالَ : مَا حَالَ النَّاسَ ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْکَ النَّاسَ . قَالَ هِشَامٌ : فَأَقْعَدَ لِی بِالْمَدِینَهِ غَیْرَ وَاحِدٍ لِیَضْرِبُونِی . .

4163.مقتل أمیر المؤمنین (به نقل از قبیصه بن جابر) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: من و ابو جعفر آحول صاحب الطاق در مدینه بودیم، بعد از وفات امام جعفر صادق علیه السلام و مردم اتفاق کرده بودند بر عبداللّه بن جعفر (که او را أفطح می گفتند، و اعتقاد داشتند که او صاحب امر امامت است بعد از پدرش. پس من و صاحب الطاق بر او داخل شدیم، و مردم در نزد او بودند، و این اجتماع برای آن بود که ایشان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کردند که آن حضرت فرمود که:«امر امامت در پسر بزرگ است؛ مادامی که با او آفتی نباشد».

پس بر او داخل شدیم که او را سؤال کنیم از آنچه پدرش را از آن سؤال می کردیم، و او را سؤال کردیم از زکات که در چه قدر واجب می شود؟ گفت: در دویست درم، پنج درم واجب است. گفتیم: در صد درم چقدر واجب است؟ گفت: دو درم و نصف درم. گفتیم: به خدا سوگند، که طائفه مُرجئه یا سنیان این را نمی گویند. هشام می گوید که: پس عبداللّه دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا سوگند که نمی دانم طائفه مرجئه چه می گویند.

بعد از آن، ما از نزد او گمراهانه بیرون آمدیم و نمی دانستیم که من و ابو جعفر احول به کجا رو آوریم؟ پس در بعضی از کوچه های مدینه نشستیم گریان و سر گردان، نمی دانستیم که به کجا رو کنیم و به سوی کی قصد نماییم؟ و با یکدیگر می گفتیم که: برویم به سوی طائفه مرجئه یا به جانب جماعت قَدَریّه یا فرقه زیدیه، یا گروه معتزله یا خوارج. پس ما همچنین حیران بودیم که ناگاه مرد پیری را دیدم که او را نمی شناختم و به دست خود به جانب من اشاره می کرد، ترسیدم که جاسوسی از جاسوسان ابوجعفر منصور دوانیقی باشد. و این توهّم، برای آن بود که او را در مدینه جاسوس ها بود که نظر کنند به آن که شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام براو اتفاق کردند، تا گردن او را بزنند و به این جهت ترسیدم که از آنها باشد.

به احول گفتم که: دور شو؛ زیرا که من بر خود و بر تو ترسانم، و او مرا می خواهد و تو را نمی خواهد. پس از من دور شو تا هلاک نشوی و خود اعانت بر هلاکت خود ننموده باشی. پس احول از من دور شد، ولیکن پُر

دور نرفت و من در پی آن پیر رفتم و این ترس و سفارش برای آن بود که چنان گمان داشتم که نمی توانم از دست او خلاص شوم، و متصل در پی او می رفتم و دل بر مردن گذاشته بودم، تا آن که مرا بُرد بر درِ خانه امام موسی کاظم علیه السلام . بعد از آن مرا وا گذاشت و خود رفت. پس دیدم که خادمی به درِ خانه آمد و به من گفت که: داخل شو خدا تو را رحمت کند چون داخل شدم، ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام را دیدم، و در اول مرتبه، خود آغاز فرمود و فرمود که: «نه به سوی مرجئه باید رفت، و نه قَدَریّه و نه زیدیّه و نه معتزله و نه خوارج»، و دو مرتبه فرمود: «به نزد من بیا».

عرض کردم: فدای تو گردم، پدرت در گذشت؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: در گذشت از روی مردن که وفات فرمود. فرمود: «آری». عرض کردم که: بعد از او، کی امام است؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت فرماید، هدایت خواهد فرمود». و عرض کردم: فدای تو گردم، به درستی که عبداللّه گمان کرده که او بعد از پدرش، امام است. فرمود که: «عبداللّه می خواهد که خدا پرستیده نشود» (و یا خدا را عبادت نکند). عرض کردم که: فدای تو گردم، کی امام ما است بعد از پدرت؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت کند تو را هدایت می کند». عرض کردم که: فدای تو گردم، تو امامی؟ فرمود: «من، این را نمی گویم».

هشام می گوید که: با خود گفتم که: طریق سؤال را درست نیافتم؛ چه، زمان، زمان تقیه است. پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا بر تو امامی گماشته که تو رعیّت او باشی؟ فرمود: «نه». از این سخن در دل من چیزی داخل شد که کسی غیر از خدای عزّوجلّ، اندازه آن را نمی داند، به جهت اعظام و هیبت آن حضرت، بیش از آنچه به من فرود می آمد نسبت به پدرش، چون بر او داخل می شدم.

پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، از تو سؤال می کنم، چنانچه از پدرت سؤال می کردم. فرمود: «سؤال کن تا خبر داده شوی، ولیکن فاش مکن، که چون فاش کنی، همان باعث سر بریدن من خواهد شد». هشام می گوید که: از آن حضرت سؤال کردم، دیدم دریایی است که تمام شدن ندارد.

عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو و شیعیان پدرت گمراهند، اگر صلاح دانی به ایشان القا کنم، و ایشان را به سوی تو دعوت نمایم؛ زیرا که بر من پیمان گرفتی که کتمان کنم. فرمود که: «هر که از ایشان را دیدی

که رشدی دارد به او القا کن، و بر او پیمان بگیر که کتمان کند؛ زیرا که اگر که فاش کنند، همان موجب سر بریدن خواهد بود». و به دست مبارک اشاره به گلوی خویش فرمود.

هشام می گوید که: از نزد آن حضرت بیرون آمدم، و ابو جعفر احول را ملاقات کردم، به من گفت که: بعد از آن که از یکدیگر جدا شدیم، چه خبر داری؟ گفتم: هدایت؛ و او را به آن قصه خبر دادم، بعد از آن فُضیل و ابو بصیر را ملاقات کردیم و بر آن حضرت داخل شدند، و سخنش را شنیدند و قطع به امامت او به هم رسانیدند. بعد از آن، فوج فوج مردم را ملاقات می کردیم، پس هرکه بر آن حضرت داخل شد، قطع به هم رسانید، مگر طائفه عمّار بن موسی ساباطی و اصحابش، و عبداللّه باقی ماند که کسی بر او داخل نمی شد، مگر کمی از مردمان. چون چنان دید، پرسید که: مردم را چه حال روی داده که به نزد من نمی آیند؟ او را خبر دادند که هشام مردم را از تو باز داشته.

هشام می گوید که: پس عبداللّه جمعی را در مدینه بر سر راه من نشانید که مرا بزنند. .

ص: 220

. .

ص: 221

. .

4164.الكامل فى التاريخ (به نقل از حسن بن صالح) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُلَانٍ الْوَاقِفِيِّ ، قَالَ :كَانَ لِيَ ابْنُ عَمٍّ يُقَالُ لَهُ : الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ ، وَ كَانَ زَاهِداً ، وَ كَانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمَانِهِ ، وَ كَانَ يَتَّقِيهِ السُّلْطَانُ ؛ لِجِدِّهِ فِى الدِّينِ وَ اجْتِهَادِهِ ، وَ رُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانَ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ ، وَ يَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ ، وَ يَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ كَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ ؛ لِصَلَاحِهِ ، فَلَمْ تَزَلْ هذِهِ حَالَتَهُ حَتّى كَانَ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام وَ هُوَ فِى الْمَسْجِدِ فَرَآهُ ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ ، فَأَتَاهُ ، فَقَالَ لَهُ : «يَا أَبَا عَلِيٍّ ، مَا أَحَبَّ إِلَىَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَ أَسَرَّنِى ، إِلَا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ ، فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ» .

قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَ مَا الْمَعْرِفَةُ ؟ قَالَ : «اذْهَبْ فَتَفَقَّهْ ، وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ». قَالَ : عَمَّنْ ؟ قَالَ : «عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَهِ ، ثُمَّ اعْرِضْ عَلَىَّ الْحَدِيثَ». قَالَ : فَذَهَبَ ، فَكَتَبَ ، ثُمَّ جَاءَهُ ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : «اذْهَبْ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ».

وَ كَانَ الرَّجُلُ مَعْنِيّاً بِدِينِهِ ، قَالَ : فَلَمْ يَزَلْ يَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَتّى خَرَجَ إِلى صَيْعَهٍ لَهُ ، فَلَقِيَهُ فِى الطَّرِيقِ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّى أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَىِ اللّهِ ، فَدُلَّنِى عَلَى الْمَعْرِفَهِ ، قَالَ : فَأَخْبَرَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، وَ مَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ،وَ أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَقَبِلَ مِنْهُ . ثُمَّ قَالَ لَهُ : فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؟ قَالَ : «الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ عليهماالسلام». حَتَّى انْتَهى إِلى نَفْسِهِ ، ثُمَّ سَكَتَ .

قَالَ : فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ ؟ قَالَ : «إِنْ أَخْبَرْتُكَ ، تَقْبَلُ ؟» قَالَ : بَلى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : «أَنَا هُوَ». قَالَ : فَشَىْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ ؟ قَالَ : «اذْهَبْ إِلى تِلْكَ الشَّجَرَهِ وَ أَشَارَ إِلى أُمِّ غَيْلَانَ فَقُلْ لَهَا : يَقُولُ لَكَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ : أَقْبِلِى».

قَالَ : فَأَتَيْتُهَا ، فَرَأَيْتُهَا وَ اللّهِ تَخُدُّ الْأَرْضَ خَدّاً حَتّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا ، فَرَجَعَتْ ، قَالَ : فَأَقَرَّ بِهِ ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَ الْعِبَادَهَ ، فَكَانَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذلِكَ .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، مِثْلَهُ . .

4165.شرح نهج البلاغه :علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن فلان واقفی (1) روایت کرده است که گفت: مرا پسر عمویی بود که او را حسن بن عبداللّه می گفتند، و زاهد و تارک دنیا بود، و از همه اهل زمان خود عبادت بیشتر می کرد، و پادشاه از او می ترسید، به جهت کوشش و جهد و اهتمامی که در امر دین داشت. و بسا بود که رو به روی پادشاه سخن سختی با وی می گفت، و او را موعظه می کرد، و او را امر به معروف و نهی از منکر می نمود. و پادشاه به جهت صلاح پسر عمویم، آن را متحمّل می شد و همیشه حالتش این بود تا آن که روزی از روزها، ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر او داخل شد و او در مسجد بود.

حضرت او را دید و به سوی او اشاره کرد، چون به خدمت آن حضرت آمد، به او فرمود که:«ای ابو علی، چه، دوست می دارم آنچه را که تو در آنی، و بسیار مرا شاد و خوشحال می گرداند، مگر این که تو را معرفتی نیست، پس معرفت را طلب کن». گفت: فدای تو گردم، معرفت چیست؟ فرمود: «برو و در دین تفقّه کن و حدیث را طلب نما». عرض کرد که: از که طلب کنم؟ فرمود: «از فقهای اهل مدینه، بعد از آن، آن حدیث را بر من عرضه دار».

راوی می گوید که: حسن رفت و حدیث را نوشت، پس به خدمت آن حضرت آمد و حدیث را بر او خواند و حضرت همه آن را باطل ساخت، و امر به انداختن آن فرمود، و به او فرمود که: «برو و معرفت را طلب کن». و چون آن مرد اهتمام بدین خویش داشت، و همیشه انتظار امام موسی علیه السلام را می کشید تا آن که حضرت بیرون رفت به سوی مزرعه که داشت، در راه آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد که: فدای تو گردم، من در نزد خدا بر تو حجت می آورم، مرا بر معرفت دلالت کن. حضرت او را به امیر المؤمنین و آنچه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده بود خبر داد، و خبر داد او را به امر آن دو (ابوبکر و عمر). پس آن را از حضرت قبول کرد و عرض کرد که: بعد از امیر المؤمنین علیه السلام که بود؟ فرمود: «امام حسن، بعد از آن، امام حسین» تا آن که به خودش رسید، پس ساکت شد. و عرض کرد که: فدای تو گردم، امروز کی امام است؟ فرمود که: «اگر تو را خبر دهم، قبول می کنی؟» عرض کرد: بلی فدای تو گردم. فرمود که: «من امامم». عرض کرد که: چیزی با تو هست

که به آن بر امامت تو استدلال کنم؟ فرمود که: «برو به سوی این درخت و به درخت خار مغیلانی اشاره فرمود و به آن بگو که: موسی بن جعفر به تو می گوید که: بیا به نزد ما».

حسن می گوید که: به نزد آن درخت آمدم، و پیغام حضرت را رسانیدم. به خدا سوگند، دیدم آن درخت را که زمین را می شکافت شکافتنی به غایت، تا آن که آمد و در پیش روی آن حضرت ایستاد. بعد از آن، به سوی آن درخت اشاره فرمود که: برگردد، پس به جای خود برگشت. راوی می گوید که: حسن به امامت حضرت امام موسی علیه السلام اقرار کرد. بعد از آن، ملازم خاموشی و عبادت شد و چنان شد که بعد از آن، هرگز کسی او را نمی دید که سخن گوید.

محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم مثل این را روایت کرده اند. .

1- .عبارت ترجمه مترجم رحمه اللّه چنین است: «رافقی یا وافقی بنا بر اختلاف نسخ» که هر دو خطا است.

4166.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيِّبِ ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى الْعَلَاءِ ، قَالَ :سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ قَاضِىَ سَامَرَّاءَ بَعْدَ مَا جَهَدْتُ بِهِ وَ نَاظَرْتُهُ وَ جَاوَرْتُهُ وَ وَاصَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ : بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ أَطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عليهماالسلام يَطُوفُ بِهِ ، فَنَاظَرْتُهُ فِى مَسَائِلَ عِنْدِى ، فَأَخْرَجَهَا إِلَىَّ ، فَقُلْتُ لَهُ : وَ اللّهِ ، إِنِّى أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً ، وَ إِنِّيوَ اللّهِ ، لَأَسْتَحْيِى مِنْ ذلِكَ ، فَقَالَ لِى : «أَنَا أُخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِى ، تَسْأَلُنِى عَنِ الْاءِمَامِ». فَقُلْتُ : هُوَ وَ اللّهِ هذَا ، فَقَالَ : «أَنَا هُوَ» . فَقُلْتُ : عَلَامَةً ؟ فَكَانَ فِى يَدِهِ عَصًا ، فَنَطَقَتْ ، وَ قَالَتْ : إِنَّ مَوْلَاىَ إِمَامُ هذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ . .

4167.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسین، از (احمد یا) محمد بن طیّب، از عبدالوهّاب بن منصور، از محمد بن ابی العلاء روایت کرده اند که گفت: شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامرّا - بعد از آن که در باب او جدّ و جهد به عمل آوردم، و با او مباحثه و گفت شنود نمودم و با هم خلطه و آشنایی به هم رسانیدیم و او را از علوم آل محمد سؤال کردم - که گفت: من روزی داخل روضه پیغمبر شدم و بر دور قبر رسول خدا طواف می کردم، پس محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام را دیدم که بر دور قبر طواف می کرد. من با آن حضرت در باب مسائلی چند که می دانستم، گفت وگو کردم، و آنها را به من تعلیم کرد، و جواب همه را بیان فرمود. بعد از آن، به حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که: می خواهم تو را از مسأله ای سؤال کنم و از آن، شرم دارم. فرمود که:«من تو را خبر می دهم پیش از آن که تو سؤال کنی. می خواهی که مرا از امام سؤال کنی». عرض کردم: به خدا سوگند که سؤال من همین است. فرمود که: «من امامم». عرض کردم که: نشانه می خواهم. عصایی در دست آن حضرت بود، به سخن در آمد و گفت که: آقای من، امام این زمان است، واو است حجت خدا بر خلق. .

4168.عنه صلى الله عليه و آله (لِعَلِيٍّ عليه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ وَاقِفٌ ، وَ قَدْ كَانَ أَبِى سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ ، فَأَجَابَهُ فِى سِتٍّ وَ أَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَهِ فَقُلْتُ : وَ اللّهِ ، لَأَسْأَلَنَّهُ عَمَّا سَأَلَ أَبِى أَبَاهُ ، فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ ، كَانَتْ دَلَالَهً ، فَسَأَلْتُهُ ، فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ أَبِى فِى الْمَسَائِلِ السِّتِّ ، فَلَمْ يَزِدْ فِى الْجَوَابِ وَاواً وَ لَا يَاءً ، وَ أَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَهِ .

وَ قَدْ كَانَ أَبِى قَالَ لِأَبِيهِ : إِنِّى أَحْتَجُّ عَلَيْكَ عِنْدَ اللّهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللّهِ لَمْ يَكُنْ إِمَاماً ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلى عُنُقِهِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : «نَعَمِ احْتَجَّ عَلَىَّ بِذلِكَ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَمَا كَانَ فِيهِ مِنْ إِثْمٍ ، فَهُوَ فِى رَقَبَتِى».

فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ ، قَالَ : «إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا يُبْتَلى بِبَلِيَّهٍ أَوْ يَشْتَكِى ، فَيَصْبِرُ عَلى ذلِكَ ، إِلَا كَتَبَ اللّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ» .

فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : وَ اللّهِ ، مَا كَانَ لِهذَا ذِكْرٌ ، فَلَمَّا مَضَيْتُ وَ كُنْتُ فِى بَعْضِ الطَّرِيقِ ، خَرَجَ بِى عِرْقُ الْمَدِينِىِّ ، فَلَقِيتُ مِنْهُ شِدَّهً .

فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ ، حَجَجْتُ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قَدْ بَقِىَ مِنْ وَجَعِى بَقِيَّهٌ ،فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ، وَ قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، عَوِّذْ رِجْلِى وَ بَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِى : «لَيْسَ عَلى رِجْلِكَ هذِهِ بَأْسٌ ، وَ لكِنْ أُرِنِى رِجْلَكَ الصَّحِيحَهَ». فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَعَوَّذَهَا ، فَلَمَّا خَرَجْتُ ، لَمْ أَلْبَثْ إِلَا يَسِيراً حَتّى خَرَجَ بِىَ الْعِرْقُ ، وَ كَانَ وَجَعُهُ يَسِيراً . .

4167.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد یا غیر او، از علی بن حَکم، از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و من در آن روز، واقفی مذهب بودم، و پدرم پدر او را از هفت مسأله سؤال کرد. پس امام موسی علیه السلام پدرم را در شش مسأله جواب فرمود و از مسأله هفتم جواب نفرمود. من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را سؤال می کنم از آنچه پدرم از پدرش سؤال نمود. پس اگر به مثل جواب پدرش جواب دهد، همین دلیل بر امامت او باشد. پس او را سؤال کردم و جواب فرمود به مثل جوابی که پدرش به پدرم فرمود در همان شش مسأله، و در جواب، یک واو و یایی را زیاد نکرد و از مسأله هفتم جواب نداد، و پدرم به پدر آن حضرت عرض کرد که: من در روز قیامت، نزد خدا بر تو حجت می آورم که تو چنان پنداشتی که عبداللّه امام نبود. حضرت امام موسی علیه السلام دست مبارک خود را بر گردن خویش گذاشت و به پدرم فرمود که:«آری، در نزد خدای عزّوجلّ بر من حجت آور، به این؛ پس هر گناهی که در آن باشد، در گردن من».

راوی می گوید که: چون حضرت امام رضا علیه السلام را وداع کردم، فرمود که: «هیچ یک از شیعیان ما نیست که ببلیّه ای مبتلی شود یا در وی داشته باشد، که باعث شکایت و نالیدن او باشد، و بر آن صبر کند، مگر آن که خدا، ثواب هزار شهید از برای او بنویسد».

من با خود گفتم که: بلیّه و مصیبتی مذکور نشد که این سخن بر جا باشد، چون رفتم، در بین راه بودم که عِرق مَدینی از پایم بیرون آمد. (1) راوی می گوید که: از آن ناخوشی شدّتی به من رسید و بسیار سختی کشیدم. و چون سال آینده شد، به حج رفتم و بر آن حضرت داخل شدم و بقیه از آزار آن رشته که داشتم، مانده بود. و به آن حضرت شکایت کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم، افسونی بر پای من بخوان و پای خویش را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، به من فرمود که: «بر این پای تو باکی نیست و ناخوشی ندارد، ولیکن پای صحیح خود را به من بنما». من آن پا را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، پس افسونی بر آن خواند. چون بیرون آمدم زمانی نگذشت که عِرق مدینی از پای صحیحم بیرون آمد، ولیکن درد آن کم بود. .

1- .و آن، رشته ای است که از پا بیرون می آید، و مانند مو بزرگ می شود، و چون آن را بریدند، سر ش را گره می زنند که در پا داخل نشود، و اگر از اندران پا ببرند، بهْ شدنش اشکالی دارد، و به فارسی آن را پی گویند. مترجم

323.امام صادق عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ وَ كَانَ مِنَ الْوَاقِفَهِ قَالَ :دَخَلْتُ عَلى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليهماالسلام ، فَقُلْتُ لَهُ : يَكُونُ إِمَامَانِ ؟ قَالَ : «لَا ، إِلَا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ» .

فَقُلْتُ لَهُ : هُوَ ذَا أَنْتَ ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ وَ لَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ فَقَالَ لِى : «وَ اللّهِ ، لَيَجْعَلَنَّ اللّهُ مِنِّى مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ ، وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ». فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَهٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام .

فَقِيلَ لِابْنِ قِيَامَا : أَ لَا تُقْنِعُكَ هِذِهِ الْايَهُ ؟ فَقَالَ : أَمَا وَ اللّهِ ، إِنَّهَا لَايَهٌ عَظِيمَهٌ ، وَ لكِنْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى ابْنِهِ؟4169.عنه صلى الله عليه و آله (فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، قَالَ :أَتَيْتُ خُرَاسَانَ وَ أَنَا وَاقِفٌ ، فَحَمَلْتُ مَعِى مَتَاعاً ، وَ كَانَ مَعِى ثَوْبٌ وَشِىٌّ فِى بَعْضِ الرِّزَمِ ، وَ لَمْ أَشْعُرْ بِهِ ، وَ لَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ ، فَلَمَّا قَدِمْتُ مَرْوَ ، وَ نَزَلْتُ فِى بَعْضِ مَنَازِلِهَا ، لَمْ أَشْعُرْ إِلَا وَ رَجُلٌ مَدَنِىٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَلَّدِيهَا ، فَقَالَ لِى: إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ لَكَ : «ابْعَثْ إِلَىَّ الثَّوْبَ الْوَشِىَّ الَّذِى عِنْدَكَ». قَالَ : فَقُلْتُ : وَ مَنْ أَخْبَرَ أَبَا الْحَسَنِ بِقُدُومِى وَ أَنَا قَدِمْتُ آنِفاً ؟ وَ مَا عِنْدِى ثَوْبٌ وَشِىٌّ ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ ، وَ عَادَ إِلَىَّ ، فَقَالَ : يَقُولُ لَكَ : «بَلى هُوَ فِى مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا ، وَ رِزْمَتُهُ كَذَا وَ كَذَا». فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قَالَ ، فَوَجَدْتُهُ فِى أَسْفَلِ الرِّزْمَهِ ، فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ . .

4170.الإمام علیّ علیه السلام :احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی که از طائفه واقفیه بود روایت کرده است که گفت: بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام داخل شدم، و به آن حضرت عرض کردم که: دو امام در یک زمان می باشد؟ فرمود:«نه، مگر آن که یکی از آن دو امام، ساکت باشد».

عرض کردم که: امر چنین است، و تو را امام ساکتی نیست، و هنوز امام محمدتقی علیه السلام از برایش متولد نشده بود. به من فرمود: «به خدا سوگند که خدا از من قرار خواهد داد فرزندی را که حق و اهل آن را به واسطه او ثابت گرداند، و باطل و اهل آن را به سبب او، نیست و نابود سازد». پس بعد از یک سال، امام محمد تقی علیه السلام از برایش متولد شد. به ابن قیاما گفته شد که: آیا این معجزه تو را قانع نمی گرداند که آن حضرت را امام دانی؟ گفت: به خدا سوگند که این، نشانه بزرگی است، ولیکن چه کنم با آنچه امام جعفر صادق علیه السلام در باب پسر خویش فرموده (و آن، دروغی است که واقفه بر حضرت صادق علیه السلام بسته اند و امام موسی علیه السلام را مهدی صاحب الزمان و قائم آل محمد می دانند).4171.عنه علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: به خراسان آمدم و من واقفی مذهب بودم، پس با خود متاعی را برداشتم و با من جامه ای چیتی بود که در بعضی از بسته های قماش بود، و من ملتفت این مطلب نبودم (که جامه چیتی دارم) و جای آن را نمی دانستم (که در میان کدام بسته است). چون به مرو رسیدم، و در بعضی از منزل های آن فرود آمدم، کسی برآمدن بر من مطلع نبود (یا آن که، کسی را نمی شناختم)، مگر در حالتی که مردی مدنی از جماعتی که در مدینه متولد شده بودند از اولاد عجم. به من گفت که: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام به تو می فرماید که:«جامه چیتی که نزد تو است، به سوی من فرست».

وشّاء می گوید که: گفتم: کی ابوالحسن را به آمدن من خبر داد، و من در این نزدیکی آمدم و جامه چیتی در نزد من نیست. به سوی آن حضرت برگشت و باز به نزد من آمد و گفت: به تو می فرماید که: «بلکه آن جامه در فلان جا است و بسته آن، چنین و چنین است». پس آن را جستجو کردم در آنجا که فرموده بود، و در زیر بسته آن را یافتم و به خدمت آن حضرت فرستادم. .

4172.سنن الدارقطنی عن أبی سعید :ابْنُ فَضَّالٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، قَالَ :كُنْتُ وَاقِفاً ، وَ حَجَجْتُ عَلى تِلْكَ الْحَالِ ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّهَ ، خَلَجَ فِی صَدْرِی شَیْءٌ ، فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ، ثُمَّ قُلْتُ : اَللّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِی وَ إِرَادَتِی ، فَأَرْشِدْنِی إِلى خَيْرِ الْأَدْيَانِ .

فَوَقَعَ فِی نَفْسِی أَنْ آتِیَ الرِّضَا علیه السلام ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَهَ ، فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ ، وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ : قُلْ لِمَوْلَاکَ : رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ ، قَالَ : فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ : «ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ». فَدَخَلْتُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیَّ ، قَالَ لِی : «قَدْ أَجَابَ اللّهُ دُعَاءَکَ ، وَ هَدَاکَ لِدِينِهِ». فَقُلْتُ : أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللّهِ ، وَ أَمِينُهُ عَلى خَلْقِهِ .4169.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در وصف علی علیه السلام) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ :كَانَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ هُلَيْلٍ يَقُولُ بِعَبْدِ اللّهِ ، فَصَارَ إِلَى الْعَسْكَرِ ، فَرَجَعَ عَنْ ذلِکَ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ رُجُوعِهِ ، فَقَالَ : إِنِّی عَرَضْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذلِکَ ، فَوَافَقَنِی فِی طَرِيقٍ ضَيِّقٍ ، فَمَالَ نَحْوِی حَتّى إِذَا حَاذَانِی أَقْبَلَ نَحْوِی بِشَیْءٍ مِنْ فِيهِ ، فَوَقَعَ عَلى صَدْرِی ، فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هُوَ رَقٌّ فِيهِ مَكْتُوبٌ : «مَا كَانَ هُنَالِکَ ، وَ لَا كَذلِکَ» .4170.امام علی علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ذَكَرَ اسْمَهُ قَالَ :حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام ، قَالُوا : «جَاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْماً إِلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ فِی مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَهَ فَسَأَلَتْهَا عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَتْ : خَرَجَ فِی بَعْضِ الْحَوَائِجِ وَ السَّاعَهَ يَجِیءُ ، فَانْتَظَرَتْهُ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَهَ حَتّى جَاءَ علیه السلام ، فَقَالَتْ أُمُّ أَسْلَمَ : بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی يَا رَسُولَ اللّهِ ، إِنِّی قَدْ قَرَأْتُ الْكُتُبَ ، وَ عَلِمْتُ كُلَّ نَبِیٍّ وَ وَصِیِّ ، فَمُوسى كَانَ لَهُ وَصِیٌّ فِی حَيَاتِهِ ، وَ وَصِیٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ ، وَ كَذلِکَ عِيسى ، فَمَنْ وَصِیُّکَ يَا رَسُولَ اللّهِ ؟ فَقَالَ لَهَا : يَا أُمَّ أَسْلَمَ ، وَصِیِّی فِی حَيَاتِی وَ بَعْدَ مَمَاتِی وَاحِدٌ .

ثُمَّ قَالَ لَهَا : يَا أُمَّ أَسْلَمَ ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِی ، فَهُوَ وَصِیِّی .

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلى حَصَاهٍ مِنَ الْأَرْضِ ، فَفَرَكَهَا بِإِصْبَعِهِ ، فَجَعَلَهَا شِبْهَ الدَّقِيقِ ، ثُمَّ عَجَنَهَا ، ثُمَّ طَبَعَهَا بِخَاتَمِهِ ، ثُمَّ قَالَ : مَنْ فَعَلَ فِعْلِی هذَا ، فَهُوَ وَصِیِّی فِی

حَيَاتِی وَ بَعْدَ مَمَاتِی.

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ ، فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقُلْتُ : بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی، أَنْتَ وَصِیُّ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ قَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ .

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلی حَصَاةٍ ، فَفَرَكَهَا ، فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ ، ثُمَّ عَجَنَهَا ، وَ خَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أُمَّ أَسْلَمَ ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِی هذَا ، فَهُوَ وَصِيِّی.

فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ فَقُلْتُ لَهُ : يَا سَيِّدِی ، أَنْتَ وَصِیُّ أَبِيکَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ ، وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ ، وَ أَخَذَ حَصَاةً ، فَفَعَلَ بِهَا كَفِعْلِهِمَا .

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ ، فَأَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ إِنِّی لَمُسْتَصْغِرَةٌ لِسِنِّهِ فَقُلْتُ لَهُ : بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی ، أَنْتَ وَصِیُّ أَخِيکَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ ، ائْتِينِی بِحَصَاةٍ. ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ .

فَعَمَرَتْ أُمُّ أَسْلَمَ حَتّی لَحِقَتْ بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِی مُنْصَرَفِهِ ، فَسَأَلَتْهُ : أَنْتَ وَصِیُّ أَبِيکَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ . ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» . .

4171.امام علی علیه السلام :ابن فضّال، از عبداللّه بن مغیره روایت کرده است که گفت: من واقفی مذهب بودم، و بر این حال حج رفتم، چون به مکه رسیدم، در سینه من چیزی خلید، به ملتزم چسبیدم، (1) پس گفتم: بار خدایا مطلوب و اراده مرا می دانی، پس مرا به بهترین دین ها، رهنمایی کن. در دل من افتاد که به نزد امام رضا علیه السلام روم، بعد از آن به مدینه آمدم، و به درِ خانه آن حضرت ایستادم، و به غلام آن حضرت گفتم که به آقای خود بگو که: مردی از اهل عراق به در خانه است، و می خواهد که به خدمت تو رسد.

عبداللّه می گوید که: آواز آن حضرت را شنیدم که می فرمود:«ای عبداللّه پسر مغیره، داخل شو. ای عبداللّه پسر مغیره، داخل شو». پس داخل شدم، چون به سوی من نظر کرد، فرمود که: «خدای تعالی دعای تو را مستجاب گردانید، و تو را به دین خود هدایت فرمود». عرض کردم که: شهادت می دهم که تو حجت خدایی و امین او بر خلقش.4172.سنن الدارقطنی (به نقل از ابو سعید) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه روایت کرده است که گفت:عبداللّه بن هُلَیل به امامت عبداللّه افطح اعتقاد داشت، بعد از آن، به سامره رفت، و از این اعتقاد برگشت. من او را از سبب برگشتنش سؤال کردم، گفت که: من متعرض امام علی نقی علیه السلام شدم، که آن حضرت را از این امر سؤال کنم، پس اتفاق افتاد که در راه تنگی به من برخورد، و به جانب من میل فرمود، تا آن که چون با من برابر شد، چیزی از دهن خود بیرون آورد، و به جانب من انداخت. پس آن چیز بر سینه من واقع شد، آن را گرفتم، دیدم که پوستی است که در آن نوشته که: «در آنجا نبود و همچنین نبود».

(و شاید که مراد حضرت، این باشد که در ساحت عبداللّه و مرتبه او، چیزی از امر امامت نبود، و عبداللّه سزاوار آن نبود که چیزی از شروط آن در او باشد).4173.ربیع الأبرار عن محمّد ابن الحنفیّه :علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما - که نام او را ذکر کرده - روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم و گفت: خبر داد ما را موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبداللّه بن عبیداللّه بن عباس بن علی بن ابی طالب و گفت: حدیث کرد مرا جعفر بن زید بن موسی، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام که گفتند:«روزی ام سَلم به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت در آن روز در منزل ام سَلمه تشریف داشت، و از امّ

سلمه احوال رسول خدا را پرسید. گفت: در پی بعضی از حاجت های خود تشریف برده، و دراین ساعت می آید. ام اسلم در نزد امّ سلمه انتظار آن حضرت برد تا تشریف آورد. پس به حضرت عرض کرد که: یا رسول اللّه ، پدر و مادرم فدای تو باد، به درستی که من کتاب های آسمانی را خوانده ام و هر پیغمبر و وصیّ را دانسته ام، و موسی را وصیی بود در حیات او، و وصیی بود بعد از وفات او، و همچنین عیسی؛ پس وصیّ تو کیست یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟ پیغمبر به امّ اسلم فرمود که: ای امّ اسلم، وصیّ من در حال حیات و بعد از وفات من، یکی است.

بعد از آن، فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل آنچه من کردم بکند، وصیّ من است.

پس دست خود را به سوی سنگ ریزه ای برد و از زمین برداشت و با انگشت خویش آن را مالش داد و آن را مانند آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: هر که مثل این کار بکند که من کردم، وصیّ من است در حیات و بعد از وفات من.

ام اسلم می گوید که: از نزد آن حضرت بیرون رفتم و به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، تو وصیّ رسول خدایی صلی الله علیه و آله ؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خویش را به سوی سنگ ریزه برد و آن را برداشت و مالش داد تا آن را چون صورت آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل این کار که من کردم بکند، وصیّ من است.

پس به خدمت امام حسن علیه السلام آمدم و آن حضرت پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، تویی وصیّ پدر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خود را به جانب سنگ ریزه برد و آن را برداشت و با آن، کرد مانند آنچه پیغمبر و امیر المؤمنین کرده بودند، بعد از آن، از نزد او بیرون رفتم و به خدمت امام حسین علیه السلام آمدم، و من سن آن حضرت را بسیار کم می شمردم، پس به آن حضرت عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، تویی وصیّ برادر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، سنگ ریزه به نزد من آور. بعد از آن که آوردم، مانند آنچه جدّ و پدر و برادرش کرده بودند، کرد.

ام اسلم زنده بود تا به خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید، در وقتی که آن حضرت از سفر کربلا یا شام بر می گشت، و از آن حضرت سؤال کرد که تویی وصیّ پدر خود؟ فرمود: آری، و کرد مانند آنچه ایشان کرده بودند صلوات اللّه علیهم اجمعین ». .

1- .و ملتزم، یک در است از دو در کعبه معظمه، که پیش از این باز بوده، و الحال گرفته. مترجم

ص: 232

. .

ص: 233

. .

4174.المناقب للكوفى عن محمّد بن الحنفيّه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَارُودِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دَابٍ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ دَخَلَ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ مَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ يَدْعُونَهُ فِيهَا إِلى أَنْفُسِهِمْ ، وَ يُخْبِرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ ، وَ يَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هذِهِ الْكُتُبُ ابْتِدَاءٌ مِنْهُمْ ، أَوْ جَوَابُ مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَ دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ ؟» فَقَالَ : بَلِ ابْتِدَاءٌ مِنَ الْقَوْمِ ؛ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَ بِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ لِمَا يَجِدُونَ فِى كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ وُجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَ فَرْضِ طَاعَتِنَا ، وَ لِمَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الضِّيقِ وَ الضَّنْكِ وَ الْبَلَاءِ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «إِنَّ الطَّاعَهَ مَفْرُوضَهٌ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَسُنَّهٌ أَمْضَاهَا فِى الْأَوَّلِينَ ، وَ كَذلِكَ يُجْرِيهَا فِى الْاخِرِينَ ، وَ الطَّاعَهُ لِوَاحِدٍ مِنَّا ، وَ الْمَوَدَّهُ لِلْجَمِيعِ ، وَ أَمْرُ اللّهِ يَجْرِى لِأَوْلِيَائِهِ بِحُكْمٍ مَوْصُولٍ ، وَ قَضَاءٍ مَفْصُولٍ ، وَ حَتْمٍ مَقْضِيٍّ ، وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍ ، وَ أَجَلٍ مُسَمًّى لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ ، فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ، إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّهِ شَيْئاً ، فَلَا تَعْجَلْ ؛ فَإِنَّ اللّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَهِ الْعِبَادِ ، وَ لَا تَسْبِقَنَّ اللّهَ ؛ فَتُعْجِزَكَ الْبَلِيَّهُ فَتَصْرَعَكَ».

قَالَ : فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَ ذلِكَ ، ثُمَّ قَالَ : لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِى بَيْتِهِ ، وَ أَرْخى سِتْرَهُ ، وَ ثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ ، وَ لكِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ ، وَ جَاهَدَ فِى سَبِيلِ اللّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ، وَ دَفَعَ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَ ذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ .

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هَلْ تَعْرِفُ يَا أَخِى مِنْ نَفْسِكَ شَيْئاً مِمَّا نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ ؛ فَتَجِىءَ عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللّهِ ، أَوْ حُجَّهٍ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، أَوْ تَضْرِبَ بِهِ مَثَلاً ؟ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَلَّ حَلَالاً ، وَ حَرَّمَ حَرَاماً ، وَ فَرَضَ فَرَائِضَ ، وَ ضَرَبَ أَمْثَالاً ، وَ سَنَّ سُنَناً ، وَ لَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ فِى شُبْهَهٍ فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ ، أَوْ يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ ؛ وَ قَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى الصَّيْدِ : «لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ» أَفَقَتْلُ الصَّيْدِ أَعْظَمُ ، أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ ؟

وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَىْءٍ مَحَلاًّ ، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا» وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : «لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ» فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّهَ

مَعْلُومَةً ، فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةً حُرُماً ، وَ قَالَ : «فَسِيحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِی اللّهِ» .

ثُمَّ قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» فَجَعَلَ لِذلِکَ مَحَلاًّ ، وَ قَالَ : «وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتّی يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ» فَجَعَلَ لِكُلِّ شَیْءٍ مَحَلاًّ ، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً .

فَإِنْ كُنْتَ عَلی بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّکَ ، وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِکَ ، وَ تِبْيَانٍ مِنْ شَأْنِکَ ، فَنَشَأْنَکَ ، وَ إِلَا فَلَا تَرُومَنَّ أَمْراً أَنْتَ مِنْهُ فِی شَکٍّ وَ شُبْهَةٍ ، وَ لَا تَتَعَاطَ زَوَالَ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أُكُلُهُ ، وَ لَمْ يَنْقَطِعْ مَدَاهُ ، وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ ، وَ انْقَطَعَ أُكُلُهُ ، وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ ، لَانْقَطَعَ الْفَصْلُ ، وَ تَتَابَعَ النِّظَامُ ، وَ لَأَعْقَبَ اللّهُ فِی التَّابِعِ وَ الْمَتْبُوعِ الذُّلَّ وَ الصَّغَارَ .

أَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ ، فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتْبُوعِ ، أَ تُرِيدُ يَا أَخِی أَنْ تُحْيِیَ مِلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّهِ ، وَ عَصَوْا رَسُولَهُ ، وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًی مِنَ اللّهِ ، وَ ادَّعَوُا الْخِلَافَةَ بِلَا بُرْهَانٍ مِنَ اللّهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ ؟ أَعِيذُکَ بِاللّهِ يَا أَخِی أَنْ تَكُونَ غَداً الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَهِ».

ثُمَّ ارْفَضَّتْ عَيْنَاهُ ، وَ سَالَتْ دُمُوعُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «اللّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هَتَکَ سِتْرَنَا ، وَ جَحَدَنَا حَقَّنَا ، وَ أَفْشی سِرَّنَا ، وَ نَسَبَنَا إِلی غَيْرِ جَدِّنَا ، وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِی أَنْفُسِنَا» . .

4175.ربیع الأبرار :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسین بن جارود، از موسی بن بکر بن دابْ، از آن که او را حدیث کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که:زید بن علی بن الحسین علیه السلام بر برادرش، ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام ، داخل شد و با او نامه ای چند بود از اهل کوفه که به زید نوشته بودند و در آن نامه ها او را به سوی دیار خویش خوانده بودند، و به جمعیت خویش خبر داده و از او خواسته بودند که خروج کند.

امام محمدباقر علیه السلام فرمود که: «این نامه ها از جانب ایشان آغاز شده، بی آن که تو نامه به ایشان نوشته باشی، یا جواب نامه ای است که به ایشان نوشته ای و ایشان را به سوی خروج خوانده ای؟». زید عرض کرد که: بلکه آغاز از جانب این قوم شده، و بی آن که من نامه بنویسم، نامه ها به من نوشته اند؛ به جهت معرفت ایشان به حق ما، و به خویشی ما نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و به جهت آنچه در کتاب خدای عزّوجلّ می یابند از وجوب دوستی ما، و فرض اطاعت ما، و به جهت آنچه ما در آنیم از دلتنگی و دست تنگی و بلا و مکاره دشمنان که به ما می رسد.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که اطاعت واجب گردید از جانب خدای عزّوجلّ و طریقه ای است که آن را از پیشینیان امضا فرموده، و همچنین در پسینیان آن را جاری خواهد گردانید. و طاعت برای یکی از ما (یعنی: امام) و دوستی برای همه است. و امر خدا برای دوستانش جاری می شود، به حکم پیوسته و قضای محتوم، و جزم و قطعی (که ناگریز است از آن، و حکم شده) که البته واقع خواهد شد، و قدری تقدیر شده، و نافذ یا جاری بر مقداری که موافق حکمت باشد، و تفاوت و خللی در آن راه نداشته باشد، و مدتی نام برده شده و محدود در وقتی که معلوم است. پس باید که آنان که یقین ندارند، تو را بر سبکی ندارند (و وضعی نکنی که تو را سبک شمارند).

به درستی که ایشان، هرگز از تو دفع نخواهد کرد از تقدیر خدا چیزی را» (این، اقتباسی است که حضرت علیه السلام از آیه سوره روم (1) و جاثیه (2) فرموده). و فرمود که: «پس شتاب مکن؛ زیرا که خدا به جهت شتاب

بندگان شتاب نمی کند، و اراده مکن که بر اراده خدا پیشی بگیری که بلیه تو را عاجز می کند، و می اندازد و هلاک می سازد».

راوی می گوید که: زید در نزد این سخن، به خشم آمد و گفت که: امام از ما، آن نیست که در خانه خود نشیند و پرده بر خویش بیاویزد، و مردم را از جهاد باز دارد، ولیکن امام از ما، کسی است که اطراف و جوانب خود را از دشمن منع کند (که دست بردی نکنند) و در راه خدا جهاد کند، چنانچه حقّ جهاد اوست. و دفع کند از رعیّت خود، و منع نماید از حریم خود (و حریم هر کسی، آن چیزی است که محافظتش بر او واجب باشد و نگذارد که هتک حرمت آن شود).

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای برادر من، آیا از نفس خود می شناسی چیزی را از آنچه نفس خویش را به آن نسبت دادی، و می توانی که بر آن شاهدی بیاوری از کتاب خدا، یا حجتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ، یا به آن مثلی را بیان کنی؟ زیرا که خدای عزّوجلّ چیزی چند را حلال نموده، و چیزی چند را حرام فرموده، و چیزی چند را واجب گردانیده، و مثل ها را بیان کرده، و طریقه ای چند را قرار داده، و امامی را که به امر او قیام می نماید، در شبهه قرار نداده در آنچه برای او واجب ساخته؛ از طاعت تا سبقت گیرد او را در امری پیش از محل آن، یا در آن مجاهده نماید پیش از حلول آن، و حال آن که خدای عزّوجلّ در باب شکاری فرموده: [و] « لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ» (3) (و در قرآن واو پیش از «لاتَقْتُلُوا» نیست؛ بلکه چنین است که: «يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ» (4))، یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید مکشید شکاری را و حال آن که شما احرام برندگان باشید به حج یا عمره» .

حضرت فرمود که: «آیا کشتن شکاری بزرگتر است، یا کشتن تنی که خدا حرام گردانیده؟ و برای هر چیزی محلی قرار داده و خدای عزّوجلّ فرموده: «وَ إذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا» ، یعنی: «و چون از احرام بیرون آیید و حلائل شوید، پس شکار کنید». و باز خدای عزّوجلّ فرموده: «لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرامَ» (5) ، یعنی: «حلال مدارید و حرمت مشکنید نشانه های خدا را، و حلال مکنید ماه حرام را» (به قتال و غارت در آن. و خدا ماه ها را شماره معلومی قرار داده، پس چهار ماه از آن را حرام گردانیده، و فرموده: «فَسيحُوا فی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزی اللّهِ» (6) ، یعنی: «پس بگردید ای مشرکان، در زمین (و بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان) در ظرف مدت چهار ماه (که تفسیر شده به یازدهم ذی الحجه تا دهم ربیع الاخر). و بدانید ای عهد شکنان، آن که

شما نمی توانید که خدا را عاجز کنید». بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرموده که: «فَإذا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (7)

، یعنی: «پس چون بگذرد ماه های حرام (که بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز ربیع الاخر است، یا ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب) پس بکشید مشرکان را در هر جا که بیابید ایشان را» (خواه در حرم و خواه در غیر آن). و فرموده است که: «وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتّى يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ» (8) ، یعنی: «و قصد مکنید عقد نکاح زنانی را که در عده اند، تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا نوشته و واجب گردنیده از عدّه) به غایت مدت خود» (و مدّت آن منقضی گردد). و خدای تعالی برای هر چیزی، محلی قرار داده و برای هر مدتی، نوشته ای را.

پس اگر تو گواهی هستی از جانب پروردگار خود، و با یقین و قطعی که از این امر داری، و بیان شغلی که می خواهی متوجه آن شوی، به کار خود مشغول باش، و اگر نه، کاری را قصد مکن که تو نسبت به آن، در شک و شبهه باشی، و منازعه مکن در باب زوال پادشاهی (بنی امیه) که بَر و میوه آن، تمام نشده و مدت آن، منقطع نگردیده، و نوشته به غایت مدت خود نرسیده. پس اگر نهایت آن برسد، و میوه آن منقطع شود، و نوشته به غایت مدت خود رسد، فاصله ای که میان دو دولت حق است (یعنی: دولت باطل) بریده شود، و انتظام امر پیاپی گردد. و هر آینه خدا در تابع و متبوع، خواری و ذلت را در پی در آورد.

پناه می برم به خدا، از امامی که وقت آن را نداند. پس تابع در آن، از متبوع داناتر باشد. ای برادر من، آیا می خواهی که زنده گردانی ملت قومی را که به آیات خدا کافر شدند، و رسول او را نافرمانی کردند و خواهش های خویش را پیروی نمودند، بی هدایتی از جانب خدا و خلافت را ادعا کردند، بدون آن که دلیل و حجتی روشن از جانب خدای تعالی، یا وصیتی از جانب رسول آن جناب داشته باشند؟ پناه می دهم تو را به خدا ای برادر من، از آن که فردا در کُناسه کوفه بردار رفته باشی» .

بعد از آن، آب در چشم های آن حضرت گردید، و قطرات اشک بر رویش روان شد، و فرمود که: «خدا حکم کند میان ما و آنها که پرده ما را دریدند، و حق ما را دانسته، انکار کردند، و راز ما را فاش نمودند، و ما را به سوی غیر جدّ ما نسبت دادند (که ما را پسر پیغمبر ندانستند) و در حق ما گفتند آنچه را که ما آن را در شأن خود نگفتیم». .

1- .روم، 60.
2- .جاثیه، 19.
3- .مائده، 95.
4- .در نسخه موجود در نزد مترجم رحمه اللّه چنین بوده و از این رو، وی متعرض آن شده است.
5- .مائده ، 2 .
6- .توبه، 2.
7- .توبه، 5.
8- .بقره ، 235 .

ص: 236

. .

ص: 237

. .

ص: 238

. .

ص: 239

. .

4173.ربیع الأبرار ، کوفی (به نقل از محمّد بن حنفیّه) بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ زَنْجَوَيْهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ ، قَالَ :أَتَيْنَا خَدِيجَةَ بِنْتَ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهماالسلام نُعَزِّيهَا بِابْنِ بِنْتِهَا ، فَوَجَدْنَا عِنْدَهَا مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ ، فَإِذَا هِيَ فِي نَاحِيَةٍ قَرِيباً مِنَ النِّسَاءِ ، فَعَزَّيْنَاهُمْ ، ثُمَّ أَقْبَلْنَا عَلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقُولُ لِابْنَهِ أَبِي يَشْكُرَ الرَّاثِيَهِ : قُولِي ، فَقَالَتْ :

أُعْدُدْ رَسُولَ اللّهِ وَ اعْدُدْ بَعْدَهُأَسَدَ الْاءِلهِ وَ ثَالِثاً عَبَّاسَا وَ اعْدُدْ عَلِيَّ الْخَيْرِ وَ اعْدُدْ جَعْفَراوَ اعْدُدْ عَقِيلاً بَعْدَهُ الرُّوَّاسَا .

فَقَالَ : أَحْسَنْتِ وَ أَطْرَبْتِنِي ، زِيدِينِي ، فَانْدَفَعَتْ تَقُولُ :

وَ مِنَّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ مُحَمَّدٌوَ حَمْزَهُ مِنَّا وَ الْمُهَذَّبُ جَعْفَرُ وَ مِنَّا عَلِيٌّ صِهْرُهُ وَ ابْنُ عَمِّهِوَ فَارِسُهُ ذَاکَ الْاءِمَامُ الْمُطَهَّرُ

فَأَقَمْنَا عِنْدَهَا حَتّى كَادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ .

ثُمَّ قَالَتْ خَدِيجَهُ : سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ : «إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَهُ فِي الْمَأتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُهَا ، وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْراً ، فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ ، فَلَا تُؤْذِي الْمَلَائِكَهَ بِالنَّوْحِ».

ثُمَّ خَرَجْنَا ، فَغَدَوْنَا إِلَيْهَا غُدْوَهً ، فَتَذَاكَرْنَا عِنْدَهَا اخْتِزَالَ مَنْزِلِهَا مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، فَقَالَ : هذِهِ دَارٌ تُسَمّى دَارَ السَّرِقَهِ ، فَقَالَتْ : هذَا مَا اصْطَفى مَهْدِيُّنَا تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ تُمَازِحُهُ بِذلِکَ فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّهِ : وَ اللّهِ ، لَأُخْبِرَنَّكُمْ بِالْعَجَبِ :

رَأَيْتُ أَبِي رَحِمَهُ اللّهُ لَمَّا أَخَذَ فِي أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، وَ أَجْمَعَ عَلى لِقَاءِ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ : لَا أَجِدُ هذَا الْأَمْرَ يَسْتَقِيمُ إِلَا أَنْ أُلْقى أَبَا عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، فَانْطَلَقَ وَ هُوَ مُتَّكٍ عَلَيَّ فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتّى أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَلَقِينَاهُ خَارِجاً يُرِيدُ الْمَسْجِدَ ، فَاسْتَوْقَفَهُ أَبِي وَ كَلَّمَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَيْسَ هذَا مَوْضِعَ ذلِکَ ، نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللّهُ» فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُوراً .

ثُمَّ أَقَامَ حَتّى إِذَا كَانَ الْغَدُ أَوْ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ ، انْطَلَقْنَا حَتّى أَتَيْنَاهُ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِى وَ أَنَا مَعَهُ ، فَابْتَدَأَ الْكَلَامَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ فِيمَا يَقُولُ : قَدْ عَلِمْتَ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَنَّ السِّنَّ لِى عَلَيْکَ ، وَ أَنَّ فِى قَوْمِکَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْکَ ، وَ لکِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ قَدَّمَ لَکَ فَضْلاً لَيْسَ هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِکَ ، وَ قَدْ جِئْتُکَ مُعْتَمِداً لِمَا أَعْلَمُ مِنْ بِرِّکَ ، وَ أَعْلَمُ فَدَيْتُکَ أَنَّکَ إِذَا أَجَبْتَنِى لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّى أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِکَ ، وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَىَّ اثْنَانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَا غَيْرِهِمْ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِنَّکَ تَجِدُ غَيْرِى أَطْوَعَ لَکَ مِنِّى ، وَ لَا حَاجَةَ لَکَ فِى ؛ فَوَاللّهِ ، إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنِّى أُرِيدُ الْبَادِيَةَ أَوْ أَهُمُّ بِهَا ، فَأَثْقُلُ عَنْهَا ، وَ أُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أُدْرِکُهُ إِلَا بَعْدَ کَدٍّ وَ تَعَبٍ وَ مَشَقَّةٍ عَلى نَفْسِى ؛ فَاطْلُبْ غَيْرِى ، وَ سَلْهُ ذلِکَ ، وَ لَا تُعْلِمْهُمْ أَنَّکَ جِئْتَنِى» .

فَقَالَ لَهُ : إِنَّ النَّاسَ مَادُّونَ أَعْنَاقَهُمْ إِلَيْکَ ، وَ إِنْ أَجَبْتَنِى لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّى أَحَدٌ ، وَ لَکَ أَنْ لَا تُکَلَّفَ قِتَالاً وَ لَا مَکْرُوهاً.

قَالَ : وَ هَجَمَ عَلَيْنَا نَاسٌ فَدَخَلُوا ، وَ قَطَعُوا کَلَامَنَا ، فَقَالَ أَبِى : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا تَقُولُ ؟ فَقَالَ : «نَلْتَقِى إِنْ شَاءَ اللّهُ». فَقَالَ : أَ لَيْسَ عَلى مَا أُحِبُّ ؟ فَقَالَ : «عَلى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللّهُ مِنْ إِصْلَاحِکَ».

ثُمَّ انْصَرَفَ حَتّى جَاءَ الْبَيْتَ ، فَبَعَثَ رَسُولاً إِلى مُحَمَّدٍ فِى جَبَلٍ بِجُهَيْنَةَ يُقَالُ لَهُ : الْأَشْقَرُ عَلى لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَهِ ، فَبَشَّرَهُ ، وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ قَدْ ظَفِرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَ مَا طَلَبَ .

ثُمَّ عَادَ بَعْدَ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ ، فَوُقِّفْنَا بِالْبَابِ وَ لَمْ نَکُنْ نُحْجَبُ إِذَا جِئْنَا فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ ، ثُمَّ أَذِنَ لَنَا ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ ، فَجَلَسْتُ فِى نَاحِيَهِ الْحُجْرَهِ ، وَ دَنَا أَبِى إِلَيْهِ ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قَدْ عُدْتُ إِلَيْکَ رَاجِياً ، مُؤَمِّلاً ، قَدِ انْبَسَطَ رَجَائِى وَ أَمَلِى ، وَ رَجَوْتُ الدَّرْکَ لِحَاجَتِى .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «يَا ابْنَ عَمٍّ ، إِنِّى أُعِيذُکَ بِاللّهِ مِنَ التَّعَرُّضِ لِهذَا الْأَمْرِ الَّذِى أَمْسَيْتَ فِيهِ ، وَ إِنِّى لَخَائِفٌ عَلَيْکَ أَنْ يَکْسِبَکَ شَرّاً».

فَجَرَى الْکَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتّى أَفْضى إِلى مَا لَمْ يَکُنْ يُرِيدُ ، وَ کَانَ مِنْ قَوْلِهِ : بِأَىِّ شَىْءٍ کَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِهَا مِنْ الْحَسَنِ ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «رَحِمَ اللّهُ الْحَسَنَ وَ رَحِمَ الْحُسَيْنَ عليهماالسلام ، وَ کَيْفَ ذَکَرْتَ هذَا ؟!» قَالَ : لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام کَانَ

يَنْبَغِی لَهُ إِذَا عَدَلَ أَنْ يَجْعَلَهَا فِی الْأَسَنِّ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ علیه السلام .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی لَمَّا أَنْ أَوْحی إِلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، أَوْحی إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ ، وَ لَمْ يُؤَامِرْ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ ، وَ أَمَرَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله عَلِيّاً علیه السلام بِمَا شَاءَ ، فَفَعَلَ مَا أُمِرَ بِهِ ، وَ لَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَا مَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله مِنْ تَبْجِيلِهِ وَ تَصْدِيقِهِ ، فَلَوْ كَانَ أَمَرَ الْحُسَيْنَ علیه السلام أَنْ يُصَيِّرَهَا فِی الْأَسَنِّ ، أَوْ يَنْقُلَهَا فِی وُلْدِهِمَا يَعْنِی الْوَصِيَّةَ لَفَعَلَ ذلِکَ الْحُسَيْنُ علیه السلام ، وَ مَا هُوَ بِالْمُتَّهَمِ عِنْدَنَا فِی الذَّخِيرَهِ لِنَفْسِهِ ، وَ لَقَدْ وَلّی وَ تَرَکَ ذلِکَ ، وَ لکِنَّهُ مَضی لِمَا أُمِرَ بِهِ ، وَ هُوَ جَدُّکَ وَ عَمُّکَ ؛ فَإِنْ قُلْتَ خَيْراً ، فَمَا أَوْلَاکَ بِهِ ، وَ إِنْ قُلْتَ هُجْراً ، فَيَغْفِرُ اللّٰهُ لَکَ ، أَطِعْنِی يَا ابْنَ عَمِّ ، وَ اسْمَعْ کَلَامِی ، فَوَ اللّٰهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَا هُوَ لَا آلُوکَ نُصْحاً وَ حِرْصاً ، فَکَيْفَ وَ لَا أَرَاکَ تَفْعَلُ ، وَ مَا لِأَمْرِ اللّٰهِ مِنْ مَرَدٍّ» .

فَسُرَّ أَبِی عِنْدَ ذلِکَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «وَ اللّٰهِ ، إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الْأَحْوَلُ الْأَکْشَفُ ، الْأَخْضَرُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّهِ أَشْجَعَ عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا».

فَقَالَ أَبِی : لَيْسَ هُوَ ذلِکَ ، وَ اللّٰهِ ، لَيُحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْماً ، وَ بِالسَّاعَهِ سَاعَهً ، وَ بِالسَّنَهِ سَنَهً ، وَ لَيَقُومَنَّ بِثَأْرِ بَنِی أَبِی طَالِبٍ جَمِيعاً .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «يَغْفِرُ اللّٰهُ لَکَ ، مَا أَخْوَفَنِی أَنْ يَکُونَ هذَا الْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبَنَا :

[.....]مَنَّتْکَ نَفْسُکَ فِی الْخَلَاءِ ضَلَالاً

لَا وَ اللّٰهِ ، لَا يَمْلِکُ أَکْثَرَ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَهِ ، وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْفَلَ يَعْنِی إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بُدٍّ أَنْ يَقَعَ ، فَاتَّقِ اللّٰهَ ، وَ ارْحَمْ نَفْسَکَ وَ بَنِی أَبِيکَ ؛ فَوَ اللّٰهِ ، إِنِّی لَأَرَاهُ أَشْأَمَ سَلْحَهٍ أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلی أَرْحَامِ النِّسَاءِ ؛ وَ اللّٰهِ ، إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّهِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا ؛ وَ اللّٰهِ ، لَکَأَنِّی بِهِ صَرِيعاً ، مَسْلُوباً بِزَّتَهُ ، بَيْنَ رِجْلَيْهِ لَبِنَهٌ ، وَ لَا يَنْفَعُ هذَا الْغُلَامَ مَا يَسْمَعُ قَالَ مُوسَی بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ : يَعْنِينِی وَ لَيَخْرُجَنَّ مَعَهُ فَيُهْزَمُ وَ يُقْتَلُ صَاحِبُهُ ، ثُمَّ يَمْضِی ، فَيَخْرُجُ مَعَهُ رَايَهٌ أُخْری ، فَيُقْتَلُ کَبْشُهَا ، وَ يَتَفَرَّقُ جَيْشُهَا ، فَإِنْ أَطَاعَنِی ، فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ عِنْدَ ذلِکَ مِنْ بَنِی الْعَبَّاسِ حَتّی يَأْتِيَهُ اللّٰهُ بِالْفَرَجِ .

وَ لَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ هذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ ، وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ وَ نَعْلَمُ أَنَّ ابْنَکَ الْأَحْوَلُ الْأَخْضَرُ الْأَکْشَفُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّهِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا» .

فَقَامَ أَبِی وَ هُوَ یَقُولُ : بَلْ یُغْنِی اللّهُ عَنْکَ ؛ وَ لَتَعُودَنَّ ، أَوْ لَیَقِیَ اللّهُ بِکَ وَ بِغَیْرِکَ ، وَ مَا أَرَدْتَ بِهذَا إِلَا امْتِنَاعَ غَیْرِکَ ، وَ أَنْ تَکُونَ ذَرِیعَتَهُمْ إِلی ذلِکَ .

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «اللّهُ یَعْلَمُ مَا أُرِیدُ إِلَا نُصْحَکَ وَ رُشْدَکَ ، وَ مَا عَلَیَّ إِلَا الْجَهْدُ».

فَقَامَ أَبِی یَجُرُّ ثَوْبَهُ مُغْضَباً ، فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ : «أَخْبِرُکَ أَنِّی سَمِعْتُ عَمَّکَ وَ هُوَ خَالُکَ یَذْکُرُ أَنَّکَ وَ بَنِی أَبِیکَ سَتُقْتَلُونَ ، فَإِنْ أَطَعْتَنِی وَ رَأَیْتَ أَنْ تَدْفَعَ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ، فَافْعَلْ ؛ فَوَ اللّهِ الَّذِی لَا إِلهَ إِلَا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ ، الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ ، الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ عَلی خَلْقِهِ لَوَدِدْتُ أَنِّی فَدَیْتُکَ بِوُلْدِی ، وَ بِأَحَبِّهِمْ إِلَیَّ ، وَ بِأَحَبِّ أَهْلِ بَیْتِی إِلَیَّ ، وَ مَا یَعْدِلُکَ عِنْدِی شَیْءٌ ، فَلَا تَری أَنِّی غَشَشْتُکَ». فَخَرَجَ أَبِی مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَباً أَسِفاً .

قَالَ : فَمَا أَقَمْنَا بَعْدَ ذلِکَ إِلَا قَلِیلاً عِشْرِینَ لَیْلَهً أَوْ نَحْوَهَا حَتّی قَدِمَتْ رُسُلُ أَبِی جَعْفَرٍ ، فَأَخَذُوا أَبِی وَ عُمُومَتِی : سُلَیْمَانَ بْنَ حَسَنٍ ، وَ حَسَنَ بْنَ حَسَنٍ ، وَ إِبْرَاهِیمَ بْنَ حَسَنٍ ، وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ ، وَ عَلِیَّ بْنَ حَسَنٍ ، وَ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ بْنِ حَسَنٍ ، وَ عَلِیَّ بْنَ إِبْرَاهِیمَ بْنِ حَسَنٍ ، وَ حَسَنَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنٍ ، وَ طَبَاطَبَا إِبْرَاهِیمَ بْنَ إِسْمَاعِیلَ بْنِ حَسَنٍ ، وَ عَبْدَ اللّهِ بْنَ دَاوُدَ .

قَالَ : فَصُفِّدُوا فِی الْحَدِیدِ ، ثُمَّ حُمِلُوا فِی مَحَامِلَ أَعْرَاءً لَا وِطَاءَ فِیهَا ، وَ وُقِّفُوا بِالْمُصَلّی لِکَیْ یَشْتِمَهُمُ النَّاسُ .

قَالَ : فَکَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ ، وَ رَقُّوا لَهُمْ لِلْحَالِ الَّتِی هُمْ فِیهَا ، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتّی وُقِّفُوا عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله .

قَالَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْجَعْفَرِیُّ : فَحَدَّثَتْنَا خَدِیجَهُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ : أَنَّهُمْ لَمَّا أُوقِفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ الْبَابِ الَّذِی یُقَالُ لَهُ : بَابُ جَبْرَئِیلَ أَطْلَعَ عَلَیْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ عَامَّهُ رِدَائِهِ مَطْرُوحٌ بِالْأَرْضِ ثُمَّ أَطْلَعَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : «لَعَنَکُمُ اللّهُ یَا مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثاً مَا عَلی هذَا عَاهَدْتُمْ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ لَا بَایَعْتُمُوهُ ، أَمَا وَ اللّهِ إِنْ کُنْتُ حَرِیصاً ، وَ لَکِنِّی غُلِبْتُ ، وَ لَیْسَ لِلْقَضَاءِ مَدْفَعٌ».

ثُمَّ قَامَ وَ أَخَذَ إِحْدی نَعْلَیْهِ ، فَأَدْخَلَهَا رِجْلَهُ ، وَ الْأُخْری فِی یَدِهِ ، وَ عَامَّهُ رِدَائِهِ یَجُرُّهُ فِی الْأَرْضِ ، ثُمَّ دَخَلَ بَیْتَهُ ، فَحُمَّ عِشْرِینَ لَیْلَهً لَمْ یَزَلْ یَبْکِی فِیهَا اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ حَتّی خِفْنَا عَلَیْهِ . فَهَذَا حَدِیثُ خَدِیجَهَ .

قَالَ الْجَعْفَرِیُّ : وَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ : أَنَّهُ لَمَّا طَلَعَ بِالْقَوْمِ فِی الْمَحَامِلِ ، قَامَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مِنَ الْمَسْجِدِ ، ثُمَّ أَهْوی إِلَی الْمَحْمِلِ الَّذِی فِیهِ عَبْدُ اللّهِ بْنُ الْحَسَنِ یُرِیدُ کَلَامَهُ ، فَمُنِعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ ، وَ أَهْوی إِلَیْهِ الْحَرَسِیُّ ، فَدَفَعَهُ ،

وَ قَالَ : تَنَحَّ عَنْ هذَا ؛ فَإِنَّ اللّهَ سَیَکْفِیکَ وَ یَکْفِی غَیْرَکَ ، ثُمَّ دُخِلَ بِهِمُ الزُّقَاقَ ، وَ رَجَعَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِلی مَنْزِلِهِ ، فَلَمْ یُبْلَغْ بِهِمُ الْبَقِیعَ حَتَّی ابْتُلِیَ الْحَرَسِیُّ بَلَاءً شَدِیداً ، رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ ، فَدَقَّتْ وَرِکَهُ ، فَمَاتَ فِیهَا ، وَ مُضِیَ بِالْقَوْمِ .

فَأَقَمْنَا بَعْدَ ذلِکَ حِیناً ، ثُمَّ أُتِیَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَسَنٍ ، فَأُخْبِرَ أَنَّ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ قُتِلُوا قَتَلَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ إِلَا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ وَ طَبَاطَبَا وَ عَلِیَّ بْنَ إِبْرَاهِیمَ وَ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَ عَبْدَ اللّهِ بْنَ دَاوُدَ .

قَالَ : فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ عِنْدَ ذلِکَ ، وَ دَعَا النَّاسَ لِبَیْعَتِهِ .

قَالَ : فَکُنْتُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ بَایَعُوهُ ، وَ اسْتَوْثَقَ النَّاسَ لِبَیْعَتِهِ ، وَ لَمْ یَخْتَلِفْ عَلَیْهِ قُرَشِیٌّ وَ لَا أَنْصَارِیٌّ وَ لَا عَرَبِیٌّ .

قَالَ : وَ شَاوَرَ عِیسَی بْنَ زَیْدٍ وَ کَانَ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ کَانَ عَلی شُرَطِهِ فَشَاوَرَهُ فِی الْبِعْثَةِ إِلی وُجُوهِ قَوْمِهِ ، فَقَالَ لَهُ عِیسَی بْنُ زَیْدٍ : إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعَاءً یَسِیراً ، لَمْ یُجِیبُوکَ ، أَوْ تَغْلُظَ عَلَیْهِمْ ، فَخَلِّنِی وَ إِیَّاهُمْ ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : امْضِ إِلی مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ ، فَقَالَ : ابْعَثْ إِلی رَئِیسِهِمْ وَ کَبِیرِهِمْ یَعْنِی أَبَا عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَإِنَّکَ إِذَا أَغْلَظْتَ عَلَیْهِ ، عَلِمُوا جَمِیعاً أَنَّکَ سَتُمِرُّهُمْ عَلَی الطَّرِیقِ الَّتِی أَمْرَرْتَ عَلَیْهَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام .

قَالَ : فَوَ اللّهِ ، مَا لَبِثْنَا أَنْ أُتِیَ بِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام حَتّی أُوقِفَ بَیْنَ یَدَیْهِ ، فَقَالَ لَهُ عِیسَی بْنُ زَیْدٍ : أَسْلِمْ ؛ تَسْلَمْ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أَ حَدَثَتْ نُبُوَّةٌ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ؟».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : لَا ، وَ لکِنْ بَایِعْ ؛ تَأْمَنْ عَلی نَفْسِکَ وَ مَالِکَ وَ وُلْدِکَ ، وَ لَا تُکَلَّفَنَّ حَرْباً .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «مَا فِیَّ حَرْبٌ وَ لَا قِتَالٌ ، وَ لَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلی أَبِیکَ ، وَ حَذَّرْتُهُ الَّذِی حَاقَ بِهِ ، وَ لکِنْ لَا یَنْفَعُ حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ ، یَا ابْنَ أَخِی ،

عَلَيْکَ بِالشَّبَابِ ، وَ دَعْ عَنْکَ الشَّيُوخَ».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : مَا أَقْرَبَ مَا بَيْنِی وَ بَيْنَکَ فِی السِّنِّ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِنِّی لَمْ أُعَازَّکَ ، وَ لَمْ أَجِئْ لِأَتَقَدَّمَ عَلَيْکَ فِی الَّذِی أَنْتَ فِيهِ».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : لَا وَ اللّهِ ، لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «مَا فِیَّ يَا ابْنَ أَخِی طَلَبٌ وَ لَا حَرْبٌ ، وَ إِنِّی لَأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَی الْبَادِيَهِ ، فَيَصُدُّنِی ذلِکَ ، وَ يَثْقُلُ عَلَیَّ حَتّی تُکَلِّمَنِی فِی ذلِکَ الْأَهْلُ غَيْرَ مَرَّهٍ ، وَ لَا يَمْنَعُنِی مِنْهُ إِلَا الصَّعْفُ ، وَ اللّهِ وَ الرَّحِمِ أَنْ تُدْبِرَ عَنَّا ، وَ نَشْقی بِکَ».

فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، قَدْ وَ اللّهِ مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ يَعْنِی أَبَا جَعْفَرٍ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «وَ مَا تَصْنَعُ بِی وَ قَدْ مَاتَ ؟».

قَالَ : أُرِيدُ الْجَمَالَ بِکَ .

قَالَ : «مَا إِلی مَا تُرِيدُ سَبِيلٌ ، لَا وَ اللّهِ ، مَا مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَا أَنْ يَکُونَ مَاتَ مَوْتَ النَّوْمِ» .

قَالَ : وَ اللّهِ ، لَتُبَايِعُنِی طَائِعاً أَوْ مُکْرَهاً ، وَ لَا تُحْمَدُ فِی بَيْعَتِکَ ، فَأَبی عَلَيْهِ إِبَاءً شَدِيداً ، وَ أَمَرَ بِهِ إِلَی الْحَبْسِ .

فَقَالَ لَهُ عِيسَی بْنُ زَيْدٍ : أَمَا إِنْ طَرَحْنَاهُ فِی السِّجْنِ وَ قَدْ خَرِبَ السِّجْنُ ، وَ لَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ غَلَقٌ خِفْنَا أَنْ يَهْرُبَ مِنْهُ ، فَضَحِکَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، ثُمَّ قَالَ : «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيمِ ، أَ وَ تُرَاکَ تَسْجُنُنِی ؟».

قَالَ : نَعَمْ ، وَ الَّذِی أَکْرَمَ مُحَمَّداً صلی الله عليه و آله بِالنُّبُوَّهِ لَأُسْجِنَنَّکَ ، وَ لَأُشَدِّدَنَّ عَلَيْکَ ، فَقَالَ عِيسَی بْنُ زَيْدٍ : احْبِسُوهُ فِی الْمَخْبَاَءِ وَ ذلِکَ دَارُ رَيْطَهَ الْيَوْمَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَمَا وَ اللّهِ إِنِّی سَأَقُولُ ، ثُمَّ أُصَدَّقُ».

فَقَالَ لَهُ عِيسَی بْنُ زَيْدٍ : لَوْ تَکَلَّمْتَ لَکَسَرْتُ فَمَکَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أَمَا وَ اللّهِ یَا أَکْشَفُ یَا أَزْرَقُ، لَکَأَنِّی بِکَ تَطْلُبُ لِنَفْسِکَ جُحْراً تَدْخُلُ فِیهِ ، وَ مَا أَنْتَ فِی الْمَذْکُورِینَ عِنْدَ اللِّقَاءِ ، وَ إِنِّی لَأَظُنُّکَ إِذَا صُفِّقَ خَلْفَکَ طِرْتَ مِثْلَ الْهَیْقِ النَّافِرِ». فَنَفَرَ عَلَیْهِ مُحَمَّدٌ بِانْتِهَارٍ : احْبِسْهُ ، وَ شَدِّدْ عَلَیْهِ ، وَ اغْلُظْ عَلَیْهِ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أَمَا وَ اللّهِ لَکَأَنِّی بِکَ خَارِجاً مِنْ سُدَّهِ أَشْجَعَ إِلی بَطْنِ الْوَادِی ، وَ قَدْ حَمَلَ عَلَیْکَ فَارِسٌ مُعْلِمٌ ، فِی یَدِهِ طِرَادَهٌ ، نِصْفُهَا أَبْیَضُ ، وَ نِصْفُهَا أَسْوَدُ ، عَلی فَرَسٍ کُمَیْتٍ أَقْرَحَ ، فَطَعَنَکَ ، فَلَمْ یَصْنَعْ فِیکَ شَیْئاً ، وَ ضَرَبْتَ خَیْشُومَ فَرَسِهِ ، فَطَرَحْتَهُ ، وَ حَمَلَ عَلَیْکَ آخَرُ خَارِجٌ مِنْ زُقَاقِ آلِ أَبِی عَمَّارٍ الدُّؤَلِیِّینَ ، عَلَیْهِ غَدِیرَتَانِ مَصْفُورَتَانِ ، وَ قَدْ خَرَجَتَا مِنْ تَحْتِ بَیْضَتِهِ کَثِیرُ شَعْرِ الشَّارِبَیْنِ ، فَهُوَ وَ اللّهِ صَاحِبُکَ ، فَلَا رَحِمَ اللّهُ رِمَّتَهُ» .

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : یَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، حَسِبْتَ فَأَخْطَأْتَ . وَ قَامَ إِلَیْهِ السُّرَاقِیُّ بْنُ سَلْخِ الْحُوتِ ، فَدَفَعَ فِی ظَهْرِهِ حَتّی أُدْخِلَ السِّجْنَ ، وَ اصْطُفِیَ مَا کَانَ لَهُ مِنْ مَالٍ ، وَ مَا کَانَ لِقَوْمِهِ مِمَّنْ لَمْ یَخْرُجْ مَعَ مُحَمَّدٍ .

قَالَ : فَطُلِعَ بِإِسْمَاعِیلَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ، وَ هُوَ شَیْخٌ کَبِیرٌ ضَعِیفٌ ، قَدْ ذَهَبَتْ إِحْدی عَیْنَیْهِ ، وَ ذَهَبَتْ رِجْلَاهُ وَ هُوَ یُحْمَلُ حَمْلًا ، فَدَعَاهُ إِلَی الْبَیْعَهِ ،فَقَالَ لَهُ : یَا ابْنَ أَخِی ، إِنِّی شَیْخٌ کَبِیرٌ ضَعِیفٌ ، وَ أَنَا إِلی بِرِّکَ وَ عَوْنِکَ أَحْوَجُ .

فَقَالَ لَهُ : لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُبَایِعَ .

فَقَالَ لَهُ : وَ أَیَّ شَیْءٍ تَنْتَفِعُ ؛ بِبَیْعَتِی ؛ وَ اللّهِ ، إِنِّی لَأُضَیِّقُ عَلَیْکَ مَکَانَ اسْمِ رَجُلٍ إِنْ کَتَبْتَهُ .

قَال : لَا بُدَّ لَکَ أَنْ تَفْعَلَ . وَ أَغْلَظَ لَهُ فِی الْقَوْلِ .

فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِیلُ : ادْعُ لِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، فَلَعَلَّنَا نُبَایِعُ جَمِیعاً .

قَالَ : فَدَعَا جَعْفَراً علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِیلُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنْ رَأَیْتَ أَنْ تُبَیِّنَ لَهُ فَافْعَلْ ، لَعَلَّ اللّهَ یَکُفُّهُ عَنَّا .

قَالَ : «قَدْ أَجْمَعْتُ أَلَا أُکَلِّمَهُ ، فَلْیَرَ فِیَّ رَأْیَهُ !» .

فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَنْشُدُکَ اللّهَ هَلْ تَذْکُرُ یَوْماً أَتَیْتُ أَبَاکَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ علیهماالسلام وَ عَلَیَّ حُلَّتَانِ صَفْرَاوَانِ ، فَأَدَامَ النَّظَرَ إِلَیَّ

، فَبَكى ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا يُبْكِيكَ ؟ فَقَالَ لِى : «يُبْكِينِى أَنَّكَ تُقْتَلُ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّكَ ضَيَاعاً ، لَا يَنْتَطِحُ فِى دَمِكَ عَنْزَانِ». قَالَ : فَقُلْتُ : مَتى ذَاكَ ؟ قَالَ : «إِذَا دُعِيتَ إِلَى الْبَاطِلِ فَأَبَيْتَهُ ؛ وَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْأَحْوَلِ مَشُومِ قَوْمِهِ يَنْتَمِى مِنْ آلِ الْحَسَنِ عَلى مِنْبَرِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَدْعُو إِلى نَفْسِهِ فَدْ تَسَمّى بِغَيْرِ اسْمِهِ ، فَأَحْدِثْ عَهْدَكَ ، وَ اكْتُبْ وَصِيَّتَكَ ؛ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِى يَوْمِكَ أَوْ مِنْ غَدٍ» !؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «نَعَمْ ، وَ هذَا وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ لَا يَصُومُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَا أَقَلَّهُ ، فَأَسْتَوْدِعُكَ اللّهَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، وَ أَعْظَمَ اللّهُ أَجْرَنَا فِيكَ ، وَ أَحْسَنَ الْخِلَافَهَ عَلى مَنْ خَلَّفْتَ ، وَ «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ».

قَالَ : ثُمَّ احْتُمِلَ إِسْمَاعِيلُ ، وَ رُدَّ جَعْفَرٌ إِلَى الْحَبْسِ . قَالَ : فَوَ اللّهِ ، مَا أَمْسَيْنَا حَتّى دَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو أَخِيهِ : بَنُو مُعَاوِيَهَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، فَتَوَطَّؤُوهُ حَتّى قَتَلُوهُ ، وَ بَعَثَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ إِلى جَعْفَرٍ ، فَخَلّى سَبِيلَهُ .

قَالَ : وَ أَقَمْنَا بَعْدَ ذلِكَ حَتَّى اسْتَهْلَلْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ ، فَبَلَغَنَا خُرُوجُ عِيسَى بْنِ مُوسى يُرِيدُ الْمَدِينَهَ .

قَالَ : فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ عَلى مُقَدِّمَتِهِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، وَ كَانَ عَلى مُقَدِّمَهِ عِيسَى بْنِ مُوسى : وُلْدُ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ ، وَ قَاسِمٌ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ ، وَ عَلِىٌّ وَ إِبْرَاهِيمُ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ ، فَهُزِمَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَهَ ، وَ قَدِمَ عِيسَى بْنُ مُوسَى الْمَدِينَهَ ، وَ صَارَ الْقِتَالُ بِالْمَدِينَهِ ، فَنَزَلَ بِذُبَابٍ ، وَ دَخَلَتْ عَلَيْنَا الْمُسَوِّدَهُ مِنْ خَلْفِنَا ، وَ خَرَجَ مُحَمَّدٌ فِى أَصْحَابِهِ حَتّى بَلَغَ السُّوقَ ، فَأَوْصَلَهُمْ ، وَ مَضى ، ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتَّى انْتَهى إِلى مَسْجِدِ الْخَوَّامِينَ ، فَنَظَرَ إِلى مَا هُنَاكَ فَضَاءٍ لَيْسَ فِيهِ مُسَوِّدٌ وَ لَا مُبَيِّضٌ ، فَاسْتَقْدَمَ حَتَّى انْتَهى إِلى شِعْبِ فَزَارَهَ ، ثُمَّ دَخَلَ هُذَيْلَ ، ثُمَّ مَضى إِلى أَشْجَعَ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفَارِسُ الَّذِى قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام مِنْ خَلْفِهِ مِنْ سِكَّهِ هُذَيْلَ ، فَطَعَنَهُ ، فَلَمْ يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئاً ، وَ حَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ ، فَضَرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ ، فَطَعَنَهُ الْفَارِسُ ، فَأَنْفَذَهُ فِى الدِّرْعِ ، وَ انْثَنى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ ، فَضَرَبَهُ ، فَأَثْخَنَهُ ، وَ خَرَجَ عَلَيْهِ حُمَيْدُ بْنُ قَحْطَبَهَ وَ هُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفَارِسِ يَضْرِبُهُ مِنْ زُقَاقِ الْعَمَّارِيِّينَ ، فَطَعَنَهُ طَعْنَهً أَنْفَذَ السِّنَانَ فِيهِ ، فَكُسِرَ الرُّمْحُ ، وَ حَمَلَ عَلى حُمَيْدٍ ، فَطَعَنَهُ حُمَيْدٌ بِزُجِّ الرُّمْحِ ، فَصَرَعَهُ ، ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ ، فَضَرَبَهُ حَتّى أَثْخَنَهُ وَ قَتَلَهُ ، وَ أَخَذَ رَأْسَهُ ، وَ دَخَلَ الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، وَ أُخِذَتِ الْمَدِينَهُ ، وَ أُجْلِينَا هَرَباً فِى الْبِلَادِ .

قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّهِ : فَانْطَلَقْتُ حَتّى لَحِقْتُ بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، فَوَجَدْتُ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ مُكْمَناً عِنْدَهُ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ ، وَ خَرَجْنَا مَعَهُ حَتّى أُصِيبَ رَحِمَهُ اللّهُ ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ أَخِي الْأَشْتَرِ : عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَسَنٍ حَتّى أُصِيبَ بِالسِّنْدِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيداً طَرِيداً تَضِيقُ عَلَيَّ الْبِلَادُ .

فَلَمَّا ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ ، وَ اشْتَدَّ بِيَ الْخَوْفُ ، ذَكَرْتُ مَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَ قَدْ حَجَّ وَ هُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَهِ ، فَمَا شَعَرَ إِلَا وَ أَنَّى قَدْ قُمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ فَقُلْتُ : لِيَ الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ أَدُلُّكَ عَلى نَصِيحَهٍ لَكَ عِنْدِي ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، مَا هِيَ ؟ قُلْتُ : أَدُلُّكَ عَلى مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَسَنٍ ، فَقَالَ لِي : نَعَمْ ، لَكَ الْأَمَانُ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَعْطِنِي مَا أَثِقُ بِهِ ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ عُهُوداً وَ مَوَاثِيقَ ، وَ وَثَّقْتُ لِنَفْسِي ، ثُمَّ قُلْتُ : أَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّهِ ، فَقَالَ لِي : إِذاً تُكْرَمَ وَ تُحْبى ، فَقُلْتُ لَهُ : أَقْطِعْنِي إِلى بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَقُومُ بِأَمْرِي عِنْدَكَ ، فَقَالَ لِيَ : انْظُرْ إِلى مَنْ أَرَدْتَ ، فَقُلْتُ : عَمَّكَ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ : لَا حَاجَهَ لِي فِيكَ ، فَقُلْتُ : وَ لكِنْ لِي فِيكَ الْحَاجَهُ ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَا قَبِلْتَنِي ، فَقَبِلَنِي شَاءَ أَوْ أَبى .

وَ قَالَ لِيَ الْمَهْدِيُّ : مَنْ يَعْرِفُكَ ؟ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ فَقُلْتُ : هذَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ يَعْرِفُنِي ، وَ هذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي ، وَ هذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي ، فَقَالُوا : نَعَمْ ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا .

ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهذَا الْمَقَامِ أَبُو هذَا الرَّجُلِ وَ أَشَرْتُ إِلى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّهِ : وَ كَذَبْتُ عَلى جَعْفَرٍ كَذِبَهً ، فَقُلْتُ لَهُ : وَ أَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ السَّلَامَ ، وَ قَالَ : إِنَّهُ إِمَامُ عَدْلٍ وَ سَخَاءٍ .

قَالَ فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَهِ آلَافِ دِينَارٍ، فَأَمَرَ لِي مِنْهَا مُوسَى بِأَلْفَيْ دِينَارٍ ، وَ وَصَلَ عَامَّهَ أَصْحَابِهِ وَ وَصَلَنِي ، فَأَحْسَنَ صِلَتِي ، فَحَيْثُ مَا ذُكِرَ وُلْدُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، فَقُولُوا : صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِمْ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ حَمَلَهُ عَرْشِهِ وَ الْكِرَامُ الْكَاتِبُونَ ، وَ خُصُّوا أَبَا عَبْدِ اللّهِ بِأَطْيَبِ ذلِكَ ، وَ جَزى مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنِّي خَيْراً ، فَأَنَا وَاللّهِ مَوْلَاهُمْ بَعْدَ اللّهِ . .

4174.المناقب ، کوفی (به نقل از محمّد بن حنفیّه) بعضی از اصحاب ما، از محمد بن حسّان، از موسی بن رنجویه، از عبداللّه بن حَکَم ارمنی، از عبداللّه بن ابراهیم بن محمد جعفری روایت کرده است که گفت:رفتیم به نزد خدیجه، دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که او را تعزیت دهیم در باب پسر دخترش، پس موسی بن عبداللّه بن حسن مثنّی را در منزل او یافتیم و دیدیم که خدیجه در گوشه ای نشسته نزدیک به زنان. پس ایشات را تعزیت دادیم، و رو به موسی آوردیم و دیدیم که به دختر ابویَشکُر نوحه گر می گوید که: بگو: دختر ابو یَشکُر گفت:

اُعدد رسول اللّه و اعدد بعدهأسد الاله و ثالثا عبّاسا و اعدد علیّ الخیر و اعددجعفرا و اعدد عقیلا بعده الروّاسا

یعنی: «بشمار رسول خدا را و بشمار بعد از او، شیر خدا را (که مراد از آن، حمزه است). و بشمار عباس را در مرتبه سیم، و بشمار علی را که منسوب است به سوی خیر و خوبی (و مراد از آن، علی بن ابی طالب است و احتمال اراده علی بن الحسین علیهماالسلام دور است). و بشمار جعفر را (که مراد از آن، جعفر طیّار است؛ برادر امیر المؤمنین علیه السلام) . و بشمار عقیل را بعد از جعفر (یا بعد از عقیل) بشمار این سرداران را» .

موسی گفت که: خوب گفتی و مرا شاد گردانیدی، برای من زیاد کن. دختر ابو یَشکُر شروع کرد که می گفت:

و منّا امام المتقین محمدو حمزه منّا و المهذّب جعفر و منّا عَلیّ صهره و ابن عمّهو فارسه ذاک الامام المطهّر

یعنی: «از ما است پیشوای پرهیزکاران محمد صلی الله علیه و آله ، و از ما است حمزه و جعفری که خدا او را پاکیزه گردانیده. و از ما است علی که داماد پیغمبر و پسر عموی آن حضرت و سوار اوست، و اینک پیشوایی است که خدا او را از جمیع گناهان پاک و پاکیزه کرده است» .

عبداللّه می گوید که: نزد خدیجه ماندیم، تا آن که نزدیک شد که شب در آید.

خدیجه گفت که: شنیدم از عمویم حضرت محمد بن علی صلوات اللّه علیه که آن حضرت می فرمود که: «جز این نیست که زن، در مصیبت محتاج است به نوحه و زاری کردن (یا زنان نوحه کننده) تا اشک چشمش روان شود، و او را سزاوار نیست که سخن زشتی بگوید. پس چون شب در آید، فرشتگان را به سبب نوحه و زاری، آزار نکنند».

بعد از آن، ما بیرون آمدیم و صبح زود به نزد او رفتیم، و در نزد او انقطاع و دوری منزلش را از خانه حضرت ابو عبداللّه جعفر بن محمد علیه السلام مذکور ساختیم (و مراد این است که به خدیجه گفتیم که: چرا در این خانه که از خانه امام جعفر صادق علیه السلام دور است، سکنی کرده . و آن که گمان کرده که مراد، این است که چون منزل تو دور است، مکرر نمی توانیم آمدن، اشتباه کرده است). پس موسی گفت (و بعضی گفته اند که جعفری گفت که: این خانه، یعنی: خانه خدیجه، یا خانه حضرت صادق علیه السلام): خانه ای است که نامیده می شود به خانه دزدی (چه محمد، برادر موسی، چون آن حضرت را حبس کرد، آنچه حال آن حضرت و خویش آن حضرت بود از آنها که با او بیعت نکرده بودند، همه را ضبط کرد. پس آن خانه مسمی شد به خانه دزدی؛ زیرا که دزدی و غارت در آن واقع شد) پس خدیجه گفت که: اینک آن چیزی است که مهدی ما برگزیده (و مقصودش از مهدی، محمد بن عبداللّه بن حسن مثنّی بود، و به این مهدی گفتن، با او مزاح می کرد). و موسی بن عبداللّه گفت: به خدا سوگند که شما را به چیز عجیبی خبر می دهم.

پدرم رحمه اللّه را دیدم در هنگامی که شروع کرده بود در تدارک و تهیه اسباب خروج برادرم، محمد بن عبداللّه ، و عزم کرد که اصحاب خویش را ملاقات کند، پس گفت که: نمی یابم این امر بیعت را که استقامت به هم رساند، مگر آن که ابو عبداللّه جعفر بن محمد را ملاقات کنم. بعد از آن، پدرم روانه شد در حالتی که تکیه کننده بود بر من، و با او رفتم تا به نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمدیم، آن حضرت را ملاقات کردیم، در حالی که از خانه بیرون آمده بود و اراده مسجد داشت.

پدرم او را باز داشت و با او در این باب سخن گفت. حضرت صادق علیه السلام به پدرم گفت که: «اینجا، جای این نوع سخنان نیست. ان شاءاللّه تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد».

و پدرم شاد و خوشحال برگشت، و ماند تا چون صبح شد، یا یک روز بعد از آن رفتیم، تا به نزد آن حضرت آمدیم. پدرم بر او داخل شد و من با او بودم

و آغاز سخن گفتن نمود، و در بین آنچه به آن حضرت می گفت، این بود که گفت: تو می دانی فدای تو گردم، که مرا بر تو زیادتی سن هست، و به حسب سال از تو بزرگترم، و در میان خویشان تو، کسی هست که سالش از تو بیشتر است، ولیکن خدای عزّوجلّ برای تو فضیلتی را پیش داشته که هیچ یک از قوم تو را آن فضیلت نیست، و به نزد تو آمده ام و اعتماد بر تو دارم، به جهت آنچه می دانم از نیکی تو و می دانم فدای تو گردم، که تو چون مرا اجابت کنی و بیعت نمایی، کسی از اصحاب تو از من تخلف نمی کند، و دو کس از قریش و غیر ایشان بر من اختلاف نمی نمایند.

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود که: «تو غیر مرا از برای خود من فرمان بردارتر می یابی، و تو را در من حاجتی نیست. پس به خدا سوگند که تو خود می دانی که من اراده بادیه می کنم، یا فرمود که: قصد آن می کنم، و از آن سنگینی می کنم، و بر من دشوار است. و اراده می کنم که به حج روم و آن را در نمی یابم، مگر بعد از کوشش و رنج و مشتقت بسیار بر نفس خویش. پس غیر مرا طلب کن و این را از او خواهش نما و ایشان را اعلام مکن که تو به نزد من آمده ای».

پدرم به حضرت گفت که: مردم گردن های خویش را به سوی تو کشیده اند و اگر تو مرا اجابت کنی، کسی از من تخلف نمی کند، و برای تو این را قرار می دهیم که تو را مکلف به جنگ و جهاد و کار ناخوشی نسازیم. موسی می گوید که: ناگاه گروهی بر سر ما هجوم آوردند و داخل شدند و سخن ما را قطع کردند. بعد از آن، پدرم گفت: فدای تو گردم، چه می گویی؟ فرمود که: «ان شاء اللّه تعالی با هم ملاقات خواهیم کرد». پدرم گفت که: آیا چنین نیست که این ملاقات به وضعی باشد که من دوست می دارم؟ حضرت فرمود: «به وضعی است که تو دوست می داری، ان شاء اللّه تعالی از اصلاح تو».

بعد از آن، پدرم برگشت تا به خانه آمد، و قاصدی را به سوی برادرم، محمد، فرستاد در کوهی که در جُهینه بود و آن را اشقر می گفتند و آن کوه دو شب راه بود تا مدینه، و بشارت داد او را و او را اعلام نمود که ظفر یافت برای او به طریقه ای که می خواست و به آنچه طالب آن بود، و پدرم بعد از سه روز برگشت به نزد حضرت صادق علیه السلام ، پس بر درِ خانه ایستادیم، و پیش از این، چون می آمدیم کسی ما را منع نمی کرد، و قاصدی که به اندران فرستاده بودیم، دیر کرد، بعد از آن ما را رخصت دادند و بر آن حضرت داخل شدیم. و من در گوشه حجره نشستم و پدرم با آن حضرت نزدیک شد، و سر او را بوسید و گفت: فدای تو گردم، به سوی

تو باز گشته ام امیدوار و آرزومند، و امید و آرزویم گشایشی به هم رسانیده، و امید دارم که حاجت خود را دریابم.

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو را پناه می دهم به خدا از متعرض شدن این امری که شب را به روز آورده ای و در فکر آن بودی، و من بر تو ترسانم که این امر، موجب حصول ناخوشی و بدی باشد برای تو».

و در میان حضرت و پدرم سخنان مذکور شد، تا آن که به جایی کشید که پدرم نمی خواست که به آنجا برسد، و از جمله سخنان پدرم این بود که: به چه چیز امام حسین از امام حسن به امامت سزاوارتر بود که باید اولاد او امام باشند، و اولاد امام حسن امام نباشند؟

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدا امام حسن و امام حسین را رحمت کند و چگونه این را ذکر کردی؟» پدرم گفت: زیرا که امام حسین علیه السلام را سزاوار بود - هرگاه عدالت می کرد - که امامت را قرار دهد در آن که سالش بیشتر باشد از فرزندان امام حسن. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی محمد صلی الله علیه و آله وحی فرمود آنچه را که خواست به سوی او وحی فرمود، و با هیچ یک از خلق خود مشورت نفرمود، و محمد صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را امر کرد به آنچه خواست و علی آنچه را که به آن، بود، به جا آورد، و ما در حق آن حضرت نمی گوییم، مگر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؛ از تعظیم و تصدیق آن حضرت. و اگر حضرت امام حسین علیه السلام مأمور می بود به این که وصیت و امامت را در سال، یا سالدار قرار دهد، یا آن را در فرزندان محمد و علی نقل کند، یا از فرزندان خود و امام حسن نقل کند، و به دیگری برساند، البته آن را به عمل می آورد، و آن حضرت در نزد ما متهم نیست در باب ذخیره کردن امامت از برای خود، و حال آن که از دنیا رفت و این را وا گذاشت، ولیکن آن حضرت در گذشت با آنچه به آن مأمور بود. و آن حضرت، جد مادری و عموی تو است (چه مادر عبداللّه ، فاطمه صغری بود).

پس اگر سخن خوبی در حق امام حسین علیه السلام بگویی، بسیار به آن سزاواری، و اگر سخن رکیک وبیهوده زشتی بگویی، خدا تو را می آمرزد. ای پسر عمو، مرا اطاعت کن و سخن مرا بشنو، پس سوگند یاد می کنم به آن خدایی که خدایی نیست مگر او، که من در باب خیرخواهی و حرص بر اصلاح امر تو، کوتاهی نمی کنم. پس چگونه کوتاهی کنم و حال آن که تو را

چنان نمی بینم که به جا آوری (و در معنی عبارت، غیر از این نیز گفته اند، ولیکن به حسب لفظ ظهوری ندارد). و امر خدا را هیچ ردی نیست، و آنچه مقدر فرموده، کسی نمی تواند که آن را برگرداند».

پس پدرم در نزد این سخن شاد شد، بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود: «به خدا سوگند که تو می دانی که پسرت محمد، همان احولی است که دو طرف سرش موی ندارد، و سبز چهره است و در پیشگاه و جلو خان قبیله اشجع، در میان رودخانه ای که در آن پیشگاه است، کشته خواهد شد».

پدرم گفت که: محمد پسرم، آن که تو می فرمایی نیست. و به خدا سوگند، که مکافات هر کسی را خواهد داد، و به یک روز، روزی و به یک ساعت، ساعتی و به یک سال، سالی مکافات می دهد (یعنی: آنچه دشمنان کرده اند، نعلا بنعل با ایشان رفتار می کند). و به خون خواهی همه فرزندان ابوطالب قیام می نماید.

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود: «خدا تو را بیامرزد. بسیار می ترسم که به صاحب ما، که محمد است، یا پدرش عبداللّه ، مضمون این قول ملحق شود و مصداق آن گردد:

[.....]و منّتک نفسک فی الخلاء ضلالاً

(و این مصرع عجز بیتی است که فرزدق در هجو جریر گفته، و صدر آن این است که: أنعق بضأنک یا جریر فانّما و ترجمه آن، این است که: بانک زن بر گوسفندان خود ای جریر).

[یعنی] : پس جز این نیست که نفس تو، تو را گمراهی عطا نموده (در خلوت و تنهایی به تخیلات فاسده که خیال آن می کند، یا تو را در آرزو افکنده)، به جهت ضلالت» (و مراد فرزدق (1) ، آن است که به جریر می گوید که: تو از جمله شبانان و گوسفند چرانانی؛ پس شغل خود مشغول باش و تو را با معارضه کردن با کریمان چه کار و اینها که نفس تو در خلوت به تو عطا می کند، خیالات فاسده و ضلالت است).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که بیش از دیوار بست مدینه را مالک نخواهد شد، و عملش به طائف نمی رسد. هرگاه إحفال به عمل آورد (یعنی: هرگاه خویش را در تعب و مشقت اندازد. و اهل لغت، إحفال را به شتاب و رفتن در زمین تفسیر کرده اند)، و این امر را چاره نیست از آن

که واقع شود. پس از خدا بترس و بر خود و پسران پدرت، رحم کن. به خدا سوگند که من، او را چنان می بینم که از هر نطفه خبیثی که صلب های مردان آنها را بیرون آورده و به رحم های زنان رسانیده، نحس تر است. و گویا این پسر تو، از نطفه موجود نشده، بلکه از فضله متخلق شده. و به خدا سوگند که اوست که کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع در میان خانه های آن قبیله. و به خدا سوگند، که گویا من او را می بینم که کشته شده و بر زمین افتاده و جامه اش به تاراج رفته و در میان پای هایش خشت خامی گذاشته که عورتش پیدا نباشد» (و بعضی در این عبارت، غیر از این گفته اند، ولیکن ظهوری ندارد).

و حضرت فرمود: «این پسر را سود نمی دهد آنچه می شنود». موسی بن عبداللّه می گوید که: حضرت، مرا قصد می فرمود و فرمود که: «این پسر، با او، بیرون می رود و صاحب او شکست می خورد و کشته می شود. پس این پسر می رود و خود خروج می کند، و با او عَلَمی دیگر خواهد بود، و سردار آن عَلَم، کشته می شود و لشکرش پراکنده می گردند. پس اگر این پسر، مرا اطاعت می کند و از من می شنود، در آن هنگام از بنی عباس امان طلبد تا خدا فرجی به او برساند.

و من می دانم که این امر به اتمام نمی رسد، و تو نیز می دانی و می دانی که محمد، پسرت، همان أحول سبز چهره ای است که دو طرف سرش موی ندارد، و کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع، در میان خانه های شان در میان رودخانه ای که در آن پیشگاه است».

پس پدرم برخاست و می گفت: بلکه خدا ما را از تو بی نیاز می گرداند، و البته به سوی ما بازگشت خواهی کرد (یا آن که خدا تو و غیر تو را به سوی ما بر خواهد گردانید). و به این بیعت نکردن اراده نداری، مگر آن که می خواهی که غیر تو امتناع ورزد و بیعت نکند. و آن که تو، وسیله و دست آویز ایشان باشی، به سوی این إبا و امتناع.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدا می داند که من اراده ای ندارم، مگر خیرخواهی و رشد تو را و بر من سوای سعی و جد و جهد چیزی نیست».

پس پدرم برخاست و جامه خود را بر زمین می کشید، و خشم آلود بود. حضرت صادق علیه السلام از پی او رفت تا به او رسید، و فرمود که: «تو را خبر می دهم که: شنیدم از عمویت و او خالوی تو است (یعنی: علی بن

الحسین علیهماالسلام) که ذکر می فرمود که: تو و فرزندان پدرت، البته کشته خواهید شد. پس اگر مرا اطاعت کنی و صلاح دانی که دفع دشمن نمایی به طریقه ای که نیکوتر است، به عمل آور. و سوگند یاد می کنم به آن خدایی که نیست خدایی مگر او، و نهان و حاضر را می داند، و بسیار بخشاینده و مهربان است، آن بزرگی که بر تمام آفریدگان خویش برتری دارد، که من دوست می دارم که فرزندان خویش، و دوست ترین ایشان به سوی من و محبوب ترین اهل بیتم در نزد من، همه را فدای تو گردانم، و هیچ چیز نزد من با تو برابری نمی کند. پس چنان نه پنداری که من با تو خیانت کردم». پس پدرم از پیش آن حضرت بیرون رفت، خشمناک و اندوهگین.

موسی می گوید که: بعد از آن، نماندیم مگر اندک زمانی که بیست شب بود یا قریب به آن، تا آن که فرستادگان ابو جعفر منصور دوانیقی آمدند، و پدر مرا گرفتند با عموهای من، سلیمان بن حسن، و حسن بن حسن، و ابراهیم بن حسن، و داود بن حسن، و علی بن حسن، و سلیمان بن داود بن حسن، و علی بن ابراهیم بن حسن، و حسن بن جعفر بن حسن، و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن، و عبداللّه بن داود.

موسی گفت که: همه را در غل و زنجیر بند کردند، بعد از آن، ایشان را در کجاوه ای بی پوش نشانیدند، و در مصلّی ایشان را باز داشتند تا مردم ایشان را دشنام دهند.

موسی می گوید که: مردم از اذیت ایشان باز ایستادند، و ایشان را اذیتی نرسانیدند، و برای ایشان و حالتی که ایشان در آن بودند، دل ایشان سوخت و گریستند. پس ایشان را بردند تا نزدیک در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله .

عبداللّه بن ابراهیم جعفری می گوید که: خدیجه، دختر عمر بن علی، ما را حدیث کرد که چون ایشان را نزدیک درِ مسجد باز داشتند - یعنی: آن دری که آن را باب جبرئیل می گویند - حضرت صادق علیه السلام بر ایشان مشرّف شد و بیشتری از ردای آن حضرت بر زمین افتاده بود، که از شدت خشم آن را جمع نمی فرمود، بعد از آن، از درِ مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود که: «ای گروه انصار، خدا شما را لعنت کند بر این وضع، با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد و پیمان نکردید، و با آن حضرت چنین بیعت ننمودید. و به خدا سوگند که من، حریص بودم بر خیرخواهی، ولیکن مغلوب شدم (که قضای خدا بر من غالب آمد) و قضا را دفع نمی توان

کرد». بعد از آن، برخاست و یکتای نعلین خود را گرفت و آن را در پای خود داخل کرد و تای دیگر در دستش بود، و بیشتر ردای خود را بر زمین می کشید و رفت تا داخل خانه خویش شد و تب کرد و تا بیست شب، تب داشت، و در این مدت، متصل شب و روز می گریست، تا این که بر آن حضرت ترسیدیم که خدا نکرده تلف شود. و حدیث خدیجه این بود.

جعفری می گوید که: و حدیث کرد ما را موسی بن عبداللّه بن حسن که چون آن گروه را آوردند در حالی که در کجاوه ها بودند، حضرت صادق علیه السلام از مسجد برخاست و بیرون آمد و میل کرد به جانب محملی که عبداللّه بن حسن در آن بود و می خواست که با او سخن گوید، آن حضرت را به سخت تر منعی، منع کردند و نگذاشتند، و پاسبان به جانب آن حضرت میل کرد، حضرت او را دفع نمود و فرمود که: از این دور شو و زود باشد که خدای تعالی شرّ تو و شرّ غیر او را کفایت کند. بعد از آن، ایشان را داخل کوچه ها کردند و حضرت صادق علیه السلام به منزل خود برگشت. هنوز ایشان به بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان به بلای سختی گرفتار شد، و شتری داشت، او را لگد زد، و نشستگاهش خرد شد، و در آن ناخوشی مرد. و آن قوم را به سوی دوانیقی برد.

بعد از آن، اندک زمانی ماندیم. پس کسی به نزد محمد بن عبداللّه بن حسن آمد و او را خبر داد که پدر و عموهای او همه کشته شدند - که ابو جعفر منصور ایشان را کشت ، مگر حسن بن جعفر، و طباطبا، و علی بن ابراهیم، و سلیمان بن داود، و داود بن حسن، و عبداللّه بن داود.

موسی می گوید: پس محمد بن عبداللّه ظاهر شد در هنگامی که این خبر را شنید و مردم را به بیعت خود دعوت کرد، و من یکی از سه کس بودم که با او بیعت کردند (یا دو کس که بیعت کردند، سیم من بودم)، و مردم برای بیعت کردن با او جمع شدند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، برای بیعت خویش از مردم عهد و پیمان گرفت)، و هیچ یک از قریش و انصار و عرب بر او اختلاف نکردند.

و محمد با عیسی بن زید، بنای مشورت گذاشت و عیسی از جمله معتمدین او بود و او را سردار لشکر کرده بود . پس با عیسی مشورت کرد در باب فرستادن به نزد معتبرین قوم خویش و آنها که روشناس بودند. عیسی بن زید گفت که: اگر ایشان را دعوت کنی، دعوتی که کم و آسان باشد و شدتی در آن نباشد، تو را اجابت نمی کنند، مگر آن که بر ایشان غلظت و درشتی و بدخویی کنی. پس مرا با ایشان واگذار. محمد گفت: به

سوی هر که از ایشان که می خواهی، برو. عیسی گفت: بفرست به سوی سردار و بزرگ ایشان یعنی: ابو عبداللّه جعفر بن محمد علیه السلام زیرا که چون تو با او درشتی کنی، همه می دانند که البته ایشان را می داری بر آن راهی که صادق علیه السلام را بر آن داشتی، و با ایشان، به همان طریق سلوک خواهی نمود.

موسی می گوید که: به خدا سوگند، که زمانی نگذشت که امام جعفر صادق علیه السلام را آوردند

تا آن حضرت را در پیش روی محمد باز داشتند. عیسی بن زید به حضرت گفت که: و مسلم و فرمان بردار شو تا از آفت و اذیت سالم بمانی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «آیا بعد از محمد صلی الله علیه و آله ، نبوت و پیغمبری تازه به هم رسیده؟» محمد گفت: نه، ولیکن بیعت کن تا بر جان و مال و فرزندان خود ایمن شوی و ما تو را تکلیف جنگ نمی کنیم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در من قوت جنگ و قتال نیست (یا آن که جنگ و قتالی در نظر ندارم تا خاطر تو مشوّش باشد و خواسته باشی که به جهت اطمینان خاطر از من بیعت بگیری و اول، ظاهرتر است). و پیش از این به پدرت گفتم و او را ترسانیدم از آنچه به او رسید، ولیکن حذر از آنچه تقدیر شده، نفع نمی دهد. ای پسر برادر من، بر تو باد که نوجوانان را طلب کنی و پیران را واگذار و از خود دور کن».

محمد گفت که: بسیار نزدیک است ما بین من و تو به حسب سال.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «من با تو جنگ و گفت وگو نمی کنم (یا نمی خواهم که بر تو غالب شوم، یا مشقت و زحمتی به تو دهم بنابر اختلاف نسخ کافی) و برای این نیامده ام که بر تو تقدّم جویم در باب آنچه تو در آن اشتغال داری».

محمد گفت: نه، به خدا سوگند که چاره ای نیست از آن که بیعت کنی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای پسر برادر من، در باب من طلب و گریزی نیست (و مراد، این است که من حاضرم و نمی گریزم که باید به طلب من فرستی که در باب بیعت گرفتن از من این قدر اصرار داری). و به درستی که من اراده می کنم که به سوی بادیه بیرون روم، و

همین رفتن مرا باز می دارد و بر من گرانی می کند تا آن که اهل خانه مکرر با من در این باب حرف می زنند، و دعوی می کنند و مرا از آن، منع نمی کند، مگر ناتوانی. و خدا و حق خویشی را به خاطر تو می آورم و تو را به آنها می ترسانم از آن که رو بگردانی از ما (یا هلاک شوی) و ما به واسطه تو در زحمت و مشقت افتیم» (حاصل مراد، آن که از خدا بترس و قطع رحم مکن به واسطه تکلیف بیعت؛ زیرا که چنانچه مقدر شده، تو کشته خواهی شد و خلفای بنی عباس ما را به سبب بیعت با تو، اذیت می رسانند).

محمد گفت که: یا اباعبداللّه ، به خدا سوگند که صاحب دوانیق یعنی: ابو جعفر منصور مرد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «با من چه می کنی و حال آن که ابو جعفر مرده است؟».

محمد گفت که: اراده زینت و جمال دارم به سبب تو.

حضرت فرمود که: «راهی نیست به سوی آنچه اراده داری. نه، به خدا سوگند که صاحب دوانیق نمرده، مگر این که مرده باشد به مردنی که خواب است» (یعنی: بخواب رفته باشد).

محمد گفت: به خدا سوگند که البته باید که بیعت کنی؛ خواه رغبت داشته باشی و خواه به اکراه و جبر باشد (و می تواند که معنی این باشد که: خواه ناخوش داشته باشی و مکروه طبع تو باشد). و در این هنگام که با اکراه بیعت کنی، در بیعت کردن خویش ستوده نشوی. و حضرت بر بیعت، امتناع شدیدی نمود، و محمد امر کرد که آن حضرت را به سوی زندان برند.

عیسی بن زید به محمد گفت که: اگراو را در زندان افکنیم، با وجودی که زندان خراب و ویران شده، و امروز بر آن در و دالانی نیست و در بندی ندارد، می ترسیم که از زندان بگریزد. حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: «لاحول ولا قوه الا باللّه العلیّ العظیم. آیا تو خود را چنان می مبینی که مرا در زندان کنی؟» گفت: آری، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری گرامی داشته، که تو را در زندان می کنم و بر تو سخت می گیرم. عیسی بن زید گفت که: او را حبس کنید در پنهان گاه. و آن امروز، جایی است که اسب ها را در آن می بندند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که من سخنی می گویم و بعد از این مرا تصدیق خواهید کرد».

عیسی بن زید به حضرت گفت که: اگر سخن گویی دهان تو را می شکنم.

حضرت صادق علیه السلام به عیسی فرمود که: «ای آن که دو طرف سرت موی ندارد، و ای کبود چشم، به خدا سوگند که گویا تو را می بینم که به جهت شدت خوف، از برای خویش سوراخ حیوانی را جستجو می کنی که در آن داخل شوی و تو از آنها که در نزد جنگ یاد می شوند، محسوب نمی شوی. و به درستی که من تو را چنان گمان می کنم که چون کسی در پشت سرت، دست بر دست زند، پرواز می کنی مانند شترمرغ نری که رمیده باشد».

پس محمد، عیسی را بر حضرت افزونی داد به زجر و منع حضرت و درشتی با وی. و به عیسی گفت که: او را حبس کن و بر او سخت بگیر و با وی درشتی نما.

حضرت صادق علیه السلام به محمد فرمود: «به خدا سوگند، که گویا تو را می بینم که بیرون آمده از پیشگاه اشجع و رسیده به میان رودخانه و سواری که صاحب نشانه و شجاعت است، بر تو حمله کرده، و در دست آن سوار، نیزه کوتاهی است که نصف آن سفید و نیمه آن سیاه است، و بر اسب یال و دنباله سیاهی که در پیشانی آن سفیدی کمی است، سوار است (و می تواند که معنی این باشد که: آن اسب پیر یا پنج ساله است) و تو را نیزه زده و در تو هیچ تأثیری نکرده، و تو بر بینی اسب او زده و او را انداخته ای، و بر تو سواری دیگر حمله کرده که بیرون آمده از کوچه آل ابی عمار دؤلیها و بر او دو گیسوی بافته است، که از زیر کلاه خود او بیرون آمده، و موی سبیل های او بسیار است. پس به خدا سوگند، که او صاحب تو است که تو را خواهد کشت. خدا استخوان پوسیده او را رحم نکند».

محمد به حضرت عرض کرد که: یا اباعبداللّه ، حساب کرده ای یا چنین پنداشته ای و خطا نموده. و سُراقی پسر سَلخ الحوت برخاست به سوی صادق علیه السلام و دست بر پشت آن حضرت زد تا او را داخل زندان کرد، و برگزید آنچه را که حضرت داشت از مال، و آنچه را که خویشان آن حضرت داشتند، از آنها که با محمد خروج نکرده بودند.

پس اسماعیل بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب را آوردند و او پیری بود کهن سال و ناتوان، و یکی از چشم هایش نابینا شده، و هر دو پایش از کار رفته بود، و او را بر می داشتند، و از جایی به جایی می بردند (چه خود

قادر بر حرکت کردن نبود). محمد او را به سوی بیعت خواند. اسماعیل در جواب گفت که: ای پسر برادر من، به درستی که من پیر و سالدار و ناتوانم، و من به سوی نیکی و اعانت تو محتاج ترم.

محمد گفت که: چاره نیست از آن که بیعت کنی.

اسماعیل گفت که: از بیعت من چه نفع به تو می رسد؟ به خدا سوگند، که من جای اسم یک مرد بر تو تنگ می گردانم، اگر آن را بنویسی (یعنی: ثمره ای که بر بیعت من مترتب می شود، و منحصر است در این که در آن سیاهه که نام های آنها که با تو بیعت کرده اند، نوشته شده، اگر نام مرا بنویسی، جای نام مردی را پر می کند).

محمد گفت: تو را چاره نیست از آن که بیعت کنی، و با اسماعیل در گفتار درشتی نمود. اسماعیل گفت که: جعفر بن محمد را برای من بطلب، شاید که ما همه یک بار بیعت کنیم.

موسی می گوید که: محمد، حضرت امام جعفر علیه السلام را طلبید و اسماعیل به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر مصلحت دانی که عاقبت امر را برای او بیان کنی، بکن، شاید که خدا او را از ما باز دارد.

حضرت فرمود که: «من عزم کرده ام که با او سخن نگویم. پس رأی خود را در باب من ببیند و آنچه می خواهد با من بکند».

اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: تو را به خدا سوگند می دهم که آیا به خاطر داری روزی را که به خدمت پدرت محمد بن علی علیه السلام آمدم و دو حُله زرد پوشیده بودم، پس نگاه بسیاری به سوی من کرد و گریست. به آن حضرت عرض کردم که: چه چیز تو را می گریاند؟ فرمود که: «مرا می گریاند آن که تو کشته می شوی، در حال پیری، بی آن که در باب کشتن تو پروایی داشته باشند، و خون تو پامال می شود و در باب خون تو دو بز شاخ به یکدیگر نمی زنند» (و این مثلی است که در امر سهل و آسان که یاور و منکری در آن به هم نرسد می زنند) .

اسماعیل می گوید که: عرض کردم که: این امر، در چه زمان خواهد بود؟ فرمود: «در وقتی که تو را به سوی باطل بخوانند، و تو آن را قبول نکنی. پس چون نظر کنی به سوی احول که خویشانش او را شوم دانند، و از اولاد امام حسن علیه السلام باشد و بالا رود بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را به سوی خویش دعوت کند، و غیر نام خود را به خود ببندد

که خود را مهدی و نفس زکیّه نام نهد، عهد خود را تازه کن، و وصیت نامه خویش را بنویس که تو در همان روز یا در فردای آن کشته می شوی».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آری، و سوگند به پروردگار کعبه، که محمد بن عبداللّه روزه نمی گیرد از ماه مبارک رمضان، مگر کم تری از آن را. پس تو را به خدا می سپارم ای ابوالحسن، و خدا مزد ما را در مصیبت تو بزرگ گرداند، و بر آنها که بعد از خود می گذاری، نیکو خلافت و جانشینی نماید. و انا للّه و انا الیه راجعون».

موسی می گوید: پس اسماعیل را برداشتند و حضرت امام جعفر علیه السلام را به سوی زندان برگردانیدند، و گفت: به خدا سوگند، که روز را شب نکردیم که پسران برادر اسماعیل - که پسران معاویه بن عبداللّه بن جعفرند - بر او داخل شدند، و لگد بر شکمش مالیدند تا او را کشتند، و محمد بن عبداللّه فرستاد به سوی حضرت امام جعفر علیه السلام و آن حضرت را رها کرد.

موسی می گوید که: ما بعد از آن ماندیم تا هلال ماه رمضان را دیدیم. پس خبر خروج عیسی بن موسی (که از سرداران ابو جعفر منصور بود) به ما رسید و شنیدیم که اراده مدینه دارد، و محمد بن عبداللّه پیشی گرفت و یزید بن معاویه بن عبداللّه بن جعفر بر مقدمه لشکر عیسی بن موسی، پسران حسن بن زید بن حسن بن حسن، و قاسم بن محمد بن زید، و علی و ابراهیم، پسران حسن بن زید بودند. پس یزید بن معاویه شکست خورد، و عیسی بن موسی، به مدینه آمد و جنگ در مدینه واقع شد. بعد از آن، عیسی در ذُباب (که کوهی است در مدینه) فرود آمد و لشکر دوانیقی که عیسی سر کرده ایشان را به جهت سیاه پوشی، مسودّه نام کرده بود، بر ما داخل شدند، و محمد با لشکر خود بیرون رفت تا رسید در بازاری که در نزدیکی ذُباب بود، و اصحاب خویش را به آنجا رسانید، و ایشان را گذاشت و خود در پی کاری رفت. بعد از آن، برگشت و در پی اصحاب خود رفت که به ایشان ملحق شود تا به مسجد پوست فروشان رسید و نظر کرد به میدان گاهی که در آنجا بود، و دید که یک نفر از لشکر عیسی واصحاب مقنع(که به خلاف بنی عباس سفید می پوشیدند)در آنجا نیستند.

محمد پیش آمد تا به محله فزاره رسید، بعد از آن داخل محله قبیله هُذیل شد و رفت تا به محله قبیله اشجع رسید. پس سواری که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود، به سوی او بیرون آمد از طرف پشت سرش، از کوچه هُذیل و نیزه ای را حواله او کرد و در او هیچ تأثیری نکرد، و محمد بر

آن سوار حمله کرد، و ضربتی بر بینی اسبش زد، باز آن سوار سِنان نیزه بر او زد که آن را در زره او فرو برد، و محمد برگشت و بر او حمله کرد، و او را ضربتی زد که او را سست و بی حال گردانید (که دیگر قادر بر جنگ کردن نبود). و حُمید بن قَحطبه از کوچه عَمّاری ها بر او بیرون آمد، در حالتی که محمد پشتش به سوی حُمید و رویش به جانب آن سوار بود، و او را ضربت می زد که حُمید نیزه ای بر او زد؛ چنانچه سنان نیزه در او جا گرفت، و نیزه شکست و محمد بر حمید حمله کرد. پس حُمید آهن بُن نیزه را بر او زد و او را انداخت، و از اسب فرود آمد و به نزد او رفت و او را ضربت بسیاری زد تا آن که او را سست و بی حال کرد، به مرتبه ای که قادر بر حرکت نبود، و او را کشت و سرش را جدا کرد. و لشکر از هر طرف داخل شدند و مدینه را گرفتند و ما جلای وطن نمودیم و گریزان در شهرها داخل شدیم.

موسی بن عبداللّه می گوید که: پس من رفتم تا به ابراهیم بن عبداللّه ملحق شدم و عیسی بن زید را یافتم که در نزد او پنهان بود، پس او را به بدی تدبیری که کرده بود، خبر دادم و با او بیرون آمدیم، و با هم بودیم تا آن که کشته شد، یا مرد خدا او را رحمت کند . بعد از آن، با پسر برادر اشتر یعنی: عبداللّه بن محمد بن عبداللّه بن حسن رفتیم تا در سِند وفات یافت. بعد از آن، برگشتم رمیده و رانده، که شهرها بر من تنگ شده بود.

و در هیچ شهری جای من نبود، به جهت خوفی که از بنی عباس داشتم. چون زمین بر من تنگ گردید و خوف بر من شدید شد، آنچه را که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود، به خاطر آوردم. پس به نزد مهدی پسر منصور آمدم، در حالی که حج کرده بود و در سایه کعبه مردم را خطبه می کرد، و مهدی مطلع نشد، مگر در حالی که من از زیر منبر برخاستم و گفتم که: یا امیر المؤمنین، مرا امان می دهی؟ تا تو را دلالت کنم بر خیرخواهی برای تو که در نزد من است؟ گفت: آری، آن خیرخواهی چیست؟ گفتم: تو را دلالت می کنم بر موسی بن عبداللّه بن حسن. گفت: آری، تو را امان دادم. گفتم: به من عطا کن آنچه را که به آن وثوق و اعتمادی داشته باشم، و از او عهدها و پیمان ها گرفتم و خاطر خود را جمع کردم. بعد از آن، گفتم: منم موسی بن عبداللّه . گفت که: در این هنگام تو را گرامی می داریم و به تو عطا می نماییم.

پس به مهدی گفتم که: مرا به بعضی از اهل بیت خود بده که به کار من قیام نماید، و میهمان دار من باشد، و در نزد تو باشم. به من گفت که: نگاه کن هر که را اراده داری بگو، تا او را میهمان دار تو گردانم. گفتم که:

عموی تو عباس بن محمد. عباس گفت: مرا در تو حاجتی نیست. گفتم لیکن مرا در تو حاجت است (و به تو احتیاج دارم) و تو را سؤال می کنم به حق امیر المؤمنین و دست بر نمی دارم، مگر آن که مرا قبول کنی.

پس مرا خواهی نخواهی قبول کرد و مهدی به من گفت که: کی تو را می شناسد؟ و در حوالی و گرداگرد او، اصحاب ما، یا بیشتر ایشان بودند. گفتم که: اینک حسن بن زید است که مرا می شناسد، و اینک موسی بن جعفر است که مرا می شناسد، و اینک حسن بن عبداللّه بن عباس است که مرا می شناسد. همه گفتند: بلی یا امیر المؤمنین، گویا که او از پیش ما نرفته و از نظر ما پنهان نشده و به همان صورت است که از اینجا رفت.

بعد از آن، به مهدی گفتم: یا امیر المؤمنین، خبر داد مرا به این مقام (که عبارت است از آنچه در این جا اتفاق بود)، پدر این مرد و اشاره کردم به سوی موسی بن جعفر علیه السلام .

موسی بن عبداللّه می گوید که: با اینها دروغی بر امام جعفر صادق علیه السلام گفتم و به مهدی گفتم که: جعفر مرا امر فرمود که: تو را سلام برسانم، و فرمود که: مهدی، امامی است که بسیار عدالت و سخاوت دارد. موسی می گوید که: پس مهدی امر کرد که پنج هزار دینار شرعی به موسی بن جعفر علیه السلام دادند. بعد از آن، حضرت امام موسی علیه السلام ، امر فرمودی که از آن پنج هزار دینار، دو هزار دینار به من دادند. و همه اصحاب خود را بخشش فرمود و بخشش مرا بهتر داد. پس در هر جا که فرزندان محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام مذکور شوند، بگویید که خدا و فرشتگان و حاملان عرش او و بزرگان از ایشان که اعمال را می نویسند، بر ایشان صلوات فرستند. و امام جعفر صادق علیه السلام را به خوش ترین آن مخصوص سازید. و خدا از جانب من، موسی بن جعفر را جزای خیر دهد. و به خدا سوگند، که من بعد از خدا غلام و دوست دار ایشانم. .

1- .در نسخه پسر مترجم - رحمه اللّه - به جای فرزدق، اخطل است.

ص: 242

. .

ص: 243

. .

ص: 244

. .

ص: 245

. .

ص: 246

..

ص: 247

. .

ص: 248

. .

ص: 249

. .

ص: 250

. .

ص: 251

. .

ص: 252

. .

ص: 253

. .

ص: 254

. .

ص: 255

. .

ص: 256

. .

ص: 257

. .

ص: 258

. .

ص: 259

. .

ص: 260

. .

ص: 261

..

ص: 262

..

ص: 263

. .

ص: 264

..

ص: 265

..

ص: 266

..

ص: 267

..

324.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ ، قَالَ :حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ : مَوْلى عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ، قَالَ : لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولُ بِفَخٍّ ، وَ احْتَوى عَلَى الْمَدِينَهِ ، دَعَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى الْبَيْعَهِ ، فَأَتَاهُ ، فَقَالَ لَهُ : «يَا ابْنَ عَمِّ ، لَا تُكَلِّفْنِى مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، فَيَخْرُجَ مِنِّى مَا لَا أُرِيدُ ، كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ».

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ : إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً ، فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ ، وَ إِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ ، وَ اللّهُ الْمُسْتَعَانُ . ثُمَّ وَدَّعَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام حِينَ وَدَّعَهُ : «يَا ابْنَ عَمِّ ، إِنَّكَ مَقْتُولٌ ، فَأَجِدَّ الضِّرَابَ ؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَاناً ، وَ يُسِرُّونَ شِرْكاً ، وَ «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللّهِ مِنْ عُصْبَهٍ». ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ ، وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ ، قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ عليه السلام .325.الإمام الباقر عليه السلام :وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ ، قَالَ :كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهماالسلام : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّى أُوصِى نَفْسِى بِتَقْوَى اللّهِ ، وَ بِهَا أُوصِيكَ ؛ فَإِنَّهَا وَصِيَّهُ اللّهِ فِى الْأَوَّلِينَ ، وَ وَصِيَّتُهُ فِى الْاخِرِينَ ، خَبَّرَنِى مَنْ وَرَدَ عَلَىَّ مِنْ أَعْوَانِ اللّهِ عَلى دِينِهِ وَ نَشْرِ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحَنُّثِكَ مَعَ خِذْلَانِكَ ، وَ قَدْ شَاوَرْتُ فِى الدَّعْوَهِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ قَدِ احْتَجَبْتَهَا وَ احْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ ، وَ قَدِيماً ادَّعَيْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ ، وَ بَسَطْتُمْ آمَالَكُمْ إِلى مَا لَمْ يُعْطِكُمُ اللّهُ ، فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَ أَضْلَلْتُمْ ، وَ أَنَا مُحَذِّرُكَ مَا حَذَّرَكَ اللّهُ مِنْ نَفْسِهِ .

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام : «مِنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرٍ ، وَ عَلِيٍّ مُشْتَرِكَيْنِ فِى التَّذَلُّلِ لِلّهِ وَ طَاعَتِهِ ، إِلى يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَسَنٍ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّى أُحَذِّرُكَ اللّهَ وَ نَفْسِى ، وَ أُعْلِمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَ شَدِيدَ عِقَابِهِ وَ تَكَامُلَ نِقِمَاتِهِ ، وَ أُوصِيكَ وَ نَفْسِى بِتَقْوَى اللّهِ ؛ فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَ تَثْبِيتُ النِّعَمِ ، أَتَانِى كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ أَنِّى مُدَّعٍ وَ أَبِى مِنْ قَبْلُ ، وَ مَا سَمِعْتَ ذلِكَ مِنِّى وَ «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ» وَ لَمْ يَدَعْ حِرْصُ الدُّنْيَا وَ مَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَباً لِآخِرَتِهِمْ حَتّى يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَطْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِى دُنْيَاهُمْ ، وَ ذَكَرْتَ أَنِّى تَبَّطْتُ النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِى فِيمَا فِى يَدَيْكَ ، وَ مَا مَنَعَنِى مِنْ مَدْخَلِكَ الَّذِى أَنْتَ فِيهِ لَوْ كُنْتُ رَاغِباً ضَعْفٌ عَنْ سُنَّهٍ ، وَ لَا قِلَّهُ بَصِيرَهٍ بِحُجَّهٍ ، وَ لكِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجاً وَ غَرَائِبَ وَ غَرَائِزَ ، فَأَخْبِرْنِى عَنْ حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُمَا : مَا الْعَتْرَفُ فِى بَدَنِكَ؟ وَ مَا الصَّهْلَجُ فِى الْاِءنْسَانِ

؟ ثُمَّ اكْتُبْ إِلَىَّ بِخَبَرِ ذلِکَ ، وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْکَ ، أَحَذِّرُکَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَهِ ، وَ أَحُثُّکَ عَلى بِرِّهِ وَ طَاعَتِهِ ، وَ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِکَ أَمَاناً قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَکَ الْأَظْفَارُ ، وَ يَلْزَمَکَ الْخِنَاقُ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ ؛ فَتَرَوَّحَ إِلَى النَّفَسِ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ وَ لَا تَجِدَهُ حَتّى يَمُنَّ اللّهُ عَلَيْکَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ وَ رِقَّهِ الْخَلِيفَهِ أَبْقَاهُ اللّهُ فَيُؤْمِنَکَ وَ يَرْحَمَکَ ، وَ يَحْفَظَ فِيکَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله «وَ السَّلَامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى إِنَّا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلى مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّى» ».

قَالَ الْجَعْفَرِىُّ : فَبَلَغَنِى أَنَّ کِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَعَ فِى يَدَىْ هَارُونَ ، فَلَمَّا قَرَأَهُ ، قَالَ : النَّاسُ يَحْمِلُونَّى عَلى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، وَ هُوَ بَرِىءٌ مِمَّا يُرْمَى بِهِ . .

325.امام باقر علیه السلام :و به همین اسناد، از عبداللّه بن جعفر بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عبداللّه بن مفضّل مولای عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب و گفت:چون حسین بن علی کشته شد در فخّ (و آن، رودخانه ای است در مکه معظمه) خروج کرد و بر مدینه مستولی شد، و آن را در حیطه تصرف خود در آورد. موسی بن جعفر را به سوی بیعت دعوت نمود. پس آن حضرت به نزد او آمد و فرمود که: «ای پسر عمو، مرا تکلیف مکن آنچه را که پسر عموی تو یعنی: محمد بن عبداللّه بن حسن عمویت امام جعفر صادق علیه السلام را تکلیف کرد، تا باعث این شود که از من بروز کند آنچه بروز آن را نمی خواهم؛ چنانچه از حضرت صادق علیه السلام آنچه بروز آن را نمی خواست، بروز کرد» (یعنی: او را خبر داد به آن که کشته خواهد شد و به چه محو کشته می شود، و کی او را می کشد و اگر مرا تکلیف کنی و اصرار نمایی، من نیز آنچه می دانم خواهم گفت) .

حسین به خدمت آن حضرت عرض کرد که: جز این نیست که من امری را بر تو عرض کردم، پس اگر آن را خواسته باشی در آن داخل می شوی، و اگرآن را ناخوش داشته باشی، تو را بر آن نمی دارم، و خداست که از او یاری می جویم. بعد از آن، آن حضرت را وداع نمود و در هنگامی که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام را وداع نمود، حضرت به او فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو کشته خواهی شد. پس نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چنداند که اظهار ایمان می کنند و شرک را پنهان می دارند. و انّا للّه و انّا الیه راجعون. من مزد مصیبت شما گروه خویشان را از خدا می طلبم».

پس حسین بیرون رفت و از امر او اتفاق افتاد، آنچه اتفاق افتاد که همه کشته شدند چنانچه آن حضرت فرموده بود.326.عنه علیه السلام :و به همین اسناد، از عبداللّه بن ابراهیم جعفری روایت است که گفت: یحیی بن عبداللّه بن حسن به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشت که: اما بعد، به درستی که من نفس خود را وصیت می کنم به پرهیز کردن از خدا، و ترسیدن از عذاب او، و تو را به آن وصیت می کنم؛ زیرا که آن وصیت خدا است در باره پیشینیان و وصیت اوست در پسینیان. خبر داد مرا آن که وارد شد بر من، از یاوران خدا بر اظهار دین، و نشر طاعت آن جناب به آنچه ثابت است از مهربانی و میل تو به من، با آن که مرا وا گذاشتی و با

من بیعت نکردی، و من با مردم مشورت کردم در باب دعوت از برای آن که پسندیده آل محمد صلی الله علیه و آله بود، و تو آن مشورت را منع کردی و در وقت آن، حاضر نشدی و پیش از تو، پدرت آن را منع کرد، و سال هاست که شما ادّعا کرده اید، آنچه را که برای شما نیست و آرزوهای خود را پنهان کرده اید به سوی آنچه خدا به شما عطا نفرموده.

پس مردم را سرگشته و گمراه گردانیدید، و من می ترسانم تو را از آنچه خدا تو را ترسانیده از ذات خویش و عذابی که از محض قهّاریت او صادر شده باشد، بی واسطه غیری. پس ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به سوی او نوشت که:«این نامه ای است از موسی، پسر بنده خدا جعفر و برادرش علی، در حالی که هر دو شریکند در فروتنی کردن از برای خدا و طاعت او به سوی یحیی بن عبداللّه بن حسن. اما بعد، به درستی که من تو را و خود را از خدا می ترسانم، و تو را به عذاب دردناک خدا و عقاب سخت و ناخوشی های تمام و سختی های آن جناب اعلام می نمایم، و تو را و خود را وصیت می کنم به پرهیز کردن و ترسیدن از خدا؛ زیرا که آن، زینت سخن و سبب ثابت داشتن نعمت های اوست. و نامه تو به نزد من آمد و در آن ذکر کرده بودی که من ادعا دارم، و پدرم پیش از این چنین بوده، و حال آن که تو، این را از من نشنیده ای، و زود باشد که شهادت ایشان نوشته شود و پرسیده شود (و این اقتباسی است که از آیه سوره زخرف فرموده) (1) ، و حرص دنیا و مطالب آن مطلبی را برای اهل آن وا نگذاشته تا آن که مطلب آخرت ایشان در دنیای ایشان بر ایشان تباه گردد. و ذکر کرده بودی که من مردم را از تو باز داشته ام، به جهت رغبت نمودن من در آنچه در دست تو است، و ناتوانی از سنت و کمی بینایی حجت، مرا نکرده از آن درگاهی که تو در آن داخل شدی، اگر خواهان آن می بودم، ولیکن خدای تبارک و تعالی مردمان را آفریده از آب های آمیخته (چه، آب مرد با آب زن و رحم به هم آمیخته می شود)، و از چیزهای دور و بیگانه و طبیعت ها.

پس مرا خبر ده از دو اسم که تو را از آنها سؤال می کنم و بگو که: چیست عَترف که در بدن تو است و چیست صَهْلج که در انسان است؟ بعد از آن، خبر این را به سوی من بنویس (و در بعضی از نسخ کافی، به جای عترف، تعرف مذکور است و هیچ یک از این دو لفظ در کتابی از کتب معتبره لغت، چون صحاح و قاموس و فائق و غیر اینها، مذکور نیست و در قاموس، عتریف و عتروف و صملج مذکور است با معانی که مناسبتی ندارد).

و وصیت می کنم تو را و تو را از نافرمانی خلیفه (یعنی: هارون) می ترسانم و ترغیب می کنم تو را بر نیکی و فرمان برداری او، و بر آن که از برای خود امان طلب کنی، پیش از آن که چنگال مرگ تو را بگیرد، و کمند آن به حلقت افتد از هر طرف، و محتاج باشی به نفس کشیدن و از هر جا که خواسته باشی که نفس کشی، و به راحت افتی، تو را میسر نشود، و آن را نیابی تا آن که خدا بر تو منت گذارد به عطا و فضل خویش و ترحّم کردن خلیفه - که خدا او را باقی بدارد -.

پس تو را ایمن گرداند و بر تو رحم کند و خویشی های رسول خدا صلی اللهِ علیه و آله را در حق تو حفظ نماید «وَالسَّلَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی * إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَآ أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَ تَوَلَّی» (2) ، یعنی: و سلامتی هر دو سرا بر کسی که پیروی نمود راه راست را. به درستی که وحی شده به سوی ما که عذاب دنیا و آخرت، بر کسی است که تکذیب کرد پیغمبران و حجت های خدا را و پشت کرد و اعراض نمود».

جعفری می گوید که: خبر به من رسید که نامه موسی بن جعفر به دست هارون افتاد، و چون آن نامه را خواند، گفت که: مردم مرا بر این می دارند که موسی بن جعفر را اذیت می کنم، و حال آن که او بیزار است از آنچه به او نسبت می دهند و هیچ تقصیر ندارد. .

1- .زخرف، 19.
2- .طه، 47 و 48.

ص: 270

. .

ص: 271

..

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِی ، مِنْ کِتَابِ الْکَافِی ، وَ یَتْلُوهُ بِمَشِیئَهِ اللّهِ وَ عَوْنِهِ الْجُزْءُ الثَّالِثُ ، وَ هُوَ بَابُ کَرَاهِیَهِ التَّوْقِیتِ . وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ، وَ الصَّلَاهُ وَ السَّلَامُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ .

.

تمام شد جزوه دویم از کتاب کافی و در پهلو در می آید آن را به مشیت و خواست خدای تعالی و یاری او، جزو سیم، و آن، باب حرمت وقت قرار دادن است از برای ظهور قائم صلوات اللّه و سلامه علیه . و ستایش مخصوص خداوند پروردگار عالمیان است. و درود و سلام بر محمد و همه خاندانش. (1)

.

1- .فراز «و ستایش مخصوص» تا آخر در ترجمه مترجم - رحمه اللّه - نیست.

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

82 بَابُ كَرَاهِيَهِ التَّوْقِيتِ4179.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از محمّد بن صمه ، از پدرش ، از عمويش) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى جَمِيعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ الثُّمَالِىِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «يَا ثَابِتُ ، إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هذَا الْأَمْرَ فِى السَّبْعِينَ ، فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّهِ تَعَالى عَلى أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَأَخَّرَهُ إِلى أَرْبَعِينَ وَ مِائَهٍ ، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّتْرِ ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ لَهُ بَعْدَ ذلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا ، وَ «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» ».

قَالَ أَبُو حَمْزَهَ : فَحَدَّثْتُ بِذلِكَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَالَ : «قَدْ كَانَ كَذلِكَ» .4180.الرساله القشيريّه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَخْبِرْنِى عَنْ هذَا الْأَمْرِ الَّذِى نَنْتَظِرُهُ مَتى هُوَ؟

فَقَالَ : «يَا مِهْزَمُ ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ، وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ ، وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ» .4181.المناقب لابن شهر آشوب :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام ، فَقَالَ : «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوَقِّتُ» .4182.تفسير فرات عن موسى بن عيسى الأنصارى :أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ ، قَالَ :قَالَ : «أَبَى اللّهُ إِلَا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتَ الْمُوَقِّتِينَ» . .

82. باب در بیان حرمت وقت قرار دادن و معین کردن ظهور قائم صلوات اللّه و سلامه علیه

82. باب در بیان حرمت وقت قرار دادن و معین کردن ظهور قائم صلوات اللّه و سلامه علیه 4181.المناقب ، ابن شهر آشوب :علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد؛ و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثُمالی روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«ای ثابت، به درستی که خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد سال معین فرموده بود، و چون امام حسین صلوات اللّه علیه شهید شد، غضب خدای عزّوجلّ بر اهل زمین شدید گردیده، پس، آن را به تأخیر انداخت تا سال صد و چهلم از هجرت، و ما شما را خبر دادیم و شما حدیث ما را فاش کردید و پرده ای را که چون مَعجر بر سران کشیده بود برداشتید، و خدا برای آن، بعد از این، وقتی در نزد ما قرار نداده که آن را بدانیم. «یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ» (1) ».

ابوحمزه می گوید که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به این حدیث خبر دادم فرمود که: «چنین بود».4182.تفسیر فرات (به نقل از موسی بن عیسی انصاری) محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم در وقتی که مِهزم بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از این امری که ما آن را انتظار می بریم که در چه زمان خواهد بود؟ فرمود که:«ای مِهزم، وقت گویان دروغ گفتند، و آنها که طالب شتابند، هلاک گردیدند، و آنان که در مقام تسلیم اند و قول ما را قبول کردند، نجات یافتند».4183.المناقب لابن شهر آشوب (فی حِلمِ عَلِیٍّ علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت علیه السلام را سؤال کردم از قائم علیه السلام فرمود که:«وقت گویان دروغ گفتند. به درستی که ما اهل بیت، وقت قرار نمی دهیم».4184.شرح نهج البلاغه عن الشعبی (فی وَصفِ سَخاءِ الإمامِ علیه السلام) احمد به اسناد خویش روایت کرده و گفت که: حضرت فرمود:«خدا ابا و امتناع فرموده، مگر آن که وقتِ وقت قرار دهندگان را مخالفت فرماید».

.

1- .رعد، 39.

4185.شرح نهج البلاغه :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ : لِهذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ ؟ فَقَالَ : «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ ؛ إِنَّ مُوسی علیه السلام لَمَّا خَرَجَ وَافِداً إِلی رَبِّهِ ، وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْماً ، فَلَمَّا زَادَهُ اللّٰهُ عَلَی الثَّلَاثِينَ عَشْراً ، قَالَ قَوْمُهُ : قَدْ أَخْلَفَنَا مُوسی ، فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا ؛ فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلی مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ ، فَقُولُوا : صَدَقَ اللّٰهُ ؛ وَ إِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلی خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ ، فَقُولُوا : صَدَقَ اللّٰهُ ؛ تُؤْجَرُوا مَرَّتَيْنِ» .4186.شرح نهج البلاغه (فی بَيانِ فَضائِلِ عَلِيٍّ علیه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنِ السَّيَّارِيِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «الشِّيعَةُ تُرَبّی بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةٍ».

قَالَ : وَ قَالَ يَقْطِينٌ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ : مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ ، وَ قِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ ؟ قَالَ : فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ : إِنَّ الَّذِی قِيلَ لَنَا وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ، غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ ، فَأَعْطِيتُمْ مَحْضَهُ ، فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ ، وَ أَنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ ، فَعُلِّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ ، فَلَوْ قِيلَ لَنَا : إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَا إِلی مِائَتَيْ سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ ، لَقَسَتِ الْقُلُوبُ ، وَ لَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ ، وَ لكِنْ قَالُوا : مَا أَسْرَعَهُ ! وَ مَا أَقْرَبَهُ ! ؛ تَأَلُّفاً لِقُلُوبِ النَّاسِ ، وَ تَقْرِيباً لِلْفَرَجِ .4183.المناقب ، ابن شهر آشوب (درباره بردبارى على عليه السلام) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ ، فَقَالَ : «إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنِ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهذَا الْأَمْرِ ؛ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ ؛ إِنَّ لِهذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِی إِلَيْهَا ، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً ، وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا» . .

326.امام باقر علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی خزّاز، از عبدالکریم بن عَمرو خَثعمی، از فُضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا این امر را وقت معینی هست؟ سه مرتبه فرمود که:«وقت گویان، دروغ گفتند. به درستی که موسی بن عمران علیه السلام چون بیرون رفت که بر پروردگار خویش وارد شود، بنی اسرائیل را سی روز وعده داد و چون خدا او را بر سی روز، ده روز زیاد کرد، قومش گفتند که: موسی با ما خُلف وعده نمود. پس، کردند آنچه کردند. و چون ما شما را حدیثی بگوییم و آن امر بر طریقه ای که شما را حدیث کرده ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود، و چون شما را خبری دهیم، و بر خلاف آنچه شما را به آن حدیث نموده ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود تا دو مرتبه شما را مزد دهد».327.امام صادق علیه السلام :محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیّاری، از حسن بن علی بن یقطین، از برادرش حسین، از پدرش علی بن یقطین روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که:«مدت دویست سال، شیعیان ما به آرزوها پرورش می یابند». راوی می گوید که: یقطین به پسر خود علی بن یقطین گفت که: چیست حال ما که گفته شد برای ما، و تحقق به هم رسانید، و برای شما گفته شد و تحقق نیافت (حاصل مراد، آن که یقطین که از پیروان بنی عباس بود، به پسرش علی که از خواصّ اصحاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بود، بحث کرد که چرا آنچه در باب دولت ما مذکور شد، به ظهور پیوست و بدا در آن اتفاق نیفتاد، و آنچه در باب دولت شما مذکور شد، به ظهور نپیوست و در آن بدا اتفاق افتاد؟). راوی می گوید که: علی به پدر خویش گفت: به درستی که آنچه برای ما و شما گفته شد، از یک جا بیرون آمد؛ غیر از آن که امر شما هنگامش رسیده بود. پس خالص آن به شما عطا شد؛ چنانچه برای شما گفته شده بود. و هنگام امر ما نرسیده بود، پس ما را به آرزوها مشغول ساختند. و اگر به ما می گفتند که این امر نمی باشد تا دویست سال یا سیصد سال، دل ها قساوت به هم می رسانید، و هر آینه همه یا بیشتر مردمان از دین اسلام بر می گشتند، ولیکن گفتند که: این امر چه سریع و چه نزدیک است، به جهت جمع شدن دل های مردم و نزدیک ساختن فَرج و رفتن غم و اندوه.328.الکامل فی التاریخ :حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابراهیم بن مِهزم، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

است که گفت: در نزد آن حضرت پادشاهان آل فلان (یعنی بنی عباس) را ذکر نمودیم، فرمود:«جز این نیست که مردم به جهت شتابیدن خویش، هلاک شدند. به درستی که خدا به جهت شتاب بندگان، شتاب نمی فرماید؛ زیرا که این امر را نهایتی است که به آن نهایت باید برسد. پس اگر به آن نهایت برسند، پیشی نگیرند بر آن، ساعتی، و از پس نیایند از آن، ساعتی» (که آن اجل، به هیچ وجه متقدّم و متأخّر نشود). .

83 بَابُ التَّمْحِيصِ وَ الِامْتِحَانِ330.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمَّا بُوِيعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ ، صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ خَطَبَ بِخُطْبَةٍ ذَكَرَهَا يَقُولُ فِيهَا : أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ، وَ الَّذِی بَعَثَهُ بِالْحَقِّ ، لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً ، وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً حَتّٰی يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ ، وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ ، وَ لَيَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا ، وَ لَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا ؛ وَ اللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً ، وَ لَا كَذَبْتُ كَذِبَةً ، وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهذَا الْمَقَامِ وَ هذَا الْيَوْمِ» .331.الإمام الباقر علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰی وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِیِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی يَعْفُورٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ : «وَيْلٌ لِطُغَاةِ الْعَرَبِ مِنْ أَمْرٍ قَدِ اقْتَرَبَ». قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ ؟ قَالَ : «نَفَرٌ يَسِيرٌ».

قُلْتُ : وَ اللّهِ ، إِنَّ مَنْ يَصِفُ هذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ ، قَالَ : «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا ، وَ يُمَيَّزُوا ، وَ يُغَرْبَلُوا ، وَ يُسْتَخْرَجَ فِی الْغِرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ» . .

83. باب در بیان تحمیص و امتحان

83. باب در بیان تحمیص و امتحان (1)330.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از یعقوب سرّاج و علی بن رئاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:«چون مردم بعد از کشتن عثمان، با امیر المؤمنین - صلوات اللّه علیه - بیعت کردند، آن حضرت بر منبر بر آمد، و خطبه خواند - که آن حضرت، آن را ذکر فرموده - و در آن خطبه می فرماید: به درستی که بلیّه و رنج و سختی شما برگشت به همان صورتی که داشت، در روزی که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را مبعوث گردانید (یعنی که چون اهل جاهلیت صاحب حیرت گردیدید). و سوگند یاد می کنم به آن خدایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث گردانیده، که هر آینه در گفتار مختلف شوید، و در رأی های شما اختلاف بسیار به هم رسد، و شما را در غربال کنند و ببیزند (چنانچه چیزی را در غربال می کنند و خوب و بد آن را از هم جدا می نمایند) تا به مرتبه ای که زیر شما بالا گردد، و بالای شما زیر شود (یعنی معلق و سرنگون شوید. و بعضی گفته اند که: کوچکان و ذیلان شما، بزرگ و عزیز شوند، و بزرگان و عزیزان شما، کوچک و ذلیل گردند). و پیشی گیرندگانی که در اول امر کوتاهی کردند و بیعت ننمودند، پیشی گیرند و به غایت پیشی گیرندگانی که در اول امر کوتاهی نکردند و به سوی بیعت پیشی گرفتند، کوتاهی کنند. به خدا سوگند که یک سخن را نپوشیدم و یک دروغ نگفتم و رسول خدا مرا خبرداد به این مقام (که عبارت است از: بیعت و اتفاق بر آن حضرت) و این روز».331.امام باقر علیه السلام :محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابوالمَغراء، از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«وای بر اراذل عرب! از امری که نزدیک رسیده». عرض کردم که فدای تو گردم، از عرب چه قدر با حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود که: «جماعتی اندک و بسیار کم» (که نظر به مقتضای لفظ نفر، که از ده بیشتر نباشند). عرض کردم: به خدا سوگند، که آنها که به این امر قائل اند از ایشان، بسیاراند. فرمود که: «مردم را چاره ای نیست از آن که آزموده شوند، و از هم جدا گردند، و با غربال بیخته شوند، و خلق بسیاری در چشمه غربال بیرون روند».

.

1- .و این دو لفظ، در معنی به یکدیگر نزدیکند؛ چه تمحیص آزموده گردانیدن و بی گناه کردن، و امتحان، آزمودن و در محنت و نکبت انداختن است. مترجم

332.امام صادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، قَالَ :قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «يَا مَنْصُورُ ، إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَا بَعْدَ إِيَاسٍ ، وَ لَا وَ اللّهِ ، حَتّى تُمَيَّزُوا ؛ وَ لَا وَ اللّهِ ، حَتّى تُمَحَّصُوا ؛ وَ لَا وَ اللّهِ ، حَتّى يَشْقى مَنْ يَشْقى ، وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ» .333.الإمام الباقر علیه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ : « «الم أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» ». ثُمَّ قَالَ لِى : «مَا الْفِتْنَةُ ؟» قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، الَّذِى عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِى الدِّينِ ، فَقَالَ : «يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ». ثُمَّ قَالَ : «يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ» .334.الإمام الصادق علیه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ : «إِنَّ حَدِيثَكُمْ هذَا لَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ ، فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزِيدُوهُ ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ ؛ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بِطَانَةٍ وَ وَلِيجَةٍ ، حَتّى يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ ، حَتّى لَا يَبْقى إِلَا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا» . .

335.عنه علیه السلام (فی خَبَرِ وَفاهِ موسی علیه السلام) محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از حسن بن محمد صیرفی، از جعفر بن محمد صیقل، از منصور روایت کرده اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:ای منصور، به درستی که این امر نمی آید شما را مگر بعد از نومیدی. و به خدا سوگند که، نمی آید شما را تا از هم جدا شوید. و به خدا سوگند که، نمی آید شما را تا آزموده شوید. و به خدا سوگند که، نمی آید شما را تا ظاهر شود بدبختی آن که بدبخت باشد و ظاهر شود نیک بختی آن که نیک بخت است».336.تاریخ الیعقوبی :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از مُعمّر بن خلّاد که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود:«الم * أ حَسِبَ النّاسُ أنْ یُتْرَکُوا أنْ یَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ» (1) ، یعنی: منم آن خدا که همه چیز را می دانم، و چیزی بر من پوشیده و پنهان نیست. آیا مردمان پنداشتند که وا گذاشته می شوند به آن که بگویند که ایمان آوردیم (یعنی: می پندارند که به مجرد این قول، دست از ایشان بر می داریم) و حال آن که ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند» . بعد از آن، به من فرمود که: «فتنه چیست؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، آنچه در نزد ما است، آن است که فتنه در دین، مراد است. (2) پس حضرت فرمود که: «آزموده می شوند؛ چنانچه طلا آزموده می شود». بعد از آن فرمود که: «صاف و خالص می شوند؛ چنانچه طلا خالص می شود».333.امام باقر علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی،از یونس، از سلیمان بن صالح روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام و گفت که: آن حضرت فرمود که:«این حدیث شما، دل های مردان از آن درهم گرفته شود، و نفرت به هم رساند. پس هرکه به آن اقرار کند، بیشتر به او بگویید، و هرکه آن را انکار کند، او را واگذارید. به درستی که چاره ای نیست از این که فتنه حادث شود، که هر دوست باطنی و صاحب سرّ در آن بلغزد تا به مرتبه ای که آن که مو را می شکافد و به دو حصه می کند، در آن بلغزد، تا کسی باقی نماند مگر ما و شیعیان ما». .

1- .عنکبوت، 1 و 2.
2- .و فتنه، به کسر فاء و سکون تاء، آزمایش و در شر و بلا افکندن است. مترجم

334.امام صادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ :كُنْتُ أَنَا وَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَهِ وَ جَمَاعَهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُلُوساً وَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَسْمَعُ كَلَامَنَا ، فَقَالَ لَنَا : «فِى أَىِّ شَىْءٍ أَنْتُمْ ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ؛ لَا وَ اللّهِ ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّى تُغَرْبَلُوا ؛ لَا وَ اللّهِ ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّى تُمَحَّصُوا ؛ لَا وَ اللّهِ ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّى تُمَيَّزُوا ؛ لَا وَ اللّهِ ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَا بَعْدَ إِيَاسٍ ؛ لَا وَ اللّهِ ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّى يَشْقى مَنْ يَشْقى ، وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ» .84 بَابُ أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ336.تاريخ اليعقوبى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«اعْرِفْ إِمَامَكَ ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ» .337.تاريخ اليعقوبى :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» فَقَالَ : «يَا فُضَيْلُ ، اعْرِفْ إِمَامَكَ ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ ؛ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ، ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هذَا الْأَمْرِ ، كَانَ بِمَنْزِلَهِ مَنْ كَانَ قَاعِداً فِى عَسْكَرِهِ ؛ لَا ، بَلْ بِمَنْزِلَهِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوَائِهِ».

قَالَ : وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : بِمَنْزِلَهِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . .

84. باب در بیان این که هرکس امام خود را بشناسد، تقدم این امر

337.تاریخ الیعقوبی :محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سِنان، از محمد بن منصور صیقل، از پدرش روایت کرده است که گفت: من و حارث بن مغیره و جماعتی از اصحاب خویش، نشسته بودیم، و حضرت صادق علیه السلام سخنان ما را که با یکدیگر می گفتیم، می شنید، به ما فرمود که:«شما در چه چیز با هم حرف می زنید؟ بسیار دور است آنچه می گویید. نه، به خدا سوگند که واقع نمی شود آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن که کشیده اید، تا آن که در غربال بیخته شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد تا آن که آزموده شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد تا آن که از هم جدا شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم های خویش را به سوی آن کشیده اید، نمی باشد تا آن که بدبخت شود آن که بدبخت باشد، و نیک بخت شود آن که نیک بخت باشد».84. باب در بیان این که هرکس امام خود را بشناسد، تقدم این امر (یعنی: ظهور صاحب الامر) و تأخّر آن، او را زیانی نرساند339.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«امام خود را بشناس؛ زیرا که چون او را شناختی، چیزی تو را زیانی نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد».340.الإمام علیّ علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِإمامِهِمْ» (1) ، فرمود که:«ای فضیل، امام خود را بشناس؛ زیرا که چون تو امام خود را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش فتد؛ و خواه به تأخیر افتد. و هر که امام خود را بشناسد، و بعد از آن بمیرد، پیش از آن که صاحب این امر بر پا شود، به منزله کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد. نه، بلکه به منزله کسی است که در زیر عَلَم او نشسته باشد».

راوی می گوید: و فرمود که: «بعضی از اصحاب آن حضرت به منزله کسانیند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده اند».

.

1- .اسرا، 71.

341.إثبات الوصيّه :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَتَی الْفَرَجُ ؟

فَقَالَ : «یَا أَبَا بَصِیرٍ ، وَ أَنْتَ مِمَّنْ یُرِیدُ الدُّنْیَا ، مَنْ عَرَفَ هذَا الْأَمْرَ ، فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ ؛ لِانْتِظَارِهِ» .338.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِیِّ ، قَالَ :سَأَلَ أَبُو بَصِیرٍ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ أَنَا أَسْمَعُ ، فَقَالَ : تَرَانِی أَدْرِکُ الْقَائِمَ علیه السلام ؟

فَقَالَ : «یَا أَبَا بَصِیرٍ ، أَ لَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَکَ ؟» فَقَالَ : إِی وَ اللّهِ ، وَ أَنْتَ هُوَ وَ تَنَاوَلَ یَدَهُ فَقَالَ : «وَ اللّهِ ، مَا تُبَالِی یَا أَبَا بَصِیرٍ أَلَا تَکُونَ مُحْتَبِیاً بِسَیْفِکَ فِی ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ» .339.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِیتَتُهُ مِیتَهُ جَاهِلِیَّهٍ ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ ، لَمْ یَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ ، کَانَ کَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِی فُسْطَاطِهِ» .4198.نهج البلاغه (در باره امام علی علیه السلام) الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ الْعَلَوِیُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِیِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ الْعُرَنِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِیهِ ،عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِنَا أَلَا یَمُوتَ فِی وَسَطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِیِّ أَوْ عَسْکَرِهِ» . .

4199.شرح نهج البلاغه :علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در چه زمان غم و اندوه برطرف می شود؟ فرمود که:«ای ابوبصیر، تو نیز از جمله آنهایی که دنیا را می خواهند. هر که این امر را شناخت، خدا غم و اندوه را از او برده، به جهت چشم داشتی که دارد».4199.شرح نهج البلاغه :علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت کرده است که گفت: ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد، و من می شنیدم، گفت: مرا چنان می بینی که قائم را دریابم؟

فرمود که:« ای ابوبصیر، آیا چنان نیستی که امام خود را بشناسی؟» عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که امام خود را می شناسم و آن تویی، و دست حضرت را گرفت. حضرت فرمود: «به خدا سوگند ای ابوبصیر، که باکی نیست بر تو که شمشیر خویش را حمایل نکرده باشی در سایه رواق حضرت قائم صلوات اللّه و سلامه علیه » (1) .4200.المناقب لابن شهر آشوب عن أبی علیّ سینا :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از علی بن نُعمان، از محمد بن مروان، از فُضیل بن یسار که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«هر که بمیرد و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است. و هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، چیزی او را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. و هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، مانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام باشد، در خیمه آن حضرت».4200.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از ابو علی سینا) حسین بن علی علوی، از سهل بن جمهور، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از حسن بن حسین عُرَنی، از علی بن هاشم، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چه زیان می رساند کسی را که بمیرد، در حالی که امر ما را انتظار برد؟ آن که در میان خیمه مهدی علیه السلام یا لشکر او نمیرد». (2) .

1- .و رواق به کسر را، سقف پیش خانه را گویند، و پرده ای که در زیر سقف خانه می بندند، و خانه ای که بریک ستون ساخته باشند. مترجم
2- .ظاهر ترجمه، عبارت چنین است که ما در متن، استفهامی معنا شده، در حالی که نافیه است. معنا چنین است: به کسی که در انتظار امر ما

بمیرد، برایش ضرری ندارد که در خیمه و یا اردوگاه قائم علیه السلام نمیرد.

1.المناقب لابن المغازلی عن مُصعب بن عبد اللّه :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ :«اعْرِفِ الْعَلَامَهَ ؛ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ یَضُرَّکَ تَقَدَّمَ هذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ ؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ : «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ، کَانَ کَمَنْ کَانَ فِی فُسْطَاطِ الْمُنْتَظَرِ علیه السلام » .85 بَابُ مَنِ ادَّعَی الْاءِمَامَهَ وَ لَیْسَ لَهَا بِأَهْلٍ ، وَ مَنْ جَحَدَ الْأَئِمَّهَ أَوْ بَعْضَهُمْ ، وَ مَنْ أَثْبَتَ الْاءِمَامَهَ لِمَنْ لَیْسَ لَهَا بِأَهْلٍ2.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی سَلَامٍ ، عَنْ سَوْرَهَ بْنِ کُلَیْبٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ» ؟ قَالَ : «مَنْ قَالَ : إِنِّی إِمَامٌ وَ لَیْسَ بِإِمَامٍ» .

قَالَ : قُلْتُ : وَ إِنْ کَانَ عَلَوِیّاً ؟ قَالَ : «وَ إِنْ کَانَ عَلَوِیّاً» .

قُلْتُ : وَ إِنْ کَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ؟ قَالَ : «وَ إِنْ کَانَ» .3.الإمام علیّ علیه السلام (مِن کَلامٍ لَهُ عَلَی مِنبَرِ البَصرَهِ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنِ ادَّعَی الْاءِمَامَهَ وَ لَیْسَ مِنْ أَهْلِهَا ، فَهُوَ کَافِرٌ» . .

85. باب در بیان کسی که ادّعای امامت می کند، و اهلیت آن را ندارد، و

4.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«نشانه را بشناس (و بنابر بعضی از نسخ، امامت، و بنابر بعضی از نسخ، آن پسر را بشناس. و این به حسب لفظ، ظاهرتر است). پس چون او را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید که: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِإمامِهِمْ» (1) . پس هر که امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه حضرت قائم باشد، که مردم انتظار او می برند».85. باب در بیان کسی که ادّعای امامت می کند، و اهلیت آن را ندارد، و کسی که همه امامان، یا بعضی از ایشان را انکار کند، و کسی که امامت را اثبات کند از برای آن که اهلیت آن را ندارد3.امام علی علیه السلام (از سخنانش بر منبر بصره) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلیب، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزّوجلّ: «وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ» (2) ؟ یعنی:«در روز قیامت، خواهی دید آنان را که دروغ بستند بر خدا، در حالی که روی های ایشان سیاه و تیره باشد».

حضرت فرمود که: «مراد، کسی است که بگوید: من امامم و حال آن که امام نباشد». سوره می گوید که: عرض کردم که: و اگرچه منسوب به علی علیه السلام باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به علی علیه السلام باشد». عرض کردم: و هر چند که از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد فرمود: «و هر چند که از فرزندان آن حضرت باشد».4.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از فُضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«هر که امامت را ادّعا کند و از اهل آن نباشد، کافر است».

.

1- .اسرا، 71.
2- .زمر، 60.

5.كمال الدين عن الأصبغ بن نباته :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ «وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّهِ» ؟ قَالَ : «كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ».

قُلْتُ : وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً ؟ قَالَ : «وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً» .6.الإمام الصادق علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «ثَلَاثَهٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : مَنِ ادَّعى إِمَامَهً مِنَ اللّهِ لَيْسَتْ لَهُ ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللّهِ ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِی الْاِءسْلَامِ نَصِيباً» .7.عنه علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يَحْيى أَخِی أَدَيْمٍ ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ : «إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَا بَتَرَ اللّهُ عُمُرَهُ» .8.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللّهِ ، كَانَ مُشْرِكاً بِاللّهِ» .9.إيمان أبيطالب عن علیّ بن محمّد الصوفی العلوی العممُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : رَجُلٌ قَالَ لِیَ : اعْرِفِ الْاخِرَ مِنَ الْأَئِمَّهِ ، وَ لَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ ؟

قَالَ : فَقَالَ : «لَعَنَ اللّهُ هذَا ؛ فَإِنِّی أُبْغِضُهُ ، وَ لَا أَعْرِفُهُ ، وَ هَلْ عُرِفَ الْاخِرُ إِلَا بِالْأَوَّلِ؟» . .

5.کمال الدین (به نقل از اصبغ بن نباته) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبداللّه بن عبدالرحمان، از حسین بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم [مراد این آیه چیست؟] «وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ» . حضرت فرمود که:«مراد، هر کسی است که گمان کند که امام است، و حال آن که امام نباشد». عرض کردم: و هر چند که منسوب به فاطمه و علی و از فرزندان ایشان باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به فاطمه و علی باشد».6.امام صادق علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از داود حمّار، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«سه کسند که خدا در روز قیامت با ایشان سخن نمی گوید (و این کنایه است از بی التفاتی نسبت به ایشان) و ایشان را پاک نمی سازد از پلیدی گناه به آب عفو و غفران (یا ایشان را مدح و ثنا نمی کند) و برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که ادعا کند امامت را از جانب خدا و امامت از برای او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خداست انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره ای هست».7.امام صادق علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از یحیی برادر اُدَیم، از ولید بن صبیح روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«این امر را که امامت است غیر صاحب آن ادعا نمی کند، مگر آن که خدا عمر او را کوتاه گرداند».8.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«هرکه شریک سازد با امامی که امامتش از جانب خدا باشد کسی را که امامتش از جانب خدا نیست، به خدا شرک آورده است».9.إیمان أبی طالب (به نقل از علی بن محمّد صوفی علوی عُمَری) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت که: آخر از امامان را بشناس، و تو را زیان نمی رساند آن که امام اوّل را نشناسی.

راوی می گوید که: حضرت فرمود:«خدا این مرد را لعنت کند، و من او را دشمن می دارم، و حال آن که او را نمی شناسم. و آیا ممکن است که

امام آخر شناخته شود، مگر به امام اوّل؟». .

10.إيمان أبى طالب عن ضوء بن صلصال :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، قَالَ :سَأَلْتُ الشَّيْخَ عليه السلام عَنِ الْأَئِمَّهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ ، قَالَ : «مَنْ أَنْكَرَ وَاحِداً مِنَ الْأَحْيَاءِ ، فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ» .10.إيمان أبى طالب (به نقل از ضوء بن صلصال) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِى وَهْبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ :«وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» .

قَالَ : فَقَالَ : «هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً زَعَمَ أَنَّ اللّهَ أَمَرَ بِالزِّنى وَ شُرْبِ الْخَمْرِ ، أَوْ شَىْءٍ مِنْ هذِهِ الْمَحَارِمِ ؟» فَقُلْتُ : لَا .

فَقَالَ : «مَا هذِهِ الْفَاحِشَهُ الَّتِى يَدَّعُونَ أَنَّ اللّهَ أَمَرَهُمْ بِهَا؟» قُلْتُ : اللّهُ أَعْلَمُ وَ وَلِيُّهُ ، فَقَالَ : «فَإِنَّ هذَا فِى أَئِمَّهِ الْجَوْرِ ، ادَّعَوْا أَنَّ اللّهَ أَمَرَهُمْ بِالِائْتِمَام بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللّهُ بِالِائْتِمَام بِهِمْ ، فَرَدَّ اللّهُ ذلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْ قَالُوا عَلَيْهِ الْكَذِبَ ، وَ سَمّى ذلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً» .11.الفصول المختاره (فى ذِكرِ ما جَرى فى شِعبِ أبى طالِبٍ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِى وَهْبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّىَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ» قَالَ : فَقَالَ :«إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ ، فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللّهُ فِى الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذلِكَ أَئِمَّهُ الْجَوْرِ ،وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللّهُ تَعَالى فِى الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذلِكَ أَئِمَّهُ الْحَقِّ» . .

12.الکافی عن إسحاق بن جعفر عن الإمام الصادق علیه السحسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان، از ابن مسکان روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از ائمه صلوات اللّه علیهم فرمود که:«هر که یکی از امامان زنده را انکار کند، همه امامان مرده را انکار کرده است».11.الفصول المختاره (در ذکر آنچه در شعب ابوطالب گذشت) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آباءَنا وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» (1) ، یعنی:«چون فاحشه (و خصلتی را که در زشتی در سر حد کمال است)، به جا آورند، گویند که: یافته ایم بر این عمل زشت پدران خود را، و خدا ما را به آن امر فرموده. بگو: به درستی که خدا امر نمی فرماید به زشتی و ناپسند. آیا می گویید و افترا می بندید به خدا آنچه را که نمی دانید؟».

راوی می گوید که: حضرت فرمود که: «آیا کسی را دیده ای که گمان کرده باشد که خدا امر فرموده به زنا و آشامیدن شراب، یا چیزی از این محرمات؟» عرض کردم: نه، فرمود که: «این فاحشه که ادعا می کنند که خدا ایشان را به آن امر فرموده، چیست؟» عرض کردم که: خدا و ولیّ او بهتر می دانند.

فرمود که: «این سخن در شأن ائمه جور است. مخالفان ادعا کردند که خدا ایشان را امر فرموده به اقتدا کردن به گروهی که خدا ایشان را به اقتدا کردن به ایشان، امر نفرموده. پس خدا این را بر ایشان رد فرمود و خبر داد که ایشان بر او دروغ گفتند، و این اقتدا را که از ایشان سر زد، فاحشه نامید».12.الکافی (به نقل از اسحاق بن جعفر) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ» (2) ، یعنی:«بگو: جز این نیست که حرام گردانیده است پروردگار من آن چیزهایی که متصف اند به زشتی؛ آنچه پیدا و آشکار است از آن و آنچه پنهان است».

راوی می گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که قرآن را ظَهر و بطن (یعنی: ظاهر و باطنی) است. پس، همه آنچه خدا در قرآن، حرام گردانیده از این قبیل، ائمه جوراند، و تمام آنچه خدای تعالی در کتاب خود، حلال گردانیده، ظاهر آن ظاهر و هویداست، و باطن از آن، ائمّه حق اند». .

1- .اعراف، 28.
2- .اعراف، 33.

340.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ» ؟

قَالَ : «هُمْ وَ اللّهِ ، أَوْلِيَاءُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ ، اتَّخَذُوهُمْ أَئِمَّةً دُونَ الْاءِمَامِ الَّذِى جَعَلَهُ اللّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً ، فَلِذلِكَ قَالَ : «وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعَذابِ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ وَ قالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذلِكَ يُرِيهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ» ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «هُمْ وَ اللّهِ يَا جَابِرُ أَئِمَّةُ الظَّلَمَةِ وَ أَشْيَاعُهُمْ» . .

341.إثبات الوصيّه :محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر روايت كرده است كه گفت: امام محمدباقر عليه السلام را سؤال كردم از قول خداى عزّوجلّ: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْدادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ» (1) ، يعنى:«و از جمله مردمان كسانى هستند كه فرا مى گيرند از غير خدا همتايان و شريكانى را كه دوست مى دارند ايشان را چون دوست داشتن خدا».

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند كه ايشان دوستان فلان و فلان اند ... كه ايشان را امامان فرا گرفتند، غير از امامى كه خدا او را براى مردم امام قرار داده. پس، به اين جهت فرموده كه: «وَ لَوْ يَرَى الَّذينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّهَ لِلّهِ جَميعا وَ أَنَّ اللّهَ شَديدُ الْعَذابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ * وَ قالَ الَّذينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّهً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّءُوا مِنّا كَذلِكَ يُريهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجينَ مِنَ النّارِ» (2) ، يعنى: و اگر به بينند و بدانند آنها كه ستم كرده اند در هنگامى كه مى بينند معاينه عذاب جهنم را آن كه همه قوت و توانايى، خداى راست، و اين را نيز بدانند كه خدا، سخت عذاب است (هر آينه بدانند مضرت ستم كردن را و حسرت و ندامت ايشان، بر وجهى باشد كه به وصف در نيايد)، وقتى كه بيزارى جويند و دورى كنند آنان كه پيروى شده اند از آنان كه پيروى كرده اند. و در حالتى كه ببينند اين پيشوايان و پيروان، عذاب خدا را و حال آن كه بريده شده است به ايشان سبب ها و رابطه ها (كه در دنيا با يكديگر داشتند، چون خويشى و دوستى) و گويند آنها كه پيروى نموده اند: كاشكى ما و ايشان را بازگشتى مى بود به سوى دنيا، پس بيزارى مى جستيم از ايشان؛ چنانچه بيزارى جستند از ما. همچنين كه خدا مى نمايد به ايشان در آن روز، اين امر فظيع را، مى نمايد خدا به ايشان كردارهاى ايشان را پشيمانى ها (كه بر ايشان رد كند وقبول نفرمايد) و نيستند ايشان بيرون آيندگان از آتش جهنّم و هميشه در آن باشند».

بعد از آن، حضرت باقر صلوات اللّه عليه فرمود: «اى جابر، به خدا سوگند، كه ايشان امامان گروه ظالمان و شيعيان ايشانند». .

1- .بقره، 165.
2- .بقره، 165 167.

342.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ، وَ لَا يُزَكِّيهِمْ ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : مَنِ ادَّعى إِمَامَهً مِنَ اللّهِ لَيْسَتْ لَهُ ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللّهِ ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً» .86 بَابٌ فِيمَنْ دَانَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللّهِ جَلَّ جَلَالُهُ342.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّهِ» قَالَ :«يَعْنِي مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدى» .343.المعجم الكبير (به نقل از سلمان) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «كُلُّ مَنْ دَانَ اللّهَ بِعِبَادَهٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّهِ ، فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ ، وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ ، وَ اللّهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ ، وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاهٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا ، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَهً وَ جَائِيَهً يَوْمَهَا ، فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ ، بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ غَيْرِ رَاعِيهَا ، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا ، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رَبَضَتِهَا ، فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ ، أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا ، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَهً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا ، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا ، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا ، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي : الْحَقِي بِرَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ ؛ فَإِنَّكِ تَائِهَهٌ مُتَحَيِّرَهٌ عَنْ رَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَهً مُتَحَيِّرَهً نَادَّهً ، لَا رَاعِيَ لَهَا يُرْشِدُهَا إِلى مَرْعَاهَا ، أَوْ يَرُدُّهَا ، فَبَيْنَا هِيَ كَذلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا ، فَأَكَلَهَا .

وَ كَذلِكَ وَ اللّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هذِهِ الْأُمَّهِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِراً عَادِلاً ، أَصْبَحَ ضَالاًّ تَائِهاً ، وَ إِنْ مَاتَ عَلى هذِهِ الْحَالِ ، مَاتَ مِيتَهَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ .

وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ ، أَنَّ أَئِمَّهَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللّهِ ، قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا ، فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا «كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى شَيْ ءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» » . .

86. باب در بیان حال کسی که خدای عزّوجلّ را عبادت کند بی امامی که از جانب

344.فضائل الصحابه عن أنس بن مالک :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از ابو داود مسترق، از علی بن میمون، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«سه کس که خدا در روز قیامت به سوی ایشان نظر نمی فرماید (و این کنایه از بی التفاتی است؛ چون سخن نگفتن که در نظیر این حدیث گذشت) و ایشان را پاک نمی سازد از پلیدی گناه (یا ایشان را مدح نمی کند) و از برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که امامت را از جانب خدا ادعا کند و امامت از برای او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خدا باشد انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره ای هست».86. باب در بیان حال کسی که خدای عزّوجلّ را عبادت کند بی امامی که از جانب خدای جلّ جلاله باشد346.کفایه الأثر عن حذیفه بن الیمان :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد از ابن ابی نصر، از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (1) ، که آن حضرت فرمود:«مقصود خدا، کسی است که فرا گیرد دین خویش را رأی خویش (که در امر دین برای خویش عمل کند)، بی پیروی امامی از ائمه هدی علیه السلام ».347.الإمام علیّ علیه السلام (فی خُطبَهٍ خَطَبَها لأهلِ المَدینَهِ بَعدَ بَیع) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: (تا آخر آنچه در باب معرفت امام علیه السلام مذکور شد، و چون محض تکرار بود لهذا در ترجمه به حواله اکتفا نموده). 2

.

1- .قصص، 50.

344.فضائل الصحابه (به نقل از انس بن مالک) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :إِنِّى أُخَالِطُ النَّاسَ ، فَيَكْثُرُ عَجَبِى مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ ، وَ يَتَوَلَّوْنَ فُلَاناً وَ فُلَاناً ، لَهُمْ أَمَانَهٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ ، وَ أَقْوَامٍ يَتَوَلَّوْنَكُمْ ، لَيْسَ لَهُمْ تِلْکَ الْأَمَانَهُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصِّدْقُ ؟

قَالَ : فَاسْتَوى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِساً ، فَأَقْبَلَ عَلَىَّ كَالْغَضْبَانِ ، ثُمَّ قَالَ : «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلَايَهِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ ، وَ لَا عَتْبَ عَلى مَنْ دَانَ بِوَلَايَهِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ».

قُلْتُ : لَا دِينَ لِأُولئِکَ ، وَ لَا عَتْبَ عَلى هؤُلَاءِ ؟!

قَالَ : «نَعَمْ ، لَا دِينَ لِأُولئِکَ ، وَ لَا عَتْبَ عَلى هؤُلَاءِ» ثُمَّ قَالَ : «أَ لَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «اللَّهُ وَلِىُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ» يَعْنِى ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلى نُورِ التَّوْبَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ ؛ لِوَلَايَتِهِمْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ ، وَ قَالَ : «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ» إِنَّمَا عَنى بِهذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلى نُورِ الْإِسْلَامِ ، فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ ، فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ «فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» » .345.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :وَ عَنْهُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى : لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّهٍ فِى الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَهِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ ، وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّهُ فِى أَعْمَالِهَا بَرَّهً تَقِيَّهً ؛وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّهٍ فِى الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَهِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ ، وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّهُ فِى أَنْفُسِهَا ظَالِمَهً مُسِيئَهً» . .

346.کفایه الأثر (به نقل از حُذیفه بن یَمان) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبداللّه بن ابی یعفور که گفت:به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با مردم آمیزش و معاشرت می کنم، و تعجب من بسیار می شود از گروهی چند که شما را دوست نمی دارند، و فلانی و فلانی را دوست می دارند، و ایشان را امانت و راستگویی و وفاست، و گروهی چند که شما را دوست می دارند، ایشان را این امانت و وفا و راستگویی نیست. راوی می گوید که: حضرت صادق علیه السلام درست نشست و رو به من آورد مانند کسی که خشمناک باشد، و فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند با دوستی امام جوری که از جانب خدا نیست، دین ندارد. و هر که دینداری کند با دوستی امام عادلی که از جانب خدا باشد، عتابی بر او نیست». عرض کردم که: گروهی که دوستی امام جور دارند دین ندارند و جماعتی که دوستی امام عادل دارند، عتاب ندارند؟

فرمود: «آری، آن گروه دین ندارند، و این گروه عتاب ندارند». بعد از آن فرمود که: «آیا گوش نمی دهی به فرموده خدای عزّوجلّ: «اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ» » و حضرت فرمود: «یعنی: خدا مؤمنان را بیرون می برد از تاریکی های گناهان به سوی نور توبه و آمرزش، به جهت دوستی ایشان با هر امام عادلی که از جانب خدای عزّوجلّ باشد . و فرموده است که: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ» » و فرمود که: «جز این نیست که به این، قصد فرموده که ایشان بر نور اسلام بودند، و چون دوستی کردند با هر امام جوری که از جانب خدا نیست، به سبب دوستی ایشان، با او بیرون رفتند از نور اسلام به سوی تاریکی های کفر، و به این علت، خدا آتش جهنم را از برای ایشان واجب گردانید با کافران، «[ف]أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ» (1) ». (این اقتباس است از آیه و آیه، نیست؛ زیرا که آیه، فا ندارد).347.امام علی علیه السلام (ضمن یک سخنرانی ، پس از بیعت مردم با ابو بکر ، خ) و از او، از هشام بن سالم، از حبیب سَجِستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود:«خدای تبارک و تعالی فرموده که: هر آینه عذاب می کنم هر رعیتی را در اسلام که دینداری کرده باشد به دوستی هر امام جوری که از جانب خدا نباشد؛ هر چند که آن رعیت در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشد، و هر آینه عفو می کنم از هر رعیتی در اسلام که دینداری نموده باشد، به دوستی هر امام

عادلی که از جانب خدا باشد؛ هر چند که آن رعیت فی نفسه ستم کار و بدکردار باشد». .

1- .بقره ، 257 .

19.المستدرک علی الصحیحین:عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :قَالَ : «إِنَّ اللّهَ لَا یَسْتَحْیِی أَنْ یُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَیْسَ مِنَ اللّهِ ، وَ إِنْ کَانَتْ فِی أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِیَّةً ؛ وَ إِنَّ اللّهَ لَیَسْتَحْیِی أَنْ یُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللّهِ ، وَ إِنْ کَانَتْ فِی أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِیئَةً» .87 بَابُ مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدی وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ21.الإرشاد :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ ، قَالَ :ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَوْماً ، وَ قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ إِمَامٌ ، فَمِیتَتُهُ مِیتَةُ جَاهِلِیَّةٍ».

فَقُلْتُ : قَالَ ذلِکَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟ فَقَالَ : «إِی وَ اللّهِ قَدْ قَالَ». قُلْتُ : فَکُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِیتَتُهُ مِیتَةُ جَاهِلِیَّةٍ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» .22.علل الشرائع عن سعید بن جبیر عن یَزیدُ بنُ قَعنَبِالْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، قَالَ :حَدَّثَنِی عَبْدُ الْکَرِیمِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِیتَتُهُ مِیتَةُ جَاهِلِیَّةٍ». قَالَ : فَقُلْتُ : مِیتَةُ کُفْرٍ؟ قَالَ : «مِیتَةُ ضَلَالٍ». قُلْتُ : فَمَنْ مَاتَ الْیَوْمَ وَ لَیْسَ لَهُ إِمَامٌ ، فَمِیتَتُهُ مِیتَةُ جَاهِلِیَّةٍ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ» .21.الإرشاد:أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ الْفُضَیْلِ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ مَاتَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قُلْتُ : جَاهِلِیَّةً جَهْلَاءَ ، أَوْ جَاهِلِیَّةً لَا یَعْرِفُ إِمَامَهُ ؟ قَالَ : «جَاهِلِیَّةَ کُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ» . .

87. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی علیهم السلام نباشد. و

22.علل الشرائع (به نقل از سعید بن جبیر ، از یزید بن قَعنَب) علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از عبداللّه بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ شرم نمی کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می کنند به امامی که از جانب خدا نیست؛ هر چند که در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشند. و به درستی که خدا شرم می کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می کنند به امامی که از جانب خدا باشد؛ هر چند که در اعمال خویش ستم کار و بدکردار باشند».87. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی علیهم السلام نباشد. و این باب تتمه باب اول است24.شرح نهج البلاغه :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی ما را در سخن ابتدا فرمود، و فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکه بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است».

عرض کردم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را فرمود؟ فرمود: «بلی، به خدا سوگند که فرمود». عرض کردم: پس هر که بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است؟ فرمود: «آری».23.امام باقر علیه السلام (به نقل از امام زین العابدین علیه السلام) حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء که گفت : حدیث کرد مرا عبدالکریم بن عمرو ، از ابن ابی یعفور که گفت : از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که :«هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد ، به مرگ جاهلی مرده» ، عرض کردم : به مرگ جاهلی؟ فرمود : «مرگ در گمراهی ... عرض کردم : هر کس امروز بمیرد و امامی نداشته باشد ، به مرگ جاهلی مرده؟ فرمود : «آری» .24.شرح نهج البلاغه :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از فُضیل، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:«هر که بمیرد، و امام خویش را نشناسد، می میرد به روش مردن جاهلیت؟» فرمود: «آری». عرض کردم: جاهلیتی که حقیقت جاهلیت باشد

(که عبارت است از کفر و نفاق)، یا جاهلیتی که از جهل و نادانی باشد. به این معنی که این کس امام خود را نشناسد؟ فرمود که: «جاهلیتی که عین کفر و نفاق و ضلالت است».

.

25.ديوان السيّد الحميرى (مِن قَصيدَهٍ لَهُ فى وِلادَهِ أميرِ المُؤمِنينَ) بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ مَالِكَ بْنِ عَامِرٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَهَ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «مَنْ دَانَ اللّهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ ، أَلْزَمَهُ اللّهُ أَلْبَتَّهَ إِلَى الْعَنَاءِ ، وَ مَنِ ادَّعى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِى فَتَحَهُ اللّهُ ، فَهُوَ مُشْرِكٌ ، وَ ذلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلى سِرِّ اللّهِ الْمَكْنُونِ» .88 بَابٌ فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ أَنْكَرَ26.علل الشرائع عن فاطمه بنت أسد :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهم السلام وَ امْرَأَتَهُ وَ بَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ» . ثُمَّ قَالَ : «مَنْ عَرَفَ هذَا الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَهَ عليهماالسلام ، لَمْ يَكُنْ كَالنَّاسِ» .27.ينابيع المودّه عن العبّاس بن عبد المطّلب :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِى الْوَشَّاءُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلَالُ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : أَخْبِرْنِى عَمَّنْ عَانَدَكَ ، وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ عليهاالسلام، هُوَ وَ سَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ فِى الْعِقَابِ ؟

فَقَالَ : «كَانَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ : عَلَيْهِمْ ضِعْفَا الْعِقَابِ» .26.علل الشرائع (به نقل از فاطمه بنت اسد) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، قَالَ :حَدَّثَنَا عَلِيٌّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنِى رِبْعِيُّ بْنُ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ : قَالَ لِى عَبْدُ الرَّحْمنِ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : الْمُنْكِرُ لِهذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ سَوَاءٌ ؟ فَقَالَ لِى : «لَا تَقُلِ : الْمُنْكِرُ ، وَ لكِنْ قُلِ : الْجَاحِدُ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ».

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ : فَتَفَكَّرْتُ فِيهِ ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى إِخْوَهِ يُوسُفَ : «فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ» . .

88. باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت و فرزندان پیغمبر و

27.ینابیع المودّه (به نقل از عبّاس بن عبدالمطّلب) بعضی از اصحاب ما، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از مالک بن عامر، از مفضّل بن زائده، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«هر که خدا را عبادت کند، بی آن که از راستگویی (که مراد از آن امام است) شنیده باشد، البته خدا او را الزام فرماید (و بر گردن او گذارد) که به سوی رنج و تعب رود. و هر که ادعا کند شنیدن چیزی را از غیر دری که خدا آن را گشوده، صاحب شرک است و آن در، دری است که خدا آن را امین داشته بر راز پوشیده خود».88. باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت و فرزندان پیغمبر و کسی که انکار کند از ایشان29.الإمام علیّ علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکم، از سلیمان بن جعفر که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود:«علی بن عبداللّه بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و زن و پسران او، از اهل بهشتند». بعد از آن،فرمود که:«هر که امر امامت را بشناسد از فرزندان علی وفاطمه علیهماالسلام، مانند سائر مردم نیست».28.امام زین العابدین علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا وشّاء و گفت که: حدیث کرد ما را احمد بن عمر حلاّل و گفت که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از آن که با تو عناد ورزد و حق تو را نشناسد از فرزندان فاطمه علیهاالسلام، آیا او با سائر مردم در عقاب برابرند؟ فرمود که:«علی بن الحسین علیهماالسلاممی فرمود که: بر فرزندان فاطمه دو برابر عقاب سائر مردمان است».29.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را علی بن اسماعیل میثمی و گفت که: حدیث کرد مرا رِبعی بن عبداللّه و گفت که: عبدالرحمان بن ابی عبداللّه به من گفت که: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: منکر امامت از بنی هاشم با غیر ایشان برابرند؟ به من فرمود که:«مگو منکر، ولیکن بگو: جاحد از بنی هاشم و غیر ایشان». عبدالرحمان که مکنّی است به ابوالحسن می گوید که: پس من در فرق میان منکر و جاحد فکر کردم، بعد از آن به خاطر آوردم قول خدای عزّوجلّ را که در باب برادران یوسف می فرماید: «فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ» (1) ، یعنی: «پس یوسف

برادران خود را شناخت و ایشان او را ناشناسندگان بودند و نمی شناختند» (چه، از آیه استنباط می شود که برادران یوسف، یوسف را نشناختند؛ چنانچه یوسف ایشان را شناخت، نه آن که آن حضرت را شناختند و با وجود آن، انکار کردند تا جاحد بر ایشان صدق کند. حاصل فرق، آن که: منکر آن است که نمی شناسد، و جاحد آن است که می شناسد، و با وجود شناختن، قبول نمی کند. و مراد حضرت صادق علیه السلام ، یا این است که امر امامت در ظهور به مرتبه ای رسیده که بر کسی پوشیده نیست، پس در انکار خویش، جاحد است؛ زیرا که امر دانسته را انکار نموده، و یا مراد این است که: منکر از بنی هاشم و غیر ایشان، فرقی ندارند، بلکه فرق در جاحد ایشان و غیر ایشان است. و ذکر این حدیث در این باب خالی از ناخوشی و بحثی نیست).

.

1- .یوسف، 58.

30.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام ، قُلْتُ لَهُ : الْجَاحِدُ مِنْكُمْ وَ مِنْ غَيْرِكُمْ سَوَاءٌ ؟

فَقَالَ : «الْجَاحِدُ مِنَّا لَهُ ذَنْبَانِ ، وَ الْمُحْسِنُ لَهُ حَسَنَتَانِ» .89 بَابُ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ عِنْدَ مُضِیِّ الْإِمَامِ30.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِذَا حَدَثَ عَلَى الْإِمَامِ حَدَثٌ ، كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ ؟

قَالَ : «أَيْنَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» » قَالَ : «هُمْ فِی عُذْرٍ مَا دَامُوا فِی الطَّلَبِ ، وَ هؤُلَاءِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِی عُذْرٍ حَتّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحَابُهُمْ» .31.شرح نهج البلاغه:عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، قَالَ :حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ الْعَامَّهِ :إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ : «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ ، مَاتَ مِيتَهً جَاهِلِيَّهً» فَقَالَ : «الْحَقُّ وَ اللّهِ».

قُلْتُ : فَإِنَّ إِمَاماً هَلَكَ وَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسَعْهُ ذلِكَ ؟ قَالَ : «لَا يَسَعُهُ ؛ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَكَ ، وَقَعَتْ حُجَّهُ وَصِيِّهِ عَلى مَنْ هُوَ مَعَهُ فِی الْبَلَدِ ، وَ حَقَّ النَّفْرُ عَلى مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» ».

قُلْتُ : فَنَفَرَ قَوْمٌ ، فَهَلَكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ ، فَيَعْلَمَ ؟ قَالَ : «إِنَّ اللّهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ : «وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ» » .

قُلْتُ : فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ ، فَوَجَدَكَ مُغْلَقاً عَلَيْكَ بَابُكَ ، وَ مُرْخًى عَلَيْكَ سِتْرُكَ لَا تَدْعُوهُمْ إِلى نَفْسِكَ ، وَ لَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ ، فَبِمَا يَعْرِفُونَ ذلِكَ ؟ قَالَ : «بِكِتَابِ اللّهِ الْمُنْزَلِ».

قُلْتُ : فَبِقَوْلِ اللّهُ جَلّ وَ عَزَّ ، كَيْفَ ؟ قَالَ : «أَرَاکَ قَدْ تَکَلّمْتَ فِی هذَا قَبْلَ الْيَوْمِ». قُلْتُ : أَجَلْ ، قَالَ : «فَذَکّرْ مَا أَنْزَلَ اللّهُ فِی عَلِیٍّ علیه السلام ، وَ مَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ علیهماالسلام ، وَ مَا خَصَّ اللّهُ بِهِ عَلِيّاً علیه السلام ، وَ مَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ ، وَ نَصْبِهِ إِيَّاهُ ، وَ مَا يُصِيبُهُمْ ، وَ إِقْرَارِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بِذلِکَ ، وَ وَصِيَّتِهِ إِلَی الْحَسَنِ ، وَ تَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ ؛ يَقُولُ اللّهُ : «النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ» » .

قُلْتُ : فَإِنَّ النَّاسَ تَکَلَّمُوا فِی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، وَ يَقُولُونَ : کَيْفَ تَخَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ ، وَ قَصُرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ ؟

فَقَالَ : «يُعْرَفُ صَاحِبُ هذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَکُونُ فِی غَيْرِهِ : هُوَ أَوْلَی النَّاسِ بِالَّذِی قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ ، وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ وَصِيَّتُهُ ، وَ ذلِکَ عِنْدِی لَا أُنَازَعُ فِيهِ».

قُلْتُ : إِنَّ ذلِکَ مَسْتُورٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ ؟

قَالَ : «لَا يَکُونُ فِی سِتْرٍ إِلَا وَ لَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ ؛ إِنَّ أَبِی اسْتَوْدَعَنِی مَا هُنَاکَ ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ ، قَالَ : ادْعُ لِی شُهُوداً ، فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلی عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ : اکْتُبْ : هذَا مَا أَوْصی بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ : «يا بَنِیَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» ، وَ أَوْصی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ إِلَی ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يُکَفِّنَهُ فِی بُرْدِهِ الَّذِی کَانَ يُصَلِّی فِيهِ الْجُمَعَ ، وَ أَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ ، وَ أَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ ، وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ ، ثُمَّ يُخَلّی عَنْهُ» ، فَقَالَ : «اطْوُوهُ» . ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ : «انْصَرِفُوا رَحِمَکُمُ اللّهُ» .

فَقُلْتُ بَعْدَ مَا انْصَرَفُوا : «مَا کَانَ فِی هذَا يَا أَبَتِ ، أَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ ؟»

فَقَالَ : «إِنِّی کَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ ، وَ أَنْ يُقَالَ : إِنَّهُ لَمْ يُوصَ ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَکُونَ لَکَ حُجَّةٌ ، فَهُوَ الَّذِی إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ ، قَالَ : مَنْ وَصِیُّ فُلَانٍ ؟ قِيلَ : فُلَانٌ» . قُلْتُ : فَإِنْ أَشْرَکَ فِی الْوَصِيَّةِ ؟ قَالَ : «تَسْأَلُونَهُ ؛ فَإِنَّهُ سَيُبَيِّنُ لَکُمْ» . .

89. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام علیه السلام

32.الإمام علیّ علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: جاحد از شما بنی هاشم و از غیر شما، با هم برابرند؟ فرمود که:«جاحد از ما را دو گناه است، و نیکوکار ما را دو ثواب».89. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام علیه السلام33.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هرگاه حادثه به امام روی دهد، مردم چه می کنند؟ فرمود که:«قول خدای عزّوجلّ کجا رفت که: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إذا رَجَعُوا إلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ» (1) » و فرمود که: «جماعتی که به خدمت امام می روند، معذوراند؛ مادامی که مشغول طلب باشند. و این گروه که در مکان خود مانده، انتظار می برند که فرستادگان، خبر بیاورند، معذورند، تا اصحاب ایشان به سوی ایشان برگردند».34.الطبقات الکبری (فی ذِکرِ غَزوَهِ ذِی العُشَیرَهِ) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را حمّاد، از عبدالأعلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از گفته سنیان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:«هر که بمیرد و او را امامی نباشد، می میرد به روش مردن جاهلیت». فرمود که: «راست و درست است، به خدا سوگند، و پیغمبر این را فرمود». عرض کردم که: امامی از دنیا می رود و مردی در خراسان است، و نمی داند که وصیّ او کیست، آیا او را نمی رسد که از شناختن امام تقاعد ورزد و در پس آن نرود؟

فرمود که: «او را نمی رسد؛ زیرا که امام چون از دنیا می رود، حجتِ وصیّ او، واقع می شود بر آن که با وصی یا امام سابق در شهر امام بوده و می باشد، و بر کسانی که در نزد امام حاضر نیستند، واجب است که کوچ کنند و به جستجوی امام بیرون روند، چون خبر وفات امام به ایشان رسد؛ زیرا که خدای عزّوجلّ می فرماید که: «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إذا رَجَعُوا إلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ» ». (2)

عرض کردم که: گروهی از منزل خود بیرون آمدند، و بعضی از ایشان وفات کرد، پیش از آن که به خدمت امام رسد و بداند. حضرت فرمود که: «خدای عزّوجلّ می فرماید: «وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِرًا إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ» (3) ، یعنی: و هر که بیرون آید از خانه خود در حالتی که هجرت کننده باشد به سوی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله (که خاصّه از برای ایشان باشد، نه به جهت غرضی از اغراض دیگر)، پس مرگ او را دریابد (در بین راه و به هجرتگاه نرسد)، پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا مانند ثواب چیزی که واجب باشد».

عرض کردم که: بعضی از ایشان به شهر امام رسیدند، پس تو را یافتند که در را بر روی خویش بسته و پرده بر خود آویخته، و ایشان را به جانب خویش نمی خوانی، و کسی یافت نمی شود که ایشان را بر تو دلالت کند. پس امامت را به چه چیز بشاسند؟

فرمود: «به کتاب خدا که از آسمان فرو فرستاده». عرض کردم که: خدای عزّوجلّ چه می فرماید؟ حضرت فرمود که: «تو را چنان می بینم که در این باب، پیش از امروز سخن گفتی، و این مسأله را از من پرسیدی؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «به یاد آور آنچه را که خدا در شأن علی علیه السلام فرو فرستاده، و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن امام حسن و امام حسین علیهماالسلامفرموده، و آنچه را که خدا علی علیه السلام را به آن مخصوص ساخته، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود، از آن که او را وصیّ خود گردانید و او را نصب فرمود، و آنچه به ایشان می رسید، و اقرار کردن امام حسن و امام حسین به این، و وصی کردن امیر المؤمنین امام حسن را، و تسلیم کردن امام حسین از برای او. و خدای عزّوجلّ می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللّهِ» (4) ».

عرض کردم که: مردم در ماده امام محمد باقر علیه السلام حرف می زنند و می گویند که: چگونه منصب امامت در گذشته از فرزندان پدرش، کسی را که برای او، مانند خویشی آن حضرت است، و کسی را که سالش از او بیشتر است، و نرسیده به کسی که از او کوچک تر است؟ (حاصل بحث آن که: منصب امامت، یا به واسطه خویشی است، یا به حسب سن؛ خواه به بسیاری آن باشد و خواه به کمی. پس اگر به خویشی باشد، چرا به زید بن علی مثلاً نرسید؟ و اگر به سن باشد و بزرگ تری سبب باشد، چرا به زید بن حسن و امثال او نرسید؟ و اگر کوچکی مدخلیت داشته باشد، کوچک تر

از آن حضرت بسیار بودند از فرزندان آن حضرت. پس تخصیص آن حضرت به امامت، از چه راه است؟)

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «صاحب امر، امامت شناخته می شود به سه خصلت که در غیر او یافت نمی شود و این خصلت ها آن است که: امام نزدیک ترین مردمان است به امامی که پیش از او بوده و وصیّ او است (که به او وصیت فرموده) و در نزد اوست سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیت آن حضرت و همه آنچه مذکور شد، در نزد من است، و کسی نمی تواند که در آن، با من منازعه کند».

عرض کردم که: آن علامات مذکوره به جهت ترس پادشاه پوشیده و پنهان است؟

فرمود که: «پوشیده نمی باشد، مگر آن که امام را حجتی است هویدا. به درستی که پدرم به من سپرد آنچه در این جاست (یعنی: آلات و اسباب امامت) و چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس از قریش را برای آن حضرت طلب نمودم، و نافع مولای عبداللّه پسر عمر در میان ایشان بود. پدرم فرمود که: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیت نمود: [یا] «بَنِیَّ إنَّ اللّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إلاّ وَ أنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (5) . و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصیّ خود گردانید و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن در جمعه ها نماز می کرد، و او را به عمامه اش، معمم گرداند، و قبر او را چهارگوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت از زمین بر نشاند، پس او را واگذارد. و بعد از آن فرمود که: این نامه را بپیچد و به شهود فرمود که: برگردید خدا شما را رحمت کند .

بعد از آن که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود . پدرم فرمود که: من خوش نداشتم که تو مغلوب شوی، و نمی خواستم که کسی بگوید که: پدر او را وصیّ خود نگردانیده، و خواستم که حجت از برای تو ثابت باشد. پس وصی، آن است که چون مردی در شهر وارد شود، بگوید که: وصیّ فلان کس کیست؟ به او بگویند که: فلان کس». عرض کردم که: اگر در وصیت چند کس را شریک گرداند؟ فرمود که: «او را سؤال می کنید که البته از برای شما آشکار خواهد شد» (و مخفی نماند که بعضی از این حدیث شریف، در باب اشاره و نصّ بر حضرت صادق علیه السلام مذکور شد با اختلاف در سند و متن).

.

1- .توبه، 122.
2- .مترجم - رحمه اللّه - به اشتباه، به جای این آیه، آیه «وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ...» را که دو سطر بعد آمده، آورده و از بعد آن مطلب را ادامه داده است.
3- .نساء، 100.
4- .احزاب، 6.
5- .بقره، 132.

ص: 304

. .

ص: 305

. .

ص: 306

. .

ص: 307

. .

348.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : أَصْلَحَكَ اللّٰهُ ، بَلَغَنَا شَكْوَاكَ وَ أَشْفَقْنَا ، فَلَوْ أَعْلَمْتَنَا أَوْ عَلَّمْتَنَا مَنْ ؟ فَقَالَ : «إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ عَالِماً ، وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ ، فَلَا يَهْلِكُ عَالِمٌ إِلَا بَقِىَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ ، أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ».

قُلْتُ : أَ فَيَسَعُ النَّاسَ إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ أَلَا يَعْرِفُوا الَّذِى بَعْدَهُ؟ فَقَالَ : «أَمَّا أَهْلُ هذِهِ الْبَلْدَهِ ، فَلَا يَعْنِى الْمَدِينَهَ وَ أَمَّا غَيْرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ ، فَبِقَدْرِ مَسِيرِهِمْ ؛ إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: «وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طائِفَهٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» ».

قَالَ : قُلْتُ : أَ رَأَيْتَ مَنْ مَاتَ فِى ذلِكَ ؟ فَقَالَ : «هُوَ بِمَنْزِلَهِ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ، ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ ، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ».

قَالَ : قُلْتُ : فَإِذَا قَدِمُوا بِأَىِّ شَىْءٍ يَعْرِفُونَ صَاحِبَهُمْ ؟ قَالَ : «يُعْطَى السَّكِينَهَ وَ الْوَقَارَ وَ الْهَيْبَهَ» . .

349.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت:به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، خبر ناخوشیِ تو به ما رسید، و ترسیدیم. پس کاش ما را اعلام می کردی، یا گفت: کاش ما را تعلیم می نمودی که کی بعد از تو امام است؟ فرمود که: «علی علیه السلام عالم و امام بود، و علم از یکدیگر میراث برده می شود. پس هیچ عالمی از دنیا نمی رود، مگر آن که بعد از او، کسی باقی می ماند که مثل علم او را بداند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».

عرض کردم: آیا مردم را می رسد که چون امام وفات کند، امامی را که بعد از اوست، نشناسند؟ فرمود: «اما اهل این شهر (یعنی: مدینه) ایشان را نمی رسد، و اما غیر آن از سایر شهرها، به قدر رفتن خویش به خدمت امام معذورند. به درستی که خدای عزّوجلّ می فرماید که: «وَمَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُواْ کَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآءِفَةٌ لِّیَتَفَقَّهُواْ فِی الدِّینِ وَ لِیُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ» (1) ».

راوی می گوید که: عرض کردم: مرا خبر ده از حال کسی که در عرض راه بمیرد. فرمود که: «به منزله کسی است که از خانه خود بیرون آمده، درحالی که هجرت کننده است به سوی خدا و رسول او، پس مرگ او را دریابد. پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا» (2) .

عرض کردم که: چون به شهر آیند، به چه چیز امام خود را می شناسند؟ فرمود که: «خدا آرامِ دل و آرامِ تن و هیبتی به او عطا فرماید که به آن شناخته شود». .

1- .توبه، 122.
2- .نساء، 100.

90 بَابٌ فِی أَنَّ الْاءِمَامَ مَتی یَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَیْهِ351.عنه علیه السلام :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی ، عَنْ أَبِی جَرِیرٍ الْقُمِّیِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِی إِلی أَبِیکَ ، ثُمَّ إِلَیْکَ ، وَ حَلَفْتُ لَهُ وَ حَقِّ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ حَقِّ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَیْهِ بِأَنَّهُ لَا یَخْرُجُ مِنِّی مَا تُخْبِرُنِی بِهِ إِلی أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَبِیهِ : أَ حَیٌّ هُوَ أَوْ مَیِّتٌ ؟ فَقَالَ : «قَدْ وَ اللّهِ مَاتَ».

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّ شِیعَتَکَ یَرْوُونَ أَنَّ فِیهِ سُنَّةَ أَرْبَعَهِ أَنْبِیَاءَ ؟ قَالَ : «قَدْ وَ اللّهِ الَّذِی لَا إِلهَ إِلَاّ هُوَ هَلَکَ» .

قُلْتُ : هَلَاکَ غَیْبَهٍ ، أَوْ هَلَاکَ مَوْتٍ ؟ قَالَ : «هَلَاکَ مَوْتٍ». فَقُلْتُ : لَعَلَّکَ مِنِّی فِی تَقِیَّهٍ ؟ فَقَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ !» . قُلْتُ : فَأَوْصی إِلَیْکَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . قُلْتُ : فَأَشْرَکَ مَعَکَ فِیهَا أَحَداً ؟ قَالَ : «لَا». قُلْتُ : فَعَلَیْکَ مِنْ إِخْوَتِکَ إِمَامٌ ؟ قَالَ : «لَا». قُلْتُ : فَأَنْتَ الْاءِمَامُ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» .36.المعجم الأوسط عن أبی الطفیل :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام : إِنَّ رَجُلاً عَنی أَخَاکَ إِبْرَاهِیمَ ، فَذَکَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاکَ فِی الْحَیَاهِ ، وَ أَنَّکَ تَعْلَمُ مِنْ ذلِکَ مَا یَعْلَمُ ؟

فَقَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ ! یَمُوتُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَا یَمُوتُ مُوسی؟ ! قَدْ وَ اللّهِ مَضی کَمَا مَضی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ لکِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی لَمْ یَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله هَلُمَّ جَرّاً یَمُنُّ بِهذَا الدِّینِ عَلی أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ ، وَ یَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله هَلُمَّ جَرّاً فَیُعْطِی هؤُلَاءِ ، وَ یَمْنَعُ هؤُلَاءِ ، لَقَدْ قَضَیْتُ عَنْهُ فِی هِلَالِ ذِی الْحِجَّهِ أَلْفَ دِینَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفی عَلی طَلَاقِ نِسَائِهِ وَ عِتْقِ مَمَالِیکِهِ ، وَ لکِنْ قَدْ سَمِعْتُ مَا لَقِیَ یُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ» . .

90. باب در بیان آن که امام در چه زمان می داند که امر امامت به سوی او منتقل گردیده

90. باب در بیان آن که امام در چه زمان می داند که امر امامت به سوی او منتقل گردیده38.صحیح مسلم عن أبی حازم عن سهل بن سعد :احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان یحیی، از ابی جریر قمّی روایت کرده است که گفت:به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، تو خود دانسته ای که من از غیر پدرت بریده شده بودم، و رو به سوی او داشتم، بعد از آن به سوی تو منقطع شده ام، و با تو چنانم که با او بودم. و از برای آن حضرت، سوگند یاد نمودم به حق رسول خدا و حق هر یک از ائمه، تا به خود آن حضرت رسیدم، به این که آنچه مرا به آن خبر می دهی، از من به سوی یکی از مردمان بیرون نمی رود (و بروز نخواهد کرد)، و او را از حال پدرش سؤال کردم که: آیا آن حضرت زنده است یا مرده؟ فرمود: «به خدا سوگند، که مُرد».

عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو روایت می کنند که در او، خصلت چهار پیغمبر است. فرمود: «سوگند به آن خدایی که هیچ خدایی نیست مگر او، که هلاک شد».

عرض کردم که: هلاکت، غیبت یا هلاکت مردن؟ فرمود: «هلاکت مردن». عرض کردم که: شاید تو از من تقیه کنی؟ فرمود: «سبحان اللّه !». عرض کردم که: به تو وصیت فرمود؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: در آن، کسی را با تو شریک ساخت؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: از برادرانت کسی هست که بر تو امام باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم: پس تو امامی (که امامت مخصوص تو است)؟ فرمود: «آری».39.صحیح البخاری عن أبی حازم :حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی برادرت ابراهیم را گول زده، و برای او ذکر کرده که پدرت در حیات است، و ذکر کرده که تو می دانی از این، آنچه را که او نمی داند.

حضرت فرمود:«سبحان اللّه ! رسول خدا صلی الله علیه و آله می میرد و موسی علیه السلام نمی میرد. به خدا سوگند، که موسی از دنیا در گذشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ولیکن خدای تبارک و تعالی، همیشه از آن روزی که روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را قبض فرموده، و بیا بکش به پایین، تا امروز، بر فرزند از عجم ها به این

دین، منّت گذاشته و می گذارد، و آن را از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان، منع فرموده و می فرماید. پس به این فرزندان عجم ها عطا می شود، و از این جماعت خویشان پیغمبر منع می شود». و فرمود که: «در اول ماه ذی الحجه هزار اشرفی قرض او را ادا کرده ام، بعد از آن که نزدیک شده بود که زنان خود را طلاق گوید و بندگان خویش را آزاد کند، ولیکن شنیده ای که یوسف از برادران خود چه کشید».

.

36.المعجم الأوسط (به نقل از ابو طُفَيل) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْکَ فِى مَوْتِ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَکَ : عَلِمْتَ ذَلِکَ بِقَوْلِ سَعِيدٍ ؟

فَقَالَ : «جَاءَ سَعِيدٌ بَعْدَ مَا عَلِمْتُ بِهِ قَبْلَ مَجِيئِهِ».

قَالَ : وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ فِى رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِى الْحَسَنِ بِيَوْمٍ». قُلْتُ : طَلَّقْتَهَا وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِى الْحَسَنِ ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قُلْتُ : قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيْکَ سَعِيدٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» .37.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، قَالَ :قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : أَخْبِرْنِى عَنِ الْاءِمَامِ ، مَتى يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ ، حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضى ، أَوْ حِينَ يَمْضِى ، مِثْلَ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَ أَنْتَ هَاهُنَا ؟

قَالَ : «يَعْلَمُ ذلِکَ حِينَ يَمْضِى صَاحِبُهُ». قُلْتُ : بِأَىِّ شَىْءٍ ؟ قَالَ : «يُلْهِمُهُ اللّهُ» . .

38.صحیح مسلم (به نقل از ابوحازم از سهل بن سعد) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردم از تو روایت کرده اند در باب وفات امام موسی کاظم علیه السلام ، که مردی به تو عرض نمود که: این را به گفته سعید که خادم امام موسی است دانسته ای؟

حضرت فرمود که:«سعید آمد بعد از آن که من به آن علم به هم رسانیده بودم، پیش از آن که او بیاید».

وشّاء گفت: و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «امّ فَروه دختر اسحاق را که یکی از زن های امام موسی است، در ماه رجب طلاق گفتم، یک روز بعد از وفات امام موسی علیه السلام ». عرض کردم که: او را طلاق گفتی با آن که به وفات امام موسی علیه السلام عالم بودی. فرمود: «آری». عرض کردم که: پیش از آن که سعید بر تو وارد شود؟ فرمود: «آری».

(و بعضی این طلاق را بر معنی لغوی حمل کرده اند و گفته اند که: کنایه است از بیرون کردن امّ فَروه از خانه آن حضرت. و بعضی گفته اند که: این طلاق، به جهت انداختن اوست از زوجیت معصوم، چنانچه رسول، امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما را وکیل فرموده بود در باب طلاق زنان خود؛ که هر یک از ایشان که آن حضرت را نافرمانی کند، او را طلاق گوید و از شرافت مادر مؤمنان بودن بیندازد).39.صحیح البخاری (به نقل از ابو حازم) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از امام، که در چه در زمان می داند که او امام است؟ آیا در هنگامی که خبر به او می رسد که امام پیش، از دنیا در گذشته، یا در آن هنگام که در می گذرد، و پیش از آن که خبر وفاتش برسد؟ مثل امام موسی که در بغداد وفات نمود، و تو در این جا بودی.

فرمود که:«این را می داند در هنگامی که امام پیش، از دنیا در می گذرد». عرض کردم: به چه چیز این را می داند؟ فرمود که: «خدا او را الهام می فرماید». .

40.علل الشرائع عن ابن عمر :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ أَبِی الْفَضْلِ الشَّهْبَانِیِّ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ ، قَالَ :رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام فِی الْیَوْمِ الَّذِی تُوُفِّیَ فِیهِ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَقَالَ : «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ ، مَضی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ». فَقِیلَ لَهُ : وَ کَیْفَ عَرَفْتَ ؟ قَالَ : «لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِی ذِلَّهٌ لِلَّهِ لَمْ أَکُنْ أَعْرِفُهَا»

41.تذکره الخواصّ :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُسَافِرٍ ، قَالَ :أَمَرَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام حِینَ أُخْرِجَ بِهِ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام أَنْ یَنَامَ عَلی بَابِهِ فِی کُلِّ لَیْلَهٍ أَبَداً مَا کَانَ حَیّاً إِلی أَنْ یَأْتِیَهُ خَبَرُهُ ، قَالَ : فَکُنَّا فِی کُلِّ لَیْلَهٍ نَفْرُشُ لِأَبِی الْحَسَنِ فِی الدِّهْلِیزِ ، ثُمَّ یَأْتِی بَعْدَ الْعِشَاءِ فَیَنَامُ ، فَإِذَا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلی مَنْزِلِهِ ، قَالَ : فَمَکَثَ عَلی هذِهِ الْحَالِ أَرْبَعَ سِنِینَ ، فَلَمَّا کَانَ لَیْلَهٌ مِنَ اللَّیَالِی ، أَبْطَأَ عَنَّا وَ فُرِشَ لَهُ ، فَلَمْ یَأْتِ کَمَا کَانَ یَأْتِی ، فَاسْتَوْحَشَ الْعِیَالُ وَ ذُعِرُوا ، وَ دَخَلَنَا أَمْرٌ عَظِیمٌ مِنْ إِبْطَائِهِ .

فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ ، أَتَی الدَّارَ ، وَ دَخَلَ إِلَی الْعِیَالِ ، وَ قَصَدَ إِلی أُمِّ أَحْمَدَ ، فَقَالَ لَهَا : «هَاتِ الَّتِی أَوْدَعَکِ أَبِی» . فَصَرَخَتْ ، وَ لَطَمَتْ وَجْهَهَا ، وَ شَقَّتْ جَیْبَهَا ، وَ قَالَتْ : مَاتَ وَ اللَّهِ سَیِّدِی ، فَکَفَّهَا ، وَ قَالَ لَهَا : «لَا تَکَلَّمِی بِشَیْءٍ ، وَ لَا تُظْهِرِیهِ حَتّی یَجِیءَ الْخَبَرُ إِلَی الْوَالِی» .

فَأَخْرَجَتْ إِلَیْهِ سَفَطاً ، وَ أَلْفَیْ دِینَارٍ ، أَوْ أَرْبَعَهَ آلَافِ دِینَارٍ ، فَدَفَعَتْ ذلِکَ أَجْمَعَ إِلَیْهِ دُونَ غَیْرِهِ ، وَ قَالَتْ : إِنَّهُ قَالَ لِی فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُ وَ کَانَتْ أَثِیرَهً عِنْدَهُ : «احْتَفِظِی بِهذِهِ الْوَدِیعَهِ عِنْدَکِ ، لَا تُطْلِعِی عَلَیْهَا أَحَداً حَتّی أَمُوتَ ، فَإِذَا مَضَیْتُ ، فَمَنْ أَتَاکِ مِنْ وُلْدِی فَطَلَبَهَا مِنْکِ ، فَادْفَعِیهَا إِلَیْهِ ، وَ اعْلَمِی أَنِّی قَدْ مِتُّ» . وَ قَدْ جَاءَنِی وَ اللَّهِ عَلَامَهُ سَیِّدِی .

فَقَبَضَ ذلِکَ مِنْهَا ، وَ أَمَرَهُمْ بِالْإِمْسَاکِ جَمِیعاً إِلی أَنْ وَرَدَ الْخَبَرُ ، وَ انْصَرَفَ فَلَمْ یَعُدْ لِشَیْءٍ مِنَ الْمَبِیتِ ، کَمَا کَانَ یَفْعَلُ ، فَمَا لَبِثْنَا إِلَا أَیَّاماً یَسِیرَهً حَتّی جَاءَتِ الْخَرِیطَهُ بِنَعْیِهِ ، فَعَدَدْنَا الْأَیَّامَ ، وَ تَفَقَّدْنَا الْوَقْتَ ، فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِی الْوَقْتِ الَّذِی فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مَا فَعَلَ مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ الْمَبِیتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبَضَ . .

352.عنه علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از ابوالفضل شهبانی ، از هارون بن فضل روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام علی نقی علیه السلام را دیدم در روزی که امام محمد تقی علیه السلام در آن وفات فرموده بود. پس آن حضرت فرمود:«انا للّه وانا الیه راجعون؛ امام محمد تقی علیه السلام از دنیا در گذشت». به آن حضرت عرض شد که: چگونه دانستی؟ فرمود که: «زیرا که ذلت و خشوعی برای خدا در دل من داخل شد، که پیش از این، آن را در خود نمی شناختم، و حالتی در خود مشاهده کردم که هرگز آن را در خود مشاهده نکرده بودم».353.عنه علیه السلام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از مسافر روایت کرده است که گفت:در هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند، حضرت امام رضا علیه السلام را امر فرمود که در هر شب بخوابد در دهلیز خانه آن حضرت، همیشه در مدت حیات آن حضرت، تا آن که خبر وفاتش به او برسد.

مسافر می گوید که: عادت ما این بود که در هر شب، برای حضرت امام رضا علیه السلام در دهلیز خانه، فرش و رختخواب می انداختیم، و حضرت بعد از [نماز] خفتن، تشریف می آورد و در آنجا می خوابید. و چون صبح می شد، به منزل خویش بر می گشت. مسافر می گوید که: چهار سال بر این حال ماند، بعد از آن شبی از شب ها بود که حضرت از آمدن در نزد ما دیر کرد و ما برای او فرش کرده بودیم، پس نیامد، چنانچه پیش از آن می آمد. اهل و عیال امام موسی علیه السلام وحشتی کردند و ترسیدند و از دیر کردن آن حضرت امر عظیمی بر ما داخل شد.

چون صبح شد، به خانه آمد و بر اهل و عیال پدرش داخل شد، و به نزد مادر احمد رفت و فرمود که: «آنچه را که پدرم به تو سپرده، بیاور». مادر احمد چون این را شنید، فریاد و فغان برآورد و طپانچه بر روی خویش زد و گریبان جامه را درید، و گفت: به خدا سوگند که: شوهر و آقا و امام من وفات فرموده. حضرت امام رضا علیه السلام او را منع فرمود و فرمود که: «در این باب، سخنی مگو و این را اظهار مکن تا خبر به والی مدینه برسد».

پس مادر احمد صندوقی را بیرون آورد و به نزد آن حضرت گذاشت با دو هزار دینار، یا چهار هزار دینار، و همه آنها را تسلیم آن حضرت نمود و به

غیر او نداد. و مادر احمد در نزد امام موسی علیه السلام مکرّمه و محترمه بود و حضرت او را دوست می داشت، گفت که: امام موسی علیه السلام در خلوتی که در میانه من و او بود و کسی دیگر نبود، به من فرمود که: «این امانت را محافظت کن در نزد خود، و کسی را بر آن مطّلع مگردان، تا من وفات کنم. و چون از دنیا در گذشتم، هر یک از فرزندان من که به نزد تو آید و این امانت را از تو طلب نماید، آن را به وی تسلیم کن، و بدان که من فوت شده ام». و به خدا سوگند که نشانه ای که سید من قرار داده بود، به من رسید.

پس حضرت امام رضا علیه السلام آن را از مادر احمد گرفت، و همه ایشان را امر فرمود که خود را نگه دارند، و چیزی را بروز ندهند تا خبر وفات آن حضرت برسد، و برگشت و دیگر نیامد که در دهلیز شب به سر برد، چنانچه بیشتر چنین می کرد. و درنگ نکردیم، مگر چند روز کمی تا آن که کیسه سر بسته وارد شد که خبر وفات آن حضرت را در کاغذی که در آن بود، نوشته بودند. ما آن روزها را شمردیم و ملاحظه آن وقت نمودیم، دیدیم که آن حضرت وفات فرموده بود در همان وقتی که امام رضا علیه السلام ، کرد آنچه کرد؛ از آن که تخلّف فرمود از شب خوابیدن در دهلیز و گرفت از مادر احمد آنچه را که گرفت. .

91 بَابُ حَالَاتِ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام فِی السِّنِّ43.الکافی عن علیّ بن أبی حمزه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ یَزِیدَ الْکُنَاسِیِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام : أَ کَانَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام حِینَ تَکَلَّمَ فِی الْمَهْدِ حُجَّهَ اللّهِ عَلی أَهْلِ زَمَانِهِ ؟

فَقَالَ : «کَانَ یَوْمَئِذٍ نَبِیّاً حُجَّهَ اللّهِ غَیْرَ مُرْسَلٍ ؛ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِینَ قَالَ : «إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا وَ جَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا» » .

قُلْتُ : فَکَانَ یَوْمَئِذٍ حُجَّهً لِلّهِ عَلی زَکَرِیَّا فِی تِلْکَ الْحَالِ وَ هُوَ فِی الْمَهْدِ ؟

فَقَالَ : «کَانَ عِیسی فِی تِلْکَ الْحَالِ آیَهً لِلنَّاسِ ، وَ رَحْمَهً مِنَ اللّهِ لِمَرْیَمَ حِینَ تَکَلَّمَ ، فَعَبَّرَ عَنْهَا ، وَ کَانَ نَبِیّاً حُجَّهً عَلی مَنْ سَمِعَ کَلَامَهُ فِی تِلْکَ الْحَالِ ، ثُمَّ صَمَتَ فَلَمْ یَتَکَلَّمْ حَتّی مَضَتْ لَهُ سَنَتَانِ ، وَ کَانَ زَکَرِیَّا الْحُجَّهَ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی النَّاسِ بَعْدَ صَمْتِ عِیسی بِسَنَتَیْنِ ، ثُمَّ مَاتَ زَکَرِیَّا ، فَوَرِثَهُ ابْنُهُ یَحْیَی الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ هُوَ صَبِیٌّ صَغِیرٌ ؛ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا» .

فَلَمَّا بَلَغَ عِیسی علیه السلام سَبْعَ سِنِینَ ، تَکَلَّمَ بِالنُّبُوَّهِ وَ الرِّسَالَهِ حِینَ أَوْحَی اللّهُ تَعَالی إِلَیْهِ ، فَکَانَ عِیسَی الْحُجَّهَ عَلی یَحْیی وَ عَلَی النَّاسِ أَجْمَعِینَ ، وَ لَیْسَ تَبْقَی الْأَرْضُ یَا أَبَا خَالِدٍ یَوْماً وَاحِداً بِغَیْرِ حُجَّهٍ لِلّهِ عَلَی النَّاسِ مُنْذُ یَوْمَ خَلَقَ اللّهُ آدَمَ علیه السلام ، وَ أَسْکَنَهُ الْأَرْضَ».

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام حُجَّهً مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ عَلی هذِهِ الْأُمَّهِ فِی حَیَاهِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟

فَقَالَ : «نَعَمْ ، یَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ ، وَ نَصَبَهُ عَلَماً ، وَ دَعَاهُمْ إِلی وَلَایَتِهِ ، وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ».

قُلْتُ : وَ کَانَتْ طَاعَهُ عَلِیٍّ علیه السلام وَاجِبَهً عَلَی النَّاسِ فِی حَیَاهِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ ؟

فَقَالَ : «نَعَمْ ، وَ لكِنَّهُ صَمَتَ ، فَلَمْ يَتَكَلّمْ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ كَانَتِ الطّاعَةُ لِرَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى أُمَّتِهِ وَ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام فِى حَيَاهِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ كَانَتِ الطّاعَةُ مِنَ اللّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ عَلَى النّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ وَفَاهِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام حَكِيماً عَالِماً» . .

91. باب در بیان حالت های ائمه علیهم السلام در سال

91. باب در بیان حالت های ائمه علیهم السلام در سال42.تاریخ دمشق (به نقل از انس بن مالک) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یَزید کُناسی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که: آیا عیسی بن مریم در هنگامی که سخن گفت در گهواره (یا در دامن مادرش که به منزله گهواره است) حجت خدا بود بر اهل زمان خویش؟

فرمود که:«عیسی در آن روز پیغمبر و حجتی بود از برای خدا، ولیکن مُرسل نبود (که خدا او را به سوی کسی فرستاده باشد). آیا گوش نمی دهی به قول عیسی در هنگامی که گفت: «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِیَ الْکِتَبَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا * وَ جَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَ أَوْصَنِی بِالصَّلَوهِ وَ الزَّکَوهِ مَا دُمْتُ حَیًّا» (1) ».

راوی می گوید که: عرض کردم: پس عیسی در آن روز، حجتی بود از برای خدا بر زکریّا در این حال، و آن حضرت در گهواره بود؟ حضرت فرمود که: «عیسی در آن حال، علامتی بود برای مردمان که به تدبر در آن، کمال قدرت خدا را در می یافتند و رحمتی از جانب خدا برای مریم، در آن زمان که سخن گفت و از جانب او، عبارت سازی و بیان نمود، و او را از ننگ تهمت بیرون آورد، و پیغمبر و حجت بود در آن حال بر هر که سخن او را شنید. بعد از آن خاموش شد و سخن نگفت تا دو سال از عمرش گذشت. و بعد از آن که عیسی در دو سال خاموش شد، زکریا حجت خدای عزّوجلّ بود بر مردم. پس زکریا وفات کرد و پسرش یحیی کتاب خدا را که عبارت است از تورات و حکمت (که نبوت است و دانستن احکام تورات)، از او میراث بُرد، و آن حضرت کودکی خُرد بود.

آیا گوش نمی دهی به قول خدای عزّوجلّ که می فرماید: «یَیَحْیَی خُذِ الْکِتَبَ بِقُوَّهٍ وَ ءَاتَیْنَهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا» (2) ، و چون عیسی به هفت سالگی رسید، به پیغمبری و رسالت تکلم نمود، در آن هنگام که خدای تعالی به سوی او وحی فرمود. و عیسی حجت شد بر یحیی و بر همه مردمان. و چنین نیست ای ابو خالد، که زمین یک روز بی حجتی از برای خدا بر مردمان باقی مانده باشد، از آن روزی که خدا آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن گردانید».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش، حجت بود بر این امت، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟ فرمود: «آری، در روی زمین که او را برای مردمان به پای داشت و او را نصب فرمود که عَلَم و نشانه باشد از برای راه خدا، و مردم را به سوی ولایت او خواند، و ایشان را به فرمان برداری او امر فرمود».

عرض کردم که: اطاعت علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات او بر مردم، واجب بود؟ فرمود: «آری، ولیکن آن حضرت با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله ، سخن نگفت و اطاعت از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اُمّتش و بر علی علیه السلام واجب بود، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله . و اطاعت از برای علی علیه السلام بر همه مردمان واجب بود از جانب خدا و از جانب رسول آن جناب، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و علی علیه السلام صاحب حکم و حکمت و عالم بود».

.

1- .مریم، 30 31. یعنی: به درستی که من بنده خدایم. عطا فرموده به من کتاب خویش (را که عبارت است از انجیل، یعنی: در ازل حکم فرموده که انجیل را به من عطا فرماید. و اکثر مفسران گفته اند در همان ساعت که متولد شد، انجیل را تلاوت نمود) و مرا پیغمبر گردانیده و مرا پر نفع و با برکت ساخته در هر جا که باشم و مرا وصیت و امر فرموده به نماز کردن و زکات دادن در مدتی که زنده باشم. (مترجم)
2- .مریم، 12. یعنی: ای یحیی، فراگیر کتاب تورات را به توانایی که تو را بر فرا گرفتن آن دادیم و دادیم او را پیغمبری در حالتی که کودکی بود. مترجم

ص: 318

..

. .

43.الكافی (به نقل از علی بن ابی حمزه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، قَالَ :قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللّٰهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَكُنْتَ تَقُولُ : «يَهَبُ اللّٰهُ لِی غُلَاماً» فَقَدْ وَهَبَ اللّٰهُ لَكَ ، فَقَرَّ عُيُونُنَا ، فَلَا أَرَانَا اللّٰهُ يَوْمَكَ ، فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلى مَنْ ؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلى أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ .

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، هذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ ؟! قَالَ : «وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذلِكَ شَیْءٌ ؛ قَدْ قَامَ عِيسى عليه السلام بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ» .44.امام علی علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِی حَدَاثَةِ سِنِّكَ ، فَقَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالى أَوْحى إِلى دَاوُدَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ صَبِیٌّ يَرْعَى الْغَنَمَ ، فَأَنْكَرَ ذلِكَ عُبَّادُ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ عُلَمَاؤُهُمْ ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلى دَاوُدَ عليه السلام أَنْ خُذْ عِصِیَّ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ عَصَا سُلَيْمَانَ ، وَ اجْعَلْهَا فِی بَيْتٍ ، وَ اخْتِمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ ، فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ ، فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ وَ أَثْمَرَتْ ، فَهُوَ الْخَلِيفَةُ ، فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ عليه السلام ، فَقَالُوا : قَدْ رَضِينَا وَ سَلَّمْنَا» .45.معانی الأخبار عن جابر بن يزيد عن أبی جعفر عليه العَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُصْعَبٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ أَبُو بَصِيرٍ :دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَ مَعِی غُلَامٌ يَقُودُنِی خُمَاسِیٌّ لَمْ يَبْلُغْ فَقَالَ لِی : «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ أَوْ قَالَ سَيَلِی عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ؟» . .

46.الفصول المهمّه :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم:... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است مذکور شد. (1)47.تاج العروس :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مردم در تازه سالی و کم سنّی تو حرف می زنند. فرمود:«به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: سلیمان را خلیفه خود گرداند، و آن حضرت کودکی بود که گوسفند می چرانید. پس عُبّاد بنی اسرائیل و علمای ایشان این مطلب را انکار کردند. خدا به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: چوب دست آنان که در باب خلافت حرف دارند و چوب دست سلیمان را بگیر و آنها را در حجره قرار ده، و بر آن مهر بزن به مهرهای آن گروه. چون فردا شود، هر که چوب دستی او، برگ بیرون کرده و میوه آورده، همان خلیفه تو است. پس داود علیه السلام ایشان را به این امر خبر داد. گفتند که: راضی شدیم و تسلیم کردیم».45.معانی الأخبار (به نقل از جابر بن یزید) علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از مُصعب، از مسعده، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: ابو بصیر گفت: داخل شدم بر آن حضرت و با من کودکی بود که عصای مرا می کشید و آن پسر، پنج ساله بود (یا قامتش پنج شبر بود) و بالغ نشده بود. حضرت به من فرمود که:«شما چگونه خواهید بود چون بر شما حجت آورده شود به مثل سن این کودک؟» (که خدا کسی را امام و حجت شما کند که در این سن باشد). .

1- .به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: از تو سؤال می کردیم پیش از آن که خدا ابوجعفر را به تو ببخشد، و تو می فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم های ما را روشن گردانید. و خدا به ما ننماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه ای اتّفاق افتد، به سوی کی پناه بریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابوجعفر اشاره فرمود و ابوجعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که:

«از این خُرد سالی به او چه زیان می رسد؛ زیرا که عیسی به حجّت بر پا شد و حال آن که او پسر سه ساله بود».

46.الفصول المهمّه:سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، قَالَ :سَأَلْتُهُ يَعْنِى أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَىْءٍ مِنْ أَمْرِ الْاءِمَامِ ، فَقُلْتُ : يَكُونُ الْاءِمَامُ ابْنَ أَقَلَّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ ، وَ أَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ».

فَقَالَ سَهْلٌ : فَحَدَّثَنِى عَلِىُّ بْنُ مَهْزِيَارَ بِهذَا فِى سَنَهِ إِحْدى وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ .47.تاج العروس:الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْخَيْرَانِىِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ :كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَىْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام بِخُرَاسَانَ ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : يَا سَيِّدِى ، إِنْ كَانَ كَوْنٌ ، فَإِلى مَنْ ؟ قَالَ : «إِلى أَبِى جَعْفَرٍ ابْنِى». فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عليهِ السلام رَسُولاً نَبِيّاً ، صَاحِبَ شَرِيعَهٍ مُبْتَدَأٍ ، فِى أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِى فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام » .48.الطبقات الكبرى عن إسحاق بن عبد اللّه بن أبى فروهالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، قَالَ :رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ قَدْ خَرَجَ عَلَىَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ ، وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلى رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ ، لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ ، فَبَيْنَا أَنَا كَذلِكَ حَتّى قَعَدَ ، فَقَالَ : «يَا عَلِىُّ ، إِنَّ اللّهَ احْتَجَّ فِى الْاءِمَامَهِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِى النُّبُوَّهِ ، فَقَالَ : «وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» ؛ «وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» ؛ «وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَهً» فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَهَ وَ هُوَ صَبِىٌّ ، وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَهً» . .

49.الغارات عن قدامه بن عتّاب :سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را (یعنی: امام محمد تقی علیه السلام) از چیزی از امر امام و عرض کردم: می شود که امام، پسری باشد کم تر از هفت ساله؟ فرمود:«آری و کم تر از پنج ساله نیز می باشد». و سهل گفت که: علی بن مهزیار مرا به این حدیث، حدیث کرد در سال دویست و بیست و یک.48.الطبقات الکبری (به نقل از اسحاق بن عبد اللّه بن ابی فروه) حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت:در خراسان در پیش روی حضرت امام رضا علیه السلام ایستاده بودم ... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقی علیه السلام گذشت. (1)49.الغارات (به نقل از قدامه بن عتّاب) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: امام محمد تقی علیه السلام را دیدم در حالی که بیرون آمده بود و رو به من می آمد. پس من به سوی او نیک نظر کردم و شروع کردم که به سر و پای های او نظر می کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر وصف کنم. و در بین آن که من هم چنین نگران بودم، نشست و فرمود که:«ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: «وَ ءَاتَیْنَهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا» (2)

. و فرموده که: و لما بلغ اشده وبلغ اربعین سنه. (چنین آیه ای در قرآن نیست. بلی، در سوره قصص است که: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَی ءَاتَیْنَهُ حُکْمًا وَ عِلْمًا» (3) . و در سوره احقاف است که: «حَتَّی إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً» (4) . و این اشتباه از کلینی است یا نویسندگان؛ زیرا که از محمد بن مسعود عیاشی صاحب تفسیر، همین حدیث را نقل کرده اند که در تفسیر به اسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده با ذکر آیه، به طریقه ای که در سوره قصص است. و ترجمه آیه احقاف در احوال حضرت امام حسین صلوات اللّه و سلامه علیه می آید. و ترجمه آیه قصص این است که: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و مجاهد و قتاده نیز مروی است)، و راست شد قد او (یا عقلش به نهایت نَشوْ و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین») . آن که گاهی جائز است که به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد». .

1- .ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه بریم؟ فرمود: «به سوی پسرم ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر را کم شمرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جانب خدا خبر می داد، و صاحب شریعت تازه ای بود، در سنی که کم تر بود از سنّی که ابوجعفر علیه السلام در آن است».
2- .مریم، 12.
3- .قصص، 14.
4- .احقاف، 15.

50.المناقب لابن شهر آشوب عن المغيره :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، قَالَ :قَالَ عَلِیُّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : یَا سَیِّدِی ، إِنَّ النَّاسَ یُنْکِرُونَ عَلَیْکَ حَدَاثَهَ سِنِّکَ ، فَقَالَ : «وَ مَا یُنْکِرُونَ مِنْ ذلِکَ؟ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؟ لَقَدْ قَالَ اللّهُ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله : «قُلْ هذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی» فَوَاللّهِ مَا تَبِعَهُ إِلَا عَلِیٌّ علیه السلام وَ لَهُ تِسْعُ سِنِینَ ، وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِینَ» .92 بَابُ أَنَّ الْاءِمَامَ لَا یَغْسِلُهُ إِلَا إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام52.مقاتل الطالبیّین :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ أَوْ غَیْرِهِ ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ یُحَاجُّونَّا یَقُولُونَ : إِنَّ الْاءِمَامَ لَا یَغْسِلُهُ إِلَا الْاءِمَامُ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «مَا یُدْرِیهِمْ مَنْ غَسَلَهُ ؟ فَمَا قُلْتَ لَهُمْ؟» قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قُلْتُ لَهُمْ : إِنْ قَالَ مَوْلَایَ : إِنَّهُ غَسَلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّی ، فَقَدْ صَدَقَ ، وَ إِنْ قَالَ : غَسَلَهُ فِی نُحُومِ الْأَرْضِ ، فَقَدْ صَدَقَ . قَالَ : «لَا هکَذَا» .

قَالَ : فَقُلْتُ : فَمَا أَقُولُ لَهُمْ ؟ قَالَ : «قُلْ لَهُمْ : إِنِّی غَسَلْتُهُ». فَقُلْتُ : أَقُولُ لَهُمْ : إِنَّکَ غَسَلْتَهُ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ» . .

92. باب در بیان این که امام را غسل نمی دهد مگر امامی از ائمه هدی علیهم السلام

53.فضائل الصحابه عن أبی إسحاق :علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت:علی بن حَسّان به خدمت امام محمدتقی علیه السلام عرض کرد که: ای سید من، مردم کم سالی تو را بر تو انکار دارند و می گویند که: طفل است و قابل امامت نیست. فرمود که: «چگونه قول خدا را از این باب انکار می کنند؟ خدا به پیغمبر خود فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُواْ إِلَی اللَّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی» (1) . پس، به خدا سوگند، که در اول پیغمبری کسی او را پیروی نکرد، مگر علی علیه السلام و آن حضرت را نه سال بود و من نیز پسر نه ساله ام».92. باب در بیان این که امام را غسل نمی دهد مگر امامی از ائمه هدی علیهم السلام402.الإمام الصادق علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عمر حلاّل، یا غیر او، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت:به آن حضرت عرض کردم که: واقفیه با ما جدال و گفت وگو می کنند و می گویند که: امام را غسل نمی دهد، مگر امام (و مراد ایشان، نفی امامت امام رضا علیه السلام است؛ زیرا که امام موسی علیه السلام در بغداد رحلت فرمود، و امام رضا علیه السلام در مدینه بود، و بر آن ملاعین وارد می آید که به امامت امام موسی علیه السلام نیز قائل نباشند؛ چه، اگر امام بود، بایست امامی او را غسل دهد و حال آن که ایشان بعد از آن حضرت به امامی قائل نیستند. و پیش از این مذکور شد که امام موسی علیه السلام مأمور بود که در وقت بیرون رفتن امام رضا علیه السلام ، امر کند که او را غسل دهد و بر او نماز کند در حال حیات. و چه امتناع دارد که امام رضا علیه السلام از راه اعجاز امامت در پنهان به بغداد آمده باشد و او را غسل داده باشد؟ چنانچه در حقیقت و نفس الامر چنین بود. و تتمه حدیث آن که:) راوی می گوید که: حضرت فرمود: «ایشان چه می دانند که کی آن حضرت علیه السلام را غسل داد؟» و فرمود که: «به ایشان چه گفتی؟» راوی می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، به ایشان گفتم که: اگر آقای من بفرماید که خود آن حضرت را در زیر عرش پروردگار من غسل داده، راست فرموده و اگر بفرماید که او را در زیر زمین، در جایی که منتهای آن باشد، و بعد از آن زمینی نباشد، غسل داده، راست فرموده. حضرت فرمود که: «هم چنین مگو».

عرض کردم: پس، به ایشان چه بگویم؟ فرمود به ایشان بگو که: «من او را غسل داده ام». عرض کردم که: به ایشان خواهم گفت که: تو او را غسل داده ای (و بنابر بعضی از نُسَخ کافی، آیا به ایشان بگویم که تو او را غسل داده ای؟) فرمود: «آری».

.

1- .یوسف، 108. یعنی: بگو: ای محمد که: این دعوت به توحید و آماده شدن برای معاد، راه من است و بر این امر ثابتم و می خوانم مردمان را به راه خدا در حالتی که بر بینایی و مطلعم بر بیان هویدا و حجت روشن بر وجه یقین، من و آن که مرا پیروی کرده است. مترجم

403.الكافى عن الحسين بن أبى العلاء :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، قَالَ :حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الْاِءِمَامِ يَغْسِلُهُ الْاِءِمَامُ ؟ قَالَ : «سَنَّهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام » .402.امام صادق علیه السلام :وَ عَنْهُ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ طَلْحَةَ ، قَالَ :قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام : إِنَّ الْاِءِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَا الْاِءِمَامُ ؟ فَقَالَ : «أَ مَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ ؟ لَعَلَّهُ قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ ، الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِى الْجُبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ» .93 بَابُ مَوَالِيدِ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام54.مقاتل الطالبيّين (به نقل از داوود بن عبد الجبّار از ابو اسحاق) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الرِّزَامِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :حَجَجْنَا مَعَ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِى السَّنَهِ الَّتِى وُلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى علیه السلام ، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ ، وَضَعَ لَنَا الْغَدَاءَ ، وَ كَانَ إِذَا وَضَعَ الطَّعَامَ لِأَصْحَابِهِ أَكْثَرَ وَ أَطَابَ ، قَالَ : فَبَيْنَا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِيدَهَ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ حَمِيدَهَ تَقُولُ : قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِى ، وَ قَدْ وَجَدْتُ مَا كُنْتُ أَجِدُ إِذَا حَضَرَتْ وِلَادَتِى ، وَ قَدْ أَمَرْتَنِى أَنْ لَا أَسْتَبِقَكَ بِابْنِكَ هذَا ، فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ ، قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ : سَرَّكَ اللَّهُ ، وَ جَعَلَنَا فِدَاكَ ، فَمَا أَنْتَ صَنَعْتَ مِنْ حَمِيدَهَ ؟ قَالَ : «سَلَّمَهَا اللَّهُ ، وَ قَدْ وَهَبَ لِى غُلَاماً وَ هُوَ خَيْرُ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ فِى خَلْقِهِ ، وَ لَقَدْ أَخْبَرَتْنِى حَمِيدَهُ عَنْهُ بِأَمْرٍ ظَنَنْتُ أَنِّى لَا أَعْرِفُهُ ، وَ لَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمَ بِهِ مِنْهَا».

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَ مَا الَّذِى أَخْبَرَتْكَ بِهِ حَمِيدَهُ عَنْهُ؟ قَالَ : «ذَكَرَتْ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ بَطْنِهَا حِينَ سَقَطَ وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ ، رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ ذلِكَ أَمَارَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ أَمَارَهُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ».

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَ مَا هذَا مِنْ أَمَارَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمَارَهِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ ؟ فَقَالَ لِى : «إِنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَهُ الَّتِى عُلِقَ فِيهَا بِجَدِّى ، أَتى آتٍ جَدَّ أَبِى بِكَأْسٍ فِيهِ شَرْبَهٌ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ ، وَ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ ، وَ أَحْلى مِنَ الشَّهْدِ ، وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ ، وَ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ ، فَسَقَاهُ إِيَّاهُ ، وَ أَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ ، فَقَامَ ، فَجَامَعَ ، فَعُلِقَ بِجَدِّى .

وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِی عُلِقَ فِيهَا بِأَبِی ، أَتی آتٍ جَدِّی ، فَسَقَاهُ كَمَا سَقی جَدَّ أَبِی ، وَ أَمَرَهُ بِمِثْلِ الَّذِی أَمَرَهُ ، فَقَامَ ، فَجَامَعَ ، فَعُلِقَ بِأَبِی .

وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِی عُلِقَ فِيهَا بِی ، أَتی آتٍ أَبِی ، فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ ، وَ أَمَرَهُ بِالَّذِی أَمَرَهُمْ بِهِ ، فَقَامَ ، فَجَامَعَ ، فَعُلِقَ بِی .

وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِی عُلِقَ فِيهَا بِابْنِی ، أَتَانِی آتٍ كَمَا أَتَاهُمْ ، فَفَعَلَ بِی كَمَا فَعَلَ بِهِمْ ، فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللّٰهِ ، وَ إِنِّی مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللّٰهُ لِی ، فَجَامَعْتُ ، فَعُلِقَ بِابْنِی هذَا الْمَوْلُودِ ، فَدُونَكُمْ ، فَهُوَ وَ اللّٰهِ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِی ؛ إِنَّ نُطْفَةَ الْاءِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ ، وَ إِذَا سَكَنَتِ النُّطْفَةُ فِی الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ أُنْشِئَ فِيهَا الرُّوحُ ، بَعَثَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالی مَلَكاً ، يُقَالُ لَهُ : حَيَوَانُ ، فَكَتَبَ عَلی عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ : «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» وَ إِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ ، وَقَعَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَی الْأَرْضِ ، رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ ، فَأَمَّا وَضْعُهُ يَدَيْهِ عَلَی الْأَرْضِ ، فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ لِلّٰهِ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ ، وَ أَمَّا رَفْعُهُ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ ، فَإِنَّ مُنَادِياً يُنَادِی بِهِ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّهِ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلی بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ : يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ ، اثْبُتْ تُثْبَتْ ، فَلِعَظِيمِ مَا خَلَقْتُكَ ، أَنْتَ صَفْوَتِی مِنْ خَلْقِی ، وَ مَوْضِعُ سِرِّی ، وَ عَيْبَهُ عِلْمِی ، وَ أَمِينِی عَلی وَحْيِی ، وَ خَلِيفَتِی فِی أَرْضِی ، لَكَ وَ لِمَنْ تَوَلَاكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِی ، وَ مَنَحْتُ جِنَانِی ، وَ أَحْلَلْتُ جِوَارِی ، ثُمَّ وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی ، لَأُصْلِيَنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِی وَ إِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِی دُنْيَایَ مِنْ سَعَهِ رِزْقِی .

فَإِذَا انْقَضَی الصَّوْتُ صَوْتُ الْمُنَادِی أَجَابَهُ هُوَ ، وَاضِعاً يَدَيْهِ ،رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ ، يَقُولُ : «شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَ الْمَلائِكَهُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» ».

قَالَ : «فَإِذَا قَالَ ذلِكَ ، أَعْطَاهُ اللّٰهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْاخِرَ ، وَ اسْتَحَقَّ زِيَارَهَ الرُّوحِ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ».

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ ؟ قَالَ : «الرُّوحُ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ ؛ إِنَّ جَبْرَئِيلَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ ، وَ إِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَهِ ؛ أَ لَيْسَ يَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالی : «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّوحُ» ؟» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، مِثْلَهُ . .

93. باب در بیان موالید ائمه علیهم السلام

55.الطبقات الکبری عن رزام بن سعد الضبّی :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو مَعمَر و گفت که: امام رضا علیه السلام را سؤال کردم از امام، که [آیا امام دیگر] باید او را غسل دهد؟ فرمود:«سنت موسی بن عمران علیه السلام است» (چه، آن حضرت، هارون را در تیه غسل داد) .56.وقعه صفّین :و از او، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس، از طلحه روایت است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: امام را غسل نمی دهد، مگر امام؟ فرمود که:«آیا نمی دانید که کی حاضر شد؟ (یعنی: در نزد غسل دادن امام موسی علیه السلام) شاید که در نزد او حاضر شده باشد بهترین کسانی که از او غائب بودند (یعنی: امام علیه السلام) مانند آنان که در نزد یوسف حاضر شدند در چاه، در هنگامی که پدر و اهل بیتش از او غائب شدند».93. باب در بیان موالید ائمه علیهم السلام (1)55.الطبقات الکبری (به نقل از رزام بن سعد ضبّی) علی بن محمد، از عبداللّه بن اسحاق علوی، از محمد بن زید رزامی، از محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت:با امام جعفر صادق علیه السلام حج کردیم در سالی که پسرش امام موسی علیه السلام متولد شد، و چون به منزل اَبْواء فرود آمدیم، چاشت را برای ما ترتیب داد (2) و عادت آن حضرت این بود که چون طعام از برای اصحاب خود می ساخت، پر و پاکیزه می ساخت. ابو بصیر می گوید: در بین آن که ما چیزی می خوردیم، ناگاه فرستاده حمیده مادر امام موسی علیه السلام به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: حمیده می گوید که: در خود حال غیر متعارفی را مشاهده می کنم (که هرگز چنین حالی را در خود مشاهده نکرده ام؛ نه در وقت زاییدن و نه در وقت دیگر) و می یابم آنچه را که پیش از این می یافتم چون هنگام زاییدنم می رسید. (حاصل آن که آثار وضع حمل در خود می بینم) و تو مرا امر فرموده ای که من تو را در باب این پسرت، پیشی نگیرم (و در امر او دخل و تصرّفی نکنم).

پس امام جعفر صادق علیه السلام برخاست و با فرستاده حمیده تشریف برد، و چون برگشت، اصحاب به آن حضرت عرض کردند که: خدا تو را شاد گرداند و ما را فدای تو گرداند، از امر حمیده چه کردی و چه اتفاق افتاد؟

فرمود که: «خدا او را به سلامت داشت و مرا پسری بخشید، و آن پسر بهترین کسانی است که خدا ایشان را آفریده در میان خلائق. و حمیده مرا خبر داد در باب آن پسر به امری که گمان داشت که من آن را نمی دانم، و حال آن که من به آن امر از حمیده داناتر بودم».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آن امری که حمیده تو را در باب پسرت به آن خبر داد، چه بود؟ فرمود که: «مذکور ساخت که آن فرزند، در هنگامی که متولّد شد، فرود آمد و دست خویش را بر زمین گذاشت و سرش را به جانب آسمان بلند کرد. پس، من حمیده را خبر دادم که این نشانه، نشانه رسول خداست صلی الله علیه و آله در وقت تولد، و نشانه آن که وصی باشد بعد از او».

عرض کردم که: فدای تو گردم این نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصیّ بعد از او چیست؟ و اشاره به چه امر است؟ فرمود که: «چون شبی شد که نطفه جدّم امام زین العابدین علیه السلام در آن بسته شد، فرشته به نزد جدّ پدرم حضرت باقر (یعنی: حضرت امام حسین علیه السلام) آمد و جامی را آورده که یک خوراک آبی در آن بود، از هر آب صافی تر و رقیق تر و از مسکه نرم تر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر و از شیر سفیدتر، پس آن آب را به جدّ پدرم، حضرت امام حسین علیه السلام ، نوشانید و او را امر کرد که مجامعت کند. پس مجامعت نمود و نطفه جدم (علی بن الحسین علیه السلام) منعقد شد.

و چون شبی آمد که نطفه پدرم در آن منعقد گردید، فرشته به نزد جدّم (علی بن الحسین) آمد و به او نوشانید، چنانچه به جدّ و پدرم نوشانیده بود، و او را امر کرد به مثل آنچه جدّ پدرم رابه آن امر کرده بود. پس برخاست و مجامعت نمود و نطفه پدرم منعقد شد.

و چون شبی بود که نطفه من در آن بسته شد، فرشته به نزد پدرم آمد و او را نوشانید آنچه را که به پدر و جدّ و جدّم نوشانیده بود، و او را امر کرد به آنچه ایشان را به آن امر کرده بود، پس برخاست و مجامعت کرد و نطفه من منعقد شد .

و چون شبی رسید که نطفه پسرم در آن منعقد شد، فرشته ای به نزد من آمد، چنانچه به نزد پد و جدّ و پدر جدّم آمده بود و با من چنان کرد که با ایشان کرده بود. پس من خاستم به علم خدا و شاد بودم به آنچه خدا به

من خواهد بخشید، و مجامعت کردم و نطفه همین پسرم که متولّد شده، منعقد شد. پس، از او دست بر مدارید .

به خدا سوگند، که او صاحب و امام شماست بعد از من. و به درستی که نطفه امام، از آن چیزی است که تو را خبر دادم، و چون نطفه امام، چهار ماه در رحم قرار گیرد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته را بفرستد که او را حَیَوان می گویند، پس بازوی راست او بنویسد که: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (3) ، یعنی: «و تمام شد سخن پروردگار تو (یعنی: به نهایت کمال رسید و به غایت انجامید) از روی راستی در اخبار و بر وجه عدالت در احکام. هیچ کس نیست که سخنان او را تبدیل دهنده باشد، و اوست شنوای همه گفتار و دانا به تمام اسرار». و چون از شکم مادر فرود آید، فرود می آید در حالتی که دست های خویش را بر زمین گذاشته، و سرش را به جانب آسمان بلند کرده باشد. اما دست های خود را که بر زمین می گذارد، هر علمی که از آنِ خداست که آن را از آسمان به سوی زمین فرو فرستاده، می گیرد و اما سر خود را که به سوی آسمان بلند می کند، ندا کننده ای او را ندا می کند که از میان عرش از جانب جناب ربّ العزه از افق اعلی، به نام خودش و نام پدرش و می گوید که:

ای فلان پسر فلان، ثابت باش (یا ثابت کن اموری را که بر تو واجب است در باب امامت) تا خدا او را ثابت بدارد؛ زیرا که تو را برای امر عظیمی آفریده ام. تویی برگزیده من از خلق من و موضع و سِرّ و محل راز من و صندوق علم و امین من بر وحی من، خلیفه من در زمین. من برای تو و برای هر که تو را دوست دارد، رحمت خود را واجب گردانم، و بهشت های خود را ببخشم و در همسایگی خویش فرود آورم. و به عزّت و جلال خود سوگند یاد می کنم که در سخت ترین عذاب خویش در آورم هر که را با تو دشمنی کرده است؛ هر چند که در دنیا از روزی گشاده خویش بر او وسعت دهم.

و چون آواز منادی تمام شود، امام او را جواب دهد، در حالی که دست های خود را بر زمین گذاشته و سرش را به جانب آسمان بلند ساخته، می گوید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَا هُوَ وَالْمَلَئِكَهُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآءِمَا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (4) ».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چون امام مولود، این را بگوید، خدا علم اوّل و علم آخر را به او عطا فرماید. و سزاوار آن شود که روح او

را در شب قدر زیارت کند». عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا روح، جبرئیل نیست؟ فرمود که: «روح از جبرئیل بزرگ تر است. به درستی که جبرئیل، از فرشتگان است و روح، آفریده ای است بزرگ تر از همه فرشتگان علیهم السلام . آیا خدای تبارک و تعالی نمی فرماید: «تَنَزَّلُ الْمَلَئِکَهُ وَ الرُّوحُ» (5) » (و ترجمه آیه و وجه دلالت آن بر مقصود مذکور شد).

محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از احمد بن حسن، از مختار بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر مثل این را روایت کرده اند.

.

1- .موالید جمع میلاد است، و میلاد به کسر میم، وقت زاییده شدن کسی است و مولود، زاییده شده و تاریخ وقت زاییدن کسی باشد. مترجم
2- .و اَبْواء به فتح همزه و سکون بای ابجد و همزه ممدوده در آخر، کوهی است در میانه مکّه و مدینه. مترجم
3- .انعام، 115.
4- .آل عمران، 18. یعنی: گواهی داد خدا به نصب دلایل واضحه به این که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست، مگر آن جناب و همه فرشتگان و صاحب علم نیز شهادت دادند در حالتی که او سبحانه، بر پا است به عدل در همه گفتار و کردار. نیست خدایی مگر او که خدایی است غالب بر جمیع ممکنات و محکم کار در هر چه کند و فرمایدمترجم
5- .قدر، 4.

ص: 328

. .

ص: 329

. .

ص: 330

. .

ص: 331

..

56.وقعه صفّين:مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْاءِمَامَ ، أَمَرَ مَلَکاً ، فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ ، فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ ، فَمِنْ ذلِکَ يَخْلُقُ الْاءِمَامَ ، فَيَمْکُثُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً فِى بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ ، ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذلِکَ الْکَلَامَ ، فَإِذَا وُلِدَ ، بَعَثَ ذلِکَ الْمَلَکَ ، فَيَکْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ : «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا مَضَى الْاءِمَامُ الَّذِى کَانَ قَبْلَهُ ، رُفِعَ لِهذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ ؛ فَبِهذَا يَحْتَجُّ اللّهُ عَلى خَلْقِهِ» .57.المناقب ، خوارزمى (به نقل از محمّد بن حبيب بغدادى (صاحب المحبّر) د) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْاءِمَامَ مِنَ الْاءِمَامِ ، بَعَثَ مَلَکاً ، فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ ، ثُمَّ أَوْقَعَهَا أَوْ دَفَعَهَا إِلَى الْاءِمَامِ فَشَرِبَهَا ، فَيَمْکُثُ فِى الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً لَا يَسْمَعُ الْکَلَامَ ، ثُمَّ يَسْمَعُ الْکَلَامَ بَعْدَ ذلِکَ ، فَإِذَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ ، بَعَثَ اللّهُ إِلَيْهِ ذلِکَ الْمَلَکَ الَّذِى أَخَذَ الشَّرْبَةَ ، فَکَتَبَ عَلى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ : «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ» فَإِذَا قَامَ بِهذَا الْأَمْرِ ، رَفَعَ اللّهُ لَهُ فِى کُلِّ بَلْدَةٍ مَنَاراً يَنْظُرُ بِهِ إِلى أَعْمَالِ الْعِبَادِ» . .

58.تاریخ دمشق عن مُدرک :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبداللّه بن قاسم، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که چون خدای تبارک و تعالی خواهد که امام را خلق کند، فرشته ای را امر کند که شربتی از آب زیر عرش را فرا گیرد و آن را به پدر امام بنوشاند، پس امام از این آب خلق شود، و چهل شبانه روز در شکم مادرش بماند که آواز را نشنود. بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون متولّد شود، خدا آن فرشته را بفرستد که در میان دو چشم او را بنویسد که: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» (1) . و چون امامی که پیش از او بوده از دنیا در گذرد، منادی از نور برای این امام بلند شود که به واسطه آن کردارهای همه خلائق را ببیند، و خدا به همین، حجّت را بر خلق خود تمام می کند».59.نثر الدرّ :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور از یونس بن یونس ، بن ظَبیان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که خدای عزّوجلّ چون اراده فرماید که امام را از امام خلق کند، فرشته ای را بفرستد که شربتی از آب زیر عرش را فرا گیرد، پس آن را نگاه دارد تا امام آن را بنوشد (یا فرمود که: آن را به امام تسلیم نماید و امام آن را بیاشامد). و بعد از انعقاد نطفه، چهل روز در رحم بماند که سخن را نشنود، و بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون مادرش او را بر زمین گذارد، خدا همان فرشته را که شربت آب زیر عرش را فرا گرفته بود، به سوی او فرستد و بر بازوی راستش بنویسد که: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» و چون به امر امامت قیام کند، خدای تعالی برای او در هر شهری، مشعلی از نور را بلند سازد که به وساطت آن به سوی اعمال بندگان نظر کند». .

1- .انعام، 115.

60.المناقب لابن شهر آشوب عن ابن إسحاق وابن شهاب :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ، فَإِذَا وُلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ : «وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ ، جَعَلَ اللَّهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يُبْصِرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلْدَهٍ»

58.تاريخ دمشق (به نقل از مُدرِک) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : «الْأَوْصِيَاءُ إِذَا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ ، أَصَابَهَا فَتْرَهٌ شِبْهُ الْغَشْيَهِ ، فَأَقَامَتْ فِي ذلِکَ يَوْمَهَا ذلِکَ إِنْ كَانَ نَهَاراً ، أَوْ لَيْلَتَهَا إِنْ كَانَ لَيْلًا ، ثُمَّ تَرى فِي مَنَامِهَا رَجُلًا يُبَشِّرُهَا بِغُلَامٍ عَلِيمٍ حَلِيمٍ ، فَتَفْرَحُ لِذلِکَ ، ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهَا ، فَتَسْمَعُ مِنْ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ صَوْتاً يَقُولُ : حَمَلْتِ بِخَيْرٍ ، وَ تَصِيرِينَ إِلى خَيْرٍ ، وَ جِئْتِ بِخَيْرٍ ، أَبْشِرِي بِغُلَامٍ حَلِيمٍ عَلِيمٍ ، وَ تَجِدُ خِفَّهً فِي بَدَنِهَا ، ثُمَّ لَمْ تَجِدْ بَعْدَذلِکَ اثَّسَاعاً مِنْ جَنْبَيْهَا وَ بَطْنِهَا ، فَإِذَا كَانَ لِتِسْعٍ مِنْ شَهْرِهَا ، سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ حِسّاً شَدِيداً ، فَإِذَا كَانَتِ اللَّيْلَهُ الَّتِي تَلِدُ فِيهَا ، ظَهَرَ لَهَا فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَرَاهُ ، لَا يَرَاهُ غَيْرُهَا إِلَا أَبُوهُ ، فَإِذَا وَلَدَتْهُ ، وَلَدَتْهُ قَاعِداً ، وَ تَفَتَّحَتْ لَهُ حَتّى يَخْرُجَ مُتَرَبِّعاً ، ثُمَّ يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وُقُوعِهِ إِلَى الْأَرْضِ ، فَلَا يُخْطِئُ الْقِبْلَهَ حَيْثُ كَانَتْ بِوَجْهِهِ ، ثُمَّ يَعْطِسُ ثَلَاثاً ، يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ بِالتَّحْمِيدِ ، وَ يَقَعُ مَسْرُوراً ، مَخْتُوناً ، وَ رَبَاعِيَتَاهُ مِنْ فَوْقٍ وَ أَسْفَلَ وَ نَابَاهُ وَ ضَاحِكَاهُ ، وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِثْلُ سَبِيكَهِ الذَّهَبِ نُورٌ ، وَ يُقِيمُ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَدَاهُ ذَهَباً ، وَ كَذلِکَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وُلِدُوا ، وَ إِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَعْلَاقٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ» . .

59.نثر الدرّ:چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ربیع بن محمد مُسْلی، از محمد بن مروان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که امام، در شکم مادرش می شنود و چون متولد شود، در میانه شانه های او نوشته می شود که: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» ، و چون امر امامت به او منتقل شود، خدا از برای او عمودی از نور قرار دهد که به آن ببیند، هر چه را که اهل هر شهری می کنند».60.المناقب ، ابن شهر آشوب (به نقل از ابن اسحاق و ابن شهاب) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از ابن مسعود، از عبداللّه بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از اسحاق بن جعفر که می گفت: شنیدم از پدرم، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ، که می فرمود:«اوصیا چون مادران ایشان به ایشان حامله شوند، سستی مانند غَش به ایشان رسد، و در تمام آن روز اگر روز باشد، و در همه آن شب اگر شب باشد، بر این حال بماند (که گویا در غَش است). پس مردی را در خواب ببیند که او را مژده دهد به پسری بردبار دانا، و به این بشارت شاد شود.

بعد از آن، از خواب بیدار شود و از جانب راست خود، از کنار خانه آوازی بشنود که کسی بگوید که: حامله شدی به خوبی، و بازگشت تو به خوبی خواهد بود، و چیز خوبی را آوردی. بشارت باد تو را به پسری بردبار دانا. و در بدن خود سبکی بیابد و بعد از آن، از پهلوها و شکم خویش ناخوشی نیابد، و چون نه ماه از حملش بگذرد، آواز سختی را در خانه بشنود، و صاحب آن را نبیند، و چون شبی که در آن می زاید، بیاید از برای او نوری در آن خانه ظاهر شود، آن را ببیند و غیر از او، کسی آن را نبیند، مگر پدر امام و چون او را بزاید، بزاید او را نشسته، و به جهت امام چنان از هم باز شود که امام چهار زانو بیرون آید، و بعد از آن که به زمین رسید، گرد بنشیند و از قبله تجاوز نکند تا آن که در برابر روی او باشد (یعنی: به هر طرف که روی او باشد، به جانب قبله بگرداند).

پس، سه مرتبه عطسه کند و به انگشت خویش، اشاره به حمد خدا نماید، و به زمین آید ناف بریده و ختنه کرده، و دو دندان پیش او از بالا و پایین و همچنین دو دندان نیشتر و دندان های خنده او روئیده باشد (حاصل آن که امام را در هنگام تولد، دوازده دندان باشد: رباعیات و انیاب و ضواحک، و

اما طواحن که آن را دندان آسیا می گویند و آن دوازده است، و چهار دندان نواجذ که آن را دندان عقل می گویند، بعد از آن بیرون می آید). و در پیش روی او نور زردی است مانند شمش طلا و در آن روز و در آن شب، چنان می ماند که نوری مانند طلا از دست های او روان می شود و پیغمبران همچنین اند، چون متولد شوند، و جز این نیست که اوصیا چیزهای نفیس اند از پیغمبران علیهم السلام ». .

354.الإمام الحسن عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، قَالَ :رَوى غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ قَالَ عليه السلام : «لَا تَتَكَلَّمُوا فِی الْاِءمَامِ ؛ فَإِنَّ الْاِءمَامَ يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ هُوَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ ، فَإِذَا وَضَعَتْهُ ، كَتَبَ الْمَلَكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ : «وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ ، رُفِعَ لَهُ فِی كُلِّ بَلْدَهٍ مَنَارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلى أَعْمَالِ الْعِبَادِ» .355.عنه عليه السلام (مِن خُطبَتِهِ بَعدَ استِشهادِ الإمام عَلِيٍّ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، قَالَ :كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ فَضَّالٍ جُلُوساً إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ ، فَقَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِی الْعَمُودِ ، قَالَ : فَقَالَ لِی : «يَا يُونُسُ ، مَا تَرَاهُ ؟ أَ تَرَاهُ عَمُوداً مِنْ حَدِيدٍ يُرْفَعُ لِصَاحِبِكَ؟» .

قَالَ : قُلْتُ : مَا أَدْرِی ، قَالَ : «لكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلْدَهٍ ، يَرْفَعُ اللّهُ بِهِ أَعْمَالَ تِلْكَ الْبَلْدَهِ».

قَالَ : فَقَامَ ابْنُ فَضَّالٍ ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ، وَ قَالَ : رَحِمَكَ اللّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، لَا تَزَالُ تَجِیءُ بِالْحَدِيثِ الَّحَقِّ الَّذِی يُفَرِّجُ اللّهُ بِهِ عَنَّا . .

63.أنساب الأشراف :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن درّاج که گفت: جماعتی از اصحاب ما روایت کرده اند، از آن حضرت که فرمود:«در باب امام سخن مگویید؛ زیرا که امام سخن را می شنود و حال آن که او در شکم مادر است، و چون مادر او را بر زمین گذارد، فرشته در میان دو چشمش بنویسد که: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» ، و چون به امر امامت قیام نماید، از برای او در هر شهری مناری بلند شود که از آن به اعمال بندگان نظر کند».64.تاریخ دمشق عن ابن سلّام :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که گفت: من و ابن فَضّال نشسته بودیم در وقتی که یونس آمد و گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و بر آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، مردم در باب عمود نوری که از برای امام نصب می شود، بسیار حرف ها می زنند و هر کسی سخنی می گوید. حضرت فرمود که:«ای یونس، تو آن را چه چیز می پنداری و در باب آن اعتقاد داری؟ آیا آن را چنان می دانی که عمودی باشد از آهن که برای امام تو برپا شود؟» عرض کردم که: نمی دانم. فرمود: «لیکن آن عمود فرشته ای است که بر هر شهری گماشته و خدا به واسطه او اعمال اهل آن شهر را بلند می گرداند، و به امام می نماید».

راوی می گوید که: ابن فضّال برخاست و سر یونس را بوسید و گفت: ای ابا محمد، خدا تو را رحمت کند، همیشه حدیث حقی را می آوری که خدا به سبب آن، اندوه ما را برطرف می کند. .

65.مقاتل الطالبيّين عن زيد بن علىّ :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ : يُولَدُ مُطَهَّراً مَخْتُوناً ؛ وَ إِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ ، وَقَعَ عَلى رَاحَتَيْهِ ، رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ ؛ وَ لَا يُجْنِبُ ؛ وَ تَنَامُ عَيْنُهُ وَ لَا يَنَامُ قَلْبُهُ ؛ وَ لَا يَتَثَاءَبُ وَ لَا يَتَمَطّى ؛ وَ يَرى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرى مِنْ أَمَامِهِ ؛ وَ نَجْوُهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ ؛ وَ الْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسَتْرِهِ وَ ابْتِلَاعِهِ ؛ وَ إِذَا لَبِسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ، كَانَتْ عَلَيْهِ وَفْقاً ، وَ إِذَا لَبِسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ طَوِيلِهِمْ وَ قَصِيرِهِمْ زَادَتْ عَلَيْهِ شِبْراً ؛ وَ هُوَ مُحَدَّثٌ إِلى أَنْ تَنْقَضِىَ أَيَّامُهُ» .94 بَابُ خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَئِمَّهِ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ عليهم السلام62.شرح نهج البلاغه (به نقل از حسين بن زيد بن على بن حسين عليهما الس) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى يَحْيَى الْوَاسِطِىِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلِّيِّينَ ، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذلِكَ ، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عِلِّيِّينَ ، وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذلِكَ ، فَمِنْ أَجْلِ ذلِكَ الْقَرَابَهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ ، وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا» . .

63.أنساب الأشراف:علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن ابی عمیر، از حریز، از زُراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امام را ده نشانه است: متولّد می شود پاکیزه از آلایش خون و غیر آن؛ و ختنه کرده؛ و چون از شکم مادر بر زمین فرود آید، کف های دست خویش را بر زمین گذارد؛ و آواز خود را به شهادتین بلند کند (و بگوید: اشهد ان لا اله الا اللّه اشهد ان محمدا رسول اللّه)؛ و محتلم نمی شود؛ و چشمش به خواب می رود و دلش به خواب نمی رود (یعنی: غفلت از برایش دست به هم نمی دهد و آنچه در آن حال واقع می شود، می داند)؛ و خمیازه نمی کند؛ و کمانه نمی کشد (که دست ها را کشد و سینه را پیش کند یا در رفتار ناز نمی کند و نمی خرامد)؛ و از پشت خویش می بیند، چنانچه از پیش رو می بیند؛ و بوی آنچه از شکمش بیرون آید، چون بوی مشک است، و زمین موکّل است به این که آن را بپوشاند و فرو برد؛ و چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپوشد، بر قامتش راست آید (و موافق اندام او باشد)، و هرگاه غیر او از مردمان آن را بپوشد، خواه دراز باشد و خواه کوتاه، یک وجب از قامتش زیاد باشد؛ و فرشته با او سخن گوید تا ایام حیاتش به سرآید».94. باب در بیان کیفیت آفریدن بدن های ائمه علیهم السلام و ارواح و دل های ایشان65.مقاتل الطالبیّین (به نقل از زید بن علی) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«خدای تعالی ما را از علّیین آفرید (1) ، و ارواح ما را از بالای آن آفرید، و ارواح شیعیان ما را از علیین آفرید، و تن های ایشان را از پایین آن آفرید. پس به جهت این خویشی و نزدیکی در میان ما و ایشان، به سوی ما میل دارند».

.

1- .و علّیین بقعه ای است در آسمان، یا سدره المنتهی است و بیان آن در کتاب ایمان و کفر می آید. انشاء اللّه تعالی. مترجم

66.المستدرک علی الصحیحین عن مجاهد بن جبر أبی الحجّاجأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ ، فَأَسْكَنَ ذلِکَ النُّورَ فِيهِ ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورَانِيِّينَ ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِى مِثْلِ الَّذِى خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيباً ، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا ، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ تِلْکَ الطِّينَةِ ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِى مِثْلِ الَّذِى خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَا لِلْأَنْبِيَاءِ ، وَ لِذلِکَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسَ ، وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجا لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ» .67.الإمام علیّ علیه السلام (فی خُطبَتِهِ المُسَمّاهِ بِالقاصِعَهِ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ رَفَعَهُ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «إِنَّ لِلَّهِ نَهَراً دُونَ عَرْشِهِ ، وَ دُونَ النَّهَرِ الَّذِى دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نَوَّرَهُ ؛ وَ إِنَّ فِى حَافَتَيِ النَّهَرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ : رُوحُ الْقُدُسِ ، وَ رُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ ؛ وَ إِنَّ لِلَّهِ عَشْرَ طِينَاتٍ : خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّهِ ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ» ، فَفَسَّرَ الْجِنَانَ ، وَ فَسَّرَ الْأَرْضَ .

ثُمَّ قَالَ : «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا مَلَکٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلَهُ إِلَا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ ، وَ جَعَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ» .

قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام : مَا الْجَبْلُ؟

فَقَالَ : «الْخَلْقُ غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ ، وَ نَفَخَ فِينَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعاً ، فَأَطْيَبُ بِهَا طِيباً» .

وَ رَوى غَيْرُهُ عَنْ أَبِى الصَّامِتِ ، قَالَ : طِينُ الْجِنَانِ : جَنَّهُ عَدْنٍ ، وَ جَنَّهُ الْمَأْوى ، وَ النَّعِيمِ ، وَ الْفِرْدَوْسُ ، وَ الْخُلْدُ ؛ وَ طِينُ الْأَرْضِ : مَكَّهُ ، وَ الْمَدِينَهُ ، وَ الْكُوفَهُ ، وَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ ، وَ الْحَائِرُ . .

66.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از مجاهد بن جبر ابو حجّاج) احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عُبید، از محمد بن شعیب، از عمران بن اسحاق زعفرانی، از محمد بن مروان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«خدا ما را از نور عظمت خویش آفرید. بعد از آن، خلق ما را نگاشت از طینت و سرشت مخزونِ مکنون از زیر عرش، و آن نور را در آن ساکن گردانید. پس ما مخلوق و بشری بودیم نورانی (بنابر بعضی از نُسَخ کافی، ما چنین بودیم در حالی که مخلوق و بشر، یا روح و جسدی نورانی بودیم)، و خدا برای هیچ کس در مثل آنچه ما از آن خلق شدیم، بهره قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از سرشت ما خلق فرمود، و تن های ایشان را از سرشت مَخزونِ مکنون که از این سرشت پایین تر بود. و خدا برای کسی در مثل آنچه ایشان را از آن خلق فرمود، بهره ای قرار نداد، مگر از برای پیغمبران، و برای این، ما و ایشان مردمان شدیم، و سائر مردمان (که به صورت ناس اند و در حقیقت، نسناس خر مگسی چندند) که برای آتش جهنم خلق شده اند و به سوی آتش جهنم باز خواهند گردید».67.امام علی علیه السلام (در خطبه ای به نام «قاصعه») علی بن ابراهیم روایت کرده است، از علی بن حَسّان و محمد بن یحیی، از سَلَمه بن خطّاب و غیر او، از علی بن حسّان، از علی بن عطیه، از علی بن رئاب که آن را مرفوع ساخته به سوی امیر المؤمنین علیه السلام و گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:«به درستی که خدا را نهری است در زیر عرش او، و در زیر نهری که در زیر عرش اوست، نوری است که آن نهر را منور و روشن گردانیده، و در دو کنار آن نهر، دو روح است که آنها را آفریده: یکی روح القدس و یکی روحی که از امر و فرمان خداست. و خدای عزّوجلّ را ده سرشت است: پنج سرشت از بهشت و پنج سرشت از زمین» و حضرت بهشت ها و زمین را هر دو بیان فرمود که کدام اند .

بعد از آن فرمود که: «هیچ پیغمبر و فرشته ای نیست که خدا او را بعد از پیغمبر جَبْل فرمود، مگر آن که از این دو روح را در او دمیده و پیغمبر را از یکی از این دو سرشت قرار داده».

علی بن رئاب می گوید که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که جَبْل (1) چیست؟ فرمود که: «خلق و آفریدن (2) غیر از ما اهل بیت؛ زیرا که خدای عزّوجلّ ما را از ده سرشت آفرید، و از هر دو روح

در ما دمید، پس سرشت های ما چه بسیار سرشت های خوشی هستند؛ از روی خوشی».

غیر او از ابوصامت روایت کرده است که گفت: گِل بهشت ها، گِل جنّت عدن و جنّت المأوی و جنّت النعیم و فردوس و خُلد است، و گِل زمین، گِل مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حایر حضرت امام حسین است صلوات اللّه و سلامه علیه . .

1- .به فتح جیم و سکون بای ابجد. مترجم.
2- .و این جمله ای است معترضه که راوی در میان کلام امیرالمؤمنین بیرون آورده، و تتمه کلام از حضرت. مترجم

68.السیره النبویّه لابن هشام عن ابن إسحاق :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِی نَهْشَلٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلٰی عِلِّیِّینَ ، وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِیعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا ، وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذلِکَ ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِی إِلَیْنَا ؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا». ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْایَهَ : «کَلّٰا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ کِتابٌ مَرْقُومٌ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» .

«وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّینٍ ، وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِیعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ ، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذلِکَ ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِی إِلَیْهِمْ ؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ». ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْایَهَ : «کَلّٰا إِنَّ کِتابَ الْفُجّٰارِ لَفِی سِجِّین وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّینٌ کِتابٌ مَرْقُومٌ» . .

348.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از ابی نَهشَل که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل ، از ابو حمزه ثُمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«به درستی که خدا ما را از اعلای علیین آفرید، و دل های شیعیان ما را آفرید از آنچه ما را آفرید. و تن های ایشان را از پست تر از آن آفرید، پس دل های ایشان به سوی ما میل می کند و می شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل ها آفریده شده است از آنچه ما آفریده شدیم». پس این آیه را تلاوت فرمود: « «كَلَا إِنَّ كِتَبَ الْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ * وَ مَآ أَدْرَكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَبٌ مَّرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (1) و دشمنان ما را از سجّین آفرید (و در اکثر نسخ کافی، سجّیل به لام است، به جای نون و این، به معنی سجین است که مذکور خواهد شد، ولیکن نظر به آیه بعد، باید که سجّیل اشتباه باشد از کاتب، یا کلینی رحمه الله. و تتمه حدیث) (2) و دل های شیعیان ایشان را آفرید از آنچه ایشان را از آن آفرید، و تن های ایشان را از پست تر از آن آفرید. پس دل های شیعیان ایشان به سوی ایشان میل می کند، و می شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل ها آفریده شده اند از آنچه ایشان از آن آفریده شده اند. پس این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَا إِنَّ كِتَبَ الْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ * وَ مَآ أَدْرَكَ مَا سِجِّينٌ * كِتَبٌ مَّرْقُومٌ» (3) ». .

1- .مطفّفین، 18 21.
2- .چنان که مشهود است، بر اساس این نسخه، همان سجّین است، و نسخه مترجم - رحمه اللّه - سجّیل بوده است.
3- .مطفّفین، 7 8. و ترجمه هر دو آیه در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد. ان شاء اللّه تعالی. مترجم

95 بَابُ التَّسْلِيمِ وَ فَضْلِ الْمُسَلِّمِينَ69.شرح نهج البلاغه (به نقل از فضل بن عبّاس) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سَدِيرٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنِّى تَرَكْتُ مَوَالِيَکَ مُخْتَلِفِينَ ، يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ؟

قَالَ : فَقَالَ : «وَ مَا أَنْتَ وَ ذَاکَ ، إِنَّمَا كُلِّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً : مَعْرِفَةَ الْأَئِمَّةِ ، وَ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ ، وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» .70.سنن النسائى عن بريده :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ الْكَاهِلِيِّ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ ، وَ آتَوُا الزَّكَاةَ ، وَ حَجُّوا الْبَيْتَ ، وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ، ثُمَّ قَالُوا لِشَىْءٍ صَنَعَهُ اللّهُ ، أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِى صَنَعَ ، أَوْ وَجَدُوا ذلِکَ فِى قُلُوبِهِمْ ، لَكَانُوا بِذلِکَ مُشْرِكِينَ». ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْايَةَ : «فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوکَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» . ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ» . .

95. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم اند

95. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم اند72.الطبقات الکبری عن عطاء :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن سِنان، از ابن مُسْکان، از سَدیر که گفت: به خدمت امام محمدباقر علیه السلام عرض کردم که: من موالیان تو را مختلف یافتم، به طوری که بعضی از ایشان، از بعضی بیزاری می جوید. سدیر می گوید که: حضرت فرمود:«تو را چه کار است به این اختلاف؟ جز این نیست که مردم مکلّف اند به سه چیز و آنها: شناختن ائمه است، و تسلیم کردن برای ایشان در آنچه بر ایشان وارد شده، و برگردانیدن به سوی ایشان، در چیزی که در آن اختلاف کنند».73.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حَمّاد بن عثمان، از عبداللّه کاهلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«اگر گروهی عبادت کنند خدا را که تنهاست و او را شریکی نیست، و نماز را به پای دارند و زکات را بدهند و حجّ خانه کعبه را به جا آورند و ماه مبارک رمضان را روزه بگیرند، پس بگویند برای چیزی که خدا یا رسول او صلی الله علیه و آله آن را کرده باشند، که چرا هر یک از خدا و رسول خلاف آنچه را که کردند، نکردند، یا این را در دل های خویش بیابند (که این مطلب در خاطر ایشان باشد)، اگر چه به زبان نگویند، به همین سخن و اعتقاد، مشرک باشند».

پس این آیه را تلاوت فرمود: «فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» (1) ، یعنی: «پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده اند که با وجود مخالف حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته باشند. سوگند یاد می کنم به پروردگار تو، که ایمان نمی آورند بر وجه حقّت و راستی، تا تو را حَکَم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم می کنی، پس تنگی و گرانی را در نفس های خود نیابند از آنچه حکم کرده ای به آن (و هر چند که مخالف طباع ایشان باشد) و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت» (که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد) .

بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «بر شما است که گردن نهید و در مقام تسلیم باشید».

.

1- .نساء، 65. یعنی: پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده اند که با وجود مخالفت حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته باشند. سوگند یاد می کنم به پروردگار تو که ایمان نمی آورند بر وجه حقیقت و راستی، تا تو را حَکَم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم کنی، پس تنگی و گرانی را در نَفْس های خود نیابند از آنچه حکم کرده ای به آن و هر چند که مخالف طباع ایشان باشد و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد. مترجم

74.عنه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلاً يُقَالُ لَهُ : كُلَيْبٌ ، فَلَا يَجِىءُ عَنْكُمْ شَىْءٌ إِلَا قَالَ : أَنَا أُسَلِّمُ ؛ فَسَمَّيْنَاهُ «كُلَيْبَ تَسْلِيمٍ» ، قَالَ : فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَ تَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ ؟» فَسَكَتْنَا ، فَقَالَ : «هُوَ وَ اللّهِ الْاِءخْبَاتُ ، قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَأَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ» » .70.سنن النسائى (به نقل از بريده) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : «وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهاً حُسْناً» قَالَ :«اِلاِقْتِرَافُ : التَّسْلِيمُ لَنَا ، وَ الصِّدْقُ عَلَيْنَا ، وَ أَلَا يَكْذِبَ عَلَيْنَا» .71.الطبقات الكبرى (به نقل از علباء بن احمر يشكرى) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِىِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ ، عَنْ كَامِلٍ التَّمَّارِ ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : « «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» أَ تَدْرِى مَنْ هُمْ؟» . قُلْتُ : أَنْتَ أَعْلَمُ ، قَالَ : « «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» : الْمُسَلِّمُونَ ؛ إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ ، فَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ ، فَطُوبى لِلْغُرَبَاءِ» .
.

72.الطبقات الکبری (به نقل از عطا) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از زید شَحّام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: در نزد ما مردی است که او را کُلَیْب می گویند و چیزی از شما وارد نمی شود، مگر آن که می گوید که: من این را مُسَلّم و قبول دارم. پس ما او را نسبت به تسلیم دادیم و او را کُلیب تسلیم نام کرده ایم. زید می گوید که: حضرت فرمود:«خدا او را رحمت کند». بعد از آن فرمود که: «آیا می دانید که تسلیم چیست؟» ما همه ساکت شدیم. فرمود: «به خدا سوگند، که تسلیم، خشوع و فروتنی کردن است. خدای عزّوجلّ فرموده یا فرموده او است که: «الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَی رَبِّهِمْ» (1) ».73.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «وَ مَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا» (2) ، که آن حضرت فرمود که:«اقتراف حسنه و اکتساب آن، آن است که از برای ما گردن نهد و بر ما راست گوید و آن که بر ما دروغ نگوید». و ترجمه آیه این است که: و هر که کسب کند، نیکی را، زیاده کنیم از برای او در آن نیکی نیکویی را یعنی: ثواب آن را مضاعف گردانیم.74.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد بن عبداللّه ، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از بشیر دَهّان، از کامل تمّار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (3)

حضرت فرمود که:«ای کامل، آیا می دانی که ایشان کیانند؟» عرض کردم که: تو بهتر می دانی. فرمود: «به حقیقت که رستگار شدند مؤمنانی که تسلیم کننده اند. به درستی که مسلمانند که نجیبان و بزرگوارانند. پس مؤمن غریب است و خوشا حال غریبان». (4) .

1- .هود، 23. و در صدر آیه، لفظ اِنَّ موجود است، یعنی: به درستی که آنان ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و آرام گرفتند به ذکر پروردگار خویش و خشوع و خضوع نمودند برای خدا، آن گروه ملازمان بهشت اند که ایشان همیشه در آن خواهند بود. مترجم
2- .شورا، 23.

3- .مؤمنون، 1. یعنی: به حقیقت که رستگار شدند مؤمنان و به مقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند. مترجم
4- .و غریب در اصل لغت، دور و بیگانه است، و آن که از ولایت دیگر آمده باشد. و مراد از آن در این حدیث شریف و امثال آن، کسی است که به سبب زیادتی صفت تسلیم در فرقه مؤمنان، چون یکی از غریبان باشد که شریک و هم شهری نداشته باشد. مترجم

75.عنه صلى الله عليه و آله (لِفاطِمَةَ عليها السلام) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ رَبِيعٍ الْمُسْلِيِّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْاءِيمَانَ كُلَّهُ ، فَلْيَقُلِ : الْقَوْلُ مِنِّى فِى جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسَرُّوا وَ مَا أَعْلَنُوا ، وَ فِيمَا بَلَغَنِى عَنْهُمْ ، وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِى» .76.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ أَوْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ : «لَقَدْ خَاطَبَ اللّٰهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى كِتَابِهِ». قَالَ : قُلْتُ : فِى أَىِّ مَوْضِعٍ ؟ قَالَ : «فِى قَوْلِهِ : «وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّاباً رَحِيماً فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوکَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ» فِيمَا تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ : لَئِنْ أَمَاتَ اللّٰهُ مُحَمَّداً أَلَا يَرُدُّوا هذَا الْأَمْرَ فِى بَنِى هَاشِمٍ «ثُمَّ لا يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ» عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ «وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» » . .

77.عنه صلی الله علیه و آله (لِفاطِمَهَ علیها السلام) علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از خشّاب، از عبّاس بن عامر، از ربیع مُسلی، از یحیی بن زکریای انصاری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«هر که او را شاد می کند که همه ایمان را کامل گرداند، قول مرا در جمیع اشیا قبول کند؛ زیرا که قول من، قول آل محمد است در آنچه پنهان می کنند و آنچه آشکار می سازند و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده و در آنچه به من نرسیده است».78.الإمام الصادق علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از زراره یا برید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:«خدا در کتاب خود امیر المؤمنین علیه السلام را خطاب فرموده و با او گفت وگو نموده».

راوی می گوید که: عرض کردم: در کدام موضع؟ فرمود: در قول خویش: « «وَلَوْ أَنَّهُمْ إذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا * فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ» (1) ، یعنی: و اگر آن که این منافقان در هنگامی که ستم کردند بر نفس های خود به نفاق و انکار حکم پیغمبر، می آمدند به حضرت تو و به تو رجوع می کردند، پس طلب آمرزش می کردند از خدا (به توبه و اخلاص)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایشان استغفار می کرد، هر آینه می یافتند و می دانستند خدا را به غایت قبول کننده توبه گناه کاران و مهربان بر آمرزش طلبان» (تا آخر آنچه در آن باب مذکور شد. و شاید که وجه دلالت آیه بر آن که مخاطب به آن، رسول صلی الله علیه و آله نیست، این باشد که اگر آن حضرت، مخاطب بود، بایست که به جای «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُول واستغفرت لهم» باشد. و التفات از خطاب به سوی غیبت، بعد از آن از غیبت به سوی خطاب، بُعد و خفایی دارد و حسن آن به واسطه وقوعش در قرآن، فرع ثبوت اتحاد مخاطب با رسول است. و ثبوت اتحاد، فرع حسن این نوع التفات است و این، مستلزم دور است .

و حضرت در شرح «فیما شَجَرَ بَینَهُم» فرموده که) : «در آنچه بر آن با یکدیگر عهد و پیمان کردند و قسم خوردند که اگر خدا محمد را بمیراند، امر امامت را در بنی هاشم رد نکنند «ثمّ لایَجدوا فی أنفُسهُم حَرَجاً ممّا قَضَیت» » حضرت فرمود: «از آنچه حکم کرده با ایشان آن کشتن و عفو کردن و «یسلّموا تَسلیما» و گردن نهند گردن نهادنی». .

1- .نساء، 64 65.

79.الإمام علىّ عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلى آخِرِ الْايَةِ ، قَالَ : «هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لاَِلِ مُحَمَّدٍ ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ ، لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ ، وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ ، جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ» .96 بَابُ أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْاءِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ يُعْلِمُونَهُ وَلَايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ لَهُ75.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله (خطاب به فاطمه عليها السلام) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَهِ ، فَقَالَ : «هكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِى الْجَاهِلِيَّهِ ، إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ، ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا ، فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ ، وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ» ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْايَةَ : «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِى إِلَيْهِمْ» .76.پیامبر خدا صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ رَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَ مَا يَعْمَلُونَ قَالَ : فَقَالَ : «فِعَالُ كَفِعَالِ الْجَاهِلِيَّهِ ، أَمَا وَ اللّهِ ، مَا أُمِرُوا بِهذَا ، وَ مَا أُمِرُوا إِلَا أَنْ يَقْضُوا تَفَثَهُمْ ، وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ ، فَيَمُرُّوا بِنَا ، فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ ، وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ» . .

96. باب در بیان این که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن که افعال و اعمال حجّ

350.امام علی علیه السلام :احمد بن مهران رحمه اللّه از عبدالعظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عُقبه، از حَکَم بن ایمن، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (1) تا آخر آیه (که با ترجمه در اول کتاب گذشت). حضرت فرمود که:«ایشان، آنانند که برای آل محمد، تسلیم می کنند آنان که چون حدیث را بشنوند، در آن زیاد نکنند و از آن کم نکنند و آن را بیاورند چنانچه شنیده اند».96. باب در بیان این که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن که افعال و اعمال حجّ خود را به جا آورند، آن است که به خدمت امام آیند و او را از مسائل دین خویش سؤال کنند، و ولایت و دوستی خویش را به ایشان یا به هر یک از ائمه اعلام کنند352.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از فُضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به جانب مردم نظر کرد که در دور خانه کعبه طواف می کردند، فرمود که:«در زمان جاهلیت هم چنین طواف می کردند. جز این نیست که مأمور شده اند به این که به دور آن طواف کنند، پس کوچ کنند و بیایند به سوی ما و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و بر ما عرض یاری و هواداری نمایند». پس این آیه را خواند که: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» (2) (و در قرآن فاجعل با فا است)، یعنی: «پس بگردان دل های چند از مردمان را که به کشش محبت بشتابند و میل کنند به سوی ایشان (یعنی: ائمه که ذریه ابراهیم علیه السلام اند) از غایت شوق».353.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام در حالی که مردم را در مکّه دید، و دید آنچه را که می کردند که فرمود:«این کردار، چون کردار جاهلیت است. به خدا سوگند، که به این مأمور نشده اند، و مأمور نشده اند، مگر این که مناسک حج بگذارند (از سر تراشیدن و ناخن گرفتن و غیر آن از اعمال حج)، و باید که به نذرهای خود وفا کنند (یعنی: به آنچه نذر کرده باشند، از حج و غیر آن از طاعت که در این ایام در مکه به جا می آورند)، بعد از آن، به ما بگذرند و ما را به ولایت خویش خبر دهند و بر ما یاری و هواداری کنند».

.

1- .زمر، 18.
2- .ابراهیم، 37.

354.امام حسن علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ فَضَّالَ جَمِیعاً ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ سَدِیرٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام ، وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ ، وَ أَخَذَ بِیَدِی ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَیْتَ ، فَقَالَ : «یَا سَدِیرُ ، إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ یَأْتُوا هذِهِ الْأَحْجَارَ ، فَیَطُوفُوا بِهَا ، ثُمَّ یَأْتُونَا فَیُعْلِمُونَا وَلَایَتَهُمْ لَنَا ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ : «وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی» ثُمَّ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلی صَدْرِهِ إِلَی وَلَایَتِنَا».

ثُمَّ قَالَ : «یَا سَدِیرُ ، أَفَأُرِیکَ الصَّادِّینَ عَنْ دِینِ اللّهِ ؟» . ثُمَّ نَظَرَ إِلی أَبِی حَنِیفَهَ وَ سُفْیَانَ الثَّوْرِیِّ فِی ذلِکَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِی الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : «هؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِینِ اللّهِ بِلَا هُدًی مِنَ اللّهِ وَ لَا کِتَابٍ مُبِینٍ ، إِنَّ هؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِی بُیُوتِهِمْ ، فَجَالَ النَّاسُ ، فَلَمْ یَجِدُوا أَحَداً یُخْبِرُهُمْ عَنِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی وَ عَنْ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله حَتّی یَأْتُونَا ، فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی وَ عَنْ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله » .97 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ تَدْخُلُ الْمَلَائِکَهُ بُیُوتَهُمْ وَ تَطَأُ بُسُطَهُمْ وَ تَأْتِیهِمْ بِالْأَخْبَارِ علیهم السلام356.الإمام الحسین علیه السلام (مِن خُطبَتِهِ فی یَومِ عاشوراءَ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مِسْمَعٍ کِرْدِینٍ الْبَصْرِیِّ ، قَالَ :کُنْتُ لَا أَزِیدُ عَلی أَکْلَهٍ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ ، فَرُبَّمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ أَجِدُ الْمَائِدَهَ قَدْ رُفِعَتْ ، لَعَلِّی لَا أَرَاهَا بَیْنَ یَدَیْهِ فَإِذَا دَخَلْتُ ، دَعَا بِهَا ، فَأَصَبْتُ مَعَهُ مِنَ الطَّعَامِ ، وَ لَا أَتَأَدّی بِذلِکَ ، وَ إِذَا عَقَّبْتُ بِالطَّعَامِ عِنْدَ غَیْرِهِ ، لَمْ أَقْدِرْ عَلی أَنْ أَقِرَّ ، وَ لَمْ أَنَمْ مِنَ النَّفْخَهِ ، فَشَکَوْتُ ذلِکَ إِلَیْهِ ، وَ أَخْبَرْتُهُ بِأَنِّی إِذَا أَکَلْتُ عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَدَّ بِهِ ، فَقَالَ : «یَا أَبَا سَیَّارٍ ، إِنَّکَ تَأْکُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِینَ ، تُصَافِحُهُمُ الْمَلَائِکَهُ عَلی فُرُشِهِمْ».

قَالَ : قُلْتُ : وَ یَظْهَرُونَ لَکُمْ ؟ قَالَ : فَمَسَحَ یَدَهُ عَلی بَعْضِ صِبْیَانِهِ ، فَقَالَ : «هُمْ أَلْطَفُ بِصِبْیَانِنَا مِنَّا بِهِمْ» . .

97. باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه های ائمه می شوند و پا بر روی

357.مروج الذهب عن محمّد بن أبی بکر (فی کِتابِهِ إلی مُعاوِیَهَ) علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر؛ و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، همه از ابی جمیله، از خالد بن عمّار، از سَدیر روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام در حالی که آن حضرت داخل مسجد مکه می شد و من بیرون می آمدم پس دست مرا گرفت و رو به خانه کعبه کرد و فرمود که:«ای سَدیر، مردم مأمور نشده اند، مگر به این که بیایند به نزد این سنگ ها و بر دور آن بگردند، بعد از آن، به نزد ما آیند و ولایت و دوستی خود را که به ما دارند، إعلام کنند به نزد این سنگ ها، و این است معنی قول خدا: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَلِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» (1) » (که ترجمه اش مذکور شد).

پس حضرت به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود و فرمود: «یعنی: هدایت یافت به ولایت و امامت ما». پس فرمود که: «ای سَدیر، آیا می خواهی که راهزنان و منع کنندگان مردم را از دین خدا در این زمان به تو بنمایم» و نظر فرمود به سوی ابو حنیفه و سفیان ثوری و ایشان در مسجد حلقه زده بودند پس فرمود که: «این گروهند که مردمان را از دین خدا باز می دارند، بی آن که هدایتی از جانب خدا یافته باشند، و بی آن که کتابی داشته باشند هویدا که به آن عمل نمایند. به درستی که این گروه که از هر کسی خبیث ترند، اگر در خانه های خود می نشستند، البته مردمان جولان می زدند و کسی را نمی یافتند که ایشان را خبر دهد از خدای تبارک و تعالی و از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن که به نزد ما می آمدند، پس ما ایشان را از جانب خدای تبارک و تعالی و از جانب رسول او صلی الله علیه و آله خبر می دادیم».97. باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه های ائمه می شوند و پا بر روی فرش های ایشان می گذارند و خبرها برای ایشان می آورند علیهم السلام356.امام حسین علیه السلام (از خطبه اش در روز عاشورا) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن سِنان، از مِسمع کِردین بصری که گفت: عادتم این بود که در شبانه روز زیاده از یک مرتبه، چیزی نمی خوردم و با وجود این، بسا بود که رخصت می طلبیدم و به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام می رسیدم و می دیدم که خوان و سفره را بر چیده اند و شاید که من آن

را در پیش روی آن حضرت نمی دیدم، و چون داخل می شدم می فرمود که: خوان را حاضر سازند و من با آن حضرت رفاقت می کردم و از آن می خوردم، و به این تکرار و ادخال، اذیتی به من نمی رسید، و چون بعد از خوردن طعام، در نزد غیر او طعامی می خوردم، نمی توانستم که به جهت باد آرام گیرم و به خواب نمی رفتم. پس این حالت را به آن حضرت شکایت کردم و او را خبر دادم به این که چون در نزد او چیزی می خوردم، به جهت آن متأذّی نمی شوم و آزار نمی کشم.

فرمود:«ای ابو سیار، به درستی که تو طعام گروه شایستگان را می خوری که فرشتگان با ایشان مصافحه می کنند برروی فرش های ایشان». مِسمع می گوید که: عرض کردم: فرشتگان برای شما ظاهر می شوند؟ پس حضرت دست خود را بر بعضی از کودکانش مالید و فرمود که: «فرشتگان به کودکان ما مهربان ترند از ما نسبت به ایشان».

.

1- .طه، 82.

357.مُرُوج الذهب (در نامه محمّد بن ابى بكر به معاويه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْعَلَاءِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :قَالَ : «يَا حُسَيْنُ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلى مَسَاوِرَ فِى الْبَيْتِ مَسَاوِرُ طَالَ مَا اتَّكَئْ عَلَيْهَا الْمَلَائِكَهُ ، وَ رُبَّمَا الْتَقَطْنَا مِنْ زَغَبِهَا» .358.الأمالى ، صدوق (به نقل از كديره بن صالح هجرى، از ابوذر (جندب بن) مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، قَالَ :حَدَّثَنِى مَالِكُ بْنُ عَطِيَّهَ الْأَحْمَسِيُّ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ الثَّمَالِيِّ ، قَالَ :

دَخَلْتُ عَلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، فَاحْتُبِسْتُ فِى الدَّارِ سَاعَهً ، ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ هُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئاً ، وَ أَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ ، فَنَاوَلَهُ مَنْ كَانَ فِى الْبَيْتِ فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، هذَا الَّذِى أَرَاكَ تَلْتَقِطُهُ أَىُّ شَيْءٍ هُوَ ؟ فَقَالَ : «فَضْلَهٌ مِنْ زَغَبِ الْمَلَائِكَهِ ، نَجْمَعُهُ إِذَا خَلَّوْنَا ، نَجْعَلُهُ سَبْحاً لِأَوْلَادِنَا».

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكُمْ ؟ فَقَالَ : «يَا أَبَا حَمْزَهَ ، إِنَّهُمْ لَيُزَاحِمُونَّا عَلى تُكَأَتِنَا» . .

359.الفتوح عن مالک الأشتر :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن قاسم، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود که:«ای حسین !» و دست خود را زد بر پشتی های چند که در آن حجره بود و فرمود که: «این پشتی هاست که مدتی است مدید که فرشتگان بر اینها تکیه می کنند، و بسا است که ما از پرهای نازک ایشان بر می چینیم».360.بلاغات النساء عن اُمّ الخیر بنت الحریش البارقیّه (مِن کَلامِها فی حَربِ صِفّینَ) محمد، از احمد بن محمد، از علی بن حکم روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا مالک بن عطیه احمسی، از ابو حمزه ثمالی که گفت:داخل شدم بر علی بن الحسین علیهماالسلام و ساعتی در خانه آن حضرت ممنوع بودم (که کسی مرا اذن دخول نداد)، بعد از آن که رخصت یافتم، داخل حجره شدم و آن حضرت چیزی را از زمین بر می چید و دست خویش را در پس پرده داخل کرد و آن را داد به کسی که در خانه بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، این که من تو را دیدم که از زمین بر می چیدی، چه چیز بود؟ فرمود که: «زیادتی است از پرهای ریزه فرشتگان که آن را جمع می کنیم، چون خلوت کنیم (یا چون فرشتگان از پیش ما بروند. و بنابر بعضی از نسخ، چون به نزد ما آیند)، آن را تعویذ از برای فرزندان خود می سازیم» .

عرض کردم که: فدای تو گردم، فرشتگان به نزد شما می آیند؟ فرمود: «ای ابو حمزه، ایشان پیوسته مزاحم ما می شوند بر تکیه گاه ما، و بر آن در کنار ما می نشینند» . .

361.تاریخ بغداد عن أبی سعید عقیصا :مُحَمَّدٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ : «مَا مِنْ مَلَکٍ یُهْبِطُهُ اللَّهُ فِی أَمْرٍ مَا یُهْبِطُهُ إِلَا بَدَأَ بِالْإِمَامِ ، فَعَرَضَ ذلِکَ عَلَیْهِ ، وَ إِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِکَهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی إِلَی صَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ» .98 بَابُ أَنَّ الْجِنَّ یَأْتِیهِمْ فَیَسْأَلُونَهُمْ عَنْ مَعَالِمِ دِینِهِمْ وَ یَتَوَجَّهُونَ فِی أُمُورِهِمْ علیهم السلام360.بلاغات النساء (از سخنان امّ الخیر بارقیّه (دختر حَریش) در نبر) بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ مُسَاوِرٍ ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْکَافِ ، قَالَ :أَتَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فِی بَعْضِ مَا أَتَیْتُهُ ، فَجَعَلَ یَقُولُ : «لَا تَعْجَلْ» حَتّی حَمِیَتِ الشَّمْسُ عَلَیَّ ، وَ جَعَلْتُ أَتَتَبَّعُ الْأَفْیَاءَ ، فَمَا لَبِثَ أَنْ خَرَجَ عَلَیَّ قَوْمٌ کَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ ، عَلَیْهِمُ الْبُتُوتُ قَدِ انْتَهَکَتْهُمُ الْعِبَادَهُ ، قَالَ : فَوَ اللَّهِ ، لَأَنْسَانِی مَا کُنْتُ فِیهِ مِنْ حُسْنِ هَیْئَهِ الْقَوْمِ .

فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَیْهِ ، قَالَ لِی : «أَرَانِی قَدْ شَقَقْتُ عَلَیْکَ». قُلْتُ : أَجَلْ وَ اللَّهِ ، لَقَدْ أَنْسَانِی مَا کُنْتُ فِیهِ قَوْمٌ مَرُّوا بِی لَمْ أَرَ قَوْماً أَحْسَنَ هَیْئَهً مِنْهُمْ فِی زِیِّ رَجُلٍ وَاحِدٍ ، کَأَنَّ أَلْوَانَهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ قَدِ انْتَهَکَتْهُمُ الْعِبَادَهُ فَقَالَ : «یَا سَعْدُ ، رَأَیْتَهُمْ ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «أُولئِکَ إِخْوَانُکَ مِنَ الْجِنِّ». قَالَ : فَقُلْتُ : یَأْتُونَکَ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، یَأْتُونَّا یَسْأَلُونَّا عَنْ مَعَالِمِ دِینِهِمْ وَ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ» .361.تاریخ بغداد (به نقل از ابو سعید عقیصا) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ ابْنِ جَبَلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :کُنَّا بِبَابِهِ ، فَخَرَجَ عَلَیْنَا قَوْمٌ أَشْبَاهُ الزُّطِّ ، عَلَیْهِمْ أُزُرٌ وَ أَکْسِیَهٌ ، فَسَأَلْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْهُمْ ، فَقَالَ : «هؤُلَاءِ إِخْوَانُکُمْ مِنَ الْجِنِّ» . .

98. باب در بیان این که جنیان به خدمت ائمه علیهم السلام می آیند و ایشان را از معالم دین

362.کتاب من لا یحضره الفقیه عن جابر بن عبد اللّه الأنمحمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از علی بن ابی حمزه، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«هیچ فرشته ای نیست که خدا او را فرو فرستد در امر آنچه او را فرو می فرستد، مگر آن که به امام ابتدا می کند و آن امر را بر او عرضه می دارد. و به درستی که آمد و شد فرشتگان از نزد خدای تبارک و تعالی به سوی صاحب امر امامت است».98. باب در بیان این که جنیان به خدمت ائمه علیهم السلام می آیند و ایشان را از معالم دین خویش، سؤال می کنند و متوجه کارهای ایشان می شوند362.کتاب من لایحضره الفقیه (به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری) بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از یحیی بن مساور، از سعد اِسکاف روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم در بعضی از اوقات که به خدمتش رسیدم، و چون رخصت طلبیدم، شروع فرمود که می فرمود:«شتاب مکن»، و آن قدر ماندم که آفتاب گرم شد و گرمی آن در من تأثیر کرد، و شروع کردم به این طرف و آن طرف می دویدم و پی سایه می گردیدم. پس زمانی نشد که گروهی از خانه حضرت بیرون آمدند رو به من، با رنگ های شکسته که گویا ایشان ملخ های زرد بودند، و طیلسان ها پوشیده، عبادت، ایشان را بسیار ضعیف و لاغر کرده بود.

سعد می گوید: به خدا سوگند که هیأت نیک آن قوم، آنچه را که در آن بودم از مشقت حرارت آفتاب، از یاد من برد. پس چون بر آن حضرت داخل شدم، فرمود که: «خود را چنان می بینم که تو را در زحمت و مشقت انداختم». عرض کردم: آری، ولیکن به خدا سوگند، که از یاد من بردند آنچه را که در آن بودم، گروهی که به من گذشتند و من گروهی را خوش وضع تر از ایشان ندیده بودم. همه در لباس یک مرد که در وضع مساوی بودند، و گویا که رنگ های ایشان چون ملخ های زرد بود و عبادت، ایشان را بسیار لاغر کرده بود. فرمود که: «ای سعد، ایشان را دیدی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «آن گروه، برادران شمایند از جن».

سعد می گوید: عرض کردم که: ایشان به نزد شما می آیند؟ فرمود: «آری، به نزد ما می آیند، و ما را سؤال می کنند از معالم دین و حلال و حرام خویش».363.امام صادق علیه السلام :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از

علی بن حسّان، از ابراهیم بن اسماعیل، از ابن جَبَل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:بر درِ خانه آن حضرت بودیم که گروهی مانند طائفه هندی به سوی ما بیرونَ آمدند، و لنگ ها و رداها پوشیده بودند. پس، از امام جعفر صادق علیه السلام از حال ایشان سؤال کردیم و عرض کردیم که: اینها کی بودند؟ فرمود که: «این گروه، برادران شما بودند از جنّ».

.

364.المناقب لابن المغازلى عن عبد اللّه بن مسعود :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ ، قَالَ :أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام أُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهِ ، فَإِذَا رِحَالُ إِبِلٍ عَلَى الْبَابِ مَصْفُوفَةٌ ، وَ إِذَا الْأَصْوَاتُ قَدِ ارْتَفَعَتْ ، ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمَائِمِ يُشْبِهُونَ الزُّطَّ ، قَالَ : فَدَخَلْتُ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَبْطَأَ إِذْنُكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ ، وَ رَأَيْتُ قَوْماً خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمَائِمِ فَأَنْكَرْتُهُمْ ؟ فَقَالَ : «أَ وَ تَدْرِى مَنْ أُولئِكَ يَا سَعْدُ ؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا ، قَالَ : فَقَالَ : «أُولئِكَ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَّا ، فَيَسْأَلُونَّا عَنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ مَعَالِمِ دِينِهِمْ» .90.المصنّف ، عبد الرزّاق (به نقل از ابن عبّاس) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِى الْبِلَادِ ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ ، قَالَ :أَوْصَانِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِحَوَائِجَ لَهُ بِالْمَدِينَهِ ، فَخَرَجْتُ ، فَبَيْنَا أَنَا بَيْنَ فَجِّ الرَّوْحَاءِ عَلى رَاحِلَتِى إِذَا إِنْسَانٌ يُلْوِى بِثَوْبِهِ ، قَالَ : فَمِلْتُ إِلَيْهِ ، وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشَانُ ، فَنَاوَلْتُهُ الْإِدَاوَهَ ، فَقَالَ لِى : لَا حَاجَهَ لِى بِهَا ، وَ نَاوَلَنِى كِتَاباً طِينُهُ رَطْبٌ ، قَالَ : فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ إِذَا خَاتَمُ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقُلْتُ : مَتى عَهْدُكَ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ ؟ قَالَ : السَّاعَهَ ، وَ إِذَا فِى الْكِتَابِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِى بِهَا ، ثُمَّ الْتَفَتُّ ، فَإِذَا لَيْسَ عِنْدِى أَحَدٌ .

قَالَ : ثُمَّ قَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَلَقِيتُهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، رَجُلٌ أَتَانِى بِكِتَابِكَ وَ طِينُهُ رَطْبٌ ؟ فَقَالَ : «يَا سَدِيرُ ، إِنَّ لَنَا خَدَماً مِنَ الْجِنِّ ، فَإِذَا أَرَدْنَا السُّرْعَهَ ، بَعَثْنَاهُمْ» .

وَ فِى رِوَايَهٍ أُخْرى : قَالَ : «إِنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْجِنِّ ، كَمَا أَنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْإِنْسِ ، فَإِذَا أَرَدْنَا أَمْراً بَعَثْنَاهُمْ» . .

91.کتاب من لا یحضره الفقیه عن جابر بن عبداللّه الأنص (فی ذِکرِ زَواجِ فاطِمَهَ علیها السلام) احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از ابن فضّال، از بعضی از اصحاب ما، از سعد إسکاف روایت کرده اند که گفت:بر درِ خانه امام محمد باقر علیه السلام آمدم و می خواستم که رخصت بگیرم تا بر آن حضرت داخل شوم، دیدم که پالان های شتر بر درِ خانه در پهلوی یکدیگر گذاشته، ناگاه بسیار آوازها بلند شد. بعد از آن، گروهی بیرون آمدند که عمامه ها بر سر بسته بودند، و شباهت به طائفه هندی داشتند.

راوی می گوید که: بر حضرت باقر علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، امروز رخصت تو در باب دخول من، طول کشید و جماعتی را دیدم که به سوی من بیرون آمدند و عمامه ها بر سر بسته بودند، و من ایشان را نمی شناختم و ندیده بودم. فرمود که: «ای سعد، آیا می دانی که آن گروه چه طائفه بودند؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «ایشان برادران شمایند از جنّ که به نزد ما می آیند و ما را از حلال و حرام و مسائل دین خویش سؤال می نمایند».91.کتاب من لایحضره الفقیه (به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری ، در یادکردِ) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن ابی البِلاد، از سَدیر صیرفی روایت کرده است که گفت:حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مدینه خدمتی چند که داشت، به من رجوع فرمود و مرا در باب آنها امر و سفارش نمود. بعد از آن، از مدینه بیرون آمدم و در هنگامی که در میان شاهراه روحاء (1) بر ناقه خود سوار بودم، ناگاه دیدم که انسانی جامه خود را حرکت می دهد.

سَدیر می گوید که: پس به جانب او میل نمودم و گمان کردم که او تشنه است. مَطهره (2) خود را به او دادم. گفت: مرا احتیاجی به آن نیست، و نامه ای به من داد که گِلی که به آن نامه مهر شده بود، هنوز تر بود. چون به مُهر آن نظر کردم، دیدم که مُهر امام محمد باقر علیه السلام بود. گفتم: در چه وقت از صاحب این نامه جدا شدی (یا در خدمت او بودی)؟ گفت: در همین ساعت؛ و دیدم که در نامه چیزی چند بود که مرا به آنها امر فرموده بود. پس نگاه کردم، دیدم که کسی در نزد من نیست. بعد از آن که حضرت تشریف آورد و به خدمتش رسیدم، عرض کردم که: فدای تو گردم، مردی نامه تو را به نزد من آورد و گِل آن هنوز تر بود. فرمود که:

«ای سدیر، به درستی که ما را خدمت کاری چندند از جن، و چون خواهیم که امری به زودی صورت یابد، ایشان را می فرستیم» .

و در روایت دیگر، چنین است که: «ما را پیروانی چند از جن هست؛ چنانچه ما را پیروانی چند از انس می باشند و چون امری را اراده کنیم، ایشان را می فرستیم». .

1- .که موضعی است بین الحرمین که سی میل یا چهل میل به مدینه دارد. مترجم
2- .ظرف آب و آبریز.

92.الإمام علىّ عليه السلام (فى ذِكرِ زَواجِهِ مِن فاطِمَةَ عليها السلام) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ ، قَالَ :حَدَّثَتْنِى حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسى ، قَالَتْ : رَأَيْتُ الرِّضَا عليه السلام وَاقِفاً عَلى بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَ هُوَ يُنَاجِى وَ لَسْتُ أَرى أَحَداً ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِى ، لِمَنْ تُنَاجِى ؟ فَقَالَ : «هذَا عَامِرُ الزَّهْرَائِىُّ أَتَانِى يَسْأَلُنِى ، وَ يَشْكُو إِلَىَّ». فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِى ، أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ ، فَقَالَ لِى : «إِنَّكِ إِنْ سَمِعْتِ بِهِ حُمِمْتِ سَنَةً». فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِى ، أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ ، فَقَالَ لِىَ : «اسْمَعِى» فَاسْتَمَعْتُ ، فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ ، وَ رَكِبَتْنِى الْحُمّى ، فَحُمِمْتُ سَنَةً .92.امام على عليه السلام (در يادكرد ازدواجش با فاطمه عليها السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ سبْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ أَقْبَلَ ثُعْبَانٌ مِنْ نَاحِيَهِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ ، فَهَمَّ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ ، فَأَرْسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَنْ كُفُّوا ، فَكَفُّوا ، وَ أَقْبَلَ الثُّعْبَانُ يَنْسَابُ حَتَّى انْتَهى إِلَى الْمِنْبَرِ ، فَتَطَاوَلَ ، فَسَلَّمَ عَلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَأَشَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَيْهِ أَنْ يَقِفَ حَتّى يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ .

وَ لَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ ، أَقْبَلَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : مَنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : أَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ خَلِيفَتِكَ عَلَى الْجِنِّ ، وَ إِنَّ أَبِى مَاتَ ، وَ أَوْصَانِى أَنْ آتِيَكَ ، فَأَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ ، وَ قَدْ أَتَيْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا تَأْمُرُنِى بِهِ ؟ وَ مَا تَرى؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّهِ ، وَ أَنْ تَنْصَرِفَ ، فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِى الْجِنِّ ؛ فَإِنَّكَ خَلِيفَتِى عَلَيْهِمْ» .

قَالَ : «فَوَدَّعَ عَمْرٌو أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ انْصَرَفَ ، فَهُوَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْجِنِّ». فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَيَأْتِيكَ عَمْرٌو ؟ وَ ذَاكَ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . .

93.الإمام الباقر علیه السلام :علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن جَحْرَش روایت کرده اند که گفت:حدیث کرد مرا حکیمه، دختر امام موسی علیه السلام و گفت: حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که بر در هیزم دان ایستاده بود و با کسی راز می گفت، و من کسی را نمی دیدم. عرض کردم که: ای آقای من، با که راز می گویی؟ فرمود که: «اینک عامر زهرائی است که به نزد من آمده، و از من سؤال می کند و به سوی من شکایت می نماید».

عرض کردم که: ای سید من، دوست می دارم که سخن او را بشنوم. فرمود که: «اگر تو آن را بشنوی، یک سال تب می کنی». عرض کردم که: ای سید من، می خواهم که آن را بشنوم. فرمود که: «بشنو» من گوش دادم و آوازی شنیدم مانند آواز مرغان و تب بر من مستولی شد و یک سال تب کردم .94.المناقب لابن شهر آشوب :محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم، از عمرو بن عثمان، از ابراهیم بن ایّوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که گفت:«در بین آن که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر نشسته بود که ناگاه اژدهایی از گوشه دری از درهای مسجد کوفه رو آورد، مردم قصد کردند که آن را بکشند، امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که دست از آن بدارید (و متعرّض آن مشوید). مردم دست برداشتند و آن اژدها آمد و خود را بر زمین می کشید تا نزد منبر رسید و بلند شد و بر امیر المؤمنین سلام کرد. پس امیر المؤمنین علیه السلام به جانب آن اشاره فرمود که صبر کند تا حضرت از خطبه خویش فارغ شود. و چون از خطبه که می خواند، فارغ شد، رو به آن اژدها آورد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم عمرو بن عثمان که تو او را بر جنّ خلیفه کرده بودی، و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که به خدمت تو آیم و بر رأی تو مطلع شوم تا به مقتضای آن عمل کنم، و من به نزد تو آمده ام. یا امیر المؤمنین، پس مرا به چه امر می فرمایی و چه صلاح می دانی؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: تو را وصیت می کنم به تقوا و پرهیزکاری، و آن که از خدا بترسی، و امر می کنم تو را که برگردی و در جن قائم مقام و نائب مناب پدرت باشی که تو خلیفه منی بر ایشان .

حضرت فرمود که: «عمرو، امیر المؤمنین علیه السلام را وداع کرد و برگشت، پس او خلیفه آن حضرت است بر جنّ». راوی می گوید که: به

خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، اکنون عمرو به خدمت تو می آید و این امر بر او واجب است؟ فرمود: «آری». .

93.امام باقر علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِیرٍ ، قَالَ :کُنْتُ مُزَامِلًا لِجَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ ، فَلَمَّا أَنْ کُنَّا بِالْمَدِینَهِ ، دَخَلَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَوَدَّعَهُ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ ، حَتّی وَرَدْنَا الْأُخَیْرِجَهَ أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ فَیْدَ إِلَی الْمَدِینَهِ یَوْمَ جُمُعَهٍ ، فَصَلَّیْنَا الزَّوَالَ ، فَلَمَّا نَهَضَ بِنَا الْبَعِیرُ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طُوَالٍ ، آدَمَ ، مَعَهُ کِتَابٌ ، فَنَاوَلَهُ جَابِراً ، فَتَنَاوَلَهُ ، فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَی عَیْنَیْهِ ، وَ إِذَا هُوَ «مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ إِلَی جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ» وَ عَلَیْهِ طِینٌ أَسْوَدُ ، رَطْبٌ ، فَقَالَ لَهُ : مَتَی عَهْدُکَ بِسَیِّدِی ؟ فَقَالَ : السَّاعَهَ ، فَقَالَ لَهُ : قَبْلَ الصَّلَاهِ ، أَوْ بَعْدَ الصَّلَاهِ ؟ فَقَالَ : بَعْدَ الصَّلَاهِ ، قَالَ : فَفَکَّ الْخَاتَمَ ، وَ أَقْبَلَ یَقْرَؤُهُ وَ یَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتّی أَتی عَلی آخِرِهِ ، ثُمَّ أَمْسَکَ الْکِتَابَ ، فَمَا رَأَیْتُهُ ضَاحِکاً وَ لَا مَسْرُوراً حَتّی وَافَی الْکُوفَهَ .

فَلَمَّا وَافَیْنَا الْکُوفَهَ لَیْلًا ، بِتُّ لَیْلَتِی ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَیْتُهُ إِعْظَاماً لَهُ ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَیَّ وَ فِی عُنُقِهِ کِعَابٌ قَدْ عَلَّقَهَا ، وَ قَدْ رَکِبَ قَصَبَهً وَ هُوَ یَقُولُ : أَجِدُ مَنْصُورَ بْنَ جُمْهُورٍ أَمِیراً غَیْرَ مَأْمُورٍ ، وَ أَبْیَاتاً مِنْ نَحْوِ هذَا ، فَنَظَرَ فِی وَجْهِی ، وَ نَظَرْتُ فِی وَجْهِهِ ، فَلَمْ یَقُلْ لِی شَیْئاً ، وَ لَمْ أَقُلْ لَهُ ، وَ أَقْبَلْتُ أَبْکِی لِمَا رَأَیْتُهُ ، وَ اجْتَمَعَ عَلَیَّ وَ عَلَیْهِ الصِّبْیَانُ وَ النَّاسُ ، وَ جَاءَ حَتّی دَخَلَ الرَّحَبَهَ ، وَ أَقْبَلَ یَدُورُ مَعَ الصِّبْیَانِ وَ النَّاسُ یَقُولُونَ : جُنَّ جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ جُنَّ .

فَوَ اللّهِ مَا مَضَتِ الْأَیَّامُ حَتّی وَرَدَ کِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ إِلی وَالِیهِ : أَنِ انْظُرْ رَجُلًا یُقَالُ لَهُ : جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ الْجُعْفِیُّ ، فَاضْرِبْ عُنُقَهُ ، وَ ابْعَثْ إِلَیَّ بِرَأْسِهِ . فَالْتَفَتَ إِلی جُلَسَائِهِ ، فَقَالَ لَهُمْ : مَنْ جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ الْجُعْفِیُّ ؟ قَالُوا : أَصْلَحَکَ اللّهُ ، کَانَ رَجُلًا ، لَهُ عِلْمٌ وَ فَضْلٌ وَ حَدِیثٌ ، وَ حَجَّ ، فَجُنَّ وَ هُوَ ذَا فِی الرَّحَبَهِ مَعَ الصِّبْیَانِ عَلی الْقَصَبِ یَلْعَبُ مَعَهُمْ .

قَالَ : فَأَشْرَفَ عَلَیْهِ ، فَإِذَا هُوَ مَعَ الصِّبْیَانِ یَلْعَبُ عَلَی الْقَصَبِ ، فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَافَانِی مِنْ قَتْلِهِ . قَالَ : وَ لَمْ تَمْضِ الْأَیَّامُ حَتّی دَخَلَ مَنْصُورُ بْنُ جُمْهُورٍ الْکُوفَهَ ، وَ صَنَعَ مَا کَانَ یَقُولُ جَابِرٌ . .

364.المناقب ، ابن مغازلی (به نقل از عبد اللّه بن مسعود) علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از محمد بن اورَمه، از احمد بن نضر، از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت:من با جابر بن یزید جُعفی هم کجاوه بودیم (و بعضی گفته اند که ردیف بودیم). و چون به مدینه وارد شد، بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت را وداع کرد و از نزد آن حضرت شاد و خوشحال بیرون آمد، و از مدینه که بیرون آمدیم، آمدیم تا وارد اُخیرِجه شدیم، و آن، منزل اول است که برابری می کند از فید تا به مدینه (1) و روز جمعه بود که وارد آن منزل شدیم، پس نماز ظهر را به جا آوردیم، و چون بر شتر سوار شدیم و شتر برخاست، ناگاه دیدم که مردِ بلندِ گندم گونی پیدا شد و با او نامه بود، پس آن را به جابر داد و جابر آن را گرفت و بوسید و بر چشم های خویش گذاشت. و دیدم که آن نامه بود او حضرت محمد بن علی علیهماالسلامکه به جابر بن یزید نوشته بود (یا دیدم که در آن نوشته بود که: این نامه ای است از محمد بن علی به سوی جابر بن یزید) و بر آن نامه، گِل سیاهِ تری بود که سرش را به آن مُهر کرده بود.

جابر به آن شخص گفت که: در چه وقت از خدمت سید و آقای من مرخّص شدی (یا در خدمت او بودی که الحال در این جایی)؟ گفت: در همین ساعت. گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز.

راوی می گوید که: پس، جابر مُهر نامه را برداشت و شروع کرد که آن را می خواند و رویش گرفته می شد و عبوس می کرد تا آن که همه آن را خواند، و آن نامه را نگاه داشت و بعد از آن، او را خندان و شاد و خوشحال ندیدم تا به کوفه رسید و چون در شب به کوفه رسیدیم، شب را به روز آوردم و چون صبح کردم آمدم بر درِ خانه جابر، به جهت تعظیم و توقیر او (که او را دیدن کنم)، یافتم او را که از خانه بیرون آمده رو به من می آید و بُجُولی (2) چند در گردن اوست که آنها را سوراخ کرده به ریسمانی کشیده، در گردن آویخته و بر نی سوار شده و می گوید: أجِد منصور بن جمهور أمیر غیر مأمورٍ، یعنی: می یابم منصور پسر جمهور را که بر سر خود امیر و حاکم خواهد شد، بی آن که کسی او را امیر کرده باشد. و بیتی چند از این قبیل می خواند. پس در روی من نظر کرد و من در روی او نظر کردم، و او هیچ به من نگفت و من هیچ به او نگفتم، و شروع کردم به گریستن برای حالی که در او دیدم و کودکان و مردمان بر سر من و او

جمع شدند و آمد تا داخل شد در رَحْبه (3) شروع کرد که با کودکان می گردید، و مردم می گفتند که: جابر بن یزید دیوانه شده است.

پس به خدا سوگند، که چند روزی بیش نگذشت که نامه هشام بن عبدالملک رسید به والی او (که در کوفه بود). مضمون نامه، آن که: نظر کن به مردی که او را جابر بن یزید جعفی می گویند، و گردن او را بزن و سرش را به سوی من فرست. والی به جانب هم نشینان خود التفات نمود، و گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند که: خدا تو را به اصلاح آورد، جابر، مردی بود که او را فضل و علم بود، و راوی حدیث بود و حجّ بسیار کرده بود، و او در این اوقات، دیوانه شده و همین است که در رحبه با کودکان بر نی سوار است و با ایشان بازی می کند.

راوی می گوید که: والی بر بلندی بر آمد و بر جابر مشرف شد، دید که با کودکان بازی می کند و بر نی سوار است. گفت: حمد از برای خدایی که مرا از کشتن او عافیت و نجات بخشید. راوی می گوید که: زمانی نگذشت تا آن که منصور پسر جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر می گفت به عمل آورد. .

1- .یعنی: مسافت میان مدینه و اُخیرِجه به قدر مسافت میانه فید و مدینه است. و فید به فتح فا، قلعه ای است در راه مکه. مترجم
2- .استخوان شتالنگ و قاب که کودکان با آن بازی کنند.
3- .محله ای بود از کوفه. مترجم

99 بَابٌ فِی الْأَئِمَّهِ علیهم السلام أَنَّهُمْ إِذَا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَکَمُوا بِحُکْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَ لَا یَسْأَلُونَ الْبَیِّنَهَ ، عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ الرَّحْمَهُ وَ الرِّضْوَانُ365.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (هنگامی که خدای عز و جل نازل کرد: {Q} «به پیمانم) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ فَضْلٍ الْأَعْوَرِ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ ، قَالَ :کُنَّا زَمَانَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام حِینَ قُبِضَ نَتَرَدَّدُ کَالْغَنَمِ لَا رَاعِیَ لَهَا ، فَلَقِینَا سَالِمَ بْنَ أَبِی حَفْصَهَ ، فَقَالَ لِی : یَا أَبَا عُبَیْدَهَ ، مَنْ إِمَامُکَ ؟ فَقُلْتُ : أَئِمَّتِی آلُ مُحَمَّدٍ علیهم السلام ، فَقَالَ : هَلَکْتَ وَ أَهْلَکْتَ ، أَ مَا سَمِعْتُ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ إِمَامٌ ، مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً»؟ فَقُلْتُ : بَلی لَعَمْرِی ، وَ قَدْ کَانَ قَبْلَ ذلِکَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوِهَا ، دَخَلْنَا عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَرَزَقَ اللّهُ الْمَعْرِفَهَ فَقُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ سَالِماً قَالَ لِی کَذَا وَ کَذَا .

قَالَ : فَقَالَ : «یَا أَبَا عُبَیْدَهَ ، إِنَّهُ لَا یَمُوتُ مِنَّا مَیِّتٌ حَتّی یُخَلِّفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ یَعْمَلُ بِمِثْلِ عَمَلِهِ ، وَ یَسِیرُ بِسِیرَتِهِ ، وَ یَدْعُو إِلی مَا دَعَا إِلَیْهِ . یَا أَبَا عُبَیْدَهَ ، إِنَّهُ لَمْ یُمْنَعْ مَا أُعْطِیَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِیَ سُلَیْمَانَ». ثُمَّ قَالَ : «یَا أَبَا عُبَیْدَهَ ، إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام حَکَمَ بِحُکْمِ دَاوُدَ وَ سُلَیْمَانَ ، لَا یَسْأَلُ بَیِّنَهً» . .

99. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم آل داوود

99. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم آل داود حکم می کنند و شاهد طلب نمی کنند علهیم الرحمه و الرضوان367.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور، از فضل اعور، از ابو عبیده حذّاء روایت کرده است که گفت: ما در زمان امام محمد باقر علیه السلام در هنگامی که قبض روح مطهر آن حضرت شده بود، می گشتیم چون گوسفندان که شبانی نداشته باشند. پس سالم بن ابی حفصه را ملاقات کردیم، به من گفت که: ای ابو عبیده، امام تو کیست؟ گفتم: امامان من آل محمدند. گفت که: خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت انداختی. آیا من و تو از امام محمد باقر علیه السلام نشنیدیم که می فرمود:«هر که بمیرد و بر او امامی نباشد، به روش مردن جاهلیت می میرد». گفتم: بلی، به جان خودم سوگند، و امر چنان بود که سه روز پیش از آن، یا قریب به آن، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم. (و ظاهر این است که در پیش اشتباهی باشد و روایت، سه روز بعد از آن باشد). پس، خدا معرفت امام را به ما روزی کرد و به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: سالم به من چنین و چنین گفت. حضرت فرمود که: «ای ابو عبیده، هیچ امامی از ما نمی میرد تا آن که خلیفه گرداند بعد از خود کسی را که عمل کند به آنچه او عمل می کرده، و به طریقه او رفتار کند و مردم را بخواند به سوی آنچه او به سوی آن خوانده. ای ابو عبیده، به درستی که کسی منع نکرده از آن که به سلیمان عطا شده باشد آنچه به او عطا شده بود».

بعد از آن، فرمود که: «ای ابو عبیده، چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید، به طریقه حکم داود و سلیمان حکم فرماید، و شاهد از کسی نخواهد».

.

366.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به فاطمه علیها السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبَانٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنّى ، يَحْكُمُ بِحُكُومَهِ آلِ دَاوُدَ ، وَ لَا يَسْأَلُ بَيِّنَهً ، يُعْطِى كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهَا» .97.صحيح البخارى (به نقل از ابو موسى) مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِىِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ ؟ قَالَ : «بِحُكْمِ اللّهِ وَ حُكْمِ دَاوُدَ ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّىْءُ الَّذِى لَيْسَ عِنْدَنَا ، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ» .98.تهذيب الكمال :مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِىِّ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ جُعَيْدٍ الْهَمْدَانِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ : بِأَىِّ حُكْمٍ تَحْكُمُونَ ؟ قَالَ : «حُكْمِ آلِ دَاوُدَ ، فَإِنْ أَعْيَانَا شَىْءٌ ، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ» .98.تهذيب الكمال:أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِىِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَا مَنْزِلَهُ الْأَئِمَّهِ ؟ قَالَ : «كَمَنْزِلَهِ ذِى الْقَرْنَيْنِ ، وَ كَمَنْزِلَهِ يُوشَعَ ، وَ كَمَنْزِلَهِ آصَفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ».

قَالَ : فَبِمَا تَحْكُمُونَ ؟ قَالَ : «بِحُكْمِ اللّهِ ، وَ حُكْمِ آلِ دَاوُدَ ، وَ حُكْمِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَ يَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ» . .

99.اُسد الغابه (فی تَرجَمَهِ زَینَبَ علیها السلام) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«دنیا تمام نمی شود تا مردی از نسل من بیرون آید که به حکومت آل داود حکم کند، و شاهد نخواهد و هر تنی را حق آن عطا کند».99.اُسد الغابه (در شرح حال زینب علیها السلام) محمد، از احمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: به چه چیز حکم می کنید، چون حکم کنید؟ فرمود:«به حکم خدا و حکم داود؛ پس چون بر ما وارد شود چیزی که حکم آن در نزد ما نباشد و ما آن را ندانیم، روح القدس آن را به ما القا کند و برساند و ما آن را فرا گیریم».100.تاریخ دمشق عن الزهری :محمد [بن یحیی]، از احمد ، از محمد بن خالد، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از حمران بن اعین، از جُعَید هَمْدانی از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که گفت:از آن حضرت سؤال کردم که به چه حکم می کنید؟ فرمود که: «به حکم آل داود؛ پس اگر چیزی ما را عاجز کند و درمانیم، روح القدس آن را به ما القا می کند و تعلیم می دهد».101.نثر الدرّ :احمد بن مهران رحمه اللّه از محمد بن علی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرتبه ائمه چیست؟ فرمود که:«چون مرتبه ذوالقرنین، و مانند مرتبه یوشع، و مثل مرتبه آصف، وزیر سلیمان».

عمّار گفت که: پس چه حکم می کنید؟ فرمود: «به حکم خدا و حکم آل داود و حکم محمد. و روح القدس آن به ما القا می کند و تعلیم می دهد». .

100 بَابُ أَنَّ مُسْتَقَى الْعِلْمِ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام103.شرح نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، قَالَ :حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو الْحَسَنِ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ ، قَالَ : سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام يَقُولُ وَ عِنْدَهُ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ : «عَجَباً لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا ، وَ يَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ ، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ ذُرِّيَّتُهُ ، فِی مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْیُ ، وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ ، أَ فَيَرَوْنَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا ، وَ جَهِلْنَا نَحْنُ وَ ضَلَلْنَا ؟! إِنَّ هذَا لَمُحَالٌ» .100.تاريخ دمشق (به نقل از زهری) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِیِّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَهَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَهَ ، قَالَ :لَقِیَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهماالسلام بِالثَّعْلَبِيَّهِ وَ هُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام : «مِنْ أَیِّ الْبِلَادِ أَنْتَ ؟» قَالَ : مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ ، قَالَ : «أَمَا وَ اللَّهِ ، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَهِ ، لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَهِ ، لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرَئِيلَ علیه السلام مِنْ دَارِنَا وَ نُزُولِهِ بِالْوَحْیِ عَلی جَدِّی ، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَهِ ، أَ فَمُسْتَقَی النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا ، فَعَلِمُوا ، وَ جَهِلْنَا ؟! هذَا مَا لَا يَكُونُ» .101 بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَیْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِی يَدِ النَّاسِ إِلَا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَ أَنَّ كُلَّ شَیْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ102.ربیع الأبرار:عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ : «لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَا صَوَابٌ ، وَ لَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِی بِقَضَاءٍ حَقٍّ إِلَا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ، وَ إِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ ، كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ ، وَ الصَّوَابُ مِنْ عَلِیٍّ علیه السلام » . .

100. باب در بیان این که منبع و آبشخوار علم ، از خانه آل محمد علیهم السلام است

101. باب در بیان این که چیزی از حق در دست مردمان نیست، مگر آنچه از نزد ائمه

100. باب در بیان این که منبع و آبشخوار علم ، از خانه آل محمد علیهم السلام است104.الإمام زین العابدین علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب که گفت: حدیث کرد ما را یحیی بن عبداللّه (یعنی: ابوالحسن حاکم دیلم) که گفت: شنیدم از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که می فرمود و حال آن که گروهی از اهل کوفه در نزد آن حضرت بودند که:«تعجّب دارم از مردم که ایشان همه علم خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفتند و به آن عمل نمودند و هدایت یافتند، و گمان می کنند که اهل بیت آن حضرت، علم او را فرا نگرفتند. و ما اهل بیت و ذرّیّه آن حضرتیم که در منزل های ما وحی فرود آمده، و از نزد ما علم به سوی ایشان بیرون آمده و بروز کرده. آیا چنان می دانند که ایشان دانستند و راه راست یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟ به درستی که این امری است محال».105.عنه علیه السلام (فی ذِکرِ لَیلَهِ عاشوراءَ) علی بن محمد بن عبداللّه ، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبداللّه بن حمّاد، از صبّاح مُزَنی، از حارث بن حصیره، از حکم بن عُتیبه روایت کرده است که گفت: مردی در منزل ثعلبیه، حضرت حسین بن علی علیهماالسلام را ملاقات کرد و آن حضرت اراده کربلای معلّی داشت، به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد. حضرت امام حسین به آن مرد فرمود که:«تو از کدام دیاری؟» عرض کرد : کوفی هستم . فرمود : «ای مرد کوفی، به خدا سوگند، که اگر در مدینه تو را ملاقات می کردم، هر آینه نشانه پای جبرئیل علیه السلام را در خانه خود و فرود آوردن او وحی را بر جدّم به تو می نمودم. ای مرد کوفی، آیا نوشیدن مردم آب حیوان علم را از نزد ما است، پس ایشان دانستند و ما ندانستیم؟ و این چیزی است که هرگز نخواهد بود».101. باب در بیان این که چیزی از حق در دست مردمان نیست، مگر آنچه از نزد ائمه علیهم السلام بیرون آمده و بروز کرده باشد و بیان این که چیزی که از نزد ایشان بیرون نیامده باطل است105.امام زین العابدین علیه السلام (در ذکر شب عاشورا) علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«هیچ حق و صوابی در نزد یکی از مردمان نیست و هیچ کس از مردمان حکم نمی کند به حکم حقّی، مگر آنچه از ما اهل بیت

پیغمبر بیرون آمده باشد. و هرگاه امور ایشان را پراکنده سازد و اقوال مختلفه از ایشان سر زند، خطا از ایشان و صواب از علی باشد».

.

106.الإمام الصادق عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ مُثَنًّی ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : «سَلُونِی عَمَّا شِئْتُمْ ، فَلَا تَسْأَلُونِّی عَنْ شَیْءٍ إِلَّا نَبَّأْتُكُمْ بِهِ».

قَالَ : «إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَیْءٍ إِلَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ، فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاؤُوا ؛ فَوَ اللَّهِ ، لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَا مِنْ هَاهُنَا» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلی بَيْتِهِ .107.تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن شريک العامرى (فی ذِكرِ أحداثِ واقِعَهِ كَربَلاءَ) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ أَبِی مَرْيَمَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ : «شَرِّقَا وَ غَرِّبَا ، فَلَا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِيحاً إِلَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» .106.امام صادق علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَی الْحَلَبِیِّ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، قَالَ :قَالَ لِی علیه السلام : «إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ : «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْاخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ وَ لْيُغَرِّبْ ، أَمَا وَ اللَّهِ ، لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ علیه السلام » .367.پيامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبَانِ سبْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ شَهَادَهِ وَلَدِ الزِّنی : تَجُوزُ ؟ فَقَالَ : «لَا». فَقُلْتُ : إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَهَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ ، فَقَالَ : «اللّهُمَّ لَا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ ، مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ : «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِيناً وَ شِمَالًا ، فَوَ اللّهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ علیه السلام » . .

368.عنه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد ، از ابن ابی نصر، از مُثنّی، از زراره که گفت: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه به آن حضرت عرض کرد و او را سؤال نمود از گفته امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود:«مرا سؤال کنید از هر چه خواهید، پس مرا از چیزی سؤال نمی کنید، مگر آن که شما را به آن خبر می دهم». حضرت فرمود که: «کسی نیست که در نزد او علمی باشد مگر چیزی که از نزد امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمده و از او به ظهور رسیده باشد. پس مردمان در هر جا که خواهند، بروند. پس به خدا سوگند، که امر علم نیست مگر از اینجا» و به دست خویش اشاره به خانه خود فرمود.369.الإمام علیّ علیه السلام (فِی احتِجاجِهِ مَعَ الخَوارِجِ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از ثعلبه بن میمون، از ابو مریم که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به سَلَمه بن کُهَیل و حَکَم بن عُتَیبه فرمود که:«به جانب مشرق و مغرب روید (و در شرق و غرب عالم بگردید و تفحص کنید) که علم درستی را نخواهید یافت، مگر چیزی که از نزد ما اهل بیت بیرون آمده باشد».368.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از معلّی بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که:«حَکَم بن عُتَیبه از جمله کسانی است که خدا در باب ایشان فرموده که: «وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْیَوْمِ الْأَخِرِ وَ مَا هُم بِمُؤْمِنِینَ» (1) ، پس حکم، به طرف مشرق و مغرب رود، به خدا سوگند، که به علم نمی رسد، مگر از اهل بیتی که جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمده است».369.امام علی علیه السلام (در احتجاج با خوارج) علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ابان بن عثمان ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از شهادت فرزند زنا که آیا جایز و مقبول است؟ فرمود:«نه». عرض کردم که: حَکم بن عُتیبه گمان می کند که مقبول است. فرمود: «بار خدایا، گناه او را نیامرز»، و فرمود که: «خدا به حَکَم نفرموده که: «إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَ لِقَوْمِکَ» (2) ، بلکه خطاب به پیغمبر است و قوم او ماییم که اهل ذکریم. پس، حَکَم به طرف راست و چپ برود، به خدا سوگند، که علم، فرا گرفته نمی شود، مگر از اهل بیتی که جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمده». .

1- .بقره، 8. یعنی و از جمله مردمان، کسانی هستند که می گویند: ایمان آوردیم به خدا و به روز آخر که روز قیامت است و حال آن که ایشان مؤمن نیستندمترجم
2- .زخرف ، 44 . و مراد، این است که این خطاب، خطاب به حَکَم نیست که اهل ذکر و قرآن باشد تا احکام خدا را بداندمترجم

370.عنه عليه السلام (فِی احتِجاجِهِ مَعَ الخَوارِجِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ بَدْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ :حَدَّثَنِی سَلَامٌ أَبُو عَلِیٍّ الْخُرَاسَانِیُّ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ سَعِيدٍ الْمَخْزُومِیِّ ، قَالَ : بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ عَابِدُ أَهْلِ الْبَصْرَهِ ، وَ ابْنُ شُبْرَيْحٍ فَقِيهُ أَهْلِ مَكَّهَ وَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام مَيْمُونٌ الْقَدَّاحُ مَوْلی أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام فَسَأَلَهُ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، فِی كَمْ ثَوْبٍ كُفِّنَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله ؟ قَالَ : «فِی ثَلَاثَهِ أَثْوَابٍ : ثَوْبَيْنِ صُحَارِيَّيْنِ ، وَ ثَوْبٍ حِبَرَهٍ ، وَ كَانَ فِی الْبُرْدِ قِلَّهٌ» .

فَكَأَنَّمَا ازْوَرَّ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذلِكَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «إِنَّ نَخْلَهَ مَرْيَمَ إِنَّمَا كَانَتْ عَجْوَهً ، وَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ ، فَمَا نَبَتَ مِنْ أَصْلِهَا كَانَ عَجْوَهً ، وَ مَا كَانَ مِنْ لُقَاطٍ فَهُوَ لَوْنٌ» .

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ ، قَالَ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ لِابْنِ شُبْرَيْحٍ : وَ اللّهِ مَا أَدْرِی مَا هذَا الْمَثَلُ الَّذِی ضَرَبَهُ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ؟ فَقَالَ ابْنُ شُبْرَيْحٍ : هذَا الْغُلَامُ يُخْبِرُكَ ؛ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ يَعْنِی مَيْمُونٌ فَسَأَلَهُ ، فَقَالَ مَيْمُونٌ : أَ مَا تَعْلَمُ مَا قَالَ لَكَ؟ قَالَ : لَا وَ اللّهِ ، قَالَ : إِنَّهُ ضَرَبَ لَكَ مَثَلَ نَفْسِهِ ، فَأَخْبَرَكَ أَنَّهُ وَلَدٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله ، وَ عِلْمُ رَسُولِ اللّهِ عِنْدَهُمْ ، فَمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِمْ ، فَهُوَ صَوَابٌ ، وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِمْ ، فَهُوَ لُقَاطٌ . .

371.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (لِفاطِمَهَ علیها السلام فی مَرَضِ وَفاتِهِ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از حسین بن حسن بن یزید، از بَدر، از پدرش که گفت:حدیث کرد مرا سلّام که ابو علی خراسانی است از سلّام بن سعید مخزومی که گفت: در بین این که من در نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم، ناگاه عَبّاد بن کثیر عابد اهل بصره و ابن شریح فقیه اهل مکه - بر آن حضرت داخل شدند، و میمون قدّاح مولای امام محمد باقر علیه السلام در خدمت حضرت صادق علیه السلام بود. پس عَبّاد بن کثیر از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: یا ابا عبداللّه ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در چند جامه کفن شد؟ فرمود که: «در سه جامه: دو جامه صُحاری و یک جامه بُرد یمانی». (1) پس گویا عَبّاد بن کثیر از این که حضرت فرمود، در خود پیچید و آثار عدم قبول در او ظاهر بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «درخت خرمای مریم درخت عجوه بود (2) و آن عجوه از آسمان فرود آمده بود. پس آنچه از اصل آن رویید، عجوه شد و آنچه از هسته بر چیده بود، بدترین انواع خرما است».

و چون از نزد آن حضرت، بیرون رفتند، عبّاد بن کثیر، به ابن شریح گفت: به خدا سوگند، که نمی دانم این مَثَلی که حضرت صادق علیه السلام برای من زد چه بود؟ ابن شریح گفت که: این پسر (یعنی: میمون قدّاح) تو را خبر می دهد؛ زیرا که او از جمله تابعان و کسان ایشان است. پس عَبّاد از میمون سؤال کرد، میمون گفت: آیا نمی دانی که حضرت به تو چه فرمود و مقصود چه بود؟ گفت: نه به خدا سوگند. میمون گفت که: حضرت مَثَل خویش را برای تو بیان کرد و تو را خبر داد که او فرزندی است از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم رسول خدا، در نزد ایشان است. پس آنچه از نزد ایشان آمده باشد، حق و صواب، و آنچه از نزد غیر ایشان آمده باشد، پوچ است (که هیچ قیمتی ندارد). .

1- .و بُرد در آن روز کم بود، و صُحار به ضمّ صاد دهی است در یمن، و در صحاح است که قصبه عمان است و در فائق زمخشری است که جامه صَحاری به فتح صاد، مشتق است از صُحره به ضمّ صاد، و آن سرخی است نهان چون رنگ غبار گون. و بعضی گفته اند که منسوب است به سوی صُحار به ضم صاد. و در نهایه گفته است که صُحار، دهی است در یمن که جامه به آن منسوب است. و بعضی گفته اند که: صحاری از صحره است. مترجم

2- .و عجوه به فتح عین وسکون جیم، نوعی است از خرما که در مدینه می باشد و از همه انواع آن بهتر است.مترجم

102 بَابٌ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ112.شرح نهج البلاغه عن أبى جعفر الإسكافى:مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ :قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ ، أَوْ نَبِىٌّ مُرْسَلٌ ، أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِيمَانِ ، فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَانَتْ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ ، فَاقْبَلُوهُ ؛ وَ مَا اشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدَّثَ أَحَدُكُمْ بِشَىْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ ، فَيَقُولَ : وَ اللّهِ مَا كَانَ هذَا ، وَ اللّهِ مَا كَانَ هذَا ؛ وَ الْاِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ» .111.امام على عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسى ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«ذُكِرَتِ اَلتَّقِيَّةُ يَوْماً عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، فَقَالَ : وَاللّهِ ، لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِى قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ آخى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ ؟ إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَا نَبِىٌّ مُرْسَلٌ ، أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِيمَانِ».

فَقَالَ : «وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَلِذلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ» .112.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابو جعفر اسكافى) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْبَرْقِىِّ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ إِلى أَبِى عَبْدِ اَللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ ، أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ ؛ إِنَّ اللّهَ أَخَذَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلى بَنِى آدَمَ «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ» فَمَنْ وَفى لَنَا ، وَفَى اللّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ ؛ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا وَ لَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا ، فَفِى النَّارِ خَالِداً مُخَلَّداً» . .

102. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و در غایت دشواری است

102. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و در غایت دشواری است (یا مردم آن را دشوار می شمارند)113.الإرشاد:محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حدیث آل محمد، دشوار و در غایت دشواری است که به آن ایمان نمی آورد، مگر فرشته مقرّب، یا پیغمبری که مرسل باشد (که خدا او را به سوی خلائق فرستاده باشد)، یا بنده ای که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد. پس آنچه بر شما وارد شود از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله و دل های شما برای آن نرم شود و آن را بشناسید، قبول کنید آن را و آنچه دل های شما از آن گرفته شود و نفرتی به هم رساند و آن را نشناسید، رد کنید آن را به سوی خدا و به سوی رسول و به سوی عالم و امام از آل محمد. و جز این نیست که سبب هلاکت آن که هلاک می شود، آن است که یکی از شما حدیث شود به چیزی از آن که تاب تحمل و برداشتن آن را ندارد، پس بگوید: به خدا سوگند، که این، نبود. به خدا سوگند، که این نبود. و انکار، کفر است».114.الإمام علیّ علیه السلام :احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:«روزی در نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام تقیه مذکور شد، فرمود: به خدا سوگند، که اگر ابوذر می دانست آنچه را که در دل سلمان بود، هر آینه او را می کشت و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله میانه ایشان، برادری داده بود. پس گمان شما به سایر خلائق چیست؟ به درستی که علم علما، دشوار و در نهایت دشواری است (که تاب تحمل آن را ندارد)، مگر پیغمبری مرسل، یا فرشته مقرب، یا بنده مؤمن که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد».

بعد از آن فرمود: «و جز این نیست که سلمان، از زمره علما گردید؛ زیرا که او مردی است از ما اهل بیت، و برای همین او را به سوی علما نسبت دادم».114.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از برقی، از ابن سنان، یا غیر او روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«حدیث ما دشوار و بسیار دشوار است که تاب بر داشتن آن را ندارد، مگر سینه های نورانی، یا دل های خالی از کفر

و معصیت، یا خُلق ها و خوهای نیکو. به درستی که خدا از شیعیان ما پیمان گرفته، چنانچه بر فرزندان آدم گرفته در روز اَلَست، که (از روی تقریر به ایشان فرمود که): « أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ» (1) (و مراد، این است که البته من پروردگار شمایم). پس هر که برای ما به پیمان خویش وفا کند، خدا برای او به بهشت وفا خواهد کرد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را به ما نرساند، در آتش جهنم همیشه مُخَلَّد خواهد بود».

.

1- .اعراف، 172. یعنی: آیا من پروردگار شما نیستممترجم

115.المستدرک علی الصحیحین عن أبی مریم عن الإمام علیّمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ غَيْرُهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا مَعْنى قَوْلِ الصَّادِقِ عليه السلام : «حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ ، وَ لَا نَبِىٌّ مُرْسَلٌ ، وَ لَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاءِيمَانِ»؟

فَجَاءَ الْجَوَابُ : «إِنَّمَا مَعْنى قَوْلِ الصَّادِقِ عليه السلام : أَىْ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ وَ لَا نَبِىٌّ وَ لَا مُؤْمِنٌ أَنَّ الْمَلَکَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتّى يُخْرِجَهُ إِلى مَلَکٍ غَيْرِهِ ، وَ النَّبِىُّ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتّى يُخْرِجَهُ إِلى نَبِىٍّ غَيْرِهِ ، وَ الْمُؤْمِنُ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتّى يُخْرِجَهُ إِلى مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ ، فَهذَا مَعْنى قَوْلِ جَدِّى عليه السلام » .370.امام علی علیه السلام (در احتجاج با خوارج) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، إِنَّ عِنْدَنَا وَ اللّهِ سِرّاً مِنْ سِرِّ اللّهِ ، وَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ اللّهِ ، وَ اللّهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ ، وَ لَا نَبِىٌّ مُرْسَلٌ ، وَ لَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاءِيمَانِ ، وَ اللّهِ مَا كَلَّفَ اللّهُ ذلِکَ أَحَداً غَيْرَنَا ، وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذلِکَ أَحَداً غَيْرَنَا ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا سِرّاً مِنْ سِرِّ اللّهِ ، وَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ اللّهِ ، أَمَرَنَا اللّهُ بِتَبْلِيغِهِ ، فَبَلَّغْنَا عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَمَرَنَا بِتَبْلِيغِهِ ، فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعاً وَ لَا أَهْلاً وَ لَا حَمَّالَةً يَحْتَمِلُونَهُ ، حَتّى خَلَقَ اللّهُ لِذلِکَ أَقْوَاماً خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ خُلِقَ مِنْهَا مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ عليهم السلام ، وَ مِنْ نُورٍ خَلَقَ اللّهُ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ ذُرِّيَّتَهُ ، وَ صَنَعَهُمْ بِفَضْلِ صُنْعِ رَحْمَتِهِ الَّتِى صَنَعَ مِنْهَا مُحَمَّداً وَ ذُرِّيَّتَهُ ، فَبَلَّغْنَا عَنِ اللّهِ مَا أَمَرَنَا بِتَبْلِيغِهِ ، فَقَبِلُوهُ وَ احْتَمَلُوا ذلِکَ ، فَبَلَغَهُمْ ذلِکَ عَنَّا ، فَقَبِلُوهُ وَ احْتَمَلُوهُ ، وَ بَلَغَهُمْ ذِكْرُنَا ، فَمَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلى مَعْرِفَتِنَا وَ حَدِيثِنَا ، فَلَوْ لَا أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ هذَا لَمَا كَانُوا كَذلِکَ ؛ لَا وَ اللّهِ ، مَا احْتَمَلُوهُ» .

ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ اللّهَ خَلَقَ أَقْوَاماً لِجَهَنَّمَ وَ النَّارِ ، فَأَمَرَنَا أَنْ نُبَلِّغَهُمْ كَمَا بَلَّغْنَاهُمْ ، وَ اشْمَأَزُّوا مِنْ ذلِکَ ، وَ نَفَرَتْ قُلُوبُهُمْ ، وَ رَدُّوهُ عَلَيْنَا وَ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ ، وَ كَذَّبُوا بِهِ ، وَ قَالُوا : سَاحِرٌ كَذَّابٌ ؛ فَطَبَعَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ ، وَ أَنْسَاهُمْ ذلِکَ ، ثُمَّ أَطْلَقَ اللّهُ لِسَانَهُمْ بِبَعْضِ الْحَقِّ ، فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهِ وَ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ ؛ لِيَكُونَ ذلِکَ دَفْعاً عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ ؛ وَ لَوْ لَا ذلِکَ مَا عُبِدَ اللّهُ فِى أَرْضِهِ ، فَأَمَرَنَا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَ السَّتْرِ وَ الْكِتْمَانِ ، فَاكْتُمُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللّهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ ، وَ اسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللّهُ بِالسَّتْرِ وَ الْكِتْمَانِ عَنْهُ» .

قَالَ : ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَ بَكى ، وَ قَالَ : «اللّهُمَّ ، إِنَّ هؤُلَاءِ لَشِرْذِمَهٌ قَلِيلَونَ ، فَاجْعَلْ مَحْيَانَا مَحْيَاهُمْ ، وَ مَمَاتَنَا مَمَاتَهُمْ ، وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوّاً لَكَ ؛ فَتُفْجِعَنَا بِهِمْ ؛ فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ لَمْ تُعْبَدْ أَبَداً فِى أَرْضِكَ ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً» . .

371.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در بیماری وفاتش خطاب به فاطمه علیها السلام) محمد بن یحیی و غیر او، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده اند که گفت: عریضه ای به خدمت امام علی نقی علیه السلام صاحب شهر عسکر (یعنی: سرّ من رأی) نوشتم به این مضمون که فدای تو گردم، چیست معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«حدیث شما را بر نمی دارد هیچ فرشته مقرّب، و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد»؟ جواب آن حضرت آمد که: «جز این نیست که معنی قول حضرت صادق علیه السلام (یعنی: آنچه فرموده که هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آن را برنمی دارد) آن است که فرشته، آن را بر نمی دارد تا بیرون آورد آن را به سوی فرشته ای غیر از خود، و پیغمبر آن را بر نمی دارد، تا بیرون آورد آن را به سوی پیغمبری غیر از خود، و مؤمن آن را بر نمی دارد، تا بیرون آورد به سوی مؤمنی غیر از خود. و اینک معنی قول جدّ من است» (و حاصل سؤال و جواب این است که سائل سؤال نمود که: این حدیث، با احادیث پیش نمی سازد، و حضرت جواب فرمود که: برداشتن در این حدیث، به معنی تصدیق و فهمیدن آن نیست؛ چنانچه در احادیث پیش چنین است، بلکه به معنی نگاه داشتن و ظاهر نکردن است).372.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به فاطمه علیها السلام) احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از منصور بن عباس، از صفوان بن یحیی، از عبداللّه بن مُسکان، از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر روایت کرده است که ابو بصیر گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ای ابا محمد، به خدا سوگند، که در نزد ما است سِرّی از اسرار خدا و علمی از علوم خدا، که هیچ فرشته مقرّب و پیغمبر مرسل، و مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده، نمی تواند که آن را بردارد. و به خدا سوگند، که خدا غیر از ما کسی را به آن تکلیف ننموده، و غیر از ما کسی را به آن طلب بندگی نفرموده، و به درستی که در نزد ما است سرّی از اسرار خدا و علمی از علوم خدا که خدا ما را برسانیدن آن، امر فرموده. پس خواستیم که از جانب خدای عزّوجلّ برسانیم آنچه را که به رسانیدن آن مأمور بودیم و برای آن، موضع و اهلی را نیافتیم، و نیافتیم بردارندگانی که آن را بردارند تا آن که خدا از برای این امر، گروهی چند را آفرید که آفریده شدند از سرشتی که محمد و آل و ذرّیّه او علیهم السلام از آن آفریده شدند، و از نوری که خدا محمد و ذرّیّه او را از آن آفرید، و ایشان را ساخت به زیادتی صنعت رحمت خویش، که محمد و ذرّیّه او علیهم السلام را از آن ساخت. پس ما از جانب خدا

رسانیدیم آنچه را که مأمور به رسانیدن آن بودیم، و ایشان آن را قبول کردند، و این بار گران را برداشتند.

بعد از آن، همین امر از جانب ما به ایشان رسید و آن را قبول کردند و برداشتند و آوازه ما به ایشان رسید و دل های ایشان به سوی معرفت ما و حدیث ما مائل شد. پس، اگر نه آن بود که ایشان از آن آفریده شده اند، همچنین نمی بودند. نه، به خدا سوگند که آن را بر نمی داشتند».

بعد از آن، فرمود که: «خدا گروهی چند را از برای جهنم و آتش آفرید که عاقبت باید به جهنّم روند و به آتش آن بسوزند، و ما را امر فرمود که به ایشان برسانیم، چنانچه به ایشان رسانیدیم. و از آن، گرفتگی به هم رسانیدند و دل های ایشان رمید و آن را بر ما رد کردند و بر نداشتند و به آن تکذیب نمودند، و گفتند که: گوینده آن ساحری است به غایت دروغ گو، پس خدا بر دل های ایشان مهر گذاشت، و آن را از یاد ایشان برد.

بعد از آن، خدا زبان ایشان را به بعضی از سخنان حق جاری و گویا گردانید، پس ایشان به آن نطق می کنند، و دل های ایشان آن را نمی شناسد و انکار دارد، تا آن که همین باعث دفع ضرر از دوستان خدا و اهل طاعت او باشد. و اگر این تدبیر نبود، خدا در زمین خود معبود نمی شد (و کسی او را نمی پرستید). پس ما را امر فرمود که دست از ایشان برداریم و بپوشیم و کتمان کنیم. پس کتمان کنید از آن که خدا امر فرموده به دست برداشتن از او، و بپوشید از آن که خدا به پوشیدن و کتمان از او امر فرموده».

راوی می گوید که: پس حضرت دست به دعا برداشت و گریست و عرض کرد که: «بار خدایا، به درستی که این گروه شیعیان، گروهی اند به غایت اندک؛ پس زندگانی ایشان را چون زندگانی ما و مردن ایشان را چون مردن ما گردان. و یکی از دشمنان خود را بر ایشان مسلط مگردان که به سبب ایشان، ما را اندوهناک گردانی، و در مصیبت ایشان ما را به درد آوری؛ زیرا که تو اگر به سبب ایشان ما را به درد آوری، هرگز در زمین خود پرستیده نخواهی شد. و خدا رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او، و درود فرستد، درود فرستادنی به غایت». .

ص: 378

. .

ص: 379

. .

103 بَابُ مَا أَمَرَ [به] النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مِنَ النَّصِيحَهِ لِأَئِمَّهِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومِ لِجَمَاعَتِهِمْ ، وَ مَنْ هُمْ؟118.تاريخ اليعقوبى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله خَطَبَ النَّاسَ فِى مَسْجِدِ الْخَيْفِ ، فَقَالَ : نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِى ، فَوَعَاهَا وَ حَفِظَهَا ، وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا ؛ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ ، وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ، ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ ، وَ النَّصِيحَهُ لِأَئِمَّهِ الْمُسْلِمِينَ ، وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَهٌ مِنْ وَرَائِهِمْ ، الْمُسْلِمُونَ إِخْوَهٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ ، وَ يَسْعى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ».

وَ رَوَاهُ أَيْضاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، مِثْلَهُ . وَ زَادَ فِيهِ «وَ هُمْ يَدٌ عَلى مَنْ سِوَاهُمْ» وَ ذَكَرَ فِى حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ فِى حَجَّهِ الْوَدَاعِ بِمِنًى فِى مَسْجِدِ الْخَيْفِ . .

103. باب در بیان امر فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نصیحت و خیرخواهی از برای امامان و

103. باب در بیان امر فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نصیحت و خیرخواهی از برای امامان و مسلمانان، و لزوم جماعت ایشان و بیان آن که ایشان کیانند118.تاریخ الیعقوبی:چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه کرد در مسجد خَیف و فرمود که: خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت بپروراند بنده ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و نگاهداری کند، و برساند به کسی آن را نشنیده باشد. پس بسا کسی هست که فقه در بار دارد، و خود فقیه نیست، و بسا کسی است که حامل فقه است و می رساند به کسی که از او فقیه تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی رساند (یا خیانت در آن راه نمی یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می گیرد کسانی را که در عقب ایشانند. و مسلمانان برادرانند، که خون های ایشان برابری می کند (و در باب قتل و قصاص همتای یکدیگرند و بر یکدیگر زیادتی ندارند). و پست ترین ایشان به زنهار ایشان سعی می کند» (یعنی: ضعیف ترین ایشان در ظل حمایت ایشان می رود و زندگانی می کند. و می تواند که معنی این باشد که: پست ترین ایشان زنهار می دهد به بعضی از مشرکان، و چون بعضی از ایشان را امان داد، سایر مسلمانان را نمی رسد که امان او را بر هم زنند و عهد او را بشکنند، بلکه بر ایشان واجب است که آن را ممضی دارند، و دور نیست که این معنی ظاهرتر باشد از معنی اول، و آن که گمان کرده که این معنی به آن وفا نمی کند، سهو کرده).

و نیز حمّاد بن عثمان، از ابن ابی یعفور مثل این را روایت کرده و در آن، این را زیاد نموده که: «و ایشان یک دست اند بر کسی که غیر ایشان باشد» (یعنی: باید که مسلمانان مجتمع باشند بر دفع دشمنان خویش، و ایشان را نمی رسد که یکدیگر را واگذارند، و باید که یکدیگر را بر اهل جمیع ملّت ها و دین ها یاری کنند. و لهذا دست های ایشان را یک دست و کردار ایشان را یکی قرار داده) . و در حدیث خویش ذکر کرده که آن حضرت در حجه الوداع در منی در مسجد حنیف خطبه خواند.

119.مجمع البيان (فی ذِکرِ مَبیتِ عَلِیٍّ علیه السلام عَلی فِراشِ) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَیْشٍ مِنْ أَهْلِ مَکَّةَ ، قَالَ :قَالَ سُفْیَانُ الثَّوْرِیُّ : اذْهَبْ بِنَا إِلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، قَالَ : فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَیْهِ ، فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَکِبَ دَابَّتَهُ ، فَقَالَ لَهُ سُفْیَانُ : یَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، حَدِّثْنَا بِحَدِیثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَسْجِدِ الْخَیْفِ ، قَالَ : «دَعْنِی حَتّی أَذْهَبَ فِی حَاجَتِی ؛ فَإِنِّی قَدْ رَکِبْتُ ، فَإِذَا جِئْتُ حَدَّثْتُکَ».

فَقَالَ : أَسْأَلُکَ بِقَرَابَتِکَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا حَدَّثْتَنِی ، قَالَ : فَنَزَلَ ، فَقَالَ لَهُ سُفْیَانُ : مُرْ لِی بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ حَتّی أُثْبِتَهُ ، فَدَعَا بِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «اکْتُبْ : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، خُطْبَةُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَسْجِدِ الْخَیْفِ :

نَضَّرَ اللّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا ، وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ ، یَا أَیُّهَا النَّاسُ ، لِیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ؛ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَیْسَ بِفَقِیهٍ ، وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ، ثَلَاثٌ لَا یُغِلُّ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّهِ ، وَ النَّصِیحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِینَ ، وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِیطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ ، الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ، تَتَکَافَأُ دِمَاؤُهُمْ ، وَ هُمْ یَدٌ عَلی مَنْ سِوَاهُمْ ، یَسْعی بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ» .

فَکَتَبَهُ سُفْیَانُ ، ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَیْهِ ، وَ رَکِبَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، وَ جِئْتُ أَنَا وَ سُفْیَانُ .

فَلَمَّا کُنَّا فِی بَعْضِ الطَّرِیقِ ، قَالَ لِی : کَمَا أَنْتَ حَتّی أَنْظُرَ فِی هذَا الْحَدِیثِ ، فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ وَ اللّهِ أَلْزَمَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام رَقَبَتَکَ شَیْئاً لَا یَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِکَ أَبَداً ، فَقَالَ : وَ أَیُّ شَیْءٍ ذلِکَ ؟ فَقُلْتُ لَهُ : ثَلَاثٌ لَا یُغِلُّ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ : «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّهِ» قَدْ عَرَفْنَاهُ ، وَ «النَّصِیحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِینَ» مَنْ هؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ الَّذِینَ یَجِبُ عَلَیْنَا نَصِیحَتُهُمْ؟ مُعَاوِیَةُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ ، وَ یَزِیدُ بْنُ مُعَاوِیَةَ ، وَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَکَمِ ، وَ کُلُّ مَنْ لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا ، وَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ ؟! وَ قَوْلُهُ : «وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ» فَأَیُّ الْجَمَاعَةِ ؟ مُرْجِئٌ یَقُولُ: مَنْ لَمْ یُصَلِّ ، وَ لَمْ یَصُمْ ، وَ لَمْ یَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةٍ ، وَ هَدَمَ الْکَعْبَةَ ، وَ نَکَحَ أُمَّهُ ، فَهُوَ عَلی إِیمَانِ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ ، أَوْ قَدَرِیٌّ یَقُولُ : لَا یَکُونُ مَا شَاءَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَکُونُ مَا شَاءَ إِبْلِیسُ ، أَوْ حَرُورِیٌّ

يَتَبَرَّأ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام ، وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ ، أَوْ جَهْمِيٌّ يَقُولُ : إِنَّمَا هِىَ مَعْرِفَهُ اللّهِ وَحْدَهُ ، لَيْسَ الْاِيمَانُ شَىْءٌ غَيْرُهَا ؟ !

قَالَ : وَيْحَكَ ، وَ أَىَّ شَىْءٍ يَقُولُونَ ؟ فَقُلْتُ : يَقُولُونَ : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ وَاللّهِ الْاِمَامُ الَّذِى يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُ ؛ وَ لُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ . قَالَ : فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ ، ثُمَّ قَالَ : لَا تُخْبِرْ بِهَا أَحَداً . .

120.الأمالی للطوسی عن ابن عبّاس :محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن حَکم، از حَکم بن مسکین، از مردی از قبیله قریش که از اهل مکّه بود، روایت کرده است که گفت:سفیان ثوری به من گفت که: بیا برویم به نزد جعفر بن محمد، راوی می گوید که: من با سفیان به نزد آن حضرت رفتیم و آن حضرت را یافتیم که بر اسب خویش سوار شده بود. سفیان به آن حضرت عرض نمود که: یا ابا عبداللّه ، خبر ده ما را به خبر خطبه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خَیف خواند.

حضرت فرمود که: «مرا بگذار تا در پی کار خویش روم که الحال سوار شده ام و چون بیایم تو را خبر خواهم داد» . سفیان عرض کرد که: تو را سؤال می کنم به حقّ آن خویشی که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داری و دست برنمی دارم، مگر آن که مرا خبر دهی .

راوی می گوید که حضرت فرود آمد و سفیان به حضرت عرض کرد که: بفرما قلمدان و کاغذی برای من بیاورند تا آن را بنویسم. حضرت آن را طلبید و چون آوردند، فرمود که: «بنویس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ، خطبه رسول خدا در مسجد خیف این است که:

خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت بپروراند آن بنده ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و محافظت نماید و برساند آن را به کسی که به او نرسیده باشد. ای گروه مردمان، باید که حاضران به غایبان برسانند. پس بسا کسی هست که فقه در بار دارد و خود فقیه نیست، و بسا کسی است که حامل فقه است و می رساند به کسی که از او فقیه تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی رساند (یا خیانت در آن راه نمی یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می گیرد کسانی را که در عقب ایشانند، و مؤمنان برادرانند که خون های ایشان برابری می کند (و درباب قتل و قصاص همتای یکدیگر و بر یکدیگر زیادتی ندارند)، و ایشان، به منزله یک دست اند بر هر که غیر ایشان باشد. و پست ترین ایشان به زنهار ایشان، سعی می کند» (به آن معنی که در حدیث سابق مذکور شد).

و سفیان آن را نوشت و بعد از نوشتن، آن را به حضرت عرض نمود؛ به خواندن یا نمودن، که صحّت و سقم آن معلوم شود و حضرت صادق علیه

السلام سوار شد، و من و سفیان آمدیم و در هنگامی که در بین راه بودیم، به من گفت: چنانچه هستی باش، و از جای خود حرکت مکن، تا من در این حدیث نظر کنم. پس، من به سفیان گفتم: به خدا سوگند، که حضرت صادق علیه السلام چیزی در گردن تو لازم آورده که هرگز از گردن تو نمی رود، که گفت: آن، چه چیز است؟ گفتم: سه چیز که دل مرد مسلمان با وجود آنها کینه به هم نمی رساند (یا خیانت در آن راه نمی یابد)؛ چنانچه پیغمبر فرموده، یکی عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و آن را شناختیم و معنی آن را فهمیدیم و دیگری، خیرخواهی کردن است برای امامان مسلمانان. این امامان که خیرخواهی ایشان بر ما واجب است کیانند؟ آیا معاویه پسر ابو سفیان و یزید پسر معاویه و مروان پسر حَکَم و امثال ایشانند از هر که شهادتش در نزد ما مقبول نیست و نماز در پشت سر ایشان نمی توان کرد؟ و آن حضرت که فرموده ملازم جماعت ایشان بودن، این جماعت کدام گروهند؟

آیا مراد طائفه مرجئه است که می گویند هر که نماز نکند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر خود جماع کند، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است، یا قدریّه که می گویند: خدای عزّوجلّ هر چه خواهد، متحقق نمی شود و شیطان، هر چه خواهد موجود می شود. یا حروریّه اند که از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری می جویند و شهادت می دهند بر آن حضرت به کفر او و او را کافر می دانند. (1) یا جَهمیّه اند که می گویند: جز این نیست که ایمان، همان شناختن خدا است، به تنهایی و ایمان، چیزی غیر از آن نیست.

سفیان گفت: وای بر تو، شیعیان، یا امامان ایشان، چه می گویند؟ گفتم که: می گویند: به خدا سوگند، که علی بن ابی طالب علیه السلام ، امامی است که خیرخواهی از او، و ملازمت جماعت ایشان که اهل بیت و خانه آباده اویند، بر ما واجب است.

راوی می گوید که: پس سفیان نوشته را گرفت و پاره کرد و گفت: کسی را به این قصه خبر مده. .

1- .و حرورا دهی بوده، در بغداد که ملاعین خوارج در آن بوده اند. مترجم

119.مجمع البيان (در ذكر خوابيدن على عليه السلام در بستر پيامبر ص) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَهَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اَللَّهِ صلى الله عليه و آله : مَا نَظَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلى وَلِيٍّ لَهُ يُجْهِدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَهِ لِاءِمَامِهِ وَ النَّصِيحَهِ إِلَا كَانَ مَعَنَا فِى اَلرَّفِيقِ اَلْأَعْلى» .120.الأمالى ، طوسى (به نقل از ابن عبّاس) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبى جَمِيلَهَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ فَارَقَ جَمَاعَهَ الْمُسْلِمِينَ قِيدَ شِبْرٍ ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَهَ الْاءِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ» . .

121.مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ ا) علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده اند، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از بُرید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عزّوجلّ نظر نمی کند به سوی دوستی از دوستان خویش که خود را به مشقّت می اندازد به طاعت از رأی امام خود و خیرخواهی او، مگر آن که با ما باشد در رفیق اعلی» (که درجه بلندی است در بهشت. بنابر قولی).122.الإمام علیّ علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفرصادق علیه السلام که فرمود:«هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان به مقدار یک وجب، رشته اسلام را از گردن خود رها کرده است». .

121.مسند ابن حنبل (به نقل از ابن عبّاس ، در سخن خداى متعال: {Q} «ه) وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِینَ وَ نَکَثَ صَفْقَةَ الْاِمَامِ ، جَاءَ إِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْذَمَ» .104 بَابُ مَا یَجِبُ مِنْ حَقِّ الْاِمَامِ عَلَی الرَّعِیَّهِ وَ حَقِّ الرَّعِیَّهِ عَلَی الْاِمَامِ علیه السلام374.عنه صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام : مَا حَقُّ الْاِمَامِ عَلَی النَّاسِ ؟ قَالَ : «حَقُّهُ عَلَیْهِمْ أَنْ یَسْمَعُوا لَهُ وَ یُطِیعُوا» . قُلْتُ : فَمَا حَقُّهُمْ عَلَیْهِ ؟ قَالَ : «أَنْ یَقْسِمَ بَیْنَهُمْ بِالسَّوِیَّهِ ، وَ یَعْدِلَ فِی الرَّعِیَّهِ ، فَإِذَا کَانَ ذلِکَ فِی النَّاسِ ، فَلَا یُبَالِی مَنْ أَخَذَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا» .123.الطبقات الکبری (به نقل از عایشه و ابن عبّاس و عایشه بنت قدامه و) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام مِثْلَهُ ، إِلَا أَنَّهُ قَالَ :«هکَذَا وَ هکَذَا وَ هکَذَا وَ هکَذَا» یَعْنِی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ خَلْفِهِ ، وَ عَنْ یَمِینِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ .124.المستدرک علی الصحیحین عن ابن عبّاس :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی الْعَطَّارُ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : لَا تَخْتَانُوا وُلَاتَکُمْ ، وَ لَا تَغُشُّوا هُدَاتَکُمْ ، وَ لَا تَجْهَلُوا أَئِمَّتَکُمْ ، وَ لَا تَصَدَّعُوا عَنْ حَبْلِکُمْ ؛ فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ ، وَ عَلی هذَا فَلْیَکُنْ تَأْسِیسُ أُمُورِکُمْ ، وَ الْزَمُوا هذِهِ الطَّرِیقَهَ ؛ فَإِنَّکُمْ لَوْ عَایَنْتُمْ مَا عَایَنَ مَنْ قَدْ مَاتَ مِنْکُمْ مِمَّنْ خَالَفَ مَا قَدْ تُدْعَوْنَ إِلَیْهِ ، لَبَدَرْتُمْ وَ خَرَجْتُمْ ، وَ لَسَمِعْتُمْ ، وَ لکِنْ مَحْجُوبٌ عَنْکُمْ مَا قَدْ عَایَنُوا ، وَ قَرِیباً مَا یُطْرَحُ الْحِجَابُ» . .

104. باب در بیان آنچه واجب است از حقّ امام بر رعیّت و حقّ رعیّت بر امام علیه السلام

125.مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:«هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان، و بیعتی را که به انگشت مهین تحقّق می یابد، بشکند، به سوی خدای عزّوجلّ می آید در روز قیامت، دست بریده یا خوره دار».104. باب در بیان آنچه واجب است از حقّ امام بر رعیّت و حقّ رعیّت بر امام علیه السلام125.مسند ابن حنبل (به نقل از ابن عبّاس) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عثمان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که حقّ امام بر مردم چیست؟ فرمود که:«حقّ او بر ایشان، آن است که سخن او را بشنوند و اطاعت کنند».

عرض کردم که حقّ مردم بر امام چیست؟ فرمود که: «باید غنیمت و غیر آن را در میان ایشان مساوی قسمت نماید، و در باب رعیّت خود عدالت کند. پس هرگاه چنین امامی در میانه مردم باشد، پروایی ندارد از آن کس که اینجا و آنجا بگیرد» (و مذاهب مختلفه به هم رسد) .126.تاریخ الطبری:محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است، مگر این که گفته است که:«همچنین و همچنین و همچنین و همچنین». یعنی از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ او.127.الأمالی للطوسی عن هند بن[أبی] هاله وأبی رافع وعمّ (فی ذِکرِ اجتِماعِ قُرَیشٍ عَلی قَتلِ رَسولِ الل) محمد بن یحیی عطّار، از بعضی از اصحاب ما، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: با والیان خود خیانت مکنید، و رهنمایان خود را عیب مکنید، و به امامان خود جاهل مباشید، و از عهد وبیعت خود رو گردان و پراکنده مشوید، که سست و بی دل می شوید و دولت و قوّت و غلبه و نصرت شما می رود؛ چون باد (نامیدن دولت به باد، برای آن است که دولت در تمشی و نفاذ، مانند باد است در وزیدن و نفوذ کردن. و امیرالمؤمنین علیه السلام این را از آیه سوره انفال اقتباس فرموده و در آن سوره، مذکور است که: «وَلَا تَنَزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ» (1) . و در نزد بعضی از مفسّرین، مراد از ریح، حقیقت است که

عبارت است از باد، چه، نصرت نمی باشد، مگر به بادی که حق تعالی از مهبّ فتح فرستد و آن ریح النصره گویند. یعنی: باد یاری). و باید که اساس امور شما بر این مبتنی باشد و ملازم این روش باشید و دست از آن بر ندارید؛ زیرا که شما اگر به چشم خویش ببینید آنچه را که کسانی که مرده اند از شما به چشم خود از مخالفان دیده اند، در آنچه شما به سوی آن خوانده می شوید، هر آینه بشتابید به سوی مذهب حق و بیرون روید از مخالفت، و بشنوید و اطاعت کنید، ولیکن آنچه ایشان معاینه دیده اند، از شما پوشیده است و در این نزدیکی پرده برداشته خواهد شد».

.

1- .انفال، 46.

126.تاريخ الطبرى :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ حَمَّادٍ وَ غَيْرِهِ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِىِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : «نُعِيَتْ إِلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله نَفْسُهُ وَ هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ» قَالَ : «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» قَالَ : «فَنَادى صلى الله عليه و آله : الصَّلَاهَ جَامِعَهً ، وَ أَمَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ بِالسِّلَاحِ ، وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ ، فَصَعِدَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله الْمِنْبَرَ ، فَنَعى إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : أُذَكِّرُ اللَّهَ الْوَالِىَ مِنْ بَعْدِى عَلى أُمَّتِى إِلَا يَرْحَمَ عَلَى جَمَاعَهِ الْمُسْلِمِينَ ، فَأَجَلَّ كَبِيرَهُمْ ، وَ رَحِمَ ضَعِيفَهُمْ ، وَ وَقَّرَ عَالِمَهُمْ ، وَ لَمْ يُضِرَّ بِهِمْ ؛ فَيُذِلَّهُمْ ، وَ لَمْ يُفْقِرْهُمْ ؛ فَيُكْفِرَهُمْ ، وَ لَمْ يُغْلِقْ بَابَهُ دُونَهُمْ ؛ فَيَأْكُلَ قَوِيُّهُمْ ضَعِيفَهُمْ ، وَ لَمْ يَحْبِزْهُمْ فِى بُعُوثِهِمْ ؛ فَيَقْطَعَ نَسْلَ أُمَّتِى ، ثُمَّ قَالَ : قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ ، فَاشْهَدُوا».

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «هذَا آخِرُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى مِنْبَرِهِ» . .

127.الأمالی ، طوسی (به نقل از هند بن [ابی] هاله و ابو رافع و عمّا) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از عبدالرحمان بن حمّاد و غیر او، از حَنان بن سَدیر صیرفی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«خبر مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله به خود آن حضرت رسید، با آن که آن حضرت تندرست بود و او را هیچ ناخوشی و دردی نبود» و حضرت فرمود که: «جبرئیل امین این خبر را فرود آورد» و فرمود که: «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله ندا در داد که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مهاجرین وانصار را امر فرمود که: حربه بردارند و مردم جمع شدند. پس، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالا رفت و خبر مرگ خود را به ایشان داد و فرمود که:

خدا را به یاد کسی می آورم که والی است بعد از من بر امّت من. و خلیفه را به خدا سوگند می دهم که کاری نکند (یا دست از این یادآوری و سوگند دادن بر نمی دارم)، مگر آن که رحم کند بر گروه مسلمانان، پس بزرگ ایشان را بزرگ دارد و بزرگ قدر گرداند، و بر ناتوان ایشان رحم کند، و عالم ایشان را تعظیم و توقیر نماید و با ایشان ضرر نرساند (که ایشان را خوار و بی مقدار گرداند) و ایشان را فقیر و درویش نگرداند (به گرفتن مال از ایشان) که ایشان را کافر می کند، و درِ خود را بر روی ایشان نبندد، و مانع ایشان نشود از داخل شدن بر او و عَرض مطالب در نزد او، که قوی از ایشان، ضعیف ایشان را می خورد، و ایشان را در لشکرهایی که ایشان به سوی جهاد می فرستد، سخت ترند؛ چنانچه شتر را سخت می رانند و می زنند (و مراد این است که در فرستادن ایشان به سوی جهاد، از حد تجاوز نکند که همه ایشان، یا عمده ایشان، کشته شوند که نسل امّت من منقطع می گردد). بعد از آن فرمود که: آنچه بر من بود رسانیدم و خیرخواهی نمودم، پس شما شاهد باشید».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «این آخر سخنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر خود به آن تکلم نمود». .

128.تاريخ دمشق عن أبى رافع :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ غَيْرُهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِى ثَابِتٍ ، قَالَ :جَاءَ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَسَلٌ وَ تِينٌ مِنْ هَمْدَانَ وَ حُلْوَانَ ، فَأَمَرَ الْعُرَفَاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتَامى ، فَأَمْكَنَهُمْ مِنْ رُؤُوسِ الْأَزْقَاقِ يَلْعَقُونَهَا وَ هُوَ يَقْسِمُهَا لِلنَّاسِ قَدَحاً قَدَحاً ، فَقِيلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا لَهُمْ يَلْعَقُونَهَا ؟ فَقَالَ : «إِنَّ الْاءِمَامَ أَبُو الْيَتَامى ، وَ إِنَّمَا أَلْعَقْتُهُمْ هذَا بِرِعَايَةِ الْاءِبَاءِ» .128.تاريخ دمشق (به نقل از ابو رافع) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ : أَنَا أَوْلى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ ، وَ عَلِيٌّ أَوْلى بِهِ مِنْ بَعْدِى».

فَقِيلَ لَهُ : مَا مَعْنى ذلِكَ ؟ فَقَالَ : «قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : مَنْ تَرَكَ دَيْناً أَوْ ضَيَاعاً ، فَعَلَيَّ ؛ وَ مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ ، فَالرَّجُلُ لَيْسَتْ لَهُ عَلى نَفْسِهِ وِلَايَةٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ ، وَ لَيْسَ لَهُ عَلى عِيَالِهِ أَمْرٌ وَ لَا نَهْيٌ إِذَا لَمْ يُجْرِ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةَ ، وَ النَّبِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليهماالسلام وَ مَنْ بَعَّدَهُمَا أَلْزَمَهُمْ هذَا ، فَمِنْ هُنَاكَ صَارُوا أَوْلى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، وَ مَا كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ عَامَّةِ الْيَهُودِ إِلَا مِنْ بَعْدِ هذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ أَنَّهُمْ أَمِنُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ عَلى عِيَالَاتِهِمْ» .129.الإمام علىّ عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ تَرَكَ دَيْناً لَمْ يَكُنْ فِى فَسَادٍ وَ لَا إِسْرَافٍ ، فَعَلَى الْاءِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ ، فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ ، فَعَلَيْهِ إِثْمُ ذلِكَ ؛ إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى يَقُولُ : «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ» الْايَةَ ، فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ ، وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْاءِمَامِ ، فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ» . .

129.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکم، از مردی، از حبیب بن ابی ثابت روایت کرده اند که گفت:عسل و انجیری از جانب قبیله همْدان و حُلوان به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت کدخدایان و سرشناسان قبیله و محلّه را امر فرمود که یتیمان را بیاورند، و چون آن اطفال را آوردند، ایشان را بر سر خیک ها نشانید و ایشان از آن خیک ها با انگشت عسل می خوردند، و حضرت مشغول تقسیم آنها بود و قدَح قدَح به مردم می داد. به آن حضرت عرض شد که: یا امیر المؤمنین چرا این اطفال در اینجا نشسته با انگشت از این خیک ها عسل می خورند و انگشت خود را می لیسند؟ فرمود: «زیرا که امام پدر یتیمان است، و جز این نیست که من ایشان را در این لُپ لیس انداختم، به جهت مراعات پدری (یا پدران) ایشان».130.الأمالی للطوسی عن مجاهد :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی و علی بن ابراهیم، از پدرش، و هر دو، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عُیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام که :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: من به هر مؤمنی از نفس خودش سزاوارترم، و علی علیه السلام به هر مؤمنی بعد از من سزاوارتر است». پس به حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: معنی این کلام چیست؟ فرمود که: «گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله است که هر که قرضی، یا عیالی را واگذارد، بر من است که آن قرض را ادا کنم و آن عیال را نفقه دهم، و هر که مالی را واگذارد، از برای وارث های اوست. پس مرد چون او را مالی نباشد، او را بر خود ولایت و اختیاری نیست، و او را بر عیالش امر و نهی نیست، هرگاه نفقه را بر ایشان جاری نسازد و پیغمبر و امیر المؤمنین و هر که بعد از ایشان است از ائمه، خدا این امر را به گردن ایشان گذاشته، و از اینجا به همه مؤمنان از خود ایشان سزاوارتر شدند. و سبب اسلام آوردن بیشتر جهودان نبود، مگر بعد از صدور این قول از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن که ایشان بر نفس خود و بر عیال خود ایمن شدند».375.عنه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از ابان بن عثمان، از صبّاح بن سَیابه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر مؤمن یا مسلمانی که بمیرد و قرضی را واگذارد که در معصیت خدا و اسراف نباشد (که به جهت یکی از این دو به هم رسیده باشد)، بر امام واجب است که آن را ادا کند. پس، اگر آن را ادا نکند، گناه آن بر او خواهد

بود؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید که: «إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَكِينِ» » (تا آخر آیه، که در سوره توبه مذکور است، و آنچه از تتمه آیه ذکر نشده، این است که: «وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِى الرِّقَابِ وَالْغَرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (1) ، یعنی: «جز این نیست که صدقات، یعنی: زکات مفروضه، از برای درویشان است و بیچارگان و جمعی که کار کنندگانند بر آن (و در تحصیل و جمع آن سعی می کنند) و طائفه ای که الفت داده شده است دل های ایشان، و دیگر زکات از برای صرف کردن است در گشادن گردن های بندگان از قید بندگی، و در ادا نمودن قرض قرض داران (یا از برای قرض داران) و صرف کردن در راه خدا (از جهاد و غیر آن از وجوه برود) و رهگذری که از مال خود دور مانده باشد» (و چیزی نداشته باشد که با آن به شهر خود برگردد. اگر چه در وطن خویش غنی باشد، یا از برای ابن سبیل. و حاصل آن که: زکات فرض شده برای این جماعت، فرض شدنی ثابت از جانب خدا و خدا داناست به مستحقان و حکم کننده به قسمت بر وجهی که شاید و باید).

و حضرت فرمود که: «آن که مُرده و قرض دارد، از جمله قرض دارانی است که در آیه مذکور است، و یک قسم از اقسام هشت گانه مستحقان زکات است، و او را بهره ای است در نزد امام، پس اگر امام آن را حبس کند و ندهد، گناهش بر اوست». .

1- .توبه ، 60 .

376.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِىِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ حَنَانٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَا تَصْلُحُ الْأَءِمَامَهُ إِلَا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِى اللّهِ ، وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ ، وَ حُسْنُ الْوِلَايَهِ عَلى مَنْ يَلِى، حَتّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ» .

وَ فِى رِوَايَهٍ أُخْرى : «حَتّى يَكُونَ لِلرَّعِيَّهِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ» . .

377.عنه علیه السلام :و علی ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از حَنان، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: امامت، صلاحیت ندارد، مگر از برای مردی که سه خصلت در او باشد: پارسایی که او را از معصیت های خدا منع کند، و بردباری که به آن، بر خشم خود غالب شود (و عنان اختیار از دست او نرود)، و نیکی ولایت و حکومت بر کسی که امام بر او والی می شود، تا آن که برای ایشان چون پدر و مهربان باشد».

و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن که برای رعیت چون پدرِ مهربان باشد». .

131.الطبقات الكبرى (به نقل از محمّد بن عماره بن خزيمه بن ثابت) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِسْتَانَ يُقَالُ لَهُ : مُحَمَّدٌ قَالَ :قَالَ مُعَاوِيَهُ : وَ لَقِيتُ الطَّبَرِيَّ مُحَمَّداً بَعْدَ ذلِکَ ، فَأَخْبَرَنِی ، قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسی علیه السلام يَقُولُ : «الْمُغْرَمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوِ اسْتَدَانَ فِی حَقٍّ الْوَهْمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ أُجِّلَ سَنَةً ، فَإِنِ اتَّسَعَ ، وَ إِلَا قَضی عَنْهُ الْاءِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ» .105 بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْاءِمَامِ علیه السلام133.المستدرک علی الصحیحین عن ابن عبّاس :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْكَابُلِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«وَجَدْنَا فِی كِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام : «إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِیَ الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللّٰهُ الْأَرْضَ ، وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ ، وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا ، فَمَنْ أَحْيَا أَرْضاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَلْيَعْمُرْهَا وَ لْيُؤَدِّ خَرَاجَهَا إِلَی الْاءِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِی ، وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا ؛ فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا ، فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِی تَرَكَهَا ، يُؤَدِّی خَرَاجَهَا إِلَی الْاءِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِی ، وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتّٰی يَظْهَرَ الْقَائِمُ علیه السلام مِنْ أَهْلِ بَيْتِی بِالسَّيْفِ ، فَيَحْوِيَهَا وَ يَمْنَعَهَا وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا ، كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَ مَنَعَهَا ، إِلَا مَا كَانَ فِی أَيْدِی شِيعَتِنَا ؛ فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلی مَا فِی أَيْدِيهِمْ ، وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِی أَيْدِيهِمْ» . .

105. باب در بیان این که همه زمین مال امام علیه السلام است

133.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از ابن عبّاس) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از معاویه بن حُکیم، از محمد بن اَسلم، از مردی از طبرستان که او را محمد می گفتند، روایت کرده است و گفت که: معاویه گفت که: بعد از این، خود همان طبریِ محمد نام را ملاقات کردم، پس مرا خبر داد و گفت که: شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که می فرمود:«گرفتار قرض، هرگاه قرض دار شده باشد، یا از کسی به قرض گرفته باشد - و شک و تردید از معاویه راوی است یک سال مهلت داده می شود، پس اگر وسعتی به هم رسانید که قادر شد بر ادای آن، خود می دهد، و اگر نه، امام قرض او را از بیت المال ادا می کند».105. باب در بیان این که همه زمین مال امام علیه السلام است135.تاریخ الطبری عن ابن عبّاس (فی ذِکرِ یَومِ بَدرٍ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو خالد کابلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«در کتاب علی علیه السلام این را یافتیم که: «إِنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُهَا مَن یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ» (1) ، و حضرت در آن کتاب فرموده که: من و اهل بیت من، آنانیم که خدا زمین را به ما میراث داد، و ماییم پرهیزکاران و همه زمین مال ماست. پس، هر که از مسلمانان، زمینی را احیا کند، باید که آن را معمور و آباد نماید و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، برساند، و از برای اوست آنچه از خورده باشد. پس، اگر آن را واگذارد، یا ویران کند و مردی از مسلمانان آن را بگیرد بعد از او، و آن را آباد کند و احیا نماید، پس او سزاوارتر است به آن زمین از آن که آن را وا گذاشته، و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، می رساند، و از برای اوست آنچه از آن خورده باشد، تا حضرت قائم از اهل بیت علیه السلام من ظهور کند با شمشیر و آن را جمع آوری نماید و منع کند آن را از مخالفان و ایشان را از آن بیرون کند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را جمع آوری نمود و منع کرد آن را از مخالفان، مگر آنچه در دست شیعیان ما باشد، که آن حضرت با ایشان مقاطعه می کند و قراردادی بنا می گذارد بر آنچه در دست ایشان است و زمین را در دست ایشان وا می گذارد».

.

1- .اعراف، 128. یعنی به درستی که زمین از برای خدا و ملک اوست، میراث می دهد یعنی آن را می بخشد بدون عوض به هر که می خواهد از بندگان خود و سرانجام نیکو و عاقبت کار از برای پرهیزکاران استمترجم

136.المستدرک علی الصحیحین عن عبد اللّه :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، قَالَ :أَخْبَرَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَمَّنْ رَوَاهُ ، قَالَ: «الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا لِلّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا ، فَمَنْ غَلَبَ عَلی شَیْءٍ مِنْهَا ، فَلْیَتَّقِ اللّهَ ، وَ لْیُؤَدِّ حَقَّ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی ، وَ لْیَبَرَّ إِخْوَانَهُ ، فَإِنْ لَمْ یَفْعَلْ ذلِکَ ، فَاللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَحْنُ بُرَآءُ مِنْهُ» .137.السیره النبویّه لابن هشام عن ابن إسحاق (فی ذِکرِ یَومِ بَدرٍ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ ، قَالَ :رَأَیْتُ مِسْمَعاً بِالْمَدِینَهِ وَ قَدْ کَانَ حَمَلَ إِلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام تِلْکَ السَّنَهَ مَالاً ، فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام - فَقُلْتُ لَهُ : لِمَ رَدَّ عَلَیْکَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام الْمَالَ الَّذِی حَمَلْتَهُ إِلَیْهِ ؟

قَالَ : فَقَالَ لِی : إِنِّی قُلْتُ لَهُ حِینَ حَمَلْتُ إِلَیْهِ الْمَالَ : إِنِّی کُنْتُ وُلِّیتُ الْبَحْرَیْنَ الْغَوْصَ ، فَأَصَبْتُ أَرْبَعَمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ ، وَ قَدْ جِئْتُکَ بِخُمُسِهَا بِثَمَانِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، وَ کَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْکَ ، وَ أَنْ أَعْرِضَ لَهَا وَ هِیَ حَقُّکَ الَّذِی جَعَلَهُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی فِی أَمْوَالِنَا .

فَقَالَ : «أَ وَ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللّهُ مِنْهَا إِلَا الْخُمُسُ ؟ یَا أَبَا سَیَّارٍ ، إِنَّ الْأَرْضَ کُلَّهَا لَنَا ؛ فَمَا أَخْرَجَ اللّهُ مِنْهَا مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ لَنَا».

فَقُلْتُ لَهُ : وَ أَنَا أَحْمِلُ إِلَیْکَ الْمَالَ کُلَّهُ ، فَقَالَ : «یَا أَبَا سَیَّارٍ ، قَدْ طَیَّبْنَاهُ لَکَ ، وَ أَحْلَلْنَاکَ مِنْهُ ، فَضُمَّ إِلَیْکَ مَالَکَ ، وَ کُلُّ مَا فِی أَیْدِی شِیعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِیهِ مُحَلَّلُونَ حَتّی یَقُومَ قَائِمُنَا علیه السلام ، فَیَجْبِیَهُمْ طَسْقَ مَا کَانَ فِی أَیْدِیهِمْ ، وَ یَتْرُکَ الْأَرْضَ فِی أَیْدِیهِمْ ، وَ أَمَّا مَا کَانَ فِی أَیْدِی غَیْرِهِمْ ، فَإِنَّ کَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَیْهِمْ حَتَّی یَقُومَ قَائِمُنَا ، فَیَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَیْدِیهِمْ ، وَ یُخْرِجَهُمْ صَغَرَهً».

قَالَ عُمَرُ بْنُ یَزِیدَ :فَقَالَ لِی أَبُو سَیَّارٍ : مَا أَرَی أَحَداً مِنْ أَصْحَابِ الضِّیَاعِ وَ لَا مِمَّنْ یَلِی الْأَعْمَالَ یَأْکُلُ حَلَالاً غَیْرِی إِلَا مَنْ طَیَّبُوا لَهُ ذلِکَ . .

138.فضائل الصحابه عن الحارث عن الإمام علیّ علیه السلاحسین بن محمد، از معلّی بن محمد روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد بن عبداللّه ، از آن که او را روایت کرده که فرمود:«دنیا و آنچه در آن است، مال خدای تبارک و تعالی و برای رسول او، و برای ما است. پس هر که بر چیزی از آن دست یابد، باید که از خدا بترسد و حق خدای تبارک و تعالی را ادا کند و با برادران خود نیکویی کند، و اگر این را به جا نیاورد، خدا و رسول او و ما از او بیزاریم».134.الطبقات الکبری (به نقل از قتاده) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عُمر بن یزید روایت کرده است که گفت:مِسمع را در مدینه دیدم و آن سال مالی را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آورده بود و حضرت صادق علیه السلام آن را ردّ فرمود به مسمع. گفتم که: چرا حضرت صادق علیه السلام مالی را که به خدمتش آورده بودی، بر تو رد کرد و قبول ننمود؟

راوی می گوید که: مسمع گفت که: من به حضرت عرض کردم در هنگامی که آن مال را به خدمتش بردم، که مرا متوجه دو دریا کردند، یا خود متوجه شدم که در آن فرو روم، و مروارید بیرون آورم (1) و چهارصد هزار درم عاید من شد، و خمس آن را که عبارت است از هشتاد هزار درم به خدمت تو آوره ام، و ناخوش داشتم که آن را از تو حبس کنم و به تو نرسانم، و با آن معامله کنم، با آن که آن، حق تو است که خدای تبارک و تعالی آن را در باب مال های ما قرار داده.

حضرت فرمود که: «آیا از برای ما نیست از زمین و آنچه خدا از آن بیرون آورده، مگر خمس؟ ای ابو سیّار، به درستی که همه زمین مال ما است. پس، آنچه خدا از آن بیرون آورده، از هرچه باشد، مال ما است». پس، به آن حضرت عرض کردم که: من همه این مال را به خدمت تو می آورم. فرمود که: «ای ابو سیّار، ما آن را برای تو حلال گردانیدیم، و تو را از خمس آن نیز حلال کردیم، پس مال خود را با خود برگیر و هر چه در دست شیعیان ماست از زمین ما، ایشان را در باب آن حلال کرده ایم تا قائم ما علیه السلام قیام کند، پس، خراج و طسق (2) آنچه در دست ایشان است، از ایشان بگیرد و زمین را در دست ایشان واگذارد. و اما آنچه در دست غیر ایشان است، حاصلی که از آن زمین بردارند، حرام است بر ایشان، تا قائم ما علیه السلام قیام کند، پس زمین را از دست ایشان بگیرد و ایشان را بیرون کند؛ در حالتی که خوار و بی مقدار باشند».

عمر بن یزید می گوید که: ابو سیّار با من گفت که: از صاحبان زمین و ده ها و از آنان که متوجه عمل ها و کسب ها می شوند، کسی را نمی بینم که حلال بخورد غیر از من، مگر آن کس که ائمه آن را برای او حلال کرده باشند . .

1- .این عین ترجمه مترجم رحمه اللّه است، و ظاهراً ترجمه عبارت چنین است: غواصی و استخراج مروارید بحرین بر عهده من گذاشته شد و....
2- .طسق، مقدار خراج که به حساب زمین و زراعت گیرند.

135.تاريخ الطبرى (به نقل از ابن عبّاس در ذكر جنگ بدر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ الرَّازِىِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : أَ مَا عَلَى الْاءِمَامِ زَكَاهٌ ؟ فَقَالَ : «أَحَلْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَ الْاخِرَةَ لِلْاءِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ ، وَ يَدْفَعُهَا إِلى مَنْ يَشَاءُ ، جَائِزٌ لَهُ ذلِكَ مِنَ اللّهِ . إِنَّ الْاءِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَداً وَ لِلّهِ فِى عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ» .136.المستدرک على الصحيحين (به نقل از عبد اللّه) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ مُصْعَبٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ ، أَوِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَا لَكُمْ مِنْ هذِهِ الْأَرْضِ ؟ فَتَبَسَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى بَعَثَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِى الْأَرْضِ : مِنْهَا سَيْحَانُ ، وَ جَيْحَانُ وَ هُوَ نَهَرُ بَلْخَ وَ الْخشوع وَ هُوَ نَهَرُ الشَّاشِ وَ مِهْرَانُ وَ هُوَ نَهَرُ الْهِنْدِ وَ نِيلُ مِصْرَ ، وَ دِجْلَهُ ، وَ الْفُرَاتُ ، فَمَا سَقَتْ أَوِ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنَا ، وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا ، وَ لَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ شَىْءٌ إِلَا مَا غَصَبَ عَلَيْهِ ، وَ إِنَّ وَلِيَّنَا لَفِى أَوْسَعَ مِمَّا بَيْنَ ذِهْ إِلى ذِهْ» يَعْنِى بَيْنَ السَّمَاءِوَ الْأَرْضِ ، ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْايَهَ : « «قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَياهِ الدُّنْيا» الْمَغْصُوبِينَ عَلَيْهَا «خالِصَهً» لَهُمْ «يَوْمَ الْقِيامَهِ» : بِلَا غَصْبٍ» . .

403.الکافی (به نقل از حسین بن ابی علاء) محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابو عبداللّه رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زکات بر امام واجب نیست؟ فرمود که:«ای ابا محمد، سخن محالی گفتی. آیا ندانسته ای که دنیا و آخرت، مال امام است؛ که آن را در هر جا که خواهد، می گذارد و به هر که خواهد، آن را تسلیم می نماید، و آنچه بکند از این امور، او را رواست از جانب خدا. ای ابا محمد، به درستی که امام، هرگز در شبی بیتوته نمی کند که خدا را در گردن او حقی باشد که او را از آن سؤال کند».405.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبداللّه بن احمد، از علی بن نعمان، از صالح بن حمزه، از ابان بن مُصعب، از یونس بن ظبیان، یا معلّی بن خُنَیس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چه قدر از این زمین، یا چه چیز از آن برای شما است؟ حضرت تبسم فرمود و فرمود که:«خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را به سوی زمین فرستاد و او را امر فرمود که: با انگشت بزرگ پای خود، زمین را بشکافد و هشت نهر در آن جاری نماید؛ از جمله آنها سیحان است. (1) و جیحان، (2) و از جمله آن نهرها، خَشوع است، و آن نهر شاش است، (3) و مهران، و آن نهر هند است، (4) و نیل مصر و دجله بغداد و فرات. پس آنچه را که این نهرها آب دهد که جدولی از اینها جاری شود، یا به دلو و چرخ و امثال آن آب خورده باشد، مال ما است، و آنچه مال ما باشد، مال شیعیان ما است، و برای دشمن ما چیزی از آن نیست، مگر آنچه را که غصب کند و بر آن مستولی شود.

و به درستی که دوست ما قرار دارد در آنچه گشادگی آن بیشتر است از آنچه در میان این تا این» (یعنی: آسمان تا زمین است) . پس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ ءَامَنُواْ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا» ، یعنی: «بگو که: این زینت و طیبات از برای آنان است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا». و حضرت فرمود که: «آنان که اینها از ایشان غصب شده و بر آن استیلا به هم رسیده «خالِصَهً» ، در حالتی که خالص و بی مُخلّ است برای ایشان «یَوْمَ الْقِیمَه» (5) ، یعنی: در روز قیامت بی غصب». .

1- .و در قاموس مذکور است که سیحان، نهری است در شام، و دیگری در بصره، و گفته که سیحون، نهری است در ماوراء النهر، و نهری در هند. مترجم
2- .و آن نهر بلخ است. و در قاموس گمان کرده که جیحان، نهری است در میانه شام و روم و معرّب جهان است، و جیحون، نهر خوارزم است. مترجم
3- .و شاش شهری است در ماوراء النهر. مترجم
4- .و صاحب قاموس گفته که نهر مهران، به کسر میم، در سند است. مترجم
5- .اعراف، 32.

406.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّیَّانِ ، قَالَ :کَتَبْتُ إِلَی الْعَسْکَرِیِّ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، رُوِیَ لَنَا أَنْ لَیْسَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الدُّنْیَا إِلَا الْخُمُسُ ؟ فَجَاءَ الْجَوَابُ : «إِنَّ الدُّنْیَا وَ مَا عَلَیْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله » .407.عنه صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ ، وَ أَقْطَعَهُ الدُّنْیَا قَطِیعَةً ، فَمَا کَانَ لِآدَمَ علیه السلام ، فَلِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ مَا کَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، فَهُوَ لِلْأَئِمَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام ».405.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام کَرَی بِرِجْلِهِ خَمْسَهَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانُ الْمَاءِ یَتْبَعُهُ : الْفُرَاتَ ، وَ دِجْلَهَ ، وَ نِیلَ مِصْرَ ، وَ مِهْرَانَ ، وَ نَهَرَ بَلْخَ ، فَمَا سَقَتْ أَوْ سُقِیَ مِنْهَا فَلِلْاءِمَامِ ، وَ الْبَحْرُ الْمُطِیفُ بِالدُّنْیَا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنِ السِّنْدِیِّ بْنِ الرَّبِیعِ ، قَالَ :

لَمْ یَکُنِ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ یَعْدِلُ بِهِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ شَیْئاً ، وَ کَانَ لَا یُغِبُّ إِتْیَانَهُ ، ثُمَّ انْقَطَعَ عَنْهُ وَ خَالَفَهُ ، وَ کَانَ سَبَبُ ذَلِکَ أَنَّ أَبَا مَالِکَ الْحَضْرَمِیَّ کَانَ أَحَدَ رِجَالِ هِشَامٍ ، وَ وَقَعَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ مُلَاحَاهٌ فِی شَیْءٍ مِنَ الْاءِمَامَهِ ، قَالَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ : الدُّنْیَا کُلُّهَا لِلْاءِمَامِ علیه السلام وَ فِی یَدِهِ الْمُلْکِ ، وَ إِنَّهُ أَوْلی بِهَا مِنَ الَّذِینَ هِیَ فِی أَیْدِیهِمْ . وَ قَالَ أَبُو مَالِکٍ : کَذَلِکَ أَمْلَاکُ النَّاسِ لَهُمْ إِلَا مَا حَکَمَ اللَّهُ بِهِ لِلْاءِمَامِ مِنَ الْفَیْءِ وَ الْخُمُسِ وَ الْمَغْنَمِ ، فَذَلِکَ لَهُ ، وَ ذَلِکَ أَیْضاً قَدْ بَیَّنَ اللَّهُ لِلْاءِمَامِ أَیْنَ یَضَعُهُ ، وَ کَیْفَ یَصْنَعُ بِهِ ، فَتَرَاضَیَا بِهِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ ، وَ صَارَا إِلَیْهِ ، فَحَکَمَ هِشَامٌ لِأَبِی مَالِکٍ عَلَی ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، فَغَضِبَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، وَ هَجَرَ هِشَاماً بَعْدَ ذَلِکَ . .

406.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از محمد بن ریّان روایت کرده است که گفت: نوشتم به سوی امام حسن عسکری علیه السلام که: فدای تو گردم، روایت به ما رسیده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دنیا غیر از خُمس، چیزی نیست. جواب آن حضرت به ما رسید که:«دنیا و آنچه بر آن است، مال رسول خدا است صلی الله علیه و آله ».407.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا آدم را آفرید، و همه دنیا را یک پارچه برای او اقطاع فرمود و وابرید (و إقطاع به اول مکسور، چیزی تمام از خود و ابریدن و به کسی دادن است و به بریدن چیزی کسی را رخصت دادن). پس، آنچه برای آدم علیه السلام بود، همان از برای رسول خداست صلی الله علیه و آله و آنچه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای ائمه از آل محمد علیهم السلام است».408.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده اند، از ابن ابی عمیر، از حفصَ بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«جبرئیل به پای خویش پنج نهر کند، و زبانه آب در پی او می آمد و آنها: فرات و دجله و نیلِ مصر و مهران و نهر بلخ است. پس، آنچه را که این نهرها آب دهند، یا از اینها آب داده شود، مال امام است و همچنین است دریایی که دور دنیا را فرا گرفته است» (یعنی دریای محیط).

علی بن ابراهیم، از سندی بن ربیع روایت کرده است که گفت: ابن ابی عمیر هیچ چیز را با هشام بن حکم برابر نمی کرد و چنان بود که روزی، نه، روزی، به دیدن او راضی نمی شد، بلکه هر روزه به نزد او می آمد. پس از او بریده شد و به دیدن او نمی رفت و با او مخالفت ورزید، و سببش این بود که ابو مالک حضرمی که یکی از رجال هشام بود و از او روایت می نمود، در میانه او و ابن ابی عمیر در باب چیزی از امر امامت، منازعه واقع شد. ابن ابی عمیر می گفت که: همه دنیا از برای امام علیه السلام است به طریقه ملکیّت، و امام به آن سزاوارتر است از آنها که این، در دنیا در دست ایشان است. و ابو مالک چنین می گفت که: ملک های مردم از برای ایشان است، مگر آنچه خدا از برای امام به آن حکم فرموده باشد؛ از غنیمت و خمس که از برای اوست. و این که خدا از برای امام قرار داده

نیز از برایش بیان فرموده که آن را در کجا بگذارد، و به آن به چه کیفیت رفتار نماید. پس، ابن ابی عمیر و ابو مالک، به هشام بن حکم راضی شدند که در میانه ایشان حَکَم باشد. و به نزد هشام رفتند و هشام برای ابو مالک بر ابن ابی عمیر حکم کرد و گفت: حق با ابو مالک است. پس، ابن ابی عمیر، غضب کرد و بعد از آن، از هشام دوری نمود. .

106 بَابُ سِيرَهِ الْاءِمَامِ فِی نَفْسِهِ وَ فِی الْمَطْعَمِ وَ الْمَلْبَسِ إِذَا وَلِیَ الْأَمْرَ410.إرشاد القلوب عن حذيفه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ وَ جَابِرٍ الْعَبْدِیِّ ، قَالَ :قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «إِنَّ اللّهَ جَعَلَنِی إِمَاماً لِخَلْقِهِ ، فَفَرَضَ عَلَیَّ التَّقْدِيرَ فِی نَفْسِی وَ مَطْعَمِی وَ مَشْرَبِی وَ مَلْبَسِی كَضُعَفَاءِ النَّاسِ ؛ كَیْ يَقْتَدِیَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِی ، وَ لَا يُطْغِیَ الْغَنِیَّ غِنَاهُ» .411.الإمام علیّ عليه السلام (فی حَيَاهِ رَسولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَوْماً : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ ، فَقُلْتُ : لَوْ كَانَ هذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ .

فَقَالَ : «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلّى ، أَمَا وَ اللّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ ، مَا كَانَ إِلَا سِيَاسَهَ اللَّيْلِ ، وَ سِيَاحَهَ النَّهَارِ ، وَ لُبْسَ الْخَشِنِ ، وَ أَكْلَ الْجَشِبِ ، فَزُوِیَ ذلِكَ عَنَّا ، فَهَلْ رَأَيْتَ ظُلَامَهً قَطُّ صَيَّرَهَا اللّهُ نِعْمَهً إِلَا هذِهِ؟» . .

106. باب در بیان طریقه و روش امام در نَفس خویش در خوردنی و پوشیدنی، چون

106. باب در بیان طریقه و روش امام در نَفس خویش در خوردنی و پوشیدنی، چون متوجه امر امامت شود408.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از حمّاد، از حُمید و جابر عبدی روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«خدا مرا امام گردانیده از برای خلق خود. پس تنگ گیری را بر من واجب ساخته در حق خودم و در آنچه می خورم و آنچه می نوشم و آنچه می پوشم؛ چون ضعیفان و فقیران مردمان، تا آن که فقیر به فقر من اقتدا کند و به آن راضی باشد و غنّی به غنای خویش از سر به در نرود».409.الأمالی ، طوسی (به نقل از انس) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از معلّی بن خنیس روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، بنی عباس و آنچه را که ایشان در آنند از ناز و نعمت، به خاطر آوردم و با خود گفتم که: اگر این امر با شما می بود، ما با شما به رفاهیت می گذرانیدیم. فرمود که:«ای معلّی، بسیار دور است آنچه تو گمان کرده ای. به خدا سوگند که، اگر این امر با ما می بود، چیزی نبود، مگر سیاست و تدبیر و محافظت مردمان در شب و گشتن در روز (از برای جهاد یا غیر آن) و پوشیدن جامه های درشت و خوردن طعام های غیر لذیذ (یا نان بی نان خورش) و به واسطه غصب خلافت، همه اینها از ما دفع و رفع شد. پس آیا هرگز مظلمه و ستمی را دیده ای که خدا آن را نعمت گرداند، مگر این مظلمه» (یعنی غصب خلافت. حاصل مراد، آن که خلافت را ظاهری را از ما غصب کردند، و گمان ایشان این است که بر ما ستم کرده اند، و حال آن که ما را به رفاهیت انداخته اند).

.

410.إرشاد القلوب (به نقل از حُذيفه) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ غَيْرِهِمَا بِأَسَانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ ، فِی احْتِجَاجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلی عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ لَبِسَ الْعَبَاءَ ، وَ تَرَکَ الْمُلَاءَ ، وَ شَکَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيَادٍ إِلی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلَهُ ، وَ أَحْزَنَ وُلْدَهُ بِذلِکَ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام :«عَلَیَّ بِعَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ». فَجِیءَ بِهِ ، فَلَمَّا رَآهُ عَبَسَ فِی وَجْهِهِ ، فَقَالَ لَهُ : «أَ مَا اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِکَ ؟ أَ مَا رَحِمْتَ وُلْدَکَ ؟ أَ تَرَی اللّهَ أَحَلَّ لَکَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَکْرَهُ أَخْذَکَ مِنْهَا ؟ أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَی اللّهِ مِنْ ذلِکَ ، أَ وَ لَيْسَ اللّهُ يَقُولُ : «وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنامِ فِيها فاکِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذاتُ الْأَکْمامِ» ؟ أَ وَ لَيْسَ اللّهُ يَقُولُ : «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ» إِلی قَوْلِهِ «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ» ؟ فَبِاللّهِ ، لَابْتِذَالُ نِعَمِ اللّهِ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنِ ابْتِذَالِهَا بِالْمَقَالِ ، وَ قَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» ».

فَقَالَ عَاصِمٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَعَلی مَا اقْتَصَرْتَ فِی مَطْعَمِکَ عَلَی الْجُشُوبَهِ ، وَ فِی مَلْبَسِکَ عَلَی الْخُشُونَهِ ؟ فَقَالَ : «وَيْحَکَ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ عَلی أَئِمَّهِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَهِ النَّاسِ کَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ». فَأَلْقی عَاصِمُ بْنُ زِيَادٍ الْعَبَاءَ ، وَ لَبِسَ الْمُلَاءَ . .

411.امام علی علیه السلام (در حیات پیامبر خدا) علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و غیر ایشان به سندهای مختلف روایت کرده اند در باب حجت آوردن امیر المؤمنین علیه السلام بر عاصم بن زیاد در هنگامی که عبا پوشیده بود و جامه های نرم و نازک را ترک کرده بود، و برادرش ربیع بن زیاد شکایت او را به امیر المؤمنین علیه السلام نمود، و عرض کرد که: به این سبب اهل خود را غمناک و فرزندانش را اندوهناک ساخته.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:«عاصم بن زیاد را به نزد من آورید». پس او را آوردند، چون حضرت او را دید، در روی او رو ترش فرمود و فرمود که: «آیا از اهل خود شرم نکردی؟ آیا بر فرزندان خود رحم نکردی؟ آیا خدا را چنان پنداشته ای که چیزهای پاکیزه را برای تو حلال کرده و ناخوش دارد که تو از آنها فراگیری؟ تو در نزد خدا از آن خوارتری که از این قبیل تکلیف نسبت به تو بکند. آیا خدا نمی فرماید که: «وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ * فِيهَا فَكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ» (1) ، یعنی: «و زمین را خلق فرمود، یا بنهاد برروی آب، و بگسترانید از برای انتفاع هر صاحب روحی که بر روی آن است. در آن انواع چیزها است که به آنها متلذّذ می شوند از انواع میوه ها و درختان خرما که صاحبان غلاف هااند» (چه شکوفه آنها در میان غلاف ها می باشد). آیا خدا نمی فرماید که: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ » ، تا فرموده آن جناب که: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ » (2) ، یعنی: رها کرد و روان گردانید دو دریا را: یکی خوش و شیرین، و دیگری شور و تلخ؛ در حالتی که به یکدیگر می رسند و سطوح آنها به یکدیگر مماسّ می شوند (و گفته اند که آن دریای فارس و روم است که در محیط به یکدیگر می رسند). در میان این دو دریا، پرده ای است از قدرت خدا که افزونی نمی جویند (بر یکدیگر می رسند و هیچ یک بر دیگری غالب نمی شود به ممازجه و ابطال خاصیّت یکدیگر). بیرون می آید از این دو دریا، مروارید بزرگ و مروارید خرُد» (و آنچه در میانه آیات ذکر نشده این است که: «فَبِأَيِّ ءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» . و ترجمه آن مذکور شد).

پس حضرت فرمود که: «ای خدا، به فریادم برس از دست این جاهل، هر آینه صرف کردن نعمت های خدا و اظهار کردن آنها به کردار، به سوی خدا محبوب تر است از اظهار کردن آنها به گفتار؛ و حال آن که خدای عزّوجلّ

فرموده است که: «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» (3) حدیث کن به نعمت پروردگارت و آن را یاد کن».

عاصم عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پس، تو برای چه در طعام خویش اقتصار فرموده ای بر طعام ناگوار و نان بی نان خورش، و در لباس خویش، اکتفا نموده ای به جامه درشت و کنده؟

حضرت فرمود: «وای بر تو، به درستی که خدای عزّوجلّ، واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را با ضعیفان مردم بسنجند و برابر کنند، تا آن که فقر فقیر بر او زور نیاورد و او را تلف نکند». پس عاصم بن زیاد عبا را انداخت و جامه های نرم و پاکیزه پوشیده. .

1- .الرحمن، 10 و 11.
2- .الرحمن، 19 و 20 و 22.
3- .ضُحی، 11.

373.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَزَّازِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، قَالَ :حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ : أَصْلَحَکَ اللَّهُ ، ذَکَرْتَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام کَانَ یَلْبَسُ الْخَشِنَ ، یَلْبَسُ الْقَمِیصَ بِأَرْبَعَهِ دَرَاهِمَ وَ مَا أَشْبَهَ ذلِکَ ، وَ نَرَی عَلَیْکَ اللِّبَاسَ الْجَدِیدَ .

فَقَالَ لَهُ : «إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام کَانَ یَلْبَسُ ذلِکَ فِی زَمَانٍ لَا یُنْکَرُ عَلَیْهِ ، وَ لَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذلِکَ الْیَوْمَ شُهِرَ بِهِ ، فَخَیْرُ لِبَاسِ کُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ، غَیْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ علیه السلام إِذَا قَامَ ، لَبِسَ ثِیَابَ عَلِیٍّ علیه السلام ، وَ سَارَ بِسِیرَهِ عَلِیٍّ علیه السلام » .107 بَابٌ نَادِرٌ375.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، قَالَ :عَطَسَ علیه السلام یَوْماً وَ أَنَا عِنْدَهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا یُقَالُ لِلْاءِمَامِ إِذَا عَطَسَ ؟ قَالَ : «یَقُولُونَ : صَلَّی اللّهُ عَلَیْکَ» . .

107. باب نوادر

376.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن یحیی خزّاز، از حمّاد بن عثمان که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، مذکور کردی که علی بن ابی طالب علیه السلام جامه درشت می پوشید و پیراهن می خرید به چهار درم و آن را می پوشید و آنچه مانند این بود، و ما بر تو جامه نو و نفیس می بینیم؟ حضرت به آن مرد فرمود که:«علی بن ابی طالب، آن جامه را در زمانی می پوشید که کسی آن را بر او انکار نمی کرد، و اگر در مثل این روزگار می پوشید به سبب آن، شهرت می کرد، و مردم او را مذمّت می کردند، و بهترین پوشش ها در هر زمان، پوشش اهل آن زمان است، مگر آن که قائم ما اهل بیت علیهم السلام چون ظهور کند، مانند جامه های علی علیه السلام می پوشد، و به روش و طریقه علی علیه السلام رفتار می کند».107. باب نوادر378.الإمام الصادق علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از ایّوب بن نوح روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام عطسه کرد و من در خدمت او بودم. عرض کردم که: فدای تو گردم، به امام چه می گویند، چون عطسه کند؟ فرمود که:«می گویند: صلّی اللّه علیک، یعنی: خدا بر تو صلوات و رحمت فرستد».

.

379.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِى إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّينَوَرِيُّ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام : يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : «لَا ، ذَاكَ اسْمٌ سَمَّى اللّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ ، وَ لَا يَتَسَمّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَا كَافِرٌ».

قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ ؟ قَالَ : «يَقُولُونَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللّهِ». ثُمَّ قَرَأَ : «بَقِيَّتُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» .380.الإمام الرضا عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام : لِمَ سُمِّىَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : «لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمْ الْعِلْمَ ؛ أَ مَا سَمِعْتَ فِى كِتَابِ اللّهِ «وَ نَمِيرُ أَهْلَنا» ؟» .

وَ فِى رِوَايَةٍ أُخْرى ، قَالَ : «لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ» .381.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِى الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : لِمَ سُمِّىَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : «اللّهُ سَمَّاهُ ، وَ هكَذَا أَنْزَلَ فِى كِتَابِهِ : «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ» وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِى ، وَ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» . .

378.امام صادق علیه السلام :محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن ابراهیم دینَوری، از عمر بن زاهر، از امام جعفرصادق علیه السلام که گفت: مردی آن حضرت را از قائم علیه السلام سؤال کرد که آیا بر او سلام می شود به امیر المؤمنین بودن (که بر آن حضرت چنین سلام کنند که: السلام علیک یا امیرالمؤمنین)؟ فرمود:«نه، این نام، نامی است که خدا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن نامیده و کسی پیش از او، به این نام نامیده نشده و بعد از او کسی به این نام خود را نمی نامد، مگر کافر».

عرض کردم که: فدای تو گردم، بر قائم چگونه سلام می شود؟ فرمود که: «می گویند: السلام علیک یا بقیه اللّه ». بعد از آن، این را خواند که: «بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ» (1) ، یعنی: «آنچه خدا باقی گذارد، بهتر است از برای شما؛ اگر هستید باور دارندگان گفتار من».379.امام صادق علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظم علیه السلام که چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، به امیر المؤمنین نامیده شد؟ فرمود:«زیرا که آن حضرت، علم را برای مؤمنان می آورد از جانب خدای عزّوجلّ (چنانچه جَلّابان و آذوقه کشان را میّار می گویند) . (2) آیا نشنیده ای در کتاب خدا: «وَ نَمِیرُ أَهْلَنَا» (3) ، یعنی: و طعام می آوریم برای کسان خود».

و در روایت دیگر است که فرمود: «زیرا که جلّابی مؤمنان از نزد اوست که علم را به ایشان می دهد» (چون انباردار که اجناس خوردنی که باعث بقای جان است، به مردم می دهد) .380.امام رضا علیه السلام :علی بن ابراهیم، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عُمیر، از ابو الربیع قزّاز، از جابر، از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به امیر المؤمنین مسمی شد؟ فرمود که:«خدا او را امیر المؤمنین نام کرد، و در کتاب خود همچنین فرو فرستاد: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِیءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ» (4) . وَ أَنّ مُحَمَّدا رَسُولی وَ أَنّ عَلیّا أَمیرُالمُؤمِنینَ». .

1- .هود، 86 .

2- .و آن مشتق است از میره به کسر میم و سکون یا، و آن کشیدن طعام است از جایی به جایی و طعامی که به جهت عیال یا برای فروختن از جایی آورند. مترجم
3- .یوسف، 65.
4- .اعراف، 172.

108 بَابٌ فِيهِ نُكَتٌ وَ نُتَفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِی الْوَلَایَهِ382.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ ، عَنْ سَالِمٍ الْحَنَّاطِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ» قَالَ : «هِیَ الْوَلَایَهُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام » .383.عنه صلی اللّه علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولًا» قَالَ :«هِیَ وَلَایَهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام » . .

108. بابی که در آن نکته ها و نتفه ها است از قرآن که از نزد خدا فرود آمده

(و این تتمه، در قرآن معهود موجود نیست، و ترجمه و بیان این آیه، در کتاب ایمان و کفر می آید. ان شاء اللّه).

108. بابی که در آن نکته ها و نتفه ها است از قرآن که از نزد خدا فرود آمده در باب ولایت 1386.الإمام علیّ علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از حنان بن سَدیر، از سالم حنّاط که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از قول خدای تبارک و تعالی: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» (1) . حضرت فرمود که:«آن، ولایت است از برای امیر المؤمنین علیه السلام ». و ترجمه ظاهر آیه این است که: «فرود آورد جبرئیل این فرو فرستاده را یا فرو فرستاده خدای تعالی به مصاحبت آن جبرئیل علیه السلام را بر دل تو (یعنی: جبرئیل تو را تلقین آن کرد، بر وجهی که به آن مأمور بود، بدون تبدیل و تغییر و تو آن را از وی فرا گرفتی و در دل خود نگاه داشتی) تا آن که باشی از بیم کنندگان بندگان (از آنچه بکشاند به سوی عذاب از فعل و ترک؛ همچنان که بر اُمم سابقه واقع شد) به زبان عربی هویدا و واضح المعنی» .382.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حَکَم بن مِسکین، از اسحاق بن عمّار، از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَی السَّمَوَتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْاِءنسَنُ إِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولاً» (2) که آن حضرت فرمود که:«این، امانت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است». و ترجمه آیه این است: «به درستی که ما عرضه دادیم امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها، پس سرباز زدند از آن که آن را بردارند از روی مخافت (نه از راه مخالفت و به وجود آجرام عظام آنها) از حمل آن ترسیدند و آدمی با وجود ضعف بُنیه، آن را برداشت. به درستی که آدمی، بسیار ستم کار و بسیار نادان بود» (به کنه این امانت و عقوبت حمل و خیانت که از او سر زد).

.

1- .شعرا، 193 195.
2- .احزاب، 72.

383.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی زَاهِرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ کَثِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ» قَالَ : «بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله مِنَ الْوَلَایَهِ ، وَ لَمْ یَخْلِطُوهَا بِوَلَایَهِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ ، فَهُوَ الْمُلَبِّسُ بِالظُّلْمِ» .384.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ نُعَیْمٍ الصَّحَّافِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ» فَقَالَ : «عَرَفَ اللّهُ إِیمَانَهُمْ بِوَلَایَتِنَا ، وَ کُفْرَهُمْ بِهَا یَوْمَ أَخَذَ عَلَیْهِمُ الْمِیثَاقَ فِی صُلْبِ آدَمَ علیه السلام وَ هُمْ ذَرٌّ» . .

385.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «[وَ]الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَنَهُم بِظُلْمٍ» (1) (و در قرآن واو در صدر آیه نیست). و ترجمه آیه این است که:«آن کسانی که ایمان آوردند. حضرت فرمود که: «به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آن را آورد از ولایت»، و نیامیختند ایمان خود را به ستمی، و حضرت فرمود که: «آن ولایت را مخلوط به ولایت فلان و فلان... نگردانیدند؛ زیرا که آن، ایمانی است با ظلم به هم آمیخته» (و از حدیث چنین ظاهر می شود که حضرت صادق علیه السلام «وَلَمْ یَلْبَسوا» را به ضمّ یا خوانده باشد که از لَبَس باشد و آن تَغطیه و پوشانیدن است، ولیکن کسی را ندیدم که این قرائت را از حضرت، یا غیر او نقل کرده باشد).386.امام علی علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نُعیم صحّاف، روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدا: «فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَ مِنکُم مُؤْمِنٌ» (2) (کافر در قرآن، پیش از مؤمن است. (3) پس، یا اشتباه از راوی است، و مؤید این حدیث است که بعد از این می آید، یا مضمون آیه مراد است، نه لفظ آن. و بعضی گفته اند که اصل، آن است که مؤمن بر کافر مقدم باشد؛ چنانچه در این حدیث واقع شده، لیکن مانع از وقوع آن در قرآن بر این نظم، آن است که اگر مؤمن را مقدّم می داشت، لازم می آمد که لفظ، کافر مقارن لفظ جلاله واقع شود؛ زیرا که در قرآن بعد از آنچه مذکور شد، مذکور است که: «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» . و چون این مانع در حدیث برطرف شد، لفظ مؤمن را مقدم داشت؛ چنانچه اصل است. و من می گویم که: اگر مقصود این قائل، بیان وجه تقدیم و تأخیر است به ابقای این لفظ بر قرآنیّت، غلط است و اگر مراد، بیان وجه آن است بعد از ادا کردن مضمون آیه و اختیار این نظم و ترتیب، وجه وجیهی است؛ اگر تقدیم کافر، به جهت کثرت و غلبه ایشان نباشد). و ترجمه آیه این است که:«اوست آن خدایی که شما را آفریده، پس بعضی از شما کافرند و بعضی مؤمن».

و حضرت فرمود که: «خدا ایمان ایشان را به ولایت ما و کفر ایشان را به آن شناسانید (یعنی: قبول کردن و قبول نکردن آن را نشانه ایمان و کفر ایشان قرار داد. و می تواند که معنی این باشد که خدا ایمان و کفر خلق

را به ولایت ما شناخت) در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت در صلب آدم و ایشان چون مورچگان ریزه» (یا ذرّات هوا بودند). .

1- .انعام، 82 .
2- .تغابن، 2.
3- .این نظر مترجم - رحمه اللّه - بر اساس نسخه موجود پیش وی بوده و بر اساس این نسخه، آیه، مطابق با قرآن است.

387.عنه عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی قَوْلِ اَللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» قَال : «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ الَّذِی أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَتِنَا» .388.الخصال عن محمّد بن الحنفيّه :مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسی ، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اَللّهِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» قَالَ :«الْوَلَايَةُ» .389.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (لِفَاطِمَةَ علیها السلام فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه ا) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُثَنًّی ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَجْلَانَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» قَالَ :«هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام ».390.الإمام علیّ علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ» فِی وَلَايَةِ عَلِیٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ «فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً» هكَذَا نَزَلَتْ» .391.عنه علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ علیهم السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : « «وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّهِ» فِی عَلِیٍّ وَ الْأَئِمَّةِ «كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسی فَبَرَّأَهُ اللّهُ مِمّا قالُوا» » . .

387.امام على عليه السلام :احمد بن ادريس، از محمد بن احمد، از يعقوب بن يزيد، از ابن محبوب، از محمد بن فُضيل، از امام موسى كاظم عليه السلام روايت كرده است در قول خداى عزّوجلّ: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (1) ، يعنى:«وفا مى كنند به نذر»، كه حضرت فرمود: «يعنى: آن چنان نذرى كه بر ايشان گرفته شد در باب ولايت ما».388.الخصال (به نقل از محمّد بن حنفيّه) محمد بن اسماعيل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عيسى، از ربعى بن عبداللّه ، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است در قول خداى تعالى: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ» (2) ، يعنى:«و اگر آن كه ايشان به پا مى داشتند تورات و انجيل را و آنچه فرو فرستاده شد به سوى ايشان»، كه حضرت فرمود كه: «آن، ولايت است».160.تاريخ الطبرى (به نقل از ابو رافع) حسين بن محمد اشعرى، از معلّى بن محمد، از وشّاء، از مُثنّى، از زراره، از عبداللّه بن عَجْلان، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است در قول خداى تعالى: «قُل لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى» (3) ، حضرت فرمود كه:«قربى، ائمه عليهم السلام اند».161.الإرشاد (به نقل از عبد اللّه بن مسعود ، در يادكردِ جنگ ا) حسين بن محمد، از معلّى بن محمد، از على بن اسباط، از على بن ابى حمزه، از ابو بصير، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است در قول خداى عزّوجلّ: «وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ فى ولايه على والائمه من بعده فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (4) ، كه حضرت فرمود كه:«آيه، همچنين نازل شد». و ترجمه آن، چنانچه در روايت است اين است كه: «و هر كه فرمان برد خدا و رسول او را (كه محمد است) در باب ولايت على و امامان بعد از او، پس به حقيقت كه رستگار شده؛ رستگارى بزرگ».162.الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلامحسين بن محمد، از معلّى بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان روايت كرده و آن را مرفوع ساخته به سوى ايشان در قول خداى عزّوجلّ:« «وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُواْ رَسُولَ اللَّهِ» (5) فى على والائمه «كَالَّذِينَ ءَاذَوْاْ مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا» (6) ».

(و ممكن كه فى علّى و الائمه بيان تقدير و مراد باشد يا جزو آيه. و بر هر تقدير، ما قبل و ما بعد آن در قرآن متصل به يكديگر نيست، بلكه در موضعى از سوره احزاب چنين است كه: «وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُواْ رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَن تَنكِحُواْ أَزْوَجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا» (7) تا آخر آيه، و بعد از چندين آيه، اين است كه: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَالَّذِينَ ءَاذَوْاْ مُوسَى» 8 ، تا

آخر) و ترجمه آنچه در حدیث است این است که: «و نرسد و نسزد شما را آن که برنجانید فرستاده خدا را در حق علّی و امامان؛ مانند آنان که رنجانیدند موسی را. پس خدا او را پاک گردانید از آنچه گفتند». .

1- .انسان، 7 .
2- .مائده، 66 .
3- .شورا، 22.
4- .احزاب، 71 .
5- .احزاب، 53 و 69.
6- .احزاب ، 59 .
7- .احزاب، 53.

163.المغازی :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ السَّيَّارِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ :سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالى : «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدايَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقى» قَالَ : «مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّهِ ، وَ اتَّبَعَ أَمْرَهُمْ ، وَ لَمْ يَجُزْ طَاعَتَهُمْ» .162.امام صادق علیه السلام (به نقل از پدرانش علیهم السلام) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، رَفَعَهُ فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ» قَالَ :«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ مَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام ».163.المغازی :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَهَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ تَعَالى : «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبى» قَالَ :«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام ». .

164.الإمام الصادق علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از سیّاری، از علی بن عبداللّه روایت کرده است که گفت: مردی او را سؤال کرد از قول خدای تعالی: «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَ لَا یَشْقَی» (1) ، یعنی:«پس، هر که پیروی کند راهنمایی مرا، پس گمراه نشود و در شقاوت و رنج نیفتد». در جواب فرمود که: «مراد، آن کسی است که به امامان قائل باشد، و امر ایشان را پیروی کند، و از اطاعت ایشان در نگذرد».165.الإمام الکاظم علیه السلام :حسین بن محمد، از معلی بن محمد ، از احمد بن محمد بن عبداللّه روایت کرده و آن را مرفوع ساخته در قول خدای تعالی: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَ أَنتَ حِلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَ وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» (2) ، یعنی:«سوگند می خورم به این شهر (یعنی: مکه معظمه) و حال آن که تو فرود آمده ای در این شهر (یا حلالی در آن، که احکام مُحْرِم بر تو جاری نیست، چنانچه در روز فتح مکه کشتن و اسیر کردن بر او حلال بود. یا سوگند نمی خورم به آن و حال آن که خون تو را در آن حلال می دانند، و اذیت تو را روا می دارند، و هیچ رعایت حرمت تو نمی کنند) و سوگند به پدر و آنچه زاد». و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین علیه السلام است و آنچه از او متولد شدند از امامان».166.الکافی عن نعمان الرازی عن الإمام الصادق علیه السلحسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، و محمد بن عبداللّه ، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی» (3) . حضرت فرمود که:«ذی القربی، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند». .

1- .طه، 123.
2- .بلد، 1 3.
3- .انفال، 41.

164.امام صادق علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» قَالَ : «هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام » .165.امام کاظم علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَورَمَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ» قَالَ :«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام ». «وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ» قَالَ : «فُلَانٌ وَ فُلَانٌ». «فَأَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» : «أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلُ وَلَايَتِهِمْ». «فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَا اللّٰهُ وَ الرّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ» : «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام ».166.الکافی (به نقل از نعمان رازی از امام صادق علیه السلام) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُثَنًّى ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَجْلَانَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» :«يَعْنِى بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِجَ مِنْ دُونِهِمْ» . .

167.السیره النبویّه لابن هشام عن ابن أبی نجیح :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از عبداللّه بن سِنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عزّوجلّ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» (1) ، که فرمود که:«ایشان، ائمه علیهم السلام اند». و ترجمه آیه این است که: «و از جمله آنان که آفریده ایم، گروهی هستند که راه می نمایند خلائق را به دین اسلام و حدود آن، و به حق عدل می کنند در احکام آن».168.المناقب للخوارزمی عن أبی ذرّ عن الإمام علیّ علیه (لِلمُهاجِرینَ وَالأَنصارِ بَعدَ حُصولِ البَیعَه) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَبَ مِنْهُ ءَایَتٌ مُّحْکَمَتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَبِ» ، یعنی:«اوست آن که فرو فرستاد بر تو قرآن را؛ بعضی از آن، آیت های محکمه است (که مفصلّ و مبیّن است که در لفظ و معنی آن، هیچ اشکالی نیست) و آنها اصل و ریشه آن قرآنند»، که حضرت فرمود: «آیات محکمات، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام ». «وَ أُخَرَ مُتَشابِهات» ، یعنی: «و آیت های دیگر که غیر محکم اند» (مانند یکدیگراند، به جهت اجمال) ، و حضرت فرمود که: «مراد، فلان و فلان... است». «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ» ، یعنی: «اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب نفسانی، در دل های ایشان میل و کجی و تباهی یا شک در سخن الهی است». و حضرت فرمود: «یعنی: اصحاب و اهل ولایت ایشان». «فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَآءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغَآءَ تَأْوِیلِهِ» ، یعنی: «پس پیروی می کنند آن چیزی را که لفظ او متشابه، و معنی او مشکل باشد از آن کتاب؛ به جهت طلب کردن فتنه (که شرک است) و به جهت طلب کردن تأویل» (آن که موافق هوا و مدّعای پا در هوای ایشان باشد). «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَا اللَّهُ وَالرَّ سِخُونَ فِی الْعِلْمِ» (که ترجمه آن گذشت) و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند».169.تاریخ الطبری :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از مُثنّی، از عبداللّه بن عَجْلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَکُواْ وَلَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جَهَدُواْ مِنکُمْ وَلَمْ یَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَهً» (2) ، یعنی:«آیا می پندارید که واگذاشته می شوید بر این وجه که هستید، و حال آن که خدا هنوز ندانسته آنان را که جهاد کرده باشند از شما (یعنی: هنوز جهاد نکرده اید تا خدا مجاهد شما را بداند؛ زیرا که تا مجاهده به فعل نیاید، علم تعلق به وجود آن نگیرد؛ و اگر

چه خدا در ازل به همه معلومات عالم بود، اما علم به وجود چیزی، فرع وجود آن است) و فرا نگرفته باشند از غیر خدا و رسول او و مؤمنان دوست نهانی و محرم راز را که افشای اسرار با وی کنند».

حضرت فرمود که: «مقصود خدا از مؤمنان، ائمه علیهم السلام اند که شیعیان دوستانی نهانی که محرمان اسرار باشند غیر از ایشان فرا نگرفتند». .

1- .انفال، 181.
2- .توبه، 16.

167.السیره النبویه ، ابن هشام (به نقل از ابن ابی نجیح) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنِ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها» قَالَ :قُلْتُ : مَا السَّلْمُ ؟ قَالَ : «الدُّخُولُ فِی أَمْرِنَا» .168.المناقب ، خوارزمی (به نقل از ابو ذر از امام علی علیه السلام ، خطاب) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» قَالَ :«یَا زُرَارَهُ ، أَ وَ لَمْ تَرْکَبْ هذِهِ الْأُمَّهُ بَعْدَ نَبِیِّهَا طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ فِی أَمْرِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ؟» .169.تاریخ الطبری:الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جُنْدَبٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» قَالَ : «إِمَامٌ إِلی إِمَامٍ» . .

170.الإرشاد :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صَفوان، از ابن مُسکان، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (1) ، یعنی:«و اگر میل کنند مشرکان به سوی سِلم، پس، تو هم میل کن به سوی آن». و راوی می گوید که: به حضرت عرض کردم که: سِلمْ چیست؟ فرمود که: «داخل شدن در امر ما». (2)170.الإرشاد:محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (3) ، که آن حضرت فرمود:«ای زراره، آیا این امت بر ننشستند و مرتکب نگردیدند بعد از پیغمبر خود، طبقی را بعد از طبقی در امر فلان و فلان و فلان» . و ترجمه آیه این است که «هر آینه برنشینید و مرتکب شوید (یعنی: اقدام کنید) و ملاقات نمایید حالی را از پس حالی» (که مطابق یکدیگر باشند در شدّت یا مخالفت. و طَبَقْ در این حدیث، به مذهب و شرک نیز تفسیر شده).171.الإمام علیّ علیه السلام (حینَما رَجَعَ مِن غَزوَهِ اُحُدٍ وأعطی فاطِمَهَ) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبداللّه بن جُندب روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظم علیه السلام از قول خدای عزّوجلّ: «وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (4) ، یعنی:«و هر آینه به حقیقت که پیوند دادیم و متصل گردانیدیم برای ایشان، سخن را (یعنی: پیوسته آن را فرستادیم) تا شاید که ایشان پندپذیر شوند». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، امامی است تا امامی دیگر» (یعنی: ائمه را متصل به یکدیگر ساختیم که در هر زمان که امامی فوت شد امام دیگر را نصب کردیم). .

1- .انفال، 61 .
2- .و سِلم به کسر سین و فتح آن، با سکون لام، در هر دو، آشتی و آشتی کردن و گردن نهادن و مسلمان شدن است، و در آیه، به هر دو وجه قرائت شده است. مترجم
3- .انشقاق، 19.
4- .قصص، 51.

389.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به فاطمه علیها السلام در وصف علی علیه السل) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَلَامٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا» قَالَ :«إِنَّمَا عَنى بِذلِكَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهم السلام ، وَ جَرَتْ بَعْدَهُمْ فِى الْأَئِمَّهِ عليهم السلام ، ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللّهِ فِى النَّاسِ ، فَقَالَ : «فَإِنْ آمَنُوا» يَعْنِى النَّاسَ ، «بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ» يَعْنِى عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام «فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِى شِقاقٍ» »

390.امام على عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُثَنّى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَجْلَانَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِىُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» قَالَ :«هُمُ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام وَ مَنِ اتَّبَعَهُمْ» .391.امام على عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِىِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ أُوحِىَ إِلَىَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» ؟ قَالَ : «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَهُوَ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا أَنْذَرَ بِهِ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ».392.المعجم الأوسط عن أبى الطفيل :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِىَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» قَالَ :«عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِى مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هكَذَا ، وَ إِنَّمَا سُمِّىَ أُولُو الْعَزْمِ أُوْلِى الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِى مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِىِّ وَ سِيرَتِهِ ، وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلى أَنَّ ذلِكَ كَذلِكَ ، وَ الْاِءقْرَارِ بِهِ» . .

393.تاریخ الیعقوبی (فی ذِکرِ خِلافَهِ أمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن نُعمان، از سلّام، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَآ أُنزِلَ إِلَیْنَا» (1) ، یعنی:«گرویده ایم به خدا و آنچه فرو فرستاده شد به سوی ما». که آن حضرت فرمود: «مقصود خدا از آن، علی و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام . و بعد از ایشان این آیه در باب ائمه علیهم السلام جاری است. بعد از آن، سخن خدا برگشت نمود در باب سنیان و در باب ایشان تکلم کرد و فرمود: «فَإِنْ ءَامَنُوا» ، یعنی: پس اگر ایمان بیاورند سنیان، «بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِ» ، یعنی: «بمانند آنچه شما ایمان آورده اید به آن» یعنی: علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام ، «فَقَدِ اهْتَدَوا» ، «پس هر آینه راه راست یافته اند» . «وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ» (2) ، «و اگر برگردند از ایمان به آن، پس، جز این نیست که ایشان با حق در خلاف و نزاع اند».175.تفسیرالقمّی عن أبی واثله شقیق بن سلمه (فی عَلِیٍّ علیه السلام) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از مثنّی، از عبداللّه بن عَجْلان، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای تعالی: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَ هِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا» (3) ، روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«ایشان، ائمه، و آنانند که ایشان را پیروی نموده اند» (و ترجمه آیه مذکور شد).176.أُسد الغابه عن سعید بن المسیّب :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن أُذینه، از مالک جُهنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزّوجلّ: «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْءَانُ لِأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» (4) ، یعنی:«و وحی شد به سوی من این قرآن، تا بترسانم شما را به آن و آن که رسیده باشد». و حضرت فرمود که: «آن که رسیده باشد و قابلیت داشته باشد، که امام باشد از آل محمد، پس آن امام، به قرآن مردم را می ترساند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به آن ترسانید».177.السیره النبویّه ، لابن هشام عن ابن إسحاق :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از مفضّل بن صالح، از جابر، از امام محمدباقر علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ «وَ لَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَی ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (5) ، یعنی:«و هر آینه که ما عهد کردیم به سوی آدم، پس از این زمان (یعنی: او را امر فرمودیم) پس فراموش کرد (یعنی: آن امر را ترک کرد) و نیافتیم از برای

او عزیمت و دل بستگی را». و گفت که: حضرت فرمود: «عهد کردیم به سوی او در باب محمد و ائمه علیهم السلام بعد از او، پس ترک نمود و او را عزمی نبود که ایشان همچنین اند. و جز این نیست که اولوالعزم از پیغمبران را اولوالعزم نامیدند، زیرا که خدا به سوی ایشان عهد فرمود در باب محمد و اوصیای بعد از او، و حضرت مهدی و طریقه و روش او، و عزم ایشان جمع شد بر این که این امر، همچنین است و بر اقرار و اعتراف به آن» . .

1- .بقره، 136.
2- .بقره ، 137 .
3- .آل عمران، 68 .
4- .انعام، 19 .
5- .طه، 115.

173.الإرشاد (به نقل از سعيد بن مسيّب) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ» :«كَلِمَاتٍ فِى مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ «فَنَسِىَ» هكَذَا وَ اللّهِ أُنْزِلَتْ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله » .174.امام باقر عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنِ الثُّمَالِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«أَوْحَى اللّهُ إِلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله : «فَاسْتَمْسِكَ بِالَّذِى أُوحِىَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ : إِنَّكَ عَلى وَلَايَهِ عَلِيٍّ ، وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» .175.تفسير القمّى (به نقل از ابو واثله شقيق بن سلمه ، درباره على ع) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مُنَخَّلٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهذِهِ الْآيَهِ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله هكَذَا : «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللّهُ» فِى عَلِيٍّ «بَغْياً» » . .

176.اُسد الغابه (به نقل از سعید بن مسیّب) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیداللّه ، از محمد بن عیسی قمّی، از محمد بن سلیمان، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَ لَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَی ءَادَمَ مِن قَبْلُ» کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن والحسین و الائمه علیهم السلام من ذریتهم «فَنَسِیَ» ، یعنی:«و هر آینه به حقیقت که عهد کردیم به سوی آدم پیش از، این [سخنانی چند را در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام که از فرزندان ایشانند]، پس فراموش کرد و ترک نمود». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که این آیه، همچنین بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شد».177.السیره النبویّه ، ابن هشام (به نقل از ابن اسحاق) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از خالد بن مادّ، از محمد بن فُضیل، از ثُمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«خدا به سوی پیغمبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد که: «فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ» (1) ، یعنی: پس چنگ در زن به آنچه وحی شده به سوی تو. به درستی که تو بر راه راستی» (که هیچ کجی در آن نیست). و حضرت فرمود: «یعنی: به درستی که تو بر ولایت علی علیه السلام ثابتی و علی علیه السلام همان راه راست است».178.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل، از جابر، از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله چنین فرود آورد: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن یَکْفُرُواْ بِمَآ أَنزَلَ اللَّهُ» (2) فی علی علیه السلام بغیا ، یعنی: بد است آنچه فروختند و بدل کردند به آن، حظّ نفس های خود را و آن، این است که: کافر می شوند به آنچه خدا [در شأن علی علیه السلام] فرو فرستاده از روی ستم» (یا از جهت طلب کردن آن چیزی که شایسته آن نیستند و آن، حسد است، یعنی: کافر شدند به آن، به جهت حسد بردن) . .

1- .زخرف، 43.
2- .بقره، 23.

178.امام على عليه السلام :وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مُنَخَّلٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهذِهِ الْاَيَهِ عَلى مُحَمَّدٍ صلى اللّه عليه و آله هكَذَا : «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِى رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا» فِى عَلِىٍّ «فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ» » .179.الإرشاد :وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مُنَخَّلٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِهذِهِ الْاَيَهِ هكَذَا : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا» فِى عَلِىٍّ «نُوراً مُبِيناً» » .179.الإرشاد:عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى طَالِبٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بَكَّارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام :« «وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ» فِى عَلِىٍّ «لَكانَ خَيْراً لَهُمْ» » .180.الإرشاد :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَجْلَانَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِى السِّلْمِ كَافَّهً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» قَالَ :«فِى وَلَايَتِنَا» . .

180.الإرشاد:و به همین اسناد، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل، از جابر روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله همچنین فرود آورد:« «وَ إِن كُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا فی علی فَأْتُواْ بِسُورَهٍ مِّن مِّثْلِهِ» (1) ، یعنی: و اگر هستید شما در شک و شبهه از آنچه فروفرستادیم بر بنده خود (که محمد است صلی الله علیه و آله) [در شأن علی علیه السلام]، پس بیاورید یک سوره را از مانند بنده ما» (یعنی: شخص ناخواننده و نانویسنده که درس نخوانده باشد و به نزد عالمی تردّد و آمد و شدی ننموده باشد و از کسی تعلیم نگرفته باشد، یا مانند قرآن در فصاحت و بلاغت، یا در آن که کلام خدا باشد؛ چون تورات و زبور و انجیل و سائر کتاب های آسمانی).181.السیره النبویّه لابن هشام (فی ذِکرِ نُزولِ بَنی قُرَیظَهَ عَلی حُکمِ سَعدِ) و به همین اسناد، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«جبرئیل علیه السلام ، این آیه را بر محمد همچنین فرود آورد که: «یَاأَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا» (2) فی علیّ نورا مبینا ، یعنی: ای کسانی که داده شده اید کتاب را که خدا آن را به شما ارزانی داشته، ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستادیم [در شان علی علیه السلام ، در حالتی که نوری است آشکارا]».181.السیره النبویّه ، ابن هشام (در ذکر گردن نهادن بنی قریظه به حکم سعد بن معاذ) علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابو طالب، از یونس بن بکّار، از پدرش، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت کرده است که:« «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا یُوعَظُونَ بِهِ» فی علیّ «لَکَانَ خَیْرًا لَهُم» (3) ، یعنی: و اگر آن که می کردند آنچه پند داده می شوند به آن [در باب علی علیه السلام]، هر آینه بهتر بود از برای ایشان».182.تاریخ الیعقوبی :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از مثنّی حنّاط، از عبداللّه بن عَجْلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ : «یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّهً وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَ تِ الشَّیْطَنِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ» (4) ، یعنی:«ای آن کسانی که ایمان آورده اید، در ظاهر در آیید در دین اسلام، یا سلامتی، همه به یک بار و پیروی مکنید گام های شیطان را (یعنی: وسوسه های او) به درستی که شیطان شما را دشمنی است هویدا و آشکارا». و حضرت فرمود: «یعنی: داخل شوید در ولایت ما» . .

1- .بقره، 23.
2- .نساء، 48.
3- .نساء، 66.
4- .بقره، 208 .

182.تاريخ اليعقوبى:الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ : «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيا» ؟ قَالَ : «وَلَايَتَهُمْ». «وَ الْاخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقى» ؟ قَالَ : «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام . «إِنَّ هذا لَفِى الصُّحُفِ الْأُولى صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى» ».183.السنن الكبرى عن ابن إسحاق :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مُنَخَّلٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :« «أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ» مُحَمَّدٌ «بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ» بِمُوَالَاهِ عَلِىٍّ «اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً» مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ «كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ» » . .

183.السنن الکبری (به نقل از ابن اسحاق) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از عبداللّه بن ادریس، از محمد بن سِنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: قول خدا: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَوهَ الدُّنْیَا» (1) ، یعنی: چه؟ فرمود:«مراد، ولایت منسوب به شَبْوَه است». (2) (یعنی: دوستی خلفای جور که چون عقرب اند. و اگر شَبَّویه به فتح با نیز باشد، منسوب به سوی شباه است که به معنی بچه عقرب است. و می تواند که منسوب به سوی شبو، بدون ها باشد، و آن به معنی چراغ پا شدن چاروا (3) است. و در بعضی از نسَخ کافی، چنین است که: «مراد، ولایت به ایشان (یعنی: خلفای جور) است»). و ترجمه آیه این است که: «بلکه بر می گزینید زندگی دنیا، یا نزدیک تر را».

«وَ الْأَخِرَهُ خَیْرٌ وَ أَبْقَی» (4) ، یعنی: «و آخرت بهتر و پاینده تر است». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است . «إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی صُحُفِ إِبْرَ هِیمَ وَ مُوسَی » » (5) (و ترجمه آن مذکور شد).184.الإرشاد عن الزهری :احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از محمد بن علی، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:« «أَفَکُلَّمَا جَآءَکُمْ» محمّدَ «بِمَا لَا تَهْوَی أَنفُسُکُمُ» بمولاه علی «اسْتَکْبَرْتُمْ فَفَرِیقًا» من آل محمّد «کذبتم وَ فَرِیقًا تَقْتُلُونَ» (6)

» (و در قرآن أفکلما در صدر آیه موجود است (7) ، و به جای محمد، رسول و استکبرتم بدون فا و بموالاه علی و من آل محمد ندارد). و ترجمه آنچه در کافی مذکور است، این است که: «آورد شما را محمد آنچه نفس های شما آن را خواهش ندارد؛ یعنی: دوستی ورزیدن با علی. پس سرکشی کردید و امر و فرمان او را نبردید. پس گروهی را از آل محمد صلی الله علیه و آله به دروغ نسبت دادید، و گروهی را کشته و می کشید». .

1- .اعلی، 16 .
2- .و شَبْوه به فتح شین و سکون بای ابجد، عقرب است. مترجم
3- .چارپا و مرکب سواری.
4- .اعلی، 17.

5- .اعلی، 18 و 19.
6- .بقره ، 208 .
7- .در این نسخه موجود می باشد.

184.الإرشاد (به نقل از زهرى) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الرِّضَا عليه السلامفِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ» » بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ «ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» يَا مُحَمَّدُ مِنْ وَلَايَهِ عَلِىٍّ ؛ هكَذَا فِى الْكِتَابِ مَخْطُوطَهٌ» .394.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى السَّفَاتِجِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلامفِى قَوْلِ اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ : «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى هَدانا لِهذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِىَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّهُ» فَقَالَ :«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ ، دُعِىَ بِالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام ، فَيُنْصَبُونَ لِلنَّاسِ ، فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ ، قَالُوا : «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى هَدَانَا لِهذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللّهُ» يَعْنِى هَدَانَا اللّهُ فِى وَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام ».185.المستدرک على الصحيحين (به نقل از ابن اسحاق) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَهَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلامفِى قَوْلِهِ تَعَالى : «عَمَّ يَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ» قَالَ :«النَّبَأُ الْعَظِيمُ : الْوَلَايَهُ». وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ : «هُنالِکَ الْوَلايَهُ لِلّهِ الْحَقِّ» قَالَ : «وَلَايَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام » .186.المناقب لابن شهر آشوب :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِىِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّينِ حَنِيفاً» قَالَ :«هِىَ الْوَلَايَهُ» . .

187.الإرشاد عن أبی الحسن المدائنی :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از عبداللّه بن ادریس، از محمد بن سنان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ» بولایه علی «ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ» (1)] یا محمد من ولایه علیّ[، که آن حضرت فرمود:«در کتاب (یعنی: کتاب خدا که قرآن است، یا کتاب علی علیه السلام) همچنین نوشته شده است» و ترجمه آیه، این است که: بزرگ و گران است بر شرک آورندگان [به ولایت علی علیه السلام]آنچه تو ایشان را به سوی آن می خوانی [ای محمد، از ولایت علی علیه السلام].188.الإمام علیّ علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابن هلال، از پدرش، از ابو السفاتج، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَنَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاَ أَنْ هَدَنَا اللَّهُ» (2) ، که آن حضرت فرمود:«چون روز قیامت شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان او علیهم السلام را می طلبند، و ایشان را برای مردم نصب می کنند. پس، چون شیعیان ایشان، ایشان را ببینند، می گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَنَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاَ أَنْ هَدَنَا اللَّهُ» ، یعنی: خدا ما را هدایت فرمود در باب ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان از فرزندان او علیهم السلام ».189.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (عِندَ مُبارَزَهِ الإِمامِ عَلِیٍّ علیه السلام ع) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه و محمد بن عبداللّه ، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «عَمَّ یَتَسَآءَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» (3) ، که آن حضرت فرمود:«نبأ عظیم، یعنی: خبر بزرگ ولایت است». و سؤال کردم او را از قول آن جناب «هنالک الولایه للّه الحق» (4) فرمود که: «ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است». و ترجمه آیه این است که: «در آنجا تصّرف کردن و یاری کردن از برای خدای راستگو و راست کردار است». (یعنی: در آن وقت هیچ کس بر تصرّف قادر نبود، مگر او) .190.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا» (5) که آن حضرت فرمود که:«دین، همان ولایت است». و ترجمه آیه این است که: «پس راست گردان روی خود را برای دین حق» (در حالتی که میل کننده باشی از همه ادیان باطله به دین حق اسلام). .

1- .شورا، 13.
2- .اعراف، 43.
3- .نبأ، 1 و 2.
4- .كهف ، 44 .
5- .روم، 30.

186.المناقب ، ابن شهر آشوب :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَمَذَانِيِّ ، يَرْفَعُهُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالى : «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَهِ» قَالَ :«الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ علیهم السلام ».187.الإرشاد (به نقل از ابو الحسن مدائنى) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَعَالى : «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ» قَالَ : «قَالُوا : أَوْ بَدِّلْ عَلِيّاً علیه السلام » .188.امام على علیه السلام :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هذِهِ الْآيَهِ : «ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» قَالَ :«عَنى بِهَا لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ الْأَئِمَّهِ الَّذِينَ قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى فِيهِمْ : «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» أَ مَا تَرَى النَّاسَ يُسَمُّونَ الَّذِي يَلِى السَّابِقَ فِى الْحَلْبَهِ مُصَلِّى ، فَذلِكَ الَّذِى عَنى ؛ حَيْثُ قَالَ: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» : لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ» . .

189.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (هنگام رویارویی امام علی علیه السلام و عمرو) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابراهیم همدانی و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوَ زِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَمَهِ» (1) که آن حضرت فرمود:«موازین، پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام اند». و ترجمه آیه این است که: «و وضع می کنیم ترازوهای عدل و راستی را برای روز قیامت» (و احتمال داده اند که معنی این باشد که: برای اهل آن روز، صحائف اعمال، به طریق عدل و راستی از آن سنجیده شود).190.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد ، از سهل بن زیاد، از احمد بن (حسن یا) حسین بن عمر بن یزید، (2) از محمد بن جمهور، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تبارک و تعالی: «ائْتِ بِقُرْءَانٍ غَیْرِ هَذَآ أَوْ بَدِّلْهُ» (3) ، که ترجمه آن با آنچه پیش از آن است، این است که:«گفتند آنان که به رسیدن عِقْاب و ثواب ما در روز حساب امید ندارند که: بیاور قرآنی را غیر از این قرآن، که بر ما می خوانی، یا آن که تبدیل کن آن را». که آن حضرت فرمود: «گفتند: یا تبدیل کن علی علیه السلام را» (و مراد، این است که به جای علی علیه السلام ، کسی دیگررا خلیفه گردان. و مفسرین که ضمیر بدله را به قرآن برگردانیده اند، در تفسیر آن گفته اند که: یعنی: در موضع آیتی که مشتمل است بر ذکر بعث و نشر و عقاب و معائب لات و منات و سائر اصنام، آیه ای دیگر را وضع کن که در آن ذکر اینها نباشد).191.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از حسن قمی، از ادریس بن عبداللّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از تفسیر این آیه که: «مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قَالُواْ لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ» (4) ، و ترجمه آن چنانچه مفسران گفته اند، این است که:«چه چیز در آورد شما را در دوزخ؟ (یعنی: چه باعث شد که شما دوزخیان شدید؟) گفتند که: نبودیم از جمله نماز گزارندگان».

و حضرت فرمود که: «مقصود از این آیه، آن است که نبودیم از جمله پیروان امامانی که خدای تبارک و تعالی در شأن ایشان فرموده که: «وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ » (5) . آیا مردمان را نمی بینی که آن اسبی را که در پهلو و عقب اسب پیش در می آید در میان اسبان جمع

شده برای دوانیدن، مصلّی می نامند؟» (چنانچه اول را مجلّی و سیّم را مسلّی به سین و چهارم را تالی می گویند تا آخر نام های ده گانه که در کتب لغت مسطور است).

و حضرت فرمود: «پس این است آنچه خدا قصد فرموده، از آنجا که فرموده: «لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ» (6) ، یعنی: نبودیم از پیروان پیشی گیرندگان». .

1- .انبیا، 47 .
2- .در ترجمه مترجم - رحمه اللّه - «یا حسین از عمر بن یزید» آمده است.
3- .یونس، 15.
4- .مدّثّر، 42 43.
5- .واقعه، 10 11.
6- .مدّثّر ، 43 ؛ جن، 16 .

192.المستدرک علی الصحیحین :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِیِّ ، عَنْ مُوسَی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً» یَقُولُ :«لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْاِءِیمَانَ ، وَ الطَّرِیقَهُ هِیَ وَلَایَهُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ الْأَوْصِیَاءِ علیهم السلام ».193.شرح نهج البلاغه عن أبی بکر بن عیَّاش :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «اَلَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «اسْتَقَامُوا عَلَی الْأَئِمَّهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ «تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ» ».191.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَعَالَی : «قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَهٍ» فَقَالَ : «إِنَّمَا أَعِظُکُمْ بِوَلَایَهِ عَلِیٍّ علیه السلام ، هِیَ الْوَاحِدَهُ الَّتِی قَالَ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی : «إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَهٍ» » . .

192.المستدرک علی الصحیحین:احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «وَ أَلَّوِ اسْتَقَمُواْ عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَهُم مَّآءً غَدَقًا» (1) ، که آن حضرت فرمود:«یعنی: هر آینه می نوشانیدیم ایمان را به دل های ایشان، و طریقه، همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا علیهم السلام است».193.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابو بکر بن عیّاش) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضاله بن ایّوب، از (حسن یا) حسین بن عثمان، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «قَالُواْ رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا» ، حضرت صادق علیه السلام فرمود که:«مستقیم شدند بر امامان، یک به یک به ترتیب. «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَئِكَهُ أَلَا تَخَافُواْ وَ لَا تَحْزَنُواْ وَ أَبْشِرُواْ بِالْجَنَّهِ الَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (2) » (و ترجمه آیه در باب عرض اعمال گذشت) .194.الإرشاد عن فاید مولی عبد اللّه بن سالم :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَ حِدَهٍ» (3) ، یعنی:«بگو که: پند می دهم شما را و ارشاد می نمایم به خصلت واحده» (یعنی: یک چیز شما را می نمایم). و حضرت فرمود که: «جز این نیست که شما را پند می دهم به ولایت علی علیه السلام و این ولایت همان یک خصلت است که خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَ حِدَهٍ» ». .

1- .جن، 16.
2- .فصلت، 30.
3- .سبأ، 46.

194.الإرشاد (به نقل از فايد ، بنده آزاد شده عبد اللّه بن سال) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» قَالَ :«نَزَلَتْ فِى فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ ، آمَنُوا بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فِى أَوَّلِ الْأَمْرِ ، وَ كَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ حِينَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ، فَهذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمْ يَقِرُّوا بِالْبَيْعَهِ ، ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً بِأَخْذِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَهِ لَهُمْ ، فَهؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْاءِيمَانِ شَىْءٌ»

195.صحيح البخارى عن البراء بن عازب :وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ تَعَالى : «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» :«فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، ارْتَدُّوا عَنِ الْاءِيمَانِ فِى تَرْكِ وَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ».

قُلْتُ : قَوْلُهُ تَعَالى : «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ الْأَمْرِ» ؟ قَالَ : «نَزَلَتْ وَ اللّهِ فِيهِمَا وَ فِى أَتْبَاعِهِمَا ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِى نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله : «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللّهُ» فِى عَلِيٍّ «سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ الْأَمْرِ» ». قَالَ : «دَعَوْا بَنِى أُمَيَّهَ إِلى مِيثَاقِهِمْ أَلَا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، وَ لَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً ، وَ قَالُوا : إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلى شَىْءٍ ، وَ لَمْ يُبَالُوا أَلَا يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ ، فَقَالُوا : سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِى دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَ هُوَ الْخُمُسُ أَلَا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً .

وَ قَوْلُهُ : «كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللّهُ» وَ الَّذِى نَزَّلَ اللّهُ مَا افْتَرَضَ عَلى خَلْقِهِ مِنْ وَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَهَ وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ : «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ» » الْايَهَ . .

395.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه و علی بن عبداللّه ، از علی بن حسّان، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ:«إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (و چنین آیه در قرآن نیست بلی در سوره آل عمران است که: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بَعْدَ إِیمَنِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (1) و در سوره نساء است که «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ» (2) . و بعضی گفته اند که: آنچه در حدیث است، اشاره به مضمون هر دو آیه است) و ترجمه آن، این است: «به درستی که آنان که ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس باز به توبه کردن ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس بیفزودند و زاید نمودند کفر را، هرگز توبه ایشان پذیرفته نخواهد شد». که و حضرت فرمود که: «این آیه نازل شد در شأن فلان و فلان و فلان یعنی ... که در اول امر پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، و کافر شدند در وقتی که ولایت بر ایشان عرض شد در هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، پس به سبب بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام ، ایمان آوردند، بعد از آن، کافر شدند در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا درگذشت. پس به بیعت اقرار نکردند، بعد از آن، کفر را زیاد نمودند به واسطه گرفتن ایشان کسی را که با آن حضرت بیعت کرده بود به بیعت از برای خویش. پس این گروه چیزی از ایمان در ایشان باقی نماند».392.المعجم الأوسط (به نقل از ابو طفیل) و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّواْ عَلَى أَدْبَرِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» (3) ، یعنی:«به درستی که آنان که برگشتند بر پشت های خویش و کافر شدند، بعد از آن که راه راست از برای ایشان روشن شده بود». که حضرت فرمود: «فلان و فلان و فلان یعنی ... از ایمان برگشتند به سوی کفر، در ترک کردن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام ».

راوی می گوید که عرض کردم: قول خدای تعالی: «ذَ لِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لِلَّذِینَ کَرِهُواْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْرِ» (4) ، در شأن کی نازل شد؟ فرمود: «به خدا سوگند، که در شأن این دو و در شأن پیروان ایشان نازل شد. و این معنی قول خدای عزّوجلّ است که جبرئیل علیه السلام آن را بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد: «ذَ لِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لِلَّذِینَ کَرِهُواْ مَا

نَزَّلَ اللّهُ» فی علی «سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْرِ» ، یعنی: «آن آراستن شیطان و دراز گردانیدن آرزوی ایشان» که در: «الشَّیْطَنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَی لَهُمْ» (5) ، که در میانه آنچه در اول و دویم مذکور شد، واقع است، به سبب آن است که ایشان گفتند از برای آنان که ناخوش داشتند آنچه را که خدا فرو فرستاد در شأن علی علیه السلام ، که زود باشد که فرمان بریم شما را در پاره ای از کارها. و حضرت فرمود که: «ایشان بنی امیّه را به سوی پیمان خویش دعوت کردند که نگذارند امر خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما منتقل شود و از خمس چیزی را به ما ندهند. و گفتند که: اگر خمس به ایشان دهیم، به چیزی محتاج نباشند و پروا نداشته باشند که امر خلافت در ایشان نباشد. پس گفتند: زود باشد که شما را اطاعت کنیم در بعضی از اموری که ما را به سوی آن دعوت نمودید، و آن خمس است که چیزی از آن به ایشان ندهیم.

و معنی فرموده آن جناب که می فرماید: «کَرِهُواْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ» (6) ، این است: آنچه خدا فرو فرستاده، چیزی است که بر خلق خود واجب گردانیده از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ابو عبیده با ایشان و نویسنده ایشان بود که عهد نامه ایشان را نوشت، پس خدا فرو فرستاد: «أَمْ أَبْرَمُواْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَلهُم» 7 » تا آخر آیه، که ترجمه آن این است که: «بلکه محکم ساختند کاری را که آن نوشتن صحیفه است. پس به درستی که ما نیز محکم سازندگانیم، بلکه می پندارند آن که ما نمی شنویم سخن نهانی ایشان را که در دل خود می دارند و سخن آشکار ایشان که به آن با یکدیگر مشورت می کنند و در گوشی می گویند. بلی آن را می شنویم و فرستادگان ما (یعنی: حافظان اعمال) که در نزد ایشانند می نویسند آنچه می گویند» . .

1- .آل عمران، 90 .
2- .نساء ، 137 .
3- .محمّد، 25.
4- .محمّد، 26.
5- .محمّد ، 9 .
6- .زخرف، 79 80 .

393.تاريخ اليعقوبى (در يادكردِ به خلافت رسيدنِ امير مؤمنان، على بن) وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ» قَالَ :«نَزَلَتْ فِيهِمْ ؛ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ ، فَتَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُواعَلى كُفْرِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ فِى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَأَلْحَدُوا فِى الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ وَ وَلِيَّهُ ؛ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» . .

394.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای تعالی: «وَ مَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادِ بِظُلْمٍ» (1) ، یعنی:«و هر که اراده کند در مسجدالحرام کاری را که مقارن باشد به میل کردن از راه حق، و پیوسته باشد به ستم کاری که آن شرک است و کسب معصیت». که آن حضرت فرمود: «این آیه، در باب ایشان نازل گردید در وقتی که داخل کعبه شدند و با یکدیگر عهد کردند بر کفر و جحود خود، به آنچه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام فرو فرستاده شد، سوگند یاد نمودند و با هم عقد بیعت بستند. پس در خانه خدا الحاد کردند به ستمی که ایشان بر رسول خدا و ولیّ او کردند. پس دوری و هلاکت باد از برای گروه ستم کاران». .

1- .حج، 25.

395.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ» :«یَا مَعْشَرَ الْمُکَذِّبِینَ حَیْثُ أَنْبَأْتُکُمْ بِرِسَالَهِ رَبِّی وَ فِی وَلَایَهِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ «مَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ» کَذَا أَنْزِلَتْ».

وَ فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا» فَقَالَ : «إِنْ تَلْوُوا الْأَمْرَ وَ تُعْرِضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» ».

وَ فِی قَوْلِهِ : «فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا» «بِتَرْکِهِمْ وَلَایَهَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام «عَذاباً شَدِیداً» فِی الدُّنْیَا «وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ» » .
.

396.الإمام الباقر علیه السلام ، عن جابر بن عبداللّه احسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِی ضَلَلٍ مُّبِینٍ» (1) که آن حضرت فرمود که:«این آیه، همچنین نازل شد که: «فَسَتَعْلَمُونَ [یا معشر المکذبین حیث أنبأتُکم رساله ربّی فی ولایه علی بن أبی طالب والأئمه من بعده]مَنْ هُوَ فِی ضَلَلٍ مُّبِینٍ» ، یعنی: پس زود باشد که بدانید [ای گروه تکذیب کنندگان، از آنجا که شما را به پیغام پروردگار خود خبر دادم در باب ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان بعد از او]، معلوم خواهد شد که در حقیقت، کیست از ما و شما آن که در گمراهی هویدا است».

و روایت کرده است در قول خدا: «إِن تَلْوُاْ أَوْ تُعْرِضُوا» (2) ، که آن حضرت فرمود: « «وَإِن تَلْوُاْ» الأمر و تعرضوا عما اُمرتُم به «فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا» » . و ترجمه آنچه در قرآن موجود است این است، که: «اگر بپیچانید زبان های خود را از شهادت راست، یا اعراض کنید از ادای آن و کتمان آن نمایید». و ترجمه آنچه در حدیث است این است که: «اگر متوجه امر امامت شوید و در آن، دخل و تصرف نمایید و اعراض کنید و رو بگردانید از آنچه به آن مأمور شده اید، پس به درستی که خدا به آنچه می کنید آگاه است» (و در رسم الخط قرآنی، بنابر نوشته عثمانی در میانه تلووا و تلوا فرقی نیست، و فرق در حین تلفظ و اعراب است که لام در اول ساکن، و بعد از آن، دو واو است، اول مضموم و دویم، ساکن و لام در دویم، مضموم و بعد از آن، یک واو ساکن بیش نیست و اول از لَیْ به فتح لام و تشدید یا است، و دویم از ولایت است).

و نیز از آن حضرت روایت است در قول خدا: «فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ» ، تا آخر آیه که آن حضرت فرمود: « «فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ» بترکهم ولایه أمیرالمؤمنین «عَذَابًا شَدِیدًا «فی الدنیا» وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی کَانُواْ یَعْمَلُونَ» (3) ، یعنی: پس هر آینه می چشانیم آنان را که کافر شدند [به سبب واگذاشتن ایشان ولایت امیر المؤمنین] عذابی سخت [در دنیا] ، و هر آینه جزا می دهیم ایشان را بدترین جزای آنچه بودند که می کردند» (یعنی: عذاب دهیم ایشان را با قبح وجوه بر قبح معصیت که آن، ترک ولایت است از روی جهالت و عناد و عصبیت). .

1- .ملک، 30.
2- .نساء، 135.
3- .فصلت، 27 .

397.تاريخ اليعقوبى عن حسّان بن ثابت (فِى وَصفِ الإمامِ عَلِىٍّ عليه السلام فى أوائِ) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :« «ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِىَ اللّهُ وَحْدَهُ» وَ أَهْلُ الْوَلَايَهِ «كَفَرْتُمْ» » .398.تاريخ الطبرى عن الفضل بن عبّاس :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ تَعَالى : «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْكافِرِينَ» بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ «لَيْسَ لَهُ دافِعٌ» ثُمَّ قَالَ :«هكَذَا وَ اللّهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله » .399.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «إِنَّكُمْ لَفِى قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» قَالَ : «فِى أَمْرِ الْوَلَايَهِ» «يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» قَالَ :«مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَهِ ، أُفِكَ عَنِ الْجَنَّهِ» .199.مجمع الزوائد (به نقل از ابن عبّاس) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ يُونُسَ ، قَالَ :أَخْبَرَنِى مَنْ رَفَعَهُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَهُ فَكُّ رَقَبَهٍ» : «يَعْنِى بِقَوْلِهِ : «فَكُّ رَقَبَهٍ» وَلَايَهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ؛ فَإِنَّ ذلِكَ فَكُّ رَقَبَهٍ» . .

200.مسند ابن حنبل (به نقل از ابو سعید خُدْری) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن منصور، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ولید بن صَبیح، از امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را چنین روایت کرده است که:« «ذَ لِکُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِیَ اللَّهُ وَحْدَهُ [و أهل الولایه]کَفَرْتُمْ» (1) ، یعنی: این عذاب و نکال، به سبب آن است که چون خدا خوانده شود در حالت یگانگی [و آنها که ولایت امیر المؤمنین و ائمه دارند]، کافر می شوید» (و در قرآن و أهل الولایه مذکور نیست و به جای ذلک، ذلکم است، و در امثال این مقام، به حسب عربیت هر دو جائز است).201.الطبقات الکبری :علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که:« «سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْکَفِرِینَ [بولایه علی]لَّیْسَ لَهُ دَافِعٌ» (2) » ، بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند، که جبرئیل علیه السلام ، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله همچنین فرود آورد». و ترجمه آن این است که: «درخواست درخواهنده عذابی فرود آینده که ثابت است از برای کافران [به ولایت علی علیه السلام]، نیست آن را هیچ باز دارنده» (که آن را منع کند).201.الطبقات الکبری:محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه، از امام محمدباقر علیه السلام در قول خدا چنین روایت کرده است:« «إِنَّکُمْ لَفِی قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ» فی أمر الولایه «یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ» (3) ، یعنی: به درستی که شما هر آینه در گفتار، مختلف و در هم رفته و پریشانید [در امر ولایت]که گردانیده می شود از آن کسی که گردانیده شده است». و حضرت فرمود که: «هر که گردانیده شد از ولایت، از بهشت گردانیده شده است» (و بعضی از مفسرین، مرجع ضمیر عنه را حق گرفته اند که اختلاف، بر آن دلالت می کند، و غیر از این نیز گفته اند).202.المغازی عن یعقوب بن عتبه :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که آن را مرفوع ساخت به سوی امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ * وَ مَآ أَدْرَکَ مَا الْعَقَبَهُ فَکّ رَقَبهٍ» (4) ، یعنی :«پس، به تکلف در نیامد در امر سخت. و چه دانا گردانید تو را که چیست آن امر سخت؟ و آن، گشودن گردنی است از بند بندگی و رهانیدن تنی از قید بردگی». که حضرت فرمود که: «مقصود خدا از گفتار خویش که می فرماید: گشودن گردن و رهانیدن تن از بند بندگی به آزادی، ولایت امیر المؤمنین علیه

السلام است؛ زیرا که آن باعث گشودن گردن و رهانیدن تن است از آتش دوزخ». .

1- .مؤمن، 12.
2- .معارج، 1 و 2.
3- .ذاریات، 8 9.
4- .بلد، 11 12.

203.المستدرک علی الصحیحین عن جابر بن عبد اللّه :وَ بِهذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» قَالَ :«وَلَایَهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام » .202.المغازی (به نقل از یعقوب بن عُتبه) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا» قَالَ :«بِوَلَایَهِ عَلِیٍّ علیه السلام «قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ» » .203.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از جابر بن عبد اللّه) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَورَمَهَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ کَثِیرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالی : «هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلَّهِ الْحَقِّ» قَالَ : «وَلَایَهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام » .204.السیره النبویّه لابن هشام عَن سُفیانَ بنِ فَروَهَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ کَثِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «صِبْغَهَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَهً» قَالَ :«صَبَغَ الْمُؤْمِنِینَ بِالْوَلَایَهِ فِی الْمِیثَاقِ» . .

204.السیره النبویّه ، ابن هشام (به نقل از سفیان بن فَروه اسلمی ، از سلمه بن عمر) و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عزّوجلّ: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» (1) ، که آن حضرت فرمود:«مراد از قدم صدق، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است» و ترجمه آیه این است که: «و مژده ده آنان را که ایمان آورده اند به آن که از برای ایشان است پیشتر و نیک و راست در نزد پروردگار ایشان».205.الکامل فی التاریخ عن بریده الأسلمی :علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن فُضیل، از ابی حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که:« «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُواْ فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُواْ» بولایه علی «قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ» (2) ، یعنی: این دو گروه دشمن یکدیگرند که جنگ و جدال نمودند در راه پروردگار خود، پس آنان که کافر شدند به ولایت علی علیه السلام ، بریده شده از برای ایشان به اندازه تن ایشان، جامه ها از آتش که تن ایشان را فرا گیرد».205.الکامل فی التاریخ (به نقل از بُرَیده اَسلَمی) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، از علی بن حَسّان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تعالی: «هُنَالِکَ الْوَلَیَهُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (3) ، حضرت فرمود که:«مراد از آن، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است» (و این حدیث، در همین باب مذکور شد با اختلاف کمی در سند، و در سابق جزء حدیث بود و در این جا حدیث مستقل است).206.صحیح البخاری عن سهل بن سعد :محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «صِبْغَهَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَهً» (4) ، یعنی:«خدا رنگ کرد ما را رنگ کردنی از نزد خود و کی نیکوتر از خداست از روی رنگ کردن»، که آن حضرت فرمود: «خدا مؤمنان را در وقت پیمان گرفتن، به ولایت ما رنگ فرمود» (و مراد از رنگ در آیه، هدایت است و ادا کردن آن به این لفظ به جهت مشاکلت و اقتران آن با صنعت و گفتار ترسایان است؛ چنانچه در تفاسیر شرح آن شده). .

1- .یونس، 2.
2- .حج، 19.

3- .کهف، 44.
4- .بقره، 138 .

396.امام باقر علیه السلام (به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً» :«یَعْنِی الْوَلَایَهَ ، مَنْ دَخَلَ فِی الْوَلَایَهِ ، دَخَلَ فِی بَیْتِ الْأَنْبِیَاءِ علیهم السلام » .

وَ قَوْلِهِ : «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» : «یَعْنِی الْأَئِمَّهَ علیهم السلام وَ وَلَایَتَهُمْ ، مَنْ دَخَلَ فِیهَا ، دَخَلَ فِی بَیْتِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله » .397.تاریخ الیعقوبی (به نقل از حَسّان بن ثابت در توصیف امام علی علیه) وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :قُلْتُ : «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ» ؟ قَالَ : «بِوَلَایَهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُ هؤُلَاءِ مِنْ دُنْیَاهُمْ» .398.تاریخ الطبری (به نقل از فضل بن عبّاس) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّهُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ ، عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ نَحْنُ فِی الطَّرِیقِ فِی لَیْلَهِ الْجُمُعَهِ : «اقْرَأْ ؛ فَإِنَّهَا لَیْلَهُ الْجُمُعَهِ قُرْآناً» فَقَرَأْتُ : «إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ مِیقاتُهُمْ أَجْمَعِینَ یَوْمَ لا یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئاً وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ إِلّا مَنْ رَحِمَ اللّهُ» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «نَحْنُ وَ اللّهِ الَّذِی یَرْحَمُ اللّهُ ،وَ نَحْنُ وَ اللّهِ الَّذِی اسْتَثْنَی اللّهُ ، لکِنَّا نُغْنِی عَنْهُمْ» . .

399.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فَضّال، از مفضّل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «رَّبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوَ لِدَیَّ وَ لِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا» (1) ، یعنی:«پروردگارا، بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و هر که را که در خانه من داخل شود در حالتی که مؤمن باشد»، که آن حضرت فرمود: «مقصود از خانه، ولایت است و هر که در ولایت، داخل شود، در خانه پیغمبران علیهم السلام ، داخل شده و قول خدای تعالی: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» (2) ، مقصود از آن، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان است، و هرکه در آن داخل شود، در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شده است».400.الإمام علیّ علیه السلام (قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله) و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از محمد بن فضیل، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَ لِکَ فَلْیَفْرَحُواْ هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ» (3) ، یعنی:«بگو: فضل خدا و به رحمت او، پس به این فضل و رحمت نامتناهی باید که مؤمنان شاد شوند که آن، بهتر است از آنچه جمع می کنند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام شاد باشند که آن، بهتر است از آنچه این گروه جمع می کنند از دنیای خویش».208.صحیح البخاری (به نقل از سلمه) احمد بن مهران رحمه الله، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن عبدالحمید، از زید شحّام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در بین راه سفر در شب جمعه ای به من فرمود که:«قدری قرآن بخوان که امشب، شب جمعه است». من این را خواندم که: «إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ مِیقَتُهُمْ أَجْمَعِینَ * یَوْمَ لَا یُغْنِی مَوْلًی عَن مَّوْلًی شَیْئا وَ لَا هُمْ یُنصَرُونَ * إِلَا مَن رَّحِمَ اللَّهُ» (4) ، یعنی: «به درستی که روز جدا شدن حق از باطل، یا محق از مبطل، به سبب اختلاف احوال، هنگام جمع شدن ایشان است در حالتی که همه مجتمع باشند، روزی که دفع نکند هیچ دوست و خویشی از دوست و خویش خود چیزی از عذاب و اهوال آن روز را و نه آن دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دوستان و خویشان خود، مگر آن کس که خدا او را رحم کرده باشد»، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، که ماییم آن کسانی که خدا ایشان را رحم فرموده. و به خدا سوگند، که ماییم آن کسان که خدا ایشان را استثنا

نموده، ولیکن ما از ایشان، یعنی: موالیان خویش عذاب را دفع خواهیم کرد». .

1- .نوح، 28 .
2- .احزاب، 33.
3- .یونس، 58 .
4- .دخان، 40 42.

209.صحيح مسلم (به نقل از سلمه) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا نَزَلَتْ «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ» قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : هِىَ أُذُنُکَ يَا عَلِىُّ» .210.الاستيعاب :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهذِهِ الْايَهِ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله هکَذَا : «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا» آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ «قَوْلًا غَيْرَ الَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ «رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ» » .211.الإرشاد عن عبد الملک بن هشام ومحمّد بن إسحاق وغيروَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِىِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهذِهِ الْايَهِ هکَذَا : «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا» آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ «لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَ كانَ ذلِکَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً» .

ثُمَّ قَالَ : «يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ» فِى وَلَايَهِ عَلِىٍّ «فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا» بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ «فَإِنَّ لِلّٰهِ ما فِى السَّماواتِ وَ مَا فِى الْأَرْضِ» » . .

210.الاستیعاب:احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه ، از یحیی بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون این آیه نازل شد که: «وَ تَعِیَهَآ أُذُنٌ وَ عِیَهٌ» (1) ، یعنی: «و تا نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده» (که نفع گیرد به آنچه می شنود)، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، آن گوش، گوش تو است».211.الإرشاد (به نقل از عبد الملک بن هشام و محمّد بن اسحاق و) احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبداللّه ، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«جبرئیل علیه السلام ، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله ، همچنین فرود آورد که: «فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُواْ» آل محمد حقّهم «قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِینَ ظَلَمُوا» آل محمد حقّهم «رِجْزًا مِّنَ السَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ یَفْسُقُونَ» (2) ، یعنی: پس تبدیل کردند و بدل نمودند آنان که ستم کردند [بر آل محمد علیهم السلام و حق ایشان را غصب کردند]، آنچه را که به آن مأمور بودند، به گفتاری غیر آنچه گفته شده بود از برای ایشان. پس فرو فرستادیم بر آنان که ستم کردند [بر آل محمد و حق ایشان را غصب کردند]، به تغییر گفتار و کردار، عذاب و عقوبت مقدّری را از آسمان به سبب بودن ایشان که از دائره فرمان ما بیرون می رفتند».212.المغازی :و به همین اسناد، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود:«جبرئیل علیه السلام این آیه را همچنین فرود آورد: «إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ» آل محمد حقهم «لَمْ یَكُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ» طریق «طَرِیقًا إِلَا طَرِیقَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَآ أَبَدًا وَكَانَ ذَ لِكَ عَلَى اللَّهِ یَسِیرًا» (3) » (و این آیه در سوره نسا است و نظم آن چنین است که: ان الذین ظلموا لم یکن تا آخر) و ترجمه آن چنانچه در قرآن و حدیث است، این است که: «به درستی که آنان که کافر شدند و حقّ را پوشیدند و ستم کردند بر آل محمد علیهم السلام و حق ایشان را که غصب کردند، نیست خدا که بیامرزد ایشان را و نه آن که راه نماید ایشان را به هیچ راهی، مگر راه دوزخ، در حالتی که جاوید باشند در آن و همیشه ساکن آن باشند و این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ، بر خدا آسان است». و حضرت فرمود که: «بعد از آن، فرموده است که: «یَأَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ» فی ولایه علی «فَئامِنُواْ خَیْرًا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُواْ» بولایه علی «فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَ تِ وَالْأَرْضِ» (4) (و در قرآن، و الارْض بدون ما و فی است) (5) ، یعنی: ای گروه مردمان، به درستی که آمد شما را فرستاده

ای به راستی و درستی از جانب پروردگار شما در باب ولایت علی علیه السلام . پس بگروید، گرویدنی که بهتر است از برای شما. و اگر کافر شوید به ولایت علی، پس به درستی که از برای خداست آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است». .

1- .حاقّه، 12.
2- .بقره، 59.
3- .نساء، 168 169.
4- .نساء، 170.
5- .نسخه فعلی، ما فی الارض است.

212.المغازی:أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّهُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنْ بَكَّارٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«هكَذَا نَزَلَتْ هذِهِ الْايَهُ: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ» فِی عَلِیٍّ «لَكانَ خَيْراً لَهُمْ» » .213.المغازی :أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِیِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» ؟ قَالَ : «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ ، كَمَا يُنْذِرُ بِهِ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله » .214.الإرشاد :أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ ، قَالَ :قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» فَقَالَ : «لَيْسَ هكَذَا هِیَ ، إِنَّمَا هِیَ : «وَ الْمَأْمُونُونَ» فَنَحْنُ الْمَأْمُونُونَ» .215.المصنّف لابن أبی شيبه عن جابر بن عبد اللّه :أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«هذَا صِرَاطٌ عَلِیٌّ مُسْتَقِيمٌ» . .

216.مسند ابن حنبل عن أبی رافع مولی رسول اللّه صلی الل (فی مَعرَکَهِ خَیبَرَ) احمد بن مهران رحمه الله، از عبدالعظیم، از بکّار، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«این آیه، همچنین نازل شد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا یُوعَظُونَ بِهِ» فِی عَلی «لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ» » (1) (و همین حدیث با حدیث بعد بسند دیگر پیش از این گذشت).213.المغازی:احمد، از عبدالعظیم، از ابن اُذینه، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْءَانُ لِأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» (2) ، فرمود:«هر کسی که برسد به مرتبه ای که امام باشد از آل محمد علیهم السلام ، مردم را به قرآن می ترساند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن می ترسانید».214.الإرشاد:احمد، از عبدالعظیم، از حسین بن میّاح، از آن که او را خبر داده روایت کرده است که گفت: مردی در نزد امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را خواند: «وَ قُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (3) حضرت فرمود که:«آیه همچنین نیست. جز این نیست که آیه وَ المَأمونون است (به جای والمؤمنون)»، و فرمود که: «ماییم».

(یعنی: آنان که خدا ایشان را امینان خود ساخته).215.المصنّف ، ابن أبی شیبه (به نقل از جابر بن عبد اللّه) احمد، از عبدالعظیم، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را چنین روایت کرده است که: قال:«هذا صراط علیّ مستقیم» (یعنی: بدون تنوین صراط و کسر لام علی و جرّ یای آن، چنانچه ظاهر این است، یا به تنوین هر دو و رفع علی چنانچه بعضی به این طریق خوانده اند). و ترجمه آن این است که خدا فرمود که: «اینک معنی اخلاص در ایمان، راه و روش علی علیه السلام است که راست است» (و کجی در آن نیست و صاحب خود را زود به منزل می رساند. و بنا بر قرائت متداوله، که تنوین صراط و فتح لام عَلیَّ و یای آن باشد، معنی این می شود که: اینک راهی است راست که رعایت آن بر من است). .

1- .نساء، 66.
2- .انعام، 19 .
3- .توبه، 105.

216.مسند ابن حنبل (به نقل از ابو رافع ، آزاد شده پیامبر خدا ، دریا) أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهذِهِ الْايَهِ هكَذَا : «فَأَبى أَكْثَرُ النّاسِ» بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ «إِلّا كُفُوراً» » قَالَ : «وَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهذِهِ الْايَهِ هكَذَا : «وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» فِى وَلَايَهِ عَلِيٍّ «فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ» آلَ مُحَمَّدٍ «ناراً» » .217.الأمالى للصدوق عن عبد اللّه بن عمرو بن العاص :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً» قَالَ :«هُمُ الْأَوْصِيَاءُ».218.الإرشاد عن أبى عبد اللّه الجدلى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْأَحْوَلِ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «قُلْ هذِهِ سَبِيلِى أَدْعُوا إِلَى اللّهِ عَلى بَصِيرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِى» قَالَ :«ذَاكَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ عليهم السلام ». .

217.الأمالی ، صدوق (به نقل از عبد اللّه بن عمرو بن عاص) احمد ، از عبدالعظیم، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«جبرئیل علیه السلام این آیه را همچنین فرود آورد که: «فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ» بولایه علی «إِلَا کُفُورًا» (1) ، یعنی: پس سرباز زدند بیشتر مردمان [به ولایت علی]و نخواستند، مگر ناسپاسی کردن را که آن انکار حق است». و فرمود که: «جبرئیل این آیه را همچنین فرود آورد که: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ» فی ولایه علی «فَمَن شَآءَ فَلْیُؤْمِن وَ مَن شَآءَ فَلْیَکْفُرْ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّلِمِینَ» آل محمد «نارَاً» (2) ، یعنی: و بگو که: قول درست و سخن راست از جانب پروردگار شماست [در باب ولایت علی علیه السلام]. پس هر که خواهد گرویدن به وی، پس باید که بگرود، و هر که خواهد نگرویدن را، پس باید که نگرود (این امر بر سبیل تهدید است). به درستی که ما آماده کرده ایم از برای ستم کاران [بر آل محمد]، آتشی» (را که سرا پرده آن، دور ایشان را گرفته است).218.الإرشاد (به نقل از ابو عبد اللّه جدلی) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای تعالی: «وَ أَنَّ الْمَسَجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُواْ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (3) ، که آن حضرت فرمود که:«ایشان اوصیای پیغمبرند». و ترجمه آیه این است که: «و دیگر وحی شده به سوی من، یا و به جهت آن که مسجدها برای خدا و خاصّ اوست، پس مخوانید در آنها با خدا یکی را» (یعنی: غیر او را در آنها پرستش مکنید).219.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از احول، از سلّام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُواْ إِلَی اللَّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی» (4) ، که فرمود:«مراد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از ایشانند علیهم السلام ». .

1- .اسرا، 89.
2- .جن، 18 .
3- .جن، 18 .
4- .یوسف، 108 .

401.تفسير العيّاشى عن جابر الجعفى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ حَنَانٍ ، عَنْ سَالِمٍ الْحَنَّاطِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ» .221.مشارق أنوار اليقين :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِى السَّفَاتِجِ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ» قَالَ :«هذِهِ نَزَلَتْ فِى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا ، يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى أَغْبَطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ فَيُسِىءُ وُجُوهَهُمْ ، وَ يُقَالُ لَهُمْ : «هذَا الَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ» الَّذِى انْتَحَلْتُمُ اسْمَهُ» .222.تفسير الفخر الرازى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» قَالَ :«النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام » .219.امام على عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالى : «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمِينَ» قَالَ : «الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام » . .

220.امام على عليه السلام (در نامه اش به سهل بن حنيف) محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعيل، از حنان، از سالم حنّاط روايت كرده است كه گفت:سؤال كردم از امام محمد باقر عليه السلام از قول خداى تعالى: «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ» (1) ، يعنى: «پس بيرون كرديم (و مراد، آن است كه اراده نموديم كه بيرون كنيم) هر كه را كه در آن ده بود از مؤمنان، پس نيافتيم در آن، غير از اهل يک خانه از مسلمانان»، و حضرت باقر عليه السلام فرمود كه: «آل محمدند كه غير از ايشان مؤمنى در مدينه باقى نماند».221.مشارق أنوار اليقين :حسين بن محمد، از معلّى بن محمد، از محمد بن جمهور، از اسماعيل بن سهل، از قاسم بن عروه، از ابو السَفاتِج، از زراره، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است در قول خداى تعالى: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَقِيلَ هَذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ» (2) ، كه آن حضرت فرمود كه:«اين آيه، در شأن امير المؤمنين عليه السلام و اصحاب آن حضرت كه كردند آنچه كردند نازل شد. امير المؤمنين عليه السلام را مى بينند در جايى كه ايشان را از همه جاى ها بيشتر در غبطه اندازد (و آن را از هر جايى بيشتر خواسته باشند، يعنى: در بهترين مكان ها)، پس روهاى ايشان ناخوش شود و با ايشان گفته شود كه: اينک آن كسى است كه بوديد پيوسته كه به او خويش را مى خونديد و آن كه نام او را به خود بستيد، و خود را امير المؤمنين نام كرديد».

و ترجمه آيه اين است كه: «پس آن هنگام كه ببينند او را در حالتى كه نزديک باشد زشت گردانيده شود و تيره و تار گردد روى هاى آنان كه كافر شدند، و گفته شود كه: اين است آن كه بوديد كه به آن خود را مى خونديد و دعوى مى كرديد».222.تفسير الفخر الرازى:محمد بن يحيى، از سَلَمه بن خطّاب، از على بن حسّان، از عبدالرحمان بن كثير، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است در قول خدا: «وَ شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (3) ، كه ترجمه آن اين است كه:«سوگند به گواهى دهنده و گواهى داده شده». كه آن حضرت فرمود كه: «مراد از اين دو، پيغمبر صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين عليه السلام است».223.الإرشاد :حسين بن محمد، از معلّى بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عمر حلّال روايت كرده است كه گفت: سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم عليه السلام از قول خداى تعالى: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (4) ، يعنى:«پس آواز دهد آواز دهنده اى در ميان بهشتيان و دوزخيان، اين كه: لعنت خدا بر ستم

کاران». و حضرت فرمود که: «آن آواز دهنده، امیر المؤمنین علیه السلام است». .

1- .ذاریات، 35 36 .
2- .ملک، 28 .
3- .بروج، 3.
4- .اعراف، 44.

224.تذكره الخواصّ :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَورَمَهَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالی : «وَ هُدُوا إِلَی الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمِيدِ» قَالَ :«ذَاکَ حَمْزَهُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَيْدَهُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ». وَ قَوْلِهِ : «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْاِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ» «يَعْنِی أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام «وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ» : الْأَوَّلَ وَ الثَّانِیَ وَ الثَّالِثَ» .223.الإرشاد:مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَهَ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالی : «ائْتُونِی بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» قَالَ : «عَنی بِالْكِتَابِ التَّوْرَاهَ وَ الْاِءِنْجِيلَ ، وَ «أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ» فَإِنَّمَا عَنی بِذلِکَ عِلْمَ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام ».224.تذكره الخواص :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ : «لَمَّا رَأی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَيْماً وَ عَدِيّاً وَ بَنِی أُمَيَّهَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ ، أَفْظَعَهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی قُرْآناً يَتَأَسّی بِهِ «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبی» ثُمَّ أَوْحی إِلَيْهِ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنِّی أَمَرْتُ فَلَمْ أُطَعْ ، فَلَا تَجْزَعْ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتَ فَلَمْ تُطَعْ فِی وَصِيِّکَ» . .

225.تاریخ الطبری عن عروه بن الزبیر وغیره :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه ، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «وَ هُدُواْ إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُواْ إِلَی صِرَ طِ الْحَمِیدِ» (1) ، یعنی:«و راه نموده شدند به چیزی پاکیزه از گفتار، و راه نموده شدند به راه خداوند ستوده که مستحق حمد است»، که آن حضرت فرمود: «مراد از این ره نموده شدگان، حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمّارند که راه نموده شدند به امیر المؤمنین علیه السلام ».

و در قول آن جناب: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْاءِیمَنَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ» (2) ، که ترجمه آن این است که: «خدا دوست گردانید به سوی شما ایمان را و آن را راست در دل های شما» فرمود که: «مقصود، امیر المؤمنین علیه السلام است». «وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیَانَ» (3) ، یعنی: «و مکروه گردانید و دشمن ساخت به سوی شما کفر و پوشیدن حق و فسوق و بیرون رفتن از فرمان خدا و عصیان و نافرمانی از روی عناد و طغیان را». و حضرت فرمود که: «مقصود، اول و دویم و سیم اند» (یعنی: ...).225.تاریخ الطبری (به نقل از عروه بن زبیر و دیگران) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «ائْتُونِی بِکِتَبٍ مِّن قَبْلِ هَذَآ أَوْ أَثَرَهٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن کُنتُمْ صَدِقِینَ» (4) ، فرمود که:«از کتاب، تورات و انجیل را قصد فرموده و به بقیه از علم، علم اوصیای پیغمبران را علیهم السلام اراده نموده».226.صحیح البخاری عن عبید اللّه بن أبی رافع :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از آن که او را خبر داده، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می فرمود:«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که تَیمْ و عَدی (...) و بنی امیه بر منبر او بالا می روند، آن را قبیح و شنیع شمرد، پس خدای تبارک و تعالی قرآنی را فرو فرستاد که اندوهناک به آن تسلی می یابد و آن این است که: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئِکَهِ اسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ» (5) ، یعنی: «و یاد کن وقتی را که گفتیم به فرشتگان که سجده کنید برای آدم، پس سجده کردند مگر شیطان که سرباز زد». بعد از آن به سوی آن حضرت وحی فرمود که: یا محمد، من امر کردم و اطاعت نشدم، پس تو جزع مکن، چون امر کنی و اطاعت نشوی در باب وصیّ خود». .

1- .حج، 24.
2- .حجرات، 7 .
3- .حجرات، 7.
4- .احقاف، 4.
5- .طه، 116.

227.تاريخ الطبرى عن عبد اللّه بن أبى نجيح :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالى : «فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» فَقَالَ : «عَرَفَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِيمَانَهُمْ بِمُوَالَاتِنَا وَ كُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ هُمْ ذَرٌّ فِى صُلْبِ آدَمَ عليه السلام ».

وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ» فَقَالَ : «أَمَا وَ اللّهِ مَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَ مَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتّى يَقُومَ قَائِمُنَا عليه السلام إِلَا فِى تَرْكِ وَلَايَتِنَا وَ جُحُودِ حَقِّنَا ، وَ مَا خَرَجَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الدُّنْيَا حَتّى أَلْزَمَ رِقَابَ هذِهِ الْأُمَّهِ حَقَّنَا ، وَ اللّهُ يَهْدِى مَنْ يَشَاءُ إِلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» .226.صحيح البخارى (به نقل از عبيداللّه بن ابى رافع) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ مُوسى عليه السلام فِى قَوْلِهِ تَعَالى : «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ» قَالَ :«الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَهُ : الْاءِمَامُ الصَّامِتُ ، وَ الْقَصْرُ الْمَشِيدُ : الْاءِمَامُ النَّاطِقُ» .

وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْعَمْرَكِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، مِثْلَهُ . .

227.تاریخ الطبری (به نقل از عبد اللّه بن ابی نجیح) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نُعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدا: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَ مِنکُم مُّؤْمِنٌ» (1) ، فرمود که:«خدای عزّوجلّ ایمان ایشان را به موالات و دوستی کردن با ما، و کفر ایشان را، به آن، شناخت، در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت و ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرّات هوا) بودند در صلب آدم علیه السلام » (و همین حدیث در اول باب گذشت، ولیکن آنچه در اینجاست، أصحّ و أحسن است به واسطه دو تقدیم و تأخیر: یکی در آیه و یکی در آخر حدیث).

و حسین راوی می گوید: و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدا: «وَ أَطِیعُواْ اللَّهَ وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَی رَسُولِنَا الْبَلَغُ الْمُبِینُ» (2)

. (و در صدر آیه واو نیز مذکور است، و ترجمه آن این است که: «و فرمان برداری کنید خدا را و فرمان برید رسول را (که محمد است)، پس اگر روی بگردانید از اطاعت رسول، پس جز این نیست که بر فرستاده ما رسانیدنی است هویدا و آشکارا». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که هلاک نشد هر که پیش از شما بوده و هلاک نمی شود هر که هلاک می شود، تا قائم ما علیه السلام قیام کند، مگر در باب ترک ولایت ما، و به سبب آن و انکار حق. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون نرفت، تا آن که حق ما را بر گردن های این امّت گذاشت و لازم ساخت. «وَاللَّهُ یَهْدِی مَن یَشَآءُ إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ » (3) »، یعنی: «و خدا راه می نماید هرکه را خواهد به سوی راه راست».228.أنساب الأشراف :محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بَجَلی، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده اند در قول خدای تعالی: «وَ بِئْرٍ مُّعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَّشِیدٍ» (4) ، که فرمود:«بئر معطّله، امام خاموش و ساکت است، و قصر مشید، امام سخن گو». و ترجمه آیه این است که: «و بسا از چاه معمور پر آب که باز گذاشته، و دست از آن باز داشته شده (که کسی از آن آب نمی کشد) و بسا کوشک بلند افراشته» (یا گچ کاری کرده شد و مستحکم گشته) .

و محمد بن یحیی، از عَمْرکی، از علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است. .

1- .تغابن، 2.
2- .تغابن، 12.
3- .بقره، 213.
4- .حج، 45.

228.أنساب الأشراف:عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی : «وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ» قَالَ :«یَعْنِی إِنْ أَشْرَکْتَ فِی الْوَلَایَهِ غَیْرَهُ . «بَلِ اللّهَ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشّاکِرِینَ» یَعْنِی بَلِ اللّهَ فَاعْبُدْ بِالطَّاعَهِ ، وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ أَنْ عَضَدْتُکَ بِأَخِیکَ وَ ابْنِ عَمِّکَ»

229.تاریخ الیعقوبی :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِیِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِی أَبِی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِیسی ، قَالَ : حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها» قَالَ : «لَمَّا نَزَلَتْ «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ» اجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : مَا تَقُولُونَ فِی هذِهِ الْایَهِ ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنْ کَفَرْنَا بِهذِهِ الْایَهِ ، نَکْفُرُ بِسَائِرِهَا ؛ وَ إِنْ آمَنَّا ، فَإِنَّ هذَا ذُلٌّ حِینَ یُسَلَّطُ عَلَیْنَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ ، فَقَالُوا : قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّداً صَادِقٌ فِیمَا یَقُولُ ، وَ لکِنَّا نَتَوَلَاهُ ، وَ لَا نُطِیعُ عَلِیّاً فِیمَا أَمَرَنَا» . قَالَ : «فَنَزَلَتْ هذِهِ الْایَهُ: «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها» یَعْرِفُونَ: یَعْنِی وَلَایَهَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام «وَأَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُونَ» بِالْوَلَایَهِ» . .

400.امام على عليه السلام :على بن ابراهيم، از پدرش ، از حَكم بن بهلول، از مردى، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است در قول خداى تعالى: «وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْکَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ» (1) ، يعنى:«و هر آينه به حقيقت كه وحى شده است به سوى تو و به سوى كسانى كه پيش از تو بوده اند از پيغمبران، كه هر آينه اگر شرک بياورى (بر سبيل فرض و تقدير) فرو ريزد كردار تو و باطل گردد». كه حضرت فرمود: «يعنى: اگر هر يک از پيغمبران، شريک گرداند غير على عليه السلام را با او در ولايت» . «بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ كُن مِّنَ الشَّكِرِينَ» (2) ، يعنى: «بلكه خدا را پرستش نما و باش از جمله شكركنندگان». و حضرت فرمود: «يعنى: بلكه خدا را عبادت كن به فرمان بردارى و باش از جمله شكرگزاران براى آن كه بازوى تو را سخت كردم به برادر و پسر عمويت».230.تاريخ الإسلام عن الواقدىّ :حسين بن محمد، از معلّى بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمى روايت كرده است كه گفت: حديث كرد مرا پدرم، از احمد بن عيسى و گفت كه:

حديث كرد مرا جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش عليهم السلام ، در قول خداى عزّوجلّ: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا» (3) ، كه فرمود:«چون اين آيه نازل شد كه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَ كِعُونَ» (4) ، جماعتى از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله در مسجد مدينه جمع شدند و بعضى از ايشان به بعضى گفتند كه در اين آيه چه مى گوييد؟ بعضى از ايشان گفت كه: اگر به اين آيه كافر شويم و قبول نكنيم، لازم مى آيد كه به ساير آيات كافر شويم، و اگر ايمان آوريم و آن را قبول كنيم، همين خوارى بزرگى است در هنگامى كه پسر ابوطالب بر ما مسلّط شود، و ما در تحت فرمان او باشيم.

بعد از آن گفتند كه: ما مى دانيم كه محمد، راست گو است در هر چه مى گويد، وليكن او را دوست مى داريم و على را اطاعت نمى كنيم، در آنچه ما را امر كند» . حضرت فرمود: «پس، اين آيه نازل شد كه: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا» » ، و فرمود كه: «مقصود از نعمت خدا، ولايت على است . «وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَفِرُونَ» (5) ، يعنى: و بيشتر ايشان كافرند؛ يعنى: به ولايت» . .

1- .زمر، 65 .
2- .زمر، 66 .
3- .نحل، 83 .
4- .مائده، 55.
5- .نحل ، 83 .

230.تاريخ الإسلام (به نقل از واقدى) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَلَامٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالى : «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً» قَالَ : «هُمُ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ مَخَافَةِ عَدُوِّهِمْ» .231.السيره النبويّه لابن هشام عن جابر بن عبد اللّه :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ سَعْدٍ الْاءِسْكَافِ ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ ، أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالى : «أَنِ اشْكُرْ لِى وَ لِوالِدَيْکَ إِلَىَّ الْمَصِيرُ» فَقَالَ :«الْوَالِدَانِ اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللّهُ لَهُمَا الشُّكْرَ هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ ، وَ وَرِثَا الْحُكْمَ ، وَ أُمِرَ النَّاسُ بِطَاعَتِهِمَا ، ثُمَّ قَالَ اللّهُ : «إِلَىَّ الْمَصِيرُ» فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللّهِ ، وَ الدَّلِيلُ عَلى ذلِکَ الْوَالِدَانِ .

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَ صَاحِبِهِ ، فَقَالَ فِى الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ : «وَ إِنْ جاهَداکَ عَلى أَنْ تُشْرِکَ بِى» تَقُولَ فِى الْوَصِيَّةِ ، وَ تَعْدِلَ عَمَّنْ أُمِرْتَ بِطَاعَتِهِ «فَلَا تُطِعْهُمَا» وَ لَا تَسْمَعْ قَوْلَهُمَا .

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ : «وَ صاحِبْهُما فِى الدُّنْيا مَعْرُوفاً» يَقُولُ : عَرِّفِ النَّاسَ فَضْلَهُمَا ، وَ ادْعُ إِلى سَبِيلِهِمَا ، وَ ذلِکَ قَوْلُهُ : «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَىَّ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ» فَقَالَ : إِلَى اللّهِ ثُمَّ إِلَيْنَا ، فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لَا تَعْصُوا الْوَالِدَيْنِ ؛ فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَى اللّهِ ، وَ سَخَطَهُمَا سَخَطُ اللّهِ» . .

232.مسند أبی یعلی عن جابر :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلّام روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدا: «الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا» (1) ، یعنی:«و بندگان مخصوص خداوند مهربان، آنانند که می روند بر روی زمین از روی خواری و شکستگی»، و حضرت فرمود که: «ایشان اوصیایند که چنین می روند از ترس دشمنان خویش» .231.السیره النبویّه ، ابن هشام (به نقل از جابر بن عبد اللّه) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بِسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حسّان، از هَیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اِسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است که: اصبغ، از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد از قول خدای تعالی: «أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوَ لِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ» (2) ، یعنی:«وصیّت فرمودیم آدمی را به این که شکر کن مرا و دو پدر خود را، به سوی حکم من است بازگشت همه».

پس حضرت فرمود که: «دو پدر که خدا شکر ایشان را واجب گردانیده، همان دو کس اند که علم را متولد ساخته اند، و حکمت ها را به میراث واگذارده اند و مردم به فرمان برداری ایشان مأمور شده اند. بعد از آن خدای تعالی فرمود که: «إِلَیَّ الْمَصِیرُ» ، پس، بازگشت همه بندگان به سوی خداست. و دلیل بر آن، یعنی: هادی به سوی خدا، همین دو پدرند (که محمد و علی صلوات اللّه علیهما) باشند .

پس گفتار را از ایشان گردانیده به سوی پسر حنتمه (یعنی...) و رفیق او (... . چه حنتمه، نام ... دختر هشام بن مغیره مخزومی، خواهر ابو جهل است و صاحب قاموس گمان برده که این قول، غلط است و گمان کرده که حنتمه دختر عبدالرحمان بن حرث ذی الرُّمحین است، دختر عموی ابو جهل و غلط کرده است. تتمه حدیث آن که:) پس در باب خاص و عام (که پسر حنتمه و آشنای او، و جمیع گمراه کنندگانند)، فرموده که: «وَ إِن جَهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» » (و احتمال دارد که مراد از خاص، رسول باشد که در ظاهر مخاطب است، و از عام، غیر آن حضرت باشد که اشاره باشد به عموم خطاب). و ترجمه آن، این است که: «و اگر پسر حنتمه و آشنای او، و هر که بر طریقه ایشان باشد، با تو مجاهده و

کوشش نمایند بر آن که شرک آوری به من، و انبازگیری آنچه را که نیست تو را به استحقاق شریک گردانیدن آن دانشی (بر وجه تقلید محض، بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق آن، بلکه دلیل قائم است بر عدم استحقاق)، پس فرمان مبر ایشان را» .

(و حضرت بعضی از آیه را ذکر فرموده با مراد از آن) که ترجمه آن، این است: «و اگر با تو مجاهده نمایند بر آن که شرک آوری به من، (می فرماید که: یعنی: انبازگیری) در باب وصیّت و عدول کنی و بیرون روی از آن که به فرمان برداری او، مأمور شده ای، پس ایشان را فرمان مبر و سخن ایشان را مشنو» .

[تتمه حدیث] «بعد از آن، گفتار را گردانیده و رو آورده به بیان حال دو پدری که اول ذکر شدند و فرموده: «وَ صَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا» ، یعنی: و مصاحبت کن با ایشان در زندگانی دنیا؛ مصاحبتی که پسندیده شرع و مقتضای کرم باشد».

و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: فضل ایشان را به مردم بشناسان و مردم را به راه ایشان دعوت کن، و این است معنی قول آن جناب که می فرماید: «وَ اتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ» (3) ، یعنی: و پیروی کن راه کسی را که باز گشته است به سوی من، به توحید و اخلاص در طاعت که محمد و آل اویند که متصف اند به صفت ایمان و اخلاص. پس به سوی من است بازگشت شما» (از تو و پدران تو بر وجه مجازات).

و حضرت فرمود که: «به سوی خدا، بعد از آن به سوی ما است. پس، از عذاب خدا بترسید و پرهیز کنید، و این دو پدر را نافرمانی مکنید؛ زیرا که خشنودی ایشان، خشنودی خداست و خشم ایشان، خشم خدا است». .

1- .فرقان، 63 .
2- .لقمان، 14.
3- .لقمان ، 15 .

232.مسند أبی یعلی (به نقل از جابر) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَیْفٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالی : «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِی السَّماءِ» قَالَ : فَقَالَ : «رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله أَصْلُهَا ، وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَرْعُهَا ، وَ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام مِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا ، وَ عِلْمُ الْأَئِمَّهِ ثَمَرَتُهَا ، وَ شِیعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَرَقُهَا ، هَلْ فِیهَا فَضْلٌ ؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا وَ اللّٰهِ ، قَالَ : «وَ اللّٰهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیُولَدُ ، فَتُورَقُ وَرَقَهٌ فِیهَا ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَمُوتُ ، فَتَسْقُطُ وَرَقَهٌ مِنْهَا» . .

233.الإرشاد :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از پدرش، از عمرو بن حُرَیث که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی که: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ» (1) ، یعنی:«مانند درخت پاک و پاکیزه که ریشه آن استوار و محکم و پا برجا است در زمین و شاخ آن در جانب آسمان کشیده». و حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من، ریشه آن درختم (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، حضرت علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ریشه آن است») و امیر المؤمنین علیه السلام تنه آن و امامان علیه السلام از ذریّه ایشان علیه السلام ، شاخه های آن و علم ائمه، میوه آن، و شیعیانِ مؤمنان ایشان، برگ های آنند». و فرمود که: «آیا در این درخت، زیادتی هست؟» (و بنابر بعضی از نسخ، شائبه غشّ و بدی در آن هست).

راوی می گوید که: عرض کردم: نه به خدا سوگند. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که مؤمنی متولد می شود، پس، یک برگ در آن به هم می رسد، و مؤمنی می میرد، پس یک برگ از آن می افتد». .

1- .ابراهیم، 24.

234.الإرشاد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمَانِيِّ ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» «يَعْنِى فِى الْمِيثَاقِ». «أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمانِها خَيْراً» قَالَ :«الْاءِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاصَّةً ، قَالَ : لَا يَنْفَعُ إِيمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَتْ» .235.مسند أبى يعلى عن أنس:وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام فِى قَوْلِ اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ : «بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» قَالَ :«إِذَا جَحَدَ إِمَامَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «فَأُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ» » .236.الإمام الصادق عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْاِسْتِطَاعَةِ ، وَ قَوْلِ النَّاسِ ، فَقَالَ وَ تَلَا هذِهِ الْايَةَ : «وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» : «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ ، النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِى إِصَابَةِ الْقَوْلِ ، وَ كُلُّهُمْ هَالِكٌ».

قَالَ : قُلْتُ : قَوْلُهُ : «إِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» ؟ قَالَ : «هُمْ شِيعَتُنَا ، وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : «وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ» يَقُولُ : لِطَاعَةِ الْاءِمَامِ ؛ الرَّحْمَةُ الَّتِى يَقُولُ : «وَ رَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْ ءٍ» يَقُولُ : عِلْمُ الْاءِمَامِ ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ الَّذِى هُوَ مِنْ عِلْمِهِ كُلَّ شَىْ ءٍ هُمْ شِيعَتُنَا ، ثُمَّ قَالَ : «فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» يَعْنِى وَلَايَةَ غَيْرِ الْاءِمَامِ وَ طَاعَتَهُ ، ثُمَّ قَالَ : «يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى التَّوْرَاهِ وَ الْاءِنْجِيلِ» يَعْنِى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله وَ الْوَصِىَّ وَ الْقَائِمَ «يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» إِذَا قَامَ «وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» وَ الْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الْاءِمَامِ وَ جَحَدَهُ «وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ» : أَخْذَ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِهِ «وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ» وَ الْخَبَائِثُ قَوْلُ مَنْ خَالَفَ «وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» وَ هِىَ الذُّنُوبُ الَّتِى كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْاءِمَامِ «وَ الْأَغْلالَ الَّتِى كانَتْ عَلَيْهِمْ» وَ الْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أُمِرُوا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْاءِمَامِ ، فَلَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْاءِمَامِ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ ؛ وَ الْاءِصْرُ : الذَّنْبُ ، وَ هِىَ الْاَصَارُ .

ثُمَّ نَسَبَهُمْ ، فَقَالَ : «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ» يَعْنِى بِالْاءِمَامِ «وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» يَعْنِى الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ

وَ الطّاغُوتَ أنْ يَعْبُدُوهَا ؛ وَ الْجِبْتُ وَ الطّاغُوتُ : فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، وَ الْعِبَادَةُ : طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ .

ثُمَّ قَالَ : «أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ» ثُمَّ جَزَاهُمْ ، فَقَالَ : «لَهُمُ الْبُشْرى فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَ فِى الْاخِرَهِ» وَ الْاءِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَ بِظُهُورِهِ ، وَ بِقَتْلِ أَعْدَائِهِمْ ، وَ بِالنَّجَاهِ فِى الْاخِرَهِ ، وَ الْوُرُودِ عَلى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّه عَلَيْهِ وَآلِهُ الصَّادِقِينَ عَلَى الْحَوْضِ» . .

233.الإرشاد:محمد بن یحیی، از حَمْدان بن سلیمان، از عبداللّه بن محمد یمانی، از منیع بن حجّاج، از یونس، از هِشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده استدر قول خدای تعالی: «لَا یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَنُهَا لَمْ تَکُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ» ، که آن حضرت فرمود: «یعنی: در میثاق و وقت پیمان گرفتن . «أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَنِهَا خَیْرًا» (1) . حضرت فرمود که: «اقرار کردن به پیغمبران و اوصیای ایشان و امیر المؤمنین علیه السلام بخصوص» و فرمود که: «ایمان آن تن، نفع نمی دهد؛ زیرا که ایمان از آن ربوده شده است».234.الإرشاد:و به همین اسناد، از یونس، از صَبّاح مُزنی، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عزّوجلّ: «بَلَی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَ أَحَطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ» ، یعنی:«نه چنان است که ایشان می گویند که آتش به ایشان نرسد، مگر در اندک زمان، بلکه هر که خصلت بدی را کسب کند، و فرا گیرد او را گناه او»، و حضرت فرمود که: «آن در هنگامی است که امامت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند، «فَأُوْلَئِکَ أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ» (2) ، پس آن گروه، اهل دوزخ اند که ایشان در آن آتش، همیشه خواهند بود».235.مسند أبی یعلی (به نقل از انس) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد ، از ابن ابی نصر، از حَمّاد بن عثمان، از ابو عبیده حذّاء که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از توانایی بنده و گفته مردم که می گویند: بنده، مجبور است. پس این آیه را تلاوت فرمود که: «وَ لَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَ لِذَ لِکَ خَلَقَهُمْ» (3) ، یعنی:«و همیشه مردم با هم اختلاف دارند، مگر آن کسانی که پروردگار تو ایشان را رحم فرمود، و از برای همین، ایشان را آفریده». و حضرت فرمود که: «ای ابو عُبیده، مردم در برخوردن سخن و فهمیدن آن، مختلف اند و همه ایشان، هلاک خواهند شد» .

راوی می گوید که عرض کردم: کی مقصود است از قول آن جناب: «إِلَا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ» ، فرمود که: «ایشان، شیعیان مایند، و خدا از برای رحمت خود ایشان را آفریده و همین معنی قول آن جناب است که: «وَ لِذَ لِکَ خَلَقَهُمْ» ، می فرماید که: «ایشان را آفرید از برای فرمان برداری امام، که رحمتی است» که در باب آن می فرماید: «وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ» ، یعنی: «و رحمت من به هر چیزی رسیده است». و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: امام، مردم را تعلیم داده و علم او که از علم خدا است، فرا گرفته هر چیزی را که مراد از آن، شیعیان ما است.

بعد از آن فرموده که: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (4) ، یعنی: «پس زود باشد که بنویسم و ثابت گردانم آن رحمت را از برای آنان که پرهیز می کنند»، و حضرت فرمود: «یعنی: از ولایت غیر امام و طاعت او. پس فرموده: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِى التَّوْرَهِ وَالإِنجِيلِ» (و در باب این که ائمه، نور خدای تعالی اند، مذکور شد تا آخر آنچه در اینجاست. و اگر چه ظاهر این است که ضمیر يَجِدُونَهُ به رسول نبی امّی که در پیش مذکور است، برگردد، لیکن امام علیه السلام فرموده که) یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصی و قائم را «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» (و ظاهر این است که قائم، عطف بر نبی و وصی نباشد، بلکه مبتدا باشد و ما بعد آن خبر و معنی این باشد که:) قائم ایشان را امر به معروف می کند، چون قائم و ظاهر شود، «وَيَنْهَهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ» (و در قرآن، منکَر به فتح کاف است و ظاهر این حدیث، کسر آن است؛ زیرا که می فرماید:) و منکر کسی است که فضل امام را انکار کند، و جاحد آن باشد» (و بعضی گفته اند: که چون منکَر به فتح کاف، مستلزم منکِر به کسر کاف بود، لهذا منکَر را به منکِر تفسیر فرمود)

«وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَتِ» ، و حضرت فرمود که: «طیبات، فرا گرفتن علم است از اهل آن، «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَئِثَ» ، و خبائث، گفتار کسانی است که مخالف حق باشند... . «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» (و ظاهر این است که قرائت حضرت، چون بعضی از قراء، «إِصْرَهُمْ» باشد؛ زیرا که می فرماید:) و آنها گناهانی است که در آنها و مشغول آنها بودند، پیش از معرفت ایشان به فضل امام، و «وَالأَغْلَلَ الَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ، و اغلال، آن چیزی است که پیوسته می گفتند از آنچه به آن مأمور نشده بودند؛ از ترک کردن فضل امام، و چون فضل امام را شناختند، خدا اِصْر ایشان را از ایشان وضع فرمود. و إصر، یعنی: گناه است، و این گناهِ همه گناهان است (چه، منشأ همه، همین است و چون آمرزیده شود، همه آمرزیده شوند).

پس نسب ایشان را بیان فرموده و فرموده که: «الَّذِينَ ءَامَنُواْ» (و در قرآن «فَالَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِ» است و ضمیر، بِهِ، راجع به امام است) ، یعنی: ایمان آوردند به امام «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِى أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (5) ، یعنی: آنان که دوری گزیدند از جبتِ و طاغوت (که آنها را عبادت کنند). و جبت و طاغوت، فلان و فلان و فلان (...)اند. و عبادت آنها، فرمان برداری مردم است از برای ایشان.

بعد از آن فرموده که: «أَنِيبُواْ إِلَى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُواْ لَهُ» (6) . (و این آیه در سوره زمر است و در صدر آن، واو نیز هست)، و ترجمه آن این است که:

«و رجوع نمایید (از شرک و سائر معاصی و به جدّ و جهد تمام، متوجه شوید) به سوی پروردگار خویش، و گردن نهید و انقیاد نمایید او را» (در هر چه امر فرماید به شما). پس جزای ایشان را بیان فرموده و فرموده که: «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ فِی الْأَخِرَهِ» (7)

». (و این آیه، در سوره یونس است، و در قرآن وَ فِی الْأَخِرَهِ با لفظ فی است) و معنی آن این است که: «از برای ایشان (یعنی: مؤمنان پرهیزگار) بشارت و مژدگانی است در زندگانی دنیا و در آخرت».

و حضرت فرمود که: «امام، ایشان را بشارت می دهد به قیام قائم و به ظهور آن حضرت، و به کشتن دشمنان ایشان، و به نجات در آخرت، و وارد شدن بر محمد و آل او که راست گویانند بر لب آب حوض کوثر». .

1- .انعام ، 158 .
2- .بقره، 81.
3- .هود، 118.
4- .اعراف ، 156 .
5- .اعراف ، 157 .
6- .زمر، 54.
7- .یونس، 64.

ص: 468

. .

ص: 469

. .

401.تفسير العيّاشى (به نقل از جابر جُعفى) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِىِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللّهِ كَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّهِ» فَقَالَ : «الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّهِ هُمُ الْأَئِمَّهُ ، وَ هُمْ وَ اللّهِ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ، وَ بِوَلَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ ، وَ يَرْفَعُ اللّهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلى» . .

237.الإرشاد (فی ذِکرِ وقایِعِ ما بَعدَ غَزوَهِ حُنَینٍ) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از هِشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَ نَ اللَّهِ کَمَن بَآءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ * هُمْ دَرَجَتٌ عِندَ اللَّهِ» (1) ، یعنی:«آیا پس، هر که پیروی نمود خشنودی خدا را، چون کسی است که بازگشت با خشمی از خدا، آرامگاه او دوزخ است، و بد جای بازگشتی است دوزخ. ایشان که پیرو خشنودی خدایند، صاحبان درجه ها و پایه های بلندند در نزد خدا». و حضرت فرمود که: «آنان که خشنودی خدا را پیروی نمودند، ائمه اند، و ایشان، ای عمّار، به خدا سوگند، که درجه ها و پایه های بلندند از برای مؤمنان، و به دوستی ایشان با ما و شناختن ایشان ما را، خدا اعمال ایشان و ثواب آن را از برای ایشان، دو برابر می کند، و پایه های بلند را از برای ایشان بلند می سازد». .

1- .آل عمران، 162 163.

237.الإرشاد (در ذكر وقايع پس از جنگ حنين) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ ، عَنْ عَمَّارٍ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» قَالَ :«وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَهْوى بِيَدِهِ إِلى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا ، لَمْ يَرْفَعِ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا» .238.الطبقات الكبرى عن البراء بن عازب وزيد بن أرقم :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» قَالَ :«الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهماالسلام» ، «وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ» قَالَ : «إِمَامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ» .238.الطبقات الكبرى (به نقل از براء بن عازب و زيد بن ارقم) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالى : «وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ» قَالَ :«مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ عليه السلام «قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» » .239.تاريخ الطبرى عن ابن إسحاق (فى خُروجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله إلى غَ) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَوْلُهُ تَعَالى : «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» ؟ فَقَالَ : «مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ ، وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا».

قَالَ : فَسَكَتَ ، فَقَالَ لِي : «فَهَلَا أُفِيدُكَ حَرْفاً خَيْراً لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا ؟» قُلْتُ : بَلى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : «قَوْلُهُ : «فَكُّ رَقَبَةٍ» ». ثُمَّ قَالَ : «النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرَكَ وَ أَصْحَابِكَ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» . .

240.الإرشاد (فی غَزوَهِ تَبوکَ) علّی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از عمّار اَسدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند در قول خدای عزّوجلّ: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّلِحُ یَرْفَعُهُ» (1) ، که آن حضرت فرمود:«مراد، ولایت ما اهل بیت است» و به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود و فرمود: «پس هر که ما را دوست ندارد، خدا عملی را از برای او بلند نسازد». و ترجمه آیه این است که: «به سوی خدا بالا می رود سخن پاک و پاکیزه (و به معرض قبول الهی می رسد)، و کردار شایسته، خدا، آن را بلند می گرداند، و به حیّز قبول می رساند».239.تاریخ الطبری (به نقل از ابن اسحاق ، درباره حرکت پیامبر صلی ال) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از سَماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» ، که آن حضرت فرمود که:«امام حسن و امام حسین اند»، «وَ یَجْعَل لَّکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (2) ، فرمود که: «نور، امامی است که به او اقتدا می کنید».240.الإرشاد (در جنگ تبوک) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَ یَسْتَنبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ» ، یعنی:«و خبر می گیرند تو را و از تو می پرسند که آیا راست است آن امر معهود؟» که حضرت فرمود: «یعنی: آنچه تو در شأن علی می گویی: «قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَآ أَنتُم بِمُعْجِزِینَ» (3) ، یعنی: بگو: ای محمد، آری به حق پروردگار من. به درستی که آن، راست و درست است و نیستید شما عاجز کنندگان خدا» .241.الإرشاد (فی ذِکرِ وقایع ما بَعدَ غَزوَهِ حُنَینٍ) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، چیست معنی قول خدا: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» (4) ؟ فرمود که:«هر که خدا او را به ولایت ما گرامی دارد، از این عقبه و گذار، گذشته است. و ماییم آن عقبه که هر که به مشقت و زحمت در آن داخل شود، نجات یابد».

راوی می گوید که: پس من ساکت شدم. حضرت فرمود که: «نمی خواهی که حرفی را به تو بفهمانم که از برای تو، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر باشد؟» عرض کردم: بلی، می خواهم، فدای تو گردم. فرمود: «قول خدا

«فَکّ رَقَبَهٍ» (5) » بعد از آن فرمود که: «همه مردمان، بندگان و ملازم آتشند، غیر از تو و اصحاب تو؛ زیرا که خدا گردن ها و تن های شما را از قید آتش آزاد و خلاص فرموده، به دوستی ما اهل بیت» . .

1- .فاطر، 10.
2- .حدید، 28.
3- .یونس، 53.
4- .بلد، 11.
5- .بلد ، 13 .

241.الإرشاد (در ذكر حوادث پس از جنگ جُنَين) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ جَلَّ وَ عَزَّ : «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى» قَالَ :«بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام »، «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» : «أُوفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ» .242.الإمام الباقر عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَىُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا» قَالَ :«كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَعَا قُرَيْشاً إِلى وَلَايَتِنَا ، فَنَفَرُوا وَ أَنْكَرُوا ، فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ أَقَرُّوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ : «أَىُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا» ؛ تَعْيِيراً مِنْهُمْ . فَقَالَ اللّهُ رَدّاً عَلَيْهِمْ : «وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَهِ «هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْياً» » .

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «مَنْ كانَ فِى الضَّلالَهِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدًّا» ؟ قَالَ : «كُلُّهُمْ كَانُوا فِى الضَّلَالَهِ لَا يُؤْمِنُونَ بِوَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ لَا بِوَلَايَتِنَا ، فَكَانُوا ضَالِّينَ مُضِلِّينَ ، فَيَمُدُّ لَهُمْ فِى ضَلَالَتِهِمْ وَ طُغْيَانِهِمْ حَتّى يَمُوتُوا ، فَيُصَيِّرُهُمُ اللّهُ شَرّاً مَكَاناً وَ أَضْعَفَ جُنْداً».

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذابَ وَ إِمَّا السّاعَهَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً» ؟ قَالَ : «أَمَّا قَوْلُهُ : «حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ» فَهُوَ خُرُوجُ الْقَائِمِ وَ هُوَ السَّاعَهُ ، فَسَيَعْلَمُونَ ذلِكَ الْيَوْمَ وَ مَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللّهِ عَلى يَدَىْ قَائِمِهِ ، فَذلِكَ قَوْلُهُ : «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً» يَعْنِى عِنْدَ الْقَائِمِ «وَ أَضْعَفُ جُنْداً» ».

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «وَ يَزِيدُ اللّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً» ؟ قَالَ : «يَزِيدُهُمْ ذلِكَ الْيَوْمَ هُدًى عَلى هُدًى بِاتِّبَاعِهِمُ الْقَائِمَ حَيْثُ لَا يَجْحَدُونَهُ وَ لَا يُنْكِرُونَهُ» .

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَهَ إِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً» ؟ قَالَ : «إِلَا مَنْ دَانَ اللّهَ بِوَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ ، فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللّهِ».

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا» ؟ قَالَ : «وَلَايَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هِىَ الْوُدُّ الَّذِى قَالَ اللّهُ» .

قُلْتُ : «فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لَدًّا» ؟ قَالَ : «إِنَّمَا يَسَّرَهُ اللّهُ عَلى لِسَانِهِ حِينَ أَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَماً ، فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ أَنْذَرَ بِهِ الْكَافِرِينَ ، وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّهُ فِى كِتَابِهِ لُدّاً أىْ كُفَّاراً» .

قَالَ : وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ : «لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ» قَالَ : «لِتُنْذِرَ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ ، فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ اللّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ وَعِيدِهِ «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلى أَكْثَرِهِمْ» مِمَّنْ لَا يُقِرُّونَ بِوَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ «فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ» بِإِمَامَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَلَمَّا لَمْ يُقِرُّوا ، كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ مَا ذَكَرَ اللّهُ : «إِنّا جَعَلْنا فِى أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا فَهِىَ إِلَى الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» فِى نَارِ جَهَنَّمَ».

ثُمَّ قَالَ : « «وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ» عُقُوبَةً مِنْهُ لَهُمْ ؛ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَلَايَهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ هذَا فِى الدُّنْيَا ، وَ فِى الْاخِرَهِ فِى نَارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، «وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ» بِاللّهِ وَ بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ وَ مَنْ بَعْدَهُ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» يَعْنِى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام «وَ خَشِىَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ» يَا مُحَمَّدُ «بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ» » . .

242.امام باقر علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ : «وَ أَوْفُواْ بِعَهْدِی» ، که آن حضرت فرمود:«یعنی: به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام » ، «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» (1) ، «یعنی: تا وفا کنم برای شما به بهشت». و بنابر این، ترجمه این می شود که: «وفا کنید به عهدی که من با شما بسته ام، در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و تصدیق کنید به ولایت آن حضرت تا وفا کنم به عهد شما که شما را داخل بهشت گردانم» .243.الطبقات الکبری :محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ : «وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا بَيِّنَتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ أَىُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» (2) ، که آن حضرت فرمود که:«رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را به سوی ولایت ما دعوت فرمود، پس ایشان رمیدند و دوری گزیدند و انکار کردند و آنان که کافر بودند از قریش به مؤمنان، یعنی: آنان که برای امیر المؤمنین علیه السلام و برای ما اهل بیت اقرار کرده بودند، گفتند که: کدام یک از این دو گروه، بهترند از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی محفل و مجلس به جهت سرزنش کردن ایشان؟ پس خدا به جهت ردّ بر ایشان فرمود: «كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ» (3) ، یعنی: از امت های پیشینیان؛ «هُمْ أَحْسَنُ أَثَثًا وَرِءْيًا» (4) ».

عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب: «مَن كَانَ فِى الضَّلَلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» ؟ فرمود که: «همه ایشان در ضلالت و گمراهی بودند، و به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و به ولایت ما ایمان نمی آوردند، و به این سبب، گمراهان و گمراه کنندگان بودند، و لهذا خدا ایشان را می کِشد در گمراهی و طغیانی که دارند، تا بمیرند. پس خدا ایشان را بدتر گرداند از روی مکان و ضعیف تر سازد از روی سپاه». عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب: «حَتَّى إِذَا رَأَوْاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَ أَضْعَفُ جُندًا» (5) ؟ فرمود: «اما قول آن جناب، «حَتَّى إِذَا رَأَوْاْ مَا يُوعَدُونَ» ، مراد از آن، خروج قائم علیه السلام است و آن، ساعتی است که خدا فرموده: پس زود باشد که بدانند آن روز را و آنچه بر ایشان فرود آید از جانب خدا بر دست های حضرت قائم علیه السلام که به امر او قیام می نماید. و این معنی قول آن

جناب است که: «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا» ، یعنی: در نزد قیام قائم «وَ أَضْعَفُ جُندًا» ».

عرض کردم: معنی قول آن جناب را بیان فرما که: «وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْاْ هُدًى» ؟ فرمود که: «خدا در آن روز از برای ایشان، هدایت را بر هدایت بیفزاید؛ به واسطه پیروی کردن ایشان حضرت قائم علیه السلام را از آنجا که او را جحد و انکار نمی کنند» (که دانسته و ندانسته به وجود و غیبت آن حضرت اقرار نکنند).

(و این آیات در سوره مریم است به ترتیب و بدون زیاده و نقصان، مگر آن که لفظ قُل را که پیش از من کان واقع است، ذکر نکرده). و ترجمه آنها این است که: «و چون خوانده شود بر ایشان، آیت های ما در حالتی که هویدا و روشن اند، گویند آنان که کافر شدند به آنان که ایمان آوردند که: کدام یک از این دو گروه کافر و مؤمن بهتراند؛ از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی مجلس و محفل؟ و بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد که ایشان نیکوتر بودند از روی متاع خانه و از روی هیئت و منظر. بگو که: هر که در گمراهی باشد، پس باید که باز کِشد (یعنی: می کشد) از برای او، خداوند مهربان باز کشیدنی (یعنی: او را به طول عمر مهلت می دهد) تا وقتی که ببینند آنچه را که ترسانیده می شوند به آن (یا عذاب در دنیا و یا روز قیامت، یا در زمان پیش از این رجعت و بعد از آن). پس به زودی بدانند که کیست بدتر از آن دو گروه از روی مکان، و کیست ضعیف تر از روی سپاه. و می افزاید خدا آنان را که راه راست یافتند راهنمایی را».

راوی می گوید که عرض کردم: چیست معنی قول آن جناب: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (6) ؟ یعنی: «مالک نباشند و نتوانند که درخواست کنند، مگر کسی که فرا گرفته باشد در نزد خداوند مهربان عهد و پیمانی را». و حضرت فرمود: «مگر کسی که خدا را پرستیده و دین داری نموده باشد به دوستی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از آن حضرت، که همان عهد و پیمان در نزد خداست».

عرض کردم که چیست معنی قول آن جناب: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّلِحَتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (7) ؟ یعنی: «به درستی که آنان که ایمان آورده اند و کارهای نیکو و شایسته کرده اند، زود باشد که قرار دهد برای ایشان خداوند مهربان، دوستی را در دل های مردمان» (یعنی: محبت

و مودت ایشان را در دل ها افکند بی اسباب و وسائط ظاهری؛ از خویشی و آشنایی، بلکه محض اختراع از جناب احدیّت باشد). و حضرت فرمود که: «دوستی امیر المؤمنین علیه السلام ، همان دوستی که خدا فرموده».

راوی می گوید که: عرض کردم: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» (8) ؟ یعنی: «پس، جز این نیست که آن را آسان گردانیدیم به زبان تو تا مژده دهی پرهیزکاران را و بترسانی به آن گروه، ستیزه کنندگان را». حضرت فرمود: «جز این نیست که آن را بر زبان آن حضرت، آسان گردانید در هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام را به پا داشت که نشانه هدایت باشد. پس مؤمنان را به او مژده داد و کافران را به او ترسانید، و آن کافران، آنانند که خدا ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، و فرموده که: «لُّدًّا» (9) (یعنی: گروهی که سخت باشند در دشمن، و حضرت آن را به کافران تفسیر فرموده می فرماید:) یعنی: گروه کافران».

راوی می گوید: و آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمْ فَهُمْ غَفِلُونَ» (10) ، یعنی: «قرآن، فرو فرستاده شد تا بترسانی گروهی را که ترسانیده نشده بودند پدران ایشان (یا به آنچه ترسانیده شدند، یعنی: مثل آنچه پدران ایشان به آن ترسانیده شدند، و این صحیح تر است؛ چنانچه بیاید)، پس ایشان بی خبرانند از راه راست» (و بنابر اول، این جمله متفرع بر نفی انذار و نترسانیدن است، و بنابر وجه دویم، به منزله علت است از برای انذار و ترسانیدن قوم).

و حضرت فرمود: «تا بترسانی آن گروهی را که تو در میان ایشانی؛ چنانچه ترسانیده شدند، یا به مثل آنچه ترسانیده شدند به آن، پدران ایشان. پس ایشان بی خبرانند از خدا و از رسول و وعده عقاب آن جناب: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ» ، یعنی: هر آینه به حقیقت که واجب و ثابت شد گفتار ما به عذاب بر بیشتر ایشان». و حضرت فرمود: «از آن کسان که اقرار نمی کنند به ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او علیهم السلام «فَهُمْ لايُؤمِنُونَ» ، یعنی: پس ایشان ایمان نخواهند آورد». حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت امیر المؤمنین و اوصیای بعد از او، و چون اقرار نکردند، عقوبت ایشان، آن شد که خدا ذکر فرموده که: «إِنَّا جَعَلْنَا فِى أَعْنَقِهِمْ أَغْلَلاً فَهِىَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» (11) ، یعنی: به درستی که ما قرار دادیم در گردن های ایشان، غُل ها و بندها را پس آن غُل ها پیوسته شده به زنخدان های ایشان به مرتبه ای که نمی توانند سرهای خویش را بجنبانند، پس ایشان سر در هوا ماندگانند و چشم بر هوا ماندگان». و حضرت

فرمود: «یعنی: در آتش جهنّم». بعد از آن، فرموده است که: « «وَ جَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (12) ، یعنی: و قرار دادیم از پیش روی ایشان، بند و پرده ای را و از پس سرِ ایشان، بند و پرده ای را، پس پوشانیدیم چشم های ایشان را، پس ایشان نمی بینند چیزی را و قادر نیستند که بر راست و چپ خود نگاه کنند، و در پیش و پس خویش نظر اندازند».

و حضرت فرمود: «به جهت عقوبتی از جانب خدا برای ایشان از آنجا که ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او را انکار کردند. و این که مذکور شد، در دنیا است و در آخرت، در آتش دوزخ سر در هوا مانِدگان خواهند بود. بعد از آن، فرموده است که: یا محمد، «وَ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (13) ، یعنی: و یکسان است بر ایشان، آن که بترسانی ایشان را یا نترسانی ایشان را، پس ایشان ایمان نمی آورند». و حضرت فرمود: «ایمان نمی آورند به خدا و به ولایت علی علیه السلام و کسان بعد از او . و بعد از آن، فرموده که: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» (14) ، یعنی: جز این نیست که می ترسانی کسی را که پیروی کند ذکر را». و حضرت فرمود: «یعنی: امیر المؤمنین علیه السلام را . «وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ» ، یعنی: و بترسد از خداوند مهربان به آنچه از او پوشیده است (از امور آخرت، یا در حال غیبت و پنهان از مردمان) پس مژده ده او را یا محمد «بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ» (15) ، یعنی: به آمرزش و مزد بزرگ و نیکو». .

1- .بقره، 40.
2- .مریم، 73.
3- .انعام، 6.
4- .مریم، 74.
5- .مریم، 75.
6- .مریم، 87.
7- .مریم، 96.
8- .مریم، 97.
9- .و لُد، به ضمّ لام و تشدید دال، جمع اَلدّ به تشدید دال است، و آن، مشتق از لُدَد، به فتح لام و دال است به معنی سخت دشمن شد. مترجم
10- .یس، 6.
11- .یس، 8.
12- .یس، 9.

13- .يس، 10.
14- .يس، 11.
15- .يس، 8 11.

ص: 476

..

ص: 477

. .

ص: 478

. .

ص: 479

. .

ص: 480

. .

ص: 481

. .

243.الطبقات الكبرى:عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْمَاضِى عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ» قَالَ : «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ».

قُلْتُ : «وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» ؟ قَالَ : «وَ اللّهُ مُتِمُّ الْاءِمَامَهِ ؛ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ آمَنُوا» بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنا» فَالنُّورُ هُوَ الْاءِمَامُ».

قُلْتُ : «هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ» ؟ قَالَ : «هُوَ الَّذِى أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَهِ لِوَصِيِّهِ ، وَ الْوَلَايَهُ هِىَ دِينُ الْحَقِّ».

قُلْتُ : «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» ؟ قَالَ : «يُظْهِرُهُ عَلى جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ». قَالَ : «يَقُولُ اللّهُ : «وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» : وَلَايَهِ الْقَائِمِ «وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ» بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ».

قُلْتُ : هذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، أَمَّا هذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ ؛ وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ» .

قُلْتُ : «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» ؟ قَالَ : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى سَمّى مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِى وَلَايَهِ وَصِيِّهِ مُنَافِقِينَ ، وَ جَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهُ إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّداً ، وَ أَنْزَلَ بِذلِكَ قُرْآناً ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، «إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ» بِوَلَايَهِ وَصِيِّكَ «قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللّهِ وَ اللّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ» بِوَلَايَهِ عَلِىٍّ «لَكاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ» وَ السَّبِيلُ هُوَ الْوَصِىُّ «إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا» بِرِسَالَتِكَ «ثُمَّ كَفَرُوا» بِوَلَايَهِ وَصِيِّكَ «فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ» » .

قُلْتُ : مَا مَعْنى «لَا يَفْقَهُونَ»؟ قَالَ : «يَقُولُ : لَا يَعْقِلُونَ بِنُبُوَّتِكَ».

قُلْتُ : «وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّهِ» ؟ قَالَ : «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ :ارْجِعُوا إِلى وَلَايَهِ عَلِىٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمُ النَّبِىُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ «لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ» قَالَ اللّهُ : «وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ» عَنْ وَلَايَهِ عَلِىٍّ «وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» عَلَيْهِ .

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللّهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ ، فَقَالَ : «سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ» يَقُولُ : الظّالِمِينَ لِوَصِيِّکَ» .

قُلْتُ : «أَ فَمَنْ يَمْشِى مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِى سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» ؟ قَالَ : «إِنَّ اللّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَهِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِى عَلى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِى لِأَمْرِهِ ، وَ جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ، وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ : أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ».

قَالَ : قُلْتُ : قَوْلُهُ : «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» ؟ قَالَ : «يَعْنِى جَبْرَئِيلَ عَنِ اللّهِ فِى وَلَايَهِ عَلِيٍّ عليه السلام ».

قَالَ : قُلْتُ : «وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ» ؟ قَالَ : «قَالُوا : إِنَّ مُحَمَّداً كَذَّابٌ عَلى رَبِّهِ ، وَ مَا أَمَرَهُ اللّهُ بِهذَا فِي عَلِيٍّ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ بِذلِکَ قُرْآناً ، فَقَالَ : إِنَّ وَلَايَهَ عَلِيٍّ «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا» مُحَمَّدٌ «بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ» .

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ ، فَقَالَ : إِنَّ وَلَايَهَ عَلِيٍّ «لَتَذْكِرَهٌ لِلْمُتَّقِينَ» لِلْعَالَمِينَ «وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ» وَ إِنَّ عَلِيّاً «لَحَسْرَهٌ عَلَى الْكافِرِينَ» وَ إِنَّ وَلَايَتَهُ «لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ» يَا مُحَمَّدُ «بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِيمِ» يَقُولُ : اشْكُرْ رَبَّکَ الْعَظِيمَ الَّذِى أَعْطَاکَ هذَا الْفَضْلَ» .

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «لَمّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنّا بِهِ» ؟ قَالَ : «الْهُدَى : الْوَلَايَهُ ، آمَنّا بِمَوْلَانَا ، فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَهِ مَوْلَاهُ «فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» ».

قُلْتُ : تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «لَا ، تَأْوِيلٌ».

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «قُلْ إِنِّى لا أَمْلِکُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً» ؟ قَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله دَعَا النَّاسَ إِلى وَلَايَهِ عَلِيٍّ ، فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ ، فَقَالُوا : يَا مُحَمَّدُ ، أَعْفِنَا مِنْ هذَا ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هذَا إِلَى اللّهِ لَيْسَ إِلَىَّ ، فَاتَّهَمُوهُ وَ خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ : «قُلْ إِنِّى لا أَمْلِکُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً قُلْ إِنِّى لَنْ يُجِيرَنِى مِنَ اللّهِ» إِنْ عَصَيْتُهُ «أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً إِلَا بَلَاغاً مِنَ اللّهِ وَ رِسَالَاتِهِ» فِى عَلِيٍّ» .

قُلْتُ : هذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ». ثُمَّ قَالَ تَوْكِيداً : « «وَ مَنْ يَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ» فِى وَلَايَهِ عَلِيٍّ «فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً» ».

قُلْتُ : «حَتّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلّ عَدَداً» ؟ قَالَ : «يَعْنِى بِذلِکَ الْقَائِمَ وَ أَنْصَارَهُ».

قُلْتُ : «وَ اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ» ؟ قَالَ : «يَقُولُونَ فِيکَ : «وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً وَ ذَرْنِى» يَا مُحَمَّدُ «وَ الْمُکَذِّبِينَ» بِوَصِيِّکَ «أُولِى النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً» ».

قُلْتُ : إِنَّ هذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ».

قُلْتُ : «لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتابَ» ؟ قَالَ : «يَسْتَيْقِنُونَ أَنَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ وَصِيَّهُ حَقٌّ» .

قُلْتُ : «وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً» ؟ قَالَ : «وَ يَزْدَادُونَ بِوَلَايَهِ الْوَصِيِّ إِيمَاناً».

قُلْتُ : «وَ لا يَرْتابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ» قَالَ : «بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ».

قُلْتُ : مَا هذَا الِارْتِيَابُ ؟ قَالَ : «يَعْنِى بِذلِکَ أَهْلَ الْکِتَابِ وَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَکَرَ اللّهُ ، فَقَالَ : وَ لَا يَرْتَابُونَ فِى الْوَلَايَهِ» .

قُلْتُ : «وَ ما هِىَ إِلّا ذِکْرى لِلْبَشَرِ» ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، وَلَايَهُ عَلِيٍّ».

قُلْتُ : «إِنَّها لَاِحْدَى الْکُبَرِ» ؟ قَالَ : «الْوَلَايَهُ».

قُلْتُ : «لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» ؟ قَالَ : «مَنْ تَقَدَّمَ إِلى وَلَايَتِنَا ، أُخِّرَ عَنْ سَقَرَ ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا ، تَقَدَّمَ إِلى سَقَرَ».

قُلْتُ : «إِلّا أَصْحابَ الْيَمِينِ» ؟ قَالَ : «هُمْ وَ اللّهِ شِيعَتُنَا».

قُلْتُ : «لَمْ نَکَ مِنَ الْمُصَلِّينَ» ؟ قَالَ : «إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِىَّ مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ ، وَ لَا يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ» .

قُلْتُ : «فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرَهِ مُعْرِضِينَ» ؟ قَالَ : «عَنِ الْوَلَايَهِ مُعْرِضِينَ».

قُلْتُ : «کَلّا إِنَّها تَذْکِرَهٌ» ؟ قَالَ : «الْوَلَايَهُ».

قُلْتُ : قَوْلُهُ : «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» ؟ قَالَ : «يُوفُونَ لِلّهِ بِالنَّذْرِ الَّذِى أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِى الْمِيثَاقِ مِنْ وَلَايَتِنَا».

قُلْتُ : «إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً» ؟ قَالَ : «بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ تَنْزِيلاً».

قُلْتُ : هذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، ذَا تَأْوِيلٌ».

قُلْتُ : «إِنَّ هذِهِ تَذْكِرَهٌ» ؟ قَالَ : «الْوَلَايَهُ».

قُلْتُ : «يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ» ؟ قَالَ : «فِی وَلَايَتِنَا. قَالَ : «وَ الظّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً» أَ لَا تَرى أَنَّ اللّهَ يَقُولُ : «وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» »؟قَالَ : «إِنَّ اللّهَ أَعَزُّ وَ أَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ أَوْ يَنْسُبَ نَفْسَهُ إِلى ظُلْمٍ ، وَ لكِنَّ اللّهَ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ ، فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ ، وَ وَلَايَتَنَا وَلَايَتَهُ ، ثُمَّ أَنْزَلَ بِذلِکَ قُرْآناً عَلى نَبِيِّهِ ، فَقَالَ : «وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَلكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» » .

قُلْتُ : هذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ».

قُلْتُ : «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» ؟ قَالَ : «يَقُولُ : وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ يَا مُحَمَّدُ ، بِمَا أَوْحَيْتُ إِلَيْکَ مِنْ وَلَايَهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام ».

«أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاخِرِينَ» ؟ قَالَ : «الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا الرُّسُلَ فِی طَاعَهِ الْأَوْصِيَاءِ».

«كَذلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» ؟ قَالَ : «مَنْ أَجْرَمَ إِلى آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ رَكِبَ مِنْ وَصِيِّهِ مَا رَكِبَ».

قُلْتُ : «إِنَّ الْمُتَّقِينَ» ؟ قَالَ : «نَحْنُ وَ اللّهِ وَ شِيعَتُنَا ، لَيْسَ عَلى مِلَّهِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا ، وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بُرَآءُ».

قُلْتُ : «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَهُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ» الْايَهَ ؟ قَالَ : «نَحْنُ وَ اللّهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ الْقَائِلُونَ صَوَاباً».

قُلْتُ : مَا تَقُولُونَ إِذَا تَكَلَّمْتُمْ ؟ قَالَ : «نُمَجِّدُ رَبَّنَا ، وَ نُصَلِّی عَلى نَبِيِّنَا ، وَ نَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا ، فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا».

قُلْتُ : «كَلّا إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجِّينٍ» ؟ قَالَ : «هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا فِی حَقِّ الْأَئِمَّهِ ، وَ اعْتَدَوْا عَلَيْهِمْ».

قُلْتُ : «ثُمَّ يُقَالُ هذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» ؟ قَالَ : «يَعْنِی أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ».

قُلْتُ : تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . .

244.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن محبوب، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «یُرِیدُونَ لِیُطْفِئواْ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِ هِمْ» ، فرمود که:«اراده دارند که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهان خویش فرو نشانند». عرض کردم: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» (1) ، فرمود: «و خدا تمام کننده امامت است، به جهت فرموده خدای عزّوجلّ: «فَئامِنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ» (2) ، پس نور، امام است».

(و همین حدیث، با اختلاف کمی در متن، به سند دیگر مذکور شد در باب این که ائمه علیهم السلام ، نور خدای عزّوجلّ اند و آیه، به همان وضعی است که در آنجا مذکور شد و آنچه در اینجا ذکر شده، اشتباه است. تتمه حدیث: آن که)

راوی می گوید که عرض کردم: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ» ؟ یعنی : «اوست آن خدایی که فرستاد پیغمبر خود را با هدایت و مذهب درست که ملت اسلام است » و حضرت فرمود که: «اوست آن که رسول خویش را امر فرمود به ولایت از برای وصیّ خویش و ولایت، همان دین حق است». عرض کردم: «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ» (3) ، یعنی: «تا غالب گرداند رسول خویش، یا آن دین را بر هر کیش و ملت» . و حضرت فرمود که: «او را غالب می گرداند بر همه دین ها در نزد قیام حضرت قائم» و فرمود که: «خدا می فرماید: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» ، یعنی: ولایت قائم علیه السلام «وَ لَوْ کَرِهَ الْکَفِرُونَ» (4) ، و اگر چه کراهت دارند، کافران، یعنی: به ولایت علی علیه السلام ».

عرض کردم که این، تنزیل است؟ فرمود: «آری، این معنی تنزیل است و اما غیر آن، تأویل است» (و مراد از تنزیل، چیزی است که آیه در باب آن فرود آمده باشد و تأویل چیزی است که حکم آیه در آن، جاری شود) .

راوی می گوید که عرض کردم: «ذَ لِکَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ» (5) ؟ یعنی: «این قول ایشان که شاهد است (بر بدی اعمال ایشان، یا این حال مذکور، از کذب و نفاق)، به سبب آن است که ایشان ایمان آورده اند به زبان (یعنی: به کلمه شهادتین گویا شدند و خود را مسلمان نمودند)، بعد از آن کافر شدند و اظهار آن نمودند». و حضرت فرمود: «به درستی که خدای

تبارک و تعالی کسی را که پیروی ننمود، و رسول، او را در باب ولایت وصیّ آن حضرت، منافقان نامید، و کسی را که امامت وصیّ او را انکار نمود، مانند کسی که محمد را انکار کرد، گردانید، و در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [یا محمد] «إِذَا جَآءَکَ الْمُنَفِقُونَ» بولایه وصیک «قَالُواْ نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَفِقِینَ» بولایه وصیک «لَکَذِبُونَ * اتَّخَذُواْ أَیْمَنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِیلِ اللَّهِ» (6) ، یعنی: ای محمد، چون بیایند به نزد تو منافقان [به ولایت علی]، هر آینه دروغگویایند؛ به جهت آن که اعتقاد ایشان با گفتار ایشان در این گواهی، موافق نبود (با آن که اظهار موافقت آن می نمودند)، فرا گرفتند سوگندهای خویش را (که به دروغ یاد می کنند)، سپری (که خود را به آن، از کشتن نگاه می دارند؛ مانند اهل حرب). پس مردم را باز داشتند از راه خدا». و حضرت فرمود که: «مراد از این، راه وصیّ است» (و در قرآن، یا محمد و بولایه وصیک و بولایه علیّ موجود نیست و نوشتن آن، با آیه، به جهت ظهور حدیث است در این که نزول به این طریق بوده با سهولت ترجمه). « إِنَّهُمْ سَآءَ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ» (7) ، یعنی: «به درستی که ایشان، بد است آنچه پیوسته می کنند از اظهار ایمان و پنهان کردن خلاف آن» (و بعد از این، در قرآن چنین است که : «ذَ لِکَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ» (که ترجمه آن مذکور شد و در این حدیث، چنین است که:) «ذَ لِکَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ» برسالتک «وَکَفَرُواْ» [بولایه وصیک] ، یعنی: «این، به سبب آن است که ایشان به پیغمبری تو ایمان آوردند و به ولایت وصی، تو کافر شدند. «فَطُبِعَ» (و در این حدیث است که) [فَطَبَعَ اللَّهُ] «عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ» (8) »، یعنی: «پس مهر زده شد (یا پس خدا مهر گذاشت) بر دل های ایشان، پس ایشان نمی فهمند و نمی دانند».

و راوی می گوید که عرض کردم: معنی «لَا یَفْقَهُونَ» چیست؟ فرمود که: «می فرماید که: ایشان، پیغمبری تو را تعقل نمی کنند».

عرض کردم: «وَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ» ؟ یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که بیایید تا فرستاده خدا از برای شما آمرزش طلبد». و حضرت فرمود: «و چون گفته شود به ایشان که باز گردید به سوی ولایت علی علیه السلام ، تا پیغمبر از برای شما طلب آمرزش کند از گناهان شما، «لَوَّوْاْ رُءُوسَهُمْ» بپیچند سرهای خویش را و روی بگردانند» (یا سر خویش را بجنبانند). و حضرت فرمود که: «خدا فرموده: «وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ» عن ولایه علی «وَ هُم مُّسْتَکْبِرُونَ» علیه (9) ، یعنی: «و می بینی ایشان را که اعراض می کنند و روی می گردانند [از ولایت علی] و ایشان گردن کشانند [بر او]».

بعد از آن، سخن از جانب خدا گردیده به سوی معرفت آن جناب به حال ایشان و فرموده: «سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَسِقِينَ» (10) ، یعنی: یکسان است بر ایشان که آمرزش خواهی از برای ایشان، یا آمرزش نخواهی از برای ایشان، که خدا هرگز ایشان را نیامرزد. به درستی که خدا راه نمی نماید گروه فاسقان را». و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که ستم کاران بر وصی تو را».

عرض کردم: «أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَى صِرَ طٍ مُّسْتَقِيمٍ» (11) ؟ یعنی: «آیا پس کسی که می رود در افتاده بر روی خود، و نگون سار می رود، راه یافته تر است و به مطلوب رسیده تر، یا آن کسی که می رود راست ایستاده بر راه راست» (که به مقصود و مطلوب می رساند). و حضرت فرمود: «به درستی که خدا داستان کسی را که از ولایت علی میل نموده، بیان فرموده و او را مانند کسی قرار داده که بر روی خویش و نگون سار می رود، و به امر خود راه نمی یابد. و آن که آن حضرت را پیروی نموده، راست و بر راه راست گردانیده و راه راست، امیر المؤمنین علیه السلام است».

راوی می گوید که: عرض کردم چیست معنی قول آن جناب: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (12) ؟ که ترجمه ظاهر آن این است که: «به درستی که قرآن، هر آینه گفتار رسولی است بزرگوار». حضرت فرمود: «یعنی: جبرئیل که فرود آمد از جانب خدا در باب ولایت علی علیه السلام ».

عرض کردم: «وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَّا تُؤْمِنُونَ» (13) ؟ یعنی: «و نیست قرآن، گفتار شاعر (و آن که سخنان بی حقیقت گوید)، بسیار کم ایمان می آورید». و حضرت فرمود که: «گفتند: محمد، به غایت دروغگو است بر پروردگار خویش و خدا او را در باب علی، به این امر نفرموده. پس خدا در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [إنّ ولایه علی] «تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَلَمِينَ* وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا» محمد «بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (14) ، یعنی: «به درستی که [ولایت علی علیه السلام]، فرستاده شده است بر محمد صلی الله علیه و آله ، از جانب پروردگار عالمیان به وساطت جبرئیل علیه السلام و اگر محمد صلی الله علیه و آله ، بر ما به افترا و دورغ، می بست پاره ای از سخنان را چنانچه شما گمان می کنید، هر آینه می گرفتیم از وی دست راست او را (یا او را می گرفتیم به قوّت و قدرتی که داریم) پس هر آینه می بریدیم از

او، بند دل او را» (و آن رگی است در دل که چون بریده شود، صاحب آن بمیرد).

بعد از آن، گفتار را برگردانیده و فرموده: [انّ ولایه علی] «لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقينَ» ؛ به درستی که ولایت علی علیه السلام ، هر آینه پندی است از برای پرهیزکاران» و حضرت فرمود: «از برای دانایان (و در قرآن «وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقينَ» واقع است). «وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ* وَ إِنَّهُ» علیا «لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَفِرِينَ* وَ إِنَّهُ» ولایته «لَحَقُّ الْيَقِينِ* فَسَبِّحْ» یا محمد «بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» » (15) . (و در قرآن، به جای علی و ولایته، ضمیر غائب واقع است و یا محمد، مذکور نیست). و ترجمه آن، چنانچه در حدیث است، این است: «و به درستی که ما هر آینه می دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانند. و به درستی که علی، سبب حسرت و اندوه است بر کافران. و به درستی که ولایت آن حضرت، درست و راست است بی گمان (یعنی: محض یقین است که هیچ شکی در آن نیست). پس تسبیح گوی ای محمد، به نام پروردگار خود که بزرگ است» (یعنی: تنزیه نمای او را از صفات نالایق و ناسزا). و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که: شکر کن پروردگار بزرگ خویش را که این افزونی و فضیلت را به تو عطا فرمود».

و عرض کردم که: قول آن جناب: «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى ءَامَنَّا بِهِ» ؟ (و این آیه در سوره جن است و در صدر آن، وانّا واقع است، و بعد از آنچه مذکور شد، چنین است که: «فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا» (16))، یعنی: «و به درستی که ما، یا وحی شده که ما در هنگامی که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت است». و حضرت فرمود که: «هدی، ولایت است، ایمان آوردیم به آن» و حضرت فرمود که: «ایمان آوردیم به مولی و صاحب اختیار خویش. پس هر که ایمان آورد به پروردگار خویش، نترسد از نقصان و نرسیدن امر ناخوشی».

راوی می گوید که: عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «نه، بلکه تأویل است».

عرض کردم که قول آن جناب: «لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا» (17) ؟ حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خواند به سوی ولایت علی علیه السلام ، پس قریش به نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: یا محمد، ما را از این امر معاف دار. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: این امر به سوی خدا مفوّض است، و اختیار آن، با من نیست. پس آن حضرت را متّهم ساختند و از نزد او بیرون رفتند، و خدا این

آیه را فرو فرستاد که: «قُلْ إِنِّی لَا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا قُلْ إِنِّی لَن یُجِیرَنِی مِنَ اللَّهِ» ان عصیته «أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا * إِلَا بَلَغًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِسَلَتِهِ» (18)

فی علی. (و در قرآن ان عصیته مذکور نیست)، یعنی: بگو: به درستی که من مالک نیستم از برای شما دفع ضرری و نه رسانیدن خیر و صلاحی. بگو: به درستی که هرگز زینهار ندهد مرا هیچ کس و در پناه خود نگیرد از عذاب خدا اگر او را نافرمانی کنم، و نیابم هرگز به غیر از آن جناب پناهی را که روی به آن آورم، و به واسطه آن از آن بلیّه نجات یابم، مگر رسانیدنی که از جانب خدا باشد، و مگر پیغام های او و اَدای آنچه به من ارسال فرموده». و حضرت فرمود: «یعنی: در باب علی».

عرض کردم که این تنزیل است؟ فرمود: «آری». بعد از آن، به جهت استوار ساختن این مطلب فرمود که: « «وَ مَن یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» فی ولایه علیّ «فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَآ أَبَدًا» (19) ، یعنی: و آنان که نافرمانی کنند خدا و فرستاده او را [در باب ولایت علی]، پس به درستی که از برای ایشان است آتش دوزخ، در حالتی که جاوید باشند» (که آن در آن اند همیشه) .

عرض کردم: «حَتَّی إِذَا رَأَوْاْ مَا یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَقَلُّ عَدَدًا» (20) ؟ یعنی: «تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده داده می شوند (که آن واقعه بدر است و مغلوب شدن ایشان) و حضرت فرمود که: «مقصود از این، حضرت قائم علیه السلام است و یاوران او». پس، به زودی خواهند دانست که کی ضعیف تر است از روی یار و مددکار و کم تر است از روی شما».

و عرض کردم: «فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ» (21) ؟ (و در قرآن و اصبر به واو است)، یعنی: «و صبر و شکیبایی نما بر آنچه می گویند». و حضرت فرمود: «بر آنچه می گویند در حق تو. «وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلاً» (22) ، یعنی: «و دوری بجو از ایشان؛ دوری جستنی نیکو» . «وَ ذَرْنِی» ، یعنی: «وا بگذار مرا ای محمد»، «وَ الْمُکَذِّبِینَ»، یعنی: «با جماعت تکذیب کنندگان». و حضرت فرمود: «به وصی تو «أُوْلِی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً» (23) ، یعنی: مکذبانی که صاحب تنعّم اند و مهلت ده ایشان را مهلت دادنی اندک» .

عرض کردم که: این که می فرمایی تنزیل است؟ فرمود: «آری» .

عرض کردم: «لِيَسْتَيْقِنَ الّذِينَ أوتُواْ الْكِتَبَ» (24) ؟ یعنی: «تا کسب یقین کنند آنان که داده شده اند کتاب را». و حضرت فرمود که: «کسب یقین می کنند که خدا و رسول او و وصیّ رسول، حق اند».

عرض کردم: «وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِيمَنًا» (25) ؟ یعنی: «و تا زیاد کنند آنان که ایمان آورده اند ایمان را». و حضرت فرمود که: «بیفزایند به ولایت وصی، ایمان را».

عرض کردم: «وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَبَ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (26) ؟ یعنی: «و تا شک نیاورند آنان که عطا شدند کتاب را و آنان که ایمان آورنده اند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت علی».

عرض کردم که: این شک آوردن چیست؟ فرمود که: «مقصود از این، اهل کتاب و مؤمنان اند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده که: در ولایت شک نمی آورند».

عرض کردم: «وَ مَا هِىَ إِلَا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» (27) ؟ یعنی: «و نیست این سوره (یا خزنه جهنم، یا دوزخ چنانچه مفسرین گفته اند)، مگر پند و یادداشتی از برای مردمان». و حضرت فرمود: «آری، مراد، ولایت علی علیه السلام است».

عرض کردم: «إِنَّهَا لَاِحْدَى الْكُبَرِ» (28) ؟ فرمود: «یعنی: ولایت». و ترجمه آیه، این است که: «به درستی که آن، هر آینه یکی از امور بزرگ است».

عرض کردم: «لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» (29) ؟ یعنی: «در حالی که ترساننده است هر که را که خواهد که پیش افتد یا پس افتد». و حضرت فرمود که: «هر که به سوی ولایت ما تقدم جوید از دوزخ، پس افتاده شود، و هر که از ما تأخّر جوید، به سوی دوزخ پیشی گیرد».

عرض کردم: «إِلَا أَصْحَبَ الْيَمِينِ» (30) ؟ یعنی: «هر تنی به آنچه کرده، در گرو است، مگر یاران دست راست». حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان شیعیان مایند».

عرض کردم: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (31) ؟ حضرت فرمود: «یعنی: ما با وصی محمد و اوصیای بعد از او دوستی نورزیدیم». و فرمود که: «ایشان بر اوصیا صلوات نمی فرستند».

عرض کردم: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَهِ مُعْرِضِينَ» (32) ؟ یعنی: «پس چیست ایشان را که از پند، رو گردانند». و حضرت فرمود که: «از ولایت رو گردانند».

عرض کردم: «كَلَا إِنَّه تَذْكِرَهٌ» (33) ؟ یعنی: «نه چنان است که می گویند. به درستی که آن پندی است بزرگ». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت» (و در قرآن كَلَا إِنَّهُ با ضمیر مذکر است، و اگر چه در سوره عبس «كَلَا إِنَّهَا تَذْكِرَهٌ» (34) واقع شده، لیکن به قرینه آیات پیش و بعد، باید که مراد از آن، آیه سوره مدّثّر باشد که در آن، انّه مذکور است و شاید که در قرآن اهل بیت، چنین بوده، با آن که اگر ضمیر راجع به قرآن باشد، که نیز انّها به تأنیث ضمیر جائز است، به جهت تأنیث خبر که تذکره است).

عرض کردم: چیست معنی قول خدا «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (35) ؟ فرمود: «وفا می کنند از برای خدا به نذری که بر ایشان گرفت در وقت پیمان گرفتن که از ولایت ما است».

عرض کردم: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْءَانَ تَنزِيلاً» (36) ؟ یعنی: «به درستی که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج» (سوره سوره، و آیه آیه). حضرت فرمود: «فرو فرستادیم به ولایت علی؛ فرو فرستادنی».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری، این تأویل است».

عرض کردم: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَهٌ» (37) ؟ فرمود: «ولایت، تذکره است».

عرض کردم: «يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِى رَحْمَتِهِ» (38) ؟ یعنی: «خدا در آورد هر که را خواهد در رحمت خویش». حضرت فرمود: «یعنی: در ولایت ما». و فرمود: « «وَ الظَّلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمَا» (39)

، یعنی: «و ستم کاران را خوار داشته و آماده کرده از برای ایشان عذابی دردناک» (یا درد آورنده). آیا نمی بینی که خدا می فرماید: «وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (40) ؟» و حضرت فرمود که: «خدای تعالی از آن عزیزتر و استوارتر است که مظلوم شود و کسی بر او ستم تواند کرد، و خویش را به سوی ستم کشیدن نسبت دهد، ولیکن خدا ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط ساخته، پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و دوستی با ما را، دوستی با خود قرار داده. پس در این باب، قرآن

را بر پیغمبر خود فرو فرستاده و فرموده که: «وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» ».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری» .

عرض کردم: «فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» ؟ یعنی: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان». فرمود که: «می فرماید: یا محمد، وای بر تکذیب کنندگان، که تکذیب می کنند به آنچه وحی کردم به سوی تو از ولایت علی» . «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْأَخِرِينَ» (41) ، یعنی: «آیا هلاک نکردیم پیشینیان را، پس از پیِ ایشان در آوریم به هلاکت، پسینیان را». و حضرت فرمود که: «مراد از پیشینیان، آنانند که رسولان خدا را در طاعت اوصیا تکذیب کردند». «كَذَ لِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» (42) ، یعنی: «مانند این فعل که عبارت است از هلاک کردنی که با گناهکاران خواهیم کرد». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، کسی است که گناه عظیم از او سر زد، نسبت به آل محمد و در مادّه وصی آن حضرت، مرتکب گردید آنچه مرتکب گردید» (که هیچ زبانی طاقت گفتن و هیچ گوشی تاب شنیدن آن را ندارد).

عرض کردم: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ» (43) ؟ یعنی: «به درستی که پرهیزکاران» (در سایه های درختان بهشت و در کنار چشم های آب و در میان میوه ها از آنچه خواهش آن داشته باشند، مرفّه الحال و فارغ البال اند تا آخر آنچه در سوره مرسلات مذکور است) حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ما و شیعیان ماییم و کسی غیر از ما و شیعیان ما، بر ملّت حضرت ابراهیم نیست و سایر مردمان از آن بیزارند».

عرض کردم: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَئِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ» 44 ؟ (تا آخر آیه که) ترجمه آن این است که: «روزی که بایستند روح و فرشتگان در حالی که صف زدگان باشند، سخن نگویند در باب شفاعت و غیر آن، مگر کسی که دستوری داده باشد او را خداوند مهربان و گفته باشد گفتاری را که صواب و درست باشد». حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که ماییم آنان که خدا ایشان را دستوری داده و آنان که گفتار درست می گویند».

عرض کردم که: چه می گویید چون سخن گویید؟ فرمود که: «پروردگار خود را به بزرگی یاد می نماییم، و بر پیغمبر خود صلوات می فرستیم، و شیعیان خود را شفاعت می کنیم، و پروردگار ما ما را رد نمی کند، و شفاعت و درخواست ما را در حق ایشان قبول می فرماید».

عرض کردم: «كَلَا إِنَّ كِتَبَ الْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ» 45 ؟ فرمود که: «ایشان آنانند که در حق ائمه نابکار شدند و بر ایشان ستم کردند و از حد در گذشتند».

عرض کردم: «ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ» 46 ؟ یعنی: «پس گفته می شود که این است آن که بودید در دنیا که به او تکذیب می کردید». فرمود که: «مقصود از آن، امیر المؤمنین علیه السلام است».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری». .

1- .صف، 8.
2- .تغابن، 8.
3- .توبه ، 33 ؛ فتح ، 28 ؛ صف ، 9 .
4- .صف ، 8 .
5- .منافقون ، 3 .
6- .منافقون، 1 و 2.
7- .منافقون، 2.
8- .منافقون، 3.
9- .منافقون، 5.
10- .منافقون، 6.
11- .ملک، 23.
12- .تکویر، 19.
13- .حاقّه، 41.
14- .حاقّه، 43 46.
15- .حاقّه، 48 52.
16- .جن ، 13 .
17- .جن، 21.
18- .جن، 21 23.
19- .جن، 23.
20- .جن، 24.
21- .مزّمّل، 10.
22- .مزّمّل، 11.
23- .مدّثّر، 6.
24- .مدّثّر، 31.
25- .مدّثّر، 35.

26- .مدّثّر، 37.
27- .مدّثّر، 39.
28- .مدّثّر ، 43 .
29- .مدّثّر، 49.
30- .مدّثّر، 54.
31- .عبس، 11.
32- .انسان، 7.
33- .انسان، 23.
34- .مزّمّل، 18.
35- .انسان، 29.
36- .انسان، 31.
37- .بقره، 57.
38- .مرسلات، 16 17.
39- .مرسلات، 18.
40- .مرسلات، 41.
41- .نبأ، 38.
42- .مطففين، 7.
43- .مطففين، 17.

. .

ص: 485

. .

ص: 486

. .

. .

ص: 488

. .

ص: 489

. .

ص: 490

. .

ص: 491

. .

ص: 492

. .

ص: 493

. .

. .

ص: 495

. .

. .

ص: 497

. .

244.امام على عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» قَالَ :«يَعْنِى بِهِ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ».

قُلْتُ : «وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَعْمى» ؟ قَالَ : «يَعْنِى أَعْمَى الْبَصَرِ فِى الْاخِرَهِ ، أَعْمَى الْقَلْبِ فِى الدُّنْيَا ، عَنْ وَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ».

قَالَ : «وَ هُوَ مُتَحَيِّرٌ فِى الْقِيَامَهِ ، يَقُولُ : «لِمَ حَشَرْتَنِى أَعْمى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً قالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها» » . قَالَ : «الْايَاتُ : الْأَئِمَّهُ عليهم السلام ، فَنَسِيتَها «وَ كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسى» يَعْنِى تَرَكْتَهَا ، وَ كَذلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِى النَّارِ ، كَمَا تَرَكْتَ الْأَئِمَّهَ عليهم السلام ، فَلَمْ تُطِعْ أَمْرَهُمْ ،وَ لَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ».

قُلْتُ : «وَ كَذلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآياتِ رَبِّهِ وَ لَعَذابُ الْاخِرَهِ أَشَدُّ وَ أَبْقى» ؟ قَالَ : «يَعْنِى مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام غَيْرَهُ ، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ ، وَ تَرَكَ الْأَئِمَّهَ مُعَانَدَهً ، فَلَمْ يَتَّبِعْ آثَارَهُمْ ، وَ لَمْ يَتَوَلَّهُمْ».

قُلْتُ : «اللّهُ لَطِيفٌ بِعِبادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ» ؟ قَالَ : «وَلَايَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ».

قُلْتُ : «مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْاخِرَهِ» ؟ قَالَ : «مَعْرِفَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام ».

«نَزِدْ لَهُ فِى حَرْثِهِ» ؟ قَالَ : «نَزِيدُهُ مِنْهَا».

قَالَ : «يَسْتَوْفِى نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ».

«وَ مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِى الْاخِرَهِ مِنْ نَصِيبٍ» ؟ قَالَ : «لَيْسَ لَهُ فِى دَوْلَهِ الْحَقِّ مَعَ الْقَائِمِ نَصِيبٌ» . .

245.مسند ابن حنبل عن أنس بن مالک :محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از حسین بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً» (1) ، آن حضرت فرمود:«مقصود از ذکر، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است».

عرض کردم: «وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَمَهِ أَعْمَی» (2) ؟ فرمود: «یعنی: چشمش کور است در آخرت و دلش نابینا است در دنیا از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام ». و فرمود که: «آن کس در روز قیامت سرگردان است، می گوید: «لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَ قَدْ کُنتُ بَصِیرًا» (3) » (و پیش از «حشرتنی» در قرآن قال ربّ نیز مذکور است که در حدیث نیست).

«قَالَ کَذَ لِکَ أَتَتْکَ ءَایَتُنَا فَنَسِیتَهَا» ؟ فرمود که: «آیات، ائمه علیهم السلام اند». «فَنَسِیتَهَا وَ کَذَ لِکَ الْیَوْمَ تُنسَی» (4) . «یعنی: و واگذاشتی آن آیات را، و همچنین امروز وا گذاشته می شوی در آتش دوزخ؛ چنانچه ائمه علیهم السلام را وا گذاشتی، پس فرمان ایشان را اطاعت نکردی و سخن ایشان را نشنیدی».

عرض کردم: «وَ کَذَ لِکَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ یُؤْمِن بِئایَتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْأَخِرَهِ أَشَدُّ وَ أَبْقَی» (5) ؟ فرمود: «یعنی: کسی که شریک گرداند به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام غیر او را و ایمان نیارود به آیات پروردگار خویش و ائمه را از روی عناد ترک کند، و آثار ایشان را پیروی ننماید، و ایشان را دوست ندارد».

و ترجمه آیات این است که: «و هر که روی برتابد از یاد من، پس به درستی که از برای اوست زیستنی تنگ و زندگانی سخت، و او را محشور می کنیم در روز قیامت، در حالی که نابینا باشد، می گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی و به تحقیق که من در دنیا بینا بودم؟. حق تعالی در جواب فرماید که: همچنین بود فعل تو. (یعنی: همچنان که تو در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی، ما خیر امروز را از چشم تو پوشیدیم). آیت های ما به نزد تو آمدند، پس آنها را فراموش نمودی، و ترک کردی و همچنان که آیت های ما را ترک کردی، امروز ترک کرده می شوی، و مانند این جزا که به بر تابندگان می دهیم، جزا می دهیم هر که را که از حدّ در گذشته و

ایمان نیاورده به آیت های پروردگار خود، و هر آینه، عذاب آن سرای که کوری و عذاب دائمی است، سخت تر و پاینده تر است».

(تتمه حدیث آن که) راوی می گوید که: عرض کردم: «اللَّهُ لَطِیفُ بِعِبَادِهِ یَرْزُقُ مَن یَشَآءُ» (6) ؟ یعنی: «خدا بسیار نیکوکار است با بندگان خود. روزی می دهد هر که را می خواهد». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت امیر المؤمنین را به او روزی می کند». عرض کردم: «مَن کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْأَخِرَهِ» ؟ فرمود که: «مراد، معرفت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است». «نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ» 7 ؟ فرمود: «یعنی: زیاد می کنیم او را از آن معرفت». و فرمود که: «بهره خویش را از دولت ایشان تمام فرا می گیرد».

«وَ مَن کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِی الْأَخِرَهِ مِن نَّصِیبٍ» 8 ؟ فرمود که: «او را در دولت حق با حضرت قائم علیه السلام بهره ای نباشد». و ترجمه آیه، این است که: «هر که خواسته باشد کشت آن سرای را، بیفزاییم او را در کشت او، و هر که خواسته باشد کشت دنیا را، عطا کنیم او را بهره ای از دنیا (به حسب مقتضای حکمت)، و نیست او را در آن سرای هیچ بهره ای». .

1- .طه، 124.
2- .طه، 125.
3- .طه، 126.
4- .طه، 127.
5- .شورا، 19.
6- .شورا، 20.

ص: 500

. .

ص: 501

. .

109 بَابٌ فِيهِ نُتَفٌ وَ جَوَامِعُ مِنَ الرِّوَايَهِ فِی الْوَلَايَهِ247.خصائص أمير المؤمنين عن زيد بن يثيع عن الإمام عليّمُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِیُّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ :كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَهِ وَ هُمْ ذَرٌّ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ ، وَ الْاِءِقْرَارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّهِ ، وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بِالنُّبُوَّهِ» .248.مسند ابن حنبل عن زيد بن يثيع عن أبی بكر :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ؛ وَ عَنْ عُقْبَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ ، فَخَلَقَ مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ ، وَ كَانَ مِمَّا أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَهِ الْجَنَّهِ ، وَ خَلَقَ مَا أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ ، وَ كَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَهِ النَّارِ ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِی الظِّلَالِ».

فَقُلْتُ : وَ أَیُّ شَیْءٍ الظِّلَالُ ؟

قَالَ : «أَ لَمْ تَرَ إِلى ظِلِّكَ فِی الشَّمْسِ شَیْءٌ ، وَ لَيْسَ بِشَیْءٍ ، ثُمَّ بَعَثَ اللّهُ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْاِءِقْرَارِ بِاللّهِ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّهُ» ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْاِءِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ ، فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ ، وَ أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلى وَلَايَتِنَا ، فَأَقَرَّ بِهَا وَ اللّهِ مَنْ أَحَبَّ ، وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : «فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» » . ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّ» . .

109. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است

109. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است246.فضائل الصحابه (به نقل از انس بن مالک) محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، از محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بُکیر بن اعیَن، روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که:«خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت ما گرفت، و حال آن که چون مورچگان ریزه (یا ذرّات هوا) بودند در روز فرا گرفتن پیمان از خلائق در عالم ذرّ، و اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله ، به پیغمبری».247.خصائص أمیر المؤمنین (به نقل از زید بن یثیع ، درباره امام علی علیه ال) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از صالح بن عُقبه، از عبداللّه بن محمد جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام ؛ و از عُقبه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«خدا، خلائق را آفرید، پس آنچه را که دوست می داشت آفرید، از آنچه دوست داشت، و آنچه دوست می داشت، آن است که او را از طینت و سرشت بهشت آفرید، و آن که را که دشمن داشت، آفرید از آنچه دشمن داشت، و آنچه دشمن می داشت، آن است که آن را از سرشت آتش و دوزخ آفرید. پس ایشان را برانگیخت در صورت سایه ها».

عرض کردم که: سایه ها چیست؟ فرمود که: «آیا نظر به سایه خود نمی کنی در آفتاب (که آن چیزی است که به حرکت و سکون صاحب خود متحرّک و ساکن می شود) و چیزی نیست (یعنی: فی حدّ ذاته تحقّق و وجودی ندارد). و بعد از آن، خدا در میان ایشان پیغمبران مبعوث گردانید، در حالی که ایشان را به سوی اقرار کردن به خدا دعوت می فرمود. و این است معنی قول آن جناب: «وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (1) ، پس ایشان را به سوی اقرار کردن پیغمبران دعوت فرمود. و بعضی از ایشان، اقرار کردند و بعضی، انکار نمودند. پس ایشان را به سوی ولایت ما دعوت فرمود. به خدا سوگند که هر که خدا او را دوست می داشت، به آن اقرار کرد و هر که خدا او را دشمن می داشت، آن را انکار نمود. و این است معنی فرموده آن جناب که: «وَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ» (2) . (و در قرآن فما کانوا با فا است)، یعنی: پس نبودند که ایمان آورند

به آن چیزی که تکذیب کرده بودند به آن، پیش از این» (یا به سبب تکذیب ایشان به آن، و این ظاهرتر است، به قرینه آیه سوره اعراف که لفظ به را ندارد).

بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این تکذیب، در آنجا (یعنی: در عالم ذر) تحقّق یافت».

.

1- .زخرف، 87.
2- .یونس، 74.

248.مسند ابن حنبل (به نقل از زید بن یثیع ، درباره ابو بکر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ الْغُمْشَانِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللّهِ الَّتِى لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً قَطُّ إِلَا بِهَا» .249.المستدرک على الصحيحين عن جميع بن عمير الليثى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَا بِمَعْرِفَهِ حَقِّنَا ، وَ تَفْضِيلِنَا عَلى مَنْ سِوَانَا» .250.الإرشاد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «وَ اللّهِ ، إِنَّ فِى السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صَفّاً مِنَ الْمَلَائِكَهِ ، لَو اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ ، مَا أَحْصَوْهُمْ ، وَ إِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا» .249.المستدرک على الصحيحين (به نقل از جميع بن عمير ليثى) مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :«وَلَايَهُ عَلِيٍّ مَكْتُوبَهٌ فِى جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَ لَنْ يَبْعَثَ اللّهُ رَسُولًا إِلَا بِنُبُوَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَ وَصِيَّهِ عَلِيٍّ عليه السلام » .250.الإرشاد:الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، قَالَ :حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِيّاً عليه السلام عَلَماً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ ؛ فَمَنْ عَرَفَهُ ، كَانَ مُؤْمِناً ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ ، كَانَ كَافِراً ؛ وَ مَنْ جَهِلَهُ ، كَانَ ضَالًّا ؛ وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئاً ، كَانَ مُشْرِكاً ؛ وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ ، دَخَلَ الْجَنَّهَ» . .

251.تاریخ دمشق عن ابن عبّاس :محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از علی بن سیف، از عبّاس بن عامر، از احمد بن رِزق غُمْشانی، از محمد بن عبدالرحمان، از امام جعفر صادق علیه السلاَم روایت کرده است که فرمود:«دوستی ما، دوستی خداست که هیچ پیغمبری هرگز مبعوث نشده، مگر با آن».251.تاریخ دمشق (به نقل از ابن عبّاس) محمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد بن عیسی، از محمد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب، از عبدالأعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«هیچ پیغمبری هرگز نیامده، مگر با معرفت به حقّ ما و افزونی دادن ما بر هر که غیر ما باشد».252.تاریخ الطبری عن أبی إسحاق عن البراء بن عازب :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن فُضیل، از ابوالصّباح کِنانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«به خدا سوگند که در آسمان، هفتاد صف از فرشتگان هستند که اگر همه اهل زمین جمع شوند و خواسته باشند که شماره هر صفی از ایشان را احصا کنند، نتوانند که ایشان را بشمارند، و همه ایشان به دوستی ما دینداری می کنند، و به آن، خدا را می پرستند».253.الطبقات الکبری :محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«ولایت علی نوشته شده است در همه صحیفه های پیغمبران، و هرگز خدا پیغمبری را نمی فرستاد، مگر با اعتقاد به پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و وصیّت علی علیه السلام ».412.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را یونس، از حمّاد بن عثمان، از فُضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«خدای عزّوجلّ علی علیه السلام را نصب کرد که نشانه ای باشد در میانه آن جناب و آفریدگانش. پس، هر که او را بشناسد، مؤمن است و هر که او را انکار کند، کافر است، و هر که او را نشناسد بی آن که اقرار و انکاری داشته باشد، گمراه است، و هر که با او چیزی را نصب کند در باب ولایت، مشرک است، و هر که بیاید در روز قیامت با ولایت آن حضرت، داخل بهشت می شود». .

413.عنه عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام بَابُ فَتَحَهُ اللّهُ ؛ فَمَنْ دَخَلَهُ ، کَانَ مُؤْمِناً ؛ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ ، کَانَ کَافِراً ؛ وَ مَنْ لَمْ یَدْخُلْ فِیهِ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ ، کَانَ فِی الطَّبَقَهِ الَّذِینَ قَالَ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : لِی فِیهِمُ الْمَشِیئَهُ» .414.خصائص أمیر المؤمنین للنسائی عن أبی إسحاق :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ بُکَیْرِ بْنِ أَعْیَنَ ، قَالَ :کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّ اللّهَ أَخَذَ مِیثَاقَ شِیعَتِنَا بِالْوَلَایَهِ لَنَا وَ هُمْ ذَرٌّ یَوْمَ أَخَذَ الْمِیثَاقَ عَلَی الذَّرِّ بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّهِ ، وَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّهِ ، وَ عَرَضَ اللّهُ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أُمَّتَهُ فِی الطِّینِ وَ هُمْ أَظِلَّهٌ ، وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطِّینَهِ الَّتِی خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ ، وَ خَلَقَ اللّهُ أَرْوَاحَ شِیعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِأَلْفَیْ عَامٍ ، وَ عَرَضَهُمْ عَلَیْهِ ، وَ عَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ عَرَّفَهُمْ عَلِیّاً علیه السلام ، وَ نَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ» .110 بَابٌ فِی مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِیَاءَهُمْ وَ التَّفْوِیضِ إِلَیْهِمْ413.امام علی علیه السلام : (تبارک و تعالی) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَنَا وَ اللّهِ أُحِبُّکَ وَ أَتَوَلَاکَ ، فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : کَذَبْتَ ، قَالَ : بَلی وَ اللّهِ ، إِنِّی أُحِبُّکَ وَ أَتَوَلَاکَ ، فَکَرَّرَ ثَلَاثاً ، فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : کَذَبْتَ ، مَا أَنْتَ کَمَا قُلْتَ ؛ إِنَّ اللّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَیْ عَامٍ ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَیْنَا الْمُحِبَّ لَنَا ، فَوَ اللّهِ ، مَا رَأَیْتُ رُوحَکَ فِیمَنْ عُرِضَ ، فَأَیْنَ کُنْتَ ، فَسَکَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذلِکَ ، وَ لَمْ یُرَاجِعْهُ» .

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْری : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «کَانَ فِی النَّارِ» . .

110. باب در بیان شناختن ائمّه علیهم السلام دوستان خویش را و بیان تفویض امور دین

414.خصائص أمیر المؤمنین ، نسایی (به نقل از ابو اسحاق) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء ، از عبداللّه بن سنان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«علی علیه السلام ، دَری است که خدا آن را گشوده، پس هر که در آن داخل شود، مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود، کافر است. و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود، داخل در طبقه ای است که خدای تبارک و تعالی فرموده که: مَرا در باب ایشان مشیّت و خواست است، که آنچه خواهم با ایشان می کنم، اگر خواهم که ایشان را داخل بهشت گردانم، می گردانم و اگر خواهم داخل جهنّم کنم، می کنم».415.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بُکیر بن اعین روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که:«خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت از برای ما گرفت، و حال آن که ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرّات هوا) بودند، در روز قرار گرفتن پیمان بر مورچگان با اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری، و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری، و خدای عزّوجلّ امّت محمد را به آن حضرت نمود، در میانه گل که سرشت ایشان بود، و ایشان سایه ها و ارواح بودند، و ایشان را آفرید از آن سرشتی که آدم علیه السلام را از آن آفرید، و خدا ارواح شیعیان ما را آفرید پیش از تن های ایشان به دو هزار سال، و ایشان را به آن حضرت نمود، و هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به ایشان شناسانید و ما ایشان را در نزد فحوای سخن ایشان می شناسیم».110. باب در بیان شناختن ائمّه علیهم السلام دوستان خویش را و بیان تفویض امور دین به سوی ایشان417.الإمام علیّ علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت با اصحاب خویش نشسته بود، پس بر آن حضرت سلام کرد (و بنابر بعضی از نُسخ کافی، بر ایشان سلام کرد، و اوّل ظاهرتر است). و بعد از سلام، عرض کرد: به خدا سوگند که من تو را دوست می دارم و با تو موالات می ورزم. امیر المؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: دروغ گفتی . عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که من تو را دوست می دارم و با تو موالات می ورزم. امیر المؤمنین علیه

السلام فرمود: دروغ گفتی، تو چنان که گفتی، نیستی؛ زیرا که خدا ارواح را آفرید و هزار سال پیش از آن که بدن ها را بیافریند، بعد از آن دوست دار ما را به ما نمود. و به خدا سوگند، که من، روح تو را در میانه آنان که به من نموده شدند، ندیدم. پس تو در کجا بودی؟ .

آن مرد در نزد این سخن ساکت و خاموش شد و با آن حضرت در این باب، مراجعه و بازگشتی نکرد.

و در روایت دیگر است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در آتش دوزخ بود» .

.

418.عنه عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْاِءِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ» .419.فضائل الصحابه لابن حنبل عن زيد بن أبى أوفى :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنِ الْاِءِمَامِ : فَوَّضَ اللّهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَّضَ إِلى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ؟ فَقَالَ :«نَعَمْ». وَ ذلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ ، فَأَجَابَهُ فِيهَا ، وَ سَأَلَهُ آخَرُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ ، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ، ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرُ ، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : « «هذا عَطَاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ (أَعْطِ) بِغَيْرِ حِسابٍ» وَ هكَذَا هِىَ فِى قِرَاءَةِ عَلِيٍّ عليه السلام ».

قَالَ : قُلْتُ : أَصْلَحَكَ اللّهُ ، فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْاِءِمَامُ ؟ قَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ ! أَ مَا تَسْمَعُ اللّهَ يَقُولُ : «إِنَّ فِى ذلِكَ لَايَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ «وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ» لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَداً».

ثُمَّ قَالَ لِى : «نَعَمْ ، إِنَّ الْاِءِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ ، عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ ، وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ ، عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ ؛ إِنَّ اللّهَ يَقُولُ : «وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ إِنَّ فِى ذلِكَ لَايَاتٍ لِلْعالِمِينَ» وَ هُمُ الْعُلَمَاءُ ، فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ ، فَلِذلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِى يُجِيبُهُمْ» . .

416.کفایه الأثر (به نقل از عمّار) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عمرو بن میمون، از عمّار بن مروان، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که:«ما هر مردی را می شناسیم، چون او را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق و بدانیم که در حقیقت، مؤمن است یا منافق».417.امام علی علیه السلام :احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عُبیس بن هشام، از عبداللّه بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از امام که آیا خدا به او تفویض فرموده، چنانچه به سلیمان بن داود تفویض فرموده بود؟ حضرت فرمود:«آری» . و دلیل این آن است که سائلی، آن حضرت را از مسئله ای سؤال نمود و حضرت او را در آن مسأله، جواب فرمود. و دیگری او را از همان مسئله سؤال کرد، و حضرت او را به غیر جوابی که به اوّل فرموده بود، جواب داد. بعد از آن، دیگری او را سؤال کرد، و او را به غیر جواب سائل اوّل و دویم جواب داد. بعد از آن، فرمود: « «هَذَا عَطَآؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» ، و این کلمه، در قرائت علی علیه السلام همچنین است» (و در قرآن، به جای أو اعط «أَوْ أَمْسِکْ» (1) است، چنانچه پیش از این مذکور شد با ترجمه. بلی، باید که بنابر این قرائت، «فَامْنُنْ» از منّ به معنی قطع باشد که مرادف امساک است، نه از منّت که مرادف عطا است. پس این قرائت، با قرائت مشهوره در اصل معنی، تفاوتی ندارند، مگر در تقدیم و تأخیر).

راوی می گوید که: عرض کردم: خدا تو را به اصلاح آورد، پس در آن هنگام که امام ایشان را به این جواب، جواب داد، ایشان را می شناخت؟ فرمود: «سبحان اللّه ! آیا نمی شنوی از خدا که می فرماید: «إِنَّ فی ذلِکَلَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمینَ» و ایشان ائمّه اند (چنانچه مذکور شد) و «وَ إِنَّها لَبِسَبیلٍ مُقیمٍ» (2) ؛ که هرگز از آن بیرون نمی رود» . بعد از آن به من فرمود: «آری، به درستی که امام، چون نگاه به مردی کند، او را شناسد، و رنگ او (یعنی: صفاتی که در اوست) همه را بداند و اگر سخن او را از پشت دیواری بشنود، او را بشناسد و حقیقت او را بداند که چیست (یعنی: بداند که مؤمن است، یا منافق) .

به درستی که خدا می فرماید: «وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ إِنَّ فی ذلِکَلَآیاتٍ لِلْعالِمینَ» (3) ، یعنی: «و از

نشانه های خدا و قدرت او آفریدن آسمان ها و زمین و مختلف بودن زبان ها و لغات شما (به عربی و فارسی و ترکی و هندی و مانند اینها)، مختلف بودن رنگ های شما است (به سرخی و سفیدی و زردی و سیاهی و امثال اینها) به درستی که در این که مذکور شد، هر آینه نشانه ها است از برای عالمیان» (و آن که به کسر لام عالِمین خوانده، بنا بر قرائت او، معنی این می شود که: نشانه ها است از برای اهل علم که در آن نظر می کنند و به غور و کنه حقیقت آن می رسند. و استشهاد به این آیه، بنابر قرائت اخیر است؛ زیرا که آن حضرت بعد از ذکر آیه، فرموده که) و ایشان علمایند؛ یعنی: ائمّه علیه السلام . پس، امام چیزی را نمی شنود از هر امری که باشد (یا از فرماینده ای که به آن سخن گوید)، مگر این که او را بشناسد که نجات می یابد، یا هلاک می شود. پس برای همین ایشان را جواب می دهد به چیزی که ایشان را جواب می دهد» . .

1- .ص ، 39 .
2- .حجر، 75 76.
3- .روم، 22.

ص: 510

. .

ص: 511

..

ص: 512

..

ص: 513

باب در بیان تاریخ .

أَبْوَابُ التَّارِيخ111 بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ وَفَاتِهِوُلِدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لِاثْنَتَیْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ فِی عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَهِ مَعَ الزَّوَالِ . وَ رُوِیَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَهً . وَ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِی أَيَّامِ التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَهِ الْوُسْطی ، وَ كَانَتْ فِی مَنْزِلِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَ وَلَدَتْهُ فِی شِعْبِ أَبِی طَالِبٍ فِی دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ فِی الزَّاوِيَهِ الْقُصْوی عَنْ يَسَارِكَ وَ أَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ ، وَ قَدْ أَخْرَجَتِ الْخَيْزُرَانُ ذلِكَ الْبَيْتَ ، فَصَيَّرَتْهُ مَسْجِداً يُصَلِّی النَّاسُ فِيهِ . وَ بَقِیَ بِمَكَّهَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَلَاثَ عَشْرَهَ سَنَهً ، ثُمَّ هَاجَرَ إِلَی الْمَدِينَهِ ، وَ مَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ قُبِضَ عليه السلام لِاثْنَتَیْ عَشْرَهَ لَيْلَهً مَضَتْ مِنْ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَهً . وَ تُوُفِّیَ أَبُوهُ عَبْدُ اللّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَهِ عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَ هُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ . وَ مَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَهُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَهَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّهَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَیِّ بْنِ غَالِبٍ وَ هُوَ عليه السلام ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ . وَ مَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ لِلنَّبِیِّ صلى الله عليه و آله نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ . وَ تَزَوَّجَ خَدِيجَهَ وَ هُوَ ابْنُ بِضْعٍ وَ عِشْرِينَ سَنَهً ، فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ عليه السلام : الْقَاسِمُ ، وَ رُقَيَّهُ ، وَ زَيْنَبُ ، وَ أُمُّ كُلْثُومٍ ؛ وَ وُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ : الطَّيِّبُ ، وَ الطَّاهِرُ ، وَ فَاطِمَهُ عليهاالسلام . وَ رُوِیَ أَيْضاً : أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَا فَاطِمَهُ عليهاالسلام ، وَ أَنَّ الطَّيِّبَ وَ الطَّاهِرَ وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ . وَ مَاتَتْ خَدِيجَهُ عليهاالسلام حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الشِّعْبِ ، وَ كَانَ ذلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَهِ بِسَنَهٍ . وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَهَ بِسَنَهٍ ، فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله شَنَأَ الْمُقَامَ بِمَكَّهَ ، وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ ، وَ شَكَا ذلِكَ إِلی جَبْرَئِيلَ عليه السلام ، فَأَوْحَی اللّهُ تَعَالی إِلَيْهِ : اخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا ؛ فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّهَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِی طَالِبٍ ، وَ أَمَرَهُ عليه السلام بِالْهِجْرَهِ .

.

باب در بیان تاریخ (1)111. باب در بیان مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله و وفات آن حضرت (2)پیغمبر صلی الله علیه و آله متولّد شد در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاوّل گذشته بود؛ یعنی: در روز دوازدهم و مشهور روز هفدهم است، در سالی که مشهور است به عام الفیل و آن، سالی است که فیل را آورده بودند که خانه کعبه را خراب کنند؛ چنانچه مذکور خواهد شد، و در روز جمعه در وقت زوال آفتاب. و نیز روایت شده که این ولادت کثیر السّعادت در نزد طلوع صبح بود، چهل سال پیش از آن که به پیغمبری مبعوث شود. و مادر آن حضرت، به او حامله شد در ایّام تشریق (3) در نزد جمره وسطی، و در منزل عبداللّه بن عبد المطّلب بود، و آن حضرت را زایید در شعب ابی طالب در خانه پدرش، که محمد بن یوسف، برادر حجّاج از عقیل خرید. و در زاویه و کنج، در نزد آن از جانب چپت، در حالی که تو داخل آن خانه می شوی، و خیزران، مادر هارون، آن حجره را از خانه محمد بن یوسف بیرون انداخت. پس، آن را مسجد کردند که مردم در آن نماز می کنند، و بعد از آن که آن حضرت به پیغمبری مبعوث شد، سیزده سال در مکّه ماند، پس به سوی مدینه مهاجرت فرمود، و ده سال در مدینه مکث کرد. بعد از آن، قبض روح مطهّر آن حضرت علیه السلام شد، در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاوّل گذشته بود، و مشهور، بیست و هشتم ماه صفر است (و آنچه کلینی رضی الله عنهدر تاریخ ولادت و وفات آن حضرت ذکر فرموده، موافق مذهب اکثر اهل سنّت است). و رحلت در روز دوشنبه بود، و آن حضرت در آن وقت، شصت و سه ساله بود، و پدرش عبداللّه بن عبدالمطّلب در مدینه وفات کرد در نزد خالوهای خویش و آن حضرت، پسر دو ماهه بود و مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لویّ بن غالب وفات کرد و آن حضرت علیه السلام ، پسر چهار ساله بود. و جدّش عبدالمطّلب وفات کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله را قریب به هشت سال بود، و خدیجه را تزویج کرد و آن حضرت از بیست و سه سال تجاوز فرموده، به سی سال نرسیده بود. بعد از آن، از برای آن حضرت علیه السلام پیش از آن که به پیغمبری مبعوث شود، از خدیجه، قاسم و رقیّه و زینب و امّ کلثوم متولّد شدند، و بعد از مبعث طیّب و طاهر و فاطمه علیه السلام از برایش به وجود آمدند. و نیز روایت شده که از برای آن حضرت بعد از مبعث،

فرزندی غیر از فاطمه علیهاالسلام متولّد نشد، و این که طیّب و طاهر پیش از مبعث آن حضرت متولّد شدند (و من می گویم که بر کلینی رضی الله عنه و این، قائل وارد می آید که ابراهیم نیز از اولاد آن حضرت بود، و بعد از مبعث به وجود آمد). و در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شعب ابی طالب بیرون آمد، خدیجه وفات فرمود و آن، یک سال پیش از هجرت به مدینه بود. و یک سال بعد از وفات خدیجه، ابوطالب وفات فرمود، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوطالب و خدیجه را نیافت، ماندن در مکّه را دشمن داشت، و اندوه سختی بر او داخل شد، و این مطلب را به جبرئیل علیه السلام شکایت کرد، پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که: «بیرون رو از این دهی که اهل آن ستم کارند که تو را در مکّه بعد از ابوطالب یار و یاوری نیست»، و آن حضرت علیه السلام [را] ، به هجرت به سوی مدینه امر فرمود.

.

1- .و تاریخ، به معنی وقت چیزی ظاهر کردن است. و مراد از آن در اینجا، بیان وقت ولادت چهارده معصوم علیهم السلام و وفات ایشان و سایر احوال ایشان است، که در این باب، مذکور می شود. مترجم

2- .و مَوْلِدْ به فتح میم و کسر لام، وقت زادن و جای آن است، و هر یک از دو معنی، در اینجا، احتمال دارد؛ اگر اضافه مولد به سوی پیغمبر، از قبیل اضافه به سوی مفعول باشد، والاّ معنی وقت زاییده شدن و جای آن است. مترجم

3- .و ایّام تشریق، یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجّه را گویند که در آن ایّام گوشت ها قربانی را به آفتاب خشک می کردند؛ چه تشریق خشک کردن گوشت است به آفتاب، ولیکن این ایّام تشریق، ایّام تشریق مشهوره نبود؛ چنانچه اکثر علما فهمیده اند و اشکال کرده اند که مبدأ حمل در ایّام تشریق با بودن ولادت در ماه ربیع الأول به حسب ظاهر، جمع نمی شود؛ زیرا که لازم می آید که مدّت حمل، از اقلّ آن، که شش ماه است، کم تر باشد، اگر تولّد در ماه ربیع الاوّل همان سال باشد، و اگر در ربیع سال دیگر باشد، لازم می آید که مدّت حمل، از اکثر آن، که ده ماه یا یک سال است، بیشتر باشد؛ زیرا که در اوّل، سه ماه و هفت روز نمی شود و در دویم، از پانزده ماه بیشتر می شود و این را از خصائص آن حضرت نشمرده اند، بلکه مراد، ایّام تشریق، ماه حجّ اهل جاهلیّت است که بنای آن بر نسیئی و تأخیر بوده که حجّ را برای مصلحتی از موسم مقرّر، مؤخّر می

داشتند تا آن که به آیه نسیئی ممنوع شدند. حاصل آن که مادر آن حضرت حامله شد به آن حضرت در ایّام تشریق در منی. مترجم

ص: 516

..

ص: 517

..

422.المعجم الكبير (به نقل از عبد اللّه بن مسعود) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ أَخِى حَمَّادٍ الْكَاتِبِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ؟ فَقَالَ : «كَانَ وَ اللّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللّهُ ؛ وَ مَا بَرَأَ اللّهُ بَرِيَّةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله » .423.المعجم الكبير عن عبد اللّه بن مسعود :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَ ذَكَرَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : مَا بَرَأَ اللّهُ نَسَمَةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ».424.السنّه لابن أبى عاصم عن عبد اللّه بن مسعود :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ مُرَازِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : يَا مُحَمَّدُ ، إِنِّى خَلَقْتُكَ وَ عَلِيّاً نُوراً يَعْنِى رُوحاً بِلَا بَدَنٍ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِى وَ أَرْضِى وَ عَرْشِى وَ بَحْرِى ، فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِى وَ تُمَجِّدُنِى ، ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا ، فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً ، فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِى وَ تُقَدِّسُنِى وَ تُهَلِّلُنِى ، ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ ، وَ قَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ ثِنْتَيْنِ ، فَصَارَتْ أَرْبَعَةً : مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ ، وَ عَلِىٌّ وَاحِدٌ ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ اثْنَانِ ؛ ثُمَّ خَلَقَ اللّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحاً بِلَا بَدَنٍ ، ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ ، فَأَفْضى نُورَهُ فِينَا» .423.المعجم الكبير (به نقل از عبد اللّه بن مسعود) أَحْمَدُ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «أَوْحَى اللّهُ تَعَالى إِلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله : يَا مُحَمَّدُ ، إِنِّى خَلَقْتُكَ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً ، وَ نَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِى كَرَامَةً مِنِّى ، أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلى خَلْقِى جَمِيعاً ، فَمَنْ أَطَاعَكَ ، فَقَدْ أَطَاعَنِى ؛ وَ مَنْ عَصَاكَ ، فَقَدْ عَصَانِى ، وَ أَوْجَبْتُ ذلِكَ فِى عَلِىٍّ وَ فِى نَسْلِهِ مِمَّنِ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِى» . .

424.السنّه ، ابن ابی عاصم (به نقل از عبد اللّه بن مسعود) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از عبداللّه بن محمد پسر برادر حمّاد کاتب از حسین بن عبداللّه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: رسول خدا، سیّد و مهتر فرزندان آدم بود؟ فرمود:«به خدا سوگند، که آن حضرت، مهتر هر کسی بود که خدا او را آفرید، و خدا، خلقی را نیافرید که از محمد بهتر باشد».425.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حَجّال، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آمد، آن حضرت فرمود که:«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا، بنده ای را نیافرید که از محمد صلی الله علیه و آله بهتر باشد».426.عنه صلی الله علیه و آله :احمد بن ادریس، از حسین بن عبیداللّه ، از محمد بن عیسی و محمد بن عبداللّه ، از علی بن حدید، از مُرازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، من تو را و علی را آفریدم، در حالی که نور و روحی بودید بی تن، پیش از آن که آسمان ها و زمین و عرش و دریای خود را بیافرینم. پس همیشه مرا تهلیل و تمجید می نمودی (یعنی: به یگانگی و بزرگی یاد می کردی. و احتمال دارد که معنی این باشد که: آن روح یعنی: روح تو و علی مرا تهلیل و تمجید می نمود).

بعد از آن، روح های شما را جمع کردم و آن دو روح را یک روح گردانیدم. پس آن روح، مرا به بزرگی و پاکی و یگانگی یاد می نمود، بعد از آن، آن را دو بخش کردم و دو روح گردانیدم و هر یک از آن دو روح را دو بخش کردم و هر روحی را دو روح کردم پس چهار روح به هم رسید: یکی محمد، و یکی علی، و حسن و حسین دو تا، بعد از آن فاطمه را آفرید از نوری که او را ابتدا از آن فرمود، و روحی بود بی بدن، پس دست راست خود را به ما مالید و نور آن جناب در ما روشن شد».427.عنه صلی الله علیه و آله :احمد، از حسین، از محمد بن عبداللّه ، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«خدا به سوی محمد صلی الله علیه و آله وحی فرمود که: یا محمد صلی الله علیه و آله من تو را آفریدم و تو هیچ نبودی و در تو از روح خویش دمیدم، به جهت کرامتی از جانب من که تو را به آن گرامی داشتم، در هنگامی که برای تو فرمان برداری را بر همه خلق خود واجب گردانیدم.

پس هر که تو را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که تو را معصیت کند، مرا معصیت کرده. و همین را واجب گردانیدم در باب علی و در حقّ فرزندان او، آنان که ایشان را برای خود مخصوص ساختم از جمله آن فرزندان» (و مراد ائمّه هدی علیهم السلام اند). .

428.الإمام علیّ علیه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی الْفَضْلِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام ، فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشِّيعَهِ ، فَقَالَ : «يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ، ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَهَ ، فَمَکَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ ، فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا ، وَ أَجْرَی طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا ، وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ ، فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاؤُونَ ، وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاؤُونَ ، وَ لَنْ يَشَاؤُوا إِلَا أَنْ يَشَاءَ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی».

ثُمَّ قَالَ : «يَا مُحَمَّدُ ، هذِهِ الدِّيَانَهُ الَّتِی مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحَقَ ، وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ ؛ خُذْهَا إِلَيْکَ يَا مُحَمَّدُ» .425.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : بِأَیِّ شَیْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ ؟

قَالَ : إِنِّی کُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّی ، وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلی» ، فَکُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِیٍّ قَالَ : بَلی ، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللّهِ» .426.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : کَيْفَ کُنْتُمْ حَيْثُ کُنْتُمْ فِی الْأَظِلَّهِ؟ فَقَالَ : «يَا مُفَضَّلُ ،کُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِی ظُلَّهٍ خَضْرَاءَ ، نُسَبِّحُهُ وَ نُقَدِّسُهُ وَ نُهَلِّلُهُ وَ نُمَجِّدُهُ ، وَ مَا مِنْ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا ذِی رُوحٍ غَيْرُنَا حَتّی بَدَا لَهُ فِی خَلْقِ الْأَشْيَاءِ ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ کَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ غَيْرِهِمْ ، ثُمَّ أَنْهی عِلْمَ ذلِکَ إِلَيْنَا» . .

615.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از ابوالفضل، یعنی: عبداللّه بن ادریس، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم، پس ذکر اختلاف شیعیان را جاری کردم. حضرت فرمود که:«ای محمد، به درستی که خدای تبارک و تعالی همیشه به وحدانیّت و یگانگی خویش متفرّد و تنها بود، بعد از آن، محمد و علی و فاطمه را آفرید، و ایشان هزار روزگار مکث کردند. پس همه چیزها را آفرید و ایشان را در هنگام آفریدن آنها، حاضر گردانید، و اطاعت ایشان را بر آنها جاری ساخت، و امور آنها را به ایشان وا گذاشت، پس ایشان حلال می گردانند آنچه را که می خواهند، و حرام می سازند آنچه را که می خواهند. و هرگز چیزی را نخواهند، مگر به خواست خدای تبارک و تعالی».

بعد از آن فرمود که: «ای محمد، این دین داری کردنی است که هر که آن را پیشی گیرد از دین، به در رود؛ چنانچه تیر از نشانه بیرون می رود، و هر که از آن باز ایستد، هلاک شود، و هر که ملازم آن باشد و از آن دست بر ندارد، به حقّ می رسد. ای محمد، این را با خود بگیر و از آن دست بر مدار».614.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام که :«بعضی از قریش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: به چه چیز بر همه پیغمبران پیشی گرفتی و حال آن که تو در آخر ایشان مبعوث شدی، و خاتم ایشانی (که پیغمبری به تو ختم شد)؟

فرمود که: من، اوّل کسی بودم که به پرودگار خویش ایمان آوردم، و اوّل کسی که اجابت کرد، من بودم، در هنگامی که خدا پیمان از پیغمبران گرفت و ایشان را بر نفس های ایشان شاهد گردانید که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، تو پروردگار مایی. پس اوّل پیغمبری که قبول کرد و بلی گفت، من بودم. پس همه ایشان را پیشی گرفتم به اقرار کردن به خدا» .614.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از علی بن حمّاد، از مفضّل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چگونه بودید در وقتی که در صورت سایه ها و روح های بی بدن بودید؟ فرمود که:«ای مفضّل، ما در نزد پروردگار خویش بودیم و کسی غیر از ما

در نزد آن جناب نبود، و در سایه بانِ سبزی، او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می کردیم، و غیر از ما، هیچ فرشته مقرّب و هیچ صاحب روحی نبود تا آن که اراده خدا به آفریدن چیزها تعلّق گرفت. پس آنچه را که خواست آفرید، به آن کیفیّتی که خواست؛ از فرشتگان و غیر ایشان. بعد از آن، علم اینها را به ما رسانید و خبر اینها را به ما داد». .

613.امام على عليه السلام :سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ، قَالَ :سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ ، عَنْ سِنَانِ بْنِ طَرِيفٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : قَالَ : «إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتٍ نَوَّهَ اللّهُ بِأَسْمَائِنَا ، إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَمَرَ مُنَادِياً ، فَنَادى : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ثَلَاثاً أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ ثَلَاثاً أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً ثَلَاثاً » .612.الخصال (به نقل از عامر بن واثله) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ الصَّغِيرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَ الْمَكَانَ ، وَ خَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِى نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ ، وَ أَجْرى فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِى نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ ، وَ هُوَ النُّورُ الَّذِى خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً ، فَلَمْ يَزَالَا نُورَيْنِ أَوَّلَيْنِ إِذْ لَا شَىْءَ كُوِّنَ قَبْلَهُمَا ، فَلَمْ يَزَالَا يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِى الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِى أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ : فِى عَبْدِ اللّهِ وَ أَبِى طَالِبٍ عليهماالسلام» .611.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ ، قَالَ :قَالَ لِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «يَا جَابِرُ ، إِنَّ اللّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عِتْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللّهِ».

قُلْتُ : وَ مَا الْأَشْبَاحُ ؟ قَالَ : «ظِلُّ النُّورِ ، أَبْدَانٌ نُورَانِيَّةٌ بِلَا أَرْوَاحٍ ، وَ كَانَ مُؤَيَّداً بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ ، وَ هِىَ رُوحُ الْقُدُسِ ، فَبِهِ كَانَ يَعْبُدُ اللّهَ وَ عِتْرَتُهُ ، وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ ، عُلَمَاءَ ، بَرَرَةً ، أَصْفِيَاءَ ، يَعْبُدُونَ اللّهَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ السُّجُودِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ ، وَ يُصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ ، وَ يَحُجُّونَ وَ يَصُومُونَ» . .

610.الأمالی ، طوسی (به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری) سهل بن زیاد، از محمد بن ولید روایت کرده است که گفت: شنیدم از یونس بن یعقوب، از سِنان بن طَریف، از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت: آن حضرت فرمود که:«ما اوّل اهل بیتی هستیم که خدا نام های ما را مشهور ساخت با تعظیم و تکریم. به درستی که آن جناب چون آسمان ها و زمین را آفرید، منادی را امر فرمود که: ندا کند. پس سه مرتبه این ندا در داد که: أَشْهَدُ أنَّ لا اِلهَ اِلّا اللّه ، یعنی: «گواهی می دهم که نیست خدایی، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است» . و سه مرتبه: أَشْهَدُ اَنّ محمدا رسول اللّه ، یعنی: «گواهی می دهم که محمد فرستاده خدا است» . و سه مرتبه: أَشْهَدُ اَنّ عَلیّا امیرالمؤمنین حقّاً، یعنی: گواهی می دهم که علی پادشاه مؤمنان است از روی راستی و درستی».613.الإمام علیّ علیه السلام :احمد بن ادریس، از حسین بن عبیداللّه صغیر، از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی از محمد بن عبداللّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«خدای تعالی بود در وقتی که هیچ بودی نبود. پس بودْ و جای بودْ را خلق فرمود، و نور همه نورها را که همه نورها از آن منوّر و نورانی شدند، آفرید و در آن نور، روان ساخت از نور خویش که نورها از آن منوّر شدند، و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید. پس همیشه محمد و علی، دو نوری بودند که اوّل بودند؛ زیرا که هیچ چیز پیش از ایشان، به هستی نرسیده بود. پس ایشان متّصل با هم روان بودند؛ پاک و پاکیزه در صلب های پاک تا عبدالمطّلب و از آنجا از هم جدا شدند و در پشت دو کس پاک قرار گرفتند: یکی در صُلب عبداللّه و یکی در صلب ابوطالب علیهماالسلام».612.الخصال عن عامر بن واثله عن الإمام علیّ علیه السلاحسین از محمد بن عبداللّه ، از محمد بن سنان، از مفضّل، از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:«ای جابر، به درستی که خدا، اوّل چیزی را که آفرید، محمد و عترت او را که راه نمایندگان و راه یافتگانند، آفرید. پس ایشان اشباح نور بودند در نزد خدا».

عرض کردم که: اشباح چیست؟ فرمود: «سایه نور، یعنی: بدن های نورانی بی روح. و آن حضرت به یک روح مؤیّد بود که خدا او را به آن روح تقویت فرموده بود و آن، روح القدس بود که آن حضرت و عترتش به آن، خدا را می پرستیدند و از برای همین، ایشان را بردباران و دانایان و نیکوکاران و

برگزیدگان آفرید که خدا را پرستش می کنند به نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل و نمازهای واجبی، و سنّتی را می گذارند و حجّ می کنند و روزه می گیرند». .

611.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَیْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ شَبَابِ الصَّیْرَفِیِّ ، عَنْ مَالِکِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ النَّهْدِیِّ ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِی حَفْصَهَ الْعِجْلِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ فِی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَهٌ لَمْ تَکُنْ فِی أَحَدٍ غَیْرِهِ : لَمْ یَکُنْ لَهُ فَیْءٌ ، وَ کَانَ لَا یَمُرُّ فِی طَرِیقٍ فَیُمَرُّ فِیهِ بَعْدَ یَوْمَیْنِ أَوْ ثَلَاثَهٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِیهِ ؛ لِطِیبِ عَرْفِهِ ، وَ کَانَ لَا یَمُرُّ بِحَجَرٍ وَ لَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ» .610.الأمالی للطوسی عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، انْتَهَی بِهِ جَبْرَئِیلُ علیه السلام إِلَی مَکَانٍ ، فَخَلَّی عَنْهُ ، فَقَالَ لَهُ : یَا جَبْرَئِیلُ ، أَتُخَلِّینِی عَلَی هذِهِ الْحَالِ؟ فَقَالَ : امْضِهْ ؛ فَوَ اللّٰهِ لَقَدْ وَطِئْتَ مَکَاناً مَا وَطِئَهُ بَشَرٌ ، وَ مَا مَشَی فِیهِ بَشَرٌ قَبْلَکَ» .609.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ :سَأَلَ أَبُو بَصِیرٍ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ ، فَقَالَ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، کَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ؟ فَقَالَ : «مَرَّتَیْنِ ، فَأَوْقَفَهُ جَبْرَئِیلُ مَوْقِفاً ، فَقَالَ لَهُ : مَکَانَکَ یَا مُحَمَّدُ ، فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً مَا وَقَفَهُ مَلَکٌ قَطُّ وَ لَا نَبِیٌّ ؛ إِنَّ رَبَّکَ یُصَلِّی ، فَقَالَ : یَا جَبْرَئِیلُ ، وَ کَیْفَ یُصَلِّی ؟ قَالَ : یَقُولُ : سُبُّوحٌ ، قُدُّوسٌ ، أَنَا رَبُّ الْمَلَائِکَهِ وَ الرُّوحِ ، سَبَقَتْ رَحْمَتِی غَضَبِی . فَقَالَ : اللّٰهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَکَ». قَالَ : «وَ کَانَ کَمَا قَالَ اللّٰهُ : «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» » .

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِیرٍ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی» ؟ قَالَ : «مَا بَیْنَ سِیَتِهَا إِلَی رَأْسِهَا». فَقَالَ : «کَانَ بَیْنَهُمَا حِجَابٌ یَتَلَأْلَأُ بِخَفْقٍ وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَ قَدْ قَالَ : زَبَرْجَدٌ فَنَظَرَ فِی مِثْلِ سَمِّ الْإِبْرَهِ إِلَی مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ نُورِ الْعَظَمَهِ ، فَقَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی : یَا مُحَمَّدُ ، قَالَ : لَبَّیْکَ رَبِّی ، قَالَ : مَنْ لِأُمَّتِکَ مِنْ بَعْدِکَ ؟ قَالَ : اللّٰهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ، أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ، وَ سَیِّدُ الْمُسْلِمِینَ ، وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ».

قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام لِأَبِی بَصِیرٍ : «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، وَ اللّٰهِ ، مَا جَاءَتْ وَلَایَهُ عَلِیٍّ مِنَ الْأَرْضِ ، وَ لکِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَهً» . .

608.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید یعنی: شباب صیرفی از مالک بن اسماعیل نَهْدی، از عبدالسّلام بن حارث، از سالم بن ابی حفصه عِجلی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«سه چیز در رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در کسی غیر از آن حضرت نبود: یکی آن که آن حضرت را سایه نبود، و دیگر آن که در راهی نمی گذشت که کسی بعد از دو روز یا سه روز در آن بگذرد، مگر آن که معلوم می شد که آن حضرت در آن راه گذشته به جهت بوی خوشی که داشت، و سیم آن که به هیچ سنگ و درختی نمی گذشت، مگر آن که برای او سجده می کردند و تعظیم می نمودند».607.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون رسول خدا را به معراج بردند، جبرئیل آن حضرت را به جایی رسانید و او را واگذاشت. پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، مرا بر این حال وا می گذاری؟ جبرئیل عرض کرد که: برو، پس به خدا سوگند، که به جایی پا گذاشتی که هیچ انسانی در آن پا نگذاشته و هیچ بشری پیش از تو در آن راه نرفته».606.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از علی بن ابی حمزه که گفت: ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد و من حاضر بودم و عرض کرد که: فدای تو گردم، چند مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به معراج بردند؟ فرمود:«دو مرتبه. و جبرئیل علیه السلام آن حضرت را در جایی باز داشت و به او عرض کرد که: یا محمد، به جای خود باش که در جایی ایستاده ای که هرگز هیچ فرشته ای و هیچ پیغمبری در آن نایستاده. به درستی که پروردگار تو در کار رحمت فرستادن است (و احتمال این که نماز می کند، یا دعا می خواند، اگر چه بر سبیل مجاز باشد، با وجود قرینه بیان مراد از آن، صورتی ندارد).

و پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، چگونه رحمت می فرستد؟ عرض کرد که: می فرماید: سُبّوح قُدّوس أَنَا رَبُّ الملائکه و الرّوح سَبَقَتْ رَحْمَتی غَضَبی، یعنی: «منم که پاکم از هر بدی و به غایت پاک و پاکیزه ام. منم پروردگار همه فرشتگان و روح، پیشی گرفته رحمت من بر غضب من» . پس پیغمبر عرض کرد که: أَللّهُمَّ عَفْوَکَ عَفْوَک، یعنی: بار خدایا، بسیار طالب عفو توام که از جُرم من (یعنی: اُمّتان من) در گذری، و با من نیکویی کنی».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا چنان بود که خدای تعالی فرموده که: «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی» (1) ». ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد که: «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی» چیست؟ فرمود: «آنچه در میانه چم و گوشه کمان است تا سر آن». و ترجمه آیه این است که: «پس بود مقدار و اندازه قرب مسافت میان او و پیغمبر، مثل مقدار دو کمان یا نزدیک تر از آن» (یعنی: بر وجهی به او نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت می کرد میان ایشان، متردد می شد در آن که آن را مقدار دو کمان تقدیر کند، یا کم تر و مراد، مقدار دو جانب یک کمان است و مقصود، آن است که مسافت میانه ایشان، مقدار کمانی بود که کنایه است از نهایت قرب و نزدیکی و آن تمثیل است از برای شدّت اتصّال و ارتباط و تشبیه اندازه معنوی روحانی به اندازه صوری جسمانی و نزدیکی جایی به نزدیکی جایی و مکانت و منزلت به منزل و مکان. و شاعر چه خوش گفته که :

مکان قرب چنان تنگ شد محمد راکه خواست حک کند از صفحه میم احمد را.

تتّمه حدیث آن که :)

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در میان خدا و پیغمبر، حجابی بود که می درخشید و می جنبید راوی می گوید که: نمی دانم آن حضرت را که چیزی فرموده باشد، مگر آن که فرمود آن حجاب از زبرجد بود (یعنی: آنچه در نظر من است، این است که آن حضرت فرمود که: «حجاب میانه ایشان، از زبرجد بود») و در آن حجاب رخنه بود، مانند چشمه ای سوزن. پس پیغمبر نظر کرد در آن رخنه مانند چشمه سوزن به سوی آنچه خدا می خواست از نور عظمت خدا، بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، عرض کرد که: لبیّک ربّی؛ «ای پروردگار من به خدمت تو ایستاده، منتظر فرمان توام که آنچه بفرمایی به جا آورم» . فرمود که: کی خلیفه و امام است از برای امّت تو بعد از تو؟ عرض کرد که: خدا بهتر می داند. فرمود که: علی بن ابی طالب، پادشاه مؤمنان و آقای مسلمانان و پیش رو و جلودار پیشانی و دست و پا سفیدان است» (یعنی: شیعیان و این کنایه است از نجابت ایشان، چنانچه اسبی که به این صفت باشد از همه اسب ها بهتر و نجیب تر است) .

راوی می گوید که: پس حضرت صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند، که ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده

که پیغمبر از پیش خود آن را گفته باشد، ولیکن از آسمان آمده، از روی مشافهت» (که خدا با پیغمبر در این باب روبه رو سخن گفته؛ یعنی: بی واسطه). .

1- .نجم، 9.

ص: 526

. .

ص: 527

. .

609.عنه صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : صِفْ لِی نَبِیَّ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ : «كَانَ نَبِیُّ اللَّهِ علیه السلام أَبْیَضَ ، مُشْرَبَ حُمْرَهٍ ، أَدْعَجَ الْعَیْنَیْنِ ، مَقْرُونَ الْحَاجِبَیْنِ ، شَثْنَ الْأَطْرَافِ ، كَأَنَّ الذَّهَبَ أُفْرِغَ عَلی بَرَاثِنِهِ ، عَظِیمَ مُشَاشَهِ الْمَنْكِبَیْنِ ، إِذَا الْتَفَتَ یَلْتَفِتُ جَمِیعاً مِنْ شِدَّهِ اسْتِرْسَالِهِ ، سُرْبَتُهُ سَائِلَهٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلی سُرَّتِهِ كَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِضَّهِ الْمُصَفَّاهِ ، وَ كَأَنَّ عُنُقَهُ إِلی كَاهِلِهِ إِبْرِیقُ فِضَّهٍ ، یَكَادُ أَنْفُهُ إِذَا شَرِبَ أَنْ یَرِدَ الْمَاءَ ، وَ إِذَا مَشی تَكَفَّأَ كَأَنَّهُ یَنْزِلُ فِی صَبَبٍ ، لَمْ یُرَ مِثْلُ نَبِیِّ اللَّهِ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ صلی الله علیه و آله » . .

608.عنه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: شمایل پیغمبر خدا علیه السلام را برای من شرح و بیان فرما.

فرمود که:«پیغمبر خدا، سفیدی بود به سرخی آمیخته و چشم هایش گشاد و سیاهی آنها در نهایت سیاهی، و ابروهایش پیوسته و دست ها و پاهایش گنده و درشت، و گویا که از کف ها و انگشتان آن حضرت طلا می ریخت، و سر دوش هایش بزرگ و ستبر، و چون ملتفت می شد، به همه بدن التفات می فرمود (یعنی: می گشت و متوجّه می شد) و به روش متکبّران، به گوشه چشم نظر نمی کرد؛ به جهت شدّت انس و افتادگی که داشت. و مویی در میان سینه اش روییده بود که پیوسته بود از سینه، یا کو (1) گردن تا ناف آن حضرت، و گویا آن موی در میان نقره صاف شده بود؛ چه بدن آن حضرت به نقره می مانست. و گویا گردن آن حضرت، تا میان دو شانه او نقره ای بود درخشان، و بینی آن حضرت کشیده و بلند بود؛ به مرتبه ای که چون آب می نوشید، نزدیک بود که به آب رسد، و چون راه می رفت سر مبارک را به زیر می افکند که گویا از بلندی به زیر می آمد، و مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیده نشد؛ پیش از آن حضرت و بعد از او نیز دیده نشد و نخواهد شد». .

1- .در هر دو نسخه «کو» آمده و گویی که «گو» درست باشد که به معنای گودی است.

607.عنه صلى اللّه عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِی جَمِيلَهَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ : إِنَّ اللّهَ مَثَّلَ لِی أُمَّتِی فِی الطِّينِ ، وَ عَلَّمَنِی أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ، فَمَرَّ بِی أَصْحَابُ الرَّايَاتِ ، فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِیٍّ وَ شِيعَتِهِ ، إِنَّ رَبِّی وَعَدَنِی فِی شِيعَهِ عَلِیٍّ خَصْلَهً ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، وَ مَا هِیَ ؟ قَالَ : الْمَغْفِرَهُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ ، وَ أَنْ لَا يُغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَهً وَ لَا كَبِيرَهً ، وَ لَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ» .606.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«خَطَبَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله النَّاسَ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنَی قَابِضاً عَلَی كَفِّهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَ تَدْرُونَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا فِی كَفِّی ؟ قَالُوا : اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ .

ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشِّمَالَ ، فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، أَ تَدْرُونَ مَا فِی كَفِّی ؟ قَالُوا : اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ .

ثُمَّ قَالَ : حَكَمَ اللّهُ وَ عَدَلَ ، حَكَمَ اللّهُ وَ عَدَلَ ، حَكَمَ اللّهُ وَ عَدَلَ ، فَرِيقٌ فِی الْجَنَّهِ ، وَ فَرِيقٌ فِی السَّعِيرِ» .605.الكشّاف (در تفسير گفته خدای متعال : {Q} «در حالی كه ركوع) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی خُطْبَهٍ لَهُ خَاصَّهً يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ النَّبِیِّ وَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَ صِفَاتِهِمْ :«فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنَا لِحِلْمِهِ وَ أَنَاتِهِ وَ عَطْفِهِ مَا كَانَ مِنْ عَظِيمِ جُرْمِهِمْ وَ قَبِيحِ أَفْعَالِهِمْ أَنِ انْتَجَبَ لَهُمْ أَحَبَّ أَنْبِيَائِهِ إِلَيْهِ ، وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فِی حَوْمَهِ الْعِزِّ مَوْلِدُهُ ، وَ فِی دَوْمَهِ الْكَرَمِ مَحْتِدُهُ ، غَيْرَ مَشُوبٍ حَسَبُهُ ، وَ لَا مَمْزُوجٍ نَسَبُهُ ، وَ لَا مَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ ، بَشَّرَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ فِی كُتُبِهَا ، وَ نَطَقَتْ بِهِ الْعُلَمَاءُ بِنَعْتِهَا ، وَ تَأَمَّلَتْهُ الْحُكَمَاءُ بِوَصْفِهَا ، مُهَذَّبٌ لَا يُدَانی ، هَاشِمِیٌّ لَا يُوَازی ، أَبْطَحِیٌّ لَا يُسَامی ، شِيمَتُهُ الْحَيَاءُ ، وَ طَبِيعَتُهُ السَّخَاءُ ، مَجْبُولٌ عَلَی أَوْقَارِ النُّبُوَّهِ وَ أَخْلَاقِهَا ، مَطْبُوعٌ عَلَی أَوْصَافِ الرِّسَالَهِ وَ أَحْلَامِهَا ، إِلَی أَنِ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبَابُ مَقَادِيرِ اللّهِ إِلَی أَوْقَاتِهَا ، وَ جَرَی بِأَمْرِ اللّهِ الْقَضَاءُ فِيهِ إِلَی نِهَايَاتِهَا ، أَدَّاهُ مَحْتُومُ قَضَاءِ اللّهِ إِلَی غَايَاتِهَا ، تُبَشِّرُ بِهِ كُلُّ أُمَّهٍ مَنْ بَعْدَهَا ، وَ يَدْفَعُهُ كُلُّ أَبٍ إِلَی أَبٍ مِنْ ظَهْرٍ إِلَی

ظَهْرٍ ، لَمْ يَخْلِطْهُ فِی عُنْصُرِهِ سِفَاحٌ ، وَ لَمْ يُنَجِّسْهُ فِی وِلَادَتِهِ نِكَاحٌ ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلی أَبِيهِ عَبْدِ اللّهِ فِی خَيْرِ فِرْقَةٍ ، وَ أَكْرَمِ سِبْطٍ ، وَ أَمْنَعِ رَهْطٍ ، وَ أَكْلَاءِحَمْلٍ ، وَ أَوْدَعِ حِجْرٍ ، اصْطَفَاهُ اللّهُ وَ ارْتَضَاهُ وَ اجْتَبَاهُ ، وَ آتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفَاتِيحَهُ ، وَ مِنَ الْحُكْمِ يَنَابِيعَهُ ، ابْتَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ ، وَ رَبِيعاً لِلْبِلَادِ ، وَ أَنْزَلَ اللّهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ ، فِيهِ الْبَيَانُ وَ التِّبْيَانُ «قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ، قَدْ بَيَّنَهُ لِلنَّاسِ ، وَ نَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ ، وَ دِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ ، وَ فَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا ، وَ حُدُودٍ حَدَّهَا لِلنَّاسِ وَ بَيَّنَهَا ، وَ أُمُورٍ قَدَّ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَ أَعْلَنَهَا ، فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَی النَّجَاهِ ، وَ مَعَالِمُ تَدْعُو إِلی هُدَاهُ ، فَبَلَّغَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَا أُرْسِلَ بِهِ ، وَ صَدَعَ بِمَا أُمِرَ ، وَ أَدّی مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّهِ ، وَ صَبَرَ لِرَبِّهِ ، وَ جَاهَدَ فِی سَبِيلِهِ ، وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ ، وَ دَعَاهُمْ إِلَی النَّجَاهِ ، وَ حَثَّهُمْ عَلَی الذِّكْرِ ، وَ دَلَّهُمْ عَلی سَبِيلِ الْهُدی ، بِمَنَاهِجَ وَ دَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا ، وَ مَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا، كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ ، وَ كَانَ بِهِمْ رَؤُوفاً رَحِيماً» . .

604.امام صادق علیه السلام (درباره گفته خدای متعال : {Q} «تنها ولیّ شما، خد) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا امّت مرا از برای من مصوّر ساخت در گل (یعنی: مثال ایشان را به من نمود در حالی که مخلوق نشده بودند)، و نام های ایشان را به من تعلیم نمود؛ چنانچه همه نام ها را به آدم تعلیم فرمود. پس اصحاب عَلَم ها و صاحبان شوکت، به من گذشتند و من برای علی و شیعیان آن حضرت استغفار کردم، و پروردگار من، مرا در باب شیعیان علی خصلتی وعده فرمود. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول اللّه ، آن خصلت چیست؟ فرمود: آمرزش گناهان از برای آن که ایمان آورده از ایشان، و آن که گناه کوچک و بزرگی را وا نگذارد از ایشان (که همه را بیامرزد. و می تواند که معنی این باشد که ثواب کوچک و بزرگی را از ایشان وا نگذارد که همه را ثبت و ضبط فرماید). و از برای ایشان بخصوص سیّئات به حسنات مبدّل شود» (که بدی های ایشان خوبی شود).605.الکشّاف (فی تَفسیرِ قَولِهِ تَعالی : {Q} «وَهُمْ رَ کِعُ) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سیف، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه فرمود، بعد از آن، دست راست خود را بلند کرد و مشت خود را بر هم گذاشته بود و فرمود که: ای گروه مردمان، آیا می دانید که در مشت من، چه چیز است؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می دانند. فرمود که: در آن است نام های اهل بهشت و نام های پدران ایشان و قبیله های ایشان تا روز قیامت. بعد از آن، دست چپ خود را بلند کرد و فرمود که: ای گروه مردمان، آیا می دانید که در دست من چیست؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می دانند. فرمود که: نام های اهل دوزخ و نام های پدران ایشان و قبیله های ایشان است تا روز قیامت. بعد از آن دو مرتبه فرمود که: خدا حکم فرموده و عدالت نموده: «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ» (1) ، یعنی: گروهی در بهشتند و گروهی در آتش افروخته».604.الإمام الصادق علیه السلام (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ ا) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در خطبه ای مخصوصه آن حضرت که در آن حال پیغمبر و ائمّه علیهم السلام و صفات ایشان را ذکر فرموده، می فرماید که:«پس منع نکرد پروردگار، ما را به جهت بردباری و تأنّی و آرام و

مهربانی که دارد، آنچه واقع شد از گناهان بزرگ و کردارهای زشت بندگان، از آن که برگزید از برای ایشان، دوست ترین پیغمبران خود را به سوی خود و پیغمبری را که از همه پیغمبران دوست تر می داشت، و در نزد او از همه ایشان گرامی تر بود؛ یعنی: محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله که مولدش در معظم عزّت، و اصل و ریشه او در درخت کرم و بزرگواری است (و مراد این است که از سلسله نجیب عظیم الشّأن به وجود آمده). و حسبش به صفت بدی، مخلوط و نسبش به عیبی آمیخته و ممزوج نیست. و صفتش در نزد اهل علم، معلوم است (و چنان نیست که آن را ندانند).

همه پیغمبران در کتاب های خویش به آن حضرت و وجود ذی جودش، مژده دادند. و جمیع علما به نعت خویش به او گویا شدند، و تمام حکما به وصف خود در او تأمّل نمودند. پاکیزه شده ای است که هیچ کس از خلائق در صفات به او نزدیک نمی تواند شد. و هاشمی است که کسی با او برابری نمی تواند کرد. و مکّی است که کسی بر او بلندی نمی تواند جست. خوی او حیا، و سرشتش سخا است. آفریده شده بر بادهای نبوّت، و اخلاق آن، و سرشته شده بر وصف های رسالت و خردمندی ها و نرمی های آن، تا آن که اسباب تقدیرات خدا او را به اوقات حصول آن اسباب رسانید، و قضا در او به امر خدا جاری گردید، تا به نهایت و غایت آن اسباب رسید. قضای حتمی خدا او را به غایت های آن رسانید.

هر گروهی به آن حضرت مژده می دادند. کسانی را که بعد از ایشان بودند و هر پدری نور او را به پدری دیگر دفع می نمود؛ از پشتی به پشتی دیگر، به وضعی که آن حضرت را در عنصر لطیف و اصل مادّه شریف، زنایی نمی آمیخت، و او را در ولادت با سعادتش، نکاحی که مخالف شرع انور باشد، نجس نگردانید.

از نزد آدم تا پدرش عبداللّه (یعنی: جمیع پدران آن حضرت تا حضرت آدم) همه حلال زاده بودند (که از عقد صحیح موافق شریعت به هم رسیده بودند، و هیچ یک از ایشان، فرزند زنا و شبهه نبودند). و در فرقه ای که از هر فرقه ای بهتر و در قبیله ای که از همه کریم تر و در گروهی که از همه کس منیع تر بودند، و حمل را بیشتر از همه کس محافظت می نمودند، و در دامن و کنار کسی تربیت یافت که امانتش از همه کس بیشتر بود.

خدا او را برگزید و پسندید، و هر خوبی را در او جمع فرمود، و کلیدهای علم و چشمه های حکمت را به او عطا فرمود. و او را برانگیخت که رحمت

باشد از برای بندگان، و چون فصل بهار باشد از برای شهرها و زمین ها. و خدا فرو فرستاد به سوی او کتابی را که در آن بیان و تبیان هر چیزی هست «قُرْآناً عَرَبِیّاً غَیْرَ ذی عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ» (2) ، یعنی: در حالتی است که آن قرآنی است به لغت عرب، غیر صاحب کجی و آن را فرو فرستاد تا باشد که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان» (و در بعضی از نسَخ کافی، به جای یتّقون، یعقلون است و آن، درست نیست، مگر آن که بر سبیل اقتباس باشد).

و حضرت فرمود که: «آن را از برای مردم بیان فرمود، و آشکار نمود به علمی که آن را تفصیل داد، و دینی که آن را روشن ساخت، و واجباتی که آن را واجب گردانید، و حدودی چند که آنها را قرار داد از برای مردم و آنها را بیان فرمود، و اموری چند که آنها را از برای آفریدگان خویش روشن و هویدا نمود، و دلالت به سوی نجات و نشان ها که مردم را به سوی رهنمایان می خواند، در آنها آشکار کرد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که به آن فرستاده شده بود، به مردم رسانید، و آنچه را که به آن مأمور بود ظاهر گردانید، و آنچه را که بر او بار شده بود، از بارهای سنگین پیغمبری، به منزل رسانید، و به جهت رضای پروردگار خویش، صبر و شکیبایی ورزید، و در راه آن جناب، با دشمنان دین جهاد فرمود، و امّت خود را نصیحت و خیرخواهی کرد، و ایشان را به سوی نجات خواند، و بر یاد خدا بر انگیخت، و ایشان را بر راه هدایت دلالت کرد، به راه های راست و داعیان چند (یعنی: ائمّه) که اساس و اصل آن را از برای بندگان محکم ساخت، و منادی چند که نشانه های آن را از برای ایشان برافراشت، تا آن که بعد از آن حضرت، گمراه نشوند و به ایشان رؤف و رحیم بود» (که نهایت مهربانی نسبت به ایشان داشت). .

1- .شورا، 7.
2- .زمر، 28.

ص: 532

. .

ص: 533

. .

603.امام باقر علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ،عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِى دُرُسْتُ بْنُ أَبِى مَنْصُورٍ ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ علیه السلام : أَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله مَحْجُوجاً بِأَبِى طَالِبٍ ؟ فَقَالَ : «لَا ، وَ لكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعاً لِلْوَصَايَا ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ صلى الله علیه و آله ».

قَالَ : قُلْتُ : فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلى أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ ؟ فَقَالَ : «لَوْ كَانَ مَحْجُوجاً بِهِ ، مَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ».

قَالَ : فَقُلْتُ : فَمَا كَانَ حَالُ أَبِى طَالِبٍ ؟ قَالَ : «أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ ، وَ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا ، وَ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ» . .

602.امام باقر علیه السلام :محمد بن یحیی، از سعد بن عبداللّه ، از جماعتی از اصحاب ما، از احمد بن هلال، از امیّه بن علی قیسی، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا دُرست بن ابی منصور، که از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کرد که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله محجوج به ابی طالب و مغلوب حجّت او بود (که ابوطالب حجّت باشد بر آن حضرت)؟

حضرت فرمود:«نه، ولیکن ابوطالب چنان بود که وصایای عیسی در نزد او به امانت سپرده شده بود، پس آنها را به محمد صلی الله علیه و آله تسلیم نمود». درست می گوید که: عرض کردم: وصایا را به آن حضرت تسلیم نمود، بنابر این که به ابوطالب محجوج بود؟ حضرت فرمود که: «اگر به او محجوج می بود (که ابوطالب حجّت بر او باشد)، ابوطالب وصیّت را به او تسلیم نمی نمود» (چه وصیّت باید که در نزد وصیّ باشد).

راوی می گوید که: عرض کردم: پس حال ابوطالب چه بود؟ (یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او حُجّت بود یا نه؟) حضرت فرمود که: «اقرار نمود به پیغمبر و به آنچه پیغمبر آن را از جانب خدا آورده بود، و وصایا را به آن حضرت تسلیم کرد، و در همان روز وفات نمود». .

603.عنه عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ علیهم السلام بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتّی ظَنُّوا أَنْ لَا سَمَاءَ تُظِلُّهُمْ ؛ وَ لَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْأَبْعَدِينَ فِی اللّهِ .

فَبَيْنَا هُمْ كَذلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ لَا يَرَوْنَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ، إِنَّ فِی اللّهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ ، وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ ، وَ دَرَكاً لِمَا فَاتَ : «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ» إِنَّ اللّهَ اخْتَارَكُمْ وَ فَضَّلَكُمْ وَ طَهَّرَكُمْ ، وَ جَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ ، وَ اسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ ، وَ أَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ ،وَ جَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَ عَصَا عِزِّهِ ، وَ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ نُورِهِ ، وَ عَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ ، وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ ، فَتَعَزَّوْا بِعَزَاءِ اللّهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ ، وَ لَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ ، وَ اجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ ، وَ ائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ ، وَ أَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ ؛ فَمَنْ تَوَلَاكُمْ فَازَ ؛ وَ مَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ ؛ مَوَدَّتُكُمْ مِنَ اللّهِ وَاجِبَةٌ فِی كِتَابِهِ عَلی عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ اللّهُ عَلی نَصْرِكُمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ؛ فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ ؛ فَإِنَّهَا إِلَی اللّهِ تَصِيرُ ، قَدْ قَبَّلَكُمُ اللّهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعَةً ، وَ اسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِی الْأَرْضِ ، فَمَنْ أَدّی أَمَانَتَهُ ، آتَاهُ اللّهُ صِدْقَهُ ، فَأَنْتُمُ الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ ، وَ لَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ ، وَ قَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ أَكْمَلَ لَكُمُ الدِّينَ ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ ، فَلَمْ يَتْرُكْ لِجَاهِلٍ حُجَّةً ، فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِیَ أَوْ تَنَاسی ، فَعَلَی اللّهِ حِسَابُهُ ، وَ اللّهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ ، وَ أَسْتَوْدِعُكُمُ اللّهَ ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام : مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّعْزِيَةُ ؟ فَقَالَ : «مِنَ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالی» . .

602.الإمام الباقر علیه السلام :حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از منصور بن عبّاس، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون قبض روح مطهّر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، آل محمد شب را به روز آوردند با درازترین شب ها (یعنی: آن شب درازترین شب ها بر ایشان گذشت به جهت شدّت غم و اندوه) تا آن که گمان کردند که هیچ آسمانی برایشان سایه نخواهد افکند، و هیچ زمینی ایشان را بر نخواهد داشت (حاصل مراد، آن که چنان می پنداشتند که بعد از آن، زنده نخواهند بود)؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله با خویشان و بیگانگان در راه خدا دشمنی کرده بود (و همه را چیزی که مکروه طبع ایشان بود رسانیده؛ چون کشتن و زخم زدن و غیر آن).

پس در بین این که ایشان همچنین غمناک و اندوهناک و متفکّر و متحیّر بودند، ناگاه کسی به نزد ایشان آمد که او را نمی دیدند و سخن او را می شنیدند، و گفت که: السّلام علیکم أهل البیت و رحمه اللّه و برکاته، یعنی: «سلام خدا (یا سلام من، یا همه سلام ها) بر شما باد ای خاندان محمد و رحمت خدا و برکت های او» . به درستی که در رحمت و ثواب خدا تسلّی است از هر مصیبت و امر ناخوشی که به این کس رسیده، و نجات است از هر چه باعث هلاکت شود، و دریافت است آنچه را که فوت شده باشد: «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ اُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ وَ ما الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ» (1) ، یعنی: «هر تنی چشنده مرگ است و جز این نیست که شما تمام داده می شوید مزدهای خود را در روز قیامت. پس، هر که دور گردانیده شود از آتش دوزخ، و در آورده شود در بهشت، پس به حقیقت که رستگار گردیده، و به مراد و مقصود خویش رسیده، و نیست زندگانی دنیا، مگر برخورداری

از چیزهایی که همه آن فریب و گول است، و به غایت بی مقدار و ناپایدار».

(تتّمه حدیث:) به درستی که خدا شما را برگزیده و بر دیگران زیادتی داده و از گناهان و عیب ها پاک و پاکیزه گردانیده، و شما را اهل بیت پیغمبر خویش گردانیده، و علم خود را به شما سپرده، و کتاب خود را (که قرآن است، یا همه کتاب های آسمانی را) به شما میراث داده، و شما را صندوق

علم خود و عصای عزّت خود ساخته، و برای شما مثل و داستانی از نور خود زده و بیان فرموده، و شما را از لغزش نگاه داشته، و از فتنه ها ایمن گردانیده (2) . پس تسلّی یابید به صبر و تسلّی که خدا به شما عطا فرموده؛ زیرا که خدا رحمت خود را از شما بر طرف نمی کند، و نعمت خویش را از شما زائل نمی گرداند.

پس، شمایید اهل خدای عزّوجلّ و مخصوصان او، که به ایشان نعمت خدا و عطا و آسایش او بر مردم کامل و تمام شده، و جدایی به هم جمع گردیده، و سخن خدا و دین وی سر به هم آورده، و شمایید دوستان خدا و صاحب اختیاران خلائق از جانب او.

پس، هر که ولایت شما را اختیار کند، و شما را دوست دارد، رستگاری یافته، و هر که بر شما ستم کند، و حقّ شما را از شما بگیرد، نیست و نابود خواهد شد. دوستی شما از جانب خدا در کتابش (که قرآن است) واجب است بر بندگان مؤمن خدا. پس خدا قادر است بر یاری کردن شما؛ هر وقت که خواهد و مصلحت داند.

پس، صبر کنید به جهت عواقب امور و آخر کارها؛ زیرا که بازگشت آنها به سوی خدا خواهد بود، و منتظر عاقبت خیر باشید. و به تحقیق که پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را به رسم امانت به خدا سپرد، و خدا شما را که امانت پیغمبرید، قبول فرمود و شما را به رسم امانت سپرد به دوستان مؤمن خود که در زمینند.

پس هر که امانت خدا را ادا کند (به این که در حفظ شما کوتاهی نکند، و آنچه شرط امانت داری است به جا آورد)، خدا جزای راستی و راست گویی او را به او عطا فرماید. و شمایید امانت سپرده شده (که پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را به خدا سپرده، و خدا شما را به مؤمنان سپرده)، و از برای شماست دوستی واجب و فرمان برداری مفروض (که خدا آن را بر مردم واجب گردانیده).

و روح مطهّر رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض شد، و حال آن که دین خدا را از برای شما کامل و تمام ساخته، و راه نجات را از برای شما بیان فرموده. پس، از برای هیچ جاهلی، حجّتی را وا نگذاشت. پس، هر که نداند، یا اظهار نادانی نماید، یا انکار کند، یا فراموش نماید، یا تن به فراموشی دهد، حساب او بر خدا است، و خدا از پسِ حاجت های شما

است (یعنی: آنها را بر خواهد آورد) و شما را به خدا می سپارم. و السّلام علیکم، یعنی: سلام مذکور بر شما اهل بیت باد».

راوی می گوید که: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که: این تعزیه و پرسه دادن (3) از جانب کی به اهل بیت آمد؟ فرمود: «از جانب خدای تبارک و تعالی». .

1- .آل عمران، 185.
2- .و فتنه، به معنی آزمایش و حیرت و گمراهی و کفر و عذاب و رسوایی است. و به معنی مختلف شدن در رأی ها نیز می باشد. مترجم
3- .اصطلاحی محلی یزدی به معنای تعزیت و تسلیت دادن است.

ص: 538

. .

ص: 539

. .

601.تذكره الخواصّ (درباره گفته خداى متعال : {Q} «تنها ولىّ شما، خد) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله إِذَا رُئِىَ فِى اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ ، رُئِىَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ» .601.تذكره الخواصّ (فى قَولِهِ تَعالى : {Q} «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ا) أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ الصَّغِيرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِىِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ ، وَ يَقُولُ : إِنِّى قَدْ حَرَّمْتُ النَّارَ عَلى صُلْبٍ أَنْزَلَكَ ، وَ بَطْنٍ حَمَلَكَ ، وَ حِجْرٍ كَفَلَكَ ؛ فَالصُّلْبُ صُلْبُ أَبِيكَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَ الْبَطْنُ الَّذِى حَمَلَكَ فَآمِنَهُ بِنْتُ وَهْبٍ ، وَ أَمَّا حِجْرُ كَفَلَكَ ، فَحِجْرُ أَبِى طَالِبٍ» .

وَ فِى رِوَايَهِ ابْنِ فَضَّالٍ : «وَ فَاطِمَهَ بِنْتِ أَسَدٍ» . .

600.تذکره الخواصّ (به نقل از ابوذر غفاری) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن سِنان، از ابن مسکان، از اسماعیل بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون در شب تار دیده می شد، از برای او نوری دیده می شد، به مرتبه ای که گویا ماه پاره بود».600.تذکره الخواصّ عن أبی ذرّ الغفاری :احمد بن ادریس، از حسین بن عبیداللّه ، از ابو عبداللّه یعنی: حسین صغیر از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی محمد بن عبداللّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از امام جعفر صادق علیه السلام ؛ و محمد بن یحیی، از سعد بن عبداللّه ، از یعقوب بن یزید، از ابن فضّال، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید که: من آتش دوزخ را حرام گردانیدم بر پشتی که تو را فرود آورده (و از آن به وجود آمده ای) و بر شکمی که تو را بر داشته، و بر دامنی که تو را پرورش داده. پس، مراد از آن پشت، پشت پدرش (و بنابر بعضی از نُسخ کافی، آن پشت پدرش، عبداللّه بن عبدالمطّلب است، و عبارت حدیث در اینجا تشویش دارد، و ظاهر این است که در اصل چنین بوده که مراد از پشت پدرت، عبداللّه بن عبدالمطّلب است، به قرینه تتّمه حدیث و آن این است که:) و شکمی که تو را برداشته، آمنه دختر وهب است. و امّا دامنی که تو را پرورش داده، دامن ابوطالب است.

و در روایت ابن فضّال، این زیادتی نیز هست که: «و فاطمه دختر اسد» (یعنی: مادر امیر المؤمنین علیه السلام). .

599.النور المُشتعَل (به نقل از ابن عبّاس) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«يُحْشَرُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أُمَّهً وَحْدَهُ ، عَلَيْهِ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَيْبَهُ الْمُلُوكِ» .598.تفسير الفخر الرازى (به نقل از عبد اللّه بن سلام، درباره گفته خداى م) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ ، عَنْ مُقَرِّنٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أُمَّهً وَحْدَهُ ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ» .597.المتّفق و المفترق (به نقل از ابن عبّاس) بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ ؛ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«يُبْعَثُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أُمَّهً وَحْدَهُ ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَ ذلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ».

قَالَ : «وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِلى رُعَاتِهِ فِى إِبِلٍ قَدْ نَدَّتْ لَهُ ، فَجَمَعَهَا ، فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ ، فَأَخَذَ بِحَلْقَهِ بَابِ الْكَعْبَهِ ، وَ جَعَلَ يَقُولُ : يَا رَبِّ أَ تُهْلِكُ آلَكَ ؟ إِنْ تَفْعَلْ ، فَأَمْرٌ مَا بَدَا لَكَ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالْإِبِلِ وَ قَدْ وَجَّهَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ فِى كُلِّ طَرِيقٍ وَ فِى كُلِّ شِعْبٍ فِى طَلَبِهِ ، وَ جَعَلَ يَصِيحُ : يَا رَبِّ ، أَ تُهْلِكُ آلَكَ ؟ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ مَا بَدَا لَكَ ، وَ لَمَّا رَأى رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، أَخَذَهُ فَقَبَّلَهُ ، وَ قَالَ : يَا بُنَىَّ ، لَا وَجَّهْتُكَ بَعْدَ هذَا فِى شَىْءٍ ؛ فَإِنِّى أَخَافُ أَنْ تُغْتَالَ فَتُقْتَلَ» . .

599.النور المشتعل عن ابن عبّاس :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از زراره بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«عبدالمطّلب، محشور می شود تنها در روز قیامت، در حالی که نشانه و علامت پیغمبران و هیبت و مهابت پادشاهان در او ظاهر و هویدا است».598.تفسیر الفخر الرازی عن عبد اللّه بن سَلام (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ ا) علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبداللّه بن عبدالرّحمان اصّم، از هیثم بن واقد، از مُقَرّن، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«به درستی که عبدالمطّلب، اوّل کسی بود که به بدا قائل و معتقد شد، و در روز قیامت مبعوث می شود یک گروه (یعنی: جامع کمالات و فضایلی چند که یافت نشود مگر در اشخاص بسیار که هر خصلت نیکی که در گروهی باشد به طریق تفرّق و انتشار در او جمع باشد. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری). و بر اوست زیبایی و زینت پادشاهان و نشانه پیغمبران».597.المتّفق والمفترق عن ابن عبّاس :بعضی از اصحاب ما روایت کرده است، از ابن جمهور، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از عبدالرّحمان بن حجّاج؛ و از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«عبدالمطّلب در روز قیامت برانگیخته می شود یک گروه، که بر اوست زینت پادشاهان و علامت پیغمبران» (و این مرتبه و جاه به جهت آن است که او، اوّل کسی است که به بدا قائل شد).

و فرمود که: «عبدالمطّلب رسول خدا را با ساربانان خویش فرستاده بود در طلب و جمع آوری شتران خویش که پراکنده شده بودند و در صحرا گریخته بودند، پس آنها را جمع آوری فرمود و به این سبب طول کشید، و وقت آمدنش در نزد عبدالمطّلب گذشت. عبدالمطّلب آمد و حلقه درِ خانه کعبه را گرفت و شروع کرد که می گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصّه خود را هلاک می گردانی؟ اگر چنین کنی امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بدا به هم رسیده. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و شتران را آورد و عبدالمطّلب در هر کوچه و در هر محلّه، یا در هر راه و درّه ای کسی را در جستجوی آن حضرت فرستاده بود، و شروع کرد به آواز کردن و فریاد می کرد و می گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصّه خود را هلاک می گردانی؟ اگر چنین کنی، امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بدا به هم رسیده.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید، او را گرفت و بوسید و گفت: ای فرزند عزیز من، بعد از این تو را در پی هیچ کار نمی فرستم؛ زیرا که می ترسم با تو مکر و حیله شود و کشته گردی». .

596.أنساب الأشراف (به نقل از ابن عبّاس) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَمَّا أَنْ وَجَّهَ صَاحِبُ الْحَبَشَهِ بِالْخَيْلِ وَ مَعَهُمُ الْفِيلُ لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ ، مَرُّوا بِإِبِلٍ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فَسَاقُوهَا ، فَبَلَغَ ذلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ ، فَأَتى صَاحِبَ الْحَبَشَهِ ، فَدَخَلَ الْاذِنُ ، فَقَالَ : هذَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ ، قَالَ : وَ مَا يَشَاءُ ؟ قَالَ التَّرْجُمَانُ : جَاءَ فِى إِبِلٍ لَهُ سَاقُوهَا يَسْأَلُکَ رَدَّهَا ، فَقَالَ مَلِکُ الْحَبَشَهِ لِأَصْحَابِهِ : هذَا رَئِيسُ قَوْمٍ وَ زَعِيمُهُمْ جِئْتُ إِلى بَيْتِهِ الَّذِى يَعْبُدُهُ لِأَهْدِمَهُ وَ هُوَ يَسْأَلُنِى إِطْلَاقَ إِبِلِهِ! أَمَا لَوْ سَأَلَنِىَ الْاِمْسَاکَ عَنْ هَدْمِهِ لَفَعَلْتُ ، رُدُّوا عَلَيْهِ إِبِلَهُ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمَانِهِ : مَا قَالَ لَکَ الْمَلِکُ ؟ فَأَخْبَرَهُ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : أَنَا رَبُّ الْاِبِلِ ، وَ لِهذَا الْبَيْتِ رَبٌّ يَمْنَعُهُ ، فَرُدَّتْ إِلَيْهِ إِبِلُهُ ، وَ انْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ ، فَمَرَّ بِالْفِيلِ فِى مُنْصَرَفِهِ ، فَقَالَ لِلْفِيلِ : يَا مَحْمُودُ ، فَحَرَّکَ الْفِيلُ رَأْسَهُ ، فَقَالَ لَهُ : أَ تَدْرِى لِمَ جَاؤُوا بِکَ ؟ فَقَالَ الْفِيلُ بِرَأْسِهِ : لَا ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : جَاؤُوا بِکَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ رَبِّکَ ، أَ فَتُرَاکَ فَاعِلَ ذلِکَ ؟ فَقَالَ بِرَأْسِهِ : لَا ، فَانْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلى مَنْزِلِهِ ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا ، غَدَوْا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ ، فَأَبى وَ امْتَنَعَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوَالِيهِ عِنْدَ ذلِکَ : اعْلُ الْجَبَلَ ، فَانْظُرْ تَرى شَيْئاً ؟ فَقَالَ : أَرى سَوَاداً مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ ، فَقَالَ لَهُ : يُصِيبُهُ بَصَرُکَ أَجْمَعَ ؟ فَقَالَ لَهُ : لَا ، وَ لَأَوْشَکَ أَنْ يُصِيبَ ، فَلَمَّا أَنْ قَرُبَ ، قَالَ : هُوَ طَيْرٌ كَثِيرٌ وَ لَا أَعْرِفُهُ ، يَحْمِلُ كُلُّ طَيْرٍ فِى مِنْقَارِهِ حَصَاهً مِثْلَ حَصَاهِ الْخَذْفِ ، أَوْ دُونَ حَصَاهِ الْخَذْفِ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : وَ رَبِّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا تُرِيدُ إِلَا الْقَوْمَ حَتّى لَمَّا صَارَتْ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ أَجْمَعَ ، أَلْقَتِ الْحَصَاهَ ، فَوَقَعَتْ كُلُّ حَصَاهٍ عَلى هَامَهِ رَجُلٍ ، فَخَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ ، فَقَتَلَتْهُ ، فَمَا انْفَلَتَ مِنْهُمْ إِلَا رَجُلٌ وَاحِدٌ يُخْبِرُ النَّاسَ ، فَلَمَّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ ، أَلْقَتْ عَلَيْهِ حَصَاهً فَقَتَلَتْهُ» . .

595.تفسیر الطبری (به نقل از مجاهد، درباره گفته خدای متعال : {Q} «) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از ابان بن تغلب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«چون پادشاه حبشه با لشکر خویش متوجّه مکّه معظّمه شد، و با ایشان فیلی بود که آن را آورده بودند که خانه خدا را خراب کنند، در بین راه به شتران عبدالمطّلب گذشتند و آنها را گردانیدند و به غارت بردند. و این خبر به عبدالمطّلب رسید بعد از آن به نزد پادشاه حبشه آمد و از دربان خواهش نمود که اذن دخول حاصل کند.

پس آن دربان طالب رخصت بر پادشاه، داخل شد و عرض کرد که: اینک عبدالمطّلب پسر هاشم است که آمده طالب ملاقات است. بعد از آن که عبدالمطّلب داخل شد، پادشاه گفت: چه می خواهد؟ مترجم گفت که: به نزد تو آمده در باب شترانی چند که داشته، و لشکر آنها را به غارت برده اند و از تو می خواهد که آنها را ردّ کنی. پادشاه حبشه به یاران خویش گفت که: اینک سردار قوم و حامی و مهتر ایشان است، من آمده ام به سوی خانه او که آن را می پرستد از برای آن که آن را خراب کنم، و او از من خواهش می کند که شتران او را رها کنم.

بدانید و آگاه باشید که اگر از من می خواست که دست از خراب کردن آن خانه بدارم، هر آینه چنان می کردم و آن خانه را خراب نمی کردم، شتران او را بر او ردّ کنید.

پس عبدالمطّلب به دیلماج پادشاه گفت که: پادشاه چه گفت؟ دیلماج او را به آنچه پادشاه گفته بود، خبر داد. عبدالمطّلب گفت: من صاحب شترم و آن خانه را صاحب و پروردگاری است که آن را از خرابی منع خواهد فرمود. بعد از آن، شترانش به او رد شد و عبدالمطّلب به جانب منزل خود برگشت و در وقت برگشتن، به آن فیل گذشت. پس به آن فیل فرمود که: ای محمود، فیل سر خود را جنبانید. فرمود: آیا می دانی که تو را از برای چه امر آورده اند؟ فیل به سر خویش اشاره کرد که: نه، عبدالمطّلب فرمود که: تو را آورده اند از برای آن که خانه پروردگار خود را خراب کنی. آیا خود را چنان می بینی که این کار را بکنی؟ فیل به سر خود اشاره کرد که: نه، پس عبدالمطّلب به منزل خود برگشت و چون اصحاب فیل صبح کردند، با فیل رفتند که داخل حرم شوند، فیل بر ایشان ابا و امتناع نمود و

داخل نشد، در آن هنگام عبدالمطّلب به بعضی از غلامان یا دوستان خویش فرمود که: بر کوه ابو قُبیس بالا رو و بنگر که چیزی را می بینی. چون بالای کوه رفت، گفت: سیاهی می بینم که از جانب دریا می آید. عبدالمطّلب فرمود که: چشمت به همه آن می رسد که ببینی چه چیز است؟ عرض کرد: نه، ولیکن نزدیک است که برسد. چون آن سیاهی نزدیک شد، گفت که: آن سیاهی، مرغ بسیاری است و آنها را نمی شناسم و نمی دانم که چه مرغند و هر مرغی سنگ ریزه ای در منقار خود گرفته، مانند سنگ جمره، یا کوچک تر از سنگ جمره.

عبدالمطّلب فرمود: به پروردگار عبدالمطّلب سوگند، که این مرغان، کسی را نمی خواهند، مگر این گروه را. و آن مرغان آمدند تا چون بر بالای سر همه اصحاب فیل رسیدند، سنگ ریزه ها را انداختند. پس هر سنگ ریزه ای بر فرق سر مردی از ایشان فرود آمد، و از مقعدش بیرون رفت و او را کشت، و از ایشان کسی خلاصی نیافت، مگر یک مرد که مردم را خبر دهد، و چون ایشان را خبر داد، مرغ سنگ ریزه را انداخت و او را کشت». .

594.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ رِفَاعَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفْرَشُ لَهُ بِفِنَاءِ الْكَعْبَهِ لَا يُفْرَشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ ، وَ كَانَ لَهُ وُلْدٌ يَقُومُونَ عَلى رَأسِهِ ، فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنَا مِنْهُ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ طِفْلٌ يَدْرُجُ حَتّى جَلَسَ عَلى فَخِذَيْهِ ، فَأَهْوى بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ لِيُنَحِّيَهُ عَنْهُ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ : دَعِ ابْنِى ؛ فَإِنَّ الْمَلَكَ قَدْ أَتَاهُ» .593.تاريخ دمشق (به نقل از عمر بن على بن ابى طالب، از پدرش) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْمُعَلّى ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا وُلِدَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، مَكَثَ أَيَّاماً لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ ، فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلى ثَدْىِ نَفْسِهِ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ فِيهِ لَبَناً ، فَرَضَعَ مِنْهُ أَيَّاماً حَتّى وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلى حَلِيمَهَ السَّعْدِيَّهِ ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا» . .

596.أنساب الأشراف عن ابن عبّاس :علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از رفاعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«عبدالمطّلب چنان بود که در حریم خانه کعبه و سایه دیوار آن از برایش فرش می گسترانیدند، و از برای کسی غیر از او در آنجا فرش گسترده نمی شد، و او را پسرانی چند بودند که بر بالای سرش می ایستادند و منع می کردند هر که را که به او نزدیک می شد، و نمی گذاشتند که به نزد او رود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت کودکی بود که خود را بر زمین می کشید و آمد تا بر بالای ران های عبدالمطّلب نشست. بعضی از پسرانش به جانب آن حضرت میل نمود که او را از عبدالمطّلب دور گرداند، عبدالمطّلب با وی گفت که: بگذار فرزند مرا، که فرشته او را به اینجا آورده است».595.تفسیر الطبری عن مجاهد (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ ا) محمد بن یحیی، از سعد بن عبداللّه ، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلّی، از برادرش محمد، از دُرست بن ابی منصور، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون پیغمبر صلی الله علیه و آله متولّد شد، چند روزی مکث نمود که از برایش شیر نبود که آن را تناول فرماید. پس ابوطالب او را بر بالای پستان خویش افکند (یعنی: آن را در دهان مبارک آن حضرت گذاشت) و خدا شیر را در پستان ابوطالب فرود آورد، و پیغمبر، چند روزی از پستان او شیر خورد تا آن که ابوطالب بر حلیمه (که زنی بود از قبیله بنی سعد) مطّلع شد، و پیغمبر را به او تسلیم فرمود که دایه آن حضرت باشد». .

594.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ مَثَلَ أَبِى طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ ، أَسَرُّوا الْاءِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ ، فَآتَاهُمُ اللّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ» .593.تاريخ دمشق عن عمر بن علىّ بن أبى طالب عن أبيه عليالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِىِّ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام ، قَالَ :قِيلَ لَهُ : إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِراً ؟ فَقَالَ : «كَذَبُوا ؛ كَيْفَ يَكُونُ كَافِراً وَ هُوَ يَقُولُ :

أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّداًنَبِيّاً كَمُوسى خُطَّ فِى أَوَّلِ الْكُتُبِ؟ !» .

وَ فِى حَدِيثٍ آخَرَ : «كَيْفَ يَكُونُ أَبُو طَالِبٍ كَافِراً وَ هُوَ يَقُولُ :

لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبُلَدَيْنَا وَ لَا يَعْبَأُ بِقِيلِ الْأَبَاطِلِ وَ أَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِثِمَالُ الْيَتَامى ، عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ؟ !» .592.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«بَيْنَا النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله فِى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ، وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ لَهُ جُدُدٌ ، فَأَلْقَى الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِ سَلى نَاقَةٍ ، فَمَلَؤُوا ثِيَابَهُ بِهَا ، فَدَخَلَهُ مِنْ ذلِكَ مَا شَاءَ اللّهُ ، فَذَهَبَ إِلى أَبِى طَالِبٍ ، فَقَالَ لَهُ : يَا عَمِّ ، كَيْفَ تَرى حَسَبِى فِيكُمْ ؟ فَقَالَ لَهُ : وَ مَا ذَاكَ يَا ابْنَ أَخِى ؟ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَدَعَا أَبُو طَالِبٍ حَمْزَةَ ، وَ أَخَذَ السَّيْفَ ، وَ قَالَ لِحَمْزَةَ : خُذِ السَّلى ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ وَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله مَعَهُ ، فَأَتى قُرَيْشاً وَ هُمْ حَوْلَ الْكَعْبَهِ فَلَمَّا رَأَوْهُ ، عَرَفُوا الشَّرَّ فِى وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِحَمْزَةَ : أَمِرَّ السَّلى عَلى سِبَالِهِمْ ، فَفَعَلَ ذلِكَ حَتّى أَتى عَلى آخِرِهِمْ ، ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا ابْنَ أَخِى ، هذَا حَسَبُكَ فِينَا» . .

591.الدرّ المنثور (به نقل از ابو رافع) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«داستان ابوطالب، چون داستان اصحاب کهف است که ایمان را پنهان نمودند و شرک را ظاهر کردند، و به این سبب خدا ایشان را دو مرتبه مزد داد».592.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از اسحاق بن جعفر، از پدرش علیه السلام روایت کرده اند که به آن حضرت عرض شد که: سنّیان گمان می کنند که ابوطالب کافر بوده است. فرمود:«دروغ گفتند؛ چگونه می شود که کافر باشد، با آن که می گوید:

ألم تعلموا أنّا وَجَدنا محمدانبیّا کموسی خطّ فی أوّل الکتب»

یعنی: «آیا ندانستید که ما یافتیم محمد را پیغمبر مانند موسی که نوشته شده است در ابتدای کتاب های آسمانی» . (یعنی: اوصاف آن حضرت در کتاب های آسمانی مدوّن و مسطور است).

و در حدیث دیگر چنین است که: «چگونه می شود که کافر باشد، با آن که می گوید:

لقد عَلِمُوا انَّ ابننا لا مُکذَّبلدینا ولا یعبأ بقیل الأباطل وأبیضُ یُستستقی الغَمام بوجههثمال الیتامی عصمه للاَمِلِ؟»

یعنی: «هر آینه به حقیقت دانستند که پسر ما (یعنی: محمد صلی الله علیه و آله) در نزد ما چنان نیست که او را به دروغ نسبت داده باشیم، و باید که باک نشود به گفتار بیهوده یا بیهوده گویان و در آن فکر نشود. و نیز دانستند که پسر ما سفید و سفیدرویی است که به آبروی او از ابر آب خواسته می شود. و اوست که فریادرس یتیمان است (که ایشان را به نیکی های خود کفایت می کند) و کسی است که بیچارگان، از مردان و زنان را نگاهداری می نماید» (و از چیز ناپسند باز می دارد. و ممکن است که معنی این باشد که آن حضرت پناه بیوه زنان است).591.الدرّ المنثور عن أبی رافع :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«در بین این که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام تشریف داشت، و بر آن حضرت جامه های نو بود (که تازه آن را پوشیده بود)، ناگاه مشرکان مکّه

بچه دان شتر را بر آن حضرت انداختند، و جامه های آن حضرت را به آن بسیار آلوده و کثیف کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله را از این کردار اندوه سختی داخل شد که اندازه آن را خدا می دانست .

پس، به نزد ابوطالب رفت و گفت که: ای عمو، حسب و شأن مرا در میانه خویش چگونه می بینی؟ ابوطالب به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، مطلوب از این سؤال چیست؟ پیغمبر این خبر را به او گفت، و ماجرا را بیان فرمود. پس ابوطالب حمزه را طلبید و شمشیر بر گرفت، و به حمزه گفت که: بچه دان شتر را برگیر، و به جانب آن قوم روان گردید و پیغمبر صلی الله علیه و آله با او بود، و به نزد قریش آمد و ایشان در گرداگرد خانه کعبه بودند، و چون او را دیدند، آثار بدی و خشم و کج خلقی را در روی او دانستند، بعد از آن به حمزه فرمود که: بچه دان شتر را بر سبیل های ایشان بمال، و حمزه چنان کرد تا به آخر ایشان رسید.

پس، ابوطالب رو به جانب پیغمبر آورد و عرض کرد که: ای پسر برادر من، حسب و شأن تو در میان ما این است». .

590.امام على عليه السلام :عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا تُوُفِّىَ أَبُو طَالِبٍ ، نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، اخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ ؛ فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ ، وَ ثَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَخَرَجَ هَارِباً حَتّى جَاءَ إِلى جَبَلٍ بِمَكَّةَ يُقَالُ لَهُ : الْحَجُونُ فَصَارَ إِلَيْهِ» .590.الإمام علىّ عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ» قَالَ : «بِكُلِّ لِسَانٍ» . .

589.تفسیر العیّاشی (به نقل از بشیر دهّان) علی، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون ابوطالب وفات فرمود، جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد، از مکّه بیرون رو که تو را در آن یار و یاوری نیست، و قریش بر پیغمبر صلی الله علیه و آله شوریدند و آن حضرت گریزان از مکّه بیرون رفت تا آمد به جانب کوهی در مکّه که آن را حجون می گویند، پس به سوی آن کوه منتقل گردید».588.المحاسن (به نقل از بشیر عطّار) علی بن محمد بن عبداللّه و محمد بن یحیی، از محمد بن عبداللّه روایت کرده اند و آن را مرفوع ساخت از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«ابوطالب مسلمان شد به حساب جمل (یعنی: به حساب ابجد) و به هر زبانی که گویا گردید (و مراد آن است که به تمام شصت و سه لغت، اظهار ایمان و اسلام نمود.

و در مناقب ابن شهر آشوب از ابی وزانه نقل شده که گفت: سوگند یاد می کنم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست، که ابوطالب فوت نشد، تا آن که ایمان آورد به زبان اهل حبشه، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: یا محمد، آیا لغت حبشی را می فهمی؟ حضرت فرمود که: «ای عمو، خدا همه سخنان را به من تعلیم داده» . ابوطالب گفت: یا محمد اسِدَنْ ملصاقا فاطالاه، یعنی: گواهی می دهم از روی اخلاص که خدایی نیست، مگر خدایی که جامع جمیع صفات کمال است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و فرمود که: «خدا چشم مرا به ابوطالب روشن گردانید». پس معنی آنچه در روایت است این است که: به همه زبان ها اسلام آورد، حتّی به زبان اهل حبشه، یا معنی آن است که مختصّ به زبان اهل حبشه نبود، چنانچه روایت ابووزانه مشعر است به آن، بلکه به زبان عرب و غیر آن نیز اسلام آورد). .

587.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللّهِ ابْنَىْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَبِيهِمَا ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِى زِيَادٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ ، وَ عَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثاً وَ سِتِّينَ» .586.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ الْكَلْبِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَرَّوَّرِ الْغَنَوِىِّ ، عَنْ أَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَهَ الْحَنْظَلِىِّ ، قَالَ :رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيه السلام يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَهَ ، وَ رَكِبَ بَغْلَهَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قَالَ : «أَيُّهَا النَّاسُ ، أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللّهُ ؟» .

فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِىُّ ، فَقَالَ : بَلى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، حَدِّثْنَا ؛ فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَ نَغِيبُ ، فَقَالَ : «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللّهُ سَبْعَهٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، لَا يُنْكِرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ ، وَ لَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَا جَاحِدٌ».

فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللّهُ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، سَمِّهِمْ لَنَا لِنَعْرِفَهُمْ ، فَقَالَ : «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللّهُ الرُّسُلُ ، وَ إِنَّ أَفْضَلَ الرُّسُلِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، وَ إِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّهٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِىُّ نَبِيِّهَا حَتّى يُدْرِكَهُ نَبِىٌّ ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِىُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَهُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِى طَالِبٍ ، لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيبَانِ ، يَطِيرُ بِهِمَا فِى الْجَنَّهِ ، لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هذِهِ الْأُمَّهِ جَنَاحَانِ غَيْرُهُ ، شَىْءٌ كَرَّمَ اللّهُ بِهِ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ شَرَّفَهُ ، وَ السِّبْطَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِىُّ عليهم السلام يَجْعَلُهُ اللّهُ مَنْ شَاءَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْايَهَ : «وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدِاءِ وَ الصّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقاً ذلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَ كَفى بِاللّهِ عَلِيماً» . .

585.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد و عبداللّه پسران محمد بن عیسی، از پدرانشان، از عبداللّه بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«ابوطالب به حساب جمل ایمان آورد، و به دست خود شصت و سه را عقد نمود» (یعنی: با انگشت شهادت خویش اشاره نمود و انگشت کوچک و انگشت بعد از آن را گرفت، و انگشت بزرگ را بر بالای انگشت میان گذاشت و این به حساب انگشتان، نشانه شصت و سه است. و مقصود از آن، چنانچه ابوالقاسم حسین بن روح که از سفرا و نوّاب حضرت صاحب الزّمان و خلیفه الرّحمان است، گفته اله احدٌ جوادٌ است؛ زیرا که سه الف، سه است، و لام سی، و ها پنج، و حا هشت، و دو دال هر یک چهار، و جیم سه، و واو شش، و مجموع این، شصت و سه می شود. و بعضی گمان کرده اند که این، اشاره است به شماره لا که اشاره است به نفی خدایان، و شماره اِلا که اشاره است به اثبات خدایی از برای جناب اقدس الهی در قول لا اله اِلا اللّه ؛ چه مقصود از این کلمه طیّبه، نفی و اثبات است و آن، مفاد لا و الا است و لا و الا، شصت و سه است).584.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از حسین بن عُلوان کلبی، از علی بن حَزَوَّر غَنَوی، از اصبغ بن نُباته حنظلی روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در روزی که فتح بصره فرمود و بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود، بعد از آن، فرمود که:«ای گروه مردمان، آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می فرماید؟» پس ابو ایّوب انصاری برخاست به سوی آن حضرت و عرض کرد: بلی یا امیر المؤمنین، ما را حدیث کن؛ زیرا که تو گاهی حاضری و گاهی غائب، و همیشه در خدمت تو نیستیم که آنچه خواهیم از تو بپرسیم (و می تواند که معنی این باشد که: تو حاضر و غائب بودی و احوال هر کسی را بهتر می دانی).

حضرت فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می کند، هفت کس از فرزندان عبدالمطّلب اند که کسی فضل ایشان را انکار نمی کند، مگر کافر و دانسته به آن جحود نمی ورزد، مگر آن که دانسته حقّ را انکار نماید».

پس عمّار بن یاسر رحمه اللّه برخاست و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ایشان را برای ما نام ببر تا ایشان را بشناسیم. فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می فرماید، رسولانند و بهترین رسولان، محمد صلی الله علیه و آله است، و بهترین هر امّتی بعد از پیغمبر ایشان، وصیّ پیغمبر ایشان است تا پیغمبر دیگر او را دریابد، و بهترین اوصیا، وصیّ محمد صلی الله علیه و آله است، و بهترین خلائق بعد از اوصیا، شهیدانند، و بهترین شهیدان، حمزه بن عبدالمطّلب است و جعفر بن ابی طالب که او را دو بال است به خون رنگ شده، و به آن بال ها در بهشت پرواز می کند و کسی از این امّت غیر از او دو بال به او عطا نشده، و اینک چیزی است که خدا محمد را به آن گرامی داشته و او را تشریف داده و دو سبط و فرزندزاده پیغمبر، حسن و حسین اند و مهدی علیهم السلام که خدا او را هر که خواهد از ما اهل بیت قرار خواهد داد» .

پس، این آیه را تلاوت فرمود: «وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقا * ذلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ عَلیما» (1) (و در قرآن به جای ورسوله ، والرّسول است. و نسخ کافی مختلف است، ولیکن بیشتر چنان است که نوشته شد). و ترجمه آیه این است: «و هر که فرمان برد خدا و رسول او را، پس آن گروه فرمان برداران در روز قیامت با آنانند که خدا بر ایشان اِنعام فرموده از پیغمبران و به غایت راست گویان در گفتار و کردار و شهیدان و نیکوکاران و آن گروه نیکو باشند از روی یاران و همراهان آنچه مذکور شد محض فضل و کرامت است از جانب خدا و خدا کافی است که دانا باشد». .

1- .نساء، 69 70.

589.تفسير العيّاشى عن بشير الدهّان عن الإمام الصادق عمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِى مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علَيه السلَام، قَالَ :قُلْتُ لَهُ : كَيْفَ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ؟ قَالَ : «لَمَّا غَسَّلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ كَفَّنَهُ، سَجَّاهُ، ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةً، فَدَارُوا حَوْلَهُ، ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى وَسَطِهِمْ، فَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَتَّى صَلّى عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَهِ وَ أَهْلُ الْعَوَالِى» . .

588.المحاسن عن بشير العطّار :محمد بن حسين (يا حسن) (1) ، از سهل بن زياد، از ابن فضّال، از على بن نعمان، از ابو مريم انصارى، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است كه گفت: به آن حضرت عرض كردم كه: نماز بر پيغمبر صلى الله عليه و آله چگونه بود؟ حضرت فرمود كه:«چون امير المؤمنين عليه السلام آن حضرت را غسل داد و كفن كرد، پرده اى بر روى پيغمبر انداخت و او را پوشانيد. پس ده نفر را بر او داخل گردانيد و دور آن حضرت را گرفتند و امير المؤمنين عليه السلام در ميان ايشان ايستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليما» (2) ، يعنى: «به درستى كه خدا و همه فرشتگانش رحمت و صلوات مى فرستند بر پيغمبر (كه محمد) است. اى كسانى كه ايمان آورده ايد، صلوات فرستيد بر او و سلام گوييد؛ سلام گفتنى» (يا تسليم نماييد خود را و انقياد او را مرعى داريد). و آن گروه چنانچه حضرت امير المؤمنين مى گفت، مى گفتند و اين را كه مى خواند مى خواندند تا آن كه اهل مدينه و اهل عوالى (3) و اطراف آن بر آن حضرت نماز كردند». .

1- .در سند كتاب، محمد بن حسن است.
2- .احزاب، 56.
3- .كه دهى چند است در پشت مدينه. مترجم

587.عنه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ اَلْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اَلنَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام : يَا عَلِيُّ ، اِدْفِنِّي فِي هذَا الْمَكَانِ ، وَ ارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ ، وَ رُشَّ عَلَيْهِ مِنَ اَلْمَاءِ» .586.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا أَنْ يَدْفِنُوا رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله فِي بَقِيعِ الْمُصَلّٰى ، وَ أَنْ يَؤُمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى النَّاسِ ، فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله إِمَامٌ حَيّاً وَمَيِّتاً ، وَ قَالَ : إِنِّي أَدْفَنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أُقْبَضُ فِيهَا ، ثُمَّ قَامَ عَلَى اَلْبَابِ ، فَصَلّٰى عَلَيْهِ ، ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشَرَةً عَشَرَةً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ» .585.عنه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله ، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَوْجاً فَوْجاً».

قَالَ : «وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ فِي صِحَّتِهِ وَ سَلَامَتِهِ : إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هذِهِ الْآيَةُ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قَبْضِ اللّٰهِ لِي : «إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» » .584.عنه صلى الله عليه و آله :بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ؟ فَقَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَئِمَّةِ ، وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ ، أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ ، وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا ، وَ أَنْ يَتَّقُوا اللّٰهَ ؛ وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَ الْحَرَمَ الْامِنَ ، وَ أَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ ، وَ يُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ ، وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ الْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللّٰهُ مِنَ السَّلَامِ وَ يُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ ، لَا شِيَةَ فِيهَا قَالَ : لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ ؛ وَ أَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله عَلى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذلِكَ ، وَ إِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسٍ الْمِيثَاقِ ، وَ تَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللّٰهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ» . .

583.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از سَلمَه بن خطّاب، از علی بن سیف، از ابو المَغراء، از عُقبه بن بشیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: یا علی، مرا در این مکان دفن کن، و قبر مرا چهار انگشت از زمین بلند کن، و قدری آب بر آن بپاش».582.کمال الدین (به نقل از عبد الرحمان بن سَمُره) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«عبّاس به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا علی، مردمان جمع شده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلّی دفن کنند، و مردی از ایشان، ایشان را امامت کند. پس امیر المؤمنین علیه السلام به سوی مردمان بیرون آمد و فرمود که: ای گروه مردمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشوای هر کسی است؛ در حالی که زنده و مرده باشد. و آن حضرت فرمود که: من دفن می شوم در همان بقعه ای که قبض روح من در آن می شود.

پس امیر المؤمنین علیه السلام بر درِ آن بقعه ایستاد و بر آن حضرت نماز کرد و مردم را امر فرمود که: ده نفر ده نفر می آمدند و بر آن حضرت نماز می کردند و بیرون می رفتند».581.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) محمد بن یحیی، از سَلَمه بن خطّاب، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون قبض روح مطهّر پیغمبر شد، فرشتگان و مهاجران و انصار، فوج فوج بر آن حضرت نماز کردند» . و فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود در حال صحّت و سلامت خویش : که جز این نیست که این آیه بر من نازل شد در باب نماز بر من، بعد از آن که خدا روح مرا قبض فرماید. و آیه این است که: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما» (1) ».580.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام) بعضی از اصحاب ما روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از محمد بن سنان، از داود بن کثیر رِقّی که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی سلام بر رسول خدا؟ حضرت فرمود که:«چون خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود و وصیّ و دختر و دو پسر آن حضرت و جمیع ائمّه را آفرید و شیعیان ایشان را خلق فرمود، بر ایشان پیمان گرفت و آن که صبر کنند، و

یکدیگر را بر صبر بدارند، و ساخته و آماده باشند برای مقاتله با دشمنان دین (و یا اسبان و اسلحه را مهیّا کنند از برای حفظ سر حدّ اسلام تا اذیّت کفّار را از همه مسلمانان باز دارند و بیضه اسلام را محافظت نمایند) و از خدا بپرهیزند و با ایشان وعده فرمود که زمین مبارک و حرم صاحب ایمنی را از برای ایشان وا گذارد، و بیت المعمور را از برای ایشان فرود آورد، و سقف برافراشته را از برای ایشان ظاهر گرداند، و ایشان را از دشمنان ایشان در آسایش اندازد، زمینی که خدا آن را بدل می کند از زمین دار السّلام است، و آنچه را که در آن است به ایشان وا گذارد «لا شِیَهَ فیها» (2) ، یعنی: هیچ رنگ دیگر در آن نباشد».

و حضرت فرمود که: «هیچ خصومتی از برای دشمنان ایشان در آن نباشد، و آن که از برای ایشان در آن، آنچه دوست می دارند، موجود باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جمیع ائمّه و شیعیان ما (و در بعضی از نسخ کافی، و شیعیان ایشان یعنی: شیعیان ائمّه) پیمان به این امر گرفت، و جز این نیست که آن حضرت علیه السلام یادداشتِ خودِ این پیمان و تازه نمودن آن است بر خدای تعالی، شاید که آن جناب جلّ و عزّ آن را تعجیل فرماید، و واگذاشتن و تسلیم نمودن همه آنچه را که در آن است به شما تعجیل فرماید». .

1- .احزاب، 56.
2- .بقره، 71.

579.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام) ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ : «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ صَفِیِّکَ وَ خَلِیلِکَ وَ نَجِیِّکَ ، الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِکَ» .112 بَابُ النَّهْیِ عَنِ الْاِءشْرَافِ عَلَی قَبْرِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله582.کمال الدین عن عبد الرحمن بن سمره :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّی الْخَطِیبِ ، قَالَ :کُنْتُ بِالْمَدِینَهِ وَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِی یُشْرِفُ عَلَی الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ ، وَ الْفَعَلَهُ یَصْعَدُونَ وَ یَنْزِلُونَ وَ نَحْنُ جَمَاعَهٌ ، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِنَا : مَنْ مِنْکُمْ لَهُ مَوْعِدٌ یَدْخُلُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اللَّیْلَهَ ؟ فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِی نَصْرٍ : أَنَا ، وَ قَالَ إِسْمَاعِیلُ بْنُ عَمَّارٍ الصَّیْرَفِیُّ : أَنَا ، فَقُلْنَا لَهُمَا : سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلَی قَبْرِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ لَقِینَاهُمَا ، فَاجْتَمَعْنَا جَمِیعاً ، فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ : قَدْ سَأَلْنَاهُ لَکُمْ عَمَّا ذَکَرْتُمْ ، فَقَالَ : «مَا أُحِبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ یَعْلُوَ فَوْقَهُ ، وَ لَا آمَنُهُ أَنْ یَرَی شَیْئاً یَذْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ ، أَوْ یَرَاهُ قَائِماً یُصَلِّی ، أَوْ یَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ صلی الله علیه و آله » . .

112. باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله

581.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) ابن محبوب، از عبداللّه بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم آن حضرت را که می فرمود:«بار خدایا صلوات فرست بر محمد که برگزیده و هم راز تو است ؛آن که امر تو را تدبیر می کند».112. باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله579.عنه صلی الله علیه و آله (فی عَلِیٍّ علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از جعفر بن مُثنّی خطیب که گفت: در مدینه بودم و قدری از سقف مسجد پیغمبر که مُشرف بر قبر آن حضرت بود، فرود آمد، و کارکنان و بنّایان به جهت تعمیر بالا می رفتند و فرود می آمدند، و ما گروهی بودیم. پس، من به یاران خود گفتم که: کیست از شما که امشب او را وعده باشد که بر حضرت صادق علیه السلام داخل شود؟

مهران بن ابی نصر گفت که: من. و اسماعیل بن عمّار صیرفی نیز گفت که: من.

به ایشان گفتم که برای ما آن حضرت را سؤال کنید از بالا رفتن بام مسجد، یا غیر آن، از برای آن که بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شویم. پس چون فردا شد، ایشان را ملاقات کردیم و همه به هم جمع شدیم، اسماعیل گفت که: آن حضرت را برای شما سؤال نمودیم از آنچه ذکر کردید، در جواب فرمود که:«دوست نمی دارم از برای هیچ یک از ایشان که در بالای قبر بر آید، و از او ایمن نیستم که چیزی را ببیند که به جهت آن چشمش کور شود، یا آن حضرت را ایستاده ببیند که نماز می کند، یا او را ببیند با بعضی از زنان خود صلی الله علیه و آله ».

.

113 بَابُ مَوْلِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِوُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً ، وَ قُتِلَ عليه السلام فِی شَهْرِ رَمَضَانَ لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْهُ لَيْلَةَ الْأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَهِ ، وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً . بَقِیَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثِینَ سَنَةً . وَ أُمُّهُ فَاطِمَهُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ ، وَ هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِیٍّ وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَیْنِ .

576.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْفَارِسِیِّ ، عَنْ أَبِی حَنِیفَهَ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیی ، عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِیهِ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّ فَاطِمَهَ بِنْتَ أَسَدٍ جَاءَتْ إِلَی أَبِی طَالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ : اصْبِرِی سَبْتاً أَبَشِّرْکِ بِمِثْلِهِ إِلَا النُّبُوَّهَ».

وَ قَالَ : «السَّبْتُ ثَلَاثُونَ سَنَهً ، وَ کَانَ بَیْنَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثَلَاثُونَ سَنَهً» . .

113. باب در بیان مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

113. باب در بیان مولد امیرالمؤمنین علیه السلامامیر المؤمنین علیه السلام سی سال بعد از عام الفیل متولّد شد، و آن حضرت علیه السلام در ماه مبارک رمضان شهید شد، در وقتی که نه روز از آن ماه مانده بود، در شب یک شنبه سال چهلم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکّه به سوی مدینه، در حالی که آن حضرت شصت و سه ساله بود، و بعد از قبض روح مطهّر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، سی سال باقی ماند. و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و آن حضرت اوّل هاشمی بود که دو مرتبه از هاشم متولّد شد (و مراد این است که هاشمی الطّرفین بود از طرف پدر و مادر). (و من می گویم که: این سخن درست نیست؛ زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام به حسب سنّ از همه برادران خویش که طالب و جعفر و عقیل اند، کوچک تر بود و همه از فاطمه بودند. و شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که: علی و برادرانش، اوّل کسانی بودند که دو بار از هاشم متولّد شدند، و ابن ابی الحدید از علمای اهل سنّت در شأن فاطمه بنت اسد گفته که: اوّل زن هاشمیّه بود که به شوهر و مرد هاشمی زایید، و هر دو صحیح و متین است).

573.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از محمد بن یحیی فارسی، از ابو حنیفه یعنی: محمد بن یحیی از ولید بن ابان، از محمد بن عبداللّه بن مُسکان، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«فاطمه بنت اسد به نزد ابوطالب آمد که او را به ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشارت دهد (یا او را شاد گرداند، بنابر اختلاف نسخ کافی). ابوطالب گفت: یک سبت صبر کن که تو را بشارت می دهم به فرزندی که مثل او باشد در همه چیز، مگر پیغمبری». (1) و حضرت فرمود که: «سبت، سی سال است و در میانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال فاصله بود».

.

1- .و سَبت به فتح سین و سکون با، در اصل لغت، به معنی شنبه یا یک روز تمام از ایّام هفته غیر از جمعه و به معنی روزگار است. مترجم

572.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنِ السَّیَّارِیِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله مِنْ مَکَّةَ إِلَی الْمَدِینَهِ عَلَی قَدَمَیْهَا ، وَ کَانَتْ مِنْ أَبَرِّ النَّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یَقُولُ : إِنَّ النَّاسَ یُحْشَرُونَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عُرَاهً کَمَا وُلِدُوا ، فَقَالَتْ : وَا سَوْأَتَاهْ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : فَإِنِّی أَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ یَبْعَثَکِ کَاسِیَهً ؛ وَ سَمِعَتْهُ یَذْکُرُ ضَغْطَهَ الْقَبْرِ ، فَقَالَتْ : وَا ضَعْفَاهْ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : فَإِنِّی أَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ یَکْفِیَکِ ذلِکِ .

وَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله یَوْماً : إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِیَتِی هذِهِ ، فَقَالَ لَهَا : إِنْ فَعَلْتِ ، أَعْتَقَ اللّٰهُ بِکُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْواً مِنْکِ مِنَ النَّارِ ؛ فَلَمَّا مَرِضَتْ ، أَوْصَتْ إِلی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، وَ أَمَرَتْ أَنْ یُعْتِقَ خَادِمَهَا ، وَ اعْتُقِلَ لِسَانُهَا ، فَجَعَلَتْ تُومِی ء إِلی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله إِیمَاءً ، فَقَبِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَصِیَّتَهَا .

فَبَیْنَمَا هُوَ ذَاتَ یَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ أَتَاهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یَبْکِی ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مَا یُبْکِیکَ ؟ فَقَالَ : مَاتَتْ أُمِّی فَاطِمَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : أُمِّی وَ اللّٰهِ ، وَ قَامَ علیه السلام مُسْرِعاً حَتّی دَخَلَ ، فَنَظَرَ إِلَیْهَا وَ بَکی ، ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ یَغْسِلْنَهَا ، وَ قَالَ علیه السلام : إِذَا فَرَغْتُنَّ ، فَلَا تُحْدِثْنَ شَیْئاً حَتّی تُعْلِمْنَنِی ، فَلَمَّا فَرَغْنَ ، أَعْلَمْنَهُ بِذلِکَ ، فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِیصَیْهِ ، الَّذِی یَلِی جَسَدَهُ ، وَ أَمَرَهُنَّ أَنْ یُکَفِّنَهَا فِیهِ .

وَ قَالَ لِلْمُسْلِمِینَ : إِذَا رَأَیْتُمُونِی قَدْ فَعَلْتُ شَیْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذلِکَ ، فَسَلُونِی : لِمَ فَعَلْتُهُ ؟ فَلَمَّا فَرَغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَ کَفْنِهَا ، دَخَلَ صلی الله علیه و آله ، فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلی عَاتِقِهِ ، فَلَمْ یَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتّی أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا ، ثُمَّ وَضَعَهَا ، وَ دَخَلَ الْقَبْرَ ، فَاضْطَجَعَ فِیهِ ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهَا عَلی یَدَیْهِ حَتّی وَضَعَهَا فِی الْقَبْرِ ، ثُمَّ انْکَبَّ عَلَیْهَا طَوِیلًا یُنَاجِیهَا ، وَ یَقُولُ لَهَا : ابْنُکَ ، ابْنُکِ ، ابْنُکِ ، ثُمَّ خَرَجَ ، وَ سَوّی عَلَیْهَا ، ثُمَّ انْکَبَّ عَلی قَبْرِهَا ، فَسَمِعُوهُ یَقُولُ : لَا إِلهَ إِلَا اللّٰهُ ، اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ إِیّاها ، ثُمَّ انْصَرَفَ .

فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ : إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ ؟ فَقَالَ : الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِى طَالِبٍ ، إِنْ كَانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّىْءُ ، فَتُؤْثِرُنِى بِهِ عَلى نَفْسِهَا وَ وَلَدِهَا ، وَ إِنِّى ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ ، وَ أَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عُرَاةً ، فَقَالَتْ : وَا سَوْأَتَاهْ ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللّٰهُ كَاسِيَةً ، وَ ذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ ، فَقَالَتْ : وَا ضَعْفَاهْ ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللّٰهُ ذلِكَ ، فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِى ، وَاضْطَجَعْتُ فِى قَبْرِهَا لِذلِكَ ، وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهَا ، فَلَقَّنْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ ؛ فَإِنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ رَبِّهَا، فَقَالَتْ ؛ وَ سُئِلَتْ عَنْ رَسُولِهَا ، فَأَجَابَتْ ؛ وَ سُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّهَا وَ إِمَامِهَا ، فَأُرْتِجَ عَلَيْهَا ، فَقُلْتُ : ابْنُكِ ، ابْنُكِ ، ابْنُكِ» . .

578.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد بن عبداللّه ، از سَیّاری، از محمد بن جمهور، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام ، اوّل زنی بود که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمود از مکّه به سوی مدینه پای پیاده، و از همه مردمان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله مهربان تر بود. بعد از آن، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: مردم در روز قیامت برهنه محشور می شوند؛ چنانچه از مادر متولّد شده اند. فاطمه گفت: واسواتاه؛ ای داد از رسوایی و بد حالی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من از خدا می خواهم که تو را پوشیده محشور گرداند. و از آن حضرت شنید که: فشار قبر را ذکر می فرمود، گفت: وا ضعفاه؛ ای داد از ضعف و ناتوانی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من از خدا سؤال می کنم که این فشار را از تو دفع کند. و فاطمه روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: من اراده دارم که همین کنیزک خود را آزاد کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر چنین کنی، خدا به هر عضوی از او، عضوی از تو را از آتش دوزخ آزاد گرداند.

و چون فاطمه بیمار شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصیّ خود گردانید و امر کرد که آن حضرت کنیزک او را آزاد گرداند. و زبانش در بند شد که نمی توانست سخن گوید، پس شروع کرد به اشاره کردن و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کرد (به اشاره که مطلب از آن فهمیده می شد) و رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیّت او را قبول فرمود.

بعد از آن در بین آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود، ناگاه امیر المؤمنین به خدمت آن حضرت آمد و آن حضرت گریه می کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز تو را می گریاند؟ عرض کرد که: مادرم فاطمه وفات کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند که فاطمه، مادر من بود. و آن حضرت برخاست و می شتافت تا داخل شد در خانه ای که فاطمه بود. پس به سوی فاطمه نگریست و گریست و زنان را امر فرمود که: او را غسل دهند. و فرمود که: چون از غسل او فارغ شوید، از پیش خود کاری مکنید تا آن که مرا اعلام کنید.

چون فارغ شدند، آن حضرت را به این امر اعلام کردند، پس یکی از پیراهن های خویش (و بنابر بعضی از نسخ کافی، بهترین پیراهن های خویش) را که تالی تن مبارکش بود (و آن را می پوشید بی آن که چیزی در میانه آن و جسد شریفش حائل و مانع باشد)، به ایشان داد و ایشان را امر فرمود که: فاطمه را در آن کفن کنند. و به مسلمانان فرمود که: چون مرا ببینید که چیزی را به عمل آورم که پیش از آن، آن را به عمل نیاورده باشم، مرا سؤال کنید که چرا آن را کردم و چون از غسل و کفن فاطمه فارغ گردیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و جنازه او را بر دوش خویش گذاشت و متصّل در زیر جنازه او بود تا او را بر سر قبرش رسانید. بعد از آن، جنازه را بر زمین گذاشت و در قبر داخل شد و در آن خوابید، پس برخاست و فاطمه را بر روی دست های خویش گرفت تا او را در قبر گذاشت و زمانی طولانی بر او نگون گردیده، سرِ خویش را به پایین کرده با او راز می گفت و به او می فرمود که: پسرت، پسرت، پس بیرون آمد و قبر او را هموار کرد.

بعد از آن، بر قبر او نگون گردید و از آن حضرت شنیدند که می گفت: لا اله الاّ اللّه اللّهمّ انّی استودعها ایّاک (و بنابر بعضی از نسخ، استودعک ایّاها)، یعنی: «نیست خدایی مگر خدا. خداوندا، به درستی که من فاطمه را به تو می سپارم». پس برگشت و مسلمانان به آن حضرت عرض کردند که: ما تو را دیدیم که چیزی چند را به فعل آوردی که پیش از این روز، آنها را نکرده بودی. حضرت فرمود که: امروز نیکی ابوطالب را گم کردم و احسانش از من بریده شد. به درستی که فاطمه چنان بود که چیزی که در نزد او بود، مرا بر خود و فرزندان خود به آن بر می گزید (که خود نمی خورد و به فرزندان خود نمی داد و به من می خورانید)، و من در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم که: مردم برهنه محشور می شوند، گفت: واسواتاه، پس من از برای او ضامن شدم که خدا او را پوشیده محشور گرداند. و فشار قبر را ذکر کردم، گفت: واضعفاه، پس من از برای او ضامن شدم که خدا آن را از او دفع کند، و برای همین او را به پیراهن خود کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر او نگون شدم و آنچه را که از آن سؤال می شد، به او فهمانیدم و به زبانش دادم .

پس به درستی که او را از پروردگارش سؤال کردند و آنچه بایست بگوید، گفت و از رسولش او را سؤال کردند، او را جواب داد، و از ولی و امام خود سؤال شد، اضطراب و تشویشی بر او مستولی شد و نتوانست جواب دهد، گفتم: امام، پسر تو است، امام، پسر تو است» (و من می گویم که

جواب نگفتن فاطمه، یا به جهت شرم بوده، یا حکمت در آن، اظهار امامت فرزندش امیر المؤمنین علیه السلام). .

ص: 564

..

ص: 565

. .

577.عنه صلى الله عليه و آله :بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِيِّ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ : «لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ، فُتِحَ لِامِنَهَ بَيَاضُ فَارِسَ ، وَ قُصُورُ الشَّامِ ، فَجَاءَتْ فَاطِمَهُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلى أَبِى طَالِبٍ ضَاحِكَهً مُسْتَبْشِرَهً ، فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمِنَهُ ، فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ : وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هذَا ؟ إِنَّكِ تَحْبَلِينَ وَ تَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ»

576.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْبَرْقِىِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ النَّيْسَابُورِىِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِى عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِىُّ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَسِيدِ بْنِ صَفْوَانَ صَاحِبِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ : لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِى قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، ارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ ، وَ دَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبِضَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله ، وَ جَاءَ رَجُلٌ بَاكِياً وَ هُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ : الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَهُ النُّبُوَّهِ حَتّى وَقَفَ عَلى بَابِ الْبَيْتِ الَّذِى فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ : رَحِمَكَ اللّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ، كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَاماً ، وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَاناً ، وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً ، وَ أَخْوَفَهُمْ لِلّهِ ، وَ أَعْظَمَهُمْ عَنَاءً ، وَ أَحْوَطَهُمْ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ آمَنَهُمْ عَلى أَصْحَابِهِ ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ ، وَ أَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ ، وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَهً ، وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ أَشْبَهَهُمْ بِهِ هَدْياً وَ خَلْقاً وَ سَمْتاً وَ فِعْلًا ، وَ أَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَهً ، وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ ، فَجَزَاكَ اللّهُ عَنِ الْاءِسْلَامِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً ، فَوِيتَ حِينَ ضَعُفَ أَصْحَابُهُ ، وَ بَرَزْتَ حِينَ اسْتَكَانُوا ، وَ نَهَضْتَ حِينَ وَهَنُوا ، وَ لَزِمْتَ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِذْ هَمَّ أَصْحَابُهُ ، كُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقّاً ، لَمْ تُنَازَعْ وَ لَمْ تَضْرَعْ بِرَغْمِ الْمُنَافِقِينَ وَ غَيْظِ الْكَافِرِينَ وَ كُرْهِ الْحَاسِدِينَ وَ صِغَرِ الْفَاسِقِينَ ، فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا ، وَ نَطَقْتَ حِينَ تَتَعْتَعُوا ، وَ مَضَيْتَ بِنُورِ اللّهِ إِذْ وَقَفُوا ، فَاتَّبَعُوكَ فَهُدُوا ، وَ كُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً ، وَ أَعْلَاهُمْ قُنُوتاً ، وَ أَقَلَّهُمْ كَلَاماً ، وَ أَصْوَبَهُمْ نُطْقاً ، وَ أَكْبَرَهُمْ رَأياً ، وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْباً ، وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً ، وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا ، وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ .

كُنْتَ وَ اللّهِ يَعْسُوباً لِلدِّينِ أَوَّلًا وَ آخِراً ، الْأَوَّلَ حِينَ تَفَرَّقَ النَّاسُ ، وَ الْآخِرَ حِينَ فَشِلُوا ، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَباً رَحِيماً إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا ، فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ ضَعُفُوا ، وَ حَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا ، وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا ، وَ شَمَّرْتَ إِذَا اجْتَمَعُوا ، وَ عَلَوْتَ إِذْ هَلِعُوا ، وَ صَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا ، وَ أَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا طَلَبُوا ، وَ نَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا ، كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَاباً صَبّاً وَ نَهْباً ، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ

عَمَداً وَ حِصْناً ، فَطِرْتَ وَ اللّهِ بِنَعْمَائِهَا ، وَ فُزْتَ بِحِبَائِهَا ، وَ أَحْرَزْتَ سَوَابِقَهَا ، وَ ذَهَبْتَ بِفَضَائِلِهَا ، لَمْ تُفْلَلْ حُجَّتُکَ ، وَ لَمْ يَزِغْ قَلْبُکَ ، وَ لَمْ تَضْعُفْ بَصِيرَتُکَ ، وَ لَمْ تَجْبُنْ نَفْسُکَ وَ لَمْ تَخِرَّ ، کُنْتَ کَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّکُهُ الْعَوَاصِفُ ، وَ کُنْتَ کَمَا قَالَ عليه السلام آمَنَ النَّاسِ فِي صُحْبَتِکَ وَ ذَاتِ يَدِکَ ، وَ کُنْتَ کَمَا قَالَ ضَعِيفاً فِی يَدَنِکَ ، قَوِيّاً فِی أَمْرِ اللّهِ ، مُتَوَاضِعاً فِی نَفْسِکَ ، عَظِيماً عِنْدَ اللّهِ ، کَبِيراً فِی الْأَرْضِ ، جَلِيلاً عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَمْ يَکُنْ لِأَحَدٍ فِيکَ مَهْمَزٌ ،وَ لَا لِقَائِلٍ فِيکَ مَغْمَزٌ ، وَ لَا لِأَحَدٍ فِيکَ مَطْمَعٌ ، وَ لَا لِأَحَدٍ عِنْدَکَ هَوَادَةٌ .

الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ عِنْدَکَ قَوِیٌّ عَزِيزٌ حَتّی تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ ، وَ الْقَوِیُّ الْعَزِيزُ عِنْدَکَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتّی تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ ، وَ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ عِنْدَکَ فِی ذلِکَ سَوَاءٌ ، شَأْنُکَ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ ، وَ قَوْلُکَ حُکْمٌ وَ حَتْمٌ ، وَ أَمْرُکَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ ، وَ رَأْيُکَ عِلْمٌ وَ عَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ ، وَ قَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ ، وَ سَهُلَ الْعَسِيرُ ، وَأُطْفِئَتِ النِّيرَانُ ، وَ اعْتَدَلَ بِکَ الدِّينُ ، وَ قَوِیَ بِکَ الْاِءسْلَامُ ، فَظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ ، وَ ثَبَتَ بِکَ الْاِءسْلَامُ وَ الْمُؤْمِنُونَ ، وَ سَبَقْتَ سَبْقاً بَعِيداً ، وَ أَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَکَ تَعَباً شَدِيداً ، فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُکَاءِ ، وَ عَظُمَتْ رَزِيَّتُکَ فِی السَّمَاءِ ، وَ هَدَّتْ مُصِيبَتُکَ الْأَنَامَ ؛ فَإِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، رَضِينَا عَنِ اللّهِ قَضَاهُ ، وَ سَلَّمْنَا لِلّهِ أَمْرَهُ ، فَوَ اللّهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِکَ أَبَداً .

کُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ کَهْفاً وَ حِصْناً وَ قُنَّةً رَاسِياً ، وَ عَلَی الْکَافِرِينَ غِلْظَةً وَ غَيْظاً ، فَأَلْحَقَکَ اللّهُ بِنَبِيِّهِ ، وَ لَا أَحْرَمَنَا أَجْرَکَ ، وَ لَا أَضَلَّنَا بَعْدَکَ .

وَ سَکَتَ الْقَوْمُ حَتّی انْقَضی کَلَامُهُ ، وَ بَکی ، وَ بَکی أَصْحَابُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله ، ثُمَّ طَلَبُوهُ ، فَلَمْ يُصَادِفُوهُ . .

575.عنه علیه السلام :بعضی از اصحاب ما، از آن که او را ذکر کرده، از ابن محبوب، از عمر بن ابان کلبی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولّد شد، سواد بلاد فارس و قصرهای شام، از برای آمنه، مادر آن حضرت ظاهر گردید (چه حجاب از پیش رویش برخاست). پس فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام ، به نزد ابوطالب آمد خندان و شادان و آنچه آمنه گفته بود، به ابوطالب اعلام نمود. ابوطالب به فاطمه فرمود که: از این تعجّب می کنی، به درستی که تو آبستن می شوی و وصیّ و وزیر او را می زایی».574.الإمام علیّ علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی، از احمد بن زید نیشابوری که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابراهیم هاشمی، از عبدالملک بن عمر، از اسید بن صفوان صاحب و مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت:چون روزی شد که روح امیر المؤمنین علیه السلام در آن قبض شد، کوفه از صدای گریه به لرزه در آمد، و مردم مدهوش شدند؛ مانند روزی که روح رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن قبض شد و مردی آمد و می گریست و شتاب می کرد و می گفت: إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُونَ. و می گفت: امروز جانشینی به منصب پیغمبری بریده شد، و آمد تا ایستاد بر درِ خانه ای که امیر المؤمنین علیه السلام در آن تشریف داشت، پس گفت: ای ابوالحسن، خدا تو را رحمت کند، اسلام تو از همه این قوم پیش تر بود، و ایمانت از ایشان صافی تر، و یقینت از ایشان سخت تر، و ترسیدنت از خدا از ایشان بیشتر، و رنجت از ایشان بزرگ تر، و محافظتت در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان زیادتر، و بر اصحاب آن حضرت از همه کس امین تر، و منقبت های تو از ایشان افزون تر، و سابقه هایت از ایشان گرامی تر، و پلّه و پایه ات از ایشان بلندتر، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان نزدیک تر، و شباهتت به آن حضرت در سیرت و خوی و طرز و کردار از ایشان بیشتر، و منزله و جاهت از ایشان شریف تر، و بر او از ایشان عزیزتر بودی.

پس خدا تو را جزای خیر دهد از جانب اسلام و از رسول خویش، و از همه مسلمانان . توانا بودی در هنگامی که اصحاب آن حضرت ناتوان شدند، و به میدان جهاد رفتی در وقتی که تضرّع و زاری نمودند، و بر پا شدی در وقتی که سستی ورزیدند، و دست از راه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نداشتی در وقتی که اصحاب آن حضرت قصد باطل کردند (یا مانند زنان

که کودکان را به آواز خوش به خواب کنند مردم را به نغمه و ترانه به خواب غفلت کردند)، جانشین حقّ آن حضرت بودی بی آن که با تو منازعه توان کرد، و فروتنی نکردی در باب خاک مالیدن بینی منافقان و خشم کافران و کراهت حاسدان و کینه فاسقان.

پس به امر حق قیام نمودی در وقتی که سست و بی دل شدند، و سخن گفتی در وقتی که لکنت به هم رسانیدند (و کند سخن شدند و مانند خر در گل ماندند) و به نور خدا رفتی در هنگامی که ایستادند بعد از آن تو را پیروی کردند و راه راست یافتند، و آواز تو از همه ایشان پست تر بود، و طاعت (یا پیشی گرفتنت) در خیرات از ایشان بلندتر، و سخنت از ایشان کم تر، و گفتارت از ایشان راست تر و درست تر، و رأیت از ایشان بزرگ تر، و دلت از ایشان شجاع تر و دلیرتر، و یقینت از ایشان سخت تر، و کارت از ایشان نیکوتر، و به همه امور از ایشان شناساتر بودی.

به خدا سوگند، که پادشاهی بودی از برای دین مانند یعسوب (که پادشاه مگس عسل است و همه مگسان تابع اویند و از او دست بر نمی دارند و در هر جا که می رود می روند). حاصل آن که در باب دین، چون پادشاه مگسان عسل بودی نسبت به مگسان در اوّل و آخر، امّا اوّل در هنگامی که مردمان پراکنده شدند و امّا آخر در وقتی که سست و بی دل گشتند. از برای مؤمنان، پدر مهربانی بودی در آن هنگام که عیال تو گردیدند. پس بارهای گرانی را که از بر داشتن آنها ضعف داشتند، برداشتی و آنچه را که ضایع کردند محافظت کردی، و آنچه را که فرو گذاشتند رعایت فرمودی، و دامن همّت را بر زدی چون جمع شدند، و بلند شدی در وقتی که به غایت حریص شدند، و صبر کردی در وقتی که شتاب کردند (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در وقتی که جزع کردند یا بر زمین افتادند). و دریافتی حاجت های آنچه را که طلب کردند (و بنابر بعضی از نسخ، دریافتی کینه های آنچه را که از ایشان طلب می کردند). و به یاری تو، یافتند آنچه را که نمی پنداشتند. بودی بر کافران عذابی ریزان و سبب غارت و تاراج اموال ایشان، و از برای مؤمنان ستون اعتبار و حصار (یا فراوانی نعمت).

پس به خدا سوگند که پرواز نمودی (به سوی ریاض جنّت) به آزارهای ولایت یا امّت، و رستگاری یافتی به عطای آن، و سابقه های آن را ضبط کردی و فضایل آن را با خود بردی، حجّت تیز تو به کندی مبدّل نشد، و دل تو مایل به سوی باطل نگردید، و بینایی تو ضعف به هم نرسانید، و بی دلی در نفس تو راه نیافت و بر رو نیفتادی، و مانند کوه بودی که بادهای تند آن را به جنبش در نتواند آورد.

و بودی چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله در حقّ تو فرمود. که مردم در صحبت تو و آنچه از دست تو می آید ایمن بودند، و بودی چنانچه فرمود. که ضعیف بودی در بدن خود و قوی در امر خدا، و متواضع در نفس خویش و صاحب عظمت در نزد خدا، و بزرگ در زمین و صاحب جلالت در نزد مؤمنین. کسی را در تو راه عیبی نبود، و گوینده را در تو طعنی نه، و کسی را در تو امیدواری نبود، و کسی را نزد تو میل و جانب داری نه.

ضعیف و ذلیل در نزد تو قوی و عزیز بود، تا آن که حقّ او را از برایش می گرفتی و قویّ عزیز در نزد تو ضعیف و ذلیل بود، تا آن که حقّ را از او می گرفتی. و در این باب خویش و بیگانه در نزد تو برابر بودند، شغل تو حقّ و راستی و مدارایی بود و گفتار تو لازم و استوار. و کار تو بردباری و هوشیاری و دید تو دانش و عزیمت. در آنچه کردی و به یاری تو راه راست ظاهر شد و مردم در آن سلوک نمودند و کار دشوار آسان گردید و به واسطه تو آتش های فتنه فرو نشانیده شد و به همّت تو دین اسلام راست ایستاد و اسلام و مؤمنان به سبب تو قوی شدند. و هر کسی را که در هر خوبی پیشی گرفتی، پیشی گرفتنی دور و در رنج انداختی آنان را که بعد از تواند، رنجی سخت پس تو از آن بزرگ تری که گریه تو را تدارک تواند نمود. و بزرگ شد مصیبت تو در آسمان و مصیبت تو مردم را در هم شکست و إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُونَ. راضی شدیم از خدا و پسندیدیم قضای او را و تسلیم کردیم از برای خدا امر او را.

پس به خدا سوگند که هرگز مصیبتی مانند مصیبت تو به مسلمانان نخواهد رسید. بودی از برای مؤمنان پناه و حصار و سر کوه استوار و بر کافران درشتی و خشم. پس خدا تو را به پیغمبر خود ملحق گرداند و ما را از مزد مصیبت تو محروم نسازد، و بعد از تو ما را گمراه نگرداند. و آن قوم همه خاموش بودند تا آن که سخنش تمام شد و خود گریست و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریستند. پس او را طلب کردند و نیافتند. .

ص: 568

..

ص: 569

..

573.عنه صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، قَالَ :كُنْتُ أَنَا وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُذَاعَهَ الْأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دُفِنَ بِالرَّحْبَهِ ؟ قَالَ : «لَا». قَالَ : فَأَيْنَ دُفِنَ ؟ قَالَ : «إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ ، احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ علیه السلام ، فَأَتَی بِهِ ظَهْرَ الْكُوفَهِ قَرِيباً مِنَ النَّجَفِ يَسْرَهً عَنِ الْغَرِیِّ ، يَمْنَهً عَنِ الْحِيرَهِ ، فَدَفَنَهُ بَيْنَ ذَكَوَاتٍ بِيضٍ».

قَالَ : فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ ، ذَهَبْتُ إِلَی الْمَوْضِعِ ، فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعاً مِنْهُ ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ ، فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ لِی : «أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللّٰهُ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ . .

572.عنه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صفوان جمّال که گفت: من و عامر و عبداللّه بن جُذاعه ازدی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم. صفوان می گوید که: عامر به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردم گمان می کنند که امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه کوفه مدفون است. حضرت فرمود:«نه، چنین نیست». عرض کرد: پس در کجا دفن شده؟ فرمود که: «امیر المؤمنین چون رحلت فرمود، حضرت امام حسن علیه السلام او را برداشت و آورد در پشت کوفه نزدیک به نجف که دریایی است خشک شده که در این زمان، در پشت حصار شهر نجف واقع است در طرف دست چپ غری و راست حیره (و غرّی، بر وزن غنیّ بنایی است نیکو و از آن است غریّان که دو بنای مشهور بوده اند در کوفه. و حیره به کسر حاء شهری بوده نزدیک کوفه) پس آن حضرت را دفن کرد در میان سنگ های چقماق سفید» (یعنی: روشن و درخشان).

راوی می گوید که: چون بعد از آن اتّفاق افتاد که به آنجا رفتم، قبر آن حضرت را در موضعی از آن خیال کردم، پس به خدمت آن حضرت که آمدم او را خبر دادم سه مرتبه به من فرمود که: «درست یافته ای خدا تو را رحمت کند ». .

571.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :أَتَانِی عُمَرُ بْنُ یَزِیدَ ، فَقَالَ لِی : ارْکَبْ ، فَرَکِبْتُ مَعَهُ ، فَمَضَیْنَا حَتّی أَتَیْنَا مَنْزِلَ حَفْصٍ الْکُنَاسِیِّ ، فَاسْتَخْرَجْتُهُ ، فَرَکِبَ مَعَنَا ، ثُمَّ مَضَیْنَا حَتّی أَتَیْنَا الْغَرِیَّ ، فَانْتَهَیْنَا إِلی قَبْرٍ ، فَقَالَ : انْزِلُوا ، هذَا قَبْرُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَقُلْنَا : مِنْ أَیْنَ عَلِمْتَ ؟ فَقَالَ : أَتَیْتُهُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام حَیْثُ کَانَ بِالْحِیرَهِ غَیْرَ مَرَّهٍ ، وَ خَبَّرَنِی أَنَّهُ قَبْرُهُ .570.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عِیسی شَلَقَانَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَهُ خُؤُولَهٌ فِی بَنِی مَخْزُومٍ ، وَ إِنَّ شَابّاً مِنْهُمْ أَتَاهُ ، فَقَالَ : یَا خَالِی ، إِنَّ أَخِی مَاتَ وَ قَدْ حَزِنْتُ عَلَیْهِ حُزْناً شَدِیداً».

قَالَ : «فَقَالَ لَهُ : تَشْتَهِی أَنْ تَرَاهُ ؟ قَالَ : بَلی ، قَالَ : فَأَرِنِی قَبْرَهُ».

قَالَ : «فَخَرَجَ وَ مَعَهُ بُرْدَهُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله مُتَّزِراً بِهَا ، فَلَمَّا انْتَهی إِلَی الْقَبْرِ ، تَلَمْلَمَتْ شَفَتَاهُ ، ثُمَّ رَکَضَهُ بِرِجْلِهِ ، فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ یَقُولُ بِلِسَانِ الْفُرْسِ ، فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : أَ لَمْ تَمُتْ وَ أَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ ؟ ! قَالَ : بَلی ، وَ لکِنَّا مِتْنَا عَلی سُنَّهِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ ، فَانْقَلَبَتْ أَلْسِنَتُنَا» . .

569.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از قاسم بن محمد، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت:عمر بن یزید به نزد من آمد و به من گفت که: سوار شو، پس با او سوار شدم، و رفتم تا آمدیم به منزل حَفص کُناسی و او را از منزلش بیرون آوردم و با ما سوار شد و رفتیم تا به غریّ رسیدیم و به قبری منتهی شدیم. حفص گفت: فرود آیید که اینک قبر امیر المؤمنین است. ما گفتیم که: از کجا دانستی؟ گفت که: با امام جعفر صادق علیه السلام در اینجا آمدم، در وقتی که در حیره تشریف داشت؛ نه یک مرتبه، بلکه چندین مرتبه و مرا خبر داد که این، قبر آن حضرت است.568.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از سَلمه بن خطّاب، از عبداللّه بن محمد، از عبداللّه بن قاسم، از عیسی شَلَقان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام در قبیله بنی مخزوم خالوها (یا نسب خالوئیّت) بود، و جوانی از ایشان به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد که: ای خالوی من، برادرم مُرد و بر او اندوه دارم؛ اندوهی سخت».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید که: «امیر المؤمنین علیه السلام به آن جوان مخزومی فرمود که خواهش داری که او را ببینی؟ عرض کرد: بلی، فرمود که: قبر او را به من بنما». حضرت می فرماید که: «امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفت و بُرد یمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بود که آن را لنگ فرموده بود و چون به آن قبر رسید، لب های مبارکش مکرّر به هم خورد (که آهسته چیزی خواند). پس پای خود را به آن قبر زد، بعد از آن، صاحب قبر، از قبر خویش بیرون آمد و به زبان فُرس سخن می گفت. امیر المؤمنین فرمود که: آیا نمردی در حالی که تو مردی از عرب بودی؟ ! عرض کرد: بلی چنین بود، ولیکن ما بر طریقه فلان و فلان (یعنی: ...) مُردیم پس زبان های ما گشت». .

567.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِى مَسْجِدِ الْكُوفَهِ ، فَحَمِدَ اللّهَ ، وَ أَثْنى عَلَيْهِ ، وَ صَلّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِى هذِهِ اللَّيْلَهِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ ، وَ لَا يُدْرِكُهُ الْاخِرُونَ ، إِنْ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَتِهِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَئِيلُ ، وَ عَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ ، لَا يَنْثَنِى حَتّى يَفْتَحَ اللّهُ لَهُ ؛ وَ اللّهِ ، مَا تَرَكَ بَيْضَاءَ وَ لَا حَمْرَاءَ إِلَا سَبْعَمِائَهِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِىَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ ؛ وَ اللّهِ ، لَقَدْ قُبِضَ فِى اللَّيْلَهِ الَّتِى فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ ، وَ اللَّيْلَهِ الَّتِى عُرِجَ فِيهَا بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ، وَ اللَّيْلَهِ الَّتِى نَزَلَ فِيهَا الْقُرْآنُ» .566.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَمَّا غُسِّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، نُودُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ : إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ ، كُفِيتُمْ مُؤَخَّرَهُ ، وَ إِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ ، كُفِيتُمْ مُقَدَّمَهُ» .565.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ،أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ :«لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ رَجُلَانِ آخَرَانِ ، حَتّى إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَهِ تَرَكُوهَا عَنْ أَيْمَانِهِمْ ، ثُمَّ أَخَذُوا فِى الْجَبَّانَهِ حَتّى مَرُّوا بِهِ إِلَى الْغَرِىِّ ، فَدَفَنُوهُ وَ سَوَّوْا قَبْرَهُ وَانْصَرَفُوا» . .

571.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن محمد، از سهل بن زیاد هر دو روایت کرده اند، از ابن محبوب، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«چون روح مطهّر امیر المؤمنین علیه السلام قبض شد، حضرت حسن بن علی علیه السلام در مسجد کوفه بر پا شد و خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد. بعد از آن فرمود که: ای گروه مردمان، در این شب مردی وفات فرموده که پیشینیان در عمل خیری بر او پیشی نگرفته اند، و پسینیان بر او نمی توانند رسید. به درستی که صاحب رایت و علمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او بودند. بر نمی گشت تا آن که خدا از برایش فتح می کرد. به خدا سوگند، که هیچ سفید و سرخ (یعنی: نقره و طلا) را وا نگذاشته، مگر هفتصد درم که از بخشش او زیاد آمده بود و می خواست که به آن خدمت کاری از برای زن خویش بخرد.

و به خدا سوگند که در شبی وفات فرمود که وصیّ موسی - یعنی: یوشع بن نون - در آن وفات فرمود، و شبی که عیسی بن مریم را به آسمان بالا بردند، و شبی که قرآن در آن فرود آمد».570.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«چون امیر المؤمنین علیه السلام را غسل دادند، از کنار خانه ندایی به ایشان رسید که: اگر شما پیش جنازه را بگیرید، عقب آن از شما کفایت می شود (یعنی: حاجتی نیست که شما آن را بردارید؛ زیرا که آن خود بر خواهد خاست و خود به خود می رود). و اگر شما عقب آن را بگیرید، پیش آن از شما کفایت می شود».569.عنه صلی الله علیه و آله :سعد بن عبداللّه ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن علی بن فضّال ، از عبداللّه بن بکیر، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شنید از آن حضرت که می فرمود:«چون قبض روح مطهّر امیر المؤمنین علیه السلام شد، امام حسن و امام حسین و دو مرد دیگر، آن حضرت را بیرون آوردند تا آن که چون از شهر کوفه بیرون آمدند، کوفه را در طرف راست خویش قرار دادند و راه بیابان را گرفتند تا آن که با جنازه آن حضرت به غریّ گذشتند، پس آن حضرت را دفن کردند و قبر شریفش راست ودرست کردند و برگشتند». .

114 بَابُ مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ عليهاالسلامولِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا وَ عَلى بَعْلِهَا السَّلَامُ بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِخَمْسِ سِنِينَ ؛ وَ تُوُفِّيَتْ عليهاالسلام وَ لَهَا ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً ؛ وَ بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا صلى الله عليه و آله خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً .

566.عنه صلى الله عليه و آله :عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِخَمْسِ سِنِينَ ، وَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً» .565.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ فَاطِمَةَ عليهاالسلام مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً ، وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلى أَبِيهَا ، وَ كَانَ يَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلام ، فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلى أَبِيهَا ، وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا ، وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ ، وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا ، وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَكْتُبُ ذلِكَ» .564.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ فَاطِمَةَ عليهاالسلام صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ ، وَ إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِثْنَ» . .

114. باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام

114. باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام

محضرت فاطمه علیهاالسلام پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولّد شد، و آن حضرت علیهاالسلاموفات فرمود و او را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود، و بعد از وفات پدرش صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا ماند.

561.الاحتجاج (به نقل از سهل بن حنیف) عبداللّه بن جعفر و سعد بن عبداللّه هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله ، پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولّد شد و وفات فرمود و آن حضرت را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود».

(وجه مناسبت ذکر این حدیث را در باب مولد امیرالمؤمنین با وجود ذکر مولد فاطمه در باب علیحده نفهمیدم. و حق آن است که ذکر این حدیث در این باب، بر سبیل اشتباه است و موضع ذکر آن بعد از این باب است).
560.الخصال (به نقل از سهل بن حُنَیف) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابوعُبیده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«فاطمه علیه السلام ، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا مکث فرمود، و اندوه سختی بر آن حضرت در مفارقت پدرش داخل شده بود، و جبرئیل به نزد آن حضرت می آمد و او را بر وفات پدرش تسلّی نیکو می داد و دلش را خوش می گردانید، و او را از پدرش و مکان او خبر می داد، و خبر می داد او را به آنچه در فرزندان او اتّفاق می افتد و علی علیه السلام آن را می نوشت».564.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از عَمْرکی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«فاطمه علیهاالسلام، صدّیقه و معصومه بود که شهید شد، و به درستی که دختران پیغمبران حائض نمی شوند».

.

1- .این حدیث، در باب قبلی ذکر شده بود و مترجم - رحمه اللّه - هم همان گونه که در یادداشت وی آمده یادآوری کرده که جایش همین جاست، و یادآوری کرده که ندانسته به چه وجهی در باب امیرالمؤمنین آورده شده است.

563.عنه صلى الله عليه و آله (لِعَلِيٍّ عليه السلام) أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّهُ رَفَعَهُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِی الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِیُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهُرْمُزَانِیُّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهماالسلام ، قَالَ : «لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَهُ علیهاالسلام ، دَفَنَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام سِرّاً ، وَ عَفَا عَلی مَوْضِعِ قَبْرِهَا ، ثُمَّ قَامَ ، فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلی قَبْرِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللّهِ عَنِّی ؛ وَ السَّلَامُ عَلَیْکَ عَنِ ابْنَتِکَ وَ زَائِرَتِکَ وَ الْبَائِتَهِ فِی الثَّرَی بِبُقْعَتِکَ وَ الْمُخْتَارِ اللّهُ لَهَا سُرْعَهَ اللِّحَاقِ بِکَ ، قَلَّ یَا رَسُولَ اللّهِ عَنْ صَفِیَّتِکَ صَبْرِی ، وَ عَفَا عَنْ سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ تَجَلُّدِی إِلَا أَنَّ فِی التَّأَسِّی لِی بِسُنَّتِکَ فِی فُرْقَتِکَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ ، فَلَقَدْ وَسَّدْتُکَ فِی مَلْحُودَهِ قَبْرِکَ ، وَ فَاضَتْ نَفْسُکَ بَیْنَ نَحْرِی وَ صَدْرِی ، بَلی وَ فِی کِتَابِ اللّهِ لِی أَنْعَمُ الْقَبُولِ «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ» ، قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِیعَهُ ، وَ أُخِذَتِ الرَّهِینَهُ ، وَ أُخْلِسَتِ الزَّهْرَاءُ ، فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ یَا رَسُولَ اللّهِ ، أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ ؛ وَ أَمَّا لَیْلِی فَمُسَهَّدٌ ، وَ هَمٌّ لَا یَبْرَحُ مِنْ قَلْبِی أَوْ یَخْتَارَ اللّهُ لِی دَارَکَ الَّتِی أَنْتَ فِیهَا مُقِیمٌ ،کَمَدٌ مُقَیِّحٌ ، وَ هَمٌّ مُهَیِّجٌ ، سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ بَیْنَنَا ، وَ إِلَی اللّهِ أَشْکُو ، وَ سَتُنْبِئُکَ ابْنَتُکَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِکَ عَلی هَضْمِهَا ، فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ ، وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ ، فَکَمْ مِنْ غَلِیلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلی بَثِّهِ سَبِیلًا ، وَ سَتَقُولُ ، وَ یَحْکُمُ اللّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ .

سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا قَالٍ وَ لَا سَئِمٍ ، فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَهٍ ، وَ إِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللّهُ الصَّابِرِینَ ، وَاهَ وَاهاً ، وَ الصَّبْرُ أَیْمَنُ وَ أَجْمَلُ ، وَ لَوْ لَا غَلَبَهُ الْمُسْتَوْلِینَ لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ وَ اللُّبْثَ لِزَاماً مَعْکُوفاً ، وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّکْلی عَلی جَلِیلِ الرَّزِیَّهِ ، فَبِعَیْنِ اللّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُکَ سِرّاً ، وَ تُهْضَمُ حَقَّهَا ، وَ تُمْنَعُ إِرْثَهَا ، وَ لَمْ یَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ ، وَ لَمْ یَخْلَقْ مِنْکَ الذِّکْرُ ، وَ إِلَی اللّهِ یَا رَسُولَ اللّهِ الْمُشْتَکی ، وَ فِیکَ یَا رَسُولَ اللّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ ، صَلَّی اللّهُ عَلَیْکَ ، وَ عَلَیْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ» . .

562.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :احمد بن مهران رحمه اللّه روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و احمد بن ادریس نیز روایت کرده است از محمد بن عبدالجبّار شیبانی که گفت: حدیث کرد مرا قاسم بن محمد رازی و گفت که: حدیث کرد مرا علی بن محمد هرمزانی از حضرت ابی عبداللّه حسین بن علی علیه السلام که فرمود:«چون قبض روح مطهّر حضرت فاطمه علیهاالسلامشد، امیر المؤمنین علیه السلام او را پنهان دفن کرد، و موضع قبر او را خاک پاشید و با زمین برابر و هموار ساخت (که علامت آن معلوم نباشد). پس برخاست و روی خود را به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانید و گفت: سلام خدا (یا سلام من یا همه سلام ها) بر تو باد، یا رسول اللّه از جانب خودم. سلام بر تو باد از جانب دختر تو و زیارت کننده ای که به زیارت و دیدن تو آمده، و آن که در این خاک در عرصه تو شب را به روز می آورد و آن که خدا از برای او اختیار فرموده که زود به تو ملحق گردد.

یا رسول اللّه از فراق دختر برگزیده ات صبر من کم (یا تمام) شد و از وفات مهتر و بهترین زنان عالمیان قوّتم زائل شد، مگر آن که در اقتدا کردن من به سنّت تو که صبر است در مطلق مصیبت در باب جدایی تو، که از هر مصیبتی عظیم تر است و تاب آوردن اندوه مفارقت تو، جای آن است که خود را تسلّی دهم و گنجایش دارد که در این مصیبت صبر کنم.

پس هر آینه به تحقیق که تو را به دست خود در لحد قبرت گذاشتم و بر بالش خاک تکیه دادم، و جان مقدّس تو در میان کو گردن و سینه من روان شد و بیرون آمد. و در کتاب خدا است بهترین قبول کردن ها و آن این است که: «إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» (1) . امانت خود را به خود برگردانیدی و گروگان خود را از من گرفتی و زهرا را ربودی. (2) پس چه بسیار زشت است آسمان کبود و زمین غبارآلود.

یا رسول اللّه ، اندوه من همیشه خواهد بود، و شب من به بیداری به سر خواهد رفت و این اندوه، اندوهی است که از دل من به در نخواهد رفت، تا آن که خدای تعالی از برای من اختیار کند آن خانه ای را که تو اکنون در آن مانده ای. این درد دل و اندوه که در دل من است، درد و اندوهی است که دلم را مجروح کرده، و خونابه ای از آن روان ساخته، و این غمی که من دارم، غمی است که مرا از جا به در آورده. چه زود جدایی افتاد در میان

ما، و به سوی خدا شکایت می کنم، و دخترت به زودی تو را خبر خواهد داد به یاری کردن امّت تو یکدیگر را بر ستم کردن در حقّ او و رعایت نکردن حرمت او.

پس او را احوال بپرس و درست پاپی شو و از او در خواه که حال خود را به تو خبر دهد؛ که بسیار غم ها که موجب تشنگی و حرارت است، در سینه اش جولان می زد (و بر روی یکدیگر می نشست) که راهی به سوی پراکنده کردن آنها نیافت (و نتوانست که آنها را بروز دهد) و به زودی همه را خواهد گفت. و خدا حکم می فرماید و او بهترین حکم کنندگان است.

سلام می کنم بر تو یا رسول اللّه ، مانند سلام وداع کننده ای که به خشم نیامده باشد، و دلتنگی و اندوه به هم نرسانیده باشد (که از روی دشمنی مفارقت کند و مواصلت را نخواهد). پس اگر بر گردم و از نزد قبر تو بروم از ملال گرفتن نیست، و اگر بمانم و نزد قبر تو باشم از بدگمانی نیست، به آنچه خدا صبر کنندگان را وعده فرموده. و می دانم که به سبب صبری که در مفارقت تو و قبر تو می کنم، مأجور و مثاب خواهم بود. آه، آه، و صبر کردن مبارک تر و نیکوتر است، و اگر غالب شدن آنها که بر ما مستولی شدند نمی بود، هر آینه ماندن و درنگ در نزد قبر تو را بر خود لازم می گردانیدم (که بر آن ثابت می بودم) و هر آینه گریه و فریاد و فغان می کردم، مانند گریه و فریاد کردن زن فرزند مرده بر این مصیبت عظمی که در برابر چشم خدا (یعنی: در حضور آن جناب) دختر تو پنهان دفن شود، و حقّش از روی قهر غصب شود، و از میراثش ممنوع گردد (که به او ندهند)؛ با آن که از زمان دولت وصال تو مدّتی نگذشته و یاد تو و نامت کهنه نشده.

و به سوی خداست شکایت من یا رسول اللّه و در باب مفارقت تو تسلّی نیکو است. خدا بر تو صلوات فرستد و بر او باد سلام و خشنودی خدا». .

1- .بقره، 156.
2- .مترجم - رحمه اللّه - این سه فعل را به صورت معلوم ترجمه کرده و حال آن که افعل یاد شده مجهول هستند و بنا بر این باید معنا چنین باشد: «امانت باز پس داده شد، و گرو گرفته و زهرا ربوده شد.

561.الاحتجاج عن سهل بن حنيف :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَنْ غَسَّلَ فَاطِمَةَ عليهاالسلام؟ قَالَ : «ذَاکَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ». وَ كَأَنِّى اسْتَعْظَمْتُ ذلِکَ مِنْ قَوْلِهِ ، فَقَالَ : «كَأَنَّکَ ضِقْتَ بِمَا أَخْبَرْتُکَ بِهِ ؟» ، قَالَ : فَقُلْتُ : قَدْ كَانَ ذَاکَ جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قَالَ : فَقَالَ : «لَا تَضِيقَنَّ ؛ فَإِنَّهَا صِدِّيقَهٌ ، وَ لَمْ يَكُنْ يُغَسِّلُهَا إِلَا صِدِّيقٌ ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يُغَسِّلْهَا إِلَا عِيسى؟» . .

560.الخصال عن سهل بن حنیف :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالرحمان بن سالم، از مفضّل، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: کی حضرت فاطمه علیهاالسلام را غسل داد؟ فرمود که:«آن که او را غسل داد، امیر المؤمنین علیه السلام بود». پس گویا که من این را از قول آن حضرت بزرگ شمردم و در نظرم غریب آمد.

حضرت فرمود که: «گویا تو دلتنگ شدی به آنچه تو را به آن خبر دادم». مفضّل می گوید که: عرض کردم چنین است فدای تو گردم، فرمود که: «البته دلتنگ مشو؛ زیرا که فاطمه معصومه بود و کسی او را غسل نمی توانست داد، مگر معصوم. آیا ندانسته ای که مریم را کسی غیر از عیسی غسل نداد». .

559.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیهماالسلام ، قَالَا :«إِنَّ فَاطِمَهَ علیهاالسلام لَمَّا أَنْ کَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا کَانَ ، أَخَذَتْ بِتَلَابِیبِ عُمَرَ ، فَجَذَبَتْهُ إِلَیْهَا ، ثُمَّ قَالَتْ : أَمَا وَ اللّهِ ، یَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، لَوْ لَا أَنِّی أَکْرَهُ أَنْ یُصِیبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ ، لَعَلِمْتَ أَنِّی سَأُقْسِمُ عَلَی اللّهِ ، ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِیعَ الْإِجَابَهِ» .558.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (پس از بازگشت از حَجّه الوداع) وَ بِهذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ یَزِیدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَهُ علیهاالسلام ، أَوْحَی اللّهُ إِلَی مَلَکٍ ، فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، فَسَمَّاهَا فَاطِمَهَ ، ثُمَّ قَالَ : إِنِّی فَطَمْتُکِ بِالْعِلْمِ ، وَ فَطَمْتُکِ مِنَ الطَّمْثِ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «وَ اللّهِ ، لَقَدْ فَطَمَهَا اللّهُ بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْثِ فِی الْمِیثَاقِ» .557.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) وَ بِهذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِفَاطِمَهَ علیهاالسلام : یَا فَاطِمَهُ ، قُومِی فَأَخْرِجِی تِلْکَ الصَّحْفَهَ ، فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَهً فِیهَا ثَرِیدٌ وَ عُرَاقٌ یَفُورُ ، فَأَکَلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهم السلام ثَلَاثَهَ عَشَرَ یَوْماً ، ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَیْمَنَ رَأَتِ الْحُسَیْنَ مَعَهُ شَیْءٌ ، فَقَالَتْ لَهُ : مِنْ أَیْنَ لَکَ هذَا ؟ قَالَ : إِنَّا لَنَأْکُلُهُ مُنْذُ أَیَّامٍ ، فَأَتَتْ أُمَّ أَیْمَنَ فَاطِمَهَ ، فَقَالَتْ : یَا فَاطِمَهُ ، إِذَا کَانَ عِنْدَ أُمِّ أَیْمَنَ شَیْءٌ ، فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَهَ وَ وُلْدِهَا ، وَ إِذَا کَانَ عِنْدَ فَاطِمَهَ شَیْءٌ ، فَلَیْسَ لِأُمِّ أَیْمَنَ مِنْهُ شَیْءٌ ؟ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ ، فَأَکَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَیْمَنَ وَ نَفِدَتِ الصَّحْفَهُ ، فَقَالَ لَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : أَمَا لَوْ لَا أَنَّکِ أَطْعَمْتِهَا ، لَأَکَلْتِ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّیَّتُکِ إِلی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «وَ الصَّحْفَهُ عِنْدَنَا ، یَخْرُجُ بِهَا قَائِمُنَا علیه السلام فِی زَمَانِهِ» . .

556.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عُقبه، از عبداللّه بن محمد جُعفی، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که فرمودند:«چون از امر غاصبین حقوق اهل بیت، شد آنچه شد، فاطمه علیهاالسلامگریبان عمر را گرفت و او را به جانب خود کشید، پس فرمود که: ای پسر خطّاب، بدان به خدا سوگند که اگر نه این بود که ناخوش دارم که بلا به کسی برسد که او را گناهی نیست، هر آینه می دانستی که من خدا را سوگند می دادم به طریقه تحکّم و خواهش، آن که البتّه چنانچه می خواهم به عمل آورد و او را چنان می یافتم که مرا به زودی اجابت فرماید».555.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :و به همین اسناد، از صالح بن عُقبه، از یزید بن عبدالملک، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود:«چون فاطمه متولّد شد، خدای تعالی به سوی فرشته ای وحی فرمود که: زبان محمد صلی الله علیه و آله را به این گویا گردانید که او را فاطمه نامید. پس به فاطمه فرمود که: تو را به علم بریدم از جهل و تو را بریدم از حائض شدن». بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که خدا فاطمه را در وقت پیمان گرفتن به علم برید و از حیض و حائض شدن پاک گردانید».554.امام رضا علیه السلام :و به همین اسناد، از صالح بن عُقبه، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که:«پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود که: ای فاطمه، برخیز و آن کاسه را بیرون آور. فاطمه برخاست و کاسه را بیرون آورد که نان خورد کرده و گوشت استخوان بیرون کرده در آن بود که می جوشید (یعنی: در غایت گرمی بود). پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز از آن خوردند. بعد از آن، امّ ایمن حضرت امام حسین را دید که چیزی با اوست، به آن حضرت عرض کرد که: این را از کجا آورده ای؟

فرمود که: چند روز می شود که ما از این می خوریم. امّ ایمن به خدمت حضرت فاطمه آمد و عرض کرد که: ای فاطمه چون در نزد امّ ایمن چیزی باشد، جز این نیست که آن از فاطمه و فرزندان اوست، و چون در نزد فاطمه چیزی باشد، امّ ایمن را از آن بهره ای نیست؟ پس حضرت فاطمه، از برای امّ ایمن قدری از آن بیرون آورد و امّ ایمن از آن خورد و آن کاسه برطرف شد. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود که: آگاه

باش که اگر آن را به امّ ایمن نمی خورانیدی، هر آینه تو و فرزندانت از آن می خوردید تا قیامت بر پا شود».

بعد از آن، امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «آن کاسه در نزد ما است و قائم ما علیه السلام در زمان خویش آن را بیرون خواهد آورد». .

559.عنه صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ : «بَيْنَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهاً ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : حَبِيبِى جَبْرَئِيلُ ، لَمْ أَرَكَ فِى مِثْلِ هذِهِ الصُّورَهِ ؟ قَالَ الْمَلَكُ : لَسْتُ بِجَبْرَئِيلَ يَا مُحَمَّدُ ، بَعَثَنِى اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ ، قَالَ : مَنْ مِمَّنْ ؟ قَالَ : فَاطِمَهَ مِنْ عَلِيٍّ» .

قَالَ : «فَلَمَّا وَلَّى الْمَلَكُ ، إِذَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ ؟ فَقَالَ : مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللّهُ آدَمَ بِاثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ» .558.عنه صلى الله عليه و آله (بَعدَ انصِرافِهِ مِن حِجَّهِ الوَداعِ) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، قَالَ :سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَبْرِ فَاطِمَهَ عليهاالسلام ، فَقَالَ : «دُفِنَتْ فِى بَيْتِهَا ، فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّهَ فِى الْمَسْجِدِ ، صَارَتْ فِى الْمَسْجِدِ» .557.عنه صلى الله عليه و آله (لِعَلِيٍّ عليه السلام) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «لَوْ لَا أَنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِفَاطِمَهَ عليهاالسلام ، مَا كَانَ لَهَا كُفْوٌ عَلى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَ مَنْ دُونَهُ» . .

556.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن علی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود:«در بین آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، ناگاه فرشته ای بر آن حضرت داخل شد که او را بیست و چهار رو بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرشته فرمود که: ای حبیب من، ای جبرئیل، من هرگز تو را در مثل این صورت ندیده ام؟ آن فرشته عرض کرد که: من جبرئیل نیستم یا محمد، خدای عزّوجلّ مرا فرستاده که نور را با نور جفت گردانم (یعنی: کسی را به کسی تزویج کنم).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کی را با کی؟ گفت: فاطمه را به علی. چون آن فرشته پشت گردانید، پیغمبر دید که در میان شانه های او نوشته که: محمد، رسول خداست و علی، وصیّ اوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مدّت چند وقت است که این، در میان شانه های تو نوشته شده است؟ عرض کرد که: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خدا آدم را بیافریند».555.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده اند که گفت: امام رضا علیه السلام را از قبر حضرت فاطمه علیهاالسلام سؤال کردم؟ فرمود که:«در خانه خود مدفون شد، و چون بنی امیّه در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله افزودند، در مسجد واقع شد».554.الإمام الرضا علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از خیبری، از یونس بن ظبیان، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«اگر نه این بود که خدای تبارک و تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را از برای فاطمه خلق فرمود، هر آینه بر روی زمین، او را همتایی نبود از آدم و آنها که بعد از او یا غیر از او بودند». .

115 بَابُ مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَاوُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی سَنَهِ بَدْرٍ ، سَنَهِ اثْنَتَیْنِ بَعْدَ الْهِجْرَهِ . وَ رُوِیَ : أَنَّهُ وُلِدَ فِی سَنَهِ ثَلَاثٍ ؛ وَ مَضی علیه السلام فِی شَهْرِ صَفَرٍ فِی آخِرِهِ مِنْ سَنَهِ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِینَ ؛ وَ مَضی وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِینَ سَنَهً وَ أَشْهُرٍ . وَ أُمُّهُ فَاطِمَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله .

551.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ:«لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ علیه السلام الْوَفَاهُ بَکی ، فَقِیلَ لَهُ : یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، تَبْکِی وَ مَکَانُکَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی أَنْتَ بِهِ ، وَ قَدْ قَالَ فِیکَ مَا قَالَ ، وَ قَدْ حَجَجْتَ عِشْرِینَ حَجَّهً مَاشِیاً ، وَ قَدْ قَاسَمْتَ مَالَکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتّی النَّعْلَ بِالنَّعْلِ ؟

فَقَالَ : إِنَّمَا أَبْکِی لِخَصْلَتَیْنِ : لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ ، وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّهِ» .553.تفسیر القمّی (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «فَأَوْحَی إِلی عَبْدِهِ) سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِینَ سَنَهً ، فِی عَامِ خَمْسِینَ سَنَهً ؛ عَاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله أَرْبَعِینَ سَنَهً» .552.عنه صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ ، قَالَ :إِنَّ جَعْدَهَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَیْسٍ الْکِنْدِیِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام ، وَ سَمَّتْ مَوْلَاهً لَهُ ، فَأَمَّا مَوْلَاتُهُ فَقَاءَتِ السَّمَّ ؛ وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَکَ فِی بَطْنِهِ ، ثُمَّ انْتَفَطَ بِهِ ، فَمَاتَ . .

115. باب در بیان مولد حسن بن علی صلوات اللّه علیهما

115. باب در بیان مولد حسن بن علی صلوات اللّه علیهما حضرت حسن بن علی متولّد شد در ماه مبارک رمضان، در سالی که جنگ بدر واقع شد، در سال دویم بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله . و روایت شده است که در سال سیم متولّد شد. و آن حضرت علیه السلام در ماه صفر در روز آخر آن، از سال چهل و نهم از دنیا درگذشت و وفات فرمود. و آن حضرت چهل و هفت ساله بود با زیادتی چند ماه، و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

549.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از نَضر بن سُوید، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است از آن کس که شنید از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«چون حضرت امام حسن علیه السلام را هنگام وفات رسید، گریست. به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول اللّه ، آیا گریه می کنی با آن که مکان و منزلت و خویشی و قرابت تو نسبت به رسول خدا آن است که تو خود به آن دانا یا داناتری، و رسول خدا در شأن تو فرمود، و بیست حجّ پیاده به جا آورده ای، و مال خود را سه مرتبه با فقرا بخش کرده ای، تا آن که کفش را به کفش برابر نموده ای (که یکی را خود برداشته و دیگری را به دیگری داده ای)؟

فرمود: جز این نیست که برای دو خصلت می گریم: یکی برای ترس و هول موضع اطلاع و مشرف شدن بر امور آخرت، و یکی به جهت جدایی دوستان».548.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سعد بن عبداللّه و عبداللّه بن جعفر، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«قبض روح حضرت حسن بن علی علیهماالسلام شد و آن حضرت چهل و هفت ساله بود، در سال پنجاهم هجرت و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل سال زیست کرد».547.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از سیف بن عَمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت:جَعده دختر اشعث بن قیس حضرت حسن بن علی علیه السلام را زهر داد، و کنیزی از آن حضرت را نیز زهر داد، و کنیز آن حضرت، زهر را قی کرد، و امّا امام

حسن، آن زهر در شکم مبارکش ماند و به سبب آن، شکمش ورم کرد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، شکم مبارکش به جوش آمد) و جگرش را شکافت و پاره پاره نمود و به آن سبب وفات فرمود.

.

550.عنه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الْقَاسِمِ النَّهْدِيِّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنِ الْكُنَاسِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علَيه السلام ، قَالَ :«خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهماالسلام فِى بَعْضِ عُمَرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ فَنَزَلُوا فِى مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبِسَ مِنَ الْعَطَشِ ، فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ عليه السلام تَحْتَ نَخْلَهٍ ، وَ فُرِشَ لِلزُّبَيْرِىِّ بِحِذَاهُ تَحْتَ نَخْلَهٍ أُخْرى».

قَالَ : «فَقَالَ الزُّبَيْرِىُّ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ : لَوْ كَانَ فِى هذَا النَّخْلِ رُطَبٌ ، لَأَكَلْنَا مِنْهُ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام : وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِى الرُّطَبَ ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرِىُّ : نَعَمْ».

قَالَ : «فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ ، فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَهُ ، ثُمَّ صَارَتْ إِلى حَالِهَا ، فَأَوْرَقَتْ ، وَ حَمَلَتْ رُطَبَاً ، فَقَالَ الْجَمَّالُ الَّذِى اكْتَرَوْا مِنْهُ : سِحْرٌ وَ اللّهِ» .

قَالَ : «فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام : وَيْلَكَ ، لَيْسَ بِسِحْرٍ ، وَ لكِنْ دَعْوَهُ ابْنِ نَبِيٍّ مُسْتَجَابَهٌ».

قَالَ : «فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَهِ ، فَصَرَمُوا مَا كَانَ فِيهَا فَكَفَاهُمْ» .549.عنه صلى الله عليه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علَيه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام قَالَ : إِنَّ لِلّهِ مَدِينَتَيْنِ : إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ ، وَ الْأُخْرى بِالْمَغْرِبِ ، عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ ، وَ عَلى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ ، وَ فِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَهٍ ، يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَهٍ بِخِلَافِ لُغَهِ صَاحِبِهَا ، وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا ؛ وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّهٌ غَيْرِى وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِى» .548.عنه صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ صَنْدَلٍ ، عَنْ أَبِى أُسَامَهَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علَيه السلام ، قَالَ :«خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علَيه السلام إِلى مَكَّهَ سَنَهً مَاشِياً ، فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ : لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنَ عَنْكَ هذَا الْوَرَمُ ، فَقَالَ : كَلَا ، إِذَا أَتَيْنَا هذَا الْمَنْزِلَ ، فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدُ وَ مَعَهُ دُهْنٌ ، فَاشْتَرِ مِنْهُ ، وَ لَا تُمَاكِسْهُ .

فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ : بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی ، مَا قَدِمْنَا مَنْزِلًا فِیهِ أَحَدٌ یَبِیعُ هذَا الدَّوَاءَ ، فَقَالَ : بَلی إِنَّهُ أَمَامَکَ دُونَ الْمَنْزِلِ ، فَسَارَا مِیلًا ، فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ ، فَقَالَ الْحَسَنُ علیه السلام لِمَوْلَاهُ : دُونَکَ الرَّجُلَ ، فَخُذْ مِنْهُ الدُّهْنَ ، وَ أَعْطِهِ الثَّمَنَ ، فَقَالَ الْأَسْوَدُ : یَا غُلَامُ ، لِمَنْ أَرَدْتَ هذَا الدُّهْنَ ؟ فَقَالَ : لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهماالسلام ، فَقَالَ : انْطَلِقْ بِی إِلَیْهِ ، فَانْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَیْهِ ، فَقَالَ لَهُ : بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی ، لَمْ أَعْلَمْ أَنَّکَ تَحْتَاجُ إِلی هذَا ، أَ وَ تَرَی ذلِکَ ، وَ لَسْتُ آخُذُ لَهُ ثَمَناً ، إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاکَ ، وَ لکِنِ ادْعُ اللّٰهَ أَنْ یَرْزُقَنِی ذَکَراً سَوِیّاً یُحِبُّکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ ؛ فَإِنِّی خَلَّفْتُ أَهْلِی تَمْخَضُ ، فَقَالَ : انْطَلِقْ إِلی مَنْزِلِکَ ، فَقَدْ وَهَبَ اللّٰهُ لَکَ ذَکَراً سَوِیّاً ، وَ هُوَ مِنْ شِیعَتِنَا» . .

547.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از قاسم نهدی، از اسماعیل بن مهران، از کُناسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که گفت:«حضرت حسن بن علی به جهت بعضی از عمره های خویش که به جا آورد، از مدینه به سوی مکّه بیرون رفت، و مردی از فرزندان زبیر با آن حضرت همراه بود که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، پس در آب گاهی از این آب گاه ها که در بین راه است، فرود آمدند در زیر درخت خرمای خشکی که از تشنگی خشک شده بود، و از برای امام حسن در زیر درخت خرمایی فرش شد، و در زیر درخت خرمای دیگر، در برابر آن حضرت از برای زبیری فرش شد».

راوی می گوید که: «زبیری سر خود را بلند کرد و گفت که: اگر در این درخت، خرمای تازه ای می بود، از آن می خوردیم. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: شاید تو خواهش خرمای تازه داشته باشی؟ زبیری عرض کرد: آری». راوی می گوید که: «حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا نمود به سخنی که من آن را نفهمیدم، پس آن درخت خرما سبز شد و به حال خود برگشت و برگ بیرون آورد و خرمای تری به بار آورد. شترداری که شتر را از او کرایه کرده بودند، گفت: به خدا سوگند که این سحر است».

راوی می گوید که: «حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو، این سحر نیست، ولیکن دعای پسر پیغمبر مستجاب است». راوی می گوید که: «پس بر آن درخت بالا رفتند و آنچه در آن بود همه را چیدند و ایشان را کفایت کرد».546.حلیه الأولیاء (به نقل از ابو بَرزه) احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عُمیر، از مردان خویش که راوی حدیث است، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: خدا را دو شهر هست: یکی از آنها در مشرق، و دیگری در مغرب که بر دور آنها حصاری است از آهن، و بر هر یک از آن دو حصار، هزار هزار دروازه است و در آن شهر، هفتاد هزار هزار لغت است که هر صاحب لغتی، به خلاف لغت صاحب آن سخن می گوید و من همه آن لغت ها را می دانم، و در آن دو شهر و آنچه در میانه آنها و آنچه بر بالای آنهاست، امام و حجّتی غیر از من و غیر از برادرم حضرت امام حسین نیست».545.حلیه الأولیاء (به نقل

از اَنس بن مالک) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن علی بن نعمان، از صندل، از ابو اُسامه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«حسن بن علی علیه السلام در سالی پیاده از مدینه به سوی مکّه بیرون رفت، و در عرض راه، پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از غلامان آن حضرت به عرض آن حضرت رسانید که اگر سوار شوی، این ورم و آماس از تو ساکن گردد. حضرت فرمود که: چنین نیست و سوار نخواهم شد، و چون به این منزلی که در پیش داریم برسیم، سیاهی رو به تو خواهد آمد و با او روغنی هست، آن را از او بخر و با او در باب قیمت آن مبصّری (1) مکن، و آنچه می گوید به او بده.

غلام آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، هرگز در اینجا به منزلی نیامده ایم که در آن کسی باشد که این دوا را بفروشد. حضرت فرمود: بلی، آن سیاه در پیش روی تو خواهد بود، به منزل نرسیده. پس یک میل راه رفتند، غلام دید که آن سیاه پیدا شد. حضرت امام حسن علیه السلام به غلام خود فرمود که: به این مرد نزدیک شو و روغن را از او بگیر و قیمت را به او بده. چون غلام رفت و روغن را طلب کرد، آن سیاه گفت که: ای غلام، این روغن را از برای که می خواهی؟ گفت: از برای حسن بن علی. سیاه گفت: مرا به خدمت آن حضرت ببر.

پس غلام رفت و او را بر حضرت داخل کرد. سیاه به حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، ندانستم که تو به این روغن احتیاج داری (یا تو را چنان نمی دانم که به این روغن احتیاج داشته باشی و اوّل به حسب لفظ اقرب است و دویم به حسب معنی). بعد از آن گفت: آیا چنان می دانی که به تو نفعی دهد و من البتّه قیمت آن را نمی گیرم. جز این نیست که من غلام توأم، ولیکن دعا کن که خدا مرا پسری درست اندام، بی عیب روزی کند؛ که شما اهل بیت را دوست دارد؛ چرا که من زن خود را در منزل وا گذاشتم در حالتی که درد زاییدن به او رسیده بود.

حضرت فرمود که: برو به منزل خویش که خدا تو را پسری درست اندام بی عیب بخشیده و آن پسر از شیعیان ماست». .

1- .چانه زنی.

116 بَابُ مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهماالسلامولِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهماالسلام فِي سَنَهِ ثَلَاثٍ ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام فِی شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَهِ إِحْدی وَ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَهِ ، وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَهً وَ أَشْهُرٌ ؛ قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللّهِ بْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللّهُ فِي خِلَافَهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَهَ لَعَنَهُ اللّهُ وَ هُوَ عَلَی الْكُوفَهِ ؛ وَ كَانَ عَلَی الْخَيْلِ الَّتِی حَارَبَتْهُ وَ قَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللّهُ بِكَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْاءِثْنَيْنِ لِعَشْرٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ . وَ أُمُّهُ فَاطِمَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله .

.

116. باب در بیان مولد حضرت حسین بن علی علیهماالسلام

116. باب در بیان مولد حضرت حسین بن علی علیهماالسلامآن حضرت علیه السلام متولّد شد در سال سیم از هجرت، و روح مطهّر آن حضرت علیه السلام قبض شد در ماه محرّم از سال شصت و یکم از هجرت، و آن حضرت را پنجاه و هفت سال و چند ماه بود. و عبیداللّه پسر زیاد که خدا او را لعنت کند آن حضرت را کشت در زمان پادشاهی یزید پسر معاویه که خدا او را لعنت کند در حالی که ابن زیاد حاکم کوفه بود و عمر پسر سعد که خدا او را لعنت کند سردار لشکری بود که با آن حضرت جنگ کردند و او را شهید کردند در کربلای معلّی در روز دوشنبه در وقتی که ده شب از ماه محرّم گذشته بود و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

.

543.امام باقر علیه السلام :سَعْدٌ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنْ أَخِیهِ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قُبِضَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلامیَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِینَ سَنَةً» .542.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْعَرْزَمِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ بَیْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام طُهْرٌ ، وَ کَانَ بَیْنَهُمَا فِی الْمِیلَادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرٌ» .541.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ؛ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ أَبِی خَدِیجَةَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام بِالْحُسَیْنِ علیه السلام ، جَاءَ جَبْرَئِیلُ إِلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ : إِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَاماً تَقْتُلُهُ أُمَّتُکَ مِنْ بَعْدِکَ ، فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلامبِالْحُسَیْنِ علیه السلام کَرِهَتْ حَمْلَهُ ، وَ حِینَ وَضَعَتْهُ کَرِهَتْ وَضْعَهُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «لَمْ تُرَ فِی الدُّنْیَا أُمٌّ تَلِدُ غُلَاماً تَکْرَهُهُ ، وَ لکِنَّهَا کَرِهَتْهُ ؛ لِمَا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَیُقْتَلُ».

قَالَ : «وَ فِیهِ نَزَلَتْ هذِهِ الْاٰیَهُ : «وَ وَصَّیْنَا الْاِءنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاوَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً» » . .

540.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام) سعد و احمد بن محمد هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«روح مطهّر حضرت حسین بن علی علیهماالسلامقبض شد، در روز دهم ماه محرّم و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود».543.الإمام الباقر علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از عبدالرحمان عرزمی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«میان امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به قدر زمان یک طُهر (که عبارت از ده روز است) فاصله بود (و مراد آن است که بعد از آن که ده روز از تولّد حضرت امام حسن علیه السلام گذشت، نطفه حضرت امام حسین منعقد شد) و میان ایشان در تولّد شش ماه و ده روز بود».542.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشّاء، و حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«چون فاطمه علیهاالسلامبه امام حسین حامله شد، جبرئیل به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: فاطمه در این زودی پسری خواهد زایید که امّت تو بعد از تو او را بکشند. و چون فاطمه به امام حسین حامله شد، حمل آن حضرت را ناخوش داشت و در هنگامی که او را زایید، زاییدن او را ناخوش داشت».

بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در دنیا مادری دیده نشده که پسری بزاید که او را ناخوش داشته باشد، ولیکن فاطمه آن حضرت را ناخوش داشت؛ زیرا که می دانست که آن حضرت به زودی کشته خواهد شد». و فرمود که: «این آیه در شأن حضرت امام حسین علیه السلام یا در این باب نازل شد که: «وَ وَصَّیْنا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْها وَ وَضَعَتْهُ کُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا» (1) » (و آنچه در این آیه واقع شده، از لفظ حسنا قرائت ابن کثیر و نافع و ابو عمر و ابن عامر است و امّا عاصم و حمزه و کسائی احسانا خوانده اند)، یعنی: «و وصیّت کردیم آدمی را به پدر و مادرش خوبی یا نیکی کردن. برداشت او را مادرش از روی کراهت، و زایید او را از روی کراهت، و مدّت حمل او و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه است». .

1- .احقاف، 15.

541.عنه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الزَّيَّاتِ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلاَم نَزَلَ عَلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُکَ بِمَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتُکَ مِنْ بَعْدِکَ .

فَقَالَ : يَا جَبْرَئِيلُ ، وَ عَلى رَبِّىَ السَّلَامُ ، لَا حَاجَةَ لِى فِى مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِى مِنْ بَعْدِى .

فَعَرَجَ ، ثُمَّ هَبَطَ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذلِکَ ، فَقَالَ : يَا جَبْرَئِيلُ ، وَ عَلى رَبِّىَ السَّلَامُ ، لَا حَاجَةَ لِى فِى مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِى مِنْ بَعْدِى ، فَعَرَجَ جَبْرَئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ ، ثُمَّ هَبَطَ عليه السلام ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ رَبَّکَ يُقْرِئُکَ اَلسَّلَامَ ، وَ يُبَشِّرُکَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِى ذُرِّيَّتِهِ الْاءِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ ، فَقَالَ : قَدْ رَضِيتُ .

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلى فَاطِمَةَ : أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُنِى بِمَوْلُودٍ يُولَدُ لَکِ تَقْتُلُهُ أُمَّتِى مِنْ بَعْدِى ؛ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ : لَا حَاجَةَ لِى فِى مَوْلُودٍ مِنِّى تَقْتُلُهُ أُمَّتُکَ مِنْ بَعْدِکَ ؛ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا : أَنَّ اللّهَ قَدْ جَعَلَ فِى ذُرِّيَّتِهِ الْاءِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ ؛ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ : أَنِّى قَدْ رَضِيتُ فَ «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِى أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِى أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَ عَلى والِدَىَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِى فِى ذُرِّيَّتِى» فَلَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ : «وَأَصْلِحْ لِى فِى ذُرِّيَّتِى» ، لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أَئِمَّةً .

وَ لَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ عليه السلام مِنْ فَاطِمَةَ عليهاالسلام وَ لَا مِنْ أُنْثى ، كَانَ يُؤْتى بِهِ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِى فِيهِ ، فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَ ، فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ دَمِهِ ؛ وَ لَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام ».

وَ فِى رِوَايَةٍ أُخْرى ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : «أَنَّ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله كَانَ يُؤْتى بِهِ الْحُسَيْنُ ، فَيُلْقِمُهُ لِسَانَهُ ، فَيَمُصُّهُ ، فَيَجْتَزِئُ بِهِ ، وَ لَمْ يَرْضَعْ مِنْ أُنْثى» . .

540.عنه صلی الله علیه و آله (فی عَلِیٍّ علیه السلام) محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیّات، از مردی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و به آن حضرت عرض کرد که: یا محمد، خدا تو را بشارت می دهد به فرزندی که متولّد می شود از حضرت فاطمه که امّت تو بعد از تو، او را بکشند. فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولّد شود از فاطمه، که امّت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و مثل آنچه به آن حضرت عرض کرده بود، عرض نمود.

پیغمبر به جبرئیل فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولّد شود از فاطمه، که امّت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به سوی آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می رساند و تو را بشارت می دهد به این که امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان او قرار خواهد داد.

پیغمبر فرمود که: من راضی شدم. بعد از آن، حضرت به نزد فاطمه فرستاد و به او پیغام داد که خدا مرا بشارت می دهد به فرزندی که از برای تو متولّد شود که امّت من بعد از من او را بکشند.

حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: مرا حاجتی نیست در مولودی که امّت تو بعد از تو او را بکشند. پس به نزد فاطمه فرستاد که: خدا امامت و ولایت و وصایت در فرزندان او قرار داده است. حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: من راضی شدم. بعد از آن، به آن حضرت حامله شد از روی کراهت، و او را زایید از روی کراهت، و مدّت حمل آن حضرت و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه بود. «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ کُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتّی إذا بَلَغَ أشُدَّهُ وَ بَلَغَ أرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أوْزِعْنی أنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أنْ أعْمَلَ صالِحا تَرْضاهُ وَ أصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی» (1)

، یعنی: تا وقتی که رسید آن آدمی به نهایت قوّت و استحکام عقل خود و رسید به چهل سالگی، گفت که: پروردگارا، الهام کن مرا که شکر گویم

نعمت تو را که انعام کرده ای بر من و بر پدر و مادر من، و دیگر آن که عمل کنم عملی که شایسته باشد که بپسندی تو آن را و از آن خشنود شوی، و به صلاح آور برای من و آن را جاری گردان در فرزندان من» و حضرت فرمود: «اگر نه این بود که آن حضرت گفت که: به صلاح آور برای من در فرزندان من، هر آینه همه فرزندان آن حضرت، امام بودند.

و حضرت امام حسین علیه السلام ، از پستان فاطمه علیهاالسلام و زنی دیگر شیر نخورد، و امر چنان بود که او را به نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می آوردند، پس انگشت بزرگ خود را در دهانش می گذاشت و از آن انگشت می مکید، آنچه را که دو روز و سه روز او را کفایت می کرد، و در آن مدّت، احتیاج به شیر نداشت، پس گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خون آن حضرت روییده، و هیچ فرزندی شش ماهه متولّد نشد، مگر عیسی بن مریم و حسین بن علی علیهماالسلام».

و در روایت دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام چنین است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله عادتش این بود که امام حسین علیه السلام را به نزد او می آوردند، پس زبان خویش را چون لقمه در دهانش می گذاشت و امام حسین آن را می مکید و به همان اکتفا می کرد و از هیچ زنی شیر نخورد». .

1- .احقاف، 15.

539.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ» قَالَ :«حَسَبَ ، فَرَأی مَا یَحُلُّ بِالْحُسَیْنِ علیه السلام ، فَقَالَ : إِنِّی سَقِیمٌ ؛ لِمَا یَحُلُّ بِالْحُسَیْنِ علیه السلام ».538.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «لَمَّا کَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام مَا کَانَ ، ضَجَّتِ الْمَلَائِکَةُ إِلَی اللّهِ بِالْبُکَاءِ ، وَ قَالَتْ : یُفْعَلُ هذَا بِالْحُسَیْنِ صَفِیِّکَ وَ ابْنِ نَبِیِّکَ ؟» قَالَ : «فَأَقَامَ اللّهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ علیه السلام ، وَ قَالَ : بِهذَا أَنْتَقِمُ لِهذَا» . .

537.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فی النُّجُومِ * فَقالَ إنّی سَقیمٌ» (1) ، یعنی:«پس ابراهیم نگاه کرد نگاه کردنی در ستارگان، پس گفت: به درستی که من بیمارم» و حضرت فرمود که: «ابراهیم حساب نمود، پس دید آنچه را که به امام حسین علیه السلام فرود می آمد، پس گفت که: من بیمارم از برای آنچه به امام حسین علیه السلام فرود خواهد آمد».539.عنه صلی الله علیه و آله :احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن اسباط، از سیف بن عَمیره، از محمد بن حُمران روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«چون از امر حضرت امام حسین علیه السلام شد آنچه شد، فرشتگان به سوی خدا فریاد بر آوردند به گریه، و عرض کردند: این چنین رفتار با حسین برگزیده تو و پسر پیغمبر تو می شود، و تو انتقام نمی کشی؟ پس خدای تعالی سایه حضرت قائم را (که عبارت است از روح مقدّس آن حضرت) از برای ایشان بر پای داشت و فرمود: به این، از برای این انتقام خواهم کشید». .

1- .صافات، 88 89.

538.عنه صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علَيه السلَام ، قَالَ :«نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهماالسلام حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ، ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللّهِ ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللّهِ» .537.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ ، قَالَ :حَدَّثَنِى أَبُو كُرَيْبٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْأَشَجُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّهِ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْأَوْدِىِّ ، قَالَ : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلَام ، أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوطِئُوهُ الْخَيْلَ ، فَقَالَتْ فِضَّهُ لِزَيْنَبَ : يَا سَيِّدَتِى ، إِنَّ سَفِينَهَ كُسِرَ بِهِ فِى الْبَحْرِ ، فَخَرَجَ إِلى جَزِيرَهٍ ، فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ ، فَقَالَ : يَا أَبَا الْحَارِثِ ، أَنَا مَوْلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَهَمْهَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتّى وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ ، وَ الْأَسَدُ رَابِضٌ فِى نَاحِيَهٍ ، فَدَعِينِى أَمْضِ إِلَيْهِ وَ أَعْلِمْهُ مَا هُمْ صَانِعُونَ غَداً ، قَالَ : فَمَضَتْ إِلَيْهِ ، فَقَالَتْ : يَا أَبَا الْحَارِثِ ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ قَالَتْ : أَ تَدْرِى مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غَداً بِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ؟ يُرِيدُونَ أَنْ يُوطِئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ ، قَالَ : فَمَشى حَتّى وَضَعَ يَدَيْهِ عَلى جَسَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ ، قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللّهُ : فِتْنَهٌ لَا تُثِيرُوهَا ، انْصَرِفُوا ؛ فَانْصَرَفُوا . .

536.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی ... تا آخر آنچه گذشت در آخر باب آن که ائمّه علیهم السلاممی دانند که در چه زمان می میرند. (1)535.تفسیر العیّاشی (به نقل از محمّد بن اسماعیل رازی، از مردی که نام) حسین بن احمد روایت کرده و گفت که: حدیث کرد مرا ابو کُریب و ابو سعید اَشجّ گفت که: حدیث کرد ما را عبداللّه بن ادریس، از پدرش ادریس بن عبداللّه اَودی (یا اَزدی) که گفت: چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، آن گروه اراده کردند که اسب بر بدن آن حضرت بتازند، و آن را پامال سُمّ اسبان کنند. بعد از آن که این خبر وحشت اثر به اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، فضّه به حضرت زینب عرض کرد که: ای بی بی من، به درستی که سفینه (یعنی: مهران آزاد کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را ابوریحانه و ابو عبداللّه می گفتند)، در کشتی بود که کشتی در دریا شکست. پس، از آن بیرون رفت و آمد به جزیره ای که در آن دریا بود، ناگاه شیری را دید، گفت: ای ابا الحارث، من آزاد کرده رسول خدایم صلی الله علیه و آله ، پس آن شیر همهمه ای کرد و در پیش روی او رفت تا او را بر راه مطلّع گردانید، و شیری در این ناحیه مسکن دارد، پس مرا واگذار تا به نزد آن شیر روم و او را اعلام کنم که ایشان فردا چه خواهند کرد؟

راوی می گوید که:فضّه بعد از اذن، به نزد آن شیر رفت و گفت: ای ابوالحارث، شیر سر خود را برداشت. فضّه گفت: آیا می دانی که این قوم چه اراده کرده اند که فردا با حضرت ابی عبداللّه الحسین بکنند؟ می خواهند که اسب بر پشت آن حضرت بتازند و او را پامال اسبان کنند.

راوی می گوید که: بعد از آن که شیر این را شنید، آمد تا به قتلگاه رسید و دست های خود را بر روی جسد حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت، بعد از آن لشکر عُمر رو به قتل گاه آوردند و چون نظر به آن شیر کردند و دیدند که دست های خود را بر روی جسد مطهّر آن حضرت گذاشته، عُمر بن سعد لعنه اللّه به ایشان گفت که: اینک فتنه بزرگی است، این را فاش مکنید که مردم در ضلالت می افتند و گفت که: بر گردید، پس ایشان برگشتند. .

1- .«خدای عزّوجلّ اسباب یاری را بر امام حسین علیه السلام فرو فرستاد، به مرتبه ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیّر شد در میان این که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزّوجلّ را اختیار کرد».

534.امام صادق علیه السلام (در جواب پرسشی که از ایشان شد : آیا بر قائم(عج)) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ مَصْقَلَةَ الطَّحَّانِ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ : «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ علیه السلام ، أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْکَلْبِیَّهُ عَلَیْهِ مَأْتَماً ، وَ بَکَتْ وَ بَکَیْنَ النِّسَاءُ وَ الْخَدَمُ حَتّٰی جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَ ذَهَبَتْ ، فَبَیْنَا هِیَ کَذٰلِکَ إِذَا رَأَتْ جَارِیَهً مِنْ جَوَارِیهَا تَبْکِی وَ دُمُوعُهَا تَسِیلُ ، فَدَعَتْهَا ، فَقَالَتْ لَهَا : مَا لَکِ أَنْتِ مِنْ بَیْنِنَا تَسِیلُ دُمُوعُکِ؟ قَالَتْ : إِنِّی لَمَّا أَصَابَنِی الْجَهْدُ ، شَرِبْتُ شَرْبَهَ سَوِیقٍ».

قَالَ : «فَأَمَرَتْ بِالطَّعَامِ وَ الْأَسْوِقَهِ ، فَأَکَلَتْ وَ شَرِبَتْ وَ أَطْعَمَتْ وَ سَقَتْ ، وَ قَالَتْ : إِنَّمَا نُرِیدُ بِذٰلِکِ أَنْ نَتَقَوّٰی عَلَی الْبُکَاءِ عَلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام ».

قَالَ : «وَ أُهْدِیَ إِلَی الْکَلْبِیَّهِ جُوَنٌ لِتَسْتَعِینَ بِهَا عَلی مَأْتَمِ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، فَلَمَّا رَأَتِ الْجُوَنَ ، قَالَتْ : مَا هٰذِهِ ؟ قَالُوا : هَدِیَّهٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ لِتَسْتَعِینِی عَلی مَأْتَمِ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، فَقَالَتْ : لَسْنَا فِی عُرْسٍ ، فَمَا نَصْنَعُ بِهَا ، ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ ، فَأُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ ، فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ ، لَمْ یُحَسَّ لَهَا حِسٌّ کَأَنَّمَا طِرْنَ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ، وَ لَمْ یُرَ لَهُنَّ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ» . .

536.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس، از مَصقله طحّان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، زن آن حضرت که از قبیله بنی کلب بود، ماتم داری آن حضرت را بر پا کرد، و به مراسم تعزیت داری قیام نمود، و خود و زنان و خدمت کاران آن قدر گریستند که آب چشم ایشان خشک و تمام شد (و دیگر آب از چشم ایشان بیرون نمی آمد) و در بین آن که همچنین آب چشمش خشکیده بود، ناگاه کنیزی از کنیزان خود را دید که گریه می کند و قطرات اشک چشم آن کنیز بر رخساره اش روان است. پس آن کنیز را طلبید و فرمود که: تو را چه می شود که همین تو در میانه ما آب دیده ات روان است؟ (و مراد این است که: سبب چیست که آب دیده های ما خشکیده و آب دیده تو جاری است).

کنیز عرض کرد که: چون سختی و مشقّت گریه کردن بر من غالب گردید و طاقتم در گریستن به غایت رسید و آب چشمم خشکید، شربت سویق نوشیدم» (و شربت سویق آبی است که آرد بریان کرده در آن ریخته باشند).

راوی می گوید: «پس آن زن کلبیه امر فرمود که: طعام ها و شربت های سویق ساختند و خود خورد و نوشید و به ایشان خورانید و نوشانید، و گفت که: مراد ما با این فعل، آن است که قوّت بر گریستن بر حضرت امام حسین علیه السلام به هم رسانیم».

راوی می گوید که: «کسی چند شیشه عطر را به رسم هدیه از برای آن زن کلبیه فرستاد که به آنها یاری جوید بر ماتم حضرت امام حسین علیه السلام ، و چون آن شیشه های عطر را دید، فرمود که: اینها چیست؟ گفتند: هدیه ای است که فلان کس آن را برای تو فرستاده که به واسطه آن بر ماتم حضرت امام حسین یاری جویی. فرمود که: ما در کار عروسی نیستیم، و اینها را چه می کنیم؟ پس فرمود که: جماعتی که آنها را آورده بودند، از خانه بیرون کردند، و چون ایشان را از خانه بیرون کردند، کسی آوازی از آنها نشنید و گویا در میان آسمان و زمین پریدند، و بعد از آن که از آن خانه بیرون رفتند، کسی اثری از ایشان ندید». .

117 بَابُ مَوْلِدِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامولِدَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام فِی سَنَهِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِینَ ؛ وَ قُبِضَ فِی سَنَهِ خَمْسٍ وَ تِسْعِینَ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَهً . وَ أُمُّهُ سَلَامَهُ بِنْتُ یَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِیَارَ بْنِ شِیرَوَیْهِ بْنِ کِسْرَی أَبَرْوِیزَ ، وَ کَانَ یَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوکِ الْفُرْسِ .

533.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِیُّ رَحِمَهُ اللّهُ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ جَمِیعاً ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْخُزَاعِیِّ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ یَزْدَجَرْدَ عَلی عُمَرَ ، أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَی الْمَدِینَهِ ، وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهَا عُمَرُ ، غَطَّتْ وَجْهَهَا ، وَ قَالَتْ : أُفٍّ بِیرُوحْ بَادَا هُرْمُزْ ، فَقَالَ عُمَرُ : أَ تَشْتِمُنِی هذِهِ ؟ وَ هَمَّ بِهَا ، فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : لَیْسَ ذلِکَ لَکَ ، خَیِّرْهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ احْسُبْهَا بِفَیْئِهِ ، فَخَیَّرَهَا ، فَجَاءَتْ حَتّی وَضَعَتْ یَدَهَا عَلی رَأْسِ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : مَا اسْمُکِ ؟ فَقَالَتْ : جَهَانْ شَاهُ ، فَقَالَ لَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : بَلْ شَهْرَبَانُوَیْهِ ، ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَیْنِ علیه السلام : یَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، لَتَلِدَنَّ لَکَ مِنْهَا خَیْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَوَلَدَتْ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، وَ کَانَ یُقَالُ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام : ابْنُ الْخِیَرَتَیْنِ ، فَخِیَرَهُ اللّهِ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ ، وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسُ» .

وَ رُوِیَ : أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِیَّ قَالَ فِیهِ :

وَ إِنَّ غُلَاماً بَیْنَ کِسْرَی وَ هَاشِمٍلَأَکْرَمُ مَنْ نِیطَتْ عَلَیْهِ التَّمَائِمُ .

117. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام

117. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامحضرت علی بن الحسین علیه السلام ، متولّد شد در سال سی و هشتم از هجرت، و قبض روح مطّهرش در سال نود و پنجم بود. و آن حضرت را در آن وقت پنجاه و هفت سال بود و مادرش، دختر یزدجرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو ابرویز است. (1) (تتّمه عبارت کلینی رضی الله عنه:) و یزدجرد، آخر پادشاهان فُرس بود.

530.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) حسین بن حسن حسنی رحمه الله و علی بن محمد بن عبداللّه هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن اسحاق اَحْمر، از عبدالرّحمان بن عبداللّه خزاعی، از نصر بن مُزاحم، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«چون دختر یزدجرد به نزد عمر آمد، همه دختران باکره ای که در مدینه بودند، به جهت تماشای او بر در و بام دویدند، و چون داخل مسجد مدینه گردید، مسجد از نورِ روی او روشن شد. چون عمر به جانب او نظر کرد، روی خود را پوشید و گفت: اوف بی روز بادا هُرمز (یعنی: زندگی بر هرمز حرام باشد که فرزندش اسیر تو گردد، و تو خواسته باشی که او را ببینی).

عمر گفت که: آیا این دختر مرا دشنام می دهد؟ و خواست که او را اذیّت کند، امیر المؤمنین علیه السلام به عمر فرمود که: تو را نمی رسد که با او این نوع سلوک کنی، و او را اذیّت رسانی. او را مخیّر گردان که مردی از مسلمانان را اختیار کند، و او را در عوض حصّه ای که از غنیمت دارد، حساب کن. پس عمر او را مخیّر گردانید و چون مخیّر شد، آمد تا دست خود را بر سر حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: نام تو چیست؟ عرض کرد که: جهان شاه (یعنی: پادشاه جهان) فرمود: بلکه تو شهر بانویه ای (یعنی: بانوی شهر خودی). بعد از آن، به امام حسین علیه السلام فرمود که: یا ابا عبداللّه ، البته از برای تو از این دختر فرزندی متولّد خواهد شد که بهترین اهل زمین باشد.

بعد از آن حضرت علی بن الحسین علیه السلام را زایید و علی بن الحسین را ابن الخیرتین می گفتند (یعنی: پسر دو برگزیده) پس برگزیده خدا از سلسله عرب هاشم است و از عجم فارس».

و روایت شده است که ابوالأسود دئلی این شعر را در شأن آن حضرت گفت که:

و انّ غلاما بین کِسری و هاشمٍلأکرم من نیطت علیه التنمائم

یعنی: و به درستی که پسری متولّد شده در میانه خسرو و هاشم، هر آیینه خوب تر و گرامی ترین پسر آن است که تمیمه ها بر ایشان بسته و آویخته شده (و تمیمه، مهره ای است سفید که نقطه های سیاه دارد، یا به عکس که آن را در رشته می کشند و در گردن کودکان می بندند به جهت دفع چشم زخم. و تمائم چون تمیم جمع آن است).

.

1- .و أبرَویز به فتح اوّل و سیم و سکون دویم و پنجم و کسر واو، بر وزن زنجبیل، به معنی فیروز است؛ چنانچه بعضی گفته اند. و ظاهر این است که معرّب پرویز است، و در فرهنگ مؤیّد الفضلاء مذکور است که خسرو، نام پرویز شاه بن هرمز شاه بن نوشیروان است. و در قاموس گفته است که: ابرویز به فتح واو و کسر آن و ابرواز، پادشاهی است از پادشاهان فُرس. مترجم

533.عنه صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ : «كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام نَاقَهٌ حَجَّ عَلَيْهَا اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ حَجَّهً مَا قَرَعَهَا قَرْعَهً قَطُّ».

قَالَ : «فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ مَا شَعَرْنَا بِهَا إِلَا وَ قَدْ جَاءَنِی بَعْضُ خَدَمِنَا أَوْ بَعْضُ الْمَوَالِی ، فَقَالَ : إِنَّ النَّاقَهَ قَدْ خَرَجَتْ ، فَأَتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَابْتَرَكَتْ عَلَيْهِ ، فَدَلَكَتْ بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ وَ هِیَ تَرْغُو ، فَقُلْتُ : أَدْرِكُوهَا أَدْرِكُوهَا ، وَ جِيئُونِی بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا أَوْ يَرَوْهَا». قَالَ : «وَ مَا كَانَتْ رَأَتِ الْقَبْرَ قَطُّ» .532.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا مَاتَ أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام ، جَاءَتْ نَاقَهٌ لَهُ مِنَ الرَّعْیِ حَتّى ضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ ، وَ تَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ ، فَأَمَرْتُ بِهَا ، فَرُدَّتْ إِلى مَرْعَاهَا ؛ وَ إِنَّ أَبِی علیه السلام كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَ يَعْتَمِرُ وَ لَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَهً قَطُّ» .

531.الأمالی للصدوق عن أبی ذرّ الغفاری :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی عُمَارَهَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا كَانَ فِی اللَّيْلَهِ الَّتِی وُعِدَ فِيهَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام ، قَالَ لِمُحَمَّدٍ علیه السلام : يَا بُنَیَّ ، أَبْغِنِی وَضُوءاً ، قَالَ : فَقُمْتُ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ ، قَالَ : لَا ،أَبْغِی هذَا ؛ فَإِنَّ فِيهِ شَيْئاً مَيِّتاً ، قَالَ : فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ بِالْمِصْبَاحِ ، فَإِذَا فِيهِ فَأْرَهٌ مَيْتَهٌ ، فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ غَيْرِهِ ، فَقَالَ : يَا بُنَیَّ ، هذِهِ اللَّيْلَهُ الَّتِی وُعِدْتُهَا ، فَأَوْصى بِنَاقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَهَا حِظَارٌ ، وَ أَنْ يُقَامَ لَهَا عَلَفٌ ، فَجُعِلَتْ فِيهِ».

قَالَ : «فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ خَرَجَتْ حَتّى أَتَتِ الْقَبْرَ ، فَضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا ، وَ رَغَتْ ، وَ هَمَلَتْ عَيْنَاهَا ، فَأَتِیَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّ النَّاقَهَ قَدْ خَرَجَتْ ، فَأَتَاهَا ، فَقَالَ : صَهِ الْانَ ، قُومِی ، بَارَكَ اللّهُ فِيكِ ، فَلَمْ تَفْعَلْ ، فَقَالَ : وَ إِنْ كَانَ لَيَخْرُجُ عَلَيْهَا إِلى مَكَّهَ ، فَيُعَلِّقُ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ ، فَمَا يَقْرَعُهَا حَتّى يَدْخُلَ الْمَدِينَهَ».

قَالَ : «وَ كَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام يَخْرُجُ فِی اللَّيْلَهِ الظَّلْمَاءِ ، فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ فِيهِ الصُّرَرُ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ حَتّى يَأْتِیَ بَاباً بَاباً ،

فَيَقْرَعُهُ ، ثُمَّ يُنِيلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام فَقَدُوا ذَاكَ ، فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَفْعَلُهُ» . .

688.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زراره که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«حضرت علی بن الحسین علیه السلام را ناقه ای بود که بر آن بیست و دو حجّ به جا آورده بود و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «بعد از آن که آن حضرت دفن شد، آن ناقه آمد و ما به آن خبردار نشدیم، مگر در حالی که بعضی از خدمت کاران ما، یا بعضی از موالیان به نزد من آمد و گفت که: ناقه بیرون آمد و آمد بر سر قبر علی بن الحسین علیه السلام و بر روی آن خوابید و سینه و پیش گردن خود را به قبر مالید و ناله و فریاد می کرد. من دو مرتبه گفتم که: آن ناقه را در یابید و آن را به نزد من آورید پیش از آن که مخالفان به آن ناقه و آنچه کرده، عالِم شوند» (یا آن که خلیفه آن را برگرداند) . و فرمود که: «ناقه، پیش از آن، قبر آن حضرت را ندیده بود».687.امام باقر علیه السلام :علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ، از محمد بن عیسی، از حفص بن بَختری، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون پدرم حضرت علی بن الحسین وفات فرمود، ناقه آن حضرت از چرا برگشت و آمد تا سینه و پیش گردن خود را بر قبر آن حضرت زد، و بر روی قبر در خاک غلطید، پس امر شد که آن ناقه را به چراگاه خودش برگردانیدند. و پدرم علیه السلام بر آن ناقه حجّ می کرد و عُمره به جا می آورد و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

ابن بابویه (یعنی: علی بن حسین بن موسی بابویه قمی)686.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن اسحاق بن سعد، از سعدان مسلم، از ابوعُماره، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«چون شبی شد که حضرت علی بن الحسین علیه السلام را وعده وفات داده بودند، به امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ای فرزند دلبند من، از برای من آبی طلب کن که وضو بسازم» .

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «پس من برخاستم و آب وضویی به نزد آن حضرت آوردم، فرمود که: این را نمی خواهم؛ زیرا که در آن چیزی است که مرده است». حضرت فرمود که: «پس من بیرون آمدم و چراغ آوردم، دیدم که موش مرده در آن است. پس آب وضویی غیر از آن به

خدمتش آوردم، فرمود که: ای فرزند دلبند من، امشب شبی است که مرا وعده داده اند. بعد از آن، در باب ناقه خویش وصیّت فرمود که طویله ای از برای آن ساخته و علفی از برایش برپا و مهیّا شود. پس آن ناقه را در طویله ای که از برایش ساخته شد، کردند». حضرت فرمود که: «ناقه درنگ نکرد که از آن طویله بیرون آمد و آمد تا به نزد قبر مطّهر رسید و سینه و پیش گردن خود را به آن قبر زد و ناله و فریاد کرد و از چشمهایش آب می ریخت.

کسی به خدمت حضرت محمد بن علی علیهماالسلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: ناقه از منزل خود بیرون آمده، پس حضرت به نزد آن ناقه آمد و فرمود که: اکنون ساکت شو، برخیز که خدا در تو برکت دهد. و آن ناقه برنخاست و حضرت فرمود: به درستی که علی بن الحسین علیه السلام بیرون می رفت به سوی مکّه و بر آن سوار بود و تازیانه را بر پالان آن می آویخت و یک تازیانه به آن نمی زد تا داخل مدینه می شد».

و فرمود که: «علی بن الحسین علیه السلام در شب تار بیرون می آمد و انبانی را بر می داشت که کیسه های دینار و درم (یعنی: طلا و نقره مسکوک) در آن بود تا آن که بر در هر خانه ای می آمد و در می کوبید و هر که به سوی آن حضرت بیرون می آمد، به او عطا می کرد و چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام وفات فرمود، دیگر آن عطا کننده را نیافتند، دانستند که علی علیه السلام بوده که آن عمل می کرده». .

685.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الصَّلْتِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ابْنِ بِنْتِ إِلْیَاسَ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ : «إِنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ أُغْمِیَ عَلَیْهِ ، ثُمَّ فَتَحَ عَیْنَیْهِ ، وَ قَرَأَ «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَهُ» وَ «إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ» وَ قَالَ :

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ» ، ثُمَّ قُبِضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ لَمْ یَقُلْ شَیْئاً» . .

687.الإمام الباقر علیه السلام :محمد بن احمد، از عمویش عبداللّه بن صلت، از حسن بن علی پسر دختر الیاس از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید، بی هوش گردید، پس چشم های خویش را گشود و سوره «إذا وَقَعَتِ الْواقِعَهُ» (1) و سوره «إنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحا مُبینا» (2) را خواند، و فرمود: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أوْرَثَنا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أجْرُ الْعامِلینَ» (3) ، یعنی: «همه ستایش از برای خدایی است که راست کرد با ما وعده خود را و زمین بهشت (یا زمین) را به ما میراث داد، در حالی که جای می گیریم از بهشت هر جا که خواهیم. پس نیکو است مزد کارکنندگان» و در همان ساعت قبض روح مطهّرش شد، و هیچ نفرمود». .

1- .واقعه، 1.
2- .فتح، 1.
3- .زمر، 74.

686.عنه صلى الله عليه و آله :سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِىُّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِىِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قُبِضَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلاموَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِى عَامِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ ؛ عَاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عليه السلام خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً» .118 بَابُ مَوْلِدِ أَبِى جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ عليه السلامِوُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام سَنَةَ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ مِائَةٍ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً ؛ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ بِالْمَدِينَةِ فِى الْقَبْرِ الَّذِى دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ؛ وَ كَانَتْ أُمُّهُ أُمَّ عَبْدِ اللّهِ بِنْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَ عَلى ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَهِ .

683.امام باقر عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ مَزْيَدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ أَبِى الصَّبَّاحِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَتْ أُمِّى قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ ، فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ ، وَ سَمِعْنَا هَدَّةً شَدِيدَةً ، فَقَالَتْ بِيَدِهَا : لَا ، وَ حَقِّ الْمُصْطَفى ، مَا أَذِنَ اللّهُ لَكَ فِى السُّقُوطِ ، فَبَقِىَ مُعَلَّقاً فِى الْجَوِّ حَتّى جَازَتْهُ ، فَتَصَدَّقَ أَبِى عَنْهَا بِمِائَهِ دِينَارٍ».

قَالَ أَبُو الصَّبَّاحِ : وَ ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام جَدَّتَهُ أُمَّ أَبِيهِ يَوْماً ، فَقَالَ : «كَانَتْ صِدِّيقَةً ، لَمْ تُدْرَكْ فِى آلِ الْحَسَنِ امْرَأَهٌ مِثْلُهَا» .

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَحْمَدَ ، مِثْلَهُ . .

118. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام

682.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :سعد بن عبداللّه و عبداللّه بن جعفر حِمْیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:«قبض روح مطهّر حضرت علی بن الحسین علیه السلام شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود و در سال نود و پنجم از هجرت (و در بعضی از نسَخ هفتاد و پنجم است و آن درست نیست) و آن حضرت بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام ، سی و پنج سال در دنیا زیست فرمود».118. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلامامام محمد باقر علیه السلام متولّد شد در سال پنجاه و هفتم از هجرت، و روح مطهّر آن حضرت علیه السلام قبض شد در سال صد و چهاردهم. و او را در هنگام وفات، پنجاه و هفت سال بود، و در مدینه در بقیع دفن شد در قبری که پدرش حضرت علی بن الحسین علیه السلام در آن دفن شد (به مقتضای کلام کلینی رضی الله عنه) و مادرش امّ عبداللّه دختر حضرت حسن بن علی بن ابی طالب بود علیهما السلام و علی ذریتهما الهادیه .

682.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبداللّه بن احمد، از صالح بن مَزید، از عبداللّه بن مغیره، از ابوالصبّاح، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«مادرم در نزد دیواری نشسته بود که دیوار شکافت برداشت و آواز سختی شنیدم که در وقت فرود آمدن آن، برخاست. پس مادرم به دست خویش اشاره به آن دیوار نمود و فرمود: نه، به حقّ محمد مصطفی سوگند، که خدا تو را در فرود آمدن بر من رخصت نداده، پس آن دیوار در هوای میان زمین و آسمان آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت. بعد از آن پدرم، صد اشرفی به جهت مادرم تصدّق فرمود».

ابوالصبّاح می گوید که: امام جعفر صادق علیه السلام روزی جدّه اش یعنی: مادر پدرش را ذکر فرمود و فرمود که: «صدّیقه بود و در میان اولاد امام حسن علیه السلام ، زنی مثل او یافت نشد».

محمد بن حسن، از عبداللّه بن احمد مثل این را روایت کرده است.

681.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّهِ الْأَنْصَارِیَّ کَانَ آخِرَ مَنْ بَقِیَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ کَانَ رَجُلًا مُنْقَطِعاً إِلَیْنَا أَهْلَ الْبَیْتِ ، وَ کَانَ یَقْعُدُ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَهٍ سَوْدَاءَ ، وَ کَانَ یُنَادِی : یَا بَاقِرَ الْعِلْمِ ، یَا بَاقِرَ الْعِلْمِ ، فَکَانَ أَهْلُ الْمَدِینَهِ یَقُولُونَ : جَابِرٌ یَهْجُرُ ، فَکَانَ یَقُولُ : لَا وَ اللّهِ ، مَا أَهْجُرُ ، وَ لَکِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ : إِنَّکَ سَتُدْرِکُ رَجُلًا مِنِّی اسْمُهُ اِسْمِی ، وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِی ، یَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً ، فَذَاکَ الَّذِی دَعَانِی إِلی مَا أَقُولُ».

قَالَ : «فَبَیْنَا جَابِرٌ یَتَرَدَّدُ ذَاتَ یَوْمٍ فِی بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِینَهِ إِذْ مَرَّ بِطَرِیقٍ ، وَفِی ذَاکَ الطَّرِیقِ کُتَّابٌ فِیهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلام ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ ، قَالَ : یَا غُلَامُ ، أَقْبِلْ ، فَأَقْبَلَ ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ : أَدْبِرْ ، فَأَدْبَرَ ؛ ثُمَّ قَالَ : شَمَائِلُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ ؛ یَا غُلَامُ، مَا اسْمُکَ ؟ قَالَ : اسْمِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ، فَأَقْبَلَ عَلَیْهِ یُقَبِّلُ رَأْسَهُ وَ یَقُولُ : بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی ، أَبُوکَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یُقْرِئُکَ السَّلَامَ ، وَ یَقُولُ ذلِکَ».

قَالَ : «فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ إِلی أَبِیهِ وَ هُوَ ذَعِرٌ ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ،فَقَالَ لَهُ : یَا بُنَیَّ ، وَ قَدْ فَعَلَهَا جَابِرٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : الْزَمْ بَیْتَکَ یَا بُنَیَّ ؛ فَکَانَ جَابِرٌ یَأْتِیهِ طَرَفَیِ النَّهَارِ ، وَ کَانَ أَهْلُ الْمَدِینَهِ یَقُولُونَ : وَا عَجَبَاهْ لِجَابِرٍ یَأْتِی هذَا الْغُلَامَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَ هُوَ آخِرُ مَنْ بَقِیَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ،فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ مَضی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، فَکَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ یَأْتِیهِ عَلی وَجْهِ الْکَرَامَهِ لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ».

قَالَ : «فَجَلَسَ علیه السلام یُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی ، فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِینَهِ : مَا رَأَیْنَا أَحَداً أَجْرَأَ مِنْ هذَا ، فَلَمَّا رَأی مَا یَقُولُونَ ، حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِینَهِ : مَا رَأَیْنَا أَحَداً قَطُّ أَکْذَبَ مِنْ هذَا ، یُحَدِّثُنَا عَمَّنْ لَمْ یَرَهُ ، فَلَمَّا رَأی مَا یَقُولُونَ، حَدَّثَهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ». قَالَ : «فَصَدَّقُوهُ ، وَ کَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ یَأْتِیهِ ، فَیَتَعَلَّمُ مِنْهُ» . .

680.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«جابر بن عبداللّه انصاری آخر کسی بود که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماند و مردی بود که از همه کس بریده شده رو به ما اهل بیت آورده بود، و در مسجد رسول خدا می نشست و عمامه سیاهی بر سر داشت که کنار آن را در زیر زنخدان خود گردانیده بود، به وضعی که قدری از روی او را پوشیده بود، و آواز می کرد و مکرّر می گفت که: ای شکافنده علم.

اهل مدینه می گفتند که: جابر هذیان می گوید و جابر می گفت: به خدا سوگند، که هذیان نمی گویم، ولیکن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: به درستی که تو به زودی در خواهی یافت مردی را از من و از اهل بیت من، که نامش نام من و شمائلش شمائل من باشد، می شکافد علم را؛ شکافتنی به غایت. پس همین است که مرا خوانده به سوی آنچه می گویم».

و حضرت فرمود که: «در بین این که جابر روزی در بعضی از کوچه های مدینه می گذشت، ناگاه در کوچه ای گذشت که در آن کوچه، مکتب خانه ای بود که حضرت محمد بن علی در آن بود، و چون جابر به سوی آن حضرت نگریست، گفت که: ای پسر، رو به من آور. حضرت رو به او آورد، پس گفت که: ای پسر، پشت به من کن. حضرت پشت به سمت او کرد. جابر گفت که: این شمائل، شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، سوگند به آن کسی که جانم به دست قدرت اوست. پس گفت: ای پسر، نام تو چیست؟ فرمود: نامم محمد بن علی بن الحسین است. جابر چون این را شنید، رو به آن حضرت آورد و سر او را می بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام می رساند و مکررّ همین را می گفت».

حضرت فرمود: «پس محمد بن علی بن الحسین به خانه برگشت و به خدمت پدرش آمد و آن حضرت ترسان و هراسان بود و آن خبر را به پدرش عرض نمود، حضرت علی بن الحسین فرمود که: ای فرزند دلبند من، جابر این افعال را به جا آورد؟ عرض کرد: آری، فرمود که: ملازم خانه خود شو و از آن بیرون مرو. و جابر همه روزه در دو طرف روز یعنی: صبح

و شام به خدمت آن حضرت می آمد و اهل مدینه می گفتند که: بسیار عجب است از جابر که هر روزه در صبح و شام در نزد این پسر کودک می رود، با آن که او آخر کسی است که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده. و زمان بسیاری نگذشت که حضرت علی بن الحسین از دنیا در گذشت. و حضرت محمد بن علی، مکرّر به نزد جابر می آمد، بر وجه کرامت و تعظیم، به جهت مصاحبت جابر با رسول خدا صلی الله علیه و آله ».

حضرت فرمود که: «پس امام محمد باقر علیه السلام نشست و ایشان را از جانب خدای تبارک و تعالی حدیث می فرمود و می فرمود که: خدا چنین فرمود. پس مردم مدینه گفتند که: ما هرگز کسی را ندیدیم که از این جرأتش بیشتر باشد و چون دید که چه می گویند، ایشان را از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد و فرمود که: پیغمبر، چنین فرمود. اهل مدینه گفتند که: ما هرگز کسی را ندیدیم که از این دروغ گوتر باشد؛ ما را حدیث می کند و خبر می دهد از کسی که او را ندیده، و چون دید که چه می گویند، ایشان را از جابر بن عبداللّه حدیث کرد، و فرمود که: حدیث کرد مرا جابر».

حضرت فرمود که: «چون چنین کرد، او را تصدیق کردند؛ با آن که جابر بن عبداللّه به خدمت آن حضرت می آمد و از او تعلیم می گرفت». .

679.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ مُثَنًّی الْحَنَّاطِ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ : أَنْتُمْ وَرَثَهُ رَسُولِ اَللَّهِ صلی الله علیه و آله ؟ قَالَ : «نَعَمْ».

قُلْتُ : رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَارِثُ الْأَنْبِیَاءِ ، عَلِمَ کُلَّ مَا عَلِمُوا؟ قَالَ : «نَعَمْ».

قُلْتُ : فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلی أَنْ تُحْیُوا الْمَوْتی ، وَ تُبْرِئُوا الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ بِإِذْنِ اللّهِ».

ثُمَّ قَالَ لِیَ : «ادْنُ مِنِّی یَا أَبَا مُحَمَّدٍ» فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَمَسَحَ عَلی وَجْهِی وَ عَلی عَیْنَیَّ ، فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْبُیُوتَ وَ کُلَّ شَیْءٍ فِی الْبَلَدِ ، ثُمَ قَالَ لِی : «أَ تُحِبُّ أَنْ تَکُونَ هکَذَا وَ لَکَ مَا لِلنَّاسِ ، وَ عَلَیْکَ مَا عَلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ، أَوْ تَعُودَ کَمَا کُنْتَ وَ لَکَ الْجَنَّهُ خَالِصاً ؟»

قُلْتُ : أَعُودُ کَمَا کُنْتُ ، فَمَسَحَ عَلی عَیْنَیَّ ، فَعُدْتُ کَمَا کُنْتُ .

قَالَ : فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِی عُمَیْرٍ بِهذَا ، فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّ هذَا حَقٌّ کَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ . .

530.عنه صلی الله علیه و آله (فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از مثنّی حنّاط، از ابوبصیر که گفت: بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: شما وارث های رسول خدایید صلی الله علیه و آله ؟ فرمود:«آری». عرض کردم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث جمیع پیغمبران بود؛ که دانست هر چه ایشان دانستند؟ فرمود: «آری». عرض کردم: پس شما می توانید که مردگان را زنده گردانید و کور مادرزاد و پیس را چاق کنید و شفا دهید؟ فرمود: «آری، به اذن خدا». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، نزدیک من بیا» من نزدیک آن حضرت شدم، پس دست بر رو و بر چشم من مالید، و من آفتاب و آسمان و زمین و خانه ها و آنچه در شهر بود، همه را دیدم (و در بعضی از نسَخ کافی، به جای شهر، خانه مذکور است و بنابر این، مراد آن بیوت که به خانه ها ترجمه شد، حجرهای آن خانه است).

ابوبصیر می گوید که: پس حضرت فرمود که: «آیا دوست می داری که همچنین روشن باشی، و از برای تو باشد آنچه از برای مردمان، و بر تو باشد آنچه بر ایشان است، در روز قیامت (یعنی: در محشر، ثواب و عقاب تو مثل دیگران باشد) یا بر گردی به حال کوری؛ چنانچه پیش از این بودی، و بهشت از برای تو خالص باشد که بی حساب داخل آن شوی؟»

عرض کردم که: بر می گردم به حال کوری؛ چنانچه بودم. پس دست بر چشم من مالید و کور شدم؛ چنانچه بودم.

بعد از آن ابن ابی عمیر را به این امر حدیث کردم، گفت: گواهی می دهم که اینک حقّ است؛ چنانچه روز حقّ است. .

514.الأمالی للطوسی عن حذیفه بن الیمان :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :کُنْتُ عِنْدَهُ یَوْماً إِذْ وَقَعَ زَوْجُ وَرَشَانَ عَلَی الْحَائِطِ وَ هَدَلَا هَدِیلَهُمَا ، فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام عَلَیْهِمَا کَلَامَهُمَا سَاعَةً ، ثُمَّ نَهَضَا ، فَلَمَّا طَارَا عَلَی الْحَائِطِ ، هَدَلَ الذَّکَرُ عَلَی الْأُنْثَی سَاعَةً ، ثُمَّ نَهَضَا ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا هذَا الطَّیْرُ ؟

قَالَ : «یَا ابْنَ مُسْلِمٍ ، کُلُّ شَیْءٍ خَلَقَهُ اللّهُ مِنْ طَیْرٍ أَوْ بَهِیمَهٍ أَوْ شَیْءٍ فِیهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَ أَطْوَعُ مِنِ ابْنِ آدَمَ ، إِنَّ هذَا الْوَرَشَانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ ، فَحَلَفَتْ لَهُ : مَا فَعَلْتُ ، فَقَالَتْ : تَرْضی بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ؟ فَرَضِیَا بِی ، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ ، فَصَدَّقَهَا» .504.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ ، قَالَ :لَمَّا حُمِلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَی الشَّامِ إِلی هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ وَ صَارَ بِبَابِهِ ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَ مَنْ کَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ : إِذَا رَأَیْتُمُونِی قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ، ثُمَّ رَأَیْتُمُونِی قَدْ سَکَتُّ ، فَلْیُقْبِلْ عَلَیْهِ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ فَلْیُوَبِّخْهُ ، ثُمَّ أَمَرَ أَنْ یُؤْذَنَ لَهُ .

فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهِ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ بِیَدِهِ : «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ» فَعَمَّهُمْ جَمِیعاً بِالسَّلَامِ ، ثُمَّ جَلَسَ ، فَازْدَادَ هِشَامٌ عَلَیْهِ حَنَقاً بِتَرْکِهِ السَّلَامَ عَلَیْهِ بِالْخِلَافَهِ ،وَ جُلُوسِهِ بِغَیْرِ إِذْنٍ ، فَأَقْبَلَ یُوَبِّخُهُ ، وَ یَقُولُ فِیمَا یَقُولُ لَهُ : یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ، لَا یَزَالُ الرَّجُلُ مِنْکُمْ قَدْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِینَ ، وَ دَعَا إِلی نَفْسِهِ ، وَ زَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَفَهاً وَ قِلَّهَ عِلْمٍ ، وَ وَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ یُوَبِّخَهُ ، فَلَمَّا سَکَتَ ، أَقْبَلَ عَلَیْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ یُوَبِّخُهُ حَتَّی انْقَضی آخِرُهُمْ ، فَلَمَّا سَکَتَ الْقَوْمُ ، نَهَضَ علیه السلام قَائِماً ، ثُمَّ قَالَ : «أَیُّهَا النَّاسُ ، أَیْنَ تَذْهَبُونَ ؟ وَ أَیْنَ یُرَادُ بِکُمْ ؟ بِنَا هَدَی اللّهُ أَوَّلَکُمْ ، وَ بِنَا یَخْتِمُ آخِرَکُمْ ، فَإِنْ یَکُنْ لَکُمْ مُلْکٌ مُعَجَّلٌ ، فَإِنَّ لَنَا مُلْکاً مُؤَجَّلًا ، وَ لَیْسَ بَعْدَ مُلْکِنَا مُلْکٌ ؛ لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَهِ ؛ یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ» ».

فَأَمَرَ بِهِ إِلَی الْحَبْسِ ، فَلَمَّا صَارَ إِلَی الْحَبْسِ ، تَکَلَّمَ ، فَلَمْ یَبْقَ فِی الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَا تَرَشَّفَهُ وَ حَنَّ إِلَیْهِ ، فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلی هِشَامٍ ، فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، إِنِّی خَائِفٌ عَلَیْکَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ یَحُولُوا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ مَجْلِسِکَ هذَا ، ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ ، فَأَمَرَ بِهِ ، فَحُمِلَ عَلَی الْبَرِیدِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ لِیُرَدُّوا إِلَی

الْمَدِينَهِ ، وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُخْرَجَ لَهُمُ الْأَسْوَاقُ ، وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ ، فَسَارُوا ثَلَاثاً لَا يَجِدُونَ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً حَتّى انْتَهَوْا إِلى مَدْيَنَ ، فَأُغْلِقَ بَابُ الْمَدِينَهِ دُونَهُمْ ، فَشَكَا أَصْحَابُهُ الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ .

قَالَ : فَصَعِدَ جَبَلًا لِيُشْرِفَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ بِأَعْلى صَوْتِهِ : «يَا أَهْلَ الْمَدِينَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا ، أَنَا بَقِيَّهُ اللّهِ ، يَقُولُ اللّهُ : «بَقِيَّتُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» » .

قَالَ : وَ كَانَ فِيهِمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ ، فَأَتَاهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ : يَا قَوْمِ ، هذِهِ وَ اللّهِ دَعْوَهُ شُعَيْبٍ النَّبِيِّ ، وَ اللّهِ ، لَئِنْ لَمْ تُخْرِجُوا إِلى هذَا الرَّجُلِ بِالْأَسْوَاقِ ، لَتُؤْخَذُنَّ مِنْ فَوْقِكُمْ ، وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ، فَصَدِّقُونِى فِى هذِهِ الْمَرَّهِ وَ أَطِيعُونِى ، وَ كَذِّبُونِى فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ ؛ فَإِنِّى نَاصِحٌ لَكُمْ .

قَالَ : فَبَادَرُوا ، فَأَخْرَجُوا إِلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابِهِ بِالْأَسْوَاقِ ، فَبَلَغَ هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ خَبَرُ الشَّيْخِ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ ، فَحَمَلَهُ ، فَلَمْ يُدْرَ مَا صَنَعَ بِهِ .
.

492.امام باقر علیه السلام (درباره گفته خدای متعال : {Q} «از خدا و پیامبرش) محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از محمد بن علی، از عاصم بن حُمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: روزی در خدمت آن حضرت بودم که ناگاه، یک جفت کبوتر بر سر دیوار فرود آمدند و به آواز و زبان خود آواز کردند و چیزی گفتند. پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام ، ساعتی سخن آنها را جواب فرمود، پس آنها برخاستند و چون پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند، نر با ماده به زبان خود ساعتی سخن گفت و آواز کرد، بعد از آن برخاستند. من به حضرت علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، این مرغ چه بود؟ فرمود که:«ای پسر مسلم، هر چیزی که خدا آن را آفریده؛ از مرغان، یا چهارپایان، یا چیزی که روح در آن باشد و جان داشته باشد، سخن ما را از فرزند آدم بیشتر می شنوند، و اطاعت ما را زیادتر از ایشان می کنند. به درستی که این کبوتر نر گمان بدی به زن خود برده بود، و آن کبوتر ماده از برایش سوگند یاد نموده بود که آنچه شوهر در حقّ او گمان کرده، نکرده. و بعد از آن که از او قبول نکرده بود، ماده به نر گفته بود که به محاکمه محمد بن علی راضی می شوی؟. پس هر دو به محاکمه من راضی شدند، و من کبوتر نر را خبر دادم که بر کبوتر ماده ستم کار است (و آنچه در حقّ او گمان کرده، محض تهمت است)، و چون سخن مرا شنید ماده را تصدیق نمود».490.الکافی عن سلیم بن قیس :حسین بن محمد، از معلیّ بن محمد، از علی بن اسباط، از صالح بن حمزه، از پدرش، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: چون امام محمد باقر علیه السلام را به جبر به سوی شام به نزد هشام بن عبدالملک بردند، و حضرت بر در خانه او رسید، و هشام به این امر خبر دار شد، به یاران خود و کسانی که در مجلس او حاضر بودند از بنی امیّه، گفت که: [هنگامی که] مرا دیدید که محمد بن علی را سرزنش و ملامت کردم، بعد از آن دیدید مرا که سکوت کردم و آرام گرفتم، هر یک از شما رو به او آورد و او را سرزنش و ملامت کند. پس امر کرد که آن حضرت را رخصت دهند که داخل شود. چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر او داخل شد، فرمود که: السّلام علیکم، و به دست خویش اشاره به همه نمود و همه ایشان را به سلام تعمیم داد و بعد از سلام، نشست.

پس خشم هشام بر آن حضرت زیاد شد، به واسطه آن که آن حضرت سلام بر او به خلافت، ترک فرمود (و نفرمود که: السّلام علیک ایّها الخلیفه) ، و

بی رخصت او نشست، و شروع کرد که آن حضرت را سرزنش می نمود و از جمله آنچه به آن حضرت می گفت این بود که می گفت: ای محمد بن علی، همیشه مردی از شما عصای مسلمانان را شکافته (یعنی: با همه ایشان مخالفت نموده و به راهی رفته که کسی در آن سلوک ننموده، و در میان ایشان فتنه انداخته) و مردم را به سوی خود دعوت کرده، و گمان داشته که او امام است؛ از روی سفاهت و کم عقلی و کم علمی. و آن حضرت را به آنچه اراده داشت که سرزنش کند، سرزنش کرد و سکوت نمود.

آن قوم رو به حضرت آوردند و هر یک بعد از دیگری او را سرزنش می نمود تا یکی آخر ایشان، که همه او را سرزنش کردند، تا به آخر رسید. و چون آن قوم سکوت کردند، حضرت برخاست و درست ایستاد و فرمود که:«ای گروه مردمان، کجا می روید و کجا اراده می شود به شما؟ (یعنی: شما را خدا برد و شما چه کاره اید، که را به جایی می توانید رسانید؟) به ما خدا اوّل از شما را هدایت نمود، و به ما آخر از شما را ختم خواهد فرمود. پس اگر شما را پادشاه عاجلی هست، ما را پادشاه آجلی خواهد بود، و بعد از پادشاهی ما، پادشاهی نیست؛ زیرا که ماییم اهل عاقبت. و خدای عزّوجلّ می فرماید که: «وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقينَ» (1) » .

پس هشام امر کرد که آن حضرت را به زندان بردند، و چون به زندان در آمد، سخنی فرمود و به محض آن، کسی در زندان باقی نماند، مگر آن که دست و پای آن حضرت را بوسید، و به سوی او میل به هم رسانید. پس زندان بان به نزد هشام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، من بر تو از اهل شام ترسانم از آن که میان تو و خلافتی که داری، مانع شوند و آن را از دستت بگیرند، و خبر آن حضرت را به او داد. پس امر کرد که آن حضرت را از زندان بیرون آوردند، و او و اصحابش را بر استر دُم بریده سوار کردند تا به مدینه باز گردانیده شوند، و امر کرد که چیزی برای ایشان بیرون نبرند، و بازارها نچینند (حاصل آن که کسی چیزی به ایشان نفروشند) ، و میان ایشان و طعام و شراب مانع شد و نگذاشت که نان و آب بردارند .

پس سه روز راه رفتند که طعام و شراب نیافتند، تا به مَدیَن رسیدند و در نزد ورود ایشان درِ شهر را بستند، اصحاب آن حضرت از گرسنگی و تشنگی به ناله در آمدند. راوی می گوید که: حضرت بر کوهی که مُشرِف بر اهل مدین بود، بالا رفت و به بلندترین آواز خویش فرمود که: «ای شهری که همه مردم آن ستم کارند، منم باقی مانده حجت خدا در زمین، و خدا می فرماید: «بَقِيَّتُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ وَ ما أنا عَلَيْكُمْ

بِحَفیظٍ» (2) ». (و ترجمه بعضی از آیه مذکور شد و ترجمه تتّمه آن، این است که: «و نیستم من بر شما حافظ و نگهبان») .

راوی می گوید که: در میان اهل مدین، پیری کهن سال بود به نزد ایشان آمد و گفت که: ای قوم، این دعوت، دعوت شعیب پیغمبر است. به خدا سوگند، که اگر متاع را به سوی این مرد بیرون نبرید و بازارها بر پا نکنید، گرفته می شوید از بالای سر و از زیر پای خویش (یعنی: عذاب بر شما فرود می آید از آسمان و زمین). پس، در این مرتبه مرا تصدیق نمایید و سخن مرا باور کنید و مرا فرمان برید و اگر خواهید بعد از این در امور آینده مرا تکذیب کنید و سخن مرا مشنوید؛ زیرا که من شما را خیر خواهم.

راوی می گوید که: پس، مردم شهر مبادرت نمودند و مایحتاج را به سوی حضرت محمد بن علی و اصحابش بیرون آوردند، و بازارها چیدند. بعد از آن خبر آن پیر به هشام بن عبدالملک رسید، به سوی او فرستاد و او را برد و معلوم نشد که با او چه کرد. .

1- .قصص، 83.
2- .هود، 86.

..

ص: 617

..

489.امام على عليه السلام :سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ الْحِمْيَرِىُّ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِىِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِىٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِى عَامِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ مِائَةٍ ؛ عَاشَ بَعْدَ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ» .119 بَابُ مَوْلِدِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلامولِدَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ ؛ وَ مَضى فِى شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ ، وَ لَهُ خَمْسٌ وَ سِتُّونَ سَنَةً ؛ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِى الْقَبْرِ الَّذِى دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ عليهم السلام ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى بَكْرٍ ، وَ أُمُّهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى بَكْرٍ .

.

119. باب در بیان مولد حضرت ابو عبداللّه جعفر بن محمد علیهماالسلام

489.الإمام علیّ علیه السلام :سعد بن عبداللّه و حِمیری هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«روح مطهّر حضرت محمد بن علی باقر علیه السلام قبض شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود، در سال صد و چهاردهم از هجرت، و بعد از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نوزده سال و دو ماه در دنیا زیست».119. باب در بیان مولد حضرت ابو عبداللّه جعفر بن محمد علیهماالسلامحضرت امام جعفر صادق علیه السلام متولّد شد در سال هشتاد و سیم از هجرت، و آن حضرت علیه السلام از دنیا در گذشت در ماه شوّال از سال صد و چهل و هشتم. و آن حضرت را در آن وقت، شصت و پنج سال بود و در بقیع در قبری که پدر و جدّش و حضرت حسن به علی علیهم السلام دفن شدند، مدفون گردید. و مادرش امّ فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است، و مادر امّ فروه، أسماء دختر عبدالرحمان پسر ابوبکر است.

.

474.تاریخ دمشق عن جابر :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ ، قَالَ :حَدَّثَنِى وُهَيْبُ بْنُ حَفْصٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى بَكْرٍ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِىُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام». ثُمَّ قَالَ : «وَ كَانَتْ أُمِّى مِمَّنْ آمَنَتْ وَ اتَّقَتْ وَ أَحْسَنَتْ ، وَ اللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ : «وَ قَالَتْ أُمِّى : قَالَ أَبِى : يَا أُمَّ فَرْوَةَ ، إِنِّى لَأَدْعُو اللّهَ لِمُذْنِبِى شِيعَتِنَا فِى الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ ؛ لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَنُوبُنَا مِنَ الرَّزَايَا نَصْبِرُ عَلى مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ ، وَ هُمْ يَصْبِرُونَ عَلى مَا لَا يَعْلَمُونَ» .473.صحيح البخارى عن سعد بن أبى وقّاص :بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ :وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ وَ هُوَ وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ : أَنْ أَحْرِقْ عَلى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ ، فَأَلْقَى النَّارَ فِى دَارِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَأَخَذَتِ النَّارُ فِى الْبَابِ وَ الدِّهْلِيزِ ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَتَخَطَّى النَّارَ وَ يَمْشِى فِيهَا ، وَ يَقُولُ : «أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرى ، أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّهِ صلى الله عليه و آله » .469.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْبَرْقِىِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلى يَزِيدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ هُبَيْرَةَ ، قَالَ :سَخِطَ عَلَىَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ ، وَ حَلَفَ عَلَىَّ لَيَقْتُلَنِى ، فَهَرَبْتُ مِنْهُ ، وَ عُذْتُ بِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَأَعْلَمْتُهُ خَبَرِى ، فَقَالَ لِىَ : «انْصَرِفْ إِلَيْهِ ، وَ أَقْرِئْهُ مِنِّى السَّلَامَ ، وَ قُلْ لَهُ : إِنِّى قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ».

فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، شَامِىٌّ ، خَبِيثُ الرَّأْيِ ، فَقَالَ : «اذْهَبْ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ». فَأَقْبَلْتُ ، فَلَمَّا كُنْتُ فِى بَعْضِ الْبَوَادِى ، اسْتَقْبَلَنِى أَعْرَابِىٌّ ، فَقَالَ : أَيْنَ تَذْهَبُ ؟ إِنِّى أَرى وَجْهَ مَقْتُولٍ ، ثُمَّ قَالَ لِى : أَخْرِجْ يَدَكَ ، فَفَعَلْتُ ، فَقَالَ : يَدُ مَقْتُولٍ ؛ ثُمَّ قَالَ لِى : أَبْرِزْ رِجْلَكَ ، فَأَبْرَزْتُ رِجْلِى ، فَقَالَ : رِجْلُ مَقْتُولٍ ؛ ثُمَّ قَالَ لِى ، أَبْرِزْ جَسَدَكَ ، فَفَعَلْتُ ، فَقَالَ : جَسَدُ مَقْتُولٍ ؛ ثُمَّ قَالَ لِى : أَخْرِجْ لِسَانَكَ ، فَفَعَلْتُ ، فَقَالَ لِىَ : امْضِ ؛ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ ؛ فَإِنَّ فِى لِسَانِكَ رِسَالَةً لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِىَ ، لَانْقَادَتْ لَكَ .

قَالَ : فَجِئْتُ حَتّى وَقَفْتُ عَلى بَابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ ، فَاسْتَأْذَنْتُ ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ، قَالَ : أَتَتْكَ بِخَائِنٍ رِجْلَاهُ ؛ يَا غُلَامُ ، النَّطْعَ وَ السَّيْفَ . ثُمَّ أَمَرَ بِى ، فَكُتِّفْتُ ،

وَ شُدَّ رَأسِی ، وَ قَامَ عَلَیَّ السَّیَّافُ لِیَضْرِبَ عُنُقِی .

فَقُلْتُ : أَیُّهَا الْأَمِیرُ ، لَمْ تَظْفَرْ بِی عَنْوَةً ، وَ إِنَّمَا جِئْتُکَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِی ، وَ هَاهُنَا أَمْرٌ أَذْکُرُهُ لَکَ ، ثُمَّ أَنْتَ وَ شَأْنَکَ ، فَقَالَ : قُلْ ، فَقُلْتُ : أَخْلِنِی ، فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ ، فَخَرَجُوا .

فَقُلْتُ لَهُ : جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ ، وَ یَقُولُ لَکَ : «قَدْ أَجَرْتُ عَلَیْکَ مَوْلَاکَ رُفَیْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ».

فَقَالَ : وَ اللّٰهِ ، لَقَدْ قَالَ لَکَ جَعْفَرٌ هذِهِ الْمَقَالَهَ ، وَ أَقْرَأَنِی السَّلَامَ ؟! فَحَلَفْتُ لَهُ ، فَرَدَّهَا عَلَیَّ ثَلَاثاً ، ثُمَّ حَلَّ أَکْتَافِی ، ثُمَّ قَالَ : لَا یُقْنِعُنِی مِنْکَ حَتّٰی تَفْعَلَ بِی مَا فَعَلْتُ بِکَ ، قُلْتُ : مَا تَنْطَلِقُ یَدِی بِذَاکَ ، وَ لَا تَطِیبُ بِهِ نَفْسِی ، فَقَالَ : وَ اللّٰهِ ، مَا یُقْنِعُنِی إِلَا ذَاکَ ، فَفَعَلْتُ بِهِ کَمَا فَعَلَ بِی ، وَ أَطْلَقْتُهُ ، فَنَاوَلَنِی خَاتَمَهُ ، وَ قَالَ : أُمُورِی فِی یَدِکَ ، فَدَبِّرْ فِیهَا مَا شِئْتَ . .

468.الإمام علىّ علیه السلام :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبداللّه بن احمد، از ابراهیم بن حسن روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا وَهْیب بن حَفْص، از اسحاق بن جریر و گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«سعید بن مسیّب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی، از معتمدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام بودند بعد از آن فرمود که: مادرم از آنها بود که ایمان آورده و پرهیزگار گردیده و نیکوکار بودند. «وَاللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» (1) ، یعنی: و خدا نیکوکاران را دوست می دارد» .

و فرمود که: «مادرم گفت که: پدرم فرمود که: ای امّ فروه، به درستی که من خدا را می خوانم و دعا می کنم از برای گناه کاران شیعیان خود در شبانه روزی هزار مرتبه؛ زیرا که ما در آنچه به ما می رسد از مصیبت ها، صبر می کنیم بر آنچه می دانیم از ثواب خدا، و می دانیم که در آخر چه خواهد شد، و ایشان صبر می کنند بر آنچه نمی دانند».467.فضائل الصحابه لابن حنبل عن محدوج بن زید :بعضی از اصحاب ما، از ابن جمهور، از پدرش، از سلیمان بن سماعه، از عبداللّه بن قاسم، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: ابو جعفر منصور دوانیقی به سوی حسن بن زید - که از جانب او حاکم بود بر مکّه و مدینه -، فرستاد که خانه جعفر بن محمد را به آتش زن؛ در حالی که جعفر در خانه باشد. پس حسن بن زید آتش در خانه امام جعفر صادق علیه السلام افکند، و آتش در در خانه و دهلیز گرفت. امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد و پا در آن آتش گذاشت، و در آن راه می رفت و می فرمود:«منم پسر اصل ها و ریشه های خاک، و منم پسر ابراهیم خلیل اللّه ».458.تاریخ بغداد (به نقل از جابر) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از برقی، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده اند، از رُفَید غلام پسر یزید بن عمر بن هُبَیره روایت کرده است که گفت: ابن هبیره بر من غضب کرد و در باب من سوگند یاد نمود که مرا بکشد، پس من از پیش او گریختم و پناه بردم به امام جعفر صادق علیه السلام و خبر خود را به آن حضرت اعلام کردم. به من فرمود که: «به سوی او برگرد و او را از من سلام برسان، و به او بگو که: من غلام تو رُفَید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، و چون چنین است، او را به بدی که نسبت به او کنی، بر میانگیزان و از جا به در میاور».

رفید می گوید که: من به حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، ابن هُبَیره، مردی است شامی و رأی خبیثی دارد. فرمود:«برو به سوی او، چنانچه به تو می گویم». بعد از آن رو به راه آوردم و چون در بین راه در بعضی از بیابان ها بودم، اعرابی رو به من آورد و گفت: به کجا می روی؟ به درستی که من می بینم روی کسی را که کشته خواهد شد (و مراد این است که نظر به علم قیافه، آثار کشته شدن از روی تو پیداست). بعد از آن، به من گفت که: دست خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت که: این دست، کشته است. پس گفت: پای خود را ظاهر کن، من پای خود را ظاهر کردم. گفت که: این پا، پای کشته است. پس گفت که: تن خود را ظاهر گردان، من چنان کردم. گفت که: این تن، تن کشته است. پس گفت که: زبان خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت به من: برو که بر تو باکی نیست؛ زیرا که در زبانت پیغامی هست که اگر آن پیغام را به کوه های استوار آوری، تو را فرمان برداری می کنند.

رُفید می گوید که: آمدم تا بر درِ ابن هُبیره ایستادم و رخصت طلبیدم که داخل شوم، و چون رخصت یافتم و بر او داخل شدم، گفت که: تو را آورده است آن که پای هایش با او خیانت کننده است (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، تو را آورده است آن که پای هایش او را هلاک خواهد کرد؛ چنانچه در فارسی می گویند که: خود پا به سلاخ خانه آمده ای). و ابن هبیره گفت که: ای غلام نَطَع، و شمشیر را حاضر کن. (2)

رُفید می گوید که: پس امر کرد که شانه مرا بستند و سر مرا محکم کردند و جلاّد بر سر من ایستاد که، گردن مرا بزند. گفتم که: ای امیر، تو از روی قهر و غلبه بر من دست نیافتی، و جز این نیست که من از پیش خود و به اختیار به نزد تو آمده ام، و در اینجا قصّه هست که آن را از برای تو ذکر می کنم. بعد از آن، تو به کار خود مشغول شو و هر کار که می خواهی بکن. گفت: بگو. گفتم: با من خلوت کن. پس فرمود که: کسانی که در آنجا حاضر بودند، بیرون رفتند. به او گفتم که: جعفر بن محمد تو را سلام می رساند و به تو می فرماید که: «من غلام تو رُفید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، پس او را به بدی بر میانگیزان» .

ابن هُبیره از روی تعجب گفت: اللّه ، جعفر بن محمد این گفتار را به تو گفت و مرا سلام رسانید؟ من سوگند یاد کردم. پس سه مرتبه این گفتار را بر من تکرار نمود و احوال پرسید، بعد از آن شانه های مرا باز کرد و گفت: چیزی مرا از تو قانع نمی کند تا آن که آنچه من با تو کرده ام، تو با من بکنی. گفتم که: دستم به این امر روان نمی شود و یارای آن ندارد و دلم به

آن خوش نمی شود. گفت: به خدا سوگند که چیزی مرا قانع نمی کند، مگر این که می گویم به عمل آید. پس من با او چنانچه با من کرده بود، کردم و او را رها کردم. بعد از آن مهر خود را به من داد و گفت که: همه امور من در دست تو است. پس در آنها آنچه خواستی باشی، تدبیر کن. .

1- .آل عمران، 134.
2- .و نطع، به فتح و کسر نون و سکون و فتح طا، بساطی است از پوست. و طریقه ایشان این بود که هرگاه می خواستند که کسی را بکشند، نَطَعی در پیش روی ایشان پهن می کردند و قدری خاک بر روی آن می ریختند و آن که را که اراده کشتن او داشتند در بالای نَطَع، گردن می زدند. مترجم

ص: 622

. .

ص: 623

. .

457.تاريخ دمشق (به نقل از عامر بن سعد) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ وَ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ أَبِى سَلَمَةَ السَّرَّاجِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِى فَاخِتَةَ ، قَالُوا : كُنَّا عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَالَ :«عِنْدَنَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ وَ مَفَاتِيحُهَا ، وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِإِحْدى رِجْلَىَّ : أَخْرِجِى مَا فِيكِ مِنَ الذَّهَبِ ، لَأَخْرَجَتْ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ بِإِحْدى رِجْلَيْهِ ، فَخَطَّهَا فِى الْأَرْضِ خَطّاً ، فَانْفَرَجَتِ الْأَرْضُ ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ ، فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ قَدْرَ شِبْرٍ ، ثُمَّ قَالَ : «انْظُرُوا حَسَناً». فَنَظَرْنَا فَإِذَا سَبَائِكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَتَلَأْلَأُ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أُعْطِيتُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَ شِيعَتُكُمْ مُحْتَاجُونَ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «إِنَّ اللّهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ، وَ يُدْخِلُ عَدُوَّنَا الْجَحِيمَ» .448.امام على عليه السلام :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :كَانَ لِى جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ ، فَأَصَابَ مَالاً ، فَأَعَدَّ قِيَاناً ، وَ كَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ ، وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ ، وَ يُؤْذِينِى ، فَشَكَوْتُهُ إِلى نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ ، فَلَمْ يَنْتَهِ ، فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لِى : يَا هذَا ، أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلًى ، وَ أَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًى ، فَلَوْ عَرَضْتَنِى لِصَاحِبِكَ ، رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِىَ اللّهُ بِكَ ، فَوَقَعَ ذلِكَ لَهُ فِى قَلْبِى ، فَلَمَّا صِرْتُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ ، فَقَالَ لِى : «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ ، فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ ، وَ أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللّهِ الْجَنَّةَ».

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ ، أَتَانِى فِيمَنْ أَتى ، فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِى حَتّى خَلَا مَنْزِلِى ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ : يَا هذَا ، إِنِّى ذَكَرْتُكَ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليهماالسلام ، فَقَالَ لِى : «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ ، فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ ، وَ أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللّهِ الْجَنَّةَ».

قَالَ : فَبَكى ، ثُمَّ قَالَ لِىَ : اللّهِ ، لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ هذَا ؟! قَالَ : فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِى مَا قُلْتُ ، فَقَالَ لِى : حَسْبُكَ ، وَ مَضى ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَىَّ ، فَدَعَانِى وَ إِذَا هُوَ خَلْفَ دَارِهِ عُرْيَانٌ ، فَقَالَ لِى : يَا أَبَا بَصِيرٍ ، لَا وَ اللّهِ ، مَا بَقِىَ فِى مَنْزِلِى شَىْءٌ إِلَا وَ قَدْ أَخْرَجْتُهُ ، وَ أَنَا كَمَا تَرى .

قَالَ : فَمَضَيْتُ إِلى إِخْوَانِنَا ، فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ ، ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتّى بَعَثَ إِلَىَّ : أَنِّى عَلِيلٌ فَأْتِنِى ، فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ أُعَالِجُهُ حَتّى نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ ، فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ ، فَغُشِىَ عَلَيْهِ غَشْيَةً ،

ثُمَّ أفَاقَ ، فَقَالَ لِی : یَا أبَا بَصِیرٍ ، قَدْ وَفی صَاحِبُکَ لَنَا ، ثُمَّ قُبِضَ رَحْمَهُ اللّهِ عَلَیْهِ .

فَلَمَّا حَجَجْتُ ، أَتَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَیْهِ ، فَلَمَّا دَخَلْتُ ، قَالَ لِیَ ابْتِدَاءً مِنْ دَاخِلِ الْبَیْتِ وَ إِحْدی رِجْلَیَّ فِی الصَّحْنِ ، وَ الْأُخْری فِی دِهْلِیزِ دَارِهِ : «یَا أَبَا بَصِیرٍ ، قَدْ وَفَیْنَا لِصَاحِبِکَ» . .

452.الأمالی للصدوق عن ابن عبّاس :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از خیبری، از یونس بن ظبیان و مفضّل بن عمرو ابوسلمه سرّاج و حسین بن ثُوَیر بن ابی فاخته روایت کرده است که گفتند: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که فرمود:«خزینه های زمین و کلیدهای آنها در نزد ما است، و اگر خواسته باشم که به یکی از پای های خود به سوی زمین اشاره کنم و بگویم که: آنچه در تو است از طلا بیرون آور، هر آینه بیرون خواهد آورد». پس به یکی از پای های خود اشاره فرمود و آن را در زمین کشید (یا به آن خطی را در زمین احداث فرمود) چنان خطّی که زمین به جهت آن شکافته شد. پس دست خود در آن برد و شمش طلایی را بیرون آورد، به قدر یک شِبر، پس فرمود که: «خوب نگاه کنید»، ما نگاه کردیم و دیدیم که شمش های طلای بسیار بر روی یکدیگر ریخته می درخشید.

بعضی از ما به آن حضرت عرض کردیم که: فدای تو گردم، شما عطا شده اید آنچه را که عطا شده اید (یعنی: چیز بسیاری به شما عطا شده) و شیعیان شما محتاج اند. راوی می گوید که: حضرت فرمود: «زود باشد که خدا از برای ما و از برای شیعیان ما دنیا و آخرت را جمع گرداند، و ایشان را در آورد در بهشت هایی که همه آن ناز و نعمت است و دشمنان ما را داخل کند در جهنّم».443.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: مرا همسایه ای بود که پیروی پادشاه می نمود و عامل دیوان بود، پس به مال بسیار رسید و زنان و کنیزان خواننده را آماده نمود و همه را به نزد خود جمع می کرد و شراب می خورد و مرا آزار می رسانید. پس من چندین مرتبه شکایت او را به پیش خودش کردم و فایده ای نداد و از آن کردار ناپسند باز نایستاد، چون بر او الحاح کردم و اصرار نمودم، به من گفت که: ای مرد، من مردی هستم که مبتلی شده ام به بعضی از امور و تو مردی هستی که از این بلیّه خلاصی یافته ای. پس اگر احوال مرا به صاحب خود (یعنی: جعفر بن محمد) عرضه داری، امید دارم که خدا مرا به واسطه تو خلاصی دهد. پس این حرف در دل من تأثیری کرد و در دلم افتاد که این خدمت را از برای او بکنم. چون به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم، حال او را برای آن حضرت ذکر کردم.

حضرت فرمود:«چون به کوفه برگردی، البتّه به دیدن تو می آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می گوید که: وا گذار آنچه را که تو بر آن هستی، و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می شوم». چون به کوفه برگشتم، از جمله کسانی که به دیدن من آمدند او بود که به نزد من آمد و من او را نگاه داشتم تا منزل من خلوت شد. بعد از آن به او گفتم که: ای مرد، من احوال تو را از برای ابو عبداللّه ، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام ، ذکر کردم، به من فرمود که: «چون به کوفه برگردی، البتّه به دیدن تو می آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می گوید که: واگذار آنچه را که تو بر آن هستی و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می شوم».

ابوبصیر می گوید که: چون این را شنید، گریست. پس از روی تعجّب گفت: اللّه ، حضرت صادق این سخن را به تو فرمود؟ ابو بصیر می گوید که: من از برای او سوگند یاد نمودم که آنچه گفتم به من فرمود. آن همسایه گفت که: همین ثواب، تو را بس است و بیرون رفت. چون بعد از چند روزی شد، به نزد من فرستاد و مرا طلبید، چون رفتم، دیدم که برهنه در پشت خانه خود ایستاده به من گفت که: ای ابو بصیر، نه، به خدا سوگند که در منزل من چیزی باقی نمانده، مگر آن که آن را بیرون کردم و در راه خدا دادم و من چنانم که تو می بینی.

ابو بصیر می گوید که: پس من به سوی برادران خویش رفتم و از برای او جمع کردم آنچه او را به آن پوشانیدم. بعد از آن بیش از چند روز، کمی بر او نگذشت تا آن که به سوی من فرستاد و پیغام داد که من ناخوشم و به دیدن من بیا. من شروع کردم که در نزد او تردّد می نمودم و او را معاجله می کردم تا آن که آثار مرگ در او ظاهر شد و من در نزد او نشسته بودم و او در کار جان دادن بود که او را بی هوشی دست داد، بعد از آن به هوش باز آمد و گفت که: ای ابوبصیر، صاحب و امام تو از برای ما به آنچه وعده کرده بود وفا فرمود. بعد از آن قبض روح او شد خدا او را رحمت کند .

و چون به حجّ می رفتم، به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و رخصت طلبیدم که بر او داخل شوم، مرا رخصت دادند و چون بر آن حضرت داخل شدم، در اوّل مرتبه به من فرمود و حال آن که آن حضرت در اندران خانه تشریف داشت، و یک پای من در صحن خانه و پای دیگر در دهلیز خانه آن حضرت بود که: «ای ابو بصیر، از برای صاحب تو به آنچه ضامن شده بودیم، وفا نمودیم» . .

ص: 626

..

ص: 627

..

442.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (لِعَلِيٍّ عليه السلام) أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، قَالَ :قَالَ لِى : أَ تَدْرِى مَا كَانَ سَبَبُ دُخُولِنَا فِى هذَا الْأَمْرِ وَ مَعْرِفَتِنَا بِهِ ، وَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مِنْهُ ذِكْرٌ وَ لَا مَعْرِفَهُ شَىْءٍ مِمَّا عِنْدَ النَّاسِ ؟ قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَا ذَاکَ ؟ قَالَ : إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ يَعْنِى أَبَا الدَّوَانِيقِ قَالَ لِأَبِى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ : يَا مُحَمَّدُ ، ابْغِ لِى رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ يُؤَدِّى عَنِّى ، فَقَالَ لَهُ أَبِى : قَدْ أَصَبْتُهُ لَکَ ، هذَا فُلَانُ بْنُ مُهَاجِرٍ خَالِى ، قَالَ : فَأْتِنِى بِهِ ، قَالَ : فَأَتَيْتُهُ بِخَالِى ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ ، خُذْ هذَا الْمَالَ ، وَ أْتِ الْمَدِينَهَ ، وَ أْتِ عَبْدَ اللّهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عِدَّهً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، فَقُلْ لَهُمْ : إِنِّى رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ ، وَ بِهَا شِيعَهٌ مِنْ شِيعَتِکُمْ ، وَجَّهُوا إِلَيْکُمْ بِهذَا الْمَالِ ، وَ ادْفَعْ إِلى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلى شَرْطِ كَذَا وَ كَذَا ، فَإِذَا قَبَضُوا الْمَالَ ، فَقُلْ : إِنِّى رَسُولٌ ، وَ أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِى خُطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ مَا قَبَضْتُمْ .

فَأَخَذَ الْمَالَ وَ أَتى الْمَدِينَهَ ، فَرَجَعَ إِلى أَبِى الدَّوَانِيقِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّوَانِيقِ : مَا وَرَاءَکَ؟ قَالَ : أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَ هذِهِ خُطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمُ الْمَالَ خَلَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ؛ فَإِنِّى أَتَيْتُهُ وَ هُوَ يُصَلِّى فِى مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ ، وَ قُلْتُ : حَتّى يَنْصَرِفَ ، فَأُذْكُرَ لَهُ مَا ذَكَرْتُ لِأَصْحَابِهِ ، فَعَجَّلَ وَ انْصَرَفَ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَىَّ ، فَقَالَ : «يَا هذَا ، اتَّقِ اللّهَ ، وَ لَا تَغُرَّ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؛ فَإِنَّهُمْ قَرِيبُو الْعَهْدِ بِدَوْلَهِ بَنِى مَرْوَانَ وَ كُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ». فَقُلْتُ : وَ مَا ذَاکَ ، أَصْلَحَکَ اللّهُ ؟ قَالَ : فَأَدْنى رَأْسَهُ مِنِّى ، وَ أَخْبَرَنِى بِجَمِيعِ مَا جَرى بَيْنِى وَ بَيْنَکَ حَتّى كَأَنَّهُ كَانَ ثَالِثَنَا .

قَالَ : فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ ، اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نُبُوَّهٍ إِلَا وَ فِيهِ مُحَدَّثٌ ، وَ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثُنَا الْيَوْمَ ، وَ كَانَتْ هذِهِ الدَّلَالَهُ سَبَبَ قَوْلِنَا بِهذِهِ الْمَقَالَهِ . .

437.عنها علیها السلام :ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از جعفر بن محمد بن اشعث روایت کرده است که گفت: جعفر به من گفت که: آیا می دانی که سبب دخول ما در این امر (که عبارت است از تشیّع و معرفت ما به آن) چه بود؟ با آن که ذکری از آن و معرفت چیزی از آنچه در نزد مردمان است در نزد ما نبود. صفوان می گوید که: به جعفر گفتم که: بیان کن که آن چه بود؟ گفت که: ابو جعفر (یعنی: منصور صاحب دوانیق) به پدرم محمد بن اشعث گفت که: ای محمد، مردی را برای من طلب کن که او را عقلکی باشد که آنچه من می خواهم از جانب من به جا آورد. پدرم در جواب گفت که: من چنین مردی را برای تو یافته ام و اینک فلان پسر مهاجر خالوی من است. ابوجعفر گفت: پس او را به نزد من آور.

جعفر می گوید که: من خالوی خود را به نزد ابوجعفر منصور آوردم، ابوجعفر با وی گفت که: ای پسر مهاجر، این مال را برگیر و به مدینه در آی و برو به نزد عبداللّه بن حسن بن حسن و چند نفر از اهل بیت او که جعفر بن محمد در میانه ایشان باشد، و به ایشان بگو که: من مردی غریبم از اهل خراسان، و در آنجا شیعیانی چند از شیعیان شما هستند که این مال را به سوی شما فرستاده اند، و مال را به هر یک از ایشان تسلیم کن با شرط چنین و چنین، و چون مال را گرفتند، بگو که: من فرستاده ام و دوست می دارم که خطّ های شما با من باشد در باب گرفتن شما آنچه را که گرفته اید.

پس ابن مهاجر مال را گرفت و به مدینه آمد بعد از آن به سوی منصور صاحب دوانیق برگشت و محمد بن اشعث در نزد او بود، صاحب دوانیق به ابن مهاجر گفت: چه خبر داری و بعد از آن که از پیش ما رفتی چه اتّفاق افتاد؟ گفت: به نزد آن قوم آمدم و اینک خطّ های ایشان است در باب این که ایشان مال را گرفته اند، غیر از جعفر بن محمد که من به نزد وی آمدم و او در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز می کرد. پس من در پشت سرش نشستم و با خود گفتم که از نماز فارغ می شود و آنچه برای اصحابش ذکر کرده ام برای او نیز ذکر می کنم. پس شتاب کرد و از نماز فارغ شد و به جانب من التفات نمود و گفت که:«ای مرد، از خدا بترس و اهل بیت محمد را گول مزن؛ زیرا که ایشان تازه عهداند از دولت بنی مروان و در این نزدیکی از دست بنی مروان خلاص شده اند، و همه

ایشان فقیر و محتاج اند». من گفتم: خدا تو را به اصلاح آورد، مراد تو از این سخن چیست؟ ابن مهاجر می گوید که: جعفر سر خود را نزدیک من آورد و مرا به همه آنچه در میان من و تو گذشته بود، خبر داد تا آن که گویا که او سیم ما بوده.

محمد می گوید که: ابو جعفر گفت که: ای پسر مهاجر، بدان که هیچ اهل بیت نبوّت و پیغمبری نیستند، مگر آن که در میان ایشان محدّثی هست که فرشته او را خبر می دهد، و جعفر بن محمد امروز محدّث ما است. محمد می گوید که: همین دلالت، سبب اعتقاد ما به این اعتقاد گردید و ما به این گفتار قائل شدیم. .

436.فاطمه علیها السلام :سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِیعاً ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنْ أَخِیهِ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ :قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ سِتِّینَ سَنَةً فِی عَامِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِینَ وَ مِائَهٍ ؛ وَ عَاشَ بَعْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِینَ سَنَةً .435.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام) سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام ، قَالَ :سَمِعْتُهُ یَقُولُ : «أَنَا کَفَّنْتُ أَبِی فِی ثَوْبَیْنِ شَطَوِیَّیْنِ کَانَ یُحْرِمُ فِیهِمَا ، وَ فِی قَمِیصٍ مِنْ قُمُصِهِ ، وَ فِی عِمَامَهٍ کَانَتْ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، وَ فِی بُرْدٍ اشْتَرَاهُ بِأَرْبَعِینَ دِینَاراً» .120 بَابُ مَوْلِدِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهماالسلاموُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام بِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِینَ وَ مِائَهٍ ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : تِسْعٍ وَ عِشْرِینَ وَ مِائَهٍ ؛ وَ قُبِضَ علیه السلام لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ مِنْ سَنَهِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ ، وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَ خَمْسِینَ سَنَةً ؛ وَ قُبِضَ علیه السلام بِبَغْدَادَ فِی حَبْسِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ . وَ کَانَ هَارُونُ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِینَهِ لِعَشْرٍ لَیَالٍ بَقِینَ مِنْ شَوَّالٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَ سَبْعِینَ وَ مِائَهٍ ، وَ قَدْ قَدِمَ هَارُونُ الْمَدِینَهَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ عُمْرَهِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، ثُمَّ شَخَصَ هَارُونُ إِلَی الْحَجِّ وَ حَمَلَهُ مَعَهُ ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلی طَرِیقِ الْبَصْرَهِ ، فَحَبَسَهُ عِنْدَ عِیسَی بْنِ جَعْفَرٍ ، ثُمَّ أَشْخَصَهُ إِلی بَغْدَادَ ، فَحَبَسَهُ عِنْدَ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ ، فَتُوُفِّیَ علیه السلام فِی حَبْسِهِ ، وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِی مَقْبَرَهِ قُرَیْشٍ ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ یُقَالُ لَهَا : حَمِیدَهُ .

.

120. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

432.امام جواد علیه السلام :سعد بن عبداللّه و عبداللّه بن جعفر هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر که گفت:روح مطهر ابو عبداللّه ، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام ، قبض شد و آن حضرت شصت و پنج ساله بود و در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و بعد از امام محمد باقر علیه السلام سی و چهار سال زنده بود.436.فاطمه علیها السلام بنت رسول اللّه صلی الله علیه وسعد بن عبداللّه ، از ابو جعفر ، از محمد بن عمرو بن سعید، از یونس بن یعقوب، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود:«من پدرم را کفن کردم در دو جامه شَطَوی (1) (یعنی: در دو جامه مصری) که در آنها احرام می بست و در پیراهنی از پیراهن های آن حضرت و در عمامه ای که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود و در بُرد یمانی که آن را به چهل دینار شرعی خریده بود».120. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلامامام موسی کاظم علیه السلام متولّد شد در منزل ابواء در سال صد و بیست و هشتم از هجرت. و بعضی گفته اند در سال صد و بیست و نهم، و قبض روح مطهّر آن حضرت علیه السلام شد در وقتی که شش شب از ماه رجب گذشته بود از سال صد و هشتاد و سیم. و آن حضرت در آن هنگام، پنجاه و چهار، یا پنجاه و پنج ساله بود، و روح مقدّس آن حضرت علیه السلام در بغداد قبض شد در حبس سندی بن شاهک، و در وقتی که دو روز از ماه شوّال باقی مانده بود. هارون او را از مدینه به مکّه برد، و هارون از مکّه به مدینه آمد در زمانی که از عمره ماه رمضان برگشت، بعد از آن هارون به سوی حج بیرون رفت و آن حضرت را با خود برد، پس به راه بصره برگشت و آن حضرت را در بصره در نزد عیسی بن جعفر محبوس گردانید، پس آن حضرت را به سوی بغداد بیرون برد و او را در نزد سندی بن شاهک حبس کرد، و آن حضرت علیه السلام در حبس سندی وفات فرمود و در بغداد در مقبره قریش مدفون گردید. و مادر آن حضرت کنیزی بود که او را حمیده می گفتند.

.

1- .و شَطا، دهی است در ناحیه مصر که جامه را به آن نسبت می دهند. مترجم

433.تاريخ دمشق عن ابن عبّاس :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ السِّنْدِىِّ الْقُمِّىِّ ، قَالَ :حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : دَخَلَ ابْنُ عُكَّاشَهَ بْنِ مِحْصَنٍ الْأَسَدِىُّ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قَائِماً عِنْدَهُ فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنَباً ، فَقَالَ : «حَبَّةً حَبَّةً يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الصَّبِىُّ الصَّغِيرُ ، وَ ثَلَاثَةً وَ أَرْبَعَةً يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ ، وَ كُلُّهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ ؛ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ».

فَقَالَ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : لِأَىِّ شَىْءٍ لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ ؟ قَالَ : وَ بَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّهٌ مَخْتُومَهٌ ، فَقَالَ : «أَمَا إِنَّهُ سَيَجِىءُ نَخَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرَ ، فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ ، فَنَشْتَرِى لَهُ بِهذِهِ الصُّرَّهِ جَارِيَهً».

قَالَ : فَأَتى لِذلِكَ مَا أَتى ، فَدَخَلْنَا يَوْماً عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ : «أَ لَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّخَّاسِ الَّذِى ذَكَرْتُهُ لَكُمْ قَدْ قَدِمَ ، فَاذْهَبُوا ، فَاشْتَرُوا بِهذِهِ الصُّرَّهِ مِنْهُ جَارِيَهً».

قَالَ : فَأَتَيْنَا النَّخَّاسَ ، فَقَالَ : قَدْ بِعْتُ مَا كَانَ عِنْدِى إِلَا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَمْثَلُ مِنَ الْأُخْرى ، قُلْنَا : فَأَخْرِجْهُمَا حَتّى نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا ، فَأَخْرَجَهُمَا ، فَقُلْنَا : بِكَمْ تَبِيعُنَا هذِهِ الْمُتَمَاثِلَهَ ؟ قَالَ : بِسَبْعِينَ دِينَاراً ، قُلْنَا : أَحْسِنْ ، قَالَ : لَا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً ، قُلْنَا لَهُ : نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهذِهِ الصُّرَّهِ مَا بَلَغَتْ ، وَ لَا نَدْرِى مَا فِيهَا ، وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَهِ ، قَالَ : فُكُّوا ، وَ زِنُوا ، فَقَالَ النَّخَّاسُ : لَا تَفُكُّوا ؛ فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّهً مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً ، لَمْ أُبَايِعْكُمْ ، فَقَالَ الشَّيْخُ : ادْنُوا ، فَدَنَوْنَا ، وَ فَكَكْنَا الْخَاتَمَ ، وَ وَزَنَّا الدَّنَانِيرَ ، فَإِذَا هِىَ سَبْعُونَ دِينَاراً لَا تَزِيدُ وَ لَا تَنْقُصُ .

فَأَخَذْنَا الْجَارِيَهَ ، فَأَدْخَلْنَاهَا عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام وَ جَعْفَرٌ قَائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا كَانَ ، فَحَمِدَ اللّهَ وَ أَثْنى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ لَهَا : «مَا اسْمُكِ ؟» قَالَتْ : حَمِيدَهُ ، فَقَالَ : «حَمِيدَهٌ فِى الدُّنْيَا ، مَحْمُودَهٌ فِى الْاخِرَهِ ، أَخْبِرِينِى عَنْكِ : أَ بِكْرٌ أَنْتِ أَمْ ثَيِّبٌ ؟» قَالَتْ : بِكْرٌ ، قَالَ : «وَ كَيْفَ وَ لَا يَقَعُ فِى أَيْدِى النَّخَّاسِينَ شَىْءٌ إِلَا أَفْسَدُوهُ؟!» فَقَالَتْ : قَدْ كَانَ يَجِيئُنِى ، فَيَقْعُدُ مِنِّى مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَهِ ، فَيُسَلِّطُ اللّهُ عَلَيْهِ رَجُلًا أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَهِ ، فَلَا يَزَالُ يَلْطِمُهُ حَتّى يَقُومَ عَنِّى ، فَفَعَلَ بِى مِرَاراً ، وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَاراً ، فَقَالَ : «يَا جَعْفَرُ ، خُذْهَا إِلَيْكَ». فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهماالسلام . .

432.الإمام الجواد علیه السلام :حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از علی بن سندی قمی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عیسی بن عبدالرّحمان ، از پدرش که گفت: ابن عُکّاشه بن مِحصن اسدی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد و امام جعفر صادق علیه السلام در نزد آن حضرت ایستاده بود، پس انگوری به خدمت آن حضرت آورد و حضرت فرمود که:«پیر کهن، یا کودک خردسال آن را دانه دانه می خورد و آنگه گمان می کند که سیر نمی شود و سه دانه و چهار دانه می خورد و تو آن را دو دانه دو دانه بخور که آن مستحّب است» .

پس ابن عُکّاشه به امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: برای چه حضرت صادق را زن نمی دهی که او به حدّ تزویج و زمان زن گرفتن رسیده است؟ راوی می گوید که: در پیش روی آن حضرت کیسه سر به مهری بود، پس فرمود که: «آگاه باشید که زود باشد که بنده فروشی از اهل بَربَر بیاید و در سرای میمون فرود آید و به همین کیسه، کنیزی از برای جعفر خریداری خواهد شد».

راوی می گوید که: برای این امر، آن قدر زمانی که بایست بگذرد گذشت، پس روزی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدیم، فرمود: «آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم از آن بنده فروشی که او را برای شما ذکر کردم، اکنون آن بنده فروش آمده است، پس بروید و به همین کیسه کنیزی را از او بخرید».

راوی می گوید که: ما به نزد آن بنده فروش آمدیم، بعد از آن که از او خواهش کنیز نمودیم، گفت که: آنچه در نزد من بود از کنیزان، همه را فروختم، مگر دو کنیز بیمار که یکی از آنها از دیگری بهتر است. گفتیم: هر دو را بیرون آور تا به سوی ایشان نظر کنیم و هر دو را ببینیم. پس هر دو را بیرون آورد، ما گفتیم که: این کنیز بهتر را به ما چند می فروشی؟ گفت: به هفتاد دینار. گفتیم: به ما احسان کن و چیزی از آن را کم نما. گفت: دیناری از هفتاد دینار کم نمی کنم. ما با وی گفتیم که: این کنیز را از تو می خریم به این کیسه؛ هر چه باشد، و ما نمی دانیم که در این کیسه چقدر است و مرد سر و ریش سفیدی در نزد او بود، گفت: سرِ کیسه را باز کنید و بسنجید. بنده فروش گفت که: سرِ کیسه را باز مکنید که اگر این کیسه یک حبّه از هفتاد دینار کم باشد، به شما نمی فروشم. (1) پس آن پیر

گفت: پیش بیایید، ما پیش رفتیم و مُهر آن کیسه را باز کردیم، و دینارها را که در آن بود، شمردیم، دیدیم که هفتاد دینار بود؛ نه زیاد و نه کم. پس آن کنیز را گرفتیم و او را به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آوردیم و در آن حال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در نزد آن حضرت ایستاده بود.

پس ما حضرت باقر علیه السلام را به آنچه اتّفاق افتاده بود، خبر دادیم. خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت. پس به آن کنیز فرمود که: «نام تو چیست؟» عرض کرد: حَمیده. حضرت فرمود که: «حَمیده در دنیا، و محموده در آخرت» (و حمیده به معنی ستایش کننده و ستوده هر دو می باشد و محموده به معنی ستوده است). و حضرت به حَمیده فرمود که: «مرا از خویش خبر ده که آیا تو باکره ای یا ثیبّه» (که بکارتت رفته)؟ عرض کرد که: باکره ام. حضرت فرمود: «چگونه شده که تو باکره ای با آن که چیزی در دست بنده فروشان نمی افتد مگر آن که آن را فاسد و ضایع می کنند؟» حمیده عرض کرد که: آن بنده فروشی که مالک من بود، به نزد من می آمد و نسبت به من در جایی می نشست که مرد نسبت به زن در آنجا می نشست (یعنی: در میان دو پا) و خدا مرد سر و ریش سفیدی را بر او مسلّط می گردانید، و متّصل او را به سیلی می زد تا بر می خاست و از من دور می شد، و آن بنده فروش چندین مرتبه با من چنین کرد، و آن پیر نیز چندین مرتبه با او چنین کرد.

پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ای جعفر، این کنیز را با خود برگیر». بعد از آن بهترین اهل زمین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از او متولّد شد. .

1- .و حَبّه، جزئی از چهل و هشت جزء یک دِرم است؛ زیرا که دِرَم، شش دانِق است و هر دانقی دو قیراط است، و هر قیراطی، دو طسّوج است، و هر طسّوجی دو حبّه است. مترجم

431.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ سَابِقٍ بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قَالَ :«حَمِيدَهُ مُصَفَّاهُ مِنَ الْأَدْنَاسِ كَسَبِيكَهِ الذَّهَبِ ، مَا زَالَتِ الْأَمْلَاكُ تَحْرُسُهَا حَتّى أُدِّيَتْ إِلَىَّ ؛ كَرَامَةً مِنَ اللّهِ لِى وَ الْحُجَّهِ مِنْ بَعْدِى» . .

430.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبداللّه بن احمد، از علی بن حسین، از ابن سنان، از سابق بن ولید، از معلّی بن خُنیس روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«حَمیده از همه آلودگی ها، پاک و پاکیزه و صافی است مانند شمش طلا و فرشتگان همیشه او را پاسبانی می کردند تا به من رسید به جهت کرامتی از جانب خدا برای من و حجّت بعد از من». .

429.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً ، عَنْ أَبِی قَتَادَهَ الْقُمِّیِّ ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ الزُّبَالِیِّ ، قَالَ :لَمَّا أُقْدِمَ بِأَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام عَلَی الْمَهْدِیِّ الْقُدْمَهَ الْأُولی نَزَلَ زُبَالَهَ ، فَکُنْتُ أُحَدِّثُهُ ، فَرَآنِی مَغْمُوماً ، فَقَالَ لِی : «یَا أَبَا خَالِدٍ ، مَا لِی أَرَاکَ مَغْمُوماً ؟» فَقُلْتُ : وَ کَیْفَ لَا أَغْتَمُّ وَ أَنْتَ تُحْمَلُ إِلی هذِهِ الطَّاغِیَهِ ، وَ لَا أَدْرِی مَا یُحْدِثُ فِیکَ ؟!

فَقَالَ : «لَیْسَ عَلَیَّ بَأْسٌ ، إِذَا کَانَ شَهْرُ کَذَا وَ کَذَا وَ یَوْمُ کَذَا ، فَوَافِنِی فِی أَوَّلِ الْمِیلِ».

فَمَا کَانَ لِی هَمٌّ إِلَا إِحْصَاءَ الشُّهُورِ وَ الْأَیَّامِ حَتّی کَانَ ذلِکَ الْیَوْمُ ، فَوَافَیْتُ الْمِیلَ ، فَمَا زِلْتُ عِنْدَهُ حَتّی کَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِیبَ ، وَ وَسْوَسَ الشَّیْطَانُ فِی صَدْرِی ، وَ تَخَوَّفْتُ أَنْ أَشُکَّ فِیمَا قَالَ ، فَبَیْنَا أَنَا کَذلِکَ إِذْ نَظَرْتُ إِلی سَوَادٍ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ نَاحِیَهِ الْعِرَاقِ ، فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ ، فَإِذَا أَبُوالْحَسَنِ علیه السلام أَمَامَ الْقِطَارِ عَلی بَغْلَهٍ ، فَقَالَ : «إِلَیهِ یَا أَبَا خَالِدٍ». قُلْتُ : لَبَّیْکَ ، یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، فَقَالَ : «لَا تَشُکَّنَّ ، وَدَّ الشَّیْطَانُ أَنَّکَ شَکَکْتَ». فَقُلْتُ : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَّصَکَ مِنْهُمْ ، فَقَالَ : «إِنَّ لِی إِلَیْهِمْ عَوْدَهً لَا أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ» .431.عنه صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ جَمِیعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، قَالَ :کُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِیٌّ وَ نَحْنُ مَعَهُ بِالْعُرَیْضِ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِیُّ : إِنِّی أَتَیْتُکَ مِنْ بَلَدٍ بَعِیدٍ ، وَ سَفَرٍ شَاقٍّ ، وَ سَأَلْتُ رَبِّی مُنْذُ ثَلَاثِینَ سَنَهً أَنْ یُرْشِدَنِی إِلی خَیْرِ الْأَدْیَانِ ، وَ إِلی خَیْرِ الْعِبَادِ وَ أَعْلَمِهِمْ ، وَ أَتَانِی آتٍ فِی النَّوْمِ ، فَوَصَفَ لِی رَجُلًا بِعُلْیَا دِمَشْقَ ، فَانْطَلَقْتُ حَتّی أَتَیْتُهُ ، فَکَلَّمْتُهُ ، فَقَالَ : أَنَا أَعْلَمُ أَهْلِ دِینِی ، وَ غَیْرِی أَعْلَمُ مِنِّی ، فَقُلْتُ : أَرْشِدْنِی إِلی مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ ؛ فَإِنِّی لَا أَسْتَعْظِمُ السَّفَرَ ، وَ لَا تَبْعُدُ عَلَیَّ الشُّقَّهُ ، وَ لَقَدْ قَرَأْتُ الْإِنْجِیلَ کُلَّهَا وَ مَزَامِیرَ دَاوُدَ ، وَ قَرَأْتُ أَرْبَعَهَ أَسْفَارٍ مِنَ التَّوْرَاهِ ، وَ قَرَأْتُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ حَتَّی اسْتَوْعَبْتُهُ کُلَّهُ ، فَقَالَ لِیَ الْعَالِمُ : إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ عِلْمَ النَّصْرَانِیَّهِ ، فَأَنَا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ بِهَا ، وَ إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ عِلْمَ الْیَهُودِ ، فَبَاطِی بْنُ شُرَحْبِیلَ السَّامِرِیُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَا الْیَوْمَ ، وَ إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ عِلْمَ الْاءِسْلَامِ وَ عِلْمَ التَّوْرَاهِ وَ عِلْمَ الْاءِنْجِیلِ وَ الزَّبُورِ وَ کِتَابَ هُودٍ ، وَ کُلَّ مَا أُنْزِلَ عَلی نَبِیٍّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ فِی دَهْرِکَ وَ دَهْرِ غَیْرِکَ ، وَ مَا أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَبَرٍ فَعَلِمَهُ أَحَدٌ أَوْ لَمْ یَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْءٍ ، وَ شِفَاءٌ لِلْعَالَمِینَ ، وَ رَوْحٌ لِمَنِ اسْتَرْوَحَ إِلَیْهِ ، وَ بَصِیرَهٌ لِمَنْ أَرَادَ اللّهُ بِهِ خَیْراً ، وَ أَنِسَ

إِلَى الْحَقِّ فَأْرْشِدُکَ إِلَيْهِ ، فَأْتِهِ وَ لَوْ مَشْياً عَلى رِجْلَيْکَ ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ ، فَحَبْواً عَلى رُکْبَتَيْکَ ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ ، فَزَحْفاً عَلَى اسْتِکَ ، فَإِنَّ لَمْ تَقْدِرْ ، فَعَلى وَجْهِکَ .

فَقُلْتُ : لَا ، بَلْ أَنَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَسِيرِ فِى الْبَدَنِ وَ الْمَالِ ، قَالَ : فَانْطَلِقْ مِنْ فَوْرِکَ حَتّى تَأْتِىَ يَثْرِبَ ، فَقُلْتُ : لَا أَعْرِفُ يَثْرِبَ ، قَالَ : فَانْطَلِقْ حَتّى تَأْتِىَ مَدِينَةَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله الَّذِى بُعِثَ فِى الْعَرَبِ وَ هُوَ النَّبِىُّ الْعَرَبِىُّ الْهَاشِمِىُّ فَإِذَا دَخَلْتَهَا ، فَسَلْ عَنْ بَنِى غَنْمِ بْنِ مَالِکِ بْنِ النَّجَّارِ وَ هُوَ عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِهَا ، وَ أَظْهِرْ بِزَّةَ النَّصْرَانِيَّهِ وَ حِلْيَتَهَا ؛ فَإِنَّ وَالِيَهَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِمْ ، وَ الْخَلِيفَهُ أَشَدُّ ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِى عَمْرِو بْنِ مَيْذُولٍ وَ هُوَ بِبَقِيعِ الزُّبَيْرِ ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، وَ أَيْنَ مَنْزِلُهُ ؟ وَ أَيْنَ هُوَ ؟ مُسَافِرٌ أَمْ حَاضِرٌ ؟ فَإِنْ كَانَ مُسَافِراً فَالْحَقْهُ ؛ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمَّا ضَرَبْتَ إِلَيْهِ .

ثُمَّ أَعْلِمْهُ أَنَّ مَطْرَانَ عُلْيَا الْغُوطَهِ غُوطَهِ دِمَشْقَ هُوَ الَّذِى أَرْشَدَنِى إِلَيْکَ ، وَ هُوَ يُقْرِئُکَ السَّلَامَ كَثِيراً ، وَ يَقُولُ لَکَ : إِنِّى لَأَكْثِرُ مُنَاجَاهَ رَبِّى أَنْ يَجْعَلَ إِسْلَامِى عَلى يَدَيْکَ .

فَقَصَّ هذِهِ الْقِصَّهَ وَ هُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلى عَصَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : إِنْ أَذِنْتَ لِى يَا سَيِّدِى كَفَّرْتُ لَکَ وَ جَلَسْتُ .

فَقَالَ : «آذَنُ لَکَ أَنْ تَجْلِسَ ، وَ لَا آذَنُ لَکَ أَنْ تُكَفِّرَ».

فَجَلَسَ ، ثُمَّ أَلْقى عَنْهُ بُرْنُسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، تَأْذَنُ لِى فِى الْكَلَامِ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، مَا جِئْتَ إِلَا لَهُ».

فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِىُّ : ارْدُدْ عَلى صَاحِبِى السَّلَامَ ، أَ وَ مَا تَرُدُّ السَّلَامَ ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «عَلى صَاحِبِکَ أَنْ هَدَاهُ اللّهُ ، فَأَمَّا التَّسْلِيمُ ، فَذَاکَ إِذَا صَارَ فِى دِينِنَا».

فَقَالَ النَّصْرَانِىُّ : إِنِّى أَسْأَلُکَ أَصْلَحَکَ اللّهُ ؟ قَالَ : «سَلْ» . قَالَ : أَخْبِرْنِى عَنْ كِتَابِ اللّهِ الَّذِى أَنْزَلَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ نَطَقَ بِهِ ؛ ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ ، فَقَالَ : «حم وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَهٍ مُبارَكَهٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» مَا تَفْسِيرُهَا فِى الْبَاطِنِ ؟

فَقَالَ : «أَمَّا «حم» فَهُوَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ فِى كِتَابِ هُودٍ الَّذِى أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ . وَ أَمَّا «الْكِتابِ الْمُبِينِ» فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِىٌّ عليه السلام . وَ أَمَّا اللَّيْلَهُ ، فَفَاطِمَهُ صَلَوَاتُ اللّه عَلَيْهَا . وَ أَمَّا

قَوْلَهُ : «فِيها يُفْرَقُ كُلّ أمْرٍ حَكِيمٍ» يَقُولُ : يَخْرُجُ مِنْهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ ، فَرَجُلٌ حَكِيمٌ ، وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ ، وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ».

فَقَالَ الرَّجُلُ : صِفْ لِيَ الْأَوَّلَ وَ الْاخِرَ مِنْ هؤُلَاءِ الرِّجَالِ ، فَقَالَ : «إنَّ الصِّفَاتِ تَشْتَبِهُ ، وَ لكِنَّ الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَکَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ ، وَ إنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِى الْكُتُبِ الَّتِى نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ إنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَ تُحَرِّفُوا وَ تُكَفِّرُوا وَ قَدِيماً مَا فَعَلْتُمْ» .

قَالَ لَهُ النَّصْرَانِىُّ : إنِّى لَا أَسْتُرُ عَنْکَ مَا عَلِمْتُ ، وَ لَا أُكَذِّبُکَ ، وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِى صِدْقِ مَا أَقُولُ وَ كَذِبِهِ ، وَ اللّهِ لَقَدْ أَعْطَاکَ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ ، وَ قَسَمَ عَلَيْکَ مِنْ نِعَمِهِ مَا لَا يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ ، وَ لَا يَسْتُرُهُ السَّاتِرُونَ ، وَ لَا يُكَذِّبُ فِيهِ مَنْ كَذَّبَ ، فَقَوْلِى لَکَ فِى ذلِکَ الْحَقُّ ، وَكُلُّ مَا ذَكَرْتُ فَهُوَ كَمَا ذَكَرْتُ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو إبْرَاهِيمَ عليه السلام : «أُعَجِّلُکَ أَيْضاً خَبَراً لَا يَعْرِفُهُ إلَا قَلِيلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْكُتُبَ ، أَخْبِرْنِى مَا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ ؟ وَ أَىُّ يَوْمٍ نُفِخَتْ فِيهِ مَرْيَمُ ؟ وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ ؟ وَ أَىُّ يَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْيَمُ فِيهِ عِيسى عليه السلام ؟ وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ ؟» .

فَقَالَ النَّصْرَانِىُّ : لَا أَدْرِى .

فَقَالَ أَبُو إبْرَاهِيمَ عليه السلام : «أَمَّا أُمُّ مَرْيَمَ ، فَاسْمُهَا مَرْثَا ، وَ هِىَ وَهِيبَهٌ بِالْعَرَبِيَّهِ .

وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِى حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمُ ، فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَهِ لِلزَّوَالِ ، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِى هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ، وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلى مِنْهُ ، عَظَّمَهُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالى، وَ عَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِيداً ، فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَهِ .

وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِى وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمُ ، فَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَ نِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ .

وَ النَّهَرُ الَّذِى وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسى عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ ؟» قَالَ : لَا ، قَالَ : «هُوَ الْفُرَاتُ ، وَ عَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ ، وَ لَيْسَ يُسَاوى بِالْفُرَاتِ شَىْءٌ لِلْكُرُومِ وَ النَّخِيلِ .

فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِى حَجَبَتْ فِيهِ لِسَانَهَا ، وَ نَادى قَيْدُوسُ وُلْدَهُ وَ أَشْيَاعَهُ ، فَأَعَانُوهُ وَ أَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إلى مَرْيَمَ ، فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللّهُ عَلَيْکَ فِى

كِتَابِهِ ،وَ

عَلَيْنَا فِی كِتَابِهِ ، فَهَلْ فَهِمْتَهُ ؟» قَالَ : نَعَمْ ، وَ قَرَأْتُهُ الْيَوْمَ الْأَحْدَثَ ، قَالَ : «إِذَنْ لَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِکَ حَتّی يَهْدِيَکَ اللّهُ».

قَالَ النَّصْرَانِیُّ : مَا كَانَ اسْمُ أُمِّی بِالسُّرْيَانِيَّهِ وَ بِالْعَرَبِيَّهِ؟

فَقَالَ : «كَانَ اسْمُ أُمِّکَ بِالسُّرْيَانِيَّهِ عَنْقَالِيَهَ ، وَ عُنْقُورَهُ كَانَ اسْمُ جَدَّتِکَ لِأَبِيکَ ؛ وَ أَمَّا اسْمُ أُمِّکَ بِالْعَرَبِيَّهِ ، فَهُوَ مَيَّهُ ؛ وَ أَمَّا اسْمُ أَبِيکَ ، فَعَبْدُ الْمَسِيحِ ، وَ هُوَ عَبْدُ اللّهِ بِالْعَرَبِيَّهِ ، وَ لَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ».

قَالَ : صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ ، فَمَا كَانَ اسْمُ جَدِّی ؟ قَالَ : «كَانَ اسْمُ جَدِّکَ جَبْرَئِيلَ ، وَ هُوَ عَبْدُ الرَّحْمنِ سَمَّيْتُهُ فِی مَجْلِسِی هذَا».

قَالَ : أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُسْلِماً ؟ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : «نَعَمْ ، وَ قُتِلَ شَهِيداً ، دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ ، فَقَتَلُوهُ فِی مَنْزِلِهِ غِيلَهً ، وَ الْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ».

قَالَ : فَمَا كَانَ اسْمِی قَبْلَ كُنْيَتِی ؟ قَالَ : «كَانَ اسْمُکَ عَبْدَ الصَّلِيبِ». قَالَ : فَمَا تُسَمِّينِی ؟ قَالَ : «أُسَمِّيکَ عَبْدَ اللّهِ».

قَالَ : فَإِنِّی آمَنْتُ بِاللّهِ الْعَظِيمِ ، وَ شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ ، فَرْداً صَمَداً ، لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ النَّصَارَی ، وَ لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ الْيَهُودُ ، وَ لَا جِنْسٌ مِنْ أَجْنَاسِ الشِّرْکِ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ ، فَأَبَانَ بِهِ لِأَهْلِهِ ، وَ عَمِیَ الْمُبْطِلُونَ ، وَ أَنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللّهِ إِلَی النَّاسِ كَافَّهً : إِلَی الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ ، كُلٌّ فِيهِ مُشْتَرِکٌ ، فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ ، وَ اهْتَدِی مَنِ اهْتَدَی ، وَ عَمِیَ الْمُبْطِلُونَ ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحِكْمَتِهِ ، وَ أَنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَطَقُوا بِالْحِكْمَهِ الْبَالِغَهِ ، وَ تَوَازَرُوا عَلَی الطَّاعَهِ لِلّهِ ، وَ فَارَقُوا الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ وَ الرِّجْسَ وَ أَهْلَهُ ، وَ هَجَرُوا سَبِيلَ الضَّلَالَهِ ، وَ نَصَرَهُمُ اللّهُ بِالطَّاعَهِ لَهُ ، وَ عَصَمَهُمْ مِنَ الْمَعْصِيَهِ ، فَهُمْ لِلّهِ أَوْلِيَاءُ ، وَ لِلدِّينِ أَنْصَارٌ ، يَحُثُّونَ عَلَی الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ ، آمَنْتُ بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْ وَ الْكَبِيرِ ، وَ مَنْ ذَكَرْتُ مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ أَذْكُرْ ، وَ آمَنْتُ بِاللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی رَبِّ الْعَالَمِينَ .

ثُمَّ قَطَعَ زُنَّارَهُ ، وَ قَطَعَ صَلِيباً كَانَ فِی عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ ، ثُمَّ قَالَ : مُرْنِی حَتّی أَضَعَ صَدَقَتِی حَيْثُ تَأْمُرُنِی ، فَقَالَ عليه السلام : «هَاهُنَا أَخٌ لَکَ كَانَ عَلَی مِثْلِ دِينِکَ ، وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِکَ مِنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَهَ ، وَ هُوَ فِی نِعْمَهٍ

كَنِعْمَتِکَ ، فَتَوَاسَيَا وَ تَجَاوَرَا ، وَ لَسْتُ أَدَعُ أَنْ أُورِدَ عَلَيْكُمَا حَقَّكُمَا فِی الْاِءِسْلَامِ».

فَقَالَ : وَ اللّٰهِ أَصْلَحَکَ اللّٰهُ إِنِّی لَغَنِیٌّ ، وَ لَقَدْ تَرَکْتُ ثَلَاثَمِائَهِ طَرُوقٍ بَيْنَ فَرَسٍ وَ فَرَسَهِ ، وَ تَرَکْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ ، فَحَقُّکَ فِيهَا أَوْفَرُ مِنْ حَقِّی ، فَقَالَ لَهُ : «أَنْتَ مَوْلَی اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ، وَ أَنْتَ فِی حَدِّ نَسَبِکَ عَلی حَالِکَ».

فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ ، وَ تَزَوَّجَ امْرَأَهً مِنْ بَنِی فِهْرٍ ، وَ أَصْدَقَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام خَمْسِينَ دِينَاراً مِنْ صَدَقَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام ، وَ أَخْدَمَهُ ، وَ بَوَّأَهُ ، وَ أَقَامَ حَتّی أَخْرِجَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ، فَمَاتَ بَعْدَ مَخْرَجِهِ بِثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ لَيْلَهً . .

430.عنه صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش همه روایت کرده اند، از ابوقتاده قُمّی، از ابو خالد زُبالی که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام را به نزد مهدی عبّاسی می بردند، در مرتبه اول در منزل زُباله فرود آمد، و من با آن حضرت سخن می گفتم، مرا اندوهناک دید، فرمود که:«ای ابوخالد، مرا چه می شود که تو را غمناک می بینم؟»

عرض کردم که: چگونه غمناک نباشم با آن که تو را می برند به نزد این طاغی (که در طغیان از اندازه بیرون رفته) و نمی دانم که در حقّ تو چه خواهد کرد؟ حضرت فرمود که: «بر من باکی نیست و از او ضرری به من نمی رسد. چون فلان ماه و فلان روز بیاید، در میل اوّل بیا به نزد من».

ابوخالد می گوید که: مرا همّت و مقصودی نبود، مگر شمردن ماه ها و روزها تا آن که آن روز که وعده فرموده بود آمد، پس من در نزد آن میل آمدم و متصّل در نزد آن بودم تا آن که نزدیک شد که آفتاب غروب کند، و شیطان در سینه من وسوسه کرد و ترسیدم که در آنچه حضرت فرموده شک کنم. ابوخالد می گوید که: در بین آن که من همچنین پریشان بودم، ناگاه نظرم افتاد به سیاهی که از جانب عراق می آمد، پس ایشان را استقبال کردم و رو به ایشان رفتم، دیدم که امام موسی کاظم علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است، فرمود که: «دیگر بگو ای ابو خالد».

عرض کرد: لبیّک، یا ابن رسول اللّه به خدمت تو ایستاده ام. فرمود: «شک نکنی و شیطان دوست داشت که تو شکّ آوری». پس عرض کردم که: حمد از برای خدایی که تو را از دست ایشان رهانید. فرمود که: «مرا به سوی ایشان یک برگشتن دیگر است که از دست ایشان خلاصی نخواهم یافت».429.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :احمد بن مهران و علی بن ابراهیم هر دو روایت کرده است از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بودم که ناگاه مرد ترسایی به خدمت آن حضرت آمد و ما با آن حضرت در عُریض بودیم. (1) آن ترسا به حضرت عرض کرد که: من از شهر دور و سفر پر زحمتی به نزد تو آمده ام، و مدّت سی سال است که از پروردگار خویش خواستم که مرا به بهترین دین ها و بهترین

بندگان و داناترین ایشان رهنمایی کند، و در عالم خواب کسی به نزد من آمد و مردی را که در بالای دمشق می باشد، برای من وصف کرد. پس رفتم تا به نزد او آمدم و با او سخن گفتم. بعد از آن گفت که: من از اهل دین خود داناترم، و غیر من از من داناتر است. گفتم: مرا به سوی کسی که از تو داناتر باشد، رهنمایی کن؛ زیرا که من سفر را بزرگ نمی شمارم و مسافتی که به مشقّت و زحمت قطع آن باید کرد، بر من دور و دراز نیست و من همه انجیل و جمیع سور و فصول و ابواب زبور داود را خوانده ام، و چهار جزء از اجزاء تورات را خوانده ام، و ظاهر قرآن را نیز خوانده ام تا آن که همه آن را فرا گرفته ام.

آن عالم به من گفت که: اگر علم نصرانیّت و ترسایی را می خواهی، من از همه عرب و عجم به آن داناترم، و اگر علم یهودیّت را می خواهی، باطی بن شُرحبیل سامری امروز از همه مردمان به آن داناتر است، و اگر علم اسلام را می خواهی و همچنین علم تورات و علم انجیل و زبور و کتاب هود و هر چه بر پیغمبری از پیغمبران فرو فرستاده شده در این روزگار و روزگار پیش و هر خوبی که از آسمان فرود آمده باشد و کسی آن را دانسته باشد، یا کسی به آن عالم نباشد و در آن بیان هر چیزی و شفای از برای همه عالمیان در آن باشد، و همچنین راحت از برای کسی که به آن آسودگی طلبد، و بینایی از برای آن که خدا به او اراده خیری فرموده باشد، و به سوی حقّ اُنسی گرفته باشد، تو را به سوی او رهنمایی می کنم. پس برو به نزد او، اگر چه به رفتن بر پای های خویش و پیاده روی باشد. و اگر نتوانی بر زانوهای خویش برو و اگر از آن عاجز شوی، بر نشستگاه خود، خود را بر زمین کش، و اگر از آن نیز عاجز شوی، بر روی خویش برو (که صورت را بر زمین گذار).

من گفتم: نه چنین است، بلکه من قدرت بر رفتن دارم؛ هم در بدن و هم در مال (یعنی: بدنم طاقت زحمت سفر دارد و خرجی نیز دارم). آن عالم گفت: پس همین زمان برو تا برسی به یثرب. گفتم که: یثرب را نمی شناسم. گفت: برو تا برسی به مدینه پیغمبری صلی الله علیه و آله که در میان عرب مبعوث شده، و او همان پیغمبر عربی هاشمی است، و چون داخل مدینه شدی، سؤال کن از منزل پسران غنم بن مالک بن نجّار و آن در نزد در مسجد مدینه است، و جامه ترسایی و هیئت آن را از خود دور کن؛ زیرا که حاکم مدینه بر ترسایان سخت گیری می کند، و خلیفه شدّتش بر ایشان از او بیشتر است. بعد از آن سؤال می کنی از منزل پسران عمرو بن مبذول و آن در نقیع زبیر است (2) (تتّمه روایت:) پس، از ایشان سؤال می کنی از موسی بن جعفر و این که منزل او در کجاست و آن

حضرت در کجا می باشد آیا مسافر است یا حاضر؟ پس اگر مسافر باشد، دنبال او برو و به او ملحق شو؛ زیرا که سفر آن حضرت نزدیک تر است از آن مسافتی که تو طی کرده ای و به جانب او سفر نموده ای. پس او را اعلام کن که مطران که در بالای غوطه (یعنی: غوطه دمشق) مسکن دارد، او مرا به سوی تو رهنمایی نمود و مطران تو را سلام می رساند و می گوید: بیشتر مناجات من با پروردگار خویش آن است که اسلام مرا بر دست تو قرار دهد.

و آن ترسا این قصّه را خواند، در حالی که ایستاده و تکیه زده بود بر عصای خویش. بعد از آن به حضرت عرض کرد که: ای آقای من، اگر مرا رخصت می دهی از برای تو تکفیر به عمل می آورم و می نشینم. (3) حضرت فرمود که:«تو را رخصت می دهم که بنشینی، ولیکن تو را رخصت نمی دهم که تکفیر را به عمل آوری».

پس نشست و بُرنس خود را از سر انداخت. (4) پس آن ترسا عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا رخصت می دهی در سخن گفتن؟ حضرت فرمود: «آری، تو نیامده ای، مگر برای آن که سخن گویی». پس آن ترسا عرض کرد که: جواب سلام صاحب خویش (یعنی: عالم غُوطه) را بگویم از جانب تو، یا آن که جواب سلام او را نمی فرمایی؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: «سلام بر صاحب تو باد! اگر خدا او را هدایت کند، و امّا تسلیم و سلام کردن به طریقه جزم که در آن شرطی نباشد، چنانچه بعضی گمان کرده اند، یا آشتی کردن، پس آن در وقتی است که در دین ما در آید و مسلمان گردد».

آن ترسا عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می خواهم که از تو سؤال کنم. حضرت فرمود که: «سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از کتاب خدا که بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شده، و به آن گویا گردیده، پس او را وصف فرموده به آنچه او را به آن وصف فرموده و فرموده که: «حم * وَ الْکِتابِ الْمُبینِ * إنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إنّا کُنّا مُنْذِرینَ* فیها» ، و بفرما که تفسیر آن، در باطن چیست؟ حضرت فرمود: «امّا حم، مراد از آن، محمد صلی الله علیه و آله است، و اوست که مذکور است در کتاب هود که بر او فرو فرستاده شده و آن حرف هایش کم شده (چه میم در اوّل و دال در آخر آن افتاده)، و امّا کتاب مبین، مراد از آن امیر المؤمنین علی علیه السلام است و امّا لیله، فاطمه علیهاالسلاماست و امّا قول آن جناب: «فیها یُفْرَقُ کُلُّ أمْرٍ حَکیمٍ» (5) ، می فرماید که: از این لیله، نیکان بسیار بیرون می آیند و امام علیه السلام تفصیل آن نیکان را

داده، می فرماید که پس، مردی است صاحب حکمت، و مردی دیگر است صاحب حکمت، و نیز مردی دیگر است صاحب حکمت» (ولیکن بر سه مرد اقتصار فرموده بر سبیل مثال، نه بیان تمام و کمال. می تواند که این کلام، از کلام پیش جدا باشد و بنابر وجه دویم، مراد از اوّل، علی بن ابی طالب و از دویم، امام حسن و از سیم، امام حسین علیهم السلام است) .

آن مرد ترسا عرض کرد که: اوّل و آخر از این گروه مردان (یعنی: امیر المؤمنین و صاحب الزّمان از این جماعت امامان علیهم السلام) را برای من وصف کن (و می تواند که معنی این باشد که: اوّل تا آخر همه را برای من بیان کن). حضرت فرمود که: «صفت ها مشتبه می شود و موجب تعیین و تشخیص نمی شود، ولیکن وصف می کنم از برای تو آنچه را که بیرون می آید از نسل سیم از این گروه (که عبارت است از: حضرت امام حسین علیه السلام . و می تواند که مراد از سیم، امام زین العابدین علیه السلام باشد؛ زیرا که آن حضرت، از سیم امامانی است که از لیله بیرون آمده اند، ولیکن اوّل، اظهر است) و به درستی که که او در نزد شما مذکور است؛ در آن کتاب ها که بر شما فرود آمده است، اگر آنها را تغییر نداده باشید، و تحریف نکرده باشید، و کافر نشده باشید، و در زمان پیش چه کردید، یا در قدیم کردید آنچه کردید».

آن ترسا عرض کرد که: آنچه دانسته ام، از تو نمی پوشم و تو را نسبت به دروغ نمی دهم، با آن که تو می دانی آنچه را که من می گویم که راست آن کدام است و دروغ آن کدام. و به خدا سوگند، که خدا تو را از فضل خود عطا فرموده، و از نعمت های خویش بر تو تقسیم نموده، آنچه صاحبان خاطر به خاطر خود نمی گذرانند و پوشندگان آن را نمی پوشند، و آن که تکذیب می کند در باب آن تکذیب نمی تواند کرد. پس گفتار من برای تو در این باب راست و درست است. هر چه ذکر فرمودی چنان است که ذکر فرمودی.

پس، حضرت امام موسی علیه السلام به آن ترسا فرمود که: «عجالتا نیز به تو خبری می دهم که آن را نمی داند، مگر کمی از آنان که کتاب های الهی را خوانده اند. خبر ده مرا که نام مادر مریم چیست و چه روز بود که در آن به او (به مریم) دمیده شد و آن دمیدن در چند ساعتی از روز اتّفاق افتاد و در کدام روز مریم عیسی علیه السلام را در آن زایید و وضع حمل در چند ساعتی از روز بود؟»

راوی می گوید که آن ترسا عرض کرد که: نمی دانم.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «امّا مادر مریم، نامش مَرثا بود. (6) و امّا روزی که مریم در آن حامله شد، روز جمعه بود در وقت زوال آفتاب و آن روز، روزی است که خدا روح الامین (یعنی: جبرئیل) را در آن فرو فرستاد و مسلمانان را عیدی نیست که از آن بهتر باشد، و خدای تبارک و تعالی آن روز را به بزرگی یاد فرموده، و محمد صلی الله علیه و آله آن را تعظیم نموده، و خدای تعالی آن حضرت را امر فرمود که: آن را عید گرداند و آن روز، روز جمعه است.

و امّا روزی که مریم در آن زایید، روز سه شنبه بود در وقتی که چهار ساعت و نیم از روز رفته بود. و آیا می شناسی آن نهری را که مریم عیسی را بر کنار آن زایید؟»

آن ترسا عرض کرد: نه. حضرت فرمود که: «آن نهر، نهر فرات است و بر لب آن نهر، درختان خرما و درختان انگور بود، و چیزی با فرات برابری نمی کرد، به جهت درختان انگور و درختان خرما (یا هیچ نهری آن قدر درخت خرما و انگور بر لب آن نبود) که بر لب نهر فرات بود و امّا روزی که مریم زبان خود را در آن از سخن گفتن منع نمود و قَیدوس (یعنی: شیطان) فرزندان و شیعیان خود را آواز داد، او را اعانت نمودند، و فرزندان عمران را بیرون بردند که به مریم نظر کنند و به مریم گفتند: آنچه را که خدا در کتاب خود بر تو خوانده و بر ما در کتاب خویش قصّه نموده، پس آیا آن را فهمیده ای؟» عرض کرد: آری و امروز که از هر روز تازه تر است، آن را خوانده ام . حضرت فرمود که: «در این هنگام، از این مجلس برنخیزی تا خدا تو را هدایت فرماید».

آن ترسا عرض کرد که: نام مادر من به زبان سُریانی و به لغت عربی چه بود؟ حضرت فرمود که: «نام مادرت به زبان سُریانی، عنقالیه بود، و عنقوره نام جدّه پدری تو بود، و امّا نام مادرت به لغت عربی، مَیَّه است». (7) و حضرت فرمود که: «امّا نام پدرت، عبدالمسیح است (یعنی: بنده مسیح) و عبدالمسیح به لغت عربی، عبداللّه است، یعنی: بنده خدا و مسیح (یعنی: عیسی علیه السلام) را بنده ای نیست».

ترسا عرض کرد که: راست گفتی و خوب فرمودی، پس بفرما که نام جدّ من چه بود؟ فرمود که: «نام جدّت، جبرئیل علیه السلام بود و آن، به زبان عربی، به معنی عبدالرّحمان است (یعنی: بنده خداوند مهربان) و او را در همین مجلس خویش نام بردم».

عرض کرد که: جدّم مسلمان بود؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «آری و کشته شد در حالی که شهید راه خدا بود، و لشکری چند بر او داخل شدند و او را در منزل خودش از روی مکر و حیله کشتند، و آن لشکرها از اهل شام بودند».

عرض کرد که: نام من، پیش از کُنیَتم چه بود؟ فرمود که: «نام تو عبدالصّلیب بود» (یعنی: بنده صلیب (8)). عرض کرد که: تو مرا به چه نام می نامی؟ فرمود که: «من تو را عبداللّه نام می گذارم».

ترسا گفت که: من ایمان آوردم به خدای بزرگ و گواهی دادم که خدایی نیست، مگر خدا در حالتی که یگانه است و او را شریکی نیست و تنها و پناه نیازمندان است، و چنان نیست که ترسایان او را وصف می کنند، و نه چنانچه جهودان او را شرح می نمایند، و نه نوعی از نوع های شرک مانند مجسّمِه و مشبِهّه و امثال ایشان. و شهادت می دهم که محمد، بنده و رسول اوست که او را به راستی و درستی فرستاد، پس آن حضرت حقّ را از برای اهل آن ظاهر و آشکار نمود و کج روان تبه روزگار از آن کور شدند و آن را ندیدند. و شهادت می دهم که آن حضرت رسول خدا بوده است به سوی همه مردمان که خدا او را فرستاده به سوی سرخ و سیاه (یعنی: عرب و عجم) و همه در آن شرکت دارند، پس بینا شد هر که بینا شد، و راه راست یافت، هر که راه راست یافت. و کج روان تبه روزگار کور شدند و ضایع شد از ایشان آنچه آن را می خواندند. و شهادت می دهم که ولیّ او به حکمتش گویا گردید و آن که کسانی که پیش از او بوده اند از پیغمبران، به حکمت بالغه گویا شدند، و بر طاعت خدا یکدیگر را یاری نمودند، و از باطل و اهل آن و از پلیدی و صاحب آن مفارقت و از راه ضلالت، مهاجرت کردند، و خدا ایشان را به طاعت خویش یاری کرد، و ایشان را از معصیت نگاه داشت. پس ایشان خدا را دوستان و دین را یاورانند، که مردم را بر خیر و خوبی ترغیب می کنند، و به آن امر می فرمایند.

ایمان آوردم به کوچک و بزرگ ایشان و یا آن که ذکر کردم از ایشان و به آن که ذکر نکردم. و ایمان آوردم به خدای تبارک و تعالی که پروردگار عالمیان است. پس زنّار خویش را برید، و صلیبِ از طلا را که گردن خود اندخته بود، پاره نمود و به حضرت عرض کرد که: مرا امر کن تا آن که زکات خویش را بگذارم در آنجا که مرا امر می فرمایی و بدهم به کسی که تو صلاح می دانی.

حضرت فرمود که: «در اینجا تو را برادری هست که بر دین مثل دین تو بوده، و آن مردی است از خویشان تو، از قبیله قیس بن ثعلبه، و او در نعمت اسلام داخل گردیده؛ چنانچه تو در نعمت آن داخل شدی، پس با یکدیگر مواسات و مجاورت کنید، و با هم برابر و همسایه باشید، و من فرود آوردن حقّ شما را در اسلام بر شما وا نخواهم گذاشت و به شما آنچه باید برسانم می رسانم».

عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، به خدا سوگند که من مال دار و بی نیازم و هر آینه وا گذاشته ام در منزل خویش سیصد اسب نر و ماده را که قابلیّت بالای یکدیگر رفتن، به هم رسانیده اند، که همه آنها کم سال و جوانانند و هزار شتر را نیز وا گذاشته ام و حقّ تو از خمس و زکات در آن حیوانات (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در آن اسبان و شتران) تمام تر از حقّ من است (و ظاهر این است که این سخن را از روی تعارف و تواضع به حضرت عرض نموده باشد).

حضرت فرمود که: «تو آزاد کرده خدا و رسول اویی و تو در حدّ نسب خویش بر همان حال که بوده ای هستی؛ (چه آن شخص از بزرگان ترسا بود . حضرت فرمود که چنین نیست که نسب تو به واسطه اسلام برطرف شده باشد، بلکه به حال خود باقی است .

و اسلام او نیکو گردید و مسلمان خوبی شد و زنی از قبیله بنی فِهر را تزویج کرد، و امام موسی کاظم علیه السلام پنجاه دینار شرعی کابین آن زن کرد، از منافع موقوفات علی بن ابی طالب علیه السلام و خدمت کاری به عبداللّه عطا فرمود و منزلی از برایش آماده نمود و عبداللّه در مدینه ماند تا امام موسی علیه السلام را از مدینه به سوی بغداد بیرون بردند و بیست و هشت شب بعد از بیرون بردن آن حضرت، وفات کرد. .

1- .و عُریض بر وزن زبیر، وادی یا دهی است نزدیک مدینه. مترجم
2- .و نقیع، بانون کَلمَن چاهی است پر آب، و در بعضی از نسخ کافی، بقیع با بای ابجد است، و آن تصحیف است؛ زیرا که بقیع قبرستان مدینه است و آن در بیرون شهر است و آن را بقیع فرقد می نامند. مترجم
3- .و تکفیر به معنی خم شدن و سر به زیر آوردن است؛ به طوری که نزدیک به رکوع باشد و در این زمان آن را کُرنش می گویند و بعضی گفته اند که: به معنی دست در بر گرفتن است. مترجم
4- .و بُرنس، به ضمّ با و نون و سکون را، کلاه فرنگی را گویند، و بر داشتن آن در وقت سخن گفتن، نشانه تعظیم و تواضع مخاطب است، و در صراح

است که آن کلاهی است که در اوّل اسلام آن را می پوشیده اند. مترجم
5- .دخان، 1 4.
6- .و مرثا به لغت عربی، وهیبه است، و آن به معنی چیزکی است بخشیده شده. مترجم
7- .و میّه، به تشدید یای حطّی، از نام های زنان است و اهل لغت معنی آن را بیان نکرده اند. مترجم
8- .و صلیب، چَلیپا است که ترسایان در گردن کنند و بر خود بیاویزند. مترجم

ص: 638

. .

ص: 639

. .

ص: 640

. .

ص: 641

. .

ص: 642

. .

ص: 643

. .

ص: 644

. .

ص: 645

. .

ص: 646

..

ص: 647

..

ص: 648

. .

ص: 649

. .

428.امام على عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ جَمِيعاً ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَ مَعَهُ رَاهِبَهٌ ، فَاسْتَأْذَنَ لَهُمَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ ، فَقَالَ لَهُ : «إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِ بِهِمَا عِنْدَ بِئْرِ أُمِّ خَيْرٍ» قَالَ : فَوَافَيْنَا مِنَ الْغَدِ ، فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ قَدْ وَافَوْا ، فَأَمَرَ بِخَصَفَهِ بَوَارِىَّ ، ثُمَّ جَلَسَ وَ جَلَسُوا ، فَبَدَأَتِ الرَّاهِبَهُ بِالْمَسَائِلِ ، فَسَأَلَتْ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَهٍ ، كُلُّ ذلِكَ يُجِيبُهَا ، وَ سَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا فِيهَا شَىْءٌ ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ .

ثُمَّ أَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَسْأَلُهُ ، فَكَانَ يُجِيبُهُ فِى كُلِّ مَا يَسْأَلُهُ ، فَقَالَ الرَّاهِبُ : قَدْ كُنْتُ قَوِيّاً عَلى دِينِى ، وَ مَا خَلَّفْتُ أَحَداً مِنَ النَّصَارى فِى الْأَرْضِ يَبْلُغُ مَبْلَغِى فِى الْعِلْمِ ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِى الْهِنْدِ إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِى يَوْمٍ وَ لَيْلَهٍ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلى مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَىِّ أَرْضٍ هُوَ ؟ فَقِيلَ لِى : إِنَّهُ بِسُبْذَانَ ، وَ سَأَلْتُ الَّذِى أَخْبَرَنِى ، فَقَالَ : هُوَ عَلَمَ الِاسْمَ الَّذِى ظَفِرَ بِهِ آصَفُ صَاحِبُ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتى بِعَرْشِ سَبَاءٍ وَ هُوَ الَّذِى ذَكَرَهُ اللّهُ لَكُمْ فِى كِتَابِكُمْ ، وَ لَنَا مَعْشَرَ الْأَدْيَانِ فِى كُتُبِنَا .

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : «فَكَمْ لِلّهِ مِن اسْمٍ لَا يُرَدُّ ؟» فَقَالَ الرَّاهِبُ : الْأَسْمَاءُ كَثِيرَهٌ ، فَأَمَّا الْمَحْتُومُ مِنْهَا الَّذِى لَا يُرَدُّ سَائِلُهُ فَسَبْعَهٌ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «فَأَخْبِرْنِى عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا» قَالَ الرَّاهِبُ : لَا ، وَ اللّهِ الَّذِى أَنْزَلَ التَّوْرَاهَ عَلى مُوسى ، وَ جَعَلَ عِيسى عِبْرَهً لِلْعَالَمِينَ ، وَ فِتْنَهً لِشُكْرِ أُولِى الْأَلْبَابِ ، وَ جَعَلَ مُحَمَّداً بَرَكَهً وَ رَحْمَهً ، وَ جَعَلَ عَلِيّاً عِبْرَهً وَ بَصِيرَهً ، وَ جَعَلَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ نَسْلِهِ وَ نَسْلِ مُحَمَّدٍ مَا أَدْرِى ، وَ لَوْ دَرَيْتُ مَا احْتَجْتُ فِيهِ إِلى كَلَامِكَ ، وَ لَا جِئْتُكَ وَ لَا سَأَلْتُكَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : «عُدْ إِلى حَدِيثِ الْهِنْدِىِّ» .

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ : سَمِعْتُ بِهذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ لَا أَدْرِى مَا بِطَانَتُهَا وَ لَا شَرَائِحُهَا ؟ وَ لَا أَدْرِى مَا هِىَ ؟ وَ لَا كَيْفَ هِىَ وَ لَا بِدُعَائِهَا؟ فَانْطَلَقْتُ حَتّى قَدِمْتُ سُبْذَانَ الْهِنْدِ ، فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ ، فَقِيلَ لِى : إِنَّهُ بَنى دَيْراً فِى جَبَلٍ ، فَصَارَ لَا يَخْرُجُ وَ لَا يُرى إِلَا فِى كُلِّ سَنَهٍ مَرَّتَيْنِ ، وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللّهَ فَجَّرَ لَهُ عَيْناً فِى دَيْرِهِ ، وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ يُزْرَعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ ، وَ يُحْرَثُ لَهُ مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ ، فَانْتَهَيْتُ إِلى بَابِهِ ، فَأَقَمْتُ ثَلَاثاً لَا أَذُوقُ الْبَابَ ، وَ لَا أُعَالِجُ الْبَابَ

فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ ، فَتَحَ اللّهُ الْبَابَ ، وَ جَاءَتْ بَقَرَهٌ عَلَيْهَا حَطَبٌ ، تَجُرُّ ضَرْعَهَا يَكَادُ يَخْرُجُ مَا فِى ضَرْعِهَا مِنَ اللَّبَنِ ، فَدَفَعَتِ الْبَابَ ، فَانْفَتَحَ ، فَتَبِعْتُهَا وَ دَخَلْتُ ، فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قَائِماً يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَبْكِى ، وَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ فَيَبْكِى ، وَ يَنْظُرُ إِلَى الْجِبَالِ فَيَبْكِى ، فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللّهِ ! مَا أَقَلَّ ضَرْبَكَ فِى دَهْرِنَا هذَا ! فَقَالَ لِى : وَ اللّهِ ، مَا أَنَا إِلَا حَسَنَهٌ مِنْ حَسَنَاتِ رَجُلٍ خَلَّفْتَهُ وَرَاءَ ظَهْرِكَ ، فَقُلْتُ لَهُ : أُخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَكَ اسْماً مِنْ أَسْمَاءِ اللّهِ تَبْلُغُ بِهِ فِى كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَهٍ بَيْتَ الْمَقْدِسِ ، وَ تَرْجِعُ إِلى بَيْتِكَ ؟

فَقَالَ لِى : وَ هَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ ؟ قُلْتُ : لَا أَعْرِفُ إِلَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ الَّذِى بِالشَّامِ ، قَالَ : لَيْسَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ ، وَ لكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ وَ هُوَ بَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ .

فَقُلْتُ لَهُ : أَمَّا مَا سَمِعْتُ بِهِ إِلى يَوْمِى هذَا ، فَهُوَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ ، فَقَالَ لِى : تِلْكَ مَحَارِيبُ الْأَنْبِيَاءِ ، وَ إِنَّمَا كَانَ يُقَالُ لَهَا : حَظِيرَهُ الْمَحَارِيبِ ، حَتّى جَاءَتِ الْفَتْرَهُ الَّتِى كَانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ عِيسى صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِمَا ، وَ قَرُبَ الْبَلَاءُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ ، وَ حَلَّتِ النَّقِمَاتُ فِى دُورِ الشَّيَاطِينِ ، فَحَوَّلُوا وَ بَدَّلُوا وَ نَقَلُوا تِلْكَ الْأَسْمَاءَ ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى الْبَطْنُ لِآلِ مُحَمَّدٍ ، وَ الظَّهْرُ مَثَلٌ : «إِنْ هِىَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ» فَقُلْتُ لَهُ : إِنِّى قَدْ ضَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ ، تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِحَاراً وَ غُمُوماً وَ هُمُوماً وَ خَوْفاً ، وَ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ مُؤَيَساً أَلَا أَكُونَ ظَفِرْتُ بِحَاجَتِى .

فَقَالَ لِى : مَا أَرى أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَا وَ قَدْ حَضَرَهَا مَلَكٌ كَرِيمٌ ، وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ حِينَ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ إِلَا وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ جَاءَهَا عَلى طُهْرٍ ، وَ لَا أَرْعُمُ إِلَا أَنَّهُ قَدْ كَانَ دَرَسَ السِّفْرَ الرَّابِعَ مِنْ سَهَرِهِ ذلِكَ ، فَخُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ ، إِرْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ ، فَانْطَلِقْ حَتّى تَنْزِلَ مَدِينَهَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله الَّتِى يُقَالُ لَهَا : طَيْبَهُ ، وَ قَدْ كَانَ اسْمُهَا فِى الْجَاهِلِيَّهِ يَثْرِبَ ثُمَّ اعْمِدْ إِلى مَوْضِعٍ مِنْهَا يُقَالُ لَهُ : الْبَقِيعُ ، ثُمَّ سَلْ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا : دَارُ مَرْوَانَ ، فَانْزِلْهَا ، وَ أَقِمْ ثَلَاثاً ، ثُمَّ سَلْ عَنِ الشَّيْخِ الْأَسْوَدِ الَّذِى يَكُونُ عَلى بَابِهَا ، يَعْمَلُ الْبَوَارِىَّ ، وَ هِىَ فِى بِلَادِهِمُ اسْمُهَا الْخَصَفُ ، فَالْطُفْ بِالشَّيْخِ ، وَ قُلْ لَهُ : بَعَثَنِى إِلَيْكَ نَزِيلُكَ الَّذِى كَانَ يَنْزِلُ فِى الزَّاوِيَهِ فِى الْبَيْتِ الَّذِى فِيهِ الْخُشَيْبَاتُ الْأَرْبَعُ ، ثُمَّ سَلْهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْفُلَانِىِّ ، وَ سَلْهُ : أَيْنَ نَادِيهِ ؟ وَ سَلْهُ : أَىُّ سَاعَهٍ يَمُرُّ فِيهَا ؟ فَلَيُرِيكَاهُ أَوْ يَصِفُهُ لَكَ ، فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَهِ ، وَ سَأَصِفُهُ لَكَ .

قُلْتُ : فَإِذَا لَقِيتُهُ فَأَصْنَعُ مَا ذَا ؟ قَالَ : سَلْهُ عَمَّا كَانَ ، وَ عَمَّا هُوَ كَائِنٌ ، وَ سَلْهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِ مَنْ مَضى وَ مَنْ بَقِىَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : «قَدْ نَصَحَکَ صَاحِبُکَ الّذِی لَقِیتَ».

فَقَالَ الرَّاهِبُ : مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ ؟

قَالَ : «هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَيْرُوزٍ ، وَ هُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفُرْسِ ، وَ هُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ ، وَ عَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَ الْإِيقَانِ ، وَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ ، فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُکْماً ، وَ هَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ ، وَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ، وَ عَرَّفَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلَصِينَ ، وَ مَا مِنْ سَنَهٍ إِلَا وَ هُوَ يَزُورُ فِيهَا مَکَّهَ حَاجّاً ، وَ يَعْتَمِرُ فِی رَأْسِ کُلِّ شَهْرٍ مَرَّهً ، وَ يَجِیءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلی مَکَّهَ فَضْلًا مِنَ اللّهِ وَ عَوْناً ؛ وَ کَذلِکَ يَجْزِی اللّهُ الشَّاکِرِينَ».

ثُمَّ سَأَلَهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ کَثِيرَهٍ ، کُلُّ ذلِکَ يُجِيبُهُ فِيهَا ، وَ سَأَلَ الرَّاهِبَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَکُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ فِيهَا شَیْءٌ ، فَأَخْبَرَهُ بِهَا .

ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ : أَخْبِرْنِی عَنْ ثَمَانِيَهِ أَحْرُفٍ نَزَلَتْ ، فَتَبَيَّنَ فِی الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَهٌ ، وَ بَقِیَ فِی الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَهٌ ، عَلی مَنْ نَزَلَتْ تِلْکَ الْأَرْبَعَهُ الَّتِی فِی الْهَوَاءِ ؟ وَ مَنْ يُفَسِّرُهَا؟

قَالَ : «ذَاکَ قَائِمُنَا يُنْزِلُهُ اللّهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ ، وَ يُنَزِّلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ عَلَی الصِّدِّيقِينَ وَ الرُّسُلِ وَ الْمُهْتَدِينَ».

ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ : فَأَخْبِرْنِی عَنِ الِاثْنَيْنِ مِنْ تِلْکَ الْأَرْبَعَهِ الْأَحْرُفِ الَّتِی فِی الْأَرْضِ مَا هُمَا ؟

قَالَ : «أُخْبِرُکَ بِالْأَرْبَعَهِ کُلِّهَا : أَمَّا أَوَّلُهُنَّ ، فَلَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ بَاقِياً ، وَ الثَّانِيَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله مُخْلَصاً ، وَ الثَّالِثَهُ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ ، وَ الرَّابِعَهُ شِيعَتُنَا مِنَّا ، وَ نَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله وَ رَسُولُ اللّهِ مِنَ اللّهِ بِسَبَبٍ».

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ ، وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ حَقٌّ ، وَ أَنَّکُمْ صَفْوَهُ اللّهِ مِنْ خَلْقِهِ ، وَ أَنَّ شِيعَتَکُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ ، وَ لَهُمْ عَاقِبَهُ اللّهِ ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

فَدَعَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام بِجُبَّهِ خَزٍّ وَ قَمِيصٍ قُوهِیٍّ وَ طَيْلَسَانٍ وَ خُفٍّ وَ قَلَنْسُوَهٍ ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا ، وَ صَلَّی الظُّهْرَ ، وَ قَالَ لَهُ : «اخْتَتِنْ» ، فَقَالَ : قَدِ اخْتَتَنْتُ فِی سَابِعِی . .

427.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم و احمد بن مهران هر دو روایت کرده اند، از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر که گفت: در نزد امام موسی کاظم علیه السلام بودم و مردی از اهل نجران یمن از راهبان و خداپرستان نصارا به خدمت آن حضرت آمد و با او زن عابده ای از ایشان بود، و فضل بن سَوّار از برای ایشان رخصت طلبید. حضرت به فضل فرمود که:«چون فردا شود ایشان را بیاور در نزد چاه امّ خیر» .

راوی می گوید: فردا که شد، به خدمت امام علیه السلام رسیدیم و آن قوم را یافتیم که به خدمتش آمده اند. پس آن حضرت امر فرمود که بوریایی را که از برگ خرما بافته بودند، انداختند و آن حضرت نشست، و ایشان نشستند. پس آن زن راهبه به مسائلی که داشت، ابتدا نمود و آن حضرت را از مسایل بسیار سؤال کرد و هر مسأله ای که می پرسید، حضرت او را جواب می فرمود. و حضرت امام موسی علیه السلام آن را از چیزی چند سؤال کرد در باب سؤال آن حضرت جوابی در نزد آن زن نبود (و نتوانست که از هیچ یک از آنها جواب گوید)، پس آن زن مسلمان شد.

و آن مرد راهب رو به حضرت آورد و از او سؤال می کرد و آن حضرت او را جواب می فرمود در آنچه او را سؤال می نمود. پس راهب گفت که: من در دین خویش قوی بودم و کسی را از نصارا در زمین باقی نگذاشتم که در علم به آنجا که من رسیده ام، رسیده باشد. و هر آینه شنیدم که مردی هست در هند که چون خواهد قصد بیت المقدس می کند و در یک شبانه روز به سوی آن می آید، و به منزل خویش در زمین هند بر می گردد. و پس، از احوال آن مرد سؤال کردم و پرسیدم که: آن مرد در چه موضع از هند است؟ به من گفته شد که: در سُبذان می باشد و از آن کسی که این خبر به من داد، سؤال کردم از سبب این امر، در جواب گفت که: سببش دانستن اسم اعظم است که آصف، وزیر سلیمان، بر آن ظفر یافت، چون تخت پادشاه شهر سبا را آورد و آن اسم، همان است که خدا آن را برای شما در کتاب شما و برای ما گروه های صاحبان دین ها در کتاب ها که داریم، ذکر فرموده.

پس حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «خدا را چند نام است که ردّ نمی شود و حاجتی که به واسطه آن از خدا طلب شود،

برآورده می شود». راهب عرض کرد که: آن نام ها بسیار است، و امّا محتوم از آنها که سائل آن، ردّ نمی شود، هفت نام است. حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «مرا خبر ده از آنچه از آنها در خاطر داری». راهب عرض کرد: نه، سوگند به آن خدایی که تورات را بر موسی فرو فرستاده و عیسی را پند از برای عالمیان و آزمایش از برای شکر صاحبان عقول گردانیده، و محمد صلی الله علیه و آله را برکت و رحمت ساخته، و علی علیه السلام را پند و بینایی قرار داده، و اوصیا را از فرزندان او و فرزندان محمد صلی الله علیه و آله مقرّر فرموده، که من، هیچ یک از آن نام ها را نمی دانم، و اگر می دانستم، در باب آن به سخن تو احتیاج نداشتم و به نزد تو نمی آمدم و تو را سؤال نمی کردم.

حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «برگرد به نقل حدیث آن مرد هندی».

راهب عرض کرد که: من این نام ها را شنیده بودم و باطن و سرّ آنها و شرح و بیان آنها را نمی دانستم و نمی دانستم که حقیقت و کیفیّت آنها چیست و چگونه است و به طریقه خواندن آنها عالم نبودم. پس رفتم تا به سُبذان هند رسیدم و از آن مرد و احوال او سؤال کردم، به من گفتند که: دیر را در کوهی ساخته و چنان شده که از آن دیر بیرون نمی آید، و کسی او را نمی بیند مگر در هر سالی دو مرتبه، و اهل هند چنان پنداشته اند که خدا از برای او در آن دیر چشمه ای روان ساخته، و نیز اهل هند چنان دانسته اند که خدا از برای او کشت را می رویاند و نشو و نمای آن می دهد، و آن را به غایت خود می رساند؛ بی تخمی که خود آن را در زمین افکند و از برای او کشت می کند و تخم می افشاند؛ افشاندنی که خود آن را به عمل آورد. پس رفتم تا به درِ دیر او رسیدم و سه روز در آنجا ماندم که در را نمی کوبیدم و چاره ای نمی توانستم کرد که آن در را باز کنم، و چون روز چهارم شد، خدا آن در را گشود و گاوی آمد که هیزمی بر آن بار بود و پستان خود را بر زمین می کشید و نزدیک بود که آنچه در پستان آن بود از شیر، خود به خود بیرون آید. پس خود را به آن در زد و گشوده شد و گاو در دیر آمد و در پی آن رفتم و داخل شدم، پس آن مرد را دیدم که ایستاده به سوی آسمان می نگرد و گریه می کند و به سوی زمین نظر می کند و گریه می کند و به سوی کوه ها نگاه می کند و گریه می کند. من گفتم: سبحان اللّه ! چه بسیار کم است مانند تو در این روزگار که ما در آنیم. در جواب گفت: به خدا سوگند که من نیستم، مگر یک خوبی از خوبی های مردی که تو او را در پس پشت خویش وا گذاشته. پس گفتم که: به من خبر داده شده که در نزد تو نامی از نام های خدای تعالی هست که به

واسطه آن در هر شبانه روزی به بیت المَقْدس می رسی و به خانه خود بر می گردی.

آن مرد به من گفت که: آیا تو بیت المقدس را می شناسی؟ گفتم که: من نمی شناسم، مگر بیت المقدسی را که در شام است. گفت که: بیت المقدس نیست (یعنی: به طریق اضافه) ولیکن آن البیت المقدس است (یعنی: به طریق توصیف. و معنی این می شود که خانه موصوف به تقدیس و آن، به معنی تطهیر است، یعنی: خانه پاکیزه شده که خدا آن را پاک و پاکیزه گرداند و آن خانه آل محمد صلی الله علیه و آله است. و در قاموس گفته که: تقدیس، تطهیر است و از آن است بیت المَقْدِس، مانند مَجْلِس و معظم و مرادش این است که: در مَقْدِس فتح میم و سکون قاف و کسر دال و ضمّ میم و فتح قاف و دال مشدّد هر دو جائز است).

راهب می گوید که: من به آن صاحب دیر گفتم که: بدان و آگاه باش که آنچه آن را شنیده ام تا امروز که در آن هستم، آن است که آنچه در شام است، بیت المقدس است و غیر از آن را نشنیده ام. گفت که: آنچه در شام است محراب های پیغمبران و مسجدی است که محراب های ایشان در آن است، و جز این نیست که آن را حظیره المحاریب می گفتند (یعنی: محوّطه محراب ها) تا آن که فترت و زمانی که در میانه محمد و عیسی - صلی اللّه علیهما - آمد و بلا و زحمت به اهل شرک نزدیک شد، و سختی ها در خانه های شیاطین فرود آمد، پس این نام ها را گردانیدند و بدل نمودند و نقل کردند، و این معنی قول خدای عزّوجلّ است که فرموده: «إنْ هِیَ إلاّ أسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ» (1) (و بطن این قول از برای آل محمد است و ظهر آن مثل است. حاصل مراد آن که: این آیه را باطن و ظاهری هست، و ظاهر آن، ظاهر، و مراد از باطن آن، این است که مشرکان، این نام بیت المقدس که نام خانه آل محمد صلی الله علیه و آله بود، نام مسجدی کردند که در شام می باشد). و ترجمه ظاهر آیه این است که: «نیستند این بتان که شما آنها را خدایان خود اعتبار کرده اید، مگر اسمی چند، بی مسمّی که نام نهاده اید آنها را شما و پدران شما. خدا، فرو نفرستاده است به آن و نام نهادن هیچ حجّت و دلیلی را».

راهب می گوید که: به او گفتم که: من به سوی تو سفر کرده ام و از شهر دوری آمده ام و به سوی تو که می آمدم، متعرّض دریاها و غم ها و اندوه ها و ترس شده ام. و صبح و شام کرده ام که نومید بوده ام و می ترسیدم که به حاجت خویش ظفر نیابم. به من گفت که: نمی بینم مادر تو را که به تو حامله شده باشد، مگر آن که فرشته ای گرامی در نزد او حاضر بوده (و

این کنایه از آن است که سعادتمند بودی) و نمی دانم که پدرت در هنگامی که خواسته باشد که با مادرت مجامعت کند، مگر آن که غسل کرده و با طهارت با او مجامعت نموده و گمان نمی کنم، مگر آن که پدرت جزء چهارم از انجیل را (که مشتمل بر دعا و انابه است، چنانچه گفته اند)، خوانده در آن ماهی که مجامعت اتّفاق افتاده (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در آن شب بیداری که این امر اتّفاق افتاده، یعنی: انعقاد نطفه تو بعد از شب بیداری پدرت و خواندن سِفر رابع از انجیل بوده) و به این جهت از برای او (یا از برای تو بنا بر اختلاف نسخ) به خیر و خوبی ختم شده. برگرد از همان راه که آمده ای و برو تا به مدینه محمد صلی الله علیه و آله که آن را طیّبه می گویند، فرود آیی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده، بعد از آن قصد کن و برو تا به جایی از آن، که آن را بقیع می گویند. پس سؤال کن از خانه ای که آن را خانه مروان می گویند، و در آن خانه فرود آی و سه روز در آنجا بمان. بعد از آن سؤال کن از پیرمرد سیاهی که بر در آن خانه بوریا می بافد و این بوریا در بلاد ایشان، نامش خَصف است. (2) پس با آن پیر ملاطفت و مهربانی کن و به او بگو که: هم منزل تو که همیشه در سه کُنج خانه در اطاقی که چهارچوب های کوچک در آن است، فرود می آید، مرا به سوی تو فرستاده. بعد از آن، او را سؤال کن از فلانِ پسر فلان همان فلانی (که در میانه ما معهود است. یعنی: حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام) و او را سؤال کن که مجلس او کجاست؟ و نیز از او سؤال کن که در چه ساعت در آن می گذرد؟ پس البتّه او را به تو می نماید (یا او را برای تو وصف می کند) که تو او را به آن صفت بشناسی. و زود باشد که او را برای تو وصف کنم. من گفتم که: چون او را ملاقات کنم، چه کنم؟ گفت که: او را سؤال کن از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود، و او را سؤال کن از مسائل و نشانه های دین، هر که گذشته و هر که باقی مانده.

پس حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به راهب فرمود که: «صاحبت که او را ملاقات کرده ای، تو را خیرخواهی کرده».

راهب به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، نامش چیست؟

فرمود که: «آن مرد متمّم، پسر فیروز است و او از پسران فُرس است، و از کسانی که ایمان آورده اند به خدایی که تنها است و او را شریکی نیست و از روی اخلاص و یقین او را بندگی کرده اند. و از خویشان خود گریخت، چون از ایشان ترسید. پس پروردگارش حکمت را به او بخشید و او را به راه راست هدایت فرمود و او را از پرهیزگاران گردانید و در میانه

او و بندگان خالص خویش شناسایی به هم رسانید. و هیچ سالی نیست، مگر آن که او به زیارت مکّه می آید و حجّ می کند، و در سر هر ماه یک مرتبه عمره را به جا می آورد، و از موضع خود از هند به سوی مکّه می آید از روی فضل و افزونی از جانب خدا و یاری آن جناب و خدا شکر کنندگان را همچنین جزا می دهد».

بعد از آن، راهب آن حضرت را از مسائل بسیار سؤال نمود و هر یک از آنها را که می پرسید، حضرت او را جواب می فرمود. حضرت، راهب را از چیزی چند سؤال فرمود و در نزد او در آنها جوابی نبود، پس حضرت او را به آنها خبر داد.

بعد از آن، راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از هشت حرفی که از آسمان فرود آمد، پس چهار حرف از آن در زمین ظاهر شد، و تفسیر آنها آشکار گردید، و چهار حرف از آن در هوا باقی ماند که آن چهار حرفی که در هوا باقی مانده است، بر که فرود می آید که آن را تفسیر و بیان می کند؟

فرمود که: «اینک قائم ما است که خدا آن را بر او فرو می فرستد، و قائم آن را تفسیر می کند، و بر او فرو می فرستد آنچه بر صدّیقان و رسولان و هدایت یافتگان، فرو نفرستاده».

راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آنها چه چیزاند؟ حضرت فرمود که: «تو را به همه آن چهار حرف خبر می دهم: امّا حرف اوّل از آنها، این است که نیست خدایی مگر خدا در حالتی که تنهاست، و او را شریکی نیست، و همیشه باقی خواهد بود، و حرف دویم، این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، در حالتی که خویش را از غیر خدا خالص نموده (یا خدا او را از غیر خویش خالص فرموده) و حرف سیم، این است که ما اهل بیت پیغمبریم، و حرف چهارم، این است که شیعیان ما از ما هستند و ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداست، به طور سبب» (و ربط خاصّی نه به طریقه نسب و خویشی).

پس راهب به آن حضرت عرض کرد که: شهادت می دهم که نیست خدایی، مگر خدا و آن که محمد رسول خداست، و شهادت می دهم که آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، راست و درست است، و آن که شما برگزیده خدایید از خلق او، و شیعیان شما پاک و پاکیزه شدگانند که بدل شده اند از

بدی به خوبی، و از برای ایشان است عاقبت خدا (که عاقبت نیکو است) و حمد از برای خدا که پروردگار عالمیان است.

پس حضرت امام موسی علیه السلام جُبّه خَز و پیراهن سفید و طَیلَسان و موزه و کلاهی طلبید و آنها را به راهب عطا فرمود، و نماز ظهر را به جا آورد، و فرمود که: «ختنه کن». راهب عرض کرد که: ختنه کرده ام در روز هفتم از ملاقات خویش (یا مرا ختنه کرده اند در روز هفتم از ولادتم. و این به حسب لفظ اقرب است، ولیکن به حسب خارج و طریقه نصاری دوری و غرابتی دارد). .

1- .نجم، 23.
2- .و خصف به فتح خا و صاد چیزی است که از برگ خرما می بافند. مترجم

ص: 652

. .

ص: 653

. .

. .

ص: 655

. .

ص: 656

. .

ص: 657

..

ص: 658

..

ص: 659

. .

662.الاحتجاج عن عبد اللّه بن جعفر بن أبى طالب :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، قَالَ :مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عليه السلام بِامْرَأَهٍ بِمِنى وَ هِىَ تَبْكِى وَ صِبْيَانُهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ ، وَ قَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقَرَهٌ ، فَدَنَا مِنْهَا ، ثُمَّ قَالَ لَهَا : «مَا يُبْكِيكِ يَا أَمَهَ اللّهِ؟» قَالَتْ : يَا عَبْدَ اللّهِ ، إِنَّ لَنَا صِبْيَاناً يَتَامى ، وَ كَانَتْ لِي بَقَرَهٌ مَعِيشَتِى وَ مَعِيشَهُ صِبْيَانِى كَانَتْ مِنْهَا ، وَ قَدْ مَاتَتْ ، وَ بَقِيتُ مُنْقَطَعاً بِى وَ بِوُلْدِى لَا حِيلَهَ لَنَا .

فَقَالَ : «يَا أَمَهَ اللّهِ ، هَلْ لَكِ أَنْ أُحْيِيَهَا لَكِ ؟» فَأُلْهِمَتْ أَنْ قَالَتْ : نَعَمْ يَا عَبْدَ اللّهِ ؛ فَتَنَحّى وَ صَلّى رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَهً ، وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ ، ثُمَّ قَامَ ، فَصَوَّتَ بِالْبَقَرَهِ ، فَنَخَسَهَا نَخْسَهً أَوْ ضَرَبَهَا بِرِجْلِهِ ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَهً ، فَلَمَّا نَظَرَتِ الْمَرْأَهُ إِلَى الْبَقَرَهِ ، صَاحَتْ ، وَ قَالَتْ : عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ ؛ فَخَالَطَ النَّاسَ ، وَ صَارَ بَيْنَهُمْ ، وَ مَضى عليه السلام . .

661.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از عبداللّه بن مغیره که گفت: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در منا به زنی گذشت، و آن زن می گریست و کودکانش در حوالی او بودند و گریه می کردند، و گاوی از مال آن زن مرده بود. پس آن حضرت نزدیک به آن زن شد و فرمود که:«ای کنیز خدا، چه چیز تو را می گریاند؟» آن زن گفت که: ای بنده خدا، مرا کودکان یتیمی چند هست، و مرا گاوی بود که زندگانی من و زندگانی کودکان من از آن بود، و آن گاو مرده، و باقی مانده ام درمانده و بریده شده از زندگانی خود و اولاد خود و در کار خود و ایشان سرگردانم و ما را چاره ای نیست.

پس حضرت فرمود که: «ای کنیز خدا، آیا تو را رغبت آن است که این گاو را برای تو زنده گردانم؟» آن زن مُلْهَم شد به این که گفت: آری ای بنده خدا. پس حضرت در گوشه ای رفت و دو رکعت نماز کرد و دست خود را ساعتی بلند نمود و لب های خویش را جنبانید، پس برخاست و آن گاو را آواز کرد و سر چوپ یا سر انگشتی به آن گاو زد، یا پای خود را به آن گاو زد، پس آن گاو برخاست و درست بر روی زمین ایستاد. چون آن زن به سوی گاو نظر کرد، آواز برآورد و گفت: سوگند به پروردگار خانه کعبه که اینک عیسی بن مریم است، پس حضرت علیه السلام با مردم مخلوط شد و در میان ایشان رفت و گذشت. .

660.عنه صلى الله عليه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام يَنْعى إِلى رَجُلٍ نَفْسَهُ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِى : وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ، فَقَالَ : «يَا إِسْحَاقُ ، قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا ، وَ الْاءِمَامُ أَوْلى بِعِلْمِ ذلِكَ» .

ثُمَّ قَالَ : «يَا إِسْحَاقُ ، اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ ؛ فَإِنَّ عُمُرَكَ قَدْ فَنِيَ ، وَ إِنَّكَ تَمُوتُ إِلى سَنَتَيْنِ ، وَ إِخْوَتُكَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ لَا يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلَا يَسِيراً حَتّى تَتَفَرَّقَ كَلِمَتُهُمْ ، وَ يَخُونُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً حَتّى يَشْمَتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ ، فَكَانَ هذَا فِي نَفْسِكَ».

فَقُلْتُ : فَإِنِّى أَسْتَغْفِرُ اللّهَ بِمَا عَرَضَ فِي صَدْرِى .

فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هذَا الْمَجْلِسِ إِلَا يَسِيراً حَتّى مَاتَ ، فَمَا أَتى عَلَيْهِمْ إِلَا قَلِيلٌ حَتّى قَامَ بَنُو عَمَّارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ ، فَأَفْلَسُوا .659.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :جَاءَنِى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ قَدِ اعْتَمَرْنَا عُمْرَةَ رَجَبٍ وَ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ : يَا عَمِّ ، إِنِّى أُرِيدُ بَغْدَادَ ، وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُوَدِّعَ عَمِّى أَبَا الْحَسَنِ يَعْنِى مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِي إِلَيْهِ ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِى وَ هُوَ فِي دَارِهِ الَّتِى بِالْحَوْبَهِ ، وَ ذلِكَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ ، فَضَرَبْتُ الْبَابَ ، فَأَجَابَنِى أَخِى ، فَقَالَ : «مَنْ هذَا؟» فَقُلْتُ : عَلِيٌّ ، فَقَالَ : «هُوَ ذَا أَخْرُجُ» وَ كَانَ بَطِىءَ الْوُضُوءِ ، فَقُلْتُ : الْعَجَلَ ، قَالَ : «وَ أَعْجَلُ» فَخَرَجَ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي عُنُقِهِ حَتّى قَعَدَ تَحْتَ عَتَبَهِ الْبَابِ ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ ، فَانْكَبَبْتُ عَلَيْهِ ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ ، وَ قُلْتُ : قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَاباً فَاللّهُ وَفَّقَ لَهُ ، وَ إِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذلِكَ فَمَا أَكْثَرَ مَا نُخْطِئُ !

قَالَ : «وَ مَا هُوَ؟»

قُلْتُ : هذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُوَدِّعَكَ ، وَ يَخْرُجَ إِلى بَغْدَادَ ، فَقَالَ لِيَ : «ادْعُهُ» . فَدَعَوْتُهُ وَ كَانَ مُتَنَحِّياً فَدَنَا مِنْهُ ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ ، وَ قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَوْصِنِى ، فَقَالَ : «أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّهَ فِي دَمِى» . فَقَالَ مُجِيباً لَهُ : مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّهُ بِهِ ، وَ جَعَلَ يَدْعُو عَلى مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ؛ ثُمَّ عَادَ ،

فَقَبَّلَ رَأسَهُ ، فَقَالَ : يَا عَمِّ ، أوْصِنِی ، فَقَالَ : «أوصِیکَ أنْ تَتَّقِیَ اللّهَ فِی دَمِی». فَقَالَ : مَنْ أرَادَکَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّهُ بِهِ وَ فَعَلَ ؛ ثُمَّ عَادَ ، فَقَبَّلَ رَأسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : یَا عَمِّ ، أوْصِنِی ، فَقَالَ : «أوصِیکَ أنْ تَتَّقِیَ اللّهَ فِی دَمِی» . فَدَعَا عَلی مَنْ أرَادَهُ بِسُوءٍ ، ثُمَّ تَنَحّی عَنْهُ ، وَ مَضَیْتُ مَعَهُ ، فَقَالَ لِی أخِی : «یَا عَلِیُّ ، مَکَانَکَ» فَقُمْتُ مَکَانِی ، فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ ، ثُمَّ دَعَانِی ، فَدَخَلْتُ إلَیْهِ ، فَنَاوَلَ صُرَّةً فِیهَا مِائَهُ دِینَارٍ ، فَأعْطَانِیهَا ، وَ قَالَ : «قُلْ لِابْنِ أخِیکَ یَسْتَعِینُ بِهَا عَلی سَفَرِهِ».

قَالَ عَلِیٌّ : فَأَخَذْتُهَا ، فَأَدْرَجْتُهَا فِی حَاشِیَهِ رِدَائِی ، ثُمَّ نَاوَلَنِی مِائَهً أُخْرِی ، وَ قَالَ : «أعْطِهِ أیْضاً» ثُمَّ نَاوَلَنِی صُرَّهً أُخْرِی ، وَ قَالَ : «أعْطِهِ أیْضاً» فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إذَا کُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِی ذَکَرْتَ ، فَلِمَ تُعِینُهُ عَلی نَفْسِکَ؟

فَقَالَ : إذَا وَصَلْتُهُ ، وَ قَطَعَنِی ، قَطَعَ اللّهُ أجَلَهُ ، ثُمَّ تَنَاوَلَ مِخَدَّهَ أدَمٍ ، فِیهَا ثَلَاثَهُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَضَحٍ ، وَ قَالَ : «أعْطِهِ هذِهِ أیْضاً».

قَالَ : فَخَرَجْتُ إلَیْهِ ، فَأَعْطَیْتُهُ الْمِائَهَ الْأُولی ، فَفَرِحَ بِهَا فَرَحاً شَدِیداً ، وَ دَعَا لِعَمِّهِ ، ثُمَّ أعْطَیْتُهُ الثَّانِیَهَ وَ الثَّالِثَهَ ، فَفَرِحَ بِهَا حَتَّی ظَنَنْتُ أنَّهُ سَیَرْجِعُ وَ لَا یَخْرُجُ ، ثُمَّ أعْطَیْتُهُ الثَّلَاثَهَ آلَافِ دِرْهَمٍ ، فَمَضی عَلی وَجْهِهِ حَتّی دَخَلَ عَلی هَارُونَ ، فَسَلَّمَ عَلَیْهِ بِالْخِلَافَهِ ، وَ قَالَ : مَا ظَنَنْتُ أنَّ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَتَیْنِ حَتّی رَأیْتُ عَمِّی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ بِالْخِلَافَهِ ، فَأرْسَلَ هَارُونُ إلَیْهِ بِمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ ؛ فَرَمَاهُ اللّهُ بِالذُّبَحَهِ ، فَمَا نَظَرَ مِنْهَا إلی دِرْهَمٍ ، وَ لَا مَسَّهُ .
.

658.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) احمد بن مهران رحمه الله، از محمد بن علی، از سیف بن عَمیره، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که خبر مرگ مردی را به خودش می داد و می فرمود که در چه زمان فوت خواهد شد. من با خود گفتم که: آن حضرت این هم می داند که مردی از شیعیان او در چه زمان می میرد؟ پس آن حضرت به جانب من التفات نمود، مانند کسی که به خشم آمده باشد و فرمود که:«ای اسحاق، رُشید هجری، علم مرگ ها و بلاها را می دانست، و امام، به دانستن این امر سزاوارتر است»، بعد از آن فرمود: «ای اسحاق، آنچه می کنی، بکن که عمرت تمام شده، و تو تا دو سال دیگر می میری و برادران و اهل بیتت بعد از تو درنگ نمی کنند، مگر اندک زمانی تا آن که سخن ایشان پراکنده می شود، و با یکدیگر نزاع می کنند و بعضی از ایشان با بعضی خیانت می کند، و به مرتبه ای می رسد که دشمنان ایشان به ایشان شماتت و شادی می کنند، پس اینک در دل تو بود و می دانستی که عاقبت امر ایشان به کجا خواهد کشید».

عرض کردم که: من از خدا طلب آمرزش می کنم از آنچه در سینه ام به هم رسید. و اسحاق، بعد از این مجلس درنگی نکرد تا فوت شد، و بر برادران و اهل بیت او زمانی نگذشت، مگر اندکی که بنی عمّار بر پا شدند و بر مال های مردم مسلّط شدند و ایشان مفلس و فقیر شدند.657.شرح الأخبار (به نقل از بَراء بن عازب) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم بَجَلی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: محمد بن اسماعیل برادرزاده ام به نزد من آمد در حالی که عمره ماه رجب را به جا آورده بودیم و ما در آن روز در مکّه بودیم. محمد گفت که: ای عمو، من اراده سفر بغداد دارم و دوست می دارم که عمویم، حضرت ابوالحسن، - یعنی: موسی بن جعفر علیه السلام - را وداع کنم، و می خواهم که تو با من بیایی که به اتّفاق به خدمت آن حضرت رویم. پس من با او بیرون آمدم به جانب برادرم حضرت موسی و آن حضرت در خانه ای که در حَوبه داشت تشریف داشت، و آن هنگام اندکی بعد از مغرب بود، و چون به در خانه رسیدیم، در زدم، برادرم مرا جواب داد و فرمود:«کیست در می زند؟» عرض کردم: علی، برادرم. فرمود که: «همین دم بیرون می آیم»، و وضوی آن حضرت طولی داشت.

عرض کردم که: زود بیا. فرمود که: «زود می آیم». پس بیرون آمد و لنگی را که با گل سرخه رنگ کرده بودند، پوشیده و آن را در گردن خویش بسته و گره داده بود، و آمد تا آن که در زیر آستانه در نشست.

علی بن جعفر می گوید که: من سرنگون شدم بر او و سرش را بوسیدم، و عرض کردم که: در پی کاری به نزد تو آمده ام، اگر آن را صواب و درست می بینی، خدا مرا از برای آن توفیق داده و اگر غیر آن باشد، چه بسیار است خطای ما!

حضرت فرمود که: «آن امر چیست؟» عرض کردم که: اینک پسر برادر تو است که می خواهد تو را وداع کند و به سوی بغداد بیرون رود. فرمود که: «او را نزدیک گردان». پس من او را خواندم - و او در گوشه ای ایستاده و از حضرت دور بود - پس به نزدیک آن حضرت آمد و سرش را بوسید، و عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا وصیّت کن و خدمتی که باشد، بفرما. فرمود که: «تو را وصیّت و امر می کنم که در باب خون من از خدا بترسی، و باعث کشتن من نشوی».

محمد در جواب آن حضرت عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و شروع کرد که نفرین می کرد بر آن که بدی نسبت به آن حضرت اراده داشته باشد. پس دو مرتبه سر آن حضرت را بوسید و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیت کن. فرمود که: «تو را وصیّت می کنم که از خدا بترسی در باب خون من». عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و خدا چنان کرده است و ضرور به نفرین نیست. پس نوبت دیگر سرِ آن حضرت را بوسید، و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیّت کن. فرمود که: «تو را وصیّت می کنم از خدا بترسی در باب خون من»، و محمد نفرین کرد بر آن که بدی نسبت به آن حضرت اراده نموده باشد.

پس، از آن حضرت دور شد و من همراه او رفتم. بعد از آن برادرم به من فرمود که: «ای علی، در جای خود باش». من در جای خود ایستادم، و آن حضرت داخل منزل خود گردید و مرا طلبید، من به خدمتش رفتم و داخل خانه شدم، کیسه ای را برداشت که در آن صد دینار بود، و آن را به من داد و فرمود که: «به پسر برادرت بگو که به این استعانت جوید بر سفر خویش» (و این را خرجی راه کند).

علی می گوید که: من آن کیسه را گرفتم و در کنار ردای خود پیچیدم، پس صد دینار دیگر به من داد و فرمود که: «این را نیز به او بده»، بعد از آن کیسه دیگر به من بداد و فرمود که: «این را نیز به او عطا کن». من عرض کردم که: فدای تو گردم، هرگاه تو از او می ترسی که مانند آنچه ذکر فرمودی به عمل او، چرا او را بر خود و کشتن خود یاری می کنی؟

فرمود که: «چون من با او احسان کنم، و رعایت صله رحم در باب او به جا آورم، و او در باب من قطع صله نماید، خدا عمر او را قطع می کند و او را می کشد». بعد از آن، بالشی از پوست را برداشت که سه هزار درم درست بی عیب در آن بود، و فرمود که: «این را نیز به او بده».

علی می گوید که: پس من به سوی محمد بیرون آمدم، و صد دینار اوّل را به او دادم به همان شاد شد؛ شادی سختی، و عموی خود را دعا کرد، بعد از آن صد دینار دویم و سیم را به او دادم، چنان شاد شد که من گمان کردم که البته از اراده سفر بر می گردد و به سوی بغداد بیرون نخواهد رفت. پس سه هزار درم را به او دادم و او به همان راه به خطّ مستقیم رفت تا بر هارون داخل شد و بر او به خلافت سلام کرد (که گفت: السّلام علیک ایّها الخلیفه) . و گفت که: گمان نداشتم که در زمین دو خلیفه باشد تا آن که عمویم موسی بن جعفر را دیدم که بر او سلام می شود به خلافت. پس هارون صد هزار درم به سوی او فرستاد و خدا او را به آزار ذُبَحَه مبتلی گردانید. (1) (تتّمه حدیث:) پس محمد به درمی از آن صد هزار درم نظر نکرد و دست بر آن نگذاشت. .

1- .و ذُبَحه، به ضمّ ذال و فتح با، بر وزن هُمَزه، خَناق است و آن، دردی است که در گلو پیدا می شود و گلو را می گیرد و لا محاله کشنده است، و لهذا آن را ذُبَحه می گویند، یعنی: سر برنده. مترجم

ص: 664

..

ص: 665

..

656.تاريخ دمشق (به نقل از وَهْب بن حمزه) سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ :قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهماالسلام وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِى عَامِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَهٍ ؛ وَ عَاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ عليه السلام خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً .121 بَابُ مَوْلِدِ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلامولِدَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام سَنَهَ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَهٍ ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام فِى صَفَرٍ مِنْ سَنَهِ ثَلَاثٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَهً ، وَ قَدِ اخْتُلِفَ فِى تَارِيخِهِ إِلَا أَنَّ هذَا التَّارِيخَ هُوَ أَقْصَدُ إِنْ شَاءَ اللّهُ ؛ وَ تُوُفِّىَ عليه السلام بِطُوسَ فِى قَرْيَهٍ يُقَالُ لَهَا : سَنَابَاذُ مِنْ نُوقَانَ عَلى دَعْوَهٍ ، وَ دُفِنَ بِهَا عليه السلام ؛ وَ كَانَ الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَهِ إِلى مَرْوَ عَلى طَرِيقِ الْبَصْرَهِ وَ فَارِسَ ، فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ وَ شَخَصَ إِلى بَغْدَادَ ، أَشْخَصَهُ مَعَهُ ، فَتُوُفِّىَ فِى هذِهِ الْقَرْيَهِ ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا : أُمُّ الْبَنِينَ .

.

121. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام

656.تاریخ دمشق عن وهب بن حمزه:سعد بن عبداللّه و عبداللّه بن جعفر هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر که گفت:روح مطهّر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قبض شد و آن حضرت پنجاه و چهار ساله بود، در سال صد و هشتاد و سیم از هجرت، و بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سی و پنج سال زنده بود.121. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلامحضرت امام رضا علیه السلام متولّد شد در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و قبض روح مطهّر آن حضرت علیه السلام شد در ماه صفر از سال دویست و سیم، و آن حضرت در آن هنگام پنجاه و پنج ساله بود. و در تاریخ آن حضرت اختلاف شده است، مگر آن که این تاریخ از همه آنچه در تاریخ آن حضرت گفته اند، راست تر و درست تر است. ان شاءاللّه . و آن حضرت علیه السلام وفات فرمود در طوس در دهی که آن را سَناباد می گویند و دوری آن از نوقان به قدر یک خواندن است (که یکی دیگری را بخواند و آواز کند. و در بعضی از نسَخ کافی، موقان به میم است و شاید که آن معرّب نوقان باشد). و آن حضرت علیه السلام در سَناباد مدفون شد و مأمون او را از مدینه طیّبه بیرون آورده بود به سوی مرو از راه بصره و فارس، و چون مأمون از مرو بیرون آمد و به جانب بغداد سفر کرد، آن حضرت را با خود بیرون برد و در عرض راه در این ده وفات فرمود. و مادر آن حضرت کنیزی است که او را امّ البنین می گفتند.

.

654.مسند ابن حنبل (به نقل از بريده) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ ، قَالَ :قَالَ لِى أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عليه السلام : «هَلْ عَلِمْتَ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ ؟» . قُلْتُ : لَا ، قَالَ : «بَلى ، قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ ، فَانْطَلِقْ بِنَا». فَرَكِبَ وَ رَكِبْتُ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّجُلِ ، فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَعَهُ رَقِيقٌ ، فَقُلْتُ لَهُ : اعْرِضْ عَلَيْنَا ، فَعَرَضَ عَلَيْنَا سَبْعَ جَوَارٍ ، كُلَّ ذلِکَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «لَا حَاجَهَ لِى فِيهَا». ثُمَّ قَالَ : «اعْرِضْ عَلَيْنَا» فَقَالَ : مَا عِنْدِى إِلَا جَارِيَهٌ مَرِيضَهٌ ، فَقَالَ لَهُ : «مَا عَلَيْکَ أَنْ تَعْرِضَهَا» فَأَبى عَلَيْهِ ، فَانْصَرَفَ .

ثُمَّ أَرْسَلَنِى مِنَ الْغَدِ ، فَقَالَ : «قُلْ لَهُ : كَمْ كَانَ غَايَتُکَ فِيهَا؟ فَإِذَا قَالَ : كَذَا وَ كَذَا ، فَقُلْ : قَدْ أَخَذْتُهَا». فَأَتَيْتُهُ ، فَقَالَ : مَا كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَنْقُصَهَا مِنْ كَذَا وَ كَذَا ، فَقُلْتُ : قَدْ أَخَذْتُهَا ، فَقَالَ : هِىَ لَکَ ، وَ لكِنْ أَخْبِرْنِى مَنِ الرَّجُلُ الَّذِى كَانَ مَعَکَ بِالْأَمْسِ ؟ فَقُلْتُ : رَجُلٌ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ ، قَالَ : مِنْ أَىِّ بَنِى هَاشِمٍ ؟ فَقُلْتُ : مَا عِنْدِى أَكْثَرُ مِنْ هذَا ، فَقَالَ : أُخْبِرُکَ عَنْ هذِهِ الْوَصِيفَهِ : إِنِّى اشْتَرَيْتُهَا مِنْ أَقْصَى الْمَغْرِبِ ، فَلَقِيَتْنِى امْرَأَهٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ، فَقَالَتْ : مَا هذِهِ الْوَصِيفَهُ مَعَکَ ؟ قُلْتُ : اشْتَرَيْتُهَا لِنَفْسِى ، فَقَالَتْ : مَا يَكُونُ يَنْبَغِى أَنْ تَكُونَ هذِهِ عِنْدَ مِثْلِکَ ؛ إِنَّ هذِهِ الْجَارِيَهَ يَنْبَغِى أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَلَا تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَا قَلِيلاً حَتّى تَلِدَ مِنْهُ غُلَاماً مَا يُولَدُ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مِثْلُهُ .

قَالَ : فَأَتَيْتُهُ بِهَا ، فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلَا قَلِيلاً حَتّى وَلَدَتِ الرِّضَا عليه السلام . .

653.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن احمر روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که:«آیا دانستی که کسی از اهل مغرب آمده باشد؟» عرض کردم: نه، فرمود: «بلی، مردی آمده است. پس با ما روانه شو تا برویم»، و سوار شد و من با آن حضرت سوار شدم و رفتیم تا به آن مرد رسیدیم، دیدیم که مردی است از مردم مدینه و کنیزانی چند با اوست. من به آن مرد گفتم که: کنیزان خود را به من بنما، پس هفت کنیز را به ما نمود و هر یک را که می آورد حضرت امام موسی علیه السلام می فرمود که: «مرا در این حاجتی نیست و این را نمی خواهم». پس فرمود که: «کنیز دیگر به ما بنما». بنده فروش عرض کرد که: دیگر کنیزی در نزد من نیست، مگر یک کنیز بیمار. حضرت فرمود که: «تو را چه زیان می رسد اگر آن را به ما بنمایی؟» بنده فروش بر آن امر اِبا و امتناع کرد و کنیز را ننمود. پس حضرت بازگشت، بعد از آن در فردای آن روز مرا فرستاد و فرمود که: «به آن بنده فروش بگو که: آخر قیمتی که در باب این کنیز در نظر داری چند است و به چند کم تر نمی فروشی؟ و چون بگوید که چنین و چنین (یعنی: قیمت آن کنیز را معین کند)، بگو که: من او را به این قیمت گرفتم».

راوی می گوید که: پس من به نزد آن مرد آمدم و آنچه را که حضرت به من فرموده بود، گفتم. گفت که: من اراده نکرده ام که او از فلان مبلغ کم تر بفروشم. من گفتم که: او را به این مبلغ گرفتم. گفت که: این کنیز از برای تو، ولیکن مرا خبر ده که آن مردی که دیروز همراه تو بود که بود؟ گفتم که: مردی است از بنی هاشم. گفت: از کدام بنی هاشم؟ گفتم که: بیشتر از این در نزد من نیست (و زیاده بر این قدر، معرفت ندارم). گفت: تو را از این کنیز خبر دهم. به درستی که من او را در اقصای بلاد مغرب خریدم، پس زنی از اهل کتاب مرا ملاقات کرد و گفت که: این کنیز چیست که با تو همراه است؟ گفتم که: او را از برای خود خریده ام. گفت: سزاوار نیست که این کنیز در نزد چون تویی باشد. به درستی که سزاوار است که این کنیز در نزد بهترین اهل زمین باشد. پس درنگ نکند، مگر اندک زمانی که از آن بهترین اهل زمین پسری بیاورد که در مشرق و مغرب مانند او متولّد نشود.

راوی می گوید: پس آن کنیز را به خدمت حضرت آوردم و در نزد آن حضرت درنگ نکرد، مگر اندک زمانی که حضرت امام رضا علیه السلام را زایید. .

652.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، قَالَ :لَمَّا مَضى أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ، وَ تَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، خِفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذلِكَ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْراً عَظِيماً ، وَ إِنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ هذِهِ الطَّاغِيَةَ ، قَالَ : فَقَالَ : «لِيَجْهَدْ جَهْدَهُ ؛ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَىَّ» .651.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام فِى بَيْتٍ دَاخِلٍ فِى جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلًا ، فَرَفَعَ يَدَهُ ، فَكَانَتْ كَأَنَّ فِى الْبَيْتِ عَشَرَةَ مَصَابِيحَ ، وَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ ، فَخَلّى يَدَهُ ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُ .650.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنِ الْغِفَارِىِّ ، قَالَ :كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِى رَافِعٍ مَوْلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، يُقَالُ لَهُ : طَيْسٌ عَلَىَّ حَقٌّ ، فَتَقَاضَانِى ، وَ أَلَحَّ عَلَىَّ ، وَ أَعَانَهُ النَّاسُ ، فَلَمَّا رَأَيْتُ ذلِكَ ، صَلَّيْتُ الصُّبْحَ فِى مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضَا عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِالْعُرَيْضِ ، فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ بَابِهِ إِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلى حِمَارٍ ، وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَ رِدَاءٌ ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ ، فَلَمَّا لَحِقَنِى وَقَفَ ، وَ نَظَرَ إِلَىَّ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ كَانَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَقُلْتُ : جَعَلَنِىَ اللّهُ فِدَاكَ ، إِنَّ لِمَوْلَاكَ طَيْسٍ عَلَىَّ حَقّاً ، وَ قَدْ وَ اللّهِ شَهَرَنِى وَ أَنَا أَظُنُّ فِى نَفْسِى أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّى ، وَ وَ اللّهِ مَا قُلْتُ لَهُ : كَمْ لَهُ عَلَىَّ ،وَ لَا سَمَّيْتُ لَهُ شَيْئاً .

فَأَمَرَنِى عليه السلام بِالْجُلُوسِ إِلى رُجُوعِهِ ، فَلَمْ أَزَلْ حَتّى صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَ أَنَا صَائِمٌ ، فَضَاقَ صَدْرِى ، وَ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرِفَ ، فَإِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَىَّ وَ حَوْلَهُ النَّاسُ ، وَ قَدْ قَعَدَ لَهُ السُّؤَّالُ وَ هُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ ، فَمَضى وَ دَخَلَ بَيْتَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ وَ دَعَانِى ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ ، فَجَلَسَ وَ جَلَسْتُ ، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَ كَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَهِ ، وَ كَانَ كَثِيراً مَا أُحَدِّثُهُ عَنْهُ فَلَمَّا فَرَغْتُ ، قَالَ : «لَا أَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ» فَقُلْتُ : لَا ، فَدَعَا لِى بِطَعَامٍ . فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَىَّ ، وَ أَمَرَ الْغُلَامَ أَنْ يَأْكُلَ مَعِى ، فَأَصَبْتُ وَ الْغُلَامَ مِنَ الطَّعَامِ .

فَلَمَّا فَرَغْنَا ، قَالَ لِىَ : «ارْفَعِ الْوِسَادَهَ ، وَ خُذْ مَا تَحْتَهَا» فَرَفَعْتُهَا وَ إِذَا دَنَانِيرُ ، فَأَخَذْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا فِى كُمِّى ؛ وَ أَمَرَ أَرْبَعَهً مِنْ عَبِيدِهِ أَنْ يَكُونُوا مَعِى حَتّى يُبْلِغُونِى مَنْزِلِى .

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّ طَائِفَ ابْنِ الْمُسَيَّبِ يَدُورُ ، وَ أَكْرَهُ أَنْ يَلْقَانِی وَ مَعِی عَبِيدُکَ ، فَقَالَ لِی : «أَصَبْتَ ، أَصَابَ اللَّهُ بِکَ الرَّشَادَ» وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذَا رَدَدْتُهُمْ ، فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِی وَ آنَسْتُ ، رَدَدْتُهُمْ .

فَصِرْتُ إِلَی مَنْزِلِی ، وَ دَعَوْتُ بِالسِّرَاجِ ، وَ نَظَرْتُ إِلَی الدَّنَانِيرِ وَ إِذَا هِیَ ثَمَانِيَةٌ وَ أَرْبَعُونَ دِينَاراً ، وَ كَانَ حَقُّ الرَّجُلِ عَلَیَّ ثَمَانِيَةً وَ عِشْرِينَ دِينَاراً ، وَ كَانَ فِيهَا دِينَارٌ يَلُوحُ ، فَأَعْجَبَنِی حُسْنُهُ ، فَأَخَذْتُهُ وَ قَرَّبْتُهُ مِنَ السِّرَاجِ ، فَإِذَا عَلَيْهِ نَقْشٌ وَاضِحٌ : «حَقُّ الرَّجُلِ ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ دِينَاراً ، وَ مَا بَقِیَ فَهُوَ لَکَ». وَ لَا وَ اللَّهِ ، مَا عَرَفْتُ مَا لَهُ عَلَیَّ ؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، الَّذِی أَعَزَّ وَلِيَّهُ . .

649.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: چون امام موسی کاظم علیه السلام از دنیا در گذشت، و حضرت امام رضا علیه السلام تکلّم فرمود (یعنی: در باب خلافت، یا به همه لغت)، ما بر آن حضرت از این امر ترسیدیم. پس به آن حضرت عرض شد که: امر عظیمی را آشکار نمودی و ما بر تو می ترسیم از این طاغی (که در مرتبه طغیان از حد گذشته، یعنی: هارون ملعون).

راوی می گوید که: حضرت فرمود که:«هر سعی که دارد به عمل آورد، که او را بر من راهی و تسلّطی نیست» (و اذیّتی به من نمی تواند رسانید).648.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (درباره علی علیه السلام) احمد بن مهران رحمه الله، از محمد بن علی، از حسن بن منصور، از برادرش روایت کرده است که گفت:در شبی بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم در اطاقی که در اندران اطاقی دیگر بود. پس آن حضرت دست خود را بلند فرمود و چنان شد که گویا ده چراغ در آن اطاق بود، و مردی رخصت طلبید که بر آن حضرت داخل شود، پس آن حضرت دست خویش را از آن نور تهی گردانید، بعد از آن او را رخصت داد که داخل شود.654.مسند ابن حنبل عن بریده :علی بن محمد، از ابن جمهور، از ابراهیم بن عبداللّه ، از احمد بن عبداللّه ، از غِفاری روایت کرده است که گفت:از برای مردی از اولاد ابورافع - غلام آزاد کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را طَیس می گفتند - بر من حقّی بود، و از من طلبی داشت، پس آن را از من مطالبه نمود و بر من الحاح و اصرار زیادی کرد، و مردم او را یاری کردند و چون امر را بدین منوال دیدم، نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گزاردم، بعد از آن به جانب حضرت امام رضا علیه السلام رو آوردم و آن حضرت در آن اوقات، در عُرَیض تشریف داشت، و چون نزدیک درِ خانه آن حضرت رسیدم، دیدم که آن حضرت بیرون آمده و بر الاغی سوار است و پیراهن و ردایی را پوشیده، چون به سوی او نظر کردم، از او شرم نمودم و در هنگامی که به من رسید، ایستاد و به جانب من نظر فرمود، پس بر آن حضرت سلام کردم، و آن زمان ماه مبارک رمضان بود، عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، به درستی که طیس، غلام تو را بر من حقّی هست و به خدا سوگند که مرا رسوا و بی آبرو کرد.

غِفاری می گوید: و من در دل خود گمان می کردم که آن حضرت طیس را امر خواهد فرمود که دست از من بدارد. و به خدا سوگند، که به آن حضرت عرض نکردم که حقّ او بر من چند است و چیزی برای آن حضرت نام نبردم (یعنی: از متعلّقات آن طلب). پس آن حضرت مرا امر فرمود که بنشینم تا برگردد، و من از آنجا نرفتم تا نماز مغرب را به جا آوردم، و حال آن که من روزه دار بودم، پس سینه ام تنگ شد و خواستم که باز گردم، دیدم که آن حضرت پیدا شد و رو به من می آید و مردم گرداگرد او را گرفته اند، و گدایان بر سر راه آن حضرت نشسته بودند، و آن حضرت بر ایشان تصدّق می فرمود. پس رفت و داخل خانه خود گردید، بعد از آن بیرون آمد و مرا طلبید. من برخاستم و به خدمتش رفتم و با آن حضرت داخل شدم. پس آن حضرت نشست و من نشستم و شروع کردم که او را از هارون پسر مسیّب خبر می دادم - و پسر مسیّب حاکم مدینه بود - و چنان بود که بسیاری از اوقات، آن حضرت را از احوالش خبر می دادم، و چون فارغ شدم، فرمود که: «گمان ندارم تو را که هنوز افطار کرده باشی». عرض کردم: نه، پس طعامی برای من طلبید، چون طعام آوردند، در پیش روی من گذاشتند، و حضرت غلام خود را فرمود که با من چیزی بخورد. پس من و غلام از آن طعام خوردیم، و چون فارغ شدیم، حضرت به من فرمود که: «این بالش را بالا گیر و آنچه را که در زیر آن است برگیر». من آن را بالا گرفتم و دیدم که دیناری چند در آنجا است، آنها را برگرفتم و در آستین خود گذاشتم. پس چهار نفر از غلامان خود را امر فرمود که با من باشند تا مرا به منزل خود برسانند. عرض کردم که: فدای تو گردم، شبگرد پسر مسیّب می گردد و من ناخوش دارم که شبگرد مرا ملاقات کند و غلامان تو همراه من باشند. حضرت فرمود: «درست یافتی، خدا تو را به راه راست برساند»، و غلامان خود را امر فرمود که همراه من بیایند و در هر جا که ایشان را برگردانم باز گردند، و چون به منزل خود نزدیک شدم و آن را دیدم، ایشان را برگردانیدم، پس به منزل خویش رسیدم و چراغ طلبیدم، و نظر به دینارها کردم، دیدم که آنها چهل و هشت دینار است، و حق آن مرد بر من بیست و هشت دینار بود، و در میانه آن دینارها دیناری بود که می درخشید و خوبی آن دینار مرا به شگفت آورد، پس آن را فرا گرفتم و به نزد یک چراغ بردم دیدم که نقش و نوشته روشنی بر آن است که: «حقّ آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه باقی بماند برای تو است».

راوی می گوید: نه به خدا سوگند، که نمی دانستم که حقّ طیس بر من چقدر است، و ستایش از برای خدا که پروردگار عالمیان است؛ آن خدایی که ولیّ خود را عزیز و غالب گردانید. .

ص: 672

. .

ص: 673

. .

653.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ،أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِینَهِ فِی السَّنَهِ الَّتِی حَجَّ فِیهَا هَارُونُ ، یُرِیدُ الْحَجَّ ، فَانْتَهی إِلی جَبَلٍ عَنْ یَسَارِ الطَّرِیقِ ، وَ أَنْتَ ذَاهِبٌ إِلی مَکَّهَ یُقَالُ لَهُ : فَارِعٌ ، فَنَظَرَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام ، ثُمَّ قَالَ : «بَانِی فَارِعٍ ، وَ هَادِمُهُ یُقَطِّعُ إِرْباً إِرْباً». فَلَمْ نَدْرِ مَا مَعْنی ذلِکَ ؟ فَلَمَّا وَلّی وَافی هَارُونُ ، وَ نَزَلَ بِذلِکَ الْمَوْضِعِ ، وَ صَعِدَ جَعْفَرُ بْنُ یَحْیی ذلِکَ الْجَبَلَ ، وَ أَمَرَ أَنْ یُبْنی لَهُ ثَمَّ مَجْلِسٌ ،فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ مَکَّهَ صَعِدَ إِلَیْهِ ، فَأَمَرَ بِهَدْمِهِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَی الْعِرَاقِ ، قُطِّعَ إِرْباً إِرْباً .652.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَهَ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُوسی ، قَالَ :أَلْحَحْتُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فِی شَیْءٍ أَطْلُبُهُ مِنْهُ ، فَکَانَ یَعِدُنِی ، فَخَرَجَ ذَاتَ یَوْمٍ لِیَسْتَقْبِلَ وَالِیَ الْمَدِینَهِ وَ کُنْتُ مَعَهُ ، فَجَاءَ إِلی قُرْبِ قَصْرِ فُلَانٍ ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ وَ نَزَلْتُ مَعَهُ أَنَا ، وَ لَیْسَ مَعَنَا ثَالِثٌ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، هذَا الْعِیدُ قَدْ أَظَلَّنَا ، وَ لَا وَ اللّهِ ، مَا أَمْلِکُ دِرْهَماً فَمَا سِوَاهُ ، فَحَکَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ حَکّاً شَدِیداً ، ثُمَّ ضَرَبَ بِیَدِهِ ، فَتَنَاوَلَ مِنْهَا سَبِیکَهَ ذَهَبٍ ، ثُمَّ قَالَ : «انْتَفِعْ بِهَا ، وَ اکْتُمْ مَا رَأَیْتَ» . .

651.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت از مدینه بیرون آمد در سالی که هارون در آن سال حجّ کرد، و آن حضرت اراده حجّ داشت، پس به کوهی رسید که در جانب چپ راه واقع است، در حالی که تو به سوی مکّه می روی و آن کوه را فارع می گویند. پس حضرت امام رضا علیه السلام به سوی آن کوه نظر کرد و فرمود که:«آن که در فارع عمارت می سازد و آن را خراب می کند، عضو عضوش از هم جدا می شود و او را پاره پاره می کنند». و ما معنی این سخن را ندانستیم و نفهمیدیم که مقصود حضرت چه چیز است؟ و چون حضرت پشت کرد، هارون الرّشید رسید و در آن موضع فرود آمد و جعفر، پسر یحیی برمکی، بر آن کوه بالا رفت و امر کرد که در آنجا مجلسی از برایش بسازند، و چون از مکّه برگشت، به سوی آن بالا رفت و امر کرد که آن مجلس را خراب کنند، و در آن هنگام که به سوی عراق برگشت، او را پاره پاره کردند.650.عنه صلی الله علیه و آله :احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از محمد بن حمزه بن قاسم، از ابراهیم بن موسی روایت کرده است که گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام اصرار زیادی کردم در باب چیزی که آن را از آن حضرت طلب می کردم و مرا وعده می داد. پس روزی بیرون رفت که حاکم مدینه را استقبال کند و من همراه آن حضرت بودم، بعد از آن، به نزدیک بالا خانه فلان آمد و در زیر درخت ها فرود آمد، و من با او فرود آمدم، و سیمی با ما نبود (که همین من بودم و آن حضرت). عرض کردم که: فدای تو گردم، این عید بر ما سایه افکنده (یعنی: به ما رو آورده) و نزدیک شده، و به خدا سوگند، که یک درم و غیر آن را مالک نیستم.

پس آن حضرت به تازیانه خویش زمین را خاراند؛ خاراندنی سخت، پس دست خویش را زد و شمش طلایی را از آنجا برداشت و به من داد و فرمود که:«به این منتفع شو و آنچه دیدی کتمان کن و این را به کسی مگو». .

649.عنه صلى الله عليه و آله (لِعَلِيٍّ عليه السلام) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ وَ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً ، قَالَ :لَمَّا انْقَضى أَمْرُ الْمَخْلُوعِ ، وَ اسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ ، كَتَبَ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْتَقْدِمُهُ إِلى خُرَاسَانَ ، فَاغْتَمَّ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِعِلَلٍ ، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِى ذلِكَ حَتّى عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ ، وَ أَنَّهُ لَا يَكُفُّ عَنْهُ ، فَخَرَجَ عليه السلام وَ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام سَبْعُ سِنِينَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ : لَا تَأْخُذْ عَلى طَرِيقِ الْجَبَلِ وَ قُمَّ ، وَ خُذْ عَلى طَرِيقِ الْبَصْرَهِ وَ الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ حَتّى وَافى مَرْوَ ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ أَنْ يَتَقَلَّدَ الْأَمْرَ وَ الْخِلَافَهَ ، فَأَبى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ : فَوِلَايَهَ الْعَهْدِ ، فَقَالَ : «عَلى شُرُوطٍ أَسْأَلُكَهَا». قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ : سَلْ مَا شِئْتَ ، فَكَتَبَ الرِّضَا عليه السلام : «إِنِّى دَاخِلٌ فِى وِلَايَهِ الْعَهْدِ عَلى أَنْ لَا آمُرَ وَ لَا أَنْهى ، وَ لَا أُفْتِيَ وَ لَا أَقْضِيَ ، وَ لَا أُوَلِّيَ وَ لَا أَعْزِلَ ، وَ لَا أُغَيِّرَ شَيْئاً مِمَّا هُوَ قَائِمٌ ، وَ تُعْفِيَنِى مِنْ ذلِكَ كُلِّهِ» . فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلى ذلِكَ كُلِّهِ .

قَالَ : فَحَدَّثَنِى يَاسِرٌ ، قَالَ : فَلَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ ، بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ ، وَ يَحْضُرَ الْعِيدَ ، وَ يُصَلِّيَ وَ يَخْطُبَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام : «قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِى وَ بَيْنَكَ مِنَ الشُّرُوطِ فِى دُخُولِ هذَا الْأَمْرِ». فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ : إِنَّمَا أُرِيدُ بِذلِكَ أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُ النَّاسِ ، وَ يَعْرِفُوا فَضْلَكَ ، فَلَمْ يَزَلْ عليه السلام يُرَادُّهُ الْكَلَامَ فِى ذلِكَ ، فَأَلَحَّ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنْ أَعْفَيْتَنِى مِنْ ذلِكَ ، فَهُوَ أَحَبُّ إِلَىَّ ، وَ إِنْ لَمْ تُعْفِنِى ، خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ». فَقَالَ الْمَأْمُونُ : اخْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ ، وَ أَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقُوَّادَ وَ النَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلى بَابِ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام .

قَالَ : فَحَدَّثَنِى يَاسِرٌ الْخَادِمُ : أَنَّهُ قَعَدَ النَّاسُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام فِى الطُّرُقَاتِ وَ السُّطُوحِ الرِّجَالُ ، وَ النِّسَاءُ ، وَ الصِّبْيَانُ وَ اجْتَمَعَ الْقُوَّادُ وَ الْجُنْدُ عَلى بَابِ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ ، قَامَ عليه السلام فَاغْتَسَلَ وَ تَعَمَّمَ بِعِمَامَهٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ ، أَلْقى طَرَفاً مِنْهَا عَلى صَدْرِهِ ، وَ طَرَفاً بَيْنَ كَتِفَيْهِ ، وَ تَشَمَّرَ ، ثُمَّ قَالَ لِجَمِيعِ مَوَالِيهِ : «افْعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلْتُ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُكَّازاً ، ثُمَّ خَرَجَ وَ نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ حَافٍ قَدْ شَمَّرَ سَرَاوِيلَهُ إِلى نِصْفِ السَّاقِ ، وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ مُشَمَّرَهٌ فَلَمَّا مَشى وَ مَشَيْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ ، فَخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْحِيطَانَ تُجَاوِبُهُ، وَ الْقُوَّادُ وَ النَّاسُ عَلَى الْبَابِ قَدْ تَهَيَّأُوا وَ لَبِسُوا السِّلَاحَ ، وَ تَزَيَّنُوا

بِأحْسَنِ الزِّينَهِ ، فَلَمَّا طَلَعْنَا عَلَيْهِمْ بِهذِهِ الصُّورَهِ ، وَ طَلَعَ الرِّضَا عليه السلام ، وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَقْفَهً ، ثُمَّ قَالَ : «اللّهُ أَكْبَرُ ، اللّهُ أَكْبَرُ ، اللّهُ أَكْبَرُ ، اللّهُ أَكْبَرُ عَلى مَا هَدَانَا ، اللّهُ أَكْبَرُ عَلى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَهِ الْأَنْعَامِ ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ عَلى مَا أَبْلَانَا» ، نَرْفَعُ بِهَا أَصْوَاتَنَا .

قَالَ يَاسِرٌ : فَتَزَعْزَعَتْ مَرْوُ بِالْبُكَاءِ وَ الصَّجِيجِ وَ الصِّيَاحِ لَمَّا نَظَرُوا إلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، وَ سَقَطَ الْقُوَّادُ عَنْ دَوَابِّهِمْ ، وَ رَمَوْا بِخِفَافِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَافِياً ، وَ كَانَ يَمْشِى وَ يَقِفُ فِى كُلِّ عَشْرِ خُطُوَاتٍ ، وَ يُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

قَالَ يَاسِرٌ : فَتُخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ ، وَ صَارَتْ مَرْوُ ضَجَّهً وَاحِدَهً مِنَ الْبُكَاءِ ، وَ بَلَغَ الْمَأْمُونَ ذلِكَ ، فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنْ بَلَغَ الرِّضَا عليه السلام الْمُصَلّى عَلى هذَا السَّبِيلِ ، افْتَتَنَ بِهِ النَّاسُ ، وَ الرَّأْىُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ ، فَسَأَلَهُ الرُّجُوعَ ، فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِخُفِّهِ ، فَلَبِسَهُ وَ رَكِبَ وَ رَجَعَ .
.

648.عنه صلی الله علیه و آله (فی عَلِیٍّ علیه السلام) علی بن ابراهیم، از یاسر خادم و رَیّان بن صلت هر دو روایت کرده و گفته است که:چون امر محمد امین، (برادر مأمون که به جهت خلع خویش از خلافت به مخلوع ملقّب شده)، به آخر رسید، و امر خلافت باطله از برای مأمون قرار و استقرار یافت، عریضه ای به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و آمدن آن حضرت را به خراسان خواهش نمود. پس حضرت امام رضا علیه السلام به بهانه و عذری چند بر او بهانه جست و مأمون در این باب، مکرّر با آن حضرت نامه ای به یکدیگر می نوشتند تا آن که آن حضرت علیه السلام دانست که او را مفرّ و چاره ای نیست و از او دست بر نخواهد داشت. پس از مدینه بیرون آمد و امام محمد تقی علیه السلام را هفت سال بود، و مأمون به آن حضرت نوشته بود که راه کوه (یعنی: همدان و نهاوند) و قم را پیش مگیر و راه بصره و اهواز و فارس را پیش گیر و از آن راه بیا (چه می ترسید که شیعیان قم و غیر آن مانع شوند و حضرت در همان راه که آن گمراه معیّن نموده بود، سلوک فرمود) تا به مرو رسید.

بعد از آن مأمون بر آن حضرت عرضه کرد که این امر و خلافت را به گردن گیرد و خلافت به آن حضرت مفوّض شد. و حضرت امام رضا علیه السلام ابا و امتناع فرمود. مأمون عرض کرد که: اگر این امر را قبول نمی کنی، ولایت عهد را قبول کن و ولیّ عهد من باش. حضرت فرمود که: «ولایت عهد را قبول می کنم، بنابر شروطی چند که آنها را از تو خواهش می کنم». مأمون عرض کرد که: هر چه خواسته باشی، بخواه و بگو تا به عمل آورم، پس حضرت امام رضا علیه السلام نوشت که: «من داخل می شوم در ولایت عهد به شرط آن که امر نکنم و نهی ننمایم و فتوا ندهم و حکم نکنم و کسی را والی و حاکم نگردانم و معزول نسازم و چیزی را تغییر و تبدیل ندهم از آنچه بر پا است و مرا از همه اینها معاف داری». مأمون آن حضرت را به همه اینها اجابت نمود و قبول کرد.

علی بن ابراهیم می گوید که: یاسر مرا حدیث کرد که چون عید اضحی آمد، مأمون به سوی امام رضا علیه السلام فرستاد و از آن حضرت خواهش کرد که سوار شود و در عیدگاه حضور به هم رساند و نماز عید را به جا آورد و خطبه بخواند. حضرت امام رضا علیه السلام به سوی او فرستاد که: «تو می دانی آنچه را که در میان من و تو اتّفاق افتاد از شرط ها که در باب دخول من در این امر واقع شد». مأمون دو مرتبه به سوی

آن حضرت فرستاد که به این امر اراده ای ندارم، مگر آن که می خواهم که دل های مردم آرام گیرد و فضل تو را بشناسند. پس آن حضرت علیه السلام و مأمون مکّرر با یکدیگر ردّ و بدل کردند و در این باب به هم پیغام دادند. چون مأمون اصرار زیادی کرد، حضرت فرمود که: «یا امیر المؤمنین، اگر مرا از این امر معاف داری، مرا خوش تر می آید و اگر مرا معاف نمی داری، بیرون می روم به نماز عید چنانچه رسول خدا و امیر المؤمنین علیهماالسلامبیرون رفتند». مأمون در جواب گفت که: به هر وضعی که خواسته باشی بیرون رو، و مأمون امرا و سرداران سپاه خویش و سایر مردم را امر کرد که سوار شوند و بر درِ خانه حضرت امام رضا علیه السلام روند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، صبح زود به در خانه آن حضرت روند).

علی بن ابراهیم می گوید که: یاسر خادم به من خبر داد که مردمان از مردان و زنان و کودکان در همه راه ها و بام ها نشستند و انتظار می کشیدند که حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آید و سرداران و همه لشکر بر درِ خانه امام رضا علیه السلام جمع شدند و چون آفتاب بر آمد، آن حضرت علیه السلام برخاست و غسل کرد و عمّامه سفیدی که از پنبه ساخته بودند، بر سر بست، و یک سرِ آن را بر سینه خویش و یک سر دیگر را در میانه شانه های خود انداخت و جامه را بالا زد، بعد از آن به همه موالیان خویش فرود که : «بکنید مانند آنچه من کردم» . و نیز عصایی در دست گرفت و بیرون آمد و ما در پیش روی آن حضرت بودیم و آن حضرت پا برهنه بود و زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بر زده و جامه های چند پوشیده بود که دامن آنها را بر زده بود، و چون به راه افتاد و ما در پیش روی او رفتیم، سر خویش را به سوی آسمان بلند کرد و چهار مرتبه گفت: اللّه اکبر. پس چنان به ما نموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و همه دیوارها آن حضرت را جواب می گفتند و همه سواران و مردمان بر درِ خانه آماده گشته و اسلحه حرب پوشیده بودند و به بهترین آرایشی خود را آراسته بودند و چون ما به این صورت و هیئت به سوی ایشان بیرون آمدیم و حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آمد، اندکی بر درِ خانه ایستاد و فرمود: «اللّه أکبر، اللّه أکبر، اللّه أکبر، اللّه أکبر علی ما هدانا، اللّه أکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام و الحمد للّه علی ما أبلانا، یعنی: مکرّر اللّه اکبر می گویم و خدا را به بزرگی یاد می کنم بر آن که ما را راه راست نموده، و خدا را به بزرگی یاد می کنم بر آنچه ما را روزی داده از بسته زبان از چهارپایان، و حمد از برای خدا بر آن که ما را انعام فرموده» . و ما آوازهای خود را به این کلمات بر می داشتیم .

یاسر گفت پس مرو به سبب گریه و خروش و ناله و فریاد و فغان به لرزه در آمد، در آن هنگام که مردم به سوی امام رضا علیه السلام نظر کردند، و آن حضرت را بر این حالت دیدند، و همه سرداران از اسب های خویش افتادند، و موزه های خود را انداختند؛ چون حضرت امام رضا علیه السلام را پا برهنه دیدند، و آن حضرت می رفت و در هر ده قدم که بر می داشت، می ایستاد و سه مرتبه اللّه اکبر می گفت.

یاسر گفت: چنان به ما نموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و زمین و کوه ها آن حضرت علیه السلام را جواب می گفتند و مرو از صدای گریه یک خروش و غوغا شد. و این خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین (که وزیر مأمون بود و به جهت مدخلیّتش در امارت و وزارت او را ذوالریّاستین می گفتند) به آن ملعون گفت که: یا امیر المؤمنین، اگر رضا بر این روش به مصلّی برسد، مردم عاشق او می شوند و به او میل تمام به هم می رسانند و به خلافت او اعتقاد می کنند، و صلاح این است که از او سؤال کنی که برگردد. پس مأمون به سوی حضرت فرستاد و از او سؤال کرد که برگردد. حضرت امام رضا علیه السلام موزه خویش را طلبید، پس آن را پوشید و سوار شد و برگردید. .

ص: 678

..

ص: 679

..

647.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ یَاسِرٍ ، قَالَ :لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ یُرِیدُ بَغْدَادَ ، وَ خَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّئَاسَتَیْنِ ، وَ خَرَجْنَا مَعَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، وَرَدَ عَلَی الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ ذِی الرِّئَاسَتَیْنِ کِتَابٌ مِنْ أَخِیهِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ وَ نَحْنُ فِی بَعْضِ الْمَنَازِلِ : إِنِّی نَظَرْتُ فِی تَحْوِیلِ السَّنَهِ فِی حِسَابِ النُّجُومِ ، فَوَجَدْتُ فِیهِ أَنَّکَ تَذُوقُ فِی شَهْرِ کَذَا وَ کَذَا یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ حَرَّ الْحَدِیدِ وَ حَرَّ النَّارِ ، وَ أَرَی أَنْ تَدْخُلَ أَنْتَ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الرِّضَا الْحَمَّامَ فِی هذَا الْیَوْمِ ، وَ تَحْتَجِمَ فِیهِ ، وَ تَصُبَّ عَلَی یَدَیْکَ الدَّمَ لِیَزُولَ عَنْکَ نَحْسُهُ .

فَکَتَبَ ذُو الرِّئَاسَتَیْنِ إِلَی الْمَأْمُونِ بِذلِکَ ، وَ سَأَلَهُ أَنْ یَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام ذلِکَ ، فَکَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام یَسْأَلُهُ ذلِکَ ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «لَسْتُ بِدَاخِلٍ الْحَمَّامَ غَداً ، وَ لَا أَرَی لَکَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَداً». فَأَعَادَ عَلَیْهِ الرُّقْعَهَ مَرَّتَیْنِ ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، لَسْتُ بِدَاخِلٍ غَداً الْحَمَّامَ ؛ فَإِنِّی رَأَیْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فِی هذِهِ اللَّیْلَهِ فِی النَّوْمِ ، فَقَالَ لِی : یَا عَلِیُّ ، لَا تَدْخُلِ الْحَمَّامَ غَداً ، وَ لَا أَرَی لَکَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَداً». فَکَتَبَ إِلَیْهِ الْمَأْمُونُ : صَدَقْتَ یَا سَیِّدِی ، وَ صَدَقَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، لَسْتُ بِدَاخِلٍ الْحَمَّامَ غَداً وَ الْفَضْلُ أَعْلَمُ .

قَالَ : فَقَالَ یَاسِرٌ : فَلَمَّا أَمْسَیْنَا وَ غَابَتِ الشَّمْسُ ، قَالَ لَنَا الرِّضَا علیه السلام : «قُولُوا : نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ شَرِّ مَا یَنْزِلُ فِی هذِهِ اللَّیْلَهِ» . فَلَمْ نَزَلْ نَقُولُ ذلِکَ ، فَلَمَّا صَلَّی الرِّضَا علیه السلام الصُّبْحَ ، قَالَ لِی : «اصْعَدْ عَلَی السَّطْحِ ، فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَیْئاً ؟» فَلَمَّا صَعِدْتُ ، سَمِعْتُ الضَّجَّهَ وَ الْتَحَمَتْ وَ کَثُرَتْ ، فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبَابِ الَّذِی کَانَ إِلَی دَارِهِ مِنْ دَارِ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ یَقُولُ : یَا سَیِّدِی یَا أَبَا الْحَسَنِ ، آجَرَکَ اللّهُ فِی الْفَضْلِ ؛ فَإِنَّهُ قَدْ أَبَی وَ کَانَ دَخَلَ الْحَمَّامَ ، فَدَخَلَ عَلَیْهِ قَوْمٌ بِالسُّیُوفِ ، فَقَتَلُوهُ ، وَ أَخِذَ مِمَّنْ دَخَلَ عَلَیْهِ ثَلَاثُ نَفَرٍ کَانَ أَحَدُهُمُ ابْنَ خَالَهِ الْفَضْلِ ابْنَ ذِی الْقَلَمَیْنِ .

قَالَ : فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَ الْقُوَّادُ ، وَ مَنْ کَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلَی بَابِ الْمَأْمُونِ ، فَقَالُوا : هذَا اغْتَالَهُ وَ قَتَلَهُ یَعْنُونَ الْمَأْمُونَ وَ لَنَطْلُبَنَّ بِدَمِهِ ، وَ جَاؤُوا بِالنِّیرَانِ لِیُحْرِقُوا الْبَابَ ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام : یَا سَیِّدِی ، تَرَی أَنْ تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ ؟

قَالَ : فَقَالَ يَاسِرٌ : فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، وَ قَالَ لِيَ : «ارْكَبْ» فَرَكِبْتُ ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ ، نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَزَاحَمُوا ، فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ : «تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا» . قَالَ يَاسِرٌ : فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهِ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، وَ مَا أَشَارَ إِلَى أَحَدٍ إِلَا رَكَضَ وَ مَرَّ . .

646.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از یاسر روایت کرده است که گفت:چون مأمون از خراسان بیرون آمد و اراده بغداد داشت و فضل ذوالرّیاستین نیز بیرون آمد، و ما با حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آمدیم، بر فضل بن سهل ذوالریّاستین نامه ای وارد شد از جانب برادرش حسن بن سهل و ما در بعضی از منزل ها بودیم. مضمون نامه آن که: من در باب تحویل سال در حساب نجوم نظر کردم و در آن یافتم که تو در فلان ماه، در روز چهارشنبه، گرمی آهن و گرمی آتش را می چشی، و از آنها متضرّر می شوی، و چنین صلاح می دانم که تو و امیر المؤمنین (یعنی: مأمون) و رضا داخل حمّام شوید در آن روز و در آن روز حجامت کنی، و به دست خود خون خود را بریزی تا آن که نحوست آن روز از تو برطرف شود. پس ذوالریّاستین این مطلب را به مأمون نوشت و از او خواهش کرد که از امام رضا علیه السلام این امر را در خواهد. پس مأمون به خدمت امام رضا علیه السلام نوشت، و این امر را از آن حضرت خواهش کرد. و امام رضا علیه السلام به سوی مأمون نوشت که: «من فردا داخل حمّام نمی شوم، و از برای تو و از برای فضل، هیچ یک صلاح نمی دانم که فردا داخل حمّام شوید».

پس مأمون دو مرتبه رُقعه را بر آن حضرت برگردانید، حضرت امام رضا علیه السلام به او نوشت که: «یا امیر المؤمنین، من فردا داخل حمّام نمی شوم؛ زیرا که من در این شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود که: یا علی، فردا داخل حمّام مشو، و من صلاح تو و فضل را نمی دانم که فردا داخل حمّام شوید». مأمون به آن حضرت نوشت که: ای سیّد من، تو راست گفتی و رسول خدا راست گفت، من فردا داخل حمّام نمی شوم. و فضل بهتر می داند (یعنی: اگر می خواهد به حمّام برود، برود).

علی بن ابراهیم می گوید که: یاسر گفت: چون شام کردیم و آفتاب غروب کرد، امام رضا علیه السلام به ما فرمود که: «بگویید: نعوذ باللّه من شرّ ما ینزل فی هذه اللیله، یعنی: پناه می بریم به خدا از بدی آنچه فرود می آید در این شب». پس ما مکرّر این را می گفتیم، و چون امام رضا علیه السلام نماز صبح را به جا آورد، به من فرمود که: «بر بام بالا رو و گوش بدار و ببین که آیا آوازی را می شنوی». پس من بر بالای بام رفتم، غوغا و آواز گریه ای شنیدم و آن غوغا و آواز سخت و بسیار شد. بعد از آن دیدم که

مأمون داخل شد از آن درى كه از خانه امام رضا عليه السلام به سوى خانه او گشوده بود و مى گويد كه: اى سيّد من، اى ابوالحسن، خدا تو را در مصيبت فضل مزد دهد كه او كشته شد. و قصّه او چنان است كه در حمّام داخل شده و گروهى با شمشيرها بر او داخل شده اند و او را كشته اند و از كسانى كه بر او داخل شده اند، سه نفر به گير آمده اند و يكى از ايشان، پسر خاله فضل پسر ذوالقلمين است.

ياسر گفت: لشكر و سرداران و هر كه از مردان و كسان فضل بودند، همه بر درِ خانه مأمون جمع شدند و گفتند كه: اينک با فضل مكر و حيله كرده، و او را كشته - و مقصود ايشان مأمون بود - و مى گفتند: هر آينه خون او را طلب مى كنيم و آتش ها آوردند كه در خانه مأمون را بسوزانند. پس مأمون به امام رضا عليه السلام عرض كرد كه: اى سيّد من، صلاح مى دانى كه به سوى ايشان بيرون روى و ايشان را پراكنده سازى؟

على بن ابراهيم مى گويد كه: ياسر گفت كه: امام رضا عليه السلام سوار شد و به من فرمود كه: «سوار شو» و من سوار شدم و چون از درِ خانه بيرون رفتيم، حضرت به مردم نگاه كرد و مردم انبوه شده، پشت در پشت ايستاده بودند. پس به دست خويش اشاره نمود و دو مرتبه به ايشان فرمود كه: «پراكنده شويد».

ياسر گفت: به خدا سوگند، كه مردم شروع كردند كه بر روى يكديگر مى افتادند و به كسى اشاره نفرمود، مگر آن كه دويد و از آنجا گذشت. .

ص: 682

. .

ص: 683

. .

645.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ،عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُسَافِرٍ ؛ وَ عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُسَافِرٍ ، قَالَ :لَمَّا أَرَادَ هَارُونُ بْنُ الْمُسَیَّبِ أَنْ یُوَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ ، قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : «اذْهَبْ إِلَیْهِ ، وَ قُلْ لَهُ : لَا تَخْرُجْ غَداً ؛ فَإِنَّکَ إِنْ خَرَجْتَ غَداً هُزِمْتَ ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُکَ ، فَإِنْ سَأَلَکَ : مِنْ أَیْنَ عَلِمْتَ هذَا ؟ فَقُلْ : رَأَیْتُ فِی النَّوْمِ» .

قَالَ : فَأَتَیْتُهُ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، لَا تَخْرُجْ غَداً ؛ فَإِنَّکَ إِنْ خَرَجْتَ هُزِمْتَ ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُکَ ، فَقَالَ لِی : مِنْ أَیْنَ عَلِمْتَ هذَا ؟ فَقُلْتُ : رَأَیْتُ فِی النَّوْمِ ، فَقَالَ : نَامَ الْعَبْدُ وَ لَمْ یَغْسِلِ اسْتَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ ، فَانْهَزَمَ ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُهُ .

قَالَ : وَ حَدَّثَنِی مُسَافِرٌ ، قَالَ : کُنْتُ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام بِمِنی ، فَمَرَّ یَحْیَی بْنُ خَالِدٍ ، فَغَطّی رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ ، فَقَالَ : «مَسَاکِینُ لَا یَدْرُونَ مَا یَحُلُّ بِهِمْ فِی هذِهِ السَّنَهِ». ثُمَّ قَالَ : «وَ أَعْجَبُ مِنْ هذَا هَارُونُ وَ أَنَا کَهَاتَیْنِ» وَ ضَمَّ إِصْبَعَیْهِ .

قَالَ مُسَافِرٌ : فَوَ اللّهِ مَا عَرَفْتُ مَعْنی حَدِیثِهِ حَتّی دَفَنَّاهُ مَعَهُ .644.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ ، قَالَ :أَخْبَرَنِی بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ حَمَلَ إِلی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام مَالاً لَهُ خَطَرٌ ، فَلَمْ أَرَهُ سُرَّ بِهِ ، قَالَ : فَاغْتَمَمْتُ لِذلِکَ ، وَ قُلْتُ فِی نَفْسِی : قَدْ حَمَلْتُ هذَا الْمَالَ وَ لَمْ یُسَرَّ بِهِ ، فَقَالَ : «یَا غُلَامُ ، الطَّسْتَ وَ الْمَاءَ». قَالَ : فَقَعَدَ عَلی کُرْسِیٍّ وَ قَالَ بِیَدِهِ ، وَ قَالَ لِلْغُلَامِ : «صُبَّ عَلَیَّ الْمَاءَ». قَالَ : فَجَعَلَ یَسِیلُ مِنْ بَیْنِ أَصَابِعِهِ فِی الطَّسْتِ ذَهَبٌ ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ ، فَقَالَ لِی : «مَنْ کَانَ هکَذَا ، لَا یُبَالِی بِالَّذِی حَمَلْتَهُ إِلَیْهِ» . .

643.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) حسین بن محمد روایت کرده است از معلّی بن محمد، از مسافر؛ و از وشّاء، از مسافر که گفت: چون هارون پسر مسیّب اراده کرد که با محمد، پسر امام جعفر صادق علیه السلام جنگ کند، حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که:«برو به نزد محمد، و به او بگو که: فردا بیرون مرو زیرا که تو اگر فردا بیرون روی، شکست می خوری و اصحاب تو کشته می شوند. پس اگر از تو بپرسد که این را از کجا دانسته ای؟ بگو: در خواب دیدم». مسافر می گوید که: به نزد او آمدم و گفتم که: فدای تو گردم، فردا بیرون مرو؛ زیرا که تو فردا بیرون روی، شکست می خوری و اصحابت کشته می شوند. به من گفت که: این را از کجا دانسته ای؟ گفتم: در خواب دیدم. گفت که: این بنده خوابیده و مقعد خود را نشسته. پس بیرون رفت و شکست خورد و اصحابش کشته شدند.

راوی می گوید: و نیز مسافر مرا حدیث کرد و گفت که: با حضرت امام رضا علیه السلام در منا بودم که یحیی پسر خالد برمکی گذشت و سر خود را از غباری که در آنجا بود، پوشانید. حضرت فرمود که: «بیچاره ها نمی دانند که در این سال، چه بر ایشان فرود می آید». بعد از آن فرمود که: «از این عجیب تر آن که هارون و من، مانند این دو خواهیم بود و دو انگشت خویش را به هم ضمّ فرمود ».

مسافر می گوید: به خدا سوگند که معنی حدیث آن حضرت را نفهمیدم تا او را با هارون دفن کردیم (چه آن حضرت در جنب هارون در سمت پیش روی آن ملعون مدفون است).642.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن محمد قاسانی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا بعضی از اصحاب ما که مالی را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام برد و گفت که: آن مال را قدری بود. پس آن حضرت را ندیدم که به آن مال شاد و خوشحال شده باشد.

راوی می گوید که: من به جهت این غمناک شدم و با خود گفتم که: این مال عظیم را به خدمتش آوردم و به آن شاد و خوشحال نشد. پس فرمود که:«ای غلام، طشت و آب را بیاور». راوی می گوید که: آن حضرت بر بالای کرسی نشست و دست خود را پیش داشت، و به غلام فرمود که:

«آب را بر دست من بریز». راوی می گوید که: پس شروع کرد که طلا از میانه انگشتان آن حضرت روان می شد و در طشت می ریخت، بعد از آن رو به سوی من کرد و فرمود: «کسی که همچنین باشد، به آنچه تو آن را به سوی او آورده ای، پروا نمی کند». .

647.عنه صلى الله عليه و آله (فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام) سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِىِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :قُبِضَ عَلِىُّ بْنُ مُوسى عليهماالسلام وَ هُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ فِى عَامِ اثْنَيْنِ وَ مِائَتَيْنِ ؛ عَاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهماالسلام عِشْرِينَ سَنَةً إِلَا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً .122 بَابُ مَوْلِدِ أَبِى جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ الثَّانِى عليه السلاموُلِدَ عليه السلام فِى شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ فِى آخِرِ ذِى الْقَعْدَةِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً ؛ وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِى مَقَابِرِ قُرَيْشٍ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّهِ مُوسى عليه السلام ، وَ قَدْ كَانَ الْمُعْتَصِمُ أَشْخَصَهُ إِلى بَغْدَادَ فِى أَوَّلِ هذِهِ السَّنَهِ الَّتِى تُوُفِّىَ فِيهَا عليه السلام ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا : سَبِيكَهُ ، نُوبِيَّهٌ . وَ قِيلَ أَيْضاً : إِنَّ اسْمَهَا كَانَ خَيْزُرَانَ . وَ رُوِىَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَهَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله .

644.عنه صلى الله عليه و آله :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ خَالِدٍ قَالَ مُحَمَّدٌ : وَ كَانَ زَيْدِيّاً قَالَ :كُنْتُ بِالْعَسْكَرِ ، فَبَلَغَنِى أَنَّ هُنَاكَ رَجُلاً مَحْبُوساً أُتِىَ بِهِ مِنْ نَاحِيَهِ الشَّامِ مَكْبُولاً ، وَ قَالُوا : إِنَّهُ تَنَبَّأَ . قَالَ عَلِىُّ بْنُ خَالِدٍ : فَأَتَيْتُ الْبَابَ ، وَ دَارَيْتُ الْبَوَّابِينَ وَ الْحَجَبَهَ حَتّى وَصَلْتُ إِلَيْهِ ، فَإِذَا رَجُلٌ لَهُ فَهْمٌ ، فَقُلْتُ : يَا هذَا ، مَا قِصَّتُكَ وَ مَا أَمْرُكَ ؟

قَالَ : إِنِّى كُنْتُ رَجُلاً بِالشَّامِ أَعْبُدُ اللّهَ فِى الْمَوْضِعِ الَّذِى يُقَالُ لَهُ : مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ ، فَبَيْنَا أَنَا فِى عِبَادَتِى إِذْ أَتَانِى شَخْصٌ ، فَقَالَ لِى : «قُمْ بِنَا» فَقُمْتُ مَعَهُ ، فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِى مَسْجِدِ الْكُوفَهِ ، فَقَالَ لِى : «تَعْرِفُ هذَا الْمَسْجِدَ ؟» فَقُلْتُ : نَعَمْ ، هذَا مَسْجِدُ الْكُوفَهِ ، قَالَ : فَصَلّى وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ ، فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِى مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله بِالْمَدِينَهِ ، فَسَلَّمَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ سَلَّمْتُ ، وَ صَلّى وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ ، وَ صَلّى عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا بِمَكَّهَ ، فَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ حَتّى قَضى مَنَاسِكَهُ وَ قَضَيْتُ مَنَاسِكِى مَعَهُ ، فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِى الْمَوْضِعِ الَّذِى كُنْتُ أَعْبُدُ اللّهَ فِيهِ بِالشَّامِ .

وَ مَضَى الرَّجُلُ ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْقَابِلُ ، إِذَا أَنَا بِهِ ، فَعَلَ مِثْلَ فِعْلَتِهِ الْأُولى ، فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنْ مَنَاسِكِنَا ، وَ رَدَّنِى إِلَى الشَّامِ ، وَ هَمَّ بِمُفَارَقَتِى ، قُلْتُ لَهُ :

سَأَلْتُکَ بِالّحَقِ الّذِی أَقْدَرَکَ عَلی مَا رَأیْتُ إِلَا أَخْبَرْتَنِی مَنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : «أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُوسی» .

قَالَ : فَتَرَاقَی الْخَبَرُ حَتَّی انْتَهی إِلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ الزَّیَّاتِ ، فَبَعَثَ إِلَیَّ ، وَ أَخَذَنِی ، وَ کَبَّلَنِی فِی الْحَدِیدِ ، وَ حَمَلَنِی إِلَی الْعِرَاقِ ، قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : فَارْفَعِ الْقِصَّةَ إِلی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ ، فَفَعَلَ وَ ذَکَرَ فِی قِصَّتِهِ مَا کَانَ ، فَوَقَّعَ فِی قِصَّتِهِ : قُلْ لِلَّذِی أَخْرَجَکَ مِنَ الشَّامِ فِی لَیْلَةٍ إِلَی الْکُوفَةِ ، وَ مِنَ الْکُوفَةِ إِلَی الْمَدِینَةِ ، وَ مِنَ الْمَدِینَةِ إِلی مَکَّةَ ، وَ رَدَّکَ مِنْ مَکَّةَ إِلَی الشَّامِ أَنْ یُخْرِجَکَ مِنْ حَبْسِکَ هذَا .

قَالَ عَلِیُّ بْنُ خَالِدٍ : فَغَمَّنِی ذلِکَ مِنْ أَمْرِهِ ، وَ رَقَقْتُ لَهُ ، وَ أَمَرْتُهُ بِالْعَزَاءِ وَ الصَّبْرِ ، قَالَ : ثُمَّ بَکَّرْتُ عَلَیْهِ فَإِذَا الْجُنْدُ وَ صَاحِبُ الْحَرَسِ وَ صَاحِبُ السِّجْنِ وَ خَلْقُ اللّهِ ، فَقُلْتُ : مَا هذَا ؟ فَقَالُوا : الْمَحْمُولُ مِنَ الشَّامِ الَّذِی تَنَبَّأَ افْتُقِدَ الْبَارِحَةَ ، فَلَا یُدْری أَ خَسَفَتْ بِهِ الْأَرْضُ ، أَوِ اخْتَطَفَهُ الطَّیْرُ؟ .

122. باب در بیان مولد ابوجعفر ثانی حضرت محمد بن علی التّقی علیه السلام

643.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) سعد بن عبداللّه و عبداللّه بن جعفر هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سِنان که گفت:روح مطهّر حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السلام قبض شد و آن حضرت در آن هنگام، چهل و نه ساله بود با زیادتی چند ماه، در سال دویست و دویم از هجرت. و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ، بیست سال مگر دو ماه یا سه ماه زندگانی فرمود.122. باب در بیان مولد ابوجعفر ثانی حضرت محمد بن علی التّقی علیه السلامآن حضرت علیه السلام متولّد شد در ماه مبارک رمضان از سال صد و نود و پنجم از هجرت، و قبض روح مطهّر آن حضرت علیه السلام شد در سال دویست و بیستم در آخر ماه ذی العقده، و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود با زیادتی دو ماه و هجده روز، و در بغداد در مقابر قریش مدفون گردید، در نزد قبر جدّش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام . و معتصم عبّاسی آن حضرت را از مدینه بیرون آورد به سوی بغداد در اوّل همین سالی که آن حضرت علیه السلام در آن وفات فرمود. و مادرش کنیزی است که او را سبیکه نوبیّه می گفتند. و نیز بعضی گفته اند که: نام مادرش خیزران بود. و روایت شده است که سبیکه، از خاندان و سلسله ماریه، مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

640.المصنّف ، ابن ابی شیبه (به نقل از رباح بن حارث) احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از علی بن خالد روایت کرده است و محمد گفت که:علی بن خالد، زیدی مذهب بود و روایت این است که: علی بن خالد گفت که: من در سرّ من رأی بودم و خبر به من رسید که در اینجا مردی محبوس است که او را از طرف شام آورده اند با غُل و زنجیر و گفتند که: او ادّعای پیغمبری کرده است. علی بن خالد می گوید که: بر در آن مکان آمدم و با دربانان و حاجبان مدارایی نمودم و خوش آمد گفتم، تا آن که به آن مرد رسیدم، دیدم مردی است که او را فهم بسیاری هست. گفتم که: ای مرد، قصّه تو چیست، و امر تو چون است و چه کار کرده ای؟ گفت: من مردی بودم که در شام خدا را عبادت می نمودم، در موضعی که آن را موضع سرِ امام حسین علیه السلام می گویند. در بین این که من مشغول عبادت خود بودم، ناگاه شخصی به نزد من آمد و گفت: «برخیز و با

ما همراه شو» . من برخاستم و همراه او شدم و در آن بین که با او بودم، ناگاه دیدم که در مسجد کوفه ام. به من گفت که: «این مسجد را می شناسی؟» گفتم: آری، این مسجد کوفه است. آن مرد محبوس می گوید که: او نماز به جا آورد و من با او نماز کردم، و در بینی که با او بودم، دیدم که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه ام، پس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و من سلام کردم و نماز کرد و من با او نماز کردم، و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد و در آن بین که همراه او بودم، دیدم که در مکّه ام. و متّصل با او بودم تا آن که افعال حجّ خود را به جا آورد و من افعال حجّ خویش را همراه او به جا آوردم، و در بین این که همراه او بودم، ناگاه دیدم که در موضعی هستم که خدا را در آن موضع عبادت می کنم در شام و آن مرد رفت و از من در گذشت. پس چون سال آینده شد، ناگاه دیدم که آن مرد پیدا شد و مثل کار غریب اوّل که در سال پیش کرده بود، کرد و مرا با خود به آن موضع که برده بود آورد و چون از افعال حجّ خویش فارغ شدیم و مرا به شام برگردانید، و خواست که از من جدا شود، گفتم که: تو را سؤال می کنم به حقّ آن خدایی که تو را بر آنچه دیدم قدرت داده و دست بر نمی دارم، مگر آن که مرا خبر دهی که تو کیستی؟ فرمود که: «من محمد بن علی بن موسی ام».

آن مرد محبوس گفت که: پس این خبر بلند شد و شهرت کرد تا به محمد بن عبدالملک زیّات که در شام والی بود رسید، و به سوی من فرستاد و مرا گرفت و در غُل و زنجیر مقیّد گردانید، و مرا به جانب عراق فرستاد. علی بن خالد می گوید که: من به آن مرد شامی گفتم که: این قصّه را به محمد بن عبد الملک بنویس. پس آن مرد چنان کرد و در قصّه خویش آنچه را که واقع شده بود، ذکر نمود. محمد بن عبدالملک در باب جواب قصّه او فرمانی نوشت که بگو به آن کسی که در یک شب تو را از شام بیرون برد به سوی کوفه و از کوفه به سوی مدینه و از مدینه به سوی مکّه و تو را از مکّه به شام برگردانید، تا تو را از این حبس بیرون آورد.

علی بن خالد می گوید که: چون جواب را خواندم، مرا از حال و کار او غمناک کرد و برای او رقّت کردم و گریستم و او را امر کردم که خود را تسلّی دهد و صبر کند.

علی می گوید که: روز دیگر صبح زود به نزد او رفتم، دیدم که لشکر و پاسبان و زندانبان و خلق خدا در آنجا جمع شده اند، گفتم: چه خبر است و باعث این اجتماع چیست؟ گفتند: آن مردی که او را از شام آورده بودند که

ادّعای پیغمبری کرده بود، دیشب ناپدید شده و هیچ کس نمی داند که آیا خدا او را به زمین فرو برده یا مرغ او را ربوده است؟

.

ص: 688

..

ص: 689

. .

641.اُسد الغابه عن زرّ بن حبيش :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ ، قَالَ :حَدَّثَنِى شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يُقَالُ لَهُ : عَبْدُ اللّهِ بْنُ رَزِينٍ قَالَ : كُنْتُ مُجَاوِراً بِالْمَدِينَهِ مَدِينَهِ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَجِىءُ فِى كُلِّ يَوْمٍ مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ ، فَيَنْزِلُ فِى الصَّحْنِ ، وَ يَصِيرُ إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ ، وَ يَرْجِعُ إِلى بَيْتِ فَاطِمَهَ عليهماالسلام ، فَيَخْلَعُ نَعْلَيْهِ ، وَ يَقُومُ ، فَيُصَلِّى ، فَوَسْوَسَ إِلَىَّ الشَّيْطَانُ ، فَقَالَ : إِذَا نَزَلَ ، فَاذْهَبْ حَتّى تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ الَّذِى يَطَأُ عَلَيْهِ ، فَجَلَسْتُ فِى ذلِكَ الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هذَا .

فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ ، أَقْبَلَ عليه السلام عَلى حِمَارٍ لَهُ ، فَلَمْ يَنْزِلْ فِى الْمَوْضِعِ الَّذِى كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ ، وَ جَاءَ حَتّى نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَهِ الَّتِى عَلى بَابِ الْمَسْجِدِ ، ثُمَّ دَخَلَ ، فَسَلَّمَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى اللهِ عليه و آله ، قَالَ : ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِى كَانَ يُصَلِّى فِيهِ ، فَفَعَلَ هذَا أَيَّاماً ، فَقُلْتُ : إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ الْحَصَى الَّذِى يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ .

فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْغَدِ ، جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ ، فَنَزَلَ عَلَى الصَّخْرَهِ ، ثُمَّ دَخَلَ ، فَسَلَّمَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِى كَانَ يُصَلِّى فِيهِ ، فَصَلَّى فِى نَعْلَيْهِ وَ لَمْ يَخْلَعْهُمَا ، حَتّى فَعَلَ ذلِكَ أَيَّاماً ، فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : لَمْ يَتَهَيَّأْ لِى هاهُنَا ، وَ لكِنْ أَذْهَبُ إِلى بَابِ الْحَمَّامِ ، فَإِذَا دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ ، أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِى يَطَأُ عَلَيْهِ ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِى يَدْخُلُهُ ، فَقِيلَ لِى : إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّاماً بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَهَ ، فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ الَّذِى يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامَ ، وَ صِرْتُ إِلَى بَابِ الْحَمَّامِ ، وَ جَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِىِّ أُحَدِّثُهُ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ عليه السلام ، فَقَالَ الطَّلْحِىُّ : إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ ، فَقُمْ ، فَادْخُلْ ؛ فَإِنَّهُ لَا يَتَهَيَّأُ لَكَ ذلِكَ بَعْدَ سَاعَهٍ .

قُلْتُ : وَ لِمَ ؟ قَالَ : لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ مَنِ ابْنُ الرِّضَا ؟ قَالَ : رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ، لَهُ صَلَاحٌ وَ وَرَعٌ ، قُلْتُ لَهُ : وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمَّامَ غَيْرُهُ ؟ قَالَ : نُخْلِى لَهُ الْحَمَّامَ إِذَا جَاءَ .

قَالَ : فَبَيْنَا أَنَا كَذلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عليه السلام وَ مَعَهُ غِلْمَانٌ لَهُ ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتّى أَدْخَلَهُ الْمَسْلَخَ ، فَبَسَطَهُ وَ وَافى ، فَسَلَّمَ وَ دَخَلَ الْحُجْرَهَ عَلى حِمَارِهِ ، وَ دَخَلَ الْمَسْلَخَ ، وَ نَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ .

فَقُلْتُ لِلطّلّحِيِّ : هذَا الّذِی وَصَفْتَهُ بِمَا وَصَفْتَ مِنَ الصَّلَاحِ وَ الْوَرَعِ ؟ فَقَالَ : يَا هذَا ، لَا وَ اللّهِ ، مَا فَعَلَ هذَا قَطّ إِلَا فِی هذَا الْيَوْمِ ، فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : هذَا مِنْ عَمَلِی أَنَا جَنَيْتُهُ ، ثُمَّ قُلْتُ : أَنْتَظِرُهُ حَتّی يَخْرُجَ ، فَلَعَلّی أَنَالُ مَا أَرَدْتُ إِذَا خَرَجَ ، فَلَمَّا خَرَجَ وَ تَلَبَّسَ ، دَعَا بِالْحِمَارِ ، فَأُدْخِلَ الْمَسْلَخَ وَ رَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ وَ خَرَجَ عليه السلام .

فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : قَدْ وَ اللّهِ آذَيْتُهُ وَ لَا أَعُودُ وَ لَا أَرُومُ مَا رُمْتُ مِنْهُ أَبَداً ، وَ صَحَّ عَزْمِی عَلی ذلِکَ ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ مِنْ ذلِکَ الْيَوْمِ ، أَقْبَلَ عَلی حِمَارِهِ حَتّی نَزَلَ فِی الْمَوْضِعِ الَّذِی كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِی الصَّحْنِ ، فَدَخَلَ وَ سَلَّمَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله ، وَ جَاءَ إِلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی كَانَ يُصَلّی فِيهِ فِی بَيْتِ فَاطِمَةَ عليهاالسلام ، وَ خَلَعَ نَعْلَيْهِ ، وَ قَامَ يُصَلّی . .

640.المصنّف لابن أبی شیبه عن رباح بن الحارث :حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما - که او را عبداللّه بن رَزین می گفتند - و گفت که:من در مدینه مجاور بودم (یعنی: مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله) و امام محمد تقی علیه السلام هر روز در وقت زوال آفتاب به مسجد می آمد و در صحن در مسجد از الاغ فرود می آمد و به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و بر آن حضرت سلام می کرد و بر می گشت به سوی خانه فاطمه علیهاالسلام و نعلین خود را می کند و می ایستاد و نماز می کرد، پس شیطان به من وسوسه کرد و گفت که: چون حضرت از الاغ فرود آید، برو تا آن که قدری از آن خاکی که پا بر آن می گذارد فراگیری، و من در آن روز نشستم و انتظار آن حضرت می کشیدم از برای آن که این کار را به جا آورم، و چون وقت زوال آفتاب شد، آن حضرت علیه السلام رو کرد و تشریف آورد و بر الاغ سوار بود. پس در آنجایی که همیشه در آن فرود می آمد، فرود نیامد و آمد تا فرود آمد بر روی سنگی که بر در مسجد بود، بعد از آن داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد.

آن شیخ می گوید که: پس، برگشت به آن مکانی که همیشه در آنجا نماز می کرد و چند روزی چنین کرد. من گفتم که: چون نعلین خود را می کند، می آیم و آن سنگریزه ای را که پاهای خویش را بر آن می گذارد، فرا می گیرم، و چون فردا شد در نزد زوال آفتاب آمد و بر روی آن سنگ فرود آمد، بعد از آن داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد. و آمد به آن موضعی که در آن نماز می کرد، پس در نعلین خویش نماز کرد و آنها را نکند، تا آن که چند روزی چنین کرد. من با خود گفتم که: آنچه اراده داشتم در اینجا از برایم میّسر نشد، ولیکن می روم تا در حمّام و چون داخل حمّام می شود قدری از آن خاک را که پا بر آن می گذارد، فرا می گیرم. پس سؤال کردم از حمّامی که حضرت در آن داخل می شود به من گفتند که: داخل می شود در حمّامی که در بقیع است، و آن حمّام مال مردی از فرزندان طلحه است، و احوال گرفتم که آن روزی که حضرت در آن داخل حمّام می شود، کدام روز است، تا آن روز را دانستم و رفتم تا در حمّام و در نزد طلحی صاحب حمّام نشستم، و با او سخن می گفتم، و من انتظار می کشیدم که آن حضرت علیه السلام بیاید. طلحی گفت که: اگر می خواهی داخل حمّام شوی برخیز و داخل شو؛ زیرا که بعد از ساعتی دیگر تو را میسّر نمی شود که داخل شوی. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا که ابن

الرّضا اراده دخول حمّام دارد. گفتم که: ابن الرّضا کیست؟ گفت: مردی است از آل محمد صلی الله علیه و آله که او را صلاح و پارسایی عظیمی هست. به آن طلحی گفتم که: روا نیست که غیر او با او داخل حمّام شود؟ گفت که: چون بیاید، ما حمّام را از برایش خلوت می کنیم.

آن شیخ می گوید که: در بین این که من همچنین در این گفت وگو بودم ناگاه دیدم که آن حضرت علیه السلام رو آورده می آید و غلامی چند از آن حضرت همراه اویند، و در پیش روی آن حضرت غلامی بود که حصیری با خود داشت و آمد تا آن حصیر را داخل جامه کن حمّام کرد و آن را گسترانید، و حضرت تشریف آورد و سلام کرد و بر الاغ خود سوار بود که داخل حجره شد و داخل جامه کن گردید و بر بالای حصیر فرود آمد. من به آن طلحی گفتم که: اینک آن کسی است که تو او را وصف کردی، به آنچه وصف کردی، از صلاح و پارسایی. گفت که: ای مرد، نه به خدا سوگند، که این مرد هرگز این کار را نکرده بود، مگر در امروز. من با خود گفتم که: این، از عمل من ناشی شد و من او را بر این فعل غیر متعارف داشتم، و با خود گفتم که: او را انتظار می کشم تا بیرون آید، شاید که چون بیرون آید، آنچه را که اراده کرده ام بیابم. پس چون بیرون آمد و رخت پوش الاغ را طلبید و الاغ را داخل رخت کن کردند و از بالای حصیر بر آن سوار شد و بیرون رفت، من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را آزار کردم و هرگز بر نخواهم گشت که قصد کنم و طلب نمی نمایم آنچه را که از او طلب کردم، و عزم من بر این درست شد و چون همان روز وقت زوال شد، آمد و بر الاغ خود سوار بود تا آن که فرود آمد در آن موضعی که در آن فرود می آمد، در صحن و داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و آمد به موضعی که در آن نماز می کرد در خانه فاطمه علیهاالسلامو نعلین خود را بیرون کرد و ایستاد و نماز می کرد. .

639.المعجم الكبير (به نقل از رياح بن حارث) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ،عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، قَالَ :خَرَجَ عَلَىَّ ، فَنَظَرْتُ إِلى رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ ، فَبَيْنَا أَنَا كَذلِکَ حَتّى قَعَدَ ، وَ قَالَ : «يَا عَلِيُّ ، إِنَّ اللّهَ احْتَجَّ فِى الْاءِمَامَهِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ فِى النُّبُوَّهِ ،فَقَالَ : «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» وَقَالَ : «(حَتّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَهً» فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَهَ صَبِيّاً ، وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَهً» . .

638.مسند ابن حنبل (به نقل از ریاح بن حارث) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت:امام محمد تقی علیه السلام بر من بیرون آمد، پس به سر و پای های او نظر کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر وصف کنم (1) (تا آخر آنچه در باب حالات ائمّه علیهم السلام در سنّ مذکور شد با زیادتی بعضی از عبارات در صدر حدیث و بحثی که در نظم آیه به طوری که در روایت مذکور است). .

1- .و در بین آن که من هم چنین نگران بودم، نشست و فرمود که: «ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: «حَتَّی إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً» احقاف، 15. و ترجمه آیه چنین است: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و مجاهد و قتاده نیز مروی است)، و راست شد قد او (یا عقلش به نهایت نَشوْ و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین». آن که گاهی جائز است که به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد».

639.المعجم الكبير عن رياح بن الحارث :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ ، قَالَ :احْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام بِكُلِّ حِيلَهٍ ، فَلَمْ يُمْكِنْهُ فِيهِ شَىْءٌ ، فَلَمَّا اعْتَلَّ وَ أَرَادَ أَنْ يَبْنِىَ عَلَيْهِ ابْنَتَهُ ، دَفَعَ إِلى مِائَتَيْ وَصِيفَهٍ مِنْ أَجْمَلِ مَا يَكُنَّ إِلى كُلِّ وَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ جَاماً فِيهِ جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلْنَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا قَعَدَ مَوْضِعَ الْأَخْيَارِ ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِنَّ .

وَ كَانَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : مُخَارِقٌ صَاحِبَ صَوْتٍ وَ عُودٍ وَ ضَرْبٍ ، طَوِيلَ اللِّحْيَهِ ، فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنْ كَانَ فِى شَىْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَىْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَشَهِقَ مُخَارِقٌ شَهْقَهً اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الدَّارِ ، وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِعُودِهِ وَ يُغَنِّى .

فَلَمَّا فَعَلَ سَاعَهً وَ إِذَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ لَا يَمِيناً وَ لَا شِمَالاً ، ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ ، وَ قَالَ : «اتَّقِ اللّهَ يَا ذَا الْعُثْنُونِ». قَالَ : فَسَقَطَ الْمِضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَ الْعُودُ ، فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ إِلى أَنْ مَاتَ .

قَالَ : فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ ، قَالَ : لَمَّا صَاحَ بِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَزِعْتُ فَزْعَهً لَا أُفِيقُ مِنْهَا أَبَداً .638.مسند ابن حنبل عن رياح بن الحارث :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام وَ مَعِى ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرُ مُعَنْوَنَهٍ ، وَ اشْتَبَهَتْ عَلَىَّ ، فَاغْتَمَمْتُ ، فَتَنَاوَلَ إِحْدَاهَا ، وَ قَالَ : «هَذِهِ رُقْعَهُ زِيَادِ بْنِ شَبِيبٍ». ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَهَ ، فَقَالَ : «هذِهِ رُقْعَهُ فُلَانٍ» . فَبُهِتُّ أَنَا ، فَنَظَرَ إِلَىَّ ، فَتَبَسَّمَ .

قَالَ : وَ أَعْطَانِى ثَلَاثَمِائَهِ دِينَارٍ ، وَ أَمَرَنِى أَنْ أَحْمِلَهَا إِلى بَعْضِ بَنِى عَمِّهِ ، وَ قَالَ : «أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ : دُلَّنِى عَلى حَرِيفٍ يَشْتَرِى لِى بِهَا مَتَاعاً ، فَدُلَّهُ عَلَيْهِ».

قَالَ : فَأَتَيْتُهُ بِالدَّنَانِيرِ ، فَقَالَ لِى : يَا أَبَا هَاشِمٍ ، دُلَّنِى عَلى حَرِيفٍ يَشْتَرِى لِى بِهَا مَتَاعاً ، فَقُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : وَ كَلَّمَنِى جَمَّالٌ أَنْ أُكَلِّمَهُ لَهُ يُدْخِلُهُ فِى بَعْضِ أُمُورِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأُكَلِّمَهُ لَهُ ، فَوَجَدْتُهُ يَأْكُلُ وَ مَعَهُ جَمَاعَهٌ وَ لَمْ يُمْكِنِّى كَلَامُهُ ، فَقَالَ : «يَا أَبَا هَاشِمٍ ، كُلْ» وَ وَضَعَ بَيْنَ يَدَىَّ ، ثُمَّ قَالَ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَهٍ : «يَا غُلَامُ ، انْظُرْ إِلَى الْجَمَّالِ الَّذِى أَتَانَا بِهِ أَبُو هَاشِمٍ ، فَضُمَّهُ إِلَيْكَ».

قَالَ : وَ دَخَلْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ بُسْتَاناَ ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنِّی لَمُولَعٌ بِأَکْلِ الطِّینِ ، فَادْعُ اللّهَ لِی ، فَسَکَتَ ، ثُمَّ قَالَ بَعْدَ أَیَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ : «یَا أَبَا هَاشِمٍ ، قَدْ أَذْهَبَ اللّهُ عَنْکَ أَکْلَ الطِّینِ». قَالَ أَبُو هَاشِمٍ : فَمَا شَیْءٌ أَبْغَضَ إِلَیَّ مِنْهُ الْیَوْمَ . .

637.وقعه صفّین :علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن ریّان روایت کرده است که گفت: مأمون هر حیله و چاره که داشت، در کار امام محمد تقی علیه السلام کرد، و او را در باب آن حضرت چیزی ممکن و میّسر نشد، و چون بهانه ای جست و خواست که دختر خود امّ الفضل را به خانه آن حضرت فرستد، دویست کنیز از نیکوترین آنچه در نزد او بودند از کنیزان به هر یک از ایشان جامی را تسلیم نمود که در آن گوهری بود، پس آن کنیزان رو به حضرت امام محمد تقی علیه السلام آوردند، در وقتی که در جای صاحب لشکرها (یعنی: پادشاه، که عبارت است از تخت) نشسته بود (حاصل مراد، آن که آن کنیزان رو به حضرت آوردند در هنگامی که بر تخت دامادی نشسته بود) و حضرت نگاه به سمت ایشان نفرمود.

و مردی بود که او را مُخارق می گفتند، و او مردی بود خوش آواز و صاحب بربط و ساززن و ریش درازی داشت، مأمون او را طلبید، و بعد از آن که ما فی الضّمیر خود را در نزد او بروز داد، گفت: یا امیر المؤمنین، اگر ابو جعفر راغب باشد در چیزی از امر دنیا، امر او را از تو کفایت می کنیم و او را از سرت کوتاه می گردانم. پس در پیش روی امام محمد تقی علیه السلام نشست و مُخارق فریادی بر آورد مانند فریاد خَر؛ چنان فریادی که تمام اهل آن خانه بر سر او جمع شدند، و شروع کرد که بربط می زد و غنا می کرد و چون ساعتی این فعل حرام را به عمل آورد، حضرت امام محمد تقی علیه السلام به هیچ وجه نگاه به سمت او نمی فرمود؛ نه در طرف راست و نه در طرف چپ و سرِ خود را به زیر افکنده بود. بعد از آن، سر را به سوی او بلند کرد و فرمود:«از خدا بترس ای صاحب این ریش دراز».

راوی می گوید که: چون مُخارق این را شنید، مضراب و زخمه بربط از دستش افتاد، و به دست های خویش منتفع نشد تا مرد. راوی می گوید که: مأمون او را از حالش پرسید، گفت که: چون ابوجعفر علیه السلام به من صیحه زد، ترسیدم؛ چنان ترسیدنی که هرگز از آن به هوش نخواهم آمد.636.تاریخ دمشق (به نقل از ابو فاخته) علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم و با من سه کاغذ بی عنوانی بود (که در عنوان و سر آنها چیزی نوشته نشده بود) که موجب امتیاز هر یک از آنها از دیگری باشد، و آنها بر من مشتبه شد، و به این سبب، بسیار غمناک شدم. پس حضرت یکی از آن نامه ها را برگرفت و فرمود که:«این نامه زیاد بن

شبیب است». بعد از آن، نامه دویم را برداشت و فرمود که: «این نامه فلان است» و اسم صاحب آن را برد. پس من مبهوت و حیران شدم، و حضرت به سوی من نگریست و تبّسم فرمود.

راوی می گوید که: حضرت سیصد دینار به من داد و مرا امر فرمود که آن را به نزد بعضی از پسران عموی آن حضرت برم و فرمود که: «آگاه باش که زود باشد که به تو بگوید که مرا رهنمایی کن به هم پیشه و هم معامل که به این وجه متاعی را بخرد، پس او را بر آن دلالت کن».

راوی می گوید که: آن دینارها را به نزد او آوردم، به من گفت که: ای ابو هاشم، مرا دلالت کن بر هم معامل که برای من به این مبلغ متاعی را بخرد. گفتم: آری بر چشم، تو را دلالت می کنم. و نیز راوی می گوید که: شترداری با من سخن گفت در باب این که از برایش با آن حضرت سخنی چند بگویم که حضرت او را در بعضی از امور خویش داخل گرداند، و از جمله کارکنان و خادمان خود قرار دهد. پس بر آن حضرت داخل شدم تا با آن حضرت در باب آن شتردار سخن گویم، آن حضرت را یافتم که چیزی می خورد، و با او جماعتی بودند و مرا میّسر نشد که با او سخن گویم. فرمود که: «ای ابو هاشم، طعام بخور» و آن را در پیش روی من گذاشت. بعد از آن ابتدا به سخن فرمود، بی آن که من خواهش کنم و فرمود که: «ای غلام، متوجّه شو و نظر کن به شترداری که ابوهاشم او را آورده است و او را با خود ضمّ کن».

و نیز راوی می گوید که: روزی با آن حضرت در باغی داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، من بر گل خوردن حریصم، پس دعا کن که خدا این امر را از من برطرف کند. پس آن حضرت ساکت شد، و بعد از چند روز ابتدا به سخن فرمود بی آن که من چیزی عرض کنم و فرمود که: «ای ابوهاشم، خدا گِل خوردن را از تو بُرد». ابوهاشم گفت که: امروز چیزی در نزد من از گِل و گِل خوردن، دشمن تر نیست. .

635.تاریخ دمشق (به نقل از سالم بن ابی جعد) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ الْهَاشِمِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام صَبِيحَةَ عُرْسِهِ حَيْثُ بَنى بِابْنَهِ الْمَأْمُونِ ، وَ كُنْتُ تَنَاوَلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَوَاءً ، فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِى صَبِيحَتِهِ أَنَا ، وَ قَدْ أَصَابَنِى الْعَطَشُ ،وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ ، فَنَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِى وَجْهِى ، وَ قَالَ : «أَظُنُّكَ عَطْشَانَ». فَقُلْتُ : أَجَلْ ، فَقَالَ : «يَا غُلَامُ أَوْ جَارِيَةُ اسْقِنَا مَاءً» فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ يَسُمُّونَهُ بِهِ ، فَاغْتَمَمْتُ لِذلِكَ ، فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ وَ مَعَهُ الْمَاءُ ، فَتَبَسَّمَ فِى وَجْهِى ، ثُمَّ قَالَ : «يَا غُلَامُ ، نَاوِلْنِى الْمَاءَ». فَتَنَاوَلَ الْمَاءَ ، فَشَرِبَ ، ثُمَّ نَاوَلَنِى ، فَشَرِبْتُ ، ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضاً ، وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ ، فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فِى الْأُولى ، فَلَمَّا جَاءَ الْغُلَامُ وَ مَعَهُ الْقَدَحُ ، قُلْتُ فِى نَفْسِى مِثْلَ مَا قُلْتُ فِى الْأُولى ، فَتَنَاوَلَ الْقَدَحَ ، ثُمَّ شَرِبَ ، فَنَاوَلَنِى ، وَ تَبَسَّمَ .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ : فَقَالَ لِى هذَا الْهَاشِمِيُّ : وَ أَنَا أَظُنُّهُ كَمَا يَقُولُونَ . .

634.الریاض النضره (به نقل از عمر) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن علی، از محمد بن حمزه هاشمی، از علی بن محمد، یا محمد بن علی هاشمی روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم در صبح دامادی آن حضرت، در وقتی که دختر مأمون را به خانه آورده بود، و من در شبْ دوایی معطش (1) خورده بودم، پس اوّل کسی که در صبح بر او داخل شد من بودم، و تشنگی به من رسید و ناخوش داشتم که آب طلب کنم. امام محمد تقی علیه السلام در روی من نظر کرد و فرمود:«گمان دارم که تو تشنه باشی». عرض کردم: بلی، فرمود که: «ای غلام»، یا فرمود که: «ای کنیز، ما را آب ده». من با خود گفتم که: در این ساعت به نزد او آبی می آورند که زهر در آن کرده اند و او را به آن مسموم می گردانند و زهر را به او می خورانند و به این سبب، غمناک شدم، پس غلام آمد و آب با او بود. حضرت در روی من تبسّم فرمود و فرمود که: «ای غلام، آب را به من ده»، پس آب را گرفت و نوشید و به من داد و نوشیدم. بعد از آن نیز تشنه شدم و ناخوش داشتم که آب طلب کنم، و آن حضرت آنچه در مرتبه اول کرده بود، به جا آورد، و چون غلام آمد و قدح آب با او بود، با خود گفتم: مثل آنچه در مرتبه اول گفته بودم. پس حضرت قَدح را گرفت و نوشید و به من داد و تبسّم فرمود.

محمد بن حمزه می گوید که: این مرد هاشمی به من گفت که: من آن حضرت را گمان می کنم چنانچه شیعیان می گویند (و مراد این است که گمانم آن که آنچه ایشان می گویند که ابوجعفر عالم است به آنچه در دل ها است، حق باشد، بعد از آن که خود این امر را از او مشاهده نمودم.

و در ارشاد شیخ مفید چنین است که: محمد بن حمزه می گوید که: محمد بن علی هاشمی به من گفت: به خدا سوگند که گمان دارم که ابوجعفر علیه السلام آنچه را که در نفوس است می داند، چنانچه رافضه می گویند). .

1- .عطش آور.

637.وقعه صفّين :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، قَالَ :اسْتَأْذَنَ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِی مِنَ الشِّیعَهِ ، فَأَذِنَ لَهُمْ ، فَدَخَلُوا ، فَسَأَلُوهُ فِی مَجْلِسٍ وَاحِدٍ عَنْ ثَلَاثِینَ أَلْفَ مَسْأَلَهٍ ، فَأَجَابَ علیه السلام وَ لَهُ عَشْرُ سِنِینَ .636.تاریخ دمشق عن أبی فاخته :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ دِعْبِلِ بْنِ عَلِیٍّ ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، وَ أَمَرَ لَهُ بِشَیْءٍ ، فَأَخَذَهُ وَ لَمْ یَحْمَدِ اللّهَ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ :«لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللّهَ؟».

قَالَ : ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، وَ أَمَرَ لِی بِشَیْءٍ ، فَقُلْتُ : الْحَمْدُ لِلّهِ ، فَقَالَ لِی : «تَأَدَّبْتَ» . .

635.تاریخ دمشق عن سالم بن أبی الجعد :علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت:گروهی از اهل نواحی از شیعیان، رخصت طلبیدند که بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شوند، پس ایشان را رخصت داد و داخل شدند و او را در یک مجلس از سی هزار مسأله سؤال کردند، و آن حضرت علیه السلام همه را جواب داد، و در آن هنگام او را ده سال بود.634.الریاض النضره عن عمر :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حَکم، از دِعبِل بن علی روایت کرده است که دِعبل بر حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام داخل شد و حضرت امر فرمود که او را چیزی بدهند. دِعبل آن را گرفت و خدا را حمد نکرد. دِعبل می گوید که: حضرت فرمود:«چرا خدا را حمد نکردی؟» و نیز می گوید که: بعد از آن، بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم و امر فرمود که مرا چیزی دادند، گفتم: الحمد للّه . حضرت به من فرمود که: «ادب یاد گرفتی». .

633.المناقب ، خوارزمی (به نقل از یعقوب بن اسحاق بن ابی اسرائیل) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقَالَ : «يَا مُحَمَّدُ ، حَدَثَ بِآلِ فَرَجٍ حَدَثٌ ؟» فَقُلْتُ : مَاتَ عُمَرُ ، فَقَالَ : «الْحَمْدُ لِلّهِ» حَتّى أَحْصَيْتُ لَهُ أَرْبَعاً وَ عِشْرِينَ مَرَّةً ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِى ، لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ هذَا يَسُرُّكَ ، لَجِئْتُ حَافِياً أَعْدُو إِلَيْكَ ، قَالَ : «يَا مُحَمَّدُ ، أَ وَ لَا تَدْرِى مَا قَالَ لَعَنَهُ اللّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ أَبِى ؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا ، قَالَ : «خَاطَبَهُ فِى شَىْءٍ ، فَقَالَ : أَظُنُّكَ سَكْرَانَ ، فَقَالَ أَبِى : اللّهُمَّ ، إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّى أَمْسَيْتُ لَكَ صَائِماً ، فَأَذِقْهُ طَعْمَ الْحَرَبِ ، وَ ذُلَّ الْأَسْرِ ، فَوَ اللّهِ ، إِنْ ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتّى جُرِبَ مَالَهُ وَ مَا كَانَ لَهُ ، ثُمَّ أُخِذَ أَسِيراً ، وَ هُوَ ذَا قَدْ مَاتَ لَا رَحِمَهُ اللّهُ ، و قَدْ أَدَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ ، وَمَا زَالَ يُدِيلُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ» .632.امام باقر علیه السلام :أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ أَبِى هَاشِمٍ الْجَعْفَرِىِّ ، قَالَ :صَلَّيْتُ مَعَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى مَسْجِدِ الْمُسَيَّبِ ، وَ صَلّى بِنَا فِى مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سَوَاءً ، وَ ذُكِرَ أَنَّ السِّدْرَةَ الَّتِى فِى الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ ، فَدَعَا بِمَاءٍ ، وَ تَهَيَّأَ تَحْتَ السِّدْرَةِ فَعَاشَتِ السِّدْرَةُ وَ أَوْرَقَتْ ، وَ حَمَلَتْ مِنْ عَامِهَا .631.امام باقر علیه السلام (خطاب به ابو حمزه) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ وَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ ، عَنِ الْمُطَرِّفِىِّ ، قَالَ :مَضى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام وَ لِىَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ ، فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : ذَهَبَ مَالِى ، فَأَرْسَلَ إِلَىَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِنِى ، وَ لْيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَ أَوْزَانٌ».

فَدَخَلْتُ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ لِى : «مَضى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ، وَلَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ ؟» فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِى كَانَ تَحْتَهُ ، فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَانِيرُ ، فَدَفَعَهَا إِلَىَّ . .

630.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از محمد بن سِنان روایت کرده است که گفت: بر امام علی نقی علیه السلام داخل شدم، پس فرمود که:«ای محمد، آیا مصیبتی به آل فرج رسید؟» عرض کردم که: عُمر مُرد. فرمود که: «الحمد للّه »، تا آن که بیست و چهار مرتبه شمردم که این را فرمود.

من عرض کردم که: ای آقای من، اگر می دانستم که این خبر تو را شاد می گرداند، هر آینه به خدمت تو می آمدم با پای برهنه و همه جا می دویدم. فرمود که: «ای محمد، آیا نمی دانی که عُمر خدا او را لعنت کند، به پدرم محمد بن علی علیه السلام چه گفت؟» محمد می گوید که: عرض کردم: نه، حضرت فرمود که: «با پدرم در باب چیزی گفت که تو را چنان گمان می کنم که مست باشی. پدرم گفت: بار خدایا اگر می دانی که من شام کرده ام و از برای رضای تو روزه دار بوده ام، او را مزه تاراج رفتن مال و خواری اسیری بچشان. پس به خدا سوگند که روزی چند نرفت که مال او و آنچه داشت، به تاراج رفت. بعد از آن او را به اسیری گرفتند و او همین است که مرده. خدا او را رحمت نکند و خدای عزّوجلّ پدرم را بر او یاری کرد و غالب گردانید و خدا همیشه دوستان خویش را بر دشمنانش یاری می دهد».629.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) احمد بن ادریس، از محمد بن حَسّان، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت:با امام محمد تقی علیه السلام نماز کردم در مسجد مسیّب، و با ما نماز کرد در سمت قبله، در موضع همواری. و جعفری ذکر کرد که این درخت سدری که در مسجد است، خشک بود و یک برگ بر آن نبود. پس حضرت آبی طلبید و وضو ساخت در زیر آن درخت سدر، و آن سدر زنده شد و برگ بیرون آورد و در همان سال بار برداشت.628.السنّه ، ابن ابی عاصم (به نقل از براء) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حجّال و عمرو بن عثمان، از مردی از مردم مدینه، از مُطَرِّفی که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام از دنیا درگذشت و مرا بر آن حضرت چهار هزار درم بود (که این مبلغ از آن حضرت طلب کار بودم) با خود گفتم که: مال من رفت و عائد من نخواهد شد.

پس امام محمد تقی علیه السلام به سوی من فرستاد که :«چون فردا شود به نزد من بیا، و باید که ترازو و سنگ ها با تو باشد» . بعد از آن بر حضرت

امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم، به من فرمود که: «ابوالحسن علیه السلام ، وفات فرموده و تو را بر آن حضرت چهار هزار درم است؟» عرض کردم: آری، پس آن حضرت جانمازی را که در زیرش افتاده بود، بالا گرفت، دیدم که دینارهای بسیار در زیر آن بود و آنها را به من تسلیم فرمود. .

633.المناقب للخوارزمی عن یعقوب بن إسحاق بن أبی إسرائیسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ وَ الْحِمْیَرِیُّ جَمِیعاً ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنْ أَخِیهِ عَلِیٍّ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ علیه السلام وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِینَ سَنَةً وَ ثَلَاثَهِ أَشْهُرٍ وَ اثْنَیْ عَشَرَ یَوْماً ، تُوُفِّیَ یَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ سَنَهَ عِشْرِینَ وَ مِائَتَیْنِ ؛ عَاشَ بَعْدَ أَبِیهِ تِسْعَ عَشْرَهَ سَنَهً إِلَا خَمْساً وَ عِشْرِینَ یَوْماً .123. بَابُ مَوْلِدِ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُوُلِدَ علیه السلام لِلنِّصْفِ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ سَنَهَ اثْنَتَیْ عَشْرَهَ وَ مِائَتَیْنِ؛ وَ رُوِیَ أَنَّهُ وُلِدَ فِی رَجَبٍ سَنَهَ أَرْبَعَ عَشْرَهَ وَ مِائَتَیْنِ . وَمَضی علیه السلام لِأَرْبَعٍ بَقِینَ مِنْ جُمَادَی الْآخِرَهِ سَنَهَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ ؛ وَرُوِیَ أَنَّهُ قُبِضَ علیه السلام فِی رَجَبٍ سَنَهَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ ، وَ لَهُ إِحْدی وَ أَرْبَعُونَ سَنَهً وَ سِتَّهُ أَشْهُرٍ ، وَ أَرْبَعُونَ سَنَهً عَلَی الْمَوْلِدِ الْآخَرِ الَّذِی رُوِیَ . وَ کَانَ الْمُتَوَکِّلُ أَشْخَصَهُ مَعَ یَحْیَی بْنِ هَرْثَمَهَ بْنِ أَعْیَنَ مِنَ الْمَدِینَهِ إِلی سُرَّ مَنْ رَأی ، فَتُوُفِّیَ بِهَا علیه السلام ، وَ دُفِنَ فِی دَارِهِ ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ یُقَالُ لَهَا : سَمَانَهُ .

630.الإمام علیّ علیه السلام :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ خَیْرَانَ الْأَسْبَاطِیِّ ، قَالَ :قَدِمْتُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام الْمَدِینَهَ ، فَقَالَ لِی : «مَا خَبَرُ الْوَاثِقِ عِنْدَکَ ؟» قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، خَلَّفْتُهُ فِی عَافِیَهٍ ، أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ عَهْداً بِهِ ،عَهْدِی بِهِ مُنْذُ عَشَرَهِ أَیَّامٍ ، قَالَ : فَقَالَ لِی : «إِنَّ أَهْلَ الْمَدِینَهِ یَقُولُونَ : إِنَّهُ مَاتَ». فَلَمَّا أَنْ قَالَ لِیَ : «النَّاسَ» عَلِمْتُ أَنَّهُ هُوَ .

ثُمَّ قَالَ لِی : «مَا فَعَلَ جَعْفَرٌ ؟» قُلْتُ : تَرَکْتُهُ أَسْوَأَ النَّاسِ حَالاً فِی السِّجْنِ ، قَالَ : فَقَالَ : «أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ ؛ مَا فَعَلَ ابْنُ الزَّیَّاتِ ؟» قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، النَّاسُ مَعَهُ ، وَ الْأَمْرُ أَمْرُهُ ، قَالَ : فَقَالَ : «أَمَا إِنَّهُ شُؤْمٌ عَلَیْهِ».

قَالَ : ثُمَّ سَکَتَ : وَ قَالَ لِی : «لَا بُدَّ أَنْ تَجْرِیَ مَقَادِیرُ اللّهِ تَعَالی وَ أَحْکَامُهُ ؛ یَا خَیْرَانُ ، مَاتَ الْوَاثِقُ ، وَ قَدْ قَعَدَ الْمُتَوَکِّلُ جَعْفَرٌ ، وَ قَدْ قُتِلَ ابْنُ الزَّیَّاتِ». فَقُلْتُ : مَتی جُعِلْتُ فِدَاکَ ؟ قَالَ : «بَعْدَ خُرُوجِکَ بِسِتَّهِ أَیَّامٍ» . .

123. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی بن محمد النقی علیه السلام

629.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام) سعد بن عبداللّه و حِمیری هر دو روایت کرده اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی ، از حسین بن سعید، از محمد بن سِنان که گفت:روح مطهّر حضرت محمد بن علی علیه السلام قبض شد و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود با زیادتی سه ماه و دوازده روز، و وفات فرمود در روز سه شنبه در وقتی که شش روز از ماه ذی الحجّه گذشته بود در سال دویست و بیستم از هجرت، و بعد از پدرش نوزده سال مگر بیست و پنج روزی زیست فرمود.123. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی بن محمد النقی علیه السلامآن حضرت صلوات اللّه علیه متولّد شد در وقتی که نیمه ماه ذی الحجّه گذشته بود در سال دویست و دوازدهم از هجرت، و روایت شده است که آن حضرت متولّد شد در ماه رجب در سال دویست و چهاردهم. و روایت شده است که روح مطهّر آن حضرت علیه السلام ، قبض شد در ماه رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم، و آن حضرت علیه السلام را در آن هنگام چهل و یک سال و شش ماه بود یا چهل سال بنا بر مولد دیگر که روایت شده است. و متوکّل یعنی: جعفر پسر معتصم برادر واثق آن حضرت را به همراهی یحیی بن هَرثَمه که به طلب آن حضرت فرستاده بود، از مدینه بیرون برد به سوی سُرّ من رأی، پس آن حضرت علیه السلام در آنجا وفات فرمود، و در خانه خود مدفون گردید. و مادرش کنیزی است که او را سَمانه می گفتند.

626.امام علی علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از خَیران اَسباطی روایت کرده است که در مدینه بر امام علی نقی علیه السلام وارد شدم، پس به من فرمود که:«از واثق چه خبر داری؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، او را وا گذاشتم در صحّت و دوری از بدی ها (که هیچ ناخوشی نداشت) و عهد من به او از همه مردمان نزدیک تر است؛ زیرا که مدّت ده روز است که من او را دیدم، یا از او جدا گردیدم.

راوی می گوید که: حضرت به من فرمود که: «مردم مدینه می گویند که: واثق مرده است». چون فرمود که: «مردم می گویند»، دانستم که گوینده خود آن حضرت است. بعد از آن فرمود که: «جعفر متوکّل چه کرد؟» عرض کردم که او را چنان وا گذاشتم که حالش از همه کس بدتر و در زندان بود. فرمود: «بدان و آگاه باش که او صاحب امر خلافت است»، و

فرمود که: «محمد بن عبدالملک زیّات چه کرد؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، مردم با اویند و امر، امر اوست و هر چه بفرماید مُمضی و مُجری است.

راوی می گوید که: حضرت فرمود: «آگاه باش که این امر بر او نامبارک است». و راوی گفت که: حضرت ساکت شد بعد از آن فرمود که: «چاره ای نیست از آن که مقدّرات خدا و احکام او جاری گردد. ای خَیران، واثق مرد و جعفرِ متوکّل به خلافت نشست و ابن زیّات کشته شد». عرض کردم: فدای تو گردم، در چه زمان اینها اتّفاق افتاد؟ فرمود: «شش روز بعد از آن که تو بیرون آمدی».

.

625.مسند ابن حنبل (به نقل از بریده) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فِى كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا إِطْفَاءَ نُورِکَ ، وَ التَّقْصِيرَ بِکَ حَتّى أَنْزَلُوکَ هذَا الْخَانَ الْأَشْنَعَ ، خَانَ الصَّعَالِيکَ .

فَقَالَ : «هَاهُنَا أَنْتَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ ؟» ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ ، وَ قَالَ : «انْظُرْ» فَنَظَرْتُ ، فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتٍ أَنِقَاتٍ ، وَ رَوْضَاتٍ بَاسِرَاتٍ ، فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ ، وَ وِلْدَانٌ كَأَنَّهُنَّ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ ، وَ أَطْيَارٌ وَ ظِبَاءٌ وَ أَنْهَارٌ تَفُورُ ، فَحَارَ بَصَرِى ، وَ حَسَرَتْ عَيْنِى ، فَقَالَ : «حَيْثُ كُنَّا فَهذَا لَنَا عَتِيدٌ ، لَسْنَا فِى خَانِ الصَّعَالِيکَ»

627.خصائص أمير المؤمنين للنسائى عن سعد:الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ الْجَلَّابِ ، قَالَ :اشْتَرَيْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام غَنَماً كَثِيرَةً ، فَدَعَانِى ، فَأَدْخَلَنِى مِنْ إِصْطَبْلِ دَارِهِ إِلى مَوْضِعٍ وَاسِعٍ لَا أَعْرِفُهُ ، فَجَعَلْتُ أُفَرِّقُ تِلْکَ الْغَنَمَ فِيمَنْ أَمَرَنِى بِهِ ، فَبُعِثْتُ إِلى أَبِى جَعْفَرٍ وَ إِلى وَالِدَتِهِ وَ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ أَمَرَنِى ، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ فِى الِانْصِرَافِ إِلى بَغْدَادَ إِلى وَالِدِى ، وَ كَانَ ذلِکَ يَوْمَ التَّرْوِيَهِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ : «تُقِيمُ غَداً عِنْدَنَا ، ثُمَّ تَنْصَرِفُ». قَالَ : فَأَقَمْتُ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَرَفَهَ ، أَقَمْتُ عِنْدَهُ ، وَ بِتُّ لَيْلَهَ الْأَضْحى فِى رِوَاقٍ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ فِى السَّحَرِ ، أَتَانِى ، فَقَالَ : «يَا إِسْحَاقُ ، قُمْ». قَالَ : فَقُمْتُ ، فَفَتَحْتُ عَيْنِى ، فَإِذَا أَنَا عَلى بَابِى بِبَغْدَادَ ، قَالَ : فَدَخَلْتُ عَلى وَالِدِى وَ أَنَا فِى أَصْحَابِى ، فَقُلْتُ لَهُمْ : عَرَّفْتُ بِالْعَسْكَرِ ، وَ خَرَجْتُ بِبَغْدَادَ إِلَى الْعِيدِ . .

626.الإمام علىّ علیه السلام :حسین بن محمد، از معلّى بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از محمد بن یحیى، از صالح بن سعید روایت کرده است که گفت: بر امام على نقّى علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: فداى تو گردم، در همه امور خواستند که نور تو را فرو نشانند، و در حقّ تو کوتاهى کردند تا آن که تو را فرود آوردند در این کاروان سرایى که از هر جایى بدتر است، و کاروان سرایى است که درویشان و گدایان، یا دزدان و بى سر و پایان در آن مسکن دارند. فرمود که:«اى پسر سعید، تو در اینجایى، نه من» و به دست خویش اشاره فرمود و فرمود که: «بنگر»، چون نگریستم باغ ها دیدم به غایت خوب و خوشایند، و بوستان ها دیدم تر و تازه که نهرها در آن جارى است و در آنها حوران خوب خوش بو و غلمان بودند، و گویا آن حوران مروارید ناسفته یا پوشیده شده بودند که غبار بر آن ننشسته باشد و در نهایت حسن و صفا و نور و ضیا باشد، و مرغان و آهویان و نهرها دیدم که مى جوشید، پس عقل من حیران و چشمم خیره شد. و حضرت فرمود که: «ما در هر جا که باشیم این چیزها که دیدى، از براى ما مهیّا و آماده است و ما در کاروان سراى گدایان و دزدان نیستیم».625.مسند ابن حنبل عن بریده :حسین بن محمد، از معلّى بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از على بن محمد، از اسحاق جَلّاب روایت کرده است که گفت: گوسفند بسیارى از براى امام على نقى علیه السلام خریدم، پس مرا طلبید و از راه شترخان خانه خویش مرا داخل گردانید و برد به جاى گشاده اى که آن را نمى شناختم و هرگز ندیده بودم. پس شروع کردم که آن گوسفندان را جدا مى کردم از براى کسانى که حضرت مرا امر فرموده بود که از براى ایشان جدا کنم و بفرستم، و آنها را فرستادم به نزد ابوجعفر (یعنى: محمد بن على بن ابراهیم بن موسى علیه السلام) و به نزد مادر آن حضرت و غیر ایشان از کسانى که مرا امر فرموده بود. پس در باب برگشتن به بغداد به سوى پدرم از آن حضرت رخصت طلبیدم، و آن روز، روز ترویه بود (یعنى: روز هشتم ماه ذى الحجّه). پس آن حضرت به من نوشت که:«فردا در نزد ما مى مانى بعد از آن بر مى گردى».

اسحاق مى گوید که: ماندم چون روز عرفه شد، در نزد آن حضرت ماندم و در شب عید قربان در ایوان آن حضرت شب را به روز آوردم، و چون سحر شد، به نزد من آمد و فرمود که: «اى اسحاق، برخیز». اسحاق مى گوید که: من برخاستم و چشم خود را گشودم، دیدم که بر درِ خانه خویشم در

بغداد، پس بر پدرم داخل شدم و یاران خود را دیدم که به دور من در آمدند، به ایشان گفتم که: در روز عرفه در سُرّ من رأی بودم و در بغداد به نماز عید بیرون آمدم. .

624.خصائص أمير المؤمنين ، نسايى (به نقل از پريده) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِيِّ ، قَالَ :مَرِضَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ خُرَاجٍ خَرَجَ بِهِ ، وَ أَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَلَاكِ ، فَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَهٍ ، فَنَذَرَتْ أُمُّهُ إِنْ عُوفِيَ أَنْ تَحْمِلَ إِلى أَبِى الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مَالاً جَلِيلاً مِنْ مَالِهَا ؛ وَ قَالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ : لَوْ بَعَثْتَ إِلى هذَا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ ، فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صِفَهٌ يُفَرِّجُ بِهَا عَنْکَ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ لَهُ عِلَّتَهُ ، فَرَدَّ إِلَيْهِ الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤْخَذَ كُسْبُ الشَّاهِ ، فَيُدَافَ بِمَاءِ وَرْدٍ ، فَيُوضَعَ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَجَعَ الرَّسُولُ وَ أَخْبَرَهُمْ، أَقْبَلُوا يَهْزَؤُونَ مِنْ قَوْلِهِ ، فَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ : هُوَ وَ اللّهِ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ ، وَ أَحْضَرَ الْكُسْبَ وَ عَمِلَ كَمَا قَالَ ، وَ وَضَعَ عَلَيْهِ ، فَغَلَبَهُ النَّوْمُ وَ سَكَنَ ، ثُمَّ انْفَتَحَ وَ خَرَجَ مِنْهُ مَا كَانَ فِيهِ ، وَ بُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعَافِيَتِهِ ، فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ عَشَرَهَ آلَافِ دِينَارٍ تَحْتَ خَاتَمِهَا .

ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ ، فَسَعى إِلَيْهِ الْبَطْحَائِىُّ الْعَلَوِىُّ بِأَنَّ أَمْوَالاً تُحْمَلُ إِلَيْهِ وَ سِلَاحاً ، فَقَالَ لِسَعِيدٍ الْحَاجِبِ : اهْجُمْ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ ، وَ خُذْ مَا تَجِدُ عِنْدَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ السِّلَاحِ ، وَ احْمِلْهُ إِلَىَّ .

قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : فَقَالَ لِى سَعِيدٌ الْحَاجِبُ : صِرْتُ إِلى دَارِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَعِى سُلَّمٌ ، فَصَعِدْتُ السَّطْحَ ، فَلَمَّا نَزَلْتُ عَلى بَعْضِ الدَّرَجِ فِى الظُّلْمَهِ ، لَمْ أَدْرِ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدَّارِ ، فَنَادَانِى : «يَا سَعِيدُ ، مَكَانَکَ حَتّى يَأْتُوکَ بِشَمْعَهٍ» . فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ أَتَوْنِى بِشَمْعَهٍ ، فَنَزَلْتُ ، فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جُبَّهُ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَهٌ مِنْهَا ، وَ سَجَّادَهٌ عَلى حَصِيرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمْ أَشُکَّ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّى ، فَقَالَ لِى : «دُونَکَ الْبُيُوتَ» . فَدَخَلْتُهَا وَ فَتَّشْتُهَا ، فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا شَيْئاً ، وَ وَجَدْتُ الْبَدْرَهَ فِى بَيْتِهِ مَخْتُومَهً بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ ، وَ كِيساً مَخْتُوماً ، وَ قَالَ لِى : «دُونَکَ الْمُصَلّى». فَرَفَعْتُهُ ، فَوَجَدْتُ سَيْفاً فِى جَفْنٍ غَيْرِ مُلَبَّسٍ ، فَأَخَذْتُ ذلِکَ ، وَ صِرْتُ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلى خَاتَمِ أُمِّهِ عَلَى الْبَدْرَهِ ، بَعَثَ إِلَيْهَا ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ ، فَأَخْبَرَنِى بَعْضُ خَدَمِ الْخَاصَّهِ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ : كُنْتُ قَدْ نَذَرْتُ فِى عِلَّتِکَ لَمَّا أَيِسْتُ مِنْکَ : إِنْ عُوفِيتَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِى عَشَرَهَ آلَافِ دِينَارٍ ، فَحَمَلْتُهَا إِلَيْهِ ، وَ هذَا خَاتَمِى عَلَى الْكِيسِ ، وَ فَتَحَ الْكِيسَ الْاخَرَ ، فَإِذَا فِيهِ أَرْبَعُمِائَهِ دِينَارٍ ، فَضَمَّ إِلَى الْبَدْرَهِ بَدْرَهً أُخْرى ، وَ أَمَرَنِى بِحَمْلِ ذلِکَ إِلَيْهِ ، فَحَمَلْتُهُ ، وَ رَدَدْتُ السَّيْفَ وَ الْكِيسَيْنِ ، وَ قُلْتُ لَهُ :يَا سَيِّدِى ، عَزَّ عَلَىَّ ، فَقَالَ لِى : « «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» » . .

623.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از ابن طاووس، از پدرش) علی بن محمد، از ابراهیم بن محمد طاهری روایت کرده است که گفت: متوکّل بیمار شد، به جهت دملی که در بدنش بیرون آمد، و از شدّت آن نزدیک به هلاکت رسید، و کسی جرأت نکرد که نیشتر به آن برساند. مادر متوکّل نذر کرد که مال بسیاری از مال خود به سوی ابوالحسن حضرت علی بن محمد بفرستد؛ اگر متوکّل عافیت یابد. و فتح بن خاقان به متوکّل گفت: کاش می فرستادی به نزد این مرد (یعنی: حضرت علی بن محمد) و از او می پرسیدی؛ زیرا که او خالی نیست از آن که در نزد او شرحی باشد که به آن تو را از این درد و اندوه برهاند. پس متوکّل به خدمت آن حضرت فرستاد و ناخوشی خود را برای حضرت شرح کرد. حضرت فرستاده را به سوی او برگردانید با دوای آن و آن این است که: پشگل گوسفند را فرا می گیرند و به گلاب می خیسانند و بر بالای آن دمل می گذارند. و چون فرستاده برگشت و ایشان را خبر داد، شروع کردند که ریشخند می کردند از گفتار حضرت. فتح با متوکّل گفت: به خدا سوگند، که او داناتر است به آنچه گفته، و پشگل را حاضر کردند و آنچه فرموده بود به جا آوردند، و آن را بر بالای دمل گذاشتند، پس خواب بر او غالب شد و درد آن ساکن گردید. بعد از آن سر باز کرد و آنچه در آن بود از آن بیرون آمد، و مادر متوکّل را به عافیت یافتن او مژده دادند، پس ده هزار اشرفی در کیسه ای که به مُهرش ممهور بود، به خدمت آن حضرت فرستاد. و چون متوکّل از آن ناخوشی چاق شد، بطحای علوی در نزد وی غمّازی کرد که مال ها و اسباب کارزار به نزد آن حضرت می آورند، متوکّل به سعید دربان گفت که: در شب بی خبر بر سر علی بن محمد برو و آنچه را که در نزد او می یابی از اموال و حربه، فرا گیر و آن را به نزد من بیاور.

ابراهیم بن محمد می گوید که: سعد حاجب با من گفت که: در شب به سوی خانه حضرت رفتم و نردبانی همراه داشتم و آن را بر دیوار خانه حضرت گذاشتم و بر بالای بام رفتم، و چون در تاریکی فرود آمدم و پا بر بعضی از پلّه ها گذاشتم، ندانستم که چگونه به اصل خانه برسم، پس آن حضرت مرا آواز داد که:«ای سعید، در جای خود باش تا شمع پیش راه تو آورند»، و من درنگی نکردم که شمعی به نزد من آوردند و از بام به زیر آمدم و آن حضرت را دیدم که جُبّه ای از پشم پوشیده، و کلاهی از پشم بر سر گذاشته، و دیدم که جانمازی بر بالای حصیر در پیش رویش گسترده، و من شکّ نداشتم که آن حضرت مشغول نماز بوده.

پس فرمود که: «حجره ها نزد تو حاضر است، پیش رو و ملاحظه کن». من داخل آن حجره ها شدم و همه را تفتیش و تفحّص کردم، و در آنها چیزی نیافتم، و در حجره ای که آن حضرت تشریف داشت، بدره ای یافتم که مهر شده بود به مهر مادر متوکّل. (1)

حاصل آن که سعید می گوید که: در آنجا بدره ای یافتم (یا کسیه سر به مهری) و حضرت فرمود که: «جانماز در نزد تو است، آن را نیز ملاحظه کن». پس من آن را برداشتم، شمشیری را یافتم که در غلافی بود که آن را نپوشیده بودند و بر روی آن چیزی نگرفته بودند. آنها را فرا گرفتم و نزد متوکّل رفتم، و چون متوکّل به مهر مادر خود نظر کرد که بر آن بدره بود، به نزد مادر فرستاد که حقیقت حال را معلوم کند. پس مادرش به سوی او بیرون آمد، سعید می گوید که: بعضی از خدمت کاران خاصّه مرا خبر داد که: مادرش به او گفت که: من در هنگام ناخوشی تو چون از تو مأیوس و نومید شدم، نذر کردم که اگر عافیت یابی، ده هزار اشرفی از مال خود به سوی او بفرستم و چون عافیت یافتی، آن را برایش فرستادم، و این مهر من است که بر این کیسه زده شده، و کیسه ای دیگر را گشود، دید که چهارصد اشرفی در آن بود، پس بدره ای دیگر به آن بدره ضمّ نمود و مرا امر کرد که آن را به خدمت حضرت ببرم. پس من آن را بردم و شمشیر و هر دو کیسه را ردّ نمودم و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، آنچه متوکّل مرا به آن امر کرده بود که به جا آورم، و من آن را کردم، سخت بر من دشوار و گران بود.

حضرت فرمود: « «وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (2) ، یعنی: و زود باشد که بدانند آن کسانی که ستم کردند که به کدام مکان باز خواهند گشت». .

1- .و در قاموس گفته که: بدره، پوست بره است، و کیسه ای که در آن هزار یا ده هزار درم یا هفت هزار دینار است. و در بعضی از لغات مسطور است که: بدره، به فتح، ده هزار درم و پوست بره و بزغاله باشد، و در کلام هر دو، بحثی هست. مترجم

2- .شعرا، 227.

ص: 708

. .

ص: 709

. .

622.مسند ابن حنبل (به نقل از بُرَیده) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ ، قَالَ :قَالَ لِی مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ ، إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام كَتَبَ إِلَیْهِ : «یَا مُحَمَّدُ ، أَجْمِعْ أَمْرَکَ ، وَ خُذْ حِذْرَکَ». قَالَ : فَأَنَا فِی جَمْعِ أَمْرِی وَ لَیْسَ أَدْرِی مَا كَتَبَ بِهِ إِلَیَّ حَتّٰی وَرَدَ عَلَیَّ رَسُولٌ حَمَلَنِی مِنْ مِصْرَ مُقَیَّداً ، وَ ضَرَبَ عَلَی كُلِّ مَا أَمْلِکُ ، وَ كُنْتُ فِی السِّجْنِ ثَمَانَ سِنِینَ .

ثُمَّ وَرَدَ عَلَیَّ مِنْهُ فِی السِّجْنِ كِتَابٌ فِیهِ : «یَا مُحَمَّدُ ، لَا تَنْزِلْ فِی نَاحِیَهِ الْجَانِبِ الْغَرْبِیِّ». فَقَرَأْتُ الْكِتَابَ ، فَقُلْتُ : یَكْتُبُ إِلَیَّ بِهذَا وَ أَنَا فِی السِّجْنِ ؛ إِنَّ هذَا لَعَجَبٌ ! فَمَا مَكَثْتُ أَنْ خُلِّیَ عَنِّی ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ .

قَالَ : وَ كَتَبَ إِلَیْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ یَسْأَلُهُ عَنْ ضِیَاعِهِ ، فَكَتَبَ إِلَیْهِ : «سَوْفَ تُرَدُّ عَلَیْکَ ، وَ مَا یَضُرُّکَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَیْکَ». فَلَمَّا شَخَصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَی الْعَسْكَرِ ، كُتِبَ إِلَیْهِ بِرَدِّ ضِیَاعِهِ ، وَ مَاتَ قَبْلَ ذلِکَ .

قَالَ : وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَصِیبِ إِلی مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ یَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَی الْعَسْكَرِ ، فَكَتَبَ إِلی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام یُشَاوِرُهُ ، فَكَتَبَ إِلَیْهِ : «اخْرُجْ ؛ فَإِنَّ فِیهِ فَرَجَکَ إِنْ شَاءَ اللّهُ تَعَالی». فَخَرَجَ ، فَلَمْ یَلْبَثْ إِلَا یَسِیراً حَتّٰی مَاتَ .621.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، قَالَ :أَخْبَرَنِی أَبُو یَعْقُوبَ ، قَالَ : رَأَیْتُهُ یَعْنِی مُحَمَّداً قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ فِی عَشِیَّهٍ وَ قَدِ اسْتَقْبَلَ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام ، فَنَظَرَ إِلَیْهِ ، وَ اعْتَلَّ مِنْ غَدٍ ، فَدَخَلْتُ إِلَیْهِ عَائِداً بَعْدَ أَیَّامٍ مِنْ عِلَّتِهِ وَ قَدْ ثَقُلَ ، فَأَخْبَرَنِی أَنَّهُ بَعَثَ إِلَیْهِ بِثَوْبٍ ، فَأَخَذَهُ وَ أَدْرَجَهُ ، وَ وَضَعَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ ، قَالَ : فَكُفِّنَ فِیهِ .

قَالَ أَحْمَدُ : قَالَ أَبُو یَعْقُوبَ : رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام مَعَ ابْنِ الْخَصِیبِ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْخَصِیبِ : سِرْ جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَقَالَ لَهُ : «أَنْتَ الْمُقَدَّمُ». فَمَا لَبِثَ إِلَا أَرْبَعَهَ أَیَّامٍ حَتّٰی وُضِعَ الدَّهَقُ عَلی سَاقِ ابْنِ الْخَصِیبِ ، ثُمَّ نُعِیَ .

قَالَ : وَ رُوِیَ عَنْهُ أَنَّهُ حِینَ أَلَحَّ عَلَیْهِ ابْنُ الْخَصِیبِ فِی الدَّارِ الَّتِی یَطْلُبُهَا مِنْهُ بَعَثَ إِلَیْهِ : «لَأَقْعُدَنَّ بِکَ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَقْعَداً لَا یَبْقی لَکَ بَاقِیَهٌ». فَأَخَذَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی تِلْکَ الْأَیَّامِ . .

624.خصائص أمير المؤمنين للنسائی عن بريده :حسين بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از على بن محمد نوفلى روايت كرده است كه گفت: محمد بن فَرَج به من گفت كه: امام على نقى عليه السلام به او نوشت كه:«اى محمد، امور خود را جمع آورى كن و حِذر خويش را فراگير». (1)

محمد مى گويد كه: من در كار جمع امر خويش بودم و سرّ آنچه حضرت به من نوشته بود، نمى دانستم، تا آن كه رسولى از جانب خليفه بر من وارد شد و مرا در بند نموده از مصر به سوى بغداد برد و هر چه داشتم قلم گير شد، و همه را تصرّف كردند، و من هشت سال در زندان بودم. بعد از آن نامه اى از آن حضرت بر من وارد شد در زندان و در آن نوشته بود كه: «اى محمد، در ناحيه سمت و جهتى كه در طرف غربى شهر است، فرود ميا». پس من نامه را خواندم و با خود گفتم كه: به من اين را مى نويسد و حال آن كه من در زندانم. به درستى كه اين امر بسيار عجيب است. پس درنگى نكردم كه مرا رها كردند. و الحمد للّه .

على بن محمد مى گويد كه: محمد بن فَرج به آن حضرت نوشت و از او سؤال كرد كه اموالش به او ردّ شود. حضرت به او نوشت كه: «آنها در اين زودى بر تو رد خواهد شد، و تو را زيانى نمى رسد كه بر تو ردّ نشود». و چون محمد بن فرج به سوى سُرّ من رأى بيرون رفت، خليفه به او نوشت كه اموال او را ردّ نموده، خود متصرّف شود و پيش از آن كه به حيطه تصرّف او در آيد، وفات كرد.

و نيز على مى گويد كه: احمد بن خَضيب به محمد بن فرج نوشت و از او خواهش كرد كه از بغداد بيرون آيد به سوى سُرّ من رأى، پس محمد به خدمت امام على نقى عليه السلام نوشت و با آن حضرت در اين باب مشورت كرد. حضرت به او نوشت كه: «بيرون آى، زيرا كه زوال اندوه تو در اين است». ان شاءاللّه . پس بيرون آمد و درنگ نكرد، مگر اندک زمانى تا وفات كرد.623.فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن طاووس عن أبيه :حسين بن محمد، از مردى، از احمد بن محمد روايت كرده است كه گفت : ابو يعقوب مرا خبر داد و گفت:او را ديدم يعنى: محمد بن فرج پيش از آن كه بميرد در سُرّ من رأى در آخر روزى، به امام على نقى عليه السلام برخورد و آن حضرت به سوى او نظر كرد، و محمد در فردای آن بيمار شد.

بعد از آن که چند روزی از بیماری او گذشت، بر او داخل شدم که او را عیادت کنم، و در آن وقت سنگین شده بود. پس مرا خبر داد که آن حضرت جامه ای به سوی او فرستاده، و او آن جامه را گرفته، و پیچیده و در زیر سر خود گذاشته. ابویعقوب می گوید که: محمد بن فرج در آن جامه کفن شد.

احمد می گوید که: ابو یعقوب گفت: امام علی نقی علیه السلام را با ابن خضیب دیدم، پس ابن خضیب به آن حضرت عرض کرد که: برو، فدای تو گردم (یعنی: بمیر) حضرت فرمود که: «تو پیش خواهی بود». پس بیش از چهار روز درنگ نکرد تا آن که شکنجه و کُنْد بر پای ابن خضیب گذاشتند، بعد از آن خبر مرگش رسید.

احمد می گوید: و نیز از ابویعقوب روایت شده است که: در هنگامی که ابن خضیب بر آن حضرت اصرار زیادی کرد در باب خانه ای که از آن حضرت طلب می نمود، حضرت به سوی او فرستاد که: «هر آینه تو را می نشانم از خدای عزّوجلّ به جایی که تو را هیچ چیز باقی نماند»، پس خدای عزّوجلّ او را در آن چند روز هلاک کرد. .

1- .و حذر، به کسر حا و سکون ذال، هر چه به آن از آفات احتراز شود. مترجم

622.مسند ابن حنبل عن بريده :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، قَالَ :أَخَذْتُ نُسْخَةَ كِتَابِ الْمُتَوَكِّلِ إِلى أَبِى الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام مِنْ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ فِى سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَتَيْنِ ، وَ هذِهِ نُسْخَتُهُ :

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ؛ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفٌ بِقَدْرِكَ ، رَاعٍ لِقَرَابَتِكَ ، مُوجِبٌ لِحَقِّكَ ، يُقَدِّرُ مِنَ الْأُمُورِ فِيكَ وَ فِى أَهْلِ بَيْتِكَ مَا أَصْلَحَ اللّهُ بِهِ حَالَكَ وَ حَالَهُمْ ، وَ ثَبَّتَ بِهِ عِزَّكَ وَ عِزَّهُمْ ، وَ أَدْخَلَ الْيُمْنَ وَ الْأَمْنَ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ ، يَبْتَغِى بِذلِكَ رِضَاءَ رَبِّهِ وَ أَدَاءَ مَا افْتُرِضَ عَلَيْهِ فِيكَ وَ فِيهِمْ ، وَ قَدْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَرْفَ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّا كَانَ يَتَوَلَاهُ مِنَ الْحَرْبِ وَ الصَّلَاةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ إِذْ كَانَ عَلى مَا ذَكَرْتَ مِنْ جَهَالَتِهِ بِحَقِّكَ ، وَ اسْتِخْفَافِهِ بِقَدْرِكَ ، وَ عِنْدَ مَا قَرَفَكَ بِهِ ، وَ نَسَبَكَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِى قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَرَاءَتَكَ مِنْهُ ، وَ صِدْقَ نِيَّتِكَ فِى تَرْكِ مُحَاوَلَتِهِ ، وَ أَنَّكَ لَمْ تُؤَهِّلْ نَفْسَكَ لَهُ ، وَ قَدْ وَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ يَلِى مِنْ ذلِكَ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ ، وَ أَمَرَهُ بِإِكْرَامِكَ وَ تَبْجِيلِكَ ، وَ الِانْتِهَاءِ إِلى أَمْرِكَ وَ رَأْيِكَ ، وَ التَّقَرُّبِ إِلَى اللّهِ وَ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذلِكَ ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ ، يُحِبُّ إِحْدَاثَ الْعَهْدِ بِكَ ، وَ النَّظَرَ إِلَيْكَ ، فَإِنْ نَشِطْتَ لِزِيَارَتِهِ وَ الْمُقَامِ قِبَلَهُ مَا رَأَيْتَ ، شَخَصْتَ وَ مَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ مَوَالِيكَ وَ حَشَمِكَ عَلى مُهْلَةٍ وَ طُمَأْنِينَةٍ ، تَرْحَلُ إِذَا شِئْتَ ، وَ تَنْزِلُ إِذَا شِئْتَ ، وَ تَسِيرُ كَيْفَ شِئْتَ ، وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هَرْثَمَةَ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ مُشَيِّعِينَ لَكَ ، يَرْحَلُونَ بِرَحِيلِكَ ، وَ يَسِيرُونَ بِسَيْرِكَ ، فَالْأَمْرُ فِى ذلِكَ إِلَيْكَ حَتّى تُوَافِىَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَمَا أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ أَلْطَفَ مِنْهُ مَنْزِلَةً ، وَ لَا أَحْمَدَ لَهُ أُثْرَةً ، وَ لَا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرَ ، وَ عَلَيْهِمْ أَشْفَقَ ، وَ بِهِمْ أَبَرَّ ، وَ إِلَيْهِمْ أَسْكَنَ مِنْهُ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللّهُ تَعَالى ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكَاتُهُ . وَ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ . .

621.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت:نسخه نامه متوکّل را که به سوی امام علی نقی علیه السلام نوشته بود، از یحیی بن هَرثَمه گرفتم در سال دویست و چهل و سیم از هجرت، و نسخه آن این است که:

بسم اللّه الرحمن الرحیم؛ امّا بعد، به درستی که امیر المؤمنین (یعنی: متوکّل لعین) عارف است به قدر و منزلت تو و خویشی تو را رعایت می کند، و حقّ تو را ثابت می گرداند، و معیّن خواهد کرد؛ به جهت اموری که به تو و اهل بیتت تعلّق دارد (در باب اخراجات) آنچه را که خدا به آن، حال تو و حال ایشان را به اصلاح آورد و به آن، عزّت تو و عزّت ایشان ثابت باشد، و برکت و ایمنی را بر تو و بر ایشان داخل گردانید، و به این فعل خشنودی پروردگار خویش را می طلبد، به جا آوردن آنچه خدا بر او واجب گردانیده در حقّ تو و در حقّ ایشان.

و امیر المؤمنین چنین صلاح دید که عبداللّه بن محمد، والی مدینه را منع و عزل کند از آنچه متوجّه آن می گردید از جنگ با تو و نماز در مسجد مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله . هرگاه بر آن وضع باشد که تو ذکر کرده ای؛ از جهالت او به حقّ تو و سبک شمردن او منزلت تو را و در نزد آنچه تو را به آن متّهم ساخته، و تو را به آن نسبت داده، از آن امری که امیر المؤمنین برائت ذمّه و بی تقصیری و صدق نیّت تو را در ترک معارضه با او دانست، و دانست که تو خود را سزاوار آن نمی دانی که با او معارضه کنی؛ چه او قابل معارضه کردن با تو نیست، و امیر المؤمنین، محمد بن فضل را والی گردانید که متوجّه شود آنچه را که عبداللّه بن محمد از آن امور متوجّه می شد، و او را امر فرمود به این که تو را گرامی دارد و تعظیم و توقیر نماید، و به سوی فرمان و رأی تو منتهی شود (که آنچه به فرمایی و صلاح بدانی از آن قرار و عمل کند) و پا از فرموده و صلاح تو بیرون نگذارد، و به سوی خدا و به سوی امیر المؤمنین به این سبب تقرّب جوید، و امیر المؤمنین به تو مشتاق و آروزمند است، و تازه کردن دیدار تو را دوست می دارد، و می خواهد که تو را ببیند.

پس اگر به زیارت و دیدن او شاد و خرّم می شوی، و می خواهی که در نزد او بمانی در هر زمانی که صلاح دانستی، بیرون می آیی با هر که دوست داری؛ از خویشان و موالیان و خدمت کاران خویش، با وسعت در زمان و

همواری و اطمینان و آرام، بی آن که در وقت کوچ کردن تعجیل و شتابی باشد، و در عرض راه هر وقت که خواهی کوچ می کنی، و هر وقت که خواهی فرود می آیی، و به هر وضع که خواهی راه می روی، و اگر دوست می داری که یحیی بن هرثمه، غلام امیر المؤمنین و هر که با او باشد از سپاه تو را همراهی کنند، که در هر وقت کوچ می کنی، ایشان کوچ کنند و به هر وضع که راه می روی، راه روند، که در هر باب مطیع تو باشند، امر در این باب به تو مفوّض است، تا آن که به نزد امیر المؤمنین بیایی.

پس چنان نیست که هیچ یک از برادران و فرزندان و خویشان و خاصّه گانش مرتبه اش در نزد او لطیف تر و مکرمتش از برای او، ستوده تر باشد و نه آن که امیر المؤمنین نظر شفقت به ایشان بیشتر و بر ایشان مهربان تر و با ایشان نیکوکارتر و به سوی ایشان آرام و سکونش زیادتر باشد از او نسبت به تو. ان شاءاللّه تعالی (یعنی: اراده امیر المؤمنین این است که تو را برگزیند و بر تو تفضّل کند، به آنچه بر نگزیند و تفضّل نکند بر غیر تو از برادران و فرزندان و سایر خویشان و غیر ایشان از مقرّبان خویش) و سلام خدا (یا سلام من، یا همه سلام ها) و رحمت خدا و برکت های او بر تو باد.

و ابراهیم، پسر عبّاس این نامه را نوشت و خدا صلوات فرستد بر محمد و آل او و سلام گوید بر ایشان. .

. .

ص: 715

. .

620.المعجم الكبير (به نقل از زيد بن ارقم) الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ ، قَالَ :حَدَّثَنِی أَبُو الطَّيِّبِ الْمُثَنّی يَعْقُوبُ بْنُ يَاسِرٍ ، قَالَ : كَانَ الْمُتَوَكِّلُ يَقُولُ : وَيْحَكُمْ ، قَدْ أَعْيَانِی أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا ، أَبی أَنْ يَشْرَبَ مَعِی ، أَوْ يُنَادِمَنِی ، أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِی هذَا .

فَقَالُوا لَهُ : فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ ، فَهذَا أَخُوهُ مُوسی قَصَّافٌ عَزَّافٌ ، يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ يَتَعَشَّقُ ، قَالَ : ابْعَثُوا إِلَيْهِ ، فَجِيئُوا بِهِ حَتّی نُمَوِّهَ بِهِ عَلَی النَّاسِ ، وَ نَقُولَ : ابْنُ الرِّضَا .

فَكَتَبَ إِلَيْهِ ، وَ أُشْخِصَ مُكَرَّماً ، وَ تَلَقَّاهُ جَمِيعُ بَنِی هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادُ وَ النَّاسُ عَلی أَنَّهُ إِذَا وَافی أَقْطَعَهُ قَطِيعَةً ، وَ بَنی لَهُ فِيهَا ، وَ حَوَّلَ الْخَمَّارِينَ وَ الْقِيَانَ إِلَيْهِ ، وَ وَصَلَهُ وَ بَرَّهُ ، وَ جَعَلَ لَهُ مَنْزِلًا سَرِيّاً حَتّی يَزُورَهُ هُوَ فِيهِ .

فَلَمَّا وَافی مُوسی تَلَقَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِی قَنْطَرَةٍ وَصِيفٍ وَ هُوَ مَوْضِعٌ يُتَلَقّی فِيهِ الْقَادِمُونَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، وَ وَفَّاهُ حَقَّهُ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : «إِنَّ هذَا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَكَ ، وَ يَضَعَ مِنْكَ ، فَلَا تُقِرَّ لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَبِيذاً قَطُّ» .

فَقَالَ لَهُ مُوسی : فَإِذَا كَانَ دَعَانِی لِهذَا ، فَمَا حِيلَتِی ؟ قَالَ : «فَلَا تَضَعْ مِنْ قَدْرِكَ ، وَ لَا تَفْعَلْ ؛ فَإِنَّمَا أَرَادَ هَتْكَكَ» . فَأَبی عَلَيْهِ ، فَكَرَّرَ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَأَی أَنَّهُ لَا يُجِيبُ ، قَالَ : «أَمَا إِنَّ هذَا مَجْلِسٌ لَا تُجْمَعُ أَنْتَ وَ هُوَ عَلَيْهِ أَبَداً». فَأَقَامَ ثَلَاثَ سِنِينَ يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ ، فَيُقَالُ لَهُ : قَدْ تَشَاغَلَ الْيَوْمَ ، فَرُحْ ، فَيَرُوحُ ، فَيُقَالُ : قَدْ سَكِرَ ، فَبَكِّرْ ، فَيُبَكِّرُ ، فَيُقَالُ : شَرِبَ دَوَاءً ، فَمَا زَالَ عَلی هذَا ثَلَاثَ سِنِينَ حَتّی قُتِلَ الْمُتَوَكِّلُ ، وَ لَمْ يَجْتَمِعْ مَعَهُ عَلَيْهِ . .

619.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حسین بن حسن حسنی روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابوطیّب مثنّی یعنی: یعقوب بن یاسر و گفت که:متوکّل می گفت که: وای بر شما، امر ابن الرّضا (یعنی: امام علی نقی) علیه السلام مرا خسته و مانده کرد. ابا و امتناع دارد که با من شراب بخورد، یا با من هم نشینی کند که ندیم و هم صحبت من باشد، یا آن که از او در این باب فرصتی بیابم و ببینم که با دیگری چنین کند. با او گفتند: اگر از او این امر را نمی توانی یافت، اینک برادرش موسی بسیار لهو و لعب می کند و به غایت خبث و بد کار است؛ مانند طنبور و بربط و دف و نی زدن و غنا کردن، می خورد و می آشامد و عشق می ورزد.

متوکّل گفت: به سوی او بفرستید و او را بیاورید تا آن که به واسطه او امر را بر مردم مشتبه کنیم و بگوییم که ابن الرّضا علیه السلام چنین و چنین کرد (چه، به سبب اشتراک در اسم و شهرت علی بن محمد، مردم آن حضرت را می فهمند).

پس، نامه ای به موسی نوشت و او را از مدینه معزّز و مکرّم بیرون آوردند، و در هنگام ورود، همه بنی هاشم و سرکردگان و مردمان او را استقبال کردند. و متوکّل در نامه ای که به او نوشت، شرط کرده بود که چون بیاید، قطعه ای زمینی را به رسم اقطاع به او بدهد، و در آن از برایش عمارت ها بسازد و شراب فروشان و زنان خواننده را به سوی او بفرستد، و او را صله و جایزه عطا کند، و با او نیکویی نماید، و منزل بزرگ خوبی را از برایش قرار دهد تا او را دیدن کند، و او در آن منزل باشد. و چون موسی آمد، حضرت امام علی نقی علیه السلام او را پیش باز کرد در پل وصیف - و آن موضعی است که در آن کسانی را که از سفر می آیند، استقبال می نمایند - پس بر او سلام کرد و حقّ او را تمام داد (که آنچه لازمه برادری بود به جا آورد) بعد از آن، به او فرمود که: «این مرد، تو را حاضر کرده و آورده است از برای آن که پرده حرمتت را بدرد، و قدر تو را پست کند. پس مبادا که از برای او اقرار کنی که تو هرگز شراب نبیذ را نوشیده ای».

موسی به آن حضرت عرض کرد که: هرگاه مرا از برای این امر طلبیده باشد، چه چاره کنم؟ فرمود که: «قدر خویش را پست مکن و آنچه می گوید، مکن؛ زیرا که او اراده ای ندارد، مگر آن که می خواهد که پرده

حرمت تو را بدرد». پس موسی بر او ابا و امتناع نمود و حضرت این مطلب را بر او تکرار فرمود و چون دید که موسی اجابت نمی کند، فرمود که: «بدان و آگاه باش، که اینک مجلسی است که تو با او هرگز بر آن جمع نخواهید شد». پس موسی سه سال ماند که هر روز صبح زود بر درِ خانه متوکّل می آمد و به او می گفتند که امروز به کاری مشغول است، برو و شام بیا. می رفت و شام می آمد، به او می گفتند که: الحال مست است، صبح زود بیا، و صبح زود که می آمد، می گفتند که: دوایی نوشیده. پس همیشه در عرض سه سال بر این حال بود تا آن که متوکّل کشته شد و با او بر آن امر جمع نشدند. .

618.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، قَالَ :أَخْبَرَنِی زَیْدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ ، قَالَ : مَرِضْتُ ، فَدَخَلَ الطَّبِیبُ عَلَیَّ لَیْلًا ، فَوَصَفَ لِی دَوَاءً بِلَیْلٍ آخُذُهُ کَذَا وَ کَذَا یَوْماً ، فَلَمْ یُمْکِنِّی ، فَلَمْ یَخْرُجِ الطَّبِیبُ مِنَ الْبَابِ حَتّٰی وَرَدَ عَلَیَّ نَصْرٌ بِقَارُورَهٍ فِیهَا ذٰلِکَ الدَّوَاءُ بِعَیْنِهِ ، فَقَالَ لِی : أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام یُقْرِئُکَ السَّلَامَ ، وَ یَقُولُ لَکَ : «خُذْ هٰذَا الدَّوَاءَ کَذَا وَ کَذَا یَوْماً». فَأَخَذْتُهُ ، فَشَرِبْتُهُ ، فَبَرَأْتُ .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ : قَالَ لِی زَیْدُ بْنُ عَلِیٍّ : یَأْبَی الطَّاعِنُ ، أَیْنَ الْغُلَاهُ عَنْ هٰذَا الْحَدِیثِ؟124 بَابُ مَوْلِدِ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهماالسلامُوْلِدَ علیه السلام فِی شَهْرِ رَمَضَانَ وَ فِی نُسْخَهٍ أُخْرٰی : فِی شَهْرِ رَبِیعٍ الْاٰخِرِ سَنَهَ اثْنَتَیْنِ وَ ثَلَاثِینَ وَ مِائَتَیْنِ ؛ وَ قُبِضَ علیه السلام یَوْمَ الْجُمُعَهِ لِثَمَانٍ لَیَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِیعٍ الْأَوَّلِ سَنَهَ سِتِّینَ وَ مِائَتَیْنِ وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَ عِشْرِینَ سَنَهً ، وَ دُفِنَ فِی دَارِهِ فِی الْبَیْتِ الَّذِی دُفِنَ فِیهِ أَبُوهُ بِسُرَّ مَنْ رَأٰی ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ یُقَالُ لَهَا : حُدَیْثُ .

618.عنه صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیٰی وَ غَیْرُهُمَا ، قَالُوا :کَانَ أَحْمَدُ بْنُ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ خَاقَانَ عَلَی الصِّیَاعِ وَ الْخَرَاجِ بِقُمَّ ، فَجَرٰی فِی مَجْلِسِهِ یَوْماً ذِکْرُ الْعَلَوِیَّهِ وَ مَذَاهِبِهِمْ ، وَ کَانَ شَدِیدَ النَّصْبِ ، فَقَالَ : مَا رَأَیْتُ وَ لَا عَرَفْتُ بِسُرَّ مَنْ رَأٰی رَجُلًا مِنَ الْعَلَوِیَّهِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا فِی هَدْیِهِ وَ سُکُونِهِ وَ عَفَافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ کَرَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ بَنِی هَاشِمٍ وَ تَقْدِیمِهِمْ إِیَّاهُ عَلٰی ذَوِی السِّنِّ مِنْهُمْ وَ الْخَطَرِ ، وَ کَذٰلِکَ الْقُوَّادِ وَ الْوُزَرَاءِ وَ عَامَّهِ النَّاسِ ؛ فَإِنِّی کُنْتُ یَوْماً قَائِماً عَلٰی رَأْسِ أَبِی وَ هُوَ یَوْمُ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ حُجَّابُهُ ، فَقَالُوا : أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ الرِّضَا بِالْبَابِ ، فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ : ائْذَنُوا لَهُ ، فَتَعَجَّبْتُ مِمَّا سَمِعْتُ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ جَسَرُوا یُکَنُّونَ رَجُلًا عَلٰی أَبِی بِحَضْرَتِهِ ، وَ لَمْ یُکَنَّ عِنْدَهُ إِلَا خَلِیفَهٌ ، أَوْ وَلِیُّ عَهْدٍ ، أَوْ مَنْ أَمَرَ السُّلْطَانُ أَنْ یُکَنّٰی ، فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ ، حَسَنُ الْقَامَهِ ، جَمِیلُ الْوَجْهِ ، جَیِّدُ الْبَدَنِ ، حَدَثُ السِّنِّ ، لَهُ جَلَالَهٌ وَ هَیْبَهٌ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ أَبِی ، قَامَ یَمْشِی إِلَیْهِ خُطًی ، وَ لَا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هٰذَا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادِ ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عَانَقَهُ ، وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ صَدْرَهُ ، وَ أَخَذَ بِیَدِهِ ، وَ أَجْلَسَهُ عَلٰی مُصَلَاهُ الَّذِی کَانَ عَلَیْهِ ، وَ جَلَسَ إِلٰی جَنْبِهِ مُقْبِلًا عَلَیْهِ بِوَجْهِهِ ، وَ جَعَلَ یُکَلِّمُهُ ، وَ یَفْدِیهِ بِنَفْسِهِ ، وَ أَنَا مُتَعَجِّبٌ مِمَّا أَرٰی مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ الْحَاجِبُ ، فَقَالَ : الْمُوَفَّقُ قَدْ جَاءَ وَ کَانَ الْمُوَفَّقُ إِذَا دَخَلَ عَلٰی أَبِی تَقَدَّمَ حُجَّابُهُ وَ خَاصَّهُ قُوَّادِهِ فَقَامُوا بَیْنَ مَجْلِسِ أَبِی وَ بَیْنَ بَابِ الدَّارِ سِمَاطَیْنِ إِلٰی أَنْ یَدْخُلَ

وَ يَخْرُجَ ، فَلَمْ يَزَلْ أَبِی مُقْبِلًا عَلی أَبِی مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُهُ حَتّٰی نَظَرَ إِلی غِلْمَانِ الْخَاصَّهِ ، فَقَالَ حِينَئِذٍ : إِذَا شِئْتَ جَعَلَنِیَ اللّٰهُ فِدَاکَ ، ثُمَّ قَالَ لِحُجَّابِهِ : خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّمَاطَيْنِ حَتّٰی لَا يَرَاهُ هذَا يَعْنِی الْمُوَفَّقَ فَقَامَ وَ قَامَ أَبِی ، وَ عَانَقَهُ ، وَ مَضی .

فَقُلْتُ لِحُجَّابِ أَبِی وَ غِلْمَانِهِ : وَيْلَكُمْ ، مَنْ هذَا الَّذِی كَنَّيْتُمُوهُ عَلی أَبِی ، وَ فَعَلَ بِهِ أَبِی هذَا الْفِعْلَ ؟ فَقَالُوا : هذَا عَلَوِیٌّ يُقَالُ لَهُ : الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضَا ، فَازْدَدْتُ تَعَجُّباً ، وَ لَمْ أَزَلْ يَوْمِی ذلِکَ قَلِقاً مُتَفَكِّراً فِی أَمْرِهِ وَ أَمْرِ أَبِی ، وَ مَا رَأَيْتُ فِيهِ حَتّٰی كَانَ اللَّيْلُ ، وَ كَانَتْ عَادَتُهُ أَنْ يُصَلِّیَ الْعَتَمَهَ ، ثُمَّ يَجْلِسَ ، فَيَنْظُرَ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤَامَرَاتِ وَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَی السُّلْطَانِ .

فَلَمَّا صَلّٰی وَ جَلَسَ ، جِئْتُ ، فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ ، فَقَالَ لِی : يَا أَحْمَدُ ، لَكَ حَاجَهٌ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ يَا أَبَهْ ، فَإِنْ أَذِنْتَ لِی سَأَلْتُكَ عَنْهَا ، فَقَالَ : قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يَا بُنَیَّ ، فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ ، قُلْتُ : يَا أَبَهْ ، مَنِ الرَّجُلُ الَّذِی رَأَيْتُكَ بِالْغَدَاهِ فَعَلْتَ بِهِ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْاِجْلَالِ وَ الْكَرَامَهِ وَ التَّبْجِيلِ ، وَ فَدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَ أَبَوَيْكَ ؟

فَقَالَ : يَا بُنَیَّ ، ذَاكَ إِمَامُ الرَّافِضَهِ ، ذَاكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الرِّضَا .

فَسَكَتَ سَاعَهً ، ثُمَّ قَالَ : يَا بُنَیَّ ، لَوْ زَالَتِ الْاِمَامَهُ عَنْ خُلَفَاءِ بَنِی الْعَبَّاسِ ، مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ غَيْرُ هذَا ، وَ إِنَّ هذَا لَيَسْتَحِقُّهَا فِی فَضْلِهِ وَ عَفَافِهِ وَ هَدْيِهِ وَ صِيَانَتِهِ وَ زُهْدِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَ صَلَاحِهِ ، وَ لَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ ، رَأَيْتَ رَجُلًا جَزْلًا نَبِيلًا فَاضِلًا .

فَازْدَدْتُ قَلَقاً وَ تَفَكُّراً وَ غَيْظاً عَلی أَبِی وَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ ، وَ اسْتَزَدْتُهُ فِی فِعْلِهِ وَ قَوْلِهِ فِيهِ مَا قَالَ ، فَلَمْ يَكُنْ لِی هِمَّهٌ بَعْدَ ذلِکَ إِلَا السُّؤَالُ عَنْ خَبَرِهِ ، وَ الْبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ ، فَمَا سَأَلْتُ أَحَداً مِنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادِ وَ الْكُتَّابِ وَ الْقُضَاهِ وَ الْفُقَهَاءِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِلَا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُ فِی غَايَهِ الْاِجْلَالِ وَ الْاِعْظَامِ وَ الْمَحَلِّ الرَّفِيعِ وَ الْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَ التَّقَدُّمِ لَهُ عَلی جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَشَايِخِهِ ، فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِی ؛ إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيّاً وَ لَا عَدُوّاً إِلَا وَ هُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ .

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، فَمَا خَبَرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ ؟ فَقَالَ : وَ مَنْ جَعْفَرٌ فَتَسْأَلَ عَنْ خَبَرِهِ ، أَوْ يُقْرَنَ بِالْحَسَنِ ؟ جَعْفَرٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ ، فَاجِرٌ ، مَاجِنٌ ، شِرِّيبٌ لِلْخُمُورِ ، أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ ، وَ

أَهْتَكُهُمْ لِنَفْسِهِ ، خَفِيفٌ ، قَلِيلٌ فِی نَفْسِهِ ، وَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَی السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِی وَقْتِ وَفَاهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ یَکُونُ ، وَ ذلِکَ أَنَّهُ لَمَّا اعْتَلَّ ، بَعَثَ إِلی أَبِی أَنَّ ابْنَ الرِّضَا قَدِ اعْتَلَّ ، فَرَکِبَ مِنْ سَاعَتِهِ ، فَبَادَرَ إِلی دَارِ الْخِلَافَهِ ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلًا وَ مَعَهُ خَمْسَهٌ مِنْ خَدَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ کُلُّهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ خَاصَّتِهِ ، فِیهِمْ نِحْرِیرٌ ، فَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دَارِ الْحَسَنِ وَ تَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَ حَالِهِ ، وَ بَعَثَ إِلی نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَبِّبِینَ ، فَأَمَرَهُمْ بِالِاخْتِلَافِ إِلَیْهِ وَ تَعَاهُدِهِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً .

فَلَمَّا کَانَ بَعْدَ ذلِکَ بِیَوْمَیْنِ أَوْ ثَلَاثَهٍ ، أُخْبِرَ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ ، فَأَمَرَ الْمُتَطَبِّبِینَ بِلُزُومِ دَارِهِ ، وَ بَعَثَ إِلی قَاضِی الْقُضَاهِ ، فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ ، وَ أَمَرَهُ أَنْ یَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشَرَهً مِمَّنْ یُوثَقُ بِهِ فِی دِینِهِ وَ أَمَانَتِهِ وَ وَرَعِهِ ، فَأَحْضَرَهُمْ ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلی دَارِ الْحَسَنِ ، وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ لَیْلًا وَ نَهَاراً ، فَلَمْ یَزَالُوا هُنَاکَ حَتّی تُوُفِّیَ علیه السلام ، فَصَارَتْ سُرَّ مَنْ رَأی ضَجَّهً وَاحِدَهً ، وَ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلی دَارِهِ مَنْ فَتَّشَهَا ، وَ فَتَّشَ حُجَرَهَا ، وَ خَتَمَ عَلی جَمِیعِ مَا فِیهَا ، وَ طَلَبُوا أَثَرَ وَلَدِهِ ، وَ جَاؤُوا بِنِسَاءٍ یَعْرِفْنَ الْحَمْلَ ، فَدَخَلْنَ إِلی جَوَارِیهِ یَنْظُرْنَ إِلَیْهِنَّ ، فَذَکَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُنَاکَ جَارِیَهً بِهَا حَمْلٌ ، فَجُعِلَتْ فِی حُجْرَهٍ ، وَ وُکِّلَ بِهَا نِحْرِیرٌ الْخَادِمُ وَ أَصْحَابُهُ وَ نِسْوَهٌ مَعَهُمْ .

ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذلِکَ فِی تَهْیِئَتِهِ ، وَ عُطِّلَتِ الْأَسْوَاقُ ، وَ رَکِبَتْ بَنُو هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادُ وَ أَبِی وَ سَائِرُ النَّاسِ إِلی جَنَازَتِهِ ، فَکَانَتْ سُرَّ مَنْ رَأی یَوْمَئِذٍ شَبِیهاً بِالْقِیَامَهِ ، فَلَمَّا فَرَغُوا مِنْ تَهْیِئَتِهِ ، بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلی أَبِی عِیسی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ ، فَأَمَرَهُ بِالصَّلَاهِ عَلَیْهِ ، فَلَمَّا وُضِعَتِ الْجَنَازَهُ لِلصَّلَاهِ عَلَیْهِ ، دَنَا أَبُو عِیسَی مِنْهُ ، فَکَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ ، فَعَرَضَهُ عَلی بَنِی هَاشِمٍ مِنَ الْعَلَوِیَّهِ وَ الْعَبَّاسِیَّهِ وَ الْقُوَّادِ وَ الْکُتَّابِ وَ الْقُضَاهِ وَ الْمُعَدَّلِینَ ، وَ قَالَ : هذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلی فِرَاشِهِ ، حَضَرَهُ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ ثِقَاتِهِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، وَ مِنَ الْقُضَاهِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، وَ مِنَ الْمُتَطَبِّبِینَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، ثُمَّ غَطّی وَجْهَهُ ، وَ أَمَرَ بِحَمْلِهِ ، فَحُمِلَ مِنْ وَسَطِ دَارِهِ ، وَ دُفِنَ فِی الْبَیْتِ الَّذِی دُفِنَ فِیهِ أَبُوهُ .

فَلَمَّا دُفِنَ أَخَذَ السُّلْطَانُ وَ النَّاسُ فِی طَلَبِ وَلَدِهِ ، وَ کَثُرَ التَّفْتِیشُ فِی الْمَنَازِلِ وَ الدُّورِ ، وَ تَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَهِ مِیرَاثِهِ ، وَ لَمْ یَزَلِ الَّذِینَ وُکِّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِیَهِ الَّتِی تُوُهِّمَ عَلَیْهَا الْحَمْلُ لَازِمِینَ حَتّی تَبَیَّنَ بُطْلَانُ الْحَمْلِ ، فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُنَّ قُسِمَ مِیرَاثُهُ بَیْنَ أُمِّهِ وَ أَخِیهِ جَعْفَرٍ ، وَ ادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِیَّتَهُ ، وَ ثَبَتَ ذلِکَ عِنْدَ الْقَاضِی ، وَ السُّلْطَانُ عَلی ذلِکَ یَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِهِ .

فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذلِکَ إِلى أَبِی ، فَقَالَ : اِجْعَلْ لِی مَرْتَبَهَ أَخِی وَ أوصِلَ إِلَیْکَ فِی کُلِّ سَنَهٍ عِشْرِینَ أَلْفَ دِینَارٍ ، فَزَبَرَهُ أَبِی وَ أَسْمَعَهُ ، وَ قَالَ لَهُ : یَا أَحْمَقُ ، السُّلْطَانُ جَرَّدَ سَیْفَهُ فِی الَّذِینَ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاکَ وَ أَخَاکَ أَئِمَّهٌ ؛ لِیَرُدَّهُمْ عَنْ ذلِکَ ، فَلَمْ یَتَهَیَّأْ لَهُ ذلِکَ ، فَإِنْ کُنْتَ عِنْدَ شِیعَهِ أَبِیکَ وَ أَخِیکَ إِمَاماً ، فَلَا حَاجَهَ بِکَ إِلَی السُّلْطَانِ یُرَتِّبُکَ مَرَاتِبَهُمَا ، وَ لَا غَیْرِ السُّلْطَانِ ، وَ إِنْ لَمْ تَکُنْ عِنْدَهُمْ بِهذِهِ الْمَنْزِلَهِ لَمْ تَنَلْهَا بِنَا .

وَاسْتَقَلَّهُ أَبِی عِنْدَ ذلِکَ ، وَ اسْتَضْعَفَهُ ، وَ أَمَرَ أَنْ یُحْجَبَ عَنْهُ ، فَلَمْ یَأْذَنْ لَهُ فِی الدُّخُولِ عَلَیْهِ حَتّی مَاتَ أَبِی وَ خَرَجْنَا وَ هُوَ عَلی تِلْکَ الْحَالِ ، وَ السُّلْطَانُ یَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام . .

124. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی علیه السلام

617.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت:خبر داد مرا زید بن علی بن حسین بن زید و گفت که: بیمار شدم و طبیب در شبی بر من داخل شد، و از برای من دوایی که به جهت آزار فالج نافع بود، وصف کرد و بایست که آن را در چند روز فراگیرم و به عمل آورم، و مرا میسّر نبود و هنوز آن طبیب از درِ خانه بیرون نرفته بود که نصر، خادم امام علی نقی علیه السلام بر من واردِ شد، با شیشه ای که همان دوا به عینه در آن بود و به من گفت که: امام علی نقی علیه السلام تو را سلام می رساند و می فرماید که: «بگیر این دوایی را که باید در چند روز ساخته شود». پس من آن را فرا گرفتم و نوشیدم و بلافاصله به شدم و شفا یافتم.

محمد بن علی می گوید که: زید بن علی به من گفت که: آن که طعن می زند این حدیث را، ابا می کند. کجایند غالیان تا این حدیث را بشنوند؟124. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی علیه السلامحضرت حسن بن علی علیه السلام متولد شد در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دویم از هجرت، و روح مطهّر آن حضرت علیه السلام قبض شد در روز جمعه در وقتی که هشت شب از ماه ربیع الاوّل گذشته بود در سال دویست و شصتم، و آن حضرت در آن هنگام بیست و هشت ساله بود، و در خانه خود مدفون شد در آن حجره ای که پدرش در آن مدفون گردید در سرّ من رأی. و مادرش کنیزی است که او را حُدَیث می گفتند.

617.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و غیر ایشان روایت کرده و گفته اند که: احمد بن عبیداللّٰه بن خاقان در قم ضابط و بر تحصیل دیوانی دهکده ها و اموال و خراج سلطانی گماشته و متوجّه بود. روزی در مجلس او، ذکر فرقه سادات علوی و مذاهب ایشان جاری شد، و احمد با آن که عداوت سختی با اهل بیت داشت، گفت که:ندیدم و نشناختم در سُرّ من رأی مردی را از فرقه علویّه که مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا باشد در طریقه و سیرت، و آرام و عفّت و فضل و نجابت و بزرگواری و کرامتی که داشت در نزد اهل بیت خویش و سایر بنی هاشم و پیش داشتن ایشان او را بر صاحبان سنّ و قدر از ایشان (که او را با کمی سال بر سالداران و صاحبان قدر از خویش ترجیح می

دادند و بر همه مقدّم می داشتند) و همچنین سرداران سپاه و وزیران و عامّه مردمان.

به درستی که من روزی بر بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روز روزی بود که پدرم در مجلس نشسته بود از برای گذرانیدن امور مردم، که ناگاه دربانان پدرم بر او داخل شدند، و گفتند که: ابو محمد بن رضا بر درِ خانه است. پدرم به آواز بلند گفت که: او را رخصت دهید که داخل شود. پس من تعجّب کردم از آنچه از ایشان شنیدم که ایشان جرأت کردند که مردی را به کُنیت نام برند بر پدرم در حضور او، و در نزد او کسی را به کُنیت یاد نمی کردند مگر خلیفه یا ولیّ عهد، یا کسی که سلطان فرموده بود که او را به کُنیت یاد کنند.

بعد از آن، مرد گندم گون خوش قد خوب روی نیکو بدن تازه سنّی داخل شد که او را جلالت و هیبت عظیمی بود. و چون پدرم او را دید برخاست، و چند قدم به سوی او رفت، و پدرم را چنان نمی دانم که با هیچ یک از بنی هاشم و سر کردگان سپاه، این کار کرده باشد (که در مجلس به استقبال ایشان برود). و در آن هنگام که به او نزدیک شد، دست در گردنش در آورد، و او را در بغل گرفت، و رو و سینه او را بوسه داد، و دستش را گرفت و او را بر بالای جانمازی که بر روی آن نشسته بود نشانید، و خود در پهلوی او به پهلو نشست، که روی خویش را به او آورد، و شروع کرد که با او سخن می گفت و مکرر می گفت که: فدای تو گردم، و من تعجب می نمودم از آنچه از پدرم می دیدم، که ناگاه دربان داخل شد و گفت که: موّفق آمد و عادت موّفق این بود که چون بر پدرم داخل می شد، دربانان و سر کردگان خاصّه او پیش می آمدند و در میانه مجلس پدرم، تا در خانه دو صف می ایستادند و کوچه می دادند تا آن که داخل می شد و بیرون می رفت و پدرم متّصل رو به ابو محمد آورده بود و با او سخن می گفت تا غلامان خاصّه، موفق را دید، پس به آن حضرت گفت که: در این هنگام هرگاه خواسته باشی، یعنی: بخواهی که تشریف ببری، اختیار داری. خدا مرا فدای تو گرداند، و به دربانان خود گفت که: او را در پشت صف ها بگیرید که اینک (یعنی: موّفق) او را نبیند.

پس آن حضرت برخاست و پدرم برخاست و او را در بر گرفت، و ابو محمد درگذشت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم که: وای بر شما، این، که بود که شما او را به کُنیت یاد کردید در حضور پدرم و پدرم با او این نوع رفتار کرد؟ گفتند که: اینک مردی است از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام که او را حسن بن علی می گویند، و معروف است به ابن الرّضا.

پس تعجّب من زیاد شد و در تمام آن روز مضطرب بودم و در کار او و کار پدرم و آنچه در او دیدم، فکر می نمودم، تا آن که شب شد، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را به جا می آورد، بعد از آن می نشست و نظر می کرد در آنچه به آن احتیاج داشت از مشورت ها و آنچه بایست که به سلطان برساند. پس چون نماز کرد و نشست، آمدم و در پیش رویش نشستم و هیچ کس در نزد او نبود، گفت: ای احمد، تو را حاجتی هست؟ گفتم: آری، ای پدر مهربان، پس اگر مرا رخصت می دهی تو را از آن سؤال می کنم؟ گفت که: ای فرزند دلبند من، تو را رخصت دادم، هر چه می خواهی بگو. گفتم: ای پدر، که بود آن مردی که تو را در بامداد دیدم که با او کردی، آنچه کردی از بزرگ داشتن و نواختن و تعظیم نمودن او و خود و پدر و مادر خود را فدای او کردی؟ گفت: ای فرزند عزیز من، اینک امام و پیشوای رافضیان است، و اینک حسن بن علی است که به ابن الرّضا معروف است. پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن گفت که: ای فرزند دلبند من، اگر امامت و خلافت از خلفای بنی عبّاس برطرف شود، هیچ یک از بنی هاشم سزاوار آن نیست، مگر این مرد. و به درستی که اینک استحقاق خلافت را دارد، به سبب فضل و عفّت و طریقه و سیرت و صیانت و زهد و عبادت و اخلاق نیک و صلاحی که دارد. و اگر پدرش را می دیدی، مرد بزرگ نیکوی صاحب فضل و کمال را می دیدی. و به این سبب، اضطراب و تفکّرم زیاد شد و خشمم بر پدرم و آنچه از او شنیدم، افزود و پدرم را مقصّر دانستم در آنچه کرده بود، و در آنچه در شأن او گفته بود، و از او درخواستم که در کردار و گفتار، در تعظیم و مدح او زیاد کند و بعد از این، مرا مقصودی نبود، مگر سؤال کردن از خبر آن حضرت و کاوُش از امر او. پس، از هیچ یک از بنی هاشم و سر کردگان و نویسندگان و قاضیان و فقها و باقی مردمان سؤال نکردم، مگر آن که آن حضرت را در نزد او در غایت اجلال و بزرگ داشتن و محلّ بلند و گفتار نیکو یافتم، و یافتم که او را بر همه خویشان و پیران قبیله اش مقدّم می داشت، پس قدر و منزلت آن حضرت در نزد من عظیم شد؛ زیرا که هیچ دوست و دشمن او را ندیدم، مگر آن که در مادّه اش سخن نیک می گفت و بر او ثنا می کرد.

پس بعضی از کسانی که در مجلس احمد حاضر بودند از اشعری ها، به احمد گفت که: ای ابوبکر، خبر برادرش جعفر کذّاب چیست؟ احمد گفت که: جعفر کیست که از خبرش سؤال شود آیا کسی جعفر را قرین حسن می گرداند؟ و جعفر مردی است ظاهر الفسق که به علانیه مرتکب انواع معاصی می شود، و فاجر و نابکاری است که از هیچ گفتار و کردار پروا ندارد، و بسیار شراب می خورد و او از همه مردان که من ایشان را دیده ام، کم تر و از همه ایشان هتک حرمت خود را بیشتر می کند، و سبک

است، و فی نفسه چیزی نیست. و هر آینه در وقت وفات حسن بن علی بر سلطان و اصحابش وارد شد، آنچه از آن تعجّب کردم و گمان نداشتم که آن واقع خواهد شد، و آن این است که: چون حضرت رنجور شد، به نزد پدرم فرستادند که ابن الرّضا رنجور شده، پدرم در همان ساعت سوار شد و به جانب دارالخلافه مبادرت نمود و شتابان برگشت و پنج کس از خادمان امیر المؤمنین با او بودند که همه از معتمدان و مخصوصان او بودند، و نِحریر خادم در میان ایشان بود. پس ایشان را امر کرد که پیوسته ملازم خانه امام حسن باشند و خبر آن حضرت را معلوم کنند، و به سوی چند نفر از طبیبان فرستاد و ایشان را آورد و امر کرد که در هر صبح و شام به سوی او آمد و شد کنند و درست متوجّه او باشند و از او غافل نگردند، و چون دو روز یا سه روز بعد از آن شد، خبر آوردند که آن حضرت را ضعفی عارض شده، طبیبان را امر کرد که پیوسته در خانه آن حضرت باشند و از آن بیرون نیایند، و به سوی قاضی القضاه فرستاد و او را طلبید، پس او را در مجلس خود حاضر گردانید و او را امر کرد که ده کس از اصحاب خویش را اختیار کند از آن کسانی که در دین و امانت و پارسایی بر ایشان اعتمادی باشد، و بعد از اختیار قاضی القضاه، خلیفه ایشان را حاضر گردانید و ایشان را به خانه امام حسن فرستاد و امر کرد ایشان را که در شب و روز پیوسته در خانه آن حضرت باشند و بیرون نیایند، و ایشان متّصل در آنجا بودند تا آن حضرت علیه السلام وفات فرمود.

پس همه سرّ من رأی یک خروش و غوغا شد (که همه مردم شهر هم آواز شده، می خروشیدند و فریاد و فغان می کردند). و خلیفه کسی را به جانب خانه آن حضرت فرستاد که آن خانه و همه اطاق های آن را جستجو نمود و درِ آنها را مهر کرد با همه آنچه در آنها بود، و نشانه فرزند او را طلب کردند، و یا دنبال او شدند و زنان چند را آوردند که حمل را می شناختند، و آن زنان، بر کنیزان حضرت داخل شدند، و به سوی ایشان نظر می کردند، پس بعضی از ایشان ذکر کرد که در اینجا کنیزی هست که بچه ای در شکم دارد، بعد از آن کنیز را در اطاقی کردند و نحریر خادم و اصحابش را بر او گماشتند و زنانی چند نیز با ایشان بودند، بعد از آن شروع در تدارک اسباب و تجهیز آن حضرت کردند، و همه بازارها معّطل شد (که مردم درِ دکّان ها را بستند) و بنی هاشم و سر کردگان و پدرم سوار شدند و با سایر مردمان با جنازه آن حضرت رفتند، و سُرّ من رأی در آن روز مانند روز قیامت شده بود. و چون از تغسیل و تکفین آن حضرت فارغ شدند، سلطان به طلب ابوعیسی، پسر متوکّل، فرستاد و او را امر فرمود که بر آن حضرت نماز کند. و چون جنازه را از برای نماز بر حضرت، بر زمین گذاشتند، ابو عیسی به نزدیک وی آمد و روی او را گشود و کفن را از آن دور نمود و او را به

بنی هاشم از فرزندان علی علیه السلام و بنی عبّاس و سر کردگان و نویسندگان و قاضیان و کسانی که مردم ایشان را تعدیل می کردند (و عادل می دانستند)، نمود و گفت که: اینک حسن بن علی بن محمد بن رضا است که به مرگ خود بر فراش خود مرده، بی آن که کسی او را کشته باشد، یا آسیبی به او رسانیده باشد. و در نزد او حاضر بوده آن که در نزد او حاضر بود از خادمان امیر المؤمنین و معتمدان او. فلان و فلان و از قاضیان: فلان و فلان و از طبیبان: فلان و فلان.

پس روی او را پوشانید و امر شد که او را بردارند، پس او را از میان خانه خویش برداشتند و در آن حجره ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن کردند. و چون او را دفن کردند، سلطان و مردمان شروع کردند در جستجوی فرزندش، و جستجو بسیار شد در منزل ها و خانه ها و از قسمت کردن میراثش باز ایستادند، و آنان که موکّل بودند بر محافظت کنیزی که توهّم حمل در او شده بود، همیشه ملازم او بودند و از او دور نمی شدند، تا وقتی که بطلان حمل ظاهر شد، و چون بطلان حمل از کنیزان ظاهر شد، میراث او را در میانه مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش وصیّت او را ادّعا نمود، و این ادّعا در نزد قاضی ثابت شد و سلطان با این حال نشانه فرزندش را طلب می کرد.

بعد از آن، جعفر به نزد پدرم آمد و گفت که: مرتبه برادرم را برای من قرار ده و من در هر سال بیست هزار دینار به تو می رسانم. پدرم او را منع بلیغی کرد و به او دشنام داد و گفت: ای احمق، سلطان شمشیر را کشید و آن را گذاشت در آن کسانی که گمان کرده اند که پدر و برادرت امامند، از برای آن که ایشان را از این اعتقاد برگرداند و آن از برایش میّسر نشد. پس اگر تو در نزد شیعیان پدر و برادرت، امامی، به سلطان و غیر سلطان احتیاج نداری که تو را در مرتبه ایشان ترتیب دهند، و اگر در نزد ایشان به این منزلت نباشی، به واسطه ما به آن، نخواهی رسید.

و پدرم در نزد این خواهش، او را کم شمرد و ضعیف به جا آورد، و بی عقلی و سفاهت او را دانست و امر کرد که او را مانع شوند، و او را به مجلس راه ندهند، و دیگر او را رخصت ندادند که بر او داخل شود تا آن که پدرم مرد و ما از سُرّ من رأی بیرون آمدیم و جعفر بر این حال بود و سلطان نشانه فرزند حسن بن علی علیه السلام طلب می نمود.

.

ص: 720

. .

ص: 721

. .

ص: 722

. .

ص: 723

. .

. .

ص: 725

. .

ص: 726

. .

ص: 727

. .

616.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :کَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام إِلَی أَبِی اَلْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ اَلزُّبَیْرِیِّ قَبْلَ مَوْتِ اَلْمُعْتَزِّ بِنَحْوِ عِشْرِینَ یَوْماً : «اَلْزَمْ بَیْتَکَ حَتّی یَحْدُثَ اَلْحَادِثُ». فَلَمَّا قُتِلَ بُرَیْحَهُ کَتَبَ إِلَیْهِ : قَدْ حَدَثَ اَلْحَادِثُ ، فَمَا تَأْمُرُنِی ؟ فَکَتَبَ : «لَیْسَ هذَا اَلْحَادِثَ ، بَلِ اَلْحَادِثُ اَلاْخَرُ»، فَکَانَ مِنْ أَمْرِ اَلْمُعْتَزِّ مَا کَانَ .

وَ عَنْهُ ، قَالَ : کَتَبَ علیه السلام إِلَی رَجُلٍ آخَرَ : «یُقْتَلُ اِبْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَبْدُ اللّهِ» قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشَرَهِ أَیَّامٍ ، فَلَمَّا کَانَ فِی اَلْیَوْمِ اَلْعَاشِرِ ، قُتِلَ .663.شرح الأخبار عن عبد اللّه بن المسحر :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ اَلْمَعْرُوفِ بِابْنِ اَلْکُرْدِیِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ :ضَاقَ بِنَا اَلْأَمْرُ ، فَقَالَ لِی أَبِی : اِمْضِ بِنَا حَتّی نَصِیرَ إِلَی هذَا اَلرَّجُلِ یَعْنِی أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَهٌ ، فَقُلْتُ : تَعْرِفُهُ ؟ فَقَالَ : مَا أَعْرِفُهُ ، وَلَا رَأَیْتُهُ قَطُّ ، قَالَ : فَقَصَدْنَاهُ ، فَقَالَ لِی أَبِی وَ هُوَ فِی طَرِیقِهِ : مَا أَحْوَجَنَا إِلَی أَنْ یَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَهِ دِرْهَمٍ : مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلْکِسْوَهِ ، وَ مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلدَّیْنِ ، وَ مِائَهٌ لِلنَّفَقَهِ ! فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : لَیْتَهُ أَمَرَ لِی بِثَلَاثِمِائَهِ دِرْهَمٍ : مِائَهٌ أَشْتَرِی بِهَا حِمَاراً ، وَ مِائَهٌ لِلنَّفَقَهِ ، وَ مِائَهٌ لِلْکِسْوَهِ ، وَ أَخْرُجَ إِلَی اَلْجَبَلِ .

قَالَ : فَلَمَّا وَافَیْنَا اَلْبَابَ ، خَرَجَ إِلَیْنَا غُلَامُهُ ، فَقَالَ : یَدْخُلُ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ وَ مُحَمَّدٌ اِبْنُهُ ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَیْهِ وَ سَلَّمْنَا ، قَالَ لِأَبِی : «یَا عَلِیُّ ، مَا خَلَّفَکَ عَنَّا إِلَی هذَا اَلْوَقْتِ؟» فَقَالَ : یَا سَیِّدِی ، اِسْتَحْیَیْتُ أَنْ أَلْقَاکَ عَلَی هذِهِ اَلْحَالِ ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ جَاءَنَا غُلَامُهُ ، فَنَاوَلَ أَبِی صُرَّهً ، فَقَالَ : هذِهِ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ : مِائَتَانِ لِلْکِسْوَهِ، وَ مِائَتَانِ لِلدَّیْنِ ، وَ مِائَهٌ لِلنَّفَقَهِ ؛ وَ أَعْطَانِی صُرَّهً ، فَقَالَ : هذِهِ ثَلَاثُمِائَهِ دِرْهَمٍ ، اِجْعَلْ مِائَهً فِی ثَمَنِ حِمَارٍ ، وَ مِائَهً لِلْکِسْوَهِ ، وَ مِائَهً لِلنَّفَقَهِ ، وَ لَا تَخْرُجْ إِلَی اَلْجَبَلِ ، وَ صِرْ إِلی سُورَاءَ ، فَصَارَ إِلی سُورَاءَ ، وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَهٍ ، فَدَخَلُهُ اَلْیَوْمَ أَلْفُ دِینَارٍ ، وَ مَعَ هذَا یَقُولُ بِالْوَقْفِ . فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ : فَقُلْتُ لَهُ : وَیْحَکَ ، أَ تُرِیدُ أَمْراً أَبْیَنَ مِنْ هذَا ؟ قَالَ : فَقَالَ : هذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَیْنَا عَلَیْهِ . .

664.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام قریب به بیست روز پیش از مُردن و کشته شدن مُعتزّ (یعنی: محمد پسر متوکّل)، به ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت که:«پیوسته در خانه خود باش و بیرون میا تا حادثه ای رخ نماید» . و چون بُریحه که یکی از امرای آن معلون بود کشته شد، اسحاق به حضرت نوشت که: حادثه روی داد، پس مرا به چه امر می فرمایی؟ حضرت نوشت که: «این حادثه نیست و حادثه امری دیگر است». بعد از آن، از امر معتّز شد آنچه شد (و مجمل قصه او این است که: چون بعضی از امرا و برادر خود را کشت، سایر امرا با او مخالفت کردند و او را کشتند).

و از او روایت است که گفت: آن حضرت به کسی دیگر نوشت: «پیش از آن که عبداللّه بن محمد بن داود کشته شود، او کشته خواهد شد» و چون روز دهم شد، کشته شد.659.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از محمد بن ابراهیم که معروف است به ابن کُردی، از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت:امر معاش بر ما تنگ شد، پدرم به من گفت: با ما بیا تا به نزد این مرد یعنی: امام حسن عسکری علیه السلام رویم؛ زیرا که مردم جوانمردی و جود از او نقل کردند. من گفتم که: او را می شناسی؟ گفت: او را نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام.

محمد بن علی می گوید که: ما قصد آن حضرت کردیم، پدرم در عرض راه به من گفت: چه بسیار احتیاج داریم که بفرمایید پانصد درم به ما دهند: دویست درم از برای جامه، و دویست درم از برای قرض، و صد درم از برای اِخراجات یومیّه. و من در دل خود گفتم که: کاش آن حضرت می فرمود که سیصد درم به من دهند: صد درم که به آن الاغی بخرم، و صد درم از برای اخراجات، و صدر درم از برای جامه. و به سوی جبل (یعنی: جبل شمر) بیرون روم. (و بعضی گفته اند که: مراد، بلاد جبل است و آن از آذربایجان و عراق عرب و فارس و دیلم است).

محمد می گوید که: چون به در خانه آن حضرت رسیدیم، غلامش به سوی ما بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و محمد، پسرش، داخل شوند. و

چون بر او داخل شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود که: «ای علی، چه چیز تو را از ما به عقب انداخت تا این وقت؟ و چرا دیر به نزد ما آمدی؟» پدرم عرض کرد که: ای سیّد مَن، شرم کردم که تو را با این حالت پریشان ملاقات کنم. و چون از نزد او بیرون آمدیم، غلامش به نزد ما آمد و کیسه ای به پدرم داد و گفت: این پانصد درم: دویست درم از برای جامه، و دویست درم از برای فلان، یعنی: قرض، و صد درم از برای اخراجات، و کیسه ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درم: صد درم را قرار ده در بهای الاغ، و صد درم از برای جامه، و صد درم از برای اِخراجات. و به سوی جبل بیرون مرو و بر و به سوی سوراء. (1)

محمد بن ابراهیم راوی می گوید که: محمد بن علی به سوراء رفت و در آنجا زنی گرفت و در همان روز، هزار دینار به دستش آمد، و با این حال اعتقاد به وقف دارد و واقفی مذهب است. و محمد بن ابراهیم می گوید که: به او گفتم: وای بر تو، آیا امری را از این ظاهرتر اراده داری که بر امامت آن حضرت دلالت کند؟ در جواب گفت که: این مذهب وقف امری است که بر آن جاری شده ایم و عادت کرده ایم. .

1- .و سوراء دهی است از دهات بغداد که در کنار فرات است. و بعضی گفته اند که: آن، حلّه است. مترجم

660.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، قَالَ :حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْقَزْوِینِیُّ ، قَالَ : کُنْتُ مَعَ أَبِی بِسُرَّ مَنْ رَأی ، وَ کَانَ أَبِی یَتَعَاطَی الْبَیْطَرَهَ فِی مَرْبِطِ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، قَالَ :وَ کَانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِینِ بَغْلٌ لَمْ یُرَ مِثْلُهُ حُسْناً وَ کِبْراً ،وَ کَانَ یَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَ اللِّجَامَ وَ السَّرْجَ ، وَ قَدْ کَانَ جَمَعَ عَلَیْهِ الرَّاضَهَ ، فَلَمْ یُمَکِّنْ لَهُمْ حِیلَهٌ فِی رُکُوبِهِ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نُدَمَائِهِ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، أَ لَا تَبْعَثُ إِلَی الْحَسَنِ ابْنِ الرِّضَا حَتّی یَجِیءَ ، فَإِمَّا أَنْ یَرْکَبَهُ ، وَ إِمَّا أَنْ یَقْتُلَهُ ، فَتَسْتَرِیحَ مِنْهُ .

قَالَ : فَبَعَثَ إِلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، وَ مَضی مَعَهُ أَبِی ، فَقَالَ أَبِی : لَمَّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ ، کُنْتُ مَعَهُ ، فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَی الْبَغْلِ وَاقِفاً فِی صَحْنِ الدَّارِ ، فَعَدَلَ إِلَیْهِ ، فَوَضَعَ یَدَهُ عَلی کَفَلِهِ ، قَالَ : فَنَظَرْتُ إِلَی الْبَغْلِ وَ قَدْ عَرِقَ حَتّی سَالَ الْعَرَقُ مِنْهُ ، ثُمَّ صَارَ إِلَی الْمُسْتَعِینِ ، فَسَلَّمَ عَلَیْهِ ، فَرَحَّبَ بِهِ وَ قَرَّبَ .

فَقَالَ : یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَلْجِمْ هذَا الْبَغْلَ ، فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام لِأَبِی : «أَلْجِمْهُ یَا غُلَامُ» فَقَالَ الْمُسْتَعِینُ : أَلْجِمْهُ أَنْتَ ، فَوَضَعَ طَیْلَسَانَهُ ، ثُمَّ قَامَ ، فَأَلْجَمَهُ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلی مَجْلِسِهِ وَ قَعَدَ .

فَقَالَ لَهُ : یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَسْرِجْهُ ، فَقَالَ لِأَبِی : «یَا غُلَامُ ، أَسْرِجْهُ» فَقَالَ : أَسْرِجْهُ أَنْتَ ، فَقَامَ ثَانِیَهً ، فَأَسْرَجَهُ وَ رَجَعَ .

فَقَالَ لَهُ : تَری أَنْ تَرْکَبَهُ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ»، فَرَکِبَهُ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَمْتَنِعَ عَلَیْهِ ، ثُمَّ رَکَضَهُ فِی الدَّارِ ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَی الْهَمْلَجَهِ ، فَمَشی أَحْسَنَ مَشْیٍ یَکُونُ ، ثُمَّ رَجَعَ فَنَزَلَ .

فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَعِینُ : یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، کَیْفَ رَأَیْتَهُ ؟ قَالَ : «یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، مَا رَأَیْتُ مِثْلَهُ حُسْناً وَ فَرَاهَهً ، وَ مَا یَصْلُحُ أَنْ یَکُونَ مِثْلُهُ إِلَا لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ».

قَالَ : فَقَالَ : یَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، فَإِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ حَمَلَکَ عَلَیْهِ ، فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام لِأَبِی : «یَا غُلَامُ ، خُذْهُ» فَأَخَذَهُ أَبِی ، فَقَادَهُ . .

661.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) علی بن محمد، از ابوعلی - یعنی: محمد بن علی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت:حدیث کرد مرا احمد بن حارث قزوینی و گفت: با پدرم در سرّ من رأی بودم و پدرم در طویله امام حسن عسکری علیه السلام مشغول بیطاری بود. راوی می گوید که: در نزد مستعین (یعنی: احمد بن معصتم بن هارون) آستری بود که مانند آن در خوبی و بزرگی دیده نشده بود، امّا نمی گذاشت که کسی بر پشتش سوار شود، یا او را لجام کند، یا زین بر او بگذارد، و مستعین همه پشته سواران را بر آن جمع کرد و ایشان را میسّر نشد که در باب سوار شدن بر آن چاره ای بکنند.

راوی می گوید که: بعضی از هم صحبت های مستعین گفت که: یا امیر المؤمنین، چرا به طلب حسن بن رضا نمی فرستی تا بیاید؟ پس، یا آن است که بر آن سوار می شود و یا استر او را می کشد و از دست او راحت و خوشی می اُفتی. پس کسی به سوی امام حسن علیه السلام فرستاد و آن حضرت را طلبید و آن حضرت تشریف برد و پدر من همراه وی بود. بعد از آن، پدرم گفت که: چون امام حسن علیه السلام داخل خانه مستعین شد، من همراه او بودم و آن حضرت به سوی استر نظر کرد که در صحن خانه ایستاده بود، پس به جانب آن میل فرمود و دست خویش را بر کَفَل آن گذاشت، پدرم گفت که: من نظر به آن استر کردم و دیدم که عرق کرد به مرتبه ای که عرق از آن روان شد. بعد از آن، به سوی مستعین رفت و بر او سلام کرد. مستعین به آن حضرت گفت: مرحبا خوش آمدی، و او را نزدیک خود نشانید، پس گفت: یا ابا محمد، لجام بر سر این استر کن. ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را لجام کن».

مستعین گفت که: تو خود آن را لجام کن. حضرت طیلسان خویش را بر زمین گذاشت و برخاست و آن را لجام کرد و به جای خود برگشت و نشست. بعد از آن مستعین به آن حضرت گفت که: یا ابا محمد، زین بر پشت آن گذار. حضرت به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را زین کن». مستعین گفت که: تو خود آن را زین کن. حضرت دو باره برخاست و آن را زین کرد و بازگشت. مستعین به آن حضرت گفت: صلاح می دانی که بر آن سوار شوی؟ فرمود: «آری». پس بر آن استر سوار شد، بی آن که بر حضرت اِبا و امتناعی کند و نگذارد که بر آن سوار شود. و حضرت در آن

خانه آن استر را دوانید، بعد از آن، آن را بر این داشت که هموار برود، پس راه رفت؛ بهترین رفتاری که می تواند بود، بعد از آن برگشت و فرود آمد.

مستعین به آن حضرت گفت: یا ابا محمد، این استر را چگونه دیدی؟ فرمود: یا امیر المؤمنین، مانند این استر در خوبی و خوش رفتاری ندیدم و درست نمی آید که مانند این استر از برای کسی باشد، مگر از برای امیر المؤمنین.

راوی می گوید که: مستعین گفت که: امیر المؤمنین تو را بر آن سوار کرد (یعنی: استر را به تو بخشید که بر آن سوار شوی). ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را بگیر»، پس پدرم افسار آن را گرفت و آن را کشید. .

662.الاحتجاج (به نقل از عبد اللّه بن جعفر بن ابى طالب) عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِى أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِى هَاشِمٍ الْجَعْفَرِىِّ ، قَالَ :شَكَوْتُ إِلى أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام الْحَاجَةَ ، فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ ، قَالَ : وَ أَحْسَبُهُ غَطَّاهُ بِمِنْدِيلٍ ، وَ أَخْرَجَ خَمْسَمِائَهِ دِينَارٍ ، فَقَالَ : «يَا أَبَا هَاشِمٍ ، خُذْ ، وَ أَعْذِرْنَا» .663.شرح الأخبار (به نقل از عبد اللّه بن مسحر) عَلِىٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى عَلِىٍّ الْمُطَهَّرِ ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ سَنَةَ الْقَادِسِيَّهِ يُعْلِمُهُ انْصِرَافَ النَّاسِ ، وَ أَنَّهُ يَخَافُ الْعَطَشَ ، فَكَتَبَ عليه السلام :«امْضُوا ، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللّهُ»، فَمَضَوْا سَالِمِينَ ؛ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .
.

664.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی، از ابو احمد بن راشد، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فقر و پریشانی خود را شکایت کردم، پس به تازیانه خویش زمین را خوارید. ابو هاشم می گوید که: چنان می پندارم که آن را به دستمالی پوشانید و پانصد دینار بیرون آورد و فرمود که:«ای ابو هاشم، این را بگیر و ما را معذور دار» (و عذر ما را بپذیر).665.المعجم الکبیر عن وهب بن حمزه :علی بن محمد، از ابو عبداللّه بن صالح، از پدرش، از ابو علی مطهّر روایت کرده است که در قادسیّه (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در سال قادسیّه) به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و او را اعلام کرد که مردم اراده برگشتن دارند؛ چه ایشان به سوی حجّ بیرون رفتند و در قادسیّه شنیدند که در منازل بعد آب یافت نمی شود، لهذا اراده برگشتن داشتند، و نوشت که: از تشنگی می ترسد. حضرت علیه السلام در جواب نوشت:«بروید که بر شما هیچ ترسی نیست. ان شاءاللّه ». پس همگی صحیح و سالم رفتند؛ والحمدللّه رب العالمین. .

666.الكافى عن أبى بصير عن الإمام الباقر عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْيَمَانِىِّ ، قَالَ :نَزَلَ بِالْجَعْفَرِىِّ مِنْ آلِ جَعْفَرٍ خَلْقٌ لَا قِبَلَ لَهُ بِهِمْ ، فَكَتَبَ إِلى أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام يَشْكُو ذلِكَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : «تُكْفَوْنَ ذلِكَ إِنْ شَاءَ اللّهُ تَعَالى» فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِى نَفَرٍ يَسِيرٍ وَ الْقَوْمُ يَزِيدُونَ عَلى عِشْرِينَ أَلْفاً ، وَ هُوَ فِى أَقَلَّ مِنْ أَلْفٍ ، فَاسْتَبَاحَهُمْ .667.الإمام الصادق عليه السلام :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِىِّ ، قَالَ :حُبِسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام عِنْدَ عَلِىِّ بْنِ نَارْمَشَ وَ هُوَ أَنْصَبُ النَّاسِ ، وَ أَشَدُّهُمْ عَلى آلِ أَبِى طَالِبٍ وَ قِيلَ لَهُ : افْعَلْ بِهِ وَ افْعَلْ . فَمَا أَقَامَ عِنْدَهُ إِلَا يَوْماً حَتّى وَضَعَ خَدَّيْهِ لَهُ ، وَ كَانَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَيْهِ إِجْلَالًا وَ إِعْظَاماً ، فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ بَصِيرَةً ، وَ أَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلًا .668.الإمام الباقر عليه السلام (فى قَولِهِ تَعالَى : {Q} «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم م) عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِىِّ ، قَالَ :حَدَّثَنِى سُفْيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصُّبَعِىُّ ، قَالَ : كَتَبْتُ إِلى أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيجَهِ ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ تَعَالى : «وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» قُلْتُ فِى نَفْسِى لَا فِى الْكِتَابِ : مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هاهُنَا ؟ فَرَجَعَ الْجَوَابُ : «الْوَلِيجَهُ الَّذِى يُقَامُ دُونَ وَلِيِّ الْأَمْرِ ، وَ حَدَّتْكَ نَفْسُكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِى هذَا الْمَوْضِعِ ؟ فَهُمُ الْأَئِمَّهُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللّهِ ، فَيُجِيزُ أَمَانَهُمْ» . .

665.المعجم الکبیر (به نقل از وهب بن حمزه) علی بن محمد، از علی بن حسن بن فضل یمانی روایت کرده است که بر جعفری از فرزندان جعفر (که پدر قبیله ای است از بنی عامر) خلائق بسیار و لشکر بی شمار فرود آمدند که او را تاب مقاومت ایشان نبود، پس به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از این امر شکایت داشت. حضرت در جواب او نوشت که:«شما از این امر کفایت می شوید. ان شاء اللّه ».

پس جعفری با چند نفر کمی به سوی ایشان بیرون آمد، و آن گروه از بیست هزار زیاد بودند، و او در میانه لشکری بود که از هزار کم تر بودند و مع ذلک ریشه ایشان را بر آورد، و اموال ایشان را غارت کرد.666.الکافی (به نقل از ابو بصیر) علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل علوی روایت کرده است که گفت:امام حسن عسکری علیه السلام در نزد علی بن نارمَش حبس شد - و علی از همه مردمان عداوتش با اهل بیت زیادتر و شدّتش بر آل ابی طالب از ایشان بیشتر بود - و به او گفته شد که: آنچه می خواهی با آن حضرت بکنی، بکن. و حضرت یک روز بیشتر در نزد او نماند که رخ های خود را به جهت تعظیم آن حضرت بر زمین گذاشت (و بنابر بعضی از نسخ، تیزی و تندی خود را بر زمین گذاشت)، و ملایم گردید، و چنان شد که به جهت اِجلال و تعظیم، چشم خود را به سوی آن حضرت بر نمی داشت (یعنی: سر به زیر می انداخت و به زمین و غیر آن نگاه می کرد).

پس آن حضرت از نزد او بیرون آمد، در حالی که بینایی علی از همه مردم نیکوتر و گفتارش در شأن آن حضرت از هر کسی بهتر بود.667.امام صادق علیه السلام :علی بن محمد و محمد بن ابی عبداللّه روایت کرده اند، از اسحاق بن محمد نخعی که گفت:حدیث کرد مرا سفیان بن محمد صُبَعی و گفت: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از ولیجه، و آن قول خدای تعالی است که فرموده: «وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنینَ وَلیجَةً» (1) ، و در دل خود گفتم نه آن که در نامه نوشتم که: مؤمنان را در اینجا که می بینی؟ و مراد از آن، کیانند؟ پس جواب برگشت که: «ولیجه، آن کسی است که مردم او را بر پا می کنند از برای امر امامت، غیر از ولیّ امر، و آن که در حقیقت و نفس الأمر، این منصب را داشته باشد. و نفس تو در باب مؤمنان با تو سخن گفت که: ایشان در این موضع کیانند؟ ایشان امامانی هستند که پناه و زنهار می

دهند بر خدا و خدا زنهار و امان ایشان را اجازه می کند و قبول می فرماید». .

1- .توبه، 16.

668.امام باقر علیه السلام (درباره سخن خدای متعال : {Q} «و آنان را بازدارید) إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِی أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیُّ ، قَالَ: شَکَوْتُ إِلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ضِیقَ الْحَبْسِ ، وَ کَتَلَ الْقَیْدِ، فَکَتَبَ إِلَیَّ : «أَنْتَ تُصَلِّی الْیَوْمَ الظُّهْرَ فِی مَنْزِلِکَ» فَأُخْرِجْتُ فِی وَقْتِ الظُّهْرِ ، فَصَلَّیْتُ فِی مَنْزِلِی کَمَا قَالَ علیه السلام .

وَ کُنْتُ مُضَیَّقاً ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنَانِیرَ فِی الْکِتَابِ ، فَاسْتَحْیَیْتُ ، فَلَمَّا صِرْتُ إِلی مَنْزِلِی وَجَّهَ إِلَیَّ بِمِائَهِ دِینَارٍ ، وَ کَتَبَ إِلَیَّ : «إِذَا کَانَتْ لَکَ حَاجَهٌ ، فَلَا تَسْتَحْیِ وَ لَا تَحْتَشِمْ وَ اطْلُبْهَا ؛ فَإِنَّکَ تَرَی مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» .669.الإمام الباقر علیه السلام :إِسْحَاقُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَقْرَعِ ، قَالَ :حَدَّثَنِی أَبُو حَمْزَهَ نُصَیْرٌ الْخَادِمُ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام غَیْرَ مَرَّهٍ یُکَلِّمُ غِلْمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ : تُرْکٍ ، وَ رُومٍ ، وَ صَقَالِبَهَ ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذلِکَ ، وَ قُلْتُ : هذَا وُلِدَ بِالْمَدِینَهِ ، وَ لَمْ یَظْهَرْ لِأَحَدٍ حَتّی مَضی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام ، وَ لَا رَآهُ أَحَدٌ ، فَکَیْفَ هذَا ؟! أُحَدِّثُ نَفْسِی بِذلِکَ ، فَأَقْبَلَ عَلَیَّ ، فَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی بَیَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِکُلِّ شَیْءٍ ، وَ یُعْطِیهِ اللُّغَاتِ ، وَ مَعْرِفَهَ الْأَنْسَابِ وَ الْاجَالِ وَ الْحَوَادِثِ ، وَ لَوْ لَا ذلِکَ ، لَمْ یَکُنْ بَیْنَ الْحُجَّهِ وَ الْمَحْجُوجِ فَرْقٌ» . .

670.عنه علیه السلام :اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابو هاشم جعفری و گفت که: تنگی زندان و سختی و آزار بند و زنجیر را به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم. پس حضرت به من نوشت که:«تو امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی کرد»، و در وقت ظهر مرا بیرون آوردند و در منزل خود نماز کردم؛ چنانچه آن حضرت فرموده بود.

و در تنگی و پریشانی بودم و خواستم که به آن حضرت نامه ای بنویسم و در آن نامه، دیناری چند از او طلب کنم، ولیکن شرم کردم و ننوشتم. و چون به منزل خویش رفتم، صد دینار به سوی من فرستاد و به من نوشته بود که: «هر وقت تو را حاجتی باشد، شرم مکن و حشمت مرا مانع قرار مده و آن حاجت را طلب کن که تو خواهی دید آنچه را که دوست می داری و آنچه می خواهی می دهم. ان شاء اللّه تعالی».438.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :اسحاق، از احمد بن محمد بن اَقرع روایت کرده است که گفت:حدیث کرد مرا ابو حمزه یعنی: نصر یا نصیر خادم و گفت که: چندین مرتبه شنیدیم که امام حسن عسکری با غلامان خود از ترک و رومی و صقالبه به زبان ایشان سخن می گفت. (1)

ابو حمزه می گوید: من از این امر تعجّب کردم و با خود گفتم که: اینک در مدینه متوّلد شد، و از برای کسی ظاهر نشد تا آن که امام علی نقی علیه السلام از دنیا درگذشت و هیچ کس او را ندید، پس این چگونه خواهد بود؟ و نفس خویش را به این قصّه حدیث می کردم که حضرت رو به من آورد و فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی حجّت خود را از سایر خلائق ممتاز و آشکار ساخته، به هر چیزی، و همه زبان ها و شناختن نسب ها و اجل ها و امور اتّفاقیّه را به او عطا می فرماید. و اگر این نبود، در میان حجّت و حجّت آورده شده (یعنی: رعیّت که مغلوب حجّت حجّت است)، فرقی نبود». .

1- .و صقالبه، طایفه ای هستند که بلاد ایشان با بلاد خرز به هم پیوسته در میان بلغار و قسطنطنیه. مترجم

439.الإمام علىّ عليه السلام :إِسْحَاقُ ، عَنِ الْأَقْرَعِ ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمَامِ : هَلْ يَحْتَلِمُ ؟ وَ قُلْتُ فِى نَفْسِى بَعْدَ مَا فَصَلَ الْكِتَابُ : الِاحْتِلَامُ شَيْطَنَةٌ ، وَ قَدْ أَعَاذَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى أَوْلِيَاءَهُ مِنْ ذلِكَ ، فَوَرَدَ الْجَوَابُ : «حَالُ الْأَئِمَّهِ فِى الْمَنَامِ حَالُهُمْ فِى الْيَقَظَهِ ، لَا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً ، وَ قَدْ أَعَاذَ اللّٰهُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ لَمَّهِ الشَّيْطَانِ ، كَمَا حَدَّثْتُكَ نَفْسُكَ» .440.السنّه لابن أبى عاصم عن ابن عبّاس :إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِى الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ ، قَالَ : اخْتَلَجَ فِى صَدْرِى مَسْأَلَتَانِ أَرَدْتُ الْكِتَابَ فِيهِمَا إِلى أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَكَتَبْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام إِذَا قَامَ : بِمَا يَقْضِى ؟ وَ أَيْنَ مَجْلِسُهُ الَّذِى يَقْضِى فِيهِ بَيْنَ النَّاسِ ؟ وَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَىْءٍ لِحُمَّى الرِّبْعِ ، فَأَغْفَلْتُ خَبَرَ الْحُمّى .

فَجَاءَ الْجَوَابُ : «سَأَلْتَ عَنِ الْقَائِمِ ، فَإِذَا قَامَ قَضى بَيْنَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضَاءِ دَاوُدَ عليه السلام ، لَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَهَ؛ وَ كُنْتَ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ لِحُمَّى الرِّبْعِ ، فَانْسِيتَ ، فَاكْتُبْ فِى وَرَقَهٍ ، وَ عَلِّقْهُ عَلَى الْمَحْمُومِ ؛ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ : «يا نارُ كُونِى بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ» ».

فَعَلَّقْنَا عَلَيْهِ مَا ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَأَفَاقَ .441.تاريخ دمشق عن ابن عبّاس :إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِى إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِىِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، قَالَ : قَعَدْتُ لِأَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام عَلى ظَهْرِ الطَّرِيقِ ، فَلَمَّا مَرَّ بِى شَكَوْتُ إِلَيْهِ الْحَاجَهَ ، وَ حَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدِى دِرْهَمٌ فَمَا فَوْقَهُ ، وَ لَا غَدَاءٌ ، وَ لَا عَشَاءٌ .

قَالَ : فَقَالَ : «تَحْلِفُ بِاللّٰهِ كَاذِباً ؛ وَ قَدْ دَفَنْتَ مِائَتَىْ دِينَارٍ ، وَ لَيْسَ قَوْلِى هذَا دَفْعاً لَكَ عَنِ الْعَطِيَّهِ ، أَعْطِهِ يَا غُلَامُ مَا مَعَكَ»، فَأَعْطَانِى غُلَامُهُ مِائَهَ دِينَارٍ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَىَّ ، فَقَالَ لِى : «إِنَّكَ تُحْرَمُهَا أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهَا» يَعْنِى الدَّنَانِيرَ الَّتِى دَفَنْتُ وَ صَدَقٍ عليه السلام ، وَ كَانَ كَمَا قَالَ ، دَفَنْتُ مِائَتَىْ دِينَارٍ ، وَ قُلْتُ : يَكُونُ ظَهْراً وَ كَهْفاً لَنَا ، فَاضْطُرِرْتُ ضَرُورَهً شَدِيدَهً إِلى شَىْءٍ أَنْفِقُهُ ، وَ انْغَلَقَتْ عَلَىَّ أَبْوَابُ الرِّزْقِ ، فَنَبَّشْتُ عَنْهَا ، فَإِذَا ابْنٌ لِى قَدْ عَرَفَ مَوْضِعَهَا ، فَأَخَذَهَا ، وَ هَرَبَ ، فَمَا قَدَرْتُ مِنْهَا عَلى شَىْءٍ . .

437.فاطمه علیها السلام :اسحاق از اقرع روایت کرده است که گفت:به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از امام که آیا محتلم می شود؟ و بعد از آن که نامه از دست من بیرون رفته بود، با خود گفتم که: احتلام فعل شیطان و خیال شیطانی است و خدای تبارک و تعالی دوستان خود را از این عیب پناه داده. پس جواب آن حضرت رسید که: «حال ائمّه در عالم خواب همان حال ایشان است در عالم بیداری، و خواب، چیزی را از ایشان تغییر نمی دهد و خدا دوستان خویش را از خطرات شیطان و وسوسه او که در دل می افتد، پناه داده؛ چنانچه نفس تو، تو را به آن خبر داد».438.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا حسن بن ظریف و گفت که:دو مسأله در سینه ام خلید و خواستم که در باب آنها نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام بنویسم، پس نامه ای نوشتم و او را سؤال کردم از قائم علیه السلام که چون قیام کند به چه وضع حکم خواهد کرد؟ و مجلس آن حضرت که در آن در میان مردمان حکم می کند، کجا خواهد بود؟ و خواستم که او را سؤال کنم از چیزی که از برای تب رِبع نافع باشد. (1)

راوی می گوید که: پس مرا غفلتی روی داد و حدیث تب را ننوشتم. بعد از آن جواب آمد که: «سؤال کردی از قائم و چون آن حضرت قیام کند در میان مردمان، به علم خود حکم خواهد کرد، و از کسی شاهد نمی طلبد. و می خواستی که از دوا و افسون تب رِبع سؤال کنی و فراموش کردی، در پاره ای کاغذ یا برگ درختی این را بنویس که: «یَنَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَمًا عَلَی إِبْرَ هِیمَ» (2) ، یعنی: «ای آتش، سرد و سلامت باش بر ابراهیم» (یعنی: سردی که به حدّ اعتدال باشد و به او ضرر نرساند). و این را بر شخص تب دار بیاویز که به اذن خدا چاق می شود و شفا می یابد. ان شاءاللّه ».

پس ما آنچه را که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر فرموده بود، بر شخص تب دار آویختیم، به هوش آمد و چاق شد.439.امام علی علیه السلام :اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا اسماعیل بن محمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبداللّه بن عبّاس بن عبدالمطّلب و گفت که:برای ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام بر کنار راه نشستم و چون به من گذشت، احتیاج و پریشانی خود را به آن

حضرت شکایت کردم و برای او سوگند یاد نمودم که در نزد من یک درم و بالاتر از آن نیست و چاشت و شامی ندارم.

اسماعیل می گوید که: حضرت فرمود: «به خدا سوگند می خوری به دروغ، و حال آن که تو دویست دینار را دفن کرده ای. و این که من می گویم به جهت آن نیست که تو را از بخشش دفع کنم و چیزی به تو ندهم. ای غلام، آنچه همراه تو است به او بده». غلام آن حضرت، صد دینار به من داد، پس حضرت رو به من آورد و فرمود: «تو از آن محروم خواهی شد، در حال شدّت احتیاجت به سوی آن» (یعنی: در زمانی که احتیاج تو در آن بیشتر از احتیاجت در سایر اوقات باشد، از آن ممنوع شوی و چیزی از آن به تو عاید نشود). و مقصود آن حضرت، آن دینارها بود که من دفن کرده بودم. و امر چنان بود که آن حضرت فرمود و من دویست دینار دفن کرده بودم و با خود گفتم که: این پشت و پناه ما باشد. بعد از آن ناچار شدم؛ ناچاری سختی و محتاج گردیدم به چیزی که آن را خرج کنم و درهای روزی بر روی من بسته شد، از آن دینارها که دفن کرده بودم، جستجو نمودم، دیدم که یکی از پسرانم جای آن را دانسته و آن را برداشته و گریخته و بر چیزی از آن دینارها قدرت به هم نرسانیدم، و به دست من نیامد. .

1- .و رِبع به کسر را و سکون با، تبی است که یک روز می گیرد و سر می دهد، و روز چهار بر می گردد؛ که از اوّل تب اوّل تا آخر تب دویم چهار روز است، و هر چهار روز دو تب می کند و دو روز در میان تب ندارد. مترجم
2- .انبیا، 69.

440.السنّه ، ابن ابی عاصم (به نقل از ابن عبّاس) إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ زَیْدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ، قَالَ : کَانَ لِی فَرَسٌ ، وَ کُنْتُ بِهِ مُعْجَباً ، أُکْثِرُ ذِکْرَهُ فِی الْمَحَالِّ ، فَدَخَلْتُ عَلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام یَوْماً ، فَقَالَ لِی : «مَا فَعَلَ فَرَسُکَ ؟» فَقُلْتُ : هُوَ عِنْدِی ، وَ هُوَ ذَا هُوَ عَلی بَابِکَ ، وَ عَنْهُ نَزَلْتُ ، فَقَالَ لِیَ : «اسْتَبْدِلْ بِهِ قَبْلَ الْمَسَاءِ إِنْ قَدَرْتَ عَلی مُشْتَرٍ ، وَ لَا تُؤَخِّرْ ذلِکَ» وَ دَخَلَ عَلَیْنَا دَاخِلٌ ، وَ انْقَطَعَ الْکَلَامُ ، فَقُمْتُ مُتَفَکِّراً ، وَ مَضَیْتُ إِلی مَنْزِلِی ، فَأَخْبَرْتُ أَخِی الْخَبَرَ ، فَقَالَ : مَا أَدْرِی مَا أَقُولُ فِی هذَا ، وَ شَحَحْتُ بِهِ ، وَ نَفِسْتُ عَلَی النَّاسِ بِبَیْعِهِ وَ أَمْسَیْنَا ، فَأَتَانَا السَّائِسُ وَ قَدْ صَلَّیْنَا الْعَتَمَهَ فَقَالَ : یَا مَوْلَایَ ، نَفَقَ فَرَسُکَ ، فَاغْتَمَمْتُ ، وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ عَنی هذَا بِذلِکَ الْقَوْلِ .

قَالَ : ثُمَّ دَخَلْتُ عَلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام بَعْدَ أَیَّامٍ وَ أَنَا أَقُولُ فِی نَفْسِی : لَیْتَهُ أَخْلَفَ عَلَیَّ دَابَّهً ؛ إِذْ کُنْتُ اغْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ ، فَلَمَّا جَلَسْتُ ، قَالَ : «نَعَمْ ، نُخْلِفُ دَابَّهً عَلَیْکَ ؛ یَا غُلَامُ ، أَعْطِهِ بِرْذَوْنِیَ الْکُمَیْتَ ، هذَا خَیْرٌ مِنْ فَرَسِکَ ، وَ أَوْطَأُ ، وَ أَطْوَلُ عُمُراً» . .

441.تاریخ دمشق (به نقل از ابن عبّاس) اسحاق روایت کرده و گفته است که حدیث کرد مرا علی بن زید علی بن حسین بن علی و گفت که: مرا اسبی بود و از آن خوشم می آمد و مردم در مجالس ذکر آن را بسیار می کردند (یا آن که خود ذکر آن را در مجالس بسیار می کردم) پس روزی بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدم و به من فرمود که:«اسبت چه کرد؟» عرض کردم که: آن در نزد من است، و آن همین است که الحال بر درِ خانه تو است، و از آن فرود آمده ام. به من فرمود که: «پیش از شام، آن را سودا کن، اگر بر خریداری قادر شوی، و این امر را به تأخیر مینداز». و کسی بر ما داخل شد و این سخن بریده شد، پس من متفکّرانه برخاستم و به سوی منزل خویش رفتم، و این خبر را به برادرم دادم، برادرم گفت که: نمی دانم در این باب چه بگویم؟ و من به آن بخل کردم و بر مردم در باب مالک شدن آن اسب حسد بردم، و ایشان را سزاوار این ندیدم که آن را به ایشان بفروشم، و چون شام کردیم، مهتر به نزد من آمد و ما نماز عشا را به جا آورده بودیم و گفت که: ای آقای من، اسبت مُرد. من بسیار غمناک شدم و دانستم که آن حضرت این را قصد فرموده بود، به آن سخنی که فرمود (و شاید که امر کردن آن حضرت راوی را به سودا کردن آن اسب، به جهت این باشد که می دانست که او سودا نخواهد کرد، پس اظهار این به جهت مجرّد اظهار معجزه است، یا به جهت این بود که حضرت می دانست که آن اسب در نزد مشتری هلاک نمی شد؛ زیرا که مقدّر تلف مال راوی بود، با آن که حکم هر واقعه ای پیش از وقوع با بعد از وقوع آن مخالفت دارد؛ اگر چه وقوع بر سبیل یقین باشد. و بالجمله مجرّد چنین امری، موجب هیچ ناخوشی حتّی خلاف اولی نخواهد بود. تتّمه حدیث آن که:).

راوی می گوید که: بعد از چند روز بر امام حسن علیه السلام داخل شدم و من با خود می گفتم که: کاش آن حضرت اسبی به من می داد که به جای آن اسب باشد؛ زیرا که من به فرموده او غمناک شدم و چون نشستم، فرمود: «آری، به جای آن اسب حیوانی به تو می دهم. ای غلام، یابوی کُمَیت مرا به او بده» و فرمود که: «این یابو، از اسب تو بهتر است و دویدنش بیشتر و عمرش درازتر». .

671.الإمام الباقر والإمام الصادق عليهما السلام :إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، قَالَ : كَتَبْتُ إِلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام حِينَ أَخَذَ الْمُهْتَدِی فِی قَتْلِ الْمَوَالِی : يَا سَيِّدِی ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی شَغَلَهُ عَنَّا ، فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّهُ يَتَهَدَّدُکَ ، وَ يَقُولُ : وَ اللّهِ ، لَأُجْلِيَنَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ؟ .

فَوَقَّعَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام بِخَطِّهِ : «ذَاکَ أَقْصَرُ لِعُمُرِهِ ، عُدَّ مِنْ يَوْمِکَ هذَا خَمْسَةَ أَيَّامٍ ، وَ يُقْتَلُ فِی الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ بِهِ» فَكَانَ كَمَا قَالَ علیه السلام .672.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، قَالَ : كَتَبْتُ إِلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام أَسْأَلُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللّهَ لِی مِنْ وَجَعِ عَيْنِی وَ كَانَتْ إِحْدی عَيْنَیَّ ذَاهِبَةً ، وَ الْأُخْری عَلی شَرَفِ ذَهَابٍ فَكَتَبَ إِلَیَّ : «حَبَسَ اللّهُ عَلَيْکَ عَيْنَکَ» فَأَفَاقَتِ الصَّحِيحَةُ .

وَ وَقَّعَ فِی آخِرِ الْكِتَابِ : «آجَرَکَ اللّهُ ، وَ أَحْسَنَ ثَوَابَکَ» فَاغْتَمَمْتُ لِذلِکَ ، وَلَمْ أَعْرِفْ فِی أَهْلِی أَحَداً مَاتَ ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ ، جَاءَتْنِی وَفَاةُ ابْنِی طَيِّبٍ ، فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ . .

444.عنه صلی الله علیه و آله :اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شمّون و گفت که: حدیث کرد مرا احمد بن محمد و گفت که: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم در هنگامی که مهتدی (یعنی: محمد بن واثق عبّاسی) شروع کرد در کشتن غلامان و لشکر خود که: ای آقای من، حمد از برای خدایی که او را از اذیّت ما مشغول گردانید؛ زیرا که خبر به من رسید که او تو را تهدید می کرده و شاخْ شانه می کشیده است و می گفته: به خدا سوگند، که ایشان را از روی زمین بیرون می کنم و جلای وطن می دهم.

حضرت امام حسن علیه السلام به خطّ مبارک خویش فرمان همایون نوشت که:«همین عمر او را بیشتر کوتاه کرد. پنج روز را به شمار، و به امروز ابتدا کن که امروز و چهار روز دیگر که بگذرد، در روز بعد که روز ششم است، کشته می شود؛ بعد از خواری و استخفاف تمام که به او برسد». و چنانچه آن حضرت علیه السلام فرموده بود، واقع شد.445.عنه صلی الله علیه و آله (فی حِجَّهِ الوَداعِ) اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شمّون و گفت که:به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که خدا را بخواند و برای من دعا کند، به جهت درد چشمی که داشتم و یکی از چشم های من از کار رفته و ضایع شده بود، و چشم دیگر در شُرُف رفتن و نزدیک به ضایع شدن بود. حضرت به من نوشت که : «خدا چشم تو را بر تو حبس کند و نگذارد که برود». پس آن چشم درست به حال آمد. و در آخر آن نامه نوشته بود که: «خدا تو را مزد دهد و ثواب تو را نیکو گرداند» و من به جهت این عبارت، بسیار غمناک شدم؛ چه این عبارت دلالت بر تعزیه و پُرسه دادن دارد.

راوی می گوید که: در کسان خویش کسی را نداشتم که مرده باشد و چون بعد از چند روزی شد، خبر وفات پسرم طیّب به من رسید، پس دانستم که آن تعزیه از برای او بوده است. .

446.عنه صلى الله عليه و آله (يَومَ الغَديرِ) إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِی عُمَرُ بْنُ أَبِی مُسْلِمٍ ، قَالَ : قَدِمَ عَلَيْنَا بِسُرَّ مَنْ رَأَی رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ يُقَالُ لَهُ : سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ يَتَظَلَّمُ إِلَی الْمُهْتَدِی فِی ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَهَا إِيَّاهُ شَفِيعٌ الْخَادِمُ ، وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا ، فَأَشَرْنَا عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُبَ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ أَمْرِهَا ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام : «لَا بَأْسَ عَلَيْکَ ، ضَيْعَتُکَ تُرَدُّ عَلَيْکَ ، فَلَا تَتَقَدَّمْ إِلَی السُّلْطَانِ ، وَ الْقَ الْوَكِيلَ الَّذِی فِی يَدِهِ الضَّيْعَةُ ، وَ خَوِّفْهُ بِالسُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ ، اللّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» .

فَلَقِيَهُ ، فَقَالَ لَهُ الْوَكِيلُ الَّذِی فِی يَدِهِ الضَّيْعَةُ : قَدْ كُتِبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِکَ مِنْ مِصْرَ أَنْ أَطْلُبَکَ ، وَ أَرُدَّ الضَّيْعَةَ عَلَيْکَ ، فَرَدَّهَا عَلَيْهِ بِحُكْمِ الْقَاضِی ابْنِ أَبِی الشَّوَارِبِ وَ شَهَادَةِ الشُّهُودِ ، وَ لَمْ يَحْتَجْ إِلی أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَی الْمُهْتَدِی ، فَصَارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَ فِی يَدِهِ ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا خَبَرٌ بَعْدَ ذلِکَ .

قَالَ : وَ حَدَّثَنِی سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هذَا ، قَالَ : خَلَّفْتُ ابْناً لِی عَلِيلًا بِمِصْرَ عِنْدَ خُرُوجِی عَنْهَا ، وَ ابْناً لِی آخَرَ أَسَنَّ مِنْهُ كَانَ وَصِيِّی وَ قَيِّمِی عَلی عِيَالِی وَ فِی ضِيَاعِی ، فَكَتَبْتُ إِلی أَبِی مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لِابْنِیَ الْعَلِيلِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ : «قَدْ عُوفِیَ ابْنُکَ الْمُعْتَلُّ ، وَ مَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيُّکَ وَ قَيِّمُکَ ، فَاحْمَدِ اللّهَ ، وَ لَا تَجْزَعْ ؛ فَيَحْبَطَ أَجْرُکَ».

فَوَرَدَ عَلَيَّ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنِی قَدْ عُوفِیَ مِنْ عِلَّتِهِ ، وَ مَاتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُ أَبِی مُحَمَّدٍ عليه السلام . .

447.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا عمر بن ابی مسلم و گفت که:در سرّ من رأی مردی از هل مصر بر ما وارد شد که او را سیف بن لیث می گفتند و می خواست که به مهتدی تظلّم کند. (1) حاصل آن که: شکایت داشت در باب مزرعه ای که داشت و شفیع خادم، آن مزرعه را از او غصب کرده بود و او را از آن بیرون کرده بود. پس ما بر او اشاره نمودیم که عریضه ای به حضرت امام حسن علیه السلام بنویسد و از آن حضرت آسانی امر آن مزرعه را در خواهد. بعد از آن که نوشت، حضرت به او نوشت که: «بر تو باکی نیست و مزرعه ات به تو ردّ خواهد شد. پس به نزد سلطان مرو و وکیل شفیع خادم را که این مزرعه در دست اوست، ملاقات کن و او را بترسان از پادشاهی که از همه پادشاهان بزرگ تر است؛ یعنی: خدا که پروردگار عالمیان است».

بعد از آن، او را ملاقات کرد، پس وکیلی که مزرعه در دستش بود، به آن مرد مصری گفت که: شفیع به من نوشت در هنگامی که تو از مصر بیرون رفتی که تو را بطلبم و مزرعه را به تو ردّ کنم. بعد از آن، به حکم قاضی یعنی: پسر ابی الشوارب و شهادت شهودان، مزرعه را بر او ردّ نمود و محتاج نشد که به نزد مهتدی رود و آن مزرعه به او منتقل شد و در دستش آمد و آن را بعد از این، خبری نشد.

راوی می گوید که: همین سیف بن لیث مرا خبر داد و گفت که: در هنگامی که از مصر بیرون آمدم، پسری داشتم که بیمار بود، او را وا گذاشتم و پسر دیگرم را نیز وا گذاشتم که سالش از آن پسر بیمار بیشتر بود، و آن پسر بزرگ وصیّ و قیّم من بود در باب عیال من و در خصوص اموال و مزارع من، پس به خدمت امام حسن علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که: برای پسر بیمارم دعا کند. حضرت در جواب من نوشت که: «پسر بیمارت عافیت یافت و پسر بزرگ که وصیّ و قیّم تو بود، مرد، پس خدا را حمد کن و جزع مکن که مزدت فرو می ریزد».

بعد از آن، خبر به من رسید که پسرم از بیماری که داشت، عافیت یافته و پسر بزرگم مرده در همان روزی که جواب امام حسن علیه السلام بر من وارد شد. .

1- .و تظلّم، از بیداد کسی نالیدن و شکایت کردن از آن است. مترجم

442.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به علی علیه السلام) إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِی یَحْیَی بْنُ الْقُشَیْرِیِّ مِنْ قَرْیَهٍ تُسَمّی قِیرَ ، قَالَ : کَانَ لِأَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام وَکِیلٌ قَدِ اتَّخَذَ مَعَهُ فِی الدَّارِ حُجْرَهً یَکُونُ فِیهَا مَعَهُ خَادِمٌ أَبْیَضُ ، فَأَرَادَ الْوَکِیلُ الْخَادِمَ عَلی نَفْسِهِ ، فَأَبی إِلَا أَنْ یَأْتِیَهُ بِنَبِیذٍ ، فَاحْتَالَ لَهُ نَبِیذاً ، ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَیْهِ ، وَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ثَلَاثَهُ أَبْوَابٍ مُغْلَقَهٍ ، قَالَ : فَحَدَّثَنِی الْوَکِیلُ ، قَالَ : إِنِّی لَمُنْتَبِهٌ إِذْ أَنَا بِالْأَبْوَابِ تُفْتَحُ حَتّی جَاءَ بِنَفْسِهِ ، فَوَقَفَ عَلی بَابِ الْحُجْرَهِ ، ثُمَّ قَالَ : «یَا هؤُلَاءِ ، اتَّقُوا اللّهَ ، خَافُوا اللّهَ» فَلَمَّا أَصْبَحْنَا ، أَمَرَ بِبَیْعِ الْخَادِمِ ، وَ إِخْرَاجِی مِنَ الدَّارِ .443.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :إِسْحَاقُ قَالَ :أَخْبَرَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِیعِ السَّائِیُّ ، قَالَ : نَاظَرْتُ رَجُلًا مِنَ الثَّنَوِیَّهِ بِالْأَهْوَازِ ، ثُمَّ قَدِمْتُ سُرَّ مَنْ رَأی وَ قَدْ عَلِقَ بِقَلْبِی شَیْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ ؛ فَإِنِّی لَجَالِسٌ عَلی بَابِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَضِیبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام مِنْ دَارِ الْعَامَّهِ یَؤُمُّ الْمَوْکِبَ ، فَنَظَرَ إِلَیَّ ، وَ أَشَارَ بِسَبَّاحَتِهِ : «أَحَداً أَحَداً فَرْداً» . فَسَقَطْتُ مَغْشِیّاً عَلَیَّ .444.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :إِسْحَاقُ ، عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام یَوْماً وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَا أَصُوغُ بِهِ خَاتَماً أَتَبَرَّکُ بِهِ ، فَجَلَسْتُ ، وَ أَنْسِیتُ مَا جِئْتُ لَهُ ، فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ وَ نَهَضْتُ رَمی إِلَیَّ بِالْخَاتَمِ ، فَقَالَ : «أَرَدْتَ فِضَّهً ، فَأَعْطَیْنَاکَ خَاتَماً ، رَبِحْتَ الْفَصَّ وَ الْکِرَاءَ ، هَنَأَکَ اللّهُ یَا أَبَا هَاشِمٍ».

فَقُلْتُ : یَا سَیِّدِی ، أَشْهَدُ أَنَّکَ وَلِیُّ اللّهِ وَ إِمَامِیَ الَّذِی أَدِینُ اللّهَ بِطَاعَتِهِ ، فَقَالَ : «غَفَرَ اللّهُ لَکَ یَا أَبَا هَاشِمٍ» . .

445.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در حَجّه الوداع) اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا یحیی بن قُشیری (یا قنبری) که از اهل ده سماقیر (1) (یا سماقین است بنابر اختلاف نسخ کافی در هر دو لفظ). و گفت که: حضرت امام حسن را وکیلی بود که با آن حضرت در خانه اش اطاقی را فرا گرفته بود، و در آن حجره با آن وکیل، غلامی گرجی بود، پس وکیل اراده کرد که غلام را بر خویش داخل کند و غلام ابا و امتناع کرد، مگر آن که شراب نبیذی از برایش بیاورد. وکیل از برایش چاره کرد و نبیذ را آورد، بعد از آن او را بر خویش داخل نمود و میان او و امام حسن علیه السلام سه در فاصله بود که هر سه قفل آنها بسته بود.

راوی می گوید که: وکیل مرا خبر داد و گفت که: من بیدار بودم، ناگاه دیدم که درها گشوده می شود تا آن که حضرت به نفس نفیس خویش آمد و بر درِ حجره ایستاد و فرمود که:«ای جماعت، از خدا بپرهیزید و از خدا بترسید» و چون صبح کردیم، امر فرمود که آن غلام را بفروشند و مرا از خانه بیرون کنند.446.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در روز غدیر) اسحاق روایت کرده و گفته است که: خبر داد مرا محمد بن ربیع سائی (یا نسایی، یا نشایی، یا شیبانی، بنابر اختلاف نسخ کافی، ولیکن اوّل اصحّ است) و گفت که: در اهواز با مردی از جماعت ثَنَویه (که به دو خدا قائل اند) مباحثه کردم، بعد از آن به سرّ من رأی آمدم و چیزی از گفتار آن مرد ثَنَویّ به دلم چسبیده بود و من بر درِ خانه احمد بن خَضیب نشسته بودم، ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام رو آورد که از دار عامّه بر می گشت، (2) و به سوی من نظر فرمود و به انگشت شهادت خویش اشاره نمود که:«یکی و یگانه و تنهاست». پس من افتادم و بی هوش شدم.447.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (به علی علیه السلام) اسحاق، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: روزی بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدم و من اراده داشتم که از آن حضرت سؤال کنم، آن قدر از نقره را که به آن انگشتری بسازم و به آن تبرّک جویم. پس نشستم و فراموش کردم آنچه را که برای آن آمده بودم، و چون آن حضرت را وداع نمودم و برخاستم، انگشتر خود را به نزد من انداخت و فرمود:«نقره می خواستی و ما انگشتر به تو دادیم. نگین و اجرت ساختن آن را نفع کردی. ای ابو هاشم، خدا بر تو گوارا و مبارک گرداند».

من عرض کردم که: ای آقای، من شهادت می دهم که تو ولیّ خدایی و امام من، که خدا را به طاعت تو می پرستم، و دینداری می کنم. فرمود که: «ابو هاشم، خدا تو را بیامرزد». .

1- .در نسخه موجود، این ده، به نام قیر آمده است: تسمّی قیر.
2- .و دار عامّه، خانه ای است که همه کس در آن داخل می شوند. و ظاهر این است که خانه خلیفه مراد باشد، یعنی: حضرت از خانه خلیفه بر می گشت در روز اجتماع مردم؛ چون روز عید. مترجم

448.الإمام علىّ عليه السلام :إِسْحَاقُ قَالَ :حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَبُو الْعَيْنَاءِ الْهَاشِمِىُّ مَوْلى عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِىٍّ عَتَاقَةَ ، قَالَ : كُنْتُ أَدْخُلُ عَلى أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَأَعْطَشُ وَ أَنَا عِنْدَهُ ، فَأُجِلُّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ ، فَيَقُولُ : «يَا غُلَامُ ، اسْقِهِ» وَ رُبَّمَا حَدَّثْتُ نَفْسِى بِالنُّهُوضِ ، فَأُفَكِّرُ فِى ذلِكَ ، فَيَقُولُ : «يَا غُلَامُ ، دَابَّتَهُ» .449.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ ، قَالَ :دَخَلَ الْعَبَّاسِيُّونَ عَلى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ ، وَ دَخَلَ صَالِحُ بْنُ عَلِىٍّ وَ غَيْرُهُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ هذِهِ النَّاحِيَهِ عَلى صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَ مَا حَبَسَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ : وَ مَا أَصْنَعُ قَدْ وَكَّلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشَرِّ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ ، فَقَدْ صَارَا مِنَ الْعِبَادَهِ وَ الصَّلَاهِ وَ الصِّيَامِ إِلى أَمْرٍ عَظِيمٍ ، فَقُلْتُ لَهُمَا مَا فِيهِ ، فَقَالَا : مَا تَقُولُ فِى رَجُلٍ يَصُومُ النَّهَارَ ، وَ يَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ ، لَا يَتَكَلَّمُ وَ لَا يَتَشَاغَلُ ، وَ إِذَا نَظَرْنَا إِلَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُنَا ، وَ يُدَاخِلُنَا مَا لَا نَمْلِكُهُ مِنْ أَنْفُسِنَا ؟ فَلَمَّا سَمِعُوا ذلِكَ انْصَرَفُوا خَائِبِينَ . .

450.عنه صلی الله علیه و آله :اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن قاسم یعنی: ابو العیناء هاشمی مولای عبدالصمّد بن علی از روی عتاقت و آزادی (1) ، و گفت که: مکرّر بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل می شدم و تشنه می شدم و من در نزد آن حضرت بودم و او را جلیل و بزرگ می شمردم از آن که در حضور او آب طلب کنم. پس می فرمود که:«ای غلام، او را آب ده» و بسا بود که با خود می گفتم که برخیزم و در این باب فکر می کردم، که می فرمود: «ای غلام، اسب او را حاضر کن».451.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد، از علی بن عبدالغفّار روایت کرده است که گفت:جماعتی از بنی عبّاس و همچنین صالح بن علی و غیر او، از کسانی که از خانه آباده امامت، میل به باطل کرده بودند، بر صالح بن وصیف داخل شدند در هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام را به حکم خلیفه حبس کرده بود، صالح به ایشان گفت: چه کنم دو مرد را بر او گماشتم که از همه کسانی که من بر ایشان قدرت به هم رسانیدم، بدتر بودند و نتوانستم که از این دو نفر بد نفس تری را پیدا کنم و اکنون در امر عبادت و نماز و روزه به کار بزرگی رسیده اند و بسیار عبادت می کنند؟ به ایشان گفتم که: چه چیز در اوست که شما چنین شده اید؟ گفتند: چه گوییم در شأن کسی که دو روز، روزه می گیرد و در تمام شب، می ایستد و عبادت می کند و سخن نمی گوید و خود را به چیزی مشغول نمی کند و چون به سوی او نظر کنیم، رگ های گردن ما می لرزد و می طپد، و در ما حالتی به هم می رسد که ضبط خود نمی توانیم کرد و آن را چاره ای نمی توانیم نمود. چون بنی عبّاس و صالح بن علی و غیر ایشان که برای تحریص صالح طالح بر اذیّت و آزار امام علیه السلام رفته بودند، این را شنیدند، نومید برگشتند. .

1- .یعنی: ولایت او از جهت آزاد شدن از بردگی بود.

669.امام باقر علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، قَالَ :حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَکْفُوفُ ، قَالَ : حَدَّثَنِی بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ بَعْضِ فَصَّادِی الْعَسْکَرِ مِنَ النَّصَارَی ، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام بَعَثَ إِلَیْهِ یَوْماً فِی وَقْتِ صَلَاهِ الظُّهْرِ ، فَقَالَ لِیَ :«افْصِدْ هذَا الْعِرْقَ» قَالَ : وَ نَاوَلَنِی عِرْقاً لَمْ أَفْهَمْهُ مِنَ الْعُرُوقِ الَّتِی تُفْصَدُ ، فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : مَا رَأَیْتُ أَمْراً أَعْجَبَ مِنْ هذَا ، یَأْمُرُنِی أَنْ أَفْصِدَ فِی وَقْتِ الظُّهْرِ وَ لَیْسَ بِوَقْتِ فَصْدٍ ، وَ الثَّانِیَهُ عِرْقٌ لَا أَفْهَمُهُ ، ثُمَّ قَالَ لِیَ : «انْتَظِرْ ، وَ کُنْ فِی الدَّارِ».

فَلَمَّا أَمْسی دَعَانِی وَ قَالَ لِی : «سَرِّحِ الدَّمَ» فَسَرَّحْتُ ، ثُمَّ قَالَ لِی : «أَمْسِکْ» فَأَمْسَکْتُ ، ثُمَّ قَالَ لِی : «کُنْ فِی الدَّارِ».

فَلَمَّا کَانَ نِصْفُ اللَّیْلِ ، أَرْسَلَ إِلَیَّ ، وَ قَالَ لِی : «سَرِّحِ الدَّمَ».

قَالَ : فَتَعَجَّبْتُ أَکْثَرَ مِنْ عَجَبِیَ الْأَوَّلِ ، وَ کَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ ، قَالَ : فَسَرَّحْتُ ، فَخَرَجَ دَمٌ أَبْیَضُ کَأَنَّهُ الْمِلْحُ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ لِیَ : «احْبِسْ» . قَالَ : فَحَبَسْتُ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «کُنْ فِی الدَّارِ».

فَلَمَّا أَصْبَحْتُ ، أَمَرَ قَهْرَمَانَهُ أَنْ یُعْطِیَنِی ثَلَاثَهَ دَنَانِیرَ ، فَأَخَذْتُهَا ، وَ خَرَجْتُ حَتّی أَتَیْتُ ابْنَ بَخْتِیشُوعَ النَّصْرَانِیَّ ، فَقَصَصْتُ عَلَیْهِ الْقِصَّهَ ، قَالَ : فَقَالَ لِی : وَ اللّهِ ، مَا أَفْهَمُ مَا تَقُولُ ، وَ لَا أَعْرِفُهُ فِی شَیْءٍ مِنَ الطِّبِّ ، وَ لَا قَرَأْتُهُ فِی کِتَابٍ ، وَ لَا أَعْلَمُ فِی دَهْرِنَا أَعْلَمَ بِکُتُبِ النَّصْرَانِیَّهِ مِنْ فُلَانٍ الْفَارِسِیِّ ، فَاخْرُجْ إِلَیْهِ .

قَالَ : فَاکْتَرَیْتُ زَوْرَقاً إِلَی الْبَصْرَهِ ، وَ أَتَیْتُ الْأَهْوَازَ ، ثُمَّ صِرْتُ إِلی فَارِسَ إِلی صَاحِبِی ، فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ ، قَالَ : وَ قَالَ : أَنْظِرْنِی أَیَّاماً ، فَأَنْظَرْتُهُ ، ثُمَّ أَتَیْتُهُ مُتَقَاضِیاً ، قَالَ : فَقَالَ لِی : إِنَّ هذَا الَّذِی تَحْکِیهِ عَنْ هذَا الرَّجُلِ فَعَلَهُ الْمَسِیحُ فِی دَهْرِهِ مَرَّهً . .

670.امام باقر علیه السلام :علی بن محمد، از حسن بن حسین روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن حسن مکفوف و گفت که: حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب ما، از بعضی از رگ زنان سرّ من رأی که از جمله ترسایان بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روزی در وقت نماز ظهر به طلب او فرستاد و فرمود که:«این رگ را فصد (1) کن»، و آن فصّاد گفت که: رگی به من نمود که من آن را از جمله رگ هایی که فصد می شود، نفهمیده بودم و هرگز ندیده بودم که کسی آن را فصد کرده باشد، پس من در دل خود گفتم که: امری از این عجیب تر ندیدم، مرا امر می کند که در وقت ظهر فصد کنم و این وقت، وقت فصد نیست؛ چه هوا در نهایت گرمی است و دویم آن که این رگ، رگی است که آن را نمی فهمم.

بعد از آن به من فرمود که: «منتظر باش که دیگر باره تو را خواهم طلبید و در این خانه باش» و چون شام کردم مرا طلبید و فرمود که: «خون را رها کن»، من رها کردم. بعد از آن گفت: «ببند»، من بستم. و فرمود که: «در خانه باش» و چون نصف شب شد، به سوی من فرستاد و فرمود که: «خون را رها کن».

فصّاد گفت که: من تعجّب کردم بیشتر از تعجّبی که اوّل کرده بودم و خوشم نیامد که از او بپرسم که چرا چنین می کند؟ و گفت که: به گشودن رگ، خون را رها ساختم، پس خون سفیدی بیرون آمد که گویا نمک بود. بعد از آن فرمود که: «خون را حبس کن». فصّاد گفت که: خون را حبس کردم و گفت که: بعد از آن فرمود که: «در خانه باش» و چون صبح کردم قهرمان و کارفرمای خویش را امر فرمود که سه اشرفی به من دهند. من آن را گرفتم و بیرون آمدم تا آن که آمدم به نزد پسر بَختِیشوع طبیب نصرانی و این قصّه را بر او خواندم.

فصّاد گفت که: پسر بَختِیشوع گفت: به خدا سوگند، که من نمی فهمم که چه می گویی و آنچه می گویی، نمی دانم و آن را در چیزی در طب نشناخته ام و در کتابی نخوانده ام، و چنان نمی دانم که کسی در این روزگار داناتر باشد به کتاب های نصرانیّت از فلان کس فارسی. پس به سوی او بیرون رو و از او بپرس.

فصّاد گفت که: کشتی کوچکی را کرایه کردم تا بصره و آمدم به اهواز، پس به فارس رفتم، به نزد صاحب خود و این خبر را به او دادم، به من گفت که: چند روزی مرا مهلت ده. من او را مهلت دادم، بعد از آن به نزد وی آمدم که جواب بگیرم، گفت که: این را که از این مرد حکایت می کنی، حضرت مسیح علیه السلام در عمر خویش یک مرتبه آن را کرده است. .

1- .فصد کردن، به معنای رگ زدن است.

449.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، قَالَ :کَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حُجْرٍ إِلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام یَشْکُو عَبْدَ الْعَزِیزِ بْنَ دُلَفَ وَ یَزِیدَ بْنَ عَبْدِ اللّهِ ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ : «أَمَّا عَبْدُ الْعَزِیزِ فَقَدْ کُفِیتَهُ ، وَ أَمَّا یَزِیدُ فَإِنَّ لَکَ وَ لَهُ مَقَاماً بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ». فَمَاتَ عَبْدُ الْعَزِیزِ ، وَ قَتَلَ یَزِیدُ مُحَمَّدَ بْنَ حُجْرٍ .450.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، قَالَ :سُلِّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام إِلی نَحْرِیرٍ ، فَکَانَ یُضَیِّقُ عَلَیْهِ وَ یُؤْذِیهِ ، قَالَ : فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : وَیْلَکَ ، اتَّقِ اللّهَ ، لَا تَدْرِی مَنْ فِی مَنْزِلِکَ ؟ وَ عَرَّفَتْهُ صَلَاحَهُ ، وَ قَالَتْ : إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکَ مِنْهُ ، فَقَالَ : لَأَرْمِیَنَّهُ بَیْنَ السِّبَاعِ ، ثُمَّ فَعَلَ ذلِکَ بِهِ ، فَرُئِیَ علیه السلام قَائِماً یُصَلِّی وَ هِیَ حَوْلَهُ .451.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلی أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ یَکْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلی خَطِّهِ ، فَأَعْرِفَهُ إِذَا وَرَدَ ، فَقَالَ : «نَعَمْ». ثُمَّ قَالَ : «یَا أَحْمَدُ ، إِنَّ الْخَطَّ سَیَخْتَلِفُ عَلَیْکَ مِنْ بَیْنِ الْقَلَمِ الْغَلِیظِ إِلَی الْقَلَمِ الدَّقِیقِ ، فَلَا تَشُکَّنَّ».

ثُمَّ دَعَا بِالدَّوَاهِ فَکَتَبَ ، وَ جَعَلَ یَسْتَمِدُّ إِلی مَجْرَی الدَّوَاهِ ، فَقُلْتُ فِی نَفْسِی وَ هُوَ یَکْتُبُ : أَسْتَوْهِبُهُ الْقَلَمَ الَّذِی کَتَبَ بِهِ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْکِتَابَهِ ، أَقْبَلَ یُحَدِّثُنِی وَ هُوَ یَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمِنْدِیلِ الدَّوَاهِ سَاعَهً ثُمَّ قَالَ : «هَاکَ یَا أَحْمَدُ» فَنَاوَلَنِیهِ .

فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنِّی مُغْتَمٌّ لِشَیْءٍ یُصِیبُنِی فِی نَفْسِی وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاکَ ، فَلَمْ یُقْضَ لِی ذلِکَ ، فَقَالَ : «وَ مَا هُوَ یَا أَحْمَدُ ؟» فَقُلْتُ : یَا سَیِّدِی ، رُوِیَ لَنَا عَنْ آبَائِکَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِیَاءِ عَلی أَقْفِیَتِهِمْ ، وَ نَوْمَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی أَیْمَانِهِمْ ، وَ نَوْمَ الْمُنَافِقِینَ عَلی شَمَائِلِهِمْ ، وَ نَوْمَ الشَّیَاطِینِ عَلی وُجُوهِهِمْ ؟ فَقَالَ علیه السلام : «کَذلِکَ هُوَ».

فَقُلْتُ : یَا سَیِّدِی ، فَإِنِّی أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلی یَمِینِی ، فَمَا یُمْکِنُنِی ، وَ لَا یَأْخُذُنِی النَّوْمُ عَلَیْهَا ، فَسَکَتَ سَاعَهً ، ثُمَّ قَالَ : «یَا أَحْمَدُ ، ادْنُ مِنِّی». فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَقَالَ : «أَدْخِلْ یَدَکَ تَحْتَ ثِیَابِکَ»، فَأَدْخَلْتُهَا ، فَأَخْرَجَ یَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِیَابِهِ ، وَ أَدْخَلَهَا تَحْتَ ثِیَابِی ، فَمَسَحَ بِیَدِهِ الْیُمْنی عَلی جَانِبِیَ الْأَیْسَرِ ، وَ بِیَدِهِ الْیُسْرَی عَلی جَانِبِیَ الْأَیْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَ أَحْمَدُ : فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلی یَسَارِی مُنْذُ فَعَلَ ذلِکَ بِی علیه السلام ، وَ مَا یَأْخُذُنِی نَوْمٌ عَلَیْهَا أَصْلًا . .

452.الأمالی ، صدوق (به نقل از ابن عبّاس) علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: محمد بن حُجر به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از عبدالعزیز بن دُلَف و یزید بن عبداللّه شکایت داشت. حضرت به او نوشت:«امّا عبدالعزیز، خدا تو را از او کفایت کرده و از او خلاص شدی، و امّا یزید، تو را با او ایستادنی است در نزد خدای تعالی و خدا در میان شما حکم خواهد کرد». پس عبدالعزیز مرد، و یزید محمد بن حُجر را کشت.453.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام) علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: امام حسن علیه السلام را به نِحریر خادم سپردند، پس نحریر بر آن حضرت تنگ می گرفت و او را آزار می کرد. راوی می گوید که:زن نِحریر، به نحریر گفت: وای بر تو، از خدا بپرهیز، نمی دانی که کی در منزل تو است (و آن زن خوبی و صلاح آن حضرت را به نحریر شناسانید) و گفت که: من بر تو از او می ترسم که به جهت او، به بلایی گرفتار شوی. نِحریر گفت که: البتّه او را در میان درندگان (یعنی: شیران) خواهم انداخت و با آن حضرت چنین کرد. پس دیدند که آن حضرت علیه السلام ایستاده، نماز می کرد و آن شیران در حوالی و گرداگرد او بودند.454.الفتوح (فی خَبرِ دُخولِ عائِشَهَ عَلی اُمِّ سَلَمَهَ قَ) محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدم و از او خواستم که بنویسد تا به خطّش نظر کنم و آن را بشناسم. چون نامه آن حضرت بر من وارد شد، فرمود:«می نویسم». بعد از آن فرمود که: «ای احمد، به درستی که خطّ بر تو مختلف می شود از میان دو قلم از قلم درشت تا قلم ریزه (و مراد، این است که خطّی که من بنویسم، نمی توانی که همان را سر مشق خود کنی و نامه ای که بر تو وارد شود و به من منسوب باشد، به همین بشناسی)؛ زیرا که خط به اعتبار درشتی و ریزکی قلم، تفاوت می کند. پس به سبب تفاوت آن، شک مکن».

بعد از آن دوات را طلبید و نوشت و شروع کرد که مَد بر می داشت از قعر دوات تا دهن آن، من با خود گفتم در حالی که آن حضرت در کار نوشتن بود که از او خواهش می کنم که این قلم را که به آن نوشته به من ببخشد، و چون از نوشتن فارغ شد، شروع فرمود که با من سخن می گفت، و در آن حال قلم را به دستمالی که از برای دوات قرار داده بود می مالید، تا پاک شود. بعد از آن، فرمود که: «ای احمد، بگیر» و آن قلم را به

من داد. عرض کردم که: فدای تو گردم، من بسیار غمناکم برای چیزی که به من می رسد در حقّ خودم، و خواستم که از پدرت بپرسم و آن از برایم مقدّر نشد.

فرمود که: «ای احمد، آن چه چیز است؟» عرض کردم که: ای سیّد من، برای ما روایت شده از پدرانت که خواب پیغمبران بر قفاهای ایشان است، و خواب مؤمنان بر دست های راست ایشان، و خواب منافقان بر دست های چپ ایشان، و خواب شیاطین بر روی های ایشان (که پیغمبران بر پشت می خوابند، و مؤمنان بر دست راست، و منافقان بر دست چپ، و شیاطین بر رو).

آن حضرت علیه السلام فرمود که: «امر، همچنین است». عرض کردم که: ای آقای من، من منتهای سعی را به عمل می آورم که بر دست راست خود بخوابم و مرا ممکن نمی شود و بر دست راست که می خوابم، مرا خواب نمی گیرد. حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «ای احمد، نزدیک من بیا». من به آن حضرت نزدیک شدم، پس فرمود که: «دستت را در زیر جامه های خویش داخل کن». من آن را داخل کردم. پس آن حضرت دستش را از زیر جامه های خود بیرون آورد و آن را در زیر جامه های من در آورد و سه مرتبه دست راست خود را بر پهلوی چپ من مالید و دست چپ خود را بر طرف راست من مالید.

احمد می گوید که: از آن زمان که آن حضرت علیه السلام با من چنین کرد تا حال، نمی توانم که بر دست چپ بخوابم و بر دست چپ اصلاً مرا خواب نمی گیرد. .

125 بَابُ مَوْلِدِ الصَّاحِبِ علیه السلامولِدَ علیه السلام لِلنِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ

455.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، قَالَ :خَرَجَ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام حِینَ قُتِلَ الزُّبَیْرِیُّ : «هذَا جَزَاءُ مَنِ افْتَری عَلَی اللّهِ فِی أَوْلِیَائِهِ ، زَعَمَ أَنَّهُ یَقْتُلُنِی وَ لَیْسَ لِی عَقِبٌ ، فَکَیْفَ رَأی قُدْرَةَ اللّهِ ؟»

وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ «م ح م د» سَنَةَ سِتٍّ وَ خَمْسِینَ وَ مِائَتَیْنِ . .

125. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان علیه السلام

125. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان علیه السلامآن حضرت علیه السلام متولّد شد در وقتی که نیمه ای از ماه شعبان گذشته بود در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت.

456.صحیح مسلم (به نقل از سعید بن مُسَیِّب، از عامر بن سعد بن ا) حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد روایت کرده است که گفت:... تا آخر آنچه در باب اشاره به سوی حضرت صاحب الزّمان علیه السلام گذشت. (1)

.

1- .فرمانی از امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد در هنگامی که زبیری لعنه اللّه کشته شد که: «این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حقّ دوستان آن جناب. زبیری گمان می کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را «م ح م د» نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.

457.تاريخ دمشق عن عامر بن سعد :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، قَالَ :حَدَّثَنِی مُحَمَّدٌ وَ الْحَسَنُ ابْنَا عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ فِی سَنَهِ تِسْعٍ وَ سَبْعِینَ وَ مِائَتَیْنِ ، قَالَا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْعَبْدِیُّ مِنْ عَبْدِ قَیْسٍ ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِیٍّ الْعِجْلِیِّ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ ، قَالَ : أَتَیْتُ سُرَّ مَنْ رَأَی ، وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، فَدَعَانِی مِنْ غَیْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ ، فَلَمَّا دَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ ، قَالَ لِی : «یَا أَبَا فُلَانٍ ، کَیْفَ حَالُکَ ؟» ثُمَّ قَالَ لِی : «اقْعُدْ یَا فُلَانُ». ثُمَّ سَأَلَنِی عَنْ جَمَاعَهٍ مِنْ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أَهْلِی ، ثُمَّ قَالَ لِی : «مَا الَّذِی أَقْدَمَکَ ؟» قُلْتُ : رَغْبَهٌ فِی خِدْمَتِکَ ، قَالَ : فَقَالَ : «فَالْزَمِ الدَّارَ».

قَالَ : فَکُنْتُ فِی الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِی لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ کُنْتُ أَدْخُلُ عَلَیْهِ مِنْ غَیْرِ إِذْنٍ إِذَا کَانَ فِی دَارِ الرِّجَالِ ، فَدَخَلْتُ إِلَیْهِ یَوْماً وَ هُوَ فِی دَارِ الرِّجَالِ ، فَسَمِعْتُ حَرَکَهً فِی الْبَیْتِ ، فَنَادَانِی : «مَکَانَکَ لَا تَبْرَحْ» فَلَمْ أَجْسُرْ أَخْرُجُ وَ لَا أَدْخُلُ ، فَخَرَجَتْ عَلَیَّ جَارِیَهٌ مَعَهَا شَیْءٌ مُغَطًّی ، ثُمَّ نَادَانِیَ : «ادْخُلْ» فَدَخَلْتُ ، وَ نَادَی الْجَارِیَهَ ، فَرَجَعَتْ ، فَقَالَ لَهَا : «اکْشِفِی عَمَّا مَعَکِ» فَکَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْیَضَ ، حَسَنِ الْوَجْهِ ، وَ کَشَفَتْ عَنْ بَطْنِهِ ، فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلی سُرَّتِهِ ، أَخْضَرُ ، لَیْسَ بِأَسْوَدَ ، فَقَالَ : «هذَا صَاحِبُکُمْ».

ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ ، فَمَا رَأَیْتُهُ بَعْدَ ذلِکَ حَتّی مَضی أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام .

فَقَالَ ضَوْء بْنُ عَلِیٍّ : فَقُلْتُ لِلْفَارِسِیِّ : کَمْ کُنْتَ تُقَدِّرُ لَهُ مِنَ السِّنِینَ ؟ قَالَ : سَنَتَیْنِ .

قَالَ الْعَبْدِیُّ : فَقُلْتُ لِضَوْءٍ : کَمْ تُقَدِّرُ لَهُ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَرْبَعَ عَشْرَهَ سَنَهً .

قَالَ أَبُو عَلِیٍّ وَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ : وَ نَحْنُ نُقَدِّرُ لَهُ إِحْدی وَ عِشْرِینَ سَنَهً . .

458.تاریخ بغداد عن جابر : (لِعَلِیٍّ علیه السلام) علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: حدیث کردند مرا محمد و حسن پسران علی بن ابراهیم در سال دویست و هفتاد و نه و گفتند که: حدیث کرد ما را محمد بن علی بن عبدالرّحمان عبدی که از قبیله عبدالقیس است، از ضوء بن علی عِجْلی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد که گفت: به سرّ من رأی آمدم و بر درِ خانه امام حسن عسکری علیه السلام ماندم، پس مرا طلبید بی آن که رخصت طلب کنم، و چون داخل شدم و سلام کردم، فرمود که:«ای ابوفلان، حالت چون است؟» پس به من فرمود که: «بنشین ای فلان»، بعد از آن مرا سؤال کرد از جماعتی از مردان و زنان از کسان من و فرمود که: «چه باعث شد که تو را به اینجا آورد؟» (تا آخر آنچه در باب مذکور گذشت. 1 ولیکن در آخر حدیث چون اوّل آن زیادتی و تتّمه هست که در آنجا بود و آن تتّمه این است که:) پس ضوء بن علی گفت که: به آن فارسی گفتم که: از برایش چند سال را مظنّه می کردی؟ گفت: دو سال. عبدی گفت که: من به ضوء گفتم که: تو چند سال را از برایش مظنّه می کنی؟ گفت: چهارده سال و ابو علی و ابو عبداللّه گفتند که: ما از برایش بیست و یک سال را مظنّه می کنیم؟ چه ایشان آن حضرت را در اوقات مختلف دیده بودند. .

459.تاريخ بغداد عن سويد بن غفله عن عمر بن الخطّاب :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا الْقُمِّيِّينَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَامِرِىِّ ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ غَانِمٍ الْهِنْدِىِّ ، قَالَ :كُنْتُ بِمَدِينَهِ الْهِنْدِ الْمَعْرُوفَهِ بِقِشْمِيرَ الدَّاخِلَهِ وَ أَصْحَابٌ لِى يَقْعُدُونَ عَلى كَرَاسِىَّ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَهَ : التَّوْرَاهَ ، وَ الْإِنْجِيلَ ، وَ الزَّبُورَ ، وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ ، نَقْضِى بَيْنَ النَّاسِ ، وَ نُفَقِّهُهُمْ فِى دِينِهِمْ ، وَ نُفْتِيهِمْ فِى حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ ، يَفْزَعُ النَّاسُ إِلَيْنَا : الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ ، فَتَجَارَيْنَا ذِكْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقُلْنَا : هذَا النَّبِىُّ الْمَذْكُورُ فِى الْكُتُبِ قَدْ خَفِىَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ ، وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْفَحْصُ عَنْهُ وَ طَلَبُ أَثَرِهِ ، وَ اتَّفَقَ رَأْيُنَا وَ تَوَافَقْنَا عَلى أَنْ أَخْرُجَ ، فَأَرْتَادَ لَهُمْ ، فَخَرَجْتُ وَ مَعِى مَالٌ جَلِيلٌ ، فَسِرْتُ اثْنَىْ عَشَرَ شَهْراً حَتّى قَرُبْتُ مِنْ كَابُلَ ، فَعَرَضَ لِى قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ ، فَقَطَعُوا عَلَىَّ ، وَ أَخَذُوا مَالِى ، وَ جُرِحْتُ جِرَاحَاتٍ شَدِيدَهً ، وَ دُفِعْتُ إِلى مَدِينَهِ كَابُلَ ، فَأَنْفَذَنِى مَلِكُهَا لَمَّا وَقَفَ عَلى خَبَرِى إِلى مَدِينَهِ بَلْخَ ، وَ عَلَيْهَا إِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِى أَسْوَدَ ، فَبَلَغَهُ خَبَرِى ، وَ أَنِّى خَرَجْتُ مُرْتَاداً مِنَ الْهِنْدِ ، وَ تَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّهَ ، وَ نَاظَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَ أَصْحَابَ الْكَلَامِ ، فَأَرْسَلَ إِلَىَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ ، فَأَحْضَرَنِى مَجْلِسَهُ ، وَ جَمَعَ عَلَىَّ الْفُقَهَاءَ ، فَنَاظَرُونِى ، فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّى خَرَجْتُ مِنْ بَلَدِى أَطْلُبُ هذَا النَّبِىَّ الَّذِى وَجَدْتُهُ فِى الْكُتُبِ ، فَقَالَ لِى : مَنْ هُوَ ؟ وَ مَا اسْمُهُ ؟ فَقُلْتُ : مُحَمَّدٌ ، فَقَالُوا : هُوَ نَبِيُّنَا الَّذِى تَطْلُبُ ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ شَرَائِعِهِ ، فَأَعْلَمُونِى .

فَقُلْتُ لَهُمْ : أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّداً نَبِىٌّ ، وَ لَا أَعْلَمُهُ هذَا الَّذِى تَصِفُونَ أَمْ لَا ؟ فَأَعْلِمُونِى مَوْضِعَهُ لِأَقْصِدَهُ ، فَأُسَائِلَهُ عَنْ عَلَامَاتٍ عِنْدِى وَ دَلَالَاتٍ ، فَإِنْ كَانَ صَاحِبِىَ الَّذِى طَلَبْتُ ، آمَنْتُ بِهِ ، فَقَالُوا : قَدْ مَضى عليه السلام ، فَقُلْتُ : فَمَنْ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ ؟ فَقَالُوا : أَبُو بَكْرٍ .

قُلْتُ : فَسَمُّوهُ لِى ؛ فَإِنَّ هذِهِ كُنْيَتُهُ ، قَالُوا : عَبْدُ اللّهِ بْنُ عُثْمَانَ ، وَ نَسَبُوهُ إِلى قُرَيْشٍ .

قُلْتُ : فَانْسُبُوا لِى مُحَمَّداً نَبِيَّكُمْ ، فَنَسَبُوهُ لِى ، فَقُلْتُ : لَيْسَ هذَا صَاحِبِىَ الَّذِى طَلَبْتُ ، صَاحِبِىَ الَّذِى أَطْلُبُهُ خَلِيفَتُهُ أَخُوهُ فِى الدِّينِ ، وَ ابْنُ عَمِّهِ فِى النَّسَبِ ، وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ ، وَ أَبُو وُلْدِهِ ، لَيْسَ لِهذَا النَّبِىِّ ذُرِّيَّهٌ عَلَى الْأَرْضِ غَيْرُ وُلْدِ هذَا الرَّجُلِ الَّذِى هُوَ خَلِيفَتُهُ .

قَالَ : فَوَثَبُوا بِى ، وَ قَالُوا : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، إِنَّ هذَا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشِّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ ، هذَا حَلَالُ الدَّمِ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : يَا قَوْمُ ، أَنَا رَجُلٌ مَعِى دِينٌ ، مُتَمَسَّكٌ

بِهِ، لَا أُفَارِقُهُ حَتّى أَرىَ مَا هُوَ أَقْوى مِنْهُ ، إِنِّى وَجَدْتُ صِفَهَ هذَا الرَّجُلِ فِى الْكُتُبِ الَّتِى أَنْزَلَهَا اللّهُ عَلى أَنْبِيَائِهِ ، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَ مِنَ الْعِزِّ الَّذِى كُنْتُ فِيهِ طَلَباً لَهُ ، فَلَمَّا فَحَصْتُ عَنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمُ الَّذِى ذَكَرْتُمْ ، لَمْ يَكُنِ النَّبِىَّ الْمَوْصُوفَ فِى الْكُتُبِ ، فَكَفُّوا عَنِّى .

وَ بَعَثَ الْعَامِلُ إِلى رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ : الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ فَدَعَاهُ ، فَقَالَ لَهُ : نَاظِرْ هذَا الرَّجُلَ الْهِنْدِيَّ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ : أَصْلَحَكَ اللّهُ ، عِنْدَكَ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ وَ هُمْ أَعْلَمُ وَ أَبْصَرُ بِمُنَاظَرَتِهِ ، فَقَالَ لَهُ : نَاظِرْهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ ، وَ احْلُ بِهِ ، وَ الْطُفْ لَهُ ، فَقَالَ لِىَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ بَعْدَ مَا فَاوَضْتُهُ : إِنَّ صَاحِبَكَ الَّذِى تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِىُّ الَّذِى وَصَفَهُ هؤُلَاءِ ، وَ لَيْسَ الْأَمْرُ فِى خَلِيفَتِهِ كَمَا قَالُوا ، هذَا النَّبِىُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَ وَصِيُّهُ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ هُوَ زَوْجُ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَىْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله .

قَالَ غَانِمٌ أَبُو سَعِيدٍ : فَقُلْتُ : اللّهُ أَكْبَرُ ، هذَا الَّذِى طَلَبْتُ ؛ فَانْصَرَفْتُ إِلى دَاوُدَ بْنِ الْعَبَّاسِ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، وَجَدْتُ مَا طَلَبْتُ ، وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ .

قَالَ : فَبَرَّنِى ، وَ وَصَلَنِى ، وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ : تَفَقَّدْهُ . قَالَ : فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ حَتّى آنَسْتُ بِهِ ، وَ فَقَّهَنِى فِيمَا احْتَجْتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلَاهِ وَ الصِّيَامِ وَ الْفَرَائِضِ .

قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّا نَقْرَأُ فِى كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّداً خَاتَمُ النَّبِيِّينَ ، لَا نَبِىَّ بَعْدَهُ ، وَ أَنَّ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلى وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ، ثُمَّ إِلَى الْوَصِىِّ بَعْدَ الْوَصِىِّ ، لَا يَزَالُ أَمْرُ اللّهِ جَارِياً فِى أَعْقَابِهِمْ حَتّى تَنْقَضِىَ الدُّنْيَا ، فَمَنْ وَصِىُّ وَصِىِّ مُحَمَّدٍ ؟ قَالَ : الْحَسَنُ ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا مُحَمَّدٍ ثُمَّ سَاقَ الْأَمْرَ فِى الْوَصِيَّهِ حَتَّى انْتَهى إِلى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام .

ثُمَّ أَعْلَمَنِى مَا حَدَثَ ؛ فَلَمْ يَكُنْ لِى هِمَّهٌ إِلَا طَلَبُ النَّاحِيَهِ .

فَوَافى قُمَّ ، وَ قَعَدَ مَعَ أَصْحَابِنَا فِى سَنَهِ أَرْبَعٍ وَ سِتِّينَ ، وَ خَرَجَ مَعَهُمْ حَتّى وَافى بَغْدَادَ ، وَ مَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ أَهْلِ السِّنْدِ كَانَ صَحِبَهُ عَلَى الْمَذْهَبِ .

قَالَ : فَحَدَّثَنِى غَانِمٌ ، قَالَ : وَ أَنْكَرْتُ مِنْ رَفِيقِى بَعْضَ أَخْلَاقِهِ ، فَهَجَرْتُهُ ، وَ خَرَجْتُ حَتّى سِرْتُ إِلَى الْعَبَّاسِيَّهِ أَتَهَيَّأُ لِلصَّلَاهِ وَ أُصَلِّى ، وَ إِنِّى لَوَاقِفٌ مُتَفَكِّرٌ فِيمَا قَصَدْتُ لِطَلَبِهِ إِذَا أَنَا بِآتٍ قَدْ أَتَانِى ، فَقَالَ : أَنْتَ فُلَانٌ ؟ اسْمُهُ بِالْهِنْدِ فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : أَجِبْ مَوْلَاكَ ، فَمَضَيْتُ مَعَهُ ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَلَّلُ بِىَ الطُّرُقَ حَتّى أَتى دَاراً وَ بُسْتَاناً ، فَإِذَا أَنَا بِهِ عليه السلام جَالِسٌ ، فَقَالَ :

«مَرْحَباً يَا فُلَانُ بِكَلَامِ الْهِنْدِ كَيْفَ حَالَکَ ؟ وَ كَيْفَ خَلّفْتَ فُلَاناً وَ فُلَاناً ؟» حَتّى عَدَّ الْأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ ، فَسَاءَلَنِی عَنْهُمْ وَاحِداً وَاحِداً ، ثُمَّ أَخْبَرَنِی بِمَا تَجَارَيْنَا ، كُلَّ ذلِکَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ .

ثُمَّ قَالَ : «أَرَدْتَ أَنْ تَحُجَّ مَعَ أَهْلِ قُمَّ ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، يَا سَيِّدِی ، فَقَالَ : «لَا تَحُجَّ مَعَهُمْ ، وَ انْصَرِفْ سَنَتَکَ هذِهِ ، وَ حُجَّ فِی قَابِلٍ». ثُمَّ أَلْقی إِلَیَّ صُرَّةً كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ لِیَ : «اجْعَلْهَا نَفَقَتَکَ ، وَ لَا تَدْخُلْ إِلی بَغْدَادَ إِلی فُلَانٍ سَمَّاهُ وَ لَا تُطْلِعْهُ عَلی شَیْءٍ»، وَ انْصَرِفْ إِلَيْنَا إِلَی الْبَلَدِ .

ثُمَّ وَافَانَا بَعْضُ الْفُيُوجِ ، فَأَعْلَمُونَا أَنَّ أَصْحَابَنَا انْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَهِ ، وَ مَضی نَحْوَ خُرَاسَانَ ، فَلَمَّا كَانَ فِی قَابِلٍ ، حَجَّ وَ أَرْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّهٍ مِنْ طُرَفِ خُرَاسَانَ ، فَأَقَامَ بِهَا مُدَّهً ، ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللّهُ . .

460.تاریخ بغداد عن المهدیّ العبّاسی :علی بن محمد، و از چندین نفر از اصحاب قمّیان ما، از محمد بن محمد عامری، از ابو سعید غانم هندی روایت کرده است که گفت:من در شهری از شهرهای هند بودم که مشهور است به کشمیر داخل (یعنی: کشمیری که داخل است در زمین هند؛ نه آن کشمیری که خارج از زمین هند است) و آشنایانی چند داشتم که همه از طرف دست راست پادشاه بر کرسی ها می نشستند، و ایشان چهل نفر بودند، و همه ایشان کتاب های چهارگانه را که عبارت است از: تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، می خواندند و ما در میان مردمان حکم می کردیم و ایشان را در دینی که داشتند، دانشمند می گردانیدیم، و در حلال و حرامی که داشتند، ایشان را فتوا می دادیم و همه مردمان از پادشاه و غیر او و آنان که در مرتبه از او پست تر بودند، به سوی ما پناه می آوردند، و در مسائل به ما رجوع می نمودند، پس ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را جاری کردیم و نامش را مذکور نمودیم و گفتیم که: این پیغمبر که در کتاب های آسمانی مذکور است، امرش بر ما پوشیده شده است، و بر ما واجب است که او را تفحّص کنیم و نشانه او را طلب نماییم، و رأی ما متّفق شد (و با یکدیگر اتّفاق نمودیم) بر این که من بیرون آیم و پیغمبر و احوال او را از برای ایشان طلب کنم، پس بیرون آمدم و مال بسیاری با من بود و دوازده ماه گشتم تا به کابل نزدیک شدم و گروهی از ترکان به من برخوردند و مرا مانع شدند و بر من غالب آمدند و مال مرا گرفتند و زخم های سختی به من رسید و کسی مرا به شهر کابل رسانید و پادشاه کابل چون بر خبر من مطلّع شد، مرا به شهر بلخ فرستاد و در آن وقت، داود بن عبّاس بن ابی اسود، حاکم بلخ بود. پس خبر من به او رسید و به او گفتند که: من به عنوان طلب دین از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی را آموخته ام و با فقها و متکلّمان مباحثه کرده ام.

داود بن عبّاس به سوی من فرستاد و مرا در مجلس خود حاضر گردانید، و فقها را بر سر من جمع کرد و با من گفت وگو کردند. پس من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خویش بیرون آمده ام از برای طلب کردن این پیغمبری که ذکر او را در کتاب ها یافته ام. داود به من گفت که: آن پیغمبر کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد. داود گفت که: آن پیغمبر ما است که تو او را می طلبی. من از فقهای شرایع دین، آن حضرت را سؤال کردم و ایشان مرا اعلام کردند، پس به ایشان گفتم که: من می دانم محمد، پیغمبر است و نمی دانم که آن همین است که شما او را وصف می کنید،

یا نه؟ پس موضع او را به من اعلام کنید و بگویید که در کجا می باشد تا من او را قصد کنم و به نزد او روم و از او سؤال کنم، از علامت ها و دلالت ها که در نزد من است و آنها را می دانم. پس اگر صاحب من باشد که او را طلب کرده ام، به او ایمان می آورم. گفتند که: آن حضرت علیه السلام از دنیا رفته است. گفتم که: وصیّ و جانشین او کیست؟ گفتند: ابوبکر. گفتم که: نامش را برای من بیان کنید؛ زیرا که این کُنیت او است. گفتند: عبداللّه پسر عثمان و او را به قریش نسبت دادند. گفتم که: نسب پیغمبر خویش محمد را برای من بیان کنید. پس نسب او را برای من بیان کردند. گفتم که: اینک آن پیغمبری که من او را طلب می کنم، نیست پیغمبری که من او را طلب می کنم، جانشینش برادر اوست در دین و پسر عموی او در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان او و این پیغمبر را بر روی زمین فرزندی نیست غیر از فرزندان این مردی که جانشین اوست.

غانم می گوید که: چون این را شنیدند، به سوی من جستند و گفتند: ایّها الامیر، این مرد از شرک بیرون آمده و داخل کفر شده است، و اینک خونش حلال است. من به ایشان گفتم: ای گروه، من مردی ام که دین دارم، و به آن چنگ در زده ام و آن را محکم گرفته ام و از آن مفارقت نمی کنم، تا چیزی را ببینم که از آن قوی تر باشد. به درستی که من صفت این مرد را یافتم در کتاب هایی که خدا آنها را بر پیغمبرانش فرو فرستاده و جز این نیست که از بلاد هند بیرون آمدم و از عزّتی که در آن بودم، دست برداشتم، به جهت آن که او را طلب کنم. و چون از امر پیغمبر شما که شما او را ذکر کردید، تفحص کردم، آن پیغمبری که در کتاب ها وصف شده بود، نبود، پس دست از من بردارید.

و حاکم به سوی مردی فرستاد که او را حسین بن اشکیب می گویند و او را طلبید و چون آمد، به او گفت که: با این مرد هندی مباحثه کن. حسین در جواب حاکم گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، در نزد تو فقها و علما هستند و ایشان به مباحثه کردن با او داناتر و بیناترند. حاکم گفت: با او مباحثه کن؛ چنانچه من به تو می گویم و با او خلوت کن و از برای او باریک شو و خوب دل بدار تا درست خاطر نشان او کنی و با او مدارایی و ملاطفت و مهربانی کن و چون به خلوت رفتیم، حسین بن اشکیب به من گفت بعد از آن که با یکدیگر گفت وگو کرده بودیم و آنچه را بایست که من به او بگویم گفته بودم، و آنچه را که بایست او به من بگوید گفته بود، که آن پیغمبری که تو او را طلب می کنی، همین پیغمبری است که این گروه او را وصف کردند و امر در جانشین او چنانچه ایشان گفتند، نیست. این پیغمبر، محمد بن عبداللّه بن عبدالمطّلب است و وصیّ او، علی بن ابی

طالب بن عبدالمطّلب است و آن حضرت، شوهر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است و پدر حسن و حسین که دو نبیره محمدند.

ابو سعید غانم می گوید که: من گفتم: اللّه اکبر! اینک همان است که من طلب می کردم، پس به سوی داود بن عبّاس برگشتم و به او گفتم که: ایّها الامیر، آنچه را که طلب می کردم یافتم، و من شهادت می دهم که نیست خدایی مگر خدا و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است.

غانم می گوید: پس داود با من نیکی و احسان نمود، و عطا و جائزه داد و به حسین گفت که: او را تفقّد کن و بارجویی نما و از احوالش غافل مشو. غانم می گوید: بعد از آن، به سوی حسین رفتم و با او اُنس گرفتم و مرا دانشمند گردانید در آنچه به آن محتاج بودم؛ از نماز و روزه و سایر واجبات.

غانم می گوید که: به او گفتم که: ما در کتاب های خود می خوانیم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است، که پیغمبری بعد از او نیست، و نیز می خوانیم که امر امامت بعد از او، با وصیّ و وارث و خلیفه بعد از او است. بعد از آن با وصیّ بعد از وصیّ و پیوسته امر خدا که خلافت است، در فرزندان ایشان جاری است تا دنیا تمام شود. پس وصیّ وصیّ محمد کیست؟ گفت که: امام حسن، بعد از آن امام حسین، پسران محمد. پس امر را راند در باب وصیّت و همه را شمرد تا به حضرت صاحب الزّمان علیه السلام رسید. پس آنچه حادث شده بود از امر غایب شدن، به من اعلام نمود. بعد از آن مرا همّتی نبود مگر طلب کردن ناحیه مقدّسه و منزل آن حضرت و همه همّت من بر آن مقصود شد.

راوی می گوید: پس غانم به قم آمد و با اصحاب ما نشست در سال شصت و چهارم (و ظاهر این است که دویست، از حدیث افتاده باشد، یا آن که به جهت ظهور ذکر، نکرده، چنان که متعارف است که کسور را ذکر می کنند و عدد تامّ معلوم معهود را می اندازند و این، اظهر است). حاصل مراد آن که: غانم در سال دویست و بیست و چهارم در شهر قم بود و با اصحاب ما بیرون رفت تا به بغداد رسید و او را رفیقی بود از اهل سِند که با او بود و به جهت هم مذهبی همراه او شده بود.

راوی می گوید که: غانم مرا خبر داد و گفت که: بعضی از اخلاق رفیق خود را انکار کردم و از آن خوشم نیامد، پس از او جدا شدم و بیرون رفتم تا به عبّاسیّه رسیدم، (1) و در کار مهیّا شدن برای نماز و نماز کردن بودم، و من

ایستاده و متفکّر بودم در آنچه از برای طلب کردن آن قصد کرده بودم، ناگاه دیدم که کسی به نزد من آمد و گفت: تویی که نامت در هند فلان است؟ گفتم: آری. گفت: آقای خود را اجابت کن که تو را می طلبد. من با او روانه شدم و پیوسته مرا در راه ها و کوچه ها داخل می نمود تا آن که در خانه و بستانی آمد. ناگاه دیدم که آن حضرت علیه السلام نشسته و به سخن اهل هند فرمود که: «ای فلان، خوش آمدی، حالت چون است؟ و چگونه گذاشتی فلان و فلان و فلان را؟» تا آن که همه آن چهل نفر را شمرد و نام برد و مرا از حال ایشان یک به یک سؤال کرد.

بعد از آن مرا خبر داد به آنچه آن را جاری ساخته بودیم و همه اینها را به سخن اهل هند می فرمود و فرمود که: «اراده کرده ای که با اهل قم به حج روی؟» عرض کردم: آری، ای سیّد من. فرمود که: «با ایشان به حج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده به حج رو». پس کیسه زری که در پیش رویش بود، به سوی من انداخت و فرمود که: «این را خرجی خویش گردان و در بغداد، در خانه فلان داخل مشو» و آن شخص را نام برد و فرمود که: «او را بر هیچ چیز مطّلع مگردان».

راوی می گوید که: غانم برگشت به سوی ما و به آن شهری که بودیم، و بعد از آن پیک ها به نزد ما آمدند و ما را اعلام کردند که اصحاب ما که به حج رفته بودند، از عقبه برگشتند و به حج نرفتند و غانم به جانب خراسان رفت و چون سال آینده شد، به حج رفت و از طرف خراسان هدیه و سوغاتی به سوی ما فرستاد، و مدّتی در خراسان ماند و در آنجا وفات کرد، خدا او را رحمت کند . .

1- .و آن عمارت و مسجد بنی عبّاس است در سامرّه، و ترجمه آن به قریه عبّاسیّه صورتی ندارد. مترجم

ص: 760

. .

ص: 761

..

ص: 762

. .

. .

671.امام باقر و امام صادق علیهما السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ :إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَ أَبَا صِدَامٍ وَ جَمَاعَةً تَکَلَّمُوا بَعْدَ مُضِیِّ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام فِیمَا فِی أَیْدِی الْوُکَلَاءِ ، وَ أَرَادُوا الْفَحْصَ ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلی أَبِی الصِّدَامِ ، فَقَالَ : إِنِّی أُرِیدُ الْحَجَّ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو صِدَامٍ : أَخِّرْهُ هذِهِ السَّنَةَ ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ : إِنِّی أَفْزَعُ فِی الْمَنَامِ وَ لَا بُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ ، وَ أَوْصی إِلی أَحْمَدَ بْنِ یَعْلَی بْنِ حَمَّادٍ ، وَ أَوْصی لِلنَّاحِیَهِ بِمَالٍ ، وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا یُخْرِجَ شَیْئاً إِلَا مِنْ یَدِهِ إِلی یَدِهِ علیه السلام بَعْدَ ظُهُورِهِ .

قَالَ : فَقَالَ الْحَسَنُ : لَمَّا وَافَیْتُ بَغْدَادَ ، اکْتَرَیْتُ دَاراً فَنَزَلْتُهَا ، فَجَاءَنِی بَعْضُ الْوُکَلَاءِ بِثِیَابٍ وَ دَنَانِیرَ ، وَ خَلَّفَهَا عِنْدِی ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا هذَا ؟ قَالَ : هُوَ مَا تَری ، ثُمَّ جَاءَنِی آخَرُ بِمِثْلِهَا ، وَ آخَرُ حَتّی کَبَسُوا الدَّارَ ، ثُمَّ جَاءَنِی أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِیعِ مَا کَانَ مَعَهُ ، فَتَعَجَّبْتُ ، وَ بَقِیتُ مُتَفَکِّراً ، فَوَرَدَتْ عَلَیَّ رُقْعَهُ الرَّجُلِ علیه السلام : «إِذَا مَضی مِنَ النَّهَارِ کَذَا وَ کَذَا ، فَاحْمِلْ مَا مَعَکَ». فَرَحَلْتُ ، وَ حَمَلْتُ مَا مَعِی ، وَ فِی الطَّرِیقِ صُعْلُوکٌ یَقْطَعُ الطَّرِیقَ فِی سِتِّینَ رَجُلًا ، فَاجْتَزْتُ عَلَیْهِ ، وَ سَلَّمَنِی اللّهُ مِنْهُ ، فَوَافَیْتُ الْعَسْکَرَ ، وَ نَزَلْتُ ، فَوَرَدَتْ عَلَیَّ رُقْعَهٌ أَنِ «احْمِلْ مَا مَعَکَ» . فَعَبَّیْتُهُ فِی صِنَانِ الْحَمَّالِینَ .

فَلَمَّا بَلَغْتُ الدِّهْلِیزَ إِذَا فِیهِ أَسْوَدُ قَائِمٌ ، فَقَالَ : أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : ادْخُلْ ، فَدَخَلْتُ الدَّارَ ، وَ دَخَلْتُ بَیْتاً وَ فَرَّغْتُ صِنَانَ الْحَمَّالِینَ ، وَ إِذَا فِی زَاوِیَهِ الْبَیْتِ خُبْزٌ کَثِیرٌ ، فَأَعْطی کُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَمَّالِینَ رَغِیفَیْنِ ، وَ أَخْرِجُوا ، وَ إِذَا بَیْتٌ عَلَیْهِ سِتْرٌ ، فَنُودِیتُ مِنْهُ : «یَا حَسَنَ بْنَ النَّضْرِ ، اَلْحَمْدِ اللّهَ عَلی مَا مَنَّ بِهِ عَلَیْکَ ، وَ لَا تَشُکَّنَّ ؛ فَوَدَّ الشَّیْطَانُ أَنَّکَ شَکَکْتَ» وَ أَخْرَجَ إِلَیَّ ثَوْبَیْنِ ، وَ قِیلَ لِی : خُذْهُمَا ؛ فَسَتَحْتَاجُ إِلَیْهِمَا ، فَأَخَذْتُهُمَا ، وَ خَرَجْتُ .

قَالَ سَعْدٌ : فَانْصَرَفَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ ، وَ مَاتَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَ کُفِّنَ فِی الثَّوْبَیْنِ . .

672.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد، از سعد بن عبداللّه روایت کرده است که گفت:حسن بن نضر و ابو صِدام و گروهی بعد از آن که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، در باب آنچه در دست وکلای آن حضرت بود، سخن گفتند و اراده کردند که تفحّص کنند و جستجو نمایند. پس حسن بن نضر به نزد ابو صِدام آمد و گفت که: من اراده دارم که به حج روم. ابو صدام گفت که: امسال آن را به تأخیر انداز. حسن گفت که: من در خواب می ترسم و خواب پریشان می بینم و چاره ندارم که بیرون روم، و احمد بن یعلی بن حمّاد را وصیّ خود گردانید و از برای ناحیه مقدّسه به مالی وصیّت کرد و احمد را امر کرد که چیزی از آن مال را بیرون نکند، مگر از دست خویش و به دست آن حضرت دهد، بعد از آن که ظاهر شود.

راوی می گوید که: حسن گفت: چون به بغداد رسیدم، خانه ای را اجاره کردم و در آن خانه فرود آمدم، پس بعضی از وکلا جامه ها و دینارها را به نزد من آورد و آنها را به نزد من گذاشت. به او گفتم که: این چیست؟ گفت: آن چیزی است که می بینی. بعد از آن دیگری مثل آنها را به نزد من آورد و دیگری چنین کرد تا آن که آن خانه را پر کردند. پس احمد بن اسحاق همه آنچه را که با او بود، به نزد من آورد من تعجّب کردم و متفکّر ماندم، پس نامه آن مرد یعنی: صاحب الزّمان بر من وارد شد. مضمون نامه آن که: «چون فلان قدر از روز بگذرد، آنچه را که با تو است، بار کن و بیار».

بعد از آن که آن وقت رسید، کوچ کردم و آنچه را که با من بود، بار کردم و در راه دزدی بود که راهزنی می نمود با شصت نفر که دور او را گرفته بودند و او را اعانت می کردند و من بر آن دزد گذشتم و خدا مرا از اذیّت او سالم گردانید، پس به سامره آمدم و فرود آمدم و بر من نامه ای وارد شد که: «آنچه با تو است، بار کن و بر پشت کسی ده که بیاورد» و من آن را در ظرف های حمّالان تعبیه کردم و ترتیب دادم و چون در دهلیز خانه رسیدم، دیدم که سیاهی در آن دهلیز ایستاده، گفت: تویی حسن بن نضر؟ گفتم: آری، گفت: داخل شو. من داخل خانه شدم و در حجره او در آمدم و ظرف های حمّالان را خالی کردم و دیدم که در سه کنج حجره، نان بسیاری هست و آن سیاه هر یک از حمّالان را دو گرده نان داد و ایشان را بیرون کرد، و حجره ای دیدم که پرده ای بر در آن آویخته بود. پس از اندران

حجره ندایی به من رسید که: «ای حسن بن نضر، خدا را حمد کن بر آنچه به آن بر تو منّت گذاشت و در وجود و حیات من شک مکن که شیطان دوست داشت که تو شک کنی». و دو جامه را به سوی من بیرون فرستاد و به من گفته شد که: این دو جامه را بگیر که زود باشد که به اینها محتاج شوی، پس آنها را گرفتم و بیرون آمدم.

سعد می گوید که: پس حسن بن نضر بر گردید و در ماه مبارک رمضان وفات کرد و او را در آن دو جامه کفن کردند. .

459.تاریخ بغداد (به نقل از سوید بن غفله) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّوَیْهِ السُّوَیْدَاوِیِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ ، قَالَ :شَکَکْتُ عِنْدَ مُضِیِّ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، وَ اَجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِی مَالٌ جَلِیلٌ ، فَحَمَلَهُ ، وَ رَکِبَ السَّفِینَهَ ، وَ خَرَجْتُ مَعَهُ مُشَیِّعاً ، فَوُعِکَ وَعْکاً شَدِیداً ، فَقَالَ : یَا بُنَیَّ ، رُدَّنِی ، فَهُوَ الْمَوْتُ ، وَ قَالَ لِیَ : اتَّقِ اللَّهَ فِی هذَا الْمَالِ ؛ وَ أَوْصی إِلَیَّ ، فَمَاتَ .

فَقُلْتُ فِی نَفْسِی : لَمْ یَکُنْ أَبِی لِیُوصِیَ بِشَیْءٍغَیْرِ صَحِیحٍ ، أَحْمِلُ هذَا الْمَالَ إِلَی الْعِرَاقِ ، وَ أَکْتَرِی دَاراً عَلَی الشَّطِّ ، وَ لَا أُخْبِرُ أَحَداً بِشَیْءٍ ، وَ إِنْ وَضَحَ لِی شَیْءٌ کَوُضُوحِهِ أَیَّامَ أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام ، أَنْفَذْتُهُ ، وَ إِلَا قَصَفْتُ بِهِ .

فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ ، وَ اکْتَرَیْتُ دَاراً عَلَی الشَّطِّ ، وَ بَقِیتُ أَیَّاماً ، فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَهٍ مَعَ رَسُولٍ ، فِیهَا : «یَا مُحَمَّدُ ، مَعَکَ کَذَا وَ کَذَا فِی جَوْفِ کَذَا وَ کَذَا» حَتّی قَصَّ عَلَیَّ جَمِیعَ مَا مَعِی مِمَّا لَمْ أُحِطْ بِهِ عِلْماً ، فَسَلَّمْتُهُ إِلَی الرَّسُولِ ، وَ بَقِیتُ أَیَّاماً لَا یُرْفَعُ لِی رَأْسٌ ، وَ اغْتَمَمْتُ ، فَخَرَجَ إِلَیَّ : «قَدْ أَقَمْنَاکَ مَکَانَ أَبِیکَ ، فَاحْمَدِ اللَّهَ» . .

460.تاریخ بغداد (به نقل از مهدی عبّاسی) علی بن محمد، از محمد بن حَمویه سُویداوی، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده است که گفت:در هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، من شک کردم و در نزد پدرم مال بسیاری جمع شده بود، پس آن مال را برداشت و بر کشتی سوار شد و من همراه او به عنوان مشایعت بیرون رفتم. پدرم را تب سختی عارض شد و ناخوش گردید، گفت: ای فرزند عزیز من، مرا برگردان که این نشانه مرگ است و به من گفت که: از خدا بپرهیز در باب این مال، و به من وصیّت نمود که آن را به عراق برسانم و وفات کرد.

بعد از آن من با خود گفتم که: پدرم چنان نبود که وصیّت کند به چیزی که درست نباشد. این مال را بر می دارم و به سوی عراق می روم و خانه ای بر کنار شطّ بغداد کرایه می کنم، و کسی را به چیزی خبر نمی دهم، پس اگر چیزی از برای من ظاهر و روشن شود، چون روشن شدن آن در روزگار امام حسن عسکری علیه السلام ، آن را می فرستم و اگر چنان نشود، خود آن را می خورم و به مصرف خویش می رسانم.

پس به عراق آمدم و خانه ای را کرایه کردم بر کنار شطّ و چند روزی در آنجا ماندم، ناگاه دیدم که نامه ای با فرستاده ای آمد و در آن نامه نوشته بود که: «ای محمد، چنین و چنین همراه تو است در اندران چنین و چنین» تا آن که همه آنچه را که با من بود، بر من خواند، از آنچه علم من به آن احاطه ننموده بود، پس، آن را بفرستاده تسلیم کردم و چند روزی ماندم که سری از برای من بلند نمی شد (یعنی: کسی به من التفات نمی کرد و با من تکلّم نمی نمود) و به این سبب بسیار غمناک شدم، بعد از آن توقیعی از آن حضرت به سوی من بیرون آمد که: «ما تو را به جای پدرت باز داشتیم، پس خدا را حمد کن». .

461.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ النَّسَائِیِّ ، قَالَ :أَوْصَلْتُ أَشْیَاءَ لِلْمَرْزُبَانِیِّ الْحَارِثِیِّ ، فِیهَا سِوَارُ ذَهَبٍ ، فَقُبِلَتْ ، وَ رُدَّ عَلَیَّ السِّوَارُ ، فَأَمِرْتُ بِکَسْرِهِ ، فَکَسَرْتُهُ ، فَإِذَا فِی وَسَطِهِ مَثَاقِیلُ حَدِیدٍ وَ نُحَاسٍ أَوْ صُفْرٍ ، فَأَخْرَجْتُهُ وَ أَنْفَذْتُ الذَّهَبَ ، فَقُبِلَ .462.عنه صلى الله عليه و آله (مُشیراً إلى عَلِیٍّ علیه السلام) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْفَضْلِ الْخَزَّازِ الْمَدَائِنِیِّ مَوْلَى خَدِیجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ :إِنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مِنَ الطَّالِبِیِّینَ کَانُوا یَقُولُونَ بِالْحَقِّ ، وَ کَانَتِ الْوَظَائِفُ تَرِدُ عَلَیْهِمْ فِی وَقْتٍ مَعْلُومٍ ، فَلَمَّا مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ، رَجَعَ

قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ ، فَوَرَدَتِ الْوَظَائِفُ عَلَى مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ ، وَ قُطِعَ عَنِ الْبَاقِینَ ، فَلَا یُذْکَرُونَ فِی الذَّاکِرِینَ ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ . .

463.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن ابی عبداللّه ، از ابو عبداللّه نسائی روایت کرده است که گفت:چیزی چند از مرزبانی حارثی را به ناحیه مقدّسه رسانیدم و دست برنجن طلایی در میان آنها بود، پس همه آنها قبول شد و دست برنجن به من رد شد، و مأمور شدم به این که آن را بشکنم. پس آن را شکستم، دیدم که در میان آن چند مثقالی آهن و مس یا روی بود. من آن را بیرون کردم و طلای آن را فرستادم و آن را قبول فرمود.464.عنه صلی الله علیه و آله (لِعَلِیٍّ علیه السلام) علی بن محمد، از فضل خزّاز مدائنی غلام آزاد شده خدیجه دختر محمد، یعنی: ابوجعفر علیه السلام روایت کرده استکه گفت: گروهی از اهل مدینه از فرزندان ابوطالب به حقّ قائل بودند، و به امامت ائمّه اعتقاد داشتند، و در زمان معیّنی وظیفه ها بر ایشان وارد می شد و چون امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، گروهی از ایشان از اعتقاد به فرزند آن حضرت برگشتند، پس وظیفه ها وارد شد بر کسانی از ایشان که بر اعتقاد به فرزند آن حضرت ثابت مانده بودند، و از باقی ماندگان قطع شد، پس آنها چنان شدند که در میانه یاد کنندگان یاد نمی شوند، و کسی نام ایشان را نمی برد. و الحمدللّه ربّ العالمین. .

461.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ :أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ مَالًا ، فَرُدَّ عَلَیْهِ ، وَ قِیلَ لَهُ : أَخْرِجْ حَقَّ وُلْدِ عَمِّکَ مِنْهُ وَ هُوَ أَرْبَعُمِائَهِ دِرْهَمٍ وَ کَانَ الرَّجُلُ فِی یَدِهِ ضَیْعَهٌ لِوُلْدِ عَمِّهِ ، فِیهَا شِرْکَهٌ قَدْ حَبَسَهَا عَلَیْهِمْ ، فَنَظَرَ فَإِذَا الَّذِی لِوُلْدِ عَمِّهِ مِنْ ذلِکَ الْمَالِ أَرْبَعُمِائَهِ دِرْهَمٍ ؛ فَأَخْرَجَهَا ، وَ أَنْفَذَ الْبَاقِیَ ، فَقُبِلَ .462.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در حالی که به علی علیه السلام اشاره می کرد) الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ :وُلِدَ لِی عِدَّهُ بَنِینَ ، فَکُنْتُ أَکْتُبُ وَ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ ، فَلَا یُکْتَبُ إِلَیَّ لَهُمْ بِشَیْءٍ ، فَمَاتُوا کُلُّهُمْ ، فَلَمَّا وُلِدَ لِیَ الْحَسَنُ ابْنِی ، کَتَبْتُ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ ، فَأُجِبْتُ : «یَبْقی ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ» .463.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ بْنِ صَالِحٍ ، قَالَ :کُنْتُ خَرَجْتُ سَنَهً مِنَ السِّنِینَ بِبَغْدَادَ ، فَاسْتَأْذَنْتُ فِی الْخُرُوجِ ، فَلَمْ یُؤْذَنْ لِی ، فَأَقَمْتُ اثْنَیْنِ وَ عِشْرِینَ یَوْماً وَ قَدْ خَرَجَتِ الْقَافِلَهُ إِلَی النَّهْرَوَانِ ، فَأُذِنَ فِی الْخُرُوجِ لِی یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ ، وَ قِیلَ لِیَ : اخْرُجْ فِیهِ ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا آیِسٌ مِنَ الْقَافِلَهِ أَنْ أُلْحَقَهَا ، فَوَافَیْتُ النَّهْرَوَانَ وَ الْقَافِلَهُ مُقِیمَهٌ ، فَمَا کَانَ إِلَا أَنْ أَعْلَفْتُ جِمَالِی شَیْئاً حَتّی رَحَلَتِ الْقَافِلَهُ ، فَرَحَلْتُ وَ قَدْ دَعَا لِی بِالسَّلَامَهِ ، فَلَمْ أَلْقَ سُوءاً ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ . .

464.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به علی علیه السلام) علی بن محمد روایت کرده و گفته است که:مردی از اهل دهات عراق مالی را به ناحیه مقدّسه رسانید، پس آن مال بر او رد شد، و به او گفته شد که: حقّ پسران عموی خویش را از آن بیرون کن - و آن چهارصد درم است - و مزرعه ای در دست آن مرد بود که پسران عمویش در آن شرکتی داشتند، و آن مزرعه را بر ایشان حبس کرده بود. بعد از آن نظر کرد دید که آنچه مال پسران عموی اوست از آن مال، چهارصد درم است. پس آن را بیرون کرد و باقی مانده را فرستاد و قبول شد.465.الإمام الصادق عن آبائه علیهم السلام:قاسم بن علاء روایت کرده و گفته است که: مرا چندین پسر متولّد شد و عریضه می نوشتم و خواهش می نمودم که آن حضرت دعا بفرماید، و برای ایشان به من چیزی نمی نوشت. پس همه ایشان مردند و چون حسن پسرم از برای من متولّد شد، نوشتم و سؤال کردم که دعا بفرماید. پس جواب به من رسید که:«این فرزند، باقی می ماند و الحمد للّه ».466.کنز الفوائد عن أبی رافع :علی بن محمد، از ابو عبداللّه بن صالح روایت کرده است که گفت:سالی از سال ها در بغداد بودم و در باب بیرون رفتن، از آن حضرت رخصت طلبیدم و مرا مرخّص نفرمود، پس بیست و دو روز ماندم و قافله به سوی نهروان بیرون رفته بودند و در روز چهارشنبه، در باب بیرون رفتن رخصت یافتم و به من گفته شد که: در همین روز بیرون رو، پس بیرون رفتم و حال آن که من از قافله و رسیدن به ایشان نومید بودم و چون به نهروان آمدم، دیدم که قافله در آنجا مانده اند. پس فایده تخلّف من چیزی نبود، مگر آن که به جمّال خویش چیزی از بابت علوفه ندادم؛ زیرا که متعارف بود که قافله، در هر منزلی که لنگ کنند، علوفه و خراجات شتران را به جمّال دهند.

و چون راوی به فرموده حضرت، همراه قافله نرفت، این مبلغ او نفع شد (بعضی، معنی عبارت را چنین فهمیده اند و ظاهر در نزد فقیر آن است که معنی عبارت این باشد که: بعد از آن که به نهروان رسیدم، درنگی نشد، مگر آن قدر که من شتران خویش را قدری علوفه دادم تا قافله کوچ کردند). و من نیز با ایشان کوچ کردم و از برای من، به سلامت دعا شده بود و هیچ ناخوشی و بدی ندیدم، والحمد للّه . .

465.امام صادق علیه السلام (به نقل از پدرانش) عَلِیٌّ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ صَبَّاحٍ الْبَجَلِیِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ الشَّاشِیِّ ، قَالَ :خَرَجَ بِی نَاصُورٌ عَلَی مَقْعَدَتِی ، فَأَرَیْتُهُ الْأَطِبَّاءَ ، وَ أَنْفَقْتُ عَلَیْهِ مَالًا ، فَقَالُوا : لَا نَعْرِفُ لَهُ دَوَاءً ، فَکَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعَاءَ ، فَوَقَّعَ علیه السلام إِلَیَّ :«أَلْبَسَکَ اللَّهُ الْعَافِیَةَ ، وَ جَعَلَکَ مَعَنَا فِی الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ».

قَالَ : فَمَا أَتَتْ عَلَیَّ جُمْعَهٌ حَتّی عُوفِیتُ ، وَ صَارَ مِثْلَ رَاحَتِی ، فَدَعَوْتُ طَبِیباً مِنْ أَصْحَابِنَا ، وَ أَرَیْتُهُ إِیَّاهُ ، فَقَالَ : مَا عَرَفْنَا لِهذَا دَوَاءً .466.کنز الفوائد (به نقل از ابو رافع) عَلِیٌّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ الْیَمَانِیِّ ، قَالَ :کُنْتُ بِبَغْدَادَ ، فَتَهَیَّأَتْ قَافِلَهٌ لِلْیَمَانِیِّینَ ، فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَهَا ، فَکَتَبْتُ أَلْتَمِسُ الْاِذْنَ فِی ذلِکَ ، فَخَرَجَ : «لَا تَخْرُجْ مَعَهُمْ ؛ فَلَیْسَ لَکَ فِی الْخُرُوجِ مَعَهُمْ خِیَرَهٌ ، وَ أَقِمْ بِالْکُوفَهِ» .

قَالَ : وَ أَقَمْتُ ، وَ خَرَجَتِ الْقَافِلَهُ ، فَخَرَجَتْ عَلَیْهِمْ خَنْظَلَهُ ، فَاجْتَاحَتْهُمْ ، وَ کَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِی رُکُوبِ الْمَاءِ ، فَلَمْ یُؤْذَنْ لِی ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَرَاکِبِ الَّتِی خَرَجَتْ فِی تِلْکَ السَّنَهِ فِی الْبَحْرِ ، فَمَا سَلِمَ مِنْهَا مَرْکَبٌ ، خَرَجَ عَلَیْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ یُقَالُ لَهُمُ : الْبَوَارِجُ فَقَطَعُوا عَلَیْهَا .

قَالَ : وَ زُرْتُ الْعَسْکَرَ ، فَأَتَیْتُ الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِیبِ ، وَ لَمْ أُکَلِّمْ أَحَداً ، وَ لَمْ أَتَعَرَّفْ إِلی أَحَدٍ ، وَ أَنَا أُصَلِّی فِی الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَرَاغِی مِنَ الزِّیَارَهِ إِذَا بِخَادِمٍ قَدْ جَاءَنِی ، فَقَالَ لِی :

قُمْ ، فَقُلْتُ لَهُ : إِذَنْ إِلی أَیْنَ ؟ فَقَالَ لِی : إِلَی الْمَنْزِلِ ، قُلْتُ : وَ مَنْ أَنَا ؟ لَعَلَّکَ أُرْسِلْتَ إِلی غَیْرِی ، فَقَالَ : لَا ، مَا أُرْسِلْتُ إِلَّا إِلَیْکَ ، أَنْتَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، فَمَرَّ بِی حَتّی أَنْزَلَنِی فِی بَیْتِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ ، ثُمَّ سَارَّهُ ، فَلَمْ أَدْرِ مَا قَالَ لَهُ حَتّی آتَانِی جَمِیعَ مَا أَحْتَاجُ إِلَیْهِ ، وَ جَلَسْتُ عِنْدَهُ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ ، وَ اسْتَأْذَنْتُهُ فِی الزِّیَارَهِ مِنْ دَاخِلٍ ، فَأَذِنَ لِی ، فَزُرْتُ لَیْلًا . .

673.عنه صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن إعلی، از نصر بن صبّاح بَجلی، از محمد بن یوسف شاشی روایت کرده است که گفت: بر نشست گاه من ناصوری پدید آمد. (1) به هر تقدیر، راوی می گوید: پس، آن را به طبیبان نمودم و مال بسیاری بر آن خرج کردم، پس ایشان گفتند: دوایی را از برای این جراحت نمی دانیم. بعد از آن عریضه ای به حضرت صاحب علیه السلام نوشتم و از او سؤال کردم که دعا بفرماید، آن حضرت علیه السلام فرمان همایونی به من نوشت:«خدا تو را لباس عافیت بپوشاند و در دنیا و آخرت تو را با ما قرار دهد».

راوی می گوید که: یک جمعه بر من نگذشت که عافیت یافتم و نشست گاه من در هموارى، چون کف دستم گردید. پس طبیبی را از اصحاب خویش طلبیدم و آن را به وی نمودم، گفت که: ما از برای این ناخوشی، دوایی را ندانستیم.674.عنه صلی الله علیه و آله :علی، از علی بن حسین یمانی روایت کرده است که گفت: در بغداد بودم که اهل یمن را قافله ای آماده شد و من خواستم که با آن قافله بیرون روم، پس عریضه ای نوشتم و خواهش رخصت در این باب نمودم، توقیع آن حضرت بیرون آمد که:«با ایشان بیرون مرو؛ که از برای تو در بیرون رفتن با ایشان هیچ خوبی نیست و در کوفه بمان».

راوی می گوید که: من ماندم و قافله بیرون رفتند، و قبیله حنظله بر ایشان بیرون آمدند و ایشان را از بن برکندند. و نوشتم که در باب سوار شدن در کشتی رخصت حاصل کنم، مرا مرخّص نفرمود، بعد از آن سؤال کردم از حال کشتی ها که در آن سال بیرون رفت در دریا، معلوم شد که از آن کشتی ها یک کشتی سالم بیرون نرفته بود، و گروهی از اهل هند که ایشان را بوارج می گویند، بر ایشان بیرون آمده بودند و آنها را به یک بار تاخته بودند. (2)

راوی می گوید که: به زیارت سامره رفتم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، وارد سامره شدم) و آمدم بر درِ دروازه سامره در وقتی که آفتاب غروب کرد به طوری که ورود من و غروب آن مقارن بودند، و با کسی سخن نگفتم و خود را به هیچ کسان نشناسانیدم، و من در مسجد نماز می کردم بعد از آن که از زیارت فارغ شده بودم، ناگاه دیدم که غلامی به نزد من آمد و با من گفت: برخیز. من به آن غلام گفتم در آن هنگام که بر خواستم:

به کجا می رویم؟ گفت: به منزل. گفتم که: من کیستم و شاید که تو را به سوی من غیر من فرستاده اند؟ گفت: نه، و من فرستاده نشدم مگر به سوی تو، و تویی علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم. پس مرا برد تا آن که در خانه حسین بن احمد مرا فرود آورد و با حسین بن احمد سر گوشی گفت، و من ندانستم که با او چه گفت، تا آن که مرا خبر داد که همه آنچه من به آن محتاج باشم آماده است (و بنابر بعضی از نسخ، تا آن که جمیع مایحتاج را به نزد من آورد) و سه روز در نزد او نشستم. و در باب زیارت کردن از داخل حجره از او رخصت طلبیدم، و ما را رخصت داد پس در شب به زیارت رفتم. .

1- .و ناصور و ناسور به صاد و سین، ریش و جراحت کهنه را گویند. و ناسور، به سین، رگی را هم گویند که پیوسته از آن خون رود. و شاید که راوی، آن جراحت را به اعتبار طولی که کشیده بود، ناصور نامیده باشد. و اگر نه، جراحت در اوّل عروض و پدید آمدن، ناصور نیست. مترجم

2- .و بوارج جمع بارجه است، و احتمال دارد که جمع بارج باشد. و در قاموس مذکور است که بارج، کشتی بانی که به غایت استاد باشد و بارجه، کشتی بزرگی است که از برای جنگ باشد، و مرد شریر و بد نفس. مترجم

675.عنه صلي الله عليه و آله :الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ زَيْدٍ الْيَمَانِيُّ ، قَالَ :كَتَبَ أَبِی بِخَطِّهِ كِتَاباً ، فَوَرَدَ جَوَابُهُ ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِخَطِّی ، فَوَرَدَ جَوَابُهُ ، ثُمَّ كَتَبَ بِخَطِّهِ رَجُلٌ مِنْ فُقَهَاءِ أَصْحَابِنَا ، فَلَمْ يَرِدْ جَوَابُهُ ، فَنَظَرْنَا ، فَكَانَتِ الْعِلَّةُ أَنَّ الرَّجُلَ تَحَوَّلَ قَرْمَطِيّاً .

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ : فَزُرْتُ الْعِرَاقَ ، وَ وَرَدْتُ طُوسَ ، وَ عَزَمْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ إِلَا عَنْ بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِی ، وَ نَجَاحٍ مِنْ حَوَائِجِی وَ لَوِ احْتَجْتُ أَنْ أُقِيمَ بِهَا حَتّٰی أَتَصَدَّقَ .

قَالَ : وَ فِی خِلَالِ ذٰلِكَ يَضِيقُ صَدْرِی بِالْمُقَامِ ، وَ أَخَافُ أَنْ يَفُوتَنِیَ الْحَجُّ . قَالَ : فَجِئْتُ يَوْماً إِلٰی مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَتَقَاضَاهُ ، فَقَالَ لِی : صِرْ إِلٰی مَسْجِدِ كَذَا وَ كَذَا ، وَ إِنَّهُ يَلْقَاكَ رَجُلٌ .

قَالَ : فَصِرْتُ إِلَيْهِ ، فَدَخَلَ عَلَیَّ رَجُلٌ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیَّ ضَحِكَ ، وَ قَالَ : لَا تَغْتَمَّ ؛ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ فِی هٰذِهِ السَّنَةِ ، وَ تَنْصَرِفُ إِلٰی أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ سَالِماً . قَالَ : فَاطْمَأْنَنْتُ ،وَ سَكَنَ قَلْبِی ، وَ أَقُولُ : ذَا مِصْدَاقُ ذٰلِكَ ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ .

قَالَ : ثُمَّ وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ ، فَخَرَجَتْ إِلَیَّ صُرَّةٌ فِيهَا دَنَانِيرُ وَ ثَوْبٌ ، فَاغْتَمَمْتُ ، وَ قُلْتُ فِی نَفْسِی : جَزَائِی عِنْدَ الْقَوْمِ هٰذَا ؟ وَ اسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ ، فَرَدَدْتُهَا ، وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً ، وَ لَمْ يُشِرِ الَّذِی قَبَضَهَا مِنِّی عَلَیَّ بِشَیْءٍ ، وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ ، ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً ، وَ قُلْتُ فِی نَفْسِی : كَفَرْتُ بِرَدِّی عَلٰی مَوْلَایَ .

وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً أَعْتَذِرُ مِنْ فِعْلِی ، وَ أَبُوءُ بِالْإِثْمِ ، وَ أَسْتَغْفِرُ مِنْ ذٰلِكَ ، وَ أَنْفَذْتُهَا ، وَ قُمْتُ أَتَمَسَّحُ ، فَأَنَا فِی ذٰلِكَ أُفَكِّرُ فِی نَفْسِی ، وَ أَقُولُ : إِنْ رُدَّتْ عَلَیَّ الدَّنَانِيرُ ، لَمْ أَحْلُلْ صِرَارَهَا ، وَ لَمْ أُحْدِثْ فِيهَا حَتّٰی أَحْمِلَهَا إِلٰی أَبِی ؛ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّی لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ ، فَخَرَجَ إِلَی الرَّسُولِ الَّذِی حَمَلَ إِلَیَّ الصُّرَّةَ : «أَسَأْتَ ؛ إِذْ لَمْ تُعْلِمِ الرَّجُلَ أَنَّا رُبَّمَا فَعَلْنَا ذٰلِكَ بِمَوَالِينَا ، وَ رُبَّمَا سَأَلُونَا ذٰلِكَ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ» وَ خَرَجَ إِلَیَّ : «أَخْطَأْتَ فِی رَدِّكَ بِرَّنَا ، فَإِذَا اسْتَغْفَرْتَ اللّٰهَ ، فَاللّٰهُ يَغْفِرُ لَكَ ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتُكَ وَ عَقْدُ نِيَّتِكَ أَلَا تُحْدِثَ فِيهَا حَدَثاً ، وَ لَا تُنْفِقَهَا فِی طَرِيقِكَ ، فَقَدْ صَرَفْنَاهَا عَنْكَ ؛ فَأَمَّا الثَّوْبُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ» .

قَالَ وَ كَتَبْتُ فِی مَعْنَیَیْنِ ، وَ أَرَدْتُ أَنْ أَکْتُبَ فِی الثّالِثِ ، وَ امْتَنَعْتُ مِنْهُ مَخَافَهَ أَنْ یَکْرَهَ ذلِکَ ، فَوَرَدَ جَوَابُ الْمَعْنَیَیْنِ وَ الثَّالِثِ الَّذِی طَوَیْتُ مُفَسَّراً ؛ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ .

قَالَ : وَ کُنْتُ وَافَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِیمَ النَّیْسَابُورِیَّ بِنَیْسَابُورَ عَلی أَنْ أَرْکَبَ مَعَهُ ، وَ أُزَامِلَهُ ، فَلَمَّا وَافَیْتُ بَغْدَادَ بَدَا لِی ، فَاسْتَقَلْتُهُ وَ ذَهَبْتُ أَطْلُبُ عَدِیلاً ، فَلَقِیَنِی ابْنُ الْوَجْنَاءِ بَعْدَ أَنْ کُنْتُ صِرْتُ إِلَیْهِ ، وَ سَأَلْتُهُ أَنْ یَکْتَرِیَ لِی ، فَوَجَدْتُهُ کَارِهاً فَقَالَ لِی : أَنَا فِی طَلَبِکَ ، وَ قَدْ قِیلَ لِی : إِنَّهُ یَصْحَبُکَ ، فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ ، وَ اطْلُبْ لَهُ عَدِیلاً ، وَ اکْتَرِ لَهُ . .

467.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از محدوج بن زید) حسن بن فضیل بن زیاد یمانی روایت کرده و گفته است که:پدرم نامه ای به خطّ خود نوشت و جواب آن آمد، بعد از آن، من به خطّ خود نوشتم، و جواب آن رسید، و مردی از فقهای اصحاب ما نامه ای به خطّ خود نوشت، و جواب آن نرسید. پس ما نظر کردیم، سببش این بود که آن مرد، قرمطی شده بود. (1)

حسن بن فضل می گوید که: پس به زیارت ائمّه بغداد آمدم، و حال آن که وارد طوس شده بودم و عزم کردم که از بغداد بیرون نروم، مگر بعد از ظهور امر خویش و بر آمدن حاجت هایی که دارم و آن، عبارت است از: علم به وجود حضرت صاحب الامر صلوات اللّه و سلامه علیه و هر چند که احتیاج به هم رسانم، به این که در بغداد بمانم تا آن که صدقه بگیرم.

حسن گفت: و در میان این امر، سینه ام به سبب ماندن در بغداد تنگ می شد، و می ترسیدم که حج از من فوت شود. پس روزی به نزد محمد بن احمد آمدم که از او جواب گیرم، به من گفت: برو به فلان مسجد و البته مردی تو را ملاقات خواهد کرد. حسن گفت که: من به سوی آن مسجد رفتم، پس مردی بر من داخل شد و چون به من نظر کرد، خندید و گفت: غمگین مباش؛ زیرا که زود باشد که تو به حج روی در این سال، و به سوی زن و فرزندان خویش صحیح و سالم برگردی. حسن گفت که: من مطمئن شدم و دلم آرام گرفت و می گفتم که: اینک مصداق این است، یعنی: من کسی هستم که وقوع حجّ و رسیدن به زن و فرزند تندرست بر من راست و درست آید، و الحمد للّه .

و گفت که: بعد از آن وارد سامره شدم، پس کیسه ای به سوی من بیرون آمد که دینارها و جامه ای در آن بود. من بسیار غمناک شدم و در دل خود گفتم که: مزد من در نزد این گروه، این است؟ و جهل به کار داشتم و آن کسیه را ردّ کردم، و نامه ای در این باب نوشتم و آن که آن را از من گرفت، هیچ به من اشاره نکرد و در باب آن به حرفی تکلّم نکرد (یعنی: به من نگفت که: این کیسه از حضرت صاحب الامر علیه السلام است و ردّ آن غلط است). بعد از آن پشیمان شدم؛ پشیمانی سختی، و با خود گفتم که: به رد کردن بر آقای خود کافر شدم. و نامه ای نوشتم به این مضمون که: از کردار خود عذر می خواهم و به گناه خود اقرار دارم و از این امر

ناپسند، استغفار می کنم و از خدا می خواهم که مرا بیامرزد، و آن نامه را فرستادم و برخاستم و وضو ساختم (یا راه می رفتم) و من در این باب با خود فکر می کردم و می گفتم که: اگر آن دینارها به من ردّ شود، بند آن کیسه را نمی گشایم و سرِ آن را باز نمی کنم و در آن کاری نمی کنم، تا آن را به سوی پدرم ببرم؛ زیرا که او از من داناتر است تا آن که در باب آن به آنچه خواسته باشد عمل کند.

پس فرمانی بیرون آمد به سوی آن فرستاده که کیسه را به نزد من آورده بود که: «بد کردی که آن مرد را اعلام نکردی، که ما بسا بوده که این را با موالیان و دوستان خویش کرده ایم، و بسا بوده که ایشان این را از ما خواسته اند که به آن تبرّک جویند».

و توقیعی به سوی من بیرون آمد که: «در ردّ کردن احسان ما خطا کردی، پس در آن هنگام که از خدا طلب آمرزش نمودی، خدا تو را می آمرزد. و امّا هرگاه عزیمت و عقیده تو این باشد که در آن امری را احداث نکنی در راهی که می روی، ما آن را از تو گردانیدیم و امّا جامه، از آن چاره ای نیست از برای آن که در آن احرام ببندی».

حسن گفت که: در باب دو مسأله عریضه ای نوشتم و خواستم که در باب مسأله سیم بنویسم و از آن باز ایستادم به جهت ترس آن که آن را ناخوش داشته باشد. پس جواب دو مسأله و مسئله سیم که آن را پیچیده بودم و از آن سؤال نشده بود، وارد شد، با بیانی روشن، و الحمد للّه .

و نیز گفت که: با جعفر بن ابراهیم نیشابوری در نیشابور موافقت کردم بر این که با او سوار شوم و هم کجاوه باشیم، و چون در بغداد آمدم، پشیمان شدم و رأیم گشت و از او خواهش کردم و قرارداد خویش را بر هم زدیم و رفتم که همتایی را طلب کنم. پس ابن وَجناء مرا ملاقات کرد و گفت که: من در جستجوی توام. بعد از آن که به نزد او رفته بودم و از او خواهش کرده بودم که مرا به کرایه بگیرد، او را چنان یافتم که ناخوش داشت. حسن می گوید که: ابن وَجنا گفت که: به من گفته شد (یعنی: صاحب الامر به من فرمود که): حسن بن فضل با تو رفیق می شود، پس با او نیکو معاشرت کن و همتایی را از برایش بجو و او را به کرایه بگیر. .

1- .و قرمطی، مفرد قرامطه است و ایشان، طائفه ای از شیعه اند که به امامت محمد، پسر اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام قائل اند. و سبب نامیدن ایشان به این نام، آن است که اوّل رؤسای ایشان به طریق

قرمطه نوشت. و قرمطه، بر وزن غرغره، حروف و سطور را نزدیک به هم نوشتن است. مترجم

ص: 776

. .

ص: 777

..

468.امام على عليه السلام :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ ، قَالَ :شَکَکْتُ فِی أَمْرِ حَاجِزٍ ، فَجَمَعْتُ شَیْئاً ، ثُمَّ صِرْتُ إِلَی الْعَسْکَرِ ، فَخَرَجَ إِلَیَّ : «لَیْسَ فِینَا شَکٌّ ، وَ لَا فِیمَنْ یَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا ، رُدَّ مَا مَعَکَ إِلَی حَاجِزِ بْنِ یَزِیدَ» .469.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ ، قَالَ :لَمَّا مَاتَ أَبِی وَ صَارَ الْأَمْرُ لِی ، کَانَ لِأَبِی عَلَی النَّاسِ سَفَاتِجُ مِنْ مَالِ الْغَرِیمِ ، فَکَتَبْتُ إِلَیْهِ أُعْلِمُهُ ، فَکَتَبَ : «طَالِبْهُمْ ، وَ اسْتَقْضِ عَلَیْهِمْ ، فَقَضَّانِیَ النَّاسُ إِلَا رَجُلٌ وَاحِدٌ کَانَتْ عَلَیْهِ سَفْتَجَهٌ بِأَرْبَعِمِائَهِ دِینَارٍ ، فَجِئْتُ إِلَیْهِ أُطَالِبُهُ ، فَمَاطَلَنِی ، وَ اسْتَخَفَّ بِیَ ابْنُهُ ، وَ سَفِهَ عَلَیَّ ، فَشَکَوْتُ إِلَی أَبِیهِ ، فَقَالَ : وَ کَانَ مَا ذَا؟ فَقَبَضْتُ عَلَی لِحْیَتِهِ ، وَ أَخَذْتُ بِرِجْلِهِ ، وَ سَحَبْتُهُ إِلَی وَسَطِ الدَّارِ ، وَ رَکَلْتُهُ رَکْلًا کَثِیراً ، فَخَرَجَ ابْنُهُ یَسْتَغِیثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ ، وَ یَقُولُ : قُمِّیٌّ رَافِضِیٌّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِی ، فَاجْتَمَعَ عَلَیَّ مِنْهُمُ الْخَلْقُ ، فَرَکِبْتُ دَابَّتِی ، وَ قُلْتُ : أَحْسَنْتُمْ یَا أَهْلَ بَغْدَادَ ، تَمِیلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَی الْغَرِیبِ الْمَظْلُومِ ، أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هَمَذَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّهِ ،وَ هذَا یَنْسُبُنِی إِلَی أَهْلِ قُمَّ وَ الرَّفْضِ لِیَذْهَبَ بِحَقِّی وَ مَالِی .

قَالَ : فَمَالُوا عَلَیْهِ ، وَ أَرَادُوا أَنْ یَدْخُلُوا عَلَی حَانُوتِهِ حَتّی سَکَّنْتُهُمْ ، وَ طَلَبَ إِلَیَّ صَاحِبُ السَّفْتَجَهِ ، وَ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ یُوَفِّیَنِی مَالِی حَتّی أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ .
.

470.تاریخ دمشق عن جابر بن عبد اللّه الأنصاری :علی بن محمد، از حسن بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: در امر حاجز شک کردم (یعنی: در این که آیا وکیل آن حضرت است تا اموال را به دست او دهیم یا نه؟) پس چیزی چند جمع کردم و رفتم به سامره، توقیعی به سوی من بیرون آمد که:«در ما شکّی نیست، و نه در حقّ آن که قائم مقام ما باشد. به فرموده ما آنچه را که با تو است، به جاجز بن یزید رد کن».471.المناقب لابن المغازلی عن جابر بن عبد اللّه :علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: چون پدرم وفات کرد و امر وکالت به من رسید، پدرم را بر مردمان، دفترها و نوشته ای چند بود که از ایشان طلب داشت از مال حضرت صاحب الأمر صلوات اللّه علیه پس، من به آن حضرت نوشتم و او را اعلام کردم. نوشت که:«از ایشان مطالبه کن و ادا کردن دَین را از ایشان بخواه و نهایت تشدّد به عمل آور». پس، همه مردم طلب را به من دادند، مگر یک مردکه سِندی در خصوص دَین او بود که چهارصد دینار در آن نوشته بود، به نزد او آمدم و از او مطالبه نمودم با من دفع الوقت نمود و پسرش استخفاف به من رسانید، و با من سبکی و بی عقلی نمود، و شکایت او را به پدرش کردم.

گفت: چه شده که پسر من با تو درشتی نموده؟ من بر ریش او چسبیدم و ریشش را گرفتم و پای او را گرفتم و او را به میان خانه کشیدم و لگد بسیاری به او زدم. پس پسرش بیرون رفت و به اهل بغداد استغاثه و طلب غور رسی می نمود و می گفت که: مرد قمی رافضی، پدر مرا کشت. پس خلق بسیاری از ایشان بر سر من جمع شدند و من بر اسب خویش سوار شدم و گفتم: ای اهل بغداد، احسان کردید، با ستم کار میل می کنید و او را بر غریب مظلوم یاری می نمایید؟ من مردی از اهل همدان و از اهل سنّتم، و اینک مرا به سوی مردم قم و رفض نسبت می دهد، تا حقّ مرا ببرد و مال مرا بخورد. پس ایشان بر او میل کردند و معین من شدند و خواستند که در دکانش داخل شوند که متاع او را بردارند و به من دهند تا آن که من ایشان را ساکن کردم، و صاحب سِند به نزد من آمد و این را خواهش نمود و به طلاق سوگند یاد نمود که مال مرا تمام و کمال به من بدهد تا آن که من ایشان را از خانه او بیرون کردم. .

470.تاریخ دمشق (به نقل از جابر بن عبد اللّه انصاری) عَلِیٌّ ، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَ الْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللّهِ ، عَنْ بَدْرٍ غُلَامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ :وَرَدْتُ الْجَبَلَ وَ أَنَا لَا أَقُولُ بِالْإِمَامَهِ ، أَحِبُّهُمْ جُمْلَهً إِلَى أَنْ مَاتَ یَزِیدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ ، فَأَوْصَى فِی عِلَّتِهِ أَنْ یُدْفَعَ الشِّهْرِیَّ السَّمَنْدُ وَ سَیْفُهُ وَ مِنْطَقَتُهُ إِلَى مَوْلَاهُ ، فَخِفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أَدْفَعِ الشِّهْرِیَّ إِلَى إِذْکُوتَکِینَ ، نَالَنِی مِنْهُ اسْتِخْفَافٌ ، فَقَوَّمْتُ الدَّابَّهَ وَ السَّیْفَ وَ الْمِنْطَقَهَ بِسَبْعِمِائَهِ دِینَارٍ فِی نَفْسِی ، وَ لَمْ أُطْلِعْ عَلَیْهِ أَحَداً ، فَإِذَا الْکِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَیَّ مِنَ الْعِرَاقِ : «وَجِّهِ السَّبْعَمِائَهِ دِینَارٍ الَّتِی لَنَا قِبَلَکَ مِنْ ثَمَنِ الشِّهْرِیِّ وَ السَّیْفِ وَ الْمِنْطَقَهِ»

471.المناقب ، ابن مغازلی (به نقل از جابر بن عبد اللّه) عَلِیٌّ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، قَالَ :وُلِدَ لِی وَلَدٌ ، فَکَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِی طُهْرِهِ یَوْمَ السَّابِعِ ، فَوَرَدَ : «لَا تَفْعَلْ» فَمَاتَ یَوْمَ السَّابِعِ أَوِ الثَّامِنِ ، ثُمَّ کَتَبْتُ بِمَوْتِهِ ، فَوَرَدَ : «سَتُخْلَفُ غَیْرَهُ وَ غَیْرَهُ ، تُسَمِّیهِ أَحْمَدَ ، وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَراً» فَجَاءَ کَمَا قَالَ .

قَالَ : وَ تَهَیَّأْتُ لِلْحَجِّ ، وَ وَدَّعْتُ النَّاسَ ، وَ کُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ ، فَوَرَدَ : «نَحْنُ لِذلِکَ کَارِهُونَ ، وَ الْأَمْرُ إِلَیْکَ».

قَالَ : فَضَاقَ صَدْرِی ، وَ اغْتَمَمْتُ ، وَ کَتَبْتُ : أَنَا مُقِیمٌ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَهِ غَیْرَ أَنِّی مُغْتَمٌّ بِتَخَلُّفِی عَنِ الْحَجِّ ، فَوَقَّعَ : «لَا یَضِیقَنَّ صَدْرُکَ ؛ فَإِنَّکَ سَتَحُجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللّهُ».

قَالَ : فَلَمَّا کَانَ مِنْ قَابِلٍ ، کَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ ، فَوَرَدَ الْإِذْنُ ، فَکَتَبْتُ : أَنِّی عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ أَنَا وَاثِقٌ بِدِیَانَتِهِ وَ صِیَانَتِهِ ، فَوَرَدَ : «الْأَسَدِیُّ نِعْمَ الْعَدِیلُ ، فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَیْهِ». فَقَدِمَ الْأَسَدِیُّ وَ عَادَلْتُهُ . .

472.تاریخ دمشق عن عبد اللّه بن جعفر :علی روایت کرده است از چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن حسن و علاء بن رزق اللّه ، از بدر غلام احمد بن حسن که گفت:وارد جَبَل شمّر شدم و در آن حال من به امامت کسی قائل نبودم و همه ایشان را دوست می داشتم تا آن که یزید بن عبداللّه وفات کرد. در هنگام رنجوری خویش، وصیّت کرد که یابوی سمند و شمشیر و کمربند او به آقایش حضرت صاحب الزّمان تسلیم شود. پس من ترسیدم که اگر یابوی سمند را با ذکور تکین که حاکم آن ناحیه بود تسلی نکنم، از او استخفافی به من رسد (و مرا سبک گرداند) پس، آن حیوان و شمشیر و کمربند را در دل خویش هفت صد اشرفی قیمت کردم و کسی را بر آن مطلع نگردانیدم، ناگاه نامه ای از سمت بغداد بر من وارد شد که : «هفت صد اشرفیِ مال ما که پیش تو است، از بهای یابو و شمشیر و کمربند، بفرست» .472.تاریخ دمشق (به نقل از عبد اللّه بن جعفر) علی روایت کرده است از آن که او را حدیث کرده که گفت: فرزندی از برای من متولد شد، پس عریضه ای نوشتم که رخصت حاصل کنم در باب ختنه کردن آن فرزند در روز هفتم. جواب وارد شد که:«مکن» و آن فرزند در روز هفتم یا هشتم مرد. بعد از آن، عریضه ای در باب مردن آن فرزند نوشتم، جواب رسید که: «زود باشد که از پس این فرزند، دو فرزند غیر از این، به تو روزی شود که یکی از آنها را احمد نام کنی و بعد از احمد، دیگری را جعفر بنامی» . پس هر دو آمدند؛ چنانچه فرموده بود .

راوی می گوید که: مهیّا شدم که به حج روم و مردم را وداع کردم و بر جناح بیرون رفتن بودم که فرمان همایون وارد شد که: «ما این را ناخوش داریم و امر با تو است» . راوی می گوید که: سینه ام تنگ شد و بسیار غمناک شدم و نوشتم که من می مانم و سفر نمی کنم و بر شنیدن امر تو و فرمان برداری آن اقامه دارم، مگر آن که من به سبب باز ایستادن از سفر حج، بسیار غمناکم. توقیع آن حضرت بیرون آمد که: «باید سینه ات تنگ نشود، زیرا که تو در سال آینده به حجّ می روی. ان شاءاللّه » .

راوی می گوید که: چون سال آینده آمد، عریضه ای نوشتم و رخصت طلبیدم، جواب وارد شد که مرا رخصت داده بود. بعد از آن نوشتم که: من همتای محمد بن عبّاس شدم و بنا چنان است که با او هم کجاوه باشیم و من به دیانت و نگاهداری او وثوق و اعتمادی دارم. توقیع وارد شد که:

«اسدی خوب همتایی است، پس اگر او بیاید، دیگری را بر او اختیار مکن».
بعد از آن، اسدی آمد و با او همتا و هم کجاوه شدم . .

676.عنه صلى الله عليه و آله :الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْعَلَوِیُّ ، قَالَ :أَوْدَعَ الْمَجْرُوحُ مِرْدَاسَ بْنَ عَلِیٍّ مَالاً لِلنَّاحِیَهِ ، وَ کَانَ عِنْدَ مِرْدَاسٍ مَالٌ لِتَمِیمِ بْنِ حَنْظَلَهَ ، فَوَرَدَ عَلی مِرْدَاسٍ : «أَنْفِذْ مَالَ تَمِیمٍ مَعَ مَا أَوْدَعَکَ الشِّیرَازِیُّ» .677.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِیسَی الْعُرَیْضِیِّ أَبِی مُحَمَّدٍ ، قَالَ :لَمَّا مَضی أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام ، وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ إِلی مَکَّهَ لِلنَّاحِیَهِ ، فَاخْتُلِفَ عَلَیْهِ ، فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ علیه السلام مَضی مِنْ غَیْرِ خَلَفٍ ، وَ الْخَلَفُ جَعْفَرٌ ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : مَضی أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلَفٍ ، فَبَعَثَ رَجُلاً یُکَنّی بِأَبِی طَالِبٍ ، فَوَرَدَ الْعَسْکَرَ وَ مَعَهُ کِتَابٌ ، فَصَارَ إِلی جَعْفَرٍ ، وَ سَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانٍ ، فَقَالَ : لَا یَتَهَیَّأُ فِی هذَا الْوَقْتِ ، فَصَارَ إِلَی الْبَابِ ، وَ أَنْفَذَ الْکِتَابَ إِلی أَصْحَابِنَا ، فَخَرَجَ إِلَیْهِ : «آجَرَکَ اللَّهُ فِی صَاحِبِکَ ، فَقَدْ مَاتَ وَ أَوْصی بِالْمَالِ الَّذِی کَانَ مَعَهُ إِلی ثِقَهٍ لِیَعْمَلَ فِیهِ بِمَا یُحِبُّ» وَ أُجِیبَ عَنْ کِتَابِهِ .475.مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ :حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبَهَ شَیْئاً یُوصِلُهُ ، وَ نَسِیَ سَیْفاً بِآبَهَ ، فَأَنْفَذَ مَا کَانَ مَعَهُ ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ : «مَا خَبَرُ السَّیْفِ الَّذِی نَسِیتَهُ؟» .473.صحیح البخاری (به نقل از سعد بن ابی وقّاص) الْحَسَنُ بْنُ خَفِیفٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، قَالَ :بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلی مَدِینَهِ الرَّسُولِ علیه السلام وَ مَعَهُمْ خَادِمَانِ ، وَ کَتَبَ إِلی خَفِیفٍ أَنْ یَخْرُجَ مَعَهُمْ ، فَخَرَجَ مَعَهُمْ ، فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَی الْکُوفَهِ ، شَرِبَ أَحَدُ الْخَادِمَیْنِ مُسْکِراً ، فَمَا خَرَجُوا مِنَ الْکُوفَهِ حَتّی وَرَدَ کِتَابٌ مِنَ الْعَسْکَرِ بِرَدِّ الْخَادِمِ الَّذِی شَرِبَ الْمُسْکِرَ ، وَ عُزِلَ عَنِ الْخِدْمَهِ . .

474.تاریخ دمشق (به نقل از جابر) حسین بن علی علوی روایت کرده و گفته است که:مجروح شیرازی، مالی را از برای ناحیه مقدّسه به مرداس بن علی سپرد و در نزد مرداس، مالی از تمیم بن حنظله بود که از برای آن حضرت فرستاده بود. پس توقیعی بر مرداس وارد شد که: «مال یتیم را بفرست به آنچه شخص شیرازی به رسم امانت به تو سپرد» .475.مسند ابن حنبل (به نقل از ابن عبّاس) علی بن محمد، از حسن بن عیسی عریضی که مکنّی است به ابو محمد، روایت کرده است کهچون امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، مردی از اهل مصر با مال بسیاری که از برای ناحیه مقدّسه بود، به مکّه وارد شد، پس مردم بر او اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفتند که: ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت بی آن که فرزندی داشته باشد که جانشین او باشد و جعفر برادرش جانشین او است. و بعضی از ایشان گفتند: ابو محمد از دنیا رفت. بعد از آن که فرزندی از برایش به هم رسید که جانشین اوست. پس آن مصری مردی را به جانب سامره فرستاد که مکنّی بود به ابوطالب و ابوطالب وارد سامره شد و نامه ای با او بود که آن مرد مصری نوشته بود. پس به نزد جعفر کذّاب رفت و او را از دلیلی که روشن باشد، سؤال کرد. جعفر گفت: در این وقت میّسر نمی شود. ابوطالب به در خانه صاحب الامر علیه السلام رفت و نامه را به اصحاب ما (یعنی: دربانان آن حضرت) رسانید، پس توقیع بیرون آمد که: «خدا تو را در مصیبت صاحبت که تو را فرستاده، مزد دهد که او وفات کرد و وصیّت نمود در باب مالی که همراه او بود به مرد معتمد امینی که در آن عمل کند به آنچه دوست دارد» (یا واجب باشد بنابر اختلاف نسخ کافی) و جواب نامه ای که آورده بود به او رسید .476.الطبقات الکبری عن البراء بن عازب وزید بن أرقم :علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: مردی از اهل آبه (که شهری است افریقیه، یا دهی است نزدیک به ساوه) چیزی را بر داشت که به ناحیه مقدّسه برساند و در آبه شمشیری را فراموش کرده بود و آنچه همراه او بود، فرستاد. حضرت به او نوشت که:«چیست خبر شمشیری که آن را فراموش کردی؟»477.تاریخ دمشق عن أبی الفیل :حسن بن خفیف، از پدرش روایت کرده است که گفت:کسی غلامی چند به مدینه رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و همراه آن غلامان، دو غلام بودند که رأس و رئیس ایشان بودند و حضرت به خفیف نوشت که همراه ایشان از مدینه بیرون آید و خفیف با ایشان بیرون آمد و چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو غلام شراب خورد و از کوفه بیرون نرفته بودند که نامه ای از سمت سامره

وارد شد که آن غلامی را که شراب خورده بود، برگردانند و از خدمت آن حضرت معزول شد . .

476.الطبقات الكبرى (به نقل از بَراء بن عازب و زيد بن ارقم) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ أَبِى عَلِيِّ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ ، قَالَ :أَوْصى يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ بِدَابَّهٍ وَ سَيْفٍ وَ مَالٍ ، وَ أَنْفِذَ ثَمَنُ الدَّابَّهِ وَ غَيْرُ ذلِکَ ، وَ لَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ ، فَوَرَدَ : «كَانَ مَعَ مَا بَعَثْتُمْ سَيْفٌ ، فَلَمْ يَصِلْ»، أَوْ كَمَا قَالَ .477.تاريخ دمشق (به نقل از ابو فيل) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ ، قَالَ :اجْتَمَعَ عِنْدِى خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً ، فَأَنِفْتُ أَنْ أَبْعَثَ بِخَمْسِمِائَهٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً ، فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِى عِشْرِينَ دِرْهَماً ، وَ بَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ ، وَ لَمْ أَكْتُبْ مَا لِى فِيهَا ، فَوَرَدَ : «وَصَلَتْ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ ، لَکَ مِنْهَا عِشْرُونَ دِرْهَماً» .478.الإرشاد :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ :كَانَ يَرِدُ كِتَابُ أَبِى مُحَمَّدٍ عليه السلام فِى الْإِجْرَاءِ عَلَى الْجُنَيْدِ قَاتِلِ فَارِسَ وَ أَبِى الْحَسَنِ وَ آخَرَ ، فَلَمَّا مَضى أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام ، وَرَدَ اسْتِئْنَافٌ مِنَ الصَّاحِبِ لِإِجْرَاءِ أَبِى الْحَسَنِ وَ صَاحِبِهِ ، وَ لَمْ يَرِدْ فِى أَمْرِ الْجُنَيْدِ بِشَىْءٍ ، قَالَ : فَاغْتَمَمْتُ لِذلِکَ ، فَوَرَدَ نَعْىُ الْجُنَيْدِ بَعْدَ ذلِکَ .479.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (لِعَلِيٍّ عليه السلام لَمّا خَرَجَ إلى تَبوکَ و) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ ، قَالَ :كَانَتْ لِى جَارِيَهٌ كُنْتُ مُعْجَباً بِهَا ، فَكَتَبْتُ أَسْتَأْمِرُ فِى اسْتِيلَادِهَا ، فَوَرَدَ : «اسْتَوْلِدْهَا ، وَ يَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ» . فَوَطِئْتُهَا فَحَبِلَتْ ، ثُمَّ أَسْقَطَتْ فَمَاتَتْ .478.الإرشاد :عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ :كَانَ ابْنُ الْعَجَمِيِّ جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنَّاحِيَهِ ، وَ كَتَبَ بِذلِکَ ،وَ قَدْ كَانَ قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثُّلُثَ دَفَعَ مَالاً لِابْنِهِ أَبِى الْمِقْدَامِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : «فَأَيْنَ الْمَالُ الَّذِى عَزَلْتَهُ لِأَبِى الْمِقْدَامِ؟» . .

479.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (هنگامی که به سوی تبوک ، بیرون رفت و علی علیه ال) علی بن محمد، از احمد که مکنّی است به ابو علی بن غیاث، از احمد بن حسن روایت کرده است که گفت: یزید بن عبداللّه وصیّت کرد که اسب و شمشیر و مالی به ناحیه مقدّسه ببرند و قیمت آن اسب و غیر آن را فرستادند و شمشیر را نفرستادند. پس نامه ای وارد شد که:«با آنچه فرستادید، شمشیری بود و نرسید» یا مانند این عبارت سخنی فرمود .480.رسول اللّه صلی الله علیه و آله (لِاُمِّ سَلَمَهَ) علی بن محمد، از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری روایت کرده است که گفت: پانصد درم، که بیست درم از آن کم بود، در نزد من جمع شد و سرم فرو نیامد که پانصد درم بفرستم که بیست درم کم باشد، پس بیست درم را از پیش خود شمردم و از مال خود بر آن افزودم و پانصد درم تمام را به سوی اسدی فرستادم و ننوشتم که چه قدر از مال من در آن است، بعد از آن توقیع وارد شد که:«پانصد درم واصل شد و بیست درم از آن مال تو بود» .481.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که:نامه امام حسن عسکری علیه السلام وارد می شد در باب جیره دادن جُنید، که فارس بن حاتم قزوینی را که از جمله ملاعین بود، به امر امام حسن علیه السلام کشت و در باب جیره دادن ابوالحسن و دیگری، و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رفت، نامه از حضرت صاحب علیه السلام وارد شد که در آن نامه از سر نو حکم به جیره دادن ابوالحسن و رفیق او فرموده بود، و در امر جنید چیزی وارد نشد. پس من به جهت این امر، بسیار غمناک شدم، بعد از آن خبر مرگ جنید آمد .482.عنه صلی الله علیه و آله (لِاُمِّ سَلَمَهَ) علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: مرا کنیزی بود که به آن خوش وقت بودم و از آن خوشم می آمد. پس عریضه ای نوشتم و با آن حضرت مشورت نمودم در باب مباشرت کردن با آن کنیز برای فرزنددار شدن. توقیع وارد شد که:«با آن کنیز برای طلب فرزند، مباشرت کن و خداوند آنچه خواهد می کند». پس من به آن کنیز مجامعت کردم و حامله شد و بچه انداخت، بعد از آن وفات کرد .483.الإمام الباقر علیه السلام عن أنس بن مالک :علی بن محمد روایت کرده و گفته است که:ابن عجمی ثلث مال خویش را از برای ناحیه مقدّسه قرار داده بود و در این باب کاغذی نوشت و پیش از آن که ثلث را بیرون کند، مالی به پسرش ابو المقدام تسلیم کرد و کسی را بر آن مطلّع نساخت. حضرت به او نوشت که: «کجاست مالی که آن را برای ابی المقدام جدا کردی؟» .

480.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به اُمّ سلمه) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی عَقِیلٍ عِیسَی بْنِ نَصْرٍ ، قَالَ :کَتَبَ عَلِیُّ بْنُ زِیَادٍ الصَّیْمَرِیُّ یَسْأَلُ کَفَناً ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ : «إِنَّکَ تَحْتَاجُ إِلَیْهِ فِی سَنَهِ ثَمَانِینَ». فَمَاتَ فِی سَنَهِ ثَمَانِینَ ، وَ بَعَثَ إِلَیْهِ بِالْکَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَیَّامٍ .481.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمَذَانِیِّ ، قَالَ :کَانَ لِلنَّاحِیَهِ عَلَیَّ خَمْسُمِائَهِ دِینَارٍ ، فَصِفْتُ بِهَا ذَرْعاً ، ثُمَّ قُلْتُ فِی نَفْسِی : لِی حَوَانِیتُ اشْتَرَیْتُهَا بِخَمْسِمِائَهٍ وَ ثَلَاثِینَ دِینَاراً قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِیَهِ بِخَمْسِمِائَهِ دِینَارٍ وَ لَمْ أَنْطِقْ بِهَا ، فَکَتَبَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ : «اقْبِضِ الْحَوَانِیتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخَمْسِمِائَهِ دِینَارٍ الَّتِی لَنَا عَلَیْهِ» .482.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خطاب به امّ سلمه) عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ :بَاعَ جَعْفَرٌ فِیمَنْ بَاعَ صَبِیَّهً جَعْفَرِیَّهً کَانَتْ فِی الدَّارِ یُرَبُّونَهَا ، فَبَعَثَ بَعْضَ الْعَلَوِیِّینَ ،وَ أَعْلَمَ الْمُشْتَرِیَ خَبَرَهَا ، فَقَالَ الْمُشْتَرِی : قَدْ طَابَتْ نَفْسِی بِرَدِّهَا ، وَ أَنْ لَا أُرْزَأَ مِنْ ثَمَنِهَا شَیْئاً ، فَخُذْهَا ، فَذَهَبَ الْعَلَوِیُّ ، فَأَعْلَمَ أَهْلَ النَّاحِیَهِ الْخَبَرَ ، فَبَعَثُوا إِلَی الْمُشْتَرِی بِأَحَدٍ وَ أَرْبَعِینَ دِینَاراً ، وَ أَمَرُوهُ بِدَفْعِهَا إِلَی صَاحِبِهَا .483.امام باقر علیه السلام (به نقل از انس بن مالک) الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِیُّ قَالَ :کَانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَاءِ «روزحسنی» وَ آخَرُ مَعَهُ ، فَقَالَ لَهُ : هُوَ ذَا یَجْبِی الْأَمْوَالَ ، وَ لَهُ وُکَلَاءُ ، وَ سَمَّوْا جَمِیعَ الْوُکَلَاءِ فِی النَّوَاحِی ، وَ أَنْهیَ ذلِکَ إِلَی عُبَیْدِ اللّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ الْوَزِیرِ ، فَهَمَّ الْوَزِیرُ بِالْقَبْضِ عَلَیْهِمْ ، فَقَالَ السُّلْطَانُ : اطْلُبُوا أَیْنَ هذَا الرَّجُلُ ؛ فَإِنَّ هذَا أَمْرٌ غَلِیظٌ ، فَقَالَ عُبَیْدُ اللّهِ بْنُ سُلَیْمَانَ : نَقْبِضُ عَلَی الْوُکَلَاءِ ، فَقَالَ السُّلْطَانُ : لَا ، وَ لکِنْ دُسُّوا لَهُمْ قَوْماً لَا یُعْرَفُونَ بِالْأَمْوَالِ ، فَمَنْ قَبَضَ مِنْهُمْ شَیْئاً ، قُبِضَ عَلَیْهِ .

قَالَ : فَخَرَجَ بِأَنْ یَتَقَدَّمَ إِلَی جَمِیعِ الْوُکَلَاءِ أَنْ لَا یَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ شَیْئاً ، وَ أَنْ یَمْتَنِعُوا مِنْ ذلِکَ ، وَ یَتَجَاهَلُوا الْأَمْرَ .

فَانْدَسَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَجُلٌ لَا یَعْرِفُهُ وَ خَلَا بِهِ ، فَقَالَ : مَعِی مَالٌ أُرِیدُ أَنْ أُوصِلَهُ ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ : غَلِطْتَ ، أَنَا لَا أَعْرِفُ مِنْ هذَا شَیْئاً فَلَمْ یَزَلْ یَتَلَطَّفُهُ ، وَ مُحَمَّدٌ یَتَجَاهَلُ عَلَیْهِ ؛ وَ بَثُّوا الْجَوَاسِیسَ ، وَ امْتَنَعَ الْوُکَلَاءُ کُلُّهُمْ ؛ لِمَا کَانَ تَقَدَّمَ إِلَیْهِمْ . .

484.تاریخ دمشق عن عبد اللّه بن عبّاس :علی بن محمد، از ابوعقیل یعنی: عیسی بن نصر روایت کرده است که گفت: علی بن زیاد صیمری عریضه ای نوشت و از آن حضرت کفنی خواهش کرد، پس به سوی او نوشت که:«تو در سال هشتاد (یعنی: دویست و هشتادم هجرت) به آن محتاج می شوی» و علی بن زیاد در سال هشتاد وفات کرد و حضرت چند روزی پیش از مردنش کفن به سوی او فرستاد .485.الریاض النضره عن عمر بن الخطّاب :علی بن محمد، از محمد بن هارون بن عمران همدانی روایت کرده است که گفت:از برای ناحیه مقدّسه بر من پانصد اشرفی بود که حضرت آن مبلغ را از من طلب داشت و من از دادن آن عاجز بودم و دستم به آن نمی رسید. بعد از آن، در دل خود گفتم که مرا دکّانی چند است که آنها را به پانصد و سی اشرفی خریده ام، آنها را از برای ناحیه مقدّسه قرار دادم به پانصد اشرفی که باید بدهم و به این اراده گویا نشدم و به زبان نیاوردم. پس آن حضرت به محمد بن جعفر نوشت که: «دکّان ها را از محمد بن هارون بگیر، در عوض پانصد اشرفی که ما را بر او هست و از او طلب داریم».484.تاریخ دمشق (به نقل از عبد اللّه بن عبّاس) علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: جعفر کذّاب در میان کسانی که ایشان را فروخت، دختری از اولاد جعفر را فروخت که در خانه حضرت بود و او را تربیت می کردند. پس بعضی از سادات علوی فرستاد و خبر آن دختر را به خریدار اعلام کرد. آن خریدار گفت که:به رد کردن آن دختر، و به آن که از بهایش چیزی را کم نکنم و نقصان به من نرسد، خوشحالم و نفس من به این طریق راضی می شود. پس این دختر را فراگیر آن سیّد علوی رفت و اهل ناحیه مقدّسه را به این خبر اعلام کرد. پس ایشان، چهل و یک اشرفی به نزد مشتری فرستادند و او را امر کردند که دختر را به صاحبش برساند .485.الریاض النضره (به نقل از عمر بن خطّاب) حسین بن حسن علوی روایت کرده و گفته است که: مردی بود از هم صحبت های «روزحسنی» و دیگری با او بود و به او گفت که:این همان است که مال ها را جمع می کند و او را وکیلانی چند هستند و همه وکیل ها را که در نواحی و اطراف بودند، نام بردند. و این خبر به عبیداللّه بن سلیمان، وزیر خلیفه رسید، وزیر قصد کرد که ایشان را بگیرد و مؤاخذه کند. خلیفه گفت که: جستجو کنید و ببینید که این مرد (یعنی: صاحب الأمر) در کجاست؟ زیرا که این امر، امر عظیمی است. عبیداللّه بن سلیمان گفت که: وکلای او را می گیریم و ایشان را مؤاخذه می کنیم. خلیفه گفت: چنین نمی کنیم، ولیکن گروهی را پنهان به نزد وکلا بفرستید با مالی چند که وکلا ایشان را

نشناسند. پس هر یک از ایشان که مال را گرفت او را بگیرند. راوی می گوید که: پس توقیعی از حضرت بیرون آمد و در آن امر فرموده بود به این که همه وکلا را اعلام کنند که از کسی چیزی نگیرند و از آن ابا و امتناع کنند و در این امر جهل را بر خود ببندند و اظهار کنند که نمی دانند. بعد از آن در نهان مردی را به نزد محمد بن احمد فرستادند که او را نمی شناخت و با او خلوت کرد و گفت که: مالی با من است و می خواهم که آن را برسانم. محمد به آن مرد گفت که: غلط کرده ای، من از این امر که می گویی، چیزی را نمی شناسم و خبری ندارم. و آن جاسوس پیوسته با محمد نرمی و باریک بینی و مهربانی می نمود و محمد بر او تجاهل می کرد و جاسوسان بسیار را در اطراف متفرّق ساختند که جستجو نمایند و همه وکلای آن حضرت از گرفتن مال و اظهار وکالت ابا و امتناع کردند؛ به جهت آن که حضرت پیش تر ایشان را اعلام فرموده بود . .

486.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (فى حَجَّهِ الوَداعِ) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ :خَرَجَ نَهْىٌ عَنْ زِيَارَهِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ الْحَيْرِ ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ ، دَعَا الْوَزِيرُ الْبَاقَطَائِىَّ ، فَقَالَ لَهُ : الْقَ بَنِى الْفُرَاتِ وَ الْبُرْسِيِّينَ ، وَ قُلْ لَهُمْ : لَا يَزُورُوا مَقَابِرَ قُرَيْشٍ ؛ فَقَدْ أَمَرَ الْخَلِيفَهُ أَنْ يُتَفَقَّدَ كُلُّ مَنْ زَارَ ، فَيُقْبَضَ عَلَيْهِ .126 بَابُ مَا جَاءَ فِى الِاثْنَىْ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ عليهم السلام673.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله (به نقل از جبرئيل علَيه السلام ، از ميكائيل عليه) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِىِّ ، عَنْ أَبِى هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ الثَّانِى عليه السلام ، قَالَ :«أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ عليه السلام وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلى يَدِ سَلْمَانَ ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ ، فَجَلَسَ ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَهِ وَ اللِّبَاسِ ، فَسَلَّمَ عَلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَجَلَسَ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِى بِهِنَّ ، عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِىَ عَلَيْهِمْ ، وَ أَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِى دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ ؛ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرى ، عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ هُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : سَلْنِى عَمَّا بَدَا لَكَ .

قَالَ : أَخْبِرْنِى عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسى ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ ؟

فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ ، فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَجِبْهُ».

قَالَ : «فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عليه السلام ، فَقَالَ الرَّجُلُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذلِكَ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِىُّ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِىٍّ وَصِىُّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ ، وَ أَشْهَدُ عَلى عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ ، وَ أَشْهَدُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، وَ أَشْهَدُ عَلى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَشْهَدُ عَلى مُوسى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَشْهَدُ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُوسى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، وَ أَشْهَدُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِىِّ بْنِ مُوسى ، وَ أَشْهَدُ عَلى عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ

بْنِ عَلِيٍّ ، وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَشْهَدُ عَلى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكَنّى وَ لَا يُسَمّى حَتّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ ، فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا ، كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً ، وَ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَهُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ .

ثُمَّ قَامَ فَمَضى ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، اتْبَعْهُ ، فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهماالسلام ، فَقَالَ : مَا كَانَ إِلَا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللّٰهِ ، فَرَجَعْتُ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ ، فَقَالَ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَ تَعْرِفُهُ ؟ قُلْتُ : اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ ، قَالَ : هُوَ الْخَضِرُ عليه السلام » . .

126. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان علیهم السلام

674.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: توقیعی بیرون آمد که در آن نهی شده بود از زیارت مقابر قریش و کربلای معلّی و چون چند ماه گذشت، بعد از آن وزیر خلیفه باقِطائی را طلبید و به او گفت که: بنی فرات و اهل بُرس را ملاقات کن و به ایشان بگو که:به زیارت مقابر قریش مروید که خلیفه امر کرده است که جستجو نمایند و پاپی شوند هر که را که به زیارت می رود و او را بگیرند و بنی فرات، خویش وزیر بودند (و در قاموس مذکور است که بُرس، دهی است در میان کوفه و حلّه)».126. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان علیهم السلام676.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود:«امیر المؤمنین علیه السلام رو آورد و حضرت حسن بن علی علیه السلام همراه آن حضرت بود و آن حضرت بر دست سلمان تکیه داده بود، پس در مسجد الحرام داخل شد و نشست که ناگاه مرد خوش شکل خوش لباسی آمد و سلام کرد و نشست. بعد از آن گفت: یا امیر المؤمنین، تو را از سه مسأله سؤال می کنم اگر مرا به آنها خبر دادی، می دانم که آن قوم سوار شده اند از امر تو آنچه را که بر ایشان حکم شده بود (و مراد این است که ایشان بر چیزی که حقّ تو است، مسلّط شده اند و منصب تو را غصب کرده اند با آن که رعیّت تو بودند و اطاعت تو بر ایشان لازم بود). و نیز می دانم که ایشان در دنیا و آخرت خویش ایمن نیستند و اگر طریقه ای دیگر باشد که به آن مسائل مرا خبر ندهی و ندانی، می دانم که تو و ایشان برابرید. امیر المؤمنین علیه السلام به سائل فرمود که: سؤال کن از هر چه برای تو ظاهر گشته و رأیت به آن تعلّق گرفته است. سائل عرض کرد که: مرا خبر ده از حال مرد که چون به خواب رود، روح او در کجا می رود و از حال مرد که چگونه می شود که به خاطرش می آید و فراموش می کند و از حال مرد که چگونه فرزندش به عموها و خالوهای خود شباهت به هم می رساند؟ پس امیر المؤمنین علیه السلام به جانب امام حسن علیه السلام التفات فرمود و فرمود که: یا ابا محمد او را جواب بگو» . حضرت فرمود که: «امام حسن علیه السلام او را جواب داد، پس آن مرد سائل گفت: شهادت می دهم که خدایی نیست، مگر خدا و همیشه به وحدانیّت او شهادت داده ام و هرگز به او شرک نیاورده ام و شهادت

می دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و همیشه به آن شهادت داده ام و شهادت می دهم که تویی وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و برپا ایستاده ای به حجّت او، و به سوی امیر المؤمنین اشاره کرد و همیشه به آن شهادت داده ام و شهادت می دهم که تویی وصیّ امیر المؤمنین و ایستاده ای به حجت او و به سوی امام حسن علیه السلام اشاره کرد و شهادت می دهم، که حسین بن علی وصیّ برادر خویش است و ایستاده است به حجّت او بعد از او و شهادت می دهم بر علی بن الحسین که بر پا است به امر حسین بعد از آن حضرت، و شهادت می دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن الحسین، و شهادت می دهم بر جعفر بن محمد که بر پا است به امر محمد بن علی، و شهادت می دهم بر موسی که بر پا است به امر جعفر بن محمد، و شهادت می دهم بر علی بن موسی که بر پا است به امر موسی بن جعفر، و شهادت می دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن موسی، و شهادت می دهم بر علی بن محمد که برپا است به امر محمد بن علی، و شهادت می دهم بر حسن بن علی که برپا است به امر علی بن محمد، و شهادت می دهم بر مردی از فرزندان حسن که به کُنیت یاد نشود و نام برده نشود تا امرش ظاهر و هویدا گردد، پس زمین را از عدل و داد پر کند؛ چنانچه پر شده باشد از جور و بیداد. و سلام خدا یا سلام من، یا همه سلام ها و رحمت خدا و برکت های او بر تو باد یا امیر المؤمنین. بعد از آن برخاست و رفت. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا ابا محمد، در پی او برو و بنگر که کجا می رود. پس حسن بن علی بیرون رفت و فرمود که: هیچ نشد، مگر آن که آن مرد پای خویش را در بیرون مسجد گذاشت، پس ندیدم که کجای از زمین خدا را پیش گرفت، به سوی امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و او را به این امر اعلام کردم. فرمود که: یا ابا محمد، آیا او را می شناسی؟ عرض کردم که: خدا و رسول او و امیر المؤمنین بهتر می دانند. فرمود که: او خضر علیه السلام بود».

.

ص: 790

. .

ص: 791

..

677.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِی هَاشِمٍ مِثْلَهُ سَوَاءً . قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی : فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ :یَا أَبَا جَعْفَرٍ ، وَرِدْتُ أَنَّ هذَا الْخَبَرَ جَاءَ مِنْ غَیْرِ جِهَهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ : فَقَالَ : لَقَدْ حَدَّثَنِی قَبْلَ الْحَیْرَهِ بِعَشْرِ سِنِینَ .678.عنه صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِیفٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبِی لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ : إِنَّ لِی إِلَیْکَ حَاجَهً ، فَمَتی یَخِفُّ عَلَیْکَ أَنْ أَخْلُوَ بِکَ فَأَسْأَلَکَ عَنْهَا ؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ : أَیَّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَهُ ، فَخَلَا بِهِ فِی بَعْضِ الْأَیَّامِ ، فَقَالَ لَهُ : یَا جَابِرُ ، أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّوْحِ الَّذِی رَأَیْتَهُ فِی یَدِ أُمِّی فَاطِمَهَ علیهاالسلامبِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ مَا أَخْبَرَتْکَ بِهِ أُمِّی أَنَّهُ فِی ذلِکَ اللَّوْحِ مَکْتُوبٌ .

فَقَالَ جَابِرٌ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّی دَخَلْتُ عَلی أُمِّکَ فَاطِمَهَ علیهاالسلام فِی حَیَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، فَهَنَّیْتُهَا بِوِلَادَهِ الْحُسَیْنِ علیه السلام ، وَ رَأَیْتُ فِی یَدَیْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ ، وَ رَأَیْتُ فِیهِ کِتَاباً أَبْیَضَ شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِأَبِی وَ أُمِّی یَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَا هذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ : هذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلی رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله ، فِیهِ اِسْمُ أَبِی وَ اسْمُ بَعْلِی وَ اسْمُ ابْنَیَّ وَ اسْمُ الْأَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِی ، وَ أَعْطَانِیهِ أَبِی لِیُبَشِّرَنِی بِذلِکَ .

قَالَ جَابِرٌ : فَأَعْطَتْنِیهِ أُمُّکَ فَاطِمَهُ علیهاالسلام ، فَقَرَأْتُهُ ، وَ اسْتَنْسَخْتُهُ . فَقَالَ أَبِی : فَهَلْ لَکَ یَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَیَّ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَمَشی مَعَهُ أَبِی إِلی مَنْزِلِ جَابِرٍ ، فَأَخْرَجَ صَحِیفَهً مِنْ رَقٍّ ، فَقَالَ : یَا جَابِرُ ، انْظُرْ فِی کِتَابِکَ لِأَقْرَأَ عَلَیْکَ ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِی نُسْخَتِهِ ، فَقَرَأَهُ أَبِی ، فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً ، فَقَالَ جَابِرٌ : فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّی هکَذَا رَأَیْتُهُ فِی اللَّوْحِ مَکْتُوباً :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، هذَا کِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِیرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِیلِهِ ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ، عَظِّمْ یَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِی ، وَ اشْکُرْ نَعْمَائِی ، وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِی ، إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنَا ، قَاصِمُ الْجَبَّارِینَ ، وَ مُدِیلُ الْمَظْلُومِینَ ، وَ دَیَّانُ الدِّینِ ، إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنَا ، فَمَنْ رَجَا غَیْرَ فَضْلِی أَوْ خَافَ غَیْرَ عَدْلِی ، عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ

أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ ، فَإِيَّایَ فَاعْبُدْ ، وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّلْ ، إِنِّی لَمْ أَبْعَثْ نَبِیّاً فَأَکْمَلْتُ أَیَّامُهُ ، وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَا جَعَلْتُ لَهُ وَصِیّاً ، وَ إِنِّی فَضَّلْتُکَ عَلَی الْأَنْبِیَاءِ ، وَ فَضَّلْتُ وَصِیَّکَ عَلَی الْأَوْصِیَاءِ ، وَ أَکْرَمْتُکَ بِشِبْلَیْکَ وَ سِبْطَیْکَ : حَسَنٍ وَ حُسَیْنٍ ، فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِی بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّهِ أَبِیهِ ، وَ جَعَلْتُ حُسَیْناً خَازِنَ وَحْیِی ، وَ أَکْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَهِ ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَهِ ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ ، وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَهً ، جَعَلْتُ کَلِمَتِیَ التَّامَّهَ مَعَهُ ، وَ حُجَّتِیَ الْبَالِغَهَ عِنْدَهُ ؛ بِعِتْرَتِهِ أُثِیبُ وَ أُعَاقِبُ :

أَوَّلُهُمْ عَلِیٌّ سَیِّدُ الْعَابِدِینَ وَ زَیْنُ أَوْلِیَائِیَ الْمَاضِینَ ، وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ عِلْمِی وَ الْمَعْدِنُ لِحِکْمَتِی ، سَیَهْلِکُ الْمُرْتَابُونَ فِی جَعْفَرٍ ، الرَّادُّ عَلَیْهِ کَالرَّادِّ عَلَیَّ ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأُکْرِمَنَّ مَثْوَی جَعْفَرٍ ، وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِی أَشْیَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِیَائِهِ ، أُتِیحَتْ بَعْدَهُ بِمُوسَی فِتْنَهٌ عَمْیَاءُ حِنْدِسٌ ؛ لِأَنَّ خَیْطَ فَرْضِی لَا یَنْقَطِعُ ، وَ حُجَّتِی لَا تَخْفَی ، وَ أَنَّ أَوْلِیَائِی یُسْقَوْنَ بِالْکَأْسِ الْأَوْفَی ، مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ ، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِی ؛ وَ مَنْ غَیَّرَ آیَهً مِنْ کِتَابِی ، فَقَدِ افْتَرَی عَلَیَّ ؛ وَیْلٌ لِلْمُفْتَرِینَ الْجَاحِدِینَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّهِ مُوسَی عَبْدِی وَ حَبِیبِی وَ خِیَرَتِی فِی عَلِیٍّ وَلِیِّی وَ نَاصِرِی ، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَیْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّهِ ، وَ أَمْتَحِنُهُ بِالِاضْطِلَاعِ بِهَا ، یَقْتُلُهُ عِفْرِیتٌ مُسْتَکْبِرٌ ، یُدْفَنُ فِی الْمَدِینَهِ الَّتِی بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَی جَنْبِ شَرِّ خَلْقِی ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأُسَرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِیفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِی وَ مَوْضِعُ سِرِّی وَ حُجَّتِی عَلَی خَلْقِی ، لَا یُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَا جَعَلْتُ الْجَنَّهَ مَثْوَاهُ ، وَ شَفَّعْتُهُ فِی سَبْعِینَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ کُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَهِ لِابْنِهِ عَلِیٍّ وَلِیِّی وَ نَاصِرِی ، وَ الشَّاهِدِ فِی خَلْقِی ، وَ أَمِینِی عَلَی وَحْیِی ، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِیَ إِلَی سَبِیلِی وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِیَ الْحَسَنَ ، وَ أُکَمِّلُ ذَلِکَ بِابْنِهِ م ح م د رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ ، عَلَیْهِ کَمَالُ مُوسَی ، وَ بَهَاءُ عِیسَی ، وَ صَبْرُ أَیُّوبَ ، فَیُذَلُّ أَوْلِیَائِی فِی زَمَانِهِ ، وَ تُتَهَادَی رُؤُوسُهُمْ کَمَا تُتَهَادَی رُؤُوسُ التُّرْکِ وَ الدَّیْلَمِ ، فَیُقْتَلُونَ وَ یُحْرَقُونَ وَ یَکُونُونَ خَائِفِینَ مَرْعُوبِینَ وَجِلِینَ ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ ، وَ یَفْشُو الْوَیْلُ وَ الرَّنَّهُ فِی نِسَائِهِمْ ، أُولَئِکَ أَوْلِیَائِی حَقّاً ، بِهِمْ أَدْفَعُ کُلَّ فِتْنَهٍ عَمْیَاءَ حِنْدِسٍ ، وَ بِهِمْ أَکْشِفُ الزَّلَازِلَ ، وَ أَدْفَعُ الْآصَارَ وَ الْأَغْلَالَ «أُولَئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» ».

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمنِ بْنُ سَالِمٍ : قَالَ أَبُو بَصِیرٍ : لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِی دَهْرِکَ إِلَا هذَا الْحَدِیثَ لَکَفَاکَ ، فَصُنْهُ إِلَا عَنْ أَهْلِهِ . .

679.عنه صلی الله علیه و آله :و کلینی رضی الله عنه فرموده که و حدیث کرد مرا به مثل این حدیث و مساوی این (یعنی: بی زیاده و نقصان) . محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن ابی عبداللّه ، از ابو هاشم .و نیز فرموده که: محمد بن یحیی گفت که: به محمد بن حسن گفتم که: ای ابو جعفر دوست می داشتم که این حدیث از غیر جهت و طریقه احمد بن ابی عبداللّه وارد شده باشد. محمد بن یحیی گفت که: محمد بن حسن گفت که: احمد ده سال پیش از آن که حیرت به هم رساند (یعنی: در وجود حضرت صاحب علیه السلام) چنان که گفته اند مرا حدیث کرد و به این خبر، خبر داد .491.الإمام زین العابدین علیه السلام :محمد بن یحیی و محمد بن عبداللّه ، از عبداللّه بن جعفر، از حسن بن ظریف و علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از بکر بن صالح، از عبدالرحمان بن سالم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «پدرم به جابر بن عبداللّه انصاری فرمود که:مرا به تو حاجتی است، پس در چه زمان بر تو آسان است که با تو خلوت کنم و تو را از آن سؤال کنم؟ جابر به پدرم عرض کرد که: در هر وقتی از اوقات که خواسته باشی. پس پدرم در بعضی از روزها با جابر خلوت کرد و به او فرمود که: ای جابر، مرا خبر ده از آن لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیهاالسلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، دیدی و آنچه مادرم تو را خبر داد که در آن لوح نوشته شده. جابر عرض کرد که: گواهی می دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیهاالسلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را به ولادت حضرت امام حسین علیه السلام تهنیت و مبارک باد گفتم، و در دست های آن حضرت لوح سبزی را دیدم و گمان کردم که آن لوح از زمرّد است و در آن نوشته سفیدی را دیدم مانند رنگ آفتاب. به آن حضرت عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود که: این لوحی است که خدا آن را به رسم هدیه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده و در این لوح است نام پدر من و نام شوهر من و نام دو پسر من و نام اوصیای از فرزندان من، و پدرم این را به من عطا فرموده که مرا به این امر مژده دهد و شاد و خوشحال گرداند .

جابر عرض کرد که: پس مادرت فاطمه علیهاالسلام آن لوح را به من عطا فرمود و من آن را خواندم و در نوشتم و از روی آن، نسخه ای برداشتم. پدرم فرمود که: آیا تو را میل و رغبتی هست که آن را به من بنمایی؟ جابر

عرض کرد: آری، پس پدرم با جابر همراه شد و تا منزل جابر رفت و جابر نامه ای از پوست آهو بیرون آورد. پدرم فرمود که: ای جابر، در نامه و نوشته خویش نظر کن تا من بر تو بخوانم. پس جابر در نسخه خود نظر کرد و پدرم آن را خواند و یک حرف از آنچه پدرم خواند با یک حرف از آنچه در نسخه جابر بود، مخالف نبود. پس جابر عرض کرد که: شهادت می دهم به خدا که من این را همچنین در لوح دیدم که نوشته بود:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، این نامه و نوشته ای است از جانب خدای ارجمند و غالب در جمیع احوال که هیچ کس بر او غالب نشود و گرد مذلّت بر دامن کبریایی او ننشیند و صواب کار و درست کردار است در جمیع افعال، که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد، به سوی محمد، یا از برای محمد که پیغمبر اوست و از جانب او خبر می دهد و نور او که خلائق را هدایت می کند و ایلچی او که کار مردم را به اصلاح می آورد و پرده او که در میانه او بندگان او واسطه است و دلیل او که خلائق را رهنمایی می کند. و جبرئیل این نامه را فرود آورد از نزد پروردگار عالمیان. ای محمد، نام های مرا تعظیم کن و نعمت های آشکار مرا شکرگزاری کن و نعمت های نهانی مرا دانسته انکار مکن، منم خدای جامع جمیع صفات کمال که هیچ خدایی نیست، مگر من که پشت گردن کشان و ستم کاران را می شکنم و ستم رسیدگان را یاری می کنم و اهل دین را جزا می دهم. به درستی که منم آن خدایی که خدایی نیست، مگر من پس هر که غیر فضل مرا امید داشته باشد، یا از غیر عدل و دادخواهی من ترسد، او را عذاب کنم؛ چنان عذابی که یکی از همه عالمیان را آن نوع عذاب نکنم. پس مرا پرستش کن و بس و بر من توکّل نما و امور خویش را به غیر من وا مگذار. به درستی که من هیچ پیغمبری را نفرستاده ام که روزگارش کامل و تمام شود و مدّت عمرش به سر آید، مگر آن که وصی را از برایش قرار داده ام. و به درستی که من تو را افزونی دادم بر همه پیغمبران و وصیّ تو را زیادتی دادم بر جمیع اوصیای ایشان و تو را نواختم به دو شیر بچه و دو فرزند زاده ات حسن حسین پس حسن را معدن علم خود گردانیدم بعد از آن که عمر پدرش به سر آید، و حسین را خزینه دار وحی خویش قرار دادم و او را نوازش کردم به شهادت و ختم کردم از برایش به سعادت، پس او بهترین کسانی است که در راه من کشته شده اند و درجه او از جمیع شهیدان بلندتر و پلّه و پایه اش از ایشان برتر است، سخن تمام خویش را با او و حجّت بالغه خود را که به همه کس می رسد، در نزد او قرار دادم، به فرزندان او ثواب می دهم، و عقاب می کنم .

اوّل ایشان علی است سردار عبادت کنندگان و زینت دوستان من که گذشته اند و از این دنیا رفته اند و پسرش که شباهت به جدّ ستوده خویش دارد، یعنی: محمد که علم مرا می شکافد و اظهار می کند و معدن است از برای حکمت من، زود باشد که آنان که در باب جعفر شک می آورند، هلاک گردند و آن که بر او رد کند و از او قبول نکند، چون کسی است که بر من ردّ کند و ثابت شد گفتار از جانب من و سوگند یاد نموده ام که آرامگاه جعفر را گرامی گردانم و هر آینه او را شاد گردانم در باب شیعیان و یاوران و دوستانش و مقدّر شده است بعد از او به واسطه موسی فتنه امتحان کوری؟؟؟ ضلالت که به غایت تاریک باشد؛ زیرا که ریسمان وجوب من پاره نمی شود؛ و بعد از هر حجّت حجّتی قرار می دهم، و حجّت من پنهان نمی گردد. و به درستی که دوستان من و آنان که به حجّت من ایمان آورده اند، آب داده می شوند به جامی تمام تر و پرتر از همه جام ها و هر که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و هر که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته. وای بر آنان که افترا بندند و انکار کنند در نزد سر آمدن مدّت موسی بنده و دوست و برگزیده مرا در حقّ علی که دوست و یاور من است، و کسی است که بارهای سنگین پیغمبری را بر دوش او می گذارم و او را بر برداشتن آنها که محتاج است به قوّت و شدّت امتحان می کنم و می آزمایم. می کشد او را دیو و شی زشت و سهمناک و سرکشی که تکبّر می کند. و علی مدفون می شود در شهری که بنده شایسته (یعنی: ذوالقرنین) آن را بنا گذاشته و ساخته در پهلوی بدترین خلق من (یعنی: هارون) و گفتار از جانب من ثابت شده، و سوگند یاد نموده ام که او را شاد گردانم به محمد پسرش و آن که جانشین اوست بعد از او، و وارث علم اوست که علم او را به میراث می برد. پس اوست معدن علم من و محلّ سرّ من و حجّت من بر خلق من. هیچ بنده ای به او ایمان نمی آورد، مگر آن که بهشت را آرامگاه او گردانم و شفاعت او را در حقّ هفتاد نفر از خاندان و خویشانش قبول کنم که همه ایشان مستحقّ آتش جهنّم شده باشند. و به سعادت تمام می کنم از برای پسرش علی که دوست و یاور من و شاهد من در میان خلق من و امین من بر وحی من. بیرون می آورم از او حسن را که مردم را به راه من بخواند و خزینه دار علم من باشد و این امر خلافت و امامت را کامل و تمام می گردانم به پسرش م ح م د که رحمت و بخشایشی است از برای عالمیان. بر اوست کمال موسی و حسن عیسی و صبر ایّوب؛ چه این صفات در او کمال ظهور دارد و دوستان من در زمان او خوار و بی مقدار باشند و دشمنان من سرهای ایشان را به هدیه از برای یکدیگر بفرستند؛ چنانچه سرهای ترک و دیلم را به هدیه از برای یکدیگر می فرستند. پس ایشان را بکشند و بسوزانند و ایشان در نهایت ترس و بیم باشند و دشمنان من ایشان را

مضطرب ساخته باشند. زمین به خون های ایشان رنگ شود و واویلاه و فریاد و فغان در میان زنان ایشان ظاهر گردد. این گروه، دوستان من اند از روی راستی و درستی که بخصوص ایشان هر فتنه کوری تاری را دفع می کنم. و به ایشان زلزله ها و عذاب ها را برطرف می سازم و سنگینی ها و بندها را بر می دارم. «اُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (1) ؛ یعنی: آن گروه که در مصیبت اذیّت دشمنان و غیبت امام زمان صبر و شکیبایی می ورزند بر ایشان است رحمت های بسیار از جانب پروردگار ایشان و نعمت عظیمه و آن گروه ایشانند که راه یافتگانند به مذهب حقّ و راه راست».

عبدالرحمان بن سالم می گوید که: ابوبصیر گفت: اگر در مدّت عمر خویش چیزی غیر از این حدیث را نمی شنیدی تو را بس بود. پس این را از آن که قابلیّت آن را نداشته باشد، نگاه دار و به او مگو . .

1- .بقره، 157.

ص: 794

. .

ص: 795

. .

ص: 796

..

ص: 797

. .

490.الكافی (به نقل از سُلَیم بن قیس) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ ، عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ ، عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ عَبْدَ اللّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّیَّارِ یَقُولُ : کُنَّا عِنْدَ مُعَاوِیَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَیْدٍ ، فَجَری بَیْنِی وَ بَیْنَ مُعَاوِیَةَ کَلَامٌ ، فَقُلْتُ لِمُعَاوِیَةَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ : «أَنَا أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، ثُمَّ أَخِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِیٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، ثُمَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِکُهُ یَا عَلِیُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِکُهُ یَا حُسَیْنُ ثُمَّ یُکَمِّلُهُ اثْنَیْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ».

قَالَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ جَعْفَرٍ : وَ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَبْدَ اللّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَیْدٍ ، فَشَهِدُوا لِی عِنْدَ مُعَاوِیَةَ .

قَالَ سُلَیْمٌ : وَ قَدْ سَمِعْتُ ذلِکَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِی ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ ، وَ ذَکَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذلِکَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله . .

491.امام زین العابدین علیه السلام :علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیّاش، از سلیم بن قیس و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه و علی بن محمد، از احمد بن هلال، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابا ابی عیّاش، از سلیم بن قیس روایت کرده اند که گفت: شنیدم از عبداللّه بن جعفر طیّار که می گفت: من و امام حسن و امام حسین و عبداللّه بن عبّاس و عمر بن امّ سلمه و اسامه بن زید در نزد معاویه بودیم که در میان من و معاویه سخنی رفت، پس من به معاویه گفتم که: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود:«من سزاوارترم به مؤمنان از خود ایشان و بعد از من، برادرم علی بن ابی طالب سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت علیه السلام شهید شود، حسن بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان و بعد از حسن پسرم حسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت علیه السلام شهید شود پسرش علی بن الحسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای علی، پس پسرش محمد بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای حسین، بعد از آن پیغمبر دوازده امام را تمام گردانید که هفت امام دیگر را ذکر فرمود و نه امام از ایشان از فرزندان حسین اند» . عبداللّه بن جعفر می گوید که: از امام حسن و امام حسین و عبداللّه بن عبّاس و عمر بن امّ سلمه و اسامه بن زید شهادت خواستم و همه در نزد معاویه برای من شهادت دادند و سلیم بن قیس گفت که: این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و ذکر کردند که ایشان این را از رسول خدا شنیده اند . .

492.الإمام الباقر عليه السلام (فى قَولِهِ تَعالى : {Q} «أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ حَيَّانَ السَّرَّاجِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِىِّ ، عَنْ أَبِى الطُّفَيْلِ ، قَالَ :شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِى بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ ، وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُوِيعَ وَ عَلِىٌّ عليه السلام جَالِسٌ نَاحِيَةً ، فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِىٌّ جَمِيلُ الْوَجْهِ ، بَهِىٌّ ، عَلَيْهِ ثِيَابٌ حِسَانٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ حَتّى قَامَ عَلى رَأسِ عُمَرَ ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَنْتَ أَعْلَمُ هذِهِ الْأُمَّهِ بِكِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ ؟ قَالَ : فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأسَهُ ، فَقَالَ : إِيَّاكَ أَعْنِى ، وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لِمَ ذَاكَ ؟ قَالَ : إِنِّى جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِى ، شَاكّاً فِى دِينِى ، فَقَالَ : دُونَكَ هذَا الشَّابَّ ، قَالَ : وَ مَنْ هذَا الشَّابُّ؟ قَالَ : هذَا عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللّهِ ، وَ هذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَىْ رَسُولِ اللّهِ ، وَ هذَا زَوْجُ فَاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ .

فَأَقْبَلَ الْيَهُودِىُّ عَلى عَلِىٍّ عليه السلام ، فَقَالَ : أَ كَذَاكَ أَنْتَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ».

قَالَ : إِنِّى أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَهٍ ، قَالَ : فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ ، وَ قَالَ : «يَا هَارُونِىُّ ، مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً ؟» قَالَ : أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِى ، سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ ، وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ ، عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ .

قَالَ عَلِىٌّ عليه السلام : «فَإِنِّى أَسْأَلُكَ بِالْاءِلهِ الَّذِى تَعْبُدُهُ ؛ لَئِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِى كُلِّ مَا تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دِينَكَ ، وَ لَتَدْخُلَنَّ فِى دِينِى ؟» قَالَ : مَا جِئْتُ إِلَا لِذَاكَ ، قَالَ : «فَسَلْ».

قَالَ : أَخْبِرْنِى عَنْ أَوَّلِ قَطْرَهِ دَمٍ قَطَرَتْ عَلى وَجْهِ الْأَرْضِ : أَىُّ قَطْرَهٍ هِىَ ؟ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ عَلى وَجْهِ الْأَرْضِ : أَىُّ عَيْنٍ هِىَ ؟ وَ أَوَّلِ شَىْءٍ اهْتَزَّ عَلى وَجْهِ الْأَرْضِ : أَىُّ شَىْءٍ هُوَ ؟

فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ : أَخْبِرْنِى عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخَرِ : أَخْبِرْنِى عَنْ مُحَمَّدٍ : كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ ؟ وَ فِى أَىِّ جَنَّهٍ يَكُونُ ؟ وَ مَنْ سَاكِنَهُ مَعَهُ فِى جَنَّتِهِ ؟

فَقَالَ : «يَا هَارُونِىُّ ، إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَىْ عَشَرَ إِمَامَ عَدْلٍ ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ ، وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافِ مَنْ خَالَفَهُمْ ، وَ إِنَّهُمْ فِى الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ

الْجِبَالِ الرَّوَاسِى فِى الْأَرْضِ ؛ وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِى جَنَّتِهِ ، مَعَهُ أولئِکَ الِاثْنَا عَشَرَ الْاءِمَامَ الْعَدْلَ».

فَقَالَ : صَدَقْتَ وَ اللّهِ الَّذِى لَا إِلهَ إِلَا هُوَ ؛ إِنِّى لَأَجِدُهَا فِى كُتُبِ أَبِى هَارُونَ ، كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلَاهُ مُوسى عَمِّى عليهماالسلام .

قَالَ : فَأَخْبِرْنِى عَنِ الْوَاحِدَهِ : أَخْبِرْنِى عَنْ وَصِىِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ ؟ وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ ؟

قَالَ : «يَا هَارُونِىُّ ، يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَهً لَا يَزِيدُ يَوْماً وَ لَا يَنْقُصُ يَوْماً ، ثُمَّ يُضْرَبُ ضَرْبَهً هاهُنَا يَعْنِى عَلى قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ هذِهِ مِنْ هذَا».

قَالَ : فَصَاحَ الْهَارُونِىُّ ، وَ قَطَعَ كُسْتِيجَهُ وَ هُوَ يَقُولُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، وَ أَنَّکَ وَصِيُّهُ ، يَنْبَغِى أَنْ تَفُوقَ وَ لَا تُفَاقَ ، وَ أَنْ تُعَظَّمَ وَ لَا تُسْتَضْعَفَ .

قَالَ : ثُمَّ مَضى بِهِ عَلِىٌّ عليه السلام إِلى مَنْزِلِهِ ، فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ . .

493.الکافی عن أبی بصیر :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبداللّه بن قاسم، از حنّان بن سدیر سرّاج (1) ، از داود بن سلیمان کناسی (2) ، از ابوطفیل که گفت:جنازه ابوبکر را دیدم در آن روزی که مُرد و حاضر بودم و عمر را مشاهده کردم در هنگامی که با او بیعت می شد و علی علیه السلام در گوشه ای نشسته بود که پسر یهودی نیکوی زیبایی آمد و جامه های نیکو پوشیده بود و آن یهودی از فرزندان هارون بود و آمد تا بر بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیر المؤمنین، تویی داناترین امّت به کتاب ایشان و سنّت پیغمبر ایشان؟ ابوطفیل می گوید که: عمر سر خویش را به زیر انداخت. یهودی گفت: تو را قصد می کنم و با تو دارم و این سخن را بر او اعاده نمود. عمر گفت: برای چه این سؤال می کنی؟ گفت: برای این که من به نزد تو آمده ام، در حالتی که طالب دینم از برای خویش و در دینی که دارم، شکّ به هم رسانیده ام. عمر گفت که: این جوان در نزد تو است، گریبان او را بگیر. یهودی گفت که: این جوان کیست؟ گفت که: اینک علی بن ابی طالب است، پسر عموی رسول خدا و اینک پدر حسن و حسین پسران رسول خداست و اینک شوهر فاطمه علیهاالسلامدختر رسول خداست. پس یهودی رو به علی بن ابی طالب آورد و گفت: آیا تو چنینی که او می گوید؟ فرمود: آری، یهودی گفت که: من اراده دارم که تو را سؤال کنم از سه مسأله و سه

مسأله و یک مسأله. راوی می گوید که: امیر المؤمنین علیه السلام تبّسم فرمود بی آن که بخندد، فرمود که: «ای فرزند هارون، چه چیز تو را مانع شد از آن که بگویی از هفت مسأله؟» عرض کرد که: تو را از سه مسأله سؤال می کنم. پس اگر مرا جواب دادی، تو را از آنچه بعد از آنهاست سؤال می کنم، و اگر آنها را ندانستی، می دانم که در میان شما دانایی نیست. علی علیه السلام فرمود که: «تو را سؤال می کنم به حقّ خدایی که او را می پرستی که اگر من تو را جواب دادم در هر چه اراده داری، دین خویش را وا می گذاری و در دین من داخل می شوی» . یهودی عرض کرد که: من نیامده ام، مگر از برای همین. فرمود: «چون چنین است، آنچه می خواهی بپرس». عرض کرد : مرا خبر ده از اوّل قطره ای از خون که بر روی زمین چکید، کدام قطره است؟ و اوّل چشمه ای که بر روی زمین روان گردید، کدام چشمه است؟ و اوّل چیزی که بخواری رسید. بر روی زمین، چه چیز است؟ امیر المؤمنین علیه السلام او را جواب فرمود. بعد از

آن، به حضرت عرض کرد که: مرا از سه مسأله دیگر خبر ده. خبر ده مرا از محمد صلی الله علیه و آله که او را چند امام عادل و وصیّ به حقّ خواهند بود و در کدام بهشت می باشد و کی با آن حضرت در بهشتی که او ساکن است، مسکن می کند؟ فرمود که: «ای پسر هارون، به درستی که محمد را دوازده امام عادل و وصیّ است که هر که ایشان را وا گذارد، به ایشان ضرر نمی رساند و به مخالفت آن که با ایشان مخالفت ورزد، وحشت به هم نمی رسانند. و به درستی که ایشان در باب دین از کوه های استوار در زمین، ثابت ترند، و مسکن محمد در بهشتِ مخصوص اوست و این گروه دوازده امام عادل با او خواهند بود» . گفت: راست گفتی؛ سوگند یاد می کنم به آن خدایی که خدایی غیر از او نیست که من اینها را می یابم در کتاب پدرم هارون که آن را به دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام آن را به قلم او داده که موسی فرموده و هارون نوشته. یهودی عرض کرد که: مرا خبر ده از آن یک مسأله. مرا خبر ده از وصیّ محمد که بعد از او چند سال زندگانی می کند. و بفرما که آیا می میرد یا کشته می شود؟ فرمود که: «ای پسر هارون، وصیّ محمد بعد از او سی سال زیست می کند؛ یک روز زیاد نمی شود و یک روز کم نمی شود (و مخفی نماند که بودن وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله در ماه صفر و شهیدن شدن امیرمؤمنان در ماه مبارک رمضان و زیست آن حضرت بعد از پیغمبر، سی سال، بی زیاده و نقصان یک روز درست نمی آید و اگر چه به طریقه حساب شمسی و قمری باشد. و در بعضی از حواشی دیدم که این عبارت در اکثر اوقات نسخ کافی نیست و آنچه از نسخ به نظر رسید، این عبارت در آن بود و در عیون نظیر، این حدیث را ذکر کرده و این عبارت در آن نیست و در اکمال، همین حدیث را به همین سند با زیادتی بعضی از راویان در صدر حدیث ذکر نموده و این عبارت، در آن موجود است و چند حدیث دیگر که نظیر و شبیه این حدیث است ایراد کرده که در بعضی این عبارت هست و در بعضی نیست. پس اگر این کلام از امام علیه السلام نباشد، امر آسان می شود و اگر از آن حضرت باشد، وجه آن این است که نفی زیاده و نقصان یک روز، بسته به سی سال که در پیش مذکور است، نباشد، بلکه متعلّق به ما بعد آن باشد که عبارت است از اخبار به ضربت خوردن آن حضرت. و مراد این باشد که زمان مقدّر از برای ضربت خوردن، زیاد و کم نگردد و اگرچه ظاهر این بود که بنابراین، معنی به جای لفظ ثمّ که بعد از این مذکور است، لفظ حتی باشد، تا معنی این باشد که یک روز زیاد و کم نشود تا آن حضرت ضربت خورد، ولیکن ذکر ثم به جهت غرابت و استعجاب این امر است) تتمه حدیث: پس ضربتی می خورد در اینجا (یعنی: فرق سر مبارکش) بعد از آن، این، از این، رنگ می شود» (یعنی: ریشِ مبارکش از خون سرش) راوی می گوید که: آن هارونی فریاد بر آورد و گستیج خویش

را پاره کرد (و در قاموس مذکور است که کُستیج به ضمّ کاف، ریسمانی است ستبر که ذمیّ آن را در بالای جامه های خویش می بندد غیر از زنّار و آن معرّب کستی است و در فرهنگ مؤیّد الفضلاء مذکور است که کُستی بالضّمّ، زنّار، و تعریب این، کستیج است؛ چنانچه در شرفنامه است و گفته که در ادات است که کستی، زنّار و آن ریسمانی است که گشتی گیران خراسان در کمر بندند، آن را در عرف ایشان زنّار گویند. و نیز آن که ترسایان می دارند که به تازیش کستیج می گویند و نیز در بعضی از لغات معتبره مذکور است که کستیج، زنّار است و در تاج است که آنچه مغان بر میان بندند . حاصل آن که: آنچه بر کمرش بسته بود که نشانه ای ذمّی بودنش بود، پاره نمود) و می گفت: شهادت می دهم که نیست خدایی، مگر خدا در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست. و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله ، بنده و رسول اوست و آن که تویی وصیّ او . سزاوار است که از هر کسی در گذری به فضل و مرتبه و کسی به آن، از تو در نگذرد و بلندی نجوید ، و آن که تو را بزرگ دارند و ضعیف نشمارند .

راوی می گوید: پس آن حضرت علیه السلام او را به منزل خویش برد و مسائل و نشانه های دین را به او تعلیم فرمود . .

1- .در نسخه موجود، حیّان سراج است.
2- .در نسخه موجود، کسائی است.

ص: 802

. .

ص: 803

. .

494.الإمام الصادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْعُصْفُورِىِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ اللّهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِى ضِيَاءِ نُورِهِ ، يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ ، يُسَبِّحُونَ اللّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ ، وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله » . .

495.تفسیر العیّاشی عن عمرو بن سعید :محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابو سعید عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی بن الحسین علیه السلام که می فرمود:«به درستی که خدا، محمد و علی و یازده کس از فرزندان او را از نور عظمت خویش آفرید، پس ایشان را به پای داشت در حالتی که روحی چند بودند بی بدن، در روشنی نور خویش، و او را عبادت می کردند، پیش از آن که خلائق را بیافریند و خدا را تسبیح و تنزیه می نمودند و او را به پاکی یاد می کردند و ایشان امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند». .

496.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (فى وَصفِ عَلِيٍّ عليه السلام) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «الِاثْنَا عَشَرَ الْاءِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ عليه السلام ، وَ رَسُولُ اللّهِ وَ عَلِيٌّ هُمَا إلْوَالِدَانِ عليهماالسلام». فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ رَاشِدٍ و كَانَ أَخَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لِأُمِّهِ وَ أَنْكَرَ ذلِكَ ، فَصَرَّرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، وَ قَالَ : «أَمَا إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ كَانَ أَحَدَهُمْ» .680.عنه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِى يَحْيَى الْمَدِينِيِّ ، عَنْ أَبِى هَارُونَ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، قَالَ :كُنْتُ حَاضِراً لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ ، أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَمَاءِ يَهُودِ يَثْرِبَ ، وَ تَزْعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَهِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِهِ حَتّى رُفِعَ إِلى عُمَرَ ، فَقَالَ لَهُ : يَا عُمَرُ ، إِنِّى جِئْتُكَ أُرِيدُ الْاءِسْلَامَ ، فَإِنْ أَخْبَرْتَنِى عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ ، فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّهِ وَ جَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ .

قَالَ : فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : إِنِّى لَسْتُ هُنَاكَ ، لكِنِّى أُرْشِدُكَ إِلى مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنَا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّهِ وَ جَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ ، وَ هُوَ ذَاكَ ، فَأَوْمَأَ إِلى عَلِيٍّ عليه السلام . فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : يَا عُمَرُ ، إِنْ كَانَ هذَا كَمَا تَقُولُ ، فَمَا لَكَ وَ لِبَيْعَهِ النَّاسِ ، وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ ؟! فَزَبَرَهُ عُمَرُ .

ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلى عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقَالَ : أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ؟ فَقَالَ : «وَ مَا قَالَ عُمَرُ ؟» فَأَخْبَرَهُ . قَالَ : فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ ، سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ ، فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِى دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقُونَ ، وَ مَعَ ذلِكَ أَدْخُلُ فِى دِينِكُمُ الْاءِسْلَامِ . فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «نَعَمْ ، أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ ، سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ ؛ أُخْبِرْكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللّهُ».

قَالَ : أَخْبِرْنِى عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَهٍ ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : «يَا يَهُودِيُّ ، وَ لِمَ لَمْ تَقُلْ : أَخْبِرْنِى عَنْ سَبْعٍ ؟» فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ : إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِى بِالثَّلَاثِ سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّهِ، وَ إِلَا كَفَفْتُ ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِى فِى هذِهِ السَّبْعِ ، فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ ، وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ ، فَقَالَ لَهُ : «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِيُّ».

قَالَ : أَخْبِرْنِی عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ ، وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ ، فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام .

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِیُّ : أَخْبِرْنِی عَنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ : كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدًی ؟ وَ أَخْبِرْنِی عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ : أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِی الْجَنَّةِ ؟ وَ أَخْبِرْنِی مَنْ مَعَهُ فِی الْجَنَّةِ ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «إِنَّ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَیْ عَشَرَ إِمَاماً هُدًی مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّی ؛ وَ أَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا فِی الْجَنَّةِ ، فَفِی أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ ؛ وَ أَمَّا مَنْ مَعَهُ فِی مَنْزِلِهِ فِيهَا ، فَهؤُلَاءِ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّهُمْ وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمُّ أُمِّهِمْ وَ ذَرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرَكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ» . .

493.الکافی (به نقل از ابو بصیر) محمد بن یحیی، از عبداللّه بن محمد، از خشّاب، از ابن سماعه، از علی بن حسین بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«دوازده امام از آل محمد علیهم السلام ، همه ایشان محدّث اند که فرشته ایشان را حدیث می کند و خبر می دهد و همه ایشان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام اند و رسول خدا و علی علیهماالسلام هر دو پدران ایشانند». پس علی بن عبداللّه بن راشد که برادر مادری حضرت علی بن الحسین بود گفت که: من این را قبول ندارم . امام محمد باقر علیه السلام بر او فریاد زد و فرمود: «بدان و آگاه باش که پسر مادرت، یکی از ایشان بود» (و این مضمون، در باب این که ائمّه علیهم السلام محدّث اند گذشت، ولیکن با یکدیگر مخالفتی دارند) .494.امام صادق علیه السلام :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از مسعده بن زیاد، از ابوعبداللّه و محمد بن حسین، از ابراهیم ابن ابی یحیی مدینی، از ابو هارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده اند که گفت: حاضر بودم در هنگامی که ابوبکر هلاک گردید و عمر را جانشین خود گردانید، یکی از یهودیان آمد که از بزرگان یهود مدینه بود و یهود مدینه گمان می کردند که از همه اهل زمان خویش داناتر است تا آن که او را به نزد عمر بردند، پس با عمر گفت که: ای عمر، من به نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم، پس اگر مرا خبر دادی از آنچه تو را از آن سؤال می کنم، تو از همه اصحاب محمد داناتری به کتاب خدا و سنّت پیغمبر و همه آنچه من اراده دارم که تو را از آن سؤال کنم. ابوسعید می گوید که: عمر گفت: من در اینجا و به این پر پا نیستم، لیکن تو را رهنمایی می کنم به آن که از همه امّت ما داناتر است به کتاب و سنّت و همه آنچه می خواهی که از آن سؤال کنی، و آن را که وصف کردم آن است و به سوی علی اشاره نمود. یهودی گفت که: ای عمر، اگر این که چنانچه تو می گویی، باشد تو را با بیعت مردم چه کار است و حال آن که آن مرد از همه شما داناتر باشد؟ عمر او را زجر و منع کرد، بعد از آن یهودی برخاست و به خدمت علی علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: تو چنانی که عمر ذکر کرد؟ فرمود که:«عمر، چه گفت؟» یهودی، آن حضرت را خبر داد و عرض کرد که: اگر تو چنانچه گفت ، باشی تو را سؤال می کنم از چیزی چند و می خواهم بدانم که آیا یکی از شما آن را می داند تا بدانم که شما در باب ادّعای خویش که می گویید، بهترین امتّ ها و داناترین ایشانید، راست گویید و با این امر داخل شوم در دین شما،

که اسلام است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آری، من چنانم که عمر از برای تو ذکر کرد، از هر چه خواهی سؤال کن تا تو را به آن خبر دهم. ان شاءاللّه ». عرض کرد: مرا خبر ده از سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله. آن حضرت علیه السلام فرمود که: «ای یهودی، چرا نگفتی که مرا خبر ده از هفت مسأله؟» یهودی عرض کرد که: اگر تو مرا از سه مسأله جواب دادی، از باقی مانده سؤال می کنم، و اگر نه، باز می ایستم و از آن نمی پرسم. و اگر تو مرا در این هفت مسأله جواب دادی، از همه اهل زمین داناتری و از ایشان فاضل تر و سزاوارترین مردم به ایشان. حضرت فرمود که: «ای یهودی، از هر چه می خواهی سؤال کن». عرض کرد: مرا خبر ده از اوّل سنگی که بر روی زمین گذاشته شد، و از اوّل درختی که بر روی زمین کِشته شد، و اوّل چشمه ای که بر روی زمین جوشید. امیر المؤمنین علیه السلام او را خبر داد، بعد از آن یهودی به حضرت عرض کرد که: خبر ده مرا از این امّت که ایشان را چند امامند که ایشان را راه راست می نمایند؟ و خبر ده مرا از پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله که منزلش در بهشت در کجاست؟ و خبر ده مرا که کی با او خواهد بود در آن بهشت؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «این امّت را دوازده امامند که ایشان را راه راست می نمایند و از ذریّه پیغمبر ایشانند و ایشان، یعنی: یازده امام از ایشان، از نسل من اند. و امّا منزل پیغمبر ما در بهشت، در بهشتی است که از همه بهشت ها بهتر و بلندتر است و آن جنّت عدن است. و امّا کسانی که با آن حضرت در منزلش می باشند در آن بهشت، این دوازده امامند از ذریّه او با مادر ایشان و جدّه ایشان که مادر مادر ایشان است (یعنی: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهاالسلام) و فرزندان ایشان و کسی با ایشان در آن بهشت شرکت نمی کند». .

495.تفسير العيّاشى (به نقل از عمرو بن سعيد) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ ، قَالَ :دَخَلْتُ عَلى فَاطِمَةَ عليهاالسلام وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ ، فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا ، فَعَدَدْتُ اثْنَىْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِىٌّ . .

496.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام ، از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده است که گفت:بر فاطمه علیهاالسلامداخل شدم و در پیش روی آن حضرت لوحی بود که نام های اوصیای از فرزندان آن حضرت در آن بود، پس دوازده نام را شمردم که آخر ایشان قائم علیه السلام بود. سه نام از ایشان محمد و سه نام از ایشان علی بود. .

497.عنه صلى الله عليه و آله (فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله إِلَى الْجِنِّ وَ الْاءِنْسِ ، وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَىْ عَشَرَ وَصِيّاً : مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِىَ ، وَ كُلُّ وَصِىٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّهٌ ، وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام عَلى سُنَّهِ أَوْصِيَاءِ عِيسى ، وَ كَانُوا اثْنَىْ عَشَرَ ، وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلى سُنَّهِ الْمَسِيحِ» .498.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ الثّانِى عليه السلام :«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ لَيْلَهَ الْقَدْرِ فِى كُلِّ سَنَهٍ ، وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِى تِلْكَ اللَّيْلَهِ أَمْرُ السَّنَهِ ، وَ لِذلِكَ الْأَمْرِ وُلَاهٌ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : مَنْ هُمْ ؟ قَالَ : أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِى أَئِمَّهٌ مُحَدَّثُونَ» .499.عنه صلى الله عليه و آله (فى وَصفِ عَلِىٍّ عليه السلام) وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأَصْحَابِهِ : آمِنُوا بِلَيْلَهِ الْقَدْرِ ، أَنَّهَا تَكُونُ لِعَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ، وَ لِوُلْدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِى» .500.عنه صلى الله عليه و آله :وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ :«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِأَبِى بَكْرٍ يَوْماً : «لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ مَاتَ شَهِيداً ، وَ اللّهِ لَيَأْتِيَنَّكَ ، فَأَيْقِنْ إِذَا جَاءَكَ ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ غَيْرُ مُتَخَيِّلٍ بِهِ ، فَأَخَذَ عَلِىٌّ عليه السلام بِيَدِ أَبِى بَكْرٍ ، فَأَرَاهُ النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، آمِنْ بِعَلِىٍّ وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ ، أَنَّهُمْ مِثْلِى إِلَا النُّبُوَّهَ ، وَ تُبْ إِلَى اللّهِ مِمَّا فِى يَدِكَ ؛ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ» . قَالَ : «ثُمَّ ذَهَبَ ، فَلَمْ يُرَ» . .

501.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که:«خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد به سوی جنّ و انس و بعد از او، دوازده وصیّ قرار داد و بعضی از ایشان، کسانی هستند که سبقت گرفتند. و بعضی از ایشان، کسانی هستند که باقی مانده اند و هر وصیّ طریقه ای به او جاری شد و صفتی در او بروز کرد (چون مجاهده و شهادت و عبادت و نشر علوم) و اوصیایی که بعد از محمد [اند] علیهم السلام بر طریقه اوصیای عیسی علیه السلام اند، و ایشان دوازده وصیّ بوده اند و امیر المؤمنین علیه السلام بر طریقه و روش مسیح بود».502.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عبداللّه و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد همه روایت کرده اند از حسن بن عبّاس بن حَریش، از امام محمد تقی علیه السلام که :امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عبّاس فرمود که: شب قدر در هر سال هست و به درستی که امر همه سال در این شب فرود می آید و این امر را والیانی چنداند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله . ابن عبّاس عرض کرد که: ایشان کیانند؟ فرمود که: من و دوازده نفر (1) از صلب من که امامان محدّثیم».497.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) و به همین اسناد روایت است که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود که: ایمان بیاورید به شب قدر که از برای علی بن ابی طالب و از برای یازده فرزند او بعد از من خواهد بود».498.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :و به همین اسناد روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی به ابوبکر فرمود که:« «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ أَمْواتا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ» (2) ؛ یعنی: البتّه مپندار آنان را که کشته شده اند در راه خدا، مردگان؛ بلکه ایشان زندگانند که در نزد پروردگار خویش روزی داده می شوند» و فرمود: «شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید از دنیا رفت. و به خدا سوگند که آن حضرت به نزد تو می آید پس چون به نزد تو آید، یقین داشته باش که خود آن حضرت است؛ زیرا که شیطان به صورت آن حضرت متمثّل نمی شود». پس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله را به او نمود و پیغمبر به او فرمود که: «ای ابوبکر، ایمان بیاور به علی و به یازده نفر از فرزندانش که ایشان مثل من اند، مگر در پیغمبری و به سوی خدا توبه کن

از آنچه در دست تو است؛ زیرا که تو را در آن حقّی نیست». حضرت فرمود که: «پس آن حضرت رفت و دیگر کسی او را ندید». .

1- .در نسخه موجود، یازده نفر آمده است.
2- .آل عمران، 169.

499.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُبَیْدِ اللّٰهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «اِلاِثْنَا عَشَرَ الْاِءِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ کُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَ وُلْدِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ، فَرَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلِیٌّ علیهماالسلامهُمَا الْوَالِدَانِ» .500.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ غَزْوَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«یَکُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».501.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً ، مِنْهُمْ حَسَنٌ وَ حُسَیْنٌ ، ثُمَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ علیهم السلام » .502.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْعُصْفُرِیِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : إِنِّی وَ اثْنَیْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِی وَ أَنْتَ یَا عَلِیُّ زِرُّ الْأَرْضِ یَعْنِی أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللّٰهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِیخَ بِأَهْلِهَا ، فَإِذَا ذَهَبَ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِی ، سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا ، وَ لَمْ یُنْظَرُوا» .503.عنه صلی الله علیه و آله :وَ بِهذَا الْاِءِسْنَادِ ، عَنْ أَبِی سَعِیدٍ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مِنْ وُلْدِیَ اثْنَا عَشَرَ نَقِیباً ، نُجَبَاءُ ، مُحَدَّثُونَ ، مُفَهَّمُونَ ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ ، یَمْلَؤُهَا عَدْلًا ، کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً» . .

504.عنه صلی الله علیه و آله :ابوعلی اشعری، از حسن بن عبیداللّه ، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«دوازده امام از فرزندان محمد، همه ایشان محدّث اند (که فرشته ای ایشان را خبر می دهد). و همه از فرزندان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام اند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو پدران ایشانند».505.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از سعید بن غزوان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«نُه کس امام می باشند بعد از حضرت حسین بن علی علیه السلام و نُهم ایشان قائم ایشان است».506.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«ماییم دوازده امامی که حسن و حسین از ایشانند. بعد از آن امامان از فرزندان امام حسین اند علیهم السلام ».507.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابوسعید عصفری، از عمرو بن ثابت، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من و دوازده کس از فرزندان من و تو یا علی، زرّ می بینم (و زرّ به فتح راء و تشدید زای، جمع رِزّه است و آن حلقه ای است که قفل در آن می کنند و حضرت آن را تفسیر فرموده و می فرماید:) یعنی: میخ های زمین و کوه های آنیم و خدا به ما زمین را میخ دوز کرده و محکم نموده تا آن که با اهل خود در آب فرو نرود (یا خود ایشان را فرود نبرد) پس چون دوازده نفر از فرزندان من بروند، زمین با اهلش فرو روند (یا آن که زمین اهل خود را فرو برد) و خدا ایشان را مهلت ندهد».503.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :و به همین اسناد، از ابو سعید روایت است و آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از فرزندان من دوازده گواه و رئیس اند که همه نجیب و محدّث و مفهّم اند که فرشته به ایشان خبر می دهد و خدا به ایشان می فهماند و آخر ایشان کسی است که به حقّ قیام می نماید و زمین را پر می کند از عدل و داد؛ چنانچه پر شده باشد از جور و بیداد». .

681.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ ، عَنْ کَرَّامٍ ، قَالَ :حَلَفْتُ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَ نَفْسِی أَلَا آکُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتّی یَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَدَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : رَجُلٌ مِنْ شِیعَتِکُمْ جَعَلَ لِلّهِ عَلَیْهِ أَلَا یَأْکُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتّی یَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ؟

قَالَ : «فَصُمْ إِذاً یَا کَرَّامُ ، وَ لَا تَصُمِ الْعِیدَیْنِ ، وَ لَا ثَلَاثَهَ التَّشْرِیقِ ، وَ لَا إِذَا کُنْتَ مُسَافِراً ، وَ لَا مَرِیضاً ؛ فَإِنَّ الْحُسَیْنَ علیه السلام لَمَّا قُتِلَ ، عَجَّتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَیْهِمَا وَ الْمَلَائِکَهُ ، فَقَالُوا :یَا رَبَّنَا ، ائْذَنْ لَنَا فِی هَلَاکِ الْخَلْقِ حَتّی نَجُدَّهُمْ عَنْ جَدِیدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَکَ ، وَ قَتَلُوا صَفْوَتَکَ ؛ فَأَوْحَی اللّهُ إِلَیْهِمْ : یَا مَلَائِکَتِی وَ یَا سَمَاوَاتِی وَ یَا أَرْضِیَ ، اسْکُنُوا ، ثُمَّ کَشَفَ حِجَاباً مِنَ الْحُجُبِ ، فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ وَ اثْنَا عَشَرَ وَصِیّاً لَهُ علیهم السلام ، وَ أَخَذَ بِیَدِ فُلَانٍ الْقَائِمِ مِنْ بَیْنِهِمْ ، فَقَالَ : یَا مَلَائِکَتِی وَ یَا سَمَاوَاتِی وَ یَا أَرْضِی ، بِهذَا أَنْتَصِرُ لِهذَا ، قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» .505.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ أَبِی طَالِبٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، قَالَ :کُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِیرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی مَنْزِلِهِ بِمَکَّهَ ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ : «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً».

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِیرٍ : سَمِعْتَ مِنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ؟ فَحَلَّفَهُ مَرَّهً أَوْ مَرَّتَیْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ ، فَقَالَ أَبُو بَصِیرٍ : لکِنِّی سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام . .

506.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبداللّه بن عبدالرحمان اصم، از کرّام روایت کرده اند که گفت: در دل و میان خویش و نفس خویش سوگند یاد نمودم که در هیچ روزی طعام نخورم و همیشه روزه باشم تا قائم آل محمد قیام کند. بعد از آن بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، کرّام می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: مردی از شیعیان شما نذر کرده و از برای خدا بر خود قرار داده که هرگز در روزی طعام نخورد و روزه باشد تا قائم آل محمد ظاهر شود. فرمود که:«پس در این هنگام روزه شو ای کرّام، و عید فطر و عید اضحی و سه روز تشریق را (که یازدهم و دوازده و سیزدهم ماه ذی الحجّه است) روزه مگیر و نه چون مسافر یا بیمار باشی. پس به درستی که چون امام حسین علیه السلام شهید شد، آسمان ها و زمین و هر که بر روی آن بود و فرشتگان فریاد بر آوردند و عرض کردند که: ای پروردگار ما، ما را رخصت ده در هلاک کردن این خلق تا ایشان را از روی زمین بر اندازیم و همه را هلاک گردانیم، به سبب آن که هتک حرمت تو را حلال شمردند و برگزیده تو را کشتند. پس خدا به سوی ایشان وحی فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان ها و زمین من، آرام گیرید، بعد از آن حجابی از حجاب ها را برداشت، دیدند که محمد و دوازده وصیّ آن حضرت در پشت آن حجابند و از میان ایشان دست فلان را که قائم آل محمد است گرفت (یعنی: او را به عنایات ازلی نواخت و او را به این کرامت ممتاز و به این شرافت سرافراز ساخت). بعد از آن فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان ها و زمین من، این که انتقام خواهد کشید از برای این و سه مرتبه این سخن را فرمود ».507.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران روایت کرده اند که گفت: من و ابوبصیر و محمد بن عمران مولای امام محمد باقر علیه السلام در مکّه در منزل محمد بن عمران بودیم که محمد گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«ماییم دوازده امام که فرشته ما را خبر می دهد». پس ابوبصیر به او گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدی؟ و او را یک مرتبه یا دو مرتبه سوگند داد بر این که آن را شنیده است، بعد از آن ابوبصیر گفت: لیکن من این را از امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام . .

127 بَابٌ فِی أَنَّهُ إِذَا قِیلَ فِی الرَّجُلِ شَیْءٌ فَلَمْ یَکُنْ فِیهِ وَ کَانَ فِی وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِی قِیلَ فِیهِ509.عنه صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی عِمْرَانَ : أَنِّی وَاهِبٌ لَکَ ذَکَراً سَوِیّاً مُبَارَکاً ، یُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ یُحْیِی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللَّهِ ، وَ جَاعِلُهُ رَسُولًا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، فَحَدَّثَ عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ بِذَلِکَ وَ هِیَ أُمُّ مَرْیَمَ ، فَلَمَّا حَمَلَتْ ، کَانَ حَمْلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَاماً ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا ، قَالَتْ : رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهَا أُنْثَی وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثَی أَیْ لَا یَکُونُ الْبِنْتُ رَسُولًا ، یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ» فَلَمَّا وَهَبَ اللَّهُ تَعَالَی لِمَرْیَمَ عِیسَی ، کَانَ هُوَ الَّذِی بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانَ ، وَ وَعَدَهُ إِیَّاهُ ، فَإِذَا قُلْنَا فِی الرَّجُلِ مِنَّا شَیْئاً وَ کَانَ فِی وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ ، فَلَا تُنْکِرُوا ذَلِکَ» .510.الإمام علیّ علیه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا قُلْنَا فِی رَجُلٍ قَوْلًا ، فَلَمْ یَکُنْ فِیهِ وَ کَانَ فِی وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ ، فَلَا تُنْکِرُوا ذَلِکَ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ» . .

127. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و آن چیز در

127. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و آن چیز در او نباشد و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد، همان است که آن چیز در شأن او گفته شده است512.عنه صلی الله علیه و آله (فی یَومِ بَنِی النَّضیرِ) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده اند، از ابن محبوب، از ابن رئاب ، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«به درستی که خدا به سوی عمران وحی فرمود که: من تو را پسری درست اندام بی عیب خواهم بخشید که پر منفعت باشد و کور مادرزاد و پیسی را شفا دهد و مردگان را به اذن خدا زنده گرداند و او را رسول می گردانم و به سوی بنی اسرائیل می فرستم. بعد از آن عمران حَنّه زن خود را به این قصّه خبر داد (و حَنّه مادر مریم است). پس چون حَنّه حامله شد، حملش به مریم، در نزد خودش پسر بود «فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إنّی وَضَعْتُها اُنْثی وَ اللّهُ أعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی» (1) ؛ یعنی: پس آن هنگام که حنّه، زن عمران بار خود را بر زمین گذاشت و مریم را زایید، گفت از روی حسرت و ناامیدی که: پروردگارا، به درستی که من آن بار را بر زمین گذاشتم و این فرزند را زادم در حالتی که ماده است و نیست فرزند نر چون فرزند ماده و پسر چون دختر نمی باشد» و حضرت فرمود که: «یعنی: دختر پیغمبر نمی باشد. خدای عزّوجلّ می فرماید: «وَ اللّهُ أعْلَمُ بِما وَضَعَتْ» ؛ یعنی: و خدا داناتر است به آنچه حَنّه زاد» (و در قرآن این جمله در میان اُنثی و لَیس واقع است و ذکر آن به این طریق اشاره به آن است که این جمله معترضه است در میان قول حَنّه و از اینجا فهمیده می شود که قرائت وَضَعَت به فتح عین و سکون تا بهتر است از قرائت وَضَعتُ به سکون عین و ضمّ تا که این قول از حنّه باشد و معنی این باشد که: خدا داناتر است به آنچه زادم) و حضرت فرمود: «پس آن هنگام که خدا عیسی را به مریم بخشید، عیسی همان بود که خدا عمران را به آن مژده داده و آن را به وی وعده فرموده بود. پس هرگاه ما در باب مردی از خویش چیزی بگوییم و در فرزند او یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار مکنید».508.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«چون در باب مردی سخن بگوییم و در او نباشد و در فرزند او یا

فرزند فرزند او باشد، آن را انکار مکنید؛ زیرا که خدا آنچه خواهد می کند».

.

1- .آل عمران، 36.

509.پیامبر خدا صلی اللهِ علیه و آله :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ : «قَدْ یَقُومُ الرَّجُلُ بِعَدْلِ أَوْ بِجَوْرٍ ، وَ یُنْسَبُ إِلَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ قَامَ بِهِ ، فَیَکُونُ ذلِکَ ابْنَهُ أَوِ ابْنَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَهُوَ هُوَ» .128 بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام کُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللّهِ تَعَالی هَادُونَ إِلَیْهِ511.پیامبر خدا صلی الله علیهِ و آله (در صلح حُدیبیّه، در حالی که دست علی علیه السلام) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ زَیْدٍ أَبِی الْحَسَنِ ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ أَبِی نُعَیْمٍ ، قَالَ :أَتَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام وَ هُوَ بِالْمَدِینَهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : عَلَیَّ نَذْرٌ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقِیتُکَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِینَهِ حَتّی أَعْلَمَ أَنَّکَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا ؟

فَلَمْ یُجِبْنِی بِشَیْءٍ ، فَأَقَمْتُ ثَلَاثِینَ یَوْماً ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِی فِی طَرِیقٍ ، فَقَالَ : «یَا حَکَمُ ، وَ إِنَّکَ لَهاهُنَا بَعْدُ ؟» فَقُلْتُ : نَعَمْ ، إِنِّی أَخْبَرْتُکَ بِمَا جَعَلْتُ لِلّهِ عَلَیَّ ، فَلَمْ تَأْمُرْنِی ، وَ لَمْ تَنْهَنِی عَنْ شَیْءٍ ، وَ لَمْ تُجِبْنِی بِشَیْءٍ ، فَقَالَ : «بَکِّرْ عَلَیَّ غُدْوَهً الْمَنْزِلَ» فَغَدَوْتُ عَلَیْهِ ، فَقَالَ علیه السلام : «سَلْ عَنْ حَاجَتِکَ» فَقُلْتُ : إِنِّی جَعَلْتُ لِلّهِ عَلَیَّ نَذْراً وَ صِیَاماً وَ صَدَقَهً بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقِیتُکَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِینَهِ حَتّی أَعْلَمَ أَنَّکَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا ، فَإِنْ کُنْتَ أَنْتَ ، رَابَطْتُکَ ؛ وَ إِنْ لَمْ تَکُنْ أَنْتَ ، سِرْتُ فِی الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ .

فَقَالَ : «یَا حَکَمُ ، کُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللّهِ». قُلْتُ : فَأَنْتَ الْمَهْدِیُّ ؟ قَالَ : «کُلُّنَا نَهْدِی إِلَی اللّهِ». قُلْتُ : فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّیْفِ ؟ قَالَ : «کُلُّنَا صَاحِبُ السَّیْفِ ، وَ وَارِثُ السَّیْفِ». قُلْتُ : فَأَنْتَ الَّذِی تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللّهِ ، وَ یَعِزُّ بِکَ أَوْلِیَاءُ اللّهِ ، وَ یَظْهَرُ بِکَ دِینُ اللّهِ ؟

فَقَالَ : «یَا حَکَمُ ، کَیْفَ أَکُونُ أَنَا وَ قَدْ بَلَغْتُ خَمْساً وَ أَرْبَعِینَ سَنَهً ؟! وَ إِنَّ صَاحِبَ هذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْداً بِاللَّبَنِ مِنِّی ، وَ أَخَفُّ عَلی ظَهْرِ الدَّابَّهِ» . .

512.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در جنگ بنی نضیر) حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«گاه است که مردی به عدل، یا به جور قیام می کند و گاهی هر یک از آن را نسبت به او می دهند و حال آن که آن مرد چنان نیست که به آن قیام نموده باشد. پس آن که آن را به جا آورده، پسرش یا پسر پسرش خواهد بود، بعد از او و آن پسر یا پسر پسر، همان پدر است که فعل به او منسوب است» (حاصل مراد، آن که کاری که به کسی منسوب است، بر دو قسم است: یک قسم آن است که خود مباشر آن است و قسم دیگر آن است که فرزند و نبیره او مباشر آنند) .128. باب در بیان این که ائمّه علیهم السلام همه ایشان به امر خدا قیام می نمایند و مردم را به سوی آن جناب راهنمایی می کنند678.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکم، از زید یعنی: ابوالحسن از حَکم بن ابی نعیم که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم و آن حضرت در مدینه تشریف داشت، پس به آن حضرت عرض کردم که: بر من نذری است که در میان رکن و مقام کرده ام، اگر من تو را ملاقات کنم. و آن نذر این است که از مدینه بیرون نروم تا آن که بدانم که تو قائم آل محمدی یا نه؟ پس مرا به چیزی جواب نفرمود و من سی روز در مدینه ماندم، بعد از آن در راهی رو به من آورد و فرمود که:«ای حَکم، تو هنوز در اینجایی؟» عرض کردم که: من تو را خبر دادم به آنچه از برای خدا بر خود قرار داده ام و نذر کرده ام و تو مرا امری نفرمودی و از چیزی نهی ننمودی و به چیزی مرا جواب ندادی. فرمود که: «فردا صبح زود به نزد من آی در منزل من» . پس من صبح زود بر آن حضرت علیه السلام داخل شدم، فرمود که: «از حاجتی که داری سؤال کن». عرض کردم که: من از برای خدا نذری بر خود قرار داده ام و روزه و صدقه را بر خود لازم نموده ام در میانه رکن و مقام، اگر من تو را ملاقات کنم و آن این است که از مدینه بیرون نروم تا بدانم که تویی قائم آل محمد یا نه؟ پس اگر تو قائم باشی، با تو ساخته و آماده باشم برای مقاتله با اعدای دین و اسب و سلاح را مهیّا کنم و اگر تو نباشی، در زمین بگردم و اسباب زندگانی را طلب کنم. فرمود که: «ای حَکم، ما همه به امر خدا قیام می کنیم». عرض کردم که: تویی مهدی؟ فرمود که: «ما همه به سوی

خدا هدایت می کنیم». عرض کردم که: تویی صاحب شمشیر؟ فرمود که: «ما همه صاحب شمشیر و وارث شمشیریم». عرض کردم که: تویی آن کسی که دشمنان خدا را می کشی و دوستان خدا به واسطه تو عزیز و غالب می شوند و دین خدا به تو ظاهر می شود؟ فرمود که: «ای حَکم، چگونه من آن باشم و حال آن که به چهل و پنج سال رسیده ام، و به درستی که صاحب این امر عهدش به شیر مادر از عهد من به آن نزدیک تر و بر پشت اسب از من سبک تر است» (و مراد این است که آن حضرت سالش از من کم تر و جثّه اش از من کوچک تر است) .

.

515.الإمام الصادق عليه السلام (فى ذِكرِ مَن أنكَرَ عَلى أبى بَكرٍ فِعلَهُ وجُل) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ أَبِى خَدِيجَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ ، فَقَالَ :«كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتّى يَجِىءَ صَاحِبُ السَّيْفِ ، فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ ، جَاءَ بِأَمْرٍ غَيْرِ الَّذِى كَانَ» .516.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ :قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» ؟ قَالَ : «إِمَامِهِمُ الَّذِى بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ ، وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ» .129 بَابُ صِلَهِ الْاءِمَام514.الأمالى ، طوسى (به نقل از حُذيفه بن يمان) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْاءِمَامَ يَحْتَاجُ إِلى مَا فِى أَيْدِى النَّاسِ ، فَهُوَ كَافِرٌ ؛ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمُ الْاءِمَامُ ؛ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها» » .515.امام صادق عليه السلام (در بادكردِ امام عليه السلام از كسانى كه بر كار) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمَانَ النَّحَّاسِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنِ الْخَيْبَرِىِّ وَ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ ، قَالَا : سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«مَا مِنْ شَىْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْاءِمَامِ ، وَ إِنَّ اللّٰهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدِّرْهَمَ فِى الْجَنَّهِ مِثْلَ جَبَلِ أُحُدٍ». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ فِى كِتَابِهِ : «مَنْ ذَا الَّذِى يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَهً» ». قَالَ : «هُوَ وَ اللّٰهِ فِى صِلَهِ الْاءِمَامِ خَاصَّهً» . .

129. باب در بیان صِله امام

516.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابوخدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از قائم، فرمود که:«ما همه به امر خدا قائمیم؛ هر یک بعد از دیگری تا آن که صاحب شمشیر بیاید پس هرگاه صاحب شمشیر بیاید، می آید یا امری غیر از آنچه پیش از او بوده است».517.الکافی عن علیّ بن أبی حمزه :علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبداللّه بن عبدالرحمان، از عبداللّه بن قاسم بَطل، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإمامِهِمْ» (1) فرمود که:«مراد، امام ایشان است که در میان ایشان باشد و آن، امام قائم اهل زمان خود است».129. باب در بیان صِله امام (2)519.عنه صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد بن عامر به اسناد خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«هر که گمان کند که امام به آنچه در دست مردم است، احتیاج دارد، کافر است. جز این نیست که مردم احتیاج دارند به این که امام از ایشان قبول فرماید. خدای عزّوجلّ فرموده است که: «خُذْ مِنْ أمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکّیهِمْ بِها» (3) ؛ یعنی: فراگیر از جمله مال های ایشان زکات واجبی را که پاک گرداند آن صدقه (یا تو پاک گردانی) ایشان را از گناهان و زیاد گردانی حسنات ایشان را و درجه ایشان را رفیع گردانی به آن صدقه) .517.الکافی (به نقل از علی بن ابی حمزه) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از عیسی بن سلیمان، از مفضّل بن عمر، از خیبری و یونس بن ظبیان که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«هیچ چیز به سوی خدا دوست تر نیست از بیرون کردن درم ها و رسانیدن آنها به امام. و به درستی که خدا درم را از برای آن که آن را به امام علیه السلام داده، در بهشت مانند کوه احد می گرداند». بعد از آن فرمود که: «خدا در کتاب خویش می فرماید که: «مَنْ ذا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا فَیُضاعِفَهُ لَهُ أضْعافا کَثیرَةً» (4) ؛ یعنی: کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو که در آن قرض دادن منّت نگذارد، پس خدا آن را مضاعف گرداند از برای او اضعاف و زیادتی های بسیار» و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که این در باب صله امام و مخصوص آن است».

.

1- .اسرا، 71.
2- .و صله به کسر صاد مزد و پیوستن است. مترجم
3- .توبه، 103.
4- .بقره، 245.

518.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِی طَلْحَهَ ، عَنْ مُعَاذٍ صَاحِبِ الْأَکْسِیَهِ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ : «إِنَّ اللّهَ لَمْ یَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِی أَیْدِیهِمْ قَرْضاً مِنْ حَاجَهٍ بِهِ إِلی ذلِکَ ، وَ مَا کَانَ لِلّهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لِوَلِیِّهِ» .519.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ» قَالَ : «نَزَلَتْ فِی صِلَهِ الْاِءمَامِ» .520.عنه صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَیَّاحٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، قَالَ :قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «یَا مَیَّاحُ ، دِرْهَمٌ یُوصَلُ بِهِ الْاِءمَامُ أَعْظَمُ وَزْناً مِنْ أُحُدٍ» .521.الإمام الحسین عن الإمام علیّ علیهما السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«دِرْهَمٌ یُوصَلُ بِهِ الْاِءمَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفَیْ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِیمَا سِوَاهُ مِنْ وُجُوهِ الْبِرِّ» . .

522.الکافی عن جابر :و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حمّاد بن ابی طلحه، از معاذ صاحب عباها روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«به درستی که خدا از خلق خویش به قرض نخواسته آنچه را که در دست ایشان است از روی حاجتی که به آن داشته باشد و آنچه از برای خداست از هر حقّ که باشد. جز این نیست که همان از برای ولی اوست».523.حلیه الأولیاء عن القاسم بن جندب عن أنس :از احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از ابوالمغراء، از اسحاق بن عمّار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: «مَنْ ذا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا فَیُضاعِفَهُ لَهُ أضْعافا کَثیرَةً» ؛ یعنی:«کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو؟ پس خدا آن را زیاد گرداند از برای او و او راست مزدی نیکو و خوب» حضرت فرمود که: «این آیه، در باب صله امام فرود آمده است».520.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن میّاح، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«ای میّاح، یک درم که امام به آن پیوند شود وزن آن در ترازوی اعمال، از کوه احد سنگین تر و بزرگ تر است».521.امام حسین علیه السلام (درباره امام علی علیه السلام) علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«یک درم که امام به آن پیوند شود، بهتر است از دو هزار هزار درم که در آنچه غیر آن باشد از راه های خیر، صرف شود». .

522.الكافى (به نقل از جابر) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنِّى لَاخُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدِّرْهَمَ وَ إِنِّى لَمِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَالًا مَا أُرِيدُ بِذلِكَ إِلَا أَنْ تُطَهَّرُوا» .130 بَابُ الْفَىْءِ وَ الْأَنْفَالِ وَ تَفْسِيرِ الْخُمُسِ وَ حُدُودِهِ وَ مَا يَجِبُ فِيهِإِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرِهَا لِخَلِيفَتِهِ ؛ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَهِ : «إِنِّى جاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَهً» فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لآدَمَ ، وَ صَارَتْ بَعْدَهُ لِأَبْرَارِ وُلْدِهِ وَ خُلَفَائِهِ ، فَمَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَهٍ ، سُمِّىَ فَيْئاً ، وَ هُوَ أَنْ يَفِىءَ إِلَيْهِمْ بِغَلَبَهٍ وَ حَرْبٍ ، وَ كَانَ حُكْمُهُ فِيهِ مَا قَالَ اللّهُ تَعَالى : «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» فَهُوَ لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِقَرَابَهِ الرَّسُولِ ؛ فَهذَا هُوَ الْفَىْءُ الرَّاجِعُ ، وَ إِنَّمَا يَكُونُ الرَّاجِعُ مَا كَانَ فِى يَدِ غَيْرِهِمْ ، فَأُخِذَ مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ . وَ أَمَّا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجَفَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ ، فَهُوَ الْأَنْفَالُ ، هُوَ لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ خَاصَّهً ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ الشِّرْكَهُ ، وَ إِنَّمَا جُعِلَ الشِّرْكَهُ فِى شَىْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ ، فَجُعِلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ أَرْبَعَهُ أَسْهُمٍ ، وَ لِلرَّسُولِ سَهْمٌ ، وَ الَّذِى لِلرَّسُولِ صلى الله عليه و آله يَقْسِمُهُ عَلى سِتَّهِ أَسْهُمٍ : ثَلَاثَهٌ لَهُ ، وَ ثَلَاثَهٌ لِلْيَتامى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ . وَ أَمَّا الْأَنْفَالُ ، فَلَيْسَ هذِهِ سَبِيلَهَا ، كَانَتْ لِلرَّسُولِ عليه السلام خَاصَّهً ، وَ كَانَتْ فَدَكُ لِرَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله خَاصَّهً ؛ لِأَنَّهُ عليه السلام فَتَحَهَا وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ ، فَزَالَ عَنْهَا اسْمُ الْفَىْءِ ، وَ لَزِمَهَا اسْمُ الْأَنْفَالِ ؛ وَ كَذلِكَ الْاجَامُ وَ الْمَعَادِنُ وَ الْبِحَارُ وَ الْمَفَاوِزُ هِىَ لِلْاِءمَامِ خَاصَّهً ، فَإِنْ عَمِلَ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ الْاِءمَامِ ، فَلَهُمْ أَرْبَعَهُ أَخْمَاسٍ ، وَ لِلْاِءمَامِ خُمُسٌ ، وَ الَّذِى لِلْاِءمَامِ يَجْرِى مَجْرَى الْخُمُسِ ، وَ مَنْ عَمِلَ فِيهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْاِءمَامِ ، فَالْاِءمَامُ يَأْخُذُهُ كُلَّهُ ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَىْءٌ ، وَ كَذلِكَ مَنْ عَمَّرَ شَيْئاً ، أَوْ أَجْرى قَنَاهً ، أَوْ عَمِلَ فِى أَرْضٍ خَرَابٍ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ ، فَلَيْسَ لَهُ ذلِكَ ، فَإِنْ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ كُلَّهَا ، وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهَا فِى يَدِهِ .

.

130. باب در بیان فی ء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن و آنچه خمس در آن واجب است

525.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:«من یک درم از شما می گیرم. و به درستی که مال من از همه اهل مدینه بیشتر است و به این امر چیزی را اراده ندارم، مگر آن که می خواهم که شما پاک و پاکیزه شوید».130. باب در بیان فی ء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن و آنچه خمس در آن واجب استفی ء به فتح فاء و سکون یا، مالی است که از کافر به مسلمان رسیده باشد، یعنی: غنیمت. و انفال جمع نفل است و نفل به فتح نون و فا نیز غنیمتی است که از کفّار گیرند. و به سکون فا، بخشش غیر واجب است. و مراد از انفال در اینجا، چیزی است که در دار الحرب به دست آید، بدون جنگ و غیر آن از آنچه مذکور خواهد شد . و کلینی رضی الله عنهخود می فرماید: به درستی که خدای تبارک و تعالی همه دنیا را سر تا سر آن از برای خلیفه و جانشین خود قرار داده در آنجا که به فرشتگان می فرماید که: «إِنّی جاعِلٌ فی اَلْأَرْضِ خَلیفَةً» (1) . پس دنیا به تمام بها از برای آدم بود و بعد از آدم، به نیکان از فرزندان و جانشینان او منتقل شد. پس آنچه دشمنان ایشان بر آن غالب شده اند و به تصرّف خود گرفته اند، بعد از آن که به جنگ یا غلبه به سوی ایشان بر گردد، آن را فی ء نامیده اند و فی ء، آن است که به جنگ و غالب شدن به سوی ایشان بر گردد و حکم خدا در باب فی ء آن چیزی است که خدا فرموده است: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی اَلْقُرْبی وَ اَلْیَتامی وَ اَلْمَساکینِ وَ اِبْنِ اَلسَّبیلِ» (2) پس آن از برای خداست و از برای رسول او و از برای خویش رسول. پس اینک همان فی ء است که برگشته است و جز این نیست که برگردند. چیزی است که در دست خلفای خدا باشد و به شمشیر از ایشان گرفته شده باشد و امّا آنچه به سوی ایشان بازگشته، بی آن که بر تحصیل آن اسبی یا شتری تاخته شود، آن انفال است. و انفال، مال خدا و مال رسول است بخصوص که هیچ کس را در آن شرکتی نیستی و جز این نیست که شرکت در چیزی قرار داد شد که بر سر آن، جنگ و کارزاری شده بود. پس از برای آنان که جنگ و کارزار کرده بودند از غنیمت ها، چهار حصّه قرار داده شد و از برای رسول خدا یک حصّه و آن یک حصّه که از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، آن را بر شش حصّه قسمت می فرمود: سه حصّه از برای خود و سه حصّه از برای یتیمان و بیچارگان و

صاحب راه (یعنی: رهگذری) و امّا انفال، این طریقه، طریقه آن نیست و انفال مال رسول بخصوص بود. و فدک که بنابر قولی دهی از دهات خیبر بوده است مال رسول بخصوص بود؛ زیرا که آن حضرت و امیر المؤمنین علیه السلام آن را گشودند و فتح آن نمودند و یک کس دیگر با ایشان نبود. پس نام فی ء از آن برطرف شد و نام انفال لازم آن گردید و همچنین نیستان ها و معدن ها و دریاها و بیابان ها همه مال امام و مخصوص اوست. پس اگر گروهی در اینها کار کنند به اذن امام، چهار خمس از برای ایشان است و یک خمس مال امام است. و آنچه مال امام است، جاری مجرای خمس است و حکم آن دارد و هر که در اینها کار کند، بی آن که امام او را رخصت داده باشد، امام همه آن را از او می گیرد، و کسی را در آن چیزی و حقّی نیست و همچنین کسی که چیزی را آبادان کند یا قناتی را جاری نماید، یا در زمین ویرانی بی رخصت صاحب زمین کار کند، آن چیز از برای او نخواهد بود. پس اگر امام خواهد آنها را از او می گیرد و اگر خواهد آنها را در دستش باقی می گذارد .

.

1- .بقره، 31.
2- .انفال، 41.

528.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ ، عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ : «نَحْنُ وَ اللَّهِ الَّذِینَ عَنَی اللَّهُ بِذِی الْقُرْبَی ، الَّذِینَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ : «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ» مِنَّا خَاصَّةً ، وَ لَمْ یَجْعَلْ لَنَا سَهْماً فِی الصَّدَقَهِ ، أَکْرَمَ اللَّهُ نَبِیَّهُ ، وَ أَکْرَمَنَا أَنْ یُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ مَا فِی أَیْدِی النَّاسِ»

529.عنه صلی الله علیه و آله (فی وَصفِ عَلِیٍّ علیه السلام) الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ : «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی» قَالَ :«هُمْ قَرَابَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ الْخُمُسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ صلی الله علیه و آله وَ لَنَا» . .

524.تاریخ دمشق (به نقل از اَنَس بن مالک) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیّاش، از سلیم بن قیس روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امیر المؤمنین علیه السلام که می فرمود:«به خدا سوگند که ماییم آن که خدا از ذی القربی قصد فرموده و آنان که خدا ایشان را به خود و پیغمبر خود علیه السلام پیوسته و قرین نموده و فرموده که: «ما أفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أهْلِ الْقُری فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ» (1) ؛ یعنی: آنچه باز گردانید خدا بر پیغمبر خود از اموال و املاک مردم دهات، پس از برای خداست و از برای رسول و از برای خداوند خویشی نسبت به حضرت رسول و از برای یتیمان و بیچارگان که بر قوت سال قادر نباشند». و حضرت فرمود که: «یعنی: یتیمان و بیچارگان از ما بخصوص و خدا از برای ما در صدقه که زکات است حصّه ای قرار نداده؛ از برای آن که خدا پیغمبر خود را گرامی داشته و ما را اکرام فرموده از آن که چرک های آنچه را که در دست مردمان است، به ما بخوراند».525.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: «وَ اعْلَمُوا أنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی» (2) روایت کرده است که آن حضرت فرمود:«ایشان خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند و خمس از برای خدا و رسول صلی الله علیه و آله و از برای ما است». .

1- .حشر، 7.
2- .انفال، 41.

526.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْأَنْفَالُ مَا لَمْ یُوجَفْ عَلَیْهِ بِخَیْلٍ وَ لَا رِکَابٍ ، أَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا ، أَوْ قَوْمٌ أَعْطَوْا بِأَیْدِیهِمْ ، وَ کُلُّ أَرْضٍ خَرِبَهٍ ، وَ بُطُونُ الْأَوْدِیَهِ ، فَهُوَ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ هُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ یَضَعُهُ حَیْثُ یَشَاءُ» .527.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام ، قَالَ :«الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَهِ أَشْیَاءَ : مِنَ الْغَنَائِمِ ، وَ الْغَوْصِ ، وَ مِنَ الْکُنُوزِ ، وَ مِنَ الْمَعَادِنِ ، وَ الْمَلَاحَهِ .

یُؤْخَذُ مِنْ کُلِّ هذِهِ الصُّنُوفِ الْخُمُسُ ، فَیُجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللّهُ تَعَالی لَهُ ، وَ یُقْسَمُ الْأَرْبَعَهُ الْأَخْمَاسِ بَیْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَیْهِ وَ وَلِیَ ذلِکَ ، وَ یُقْسَمُ بَیْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلی سِتَّهِ أَسْهُمٍ : سَهْمٌ لِلّهِ ، وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ سَهْمٌ لِذِی الْقُرْبی ، وَ سَهْمٌ لِلْیَتَامی ، وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاکِینِ ، وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِیلِ .

فَسَهْمُ اللّهِ وَ سَهْمُ رَسُولِ اللّهِ لِأُولِی الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وِرَاثَهً ؛ فَلَهُ ثَلَاثَهُ أَسْهُمٍ : سَهْمَانِ وِرَاثَهً ، وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللّهِ ، وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ کَمَلًا ، وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْبَاقِی بَیْنَ أَهْلِ بَیْتِهِ ، فَسَهْمٌ لِیَتَامَاهُمْ ، وَ سَهْمٌ لِمَسَاکِینِهِمْ ، وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِیلِهِمْ ، یُقْسَمُ بَیْنَهُمْ عَلَی الْکِتَابِ وَ السُّنَّهِ مَا یَسْتَغْنُونَ بِهِ فِی سَنَتِهِمْ ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَیْءٌ ، فَهُوَ لِلْوَالِی ، وَ إِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنَائِهِمَ ، کَانَ عَلَی الْوَالِی أَنْ یُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا یَسْتَغْنُونَ بِهِ ، وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَیْهِ أَنْ یَمُونَهُمْ لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ .

وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللّهُ هذَا الْخُمُسَ خَاصَّهً لَهُمْ دُونَ مَسَاکِینِ النَّاسِ وَ أَبْنَاءِ سَبِیلِهِمْ ؛ عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ ؛ تَنْزِیهاً مِنَ اللّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ وَ کَرَامَهً مِنَ اللّهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ ، فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّهً مِنْ عِنْدِهِ مَا یُغْنِیهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ یُصَیِّرَهُمْ فِی مَوْضِعِ الذُّلِّ وَ الْمَسْکَنَهِ ، وَ لَا بَأْسَ بِصَدَقَاتِ بَعْضِهِمْ عَلی بَعْضٍ .

وَ هؤُلَاءِ الَّذِینَ جَعَلَ اللّهُ لَهُمُ الْخُمُسَ هُمْ قَرَابَهُ النَّبِیِّ ، الَّذِینَ ذَکَرَهُمُ اللّهُ ، فَقَالَ : «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» وَ هُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنْفُسُهُمْ ، الذَّکَرُ مِنْهُمْ وَ الْأُنْثی ، لَیْسَ فِیهِمْ مِنْ أَهْلِ بُیُوتَاتِ قُرَیْشٍ ، وَ لَا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ ، وَ لَا

فِيهِمْ وَ لَا مِنْهُمْ فِی هذَا الْخُمُسِ مِنْ مَوَالِيهِمْ ، وَ قَدْ تَحِلّ صَدَقَاتُ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ ، وَ هُمْ وَ النَّاسُ سَوَاءٌ .

وَ مَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ ، وَ أَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ ، فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَحِلُّ لَهُ ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمُسِ شَیْءٌ ؛ لِأَنَّ اللّهَ تَعَالی يَقُولُ : «ادْعُوهُمْ لِابائِهِمْ» .

وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا : الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ ، وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ ، وَ الثَّوْبَ ، وَ الْمَتَاعَ بِمَا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِی ، فَذلِکَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمُسِ ، وَ لَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذلِکَ الْمَالَ جَمِيعَ مَا يَنُوبُهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ غَيْرِ ذلِکَ مِمَّا يَنُوبُهُ ، فَإِنْ بَقِیَ بَعْدَ ذلِکَ شَیْءٌ ، أَخْرَجَ الْخُمُسَ مِنْهُ ، فَقَسَمَهُ فِی أَهْلِهِ ، وَ قَسَمَ الْبَاقِیَ عَلی مَنْ وَلِیَ ذلِکَ ، وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَیْءٌ ، فَلَا شَیْءَ لَهُمْ .

وَ لَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَیْءٌ مِنَ الْأَرَضِينَ ، وَ لَا مَا غَلَبُوا عَلَيْهِ إِلَا مَا احْتَوی عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ .

وَ لَيْسَ لِلْأَعْرَابِ مِنَ الْقِسْمَهِ شَیْءٌ وَ إِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْوَالِی ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله عليه و آله صَالَحَ الْأَعْرَابَ أَنْ يَدَعَهُمْ فِی دِيَارِهِمْ وَ لَا يُهَاجِرُوا ، عَلی أَنَّهُ إِنْ دَهِمَ رَسُولَ اللّهِ صلی الله عليه و آله مِنْ عَدُوِّهِ دَهْمٌ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ ، فَيُقَاتِلَ بِهِمْ ، وَ لَيْسَ لَهُمْ فِی الْغَنِيمَهِ نَصِيبٌ ، وَ سُنَّتُهُ جَارِيَهٌ فِيهِمْ وَ فِی غَيْرِهِمْ .

وَ الْأَرَضُونَ الَّتِی أُخِذَتْ عَنْوَهً بِخَيْلٍ وَ رِجَالٍ ، فَهِیَ مَوْقُوفَهٌ مَتْرُوكَهٌ فِی يَدِ مَنْ يَعْمُرُهَا وَ يُحْيِيهَا وَ يَقُومُ عَلَيْهَا عَلی مَا يُصَالِحُهُمُ الْوَالِی عَلی قَدْرِ طَاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ : النِّصْفِ ، أَوِ الثُّلُثِ ، أَوِ الثُّلُثَيْنِ ، وَ عَلی قَدْرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ صَلَاحاً وَ لَا يَضُرُّهُمْ .

فَإِذَا أُخْرِجَ مِنْهَا مَا أُخْرِجَ بَدَأَ ، فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ ، أَوْ سُقِیَ سَيْحاً ، وَ نِصْفَ الْعُشْرِ مِمَّا سُقِیَ بِالدَّوَالِی وَ النَّوَاضِحِ ، فَأَخَذَهُ الْوَالِی ، فَوَجَّهَهُ فِی الْجِهَهِ الَّتِی وَجَّهَهَا اللّهُ عَلی ثَمَانِيَهِ أَسْهُمٍ : لِلْفُقَرَاءِ ، وَ الْمَسَاكِينِ ، وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ، وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ ، وَ فِی الرِّقَابِ ، وَ الْغَارِمِينَ ، وَ فِی سَبِيلِ اللّهِ ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ ؛ ثَمَانِيَهَ أَسْهُمٍ يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ فِی مَوَاضِعِهِمْ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِی سَنَتِهِمْ بِلَا ضِيقٍ وَ لَا تَقْتِيرٍ ، فَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذلِکَ شَیْءٌ ، رُدَّ إِلَی الْوَالِی ، وَ إِنْ نَقَصَ مِنْ ذلِکَ شَیْءٌ وَ لَمْ يَكْتَفُوا بِهِ ، كَانَ عَلَی الْوَالِی أَنْ يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ سَعَتِهِمْ حَتّی يَسْتَغْنُوا ، وَ يُؤْخَذُ بَعْدُ مَا بَقِیَ مِنَ الْعُشْرِ ، فَيُقْسَمُ بَيْنَ الْوَالِی وَ بَيْنَ شُرَكَائِهِ الَّذِينَ هُمْ عُمَّالُ

الْأَرْضِ وَ أَكَرَتُهَا ، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصِبَاؤُهُمْ عَلى مَا صَالَحَهُمْ عَلَيْهِ ، وَ يُؤْخَذُ الْبَاقِى ، فَيَكُونُ بَعْدَ ذلِکَ أَرْزَاقَ أَعْوَانِهِ عَلى دِينِ اللّهِ ، وَ فِى مَصْلَحَهِ مَا يَنُوبُهُ مِنْ تَقْوِيَهِ الْاءِسْلَامِ وَ تَقْوِيَهِ الدِّينِ فِى وُجُوهِ الْجِهَادِ وَ غَيْرِ ذلِکَ مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَهُ الْعَامَّهِ ، لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذلِکَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ .

وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمُسِ الْأَنْفَالُ ، وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَهٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا ، وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ ، وَ لكِنْ صَالَحُوا صُلْحاً ، وَ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ عَلى غَيْرِ قِتَالٍ ؛ وَ لَهُ رُؤُوسُ الْجِبَالِ ، وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَهِ ، وَ الْاجَامُ ، وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَهٍ لَا رَبَّ لَهَا ؛ وَ لَهُ صَوَافِى الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِى أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَصْبِ ؛ لِأَنَّ الْغَصْبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ ؛ وَ هُوَ وَارِثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ ، يَعُولُ مَنْ لَا حِيلَهَ لَهُ».

وَ قَالَ : «إِنَّ اللّهَ لَمْ يَتْرُکُ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَا وَ قَدْ قَسَمَهُ ، فَأَعْطى كُلَّ ذِى حَقٍّ حَقَّهُ : الْخَاصَّهَ ، وَ الْعَامَّهَ ، وَ الْفُقَرَاءَ ، وَ الْمَسَاكِينَ ، وَ كُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ» . فَقَالَ : «لَوْ عُدِلَ فِى النَّاسِ لَاسْتَغْنَوْا».

ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلى مِنَ الْعَسَلِ ، وَ لَا يَعْدِلُ إِلَا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ».

قَالَ : «وَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقْسِمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِى فِى الْبَوَادِى ، وَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِى أَهْلِ الْحَضَرِ ، وَ لَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّهِ عَلى ثَمَانِيَهِ حَتّى يُعْطِىَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ ثُمُناً ، وَ لكِنْ يَقْسِمُهَا عَلى قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنْ أَصْنَافِ الثَّمَانِيَهِ عَلى قَدْرِ مَا يُقِيمُ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ يُقَدِّرُ لِسَنَتِهِ ، لَيْسَ فِى ذلِکَ شَىْءٌ مَوْقُوتٌ وَ لَا مُسَمًّى وَ لَا مُؤَلَّفٌ ، إِنَّمَا يَضَعُ ذلِکَ عَلى قَدْرِ مَا يَرِى وَ مَا يَحْضُرُهُ حَتّى يَسُدَّ كُلَّ فَاقَهِ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ ، وَ إِنْ فَضَلَ مِنْ ذلِکَ فَضْلٌ ، عَرَضُوا الْمَالَ جُمْلَهً إِلى غَيْرِهِمْ .

وَ الْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِى ، وَ كُلُّ أَرْضٍ فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله إِلى آخِرِ الْأَبَدِ ، وَ مَا كَانَ افْتِتَاحاً بِدَعْوَهِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَ أَهْلِ الْعَدْلِ ؛ لِأَنَّ ذِمَّهَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى الْأَوَّلِينَ وَ الْاخِرِينَ ذِمَّهٌ وَاحِدَهٌ ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ : الْمُسْلِمُونَ إِخْوَهٌ تَتَكَافى دِمَاؤُهُمْ ، وَ يَسْعى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ .

وَ لَيْسَ فِى مَالِ الْخُمُسِ زَكَاهٌ ؛ لِأَنَّ فُقَرَاءَ النَّاسِ جُعِلَ أَرْزَاقُهُمْ فِى أَمْوَالِ النَّاسِ عَلى ثَمَانِيَهِ أَسْهُمٍ ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ ، وَ جَعَلَ لِلْفُقَرَاءِ قَرَابَهِ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله نِصْفَ الْخُمُسِ ، فَأَغْنَاهُمْ بِهِ عَنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ وَ صَدَقَاتِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله وَ وَلِىِّ الْأَمْرِ ، فَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ النَّاس ، وَ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ قَرَابَهِ رَسُول اللّهِ صلى الله عليه و

آله إِلَا وَ قَدِ اسْتَغْنى ، فَلَا فَقِيرَ ، وَ لِذلِکَ لَمْ يَکُنْ عَلَى مَالِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ الْوَالِى زَکَاهٌ ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ ، وَ لَکِنْ عَلَيْهِمْ أَشْيَاءُ تَنُوبُهُمْ مِنْ وُجُوهٍ ، وَ لَهُمْ مِنْ تِلْکَ الْوُجُوهِ کَمَا عَلَيْهِمْ» . .

528.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بَختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«انفال، آن چیزی است که اسب و شتری بر آن تاخته نشود، یا گروهی که مصالحه کرده باشند، یا قومی که به دست خویش داده باشند و هر زمین ویران که آباد نباشد و اندران وادی ها (و ظاهر این است که مراد از آن، دشت ها باشد. و مرجع در آن چنانچه گفته اند به سوی عرف است مانند سرهای کوه) حاصل آن که آنچه به تفصیل مذکور گردید، مال رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همه اینها بعد از پیغمبر، از برای امام است که آن را در هر جا که خواهد می گذارد و صرف می نماید».529.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در توصیف علی علیه السلام) علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«خمس، از پنج چیز داده می شود: از غنیمت ها و غوّاصی کردن که به آب فرو روند و مروارید و غیر آن بیرون آورند و از گنج ها و مال ها که دفن کرده باشند و از معدن ها و نمکزار، که خمس از هر یک از این اقسام، گرفته می شود و از برای این که خدا خمس را از برایش قرار داده، قرار می دهند. و چهار خمس آن خمس، تقسیم می شود در میان آن که بر تحصیل آن جنگ کرده و صاحب آن و خمس تقسیم می شود در میان آنان که خدا آن را از برای ایشان قرار داده بر شش حصّه: یک حصّه از برای خداست، و یک حصّه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و یک حصّه از برای خداوندان خویشی نسبت به رسول، و یک حصّه از برای یتیمان، و یک حصّه از برای بیچارگان، و یک حصّه از برای رهگذریان. پس حصّه خدا و حصّه رسول خدا از برای صاحبان امر امامت و خلافت است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی ارث، و سه حصّه از برای اوست: دو حصّه از روی وراثت و یک حصّه که قسمت شده از برای او از جانب خدا. و همه نصف اصل خمس، از برای اوست و نصف باقی مانده خمس در میان اهل بیت آن حضرت تقسیم می شود. پس یک حصّه از برای یتیمان ایشان است، و یک حصّه از برای بیچارگان ایشان، و یک حصّه از برای رهگذریان ایشان که در میان ایشان به طریقی که در کتاب خدا و سنّت پیغمبر است، تقسیم می شود؛ آنچه در عرض سال، به آن بی نیاز باشند و احتیاج نداشته باشند، و اگر از ایشان چیزی زیاد باشد، آن زیادتی مال والی امام است و اگر ناتوان باشد (یا از قدر بی نیازی ایشان کم آید، بر والی واجب است که از پیش خود، بر ایشان انفاق کند؛ به قدر آنچه به

آن بی نیاز شوند. و جز این نیست که بر او واجب گردیده که متحمّل اخراجات ایشان شود و به کارگزاری ایشان قیام نماید؛ زیرا که آنچه از ایشان زیاد می آید، مال اوست. و جز این نیست که خدا همین خمس را بخصوص از برای ایشان قرار داده نه از برای بیچارگان از سایر مردمان، و رهگذری ایشان، تا آن که عوض باشد از برای ایشان از زکات های مردمان، به جهت دور کردن از صفت زشت، که خدا ایشان را از آن دور فرموده به جهت خویشی ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و نوازشی از جانب خدا که ایشان را از چرک های دست مردم دور گردانیده. پس از برای ایشان بخصوص از نزد خود چیزی قرار داده که ایشان را به سبب آن بی نیاز گرداند، از آن که ایشان را در موضع خواری و درویشی قرار دهد. و باکی نیست به صدقات بعضی از ایشان بر بعضی. و این گروه که خدا خمس را از برای ایشان قرار داده، خویشان پیغمبراند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده است که: «وَ أَنْذِرْ عَشيرَتَکَ ٱلأَقْرَبينَ» (1) (یعنی: و بترسان خویشان نزدیک خویش را) و ایشان خود پسران عبدالمطّلب اند خواه پسران ایشان باشد و خواه دختر و کسی از اهل خانه های قریش و از عرب در ایشان داخل نیست، و هیچ یک از موالیان و آزاد شدگان ایشان، در باب این خمس در ایشان داخل نیست، و از ایشان محسوب نمی شود و صدقات و زکات مردم از برای موالیان بنی هاشم حلال است، و ایشان و سایر مردمان برابرند. و هر که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سایر قریش غیر از بنی هاشم باشد، صدقات مردم از برایش حلال است و از خمس چیزی از برای او نیست؛ زیرا که خدا می فرماید: «ادْعُوهُمْلِآبائِهِمْ» (2) (یعنی: بخوانید و نسبت دهید فرزندان را به سوی پدران ایشان) و مال برگزیده از برای امام است و از برای اوست که برگزیده این مال ها را فرا گیرد، چون کنیز خوشگل و اسب خوش رفتار و جامه و مایحتاج خانه، به آنچه دوست دارد، یا خواهش آن به هم رساند، و همه اینها برای اوست، پیش از قسمت و پیش از بیرون کردن خمس. و او را می رسد که به این مال همه رخنه های آنچه را که بر او فرود می آید، ببندد، مانند عطا کردن فرقه ای که دل های ایشان را الفت می دهد بر دین اسلام و غیر آن، از آنچه بر او وارد می شود. پس اگر بعد از آن چیزی باقی بماند، خمس را از آن بیرون می کند و در میانه اهل آن قسمت می نماید و باقی را بر آن که متوجّه آن بوده، قسمت می فرماید. و اگر بعد از بستن رخنه های وارداتی که بر او وارد شده، چیزی باقی نماند، از برای ایشان هیچ نیست. و چیزی از زمین ها از برای آن که جنگ کرده، نیست. و نه آنچه بر آن غالب شده باشند، مگر آنچه لشکر بر آن دست یافته و گرداگرد آن را فرو گرفته باشند. و بادیه نشینان را از قسمت چیزی نیست .

و هر چند که همراه والی جنگ کنند؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله با بادیه نشینان مصالحه کرد که ایشان را در خانه های خویش وا گذارد و از آن مهاجرت نکنند بر این شرط که اگر لشکری انبوه ناگاه بر سر پیغمبر صلی الله علیه و آله آیند و از ایشان طلب یاری کند، اجابت کنند و بیایند تا به استعانت ایشان با دشمنان جنگ کند و ایشان را در غنیمت بهره ای نباشد. و سنّت و طریقه آن حضرت در ایشان و در غیر ایشان، جاری است (و مراد از ایشان، چنانچه بعضی گفته اند، بادیه نشینانی هستند که اظهار اسلام می کردند به محض شهادتین و مقاصد اسلام را نمی شناختند و به احکام آن عمل نمی کردند).

تتّمه حدیث: و زمین هایی که از روی قهر و غلبه به اسبان و مردان گرفته شده، همه آنها موقوف است و وا گذاشته می شود در دست آن که آن را آبادان می کند و احیا می نماید و بر سر آن می ایستد و آنچه باید در آن به عمل آورد، می آورد، بر آنچه والی با ایشان مصالحه می کند، بر اندازه طاقت ایشان از حقّ: از نصف و ثلث و دو ثلث. و بر اندازه آنچه از برای ایشان صلاح باشد و ایشان را زیان نرساند و چون بیرون کند از آن آنچه باید بیرون کند، ابتدا می کند پس ده یک از همه را بیرون می کند از هر چه آسمان آن را آب داده باشد (که آب باران خورده باشد) یا به آب جاری آب خورده باشد و نصف ده یک (که بیست یک باشد) از آنچه به چرخ آب و شتران آب کش آب خورده باشد، بعد از آن والی آن را می گیرد و در جهتی که خدا آن را قرار داده، صرف می نماید: بر هشت حصّه از برای فقیران و مسکینان و عاملان بر آن و «مُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فی الرِّقابِ وَ الْغارِمینَ وَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ ابْنِ السَّبیلِ» (3) (که تفسیر آن مذکور شد) هشت حصّه که در میانه ایشان در مواضعی که دارند تقسمی می شود به قدر آنچه به آن، در عرض سال بی نیاز باشند؛ بی تنگی و تنگ گیری. پس اگر چیزی از آن زیاد آید، رد می شود به سوی والی، و اگر از آن چیزی کم آید و به آن اکتفا نکنند، بر والی واجب است که متحمّل اخراجات ایشان شود، از پیش خود به اندازه وسعت ایشان تا آن که بی نیاز شوند و بعد از آن، آنچه از ده یک، باقی مانده و از مؤونت اهل استحقاق، زیاد آمده، گرفته می شود و در میان والی و شریک های او که کارکنان در زمین و برزیگران آنند، قسمت می شود و بهره های ایشان بنابر آنچه والی با ایشان بر آن مصالحه نموده، به سوی ایشان دفع می شود و باقی مانده فرا گرفته می شود، و بعد از آن روزی یاوران او بر دین خدا خواهد بود و صرف می شود در مصلحت آنچه بر او فرود می آید از تقویت اسلام و تقویت دین در وجوه جهاد و غیر آن، از آنچه مصلحت عامّه مردمان در آن باشد. و از برای خود والی، کم و بسیار، از آن نیست .

و از برای او، بعد از خمس، انفال است. و انفال، هر زمین ویرانی است که اهل آن هلاک شده اند و هر زمینی که هیچ اسب و شتری بر آن تاخته نشده باشد، ولیکن مصالحه کرده باشند به نوعی از انواع صلح، و به دست خود داده باشند به طور غیر جنگ. و از برای اوست سرهای همه کوه ها و درون وادی ها و نیستان ها و هر زمین مرده ای که آن را مالکی نباشد. و از برای اوست برگزیده های پادشاهان حربی و آنها چیزی چند است که ایشان از برای خویش برگزیده اند، امّا آنچه در دست ایشان باشد، نه از روی غصب؛ زیرا که همه آنچه غصب باشد، باید که به صاحبش ردّ شود. و امام، وارث کسی است که او را هیچ وارثی نباشد و هر که او را هیچ چاره ای نباشد، امام او را عیال خود می گرداند». و فرمود که: «خدا چیزی را از انواع مال ها وا نگذاشته مگر آن که آن را تقسیم نموده، پس هر صاحب حقّی را حقّ خودش عطا فرموده از خاص و عام و فقیران و مسکینان و هر نوعی از انواع مردمان» بعد از آن فرمود که: «اگر در میان مردم به عدالت رفتار می شد، هر آینه همه بی نیاز بودند».

و فرمود که: «عدالت، از عسل شیرین تر است و عدالت نمی کند، مگر کسی که عدالت را نیکو بداند». و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقات بادیه نشینان را در بادیه نشینان و صدقات اهل شهر را در اهل شهر تقسیم می فرمود، و در میان ایشان برابر تقسیم نمی فرمود که بر هشت قسم مستحقّان تقسیم نماید، تا آن که اهل هر حصّه ای را هشت یک عطا کند، ولیکن آن را تقیسم می فرمود بر اندازه کسانی که در نزد او حاضر بودند از انواع هشت گانه و بر اندازه آنچه هر نوعی از ایشان اقامه می نمودند و از برای قوت سال هر نوع مظنّه می فرمود و در این باب، قدر معیّن و چیز نام برده شده ای مانند جو و یا گندم و مرکّب از قدر و جنس نبود. جز این نیست که آن را بر اندازه آنچه صلاح می دید و آنچه در نزد او حاضر بود، می کرد، تا آن که رخنه احتیاج هر قومی از ایشان را می بست. و اگر چیزی از آن زیاد می آمد، همه آن مال را به سوی غیر فقرای بلد نقل می کردند».

و انفال که اختیار آن با والی است هر زمینی است که در ایّام حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله گشوده شده باشد تا آخر روزگار که دنیا تمام شود، و آنچه به دعوت اهل جور و اهل عدل مفتوح شده باشد؛ زیرا که زنهار رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنها که در اوّل بوده اند و آنان که در آخر خواهند بود، یک زنهار است؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: مؤمنان برادرانند و خون های ایشان، برابری می کند، و آخر ایشان به زنهار ایشان سعی می نماید (و در بعضی از نسخ، به جای

آخر ایشان، پست ترین ایشان است و اوّل، ظاهرتر است در اینجا) و در مال خمس، زکاتی نیست؛ زیرا که فقر مردم روزی ایشان را در اموال مردمان قرار داده بر هشت حصّه. پس کسی از ایشان فقیر باقی نماند و از برای فقیران خویش، رسول علیه السلام نصف خمس قرار داد و به آن نصف ایشان را از صدقات مردم و صدقات پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولیّ امر امامت، بی نیاز گردانید. پس فقیری از فقیران مردم و فقیری از فقیران خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نماندند، مگر آن که بی نیاز گردیدند. پس هیچ فقیری باقی نماند، و از برای همین بر مال پیغمبر صلی الله علیه و آله و والی زکاتی نبود؛ زیرا که فقیر محتاجی نماند، ولیکن بر ایشان چیزی چند از چندین راه به ایشان می رسد و از برای ایشان است از آن راه ها مانند آنچه بر ایشان است». .

1- .شعرا، 214.
2- .احزاب ، 5 .
3- .توبه، 60.

ص: 830

. .

. .

ص: 832

. .

ص: 833

. .

ص: 834

. .

ص: 835

. .

689.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَظُنُّهُ السَّيَّارِیَّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، قَالَ :لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام عَلَى الْمَهْدِیِّ ، رَآهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ ، فَقَالَ : «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا بَالُ مَظْلِمَتِنَا لَا تُرَدُّ؟» فَقَالَ لَهُ : وَ مَا ذَاکَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ؟

قَالَ : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى لَمَّا فَتَحَ عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فَدَکَ وَ مَا وَالَاهَا ، لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِکَابٍ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَلى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله : «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ» فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ هُمْ ، فَرَاجَعَ فِی ذلِکَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام ، وَ رَاجَعَ جَبْرَئِيلُ رَبَّهُ ، فَأَوْحَى اللّهُ إِلَيْهِ: أَنِ ادْفَعْ فَدَکَ إِلى فَاطِمَةَ عليهاالسلام ، فَدَعَاهَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ لَهَا : يَا فَاطِمَةُ ، إِنَّ اللّهَ أَمَرَنِی أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْکِ فَدَکَ ، فَقَالَتْ : قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللّهِ مِنَ اللّهِ وَ مِنْکَ ، فَلَمْ يَزَلْ وُکَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمَّا وُلِّیَ أَبُو بَکْرٍ ، أَخْرَجَ عَنْهَا وُکَلَاءَهَا ، فَأَتَتْهُ ، فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا ، فَقَالَ لَهَا : ائْتِينِی بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَکِ بِذلِکِ ، فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أُمِّ أَيْمَنَ ، فَشَهِدَا لَهَا ، فَکَتَبَ لَهَا بِتَرْکِ التَّعَرُّضِ ، فَخَرَجَتْ وَ الْکِتَابُ مَعَهَا ، فَلَقِيَهَا عُمَرُ ، فَقَالَ : مَا هذَا مَعَکِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ ؟ قَالَتْ : کِتَابٌ کَتَبَهُ لِیَ ابْنُ أَبِی قُحَافَةَ ، قَالَ : أَرِينِيهِ ، فَأَبَتْ ، فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا ، وَ نَظَرَ فِيهِ ، ثُمَّ تَفَلَ فِيهِ ، وَ مَحَاهُ وَ خَرَقَهُ ، فَقَالَ لَهَا : هذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوکِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِکَابٍ ، فَضَعِی الْحِبَالَ فِی رِقَابِنَا».

فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِیُّ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، حُدَّهَا لِی ، فَقَالَ : «حَدٌّ مِنْهَا جَبَلُ أُحُدٍ ، وَ حَدٌّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ ، وَ حَدٌّ مِنْهَا سِيفُ الْبَحْرِ ، وَ حَدٌّ مِنْهَا دُومَةُ الْجَنْدَلِ». فَقَالَ لَهُ : کُلُّ هذَا؟ قَالَ : «نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هذَا کُلُّهُ ، إِنَّ هذَا کُلَّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلى أَهْلِهِ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِخَيْلٍ وَ لَا رِکَابٍ» . فَقَالَ : کَثِيرٌ ، وَ أَنْظُرُ فِيهِ . .

688.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن محمد بن عبداللّه ، از بعضی از اصحاب ما که آن را سیّاری گمان می کنم، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر مهدی عبّاسی وارد شد، او را دید که ردّ مظالم می کند (و مظالم، جمع مظلمه است و آن، حقّی است که باید به صاحبش برسد). حضرت فرمود:«یا امیر المؤمنین، باک و حال مظلمه ما چیست که ردّ نمی شود؟» مهدی به حضرت عرض کرد که: یا اباالحسن، مقصود از این سخن چیست؟ فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، چون فدک و آنچه را که به آن نزدیک بود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله خود گشود اسب و شتری بر آن تاخته نشد، بعد از آن خدا بر پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله فرو فرستاد که: «وَ آتِ ذا الْقُرْبی حَقَّهُ» (1) و رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست که ایشان کیانند و در این باب با جبرئیل به سؤال برگشتی نمود و جبرئیل با پروردگار خویش بازگشت نمود و از آن جناب پرسید. پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرمود که: فدک را به فاطمه علیهاالسلامتسلیم کن. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را طلبید و به آن حضرت فرمود که: ای فاطمه، به درستی که خدا مرا امر فرموده که فدک را به تو تسلیم کنم. حضرت فاطمه علیهاالسلامعرض کرد که: یا رسول اللّه ، آن را از خدا و از تو قبول کردم، و بعد از آن در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه وکلای حضرت فاطمه در آن بودند. و چون ابوبکر را والی کردند، وکلای آن حضرت را از آن بیرون کرد، پس فاطمه به نزد ابوبکر آمد و از او درخواست که فدک را به او رد کند، ابوبکر به آن حضرت گفت که: یک سیاه، یا سرخ (یعنی: یک نفر از عرب یا عجم) را بیاورد که از برای تو به این امر گواهی دهد، و فاطمه امیر المؤمنین علیه السلام و امّ ایمن را آورد و از برایش گواهی دادند. پس ابوبکر از برایش نوشت که: متعرّض آن نشوند، و حضرت فاطمه بیرون آمد و آن نوشته با او بود، عُمر آن حضرت را در عرض راه ملاقات نمود و گفت: ای دختر محمد، چیست این نوشته که با تو است؟ فرمود که: نوشته ای است که پسر ابوقحافه آن را از برای من نوشته است. عمر گفت: آن را به من بنما و بده تا ببینم. حضرت فاطمه اِبا و امتناع فرمود. پس عمر آن نوشته را به زور از دست آن حضرت گرفت و در آن نگاه کرد و آب دهان را در آن انداخت و نوشته را محو نمود و پاره کرد و به حضرت فاطمه گفت که: اینک پدرت بر آن اسب و شتری نتاخته، پس ریسمان ها را در گردن های ما گذار» (و ظاهر این

است که عمر این کلام را از روی انکار و ریشخند گفته باشد؛ اگر چه ممکن است که خدا بر خلاف عادت حق را بر زبانش جاری کرده باشد).

مهدی به آن حضرت عرض کرد که: یا اباالحسن، حدّ و اندازه فدک را از برای من بیان کن چه قدر است؟ حضرت فرمود که: «حدّی از آن کوه احد است و حدّی از آن سایه بان (2) شهر مصر (و مراد از آن، خانه های مصر است) و حدّی از آن، کنار دریا و حدّی از آن دومه الجندل (و در مغرب که یکی از لغات معتبره است و غیر آن مذکور است که دومه الجندل به ضمّ دال است و محدّثان گفته اند که به فتح آن است و آن حصاری است در پانزده منزلی مدینه و ده منزلی کوفه). تتمه حدیث آن که: مهدی به حضرت عرض کرد که: همه اینها فدک است؟ فرمود: «آری، یا امیر المؤمنین، اینها همه فدک است. به درستی که همه آنچه مذکور شد، از آن چیزی است که اهل آن بر رسول خدا اسب و شتری نتاخته اند و جنگ نکرده اند». مهدی گفت: این بسیار است و در این باب فکری بکنم . .

1- .اسرا ، 26 .
2- .ظاهرا عریش نام شهری در مصر است و معنای لغوی آن منظور نیست.

. .

ص: 839

. .

689.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ : «الْأَنْفَالُ هُوَ النَّفْلُ ، وَ فِی سُورَهِ الْأَنْفَالِ جَدْعُ الْأَنْفِ» .690.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :أَحْمَدُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی» فَقِیلَ لَهُ : فَمَا کَانَ لِلّهِ ، فَلِمَنْ هُوَ ؟

فَقَالَ : «لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ مَا کَانَ لِرَسُولِ اللّهِ فَهُوَ لِلْاِءِمَامِ».

فَقِیلَ لَهُ : أَ فَرَأَیْتَ إِنْ کَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَکْثَرَ ، وَ صِنْفٌ أَقَلَّ ، مَا یُصْنَعُ بِهِ ؟

قَالَ : «ذَاکَ إِلَی الْاِءِمَامِ ، أَ رَأَیْتَ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله کَیْفَ یَصْنَعُ ؟ أَ لَیْسَ إِنَّمَا کَانَ یُعْطِی عَلی مَا یَری ؟ کَذلِکَ الْاِءِمَامُ» .691.تفسیر الطبری عن ابن عبّاس :عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْحَدِیدِ وَ الرَّصَاصِ وَ الصُّفْرِ ، فَقَالَ :«عَلَیْهَا الْخُمُسُ» .692.الدرّ المنثور عن ابن عبّاس (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ) عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ جَمِیلٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، قَالَ :الْاِءِمَامُ یُجْرِی وَ یُنَفِّلُ وَ یُعْطِی مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّهَامُ ، وَ قَدْ قَاتَلَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِقَوْمٍ لَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ فِی الْفَیْ ءِ نَصِیباً ، وَ إِنْ شَاءَ قَسَمَ ذلِکَ بَیْنَهُمْ . .

690.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از علی بن ابی حمزه، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود:«انفال، زیادتی است که خدا از برای پیغمبر قرار داد فرموده و در سوره انفال بریدن بینی است» (یعنی: مخالفان را ذلیل می گرداند و خوار و بی مقدار می سازد) .691.تفسیر الطبری (به نقل از ابن عبّاس) احمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قول خدا «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی» (1) و به آن حضرت عرض شد که: آنچه از برای خداست، از برای کیست؟ فرمود:«از برای رسول صلی الله علیه و آله و آنچه از برای رسول بود، همان از برای امام علیه السلام است» . پس به آن حضرت عرض شد که: مرا خبر ده که اگر نوعی از انواع بیشتر و قسمی از اقسام کم تر باشد، با آن چه باید کرد؟ فرمود که: «این امر، مفوّض است به امام» و فرمود: «مرا خبر ده که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می کرد؟ آیا نه چنین بود که به طوری که صلاح می دید عطا می فرمود» و فرمود که: «امام نیز همچنین است».692.الدرّ المنثور (به نقل از ابن عبّاس، درباره سخن خدای متعال : {Q) علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از معدن های طلا و نقره و آهن و قلع و روی، فرمود:«که بر آنها خمس واجب است».693.الدرّ المنثور عن أبی برزه الأسلمی :علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره روایت کرده است که گفت:امام، جاری می گرداند آنچه را که شرط فرموده از قراردادی که با کسی نموده و زیاده می دهد و عطا می فرماید آنچه را که خواسته باشد، پیش از آن که حصّه ها واقع نشود و تقسیم اتّفاق اُفتد و رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ کرد با دشمنان، به مدد گروهی از بادیه نشینان که از برای ایشان در غنیمت کافران بهره ای قرار نداده بود و اگر می خواست، آن را در میان ایشان تقسیم می فرمود». .

1- .انفال، 41.

694.سعد السعود عِن أبی برده الأسلمی عن رسول اللّه صل (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَذِّنِ ابْنِ عِيسى ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى : «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبى» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بِمِرْفَقَيْهِ عَلى رُكْبَتَيْهِ ، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «هِىَ وَ اللّهِ الْاِءفَادَهُ يَوْماً بِيَوْمٍ ، إِلَا أَنَّ أَبِى عليه السلام جَعَلَ شِيعَتَهُ فِى حِلٍّ لِيَزْكُوا» .695.رسول اللّه صلى الله عليه و آله (فی وَصِيَّتِهِ بِعَلِىٍّ عليه السلام) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْخُمُسِ ، فَقَالَ : «فِى كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ» .696.الإمام الصادق عليه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَزِيدَ ، قَالَ :كَتَبْتُ : جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ ، تُعَلِّمُنِى مَا الْفَائِدَهُ ؟ وَ مَا حَدُّهَا ؟ رَأَيكَ أَبْقَاكَ اللّهُ تَعَالى أَنْ تَمُنَّ عَلَىَّ بِبَيَانِ ذلِكَ لِكَيْلَا أَكُونَ مُقِيماً عَلى حَرَامٍ ، لَا صَلَاهَ لِى وَ لَا صَوْمَ .

فَكَتَبَ : «الْفَائِدَهُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِى تِجَارَهٍ مِنْ رِبْحِهَا وَ حَرْثٍ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَهٍ» .697.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَصْرٍ ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : الْخُمُسُ أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَؤُونَهِ أَوْ بَعْدَ الْمَؤُونَهِ ؟ فَكَتَبَ : «بَعْدَ الْمَؤُونَهِ» .693.الدرّ المنثور (به نقل از ابو برزه اسلمی) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«كُلُّ شَىْ ءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلى شَهَادَهِ أَنْ لَا إِله إِلَا اللّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ ، فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ ، وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِىَ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً حَتّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقَّنَا» . .

694.سعد السعود (به نقل از ابو برده اسلمی، از پیامبر خدا، درباره) محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالصّمد بن بشیر، از حکیم مؤذّن ابن عیسی (و در رجال، مؤذّن بنی عیس است) که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تعالی «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذی الْقُرْبی» (1) حضرت صادق علیه السلام اشاره کرد به آرنج های خویش که بر زانوهای مبارکش گذاشته بود و به دست خود اشاره نمود و فرمود:«به خدا سوگند که آن، بهره و مالی است که روز به روز عاید می شود، مگر آن که پدرم شیعیان خود را در حلّ قرار داد و ایشان را حلال کرد تا پاک و پاکیزه باشند».695.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (در وصیّتش درباره علی علیه السلام) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از حسین بن عثمان، از سَماعه روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کردم از خمس که در چه چیز می باشد؟ فرمود:«در هر چه به مردم رسد و عاید ایشان شود؛ خواه کم باشد و خواه بسیار».696.امام صادق علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی بن یزید که گفت:نوشتم که: فدای تو گردم، مرا تعلیم می دهی که فایده ای که خمس در آن واجب است، چه چیز است و اندازه آن چیست؟ خدا تو را باقی بدارد، آیا صلاح تو هست که بر من به بیان آن منّت گذاری؟ تا آن که بر حرام نمانده باشم در حالی که نماز و روزه من درست نباشد. در جواب نوشت که: «فایده از هر چیزی است که به تو رسد و عاید گردد در باب تجارت و خرید و فروش از سود و انتفاع آن و در کشت کردن و کسب کردن بعد از وضع آنچه ادا کردن آن واجب باشد، یا جایزه» (یعنی: صله و بخشش که به این کس رسد) .697.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: به امام محمد تقی علیه السلام نوشتم که: خمس را پیش از مؤونت و اخراجات بیرون کنم، یا بعد از مؤونت؟ در جواب نوشت که:«بعد از مؤونت».698.الإمام علیّ علیه السلام (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ) احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر چیزی که بر آن جنگ و کارزار واقع شده باشد، با گواهی دادن به این که خدایی نیست، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است و به این که محمد رسول و فرستاده خداست،

البتّه خمس آن از برای ما است و از برای کسی حلال نیست که از خمس دار چیزی را بخرد تا حقّ ما به ما برسد». .

1- .انفال، 41.

699.عنه عليه السلام :أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ ، قَالَ :طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا : «ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ» فَدَخَلْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مَعِى ، فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ : أُحِبُّ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالْمَسْأَلَهِ ، فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ أَبِى كَانَ مِمَّنْ سَبَاهُ بَنُو أُمَيَّهَ ، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِى أُمَيَّهَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَ لَا يُحَلِّلُوا ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِى أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ ، وَ إِنَّمَا ذلِكَ لَكُمْ ، فَإِذَا ذَكَرْتُ رَدَّ الَّذِى كُنْتُ فِيهِ ، دَخَلَنِى مِنْ ذلِكَ مَا يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَىَّ عَقْلِى مَا أَنَا فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ : «أَنْتَ فِى حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذلِكَ ، وَ كُلُّ مَنْ كَانَ فِى مِثْلِ حَالِكَ مِنْ وَرَائِى ، فَهُوَ فِى حِلٍّ مِنْ ذلِكَ».

قَالَ : فَقُمْنَا وَ خَرَجْنَا ، فَسَبَقَنَا مُعَتِّبٌ إِلَى النَّفَرِ الْقُعُودِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ إِذْنَ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُمْ : قَدْ ظَفِرَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ نَافِعٍ بِشَىْءٍ مَا ظَفِرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ ، قَدْ قِيلَ لَهُ : وَ مَا ذَاكَ ؟ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ ، فَقَامَ اثْنَانِ ، فَدَخَلَا عَلَى أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ أَبِى كَانَ مِنْ سَبَايَا بَنِى أُمَيَّهَ ، وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِى أُمَيَّهَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذلِكَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ ، وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِى مِنْ ذلِكَ فِى حِلٍّ .

فَقَالَ : «وَ ذلِكَ إِلَيْنَا ؟ مَا ذالِكَ إِلَيْنَا ، مَا لَنَا أَنْ نُحِلَّ ، وَ لَا أَنْ نُحَرِّمَ» فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ ، وَ غَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِى تِلْكَ اللَّيْلَهِ إِلَا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَقَالَ : «أَ لَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ يَجِيئُنِى ، فَيَسْتَحِلُّنِى مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو أُمَيَّهَ ، كَأَنَّهُ يَرى أَنَّ ذلِكَ لَنَا» وَ لَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ فِى تِلْكَ اللَّيْلَهِ بِقَلِيلٍ وَ لَا كَثِيرٍ إِلَا الْأَوَّلَيْنِ ؛ فَإِنَّهُمَا عُنِيَا بِحَاجَتِهِمَا . .

700.عنه علیه السلام :احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از عبدالعزیز بن نافع روایت کرده است که گفت: دستوری طلب نمودیم که بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شویم و کسی را به خدمت آن حضرت فرستادیم، پس به سوی ما فرستاد که:«دو تا دوتا داخل شوید». بعد از آن من و مردی که همراه من بود، داخل شدیم و به آن مرد گفتم که: دوست می دارم که تو سر سخن را باز کنی و ابتدا نمایی به سؤال کردن از آن حضرت. گفت: چنان خواهم کرد و بعد از آن که به خدمت آن حضرت رسیدیم، به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، پدرم از کسانی بود که بنی امیّه ایشان را اسیر کرده بودند و من این را دانسته ام که بنی امیّه را جایز نبود که چیزی را حرام کنند و نه آن که حلال گردانند و از برای ایشان نبود از آنچه در دست ایشان بود؛ نه کم و نه بسیار. و جز این نیست که آن از برای شما است، پس هرگاه به خاطر آورم آنچه را که در آن بوده ام، یعنی: آنچه را که در آنم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، هرگاه به خاطر آورم آن خلاف سنّتی را که در آنم) به جهت آن چیزی در دل من داخل می شود که نزدیک است، عقل مرا بر من تباه کند و دیوانه شوم .

حضرت به آن مرد فرمود که: «تو در حلّی از آنچه از این امر اتّفاق افتاده و هر کسی که در مثل حال تو باشد بعد از من، از این امر در حلّ است و همه را حلال کردم».

عبدالعزیز می گوید: پس ما برخاستیم و بیرون آمدیم و معتّب غلام آن حضرت ما را پیشی گرفته بود به سوی جماعتی که بر درِ خانه نشسته بودند و انتظار رخصت امام جعفر صادق علیه السلام می کشیدند و به ایشان گفته بود که: عبدالعزیز بن نافع، فیروزی یافت به چیزی که هرگز هیچ کس به مثل آن فیروزی نیافته به او. گفته بودند که: آن چیست؟ معتّب آن را از برای ایشان تفسیر و بیان نموده بود. پس دو کس برخاستند و بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدند: یکی از آن دو نفر عرض کرد که: فدای تو گردم، پدرم از جمله اسیران بنی امیّه بود و من می دانم که بنی امیّه را از این امر اندک و بسیاری نبود و من دوست می دارم که مرا از آن در حلّ قرار دهی و حلال کنی. فرمود که: «آیا این امر به ما مفوّض است؟ چنان نیست، اختیار آن، با ما نمی باشد و ما را نمی رسد که حلال گردانیم و نه آن که حرام سازیم». پس آن دو مرد بیرون رفتند و حضرت

صادق علیه السلام خشم فرمود و در آن شب کسی بر آن حضرت داخل نشد، مگر این که آن حضرت در سخن گفتن با او ابتدا می فرمود و می فرمود که: «از فلانی تعجّب نمی کنید که به نزد من می آید و از من خواهش می کند که او را حلال کنم از آنچه بنی امیّه کرده اند. گویا او چنین اعتقاد دارد که این امر از برای ما است و در آن شب، کسی به کم و بسیاری منتفع نشد، مگر همان دو مرد اوّل که آنها به حاجتی که داشتند، رسیدند . .

701.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزِّنى ؟» قُلْتُ : لَا أَدْرِى جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قَالَ : «مِنْ قِبَلِ خُمُسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَا شِيعَتَنَا الْأَطْيَبِينَ ؛ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ ؛ لِمِيلَادِهِمْ» .698.امام على عليه السلام (درباره سخن خداى متعال : {Q} «تو فقط هشداردهنده) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ شُعَيْبٍ ، عَنْ أَبِى الصَّبَّاحِ ، قَالَ :قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا ؛ لَنَا الْأَنْفَالُ ، وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ» .699.امام على عليه السلام :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ رِفَاعَةَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِى الرَّجُلِ يَمُوتُ لَا وَارِثَ لَهُ وَ لَا مَوْلى ، قَالَ :«هُوَ مِنْ أَهْلِ هذِهِ الْايَهِ : «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» » .700.امام على عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَنْزِ : كَمْ فِيهِ ؟ قَالَ :«الْخُمُسُ» ، وَ عَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا ؟ قَالَ : «الْخُمُسُ ، وَ كَذلِکَ الرَّصَاصُ وَ الصُّفْرُ وَ الْحَدِيدُ ، وَ كُلُّ مَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِنِ يُؤْخَذُ مِنْهَا مَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ» .701.پيامبر خدا صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ صَبَّاحٍ الْأَزْرَقِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام ، قَالَ :«إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمُسِ ، فَيَقُولَ : يَا رَبِّ خُمُسِى ، وَ قَدْ طَيَّبْنَا ذلِکَ لِشِيعَتِنَا ؛ لِتَطِيبَ وِلَادَتُهُمْ ، وَ لِتَزْكُوَ وِلَادَتُهُمْ» .
.

702.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش ، از ابن محبوب، از ضُریس کُناسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:«از کدام راه زنا بر مردمان داخل شد؟» عرض کرد که: نمی دانم فدای تو گردم، فرمود: «از جانب خمس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، مگر شیعیان ما که از هر کسی پاک و پاکیزه ترند؛ چرا که آن از برای ایشان حلال شده به جهت میلاد ایشان».703.الإمام الباقر علیه السلام (فی قَولِ اللّه ِ تَبارَکَ وتَعالی : {Q} «إِنَّم) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از شعیب، از ابوالصبّاح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق به من فرمود که:«ماییم گروهی که خدا طاعت ما را واجب گردانیده. از برای ما است انفال. و از برای ما است برگزیده ای از مال».704.عنه علیه السلام (فی قَولِ اللّه ِ عزّوجلّ : {Q} «إِنَّمَآ أَنتَ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از رفاعه، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام در باب مردی که می میرد و او را وارثی نیست و آزاد کننده ای ندارد، فرمود که:«آن کس، از اهل این آیه است: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ ٱلْأَنْفالِ» (1) ؛ یعنی: سؤال می کنند تو را از انفال» (که مراد از آن معلوم شد) .705.کمال الدین عن برید بن معاویه العجلی :علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از گنج که چه قدر در آن واجب است؟ فرمود که:«خمس» (یعنی: پنج یک) و سؤال کردم از معدن ها که چه قدر در آنها واجب است؟ فرمود که: «خمس و همچنین است قلعی و روی و آهن و هر چیز که از معدن ها باشد، گرفته می شود از آنها آنچه گرفته می شود از طلا و نقره».706.الإمام الباقر علیه السلام (فی قَولِ اللّه ِ تَبارَکَ وتَعالی : {Q} «إِنَّم) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از صبّاح ازرق، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود:«به درستی که سخت ترین حالاتی که مردمان در آنند در روز قیامت، آن است که صاحب خمس برخیزد و بگوید که ای پروردگار، خمس خود را می خواهم. پس ما آن را از برای شیعیان خویش خوش کردیم تا آن که ولادت ایشان خوش باشد و حرام زاده نباشد و تا ولادت ایشان پاک و پاکیزه باشد و فرزند شبهه نباشند». .

1- .انفال، 1.

702.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ ، وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ : مَا فِيهِ ؟ قَالَ : «إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَاراً ، فَفِيهِ الْخُمُسُ» .703.امام باقر علیه السلام (درباره گفته خدای) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلَيْهِ عليه السلام : يَا سَيِّدِى ، رَجُلٌ دُفِعَ إِلَيْهِ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ ، هَلْ عَلَيْهِ فِى ذلِكَ الْمَالِ حِينَ يَصِيرُ إِلَيْهِ الْخُمُسُ ، أَوْ عَلى مَا فَضَلَ فِى يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ ؟ فَكَتَبَ عليه السلام : «لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمُسُ» .704.امام باقر علیه السلام (درباره گفته خدای عز و جل : {Q} «تو فقط هشداردهن) سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ ، قَالَ :سَرَّحَ الرِّضَا عليه السلام بِصِلَهٍ إِلى أَبِى ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِى : هَلْ عَلَىَّ فِيمَا سَرَّحْتَ إِلَىَّ خُمُسٌ ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ : «لَا خُمُسَ عَلَيْكَ فِيمَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْخُمُسِ» .705.کمال الدین (به نقل از برید بن معاویه عجلی) سَهْلٌ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِىِّ ، قَالَ :كَتَبْتُ إِلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : أَقْرَأَنِى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ كِتَابَ أَبِيكَ عليه السلام فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ : نِصْفُ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَؤُونَهِ ، وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلى مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَؤُونَتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ وَ لَا غَيْرُ ذلِكَ ، فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنَا فِى ذلِكَ ، فَقَالُوا : يَجِبُ عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَؤُونَهِ ، مَؤُونَهِ الضَّيْعَهِ وَ خَرَاجِهَا ، لَا مَؤُونَهِ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ .

فَكَتَبَ عليه السلام : «بَعْدَ مَؤُونَتِهِ وَ مَؤُونَهِ عِيَالِهِ ، وَ بَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ» .706.امام باقر علیه السلام (درباره گفته خدای متعال : {Q} «تو فقط هشداردهنده) سَهْلٌ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنّى ، قَالَ :حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبَرِىُّ ، قَالَ : كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِى أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ الْاِءذْنَ فِى الْخُمُسِ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ :

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ، إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ، ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ ، وَ عَلَى الضِّيقِ الْهَمَّ ، لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللّهُ ، وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنَا عَلى دِينِنَا ، وَ عَلى عِيَالَاتِنَا ، وَ عَلى مَوَالِينَا ، وَ مَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِى مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ ، فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا ، وَ لَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ ؛ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ ، وَ تَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ ، وَ مَا تُمَهِّدُونَ

لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِى لِلّٰهِ بِمَا عَهِدَ إِلَيْهِ ، وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ ، وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ ؛ وَ السَّلَامُ» . .

707.الکافی عن أبی بصیر :محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن علی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از آنچه بیرون می آورند از دریا؛ از مروارید و یاقوت و زبرجد و از معدن های طلا و نقره که در هر یک از آنها چه چیز واجب است؟ فرمود:«هرگاه بهای آن به یک دینار شرعی برسد، در آن خمس است».708.الإمام الصادق علیه السلام (فی قَولِهِ تَعالی : {Q} «إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ) محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار که گفت: به آن حضرت نوشتم که: ای آقای من، مردی مالی به او تسلیم شده که به آن حجّ به جا آورد، آیا بر این مرد خمس واجب است در این مال در هنگامی که به او منتقل می گردد، یا بر آنچه زیاد آید در دست او بعد از جا آوردن حجّ؟ پس آن حضرت علیه السلام در جواب نوشت که:«خمس بر او واجب نیست».709.الکافی عن الفضیل :سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از علی بن حسین بن عبد ربّه روایت کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام بخششی به نزد پدرم فرستاد، پس پدرم به آن حضرت نوشت که: آیا در آنچه به سوی من فرستاده ای، خمسی هست؟ حضرت به پدرم نوشت که:«خمسی بر تو نیست در آنچه صاحب خمس آن را فرستاده است».710.کمال الدین عن محمّد بن مسلم :سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: علی بن مهزیار نامه پدرت را بر من خواند در باب آنچه آن را واجب ساخته بود بر صاحبان مزارع: از نصف سُدس (که دوازده یک باشد) بعد از مؤونت و اِخراجات که متحمّل می شود و آن که بر کسی که مزرعه اش با مؤونت او برابر نباشد و کفایت نکند نصف سدس و غیر آن نیست، پس کسانی که در نزد ما هستند، در این باب اختلاف کردند و گفتند: خمس واجب است بر صاحب مزرعه، بعد از مؤونت (یعنی: مؤونت مزرعه و خراج آن نه مؤنت مرد و عیال او) پس آن حضرت علیه السلام نوشت که:«بر او خمس واجب است، بعد از مؤونت خود و عیالش و بعد از خراج سلطان».707.الکافی (به نقل از ابو بصیر) سهل، از احمد بن مثنّی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن زید طبری و گفت که: مردی از تاجران اهل فارس، از بعضی از موالیان ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواهش داشت که او را رخصت دهد در ندادن خمس، پس حضرت به او نوشت که:«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، به درستی که خدا صاحب وسعت و کرم است و ثواب او

را بر عمل ضامن شده و اندوه را بر تنگی (یعنی: عقاب را بر ترک طاعت) هیچ مالی حلال نیست، مگر از راهی که خدا آن را حلال گردانیده. و به درستی که خمس، یاری ماست بر قرض ما و بر عیال های ما و بر موالیان ما و آنچه آن را بذل و بخشش می کنیم و بعضی از ناموس و حسب یا تن و بدن خویش را می خریم از آن که از حمله بردن و قهر کردن او می ترسیم. پس آن را از ما دور مگردانید و خود را از دعای ما محروم مکنید، هر وقت که بر آن قادر باشید؛ زیرا که بیرون کردن آن کلید روزی شما و بردن گناهان شما است و چیزی است که نفس های خویش را به واسطه آن به صلاح می آورید، یا همان صلاح آوردن شما است نفس های خویش را و راست کردن و درست نمودن آن از برای روز درویشی و حاجتمندی شما که روز قیامت است. و مسلمان کسی است که وفا کند از برای خدا به آنچه به سوی او عهد فرموده، و مسلمان آن نیست که به زبان اجابت کند و به دل مخالفت ورزد. و السّلام». .

708.امام صادق علیه السلام (درباره گفته خدای متعال : {Q} «تو فقط هشداردهنده) وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ ، قَالَ :قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَاسَانَ عَلى أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِى حِلٍّ مِنَ الْخُمُسِ ، فَقَالَ : «مَا أَمْحَلَ هذَا ! تَمْحَضُونَّا بِالْمَوَدَّهِ بِأَلْسِنَتِكُمْ ، وَ تَزْوُونَ عَنَّا حَقّاً جَعَلَهُ اللّهُ لَنَا وَ جَعَلَنَا لَهُ ، وَ هُوَ الْخُمُسُ ، لَا نَجْعَلُ ، لَا نَجْعَلُ، لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِى حِلٍّ» .709.الكافى (به نقل از فُضَيل) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ :كُنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ الثَّانِى عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ وَ كَانَ يَتَوَلّى لَهُ الْوَقْفَ بِقُمَّ فَقَالَ : يَا سَيِّدِى ، اجْعَلْنِى مِنْ عَشَرَهِ آلَافٍ فِى حِلٍّ ؛ فَإِنِّى أَنْفَقْتُهَا ، فَقَالَ لَهُ : «أَنْتَ فِى حِلٍّ» .

فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «أَحَدُهُمْ يَثِبُ عَلى أَمْوَالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَيْتَامِهِمْ وَ مَسَاكِينِهِمْ وَ فُقَرَائِهِمْ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ ، فَيَأْخُذُهُ ، ثُمَّ يَجِىءُ ، فَيَقُولُ : اجْعَلْنِى فِى حِلٍّ ، أَ تَرَاهُ ظَنَّ أَنِّى أَقُولُ : لَا أَفْعَلُ ، وَ اللّهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَنْ ذلِكَ سُؤَالًا حَثِيثاً» . .

710.کمال الدین (به نقل از محمّد بن مسلم) و به همین اسناد از محمد بن زید روایت است که گفت: گروهی از خراسان به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و از آن حضرت درخواستند که ایشان را از خمس در حلّ قرار دهد و از ایشان نگیرد و حلال کند. فرمود:«چه قدر مکر و حیله است این که شما می گویید و بسیار بد است، دوستی را با ما خالص می گردانید به زبان های خویش و دور می کنید از ما حقّی را که خدا آن را از برای ما قرار داده و ما از برای آن اهل گردانیده و آن خمس است. ما یکی از شما را در حلّ قرار نمی دهیم، قرار نمی دهیم، قرار نمی دهیم».711.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم در هنگامی که صالح بن محمد بن سهل بر او داخل شد و صالح در قم به جهت آن حضرت متوجّه وقف بود، پس عرض کرد که: ای آقای من، مرا از ده هزار درم یا دینار در حَلّ قرار ده و مرا حلال کن؛ زیرا که من آن را خرج کرده ام. حضرت به او فرمود که:«تو در حلّی» . پس آن هنگام که صالح بیرون رفت، حضرت جواد علیه السلام فرمود که: «یکی از ایشان بر می جهد و مسلّط می شود بر مالی چند که حقّ آل محمد و یتیمان ایشان و بیچارگان و درویشان و رهگذریان ایشان است و آن را فرا می گیرد، بعد از آن می آید و می گوید که مرا در حل قرار ده و حلال کن. آیا او را چنان می بینی که گمان کرده باشد که من می گویم حلال نمی کنم. به خدا سوگند که خدا در روز قیامت ایشان را از این سؤال خواهد کرد؛ سؤالی با شتاب». .

712.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِیِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْعَنْبَرِ وَ غَوْصِ اللُّؤْلُؤِ ، فَقَالَ علیه السلام : «عَلَیْهِ الْخُمُسُ» .کَمَلَ الْجُزْءُ الثَّانِی مِنْ کِتَابِ الْحُجَّهِ مِنْ کِتَابِ الْکَافِی ، وَ یَتْلُوهُ کِتَابُ الْاِیمَانِ وَ الْکُفْرِ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ، وَ السَّلَامُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ .

.

714.المستدرک علی الصحیحین عن أبی ثابت مولی أبی ذرّ :علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از عنبر و بیرون آورده مروارید از دریا ، آن حضرت علیه السلام فرمود:«بر آن خمس هست».

تمام شد جزء دویم از کتاب حجّت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمه آن است و در عقب این کتاب، در می آید کتاب ایمان و کفر ان شاءاللّه تعالی .وکان الفراغ من کتابت ترجمه هذه النسخه علی ید الأقلّ الخاطیءالجانی ابن محمد علی الأردکانی، زین العابدین فی یوم السّبت الثّانی من شهر رجب المرجّب سنه ثمان وثلثین ومأتین بعد الألف من هجره من اوتی القرآن العظیم و سبعا من المثانی صلّی اللّه علیه وآله الطّاهرین المبّرئین من الکسل والتوانی ولعنه اللّه علی أعدائهم المستغرقین فی بحار الآمال والامانی» .

.

فهرست .

ص: 855

. .

ص: 856

..

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

(5) کتاب ایمان و کفر .

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

[5] كِتَابُ الْاءِيمَانِ وَالْكُفْرِ1 بَابُ طِينَهِ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ رِبْعِىِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَهِ عِلِّيِّينَ قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ، وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْکَ الطِّينَهِ، وَجَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذلِکَ، وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَهِ سِجِّينٍ قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ، فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ، فَمِنْ هذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ، وَيَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ، وَمِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَهَ، وَمِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَهَ؛ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحِنُّ إِلى مَا خُلِقُوا مِنْهُ، وَقُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلى مَا خُلِقُوا مِنْهُ».

.

[5] کتاب ایمان و کفر

1 . باب در بیان طینت مؤمن و کافر

بسم اللّه الرحمن الرحیم

[5] کتاب ایمان و کفر 11 . باب در بیان طینت مؤمن و کافر (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حماد بن عیسی ، از ربعی بن عبداللّه ، از مردی ، از علی بن الحسین علیهماالسلام که فرمود :«خدای عز و جل پیغمبران را از طینت علیّین (2) آفرید» . حاصل آنکه خدا دل های پیغمبران و بدن های ایشان را از آن طینت آفرید ، و دل های مؤمنان را از آن طینت خلق فرمود ، و خلق بدن های مؤمنان را از پست تر از آن قرار داد ، و کفار را از طینت سجّین (3) آفرید ، و خدا دل ها و بدن های ایشان را از آن آفرید؛ پس در میان دو طینت آمیزش داد، و از این راه است که مؤمن ، کافر را می زاید و کافر ، مؤمن را می زاید . و از این راه است که مؤمن به گناه می رسد و مرتکب آن می شود ، و از این جا است که کافر به ثواب می رسد و متوجه آن می گردد؛ پس دل های مؤمنان میل دارد با نهایت شوق ، به سوی آنچه از آن خلق شده اند ، و دل های کافران میل دارد با غایت شوق ، به سوی آنچه از آن آفریده شده اند .

.

1- .. و طینت به کسر اول ، سرشت و آفرینش است . (مترجم)
2- .. و علیّین به کسر عین و لام و یاء مشدّدتین ، بقعه ای است در آسمان که ارواح مؤمنان به سوی آن بالا می رود . و ضحاک در تفسیر علیّین در سوره تطفیف [=مطففین] ،آیات 18 و 19 گفته است که : علیّین، سدره المنتهی است . و به روایت ابن عباس ، لوحی است از زبرجد سبز ، معلّق در زیر عرش ، که اعمال ابرار در آن مکتوب است . و بعضی گفته اند که : آن، علم دیوان خیر است که فرشتگان ، اعمال نیکوکاران را در آن نویسند و درجات پادشاهان بهشت . و هیچ یک از این معانی در این جا مناسبتی ندارد ، و ظاهر این است که مراد از آن، بهشت پنج گانه و زمین پنج گانه باشد ، که در باب خلق ابدان ائمه و ارواح و دل های ایشان گذشت . و آن طینتی است ، از هر طینتی بلندتر و گِلی است ، از هر گِلی خوش تر . (مترجم)

3- .. و سجّین به کسر سین و جیم مشدّد ، زیرترین جایی از دوزخ است . و آن طینتی است ، از هر طینتی پست تر و گِلی است ، از هر گِلی بدتر . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ ، عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْجَازِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ طِينَهِ الْجَنَّهِ ، وَخَلَقَ الْكَافِرَ مِنْ طِينَهِ النَّارِ» . وَقَالَ : «إِذَا أَرَادَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعَبْدٍ خَيْراً، طَيَّبَ رُوحَهُ وَجَسَدَهُ ، فَلَا يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ إِلَا عَرَفَهُ ، وَلَا يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْمُنْكَرِ إِلَا أَنْكَرَهُ». قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الطِّينَاتُ ثَلَاثٌ: طِينَهُ الْأَنْبِيَاءِ، وَالْمُؤْمِنُ مِنْ تِلْكَ الطِّينَهِ ، إِلَا أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ هُمْ مِنْ صَفْوَتِهَا ؛ هُمُ الْأَصْلُ وَلَهُمْ فَضْلُهُمْ، وَالْمُؤْمِنُونَ الْفَرْعُ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ، كَذلِكَ لَا يُفَرِّقُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ شِيعَتِهِمْ» . وَقَالَ : «طِينَهُ النَّاصِبِ مِنْ حَمَاً?مَسْنُونٍ، وَأَمَّا الْمُسْتَضْعَفُونَ فَمِنْ تُرَابٍ؛ لَا يَتَحَوَّلُ مُؤْمِنٌ عَنْ إِيمَانِهِ، وَلَا نَاصِبٌ عَنْ نَصْبِهِ ، وَلِلّهِ الْمَشِيئَهُ فِيهِمْ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ، مِنْ أَىِّ شَىْءٍ خَلَقَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ طِينَهَ الْمُؤْمِنِ؟ فَقَالَ:«مِنْ طِينَهِ الْأَنْبِيَاءِ؛ فَلَمْ تَنْجَسْ أَبَداً».

.

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسن ، از نضر بن شعیب ، از عبدالغفّار جازی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل مؤمن را از گِلِ بهشت آفرید و کافر را از گِلِ دوزخ آفرید» . و فرمود که : «چون خدای عز و جل خیر و خوبی را نسبت به بنده ای اراده فرماید ، روح و تن او را خوش و پاکیزه گرداند؛ پس هیچ چیز را نشنود از آنچه خوب باشد ، مگر آنکه آن را بشناسد و بپسندد ، و چیزی را نشنود از آنچه ناخوش باشد ، مگر آنکه آن را نشناسد و نپسندد» . راوی می گوید : و شنیدم از آن حضرت که می فرمود : «سرشت ها سه قسم است . سرشت پیغمبران ، و مؤمن از این سرشت خلق شده است ، مگر آنکه پیغمبران از خالص و برگزیده آن سرشت خلق شده اند ، و ایشان در این باب اصل اند ، و از برای ایشان افزونی و زیادتی است که بر غیر خود دارند ، و مؤمنان فرع اند ، و خلق شده اند از گل چسبنده سخت . و چنان که در اصل خلقت با هم بوده اند و در میانه ایشان جدایی نبوده است ، همچنین خدای عز و جل در میان ایشان و شیعیان ایشان جدایی نمی اندازد» . و فرمود : «طینتِ ناصبی از [گل و] لای سیاه گندیده است . و امّا مستضعفان که عقل پابرجایی ندارند و عداوت با اهل حق در ایشان نیست ، خدا ایشان را از خاک آفریده، نه گل که مخلوط بوده باشد از خاک و آب شیرین خوش گوار یا تلخ متعفّن . و هیچ مؤمنی از ایمان خود برنمی گردد و بیرون نمی رود ، و هیچ ناصبی از نصب و عداوت خویش دست برنمی دارد . و خدا را در باب ایشان خواست و مشیّت است ، که آنچه خواهد، با ایشان می کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از صالح بن سهل روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : فدای تو گردم! خدای عز و جل طینت مؤمن را از چه چیز آفرید؟ فرمود :«از طینت پیغمبران ، و به این سبب هرگز به نجاست کفر نجس نمی شود» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِى نَهْشَلٍ، قَالَ: حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثَّمَالِىِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلى عِلِّيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذلِکَ ، وَقُلُوبُهُمْ تَهْوِى إِلَيْنَا؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا» ثُمَّ تَلَا هذِهِ الاٰيَةَ : «كَلاَّ إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِى عِلِّيِّينَ وَما أَدْراکَ ما عِلِّيُّونَ كِتابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» . «وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ ، وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذلِکَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِى إِلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ» ثُمَّ تَلَا هذِهِ الاٰيَةَ: «كَلاَّ إِنَّ كِتابَ الفُجّارِ لَفِى سِجِّينٍ وَما أَدْراکَ ما سِجِّينٌ كِتابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَغَيْرُ وَاحِدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ يُوسُفَ، قَالَ: أَخْبَرَنِى عَبْدُ اللّهِ بْنُ كَيْسَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، أَيَا مَوْلَاکَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ كَيْسَانَ. قَالَ:«أَمَّا النَّسَبُ فَأَعْرِفُهُ، وَأَمَّا أَنْتَ فَلَسْتُ أَعْرِفُکَ». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّى وُلِدْتُ بِالْجَبَلِ، وَنَشَأْتُ فِى أَرْضِ فَارِسَ، وَإِنَّنِى أُخَالِطُ النَّاسَ فِى التِّجَارَاتِ وَغَيْرِ ذلِکَ، فَأُخَالِطُ الرَّجُلَ، فَأَرَى لَهُ حُسْنَ السَّمْتِ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَكَثْرَةَ أَمَانَةٍ، ثُمَّ أُفَتِّشُهُ، فَأَتَبَيَّنُهُ عَنْ عَدَاوَتِكُمْ؛ وَأُخَالِطُ الرَّجُلَ، فَأَرَى مِنْهُ سُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ أَمَانَةٍ وَزَعَارَّةً، ثُمَّ أُفَتِّشُهُ، فَأَتَبَيَّنُهُ عَنْ وَلَايَتِكُمْ، فَكَيْفَ يَكُونُ ذلِکَ؟ قَالَ : فَقَالَ لِى: «أَمَا عَلِمْتَ يَا ابْنَ كَيْسَانَ، أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَذَ طِينَةً مِنَ الْجَنَّةِ وَطِينَةً مِنَ النَّارِ، فَخَلَطَهُمَا جَمِيعاً، ثُمَّ نَزَعَ هذِهِ مِنْ هذِهِ ، وَهذِهِ مِنْ هذِهِ، فَمَا رَأَيْتَ مِنْ أُولئِکَ مِنَ الْأَمَانَةِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ السَّمْتِ، فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ يَعُودُونَ إِلى مَا خُلِقُوا مِنْهُ، وَمَا رَأَيْتَ مِنْ هؤُلَاءِ مِنْ قِلَّةِ الْأَمَانَةِ وَسُوءِ الْخُلُقِ وَالزَّعَارَّةِ ، فَمِمَّا مَسَّتْهُمْ مِنْ طِينَةِ النَّارِ، وَهُمْ يَعُودُونَ إِلى مَا خُلِقُوا مِنْهُ».

.

محمد بن یحیی و غیر او ، از احمد بن محمد و غیر او ، از محمد بن خالد ، از ابونهشل روایت کرده اند که گفت : حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل ، از ابوحمزه ثمالی که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جلما را از اعلای علیّین آفرید ، و دل های شیعیان ما را آفرید، از آنچه ما را از آن آفرید ، و بدن های ایشان را از پست تر از آن آفرید . و دل های ایشان به سوی ما میل می کند و می شتابد از غایت شوق؛ آن دل ها آفریده شده است از آنچه ما آفریده شدیم»؛ پس این آیه را تلاوت فرمود : «کَلّا اِنَّ کِتابَ الاَبْرارِ لَفی عِلِّیِّینَ * وَما أَدْریکَ ما عِلِّیُّونَ * کِتابٌ مَرقومٌ * یَشْهَدَهُ الْمُقَرَّبُونَ» (1) ؛ یعنی : «نه چنان است ، به درستی که نوشته نیکوکاران هر آینه در علیّین است ، و چه چیز دانا ساخت تو را که چیست علّیون؟ نوشته ای است مسطور ، که حروف آن مبیّن و روشن است ، یا به علامتی موسوم است که هر که آن را مشاهده کند ، بداند که در او همه چیز است . حاضر شوند و ببینند آن نوشته را مقربان درگاه خدا ، یا گواهی دهند بر آنچه در آن است ». و حضرت فرمود که : «دشمنان ما را از سجّین آفرید ، و دل های شیعیان ایشان را آفرید ، از آنچه ایشان را از آن آفرید ، و بدن های ایشان را از پست تر از آن آفرید؛ پس دل های ایشان میل به سوی ایشان می کند و می شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل ها آفریده شده است از آنچه آنها آفریده شده اند» . از آن پس، این آیه را تلاوت فرمود : «کَلّا اِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفی سِجِّینٍ * وَما أَدْرئکَ ما سِجِّینٌ * کِتابٌ مَرْقومٌ * وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلمُکَذِّبینَ» (2) ؛ یعنی : «نه چنان است ، به درستی که نوشته نابکاران هر آینه در سجین است ، و چه چیز دانا گردانید تو را که چیست سجین؟ نوشته ای است مسطور که حروف آن مبیّن و روشن است ، یا به علامتی موسوم است که هر که آن را مشاهده کند ، بداند که هیچ خیر در آن نیست . وای! و شدّت عقوبت در آن روز از برای تکذیب کنندگان است» . (3)

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و چند نفر ، از حسین بن حسن ، همه از محمد بن اورمه ، از محمد بن علی ، از اسماعیل بن یسار ، از عثمان بن یوسف که گفت : خبر داد مرا عبداللّه بن کیسان ، از امام جعفر صادق علیه السلام وگفت : به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم! منم، غلام تو ، عبداللّه بن کیسان . فرمود :«امّا نسب را می شناسم و امّا تو را نمی شناسم» . عبداللّه می گوید که : به حضرت عرض کردم که : من در جبل متولد شده ام و در زمین فارس نشو و نما

نموده ام ، و من با مردمان در امر تجارات و غیر آن آمیزش می کنم؛ پس با مردی آمیزش می نمایم ، و خوش طوری و خوش خلقی و امانت از برای او می بینم ، و چون او را تفتیش و تفحّص می کنم و احوال او را جستجو می نمایم ، از برایم ظاهر می شود که با شما دشمنی دارد ، و او را دشمن شما به جا می آورم . و با مردی آمیزش می کنم ، و کج خلقی و بی امانتی و بدخویی از او می بینم ، پس امر او را جستجو می کنم ، و بعد از تفحص مشخص می شود که با شما دوستی دارد و او را دوست شما به جا می آورم . بفرما که این امر چگونه می شود؟ راوی می گوید که : فرمود : «ای پسر کیسان ! آیا ندانسته ای که خدای عز و جل سرشتی را از بهشت و سرشتی را از دوزخ فرا گرفت و هر دو را به هم آمیخت . بعد از آن ، این سرشت را از آن سرشت ، و آن سرشت را از این سرشت بیرون آورد؛ پس آنچه را که از آن گروه دیده ای ،از امانت و خوش خلقی و خوش طوری ، از آن چیزی است که به ایشان رسیده از سرشت بهشت ، و ایشان برمی گردند به آنچه از آن آفریده شده اند؛ یعنی دوزخ . و آنچه را که از این گروه شیعیان دیده ای ، از بی امانتی و کج خلقی و بدخویی ، از آن چیزی است که به ایشان رسیده از سرشت دوزخ ، و ایشان برمی گردند به آنچه از آن آفریده شده اند ؛ یعنی بهشت» .

.

1- .مطفّفین ، 18 21.
2- .مطففین ، 7 10 .
3- .. و همین حدیث، در باب کیفیت آفریدن بدن های ائمّه و ارواح و دل های ایشان گذشت ، با اختلافی در سند آن ، و ویل تا آخر آیه در آنجا نبود . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : الْمُؤْمِنُونَ مِنْ طِينَهِ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ:«نَعَمْ».

عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِى حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عليه السلام بَعَثَ جَبْرَئِيلَ عليه السلام فِى أَوَّلِ سَاعَهٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَهِ، فَقَبَضَ بِيَمِينِهِ قَبْضَهً بَلَغَتْ قَبْضَتُهُ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَأَخَذَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ تُرْبَهً، وَقَبَضَ قَبْضَهً أُخْرى مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَهِ الْعُلْيَا إِلَى الْأَرْضِ السَّابِعَهِ الْقُصْوى، فَأَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَلِمَتَهُ، فَأَمْسَكَ الْقَبْضَهَ الْأُولَى بِيَمِينِهِ ، وَالْقَبْضَهَ الْأُخْرى بِشِمَالِهِ ، فَفَلَقَ الطِّينَ فِلْقَتَيْنِ، فَذَرَا مِنَ الْأَرْضِ ذَرْواً، وَمِنَ السَّمَاوَاتِ ذَرْواً، فَقَالَ لِلَّذِى بِيَمِينِهِ: مِنْكَ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَالصِّدِّيقُونَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالسُّعَدَاءُ وَمَنْ أُرِيدُ كَرَامَتَهُ، فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ، وَقَالَ لِلَّذِى بِشِمَالِهِ: مِنْكَ الْجَبَّارُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْكَافِرُونَ وَالطَّوَاغِيتُ وَمَنْ أُرِيدُ هَوَانَهُ وَشِقْوَتَهُ، فَوَجَبَ لَهُمْ مَا قَالَ كَمَا قَالَ. ثُمَّ إِنَّ الطِّينَتَيْنِ خُلِطَتَا جَمِيعاً، وَذلِكَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ اللّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوى» ، فَالْحَبُّ طِينَهُ الْمُؤْمِنِينَ الَّتِى أَلْقَى اللّهُ عَلَيْهَا مَحَبَّتَهُ، وَالنَّوى طِينَهُ الْكَافِرِينَ الَّذِينَ نَأَوْا عَنْ كُلِّ خَيْرٍ، وَإِنَّمَا سُمِّىَ النَّوى مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ نَأى عَنْ كُلِّ خَيْرٍ وَتَبَاعَدَ عَنْهُ. وَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ» فَالْحَىُّ: الْمُؤْمِنُ الَّذِى تَخْرُجُ طِينَتُهُ مِنْ طِينَهِ الْكَافِرِ، وَالْمَيِّتُ الَّذِى يَخْرُجُ مِنَ الْحَىِّ هُوَ الْكَافِرُ الَّذِى يَخْرُجُ مِنْ طِينَهِ الْمُؤْمِنِ، فَالْحَىُّ: الْمُؤْمِنُ، وَالْمَيِّتُ: الْكَافِرُ . وَ ذلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَ وَمَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ» فَكَانَ مَوْتُهُ اخْتِلَاطَ طِينَتِهِ مَعَ طِينَهِ الْكَافِرِ، وَكَانَ حَيَاتُهُ حِينَ فَرَّقَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمَا بِكَلِمَتِهِ؛ كَذلِكَ يُخْرِجُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمُؤْمِنَ فِى الْمِيلَادِ مِنَ الظُّلْمَهِ بَعْدَ دُخُولِهِ فِيهَا إِلَى النُّورِ، وَيُخْرِجُ الْكَافِرَ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلْمَهِ بَعْدَ دُخُولِهِ إِلَى النُّورِ، وَذلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ» ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن خالد ، از صالح بن سهل روایت کرده است که گفت :به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : مؤمنان از سرشت پیغمبران آفریده شده اند؟ فرمود : «آری» .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حماد ، از حسین بن یزید ، از حسن بن علی بن ابی حمزه ، از ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در هنگامی که خدای عز و جل خواست که آدم علیه السلام را بیافریند ، در ساعت اول از روز جمعه ، جبرئیل علیه السلام را فرستاد ، و به دست راست خویش یک قبضه [یک کف دست]سرشتی را گرفت ، و قبضه او از آسمان هفتم تا آسمان دنیا رسید ، و از هر آسمانی خاکی را فراگرفت . و یک قبضه دیگر را از زمین هفتم که از همه طبقات بالاتر است گرفت ، تا زمین هفتم که از همه دورتر است . بعد از آن، خدای عز و جل کلمه خود را امر فرمود ، و قبضه اول را به دست راست خویش و قبضه دویّم را به دست چپ خویش نگاه داشت؛ پس آن سرشت را شکافت و دو حصّه نمود ، و آنچه را که از زمین بود افشان نمود ، افشاندنی سخت ، و آنچه را که از آسمان ها بود پراکنده فرمود ، پراکنده کردنی به غایت . بعد از آن، به آنچه در درست راست او بود فرمود که : از تو رسولان و پیغمبران و اوصیای ایشان ، و مردمان به غایت راست گویان و مؤمنان و نیک بختان ، و هر که نوازش [و تکریم]او را می خواهم ، آفریده می شود؛ پس واجب شد از برای ایشان ، آنچه فرمود ،چنانچه فرمود . و به آنچه در دست چپ او بود فرمود : از تو ستمکاران و مشرکان و کافران و از حد درگذرندگان ، و هر که خواری و بی مقداری و بدبختی او را می خواهم ، خلق می شود؛ پس واجب شد از برای ایشان ، آنچه فرمود ،چنانچه فرمود . بعد از آن، این هر دو سرشت را به هم آمیخت ، و این است معنی قول خدای عز و جل : «اِنَّ اللّهَ فالِقُ الحَّبِ و النَّوی» ؛ پس «حبّ» ، سرشت مؤمن است که خدا محبت و دوستی خود را بر آن انداخت ، و «نوی» ، سرشت کافران است که از هر خوبی دور شدند . و جز این نیست که سرشت کافران «نوی» نامیده شده . از برای آنکه سرشت کافران از هر خیری «نأی» به هم رسانیده و از آن دور شده (1) ، و خدای عز و جل فرموده است : «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیْتِ وَیُخْرِجُ الْمَیَّتَ مِنَ الْحَّیِ» (2) ؛ یعنی : «بیرون می آورد زنده را از مرده ، و بیرون می آورد مرده را از زنده ». و حضرت فرمود : «پس زنده ، مؤمنی است که سرشتش از سرشت کافر بیرون می آید ، و مرده ای که از زنده بیرون

می آید ، کافری است که از سرشت مؤمن بیرون می آید؛ پس زنده ، مؤمن است و مرده ، کافر . و این است معنی قول خدای عز و جل : «أَوَمَن كانَ مَيْتا فَأَحْيَيْناهُ» (3) ؛ پس مردنش ، آمیزش سرشت او بود با سرشت کافر ، و زندگیش در هنگامی بود که خدای عز و جل در میان این دو جدایی انداخت به سخن خویش . و همچنین خدای عز و جل مؤمن را در وقت زادن از تاریکی بیرون می برد به سوی روشنی ، و در آن داخل می گرداند ، بعد از آنکه در تاریکی داخل بوده ، و کافر را از روشنی بیرون می برد به سوی تاریکی ، و در آن داخل می گرداند ، بعد از آنکه در روشنی داخل بوده و با آن همراهی نموده . و این است معنی قول خدای عز و جل : «لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرينَ» (4) » . (5)

.

1- .. و نأی به فتح نون و سکون همزه بر وزن سعی به معنی دور شدن است . و این تغییر بنابر ظاهر ، ظاهر است ،چنانچه در حبّ نیز چنین است؛ زیرا که حبّ به فتح حاء و تشدید باء که به معنی دانه است ، با حبّ به ضمّ حاء که به معنی دوستی است ، در صورت و ظاهر خط یکی هستند . و ترجمه ظاهر آیه این است : «به درستی که خدا شکافنده دانه است به گیاه ، و استخوان خرما به درخت ». (مترجم)

2- .انعام ، 95 .

3- .انعام ، 122 .

4- .یس ، 70 .

5- .. یعنی : «قرآن را از عالم بالا فرو فرستاد ، تا بیم کند و بترساند هر کس را که زنده باشد؛ یعنی مؤمن باشد؛ زیرا که حیات ابدی به ایمان است ، و کافر حکم مرده دارد؛ بلکه بدتر از آن است؛ زیرا که مرده اگر منتفع نمی شود ، متضرر هم نمی شود ، به خلاف کافر که بر دین خود نفع نمی گیرد و متضرر می شود ، و تا واقع شود و ثابت گردد «این» گفتار که وجوبِ عذاب است بر کافران و ناگرویدگان که قبول آن نکنند . و ظاهر این است که استشهاد به آیه بر این مطلب بنابر ظاهر ، ظاهر باشد؛ چه «لِيُنْذِرَ» با ذال «ثخّذ» و «لیندر» با دال «ابجد» ، هر دو در کتابت به یک صورت می باشند ، و «اندار» به کسر همزه و سکون نون بر وزن «انذار» ، به معنی انداختن و کم کردن ظرف است که متاعی در آن باشد . (مترجم)

ص: 14

..

ص: 15

..

2 بَابٌ آخَرُ مِنْهُ، وَفِيهِ زِيَادَهُ وُقُوعِ التَّكْلِيفِ الْأَوَّلِأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ ابْتِدَاءُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَالَ: كُنْ مَاءً عَذْباً ؛ أَخْلُقْ مِنْکَ جَنَّتِى وَأَهْلَ طَاعَتِى، وَكُنْ مِلْحاً أُجَاجاً؛ أَخْلُقْ مِنْکَ نَارِى وَأَهْلَ مَعْصِيَتِى، ثُمَّ أَمَرَهُمَا، فَامْتَزَجَا، فَمِنْ ذلِکَ صَارَ يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ، وَالْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ. ثُمَّ أَخَذَ طِيناً مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَعَرَكَهُ عَرْكاً شَدِيداً، فَإِذَا هُمْ كَالذَّرِّ يَدِبُّونَ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: إِلَى الْجَنَّهِ بِسَلَامٍ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: إِلَى النَّارِ وَلَا أُبَالِى. ثُمَّ أَمَرَ نَاراً، فَأَسْعِرَتْ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا، فَهَابُوهَا، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: ادْخُلُوهَا، فَدَخَلُوهَا، فَقَالَ: كُونِى بَرْداً وَسَلَاماً، فَكَانَتْ بَرْداً وَسَلَاماً. فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: يَا رَبِّ، أَقِلْنَا، فَقَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ، فَادْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا، فَهَابُوهَا، فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَهُ وَالْمَعْصِيَهُ، فَلَا يَسْتَطِيعُ هؤُلَاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هؤُلَاءِ، وَلَا هؤُلَاءِ مِنْ هؤُلَاءِ».

.

2 . باب دیگر از قبیل باب اول و در این باب زیادتی وقوع تکلیف اول

2 باب دیگر از قبیل باب اوّل و در این باب زیادتی وقوع تکلیف اوّل(1)ابوعلی اشعری و محمد بن یحیی ، از محمد بن اسماعیل ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«مردم اگر می دانستند که آغاز آفرینش یا اول امر خلائق چگونه بود ، دو نفر با هم اختلاف نمی کردند . به درستی که خدای عز و جل پیش از آنکه خلایق را بیافریند، فرمود :باش آبِ خوش تا بهشت و اهل طاعت خود را از تو بیافرینم ، و باش آبِ تلخ تا دوزخ و اهل معصیت خویش را از تو خلق کنم . بعد از آنکه به امر خدا موجود گردیدند ، آن دو آب را فرمود تا به هم ممزوج شدند ، و از این جهت است که مؤمن، کافر را می زاید و کافر، مؤمن را می زاید؛ پس گلی را از روی زمین فرا گرفت و آن را مالش سختی داد ، ناگاه ایشان چون مورچگان می جنبیدند . بعد از آن، به اصحاب دست راست فرمود : می روید به سوی بهشت ، در حالتی که سالم و ایمن اید از هر چه بد باشد . و به اصحاب دست چپ فرمود : می روید به سوی آتش دوزخ ، و هیچ پروا ندارم . پس آتشی را امر فرمودتا برافروخته شد . و به اصحاب دست چپ فرمود : در آن داخل شوید . ایشان ، از آن ترسیدند و داخل نشدند . و به اصحاب دست راست فرمود : داخل شوید در این آتش؛ پس ایشان در آن داخل شدند . و به آتش فرمود : سرد و سلامت باش؛ یعنی سردی معتدل که ایشان را به جهت سردی ضرر نرسد؛ پس آن آتش سرد و سلامت گردید . بعد از آن، اصحاب دست چپ گفتندکه : ای پروردگار! از لغزش ما بگذر ، و چنان انگار که ما را امر نفرموده ای و ما مخالفت نکرده ایم . فرمود : از لغزش شما درگذشتم و چنان انگاشتم که شما مخالفت من نکرده اید؛ پس در این هنگام در آن داخل شوید . و ایشان رفتند که داخل شوند ، و از آن ترسیدند و داخل نشدند ، و طاعت و معصیت در آنجا ثابت گردید؛ پس این جماعتِ مطیعان نمی توانند که از عاصیان باشند ، و نه آنکه گروه عاصیان از مطیعان باشند یا به عکس» .

.

1- .. و مراد از تکلیف اول ، آن است که پیش از تکلیف در دار دنیا واقع شده ، به واسطه ارسال رسل و انزال کتب ، و آن سه قسم است : اول

،آنچه در عالم ارواح صرف اتفاق افتاد؛ و دویّم ، آنچه در وقت سرشتن طینت واقع شد ، پیش از آنکه آدم را از آن بیافریند؛ ،سیم آنچه متحقّق گردید بعد از آنکه آدم را از آن آفرید ، در هنگامی که ایشان را از صلب آدم بیرون آورد ، و ایشان چون مورچگان ریزه یا ذرّات هوا در طرف راست و چپ حرکت می کردند . (مترجم)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ،أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَعَزَّ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» إِلی آخِرِ الآيَهِ. فَقَالَ وَأَبُوهُ يَسْمَعُ علیهماالسلام : «حَدَّثَنِی أَبِی أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ التُّرْبَهِ الَّتِی خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ علیه السلام ، فَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفُرَاتَ، ثُمَّ تَرَکَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ، ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْمَالِحَ الْأُجَاجَ، فَتَرَکَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً، فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطِّينَهُ أَخَذَهَا ، فَعَرَکَهَا عَرْکاً شَدِيداً، فَخَرَجُوا کَالذَّرِّ مِنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، وَأَمَرَهُمْ جَمِيعاً أَنْ يَقَعُوا فِی النَّارِ، فَدَخَلَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ ، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً ، وَأَبی أَصْحَابُ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ علیه السلام ، أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَی الطِّينِ ، ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً فَعَرَکَهَا ، ثُمَّ فَرَّقَهَا فِرْقَتَيْنِ بِيَدِهِ ، ثُمَّ ذَرَأَهُمْ فَإِذَا هُمْ يَدِبُّونَ ، ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً ، فَأَمَرَ أَهْلَ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا ، فَذَهَبُوا إِلَيْهَا، فَهَابُوهَا وَلَمْ يَدْخُلُوهَا، ثُمَّ أَمَرَ أَهْلَ الْيَمِينِ أَنْ يَدْخُلُوهَا، فَذَهَبُوا، فَدَخَلُوهَا ، فَأَمَرَ اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ النَّارَ فَکَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً، فَلَمَّا رَأَی ذلِکَ أَهْلُ الشِّمَالِ، قَالُوا: رَبَّنَا، أَقِلْنَا، فَأَقَالَهُمْ، ثُمَّ قَالَ لَهُمُ: ادْخُلُوهَا ، فَذَهَبُوا ، فَقَامُوا عَلَيْهَا وَلَمْ يَدْخُلُوهَا، فَأَعَادَهُمْ طِيناً ، وَخَلَقَ مِنْهَا آدَمَ علیه السلام ». وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «فَلَنْ يَسْتَطِيعَ هؤُلَاءِ أَنْ يَکُونُوا مِنْ هؤُلَاءِ ، وَلَا هؤُلَاءِ أَنْ يَکُونُوا مِنْ هؤُلَاءِ». قَالَ: «فَيَرَوْنَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله أَوَّلُ مَنْ دَخَلَ تِلْکَ النَّارَ ، فَلِذلِکَ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ: «قُلْ إِنْ کانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ» ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از زراره روایت کرده است که مردی سؤال کرد ، از امام محمد باقر علیه السلام ، از قول خدای جلّ وعزّ : «وَاِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی ادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» (1) تا آخر آیه . آن حضرت در جواب فرمود و پدرش علیهماالسلام می شنید :«حدیث کرد مرا پدرم که خدای عز و جل کفی را از خاک؛ یعنی آن خاکی که آدم علیه السلام را از آن آفرید ، گرفت ، و آب شیرینِ خوش گوار را بر آن ریخت . بعد از آن، چهل صباح آن را وا گذاشت؛ پس آب شور تلخ را بر آن ریخت و چهل صباح آن را وا گذاشت ، و در هنگامی که آن سرشت برآمد ، آن را فرا گرفت و مالش سختی داد ، و خلایق مانند مورچگان ، از آن ، از طرف راست و چپ آن جناب بیرون آمدند . و همه ایشان را امر فرمود : در آتش فرو روند؛ پس اصحاب دست راست داخل شدند ، و آتش بر ایشان سرد و سلامت گردید ، و اصحاب دست چپ سرباز زدند که در آن داخل شوند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از ابان بن عثمان ، از محمد بن علی حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون خدای عز و جلاراده نمود که آدم علیه السلام را بیافریند ، آب را بر گل رها فرمود . بعد از آن، قبضه ای از آن گل را گرفت و آن را مالید؛ پس آن را از هم جدا کرد و به دست خود آن را دو فرقه نمود ، و ایشان را افشاند و پراکنده فرمود . ناگاه ایشان به جنبش درآمدند . بعد از آن، آتشی را از برای ایشان برافراشت ، و اهل دست چپ را امر فرمود در آن داخل شوند ، و ایشان به سوی آتش رفتند و از آن ترسیدند و داخل نشدند؛ پس اصحاب دست راست را امر فرمود در آن داخل شوند ، و ایشان رفتند و داخل شدند . و خدای عز و جل آتش را امر فرمود تا بر ایشان سرد و سلامت گردید . و در آن هنگام که اهل دست چپ این را دیدند ، عرض کردند که : ای پروردگار ما! از لغزش ما بگذر . و خدا قبول فرمودو از لغزش ایشان گذشت . بعد از آن، به ایشان فرمود : در این آتش داخل شوید ، رفتند و بر کنار آن ایستادند و در آن داخل نشدند . بعد از آن، خدا ایشان را به حالت اول برگردانید و دو مرتبه ایشان را گل کرد ، و از آن ، آدم علیه السلام را آفرید» . و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : «این جماعت هرگز نمی توانند که از این گروه باشند ، و این گروه نمی توانند که از این جماعت باشند» . و فرمود : «می دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی بود که داخل آن آتش شد ، و از

برای همین است قول خدای عز و جل : «قُلْ اِنْ کانَ لِلرَّحْمن وَلَدٌ فَأنا أوَّلُ الْعابِدینَ» (2) ؛ یعنی : «بگو که اگر خداوند مهربان را فرزندی باشد ، پس من اوّل پرستندگانم ».

.

1- .اعراف ، 172 .
2- .زخرف ، 81 .

3 بَابٌ آخَرُ مِنْهُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ دَاوُدَ الْعِجْلِيِّ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ، خَلَقَ مَاءً عَذْباً وَ مَاءً مَالِحاً أُجَاجاً، فَامْتَزَجَ الْمَاءَانِ، فَأَخَذَ طِيناً مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ، فَعَرَکَهُ عَرْکاً شَدِيداً، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَهُمْ کَالذَّرِّ يَدِبُّونَ : إِلَی الْجَنَّهِ بِسَلَامٍ ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: إِلَی النَّارِ وَلَا أُبَالِی ، ثُمَّ قَالَ: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيامَهِ إِنّا کُنّا عَنْ هذا غافِلِينَ» . ثُمَّ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَی النَّبِيِّينَ ، فَقَالَ: أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ، وَأَنَّ هذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِی ، وَأَنَّ هذَا عَلِیٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: بَلی، فَثَبَتَتْ لَهُمُ النُّبُوَّهُ؛ وَأَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلی أُولِی الْعَزْمِ أَنَّنِی رَبُّکُمْ ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولِی ، وَعَلِیٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وُلَاهُ أَمْرِی وَخُزَّانُ عِلْمِی عليهم السلام ، وَأَنَّ الْمَهْدِیَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِی ، وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِی ، وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِی ، وَأُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَکَرْهاً ، قَالُوا: أَقْرَرْنَا يَا رَبِّ ، وَشَهِدْنَا، وَلَمْ يَجْحَدْ آدَمُ وَلَمْ يُقِرَّ، فَثَبَتَتِ الْعَزِيمَهُ لِهؤُلَاءِ الْخَمْسَهِ فِی الْمَهْدِیِّ ، وَلَمْ يَکُنْ لآِدَمَ عَزْمٌ عَلَی الْاِءقْرَارِ بِهِ ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» »، قَالَ: «إِنَّمَا هُوَ: فَتَرَکَ . ثُمَّ أَمَرَ نَاراً ، فَأُجِّجَتْ ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا ، فَهَابُوهَا ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ : ادْخُلُوهَا ، فَدَخَلُوهَا ، فَکَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَسَلَاماً ، فَقَالَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ: يَا رَبِّ أَقِلْنَا، فَقَالَ: قَدْ أَقَلْتُکُمْ ، اذْهَبُوا، فَادْخُلُوهَا ، فَهَابُوهَا ، فَثَمَّ ثَبَتَتِ الطَّاعَهُ وَالْوَلَايَهُ وَالْمَعْصِيَهُ».

.

3 . باب دیگر از این قبیل

3 باب دیگر از این قبیلمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از داود عجلی ، از زراره ، از حمران ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در هنگامی که خدای تبارک و تعالی خواست که خلایق را بیافریند ، آب شیرین و آب شور تلخی را آفرید ، و آن دو آب به یکدیگر آمیختند؛ پس گلی را از روی زمین فرا گرفت و آن را مالش سختی داد . و بعد از آنکه خلایق از آن بیرون آمدند ، به اصحاب دست راست فرمود در حالی که ایشان چون مورچگان می جنبیدند : به سوی بهشت می روید با سلامت و ایمنی . و به اصحاب دست چپ فرمود : به سوی دوزخ می روید و باک ندارم . بعد از آن، فرمود : «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلی شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيمَهِ اِنّا كُنّا عَنْ هَذا غافِلينَ» (1) ؛ یعنی : «آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند : بلی ، تو پروردگار مایی . گواه شدیم بر اقرار خویش ، و این اخذ میثاق و پیمان گرفتن ، به جهت کراهت آن است که بگویید در روز قیامت ، به درستی که بودیم ما ، از این اقرار ، بی خبران ». و حضرت فرمود : «بعد از آن، پیمان را از پیغمبران گرفت و فرمود : آیا من پروردگار شما نیستم؟ ! یعنی البته من پروردگار شمایم . و به درستی که اینک؛یعنی محمد ، رسول من است . و به درستی که اینک؛ یعنی علی ، امیرمؤمنان است . گفتند : آری» . (2) تتمّه حدیث آنکه، حضرت می فرماید : «پس پیغمبری از برای ایشان ثابت شد ، و خدا پیمان را از پیغمبران اولوا العزم گرفت و فرمود : منم پروردگار شما ، و محمد رسول من است ، و علی امیرمؤمنان است ، و اوصیای آن حضرت علیهم السلام بعد از او والیان امر من اند ، و خزینه داران علم من . و فرمود : مهدی چنان است که به واسطه او دین خویش را یاری می کنم ، و دولت خود را به او ظاهر می گردانم ، و به او از دشمنان خویش انتقام می کشم ، و به او از روی طوع و رغبت و ناخوشی و کراهت معبود می شوم ، که مردم خواهی نخواهی مرا عبادت می کنند . پیغمبران اولوا العزم عرض کردند که : ای پروردگار ! اقرار کردیم و گواه شدیم ، و آدم انکار نکرد و اقرار ننمود؛ پس عزیمت از برای این پنج تن؛ یعنی محمد و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام در باب حضرت مهدی ثابت شد ، و آدم را عزمی بر اقرار به آن نبود و به آن دلی نبست . و این است معنی قول خدای عز و جل که می فرماید : «وَ لَقَدْ عَهِدْنا اِلی ادَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما» (3) . حضرت فرمود : «جز این نیست که مراد از نسیان و

فراموشی ، ترک و وا گذاشتن است . بعد از آن آتشی را امر فرمودتا زبانه کشید ، و به اصحاب دست چپ فرمود : در آن داخل شوید ، و ایشان ، از آن ترسیدند و داخل نشدند . و به اصحاب دست راست فرمود : داخل آن شوید؛ پس ایشان در آن آتش داخل شدند ، و بر ایشان سرد و سلامت گردید . بعد از آن، اصحاب دست چپ عرض کردند که : ای پروردگار! از لغزش ما بگذر . فرمود : از لغزش شما گذشتم ، بروید و داخل آتش شوید . باز ایشان از آن ترسیدند و داخل نشدند؛ پس طاعت و ولایت و معصیت در آنجا ثابت شد» .

.

1- .اعراف ، 172 .
2- .. و در باب نادری که پیش از باب آیات ولایت است ، از حدیث آخر آن چنان مفهوم می شد که این قول از قرآن باشد ، و نظم آیه شریفه به طریقه ای باشد که ترجمه آن مذکور شد . و از اینجا چنین استنباط می شود که در قرآن چنان نباشد ،چنانچه پوشیده نیست ، با آنکه در اینجا در هر یک از دو فقره رسالت و امارت ، لفظ «هذا» که به اینک ترجمه شد ، موجود است ، و در آنجا مفقود بود ، و معصوم مراد خود را بهتر می داند ، با آن که هرگاه کسی مرتکب خلاف ظاهری گردد ، به جهت ظهور قرینه و امثال ، [اگر] این را حمل کند بر تأویل ، اصلاً سخنی [و اشکالی]وارد نمی آید . (مترجم)
3- .طه ، 115 .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ عليه السلام مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ ، وَبِالنُّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِنُبُوَّتِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيما ، ثُمَّ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لآِدَمَ: انْظُرْ مَا ذَا تَرى؟» . قَالَ: «فَنَظَرَ آدَمُ عليه السلام إِلى ذُرِّيَّتِهِ وَهُمْ ذَرٌّ قَدْ مَلَؤُوا السَّمَاءَ ، قَالَ آدَمُ عليه السلام : يَا رَبِّ ، مَا أَكْثَرَ ذُرِّيَّتِى! وَلِأَمْرٍ مَا خَلَقْتَهُمْ؟ فَمَا تُرِيدُ مِنْهُمْ بِأَخْذِكَ الْمِيثَاقَ عَلَيْهِمْ؟ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَعْبُدُونَنِى لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْئا» وَيُؤْمِنُونَ بِرُسُلِى ، وَيَتَّبِعُونَهُمْ . قَالَ آدَمُ عليه السلام : يَا رَبِّ ، فَمَا لِى أَرى بَعْضَ الذَّرِّ أَعْظَمَ مِنْ بَعْضٍ ، وَبَعْضَهُمْ لَهُ نُورٌ كَثِيرٌ ، وَبَعْضَهُمْ لَهُ نُورٌ قَلِيلٌ ، وَبَعْضَهُمْ لَيْسَ لَهُ نُورٌ؟ فَقَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: كَذلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَهُمْ فِى كُلِّ حَالَاتِهِمْ. قَالَ آدَمُ عليه السلام : يَا رَبِّ ، فَتَأْذَنُ لِى فِى الْكَلَامِ؛ فَأَتَكَلَّمَ؟ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: تَكَلَّمْ؛ فَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ رُوحِى ، وَطَبِيعَتَكَ خِلَافُ كَيْنُونَتِى . قَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ ، فَلَوْ كُنْتَ خَلَقْتَهُمْ عَلى مِثَالٍ وَاحِدٍ ، وَقَدْرٍ وَاحِدٍ ، وَطَبِيعَةٍ وَاحِدَةٍ ، وَجِبِلَّةٍ وَاحِدَةٍ ، وَأَلْوَانٍ وَاحِدَةٍ ، وَأَعْمَارٍ وَاحِدَةٍ، وَأَرْزَاقٍ سَوَاءٍ ، لَمْ يَبْغِ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ ، وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ تَحَاسُدٌ وَلَا تَبَاغُضٌ ، وَلَا اخْتِلَافٌ فِى شَىْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ . قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : يَا آدَمُ ، بِرُوحِى نَطَقْتَ ، وَبِضَعْفِ طَبِيعَتِكَ تَكَلَّفْتَ مَا لَا عِلْمَ لَكَ بِهِ ، وَأَنَا الْخَالِقُ الْعَالِمُ، بِعِلْمِى خَالَفْتُ بَيْنَ خَلْقِهِمْ، وَبِمَشِيئَتِى يَمْضِى فِيهِمْ أَمْرِى ، وَإِلى تَدْبِيرِى وَتَقْدِيرِى صَائِرُونَ ، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِى ، إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُونِ، وَخَلَقْتُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَنِى وَعَبَدَنِى مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ رُسُلِى وَلَا أُبَالِى، وَخَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ كَفَرَ بِى وَعَصَانِى وَلَمْ يَتَّبِعْ رُسُلِى وَلَا أُبَالِى ، وَخَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ ذُرِّيَّتَكَ مِنْ غَيْرِ فَاقَةٍ بِى إِلَيْكَ وَإِلَيْهِمْ ، وَإِنَّمَا خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَكَ وَأَبْلُوَهُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً فِى دَارِ الدُّنْيَا فِى حَيَاتِكُمْ وَقَبْلَ مَمَاتِكُمْ، فَلِذلِكَ خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْاخِرَةَ ، وَالْحَيَاةَ وَالْمَوْتَ ، وَالطَّاعَةَ وَالْمَعْصِيَةَ ، وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ ، وَكَذلِكَ أَرَدْتُ فِى تَقْدِيرِى وَتَدْبِيرِى . وَ بِعِلْمِىَ النَّافِذِ فِيهِمْ خَالَفْتُ بَيْنَ صُوَرِهِمْ وَأَجْسَامِهِمْ وَأَلْوَانِهِمْ وَأَعْمَارِهِمْ وَأَرْزَاقِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ وَمَعْصِيَتِهِمْ ، فَجَعَلْتُ مِنْهُمُ الشَّقِىَّ وَالسَّعِيدَ ، وَالْبَصِيرَ وَالْأَعْمى ، وَالْقَصِيرَ وَالطَّوِيلَ ، وَالْجَمِيلَ وَالدَّمِيمَ ، وَالْعَالِمَ وَالْجَاهِلَ ، وَالْغَنِيَّ وَالْفَقِيرَ ، وَالْمُطِيعَ وَالْعَاصِىَ ، وَالصَّحِيحَ وَالسَّقِيمَ ، وَمَنْ بِهِ الزَّمَانَةُ وَمَنْ لَا عَاهَةَ بِهِ، فَيَنْظُرُ الصَّحِيحُ إِلَى الَّذِى بِهِ الْعَاهَةُ ، فَيَحْمَدُنِى عَلى عَافِيَتِهِ ، وَيَنْظُرُ الَّذِى بِهِ الْعَاهَةُ إِلَى الصَّحِيحِ ، فَيَدْعُونِى وَيَسْأَلُنِى أَنْ أُعَافِيَهُ ، وَيَصْبِرُ عَلى بَلَائِى ، فَأُثِيبُهُ جَزِيلَ عَطَائِى ، وَيَنْظُرُ الْغَنِىُّ إِلَى الْفَقِيرِ ، فَيَحْمَدُنِى وَيَشْكُرُنِى

، وَيَنْظَرُ الْفَقِيرُ إِلَى الْغَنِيِّ ، فَيَدْعُونِى وَيَسْأَلَنِى ، وَيَنْظَرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الْكَافِرِ ، فَيَحْمَدُنِى عَلى مَا هَدَيْتُهُ ، فَلِذلِكَ خَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَهُمْ فِى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَفِيمَا أَعَافِيهِمْ وَفِيمَا أَبْتَلِيهِمْ وَفِيمَا أُعْطِيهِمْ وَفِيمَا أَمْنَعُهُمْ . وَأَنَا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْقَادِرُ ، وَلِى أَنْ أُمْضِىَ جَمِيعَ مَا قَدَّرْتُ عَلى مَا دَبَّرْتُ ، وَلِى أَنْ أُغَيِّرَ مِنْ ذلِكَ مَا شِئْتُ إِلى مَا شِئْتُ ، وَأُقَدِّمَ مِنْ ذلِكَ مَا أَخَّرْتُ ، وَأُؤَخِّرَ مِنْ ذلِكَ مَا قَدَّمْتُ ، وَأَنَا اللّٰهُ الْفَعَّالُ لِمَا أُرِيدُ ، لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ ، وَأَنَا أَسْأَلُ خَلْقِى عَمَّا هُمْ فَاعِلُونَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حسن بن محبوب ، از هشام بن سالم ، از حبیب سجستانی روایت کرده اند که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«چون خدای عز و جل فرزندان آدم علیه السلام را از پشت او بیرون آورد ، تا از ایشان پیمان گیرد از برای خود به پروردگاری ، و از برای هر پیغمبری به پیغمبری ، اوّل کسی که از برایش ، بر ایشان پیمان گرفت به اقرار کردن به پیغمبری او ، محمد صلی الله علیه و آله بود . بعد از آن، خدای عز و جل به آدم فرمود : بنگر که چه می بینی؟ آدم علیه السلام به سوی ذرّیّه خویش نظر نمود ، در حالی که ایشان چون مورچگان بودند و آسمان را پر کرده بودند . آدم علیه السلام عرض کرد : ای پروردگار! چه بسیارند ذرّیّه من ، و از برای [چه]کاری ایشان را آفریده ای؟ پس به فرا گرفتن خویش پیمان را بر ایشان همه ، از ایشان چه اراده داری؟ خدای تعالی فرمود : مرا پرستش کنند و با من چیزی را شریک نگردانند ، و به پیغمبران من ایمان آوردند و ایشان را پیروی نمایند . آدم عرض کرد : ای پروردگار! پس مرا چه می شود که بعضی از این مورچگان را از بعضی بزرگ تر می بینم ، و بعضی ازایشان را نور بسیاری هست ، و بعضی ازایشان را نوری است اندک ، و بعضی ازایشان را هیچ نور نیست ! خدای عز و جل فرمود : همچنین ایشان را آفریدم ، تا ایشان را در همه حالت ها که دارند ، بیازمایم . آدم علیه السلام عرض کرد : ای پروردگار! مرا رخصت می دهی در سخن گفتن ، تا سخن بگویم . خدای عز و جل فرمود : سخن بگو که روح تو از روح من است یعنی چیز لطیف شریفی است که من آن را به خود نسبت داده ام) ، و سرشت و مزاج تو خلاف همیشه بودن من است . آدم علیه السلام عرض کرد : ای پروردگار! اگر ایشان را آفریده بودی بر یک کالبد و یک اندازه و یک مزاج و یک آفرینش و یک رنگ و یک عمر و روزی های برابر ، پاره ای از ایشان بر پاره ای ستم نمی کرد ، و در میان ایشان تحاسد و تباغض و اختلاف در چیزی از چیزها نبود ، و چنان نبود که با هم حسد برند و بدخواه یکدیگر باشند ، و با هم دشمنی کنند و در امور با هم موافقت نداشته باشند . خدای عز و جل فرمود : ای آدم! به روح من گویا شدی و سخن گفتی ، و به ضعف مزاج و سرشت خویش ، مشقّت و زحمت دانستن آنچه تو را به آن هیچ دانشی نیست ، بر خود گذاشتی . و منم آفریننده بسیار دانا که به علم خویش ، در میان آفریدن ایشان مخالفت قرار دادم ، و به خواست من، فرمان من در ایشان جاری می شود ، و به سوی تدبیر و تقدیر من باز می گردند . هیچ تبدیل و تغییری از برای آفریدن

من نیست . جز این نیست که من جن و انس را آفریدم از برای آنکه مرا پرستش کنند ، و بهشت را آفریدم از برای هر که پرستش کند مرا ، و مرا اطاعت کند از ایشان ، و فرستادگان مرا پیروی نماید ، و باک ندارم . و آتش دوزخ را آفریدم از برای آنکه به من کافر شود ، و مرا نافرمانی کند ، و رسولان مرا پیروی ننماید ، و باک ندارم . و تو را و فرزندان تو را آفریدم ، بی آنکه مرا حاجتی باشد به تو و به ایشان . و جز این نیست که هر یک از تو و ایشان را آفریدم ، تا آنکه تو و ایشان را آزمایش کنم ، که عمل کدام یک از شما نیکوتر است در دار دنیا ، در زمان حیات شما ، و پیش از آنکه بمیرند. و از برای همین ، دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم ، و در تقدیر و تدبیر خویش همچنین اراده نمودم ، و به علم خویش که در ایشان نفوذ کرده ، در میان صورت ها و تن ها و رنگ ها و عمرها و روزی های ایشان ، و طاعت و معصیت ایشان ، مخالفت قرار دادم . پس در میانه ایشان ، بدبخت و نیک بخت و بینا و کور و کوتاه و دراز و صاحب جمال و زشت و دانا و جاهل و مال دار و درویش و فرمان برنده و نافرمان و تندرست و بیمار ، و آنکه او را آفت و افگاری[=رنجوری] باشد ، و آنکه با او هیچ آفتی نباشد ، قرار دادم؛ پس تندرست ، به آن که آفتی به او رسیده نظر می کند ، و مرا حمد می کند و ستایش می نماید ، بر آن عافیتی که او را داده ام . و آنکه با او آفتی است به سوی تندرست نظر می کند ، پس مرا می خواند و دعا می کند و از من سؤال می نماید که او را عافیت دهم ، و بر بلاء و زحمتی که به او داده ام صبر می کند ، و به این سبب او را به عطای جزیل خویش ثواب می دهم . و مال دار به درویش نظر می کند ، و مرا حمد و شکر می کند ، و درویش به مال دار می نگرد ، و مرا می خواند و سؤال می کند . و مؤمن به کافر نگاه می کند ، و مرا ستایش می نماید بر اینکه او را راه راست نموده ام؛ پس از برای اینکه دانستی ایشان را آفریده ام ، تا آنکه ایشان را آزمایش کنم به سختی و تنگی و آفت ها و بیماری ها ، و در آنچه ایشان را عافیت می دهم ، و در آنچه ایشان را مبتلا می گردانم ، و در آنچه ایشان را عطا می کنم ، و در آنچه ایشان را منع می نمایم . و منم خدای صاحب ملک و پادشاهی و قدرت و توانایی . و مرا می رسد که همه آنچه را که تقدیر کرده ام جاری نمایم ، بر آنچه تدبیر نموده ام . و مرا می رسد که تغییر دهم از این امور ، آنچه را که خواسته ام ، به سوی آنچه خواهم . و مرا می رسد که مقدّم دارم از این مقدّرات ، آنچه را که مؤخّر داشته ام ، و مؤخّر دارم ، آنچه را که مقدم داشته ام از این تدبیرات . و منم خدایی که هر چه خواهم می کنم ، و از آنچه می کنم کسی نتواند که مرا سؤال کند . و من خلق خود را از آنچه می کنند ، سؤال خواهم کرد» .

ص: 24

..

ص: 25

..

ص: 26

..

ص: 27

..

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ وَعُقْبَةَ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ ، فَخَلَقَ مَنْ أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ ، وَكَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَهِ الْجَنَّهِ ، وَخَلَقَ مَنْ أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ ، وَكَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَهِ النَّارِ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِى الظِّلَالِ». فَقُلْتُ: وَأَىُّ شَىْءٍ الظِّلَالُ؟ فَقَالَ: «أَ لَمْ تَرَ إِلى ظِلِّكَ فِى الشَّمْسِ شَيْئاً وَلَيْسَ بِشَىْءٍ». «ثُمَّ بَعَثَ مِنْهُمُ النَّبِيِّينَ ، فَدَعَوْهُمْ إِلَى الْاِءْقْرَارِ بِاللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّهُ» ثُمَّ دَعَوْهُمْ إِلَى الْاِءْقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ ، وَأَنْكَرَ بَعْضٌ ، ثُمَّ دَعَوْهُمْ إِلى وَلَايَتِنَا ، فَأَقَرَّ بِهَا وَاللّهِ مَنْ أَحَبَّ ، وَأَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» ». ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّ».

4 بَابُ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ وَأَقَرَّ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالرُّبُوبِيَّهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : بِأَىِّ شَىْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ؟ فَقَالَ: إِنِّى كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّى ، وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ، «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ» فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِىٍّ قَالَ: بَلى ، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْاِءْقْرَارِ بِاللّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّى لَأَرى بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَعْتَرِيهِ النَّزَقُ وَالْحِدَّهُ وَالطَّيْشُ ، فَأَغْتَمُّ لِذلِكَ غَمّاً شَدِيداً ، وَأَرى مَنْ خَالَفَنَا، فَأَرَاهُ حَسَنَ السَّمْتِ؟ قَالَ:«لَا تَقُلْ حَسَنَ السَّمْتِ؛ فَإِنَّ السَّمْتَ سَمْتُ الطَّرِيقِ، وَلكِنْ قُلْ: حَسَنَ السِّيمَاءِ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «سِيماهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» ». قَالَ: قُلْتُ: فَأَرَاهُ حَسَنَ السِّيمَاءِ، وَ لَهُ وَقَارٌ، فَأَغْتَمُّ لِذلِكَ؟ قَالَ: «لَا تَغْتَمَّ لِمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ ، وَلِمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكَ؛ إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عليه السلام ، خَلَقَ تِلْكَ الطِّينَتَيْنِ ، ثُمَّ فَرَّقَهُمَا فِرْقَتَيْنِ ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِى ، فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَهِ الذَّرِّ يَسْعى ، وَقَالَ لِأَهْلِ الشِّمَالِ: كُونُوا خَلْقاً بِإِذْنِى ، فَكَانُوا خَلْقاً بِمَنْزِلَهِ الذَّرِّ يَدْرُجُ ، ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً ، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا بِإِذْنِى ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ اتَّبَعَهُ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَأَوْصِيَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ . ثُمَّ قَالَ

لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ: ادْخُلُوهَا بِإِذْنِى ، فَقَالُوا: رَبَّنَا ، خَلَقْتَنَا لِتُحْرِقَنَا؟ فَعَصَوْا ، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: اخْرُجُوا بِإِذْنِى مِنَ النَّارِ ، فَخَرَجُوا لَمْ تَكْلِمِ النَّارُ مِنْهُمْ كَلْماً ، وَلَمْ تُؤَثِّرْ فِيهِمْ أَثَراً ، فَلَمَّا رَآهُمْ أَصْحَابُ الشِّمَالِ قَالُوا: رَبَّنَا، نَرى أَصْحَابَنَا قَدْ سَلِمُوا ، فَأَقِلْنَا وَمُرْنَا بِالدُّخُولِ ، قَالَ: قَدْ أَقَلْتُكُمْ، فَادْخُلُوهَا ، فَلَمَّا دَنَوْا وَأَصَابَهُمُ الْوَهَجُ رَجَعُوا ، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا ، لَا صَبْرَ لَنَا عَلَى الِاحْتِرَاقِ ، فَعَصَوْا ، فَأَمَرَهُمْ بِالدُّخُولِ ثَلَاثاً ، كُلَّ ذلِكَ يَعْصُونَ وَيَرْجِعُونَ ، وَأَمَرَ أُولئِكَ ثَلَاثاً ، كُلَّ ذلِكَ يُطِيعُونَ وَيَخْرُجُونَ ، فَقَالَ لَهُمْ: كُونُوا طِيناً بِإِذْنِى ، فَخَلَقَ مِنْهُ آدَمَ عليه السلام ». قَالَ: «فَمَنْ كَانَ مِنْ هؤُلَاءِ لَا يَكُونُ مِنْ هؤُلَاءِ ، وَمَنْ كَانَ مِنْ هؤُلَاءِ لَا يَكُونُ مِنْ هؤُلَاءِ؛ وَمَا رَأَيْتَ مِنْ نَزَقِ أَصْحَابِكَ وَخُلُقِهِمْ ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ؛ وَمَا رَأَيْتَ مِنْ حُسْنِ سِيمَاءِ مَنْ خَالَفَكُمْ وَوَقَارِهِمْ ، فَمِمَّا أَصَابَهُمْ مِنْ لَطْخِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ».

.

4 . باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اوّل کسی است که اجابت نمود ، و

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از محمد بن اسماعیل ، از صالح بن عقبه ، از عبداللّه بن محمد جعفی و عقبه ، هر دو از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«خدای عز و جل خلایق را آفرید» (تا آخر آنچه در باب روایاتی که در باب ولایت ، که قریب است به باب تاریخ ، گذشت) . (1)

4 . باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اوّل کسی است که اجابت نمود ، و از برای خدای عز و جل به پروردگاری اقرار فرمودمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از صالح بن سهل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که«بعضی ازقریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد» (تا آخر آنچه در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شد) . (2)

احمد بن محمد ، از محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب ما ، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : فدای تو گردم! من بعضی از اصحاب خویش را می بینم که او را سبکی و تندی و بی عقلی عارض می شود ، و از برای همین اندوه سختی به من می رسد و بسیار غمناک می شوم . و کسی را که با ما مخالفت کرده؛ یعنی سنّی را می بینم ، و او را خوش سمت می بینم . حضرت فرمود :«مگو خوش سمت؛ زیرا که سمت به معنی راه است ، ولیکن بگو خوش سیما (و سیما نشانی است که در رو باشد)؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید : «سیماهُمْ فیُوجُوهِهِمْ...» (3) » . عبداللّه می گوید : عرض کردم : بلی ، او را خوش سیما می بینم ، و او را عقلی است استوار، و آرام دارد ، و برای این امر بسیار غمناک می شوم . فرمود : «غمناک مباش به جهت آنچه دیده ای از سبکی و شتاب اصحاب خویش ، و برای آنچه دیده ای از خوشی و نیکی سیمای آنکه با تو مخالفت کرده است . به درستی که خدای تبارک و تعالی چون اراده فرمود آدم علیه السلام را بیافریند ، آن دو سرشت را آفرید . بعد از آن ، آنها را جدا نمود و دو فرقه فرمود ، و به اصحاب دست راست فرمود : خلقی باشید به اذن من؛ پس ایشان آفریدگانی شدند به منزله مورچگان که می شتافتند . و به اهل دست چپ فرمود : خلقی باشید به اذن من؛ پس ایشان خلقی شدند به منزله مورچگان که می جنبیدند . بعد از آن ، از برای ایشان آتشی را بلند ساخت

و فرمود : در این آتش داخل شوید به اذن من . و اوّل کسی که داخل آن شد ، محمد صلی الله علیه و آله بود . بعد از آن، پیغمبران اولوا العزم و اوصیای ایشان و پیروان ایشان ، آن حضرت را پیروی نمودند . پس به اصحاب دست چپ فرمود : در آن داخل شوید به اذن من . گفتند که : ای پروردگار ما ! ما را آفریدی از برای آنکه بسوزانی ما را ، و نافرمانی کردند و داخل نشدند . بعد از آن، به اصحاب دست راست فرمود : بیرون آیید از آتش به اذن من؛ پس ایشان بیرون آمدند ، در حالی که آتش هیچ عضوی از اعضای ایشان را مجروح نساخته و در ایشان اثری نکرده بود . و چون اصحاب دست چپ ایشان را چنین دیدند، عرض کردند که : ای پروردگار ما ! ما اصحاب خود را می بینیم که صحیح و سالم از آتش بیرون آمده اند ، پس از لغزش ما درگذر ، و ما را امر کن به آنکه در آتش داخل شویم . خدای تعالی فرمود : از لغزش شما درگذشتم ، اکنون در آتش داخل شوید . و چون به آتش نزدیک شدند و افروختگی و زبانه آن به ایشان رسید ، برگشتند و گفتند : ای پروردگار ما ! ما را صبری بر سوختن نیست ، و نافرمانی کردند؛ پس سه مرتبه ایشان را به دخول در آن امر فرمود ، و در هر مرتبه نافرمانی می کردند و برمی گشتند ، و سه مرتبه اصحاب دست راست را امر فرمود ، و در هر مرتبه اطاعت می کردند و در آتش داخل می شدند و بیرون می آمدند . بعد از آن، به ایشان فرمود : گل شوید به اذن من . و آدم علیه السلام را از ایشان آفرید . و حضرت فرمود : پس هر کس که از گروه مطیعان بود ، از گروه عاصیان نمی شود ، و هر کسی که از گروه عاصیان بود ، از گروه مطیعان نمی گردد و یا به عکس . و آنچه از سبکی و شتاب اصحاب خویش و اخلاق ناپسندیده ایشان دیده ای ، ناشی [شده است] از آنچه به ایشان رسیده ، از آلودگی و مالش به اصحاب دست چپ ، و آنچه دیده ای از سیمای نیک آنان که با شما مخالفت کرده اند ، و استواری عقل و آرام ایشان ، ناشی شده است از آنچه به ایشان رسیده ، از آلودگی و مالش به اصحاب دست راست» .

.

1- .. مترجم ترجمه روایت را به دلیل مشابهت با روایت دوم باب(فیه نتف و جوامع من الروایه فی الولایه) در جلد یک کافی نیاورده و به آن جا ارجاع داده است .

2- .. مترجم ترجمه روایت را به دلیل مشابهت با روایت ششم باب(مولد النبی صلی الله علیه و آله ، در جلد یک کافی نیاورده و به آن جا ارجاع داده است .

3- .فتح ، 29 .

ص: 30

. .

ص: 31

..

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«سُئِلَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : بِأَىِّ شَىْءٍ سَبَقْتَ وُلْدَ آدَمَ؟ قَالَ: إِنِّى أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّى؛ إِنَّ اللّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلى» فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ».

5 بَابُ كَيْفَ أَجَابُوا وَهُمْ ذَرٌّعَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : كَيْفَ أَجَابُوا وَهُمْ ذَرٌّ؟! قَالَ:«جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ ، يَعْنِى فِى الْمِيثَاقِ».

6 بَابُ فِطْرَهِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِعَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّه عليه السلام ، قَالَ: قُلْتُ: «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْهَا» ؟ قَالَ:«التَّوْحِيدُ».

عَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْهَا» : مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قَالَ:«هِىَ الْاءِسْلَامُ، فَطَرَهُمُ اللّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ، قَالَ: «أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ» وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ».

.

5 . باب در بیان اینکه خلایق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند ، و

6 . باب در بیان فطرت خلایق بر توحید

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسن ، از علی بن اسماعیل ، از محمد بن اسماعیل ، از سعدان بن مسلم ، از صالح بن سهل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که به چه چیز بر فرزندان آدم پیشی گرفتی؟ فرمود :زیرا که من اوّل کسی هستم که به پروردگار خود اقرار نمودم . به درستی که خدا پیمان از پیغمبران گرفت و ایشان را بر خود ایشان شاهد گردانید ، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند : بلی ، تویی پروردگار ما. پس اوّل کسی که جواب داد ، من بودم» .

5 . باب در بیان اینکه خلایق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند ، و ایشان چون مورچگان بودندعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب ما ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : فرزندان آدم چگونه جواب دادند و حال آنکه ایشان چون مورچگان بودند؟ فرمود :«در ایشان قرار داد آنچه را که چون از ایشان سؤال کرد ، او را جواب دادند؛ یعنی در وقت پیمان» . (1)

6 . باب در بیان فطرت خلایق بر توحید (2)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم : «فِطْرَةَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها» ؛ یعنی :«ملازم شوید آفرینش خدا را ، که خدا مردم را بر آن آفریده در اول امر ، و دست از آن برمدارید» . حضرت فرمود : «آن فطرت ، توحید است» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبداللّه سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «فِطْرَةَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْهْا» (3) که این فطرت چیست؟ فرمود :«آن فطرت ، اسلام است ، که خدا ایشان را بر آن آفرید ، در هنگامی که پیمان از ایشان گرفت بر توحید و

یگانگی آن جناب . و فرمود : «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ» (4) . و در آن پیمان ، مؤمن و کافر داخل بودند» .

.

1- .. و مراد از آن ،چنانچه گفته اند : قوّه استعدادیّه است ازبرای نفس ناطقه ، که قابل کمالات و اعمال خیر و نطق است ، به حیثیّتی که چون سؤال واقع شود ، به زبان گفتار جواب دهند . (مترجم)
2- .. و فطرت به کسر فاء سعفص و سکون طاء حطّی ، آفرینش و ابتدای کار است . (مترجم)
3- .روم ، 30 .
4- .اعراف ، 112 .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها» . قَالَ:«فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «حُنَفاءَ لِلّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» . قَالَ:«الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِى فَطَرَ اللّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ». قَالَ: «فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ» . قَالَ زُرَارَةُ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِى آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى» الْايَةَ . قَالَ: «أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ ، فَعَرَّفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ، وَلَوْ لَا ذلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ». وَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، يَعْنِى الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ ، كَذلِكَ قَوْلُهُ: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ» ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از علی بن رئاب ، از زراره روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «فِطْرَةَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها» . فرمود :«همه ایشان را بر توحید آفرید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «حُنَفآء لِلّهِ غَیْرَ مُشْرِکینِ بِهِ» (1) ؛ یعنی :«در حالتی که میل کننده باشید از همه ادیان باطله به دین اسلام ، از برای خدا ، نه شرک آورندگان به او» . حضرت فرمود : «حنیفیّت و مسلمانی (که ملّتی است قویم ، و طریقه ای است مستقیم ، و میل است به دین راست و طرف حق و درست) ، از جمله آفرینشی است که خدا مردم را بر آن آفریده . «لا تَبْدیلَ لِخِلَقِ اللّه » (2) ؛ یعنی : «هیچ تبدیل و تغییری نیست از برای خلق خدا» . (3) و حضرت در شرح فطرت فرمود : «خدا ایشان را بر معرفت به او آفرید» . زراره می گوید : و نیز آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَاِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» (4) تا آخر آیه . یعنی : «و یاد کن چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت های ایشان؛ یعنی بیرون آورد از صلب های ایشان نسل ایشان را ، و گواه گردانید ایشان را بر نفس های ایشان» ، (و ترجمه تتمّه آیه مذکور شد) . و حضرت فرمود : «بیرون آورد از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت؛ پس ایشان بیرون آمدند چون مورچگان ، و خدا خود را به ایشان شناسانید ، و خود را به ایشان نمود ، که او را دیدند (یعنی به چشم دل ، نه به چشم سر) و اگر این نبود ، کسی پروردگار خود را نمی شناخت» . و فرمود : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که متولّد می شود ، متولّد می شود بر فطرت؛ یعنی معرفت به اینکه خدای عز و جلآفریننده او است . و همچنین است قول آن جناب : «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ لَیَقُولَنَّ اللّه » (5) » که در کتاب توحید گذشت .

.

1- .حج ، 31 .
2- .روم ، 30 .

3- .. یعنی دینی که حق تعالی از برای بندگان خلق فرموده ، و این نهی است در صورت نفی؛ یعنی تبدیل ندهند دین خود را که از برای ایشان خلق شده ، و یا معنا آن است که سزاوار نیست که آن را تغییر دهند ، و یا هیچ کس نیست که آن را تغییر دهد و محو و نابود گرداند . (مترجم)
4- .اعراف ، 172 .
5- .لقمان ، 25 ؛ زمر ، 38 .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ أَبِی جَمِیلَهَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها» قَالَ:«فَطَرَهُمْ عَلَی التَّوْحِیدِ».

7 بَابُ کَوْنِ الْمُؤْمِنِ فِی صُلْبِ الْکَافِرِالْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُیَسِّرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ نُطْفَهَ الْمُؤْمِنِ لَتَکُونُ فِی صُلْبِ الْمُشْرِکِ، فَلَا یُصِیبُهُ مِنَ الشَّرِّ شَیْءٌ ، حَتّی إِذَا صَارَ فِی رَحِمِ الْمُشْرِکَهِ، لَمْ یُصِبْهَا مِنَ الشَّرِّ شَیْءٌ حَتّی تَضَعَهُ ، فَإِذَا وَضَعَتْهُ، لَمْ یُصِبْهُ مِنَ الشَّرِّ شَیْءٌ حَتّی یَجْرِیَ عَلَیْهِ الْقَلَمُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّی قَدْ أَشْفَقْتُ مِنْ دَعْوَهِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَلی یَقْطِینٍ وَمَا وَلَدَ. فَقَالَ:«یَا أَبَا الْحَسَنِ، لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ، إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ فِی صُلْبِ الْکَافِرِ بِمَنْزِلَهِ الْحَصَاهِ فِی اللَّبِنَهِ، یَجِیءُ الْمَطَرُ، فَیَغْسِلُ اللَّبِنَهَ، وَلَا یَضُرُّ الْحَصَاهَ شَیْئاً».

8 بَابُ إِذَا أَرَادَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ یَخْلُقَ الْمُؤْمِنَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُسْلِمٍ الْحُلْوَانِیِّ، عَنْ أَبِی إِسْمَاعِیلَ الصَّیْقَلِ الرَّازِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ فِی الْجَنَّهِ لَشَجَرَهً تُسَمَّی الْمُزْنَ ، فَإِذَا أَرَادَ اللّهُ أَنْ یَخْلُقَ مُؤْمِناً، أَقْطَرَ مِنْهَا قَطْرَهً، فَلَا تُصِیبُ بَقْلَهً وَلَا ثَمَرَهً أَکَلَ مِنْهَا مُؤْمِنٌ أَوْ کَافِرٌ إِلَا أَخْرَجَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ صُلْبِهِ مُؤْمِناً».

.

7 . باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر

8 . باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن فضّال ، از ابوجمیله ، از محمد حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «فِطْرَةَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها» که فرمود :«ایشان را بر توحید آفرید» .

7 . باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر (1)حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از علی بن میسّر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«نطفه مؤمن در صلب مشرک می باشد ، و از بدی و کفر پدر چیزی به او نمی رسد، تا آنکه چون در زهدان زن مشرکه منتقل شود ، از بدی و کفر مادر چیزی به او نرسد، تا آنکه او را بر زمین گذارد و بزاید ، و چون او را بر زمین گذارد ، چیزی از بدی به او نرسد، تا آنکه قلم بر او جاری گردد و مکلّف شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن یقطین ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم : من ترسیده ام از نفرین امام جعفر صادق علیه السلام بر یقطین و آنچه زاد؛ چه علی از فرزندان یقطین بود ، و حضرت بر یقطین و اولادش نفرین و لعنت فرموده بود؛ پس حضرت به علی فرمود :«ای ابوالحسن ! امر چنان نیست که تو اعتقاد کرده و به سوی آن رفته ای . جز این نیست که مؤمن در صلب کافر ، به منزله سنگریزه است در خشت خام؛ باران می آید و خشت خام را می شوید و هیچ زیان به سنگریزه نمی رساند» .

8 . باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابراهیم بن مسلم حلوانی ، از ابواسماعیل صیقل رازی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در بهشت درختی است که آن را مُزْن می نامند» (2) . و حضرت فرمود : چون خدا اراده فرماید که مؤمنی را بیافریند ، چکیده ای از آن درخت بچکاند؛ پس آن چکیده به تره و میوه ای نرسد ، مگر آنکه

خدای عز و جل از صلب آنکه آن را می خورد ، مؤمنی را بیرون می آورد؛ خواه مؤمن آن را بخورد ، و خواه کافر» .

.

1- .. و صلب به ضمّ صاد و سکون لام ، استخوان پشت است که فرزند از آن به وجود می آید . (مترجم)
2- .. و مزن بر وزن قفل ، ابر و ابرهای سفید است ، و شاید که آن درخت را مزن نامیده باشند ، از برای آنکه مانند ابر، آب بسیاری را برداشته . (مترجم)

9 بَابٌ فِی أَنَّ الصِّبْغَةَ هِیَ الْاِءسْلَامُعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: «صِبْغَةَ اَللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً» قَالَ:«الْاِءسْلَامُ». وَ قَالَ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی» قَالَ: «هِیَ الْاِءیمَانُ بِاللّٰهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً» قَالَ:«الصِّبْغَةُ هِیَ الْاِءسْلَامُ».

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ ، عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: «صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً» قَالَ:«الصِّبْغَةُ هِیَ الْاِءسْلَامُ». وَ قَالَ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی» قَالَ: «هِیَ الْاِءیمَانُ».

.

9 . باب در بیان اینکه صبغه اللّه ، اسلام است

9 . باب در بیان اینکه صبغه اللّه ، اسلام است (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده اند ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل : «صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغْةً» (2) که آن حضرت فرمود :«صبغه ، اسلام است» . و گفت حضرت در قول خدای عز و جل : «فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی» فرمود : «عروه وثقی ، ایمان است به خدا در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از داود بن سرحان ، از عبداللّه بن فرقد ، از حمران ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل : «صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغْةً» که آن حضرت فرمود :«صبغه ، اسلام است» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از چندین نفر ، از ابان ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبغْةً» که آن حضرت فرمود :«صبغه، اسلام است» . و گفت آن حضرت در قول خدای عز و جل : «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُروَهِ الْوُثْقی» (3) فرمود : «عروه وثقی ، ایمان است» . (4)

.

1- .. و صبغه به کسر صاد و سکون باء ابجد ، در اصل لغت ، به معنی رنگ و نوعی رنگ کردن است ، و به معنای دین و آفریدن نیز استعمال می شود ، به علامت آرایش و غیر آن . (مترجم)
2- .. بقره ، 130 . ایمان ما رنگ آمیزی خدا است و کیست که رنگ آمیزیش بهتر از خدا باشد .
3- .بقره ، 256 .
4- .. و مخفی نماند که اگر کلینی رضی الله عنه در عنوان چنین می فرمود : صبغه ، اسلام است و عروه وثقی ، ایمان ، انسب و اولی بود . (مترجم)

10 بَابٌ فِی أَنَّ السَّکِینَهَ هِیَ الْاِیمَانُمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ» قَالَ:«هُوَ الْاِیمَانُ». قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» قَالَ: «هُوَ الْاِیمَانُ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنِ الْفُضَیلِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیمانَ» : هَلْ لَهُمْ فِیمَا کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمْ صُنْعٌ؟ قَالَ:«لَا».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«السَّکِینَهُ : الْاِیمَانُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ وَهِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَغَیْرِهِمَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ» قَالَ:«هُوَ الْاِیمَانُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ جَمِیلٍ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ» قَالَ:«هُوَ الْاِیمَانُ». قَالَ : قُلْتُ: «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» ؟ قَالَ: «هُوَ الْاِیمَانُ» . وَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالی: «وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی» ؟ قَالَ: «هُوَ الْاِیمَانُ».

.

10 . باب در بیان اینکه سکینه ، ایمان است (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «أَنْزَلَ السَّکینَهَ فی قُلُوبِ الْمُؤمِنینَ» (2) فرمود :«سکینه، ایمان است» . ابوحمزه می گوید : و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (3) . فرمود : «روح ، ایمان است» . و ترجمه آیه این است که : «و تقویت کرد ایشان را به چیزی که دل به آن زنده شود ، از جانب خود ».

از او ، از احمد ، از صفوان ، از ابان ، از فضیل روایت است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : «اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ» (4) ؛ یعنی :«آن گروه که با دشمنان خدا دوستی نکنند ، خدا ایمان را در دل های ایشان نوشته و ثبت فرموده [است]» . راوی می گوید : عرض کردم : آیا ایشان را در آنچه خدا در دل های ایشان نوشته ، کاری گری و صنعتی هست؟ فرمود : «نه» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن محبوب ، از علا ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«سکینه ، ایمان است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حفص بن بختری و هشام بن سالم و غیر ایشان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «هُوَ الَّذی أَنْزَلَ السَّکینَهَ فی قُلُوبِ الْمُؤمِنینَ» فرمود :«سکینه ، ایمان است» . و ترجمه آیه این است که او است آنکه فرو فرستاد چیزی را که موجب آرام و آسایش است در دل های مومنان .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس ، از جمیل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل «هُوَ الَّذی أَنْزَلَ السَّکینَهَ فی قُلُوبِ الْمُؤمِنینَ» ، فرمود :«سکینه ، ایمان است» . راوی می گوید : عرض کردم : «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» ؟ فرمود : «روح ، ایمان است» . و نیز سؤال کردم از قول آن جناب : «وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقوی» (5) . فرمود : «آن، ایمان است» . (و ترجمه

آیه این است که : و لازم گردانید یعنی ثابت ساخت خدای تعالی ، کلمه ای را که سبب پرهیزگاری باشد از طغیان و عدوان) .

.

1- .. و سَکینه به فتح سین و کسر کاف ، در لغت به معنی آرامش و آسایش است . (مترجم)
2- .. فتح ، 4 : آرامش را بر دلهای مؤمنان فرو فرستاد .
3- .مجادله ، 22 .
4- .مجادله ، 22 .
5- .فتح ، 26 .

11 بَابُ الْاِءخْلَاصِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُسْکَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: «حَنِیفاً مُسْلِماً» قَالَ:«خَالِصاً مُخْلِصاً ، لَیْسَ فِیهِ شَیْءٌ مِنْ عِبَادَهِ الْأَوْثَانِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ أَبِیهِ رَفَعَهُ إِلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : یَا أَیُّهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا هُوَ اللّٰهُ وَالشَّیْطَانُ ، وَالْحَقُّ وَالْبَاطِلُ ، وَالْهُدی وَالضَّلَالَهُ ، وَالرُّشْدُ وَالْغَیُّ ، وَالْعَاجِلَهُ وَالْاٰجِلَهُ وَالْعَاقِبَهُ، وَالْحَسَنَاتُ وَالسَّیِّئَاتُ، فَمَا کَانَ مِنْ حَسَنَاتٍ فَلِلّٰهِ، وَمَا کَانَ مِنْ سَیِّئَاتٍ فَلِلشَّیْطَانِ لَعَنَهُ اللّٰهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام :«أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ کَانَ یَقُولُ: طُوبی لِمَنْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ الْعِبَادَهَ وَالدُّعَاءَ، وَلَمْ یَشْغَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَری عَیْنَاهُ، وَلَمْ یَنْسَ ذِکْرَ اللّٰهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ، وَلَمْ یَحْزُنْ صَدْرَهُ بِمَا أَعْطِیَ غَیْرُهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» قَالَ:«لَیْسَ یَعْنِی أَکْثَرَکُمْ عَمَلاً، وَلکِنْ أَصْوَبَکُمْ عَمَلاً، وَإِنَّمَا الْاِءصَابَهُ خَشْیَهُ اللّٰهِ وَالنِّیَّهُ الصَّادِقَهُ وَالْحَسَنَهُ». ثُمَّ قَالَ: «الْاِءبْقَاءُ عَلَی الْعَمَلِ حَتّی یَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِی لَا تُرِیدُ أَنْ یَحْمَدَکَ عَلَیْهِ أَحَدٌ إِلَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَالنِّیَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ، أَلَا وَإِنَّ النِّیَّهَ هِیَ الْعَمَلُ»، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شَاکِلَتِهِ» : «یَعْنِی عَلی نِیَّتِهِ».

.

11 . باب در بیان اخلاص

11 . باب در بیان اخلاص (1)علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبداللّه بن مسکان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی : «حَنیفا مُسْلِما» (2) ؛ یعنی :«ولیکن ابراهیم میل کننده و گردنده بود از عقاید باطله به دین حق ، و گردن گذارنده و اقامت کننده به دین اسلام ، و منقاد[و مطیع] اوامر و نواهی ». راوی می گوید : حضرت فرمود : «یعنی خالص و مخلص بود ، که چیزی از پرستش بتان در او نبود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای گروه مردمان! جز این نیست که خداست و شیطان ، و حق و باطل ، و هدایت و ضلالت ، و راه راست و گمراهی ، و دنیا و شتابان، و آخرت و آخر کار ، و نیکی ها و بدی ها ، (یا ثواب ها و گناهان)؛ پس آنچه از خوبی ها باشد ، از برای خداست و آنچه از بدی ها باشد ، از برای شیطان است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام ، که:«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه مکرّر می فرمود : خوشا حال کسی که عبادت و دعا را از برای خدا خالص گرداند ، و دل خویش را مشغول نسازد به آنچه چشم هایش ببیند ، و یاد خدا را فراموش نکند به آنچه گوش هایش بشنود ، و اندوه در سینه اش جا نگیرد به آنچه به غیر او عطا شده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از سفیان بن عینیه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» (3) ؛ یعنی : «حق تعالی مرگ و زندگانی را آفرید تا بیازماید شما را؛ یعنی با شما معامله آزمایندگان کند ، تا ظاهر شود که در اهل تکلیف ، کدام یک از شما نیکوترید از روی عمل و کردار» . راوی می گوید : حضرت فرمود :«چنان نیست که مقصود خدا این باشد که عمل کدام یک بیشتر است ، ولیکن مراد این است که کردار کدام یک از شما صواب تر و درست تر است ، و جز این نیست که صواب گفتن و صواب یافتن ، ترس خداست ، و نیّت درست با ترس» . بعد از آن فرمود

: «باقی گذاشتن عمل و بر هم نزدن آن ، تا آنکه خالص باشد (و چهره زیبایش به غبار ناملایمی تیره نشود) ، از خود عمل سخت تر است . و عمل خالص آن است که نخواسته باشی که کسی غیر از خدای عز و جل تو را بر آن ستایش کند . و نیّت ، از خود عمل بهتر است . و بدان و آگاه باش! که نیّت ، عمل است»؛ پس قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود : «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ» (4) ؛ یعنی : «بگو که هر یک از مؤمن و کافر کار می کند بر طریقه ای که مشاکل [و شبیه]حال و اعتقاد او باشد» . و حضرت فرمود : «یعنی کار می کند بر نیّت خویش» .

.

1- .. و اخلاص به کسر همزه ، خالص و پاک کردن است ، و با کسی دوستی بی ریا داشتن ، و عبادت بی ریا کردن ، و دین بی ریا داشتن . حاصل آنکه اخلاص ، آن است که از غیر خدا مبرّا باشد ، و روی دل با جناب حق تعالی داشته باشد ، و هر کار که کند ، و هر گفتار که گوید ، قطع نظر از خلق کند ، و به مدح و ذمّ ایشان التفات ننماید . (مترجم)
2- .آل عمران ، 67 .
3- .هود ، 7 ؛ ملک ، 2 .
4- .اسرا ، 84 .

وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِلاّ مَنْ أَتَى اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» قَالَ:«الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِى يَلْقى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ». قَالَ: «وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ، إِنَّمَا أَرَادُوا بِالزُّهْدِ فِى الدُّنْيَا لِتَفْرُغَ قُلُوبُهُمْ لِلآخِرَهِ».

وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَهَ، عَنِ السُدِّىِّ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ الْاِءيمَانَ بِاللّهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً أَوْ قَالَ : مَا أَجْمَلَ عَبْدٌ ذِكْرَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْماً إِلَا زَهَّدَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِى الدُّنْيَا، وَبَصَّرَهُ دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا، وَأَثْبَتَ الْحِكْمَهَ فِى قَلْبِهِ، وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ». ثُمَّ تَلَا: « «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّهٌ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَكَذلِكَ نَجْزِى الْمُفْتَرِينَ» ؛ فَلَا تَرى صَاحِبَ بِدْعَهٍ إِلَا ذَلِيلاً، وَمُفْتَرِياً عَلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى رَسُولِهِ وَعَلى أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ إِلَا ذَلِيلاً».

.

و به همین اسناد روایت است که گفت : سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «اِلّا مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلبٍ سَلیمٍ» (1) ؛ یعنی :«روزی که مال و پسران سود ندهند ، مگر کسی را که بیاید خدا را با دلی سالم؛ یعنی درست و رهیده ». و حضرت فرمود : «دل سلیم آن است که پروردگار خویش را ملاقات می کند ، و در آن دوستی کسی غیر از خدا نیست . و هر دلی که در آن شرک یا شکی باشد ، فرومایه و افتاده است . و جز این نیست که مراد خدا این است که بیاید در نزد خدا با زهد و بی رغبتی در دنیا ، که در دنیا از حبّ آن سالم باشد ، تا دل های ایشان از برای آخرت و تحصیل آن فارغ باشد» .

و به همین اسناد ، از سفیان بن عینیه ، از سدّیّ ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«هیچ بنده ای چهل روز ایمان به خدا را خالص نگردانید ، یا فرمود : هیچ بنده ای چهل روز یاد خدا را نیکو نکرد ، مگر آنکه خدا او را زاهد و بی رغبت در دنیا گردانید ، و او را به درد دنیا و دوای آن بینا کرد ، و حکمت را در دلش ثابت نمود ، و زبانش را با آن گویا فرمود» . بعد از آن، این آیه را تلاوت کرد که : «اِنّ الَّذینَ اتَّخَذُوا الْعِجلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّهٌ فی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَکَذلِکَ نَجزِی الْمُفْتَریَنَ» (2) ؛ یعنی : «به درستی که آنان که فرا گرفتند گوساله را و آن را خدای خویش گردانیدند ، زود باشد که برسد ایشان را خشم سختی از جانب پروردگار ایشان ، و خواری بزرگی در زندگانی دنیا ، و همچنان که جزا دادیم گوساله پرستان را ، جزا خواهیم داد دروغ بافندگان را» . و حضرت فرمود : «پس هیچ صاحب بدعتی را نمی بینی ، مگر خوار ، و هیچ دروغگویی را نمی بینی که بر خدای عز و جل و بر رسول او و بر اهل بیت آن حضرت صلی الله علیهم افترا بندد ، مگر حقیر و بی مقدار» .

.

1- .شعرا ، 89 .
2- .اعراف، 152.

12 بَابُ الشَّرَائِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ جَمِیعاً، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی أَعْطی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله شَرَائِعَ نُوحٍ وَإِبْرَاهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی علیهم السلام التَّوْحِیدَ وَالْإِخْلَاصَ وَخَلْعَ الْأَنْدَادِ ، وَالْفِطْرَهَ الْحَنِیفِیَّهَ السَّمْحَهَ ، وَ لَا رَهْبَانِیَّهَ ، وَلَا سِیَاحَهَ ، أَحَلَّ فِیهَا الطَّیِّبَاتِ ، وَحَرَّمَ فِیهَا الْخَبَائِثَ، وَوَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ. ثُمَّ افْتَرَضَ عَلَیْهِ فِیهَا الصَّلَاهَ وَالزَّکَاهَ وَالصِّیَامَ وَالْحَجَّ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَالْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالْمَوَارِیثَ وَالْحُدُودَ وَالْفَرَائِضَ وَالْجِهَادَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ ، وَزَادَهُ الْوُضُوءَ، وَفَضَّلَهُ بِفَاتِحَهِ الْکِتَابِ وَبِخَوَاتِیمِ سُورَهِ الْبَقَرَهِ وَالْمُفَصَّلِ، وَأَحَلَّ لَهُ الْمَغْنَمَ وَالْفَیْءَ، وَنَصَرَهُ بِالرُّعْبِ، وَجَعَلَ لَهُ الْأَرْضَ مَسْجِداً وَطَهُوراً، وَأَرْسَلَهُ کَافَّهً إِلَی الْأَبْیَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَالْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَأَعْطَاهُ الْجِزْیَهَ وَأَسْرَ الْمُشْرِکِینَ وَفِدَاهُمْ، ثُمَّ کَلَّفَ مَا لَمْ یُکَلِّفْ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ ، وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ سَیْفٌ مِنَ السَّمَاءِ فِی غَیْرِ غِمْدٍ ، وَقِیلَ لَهُ: قَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لَا تُکَلَّفُ إِلاّ نَفْسَکَ».

.

12 . باب در بیان شریعت ها

12 . باب در بیان شریعت ها (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از احمد بن محمد بن ابی نصر و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابراهیم بن محمد ثقفی ، از محمد بن مروان و همه ، از ابان بن عثمان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود : «خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را شریعت های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام عطا فرمود ، و آنها توحید است و اخلاص در عمل و انداختن همتایان و شریکان در عبادت، از برای خدا . و خلقت حنیفیه و ملّت مستقیمه ، درست و آسان ، و رهبانیت و سیاحت (2) در آن نیست . و چیزهای پاکیزه را در این شریعت، مجموعه حلال کرد ، و چیزهای پلید را در آن حرام گردانید ، و بار گرانی را که بر ایشان بار بود ، بر زمین گذاشت ، و غل ها و بندها را که بر ایشان بود ، برداشت . (و مراد آن است که تکالیف شاقّه و امور مشکله را ساقط نمود .) بعد از آن، در میان آنها نماز و زکات و روزه و حجّ و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام و میراث ها و حدود و واجبات و جهاد در راه خدا را بر او واجب گردانید ، و پیغمبر را وضو زیاد فرمود [که] به هیچ یک از ایشان نداده بود ، و او را زیادتی داد به فاتحه الکتاب که سوره حمد است ، و به خواتیم سوره بقره (که از «ءَامَنَ الرَّسُولُ» (3) است تا آخر) ، و مفصّل از قرآن (که از سوره جاثیه یا قتال[=سوره محمد]یا حجرات است تا آخر آن) ، و غنیمت و فی ء را از برای او حلال گردانید ، و او را به ترس یاری نمود(چه رو به هر سمتی که می فرمود ، تا شصت منزل می ترسیدند و ترس آن حضرت در دل ایشان می افتاد) ، و زمین را از برایش مسجد و پاک کننده قرار داد (که در هر موضع از آن نماز تواند کرد ، و بر هر جزوی از آن تیمّم می نمود ، مگر آنچه به دلیل بیرون باشد) ، و او را فرستاد ، فرستادنی عامّ و شامل ، که هر کسی را فرا گرفت ، و مبعوث بود به سوی سفید و سیاه و جنّ و انس . و جزیه و اسیر کردن مشرکان و فداء گرفتن (4) از ایشان را به او عطا فرمود . بعد از آن، تکلیف شد به چیزی که هیچ یک از پیغمبران به آن مکلّف نشده بودند ، و آن، این است که خدا شمشیر برهنه ای را که در غلاف نبود ، از آسمان بر او فرو فرستاد و به آن حضرت فرمود : «قاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ اِلّا نَفْسَکَ» (5) » . و در قرآن «فَقاتِلْ» ، با فاء است؛ یعنی :«پس کارزار کن با کافران ، که تکلیف نشدی در باب جهاد ، مگر به فعل نفس خویش». (یعنی نه فعل غیر

خود؛ زیرا که از تخلف دیگران از جهاد ، ضرری به تو نمی رسد؛ بلکه ضرر تو ، به ترک امر جهاد نفس است؛ پس سبقت نما به جهاد ، اگرچه هیچ کس تو را یاری و همراهی نکند ، در آنچه نصرت دهنده و یاور و معین تو خدای تعالی است ، نه لشکر) .

.

1- .. و شریعت ، آب خوردن گاه است . و از اینجا است که راه و روش ، که خدای تعالی قرار داده ، آن را شریعت می گویند . و گاهی شریعت را نسبت به رسولانی که مبیّن آن اند می دهند ، و می گویند ، شریعت محمد صلی الله علیه و آله و شریعت نوح و امثال آن . (مترجم)
2- .. و رهبانیت، امری است مرکّب از ترک زنان و عزلت از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره . و سیاحت به معنی دنیاگردی است . (مترجم)
3- .. بقره ، آیه 285 .
4- .. و فداء به مدّ و کسر فاء و به قصر و فتح آن ، مالی است که از برای خریدن خود داده شود .
5- .نساء، 84.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» ؟ فَقَالَ:«نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسى وَعِيسى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ» . قُلْتُ: كَيْفَ صَارُوا أُولِى الْعَزْمِ؟ قَالَ: «لِأَنَّ نُوحاً عليه السلام بُعِثَ بِكِتَابٍ وَشَرِيعَهٍ، وَكُلُّ مَنْ جَاءَ بَعْدَ نُوحٍ أَخَذَ بِكِتَابِ نُوحٍ وَشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ حَتّى جَاءَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام بِالصُّحُفِ وَبِعَزِيمَهِ تَرْكِ كِتَابِ نُوحٍ لَا كُفْراً بِهِ، فَكُلُّ نَبِىٍّ جَاءَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ أَخَذَ بِشَرِيعَهِ إِبْرَاهِيمَ وَمِنْهَاجِهِ وَبِالصُّحُفِ حَتّى جَاءَ مُوسى عليه السلام بِالتَّوْرَاهِ وَشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ وَبِعَزِيمَهِ تَرْكِ الصُّحُفِ، وَكُلُّ نَبِىٍّ جَاءَ بَعْدَ مُوسى أَخَذَ بِالتَّوْرَاهِ وَشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ حَتّى جَاءَ الْمَسِيحُ عليه السلام بِالْاِنْجِيلِ وَبِعَزِيمَهِ تَرْكِ شَرِيعَهِ مُوسى وَمِنْهَاجِهِ ، فَكُلُّ نَبِىٍّ جَاءَ بَعْدَ الْمَسِيحِ أَخَذَ بِشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ حَتّى جَاءَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَبِشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَاجِهِ ؛ فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ؛ فَهؤُلَاءِ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ عليهم السلام ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه بن مهران که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم و سؤال نمودم در باب قول خدای عز و جل «فَاْصْبِرْ کَما صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (1) ؛ یعنی :«پس صبر کن ، چنان که صبر کردند صاحبان عزم و آهنگ از پیغمبران مرسل». فرمود : «ایشان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند صلی اللّه علیه و آله و علیهم ». عرض کردم : چگونه ایشان اولوا العزم شده اند؟ فرمود : «زیرا که نوح مبعوث شد با کتاب و شریعتی ، و هر که بعد از نوح علیه السلام آمد ، به کتاب و شریعت و طریقه نوح عمل کرد ، تا آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام با صحیف ها[کتاب ها] و عزیمت آمد. (2) و بعد از آنکه آمد ، کتاب نوح را وا گذاشت ، نه از روی نگرویدن به آن؛ بلکه به جهت مصلحت مردمان و زمان؛ پس هر پیغمبری که بعد از ابراهیم آمد ، شریعت و طریقه ابراهیم ، و به صحیف های آن حضرت عمل کرد ، تا آنکه حضرت موسی آمد ، با تورات و شریعت و طریقه و عزیمتی که داشت ، و صحیف های ابراهیم را ترک کرد؛ پس هر پیغمبری که بعد از موسی آمد ، به تورات و به شریعت و طریقه موسی عمل کرد ، تا آنکه حضرت مسیح عیسی بن مریم با انجیل و عزیمت آمد ، و شریعت و طریقه موسی را ترک نمود؛ پس هر پیغمبری که بعد از مسیح آمد ، به شریعت و طریقه آن حضرت عمل کرد ، تا آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد؛ پس قرآن و شریعت و طریقه خویش را آورد ، و حلال آن حضرت حلال است تا روز قیامت ، و حرام او حرام است تا روز قیامت» (که آنچه را که آن حضرت حلال یا حرام گردانیده ، بعد از این تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد؛ زیرا که پیغمبری بعد از او نمی آید تا روز قیامت) . و حضرت علیه السلام فرمود : «پس این گروه اولوا العزم، از رسولان اند علیهم السلام » .

.

1- .احقاف، 35.
2- .. و عزیمت ، دل بر کاری بستن است و آنچه ترک آن نشاید ، به خلاف رخصت . (مترجم)

13 بَابُ دَعَائِمِ الْاءِسْلَامِحَدَّثَنِی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ الزِّيَادِیِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«بُنِیَ الْاءِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ : عَلَی الصَّلَاهِ ، وَالزَّكَاهِ ، وَالصَّوْمِ ، وَالْحَجِّ ، وَالْوِلَايَهِ ؛ وَلَمْ يُنَادَ بِشَیْءٍ كَمَا نُودِیَ بِالْوِلَايَهِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ عَجْلَانَ أَبِی صَالِحٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَوْقِفْنِی عَلی حُدُودِ الْاءِيمَانِ . فَقَالَ :«شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ ، وَالْاءِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ، وَصَلَاهُ الْخَمْسِ ، وَأَدَاءُ الزَّكَاهِ ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَحِجُّ الْبَيْتِ ، وَوَلَايَهُ وَلِيِّنَا ، وَعَدَاوَهُ عَدُوِّنَا ، وَالدُّخُولُ مَعَ الصَّادِقِينَ» .

.

13 . باب در بیان ستون های دین اسلام

13 . باب در بیان ستون های دین اسلامحدیث کرد مرا حسین بن محمد اشعری ، از معلّی بن محمد زیادی ، از حسن بن علی وشّاء که گفت : حدیث کرد ما را ابان بن عثمان ، از فضیل ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«دین اسلام بر پنج چیز بنا شده : بر نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت اهل بیت . و به چیزی از اینها ندا در داده نشد ، مانند آنچه به ولایت ندا در داده شد» . (1)

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس بن عبدالرحمان ، از عجلان بن ابی صالح روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : مرا بر حدود ایمان مطّلع گردان . فرمود :«شهادت دادن است به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و اینکه محمد رسول خدا است ، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده ، و نماز پنج گانه و ادای زکات و روزه ماه مبارک رمضان و حجّ خانه خدا ، و دوستی با دوست ما ، و دشمنی با دشمن ما ، و داخل شدن (در امر دین) با راست گویان» .

.

1- .. (چه، در غدیر خم در حضور جمیع کثیری ، به وضعی اظهار آن شد که همه فهمیدند ، با آنچه پیش از آن و بعد از آن اتفاق افتاده) .

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«بُنِيَ الْاِءِسْلَامُ عَلى خَمْسٍ : عَلَى الصَّلَاهِ ، وَالزَّكَاهِ ، وَالْحَجِّ، وَالصَّوْمِ ، وَالْوَلَايَهِ ؛ وَلَمْ يُنَادَ بِشَىْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَهِ ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَتَرَكُوا هذِهِ» يَعْنِي الْوَلَايَهَ .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِالْعَرْزَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام ، قَالَ :«أَتَانِيُّ الْاِءِسْلَامِ ثَلَاثَهٌ : الصَّلَاهُ ، وَالزَّكَاهُ ، وَالْوَلَايَهُ ، لَا تَصِحُّ وَاحِدَهٌ مِنْهُنَّ إِلَا بِصَاحِبَتَيْهَا» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ وَعَبْدِ اللّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«بُنِيَ الْاِءِسْلَامُ عَلى خَمْسَهِ أَشْيَاءَ : عَلَى الصَّلَاهِ ، وَالزَّكَاهِ ، وَالْحَجِّ ، وَالصَّوْمِ ، وَالْوَلَايَهِ». قَالَ زُرَارَهُ : فَقُلْتُ : وَأَىُّ شَىْءٍ مِنْ ذلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ : «الْوَلَايَهُ أَفْضَلُ ؛ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ ، وَالْوَالِى هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ». قُلْتُ : ثُمَّ الَّذِى يَلِى ذلِكَ فِى الْفَضْلِ؟ فَقَالَ : «الصَّلَاهُ ؛ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ : الصَّلَاهُ عَمُودُ دِينِكُمْ». قَالَ : قُلْتُ : ثُمَّ الَّذِى يَلِيهَا فِى الْفَضْلِ؟ قَالَ : «الزَّكَاهُ ؛ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا ، وَبَدَأَ بِالصَّلَاهِ قَبْلَهَا ، وَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : الزَّكَاهُ تُذْهِبُ الذُّنُوبَ». قُلْتُ : وَالَّذِى يَلِيهَا فِى الْفَضْلِ؟ قَالَ : «الْحَجُّ ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ» ؛ وَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَحَجَّهٌ مَقْبُولَهٌ خَيْرٌ مِنْ عِشْرِينَ صَلَاهً نَافِلَهً ، وَمَنْ طَافَ بِهذَا الْبَيْتِ طَوَافاً أَحْصى فِيهِ أُسْبُوعَهُ وَأَحْسَنَ رَكْعَتَيْهِ ، غَفَرَ اللّهُ لَهُ ؛ وَقَالَ فِى يَوْمِ عَرَفَهَ وَيَوْمِ الْمُزْدَلِفَهِ مَا قَالَ». قُلْتُ : فَمَا ذَا يَتْبَعُهُ؟ قَالَ : «الصَّوْمُ». قُلْتُ : وَمَا بَالُ الصَّوْمِ صَارَ آخِرَ ذلِكَ أَجْمَعَ؟ قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : الصَّوْمُ جُنَّهٌ مِنَ النَّارِ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ مَا إِذَا فَاتَكَ لَمْ تَكُنْ مِنْهُ تَوْبَهٌ دُونَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَتُؤَدِّيَهُ بِعَيْنِهِ ، إِنَّ الصَّلَاهَ وَالزَّكَاهَ وَالْحَجَّ وَالْوَلَايَهَ لَيْسَ يَنْفَعُ شَىْءٌ مَكَانَهَادُونَ أَدَائِهَا ، وَإِنَّ الصَّوْمَ إِذَا فَاتَكَ أَوْ قَصَّرْتَ أَوْ سَافَرْتَ فِيهِ ، أَدَّيْتَ مَكَانَهُ أَيَّاماً غَيْرَهَا ، وَجَزَيْتَ ذلِكَ الذَّنْبَ بِصَدَقَهٍ ، وَلَا قَضَاءَ عَلَيْكَ ، وَلَيْسَ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَهِ شَىْءٌ يُجْزِيكَ مَكَانَهُ غَيْرُهُ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «ذِرْوَهُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرِضَا الرَّحْمنِ الطَّاعَهُ لِلْاِءِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ وَمَنْ تَوَلّى فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً» أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلاً قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ

نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللّهِ فَيُوَالِيَهُ وَيَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ ، وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْاءِيمَانِ». ثُمَّ قَالَ : «أُولئِکَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ» .

.

ابوعلی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبّاس بن عامر ، از ابان بن عثمان ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دین اسلام بر پنج چیز بنا شده : بر نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت اهل بیت . و ندا در داده نشد به چیزی از اینها ، چنانچه ندا در داده شد به ولایت؛ پس مردم چهار چیز را گرفتند و به آنها عمل نمودند ، و اینک (1) (یعنی ولایت) متروک شد و آن را وا گذاشتند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از ابن عزرمی ، از پدرش ، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دیگ پایه های دین اسلام سه چیز است : نماز و زکات و ولایت اهل بیت ، که یکی از اینها صلاحیّت به هم نمی رساند ، مگر به دو چیز دیگر که با آن همراه و یار و مصاحب اند» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، ازپدرش و عبداللّه بن صلت هر دو ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز بن عبداللّه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«دین اسلام بر پنج چیز بنا شده : بر نماز و زکات و حجّ و روزه و ولایت اهل بیت» . زراره می گوید : عرض کردم : چه چیز از اینها بهتر است؟ فرمود : «ولایت از همه بهتر و فاضل تر است؛ زیرا که ولایت ، کلید آنها است ، و والی که صاحب ولایت است ، دلیل است بر آنها» . عرض کردم : بعد از آن ، آنچه در پی آن درمی آید و تالی آن است در فضیلت ، چیست؟ فرمود : «نماز . به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : نماز، ستون دین شما است» . و زراره می گوید : عرض کردم : بعد از آن ، آنچه تالی ولایت و نماز است در فضیلت ، چه چیز است؟ فرمود : «زکات؛ زیرا که خدا آن را به نماز پیوسته و قرین آن ساخته ، و پیش از زکات به نماز آغاز فرموده ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : زکات ، گناهان را می برد» . عرض کردم : چیست آنچه تالی اینها می شود در فضیلت؟ فرمود : «حجّ خانه کعبه خدای عز و جل]که [فرموده است : «وَلِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلاً وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّهَ غَنِیٌ عَنِ العالَمینَ» (2) ؛ یعنی : «و از برای خدا ثابت و لازم است بر مردمان ، حجّ خانه او ، یا قصد کردن آن به جهت ادا کردن اعمال حجّ و عمره . امّا هر که توانایی داشته باشد از ایشان به سوی آن راهی را (که به واسطه توشه و حیوان و غیر آن از آنچه در استطاعت معتبر است بر رفتن قدرت داشته باشد) . و هر که کافر شود؛ یعنی به حجّ

نرود ، پس به درستی که خدا بی نیاز است از همه عالمیان» . و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : یک حجّ مقبول ، از بیست نماز سنّتی]=مستحب [بهتر است . و هر که در این خانه یک طواف به جا آورد ، و هفت شوط را درست در آن ضبط نماید ، و دو رکعت نماز طواف را نیکو به جا آورد ، خدا گناهان او را بیامرزد . و در روز عرفه و روز مزدلفه فرمود، آنچه فرمود» . عرض کردم : چه چیز تابع]=پس از [حجّ است در فضیلت؟ فرمود : «روزه» . عرض کردم : باک (3) روزه چیست؟ و او را چه می شود که آخر همه اینها گردیده؟ فرمود : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : روزه سپری است ازآتش جهنم» . زراره می گوید : بعد از آن فرمود : «بهترین چیزها چیزی است که چون از تو فوت شود ، از آن توبه ای نباشد ، غیر از آنکه به سوی آن برگردی و همان را به عینه به جا آوری . به درستی که نماز و زکات و حجّ و ولایت ، چیزی نیست که به جای اینها [چیز دیگری] نفع بخشد ، غیر از آنکه [خود]اینها را به جا آوری . و به درستی که روزه چون از تو فوت شود ، یا تقصیر کنی ، یا به سفر روی در هنگام آن ، به جای آن چند روزی غیر از آن را به جا می آوری ، و این گناه را به صدقه جزا می دهی و تدارک می کنی ، و بر تو قضایی نیست . و چنان نیست که چیزی از این چهار چیز ، غیر آن تو را به جای آن نفع برساند» . زراره می گوید : بعد از آن فرمود : «بلندترین موضع امر و کوهان و کلید آن ، و درِ همه چیز و خوشنودی خداوند مهربان ، طاعت و فرمان برداری است از برای امام علیه السلام ، بعد از شناختنِ او . به درستی که خدای عز و جل می فرماید : «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفیظا» (4) ، بدان و آگاه باش! که اگر مردی در تمام شب به عبادت قیام نماید ، و در روز روزه باشد ، و همه مال خود را تصدّق کند ، و در تمام عمر خویش به حجّ رود ، و ولایت ولیّ خدا را نشناسد ، تا آنکه آن ولیّ را دوست دارد ، و همه اعمالش به دلالت و رهنمایی ولیّ به سوی آن باشد ، او را بر خدا هیچ حقّی در باب ثواب آن نخواهد بود ، و از اهل ایمان نباشد» . بعد از آن فرمود : «این گروه نیکوکار از ایشان ، خدا به فضل و رحمت خود او را داخل بهشت می گرداند» .

.

1- .در این ترجمه، واژه «اینک» ، ترجمه «هذا» به معنای این است .
2- .آل عمران، 97.

3- .واژه «باک» به معنای بیم و پروا و اندیشناکی است و در اینجا به معنای مشکل و وضعیت خاص است .
4- .نساء، 80.

ص: 54

. .

ص: 55

..

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ عِيسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِى الْيَسَعِ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَخْبِرْنِى بِدَعَائِمِ الْاءِسْلَامِ ، الَّتِى لَا يَسَعُ أَحَداً التَّقْصِيرُ عَنْ مَعْرِفَهِ شَىْءٍ مِنْهَا ، الَّتِى مَنْ قَصَّرَ عَنْ مَعْرِفَهِ شَىْءٍ مِنْهَا فَسَدَ دِينُهُ وَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ عَمَلُهُ ، وَمَنْ عَرَفَهَا وَعَمِلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ دِينُهُ وَقُبِلَ مِنْهُ عَمَلُهُ ، وَلَمْ يَضِقْ بِهِ مِمَّا هُوَ فِيهِ لِجَهْلِ شَىْءٍ مِنَ الْأُمُورِ جَهِلَهُ؟ فَقَالَ :«شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَالْاءِيمَانُ بِأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَالْاءِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ، وَحَقٌّ فِى الْأَمْوَالِ الزَّكَاهُ ، وَالْوَلَايَهُ الَّتِى أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا وَلَايَهُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ». قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : هَلْ فِى الْوَلَايَهِ شَىْءٌ دُونَ شَىْءٍ فَضْلٌ يُعْرَفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ؟ قَالَ : «نَعَمْ ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ مَاتَ وَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مِيتَهً جَاهِلِيَّهً ، وَكَانَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَكَانَ عَلِيّاً عليه السلام ، وَقَالَ الْاخَرُونَ : كَانَ مُعَاوِيَهَ ؛ ثُمَّ كَانَ الْحَسَنَ ، ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنَ ، وَقَالَ الْاخَرُونَ : يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَهَ وَحُسَيْنَ بْنَ عَلِىٍّ ؛ وَلَا سَوَاءَ وَلَا سَوَاءَ». قَالَ : ثُمَّ سَكَتَ ، ثُمَّ قَالَ : «أَزِيدُكَ؟» فَقَالَ لَهُ حَكَمٌ الْأَعْوَرُ : نَعَمْ ، جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : «ثُمَّ كَانَ عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ أَبَا جَعْفَرٍ ، وَكَانَتِ الشِّيعَهُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ ، حَتّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ، فَفَتَحَ لَهُمْ ، وَبَيَّنَ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَحَلَالَهُمْ وَحَرَامَهُمْ ، حَتّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ ، وَهكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ، وَالْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَا بِإِمَامٍ ، وَمَنْ مَاتَ لَايَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مِيتَهً جَاهِلِيَّهً ، وَأَحْوَجُ مَا تَكُونُ إِلى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُكَ هذِهِ وَأَهْوى بِيَدِهِ إِلى حَلْقِهِ وَانْقَطَعَتْ عَنْكَ الدُّنْيَا تَقُولُ : لَقَدْ كُنْتُ عَلى أَمْرٍ حَسَنٍ» . أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ عِيسَى بْنِ السَّرِىِّ أَبِى الْيَسَعِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، مِثْلَهُ .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از صفوان بن یحیی ، از عیسی بن سرّی یعنی ابو الیسع روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : مرا خبر ده به ستون های دین اسلام که کسی را نمی رسد که از شناختن چیزی از آنها کوتاهی کند ، و آنچه هر کس از شناختن چیزی از آن کوتاهی کند ، دینش بر او تباه شود ، و عملش از او مقبول نگردد . و هر که آنها را بشناسد و به آنها عمل کند ، دینش از برایش درست شود ، و عملش از او مقبول گردد ، و تنگی و گناهی به او نرسد از آنچه در آن است ، به جهت جهالت به چیزی از امور دین که آن را ندانسته . فرمود :«شهادت دادن است به آنکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و ایمان آوردن به اینکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده ، و در اموال حقّی هست که عبارت است از زکات ، و ولایت و دوستی که خدای عز و جلبه آن امر فرموده؛ یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ، که طاعت و معرفت ایشان است» . راوی می گوید : به حضرت عرض کردم : آیا در باب ولایت چیزی هست از کتاب و سنّت یا غیر آن ، از چیزی دیگر که عبارت است ازفضل و کمال مخصوصی که شناخته شود از برای آن ، که به او متمسّک می شود؟ فرمود :«آری ، خدای عز و جل فرموده است : «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (1) . و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که بمیرد در حالی که امام خود را نشناسد ، می میرد به روش مردن جاهلیت (که بر کفر می مردند) . و آن کس رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام بود ، و دیگران گفتند که : معاویه بود . بعد از آن، امام حسن بود . بعد از آن، امام حسین بود . و دیگران گفتند که : یزید، پسر معاویه، بود . و در میان این دو [گونه]امام ، به هیچ نوع تسویه و برابری نیست» . راوی می گوید : پس حضرت ساکت شد . بعد از آن فرمود : «زیادتر به تو بگویم؟» حکم اعور به حضرت عرض کرد : آری ، فدای تو گردم! فرمود : «بعد از آن، علی بن الحسین بود . بعد از آن، ابوجعفرمحمد بن علی بود . و پیش از آنکه ابوجعفر موجود شود ، شیعیان بودند ، و ایشان مناسک حج و حلال و حرام خویش را نمی شناختند ، تا آنکه ابوجعفر علیه السلام به وجود آمد و درِ علم را از برای ایشان گشود ، و مناسک حج و حلال و حرام ایشان را از برای ایشان بیان فرمود ، به مرتبه ای که مردم به ایشان محتاج گردیدند ، بعد از آنکه ایشان به مردم محتاج بودند . و امر همچنین خواهد بود ، و زمین نمی باشد ، مگر به امام ، که بدون وجود ذی جودش برپا نخواهد بود

. و هر که بمیرد و امام خود را نشناسند ، به روش مردن جاهلیت خواهد مرد . و وقتی که از همه اوقات احتیاجت بیشتر است به سوی آنچه تو بر آن هستی از اعتقاد حق ، آن وقتی است که جانت برسد به اینجا و به دست خود اشاره به گلوی مبارک خویش فرمود ، و دنیا از تو بریده شود ، و در آن هنگام خواهی گفت : هر آینه بر امر خوبی بوده ام و اعتقاد درستی داشته ام» . ابوعلی اشعری ، از جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

.

1- .نساء، 59.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ مُثَنَّی الْحَنَّاطِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجْلَانَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«بُنِیَ الْاِءِسْلَامُ عَلی خَمْسٍ : الْوَلَایَهِ ، وَالصَّلَاهِ ، وَالزَّکَاهِ ، وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَالْحَجِّ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«بُنِیَ الْاِءِسْلَامُ عَلی خَمْسٍ : اَلصَّلَاهِ ، وَالزَّکَاهِ ، وَالصَّوْمِ ، وَالْحَجِّ ، وَالْوَلَایَهِ ؛ وَلَمْ یُنَادَ بِشَیْءٍ مَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ یَوْمَ الْغَدِیرِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عِیسَی بْنِ السَّرِیِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : حَدِّثْنِی عَمَّا بُنِیَتْ عَلَیْهِ دَعَائِمُ الْاِءِسْلَام إِذَا أَنَا أَخَذْتُ بِهَا زَکا عَمَلِی ، وَلَمْ یَضُرَّنِی جَهْلُ مَا جَهِلْتُ بَعْدَهُ . فَقَالَ :«شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله ، وَالْاِءِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، وَحَقٌّ فِی الْأَمْوَالِ مِنَ الزَّکَاهِ، وَالْوَلَایَهُ الَّتِی أَمَرَ اللّهُ بِهَا وَلَایَهُ آلِ مُحَمَّدٍ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ : مَنْ مَاتَ وَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» فَکَانَ عَلِیٌّ ، ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَیْنُ ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ، ثُمَّ هکَذَا یَکُونُ الْأَمْرُ ؛ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَا بِإِمَامٍ ، وَمَنْ مَاتَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَهُ ، مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً ، وَ أَحْوَجُ مَا یَکُونُ أَحَدُکُمْ إِلی مَعْرِفَتِهِ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُهُ هَاهُنَا قَالَ : وَأَهْوی بِیَدِهِ إِلی صَدْرِهِ یَقُولُ حِینَئِذٍ : لَقَدْ کُنْتُ عَلی أَمْرٍ حَسَنٍ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از مثنّی حنّاط ، از عبداللّه بن عجلان ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«اسلام بر پنج چیز بنا شده ، و آنها ولایت و نماز و زکات و روزه ماه مبارک رمضان و حجّ است» .

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از ابان ، از فضیل ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«اسلام بر پنج چیز بنا شده ، و آنها نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت اهل بیت است . و به چیزی از اینها ندا در داده نشد ، مانند آنچه ندا در داده شد به امر ولایت در روز غدیر خم» ، که روز هجدهم ماه ذی الحجه بود .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از حمّاد بن عثمان ، از عیسی بن سریّ روایت کرده است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مرا خبر ده از آنچه ستون های دین اسلام بر آن بنا شده ، که چون آنها را بگیرم و به آنها عمل کنم ، عمل من پاکیزه باشد ، و ندانستن آنچه را که نمی دانم ، بعد از آن به من زیان نرساند . فرمود :«گواهی دادن است به اینکه نیست خدایی ، مگر خدا ، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده ، و در اموال حقّی هست ، و آن عبارت است از زکات ، و ولایتی که خدا به آن امر فرموده؛ یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که بمیرد و امام خود را نشناسد ، به روش مردن جاهلیت می میرد . خدای عز و جلفرموده است : «أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (1) ؛ پس علی علیه السلام امام بود ، و بعد از او امام حسن شد ، و بعد از او امام حسین ، و بعد از او امام حضرت علی بن الحسین ، و بعد از او حضرت محمد بن علی . بعد از آن ، امر همچنین خواهد بود که بعد از هر امام ، امامی باشد؛ زیرا که زمین صلاحیّت ندارد که وجود داشته باشد ، مگر به امام . و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد ، به روش مردن جاهلیت می میرد . و وقتی که از همه اوقات احتیاج یکی از شما بیشتر است به سوی شناختن امام ، وقتی است که جانش به اینجا رسد» . راوی می گوید : و حضرت به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود ، و فرمود : «در آن هنگام می گوید : هر آینه بر امر خوبی بوده ام و اعتقاد درستی داشته ام» .

.

1- .نساء، 59.

عَنْهُ ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، هَلْ تَعْرِفُ مَوَدَّتِی لَکُمْ ، وَانْقِطَاعِی إِلَیْکُمْ ، وَمُوَالَاتِی إِیَّاکُمْ؟ قَالَ : فَقَالَ :«نَعَمْ». قَالَ : فَقُلْتُ : فَإِنِّی أَسْأَلُکَ مَسْأَلَةً تُجِیبُنِی فِیهَا ؛ فَإِنِّی مَکْفُوفُ الْبَصَرِ ، قَلِیلُ الْمَشْیِ ، وَلَا أَسْتَطِیعُ زِیَارَتَکُمْ کُلَّ حِینٍ؟ قَالَ : «هَاتِ حَاجَتَکَ». قُلْتُ : أَخْبِرْنِی بِدِینِکَ الَّذِی تَدِینُ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ أَنْتَ وَأَهْلُ بَیْتِکَ ؛ لِأَدِینَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ، قَالَ : «إِنْ کُنْتَ أَقْصَرْتَ الْخُطْبَةَ فَقَدْ أَعْظَمْتَ الْمَسْأَلَةَ ، وَاللّهِ لَأُعْطِیَنَّکَ دِینِی وَدِینَ آبَائِیَ الَّذِی نَدِینُ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ، شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَالْإِقْرَارَ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ، وَالْوَلَایَةَ لِوَلِیِّنَا ، وَالْبَرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا ، وَالتَّسْلِیمَ لِأَمْرِنَا ، وَانْتِظَارَ قَائِمِنَا ، وَالِاجْتِهَادَ ، وَالْوَرَعَ» .

.

از او ، از ابوالجارود روایت است که گفت : به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : یابن رسول اللّه ! آیا دوستی مرا با شما اهل بیت می شناسی؟ و می دانی که من خویش را از هر کسی بریده و به سوی شما منتهی شده ام ، و با شما موالات دارم؟ ابوالجارود می گوید : حضرت فرمود :«آری» . و می گوید : عرض کردم : من تو را مسئله ای می پرسم و توقع دارم که مرا در آن مسئله جواب بفرمایی؛ زیرا که من چشمم نابینا است و کم راه می روم ، و در هر وقت نمی توانم که به زیارت و دیدن شما بیایم . فرمود : «حاجت خود را بیار و آنچه می خواهی بپرسی ، بپرس» . عرض کردم : مرا خبر ده به دین خویش که خدای عز و جل را به آن می پرستی ، و تو و اهل بیتت به آن دینداری می کنند ، تا آنکه من خدای عز و جل را به آن بپرستم و دینداری کنم . فرمود : «اگرچه خطبه را کوتاه کردی و سخن را مختصر ادا نمودی ، ولیکن مسئله را بزرگ ساختی و از امر عظیمی پرسیدی . به خدا سوگند که دین خویش و دین پدران خویش را به تو تعلیم می دهم . آنچه ما خدای عز و جل را به آن می پرستیم و دینداری می کنیم ، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده ، و دوستی از برای دوست ما ، و بیزاری از دشمن ما ، و تسلیم شدن برای امر و فرمان ما ، و انتظار بردن قائم ما ، و سعی کردن در بندگی خدا و پارسایی کردن» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُهُ یَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَخْبِرْنِی عَنِ الدِّینِ الَّذِی افْتَرَضَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی الْعِبَادِ مَا لَا یَسَعُهُمْ جَهْلُهُ ، وَلَا یُقْبَلُ مِنْهُمْ غَیْرُهُ : مَا هُوَ؟ فَقَالَ :«أَعِدْ عَلَیَّ» فَأَعَادَ عَلَیْهِ ، فَقَالَ : «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلَاهِ ، وَإِیتَاءُ الزَّکَاهِ ، وَحِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ» ثُمَّ سَکَتَ قَلِیلاً ، ثُمَّ قَالَ : «وَ الْوَلَایَهُ» مَرَّتَیْنِ . ثُمَّ قَالَ : «هذَا الَّذِی فَرَضَ اللّهُ عَلَی الْعِبَادِ ، لَا یَسْأَلُ الرَّبُّ الْعِبَادَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَیَقُولَ : أَلَا زِدْتَنِی عَلی مَا افْتَرَضْتُ عَلَیْکَ ، وَلکِنْ مَنْ زَادَ زَادَهُ اللّهُ ؛ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله سَنَّ سُنَناً حَسَنَهً جَمِیلَهً یَنْبَغِی لِلنَّاسِ الْأَخْذُ بِهَا» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ ، عَنْ أَبِی زَیْدٍ الْحَلَالِ ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ الْأَزْدِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلی خَلْقِهِ خَمْساً ، فَرَخَّصَ فِی أَرْبَعٍ ، وَلَمْ یُرَخِّصْ فِی وَاحِدَهٍ» .

عَنْهُ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْجُعْفِیِّ ، قَالَ : دَخَلَ رَجُلٌ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَمَعَهُ صَحِیفَهٌ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«هذِهِ صَحِیفَهُ مُخَاصِمٍ یَسْأَلُ عَنِ الدِّینِ الَّذِی یُقْبَلُ فِیهِ الْعَمَلُ». فَقَالَ : رَحِمَکَ اللّهُ ، هذَا الَّذِی أُرِیدُ ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَتُقِرَّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ، وَالْوَلَایَهُ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ ، وَالْبَرَاءَهُ مِنْ عَدُوِّنَا ، وَالتَّسْلِیمُ لِأَمْرِنَا ، وَالْوَرَعُ ، وَالتَّوَاضُعُ ، وَانْتِظَارُ قَائِمِنَا ؛ فَإِنَّ لَنَا دَوْلَهً إِذَا شَاءَ اللّهُ جَاءَ بِهَا» .

.

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از ابوبصیر که امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال می کرد و به آن حضرت عرض کرد : فدای تو گردم! مرا خبر ده از دینی که خدای عز و جلآن را بر بندگان خویش واجب گردانیده ، آنچه ایشان را نمی رسد که به آن جاهل باشند ، و غیر آن از ایشان قبول نمی شود ، و بیان فرما که آن چیست؟ فرمود :«دو مرتبه بر من تکرار کن» . ابوبصیر بر آن حضرت تکرار نمود . فرمود : «گواهی دادن است به آنکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، و برپا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ کردن خانه کعبه معظّم ، امّا هر که استطاعت داشته باشد راهی را به سوی آن ، و تواند که به جانب آن برود ، و روزه ماه مبارک رمضان» . بعد از آن، اندکی ساکت شد؛ پس دو مرتبه فرمود : «و ولایت اهل بیت» . بعد از آن فرمود : «این است آنچه خدای عز و جل بر بندگان خویش واجب گردانیده . و پروردگار عالم در روز قیامت بندگان را سؤال نمی فرماید ، و نمی فرماید : چرا از برای من زیاد نکردی بر آنچه من بر تو واجب گردانیده ام ، ولیکن هر که زیاد کند ، خدا زیادتر به او عطا فرماید . به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سنّت های بسیار نیکو را قرار داد . فرموده که : سزاوار است ازبرای مردمان که آن را بگیرند و به آنها عمل نمایند» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از محمد بن جمهور ، از فضاله بن ایّوب ، از ابوزید حلال ، از عبدالحمید بن ابوالعلای ازدی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«خدای عز و جل پنج چیز را بر خلق خود واجب ساخت ، و در چهار چیز از آن رخصت داد »؛ و در یکی از آنها رخصت نداد ، چه هر یک از نماز و زکات و روزه و حجّ ، گاهی ساقط می شوند ، و ولایت ، در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ حالی از حالات ، ساقط نمی شود .

از او ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از ابان ، از اسماعیل جعفی روایت است که مردی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد و با او نامه ای بود . حضرت باقر علیه السلام به آن مرد فرمود : «این نامه مخاصم است و در آن سؤال کرده از دینی که عمل در آن قبول می شود» . آن مرد عرض کرد : خدا تو را رحمت کند! اینک [=این]همان است که من می خواهم؛ پس حضرت باقر علیه السلام فرمود :«آن است که گواهی دهی

که خدایی نیست ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست ، و آنکه محمد بنده و رسول او است ، و اقرار کنی به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده ، و ولایت از برای ما اهل بیت ، و بیزاری از دشمنان ما ، و تسلیم کردن امر و فرمان ما و پارسایی و فروتنی ، و انتظار کشیدن قائم ما ، و آنکه ما را دولتی است که چون خدا خواهد آن را می آورد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِیعاً ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ هُوَ فِی مَنْزِلِ أَخِیهِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا حَوَّلَکَ إِلی هذَا الْمَنْزِلِ؟ قَالَ :«طَلَبُ النُّزْهَهِ» فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَ لَا أَقُصُّ عَلَیْکَ دِینِی؟ فَقَالَ : «بَلی» . قُلْتُ : أَدِینُ اللّهَ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَأَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لَا رَیْبَ فِیهَا ، وَأَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ ، وَإِقَامِ الصَّلَاهِ ، وَإِیتَاءِ الزَّکَاهِ ، وَصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَحِجِّ الْبَیْتِ ، وَالْوَلَایَهِ لِعَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَالْوَلَایَهِ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ ، وَالْوَلَایَهِ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ، وَالْوَلَایَهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَلَکَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ وَأَنَّکُمْ أَئِمَّتِی ، عَلَیْهِ أَحْیَا وَعَلَیْهِ أَمُوتُ ، وَأَدِینُ اللّهَ بِهِ . فَقَالَ : «یَا عَمْرُو ، هذَا وَاللّهِ دِینُ اللّهِ وَدِینُ آبَائِیَ الَّذِی أَدِینُ اللّهَ بِهِ فِی السِّرِّ وَالْعَلَانِیَهِ ، فَاتَّقِ اللّهَ ، وَکُفَّ لِسَانَکَ إِلَا مِنْ خَیْرٍ ، وَلَا تَقُلْ : إِنِّی هَدَیْتُ نَفْسِی ، بَلِ اللّهُ هَدَاکَ ، فَأَدِّ شُکْرَ مَا أَنْعَمَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَلَیْکَ ، وَلَا تَکُنْ مِمَّنْ إِذَا أَقْبَلَ طُعِنَ فِی عَیْنِهِ ؛ وَإِذَا أَدْبَرَ طُعِنَ فِی قَفَاهُ ، وَلَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلی کَاهِلِکَ ؛ فَإِنَّکَ أَوْشَکَ إِنْ حَمَلْتَ النَّاسَ عَلی کَاهِلِکَ أَنْ یُصَدِّعُوا شَعَبَ کَاهِلِکَ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش و ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار هر دو روایت کرده اند ، از صفوان ، از عمرو بن حریث که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت در منزل برادرش عبداللّه بن محمد بود . به آن حضرت عرض کردم : فدای تو گردم ! چه چیز تو را به این منزل آورده؟ و چه باعث شده که به اینجا تشریف آورده ای؟ فرمود :«طلب کردن نزهت (1) » . راوی می گوید : عرض کردم : فدای تو گردم ! آیا نمی خواهی که دین خود را بر تو حکایت کنم؟ حضرت فرمود : «بلی ، حکایت کن» . عرض کردم : چنین دینداری می کنم ؛ خدا را می پرستم به گواهی دادن به اینکه خدایی نیست ،مگر خدا ، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست ، و آنکه محمد بنده و رسول او است ، و آنکه قیامت آمدنی است و در آن شکّی نیست ، و آنکه خدا کسانی را که در قبرها قرار دارند زنده خواهد کرد ، و بر پای داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه مبارک رمضان و حجّ خانه کعبه ، و ولایت از برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و ولایت از برای امام حسن و امام حسین ، و ولایت از برای حضرت علی بن الحسین ،و ولایت از برای محمد بن علی ، و از برای تو بعد از آن حضرت صلوات اللّه علیهم اجمعین ، و آنکه شما امامان منید . بر این اعتقاد زندگانی می کنم و بر آن می میرم ، و خدا را به آن پرستش می نمایم . فرمود : «ای عمرو! به خدا سوگند که این دین ، دین خدا و دین پدران من است ، و دینی است که من خدا را به آن پرستش می کنم در نهان و آشکار؛ پس از خدا بپرهیزید و زبان خود را نگاه دار ، مگر از آنچه خوب باشد ، و مگو که من خود را هدایت کرده ام؛ بلکه خدا تو را هدایت کرده است؛ پس شکر آنچه خدای عز و جل به آن بر تو انعام فرموده به جا آور ، و از آنها مباش که چون رو آوردند ، در برابر چشم های ایشان بر ایشان طعنه زنند ، و چون پشت کنند ، در پشت سر ایشان طعنه زنند(و مراد این است که با مردم نیکو معاشرت کن ، و از آنچه باعث طعن باشد دوری نما .) . و مردم را بر دوش خویش سوار مکن؛ زیرا که اگر تو مردم را بر دوش خویش سوار کنی ، زود باشد که سرهای شانه تو را بشکافند» .

.

1- .. و نزهت به ضمّ نون و سکون زای هوّز ، در شدن از بدی است ، و نیکو و خرّم شدن و نیکو شدن . حاصل آنکه فرمود : به جهت تفریح دماغ

بیرون آمده و به اینجا آمده ام . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«أَ لَا أُخْبِرُكَ بِالْاِءِسْلَامِ : أَصْلِهِ وَفَرْعِهِ ، وَذِرْوَةِ سَنَامِهِ؟» قُلْتُ : بَلى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ : «أَمَّا أَصْلُهُ فَالصَّلَاهُ ، وَفَرْعُهُ الزَّكَاهُ ، وَذِرْوَهُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ». ثُمَّ قَالَ : «إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِأَبْوَابِ الْخَيْرِ؟» قُلْتُ : نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَالَ :«الصَّوْمُ جُنَّهٌ مِنَ النَّارِ ، وَالصَّدَقَهُ تَذْهَبُ بِالْخَطِيئَهِ ، وَقِيَامُ الرَّجُلِ فِى جَوْفِ اللَّيْلِ بِذِكْرِ اللّهِ». ثُمَّ قَرَأَ : «تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ» .

14 بَابُ أَنَّ الْاِءِسْلَامَ يُحْقَنُ بِهِ الدَّمُ وَأَنَّ الثَّوَابَ عَلَى الْاِءِيمَانِعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنِ الْقَاسِمِ الصَّيْرَفِىِّ شَرِيكِ الْمُفَضَّلِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«الْاِءِسْلَامُ يُحْقَنُ بِهِ الدَّمُ ، وَتُؤَدّى بِهِ الْأَمَانَهُ ، وَتُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ ، وَالثَّوَابُ عَلَى الْاِءِيمَانِ» .

.

14 . باب در بیان اینکه به اسلام ، خون از ریختن باز داشته می شود ، و

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از سلیمان بن خالد ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«آیا نمی خواهی که تو را خبر دهم به ریشه اسلام ، و شاخه و بلندتر موضع کوهان آن؟» عرض کردم : بلی ، می خواهم ، فدای تو گردم ! فرمود : «اما ریشه آن نماز است ، و شاخه آن زکات است ، و بلندتر موضع کوهان آن جهاد است» . بعد از آن فرمود : «اگر خواهی ، تو را خبر دهیم به جمیع درهای خوبی؟» عرض کردم : آری ، فدای تو گردم ! فرمود : «روزه سپر است ، و صدقه گناه را می برد ، و ایستادن مرد در دل شب ، خدا را به یاد می آورد» پس این را خواند که : «تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ المَضاجِعِ» (1) که ترجمه آن با مابعد آن ، این است که : «دور می شود پهلوهای ایشان از خوابگاه های خویش». (2)

14 . باب در بیان اینکه به اسلام ، خون از ریختن باز داشته می شود ، و بیان اینکه ثواب بر ایمان استعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حکم بن ایمن ، از قاسم صیرفی ، شریک مفضّل روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفرصادق علیه السلام که می فرمود :«اسلام ، به واسطه آن ، خون از ریختن باز داشته می شود ، و امانت، به آن ، به صاحبش برگردانیده می شود ، و فرج ها، به آن ، حلال می گردد ، و ثواب بر ایمان است ، که بدون آن ، کسی مأجور و مثاب نباشد بر عملی که از او صادر شده باشد» .

.

1- .سجده، 17.
2- .. و این کنایه است ازشب خیزی ، که چون جهانیان گرم خواب غفلت باشند ، ایشان پهلو از بستر گرم برداشته ، پروردگار خویش را می خوانند از روی ترس و امید ، یا در حالی که صاحبان ترس و امید باشند . (مترجم)

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام ، قَالَ :«الْاِءِیمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ ، وَالْاِءِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا یَدْخُلِ الْاِءِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ» فَقَالَ لِی :«أَ لَا تَری أَنَّ الْاِءِیمَانَ غَیْرُ الْاِءِسْلَامِ؟» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ السِّمْطِ ، قَالَ : سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الْاِءِسْلَامِ وَالْاِءِیمَانِ : مَا الْفَرْقُ بَیْنَهُمَا؟ فَلَمْ یُجِبْهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ ، فَلَمْ یُجِبْهُ ، ثُمَّ الْتَقَیَا فِی الطَّرِیقِ وَ قَدْ أَزِفَ مِنَ الرَّجُلِ الرَّحِیلُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«کَأَنَّهُ قَدْ أَزِفَ مِنْکَ رَحِیلٌ؟» فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقَالَ : «فَالْقَنِی فِی الْبَیْتِ» فَلَقِیَهُ ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْاِءِسْلَامِ وَالْاِءِیمَانِ : مَا الْفَرْقُ بَیْنَهُمَا؟ فَقَالَ : «الْاِءِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِی عَلَیْهِ النَّاسُ ، شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلَاهِ ، وَإِیتَاءُ الزَّکَاهِ ، وَحِجُّ الْبَیْتِ ، وَصِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَهذَا الْاِءِسْلَامُ» . وَ قَالَ : «الْاِءِیمَانُ مَعْرِفَهُ هذَا الْأَمْرِ مَعَ هذَا ، فَإِنْ أَقَرَّ بِهَا وَلَمْ یَعْرِفْ هذَا الْأَمْرَ ، کَانَ مُسْلِماً وَکَانَ ضَالًّا» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ :« «قَالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا» فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ آمَنُوا فَقَدْ کَذَبَ ؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُمْ لَمْ یُسْلِمُوا فَقَدْ کَذَبَ» .

.

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علا ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«ایمان ، اقرار کردن و عمل است ، و اسلام ، اقراری است بی عمل» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «قالَتِ الْاَعرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا یَدْخُلِ الْایمانُ فی قُلُوبِکُمْ» (1) ؛ یعنی :«گفتند بادیه نشینان که ایمان آوردیم . بگو که شما ایمان نیاورده اید ، ولیکن بگویید که اسلام آورده ایم . و هنوز ایمان در دل های شما درنیامده است ، و بعد از این در خواهد آمد». راوی می گوید : حضرت به من فرمود : «آیا نمی بینی که ایمان غیر اسلام است !؟» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سفیان بن سمط روایت کرده است که گفت : مردی امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از اسلام و ایمان ، که فرق میان این دو چیست؟ حضرت او را جواب نداد . بعد از آن ، از حضرت سؤال نمود و باز او را جواب نفرمود؛ پس در کوچه ای به هم رسیدند ، و نزدیک شده بود که آن مرد کوچ کند و از مدینه بیرون رود . حضرت صادق علیه السلام به آن مرد فرمود :«گویا رفتنت نزدیک شد» . عرض کرد : آری . فرمود : «پس مرا در خانه ببین» . بعد از آن، حضرت را ملاقات کرد ، و او را از اسلام و ایمان سؤال کرد که فرق میان آنها چیست؟ فرمود : «اسلام همان چیز ظاهری است که مردم برآنند ، و آن گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، در حالی که تنها است و او را شریکی نیست ، و آنکه محمد بنده و رسول او است ، و به پا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ خانه کعبه و روزه ماه مبارک رمضان ، و اسلام همین است» . و فرمود : «ایمان، شناختن این امر است (که یعنی ولایت اهل بیت با آنچه مذکور شد)، پس اگر به اینها اقرار کند و این امر را نشناسد ، مسلمان باشد و گمراه خواهد بود» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد همه روایت کرده اند ، از وشّاء ، از ابان ، از ابوبصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود ، یا این آیه را می خواند که : «قالَتِ الْاَعرابُ امَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلِکنْ قُولُوا أَسْلَمْنا»

(2) . و فرمود :«پس هر که گمان کند که ایشان ایمان آورده اند ، دروغ گفته ، و هر که گمان کند که ایشان اسلام نیاورده اند ، دروغ گفته است» .

.

1- .حجرات، 14.
2- .حجرات، 14.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ حَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنْ قَاسِمٍ شَرِيكِ الْمُفَضَّلِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«الْاِءِسْلَامُ يُحْقَنُ بِهِ الدَّمُ ، وَتُؤَدّى بِهِ الْأَمَانَهُ ، وَتُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ ، وَالثَّوَابُ عَلَى الْاِءِيمَانِ» .

15 بَابُ أَنَّ الْاِءِيمَانَ يَشْرَكُ الْاِءِسْلَامَ، وَالْاِءِسْلَامَ لَا يَشْرَكُ الْاِءِيمَانَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : أَخْبِرْنِى عَنِ الْاِءِسْلَامِ وَالْاِءِيمَانِ أَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ؟ فَقَالَ :«إِنَّ الْاِءِيمَانَ يُشَارِكُ الْاِءِسْلَامَ ، وَالْاِءِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْاِءِيمَانَ». فَقُلْتُ : فَصِفْهُمَا لِى . فَقَالَ : «الْاِءِسْلَامُ شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اَللّٰهُ ، وَالتَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ، بِهِ حُقِنَتِ الدِّمَاءُ ، وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَاكِحُ وَالْمَوَارِيثُ ، وَعَلى ظَاهِرِهِ جَمَاعَهُ النَّاسِ ، وَ الْاِءِيمَانُ الْهُدى وَمَا يَثْبُتُ فِى الْقُلُوبِ مِنْ صِفَهِ الْاِءِسْلَامِ وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ ، وَالْاِءِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْاِءِسْلَامِ بِدَرَجَهٍ ؛ إِنَّ الْاِءِيمَانَ يُشَارِكُ الْاِءِسْلَامَ فِى الظَّاهِرِ ، وَالْاِءِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْاِءِيمَانَ فِى الْبَاطِنِ ، وَإِنِ اَجْتَمَعَا فِى الْقَوْلِ وَالصِّفَهِ» .

.

15 . باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد

احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از حکم بن ایمن ، از قاسم شریک مفضّل روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«اسلام ، به واسطه آن ، خون از ریختن باز داشته می شود ، و امانت، به آن ، به صاحبش برگردانیده می شود ، و فرج ها، به آن ، حلال می گردد ، و ثواب بر ایمان است ، که بدون آن ، کسی مأجور و مثاب نباشد بر عملی که از او صادر شده باشد» .

15 . باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از سماعه روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : مرا خبر ده از اسلام و ایمان ، که آیا این دو مختلف اند؛ یعنی در حقیقت دو چیزاند ، یا دو لفظ اند که یک معنی دارند؟ فرمود :«ایمان با اسلام مشارکت می کند ، و اسلام با ایمان مشارکت نمی کند»؛ یعنی مشارکت کلّی . عرض کردم : پس هر دو را از برای من بیان فرما . فرمود : «اسلام، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و تصدیق کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و به همین (یعنی اسلام) خون ها از ریختن باز داشته می شود ، و نکاح ها و میراث ها بر آن جاری می گردد (چه به محض اسلام ، نکاح و ارثی که به جهت کفر بر او حرام بود و حق نداشت ، حلال می شود و حق به هم می رساند .) . و جماعت مردمان بر ظاهر اسلامند . و ایمان، هدایت است ، و آنچه در دل ها ثابت می شود از صفت اسلام ، و آنچه ظاهر می شود از عمل . و ایمان، یک درجه از اسلام بلندتر است؛ زیرا که ایمان با اسلام در ظاهر شرکت دارد ، و اسلام با ایمان در باطن شرکت ندارد ، و هر چند که در گفتار و صفت با هم جمع باشند» . (2)

.

1- .. یعنی در میان این دو، عموم و خصوص مطلق است . چه در هر جا که ایمان هست ،البته اسلام هست ، و در بعضی ازموادّ اسلام هست ، و ایمان نیست؛ پس مؤمن و مسلمان ، مانند انسان و حیوان [عام و خاصّ] اند . (مترجم)

2- .. و مراد این است که ایمان با اسلام ، در جمیع احوال ظاهر که در اسلام معتبر است؛ مانند نماز و زکات و غیر آن ، شرکت دارد ، و اسلام با ایمان در همه امور باطنه که در ایمان معتبر است ، شرکت ندارد؛ زیرا که در تصدیق به ولایت با آن مشارکت ندارد ، و هر چند که در شهادتین با هم اجتماع بسته باشند . (مترجم)

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْاِیمَانُ یُشَارِکُ الْاِسْلَامَ ، وَالْاِسْلَامُ لَا یُشَارِکُ الْاِیمَانَ» .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ الْاِیمَانَ یُشَارِکُ الْاِسْلَامَ ، وَلَا یُشَارِکُهُ الْاِسْلَامُ ؛ إِنَّ الْاِیمَانَ مَا وَقَرَ فِی الْقُلُوبِ ، وَالْاِسْلَامَ مَا عَلَیْهِ الْمَنَاکِحُ وَالْمَوَارِیثُ وَحَقْنُ الدِّمَاءِ ، وَالْاِیمَانَ یَشْرَکُ الْاِسْلَامَ ، وَالْاِسْلَامَ لَا یَشْرَکُ الْاِیمَانَ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَیُّهُمَا أَفْضَلُ : الْاِیمَانُ أَوِ الْاِسْلَامُ؟ فَإِنَّ مَنْ قِبَلَنَا یَقُولُونَ : إِنَّ الْاِسْلَامَ أَفْضَلُ مِنَ الْاِیمَانِ . فَقَالَ :«الْاِیمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْاِسْلَامِ». قُلْتُ : فَأَوْجِدْنِی ذلِکَ ، قَالَ : «مَا تَقُولُ فِیمَنْ أَحْدَثَ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مُتَعَمِّداً؟» قَالَ : قُلْتُ : یُضْرَبُ ضَرْباً شَدِیداً ، قَالَ : «أَصَبْتَ». قَالَ : «فَمَا تَقُولُ فِیمَنْ أَحْدَثَ فِی الْکَعْبَهِ مُتَعَمِّداً؟» قُلْتُ : یُقْتَلُ ، قَالَ : «أَصَبْتَ ، أَ لَا تَرَی أَنَّ الْکَعْبَهَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ ، وَأَنَّ الْکَعْبَهَ تَشْرَکُ الْمَسْجِدَ ، وَالْمَسْجِدَ لَا یَشْرَکُ الْکَعْبَهَ؟ وَکَذلِکَ الْاِیمَانُ یَشْرَکُ الْاِسْلَامَ ، وَالْاِسْلَامُ لَا یَشْرَکُ الْاِیمَانَ» .

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس بن عبدالرحمان ، از موسی بن بکیر (1) ، از فضیل بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ایمان با اسلام مشارکت دارد و اسلام با ایمان مشارکت ندارد» .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«ایمان با اسلام مشارکت می کند و اسلام با آن مشارکت نمی کند؛ زیرا که ایمان چیزی است که در دل ها ثابت شده ، و اسلام آن چیزی است که نکاح ها و میراث ها و حفظ خون ها بر آن جاری است . و ایمان با اسلام شرکت می کند و اسلام با ایمان شرکت نمی کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از حسن بن محبوب ، از ابوالصبّاح کنانی که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : کدام یک از این دو افضل است؛ ایمان یا اسلام؟ پس به درستی که آنان که در نزد ما هستند ، می گویند که : اسلام از ایمان افضل است . فرمود :«ایمان از اسلام بالاتر است» . عرض کردم : بیان آن را به من عطا کن و مرا به آن فیروزی ده ، تا توانگر شوم و در جواب دادن خصم قوی باشم . فرمود : «چه می گویی در باب کسی که در مسجدالحرام از روی عمد حدث کند؟» عرض کردم : او را می زنند ؛ زدنی سخت . فرمود : درست یافتی . وفرمود : «چه می گویی در باب کسی که در خانه کعبه از روی عمد حدث کند؟» عرض کردم : او را می کشند . فرمود : «درست یافتی . آیا نمی بینی که خانه کعبه از مسجدالحرام افضل است؟ و نمی بینی که خانه کعبه با مسجدالحرام شرکت می کند ، و مسجدالحرام با خانه کعبه شرکت نمی کند؟ و همچنین ایمان با اسلام شرکت می کند و اسلام با ایمان شرکت نمی کند» .

.

1- .در هر دو نسخه ، «بکیر» آمده ، اما نسخه متن عربی یعنی «بکر» درست است؛ ر . ک : معجم رجال الحدیث ،ج 19 ، ص 28 تا ص 31 .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«الْاِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِى الْقَلْبِ ، وَأَفْضى بِهِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَصَدَّقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَهِ لِلّهِ وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ ؛ وَالْاِسْلَامُ مَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ ، وَهُوَ الَّذِى عَلَيْهِ جَمَاعَهُ النَّاسِ مِنَ الْفِرَقِ كُلِّهَا ، وَبِهِ حُقِنَتِ الدِّمَاءُ ، وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَوَارِيثُ ، وَجَازَ النِّكَاحُ ، وَاجْتَمَعُوا عَلَى الصَّلَاهِ وَالزَّكَاهِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ ، فَخَرَجُوا بِذلِكَ مِنَ الْكُفْرِ ، وَأُضِيفُوا إِلَى الْاِيمَانِ ، وَالْاِسْلَامُ لَا يَشْرَكُ الْاِيمَانَ ، وَالْاِيمَانُ يَشْرَكُ الْاِسْلَامَ ، وَهُمَا فِى الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ يَجْتَمِعَانِ ، كَمَا صَارَتِ الْكَعْبَهُ فِى الْمَسْجِدِ وَالْمَسْجِدُ لَيْسَ فِى الْكَعْبَهِ ، وَكَذلِكَ الْاِيمَانُ يَشْرَكُ الْاِسْلَامَ ، وَالْاِسْلَامُ لَا يَشْرَكُ الْاِيمَانَ ؛ وَقَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا يَدْخُلِ الْاِيمانُ فِى قُلُوبِكُمْ» فَقَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَصْدَقُ الْقَوْلِ». قُلْتُ : فَهَلْ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِى شَىْءٍ مِنَ الْفَضَائِلِ وَ الْأَحْكَامِ وَالْحُدُودِ وَغَيْرِ ذلِكَ؟ فَقَالَ : «لَا ، هُمَا يَجْرِيَانِ فِى ذلِكَ مَجْرى وَاحِدٍ ، وَلكِنْ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِى أَعْمَالِهِمَا وَمَا يَتَقَرَّبَانِ بِهِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ». قُلْتُ : أَ لَيْسَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» وَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى الصَّلَاهِ وَالزَّكَاهِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ مَعَ الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ : «أَ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَيُضاعِفُهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَهً» ؟ فَالْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ يُضَاعِفُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ حَسَنَاتِهِمْ : لِكُلِّ حَسَنَهٍ سبعين ضِعْفاً ، فَهذَا فَضْلُ الْمُؤْمِنِ ، وَيَزِيدُهُ اللّهُ فِى حَسَنَاتِهِ عَلى قَدْرِ صِحَّهِ إِيمَانِهِ أَضْعَافاً كَثِيرَهً ، وَيَفْعَلُ اللّهُ بِالْمُؤْمِنِينَ مَا يَشَاءُ مِنَ الْخَيْرِ». قُلْتُ : أَ رَأَيْتَ مَنْ دَخَلَ فِى الْاِسْلَامِ أَ لَيْسَ هُوَ دَاخِلاً فِى الْاِيمَانِ؟ فَقَالَ : «لَا ، وَلكِنَّهُ قَدْ أُضِيفَ إِلَى الْاِيمَانِ ، وَخَرَجَ مِنَ الْكُفْرِ وَسَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلاً تَعْقِلُ بِهِ فَضْلَ الْاِيمَانِ عَلَى الْاِسْلَامِ : أَ رَأَيْتَ لَوْ أَبْصَرْتَ رَجُلاً فِى الْمَسْجِدِ ، أَ كُنْتَ تَشْهَدُ أَنَّكَ رَأَيْتَهُ فِى الْكَعْبَهِ؟» قُلْتُ : لَا يَجُوزُ لِى ذلِكَ . قَالَ : «فَلَوْ أَبْصَرْتَ رَجُلاً فِى الْكَعْبَهِ ، أَ كُنْتَ شَاهِداً أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «وَ كَيْفَ ذلِكَ؟!» قُلْتُ : إِنَّهُ لَا يَصِلُ إِلى دُخُولِ الْكَعْبَهِ حَتّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ ، فَقَالَ : «قَدْ أَصَبْتَ وَأَحْسَنْتَ» ثُمَّ قَالَ : «كَذلِكَ الْاِيمَانُ وَالْاِسْلَامُ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و محمدّ بن یحیی ، از احمد بن محمد ، هر دو از ابن محبوب ، از علی بن رئاب ، از حمران بن اعین ، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود : «ایمان، چیزی است که در دل استقرار دارد و آن را به سوی خدای عز و جل می کشاند و به او می رساند ، و عمل کردن به طاعت خدا و تسلیم کردن امر ما (1) آن را تصدیق می کند . و اسلام، چیزی است که ظاهر باشد از گفتار یا کردار ، و آن همان است که جماعت مردمان برآنند از همه فرقه های اسلام ، و به آن خون ها از ریختن باز داشته شده ، و میراث ها بر آن جاری گردید ، و نکاح جواز به هم رسانیده ، و همه فرق اسلام اجتماع کردند بر نماز و زکات و روزه و حجّ ، و به همین ، از کفر بیرون رفتند ، و به ایمان تصدیقی منسوب شدند . ولیکن اسلام با ایمان شرکت ندارد ، و ایمان با اسلام شرکت دارد ، و هر دو در گفتار و کردار جمع می شوند ، چنانچه خانه کعبه در مسجد الحرام واقع شده ، و مسجدالحرام در خانه کعبه نیست ، و همچنین ایمان شریک اسلام است ، و اسلام شریک ایمان نیست . و خدای عز و جل فرموده است : «قالَتِ الْاَعرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَما یَدْخُلِ الْایمانُ فی قُلُوبِکُمْ» (2) ؛ پس قول خدای عز و جل از همه قول ها راست تر است» . عرض کردم : پس آیا مؤمن را بر مسلمان هیچ زیادتی هست در باب چیزی از فضیلت های نفسانی و احکام شرعیّه و حدود آن و غیر اینها؟ فرمود :«نه ، بلکه مؤمن و مسلم در این باب ، جاری مجرای یک نفرند و حکم یک کس دارند ، ولیکن مؤمن را بر مسلمان زیادتی هست در باب اعمالی که به جا می آورد ، و آنچه به واسطه آن به سوی خدای عز و جل تقرّب می جویند» . عرض کردم : آیا خدای عز و جل نمی فرماید : «مَنْ جآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» (3) ؛ یعنی : «هر که بیاورد خصلت نیکی را ، پس از برای او است ده برابر آن». و تو فرمودی و ادّعا نمودی که ایشان با مؤمن بر نماز و زکات و روزه و حج اجتماع دارند . فرمود : «آیا خدای عز و جل نفرموده است که : «فیُضاعِفُهُ لَهُ أَضْعافا کَثیرَهً» (4) . و مؤمنان ، به خصوص آنان اند که خدای عز و جل حسنات و خوبی های ایشان را مضاعف می گرداند ، و هر حسنه ای از ایشان را هفتاد چندان می سازد؛ پس این زیادتی مؤمن است بر مسلمان ، و فضیلتی است که مؤمن دارد . و خدای تعالی از برایش زیاد می کند در حسناتی که دارد ، به اندازه صحّت ایمانش ، اضعاف بسیار ، و خدا با مؤمنان آنچه خواهد از خوبی می کند» . عرض کردم : مرا خبر ده که آیا کسی که در اسلام داخل شده ، داخل در

ایمان نیست؟ فرمود : «نه ، ولیکن چنین کسی منسوب به ایمان شده و از کفر بیرون رفته است ، و زود باشد که از برایت مثلی بزنم که به واسطه آن زیادتی ایمان را بر اسلام تعقّل کنی و بفهمی . مرا خبر ده که اگر مردی را در مسجدالحرام دیدی ، آیا چنان است که شهادت دهی که تو او را در خانه کعبه دیده ای؟» عرض کردم : این شهادت از برای من جائز نیست . فرمود : «پس اگر مردی را در خانه کعبه دیدی ، آیا شاهد می باشی که او در مسجدالحرام داخل شده؟» عرض کردم : آری . فرمود : «این امر چگونه می شود؟» عرض کردم : آنکه در خانه کعبه است ، به دخول کعبه معظّمه نمی رسد ، تا آنکه داخل مسجدالحرام شود . فرمود : «درست یافتی و خوب گفتی» . بعد از آن فرمود : «همچنین است ایمان و اسلام» .

.

1- .در هر دو نسخه «امر ما» آمده ، اما متن حدیث «أمره» به معانی «امر او» است.
2- .حجرات، 14.
3- .انعام، 160.
4- .بقره، 245.

16 بَابٌ آخَرُ مِنْهُ وَفِيهِ أَنَّ الْاِءسْلَامَ قَبْلَ الْاِءيمَانِعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ ، قَالَ : كَتَبْتُ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْاِءيمَانِ : مَا هُوَ؟ فَكَتَبَ إِلَىَّ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ :«سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللّهُ عَنِ الْاِءيمَانِ ؛ وَ الْاِءيمَانُ هُوَ الْاِءقْرَارُ بِاللِّسَانِ ، وَعَقْدٌ فِى الْقَلْبِ ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ ، وَالْاِءيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ ، وَهُوَ دَارٌ ، وَكَذلِكَ الْاِءسْلَامُ دَارٌ ، وَالْكُفْرُ دَارٌ ، فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِماً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِناً ، وَلَا يَكُونُ مُؤْمِناً حَتّى يَكُونَ مُسْلِماً ، فَالْاِءسْلَامُ قَبْلَ الْاِءيمَانِ وَهُوَ يُشَارِكُ الْاِءيمَانَ ، فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنْ كَبَائِرِ الْمَعَاصِى ، أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِى الَّتِى نَهَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا ، كَانَ خَارِجاً مِنَ الْاِءيمَانِ ، سَاقِطاً عَنْهُ اِسْمُ الْاِءيمَانِ ، وَثَابِتاً عَلَيْهِ اِسْمُ الْاِءسْلَامِ ، فَإِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ ، عَادَ إِلى دَارِ الْاِءيمَانِ ، وَلَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَا الْجُحُودُ وَالِاسْتِحْلَالُ بِأَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ : هذَا حَرَامٌ ، وَ لِلْحَرَامِ : هذَا حَلَالٌ ، وَدَانَ بِذلِكَ ، فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْاِءسْلَامِ وَالْاِءيمَانِ ، دَاخِلاً فِى الْكُفْرِ ، وَكَانَ بِمَنْزِلَهِ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكَعْبَهَ ، وَأَحْدَثَ فِى الْكَعْبَهِ حَدَثاً ، فَأُخْرِجَ عَنِ الْكَعْبَهِ وَعَنِ الْحَرَمِ ، فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ ، وَصَارَ إِلَى النَّارِ» .

.

16 . باب دیگر از این باب ، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است

16 باب دیگر از این باب ، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان استعلی بن ابراهیم ، از عبّاس بن معروف ، از عبدالرحمان بن ابی نجران ، از حمّاد بن عثمان ، از عبدالرّحیم قصیر روایت کرده است که گفت :با عبدالملک بن اعین به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام] نامه [نوشتیم ، و از آن حضرت سؤال کردیم از حقیقت ایمان که آن چیست؟ در جواب من با عبدالملک بن اعین نوشت که «سؤال کردی از ایمان خدا تو را رحمت کند . و ایمان ، اقرار کردن است به زبان و اعتقاد کردن در دل و عمل کردن به اعضا و جوارح . و ایمان ، بعضی از آن ، از بعضی ناشی می شود ، و اجزای آن به هم پیوسته است . و ایمان چون خانه است که اجزا دارد ، و همچنین اسلام چون خانه است ، و کفر نیز چون خانه است؛ پس گاه است که بنده ای مسلمان می باشد ، پیش از آنکه مؤمن باشد ، و مؤمن نمی باشد ، تا آنکه مسلمان باشد؛ پس اسلام پیش از ایمان است ، و اسلام با ایمان فی الجمله مشارکت می کند؛ پس هرگاه بنده ای گناه کبیره ای از گناهان کبیره ، یا گناه صغیره ای از گناهان صغیره را که خدای عز و جل از آنها نهی فرموده ، به عمل آورد ، از ایمان بیرون است و نام ایمان از او ساقط باشد ، ولیکن نام اسلام بر او ثابت است؛ پس اگر توبه کند و استغفار نماید ، به سوی خانه ایمان برگردد ، و چیزی او را به سوی کفر بیرون نمی برد ، مگر انکار و حلال شمردن آنچه حلال نباشد؛ به اینکه از برای حلال بگوید که این حرام است ، و از برای حرام بگوید که این حلال است ، و به آن اعتقاد داشته باشد و دینداری کند؛ پس در نزد این عقیده ، از دین اسلام و ایمان بیرون و در کفر داخل باشد ، و به منزله کسی است که داخل حرم شده باشد ، بعد از آن، داخل خانه کعبه شود ، و در خانه کعبه حدثی را واقع ساخته باشد؛ پس او را از خانه کعبه و از حرم بیرون می کنند ، و گردنش را می زنند ، و به سوی آتش جهنّم باز خواهد گشت» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الْاِيمَانِ وَالْاِسْلَامِ : قُلْتُ لَهُ : أَ فَرْقٌ بَيْنَ الْاَِسْلَامِ وَالْاِيمَانِ؟ قَالَ :«فَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلَهُ؟» قَالَ : قُلْتُ : أَوْرِدْ ذلِكَ ، قَالَ : «مَثَلُ الْاِيمَانِ وَالْاِسْلَامِ مَثَلُ الْكَعْبَهِ الْحَرَامِ مِنَ الْحَرَمِ ، قَدْ يَكُونُ فِى الْحَرَمِ وَلَا يَكُونُ فِى الْكَعْبَهِ ، وَلَا يَكُونُ فِي الْكَعْبَهِ حَتّى يَكُونَ فِى الْحَرَمِ ، وَقَدْ يَكُونُ مُسْلِماً وَلَا يَكُونُ مُؤْمِناً ، وَلَا يَكُونُ مُؤْمِناً حَتّى يَكُونَ مُسْلِماً» . قَالَ : قُلْتُ : فَيُخْرِجُ مِنَ الْاِيمَانِ شَىْءٌ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قُلْتُ : فَيُصَيِّرُهُ إِلى مَا ذَا؟ قَالَ : «إِلَى الْاِسْلَامِ أَوِ الْكُفْرِ». وَقَالَ : «لَوْ أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْكَعْبَهَ ، فَأَفْلَتَ مِنْهُ بَوْلُهُ ، أُخْرِجَ مِنَ الْكَعْبَهِ وَلَمْ يُخْرَجْ مِنَ الْحَرَمِ ، فَغَسَلَ ثَوْبَهُ وَتَطَهَّرَ ، ثُمَّ لَمْ يُمْنَعْ أَنْ يَدْخُلَ الْكَعْبَهَ ؛ وَلَوْ أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْكَعْبَهَ ، فَبَالَ فِيهَا مُعَانِداً ، أُخْرِجَ مِنَ الْكَعْبَهِ وَمِنَ الْحَرَمِ ، وَضُرِبَتْ عُنُقُهُ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه بن مهران که گفت : سؤال کردم او را از ایمان و اسلام ، و به او عرض کردم : آیا در میانه اسلام و ایمان فرقی هست؟ فرمود :«آیا از برایت مَثَل آن را بیان کنم؟» راوی می گوید : عرض کردم : آن مثل را ایراد فرما . فرمود : «مَثَل ایمان و اسلام ، مثل خانه کعبه محرّمه است نسبت به حرم . گاه است که کسی در حرم می باشد و در خانه کعبه نمی باشد؛ و در کعبه نمی باشد تا آنکه در حرم باشد . و گاه است که کسی مسلمان می باشد و مؤمن نمی باشد ، تا آنکه مسلمان باشد» . سماعه می گوید : عرض کردم : چیزی این کس را از ایمان بیرون می برد؟ فرمود : «آری» . عرض کردم : پس او را به سوی چه چیزی می کشاند؟ فرمود : «به سوی اسلام یا کفر» . و فرمود : «اگر مردی داخل خانه کعبه شود و بولش از او رها شود ، او را از خانه کعبه بیرون می کنند ، و از حرم بیرون نمی کنند؛ پس جامه خود را می شوید و خود را پاک می کند . بعد از آن، کسی او را از داخل شدن در خانه کعبه منع نمی کند . و اگر مردی داخل خانه کعبه شود و از روی عناد در آن بول کند ، او را از خانه کعبه و از حرم بیرون می کنند و گردنش را می زنند» .

.

17 بَابُعَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ آدَمَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مَیْمُونٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أُنَاساً تَکَلَّمُوا فِی هذَا الْقُرْآنِ بِغَیْرِ عِلْمٍ ، وَذلِکَ أَنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی یَقُولُ : «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَا اللّهُ» الْآیَهَ ، فَالْمَنْسُوخَاتُ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ ، وَالْمُحْکَمَاتُ مِنَ النَّاسِخَاتِ . إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نُوحاً إِلی قَوْمِهِ : «أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِیعُونِ» ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلی اللّهِ وَحْدَهُ ، وَأَنْ یَعْبُدُوهُ وَلَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً ، ثُمَّ بَعَثَ الْأَنْبِیَاءَ عَلی ذلِکَ إِلی أَنْ بَلَغُوا مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله ، فَدَعَاهُمْ إِلی أَنْ یَعْبُدُوا اللّهَ وَلَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً ، وَقَالَ : «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَیَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ» فَبَعَثَ الْأَنْبِیَاءَ إِلی قَوْمِهِمْ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَالْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ، فَمَنْ آمَنَ مُخْلِصاً وَمَاتَ عَلی ذلِکَ ، أَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّهَ بِذلِکَ ، وَذلِکَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ، وَذلِکَ أَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُنْ یُعَذِّبُ عَبْداً حَتّی یُغَلِّظَ عَلَیْهِ فِی الْقَتْلِ ، وَالْمَعَاصِی الَّتِی أَوْجَبَ اللّهُ عَلَیْهِ بِهَا النَّارَ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا . فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِکُلِّ نَبِیٍّ مَنِ اسْتَجَابَ لَهُ مِنْ قَوْمِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ، جَعَلَ لِکُلِّ نَبِیٍّمِنْهُمْ شِرْعَهً وَمِنْهَاجاً ، وَالشِّرْعَهُ وَالْمِنْهَاجُ سَبِیلٌ وَسُنَّهٌ ، وَقَالَ اللّهُ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله : «إِنّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ وَالنَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ» وَأَمَرَ کُلَّ نَبِیٍّ بِالْأَخْذِ بِالسَّبِیلِ وَالسُّنَّهِ ، وَکَانَ مِنَ السَّبِیلِ وَالسُّنَّهِ الَّتِی أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا مُوسی علیه السلام أَنْ جَعَلَ عَلَیْهِمُ السَّبْتَ ، وَکَانَ مَنْ أَعْظَمَ السَّبْتَ وَلَمْ یَسْتَحِلَّ أَنْ یَفْعَلَ ذلِکَ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ ، أَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّهَ ، وَمَنِ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهِ ، وَاسْتَحَلَّ مَا حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ مِنَ الْعَمَلِ الَّذِی نَهَاهُ اللّهُ عَنْهُ فِیهِ ، أَدْخَلَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ ، وَذلِکَ حَیْثُ اسْتَحَلُّوا الْحِیتَانَ ، وَاحْتَبَسُوهَا ، وَأَکَلُوهَا یَوْمَ السَّبْتِ ، غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونُوا أَشْرَکُوا بِالرَّحْمنِ ، وَلَا شَکُّوا فِی شَیْءٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ مُوسی علیه السلام ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً خاسِئِینَ» . ثُمَّ بَعَثَ اللّهُ عِیسی علیه السلام بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَالْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِاللّهِ ، وَجَعَلَ لَهُمْ شِرْعَهً وَمِنْهَاجاً ، فَهَدَمَتِ السَّبْتَ الَّذِی أُمِرُوا بِهِ أَنْ یُعْظِمُوهُ قَبْلَ ذلِکَ ، وَعَامَّهَ مَا کَانُوا عَلَیْهِ مِنَ السَّبِیلِ وَالسُّنَّهِ الَّتِی جَاءَ بِهَا مُوسی ، فَمَنْ لَمْ یَتَّبِعْ سَبِیلَ عِیسی ، أَدْخَلَهُ اللّهُ النَّارَ وَإِنْ کَانَ الَّذِی جَاءَ بِهِ النَّبِیُّونَ جَمِیعاً أَنْ لَا

يُشْرِكُوا بِاللّهِ شَيْئاً. ثُمَّ بَعَثَ اللّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ هُوَ بِمَكّةَ عَشْرَ سِنِينَ ، فَلَمْ يَمُتْ بِمَكَّةَ فِى تِلْكَ الْعَشْرِ سِنِينَ أَحَدٌ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَسُولُ اللّهِ إِلَا أَدْخَلَهُ اللّهُ الْجَنَّةَ بِإِقْرَارِهِ وَ هُوَ إِيمَانُ التَّصْدِيقِ وَلَمْ يُعَذِّبِ اللّهُ أَحَداً مِمَّنْ مَاتَ وَ هُوَ مُتَّبِعٌ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله عَلى ذلِكَ إِلَا مَنْ أَشْرَكَ بِالرَّحْمنِ . وَ تَصْدِيقُ ذلِكَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِى سُورَهِ بَنِى إِسْرَائِيلَ بِمَكَّةَ : «وَقَضى رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» إِلى قَوْلِهِ تَعَالى : «إِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً» أَدَبٌ وَعِظَهٌ وَتَعْلِيمٌ وَنَهْيٌ خَفِيفٌ ، وَلَمْ يَعِدْ عَلَيْهِ ، وَلَمْ يَتَوَاعَدْ عَلى اجْتِرَاحِ شَىْءٍ مِمَّا نَهى عَنْهُ ، وَأَنْزَلَ نَهْياً عَنْ أَشْيَاءَ حَذَّرَ عَلَيْهَا ، وَلَمْ يُغَلِّظْ فِيهَا ، وَلَمْ يَتَوَاعَدْ عَلَيْهَا . وَ قَالَ : «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبِيراً وَلا تَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَساءَ سَبِيلاً وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِى الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً وَلا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلاً وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً وَلا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً وَلا تَمْشِ فِى الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً كُلُّ ذلِكَ كانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً ذلِكَ مِمّا أَوْحى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَهِ وَلا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقى فِى جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً» . وَ أَنْزَلَ فِى «وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشى» : «فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظّى لا يَصْلاها إِلَا الْأَشْقَى الَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلّى» فَهذَا مُشْرِكٌ . وَ أَنْزَلَ فِى «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» : «وَأَمّا مَنْ أُوتِىَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً وَيَصْلى سَعِيراً إِنَّهُ كانَ فِى أَهْلِهِ مَسْرُوراً إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلى» فَهذَا مُشْرِكٌ . وَ أَنْزَلَ فِى «تَبَارَكَ» : «كُلَّما أُلْقِىَ فِيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا وَقُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَىْ ءٍ» فَهؤُلَاءِ مُشْرِكُونَ . وَ أَنْزَلَ فِى «الْوَاقِعَهِ» : «وَ أَمّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَهُ جَحِيمٍ» فَهؤُلَاءِ مُشْرِكُونَ . وَ أَنْزَلَ فِى «الْحَاقَّهِ»: «وَ أَمّا مَنْ أُوتِىَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِى لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَهَ ما أَغْنى عَنِّى مالِيَهْ» إِلى قَوْلِهِ: «إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللّهِ الْعَظِيمِ» فَهذَا مُشْرِكٌ . وَأَنْزَلَ فِى «طسم»: «وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَالْغاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» جُنُودُ إِبْلِيسَ ذُرِّيَّتُهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ . وَ قَوْلُهُ : «وَ ما أَضَلَّنا إِلَا الْمُجْرِمُونَ» يَعْنِى الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ اقْتَدَوْا بِهِمْ هؤُلَاءِ ، فَاتَّبَعُوهُمْ عَلى شِرْكِهِمْ ، وَهُمْ قَوْمُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله لَيْسَ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارى أَحَدٌ . وَ تَصْدِيقُ ذلِكَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ ، «كَذَّبَ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ» ، «كَذَّبَتْ قَوْمُ

لَوطٍ» لَيْسَ فِيهِمُ الْيَهُودُ الّذِينَ قَالُوا : «عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ» ، وَلَا النَّصَارَى الّذِينَ قَالُوا : «الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ» سَيُدْخِلُ اللّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى النَّارَ ، وَيُدْخِلُ كُلَّ قَوْمٍ بِأَعْمَالِهِمْ . وَ قَوْلُهُمْ : «وَ ما أَضَلَّنا إِلَا الْمُجْرِمُونَ» إِذْ دَعَوْنَا إِلى سَبِيلِهِمْ ذلِكَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ حِينَ جَمَعَهُمْ إِلَى النَّارِ : «قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النّارِ» وَقَوْلُهُ : «كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتّى إِذَا ادّارَكُوا فِيها جَمِيعاً» بَرِئَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَلَعَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، يُرِيدُ بَعْضُهُمْ أَنْ يَحُجَّ بَعْضاً رَجَاءَ الْفَلْجِ ، فَيُفْلِتُوا مِنْ عَظِيمِ مَا نَزَلَ بِهِمْ ، وَلَيْسَ بِأَوَانِ بَلْوى ، وَلَا اخْتِبَارٍ ، وَلَا قَبُولِ مَعْذِرَةٍ ، وَلَاتَ حِينَ نَجَاةٍ ، وَالْآيَاتُ وَأَشْبَاهُهُنَّ مِمَّا نَزَلَ بِهِ بِمَكَّةَ ، وَلَا يُدْخِلُ اللّهُ النَّارَ إِلَا مُشْرِكاً . فَلَمَّا أَذِنَ اللّهُ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فِى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَهِ ، بَنَى الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ : شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَإِقَامِ الصَّلَاهِ ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاهِ ، وَحِجِّ الْبَيْتِ ، وَصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْحُدُودَ وَقِسْمَةَ الْفَرَائِضِ ، وَأَخْبَرَهُ بِالْمَعَاصِى الَّتِى أَوْجَبَ اللّهُ عَلَيْهَا وَبِهَا النَّارَ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا . وَ أَنْزَلَ فِى بَيَانِ الْقَاتِلِ : «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَغَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً» وَلَا يَلْعَنُ اللّهُ مُؤْمِناً ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ اللّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً خالِدِينَ فِيها أَبَداً لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلا نَصِيراً» وَكَيْفَ يَكُونُ فِى الْمَشِيئَهِ وَقَدْ أَلْحَقَ بِهِ حِينَ جَزَاهُ جَهَنَّمَ الْغَضَبَ وَاللَّعْنَهَ ، وَ قَدْ بَيَّنَ ذلِكَ مَنِ الْمَلْعُونُونَ فِى كِتَابِهِ . وَ أَنْزَلَ فِى مَالِ الْيَتِيمِ مَنْ أَكَلَهُ ظُلْماً : «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ ناراً وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيراً» وَذلِكَ أَنَّ آكِلَ مَالِ الْيَتِيمِ يَجِىءُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالنَّارُ تَلْتَهِبُ فِى بَطْنِهِ حَتّى يَخْرُجَ لَهَبُ النَّارِ مِنْ فِيهِ يَعْرِفُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ أَنَّهُ آكِلُ مَالِ الْيَتِيمِ . وَ أَنْزَلَ فِى الْكَيْلِ : «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ» وَلَمْ يَجْعَلِ الْوَيْلَ لِأَحَدٍ حَتّى يُسَمِّيَهُ كَافِراً ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» . وَ أَنْزَلَ فِى الْعَهْدِ : «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَأَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِى الْآخِرَهِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ» وَالْخَلَاقُ النَّصِيبُ ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ فِى الْآخِرَهِ ، فَبِأَىِّ شَىْءٍ يَدْخُلُ الْجَنَّهَ؟ وَ أَنْزَلَ بِالْمَدِينَهِ : «الزّانِى لا يَنْكِحُ إِلّا زانِيَهً أَوْ مُشْرِكَهً وَالزّانِيَهُ لا يَنْكِحُها إِلّا زانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» فَلَمْ يُسَمِّ اللّهُ الزَّانِىَ مُؤْمِناً وَلَا الزَّانِيَهَ مُؤْمِنَهً ، وَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لَيْسَ يَمْتَرِى فِيهِ أَهْلُ الْعِلْمِ أَنَّهُ قَالَ : لَا يَزْنِى الزَّانِى حِينَ يَزْنِى وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ؛ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذلِكَ ، خُلِعَ عَنْهُ الْإِيمَانُ كَخَلْعِ الْقَمِيصِ . وَ نَزَلَ بِالْمَدِينَهِ : «وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَهً وَلا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَهً أَبَداً وَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ إِلَا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» فَبَرَّأَهُ اللّهُ مَا كَانَ مُقِيماً عَلَى الْفِرْيَهِ مِنْ أَنْ يُسَمّى بِالْإِيمَان ؛ قَالَ

اللّهُ عَزَّ وَجَلّ : «أ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ» وَجَعَلَهُ اللّهُ مُنَافِقاً ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ» وَجَعَلَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَوْلِيَاءِ إِبْلِيسَ ؛ قَالَ : «إِلَا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» وَجَعَلَهُ مَلْعُوناً ، فَقَالَ : «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» وَلَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَى مُؤْمِنٍ ، إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلى مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَهُ الْعَذَابِ ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ ، فَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «(فَأَمّا مَنْ) أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِکَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَلا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً» . وَ سُورَهُ النُّورِ أُنْزِلَتْ بَعْدَ سُورَهِ النِّسَاءِ ؛ وَتَصْدِيقُ ذلِکَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِى سُورَهِ النِّسَاءِ : «وَ اللاّتِى يَأْتِينَ الْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى الْبُيُوتِ حَتّى يَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» وَالسَّبِيلُ الَّذِى قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «سُورَهٌ أَنْزَلْناها وَفَرَضْناها وَأَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزّانِيَهُ وَالزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ وَلا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فِى دِينِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الْاخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» » .

.

17 باب (1)علی بن محمد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از آدم بن اسحاق ، از عبدالرّزّاق بن مهران ، از حسین بن میمون ، از محمد بن سالم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«گروهی در این قرآن سخن گفتند بی آنکه علم داشته باشند . و بیان آن، این است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید : «هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَامَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغآءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغآءَ تَأْویلِهِ وَما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ اِلَا اللّهُ» (2) تا آخر آیه که با ترجمه گذشت (3) ؛ پس منسوخات و آنها که حکم آن برطرف شده ، از جمله متشابهات اند که تأویل آنها را غیر از خدا و راسخان در علم کسی نمی داند ، و محکمات آنها از جمله ناسخات اند . به درستی که خدای عز و جل نوح را به سوی قوم خویش فرستاد ، به آنکه بپرستید خدا را به یگانگی ، و از نافرمانی او بپرهیزید ، و از عقوبتش بترسید ، و مرا اطاعت کنید در هر چه امر و نهی کنم؛ چه ، طاعت من مقرون به طاعت خدا است . بعد از آن، ایشان را دعوت نمود به سوی خدا به تنهایی ، و اینکه او را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نگردانند . بعد از آن، پیغمبران علیهم السلام را مبعوث گردانید بر این امر ، تا به محمد صلی الله علیه و آله رسیدند؛ پس ایشان را دعوت نمود به سوی اینکه خدا را بپرستند و چیزی را با او شریک نسازند ، و فرمود : «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدَّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحا وَالَّذی أَوْحَیْنا اِلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ اِبْرهیمَ وَمُوسی وَعیسی أَنْ أَقیمُوا الدّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکینَ ماتَدْعُوهُمْ اِلَیْهِ اللّهُ یَجْتَبی اِلَیْهِ مَنْ یَشآءُ وَیَهْدی اِلَیْهِ مَنْ یُنیبَ» (4) ؛ پس پیغمبران را به سوی قوم ایشان مبعوث گردانید ، با تکلیف به شهادت دادن به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و اقرار کردن به آنچه آن پیغمبر از نزد خدا آورده بود؛ پس هر که ایمان آورد و اعتقاد کرد از روی اخلاص ، و بر این اعتقاد مرد ، خدا به همین او را داخل بهشت گردانید . و علّت این ، آن است که خدا بر بندگان خویش ستم نمی کند . و بیانش آن است که خدا چنان نبُوَد که بنده را عذاب کند ، تا آنکه بر آن جناب غلظت و شدّت می کرد در کشتن و سایر معصیت ها ، که خدا بر خود واجب گردانیده به سبب آنها آتش دوزخ را ، برای کسی که به آنها عمل کند ، و بر خود لازم ساخته که فاعل آنها را به جهنّم برد؛ پس در هنگامی که هر پیغمبری را اجابت و اطاعت نمود ، هر که او را اجابت کرد از قومش از مؤمنان ، از برای هر پیغمبری از پیغمبران ،

شرعت و منهاجی قرار داد و شرعت و منهاج ، راه و رویه است (5) . و خدای تعالی به محمد صلی الله علیه و آله فرمود : «اِنّا أَوْحَیْنا اِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا اِلی نُوحٍ وَ النَّبیّینَ مِنْ بَعْدِهِ» (6) ؛ یعنی :«به درستی که ما وحی کردیم به سوی تو ،چنانچه وحی کردیم به سوی نوح و پیغمبران بعد از او». و هر پیغمبری را به عمل کردن به راه و رویّه ای امر فرمود ، و از جمله راه و رویّه ای که خدای عز و جل موسی علیه السلام را به آنها امر فرموده بود ، آن بود که شنبه داری را که تعظیم روز شنبه است بر بنی اسرائیل قرار داد . و تعظیم شنبه آن بود که در آن عبادت کنند و مشغول کاری نشوند و شکار ماهی نکنند؛ پس امر چنان بود که هر کس تعظیم شنبه می نمود ، و حلال نمی دانست که آنچه را که از آن ممنوع بود به جا آورد از ترس خدا ، خدا او را در بهشت داخل می فرمود ، و هر که استخفاف به حقّ شنبه می کرد ، و حلال می شمرد آنچه را که خدا بر او حرام گردانیده بود از عملی که خدا او را در آن روز ، از آن نهی فرموده بود ، خدای عز و جل او را داخل آتش جهنّم می گردانید . و این در وقتی بود که ماهیان را حلال شمردند و آنها را حبس نمودند در روز شنبه و آنها را خوردند . خدا بر ایشان غضب فرمود ، بی آنکه چنان باشند که به خداوند مهربان شرک آورده باشند ، و نه آنکه در چیزی از آنچه موسی آن را آورده بود ، شک داشته باشند . خدای عز و جل فرموده : «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذینَ اعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قَرِدَةً خاسِئینَ» (7) ؛ یعنی : «و هر آینه به حقیقت دانستید احوال آن را که از حدّ فرمان درگذشتند از قوم شما ، در قیام نمودن به کار شنبه. (8) پس گفتیم به ایشان که باشید به صورت بوزینگان رانده شدگان» . بعد از آن، خدا عیسی علیه السلام را مبعوث گردانید ، با تکلیف به گواهی دادن به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و اقرار کردن به آنچه آن را از نزد خدا آورده بود ، و از برای ایشان شریعت و راه راست و روشنی قرار داد؛ پس آن شریعت شنبه را که به تعظیم آن مأمور بودند ، پس از آن بر هم زد ، و همچنین عامّه آنچه بر آن بودند ، از راه و رویه ای که موسی علیه السلام آنها را آورده بود؛ پس هر که راه عیسی را پیروی ننمود ، خدا او را داخل آتش جهنّم گردانید ، و هر چند که آنچه همه پیغمبران آن را آورده بودند ، آن بود که چیزی را با خدا شریک نسازند . بعد از آن، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید ، و آن حضرت ده سال در مکّه تشریف داشت؛ پس در عرض مدّت آن ده سال (9) ، در مکّه کسی نمرد ، که گواهی دهد به آن که خدایی نیست ، مگر خدا ، و به آنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است ، مگر آنکه خدا او را داخل بهشت گردانید به همان اقراری که کرد . و آن ایمان تصدیق است ، که غیر از تصدیق کردن چیزی در آن معتبر نبود . و خدا هیچ کس را از آنان که مردند ، در حالی که پیرو محمد صلی الله علیه و آله

بودند ، بر این اعتقاد عذاب نفرمود ، مگر کسی که به خداوند مهربان شرک آورده بود . و مصدّق این مطلب آن است که خدای عز و جل در مکّه ، در سوره بنی اسرائیل بر آن حضرت فرو فرستاد که : «وقَضَی ربُّکَ أَنْ لاتَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا» (10) ، تا قول آن جناب تعالی : «اِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبیرا بَصیرا» 11 (و حضرت بعد از ذکر آیه می فرماید) : اینها ادب است یعنی طریقه پسندیده . و به اصلاح و پند دادن و آموزانیدن و نهی سبُک که شدّت و غلظتی در آن نیست ، و بر آن وعده ای نفرموده که ایشان را ثوابی کرامت کند ، و بر کسب کردن چیزی از آنچه از آن نهی کرده ، وعیدی ننموده که ایشان را عقابی فرماید؛ بلکه مجرّد امر و نهی و بُکُن مَکُن است . و در همین سوره بعد از آیات مذکوره ، نهی از چیزی چند فرو فرستاد که بر آنها تحذیر فرمودو ایشان را ترسانید ، ولیکن در باب آنها درشتی نکرد و بر گردن آنها وعیدِ عقاب نفرمود ، و فرمود : «وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَاِیّاکُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبیرا * وَلا تَقْرَبُوا الزِّنی اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَساءَ سَبیلاً * وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوما فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطانا فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُورا * وَلا تَقْرَبُوا مالَ الیَتیمِ اِلّا بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُولاً * وَأَوْفُوا الْکَیلَ اِذا کِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأویلاً * وَلا تَقفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً * وَلا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحا اِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً. کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوها * ذلِکَ مِمّا أَوْحی اِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَلا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ اِلها آخَرَ فَتُلْقی فی جَهَنَّمَ مَلُومَامَدْحُورا» (11) ؛یعنی : «و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی ، و توهّم اینکه مبادا به جهت انفاق بر ایشان فقیر و درویش شوید . ما روزی می دهیم ایشان و شما را؛ پس برای روزی ایشان مضطرب مباشید . به درستی که کشتن ایشان خطایی است بزرگ؛ چه آن موجب قطع نسل است . و نزدیک مشوید به زنا و گرد آن مگردید . به درستی که زنا خصلتی است بد و زشت و بسیار قبیح ، و بد راهی است زنا (چه آن موجب قطع نسل است ، و سبب فتنه و نزاع و قطع حقوق پدران بر فرزندان) . و مکشید آن تنی را که خدای تعالی کشتن آن را حرام گردانیده؛ مانند مسلمانان و اهل ذمّه و معاهدان ، مگر به حکم راستی (که قصاص است یا ارتداد یا زنا ، با اجتماع شرایط کشتن) . و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد؛ یعنی مستوجب کشتن نباشد ، پس به حقیقت که قرار دادیم از برای ولیّ او و متولّی امر او ، بعد از کشتن او ، تسلّط و قوّتی بر مؤاخذه ، به مقتضای قتل ، از قصاص و دیه؛ پس باید که ولیّ خون اسراف نکند ، و از اندازه بیرون نرود (در باب کشتن کشنده ، به آنکه غیر کشنده را نکشد ، و کشنده را مثله نکند ، مجملاً آنکه قصاص را به

طریق قرارداد شارع به عمل آورد و آنچه خود می خواهد نکند) . به درستی که ولیّ خون یاری داده شده است؛ چه خدا او را بر کشتن کشنده یا دیه گرفتن مسلّط فرموده ، و همین تسلّط او را بس است . و نزدیک مشوید به مال یتیم و طفل بی پدر ، و در آن تصرّف مکنید ، مگر به طریقه ای که آن طریقه نیکوتر است شرعا و عرفا (12) ، تا برسد به غایت قوّت خویش (یعنی به حدّ بلوغ رسد و آثار رشد در او ظاهر شود) . و وفا کنید به عهد و پیمانی که خدای تعالی با شما بسته (13) . به درستی که عهد مسئول است و از آن سؤال خواهید شد ، تا به مقتضای نقض و وفا با شما رفتار شود . و تمام پیمایید پیمانه را چون بپیمایید ، و بسنجید به ترازوی راست یا به قپان که ترازوی بزرگ است . این تمامْ سنجیدن و راست سنجیدن بهتر است (از خیانت) ، و نیکوتر از روی بازگشت و عاقبت (14) . و از پیْ مَرو آن چیزی را که نیست تو را به آن دانشی ، و به گمان تبعیّتِ آن مکن . به درستی که گوش و چشم و دل و همه این اعضا از آن پرسیده خواهد شد (که از گوش پرسیده شود : چه شنیدی؟ و از چشم ، چه دیدی؟ و از دل ، چه دانستی و اعتقاد کردی؟) . و مَرو در زمین از روی مَرَح و سخت شادی کردن ، یا در حالی که صاحب شادی سخت باشی؛ یعنی در راه رفتن مَخَرام و متکبّرانه مرو . به درستی که تو هرگز زمین را به پای در آن کشیدن و سخت رفتن نمی توانی شکافت ، و هرگز به کوه ها نتوانی رسید ، از روی درازی . همه اینها که مذکور شد ، بدان (یعنی آنچه نهی از آن شده ، در نزد پروردگار تو کراهت داشته شده است .) که پروردگارت آنها را ناخوش دارد ، و او را از آنها بد آید . این احکام مذکوره، از آن چیزی است که پروردگارت به سوی تو وحی فرمود ، از حکمت و علمی که شناخت حق است با زیادتی عمل . و فرا مگیر با خدا ، خدای دیگر را؛ پس انداخته شوی در دوزخ ، در حالی که ملامت کرده شده باشی ، و دور گردانیده شده از رحمت خدای تعالی » . و در سوره «وَاللَّیْلِ اِذا یَغْشی» (15) فرو فرستاد که : «فَأَنْذَرْتُکُمْ نارا تَلَظّی * لا یَصْلیها اِلَّا الْاَشْقی * الَّذی کَذَّبَ وَ تَوَلّی» (16) ؛ یعنی : «پس می ترسانم شما را ای اهل مکّه ! از آتشی که زبانه می کشد . در نیاید در آن (یعنی به طریق دوام و لزوم) ، مگر بدبخت تری که (حق را) تکذیب کرد و روی بگردانید (از اطاعت مفروضه) و پشت به آن نمود» . و حضرت فرمود : «این اشقی که خدا وعده دخول جهنّم به او داده ، مشرک است . و در سوره «اِذا السَّمآءُ انْشَقَّتْ» (17) ،فرو فرستاد که : «وَأَمّا مَنْ أُوتیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ. فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُورا * وَیَصْلی سَعیرا * اِنَّهُ کانَ فی أَهْلِهِ مَسْرُورا * اِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ یَحُورَ بَلی» (18) ؛ یعنی : «و امّا آنکه داده شود نامه کردار خویش را از پس پشتش به دست چپ ، پس زود باشد که بخواند؛ یعنی آواز دهد هلاکت را و گوید : واثبوراه ! (19) و درآید در آتش افروخته . به درستی که او در

میان کسان خود شادمان (و به مال فانی و جاه ناپایدار ، به جهت فرطِ غرور شادان) بود ، و یا فارغ بود از روزِ شمار . به درستی که او گمان برده که هرگز بازنگردد ، و او را بعث و نشوری نباشد . آری !» (او را بازگشت خواهد بود) . حضرت فرمود : «این کس که مذکور شد ، مراد از آن مشرک است . و در سوره تبارک فرو فرستاد که : «كُلَّما أُلْقِيَ فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذيرٌ * قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَذَّبْنا وَقُلْنا ما نَزَّلَ اللّهُ مِنْ شَيْءٍ» (20) ؛ یعنی : «در هر زمان که گروهی انداخته شوند در دوزخ ، خازنان آن؛ یعنی مالک و اعوان سؤال کنند از ایشان که : آیا بیم کننده ای به نزد شما نیامد؟ و پیغمبری بر شما مبعوث نشد که شما را از خدا و عذاب او بترساند؟ گویند : آری ، به تحقیق آمدند ما را پیغمبران ترساننده؛ پس ایشان را به دروغ نسبت دادیم و گفتیم : خدا فرو نفرستاده هیچ چیز از آنچه شما می گویید» . و حضرت فرمود : «این گروه مشرکانند . و در سوره واقعه فرو فرستاد : «وَأَمّا اِنْ كانَ منَ الْمُكَذِّبينَ الضّالّينَ * فَنُزُلٌ مِنْ حَميمٍ * وَ تَصْلِيَهُ جَحيمٍ» (21) ؛ یعنی : «و امّا اگر مرده ، از جمله تکذیب کنندگان گمراهان باشد ، پس او را است پیشکشی در قبر ، از آب گرم کرده در دوزخ ، و درآوردن در آتش سوزان در روز قیامت». و حضرت فرمود : «این گروه مشرکانند . و در سوره حاقّه فرو فرستاد : «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَني لَمْ أُوتَ كِتابِيَه * وَلَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَه * يا لَيْتَها كانَتْ الْقاضِيَةَ * ما أَغنى عَنّي مالِيَهْ» (22) تا قول آن جناب : «اِنّه لا يُؤْمِنُ بِاللّهِ الْعَظيمِ» (23) » و ترجمه آن، این است : «و امّا آنکه داده شود نوشته خویش و نامه اعمالش را به دست چپش ، بعد از آنکه بر بدی های خود واقف شود ، بگوید از روی ندامت : ای کاشکی که داده نمی شدم نامه خود را ، و نمی دانستم که حساب من چیست ! ای کاش آن مردنی که در دنیا به آن مُردم ، حکم کننده بود به فنای ابدی ، یا قطع کننده امر من ، تا زنده نمی شدم ، (یا حکم کننده به مردن من ، که الحال می مردم) ! دفع نکرد از من عذاب را ، مال من و آنچه مرا بود ، . . . به درستی که او در دنیا چنان بود که ایمان نمی آورد به خدای بزرگوار ، که مستحقّ عظمت و بزرگواری است» . و حضرت فرمود : «این مشرک است . و در سوره طِسم [= شعرا] فرو فرستاد که : «وَبُرِّزَتِ الْجَحيمُ لِلْغاوينَ * وَقيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ * فَكُبْكِبُوا فيها هُمْ وَالْغاوُونَ * وَجُنُودُ اِبْليسَ أَجْمَعُونَ» (24) ؛ یعنی : «و ظاهر ساخته شود دوزخ از برای گمراهان ، تا در آن نظر کنند و مکان های خود را ببینند . و گفته شود به ایشان بر وجه عتاب و سرزنش ، که کجایند آنچه پیوسته آن را می پرستیدید از غیر خدا. یعنی کجایند خدایان شما که به آنها امیدوار بودید؟ ! آیا هیچ یاری می دهند شما را به دفع عذاب از شما؟ ! یا انتقام می کشند از برای شما ، از کسی که شما را عذاب می کند؟ ! یا ممتنع می

شوند از عذاب خود و آن را از خود دفع می توانند کرد؟! پس نگون سار گردانیده شوند در دوزخ ، ایشان و گمراهان و لشکرهای شیطان ، همه ایشان» . و حضرت فرمود : «لشکرهای شیطان، ذرّیّه اویند از شیاطین . و قول خدا که حکایت است از قول ایشان : «وَما أَضَلَّنا اِلّا الْمُجْرِمُونَ» (25) ؛ یعنی : «و گمراه نگردانیدند ما را و بر ضلالت نداشتند ، مگر گناهکاران» . مقصود از آن مشرکان اند ، که این گروه به ایشان اقتدا کردند و ایشان را بر شرکی که داشتند پیروی نمودند . و ایشان قوم محمدند صلی الله علیه و آله ، و یکی از یهود و نصاری در ایشان داخل نیستند . و مصدّق این ، قول خدای عز و جل است : «کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ» (26) ؛ یعنی : «تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح». «کَذَّبَ أَصْحابُ الْأَیْکَهِ» (27) ؛ یعنی : «تکذیب کردند یاران ایکه (28) ». «کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ» (29) ؛ یعنی : «تکذیب کردند قوم لوط». (30) و حضرت بعد از ذکر سه فرقه ای مزبوره می فرماید : «در ایشان ، یهودان که گفتند : عُزَیر پسر خدا است داخل نیستند و نه نصارا که گفتند : مسیح پسر خدا است . و زود باشد که خدا یهود و نصاری را داخل جهنّم گرداند ، و هر گروهی را به کردارهای ایشان داخل آتش گرداند . و قول ایشان : و گمراه نکردند ما را ، مگر گناهکاران؛ زیرا که ایشان ما را به سوی راه خویش دعوت کردند . در معنی همان قول خدای عز و جل است در باب ایشان ، در هنگامی که ایشان را جمع فرموده به سوی آتش ، یا در آن جمع فرموده : «قالَتْ أُخْراهُم لِأُولیهُمْ رَبَّنا هُولآءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذابا ضِعْفا مِنَ النّارِ،» (31) تا قول آن جناب که : «کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتّی اِذا ادّارَکُوا فیها جَمیعا» (32) » . (33) و حضرت می فرماید : تا آنکه چون به یکدیگر رسند در دوزخ همه ایشان ، بعضی ازایشان از بعضی بیزاری جوید ، که از یکدیگر بیزار شوند و یکدیگر را لعنت کنند . و بعضی ازایشان خواهد که بر بعضی حجّت آورد و غالب گردد ، به جهت امیدواری گشایش و خلاص ، تا آنکه رها شوند از بزرگی آنچه بر ایشان فرود آمده ، و حال آنکه آن وقت ، وقت ابتلاء و امتحان و پذیرفتن بهانه و هنگام نجات نیست . و این آیات و امثال اینها ، از آن چیزی است که خدا آن را در مکّه فرو فرستاد ، که خدا داخل آتش جهنّم نمی گرداند ، مگر کسی را که مشرک باشد . پس چون خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را رخصت داد در باب بیرون آمدن از مکّه به سوی مدینه ، اسلام بر پنج چیز بنا شد : گواهی دادن به آنکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است ، و به پا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ خانه کعبه و روزه ماه مبارک رمضان . و حدود و قسمت کردن میراث ها را بر او فرو فرستاد ، و خبر داد آن حضرت را به همه گناهانی که خدا بر آنها و به سبب آنها آتش جهنّم را واجب گردانیده ، از برای کسی که به آنها عمل کند و یکی از آنها را

مرتکب گردد . و در بیان کشنده مؤمن فرو فرستاد : «وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنا مُتِعَمِّدا فَجَزآؤُهُ جَهَنَّمُ خالِدا فیها وَغَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذابا عَظیما» (34) ؛ یعنی : «و هر که بکشد مؤمنی را به عمد و قصد ، پس جزای او دوزخ است ، در حالتی که جاوید است در آن، و خدا بر او خشم گرفته و او را لعنت کرده؛ یعنی رانده و از رحمت خود دور گردانیده ، و آماده ساخته از برای او عذاب بزرگی را» . و حضرت فرمود : «خدا مؤمن را لعنت نمی کند . خدای عز و جل فرموده : «اِنَّ اللّهَ لَعَنَ الْکافِرینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعیرا خالِدینَ فیها أَبَدا لایَجِدُونَ وَلِیّا وَلا نَصیرا» (35) ؛ یعنی : «به درستی که خدا کافران را لعنت کرده ، و آماده گردانید از برای ایشان آتش افروخته را ، در حالتی که جاوید باشندگان اند در آن همیشه . نیابند دوستی و نه یاوری را که ایشان را بیرون آورد ، یا عذاب را از ایشان باز دارد» . و حضرت می فرماید : «و چگونه این حکم بسته به مشیت و خواست خدا باشد (و تقدیر آیه قتل این شود که ، اگر خدا خواهد چنین می کند و اگر نخواهد نمی کند) ، و حال آنکه در هنگامی که جهنّم را به او جزا داده ، غضب و لعنت را به او ملحق ساخته ، و این کلام ظاهر گردانیده که آنها که ملعون اند در کتاب خدا ، کیان اند . و فرو فرستاده در باب مال یتیم و هر که آن را از روی ستم بخورد که : «اِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْما اِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ نارا وَسَیَصْلَوْنَ سَعیرا» (36) ؛ یعنی : «به درستی که آنان که می خورند مال های یتیمان را از روی ستمکاری و ناحق ، جز این نیست که می خورند در شکم های خویش آتشی را؛ یعنی آنها را پر می سازند از آتش . زود باشد که درآیند یا درانداخته شوند در آتشی افروخته» . و حضرت فرمود : «بیان این مطلب آن است که خورنده مال یتیم می آید در روز قیامت ، و حال آنکه آتش در شکمش زبانه می کشد ، تا آنکه زبانه آتش از دهانش بیرون آید ، و اهل موقف که در صحرای قیامت جمع اند ، همه او را بشناسند که خورنده مال یتیم است . و در باب کیل فرو فرستاده که : «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفینَ» (37) ؛ یعنی : «وای بر کاهندگان در کیل و وزن». (38) و حضرت می فرماید : «خدا ویل را از برای کسی قرار نداد، تا آنکه او را کافر نامید . خدای عز و جل فرموده است : «فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظیمٍ» (39) ؛ یعنی : «پس وای بر آنها که کافر شدند از وقت حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است ، و یا از مشاهده احوال آن روز ، یا شهادت در آن روز» . و در باب عهد و پیمان فرو فرستاد که : «اِنَّ الَّذینَ یَشْتَرُونَ بَعَهْدِ اللّهِ وَأَیْمانِهِمْ ثَمَنا قَلیلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْاخِرَهِ وَلا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ وَلا یُزَکّیهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ» (40) ؛ یعنی : «به درستی که آنها که می فروشند و بدل می کنند عهدی را که با خدا بسته اند ، و سوگندهای خویش را که یاد می کنند به بهایی اندک که متاع حقیر دنیا است ، این گروه ، هیچ بهره ای نیست از برای ایشان ، در

آخرت و ثواب آن . و خدا با ایشان سخن نکند ، و به سوی ایشان ننگرد در روز قیامت؛ یعنی به ایشان خواری رساند ، و بر ایشان غضبناک باشد ، و ایشان را پاک نسازد از پلیدی گناه ، یا بر ایشان ثنا نکند ، و ایشان را مدح نفرماید ، و از برای ایشان است عذابی دردناک یا دردآورنده» . و حضرت می فرماید : «خلاق به معنی نصیب و بهره است؛ پس آنکه او را در آخرت هیچ بهره ای نباشد ، به چه چیز داخل بهشت می شود . و در مدینه فرو فرستاد که : «الزّانی لا یَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزّانِیَهُ لا یَنْکِحُها اِلّا زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الْمُؤمِنینَ» (41) ؛ یعنی : «مرد زناکار نکاح نمی کند ، مگر زن زناکار یا شرک آورنده ای را ، و زن زناکار به نکاح درنیاورد او را ، مگر مرد زناکار یا شرک آورنده ای ، و حرام گردانیده شده است این نکاح بر مؤمنان (42) » . و حضرت می فرماید : «پس خدا مرد زناکار را مؤمن ، و زن زناکار را مؤمنه ننامید . و رسول خد صلی الله علیه و آله فرمود و اهل علم در آن شک ندارند که آن حضرت فرموده است : زناکننده زنا نمی کند در هنگامی که زنا می کند ، و حال آنکه او مؤمن باشد . و دزد دزدی نمی کند در هنگامی که دزدی می کند ، و حال آنکه او مؤمن باشد (یعنی هیچ یک از دزد و زناکار ، در هنگام زنا و دزدی ، مؤمن نیستند)؛ زیرا که چون این عمل را به فعل آورد ، خدا ایمان را از او دور می کند ،چنانچه پیراهن را از تن می کند . و در مدینه فرود آمد : «وَالَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدآءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانینَ جَلْدَةً وَلا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَدا وَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ * اِلّا الَّذینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَأَصْلَحُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» (43) ؛ یعنی : «و آن کسانی که رمی می کنند زنان محصنه را؛ یعنی بالغه عاقله ای که آزاد و مسلمان و عفیفه باشد ، و ایشان را به زنا نسبت می دهند ، بعد از آن چهار گواه عادل نمی آورند ، پس بزنید ایشان را هشتاد تازیانه ، و قبول مکنید از برای ایشان ، شهادتی را هرگز در هیچ باب . و آن گروه، ایشان اند که فاسقان اند ، مگر آنان که توبه کردند بعد از این فسق و صالح شدند و خویش را به صلاح آوردند ، تا رسم فسق از ایشان برخاست؛ پس به درستی که خدا آمرزنده ای است مهربان» . و حضرت می فرماید : «خدا او را دور گردانیده است در مدّتی که بر سر افترا و دروغ خویش مانده باشد ، از آنکه به ایمان نامیده شود ، و کسی او را مؤمن بنامد . خدای عز و جل فرموده است : «أَفَمَنْ کانَ مُؤْمِنا کَمَنْ کانَ فاسِقا لا یَسْتَوُونَ» (44) ؛ یعنی : «آیا کسی که مؤمن باشد ، چون کسی است که فاسق باشد؟ مؤمنان و فاسقان برابر نیستند؛ یعنی در شرف و رتبه ، یا جزا و مثوبه». و حضرت می فرماید : «و خدا او را منافق قرار داده . خدای عز و جلفرموده است : «اِنَّ الْمُنافِقینَ هُمُ الْفاسِقُونَ» (45) ؛ یعنی : «به درستی که منافقان ، ایشان فاسقان اند». و می فرماید : «نیز خدا او را از دوستان شیطان قرار داده . خدای عز و جل

فرموده است : «اِلّا اِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (46) ؛ یعنی : «و یاد کن آن وقتی را که گفتیم به فرشتگان که سجده کنید به جهت آدم؛ پس سجده کردند ، مگر شیطان که از جن بود؛ یعنی بنی جان؛ پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خویش و عاصی شد» . و حضرت می فرماید : «و نیز خدا او را ملعون قرار داده؛ پس فرموده است : «اِنَّ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الغافِلاتِ الْمُؤمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ * یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ» (47) ؛ یعنی : «به درستی که آنان که رمی می کنند و دشنام به زنا می دهند زنان محصنه را ، که بی خبران اند از آنچه در باره ایشان می گویند ، و مؤمنه اند که به خدا و رسول گرویده اند ، لعنت کرده شدند در دنیا و آخرت ، و از برای ایشان است عذابی بزرگ ، در روزی که گواهی دهد بر ایشان ، زبان ها و دست ها و پای های ایشان ، به آنچه عمل می کردند» . و حضرت می فرماید : «و چنان نیست که اعضا و جوارح بر مؤمنی گواهی دهند ، جز این نیست که گواهی می دهند بر کسی که واجب شده باشد بر او سخن وعید که مشعر است به عذاب . و امّا مؤمن نوشته عملش به دست راستش عطا می شود . خدای عز و جل فرموده است : «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِه فَأُولئِکَ یَقْرَؤُونَ کِتابَهُمْ وَلا یُظْلَمُونَ فَتیلاً» (48) » . و در قرآن «فَمَنْ اُوتِیَ» بدون أمّا است؛ یعنی : «پس آنان که داده شوند نوشته عمل خویش را به دست راستِ ایشان ، پس آن گروه می خواند نوشته خویش را از روی بهجت و مسرّت ، و بر ایشان ستم نشود در مزد ایشان ، به مقدار پوستی که در شکم استخوان خرما باشد و مراد از آن چیزی است که کم باشد ؛ چه کمتر از آن نیز بر ایشان ستم نشود» . و حضرت می فرماید : «سوره نور بعد از سوره نساء فرستاده شد ، و مصدِّق این مطلب آن است که خدای عز و جل بر حضرت پیغمبر در سوره نساء فرو فرستاده که : «وَاللّاتی یَأتِینَ الْفاحِشَهِ مِنْ نِسآئکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعهً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفَاهُنَّ الْمَوْتُ أَوَ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبیلاً» (49) ؛ یعنی : «و آن زنانی که بیایند به خصلت زشت که زنا است از زنان شما ، پس گواه طلب کنید بر ایشان در فعل بد ایشان که زنا است ، چهار شاهد مقبول الشّهاده را از شما؛ پس اگر شهادت دادند ، پس آن زنانِ زناکننده را نگاه دارید در خانه ها و ایشان را حبس کنید ، تا وقتی که مرگْ ایشان را فرا گیرد ، و مدّت عمر ایشان را به سر آورد و بمیراند ، یا آنکه خدا از برای ایشان راهی قرار دهد» . و حضرت می فرماید : «راهی که خدای عز و جل فرموده این است : «سُورَهٌ أَنْزَلْناها وَفَرَضْناها وَأَنْزَلْنا فیها آیاتٍ بَیِّناتٍ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ* الزّانِیَهُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ وَلا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأفَهٌ فی دینِ اللّهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْاخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذابَهُما طآئِفَهٌ مِنَ الْمُؤمِنینَ» (50) ؛یعنی : «این سوره ای

استَ از قرآن که فرو فرستادیم آن را از عالم بالا به وساطت جبرئیل ، و واجب کردیم آن را؛ یعنی آنچه را که در آن ذکر شده از احکام ، و فرو فرستادیم در آن آیت های روشن را که واضحه الدّلاله است بر مقصود . شاید که شما پند پذیر شوید و از محرّمات الهی بپرهیزید . و از جمله آنچه در آن است ، این است که مرد زناکننده که محصن نباشد (و زن زناکننده) ، بزنید هر یک از این دو را صد تازیانه . و باید که فرا نگیرد شما را نسبت به ایشان ، مهربانی و شفقت در دین خدا و طاعت او ، اگر چنان هستید که ایمان دارید به خدا و روز آخر که روز قیامت است . و باید که حاضر شوند عذاب ایشان را که عبارت است از اجرای حدّ خدا بر ایشان ، گروهی از مؤمنان که بر وقت اقامه آن طائفه ای از ایشان حضور داشته باشند (اگرچه یک مؤمن باشد)» .

.

1- .. و کلینی رضی الله عنه عنوانی از برای این باب ذکر نفرموده . و غرض و مقصود از این باب ،چنانچه از حدیث آن ظاهر می شود ، این است که ایمانِ پیش از هجرت پیغمبر ، به جهت ضعف دین و کمی یاور آن ، مجرّد تصدیق به توحید خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله بوده ، و بعد از هجرت ، به جهت قوّت دین و بسیاری یاوران و شایع شدن احکام در آن ، و صدور وعید بر آن ، تصدیق به ولایت و عمل بر آن علاوه شده ، و فکر به انتفا و نیستی هر یک از اینها متحقّق می شود . آنکه ایمان به شریعت های پیش نیز همچنین بوده ، و آنکه بسیاری از این امّت به سبب میل دل های ایشان و رجوع نکردن به سوی رهبران ، متشابهات و منسوخات را پیروی کردند ، و محکمات و ناسخات را ترک نمودند ، و گمان کردند که ایمان به معنی اوّل است و بس ، و دیگر معنی ای ندارد ، و ندانستند که آن معنا منسوخ شده و به آن چیز دیگر ضمیمه شده است . (مترجم)
2- .آل عمران، 7.
3- .. اوست که این کتاب را بر تو فرو فرستاد که برخی از آنهاآیه های محکم و روشن است، و اینها اساس کتابند، و برخی دیگر متشابه و چند پهلوند . اما کسانی که به دل، کژی دارند برای تاویل و فتنه جویی از متشابهات آن پیروی می کنند، در حالی که تاویل حقیقی آن را جز خدا نمی داند . (مترجم)
4- .. شورا، 13.برای شما از دین، همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود. و آنچه را که بر تو وحی کردیم وآنچه را که به ابراهیم و موسی

و عیسی توصیه کردیم، این بود که دین را بر پا دارید و در آن متفرق نشوید . بر مشرکان گران است آنچه که ایشان را به سویش می خوانی . خداوند هر کس را بخواهد به سوی خود می کشد، و هر کس را که به او باز گردد به سوی خود ره می نماید . (مترجم)
5- .. و مراد از راه ، شریعت است که به کتاب معلوم شود . و رویّه، چیزی است که از حدیث و طریق مفهوم گردد . (مترجم)
6- .نساء، 163.
7- .بقره، 65.
8- .. چه منع فرموده بودیم که در آن روز شکار ماهی نکنند و از صبح تا شام مشغول عبادت باشند . و ایشان در آن روز به حیله و جهودبازی ، ماهی می گرفتند ، چنان چه در تفاسیر شرح آن شده . (مترجم)
9- .. پیامبر اکرم پس از بعثت، سیزده سال در مکه بودند، اما تا سه سال مکلف به دعوت آشکار نبودند .
10- .اسرا، 23.
11- .اسرا، 2939.
12- .. مانند آنکه به آن معامله کنید تا اصل مایه برای او بماند ، و ربح آن صرف معاش او شود ، حال آنکه مال یتیم را ضبط کنید ، و غبطه او را از دست مدهید ، و در آن بی وجه شرعی تصرّف مکنید . (مترجم)
13- .. از تکالیف شرعیّه ، یا به عهدی که با یکدیگر بسته اید ، و یا به عهدی که با خدا می بندید از عهد و نذر و یمین . (مترجم)
14- .یعنی خوش فرجام تر است .
15- .لیل، 1.
16- .لیل، 1416.
17- .انشقاق، 1.
18- .انشقاق، 8 15.
19- .. و این کلام، طلب هلاکت است؛ یعنی ای هلاکت! کجایی که رخ نمی نمایی؟ بیا که بسیار به تو مشتاقم و از نیستی تو غمناک. (مترجم)
20- .ملک، 9 و 10.
21- .واقعه، 9294.
22- .. حاقّه، 2528. و آنچه از آیه ذکر نشده این است : «هَلَکَ عَنّی سُلْطانِیَهْ * خُذُوهُ فَغُلُّوهْ * ثُمَّ الْجَحیمَ صَلُّوهْ * ثُمَّ فی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذراعا فاسْلُکُوهُ» ؛ و کم و نابود گشت از من تسلّط و فرمانروایی من . بعد از آن، خطاب به زبانیه رسد : بگیرید او را؛ پس او را غل کنید؛ یعنی دست و پای او را بر گردن او بندید؛ پس آن گاه درآورید او را در آتش بزرگ . بعد از آن، در زنجیری که گزِ (=درازی) آن هفتادگز(=ذرع) است ، او را داخل

کنید و در آن درآورید؛ یعنی آن را بر بدن او بپیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد ،و در شرح آن غیر از این نیز گفته اند . (مترجم)
23- .حاقّه، 33.
24- .شعرا، 9195.
25- .شعرا، 99.
26- .حج، 42 ؛ ص ، 12 ؛غافر ، 5 ؛ ق ، 12 ؛ قمر ، 9 .
27- .شعرا، 176.
28- .. و «ایکه» ، بیشه ای بود نزدیک مدائن و در آن اشجار و اثمار بسیار بود .
29- .شعرا، 160.
30- .و ظاهر این است که مراد حضرت علیه السلام این باشد که خدا در همین سوره ، بعد از آنچه مذکور شد ، قصّه امّت های سالفه را جدا ذکر فرموده؛ مانند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه ، و حضرت عاد و ثمود را ذکر نفرموده؛ زیرا که مقصود ، تخصیص مجرمان است . و ذکر آنچه ذکر فرموده کفایت می کند . لیکن در قصه نوح، لفظ قَبْلَهُمْ موجود نیست و در جای دیگر از قرآن چنین کلامی هست . (مترجم)
31- .اعراف، 39.
32- .اعراف، 38.
33- .. و در قرآن در سوره اعراف ، «کُلَّما » تا «جَمیعا » ، پیش از لفظ «قالَتْ » است . و ترجمه آن به ترتیب قرآن این است : «در هر زمان که درآیند گروهی در دوزخ ، لعنت کنند مانند خویش را(که هم دینان ایشان باشند) ، تا آنکه چون به یکدیگر رسند در دوزخ همه ایشان ، گویند آن گروهی که پس روان ایشان بوده اند در دنیا ، یا از پی درآیندگان ایشان در دوزخ ، برای آنان که پیشوایان ایشان اند که : ای پروردگار ما! این گروه گمراه کردند ما را ، پس بده به ایشان عذابی دو چندان که ما را هست از آتش دوزخ ؛ یکی برای گمراهی و یکی برای گمراه کردن دیگران . (مترجم)
34- .نساء، 93.
35- .احزاب، 64 و 65.
36- .نساء، 10.
37- .مطففین، 1.
38- .. و ویل، کلمه ای است جامع جمیع بدی ها؛ یعنی انواع عذاب و عتاب و شدّت محنت .
39- .مریم، 37.
40- .آل عمران، 77.
41- .نور، 3.

42- .و آیا حکم این آیه منسوخ است یا حرمت ، حرمت تنزیهی است ، یا اعتیاد به این امر حرام است ، خلاف است . (مترجم)
43- .نور، 4 و 5.
44- .سجده، 18.
45- .توبه، 67.
46- .کهف، 50.
47- .نور، 23 و 24.
48- .اسرا، 71.
49- .نساء، 15.
50- .نور، 1 و 2.

ص: 82

. .

ص: 83

. .

ص: 84

. .

ص: 85

..

ص: 86

..

ص: 87

. .

ص: 88

..

ص: 89

. .

ص: 90

. .

ص: 91

..

ص: 92

. .

ص: 93

. .

ص: 94

..

ص: 95

. .

ص: 96

..

ص: 97

..

ص: 98

. .

ص: 99

. .

ص: 100

. .

ص: 101

. .

ص: 102

. .

ص: 103

. .

ص: 104

. .

ص: 105

. .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى الصَّبَّاحِ الْكِنَانِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، كَانَ مُؤْمِناً؟ قَالَ : فَأَيْنَ فَرَائِضُ اللّهِ؟» قَالَ : وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : «كَانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَقُولُ : لَوْ كَانَ الْاءِيمَانُ كَلَاماً ، لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَاهٌ وَلَا حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ». قَالَ : وَقُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ عِنْدَنَا قَوْماً يَقُولُونَ : إِذَا شَهِدَ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ . قَالَ : «فَلِمَ يُضْرَبُونَ الْحُدُودَ؟ وَلِمَ تُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ؟ وَمَا خَلَقَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقاً أَكْرَمَ عَلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْمُؤْمِنِ ؛ لِأَنَّ الْمَلَائِكَهَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَأَنَّ جِوَارَاللّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ ، وَأَنَّ الْجَنَّهَ لِلْمُؤْمِنِينَ ، وَأَنَّ الْحُورَ الْعِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ». ثُمَّ قَالَ : «فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِراً؟» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ سَلَامٍ الْجُعْفِىِّ ، قَالَ :سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الْاءِيمَانِ ، فَقَالَ : «الْاءِيمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللّهُ ، فَلَا يُعْصى» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل ، از محمد بن فضیل ، از ابوالصّبّاح کنانی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد : آیا کسی که گواهی دهد به آنکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، مؤمن باشد؟ فرمود : پس واجباتی که خدا قرارداد فرموده در کجا است؟!» و ابوالصّبّاح می گوید : و نیز از آن حضرت شنیدم که می فرمود : «علی علیه السلام مکرّر می فرمود : اگر ایمان ، سخن یعنی شهادتین می بود ، روزه و نماز و حلال و حرام در آن فرود نمی آید» . و نیز می گوید : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم : در نزد ما گروهی هستند که می گویند : چون کسی شهادت دهد که خدایی نیست ، مگر خدا ، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، مؤمن است . فرمود : «پس چرا حدود بر ایشان جاری می شود و ایشان را حدّ می زنند؟ و چرا دست های ایشان بریده می شود؟ و خدای عز و جل خلقی را نیافریده که بر او از مؤمن گرامی تر باشد؛ زیرا که فرشتگان خدمتکاران مؤمنان اند . و به درستی که همسایگی خدا از برای مؤمنان ، و بهشت از برای مؤمنان ، و حورالعین از برای مؤمنان است» . بعد از آن فرمود : «چیست باک آنکه واجبات را انکار می کند ، و حالش چون است که کافر می باشد»؛ یعنی اگر ایمان محض شهادتین باشد ، نباید که منکِر واجباتْ کافر باشد ، و حال آنکه او را کافر می دانند .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از سلام جعفی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از ایمان . فرمود :«ایمان آن است که خدا اطاعت شود و هیچ نافرمانی نشود» .

.

18 بَابٌ فِی أَنَّ الْاِیمَانَ مَبْثُوثٌ لِجَوَارِحِ الْبَدَنِ کُلِّهَاعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَیْدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الزُّبَیْرِیُّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : أَیُّهَا الْعَالِمُ، أَخْبِرْنِی أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَاللّهِ؟ قَالَ :«مَا لَا یَقْبَلُ اللّهُ شَیْئاً إِلَا بِهِ». قُلْتُ : وَمَا هُوَ؟ قَالَ : «الْاِیمَانُ بِاللّهِ الَّذِی لَا إِلهَ إِلَا هُوَ أَعْلَی الْأَعْمَالِ دَرَجَةً ، وَأَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً ، وَأَسْنَاهَا حَظّاً». قَالَ : قُلْتُ : أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ الْاِیمَانِ : أَ قَوْلٌ هُوَ وَعَمَلٌ ، أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ؟ فَقَالَ : «الْاِیمَانُ عَمَلٌ کُلُّهُ ، وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذلِکَ الْعَمَلِ بِفَرْضٍ مِنَ اللّهِ بَیِّنٍ فِی کِتَابِهِ ، وَاضِحٍ نُورُهُ ، ثَابِتَهٍ حُجَّتُهُ ، یَشْهَدُ لَهُ بِهِ الْکِتَابُ ، وَیَدْعُوهُ إِلَیْهِ». قَالَ : قُلْتُ : صِفْهُ لِی جُعِلْتُ فِدَاکَ ، حَتّی أَفْهَمَهُ . قَالَ : «الْاِیمَانُ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ وَمَنَازِلُ ؛ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُنْتَهی تَمَامُهُ ، وَمِنْهُ النَّاقِصُ الْبَیِّنُ نُقْصَانُهُ ، وَمِنْهُ الرَّاجِحُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ». قُلْتُ : إِنَّ الْاِیمَانَ لَیَتِمُّ وَیَنْقُصُ وَیَزِیدُ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قُلْتُ : کَیْفَ ذلِکَ؟ قَالَ : «لِأَنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی فَرَضَ الْاِیمَانَ عَلی جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ ، وَقَسَّمَهُ عَلَیْهَا ، وَفَرَّقَهُ فِیهَا ؛ فَلَیْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَهٌ إِلَا وَقَدْوُکِّلَتْ مِنَ الْاِیمَانِ بِغَیْرِ مَا وُکِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا ، فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِی بِهِ یَعْقِلُ وَیَفْقَهُ وَیَفْهَمُ ، وَهُوَ أَمِیرُ بَدَنِهِ الَّذِی لَا تَرِدُ الْجَوَارِحُ وَلَا تَصْدُرُ إِلَا عَنْ رَأْیِهِ وَأَمْرِهِ ، وَمِنْهَا عَیْنَاهُ اللَّتَانِ یُبْصِرُ بِهِمَا ، وَأُذُنَاهُ اللَّتَانِ یَسْمَعُ بِهِمَا ، وَیَدَاهُ اللَّتَانِ یَبْطِشُ بِهِمَا ، وَرِجْلَاهُ اللَّتَانِ یَمْشِی بِهِمَا ، وَفَرْجُهُ الَّذِی الْبَاهُ مِنْ قِبَلِهِ ، وَلِسَانُهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ ، وَرَأْسُهُ الَّذِی فِیهِ وَجْهُهُ ، فَلَیْسَ مِنْ هذِهِ جَارِحَهٌ إِلَا وَ قَدْ وُکِّلَتْ مِنَ الْاِیمَانِ بِغَیْرِ مَا وُکِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا بِفَرْضٍ مِنَ اللّهِ تَبَارَکَ اسْمُهُ یَنْطِقُ بِهِ الْکِتَابُ لَهَا وَیَشْهَدُ بِهِ عَلَیْهَا . فَفَرَضَ عَلَی الْقَلْبِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی السَّمْعِ ، وَفَرَضَ عَلَی السَّمْعِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْعَیْنَیْنِ ، وَفَرَضَ عَلَی الْعَیْنَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی اللِّسَانِ ، وَفَرَضَ عَلَی اللِّسَانِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْیَدَیْنِ ، وَفَرَضَ عَلَی الْیَدَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الرِّجْلَیْنِ ، وَفَرَضَ عَلَی الرِّجْلَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْفَرْجِ ، وَفَرَضَ عَلَی الْفَرْجِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْوَجْهِ . فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْاِیمَانِ ، فَالْاِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَهُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِیمُ بِأَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ ، إِلهاً وَاحِداً لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَلَا وَلَداً ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَالْاِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مِنْ نَبِیٍّ أَوْ کِتَابٍ . فَذلِکَ مَا فَرَضَ اللّهُ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْاِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَهِ وَهُوَ عَمَلُهُ ، وَهُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمانِ وَلکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً» وَقَالَ : «أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» وَقَالَ : «الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» وَقَالَ : «وَإِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ» فَذلِکَ مَا فَرَضَ

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلّ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْاِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَهِ ، وَهُوَ عَمَلَهُ ، وَهُوَ رَأسُ الْاِيمَانِ . وَ فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَالتَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَأَقَرَّ بِهِ ؛ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى : «وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً» قَالَ : قُولُوا آمَنّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلهُنا وَإِلهُكُمْ واحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» فَهذَا مَا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى اللِّسَانِ وَهُوَ عَمَلُهُ. وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الِاسْتِمَاعِ إِلى مَا حَرَّمَ اللّٰهُ ، وَأَنْ يُعْرِضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ، وَالْاِصْغَاءِ إِلى مَا أَسْخَطَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ، فَقَالَ فِى ذلِكَ : «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِها وَيُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِ» ثُمَّ اسْتَثْنَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوْضِعَ النِّسْيَانِ ، فَقَالَ : «وَ إِمّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ» وَقَالَ : «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللّٰهُ وَأُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِى صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاهِ فاعِلُونَ» وَقَالَ : «وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقالُوا لَنا أَعْمالُنا وَلَكُمْ أَعْمالُكُمْ» وَقَالَ : «وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً» فَهذَا مَا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الْاِيمَانِ أَنْ لَا يُصْغِيَ إِلى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ ، وَهُوَ عَمَلُهُ ، وَهُوَ مِنَ الْاِيمَانِ . وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلى مَا حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ ، وَأَنْ يُعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ ، وَهُوَ عَمَلُهُ ، وَهُوَ مِنَ الْاِيمَانِ ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالى : «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» ، فَنَهَاهُمْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلى عَوْرَاتِهِمْ ، وَأَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ إِلى فَرْجِ أَخِيهِ ، وَيَحْفَظَ فَرْجَهُ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ ، وَ قَالَ : «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» مِنْ أَنْ تَنْظُرَ إِحْدَاهُنَّ إِلى فَرْجِ أُخْتِهَا ، وَتَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهَا وَ قَالَ : كُلُّ شَيْءٍ فِى الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزِّنى إِلَا هذِهِ الْايَهَ ؛ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ . ثُمَّ نَظَمَ مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ فِى آيَهٍ أُخْرى ، فَقَالَ : «وَما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ» يَعْنِى بِالْجُلُودِ الْفُرُوجَ وَالْأَفْخاذَ ، وَقَالَ : «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» فَهذَا مَا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى الْعَيْنَيْنِ مِنْ غَضِّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَّمَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ، وَهُوَ عَمَلُهُمَا ، وَهُوَ مِنَ الْاِيمَانِ . وَ فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى الْيَدَيْنِ أَنْ لَا يَبْطِشَ بِهِمَا إِلى مَا حَرَّمَ اللّٰهُ ، وَأَنْ يَبْطِشَ بِهِمَا إِلى مَا أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ، وَفَرَضَ عَلَيْهِمَا مِنَ الصَّدَقَهِ وَصِلَهِ الرَّحِمِ وَالْجِهَادِ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ وَالطُّهُورِ لِلصَّلَاهِ ، فَقَالَ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» وَقَالَ : «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمّا فِداءً حَتّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَهَا» فَهذَا مِا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَى الْيَدَيْنِ ؛ لِأَنَّ الضَّرْبَ مِنْ عِلَاجِهِمَا .

وَ فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ أَنْ لَا يَمْشِىَ بِهِمَا إِلى شَىْءٍ مِنْ مَعَاصِى اللّهِ ، وَفَرَضَ عَلَيْهِمَا الْمَشْىَ إِلى مَا يُرْضِى اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ ، فَقَالَ : «وَ لا تَمْشِ فِى الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا» وَقَالَ : «وَ اقْصِدْ فِى مَشْيِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» وَقَالَ فِيمَا شَهِدَتِ الْأَيْدِى وَالْأَرْجُلُ عَلى أَنْفُسِهِمَا ، وَعَلى أَرْبَابِهِمَا مِنْ تَضْيِيعِهِمَا لِمَا أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ، وَفَرَضَهُ عَلَيْهِمَا : «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» فَهذَا أَيْضاً مِمَّا فَرَضَ اللّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ وَعَلَى الرِّجْلَيْنِ ، وَهُوَ عَمَلُهُمَا ، وَهُوَ مِنَ الْاِيمَانِ . وَ فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ السُّجُودَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِى مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» فَهذِهِ فَرِيضَةٌ جَامِعَةٌ عَلَى الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ ، وَقَالَ فِى مَوْضِعٍ آخَرَ : «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً» وَقَالَ فِيمَا فَرَضَ عَلَى الْجَوَارِحِ مِنَ الطُّهُورِ وَالصَّلَاةِ بِهَا وَذلِکَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا صَرَفَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله إِلَى الْكَعْبَةِ عَنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ ما كانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ» فَسَمَّى الصَّلَاةَ إِيمَاناً ، فَمَنْ لَقِىَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَافِظاً لِجَوَارِحِهِ ، مُوفِياً كُلَّ جَارِحَةٍ مِنْ جَوَارِحِهِ مَا فَرَضَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا ، لَقِىَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُسْتَكْمِلاً لِاِيمَانِهِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ؛ وَمَنْ خَانَ فِى شَىْءٍ مِنْهَا أَوْ تَعَدّى مَا أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا ، لَقِىَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَاقِصَ الْاِيمَانِ». قُلْتُ : قَدْ فَهِمْتُ نُقْصَانَ الْاِيمَانِ وَتَمَامَهُ ، فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ زِيَادَتُهُ؟ فَقَالَ : «قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلى رِجْسِهِمْ» وَقَالَ : «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُمْ هُدىً» وَلَوْ كَانَ كُلُّهُ وَاحِداً ، لَا زِيَادَةَ فِيهِ وَلَا نُقْصَانَ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَضْلٌ عَلَى الْاخَرِ ، وَلَاسْتَوَتِ النِّعَمُ فِيهِ ، وَلَاسْتَوَى النَّاسُ ، وَبَطَلَ التَّفْضِيلُ ، وَلكِنْ بِتَمَامِ الْاِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ ، وَبِالزِّيَادَةِ فِى الْاِيمَانِ تَفَاضَلَ الْمُؤْمِنُونَ بِالدَّرَجَاتِ عِنْدَ اللّهِ ، وَبِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفَرِّطُونَ النَّارَ» .

.

18 . باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدن

18 باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بکر بن صالح ، از قاسم بن برید روایت کرده است که گفت : حدیث کرد ما را ابوعمرو زبیری ، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت : به آن حضرت عرض کردم : ای عالم! مرا خبر ده که کدام یک از عمل ها در نزد خدا بهتر است . فرمود :«آنچه خدا چیزی را قبول نمی فرماید ، مگر به آن» . عرض کردم : آن چه چیز است؟ فرمود : «ایمان به خدایی که هیچ خدایی غیر از او نیست ، درجه اش از همه عمل ها بالاتر ، و منزلتش از همه آنها بزرگوارتر ، و بهره اش از آنها بلندتر است» . راوی می گوید : عرض کردم : آیا مرا خبر نمی دهی از ایمان ، که آیا گفتار و کردار است یا گفتاری است بی کردار؟ فرمود : «ایمان ، همه آن کردار است ، و گفتار ، پاره ای از آن کردار است به چیزی که از جانب خدا واجب است و در کتاب خدا ظاهر ، و نور آن روشن و حجّت آن ثابت است ، و کتاب خدا از برایش به آن گواهی می دهد و او را به سوی آن می خواند» . راوی می گوید : عرض کردم : فدای تو گردم! آن را از برای من وصف کن تا من آن را بفهمم . فرمود : «ایمان، حالت ها و درجه ها و طبقه ها و منزل ها است؛ پس بعضی از آن ، ایمانی است تمام که تمامیّت آن به انتها رسیده ، و پاره ای از آن ، ایمانِ ناتمامی است که ناتمامی آن ظاهر و هویدا است ، و برخی از آن ، ایمان راجح و افزونی است که افزونی آن زیادتی دارد» . عرض کردم : ایمان ، ناتمام می باشد و کم و زیاد می شود؟! فرمود : «آری» . عرض کردم : این چگونه می شود؟ فرمود : «زیرا که خدای تبارک و تعالی ایمان را بر همه اندام فرزند آدم واجب گردانیده و آن را بر آنها قسمت فرموده و در آنها پراکنده نموده؛ پس هیچ عضوی از اعضای او نیست ، مگر آنکه از جانب ایمان گماشته شده بر چیزی که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است بر آن گماشته شده؛ پس از جمله آن اعضا ، دل او است که به آن درمی یابد و دانش به هم می رساند و می فهمد ، و آن پادشاه بدن او است که همه این اعضا در چیزی وارد نمی شوند و از چیزی باز نمی گردند ، مگر از رأی و فرمانی که از او ناشی شده باشد . و از جمله آنها ، چشم های او است که به آنها می بیند ، و گوش های او است که به آنها می شنود ، و دست های او است که به آنها سخت می گیرد ، و پاهای او است که به آنها می رود ، و فرج او است که جماع کردن از جانب آن است ، و زبان او است

که به آن می گوید ، و سر او است که روی او در آن است؛ پس هیچ عضوی از این اعضا نیست ، مگر آن که از جانب ایمان به چیزی موکّل شده است که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است به آن موکّل شده است ، به آنچه از جانب خدای تبارک اسمه واجب است ، که کتاب خدا به آن از برای اینها سخن می گوید ، و به آن بر اینها گواهی می دهد . پس بر دل واجب ساخته ، غیر از آنچه بر گوش واجب ساخته ، و بر گوش واجب ساخته ، غیر از آنچه بر چشم ها واجب ساخته ، و بر چشم ها واجب ساخته ، غیر از آنچه بر زبان واجب ساخته ، و بر زبان واجب ساخته ، غیر از آنچه بر دست ها واجب ساخته ، و بر دست ها واجب ساخته ، غیر از آنچه بر پای ها واجب ساخته ، و بر پای ها واجب ساخته ، غیر از آنچه بر فرج واجب ساخته ، و بر فرج واجب ساخته ، غیر از آنچه بر رو (=چهره) واجب ساخته؛ پس آنچه بر دل واجب شده است ازایمان ، اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و تسلیم است به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست ، و در حالی که خدایی است یگانه که عدیل و نظیر ندارد ، و زن و فرزندی را فرا نگرفته ، و اینکه محمد بنده و رسول او است صلوات اللّه علیه و آله ، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده؛ خواه پیغمبر باشد و خواه کتاب . و این مجمل آن چیزی است که خدا بر دل واجب گردانیده از اقرار و معرفت ، و این کار دل است . و این است معنی قول خدای عز و جل : «اِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمانِ وَلکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرا» (1) ؛ و ترجمه تمام آیه این است که : «کی(=چه کسی) کافر می شود به خدا از پس ایمان خویش ، مگر کسی که به جور بر آن داشته شود ، و دلش آرمیده باشد به ایمان ، و عقیده اش متغیّر نگردد . ولیکن هر که بگشاید به کفر سینه خود را و به آن اعتقاد کند ، پس بر ایشان است خشم سختی از خدا ، و از برای ایشان است عذابی بزرگ». و خدای تعالی فرموده : «أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (2) ؛ یعنی : «بدانید و آگاه باشید! که دل های مؤمن به یاد خدا آرام می گیرد». و فرموده است : «الَّذینَ امَنُوا بِأَفْواهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهِمْ» (3) ؛ یعنی : «آن کسانی که ایمان آوردند به دهان های خویش ، و ایمان نیاورد دل های ایشان». و فرموده : «اِنْ تُبْدُوا ما فی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یحاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشآءُ وَیَعُذِّبُ مَنْ یَشآءُ» (4) ؛ یعنی : «اگر آشکار کنید آنچه را که در دل های شما است یا نهان سازید آن را ، خدا شما را به آن محاسبه می کند؛ پس می آمرزد هر که را که خواهد ، و عذاب می کند هر که را که خواهد». و حضرت فرمود : «این ، آن چیزی است که خدای عز و جل بر دل واجب ساخته از اقرار و معرفت ، و همین عملِ آن است ، و آن سَرِ ایمان است . و خدا گفتار را بر زبان واجب گردانیده ، و آنکه تعبیر و بیان کند از دل ، به آنچه بر آن بسته شده و اعتقاد نموده و به آن اقرار کرده . خدای تبارک

اسمه فرموده است : «وَقُولَوا لِلنّاسِ حُسْنا» (5) ؛ یعنی : «و بگویید از برای مردمان گفتار نیکو و ایشان را به راه راست دلالت نمایید». و فرموده : «قُولُوا امَنّا بِاللّهِ وَما أُنْزِلَ اِلَیْکُمْ وَاِلهُنا وَالهُکُمْ واحِدٌ ونَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (6) ؛ یعنی : «بگویید که ایمان آوردیم به خدا ، و آنچه فرو فرستاده شده است به سوی ما ، و آنچه فرو فرستاده شده است به سوی شما . و خدای ما و خدای شما یکی است . و ما از برای او گردن نهندگانیم». و چنین آیه ای در قرآن نیست . و در سوره عنکبوت است که : «وَقُولُوا امَنّا بِالَّذی أُنْزِلَ اِلَیْنا وَأُنْزِلَ اِلَیْکُمْ» تا آخر آیه . یعنی : «و بگویید که ایمان آوردیم به آن چیزی که فرو فرستاده شده است به سوی ما ، و فرو فرستاده شده است به سوی شما». تا آخر آنچه مذکور شد . و حضرت فرمود : «این ، آن چیزی است که خدا بر زبان واجب گردانیده ، و همین عملِ او است . و بر گوش واجب گردانیده که دوری گزیند از داشتن خویش ، به آنچه خدا آن را حرام گردانیده ، و آنکه اعراض کند از آنچه او را حلال نیست ، از آنچه خدای عز و جل از آن نهی فرموده است ، و از میل دادن خویش به سوی آنچه خدای عز و جل را به خشم می آورد . و در این باب فرموده : «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ اِذا سَمِعْتُمْ ایاتِ اللّهِ یُکْفَرُ بِها وَیُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ» (7) ؛یعنی : «و به تحقیق که خدا فرو فرستاده بر شما در کتاب خویش که قرآن است یعنی در سوره انعام از آن ، آنکه چون بشنوید آیت های خدا را ، در حالتی که گرویده نشود به آنها و ریشخند شود به آنها ، پس منشینید با ایشان ، تا آنکه فرو روند در سخنی غیر از آن». بعد از آن، خدای عز و جل موضع فراموشی را استثنا فرموده و از این حکم بیرون نموده و فرموده : «وَاِمّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ» (8) ؛ یعنی : «و اگر فراموش گرداند شیطان بر تو اعراض کردن از ایشان را ، پس منشین بعد از یاد کردنت سخن خدا را ، با گروه ستمکاران». و فرموده : «فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللّهُ وَاولئِکَ هُمْ أُولُوالْاَلْبابِ» (9) که ترجمه آن گذشت (10) ، و خدای عز و جلفرموده است : «قَدْ أَفْلَحَ المُؤمِنُونَ * الّذینَ هُمْ فی صلَوتِهِمْ خاشِعُونَ * والَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذینَ هُمْ لِلزَّکوهِ فاعِلُونَ» (11) ؛ یعنی : «به حقیقت که رستگار شدند مؤمنان؛ آنان که ایشان در نماز خویش خاشع و ترسانند ، و آنان که ایشان از آنچه بیهوده و بی فایده است در گفتار و کردار رو گردانند ، و آنان که ایشان از برای زکات کنندگانند» (12) ؛ و فرموده : «وَاِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقالُوا لَنا أَعْمالُنا وَلَکُمْ أَعْمالُکُمْ» (13) ؛ یعنی : «و چون شنوند سخن بیهوده و باطل را ، روی بگردانند از آن و گویند : از برای ما است کردارهای ما و از برای شما است کردارهای شما». و فرموده : «وَاِذا مَرُّوا بِاللَّغْو مَرُّوا کِراما» (14) ؛ یعنی : «و چون

این بندگان پسندیده به چیز بیهوده و ناپسندیده ای بگذرند ، بگذرند در حالتی که کریمان و بزرگواران باشند؛ یعنی نفس خود را گرامی دارند و در آنجا نایستند». و حضرت فرمود : «این ، آن چیزی است که خدا بر گوش واجب گردانیده از ایمان ، و آن، این است که گوش ندهد به آنچه از برای آن حلال نیست . و همین، عملِ آن است . و آن از جمله ایمان و پاره ای از آن است . و بر چشم واجب گردانیده که نظر نکند به آنچه خدا بر آن حرام گردانیده ، و آنکه رو بگرداند از آنچه خدا از آن نهی فرموده ، از آنچه برایش حلال نیست . و همین ، عملِ آن است . و آن از جمله ایمان و پاره ای از آن است . و خدای تبارک و تعالی فرموده : «قُلْ لِلْمُؤمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» (15) ؛ یعنی : «بگو به مؤمنان تا چشم فرو خوابانند ، و بدن های خویش را بپوشند از دیدن نامحرم ، و نگاه دارند فرج های خود را ، و آن را از نامحرم بپوشند». و حضرت فرمود : «پس خدا ایشان را نهی فرموده از آنکه به عورت های ایشان نظر کنند ، و از آنکه مردی به فرج برادرش نظر کند ، و فرج خود را محافظت کند از آنکه به سوی آن نظر شود . و فرموده : «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» (16) ؛ یعنی : «و بگو به زنان مؤمنه تا چشم های خود را فرو خوابانند ، و دیده های خویش را از دیدن نامحرم بپوشانند ، و نگاه دارند فرج های خود را» . و حضرت فرمود : «یعنی از آنکه یکی از زنان به فرج خواهر خود نظر کند ، و فرج خود را محافظت نماید از آنکه به سوی آن نظر شود» . و فرمود : «هر چیز [که]در قرآن مذکور است ازنگاه داشتن فرج ، مراد از آن نگاه داشتن آن است از زنا ، مگر این آیه ، که مراد از آن نگاه داشتن فرج است ازنظر و پوشیدن آن . بعد از آن، در آیه ای دیگر آنچه را که بر دل و زبان و گوش و دیده واجب گردانیده ، جمع نموده و در رشته سخن کشیده و فرموده : «وَما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلا أَبْصارُكُمْ وَلا جُلُودُكُمْ» (17) ؛ یعنی : «و نبودید شما که در دل داشته باشید و نهان کرده و پوشیده باشید ، در آن که گواهی دهد بر شما گوش های شما ، و نه دیدهای شما ، و نه پوست های شما». و حضرت فرمود : «مقصود از پوست ها ، فرج ها و ران ها است . و فرموده : «وَلاتَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمَعَ وَالْبَصَرَ والْفُؤادَ كُلُّ أُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (18) » که ترجمه آن گذشت . و حضرت فرمود : «این است آنچه خدا بر چشم ها واجب گردانیده ، از فرو خوابانیدن دیده از آنچه خدا حرام گردانیده . و این، عملِ آنها است . و آن از جمله ایمان و پاره ای از آن است . و بر دست ها واجب گردانیده که به آنها به عنف گرفته نشوند، و حرکت داده نشوند به سوی آنچه خدا حرام گردانیده . و آنکه به آنها بطش و گرفتن سخت به عمل آید و حرکت داده شوند به سوی آنچه خدای عز و جل به آن امر فرموده . و بر دست ها چیزی چند واجب گردانیده : از صدقه

دادن ، و صله رحم به جا آوردن ، و به ایشان عطا کردن ، و جهاد در راه خدا ، و طهارت از برای نمازها ، و فرموده : «یا أَیُّها الَّذینَ امَنُوا اِذا قُمْتُمُ اِلَیَ الصَّلوهِ فَاغْسِلُواوُجُوهَکُمْ وَأَیدیَکُمْ اِلیَ الْمرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ اِلیَ الْکَعْبَیْنِ» (19) یعنی : «ای کسانی که ایمان آورده اید! چون خواهید که برخیزید به نماز، و محدِث [=بی وضو] باشید ، پس بشویید روی های خود را و دست های خود را تا آرنج ها؛ یعنی در حالتی که دست ها تا آرنج ها باشد. (20) و مسح کنید بعض از سرها و پای های خود را تا به استخوان ها [ی]برآمده از میان قدم (چنانچه اکثر علما گفته اند ، یا تا اصل ساق ،چنانچه بعضی گفته اند)» . و خدا فرموده : «فَاِذا لَقِیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا فَضَرْبُ الرِّقابِ حَتّی اِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فاِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَاِمّا فِداءً حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها» ؛ (21) یعنی : «پس هرگاه ببینید در کارزار آنان را که کافر شده اند ، پس بزنید گردن های ایشان را ، و ایشان را بکشید تا آنکه چون ایشان را بسیار کشتید ، پس محکم کنید بند را؛ یعنی بعد از اسیر کردن ایشان ، تا نگریزند؛ پس یا منّت می گذارید بر ایشان ، منّت گذاشتنی بعد از آن ، و یا فداء می گیرید از ایشان ، فداء گرفتنی؛ یعنی شما مخیّرید میان منّت گذاشتن و فداء گرفتن ، تا جنگ سنگینی های خود را بر زمین گذارد؛ یعنی اهل جنگ اسلحه خود را بگذارند» . و حضرت فرمود : «این است آنچه خدا بر دست ها واجب گردانیده؛ زیرا که زدن از کار آنهااست . و بر پای ها واجب گردانیده که به آنها رفتن به سوی چیزی از نافرمانی های خدای عز و جل به عمل نیاید ، و بر آنها رفتن به سوی آنچه خدای عز و جل را خوشْنود سازد ، واجب ساخته و فرموده : «وَلا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحا اِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً» (22) . و فرموده که : «وَاقْصُدْ فی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ اِنَّ أَنْکَرَ الْاَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرْ» (23) ؛ یعنی : «و میانه رو باش در رفتن خویش ، که تند و آهسته مرو ، و فرو خوابان و کم گردان راز آواز خویش ، و فریاد مکن و نعره مزن . به درستی که ناخوش ترین آوازها، هر آینه آواز خران است». وفرمود : «خدا در باب آنچه دست ها و پای ها بر نفس خویش و بر صاحبان خویش شهادت می دهند ، از آنکه آنها آنچه را که خدای عز و جل به آن امر فرموده و آن را بر ایشان واجب نموده ضایع کرده اند ، فرموده که : «أَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبَوْنَ» (24) ؛ یعنی : «آن روز مهر می گذاریم بر دهان های ایشان ، و سخن می گویند با ما دست های ایشان ، و گواهی می دهند پای های ایشان ، به آنچه بودند در دنیا که کسب می کردند». و حضرت فرمود : «این نیز از جمله آن چیزی است که خدا بر دست ها و پای ها واجب ساخته ، و همین ، عمل آنها است . و آن از جمله ایمان و پاره ای از آن است . و بر رو واجب گردانیده سجده کردن را از برای او در شب و روز در اوقات

نمازها . و فرموده که : «یا أَیُّهَا الّذینَ امَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» (25) » . و حضرت فرمود : «این فریضه ، فریضه ای است جامع و مشتمل بر فعل رو و دست ها و پای ها . و در جای دیگر (یعنی سوره جن) فرموده که : «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلاتَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَدَا» (26) ». (27) و ترجمه هر دو آیه مذکور شد . و حضرت فرمود : «یعنی در آنچه خدای تعالی بر اعضا واجب گردانیده ، از طهارت و نماز در آنها . و بیان این، آن است که : چون خدای عز و جلپیغمبر صلی الله علیه و آله خود را از بیت المقدس که قبله او بود ، به سوی کعبه گردانیده و آن را قبله او قرار داد ، بر او فرو فرستاد که : «وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضیعَ ایمانَکُمْ اِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤوْفٌ رَحیمٌ» (28) ؛ یعنی : «و خدای تعالی چنان نیست که ضایع گرداند ایمان شما را . به درستی که خدا نسبت به مردمان، به غایت مهربان و بخشاینده است». و حضرت فرمود : «پس خدا نماز را ایمان نامید» ، چنانچه در تفاسیر بیان آن مذکور است . و فرمود : «هر که خدای عز و جل را ملاقات کند و اعضا و جوارح خود را محافظت کرده باشد ، و هر عضوی از اعضای او به آنچه خدای عز و جل بر آن واجب گردانیده وفا نموده باشد ، ملاقات می کند خدای عز و جل را ، در حالتی که ایمانش به سر حدّ کمال است ، و چنین کسی از اهل بهشت است . و هر که در چیزی از آنها خیانت کرده باشد ، یا تجاوز نموده باشد از آنچه خدای عز و جل در آنها امر فرموده ، خدا را ملاقات کند و ایمانش کم و ناتمام باشد» . راوی می گوید : عرض کردم : ناتمامی و تمامی ایمان را فهمیدم ، اما زیاد شدن آن از کجا آمد و از چه معلوم شد؟ فرمود : «قول خدای عز و جل : «وَاِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِ ایمانا فَأَمَّا الَّذینَ امَنُوا فَزادَتَهُمْ ایمانا وَهُمْ یَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْسا اِلیَ رِجْسِهِمْ» (29) ؛ یعنی : «و چون فرو فرستاده شود سوره ای یا پاره ای از قرآن ، پس از جمله منافقان کسی هست که می گوید با منافقی دیگر از روی انکار و ریشخند ، یا با ضعفای مؤمنان که : کدام یک از شما ، این سوره ، ایمان او را افزود و زیاد نمود؟ خدای تعالی در جواب او فرمود : پس امّا آنان که ایمان آورده اند ، پس این سوره ایمان ایشان را زیاد کرد ، و حال آنکه ایشان شاد می شوند به نزول آن . و امّا آنان که در دل های ایشان بیماری شک و نفاق است ، پس این سوره پلیدی ایشان را افزود ، در حالی که آن پلیدی منضمّ است به پلیدی ایشان که پیش از آن داشتند» . و فرموده : «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْیَهٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُمْ هُدیً» (30) ؛ یعنی : «ما قصّه می کنیم و می خوانیم بر تو خبر ایشان را یعنی اصحاب کهف به راستی و دوستی . به درستی که ایشان جوانان و مؤمنانی چند بودند که ایمان آوردند به پروردگار خویش ، و زیاد کردیم راه نمونی ایشان را». و حضرت فرمود : «و اگر ایمان ، همه

آن یکی بود که هیچ زیادتی و نقصانی در آن نبود ، یکی از مؤمنان را بر دیگری فضیلت و زیادتی نبود ، و هر آینه نعمت ها در آن برابر بود ، و مردمان همه مساوی بودند ، و تفضیل و افزونی دادن بعضی ازایشان بر بعضی باطل بود ، ولیکن به تمامی ایمان ، مؤمنان داخل بهشت می شوند ، و به زیادتی در ایمان ، مؤمنانی که داخل بهشت می شوند، از یکدیگر به درجات در نزد خدا افزون می آیند ، که هر که ایمانش بیشتر ، درجه اش در نزد خدا رفیع تر باشد . و آنان که در محافظت اجزای ایمان کوتاهی کردند ، و حقّ آن را ضایع نمودند ، به نقصانِ ایمان داخل آتش جهنّم خواهند شد» .

.

1- .نحل، 106.
2- .رعد، 28.
3- .مائده، 41.
4- .بقره، 284.
5- .بقره، 83.
6- .عنکبوت، 46.
7- .نساء، 140.
8- .انعام، 68.
9- .زمر، 17 و 18.
10- .. و بشارت ده بندگان مرا ، آنان که سخن را می شنوند و نیکوترین آن را دنبال می کنند اینان کسانی اند که خدا هدایتشان نموده و اینان اند خردمندان . (مترجم)
11- .مؤمنون، 14.
12- .. یعنی در این فعل که عبارت است از زکات دادن ، اهتمام و شدّتی دارند . و مراد از زکات ، قدری از مال که آن را بیرون می کنند ، نیست . (مترجم)
13- .قصص، 55.
14- .فرقان، 72.
15- .نور، 30.
16- .نور، 31.
17- .فصّلت، 22.
18- .اسرا، 26.
19- .مائده، 6.

20- .. نه تا دوش ، و نه تا بند دست ، و نه تا اصل انگشتان؛ چه دست در همه اینها استعمال می شود؛ پس آرنج ها ، غایتِ مراد از دست است ، نه [غایت]شستن ،چنانچه سنّیان فهمیده اند . و مراد این است که این قدر از دست را در وضو بشویید . و شستن متعارف از بالا به پایین آمدن است ، نه به عکس؛ پس وضوسازنده به طریقه ای که در غیر وضو دست خود را می شوید ، در وضو نیز می شوید . و اگر غیر آن واجب می بود ، خدای تعالی اِشعاری می فرمود . و آنچه توهّم می شود که آیه ظاهر در مذهب سنّیان است ، محض خطا است . (مترجم)
21- .محمد، 4.
22- .اسرا، 37.
23- .لقمان، 19.
24- .یس، 65.
25- .. حج، 77.ای مؤمنان رکوع کنید و سجده بگذارید و خدایتان را عبادت کنید ، شاید رستگار شوید . (مترجم)
26- .جن، 18.
27- .. سجده ها ویژه خدا است پس کس دیگری را با خدا مخوانید . (مترجم)
28- .بقره، 143.
29- .توبه، 124 و 125.
30- .کهف، 13.

ص: 110

. .

ص: 111

. .

ص: 112

. .

ص: 113

. .

ص: 114

. .

ص: 115

. .

ص: 116

. .

ص: 117

. .

ص: 118

. .

ص: 119

. .

ص: 120

. .

ص: 121

. .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى جَمِيعاً ، عَنِ الْبَرْقِيِّ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :« «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» » قَالَ : «يُسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ ، وَالْبَصَرُ عَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ ، وَالْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ عَلَيْهِ».

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الْاءِيمَانِ ، فَقَالَ :«شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّٰهُ ، وَالْاءِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ، وَمَا اسْتَقَرَّ فِى الْقُلُوبِ مِنَ التَّصْدِيقِ بِذلِکَ». قَالَ : قُلْتُ : الشَّهَادَهُ أَ لَيْسَتْ عَمَلاً؟ قَالَ : «بَلى». قُلْتُ : الْعَمَلُ مِنَ الْاءِيمَانِ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، الْاءِيمَانُ لَا يَكُونُ إِلَا بِعَمَلٍ ، وَالْعَمَلُ مِنْهُ ، وَلَا يَثْبُتُ الْاءِيمَانُ إِلَا بِعَمَلٍ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو از برقی ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از عبیداللّه بن حسن ، از حسن بن هارون که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام برای من این آیه را خواند که : «اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» (1) . و فرمود :«گوش سؤال می شود از آنچه شنیده ، و دیده ، از آنچه دیده و به سوی آن نظر کرده ، و دل ، از آنچه بر آن بسته و اعتقاد نموده» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان یا غیر او ، از علا ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از ایمان که چه چیز است؟ فرمود :«گواهی دادن به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده ، و آنچه در دل ها در استقرار و قرار داشته باشد از تصدیق کردن به آن» . راوی می گوید : عرض کردم : آیا گواهی دادن، عمل نیست؟ فرمود : «بلی ، عمل است» . عرض کردم که : عمل از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود : «آری ، ایمان نمی باشد ، مگر به عمل ، و عمل بعضی از آن است . و ایمان ثابت نمی شود ، مگر به عمل» .

.

1- .اسرا، 36.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَا الْاِءِسْلَامُ؟ فَقَالَ :«دِينُ اللّٰهِ اسْمُهُ الْاِءِسْلَامُ ، وَهُوَ دِينُ اللّٰهِ قَبْلَ أَنْ تَكُونُوا حَيْثُ كُنْتُمْ ، وَبَعْدَ أَنْ تَكُونُوا ، فَمَنْ أَقَرَّ بِدِينِ اللّٰهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ ؛ وَمَنْ عَمِلَ بِمَا أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ».

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِىِّ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ سَلَامٌ : إِنَّ خَيْثَمَهَ ابْنَ أَبِى خَيْثَمَهَ يُحَدِّثُنَا عَنْكَ أَنَّهُ سَأَلَكَ عَنِ الْاِءِسْلَامِ ، فَقُلْتَ لَهُ : إِنَّ الْاِءِسْلَامَ مَنِ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا ، وَشَهِدَ شَهَادَتَنَا ، وَنَسَكَ نُسُكَنَا ، وَوَالِى وَلِيَّنَا ، وَعَادى عَدُوَّنَا ؛ فَهُوَ مُسْلِمٌ؟ فَقَالَ :«صَدَقَ خَيْثَمَهُ» . قُلْتُ : وَسَأَلَكَ عَنِ الْاِءِيمَانِ ، فَقُلْتَ : الْاِءِيمَانُ بِاللّٰهِ ، وَالتَّصْدِيقُ بِكِتَابِ اللّٰهِ ، وَأَنْ لَا يُعْصَى اللّٰهُ؟ فَقَالَ : «صَدَقَ خَيْثَمَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنِ الْاِءِيمَانِ ، فَقَالَ :«شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّٰهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ». قَالَ : قُلْتُ : أَ لَيْسَ هذَا عَمَلٌ؟ قَالَ : «بَلى». قُلْتُ : فَالْعَمَلُ مِنَ الْاِءِيمَانِ؟ قَالَ : «لَا يَثْبُتُ لَهُ الْاِءِيمَانُ إِلَا بِالْعَمَلِ ، وَالْعَمَلُ مِنْهُ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از عبداللّه بن مسکان ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : به آن حضرت عرض کردم : اسلام چیست؟ فرمود :«دین خدا نامش اسلام است . و آن دین خدا بود ، پیش از آنکه شما باشید، چنان چه هستید ، و بعد از آنکه باشید؛ پس هر که به دین خدا اقرار کند ، مسلمان است ، و هر که عمل کند به آنچه خدای عز و جل به آن امر فرموده ، مؤمن است» .

از او ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از ایّوب بن حر از ابوبصیر روایت است که گفت : در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که سلّا (1) به آن حضرت عرض کرد که : خیثمه بن ابی خیثمه ما را از تو حدیث می کند که تو را از اسلام سؤال کرده و تو فرموده ای که : اسلام را می خواهی بدانی؟ هر که رو به قبله ما آورد ، و به آنچه ما گواهی می دهیم گواهی دهد ، و عبادتی که ما می کنیم بکند ، و دوست ما را دوست دارد ، و با دشمن ما دشمنی نماید ، مسلمان است . فرمود :«خیثمه راست گفته است» . عرض کردم : و نیز می گوید : تو را از ایمان سؤال کرده و تو فرموده ای که : آن ایمان به خداست ، و تصدیق کردن به کتاب خدا ، و آنکه خدا را نافرمانی نکند یا آن جناب نافرمانی نشود . فرمود : «خیثمه راست گفته است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از ایمان . فرمود :«ایمان، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، و به آنکه محمد رسول خدا است» . جمیل می گوید : عرض کردم : آیا این گواهی ، عمل نیست؟ فرمود : «بلی ، عمل است» . عرض کردم : پس عمل از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود : «ایمان از برای گواهی دهنده ثابت نمی شود ، مگر به عمل . و عمل ، بعضی ازایمان است» .

.

1- .. سلام بن ابی عمره از یاران موثق امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است ، ر .ک : فهرست نجاشی ، شماره 502 .

بَعْضُ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُيَسِّرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو النَّصِيبِيِّ ، قَالَ : سَأَلَ رَجُلٌ الْعَالِمَ عليه السلام ، فَقَالَ : أَيُّهَا الْعَالِمُ ، أَخْبِرْنِی أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللّٰهِ؟ قَالَ :«مَا لَا یُقْبَلُ عَمَلٌ إِلَا بِهِ» فَقَالَ : وَمَا ذٰلِکَ؟ قَالَ : «الْإِیمَانُ بِاللّٰهِ الَّذِی هُوَ أَعْلَی الْأَعْمَالِ دَرَجَةً ، وَأَسْنَاهَا حَظّاً ، وَأَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً». قُلْتُ : أَخْبِرْنِی عَنِ الْإِیمَانِ : أَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ ، أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ؟ قَالَ : «الْإِیمَانُ عَمَلٌ کُلُّهُ ، وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذٰلِکَ الْعَمَلِ ، بِفَرْضٍ مِنَ اللّٰهِ ، بَیَّنَهُ فِی کِتَابِهِ ، وَاضِحٍ نُورُهُ ، ثَابِتَةٍ حُجَّتُهُ ، یَشْهَدُ بِهِ الْکِتَابُ ، وَیَدْعُو إِلَیْهِ». قُلْتُ : صِفْ لِی ذٰلِکَ حَتّٰی أَفْهَمَهُ . فَقَالَ : «إِنَّ الْإِیمَانَ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ وَمَنَازِلُ ، فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُنْتَهِی تَمَامُهُ ، وَمِنْهُ النَّاقِصُ الْمُنْتَهِی نُقْصَانُهُ ، وَمِنْهُ الزَّائِدُ الرَّاجِحُ زِیَادَتُهُ». قُلْتُ : وَإِنَّ الْإِیمَانَ لَیَتِمُّ وَیَزِیدُ وَیَنْقُصُ؟ قَالَ : «نَعَمْ» . قُلْتُ : وَ کَیْفَ ذٰلِکَ؟ قَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی فَرَضَ الْإِیمَانَ عَلَی جَوَارِحِ بَنِی آدَمَ ، وَقَسَّمَهُ عَلَیْهَا ، وَفَرَّقَهُ عَلَیْهَا ؛ فَلَیْسَ مِنْ جَوَارِحِهِمْ جَارِحَةٌ إِلَا وَهِیَ مُوَکَّلَةٌ مِنَ الْإِیمَانِ بِغَیْرِ مَا وُکِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا ، فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِی بِهِ یَعْقِلُ وَیَفْقَهُ وَیَفْهَمُ ، وَهُوَ أَمِیرُ بَدَنِهِ الَّذِی لَا تُورَدُ الْجَوَارِحُ وَلَا تَصْدُرُ إِلَا عَنْ رَأْیِهِ وَأَمْرِهِ ، وَمِنْهَا یَدَاهُ اللَّتَانِ یَبْطِشُ بِهِمَا ، وَرِجْلَاهُ اللَّتَانِ یَمْشِی بِهِمَا ، وَفَرْجُهُ الَّذِی الْبَاهُ مِنْ قِبَلِهِ ، وَلِسَانُهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ الْکِتَابُ ، وَیَشْهَدُ بِهِ عَلَیْهَا ، وَعَیْنَاهُ اللَّتَانِ یُبْصِرُ بِهِمَا ، وَأُذُنَاهُ اللَّتَانِ یَسْمَعُ بِهِمَا . وَ فَرَضَ عَلَی الْقَلْبِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی اللِّسَانِ ، وَفَرَضَ عَلَی اللِّسَانِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْعَیْنَیْنِ ، وَفَرَضَ عَلَی الْعَیْنَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی السَّمْعِ ، وَفَرَضَ عَلَی السَّمْعِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْیَدَیْنِ ، وَفَرَضَ عَلَی الْیَدَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الرِّجْلَیْنِ ، وَفَرَضَ عَلَی الرِّجْلَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْفَرْجِ ، وَفَرَضَ عَلَی الْفَرْجِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْوَجْهِ . فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْإِیمَانِ ، فَالْإِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالتَّصْدِیقُ وَالتَّسْلِیمُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا بِأَنْ لَا إِلٰهَ إِلَا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ ، أَحَداً صَمَداً ، لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً ، وَأَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» .

.

بعضی از اصحاب ما ، از علی بن عبّاس ، از علی بن یسرّ ، از حمادّ بن عثمان یا حمّاد بن عمرو نصیبی روایت کرده است که گفت : مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد : ای عالم! مرا خبر ده که کدام یک از عمل ها در نزد خدا بهتر است؟ فرمود :«آنچه خدا هیچ عملی را قبول نمی فرماید ، مگر به آن» . سائل عرض کرد : آن چه چیز است؟ فرمود : «ایمان به خدا ، که آن درجه اش از همه عمل ها بالاتر ، و بهره اش از آنها بلندتر ، و منزله اش از آنها بزرگوارتر است» . من عرض کردم : مرا خبر ده از ایمان ، که آیا گفتار و کردار است ، یا گفتاری است بی کردار؟ و فرمود : «ایمان ، همه آن کردار است ، و گفتار ، پاره ای از آن کردار است به وجوبی که از جانب خدا است ، و آن را در کتاب خویش بیان فرموده ، و نور آن روشن و حجّت آن ثابت است ، و کتاب خدا به آن گواهی می دهد و به سوی آن می خواند» . به آن حضرت عرض کردم که : این را از برای من وصف کن تا من آن را بفهمم . فرمود : «ایمان، حالت ها و درجه ها و طبقه ها و منزل ها است؛ پس بعضی از آن ، ایمانی است تمام که تمامیّت آن به انتها رسیده ، و پاره ای از آن ، ایمانی است ناتمام که ناتمامی آن به انتها رسیده ، و برخی از آن ، ایمانی است زائد که زیادتی آن افزونی دارد» . عرض کردم : ایمان، تمام می باشد و زیاد و کم می شود؟ فرمود : «آری» . عرض کردم : این چگونه است؟ فرمود : «به درستی که خدای تبارک و تعالی ایمان را بر همه اعضای فرزندان آدم واجب گردانیده ، و آن را بر آنها قسمت فرموده ، و بر آنها تفریق نموده؛ پس هیچ عضوی از اعضای ایشان نیست ، مگر آنکه از جانب ایمان گماشته است بر چیزی ، که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است بر آن گماشته شده؛ پس از جمله آن اعضا، دل او است که به آن درمی آید و دانش به هم می رساند و می فهمد ، و آن پادشاه بدن او است که همه این اعضا در چیزی وارد نمی شوند و از چیزی به آن نمی گردند ، مگر از رأی و فرمانی که از او ناشی شده باشد . و از جمله آنها دست های او است که به آنها سخت می گیرد ، و پای های او است که به آنها می رود ، و فرج او است که جماع کردن از جانب آن است ، و زبان او است که نوشته را به آن می گوید و به آن بر اینها گواهی می دهد ، و چشم های او است که به آنها می بیند ، و گوش های او است که به آنها می شنود . و بر دل واجب ساخته ، غیر از آنچه بر زبان واجب ساخته ، و بر زبان واجب ساخته ، غیر از آنچه بر چشم ها واجب ساخته ، و بر چشم ها واجب ساخته ، غیر از آنچه بر گوش واجب ساخته ، و بر گوش واجب ساخته ، غیر از آنچه بر

دست ها واجب ساخته ، و بر دست ها واجب ساخته ، غیر از آنچه بر پای ها واجب ساخته ، و بر پای ها واجب ساخته ، غیر از آنچه بر فرج واجب ساخته ، و بر فرج واجب ساخته ، غیر از آنچه بر رو واجب ساخته . و امّا آنچه بر دل واجب ساخته از ایمان، اقرار و معرفت و تسلیم و تصدیق و اعتقاد و رضا است به اینکه خدایی نیست ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست ، و یگانه و پناه نیازمندان است ، و هیچ زن و فرزندی را فرا نگرفته ، و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است» . (1)

.

1- .. و مخفی نماند که این حدیث صدر حدیثی است که پیش از این مذکور شد ، و چون فی الجمله اختلافی در میانه آنها بود ، لهذا حواله ننمود . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصِ بْنِ خَارِجَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام يَقُولُ وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ الْمُرْجِئَةِ فِی الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ ، وَقَالَ : إِنَّهُمْ يَحْتَجُّونَ عَلَيْنَا ، وَيَقُولُونَ : كَمَا أَنَّ الْكَافِرَ عِنْدَنَا هُوَ الْكَافِرُ عِنْدَ اللّٰهِ ، فَكَذَلِكَ نَجِدُ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَقَرَّ بِإِيمَانِهِ أَنَّهُ عِنْدَ اللّٰهِ مُؤْمِنٌ فَقَالَ :«سُبْحَانَ اللّٰهِ! وَكَيْفَ يَسْتَوِی هذَانِ؟! وَالْكُفْرُ إِقْرَارٌ مِنَ الْعَبْدِ ، فَلَا يُكَلَّفُ بَعْدَ إِقْرَارِهِ بِبَيِّنَةٍ ، وَالْإِيمَانُ دَعْوَی لَا يَجُوزُ إِلَا بِبَيِّنَةٍ ، وَبَيِّنَتُهُ عَمَلُهُ وَنِيَّتُهُ ، فَإِذَا اتَّفَقَا فَالْعَبْدُ عِنْدَ اللّٰهِ مُؤْمِنٌ ، وَالْكُفْرُ مَوْجُودٌ بِكُلِّ جِهَةٍ مِنْ هذِهِ الْجِهَاتِ الثَّلَاثِ : مِنْ نِيَّةٍ ، أَوْ قَوْلٍ ، أَوْ عَمَلٍ ، وَالْأَحْكَامُ تَجْرِی عَلَی الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ ، فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَشْهَدُ لَهُ الْمُؤْمِنُونَ بِالْإِيمَانِ ، وَيَجْرِی عَلَيْهِ أَحْكَامُ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ كَافِرٌ ، وَقَدْ أَصَابَ مَنْ أَجْرَی عَلَيْهِ أَحْكَامَ الْمُؤْمِنِينَ بِظَاهِرِ قَوْلِهِ وَعَمَلِهِ» .

.

محمد بن حسن ، از بعضی از اصحاب ما ، از اشعث بن محمد ، از محمد بن حفص بن خارجه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود ، در حالی که مردی آن حضرت را از قول طائفه مرجئه در کفر و ایمان سؤال نموده و عرض کرده بود که : ایشان بر ما حجّت می آورند و استدلال می کنند و می گویند که :چنانچه کافر در نزد ما کافر است ، در نزد خدا همچنین می یابیم مؤمن را که چون به ایمان خویش اقرار کند ، در نزد خدا مؤمن است . فرمود :«سبحان اللّه . چگونه این دو چیز برابر می توانند بود ، و حال آنکه کفر اقراری است از بنده؛ پس او را بعد از اقرارش تکلیف به شاهد نمی کنند و این رنج را بر او نمی گذارند . و ایمان ادّعا است ، و جائز و ممضی نیست ، مگر به شاهد ، و شاهدِ این ادّعا ، عمل و نیّت مدّعی است؛ پس هرگاه این دو شاهد متفّق باشند و اختلافی در میان آنها نباشد ، بنده در نزد خدا مؤمن است . و کفر به هر جهتی از این جهات سه گانه موجود است؛ خواه نیّت و اعتقاد باشد ، و خواه گفتار ، و خواه کردار . و جمیع احکام بر گفتار و کردار جاری می شود ، نه بر اعتقاد؛ پس چه بسیار است که کسی مؤمنان از برایش به ایمان گواهی می دهند ، و احکام مؤمنان بر او جاری می شود ، و حال آنکه او در نزد خدا کافر است . و آنکه احکام مؤمنان را بر او جاری ساخته ، نظر به ظاهر گفتار و گفتار او درست کرده و به حق و صواب رسیده [است]» .

.

19 بَابُ السَّبْقِ إِلَى الْاءِيمَانِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الزُّبَيْرِيُّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنَّ لِلْاءِيمَانِ دَرَجَاتٍ وَمَنَازِلَ يَتَفَاضَلُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهَا عِنْدَ اللّهِ؟ قَالَ :«نَعَمْ». قُلْتُ : صِفْهُ لِى رَحِمَكَ اللّهُ حَتّى أَفْهَمَهُ . قَالَ : «إِنَّ اللّهَ سَبَّقَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا يُسَبَّقُ بَيْنَ الْخَيْلِ يَوْمَ الرِّهَانِ ، ثُمَّ فَضَّلَهُمْ عَلَى دَرَجَاتِهِمْ فِى السَّبْقِ إِلَيْهِ ، فَجَعَلَ كُلَّ امْرِئٍ?مِنْهُمْ عَلى دَرَجَهِ سَبْقِهِ ، لَا يَنْقُصُهُ فِيهَا مِنْ حَقِّهِ ، وَلَا يَتَقَدَّمُ مَسْبُوقٌ سَابِقاً ، وَلَا مَفْضُولٌ فَاضِلاً ، تَفَاضَلَ بِذلِكَ أَوَائِلُ هذِهِ الْأُمَّهِ وَ أَوَاخِرُهَا ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِلسَّابِقِ إِلَى الْاءِيمَانِ فَضْلٌ عَلَى الْمَسْبُوقِ ، إِذاً لَلَحِقَ آخِرُ هذِهِ الْأُمَّهِ أَوَّلَهَا ، نَعَمْ ، وَلَتَقَدَّمُوهُمْ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِمَنْ سَبَقَ إِلَى الْاءِيمَانِ الْفَضْلُ عَلى مَنْ أَبْطَأَ عَنْهُ ، وَلكِنْ بِدَرَجَاتِ الْاءِيمَانِ قَدَّمَ اللّهُ السَّابِقِينَ ، وَبِالْاءِبْطَاءِ عَنِ الْاءِيمَانِ أَخَّرَ اللّهُ الْمُقَصِّرِينَ ؛ لِأَنَّا نَجِدُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْاخِرِينَ مَنْ هُوَ أَكْثَرُ عَمَلاً مِنَ الْأَوَّلِينَ ، وَأَكْثَرُهُمْ صَلَاهً وَصَوْماً وَحَجّاً وَزَكَاهً وَجِهَاداً وَإِنْفَاقاً ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ سَوَابِقُ يَفْضُلُ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً عِنْدَ اللّهِ ، لَكَانَ الْاخِرُونَ بِكَثْرَهِ الْعَمَلِ مُقَدَّمِينَ عَلَى الْأَوَّلِينَ ، وَلكِنْ أَبَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُدْرِكَ آخِرُ دَرَجَاتِ الْاءِيمَانِ أَوَّلَهَا ، وَيُقَدَّمَ فِيهَا مَنْ أَخَّرَ اللّهُ ، أَوْ يُؤَخَّرَ فِيهَا مَنْ قَدَّمَ اللّهُ». قُلْتُ: أَخْبِرْنِى عَمَّا نَدَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ مِنَ الِاسْتِبَاقِ إِلَى الْاءِيمَانِ . فَقَالَ : «قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «سابِقُوا إِلَى مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّهٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ» وَ قَالَ : «وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» وَ قَالَ : «وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَالْأَنْصارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» فَبَدَأَ بِالْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ عَلى دَرَجَهِ سَبْقِهِمْ ، ثُمَّ ثَنّى بِالْأَنْصَارِ ، ثُمَّ ثَلَّثَ بِالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ ، فَوَضَعَ كُلَّ قَوْمٍ عَلى قَدْرِ دَرَجَاتِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ . ثُمَّ ذَكَرَ مَا فَضَّلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ (فَوْقَ بَعْضٍ) دَرَجاتٍ» إِلى آخِرِ الْاءِيَهِ . وَقَالَ : «وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ» وَقَالَ : «انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَلَلْاخِرَهُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلاً» . وَقَالَ : «هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّهِ» وَقَالَ : «وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُ» وَقَالَ : «الَّذِينَ آمَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا فِى سَبِيلِ اللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِنْدَ اللّهِ» وَقَالَ : «وَفَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً دَرَجاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَهً وَرَحْمَهً» وَقَالَ : «لا يَسْتَوِى مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَهً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقاتَلُوا» وَقَالَ : «يَرْفَعِ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ» وَقَالَ : «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ

وَلا نَصَبٌ وَلا مَخْمَصَهٌ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظَ الْکُفّارَ وَلا یَنالَونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً إلاّ کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ» وَقَالَ : «وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّهِ» وَقَالَ : «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ» فَهذَا ذِکْرُ دَرَجَاتِ الْاِیمَانِ وَمَنَازِلِهِ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

.

19 . باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان

19 . باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمانعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بکر بن صالح ، از قاسم بن برید روایت کرده است که گفت : حدیث کرد ما را ابوعمرو زبیری ، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت : به آن حضرت عرض کردم : ایمان، درجه ها و منزل ها است که مؤمنان در آنها در نزد خدا از یکدیگر افزون می آیند؟ فرمود :«آری» . عرض کردم که : از برای من وصف کن خدا تو را رحمت کند! تا من آن را بفهمم . فرمود : «خدا در میان مؤمنان مسابقه قرار داد که در درجات و عرض میدان ایمان بر یکدیگر پیشی گیرند ، و چیزی چند در میان آورد که هر کدام از ایشان که پیشی گیرد به آنها رسد ،چنانچه در میان اسبان در روز گروبندی ، سَبَق (1) قرار می دهند . بعد از آن، ایشان را افزونی داد، به اندازه درجات ایشان در پیشی گرفتن به سوی او؛ پس هر مردی را از ایشان بر درجه پیشی او و اندازه آن قرار داد ، و در آن درجه او را از حقّی که دارد هیچ کم نمی کند ، و هیچ پیشی گرفته ای بر پیشی گیرنده پیشی نگیرد ، و هیچ مفضولی بر فاضل تقدّم نجوید . و به این ، پیشینیان این امّت و پسینیان ایشان از یکدیگر افزون آمدند . و اگر پیشی گیرنده ای به سوی ایمان را زیادتی بر پیشی گرفته شده نبود ، در آن هنگام ، آخر این امّت به اوّل ایشان می رسید . آری ، و بر ایشان پیشی نیز می گرفتند ، هرگاه از برای آنکه به سوی ایمان پیشی گرفته زیادتی نبوده باشد ، بر آنکه از آن کاهلی نموده و در آخر بوده . ولیکن خدا به درجات ایمان ، پیشی گیرندگان را مقدّم داشته ، و به کاهلی و تأخیر از ایمان ، صاحبان تقصیر و کوتاهی را به تأخیر انداخته؛ زیرا که ما می یابیم از جمله مؤمنان که از پسینیان اند ، کسی را که عملش از پیشینیان بیشتر و نماز و روزه و حجّ و زکات و جهاد و خرج کردن مالش در راه خدا از ایشان بیشتر است . و اگر سابقه ای چند که مؤمنان به آنها بر یکدیگر در نزد خدا غالب می شوند نمی بود ، هر آینه پسینیان به سبب بسیاری عمل ، بر پیشینیان مقدّم بودند ، ولیکن خدای عز و جل اباء و امتناع فرموده که درجه آخر ایمان به اوّل آن برسد ، و آنکه خدا او را مؤخّر داشته در آنها مقدّم شود ، یا آنکه او را مقدّم داشته در آنها مؤخر شود» . عرض کردم : مرا خبر ده از آنچه خدای عز و جل مؤمنان را به سوی آن خوانده ، از پیشی گرفتن بر یکدیگر به سوی ایمان . فرمود : «قول خدای عز و جل است که : «سابِقُوا اِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَجَنَّهٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّمآءِ وَالْاَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذینَ امَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهُ» (2) ؛ یعنی

: «پیشی گیرید بر یکدیگر به سوی موجب آمرزش که از جانب پروردگار شما باشد ، و به سوی استحقاق بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است (و مراد از آن نهایت وسعت است [که]) آماده شده است از برای آنان که ایمان آوردند به خدا و رسولان او». و فرموده : «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» (3) و ترجمه آن مذکور شد . و فرموده : «والسَّابِقُونَ الْاَوَّلونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَالْاَنْصارِ وَالَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ رَضِیَ اللّه عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهَ» (4) ؛ یعنی : «و پیشی گیرندگان پیشینیان؛ یعنی آنان که پیشی گرفتند بر مؤمنان در ایمان ، از مهاجران و انصار ، و آنان که پیروی کردند ایشان را به طاعت و ایمان . خدا خشنود شد از ایشان ، و ایشان خشنود شدند از او» . و حضرت فرمود : «پس خدا آغاز فرموده به مهاجران پیشینیان بر اندازه درجه سبقت ایشان ، بعد از آن انصار را در مرتبه دویم ذکر فرموده ، و پیروان ایشان را در احسان در مرتبه سیم یاد نموده ، و هر گروهی را از ایشان بر اندازه ای در جهاد و منزل های ایشان در نزد او وضع کرده ، و در جای خویش قرار داده . بعد از آن، خدای عز و جل ذکر فرموده آنچه را که به آن دوستان خود را به یکدیگر تفضیل و زیادتی داده و فرموده : «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ» (5) تا آخر آیه که ترجمه اش این است : «آن جماعت پیغمبران که قصّه های ایشان گذشت ، افزونی دادیم بعضی ازایشان را بر بعضی دیگر . بعضی ازایشان کسی است که خدا با وی سخن گفت ، و برداشت برخی از ایشان را پایه های بلند و مرتبه های ارجمند . و دادیم عیسی ، پسر مریم ، را معجزات روشن و هویدا ، و قوّت دادیم او را به روح پاکیزه». و فرموده : «وَلَقَدْ فضَّلْنا بَعْضَ النَّبِیّینَ عَلی بَعْضٍ» (6) ؛ یعنی : «و هر آینه به حقیقت که افزونی دادیم بعضی ازپیغمبران را بر بعضی دیگر». و فرموده : «اُنْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَلَلْاخِرَهُ أَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَأَکْبَرُ تَفْضیلاً» (7) ؛ یعنی : «بنگرید به دیده بصیرت ، که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی از آدمیان را بر بعضی دیگر ، و هر آینه سرای آخرت بزرگ تر است از روی درجه ها و پایه ها ، و بزرگ تر از روی افزون دادن؛ زیرا که تفاوت در آخرت بیشتر است». و فرموده : «هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّهِ» (8) که پیش از این گذشت . و فرموده که : «وَیُؤْتِ کُلَّ ذی فَضْلٍ فَضْلَهُ» (9) ؛ یعنی : «و خدا را بپرستید و آمرزش طلبید و توبه کنید، تا بدهد هر صاحب افزونی را افزونی او» . و فرموده : «الَّذینَ امَنُوا وَهاجَرُوا وَجاهَدُوا فی سَبیلِ اللّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِنْدَ اللّه » ؛ (10) یعنی : «آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا، به بذل کردن مال ها و جان های خویش ، بزرگ تراند از روی مرتبه و پلّه و پایه در نزد خدا» . و فرموده که : «وَفَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ أَجْرا عَظیما دَرَجاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَهً

وَرَحْمَةً» (11) ؛ یعنی : «و افزونی دادند جهادکنندگان را بر نشستگان بی عذر و مسموع ، مزدی بزرگ؛ یعنی پایه های بلند و آمرزش و بخشایشی بزرگ» . و فرمود : «لا یَسْتَوی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقاتَلُوا» (12) ؛ یعنی : «برابر نیست از شما ای مؤمنان! هر که نفقه کرد پیش از فتح مکّه که پیش از عزّت اسلام بود و قبل از قوّت مسلمانان ، و کارزار کرد با دشمنان خدا ، با کسی که نفقه کرد و کارزار نمود بعد از فتح آن . آن گروه که در پیشْ انفاق و کارزار کردند ، بزرگ تراند از روی پلّه و پایه ، از آنان که انفاق نمودند بعد از فتح و کارزار کردند» . و فرموده : «یَرْفَعِ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ» (13) ؛ یعنی : «و چون گفته شود که : برخیزید یا برتر روید ، پس برخیزید و برتر روید ، تا بردارد خدا آنان را که ایمان آورده اند از شماو آنان که علم به ایشان عطا شده ، پایه های بلند». و فرموده : «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصیبُهُمْ ظَمَأٌ وَلا نَصَبٌ وَلا مَخْمَصَةٌ فی سَبیلِ اللّهِ وَلا یَطَئُونَ مَوْطِئا یَغیظُ الْکُفّارَ وَلا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً اِلّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ» (14) ؛ یعنی : «آن وجوب متابعت و تخلّف نکردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، به سبب آن است که ایشان چون همراه آن حضرت باشند ، نرسد ایشان را هیچ تشنگی و نه رنج و تعبی از سفر ، و نه گرسنگی در راه خدا ، و پا نگذارند در جایی که به خشم آورد کافران را ، و نپایند از دشمن ، یافتنی ، مگر آنکه نوشته شود از برای ایشان کردار شایسته ای که موجب ثواب است؛ یعنی به هر یک از اینها که مذکور شد ، مستحقّ ثواب شوند» . و فرموده : «وَما تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّهِ» (15) ؛ یعنی : «و آنچه از پیش فرستید از برای خویش از نیکی ، بیابید آن را در نزد خدا؛ یعنی ثواب آن» . و فرمود : «وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْرا یَرَهُ * وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَةٍ شَرًّا یَرَهُ» (16) ؛ یعنی : «پس هر که بکند هم سنگ ذرّه ای آفتاب که در هوا می باشد ، یا مورچه سرخْ نیکی را ، ببیند جزای آن را . و هر که بکند هم سنگ ذره ای بدی را ، ببیند سزای آن را» . و حضرت فرمود : «اینکه مذکور شد ، ذکر درجه های ایمان و منزل های آن است در نزد خدای عز و جل» .

.

1- .. و سبق به فتح سین و یاء ، چیزی است که به سابق و پیشی گیرنده دهند ، و آن را خطیر نیز گویند .
2- .حدید، 21.
3- .. واقعه، 10 و 11.و پیشی گیرندگانِ پیشی گیرنده اند که مقربان اند .

4- .توبه، 110.
5- .بقره، 253.
6- .اسرا، 55.
7- .اسرا، 21.
8- .آل عمران، 163.
9- .هود، 3.
10- .توبه، 20.
11- .نساء، 95.
12- .حدید، 10.
13- .مجادله، 11.
14- .توبه، 120.
15- .مزمل، 20.
16- .زلزله، 7 و 8.

ص: 132

. .

ص: 133

. .

ص: 134

. .

ص: 135

. .

20 بَابُ دَرَجَاتِ الْاِيمَانِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِی الْأَحْوَصِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ الْاِیمَانَ عَلَی سَبْعَهِ أَسْهُمٍ : عَلَی الْبِرِّ ، وَالصِّدْقِ ، وَالْیَقِینِ ، وَالرِّضَا ، وَالْوَفَاءِ ، وَالْعِلْمِ ، وَالْحِلْمِ ، ثُمَّ قَسَمَ ذلِکَ بَیْنَ النَّاسِ ، فَمَنْ جَعَلَ فِیهِ هذِهِ السَّبْعَهَ الْأَسْهُمِ ، فَهُوَ کَامِلٌ مُحْتَمِلٌ ، وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ ، وَلِبَعْضٍ السَّهْمَیْنِ ، وَلِبَعْضٍ الثَّلَاثَهَ حَتَّی انْتَهَوْا إِلَی السَّبْعَهِ». ثُمَّ قَالَ : «لَا تَحْمِلُوا عَلی صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَیْنِ ، وَلَا عَلی صَاحِبِ السَّهْمَیْنِ ثَلَاثَهً ؛ فَتَبْهَضُوهُمْ». ثُمَّ قَالَ کَذلِکَ حَتّی یَنْتَهِیَ إِلَی السَّبْعَهِ .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ أَبِی الْیَقْظَانِ ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ الضَّحَّاکِ : رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا سَرَّاجٍ وَکَانَ خَادِماً لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ : بَعَثَنِی أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی حَاجَهٍ وَ هُوَ بِالْحِیرَهِ أَنَا وَجَمَاعَهً مِنْ مَوَالِیهِ ، قَالَ : فَانْطَلَقْنَا فِیهَا ، ثُمَّ رَجَعْنَا مُغْتَمِّینَ ، قَالَ : وَکَانَ فِرَاشِی فِی الْحَائِرِ الَّذِی کُنَّا فِیهِ نُزُولاً ، فَجِئْتُ وَ أَنَا بِحَالٍ فَرَمَیْتُ بِنَفْسِی ، فَبَیْنَا أَنَا کَذلِکَ إِذَا أَنَا بِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَدْ أَقْبَلَ ، قَالَ : فَقَالَ :«قَدْ أَتَیْنَاکَ» ، أَوْ قَالَ : «جِئْنَاکَ»، فَاسْتَوَیْتُ جَالِساً ، وَجَلَسَ عَلی صَدْرِ فِرَاشِی ، فَسَأَلَنِی عَمَّا بَعَثَنِی لَهُ ، فَأَخْبَرْتُهُ ، فَحَمِدَ اللّٰهَ . ثُمَّ جَری ذِکْرُ قَوْمٍ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّا نَبْرَأُ مِنْهُمْ ؛ إِنَّهُمْ لَا یَقُولُونَ مَا نَقُولُ ، قَالَ : فَقَالَ : «یَتَوَلَّوْنَا وَلَا یَقُولُونَ مَا تَقُولُونَ ، تَبْرَؤُونَ مِنْهُمْ؟» قَالَ : قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَیْسَ عِنْدَکُمْ ، فَیَنْبَغِی لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْکُمْ؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا ، جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قَالَ : «وَ هُوَ ذَا عِنْدَ اللّٰهِ مَا لَیْسَ عِنْدَنَا ، أَ فَتَرَاهُ اطَّرَحَنَا؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا وَاللّٰهِ جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا نَفْعَلُ؟ قَالَ : «فَتَوَلَّوْهُمْ وَلَا تَبَرَّؤُوا مِنْهُمْ ؛ إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِینَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَهُ أَسْهُمٍ ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَهُ أَسْهُمٍ ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَهُ أَسْهُمٍ ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّهُ أَسْهُمٍ ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَهُ أَسْهُمٍ ، فَلَیْسَ یَنْبَغِی أَنْ یُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلی مَا عَلَیْهِ صَاحِبُ السَّهْمَیْنِ ، وَلَا صَاحِبُ السَّهْمَیْنِ عَلی مَا عَلَیْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَهِ ، وَلَا صَاحِبُ الثَّلَاثَهِ عَلی مَا عَلَیْهِ صَاحِبُ الْأَرْبَعَهِ ، وَلَا صَاحِبُ الْأَرْبَعَهِ عَلی مَا عَلَیْهِ صَاحِبُ الْخَمْسَهِ ، وَلَا صَاحِبُ الْخَمْسَهِ عَلی مَا عَلَیْهِ صَاحِبُ السِّتَّهِ ، وَلَا صَاحِبُ السِّتَّهِ عَلی مَا عَلَیْهِ صَاحِبُ السَّبْعَهِ . وَ سَأَضْرِبُ لَکَ مَثَلاً : إِنَّ رَجُلاً کَانَ لَهُ جَارٌ وَکَانَ نَصْرَانِیّاً ، فَدَعَاهُ إِلَی الْاِسْلَامِ ، وَزَیَّنَهُ لَهُ ، فَأَجَابَهُ ، فَأَتَاهُ سُحَیْراً ، فَقَرَعَ عَلَیْهِ الْبَابَ ، فَقَالَ لَهُ : مَنْ هذَا؟ قَالَ : أَنَا فُلَانٌ ، قَالَ : وَمَا حَاجَتُکَ؟ فَقَالَ : تَوَضَّأْ ، وَالْبَسْ ثَوْبَیْکَ ، وَمُرَّ بِنَا

إِلَى الصَّلَاهِ ، قَالَ : فَتَوَضَّأَ ، وَلَبِسَ ثَوْبَيْهِ ، وَخَرَجَ مَعَهُ ، قَالَ : فَصَلّيَا مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ صَلَّيَا الْفَجْرَ ، ثُمَّ مَكَثَا حَتّى أَصْبَحَا ، فَقَامَ الَّذِى كَانَ نَصْرَانِيّاً يُرِيدُ مَنْزِلَهُ ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ : أَيْنَ تَذْهَبُ؟ النَّهَارُ قَصِيرٌ ، وَالَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَ الظُّهْرِ قَلِيلٌ ، قَالَ : فَجَلَسَ مَعَهُ إِلى أَنْ صَلَّى الظُّهْرَ ، ثُمَّ قَالَ : وَمَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ قَلِيلٌ ، فَاحْتَبَسَهُ حَتّى صَلَّى الْعَصْرَ ، قَالَ : ثُمَّ قَامَ ، وَأَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلى مَنْزِلِهِ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ هذَا آخِرُ النَّهَارِ ، وَأَقَلُّ مِنْ أَوَّلِهِ ، فَاحْتَبَسَهُ حَتّى صَلَّى الْمَغْرِبَ ، ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلى مَنْزِلِهِ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّمَا بَقِيَتْ صَلَاهٌ وَاحِدَهٌ ، قَالَ : فَمَكَثَ حَتّى صَلَّى الْعِشَاءَ الْاخِرَهَ ، ثُمَّ تَفَرَّقَا . فَلَمَّا كَانَ سُحَيْراً غَدَا عَلَيْهِ ، فَضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ ، فَقَالَ : مَنْ هذَا؟ قَالَ : أَنَا فُلَانٌ ، قَالَ : وَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ : تَوَضَّأْ ، وَالْبَسْ ثَوْبَيْكَ ، وَاخْرُجْ بِنَا ، فَصَلِّ ، قَالَ : اطْلُبْ لِهذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغُ مِنِّى ، وَأَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ ، وَعَلَىَّ عِيَالٌ». فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَدْخَلَهُ فِى شَىْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ» أَوْ قَالَ : «أَدْخَلَهُ مِنْ مِثْلِ ذِهْ ، وَأَخْرَجَهُ مِنْ مِثْلِ هذَا» .

.

20 باب در بیان درجه ها و پایه های ایمانچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن ابی عبداللّه ، از حسن بن محبوب ، از عمّاد بن ابی الاحرص ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«خدای عز و جل ایمان را بر هفت بهره وضع فرموده؛ یعنی بر نیکی و راستگویی و یقین و رضا و وفا و علم و حلم . بعد از آن، اینها را در میان مردم قسمت نمود؛ پس هر که این هفت بهره را در او قرار داد ، کامل و تمام است که متحمل بارهای گران می شود . و از برای بعضی ازمردمان یک بهره را تقسیم نمود ، و از برای بعضی دو بهره ، و از برای بعضی سه بهره ، تا آنکه به هفت بهره برسند» . بعد از آن فرمود : «دو بهره را بر صاحب یک بهره بار مکنید ، و نه سه بهره را بر صاحب دو بهره ، که بار ایشان را سنگین کنید و تاب برداشتن آن را نداشته باشند» . و فرمود : همچنین تا به هفت بهره منتهی شود؛ یعنی صاحب سه بهره را چهار ، و صاحب چهار را پنج ، و صاحب پنج را شش ، و صاحب شش را هفت بهره بار مکنید .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی هر دو روایت کرده اند ، از ابن فضّال ، از حسن بن جهم ، از ابویقظان ، از یعقوب بن ضحّاک ، از مرد سرّاجی (1) ، از اصحاب ما که خدمتکار امام جعفر صادق علیه السلام بود که گفت : حضرت صادق علیه السلام مرا با گروهی از موالیان خویش در پی شغلی فرستاد ، و آن حضرت در حیره کوفه تشریف داشت . راوی می گوید : ما در پی آن کار رفتیم . بعد از آن غمناک برگشتیم . و گفت : فرشی که داشتم در حائری (2) بود که ما در آن فرود آمده بودیم؛ پس من آمدم با حال پریشان و مانده و خسته و خویش را انداختم ، و در بین آنکه من همچنین بودم ، ناگاه دیدم که حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد . راوی می گوید : حضرت یکی از دو عبارت [را]فرمود . معنی هر یک این است که :«ما به نزد تو آمدیم»؛ پس من درست نشستم ، و حضرت بر صدر فرش من نشست . بعد از آن، مرا سؤال کرد از آنچه مرا به جهت آن فرستاده بود . و من آن حضرت را به آنچه بود خبر دادم . خدا را حمد کرد؛ پس ذکر گروهی در میان آمد . عرض کردم : فدای تو گردم! ما از ایشان بیزاری می جوییم؛ زیرا که ایشان نمی گویند آنچه ما می گوییم . راوی می گوید : حضرت

فرمود : «آیا ما را دوست می دارند ، و آنچه شما می گویید ، نمی گویند ، که شما از ایشان بیزاری می جویید؟» عرض کردم : آری . فرمود : «اینک در نزد ما است آنچه در نزد شما نیست؛ پس سزاوار است از برای ما ، از شما بیزاری جوییم؟ !». راوی می گوید : عرض کردم : نه ، فدای تو گردم ! فرمود : «و اینک در نزد خدا است آنچه در نزد ما نیست . آیا خدا را چنان می بینی که ما را طرح کرده و انداخته باشد؟ !» راوی می گوید : عرض کردم : نه ، فدای تو گردم ! به خدا سوگند که خدا چنین نخواهد کرد . فرمود : «پس ایشان را دوست دارید و از ایشان بیزاری مجویید . به درستی که از جمله مسلمانان کسی است که او را یک بهره است ، و بعضی ازایشان کسی است که او را دو بهره است ، و بعضی از ایشان کسی است که او را سه بهره است ، و بعضی ازایشان کسی است که او را چهار بهره است ، و بعضی ازایشان کسی است که او را پنج بهره است ، و بعضی ازایشان کسی است که او را شش بهره است ، و بعضی ازایشان کسی است که او را هفت بهره است؛ پس سزاوار نیست که صاحب یک بهره را بدارند بر آنچه صاحب دو بهره بر آن است ، و او را تکلیف کنند به برداشتن آنچه او برمی دارد ، و نه صاحب دو بهره بر آنچه صاحب سه بهره بر آن است ، و نه صاحب سه بهره بر آنچه صاحب چهار بهره بر آن است ، و نه صاحب چهار بهره بر آنچه صاحب پنج بهره بر آن است ، و نه صاحب پنج بهره بر آنچه صاحب شش بهره بر آن است ، و نه صاحب شش بهره بر آنچه صاحب هفت بهره بر آن است . و زود باشد که از برایت مثلی بزنم و داستانی بیان کنم ، و آن، این است که مردی همسایه ای داشت و آن همسایه ، ترسا [=مسیحی]بود؛ پس او را به سوی اسلام دعوت نمود و آن را در نظرش جلوه داد ، و ترسا او را اجابت کرد و مسلمان شد؛ پس در سحر کوچکی نزدیک به صبح ، بر در خانه او آمد و در را بر او کوبید . گفت : کیست که در می زند؟ گفت : من فلانی ام . گفت : چه کار داری؟ گفت : وضو بساز و جامه خویش را بپوش و بیا با هم برویم به مسجد تا نماز کنیم» . حضرت فرمود : «آن نومسلمان وضو ساخت و جامه اش را پوشید و بیرون آمد و با همسایه همراه شد» . و فرمود : «به مسجد آمدند و آنچه خدا می خواست نماز کردند . بعد از آن نماز صبح را به جا آوردند و ماندند تا صبح روشن شد و داخل روز شدند . آنکه پیش از آن ترسا بود ، برخاست و می خواست که به منزل خود رود . مرد همسایه گفت : به کجا می روی؟ روز کوتاه است و زمانی که میان تو و ظهر است کم است» . حضرت فرمود : «پس با او نشست تا نماز ظهر را به جا آورد . بعد از آن گفت : زمانی که در میانه ظهر و عصر است کم است ، و او را نگاه داشت تا نماز عصر را به جا آورد» . فرمود : «پس برخاست و خواست که به منزل خویش برگردد . همسایه به او گفت : اینک آخر روز است و کمتر از اوّل

آن است ، و او را نگاه داشت تا نماز مغرب را به جا آورد . بعد از آن خواست که به منزل خویش برگردد . گفت : جز این نیست که یک نماز دیگر باقی مانده» . فرمود : «ماند تا نماز خفتن را که آخر نمازها است به جا آورد . بعد از آن از هم جدا شدند . و چون سحر کوچکی شد نزدیک به صبح ، بر در خانه آن نومسلمان آمد و در زد و گفت : منم فلانی . گفت : چه کار داری؟ گفت : وضو بساز و جامه ات را بپوش و بیرون آی و نماز کن . در جواب گفت : از برای این دین ، کسی را طلب کن که از من فارغ تر باشد و به قدر من شغل نداشته باشد؛ چرا که ، من انسانی گدا و بیچاره ام و عیال بسیاری دارم که باید بار ایشان را بکشم» پس حضرت صادق علیه السلام فرمود : «او را در چیزی داخل کرد که او را از آن بیرون برد» ، یا فرمود : «او را در مثل این عبادت داخل کرد و او را از مثل این دین بیرون برد» .

.

1- .. سراج ، زین فروش و یا سازنده زین را گویند .
2- .. و حائر ، بوستان و جمع شدنگاه آب را گویند . (مترجم)

ص: 138

. .

ص: 139

. .

21 بَابٌ آخَرُ مِنْهُأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ شِهَابٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالى هذَا الْخَلْقَ ، لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً». فَقُلْتُ : أَصْلَحَکَ اللّهُ ، فَكَيْفَ ذَاکَ؟ فَقَالَ : «إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالى خَلَقَ أَجْزَاءً بَلَغَ بِهَا تِسْعَةَ وَأَرْبَعِينَ جُزْءاً ، ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَعْشَاراً ، فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشْرَةَ أَعْشَارٍ ، ثُمَّ قَسَمَهُ بَيْنَ الْخَلْقِ ، فَجَعَلَ فِى رَجُلٍ عُشْرَ جُزْءٍ ، وَفِى آخَرَ عُشْرَىْ جُزْءٍ حَتّى بَلَغَ بِهِ جُزْءاً تَامّاً ، وَفِى آخَرَ جُزْءاً وَعُشْرَ جُزْءٍ ، وَ آخَرَ جُزْءاً وَعُشْرَىْ جُزْءٍ ، وَ آخَرَ جُزْءاً وَثَلَاثَةَ أَعْشَارِ جُزْءٍ ، حَتّى بَلَغَ بِهِ جُزْءَيْنِ تَامَّيْنِ ، ثُمَّ بِحِسَابِ ذلِکَ حَتّى بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَأَرْبَعِينَ جُزْءاً ، فَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهِ إِلَا عُشْرَ جُزْءٍ لَمْ يَقْدِرْ عَلى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْعُشْرَيْنِ ، وَكَذلِکَ صَاحِبُ الْعُشْرَيْنِ لَا يَكُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الثَّلَاثَةِ الْأَعْشَارِ ، وَكَذلِکَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا يَقْدِرُ عَلى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَيْنِ ، وَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ هذَا الْخَلْقَ عَلى هذَا ، لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً» .

.

21 . باب دیگر از قبیل باب سابق

21 باب دیگر از قبیل باب سابقاحمد بن محمد ، از حسن بن موسی ، از احمد بن عمر ، از یحیی بن ابان ، از شهاب روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«اگر مردم می دانستند که خدای تبارک و تعالی این خلق را چگونه آفرید ، هیچ کس کسی را ملامت و سرزنش نمی نمود» . عرض کردم : خدا تو را با صلاح آورده ، این امر چگونه بوده است؟ فرمود : «خدای تبارک و تعالی ایمان را چند جزء آفرید و آن جزءها را به چهل و نه جزء رسانید . بعد از آن ، آن جزءها را چندین عشر (1) قرار داد؛ پس هر جزئی را ده عشر گردانید . بعد از آن ، آن را در میان خلایق تقسیم فرمود . و در مردی عشری از یک جزء قرار داد ، و در دیگری دو عشر یک جزء ، تا آنکه آن را یک جزء تمام رسانید ، و در دیگری یک جزء و عشری از جزء ، و در دیگری یک جزء و دو عشر جزء ، و در دیگری یک جزء و سه عشر جزء قرار داد ، تا آنکه آن را به دو جزء تمام رسانید . بعد از آن به همین حساب ، تا آنکه بلندترین ایشان را به چهل و نه جزء رسانید؛ پس آنکه غیر از عشر یک جزء در او قرار داده نشده ، قدرت ندارد بر اینکه مانند صاحب دو عشر باشد ، و همچنین صاحب دو عشر مانند صاحب سه عشر نمی باشد ، و همچنین کسی که یک جزء از برایش تمام شده ، قدرت ندارد بر آنکه چون صاحب دو جزء باشد . و اگر مردم می دانستند که خدای عز و جل این خلایق را بر این روش خلق کرده ، کسی ، کسی را سرزنش نمی کرد» .

.

1- .. و عُشْر بر وزن قفل ، ده یک است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى عُثْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ الْخَزَّازِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقَرَاطِيسِيِّ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ علَيه السلام :«يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ ، إِنَّ الْاءِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ ، بِمَنْزِلَهِ السُّلَّمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةً بَعْدَ مِرْقَاهٍ ، فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الِاثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ : لَسْتَ عَلى شَىْءٍ حَتّى يَنْتَهىَ إِلَى الْعَاشِرِ ، فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَکَ ؛ فَيُسْقِطَکَ مَنْ هُوَ فَوْقَکَ ، وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْکَ بِدَرَجَهٍ ، فَارْفَعْهُ إِلَيْکَ بِرِفْقٍ ، وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ ؛ فَتَكْسِرَهُ ؛ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سَدِيرٍ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلى مَنَازِلَ : مِنْهُمْ عَلى وَاحِدَهٍ ، وَمِنْهُمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ ، وَمِنْهُمْ عَلَى ثَلَاثٍ ، وَمِنْهُمْ عَلى أَرْبَعٍ ، وَمِنْهُمْ عَلى خَمْسٍ ، وَمِنْهُمْ عَلى سِتٍّ ، وَمِنْهُمْ عَلى سَبْعٍ ؛ فَلَوْ ذَهَبْتَ تَحْمِلُ عَلى صَاحِبِ الْوَاحِدَهِ ثِنْتَيْنِ ، لَمْ يَقْوَ ؛ وَعَلى صَاحِبِ الثِّنْتَيْنِ ثَلَاثاً ، لَمْ يَقْوَ ؛ وَعَلى صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعاً ، لَمْ يَقْوَ ؛ وَعَلى صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْساً ، لَمْ يَقْوَ ؛ وَعَلى صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتّاً ، لَمْ يَقْوَ ؛ وَعَلى صَاحِبِ السِّتِّ سَبْعاً ، لَمْ يَقْوَ ؛ وَ عَلى هذِهِ الدَّرَجَاتُ» .

.

محمد بن یحیی ، از محمد بن احمد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از حسن بن علی بن ابی عثمان ، از محمد بن عثمان ، از محمد بن حمّاد خزَّاز ، از عبدالعزیز قراطیسی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود :«ای عبدالعزیز! به درستی که ایمان ده پایه است به منزله نردبان ده پایه ، که از آن بالا می روند پایه به پایه؛ پس باید که صاحب دو پایه به صاحب یک پایه نگوید که تو بر چیزی نیستی که درست باشد ، تا آنکه به پایه دهم منتهی شود؛ پس تو کسی را مینداز که از تو پست تر باشد ، که آنکه از تو بالاتر است تو را می اندازد . و هرگاه کسی را دیدی که از تو پایین تر است به یک درجه ، او را به سوی خویش به نرمی و مدارایی بالا آور ، و البتّه آنچه را که طاقت آن ندارد بر او بار مکن ، که او را می شکنی . و هر که مؤمنی را بشکند ، بر او لازم است که شکسته او را ببندد و حالش را نیکو کند و خاطرش را مرمّت نماید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از ابن مسکان ، از سدیر روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود :«مؤمنان بر منزل های مختلفه و مراتب متعدّده قرار دارند . بعضی از ایشان بر یک منزله است ، و بعضی ازایشان بر دو منزله ، و بعضی ازایشان بر سه منزله ، و بعضی ازایشان بر چهار منزله ، و بعضی ازایشان بر پنج منزله ، و بعضی ازایشان بر شش منزله ، و بعضی ازایشان بر هفت منزله؛ پس اگر بروی که دو منزله را بر صاحب یک منزله بار کنی ، نمی تواند که آن را بردارد ، و اگر بروی که سه منزله را بر صاحب دو منزله بار کنی ، نمی تواند بردارد ، و اگر بروی که چهار منزله را بر صاحب سه منزله بار کنی ، نمی تواند بردارد ، و اگر بروی که پنج منزله را بر صاحب چهار منزله بار کنی ، نمی تواند بردارد ، و اگر بروی که شش منزله را بر صاحب پنج منزله بار کنی ، نمی تواند بردارد ، و اگر بروی که هفت منزله را بر صاحب شش منزله بار کنی ، نمی تواند بردارد ، و درجه ها بر این طریقه است» .

.

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَیَابَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا أَنْتُمْ وَالْبَرَاءَهَ یَبْرَأُ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ؟ إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ ، وَبَعْضُهُمْ أَکْثَرُ صَلَاهً مِنْ بَعْضٍ ، وَبَعْضُهُمْ أَنْفَذُ بَصَراً مِنْ بَعْضٍ ، وَهِیَ الدَّرَجَاتُ» .

22 بَابُ نِسْبَهِ الْاءِسْلَامِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام :«لَأَنْسُبَنَّ الْاءِسْلَامَ نِسْبَهً لَمْ یَنْسُبْهُ أَحَدٌ قَبْلِی وَلَا یَنْسُبُهُ أَحَدٌ بَعْدِی إِلَا بِمِثْلِ ذلِکَ ، إِنَّ الْاءِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِیمُ ، وَالتَّسْلِیمَ هُوَ الْیَقِینُ ، وَالْیَقِینَ هُوَ التَّصْدِیقُ ، وَالتَّصْدِیقَ هُوَ الْاءِقْرَارُ ، وَالْاءِقْرَارَ هُوَ الْعَمَلُ ، وَالْعَمَلَ هُوَ الْأَدَاءُ ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ یَأْخُذْ دِینَهُ عَنْ رَأْیِهِ ، وَلکِنْ أَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ ، فَأَخَذَهُ ؛ إِنَّ الْمُؤْمِنَ یُرَی یَقِینُهُ فِی عَمَلِهِ ، وَالْکَافِرَ یُرَی إِنْکَارُهُ فِی عَمَلِهِ ، فَوَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ ، مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ ، فَاعْتَبِرُوا إِنْکَارَ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ بِأَعْمَالِهِمُ الْخَبِیثَهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُدْرِکِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : الْاءِسْلَامُ عُرْیَانٌ ، فَلِبَاسُهُ الْحَیَاءُ ، وَزِینَتُهُ الْوَفَاءُ ، وَمُرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ ، وَعِمَادُهُ الْوَرَعُ ، وَ لِکُلِّ شَیْءٍ أَسَاسٌ ، وَأَسَاسُ الْاءِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ» . عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ ، عَنْ عَبَّدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُدْرِکِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، مِثْلَهُ .

.

22 . باب در بیان نسبت اسلام

از او ، از علی بن حکم ، از محمد بن بن سنان ، از صبّاح بن سبّابه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«شما را با بیزاری چه کار که از یکدیگر بیزاری می جوید؟! به درستی که مؤمنان، بعضی ازایشان ، از بعضی دیگر بهتر و فاضل تر است . و بعضی ازایشان ، نمازش از بعضی دیگر بیشتر . و بعضی ازایشان ، چشمش از بعضی دیگر تیزتر است . و اینها درجه های مختلفه است» .

22 . باب در بیان نسبت اسلامچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :«هر آینه نسبتی از برای اسلام بیان کنم که کسی پیش از من نسبت آن را چنان بیان نکرده باشد ، و کسی بعد از من نسبت آن را بیان نکند ، مگر به آنچه مثل آن باشد . به درستی که اسلام تسلیم است و تسلیم ، یقین و یقین ، تصدیق و تصدیق ، اقرار و اقرار ، عمل و عمل ، ادا و به جا آوردن است آنچه را که باید به جا آورد . به درستی که مؤمن دین خود را از رأی خویش فرا نگرفته است ، ولیکن از جانب پروردگارش به نزد او آمده؛ پس آن را فرا گرفته . به درستی که مؤمن ، یقینش در کردارش می توان دید ، و کافر ، انکارش در عملش می توان دید . و سوگند یاد می کنم به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است که امر ایشان را نشناختند؛ پس انکار کافران و منافقان را به کردارهای خبیث و پلید ایشان اعتبار کنید ، و از آنها به ایشان پی برید» .

از او ، از پدرش ، از عبداللّه بن قاسم ، از مدرک بن عبدالرحمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : اسلام برهنه است و لباس آن حیا است ، و زینت آن وفا ، و مروّت آن عمل صالح ، و ستون آن ورع و پارسایی . و هر چیزی را اصل و بنیانی است ، و بنیان اسلام ، دوستی ما اهل بیت است» . علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از عبداللّه بن قاسم ، از مدرک بن عبدالرحمان ، از امام جعفرصادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ الثَّانِى عليه السلام ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ اللّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ ، فَجَعَلَ لَهُ عَرْصَةً ، وَجَعَلَ لَهُ نُوراً ، وَجَعَلَ لَهُ حِصْناً ، وَجَعَلَ لَهُ نَاصِراً ؛ فَأَمَّا عَرْصَتُهُ فَالْقُرْآنُ ، وَأَمَّا نُورُهُ فَالْحِكْمَهُ ، وَأَمَّا حِصْنُهُ فَالْمَعْرُوفُ ، وَأَمَّا أَنْصَارُهُ فَأَنَا وَأَهْلُ بَيْتِى وَشِيعَتُنَا ؛ فَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِى وَشِيعَتَهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ ؛ فَإِنَّهُ لَمَّا أُسْرِىَ بِى إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، فَنَسَبَنِى جَبْرَئِيلُ عليه السلام لِأَهْلِ السَّمَاءِ ، اسْتَوْدَعَ اللّهُ حُبِّى وَحُبَّ أَهْلِ بَيْتِى وَشِيعَتِهِمْ فِى قُلُوبِ الْمَلَائِكَهِ ، فَهُوَ عِنْدَهُمْ وَدِيعَهٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ، ثُمَّ هَبَطَ بِى إِلى أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَنَسَبَنِى لِأَهْلِ الْأَرْضِ ، فَاسْتَوْدَعَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ حُبِّى وَحُبَّ أَهْلِ بَيْتِى وَشِيعَتِهِمْ فِى قُلُوبِ مُؤْمِنِى أُمَّتِى ، فَمُؤْمِنُو أُمَّتِى يَحْفَظُونَ وَدِيعَتِى فِى أَهْلِ بَيْتِى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ، أَلَا فَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِى عَبَدَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ عُمُرَهُ أَيَّامَ الدُّنْيَا ، ثُمَّ لَقِىَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُبْغِضاً لِأَهْلِ بَيْتِى وَشِيعَتِى ، مَا فَرَّجَ اللّهُ صَدْرَهُ إِلَا عَنِ النِّفَاقِ» .

23 بَابُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ غَالِبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«يَنْبَغِى لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانِى خِصَالٍ : وَقُوراً عِنْدَ الْهَزَاهِزِ ، صَبُوراً عِنْدَ الْبَلَاءِ ، شَكُوراً عِنْدَ الرَّخَاءِ ، قَانِعاً بِمَا رَزَقَهُ اللّهُ ، لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ ، وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ ، بَدَنُهُ مِنْهُ فِى تَعَبٍ ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِى رَاحَهٍ . إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ ، وَالْحِلْمَ وَزِيرُهُ ، وَالْعَقْلَ أَمِيرُ جُنُودِهِ ، وَالرِّفْقَ أَخُوهُ ، وَالْبِرَّ وَالِدُهُ» .

.

23 . باب

چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد ، از عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی ، از امام محمدتقیّ علیه السلام ، از پدرش ، از جدّش (صلوات اللّه علیهم) روایت کرده اند که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدا اسلام را آفرید و از برای آن عرصه ای (1) قرار داد ، و از برای آن نوری قرار داد ، و او را حصاری مقرّر فرمود ، و یاوری از برای آن قرارداد نمود . امّا عرصه آن قرآن است ، و امّا نور آن ، حکمت و راست گفتاری و درست کرداری است ، و امّا حصار آن ، معروف و نیکی است ، و امّا یاوران آن ، من و اهل بیت من ایم با شیعیان ما؛ پس اهل بیت من و شیعیان ایشان و یاوران ایشان را دوست دارید؛ چرا که ، چون در آن شبی که مرا به آسمان بردند و جبرئیل علیه السلام نسب مرا از برای اهل آسمان ذکر و بیان نمود ، خدا دوستی من و دوستی اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دل های فرشتگان به ودیعت سپرد؛ پس آن دوستی در نزد ایشان به ودیعت و امانت است تا روز قیامت . بعد از آن، مرا به زمین فرود آورد و نسب مرا از برای اهل زمین بیان فرمود؛ پس خدا دوستی من و دوستی اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دل های مؤمنان امّت من به امانت سپرد؛ پس مؤمنان امّت من امانت مرا نگاهداری می کنند تا روز قیامت . و بدانید و آگاه باشید که اگر مردی از امّت من در مدّت عمر خویش که جمیع عمر دنیا باشد ، خدای عز و جل را عبادت کند ، بعد از آن خدای عز و جل را ملاقات کند ، و دشمن اهل بیت و شیعیان من باشد ، خدا سینه او را نگشاید ، مگر از نفاق ، و نفاق او را زیاد گرداند» .

23 بابمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد عیسی ، از حسن بن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از عبدالملک بن غالب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوار است مؤمن را که هشت خصلت در او باشد : یکی آنکه در نزد اموری که موجب اضطراب و بی آرامی است ، آرمیده باشد . دویم آنکه در نزد بلاء بسیار صابر باشد . سیم آنکه در نزد وسعت و خوشحالی به غایتِ شکر باشد . چهارم آنکه قناعت کند به آنچه خدا او را روزی کرده . پنجم آنکه بر دشمنان ستم نکند . ششم آنکه بار خویش را بر دوش دوستان خویش و آشنایان بار نکند . هفتم آنکه بدنش از او در رَنج و تعب باشد . هشتم آنکه مردم از او در راحت و خوشی و

آسایش باشند . به درستی که علم ، دوست مؤمن است و حلم ، وزیر او و عقل ، پادشاه لشکرهای او و نرمی و مدارایی ، برادر او و نیکی ، پدر او است» .

.

1- .و عرصه، میانِ سراست، و مکانی که در آن بنا می گذارند و عمارت می سازند. (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِیهِ علیهماالسلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ : الْاِیمَانُ لَهُ أَرْکَانٌ أَرْبَعَهٌ : التَّوَکُّلُ عَلَی اللّهِ ، وَتَفْوِیضُ الْأَمْرِ إِلَی اللّهِ ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللّهِ ، وَالتَّسْلِیمُ لِأَمْرِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی لَیْلی ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّکُمْ لَا تَکُونُونَ صَالِحِینَ حَتّی تَعْرِفُوا ، وَلَا تَعْرِفُونَ حَتّی تُصَدِّقُوا ، وَلَا تُصَدِّقُونَ حَتّی تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَهً لَا یَصْلُحُ أَوَّلُهَا إِلَا بِآخِرِهَا ، ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَهِ وَتَاهُوا تَیْهاً بَعِیداً ، إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی لَا یَقْبَلُ إِلَا الْعَمَلَ الصَّالِحَ ، وَلَا یَتَقَبَّلُ اللّهُ إِلَا بِالْوَفَاءِ بِالشُّرُوطِ وَالْعُهُودِ ، وَمَنْ وَفَی اللّهَ بِشُرُوطِهِ وَاسْتَکْمَلَ مَا وَصَفَ فِی عَهْدِهِ ، نَالَ مَا عِنْدَهُ وَاسْتَکْمَلَ وَعْدَهُ . إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدی ، وَشَرَعَ لَهُمْ فِیهَا الْمَنَارَ ، وَأَخْبَرَهُمْ کَیْفَ یَسْلُکُونَ ، فَقَالَ : «وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی» وَقَالَ : «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» فَمَنِ اتَّقَی اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِیمَا أَمَرَهُ ، لَقِیَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُؤْمِناً بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله ؛ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ ، فَاتَ قَوْمٌ وَمَاتُوا قَبْلَ أَنْ یَهْتَدُوا ، وَظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا ، وَأَشْرَکُوا مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ ؛ إِنَّهُ مَنْ أَتَی الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدی ، وَمَنْ أَخَذَ فِی غَیْرِهَا سَلَکَ طَرِیقَ الرَّدی . وَصَلَ اللّهُ طَاعَهَ وَلِیِّ أَمْرِهِ بِطَاعَهِ رَسُولِهِ ، وَطَاعَهَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ ؛ فَمَنْ تَرَکَ طَاعَهَ وُلَاهِ الْأَمْرِ ، لَمْ یُطِعِ اللّهَ وَلَا رَسُولَهُ ، وَهُوَ الْاِقْرَارُ بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ، «خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ» ، وَالْتَمِسُوا الْبُیُوتَ الَّتِی أَذِنَ اللّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ ؛ فَإِنَّهُ قَدْ خَبَّرَکُمْ أَنَّهُمْ «رِجَالٌ لَا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاهِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاهِ یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» . إِنَّ اللّهَ قَدِ اسْتَخْلَصَ الرُّسُلَ لِأَمْرِهِ ، ثُمَّ اسْتَخْلَصَهُمْ مُصَدِّقِینَ لِذلِکَ فِی نُذُرِهِ ، فَقَالَ : «وَ إِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلاّ خَلا فِیها نَذِیرٌ» تَاهَ مَنْ جَهِلَ ، وَاهْتَدی مَنْ أَبْصَرَ وَعَقَلَ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ : «فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ» وَکَیْفَ یَهْتَدِی مَنْ لَمْ یُبْصِرْ؟ وَکَیْفَ یُبْصِرُ مَنْ لَمْ یُنْذَرْ؟ اتَّبِعُوا رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَأَقِرُّوا بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ ، وَاتَّبِعُوا آثَارَ الْهُدی ؛ فَإِنَّهُمْ عَلَامَاتُ الْأَمَانَهِ وَالتُّقی . وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَنْکَرَ رَجُلٌ عِیسَی بْنَ مَرْیَمَ علیه السلام ، وَأَقَرَّ بِمَنْ سِوَاهُ مِنَ الرُّسُلِ ، لَمْ یُؤْمِنْ ؛ اقْتَصُّوا الطَّرِیقَ بِالْتِمَاسِ الْمَنَارِ ، وَالْتَمِسُوا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْاثَارَ ؛ تَسْتَکْمِلُوا أَمْرَ دِینِکُمْ ، وَتُؤْمِنُوا بِاللّهِ رَبِّکُمْ» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق ، از پدرش علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : ایمان را چهار رکن است : یکی توکّل کردن بر خدا؛ دویم تفویض کردن هر کاری به خدا؛ سیم خوشنود بودن به قضای خدا؛ چهارم تسلیم کردن از برای امر خدای عز و جل و منقاد بودن که از آن سر باز نزند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از آنکه او را ذکر کرده ، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی ، از پدرش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«شما شایستگان نمی باشید تا بشناسید ...» تا آخر آنچه در باب «معرفت امام و ردّ به سوی او» مذکور شد .

از او ، از پدرش ، از سلیمان جعفری ، از ابوالحسن حضرت امام رضا ، از پدرش علیهماالسلامروایت است که فرمود :«در بعضی ازجنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی به نزد آن حضرت آمدند . فرمود : شما کیستید؟ عرض کردند که : ما مؤمنانیم ، یا رسول اللّه ! فرمود : ایمان شما به کجا رسیده و اندازه آن چه قدر است؟ عرض کردند که : صبر کردن در نزد بلاء و زحمت ، و شکر کردن در نزد رخا و وسعت ، و رضا به قضای خدای . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ایشان بردبارانی چندند ، دانایان که نزدیک است که به جهت دانشمندی ، پیغمبران باشند . اگر شما چنان چه وصف می کنید باشید ، پس آنچه را که در آن ساکن نمی شوید ، مسازید ، و آنچه را که نمی خورید ، جمع مکنید . «وَاتَّقُوا اللّهَ الذَّی اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ» (1) ؛ یعنی : «و بپرهیزید از خدایی که به سوی او برگردانیده می شوید» .

.

1- .مائده، 96.

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ، عَنْ أَبِيهِ عليهماالسلام ، قَالَ :«رَفَعَ إِلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَوْمٌ فِی بَعْضِ غَزَوَاتِهِ ، فَقَالَ : مَنِ الْقَوْمُ؟ فَقَالُوا : مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللّهِ ، قَالَ : وَمَا بَلَغَ مِنْ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا : الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَاءِ ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ ، وَالرِّضَا بِالْقَضَاءِ . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : حُلَمَاءُ ، عُلَمَاءُ ، كَادُوا مِنَ الْفِقْهِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ ، إِنْ كُنْتُمْ كَمَا تَصِفُونَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ ، وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ ، وَاتَّقُوا اللّهَ الَّذِی إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» .

24 بَابُعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ؛ وَ بِأَسَانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ ، قَالَ :خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِی دَارِهِ أَوْ قَالَ : فِی الْقَصْرِ وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ ، ثُمَّ أَمَرَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ فَكُتِبَ فِی كِتَابٍ ، وَقُرِئَ عَلَی النَّاسِ. وَ رَوی غَيْرُهُ أَنَّ ابْنَ الْكَوَّاءِ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ وَالنِّفَاقِ ، فَقَالَ : «أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالی شَرَعَ الْإِسْلَامَ ، وَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ لِمَنْ حَارَبَهُ ، وَجَعَلَهُ عِزّاً لِمَنْ تَوَلَاهُ ، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ ، وَهُدًی لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ ، وَزِينَةً لِمَنْ تَجَلَّلَهُ ، وَعُذْراً لِمَنِ انْتَحَلَهُ ، وَعُرْوَةً لِمَنِ اعْتَصَمَ بِهِ ، وَحَبْلاً لِمَنِ اسْتَمْسَكَ بِهِ ، وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ ، وَنُوراً لِمَنِ اسْتَضَاءَ بِهِ ، وَعَوْناً لِمَنِ اسْتَغَاثَ بِهِ ، وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ ، وَفُلْجاً لِمَنْ حَاجَّ بِهِ ، وَعِلْماً لِمَنْ وَعَاهُ ، وَحَدِيثاً لِمَنْ رَوی ، وَحُكْماً لِمَنْ قَضی ، وَحِلْماً لِمَنْ جَرَّبَ ، وَلِبَاساً لِمَنْ تَدَبَّرَ ، وَفَهْماً لِمَنْ تَفَطَّنَ ، وَيَقِيناً لِمَنْ عَقَلَ ، وَبَصِيرَةً لِمَنْ عَزَمَ ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ ، وَعِبْرَةً لِمَنِ اتَّعَظَ ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ ، وَتُؤَدَةً لِمَنْ أَصْلَحَ ، وَزُلْفی لِمَنِ اقْتَرَبَ ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ ، وَرَخَاءً لِمَنْ فَوَّضَ ، وَسُبْقَةً لِمَنْ أَحْسَنَ ، وَخَيْراً لِمَنْ سَارَعَ ، وَجُنَّةً لِمَنْ صَبَرَ ، وَلِبَاساً لِمَنِ اتَّقی ، وَظَهِيراً لِمَنْ رَشَدَ ، وَكَهْفاً لِمَنْ آمَنَ ، وَأَمَنَةً لِمَنْ أَسْلَمَ ، وَرَجَاءً لِمَنْ صَدَقَ ، وَغِنًی لِمَنْ قَنِعَ . فَذلِكَ الْحَقُّ سَبِيلُهُ الْهُدی ، وَمَأْثُرَتُهُ الْمَجْدُ ، وَصِفَتُهُ الْحُسْنی ؛ فَهُوَ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ ، مُشْرِقُ الْمَنَارِ ، ذَاكِی الْمِصْبَاحِ ، رَفِيعُ الْغَايَةِ ، يَسِيرُ الْمِضْمَارِ ، جَامِعُ الْحَلْبَةِ ، سَرِيعُ السَّبْقَةِ ، أَلِيمُ النَّقِمَةِ ، كَامِلُ الْعُدَّةِ ، كَرِيمُ الْفُرْسَانِ ؛ فَالْإِيمَانُ مِنْهَاجُهُ ، وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ ، وَالْفِقْهُ مَصَابِيحُهُ ، وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ ، وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ ، وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ ، وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ ، وَالنَّارُ نَقِمَتُهُ ، وَالتَّقْوی عُدَّتُهُ ، وَالْمُحْسِنُونَ فُرْسَانُهُ . فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَی الصَّالِحَاتِ ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُعْمَرُ الْفِقْهُ ، وَبِالْفِقْهِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا ،

وَبِالدُّنْيَا تَجُوزُ الْقِيَامَةَ ، وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ ، وَالْجَنَّةُ حَسْرَةُ أَهْلِ النَّارِ ، وَالنَّارُ مَوْعِظَةُ الْمُتَّقِينَ ، وَالتَّقْوى سِنْخُ الْاِيمَانِ» .

.

24 بابعلی بن ابراهیم روایت کرده است ، ازپدرش و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد بن خالد همه ، از حسن بن محبوب ، از یعقوب سرّاج ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام به اسانید مختلفه ، از اصبغ بن نباته روایت است که گفت :امیرالمؤمنین علیه السلام ما را خطبه کرد در خانه خویش ، یا گفت : در قصر خطبه خواند و ما جمع بودیم . بعد از آن ، آن حضرت فرمود که : آن در جایی نوشته شد و بر مردمان خوانده شد . و غیر او روایت کرده است که : ابن کوّا صفت اسلام و ایمان و کفر و نفاق را از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد . فرمود : «امّا بعد ، به درستی که خدای تبارک و تعالی اسلام را آشکار نمود و قرارداد فرمود ، و آبشخورهای آن را آسان گردانید از برای هر که به نزد آن آید ، چنان چه تشنگان به نزد آب می آیند . و رکن های آن را قوی و عزیز گردانید از برای هر که با آن جنگ کند ، و چنان قرار داد که کسی چاره آن را نتواند کرد ، چنان چه کسی در زمین سخت واقع شود . و آن را قرار داد عزّت و ارجمندی از برای کسی که آن را دوست دارد ، و اساس آشتی و سلامت از برای آنکه داخل آن شود ، و راه راست و راستی از برای هر که به آن اقتدا کند ، و زینت و آرایش از برای هر که آن را بزرگ دارد ، و بهانه از برای هر که آن را بر خود ببندد ، و دسته و دستگیر از برای هر که به آن چنگ در زند ، و ریسمان از برای هر که آن را نگاه دارد ، و حجّت روشن از برای هر که به آن سخن گوید ، و نور از برای هر که به آن روشنی طلب کند ، و گواه از برای هر که به آن خصومت و جدال کند، و فیروزی از برای هر که به آن بر خصم حجّت آورد ، و علم از برای هر که آن را نگاه دارد و یاد گیرد ، و حدیث و خبر تازه ای که مشتمل بر تازگی باشد از برای هر که آن را روایت کند ، و حکم از برای هر که حکم کند ، و عقل از برای هر که امور را تجربه و آزمایش کند ، و پوشش از برای هر که جامه بر خود گیرد ، و فهم از برای هر که زیرک باشد ، و یقین از برای هر که عاقل باشد ، و بینایی از برای هر که آهنگ کند و دل بر آن گذارد ، و نشانه از برای هر که به فراست دریابد ، و پند از برای هر که پند گیرد ، و نجات و رهایی از برای هر که راست گوید ، و تأنّی و آرام از برای هر که خویش را به صلاح آورد و آشتی کند یا آشتی دهد ، و نزدیکی و مرتبه و منزلت از برای هر که نزدیک شود ، و استواری از برای هر که توکّل کند ، و فراخی و وسعت از برای هر که کار را به او واگذارد ، و پیش

دستی از برای هر که نیکی کند ، و خوبی از برای هر که بشتابد ، و سپر از برای هر که صبر و شکیبایی ورزد ، و لباس از برای هر که پرهیزگار شود ، و پشت و پشتیبان از برای هر که راه راست یابد ، و پناه از برای هر که ایمان آورد ، و ایمنی از برای هر که اسلام آورد ، و امیدواری از برای هر که راست گوید ، و بی نیازی از برای هر که قناعت کند . پس این حقّی است که راه آن راست است ، و کار آنکه از آن نقل شود بزرگواری ، و صفت آن نیکوتر است؛ پس آن از هر راهِ راستی روشن تر است؛ که چراغ خانه آن تابان و چراغ آن فروزان است ، غایتش بلند و بزرگوار ، و میدانش کم واندک نه بسیار ، و اسبان جمع شده اش از برای دوانیدن به هم جمع شده ، و پیشی گرفتنش شتابان ، و سختی آن دردناک و دردآورنده ، و اسباب آنکه از برای حوادث ساخته شده کامل و تمام ، و سوارانش خوب و گرانمایه؛ پس ایمان ، راه راست آن است ، و کارهای شایسته ، چراغ خانه آن ، و دانشمندی در دین ، چراغ های آن ، و دنیا ، میدان آن ، و مرگ ، آخر و عاقبت آن ، و قیامت ، اسبان جمع شده آن برای دوانیدن ، و بهشت ، پیشی گرفتن آن ، و آتش جهنّم ، سختی آن ، و پرهیزگاری ، اسباب و عدّه آن ، و نیکوکاران ، سواران آن؛ پس به ایمان ، استدلال می شود بر کارهای شایسته ، دانشمندی آبادان می شود ، و به دانشمندی ، از مرگ ترسیده می شود ، و به مرگ ، دنیا تمام می شود ، و به دنیا ، به سوی قیامت عبور می شود ، و به قیامت ، بهشت نزدیک گردانیده می شود ، و بهشت ، حسرت اهل جهنّم است که اندوه می برند بر آنکه از ایشان فوت شده . و آتش جهنّم پند است ازبرای پرهیزگاران . و پرهیزگاری اصل و ریشه ایمان است» .

.

25 بَابُ صِفَهِ الْاءِيمَانِبِالْاءِسْنَادِ الْأَوَّلِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنِ الْاءِيمَانِ ، فَقَالَ : إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْاءِيمَانَ عَلى أَرْبَعِ دَعَائِمَ : عَلَى الصَّبْرِ ، وَالْيَقِينِ ، وَالْعَدْلِ ، وَالْجِهَادِ . فَالصَّبْرُ مِنْ ذلِكَ عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ : عَلَى الشَّوْقِ ، وَالْاءِشْفَاقِ ، وَالزُّهْدِ ، وَالتَّرَقُّبِ ؛ فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّهِ ، سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ ، رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ ؛ وَمَنْ زَهِدَ فِى الدُّنْيَا ، هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ ؛ وَمَنْ رَاقَبَ الْمَوْتَ ، سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ . وَ الْيَقِينُ عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ : تَبْصِرَهِ الْفِطْنَهِ ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَهِ ، وَمَعْرِفَهِ الْعِبْرَهِ ، وَسُنَّهِ الْأَوَّلِينَ ؛ فَمَنْ أَبْصَرَ الْفِطْنَهَ ، عَرَفَ الْحِكْمَهَ ؛ وَمَنْ تَأَوَّلَ الْحِكْمَهَ ، عَرَفَ الْعِبْرَهَ ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَهَ ، عَرَفَ السُّنَّهَ ؛ وَمَنْ عَرَفَ السُّنَّهَ ، فَكَأَنَّمَا كَانَ مَعَ الْأَوَّلِينَ ، وَاهْتَدى إِلَى الَّتِى هِىَ أَقْوَمُ ، وَنَظَرَ إِلى مَنْ نَجَا بِمَا نَجَا ، وَمَنْ هَلَكَ بِمَا هَلَكَ ، وَإِنَّمَا أَهْلَكَ اللّهُ مَنْ أَهْلَكَ بِمَعْصِيَتِهِ ، وَأَنْجى مَنْ أَنْجى بِطَاعَتِهِ . وَ الْعَدْلُ عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ : غَامِضِ الْفَهْمِ ، وَغَمْرِ الْعِلْمِ ، وَزَهْرَهِ الْحُكْمِ ، وَرَوْضَهِ الْحِلْمِ ؛ فَمَنْ فَهِمَ ، فَسَّرَ جَمِيعَ الْعِلْمِ ؛ وَمَنْ عَلِمَ ، عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ ؛ وَمَنْ حَلُمَ ، لَمْ يُفَرِّطْ فِى أَمْرِهِ ، وَعَاشَ فِى النَّاسِ حَمِيداً . وَ الْجِهَادُ عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ : عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَالصِّدْقِ فِى الْمَوَاطِنِ ، وَشَنَآنِ الْفَاسِقِينَ ؛ فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ ، شَدَّ ظَهْرَ الْمُؤْمِنِ ؛ وَمَنْ نَهى عَنِ الْمُنْكَرِ ، أَرْغَمَ أَنْفَ الْمُنَافِقِ وَأَمِنَ كَيْدَهُ ؛ وَمَنْ صَدَقَ فِى الْمَوَاطِنِ ، قَضَى الَّذِى عَلَيْهِ ؛ وَمَنْ شَنِئَ الْفَاسِقِينَ ، غَضِبَ لِلّهِ ؛ وَمَنْ غَضِبَ لِلّهِ ، غَضِبَ اللّهُ لَهُ ؛ فَذلِكَ الْاءِيمَانُ وَ دَعَائِمُهُ وَشُعَبُهُ» .

.

25 . باب در بیان صفت ایمان

25 . باب در بیان صفت ایمانبه اسناد اوّل ، از ابن محبوب ، از یعقوب سرّاج ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان سؤال شد . فرمود : خدای عز و جل ایمان را بر چهار ستون قرار داد؛ یعنی بر صبر و یقین و عدل و جهاد؛ پس از این ، چهار ستون را بر چهار شعبه قرار داد ؛ یعنی بر شوق و آرزومندی و ترسیدن و بی رغبتی و چشم داشت و انتظار؛ پس هر که به سوی بهشت مشتاق باشد، از خواهش های نفس بگذرد و عشقش به آنها تمام شود . و هر که از آتش جهنّم بترسد، از محرّمات الهی باز گردد . و هر که در دنیا رغبت نداشته باشد ، مصیبت های دنیا بر او سهل و آسان باشد . و هر که مرگ را انتظار کشد ، به سوی خوبی ها بشتابد . و یقین نیز بر چهار شعبه است و آنها ، بینایيِ زیرکی ، و رسیدن به کنه حکمت و شناختن پند ، و طریقه و روش پیشینیان است؛ پس هر که زیرکی را ببیند و به آن بینا شود، حکمت را می شناسد . و هر که به کنه حکمت رسد، پند را بشناسد . و هر که پند را شناخت ، راه و روش پیشینیان را بشناسد . و هر که راه و روش را شناخت، گویا که با پیشینیان بوده و راه یافته به سوی آن راهی که از همه راه ها راست تر و درست تر است ، و نظر کرده به سوی آنکه نجات یافته به آنچه نجات یافته ، و آنکه هلاک شده به آنچه هلاک شده . (1) جز این نیست که خدا هر که را هلاک گردانید ، به نافرمانی خویش هلاک گردانیده . و هر که را رهانید ، به فرمانبرداری خویش رهانید . و عدل نیز بر چهار شعبه است و آنها ، فهم پوشیده و علم پوشنده و شکوفه حکمت ها و باغ و مرغزار عقل و بردباری است؛ پس هر که فهم داشته باشد، همه علم را تفسیر و بیان می کند . و هر که علم داشته باشد، شریعه های حکم را بشناسد . و هر که بردبار و عاقل باشد ، در کار خویش پیشی نگیرد و از حد تجاوز نکند و در میان مردمان ستوده زندگانی کند ، که همه کس او را ستایش کنند . و جهاد نیز بر چهار شعبه است؛ یعنی بر امر به معروف و نهی از منکر ، و راستی در جمیع مواضع ، و دشمنی با فاسقان؛ پس هر که امر کند به معروف ، پشت مؤمن را سخت و قوی گرداند . و هر که نهی کند از منکر ، بینی منافق را بر خاک مالد و از مکر او ایمن باشد . و هر که در همه مواطن راست گوید ، آنچه را که بر او واجب است به جا آورد . و هر که فاسقان را دشمن دارد ، به جهت خدا خشم گیرد و خلاف رضای او را که دید به غضب آید . و هر که از برای خدا غضب کند، خدا از برای او

غضب کند . و ایمان و ستون ها و شعب های آن، این است که مذکور شد»
.

.

1- .. و می تواند که معنا این باشد که : آنکه نجات یافته و هلاک شده به چه چیز هلاک شده و به چه چیز نجات یافته؟ و دور نیست که این معنا به حسب معنا نزدیک تر باشد، به قرینه آنچه بعد از این می فرماید . (مترجم)

26 بَابُ فَضْلِ الْاِءِيمَانِ عَلَى الْاِءِسْلَامِ وَالْيَقِينِ عَلَى الْاِءِيمَانِأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«يَا أَخَا جُعْفٍ ، إِنَّ الْاِءِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْاِءِسْلَامِ ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْاِءِيمَانِ ، وَمَا مِنْ شَىْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ» .

.

26 . باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان

26 . باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان

ابوعلی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود :«ای جعفی ! به درستی که ایمان از اسلام فاضل تر و افزون تر است ، و یقین از ایمان بهتر است ، و چیزی از یقین کمتر و عزیز الوجودتر نیست» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«الْاءِيمَانُ فَوْقَ الْاءِسْلَامِ بِدَرَجَهٍ ، وَالتَّقْوى فَوْقَ الْاءِيمَانِ بِدَرَجَهٍ ، وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوى بِدَرَجَهٍ ، وَمَا قُسِمَ فِى النَّاسِ شَىْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ اللّهَ فَضَّلَ الْاءِيمَانَ عَلَى الْاءِسْلَامِ بِدَرَجَهٍ ، كَمَا فَضَّلَ الْكَعْبَهَ عَلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِىِّ ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِىِّ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، الْاءِسْلَامُ دَرَجَهٌ» قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «وَالْاءِيمَانُ عَلَى الْاءِسْلَامِ دَرَجَهٌ» قَالَ : قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «وَ التَّقْوى عَلَى الْاءِيمَانِ دَرَجَهٌ» قَالَ : قُلْتُ :نَعَمْ ، قَالَ : «وَ الْيَقِينُ عَلَى التَّقْوى دَرَجَهٌ» قَالَ : قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَمَا أُوتِىَ النَّاسُ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ ، وَإِنَّمَا تَمَسَّكْتُمْ بِأَدْنَى الْاءِسْلَامِ ؛ فَإِيَّاكُمْ أَنْ يَنْفَلِتَ مِنْ أَيْدِيكُمْ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْاءِيمَانِ وَالْاءِسْلَامِ . فَقَالَ :«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّمَا هُوَ الْاءِسْلَامُ ، وَالْاءِيمَانُ فَوْقَهُ بِدَرَجَهٍ ، وَالتَّقْوى فَوْقَ الْاءِيمَانِ بِدَرَجَهٍ ، وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوى بِدَرَجَهٍ ، وَلَمْ يُقْسَمْ بَيْنَ النَّاسِ شَىْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ». قَالَ : قُلْتُ : فَأَىُّ شَىْءٍ الْيَقِينُ؟ قَالَ : «التَّوَكُّلُ عَلَى اللّهِ ، وَالتَّسْلِيمُ لِلّهِ ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللّهِ ، وَالتَّفْوِيضُ إِلَى اللّهِ» . قُلْتُ : فَمَا تَفْسِيرُ ذلِكَ؟ قَالَ : «هكَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد و هر دو از وشّاء ، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«ایمان یک درجه بالاتر است ازاسلام ، و تقوی و پرهیزکاری یک درجه از ایمان بالاتر است ، و یقین یک درجه از تقوی بالاتر است ، و چیزی کمتر از یقین در میان مردمان تقسیم نشده» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از علی بن رئاب ، از حمران بن اعین روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدا ایمان را بر اسلام افزونی داده به درجه بلندی ،چنانچه خانه کعبه را بر مسجدالحرام افزونی داده است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از هارون بن جهم یا غیر او ، از عمر بن ابان کلبی ، از عبدالحمید واسطی ، از ابوبصیر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود :«ای ابامحمد! اسلام پایه بالایی [است]و از هر مرتبه ای پایه ای بالاتر است؟» عرض کردم : آری! ابوبصیر می گوید : فرمود : «ایمان بالاتر است از اسلام و پایه ای است بالاتر؟» ابوبصیر می گوید : عرض کردم : آری! فرمود : «تقوی و پرهیزگاری بالاتر است ازایمان و پایه ای است بالاتر؟» ابوبصیر می گوید : عرض کردم : آری! فرمود : «یقین بالاتر از تقوی است و پایه ای است بالاتر؟» می گوید : عرض کردم : آری! فرمود : «پس آنچه به مردمان عطا شده از یقین کمتر است (1) ، و جز این نیست که شما به پست ترینِ اسلام چنگ در زده اید؛ پس بپرهیزید از آنکه ناگاه از دست شما رها شود» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس روایت کرده است که سؤال کردم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام از ایمان و اسلام . فرمود :«امام محمد باقر علیه السلام فرمود : جز این نیست که دین و آنچه مقبول می شود اسلام است . و ایمان یک درجه بالاتر از آن است ، و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است ، و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است . و هیچ چیز در میان مردمان کمتر از یقین قسمت نشده است» . یونس می گوید : عرض کردم : پس یقین به چه چیز است؟ فرمود : «توکّل کردن

بر خدا ، و تسلیم کردن و گردن نهادن از برای خدا ، و راضی شدن به قضای خدا ، و وا گذاشتن امور به خدا» . عرض کردم که : تفسیر و بیان این چیست؟ فرمود : «امام محمد باقر علیه السلام همچنین فرمود» .

.

1- .. شاید ترجمه بهتر این باشد : هیچ چیز به کمی یقین به مردم عطا نشده است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :«الْاِيمَانُ فَوْقَ الْاِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ ، وَالتَّقْوى فَوْقَ الْاِيمَانِ بِدَرَجَةٍ ، وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوى بِدَرَجَةٍ ، وَلَمْ يُقْسَمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَىْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ» .

27 بَابُ حَقِيقَةِ الْاِيمَانِ وَالْيَقِينِعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«بَيْنَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى بَعْضِ أَسْفَارِهِ إِذْ لَقِيَهُ رَكْبٌ ، فَقَالُوا : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّهِ ، فَقَالَ : مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا : نَحْنُ مُؤْمِنُونَ يَا رَسُولَ اللّهِ ، قَالَ : فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا : الرِّضَا بِقَضَاءِ اللّهِ ، وَالتَّفْوِيضُ إِلَى اللّهِ ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللّهِ . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : عُلَمَاءُ ، حُكَمَاءُ ، كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ ، فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ ، وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ ، وَاتَّقُوا اللّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ؛ وَ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى مُحَمَّدٍ الْوَابِشِىِّ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله صَلّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ ، فَنَظَرَ إِلى شَابٍّ فِى الْمَسْجِدِ ، وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِى بِرَأْسِهِ مُصْفَرّاً لَوْنُهُ ، قَدْ نَحِفَ جِسْمُهُ ، وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِى رَأْسِهِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ : أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللّهِ مُوقِناً . فَعَجِبَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ قَوْلِهِ ، وَقَالَ: إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً ، فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟ فَقَالَ : إِنَّ يَقِينِى يَا رَسُولَ اللّهِ هُوَ الَّذِى أَحْزَنَنِى ، وَأَسْهَرَ لَيْلِى ، وَأَظْمَأَ هَوَاجِرِى ، فَعَزَفَتْ نَفْسِى عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتّى كَأَنِّى أَنْظُرُ إِلى عَرْشِ رَبِّى وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ ، وَحُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ ، وَكَأَنِّى أَنْظُرُ إِلى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِى الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ ، وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ ، وَكَأَنِّى أَنْظُرُ إِلى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِخُونَ ، وَكَأَنِّى الْانَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِى مَسَامِعِى . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِأَصْحَابِهِ : هذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللّهُ قَلْبَهُ بِالْاِيمَانِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : الْزَمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ . فَقَالَ الشَّابُّ : ادْعُ اللّهَ لِى يَا رَسُولَ اللّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ . فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِى بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ ، وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است ...» تا آخر آنچه در حدیث دویم این باب گذشت .

27 . باب در بیان حقیقت ایمان و یقینچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از محمد بن عذافر ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«در بین اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی ازسفرهای خویش تشریف داشت ، ناگاه جمعی از سواران آن حضرت را ملاقات کردند و گفتند که : السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّهِ؛ یعنی «سلام خدا یا سلام ما یا همه سلام ها بر تو باد ، ای فرستاده خدا ! که خدا تو را پیغمبری به سوی خلایق فرستاده» . حضرت فرمود : شما کیستید؟ و چه صفت دارید؟ عرض کردند : ما مؤمنانیم ، یا رسول اللّه ! فرمود : حقیقت و دلیل ایمان شما چیست؟ عرض کردند : راضی بودن به قضای خدا ، و تفویض کردن امور خویش به خدا ، و تسلیم کردن و گردن نهادن از برای امر خدا . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ایشان دانایانی چندند ، حکیمان که نزدیک است که به جهت حکمت ، پیغمبران باشند و به درجه ایشان رسند؛ پس اگر راست گویانید ، آنچه را که در آن ساکن نمی شوید مسازید ، و آنچه را که نمی خورید جمع مکنید . «وَاتَّقُوا اللّهَ الَّذی اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ» (1) . و ترجمه آن در نظیر این حدیث گذشت .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم ، از پدرش هر دو روایت کرده اند ، از ابن محبوب ، از ابومحمد وابشی و ابراهیم بن مهزم ، از اسحاق بن عمّاد که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با مردم به جا آورد . بعد از آن به جوانی که در مسجد بود نظر فرمود . آن جوان در عالم پینکی (2) سر خویش را می جنباند و مکرّر آن را فرود می آورد و به زیر می افکند ، و رنگش زرد شده و تنش لاغر و نزار گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته؛ پس رسول خدا به آن جوان فرمود : بر چه حال صبح کرده ای ای فلان؟ ! عرض کرد : صبح کرده ام با یقین که هیچ شک ندارم . رسول خدا از گفتار آن جوان تعجب فرمود ، و فرمود : هر چیز

را حقیقتی و دلیلی هست ، پس حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد : یا رسول اللّه ! یقین من همان است که مرا اندوهناک ساخته، و شب ، مرا بیدار گردانید ، و ساعت های بسیار گرم ، مرا تشنه نموده است (3) ، و دل خویش را از دنیا و آنچه در آن است بریده و برکنده ام و به آن هیچ رغبت ندارم ، تا آنکه گویا به عرش پروردگار خویش نظر می کنم که از برای حساب خلایق برپا شده ، و خلایق از برای حساب محشور شده اند . و گویا که من نظر می کنم به اهل بهشت که در بهشت تنعّم می کنند و یکدیگر را می شناسند و با هم تعارف می نمایند و بر تخت های خویش تکیه زده اند . و گویا که من به اهل جهنّم می نگرم که ایشان در آن معذّبند و فریاد می کنند و می خروشند . و گویا که من الحال بانگ خروش آتش جهنم را می شنوم که در گوش های من می گردد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود : اینک بنده ای است که خدا دلش را به ایمان منوّر ساخته . بعد از آن به آن جوان فرمود : دست از آنچه بر آنی برمدار و همیشه بر این حال و بدین منوال باش . آن جوان عرض کرد : یا رسول اللّه ! دعا کن که مرا شهادت روزی شود و همراه تو در راه خدا شهید شوم . رسول خدا از برایش دعا فرمود . بعد از آن پر مکث نکرد تا آنکه در بعضی ازجنگ های پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت ، و بعد از آنکه نه نفر شهید شدند ، شهید شد ، و او دهم شهیدان آن جنگ بود» .

.

1- .. مائده، 96. «و بپرهیزید از خدایی که به سوی او بازگردانیده می شوید».
2- .. یعنی چرت و خواب سبک .
3- .. و نظیر این عبارت در دعای سجده الیاس مذکور شد ، در باب اینکه همه کتاب ها که از نزد خدای عز و جل فرود آمده در نزد ائمه علیهم السلام است . حاصل مراد آن که ، یقین من باعث بیدارخوابی من شده در شب ها به عبادت ، و موجب تشنگی من گردیده در روزها به روزه داشتن . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«اسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَارِثَةَ بْنَ مَالِكِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَنْصَارِىَّ ، فَقَالَ لَهُ : كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةَ بْنَ مَالِكٍ؟ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، مُؤْمِنٌ حَقّاً . فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لِكُلِّ شَىْءٍ حَقِيقَةٌ ، فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ؟ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، عَزَفَتْ نَفْسِى عَنِ الدُّنْيَا ، فَأَسْهَرَتْ لَيْلِى ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرِى ، وَكَأَنِّى أَنْظُرُ إِلى عَرْشِ رَبِّى وَ قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ ، وَكَأَنِّى أَنْظُرُ إِلى أَهْلِ الْجَنَّهِ يَتَزَاوَرُونَ فِى الْجَنَّهِ ، وَكَأَنِّى أَسْمَعُ عُوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِى النَّارِ . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : عَبْدٌ نَوَّرَ اللّهُ قَلْبَهُ ؛ أَبْصَرْتَ ، فَاثْبُتْ . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، ادْعُ اللّهَ لِى أَنْ يَرْزُقَنِى الشَّهَادَهَ مَعَكَ ، فَقَالَ : اللّهُمَّ ارْزُقْ حَارِثَهَ الشَّهَادَهَ ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَا أَيَّاماً حَتّى بَعَثَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله سَرِيَّهً ، فَبَعَثَهُ فِيهَا ، فَقَاتَلَ ، فَقُتِلَ تِسْعَهٌ أَوْ ثَمَانِيَهٌ ، ثُمَّ قُتِلَ» وَفِى رِوَايَهِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ : «اسْتُشْهِدَ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِى طَالِبٍ بَعْدَ تِسْعَهِ نَفَرٍ ، وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از عبداللّه بن مسکان ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به حارثه بن مالک بن نعمان انصاری آورد و به او فرمود : ای حارثه بن مالک ! حالت چون است؟ عرض کرد : یا رسول اللّه ! مؤمنم از روی حق و راستی . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر چیزی را حقیقت [است] ، پس حقیقت گفتار تو چیست؟ عرض کرد : یا رسول اللّه ! دل خویش را از دنیا بریده ام و به آن رغبتی ندارم؛ پس در شب ها بیدار خوابی کشیده ام به عبادت کردن ، و در روزهای گرم تشنگی خوردم به روزه داشتن . و گویا که به عرش پروردگار خویش نظر می کنم که از برای حساب وضع شده ، و گویا که من نظر می کنم به اهل بهشت که در بهشت به دیدن یکدیگر می روند ، و گویا که من آواز اهل جهنّم را می شنوم که در آتش مانند سگان و شغالان و گرگان فریاد می کنند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : این بنده ای است که خدا دلش را به ایمان منور ساخته . و به او فرمود : بصیرت و بینایی به هم رسانیده ای ، پس بر این حال ثابت باش . حارثه عرض کرد : یا رسول اللّه ! دعا کن که تا خدا شهادت را با تو به من روزی کند . حضرت عرض کرد : بار خدایا ! حارثه را شهادت روزی کن . بعد از آن درنگ کرد ، مگر چند روزی ، تا آنکه رسول خدا گروهی از اصحاب را به جنگ فرستاد و حارثه را نیز با ایشان روانه کرد؛ پس جنگ کرد و نه کس یا هشت کس را کشت . بعد از آن کشته شد» . و در روایت قاسم بن برید ، از ابوبصیر واقع شده که گفت : «حارثه با جعفر بن ابی طالب شهید شد ، بعد از نه نفر و او دهم ایشان بود» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ : إِنَّ عَلی کُلِّ حَقٍّ حَقِیقَةً ، وَعَلی کُلِّ صَوَابٍ نُوراً» .

28 بَابُ التَّفَکُّرِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ : نَبِّهْ بِالتَّفَکُّرِ قَلْبَکَ ، وَجَافِ عَنِ اللَّیْلِ جَنْبَکَ ، وَاتَّقِ اللّهَ رَبَّکَ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنِ الْحَسَنِ الصَّیْقَلِ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَمَّا یَرْوِی النَّاسُ أَنَّ تَفَکُّرَ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ قِیَامِ لَیْلَةٍ : قُلْتُ : کَیْفَ یَتَفَکَّرُ؟ قَالَ :«یَمُرُّ بِالْخَرِبَةِ أَوْ بِالدَّارِ ، فَیَقُولُ : أَیْنَ سَاکِنُوکِ ؟ أَیْنَ بَانُوکِ؟ مَا لَکِ لَا تَتَکَلَّمِینَ؟» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفرصادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود : به درستی که بر هر حقّی ، حقیقتی و بر هر صوابی ، نوری است» . (1)

28 . باب در بیان تفکر و اندیشه کردنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه می فرمود : دل خویش را به اندیشه کردن بیدار کن ، و او را دلالت نما بر آنچه از آن غافل باشد . و پهلوی خویش را از خوابگاه شب دور کن ، و بپرهیز از خدا که پروردگار تو است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابان ، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از آنچه مردم روایت می کنند که : اندیشه کردن در یک ساعت بهتر است ازایستادن شبی به عبادت . و عرض کردم : چگونه اندیشه می کند ؟ فرمود :«به ویرانه یا به خانه ای می گذرد و به زبان حال می گوید : در کجایند آنها که در تو ساکن بودند؟ ! و در کجایند کسانی که تو را ساختند؟ ! و تو را چه می شود که هیچ نمی گویی؟ !».

.

1- .. و همین حدیث با زیادتی در باب اخذ به سنّت و شواهد کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت و شرح شد. (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ إِدْمَانُ التَّفَکُّرِ فِی اللّهِ وَفِی قُدْرَتِهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ :«لَیْسَ الْعِبَادَهُ کَثْرَهَ الصَّلَاهِ وَالصَّوْمِ ، إِنَّمَا الْعِبَادَهُ التَّفَکُّرُ فِی أَمْرِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رِبْعِیٍّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ : التَّفَکُّرُ یَدْعُو إِلَی الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ» .

29 بَابُ الْمَکَارِمِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْهَیْثَمِ بْنِ أَبِی مَسْرُوقٍ ، عَنْ یَزِیدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعِرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْمَکَارِمُ عَشْرٌ ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ فِیکَ فَلْتَکُنْ ؛ فَإِنَّهَا تَکُونُ فِی الرَّجُلِ وَلَا تَکُونُ فِی وَلَدِهِ ، وَتَکُونُ فِی الْوَلَدِ وَلَا تَکُونُ فِی أَبِیهِ ، وَتَکُونُ فِی الْعَبْدِ وَلَا تَکُونُ فِی الْحُرِّ». قِیلَ : وَمَا هُنَّ؟ قَالَ : «صِدْقُ الْبَأْسِ ، وَصِدْقُ اللِّسَانِ ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَهِ ، وَ صِلَهُ الرَّحِمِ ، وَإِقْرَاءُ الضَّیْفِ ، وَإِطْعَامُ السَّائِلِ ، وَالْمُکَافَأَهُ عَلَی الصَّنَائِعِ ، وَالتَّذَمُّمُ لِلْجَارِ ، وَالتَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ ، وَرَأْسُهُنَّ الْحَیَاءُ» .

.

29 . باب در بیان مکارم اخلاق

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«بهترین عبادت آن است که همیشه در امر خدا و در قدرت آن جناب اندیشه نماید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از معمّر بن خلاّد روایت کرده است که گفت : شنیدم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که می فرمود :«عبادت ، بسیاری نماز و روزه نیست . جز این نیست که عبادت ، اندیشه کردن است در کار خدای عز و جل» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از اسماعیل بن سهل ، از حمّاد ، از ربعی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود : اندیشه کردن ، می خواند به سوی نیکی و عمل کردن به آن» .

29 . باب در بیان مکارم اخلاق (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از هیثم بن ابی مسروق ، از یزید بن اسحاق شعر ، از حسین بن عطیّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مکارم اخلاق ده چیز است؛ پس اگر بتوانی که آنها در تو باشد ، باید که باشد؛ زیرا که آنها در مردی می باشد و در فرزندش نمی باشد ، و در فرزند می باشد و در پدرش نمی باشد ، و در بنده می باشد و در آزاد نمی باشد» . به آن حضرت عرض شد که : آنها چیست؟ فرمود : «راستی ، فروتنی ، و ترس ، و درویشی ، و راستی زبان که دروغ نگوید ، و ادای امانت که به صاحبش برساند ، و صله رحم به جا آوردن ، و میهمان نوازی به تحفه و تکلّف از برایش آوردن ، و سائل را طعام دادن ، و بر کارها جزا دادن به وضعی که با آنها برابری کند ، و ننگ و عار داشتن از برای همسایه از آنچه از برای خود ننگ و عار می دارد ، و ننگ و عار داشتن از برای یار و صاحب خویش ، و سَرِ همه اینها شرم داشتن است» .

.

1- .. و مکارم ، جمع مکرمه به ضمّ راء است و آن کار نیک است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ؛ فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ ، فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ ، فَاحْمَدُوا اللّٰهَ ، وَاعْلَمُوا أَنَّ ذلِكَ مِنْ خَيْرٍ ؛ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ ، فَاسْأَلُوا اللّٰهَ ، وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيها» . قال : فَذَكَرَهَا عَشَرَةً : «الْيَقِينَ ، وَالْقَنَاعَةَ ، وَالصَّبْرَ ، وَالشُّكْرَ ، وَالْحِلْمَ ، وَحُسْنَ الْخُلُقِ ، وَالسَّخَاءَ ، وَالْغَيْرَةَ ، وَالشَّجَاعَةَ ، وَالْمُرُوءَةَ» . قَالَ : وَرَوى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هذِهِ الْخِصَالِ الْعَشَرَةِ وَزَادَ فِيهَا : «الصِّدْقَ ، وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ» .

عَنْهُ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ بَكْرٌ : وَأَظُنُّنِي قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلاً فَهِماً فَقِيهاً حَلِيماً مُدَارِياً صَبُوراً صَدُوقاً وَفِيّاً ؛ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ؛ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ ، فَلْيَحْمَدِ اللّٰهَ عَلى ذلِكَ ؛ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ ، فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَلْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا». قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ : «هُنَّ : الْوَرَعُ ، وَالْقَنَاعَةُ ، وَالصَّبْرُ ، وَالشُّكْرُ ، وَالْحِلْمُ ، وَالْحَيَاءُ ، وَالسَّخَاءُ ، وَالشَّجَاعَةُ ، وَالْغَيْرَةُ ، وَالْبِرُّ ، وَصِدْقُ الْحَدِيثِ ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ارْتَضى لَكُمُ الْاِءسْلَامَ دِيناً ؛ فَأَحْسِنُوا صُحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ : الْاِءيمَانُ أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ : الرِّضَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ ، وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللّٰهِ ، وَتَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللّٰهِ ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللّٰهِ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از عبداللّه بن مسکان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«خدای عز و جل رسولان خویش را به مکارم اخلاق تخصیص داده ،پس خویش را آزمایش کنید . اگر آنها در شما باشد، خدا را ستایش نمایید و بدانید که آن به جهت خوبی است که در شما بوده یا به شما رسیده ، و اگر آنها در شما نباشد، از خدا بخواهید که به شما عطا کند و در آنها به سوی او رغبت کنید» . راوی می گوید : حضرت بعد از آن ده چیز را ذکر فرمود و آنها : «یقین است و قناعت و صبر و شکر و حلم و خوش خلقی و سخاوت و غیرت (که عبارت است از : درد تن و ناموس آوری به چیزی که بد باشد) و شجاعت و مروّت»؛ یعنی مردانگی و جوانمردی . و می گوید : بعضی ازایشان پاره ای از این خصلت های ده گانه را روایت کرده و راستگویی و ادای امانت را در آنها زیاد نموده [اند] .

از او ، از بکر بن صالح ، از جعفر بن محمد هاشمی ، از اسماعیل بن عبّاد روایت است و بکر می گوید : خود را چنان گمان می کنم که آن را شنیدم ، از اسماعیل ، از عبداللّه بن بکیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«ما دوست می داریم هر کس را که عاقل و صاحب فهم و دانشمند و درست و بردبار و صاحب نرمی و مدارایی و به غایت صابر و راستگو و تمام[جو]یا وفاجو باشد . به درستی که خدای عز و جل پیغمبران را به مکارم اخلاق تخصیص داده؛ پس هر که آنها در او باشد، خدا را بر آن حمد کند ، و هر که آنها در او نباشد، باید که به سوی خدای عز و جل زاری نماید و آنها را از او بخواهد» . راوی می گوید : عرض کردم : فدای تو گردم ! آنها چیست؟ فرمود : «آنها پارسایی است و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیک و راستی خبر و ادای امانت» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن حسن بن محبوب ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جلدین اسلام را از برای شما پسندیده؛ پس مصاحبت با آن را نیکو کنید به سخاوت و خوش خلقی» (1) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه

فرمود : ...» تا آخر آنچه در باب بعد از باب نسبت اسلام مذکور شد، با اختلافی در سند .

.

1- .. شاید ترجمه بهتر این باشد : و آن را با سخاوت و خوش خلقی نیک در آمیزید .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ ، قَالَ :«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ إِسْلَامُهُ وَلَوْ كَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلى قَدَمِهِ خَطَايَا ، لَمْ تَنْقُصْهُ : الصِّدْقُ ، وَالْحَيَاءُ ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ ، وَالشُّكْرُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله :«أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ رِجَالِكُمْ؟» قُلْنَا : بَلى يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، قَالَ : «إِنَّ مِنْ خَيْرِ رِجَالِكُمُ التَّقِىَّ ، النَّقِىَّ ، السَّمْحَ الْكَفَّيْنِ ، النَّقِىَّ الطَّرَفَيْنِ ، الْبَرَّ بِوَالِدَيْهِ ، وَلَا يُلْجِئُ عِيَالَهُ إِلى غَيْرِهِ» .

30 بَابُ فَضْلِ الْيَقِينِالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنِ الْمُثَنَّى بْنِ الْوَلِيدِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَيْسَ شَىْءٌ إِلَا وَلَهُ حَدٌّ». قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَمَا حَدُّ التَّوَكُّلِ؟ قَالَ : «الْيَقِينُ». قُلْتُ : فَمَا حَدُّ الْيَقِينِ؟ قَالَ : «أَلَا تَخَافَ مَعَ اللّٰهِ شَيْئاً» .

عَنْهُ ، عَنْ مُعَلَّى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى وَلَادٍ الْحَنَّاطِ وَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مِنْ صِحَّهِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِىَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللّٰهِ ، وَلَا يَلُومَهُمْ عَلى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللّٰهُ ؛ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوقُهُ حِرْصُ حَرِيصٍ ، وَلَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَهُ كَارِهٍ ، وَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ ، لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ بِعَدْلِهِ وَقِسْطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالرَّاحَهَ فِى الْيَقِينِ وَالرِّضَا ، وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزَنَ فِى الشَّكِّ وَالسَّخَطِ» .

.

30 . باب در بیان فضل یقین

حسین بن محمد ، از معلی بن محمد ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن سنان ، از مردی ، از بنی هاشم که ظاهر آن است که مراد معصوم؛ بلکه به خصوص حضرت صادق علیه السلام باشد ، روایت کرده است که فرمود :«چهار چیز است که هر که آنها در او باشد، اسلامش کامل و تمام است ، و اگر از فرق سر تا قدمش گناهان باشد، او را نقصان نرساند یا اسلامِ او را ناتمام نگرداند . و آنها : راستگویی و حیا و خوش خلقی و شکر است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابوحمزه ، از جابر بن عبداللّه که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :«آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به بهترین مردمان شما؟» عرض کردیم : یا رسول اللّه ! بلی ، می خواهیم . فرمود : «به درستی که از جمله بهترین مردان شما پرهیزگاری است پاک که کف هایش بخشاینده و هر دو طرفش پاک باشد (1) ، و با پدر و مادر خویش نیکوکار باشد ، و عیال خود را وا نگذارد و ایشان را ناچار نسازد که به غیر او پناه برند» .

30 . باب در بیان فضل یقینحسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از مثنّی بن ولید ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چیزی نیست ، مگر آنکه آن را حدّی و اندازه ای هست» . راوی می گوید : عرض کردم : فدای تو گردم! پس حدّ توکّل چیست؟ فرمود : «یقین» . عرض کردم : حدّ یقین چیست؟ فرمود : «حدّش آن است که با [وجود] خدا از چیزی نترسی» .

از او ، از معلّی ، از حسن بن علی وشّاء ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابوولاّد حنّاط و عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق روایت است که فرمود :«از درستی یقینِ مرد مسلمان آن است که مردمان را خوشنود نکند به خشم خدا؛ یعنی در رضاجویی ایشان کاری نکند که خدا را به غضب آورد ، و ایشان را ملامت نکند بر آنچه خدا به او نداده؛ چرا که ، حرص حریص روزی را نمی راند که به او برساند ، و ناخوش داشتن آنکه ناخوش دارد ، آن را باز نمی گرداند . و اگر یکی از شما از روزی خویش بگریزد ، چنان چه از مرگ می گریزد ، هر آینه روزیش او را دریابد و به او

رسد ، چنان چه مرگ او را دریابد» . بعد از آن فرمود : «به درستی که خدا به نهایت عدل خویش ، روز خوش و خوشی را در یقین و رضا قرار داده ، و غم و اندوه را در ناخشنودی و شکّ مقرّر فرموده است» .

.

1- .. و مراد از طرفان ، دو فرج است یا فرج و زبان یا دهان . و پاکی آنها آن است که به حرامی آلوده نشوند . (مترجم)

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، قَالَ :سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلى غَيْرِ يَقِينٍ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَلَى الْمِنْبَرِ : لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ طَعْمَ الْاءِيمَانِ حَتّى يَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ ، وَمَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ :«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ جَلَسَ إِلى حَائِطٍ مَائِلٍ يَقْضِى بَيْنَ النَّاسِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا تَقْعُدْ تَحْتَ هذَا الْحَائِطِ ، فَإِنَّهُ مُعْوِرٌ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ : حَرَسَ امْرَأً أَجَلُهُ ، فَلَمَّا قَامَ سَقَطَ الْحَائِطُ» . قَالَ : «وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِمَّا يَفْعَلُ هذَا وَأَشْبَاهَهُ ، وَهذَا الْيَقِينُ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى الْمَدِينَهِ وَكانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما» فَقَالَ :«أَمَا إِنَّهُ مَا كَانَ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً ، وَإِنَّمَا كَانَ أَرْبَعَ كَلِمَاتٍ : لَا إِلهَ إِلَا أَنَا ؛ مَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ لَمْ يَضْحَكْ سِنُّهُ ، وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْحِسَابِ لَمْ يَفْرَحْ قَلْبُهُ ، وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ لَمْ يَخْشَ إِلَا اللّٰهَ» .

.

ابن محبوب ، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که عمل همیشه ای که پیوسته آن را به جا آورد و کم باشد و با یقین باشد ، بهتر است در نزد خدا از عمل بسیاری که از روی یقین نباشد» .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از وشّاء ، از ابان ، از زراره ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود : کسی مزه ایمان را نمی یابد ، تا آنکه بداند که آنچه به او رسیده، چنان نبود که از او درگذرد ، و آنچه از او درگذشته، چنان نبود که به او برسد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از زید شحّام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد دیواری نشست که میل کرده بود ، و در میان مردم حکم می فرمود . بعضی ازایشان عرض کرد : در زیر این دیوار منشین؛ چرا که ، آن رخنه برداشته و شاید که خراب شود . امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : اجل مَرد و مدّتی که از برای حیاتش مقدّر و مقرّر شده ، او را پاسبانی می کند و نگاه می دارد. و چون برخاست ، آن دیوار فرود آمد». و حضرت [صادق] فرمود که : «امیرالمؤمنین چنان بود که مکرّر این و امثال این را می کرد و یقین ، این است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از صفوان جمّال که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل :«وَأَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنَ يَتيمَينَ فِيْ الْمَدينَهِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما»؛ یعنی : «و امّا دیوار ، پس بود از برای دو پسرِ بی پدر که در شهر انطاکیه می باشند، و بود در زیر آن دیوار ، گنجی از برای آنها» . حضرت فرمود که : «بدان و آگاه باش که آن گنج ، طلا و نقره نبود . جز این نیست که آن گنج، چهار سخن بود و آنها این است که : خدایی نیست مگر من . هر که یقین به مرگ داشته باشد ، دندانش نمی خندد (1) ، و هر که یقین به حساب روز قیامت داشته باشد ، دلش شاد نمی گردد ، و هر که یقین به قدر و قضای خدا داشته باشد ، از غیر خدا نمی ترسد» .

.

1- .یعنی آن قدر شدید نمی خندد که دندانهایش پیدا شود ، بلکه به لبخند بسنده می کند .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ : لَا یَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْاِیمَانِ حَتّی یَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُخْطِئَهُ ، وَأَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ یَکُنْ لِیُصِیبَهُ ، وَأَنَّ الضَّارَّ النَّافِعَ هُوَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ قَیْسٍ الْهَمْدَانِیِّ ، قَالَ : نَظَرْتُ یَوْماً فِی الْحَرْبِ إِلی رَجُلٍ عَلَیْهِ ثَوْبَانِ ، فَحَرَّکْتُ فَرَسِی ، فَإِذَا هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَقُلْتُ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، فِی مِثْلِ هذَا الْمَوْضِعِ؟ فَقَالَ :«نَعَمْ ، یَا سَعِیدَ بْنَ قَیْسٍ ، إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ عَبْدٍ إِلَا وَلَهُ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ حَافِظٌ وَوَاقِیَهٌ ، مَعَهُ مَلَکَانِ یَحْفَظَانِهِ مِنْ أَنْ یَسْقُطَ مِنْ رَأسِ جَبَلٍ ، أَوْ یَقَعَ فِی بِئْرٍ ، فَإِذَا نَزَلَ الْقَضَاءُ خَلَّیَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ کُلِّ شَیْءٍ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ :«کَانَ فِی الْکَنْزِ الَّذِی قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما» کَانَ فِیهِ : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، عَجِبْتُ لِمَنْ أَیْقَنَ بِالْمَوْتِ کَیْفَ یَفْرَحُ ، وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَیْقَنَ بِالْقَدَرِ کَیْفَ یَحْزَنُ ،عَجِبْتُ لِمَنْ رَأی الدُّنْیَا وَتَقَلُّبَهَا بِأَهْلِهَا کَیْفَ یَرْکَنُ إِلَیْهَا ، وَیَنْبَغِی لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّهِ أَنْ لَا یَتَّهِمَ اللّهَ فِی قَضَائِهِ ، وَلَا یَسْتَبْطِئَهُ فِی رِزْقِهِ». فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أُرِیدُ أَنْ أَکْتُبَهُ ، قَالَ : فَضَرَبَ وَاللّهِ یَدَهُ إِلَی الدَّوَاهِ لِیَضَعَهَا بَیْنَ یَدَیَّ ، فَتَنَاوَلْتُ یَدَهُ ، فَقَبَّلْتُهَا ، وَأَخَذْتُ الدَّوَاهَ ، فَکَتَبْتُهُ .

.

از او ، از علی بن حکم ، از صفوان جمّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که : هیچ بنده ای مزه ایمان را نمی یابد، تا آنکه بداند که آن چه به او رسیده ، چنان نبود که از او درگذرد ، و آن چه از او درگذشته ، چنان نبود که به او برسد ، و تا آن که بداند که ضرر رساننده و نفع بخشنده ، خدای عز و جل است و غیر از او قدرت بر نفع و ضرر ندارد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از وشّاء ، از عبداللّه بن سنان ، از ابوحمزه ، از سعید بن قیس همدانی روایت کرده است که گفت : روزی در هنگام جنگ ، نظر کردم به سوی مردی که دو جامه یعنی پیراهن و زیرجامه پوشیده بود و غیر از آن در بَرَش چیزی نبود . اسب خویش را پیش راندم . ناگاه دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام است . عرض کردم که : یا امیرالمؤمنین! در مثل این موضع (چنین جایی که این قدر دشمن جمع شده اند و همه قصد تو دارند) ، با چنین لباسی می ایستی؟ فرمود :«آری ، ای سعید بن قیس! به درستی که هیچ بنده ای نیست ، مگر آنکه او را از جانب خدای عز و جل حافظ و نگهبانی هست ، و کسی هست که او را نگاه می دارد ، و با او دو فرشته اند که او را محافظت می کنند ، از آنکه از سر کوهی بیفتد یا در چاهی واقع شود ، و البته در هنگامی که قضای خدا فرود آید و اجلش برسد ، در میان او چیزی مانع نشوند؛ بلکه او را به هر بلایی واگذارند» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت : شنیدم از ابوالحسن ، حضرت امام رضا علیه السلام ، که می فرمود :«در آن گنجی که خدای عز و جلفرموده است که : «وَکانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما» (1) این فقرات بود : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم. تعجّب است از برای کسی که یقین به مرگ دارد ، چگونه شاد می شود؟! و تعجّب است از برای کسی که یقین به قضا و قدر دارد ، چگونه اندوه می خورد؟! و تعجّب است از برای کسی که دنیا و اختلاف آن را با اهل خویش می بیند ، و می بیند که هر دم ایشان را به روزی می نشاند ، چگونه به آن میل می کند؟! و سزاوار است کسی را که از جانب خدا دانسته و فهمیده باشد (2) که خدا را در آن چه مقدّر نموده و حکم به امضای آن فرمود ، متّهم نسازد و آن جناب را در روزی دادن خویش کاهل نشمارد» ، (و چنان گمان نکند که دیر کرده[است]) . به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم! می

خواهم که این را بنویسم . راوی می گوید : به خدا سوگند که حضرت ، دست خویش را به دوات زد تا آن را در پیش روی من گذارد ، و من دست مبارکش را گرفتم و آن را بوسه دادم و دوات را فرا گرفتم و این را نوشتم .

.

1- .کهف، 82.
2- .یعنی معرفت خویش را از خدا گرفته و به بصیرت رسیده است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْعَرْزَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ قَنْبَرٌ غُلَامُ عَلِيٍّ يُحِبُّ عَلِيّاً عليه السلام حُبّاً شَدِيداً ، فَإِذَا خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام خَرَجَ عَلى أَثَرِهِ بِالسَّيْفِ ، فَرَآهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَقَالَ : يَا قَنْبَرُ ، مَا لَكَ؟ فَقَالَ : جِئْتُ لِأَمْشِيَ خَلْفَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَ : وَيْحَكَ ، أَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ تَحْرُسُنِى ، أَوْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ : لَا ، بَلْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَقَالَ : إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَطِيعُونَ لِى شَيْئاً إِلَا بِإِذْنِ اللّهِ مِنَ السَّمَاءِ ، فَارْجِعْ ، فَرَجَعَ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، قَالَ : قِيلَ لِلرِّضَا عليه السلام : إِنَّكَ تَتَكَلَّمُ بِهذَا الْكَلَامِ وَالسَّيْفُ يَقْطُرُ دَماً . فَقَالَ:«إِنَّ لِلّهِ وَادِياً مِنْ ذَهَبٍ حَمَاهُ بِأَضْعَفِ خَلْقِهِ النَّمْلِ، فَلَوْ رَامَهُ الْبَخَاتِيُّ لَمْ تَصِلْ إِلَيْهِ» .

31 بَابُ الرِّضَا بِالْقَضَاءِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ،ٍعَنْ بَعْضِ أَشْيَاخِ بَنِى النَّجَاشِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«رَأْسُ طَاعَةِ اللّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ ، وَلَا يَرْضى عَبْدٌ عَنِ اللّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَا كَانَ خَيْراً لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ» .

.

31 . باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عبدالرحمان عرزمی ، از پدرش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«قنبر ، غلام علی ، علی علیه السلام را دوست می داشت ؛ دوستی سختی . و هرگاه علی علیه السلام بیرون می رفت ، شمشیر برمی داشت و از پی آن حضرت بیرون می آمد؛ پس در شبی از شب ها ، حضرت ، او را دید . فرمود که : «ای قنبر! تو را چه می شود؟ و چه کار داری که بیرون آمده ای؟ عرض کرد : آمده ام که در پشت سرت راه روم یا امیرالمؤمنین که مبادا به تو آسیبی برسد . فرمود : رحمت بر تو! آیا مرا از اهل آسمان حراست می کنی یا از اهل زمین؟ عرض کرد : نه . بلکه می خواهم تو را حراست کنم از اهل زمین . فرمود که : اهل زمین نمی توانند به من ضرری برسانند ، مگر به رخصت خدا ، که از آسمان آمده باشد . برگرد. پس قنبر برگشت» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از آنکه او را ذکر کرده ، روایت کرده است که گفت : به حضرت امام رضا علیه السلام عرض شد که : تو به این سخن یعنی امر امامت تکلّم می کنی ، با آنکه از شمشیر بنی عبّاس خون می چکد؟ فرمود که :«خدا را رودخانه ای است از طلا که آن را به ضعیف ترین خلق خویش که مورچه است ، حمایت فرموده و نگاهداری نموده ، که اگر شتران نر قوی آن را قصد کنند ، به آن نمی رسند» .

31 . باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خداعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن صالح ، از بعضی از پیران پسران نجاشی (1) ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سر طاعت خدا ، صبر است ، و راضی بودن از خدا ، در آن چه بنده آن را دوست دارد ، یا ناخوش داشته باشد . و هیچ بنده ای از خدا راضی نشود ، در آن چه دوست یا ناخوش داشته باشد ، مگر آنکه از برایش بهتر باشد ، در آن چه دوست یا دشمن دارد» .

.

1- .یعنی یکی از آموزگاران فرزندان نجاشی .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ لَیْثٍ الْمُرَادِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

عَنْهُ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثَّمَالِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللّهِ رَأْسُ طَاعَهِ اللّهِ ، وَمَنْ صَبَرَ وَرَضِیَ عَنِ اللّهِ فِیمَا قَضی عَلَیْهِ فِیمَا أَحَبَّ أَوْ کَرِهَ ، لَمْ یَقْضِ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِیمَا أَحَبَّ أَوْ کَرِهَ إِلَا مَا هُوَ خَیْرٌ لَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ عِبَاداً لَا یَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِینِهِمْ إِلَا بِالْغِنی وَالسَّعَهِ وَالصِّحَّهِ فِی الْبَدَنِ ، فَأَبْلُوهُمْ بِالْغِنی وَالسَّعَهِ وَصِحَّهِ الْبَدَنِ ، فَیُصْلِحُ عَلَیْهِمْ أَمْرَ دِینِهِمْ . وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ لَعِبَاداً لَا یَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِینِهِمْ إِلَا بِالْفَاقَهِ وَالْمَسْکَنَهِ وَالسُّقْمِ فِی أَبْدَانِهِمْ ، فَأَبْلُوهُمْ بِالْفَاقَهِ وَالْمَسْکَنَهِ وَالسُّقْمِ ، فَیُصْلِحُ عَلَیْهِمْ أَمْرَ دِینِهِمْ ، وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا یَصْلُحُ عَلَیْهِ أَمْرُ دِینِ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ . وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِیَ الْمُؤْمِنِینَ لَمَنْ یَجْتَهِدُ فِی عِبَادَتِی ، فَیَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَلَذِیذِ وِسَادِهِ ، فَیَتَهَجَّدُ لِیَ اللَّیَالِیَ ، فَیُتْعِبُ نَفْسَهُ فِی عِبَادَتِی ، فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّیْلَهَ وَاللَّیْلَتَیْنِ ؛ نَظَراً مِنِّی لَهُ ، وَإِبْقَاءً عَلَیْهِ ، فَیَنَامُ حَتّی یُصْبِحَ ، فَیَقُومُ وَهُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ ، زَارِیٌ عَلَیْهَا ، وَلَوْ أَخَلّی بَیْنَهُ وَبَیْنَ مَا یُرِیدُ مِنْ عِبَادَتِی لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذلِکَ ، فَیُصَیِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَی الْفِتْنَهِ بِأَعْمَالِهِ ، فَیَأْتِیهِ مِنْ ذلِکَ مَا فِیهِ هَلَاکُهُ ؛ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ ، وَرِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ ، حَتّی یَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِینَ ، وَجَازَ فِی عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِیرِ ، فَیَتَبَاعَدُ مِنِّی عِنْدَ ذلِکَ وَهُوَ یَظُنُّ أَنَّهُ یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ ، فَلَا یَتَّکِلِ الْعَامِلُونَ عَلی أَعْمَالِهِمُ الَّتِی یَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِی ؛ فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا وَأَتْعَبُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَفْنَوْا أَعْمَارَهُمْ فِی عِبَادَتِی کَانُوا مُقَصِّرِینَ ، غَیْرَ بَالِغِینَ فِی عِبَادَتِهِمْ کُنْهَ عِبَادَتِی فِیمَا یَطْلُبُونَ عِنْدِی مِنْ کَرَامَتِی وَالنَّعِیمِ فِی جَنَّاتِی وَرَفِیعِ دَرَجَاتِیَ الْعُلی فِی جِوَارِی ، وَلکِنْ فَبِرَحْمَتِی فَلْیَثِقُوا ، وَبِفَضْلِی فَلْیَفْرَحُوا ، وَإِلی حُسْنِ الظَّنِّ بِی فَلْیَطْمَئِنُّوا ؛ فَإِنَّ رَحْمَتِی عِنْدَ ذلِکَ تَدَارَکُهُمْ ، وَمَنِّی یُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِی ، وَمَغْفِرَتِی تُلْبِسُهُمْ عَفْوِی ؛ فَإِنِّی أَنَا اللّهُ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ ، وَ بِذلِکَ تَسَمَّیْتُ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از عبداللّه بن مسکان ، از لیث مرادی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که داناترین مردمان به خدا (و آنکه خدا را بیشتر می شناسد) ، راضی تر ایشان است به قضای خدای عزّ و جلّ» .

از او ، از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد ، از عاصم بن حمید ، از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام روایت است که فرمود :«صبر و خشنود بودن از خدا ، سرِ طاعت خدا است . و هر که صبر کند و از خدا راضی باشد ، در آن چه بر او حکم فرموده ، در آن چه دوست دارد یا ناخوش دارد ، خدای عز و جل از برایش مقدّر نفرماید ، در آن چه دوست دارد یا ناخوش ، مگر آن چه را که از برای او بهتر است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از داود رقّی ، از ابوعبیده حذّاء ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جل فرمود : به درستی که از جمله بندگان مؤمن من ، بندگانی چندند که امر دین ایشان ، از برای ایشان ، به صلاح نمی آید و درست نمی شود ، مگر به بی نیازی و وسعت و توانگری و صحّت در بدن؛ پس ایشان را به بی نیازی و توانگری و تندرستی آزمایش می کنم ، و امر دین ایشان با آن درست می شود . و به درستی که از جمله بندگان مؤمن ، بندگانی چند هستند که امر دین ایشان، از برای ایشان ، به صلاح نمی آید ، مگر به حاجتمندی و درویشی و بیماری در بدن های ایشان؛ پس ایشان را به حاجتمندی و درویشی و بیماری امتحان می کنم ، و امر دین ایشان با آن درست می شود . و من داناترم به آن چه امر دین بندگان مؤمن با آن درست می شود . و به درستی که از جمله بندگان مؤمن من ، کسی هست که در عبادت من بسیار سعی و کوشش می کند ، و از خواب خوش و بالش لذیذ خویش برمی خیزد ، و از برای من در همه شب ها کوشش می نماید و بنابر بعضی از نسخ کافی شب خیزی می نماید ، و نفس خود را در عبادت من به رنج می افکند ، پس در یک شب و دو شب پیتَکی (1) را بر او مسلّط می گردانم ، به جهت التفاتی از من برای او ، و رعایت و مرحمت بر او ، و می خوابد تا صبح کند؛ پس برمی خیزد ، و حال آن که او نفس خویش را دشمن می دارد و بر آن عتاب می کند و آن را به شمار

نمی آورد . و اگر او را وا گذارم در میان او و آن چه می خواهد از عبادت من ، هر آینه عُجب در او داخل شود ، به جهت آن؛ پس همان عُجب ، او را بکشاند به سوی اینکه به اعمال خود فریفته شود ، و از این راه بیاید او را آن چه هلاکش در آن باشد؛ به جهت عجبی که به اعمال خویش به هم می رساند . و از خود راضی می شود ، به مرتبه ای که گمان می کند که بر همه عبادت کنندگان من فائق آمده ، و در عبادت من ، از حدّ تقصیر گذشته و در آن کوتاهی نکرده؛ پس در نزد این گمان ، بسیار از من دور می شود ، با آنکه او گمان دارد که به سوی من تقرّب می جوید و به من نزدیک می شود؛ پس باید که عمل کنندگان ، بر عمل های خود که آنها را برای ثواب من به جا می آورند ، اعتماد نداشته باشند ؛ چرا که ایشان اگر منتهای سعی را به عمل آورند ، و خویشتن را در مدّت عمر خویش در عبادت من به رنج و تعب اندازند ، مقصّر باشند . و در عبادتی که کرده اند ، به کنه و پایان عبادت من نرسند ، در[برابر]آن چه در نزد من طلب می کنند ، از نوازش من و ناز و نعمتی که در بهشت های من است ، و بلندترین درجات بلند در همسایگی من ؛ ولیکن به رحمت و مهربانی من وثوق و اعتماد داشته باشند، و به فضل من شاد شوند، و به حسن ظنّ و گمان نیک به من داشتن ، آرام گیرند؛ زیرا که رحمت من در نزد این اعتقاد ، ایشان را دریابد ، و رضای من ، ایشان را به من رساند ، و آمرزش من ، ایشان را لباس عفو من بپوشاند؛ پس به درستی که منم خدای بسیار بخشاینده مهربان ، و به این نام ، خود را نامیده ام» .

.

1- .یعنی چرت و خواب سبک .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام ، قَالَ :«يَنْبَغِی لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللّهِ أَنْ لَا يَسْتَبْطِئَهُ فِی رِزْقِهِ ، وَلَا يَتَّهِمَهُ فِی قَضَائِهِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نُهَيْكٍ بَيَّاعِ الْهَرَوِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : عَبْدِیَ الْمُؤْمِنَ لَا أَصْرِفُهُ فِی شَیْءٍ إِلَا جَعَلْتُهُ خَيْراً لَهُ ؛ فَلْيَرْضَ بِقَضَائِی ، وَلْيَصْبِرْ عَلی بَلَائِی ، وَلْيَشْكُرْ نَعْمَائِی ؛ أَكْتُبْهُ يَا مُحَمَّدُ مِنَ الصِّدِّيقِينَ عِنْدِی» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از صفوان جمّال ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«سزاوار است کسی را ، که از جانب خدا دانسته و فهمیده باشد ، که خدا را در باب روزی دادن خویش کاهل نشمارد ، و او را در آن چه قضا فرموده ، متّهم نسازد» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از محمد بن اسماعیل ، از علی بن نعمان از عَمرو بن نهیک هروی فروش (1) روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خدای عز و جل فرموده که : بنده مؤمنِ خود را در چیزی از حادثات و گردش روزگار نگردانم ، مگر اینکه آن را از برایش خیر و خوبی گردانم؛ پس باید که به قضای من راضی باشد ، و بر بلای من صبر کند ، و نعمت های مرا شکر گوید ، تا او را با محمد ، در نزد خود از جمله صدّیقان بنویسم» .

.

1- .یعنی فروشنده لباس هایی که در هرات تولید می شد .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قَالَ :«إِنَّ فِيمَا أَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام : يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ، مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحَبَّ إِلَىَّ مِنْ عَبْدِىَ الْمُؤْمِنِ ؛ فَإِنِّى إِنَّمَا أَبْتَلِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ ، وَأُعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ ، وَأَزْوِى عَنْهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ ، وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ عَبْدِى ، فَلْيَصْبِرْ عَلى بَلَائِى ، وَلْيَشْكُرْ نَعْمَائِى ، وَلْيَرْضَ بِقَضَائِى ؛ أَكْتُبْهُ فِى الصِّدِّيقِينَ عِنْدِى إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِى ، وَأَطَاعَ أَمْرِى» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«عَجِبْتُ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ ؛ لَا يَقْضِى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ قَضَاءً إِلَا كَانَ خَيْراً لَهُ ؛ وَ إِنْ قُرِّضَ بِالْمَقَارِيضِ كَانَ خَيْراً لَهُ ، وَإِنْ مَلَكَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا كَانَ خَيْراً لَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«أَحَقُّ خَلْقِ اللّهِ أَنْ يُسَلِّمَ لِمَا قَضَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ عَرَفَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ ؛ وَمَنْ رَضِىَ بِالْقَضَاءِ ، أَتى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ ، وَعَظَّمَ اللّهُ أَجْرَهُ ؛ وَمَنْ سَخِطَ الْقَضَاءَ ، مَضى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ ، وَأَحْبَطَ اللّهُ أَجْرَهُ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از داود بن فرقد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«در میان آن چه خدای عز و جل به سوی موسی بن عمران وحی فرمود ، این بود که : ای موسی ! پسر عمران ! هیچ آفریده ای را نیافریدم ، که دوست تر باشد به سوی من ، از بنده مؤمن من . و به درستی که من او را مبتلی می گردانم ، به جهت آن چه از برایش بهتر است ، و از او دور می گردانم ، به جهت آن چه از برایش بهتر است . و من داناترم به آن چه بنده من با آن به صلاح می آید؛ پس باید که بر بلای من صبر کند ، و نعمت های مرا شکر نماید ، و به قضای من راضی باشد ، تا او را در زمره صدّیقان بنویسم در نزد خویش ، هرگاه به رضای من عمل کند و امر مرا فرمان برد» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از فضیل بن عثمان ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«تعجّب دارم از برای مرد مسلمان ، که خدای عز و جل چیزی را از برایش مقدّر نمی فرماید ، مگر آن چه خیر باشد از برای او . اگر به مقراض ها چیده شود (= گوشت بدنش را به مقراض بچینند)، از برایش خیر باشد ، و اگر مشرق ها و مغرب های زمین را (که مراد تمام دنیا است) مالک شود ، از برایش خیر خواهد بود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن سنان ، از صالح بن عقبه ، از عبداللّه بن محمد جعفی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سزاوارترین خلق خدا، به آن که تسلیم شود از برای آن چه خدای عز و جل مقدّر فرموده و حکم به امضای آن نموده ، کسی است که خدای عز و جل را شناخته باشد . و هر که به قضای خدا راضی باشد ، قضا بر او جاری شود و خدا مزد او را بزرگ گرداند . و هر که از قضا ناخشنود باشد ، قضا بر او جاری می شود و خدا مزد او را فرو می برد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِیدِ ، عَنْ أَبِیهِ ، قَالَ : قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا :«الزُّهْدُ عَشَرَهُ أَجْزَاءٍ ؛ أَعْلَی دَرَجَهِ الزُّهْدِ أَدْنَی دَرَجَهِ الْوَرَعِ ، وَأَعْلَی دَرَجَهِ الْوَرَعِ أَدْنَی دَرَجَهِ الْیَقِینِ ، وَأَعْلَی دَرَجَهِ الْیَقِینِ أَدْنَی دَرَجَهِ الرِّضَا» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَقِیَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهماالسلامعَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ ، فَقَالَ : یَا عَبْدَ اللَّهِ ، کَیْفَ یَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً وَهُوَ یَسْخَطُ قِسْمَهُ ، وَیُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ ، وَالْحَاکِمُ عَلَیْهِ اللَّهُ؟ وَأَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ یَهْجُسْ فِی قَلْبِهِ إِلَا الرِّضَا أَنْ یَدْعُوَ اللَّهَ ، فَیُسْتَجَابَ لَهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : بِأَیِّ شَیْءٍ یَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ :«بِالتَّسْلِیمِ لِلَّهِ ، وَالرِّضَا فِیمَا وَرَدَ عَلَیْهِ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَمْ یَکُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لِشَیْءٍ قَدْ مَضی : لَوْ کَانَ غَیْرُهُ» .

32 بَابُ التَّفْوِیضِ إِلَی اللَّهِ وَالتَّوَکُّلِ عَلَیْهِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مُفَضَّلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلی دَاوُدَ علیه السلام : مَا اعْتَصَمَ بِی عَبْدٌ مِنْ عِبَادِی دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِی عَرَفْتُ ذلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ ، ثُمَّ تَکِیدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِیهِنَّ ، إِلَا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَیْنِهِنَّ ؛ وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِی بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِی عَرَفْتُ ذلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ ، إِلَا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ مِنْ یَدَیْهِ ، وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ ، وَلَمْ أُبَالِ بِأَیِّ وَادٍ هَلَکَ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از علی بن هاشم بن برید ، از پدرش روایت کرده است که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام فرمود که :«زهد و بی رغبتی در دنیا ده جزء است . و درجه بلندتر زهد ، پست ترین درجه پارسایی است ، و درجه بلندتر پارسایی ، پست ترین درجه یقین است ، و درجه بلندتر یقین ، پست ترین درجه رضا و خوشنودی به قضای خدای تعالی است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از علی بن اسباط ، از آنکه او را ذکر کرده اند ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«حضرت حسن بن علی علیهماالسّلام عبداللّه بن جعفر را ملاقات نمود ، و فرمود که : ای عبداللّه ! چگونه آن که اظهار ایمان می کند مؤمن باشد ، و حال آنکه از قسمت خویش خشنود نباشد ، و مرتبه خویش را حقیر شمارد ، و حاکم بر او خدا است ، (و غیر را مدخلیّتی نیست)؟! و من ضامنم از برای کسی که غیر از رضا در دلش درنیاید ، آنکه خدا را بخواند و دعا کند ، و برای او مستجاب شود» (که آن چه از آن جناب طلب کند ، اجابت فرماید) .

از او ، از پدرش ، از ابن سنان ، از آن که او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : به چه چیز ایمان کسی که اظهار ایمان می کند دانسته می شود ، و معلوم می گردد که مؤمن ظاهری ، در حقیقت و نفس الأمر ، مؤمن است؟ فرمود :«به تسلیم کردن و گردن نهادن از برای خدا ، و راضی بودن در آن چه بر او وارد شود از شادی و خشم»؛ یعنی آن چه باعث آن باشد .

از او ، از پدرش ، از ابن سنان ، از حسین بن مختار ، از عبداللّه بن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز برای چیزی که گذشته بود ، نمی فرمود که : کاش غیر آن می بود» .

32 . باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکّل بر او

(1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از مفضّل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و

جل به سوی داود وحی فرمود که : هرگز هیچ بنده ای از بندگان من به من چنگ در نزده ، بی آنکه به یکی از آفریدگان من اعتماد داشته باشد ، و این امر را از نیّت او شناخته باشم ، بعد از آن، آسمان ها و زمین و هر که در آنها می باشد ، با او مکر و حیله کنند ، مگر آن که جای بیرون شدن از میان آنها و خلاصی از مکر ایشان ، از برایش قرار می دهم . و هرگز هیچ بنده ای از بندگان من ، به یکی از آفریدگان من چنگ در نزده ، که این امر را از نیّت او شناخته باشم ، مگر آنکه راه هایی که باعث حصول مطلوب او باشد ، خواه در آسمان ها باشد و خواه در زمین ، از دست های او قطع می کنم ، و آن اسباب را می بُرم ، و زمین را از زیر پایش فرو می برم، و به هر وادی و رودخانه ای که درافتد ، باک ندارم» .

.

1- .و توکّل بر خدا ، اعتماد کردن بر او است و امر خود را به او وا گذاشتن ، با اعتراف به عجز خویش و سایر خلایق در تمام امور ، از جلب منافع و دفع مضارّ . (مترجم)

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی حَفْصٍ الْأَعْشی ، عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا ، قَالَ :«خَرَجْتُ حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلی هذَا الْحَائِطِ ، فَاتَّکَأْتُ عَلَیْهِ ، فَإِذَا رَجُلٌ عَلَیْهِ ثَوْبَانِ أَبْیَضَانِ ، یَنْظُرُ فِی وُجَاهِ وَجْهِی ، ثُمَّ قَالَ : یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ ، مَا لِی أَرَاکَ کَئِیباً حَزِیناً؟ أَ عَلَی الدُّنْیَا؟ فَرِزْقُ اللّٰهِ حَاضِرٌ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ. قُلْتُ : مَا عَلی هذَا أَحْزَنُ ، وَإِنَّهُ لَکَمَا تَقُولُ . قَالَ : فَعَلَی الْآخِرَهِ؟ فَوَعْدٌ صَادِقٌ یَحْکُمُ فِیهِ مَلِکٌ قَاهِرٌ أَوْ قَالَ : قَادِرٌ قُلْتُ : مَا عَلی هذَا أَحْزَنُ ، وَإِنَّهُ لَکَمَا تَقُولُ . فَقَالَ : مِمَّ حُزْنُکَ؟ قُلْتُ : مِمَّا نَتَخَوَّفُ مِنْ فِتْنَهِ ابْنِ الزُّبَیْرِ وَمَا فِیهِ النَّاسُ» . قَالَ : «فَضَحِکَ ، ثُمَّ قَالَ : یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ ، هَلْ رَأَیْتَ أَحَداً دَعَا اللّٰهَ فَلَمْ یُجِبْهُ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : فَهَلْ رَأَیْتَ أَحَداً تَوَکَّلَ عَلَی اللّٰهِ فَلَمْ یَکْفِهِ؟ قُلْتُ : لَا . قَالَ : فَهَلْ رَأَیْتَ أَحَداً سَأَلَ اللّٰهَ فَلَمْ یُعْطِهِ؟ قُلْتُ : لَا ، ثُمَّ غَابَ عَنِّی» . عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، مِثْلَهُ .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ کَثِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْغِنی وَالْعِزَّ یَجُولَانِ ، فَإِذَا ظَفِرَا بِمَوْضِعِ التَّوَکُّلِ أَوْطَنَا» . عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، مِثْلَهُ .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن محبوب ، از ابوحفص اعشی ، از عمرو بن خالد ، از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام روایت کرده است که فرمود :«بیرون آمدم ، و آمدم تا به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم . ناگاه مردی را دیدم که دو جامه سفید پوشیده بود ، و در برابر روی من نگاه می کرد . بعد از آن گفت : یا علی بن الحسین ! مرا چه می شود که تو را افسرده و غمگین و اندوهناک می بینم؟ آیا اندوه تو بر دنیا و به جهت آن است؟ اگر چنین باشد ، اندوه مخور ؛ زیرا که روزی خدا حاضر و آماده است از برای نیکوکار و نابکار . گفتم که : بر این اندوه ندارم، و امر چنان است که تو می گویی . گفت : پس اندوه تو بر آخرت و به جهت آن است؟ اگر به جهت آن باشد ، ضرور نیست؛ زیرا که وعده ای است راست ، که پادشاه قاهر و صاحب غلبه ، در آن حکم می کند» . راوی می گوید که یا حضرت به جای قاهر ، قادر فرمود . حضرت می فرماید که گفتم : «بر این اندوه ندارم، و امر چنان است که تو می گویی . گفت که : اندوه تو از چیست؟ گفتم : از آن چه می ترسم ، از فتنه پسر زبیر ، و آن چه مردم درآنند» . حضرت فرمود که : «آن مرد خندید و گفت : یا علی بن الحسین ! آیا کسی را دیده ای که خدا را بخواند و خدا او را اجابت نکند؟ گفتم : نه . گفت : آیا کسی را دیده ای که بر خدا توکّل کند ، و خدا امر او را کفایت ننماید؟ گفتم : نه . گفت : آیا کسی را دیده ای که از خدا سؤال کند و خدا او را عطا نفرماید؟ گفتم : نه . بعد از آن ، از من پنهان شد» . علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب مثل این را روایت کرده است .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن حسّان ، از عمویش عبدالرحمان بن کثیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«بی نیازی و عزّت می گردند ، پس هرگاه به موضع توکّل ظفر یابند ، وطن می گیرند و در آنجا می مانند» . چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن علی ، از علی بن حسّان مثل این را روایت کرده اند .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَيُّمَا عَبْدٍ أَقْبَلَ قِبَلَ مَا يُحِبُّ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَقْبَلَ اللّهُ قِبَلَ مَا يُحِبُّ ؛ وَمَنِ اعْتَصَمَ بِاللّهِ عَصَمَهُ اللّهُ ؛ وَمَنْ أَقْبَلَ اللّهُ قِبَلَهُ وَ عَصَمَهُ لَمْ يُبَالِ لَوْ سَقَطَتِ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ ، أَوْ كَانَتْ نَازِلَةٌ نَزَلَتْ عَلى أَهْلِ الْأَرْضِ ، فَشَمِلَتْهُمْ بَلِيَّةٌ ، كَانَ فِى حِزْبِ اللّهِ بِالتَّقْوى مِنْ كُلِّ بَلِيَّةٍ ، أَ لَيْسَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِى مَقامٍ أَمِينٍ» ؟».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» فَقَالَ :«التَّوَكُّلُ عَلَى اللّهِ دَرَجَاتٌ : مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ فِى أُمُورِكَ كُلِّهَا ، فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِياً ، تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْراً وَفَضْلاً ، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِى ذلِكَ لَهُ ؛ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ بِتَفْوِيضِ ذلِكَ إِلَيْهِ ، وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِى غَيْرِهَا» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ أُعْطِىَ ثَلَاثاً لَمْ يُمْنَعْ ثَلَاثاً : مَنْ أُعْطِىَ الدُّعَاءَ أُعْطِىَ الْإِجَابَةَ، وَمَنْ أُعْطِىَ الشُّكْرَ أُعْطِىَ الزِّيَادَةَ ، وَمَنْ أُعْطِىَ التَّوَكُّلَ أُعْطِىَ الْكِفَايَةَ» . ثُمَّ قَالَ : «أَ تَلَوْتَ كِتَابَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» وَقَالَ : «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» وَقَالَ : «ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ» ؟» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر بنده ای که قصد کند جانب آن چه را که خدای عز و جل می دارد ، و رو به سمت آن برود ، خدا جانب آن چه را که آن بنده دوست دارد ، قصد کند ، و توجّه به سمت آن فرماید . و هر که به خدا چنگ در زند ، خدا او را نگاه دارد . و هر که خدا رو به او آورد و او را نگاه دارد ، باک ندارد ، اگر آسمان بر زمین افتد یا آنکه سختی و بلایی بر اهل زمین فرود آید ، و مصیبت و بلیّه ای همه ایشان را فرا گیرد ، به سبب تقوی و پرهیزگاری ، از هر بلیّه ای در لشکر خدا باشد . (و مراد این است که به او زیانی نرسد؛ زیرا که لشکر خدا غالب اند و مغلوب نمی شوند) . آیا خدای عز و جل نمی فرماید که : «اِنَّ المُتَّقینَ فی مَقامٍ أَمینٍ» (1) ؛ یعنی : «به درستی که پرهیزگاران در جایگاه ایمن باشند ، که هیچ ترسی در آن نباشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از چندین نفر ، از علی بن اسباط ، از احمد بن عمر حلاّل ، از علی بن سوید ، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت : آن حضرت را سؤال کردم ، از قول خدای عز و جل : «وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُو حَسْبُهُ» (2) ؛ یعنی :«و هر که بر خدا توکّل کند و امور خود را به او وا گذارد ، پس آن جناب ، او را بس است» . و حضرت فرمود که : «توکّلِ بر خدا چندین پایه دارد . از جمله آنها این است که در همه امورِ خویش بر خدا توکّل کنی؛ پس آن که ، آن چه با تو بکند ، از او راضی باشی و بدانی که آن جناب ، در خوبی و افزونی یا روزی تو کوتاهی نمی کند ، و بدانی که حکم در آن ، از برای اوست به خصوص؛ پس بر خدا توکّل کن ، به وا گذاشتن آن به سوی او ، و در آنها و در غیر آنها ، بر او اعتماد داشته باش» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، و هر دو ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که سه چیز به او عطا شود ، از سه چیز ممنوع و محروم نشود . هر که دعا به او عطا شود و توفیق دعا کردن بیابد، اجابت به او عطا شود ، و خدا دعایش را مستجاب گرداند . و هر که شکر به او عطا شود و توفیق شکرگذاری یابد ، زیاده به او عطا شود . و هر که توکّل به او عطا شود ، کفایت به او عطا شود و خدا مهمّات او را کفایت فرماید» . بعد از آن فرمود که : «آیا کتاب

خدای عز و جل را تلاوت کرده ای که می فرماید : «وَمَنْ یَتَوَکّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (3) و فرموده : «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزیدَنَّکُمْ» (4) ؛ یعنی : «هر آینه اگر شکر کنید ، البتّه نعمت شما را می افزایم» . و فرموده که : «أُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (5) ؛ «یعنی : مرا بخوانید ، تا اجابت کنم شما را» .

.

1- .دخان، 51.
2- .طلاق، 3.
3- .طلاق، 3.
4- .إبراهیم، 7.
5- .غافر، 60.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ ، قَالَ : كُنَّا فِی مَجْلِسٍ نَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ ، وَقَدْ نَفِدَتْ نَفَقَتِی فِی بَعْضِ الْأَسْفَارِ ، فَقَالَ لِی بَعْضُ أَصْحَابِنَا : مَنْ تُؤَمِّلُ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِکَ؟ فَقُلْتُ : فُلَاناً ، فَقَالَ : إِذاً وَاللّٰهِ لَا تُسْعَفُ حَاجَتُکَ ، وَلَا يَبْلُغُکَ أَمَلُکَ ، وَلَا تُنْجَحُ طَلِبَتُکَ ، قُلْتُ : وَمَا عَلَّمَکَ رَحِمَکَ اللّٰهُ؟ قَالَ : إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام حَدَّثَنِی أَنَّهُ قَرَأَ فِی بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالَی يَقُولُ :«وَ عِزَّتِی وَجَلَالِی وَمَجْدِی وَارْتِفَاعِی عَلَی عَرْشِی ، لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِی بِالْيَأْسِ ، وَلَأَكْسُوَنَّهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ ، وَلَأُنَحِّيَنَّهُ مِنْ قُرْبِی ، وَلَأُبَعِّدَنَّهُ مِنْ فَضْلِی ، أَ يُؤَمِّلُ غَيْرِی فِی الشَّدَائِدِ وَالشَّدَائِدُ بِيَدِی ، وَيَرْجُو غَيْرِی ، وَيَقْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِی وَبِيَدِی مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ ، وَهِیَ مُغْلَقَةٌ ، وَبَابِی مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِی؟! فَمَنْ ذَا الَّذِی أَمَّلَنِی لِنَوَائِبِهِ ، فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا؟ وَمَنْ ذَا الَّذِی رَجَانِی لِعَظِيمَةٍ ، فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مِنِّی؟ جَعَلْتُ آمَالَ عِبَادِی عِنْدِی مَحْفُوظَةً ، فَلَمْ يَرْضَوْا بِحِفْظِی ، وَمَلَأْتُ سَمَاوَاتِی مِمَّنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِی ، وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِی وَبَيْنَ عِبَادِی ، فَلَمْ يَثِقُوا بِقَوْلِی ، أَ لَمْ يَعْلَمْ مَنْ طَرَقَتْهُ نَائِبَةٌ مِنْ نَوَائِبِی أَنَّهُ لَا يَمْلِکُ كَشْفَهَا أَحَدٌ غَيْرِی إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِی؟ فَمَا لِی أَرَاهُ لَاهِياً عَنِّی؟ أَعْطَيْتُهُ بِجُودِی مَا لَمْ يَسْأَلْنِی ، ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ ، فَلَمْ يَسْأَلْنِی رَدَّهُ وَسَأَلَ غَيْرِی ، أَ فَيَرَانِی أَبْدَأُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ، ثُمَّ أُسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِی؟ أَ بَخِيلٌ أَنَا ؛ فَيُبَخِّلَنِی عَبْدِی؟ أَ وَلَيْسَ الْجُودُ وَالْكَرَمُ لِی؟ أَ وَلَيْسَ الْعَفْوُ وَالرَّحْمَةُ بِيَدِی؟ أَ وَلَيْسَ أَنَا مَحَلَّ الْآمَالِ؟ فَمَنْ يَقْطَعُهَا دُونِی؟ أَ فَلَا يَخْشَی الْمُؤَمِّلُونَ أَنْ يُؤَمِّلُوا غَيْرِی؟ فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِی وَأَهْلَ أَرْضِی أَمَّلُوا جَمِيعاً ، ثُمَّ أَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَّلَ الْجَمِيعُ ، مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِی مِثْلَ عُضْوِ ذَرَّةٍ ، وَكَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكٌ أَنَا قَيِّمُهُ؟! فَيَا بُؤْساً لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِی! وَيَا بُؤْساً لِمَنْ عَصَانِی وَلَمْ يُرَاقِبْنِی!» .

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از ابوعلی ، از محمد بن حسن ، از حسین بن راشد ، از حسین بن علوان روایت کرده است که گفت : در مجلسی بودیم که در آن علم را طلب می نمودیم ، و در بعضی از سفرها ، خرجی من تمام شد . بعضی از رفقای ما به من گفت که : به کی امیدواری داری ، از برای چاره آن چه بر تو فرود آمده است؟ گفتم که : به فلانی امیدواری دارم . گفت : به خدا سوگند که در این هنگام حاجتت را برنمی آورد و تو را به امید نمی رساند و مطلوب تو را روا نمی گرداند . گفتم : خدا تو را رحمت کند ، تو چه می دانی؟ و این را از کجا می گویی؟ گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام مرا حدیث فرمود که :«در بعضی از کتاب های آسمانی خوانده است که خدای تبارک و تعالی می فرماید که : سوگند یاد می کنم به عزّت و جلال و بزرگواری و بلندی که بر عرش خویش دارم ، که امیدِ هر صاحبِ امیدی را که به غیرِ من از مردمان دارد ، قطع کنم به نومیدی . و هر آینه او را جامه خواری بپوشانم در نزد مردمان ، و او را از قرب خویش دور کنم و در ناحیه ای اندازم ، و او را از فضل (یا وصل) خویش دور گردانم . آیا در سختی ها به غیر من امیدواری دارد؟ با آنکه سختی ها در دست قدرت من است ، غیرِ مرا امید دارد؟ و به فکر ، در غیرِ مرا می کوبد؟ و حال آنکه کلید همه درها به دست من است ، و همه آن درها بسته و درِ من گشوده است از برای هر که مرا بخواند؛ پس کیست آنکه به من امیدواری داشته از برای دفع مصیبت ها که به او رسیده، و من او را در نزد آنها قطع کرده ام و امیدش را ناامید نموده ام؟ و کیست آنکه مرا امید داشته به جهت امر عظیمی ، و من امید او را از خویش بریده ام؟ آرزوهای بندگان خویش را در نزد خویش نگاه داشته ام ، پس به حفظ من راضی نشدند . و آسمان های خویش را پر کرده ام از فرشتگانی که به تسبیح و تنزیه من ، ملال به هم نمی رسانند . و ایشان را امر کرده ام که درهای میان من و بندگان مرا نبندند؛ پس ایشان بر قول من اعتماد نکردند . آیا آنکه مصیبتی از مصیبت های من به او رسیده و درِ او را کوبیده ، نمی داند که کسی غیر از من نمی تواند که آن را برطرف کند؟ و آن را مالک نمی شود ، مگر بعد از رخصت من؟ پس مرا چه می شود ، که او را چنان می بینم که از من غفلت دارد؟ به جود و بخشش خود به او عطا کردم ، آن چه را که از من نخواست ، بعد از آن ، آن را از دستش گرفتم ، و باز گردانیدن آن را از من نخواست و از غیر من خواست . آیا مرا چنان می بینید که به عطا ابتدا می کنم پیش از خواهش ، بعد از آن ، از من خواهش می شود و سائلِ خود را اجابت نمی کنم؟ آیا بخیلم من

، که بنده ای من را بخیل یابد یا نسبت به بخل دهد؟ یا جود و کرم از برای من ثابت نیست؟ یا عفو و رحمت به دست من نیست؟ یا من محلِّ آرزوها نیستم ،که همه امیدها در ساحت عزّت و قدرت من فرود آید؟ پس کی غیر از من آنها را قطع می کند؟ آیا امیدواران نمی ترسند که به غیرِ من امیدواری دارند؟ ! پس اگر همه اهل آسمان ها و اهل زمین من ، امیدواری داشته باشند ، و هر یک از ایشان را ، مثل آن چه همه ایشان امیدواری دارند عطا کنم ، از ملک و پادشاهی من ، مانند عضوی از اعضای مورچه ای کم نشود . و چگونه ملک و مملکتی که من قیّم آنم کم شود؛ پس زهی سختی از برای آنها که از رحمت من نومیدند ، و زهی شدّت از برای کسی که مرا نافرمانی کند و از من و عذاب من غافل باشد و نترسد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ الرَّوَاجِنِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، قَالَ :كُنْتُ مَعَ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ بِيَنْبُعَ ، وَقَدْ نَفِدَتْ نَفَقَتِى فِى بَعْضِ الْأَسْفَارِ ، فَقَالَ لِى بَعْضُ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام : مَنْ تُؤَمِّلُ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ؟ فَقُلْتُ : مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللّهِ ، فَقَالَ : إِذاً لَا تُقْضى حَاجَتُكَ ، ثُمَّ لَا تُنْجَحُ طَلِبَتُكَ ، قُلْتُ : وَلِمَ ذَاكَ؟ قَالَ : لِأَنِّى وَجَدْتُ فِى بَعْضِ كُتُبِ آبَائِى : أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ؛ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ . فَقُلْتُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، أَمْلِ عَلَىَّ ، فَأَمْلَاهُ عَلَىَّ ، فَقُلْتُ : لَا وَاللّهِ ، مَا أَسْأَلُهُ حَاجَةً بَعْدَهَا .

.

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسن ، از بعضی از اصحاب ما ، از عیّاد بن یعقوب رواجنی ، از سعید بن عبدالرحمان روایت کرده است که گفت :با موسی بن عبداللّه در یَنْبع بودیم . و در بعضی از سفرها خرجی من تمام شد . بعضی از فرزندان امام حسین علیه السلام به من گفت : که را امیدواری داری ، از برای آن چه بر تو فرود آمده است؟ گفتم : موسی بن عبداللّه . گفت : در این هنگام ، حاجتت روا نمی شود ، و مطلوبت برآورده نمی شود . گفتم که : اینکه می گویی ، چرا؟ گفت : زیرا که در بعضی از کتاب های پدرانم یافتم که خدای عز و جل می فرماید : و مثل حدیث گذشته را ذکر کرد . گفتم : ای فرزند رسول خدا! این را بگو تا بنویسم؛ پس او گفت و من نوشتم . و گفتم : نه ، به خدا سوگند که بعد از این ، هرگز حاجتی را از او نمی خواهم .

.

33 بَابُ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ أَوْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَا كَانَ فِى وَصِيَّهِ لُقْمَانَ؟ قَالَ :«كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ ، وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ : خَفِ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خِيفَهً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ ، وَارْجُ اللّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «كَانَ أَبِى يَقُولُ : إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَا وَ فِى قَلْبِهِ نُورَانِ : نُورُ خِيفَهٍ ، وَنُورُ رَجَاءٍ ، لَوْ وُزِنَ هذَا لَمْ يَزِدْ عَلى هذَا ، وَلَوْ وُزِنَ هذَا لَمْ يَزِدْ عَلى هذَا» .

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَهَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا إِسْحَاقُ ، خَفِ اللّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ ؛ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ ، فَإِنْ كُنْتَ تَرى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَهِ ، فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاظِرِينَ عَلَيْكَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«مَنْ خَافَ اللّهَ ، أَخَافَ اللّهُ مِنْهُ كُلَّ شَىْءٍ ؛ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللّهَ ، أَخَافَهُ اللّهُ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمْزَهَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْجَعْفَرِىِّ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَنْ عَرَفَ اللّهَ خَافَ اللّهَ ، وَمَنْ خَافَ اللّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا» .

.

33 . باب در بیان خوف و رجا (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حدید ، از منصور بن یونس ، از حارث بن مغیره ، یا پدرش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : در وصیّت لقمان چه بود؟ فرمود که :«در آن چیزها بود که مردم را به تعجّب می آورد . و عجیب ترینِ آن چه در آن وصیّت بود ، این است که به پسرش گفت که : از خدای عز و جل چنان بترس که اگر با نیکی و ثوابِ جنّ و انس به نزد آن جناب آیی ، تو را عذاب خواهد کرد . و خدا را چنین اُمید بدار که اگر با گناهان جنّ و انس به نزد او آیی ، تو را رحمت خواهد کرد» . بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود : «پدرم علیه السلام می فرمود که : هیچ بنده ای مؤمنی نیست ، مگر آنکه در دلش دو نور هست ، یکی نور خوف ، و دیگری نور رجا . که اگر این را بسنجند ، بر آن زیادتی نکند ، و اگر آن را بسنجند ، بر این زیادتی نکند» .

محمد بن حسن ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای اسحاق ! چنان از خدا بترس که گویا تو او را می بینی ، و اگر تو او را نمی بینی ، او تو را می بیند . و اگر چنین دانی که او تو را نمی بیند ، کافر شده ای . و اگر می دانی که او تو را می بیند و معصیت را از برای او ظاهر می کنی و در حضور آن جناب مرتکب گناه می شوی ، او را از همه نظرکنندگان بر خویش ، سهل تر و خوارتر قرار داده ای» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از هیثم بن واقد روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که از خدا بترسد ، خدا هر چیزی را از او بترساند . و هر که از خدا نترسد ، خدا او را از هر چیزی بترساند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از حمزه بن عبداللّه جعفَری ، از جمیل بن درّاج ، از ابوحمزه که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که خدا را بشناسد ، از خدا

می ترسد ، و هر که از خدا می ترسد ، نفس او به دنیا رغبت نمی کند و آن را ترک می نماید» .

.

1- .و خوف ، ترسیدن و رجا ، امید داشتن است . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : قَوْمٌ یَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِی ، وَیَقُولُونَ : نَرْجُو ، فَلَا یَزَالُونَ کَذلِکَ حَتّی یَأْتِیَهُمُ الْمَوْتُ؟ فَقَالَ :«هؤُلَاءِ قَوْمٌ یَتَرَجَّحُونَ فِی الْأَمَانِیِّ ، کَذَبُوا ، لَیْسُوا بِرَاجِینَ ؛ إِنَّ مَنْ رَجَا شَیْئاً طَلَبَهُ ، وَمَنْ خَافَ مِنْ شَیْءٍ هَرَبَ مِنْهُ» .

وَ رَوَاهُ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ قَوْماً مِنْ مَوَالِیکَ یُلِمُّونَ بِالْمَعَاصِی ، وَیَقُولُونَ :نَرْجُو؟ فَقَالَ :«کَذَبُوا لَیْسُوا لَنَا بِمَوَالٍ ، أُولئِکَ قَوْمٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الْأَمَانِیُّ ؛ مَنْ رَجَا شَیْئاً عَمِلَ لَهُ ، وَمَنْ خَافَ مِنْ شَیْءٍ هَرَبَ مِنْهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَهَ رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ مِنَ الْعِبَادَهِ شِدَّهَ الْخَوْفِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» وَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ : «فَلا تَخْشَوُا النّاسَ وَاخْشَوْنِ» وَقَالَ تَبَارَکَ وَتَعَالی : «وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» قَالَ : وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَالذِّکْرِ لَا یَکُونَانِ فِی قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ» .

.

از او ، از ابن ابی نجران ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : گروهی گناهان را مرتکب می شوند و می گویند : امید داریم . و پیوسته همچنین می باشند ، تا مرگ بر ایشان وارد شود . فرمود که :«این گروه ، گروهی هستند که در آرزوها خود را حرکت می دهند و به آن میلی می نمایند ، دروغ گفتند ، ایشان امیدوار نیستند ؛ چرا که ، هر که چیزی را امید داشته باشد ، آن را جستجو می کند ، و هر که از چیزی بترسد ، از آن می گریزد» .

و علی بن محمد این را روایت کرده و مرفوع ساخته و گفته است که : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : گروهی از دوستان و موالیان شما در گناهان واقع می شوند و می گویند : امیدواریم . فرمود :«دروغ می گویند . ایشان دوستان ما نیستند ، بلکه این جماعت گروهی هستند که آرزوها ایشان را میل داده و به حرکت درآورده است . هر که چیزی را امید داشته باشد ، از برای تحصیل آن کار می کند ، و هر که از چیزی می ترسد ، از آن می گریزد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از صالح بن حمزه آن را مرفوع ساخته ، و گفته که ، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«از جمله عبادت خدا آن است که ، کسی سخت از خدای عز و جل بترسد . خدای عز و جلمی فرماید که : «إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمآءُ» (1) ، و ترجمه آن مذکور شد ، (2) و آن جناب جلّ ثناؤه فرموده است که : «فَلا تَخْشَوُا النّاسَ وَاخْشَوْنِ» (3) ؛ یعنی : «پس مترسید از مردمان ، و بترسید از من» . و آن جناب تبارک و تعالی فرموده است که : «وَمَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجَا» (4) ؛یعنی : «و هر که بترسد از خدا ، خدا از برایش قرار می دهد جای بیرون شدن را ؛ یعنی : خلاصی از اندوه دنیا و آخرت» . راوی می گوید که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : «به درستی که دوستیِ شرف و بزرگواری و آوازه ، در دل کسی که ترسان و لرزان باشد ، نمی باشد» .

.

1- .فاطر، 28.

2- .و از میان بندگان خدا تنها دانایان از او می هراسند .
3- .مائده، 44.
4- .طلاق، 2.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِى ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا ، قَالَ :«إِنَّ رَجُلاً رَكِبَ الْبَحْرَ بِأَهْلِهِ ، فَكُسِرَ بِهِمْ ، فَلَمْ يَنْجُ مِمَّنْ كَانَ فِى السَّفِينَهِ إِلَا امْرَأَهُ الرَّجُلِ ؛ فَإِنَّهَا نَجَتْ عَلى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَهِ حَتّى أَلْجَأَتْ عَلى جَزِيرَهٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ ، وَكَانَ فِى تِلْكَ الْجَزِيرَهِ رَجُلٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ ، وَلَمْ يَدَعْ لِلّٰهِ حُرْمَهً إِلَا انْتَهَكَهَا ، فَلَمْ يَعْلَمْ إِلَا وَالْمَرْأَهُ قَائِمَهٌ عَلى رَأسِهِ ، فَرَفَعَ رَأسَهُ إِلَيْهَا ، فَقَالَ : إِنْسِيَّهٌ أَمْ جِنِّيَّهٌ؟ فَقَالَتْ : إِنْسِيَّهٌ ، فَلَمْ يُكَلِّمْهَا كَلِمَهً حَتّى جَلَسَ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِهِ ، فَلَمَّا أَنْ هَمَّ بِهَا اضْطَرَبَتْ ، فَقَالَ لَهَا : مَا لَكِ تَضْطَرِبِينَ؟ فَقَالَتْ : أَفْرَقُ مِنْ هذَا ، وَأَوْمَأَتْ بِيَدِهَا إِلَى السَّمَاءِ . قَالَ : فَصَنَعْتِ مِنْ هذَا شَيْئاً؟ قَالَتْ : لَا وَعِزَّتِهِ ، قَالَ : فَأَنْتِ تَفْرَقِينَ مِنْهُ هذَا الْفَرَقَ وَلَمْ تَصْنَعِى مِنْ هذَا شَيْئاً وَإِنَّمَا اسْتَكْرَهْتُكِ اسْتِكْرَاهاً ، فَأَنَا وَ اللّٰهِ أَوْلى بِهذَا الْفَرَقِ وَالْخَوْفِ وَأَحَقُّ مِنْكِ . قَالَ : فَقَامَ وَلَمْ يُحْدِثْ شَيْئاً ، وَرَجَعَ إِلى أَهْلِهِ ، وَلَيْسَتْ لَهُ هِمَّهٌ إِلَا التَّوْبَهُ وَالْمُرَاجَعَهُ ، فَبَيْنَا هُوَ يَمْشِى إِذْ صَادَفَهُ رَاهِبٌ يَمْشِى فِى الطَّرِيقِ ، فَحَمِيَتْ عَلَيْهِمَا الشَّمْسُ ، فَقَالَ الرَّاهِبُ لِلشَّابِّ : ادْعُ اللّٰهَ يُظِلُّنَا بِغَمَامَهٍ ، فَقَدْ حَمِيَتْ عَلَيْنَا الشَّمْسُ ، فَقَالَ الشَّابُّ : مَا أَعْلَمُ أَنَّ لِى عِنْدَ رَبِّى حَسَنَهً فَأَتَجَاسَرَ عَلى أَنْ أَسْأَلَهُ شَيْئاً ، قَالَ : فَأَدْعُو أَنَا وَتُؤَمِّنُ أَنْتَ ، قَالَ : نَعَمْ ، فَأَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَدْعُو وَالشَّابُّ يُؤَمِّنُ ، فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ أَظَلَّتْهُمَا غَمَامَهٌ ، فَمَشَيَا تَحْتَهَا مَلِيّاً مِنَ النَّهَارِ ، ثُمَّ تَفَرَّقَتِ الْجَادَّهُ جَادَّتَيْنِ ، فَأَخَذَ الشَّابُّ فِى وَاحِدَهٍ ، وَأَخَذَ الرَّاهِبُ فِى وَاحِدَهٍ ، فَإِذَا السَّحَابَهُ مَعَ الشَّابِّ . فَقَالَ الرَّاهِبُ : أَنْتَ خَيْرٌ مِنِّى ، لَكَ اسْتُجِيبَ وَلَمْ يُسْتَجَبْ لِى ، فَخَبِّرْنِى مَا قِصَّتُكَ؟ فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِ الْمَرْأَهِ ، فَقَالَ : غُفِرَ لَكَ مَا مَضى حَيْثُ دَخَلَكَ الْخَوْفُ ، فَانْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ فِيمَا تَسْتَقْبِلُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از احمد بن محمد بن خالد ، از حسن بن حسین ، از محمد بن سنان ، از ابوسعید مکاری ، از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین صلوات اللّه علیهما روایت کرده است که فرمود :«مردی با کسان خود به کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست . و از کسانی که در کشتی بودند کسی از غرق نجات نیافت ، مگر زن آن مرد که بر تخته ای از تخته های کشتی بند شد و نجات یافت و رفت تا به جزیره ای از جزیره های دریا پناه برد . و در آن جزیره مردی بود که راهزنی می نمود و از برای خدا حرمتی را وا نگذاشته بود ، مگر آنکه هتکِ آن کرده ، جمیع فسوق و معاصی را به جا آورده بود . و آن فاسق به آمدن آن زن دانا نشد ، ومگر در حالی که آن زن بر بالای سرش ایستاده بود؛ پس سر خود را به سوی آن زن بلند کرد و گفت که : انسانی یا جن؟ آن زن گفت : انسانم؛ پس آن مردِ فاسق یک سخن با او نگفت، تا آنکه نسبت به او نشست ، در حالی که مرد نسبت به زن خویش می نشیند (یعنی در میان دو پایش نشست و به صورت مُجامع درآمد) . و در هنگامی که قصد کرد که با آن زن درآمیزد ، (زن) به لرزه درآمد و مضطرب گردید . فاسق گفت : تو را چه می شود که می لرزی؟ گفت که : از این می ترسم . و به دست خویش به جانب آسمان اشاره کرد (یعنی از خدا می ترسم) . گفت که : هیچ مرتبه از این کار کرده ای؟ گفت : نه سوگند به عزّت خدا . گفت که : تو چنین می ترسی و هرگز از این کار نکرده ای ،و خود به اختیار خود این کار نمی کنی ؛ بلکه من تو را به جبر بر این داشته ام ، پس به خدا سوگند که من به این ترس و بیم ، از تو اولی و احقّم» . حضرت فرمود : «پس برخاست ، و هیچ چیز به جا نیاورد و ترک آن عمل کرد و به سوی اهل خود برگشت . و او را قصد و همّتی نبود ، مگر توبه و بازگشت به سوی خدا؛ پس در بین آنکه می رفت ، ناگاه راهبی به او برخورد که در آن راه می رفت . و چون پاره ای راه رفتند، آفتاب که بر ایشان تابیده بود ، بسیار گرم شد . راهب به آن جوان گفت که : خدا را بخوان و دعا کن که ابری بفرستد ، تا بر سر ما سایه افکند ، که آفتاب بر ما تابیده و بسیار گرم شده . جوان گفت که : هیچ خوبی را از برای خویش در نزد پروردگارم نمی دانم ، که به سبب آن جرأت کنم بر آنکه از او چیزی بخواهم . راهب گفت : پس من دعا می کنم و تو آمین می گویی . گفت : آری؛ پس راهب شروع کرد که دعا می کرد و جوان آمین می گفت؛ پس چیزی نبود که سریع تر باشد از آن که پارچه ابری بر سر ایشان سایه افکند یعنی بلافاصله ابر ایشان را سایه کرد . پس ایشان زمانی دور و دراز ، از آن روز ، در زیر سایه آن ابر رفتند . بعد از

آن ، راه بعد از آن، راه ایشان جدا شد ، که بر سر دو راه رسیدند . بعد از آن، جوان راهی را پیش گرفت و در آن روان شد. و راهب راه دیگر را پیش گرفت و در آن رفت . دیدند که آن ابر با جوان می رود . راهب گفت که : تو از من بهتری و دعا از برای تو مستجاب شد ، و از برای مَنْ مستجاب نشد؛ پس مرا خبر ده که قصّه تو چیست؟ و بگو چه کار کرده ای؟ جوان خبرِ آن را به راهب گفت . راهب گفت که : خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده ، به جهت آنکه ترس او در دلت داخل شد؛ پس بنگر که در زمان آینده چگونه خواهی بود» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ مِمَّا حُفِظَ مِنْ خُطَبِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ لَكُمْ مَعَالِمَ ، فَانْتَهُوا إِلى مَعَالِمِكُمْ ، وَإِنَّ لَكُمْ نِهَايَةً ، فَانْتَهُوا إِلى نِهَايَتِكُمْ ، أَلَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَلُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ : بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ مَضى لَا يَدْرِى مَا اللّهُ صَانِعٌ فِيهِ ، وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ بَقِىَ لَا يَدْرِى مَا اللّهُ قَاضٍ فِيهِ ، فَلْيَأْخُذِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ ، وَمِنْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ ، وَفِى الشَّبِيبَةِ قَبْلَ الْكِبَرِ ، وَفِى الْحَيَاةِ قَبْلَ الْمَمَاتِ ، فَوَ الَّذِى نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، مَا بَعْدَ الدُّنْيَا مِنْ مُسْتَعْتَبٍ ، وَمَا بَعْدَهَا مِنْ دَارٍ إِلَا الْجَنَّةُ أَوِ النَّارُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ» قَالَ :«مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللّهَ يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ ، فَيَحْجُزُهُ ذلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ ، فَذلِكَ الَّذِى، خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از حمزه بن حمران روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که از جمله آن چه حفظ شد از خطبه های پیغمبر صلی الله علیه و آله آن است که فرمود : ای گروه مردمان! شما را نشانه ها است ، پس به نشانه های خویش منتهی شوید . و شما را عاقبتی است؛ پس به نهایت و آخر خویش برسید ، مگر اینکه مؤمن عمل می کند در میان دوترس؛ یعنی میان مدّتی که گذشت ، نمی داند که خدا در آن چه کرده ، و مدّتی که باقی مانده ، نمی داند که خدا در آن چه مقدّر خواهد فرمود . پس باید که بنده مؤمن ، از خود برای خود فرا گیرد ، آن چه را که باید فرا گرفت . و از دنیا برای آخرت خویش ذخیره کند ، و اینها را در زمان جوانی ، پیش از پیری ، و در هنگام زندگی ، پیش از مردن ، به جا آورد؛ پس سوگند یاد می کنم به آن کسی که جان محمد به دست قدرت او است ، که بعد از دنیا چیزی نیست که رضامندی خدا به آن حاصل شود ، و بعد از آن خانه ای نیست ، مگر بهشت یا دوزخ» .

از او ، از احمد ، از ابن محبوب ، از داود رقّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل : «وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ» (1) که فرمود :«هر که بداند که خدا او را می بیند ، و آن چه می گوید ، می شنود ، و آن چه را که می کند ، از خوبی یا بدی ، می داند ، و همین او را از اعمال زشت منع کند ، چنین کسی همان است که از مقام ؛ یعنی قیام و ایستادنِ حضرت پروردگار خویش ترسیده ، و نفس خود را از هوا و هوس باز داشته است» . و بنابراین ترجمه آیه این می شود که : «هر که بترسد از محافظت و نگهبانی پروردگارِ خویش ، (و به این جهت جرأتِ بر معصیت نکند) ، در بهشت است .

.

1- .الرحمن، 46.

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی سَارَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ :«لَا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتّٰی یَکُونَ خَائِفاً رَاجِیاً ، وَلَا یَکُونُ خَائِفاً رَاجِیاً حَتّٰی یَکُونَ عَامِلاً لِمَا یَخَافُ وَیَرْجُو» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ بَیْنَ مَخَافَتَیْنِ : ذَنْبٍ قَدْ مَضی لَا یَدْرِی مَا صَنَعَ اللّٰهُ فِیهِ ، وَعُمُرٍ قَدْ بَقِیَ لَا یَدْرِی مَا یَکْتَسِبُ فِیهِ مِنَ الْمَهَالِکِ ، فَهُوَ لَا یُصْبِحُ إِلَا خَائِفاً ، وَلَا یُصْلِحُهُ إِلَا الْخَوْفُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ أَبِی علیه السلام یَقُولُ : إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَا وَ فِی قَلْبِهِ نُورَانِ : نُورُ خِیفَةٍ ، وَنُورُ رَجَاءٍ ، لَوْ وُزِنَ هذَا لَمْ یَزِدْ عَلی هذَا ، وَلَوْ وُزِنَ هذَا لَمْ یَزِدْ عَلی هذَا» .

34 بَابُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالی : لَا یَتَّکِلِ الْعَامِلُونَ عَلی أَعْمَالِهِمُ الَّتِی یَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِی ؛ فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا وَأَتْعَبُوا أَنْفُسَهُمْ أَعْمَارَهُمْ فِی عِبَادَتِی کَانُوا مُقَصِّرِینَ ، غَیْرَ بَالِغِینَ فِی عِبَادَتِهِمْ کُنْهَ عِبَادَتِی فِیمَا یَطْلُبُونَ عِنْدِی مِنْ کَرَامَتِی وَالنَّعِیمِ فِی جَنَّاتِی وَرَفِیعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلی فِی جِوَارِی ، وَلکِنْ بِرَحْمَتِی فَلْیَثِقُوا ، وَفَضْلِی فَلْیَرْجُوا ، وَإِلی حُسْنِ الظَّنِّ بِی فَلْیَطْمَئِنُّوا ؛ فَإِنَّ رَحْمَتِی عِنْدَ ذلِکَ تُدْرِکُهُمْ ، وَمَنِّی یُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِی ، وَمَغْفِرَتِی تُلْبِسُهُمْ عَفْوِی ؛ فَإِنِّی أَنَا اللّٰهُ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ ، وَبِذلِکَ تَسَمَّیْتُ» .

.

34 . باب در بیان حسن خلق و گمانِ نیک به خدای عز و جل داشتن

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن سنان ، از ابن مسکان ، از حسن بن ابی ساره روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مؤمن ، در حقیقت مؤمن نمی باشد ، تا ترسان و امیدوار باشد . و ترسان و امیدوار نمی باشد ، تا عمل کند به آن چه می ترسد و امید دارد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از فضیل بن عثمان ، از ابوعبیده حذّاء ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن در میان دو ترس است : یکی ترس گناهی که گذشته است ، نمی داند که خدا در آن چه کرده است؛ و دیگری ترس عمری که باقی مانده است ، نمی داند که در آن چه کسب می کند از اموری که موجب هلاکت او است؛ پس او هیچ روز صبح نمی کند ، مگر آنکه ترسان است ، و چیزی او را به اصلاح نمی آورد ، مگر ترس خدا» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پدرم علیه السلام می فرمود : ...» تا آخر آن چه در آخر حدیث اوّل این باب گذشت .

34 . باب در بیان حسن خلق و گمانِ نیک به خدای عز و جل داشتنچند نفر ، از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از داود بن کثیر از ابوعبیده حذّاء ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای تبارک و تعالی فرموده است که : باید عمل کنندگان ، بر عمل های خود که آنها را برای من به جا می آورند ، اعتماد نداشته باشند ؛ چرا که ایشان اگر منتهای سعی را به عمل آورند ، و خویشتن را در مدّت عمر خویش در عبادت من به رنج و تعب اندازند ، مقصّر باشند ، و در عبادتی که کرده اند ، به کنه و پایان عبادت من نرسند ، در[برابر]آن چه در نزد من طلب می کنند ، از نوازش من و ناز و نعمتی که در بهشت های من است ، و بلندترین درجات بلند در همسایگی من ، ولیکن به رحمت و مهربانی من وثوق و اعتماد داشته باشند، و به فضل من شاد شوند، و به حسن ظنّ و گمان نیک به من داشتن ، آرام گیرند؛ زیرا که رحمت من در نزد این اعتقاد ، ایشان را دریابد ، و

رضای من ، ایشان را به من رساند ، و آمرزش من ، ایشان را لباس عفو من بپوشاند؛ پس به درستی که منم خدای بسیار بخشاینده مهربان ، و به این نام ، خود را نامیده ام» .

.

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«وَجَدْنَا فِی كِتَابِ عَلِیٍّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله عليه و آله قَالَ وَهُوَ عَلی مِنْبَرِهِ : وَ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَا هُوَ ، مَا أُعْطِیَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَهِ إِلَا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللّٰهِ ، وَرَجَائِهِ لَهُ ، وَحُسْنِ خُلُقِهِ ، وَالْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ ؛ وَالَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَا هُوَ ، لَا يُعَذِّبُ اللّٰهُ مُؤْمِناً بَعْدَ التَّوْبَهِ وَالِاسْتِغْفَارِ إِلَا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللّٰهِ ، وَتَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ ، وَسُوءِ خُلُقِهِ ، وَاغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ ؛ وَ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَا هُوَ ، لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللّٰهِ إِلَا كَانَ اللّٰهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ كَرِيمٌ ، بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ ، يَسْتَحْيِی أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ، ثُمَّ يُخْلِفَ ظَنَّهُ وَرَجَاءَهُ ؛ فَأَحْسِنُوا بِاللّٰهِ الظَّنَّ ، وَارْغَبُوا إِلَيْهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :«أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللّٰهِ ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ بِی ، إِنْ خَيْراً فَخَيْراً ، وَإِنْ شَرّاً فَشَرّاً» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَهَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«حُسْنُ الظَّنِّ بِاللّٰهِ أَنْ لَا تَرْجُوَ إِلَا اللّٰهَ ، وَلَا تَخَافَ إِلَا ذَنْبَكَ» .

.

ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از برید بن معاویه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در حالی که آن حضرت ، بر بالای منبر خویش بود که : سوگند یاد می کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست ، که هرگز به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت عطا نشده ، مگر به گمان نیکی که به خدا داشته باشد ، و به امیدش از آن جناب ، و خوش خلقی که داشته ، و به باز ایستادن از غیبت مؤمنان . و سوگند یاد می کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست ، که خدا هیچ مؤمنی را بعد از توبه و طلبِ آمرزشِ گناهان عذاب نمی کند ، مگر به بدگمانی او به خدا ، و تقصیر کردنش در امید داشتن به خدا ، و به بدخلقی که داشته باشد ، و به غیبت کردنِ مؤمنان . و سوگند یاد می کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست ، که گمانِ هیچ بنده مؤمنی به خدا نیکو نباشد ، مگر آنکه خدا در نزدِ گمانِ بنده ای مؤمن خود باشد ، و بر وفق گمانش با او عمل نماید؛ زیرا که خدا کریم است و همه خوبی ها به دستِ قدرتِ او است ، و شرم می کند که بنده مؤمنِ او چنان باشد که گمانِ نیک به او برده باشد؛ پس گمان و امید او را خلاف کند ، و به خلافِ آنها با او عمل نماید؛ پس گمانِ خود را به خدا نیکو کنید ، و به سوی او رغبت نمایید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از ابوالحسن ، حضرت امام رضا علیه السلام ، روایت کرده است که فرمود :«گمان خویش را به خدا نیکو کنید؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : من در نزدِ گمانِ بنده مؤمنِ خودم ، و بر وفق گمانش به من با او رفتار می کنم . اگر گمانش خوب است ، جزای او خوب باشد ، و اگر بد است ، بد باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«گمانِ نیک به خدا داشتن، آن است که غیر خدا را امید نداشته باشی ، و نترسی، مگر از گناهان خویش» .

.

35 بَابُ الِاعْتِرَافِ بِالتَّقْصِيرِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِى خَلَفٍ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، قَالَ : قَالَ لِبَعْضِ وُلْدِهِ :«يَا بُنَيَّ ، عَلَيْكَ بِالْجِدِّ ، لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَاعَتِهِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ بَعْضِ الْعِرَاقِيِّينَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى الْحَضْرَمِىِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«يَا جَابِرُ ، لَا أَخْرَجَكَ اللّهُ مِنَ النَّقْصِ وَلَا التَّقْصِيرِ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ رَجُلاً فِى بَنِى إِسْرَائِيلَ عَبَدَ اللّهَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ، ثُمَّ قَرَّبَ قُرْبَاناً ، فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ ، فَقَالَ لِنَفْسِهِ : مَا أُتِيتُ إِلَا مِنْكِ ، وَمَا الذَّنْبُ إِلَا لَكِ» . قَالَ : «فَأَوْحَى اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى إِلَيْهِ : ذَمُّكَ لِنَفْسِكَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ عِيسَى بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ : قَالَ :«أَكْثِرْ مِنْ أَنْ تَقُولَ : اللّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِى مِنَ الْمُعَارِينَ ، وَلَا تُخْرِجْنِى مِنَ التَّقْصِيرِ» . قَالَ : قُلْتُ : أَمَّا الْمُعَارُونَ ، فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ الرَّجُلَ يُعَارُ الدِّينَ ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهُ ، فَمَا مَعْنى «لَا تُخْرِجْنِى مِنَ التَّقْصِيرِ»؟ فَقَالَ : «كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُ بِهِ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَكُنْ فِيهِ مُقَصِّراً عِنْدَ نَفْسِكَ ؛ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِى أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللّهِ مُقَصِّرُونَ إِلَا مَنْ عَصَمَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ» .

.

35 . باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش ، در عبادت خدا

35 . باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش ، در عبادت خدامحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از سعد بن ابی خلف ، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به بعضی از فرزندان خویش فرمود که :«ای فرزند عزیز من! بر تو باد که سعی و کوشش نمایی و خود را از حدِّ تقصیر بیرون نبری در عبادت و طاعت خدای عز و جل ، چنان ندانی که در این باب کوتاهی نکرده ای؛ زیرا که کسی نمی تواند که او را عبادت کند، چنانچه حقِّ عبادت او است، و آن جناب سزاوار آن است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از بعضی از مردم عراق ، از محمد بن مثنّی حضرمی ، از پدرش ، از عثمان بن زید ، از جابر که گفت : امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که :«ای جابر! خدا تو را از ناتمامی و کوتاهی کردن بیرون نبرد» (یعنی تو را توفیق دهد که عبادت خویش را ناقص ، و خود را مقصّر دانی) .

از او ، از ابن فضّال ، از حسن بن جهم روایت است که گفت : شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می فرمود :«مردی در میانه بنی اسرائیل ، چهل سال خدا را عبادت کرد . بعد از آن، تقرّب جست به خدا و قربانی کرد . از او قبول نشد . پس با نفس خود گفت که : این امر به تو نرسید ، مگر از خودت . و گناه نیست، مگر از برای تو» . حضرت فرمود : «پس خدای تبارک و تعالی به سوی او وحی فرمود که : مذمّت کردنِ تو نفسِ خود را ، از عبادت چهل ساله ات بهتر است» .

ابوعلی اشعری ، از عیسی بن ایّوب ، از علی بن مهزیار ، از فضل بن یونس ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت فرمود :«این را بسیار بگو : اللّهُمَّ لاتَجْعَلْنی مِنَ الْمُعارینَ وَلاتُخْرِجْنی مِنَ التَّقْصیر؛ یعنی : «بار خدایا! مرا از جمله عاریت داده شدگان مگردان ، و مرا از حدّ تقصیر بیرون مبر» . عرض کردم : امّا عاریت داده شدگان را شناخته و دانسته ام که ایشان کیستند . مردی ، دین را به عاریت به او می دهند ، پس از آن بیرون می رود . بفرما که معنی اینکه مرا از حدِّ تقصیر بیرون مبر ، چیست؟ فرمود : «هر عملی که به آن رضای خدای عز و جل را خواسته باشی ، در باب آن ، در پیش خود مقصّر

باش . و چنان بدان که در آن کوتاهی کرده ای؛ زیرا که همه مردمان ، در اعماق خویش ، میان خود و خدا مقصّرند ، مگر کسی که خدای عز و جل او را نگاه داشته باشد» .

.

36 بَابُ الطَّاعَهِ وَالتَّقْويعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ أَخِى عُرَامٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لَا تَذْهَبْ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ ، فَوَ اللّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَا مَنْ أَطَاعَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«خَطَبَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى حَجَّهِ الْوَدَاعِ ، فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، وَاللّهِ مَا مِنْ شَىْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّهِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ ، وَمَا مِنْ شَىْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّهِ إِلَا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ ، أَلَا وَإِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِى رُوعِى أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا ، فَاتَّقُوا اللّهَ ، وَأَجْمِلُوا فِى الطَّلَبِ ، وَلَا يَحْمِلْ أَحَدَكُمْ اسْتِبْطَاءُ شَىْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يُدْرَكُ مَا عِنْدَ اللّهِ إِلَا بِطَاعَتِهِ» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ؛ وَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : قَالَ لِى :«يَا جَابِرُ ، أَ يَكْتَفِى مَنْ يَنْتَحِلُ التَّشَيُّعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَ اللّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَا مَنِ اتَّقَى اللّهَ وَأَطَاعَهُ ، وَمَا كَانُوا يُعْرَفُونَ يَا جَابِرُ إِلَا بِالتَّوَاضُعِ ، وَالتَّخَشُّعِ ، وَالْأَمَانَهِ ، وَكَثْرَهِ ذِكْرِ اللّهِ ، وَالصَّوْمِ ، وَالصَّلَاهِ ، وَالْبِرِّ بِالْوَالِدَيْنِ ، وَالتَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمَسْكَنَهِ وَالْغَارِمِينَ وَالْأَيْتَامِ ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ ، وَتِلَاوَهِ الْقُرْآنِ ، وَكَفِّ الْأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَا مِنْ خَيْرٍ ، وَكَانُوا أُمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِى الْأَشْيَاءِ». قَالَ جَابِرٌ : فَقُلْتُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَداً بِهذِهِ الصِّفَهِ . فَقَالَ : «يَا جَابِرُ ، لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ ، حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ : أُحِبُّ عَلِيّاً وَأَتَوَلَاهُ ، ثُمَّ لَا يَكُونَ مَعَ ذلِكَ فَعَّالاً ؟! فَلَوْ قَالَ : إِنِّى أُحِبُّ رَسُولَ اللّهِ ، فَرَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله خَيْرٌ مِنْ عَلِىٍّ عليه السلام ، ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ ، وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ ، مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئاً ؛ فَاتَّقُوا اللّهَ ، وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللّهِ ، لَيْسَ بَيْنَ اللّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَهٌ ، أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ ، وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ . يَا جَابِرُ ، وَاللّهِ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى إِلَا بِالطَّاعَهِ ، وَ مَا مَعَنَا بَرَاءَهٌ مِنَ النَّارِ ، وَلَا عَلَى اللّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّهٍ ؛ مَنْ كَانَ لِلّهِ مُطِيعاً ، فَهُوَ لَنَا وَلِىٌّ ؛ وَمَنْ كَانَ لِلّهِ عَاصِياً ، فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ ؛ وَ مَا تُنَالُ وَلَايَتُنَا إِلَا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ» .

36 . باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاریعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از محمد برادر عزام ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مذهب های باطله ، شما را به جایی نبرد و اعتقاد باطل به هم مرسانید؛ پس به خدا سوگند که شیعه ما نیست ، مگر کسی که خدای عز و جل را اطاعت کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از عاصم بن حمید ، از ابوحمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا در حجّه الوداع خطبه خواند و فرمود که : ای گروه مردمان ! به خدا سوگند که چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک گرداند ، و از آتش جهنّم شما را دور سازد ، مگر آنکه شما را به آن امر کردم . و چیزی نیست که شما را به آتش جهنّم نزدیک گرداند ، و شما را از بهشت دور سازد ، مگر آنکه شما را از آن نهی کردم . بدانید و آگاه باشید ! که جبرئیل امین در دل من دمید که هیچ تنی نمی میرد ، تا آنکه روزیِ خود را کامل گرداند ، و تمام و کمال به او برسد؛ پس از خدا بپرهیزید و در جستن روزی نیکویی کنید . و دیرشمردنِ چیزی از روزی ، یکی از شما را بر این ندارد که آن را طلب کند به آن چه حلال نباشد؛ زیرا که نمی توان رسید به آن چه در نزد خدا است ، مگر به طاعت او» .

ابوعلّی اشعری ، از محمد اشعریّ ، از محمد بن سالم و احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش هر دو روایت کرده اند ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت : حضرت به من فرمود که :«ای جابر ! آیا کسی که تشیّع را بر خود می بندد ، اکتفا می کند به اینکه بگوید ما اهل بیت را دوست می دارد؟ پس به خدا سوگند که شیعه ما نیست ، مگر کسی که از خدا بپرهیزد و او را اطاعت کند . و شیعیان ما شناخته نمی شدند ای جابر ، مگر به تواضع و فروتنی و اظهار خشوع و امانت ، و بسیاری یاد خدا ، و روزه و نماز ، و نیکی با پدر و مادر ، و بازجویی و رعایت همسایگان ، از فقیران و اهل درویشی و بیچارگان ، و قرض داران و یتیمان ، و به راستگویی، و تلاوت قرآن ، و بازداشتن زبان ها بر مردمان ، مگر از خوبی؛ و امینان خویشان خویش بودند ، در همه چیز» . جابر می گوید که : عرض کردم : یابن رسول اللّه ! ما امروز کسی را به

این صفت نمی شناسیم . فرمود که : «ای جابر! البتّه مذهب های باطله تو را به جایی نبرد ، و به آن چه هر کس می گوید ، اعتقاد نکنی . مردی پنداشته که می گوید : علی را دوست می دارم و به آن حضرت موالات می ورزد، و با این حال چنان نمی باشد ، که بسیار عمل را به جا آورد ، و او را همین گفتار کفایت می کند؛ پس اگر بگوید که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می دارم ، بهتر باشد؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام بهتر است . بعد از آن ، سیرت و طریقه آن حضرت را پیروی نکند ، و به سنّت آن حضرت عمل ننماید . دوستی او با آن حضرت هیچ نفعی به او نمی رساند؛ پس از خدا بپرهیزید و عمل کنید از برای تحصیل آن چه در نزد خدا است ، که در میان خدا و کسی ، خویشی نیست . و دوست ترینِ بندگان به سوی خدای عز و جل ، پرهیزگارترین ایشان ، و عمل کننده ترین ایشان است به طاعت آن جناب . ای جابر! به خدا سوگند که تقرّب جسته نمی شود به سوی خدای تبارک و تعالی ، مگر به طاعت . و با ما برات بیزاری از آتش جهنّم نیست ، و کسی را بر خدا حجّتی نه . هر که خدا را فرمانبردار باشد ، دوست ما است ، و هر که خدا را نافرمان باشد ، دشمن ما است . و به دوستی ما نمی توان رسید ، مگر به عمل و پارسایی» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ ، یَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ ، فَیَأْتُونَ بَابَ الْجَنَّهِ ، فَیَضْرِبُونَهُ ، فَیُقَالُ لَهُمْ : مَنْ أَنْتُمْ؟ فَیَقُولُونَ : نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ ، فَیُقَالُ لَهُمْ : عَلی مَا صَبَرْتُمْ؟ فَیَقُولُونَ : کُنَّا نَصْبِرُ عَلی طَاعَهِ اللّهِ ، وَنَصْبِرُ عَنْ مَعَاصِی اللّهِ ، فَیَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : صَدَقُوا ، أَدْخِلُوهُمُ الْجَنَّهَ ، وَهُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ» ».

.

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن حکم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون روز قیامت شود ، جماعتی از مردمان برخیزند و بر درِ بهشت آیند ، و درِ بهشت را بزنند؛ پس به ایشان گفته شود که : شما کیستید؟ در جواب گویند که : ماییم ، اهل صبر . به ایشان گفته شود که : بر چه چیز صبر کردید؟ می گویند که : بر طاعت خدا صبر می کردیم و آن را به عمل می آوردیم، و از نافرمانی خدا صبر می نمودیم و مرتکب آن نمی شدیم؛ پس خدای عز و جلمی فرماید که : راست گفتند ، ایشان را داخل بهشت گردانید . و این است معنای قول خدای عز و جل : «اِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حَسابٍ» (1) ؛ یعنی : «جز این نیست که تمام داده می شوند صبرکنندگان مزد خویش را ، بی آنکه حسابی از برای ایشان باشد» . (و بعضی گمان کرده اند که معنای آن، این است که : مزد بی شمار و اندازه به ایشان دهند ، یا آن چه گمان نکنند و نپندارند .)

.

1- .زمر، 10.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوى ، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟ !» .

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ كُونُوا النُّمْرُقَةَ الْوُسْطى ، يَرْجِعُ إِلَيْكُمُ الْغَالِى ، وَيَلْحَقُ بِكُمُ التَّالِى» . فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُ : سَعْدٌ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا الْغَالِى؟ قَالَ : «قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِى أَنْفُسِنَا ، فَلَيْسَ أُولئِكَ مِنَّا ، وَلَسْنَا مِنْهُمْ» . قَالَ : فَمَا التَّالِى؟ قَالَ : «الْمُرْتَادُ ، يُرِيدُ الْخَيْرَ يُبَلِّغُهُ الْخَيْرَ يُؤْجَرُ عَلَيْهِ» . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا ، فَقَالَ : «وَ اللّهِ ، مَا مَعَنَا مِنَ اللّهِ بَرَاءَةٌ ، وَلَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللّهِ قَرَابَةٌ ، وَلَا لَنَا عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ ، وَلَا نَتَقَرَّبُ إِلَى اللّهِ إِلَا بِالطَّاعَةِ ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلّهِ ، تَنْفَعُهُ وَلَايَتُنَا ؛ وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِياً لِلّهِ ، لَمْ تَنْفَعْهُ وَلَايَتُنَا ، وَيْحَكُمْ لَا تَغْتَرُّوا ، وَيْحَكُمْ لَا تَغْتَرُّوا» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَذَكَرْنَا الْأَعْمَالَ ، فَقُلْتُ أَنَا : مَا أَضْعَفَ عَمَلِى! فَقَالَ :«مَهْ ، اسْتَغْفِرِ اللّهَ» ثُمَّ قَالَ لِى : «إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوى» . قُلْتُ : كَيْفَ يَكُونُ كَثِيرٌ بِلَا تَقْوى؟ ! قَالَ : «نَعَمْ ، مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعِمُ طَعَامَهُ ، وَيَرْفُقُ جِيرَانَهُ ، وَيُوَطِّئُ رَحْلَهُ ، فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ ، فَهذَا الْعَمَلُ بِلَا تَقْوى ، وَيَكُونُ الْآخَرُ لَيْسَ عِنْدَهُ ، فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از فضیل بن عثمان ، از ابوعبیده ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود : هیچ عملی با پرهیزگاری کم نمی باشد ، و چگونه کم باشد ، آن چه قبول درگاه خدا می شود؟ !».

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابان ، از عمرو بن خالد ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ای گروه شیعیان ، که شیعه آل محمدید! چون بالش و فرشِ میانه باشید ، که غالی به سوی شما باز گردد ، و تالی به شما برسد و ملحق شود»/ پس مردی از جمله انصار که او را سعد می گفتند ، به آن حضرت عرض کرد که : فدای تو گردم! غالی چیست و چه صفت دارد؟ فرمود که : «گروهی هستند که در شأن ما می گویند ، آن چه را که ما در حقّ خویش نمی گویم؛ پس این گروه از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم» . عرض کرد که : تالی چیست؟ فرمود : «آن کس که جویای خیر است و اراده آن دارد ، کسی او را به خیر می رساند و بر آن مزد داده می شود» . بعد از آن، رو به ما آورد و فرمود : «به خدا سوگند که با ما از جانب خدا برات بیزاری از آتش جهنّم نیست ، و در میانه ما و خدا خویشی نمی باشد ، و نه ما را بر خدا حجّتی است ، و به سوی خدا تقرّب نمی جوییم ، مگر به طاعت؛ پس هر که از شما خدا را فرمانبردار باشد ، دوستی ما او را نفع می بخشد ، و هر که از شما خدا را نافرمان باشد ، دوستی ما او را نفع نمی ماند» . و دو مرتبه فرمود : «وای بر شما، فریفته مشوید !».

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از مفضّل بن عمر که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم؛ پس عمل های نیک را ذکر کردیم . گفتم که : من عملم بسیار ضعیف و کم است . حضرت فرمود که :«این را مگو و از خدا آمرزش طلب کن» . بعد از آن به من فرمود که : «کمی از عمل که با پرهیزگاری باشد ، بهتر است از بسیاری که بی پرهیزگاری باشد» . عرض کردم که : چگونه بسیار می باشد بی پرهیزگاری . فرمود : «آری ، مانند آنکه مردی طعام خویش را به مردم می خوراند ، و با همسایگانِ خود نرمی و مدارایی می نماید ، و منزلش پایمال و لگدکوب مردم می شود که کنایه است از بسیاری میهمان و میهمانی کردن ؛ پس هرگاه دری از حرام از برایش بلند و گشوده شود ، در آن داخل شود ، و این عملی است بی

تقوی . و دیگری هست که هیچ یک از اینها در نزد او نیست؛ پس چون دری از حرام از برایش گشوده شود ، در آن داخل نمی شود» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ ، عَنْ مُحَسِّنٍ الْمِيثَمِىِّ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«مَا نَقَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْداً مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِى إِلى عِزِّ التَّقْوى إِلَا أَغْنَاهُ مِنْ غَيْرِ مَالٍ ، وَأَعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَهٍ ، وَآنَسَهُ مِنْ غَيْرِ بَشَرٍ» .

37 بَابُ الْوَرَعِ

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِى الْمَغْرَاءِ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ هِلَالٍ الثَّقَفِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنِّى لَا أَلْقَاكَ إِلَا فِى السِّنِينَ ، فَأَخْبِرْنِى بِشَىْءٍ آخُذُ بِهِ . فَقَالَ :«أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ وَالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ حَدِيدِ بْنِ حَكِيمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«اتَّقُوا اللّٰهَ ، وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَهَ ، قَالَ : وَعَظَنَا أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَأَمَرَ وَزَهَّدَ ، ثُمَّ قَالَ :«عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللّٰهِ إِلَا بِالْوَرَعِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِى جَمِيلَهَ ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ الصَّيْقَلِ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَهِ الْوَرَعُ» .

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از ابوداود مسترق ، از محسن میثمی ، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«خدا هیچ بنده ای را از خواری گناهان به سوی عزّتِ تقوی نقل نفرموده ، مگر آنکه بی مال او را غنی گردانیده ، و بی عشیره و قبیله او را عزیز و غالب ساخته ، و بی انسانی او را انیس و مونس داده است» .

37 . باب در بیان ورع و پارساییعلی بن ابراهیم ، از پدرش ،از ابن ابی عمیر ، از ابوالمعزا ، از زید شحّام ، از عمرو بن سعید بن هلال ثقفی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : من تو را ملاقات نمی کنم ، مگر در چند سال یکبار؛ پس مرا به چیزی خبر ده ، که آن را بگیرم و به آن عمل کنم . فرمود :«وصیّت می کنم تو را به پرهیز کردن از عذاب خدا ، و پارسایی و سعی و کوشش در طاعت . و بدان که سعی ای که هیچ پارسایی در آن نباشد ، نفع نمی بخشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از حدید بن حکیم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«از خدا بپرهیزید ، و دین خویش را به پارسایی محافظت کنید» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که گفت : حضرت صادق علیه السلام ما را موعظه فرمود و پند داد ، و به چیزی چند امر نمود ، و ما را در دنیا بی رغبت گردانید . بعد از آن فرمود :«بر شما باد به پارسایی؛ زیرا که به آن چه در نزد خدا است نمی توان رسید ، مگر به پارسایی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از ابوجمیله از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«سعی ای که هیچ پارسایی در آن نباشد ، نفع نمی بخشد» .

از او ، از پدرش ، از فضاله بن ایّوب ، از حسن بن زیاد صیقل ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«به درستی که سخت ترین عبادت ها ، پارسایی کردن است» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيُّ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَا نَلْقى مِنَ النَّاسِ فِيكَ ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«وَ مَا الَّذِى تَلْقى مِنَ النَّاسِ فِىَّ؟» فَقَالَ : لَا يَزَالُ يَكُونُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الرَّجُلِ الْكَلَامُ ، فَيَقُولُ : جَعْفَرِىٌّ خَبِيثٌ ، فَقَالَ : «يُعَيِّرُكُمُ النَّاسُ بِى؟» فَقَالَ لَهُ أَبُو الصَّبَّاحِ : نَعَمْ ، قَالَ : فَقَالَ : «فَمَا أَقَلَّ وَاللّهِ مَنْ يَتَّبِعُ جَعْفَراً مِنْكُمْ ! إِنَّمَا أَصْحَابِى مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ ، وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ ، وَرَجَا ثَوَابَهُ ؛ هؤُلَاءِ أَصْحَابِى» .

حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِى سَارَةَ الْغَزَّالِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ابْنَ آدَمَ ، اجْتَنِبْ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ ؛ تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْمِنْقَرِىِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الْوَرِعِ مِنَ النَّاسِ ، فَقَالَ :«الَّذِى يَتَوَرَّعُ عَنْ مَحَارِمِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ أَبِى أُسَامَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللّهِ ، وَالْوَرَعِ ، وَالِاجْتِهَادِ ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَهِ ، وَحُسْنِ الْخُلُقِ ، وَحُسْنِ الْجِوَارِ ؛ وَكُونُوا دُعَاةً إِلى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ ، وَكُونُوا زَيْناً ، وَلَا تَكُونُوا شَيْناً ؛ وَعَلَيْكُمْ بِطُولِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ ؛ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَطَالَ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ ، هَتَفَ إِبْلِيسُ مِنْ خَلْفِهِ ، وَقَالَ : يَا وَيْلَهُ ، أَطَاعَ وَعَصَيْتُ ، وَسَجَدَ وَأَبَيْتُ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن اسماعیل بن بزیع ، از حنان بن سدیر روایت کرده است که گفت : ابوالصّبّاح کنانی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که : در بابِ تو از مردم چه می کشیم . حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«چیست آن چه در خصوص من از مردم می کشی؟» عرض کرد که : پیوسته در میان ما و مردی از ایشان سخنی واقع می شود؛ پس می گوید که : جعفریِّ خبیث است یعنی مردی است پلید ، از اصحاب جعفر بن محمد . حضرت فرمود که : «مردم شما را به من سرزنش می کنند؟» ابوالصّبّاح به آن حضرت عرض کرد : آری . فرمود : «به خدا سوگند که آنکه جعفر را پیروی می کند از شما ، بسیار کم است . جز این نیست که اصحابِ من کسانی هستند که پارسایی ایشان سخت باشد ، و از برای آفریدگار خویش عمل کنند و ثواب او را امید داشته باشند ، این گروهند که اصحاب من اند» .

حنان بن سدیر ، از ابوساره غزّال ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«خدای عز و جل فرموده است که : ای فرزند آدم ! آن چه را که من بر تو حرام گردانیده ام اجتناب کن ، تا از جمله پارساترین مردمان باشی» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و علی بن محمد ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان منقری ، از جعفر بن غیاث که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از پارسای از مردم که آن کیست؟ فرمود که :«آنکه از محرّماتِ خدای عز و جل پارسایی ورزد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از ابواسامه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بر تو باد به پرهیز کردن از خدا و پارسایی و کوشش و راستیِ خبر ، که در آن دروغ نگویی ، و ادای امانت و خوش خلقی و خوش همسایگی کردن .و خوانندگان مردم باشید به سوی خویش به غیر زبان های خود (و مراد این است که اعمال نیک را به جا آورید تا مردم پیرو شما گردند ، نه آنکه به زبان آنها را مدح کنید ، و خود نکنید) ، و باعث زینت و آرایش باشید، و موجب شَیْن و عیب کردن مردمان مباشید . و بر شما باد که رکوع و سجود را طول دهید؛ زیرا که چون یکی از شما رکوع و سجود را طول دهد ، شیطان از پشت سرش آواز دهد و بگوید که :

ای وای بر او! که او فرمان برد و من نافرمانی کردم ، و سجده کرد و من سرباز زدم» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى زَيْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَدَخَلَ عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللّهِ الْقُمِّيُّ ، فَرَحَّبَ بِهِ ، وَقَرَّبَ مِنْ مَجْلِسِهِ ، ثُمَّ قَالَ :«يَا عِيسَى بْنَ عَبْدِ اللّهِ ، لَيْسَ مِنَّا وَلَا كَرَامَةَ مَنْ كَانَ فِى مِصْرٍ فِيهِ مِائَةُ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وَكَانَ فِى ذلِكَ الْمِصْرِ أَحَدٌ أَوْرَعَ مِنْهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِى كَهْمَسٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ هِلَالٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَوْصِنِى ، قَالَ :«أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّهِ وَالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبِى الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«أَعِينُونَا بِالْوَرَعِ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِىَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْكُمْ بِالْوَرَعِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللّهِ فَرَجاً ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ(رَسُولَهُ) فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً» فَمِنَّا النَّبِىُّ ، وَمِنَّا الصِّدِّيقُ وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ لِجَمِيعِ أَمْرِنَا مُتَّبِعاً مُرِيداً ، أَلَا وَ إِنَّ مِنِ اتِّبَاعِ أَمْرِنَا وَإِرَادَتِهِ الْوَرَعَ ، فَتَزَيَّنُوا بِهِ يَرْحَمْكُمُ اللّهُ ، وَكَبِّدُوا أَعْدَاءَنَا بِهِ يَنْعَشْكُمُ اللّهُ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن ابی زید ، از پدرش روایت کرده است که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که عیسی بن عبداللّه قمی داخل شد؛ پس حضرت به او فرمود :«مرحبا ، خوش آمدی!» و او را نزدیک به خود نشانید . بعد از آن فرمود که : «ای عیسی بن عبداللّه ! از ما نیست و کرامتی ندارد ، هر که در شهری باشد که صد هزار کس یا زیادتر در آن باشند ، و در آن شهر یک کس از او پارساتر باشد» .

از او ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از ابوکهمس ، از عمرو بن سعید بن هلال روایت است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مرا وصیّت کن و بفرما که مرا چه کار باید کرد؟ فرمود :«تو را وصیّت می کنم به پرهیز کردن از خدا و ترسیدن از عذاب او ، و به پارسایی کردن و کوشش کردن در طاعت . و بدان که کوششی که هیچ پارسایی در آن نباشد ، نفع نمی بخشد» .

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از ابوالصّبّاح کنانی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ما را یاری کنید به پارسایی؛ زیرا که هر که خدای عز و جل را ملاقات کند از شما با پارسایی ، او را فرجی خواهد بود در نزد خدای عز و جل . به درستی که خدای عز و جل می فرماید : «وَمَنْ یُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبیّینَ وَالصِّدِّیقینَ وَالشُّهَداءِ والصَّالِحینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفیقا» (1) . (2) و سخن در آیه ، در باب مولدِ پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت. و حضرت فرمود : «پس از ما است پیغمبر، و از ما است صدّیق و شهیدان و صالحان» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ما مردی را مؤمن نمی شماریم، تا آنکه همه آن چه را که به آن امر کرده ایم ، پیرو و خواهان باشد . بدانید و آگاه باشید! که از جمله پیروی کردن فرمان ما و اراده داشتن آن ، پارسایی است . پس به آن آراسته شوید، تا خدا شما را رحمت کند ، و به آن بر جگر دشمنان ما زنید ، که جگر ایشان بسوزد ، (و بنا بر بعضی از نُسخ کافی (3) ، به آن با ایشان مکر کنید) تا خدا شما را از خاک بردارد و بلند گرداند» .

.

1- .نساء، 69.
2- .و مطیعان خدا و پیامبرش ، با کسانی اند که خدا به آنان نعمت داده است ، یعنی پیغمبران ، صدّیقان ، شهیدان و صالحان و چه همراهان نیکویی!
3- .در برخی نسخ به جای «کبدوا» «کیدوا» است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ ؛ لِيَرَوْا مِنْكُمُ الْوَرَعَ وَالِاجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخَيْرَ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ دَاعِيَةٌ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ الْعَلَوِىِّ ، قَالَ : أَخْبَرَنِى عُبَيْدُ اللّهِ بْنُ عَلِىٍّ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام ، قَالَ :«كَثِيراً مَا كُنْتُ أَسْمَعُ أَبِى يَقُولُ : لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَا تَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّرَاتُ بِوَرَعِهِ فِى خُدُورِهِنَّ ، وَلَيْسَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا مَنْ هُوَ فِى قَرْيَةٍ فِيهَا عَشَرَةُ آلَافِ رَجُلٍ فِيهِمْ مِنْ خَلْقِ اللّهِ أَوْرَعُ مِنْهُ» .

38 بَابُ الْعِفَّهعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مَا عُبِدَ اللّهُ بِشَىْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَهِ عِفَّهُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ : أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ الْعَفَافُ» .

.

38 . باب در بیان عفّت

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حجّال ، از علاء ، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«خوانندگانِ مردم باشید به غیرِ زبان های خویش ، تا پارسایی و کوشش و نماز و خوبی را از شما ببینند؛ زیرا که آن باعث خواندنِ ایشان است به سوی حق» .

حسین بن محمد ، از علی بن محمد بن سعد ، از محمد بن مسلم ، از محمد بن حمزه علوی روایت کرده است که گفت : خبر داد مرا عبیداللّه بن علی از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«بسیاری از اوقات از پدرم علیه السلام می شنیدم که می فرمود : از شیعه ما نیست هر که زنان مخدّره که در پس پرده نشسته اند ، در پرده های خویش، به پارسایی او ، با یکدیگر سخن نگویند» . (و این کنایه است از انتشار پارسایی؛ زیرا که زنان پرده نشین تا چیزی مشهور نشود به آن اطّلاع به هم نمی رسانند ، به خلاف زنان برزه (1) و مردان) ، تتمّه حدیث : «و از دوستانِ ما نیست هر که در ده یا شهری باشد ، که ده هزار مرد در آن باشند ، و در میان ایشان خلقی از برای خدا باشد که از او پارساتر باشد» .

38 . باب در بیان عفّت (2)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدا پرستیده نشد به چیزی که از عفّتِ شکم و فرج بهتر باشد» (که در باب خورد و مجامعت مرتکب حرامی نشود) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل ، از حنان بن سدیر ، از پدرش روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«به درستی که بهترین عبادت ها ، عفّت شکم و فرج است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از عبداللّه بن میمون قداح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه می فرمود که : بهترین عبادت ها پرهیز کردن از حرام است» .

.

1- .یعنی زنانی که به کوی و برزن می آیند .
2- .و عفّت به کسرِ عین و فتح فاء مشدّده به معنی پرهیزگاری است ، چون تقوی ، ولیکن مخصوص است به پرهیز کردن در بابِ فرج و شکم ، و تقوی شامل آنها و غیر آنها است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ مُعَلَّی أَبِی عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : قَالَ رَجُلٌ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : إِنِّی ضَعِیفُ الْعَمَلِ ، قَلِیلُ الصِّیَامِ ، وَلکِنِّی أَرْجُو أَنْ لَا آکُلَ إِلَّا حَلَالًا . قَالَ : فَقَالَ لَهُ :«أَیُّ الِاجْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؟» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أَکْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِی النَّارَ الْأَجْوَفَانِ : الْبَطْنُ ، وَالْفَرْجُ» .

وَ بِإِسْنَادِهِ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلی أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی : الضَّلَالَهُ بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ ، وَمَضَلَّاتُ الْفِتَنِ ، وَشَهْوَهُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام :«یَقُولُ مَا مِنْ عِبَادَهٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ عِبَادَهٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللّهِ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ» .

39 بَابُ اجْتِنَابِ الْمَحَارِمِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عیسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ الرَّقِّیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ» قَالَ :«مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَرَاهُ ، وَیَسْمَعُ مَا یَقُولُهُ وَیَفْعَلُهُ مِنْ خَیْرٍ أَوْ شَرٍّ ، فَیَحْجُزُهُ ذلِکَ عَنِ الْقَبِیحِ مِنَ الْأَعْمَالِ ، فَذلِکَ الَّذِی خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از معلّی یعنی ابوعثمان از ابوبصیر که گفت : مردی به امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که : من عملم ضعیف است و روزه گرفتنم کم ، ولیکن امید دارم که غیر از حلال نخورم یعنی آن چه می خورم حلال باشد . ابوبصیر می گوید که : حضرت به آن مرد فرمود که :«کدام کوشش در طاعت از عفّتِ شکم و فرج بهتر است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بیشتر چیزی که امّت من به سبب آن داخل آتش جهنّم می شوند، دو چیز میان تهی است ، یکی شکم و دیگری فرج» .

و به اسناد خویش روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : سه چیز است که از آنها بعد از خود بر امّتم می ترسم: گمراهی بعد از معرفت ، و فتنه های گمراه کننده ، و خواهش شکم و فرج» . (1)

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از بعضی از اصحاب خویش ، از میمون قداح روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«هیچ عبادتی نیست که از عفّتِ شکم و فرج بهتر باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از منصور بن حازم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ عبادتی نیست که در نزد خدا از عفّتِ شکم و فرج بهتر باشد» .

39 . باب در بیانِ اجتناب و دوری کردن از محرّماتِ الهیمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از داود بن کثیر رقّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ» (2) که فرمود :«هر که بداند که خدا او را

می بیند ، و آن چه می گوید ، می شنود ، و آن چه را که می کند ، از خوبی یا بدی ، می داند ، و همین او را از اعمال زشت منع کند ، چنین کسی همان است که از مقام ، (یعنی قیام و ایستادنِ) حضرت پروردگار خویش ترسیده ، و نفس خود را از هوا و هوس باز داشته است» .

.

1- .و این حدیث در نسخه شهید ثانی شیخ زین الدّین علیه الرّحمه موجود نبود . (مترجم)
2- .الرحمن، 46.

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«کُلُّ عَیْنٍ بَاکِیَهٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ غَیْرَ ثَلَاثٍ : عَیْنٍ سَهِرَتْ فِی سَبِیلِ اللّهِ ، وَعَیْنٍ فَاضَتْ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ ، وَعَیْنٍ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللّهِ» .

عَلِیٌّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«فِیمَا نَاجَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسی علیه السلام : یَا مُوسی ، مَا تَقَرَّبَ إِلَیَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِی ؛ فَإِنِّی أَبِیحُهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ لَا أُشْرِکُ مَعَهُمْ أَحَداً» .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللّهُ عَلی خَلْقِهِ ذِکْرُ اللّهِ کَثِیراً» ثُمَّ قَالَ : «لَا أَعْنِی سُبْحَانَ اللّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ ، وَلَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَاللّهُ أَکْبَرُ، وَإِنْ کَانَ مِنْهُ ؛ وَلکِنْ ذِکْرَ اللّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ ، فَإِنْ کَانَ طَاعَهً عَمِلَ بِهَا ، وَإِنْ کَانَ مَعْصِیَهً تَرَکَهَا» .

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً» قَالَ :«أَمَا وَاللّهِ ، إِنْ کَانَتْ أَعْمَالُهُمْ أَشَدَّ بَیَاضاً مِنَ الْقَبَاطِیِّ ، وَلکِنْ کَانُوا إِذَا عَرَضَ لَهُمُ الْحَرَامُ لَمْ یَدَعُوهُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر چشمی در روزِ قیامت گریان است ، مگر سه چشم؛ چشمی که در راهِ خدا بیدار خوابی کشیده باشد ، و چشمی که از ترس خدا اشک باریده باشد ، و چشمی که از محرّماتِ خدا پوشیده باشد» .

علی ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در آن چه خدای عز و جل به آن با موسی راز گفت ، این بود که فرمود : ای موسی! تقرّب جویندگانِ به سوی من به چیزی تقرّب نجسته اند که مانند پارسایی از محرّمات من باشد ، و به درستی که من بهشت های عدن را از برای ایشان مباح گردانم ، و کسی را با ایشان شریک نگردانم» .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از ابوعبیده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله سخت ترینِ آن چه خدا بر خلق خود واجب گردانیده است ، که خدا را بسیار یاد کنند» . بعد از آن فرمود که : «مقصودِ من از یادِ خدا «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُلِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّااللّهُ وَ اللّهُ أَکْبَرُ» نیست ، و هر چند که این قول از جمله یاد خدا باشد ، ولیکن مراد از آن، یاد کردن خدا است در نزدِ آن چه حلال و حرام گردانیده ، پس اگر طاعت باشد ، به آن عمل کند، و اگر معصیت باشد ، آن را وا گذارد» .

ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَقَدِمْنآ اِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَبآءً مَنْثورا» (1) ؛ یعنی :«و قصد کردیم به سوی آن چه کردند ، از کرداری که در صورت ، نیکو نماید (چون صله رحم و میهمان داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و مانند آن). پس گردانیدیم آن را ذرّه یا غبار پراکنده یا خاکسترِ بر باد داده ، که ثوابی بر آن مترتّب نشود» . حضرت فرمود : «به خدا سوگند که عمل های ایشان از جامه های مصری سفیدتر بود ، ولیکن چنان بودند که هرگاه حرامی از برای ایشان رو می داد ، آن را ترک نمی کردند» .

.

1- .فرقان، 23.

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ تَرَکَ مَعْصِیَةً لِلّهِ مَخَافَةَ اللّهِ تَبَارَکَ وَتَعَالی أَرْضَاهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» .

40 بَابُ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ ، قَالَ : قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَا :«مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللّهُ عَلَیْهِ ، فَهُوَ مِنْ خَیْرِ النَّاسِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا» قَالَ :«اصْبِرُوا عَلَی الْفَرَائِضِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ أَبِی السَّفَاتِجِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا» قَالَ :«اصْبِرُوا عَلَی الْفَرَائِضِ ، وَصَابِرُوا عَلَی الْمَصَائِبِ ، وَرَابِطُوا عَلَی الْأَئِمَّهِ علیهم السلام » . وَفِی رِوَایَهِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی السَّفَاتِجِ ، وَزَادَ فِیهِ : «وَاتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُمْ فِیمَا افْتَرَضَ عَلَیْکُمْ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللّهِ ؛ تَکُنْ أَتْقَی النَّاسِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالی : مَا تَحَبَّبَ إِلَیَّ عَبْدِی بِأَحَبَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ» .

.

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که معصیت خدا را ترک کند به جهتِ ترسِ خدای تبارک و تعالی ، خدا او را در روز قیامت خشنود گرداند» .

40 . باب در بیان ادای واجباتِ خداچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، و هر دو ، از ابوحمزه ثُمالی که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام فرمود که :«هر که عمل کند به آن چه خدا بر او واجب گردانیده ، از جمله بهترینِ مردمان است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حسین بن مختار ، از عبداللّه بن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «اِصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا» (1) که آن حضرت فرمود :«یعنی : صبر کنید بر واجبات خدا» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از عبدالرحمان بن ابی نجران ، از حمّاد بن عیسی ، از ابوالسّفاتج ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل : «اِصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا» . که آن حضرت فرمود :«صبر کنید بر واجبات و یکدیگر را بدارید بر صبر کردن بر مصیبت ها ، و مرابطه کنید بر ائمّه علیهم السلام ، و در کوی ایشان مقیم باشید به جان و مال و غیر آن» . و در روایت ابن محبوب از ابوالسّفاتج این زیادتی نیز هست که : «وَاتَّقُوا اللّهَ رَبَّكُمْ» (2) ؛ یعنی : و «بپرهیزید خدا را که پروردگار شما است» . و حضرت فرمود : «در آن چه بر شما واجب گردانیده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : عمل کن به واجباتِ خدا، تا از پرهیزگارترینِ مردمان باشی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابوجمیله ، از محمد حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود

:«خدای تبارک و تعالی فرموده است که : بنده من اظهار دوستی ننموده به سوی من ، به چیزی که دوست [داشتنی]تر باشد از آن چه بر او واجب گردانیده ام» .

.

1- .آل عمران، 200.
2- .طلاق، 1.

41 بَابُ اسْتِوَاءِ الْعَمَلِ وَالْمُدَاوَمَهِ عَلَيْهِعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِىِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلى عَمَلٍ ، فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَهً ، ثُمَّ يَتَحَوَّلُ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلى غَيْرِهِ ، وَذلِكَ أَنَّ لَيْلَهَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِى عَامِهِ ذلِكَ مَا شَاءَ اللّهُ أَنْ يَكُونَ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : قَالَ :«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ عِيسَى بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ نَجِيَّهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ شَىْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَمَلٍ يُدَاوَمُ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ» .

عَنْهُ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ : إِنِّى لَأُحِبُّ أَنْ أَدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ» .

عَنْهُ ، عَنْ فَضَالَهَ ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ : إِنِّى لَأُحِبُّ أَنْ أَقْدِمَ عَلى رَبِّى وَعَمَلِى مُسْتَوٍ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِيَّاكَ أَنْ تَفْرِضَ عَلى نَفْسِكَ فَرِيضَهً ، فَتُفَارِقَهَا اثْنَىْ عَشَرَ هِلَالًا» .

.

41 . باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن

41 . باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد ، از حلبی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون مردی بر کاری از کارهای خیر باشد ، باید که یک سال پیوسته بر آن باشد ، بعد از آن اگر خواسته باشد ، به سوی غیر آن منتقل شود ، و این امر برای آن است که در شب قدر ، در سالی که مشغول آن عمل است ، آن چه خدا خواهد که باشد ، خواهد بود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت فرمود :«دوست [داشتنی] ترین اعمال به سوی خدای عز و جل، عملی است که بنده بر آن مداومت کند، و اگرچه کم باشد» .

ابوعلی اشعری ، از عیسی بن أیّوب ، از علی بن مهزیار ، از فضاله بن ایوّب ، از معاویّه بن عمّاد ، از نجیّه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ چیز به سوی خدای عز و جل دوست [داشتنی] تر نیست از عملی که بر آن مداومت شود، و اگرچه کم باشد» .

از او ، از فضاله بن ایّوب ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام می فرمود که : من دوست می دارم که مداومت کنم بر عمل، و اگرچه اندکی باشد» .

از او ، از فضاله ، از علا ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین صلوات اللّه علیهما می فرمود که : من دوست می دارم که بر پروردگار خویش وارد شوم ، و عملم برابر و یکسان باشد ، که پیوسته آن را به جا آورده باشم و بر آن مداومت کرده باشم» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محمد اسماعیل ، از جعفر بن بشیر ، از عبدالکریم بن عمرو ، از سلیمان بن خالد

که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«بپرهیز از آنکه واجبی را بر خویش واجب گردانی ، و دوازده ماه از آن مفارقت نمایی» .

.

42 بَابُ الْعِبَادَهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«فِی التَّوْرَاهِ مَكْتُوبٌ : يَا ابْنَ آدَمَ ، تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِی ؛ أَمْلَأْ قَلْبَكَ غِنًی ، وَلَا أَكِلْكَ إِلی طَلَبِكَ ، وَعَلَیَّ أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ ، وَأَمْلَأَ قَلْبَكَ خَوْفاً مِنِّی ، وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِی ، أَمْلَأْ قَلْبَكَ شُغُلاً بِالدُّنْيَا ، ثُمَّ لَا أَسُدَّ فَاقَتَكَ ، وَأَكِلْكَ إِلی طَلَبِكَ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ أَبِی جَمِيلَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالی : يَا عِبَادِیَ الصِّدِّيقِينَ ، تَنَعَّمُوا بِعِبَادَتِی فِی الدُّنْيَا ؛ فَإِنَّكُمْ تَتَنَعَّمُونَ بِهَا فِی الْاٰخِرَهِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَهَ فَعَانَقَهَا ، وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ ، وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ ، وَتَفَرَّغَ لَهَا ، فَهُوَ لَا يُبَالِی عَلی مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا ، عَلی عُسْرٍ أَمْ عَلی يُسْرٍ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ شَاذَانَ بْنِ الْخَلِيلِ ، قَالَ : وَكَتَبْتُ مِنْ كِتَابِهِ بِإِسْنَادٍ لَهُ يَرْفَعُهُ إِلَی عِيسَی بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ : قَالَ عِيسَی بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا الْعِبَادَهُ؟ قَالَ :«حُسْنُ النِّيَّهِ بِالطَّاعَهِ مِنَ الْوُجُوهِ الَّتِی يُطَاعُ اللّٰهُ مِنْهَا ، أَمَا إِنَّكَ يَا عِيسی لَا تَكُونُ مُؤْمِناً حَتّی تَعْرِفَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ». قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَمَا مَعْرِفَهُ النَّاسِخِ مِنَ الْمَنْسُوخِ؟ قَالَ : فَقَالَ : «أَ لَيْسَ تَكُونُ مَعَ الْإِمَامِ مُوَطِّناً نَفْسَكَ عَلی حُسْنِ النِّيَّهِ فِی طَاعَتِهِ ، فَيَمْضِی ذٰلِكَ الْإِمَامُ ، وَيَأْتِی إِمَامٌ آخَرُ ، فَتُوَطِّنُ نَفْسَكَ عَلی حُسْنِ النِّيَّهِ فِی طَاعَتِهِ؟». قَالَ : قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «هٰذَا مَعْرِفَهُ النَّاسِخِ مِنَ الْمَنْسُوخِ» .

.

42 . باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خداچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از عمر بن یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«در تورات نوشته است که ، ای فرزندم آدم ! خود را از برای بندگی کردن من فارغ ساز ، تا من دل تو را پر کنم از بی نیازی و تو را به جستجوی خودت وا نگذارم . و بر من است که رخنه حاجتمندی تو را ببندم، و دل تو را از ترس خویش پر گردانم ، و اگر خود را از برای عبادتِ من فارغ نسازی ، دلِ تو را پر کنم از شغل دنیا که به آن بپردازی ، بعد از آن، رخنه احتیاج تو را نمی بندم و تو را به طلب خودت وا می گذارم» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«خدای تبارک و تعالی فرموده که : ای بندگانِ به غایت راستگوی من ! در دنیا به عبادت من شاد و خوشحال باشید (یا به ناز و نعمت زیست کنید) ، که شما در آخرت به سبب آن به ناز و نعمت زیست خواهید کرد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عمرو بن جمیع ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بهترینِ مردمان کسی است که به عبادتِ خدا عشق به هم رسانیده باشد؛ پس دست در گردن آن درآورد، و به دلِ خویش آن را دوست دارد، و به جسدِ خویش با آن مباشرت کند ، که در میانه او و آن حائلی نباشد، و خود را از برای آن فارغ سازد؛ پس چنین کسی پروا ندارد که بر هر حالی صبح کند از دنیا ؛ خواه بر وجه دشواری باشد و خواه بر وجه آسانی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از شاذان بن خلیل روایت کرده است که احمد گفت : از کتاب شاذان نوشتم به اسنادی از برای او که آن را مرفوع می ساخت به سوی عیسی بن عبداللّه و گفت که : عیسی بن عبداللّه به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که : فدای تو گردم ! عبادت چیست؟ فرمود :«نیّتِ خوب به طاعت ، از آن راه ها که خدا از آنها اطاعت می شود . ای عیسی ! بدان و آگاه باش ! که تو مؤمن نمی باشی، تا ناسخ را از منسوخ بشناسی» . عیسی می گوید : عرض کردم که

: فدای تو گردم! معرفت ناسخ از منسوخ چه چیز است؟ می گوید که : حضرت فرمود : «آیا چنان نیستی که با امام ، نفسِ خویش را توطین نموده ، دل بر حسن نیّت در طاعت او گذاشته باشی ، پس آن امام از دنیا در می گذرد و امامی دیگر می آید؛ پس تو نفسِ خویش را توطین می کنی، و دل می گذاری بر حسن نیّت در طاعتِ امامِ بعد» . عیسی می گوید : عرض کردم : آری . فرمود که : «مراد از معرفتِ ناسخ از منسوخ این است» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِیلٍ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ : قَوْمٌ عَبَدُوا اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفاً ، فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْعَبِیدِ ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی طَلَبَ الثَّوَابِ ، فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْأُجَرَاءِ ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبّاً لَهُ ، فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ ، وَهِیَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا أَقْبَحَ الْفَقْرَ بَعْدَ الْغِنی ! وَأَقْبَحَ الْخَطِیئَةَ بَعْدَ الْمَسْکَنَةِ ! وَأَقْبَحُ مِنْ ذلِکَ الْعَابِدُ لِلّهِ ، ثُمَّ یَدَعُ عِبَادَتَهُ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللّهُ عَلَیْهِ ، فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ» .

43 بَابُ النِّیَّهعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّةَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَا ، قَالَ :«لَا عَمَلَ إِلَا بِنِیَّهٍ» .

.

43 . باب در بیان نیّت

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از جمیل ، از هارون بن خارجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عبادت سه قسم است : گروهی هستند که خدای عز و جل را به جهت ترس ، عبادت می کنند و این عبادت ، عبادتِ بندگان (یعنی غلامان و کنیزان است که به جهت ترس از آقا و بی بی (1) بعضی از اعمال را می کنند، که اگر نترسند ، نمی کنند)، و گروهی هستند که خدای تبارک و تعالی را عبادت می کنند به جهت طلب ثواب و این عبادت ، عبادت مزدوران است؛ و گروهی خدای عز و جلرا عبادت می کنند به جهت آنکه او را دوست می دارند و این عبادت ، عبادت آزادگان است ، و این عبادت از همه عبادت ها بهتر است» .

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چه زشت است درویشی بعد از توانگری ، و چه زشت است گناه بعد از بیچارگی (چون ضعف آلت و کمی اسباب آن) . و زشت تر از این، کسی است که خدا را عبادت کند ، بعد از آن عبادتش را ترک کند» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از عاصم بن حمید ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام روایت کرده است که فرمود :«هر که عمل کند به آن چه خدا بر او واجب گردانیده ، از جمله عبادت کننده ترین مردمان است» .

43 . باب در بیان نیّتعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین صلوات اللّه علیهما روایت کرده است که فرمود :«هیچ عملِ درستی دست به هم نمی دهد ، مگر نیّت» .

.

1- .بی بی یعنی زن مالک و ارباب.

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : نِیَّهُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ ، وَنِیَّهُ الْکَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ ، وَکُلٌّ عَامِلٍ یَعْمَلُ عَلی نِیَّتِهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عَلَیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِیرَ لَیَقُولُ : یَا رَبِّ ارْزُقْنِی حَتّی أَفْعَلَ کَذَا وَکَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوهِ الْخَیْرِ ، فَإِذَا عَلِمَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذلِکَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِیَّهٍ ، کَتَبَ اللّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا یَکْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ ؛ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ کَرِیمٌ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْحُسَیْنِ بن عَمْرٍو ، عَنْ حَسَنِ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ حَدِّ الْعِبَادَهِ الَّتِی إِذَا فَعَلَهَا فَاعِلُهَا کَانَ مُؤَدِّیاً ، فَقَالَ :«حُسْنُ النِّیَّهِ بِالطَّاعَهِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی هَاشِمٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّمَا خُلِّدَ أَهْلُ النَّارِ فِی النَّارِ لِأَنَّ نِیَّاتِهِمْ کَانَتْ فِی الدُّنْیَا أَنْ لَوْ خُلِّدُوا فِیهَا أَنْ یَعْصُوا اللّهَ أَبَداً ، وَإِنَّمَا خُلِّدَ أَهْلُ الْجَنَّهِ فِی الْجَنَّهِ لِأَنَّ نِیَّاتِهِمْ کَانَتْ فِی الدُّنْیَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِیهَا أَنْ یُطِیعُوا اللّهَ أَبَداً ؛ فَبِالنِّیَّاتِ خُلِّدَ هؤُلَاءِ وَهؤُلَاءِ» ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالی : «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ» قَالَ : «عَلی نِیَّتِهِ» .

.

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : نیّت مؤمن از عملش بهتر است، و نیّت کافر از عملش بدتر ، و هر عمل کننده بر نیّت خویش عمل می کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که بنده مؤمنِ فقیر می گوید : ای پروردگار من! مرا روزی کن تا آنکه چنین و چنین از نیکی و راه های خیر را به جا آورم؛ پس هر گاه خدای عز و جل این را از او بداند ، با صدق نیّت که در دلش چنین بوده و غیر از رضای خدا چیزی از امور دنیا در نظر نداشته ، خدا از برایش از مزد می نویسد ، مانند آن چه از برایش می نوشت، اگر آن را به عمل می آورد . به درستی که خدا صاحب وسعت و کرم است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن اسباط ، از محمد بن اسحاق بن حسین بن عمرو ، از حسن بن ابان ، از ابوبصیر که گفت : سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حد و اندازه عبادتی که هرگاه فاعل آن ، آن را به فعل آورد ، آن چه باید به جا آورده است . فرمود که :«حسن نیّت در طاعت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از احمد بن یونس ، از ابوهاشم روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«جز این نیست که اهل جهنّم در جهنّم مخلّد می باشند؛ زیرا که نیّت های ایشان در دار دنیا این بود که اگر در دنیا مخلّد باشند، همیشه خدا را نافرمانی کنند . و جز این نیست که اهل بهشت در بهشت مخلّد می باشند؛ زیرا که نیّت های ایشان در دنیا این بود که اگر در آن باقی باشند، همیشه خدا را اطاعت کنند؛ پس به سبب نیّت ها، این جماعت و آن جماعت در ثواب و عقابِ بهشت و دوزخ مخلّد شده اند» . بعد از آن قول خدای تعالی را تلاوت فرمود که : «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ» (1) و فرمود : «یعنی هر کسی عمل می کند بر نیّت خویش» .

.

1- .اسرا، 84.

44 بَابُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْأَحْوَلِ ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَلَا إِنَّ لِكُلِّ عِبَادَهٍ شِرَّةً ، ثُمَّ تَصِيرُ إِلى فَتْرَهٍ ، فَمَنْ صَارَتْ شِرَّهُ عِبَادَتِهِ إِلى سُنَّتِى فَقَدِ اهْتَدى ؛ وَمَنْ خَالَفَ سُنَّتِى فَقَدْ ضَلَّ ، وَكَانَ عَمَلُهُ فِى تَبَابٍ ، أَمَا إِنِّى أُصَلِّى ، وَأَنَامُ ، وَأَصُومُ ، وَأُفْطِرُ ، وَأَضْحَكُ ، وَأَبْكِى ؛ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ مِنْهَاجِى وَسُنَّتِى فَلَيْسَ مِنِّى ، وَقَالَ : كَفى بِالْمَوْتِ مَوْعِظَةً ، وَكَفى بِالْيَقِينِ غِنًى ، وَكَفى بِالْعِبَادَهِ شُغُلاً» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ ثَعْلَبَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«لِكُلِّ أَحَدٍ شِرَّهٌ ، وَلِكُلِّ شِرَّهٍ فَتْرَهٌ ، فَطُوبى لِمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلى خَيْرٍ» .

45 بَابُ الِاقْتِصَادِ فِى الْعِبَادَهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ هذَا الدِّينَ مَتِينٌ ؛ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرِفْقٍ ، وَلَا تُكَرِّهُوا عِبَادَهَ اللّهِ إِلى عِبَادِ اللّهِ ؛ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبَتِّ الَّذِى لَا سَفَراً قَطَعَ ، وَلَا ظَهْراً أَبْقى» . مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ ، عَنْ مُقَرِّنٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوقَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، مِثْلَهُ .

.

44 . باب

45 . باب در بیان میانه روی در عبادت

44 . بابمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از احول ، از سلام بن مستنیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بدانید و آگاه باشید! که از برای هر عبادتی حرص و تیزی و نشاطی است ، بعد از آن به کندی و شکستگی و سستی باز می گردد؛ پس هر که تیزی و حرص عبادتش به سوی سنّت من باشد ، راه راست یافته ، و هر که با سنّت من مخالفت کند ، گمراه شده است و عملش در زیانکاری و تباهی باشد . (1) بدانید که من نماز می کنم و می خوابم و روزه می گیرم و افطار می نمایم و می خندم و گریه می کنم؛ پس هر که از راه ها و سنّتی که من قرار داده ام رو گردان باشد، از من نیست . و فرمود که : مرگ از برای پند بس است ، و یقین از برای بی نیازی کافی است ، و عبادت کفایت می کند که شغل و کار کسی باشد» .

چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد ، از حجّال ، از ثعلبه روایت کرده اند که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«از برای هر کسی تیزی و نشاطی هست، و از برای هر تیزی ، کندی و سستی است؛ پس خوشا حال کسی که سستی او به سوی خیر و خوبی باشد» .

45 . باب در بیان میانه روی در عبادتمحمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : این دین محکم و استوار است؛ پس به مدارایی در آن داخل شوید و سیر کنید، و عبادت خدا را به سوی بندگان خدا مکروه مگردانید و دشمن مسازید ، تا آنکه چون سواری باشید از رفتن بریده شده ، که نه مسافتی را که قصد آن دارد قطع کرده ، و نه مرکوب را باقی گذاشته است » (چه به واسطه افراط در بیراهه ، قوّت مرکوب تمام می شود و به منزل نمی رسید) . محمد بن سنان ، از مقرن ، از محمد بن سوقه ، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

.

1- .و نظیر این کلام در باب فرا گرفتن سنّت پیغمبر و گواهان کتاب خدا ، به سندی دیگر با اختلاف در متنِ حدیث مذکور شد . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا تُکَرِّهُوا إِلَی أَنْفُسِکُمُ الْعِبَادَهَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْداً ، فَعَمِلَ عَمَلاً قَلِیلاً ، جَزَاهُ بِالْقَلِیلِ الْکَثِیرَ ، وَلَمْ یَتَعَاظَمْهُ أَنْ یَجْزِیَ بِالْقَلِیلِ الْکَثِیرَ لَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَرَّ بِی أَبِی وَأَنَا بِالطَّوَافِ وَأَنَا حَدَثٌ ، وَقَدِ اجْتَهَدْتُ فِی الْعِبَادَهِ ، فَرَآنِی وَأَنَا أَتَصَابُّ عَرَقاً ، فَقَالَ لِی : یَا جَعْفَرُ ، یَا بُنَیَّ ، إِنَّ اللّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْداً أَدْخَلَهُ الْجَنَّهَ ، وَرَضِیَ عَنْهُ بِالْیَسِیرِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ وَغَیْرِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«اجْتَهَدْتُ فِی الْعِبَادَهِ وَأَنَا شَابٌّ ، فَقَالَ لِی أَبِی : یَا بُنَیَّ ، دُونَ مَا أَرَاکَ تَصْنَعُ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْداً رَضِیَ عَنْهُ بِالْیَسِیرِ» .

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یَا عَلِیُّ ، إِنَّ هذَا الدِّینَ مَتِینٌ ، فَأَوْغِلْ فِیهِ بِرِفْقٍ ، وَلَا تُبَغِّضْ إِلی نَفْسِکَ عِبَادَهَ رَبِّکَ ؛ فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ یَعْنِی الْمُفْرِطَ لَا ظَهْراً أَبْقی ، وَلَا أَرْضاً قَطَعَ ؛ فَاعْمَلْ عَمَلَ مَنْ یَرْجُو أَنْ یَمُوتَ هَرِماً ، وَاحْذَرْ حَذَرَ مَنْ یَتَخَوَّفُ أَنْ یَمُوتَ غَداً» .

.

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان ، و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از حفص بن بختریّ ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«عبادت را به سوی خویش مکروه و دشمن مسازید» . (1)

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل ، از حنان بن سدیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل چون بنده ای را دوست دارد، و آن بنده عمل اندکی را به جا آورد ، در مقابل عمل کم ، جزای بسیار به او دهد ، و بر او بزرگ ننماید ، که در مقابل کم ، بسیار او را جزا دهد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن فضّال ، از حسن بن جهم ، از منصور ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«پدرم علیه السلام به من گذشت و من مشغول طواف بودم ، و من در آن اوقات نوجوان بودم، و در عبادت سعی و کوشش کرده بودم؛ پس مرا دید که عرق از من می چکید ، به من فرمود که : ای جعفر! ای فرزند دلبند من! به درستی که خدا چون بنده ای را دوست دارد ، او را در بهشت داخل گرداند ، و از او به عملی اندک خشنود شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حفص بن بختری و غیر او ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در عبادت سعی بلیغی کردم و من نوجوان بودم؛ پس پدرم به من فرمود که : ای فرزند دلبند من! کمتر از آن چه تو را می بینم که می کنی ، بکن؛ زیرا که خدای عز و جل چون بنده ای را دوست دارد ، به عمل کم از او راضی می شود» .

حمید بن زیاد ، از خشّاب ، از ابن بقاح ، از معاذ بن ثابت ، از عمرو بن جمیع ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : یا علی! به درستی که این دین محکم و استوار است؛ پس به مدارایی در آن داخل شو و کم کم سیر کن، و عبادت پروردگار خویش را به سوی خویش دشمن مساز؛ زیرا که منبّت یعنی آنکه افراط می کند و از حد درمی گذرد و می شتابد ، نه مرکوبی را باقی گذاشته و نه زمینی را قطع کرده؛ پس عمل کن مانند

عمل کسی که امید دارد که در حال پیری بمیرد ، و بترس مثل ترس کسی که می ترسد که در فردا بمیرد» .

.

1- .یعنی خود را به زور و از سر بی میلی به عبادت وادار مکنید .

46 بَابُ مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللّهِ عَلى عَمَلٍعَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلى شَىْءٍ ، فَصَنَعَهُ ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلى مَا بَلَغَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عِمْرَانَ الزَّعْفَرَانِىِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ :«مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللّهِ عَلى عَمَلٍ ، فَعَمِلَ ذلِكَ الْعَمَلَ الْتِمَاسَ ذلِكَ الثَّوَابِ ، أُوتِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ» .

47 بَابُ الصَّبْرِعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الصَّبْرُ رَأْسُ الْاءِيمَانِ» .

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الصَّبْرُ مِنَ الْاءِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ، فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ ، كَذلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْاءِيمَانُ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِىِّ جَمِيعاً ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِىِّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِىِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا حَفْصُ ، إِنَّ مَنْ صَبَرَ ، صَبَرَ قَلِيلاً ، وَإِنَّ مَنْ جَزِعَ ، جَزِعَ قَلِيلاً». ثُمَّ قَالَ : «عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِى جَمِيعِ أُمُورِكَ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله ، فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ وَالرِّفْقِ ، فَقَالَ : «وَ اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً وَذَرْنِى وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِى النَّعْمَةِ» وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالى : «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِىٌّ حَمِيمٌ وَما يُلَقّاها إِلَا الَّذِينَ صَبَرُوا وَما يُلَقّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» . فَصَبَرَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله حَتّى نَالُوهُ بِالْعَظَائِمِ ، وَرَمَوْهُ بِهَا ، فَضَاقَ صَدْرُهُ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِما يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السّاجِدِينَ» ثُمَّ كَذَّبُوهُ وَرَمَوْهُ ، فَحَزِنَ لِذلِكَ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِى يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَلكِنَّ الظّالِمِينَ بِآياتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتّى أَتاهُمْ نَصْرُنا» . فَأَلْزَمَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله نَفْسَهُ الصَّبْرَ ، فَتَعَدَّوْا ، فَذَكَرُوا اللّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى وَكَذَّبُوهُ ،

فَقَالَ : قَدْ صَبَرْتُ فِی نَفْسِی وَأَهْلِی وَعِرْضِی ، وَلَا صَبْرَ لِی عَلی ذِکْرِ إِلهِی ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَیْنَهُما فِی سِتَّهِ أَیّامٍ وَما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ» فَصَبَرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فِی جَمِیعِ أَحْوَالِهِ . ثُمَّ بُشِّرَ فِی عِتْرَتِهِ بِالْأَئِمَّهِ ، وَوُصِفُوا بِالصَّبْرِ ، فَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ : «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَکانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ» فَعِنْدَ ذلِکَ قَالَ صلی الله علیه و آله : اَلصَّبْرُ مِنَ الْاِءیمَانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ، فَشَکَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذلِکَ لَهُ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنی عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ بِما صَبَرُوا وَدَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَما کانُوا یَعْرِشُونَ» فَقَالَ صلی الله علیه و آله : إِنَّهُ بُشْری وَانْتِقَامٌ ، فَأَبَاحَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ قِتَالَ الْمُشْرِکِینَ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ : «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ» «وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» فَقَتَلَهُمُ اللّهُ عَلی یَدَیْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَأَحِبَّائِهِ ، وَجَعَلَ لَهُ ثَوَابَ صَبْرِهِ مَعَ مَا ادَّخَرَ لَهُ فِی الْاخِرَهِ ، فَمَنْ صَبَرَ وَاحْتَسَبَ لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الدُّنْیَا حَتّی یُقِرَّ اللّهُ لَهُ عَیْنَهُ فِی أَعْدَائِهِ مَعَ مَا یَدَّخِرُ لَهُ فِی الْاخِرَهِ» .

.

46 . باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل ، بر عملی به او می رسد

47 . باب در بیان صبر و شکیبایی

46 . باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل ، بر عملی به او می رسدعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که چیزی را از ثوابِ بر کردنِ چیزی بشنود؛ پس آن را بکند ، همان ثواب از برایش باشد ، و هر چند که آن امر به وضعی که به او رسیده نباشد» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین از محمد بن سنان ، از عمران زعفرانی ، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«هر که او را ثوابی از جانب خدا بر عملی برسد ، پس آن عمل را به جهت طلب آن ثواب به جا آورد ، همان ثواب به او داده شود ، و هر چند که حدیث چنانچه به او رسیده نباشد» .

47 . باب در بیان صبر و شکیباییچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از حسن بن محبوب ، از علی بن رئاب ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«صبر ، سرِ ایمان است» .

ابوعلی اشعری ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از علا بن فضیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«صبر ، نسبت به ایمان ، به منزله سَر است ، نسبت به تن؛ پس هرگاه سر برود ، تن می رود ، و همچنین هرگاه صبر برود ، ایمان می رود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو ، از قاسم بن محمد اصبهانی ، از سلیمان بن داود منقری ، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای حفص! به درستی که هر که صبر کند ، صبرِ کمی باید کرد ، و هر که جزع و بی تابی کند ، جزع کمی باید کرد» . بعد از آن فرمود : «بر تو باد که صبر کنی در همه امور خویش؛ زیرا که خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری مبعوث گردانید؛ پس او را به صبر و مدارایی امر فرمود ، و فرمود : «وَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرا جَمیلاً * وَذَرْنی وَالْمُکَذِّبینَ أُولِی النَّعْمَهِ» (1) (و ترجمه آن در باب آیات ولایت گذشت) . و

آن جناب تبارک و تعالی فرمود که : «اِدْفَعْ بِالّتی هِیَ أَحْسَنُ فَاِذَا الّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ * وَما یُلَقّیها اِلّا الَّذینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقّیها اِلّا ذُو حَظٍّ عَظیمٍ» (2) » . (و در قرآن لفظ السّیّئه[که در برخی نسخ کافی هست] بعدً از أحسَن موجود نیست؛ بلکه پیش از لفظ ادْفَعْ واقع است . و نظم آیه چنین است که : «وَلاتَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَلَاالسَّیِّئَهُ اِدْفَعْ» (3) تا آخر آن چه مذکور شد . و ترجمه آن این است که : برابر نیستند نیک و بد . دفع کن به آن نیکی که ، در نفس الامر آن، نیکوتر است بدی را؛ پس ناگاه آن کسی که میان تو و میان او دشمنی است ، گویا که او دوستی است کارساز ، مانند خویشِ مهربان . و داده نشوند این خصلت نیک را که مقابله بدی است به نیکی ، مگر آنان که صبر کردند و شکیبایی نمودند . و عطا کرده نمی شود این خلیقه پسندیده را ، مگر صاحب بهره بزرگ) و حضرت فرمود : «پس آن حضرت صلی الله علیه و آله صبر نمود، تا به مرتبه ای که مصیبت های بزرگ را به او رسانیدند، و او را در آن ورطه ها انداختند؛ پس سینه آن حضرت تنگ شد . بعد از آن، خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که : «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ * (4) فَسَبِّح بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُنْ مِنَ السّاجِدینَ» (5) (و ترجمه آیه اوّل در باب اشاره و نصّ بر امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت) ، و ترجمه آیه دویم این است که : «پس تسبیح کن در حالی که مقترن باشد به حمد پروردگار تو ، و باش از جمله نمازگزارندگان یا سجده کنندگان» . و حضرت فرمود : «پس آن حضرت را تکذیب کردند و او را متّهم ساختند؛ پس از برای آن اندوهناک شد ، و خدای عز و جل این آیه را فرستاد که : «قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذی یَقُولُونَ فَاِنَّهُمْ لایُکَذِّبُونَکَ وَلکِنَّ الظّالِمینَ بِایاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ * (6) وَلَقَدْ کَذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما کُذِّبُوا وَأُوْذُوا حَتّی أَتاهُمْ نَصْرُنا» (7) و ترجمه آیه اوّل در باب مذکور گذشت ، و ترجمه آیه دویّم این است که : «و هر آینه به حقیقت که تکذیب شدند پیغمبرانی چند که پیش از تو بودند؛ پس شکیبایی کردند بر آن چه ایشان را تکذیب نمودند ، و آزار و رنج به ایشان رسانیدند، تا وقتی که آمد ایشان را یاری کردن ما ، که ایشان را بر تکذیب کنندگان یاری دادیم» . و حضرت فرمود که : «پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس خویش را الزام کرد که صبر کند؛ پس ایشان از حد درگذشتند ، و خدای تبارک و تعالی را به بدی ذکر کردند و آن جناب را تکذیب نمودند . پیغمبر فرمود که : در باب خود و کسان خود و عِرض خود صبر کردم ، و مرا صبری بر ذکر خدای خویش نیست که او را به بدی یاد کنند؛ پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که : «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمواتِ وَالْاَرْضَ وَما بَیْنَهُما فی سِتَّهِ أَیّامٍ وَما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ» (8) ؛ یعنی : «و هر آینه به حقیقت که آفریدیم آسمان ها و زمین و آن چه را که در میان آنها و این است ، در مقدار شش روز که از

یکشنبه است تا جمعه ، و نرسید ما را هیچ ماندگی و رنجی تا به سبب آن آسایش کنیم؛ پس شکیبایی کن بر آن چه می گویند» . حضرت فرمود : «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر کرد در همه حالات خویش . بعد از آن، خدا او را مژده داد در باب خویشانِ خویش به [قراردادن] ائمه علیهم السلام [از میان آنها] و ایشان را به صبر وصف کرد؛ پس آن جناب جلّ وعزّ فرمود : «وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَكانُوا بِاياتِنا يُوقِنُونَ» (9) ؛ یعنی : «و گردانیدیم و قرار دادیم از ایشان امامان و پیشوایانی چند ، که راه نمودند مردم را به فرمان ما ، چون صبر کردند و به آیت های ما چنان بودند که یقین داشتند» . حضرت فرمود : «پس در نزد این بشارت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : صبر نسبت به ایمان ، به منزله سر است نسبت به تنِ تو . خدای عز و جل این قول را از برای آن حضرت شکر کرد . بعد از آن، خدای عز و جلاین آیه را فرو فرستاد : «وَتَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ الْحُسْنى عَلى بَنى اِسْرآئيلَ بِما صَبَرُوا وَدَمَّرْنا ما كانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَما كانُوا يَعْرِشُونَ» (10) ؛ یعنی : «و تمام گشت سخن و وعده پروردگار تو بر پسران یعقوب، به سبب آنکه صبر کردند . و خراب کردیم آن چه را که ساخته و راست کرده فرعون و گروه او بود، و آن چه را که ایشان برافراشته بودند از تاک ها یا بناها» . و حضرت فرمود : «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : این بشارت و انتقام است . بعد از آن، خدای عز و جلکارزار با مشرکان را از برای آن حضرت مباح کرد ، و این آیه را فرو فرستاد که : «اُقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ» (11) » . و در صدر آیه ، فاء موجود است که جواب شرط سابق است یعنی : «فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ» (12) و ترجمه آیه : «پس چون بگذرد ماه های حرام که مراد از آن معلوم شد پس بکشید مشرکان را در هر جا که ایشان را بیابید ، و بگیرید ایشان را به اسیری ، و ایشان را باز دارید از طواف مسجدالحرام، و از تصرّف کردن در بلاد اسلام ، و بنشینید از برای ایشان در هر کمین گاهی یعنی ممرّها را بر ایشان ببندید تا متفرّق نشوند ». «وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ» 13 ؛ یعنی : «و بکشید ایشان را در هر جا که ایشان را بیابید» . و حضرت فرمود که : «خدا ایشان را کشت به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستان آن حضرت ، و از برایش ثوابِ صبری که کرده بود قرار داد ، با آن چه از برایش ذخیره کرده است در آخرت؛ پس هر که صبر کند و مزد آن را از خدا طلبد ، از دنیا بیرون نرود تا آنکه خدا چشم او را روشن گرداند در باب دشمنانش ، با آن چه از برایش ذخیره می فرماید در آخرت» .

.

1- .مزمل، 10 و 11.و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و مرفه وابگذار .
2- .فصّلت، 34 و 35.
3- .فصّلت، 34.
4- .و بی گمان ما می دانیم که سینه ات از گفته های آنان تنگ می شود.
5- .حجر، 97 و 98.
6- .بی گمان می دانیم که آنچه آنان می گویند تو را اندوهگین می کند ، البته آنان تو را تکذیب نمی کنند بلکه آن ستمکاران آیات الهی را انکار می کنند .
7- .انعام، 33 و 34.
8- .ق، 38 و 39.
9- .سجده، 24.
10- .اعراف، 137.
11- .توبه، 5.
12- .بقره، 191.

ص: 240

. .

ص: 241

. .

ص: 242

. .

ص: 243

. .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِى مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللّهِ السَّرَّاجِ ، رَفَعَهُ إِلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ :«الصَّبْرُ مِنَ الْاِءِيمَانِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ، وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الصَّبْرُ مِنَ الْاِءِيمَانِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ، فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ، ذَهَبَ الْجَسَدُ ؛ كَذلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ، ذَهَبَ الْاِءِيمَانُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ ، إِنْ نَابَتْهُ نَائِبَهٌ صَبَرَ لَهَا ؛ وَإِنْ تَدَاكَّتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ ؛ وَإِنْ أُسِرَ وَقُهِرَ وَاسْتُبْدِلَ بِالْيُسْرِ عُسْراً كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ لَمْ يَضْرُرْ حُرِّيَّتَهُ أَنِ اسْتُعْبِدَ وَ قُهِرَ وَأُسِرَ ، وَلَمْ تَضُرْرْهُ ظُلْمَهُ الْجُبِّ وَوَحْشَتُهُ وَمَا نَالَهُ أَنْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْهِ ؛ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِىَ لَهُ عَبْداً بَعْدَ إِذْ كَانَ لَهُمَالِكاً ، فَأَرْسَلَهُ وَرَحِمَ بِهِ أُمَّهً ، وَكَذلِكَ الصَّبْرُ يُعَقِّبُ خَيْراً ؛ فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تُوجَرُوا» .

.

محمد بن یحیی روایت کرده است ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابومحمد یعنی عبداللّه سرّاج که آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام که فرمود :«صبر نسبت به ایمان ، به منزله سر است نسبت به تن ، و هیچ ایمان نیست از برای کسی که او را صبر نباشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ربعیّ بن عبداللّه ، از فضیل بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«صبر ، نسبت به ایمان ، به منزله سَر است ، نسبت به تن؛ پس هرگاه سر برود ، تن می رود ، و همچنین هرگاه صبر برود ، ایمان می رود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از علی بن نعمان ، از عبداللّه بن مسکان ، از ابوبصیر که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مردِ آزاده در همه حالاتِ خویش و بر هر حالی که باشد آزاده است . اگر مصیبتی به او برسد ، برای آن صبر کند . و اگر مصیبت ها بر او درهم کوفته شد و بر بالای یکدیگر نشیند ، او را نشکند ، که نتواند آن بار را بردارد ، و هر چند که اسیر شود و مقهور و مغلوب گردد ، و آسانی او به دشواری مبدّل شود؛ چنانچه یوسف صدّیقِ امین علیه السلام بود که آزادگی او را زیان نرسانید؛ آنکه او را بنده قرار دادند و مغلوب و اسیر گردید ، و تاریکی چاه و وحشت آن به او ضرر نرسانید ، و آن چه به او رسید که خدا بر او منّت گذاشت؛ پس پادشاهِ جبّارِ سرکش را از برایش بنده گردانید ، بعد از آنکه مالک بود . بعد از آن، او را رسول گردانید ، و به واسطه او گروهی را رحم کرد . و همچنین صبر ، خوبی را در پی دارد؛ پس صبر کنید و نفس های خویش را بر صبر توطین دهید و دل بر آن بگذارید، تا خدا شما را مزد دهد» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِى الدُّنْيَا ، دَخَلَ الْجَنَّةَ ؛ وَجَهَنَّمُ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ ، فَمَنْ أَعْطى نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهْوَتَهَا ، دَخَلَ النَّارَ» .

عَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَرْحُومٍ ، عَنْ أَبِى سَيَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ قَبْرَهُ ، كَانَتِ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ ، وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ ، وَالْبِرُّ مُظِلٌّ عَلَيْهِ ، وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً ، فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلِيَانِ مُسَاءَلَتَهُ ، قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاهِ وَالزَّكَاهِ وَالْبِرِّ : دُونَكُمْ صَاحِبَكُمْ ، فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونَهُ» .

عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ الْمَسْجِدَ ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ عَلى بَابِ الْمَسْجِدِ كَئِيبٍ حَزِينٍ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : مَا لَكَ؟ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَصِبْتُ بِأَبِى وَأَخِى ، وَأَخْشى أَنْ أَكُونَ قَدْ وَجِلْتُ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللّهِ وَالصَّبْرِ ؛ تَقْدَمْ عَلَيْهِ غَداً ، وَالصَّبْرُ فِى الْأُمُورِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ ، فَإِذَا فَارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ ، فَسَدَ الْجَسَدُ ، وَإِذَا فَارَقَ الصَّبْرُ الْأُمُورَ ، فَسَدَتِ الْأُمُورُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ : قَالَ لِى :«مَا حَبَسَكَ عَنِ الْحَجِّ؟» قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَقَعَ عَلَىَّ دَيْنٌ كَثِيرٌ ، وَذَهَبَ مَالِى ، وَدَيْنِىَ الَّذِى قَدْ لَزِمَنِى هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَهَابِ مَالِى ، فَلَوْ لَا أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِنَا أَخْرَجَنِى مَا قَدَرْتُ أَنْ أَخْرُجَ ، فَقَالَ لِى : «إِنْ تَصْبِرْ تُغْتَبَطْ ، وَإِلَا تَصْبِرْ يُنْفِذِ اللّهُ مَقَادِيرَهُ ، رَاضِياً كُنْتَ أَمْ كَارِهاً» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن بکیر ، از حمزه بن حمران ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بهشت پیچیده شده است به ناخوشی ها و صبر؛ پس هر که در دنیا بر ناخوشی ها صبر کند ، داخل بهشت شود . و دوزخ پیچیده شده است به خوشی ها و خواهش های نفس؛ پس هر که به نفس خویش عطا کند خوشی و و خواهشِ آن را، در آتش جهنّم داخل شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن مرحوم ، از ابوسیّار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون مؤمن در قبر خویش داخل شود ، نماز در جانب راست او باشد، و زکات در جانب چپش ، و نیکی بر او سایه افکنده باشد ، و صبر دور شود و در گوشه ای قرار گیرد؛ پس چون آن دو فرشته ای که متوجّه سؤال او می شوند بر او داخل شوند ، صبر، به نماز و زکات و نیکی گوید که : پیش روید و صاحب خود را دریابید و او را نگاهداری کنید؛ پس اگر شما از آن درمانید ، من در نزد او خواهم بود و او را نگاهداری می کنم» .

علی ، از پدرش ، از جعفر بن محمد اشعری ، از عبداللّه بن میمون ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد می شد ، ناگاه دید که مردی افسرده خاطر و غمناک بر در مسجد است . امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود که : تو را چه می شود؟ عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین! به مصیبتِ پدر و برادرم مبتلی شده ام ، و می ترسم که دل باخته باشم . امیرالمؤمنین فرمود : بر تو باد که بپرهیزی از خدا ، و صبر کنی که فردا بر او وارد می شوی؛ پس صبر در کارها ، به منزله سر است نسبت به بدن ، و هر گاه سر از بدن مفارقت کند ، بدن فاسد و تباه می شود؛ پس هرگاه صبر از امور مفارقت کند ، امور فاسد می شد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از سماعه بن مهران ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به من فرمود که :«چه چیز تو را از حج منع کرده؟ و چرا به حج نمی روی؟». راوی می گوید که عرض کردم : فدای تو گردم! قرض بسیاری بر گردن من افتاده و مالم تلف شده ، و قرضی که دارم و در

گردن من است ، بیشتر و بزرگ تر است از تلف مال من و بر من مشکل تر است؛ پس اگر نه این بود که مردی از اصحاب و یاوران ما ، مرا بیرون آورد ، نمی توانستم که بیرون آیم و به خدمت تو برسم . حضرت فرمود که : «اگر صبر می کنی ، شاد و خوشحال می شوی ، و اگر صبر نمی کنی ، خدا تقدیرات خود را جاری می گرداند ؛ خواه تو خوشنود باشی، و خواه ناخوش داشته باشی» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى الْجَارُودِ ، عَنِ الْأَصْبَغِ ، قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ :«الصَّبْرُ صَبْرَانِ : صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَهِ حَسَنٌ جَمِيلٌ ، وَأَحْسَنُ مِنْ ذلِکَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْکَ ؛ وَالذِّکْرُ ذِکْرَانِ : ذِکْرُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَهِ ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْکَ ، فَيَکُونُ حَاجِزاً» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْکُوفِىِّ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنِ الْعَرْزَمِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : سَيَأْتِى عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ الْمُلْکُ فِيهِ إِلَا بِالْقَتْلِ وَالتَّجَبُّرِ ، وَلَا الْغِنى إِلَا بِالْغَصْبِ وَالْبُخْلِ ، وَلَا الْمَحَبَّهُ إِلَا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَاتِّبَاعِ الْهَوى ، فَمَنْ أَدْرَکَ ذلِکَ الزَّمَانَ ، فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنى ، وَصَبَرَ عَلَى الْبِغْضَهِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّهِ ، وَصَبَرَ عَلَى الذُّلِّ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ ، آتَاهُ اللّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صِدِّيقاً مِمَّنْ صَدَّقَ بِى» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ ، عَنْ عِيسَى بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«لَمَّا حَضَرَتْ أَبِى عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام الْوَفَاهُ ضَمَّنِى إِلى صَدْرِهِ ، وَقَالَ : يَا بُنَىَّ ، أُوصِيکَ بِمَا أَوْصَانِى بِهِ أَبِى حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ ، وَبِمَا ذَکَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ ؛ يَا بُنَىَّ ، اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ کَانَ مُرّاً» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن سنان ، از ابوالجارود ، از اصبغ روایت کرده است که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«صبر دو قسم است : یکی صبر در نزد مصیبت ، و آن خوب و نیکو است؛ و بهتر از آن صبر است در نزد آن چه خدا بر تو حرام گردانیده ، که مرتکب آن نشوی . و ذکر دو قسم است : یکی ذکر خدای عز و جل در نزد مصیبت؛ و بهتر از آن ذکر خدای تعالی است در نزد آن چه خدای عز و جل بر تو حرام گردانیده ، او را به یادآوری ، و همان مانع تو باشد از آنکه مرتکب آن شوی» .

ابوعلی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبّاس بن عامر ، از عزرمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : زود باشد که بر مردم روزگاری بیاید که در آن به پادشاهی نتوان رسید ، مگر به کشتن و گردنکشی کردن ، و بی نیازی نتوان یافت ، مگر به غضب و بخل ورزیدن ، و نه دوستی می توان یافت ، مگر به بیرون شدن از دین یا صرف کردن آن و پیروی کردن هوا و هوس؛ پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر و درویشی صبر کند ، با آنکه بر بی نیازی قادر باشد، و بر دشمنی مردم صبر کند ، با آنکه بر دوستی ایشان قادر باشد، و بر خواری صبر کند ، با آنکه قادر بر عزّت باشد ، خدا او را ثواب پنجاه صدّیق عطا کند؛ از آن صدّیقانی که به خدا تصدیق کرده اند و آن چه فرموده باور داشته اند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از اسماعیل بن مهران ، از درست بن ابی منصور ، از عیسی بن بشیر ، از ابوحمزه که گفت : امام محمد باقر فرمود که :«چون پدرم حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام را هنگام وفات رسید ، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود : ای فرزند دلبند من! تو را وصیّت می کنم به آن چه پدرم علیه السلام مرا به آن وصیّت فرمود، در هنگامی که وفاتش رسیده بود یعنی در وقت شهادت ، و تو را وصیّت می کنم به آن چه پدرم ذکر فرمود ، که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام او را وصیّت فرموده بود . ای فرزند دلبند من! صبر کن بر حق ، هر چند که تلخ باشد» .

.

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«الصَّبْرُ صَبْرَانِ : صَبْرٌ عَلَی الْبَلَاءِ حَسَنٌ جَمِيلٌ ، وَأَفْضَلُ الصَّبْرَيْنِ الْوَرَعُ عَنِ الْمَحَارِمِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، قَالَ : أَخْبَرَنِی يَحْيَی بْنُ سُلَيْمٍ الطَّائِفِیُّ ، قَالَ : أَخْبَرَنِی عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ الْيَمَانِیُّ يَرْفَعُ الْحَدِيثَ إِلی عَلِیٍّ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ : صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ ، وَصَبْرٌ عَلَی الطَّاعَةِ ، وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَی الْمُصِيبَةِ حَتّی يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ ثَلَاثَمِائَةِ دَرَجَةٍ ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَی الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ ، وَمَنْ صَبَرَ عَلَی الطَّاعَةِ ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَی الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَی الْعَرْشِ ، وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ تِسْعَمِائَةِ دَرَجَةٍ ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَی الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلی مُنْتَهَی الْعَرْشِ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، قَالَ : أَمَرَنِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَنْ آتِیَ الْمُفَضَّلَ ، وَأُعَزِّيَهُ بِإِسْمَاعِيلَ ، وَقَالَ :«أَقْرِئِ الْمُفَضَّلَ السَّلَامَ ، وَ قُلْ لَهُ : إِنَّا قَدْ أُصِبْنَا بِإِسْمَاعِيلَ ، فَصَبَرْنَا ، فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرْنَا ؛ إِنَّا أَرَدْنَا أَمْراً وَأَرَادَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمْراً ، فَسَلَّمْنَا لِأَمْرِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنِ ابْتُلِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ» .

.

از او ، از پدرش روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«صبر دو قسم است : یکی صبر در نزد بلاء ، و آن خوب و نیکو است؛ و بهترِ این دو صبر ، پارسایی کردن است از محرّمات الهی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت : خبر داد مرا یحیی بن سلیمان طائفی و گفت که : خبر داد مرا عمرو بن شمر یمانی و حدیث را مرفوع می ساخت به سوی علی علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : صبر بر سه قسم است : یکی صبر در نزد مصیبت که جزع نکند؛ و دیگری صبر بر طاعت که آن را به عمل آورد؛ و سیم صبر از معصیت که مرتکب آن نشود؛ پس هر که بر مصیبت صبر کند، تا آنکه آن را به نیکی تسلّی از آن رد کند ، خدا از برایش سیصد درجه بنویسد ، که مسافت میان درجه ای تا درجه ای دیگر ، چون مسافت میان آسمان است تا زمین . و هر که بر طاعت صبر کند ، خدا از برایش ششصد درجه بنویسد ، که مسافت میان درجه ای تا درجه ای دیگر ، چون مسافت میان اصل زمین (و آخر آن) است تا ابتدای عرش . و هر که از معصیت صبر کند ، خدا از برایش نهصد درجه بنویسد ، که مسافت میان درجه ای تا درجه ای دیگر ، چون مسافت میان اصل زمین است تا منتهای عرش» .

از او ، از علی بن حکم ، از یونس بن یعقوب روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام مرا امر فرمود که : به نزد مفضّل آیم و او را در باب اسماعیل تعزیت بگویم . و فرمود که :«مفضّل را سلام برسان ، و به او بگو که ما به مصیبت اسماعیل مبتلی شدیم و صبر کردیم؛ پس تو نیز صبر کن ،چنانچه ما صبر کردیم . ما امری را خواستیم و خدای عز و جل امری دیگر خواست؛ پس از برای امر خدای عز و جل تسلیم شدیم و گردن نهادیم» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از سیف بن عمیره ، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که از مؤمنان به بلایی مبتلا شود و بر آن صبر کند ، او را مانند اجر هزار شهید باشد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلى قَوْمٍ ، فَلَمْ يَشْكُرُوا ، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالاً ، وَابْتَلى قَوْماً بِالْمَصَائِبِ ، فَصَبَرُوا ، فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي مُسَافِرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا» ، قَالَ :«اصْبِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ» . وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : «صَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، قَالَ :«لَوْ لَا أَنَّ الصَّبْرَ خُلِقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ ، لَتَفَطَّرَ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَتَفَطَّرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا» .

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَعَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : إِنِّي جَعَلْتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي قَرْضاً ،فَمَنْ أَقْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضاً ، أَعْطَيْتُهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْراً إِلى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ ، وَمَا شِئْتُ مِنْ ذلِكَ ، وَمَنْ لَمْ يُقْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضاً ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئاً قَسْراً ، فَصَبَرَ ، أَعْطَيْتُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ ، لَوْ أَعْطَيْتُ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَائِكَتِي لَرَضُوا بِهَا مِنِّي». قَالَ : ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « «الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ» فَهذِهِ وَاحِدَةٌ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ «وَ رَحْمَةٌ» اثْنَتَانِ «وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» ثَلَاثٌ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «هذَا لِمَنْ أَخَذَ اللّهُ مِنْهُ شَيْئاً قَسْراً» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل بر گروهی انعام می فرماید و شکر نمی کنند ، و آن نعمت بر ایشان وبال می شود ، و قومی را به مصیبت ها مبتلی می گرداند و صبر می کند ، و آن مصیبت بر ایشان نعمت می شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش روایت کرده است ، و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان ، و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از ابان بن ابی مسافر ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل «یا أَیُّها الَّذینَ امَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا» (1) که فرمود :«یعنی : صبر کنید بر مصیبت ها» . و در روایت ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود : «یکدیگر را بدارید به صبر کردن بر مصیبت ها» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن عیسی ، از علی بن محمد بن ابی جمیله ، از جدّش ابوجمیله ، از بعضی از اصحاب خویش که گفت :«اگر نه این بود که صبر پیش از بلاء خلق شده بود ، هر آینه مؤمن می شکافت ، چنانچه تخم مرغ بر روی سنگ سخت می شکافد» .

ابوعلّی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از اسحاق بن عمّار و عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدای عز و جل فرمود که : من دنیا را در میان بندگان خویش به قرض قرار دادم؛ پس هر که از آن چیزی به من قرض دهد ، او را به هر یکی ده عطا کنم تا هفتصد چندان و آن چه از آن خواسته باشم ، و هر که از آن چیزی به من قرض ندهد و به جبر چیزی از او بگیرم ، سه خصلت به او عطا کنم که اگر یکی از آنها را به فرشتگان خویش عطا کنم ، هر آینه به آن از من راضی شوند» . راوی می گوید : پس حضرت صادق علیه السلام قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود که : «الَّذینَ اِذا أَصابَتْهُمْ مُصیبَهٌ قالُوا اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ * أُولئِکَ عَلَیْهِم صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ» حضرت فرمود که : «این یک خصلت است از سه خصلت» . و «رُحْمَهٌ» حضرت فرمود : «این دو خصلت» . «وَأُولئِکَ هُمُ المُهْتَدُونَ» (2) حضرت فرمود : «این سه خصلت» . بعد از آن فرمود که : «این از برای کسی است که خدا به جبر از او چیزی را فرا گرفته باشد» .

و ترجمه آیه این است که : مژده ده صبرکنندگان را؛ یعنی : آنان که چون مصیبتی به ایشان رسد می گویند : ... ، تا آخر آن چه پیش از این مذکور شد .

.

1- .آل عمران، 200.
2- .. بقره، 156 و 157.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ آدَمَ ، عَنْ شَرِیکٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السلام ، قَالَ :«مُرُوَّهُ الصَّبْرِ فِی حَالِ الْحَاجَهِ وَالْفَاقَهِ وَالتَّعَفُّفِ وَالْغِنَی أَکْثَرُ مِنْ مُرُوَّهِ الْاِعْطَاءِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : یَرْحَمُکَ اللّهُ ، مَا الصَّبْرُ الْجَمِیلُ؟ قَالَ :«ذلِکَ صَبْرٌ لَیْسَ فِیهِ شَکْوَی إِلَی النَّاسِ» .

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَیَابَهَ ، عَنْ أَبِی النُّعْمَانِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ أَوْ أَبِی جَعْفَرٍ علیهماالسلام ، قَالَ :«مَنْ لَا یُعِدَّ الصَّبْرَ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ یَعْجِزْ» .

أَبُو عَبْدِ اللّهِ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّا صُبَّرٌ وَشِیعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا». قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، کَیْفَ صَارَ شِیعَتُکُمْ أَصْبَرَ مِنْکُمْ؟ قَالَ : «لِأَنَّا نَصْبِرُ عَلی مَا نَعْلَمُ ، وَشِیعَتُنَا یَصْبِرُونَ عَلی مَا لَا یَعْلَمُونَ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش و علی بن محمد قاسانی ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود ، از یحیی بن آدم ، از شریک ، از جابر بن یزید ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مروّت و جوانمردی ، صبر در حال حاجت و حاجتمندی [!ست] ، و عفّت ورزیدن و بی نیازی از مردمان ، از مروّتِ عطا کردن بیشتر است» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : خدا تو را رحمت کند! صبر نیکو چیست؟ فرمود که :«آن صبری است که در آن هیچ شکایت به سوی مردم نیست» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از بعضی از اصحاب خویش ، از آبان ، از عبدالرحمان بن سیّابه ، از ابونعمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که صبر را از برای سختی ها و مصیبت های روزگار آماده نسازد ، در می ماند» .

ابوعلی اشعری ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ما صبرکنندگانیم و شیعیان ما از ما صبرکننده ترند» . عرض کردم که : فدای تو گردم! چگونه شیعیان از شما صبرکننده تر شده اند؟ فرمود : «زیرا که ما صبر می کنیم بر آن چه می دانیم ، و شیعیان ما صبر می کنند بر آن چه نمی دانند» .

.

48 بَابُ الشُّكْرِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ ، لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ ، وَالْمُعَافَى الشَّاكِرُ ، لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ ، وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ ، لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ» .

وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا فَتَحَ اللّهُ عَلی عَبْدٍ بَابَ شُكْرٍ ، فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِیِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْجَعْفَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَكْتُوبٌ فِی التَّوْرَاهِ : اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ ، وَأَنْعِمْ عَلی مَنْ شَكَرَكَ ؛ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ ، وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ ؛ الشُّكْرُ زِيَادَهٌ فِی النِّعَمِ ، وَأَمَانٌ مِنَ الْغِيَرِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَوْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیهماالسلام ، قَالَ :«الْمُعَافَی الشَّاكِرُ ، لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مَا لِلْمُبْتَلَی الصَّابِرِ ، وَالْمُعْطَی الشَّاكِرُ ، لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَالْمَحْرُومِ الْقَانِعِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ ، عَنْ فَضْلٍ الْبَقْبَاقِ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ أَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» قَالَ :«الَّذِی أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِمَا فَضَّلَكَ وَأَعْطَاكَ وَأَحْسَنَ إِلَيْكَ» . ثُمَّ قَالَ : «فَحَدَّثَ بِدِينِهِ وَمَا أَعْطَاهُ اللّهُ وَمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ» .

.

48 . باب در بیان شکر

48 . باب در بیان شکر (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : از برای صاحب طعامِ شاکر است از اجر ، مانند اجر روزه داری که مزد خویش را از خدا طلبد . و از برای صاحب عافیتِ شاکر است از اجر ، مانند اجر مبتلی و صاحب مصیبتی که صابر باشد . و از برای عطاکننده ی شاکر است از اجر ، مانند اجر محروم و بی بهره ای که قانع باشد» .

و به همین اسناد روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدا بر هیچ بنده ای درِ شکر را نگشود ، که درِ زیادتی را از او پوشیده داشته باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از جعفر بن محمد بغدادی ، از عبداللّه بن اسحاق جعفری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در تورات نوشته است که شکر کن ، هر که را که بر تو انعام کرده ، و انعام کن ، بر هر که تو را شکر کرده؛ زیرا که نعمت ها را زوالی نیست ، چون شکر آن گفته شود ، و آنها را بقایی نیست ، چون کفران شود . و شکر باعث زیادتی است در نعمت ها ، و موجب ایمنی است از تغیّر حال و انتقال آن از صلاح به سوی تباهی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن علی ، از علی بن اسباط ، از یعقوب بن سالم ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«از برای صاحب عافیتِ شاکر است از اجر ، مانند آن چه از برای مبتلای صابر است . و از برای عطاکننده ی شاکر است از اجر ، مانند اجر بی بهره ای که قانع باشد» .

از او ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از داود بن حصین ، از فضل بقباق روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل «وَأَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» (2) فرمود که :«حدیث کن به نعمتِ آنکه بر تو انعام فرموده ، به آن چه تو را زیادتی داده و به تو عطا فرموده و با تو احسان نموده» . بعد از آن فرمود که : «پس پیغمبر به دین

خود و به آن چه خدا او را عطا فرموده ، و به آن چه به آن بر او انعام نموده بود ، حدیث کرده [است]» .

.

1- .و شکر به ضمّ شین و سکون کاف اظهار نعمت و اعتراف به آن است ، به خلاف کفر و کفران که پوشیدن آن است . (مترجم)
2- .ضُحی، 11.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ ، عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، لِمَ تُتْعِبُ نَفْسَكَ وَقَدْ غَفَرَ اللّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ : يَا عَائِشَهُ ، أَ لَا أَكُونُ عَبْداً شَكُوراً؟». قَالَ : «وَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله يَقُومُ عَلی أَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ ، فَأَنْزَلَ اللّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالی : «طه ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی» » .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ حَسَنِ بْنِ جَهْمٍ ، عَنْ أَبِی الْيَقْظَانِ ، عَنْ عُبَيْدِ اللّهِ بْنِ الْوَلِيدِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ :«ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَیْءٌ : الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ ، وَالِاسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَحْيَی بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَهَ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أُعْطِیَ الشُّكْرَ أُعْطِیَ الزِّيَادَهَ ؛ يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» » .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا سَمِعَاهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا أَنْعَمَ اللّهُ عَلَی عَبْدٍ مِنْ نِعْمَهٍ ، فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ ، وَحَمِدَ اللّهَ ظَاهِراً بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ ، حَتّی يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامٍ ، عَنْ مُيَسِّرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«شُكْرُ النِّعْمَهِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ ، وَتَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ : الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» .

.

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از وهیب بن حفص ، از ابوبصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عایشه بود در شبِ نوبتش؛ پس عایشه عرض کرد که : یا رسول اللّه ! چرا نفس خود را به تعب می اندازی و حال آنکه از برایت آمرزیده شده ، آن چه پیش گذشت از گناهان تو و آن چه بعد از این باشد . فرمود که : ای عایشه ! آیا بنده ای شاکر نباشم» . و حضرت فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اطراف انگشتان پاهای خویش می ایستاد و به عبادت قیام می فرمود؛ پس خدای سبحانه و تعالی این آیه را فرو فرستاد که : «طه * ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرانَ لِتَشْقی» (1) ؛ یعنی : «ای طه ! یا ای ماه شب چهارده ! ، یا سوگند به چهارده معصوم ! ، یا به طهارت ایشان ! ، یا ای محمد ! کف پاهای خود را بر زمین گذار ، که ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را ، از برای آنکه تو در رنج افتی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از حسن بن جهم ، از ابوالیقظان ، از عبیداللّه بن ولید که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«سه چیز است که به او ، وجود آنها چیزی زیان نمی رساند : یکی دعا در نزد اندوه؛ و دیگری طلب آمرزش در نزد گناه؛ و سیم شکر در نزد نعمت» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که شکر به او عطا شود ، زیادتی به او عطا می شود . خدای عز و جل می فرماید که : «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزیدَنَّکُمْ» (2) ؛ یعنی : «هر آینه اگر شکر کنید ، البتّه نعمت شما را می افزایم» . (3)

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از اسحاق بن عمّار ، از دو مردی که این حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدند روایت کرده است که فرمود :«خدا بر هیچ بنده ای نعمتی را انعام نفرموده ، که آن بنده آن نعمت را به دل خویش بشناسد ، و در ظاهر خدا را به زبان خویش حمد و ستایش کند ، و سخنش تمام شود ، مگر آنکه از برای او به زیادتی امر شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب ما ، از محمد بن هشام ، از میسر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«شکر نعمت دوری کردن است از محرّمات الهی ، و تمام شکر گفتن مرد است که : «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ» (4) .

.

1- .طه، 1 و 2.
2- .إبراهیم، 7.
3- .و همین حدیث در باب تفویض و توکّل گذشت و در آنجا جزو حدیث بود . (مترجم)
4- .فاتحه، 2.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«شُکْرُ کُلِّ نِعْمَهٍ وَ إِنْ عَظُمَتْ أَنْ تَحْمَدَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیْهَا» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : هَلْ لِلشُّکْرِ حَدٌّ إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ کَانَ شَاکِراً؟ قَالَ :«نَعَمْ» . قُلْتُ : مَا هُوَ؟ قَالَ : «یَحْمَدُ اللّهَ عَلی کُلِّ نِعْمَهٍ عَلَیْهِ فِی أَهْلٍ وَمَالٍ ، وَإِنْ کَانَ فِیمَا أَنْعَمَ عَلَیْهِ فِی مَالِهِ حَقٌّ أَدَّاهُ ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ : «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ» وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالی : «رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَأَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ» وَقَوْلُهُ : «رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» » .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی،عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ یَقُولُ :«مَنْ حَمِدَ اللّهَ عَلَی النِّعْمَهِ فَقَدْ شَکَرَهُ ، وَکَانَ الْحَمْدُ أَفْضَلَ مِنْ تِلْکَ النِّعْمَهِ» .

مُحَمَّدٌ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ لِی :«مَا أَنْعَمَ اللّهُ عَلی عَبْدٍ بِنِعْمَهٍ صَغُرَتْ أَوْ کَبُرَتْ فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلّهِ إِلَا أَدّی شُکْرَهَا» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن عیینه ، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«شکر هر نعمتی و هر چند که آن نعمت بزرگ باشد ، آن است که خدای عز و جل را حمد کنی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از ابوبصیر که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : آیا شکر را اندازه ای هست که هرگاه بنده آن را به فعل آورد ، شاکر باشد؟ فرمود :«آری» . عرض کردم که : آن چیست؟ فرمود که : «خدا را حمد می کند بر هر نعمتی در باب اهل و مال . و اگر در آن چه خدا بر او انعام فرموده در باب مالش حقّی باشد ، آن را ادا کند . و از این است قول خدای عز و جل «سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هَذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ» (1) ؛ یعنی : «پاک و منزّه می شمارم آن خدایی را که مسخّر و رام گردانیده از برای ما این مرکوب را ، که کشتی است یا حیوان ، تا به مدد سواری آن قطع دریا و بیابان کنیم ، و نیستیم ما این مرکوب را به قوّت خود طاقت داشتگان بر فرمانبردار گردانیدن و ضبط نمودن آن». و حضرت فرمود : «و از این باب است قول آن جناب تعالی «رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکا وَأَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ» (2) ؛ یعنی : «پروردگارا ! فرود آور ما را فرود آوردنی با برکت یا در منزلی با برکت ، و تو بهترین فرودآورندگانی» . و از این باب است قول آن جناب «رَبِّ أَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطانا نَصیرا» (3) ؛ یعنی : «پروردگارا ! درآور مرا در قبر ، درآوردنی پسندیده و باکرامت ، و بیرون آور مرا از آن ، در وقت بعث در قیامت ، بیرون آوردنی ستوده و باکرامت ، و قرار ده از برای من از نزد خود حجّتی یاری دهنده» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از معمّر بن خلّاد روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«هر که خدا را به جهت نعمتی حمد کند ، شکر او را به جا آورد ، و حمد خدا از آن نعمت فاضل تر و بهتر است» .

محمد بن احمد ، از علی بن حکم ، از صفوان جمّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت به من فرمود که :«خدا نعمتی را بر هیچ بنده ای انعام نفرموده ؛ خواه آن نعمت کوچک

باشد و خواه بزرگ ، که آن بنده گفته باشد که : اَلْحَمْدُلِلّهِ ، مگر آنکه شکر آن نعمت را به جا آورده است» .

.

1- .زخرف، 13.
2- .مؤمنون، 29.
3- .اسرا، 80.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ عِیسَی بْنِ أَیُّوبَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی الْحَسَنِ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِ بِنِعْمَهٍ ، فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ ، فَقَدْ أَدّی شُکْرَهَا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ الرَّجُلَ مِنْکُمْ لَیَشْرَبُ الشَّرْبَهَ مِنَ الْمَاءِ ، فَیُوجِبُ اللّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّهَ». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّهُ لَیَأْخُذُ الْاِءنَاءَ ، فَیَضَعُهُ عَلی فِیهِ فَیُسَمِّی ، ثُمَّ یَشْرَبُ ، فَیُنَحِّیهِ وَهُوَ یَشْتَهِیهِ ، فَیَحْمَدُ اللّهَ ، ثُمَّ یَعُودُ فَیَشْرَبُ ، ثُمَّ یُنَحِّیهِ ، فَیَحْمَدُ اللّهَ ، ثُمَّ یَعُودُ فَیَشْرَبُ ، ثُمَّ یُنَحِّیهِ ، فَیَحْمَدُ اللّهَ ، فَیُوجِبُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّهَ» .

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّهَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنِّی سَأَلْتُ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ یَرْزُقَنِی مَالاً ، فَرَزَقَنِی ، وَإِنِّی سَأَلْتُ اللّهَ أَنْ یَرْزُقَنِی وَلَداً ، فَرَزَقَنِی وَلَداً ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ یَرْزُقَنِی دَاراً ، فَرَزَقَنِی ، وَقَدْ خِفْتُ أَنْ یَکُونَ ذلِکَ اسْتِدْرَاجاً؟ فَقَالَ :«أَمَا وَاللّهِ ، مَعَ الْحَمْدِ فَلَا» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، قَالَ : خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مِنَ الْمَسْجِدِ ، وَقَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ ، فَقَالَ :«لَئِنْ رَدَّهَا اللّهُ عَلَیَّ ، لَأَشْکُرَنَّ اللّهَ حَقَّ شُکْرِهِ». قَالَ : فَمَا لَبِثَ أَنْ أُتِیَ بِهَا ، فَقَالَ : «الْحَمْدُ لِلّهِ» . فَقَالَ قَائِلٌ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَ لَیْسَ قُلْتَ : لَأَشْکُرَنَّ اللّهَ حَقَّ شُکْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أَ لَمْ تَسْمَعْنِی قُلْتُ : الْحَمْدُ لِلّهِ؟» .

ابوعلی اشعری ، از عیسی بن ایّوب ، از علی بن مهزیار ، از قاسم بن محمد ، از اسماعیل بن ابوالحسن ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که خدا نعمتی را بر او انعام کند ، پس آن نعمت را به دل خویش بشناسد ، به حقیقت که شکر آن را به جا آورده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که مردی از شما شربت آبی می نوشد ، بعد از آن خدا را حمد می کند؛ پس خدا از برایش به همان شربتِ آب ، بهشت را واجب می گرداند» . بعد از آن فرمود که : «کسی ظرف آب را می گیرد و آن را بر دهان خویش می گذارد و بسم اللّه می گوید و آب می نوشد؛ پس آن ظرف را از دهان دور می سازد با آنکه هنوز سیراب نشده و خواهش آن دارد؛ پس خدا را حمد می کند و برمی گردد و می نوشد ، و باز آن از دهان دور می سازد و خدا را حمد می کند و باز می گردد و می نوشد ، و باز آن را دور می سازد و خدا را حمد می کند؛ پس خدای عز و جل به آن شربتِ آب، بهشت را از برایش واجب می گرداند» .

ابن ابی عمیر ، از حسن بن عطیّه ، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : من از خدای عز و جل سؤال کردم که مرا مالی روزی کند؛ پس مرا روزی کرد . و خدا را سؤال کردم که مرا فرزندی روزی کند؛ پس مرا فرزندی روزی کرد . و از او سؤال کردم که مرا خانه ای روزی کند؛ پس مرا روزی کرد . و می ترسم که این اعطا بر سبیل استدراج باشد که اندک اندک به ازدیاد نعمت مرا به عقوبت خود نزدیک گرداند . فرمود که :«به خدا سوگند که با حمد خدا استدراج نخواهد بود» .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از وشّاء ، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد و اسب آن حضرت گم شده بود . فرمود که :«اگر خدا آن را به من برگرداند ، خدا را شکر می کنم چنان که حقّ شکر او باشد» . راوی می گوید که : درنگی نفرمود که آن اسب را به خدمتش آوردند . فرمود : «الحمد اللّه » . کسی به آن حضرت عرض کرد که : فدای تو گردم ! آیا نفرمودی که خدا را

شکر می کنم چنان که حقّ شکر او باشد . حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «آیا از من نشنیدی که گفتم : الحمد اللّه ؟ !».

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيى ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَّاطِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسُرُّهُ ، قَالَ : الْحَمْدُ لِلّهِ عَلى هذِهِ النِّعْمَهِ ، وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ ، قَالَ : الْحَمْدُ لِلّهِ عَلى كُلِّ حَالٍ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ الْخَرَّازِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«تَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْمُبْتَلى مِنْ غَيْرِ أَنْ تُسْمِعَهُ : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى عَافَانِى مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ ، وَلَوْ شَاءَ فَعَلَ» قَالَ : «مَنْ قَالَ ذلِكَ ، لَمْ يُصِبْهُ ذلِكَ الْبَلَاءُ أَبَداً» .

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ حَفْصٍ الْكُنَاسِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ عَبْدٍ يَرى مُبْتَلًى ، فَيَقُولُ : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى عَدَلَ عَنِّى مَا ابْتَلَاكَ بِهِ، وَفَضَّلَنِى عَلَيْكَ بِالْعَافِيَهِ ، اللّهُمَّ عَافِنِى مِمَّا ابْتَلَيْتَهُ بِهِ إِلَا لَمْ يُبْتَلَ بِذلِكَ الْبَلَاءِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ وَ قَدِ ابْتُلِىَ وَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْكَ ، فَقُلِ : اللّهُمَّ إِنِّى لَا أَسْخَرُ وَلَا أَفْخَرُ ، وَلكِنْ أَحْمَدُكَ عَلى عَظِيمِ نَعْمَائِكَ عَلَىَّ» .

.

محّمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از قاسم یحیی ، از جدّش حسن بن راشد ، از مثنّی حنّاط ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون امری بر او وارد می شد که او را شاد و خوشحال می ساخت ، می فرمود که : اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی هذِهِ النِّعْمَهِ؛ یعنی : «حمد و ستایش از برای خدا است ، به ازای این ناز و نعمت» . و چون امری بر او وارد می شد که او را غمگین می گردانید ، می فرمود : اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی کُلِّ حالٍ؛ یعنی : «حمد از برای خدا است بر هر حال» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوایّوب خزّاز ، از ابوبصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون نظر کنی به کسی که به ناخوشی مبتلا شده باشد ، سه مرتبه می گویی ، بی آنکه به او بشنوانی : اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی عافانی مِمَّا ابْتَلاکَ بِهِ و لَوْ شآءَ فَعَلَ؛ یعنی : «حمد از برای خدایی که مرا عافیت داده ، از آن چه تو را به آن مبتلی ساخته ، و اگر می خواست با من چنین می کرد» . و حضرت فرمود که : «هر که این را بگوید هرگز آن بلاء به او نرسد» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از چندین نفر ، از اَبان بن عثمان ، از حفص کناسی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ بنده ای نیست که مبتلایی را ببیند ، پس بگوید که : اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی عَدَلَ عَنّی مَا ابْتَلاکَ بِهِ وَفَضَّلَنی عَلَیْکَ بِالْعافِیَهِ اَللّهُمَّ عافِنی مِمَّا ابْتَلَیْتَهُ بِهِ ، مگر اینکه هرگز به آن بلاء مبتلی نشود» . و ترجمه دعا این است که: «حمد از برای خدایی که گردانیده از من ، آن چه را که تو را به آن مبتلی ساخته و آزموده ، و مرا بر تو زیادتی داده به عافیت و سلامتی . بار خدایا ! همیشه مرا عافیت بخش ، از آن چه او را به آن مبتلی گردانیده ای» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی ، از خالد بن نجیح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون مردی را ببینی که به بلایی مبتلی شده و بر تو به صحّت انعام شده باشد بگو که : اَللّهُمَّ اِنّی لا أَسْخَرُ وَلَا أَفَخَرُ وَلَکِنْ أَحْمَدُکَ عَلی عَظیمِ نَعْمآئِکَ عَلَیَّ ؛ یعنی : «بار خدایا ! به درستی که من ریشخند نمی کنم و نمی نازم ، ولیکن حمد می کنم تو را بر نعمت های بزرگ تو بر من» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الْبَلَاءِ ، فَاحْمَدُوا اللّهَ ، وَلَا تُسْمِعُوهُمْ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ يَحْزُنُهُمْ» .

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ فِی سَفَرٍ يَسِيرُ عَلی نَاقَةٍ لَهُ إِذَا نَزَلَ فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ ، فَلَمَّا أَنْ رَكِبَ ، قَالُوا : يَا رَسُولَ اللّهِ ، إِنَّا رَأَيْنَاکَ صَنَعْتَ شَيْئاً لَمْ تَصْنَعْهُ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، اسْتَقْبَلَنِی جَبْرَئِيلُ علیه السلام ، فَبَشَّرَنِی بِبِشَارَاتٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَسَجَدْتُ لِلّهِ شُكْراً ، لِكُلِّ بُشْری سَجْدَةً» .

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا ذَكَرَ أَحَدُكُمْ نِعْمَةَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَی التُّرَابِ شُكْراً لِلّهِ ، فَإِنْ كَانَ رَاكِباً ، فَلْيَنْزِلْ فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلَی التُّرَابِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَقْدِرُ عَلَی النُّزُولِ لِلشُّهْرَةِ ، فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلی قَرَبُوسِهِ ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ ، فَلْيَضَعْ خَدَّهُ عَلی كَفِّهِ ، ثُمَّ لْيَحْمَدِ اللّهَ عَلی مَا أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ ، قَالَ : كُنْتُ أَسِيرُ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی بَعْضِ أَطْرَافِ الْمَدِينَهِ إِذْ ثَنی رِجْلَهُ عَنْ دَابَّتِهِ ، فَخَرَّ سَاجِداً ، فَأَطَالَ وَأَطَالَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، وَرَكِبَ دَابَّتَهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، قَدْ أَطَلْتَ السُّجُودَ؟ فَقَالَ :«إِنَّنِی ذَكَرْتُ نِعْمَةً أَنْعَمَ اللّهُ بِهَا عَلَیَّ ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّی» .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ صَاحِبِ السَّابِرِیِّ فِيمَا أَعْلَمُ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلی مُوسی علیه السلام : يَا مُوسَی اشْكُرْنِی حَقَّ شُكْرِی ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ، وَكَيْفَ أَشْكُرُکَ حَقَّ شُكْرِکَ ، وَلَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُکَ بِهِ إِلَا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ؟ قَالَ : يَا مُوسَی ، اَلْانَ شَكَرْتَنِی حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذلِکَ مِنِّی» .

.

علی ، از پدرش ، از هارون بن جهم ، از حفص بن عمر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا علیه السلام فرمود که : چون اهل بلاء و صاحبان زحمت را ببینید ، خدا را ستایش کنید و به ایشان مشنوانید؛ زیرا که آن، ایشان را اندوهناک می گرداند» .

او ، از عثمان بن عیسی ، از عبداللّه بن مسکان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بر ناقه خویش سوار بود و می رفت ، که ناگاه فرود آمد و پنج سجده به جا آورد . و چون سوار شد ، صحابه عرض کردند که : یا رسول اللّه ! ما تو را دیدم که کاری کردی که هرگز آن را نکرده بودی؟ فرمود : آری ، جبرئیل علیه السلام رو به من آورد و مرا از جانب خدای عز و جل به بشارتی چند بشارت داد؛ پس من از برای خدا سجده کردم از روی شکر ، برای هر بشارتی یک سجده» .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از یونس بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«چون یکی از شما نعمت خدای عز و جل را به یاد آورد ، رخسار خویش را بر خاک گذارد ، به جهت شکر خدا . او اگر سواره باشد ، فرود آید و رخسار خود را بر خاک گذارد ، و اگر به جهت خوفِ شهرت بر فرود آمدن قادر نباشد ، رخسار خود را بر قربوس و زین کوبه گذارد؛ پس اگر نتواند ، رخسار خود را بر کف دست خویش گذارد . بعد از آن، خدای تعالی را حمد کند ، بر آن چه بر او انعام فرموده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن عطیّه ، از هشام بن احمر ، روایت کرده است که گفت : با امام موسی کاظم علیه السلام در بعضی از نواحی مدینه می گشتم . ناگاه پای خود را جمع کرد و از اسبش فرود آمد و بر رو درافتاد سجده کنان ، و سجده را طول داد . بعد از آن، سر از سجده برداشت و بر اسب خویش سوار شد . عرض کردم که : فدای تو گردم ! سجده را طول دادی؟فرمود :«نعمتی را که خدا به آن بر من انعام فرموده بود به خاطر آوردم؛ پس دوست داشتم که پروردگار خویش را شکر کنم» .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوعبداللّه صاحب سابری در آن چه می دانم یا غیر او ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که : ای

موسی ! آیا شکر کردی چنان که حقّ شکر من است، و سزاوار است که به آن نحو به جا آورده شود؟ عرض کرد که : ای پروردگار من ! چگونه تو را شکر کنم، حقّ شکر تو ، و هیچ شکری نیست که من تو را به آن شکر کنم ، مگر آنکه تو به آن بر من انعام کرده ای؟ ! فرمود که : ای موسی ! اکنون مرا شکر کردی ، در هنگامی که دانستی که آن شکر ، از من است» .

.

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ الْفَضْلِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِذَا أَصْبَحْتَ وَأَمْسَیْتَ ، فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ : اللّهُمَّ مَا أَصْبَحَتْ بِی مِنْ نِعْمَهٍ أَوْ عَافِیَهٍ فِی دِینٍ أَوْ دُنْیَا ، فَمِنْکَ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ ، لَکَ الْحَمْدُ ، وَلَکَ الشُّکْرُ بِهَا عَلَیَّ یَا رَبِّ حَتّی تَرْضی ، وَبَعْدَ الرِّضَا فَإِنَّکَ إِذَا قُلْتَ ذلِکَ ، کُنْتَ قَدْ أَدَّیْتَ شُکْرَ مَا أَنْعَمَ اللّهُ بِهِ عَلَیْکَ فِی ذلِکَ الْیَوْمِ ، وَفِی تِلْکَ اللَّیْلَهِ» .

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ نُوحٌ علیه السلام یَقُولُ ذلِکَ إِذَا أَصْبَحَ ، فَسُمِّیَ بِذلِکَ عَبْداً شَکُوراً». وَ قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ صَدَقَ اللّهَ نَجَا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ ، عَنْ عَمَّارٍ الدُّهْنِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامیَقُولُ :«إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ کُلَّ قَلْبٍ حَزِینٍ ، وَیُحِبُّ کُلَّ عَبْدٍ شَکُورٍ ، یَقُولُ اللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالی لِعَبْدٍ مِنْ عَبِیدِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ : أَ شَکَرْتَ فُلَاناً؟ فَیَقُولُ : بَلْ شَکَرْتُکَ یَا رَبِّ ، فَیَقُولُ : لَمْ تَشْکُرْنِی إِذْ لَمْ تَشْکُرْهُ» ثُمَّ قَالَ : «أَشْکَرُکُمْ لِلّهِ أَشْکَرُکُمْ لِلنَّاسِ» .

49 بَابُ حُسْنِ الْخُلُقِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أَکْمَلَ الْمُؤْمِنِینَ إِیمَاناً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً» .

.

ابن ابی عمیر ، از ابن رئاب ، از اسماعیل بن فضل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون صبح و شام کنی ده مرتبه بگو که : اَللّهُمَّ ما أَصْبَحْتُ لی مِنْ نِعْمَهٍ أَوْ عافِیَهٍ فی دینٍ أَوْ دُنْیا فَمِنْکَ وَحْدَکَ ، لا شَریکَ لَکَ ، لَکَ الْحَمْدُ وَلَکَ الشُّکْرُ بِها عَلَیَّ یا رَبِّ حَتّی تَرْضی وَبَعْدَ الرِّضا؛ یعنی : «بار خدایا ! آن چه صبح کرده ام که با من است ، هر ناز و نعمت یا سلامت و عافیت در امر دین یا دنیا ، پس همه آنها از تو است ، در حالتی که تنهایی و تو را شریکی نیست . و تو را است ستایش و تو را است سپاس ، به سبب آنها بر من . ای پروردگار من ! تا آنکه تو خوشنود شوی و بعد از خوشنودی» . و حضرت فرمود : «به درستی که تو هرگاه این را بگویی ، به جا آورده ای شکر آن چه را که خدا به آن بر تو انعام فرموده در آن روز و در آن شب» .

ابن ابی عمیر ، از حفص بن بختری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون نوح علیه السلام صبح می کرد، این دعا را که (در حدیث سابق) مذکور شد می خواند ، و به این سبب بنده شاکر نامیده شد» . و فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خدا را تصدیق کند ، نجات یابد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از سفیان بن عیینه ، از عمّار دُهَنی روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام که می فرمود :«به درستی که خدا دوست می دارد هر دلی را که اندوهناک باشد ، و هر بنده شاکری را دوست می دارد . خدای تبارک و تعالی در روز قیامت به بنده ای از بندگان خود می فرماید که : آیا فلانی را شکر کردی؟ عرض می کند که : ای پروردگار من ! بلکه تو را شکر کردم . حق تعالی می فرماید که : مرا شکر نکردی ، به جهت آنکه او را شکر نکردی» . بعد از آن حضرت فرمود که : «شکرکننده ترین شما از برای خدا ، شکرکننده ترین شما است از برای مردمان» .

49 . باب در بیان خوش خلقیمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از جمیل بن درّاج یا صالح ،(بنابر اختلاف نسخ کافی) از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده

است که فرمود :«به درستی که کامل ترین مؤمنان از روی ایمان، آن است که خُلقش از همه ایشان خوش تر باشد» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَا يُوضَعُ فِى مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى وَلَادٍ الْحَنَّاطِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ إِيمَانُهُ ، وَإِنْ كَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلى قَدَمِهِ ذُنُوباً لَمْ يَنْقُصْهُ ذلِكَ» قَالَ : «وَ هُوَ : الصِّدْقُ ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَهِ ، وَالْحَيَاءُ ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَنْبَسَهَ الْعَابِدِ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَا يَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَحَبَّ إِلَى اللّهِ تَعَالى مِنْ أَنْ يَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ» .

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ ذَرِيحٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ ، لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ ، عَنِ السَّكُونِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِى الْجَنَّهَ تَقْوَى اللّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حُسَيْنٍ الْأَحْمَسِىِّ وَعَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْخُلُقَ الْحَسَنَ يَمِيثُ الْخَطِيئَهَ ، كَمَا تَمِيثُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْبِرُّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ ، وَيَزِيدَانِ فِى الْأَعْمَارِ» .

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از عبداللّه بن سنان ، از مردی از اهل مدینه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : روز قیامت در ترازوی اعمال مردی چیزی گذاشته نمی شود که بهتر باشد از خوش خلقی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابوولاّد حنّاط ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چهار چیز است که هر که آنها در او باشد ، ایمانش کامل و تمام است ، و اگر از فرق سر تا قدمش گناهان باشد ، کثرت گناه آن را ناقص و تمام نکند» . و فرمود که : «آنها راستی و ادای امانت و حیا و خوش خلقی است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن محبوب ، از عنبسه عابد که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«مؤمن بر خدای عز و جل وارد نمی شود و پیش نمی آید با عملِ بعد از واجبات ، که دوست تر باشد به سوی خدای تعالی ، از اینکه مردم را به خلق نیک خود فراگیرد» (که خلقش به هر کسی برسد و با هیچ کس کج خلقی نکند) .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از ذریح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که از برای صاحبِ خلق خوش است ، مانند اجر روزه داری که به عبادت ایستاده باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بیشتر چیزی که امّت من به سبب آن داخل بهشت می شوند ، پرهیز کردن است از نافرمانی خدا و خوش خلقی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین احمسی و عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خلق خوش گناه را می گدازد و نابود می گرداند؛ چنان چه آفتاب شبنم را می گدازد و نابود می سازد» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«نیکی و خوش خلقی ، خان ها (1) و ولایت ها را آبادان می کنند، و در عمرها می افزایند» .

.

1- .خان ، همان خانه و نیز کاروان سرا است.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، قَالَ : حَدَّثَنِی يَحْيَی بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَوْحَی اللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالی إِلی بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ عليهم السلام : الْخُلُقُ الْحَسَنُ يَمِيثُ الْخَطِيئَةَ ، کَمَا تَمِيثُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«هَلَکَ رَجُلٌ عَلی عَهْدِ النَّبِیِّ صلی الله عليه و آله ، فَأَتَی الْحَفَّارِينَ ، فَإِذَا هُمْ لَمْ يَحْفِرُوا شَيْئاً ، وَشَکَوْا ذلِکَ إِلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللّهِ ، مَا يَعْمَلُ حَدِيدُنَا فِی الْأَرْضِ ، فَکَأَنَّمَا نَضْرِبُ بِهِ فِی الصَّفَا ، فَقَالَ : وَلِمَ؟ إِنْ کَانَ صَاحِبُکُمْ لَحَسَنَ الْخُلُقِ ، ائْتُونِی بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ ، فَأَتَوْهُ بِهِ ، فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهِ ، ثُمَّ رَشَّهُ عَلَی الْأَرْضِ رَشّاً ، ثُمَّ قَالَ : احْفِرُوا». قَالَ : «فَحَفَرَ الْحَفَّارُونَ ، فَکَأَنَّمَا کَانَ رَمْلاً يَتَهَايَلُ عَلَيْهِمْ» .

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْخُلُقَ مَنِيحَهٌ يَمْنَحُهَا اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَهُ ، فَمِنْهُ سَجِيَّهٌ ، وَمِنْهُ نِيَّهٌ» . فَقُلْتُ : فَأَيَّتُهُمَا أَفْضَلُ؟ فَقَالَ : «صَاحِبُ السَّجِيَّهِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ، وَصَاحِبُ النِّيَّهِ يَصْبِرُ عَلَی الطَّاعَهِ تَصَبُّراً؛ فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا».

وَ عَنْهُ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عَلِیٍّ اللَّهَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی لَيُعْطِی الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلی حُسْنِ الْخُلُقِ ، کَمَا يُعْطِی الْمُجَاهِدَ فِی سَبِيلِ اللّهِ ، يَغْدُو عَلَيْهِ وَيَرُوحُ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عبدالحمید که گفت : حدیث کرد مرا یحیی بن عمرو ، از عبداللّه بن سنان که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی بعضی از پیغمبران خویش که : خلق خوش گناه را می گدازد؛ چنان که آفتاب شبنم را می گدازد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن علی وشّاء ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هلاک شد . و حضرت به نزد قبرکن ها تشریف آورد و دید که ایشان هیچ نکنده اند ، و این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند و عرض کردند که : یا رسول اللّه ! آهنی که با ما است از کلنگ و امثال آن ، در این زمین کار نمی کند ، و گویا که آن را در سنگ سخت می زنیم . فرمود که : چرا چنین است؟ به درستی که صاحب شما یعنی آن میّت خوش خلق بود . و فرمود که : قدحی از آب به نزد من آورید؛ پس آن را به نزد حضرت آوردند ، و دست خویش را در آن داخل کرد و آن را بر روی زمین پاشید و زمین را اندکی آب زد . بعد از آن فرمود که : بکنید» . حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «قبرکن ها قبر را کندند؛ پس گویا که آن ریگ بود که بر ایشان می ریخت» .

از او ، از محمد بن سنان ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«خلق خوش، عطیّه و بخششی است که خدای عز و جل آن را به خلق خویش عطا می فرماید؛ پس پاره ای از آن خلق ، خو و طبیعت است ، و برخی از آن، نیّت ، که به قصد کردن آن به عمل می آید» . عرض کردم که : کدام یک از این دو بهتر است؟ فرمود که : «صاحب خو و طبیعت ، مخلوق است بر آن و غیر آن را نمی تواند ، و صاحب نیّت ، بر طاعت ، منتهای صبر به عمل می آورد و سعی می نماید؛ پس آن افضل فَردَیْن است که از دیگری بهتر است» .

و از او ، از بکر بن صالح ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن ابراهیم ، از علی بن ابوعلی لهبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای تبارک و تعالی بنده ای را از ثواب عطا می

کند بر حسن خلق ، چنان که عطا می کند به آنکه در راه خدا جهاد می کند و صبح و شام بر سر آن می رود» (که همیشه مشغول آن است) .

.

عَنْهُ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ الْحَجَّالِ ، عَنْ أَبِی عُثْمَانَ الْقَابُوسِیِّ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی أَعَارَ أَعْدَاءَهُ أَخْلَاقاً مِنْ أَخْلَاقِ أَوْلِیَائِهِ ؛ لِیَعِیشَ أَوْلِیَاؤُهُ مَعَ أَعْدَائِهِ فِی دَوْلَاتِهِمْ» . وَفِی رِوَایَهٍ أُخْری : «وَ لَوْ لَا ذلِکَ لَمَا تَرَکُوا وَلِیّاً لِلّهِ إِلَا قَتَلُوهُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ کَامِلٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِذَا خَالَطْتَ النَّاسَ ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُخَالِطَ أَحَداً مِنَ النَّاسِ إِلَا کَانَتْ یَدُکَ الْعُلْیَا عَلَیْهِ ، فَافْعَلْ ؛ فَإِنَّ الْعَبْدَ یَکُونُ فِیهِ بَعْضُ التَّقْصِیرِ مِنَ الْعِبَادَهِ ، وَیَکُونُ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ ، فَیُبَلِّغُهُ اللّهُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَهَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ بَحْرٍ السَّقَّاءِ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا بَحْرُ ، حُسْنُ الْخُلُقِ یُسْرٌ». ثُمَّ قَالَ : «أَ لَا أُخْبِرُکَ بِحَدِیثٍ مَا هُوَ فِی یَدَیْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ؟» قُلْتُ : بَلی ، قَالَ : «بَیْنَا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ یَوْمٍ جَالِسٌ فِی الْمَسْجِدِ إِذْ جَاءَتْ جَارِیَهٌ لِبَعْضِ الْأَنْصَارِ وَهُوَ قَائِمٌ ، فَأَخَذَتْ بِطَرَفِ ثَوْبِهِ ، فَقَامَ لَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، فَلَمْ تَقُلْ شَیْئاً ، وَلَمْ یَقُلْ لَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله شَیْئاً حَتّی فَعَلَتْ ذلِکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، فَقَامَ لَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فِی الرَّابِعَهِ وَ هِیَ خَلْفَهُ فَأَخَذَتْ هُدْبَهً مِنْ ثَوْبِهِ ، ثُمَّ رَجَعَتْ . فَقَالَ لَهَا النَّاسُ : فَعَلَ اللّهُ بِکِ وَفَعَلَ ، حَبَسْتِ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَا تَقُولِینَ لَهُ شَیْئاً ، وَلَا هُوَ یَقُولُ لَکِ شَیْئاً ، مَا کَانَتْ حَاجَتُکِ إِلَیْهِ؟ قَالَتْ : إِنَّ لَنَا مَرِیضاً ، فَأَرْسَلَنِی أَهْلِی لِآخُذَ هُدْبَهً مِنْ ثَوْبِهِ لِیَسْتَشْفِیَ بِهَا ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَخْذَهَا رَآنِی ، فَقَامَ ، فَاسْتَحْیَیْتُ أَنْ آخُذَهَا وَهُوَ یَرَانِی ، وَأَکْرَهُ أَنْ أَسْتَأْمِرَهُ فِی أَخْذِهَا ، فَأَخَذْتُهَا» .

.

از او ، از عبداللّه حجّال ، از ابوعثمان قابوسی ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای تبارک و تعالی اخلاقی چند از اخلاق دوستان خویش را به رسم عاریه به دشمنان خود داده، تا دوستانش با دشمنانش در دولت های ایشان زندگانی کنند» . و در روایت دیگر است که: «اگر این نبود، دوستی را از برای خدا وا نمی گذاشتند ، مگر آنکه او را می کشتند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حسین بن مختار ، از علا بن کامل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون با مردم به هم آمیزی ، پس اگر بتوانی که آمیزش نکنی با یکی از مردمان ، مگر آنکه دست بلندتر تو که دست بخشنده است ، بر او باشد ، چنان کن؛ زیرا که در بنده ی خدا بعضی از تقصیر و کوتاهی در امر عبادت می باشد و او را خلق خوشی می باشد که خدا او را به آن خلقی که دارد ، به درجه روزه داری که به عبادت ایستاده باشد ، می رساند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز بن عبداللّه ، از بحر سقّاء که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«ای بحر! خوش خلقی باعث سرور و شادی است». پس فرمود : «آیا نمی خواهی که تو را خبر دهم ، به حدیثی که در دست هیچ یک از اهل مدینه نیست؟ که هیچ کدام آن را نمی دانند؟». عرض کردم : بلی ، می خواهم . فرمود : «در بین اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در مسجد نشسته بود ، ناگاه کنیز بعضی از انصار آمد ، و آن انصاری ایستاده بود؛ پس آن کنیز گوشه جامه حضرت را گرفت ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن کنیز برخاست و آن کنیز هیچ نگفت . و پیغمبر صلی الله علیه و آله به او هیچ نفرمود ، تا آنکه سه مرتبه چنین کرد . و پیغمبر در مرتبه چهارم به جهت او برخاست ، و آن کنیز در پشت سر حضرت بود؛ پس قطعه ای را از جامه حضرت گرفت و برگشت . مردم به آن کنیز گفتند که : خدا با تو بکند ، آن چه باید کرد . سه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را حبس کردی که به او هیچ نمی گفتی ، و آن حضرت هیچ با تو نمی فرمود . چه حاجت به آن حضرت داشتی؟ گفت : بیماری داشتیم ، و کسان من مرا فرستادند که پاره ای از جامه آن حضرت را فرا گیرم که به آن شفا جوییم ، و چون

خواستم که آن را فرا گیرم ، مرا دید و برخاست . من شرم کردم که آن را فرا گیرم ، و آن حضرت مرا ببیند . و ناخوش داشتم که در باب فرا گرفتن آن ، با حضرت مشورت کنم؛ پس آن پاره را فرا گرفتم».

.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ حَبِيبٍ الْخَثْعَمِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : أَفَاضِلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقاً ، الْمُوَطَّئُونَ أَكْنَافاً ، الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَيُؤْلَفُونَ ، وَتُوَطَّأُ رِحَالُهُمْ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : الْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ ، وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ».

50 بَابُ حُسْنِ الْبِشْرِعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : يَا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، إِنَّكُمْ لَنْ تَسَعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ ، فَالْقَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ» . وَرَوَاهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَی ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، إِلَا أَنَّهُ قَالَ : «يَا بَنِی هَاشِمٍ» .

.

50 . باب در بیان حسن ظاهر و گشاده رویی

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حبیب خثعمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بهترهای شما، آنانند که اخلاق ایشان خوش تر باشد ، و در اطراف و نواحی ایشان پا توان گذاشت (یعنی کسانی که با ایشان مصاحبت می کنند ، متأذّی نمی شوند) و ایشان، آنانند که الفت می کردند و الفت می دهند ، و منزل های ایشان لگدکوب می شود»)که مردم به جهت زیارت و ضیافت پا بر آن می گذارند) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از عبداللّه بن میمون قداح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : مؤمن ، مردم به او الفت دارند . و هیچ خوبی نیست در کسی که به کسی الفت نمی گیرد ، و کسی با او الفت نمی گیرد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خوش خلقی، صاحب خویش را می رساند به درجه روزه داری که به عبادت ایستاده باشد» .

50 . باب در بیان حسن ظاهر و گشاده روییچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از حسن بن حسین که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای پسران عبدالمطّلب! به درستی که شما به مال های خویش همه مردم را فرا نمی توانید گرفت، و هرگز مال های شما به تمام ایشان نمی رسد؛ پس ایشان را ملاقات کنید به گشاده رویی و ظاهر نیکو» . و همین حدیث را ، از قاسم بن یحیی ، از جدّش حسن بن راشد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است ، مگر آنکه در این حدیث است که فرمود : «ای پسران هاشم !».

.

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ ، أَوْجَبَ اللّهُ لَهُ الْجَنَّةَ : الْاِءْنفَاقُ مِنْ إِقْتَارٍ ، وَالْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ ، وَالْاِءْنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«أَتى رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَجُلٌ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، أَوْصِنِى ، فَكَانَ فِيمَا أَوْصَاهُ أَنْ قَالَ : الْقَ أَخَاكَ بِوَجْهٍ مُنْبَسِطٍ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ :«تُلِينُ جَنَاحَكَ ، وَتُطِيبُ كَلَامَكَ ، وَتَلْقى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رِبْعِىٍّ ، عَنْ فُضَيْلٍ ، قَالَ :صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَحُسْنُ الْبِشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ ، وَيُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ ؛ وَالْبُخْلُ وَعُبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللّهِ ، وَيُدْخِلَانِ النَّارَ .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : حُسْنُ الْبِشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ» .

51 بَابُ الصِّدْقِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْعَلَاءِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً إِلَا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ» .

.

از او ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه بن مهران ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«سه خصلت است که هر که با یکی از اینها به نزد خدا آید ، خدا بهشت را از برای او واجب گرداند : یکی نفقه کردن با درویشی و تنگدستی؛ و دیگری گشاده رویی از برای همه عالم؛ و سیم انصاف دادن از خویش». (و انصاف ، داد دادن است و مسلّم داشتن چیزی را که حق باشد) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابوبصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! مرا وصیّت کن و بفرما چه کنم . و در آن چه پیغمبر او را وصیّت کرد ، این بود که فرمود : برادر خود را ملاقات کن با روی گشاده» .

از او ، از ابن محبوب ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : اندازه خوش خلقی چیست؟ فرمود که :«بال خویش را نرم می سازی که متکبّر و جفاکار نباشی ، و سخن خود را خوش می گردانی ، و برادرت را ملاقات می کنی با روی گشاده» .

از او ، از پدرش ، از حمّاد ، از ربعی ، از فضیل روایت است که گفت :کردارهای نیک و گشاده رویی ، کسب دوستی می کنند و باعث دخول بهشت می شوند . و بخل و ترش رویی ، صاحب خویش را از خدا روی می گردانند و موجب دخول آتش جهنّم می شوند .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : گشاده رویی، کینه دیرینه را می برد» .

51 . باب در بیان راستگویی و ادای امانتمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از حسین بن ابی العلا ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز

و جل هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانیده ، مگر با راستگویی در خبر ، و ادای امانت به سوی نیکوکار و بدکارِ نابکار» .

.

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَغَيْرِهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهِجَ بِالصَّلَاهِ وَالصَّوْمِ حَتّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ ، وَلكِنِ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكى عَمَلَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِى الْمِقْدَامِ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِى أَوَّلِ دَخْلَهٍ دَخَلْتُ عَلَيْهِ :«تَعَلَّمُوا الصِّدْقَ قَبْلَ الْحَدِيثِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى كَهْمَسٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : عَبْدُ اللّهِ بْنُ أَبِى يَعْفُورٍ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ . قَالَ :«عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِذَا أَتَيْتَ عَبْدَ اللّهِ فَأَقْرِئْهُ السَّلَامَ ، وَقُلْ لَهُ : إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ لَكَ : انْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عليه السلام عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَالْزَمْهُ ؛ فَإِنَّ عَلِيّاً عليه السلام إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِى إِسْمَاعِيلَ الْبَصْرِىِّ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا فُضَيْلُ ، إِنَّ الصَّادِقَ أَوَّلُ مَنْ يُصَدِّقُهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ ، وَتُصَدِّقُهُ نَفْسُهُ ، تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ» .

ابْنُ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّمَا سُمِّىَ إِسْمَاعِيلُ صَادِقَ الْوَعْدِ لِأَنَّهُ وَعَدَ رَجُلاً فِى مَكَانٍ ، فَانْتَظَرَهُ فِى ذلِكَ الْمَكَانِ سَنَهً ، فَسَمَّاهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ «صَادِقَ الْوَعْدِ» ثُمَّ : إِنَّ الرَّجُلَ أَتَاهُ بَعْدَ ذلِكَ ، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ : مَا زِلْتُ مُنْتَظِراً لَكَ» .

.

از او ، از عثمان بن عیسی ، از اسحاق بن عمّاد و غیر او ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به نماز و روزه ایشان فریفته مشوید؛ زیرا که مرد بسا است که به نماز و روزه حریص شده ، به مرتبه ای که اگر آن را ترک کند ، غمگین می شود و می رمد ، ولیکن ایشان را آزمایش کنید ، در نزد راستی در خبر و ادای امانت» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن ابی نجران ، از مثنّی حنّاط ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که زبانش راست گوید ، عملش پاکیزه باشد» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از موسی بن سعدان ، از عبداللّه بن قاسم ، از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده است که گفت : در اوّل مرتبه ای که بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم به من فرمود که :«راستگویی را پیش از حدیث بیاموزید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از ابوکهمس روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : عبداللّه بن ابی یعفور تو را سلام می رساند . فرمود :«و سلام بر او و بر تو باد . هرگاه به نزد عبداللّه بیایی ، سلام مرا به او برسان و به او بگو که : جعفر بن محمد به تو می گوید که : نظر کن به آن چه علی علیه السلام به آن رسید در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و از آن دست برمدار؛ زیرا که علی علیه السلام نرسید به آن چه رسید در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مگر به راستی خبر و ادای امانت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابواسماعیل بصری ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای فضیل ! به درستی که راستگو ، اوّل کسی که او را تصدیق می کند ، خدای عز و جل است که می داند که او راستگو است ، و نفس او را تصدیق می کند و می داند که او راستگو است» .

ابن ابی عمیر ، از منصور بن حازم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«اسماعیل نامیده نشد به صادق الوعد یعنی راست وعده ، مگر از برای آنکه با کسی وعده کرد در جایی ، و یک سال او

را انتظار کشید؛ پس خدای عز و جل او را صادق الوعد نامید . بعد از آن ، آن مرد به نزد اسماعیل آمد . اسماعیل به او گفت که : در عرض این مدّت پیوسته منتظر تو بودم» . (و مراد از این اسماعیل ، اسماعیل بن حزقیل است . و قصّه او در سوره مریم مذکور است) .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ الْخَزَّازِ ، عَنْ جَدِّهِ الرَّبِیعِ بْنِ سَعْدٍ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«یَا رَبِیعُ ، إِنَّ الرَّجُلَ لَیَصْدُقُ حَتّی یَکْتُبَهُ اللّهُ صِدِّیقاً» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ الْعَبْدَ لَیَصْدُقُ حَتّی یُکْتَبَ عِنْدَ اللّهِ مِنَ الصَّادِقِینَ ، وَیَکْذِبُ حَتّی یُکْتَبَ عِنْدَ اللّهِ مِنَ الْکَاذِبِینَ ، فَإِذَا صَدَقَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : صَدَقَ وَبَرَّ ، وَإِذَا کَذَبَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : کَذَبَ وَفَجَرَ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کُونُوا دُعَاهً لِلنَّاسِ بِالْخَیْرِ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِکُمْ ؛ لِیَرَوْا مِنْکُمُ الِاجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو الْوَلِیدِ حَسَنُ بْنُ زِیَادٍ الصَّیْقَلُ ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَکی عَمَلُهُ ، وَمَنْ حَسُنَتْ نِیَّتُهُ زِیدَ فِی رِزْقِهِ ، وَمَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِ بَیْتِهِ مُدَّ لَهُ فِی عُمُرِهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِی طَالِبٍ رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«لَا تَنْظُرُوا إِلی طُولِ رُکُوعِ الرَّجُلِ وَسُجُودِهِ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ شَیْءٌ اعْتَادَهُ ، فَلَوْ تَرَکَهُ اسْتَوْحَشَ لِذلِکَ ، وَلکِنِ انْظُرُوا إِلی صِدْقِ حَدِیثِهِ ، وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر خزّاز ، از جدّش ربیع بن سعد روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که :«ای ربیع! به درستی که مرد پیوسته راست می گوید ، تا به مرتبه ای که خدا او را صدّیق می نویسد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از وشّاء از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که بنده پیوسته راست می گوید ، تا آنکه در نزد خدا از جمله راست گویان نوشته می شود ، و پیوسته دروغ می گوید ، تا آنکه در نزد خدا از جمله دروغ گویان نوشته می شود؛ پس هرگاه راست گوید ، خدای عز و جلمی فرماید که : راست گفت و نیکوکار شد ، و چون دروغ گوید ، خدای عز و جل می فرماید که : دروغ گفت و نابکار شد» .

از او ، از ابن محبوب ، از علاء بن زرین ، از عبداللّه بن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«خوانندگانِ مردم باشید به خیر و خوبی ، به غیر زبان های خویش ، تا سعی و کوشش و راستگویی و پارسایی را از شما ببینند» . (و همین حدیث در باب ورع مذکور شد ، با اختلافی در سند) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم روایت کرده است که گفت : ابوالولید حسن بن زیاد صیقل گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که زبانش راست گوید ، عملش پاکیزه شود . و هر که قصدش خوب باشد ، در روزیش افزونی به هم رسد . و هر که نیکیش با اهل بیت و عیالش خوب باشد ، در عمرش امتدادی حاصل شود و دراز گردد» .

از او ، از ابوطالب روایت است که آن را مرفوع ساخت و گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«نظر مکنید به طول رکوع و سجود مرد؛ زیرا که این چیزی است که آن را عادت کرده است؛ پس اگر آن را ترک کند ، به جهت آن وحشت به هم می رساند ، ولیکن نظر کنید به راستی حدیث و ادای امانت او» .

.

52 بَابُ الْحَيَاءِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَهَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْحَيَاءُ مِنَ الْاِءِيمَانِ ، وَالْاِءِيمَانُ فِی الْجَنَّهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ حَبِيبٍ الصَّيْقَلِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«الْحَيَاءُ وَالْعَفَافُ وَالْعِیُّ أَعْنِی عِیَّ اللِّسَانِ لَا عِیَّ الْقَلْبِ مِنَ الْاِءِيمَانِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ الْعَوَّامِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ ، رَقَّ عِلْمُهُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ يَحْيی أَخِی دَارِمٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام ، قَالَ :«الْحَيَاءُ وَالْاِءِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِی قَرَنٍ ، فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله :«الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ : حَيَاءُ عَقْلٍ ، وَحَيَاءُ حُمْقٍ ، فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ ، وَحَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ» .

.

52 . باب در بیان حیا (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از علی بن رئاب ، از ابوعبیده حذّاء ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«حیا از ایمان است ، و ایمان در بهشت است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابن مسکان ، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«حیا و عفّت و درماندن ، از ایمان است» . و فرمود که : «مقصودم از درماندگی ، درماندگی زبان است از سخن گفتن؛ نه درماندن دل از ایمان» .

حسین بن محمد ، از محمد بن احمد نهدی ، از مصعب بن یزید ، از عوّام بن زبیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که رویش تنگ؛ یعنی حیایش کم باشد ، علمش تنگ و کم باشد» . (2)

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از یحیی برادر دارم ، از معاذ بن کثیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«حیا و ایمان در یک ریسمان بسته و به یکدیگر پیوسته اند؛ پس هرگاه یکی از این دو برود ، دیگری در پی آن می رود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عیسی ، از حسن بن علی بن یقطین ، از فضیل بن کثیر ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«ایمان نیست از برای کسی که او را حیا نباشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«حیا دو قسم است : یکی حیایی است که از عقل ناشی می شود؛ و دیگری حیایی که از حمق و بی عقلی برمی خیزد؛ پس حیای عقل ، علم است ، و حیای حمق ، جهل و نادانی» .

.

1- .و حیاء ، شرم و شرم داشتن است . و آن گرفتگی نفس است از آن چه زشت باشد . و مرکّب است از جبن و بیدلی و عفّت و پرهیزگاری ، و لهذا با شجاعت و فسق کم جمع می شود . (مترجم)
2- .مقصود آن است که در طلب علم ، کمرویی ،نادرست و نابجا است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى عَلِيٍّ اللَّهَبِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلى قَدَمِهِ ذُنُوباً ، بَدَّلَهَا اللّهُ حَسَنَاتٍ : الصِّدْقُ ، وَالْحَيَاءُ ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ ، وَالشُّكْرُ» .

53 بَابُ الْعَفْوِعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى خُطْبَتِهِ : أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْاخِرَةِ؟ : الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ ، وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ ، وَالْاءِحْسَانُ إِلى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، عَنْ غُرَّةَ بْنِ دِينَارٍ الرَّقِّىِّ ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ السَّبِيعِىِّ رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :«أَ لَا أَدُلُّكُمْ عَلى خَيْرِ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَالْاخِرَةِ؟: تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ ، وَتُعْطِى مَنْ حَرَمَكَ ، وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ نُسَيْبٍ اللَّفَائِفِىِّ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ : تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ ، وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ ، وَتَحْلُمُ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ» .

عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثُّمَالِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ ، جَمَعَ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى الْأَوَّلِينَ وَ الْاخِرِينَ فِى صَعِيدٍ وَاحِدٍ ، ثُمَّ يُنَادِى مُنَادٍ : أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ؟» قَالَ : «فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ ، فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَهُ ، فَيَقُولُونَ : وَمَا كَانَ فَضْلُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ : كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا ، وَنُعْطِى مَنْ حَرَمَنَا ، وَنَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا» قَالَ : «فَيُقَالُ لَهُمْ : صَدَقْتُمْ ، ادْخُلُوا الْجَنَّهَ» .

.

53 . باب در بیان عفو

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از بکر بن صالح ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن ابراهیم ، از علی بن ابوعلی لهبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : چهار چیز است که هر که آنها در او باشد ، و از فرق سر تا پاهایش گناهان باشد ، خدا آن گناهان را به نیکی ها بدل کند ، و آنها: راستگویی و حیا و خوش خلقی و شکر است» .

53 . باب در بیان عفو (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه خویش فرمود : آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به بهترین طبیعت ها و اخلاق در دنیا و آخرت !؟ و آن عفو است از کسی که بر تو ستم کرده باشد؛ و پیوند کنی با کسی که از تو بریده باشد؛ و نیکی کردن با کسی که با تو بد کرده باشد؛ و عطا کردن به کسی که تو را محروم و بی بهره کرده باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عبدالحمید ، از یونس بن یعقوب ، از غرّه بن دینار رقّی ، از ابواسحاق سبیعی که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :«آیا نمی خواهید که شما را دلالت کنم بر بهترین اخلاق در دنیا و آخرت !؟ و آن این است که : پیوند کنی با کسی که از تو بریده باشد؛ و عطا کنی به کسی که تو را محروم و بی نصیب کرده باشد؛ و عفو کنی از کسی که بر تو ستم کرده باشد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس بن عبدالرحمان ، از ابوعبداللّه نشیب لفائفی ، از حمران بن اعین روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«سه چیز است که از مکارم اخلاق است در دنیا و آخرت ، و آن این است که : عفو کنی از آنکه بر تو ستم کرده؛ و پیوند کنی با آنکه از تو بریده؛ و بردباری نمایی هرگاه بر تو جهالت شود» .

علی ، از پدرش روایت کرده است و محمد بن اسماعیل ، از فضیل بن شاذان ، و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از ابوحمزه

ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامکه گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«چون روز قیامت شود ، خدای تبارک و تعالی اوّلین و آخرین را در روی زمینی جمع کند . بعد از آن، منادی ای ندا کند که : کجایند اهل فضل و صاحبان افزونی؟» حضرت فرمود : «پس طائفه ای از مردم برخیزند ، و فرشتگان ایشان را پیش باز کنند و بگویند که : فضل شما چه بود؟ در جواب می گویند که : پیوند می کردیم با کسی که از ما بریده بود؛ و عطا می کردیم به هر که ما را محروم ساخته بود؛ و عفو می کردیم از کسی که بر ما ستم کرده بود» . فرمود : «پس به ایشان می گویند که : راست گفتید ، داخل شوید در بهشت» .

.

1- .و عفو ، از گناه و بدی کسی درگذشتن است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ جَهْمِ بْنِ الْحَكَمِ الْمَدَائِنِيِّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِى زِيَادٍ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ ؛ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَا عِزّاً ، فَتَعَافَوْا يُعِزَّكُمُ اللّهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى خَالِدٍ الْقَمَّاطِ ، عَنْ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«اَلنَّدَامَهُ عَلَى الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَأَيْسَرُ مِنَ النَّدَامَهِ عَلَى الْعُقُوبَهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَعْدَانَ ، عَنْ مُعَتِّبٍ ، قَالَ : كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام فِى حَائِطٍ لَهُ يَصْرِمُ ، فَنَظَرْتُ إِلى غُلَامٍ لَهُ قَدْ أَخَذَ كَارَهً مِنْ تَمْرٍ ، فَرَمى بِهَا وَرَاءَ الْحَائِطِ ، فَأَتَيْتُهُ وَأَخَذْتُهُ ، وَذَهَبْتُ بِهِ إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنِّى وَجَدْتُ هذَا وَهذِهِ الْكَارَهَ ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ :«يَا فُلَانُ» قَالَ لَبَّيْکَ ، قَالَ : «أَ تَجُوعُ؟» قَالَ : لَا يَا سَيِّدِى ، قَالَ : «فَتَعْرى؟» قَالَ : لَا يَا سَيِّدِى ، قَالَ : «فَلِأَىِّ شَىْءٍ أَخَذْتَ هذِهِ؟» قَالَ : اشْتَهَيْتُ ذلِکَ ، قَالَ : «اذْهَبْ ، فَهِىَ لَکَ» وَقَالَ : «خَلّوا عَنْهُ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ :«مَا الْتَقَتْ فِئَتَانِ قَطُّ إِلَا نُصِرَ أَعْظَمُهُمَا عَفْواً» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از جهم بن حکم مدائنی ، از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بر شما باد که عفو کنید؛ زیرا که عفو، غیر از عزّت چیزی را از برای بنده نمی افزاید؛ پس یکدیگر را عفو کنید ، تا خدا شما را عزیز گرداند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از ابوخالد قمّاط ، از حمران ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرموده :«پشیمانی بر عفو ، بهتر و آسان تر است از پشیمانی بر عقوبت؛ چه آن چه نکرده ای ، می توان کرد ، و آن چه شد ، چاره ای ندارد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از سعدان ، از معتّب که گفت : ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در یکی از باغ های خویش بود و خرما می برید؛ پس نظر کردم به غلامی از غلامان آن حضرت ، و دیدم که یک پشته از خرما که به کول(=دوش) توان برداشت فرا گرفت ، و آن را در پس دیوار باغ انداخت . من به نزد او آمدم و او را گرفتم و بردم به خدمت حضرت ، و عرض کردم که : فدای تو گردم! من این غلام و این قدر خرما را یافتم . حضرت به آن غلام فرمود که :«ای فلان!» عرض کرد : لَبَّیکَ . فرمود : «آیا گرسنه ای؟» عرض کرد : نه ، ای آقای من! فرمود که : «برهنه ای؟» عرض کرد : نه ، ای سیّد من! فرمود : «پس از برای چه چیز این را فرا گرفته ای؟» عرض کرد که : این را خواهش داشتم . فرمود : «برو و این خرمایی را که برداشته ای از برای تو» . و فرمود که : «او را وا گذارید ، و به او کار مدارید» .

از او ، از ابن فضّال روایت است که گفت : شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«هرگز دو گروه در جنگ به هم نرسیدند ، مگر آنکه هر یک از ایشان که عفو ایشان بزرگ تر و بیشتر بود ، منصور و مظفّر شدند . و خدا ایشان را بر گروه دیگر یاری کرد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أُتِىَ بِالْيَهُودِيَّهِ الَّتِى سَمَّتِ الشَّاةَ لِلنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ لَهَا : مَا حَمَلَكِ عَلى مَا صَنَعْتِ؟ فَقَالَتْ : قُلْتُ : إِنْ كَانَ نَبِيّاً لَمْ يَضُرَّهُ ، وَإِنْ كَانَ مَلِكاً أَرَحْتُ النَّاسَ مِنْهُ» قَالَ : «فَعَفَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَنْهَا» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَا عِزّاً : الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ ، وَالصِّلَهُ لِمَنْ قَطَعَهُ» .

54 بَابُ كَظْمِ الْغَيْظِعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام يَقُولُ : مَا أُحِبُّ أَنَّ لِى بِذُلِّ نَفْسِى حُمْرَ النَّعَمِ ، وَمَا تَجَرَّعْتُ جُرْعَهً أَحَبَّ إِلَىَّ مِنْ جُرْعَهِ غَيْظٍ لَا أُكَافِى بِهَا صَاحِبَهَا» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَعَلِىِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«نِعْمَ الْجُرْعَهُ الْغَيْظُ لِمَنْ صَبَرَ عَلَيْهَا ؛ فَإِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمِنْ عَظِيمِ الْبَلَاءِ ، وَمَا أَحَبَّ اللّهُ قَوْماً إِلَا ابْتَلَاهُمْ» .

.

54 . باب در بیان فرو خوردن خشم

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«زن یهودیّه ای که گوسفند بریان را از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله زهرآلود ساخته بود ، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند . به آن زن فرمود : چه تو را داشت ، بر آن چه کردی؟ عرض کرد : با خود گفتم که اگر پیغمبر باشد ، او را زیانی نرساند ، و اگر پادشاه باشد ، مردم را از او در راحت و آسایش اندازم» . حضرت باقر علیه السلام فرمود : «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عفو فرمود» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سه چیز است که خدا به آنها چیزی را غیر از عزّت ، از برای مرد مسلمان نمی افزاید : یکی اعراض کردن و گذشتن از انتقام کسی که بر او ستم کرده، و دیگری عطا کردن به کسی که او را محروم ساخته ، و سیم پیوند کردن با کسی که از او بریده باشد» .

54 . باب در بیان فرو خوردن خشمعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن حکم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام می فرمود :«دوست نمی دارم که شتران سرخ مو از برای من باشد ، در مقابلِ خواری نفس من . و هیچ جرعه ای را ننوشیدم که دوست تر باشد به سوی من ، از جرعه ای خشمی که صاحب آن را به سبب آن سزا ندهم» . (و جرعه به ضمّ جیم و سکون راء : مقدار یکبار آشامیدن از آب است و امثال آن) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان و علی بن نعمان ، از عمّار بن مروان ، از زید شحّام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خوب جرعه ای است خشم از برای کسی که بر آن صبر کند؛ زیرا که مزد بزرگ از بلای بزرگ حاصل می شود . و خدا هیچ گروهی را دوست نداشته ، مگر آنکه ایشان را آزمایش نموده ، و به بلایی مبتلی فرموده است» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ وَمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام ، قَالَ :«اصْبِرْ عَلَی أَعْدَاءِ النِّعَمِ ؛ فَإِنَّکَ لَنْ تُکَافِئَ مَنْ عَصَی اللّهَ فِیکَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطِیعَ اللّهَ فِیهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ ثَابِتٍ مَوْلی آلِ جَرِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَظْمُ الْغَیْظِ عَنِ الْعَدُوِّ فِی دَوْلَاتِهِمْ تَقِیَّةً حَزْمٌ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ ، وَتَحَرُّزٌ مِنَ التَّعَرُّضِ لِلْبَلَاءِ فِی الدُّنْیَا ؛ وَمُعَانَدَةُ الْأَعْدَاءِ فِی دَوْلَاتِهِمْ وَمُمَاطَّتُهُمْ فِی غَیْرِ تَقِیَّةٍ تَرْکُ أَمْرِ اللّهِ ؛ فَجَامِلُوا النَّاسَ یَسْمَنْ ذلِکَ لَکُمْ عِنْدَهُمْ ، وَلَا تُعَادُوهُمْ فَتَحْمِلُوهُمْ عَلی رِقَابِکُمْ ، فَتَذِلُّوا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ مَالِکِ بْنِ حُصَیْنٍ السَّکُونِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا مِنْ عَبْدٍ کَظَمَ غَیْظاً إِلَّا زَادَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزّاً فِی الدُّنْیَا وَالْاخِرَهِ ، وَقَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعافِینَ عَنِ النّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» وَأَثَابَهُ اللّهُ مَکَانَ غَیْظِهِ ذلِکَ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، قَالَ : حَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ کَظَمَ غَیْظاً وَ لَوْ شَاءَ أَنْ یُمْضِیَهُ أَمْضَاهُ مَلَأَ اللّهُ قَلْبَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ رِضَاهُ» .

.

از او ، از علی بن نعمان و محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود :«صبر کن بر اذیّت دشمنانِ نعمت ها؛ زیرا که تو هرگز نمی توانی که سزا دهی کسی را که در حقِّ تو خدا را نافرمانی کرده است ، به چیزی که بهتر باشد ، از آنکه خدا را در حقّ او فرمانبرداری کنی» .

از او ، از محمد بن سنان ، از ثابت مولای آل حریز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«فرو خوردن خشم از دشمن در زمان دولت های ایشان ، تقیّه و هوشیاری است ، از برای کسی که آن را فرا گیرد و به آن عمل کند . و کناره جویی است ، از متعرّض شدن بلاء و زحمت در دنیا ، و عناد دشمنان در زمان دولت های ایشان . و منازعه و مخاصمه با ایشان در غیر تقیّه ، ترک کردن امر خدا است؛ پس با مردمان نیکو معامله کنید ، که همان از برای شما در نزد ایشان پرورش می یابد و نشو و نما می نماید ، و با ایشان دشمنی مکنید ، که ایشان را بر گردن های خویش بار و سوار می کنید ، و به این سبب ذلیل و خوار می شوید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از مالک بن حصین سکونی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هیچ بنده ای نیست که خشمی را فرو خورد ، مگر آنکه خدای عز و جل عزّت او را در دنیا و آخرت زیاد کند . و خدای عز و جلفرمود که : «وَالْکاظِمینَ الغَیْظَ وَالْعافینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ» (1) ؛ یعنی : «و دیگر پرهیزگاران آنانند که فرو می خورند خشم را ، و آنان که عفو می کنند از مردمان ، و ترک می کنند عقوبت کسی را که مستحقّ عقوبت باشد . و خدا دوست می دارد نیکوکاران را» . و حضرت فرمود که : «خدا او را به جای این خشمی که داشته ثواب می دهد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره که گفت : حدیث کردم آنکه از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بود که می فرمود :«هر که خشمی را فرو خورد ، و چنان باشد که اگر خواهد آن را روان گرداند ، و به مقتضای آن عمل نماید ، تواند که آن را جاری سازد ، خدا در روز قیامت دل او را پر کند از خوشنودی خویش» .

.

1- .آل عمران، 134.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُنْذِرٍ ، عَنِ الْوَصَّافِيِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضَائِهِ حَشَا اللّٰهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَإِيمَاناً يَوْمَ الْقِيَامَهِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ لِی :«يَا زَيْدُ ، اصْبِرْ عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ ، فَإِنَّكَ لَنْ تُكَافِئَ مَنْ عَصَى اللّٰهَ فِيكَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطِيعَ اللّٰهَ فِيهِ ؛ يَا زَيْدُ ، إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى الْاِءسْلَامَ وَاخْتَارَهُ ، فَأَحْسِنُوا صُحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ حَفْصٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ : جُرْعَهُ غَيْظٍ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ ، وَجُرْعَهُ مُصِيبَهٍ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ لِی أَبِی : يَا بُنَيَّ ، مَا مِنْ شَیْءٍ أَقَرَّ لِعَيْنِ أَبِيكَ مِنْ جُرْعَهِ غَيْظٍ عَاقِبَتُهَا صَبْرٌ ، وَمَا يَسُرُّنِی أَنَّ لِی بِذُلِّ نَفْسِی حُمْرَ النَّعَمِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«اصْبِرُوا عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تُكَافِئَ مَنْ عَصَى اللّٰهَ فِيكَ بِأَفْضَلَ مِنْ أَنْ تُطِيعَ اللّٰهَ فِيهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ خَلَادٍ ، عَنِ الثُّمَالِیِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا ، قَالَ : قَالَ :«مَا أُحِبُّ أَنَّ لِی بِذُلِّ نَفْسِی حُمْرَ النَّعَمِ ، وَمَا تَجَرَّعْتُ مِنْ جُرْعَهٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْ جُرْعَهِ غَيْظٍ لَا أُكَافِئُ بِهَا صَاحِبَهَا» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از غالب بن عثمان ، از عبداللّه بن منذر ، از وصّافی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که خشمی را فرو خورد ، و حال آنکه او قادر باشد بر امضای آن ، خدا در روز قیامت دل او را پر گرداند از ایمنی و ایمان» .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از عبدالکریم بن عمرو ، از ابواسامه یعنی زید شحّام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به من فرمود که :«ای زید! صبر کن بر اذیّت دشمنان نعمت ها؛ زیرا که تو هرگز نمی توانی که سزا دهی کسی را که در باب تو خدا را نافرمانی کرده است ، به چیزی که بهتر باشد از آنکه خدا را در باب او فرمانبرداری کنی . ای زید! به درستی که خدا دین اسلام را برگزیده و آن را اختیار کرده؛ پس صحبت آن را نیکو گردانید به سخاوت و خوش خلقی» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از حفص جامه سابری فروش ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : از جمله دوست ترین راه ها به سوی خدای عز و جلدو جرعه است : یکی جرعه خشمی که آن را به بردباری رد کنی؛ و یکی جرعه مصیبتی که آن را به صبر برگردانی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از ربعیّ ، از آنکه او را حدیث کرده از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود :«پدرم به من فرمود که : ای فرزند عزیز من! چیزی نیست که چشم پدرت را بیشتر روشن کند ، از جرعه خشمی که عاقبت آن صبر باشد . و مرا شاد نمی کند که شتران سرخ مو از برای من باشد ، در مقابل خواری نفس من» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن وهب ، از معاذ بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«صبر کنید بر اذیّت دشمنانِ نعمت ها؛ زیرا که تو هرگز نمی توانی که سزا دهی کسی را که در باب تو خدا را نافرمانی کرده است ، به چیزی که بهتر باشد از آنکه خدا را در باب او اطاعت کنی» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از خلّاد ، از ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامروایت است که گفت : آن حضرت فرمود :«دوست نمی دارم که شتران سرخ مو از برای من باشد ، در مقابل خواری نفس من . و هیچ جرعه ای را ننوشیدم که دوست تر باشد به سوی من ، از جرعه ای خشمی که صاحب آن را به آن سزا ندهم» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنَّاطِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا مِنْ جُرْعَهٍ یَتَجَرَّعُهَا الْعَبْدُ أَحَبَّ إِلَی اللّهِ مِنْ جُرْعَهِ غَیْظٍ یَتَجَرَّعُهَا عِنْدَ تَرَدُّدِهَا فِی قَلْبِهِ : إِمَّا بِصَبْرٍ ، وَإِمَّا بِحِلْمٍ» .

55 بَابُ الْحِلْمِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ :«لَا یَکُونُ الرَّجُلُ عَابِداً حَتّی یَکُونَ حَلِیماً ، وَإِنَّ الرَّجُلَ کَانَ إِذَا تَعَبَّدَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ ، لَمْ یُعَدَّ عَابِداً حَتّی یَصْمُتَ قَبْلَ ذلِکَ عَشْرَ سِنِینَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ مَنْ خَلَطَ عَمَلَهُ بِالْحِلْمِ ، یَجْلِسُ لِیَعْلَمَ ، وَیَنْطِقُ لِیَفْهَمَ ، لَا یُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ ، وَلَا یَکْتُمُ شَهَادَتَهُ الْأَعْدَاءَ ، وَلَا یَفْعَلُ شَیْئاً مِنَ الْحَقِّ رِیَاءً ، وَلَا یَتْرُکُهُ حَیَاءً ، إِنْ زُکِّیَ خَافَ مِمَّا یَقُولُونَ ، وَاسْتَغْفَرَ اللّهَ مِمَّا لَا یَعْلَمُونَ ، لَا یَغُرُّهُ قَوْلُ مَنْ جَهِلَهُ ، وَیَخْشی إِحْصَاءَ مَا قَدْ عَمِلَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام یَقُولُ : إِنَّهُ لَیُعْجِبُنِی الرَّجُلُ أَنْ یُدْرِکَهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یُحِبُّ الْحَیِیَّ الْحَلِیمَ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از وشّاء ، از مثنّی حنّاط ، از ابوحمزه که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«هیچ جرعه ای که بنده آن را فرو خورد ، دوست تر نیست به سوی خدا، از جرعه خشمی که آن را فرو خورد ، در نزد گردیدن آن در دلش (1) ، یا به صبر و شکیبایی، یا به حلم و بردباری» .

55 . باب در بیان حلم و بردباریمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از محمد بن عبیداللّه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود :«مرد ، عابد نمی باشد تا حلیم باشد . و به درستی که در میانه بنی اسرائیل بنا چنین بود که چون مردی عبادت می نمود ، او را عابد نمی شمردند ، تا آنکه ده سال پیش از آن سکوت می کرد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت :مؤمن کسی است که عمل خود را به حلم بیامیزد . می نشیند از برای آنکه بداند ، و سخن می گوید از برای آنکه بفهمد ، و امانت خویش را به آشنایان خود خبر نمی دهد ، و شهادتی که دارد از دشمنان خویش نمی پوشد ، و چیزی از حق را از ریا و دیدن مردم به جا نمی آورد ، و آن را به جهت حیا ترک نمی کند . اگر مردم او را به پاکی یاد کنند و مدح و ثنا گویند ، از آن چه می گوید ، بترسد ، و از خدا آمرزش طلبد از آن چه ایشان نمی دانند ، و گفتار آنکه احوال او را نمی داند او را گول نزند ، و از احصا و ضبط آن چه عمل نموده ، به غایت بترسد .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیه السلام می فرمود : مرا به شگفت می آورد و خوشم می آید که حلم مرد او را دریابد ، در هنگامی که خشم می گیرد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حکم ، از ابوجمیله ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که

فرمود :«به درستی که خدای عز و جل بنده صاحب شرمِ بردبار را دوست می دارد» .

.

1- .یعنی بالا و پایین رفتن خشم و پایداری در برابر امضا و بیرون دادن آن . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَفْصٍ الْعَوْسِیِّ الْکُوفِیِّ ، رَفَعَهُ إِلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا أَعَزَّ اللّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ ، وَلَا أَذَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ» .

عَنْهُ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«کَفی بِالْحِلْمِ نَاصِراً» . وَقَالَ : «إِذَا لَمْ تَکُنْ حَلِیماً ، فَتَحَلَّمْ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ الْحَجَّالِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ أَبِی عَائِشَةَ ، قَالَ : بَعَثَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام غُلَاماً لَهُ فِی حَاجَةٍ ، فَأَبْطَأَ ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَلی أَثَرِهِ لَمَّا أَبْطَأَ ، فَوَجَدَهُ نَائِماً ، فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ یُرَوِّحُهُ حَتَّی انْتَبَهَ ، فَلَمَّا تَنَبَّهَ ، قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا فُلَانُ ، وَاللّهِ مَا ذلِکَ لَکَ ، تَنَامُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ ؛ لَکَ اللَّیْلُ ، وَلَنَا مِنْکَ النَّهَارُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْحَیِیَّ الْحَلِیمَ ، الْعَفِیفَ الْمُتَعَفِّفَ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ رَبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ ، عَنْ عِمْرَانَ ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا وَقَعَ بَیْنَ رَجُلَیْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَکَانِ ، فَیَقُولَانِ لِلسَّفِیهِ مِنْهُمَا : قُلْتَ وَ قُلْتَ وَأَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ ، سَتُجْزی بِمَا قُلْتَ ، وَیَقُولَانِ لِلْحَلِیمِ مِنْهُمَا : صَبَرْتَ وَحَلُمْتَ ، سَیَغْفِرُ اللّهُ لَکَ إِنْ أَتْمَمْتَ ذلِکَ» قَالَ : «فَإِنْ رَدَّ الْحَلِیمُ عَلَیْهِ ارْتَفَعَ الْمَلَکَانِ» .

.

از او ، از علی بن حفص عوسی کوفی روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدا هرگز کسی را به جهل و نادانی عزیز نگرداند ، و هرگز به بردباری کسی را ذلیل نساخته است» .

از او ، از بعضی از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«کافی است حلم که یاور باشد» . و فرمود که : «هر گاه حلم نداشته باشی ، به زحمت و مشقّت ، خود را بر آن بدار» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عبداللّه حجّال ، از حفص بن ابی عایشه روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام یکی از غلامان خود را در پی کاری فرستاد . و آن غلام دیر کرد؛ پس حضرت صادق علیه السلام به دنبال او بیرون رفت ، به جهت آنکه دیر کرده بود . و او را یافت که خوابیده و در خواب است . حضرت در نزد سر آن غلام نشست و او را باد می زد، تا آنکه بیدار شد . و در هنگامی که بیدار شد ، حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که :«ای فلان ! به خدا سوگند که تو را نمی رسد که چنین کنی و در شب و روز هر دو بخوابی . شب از برای تو است و روز از برای ما است که از تو منتفع شویم و مشغول خدمت ما باشی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که خدا دوست می دارد صاحب شرمِ بردباری را که عفیف و پارسا باشد ، و به زحمت و مشقّت ، خود را برِ عفّت بدارد» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن علی بن محبوب ، از ایّوب بن نوح ، از عبّاس بن عامر ، از ربیع بن محمد مسلی ، از ابومحمد ، از عمران ، از سعید بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون در میان دو مرد منازعه و گفتگو واقع شود ، دو فرشته فرود آیند ، و با سفیه و بی عقلِ از ایشان که سبکی کند، می گویند که : گفتی و درست نگفتی ، و تو سزاواری از برای آن چه گفتی ، و زود باشد که جزا داده شوی به آن چه گفتی . و به صاحب حلم از ایشان می گویند که : صبر

کردی و متحمّل آزار و اذیّت شدی ، خدا تو را می آمرزد ، اگر این صبر و تحمّل را به اتمام برسانی» . و فرمود : «پس اگر صاحب حلم بر او رد کند و جواب گوید ، آن دو فرشته به سوی آسمان بالا روند» .

.

56 بَابُ الصَّمْتِ وَحِفْظِ اللِّسَانِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام :«مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ : الْحِلْمُ ، وَالْعِلْمُ ، وَالصَّمْتُ ؛ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَهِ ؛ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّهَ ؛ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلى كُلِّ خَيْرٍ» .

عَنْهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِيحَمْزَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرْسُ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْجَوَّانِيِّ ، قَالَ : شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ لِمَوْلًى لَهُ يُقَالُ لَهُ : سَالِمٌ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلى شَفَتَيْهِ ، وَقَالَ :«يَا سَالِمُ ، احْفَظْ لِسَانَكَ تَسْلَمْ ، وَلَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلى رِقَابِنَا» .

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، قَالَ : حَضَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : أَوْصِنِى ، فَقَالَ لَهُ :«احْفَظْ لِسَانَكَ تَعِزَّ ، وَلَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِكَ فَتُذِلَّ رَقَبَتَكَ» .

عَنْهُ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله لِرَجُلٍ أَتَاهُ : أَ لَا أَدُلُّكَ عَلى أَمْرٍ يُدْخِلُكَ اللّهُ بِهِ الْجَنَّهَ؟ قَالَ : بَلى يَا رَسُولَ اللّهِ ، قَالَ : أَنِلْ مِمَّا أَنَالَكَ اللّهُ ، قَالَ : فَإِنْ كُنْتُ أَحْوَجَ مِمَّنْ أُنِيلُهُ؟ قَالَ : فَانْصُرِ الْمَظْلُومَ ، قَالَ : فَإِنْ كُنْتُ أَضْعَفَ مِمَّنْ أَنْصُرُهُ؟ قَالَ : فَاصْنَعْ لِلْأَخْرَقِ يَعْنِى أَشِرْ عَلَيْهِ قَالَ : فَإِنْ كُنْتُ أَخْرَقَ مِمَّنْ أَصْنَعُ لَهُ؟ قَالَ : فَأَصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَا مِنْ خَيْرٍ ، أَ مَا يَسُرُّكَ أَنْ تَكُونَ فِيكَ خَصْلَهٌ مِنْ هذِهِ الْخِصَالِ تَجُرُّكَ إِلَى الْجَنَّهِ؟» .

.

56 . باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبانمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت : ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که :«از نشانه های دانشمندی ، بردباری و علم و خاموشی است . خاموشی دری است از درهای حکمت، و خاموشی کسب دوستی می کند ، و آن دلیل است بر هر خوبی» .

از او ، از حسن بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از ابوحمزه روایت است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«جز این نیست که شیعیان ما گنگان اند» (یعنی آن چه نباید بگویند ، نمی گویند) .

از او ، از ابن محبوب ، از ابوعلی جوانی روایت است که گفت : در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم و آن حضرت به یکی از غلامان خود که او را سالم می گفتند می فرمود و دست مبارک را بر لب های خویش گذاشت و فرمود که :«ای سالم! زبان خود را نگاه دار تا سالم بمانی ، و مردم را بر گردن های ما بار و سوار مکن» .

از او ، از عثمان بن عیسی روایت است که گفت : در خدمت امام موسی کاظم علیه السلام حضور داشتم ، و مردی به آن حضرت عرض کرد که : مرا وصیّت فرما . فرمود :«زبان خود را نگاه دار تا عزیز شوی ، و مردم را بر افسار خویش دست مده ، که گردنت رام می شود و به هر سمتی که آن را می کشند می رود ، مانند حیوانی که رام باشد» .

از او ، از هیثم بن ابی مسروق ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که به خدمت آن حضرت آمده بود فرمود که : آیا نمی خواهی تو را دلالت کنم بر امری که خدا تو را به سبب آن داخل بهشت گرداند؟ عرض کرد : بلی ، یا رسول اللّه ! می خواهم . فرمود : عطا کن از آن چه خدا به تو عطا فرموده . عرض کرد : پس اگر پریشان تر باشم از کسی که خواسته باشم که به او عطا کنم؟ فرمود : پس ستم رسیده را یاری کن . عرض کرد که : اگر ضعیف تر باشم از کسی که خواهم او را یاری کنم؟ فرمود که : از برای احمق نادان صنعتی به عمل آور یعنی بر او اشاره نما

و او را دلالت کن بر آن چه نمی داند . عرض کرد که : اگر نادان تر باشم از آنکه خواهم او را اعانت کنم و تعلیم دهم . فرمود : پس زبان خویش را خاموش کن ، مگر از خوبی . آیا تو را شاد نمی گرداند ، آن یک خصلت از این خصلت ها در تو باشد و تو را بکشد به سوی بهشت؟».

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ : يَا بُنَيَّ ، إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّهٍ ، فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الْحَلَبِیِّ رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله :«أَمْسِكْ لِسَانَكَ ؛ فَإِنَّهَا صَدَقَهٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلى نَفْسِكَ» ثُمَّ قَالَ : «وَ لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَهَ الْاِءِيمَانِ حَتّى يَخْزُنَ مِنْ لِسَانِهِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ عَلِیٍّ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» قَالَ :«يَعْنِی كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحَلَبِیِّ رَفَعَهُ ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله :«نَجَاهُ الْمُؤْمِنِ فِی حِفْظِ لِسَانِهِ» .

يُونُسُ ، عَنْ مُثَنًّى ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ :«كَانَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللّٰهُ يَقُولُ : يَا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ ، إِنَّ هذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ ، وَمِفْتَاحُ شَرٍّ ، فَاخْتِمْ عَلى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلى ذَهَبِكَ وَوَرِقِكَ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قداح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«لقمان به پسرش فرمود که : ای فرزند دلبند من! اگر گمان می کنی که سخن از نقره است ، خاموشی از طلا است» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از حلبی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :«زبان خود را نگاه دار، که آن صدقه ای است که آن را بر نفس خویش تصدّق می کنی» . بعد از آن فرمود که : «هیچ بنده ای حقیقت را نمی شناسد ، تا زبان خویش را نگاه دارد» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابرهیم بن عبدالحمید ، از عبداللّه بن علی حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل : «أَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ» (1) که آن حضرت فرمود :«یعنی : زبان های خویش را باز دارید از سخن گفتن» . و ترجمه ظاهر آیه این است که : «آیا نظر نکردی به سوی آنان که گفته شد به ایشان ، که باز دارید دست های خویش را؟ !». (و بنابر تفسیر حضرت علیه السلام از قبیل ذکر مسبّب است و اراده سبب ، چه جنبانیدن زبان موجب جنبانیدن دست است .)

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از حلبی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :«نجات و رهایی مؤمن در نگاه داشتن زبان او است» .

یونس ، از مثنّی ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«ابوذر علیه الرحمه می گفت : ای جوینده علم! به درستی که این زبان کلید هر خوبی و کلید هر بدی است؛ پس مهر گذار بر زبان خویش ، چنان که بر طلا و نقره خویش مهر می گذاری» .

.

1- .نساء، 77.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ الْمَسِيحُ عليه السلام يَقُولُ : لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ فِى غَيْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ ؛ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِى غَيْرِ ذِكْرِ اللّٰهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ ، وَلكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ أَبِى جَمِيلَةَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَا وَكُلُّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ يُكَفِّرُ اللِّسَانَ يَقُولُ : نَشَدْتُكَ اللّٰهَ أَنْ تُعَذَّبَ فِيكَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ الْأَسَدِيِّ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ :«إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلَّ صَبَاحٍ ، فَيَقُولُ : كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ : بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا ، وَ يَقُولُونَ : اللّٰهَ اللّٰهَ فِينَا ، وَيُنَاشِدُونَهُ وَيَقُولُونَ : إِنَّمَا نُثَابُ وَنُعَاقَبُ بِكَ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ قَيْسٍ أَبِى إِسْمَاعِيلَ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَوْصِنِى ، فَقَالَ :«احْفَظْ لِسَانَكَ» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَوْصِنِى ، قَالَ : «احْفَظْ لِسَانَكَ». قَالَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَوْصِنِى ، قَالَ : «احْفَظْ لِسَانَكَ ، وَيْحَكَ ، وَهَلْ يَكُبُّ النَّاسَ عَلى مَنَاخِرِهِمْ فِى النَّارِ إِلَا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟» .

.

حمید بن زیاد ، از خشّاب ، از ابن بقّاح ، از معاذ بن ثابت ، از عمرو بن جمیع ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام فرمود : سخن را در غیر یاد خدا بسیار مکنید؛ زیرا آنان که سخن را در غیر ذکر خدا بسیار می کنند ، دل های ایشان سخت و سنگین است ، ولیکن نمی دانند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از اسماعیل بن زیاد ،از ابن ابی نجران ، از ابوجمیله ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هیچ روزی نمی آید ، مگر آنکه هر عضوی از اعضای تن از برای زبان سر فرود می آورد و کرنش می کند؛ یعنی آن را تعظیم می نماید و خواری و فروتنی به ظهور می رساند ، و می گوید : تو را به خدا سوگند می دهم که مبادا ما به سبب تو معذّب شویم یعنی چیزی نگویی که موجب عذاب ما باشد ».

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابراهیم بن مهزم اسدی ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که زبان فرزند آدم در صبح هر روز بر همه اعضای او مشرف می شود و می گوید : چگونه صبح کرده اید؟ و چه حال دارید؟ در جواب می گویند که : صبح کرده ایم به خیر و خوبی ، اگر تو ما را به حال خود وا گذاری . و می گویند : از خدا بترس در حقّ ما ، و خدا خدا می کنند و او را سوگند می دهند و می گویند که : ما مثاب و معاقب نمی شویم ، مگر به سبب تو که آلت و اسباب ثواب و عقاب مایی» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از قیس پدر اسماعیل و ابراهیم ذکر کرده که : قیس ناخوشی و باکی ندارد ، و از جمله اصحاب ما است و قیس این روایت را مرفوع ساخته و گفته است که : مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! مرا وصیّت فرما . فرمود :«زبان خویش را نگاه دار» . عرض کرد : یا رسول اللّه ! مرا وصیّت فرما . فرمود : «زبان خود را نگاه دار» . عرض کرد : یا رسول اللّه ! مرا وصیّت فرما . فرمود : «زبانت را نگاه دار . وای بر تو! آیا چیزی مردم را سرنگون می سازد بر سوراخ

های بینی ایشان یعنی برو در آتش جهنم ، غیر از حاصل سخنان ایشان که به داس زبان های خویش آنها را درو کرده اند» .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَمَّنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ لَمْ یَحْسُبْ کَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ ، کَثُرَتْ خَطَایَاهُ ، وَحَضَرَ عَذَابُهُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : یُعَذِّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا یُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ ، فَیَقُولُ : أَیْ رَبِّ عَذَّبْتَنِی بِعَذَابٍ لَمْ تُعَذِّبْ بِهِ شَیْئاً؟ فَیُقَالُ لَهُ : خَرَجَتْ مِنْکَ کَلِمَهٌ ، فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا ، فَسُفِکَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ ، وَانْتُهِبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ ، وَانْتُهِکَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ ، وَعِزَّتِی وَجَلَالِی لَأُعَذِّبَنَّکَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنْ جَوَارِحِکَ» .

وَ بِهذَا الْإِسْنَادِ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله :«إِنْ کَانَ فِی شَیْءٍ شُؤْمٌ ، فَفِی اللِّسَانِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ؛ وَالْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ :«کَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ إِذَا أَرَادَ الْعِبَادَهَ ، صَمَتَ قَبْلَ ذلِکَ عَشْرَ سِنِینَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْغِفَارِیِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ رَأَی مَوْضِعَ کَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ ، قَلَّ کَلَامُهُ إِلَا فِیمَا یَعْنِیهِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«فِی حِکْمَهِ آلِ دَاوُدَ : عَلَی الْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ ، مُقْبِلاً عَلی شَأْنِهِ ، حَافِظاً لِلِسَانِهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا یَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ یُکْتَبُ مُحْسِناً مَا دَامَ سَاکِتاً ، فَإِذَا تَکَلَّمَ کُتِبَ مُحْسِناً أَوْ مُسِیئاً» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از آنکه او را روایت کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که سخن خویش را از کار خویش نشمارد یا نپندارد ، گناهان او بسیار و عذابش حاضر است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدا زبان را به عذابی معذّب گرداند که هیچ عضوی از اعضا را به آن عذاب ، معذّب نکند؛ پس زبان عرض می کند که : ای پروردگار من! مرا به عذابی معذّب ساختی که هیچ عضوی را به آن عذاب ، معذّب نساختی؛ پس به زبان گفته می شود که : از تو سخنی بیرون آمد و به همه شرق و غرب زمین رسید ، و به سبب آن سخن ، خونی که ریختنش حرام بود و احترامی داشت ، ریخته شد ، و به واسطه آن ، مال صاحب حرمت به غارت رفت ، و فرج حرام پرده حرمتش به جهت آن درید . سوگند یاد می کنم به عزّت خویش ، که هر آینه تو را به عذابی معذّب سازم که هیچ یک از اعضای صاحب تو را به آن عذاب ، معذّب نسازم» .

و به همین اسناد روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : اگر در چیزی شومی و نامبارکی باشد ، در زبان خواهد بود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد هر دو ، از وشّاء که گفت : شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود :«چون مردی از بنی اسرائیل می خواست که عابد شود ، بنا چنین بود که ده سال پیش از آن خاموش می شد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از بکر بن صالح ، از غفاری ، از جعفر بن ابراهیم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که جای سخنِ خویش را از عملش ببیند و آن را از جمله عمل داند ، سخنش کم باشد ، مگر در آن چه خواهد و به کار او آید» .

ابوعلی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عثمان بن عیسی ، از سعید بن یسار ، از منصور بن یونس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده است که فرمود :«در حکمت آل داود است که بر عاقل لازم است که عارف و شناسا باشد بروزگار خویش ، و به کار خود رو آورده ، زبان خویش را نگاه دارد» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از علی بن حسین رباط ، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیوسته ، بنده مؤمن نیکوکار نوشته می شود ، در مدّتی که ساکت و خاموش باشد؛ پس هرگاه سخن گوید ، نیکوکار یا بدکار نوشته شود» .

.

57 بَابُ الْمُدَارَاهِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ یَکُنَّ فِیهِ لَمْ یَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ : وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ ، وَخُلُقٌ یُدَارِی بِهِ النَّاسَ ، وَحِلْمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ ، قَالَ : سَمِعْتُ جَعْفَراً علیه السلام یَقُولُ :«جَاءَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ : یَا مُحَمَّدُ ، رَبُّکَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ ، وَیَقُولُ لَکَ : دَارِ خَلْقِی» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ حَبِیبٍ السِّجِسْتَانِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«فِی التَّوْرَاهِ مَکْتُوبٌ فِیمَا نَاجَی اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام : یَا مُوسَی ، اکْتُمْ مَکْتُومَ سِرِّی فِی سَرِیرَتِکَ ، وَأَظْهِرْ فِی عَلَانِیَتِکَ الْمُدَارَاهَ عَنِّی لِعَدُوِّی وَعَدُوِّکَ مِنْ خَلْقِی ، وَلَا تَسْتَسِبَّ لِی عِنْدَهُمْ بِإِظْهَارِ مَکْتُومِ سِرِّی : فَتَشْرَکَ عَدُوَّکَ وَعَدُوِّی فِی سَبِّی» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ بَزِیعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَمَرَنِی رَبِّی بِمُدَارَاهِ النَّاسِ ، کَمَا أَمَرَنِی بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مُدَارَاهُ النَّاسِ نِصْفُ الْاِیمَانِ ، وَالرِّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَیْشِ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «خَالِطُوا الْأَبْرَارَ سِرّاً ، وَخَالِطُوا الْفُجَّارَ جِهَاراً ، وَلَا تَمِیلُوا عَلَیْهِمْ فَیَظْلِمُوکُمْ ؛ فَإِنَّهُ سَیَأْتِی عَلَیْکُمْ زَمَانٌ لَا یَنْجُو فِیهِ مِنْ ذَوِی الدِّینِ إِلَّا مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ أَبْلَهُ ، وَصَبَّرَ نَفْسَهُ عَلی أَنْ یُقَالَ : إِنَّهُ أَبْلَهُ لَا عَقْلَ لَهُ» .

.

57 . باب در بیان مدارات (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : سه چیز است که هر که آنها در او نباشد ، عملش تمام و کامل نخواهد بود : یکی پارسایی که او را از نافرمانی های خدا باز دارد؛ و دیگر خلقی که به آن با مردم به مدارایی رفتار کند؛ و سیم بردباری که جهل و نادانی جاهل را به آن رد نماید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از حسین بن حسن روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت امام جعفر علیه السلام که می فرمود :«جبرئیل علیه السلام به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند و به تو می فرماید که : با خلق من مدارا کن» .

از او ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از حبیب سجستانی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«در تورات نوشته است ، در آن چه خدای عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام ، به آن راز گفت که : ای موسی! رازِ پوشیده مرا در نهان خویش بپوش ، و در آشکار خویش ، مدارایی را ظاهر کن، از من برای دشمن من، و دشمن خود از خلق من . و به اظهار کردن راز پوشیده من ، باعث دشنام من مشو در نزد ایشان ، که با دشمن من و دشمن خویش در دشنام دادن به من شریک خواهی بود» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از حمزه بن ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : پروردگارم مرا امر فرموده که با مردمان مدارایی کنم ، چنان که مرا به جا آوردن واجبات امر فرموده است» .

علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مدارایی با مردمان نصف ایمان است ، و همراهی و نرمی با ایشان نصف عیش و زندگانی» . بعد از آن حضرت صادق علیه

السلام فرمود که : «با نیکوکاران در نهان آمیزش کنید ، و با نابکاران در آشکار مخالفت نمایید ، و بر ایشان میل مکنید، که بر شما ستم می کنند؛ پس به درستی که زود باشد که روزگاری بیاید که در آن روزگار ، کسی از صاحبان دین نجات نیابد ، مگر کسی که مردم گمان کنند که ابله و بی عقل است ، و نفس خویش را صبر فرماید ، بر آنکه مردم بگویند که او ابله است و عقل ندارد» .

.

1- .و مدارات به ضمّ میم ، با کسی نرمی کردن و همدیگر را دفع کردن است . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَکَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ حُذَیْفَهَ بْنِ مَنْصُورٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ قَوْماً مِنَ النَّاسِ قَلَّتْ مُدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ ، فَأَنِفُوا مِنْ قُرَیْشٍ ، وَایْمُ اَللَّهِ مَا کَانَ بِأَحْسَابِهِمْ بَأْسٌ ، وَإِنَّ قَوْماً مِنْ غَیْرِ قُرَیْشٍ حَسُنَتْ مُدَارَاتُهُمْ ، فَأُلْحِقُوا بِالْبَیْتِ الرَّفِیعِ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «مَنْ کَفَّ یَدَهُ عَنِ النَّاسِ ، فَإِنَّمَا یَکُفُّ عَنْهُمْ یَداً وَاحِدَهً ، وَیَکُفُّونَ عَنْهُ أَیْدِیَ کَثِیرَهً» .

58 بَابُ الرِّفْقِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی لَیْلی ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ قُفْلاً ، وَقُفْلُ الْاِیمَانِ الرِّفْقُ» .

وَ بِإِسْنَادِهِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«مَنْ قُسِمَ لَهُ الرِّفْقُ ، قُسِمَ لَهُ اَلْاِیمَانُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی ، عَنْ یَحْیَی الْأَزْرَقِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی رَفِیقٌ یُحِبُّ الرِّفْقَ ، فَمِنْ رِفْقِهِ بِعِبَادِهِ تَسْلِیلُهُ أَضْغَانَهُمْ وَمُضَادَّتَهُمْ لِهَوَاهُمْ وَقُلُوبِهِمْ ، وَمِنْ رِفْقِهِ بِهِمْ أَنَّهُ یَدَعُهُمْ عَلَی الْأَمْرِ یُرِیدُ إِزَالَتَهُمْ عَنْهُ رِفْقاً بِهِمْ لِکَیْلَا یُلْقِیَ عَلَیْهِمْ عُرَی اَلْاِیمَانِ وَمُثَاقَلَتَهُ جُمْلَهً وَاحِدَهً ، فَیَضْعُفُوا ، فَإِذَا أَرَادَ ذلِکَ ، نَسَخَ الْأَمْرَ بِالْاخَرِ ، فَصَارَ مَنْسُوخاً» .

.

58 . باب در بیان رَفق

علی بن ابراهیم ، از بعضی از اصحاب خویش که او را ذکر کرده ، از محمد بن سنان ، از حذیفه بن منصور روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که گروهی از مردمان مدارایی ایشان با مردم کم بود ، و به این سبب از قریش انداخته شدند . و به خدا سوگند که حسب های ایشان هیچ ناخوشی نداشت و چنان نبود که حرام زاده باشند . و به درستی که گروهی از غیر قریش مدارایی ایشان نیکو بود ، و به این سبب به خانه بلندپایه ملحق شدند و از اهل بیت محسوب گردیدند» . راوی می گوید : بعد از آن حضرت فرمود که : «هر که دست خود را از مردم باز دارد و به ایشان اذیّت نرساند ، جز این نیست که یک دست از ایشان باز می دارد ، و ایشان دست های بسیار را از او باز دارند» .

58 . باب در بیان رَفق (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از آنکه او را ذکر کرده ، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که هر چیزی را قفلی هست ، و قفل ایمان رفق و نرمی است» .

و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«هر که رفق و نرمی از برایش تقسیم شده و از آن بهره ای به او رسیده ، ایمان نیز از برایش تقسیم شده و از آن بهره ای دارد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صفوان بن یحیی ، از یحیی ارزق ، از حمّاد بن بشیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای تبارک و تعالی صاحب رفق است ، و رفق را دوست می دارد . پس از جمله رفق آن جناب با بندگان خویش ، بیرون کشیدن او است به رفق و مدارایی کینه ها و ضدّیّت ایشان را با هوا و هوس و دل های ایشان ، چنان که تیغ را از نیام بیرون می کشند . و از جمله رفق او با ایشان، آن است که ایشان را وا می گذارد بر امری که اراده دارد که ایشان را از آن دور گرداند ، از روی نرمی کردن با ایشان ، تا آنکه دسته های ایمان و سنگینی آن را یکبار بر ایشان نیندارد (2) تا ضعیف و ناتوان

شوند؛ پس هر گاه این را اراده فرماید ، آن امر را به امری دیگر نسخ و برطرف سازد؛ پس این امر منسوخ شود و تکلیف در باب آن باقی نماند» .

.

1- .و رَفْق به فتح و کسر راء و سکون فاء ، نرمی و خوشی نمودن و یاری و همراهی کردن است . یا به کسر راء، آن چیزی است که حاصل می شود از اینها . (مترجم)
2- .مقصود آن است که همه واجبات را یکباره نازل و واجب نمی کند .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : الرِّفْقُ يُمْنٌ ، وَالْخُرْقُ شُؤْمٌ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ ، وَ يُعْطِى عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِى عَلَى الْعُنْفِ» .

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِيعُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلى شَىْءٍ إِلَا زَانَهُ ، وَلَا نُزِعَ مِنْ شَىْءٍ إِلَا شَانَهُ» .

عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِى الْمِقْدَامِ، رَفَعَهُ إِلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، قَالَ :«إِنَّ فِى الرِّفْقِ الزِّيَادَهَ وَالْبَرَكَهَ ، وَمَنْ يُحْرَمِ الرِّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرَ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا رُوِىَ الرِّفْقُ عَنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَا رُوِىَ عَنْهُمُ الْخَيْرُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْمُعَلّى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ أَرْقَمَ الْكُوفِىِّ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَيُّمَا أَهْلَ بَيْتٍ أُعْطُوا حَظَّهُمْ مِنَ الرِّفْقِ ، فَقَدْ وَسَّعَ اللّهُ عَلَيْهِمْ فِى الرِّزْقِ ، وَالرِّفْقُ فِى تَقْدِيرِ الْمَعِيشَهِ خَيْرٌ مِنَ السَّعَهِ فِى الْمَالِ ، وَالرِّفْقُ لَا يَعْجِزُ عَنْهُ شَىْءٌ ، وَالتَّبْذِيرُ لَا يَبْقى مَعَهُ شَىْءٌ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از معاویه بن وهب ، از معاذ بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : نرمی نمودن با مردم مبارک است ، و درشتی نمودن شوم و نامبارک» .

از او ، از ابن محبوب ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جلصاحب رفق است . رفق را دوست می دارد و بر رفق عطا می کند ، آن چه را که بر عنف و درشتی کردن عطا نمی کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : رفق بر چیزی گذاشته نشد ، مگر آنکه آن را آرایش داد ، و از چیزی برداشته نشد ، مگر آنکه آن را زشت گردانید» .

علی ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که آن را مرفوع ساخته به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود :«به درستی که زیادتی و برکت در رفق است . و هر که از رفق محروم شود ، از هر خوبی محروم گردد» .

از او ، عبداللّه بن مغیره ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رفق از خاندانی دور نشد ، مگر آنکه هر خوبی از ایشان دور شد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از ابراهیم بن محمد ثقفی ، از علی بن معلیّ ، از اسماعیل بن یسار ، از احمد بن زیاد بن ارقم (و بنا بر بعضی از نسخ کافی ، از ارقم کوفی) ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر خاندانی که بهره خویش را از رفق عطا شدند ، خدا در باب روزی بر ایشان وسعت داد . و رفق در اندازه کردن معیشت و اسباب زندگانی ، بی زیاده و نقصان ، از وسعت در مال و کثرت آن بهتر است . و رفق چیزی از آن درنماند ، و اسراف کردن چیزی با آن باقی نماند . به درستی که خدای عز و جل صاحب رفق است ، و رفق را دوست می دارد» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ رَفَعَهُ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ لِی وَ جَری بَیْنِی وَبَیْنَ رَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ کَلَامٌ فَقَالَ لِیَ :«ارْفُقْ بِهِمْ ؛ فَإِنَّ کُفْرَ أَحَدِهِمْ فِی غَضَبِهِ ، وَلَا خَیْرَ فِیمَنْ کَانَ کُفْرُهُ فِی غَضَبِهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام ، قَالَ :«الرِّفْقُ نِصْفُ الْعَیْشِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الرِّفْقَ وَیُعِینُ عَلَیْهِ ، فَإِذَا رَکِبْتُمُ الدَّوَابَّ الْعُجْفَ فَأَنْزِلُوهَا مَنَازِلَهَا ، فَإِنْ کَانَتِ الْأَرْضُ مُجْدِبَهً فَانْجُوا عَنْهَا ، وَإِنْ کَانَتْ مُخْصِبَهً فَأَنْزِلُوهَا مَنَازِلَهَا» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَوْ کَانَ الرِّفْقُ خَلْقاً یُری ، مَا کَانَ مِمَّا خَلَقَ اللّهُ شَیْءٌ أَحْسَنَ مِنْهُ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ رَفِیقٌ یُحِبُّ الرِّفْقَ ، وَمِنْ رِفْقِهِ بِکُمْ تَسْلِیلُهُ أَضْغَانَکُمْ، وَمُضَادَّهَ قُلُوبِکُمْ ، وَإِنَّهُ لَیُرِیدُ تَحْوِیلَ الْعَبْدِ عَنِ الْأَمْرِ ، فَیَتْرُکُهُ عَلَیْهِ حَتّی یُحَوِّلَهُ بِالنَّاسِخِ کَرَاهِیَهَ تَثَاقُلِ الْحَقِّ عَلَیْهِ» .

.

علی بن ابراهیم روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته ، از صالح بن عقبه ، از هشام بن احمر ، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت : حضرت به من فرمود در حالی که میان من و مردی از اهل سنّت سخنی جاری شده بود که :«با ایشان نرمی کن؛ زیرا که کفر یکی از ایشان در خشم او است . و هیچ خوبی نیست در کسی که کفرش در خشمش باشد ، که به محض خشم ، شروع کند در کفر گفتن» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن حسّان ، از موسی بن بکر ، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«رفق نصف زندگانی است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که خدا رفق را دوست می دارد و بر آن یاری می دهد؛ پس چون بر حیوان های لاغر سوار شوید ، آنها را در منزل های خودشان فرود آورید؛ پس اگر زمین خشک و بی گیاه باشد، از آن دور شوید و منزل مکنید ، و اگر زمین پر گیاه باشد ، آنها را در منزل های ایشان فرود آورید» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : اگر رفق آفریده ای بود که دیده می شد ، چیزی از آن چه خدا آفریده از آن نیکوتر نبود» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از ثعلبه ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدا صاحب رفق است و رفق را دوست می دارد . و از جمله رفقِ آن جناب نسبت به شما ، بیرون کشیدن کینه ها و مضادّه و مخالفت دل های شما است از آنها به رفق و نرمی؛ چنان که شمشیر از غلاف می کشند؛ زیرا که آن جناب اراده می فرماید که بنده را از امری بگرداند؛ پس او را بر آن امر وا می گذارد ، تا هنگامی که او را به واسطه ناسخ از آن امر می گرداند ، به جهت ناخوش داشتن سنگینی حق بر او» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا اصْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَا کَانَ أَعْظَمُهُمَا أَجْراً وَأَحَبُّهُمَا إِلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ کَانَ رَفِیقاً فِی أَمْرِهِ ، نَالَ مَا یُرِیدُ مِنَ النَّاسِ» .

59 بَابُ التَّوَاضُعِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَرْسَلَ النَّجَاشِیُّ إِلی جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَأَصْحَابِهِ ، فَدَخَلُوا عَلَیْهِ ، وَهُوَ فِی بَیْتٍ لَهُ ، جَالِسٌ عَلَی التُّرَابِ ، وَعَلَیْهِ خُلْقَانُ الثِّیَابِ». قَالَ : «فَقَالَ جَعْفَرٌ : فَأَشْفَقْنَا مِنْهُ حِینَ رَأَیْنَاهُ عَلی تِلْکَ الْحَالِ ، فَلَمَّا رَأی مَا بِنَا وَتَغَیُّرَ وُجُوهِنَا ، قَالَ : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی نَصَرَ مُحَمَّداً وَأَقَرَّ عَیْنَهُ ، أَ لَا أُبَشِّرُکُمْ؟ فَقُلْتُ : بَلی أَیُّهَا الْمَلِکُ ، فَقَالَ : إِنَّهُ جَاءَنِی السَّاعَةَ مِنْ نَحْوِ أَرْضِکُمْ عَیْنٌ مِنْ عُیُونِی هُنَاکَ ، فَأَخْبَرَنِی أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ نَصَرَ نَبِیَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله ، وَأَهْلَکَ عَدُوَّهُ ، وَأَسِرَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ، الْتَقَوْا بِوَادٍ یُقَالُ لَهُ : بَدْرٌ ، کَثِیرِ الْأَرَاکِ ، لَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ حَیْثُ کُنْتُ أَرْعی لِسَیِّدِی هُنَاکَ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِی ضَمْرَةَ . فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ : أَیُّهَا الْمَلِکُ ، فَمَا لِی أَرَاکَ جَالِساً عَلَی التُّرَابِ ، وَعَلَیْکَ هذِهِ الْخُلْقَانُ؟ فَقَالَ لَهُ : یَا جَعْفَرُ ، إِنَّا نَجِدُ فِیمَا أَنْزَلَ اللّهُ عَلی عِیسی علیه السلام أَنَّ مِنْ حَقِّ اللّهِ عَلی عِبَادِهِ أَنْ یُحْدِثُوا لَهُ تَوَاضُعاً عِنْدَ مَا یُحْدِثُ لَهُمْ مِنْ نِعْمَةٍ ، فَلَمَّا أَحْدَثَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِی نِعْمَةً بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، أَحْدَثْتُ لِلّهِ هذَا التَّوَاضُعَ . فَلَمَّا بَلَغَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ : إِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِیدُ صَاحِبَهَا کَثْرَةً ، فَتَصَدَّقُوا ؛ یَرْحَمْکُمُ اللّهُ ، وَإِنَّ التَّوَاضُعَ یَزِیدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً ، فَتَوَاضَعُوا ؛ یَرْفَعْکُمُ اللّهُ ، وَإِنَّ الْعَفْوَ یَزِیدُ صَاحِبَهُ عِزّاً ، فَاعْفُوا ؛ یُعِزَّکُمُ اللّهُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هرگز دو کس با یکدیگر صحبت نداشته اند ، مگر آنکه بزرگ ترین ایشان از روی اجر ، و دوست ترین ایشان به سوی خدای عز و جل ، نرم ترین ایشان به یار خویش بوده است» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن حسّان ، از حسن بن حسین ، از فضیل بن عثمان روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که در امر خود صاحب رفق باشد ، آن چه از مردم اراده کند می یابد» .

59 . باب در بیان تواضع و فروتنی کردنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«نجاشی (یعنی پادشاه حبشه که اصحمه نام داشت) به سوی جعفر بن ابی طالب و رفقای او که در حبشه بودند فرستاد و ایشان را طلبید؛ پس بر او داخل شدند و دیدند که در حجره ای از حجره های خویش بر روی خاک نشسته و جامه های کهنه پوشیده است» . حضرت فرمود که : «جعفر علیه السلام گفت که : ما از نجاشی ترسیدیم ، در هنگامی که او را بر این حالت دیدیم؛ پس چون دید که به ما چه رسید و روی های ما متغیّر گردید و رنگ های ما زرد شد، گفت : ستایش از برای خدایی که محمد را یاری کرد و چشم او را روشن گردانید . آیا نمی خواهید که شما را مژده دهم؟ من گفتم : بلی ، ای پادشاه! ما را مژده ده . نجاشی گفت که : در این ساعت جاسوسی از جاسوس های من ، از جانب زمین شما که در آنجا می بود به نزد من آمد و مرا خبر داد که خدای عز و جل پیغمبر خود ، محمد صلی الله علیه و آله ، را یاری نمود ، و دشمنان او را هلاک گردانید ، و فلان و فلان اسیر و دستگیر شدند ، و در وادی ای به هم رسیدند که آن را بدر می گویند و اراک (1) بسیاری در آن جاست. نجاشی گفت : به خدا سوگند که گویا من به آن موضع نظر می کنم و الحال آن را می بینم؛ زیرا که من در آنجا از برای سیّد خود شبانی می کردم و گوسفند می چرانیدم . و سیّد من مردی از بنی ضمره بود . جعفر با نجاشی گفت که : ای پادشاه! پس مرا چه می شود که تو را می بینم که بر روی خاک نشسته ای و این جامه های کهنه را پوشیده ای؟ گفت : ای جعفر! به

درستی که ما در آن چه خدا بر حضرت عیسی علیه السلام فرو فرستاده می یابیم که : از جمله حقِّ خدا بر بندگان خویش آن است که در نزد نعمتی که از برای ایشان تازه پدید می آورد ، از برای آن جناب فروتنی را اظهار کنند . و چون خدای عز و جل از برای من این نعمت را به محمد صلی الله علیه و آله احداث فرمود ، این تواضع را از برای خدا احداث نمودم؛ پس در هنگامی که این خبر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به اصحاب خویش فرمود : به درستی که صدقه مال صاحب خود را می افزاید و بیش از پیش می کند؛ پس تصدّق کنید تا خدا شما را رحم کند . و به درستی که تواضع، رفعتِ صاحبش را زیاد می گرداند؛ پس تواضع کنید تا خدا شما را بلند گرداند . و عفو ، عزّتِ صاحب خود را زیاد می سازد؛ پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز سازد» .

.

1- .و اراک به فتح همزه درختی است که از چوب آن سواک گیرند . و بعضی گفته اند : درخت شور و تلخ است.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«إِنَّ فِی السَّمَاءِ مَلَکَیْنِ مُوَکَّلَیْنِ بِالْعِبَادِ ، فَمَنْ تَوَاضَعَ لِلّهِ رَفَعَاهُ ، وَمَنْ تَکَبَّرَ وَضَعَاهُ» .

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِاللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَفْطَرَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَشِیَّهَ خَمِیسٍ فِی مَسْجِدِ قُبَا ، فَقَالَ : هَلْ مِنْ شَرَابٍ؟ فَأَتَاهُ أَوْسُ بْنُ خَوَلِیٍّ الْأَنْصَارِیُّ بِعُسٍّ مَخِیضٍ بِعَسَلٍ ، فَلَمَّا وَضَعَهُ عَلی فِیهِ نَحَّاهُ ، ثُمَّ قَالَ : شَرَابَانِ یُکْتَفی بِأَحَدِهِمَا مِنْ صَاحِبِهِ ، لَا أَشْرَبُهُ ، وَلَا أُحَرِّمُهُ ، وَلکِنْ أَتَوَاضَعُ لِلّهِ ؛ فَإِنَّ مَنْ تَوَاضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللّهُ ، وَمَنْ تَکَبَّرَ خَفَضَهُ اللّهُ ، وَمَنِ اقْتَصَدَ فِی مَعِیشَتِهِ رَزَقَهُ اللّهُ، وَمَنْ بَذَّرَ حَرَمَهُ اللّهُ ، وَمَنْ أَکْثَرَ ذِکْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللّهُ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، مِثْلَهُ . وَ قَالَ :«مَنْ أَکْثَرَ ذِکْرَ اللّهِ ، أَظَلَّهُ اللّهُ فِی جَنَّتِهِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که در آسمان دو فرشته اند که بر بندگان گماشته اند؛ پس هر که از برای خدا تواضع کند ، او را بلند گردانند و هر که تکبّر کند ، او را پست کنند» .

ابن ابی عمیر ، از عبدالرحمان بن حجّاج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبانگاه روز پنجشنبه در مسجد قبا روزه گشود و فرمود : آیا هیچ آشامیدنی هست که بیاشامم؟ اوس بن خولی انصاری قدح بزرگی از دوغ که با عسل به هم آمیخته بود به نزد آن حضرت آورد . و چون قدح را بر دهان مبارک گذاشت ، آن را دور ساخت . بعد از آن فرمود : و آشامیدنی که به یکی از آنها از دیگری که با آن است ، اکتفا توان نمود ، من آن را نمی آشامم ، و آن را بر کسی حرام نمی گردانم ، ولیکن از برای خدا تواضع می کنم؛ زیرا که هر که از برای خدا تواضع کند ، خدا او را بلند گرداند ، و هر که تکبّر نماید ، خدا او را پست سازد ، و هر که در معیشت خویش میانه روی پیش گیرد بی اسراف و تنگ گیری ، خدا او را روزی دهد ، و هر که اسراف کند ، خدا او را محروم گرداند ، و هر که مرگ را بسیار یاد کند ، خدا او را دوست دارد» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از داود حمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده و گفته است که :«هر که خدا را بسیار یاد کند ، خدا او را در بهشت خویش در سایه رحمتش جا دهد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَذْكُرُ أَنَّهُ :«أَتَى رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله مَلَكٌ ، فَقَالَ : إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُخَيِّرُكَ أَنْ تَكُونَ عَبْداً رَسُولاً مُتَوَاضِعاً ، أَوْ مَلِكاً رَسُولاً» . قَالَ : «فَنَظَرَ إِلى جَبْرَئِيلَ ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ : أَنْ تَوَاضَعْ ، فَقَالَ : عَبْداً مُتَوَاضِعاً رَسُولاً ، فَقَالَ الرَّسُولُ : مَعَ أَنَّهُ لَا يَنْقُصُكَ مِمَّا عِنْدَ رَبِّكَ شَيْئاً» قَالَ : «وَ مَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تَرْضى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ ، وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلى مَنْ تَلْقى ، وَأَنْ تَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقّاً ، وَ لَا تُحِبَّ أَنْ تُحْمَدَ عَلَى التَّقْوى» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ ، عَمَّنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلى مُوسى عليه السلام : أَنْ يَا مُوسى ، أَ تَدْرِى لِمَ اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِى دُونَ خَلْقِى؟ قَالَ : يَا رَبِّ ، وَلِمَ ذَاكَ؟» قَالَ : «فَأَوْحَى اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى إِلَيْهِ : يَا مُوسى ، إِنِّى قَلَّبْتُ عِبَادِى ظَهْراً لِبَطْنٍ ، فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَداً أَذَلَّ لِى نَفْساً مِنْكَ ؛ يَا مُوسى ، إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ أَوْ قَالَ: عَلَى الْأَرْضِ » .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَرَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا عَلَى الْمُجَذَّمِينَ وَهُوَ رَاكِبٌ حِمَارَهُ وَهُمْ يَتَغَدَّوْنَ ، فَدَعَوْهُ إِلَى الْغَدَاءِ ، فَقَالَ : أَمَا إِنِّى لَوْ لَا أَنِّى صَائِمٌ لَفَعَلْتُ ، فَلَمَّا صَارَ إِلى مَنْزِلِهِ أَمَرَ بِطَعَامٍ ، فَصُنِعَ ، وَأَمَرَ أَنْ يَتَنَوَّقُوا فِيهِ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ فَتَغَدَّوْا عِنْدَهُ ، وَتَغَدّى مَعَهُمْ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از علاء بن رزین ، از محمد بن مسلم که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که ذکر می فرمود که :«فرشته ای به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : خدای تعالی تو را مخیّر ساخته که بنده و رسول متواضع باشی یا پادشاه و رسول» . حضرت فرمود که : «پیغمبر به جبرئیل علیه السلام نظر فرمود ، و جبرئیل به دست خویش اشاره کرد که تواضع و فروتنی کن؛ پس پیغمبر فرمود که : بنده متواضع و رسول می باشم؛ پس آن فرشته ای که خدا او را فرستاده بود به پیغمبر عرض نمود که : با آنکه پادشاهی چیزی را از آن چه در نزد پروردگار تو است ، از تو کم نمی کند» . و حضرت فرمود که : «با آن فرشته ، کلیدهای تمام خزینه های زمین بود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله تواضع آن است که راضی باشی به مجلس و نشستنگاهی که پست تر باشد از جای تو؛ و آنکه سلام کنی بر هر که او را ملاقات نمایی؛ و آنکه ستیزه را ترک کنی ، و هر چند که محق باشی و حق با تو باشد؛ و دوست نداری که کسی تو را بر تقوی و پرهیزگاری مدح و ثنا گوید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن یقطین ، از آنکه او را روایت کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که : ای موسی! آیا می دانی که چرا تو را به سخن گفتن با خویش بی واسطه برگزیدم ، و با سایر خلق خود چنین نکردم؟ موسی عرض کرد که : ای پروردگار! چرا چنین کردی؟» حضرت فرمود : «می فرماید که : خدای تبارک و تعالی به سوی او وحی فرمود که : ای موسی! من همه بندگان خویش را گردانیدم و ایشان را پشت و رو کردم ، پس در میانه ایشان یکی را نیافتم که از تو ، خویش را خوارکننده تر باشد از برای من . ای موسی! به درستی که تو چون نماز را به جا می آوری ، رخ خود را بر خاک می گذاری یا آنکه فرمود که بر زمین می گذاری» . (و این تردید از راوی حدیث است نه از حضرت علیه السلام) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام به جماعتی گذشت که خوره داشتند . و آن حضرت بر الاغ خویش سوار بود و آن جماعت چاشت می خوردند؛ پس آن حضرت را به چاشت خوردن دعوت نمودند و تکلیف کردند که با ایشان طعام تناول فرماید . فرمود : اگر نه این بود که من روزه دارم ، هر آینه [تناول]می کردم و با شما چاشت می خوردم؛ پس در هنگامی که به منزل خویش رسید ، امر فرمود که طعامی بسازند ، و شروع شد به ساختن طعام . و امر فرمود که در باب آن سعی بلیغی به عمل آورند و نیکو بسازند . بعد از آن ایشان را طلبید ، و در نزد آن حضرت چاشت خوردند و حضرت با ایشان چاشت میل فرمود» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرَفِهِ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَمُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، قَالَ : نَظَرَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام إِلى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ قَدِ اشْتَرى لِعِيَالِهِ شَيْئاً وَهُوَ يَحْمِلُهُ ، فَلَمَّا رَآهُ الرَّجُلُ اسْتَحْيَا مِنْهُ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«اشْتَرَيْتَهُ لِعِيَالِكَ ، وَحَمَلْتَهُ إِلَيْهِمْ؛ أَمَا وَاللّهِ، لَوْ لَا أَهْلُ الْمَدِينَهِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْتَرِىَ لِعِيَالِىَ الشَّىْءَ ، ثُمَّ أَحْمِلَهُ إِلَيْهِمْ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«فِيمَا أَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلى دَاوُدَ عليه السلام : يَا دَاوُدُ ، كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ ، كَذلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ رَفَعَهُ إِلى أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام فِى السَّنَهِ الَّتِى قُبِضَ فِيهَا أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا لَكَ ذَبَحْتَ كَبْشاً ، وَنَحَرَ فُلَانٌ بَدَنَهً؟ فَقَالَ :«يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، إِنَّ نُوحاً عليه السلام كَانَ فِى السَّفِينَهِ ، وَكَانَ فِيهَا مَا شَاءَ اللّهُ ، وَكَانَتِ السَّفِينَهُ مَأْمُورَهً ، فَطَافَتْ بِالْبَيْتِ وَهُوَ طَوَافُ النِّسَاءِ ، وَخَلّى سَبِيلَهَا نُوحٌ عليه السلام ، فَأَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلى الْجِبَالِ : أَنِّى وَاضِعٌ سَفِينَهَ نُوحٍ عَبْدِى عَلى جَبَلٍ مِنْكُنَّ ، فَتَطَاوَلَتْ ، وَشَمَخَتْ ، وَتَوَاضَعَ الْجُودِىُّ وَهُوَ جَبَلٌ عِنْدَكُمْ فَضَرَبَتِ السَّفِينَهُ بِجُؤْجُؤِهَا الْجَبَلَ» . قَالَ : «فَقَالَ نُوحٌ عليه السلام عِنْدَ ذلِكَ : يَا مَارِى ، أَتْقِنْ ، وَهُوَ بِالسُّرْيَانِيَّهِ : يَا رَبِّ ، أَصْلِحْ» . قَالَ : فَظَنَنْتُ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَرَّضَ بِنَفْسِهِ .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی ، از هارون بن خارجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«از جمله تواضع آن است که مردی در جایی بنشیند که پست تر از شرف و بزرگواری او باشد» .

از او ، از ابن فضّال و محسن بن احمد ، از یونس بن یعقوب روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به سوی مردی از مردم مدینه نظر فرمود که از برای عیال خود چیزی خریده و آن را برداشته بود؛ پس چون آن مرد حضرت را دید از او شرم نمود . حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«این را از برای عیال خود خریده ای و برداشته ای که به سوی ایشان بری . بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر ترس مردم مدینه نبود ، دوست می داشتم که از برای عیال خود چیزی را بخرم و آن را برداشته به سوی ایشان ببرم» .

از او ، از پدرش ، از عبداللّه بن قاسم ، از عمرو بن ابی المقدام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«در آن چه خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود این بود که : ای داود! چنان که نزدیک ترین مردمان به خدا متواضعانند ، همچنین دورترین مردمان از خدا متکبّرانند» .

از او ، از پدرش ، از علی بن حکم روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی ابوبصیر که گفت : بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام داخل شدم در سالی که روح مطهّر امام جعفر صادق علیه السلام در آن قبض شد . و عرض کردم که : فدای تو گردم! تو را چه می شود که گوسفندی را سر بریدی و فلان کس شتری را به جهت قربانی نحر کرد . فرمود :«ای ابامحمد! نوح علیه السلام در کشتی بود ، و در آن بود ، آن چه خدا می خواست . و آن کشتی پر بود یا مأمور بود به طواف؛ پس در خانه کعبه طواف نمود ، و آن طواف نساء است؛ پس نوح علیه السلام آن را وا گذاشت و افسار آن را رها کرد . بعد از آن، خدای عز و جل به کوه ها وحی فرمود که : من کشتی بنده خود ، نوح را بر کوهی از شما می گذارم؛ پس آنها گردن کشی کردند و بلند شدند . و جودی فروتنی نمود ، و جودی کوهی است در نزد شما؛ پس کشتی سینه خود را به آن کوه زد» . حضرت فرمود که : «نوح علیه السلام در آن هنگام گفت : یا ماری اتقن! و آن به لغت

سریانی به این معنی است که : ای پروردگار من ! امور مرا به اصلاح آور» . ابوبصیر می گوید که : گمان کردم که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به خویش کنایه فرمود .(و مراد این است که اشاره کرد به تواضع جودی ، و به آن تواضع ، نفس مقدّس خویش را اراده نمود) .

.

عَنْهُ ، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«التَّوَاضُعُ أَنْ تُعْطِیَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَاهُ» .

وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ ، قَالَ : قُلْتُ : مَا حَدُّ التَّوَاضُعِ الَّذِی إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ ، کَانَ مُتَوَاضِعاً؟ فَقَالَ :«التَّوَاضُعُ دَرَجَاتٌ ، مِنْهَا أَنْ یَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ ، فَیُنْزِلَهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِیمٍ ، لَا یُحِبُّ أَنْ یَأْتِیَ إِلی أَحَدٍ إِلَا مِثْلَ مَا یُؤْتی إِلَیْهِ ، إِنْ رَأی سَیِّئَهً دَرَأَهَا بِالْحَسَنَهِ ، کَاظِمُ الْغَیْظِ ، عَافٍ عَنِ النَّاسِ ، وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» .

60 بَابُ الْحُبِّ فِی اللّهِ وَالْبُغْضِ فِی اللّهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ وَسَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَحَبَّ لِلّهِ وَأَبْغَضَ لِلّهِ وَأَعْطی لِلّهِ ، فَهُوَ مِمَّنْ کَمَلَ إِیمَانُهُ» .

.

60 . باب در بیان حب فی اللّه و بغض فی اللّه

از او ، از چند نفر ، از اصحاب خویش ، از علی بن اسباط ، از حسن بن جهم ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت : آن حضرت فرمود :«تواضع، آن است که به مردم عطا کنی ، آن چه را که دوست می داری که آن را به تو عطا کنند» .

و در حدیث دیگر است که گفت : عرض کردم که : چیست اندازه تواضعی که چون بنده ای آن را به فعل آورد ، متواضع باشد . فرمود که :«تواضع چندین درجه است : از جمله آنها این است که مرد قدر خویش را بشناسَد و آن را در مرتبه خویش فرود آورد با دل سالم ، و دوست ندارد که با کسی کاری بکند ، مگر مثل آن چه با او می شود . اگر بدی را ببیند ، به نیکی دفع کند ، و خشم فرو خورنده و از مردم عفوکننده باشد ، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد» .

60 . باب در بیان حب فی اللّه و بغض فی اللّه (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و سهل بن زیاد و همه ، از ابن محبوب ، از علی بن رئاب ، از ابوعبیده حذاء ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که در راه خدا یا از برای او با کسی دوستی کند ، و در راه خدا یا از برای او با کسی دشمنی ورزد ، و از برای خدا عطا کند ، از جمله کسانی است که ایمان ایشان کامل و تمام است» .

.

1- .یعنی : دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا ، که در دوستی و دشمنی ، منظور و مطمع نظر ، خدا باشد و چیزی غیر خدا ملاحظه نشود . (مترجم)

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مِنْ أَوْثَقِ عُرَی الْاِءِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِی اللّهِ ، وَتُبْغِضَ فِی اللّهِ ، وَتُعْطِیَ فِی اللّهِ ، وَتَمْنَعَ فِی اللّهِ» .

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ صَاحِبِ الطَّاقِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : وُدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِی اللّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْاِءِيمَانِ ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِی اللّهِ وَأَبْغَضَ فِی اللّهِ وَأَعْطی فِی اللّهِ وَمَنَعَ فِی اللّهِ ، فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللّهِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِی اللّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلی مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَ نُورُ أَجْسَادِهِمْ وَنُورُ مَنَابِرِهِمْ كُلَّ شَیْءٍ حَتّی يُعْرَفُوا بِهِ ، فَيُقَالُ : هؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِی اللّهِ» .

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ،قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ : أَ مِنَ الْاِءِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ :«وَ هَلِ الْاِءِيمَانُ إِلَا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ»، ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْاٰيَةَ : «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْاِءِيمانَ وَزَيَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ يَحْيی فِيمَا أَعْلَمُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُدْرِكٍ الطَّائِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ : أَیُّ عُرَی الْاِءِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا : اللّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ : الصَّلَاةُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ : الزَّكَاةُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ : الصِّيَامُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ : الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ : الْجِهَادُ . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لِكُلٍّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ ، وَلكِنْ أَوْثَقُ عُرَی الْاِءِيمَانِ الْحُبُّ فِی اللّهِ ، وَالْبُغْضُ فِی اللّهِ ، وَتَوَالِی أَوْلِيَاءِ اللّهِ ، وَالتَّبَرِّی مِنْ أَعْدَاءِ اللّهِ» .

.

ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از سعید اعرج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله محکم ترین دسته های ایمان آن است که کسی دوستی کند در راه خدا ، و دشمنی کند در راه خدا ، و عطا کند در راه خدا ، و منع کند در راه خدا ، که دوستی و دشمنی و دادن و ندادنش همه از برای خدا باشد» .

ابن محبوب ، از ابوجعفر محمد بن نعمان احول صاحب طاق ، از سلام بن مستنیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دوستی با مؤمن در راه خدا از بزرگ ترین شعبه های ایمان است . آگاه باشید که هر که در راه خدا دوستی کند ، و در راه خدا دشمنی کند ، و در راه خدا عطا کند ، و در راه خدا منع کند ، از جمله برگزیدگان خدا است».

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«کسانی که با یکدیگر دوستی می کنند در راه خدا ، در روز قیامت بر منبرهای از نور باشند ، و نور روی های ایشان ، و نور بدن های ایشان ، و نور منبرهای ایشان ، هر چیزی را روشن ساخته ، به مرتبه ای که به آن نور ، مشهور و معروف شوند و همه کس ایشان را بشناسند و بگویند که : این گروهند که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده اند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّار ، از حریز ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از دوستی و دشمنی ، که آیا هر یک از اینها از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود که :«مگر ایمان چیزی غیر از دوستی و دشمنی هست» . بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که : «حَبَّبَ اِلَیْکُمْ الْایمانَ وَزَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ اِلَیْکُمْ الْکُفْرَ وَ الْفسُوقَ وَ العِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدوُنَ» (1) و ترجمه آیه در باب آیات ولایت گذشت (2) ، مگر آخر آن که ترجمه اش این است که : «آن گروه، ایشانند که راه راست یافتگانند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن عیسی ، از ابوالحسن علی بن یحیی در آن چه من می دانم ، از عمرو بن مدرک طائی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا

صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود که : کدام دسته از دسته های ایمان استوارتر است؟ صحابه عرض کردند که : خدا و رسول او بهتر می دانند . و بعضی از ایشان گفت که : نماز ، دسته استوارتر است . و بعضی از ایشان گفت که : زکات استوارتر است . و بعضی از ایشان گفت : روزه . و بعضی از ایشان گفت : حج و عمره . و بعضی از ایشان گفت : جهاد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : از برای هر یک از آن چه گفتید فضل و افزونی هست ، امّا هیچ یک ، آن دسته محکم تر نیستند ، ولیکن محکم ترین دسته های ایمان ، دوستی در راه خدا است ، و دشمنی در راه خدا ، و دوست داشتن دوستان خدا ، و بیزاری جستن از دشمنان خدا» .

.

1- .حجرات، 7.
2- .و ایمان را محبوب شما کرد و آن را در نظرتان آراست و کفر و فسق و نافرمانی را برایتان ناپسند ساخت .

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ جَبَلَهَ الْأَخْمَسِیِّ، عَنْ أَبِیالْجَارُودِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الْمُتَحَابُّونَ فِی اللّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلی أَرْضٍ زَبَرْجَدَهٍ خَضْرَاءَ ، فِی ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ یَمِینِهِ وَکِلْتَا یَدَیْهِ یَمِینٌ وُجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَیَاضاً ، وَأَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَهِ ، یَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ کُلُّ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ ، وَکُلُّ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ ، یَقُولُ النَّاسُ : مَنْ هؤُلَاءِ؟ فَیُقَالُ : هؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِی اللّهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«إِذَا جَمَعَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِینَ وَالْاخِرِینَ ، قَامَ مُنَادٍ فَنَادی یُسْمِعُ النَّاسَ ، فَیَقُولُ : أَیْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِی اللّهِ؟» قَالَ : «فَیَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ ، فَیُقَالُ لَهُمُ : اذْهَبُوا إِلَی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسَابٍ». قَالَ : «فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ ، فَیَقُولُونَ : إِلی أَیْنَ؟ فَیَقُولُونَ : إِلَی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسَابٍ». قَالَ : «فَیَقُولُونَ : فَأَیُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَیَقُولُونَ : نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِی اللّهِ». قَالَ : «فَیَقُولُونَ : وَ أَیَّ شَیْءٍ کَانَتْ أَعْمَالُکُمْ؟ قَالُوا : کُنَّا نُحِبُّ فِی اللّهِ ، وَنُبْغِضُ فِی اللّهِ» قَالَ : «فَیَقُولُونَ : نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ» .

.

از او ، از محمد بن علی ، از عمر بن جبله احمسی ، از ابوالجارود ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : کسانی که در راه خدا با یکدیگر دوستی می کنند ، در روز قیامت بر روی زمینی از زبرجد سبز باشند ، در سایه عرش خدا ، در جانب راست آن ، و هر دو دست آن راست است . و روی های ایشان از آفتاب تابان سفیدتر و نورانی تر باشد ، و هر فرشته مقرّب و هر پیغمبر مرسلی بر ایشان غبطه برد ، به آن منزله و مرتبه ای که دارند ، و آن را آرزو کند . و مردم گویند که : این گروه کیستند؟ به ایشان گفته شود که : این گروهند که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده اند» .

از او ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از هشام بن سالم ، از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت است که فرمود :«چون خدای تعالی خلقِ اوّلین و آخرین را جمع کند ، منادی برخیزد و ندا کند که همه مردمان بشنوند ، و بگوید که : کجایند آنان که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده اند؟» حضرت فرمود : «پس طائفه ای از مردمان برخیزند . و به ایشان گفته شود که بروید به جانب بهشت ، بی حساب». فرمود که : «پس فرشتگان ایشان را پیش باز کنند و بگویند : به کجا می روید؟ می گویند : به سوی بهشت می رویم ، بی حساب» . فرمود که : «فرشتگان می گویند که : شما کدام قسم و چه گروه از مردمانید؟ می گویند : ماییم آنان که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده ایم» . فرمود که : «فرشتگان می گویند که : اعمال شما چه بود؟ می گویند که : عادت ما این بود که در راه خدا دوستی می کردیم و در راه خدا دشمنی می نمودیم» . فرمود که : «فرشتگان می گویند که : نیکو است مزد کارکنان خدا» .

.

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ : عِلْمُهُ بِاللّٰهِ ، وَمَنْ یُحِبُّ ، وَمَنْ یُبْغِضُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الرَّجُلَ لَیُحِبُّکُمْ وَمَا یَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ ، فَیُدْخِلُهُ اللّٰهُ الْجَنَّةَ بِحُبِّکُمْ ؛ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَیُبْغِضُکُمْ وَمَا یَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ ، فَیُدْخِلُهُ اللّٰهُ بِبُغْضِکُمُ النَّارَ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ الْعَرْزَمِیِّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِیکَ خَیْراً ، فَانْظُرْ إِلَی قَلْبِکَ ، فَإِنْ کَانَ یُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَیُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ ، فَفِیکَ خَیْرٌ وَاللّٰهُ یُحِبُّکَ ؛ وَإِنْ کَانَ یُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَیُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ ، فَلَیْسَ فِیکَ خَیْرٌ وَاللّٰهُ یُبْغِضُکَ ، وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْوَاسِطِیِّ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبَانٍ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَحَبَّ رَجُلاً لِلّٰهِ ، لَأَثَابَهُ اللّٰهُ عَلَی حُبِّهِ إِیَّاهُ ، وَإِنْ کَانَ الْمَحْبُوبُ فِی عِلْمِ اللّٰهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ؛ وَلَوْ أَنَّ رَجُلاً أَبْغَضَ رَجُلاً لِلّٰهِ ، لَأَثَابَهُ اللّٰهُ عَلَی بُغْضِهِ إِیَّاهُ ، وَإِنْ کَانَ الْمُبْغَضُ فِی عِلْمِ اللّٰهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ ، عَنْ بَشِیرٍ الْکُنَاسِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَدْ یَکُونُ حُبٌّ فِی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَحُبٌّ فِی الدُّنْیَا ، فَمَا کَانَ فِی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ، فَثَوَابُهُ عَلَی اللّٰهِ ؛ وَمَا کَانَ فِی الدُّنْیَا ، فَلَیْسَ بِشَیْءٍ» .

.

از او ، از علی بن حسّان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از داود بن فرقد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«سه چیز است که از نشانه های مؤمن است : یکی علمش به خدا ، که خدا را بشناسند (یا علمش به جهت خدا باشد)؛ و کسی که با کسی به سبب خدا دوستی کند ، و کسی که به سبب خدا با کسی دشمنی کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم و حفص بن بختری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مردی شما را دوست می دارد و آن چه را که شما بر آن هستید از امر تشیّع نمی داند و نمی شناسند ، و خدا او را به سبب دوستی با شما داخل بهشت می گرداند . و مردی شما را دشمن می دارد و آن چه را که شما بر آن هستید نمی شناسد ، و خدا او را به سبب دشمنی با شما در آتش جهنّم داخل می گرداند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن عزرمی ، از پدرش ، از جابر جعفی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«چون خواهی که بدانی که در تو خوبی هست ، به دل خویش نظر کن؛ پس اگر امر چنان باشد که اهل طاعتِ خدا را دوست داری و اهل معصیت او را دشمن داری ، در تو خیری هست ، و خدا تو را دوست می دارد . هر گاه چنان باشد که اهل طاعت خدا را دشمن ، و اهل معصیت او را دوست می داری ، در تو خیری نیست ، و خدا تو را دشمن می دارد . و هر مردی محشور می شود با کسی که او را دوست دارد» .

از او ، از ابوعلی واسطی ، از حسین بن ابان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«اگر مردی ، مردی را از برای خدا دوست دارد ، خدا او را بر دوستی که به آن مرد دارد ثواب دهد ، و هر چند که آن محبوب ، در علمِ خدا از اهل جهنّم باشد . و اگر مردی ، مردی را از برای خدا دشمن دارد ، خدا او را بر دشمنی که با آن مرد دارد ثواب دهد ، و هر چند که آن مبغوض ، در علم خدا از اهل بهشت باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از یحیی حلبی ، از بشیر کناسی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«گاهی دوستی در راه خدا و رسول

او باشد ، و گاهی دوستی در امر دنیا باشد؛ پس آن چه در راه خدا و رسول او باشد ، ثواب آن بر خدا است ، و آن چه در امر دنیا باشد ، هیچ نیست» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُسْلِمَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ، فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ وَابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا الْتَقى مُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَا كَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِأَخِيهِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ السَّبِيعِیِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَهَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ ، فَلَا دِينَ لَهُ» .

61 بَابُ ذَمِّ الدُّنْيَا وَالزُّهْدِ فِيهَامُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ الْجَزَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ زَهِدَ فِی الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللّهُ الْحِكْمَهَ فِی قَلْبِهِ ، وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ، وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا ، وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِماً إِلى دَارِ السَّلَامِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ جَمِيعاً ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِی بَيْتٍ ، وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِی الدُّنْيَا». ثُمَّ قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : لَا يَجِدُ الرَّجُلُ حَلَاوَهَ الْاِيمَانِ فِی قَلْبِهِ حَتّى لَا يُبَالِیَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «حَرَامٌ عَلى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَهَ الْاِيمَانِ حَتّى تَزْهَدَ فِی الدُّنْيَا» .

.

61 . باب در بیان مذمّت دنیا و بی رغبتی در آن

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه بن مهران ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«دو مسلمان به یکدیگر می رسند؛ پس بهترِ ایشان ، سخت تر ایشان است از روی دوستی با یار خویش» .

از او ، از احمد بن محمد بن ابی نصر و ابن فضّال ، از صفوان جمّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هرگز دو مؤمن به هم نرسیدند ، مگر آنکه بهتر ایشان آن بوده که دوستی او با برادرش سخت تر بوده است» .

حسین بن محمد ، از محمد بن عمران سبیعی ، از عبداللّه بن جبله ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که بر دین دوستی نکند ، و بر دین دشمنی نکند ، دین ندارد» .

61 . باب در بیان مذمّت دنیا و بی رغبتی در آنمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از هیثم بن واقد حریری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که در دنیا رغبت نداشته باشد ، خدا حکمت را در دل او ثابت گرداند ، و زبانش را به آن گویا نماید ، و او را به عیب های دنیا و درد و دوای آن بینا سازد ، و او را سالم از دنیا بیرون برد به سوی دارالسّلام» . (1)

علی بن ابراهیم ، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود منقری ، از حفص بن غیاث ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«خدا همه خیر و خوبی را در خانه ای قرار داد و کلید آن خانه را به بی رغبتی در دنیا ساخت» . بعد از آن فرمود : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مرد شیرینی ایمان را در دل خویش نمی یابد ، تا آنکه پروا نداشته باشد، هر که دنیا را بخورد و از آن منتفع گردد» . بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «حرام است بر دل های شما که شیرینی ایمان را بشناسد ، تا آنکه در دنیا بی رغبت شود» .

.

1- .یعنی خانه ای که هیچ آفت در آن نیست ، یا خانه ای که تحیّت آن سلام است ، چه تحیّت خدا و تحیّت فرشتگان بر اهل آن ، یا تحیّت بهشتیان به یکدیگر سلام است ، یا مراد خانه خدا است ، و مقصود از همه بهشت است ، و اضافه آن به سوی خدا به جهت تعظیم آن است ، چنان که در دنیا خانه کعبه معظّم و سایر مساجد را بیت اللّه می گویند . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَرَّازِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : إِنَّ مِنْ أَعْوَنِ الْأَخْلَاقِ عَلَی الدِّینِ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیَا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِیدِ ، عَنْ أَبِیهِ ، أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامعَنِ الزُّهْدِ ، فَقَالَ :«عَشَرَهُ أَشْیَاءَ ، فَأَعْلَی دَرَجَهِ الزُّهْدِ أَدْنَی دَرَجَهِ الْوَرَعِ ، وَأَعْلَی دَرَجَهِ الْوَرَعِ أَدْنَی دَرَجَهِ الْیَقِینِ ، وَأَعْلَی دَرَجَهِ الْیَقِینِ أَدْنَی دَرَجَهِ الرِّضَا ، أَلَا وَإِنَّ الزُّهْدَ فِی آیَهٍ مِنْ کِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ» » .

وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَهُوَ یَقُولُ :«کُلُّ قَلْبٍ فِیهِ شَکٌّ أَوْ شِرْکٌ فَهُوَ سَاقِطٌ ، وَإِنَّمَا أَرَادُوا بِالزُّهْدِ فِی الدُّنْیَا لِتَفْرُغَ قُلُوبُهُمْ لِلْاخِرَهِ» .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : إِنَّ عَلَامَهَ الزَّاغِبِ فِی ثَوَابِ الْاخِرَهِ زُهْدُهُ فِی عَاجِلِ زَهْرَهِ الدُّنْیَا ؛ أَمَا إِنَّ زُهْدَ الزَّاهِدِ فِی هذِهِ الدُّنْیَا لَا یَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِیهَا وَإِنْ زَهِدَ ، وَإِنَّ حِرْصَ الْحَرِیصِ عَلی عَاجِلِ زَهْرَهِ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا لَا یَزِیدُهُ فِیهَا وَإِنْ حَرَصَ ؛ فَالْمَغْبُونُ مَنْ حُرِمَ حَظَّهُ مِنَ الْاخِرَهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَثْعَمِیِّ ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا أَعْجَبَ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله شَیْءٌ مِنَ الدُّنْیَا إِلَا أَنْ یَکُونَ فِیهَا جَائِعاً خَائِفاً» .

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابوایّوب خزّاز ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : به درستی که از جمله اخلاقی که بر دین بیشتر اعانت می کند ، بی رغبتی در دنیا است» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و علی بن محمد ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود منقری ، از علی بن هاشم بن یزید ، از پدرش که مردی از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامسؤال کرد از زهد و بی رغبتی در دنیا . فرمود که :«زهد ده چیز است؛ پس درجه بلندتر زهد پارسایی است ، و درجه بلندتر پارسایی ، پست تر درجه یقین است . و درجه بلندتر یقین ، پست تر درجات رضا است . بدان و آگاه باش! که زهد در یک آیه از کتاب خدای عز و جل مذکور است و آن این است که : «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما اتاکُمْ» » (1) و ترجمه آیه مذکور شد . (2)

و به همین اسناد ، از منقری ، از سفیان بن عیینه روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت می فرمود که :«هر دلی که شک یا شرک در آن باشد، ساقط و افتاده است . و جز این نیست که به زهد این را اراده کردند ، که دل های ایشان فارغ باشد از برای امور آخرت» .

علی ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از علاء بن رزین ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : نشانه آنکه در ثواب آخرت رغبت دارد ، بی رغبتی او است در آرایش و به جهت دنیای شتابان که مال و منال است . و بدانید که بی رغبتی آنکه در این دنیا رغبت ندارد ، او را کم نمی کند از آن چه خدای عز و جلاز برایش در آن تقسیم فرموده ، و اگرچه بی رغبت باشد . و به درستی که حرص صاحب حرص بر آرایش و به جهت دنیای شتابان ، او را زیاد نمی کند در آن ، و هر چند که حرص داشته باشد؛ پس مغبون و گول خورده کسی است که از بهره آخرت خویش محروم و بی بهره باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن یحیی خثعمی ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود

:«چیزی از دنیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شگفت نیاورد و از آن خوشش نیامد ، مگر آنکه در آن ، گرسنه و ترسان باشد» .

.

1- .حدید، 23.تا بر آنچه از دستتان رفته غم مخورید و به آنچه به شما رسیده شادی مکنید .
2- .و در باب «رضا به قضای خدا» نظیر این حدیث مذکور شد ، با اختلاف در متن و سند . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيى ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«خَرَجَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله وَهُوَ مَحْزُونٌ ، فَأَتَاهُ مَلَكٌ ، وَمَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، هذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ، يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ : افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْقَصَ شَيْئاً عِنْدِى . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : الدُّنْيَا دَارُ مَنْ لَا دَارَ لَهُ ، وَلَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ . فَقَالَ الْمَلَكُ : وَالَّذِى بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً ، لَقَدْ سَمِعْتُ هذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلَكٍ يَقُولُهُ فِى السَّمَاءِ الرَّابِعَهِ حِينَ أُعْطِيتُ الْمَفَاتِيحَ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَرَّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِجَدْيٍ أَسَكَّ ، مُلْقًى عَلى مَزْبَلَهٍ مَيْتاً ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ : كَمْ يُسَاوِى هذَا؟ فَقَالُوا : لَعَلَّهُ لَوْ كَانَ حَيّاً لَمْ يُسَاوِ دِرْهَماً ، فَقَالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ ، لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللّهِ مِنْ هذَا الْجَدْيِ عَلى أَهْلِهِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِىِّ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَرَادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً زَهَّدَهُ فِى الدُّنْيَا ، وَفَقَّهَهُ فِى الدِّينِ ، وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا ؛ وَمَنْ أُوتِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ». وَقَالَ : «لَمْ يَطْلُبْ أَحَدٌ الْحَقَّ بِبَابٍ أَفْضَلَ مِنَ الزُّهْدِ فِى الدُّنْيَا ، وَهُوَ ضِدٌّ لِمَا طَلَبَ أَعْدَاءُ الْحَقِّ». قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مِمَّا ذَا؟ قَالَ : «مِنَ الرَّغْبَهِ فِيهَا» وَقَالَ : «أَ لَا مِنْ صَبَّارٍ كَرِيمٍ ، فَإِنَّمَا هِىَ أَيَّامٌ قَلَائِلُ ، أَلَا إِنَّهُ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَجِدُوا طَعْمَ الْاءِيمَانِ حَتّى تَزْهَدُوا فِى الدُّنْيَا» . قَالَ : وَسَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمَا ، وَوَجَدَ حَلَاوَهَ حُبِّ اللّهِ ، وَكَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ خُولِطَ ، وَإِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَهُ حُبِّ اللّهِ ، فَلَمْ يَشْتَغِلُوا بِغَيْرِهِ» . قَالَ : وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ الْقَلْبَ إِذَا صَفَا ضَاقَتْ بِهِ الْأَرْضُ حَتّى يَسْمُوَ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از قاسم بن یحیی ، از جدّش حسن بن راشد ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و اندوهناک بود؛ پس فرشته ای به خدمت آن حضرت آمد و با او کلیدهای همه خزینه های زمین بود . و عرض کرد که : یا محمد! اینها کلیدهای خزینه های دنیا است . پروردگارت با تو می فرماید که : خزینه ها را بگشا و آن چه خواسته باشی از آنها فراگیر ، بی آنکه چیزی را در نزد من کم کند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دنیا خانه کسی است که خانه ندارد ، و آن را جمع می کند ، کسی که عقل ندارد . فرشته عرض کرد که : سوگند به آن خدایی که تو را به راستی و درستی به پیغمبری مبعوث گردانیده ، که من شنیدم از فرشته ای که این سخن را می گفت در آسمان چهارم ، در هنگامی که این کلیدها به من عطا شد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت به بزغاله گوش بریده ای که در کنار مزبله ای افتاده و مرده بود؛ پس به اصحاب خود فرمود که : این بزغاله به چند می ارزد؟ عرض کردند : شاید که این اگر زنده می بود به یک درم نمی ارزید . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : سوگند به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است ، که هر آینه دنیا در نزد خدا خوارتر و بی مقدارتر است از این بزغاله در نزد صاحبش» .

علی بن ابراهیم ، از علی بن محمد قاسانی ، از آنکه او را ذکر کرده ، از عبداللّه بن قاسم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون خدا خیر و خوبی را به بنده ای اراده فرماید ، او را در دنیا بی رغبت گرداند ، و در امر دین او را دانشمند سازد ، و او را به عیب های دنیا بینا کند . و هر که اینها به او عطا شود ، خیر دنیا و آخرت به او عطا شده است» . و فرمود که : «کسی حق را طلب نکرده به دری که از بی رغبتی در دنیا بهتر باشد ، و آن ضدّ آن چیزی است که دشمنان حق طلب کرده اند» . عرض کردم که : فدای تو گردم! این از چیست؟ فرمود که : «از رغبت در دنیا» . و فرمود : «مگر از کسی که بسیار صابر و صاحب کرم باشد» . و احتمال دارد که معنی این باشد که آیا هیچ صبرکننده ای نیست که به واسطه بی رغبتی در دنیا کریم باشد؟ و ظاهر این است که

این معنی ظاهرتر باشد؛ زیرا که بعد از این می فرماید : «پس جز این نیست که دنیا چند روزی است بسیار کم . و بدانید که حرام است بر شما که مزه ایمان را بیابید ، تا وقتی که در دنیا رغبت نداشته باشید» . عبداللّه می گوید : و نیز شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود : «چون مؤمن خود را از دوستی دنیا خالی سازد ، بلند شود و شیرینی دوستی خدا را بیابد ، و در نزد اهل دنیا چنان باشد که گمان برند که دیوانه شده ، و جز این نیست که شیرینی دوستی خدا به آن گروه آمیخته ، و به این سبب به غیر خدا مشغول نشده اند» . راوی می گوید : و نیز از آن حضرت شنیدم که می فرمود : «به درستی که دل چون صاف شود و خباثت نفسانی و رذائل شیطانی در آن نباشد ، زمین بر او تنگ گردد و قرار نگیرد ، تا از این عالم به سوی عالم بالا بلند شود» .

.

عَلِیٌّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنِ الزُّهْرِیِّ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ شِهَابٍ ، قَالَ : سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام : أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ :«مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَهِ اللّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ مَعْرِفَهِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْیَا ، وَإِنَّ لِذلِکَ لَشُعَباً کَثِیرَهً ، وَلِلْمَعَاصِی شُعَباً ، فَأَوَّلُ مَا عُصِیَ اللّهُ بِهِ الْکِبْرُ ، وَهِیَ مَعْصِیَهُ إِبْلِیسَ حِینَ أَبی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ . وَالْحِرْصُ ، وَهِیَ مَعْصِیَهُ آدَمَ وَحَوَّاءَ حِینَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا : «فَکُلَا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَلا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ» فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَهَ بِهِمَا إِلَیْهِ ، فَدَخَلَ ذلِکَ عَلی ذُرِّیَّتِهِمَا إِلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ ، وَذلِکَ أَنَّ أَکْثَرَ مَا یَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَهَ بِهِ إِلَیْهِ . ثُمَّ الْحَسَدُ ، وَهِیَ مَعْصِیَهُ ابْنِ آدَمَ حَیْثُ حَسَدَ أَخَاهُ ، فَقَتَلَهُ ، فَتَشَعَّبَ مِنْ ذلِکَ حُبُّ النِّسَاءِ ، وَحُبُّ الدُّنْیَا ، وَحُبُّ الرِّئَاسَهِ ، وَحُبُّ الرَّاحَهِ ، وَحُبُّ الْکَلَامِ ، وَحُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَهِ ، فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ ، فَاجْتَمَعْنَ کُلُّهُنَّ فی حُبِّ الدُّنْیَا ، فَقَالَ الْأَنْبِیَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَهِ ذلِکَ : حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ ؛ وَالدُّنْیَا دُنْیَاءَانِ : دُنْیَا بَلَاغٍ ، وَدُنْیَا مَلْعُونَهٍ» .

.

علی ، از علی بن محمد قاسانی ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود منقری ، از عبدالرّزّاق بن همام ، از معمر بن راشد ، از زهری یعنی محمد بن مسلم بن شهاب روایت کرده است که گفت : از حضرت علی بن الحسین صلوات اللّه علیهما سؤال شد که : کدام یک از عمل ها در نزد خدای عز و جل بهتر است؟ فرمود که :«بعد از معرفت خدای عز و جل و معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، هیچ عملی از بغض دنیا بهتر نیست . و به درستی که آن را شعبه های بسیار باشد ، و معصیت ها را شعبه ای چند است؛ پس اوّل چیزی که خدا به آن نافرمانی شده، تکبّر است ، و آن معصیتی است که از شیطان سر زد، در هنگامی که از سجده آدم اباء و امتناع نمود و گردنکشی کرد و از جمله کافران محسوب شد . و دیگر حرص است ، و آن معصیت آدم و حوّا است، در هنگامی که خدای عز و جل به ایشان فرمود که : «کُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَلا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمینَ» (1) (و در قرآن «فَکُلا» با فاء است) یعنی : «پس بخورید از هر جا که خواهید ، و به این درخت نزدیک مشوید و از آن مخورید، که از جمله ستمکاران بر خویش می شوید». حضرت فرمود : «پس ایشان چیزی را فرا گرفتند که به آن احتیاج نداشتند ، و به این سبب حرص بر ذریّه ایشان داخل شد تا روز قیامت . و بیان این آن است که ، بیشتر آن چه فرزند آدم طلب می کند، چیزی است که به آن احتیاج ندارد . بعد از آن، حسد و بدخواهی مردم است ، و آن معصیت قابیل پسر آدم است؛ زیرا که ، بر هابیل برادر خویش حسد برد و او را کشت . بعد از آن ، دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و مهتری و دوستی راحت[ی]و دوستی سخن گفتن و دوستی علوّ و برتری و دوستی ثروت و بسیاری مال ، از آن متشعّب گردید؛ پس اینها هفت خصلت شدند که همه آنها در دوستی دنیا جمع گردیدند ، و لهذا پیغمبران و دانایان بعد از شناخت این امر گفتند که : دوستی دنیا ، سرِ همه گناهان است . و دنیا دو قسم است : یکی دنیای بلاغ ، که به قدر کفایت و رسانیدن است؛ و دیگری دنیای ملعون ، و آن دنیایی است که به قدر کفاف افزون باشد» .

.

1- .اعراف، 19.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ فِی طَلَبِ الدُّنْیَا إِضْرَاراً بِالْاٰخِرَهِ ، وَفِی طَلَبِ الْاٰخِرَهِ إِضْرَاراً بِالدُّنْیَا ، فَأَضِرُّوا بِالدُّنْیَا ؛ فَإِنَّهَا أَحَقُّ بِالْإِضْرَارِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَرَّازِ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : حَدِّثْنِی بِمَا أَنْتَفِعُ بِهِ . فَقَالَ :«یَا أَبَا عُبَیْدَهَ ، أَکْثِرْ ذِکْرَ الْمَوْتِ ؛ فَإِنَّهُ لَمْ یُکْثِرْ إِنْسَانٌ ذِکْرَ الْمَوْتِ إِلَا زَهِدَ فِی الدُّنْیَا» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ أَیْمَنَ ، عَنْ دَاوُدَ الْأَبْزَارِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«مَلَکٌ یُنَادِی کُلَّ یَوْمٍ: ابْنَ آدَمَ ، لِدْ لِلْمَوْتِ ، وَاجْمَعْ لِلْفَنَاءِ ، وَابْنِ لِلْخَرَابِ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا : إِنَّ الدُّنْیَا قَدِ ارْتَحَلَتْ مُدْبِرَهً ، وَإِنَّ الْاٰخِرَهَ قَدِ ارْتَحَلَتْ مُقْبِلَهً ، وَلِکُلٍّ وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا بَنُونَ ؛ فَکُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْاٰخِرَهِ ، وَلَا تَکُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْیَا . أَلَا وَکُونُوا مِنَ الزَّاهِدِینَ فِی الدُّنْیَا ، الرَّاغِبِینَ فِی الْاٰخِرَهِ . أَلَا إِنَّ الزَّاهِدِینَ فِی الدُّنْیَا اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطاً ، وَالتُّرَابَ فِرَاشاً ، وَالْمَاءَ طِیباً ، وَقُرِّضُوا مِنَ الدُّنْیَا تَقْرِیضاً . أَلَا وَمَنِ اشْتَاقَ إِلَی الْجَنَّهِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ ، وَمَنْ زَهِدَ فِی الدُّنْیَا هَانَتْ عَلَیْهِ الْمَصَائِبُ . أَلَا إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً کَمَنْ رَأی أَهْلَ الْجَنَّهِ فِی الْجَنَّهِ مُخَلَّدِینَ ، وَکَمَنْ رَأی أَهْلَ النَّارِ فِی النَّارِ مُعَذَّبِینَ ، شُرُورُهُمْ مَأْمُونَهٌ ، وَقُلُوبُهُمْ مَحْزُونَهٌ ؛ أَنْفُسُهُمْ عَفِیفَهٌ ، وَحَوَائِجُهُمْ خَفِیفَهٌ ؛ صَبَرُوا أَیَّاماً قَلِیلَهً ، فَصَارُوا بِعُقْبی رَاحَهٍ طَوِیلَهٍ . أَمَّا اللَّیْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ ، تَجْرِی دُمُوعُهُمْ عَلی خُدُودِهِمْ ، وَهُمْ یَجْأَرُونَ إِلی رَبِّهِمْ ، یَسْعَوْنَ فِی فَکَاکِ رِقَابِهِمْ . وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ ، عُلَمَاءُ ، بَرَرَهٌ ، أَتْقِیَاءُ ، کَأَنَّهُمْ الْقِدَاحُ قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ مِنَ الْعِبَادَهِ ، یَنْظُرُ إِلَیْهِمُ النَّاظِرُ ، فَیَقُولُ : مَرْضی وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ أَمْ خُولِطُوا فَقَدْ خَالَطَ الْقَوْمَ أَمْرٌ عَظِیمٌ مِنْ ذِکْرِ النَّارِ وَمَا فِیهَا» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن بکیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که در طلب کردن دنیا ، گزند رسانیدن است به آخرت . و در طلب کردن آخرت ، ضرر رسانیدن است به دنیا؛ پس به دنیا ضرر برسانید؛ زیرا که آن سزاوارتر است به ضرر رسانیدن به آن» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابوایّوب خزّاز ، از ابوعبیده حذّاء روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : مرا حدیث فرما به چیزی که به آن منتفع شوم . فرمود که :«ای ابوعبیده! بسیار مرگ را یاد کن؛ زیرا که هیچ آدمی مرگ را بسیار یاد نکند ، مگر آنکه در دنیا بی رغبت شود» .

از او ، از علی بن حکم ، از حکم بن ایمن ، از داود ابزاری روایت است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«فرشته ای هست که پیوسته ندا می کند در هر روز ، که ای فرزند آدم! بِزای از برای مردن ، و جمع کن از برای نیست شدن ، و بساز از برای ویران گشتن» (چه عاقبت آنکه زاد ، می میرد ، و آن چه جمع شده ، فانی می شود ، و آن چه ساخته شده ، ویران می گردد) .

از او ، از علی بن حکم ، از عمر بن ابان ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین صلوات اللّه علیهما فرمود که : دنیا ، بار بسته ، پشت به شما نموده ، و آخرت ، بار بسته ، رو به شما می آید . و هر یک از دنیا و آخرت را پسرانی چند هستند؛ یعنی کسانی که به هر یک از اینها منسوبند؛ پس از جمله پسران آخرت و اهل آن باشید ، و از پسران دنیا و اهل آن مباشید . و از جمله زاهدان در دنیا باشید که در آخرت رغبت دارند . و به درستی که زاهدان در دنیا ، زمین را فرش و خاک را فراش یعنی رختخواب خویش گردانیدند ، و آب را داروی خوشبو فرا گرفتند ، و به مقر امن جدایی از دنیا به غایت بریده شدند . و بدانید که هر که به سوی بهشت مشتاق باشد ، از خواهش های نفس بگذرد و عشقش به آنها تمام شود . و هر که از آتش جهنّم بترسد ، از محرّمات الهی باز گردد و رو به آن نرود . و هر که در دنیا رغبت نداشته باشد ، مصیبت های دنیا بر او سهل و آسان باشد . به درستی که خدا را بندگانی چند هستند که در یقین به امور آخرت ، چون کسی هستند که اهل

بهشت را در بهشت مخلّد و جاوید دیده باشد ، و مانند کسی هستند که اهل دوزخ را در دوزخ معذّب دیده باشد . بدی های ایشان مأمون است که مردم از آنها ایمن و در امانند ، و دل های ایشان اندوهناک و نفس های ایشان با عفّت ، و حاجت های ایشان در غایت آسانی و خفّت . چند روز کمی صبر کردند ، پس به عاقبتِ نیکو که خوشی و آسایش طولانی است منتقل شدند . امّا در شب می ایستند و پای های خود را به صف می کشند یعنی جفت می کنند ، و قطرات آبِ دیده های ایشان بر رخسارهای ایشان روان می گردد ، و ایشان به سوی پروردگار خویش تضرّع و زاری می نمایند و فریاد و استغاثه می کنند ، و در آزادی تن و رهایی کردن خویش از آتش و قید عذاب سعی و کوشش به جا می آورند . و امّا در روز بردبارانی چندند ، دانایان و نیکان وپرهیزگاران که در باریکی و لاغری شباهت به تیرها دارند ، و خوف از عبادت ، ایشان را تراشیده ، و ناخن ترس ، صفحه بدن ایشان را خراشیده است . آنکه به سوی ایشان نظر می کند می گوید که : ایشان بیمارند ، و حال آنکه با ایشان هیچ دردی نیست و بیماری ندارند ، یا می گوید که : دیوانه شده اند ، و این گروه را امر عظیمی آمیخته ، از یاد آتش جهنّم و آن چه در آن است» .

.

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ الْمُؤْمِنِ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَقَالَ :«یَا جَابِرُ ، وَاللّهِ إِنِّی لَمَحْزُونٌ ، وَ إِنِّی لَمَشْغُولُ الْقَلْبِ» . قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، وَمَا شُغْلُکَ؟ وَمَا حُزْنُ قَلْبِکَ؟ فَقَالَ : «یَا جَابِرُ ، إِنَّهُ مَنْ دَخَلَ قَلْبَهُ صَافِی خَالِصِ دِینِ اللّهِ ، شَغَلَ قَلْبَهُ عَمَّا سِوَاهُ ؛ یَا جَابِرُ ، مَا الدُّنْیَا؟ وَمَا عَسی أَنْ تَکُونَ الدُّنْیَا؟ هَلْ هِیَ إِلَا طَعَامٌ أَکَلْتَهُ ، أَوْ ثَوْبٌ لَبِسْتَهُ ، أَوِ امْرَأَهٌ أَصَبْتَهَا؟ یَا جَابِرُ ، إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ لَمْ یَطْمَئِنُّوا إِلَی الدُّنْیَا بِبَقَائِهِمْ فِیهَا ، وَلَمْ یَأْمَنُوا قُدُومَهُمُ الْآخِرَهَ . یَا جَابِرُ ، الْآخِرَهُ دَارُ قَرَارٍ ، وَالدُّنْیَا دَارُ فَنَاءٍ وَزَوَالٍ ، وَلکِنْ أَهْلُ الدُّنْیَا أَهْلُ غَفْلَهٍ ، وَکَأَنَّ الْمُؤْمِنِینَ هُمُ الْفُقَهَاءُ ، أَهْلُ فِکْرَهٍ وَعِبْرَهٍ ، لَمْ یُصِمَّهُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ جَلَّ اسْمُهُ مَا سَمِعُوا بِآذَانِهِمْ ، وَلَمْ یُعْمِهِمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ مَا رَأَوْا مِنَ الزِّینَهِ بِأَعْیُنِهِمْ ، فَفَازُوا بِثَوَابِ الْآخِرَهِ کَمَا فَازُوا بِذلِکَ الْعِلْمِ . وَ اعْلَمْ یَا جَابِرُ ، أَنَّ أَهْلَ التَّقْوی أَیْسَرُ أَهْلِ الدُّنْیَا مَؤُونَهً ، وَأَکْثَرُهُمْ لَکَ مَعُونَهً ، تَذْکُرُ فَیُعِینُونَکَ ، وَإِنْ نَسِیتَ ذَکَّرُوکَ ، قَوَّالُونَ بِأَمْرِ اللّهِ ، قَوَّامُونَ عَلی أَمْرِ اللّهِ ، قَطَعُوا مَحَبَّتَهُمْ بِمَحَبَّهِ رَبِّهِمْ ، وَوَحَشُوا الدُّنْیَا لِطَاعَهِ مَلِیکِهِمْ ، وَنَظَرُوا إِلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلی مَحَبَّتِهِ بِقُلُوبِهِمْ ، وَعَلِمُوا أَنَّ ذلِکَ هُوَ الْمَنْظُورُ إِلَیْهِ لِعَظِیمِ شَأْنِهِ ، فَأَنْزِلِ الدُّنْیَا کَمَنْزِلٍ نَزَلْتَهُ ثُمَّ ارْتَحَلْتَ عَنْهُ ، أَوْ کَمَالٍ وَجَدْتَهُ فِی مَنَامِکَ ، فَاسْتَیْقَظْتَ وَلَیْسَ مَعَکَ مِنْهُ شَیْءٌ ، إِنِّی إِنَّمَا ضَرَبْتُ لَکَ هذَا مَثَلاً ؛ لِأَنَّهَا عِنْدَ أَهْلِ اللُّبِّ وَالْعِلْمِ بِاللّهِ کَفَیْءِ الظِّلَالِ . یَا جَابِرُ ، فَاحْفَظْ مَا اسْتَرْعَاکَ اللّهُ جَلَّ وَعَزَّ مِنْ دِینِهِ وَحِکْمَتِهِ ، وَلَا تَسْأَلَنَّ عَمَّا لَکَ عِنْدَهُ إِلَا مَا لَهُ عِنْدَ نَفْسِکَ ، فَإِنْ تَکُنِ الدُّنْیَا عَلی غَیْرِ مَا وَصَفْتُ لَکَ ، فَتَحَوَّلْ إِلی دَارِ الْمُسْتَعْتَبِ ، فَلَعَمْرِی لَرُبَّ حَرِیصٍ عَلی أَمْرٍ قَدْ شَقِیَ بِهِ حِینَ أَتَاهُ ، وَلَرُبَّ کَارِهٍ لِأَمْرٍ قَدْ سَعِدَ بِهِ حِینَ أَتَاهُ ، وَذلِکَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیَمْحَقَ الْکافِرِینَ» » .

.

از او ، از علی بن حکم ، از ابوعبداللّه مؤمن ، از جابر روایت است که گفت : بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم : فرمود که :«ای جابر! به خدا سوگند که من محزون و اندوهناکم و دلم مشغول است» . عرض کردم : فدای تو گردم! چه چیز تو را مشغول ساخته؟ و چه دلت را اندوهناک گردانیده است؟ فرمود که : «ای جابر! به درستی که کسی که خالصِ دین خدا ، که صاف و بی غش باشد ، در دلش داخل شود ، دل او را رو گَردان کند ، از آن چه غیر خدا باشد . ای جابر! دنیا چیست؟ و چه امیدواری به دنیا می باشد؟ آیا دنیا چیزی هست غیر از طعامی که آن را خورده ای ، یا جامه ای که آن را پوشیده ، یا زنی که به آن رسیده ای و با او جماع کرده ای؟ ای جابر! به درستی که مؤمنان به سوی دنیا مطمئن نشدند به بقای خویش در آن ، و از ورود و آمدن خویش در آخرت ایمنی ندارند . ای جابر! آخرت ، خانه ای است که آماده گردیده از برای آرام گرفتن ، و دنیا ، خانه فنا و نیستی است ، ولیکن اهل دنیا ، اهل غفلت اند ، و گویا مؤمنانند که دانشمندانند و اهل اندیشه و پندند ، که آن چه به گوش های خویش شنیدند ، ایشان را از ذکر خدا جلّ اسمه کر نساخت ، و آن چه را که دیدند به چشم های خویش از آرایش دنیا ، ایشان را از یاد خدا کور نگردانید؛ پس به ثواب آخرت رستگاری یافتند ، چنان که به این علم و دانش رستگار شدند . و بدان ای جابر! که صاحبان تقوی ، اخراجات(وهزینه های) ایشان از همه اهل دنیا آسان تر است ، و یاری ایشان، تو را از اهل دنیا بیشتر . حاجت خویش را ذکر می کنی ، پس تو را یاری می کنند ، و اگر فراموش نمایی ، به خاطرت می آورند ، و به امر خدا بسیار سخن گویند ، و بر سر امر خدا به غایت ایستادگی داشته باشند و آن را محافظت نمایند . دوستی خود را به دوستی پروردگار خویش بریدند ، و به جهت طاعت پادشاه و مالک خویش از دنیا وحشت به هم رسانیدند ، و به سوی خدای عز و جل و به دوستی آن جناب به دل های خویش نظر نمودند ، و دانستند که آن جناب کسی است که باید هر کسی به سوی او نظر کند ، به جهتِ شأن بزرگی که دارد؛ پس دنیا را فرود آور ، مانند منزلی که در آن فرود آمدی ، بعد از آن بار بربستی و از آن کوچ کردی، یا مانند مالی که آن را در خواب خویش یافتی ، بعد از آن بیدار شدی و از آن مال چیزی با تو نیست . و من این را از برایت مثل نزدم ، مگر از برای آنکه دنیا در نزد اهل لبّ و صاحبان مغز که قشری نیستند، و خداوندِ علم و معرفت به خدا ، چون برگشته از سایه ها است (1) . ای جابر ، پس محافظت کن آن چه را که خدای عز و جلرعایت آن را از تو خواسته از دین و حکمت خویش . و

البتّه سؤال مکن از آن چه از برای تو در نزد او است از روزی ، ولیکن سؤال کن آن چه را که از برای او است در نزد تو از طاعت ، تا تو را بر ادای آن توفیق دهد» . (و عبادت احتمال غیر از این معنی نیز دارد ، ولیکن آن چه مذکور شد ظاهرتر است) . تتمّه حدیث آنکه حضرت به جابر می فرماید : «پس اگر دنیا به وضعی دیگر باشد ، غیر از آن چه من از برایت وصف کردم ، منتقل شو از آن و برو به خانه آنکه رضاجویی می کند و آشتی می طلبد یعنی آخرت ». چه هر یک از اهل دنیا و آنکه به آن میل دارد ، در روز قیامت رضاجویی می کند و آشتی می طلبد ، و هر چند که مقصود ایشان به عمل نیاید . و حضرت می فرماید : «پس به جان خودم سوگند که بسا کسی هست که حریص است در کاری ، که در هنگامی که بر او وارد شده ، به واسطه آن بدبخت شده . و بسا کسی هست که امری را ناخوش دارد ، و در هنگامی که بر او وارد شده ، به سبب آن نیک بخت گردیده ، و این است معنی قول خدای عز و جل «وَلِيُمَحِّصَ اللّهُ الَّذينَ امَنوُا وَيَمْحَقَ الْكافِرينَ» (2) ؛ یعنی : «و نیز گردانیدن دولت و عشرت و نکبت و عسرت در میان مردمان ، از برای آن است که پاک و پاکیزه گرداند خدا آنان را که ایمان آورده اند ، و کافران را نیست سازد و هلاک گرداند» .

.

1- .یعنی دنیا نزد خردمند مانند سایه ای در حال زوال است .
2- .آل عمران، 141.

ص: 344

. .

ص: 345

. .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ ، عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللّهُ : جَزَی اللّهُ الدُّنْیَا عَنِّی مَذَمَّةً بَعْدَ رَغِیفَیْنِ مِنَ الشَّعِیرِ : أَتَغَدّی بِأَحَدِهِمَا ، وَأَتَعَشّی بِالْاخَرِ ، وَبَعْدَ شَمْلَتَیِ الصُّوفِ : أَتَّزِرُ بِإِحْدَاهُمَا ، وَأَتَرَدّی بِالْأُخْری» .

وَ عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنِ الْمُثَنّی ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ أَبُو ذَرٍّ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ یَقُولُ فِی خُطْبَتِهِ : یَا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ ، کَأَنَّ شَیْئاً مِنَ الدُّنْیَا لَمْ یَکُنْ شَیْئاً ، إِلَا مَا یَنْفَعُ خَیْرُهُ وَیَضُرُّ شَرُّهُ ، إِلَا مَنْ رَحِمَ اللّهُ . یَا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ ، لَا یَشْغَلْکَ أَهْلٌ وَلَا مَالٌ عَنْ نَفْسِکَ ، أَنْتَ یَوْمَ تُفَارِقُهُمْ کَضَیْفٍ بِتَّ فِیهِمْ ، ثُمَّ غَدَوْتَ عَنْهُمْ إِلی غَیْرِهِمْ ، وَالدُّنْیَا وَالْاخِرَةُ کَمَنْزِلٍ تَحَوَّلْتَ مِنْهُ إِلی غَیْرِهِ ، وَمَا بَیْنَ الْمَوْتِ وَالْبَعْثِ إِلَا کَنَوْمَةٍ نِمْتَهَا ، ثُمَّ اسْتَیْقَظْتَ مِنْهَا . یَا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ ، قَدِّمْ لِمَقَامِکَ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ؛ فَإِنَّکَ مُثَابٌ بِعَمَلِکَ ، کَمَا تَدِینُ تُدَانُ یَا مُبْتَغِیَ الْعِلْمِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیی ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا لِی وَلِلدُّنْیَا ، إِنَّمَا مَثَلِی وَمَثَلُهَا کَمَثَلِ الرَّاکِبِ ، رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِی یَوْمٍ صَائِفٍ ، فَقَالَ تَحْتَهَا ، ثُمَّ رَاحَ وَتَرَکَهَا» .

.

از او ، از علی بن حکم ، از موسی بن بکر ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود :«ابوذر گفت که : خدا دنیا را از جانب من مذمّت جزا دهد، بعد از دو گرده از نان جو که به یکی از آنها چاشت کنم و به دیگری شام کنم، و بعد از دو جامه پشمینه که یکی را لنگ و دیگری را ردا گردانم» .

و از او ، از علی بن حکم ، از مثنّی ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«ابوذر در خطبه خویش می گفت که : ای جوینده علم ! گویا چیزی از دنیا هیچ نبوده ، مگر آن چه خوبِ آن نفع بخشد ، و بدِ آن ضرر رساند ، مگر کسی که خدا او را رحم کند . ای جوینده علم ! هیچ یک از اهل و مال ، تو را از نفس تو مشغول نسازند که به کار خویش نپردازی . تو در روزی که از ایشان جدا می شوی ، مانند میهمانی هستی که در میان ایشان شب را به روز آورده باشی ، و بعد از آن صبح کردی ، و از ایشان درگذشتی و به سوی غیر ایشان رفتی . و دنیا و آخرت چون منزلی است که از آن به غیر آن منتقل کردی ، مابین مردن و زنده شدن و برانگیخته شدن از قبرها . نیست مرگ مانند خوابکی که آن را به عمل آوری و در آن بخوابی؛ پس از آن خواب ، بیدار شوی . ای جوینده علم ! از برای ایستادن خویش در نزد خدای عز و جل عمل خیر را پیش دار؛ زیرا که تو به عمل خویش مثاب و مأجور خواهی بود . ای جوینده علم ! چنان که می کنی جزا داده می شوی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از قاسم بن یحیی ، از جدّش حسن بن راشد ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : مرا با دنیا چه کار؟ ! و من و دنیا با هم چه مناسبت داریم؟ ! جز این نیست که داستان من چون داستان سواره ای است که در روز بسیار گرمی درختی از برایش نمودار شود؛ پس در زیر آن درخت قیلوله کند ، بعد از آن برود و آن درخت را وا گذارد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عُقْبَهَ الْأَزْدِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«مَثَلُ الْحَرِیصِ عَلَی الدُّنْیَا کَمَثَلِ دُودَهِ الْقَزِّ ، کُلَّمَا ازْدَادَتْ عَلی نَفْسِهَا لَفّاً ، کَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتّی تَمُوتَ غَمّاً». قَالَ : وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «کَانَ فِیمَا وَعَظَ بِهِ لُقْمَانُ ابْنَهُ : یَا بُنَیَّ ، إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا قَبْلَکَ لِأَوْلَادِهِمْ ، فَلَمْ یَبْقَ مَا جَمَعُوا ، وَلَمْ یَبْقَ مَنْ جَمَعُوا لَهُ ، وَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مُسْتَأْجَرٌ قَدْ أُمِرْتَ بِعَمَلٍ ، وَوُعِدْتَ عَلَیْهِ أَجْراً ، فَأَوْفِ عَمَلَکَ ، وَاسْتَوْفِ أَجْرَکَ ، وَلَا تَکُنْ فِی هذِهِ الدُّنْیَا بِمَنْزِلَهِ شَاهٍ وَقَعَتْ فِی زَرْعٍ أَخْضَرَ ، فَأَکَلَتْ حَتّی سَمِنَتْ ، فَکَانَ حَتْفُهَا عِنْدَ سِمَنِهَا ، وَلکِنِ اجْعَلِ الدُّنْیَا بِمَنْزِلَهِ قَنْطَرَهٍ عَلی نَهَرٍ جُزْتَ عَلَیْهَا وَتَرَکتَهَا ، وَلَمْ تَرْجِعْ إِلَیْهَا آخِرَ الدَّهْرِ ، أَخْرِبْهَا وَلَا تَعْمُرْهَا ؛ فَإِنَّکَ لَمْ تُؤْمَرْ بِعِمَارَتِهَا . وَ اعْلَمْ أَنَّکَ سَتُسْأَلُ غَداً إِذَا وَقَفْتَ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَرْبَعٍ : شَبَابِکَ فِیمَا أَبْلَیْتَهُ؟ وَعُمُرِکَ فِیمَا أَفْنَیْتَهُ؟ وَمَالِکَ مِمَّا اکْتَسَبْتَهُ وَفِیمَا أَنْفَقْتَهُ؟ فَتَأَهَّبْ لِذلِکَ ، وَأَعِدَّ لَهُ جَوَاباً ، وَلَا تَأسَ عَلی مَا فَاتَکَ مِنَ الدُّنْیَا ؛ فَإِنَّ قَلِیلَ الدُّنْیَا لَا یَدُومُ بَقَاؤُهُ ، وَکَثِیرَهَا لَا یُؤْمَنُ بَلَاؤُهُ ، فَخُذْ حِذْرَکَ ، وَجِدَّ فِی أَمْرِکَ ، وَاکْشِفِ الْغِطَاءَ عَنْ وَجْهِکَ ، وَتَعَرَّضْ لِمَعْرُوفِ رَبِّکَ ، وَجَدِّدِ التَّوْبَهَ فِی قَلْبِکَ ، وَاکْمُشْ فِی فَرَاغِکَ ، قَبْلَ أَنْ یُقْصَدَ قَصْدُکَ ، وَیُقْضی قَضَاؤُکَ ، وَیُحَالَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ مَا تُرِیدُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یحیی بن عقبه ازدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود که : داستان حریص بر دنیا ، چون داستان کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر خود می پیچید ، دوریش از بیرون آمدن بیشتر باشد ، تا آنکه از روی غم و اندوه بمیرد» . یحیی می گوید : و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «در آن چه لقمان پسر خویش را به آن پند داد این بود که : ای فرزند عزیز من! به درستی که مردمانِ پیش از تو ، از برای فرزندان خود جمع کردند؛ پس آن چه جمع کردند ، و آنکه آن را برایش جمع کردند ، هیچ یک نماندند . و نیستی تو ،مگر بنده اجیر شده ، که خدا تو را اجیر و مزدور خود گردانیده ، تا از برای او کار کنی . و به کاری مأمور شده ای ، و بر آن به مزدی وعده داده شده ای؛ پس کار خود را تمام کن و مزد خویش را تمام بگیر . و در این دنیا به منزله گوسفندی مباش که در کشت سبزی افتد ، پس بخورد تا فربه شود ، بعد از آن مرگش ، در نزد فربه شدنش باشد؛ چه گوسفند چون فربه شد ، او را سر می برند . ولکن دنیا را به منزله پلی قرار داده که بر روی نهری بسته باشد که تو بر بالای آن بگذری ، و آن را بگذاری ، و تا آخر دهر و عمر خویش به سوی آن باز نگردی . دنیا را خراب بگذار و تعمیر مکن آن را؛ زیرا که تو مأمور به عبادت آن نشده ای . و بدان که زود باشد که تو در فردا سؤال شوی ، چون در نزد خدای عز و جل بایستی ، از چهار چیز : یکی جوانی خویش ، که آن را در چه چیز کهنه گردانیدی و به پیری رسانیدی؛ دویم عمر خویش را ، که آن را در چه چیز فانی و تمام کردی؛ سیم و چهارم از مال خویش ، که آن را از چه راه کسب کردی و پیدا نمودی؟ و در چه مصرف آن را صرف کردی؟ پس از برای این امر آماده شو و از برایش جوابی را آماده کن . و اندوه مخور بر آن چه از دنیا تو را فوت شود؛ زیرا که ، کمی از دنیا ، پیوسته باقی نباشد و دوامی ندارد ، و بسیارِ آن از بلایش ایمن نمی توان بود؛ پس آن چه را که باعث حفظ و نگاهداری تو است فرا گیر ، و در کار خویش جد و جهد به عمل آور ، و پرده را از روی خویش زائل کن ، و متعرّض نیکی پروردگار خود شو ، و توبه را در دل خود تازه کن ، و در هنگام فراغ خویش ، دامن همّت را بر زن و شتاب کن و کوشش به جا آور ، پیش از آنکه به جانب تو قصد شود ، و فضای تو گذارده شود ، و حیلوله و منع واقع شود در میان تو و آن چه می خواهی» (یعنی پیش از مردن) .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«فِیمَا نَاجَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسی علیه السلام : یَا مُوسی ، لَا تَرْکَنْ إِلَی الدُّنْیَا رُکُونَ الظَّالِمِینَ ، وَرُکُونَ مَنِ اتَّخَذَهَا أَباً وَأُمّاً . یَا مُوسی ، لَوْ وَکَلْتُکَ إِلی نَفْسِکَ لِتَنْظُرَ لَهَا ، إِذاً لَغَلَبَ عَلَیْکَ حُبُّ الدُّنْیَا وَزَهْرَتُهَا . یَا مُوسی ، نَافِسْ فِی الْخَیْرِ أَهْلَهُ ، وَاسْتَبِقْهُمْ إِلَیْهِ ؛ فَإِنَّ الْخَیْرَ کَاسْمِهِ ، وَاتْرُکْ مِنَ الدُّنْیَا مَا بِکَ الْغِنی عَنْهُ ، وَلَا تَنْظُرْ عَیْنُکَ إِلی کُلِّ مَفْتُونٍ بِهَا وَ مُوکَلٍ إِلی نَفْسِهِ . وَ اعْلَمْ أَنَّ کُلَّ فِتْنَةٍ بَدْؤُهَا حُبُّ الدُّنْیَا ، وَلَا تَغْبِطْ أَحَداً بِکَثْرَةِ الْمَالِ ؛ فَإِنَّ مَعَ کَثْرَةِ الْمَالِ تَکْثُرُ الذُّنُوبُ لِوَاجِبِ الْحُقُوقِ ، وَلَا تَغْبِطَنَّ أَحَداً بِرِضَی النَّاسِ عَنْهُ حَتّی تَعْلَمَ أَنَّ اللّهَ رَاضٍ عَنْهُ ، وَلَا تَغْبِطَنَّ مَخْلُوقاً بِطَاعَةِ النَّاسِ لَهُ ؛ فَإِنَّ طَاعَةَ النَّاسِ لَهُ وَاتِّبَاعَهُمْ إِیَّاهُ عَلی غَیْرِ الْحَقِّ هَلَاکٌ لَهُ وَلِمَنِ اتَّبَعَهُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ ، عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ : إِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْیَا کَمَثَلِ الْحَیَّهِ ، مَا أَلْیَنَ مَسَّهَا وَفِی جَوْفِهَا السَّمُّ النَّاقِعُ ، یَحْذَرُهَا الرَّجُلُ الْعَاقِلُ ، وَیَهْوِی إِلَیْهَا الصَّبِیُّ الْجَاهِلُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«کَتَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلی بَعْضِ أَصْحَابِهِ یَعِظُهُ : أُوصِیکَ وَنَفْسِی بِتَقْوی مَنْ لَا تَحِلُّ مَعْصِیَتُهُ ، وَلَا یُرْجی غَیْرُهُ ، وَلَا الْغِنی إِلَا بِهِ ؛ فَإِنَّ مَنِ اتَّقَی اللّهَ ، جَلَّ وَعَزَّ وَقَوِیَ وَشَبِعَ وَرَوِیَ وَرُفِعَ عَقْلُهُ عَنْ أَهْلِ الدُّنْیَا ، فَبَدَنُهُ مَعَ أَهْلِ الدُّنْیَا ، وَقَلْبُهُ وَعَقْلُهُ مُعَایِنُ الْاخِرَهِ ، فَأَطْفَأَ بِضَوْءِ قَلْبِهِ مَا أَبْصَرَتْ عَیْنَاهُ مِنْ حُبِّ الدُّنْیَا ، فَقَذَّرَ حَرَامَهَا ، وَجَانَبَ شُبُهَاتِهَا ، وَأَضَرَّ وَ اللّهِ بِالْحَلَالِ الصَّافِی إِلَا مَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْ کِسْرَهٍ مِنْهُ یَشُدُّ بِهَا صُلْبَهُ ، وَثَوْبٍ یُوَارِی بِهِ عَوْرَتَهُ مِنْ أَغْلَظِ مَا یَجِدُ وَأَخْشَنِهِ ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ فِیمَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ ثِقَهٌ وَلَا رَجَاءٌ ، فَوَقَعَتْ ثِقَتُهُ وَرَجَاؤُهُ عَلی خَالِقِ الْأَشْیَاءِ ، فَجَدَّ وَاجْتَهَدَ وَأَتْعَبَ بَدَنَهُ حَتّی بَدَتِ الْأَضْلَاعُ ، وَغَارَتِ الْعَیْنَانِ ، فَأَبْدَلَ اللّهُ لَهُ مِنْ ذلِکَ قُوَّهً فِی بَدَنِهِ وَشِدَّهً فِی عَقْلِهِ ، وَمَا ذُخِرَ لَهُ فِی الْاخِرَهِ أَکْثَرُ ، فَارْفُضِ الدُّنْیَا ؛ فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْیَا یُعْمِی وَیُصِمُّ وَیُبْکِمُ وَیُذِلُّ الرِّقَابَ ؛ فَتَدَارَکْ مَا بَقِیَ مِنْ عُمُرِکَ ، وَلَا تَقُلْ غَداً أَوْ بَعْدَ غَدٍ ؛ فَإِنَّمَا هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَی الْأَمَانِیِّ وَالتَّسْوِیفِ حَتّی أَتَاهُمْ أَمْرُ اللّهِ بَغْتَهً وَهُمْ غَافِلُونَ ، فَنُقِلُوا عَلی أَعْوَادِهِمْ إِلی قُبُورِهِمُ الْمُظْلِمَهِ الضَّیِّقَهِ وَقَدْ أَسْلَمَهُمُ الْأَوْلَادُ وَالْأَهْلُونَ ،

فَانْقَطِعْ إِلَى اللّهِ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ مِنْ رَفْضِ الدَّنْيَا وَعَزْمٍ لَيْسَ فِيهِ انْكِسَارٌ وَلَا انْخِزَالٌ ؛ أَعَانَنَا اللّهُ وَإِيَّاكَ عَلَى طَاعَتِهِ ، وَوَفَّقَنَا اللّهُ وَإِيَّاكَ لِمَرْضَاتِهِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«در آن چه خدای عز و جل با موسی علیه السلام به آن راز فرمود این بود که : ای موسی! میل مکن به سوی دنیا ، مانند میل کردن ستمکاران ، و مثل میل کردن کسی که آن را پدر و مادر خویش گردانیده باشد . ای موسی! اگر تو را به خودت وا گذارم که خود متوجّه باشی ، در آن هنگام ، دوستی دنیا و آرایش و به جهت آن از مال و منال ، بر تو غالب شود . ای موسی! با اهل خیر و خوبی در خوبی رغبت کن به طور مغالبه ، که نگذاری که بر تو پیشی گیرد ، و تو ایشان را به سوی آن پیشی گیر؛ زیرا که خیر و خوبی مانند نام آن است . و ترک کن از دنیا آن چه را که با تو از آن بی نیازی حاصل است . و باید که چشمت نگاه نکند به سوی هر فریفته به دنیا ، و آنکه به خود وا گذاشته شده . و بدان که هر فتنه ای آغاز آن دوستی دنیا است . و بر کسی به بسیاری مال غبطه مبر و حسرت او مخور؛ زیرا که با بسیاری مال ، گناهان بسیار می شود ، به جهت حقوق واجبی که در مال می باشد . و البتّه بر کسی غبطه مبر به خوشنودی مردم از وی ، تا بدانی که خدا از او خشنود است . و البتّه بر آفریده ای غبطه مبر به آنکه مردم او را اطاعت می کنند؛ زیرا که اطاعت کردن مردمان برای او ، و پیروی کردن ایشان او را ، بر امری که حق نباشد ، سبب هلاکت است از برای او ، و از برای آنکه او را پیروی نموده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از غیاث بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در کتاب علی علیه السلام مذکور است که : جز این نیست که داستان دنیا ، چون داستان مار است که بدن آن و آن چه دست به آن می رسد بسیار نرم است ، و در اندران آن زهری است به غایت کشنده ، و مرد عاقل از آن می ترسد و پرهیز می کند ، و کودک جاهل با نهایت شوق به سوی آن میل می نماید» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه به سوی بعضی از اصحاب خویش نوشت و او را پند می داد که : تو را و خویش را وصیّت می کنم به پرهیز کردن و ترسیدن از خدا ، آن که نافرمانی او روا نباشد ، و از غیر او امیدواری نیست ، و بی نیازی

به هم نرسد ، مگر به واسطه او؛ زیرا که هر که از خدا بپرهیزد ، عزّت یابد و قوّت به هم رساند ، و سیر و سیراب گردد ، و عقلش از اهل دنیا بلند شود؛ پس تنش با اهل دنیا باشد ، و دل و عقلش آخرت را ببیند ، و به روشنی دل خویش ، فرو نشاند آن چه را که چشمهایش دیده از دوستی دنیا . و حرام آن را پلید داند و به آن میل نکند ، و از آن چه شبهه ناک باشد دوری نماید . و به خدا سوگند که به حلال صاف که غبار کدورت شبهه بر آن ننشسته باشد ، بدن خود را ضرر رساند ، و از آن نیز نخورد ، مگر آن چه او را چاره ای از آن نباشد؛ از نان پاره ای که پشت خود را به آن سخت کند ، و جامه ای که عورت خویش را به آن بپوشاند . و پنهان کند از ستبرتر و درشت ترینِ آن چه بیابد و از برایش میسّر شود . و در آن چه او را از آن چاره ای نباشد ، او را عمید و امیدی نباشد؛ پس اعتماد و امیدش بر خدا که آفریننده چیزها است واقع شود ، و جد و جهد کند و سعی و کوشش بلیغی به جا آورد ، و بدن خود را در تعب و رنج اندازد ، تا آنکه استخوان های دنده اش ظاهر و نمایان شود ، و چشمهایش در سرش فرود رود . بعد از آن خدا او را بدل این ، یک نوع قوّتی در بدن ، و یک قسم شدّتی در عقلش عطا کند ، و آن چه از برای او ذخیره فرمود در آخرت ، از این بیشتر است؛ پس دنیا را ترک کن؛ زیرا که دوستی دنیا کور و کر و گنگ می گرداند ، و گردن ها را ذلیل و رام می سازد؛ پس آن چه را که از عمرت باقی مانده دریاب ، و مگو که فردا یا پس فردا چنین خواهم کرد؛ زیرا که کسانی که پیش از تو بوده اند هلاک نشدند ، مگر به سبب ایستادگی ایشان بر سر آرزوها ، و وپس انداختن کارها ، تا آنکه عذاب خدا بر ایشان وارد شد ناگاه ، و ایشان بی خبران بودند؛ پس ایشان را بر بالای چوب های جنازه گذاشتند ، و به سوی قبرهای تاریک و تنگ خویش نقل کردند ، و فرزندان و کسانی که داشتند ایشان را وا گذاشتند؛ پس از همه جهانیان بریده شو ، و به سوی درِ خدا بگریز ، و پناه بَر با دل بازگردانیده به سوی آن جناب ، از وا گذاشتنِ دنیا ، و عزم و دلبستگی که در آن شکستگی و بریدگی نباشد .(و احتمال دارد که معنی این باشد که هر که دنیا را ترک کند و دل بر ترک آن ببندد ، شکستگی و بریدگی در او نباشد) . خدا ما و تو را بر طاعت خویش یاری نماید ، و خدا ما و تو را از برای رضای خویش توفیق دهد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ وَغَیْرِهِ ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَثَلُ الدُّنْیَا کَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ ، کُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ ازْدَادَ عَطَشاً حَتّی یَقْتُلَهُ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ :«قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ لِلْحَوَارِیِّینَ : یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ ، لَا تَأْسَوْا عَلی مَا فَاتَکُمْ مِنَ الدُّنْیَا ، کَمَا لَا یَأْسی أَهْلُ الدُّنْیَا عَلی مَا فَاتَهُمْ مِنْ دِینِهِمْ إِذَا أَصَابُوا دُنْیَاهُمْ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره و غیر او ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«داستان دنیا چون داستان آب دریا است ، که تشنه هر چه از آن بنوشد، تشنگی اش بیفزاید ، تا آنکه او را بکشد» .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از وشّاء روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود :«عیسی بن مریم به حوّاریان فرمود که : ای فرزندان یعقوب! اندوه مخورید بر آن چه از شما فوت شده از دنیا ،چنانچه اهل دنیا اندوه نمی خورند بر آن چه از ایشان فوت شود از دینِ ایشان ، هرگاه به دنیای خویش برسند و آن را بیابند» .

.

62 بَابٌالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي ، لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضَيْعَتَهُ ، وَضَمَّنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ ، وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَهِ كُلِّ تَاجِرٍ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَبَهَائِي وَعُلُوِّ ارْتِفَاعِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَا جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ ، وَهِمَّتَهُ فِي آخِرَتِهِ ، وَضَمَّنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ ، وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَهِ كُلِّ تَاجِرٍ» .

63 بَابُ الْقَنَاعَةِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ هِلَالٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«إِيَّاكَ أَنْ تُطْمِحَ بَصَرَكَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ ، فَكَفَى بِمَا قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله : «فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَلا أَوْلادُهُمْ» وَقَالَ : «وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياهِ الدُّنْيا» فَإِنْ دَخَلَكَ مِنْ ذلِكَ شَيْءٌ ، فَاذْكُرْ عَيْشَ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؛ فَإِنَّمَا كَانَ قُوتُهُ الشَّعِيرَ ، وَحَلْوَاهُ التَّمْرَ ، وَوَقُودُهُ السَّعَفَ إِذَا وَجَدَهُ» .

.

62 . باب

63 . باب در بیان قناعت

62 بابحسین بن محمد اشعری ، از معلیّ بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از عاصم بن حمید ، از ابوعبیده ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل می فرماید که : سوگند یاد می کنم به عزّت و جلال و بزرگی و برتری و رفعت مکان خویش ، که هیچ بنده ای خواهش و امر مرا بر خواهش خود برنگزیند ، مگر آنکه پیشه ای او را بر او به قدر کفاف قرار دهم ، و چنان کنم که از برای قوت او بس باشد . و روزی او را در ضمن آسمان ها و زمین قرار دهم ، یا آنها را ضامن روزی او گردانم ، و از برایش از پس تجارت هر تاجری باشم» . و ظاهر این است که مراد این باشد که ، آن چه به هر تاجری می رسد از نفع ، به او می رسانم .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از علاء بن رزین ، از ابن سنان ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل فرموده است که : سوگند یاد می کنم به عزّت و جلال و بزرگی و نیکویی و زیبایی و برتری رفعت خویش ، که هیچ بنده مؤمنی خواهش مرا بر خواهش خویش برنگزیند در باب چیزی از امر دنیا ، مگر آنکه بی نیازی او را در خودش قرار دهم ، که به هیچ کس احتیاج نداشته باشد ، و همّت او را در امر آخرتش مقصود گردانم ، که مشغول و مبتلی به امور دنیا نباشد ، و روزی او را در ضمن آسمان ها و زمین قرارداد کنم ، که از هر جا به او برسد ، و از برایش از پس تجارت هر تاجری باشم » به آن معنی که در حدیث پیش گذشت .

63 . باب در بیان قناعت (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان ، از زید شحّام ، از عمرو بن هلال روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«بپرهیز از آنکه دیده ات بنگرد به کسی که از تو بالاتر است . و کافی است آن چه خدای عز و جل به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرموده که : و «لا تُعْجِبکَ اَمْوالُهُمْ وَلا اَوْلادُهُمْ» (2) (و در قرآن (فَلا) با فاء است ، و در موضعی که با واو است، (وَ اَوْلادُهُمْ) ، بدون لا است) یعنی : «پس باید که متعجّب نسازد تو را و به شگفت نیاورد مال های ایشان یعنی منافقان ، و

نه فرزندان ایشان» . و فرمود که : «ولا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ اِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الحَیوهِ الدُّنْیا» (3) ؛ یعنی : «و باز مگشا نظر هر دو چشم خود را به سوی آن چه بهره مند گردانیدیم به آن صنف ها را از ایشان ، در حالی که به جهت و آرایش زندگی دنیا است» . و حضرت فرمود : «پس اگر به جهت این، چیزی در دلت داخل شود ، زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آور ، که قوت آن حضرت غیر از نان جو چیزی نبود ، و حلوا و شیرینی آن حضرت منحصر بود در خرما ، و هیزمش نبود ، مگر شاخ درخت خرمای خشکیده ، چون آن را می یافت و از برایش دست به هم می داد ، و اگر نمی یافت ، آن هم نبود» .

.

1- .و آن راضی شدن است به اندک و زیاد نخواستن ، و راضی شدن به هر چه باشد . (مترجم)
2- .توبه ، 55 .
3- .طه، 131.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ جَمِيعاً ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ سَأَلَنَا أَعْطَيْنَاهُ ، وَمَنِ اسْتَغْنى أَغْنَاهُ اللّٰهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ رَضِيَ مِنَ اللّٰهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْمَعَاشِ ، رَضِيَ اللّٰهُ مِنْهُ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَاهِ : ابْنَ آدَمَ ، كُنْ كَيْفَ شِئْتَ ؛ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ ، مَنْ رَضِيَ مِنَ اللّٰهِ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ ، قَبِلَ اللّٰهُ مِنْهُ الْيَسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ ؛ وَمَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ ، خَفَّتْ مَؤُونَتُهُ ، وَزَكَتْ مَكْسَبَتُهُ ، وَخَرَجَ مِنْ حَدِّ الْفُجُورِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ لَمْ يُقْنِعْهُ مِنَ الرِّزْقِ إِلَا الْكَثِيرُ ، لَمْ يَكْفِهِ مِنَ الْعَمَلِ إِلَا الْكَثِيرُ ؛ وَمَنْ كَفَاهُ مِنَ الرِّزْقِ الْقَلِيلُ ، فَإِنَّهُ يَكْفِيهِ مِنَ الْعَمَلِ الْقَلِيلُ».

.

حسین بن محمد بن عامر روایت کرده است ، از معلیّ بن محمد و علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد و هر دو ،از وشّاء ، از احمد بن عائذ ، از ابوخدیجه سالم بن مکرّم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که از ما سؤال کند، به او عطا می کنیم ، و هر که بی نیازی جُوید، خدا او را بی نیاز گرداند» .

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هیثم بن واقد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که به اندک از اسباب زندگانی از خدا خشنود باشد ، خدا به اندک از عمل خیر از او راضی شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از عبداللّه بن قاسم ، از عمرو بن ابی المقدام ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«در تورات نوشته است که : ای فرزند آدم ! به هر وضع و کیفیّتی که خواهی باش ، چنان که می کنی ، جزا داده می شوی . هر که به کمی از روزی راضی باشد از خدا ، خدا اندکی از عمل را از او بپذیرد ، و هر که به کمی از حلال راضی باشد ، مؤنتش[=هزینه اش]سبک گردد ، و طلب کردن روزیش پاک و پاکیزه باشد، یا کسبش برکت به هم رساند ، و از حدّ نافرمانی خدا بیرون رود» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از محمد بن عرفه ، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که از روزی او را قانع نکند ، مگر آن چه بسیار باشد ، کفایت نکند او را از عمل ، مگر آنکه بسیار باشد ، و هر که اندکی او را از روزی ای کفایت کند ، اندکی از عمل خیر او را کفایت کند» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ یَقُولُ : ابْنَ آدَمَ ، إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ مِنَ الدُّنْیَا مَا یَکْفِیکَ ، فَإِنَّ أَیْسَرَ مَا فِیهَا یَکْفِیکَ ؛ وَإِنْ کُنْتَ إِنَّمَا تُرِیدُ مَا لَا یَکْفِیکَ ، فَإِنَّ کُلَّ مَا فِیهَا لَا یَکْفِیکَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِیِّ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ مُکْرَمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«اشْتَدَّتْ حَالُ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : لَوْ أَتَیْتَ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلْتَهُ ، فَجَاءَ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَلَمَّا رَآهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله ، قَالَ : مَنْ سَأَلَنَا أَعْطَیْنَاهُ ، وَمَنِ اسْتَغْنی أَغْنَاهُ اللّٰهُ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : مَا یَعْنِی غَیْرِی ، فَرَجَعَ إِلَی امْرَأَتِهِ ، فَأَعْلَمَهَا ، فَقَالَتْ : إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله بَشَرٌ ، فَأَعْلِمْهُ ، فَأَتَاهُ ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، قَالَ : مَنْ سَأَلَنَا أَعْطَیْنَاهُ ، وَمَنِ اسْتَغْنی أَغْنَاهُ اللّٰهُ ، حَتّی فَعَلَ الرَّجُلُ ذلِکَ ثَلَاثاً ، ثُمَّ ذَهَبَ الرَّجُلُ ، فَاسْتَعَارَ مِعْوَلًا ، ثُمَّ أَتَی الْجَبَلَ ، فَصَعِدَهُ فَقَطَعَ حَطَباً ، ثُمَّ جَاءَ بِهِ ، فَبَاعَهُ بِنِصْفِ مُدٍّ مِنْ دَقِیقٍ ، فَرَجَعَ بِهِ ، فَأَکَلَهُ ، ثُمَّ ذَهَبَ مِنَ الْغَدِ ، فَجَاءَ بِأَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ ، فَبَاعَهُ ، فَلَمْ یَزَلْ یَعْمَلُ وَیَجْمَعُ حَتّی اشْتَرَی مِعْوَلًا ، ثُمَّ جَمَعَ حَتّی اشْتَرَی بَکْرَیْنِ وَغُلَاماً ، ثُمَّ أَثْرَی حَتّی أَیْسَرَ ، فَجَاءَ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَأَعْلَمَهُ کَیْفَ جَاءَ یَسْأَلُهُ ، وَکَیْفَ سَمِعَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : قُلْتُ لَکَ : مَنْ سَأَلَنَا أَعْطَیْنَاهُ ، وَمَنِ اسْتَغْنی أَغْنَاهُ اللّٰهُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که : ای فرزند آدم ! اگر چنانی که از دنیا می خواهی آن چه تو را کفایت کند ، کمتر چیزی که در آن است ، تو را کفایت می کند . و اگر چنانی که نمی خواهی ، مگر آن چه تو را کفایت نکند ، آن چه در آن است، تو را کفایت نخواهد کرد» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از عبدالرحمان بن محمد اسدی ، از سالم بن مکرّم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حال مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار سخت و پریشان شد . زن آن مرد به وی گفت که : کاش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفتی و از آن حضرت چیزی طلب می کردی ! پس آن مرد به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد ، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود که : هر که از ما چیزی خواهد، به او می دهیم ، و هر که بی نیازی جوید ، خدا او را بی نیاز گرداند . آن مرد گفت که : از این سخن غیر مرا قصد ندارد و مقصود آن حضرت منم . بعد از آن، به سوی زنش برگشت و او را اعلام کرد . زنش گفت که : رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان است؛ یعنی معلوم نیست که این امر را بداند؛ زیرا که این غیب است ، و چون چنین است او را اعلام کن؛ پس آن مرد دوباره به خدمت حضرت آمد ، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود که : هر که از ما سؤال کند، به او عطا می کنیم ، و هر که بی نیازی جوید ، خدا او را بی نیاز گرداند . تا آنکه آن مرد سه مرتبه چنین کرد . بعد از آن رفت و تبرتیشه ای را از کسی به عاریت گرفت و به کوه آمد ، و بر آن بالا رفت و قدری هیزم کند؛ پس آن را آورد و فروخت به نیم مدّ (1) [حدود 375 گرم] از آرد ، به خانه برگشت و آن را خورد . و در فردا رفت و بیش از آن چه در روز اوّل آورده بود هیزم آورد ، و پیوسته کار می کرد و جمع می نمود تا آنکه تبر تیشه ای را خرید . بعد از آن، جمع کرد تا آنکه دو کنیز و یک غلام خرید . بعد از آن، مالش بسیار شد ، تا آنکه توانگر گردید؛ پس به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد ، و آن حضرت را اعلام کرد که چگونه آمده بود که از آن حضرت چیزی طلب کند ، و چگونه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : با تو گفتم که هر که از ما سؤال کند، به او عطا می کنیم ، و هر که بی نیازی جوید ، خدا او را بی نیاز گرداند» .

.

1- .و مدّ ، به ضمّ میم و تشدید دال صد و پنجاه و سه مثقال و نیم مثقال صیرفی است . و بنابراین بهای هیزمش هفتاد و شش مثقال و سه چهار یک مثقال آرد بود . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْفُرَاتِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَرَادَ أَنْ یَکُونَ أَغْنَی النَّاسِ ، فَلْیَکُنْ بِمَا فِی یَدِ اللّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِی یَدِ غَیْرِهِ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَوْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیهماالسلام ، قَالَ :«مَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللّهُ ، فَهُوَ مِنْ أَغْنَی النَّاسِ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ ، عَنْ حَمْزَهَ بْنِ حُمْرَانَ ، قَالَ : شَکَا رَجُلٌ إِلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَنَّهُ یَطْلُبُ فَیُصِیبُ وَلَا یَقْنَعُ ، وَتُنَازِعُهُ نَفْسُهُ إِلی مَا هُوَ أَکْثَرُ مِنْهُ؟ وَقَالَ : عَلِّمْنِی شَیْئاً أَنْتَفِعُ بِهِ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنْ کَانَ مَا یَکْفِیکَ یُغْنِیکَ ، فَأَدْنی مَا فِیهَا یُغْنِیکَ ؛ وَإِنْ کَانَ مَا یَکْفِیکَ لَا یُغْنِیکَ ، فَکُلُّ مَا فِیهَا لَا یُغْنِیکَ» .

عَنْهُ ، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام :«مَنْ رَضِیَ مِنَ الدُّنْیَا بِمَا یُجْزِیهِ ، کَانَ أَیْسَرُ مَا فِیهَا یَکْفِیهِ ؛ وَمَنْ لَمْ یَرْضَ مِنَ الدُّنْیَا بِمَا یُجْزِیهِ ، لَمْ یَکُنْ فِیهَا شَیْءٌ یَکْفِیهِ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حکم ، از حسین بن فرات ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خواهد که بی نیازترین مردم باشد ، باید که اعتمادش بر آن چه در دست قدرت خدا است ، بیشتر باشد از اعتمادش به آن چه در دست غیر آن جناب است» (یعنی به غیر خدا اصلاً اعتماد نداشته باشد) .

از او ، از ابن فضّال ، از عاصم بن حمید ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت است که فرمود :«هر که قناعت کند به آن چه خدا او را روزی کرده ، از جمله بی نیازترین مردمان است» .

از او ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از حمزه بن حمران روایت است که گفت : مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کرد که طلب می کند و به مطلوب خویش می رسد ، و قناعت نمی کند ، و نفسش با او منازعه می نماید و او را می دارد بر اینکه برود به سوی آن چه از آن بیشتر است . و عرض کرد که : چیزی به من تعلیم کن که به آن منتفع شوم . حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«اگر آن چه تو را بس باشد، تو را بی نیاز می گرداند ، پست ترین آن چه در آن است، تو را بی نیاز می گرداند ، و اگر چنان باشد که آن چه تو را بس باشد ، تو را بی نیاز نگرداند ، همه آن چه در آن است، تو را بی نیاز نمی گرداند» .

از او ، از چند نفر از اصحاب ما ، از حنان بن سدیر روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :هر که راضی باشد از دنیا به آن چه او را مجزی و کافی باشد ، کمترین آن چه در آن است او را بس باشد ، و هر که از دنیا به آن چه او را کافی باشد ، راضی نباشد ، در آن چیزی نباشد که او را بس باشد .

.

64 بَابُ الْكَفَافِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : إِنَّ مِنْ أَغْبَطِ أَوْلِيَائِی عِنْدِی رَجُلاً خَفِيفَ الْحَالِ ، ذَا حَظٍّ مِنْ صَلَاةٍ ، أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ بِالْغَيْبِ ، وَكَانَ غَامِضاً فِی النَّاسِ ، جُعِلَ رِزْقُهُ كَفَافاً ، فَصَبَرَ عَلَيْهِ ، عُجِّلَتْ مَنِيَّتُهُ ، فَقَلَّ تُرَاثُهُ ، وَقَلَّ بَوَاكِيهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : طُوبی لِمَنْ أَسْلَمَ ، وَكَانَ عَيْشُهُ كَفَافاً» .

النَّوْفَلِيُّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَالْكَفَافَ ، وَارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ الْمَالَ وَالْوَلَدَ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ ، رَفَعَهُ إِلی عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا ، قَالَ :«مَرَّ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِرَاعِی إِبِلٍ ، فَبَعَثَ يَسْتَسْقِيهِ ، فَقَالَ : أَمَّا مَا فِی ضُرُوعِهَا فَصَبُوحُ الْحَیِّ ، وَأَمَّا مَا فِی آنِيَتِنَا فَغَبُوقُهُمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوُلْدَهُ . ثُمَّ مَرَّ بِرَاعِی غَنَمٍ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَسْتَسْقِيهِ ، فَحَلَبَ لَهُ مَا فِی ضُرُوعِهَا ، وَأَكْفَأَ مَا فِی إِنَائِهِ فِی إِنَاءِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِشَاةٍ ، وَقَالَ : هذَا مَا عِنْدَنَا ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ نَزِيدَكَ زِدْنَاكَ؟» قَالَ : «فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكَفَافَ . فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، دَعَوْتَ لِلَّذِی رَدَّكَ بِدُعَاءٍ عَامَّتُنَا نُحِبُّهُ ، وَدَعَوْتَ لِلَّذِی أَسْعَفَكَ بِحَاجَتِكَ بِدُعَاءٍ كُلُّنَا نَكْرَهُهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ مَا قَلَّ وَكَفی خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَأَلْهی ، اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ» .

.

64 . باب در بیان کفاف

64 . باب در بیان کفاف (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از چندین نفر ، از عاصم بن حمید ، از ابوعبیده حذّاء روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جل فرموده که : از جمله خوشحال ترین دوستان من در نزد من ، و آنکه مردم بیشتر باید بر او غبطه برند ، مردی است که میان پشتش سبک باشد (و این کنایه است از آنکه مال و عیالش بسیار نباشد که پشت او را سنگین کرده باشند . و بنابر بعضی از نسخ کافی ، مردی است که حالش به دشواری و درویشی گذرد در زندگانی دنیا) ، و صاحب بهره و بخت باشد از نماز، و عبادتِ پروردگار خویش را در پنهانی نیکو کند ، و در میان مردم گمنام باشد ، و روزی خود را به قدر کفاف قرار داده و بر آن صبر کند ، و مرگ به سوی او بشتابد ، و میراثش کم و گریه کنندگان بر او اندک باشند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خوشا حال کسی که مسلمان باشد و اسباب زندگانی اش به قدر کفاف باشد» .

نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بار خدایا ! محمد و آل محمد و آنکه محمد و آل محمد را دوست دارد ، عفّت ، و به قدر کفاف روزی کن ، و آنکه محمد و آل محمد را دشمن دارد ، مال و فرزندان روزی کن» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از یعقوب بن یزید ، از ابراهیم بن محمد نوفلی که آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامکه فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله به شترچرانی گذشت؛ پس کسی را فرستاد که از او شیر طلب کند . شترچران گفت که : امّا آن چه در پستان های شتر است ، شربت بامدادی این قبیله است که در بامداد می نوشند ، و امّا آن چه در ظرف های ما است ، شراب شبانگاهی ایشان است . بعد از آنکه فرستاده خبر آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بار خدایا ! مال و فرزند

او را بسیار گردان . بعد از آن به گوسفندچرانی گذشت ، و کسی را به سوی آن شبان فرستاد که از او شیر طلب کند؛ پس شبان آن چه را که در پستان های گوسفندان بود، از برای او دوشید ، و آن چه شیر در ظرفش بود، در ظرف رسول خدا صلی الله علیه و آله سرنگون کرد و در آن ریخت ، و آن را با یک گوسفند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت که : اینک، آن چیزی است که در نزد ما بود ، و اگر خواسته باشی زیادتر به تو دهیم ، تو را زیادتر می دهیم» . حضرت فرمود که : «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! او را به قدر کفاف روزی ده . بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کرد که : یا رسول اللّه ! از برای آنکه تو را رد کرد ، دعا کردی به دعایی که ما همه آن را دوست می داریم و می خواهیم ، و دعا کردی از برای آنکه حاجتت را روا کرد ، به دعایی که ما همه آن را ناخوش داریم و نمی خواهیم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که آن چه کم باشد و کفایت کند ، بهتر است از آن چه بسیار باشد و این کس را مشغول گرداند . بار خدایا! محمد و آل محمد را به قدر کفاف روزی ده» .

.

1- .و کفاف به فتح کاف ، آن قدر قوت است که بس باشد و مانند[این چنین]چیزی، و امّا کفاف به کسر کاف : گرداگرد چیزی و دامن های ریگ پشت ها و دامن های پیراهن ها است و آن ، در این مقام ، درست نیست و مناسبتی با آن چه عقد باب از برای آن شده ، ندارد . ولیکن آن چه در فارسی مشهور شده ، کفاف به کسر کاف است . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ : یَحْزَنُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنُ إِنْ قَتَّرْتُ عَلَیْهِ ، وَذلِکَ أَقْرَبُ لَهُ مِنِّی ، وَیَفْرَحُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنُ إِنْ وَسَّعْتُ عَلَیْهِ ، وَذلِکَ أَبْعَدُ لَهُ مِنِّی» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه وآله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : إِنَّ مِنْ أَغْبَطِ أَوْلِیَائِی عِنْدِی عَبْداً مُؤْمِناً ، ذَا حَظٍّ مِنْ صَلَاحٍ ، أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ ، وَعَبَدَ اللّهَ فِی السَّرِیرَهِ ، وَکَانَ غَامِضاً فِی النَّاسِ ، فَلَمْ یُشَرْ إِلَیْهِ بِالْأَصَابِعِ ، وَکَانَ رِزْقُهُ کَفَافاً ، فَصَبَرَ عَلَیْهِ ، فَعَجَّلَتْ بِهِ الْمَنِیَّةُ ، فَقَلَّ تُرَاثُهُ ، وَقَلَّتْ بَوَاکِیهِ» .

.

از او ، از پدرش ، از ابوالبختری ، از امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل می فرماید که : بنده مؤمن من اندوهناک می شود اگر نفقه را بر او تنگ کنم ، و حال آنکه آن تنگ گیری او را به من نزدیک تر می گرداند ، و بنده مؤمن من شاد می شود اگر بر او توسعه و گشادی دهم و روزی او را فراخ گردانم ، با آنکه آن توسعه او را از من دورتر می گرداند» .

حسین بن محمد از احمد بن اسحاق ، از بکر بن محمد ازدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل فرموده است که : از جمله خوشحال ترین دوستان من در نزد من ، و آنکه مردم بیشتر باید بر او غبطه برند ، بنده مؤمنی است که صاحب بهره و بخت باشد ، از صلاح و شایستگی و عبادت پروردگار . خویش را نیکو کند ، و خدا را در نهانی عبادت کند ، و در میان مردم گمنام باشد که به انگشتان به سویش اشاره نشود و انگشت نما نباشد ، و روزیش به قدر کفاف باشد و بر آن صبر کند ، و مرگ او را بشتاباند و میراثش کم و گریه کنندگان بر او اندک باشند» .

.

65 بَابُ تَعْجِيلِ فِعْلِ الْخَيْرِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، قَالَ : حَدَّثَنِي حَمْزَهُ بْنُ حُمْرَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ فَلَا يُؤَخِّرْهُ ، فَإِنَّ الْعَبْدَ رُبَّمَا صَلَّى الصَّلَاهَ أَوْ صَامَ الْيَوْمَ ، فَيُقَالُ لَهُ : اعْمَلْ مَا شِئْتَ بَعْدَهَا ، فَقَدْ غَفَرَ اللّهُ لَكَ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«افْتَتِحُوا نَهَارَكُمْ بِخَيْرٍ ، وَأَمْلُوا عَلى حَفَظَتِكُمْ فِى أَوَّلِهِ خَيْراً ، وَفِى آخِرِهِ خَيْراً ؛ يُغْفَرْ لَكُمْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللّهُ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبِى يَقُولُ : إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِى مَا يَحْدُثُ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَرَدْتَ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ فَلَا تُؤَخِّرْهُ ، فَإِنَّ الْعَبْدَ يَصُومُ الْيَوْمَ الْحَارَّ يُرِيدُ مَا عِنْدَ اللّهِ ، فَيُعْتِقُهُ اللّهُ بِهِ مِنَ النَّارِ ، وَلَا تَسْتَقِلَّ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ شِقَّ تَمْرَهٍ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ هَمَّ بِخَيْرٍ فَلْيُعَجِّلْهُ وَلَا يُؤَخِّرْهُ، فَإِنَّ الْعَبْدَ رُبَّمَا عَمِلَ الْعَمَلَ، فَيَقُولُ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى : قَدْ غَفَرْتُ لَكَ ، وَلَا أَكْتُبُ عَلَيْكَ شَيْئاً أَبَداً ؛ وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَهٍ فَلَا يَعْمَلْهَا ، فَإِنَّهُ رُبَّمَا عَمِلَ الْعَبْدُ السَّيِّئَهَ ، فَيَرَاهُ الرَّبُّ سُبْحَانَهُ ، فَيَقُولُ : لَا وَعِزَّتِى وَجَلَالِى ، لَا أَغْفِرُ لَكَ بَعْدَهَا أَبَداً» .

.

65 . باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک ، یا کردن آن چه نیکو باشد

65 . باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک ، یا کردن آن چه نیکو باشدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان روایت کرده است که گفت : حدیث کرد مرا حمزه بن حمران و گفت که : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«چون یکی از شما کار خوبی را قصد کند که به جا آورد ، باید که آن را به تأخیر نیندازد؛ زیرا که بنده بسا است که نماز را به جا می آورد ، یا روزی را روزه می گیرد ، پس به او گفته می شود که : بعد از این، آن چه خواهی بکن ، که تو آمرزیده شدی» .

از او ، از علی بن حکم ، از ابوجمیله روایت است که گفت ، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«روز خویش را به خوبی بگشایید و آغاز کنید ، و در اوّل آن عمل خیری را بر حافظان اعمال خویش املاء کنید (و به زبان قلم ایشان دهید) ، و در آخر آن نیز عمل خیری را بر ایشان املاء کنید ، تا آن چه در میانه اینها است از برای شما آمرزیده شود . انشاء اللّه »؛ یعنی اگر خدا بخواهد .

از او ، از ابن ابی عمیر ، از مرازم بن حکیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:«پدرم می فرمود که : چون قصد کار خوبی کردی، مبادرت کن و زود به عمل آور؛ زیرا که تو نمی دانی که چه روی خواهد داد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که خدا دوست می دارد از کار خوب، آن چه را که در آن تعجیل شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از بشیر بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون چیزی را از خوبی اراده کنی ، آن را به تأخیر میانداز؛ زیرا که بنده روز گرمی را روزه می گیرد ، و به آن روزه آن چه را که در نزد خدا است اراده دارد ، نه امر دنیوی ، و به سبب آن خدا او را از آتش جهنّم آزاد می گرداند . و کم مشمار آن چه را که به واسطه آن به

سوی خدای عز و جل تقرّب جسته می شود ، و هر چند که نصف یک دانه خرما باشد» .

از او ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که کار خوبی را قصد کند که به جا آورد ، باید که در آن تعجیل کند و آن را به تأخیر نیفکند؛ زیرا که بنده بسا است که عمل خیری را به جا می آورد؛ پس خدای تبارک و تعالی می فرماید که : تو را آمرزیدم ، و هرگز چیزی از گناه را بر تو نمی نویسم . و هر که گناهی را قصد کند ، باید که آن را به عمل نیاورد؛ زیرا که بسا است که بنده ای گناهی می کند و پروردگار سبحانه و تعالی او را می بیند؛ پس می فرماید که : به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می کنم که بعد از این گناه ، هرگز تو را نمی آمرزم» .

.

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا هَمَمْتَ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ فَلَا تُؤَخِّرْهُ ، فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ رُبَّمَا اطَّلَعَ عَلَی الْعَبْدِ وَهُوَ عَلی شَیْءٍ مِنَ الطَّاعَهِ ، فَیَقُولُ : وَعِزَّتِی وَجَلَالِی ، لَا أُعَذِّبُکَ بَعْدَهَا أَبَداً ؛ وَإِذَا هَمَمْتَ بِسَیِّئَهٍ فَلَا تَعْمَلْهَا ، فَإِنَّهُ رُبَّمَا اطَّلَعَ اللّهُ عَلَی الْعَبْدِ وَهُوَ عَلی شَیْءٍ مِنَ الْمَعْصِیَهِ ، فَیَقُولُ : وَعِزَّتِی وَجَلَالِی ، لَا أَغْفِرُ لَکَ بَعْدَهَا أَبَداً» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا هَمَّ أَحَدُکُمْ بِخَیْرٍ أَوْ صِلَهٍ ، فَإِنَّ عَنْ یَمِینِهِ وَشِمَالِهِ شَیْطَانَیْنِ ، فَلْیُبَادِرْ ، لَا یَکُفَّاهُ عَنْ ذلِکَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ هَمَّ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ فَلْیُعَجِّلْهُ ، فَإِنَّ کُلَّ شَیْءٍ فِیهِ تَأْخِیرٌ ، فَإِنَّ لِلشَّیْطَانِ فِیهِ نَظْرَهً» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ اللّهَ ثَقَّلَ الْخَیْرَ عَلی أَهْلِ الدُّنْیَا کَثِقْلِهِ فِی مَوَازِینِهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ، وَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَفَّفَ الشَّرَّ عَلی أَهْلِ الدُّنْیَا کَخِفَّتِهِ فِی مَوَازِینِهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» .

.

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون چیزی از خوبی را قصد کنی که به عمل آوری ، آن را به تأخیر مینداز؛ زیرا که خدای عز و جل بسا است که بر بنده ای مطّلع می شود و می بیند که آن بنده مشغول چیزی از طاعت است، پس می فرماید که : به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می کنم که بعد از این طاعت ، هرگز تو را عذاب نمی کنم . و چون گناهی را قصد کردی آن را به عمل میاور؛ زیرا که بسا است که خدا بر بنده ای مطّلع می شود و می بیند که آن بنده مشغول چیزی از معصیت است؛ پس می فرماید که : به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می کنم که بعد از این معصیت، تو را هرگز نمی آمرزم» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال از ابوجمیله ، از محمد بن حمران ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون یکی از شما عمل خیر یا بخششی را قصد کند ، پس به درستی که در جانب راست و چپ او دو شیطان باشند که او را وسوسه کنند، پس باید که مبادرت کند و آن را به عمل آورد، تا شیطان ها او را از آن امر باز ندارند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابوالجارود روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«هر که چیزی را از خوبی قصد کند ، باید که در آن تعجیل نماید؛ زیرا که هر چیزی که تأخیر در آن باشد، شیطان را در آن مهلتی هست» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از علی بن اسباط ، از علا ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدا خوبی را بر اهل دنیا گران گردانیده ، مانند گرانی آن در ترازوهای اعمال ایشان در روز قیامت . و به درستی که خدای عز و جل بدی را بر اهل دنیا سبک گردانیده ، مانند سبکی آن در ترازوهای اعمال ایشان در روز قیامت» .

.

66 بَابُ الْاِءِنْصَافِ وَالْعَدْلِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمْزَةَ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا ، قَالَ :«كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ فِى آخِرِ خُطْبَتِهِ: طُوبى لِمَنْ طَابَ خُلُقُهُ ، وَطَهُرَتْ سَجِيَّتُهُ ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ ، وَحَسُنَتْ عَلَانِيَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ».

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ يَضْمَنُ لِى أَرْبَعَةً بِأَرْبَعَةِ أَبْيَاتٍ فِى الْجَنَّهِ؟ : أَنْفِقْ وَلَا تَخَفْ فَقْراً ، وَأَفْشِ السَّلَامَ فِى الْعَالَمِ ، وَاتْرُكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقّاً ، وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» .

عَنْهُ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ جَارُودٍ أَبِى الْمُنْذِرِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَهٌ : إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتّى لَا تَرْضى بِشَىْءٍ إِلَا رَضِيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ ، وَمُوَاسَاتُكَ الْأَخَ فِى الْمَالِ ، وَذِكْرُ اللّهِ عَلى كُلِّ حَالٍ ؛ لَيْسَ سُبْحَانَ اللّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ ، وَلَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ، وَاللّهُ أَكْبَرُ فَقَطْ ، وَلكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَىْءٌ أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ، أَخَذْتَ بِهِ ، وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَىْءٌ نَهَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ، تَرَكْتَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلّى ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ أَبِى مُحَمَّدٍ الْمِيثَمِيِّ ، عَنْ رُومِيِّ بْنِ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى كَلَامٍ لَهُ : أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، لَمْ يَزِدْهُ اللّهُ إِلَا عِزّاً» .

.

66 . باب در بیان انصاف و عدل (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از حسن بن حمزه ، از جدّش از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر خطبه خویش می فرمود که : خوشا حال کسی که خلقش خوش و پاکیزه ، و طبیعتش پاک ، و نهانی اش شایسته ، و آشکارش نیکو باشد ، و زیادتی مال خود را انفاق کند ، و زیادتی گفتار خویش را نگاه دارد و سخن لغو و بی مصرف نگوید ، و مردم را از نفس خویش انصاف دهد» .

از او ، از محمد بن سنان ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«کی چهار خصلت را از برای من ضامن می شود که در مقابل آنها چهار خانه در بهشت به او داده شود؟» و فرمود که : «انفاق کن در راه خدا ، و از فقر و درویشی مترس ، و سلام را در جهان آشکار کن که بر هر کسی که رسی سلام کن ، و ستیزه را وا گذار و هر چند که محقّ باشی ، و مردم را از نفس خویش انصاف بده» .

از او ، از حسن بن علی بن فضّال ، از علی بن عقبه ، از جارود پدر منذر روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«سیّد و بهترین عمل ها سه چیز است : انصاف دادن به مردم از نفس خویش، تا آنکه از برای خویش به چیزی راضی نشوی ، مگر آنکه از برای ایشان راضی شوی به چیزی که مثل آن باشد؛ و برابری کردن است با برادر خویش در مال ، که او را به مال خویش یاری کنی؛ و ذکر خدا بر هر حالی و آن «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُلِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللّهُ» به تنهایی نیست ، ولیکن یاد خدا آن است که چون چیزی که خدای عز و جلبه آن امر فرموده بر تو وارد شود ، آن را بگیری و به آن عمل کنی ، و هرگاه چیزی بر تو وارد گردد که خدای عز و جل از آن نهی فرمود ، وا گذاری» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابراهیم بن محمد ثقفی ، از علی بن معلیّ ، از یحیی بن احمد ، از ابومحمد میثمی ، از رومی بن زراره ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنان خویش فرمود که :

بدانید و آگاه باشید! که هر که مردم را از خویش انصاف دهد ، خدا او را چیزی غیر از عزّت نیفزاید» .

.

1- .وانصاف ، مسلّم داشتن است چیزی را که حقّ باشد . و به معنی داد دادن نیز می باشد . و عدل به فتح عین داد و داد دادن و راستی و برابری و حقّ است . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثَةٌ هُمْ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ حَتّى يَفْرُغَ مِنَ الْحِسَابِ : رَجُلٌ لَمْ تَدْعُهُ قُدْرَهٌ فِى حَالِ غَضَبِهِ إِلى أَنْ يَحِيفَ عَلى مَنْ تَحْتَ يَدِهِ ؛ وَرَجُلٌ مَشى بَيْنَ اثْنَيْنِ ، فَلَمْ يَمِلْ مَعَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْاخَرِ بِشَعِيرَهٍ ؛ وَرَجُلٌ قَالَ بِالْحَقِّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنِ الْحَسَنِ الْبَزَّازِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ فِى حَدِيثٍ لَهُ :«أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللّهُ عَلى خَلْقِهِ؟» فَذَكَرَ ثَلَاثَهَ أَشْيَاءَ ، أَوَّلُهَا : «إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ ، عَنِ السَّكُونِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ ، وَمُؤَاسَاهُ الْأَخِ فِى اللّهِ ، وَذِكْرُ اللّهِ عَلى كُلِّ حَالٍ» .

عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنِ الْحَسَنِ الْبَزَّازِ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَ لَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللّهُ عَلى خَلْقِهِ؟» قُلْتُ : بَلى ، قَالَ : «إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ ، وَمُؤَاسَاتُكَ أَخَاكَ ، وَذِكْرُ اللّهِ فِى كُلِّ مَوْطِنٍ ؛ أَمَا إِنِّى لَا أَقُولُ : سُبْحَانَ اللّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ ، وَلَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ، وَاللّهُ أَكْبَرُ ، وَإِنْ كَانَ هذَا مِنْ ذَاكَ ، وَلكِنْ ذِكْرُ اللّهِ جَلَّ وَعَزَّ فِى كُلِّ مَوْطِنٍ إِذَا هَجَمْتَ عَلى طَاعَهٍ ، أَوْ عَلى مَعْصِيَهٍ» .

.

از او ، از عثمان بن عیسی ، از عبداللّه بن مسکان ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«سه کس اند که در روز قیامت از همه خلایق به خدای عز و جل نزدیک ترند ، تا آن جناب از حساب خلایق فارغ شود : یکی مردی که در حالت خشمش ، قدرت و توانایی ، او را نخوانده باشد به سوی اینکه بر کسی که زیردست او است جور و ستم کند؛ و دیگر مردی که در میان دو کس سخن گفته باشد ، و به قدر دانه جوی با یکی از ایشان بر دیگری میل نکرده باشد به طرف گیری (که یکی را بر دیگری ترجیح دهد) و بر او ستم کند؛ و سیم مردی که به حق گویا شده باشد، در آن چه به او نفع رساند یا به او ضرر داشته باشد» .

از او ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از هشام بن سالم ، از زراره ، از حسن بزّاز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در حدیث خویش فرمود :«آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به چیزی که از همه آن چه خدا بر خلق خویش واجب گردانیده سخت تر است؟ !» پس سه چیز را ذکر فرمود ، و اوّل آنها این بود که: «با مردم از نفس خود انصاف دهی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : سیّد و بهترین عمل ها ، انصاف دادن با مردم است از نفس خویش ، و برابری کردن با برادر خویش در راه خدا که به جهت رضای خدا او را به مال خود یاری کنی ، و مانند خود قرار دهی ، و ذکر خدای عز و جل بر هر حالی که باشی» .

علی ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از زراره ، از حسن بزّاز روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به سه چیزی که از همه آن چه خدا بر خلق خویش واجب گردانیده ، سخت تر است؟ !» عرض کردم : بلی ، می خواهم . فرمود : «انصاف دادن با مردم از نفس خود ، و آنکه با برادر خویش مواسات و برابری کنی ، و یاد خدا در هر جا . و بدان که من این را نمی گویم که «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلَا اللّهُ وَ اللّهُ أَکْبَرْ» ، و هر چند که این از جمله ذکر خدا باشد . ولیکن مقصود یاد خدا است در هر جا ، در وقتی که بر سر طاعت یا معصیتی درآیی» .

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُ بِشَیْءٍ أَشَدَّ عَلَیْهِ مِنْ خِصَالٍ ثَلَاثٍ یُحْرَمُهَا» . قِیلَ : وَمَا هُنَّ؟ قَالَ : «الْمُؤَاسَاهُ فِی ذَاتِ یَدِهِ ، وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ ، وَذِکْرُ اللّهِ کَثِیراً ؛ أَمَا إِنِّی لَا أَقُولُ : «سُبْحَانَ اللّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ ، وَلَا إِلهَ إِلَا اللّهُ» ، وَلکِنْ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ لَهُ ، وَذِکْرُ اللّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَیْهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِی الْبِلَادِ رَفَعَهُ ، قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِیٌّ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ یُرِیدُ بَعْضَ غَزَوَاتِهِ ، فَأَخَذَ بِغَرْزِ رَاحِلَتِهِ ، فَقَالَ : یَا رَسُولَ اللّهِ ، عَلِّمْنِی عَمَلاً أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّهَ ، فَقَالَ :«مَا أَحْبَبْتَ أَنْ یَأْتِیَهُ النَّاسُ إِلَیْکَ ، فَأْتِهِ إِلَیْهِمْ ؛ وَمَا کَرِهْتَ أَنْ یَأْتِیَهُ النَّاسُ إِلَیْکَ ، فَلَا تَأْتِهِ إِلَیْهِمْ ، خَلِّ سَبِیلَ الرَّاحِلَهِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ ، عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ ، عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ ، عَنِ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْعَدْلُ أَحْلی مِنَ الْمَاءِ یُصِیبُهُ الظَّمْآنُ ؛ مَا أَوْسَعَ الْعَدْلَ إِذَا عُدِلَ فِیهِ وَإِنْ قَلَّ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، رُضِیَ بِهِ حَکَماً لِغَیْرِهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ یُوسُفَ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ مِیثَمٍ ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلی آدَمَ علیه السلام : أَنِّی سَأَجْمَعُ لَکَ الْکَلَامَ فِی أَرْبَعِ کَلِمَاتٍ . قَالَ : یَا رَبِّ ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ : وَاحِدَهٌ لِی ، وَوَاحِدَهٌ لَکَ ، وَوَاحِدَهٌ فِیمَا بَیْنِی وَبَیْنَکَ ، وَوَاحِدَهٌ فِیمَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ النَّاسِ . قَالَ : یَا رَبِّ بَیِّنْهُنَّ لِی حَتّی أَعْلَمَهُنَّ . قَالَ : أَمَّا الَّتِی لِی ، فَتَعْبُدُنِی لَا تُشْرِکُ بِی شَیْئاً ؛ وَأَمَّا الَّتِی لَکَ ، فَأَجْزِیکَ بِعَمَلِکَ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیْهِ ؛ وَأَمَّا الَّتِی بَیْنِی وَبَیْنَکَ ، فَعَلَیْکَ الدُّعَاءُ وَعَلَیَّ الْإِجَابَهُ ؛ وَأَمَّا الَّتِی بَیْنَکَ وَبَیْنَ النَّاسِ، فَتَرْضی لِلنَّاسِ مَا تَرْضی لِنَفْسِکَ، وَتَکْرَهُ لَهُمْ مَا تَکْرَهُ لِنَفْسِکَ».

.

ابن محبوب ، از ابواسامه روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مؤمن به چیزی آزموده نشد که بر او سخت تر باشد از سه خصلت که از آنها محروم می شود» . عرض شد که : آن خصلت ها چیست؟ فرمود : «مواسات کردن در آن چه در دست او است ، و انصاف دادن از نفس خویش ، و بسیار خدا را یاد کردن . و بدان که من این را نمی گویم که : «سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَ اللّهُ أَکْبَرْ» ، ولیکن یاد خدا در نزد آن چه از برایش حلال کرده ، و ذکر خدا در نزد آن چه بر او حرام گردانیده» . (و مراد از یاد خدا در آن هنگام، آن است که آن جناب، داعی و مانع او در فعل و ترک شود) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد ، از پدرش ، از جدّش ابوالبلاد ، که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : یکی از بادیه نشینان به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت اراده داشت که به جنگی از جنگ های خویش بیرون رود؛ پس آن اعرابی رکاب پالان شتر سواری آن حضرت را که از پوست یا چوب ساخته بودند گرفت ، و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! کاری را به من بیاموز که به واسطه آن داخل بهشت شوم . فرمود که :«آن چه دوست می داری که مردم با تو بکنند ، همان را با مردم بکن . و آن چه ناخوش داری که مردم با تو بکنند ، آن را با ایشان مکن» . و فرمود که : «راه شتر را وا گذار و بگذار که برود» .

ابوعلی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عیسی بن هشام ، از عبدالکریم ، از حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عدل، شیرین تر است از آبی که تشنه ای که از غایت تشنگی لبهایش خشکیده باشد ، به آن رسد . و عدل، بسیار وسیع و گشاده است ، هرگاه در آن عدالت شود و اگرچه کم باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که با مردم از نفس خود انصاف دهد ، به او رضامندی به عمل می آید که حاکم باشد از برای غیر خویش» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از یوسف بن عمران بن میثم ، از یعقوب بن شعیب ، از امام جعفر صادق

علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل به سوی آدم علیه السلام وحی فرمود که زود باشد که من همه سخن ها را از برایت جمع کنم در چهار سخن . عرض کرد که : ای پروردگار من! آنها چیست؟ فرمود : یک سخن از برای من و یک سخن از برای تو، و یکی در میانه من و تو، و یکی در میانه تو و مردمان است . عرض کرد که :ای پروردگار من! آنها را بیان فرما تا من آنها را بدانم . فرمود : امّا یک سخن که از برای من است ، آن است که مرا عبادت کنی و چیزی را با من شریک نگردانی ، و امّا آن یکی که از برای تو است ، آن است که من تو را به عملت جَزا دهم در وقتی که از همه اوقات به سوی آن محتاج تر باشی ، و امّا آنکه در میان من و تو است ، آن است که تو دعا کنی و من اجابت نمایم؛ پس دعا کردن بر تو است ، و اجابت نمودن بر من . و امّا آن چه در میان تو و مردمان است ، آن است که از برای مردم راضی شوی ، به آن چه از برای خویش راضی می شوی ، و ناخوش داری از برای ایشان ، آن چه را که از برای خود ناخوش داری» .(از کس مپسند ، آن چه تو را نیست پسند) .

.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ رَوْحٍ ابْنِ أُخْتِ الْمُعَلّى ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«اتَّقُوا اللّهَ وَاعْدِلُوا ، فَإِنَّكُمْ تَعِيبُونَ عَلى قَوْمٍ لَا يَعْدِلُونَ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْعَدْلُ أَحْلى مِنَ الشَّهْدِ ، وَأَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ ، وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ ، كَانَ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَا ظِلُّهُ : رَجُلٌ أَعْطَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ ؛ وَرَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رِجْلاً وَلَمْ يُؤَخِّرْ رِجْلاً حَتّى يَعْلَمَ أَنَّ ذلِكَ لِلّهِ رِضًا ؛ وَرَجُلٌ لَمْ يَعِبْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَيْبٍ حَتّى يَنْفِيَ ذلِكَ الْعَيْبَ عَنْ نَفْسِهِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْباً إِلَا بَدَا لَهُ عَيْبٌ ، وَكَفى بِالْمَرْءِ شُغُلاً بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْغِفَارِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، فَذلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقّاً» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از غالب بن عثمان ، از روح پسر خواهر معلیّ ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از خدا بپرهیزید و به عدل کوشید؛ زیرا که شما عیب می کنید بر گروهی که به عدل رفتار نمی کنند» .

از او ، از ابن محبوب ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«عدل از عسل شیرین تر است و از مَسک [= کره] نرم تر و از مشک خوشبوتر» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از عثمان بن جبله ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : سه خصلت است که هر که آن خصلت ها یا یکی از آنها در او باشد ، در سایه عرش خدا خواهد بود ، در روزی که هیچ سایه ای نباشد ، مگر سایه آن : یکی مردی که به مردم عطا کند از خویش ، آن چه را که او از ایشان می خواهد ؛ دویم مردی که یک پا را پیش نگذارد و یک پا را به عقب نگذارد ، تا آنکه بداند که آن کار باعث خشنودی خدا است؛ و سیم مردی که برادر مسلمان خود را به چیز ناپسندیده ای عیب نکند ، تا آنکه آن عیب را از خود برطرف کند؛ زیرا که از نفس خویش عیب را برطرف نکند ، مگر آنکه عیبی دیگر از برایش ظاهر شود ، و مرد را همین شغل بس است که متوجّه خود باشد ، تا به مردم کار نداشته باشد» .

از او ، از عبدالرحمان بن حمّاد کوفی ، از عبداللّه بن ابراهیم غفاری ، از جعفر بن ابراهیم جعفری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که با فقیر و درویش از مال خود مواسات کند، و او را با خود برابر سازد، و مردم را از نفس خویش انصاف دهد ، چنین کسی مؤمن است از روی حق و راستی» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَافِعٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ ، عَنْ يُوسُفَ الْبَزَّازِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«مَا تَدَارَأَ اثْنَانِ فِى أَمْرٍ قَطُّ ، فَأَعْطى أَحَدُهُمَا النَّصَفَ صَاحِبَهُ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ، إِلَا أُدِيلَ مِنْهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّهِ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَا ثَلَاثَةٌ ، أَحَدُهُمْ مَنْ حَكَمَ فِى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَلَبِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«اَلْعَدْلُ أَحْلى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمْآنُ ؛ مَا أَوْسَعَ الْعَدْلَ إِذَا عُدِلَ فِيهِ وَإِنْ قَلَّ» .

67 بَابُ الِاسْتِغْنَاءِ عَنِ النَّاسِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ ، وَعِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ وَعَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِىُّ جَمِيعاً ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِىِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَا أَعْطَاهُ ، فَلْيَيْأَسْ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ ، وَلَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَا عِنْدَ اللّهِ ، فَإِذَا عَلِمَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذلِكَ مِنْ قَلْبِهِ ، لَمْ يَسْأَلِ اللّهَ شَيْئاً إِلَا أَعْطَاهُ» .

.

67 . باب در بیان بی نیازی جستن از مردمان

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از خالد بن نافع ، جامه سابری فروش ، از یوسف بزّاز روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هرگز دو کس در امری با یکدیگر خلاف نکردند که یکی از ایشان صاحب خود را انصاف دهد و او قبول نکند ، مگر آنکه خدا او را یاری دهد ، و بر صاحبش غالب گرداند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابوایّوب ، از محمد بن قیس ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدا را بهشتی است که در آن داخل نمی شوند ، مگر سه کس ، که یکی از ایشان کسی است که در باب خود ، و بنابر بعضی از نسخ ، بر نفس خود به حق حکم کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد ، از حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عدل، شیرین تر است از آبی که تشنه ای که از غایت تشنگی لبهایش خشکیده باشد ، به آن رسد . و عدل، بسیار وسیع و گشاده است ، هرگاه در آن عدالت شود ، اگرچه کم باشد» .

67 . باب در بیان بی نیازی جستن از مردمانمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«شرف و بزرگواری مؤمن ، ایستادنش به عبادت است در شب ، و عزّتش ، بی نیازی جستن او است از مردمان» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود منقری ، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون یکی از شما خواهد که از پروردگار خویش چیزی را سؤال نکند ، مگر آنکه به او عطا فرماید ، باید که از همه مردمان نومید باشد و او را امیدی نباشد ، مگر در نزد خدا؛ پس هرگاه خدای عز و جل این را از دل او بداند ، چیزی را از خدا نخواهد ، مگر آنکه به او عطا فرماید» .

وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَا ، قَالَ :«رَأَیْتُ الْخَیْرَ کُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِی قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ ، وَمَنْ لَمْ یَرْجُ النَّاسَ فِی شَیْءٍ ، وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی جَمِیعِ أُمُورِهِ ، اسْتَجَابَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِی کُلِّ شَیْءٍ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَی النَّاسِ اسْتِلَابٌ لِلْعِزِّ ، وَ مَذْهَبَهٌ لِلْحَیَاءِ ؛ وَالْیَأْسُ مِمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِی دِینِهِ ، وَالطَّمَعُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، اکْتُبْ لِی إِلَیَّ إِسْمَاعِیلَ بْنِ دَاوُدَ الْکَاتِبِ لَعَلَّی أُصِیبُ مِنْهُ . قَالَ :«أَنَا أَضَنُّ بِکَ أَنْ تَطْلُبَ مِثْلَ هذَا وَشِبْهَهُ ، وَلکِنْ عَوِّلْ عَلی مَالِی» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ نَجْمِ بْنِ حُطَیْمٍ الْغَنَوِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«الْیَأْسُ مِمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِی دِینِهِ ؛ أَ وَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ حَاتِمٍ : إِذَا مَا عَزَمْتَ الْیَأْسَ أَلْفَیْتَهُ الْغِنیإِذَا عَرَّفَتْهُ النَّفْسَ وَالطَّمَعُ الْفَقْرُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ یَقُولُ : لِیَجْتَمِعْ فِی قَلْبِکَ الِافْتِقَارُ إِلَی النَّاسِ وَالِاسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ ؛ فَیَکُونَ افْتِقَارُکَ إِلَیْهِمْ فِی لِینِ کَلَامِکَ وَحُسْنِ بِشْرِکَ ، وَیَکُونَ اسْتِغْنَاؤُکَ عَنْهُمْ فِی نَزَاهَهِ عِرْضِکَ وَبَقَاءِ عِزِّکَ» . عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : «کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ یَقُولُ» ثُمَّ ذَکَرَ مِثْلَهُ .

.

و به همین اسناد ، از منقری ، از عبدالرزّاق ، از معمر ، از زهری ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت است که فرمود :«همه خوبی را دیدم که جمع شده است در بریدن امید از آن چه در دست مردمان است . و هر که مردم را در هیچ چیز امید نداشته باشد ، و امر خود را به سوی خدای عز و جل رد کند در همه کارهای خود ، خدای تعالی در هر چیزی او را اجابت کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از حسین بن ابی العلا ، از عبدالاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«طلب کردن حاجت ها از مردمان و پناه بردن به ایشان ، باعث ربودن عزّت و آلتِ بردن حیا است . و نومیدی از آن چه در دست مردم است ، موجب عزّت است از برای مؤمن در دینش ، و طمع ، درویشی است حاضر و موجود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت : به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم! فرمانی برای من به اسماعیل بن داود نویسنده بنویس ، شاید که از او چیزی بیابم . فرمود که :«من در باب تو بخل می کنم از آنکه مثل این را از مانند او طلب کنی ، ولیکن بر مال من یا بر آن چه من دارم اعتماد کن» (یعنی آن چه می خواهی من از مال خود به تو می دهم).

از او ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از معاویه بن عمّار ، از نجم بن حطیم غنوی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«نومیدی از آن چه در دست مردم است ، عزّت مؤمن است در دین او . آیا گفته حاتم را نشنیدی که می گوید : اِذا ما عَزَمْتَ الْیَاْسَ أَلْفَیْتَهُ الْغِنیاِذا عَرَفَتْهُ النَّفْسُ وَالطَّمَعُ الْفَقْرُ یعنی : «هر گاه نومیدی از خلق را عزم کنی و دل بر آن گذاری ، آن را بی نیازی یابی؛ بلکه بی نیازی را منحصر در آن بینی ، هرگاه نفس تو آن را بشناسد . و طمع و امید داشتن از مردم ، عین فقر و درویشی است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عمّار ساباطی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که : باید در دلت احتیاج به

سوی مردمان و بی نیازی جستن از ایشان جمع شود؛ پس احتیاجت به سوی ایشان، در نرمی سخن و گشادگی روی تو باشد ، و بی نیازی جستنت از ایشان، در دوری عرضت از بدی و بقای عزّتت باشد» (1) . علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد روایت کرده است که گفت : حدیث کرد مرا علی بن عمر ، از یحیی بن عمران ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود : «امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود» بعد از آن، مثل حدیث سابق را ذکر کرده است.

.

1- .یعنی آبروداری با درخواست نکردن از ایشان و خوار ننمودن خود .

68 بَابُ صِلَهِ الرَّحِمِعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : «وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِى تَسائَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحامَ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً» قَالَ : فَقَالَ :«هِىَ أَرْحَامُ النَّاسِ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِصِلَتِهَا وَعَظَّمَهَا ؛ أَ لَا تَرى أَنَّهُ جَعَلَهَا مِنْهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : بَلَغَنِى عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَنَّ رَجُلاً أَتَى اَلنَّبِىَّ صلى الله علیه و آله ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، أَهْلُ بَيْتِى أَبَوْا إِلَا تَوَثُّباً عَلَىَّ وَقَطِيعَةً لِى وَشَتِيمَةً ، فَأَرْفُضُهُمْ؟ قَالَ :«إِذاً يَرْفُضَكُمُ اللّهُ جَمِيعاً». قَالَ : فَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ : «تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ ، وَتُعْطِى مَنْ حَرَمَكَ ، وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ ؛ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذلِكَ كَانَ لَكَ مِنَ اللّهِ عَلَيْهِمْ ظَهِيرٌ» .

وَ عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام :«يَكُونُ الرَّجُلُ يَصِلُ رَحِمَهُ ، فَيَكُونُ قَدْ بَقِىَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُ سِنِينَ ، فَيُصَيِّرُهَا اللّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً ، وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ» .

.

68 . باب در بیان صله رحم

68 . باب در بیان صله رحم (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای و جلّ ذکره : «وَاتَّقُوا اللّهَ الذَّی تَسآئَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحامَ اِنَّ اللّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیبا» (2) ؛ یعنی :«و بپرهیزید از خدایی که شما به واسطه او با خویشان از یکدیگر سؤال می کنید . چه دأب عرب اینبودکه در وقت طلب حاجت از یکدیگر ، متمسّک می شدند به نام خدا و ذکر خویشان، و می گفتند که : به حق خدا و حق خویشان ، چنین و چنان کن به درستی که خدا بر شما مطّلع و نگهبان بوده و خواهد بود» . و بعضی گفته اند که معنی آیه این است که : «بترسید از نافرمانی خدا ، و بپرهیزید از بریدن خویشان؛ بلکه خدا را اطاعت کنید و صله رحم را رعایت نمایید». و مؤیّد این معنی است آن چه جمیل روایت کرده و گفته است که : حضرت فرمود که : «مراد از این ارحام ، ارحام مردمان است .به درستی که خدای عز و جل به صله و پیوند آنها امر فرموده ، و آنها را تعظیم نموده و به بزرگی یاد کرده . آیا نمی بینی که آن جناب آنها را از خود قرار داده؟» (3)

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که علی گفت : اسحاق گفت که : از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث به من رسیده که مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! خاندان من از هر چیزی سر باز زده اند ، مگر از غالب شدن بر من از روی ستم ، و آنکه از من جدایی کنند و مرا دشنام دهند؛ پس آیا ایشان را وا گذارم؟ حضرت فرمود که :«در آن هنگام، خدا همه شما را وا گذارد» . عرض کرد : پس چه کنم؟ فرمود که : «پیوند می کنی با آنکه از تو بریده ، و عطا می کنی به هر که تو را محروم و بی بهره گردانیده ، و عفو می کنی از هر که بر تو ستم نموده؛ زیرا که تو چون چنین کنی ، تو را از جانب خدا بر ایشان پشتی باشد که تو را یاری دهد بر ایشان» .

.

1- .و آن پیوند خویشی است به نحوی که مذکور می شود . (مترجم)

2- .نساء، 1.
3- .و ظاهر این است که مراد از این عبارت ، آن باشد که در حدیث قدسی وارد شده است که خدای تعالی می فرماید که : من رحمانم و رحم را آفریدم ، و اسم آن را از اسم خود گرفتم ، تا آخر آن چه فرموده است . (مترجم)

وَ عَنْهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ خَطَّابٍ الْأَعْوَرِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«صِلَهُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّی الْأَعْمَالَ ، وَتُنْمِی الْأَمْوَالَ ، وَتَدْفَعُ الْبَلْوی ، وَتُيَسِّرُ الْحِسَابَ ، وَتُنْسِئُ فِی الْأَجَلِ» .

عَنْهُ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أُوصِی الشَّاهِدَ مِنْ أُمَّتِی وَالْغَائِبَ مِنْهُمْ وَمَنْ فِی أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلی يَوْمِ الْقِيَامَهِ أَنْ يَصِلَ الرَّحِمَ وَإِنْ كَانَتْ مِنْهُ عَلی مَسِيرَهِ سَنَهٍ ؛ فَإِنَّ ذلِکَ مِنَ الدِّينِ» .

وَ عَنْهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ حَفْصٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«صِلَهُ الْأَرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ ، وَتُسَمِّحُ الْكَفَّ ، وَتُطَيِّبُ النَّفْسَ ، وَتَزِيدُ فِی الرِّزْقِ ، وَتُنْسِئُ فِی الْأَجَلِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِنَّ الرَّحِمَ مُعَلَّقَهٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ : اللَّهُمَّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِی ، وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِی ، وَهِیَ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» وَرَحِمُ كُلِّ ذِی رَحِمٍ» .

.

و از او ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از محمد بن عبیداللّه روایت است که گفت : ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که :«مردی چنان باشد که رحم خویش را پیوند کند و از عمرش سه سال باقی مانده باشد؛ پس خدا آن سه سال را سی سال می گرداند ، و خدا آن چه می خواهد ، می کند» .

و از او ، از علی بن حکم ، از خطّاب اعور ، از ابوحمزه روایت است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«پیوند رحم ها عمل ها را پاکیزه می گرداند ، و مال ها را زیاد می کند ، و بلا را دفع می نماید ، و حساب را آسان می سازد ، و در اجل زمان می دهد ، و مرگ را به عقب می اندازد» .

از او ، از حسن بن محبوب ، از عمرو بن ابی المقدام ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : وصیّت می کنم آن که را که حاضر است از امّت من ، و آن که غائب است از ایشان ، و هر که در صلب های مردان و رحم های زنان است تا روز قیامت ، به اینکه رحم را پیوند کند ، و هر چند که نسبت به او یک ساله راه باشد؛ زیرا که ، این از جمله دین است ، و دین بی این تمام نباشد» .

و از او ، از علی بن حکم ، از حفص بن ابی حمزه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«صله ارحام و پیوند به خویشان، خلق و خوی را نیکو کند ، و کف را بخشنده دارد ، و نفس را پاکیزه سازد ، و در روزی بیفزاید ، و در مدّت عمر زمان دهد که مرگ را به تأخیر اندازد» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : از آن حضرت شنیدم که می فرمود :«به درستی که رحمِ به عرش آویخته می گوید : بار خدایا ! پیوند کن هر که مرا پیوند کند ، و ببر از هر که از من ببرد ، و آن رحم آل محمد است . و این است معنی قول خدای عز و جل : «اَلَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهِ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» (1) ، و نیز رحم هر صاحب رحمی که باشد» .

.

1- .رعد، 21.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«أَوَّلُ نَاطِقٍ مِنَ الْجَوَارِحِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ الرَّحِمُ تَقُولُ : يَا رَبِّ مَنْ وَصَلَنِى فِى الدُّنْيَا ، فَصِلِ الْيَوْمَ مَا بَيْنَکَ وَبَيْنَهُ ؛ وَمَنْ قَطَعَنِى فِى الدُّنْيَا ، فَاقْطَعِ الْيَوْمَ مَا بَيْنَکَ وَبَيْنَهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : صِلْ رَحِمَکَ وَلَوْ بِشَرْبَهٍ مِنْ مَاءٍ ، وَأَفْضَلُ مَا تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذى عَنْهَا ، وَصِلَهُ الرَّحِمِ مَنْسَأَهٌ فِى الْأَجَلِ ، مَحْبَبَهٌ فِيالْأَهْلِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«إِنَّ الرَّحِمَ مُعَلَّقَهٌ يَوْمَ الْقِيَامَهِ بِالْعَرْشِ تَقُولُ : اللَّهُمَّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِى ، وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِى» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِىَ اللّٰهُ عَنْهُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ : حَافَتَا الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَهُ ، فَإِذَا مَرَّ الْوَصُولُ لِلرَّحِمِ الْمُؤَدِّى لِلْأَمَانَهِ ، نَفَذَ إِلَى الْجَنَّهِ ، وَإِذَا مَرَّ الْخَائِنُ لِلْأَمَانَهِ الْقَطُوعُ لِلرَّحِمِ ، لَمْ يَنْفَعْهُ مَعَهُمَا عَمَلٌ ، وَتَكَفَّأَ بِهِ الصِّرَاطُ فِى النَّارِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ قُرْطٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«صِلَهُ الْأَرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ ، وَتُسَمِّحُ الْكَفَّ ، وَتُطَيِّبُ النَّفْسَ ، وَتَزِيدُ فِى الرِّزْقِ ، وَتُنْسِئُ فِى الْأَجَلِ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از یونس بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«اوّل گوینده از اعضا و جوارح در روز قیامت، رحم است . عرض می کند که : ای پروردگار من ! هر که در دنیا مرا وصل کرده ، امروز در میان خود و او پیوند ده ، و هر که در دنیا مرا قطع کرده ، امروز در میان خود و او قطع کن» .

از او ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود :«امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : رحم خویش را وصل کن ، و هر چند که به یک شربت آب باشد ، و بهتر چیزی که رحم را به آن وصل می کنی ، باز داشتن اذیّت است از آن . و صله رحم موجب تأخیر در اجل ، و باعث دوستی است در اهل و خویشان» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز بن عبداللّه ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«به درستی که رحم در روز قیامت به عرش خدا آویخته، عرض می کند : بار خدایا ! پیوند کن هر که مرا پیوند کرده ، و ببر از هر که از من بریده است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از حنان بن سدیر ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«ابوذر رضی الله عنهگفت : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود : دو کناره صراط در روز قیامت رحم و امانت است؛ پس هر گاه کسی که رحم را وصل نموده و امانت را به صاحبش رد کرده بر آن بگذرد ، به سوی بهشت روان شود . و هرگاه آن که امانت را خیانت کرده و رحم را قطع نموده بر آن بگذرد ، هیچ کرداری او را نفع نبخشد با وجود این دو صفت ، و صراط او را در آتش جهنّم نگونسار کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حفص بن قرط ،از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«صله ارحام، خلق را نیکو کند ، و کف را

بخشنده دارد ، و نفس را پاکیزه سازد ، و در روزی بیفزاید ، و در اجل تأخیر کند» . (1)

.

1- .و همین متن به سند دیگر مذکور شد . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ خَطَّابٍ الْأَعْوَرِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«صِلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّى الْأَعْمَالَ ، وَتَدْفَعُ الْبَلْوى ، وَتُنْمِى الْأَمْوَالَ ، وَتُنْسِئُ لَهُ فِى عُمُرِهِ ، وَتُوَسِّعُ فِى رِزْقِهِ ، وَتُحَبِّبُ فِى أَهْلِ بَيْتِهِ ؛ فَلْيَتَّقِ اللّهَ ، وَلْيَصِلْ رَحِمَهُ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنِ الْحَكَمِ الْحَنَّاطِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«صِلَةُ الرَّحِمِ وَحُسْنُ الْجِوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ ، وَيَزِيدَانِ فِى الْأَعْمَارِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَاباً صِلَةُ الرَّحِمِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ ، عَنِ السَّكُونِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ سَرَّهُ النَّسَاءُ فِى الْأَجَلِ وَالزِّيَادَةُ فِى الرِّزْقِ ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَا نَعْلَمُ شَيْئاً يَزِيدُ فِى الْعُمُرِ إِلَا صِلَةَ الرَّحِمِ ، حَتّى إِنَّ الرَّجُلَ يَكُونُ أَجَلُهُ ثَلَاثَ سِنِينَ ، فَيَكُونُ وَصُولاً لِلرَّحِمِ ، فَيَزِيدُ اللّهُ فِى عُمُرِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً ، فَيَجْعَلُهَا ثَلَاثاً وَثَلَاثِينَ سَنَةً ، وَيَكُونُ أَجَلُهُ ثَلَاثاً وَثَلَاثِينَ سَنَةً ، فَيَكُونُ قَاطِعاً لِلرَّحِمِ ، فَيَنْقُصُهُ اللّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً ، وَيَجْعَلُ أَجَلَهُ إِلى ثَلَاثِ سِنِينَ» . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، مِثْلَهُ .

.

از او ، از عثمان بن عیسی ، از خطّاب اعور ، از ابوحمزه روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«صله ارحام، عمل ها را پاکیزه می گرداند ، و بلاء و زحمت را دفع می کند ، و مال ها را می افزاید ، و از برای وصل کننده در عمرش تأخیر به هم می رساند ، و در روزی او توسعه و گشادگی می دهد ، و او را در میانه خاندانش محبوب می گرداند ، که همه او را دوست دارند؛ پس باید که از خدا بپرهیزد و رحم خود را پیوند کند» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است که پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از حکم خیّاط که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«صله رحم و خوب همسایگی کردن ، خانه ها را آبادان می کند و در عمرها می افزاید» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از عبداللّه بن میمون قداح ، از ابوعبیده حذّا ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که عمل خیری که ثوابش از همه اعمال خیر شتابان تر است ، صله رحم است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که تأخیر در اجل و زیادتی در روزی او را شاد می گرداند ، باید که رحم خود را وصل کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صفوان بن یحیی ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«نمی دانم چیزی را که در عمر بیفزاید ، مگر صله رحم . تا آن که گاه است که مردی عمرش سه سال می باشد ، و رحم را وصل کننده می باشد ، و به این سبب خدا سی سال در عمرش می افزاید و آن را سی و سه سال می گرداند ، و گاه است که عمرش سی و سه سال است ، و قاطع رحم می باشد ، و به این جهت خدا سی سال از عمرش را کم می کند و اجلش را تا سه قرار می دهد» . حسین بن محمد ، از معلّی بن

محمد ، از حسن بن على وشّاء ، از ابوالحسن حضرت امام رضا عليه السلام مثل اين را روايت كرده است .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمَّا خَرَجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُرِیدُ الْبَصْرَةَ نَزَلَ بِالرَّبَذَهِ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ مُحَارِبٍ ، فَقَالَ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، إِنِّی تَحَمَّلْتُ فِی قَوْمِی حَمَالَةً ، وَإِنِّی سَأَلْتُ فِی طَوَائِفَ مِنْهُمُ الْمُؤَاسَاهَ وَالْمَعُونَهَ ، فَسَبَقَتْ إِلَیَّ أَلْسِنَتُهُمْ بِالنَّکَدِ ، فَمُرْهُمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ بِمَعُونَتِی ، وَحُثَّهُمْ عَلی مُؤَاسَاتِی ، فَقَالَ : أَیْنَ هُمْ؟ فَقَالَ : هؤُلَاءِ فَرِیقٌ مِنْهُمْ حَیْثُ تَرَی». قَالَ :«فَنَصَّ رَاحِلَتَهُ فَادَّلَفَتْ کَأَنَّهَا ظَلِیمٌ ، فَدَلَفَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فِی طَلَبِهَا ، فَلَأْیاً بِلَأْیٍ مَا لَحِقَتْ ، فَانْتَهی إِلَی الْقَوْمِ ، فَسَلَّمَ عَلَیْهِمْ ، وَسَأَلَهُمْ مَا یَمْنَعُهُمْ مِنْ مُوَاسَاهِ صَاحِبِهِمْ ، فَشَکَوْهُ وَشَکَاهُمْ ، فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : وَصَلَ امْرُؤٌ عَشِیرَتَهُ ؛ فَإِنَّهُمْ أَوْلی بِبِرِّهِ وَذَاتِ یَدِهِ ، وَوَصَلَتِ الْعَشِیرَهُ أَخَاهَا إِنْ عَثَرَ بِهِ دَهْرٌ وَأَدْبَرَتْ عَنْهُ دُنْیَا ؛ فَإِنَّ الْمُتَوَاصِلِینَ الْمُتَبَاذِلِینَ مَأْجُورُونَ ، وَإِنَّ الْمُتَقَاطِعِینَ الْمُتَدَابِرِینَ مَوْزُورُونَ». قَالَ : «ثُمَّ بَعَثَ رَاحِلَتَهُ ، وَقَالَ : حَلْ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنْ یَحْیی ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : لَنْ یَرْغَبَ الْمَرْءُ عَنْ عَشِیرَتِهِ وَإِنْ کَانَ ذَا مَالٍ وَوَلَدٍ ، وَعَنْ مَوَدَّتِهِمْ وَکَرَامَتِهِمْ وَدِفَاعِهِمْ بِأَیْدِیهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ ، هُمْ أَشَدُّ النَّاسِ حِیطَهً مِنْ وَرَائِهِ وَأَعْطَفُهُمْ عَلَیْهِ وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِیبَهٌ أَوْ نَزَلَ بِهِ بَعْضُ مَکَارِهِ الْأُمُورِ ؛ وَمَنْ یَقْبِضْ یَدَهُ عَنْ عَشِیرَتِهِ ، فَإِنَّمَا یَقْبِضُ عَنْهُمْ یَداً وَاحِدَهً ، وَیُقْبَضُ عَنْهُ مِنْهُمْ أَیْدٍ کَثِیرَهٌ ؛ وَمَنْ یُلِنْ حَاشِیَتَهُ ، یَعْرِفْ صَدِیقُهُ مِنْهُ الْمَوَدَّهَ ؛ وَمَنْ بَسَطَ یَدَهُ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا وَجَدَهُ ، یُخْلِفِ اللّهُ لَهُ مَا أَنْفَقَ فِی دُنْیَاهُ ، وَیُضَاعِفْ لَهُ فِی آخِرَتِهِ ؛ وَلِسَانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ یَجْعَلُهُ اللّهُ فِی النَّاسِ خَیْراً مِنَ الْمَالِ یَأْکُلُهُ وَیُوَرِّثُهُ ، لَا یَزْدَادَنَّ أَحَدُکُمْ کِبْراً وَعِظَماً فِی نَفْسِهِ وَنَأْیاً عَنْ عَشِیرَتِهِ إِنْ کَانَ مُوسِراً فِی الْمَالِ ، وَلَا یَزْدَادَنَّ أَحَدُکُمْ فِی أَخِیهِ زُهْداً وَلَا مِنْهُ بُعْداً إِذَا لَمْ یَرَ مِنْهُ مُرُوَّهً وَکَانَ مُعْوِزاً فِی الْمَالِ ، وَلَا یَغْفُلُ أَحَدُکُمْ عَنِ الْقَرَابَهِ بِهَا الْخَصَاصَهُ أَنْ یَسُدَّهَا بِمَا لَا یَنْفَعُهُ إِنْ أَمْسَکَهُ ، وَلَا یَضُرُّهُ إِنِ اسْتَهْلَکَهُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه بیرون آمد و اراده داشت که به جانب بصره رود ، و در ربذه فرود آمد؛ پس مردی از قبیله محارب به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین! در میان قوم خود متحمل دینی شده ام که بر دیگری لازم بود ، و قبول کرده ام که آن را ادا کنم . و در طایفه ای چند از ایشان سؤال کردم که با من مواسات و برابری نمایند و مرا یاری کنند؛ پس زبان های ایشان به سوی من پیشی گرفت ، به منع آن چه از ایشان خواستم . یا امیرالمؤمنین! پس تو ایشان را امر کن به یاری کردن من ، و برانگیختن ایشان بر مواسات با من . حضرت فرمود که : ایشان در کجایند؟ عرض کرد که : این جماعت گروهی از ایشانند ، در آنجا که می بینی» . حضرت باقر علیه السلام فرمود : «پس امیرالمؤمنین ناقه خویش را حرکت دادند ، به وضعی که آن ناقه را در رفتار بیش از آن ممکن نبود؛ پس آن ناقه گام های خُرد برمی داشت ، و در رفتار به شترمرغ شباهت داشت . بعد از آن، بعضی از اصحاب آن حضرت در طلب ناقه به این طریق می رفت ، و بعد از مشقّت ها و شدّت های پی در پی ، آخر به آن ناقه نرسید . و امیرالمؤمنین علیه السلام به آن قوم رسید ، و بر ایشان سلام کرد و از ایشان پرسید که : چه چیز ایشان را از مواسات و یاری کردن صاحب و یار خویش منع می کند؟ پس آن قوم از آن مرد شکایت کردند و او از ایشان شکایت نمود . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : هر مردی با عشیره و قبیله خود پیوند می کند (یعنی باید که صله ایشان را به جا آورد) زیرا که ایشان از دیگران به نیکی او ، و به آن چه در دست دارد سزاوارترند . و باید که هر قبیله ای با برادر و کسان خویش پیوند کنند ، اگر روزگار او را به سر درآورد ، و دنیا از او روی بگرداند؛ زیرا که کسانی که به هم می پیوندند و به یکدیگر بذل و بخشش می کنند ، مأجور و مثاب خواهند بود ، و آنان که از یکدیگر می بُرند و پشت به هم می کنند ، مَوْزِوُر باشند که گناه و وبال بر ایشان بار شود . بعد از آن، ناقه خود را برانگیخت و به جهت ترغیب آن در رفتن ، فرمود : حل» . (1)

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عثمان بن عیسی ، از یحیی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : مرد هرگز نباید که رو گردان شود

از قبیله خود ، و اگرچه صاحب مال و فرزندان باشد ، و نه از دوستی و گرامی داشتن و دفع کردن ایشان ، به دست ها و زبان های ایشان؛ زیرا که ایشان سخت ترین مردمانند از روی رعایت و نگهبانی از پس پشت او ، و بر او از همه ایشان مهربان ترند ، و امور پراکنده او را از همه ایشان بیشتر جمع می کنند ، اگر مصیبتی به او برسد یا پاره ای از امرهای ناخوش بر او فرود آید . و هر که دستش را از پیوند خویشانش درهم گیرد و به ایشان عطا نکند ، جز این نیست که یک دست از ایشان درهم گیرد ، و از ایشان دست های بسیار از او درهم گرفته می شود . (2) و هر که طرف و کنارش نرم و ملایم باشد ، دوست و آشنایی که دارد ، دوستی را از او می شناسد و می داند . و هر که دست خویش را به معروف و نیکی بگشاید ، چون او را یابد ، خدا او را در آن چه انفاق کرده عوض و جانشین خواهد داد در دنیا ، و در آخرت از برایش مضاعف می گرداند . و زبانِ راست که دروغ نگوید ، منفعتش از برای مرد آن است که خدا آن را در میان مردمان بهتر از مالی قرار می دهد که یا آن را می خورد ، یا به دیگران میراث می دهد . و البتّه باید که یکی از شما تکبّر و بزرگی را در نفس خویش ، و دوری را از خویشان خویش ، نیفزاید ، اگر در باب مال ، توانگر باشد (3) . و البتّه باید که یکی از شما بی رغبتی را در حقّ برادر خویش ، و دوری را از او نیفزاید ، هرگاه جوانمردی از او نبیند ، و در امر مال درویش و محتاج باشد . و باید که یکی از شما غافل نباشد از صاحبان خویشی که با ایشان فقر و احتیاج باشد ، و از بستن رخنه آن احتیاج ، به چیزی که او را نفع نبخشد ، اگر آن را نگاه دارد ، و او را زیان نرساند ، اگر آن را نیست و نابود گرداند» (یعنی به مال بی خاصیت او را اعانت کند) .

.

1- .و حل به فتح حا و سکون لام یا به کسر و تنوین ، آن صوتی است که از برای راندن و از جا به در آوردن ناقه می گویند . (مترجم)
2- .و احتمال دارد که گرفتن دست ، کنایه باشد از باز ایستادن از اذیّت . (مترجم)
3- .و می تواند که معنی این باشد که ، توانگری یکی از شما ، این صفات ناپسندیده را در او زیاد نکند ، ولیکن اوّل ، به حسب لفظ ، ظاهرتر است.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ هِلَالٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ آلَ فُلَانٍ یَبَرُّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَیَتَوَاصَلُونَ ، فَقَالَ :«إِذاً تَنْمِی أَمْوَالُهُمْ وَیَنْمُونَ ، فَلَا یَزَالُونَ فِی ذلِکَ حَتّی یَتَقَاطَعُوا ، فَإِذَا فَعَلُوا ذلِکَ انْقَشَعَ عَنْهُمْ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی ، از سلیمان بن هلال که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : فرزندان فلان کس با یکدیگر نیکویی می کنند و به هم می پیوندند . فرمود :«چون امر چنین است ، مال های ایشان زیاد می شود و برکت می کند ، و خود نیز زیاد می شوند ، و پیوسته در این نعمت زیادتی باشند ، تا آنکه از یکدیگر ببُرند؛ پس هرگاه چنین کنند ، پراکنده شوند و نیست و نابود گردند» .

.

عَنْهُ ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ ، عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجَرَةً وَلَا يَكُونُونَ بَرَرَةً ، فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ ، فَتَنْمِی أَمْوَالُهُمْ ، وَتَطُولُ أَعْمَارُهُمْ ، فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا أَبْرَاراً بَرَرَةً» .

وَ عَنْهُ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيی ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : صِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالتَّسْلِيمِ ، يَقُولُ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالی: «وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحامَ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً» ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، قَالَ : وَقَعَ بَيْنَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَبَيْنَ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ كَلَامٌ حَتّی وَقَعَتِ الصَّوْضَاءُ بَيْنَهُمْ ، وَاجْتَمَعَ النَّاسُ ، فَافْتَرَقَا عَشِيَّتَهُمَا بِذلِكَ ، وَغَدَوْتُ فِی حَاجَةٍ ، فَإِذَا أَنَا بِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَلی بَابِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَهُوَ يَقُولُ :«يَا جَارِيَةُ ، قُولِی لِأَبِی مُحَمَّدٍ يَخْرُجْ» . قَالَ : فَخَرَجَ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ ، مَا بَكَّرَ بِكَ؟ فَقَالَ : «إِنِّی تَلَوْتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْبَارِحَةَ ، فَأَقْلَقَتْنِی». قَالَ : وَمَا هِیَ؟ قَالَ : «قَوْلُ اللّهِ جَلَّ وَعَزَّ ذِكْرُهُ : «الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ» . فَقَالَ : صَدَقْتَ لَكَأَنِّی لَمْ أَقْرَأْ هذِهِ الْآيَةَ مِنْ كِتَابِ اللّهِ قَطُّ، فَاعْتَنَقَا وَبَكَيَا.

.

از او ، از چندین نفر ، از زیاد قندی ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : گروهی نابکار می باشند و نیکوکار نمی باشند؛ پس رحم های خویش را پیوند می کنند ، و به این سبب مال های ایشان زیاد می شود ، و عمرهای ایشان دراز می گردد؛ پس چگونه خواهد بود هرگاه نیک و نیکوکردار و پرهیزگار باشند» .

و از او ، از قاسم بن یحیی ، از جدّش حسن بن راشد ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : رحم های خویش را پیوند کنید ، و هر چند که به سلام کردن باشد . خدای تبارک و تعالی می فرماید که : «وَاتَّقُوا اللّهَ الَّذی تَسآئَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحامَ اِنَّ اللّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیبا» (1) » .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از صفوان جمّال روایت کرده است که گفت : در میان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبداللّه بن حسن گفتگویی واقع شد ، تا آنکه کار به جایی رسید که آواز و غوغا در میان ایشان بلند گردید و مردم جمع شدند . و در شبانگاه حضرت و عبداللّه با این حال از یکدیگر جدا شدند . راوی می گوید که : من صبح زود در پی کاری رفتم . ناگاه دیدم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر در خانه عبداللّه بن حسن ایستاده و می فرماید که :«ای کنیز! به ابو محمد یعنی عبداللّه بن حسن بگو که بیرون آید ». صفوان می گوید که : عبداللّه بیرون آمد و عرض کرد که : یا اباعبداللّه ! چه چیز تو را در این صبح زود به اینجا آورده است؟ حضرت فرمود که : «من دوش آیه ای را از کتاب خدای عز و جل تلاوت کردم که آرام مرا ربود؟» عرض کرد که : آن کدام آیه است؟ فرمود که : «قول خدای عز و جل : «الَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمْرَ اللّهِ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَتخشونَ رَبَّهُمْ وَیَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ» (2) . (و در صدر آیه واو نیز هست . و ترجمه آن این است :) «و نیز خداوندانِ عقول صافیه از معارضه وهم و شبهه ، آنانند که پیوند می کنند آن چه را که خدا امر فرموده به آن : و به آنکه پیوند شود چون رحم ، و به غایت می ترسند از پروردگار خویش ، و می ترسند از بدی و سختی حساب». صفوان می گوید که : عبداللّه عرض کرد که : راست گفتی ، و گویا که من هرگز این آیه را از کتاب خدا نخوانده ام؛ پس دست در گردن یکدیگر کردند و گریستند .

.

1- .نساء، 1. واز خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید و از بریدن و قطع رابطه با خویشان پروا کنید که خدا هماره مراقب شما است .

2- .رعد ، 21 .

وَ عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ لِی اِبْنَ عَمٍّ أَصِلُهُ فَیَقْطَعُنِی ، وَأَصِلُهُ فَیَقْطَعُنِی حَتّی لَقَدْ هَمَمْتُ لِقَطِیعَتِهِ إِیَّایَ أَنْ أَقْطَعَهُ ، أَ تَأْذَنُ لِی قَطْعَهُ؟ قَالَ :«إِنَّکَ إِذَا وَصَلْتَهُ وَقَطَعَکَ ، وَصَلَکُمَا اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِیعاً ، وَإِنْ قَطَعْتَهُ وَقَطَعَکَ ، قَطَعَکُمَا اللّهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنِّی أُحِبُّ أَنْ یَعْلَمَ اللّهُ أَنِّی قَدْ أَذْلَلْتُ رَقَبَتِی فِی رَحِمِی ، وَإِنِّی لَأُبَادِرُ أَهْلَ بَیْتِی أَصِلُهُمْ قَبْلَ أَنْ یَسْتَغْنُوا عَنِّی» .

عَنْهُ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ الصَّیْرَفِیِّ ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ رَحِمَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام لَمُعَلَّقَهٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ : اللّهُمَّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِی ، وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِی ، ثُمَّ هِیَ جَارِیَهٌ بَعْدَهَا فِی أَرْحَامِ الْمُؤْمِنِینَ» ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْایَهَ : «وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحامَ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» فَقَالَ :«قَرَابَتُکَ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ وَدُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» ؟ قَالَ :«نَزَلَتْ فِی رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَقَدْ تَکُونُ فِی قَرَابَتِکَ». ثُمَّ قَالَ : «فَلَا تَکُونَنَّ مِمَّنْ یَقُولُ لِلشَّیْءِ : إِنَّهُ فِی شَیْءٍ وَاحِدٍ» .

.

و از او ، از علی بن حکم ، از عبداللّه سنان روایت است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مرا پسرعمّویی است که مکرّر به او می پیوندم و او از من می بُرد ، تا آنکه به جهت جدایی و بریدنش از من ، قصد کرده ام که از او ببُرم . فرمود که :«چون تو به او بپیوندی و او از تو ببرد ، خدا به هر دو پیوندد ، و اگر تو از او ببری و او از تو ببرد ، خدا از هر دو خواهد برید» .

از او ، از علی بن حکم ، از داود بن فرقد روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«من دوست می دارم که خدا بداند که من در باب رحم و خویش خود گردنم را خوار کرده ام و ذلّت را بر خود قرار داده ام . به درستی که من پیشی می گیرم خاندان خود را و به ایشان می پیوندم ، پیش از آنکه از من بی نیازی جویند» .

از او ، از وشّاء ، از محمد بن فضیل صیرفی ، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که رحم آل محمد یعنی ائمه به عرش آویخته عرض می کند : بار خدایا ! هر که به من پیوندد ، به او بپیوند ، و هر که از من ببُرد ، از او ببُر . و بعد از رحم ایشان ، رحم و احکام آن ، در رحم های مؤمنان جاری است؛ پس این آیه را تلاوت فرمود که : «وَاتَّقُوا اللّه الَّذی تَسآئَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحامَ» (1) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از عمر بن یزید که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «الَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهِ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» (2) . فرمود که :«آن خویشِ تو است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد بن عثمان و هشام بن حکم و درست بن ابی منصور ، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : «الَّذینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» . فرمود که :«این آیه در باب رحم آل محمد علیهم السلام نازل شده ، و گاه است که در باب خویش تو می باشد» . بعد از آن فرمود که : «البتّه از [دسته] آن مباش که در شأن چیزی می گویند که در یک چیز است» . (3)

.

1- .نساء، 1. واز خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید و از بریدن و قطع رابطه با خویشان پروا کنید که خدا هماره مراقب شما است .

2- .رعد، 21. کسانی که با آنچه خدا دستور داده بپیوندند ، می پیوندند .

3- .و مراد این است که آیه شامل ارحام همه مؤمنان است ، پس به اختصاص آن قائل مشو . و از اینجا معلوم می شود که آنها که خصوص مورد را مخصّص آیه نمی دانند ، و آن را حمل بر عموم می کنند ، درست فهمیده اند . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ ، عَنِ الْوَصَّافِیِّ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَمُدَّ اللّهُ فِی عُمُرِهِ ، وَأَنْ یَبْسُطَ لَهُ فِی رِزْقِهِ ، فَلْیَصِلْ رَحِمَهُ ؛ فَإِنَّ الرَّحِمَ لَهَا لِسَانٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ذَلْقٌ تَقُولُ : یَا رَبِّ صِلْ مَنْ وَصَلَنِی ، وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِی ، فَالرَّجُلُ لَیُرَی بِسَبِیلِ خَیْرٍ إِذَا أَتَتْهُ الرَّحِمُ الَّتِی قَطَعَهَا ، فَتَهْوِی بِهِ إِلَی أَسْفَلِ قَعْرٍ فِی النَّارِ» .

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنِ الْجَهْمِ بْنِ حُمَیْدٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : تَکُونُ لِیَ الْقَرَابَهُ عَلَی غَیْرِ أَمْرِی ، أَ لَهُمْ عَلَیَّ حَقٌّ؟ قَالَ :«نَعَمْ ، حَقُّ الرَّحِمِ لَا یَقْطَعُهُ شَیْءٌ ، وَإِذَا کَانُوا عَلَی أَمْرِکَ کَانَ لَهُمْ حَقَّانِ : حَقُّ الرَّحِمِ ، وَحَقُّ الْإِسْلَامِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ صِلَهَ الرَّحِمِ وَالْبِرَّ لَیُهَوِّنَانِ الْحِسَابَ ، وَیَعْصِمَانِ مِنَ الذُّنُوبِ ؛ فَصِلُوا أَرْحَامَکُمْ ، وَبَرُّوا بِإِخْوَانِکُمْ وَلَوْ بِحُسْنِ السَّلَامِ وَرَدِّ الْجَوَابِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«صِلَهُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ، وَهِیَ مَنْسَأَهٌ فِی الْعُمُرِ ، وَتَقِی مَصَارِعَ السُّوءِ ؛ وَصَدَقَهُ اللَّیْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن علی ، از ابوجمیله ، از وصّافی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که او را شاد می کند ، که خدا در عمرش بکِشد و آن را دراز گرداند ، و از برایش در روزی گشایش دهد ، رحم خود را پیوند کند؛ زیرا که در روز قیامت رحم را زبانی است در نهایت فصاحت و بلاغت ، و عرض می کند که : ای پروردگار من! هر که به من پیوسته، به او بپیوند ، و هر که از من بریده، از او ببر؛ پس مردی که در راهِ خیر دیده می شود و به ظاهر خوب می نماید ، ناگاه رحمی که آن را قطع کرده به نزد او می آید ، و او را به اسفل قعر جهنّم می افکند ، که در جهنّم جایی از آن پایین تر و ته تر نباشد» .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد ، از حسن بن علی ، از صفوان ، از جهم بن حمید روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مرا خویشانی باشند بر غیر امر من ، و با من هم مذهب نیستند . آیا ایشان را بر من حقّی است؟ فرمود :«آری ، حقّ رحم چنان است که هیچ چیز آن را قطع نمی تواند کرد ، و چون بر امر و اعتقاد تو باشند ، ایشان را دو حق باشد : یکی حقّ رحم ، و دیگری حقّ اسلام» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که صله رحم و نیکی ، حساب را سهل و آسان می گرداند ، و از گناهان نگاه می دارند؛ پس رحم های خود را پیوند کنید ، و با برادران خود نیکی به جا آورید ، و هر چند که به خوش سلامی و ردّ جواب آن باشد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبدالصمد بن بشیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«صله رحم، حساب را سهل و آسان می کند در روز قیامت ، و آن باعث تأخیر اجل و زیادتی در عمر است ، و از مکان های لغزش بد نگاه می دارد . و صدقه دادن در شب ، خشم پروردگار را فرو می نشاند» .

.

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ تُزَکِّی الْأَعْمَالَ ، وَتُنْمِی الْأَمْوَالَ ، وَتُیَسِّرُ الْحِسَابَ ، وَتَدْفَعُ الْبَلْوی ، وَتَزِیدُ فِی الرِّزْقِ» .

69 بَابُ الْبِرِّ بِالْوَالِدَیْنِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی وَلَادٍ الْحَنَّاطِ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» : مَا هذَا الْاِءحْسَانُ؟ فَقَالَ :«الْاِءحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا ، وَأَنْ لَا تُکَلِّفَهُمَا أَنْ یَسْأَلَاکَ شَیْئاً مِمَّا یَحْتَاجَانِ إِلَیْهِ وَإِنْ کَانَا مُسْتَغْنِیَیْنِ ؛ أَ لَیْسَ یَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ : «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «وَ أَمَّا قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «إِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُما» » قَالَ : «إِنْ أَضْجَرَاکَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ ، وَلَا تَنْهَرْهُمَا إِنْ ضَرَبَاکَ». قَالَ : « «وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً» » قَالَ : «إِنْ ضَرَبَاکَ فَقُلْ لَهُمَا : غَفَرَ اللّٰهُ لَکُمَا ، فَذلِکَ مِنْکَ قَوْلٌ کَرِیمٌ». قَالَ : « «وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ» » قَالَ : «لَا تَمْلَأْ عَیْنَیْکَ مِنَ النَّظَرِ إِلَیْهِمَا إِلَا بِرَحْمَهٍ وَرِقَّهٍ ، وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا ، وَلَا یَدَکَ فَوْقَ أَیْدِیهِمَا ، وَلَا تَقَدَّمْ قُدَّامَهُمَا» .

.

69 . باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عثمان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که صله رحم، عمل ها را پاکیزه می گرداند ، و مال ها را زیاد می کند ، و حساب را آسان می سازد ، و بلا و زحمت را دفع می نمایند ، و در روزی می افزاید» .

69 . باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادرمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم ، از پدرش هر دو روایت کرده اند ، از حسن بن محبوب ، از ابوولّاد حنّاط که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَبِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا» (1) و عرض کردم که : مراد از این احسان چیست؟ فرمود که :«احسان، آن است که صحبت پدر و مادر را نیکو کنی ، و آنکه ایشان را تکلیف نکنی که از تو سؤال کنند چیزی را ، از آن چه به آن احتیاج دارند ، و کلفت خواهش را بر ایشان نگذاری؛ بلکه بی خواهش کردن ایشان به ایشان دهی ، و اگرچه بی نیاز باشند . آیا خدای عز و جل نمی فرماید که : «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» (2) ؛ یعنی : «هرگز نرسید به حقیقت نیکی ، تا آنکه انفاق کنید از آن چه دوست می دارید» . ابوولّاد می گوید که : بعد از آن ، حضرت صادق علیه السلام فرمود : «و امّا قول خدای عز و جل : «اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُما» (3) » (4) می فرماید که : اگر تو را گزند رسانند ، به ایشان اف مگو ، و ایشان را زجر مکن ، و بانگ بر ایشان مزن ، و هر چه که تو را بزنند» . راوی عرض کرد که : «وَقُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما» 5 حضرت فرمود : «اگر تو را بزنند ، به ایشان بگو که خدا شما را بیامرزد . و قول کریم و سخن خوب از تو این است» . عرض کرد که : «وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحمَهِ» 6 فرمود که : «میل مده چشم های خویش را از نظر کردن به سوی ایشان ، یا نگاه طولانی به ایشان مکن ، مگر نگاهی که با رحمت و رأفت و نهایت مهربانی باشد . و آواز خود را بلند مکن در بالای آواز ایشان (یعنی در وقت سخن گفتن ، آواز خود را بلندتر از آواز پدر و مادر مگردان) . و دست خویش را بالای دست های ایشان بلند مکن ، و در پیش روی ایشان مرو» (یعنی در وقت رفتن بر ایشان پیشی مگیر . و ترجمه آیه با ماقبل و مابعد آن مذکور شد) .

.

1- .اسرا، 23.
2- .آل عمران، 92.
3- .اگر یکی از آن دو یا هر دوی ایشان نزد تو به کهنسالی رسیدند ، به آنان اف(=وای بر شما) مگو و آنها را مران و بر سرشان فریاد مکش .
4- .اسرا، 24.

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَافِعٍ الْبَجَلِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَوْصِنِي ، فَقَالَ : لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ شَيْئاً ، وَإِنْ حُرِّقْتَ بِالنَّارِ وَعُذِّبْتَ إِلَا وَقَلْبُكَ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمَانِ ، وَوَالِدَيْكَ فَأَطِعْهُمَا وَبَرَّهُمَا حَيَّيْنِ كَانَا أَوْ مَيِّتَيْنِ ، وَإِنْ أَمَرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ فَافْعَلْ ، فَإِنَّ ذلِكَ مِنَ الْاِيمَانِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَهِ شَيْءٌ مِثْلُ الْكُبَّهِ ، فَيَدْفَعُ فِي ظَهْرِ الْمُؤْمِنِ ، فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّهَ ، فَيُقَالُ : هذَا الْبِرُّ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ : أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ :«الصَّلَاهُ لِوَقْتِهَا ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام ، قَالَ :«سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلى وَلَدِهِ؟ قَالَ : لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ ، وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ ، وَلَا يَسْتَسِبُّ لَهُ» .

.

ابن محبوب ، از خالد بن نافع بجلی ، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! مرا وصیّت کن و بفرما چه کنم؟ فرمود : چیزی را با خدا شریک مگردان ، و هر چند که به آتش سوزانیده شوی (که تو را در قبول نکردن شرک بسوزانند و تو را عذاب کنند) مگر در حالی که در ظاهر آن را اظهار کنی ، و دلت به ایمان آرمیده باشد . و پدر و مادر خود را فرمانبرداری کن ، و با ایشان نیکی کن ؛ خواه زنده باشند و خواه مرده . و اگر تو را امر کنند که از زن و مال خویش بیرون روی که آنها را وا گذاری و از خود دور کنی ، چنان کن؛ زیرا که این از جمله ایمان است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از یوسف ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در روز قیامت چیزی مانند کُلْمَه (1) ریسمان می آید ، پس در پشت مؤمن دفع می شود و او را داخل بهشت می گرداند ، و به او گفته می شود که : این ، نیکی با پدر و مادر یا جزای آن است» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از منصور بن حازم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : عرض کردم که : کدام یک از عمل ها بهتر است؟ فرمود :«نماز که در وقت خود به جا آورده شود ، و نیکی با پدر و مادر ، و جهاد کردن در راه خدا» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس بن عبدالرحمان ، از درست بن ابی منصور ، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که : حقّ پدر و مادر بر فرزندش چیست؟ فرمود که : او را به نامش نخواند و نامش را نبرد (بلکه بگوید : ای پدر و پدرم) ، و پیشاپیش او راه نرود ، و پیش از او ننشیند ، و کاری نکند که باعث دشنام او باشد» .

.

1- .یعنی کلاف و گلوله نخ و ریسمان و کنایه از هر چیز سنگین است .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بَحْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَمَّنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ وَ أَنَا عِنْدَهُ لِعَبْدِ الْوَاحِدِ الْأَنْصَارِیِّ فِی بِرِّ الْوَالِدَیْنِ فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» ، فَظَنَنَّا أَنَّهَا الْآیَهُ الَّتِی فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ : «وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ وَبِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» ، فَلَمَّا کَانَ بَعْدُ سَأَلْتُهُ ، فَقَالَ :«هِیَ الَّتِی فِی لُقْمَانَ: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ (حُسْناً)» ، «وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما» ». فَقَالَ علیه السلام : «إِنَّ ذلِکَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یَأْمُرَ بِصِلَتِهِمَا وَحَقِّهِمَا عَلی کُلِّ حَالٍ».«وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» ؟ فَقَالَ : «لَا ، بَلْ یَأْمُرُ بِصِلَتِهِمَا ، وَإِنْ جَاهَدَاهُ عَلَی الشِّرْکِ مَا زَادَ حَقَّهُمَا إِلَا عِظَماً» .

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا یَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْکُمْ أَنْ یَبَرَّ وَالِدَیْهِ حَیَّیْنِ وَ مَیِّتَیْنِ ، یُصَلِّی عَنْهُمَا ، وَیَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا ، وَیَحُجَّ عَنْهُمَا ، وَیَصُومَ عَنْهُمَا ، فَیَکُونَ الَّذِی صَنَعَ لَهُمَا ، وَلَهُ مِثْلُ ذلِکَ ، فَیَزِیدَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبِرِّهِ وَصِلَتِهِ خَیْراً کَثِیراً» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از عبداللّه بن بحر ، از عبداللّه بن مسکان ، از آنکه او را روایت کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : من در نزد آن حضرت بودم که به عبدالواحد انصاری در باب نیکی با پدر و مادر فرمود که : در قول خدای عز و جل است که : «وَبِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا» (1) ؛ پس ما گمان کردیم که این آیه همان آیه ای است که در سوره بنی اسرائیل است ، و آن، این است که : «وَقَضی رَبُّکَ أَنْ لا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ وَبِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا» (2) . و چون بعد شد ، از آن حضرت سؤال کردم . فرمود که :«آن آیه ای است که در سوره لقمان است و آن، این است که : «وَوَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْنا وَاِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما» (3) ، پس راوی عرض کرد : به درستی که این یعنی شرک پدر و مادر ، بزرگ تر است از آنکه قول خدای تعالی : «وَ اِنْ جاهِداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» امر کند به صله و پیوند با ایشان و حقّ ایشان . بر هر حال حضرت فرمود : «نه ، چنین است؛ بلکه به صله ایشان امر می کند ، و اگر بر سر شرک با او مجاهده و گفتگو کنند ، غیر از بزرگی ، چیزی بر حقّ ایشان نیفزاید» (4) .

از او ، از محمد بن علی ، از حکم بن مسکین ، از محمد بن مروان روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چه چیز، مردی از شما را منع می کند که با پدر و مادر خویش نیکی کند ، در حالی که زنده و مرده باشند؛ که به نیابت ایشان نماز کند ، و به نیابت ایشان تصدّق کند ، و به نیابت ایشان حجّ را به جا آورد ، و به نیابت ایشان روزه بگیرد؛ پس آن چه کرده، ثوابش از برای ایشان باشد ، و از برای او نیز مانند آن از ثواب خواهد بود . و خدای عز و جلبه سبب نیکی و پیوند که کرده ، او را خیر بسیار بیفزاید» .

.

1- .بقره ، 83 ؛ نساء ، 36 ؛ انعام ، 156 ؛ اسرا، 23.
2- .اسرا، 23.
3- .لقمان، 14. (و آیه با ترجمه پیش از این مذکور شد . و لفظ «حُسْنا» در آن نبود . و در میانه «بِوالِدَیْهِ» و «اِنْ جاهَداکَ» ، بسیار کلمات فاصله بود ، چنان که معلوم شد ، مگر آنکه «حُسْنا» از قول امام علیه السلام

باشد ، بر وجه تفسیر و بیان مراد از مقدّری که مقصود است . و شاید که امام در ذکر آیه اکتفا به ذکر مقصود فرموده باشد ، و عدم اشاره به سوی آن چه اجمال فرموده و ذکر نفرموده ، به جهت اعتماد و اطّلاع بر علم و اطّلاع راوی باشد) . آیا نظر نمی کنی به تتمّه روایت و آن، این است که [در داخل متن آمده است] .

4- .تفسیر این روایت مشکل است و شاید معنای آن این باشد که از میان آیات متعدد قرآن در سفارش به حق پدر و مادر ، آیه 13و 14 سوره لقمان که در این حدیث نقل تفسیر گونه شده بیشترین تاکید را بر حق پدر و مادر دارند زیرا حتی در صورت مشرک بودن و حتی کوشش آنان برای مشرک کردن فرزند چیزی از حق آنان کاسته نمی شود و معاشرت نیکو با آنان به وجوب خود باقی می ماند .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام : أَدْعُو لِوَالِدَىَّ إِذَا كَانَا لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ؟ قَالَ :«ادْعُ لَهُمَا ، وَتَصَدَّقْ عَنْهُمَا ، وَإِنْ كَانَا حَيَّيْنِ لَا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ فَدَارِهِمَا ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ : إِنَّ اللّهَ بَعَثَنِى بِالرَّحْمَهِ ، لَا بِالْعُقُوقِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، مَنْ أَبَرُّ؟ قَالَ : أُمَّكَ ، قَالَ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أُمَّكَ ، قَالَ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أُمَّكَ ، قَالَ : ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ : أَبَاكَ» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَتى رَجُلٌ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، إِنِّى رَاغِبٌ فِى الْجِهَادِ نَشِيطٌ» . قَالَ : «فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : فَجَاهِدْ فِى سَبِيلِ اللّهِ ؛ فَإِنَّكَ إِنْ تُقْتَلْ تَكُنْ حَيّاً عِنْدَ اللّهِ تُرْزَقُ ، وَإِنْ تَمُتْ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُكَ عَلَى اللّهِ ، وَإِنْ رَجَعْتَ ، رَجَعْتَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وُلِدْتَ . قَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، إِنَّ لِى وَالِدَيْنِ كَبِيرَيْنِ يَزْعُمَانِ أَنَّهُمَا يَأْنَسَانِ بِى وَيَكْرَهَانِ خُرُوجِى . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : فَقِرَّ مَعَ وَالِدَيْكَ ، فَوَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ ، لَأُنْسُهُمَا بِكَ يَوْماً وَلَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادِ سَنَهٍ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از معمّر بن خلّاد روایت کرده است که گفت : به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که : آیا دعا کنم از برای پدر و مادرم ، هر گاه حق را نشناسند و شیعه نباشند؟ فرمود که :«از برای ایشان دعا کن ، و به نیابت ایشان تصدّق نما ، و اگر زنده باشند و حق را نشناسند ، با ایشان [در]مدارا باش ، و به نرمی با ایشان سلوک کن؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که : خدا مرا با رحمت مبعوث گردانیده ، نه با عقوق و نافرمانی کردن کسی که حق گزاردن او واجب باشد» (مانند پدر و مادر) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! با که نیکی کنم؟ فرمود : با مادرت . عرض کرد که : بعد از آن با که؟ فرمود : با مادرت . عرض کرد که : بعد از آن با که؟ فرمود : با مادرت . عرض کرد که : بعد از آن با که؟ فرمود : با پدرت» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! من در جهاد رغبت دارم و به آن شاد و خرّم می شوم» . حضرت فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود : پس در راه خدا جهاد کن؛ زیرا که تو اگر شهید شوی ، زنده خواهی بود در نزد خدا و روزی داده می شوی یعنی از میوه های بهشت ، و اگر بمیری ، مزدت بر خدا واقع شده که آن را به تو عطا فرماید ؛ مانند چیزی که واجب باشد . و اگر برگردی ، برگردی از گناهان و از آنها پاک شوی ،چنانچه از مادر متولّد شده ای . عرض کرد که : یا رسول اللّه ! پدر و مادر پیری دارم که گمان می کنند و چنان می دانند که ایشان به من انس دارند ، و بیرون رفتن مرا ناخوش دارند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون چنین است ، با پدر و مادر قرار و آرام گیر. پس سوگند یاد می کنم به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است ، که هر آینه انس ایشان با تو ، روزی و شبی ، از جهاد یک ساله بهتر است» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، قَالَ : كُنْتُ نَصْرَانِيّاً ، فَأَسْلَمْتُ وَحَجَجْتُ ، فَدَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقُلْتُ : إِنِّى كُنْتُ عَلَى النَّصْرَانِيَّهِ وَإِنِّى أَسْلَمْتُ ، فَقَالَ :«وَ أَىَّ شَىْءٍ رَأَيْتَ فِى الْاءِسْلَامِ؟» قُلْتُ : قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «ما كُنْتَ تَدْرِى مَا الْكِتابُ وَلَا الْاءِيمانُ وَلكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِى بِهِ مَنْ نَشاءُ» فَقَالَ : «لَقَدْ هَدَاكَ اللّهُ» . ثُمَّ قَالَ : «اللّهُمَّ اهْدِهِ ثَلَاثاً سَلْ عَمَّا شِئْتَ يَا بُنَىَّ». فَقُلْتُ : إِنَّ أَبِى وَأُمِّى عَلَى النَّصْرَانِيَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِى ، وَأُمِّى مَكْفُوفَهُ الْبَصَرِ ، فَأَكُونُ مَعَهُمْ ، وَآكُلُ فِى آنِيَتِهِمْ؟ فَقَالَ : «يَأْكُلُونَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ؟» فَقُلْتُ : لَا ، وَلَا يَمَسُّونَهُ ، فَقَالَ : «لَا بَأْسَ ، فَانْظُرْ أُمَّكَ فَبَرَّهَا ، فَإِذَا مَاتَتْ فَلَا تَكِلْهَا إِلى غَيْرِكَ ، كُنْ أَنْتَ الَّذِى تَقُومُ بِشَأْنِهَا ، وَلَا تُخْبِرَنَّ أَحَداً أَنَّكَ أَتَيْتَنِى حَتّى تَأْتِيَنِى بِمِنى إِنْ شَاءَ اللّهُ». قَالَ : فَأَتَيْتُهُ بِمِنى وَالنَّاسُ حَوْلَهُ كَأَنَّهُ مُعَلِّمُ صِبْيَانٍ هذَا يَسْأَلُهُ ، وَهذَا يَسْأَلُهُ ، فَلَمَّا قَدِمْتُ الْكُوفَهَ أَلْطَفْتُ لِأُمِّى ، وَكُنْتُ أُطْعِمُهَا ، وَأُفْلِى ثَوْبَهَا وَرَأْسَهَا ، وَأَخْدُمُهَا ، فَقَالَتْ لِى : يَا بُنَىَّ ، مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِى هذَا وَأَنْتَ عَلى دِينِى؟ فَمَا الَّذِى أَرى مِنْكَ مُنْذُ هَاجَرْتَ ، فَدَخَلْتَ فِى الْحَنِيفِيَّهِ؟ فَقُلْتُ : رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ نَبِيٍّ أَمَرَنِى بِهذَا ، فَقَالَتْ : هذَا الرَّجُلُ هُوَ نَبِيٌّ؟ فَقُلْتُ : لَا ، وَلكِنَّهُ ابْنُ نَبِيٍّ ، فَقَالَتْ : يَا بُنَىَّ ، هذَا نَبِيٌّ ؛ إِنَّ هذِهِ وَصَايَا الْأَنْبِيَاءِ ، فَقُلْتُ : يَا أُمَّهْ ، إِنَّهُ لَيْسَ يَكُونُ بَعْدَ نَبِيِّنَا نَبِيٌّ ، وَلكِنَّهُ ابْنُهُ . فَقَالَتْ : يَا بُنَىَّ ، دِينُكَ خَيْرُ دِينٍ ، اعْرِضْهُ عَلَىَّ ، فَعَرَضْتُهُ عَلَيْهَا ، فَدَخَلَتْ فِى الْاءِسْلَامِ ، وَعَلَّمْتُهَا ، فَصَلَّتِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْاخِرَهَ ، ثُمَّ عَرَضَ لَهَا عَارِضٌ فِى اللَّيْلِ ، فَقَالَتْ : يَا بُنَىَّ ، أَعِدْ عَلَىَّ مَا عَلَّمْتَنِى ، فَأَعَدْتُهُ عَلَيْهَا ، فَأَقَرَّتْ بِهِ وَمَاتَتْ ، فَلَمَّا أَصْبَحَتْ كَانَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ غَسَّلُوهَا ، وَكُنْتُ أَنَا الَّذِى صَلَّيْتُ عَلَيْهَا ، وَنَزَلْتُ فِى قَبْرِهَا» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حکم ، از معاویه بن وهب ، از زکریّا بن ابراهیم که گفت : من نصاری بودم؛ پس مسلمان شدم و به حج رفتم ، و بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که : من بر دین نصرانیّت و ترسایی بودم و اسلام آوردم . فرمود که :«در اسلام چه چیز دیدی که آن را اختیار کردی؟» عرض کردم که : قول خدای عز و جل : «ما کُنْتَ تَدْری مَا الْکِتابُ وَلَا الْاِیمانُ وَلکِنْ جَعَلْناهُ نُورا نَهْدی بِهِ منْ نَشآءُ» (1) (و ترجمه بعضی از این آیه با صدر آن در باب روح گذشت ، و ترجمه باقی مانده این است که :) «ولیکن گردانیدیم آن را؛ یعنی کتاب یا ایمان را چنان که ظاهر این حدیث است نور و روشنی ، که راه می نماییم به آن ، هر که را خواهیم». حضرت فرمود که : «هر آینه خدا تو را هدایت فرموده و راه راست نموده است» . بعد از آن سه مرتبه فرمود : «بار خدایا! او را هدایت کن»؛ یعنی او را بر آن ثابت و باقی بدار . و فرمود که : «ای فرزند من! از آن چه خواهی سؤال کن» . عرض کردم : به درستی که پدر و مادر و خاندانم همه بر دین نصرانیّت اند ، و مادرم چشمش نابینا است؛ پس با ایشان باشم و در ظرف های ایشان چیز بخورم؟ فرمود که : «گوشت خوک می خورند؟» (2) عرض کردم : نه ، و دست به آن نمی گذارند . فرمود : «باکی نیست و ناخوشی ندارد؛ پس متوجّه مادرت باش و با او نیکی کن ، و چون بمیرد امر او را به غیر خود وا مگذار؛ بلکه خود کسی باش که به حال و کارش قیام نمایی . و در هنگامی که در منی به نزد من می آیی ان شآء اللّه ، البتّه کسی را خبر مده به اینکه تو در نزد من آمده ای» . زکریّا می گوید که : پس من در منی به خدمتش آمدم ، در حالی که مردم گرداگرد او بودند ، و گویا آن حضرت معلّم کودکان و مکتب دار بود؛ چه از هر طرف کسی سؤال می کرد ، این یکی از آن حضرت سؤال می نمود ، و آن یکی سؤال می نمود ، و پیوسته حال بدان منوال بود؛ پس در هنگامی که به کوفه آمدم ، با مادرم نیکویی کردم ، و چنان بودم که چیزی به خوردش می دادم ، و جامه و سرش را بجوریدم ، و او را خدمت می کردم؛ پس مادرم با من گفت که : ای فرزند دلبند من! تو با من این چنین نمی کردی ، در حالی که تو بر دین من بودی ، پس چیست آن چه از تو می بینم ، از آن زمان که مهاجرت کردی و از دین من بیرون رفتی ، و در ملّت حنیفیّه که دین اسلام است داخل شدی؟ گفتم که : مردی از فرزندان پیغمبر ما مرا به این امر فرمود . مادرم گفت که : این مرد پیغمبر است؟ گفتم : نه ، ولیکن پسر پیغمبر است . گفت که : ای فرزند عزیز من! اینک پیغمبر است؛ زیرا که

اینها وصیّت های پیغمبران است . گفتم که : ای مادر من! بعد از پیغمبر ما پیغمبری نخواهد بود ، ولیکن آن حضرت پسر پیغمبر است . مادرم گفت که : ای فرزند عزیز من! دین تو از هر دینی بهتر است ، آن را بر من عرضه کن؛ پس من آن را بر مادرم عرضه کردم و مادرم در دین اسلام داخل شد ، و او را تعلیم دادم که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا که آخر نمازها است به جا آورد . و در همان شب او را عارضه ای روی داد و ناخوش شد؛ پس گفت که : ای فرزند عزیز من! آن چه را که به من تعلیم دادی بر من اعاده کن و دو مرتبه بگو؛ پس من آن را بر مادرم اعاده کردم ، و به آن اقرار نمود و وفات کرد ، و در هنگامی که صبح کرد ، مسلمانان کسانی بودند که او را غسل دادند ، و من کسی بودم که بر او نماز کردم و در قبرش فرود آمدم .

.

1- .شورا، 52. تو نمی دانستی کتاب و ایمان (معارف دین) چیست .
2- .و بنابر بعضی از نسخ کافی، گوشت خوک را که نمی خورند ، و مآل [و مقصود] هر دو یکی است به حسب معنی . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ جَمِيعاً ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ حَيَّانَ ، قَالَ : خَبَّرْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بِبِرِّ إِسْمَاعِيلَ ابْنِى بِى ، فَقَالَ :«لَقَدْ كُنْتُ أُحِبُّهُ وَقَدِ ازْدَدْتُ لَهُ حُبّاً ؛ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَتَتْهُ أُخْتٌ لَهُ مِنَ الرَّضَاعَهِ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا سُرَّ بِهَا ، وَبَسَطَ مِلْحَفَتَهُ لَهَا ، فَأَجْلَسَهَا عَلَيْهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَدِّثُهَا ، وَيَضْحَكُ فِى وَجْهِهَا . ثُمَّ قَامَتْ فَذَهَبَتْ وَجَاءَ أَخُوهَا ، فَلَمْ يَصْنَعْ بِهِ مَا صَنَعَ بِهَا ، فَقِيلَ لَهُ : يَا رَسُولَ اللّهِ، صَنَعْتَ بِأُخْتِهِ مَا لَمْ تَصْنَعْ بِهِ وَهُوَ رَجُلٌ؟ فَقَالَ : لِأَنَّهَا كَانَتْ أَبَرَّ بِوَالِدَيْهَا مِنْهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شُعَيْبٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : إِنَّ أَبِى قَدْ كَبِرَ جِدّاً وَضَعُفَ ، فَنَحْنُ نَحْمِلُهُ إِذَا أَرَادَ الْحَاجَهَ؟ فَقَالَ :«إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِىَ ذلِكَ مِنْهُ فَافْعَلْ ، وَلَقِّمْهُ بِيَدِكَ ؛ فَإِنَّهُ جُنَّهٌ لَكَ غَداً» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از اسماعیل بن مهران و هر دو ، از سیف بن عمیره ، از عبداللّه بن مسکان ، از عمّار بن حیّان که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را خبر دادم به نیکی پسرم اسماعیل . به من فرمود که :«هر آینه او را دوست می داشتم و دوستیم به او زیاد شد . به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهر رضاعی داشت ، و به خدمت آن حضرت آمد . چون پیغمبر به خواهر خود نظر کرد ، به دیدنش شاد و خوشحال شد ، و لحاف خود را از برایش گسترد و او را بر بالای آن لحاف نشانید . بعد از آن شروع فرمود که با او حدیث می کرد و سخن می گفت و در رویش می خندید . بعد از مدّتی آن زن برخاست و رفت و برادرش آمد؛ پس پیغمبر آن تعارف و نوازشی که با خواهر کرده بود ، با برادر نکرد . به آن حضرت عرض شد که : یا رسول اللّه ! با خواهرش نوازشی کردی که با او نکردی ، با آنکه او مرد است . فرمود :زیرا که خواهرش به پدر و مادرش از او نیکوکارتر بود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از عبداللّه بن مسکان ، از ابراهیم بن شعیب روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : پدرم بسیار پیر و ناتوان شده است ، و چون کاری را اراده داشته باشد ، ما او را برمی داریم؛ چه خود قادر بر راه رفتن نیست . فرمود که :«اگر توانی که این را نسبت به او متوجّه شوی ، چنان کن ، و به دست خود لقمه را در دهانش بگذار؛ زیرا که همین دو ، فردا از برای تو بهشت ، و باعث دخول آن است» .

.

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ رَجُلاً یَقُولُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : إِنَّ لِی أَبَوَیْنِ مُخَالِفَیْنِ؟ فَقَالَ :«بَرَّهُمَا کَمَا تَبَرُّ الْمُسْلِمِینَ مِمَّنْ یَتَوَلاَنَا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ ، عَنْ عَنْبَسَهَ بْنِ مُصْعَبٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِیهِنَّ رُخْصَهً : أَدَاءُ الْأَمَانَهِ إِلَی الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ ، وَبِرُّ الْوَالِدَیْنِ ، بَرَّیْنِ کَانَا أَوْ فَاجِرَیْنِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مِنَ السُّنَّهِ وَالْبِرِّ أَنْ یُکَنَّی الرَّجُلُ بِاسْمِ أَبِیهِ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَعَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ جَمِیعاً ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ سَالِمِ بْنِ مُکْرَمٍ عَنْ مُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«جَاءَ رَجُلٌ وَسَأَلَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله عَنْ بِرِّ الْوَالِدَیْنِ ، فَقَالَ : اِبْرَرْ أُمَّکَ ، ابْرَرْ أُمَّکَ ، ابْرَرْ أُمَّکَ ، ابْرَرْ أَبَاکَ ، ابْرَرْ أَبَاکَ ، ابْرَرْ أَبَاکَ ، وَبَدَأَ بِالْأُمِّ قَبْلَ الْأَبِ» .

الْوَشَّاءُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ : إِنِّی وَلَدْتُ بِنْتاً وَرَبَّیْتُهَا حَتّٰی إِذَا بَلَغَتْ ، فَأَلْبَسْتُهَا وَحَلَّیْتُهَا ، ثُمَّ جِئْتُ بِهَا إِلی قَلِیبٍ ، فَدَفَعْتُهَا فِی جَوْفِهِ ، وَکَانَ آخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْهَا وَهِیَ تَقُولُ : یَا أَبَتَاهْ ؛ فَمَا کَفَّارَهُ ذلِکَ؟ قَالَ : أَ لَکَ أُمٌّ حَیَّهٌ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَلَکَ خَالَهٌ حَیَّهٌ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَابْرَرْهَا ؛ فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَهِ الْأُمِّ ؛ یُکَفِّرْ عَنْکَ مَا صَنَعْتَ» . قَالَ أَبُو خَدِیجَهَ : فَقُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : مَتی کَانَ هذَا؟ فَقَالَ : «کَانَ فِی الْجَاهِلِیَّهِ ، وَکَانُوا یَقْتُلُونَ الْبَنَاتِ مَخَافَهَ أَنْ یُسْبَیْنَ ، فَیَلِدْنَ فِی قَوْمٍ آخَرِینَ» .

.

از او ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از ابوالصّبّاح ، از جابر روایت است که گفت : شنیدم از مردی که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض می کرد که : پدر و مادری دارم که مخالف اند . فرمود که :«با ایشان نیکی کن ، چنان که نیکی می کنی با پدر و مادر مسلمان ، از آنان که ما را دوست می دارند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده اند ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از عنبسه بن مصعب ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«سه چیز است که خدای عز و جل کسی را در ترک آنها رخصت نداده است : یکی ادای امانت به نیکوکار و بدکار؛ و دیگری وفا کردن به عهد از برای نیکوکار و نابکار؛ و سیم نیکی با پدر و مادر ؛ خواه نیکوکار باشند و خواه نابکار و بدکردار» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله سنّت و طریقه پیغمبر و نیکی آن است که ، مرد کنایه گوید به نام پدرش و تصریح به نام او نکند» .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد و علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد هر دو روایت کرده اند ، از وشّاء ، از احمد بن عائذ ، از ابوخدیجه سالم بن مکرّم ، از معلّی بن خنیس ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مردی آمد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را از نیکی با پدر و مادر سؤال کرد . پیغمبر سه مرتبه فرمود : با مادرت نیکی کن . و سه مرتبه فرمود : با پدرت نیکی کن . و به مادر و امر به نیکی با او ، ابتدا فرمود، پیش از پدر و امر به نیکی با او» .

وشّا ، از احمد بن عائذ ، از ابوخدیجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : دختری از من متولّد شد و او را تربیت کردم و پرورش دادم ، تا وقتی که به حدّ بلوغ رسید؛ پس او را لباس پاکیزه پوشانیدم و زیورش دادم . بعد از آن او را آوردم تا بر سر چاهی ، و او را در اندرون چاه انداختم ، و آخر سخنی که از او شنیدم این بود که می گفت : ای پدر! به دادم رس؛ پس کفّاره آن چه کرده ام چه چیز است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : آیا مادری داری که زنده باشد؟ عرض کرد

: نه . فرمود : پس خاله ای داری که زنده باشد؟ عرض کرد : آری . فرمود : پس با خاله خود نیکی کن؛ زیرا که خاله به منزله مادر است ، تا بپوشاند از تو آن چه را که کرده ای ، و کفّاره آن باشد» . ابوخدیجه می گوید که : به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که : این در چه زمان بود؟ فرمود که : «در زمان جاهلیّت بود ، و عادت ایشان این بود که دختران خود را می کشتند ، به جهت ترس آنکه اسیر شوند و در گروه دیگر بزایند» (یعنی شوهری غیر از قبیله خود داشته باشند) .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : هَلْ يَجْزِى الْوَلَدُ وَالِدَهُ؟ فَقَالَ :«لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَا فِى خَصْلَتَيْنِ : يَكُونُ الْوَالِدُ مَمْلُوكاً ، فَيَشْتَرِيهِ ابْنُهُ فَيُعْتِقُهُ ؛ أَوْ يَكُونُ عَلَيْهِ دَيْنٌ ، فَيَقْضِيهِ عَنْهُ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : «أَتى رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَجُلٌ ، فَقَالَ : إِنِّى رَجُلٌ شَابٌّ نَشِيطٌ ، وَأُحِبُّ الْجِهَادَ ، وَلِى وَالِدَهٌ تَكْرَهُ ذلِكَ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله :«ارْجِعْ ، فَكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ ؛ فَوَ الَّذِى بَعَثَنِى بِالْحَقِّ نَبِيّاً ، لَأُنْسُهَا بِكَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادِكَ فِى سَبِيلِ اللّهِ سَنَةً» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ بَارّاً بِوَالِدَيْهِ فِى حَيَاتِهِمَا ، ثُمَّ يَمُوتَانِ ، فَلَا يَقْضِى عَنْهُمَا دُيُونَهُمَا وَلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا ، فَيَكْتُبُهُ اللّهُ عَاقّاً ، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقّاً لَهُمَا فِى حَيَاتِهِمَا ، غَيْرَ بَارٍّ بِهِمَا ، فَإِذَا مَاتَا قَضى دَيْنَهُمَا وَاسْتَغْفَرَ لَهُمَا ، فَيَكْتُبُهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارّاً» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از حنان بن سدیر ، از پدرش روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : آیا می شود که فرزند ، پدر خود را جزا دهد و حقّ او را ادا کند؟ فرمود که :«او را جزایی نیست ، مگر در دو خصلت : یکی آنکه پدر ، بنده مملوک باشد و پسرش او را بخرد و آزاد کند؛ و دیگر آنکه بر او قرضی باشد ، و پسر آن را از جانب او ادا کند» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس بن عبدالرحمان ، از عمرو بن شمر ، از جابر روایت کرده است که گفت : مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : من مردی نوجوان و خرّم و شادانم و جهاد را دوست می دارم ، و مادری دارم که آن را خوش ندارد . پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود که :«برگرد و با مادرت باش؛ پس سوگند یاد می کنم به آن خدایی که مرا به حقّ به پیغمبری مبعوث گردانیده ، که هر آینه انس مادرت به تو در یک شب ، که انیس او باشی ، بهتر است از آنکه یک سال در راه خدا جهاد کنی» .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن سنان ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که بنده ای هست که با پدر و مادر خود نیکوکار می باشد در زمان حیات ایشان . بعد از آن می میرند ، پس قرض های ایشان را ادا نمی کند و از برای ایشان طلب مغفرت نمی نماید؛ پس خدای عز و جل او را عاق و نافرمان می نویسد . و به درستی که بنده ای هست که در زمان حیاتِ پدر و مادر ، عاق و نافرمان ایشان می باشد ، و با ایشان نیکی نمی کند ، و چون می میرند ، قرض ایشان را ادا می کند ، و از برای ایشان طلب مغفرت می نماید؛ پس خدای عز و جل او را نیکوکار می نویسد» .

.

70 بَابُ الِاهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّصِيحَهِ لَهُمْ وَنَفْعِهِمْعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّكُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» .

وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَنْسَكُ النَّاسِ نُسُكاً أَنْصَحُهُمْ جَيْباً وَأَسْلَمُهُمْ قَلْباً لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَهَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ :«عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِی خَلْقِهِ ؛ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسی ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْهَاشِمِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» .

عَنْهُ ، عَنْ سَلَمَهَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَهَ ، عَنْ عَمِّهِ عَاصِمٍ الْكُوزِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ : مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ ، وَمَنْ سَمِعَ رَجُلاً يُنَادِی : يَا لَلْمُسْلِمِينَ ، فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ ، وَأَدْخَلَ عَلی أَهْلِ بَيْتٍ سُرُوراً» .

.

70 . باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن از برای ایشان و نفع ایشان (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که صبح کند و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد ، مسلمان نیست» .

به همین اسناد روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : عابدترین مردمان از روی خداپرستی، آن است که گریبانش از همه ایشان بی غش و صافی تر باشد» . (2)

علی بن ابراهیم ، از علی بن محمد قاسانی ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود منقری ، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بر تو باد که خیرخواهی کنی به جهت رضای خدا در حقّ آفریدگانش؛ زیرا که تو هرگز آن جناب را ملاقات نخواهی کرد ، به عملی که از آن بهتر باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از محمد بن قاسم هاشمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که به امور مسلمانان اهتمام نکند ، مسلمان نیست» .

از او ، از سلمه بن خطّاب ، از سلیمان بن سماعه ، از عمویش عاصم کوزی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد ، از جمله ایشان نیست . و هر که بشنود که مردی مسلمانان را آواز می کند؛ پس او را اجابت نکند ، مسلمان نیست» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خلایق به منزله عیال خدایند (و عیال ، زن و فرزند و توابع را گویند) . پس دوست ترین خلایق به سوی خدا، کسی است که عیال خدا را نفع بخشد و شادی را بر خاندانی داخل کند» .

.

1- .و اهتمام ، به معنی همّت داشتن و اندوه خوردن و خواستن و تیمار کردن و تیمار داشتن است . (مترجم)
2- .و این کنایه است از آنکه دل و سینه اش خالص باشد و در آن غشی نباشد ، و دلش نسبت به همه مسلمانان از همه کس سالم تر باشد . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ ، قَالَ : حَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ :«سُئِلَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَی اللّهِ؟ قَالَ : أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مُثَنَّی بْنِ الْوَلِيدِ الْحَنَّاطِ ، عَنْ فِطْرِ بْنِ خَلِيفَهَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِما ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَهَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ ، وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً» قَالَ :«قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً ، وَلَا تَقُولُوا إِلَا خَيْراً حَتّی تَعْلَمُوا مَا هُوَ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ ، عَنْ أَبِی جَمِيلَهَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً» : قَالَ :«قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ فِيكُمْ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَحْيَی بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَهَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ جَعَلَنِی مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ» قَالَ :«نَفَّاعاً» .

71 بَابُ إِجْلَالِ الْكَبِيرِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مِنْ إِجْلَالِ اللّهِ إِجْلَالُ ذِی الشَّيْبَهِ الْمُسْلِمِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوَقِّرْ كَبِيرَنَا ، وَيَرْحَمْ صَغِيرَنَا» .

.

71 . باب در بیان برتر داشتن و بزرگ قدر گردانیدن پیر

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره که گفت : حدیث کرد مرا کسی که شنیده بود از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که : دوست ترین مردم در نزد خدا کیست؟ فرمود که : نافع ترین مردم به مردم» .

از او ، از علی بن حکم ، از مثنّی بن ولید حنّاط ، از فطر بن خلیفه ، از عمر بن علی بن الحسین ، از پدرش صلوات اللّه علیه روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که ضرر آب یا آتش را از گروهی از مسلمانان برگرداند ، و نگذارد که به ایشان برسد ، بهشت از برایش واجب شود» .

از او ، از ابن فضّال ، از ثعلبه بن میمون ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل : «وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْنا» (1) ، که فرمود :«غیر از خوبی چیزی مگویید، تا بدانید که[آن شخص] خوب[آدمی]نیست» .

از او ، از ابن ابی نجران ، از ابوجمیله یعنی مفضّل بن صالح ، از جابر بن یزید ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت در قول خدای عز و جل : «وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْنا» ، فرمود که :«از برای مردمان بگویید ، نیکوتر از آن چه دوست می دارید که در حقّ شما گفته شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در قول خدای عز و جل : «وَجَعَلَنی مُبارَکا أَیْنَما کُنْتُ» (2) ؛ یعنی:«به غایت نفع بخشنده گردانیده است» .

71 . باب در بیان برتر داشتن و بزرگ قدر گردانیدن پیرعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : از جمله اجلال و تعظیم خدا، آن است که کسی صاحبْ موی سفید مسلمان را بزرگ دارد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«از ما نیست هر که بزرگ و پیران ما را توقیر و تعظیم نکند ، و خُردان ما را رحم ننمایند» .

.

1- .بقره، 83.
2- .مریم، 31. ومرا در هر جا مبارک قرار داد .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبَانٍ ، عَنِ الْوَصَّافِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«عَظِّمُوا کِبَارَکُمْ ، وَصِلُوا أَرْحَامَکُمْ ، وَلَیْسَ تَصِلُونَهُمْ بِشَیْءٍ أَفْضَلَ مِنْ کَفِّ الْأَذی عَنْهُمْ» .

72 بَابُ أُخُوَّهِ الْمُؤْمِنِینَ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ ، بَنُو أَبٍ وَأُمٍّ ، وَإِذَا ضَرَبَ عَلی رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ ، سَهِرَ لَهُ الْاخَرُونَ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ ، قَالَ : تَقَبَّضْتُ بَیْنَ یَدَیْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، رُبَّمَا حَزِنْتُ مِنْ غَیْرِ فَقَالَ :«نَعَمْ ، یَا جَابِرُ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ طِینَهِ الْجِنَانِ ، وَأَجْری فِیهِمْ مِنْ رِیحِ رُوحِهِ ، فَلِذلِکَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِیهِ وَأُمِّهِ ، فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْکَ الْأَرْوَاحِ فِی بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنٌ ، حَزِنَتْ هذِهِ ؛ لِأَنَّهَا مِنْهَا» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ : عَیْنُهُ وَدَلِیلُهُ ، لَا یَخُونُهُ ، وَلَا یَظْلِمُهُ ، وَلَا یَغُشُّهُ ، وَلَا یَعِدُهُ عِدَهً فَیُخْلِفَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ کَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ ، إِنِ اشْتَکی شَیْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذلِکَ فِی سَائِرِ جَسَدِهِ ، وَأَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَهٍ ، وَإِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالاً بِرُوحِ اللّهِ مِنِ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا» .

.

72 . باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن ابان ، از وصّافی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«پیران و بزرگان خویش را تعظیم کنید و بزرگ دارید ، و با خویشان بپیوندید . و چنان نیست که شما به ایشان بپیوندید به چیزی که بهتر باشد از باز داشتن آزار از ایشان ، که ایشان را اذیّت نکنید» .

72 . باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگرچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از مفضّل بن عمر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«اِنَّما الْمُؤمِنُونَ اِخْوَهٌ» (1) ، جز این نیست که مؤمنان برادران یک پدری و یک مادری اند ، و چون بر مردی از ایشان رگی زده شود ، یا آن رگ به شدّت حرکت کند ، دیگران از برایش بیدار خوابی می کشند» .

از او ، از پدرش ، از فضاله بن ایّوب ، از عمر بن ابان ، از جابر جعفی روایت است که گفت : در پیش روی امام محمد باقر علیه السلام درهم کشیده شدم و گرفتگی به هم رسانیدم؛ پس عرض کردم که : فدای تو گردم ! بسا است که اندوهناک می شوم ، بی آنکه مصیبتی به من رسد یا امری بر من فرود آید ، تا آنکه کسان و آشنایان من ، اندوه را در روی من می شناسند و می فهمند . فرمود :«آری ، ای جابر ! به درستی که خدای عز و جل مؤمنان را از طینت و سرشت بهشت ها آفرید ، و در ایشان از نسیم و باد روح خود جاری گردانید ، و از برای همین ، مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است؛ پس هرگاه در شهری از شهرها اندوهی به روحی از آن روح ها برسد ، این روح اندوهناک شود؛ زیرا که این روح از جمله آن روح ها است و به هم پیوسته اند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن برادر مؤمن است ، و دیده بان و جاسوس او در خیرات ، و رهنمای او که با او خیانت نمی کند ، و بر او ستم نمی کند ، و او را عیب نمی کند ، و او را وعده ای نمی دهد که آن را خلف کند» .

محمد بن یحیی روایت کرده است ، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و هر دو ، از ابن محبوب ، از علی بن رئاب ، از ابوبصیر که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«مؤمن برادرِ مؤمن است و مانند یک تن اند ، اگر از عضوی از آن بنالد ، به واسطه علّتی که دارد ، دردِ آن را در باقی تن خویش بیابد . و روح های دو مؤمن ، از یک روح است . و به درستی که اتّصال و پیوستگی روح مؤمن به روح خدا ، سخت تر است از اتّصال تیغ و روشنی آفتاب به جرم آن» . (2)

.

1- .حجرات، 10.
2- .و مراد از روح خدا ، چیزی است که دل ها به آن زنده می شود ، و به جهت شرافت ، به خدا منسوب شده است ، چنان که پیش از این مذکور شد . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنَّاطِ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ، هُوَ عَيْنُهُ وَمِرْآتُهُ وَدَلِيلُهُ ، لَا يَخُونُهُ ، وَلَا يَخْدَعُهُ ، وَلَا يَظْلِمُهُ ، وَلَا يَكْذِبُهُ ، وَلَا يَغْتَابُهُ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِيعُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِىِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ ، فَقَالَ لِى :«تُحِبُّهُ؟» فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ لِى : «وَ لِمَ لَا تُحِبُّهُ وَهُوَ أَخُوكَ ، وَشَرِيكُكَ فِى دِينِكَ ، وَعَوْنُكَ عَلى عَدُوِّكَ ، وَرِزْقُهُ عَلى غَيْرِكَ؟» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَهَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«اَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَهِ الْجِنَانِ ، وَأَجْرى فِى صُوَرِهِمْ مِنْ رِيحِ الْجَنَّهِ ، فَلِذلِكَ هُمْ إِخْوَهٌ لِأَبٍ وَأُمٍّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخُو الْمُؤْمِنِ : عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ ، لَا يَخُونُهُ ، وَلَا يَظْلِمُهُ ، وَلَا يَغُشُّهُ ، وَلَا يَعِدُهُ عِدَهً فَيُخْلِفَهُ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از عبدالرحمان بن ابی نجران ، از مثنّی حنّاط ، از حارث بن مغیره که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مسلمان برادر مسلمان است . و او دیده بان و آینه و رهنمای او است که با او خیانت نمی کند ، و او را فریب نمی دهد ، و بر او ستم نمی کند ، و او را به دروغ نسبت نمی دهد ، و در غیاب او سخن بد نمی گوید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حفص بن بختری روایت کرده است که گفت : در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی بر آن حضرت داخل شد؛ پس حضرت به من فرمود که :«او را دوست می داری؟» عرض کردم : آری . بعد از آن به من فرمود که : «چرا او را دوست نداری ، و حال آنکه او برادر تو است ، و شریک در دینت ، و یاور تو بر دشمنت ، و روزیش [بر عهده]غیر تو است» .

ابوعلی اشعری ، از حسین بن حسن ، از محمد بن اورمه ، از بعضی از اصحاب خویش ، از محمد بن حسین ، از محمد بن فضل ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود که :«مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است؛ زیرا که خدای عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشتی ها آفرید ، و در روح های ایشان از بادها و نسیم بهشت جاری گردانید ، و از برای همین ایشان برادران پدری و مادری اند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حجّال ، از علی بن عقبه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مؤمن برادر مؤمن است ، و دیده بان و رهنمای او که با او خیانت نمی کند ، و بر او ستم نمی کند ، و او را عیب نمی کند ، و او را وعده ای نمی دهد که آن را خلف کند» .

.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ جَمِيلٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«الْمُؤْمِنُونَ خَدَمٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ» . قُلْتُ : وَكَيْفَ يَكُونُونَ خَدَماً بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ؟ قَالَ : «يُفِيدُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً»، الْحَدِيثَ .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْبَصْرِىِّ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ نَفَراً مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَرَجُوا إِلى سَفَرٍ لَهُمْ، فَضَلُّوا الطَّرِيقَ ، فَأَصَابَهُمْ عَطَشٌ شَدِيدٌ ، فَتَكَفَّنُوا وَلَزِمُوا أُصُولَ الشَّجَرِ ، فَجَاءَهُمْ شَيْخٌ وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ ، فَقَالَ : قُومُوا ، فَلَا بَأْسَ عَلَيْكُمْ ، فَهذَا الْمَاءُ ، فَقَامُوا وَشَرِبُوا وَارْتَوَوْا ، فَقَالُوا : مَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللّهُ؟ فَقَالَ : أَنَا مِنَ الْجِنِّ الَّذِينَ بَايَعُوا رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، إِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ : الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَدَلِيلُهُ ، فَلَمْ تَكُونُوا تَضَيَّعُوا بِحَضْرَتِى» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ رِبْعِىٍّ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ؛ لَا يَظْلِمُهُ ، وَلَا يَخْذُلُهُ ، وَلَا يَغْتَابُهُ ، وَلَا يَخُونُهُ ، وَلَا يَحْرِمُهُ». قَالَ رِبْعِىٌّ : فَسَأَلَنِى رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا بِالْمَدِينَهِ ، فَقَالَ : سَمِعْتَ الْفُضَيْلَ يَقُولُ ذلِكَ؟ قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : فَإِنِّى سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ؛ لَا يَظْلِمُهُ ، وَلَا يَغُشُّهُ ، وَلَا يَخْذُلُهُ ، وَلَا يَغْتَابُهُ ، وَلَا يَخُونُهُ ، وَلَا يَحْرِمُهُ» .

.

احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن عبداللّه (و بنابر بعضی از نسخ کافی از احمد بن محمد بن عبداللّه) ، از مردی ، از جمیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«مؤمنان خدمتکاران یکدیگرند که یکدیگر را خدمت می کنند» . عرض کردم که : چگونه خادم یکدیگر می باشند؟ فرمود که : «حدیث را به یکدیگر می رسانند و از همدیگر فرا می گیرند» (1) .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از اسماعیل بصری ، از فضیل بن یسار که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«جماعتی از مسلمانان به سوی سفری که در نظر داشتند ، بیرون رفتند . بعد از آن راه را گم کردند و از آن بیرون افتادند؛ پس تشنگی سختی به ایشان رسید . بعد از آن کفن پوشیدند و در نزد ریشه های درخت که در آنجا بود ماندند ، که ناگاه پیری که جامه های سفید در بر داشت به نزد ایشان آمد و گفت : برخیزید که بر شما باکی نیست و این آب است؛ پس ایشان برخاستند و آب نوشیدند و سیراب شدند ، و به آن شخص گفتند که : تو کیستی؟ خدا تو را رحمت کند! گفت که : من از آن جنّیانم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند . به درستی که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود : مؤمن برادر مؤمن است ، و دیده بان و رهنمای او؛ پس چنان نیست که شما در حضور من ضایع و هلاک شوید» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است که ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از حمّاد بن عیسی ، از ربعی ، از فضیل بن یسار که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مسلمان برادر مسلمان است که بر او ستم نمی کند ، و او را عیب نمی کند ، و یاری او را ترک نمی کند ، و او را وا نمی گذارد ، و در غیاب او سخن بد نمی گوید ، و با او خیانت نمی نماید ، و او را محروم نمی گرداند» .

.

1- .مترجم در اینجا گرفتار درج کلمه «الحدیث» در متن حدیث شده و روایت را نادرست ترجمه کرده و ترجمه درست چنین است : چگونه خادم یکدیگر می باشند؟ فرمود : به یکدیگر فایده می رسانند . (مترجم)

73 بَابٌ فِيمَا يُوجِبُ الْحَقَّ لِمَنِ انْتَحَلَ الْاءِيمَانَ وَيَنْقُضُهُعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنْ إِيمَانِ مَنْ يَلْزَمُنَا حَقُّهُ وَأُخُوَّتُهُ : كَيْفَ هُوَ؟ وَبِمَا يَثْبُتُ؟ وَبِمَا يَبْطُلُ؟ فَقَالَ عليه السلام :«إِنَّ الْاءِيمَانَ قَدْ يُتَّخَذُ عَلى وَجْهَيْنِ : أَمَّا أَحَدُهُمَا ، فَهُوَ الَّذِى يَظْهَرُ لَکَ مِنْ صَاحِبِکَ ، فَإِذَا ظَهَرَ لَکَ مِنْهُ مِثْلُ الَّذِى تَقُولُ بِهِ أَنْتَ ، حَقَّتْ وَلَايَتُهُ وَأُخُوَّتُهُ ، إِلَا أَنْ يَجِىءَ مِنْهُ نَقْضٌ لِلَّذِى وَصَفَ مِنْ نَفْسِهِ وَأَظْهَرَهُ لَکَ ، فَإِنْ جَاءَ مِنْهُ مَا تَسْتَدِلُّ بِهِ عَلى نَقْضِ الَّذِى أَظْهَرَ لَکَ ، خَرَجَ عِنْدَکَ مِمَّا وَصَفَ لَکَ وَأَظْهَرَ ، وَكَانَ لِمَا أَظْهَرَ لَکَ نَاقِضاً ، إِلَا أَنْ يَدَّعِىَ أَنَّهُ إِنَّمَا عَمِلَ ذلِکَ تَقِيَّةً ، وَمَعَ ذلِکَ يُنْظَرُ فِيهِ ، فَإِنْ كَانَ لَيْسَ مِمَّا يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ التَّقِيَّةُ فِى مِثْلِهِ ، لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ ذلِکَ ؛ لِأَنَّ لِلتَّقِيَّهِ مَوَاضِعَ ، مَنْ أَزَالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ . وَ تَفْسِيرُ مَا يُتَّقى مِثْلُ أَنْ يَكُونَ قَوْمُ سَوْءٍ ، ظَاهِرُ حُكْمِهِمْ وَفِعْلِهِمْ عَلى غَيْرِ حُكْمِ الْحَقِّ وَفِعْلِهِ ، فَكُلُّ شَىْءٍ يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَّهِ مِمَّا لَا يُؤَدِّى إِلَى الْفَسَادِ فِى الدِّينِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ» .

.

73 . باب در بیان آن چه حق را ثابت می گرداند از برای آنکه ایمان را بر خود می بندد ، و آن چه آن حق را نقض می کند (1)علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود در حالی که از آن حضرت سؤال شده بود : از ایمان آنکه حق او و برادری با او بر ما لازم و واجب باشد ، چگونه است؟ و به چه چیز ثابت می شود؟ و به چه چیز باطل می گردد؟ فرمود :«به درستی که ایمان به دو طریق فرا گرفته می شود و ثابت می گردد : امّا یکی از آن دو طریق آن است که از صاحبت برای تو ظاهر می شود؛ پس هرگاه مثل آن چه تو به آن قائلی و اعتقاد داری ، از او برایت ظاهر شود ، دوستی و برادری کردن با وی ثابت و واجب می شود ، مگر آنکه از او چیزی بیاید که موجب نقض و بطلان باشد ، از برای آن چه از خود وصف کرده و آن را از برای تو اظهار نموده؛ پس اگر از او چیزی بیاید؛ یعنی قول یا فعلی از او سر زند که به واسطه آن استدلال توانی کرد بر نقض آن چه از برای تو اظهار کرده در نزد تو ، بیرون می رود از آن چه برای تو وصف کرده و اظهار نموده ، و چنین کسی ناقض خواهد بود آن چه را که از برای تو اظهار نموده ، مگر آنکه ادّعا کند که آن را به عمل نیاورده ، مگر به جهت تقیّه و ترس از مخالفان ، و با این ادّعا ، در آن چه گفته یا کرده، نظر می شود ، پس اگر چنان باشد که آن قول یا عمل ، از آن چیزها باشد که تقیّه در مثل آن ممکن نباشد ، این ادّعا از او قبول نمی شود؛ زیرا که تقیّه را موضعی چند است ، که هر که آن را از مواضعی که دارد دور گرداند ، از برایش استقامت به هم نرساند و راست نایستد . و تفسیر و بیان آن چه پرهیز می شود ، داستان گروه بدی است ، که حکم و فعل ایشان ظاهر (2) و هویدا است ، و آنها بر غیر حکم حق و فعل حقّ است ، و هر چیزی که مؤمن در میانه ایشان به عمل آورد ، به جهت بودن تقیّه ، از آن چه به فساد و تباهی در دین نرساند ، روا باشد» . (3)

.

1- .و نقض ، به فتح نون و سکون قاف با ضاد ضظّغ در اصل به معنی واشکافتن عمارت است و شکستن عهد و بیعت ، و تابْ باز دادن ریسمان .

و مراد از آن در اینجا ، گفتار و کرداری است که با ایمان و اظهار آن نسازد . (مترجم)
2- .ظاهر در اینجا یعنی مسلط و چیره .
3- .و حضرت در این حدیث، طریق دیگر را از برای ثبوت ایمان ، که به شهادت شهود است، ذکر نفرمود ، به جهت اتّحاد حکم آن ، با طریقی که مذکور شد . (مترجم)

74 بَابٌ فِی أَنَّ التَّوَاخِیَ لَمْ یَقَعْ عَلَی الدِّینِ وَإِنَّمَا هُوَ التَّعَارُفُمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ حَمْزَهَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّیَّارِ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَمْ تَتَوَاخَوْا عَلی هذَا الْأَمْرِ ، وَ إِنَّمَا تَعَارَفْتُمْ عَلَیْهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ وَسَمَاعَهَ جَمِیعاً ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَمْ تَتَوَاخَوْا عَلی هذَا الْأَمْرِ ، وَ إِنَّمَا تَعَارَفْتُمْ عَلَیْهِ» .

75 بَابُ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلی أَخِیهِ وَأَدَاءِ حَقِّهِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلی أَخِیهِ الْمُؤْمِنِ أَنْ یُشْبِعَ جَوْعَتَهُ ، وَیُوَارِیَ عَوْرَتَهُ ، وَیُفَرِّجَ عَنْهُ کُرْبَتَهُ ، وَیَقْضِیَ دَیْنَهُ ، فَإِذَا مَاتَ خَلَفَهُ فِی أَهْلِهِ وَوُلْدِهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُکَیْرٍ الْهَجَرِیِّ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : مَا حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَی الْمُسْلِمِ؟ قَالَ :«لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُنَّ حَقٌّ إِلَا وَهُوَ عَلَیْهِ وَاجِبٌ ، إِنْ ضَیَّعَ مِنْهَا شَیْئاً خَرَجَ مِنْ وَلَایَهِ اللّهِ وَطَاعَتِهِ ، وَلَمْ یَکُنْ لِلّهِ فِیهِ مِنْ نَصِیبٍ». قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، وَمَا هِیَ؟ قَالَ : «یَا مُعَلّی ، إِنِّی عَلَیْکَ شَفِیقٌ ، أَخَافُ أَنْ تُضَیِّعَ وَلَا تَحْفَظَ ، وَتَعْلَمَ وَلَا تَعْمَلَ». قَالَ : قُلْتُ لَهُ : لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ . قَالَ : «أَیْسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ ، وَتَکْرَهَ لَهُ مَا تَکْرَهُ لِنَفْسِکَ . وَ الْحَقُّ الثَّانِی : أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ ، وَتَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ ، وَتُطِیعَ أَمْرَهُ . وَ الْحَقُّ الثَّالِثُ : أَنْ تُعِینَهُ بِنَفْسِکَ وَمَالِکَ وَلِسَانِکَ وَیَدِکَ وَرِجْلِکَ . وَ الْحَقُّ الرَّابِعُ : أَنْ تَکُونَ عَیْنَهُ وَدَلِیلَهُ وَمِرْآتَهُ . وَ الْحَقُّ الْخَامِسُ : أَنْ لَا تَشْبَعَ وَیَجُوعُ ، وَلَا تَرْوی وَیَظْمَأُ ، وَلَا تَلْبَسَ وَیَعْری . وَ الْحَقُّ السَّادِسُ : أَنْ یَکُونَ لَکَ خَادِمٌ وَلَیْسَ لِأَخِیکَ خَادِمٌ ، فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَکَ ، فَیَغْسِلَ ثِیَابَهُ ، وَیَصْنَعَ طَعَامَهُ ، وَیُمَهِّدَ فِرَاشَهُ . وَ الْحَقُّ السَّابِعُ : أَنْ تُبِرَّ قَسَمَهُ ، وَتُجِیبَ دَعْوَتَهُ ، وَتَعُودَ مَرِیضَهُ ، وَتَشْهَدَ جَنَازَتَهُ ، وَإِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَهً ، تُبَادِرُهُ إِلی قَضَائِهَا ، وَلَا تُلْجِئُهُ أَنْ یَسْأَلَکَهَا ، وَلکِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَهً ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذلِکَ ، وَصَلْتَ وَلَایَتَکَ بِوَلَایَتِهِ ، وَوَلَایَتَهُ بِوَلَایَتِکَ» .

.

74 . باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده ، و

75 . باب در بیان حقّ مؤمن بر برادرش ، و بیان ادا و رسانیدن حقّ او

74 . باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده ، و آن نیست ، مگر به طور تعارف و آشنایی با یکدیگر دادن و یکدیگر را شناختنمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از حمزه بن محمد طیّار ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«شما بر این امر یعنی تشیّع برادری نکردید ، و جز این نیست که بر آن با یکدیگر [فقط] آشنایی دارید و همدیگر را شناختید» .

از او ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از ابن مسکان و سماعه هر دو ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :... تا آخر آن چه گذشت .

75 . باب در بیان حقّ مؤمن بر برادرش ، و بیان ادا و رسانیدن حقّ اومحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله حقّ مؤمن بر برادر مؤمنش، آن است که گرسنگی او را سیر گرداند ، و عورتش را بپوشاند ، و اندوه او را از او برطرف کند ، و قرضش را ادا نماید ، و چون بمیرد ، در اهل و فرزندش خلیفه و جانشین او باشد» .

از او ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن بکیر هَجَری ، از معلّی بن خنیس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : به خدمت آن حضرت عرض کردم که : حقّ مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود که :«او را هفت حقّ واجب است ، و از آن حقوق حقّی نیست ، مگر آنکه بر او واجب است که اگر چیزی از آنها را ضائع کند ، از ولایت و دوستی خدا و طاعت آن جناب بیرون می رود ، و خدا را در او هیچ بهره ای نباشد» . به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم! آن حقوق چیست؟ فرمود که : «ای معلّی! به درستی که من بر تو مهربانم ، می ترسم که آنها را ضائع گردانی و نگاه نداری ، و بدانی و عمل نکنی» . معلّی می گوید که : به حضرت عرض کردم که : هیچ قوّت و توانایی بر طاعت نیست ، مگر به یاری خدا .

فرمود که : «آسان تر حقّی از آنها، آن است که از برایش دوست داری، آن چه را که از برای خویش دوست می داری ، و ناخوش داری از برای او ، آن چه را که از برای خود ناخوش می داری و حقّ دویم، آن است که از خشم او اجتناب کنی و آن چه را که موجب آن است به عمل نیاوری ، و خشنودی او را پیروی نمایی و آن چه را که باعث آن است به عمل آوری ، و امر او را فرمانبری، و حقّ سیم، آن است که او را به جان و مال و زبان و دست و پای خویش یاری کنی ، و در هیچ یک از اینها با او مضائقه نکنی ، و حقّ چهارم، آن است که دیده یا دیده بان ، یا حافظ و رهنما و آینه او باشی ، که آن چه چشم فکرش از دیدن آن عاجز باشد ، در تو ببیند ، و حقّ پنجم، آن است که تو سیر نباشی و او گرسنه باشد ، و سیراب نباشی و او تشنه باشد ، و جامه درنپوشی و او برهنه باشد ، و حقّ ششم، آن است که اگر تو را خدمتکاری باشد و برادرت را خادمی نباشد ، واجب است که خادم خویش را بفرستی ، تا جامه های او را بشوید و طعامش را بسازد و رختخوابش را بگستراند ، و حقّ هفتم آن است که ، سوگند او را باور کنی ، و دعوت او را اجابت نمایی ، و بیمارش را عیادت کنی ، و در جنازه اش حاضر شوی ، و چون دانستی که او را حاجتی است ، به سوی روا کردن آن بر او پیشی گیری ، و او را ناچار و مضطر نگردانی که آن را از تو خواهش کند ، ولیکن او را پیشی گیر ، پیشی گرفتنی به غایت؛ پس چون چنین کردی ، دوستی خود را به دوستی او ، و دوستی او را به دوستی خود پیوسته ای» .

.

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ سَيْفٍ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ : كَتَبَ أَصْحَابُنَا يَسْأَلُونَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ أَشْيَاءَ ، وَأَمَرُونِي أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلى أَخِيهِ ، فَسَأَلْتُهُ ، فَلَمْ يُجِبْنِي ، فَلَمَّا جِئْتُ لِأُوَدِّعَهُ ، قُلْتُ : سَأَلْتُکَ فَلَمْ تُجِبْنِي؟ فَقَالَ :«إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَکْفُرُوا ؛ إِنَّ مِنْ أَشَدِّ مَا افْتَرَضَ اللّهُ عَلى خَلْقِهِ ثَلَاثاً : إِنْصَافَ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ حَتّى لَا يَرْضى لِأَخِيهِ مِنْ نَفْسِهِ إِلَا بِمَا يَرْضى لِنَفْسِهِ مِنْهُ ، وَمُؤَاسَاةَ الْأَخِ فِي الْمَالِ ، وَذِکْرَ اللّهِ عَلى کُلِّ حَالٍ ، لَيْسَ سُبْحَانَ اللّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ ، وَلکِنْ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللّهُ عَلَيْهِ ، فَيَدَعُهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلٍ ، عَنْ مُرَازِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا عُبِدَ اللّهُ بِشَىْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ» .

.

از او ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن سیف ، از پدرش سیف بن عمیره ، از عبدالاعلی بن اعین روایت است که گفت : اصحاب و یاوران ما عریضه ای نوشتند که امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی چند سؤال کنند ، و مرا امر کردند که آن حضرت را سؤال کنم ، از حقّ مسلمان بر برادرش . بعد از آنکه از آن حضرت سؤال کردم ، مرا جواب نفرمود ، و در هنگامی که آمدم تا آن حضرت را وداع کنم، عرض کردم که : از تو سؤالی کردم و مرا جواب نفرمودی؟ فرمود که :«من می ترسم که کافر شوید؛ زیرا که از جمله سخت ترین آن چه خدا بر بندگان خویش واجب گردانیده ، سه چیز است : یکی انصاف دادن مرد از نفس خود ، تا آنکه راضی نشود از برای برادرش از نفس خود ، مگر به آن چه از برای خود از او راضی می شود؛ و دیگر مواسات با برادر در باب مال ، که او را با خود در آن برابر سازد؛ و سیم ذکر خدا ، و ذکر خدا این قول نیست که سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ ، ولیکن مراد یاد او است ، در نزد آن چه بر او حرام گردانیده ، به وضعی که سبب باشد از برای آنکه آن حرام را وا گذارد» .

از او ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از جمیل ، از مرازم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«خدا پرستیده نشد به چیزی که از ادا کردن و رسانیدن حقّ مؤمن بهتر باشد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَی الْمُسْلِمِ أَنْ لَا یَشْبَعَ وَیَجُوعُ أَخُوهُ ، وَلَا یَرْوی وَیَعْطَشُ أَخُوهُ ، وَلَا یَکْتَسِیَ وَیَعْرٰی أَخُوهُ ، فَمَا أَعْظَمَ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلی أَخِیهِ الْمُسْلِمِ !» . وَ قَالَ : «أَحِبَّ لِأَخِیکَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ ؛ وَإِذَا احْتَجْتَ فَسَلْهُ ، وَإِنْ سَأَلَکَ فَأَعْطِهِ ، لَا تَمَلَّهُ خَیْراً ، وَلَا یَمَلَّهُ لَکَ ، کُنْ لَهُ ظَهْراً ؛ فَإِنَّهُ لَکَ ظَهْرٌ ؛ إِذَا غَابَ فَاحْفَظْهُ فِی غَیْبَتِهِ ، وَإِذَا شَهِدَ فَزُرْهُ ، وَأَجِلَّهُ ، وَأَکْرِمْهُ ؛ فَإِنَّهُ مِنْکَ وَأَنْتَ مِنْهُ ، فَإِنْ کَانَ عَلَیْکَ عَاتِباً فَلَا تُفَارِقْهُ حَتّٰی تَسِلَّ سَخِیمَتَهُ ، وَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ فَاحْمَدِ اللّٰهَ ، وَإِنِ ابْتُلِیَ فَاعْضُدْهُ ، وَإِنْ تُمُحِّلَ لَهُ فَأَعِنْهُ ، وَإِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِیهِ : أُفٍّ ، انْقَطَعَ مَا بَیْنَهُمَا مِنَ الْوَلَایَهِ ، وَإِذَا قَالَ : أَنْتَ عَدُوّی ، کَفَرَ أَحَدُهُمَا ، فَإِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثَ الْإِیمَانُ فِی قَلْبِهِ کَمَا یَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ». وَ قَالَ : بَلَغَنِی أَنَّهُ قَالَ : «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَزْهَرُ نُورُهُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ کَمَا تَزْهَرُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ». وَ قَالَ : «إِنَّ الْمُؤْمِنَ وَلِیُّ اللّٰهِ ، یُعِینُهُ ، وَیَصْنَعُ لَهُ ، وَلَا یَقُولُ عَلَیْهِ إِلَا الْحَقَّ ، وَلَا یَخَافُ غَیْرَهُ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لِلْمُسْلِمِ عَلی أَخِیهِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْحَقِّ أَنْ یُسَلِّمَ عَلَیْهِ إِذَا لَقِیَهُ ، وَیَعُودَهُ إِذَا مَرِضَ ، وَیَنْصَحَ لَهُ إِذَا غَابَ ، وَیُسَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ ، وَیُجِیبَهُ إِذَا دَعَاهُ ، وَیَتْبَعَهُ إِذَا مَاتَ» . عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ ، مِثْلَهُ .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حقّ بر مسلمان آن است که سیر نباشد و حال آنکه برادرش گرسنه باشد ، و سیراب نباشد و برادرش تشنه باشد ، و جامه درنپوشد و برادرش برهنه باشد؛ پس چه بزرگ است حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش» . و فرمود که : «از برای برادر مسلمانت دوست دار ، آن چه را که از برای خود دوست می داری . و چون محتاج شدی، از او بخواه ، و اگر از تو خواهد، به او بده . و او را در خیر و خوبی انتظار مده ، و مدّت او را دراز مکن ، و باید که او نیز آن را از برای تو طول ندهد ، و مدّت آن را دراز نگرداند (و احتمال دارد که معنی این باشد که خوبی را از او میل مده و از او مگردان ، و او نیز آن را از تو میل ندهد). و از برای او پشت و یاور باش ، که او تو را پشت و یاور است . و چون غائب باشد ، او را در حال غیبتش محافظت کن ، و حفظ الغیب او را منظور دار . و چون حاضر باشد ، او را دیدن کن ، و او را اجلال و تعظیم نما و اکرام کن؛ زیرا که او از تو است ، و تو از اویی؛ پس اگر بر تو عتاب کننده باشد ، از او مفارقت مکن ، تا از او درخواهی که مسامحه کند و بنابر بعضی از نسخ تا آنکه کینه او را از دلش بیرون کنی . و اگر خوبی به او برسد، خدا را حمد کن ، و اگر به بلایی مبتلی شود، او را اعانت و نصرت ده ، و اگر با او حیله و مکری شود، او را یاری کن . و چون مردی اُف به برادر خود بگوید ، آن چه در میان ایشان است از دوستی بریده شود . و چون بگوید که تو دشمن منی ، یکی از این دو کافر شود (یعنی اگر راست گوید مخاطب کافر است ، و اگر دروغ گوید خود کافر است) . و چون او را متّهم سازد و بهتانی بر او بندد ، ایمان در دلش بگدازد ، چنان که نمک در آب می گدازد» . و ابراهیم می گوید که : خبر به من رسید که آن حضرت فرمود : «به درستی که نور مؤمن از برای اهل آسمان می درخشد ، چنانچه ستارگان آسمان از برای اهل زمین می درخشند» . و فرمود : «به درستی که مؤمن ولیّ و دوست خدا است ، که خدا او را اعانت می کند ، و از برای او کار می کند ، و بر خدا دروغ نمی بندد ، و چیزی که غیر حق باشد بر او نمی گوید ، و از غیر او نمی ترسد» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از برای مسلمان بر برادر مسلمانش ، از جمله حقوقی که هست ، آن است که بر او سلام کند، چون او را ملاقات نماید ، و او را عیادت کند، چون بیمار شود

، و از برایش خیرخواهی کند، چون پنهان باشد ، و او را دعا کند، چون عطسه کند (مانند آنکه بگوید : یَرْحَمَکُمُ اللّٰهُ) ، و او را اجابت نماید، چون به میهمانیش طلبد و او را به سوی طعام خواند ، و چون بمیرد، در پی جنازه او رود» . چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه مثل این را روایت کرده اند .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی الْمَأْمُونِ الْحَارِثِیِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : مَا حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ :«إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ الْمَوَدَّةَ لَهُ فِی صَدْرِهِ ، وَالْمُؤَاسَاةَ لَهُ فِی مَالِهِ ، وَالْخَلَفَ لَهُ فِی أَهْلِهِ ، وَالنُّصْرَةَ لَهُ عَلی مَنْ ظَلَمَهُ ، وَإِنْ کَانَ نَافِلَةٌ فِی الْمُسْلِمِینَ وَکَانَ غَائِباً ، أَخَذَ لَهُ بِنَصِیبِهِ ، وَإِذَا مَاتَ الزِّیَارَةَ إِلَی قَبْرِهِ ، وَأَنْ لَا یَظْلِمَهُ ، وَأَنْ لَا یَغُشَّهُ ، وَأَنْ لَا یَخُونَهُ ، وَأَنْ لَا یَخْذُلَهُ ، وَأَنْ لَا یُکَذِّبَهُ ، وَأَنْ لَا یَقُولَ لَهُ : أُفٍّ ، وَإِذَا قَالَ لَهُ : أُفٍّ ، فَلَیْسَ بَیْنَهُمَا وَلَایَةٌ ، وَإِذَا قَالَ لَهُ : أَنْتَ عَدُوِّی ، فَقَدْ کَفَرَ أَحَدُهُمَا ، وَإِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثَ الْاءِیمَانُ فِی قَلْبِهِ کَمَا یَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ صَاحِبِ الْکِلَلِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، قَالَ : کُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَعَرَضَ لِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا کَانَ سَأَلَنِی الذَّهَابَ مَعَهُ فِی حَاجَةٍ ، فَأَشَارَ إِلَیَّ ، فَکَرِهْتُ أَنْ أَدَعَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام وَأَذْهَبَ إِلَیْهِ ، فَبَیْنَا أَنَا أَطُوفُ إِذْ أَشَارَ إِلَیَّ أَیْضاً ، فَرَآهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَقَالَ :«یَا أَبَانُ ، إِیَّاکَ یُرِیدُ هذَا؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَمَنْ هُوَ؟» قُلْتُ : رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، قَالَ : «هُوَ عَلی مِثْلِ مَا أَنْتَ عَلَیْهِ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاذْهَبْ إِلَیْهِ» قُلْتُ : فَأَقْطَعُ الطَّوَافَ؟ قَالَ : «نَعَمْ» قُلْتُ : وَإِنْ کَانَ طَوَافَ الْفَرِیضَةِ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قَالَ : فَذَهَبْتُ مَعَهُ ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَیْهِ بَعْدُ ، فَسَأَلْتُهُ ، فَقُلْتُ : أَخْبِرْنِی عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ ، فَقَالَ : «یَا أَبَانُ ، دَعْهُ لَا تَرِدْهُ» قُلْتُ : بَلی جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَلَمْ أَزَلْ أَرُدُّ عَلَیْهِ ، فَقَالَ : «یَا أَبَانُ ، تُقَاسِمُهُ شَطْرَ مَالِکَ». ثُمَّ نَظَرَ إِلَیَّ ، فَرَأی مَا دَخَلَنِی ، فَقَالَ : «یَا أَبَانُ ، أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ ذَکَرَ الْمُؤْثِرِینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ؟» قُلْتُ : بَلی جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَقَالَ : «أَمَّا إِذَا أَنْتَ قَاسَمْتَهُ فَلَمْ تُؤْثِرْهُ بَعْدُ ، إِنَّمَا أَنْتَ وَهُوَ سَوَاءٌ ، إِنَّمَا تُؤْثِرُهُ إِذَا أَنْتَ أَعْطَیْتَهُ مِنَ النِّصْفِ الْاخَرِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از ابوالمأمون حارثی روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : حقّ مؤمن بر مؤمن چه چیز است؟ فرمود :«به درستی که از جمله حقّ مؤمن بر مؤمن ، آن است که در دل خویش او را دوست دارد ، و در مال خود با او مواسات و برابری کند ، و در اهل او جانشین او باشد ، و او را بر آنکه بر او ستم کرده یاری دهد ، و اگر غنیمتی در میان مسلمانان باشد و او غائب باشد ، بهره او را از برایش بگیرد ، و چون بمیرد، بر سر قبرش رود و او را زیارت کند ، و آنکه بر او ستم نکند ، و او را عیب نکند ، و با او خیانت ننماید و او را وا گذارد ، و او را تکذیب نکند و به دروغ نسبت ندهد ، و اف به او نگوید ، و چون اف به او گوید ، در میانه ایشان دوستی نباشد . و چون به او بگوید که تو دشمن منی ، یکی از ایشان کافر شود . و چون بر او بهتان بندد ، ایمان در دلش بگدازد ، چنان که نمک در آب می گدازد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن ابی عمیر ، از ابوعلی صاحب پرده های باریک (1) ، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت : با امام جعفر صادق علیه السلام طواف می کردم؛ پس مردی از اصحاب ما از برای من پیدا شد ، و پیش از آن از من خواهش کرده بود که با او در پی کاری رویم؛ پس به سوی من اشاره کرد ، و من ناخوش داشتم که حضرت صادق علیه السلام را وا گذارم و به سوی او روم؛ پس در بین اینکه طواف می کردم ، ناگاه دو مرتبه به سوی من اشاره نمود ، و حضرت صادق علیه السلام او را دید؛ پس فرمود که :«ای ابان! این مرد تو را می خواهد؟» عرض کردم : آری . فرمود که : «این کیست؟» عرض کردم که : مردی است از اصحاب ما . فرمود که : «این مرد بر مثل آن چیزی است که تو بر آنی یعنی شیعه است ؟» عرض کردم : آری . فرمود : «پس به سوی او برو» . عرض کردم که : طواف را قطع کنم و تمام نکنم؟ فرمود : «آری» . عرض کردم : و اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود : «آری» . ابان می گوید که : با آن مرد رفتم . بعد از آن بر حضرت داخل شدم و او را سؤال نمودم و عرض کردم که : مرا خبر ده از حقّ مؤمن بر مؤمن . فرمود که : «ای ابان! این را وا گذار و اراده مکن که این را بدانی» . عرض کردم : بلی ، اراده دارم ، فدای تو گردم! پس پیوسته بر آن حضرت تکرار می کردم تا آنکه فرمود : «ای ابان! با او مقاسمه می کنی و نصف مال خویش را به او می دهی» . بعد از آن به من نظر فرمود و دید که در

من چه داخل شد و چه حال به من رخ داد . فرمود که : «ای ابان ! آیا نمی دانی که خدای عز و جل ذکر فرموده است آنان را که غیر را بر خود برمی گزینند؟» عرض کردم : بلی ، می دانم ، فدای تو گردم ! فرمود : «امّا چون تو با او مقاسمه نمایی و با او چیزی را بخش کنی ، او را هنوز بر خود اختیار نکرده ای ، و جز این نیست که تو با او برابری و او را بر خود اختیار نمی کنی ، مگر در وقتی که تو آن نصف دیگر را به او عطا کنی» .

.

1- .یعنی فروشنده پارچه های نازک و توری مانند .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُبَانٍ ، عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَنَا وَابْنُ أَبِى يَعْفُورٍ وَعَبْدُ اللّهِ بْنُ طَلْحَهَ ، فَقَالَ ابْتِدَاءً مِنْهُ :«يَا ابْنَ أَبِى يَعْفُورٍ ، قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : سِتُّ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ ، كَانَ بَيْنَ يَدَىِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ يَمِينِ اللّهِ». فَقَالَ ابْنُ أَبِى يَعْفُورٍ : وَمَا هُنَّ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ : «يُحِبُّ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِأَعَزِّ أَهْلِهِ ، وَيَكْرَهُ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ مَا يَكْرَهُ لِأَعَزِّ أَهْلِهِ ، وَيُنَاصِحُهُ الْوَلَايَهَ». فَبَكَى ابْنُ أَبِى يَعْفُورٍ ، وَقَالَ : كَيْفَ يُنَاصِحُهُ الْوَلَايَهَ؟ قَالَ : «يَا ابْنَ أَبِى يَعْفُورٍ ، إِذَا كَانَ مِنْهُ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَهِ بَثَّهُ هَمَّهُ ، فَفَرِحَ لِفَرَحِهِ إِنْ هُوَ فَرِحَ ، وَحَزِنَ لِحُزْنِهِ إِنْ هُوَ حَزِنَ ، وَإِنْ كَانَ عِنْدَهُ مَا يُفَرِّجُ عَنْهُ فَرَّجَ عَنْهُ ، وَإِلَا دَعَا اللّهَ لَهُ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «ثَلَاثٌ لَكُمْ ، وَثَلَاثٌ لَنَا : أَنْ تَعْرِفُوا فَضْلَنَا ، وَ أَنْ تَطَؤُوا عَقِبَنَا ، وَأَنْ تَنْتَظِرُوا عَاقِبَتَنَا ، فَمَنْ كَانَ هكَذَا ، كَانَ بَيْنَ يَدَىِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَيَسْتَضِىءُ بِنُورِهِمْ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْهُمْ ؛ وَأَمَّا الَّذِينَ عَنْ يَمِينِ اللّهِ ، فَلَوْ أَنَّهُمْ يَرَاهُمْ مَنْ دُونَهُمْ لَمْ يَهْنِئْهُمُ الْعَيْشُ مِمَّا يَرَوْنَ مِنْ فَضْلِهِمْ». فَقَالَ ابْنُ أَبِى يَعْفُورٍ : وَ مَا لَهُمْ لَا يَرَوْنَ وَهُمْ عَنْ يَمِينِ اللّهِ؟ فَقَالَ : «يَا ابْنَ أَبِى يَعْفُورٍ ، إِنَّهُمْ مَحْجُوبُونَ بِنُورِ اللّهِ ، أَ مَا بَلَغَكَ الْحَدِيثُ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ يَقُولُ : إِنَّ لِلّهِ خَلْقاً عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ بَيْنَ يَدَىِ اللّهِ وَعَنْ يَمِينِ اللّهِ ، وُجُوهُهُمْ أَبْيَضُ مِنَ الثَّلْجِ ، وَأَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الضَّاحِيَهِ ، يَسْأَلُ السَّائِلُ : مَا هؤُلَاءِ؟ فَيُقَالُ : هؤُلَاءِ الَّذِينَ تَحَابُّوا فِى جَلَالِ اللّهِ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از فضاله بن ایّوب ، از عمر بن ابان ، از عیسی بن ابی منصور که گفت : من و ابن ابی یعفور و عبداللّه بن طلحه در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم؛ پس حضرت، خود آغاز به سخن فرمود ، بی آنکه ما سؤال کنیم و فرمود که :«ای پسر ابی یعفور! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : شش خصلت است که هر که آن خصلت ها در او باشد ، در پیش روی خدای عز و جل و در جانب راست خدا باشد» (و هر دو کنایه است از نهایت قرب معنوی و سرافرازی به جمیع انواع خوبی ها) . ابن ابی یعفور عرض کرد که : فدای تو گردم! آن خصلت ها چیست؟ فرمود : «آن است که مرد مسلمان از برای برادر خویش ، دوست دارد آن چه را که از برای عزیزترین خویشان و کسان خود دوست می دارد ، و ناخوش دارد از برای او ، آن چه را که از برای عزیزترین اهل خویش ناخوش می دارد ، و دوستی را با او اندازه کند» . ابن ابی یعفور گریست و عرض کرد که : چگونه دوستی را با او اندازه می کند؟ فرمود که : «ای پسر ابی یعفور! چون نسبت به او به این منزله و مرتبه باشد ، مقصود خود را به او اظهار می کند و آن چه در دل دارد به او می گوید؛ پس اگر او شاد باشد ، او نیز به جهت شادی او شاد شود ، و اگر اندوهناک باشد ، به جهت اندوهش اندوهناک شود ، و اگر در نزد او چیزی باشد که موجب بردن غم و اندوه باشد ، غم و اندوه را از او ببرد ، و اگر نباشد ، برایش دعا کند که خدا اندوه را از او زائل گرداند» . عیسی می گوید که : بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «سه چیز از برای شما است ، و سه چیز از برای ما ، و آن این است که : فضل و افزونی ما را بشناسید؛ و در عقب ما راه روید؛ و عاقبت ما را انتظار کشید؛ پس آنها که چنین باشند ، در پیش روی خدای عز و جل باشند ، و کسانی که از ایشان پایین ترند، به نور ایشان روشنی طلبند ، و امّا آنان که در طرف راست خدا باشند ، اگر آنها که پست تر از ایشانند، ایشان را ببینند ، زندگانی بر ایشان گوارا نباشد ، به جهت آن چه از فضل و افزونی ایشان می بینند» . ابن ابی یعفور عرض کرد که : ایشان را چه می شود که دیده نمی شوند با آنکه ایشان در طرف راست خدا می باشند؟ فرمود که : «ای پسر ابی یعفور! به درستی که ایشان به نور خدا در پرده شده اند ، و حجابِ نور ، ایشان را فرو گرفته ، که کسی ایشان را نمی تواند دید . آیا این حدیث به تو نرسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که : خدا را خلقی هست در جانب راست عرش، در پیش روی خدا و در جانب راست خدا ، و روی های

ایشان از برف سفیدتر و از آفتابِ آشکارِ تابان روشن تر است . و سائل سؤال می کند که این جماعت کیستند؟ در جواب گفته می شود که : این گروه، آنانند که در جلال و عظمت خدا با یکدیگر دوستی کرده اند» .

.

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَدَخَلَ رَجُلٌ ، فَسَلَّمَ ، فَسَأَلَهُ عليه السلام :«كَيْفَ مَنْ خَلَّفْتَ مِنْ إِخْوَانِکَ؟» قَالَ : فَأَحْسَنَ الثَّنَاءَ ، وَزَكّى وَأَطْرى ، فَقَالَ لَهُ : «كَيْفَ عِيَادَهُ أَغْنِيَائِهِمْ عَلى فُقَرَائِهِمْ؟» فَقَالَ : قَلِيلَهٌ ، قَالَ : «وَ كَيْفَ مُشَاهَدَهُ أَغْنِيَائِهِمْ لِفُقَرَائِهِمْ؟» قَالَ : قَلِيلَهٌ ، قَالَ : «فَكَيْفَ صِلَهُ أَغْنِيَائِهِمْ لِفُقَرَائِهِمْ فِى ذَاتِ أَيْدِيهِمْ؟» فَقَالَ : إِنَّکَ لَتَذْكُرُ أَخْلَاقاً قَلَّمَا هِىَ فِيمَنْ عِنْدَنَا ، قَالَ : فَقَالَ : «فَكَيْفَ يَزْعُمُ هؤُلَاءِ أَنَّهُمْ شِيعَهٌ؟ !» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ أَبِى إِسْمَاعِيلَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنَّ الشِّيعَهَ عِنْدَنَا كَثِيرٌ ، فَقَالَ :«فَهَلْ يَعْطِفُ الْغَنِىُّ عَلَى الْفَقِيرِ؟ وَهَلْ يَتَجَاوَزُ الْمُحْسِنُ عَنِ الْمُسِىءِ ، وَيَتَوَاسَوْنَ؟» فَقُلْتُ : لَا ، فَقَالَ : «لَيْسَ هؤُلَاءِ شِيعَهً ، الشِّيعَهُ مَنْ يَفْعَلُ هذَا» .

.

از او ، از عثمان بن عیسی ، از محمد بن عجلان روایت است که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و سلام کرد؛ پس حضرت از او سؤال کرد که :«چگونه اند آنان که ایشان را وا گذاشتی از برادران خویش؟» راوی می گوید که : آن مرد ثنای نیکو به ایشان گفت و ستایش نمود و مدح زیادی کرد . حضرت فرمود که : «عیادت مال داران ایشان بر درویشان ایشان چگونه است؟» عرض کرد که : کم است . فرمود که : «دیدن مال داران ایشان و حضور آنها در جایی با درویشان ایشان به چه وضع است؟» عرض کرد که : آن نیز کم است . فرمود که : «پیوند و بخشش مال داران ایشان به درویشان ایشان ، در آن چه در دست ایشان است به چه کیفیّت است؟» عرض کرد که : تو اخلاقی چند را ذکر می فرمایی که آنها در کسانی که در نزد ما هستند بسیار کم است . راوی می گوید که : حضرت فرمود : «این گروه، چگونه گمان می کنند که شیعه اند» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از ابواسماعیل روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم ! شیعیان در نزد ما بسیارند . فرمود :«آیا مال دار بر درویش مهربانی می کند ، و نیکوکار از بدِ بدکار در می گذرد ، و با یکدیگر مواسات و برابری می کنند؟» عرض کردم : نه . فرمود که : «این گروه شیعه نیستند ، و شیعه کسی است که اینها را به جا آورد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَقُولُ : عَظِّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَوَقِّرُوهُمْ ، وَلَا يَتَجَهَّمُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً ، وَلَا تَضَارُّوا وَلَا تَحَاسَدُوا ، وَإِيَّاكُمْ وَالْبُخْلَ ، كُونُوا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَسَنِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«أَ يَجِىءُ أَحَدُكُمْ إِلى أَخِيهِ ، فَيُدْخِلَ يَدَهُ فِى كِيسِهِ ، فَيَأْخُذَ حَاجَتَهُ ، فَلَا يَدْفَعَهُ؟» فَقُلْتُ : مَا أَعْرِفُ ذلِكَ فِينَا ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «فَلَا شَىْءَ إِذاً» قُلْتُ : فَالْهَلَاكُ إِذاً ، فَقَالَ : «إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطَوْا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ رَفَعَهُ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ ، فَقَالَ :«سَبْعُونَ حَقّاً لَا أُخْبِرُكَ إِلَا بِسَبْعَةٍ ؛ فَإِنِّى عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَخْشى أَلَا تَحْتَمِلَ». فَقُلْتُ : بَلى إِنْ شَاءَ اللّٰهُ . فَقَالَ : «لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ ، وَلَا تَكْتَسِى وَيَعْرى ، وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَقَمِيصَهُ الَّذِى يَلْبَسُهُ ، وَلِسَانَهُ الَّذِى يَتَكَلَّمُ بِهِ ، وَتُحِبُّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ ، وَإِنْ كَانَتْ لَكَ جَارِيَهٌ بَعَثْتَهَا لِتُمَهِّدَ فِرَاشَهُ ، وَتَسْعى فِى حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذلِكَ وَصَلْتَ وَلَايَتَكَ بِوَلَايَتِنَا ، وَوَلَايَتَنَا بِوَلَايَهِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِى الْمَغْرَاءِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ، لَا يَظْلِمُهُ ، وَلَا يَخْذُلُهُ ، وَلَا يَخُونُهُ ، وَ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الِاجْتِهَادُ فِى التَّوَاصُلِ ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ ، وَالْمُؤَاسَاهُ لِأَهْلِ الْحَاجَهِ ، وَتَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلى بَعْضٍ حَتّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ : «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» مُتَرَاحِمِينَ ، مُغْتَمِّينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ ، عَلى مَا مَضى عَلَيْهِ مَعْشَرُ الْأَنْصَارِ عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از علی بن فضیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پدرم ابوجعفر صلوات اللّه علیه می فرمود که : اصحاب خویش را تعظیم و توقیر کنید و ایشان را بزرگ دارید ، و با روی های ناخوش یکدیگر را ملاقات مکنید ، و همدیگر را ضرر مرسانید ، و بر یکدیگر حسد مبرید ، و بپرهیزید از بخل کردن ، و بندگان خالص خدا باشید» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از عمر بن ابان ، از سعید بن حسن روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«آیا یکی از شما به نزد برادرش می آید که دست خویش را در کیسه او داخل کند و آن چه را که احتیاج دارد برگیرد و صاحب کیسه او را باز ندارد؟» عرض کردم که : چنین کسی را در میانه خود نمی شناسم . حضرت باقر علیه السلام فرمود : «پس در این هنگام چیزی نیستند» . عرض کردم : چون چنین است، هلاک خواهند شد . فرمود که : «این قوم هنوز عقلی که باید داشته باشند، به ایشان عطا نشده است» .

علی بن ابراهیم ، از حسین بن حسن ، از محمد بن اورمه روایت کرده است که آن را مرفوع ساخته ، از معلّی بن خنیس که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حقّ مؤمن . فرمود که :«هفتاد حقّ است و من تو را خبر نمی دهم ، مگر به هفت حقّ از آنها؛ زیرا که من بر تو مهربانم ، می ترسم که تاب تحمّل آنها را نداشته باشی» . عرض کردم : بلی ، متحمّل آنها می شوم اگر خدا خواهد . فرمود که : «سیر نباشی و او گرسنه باشد ، و جامه درنپوشی و او برهنه باشد ، و راهنما و پیراهن او باشی که آن را در می پوشد (یعنی با او در نهایت خلطت و آمیزش و محرمیّت باشی) ، و زبان او باشی که به آن سخن می کند ، و از برایش دوست داری آن چه را که از برای خود دوست می داری ، و اگر کنیزی داشته باشی او را بفرستی که رختخوابش را بگستراند و در حوائج او در شب و روز سعی کنی؛ پس چون چنین کردی ، دوستی خود را به دوستی ما ، و دوستی ما را به دوستی خدای عز و جل پیوسته ای» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابوالمغرا ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مسلمان برادر مسلمان است که بر او ستم نمی کند ، و او را وا نمی گذارد ، و با او

خیانت نمی کند . و واجب است بر مسلمانان که در پیوستن به یکدیگر کوشش کنند ، و همدیگر را بر مهربانی یاری دهند ، و با اهل حاجت مواسات نمایند ، و بر یکدیگر عطوفت و مهربانی کنند ، تا آن که چنان باشند که خدای عز و جلایشان را امر فرموده است که : نرم دلان و مشفقانند میان یکدیگر و بر همدیگر مهربان ، و اندوهناکند از برای آن چه از شما پنهان بوده از امر ایشان ، بر آن چه گروه انصار بر آن درگذشتند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله » .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : حَقٌّ عَلَی الْمُسْلِمِ إِذَا أَرَادَ سَفَراً أَنْ یُعْلِمَ إِخْوَانَهُ ، وَحَقٌّ عَلی إِخْوَانِهِ إِذَا قَدِمَ أَنْ یَأْتُوهُ» .

76 بَابُ التَّرَاحُمِ وَالتَّعَاطُفِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ شُعَیْبٍ الْعَقَرْقُوفِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ لِأَصْحَابِهِ :«اتَّقُوا اللّهَ ، وَکُونُوا إِخْوَهً بَرَرَهً ، مُتَحَابِّینَ فِی اللّهِ ، مُتَوَاصِلِینَ ، مُتَرَاحِمِینَ ، تَزَاوَرُوا ، وَتَلَاقَوْا ، وَتَذَاکَرُوا أَمْرَنَا ، وَأَحْیُوهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ کُلَیْبٍ الصَّیْدَاوِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«تَوَاصَلُوا ، وَتَبَارُّوا ، وَتَرَاحَمُوا ، وَکُونُوا إِخْوَهً بَرَرَهً کَمَا أَمَرَکُمُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ» .

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ یَحْیَی الْکَاهِلِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«تَوَاصَلُوا ، وَتَبَارُّوا ، وَتَرَاحَمُوا ، وَتَعَاطَفُوا» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: «یَحِقُّ عَلَی الْمُسْلِمِینَ الِاجْتِهَادُ فِی التَّوَاصُلِ ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی التَّعَاطُفِ ، وَالْمُؤَاسَاهُ لِأَهْلِ الْحَاجَهِ ، وَتَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلی بَعْضٍ حَتّی تَکُونُوا کَمَا أَمَرَکُمُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «رُحَماءُ بَیْنَهُمْ» مُتَرَاحِمِینَ ، مُغْتَمِّینَ لِمَا غَابَ عَنْکُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ ، عَلی مَا مَضی عَلَیْهِ مَعْشَرُ الْأَنْصَارِ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ علیه السلام ».

.

76 . باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : لازم است بر مسلمان، چون خواهد به سفر رود، که برادران خود را اعلام کند ، و لازم است بر برادران او، چون از سفر بیاید، که به نزدش آیند و او را دیدن کنند» .

76 . باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگرچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از حسن بن محبوب ، از شعیب عقرقوفی که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که به اصحاب خود می فرمود که :«از خدا بپرهیزید ، و برادران نیکوکار باشید که در راه خدا با یکدیگر دوستی و پیوند کنید ، و بر یکدیگر رحم کنید ، و به زیارت همدیگر روید ، و یکدیگر را ملاقات کنید ، و امر ما را با همدیگر یاد کنید ، و آن را زنده گردانید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از کلیب صیداوی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به هم بپیوندید ، و باهم نیکی کنید ، و بر یکدیگر رحم نمایید ، و برادران نیکوکار باشید ، چنان که خدای عز و جلشما را امر فرموده است» .

از او ، از محمد بن سنان ، از عبداللّه بن یحیی کاهلی روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به هم بپیوندید ، و با هم نیکی کنید ، و بر یکدیگر رحم نمایید ، و با همدیگر مهربانی کنید» .

از او ، از علی بن حکم ، از ابوالمغرا ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«واجب است بر مسلمانان که در پیوستن به یکدیگر کوشش کنند ، و همدیگر را بر مهربانی یاری دهند ، و با اهل حاجت مواسات نمایند ، و بر یکدیگر عطوفت و مهربانی کنند ، تا آن که چنان باشند که خدای عز و جل ایشان را امر فرموده است که : نرم دلان و مشفقانند میان یکدیگر و بر همدیگر مهربان ، و اندوهناکند از برای آن چه

از شما پنهان بوده از امر ایشان ، بر آن چه گروه انصار بر آن درگذشتند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله » .

.

77 بَابُ زِيَارَهِ الْاِءخْوَانِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ زَارَ أَخَاهُ لِلّهِ لَا لِغَيْرِهِ الْتِمَاسَ مَوْعِدِ اللّهِ وَتَنَجُّزَ مَا عِنْدَ اللّهِ ، وَكَّلَ اللّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَهُ : أَلَا طِبْتَ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ خَيْثَمَهَ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام أُوَدِّعُهُ ، فَقَالَ :«يَا خَيْثَمَهُ ، أَبْلِغْ مَنْ تَرى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ ، وَأَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللّهِ الْعَظِيمِ ، وَأَنْ يَعُودَ غَنِيُّهُمْ عَلى فَقِيرِهِمْ ، وَ قَوِيُّهُمْ عَلى ضَعِيفِهِمْ ، وَأَنْ يَشْهَدَ حَيُّهُمْ جِنَازَهَ مَيِّتِهِمْ ، وَأَنْ يَتَلَاقَوْا فِى بُيُوتِهِمْ ؛ فَإِنَّ لُقِيَّا بَعْضِهِمْ بَعْضاً حَيَاهٌ لِأَمْرِنَا ، رَحِمَ اللّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا ؛ يَا خَيْثَمَهُ ، أَبْلِغْ مَوَالِينَا : أَنَّا لَا نُغْنِى عَنْهُمْ مِنَ اللّهِ شَيْئاً إِلَا بِعَمَلٍ ، وَأَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وَلَايَتَنَا إِلَا بِالْوَرَعِ ، وَأَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَهً يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً ، ثُمَّ خَالَفَهُ إِلى غَيْرِهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : حَدَّثَنِى جَبْرَئِيلُ عليه السلام أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَكاً ، فَأَقْبَلَ ذلِكَ الْمَلَكُ يَمْشِى حَتّى دُفِعَ إِلى بَابٍ عَلَيْهِ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ عَلى رَبِّ الدَّارِ ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ : مَا حَاجَتُكَ إِلى رَبِّ هذِهِ الدَّارِ؟ قَالَ : أَخٌ لِى ، مُسْلِمٌ ، زُرْتُهُ فِى اللّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى . قَالَ لَهُ الْمَلَكُ : مَا جَاءَ بِكَ إِلَا ذَاكَ؟ فَقَالَ : مَا جَاءَ بِى إِلَا ذَاكَ ، فَقَالَ : إِنِّى رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ ، وَيَقُولُ : وَجَبَتْ لَكَ الْجَنَّهُ ، وَقَالَ الْمَلَكُ : إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : أَيُّمَا مُسْلِمٍ زَارَ مُسْلِماً ، فَلَيْسَ إِيَّاهُ زَارَ ، إِيَّاىَ زَارَ ، وَثَوَابُهُ عَلَىَّ الْجَنَّهُ» .

.

77 . باب در بیان زیارت برادران دینی (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از ابوحمزه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که برادر خویش را زیارت کند به جهت رضای خدا ، نه برای غیر او ، به جهت طلب کردن وعده خدا و خواهشِ راست شدن وعده و آن چه در نزد خدا است ، خدا هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که او را ندا کنند که : بدان و آگاه باش ! که پاک و پاکیزه شدی ، و بهشت از برای تو خوش باشد» .

از او ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از خیثمه روایت است که گفت : بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم که آن حضرت را وداع کنم . فرمود که :«ای خیثمه ! هر که از دوستان ما را که دیدی، سلام ما را به او برسان ، و ایشان را وصیّت کن به پرهیز و ترسیدن از خدای بزرگ ، و به اینکه مال دار ایشان به فقیر ایشان ، و توانای ایشان بر ضعیف ایشان باز گردد به نفع ، و بر ایشان ترحم کند . و آنکه زنده ایشان در جنازه مرده ایشان حاضر شود ، و در خانه های خود یکدیگر را ملاقات کنند؛ پس اگر یکدیگر را ملاقات کنند به جهت زنده کردن امر ما ، خدا بنده ای را که امر ما را زنده گرداند ، رحمت کند . ای خیثمه ! به دوستان ما برسان ، که ما چیزی را از عذاب خدا از ایشان دفع نمی توانیم کرد ، و آنکه ایشان هرگز به دوستی ما نمی رسند ، مگر به پارسایی . و به درستی که سخت ترین مردم از روی حسرت و ندامت در روز قیامت ، کسی است که عمل خیری را وصف و بیان نموده باشد ، بعد از آن ، آن را ترک کرده باشد ، و به غیر آن عمل نموده باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که خدای عز و جل فرشته ای را به سوی زمین فرو فرستاده؛ پس آن فرشته شروع کرد که راه می رفت، تا به در خانه ای رسید که مردی بر در آن خانه ایستاده بود و بر صاحبخانه رخصت می طلبید . فرشته به آن مرد گفت که : حاجتت به صاحب این خانه چیست؟ و چه باعث شده که تو را به اینجا آورده است؟ گفت : مرا برادری است مسلمان که در راه خدای تبارک و تعالی به زیارتش آمده ام . فرشته به او گفت که : حاجتی غیر از

این نداری؟ و غیر از این مطلب چیزی دیگر باعث آمدنت نشده؟ گفت که : غیر از این مطلب چیزی مرا به اینجا نیاورده است . فرشته گفت که : من فرستاده خدایم به سوی تو ، و آن جناب تو را سلام می رساند و می فرماید که : بهشت از برایت واجب شد . و فرشته گفت که : خدای عز و جلمی فرماید که : هر مسلمانی که مسلمانی را زیارت کند ، در حقیقت او را زیارت نکرده؛ بلکه مرا زیارت کرده است ، و ثوابش بر من بهشت است» .

.

1- .و زیارت به کسر زای هوّز ، دیدن است و دریافتن مقام تبرّک یا شخصی عزیز . (مترجم)

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَلِیٍّ النَّهْدِیِّ ، عَنِ الْحُصَیْنِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِی اللّهِ ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : إِیَّایَ زُرْتَ ، وَثَوَابُکَ عَلَیَّ ، وَلَسْتُ أَرْضی لَکَ ثَوَاباً دُونَ الْجَنَّهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِی جَانِبِ الْمِصْرِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللّهِ ، فَهُوَ زَوْرُهُ ، وَحَقٌّ عَلَی اللّهِ أَنْ یُکْرِمَ زَوْرَهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِی بَیْتِهِ ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ : أَنْتَ ضَیْفِی وَزَائِرِی ، عَلَیَّ قِرَاکَ ، وَقَدْ أَوْجَبْتُ لَکَ الْجَنَّهَ بِحُبِّکَ إِیَّاهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی غُرَّهَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِی اللّهِ فِی مَرَضٍ أَوْ صِحَّهٍ لَا یَأْتِیهِ خِدَاعاً وَلَا اسْتِبْدَالاً ، وَکَّلَ اللّهُ بِهِ سَبْعِینَ أَلْفَ مَلَکٍ یُنَادُونَ فِی قَفَاهُ : أَنْ طِبْتَ وَطَابَتْ لَکَ الْجَنَّهُ ، فَأَنْتُمْ زُوَّارُ اللّهِ ، وَأَنْتُمْ وَفْدُ الرَّحْمنِ حَتّی یَأْتِیَمَنْزِلَهُ». فَقَالَ لَهُ بَشِیرٌ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، وَإِنْ کَانَ الْمَکَانُ بَعِیداً؟ قَالَ : «نَعَمْ یَا بَشِیرٌ ، وَإِنْ کَانَ الْمَکَانُ مَسِیرَهَ سَنَهٍ ؛ فَإِنَّ اللّهَ جَوَادٌ ، وَالْمَلَائِکَهُ کَثِیرَهٌ یُشَیِّعُونَهُ حَتّی یَرْجِعَ إِلی مَنْزِلِهِ» .

.

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی نهدی ، از حصین ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که برادر خویش را زیارت کند در راه خدا ، خدای عز و جل می فرماید که : مرا زیارت کردی و ثواب تو بر من است ، و من از برای تو به ثوابی غیر از بهشت راضی نمی شوم» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از یعقوب بن شعیب که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که برادر خویش را در گوشه شهر زیارت کند ، به جهت طلب کردن رضای خدا ، چنین کسی زائر خدا است که به زیارت او رفته ، و بر خدا لازم است که زیارت کننده خود را نوازش فرماید و گرامی دارد» .

از او ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که برادر خود را در خانه اش زیارت کند ، خدای عز و جل به او می فرماید که : تو میهمان من و زیارت کننده منی ، و میزبانی و نوازش تو بر من است ، و من بهشت را از برای تو واجب گردانیدم ، به سبب دوستی که با او داری» .

از او ، از علی بن حکم ، از اسحاق بن عمّار ، از ابوغرّه روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که برادر خود را زیارت کند در راه خدا ؛ خواه در حال بیماری و خواه در تندرستی ، و از روی فریب و طمع بازدید به نزد او نیامده باشد ، خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که در پشت سرش ندا کنند که : پاک و پاکیزه شدی ، و بهشت از برای تو خوش باشد ، و شما زیارت کنندگان خدایید ، و شمایید واردشوندگان بر خداوند بسیار بخشاینده (چنان که وافدان را به درگاه ملوک می برند بر وجه اکرام و تعظیم ، در حالتی که سوار باشید؛ چه وافد، کسی است که به نزدیک پادشاه رود ، و آنکه بر مرکب نجیبِ خوب سوار باشد) و فرشتگان پیوسته ندا می کنند، تا آن زیارت کننده به منزل خود بیاید»؛ پس یسیر به آن حضرت عرض کرد که : فدای تو گردم! اگر مکانش دور باشد نیز چنین خواهد بود؟ فرمود : «آری ، ای یسیر! و اگرچه مکانش به قدر یک ساله راه باشد؛ زیرا که خدا صاحب

جود و بخشش است و فرشتگان بسیارند ، او را مشایعت می کنند تا به منزل خود بازگردد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النَّهْدِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِی اللّٰهِ وَلِلّٰهِ ، جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَخْطُرُ بَیْنَ قَبَاطِیَّ مِنْ نُورٍ ، لَا یَمُرُّ بِشَیْءٍ إِلَا أَضَاءَ لَهُ حَتّٰی یَقِفَ بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَیَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ : مَرْحَباً ، وَإِذَا قَالَ : مَرْحَباً ، أَجْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ الْعَطِیَّهَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَالْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ بَشِیرٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ زَائِراً أَخَاهُ لِلّٰهِ لَا لِغَیْرِهِ ؛ الْتِمَاسَ وَجْهِ اللّٰهِ رَغْبَهً فِیمَا عِنْدَهُ ، وَکَّلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سَبْعِینَ أَلْفَ مَلَکٍ یُنَادُونَهُ مِنْ خَلْفِهِ إِلی أَنْ یَرْجِعَ إِلی مَنْزِلِهِ : أَلَا طِبْتَ ، وَطَابَتْ لَکَ الْجَنَّهُ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا زَارَ مُسْلِمٌ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِی اللّٰهِ وَلِلّٰهِ إِلَا نَادَاهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ : أَیُّهَا الزَّائِرُ ، طِبْتَ وَطَابَتْ لَکَ الْجَنَّهُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن نهدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که برادر خود را در راه خدا و برای خدا زیارت کند ، در روز قیامت می آید ، در حالی [که]می خرامد در میانه نوری سفید چون جامه های مصری ، و به چیزی نمی گذرد ، مگر آنکه به جهت آن روشن می شود ، تا در نزد خدای عز و جل بایستد؛ پس خدای عز و جل به او می فرماید : مرحبا! خوش آمدی . و در گشادگی خواهی بود ، و چون خدا مرحبا بفرماید ، عطای او را جزیل می کند و بخشش او را عظیم می گرداند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد ، و حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از بشیر ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«به درستی که بنده مسلمان چون از خانه خود بیرون آید ، در حالتی که اراده داشته باشد که برادر خود را زیارت کند از برای خدای تعالی ، نه به جهت غیر آن جناب ، به جهت طلب کردن رضای خدا از روی رغبت در آن چه در نزد او است ، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که از پشت سرش او را ندا کنند ، تا آنکه به منزل خود برگردد ، که بدان و آگاه باش! که پاک و پاکیزه شدی ، و بهشت از برای تو خوش باشد» .

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از بکر بن محمد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مسلمانی برادر مسلمان خود را زیارت نکرده است در راه خدا و از برای خدا ، مگر آنکه خدای عز و جل او را ندا فرمود که : ای زیارت کننده! پاک و پاکیزه شدی ، و بهشت از برای تو خوش باشد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّهً لَا يَدْخُلُهَا إِلَا ثَلَاثَهٌ : رَجُلٌ حَكَمَ عَلى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ ، وَرَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِى اللّهِ ، وَرَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِى اللّهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِىِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَخْرُجُ إِلى أَخِيهِ يَزُورُهُ ، فَيُوَكِّلُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكاً ، فَيَضَعُ جَنَاحاً فِى الْأَرْضِ وَجَنَاحاً فِى السَّمَاءِ يُظِلُّهُ ، فَإِذَا دَخَلَ إِلى مَنْزِلِهِ نَادَى الْجَبَّارُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُعَظِّمُ لِحَقِّى ، الْمُتَّبِعُ لِآثَارِ نَبِيِّى ، حَقٌّ عَلَىَّ إِعْظَامُكَ ؛ سَلْنِى أُعْطِكَ ؛ ادْعُنِى أُجِبْكَ ؛ اسْكُتْ أَبْتَدِئْكَ ، فَإِذَا انْصَرَفَ شَيَّعَهُ الْمَلَكُ يُظِلُّهُ بِجَنَاحِهِ حَتّى يَدْخُلَ إِلى مَنْزِلِهِ ، ثُمَّ يُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى : أَيُّهَا الْعَبْدُ الْمُعَظِّمُ لِحَقِّى ، حَقٌّ عَلَىَّ إِكْرَامُكَ ، قَدْ أَوْجَبْتُ لَكَ جَنَّتِى ، وَشَفَّعْتُكَ فِى عِبَادِى» .

صَالِحُ بْنُ عُقْبَهَ ، عَنْ عُقْبَهَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَزِيَارَهُ الْمُؤْمِنِ فِى اللّهِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ عَشْرِ رِقَابٍ مُؤْمِنَاتٍ ، وَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَهً مُؤْمِنَهً وَقى كُلَّ عُضْوٍ عُضْواً مِنَ النَّارِ حَتّى أَنَّ الْفَرْجَ يَقِى الْفَرْجَ» .

صَالِحُ بْنُ عُقْبَهَ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَيُّمَا ثَلَاثَهِ مُؤْمِنِينَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ أَخٍ لَهُمْ ، يَأْمَنُونَ بَوَائِقَهُ ، وَلَا يَخَافُونَ غَوَائِلَهُ ، وَيَرْجُونَ مَا عِنْدَهُ ، إِنْ دَعَوُا اللّهَ أَجَابَهُمْ ، وَإِنْ سَأَلُوا أَعْطَاهُمْ ، وَإِنِ اسْتَزَادُوا زَادَهُمْ ، وَإِنْ سَكَتُوا ابْتَدَأَهُمْ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد همه روایت کرده اند ، از ابن محبوب ، از ابوایّوب ، از محمد بن قیس ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل را بهشتی است که در آن داخل نمی شوند ، مگر سه کس : یکی مردی که بر نفس خود به حق حکم کند؛ و دویم مردی که برادر مؤمن خود را در راه خدا زیارت کند؛ و سیم مردی که برادر مؤمن خود را بر خود اختیار کند در راه خدا» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از صالح بن عقبه ، از عبداللّه بن محمد جعفی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مؤمن بیرون می رود به سوی برادر خویش که او را زیارت کند؛ پس خدای عز و جل فرشته ای را بر او می گمارد که یک بال را در زمین می گذارد ، و یک بال را در سمت آسمان بر او سایه می کند؛ پس چون در منزل برادرش داخل شود ، خداوند جبّار تبارک و تعالی ندا فرماید که : ای بنده ای که حقّ مرا بزرگ شمردی ، و آثار پیغمبر مرا پیروی کردی ، بر من لازم است که تو را بزرگ گردانم ، از من سؤال کن تا تو را عطا کنم ، و مرا بخوان تا تو را اجابت کنم ، و ساکت شو تا به تو ابتدا کنم . و چون برگردد همان فرشته او را مشایعت کند ، به بال خویش بر او سایه اندازد ، تا او را به منزل خود داخل کند . بعد از آن، خدای تبارک و تعالی او را ندا فرماید که : ای بنده ای که حقّ مرا بزرگ شمردی ، بر من لازم است که تو را اکرام کنم و نوازش نمایم ، بهشت خود را از برای تو واجب گردانیدم ، تو را در بندگان خود شفیع ساختم» .

صالح بن عقبه ، از عقبه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر آینه زیارت مؤمن در راه خدا ، بهتر است از آزاد کردن ده بنده مؤمن ، و هر که یک بنده مؤمن را آزاد کند ، هر عضوی از او ، عضوی از آزادکننده را از آتش جهنّم نگاه دارد ، تا آنکه فرج باعث نگاهداری فرج می شود» .

صالح بن عقبه ، از صفوان جمّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر سه نفر مؤمن که جمع شدند در نزد برادر خویش که از بدی ها و ستم های او ایمن باشند ، و از سختی ها و گزندهای

او نترسند ، و آن چه را که در نزد او است امید داشته باشند ، اگر خدا را بخوانند ، ایشان را اجابت فرماید ، و اگر سؤال کنند ، ایشان را عطا فرماید ، و اگر طالب زیادتی باشند ، ایشان را بیفزاید ، و اگر خاموش شوند ، ایشان را ابتدا نماید» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا حَمْزَةَ یَقُولُ : سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ لِلّٰهِ لَا لِغَیْرِهِ ، یَطْلُبُ بِهِ ثَوَابَ اللّٰهِ وَتَنَجُّزَ مَا وَعَدَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ، وَکَّلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سَبْعِینَ أَلْفَ مَلَکٍ مِنْ حِینِ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتّٰی یَعُودَ إِلَیْهِ ، یُنَادُونَهُ : أَلَا طِبْتَ وَطَابَتْ لَکَ الْجَنَّةُ ، تَبَوَّأْتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : لِقَاءُ الْإِخْوَانِ مَغْنَمٌ جَسِیمٌ وَإِنْ قَلُّوا» .

78 بَابُ الْمُصَافَحَهِعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَیْمُونٍ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ ، قَالَ : کُنْتُ زَمِیلَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، وَکُنْتُ أَبْدَأُ بِالرُّکُوبِ ، ثُمَّ یَرْکَبُ هُوَ ، فَإِذَا اسْتَوَیْنَا سَلَّمَ ، وَسَاءَلَ مُسَاءَلَةَ رَجُلٍ لَا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ ، وَصَافَحَ ، قَالَ : وَکَانَ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ قَبْلِی ، فَإِذَا اسْتَوَیْتُ أَنَا وَهُوَ عَلَی الْأَرْضِ سَلَّمَ ، وَسَاءَلَ مُسَاءَلَةَ مَنْ لَا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ ، فَقُلْتُ : یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ ، إِنَّکَ لَتَفْعَلُ شَیْئاً مَا یَفْعَلُهُ أَحَدٌ مَنْ قِبَلَنَا ، وَإِنْ فَعَلَ مَرَّةً فَکَثِیرٌ؟ فَقَالَ :«أَ مَا عَلِمْتَ مَا فِی الْمُصَافَحَهِ ؛ إِنَّ الْمُؤْمِنَیْنِ یَلْتَقِیَانِ ، فَیُصَافِحُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ ، فَلَا تَزَالُ الذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْهُمَا کَمَا یَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ ، وَاللّٰهُ یَنْظُرُ إِلَیْهِمَا حَتّٰی یَفْتَرِقَا» .

.

78 . باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوایّوب روایت کرده است که گفت : شنیدم از ابوحمزه که می گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«هر که برادر مؤمن خود را زیارت کند از برای خدا ، نه به جهت غیر او ، در حالی که طلب کند به آن ثواب خدا و راست شدن آن چه را که خدای عز و جل او را وعده فرموده ، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد ، از وقتی که از منزل خود بیرون می رود ، تا هنگامی که به سوی آن برمی گردد ، که او را ندا کنند که : آگاه باش! که پاک و پاکیزه شدی ، و بهشت از برای تو خوش باشد ، و از بهشت منزلی را فرا گرفتی و آن را مکان خود ساختی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : ملاقات برادران دینی، غنیمت بزرگی است و اگرچه کم باشند» .

78 . باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتنچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ثعلبه بن میمون ، از یحیی بن زکریّا ، از ابوعبیده که گفت : هم کجاوه امام محمد باقر علیه السلام بودم و من به سواری آغاز می کردم . بعد از آن ، آن حضرت سوار می شد ، و چون درست می نشستیم و قرار می گرفتیم، سلام می کرد و احوال می پرسید ؛ مانند احوال پرسیدن مردی که هیچ خبر از حال صاحب و یار خود نداشته باشد و او را ندیده باشد ، و مصافحه می فرمود . ابوعبیده می گوید : و چون فرود می آمد ، پیش از من فرود می آمد ، و چون من و آن حضرت بر بالای زمین قرار می گرفتیم ، سلام می کرد و احوال می پرسید ، چون احوال پرسیدن کسی که هیچ خبر از صاحب خود نداشته باشد و او را ندیده باشد . به آن حضرت عرض کردم که : یابن رسول اللّه ! تو کاری می کنی که کسی که در نزد ما است، آن را نمی کند ، و اگر یک مرتبه به فعل آورد، بسیار است . فرمود که :«آیا نمی دانی که در مصافحه چه ثواب است؟ به درستی که دو مؤمن به هم می رسند ، پس یکی از آنها با صاحب خود مصافحه می کند ، و به سبب آن پیوسته گناهان از ایشان فرو ریزد ، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد ، و خدا نظر رحمت به ایشان می کند ، تا از یکدیگر جدا شوند» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْقَمَّاطِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا وَتَصَافَحَا ، أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا ، فَصَافَحَ أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ» .

إِبْنُ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ السَّمَيْدَعِ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا فَتَصَافَحَا ، أَدْخَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا ، وَأَقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَى أَشَدِّهِمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ ، فَإِذَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِمَا ، تَحَاتَّتْ عَنْهُمَا الذُّنُوبُ كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا فَتَصَافَحَا ، أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ ، وَتَسَاقَطَتْ عَنْهُمَا الذُّنُوبُ كَمَا يَتَسَاقَطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ ، قَالَ : زَامَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فِی شِقِّ مَحْمِلٍ مِنَ الْمَدِينَهِ إِلی مَكَّهَ ، فَنَزَلَ فِی بَعْضِ الطَّرِيقِ ، فَلَمَّا قَضی حَاجَتَهُ وَعَادَ ، قَالَ :«هَاكِ يَدَكَ يَا أَبَا عُبَيْدَهَ» فَنَاوَلْتُهُ يَدِی ، فَغَمَزَهَا حَتّی وَجَدْتُ الْأَذی فِی أَصَابِعِی ، ثُمَّ قَالَ : «يَا أَبَا عُبَيْدَهَ ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ لَقِیَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ ، فَصَافَحَهُ ، وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ فِی أَصَابِعِهِ إِلَا تَنَاثَرَتْ عَنْهُمَا ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَنَاثَرُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ فِی الْيَوْمِ الشَّاتِی» .

.

از او ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از ابوخالد قمّاط ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که دو مؤمن چون به هم رسند و مصافحه کنند ، خدا دست قدرت خویش را در میان دست های ایشان درآورد ، و با آنکه دوستیش با صاحب خود سخت تر باشد از این دو نفر ، مصافحه کند» .

ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از ایّوب ، از سمیدع ، از مالک بن اعین جهنی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون دو مؤمن به هم رسند و مصافحه کنند ، خدای عز و جل دست قدرت خود را در میانه دست های ایشان داخل کند ، و روی خویش را به جانب آن آورد که دوستی اش با صاحب خود سخت تر است از این دو ، و چون خدای تعالی روی خویش را به جانب ایشان آورد ، گناهان از ایشان فرو ریزد ، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد» . (1)

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از ابوعبیده حذّاء ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که چون دو مؤمن به هم رسند و مصافحه کنند ، خدای عز و جل روی خویش را به ایشان آورد ، و گناهان از ایشان فرو ریزد ، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از صفوان جمّال ، از ابوعبیده حذّاء که گفت : با امام محمد باقر علیه السلام هم کجاوه بودیم در یک تای محمل از مدینه تا مکّه؛ پس در عرض راه در جایی فرود آمد ، و چون قضای حاجت کرد و برگشت، فرمود که :«ای ابوعبیده ! دستت را بیار» . من دست خود را به آن حضرت دادم؛ پس آن را فشاری سخت داد ، به مرتبه ای که در انگشتان خویش آزار آن فشار را یافتم و انگشتانم به درد آمد .بعد از آن فرمود که : «ای ابوعبیده ! هیچ مسلمانی نیست که برادر مسلمان خود را ملاقات کند و با او مصافحه نماید و انگشتان خویش را در انگشتانش در برد ، مگر آنکه گناهان از ایشان فرو ریزد و به هم پاشیده شود ، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد و به هم پاشیده می شود در فصل زمستان» .

.

1- .و رو آوردن خدا به کسی ، عبارتی است مشهور در میان عرب و عجم ، و مراد از آن زیادتی التفات و لطف است که اثرش زیادتی ثواب است . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ ، عَنْ مَالِکٍ الْجُهَنِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«یَا مَالِکُ ، أَنْتُمْ شِیعَتُنَا؟ ! أَ لَا تَرَی أَنَّکَ تُفْرِطُ فِی أَمْرِنَا ، إِنَّهُ لَا یُقْدَرُ عَلی صِفَهِ اللّهِ ، فَکَمَا لَا یُقْدَرُ عَلی صِفَهِ اللّهِ ، کَذَلِکَ لَا یُقْدَرُ عَلی صِفَتِنَا ؛ وَکَمَا لَا یُقْدَرُ عَلی صِفَتِنَا ، کَذَلِکَ لَا یُقْدَرُ عَلی صِفَهِ الْمُؤْمِنِ ؛ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَلْقَی الْمُؤْمِنَ فَیُصَافِحُهُ ، فَلَا یَزَالُ اللّهُ یَنْظُرُ إِلَیْهِمَا وَالذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا کَمَا یَتَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ حَتّی یَفْتَرِقَا ، فَکَیْفَ یُقْدَرُ عَلی صِفَهِ مَنْ هُوَ کَذَلِکَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، قَالَ : زَامَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَحَطَطْنَا الرَّحْلَ ، ثُمَّ مَشی قَلِیلاً ، ثُمَّ جَاءَ فَأَخَذَ بِیَدِی ، فَغَمَزَهَا غَمْزَهً شَدِیدَهً ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَ وَمَا کُنْتُ مَعَکَ فِی الْمَحْمِلِ؟ فَقَالَ :«أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا جَالَ جَوْلَهً ، ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِ أَخِیهِ ، نَظَرَ اللّهُ إِلَیْهِمَا بِوَجْهِهِ ، فَلَمْ یَزَلْ مُقْبِلاً عَلَیْهِمَا بِوَجْهِهِ ، وَیَقُولُ لِلذُّنُوبِ : تَحَاتَّ عَنْهُمَا ، فَتَتَحَاتُّ یَا أَبَا حَمْزَهَ ، کَمَا یَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ ، فَیَفْتَرِقَانِ وَمَا عَلَیْهِمَا مِنْ ذَنْبٍ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ حَدِّ الْمُصَافَحَهِ ، فَقَالَ :«دَوْرُ نَخْلَهٍ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمْرٍ والأَفْرَقِ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنَیْنِ إِذَا تَوَارَی أَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ بِشَجَرَهٍ ، ثُمَّ الْتَقَیَا ، أَنْ یَتَصَافَحَا» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنّی ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَیْدٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا لَقِیَ أَحَدُکُمْ أَخَاهُ فَلْیُسَلِّمْ عَلَیْهِ وَلْیُصَافِحْهُ ، فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَکْرَمَ بِذَلِکَ الْمَلَائِکَهَ ؛ فَاصْنَعُوا صُنْعَ الْمَلَائِکَهِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از یحیی حلبی ،از مالک جهنی روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«ای مالک! شما شیعیان مایید ، و چنان اعتقاد نداشته باشی که تو در امر ما افراط می کنی و از حد در می گذری؛ زیرا که کسی قدرت بر صفت خدا ندارد و نمی تواند که صفات او را وصف و شرح نماید؛ پس چنان که قدرت بر صفت خدا نمی توان داشت ، همچنین کسی قدرت بر صفت ما ندارد ، و چنان که قدرت بر صفت ما نمی توان داشت ، همچنین کسی قدرت بر صفت مؤمن ندارد . به درستی که مؤمن مؤمنی را ملاقات می کند و با او مصافحه می نماید؛ پس خدا پیوسته به سوی ایشان نظر می کند ، و گناهان از روی های ایشان فرو می ریزد ، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد ، تا وقتی که از هم جدا شوند؛ پس تو چگونه قدرت داری بر صفت کسی که همچنین باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عمر بن عبدالعزیز ، از محمد بن فضیل ، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت : با امام محمد باقر علیه السلام هم کجاوه شدیم؛ پس بار فرود آوردیم و حضرت اندکی راه رفت . بعد از آن، آمد و دست مرا گرفت و آن را فشاری سخت داد . عرض کردم : فدای تو گردم! آیا من با تو در محمل نبودم؟ فرمود :«آیا ندانسته ای که مؤمن چون قدری بگردد ، بعد از آن دست برادر خود را بگیرد ، خدا به ایشان رو آورد و به سوی ایشان نظر کند ، و پیوسته رو به ایشان داشته باشد و به گناهان ایشان بفرماید که : از ایشان فرو ریزید . ای ابوحمزه! پس گناهان از ایشان فرو ریزد ، چنان که برگ از درخت فرو می ریزد . بعد از آن از هم جدا می شوند و برایشان گناهی نیست» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از حدّ مصافحه . فرمود :«به قدر آنکه دور یک درخت خرما بگردی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عمرو بن افرق ، از ابوعبیده ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سزاوار است دو مؤمن را ، چون یکی از ایشان از صاحبش پنهان و ناپدید شود به واسطه درختی ، بعد از آن به هم رسند ، که با یکدیگر مصافحه کنند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از محمد بن مثنّی ، از پدرش ، از عثمان بن یزید یا زید بنابر اختلاف نسخ کافی ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون یکی از شما برادر خویش را ملاقات کند ، باید که بر او سلام کند و با او مصافحه نماید؛ زیرا که ، خدای عز و جلفرشتگان را به این امر گرامی داشته و نواخته؛ پس کردار فرشتگان را بکنید» .

.

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا الْتَقَيْتُمْ فَتَلَاقَوْا بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَافُحِ ، وَإِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالِاسْتِغْفَارِ» .

عَنْهُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ جَدِّهِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ ، أَوْ غَيْرِهِ ، عَنْ رَزِينٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا غَزَوْا مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَمَرُّوا بِمَكَانٍ كَثِيرِ الشَّجَرِ ، ثُمَّ خَرَجُوا إِلَى الْفَضَاءِ ، نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ فَتَصَافَحُوا» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْهِلَالِيِّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا صَافَحَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ ، فَالَّذِی يَلْزَمُ التَّصَافُحَ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الَّذِی يَدَعُ ، أَلَا وَإِنَّ الذُّنُوبَ لَتَتَحَاتُّ فِيمَا بَيْنَهُمْ حَتّى لَا يَبْقى ذَنْبٌ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، فَنَظَرَ إِلَيَّ بِوَجْهٍ قَاطِبٍ ، فَقُلْتُ : مَا الَّذِی غَيَّرَكَ لِی؟ قَالَ :«الَّذِی غَيَّرَكَ لِإِخْوَانِكَ ، بَلَغَنِی يَا إِسْحَاقُ أَنَّكَ أَقْعَدْتَ بِبَابِكَ بَوَّاباً يَرُدُّ عَنْكَ فُقَرَاءَ الشِّيعَةِ». فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّی خِفْتُ الشُّهْرَةَ . فَقَالَ : «أَ فَلَا خِفْتَ الْبَلِيَّةَ؟ أَ وَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا فَتَصَافَحَا ، أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ عَلَيْهِمَا ، فَكَانَتْ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ لِأَشَدِّهِمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ ، فَإِذَا تَوَافَقَا غَمَرَتْهُمَا الرَّحْمَةُ ، فَإِذَا قَعَدَا يَتَحَدَّثَانِ ، قَالَ الْحَفَظَةُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ : اعْتَزِلُوا بِنَا ، فَلَعَلَّ لَهُمَا سِرّاً وَقَدْ سَتَرَ اللّهُ عَلَيْهِمَا؟» . فَقُلْتُ : أَ لَيْسَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» ؟ فَقَالَ : «يَا إِسْحَاقُ ، إِنْ كَانَتِ الْحَفَظَةُ لَا تَسْمَعُ ، فَإِنَّ عَالِمَ السِّرِّ يَسْمَعُ وَيَرى» .

.

از او ، از محمد بن علی ، از ابن بقّاح ، از سیف بن عمیره ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون ملاقات از برای شما دست به هم دهد ، با یکدیگر ملاقات کنید با سلام کردن و مصافحه نمودن ، و چون جدا شوید از یکدیگر ، جدا شوید با استغفار ، که هر یک طلب مغفرت کنید از برای دیگری» .

از او ، از موسی بن قاسم ، از جدّش معاویه بن وهب یا غیر او ، از رزین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«عادت مسلمانان این بود که چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگ می رفتند و در جای پر درختی می گذشتند ، بعد از آن بیرون می رفتند و به فضای بی درختی می رسیدند ، به یکدیگر نظر می نمودند و با هم مصافحه می کردند» .

از او ، از پدرش ، از آنکه او را حدیث کرده ، از زید بن جهم هلالی ، از مالک بن اعین ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«چون مردی با صاحب خود مصافحه کند ، آنکه ملازم مصافحه باشد و پیوسته آن را به جا آورد ، مزدش بزرگ تر و پیشتر است از آنکه آن را وا می گذارد . آگاه باشید که گناهان در میانه ایشان فرو می ریزد ، تا آنکه گناهان از برای ایشان باقی نماند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از اسحاق بن عمّار که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم؛ پس به سوی من نگریست با روی در هم کشیده . عرض کردم که : چیست آن چه تو را با من متغیّر گردانیده؟ فرمود :«همان که تو را به برادرانت متغیّر ساخته؟ ای اسحاق! خبر به من رسیده که تو دربانی را بر در خانه خویش نشانیده ای که فقرای شیعیان را از تو بازگرداند و نگذارد که بر تو داخل شوند» . عرض کردم که : فدای تو گردم! من از شهرت ترسیدم . فرمود که : «آیا از بلیّه و رنج و سختی نترسیدی؟ آیا ندانسته ای که چون دو مؤمن به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند ، خدای عز و جل رحمت خود را بر ایشان فرو فرستد ، و نود و نه جزو آن از برای کسی باشد که دوستیش با صاحب خود سخت تر است از این دو ، و هرگاه در دوستی با هم برابر باشند ، رحمت خدا ایشان

را بپوشاند ، و از سر ایشان به در رود و در گرداب دریای مغفرت غرق شوند؛ پس چون بنشینند و با یکدیگر حدیث گویند ، فرشتگانی که نگاهبانان اعمال اند به یکدیگر می گویند که : بیایید تا از ایشان دور شویم و در گوشه ای رویم ، شاید که ایشان را رازی باشد که خواهند با هم بگویند ، و حال آنکه خدا برایشان پوشیده و از برای ایشان پرده ای قرار داده است» . راوی می گوید که : عرض کردم : آیا خدای عز و جل نمی فرماید که : «ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلّا لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتید» (1) ؛ یعنی : «آدمی بیرون نمی افکند از دهان خود هیچ سخنی را ، و به چیزی متکلّم نمی شود ، مگر آنکه در نزد او با آن سخن نگهبانی است مهیّا و آماده». حضرت فرمود که : «ای اسحاق! اگر حافظان اعمال نمی شنوند ، خدای دانای راز می شنود و می بیند» . (حاصل آنکه راوی گمان کرد که رقیب ، فرشتگان حافظان اعمال اند ، چنان که اکثر مفسّرین چنین فهمیده اند ، و لهذا بر حضرت این آیه را ایراد نمود ، و حضرت در جواب فرمود که : رقیب ، شامل جناب اقدس الهی است؛ بلکه فی الحقیقه ، رقیبِ حقیقی او است ، که چیزی بر او پوشیده نمی تواند شد) .

.

1- .ق، 18.

عَنْهُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَيْمَنَ بْنِ مُحْرِزٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا صَافَحَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلاً قَطُّ ، فَنَزَعَ يَدَهُ حَتّی يَكُونَ هُوَ الَّذِی يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْهُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رِبْعِیٍّ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَ لَا يُوصَفُ ، وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَالَ فِی كِتَابِهِ : «وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» ؟ فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلَا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذلِکَ . وَ إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لَا يُوصَفُ ، وَكَيْفَ يُوصَفُ عَبْدٌ احْتَجَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ ، وَجَعَلَ طَاعَتَهُ فِی الْأَرْضِ كَطَاعَتِهِ فِی السَّمَاءِ ، فَقَالَ : «وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» وَمَنْ أَطَاعَ هذَا فَقَدْ أَطَاعَنِی ، وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِی ، وَفَوَّضَ إِلَيْهِ؟ وَ إِنَّا لَا نُوصَفُ ، وَكَيْفَ يُوصَفُ قَوْمٌ رَفَعَ اللّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَهُوَ الشَّكُّ . وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُوصَفُ ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقی أَخَاهُ ، فَيُصَافِحُهُ ، فَلَا يَزَالُ اللّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا ، وَالذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ» .

.

از او ، از اسماعیل بن مهران ، از ایمن بن محرز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز با مردی مصافحه نفرمود که دست خود را بکشد ، تا آنکه آن کس دست خود را از دست آن حضرت می کشید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از ربعی ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جلبه وصف درنیاید ، و چگونه به وصف درآید ، و حال آنکه در کتاب خویش فرموده که : «وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (1) ؛ پس خدا به اندازه ای وصف نشود ، مگر آنکه از آن بزرگ تر باشد . (2) و به درستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به وصف درنیاید ، و چگونه به وصف درآید بنده ای که خدا او را به هفت حجاب محجّب ساخته ، و فرمانبرداری او را در زمین چون فرمانبرداری خویش در آسمان قرار داده است (3) و فرموده که : «ما اتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (4) . و حضرت فرمود که : هر که این را اطاعت کند ، مرا اطاعت کرده ، و هر که او را نافرمانی کند ، مرا نافرمانی کرده است ، و امر دین را به او مفوّض فرمود . و به درستی که ما به وصف درنیاییم ، و چگونه به وصف درآیند گروهی که خدا رجس را از ایشان برداشته و مراد از آن رجس شکّ است . و مؤمن به وصف درنمی آید . و به درستی که مؤمن برادر خویش را ملاقات می کند و با یکدیگر مصافحه می کنند؛ پس خدا پیوسته به سوی ایشان نظر می کند ، و گناهان از روی های ایشان فرو می ریزد ، چنان که برگ از درخت فرو ریزد» .

.

1- .انعام، 91.
2- . چنان که در کتاب توحید تا اینجا، به سندی دیگر مذکور شد . (مترجم)
3- .و در بعضی از نسخ کافی «در آسمان» ندارد؛ و معنی این می شود که ، او را در زمین چون خود مطاع گردانیده ، یا اطاعت او را چون اطاعت خود ساخته است . (مترجم)
4- .حشر، 7. آنچه را پیامبر برایتان آورد بگیرید و از آنچه نهی کرد دست کشید .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ :«إِذَا الْتَقَى الْمُؤْمِنَانِ فَتَصَافَحَا ، أَقْبَلَ اللّهُ بِوَجْهِهِ عَلَيْهِمَا ، وَتَتَحَاتُّ الذُّنُوبُ عَنْ وُجُوهِهِمَا حَتّى يَفْتَرِقَا» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«تَصَافَحُوا ؛ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَقِىَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله حُذَيْفَةَ ، فَمَدَّ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله يَدَهُ ، فَكَفَّ حُذَيْفَةُ يَدَهُ ، فَقَالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يَا حُذَيْفَةُ ، بَسَطْتُ يَدِى إِلَيْكَ ، فَكَفَفْتَ يَدَكَ عَنِّى؟ فَقَالَ حُذَيْفَةُ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، بِيَدِكَ الرَّغْبَةُ ، وَلكِنِّى كُنْتُ جُنُباً ، فَلَمْ أُحِبَّ أَنْ تَمَسَّ يَدِى يَدَكَ وَأَنَا جُنُبٌ ، فَقَالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الْمُسْلِمَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا ، فَتَصَافَحَا ، تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ ، وَكَذلِكَ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ نَبِيِّهِ ، وَكَذلِكَ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ الْمُؤْمِنِ ؛ إِنَّهُ لَيَلْقى أَخَاهُ ، فَيُصَافِحُهُ ، فَيَنْظُرُ اللّهُ إِلَيْهِمَا ، وَالذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا حَتّى يَفْتَرِقَا ، كَمَا يَتَحَاتُّ الرِّيحَ الشَّدِيدَةَ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از فضیل بن عثمان ، از ابوعبیده روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«چون دو مؤمن به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند ، خدا روی خود را به ایشان آورد ، و گناهان از روی های ایشان فرو ریزد تا از هم جدا شوند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«با یکدیگر مصافحه کنید؛ زیرا که مصافحه کینه دیرینه را می برد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قداح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله حذیفه را ملاقات کرد؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله دست خویش را کشید و پیش آورد ، و حذیفه دست خود را نگاه داشت و پیش نیاورد؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای حذیفه! من دست خویش را به سوی تو گشودم و دراز نمودم ، و تو دست خود را از من باز داشتی . حذیفه عرض کرد که : یا رسول اللّه ! هر کسی به دست تو رغبت دارد و خواهان مصافحه با تو می باشد ، ولیکن من جنب بودم ، و لهذا دوست نداشتم که دستم به دست مبارکت برسد و حال آنکه من جنب باشم . پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا نمی دانی که چون دو مسلمان به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند ،گناهان ایشان فرو می ریزد ، چنان که برگ درخت فرو ریزد» .

حسین بن محمد بن ، از احمد بن اسحاق ، از بکر بن محمد ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که هیچ کس قدر و اندازه خدای عز و جل را نمی شناسد ، و همچنین کسی قدر پیغمبر او را نمی شناسد و مرتبه آن حضرت را نمی داند ، و همچنین کسی قدر مؤمن را نمی شناسد؛ زیرا که مؤمن برادرش را ملاقات می کند و با یکدیگر مصافحه می کنند ، پس خدای تعالی به سوی ایشان نظر می کند ، و گناهان از روی های ایشان فرو می ریزد تا از هم جدا شوند ، چنان که باد سخت برگ را از درخت فرو می ریزد» .

.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ رِفَاعَةَ ، قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «مُصَافَحَةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ مُصَافَحَةِ الْمَلَائِكَةِ» .

79 بَابُ الْمُعَانَقَةِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ وَ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليهماالسلام ، قَالَا :«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ خَرَجَ إِلى أَخِيهِ يَزُورُهُ عَارِفاً بِحَقِّهِ ، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ سَيِّئَةٌ ، وَرُفِعَتْ لَهُ دَرَجَةٌ ، وَإِذَا طَرَقَ الْبَابَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، فَإِذَا الْتَقَيَا وَتَصَافَحَا وَتَعَانَقَا ، أَقْبَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ ، ثُمَّ بَاهِى بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ ، فَيَقُولُ : انْظُرُوا إِلى عَبْدَىَّ تَزَاوَرَا وَتَحَابَّا فِىَّ ، حَقٌّ عَلَىَّ أَلَا أُعَذِّبَهُمَا بِالنَّارِ بَعْدَ هذَا الْمَوْقِفِ ، فَإِذَا انْصَرَفَ شَيَّعَهُ الْمَلَائِكَةُ عَدَدَ نَفَسِهِ وَخُطَاهُ وَكَلَامِهِ ، يَحْفَظُونَهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَبَوَائِقِ الْاخِرَهِ إِلى مِثْلِ تِلْكَ اللَّيْلَهِ مِنْ قَابِلٍ ، فَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُمَا أُعْفِىَ مِنَ الْحِسَابِ ، وَإِنْ كَانَ الْمَزُورُ يَعْرِفُ مِنْ حَقِّ الزَّائِرِ مَا عَرَفَهُ الزَّائِرُ مِنْ حَقِّ الْمَزُورِ ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا اعْتَنَقَا غَمَرَتْهُمَا الرَّحْمَهُ ، فَإِذَا الْتَزَمَا لَا يُرِيدَانِ بِذلِكَ إِلَا وَجْهَ اللّٰهِ وَلَا يُرِيدَانِ غَرَضاً مِنْ أَغْرَاضِ الدُّنْيَا ، قِيلَ لَهُمَا : مَغْفُوراً لَكُمَا فَاسْتَأْنِفَا ، فَإِذَا أَقْبَلَا عَلَى الْمُسَاءَلَهِ ، قَالَتِ الْمَلَائِكَهُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ : تَنَحَّوْا عَنْهُمَا ؛ فَإِنَّ لَهُمَا سِرّاً ، وَقَدْ سَتَرَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا». قَالَ إِسْحَاقُ : فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَلَا يُكْتَبُ عَلَيْهِمَا لَفْظُهُمَا ، وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ : «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» ؟ قَالَ : فَتَنَفَّسَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام الصُّعَدَاءَ ، ثُمَّ بَكى حَتَّى اخْضَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ ، وَقَالَ : «يَا إِسْحَاقُ ، إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى إِنَّمَا أَمَرَ الْمَلَائِكَهَ أَنْ تَعْتَزِلَ عَنِ الْمُؤْمِنَيْنِ إِذَا الْتَقَيَا إِجْلَالاً لَهُمَا ، وَإِنَّهُ وَإِنْ كَانَتِ الْمَلَائِكَهُ لَا تَكْتُبُ لَفْظَهُمَا ، وَلَا تَعْرِفُ كَلَامَهُمَا ؛ فَإِنَّهُ يَعْرِفُهُ وَيَحْفَظُهُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السِّرِّ وَأَخْفى» .

.

79 . باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از رفاعه روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«مصافحه مؤمن از مصافحه فرشتگان بهتر است» .

79 . باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردنمحمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از صالح بن عقبه ، از عبداللّه بن محمد جعفی ، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که فرمودند :«هر مؤمنی که بیرون رود به سوی برادرش که او را زیارت کند ، در حالی که حقّ او را بشناسد ، خدا به هر گامی یک حسنه از برایش بنویسد ، و یک گناه از او محو شود ، و یک درجه از برایش بلند شود . و چون درِ خانه او را بکوبد ، درهای آسمان از برایش گشوده شود . و چون به هم رسند و مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر درآورند ، خدای روی خویش را به ایشان آورد . بعد از آن به سبب ایشان با فرشتگان تفاخر کند و بنازد و بفرماید که : بنگرید به دو بنده من ، که به زیارت یکدیگر رفتند و با هم دوستی کردند در راه من ، و بر من لازم است که بعد از این موقف ، ایشان را عذاب نکنم . و چون برگردد ، به شماره نفسی که کشیده و گامی که برداشته و سخنی که گفته ، فرشتگان او را مشایعت و همراهی کنند ، و او را از بلای دنیا و بدی ها و سختی های آخرت محافظت نمایند ، تا مثل این شب از سال آینده؛ پس اگر در ما بین این دو بمیرد ، از حساب روز قیامت معاف باشد . و اگر آن کسی که زائر به زیارتش رفته ، از حقّ زائر بشناسد آن چه را که زائر از حقّ او می شناسد ، از برایش مثل اجر زائر خواهد بود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صفوان بن یحیی ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که چون دو مؤمنِ من دست در گردن یکدیگر کنند ، رحمت ایشان را فرو گیرد . و چون یکدیگر را در بر گیرند و به آن ، چیزی را غیر از رضای خدا اراده نداشته باشند و غرضی از اغراض دنیا را نخواهند ، به ایشان گفته شود که : آمرزیده باد شما را ، و خدا شما را آمرزید ، پس عمل را از سر گیرید و بنای نو بگذارید . و چون رو آورند که از یکدیگر احوال پرسند ، فرشتگان به یکدیگر گویند که : از ایشان دور شوید و در جانبی روید که ایشان را رازی است و خدا برایشان پوشیده» . اسحاق می گوید که :

عرض کردم : فدای تو گردم ! پس گفته ایشان برایشان نوشته نمی شود و حال آنکه خدای عز و جل فرموده است که : «ما یَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّا لَدَیْهِ رَقیبٌ عتید» (1) . اسحاق می گوید که : حضرت صادق علیه السلام آهی سرد از دل پر درد برکشید و گریست تا آنکه آب دیده اش ریش مبارکش را تر کرد و فرمود : «ای اسحاق ! به درستی که خدای تبارک و تعالی فرشتگان را امر فرموده که از مؤمنان دور شوند چون به هم رسند ، به جهت اجلال و تعظیم ایشان ، و هر چند که فرشتگان لفظ ایشان را ننویسند و سخن ایشان را نشناسند ، لیکن خدای دانای راز و پنهان تر از آن ، آن را می شناسد و برایشان حفظ و نگاهداری می نماید» .

.

1- .ق، 18. لب به سخنی نمی گشاید جز آن که مراقب حاضر و آماده ای نزد او هست .

80 بَابُ التَّقْبِيلِأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِيِّ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لَكُمْ لَنُوراً تُعْرَفُونَ بِهِ فِى الدُّنْيَا ، حَتّى أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِىَ أَخَاهُ ، قَبَّلَهُ فِى مَوْضِعِ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسى ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَا يُقَبَّلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَا يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ، أَوْ مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله » .

عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ زَيْدٍ النَّرْسِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَزْيَدٍ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، فَتَنَاوَلْتُ يَدَهُ ، فَقَبَّلْتُهَا ، فَقَالَ :«أَمَا إِنَّهَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِنَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : نَاوِلْنِى يَدَكَ أُقَبِّلْهَا ، فَأَعْطَانِيهَا ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، رَأْسَكَ ، فَفَعَلَ ، فَقَبَّلْتُهُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، رِجْلَاكَ ، فَقَالَ :«أَقْسَمْتُ ، أَقْسَمْتُ ، أَقْسَمْتُ ثَلَاثاً وَبَقِىَ شَىْءٌ ، وَبَقِىَ شَىْءٌ ، وَبَقِىَ شَىْءٌ» .

.

80 . باب در بیان بوسه دادن

80 . باب در بیان بوسه دادنابوعلی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبیس بن هشام ، از حسین بن احمد منقری ، از یونس بن ظبیان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که شما را نوری است که به آن در دنیا شناخته می شوید ، تا آنکه یکی از شما چون برادر خود را ملاقات کند ، در موضع نور از پیشانی او را بوسه می دهد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از رفاعه بن موسی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«باید که سر و دست کسی بوسه داده نشود ، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اراده شود» .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از زید نرسی ، از علی بن مؤیّد صاحب جامه سابری روایت کرده است که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و دست آن حضرت را گرفتم و آن را بوسه دادم . فرمود :«به درستی که این بوسه دادن صلاحیّت ندارد ، مگر از برای پیغمبر یا وصیّ پیغمبر» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حجّال ، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : دست خود را به من ده تا آن را بوسه دهم؛ پس آن را به من عطا فرمود . عرض کردم که : فدای تو گردم ! سر خویش را نزدیک آور؛ پس حضرت چنان کرد و من بوسه بر سر مبارکش دادم . و عرض کردم که : فدای تو گردم ! پاهای مبارکت را بده تا ببوسم . سه مرتبه فرمود که :«قسم یاد کرده ای؟» و سه مرتبه فرمود که : «چیزی باقی مانده است» . 1

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَبَّلَ لِلرَّحِمِ ذَا قَرَابَهٍ ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ ، وَقُبْلَهُ الْأَخِ عَلَى الْخَدِّ ، وَقُبْلَهُ الْاِءمَامِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ» .

وَ عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ مَوْلى آلِ سَامٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَيْسَ الْقُبْلَهُ عَلَى الْفَمِ إِلَا لِلزَّوْجَهِ ، أَوِ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ» .

81 بَابُ تَذَاكُرِ الْاِءخْوَانِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَهَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«شِيعَتُنَا الرُّحَمَاءُ بَيْنَهُمُ ، الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللّهَ ، إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللّهِ ، إِنَّا إِذَا ذُكِرْنَا ذُكِرَ اللّهُ ، وَإِذَا ذُكِرَ عَدُوُّنَا ذُكِرَ الشَّيْطَانُ» .

.

81 . باب در بیان تذاکر برادران

محمد بن یحیی ، از عمرکَی بن علی ، از علی بن جعفر ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که به جهت خویشی و رحم ، زنی (1) را که خداوندِ خویشی باشد ، بوسه دهد ، بر او چیزی نیست و گناهی ندارد. و بوسه برادر در رخ او است ، و بوسه امام در میان دو چشم مبارکش» .

و از او ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن سنان ، از ابو صبّاح مولای آل سام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«بوسه بر دهان، از برای کسی نیست ، مگر از برای زن و فرزند خُرد» .

81 . باب در بیان تذاکر برادران (2)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از فضاله بن ایّوب ، از علی بن ابی حمزه که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«شیعیان ما رحم کنندگانند در میان خویش ، که بر یکدیگر رحم می کنند . و آنانند که چون خلوت کنند ، خدا را یاد می کنند . و به درستی که یاد ما از جمله یاد خدا است ، و یاد دشمنان ما یاد شیطان است» . و بنابر بعضی از نسخ کافی : «به درستی که ما چون یاد شویم خدا یاد می شود ، و هرگاه دشمنان ما یاد شوند شیطان یاد می شود» .

.

1- .در متن حدیث «ذا قرابه» است که به معنای خویشاوند مذکر است .
2- .و تذاکر ، با همدیگر یاد کردن است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«تَزَاوَرُوا ؛ فَإِنَّ فِى زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءً لِقُلُوبِكُمْ ، وَذِكْراً لِأَحَادِيثِنَا ؛ وَأَحَادِيثُنَا تُعَطِّفُ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ ، فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشَدْتُمْ وَنَجَوْتُمْ ، وَإِنْ تَرَكْتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَهَلَكْتُمْ ، فَخُذُوا بِهَا ، وَأَنَا بِنَجَاتِكُمْ زَعِيمٌ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ كَثِيرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : إِنِّى مَرَرْتُ بِقَاصٍّ يَقُصُّ وَهُوَ يَقُولُ : هذَا الْمَجْلِسُ الَّذِى لَا يَشْقى بِهِ جَلِيسٌ ، قَالَ : فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ، أَخْطَأَتْ أَسْتَاهُهُمُ الْحُفْرَةَ ؛ إِنَّ لِلّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ سِوَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ ، فَإِذَا مَرُّوا بِقَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ ، قَالُوا : قِفُوا ، فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَاجَتَكُمْ ؛ فَيَجْلِسُونَ ، فَيَتَفَقَّهُونَ مَعَهُمْ ، فَإِذَا قَامُوا عَادُوا مَرْضَاهُمْ ، وَشَهِدُوا جَنَائِزَهُمْ ، وَتَعَاهَدُوا غَائِبَهُمْ ؛ فَذلِكَ الْمَجْلِسُ الَّذِى لَا يَشْقى بِهِ جَلِيسٌ» .

.

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از صالح بن عقبه ، از یزید بن عبدالملک ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«یکدیگر را زیارت کنید؛ زیرا که در زیارتِ شما زنده گردانیدن دل های شما ، و یاد کردن احادیث ما است ، و احادیث ما باعث مهربانی شما است با یکدیگر؛ پس اگر آنها را فرا گیرید و عمل کنید ، راه راست و نجات یابید ، و اگر آنها را وا گذارید ، گمراه شوید و هلاک گردید؛ پس آنها را فرا گیرید ، و من به نجات یافتن شما کفیل و ضامنم» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از وشّاء ،از منصور بن یونس ، از عبّاد بن کثیر که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : من به یکی از قاضیان گذشتم که حکم می کرد و می گفت : این مجلسی است که هیچ همنشینی به واسطه آن بدبخت نمی شود . راوی می گوید که : حضرت صادق علیه السلام فرمود :«بسیار دور است آن چه گفته ، و مقعدهای ایشان گودال را غلط کرده است» (یعنی سخن ایشان از موضع خود تجاوز کرده و سوراخ دعا را گم کرده اند) . (1) تتمّه حدیث آنکه حضرت فرمود : «به درستی که خدا را فرشتگانی چندند که در زمین می گردند ، غیر از کرام الکاتبین که حافظان اعمال اند؛ پس چون به گروهی بگذرند که محمد و آل محمد را یاد می کند، می گویند که : بدانید و آگاه باشید! (یا بایستید) که به حاجت خود رسیدید؛ پس می نشینند و دانشمند می شوند ، و چون برخاستند ، بیماران ایشان را عیادت می کنند ، و در جنازه های مردگان ایشان حاضر می شوند ، و غائب ایشان را جستجو و یادآوری می نمایند؛ پس این مجلس ، مجلسی است که هیچ همنشینی به واسطه آن بدبخت نمی شود» .

.

1- .در این کلام ، تعبیر شده از دهان ایشان به مقعد ، و از آن چه از آن بیرون می آید ، به آن چه از این بیرون می آید ، به علاقه مشابهت در قباحت و پلیدی و قذارت . و در مستقصی الأمثال زمخشری مذکور است که : أَخْطَأَتْ اِسْتُکَ الْحُفْرَةَ؛ یعنی : مقعدت گودال را غلط کرده است . و گفته است که این مثلی است که زده می شود از برای کسی که به موضع حاجت نرسیده و آن را درست نیافته است؛ پس آن چه حضرت فرموده

است که : أَخْطَأَتْ أَسْتاهُهُمْ الْحُفْرَةَ ، به آن معنی که مذکور شد ، مضمون این مثل است که در آن به جهت غرضی که معلوم است تغییری واقع شده است ، ولیکن مقصود از آن ، همان مقصود از مثل است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْمُسْتَوْرِدِ النَّخَعِيِّ ، عَمَّنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَهِ الَّذِينَ فِى السَّمَاءِ لَيَطَّلِعُونَ إِلَى الْوَاحِدِ وَالِاثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَهِ وَهُمْ يَذْكُرُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ». قَالَ : «فَتَقُولُ : أَ مَا تَرَوْنَ إِلى هؤُلَاءِ فِى قِلَّتِهِمْ وَكَثْرَهِ عَدُوِّهِمْ يَصِفُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ؟» قَالَ : «فَتَقُولُ الطَّائِفَهُ الْأُخْرى مِنَ الْمَلَائِكَهِ : «ذلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» » .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ مُيَسِّرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : قَالَ لِى :«أَ تَخْلُونَ وَتَتَحَدَّثُونَ ، وَتَقُولُونَ مَا شِئْتُمْ؟» فَقُلْتُ : إِى وَاللّهِ ، إِنَّا لَنَخْلُو وَنَتَحَدَّثُ ، وَنَقُولُ مَا شِئْنَا ، فَقَالَ : «أَمَا وَاللّهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّى مَعَكُمْ فِى بَعْضِ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ ؛ أَمَا وَاللّهِ ، إِنِّى لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَرْوَاحَكُمْ ، وَ إِنَّكُمْ عَلى دِينِ اللّهِ وَدِينِ مَلَائِكَتِهِ ، فَأَعِينُوا بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى جَمِيعاً ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَكَرِيَّا ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَصَاعِداً إِلَا حَضَرَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ مِثْلُهُمْ ، فَإِنْ دَعَوْا بِخَيْرٍ ، أَمَّنُوا ؛ وَإِنِ اسْتَعَاذُوا مِنْ شَرٍّ ، دَعَوُا اللّهَ لِيَصْرِفَهُ عَنْهُمْ ؛ وَإِنْ سَأَلُوا حَاجَهً ، تَشَفَّعُوا إِلَى اللّهِ وَسَأَلُوهُ قَضَاءَهَا . وَ مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَهٌ مِنَ الْجَاحِدِينَ إِلَا حَضَرَهُمْ عَشَرَهُ أَضْعَافِهِمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ ، فَإِنْ تَكَلَّمُوا ، تَكَلَّمَ الشَّيْطَانُ بِنَحْوِ كَلَامِهِمْ ؛ وَإِذَا ضَحِكُوا ، ضَحِكُوا مَعَهُمْ ، وَإِذَا نَالُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللّهِ ، نَالُوا مَعَهُمْ ، فَمَنِ ابْتُلِىَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ ، فَإِذَا خَاضُوا فِى ذلِكَ ، فَلْيَقُمْ ، وَلَا يَكُنْ شِرْكَ شَيْطَانٍ وَلَا جَلِيسَهُ ؛ فَإِنَّ غَضَبَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ شَىْءٌ ، وَلَعْنَتَهُ لَا يَرُدُّهَا شَىْءٌ». ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ : «فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ ، فَلْيُنْكِرْ بِقَلْبِهِ ، وَلْيَقُمْ وَلَوْ حَلْبَ شَاهٍ أَوْ فُوَاقَ نَاقَهٍ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از مستورد نخعی ، از آنکه او را روایت کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که جماعتی از فرشتگان که در آسمانند مطّلع می شوند و نظر می کنند به سوی یک کس و دو کس و سه کس ، در حالی که ایشان فضل و افزونی آل محمد را یاد می کنند» . حضرت فرمود : «پس فرشتگان می گویند که : آیا به سوی این گروه نظر نمی کنید که با وجود [دوستان]کمی که دارند و بسیاری دشمنان ایشان ، فضل آل محمد را شرح و بیان می کنند؟» فرمود : «پس طائفه ای دیگر از فرشتگان می گویند که : «ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشآءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ» (1) ؛ یعنی : «این فضل و افزونی از جانب خدا است که آن را عطا می کند به هر که خواسته باشد ، و خدا صاحب افزونی و فضل بزرگ است» .

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن مسکان ، از میسّر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت : حضرت به من فرمود که :«آیا خلوت می کنید و حدیث ما را ذکر می کنید و آن چه خواهید، می گویید؟» عرض کردم : آری ، به خدا سوگند که ما خلوت می کنیم و حدیث شما را یاد می نماییم و آن چه خواهیم، می گوییم؛ پس فرمود : «بدان! به خدا سوگند که بسیار دوست می دارم که من در بعضی از این مواضع با شما باشم . آگاه باش! به خدا سوگند که من بوی شما و روح های شما را دوست می دارم ، و به درستی که شما بر دین خدا و دین فرشتگان اویید؛ پس به سبب پارسایی و کوشش در عبادت ، (مرا یا خود را) یاری کنید» .

حسین بن محمد ، و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده اند ، از علی بن سعید ، از محمد بن مسلم ، از احمد بن زکریّا ، از محمد بن خالد بن میمون ، از عبداللّه بن سنان ، از غیاث بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هرگز سه نفر از مؤمنان و بیشتر در جایی جمع نشده اند ، مگر آنکه از فرشتگان ، مانند ایشان در آنجا حاضر شده اند؛ پس اگر دعای خیری کنند و چیز خوبی را از خدا طلبند ، فرشتگان آمین گویند ، و اگر از بدی و ناخوشی به خدا پناه خواهند ، ایشان خدا را می خوانند و دعا می کنند که آن بلای را از ایشان بگرداند ، و اگر حاجتی را سؤال کنند ، به سوی خدا شفاعت می کنند و از آن جناب می خواهند که آن حاجت را روا کند . و هرگز سه کس از منکران در جایی جمع نشده اند ،

مگر آنکه ده برابر ایشان از شیاطین در آنجا حاضر می شوند؛ پس اگر سخن گویند ، شیاطین به سخنی که مانند سخن ایشان باشد تکلّم می نمایند ، و چون بخندند ، با ایشان می خندند ، و چون در دوستان خدا افتند و در باب ایشان سخنان بد گویند ، با ایشان موافقت کنند و در ایشان افتند؛ پس هر که از مؤمنان به مصاحبت ایشان مبتلی شود ، هرگاه در این امر فرو روند ، برخیزد ، و شریک شیطان و همنشین او نباشد؛ زیرا که چیزی تاب مقاومت با خشم خدای عز و جل]را [ندارد ، و در برابر آن نمی تواند ایستاد ، و هیچ چیز لعنت او را رد نمی توان نمود» پس آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمود که : «اگر نتواند برخیزد ، باید در دل خویش انکار کند و برخیزد ، و اگرچه به قدر دوشیدن گوسفند یا زمان میان دو دوشیدن شتر باشد» (چه در وقت دوشیدن شتر اندک زمانی صبر می کنند ، و بچّه آن را سُر می دهند که شیر خورد تا شتر به شیر آید) .

.

1- .جمعه، 4.

وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْفُوظٍ ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ :«لَيْسَ شَیْءٌ أَنْكَی لِاءِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ مِنْ زِيَارَهِ الْاءِخْوَانِ فِی اللّهِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ». قَالَ : «وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ، فَيَذْكُرَانِ اللّهَ ، ثُمَّ يَذْكُرَانِ فَضْلَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَلَا يَبْقی عَلی وَجْهِ إِبْلِيسَ مُضْغَهُ لَحْمٍ إِلَا تَخَدَّدُ ، حَتّی أَنَّ رُوحَهُ لَتَسْتَغِيثُ مِنْ شِدَّهِ مَا يَجِدُ مِنَ الْاَلَمِ ، فَتَحُسُّ مَلَائِكَهُ السَّمَاءِ وَخُزَّانُ الْجِنَانِ ، فَيَلْعَنُونَهُ حَتّی لَا يَبْقی مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إِلَا لَعَنَهُ ، فَيَقَعُ خَاسِئاً حَسِيراً مَدْحُوراً» .

82 بَابُ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی جَمِيعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ سَرَّ مُؤْمِناً فَقَدْ سَرَّنِی وَمَنْ سَرَّنِی فَقَدْ سَرَّ اللّهَ» .

.

82 . باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن

و به همین اسناد ، از محمد بن سلیمان ، از محمد بن محفوظ ، از ابوالمغرا روایت است که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«چیزی بیشتر از زیارت برادران دینی در راه خدا که به زیارت یکدیگر می روند ، شیطان و لشکریان او را مغلوب و منکوب نمی گرداند» . و فرمود که : «دو مؤمن به هم می رسند و خدا را یاد می نمایند و فضل ما اهل بیت را ذکر می کنند؛ پس به قدر پاره ای گوشت خاییده]=جویده] ، گوشت بر روی شیطان باقی نمی ماند ، مگر آنکه می ریزد و لاغر می شود ، تا به مرتبه ای که روح آن لعین به جهت سختی آن چه از درد می یابد ، استغاثه و فریاد می کند که شاید کسی به فریادش برسد . بعد از آن فرشتگان آسمان و خازنان بهشت ها ، آواز آن ملعون را می شنوند و او را لعنت می کنند ، تا آنکه هیچ فرشته مقرّبی باقی نمی ماند ، مگر آنکه او را لعنت می کند؛ پس آن ملعون می افتد در حالتی که دور است از آن چه مطلوب او است ، و مانده و رانده شده» .

82 . باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمنچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو ،از حسن بن محبوب ، از ابوحمزه ثمالی که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که مؤمنی را شاد کند ، به حقیقت که مرا شاد کرده ، و هر که مرا شاد کند ، خدا را شاد کرده است» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ يُكَنّى أَبَا مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِى وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَهٌ ، وَصَرْفُ الْقَذى عَنْهُ حَسَنَهٌ ، وَمَا عُبِدَ اللّهُ بِشَىْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللّهِ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ عُبَيْدِ اللّهِ بْنِ الْوَلِيدِ الْوَصَّافِىِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ فِيمَا نَاجَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَبْدَهُ مُوسى عليه السلام قَالَ : إِنَّ لِى عِبَاداً أُبِيحُهُمْ جَنَّتِى ، وَأُحَكِّمُهُمْ فِيهَا ، قَالَ : يَا رَبِّ ، وَمَنْ هؤُلَاءِ الَّذِينَ تُبِيحُهُمْ جَنَّتَکَ وَتُحَكِّمُهُمْ فِيهَا؟ قَالَ : مَنْ أَدْخَلَ عَلى مُؤْمِنٍ سُرُوراً». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ مُؤْمِناً كَانَ فِى مَمْلَكَهِ جَبَّارٍ ، فَوَلَعَ بِهِ ، فَهَرَبَ مِنْهُ إِلى دَارِ الشِّرْكِ ، فَنَزَلَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ ، فَأَظَلَّهُ وَأَرْفَقَهُ وَأَضَافَهُ ، فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْحَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ : وَعِزَّتِى وَجَلَالِى ، لَوْ كَانَ لَکَ فِى جَنَّتِى مَسْكَنٌ لَأَسْكَنْتُکَ فِيهَا ، وَلكِنَّهَا مُحَرَّمَهٌ عَلى مَنْ مَاتَ بِى مُشْرِكاً ، وَلكِنْ يَا نَارُ هِيدِيهِ ، وَلَا تُؤْذِيهِ ، وَيُؤْتى بِرِزْقِهِ طَرَفَيِ النَّهَارِ». قُلْتُ : مِنَ الْجَنَّهِ؟ قَالَ : «مِنْ حَيْثُ شَاءَ اللّهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى عَلِىٍّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از مردی از اهل کوفه که مکنّی است به ابومحمد ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«تبسّم و لب خنده مرد در روی برادرش حسنه است ، و صرف کردن خار و خاشاک که در چشم می افتد و گردانیدن امثال آن از برادر دینی حسنه است ، و خدا پرستیده نشد به چیزی که در نزد او دوست تر باشد از ادخال سرور بر مؤمن» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عبداللّه بن مسکان ، از عبید اللّه بن ولید وصّافی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که در آن چه خدای عز و جل با بنده خود موسی علیه السلام راز گفت این بود که فرمود : به درستی که مرا بندگانی چندند که بهشت خویش را از برای ایشان مباح می گردانم و ایشان را در آن حاکم می سازم . عرض کرد که : ای پروردگار من! آن گروهی که تو بهشت خود را از برای ایشان مباح می کنی و ایشان را در آن حاکم می گردانی ، کیانند؟ فرمود که : هر که سرور را بر مؤمنی داخل کند» . بعد از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود که : «مؤمنی در مملکت پادشاهِ جبّاری ستمکار بود؛ پس آن جبّار در گرفتن و اذیّت رسانیدن به او حریص شد . مؤمن از آن جبّار گریخت و به جانب بلاد مشرکان رفت و بر مردی از اهل شرک فرود آمد . آن مشرک او را جای داد و با او مدارایی و مهربانی نمود و او را میهمانی کرده ، میزبان او بود؛ پس در هنگامی که آن مشرک را مرگ در رسید، خدای عز و جل به سوی او وحی فرمود که : به عزّت و جلال خود سوگند یاد می کنم که اگر تو را در بهشت جا و مسکنی می بود، هر آینه تو را در آن ساکن می گردانیدم ، ولیکن بهشت حرام است بر کسی که بمیرد و مشرک باشد به من و از برای من شریکی را اعتقاد داشته باشد . ای آتش! او را بترسان ، ولیکن او را آزار مرسان ، و روزیش در دو طرف روز یعنی صبح و شام به او عطا می شود» . عرض کردم که : آن روزی از بهشت می آید؟ فرمود که : «از آنجا که خدا می خواهد می آید» .

از او ، از بکر بن صالح ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن ابراهیم ، از علی بن ابی علی ، از امام جعفر صادق ، از پدرش ، از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود : به درستی دوست ترین اعمال به سوی خدای تعالی ادخال سرور و شادی است بر مؤمن» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَی دَاوُدَ علیه السلام : أَنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِی لَیَأْتِینِی بِالْحَسَنَهِ ، فَأُبِیحُهُ جَنَّتِی ، فَقَالَ دَاوُدُ : یَا رَبِّ ، وَمَا تِلْکَ الْحَسَنَهُ؟ قَالَ : یُدْخِلُ عَلی عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ سُرُوراً وَلَوْ بِتَمْرَهٍ ، قَالَ دَاوُدُ : یَا رَبِّ ، حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَکَ أَنْ لَا یَقْطَعَ رَجَاءَهُ مِنْکَ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا یَرَی أَحَدُکُمْ إِذَا أَدْخَلَ عَلی مُؤْمِنٍ سُرُوراً أَنَّهُ عَلَیْهِ أَدْخَلَهُ فَقَطْ ، بَلْ وَاللّهِ عَلَیْنَا ، بَلْ وَاللّهِ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِ : شَبْعَهُ مُسْلِمٍ ، أَوْ قَضَاءُ دَیْنِهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ :«إِذَا بَعَثَ اللّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ ، خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ یَقْدُمُ أَمَامَهُ ، کُلَّمَا رَأَی الْمُؤْمِنُ هَوْلًا مِنْ أَهْوَالِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ ، قَالَ لَهُ الْمِثَالُ : لَا تَفْزَعْ وَلَا تَحْزَنْ ، وَأَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَالْکَرَامَهِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتّی یَقِفَ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَیُحَاسِبُهُ حِسَاباً یَسِیراً ، وَیَأْمُرُ بِهِ إِلَی الْجَنَّهِ ، وَالْمِثَالُ أَمَامَهُ ، فَیَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ : یَرْحَمُکَ اللّهُ نِعْمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِی مِنْ قَبْرِی ، وَمَا زِلْتَ تُبَشِّرُنِی بِالسُّرُورِ وَالْکَرَامَهِ مِنَ اللّهِ حَتّی رَأَیْتُ ذلِکَ ، فَیَقُولُ : مَنْ أَنْتَ؟ فَیَقُولُ : أَنَا السُّرُورُ الَّذِی کُنْتَ أَدْخَلْتَهُ عَلی أَخِیکَ الْمُؤْمِنِ فِی الدُّنْیَا ، خَلَقَنِی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِأُبَشِّرَکَ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که : بنده ای از بندگان من با ثوابی به نزد من می آید و به سبب آن بهشت خویش را از برایش مباح می گردانم . داود علیه السلام عرض کرد که : ای پروردگار من! آن ثواب چیست؟ فرمود که : شادی را بر بنده مؤمن من داخل می کند ، و اگرچه به یک دانه خرما باشد . داود عرض کرد که : ای پروردگار من! سزاوار است از برای کسی که تو را شناسد ، که امید خویش را از تو نبرد و به تو امیدوار باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از خلف بن حمّاد ، از مفضّل بن عمر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«یکی از شما چنین نپندارد ، چون شادی را بر مؤمنی داخل می کند ، آنکه شادی را بر آن مؤمن تنها داخل گردانیده؛ بلکه به خدا سوگند که شادی را بر ما اهل بیت داخل گردانیده؛ بلکه به خدا سوگند که آن سرور را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گردانیده است» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از ابوالجارود ، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت : از آن حضرت شنیدم که می فرمود :«به درستی که دوست ترین اعمال به سوی خدای عز و جل ، ادخال سرور است بر مؤمن؛ خواه آن سرور سیر کردن مسلمانی باشد ، و خواه دادن قرضی که او دارد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از سدیر صیرفی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث طویلی فرمود که :«چون خدا مؤمن را از قبرش برانگیزد ، مثال و صورتی با او بیرون آید که در پیش روی او برود . و در هر زمان که آن مؤمن هولی از هول های روز قیامت را ببیند ، آن مثال به او می گوید که : مترس و اندوهناک مباش ، و مژده باد تو را به شادی و کرامت از جانب خدای عز و جل ، تا در نزد خدای عز و جلبایستد و به موقف حساب درآید؛ پس خدا با او حساب کند ، حسابی آسان ، و امر فرماید که او را به سوی بهشت برند؛ پس برود و آن مثال در پیش روی او باشد؛ پس مؤمن به آن

مثال می گوید که : خدا تو را رحمت کند! خوب کسی هستی که با من از قبرم بیرون آمدی ، و پیوسته مرا به سرور و کرامت از جانب خدا بشارت می دادی ، تا آنکه آن را دیدم . بعد از آن که تو را بشارت دهم» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنِ السَّيَّارِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، قَالَ : كَانَ النَّجَاشِيُّ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنَ الدَّهَاقِينِ عَامِلاً عَلَى الْأَهْوَازِ وَفَارِسَ ، فَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ عَمَلِهِ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : إِنَّ فِى دِيوَانِ النَّجَاشِيِّ عَلَىَّ خَرَاجاً وَهُوَ مُؤْمِنٌ يَدِينُ بِطَاعَتِکَ ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْتُبَ لِى إِلَيْهِ كِتَاباً . قَالَ : فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ، سُرَّ أَخَاکَ ؛ يَسُرَّکَ اللّهُ». قَالَ : فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَيْهِ ، دَخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِى مَجْلِسِهِ ، فَلَمَّا خَلَا نَاوَلَهُ الْكِتَابَ ، وَقَالَ : هذَا كِتَابُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَبَّلَهُ ، وَوَضَعَهُ عَلى عَيْنَيْهِ ، وَقَالَ لَهُ : مَا حَاجَتُکَ؟ قَالَ : خَرَاجٌ عَلَىَّ فِى دِيوَانِکَ ، فَقَالَ لَهُ : وَ كَمْ هُوَ؟ قَالَ : عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ ، فَدَعَا كَاتِبَهُ ، وَأَمَرَهُ بِأَدَائِهَا عَنْهُ ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْهَا ، وَأَمَرَ أَنْ يُثْبِتَهَا لَهُ لِقَابِلٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : سَرَرْتُکَ؟ فَقَالَ : نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِمَرْكَبٍ وَجَارِيَةٍ وَغُلَامٍ ، وَأَمَرَ لَهُ بِتَخْتِ ثِيَابٍ ، فِى كُلِّ ذلِکَ يَقُولُ لَهُ : هَلْ سَرَرْتُکَ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ ، فَكُلَّمَا قَالَ : نَعَمْ ، زَادَهُ حَتّى فَرَغَ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : احْمِلْ فُرُشَ هذَا الْبَيْتِ الَّذِى كُنْتَ جَالِساً فِيهِ حِينَ دَفَعْتَ إِلَىَّ كِتَابَ مَوْلَاىَ الَّذِى نَاوَلْتَنِى فِيهِ ، وَارْفَعْ إِلَىَّ حَوَائِجَکَ . قَالَ : فَفَعَلَ ، وَخَرَجَ الرَّجُلُ ، فَصَارَ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بَعْدَ ذلِکَ ، فَحَدَّثَهُ بِالْحَدِيثِ عَلى جِهَتِهِ ، فَجَعَلَ يُسَرُّ بِمَا فَعَلَ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، كَأَنَّهُ قَدْ سَرَّکَ مَا فَعَلَ بِى؟ فَقَالَ : «إِى وَاللّهِ ، لَقَدْ سَرَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ» .

.

محمد بن یحیی ، از محمد بن احمد ، از سیّاری ، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت : نجاشی که مردی است از دهقانان و کدخدایان ، عامل دیوان بود که بر اهواز و فارس گماشته بود . بعضی از کارکنانش به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که : در دیوان نجاشی بر من خراجی هست و خراج ، به فتح خاء ، حاصل ملکی است که به پادشاهان دهند و نجاشی مؤمن است که به طاعت تو دینداری می کند و به امامت تو اعتقاد دارد؛ پس اگر صلاح دانی که در باب من نامه ای به او بنویسی ، بسیار لطف فرموده ای . راوی می گوید که : حضرت صادق به نجاشی نوشت که :«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ؛ برادرت را شاد گردان تا خدا تو را شاد گرداند». راوی می گوید که : پس در هنگامی که نامه حضرت بر نجاشی وارد شد ، صاحب نامه بر او داخل شد و او در مجلس خود نشسته بود . و چون مجلس خلوت شد نامه مبارک را به نجاشی داد و گفت که : اینک نامه امام جعفر صادق علیه السلام است؛ پس نجاشی نامه را بوسید و آن را بر چشم های خود گذاشت و به صاحب نامه گفت که : چه حاجت داری؟ گفت که : بر من خراجی است در دیوان تو . نجاشی با او گفت که : دادنی تو چه قدر می شود؟ گفت که : ده هزار درم؛ پس نجاشی نویسنده خود را طلبید و او را امر فرمود که ده هزار درم به نیابت او بدهد . بعد از آن، او را از آن مبلغ خلاص کرد و اسمش را از دفتر بیرون کرد و نویسنده را امر فرمود که همین ده هزار درم را در سال آینده از برایش ثابت دارد . بعد از آن به صاحب نامه گفت که : آیا تو را شاد گردانیدم؟ گفت : آری ، فدای تو گردم! پس امر کرد که یک اسب و یک کنیز و غلامی به او دهند ، و امر کرد که یک صندوق از جامه نیز به او دهند . و در هر یک از آنها که به او می داد می گفت که : آیا تو را شاد گردانیدم؟ و او می گفت : آری ، فدای تو گردم! و در هر مرتبه که می گفت : آری ، از برایش زیاد می کرد تا آن که فارغ گردید . بعد از آن با وی گفت که : بردار فرش این حجره را که من در آن نشسته بودم در هنگامی که به من تسلیم کردی نامه آقای مرا که آن نامه را در آن به من دادی ، و حوائج خود را به من خبر ده و هر مطلبی که داری به من برسان . راوی می گوید که : آن مرد چنین کرد و هر مطلبی که به نجاشی داشت برمی آورد . و آن مرد بعد از آن بیرون آمد و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و آن حضرت را به این قصّه خبر داد؛ به طوری که اتّفاق افتاده بود؛ پس حضرت شروع کرد که اظهار شادی می فرمود به آن چه نجاشی کرده بود . آن مرد عرض کرد

که : یابن رسول اللّه ! گویا که آن چه با من کرده است تو را شاد گردانید؟
فرمود : «آری ، به خدا سوگند که خدا و رسولِ او را شاد گردانید» .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ عَمَّارٍ أَبِی الْیَقْظَانِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ ، فَقَالَ :«حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ مِنْ ذلِکَ ، لَوْ حَدَّثْتُکُمْ لَکَفَرْتُمْ ؛ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ ، خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ مِنْ قَبْرِهِ یَقُولُ لَهُ : أَبْشِرْ بِالْکَرَامَهِ مِنَ اللّهِ وَالسُّرُورِ ، فَیَقُولُ لَهُ : بَشَّرَکَ اللّهُ بِخَیْرٍ». قَالَ : «ثُمَّ یَمْضِی مَعَهُ یُبَشِّرُهُ بِمِثْلِ مَا قَالَ ، وَإِذَا مَرَّ بِهَوْلٍ ، قَالَ : لَیْسَ هذَا لَکَ ، وَإِذَا مَرَّ بِخَیْرٍ ، قَالَ : هذَا لَکَ ، فَلَا یَزَالُ مَعَهُ ، یُؤْمِنُهُ مِمَّا یَخَافُ ، وَیُبَشِّرُهُ بِمَا یُحِبُّ حَتّی یَقِفَ مَعَهُ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَإِذَا أَمَرَ بِهِ إِلَی الْجَنَّهِ ، قَالَ لَهُ الْمِثَالُ : أَبْشِرْ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَمَرَ بِکَ إِلَی الْجَنَّهِ». قَالَ : «فَیَقُولُ : مَنْ أَنْتَ رَحِمَکَ اللّهُ ، تُبَشِّرُنِی مِنْ حِینِ خَرَجْتُ مِنْ قَبْرِی ، وَآنَسْتَنِی فِی طَرِیقِی ، وَخَبَّرْتَنِی عَنْ رَبِّی؟» . قَالَ : «فَیَقُولُ : أَنَا السُّرُورُ الَّذِی کُنْتَ تُدْخِلُهُ عَلی إِخْوَانِکَ فِی الدُّنْیَا ، خُلِقْتُ مِنْهُ لِأُبَشِّرَکَ ، وَأُونِسَ وَحْشَتَکَ» . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، مِثْلَهُ .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَی اللّهِ سُرُورٌ تُدْخِلُهُ عَلَی الْمُؤْمِنِ : تَطْرُدُ عَنْهُ جَوْعَتَهُ ، أَوْ تَکْشِفُ عَنْهُ کُرْبَتَهُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَدْخَلَ عَلی مُؤْمِنٍ سُرُوراً ، خَلَقَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذلِکَ السُّرُورِ خَلْقاً ، فَیَلْقَاهُ عِنْدَ مَوْتِهِ ، فَیَقُولُ لَهُ : أَبْشِرْ یَا وَلِیَّ اللّهِ بِکَرَامَهٍ مِنَ اللّهِ وَرِضْوَانٍ ، ثُمَّ لَا یَزَالُ مَعَهُ حَتّی یَدْخُلَهُ قَبْرَهُ ، فَیَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذلِکَ ، فَإِذَا بُعِثَ یَلْقَاهُ ، فَیَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذلِکَ ، ثُمَّ لَا یَزَالُ مَعَهُ عِنْدَ کُلِّ هَوْلٍ ، یُبَشِّرُهُ ، وَیَقُولُ لَهُ مِثْلَ ذلِکَ ، فَیَقُولُ لَهُ : مَنْ أَنْتَ رَحِمَکَ اللّهُ؟ فَیَقُولُ : أَنَا السُّرُورُ الَّذِی أَدْخَلْتَهُ عَلی فُلَانٍ» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از حسن بن علی بن فضّال ، از منصور ، از عمّار؛ یعنی ابوالیقظان ، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حقّ مؤمن بر مؤمن . فرمود که :«حقّ مؤمن بر مؤمن از آن عظیم تر است که کسی از آن سؤال کند . و اگر شما را خبر دهم کافر می شوید . به درستی که مؤمن چون از قبرش بیرون آید ، مثالی با او بیرون آید از قبرش و به او می گوید که : بشارت باد تو را به نوازش از جانب خدا و سرور و خوشحالی؛ پس مؤمن به آن مثال می گوید که : خدا تو را به خیر و خوبی بشارت دهد» . حضرت فرمود : «پس آن مثال با مؤمن می رود و او را بشارت می دهد به مثل آن چه در اوّل گفته بود . و چون به چیزی بگذرد که موجب هول و ترس باشد می گوید که : این از برای تو نیست و به تو رجوعی ندارد . و چون به چیز خوبی بگذرد می گوید که : این از برای تو است؛ پس پیوسته با او باشد و او را از آن چه می ترسد ایمنی دهد و به آن چه دوست می دارد او را بشارت دهد تا آنکه با او در نزد خدای عز و جل بایستد . و چون امر می شود که او را به بهشت برند ، مثال با وی می گوید : بشارت باد تو را که خدای عز و جل امر فرمود که تو را به سوی بهشت برند» . حضرت فرمود که : «مؤمن می گوید : خدا تو را رحمت کند! تو کیستی که پیوسته مرا بشارت می دهی از آن وقتی که از قبرم بیرون آمده ام ، و در راه که آمدم با من خو کردی و انیس و مونس من بودی و مرا از جانب پروردگارم خبر دادی؟» فرمود : «پس آن مثال می گوید که : منم آن سرور و شادی که تو آن را بر برادرانت در دار دنیا داخل می کردی . از آن آفریده شده ام که تو را بشارت دهم و در وحشت و تنهایی به تو خو کنم و انیس و مونس تو باشم» . محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال مثل این را روایت کرده است .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از مالک بن عطیّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دوست ترین اعمال در نزد خدا، سروری است که آن را بر مؤمنی داخل کنی؛ مانند آنکه گرسنگی او را از او برانی و به سیری مبدّل گردانی ، و اندوهی که دارد از او زائل کنی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حکم بن مسکین ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که

سروری را بر مؤمنی داخل کند ، خدای عز و جلاز آن سرور خلقی را بیافریند که در هنگام مردنش او را ملاقات کند و به او بگوید که : ای ولیّ! خدا بشارت باد تو را به نوازش و خشنودی از خدا؛ پس پیوسته با او باشد تا آنکه او را در قبرش داخل کند و مانند این را با او بگوید . و چون مبعوث شود و از قبر بیرون آید ، او را استِقبال کند و مثل آن را با وی بگوید . بعد از آن پیوسته با او باشد در نزد هر هولی و او را بشارت دهد و مثل آن را با او بگوید؛ پس به آن بشارت دهنده گوید که : تو کیستی خدا تو را رحمت کند؟! می گوید که : منم آن سروری که تو آن را بر فلان کس داخل گردانیدی» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ : كَانَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَرَأَ هذِهِ الْایَةَ : «وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَإِثْماً مُبِیناً» قَالَ : فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«فَمَا ثَوَابُ مَنْ أَدْخَلَ عَلَیْهِ السُّرُورَ؟» فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، عَشْرُ حَسَنَاتٍ ، قَالَ : «إِی وَاللّهِ ، وَأَلْفُ أَلْفِ حَسَنَةٍ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَحْیی ، عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ الْعَلَاءِ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَدْخَلَ السُّرُورَ عَلی مُؤْمِنٍ ، فَقَدْ أَدْخَلَهُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؛ وَمَنْ أَدْخَلَهُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَدْ وَصَلَ ذلِکَ إِلَی اللّهِ ، وَکَذلِکَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَیْهِ کَرْباً» .

عَنْهُ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَیُّمَا مُسْلِمٍ لَقِیَ مُسْلِماً فَسَرَّهُ ، سَرَّهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مِنْ أَحَبِّ الْأَعْمَالِ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِ : إِشْبَاعُ جَوْعَتِهِ ، أَوْ تَنْفِیسُ کُرْبَتِهِ ، أَوْ قَضَاءُ دَیْنِهِ» .

.

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از سعدان بن مسلم ، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت : مردی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بود؛ پس این آیه را خواند که : «وَ الَّذینَ یُؤْذُونَ الْمُؤمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتانا وَاِثْما مُبینا» (1) ؛ یعنی :«و آنان که می رنجانند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را به غیر آن چه کرده اند؛ یعنی بی گناهی که مستوجب رنجانیدن باشند؛ پس به حقیقت که برداشته اند دروغ بزرگی را و گناهی آشکار را» . راوی می گوید که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : «پس ثواب کسی که شادی را بر او داخل کند چه باشد؟» من عرض کردم که : فدای تو گردم! ده حسنه . فرمود : «بلی ، به خدا سوگند و هزار هزار حسنه» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن اورمه ، از علی بن یحیی ، از ولید بن علا ، از ابن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که شادی را بر مؤمنی داخل کند ، آن شادی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گردانیده . و هر که شادی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گرداند ، آن شادی را به خدا رسانیده . و همچنین هر که اندوهی را بر او داخل کند» .

از او ، از اسماعیل بن منصور ، از فضیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر مسلمانی که مسلمانی را ملاقات کند ، پس او را شاد گرداند ، خدای عز و جل او را شاد گرداند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن حکم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله دوست ترین اعمال در نزد خدای عز و جلادخال سرور است بر مؤمن؛ خواه سیر کردن گرسنگی او باشد ، و خواه وا بردن اندوه او ، و خواه ادا نمودن قرضی که دارد» .

.

1- .احزاب، 58.

83 بَابُ قَضَاءِ حَاجَهِ الْمُؤْمِنِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ بَكَّارِ بْنِ كَرْدَمٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ لِى :«يَا مُفَضَّلُ ، اسْمَعْ مَا أَقُولُ لَکَ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ، وَافْعَلْهُ ، وَأَخْبِرْ بِهِ عِلْيَهَ إِخْوَانِکَ». قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، وَمَا عِلْيَهُ إِخْوَانِى؟ قَالَ : «الرَّاغِبُونَ فِى قَضَاءِ حَوَائِجِ إِخْوَانِهِمْ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «وَ مَنْ قَضى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَهً ، قَضَى اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مِائَهَ أَلْفِ حَاجَهٍ مِنْ ذلِکَ أَوَّلُهَا الْجَنَّهُ ، وَمِنْ ذلِکَ أَنْ يُدْخِلَ قَرَابَتَهُ وَمَعَارِفَهُ وَإِخْوَانَهُ الْجَنَّهَ بَعْدَ أَنْ لَا يَکُونُوا نُصَّاباً». وَ کَانَ الْمُفَضَّلُ إِذَا سَأَلَ الْحَاجَهَ أَخاً مِنْ إِخْوَانِهِ ، قَالَ لَهُ : أَ مَا تَشْتَهِى أَنْ تَکُونَ مِنْ عِلْيَهِ الْاءِخْوَانِ؟

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِى خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقاً مِنْ خَلْقِهِ ، انْتَجَبَهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فُقَرَاءِ شِيعَتِنَا لِيُثِيبَهُمْ عَلى ذلِکَ الْجَنَّهَ ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ مِنْهُمْ ، فَکُنْ». ثُمَّ قَالَ : «لَنَا وَاللّهِ رَبٌّ نَعْبُدُهُ ، لَا نُشْرِکُ بِهِ شَيْئاً» .

.

83 . باب در بیان قضای حاجت مؤمن

83 . باب در بیان قضای حاجت مؤمن (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن علی ، از بکار بن کردم ، از مفضّل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به من فرمود که :«ای مفضّل! بشنو آن چه را که با تو می گویم و بدان که آن حق است . و آن را به فعل آور و عِلیه برادران خویش را به آن خبر ده» . عرض کردم که : فدای تو گردم! عِلیه برادران من چیست؟ و مراد از آن کیست؟ فرمود که : «آنکه در قضای حوائج برادران خویش بسیار رغبت دارد» (2) . مفضّل می گوید که : بعد از آن فرمود که : «هر که از برای برادر مؤمن خود یک حاجت را روا کند ، خدای عز و جل در روز قیامت صدهزار حاجت را از برایش به جهت آن روا کند که اوّل آنها بهشت باشد . و از جمله آنها این است که خویشان و آشنایان و برادران او را در بهشت داخل گرداند ، بعد از آنکه ناصبی و دشمن اهل بیت نباشد» . و عادت مفضّل چنین بود که چون حاجتی را از برادری از برادرانش سؤال می نمود می گفت که : آیا خواهش نداری که از جمله علیه برادران باشی .

از او ، از محمد بن زیاد روایت است که گفت : حدیث کرد مرا خالد بن زیاد (3) کثیر ، از مفضّل بن عمر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل خلقی از خلایق خود را آفریده که ایشان را از برای قضای حوائج فقرای شیعیان ما برگزیده ، تا آنکه در مقابل آن بهشت را به ایشان پاداش دهد؛ پس اگر بتوانی که از ایشان باشی ، باش» . بعد از آن فرمود : «به خدا سوگند که ما را پروردگاری است که او را عبادت می کنیم و چیزی را با او شریک نمی گردانیم» .

.

1- .و قضا به معنی گذاردن چیزی است؛ خواه واجب باشد و خواه غیر آن . و به معنی تمام کردن و رسانیدن نیز می باشد . و همه محتمل است ، اگرچه اوّل ظاهرتر است . و لهذا مترجمین قضای حاجت را بر وا کردن و برآوردن آن ترجمه می نمایند . (مترجم)
2- .و در قاموس مذکور است که عِلیه مردمان و عِلی ایشان به کسر هر دو مُعْظَم ایشان است .

3- .خالد بن یزید بنابر اختلاف نسخه کافی .

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنْ صَدَقَةَ الْأَحْدَبِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَضَاءُ حَاجَهِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَهٍ ، وَخَيْرٌ مِنْ حُمْلَانِ أَلْفِ فَرَسٍ فِی سَبِيلِ اللّهِ» . عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، مِثْلَ الْحَدِيثَيْنِ .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ صَنْدَلٍ ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْكِنَانِیِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«لَقَضَاءُ حَاجَهِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَی اللّهِ مِنْ عِشْرِينَ حَجَّهً ، كُلُّ حَجَّهٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَهَ أَلْفٍ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِیِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، الْمُؤْمِنُ رَحْمَهٌ عَلَی الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ :«نَعَمْ» قُلْتُ : وَكَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ : «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَتی أَخَاهُ فِی حَاجَهٍ ، فَإِنَّمَا ذلِكَ رَحْمَهٌ مِنَ اللّهِ سَاقَهَا إِلَيْهِ، وَسَبَّبَهَا لَهُ ، فَإِنْ قَضی حَاجَتَهُ، كَانَ قَدْ قَبِلَ الرَّحْمَهَ بِقَبُولِهَا؛ وَإِنْ رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلی قَضَائِهَا ، فَإِنَّمَا رَدَّ عَنْ نَفْسِهِ رَحْمَهً مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَاقَهَا إِلَيْهِ ، وَسَبَّبَهَا لَهُ ، وَذَخَرَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الرَّحْمَهَ إِلی يَوْمِ الْقِيَامَهِ حَتّی يَكُونَ الْمَرْدُودُ عَنْ حَاجَتِهِ هُوَ الْحَاكِمَ فِيهَا ، إِنْ شَاءَ صَرَفَهَا إِلی نَفْسِهِ ، وَإِنْ شَاءَ صَرَفَهَا إِلی غَيْرِهِ . يَا إِسْمَاعِيلُ ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ وَهُوَ الْحَاكِمُ فِی رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ قَدْ شُرِعَتْ لَهُ ، فَإِلی مَنْ تَری يَصْرِفُهَا؟» قُلْتُ : لَا أَظُنُّ يَصْرِفُهَا عَنْ نَفْسِهِ ، قَالَ : «لَا تَظُنَّ ، وَلكِنِ اسْتَيْقِنْ ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يَرُدَّهَا عَنْ نَفْسِهِ . يَا إِسْمَاعِيلُ ، مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ فِی حَاجَهٍ يَقْدِرُ عَلی قَضَائِهَا ، فَلَمْ يَقْضِهَا لَهُ ، سَلَّطَ اللّهُ عَلَيْهِ شُجَاعاً يَنْهَشُ إِبْهَامَهُ فِی قَبْرِهِ إِلی يَوْمِ الْقِيَامَهِ ، مَغْفُوراً لَهُ أَوْ مُعَذَّباً» .

.

از او ، از محمد بن زیاد ، از حکم بن ایمن ، از صدقه احدب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«قضای حاجت مؤمن از آزاد کردن هزار بنده بهتر است ، و بهتر است از سواران هزار اسب که در راه خدا جهاد کنند» (1) . علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از محمد بن زیاد مثل این دو حدیث را روایت کرده است .

علی ، از پدرش ، از محمد بن زیاد ، از صندل ، از ابوالصّبّاح کنانی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر آینه قضای حاجت مرد مؤمنی دوست تر است در نزد خدا از بیست حجّ ، که هر حجی صاحبش صد هزار(دینار یا درم) در آن خرج کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از هارون بن جهم ، از اسماعیل بن عمّار صیرفی که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم ! آیا مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود :«آری» . عرض کردم که : این امر چگونه و به چه کیفیّت است؟ فرمود که : «هر مؤمنی که در باب حاجتی به نزد برادرش آید ، جز این نیست که آن رحمتی است از جانب خدا که آن را به جانب او رانده و از برایش آن حاجت را سبب ساخته؛ پس اگر حاجتش را روا کند و کارش را فیصل دهد ، آن رحمت را به واسطه قبول کردن آن قبول کرده . و اگر او را رد کند از حاجتی که دارد با آنکه توانایی داشته باشد ، جز این نیست که از خود ردّ کرده رحمتی را که از جانب خدای تعالی است ، که آن جناب آن رحمت را به سوی او رانده و آن را از برایش سبب ساخته . و خدای عز و جلّ آن رحمت را ذخیره فرماید تا روز قیامت ، تا آنکه کسی که از حاجت خویش رد شده و از برایش روا نشده ، در آن رحمت حاکم باشد . اگر خواهد ، آن را به سوی خود برگرداند و اگر خواهد ، به سوی غیر خود صرف نماید . ای اسماعیل ! پس هرگاه روز قیامت شود و او حاکم باشد در رحمت خدای عز و جل که از برایش ظاهر و هویدا شده است ، به سوی که پنداری که آن را صرف خواهد کرد؟» عرض کردم که : گمان ندارم که آن را از خود صرف کند . فرمود که : «گمان نداری ، ولیکن یقین بدان؛ زیرا که آن رحمت را از خود صرف نمی کند و به غیر خود نمی دهد . ای اسماعیل ! هر که برادرش به نزد او آید در پی حاجتی که او بر روا کردن آن حاجت قدرت داشته باشد ، و مع ذلک آن را از برایش روا نکند ،

خدا ماری را بر او مسلّط گرداند که انگشت مِهین (2) او را بگزد در قبرش تا روز قیامت؛ خواه آمرزیده شود و خواه معذّب باشد» .

.

1- .یعنی پرداختن هزینه هزار سوار .
2- .یعنی انگشت بزرگ ، (شصت) .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ أَیْمَنَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ طَافَ بِالْبَیْتِ أُسْبُوعاً ، کَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّهَ آلَافِ حَسَنَهٍ ، وَمَحَا عَنْهُ سِتَّهَ آلَافِ سَیِّئَهٍ ، وَرَفَعَ لَهُ سِتَّهَ آلَافِ دَرَجَهٍ». قَالَ : وَزَادَ فِیهِ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ : «وَ قَضی لَهُ سِتَّهَ آلَافِ حَاجَهٍ» قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «وَ قَضَاءُ حَاجَهِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَطَوَافٍ»، حَتّی عَدَّ عَشْراً .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا قَضی مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَهً إِلَا نَادَاهُ اللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالی : عَلَیَّ ثَوَابُکَ ، وَلَا أَرْضی لَکَ بِدُونِ الْجَنَّهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«مَنْ طَافَ بِهذَا الْبَیْتِ طَوَافاً وَاحِداً ، کَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّهَ آلَافِ حَسَنَهٍ ، وَمَحَا عَنْهُ سِتَّهَ آلَافِ سَیِّئَهٍ ، وَرَفَعَ لَهُ سِتَّهَ آلَافِ دَرَجَهٍ ، حَتّی إِذَا کَانَ عِنْدَ الْمُلْتَزَمِ ، فَتَحَ لَهُ سَبْعَهَ أَبْوَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ». قُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، هذَا الْفَضْلُ کُلُّهُ فِی الطَّوَافِ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، وَأُخْبِرُکَ بِأَفْضَلَ مِنْ ذلِکَ ، قَضَاءُ حَاجَهِ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَطَوَافٍ وَطَوَافٍ»، حَتّی بَلَغَ عَشْراً .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْخَارَفِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ مَشی فِی حَاجَهِ أَخِیهِ الْمُؤْمِنِ یَطْلُبُ بِذلِکَ مَا عِنْدَ اللّهِ حَتّی تُقْضی لَهُ ، کَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذلِکَ مِثْلَ أَجْرِ حَجَّهٍ وَعُمْرَهٍ مَبْرُورَتَیْنِ ، وَصَوْمِ شَهْرَیْنِ مِنْ أَشْهُرِ الْحُرُمِ وَاعْتِکَافِهِمَا فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ؛ وَمَنْ مَشی فِیهَا بِنِیَّهٍ وَلَمْ تُقْضَ ، کَتَبَ اللّهُ لَهُ بِذلِکَ مِثْلَ حَجَّهٍ مَبْرُورَهٍ ؛ فَارْغَبُوا فِی الْخَیْرِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حکم بن ایمن ، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که در دور خانه کعبه هفت شوط طواف کند ، خدای عز و جل شش هزار حسنه از برای او بنویسد و شش هزار گناه را از او محو کند و شش هزار درجه از برایش بلند کند» . راوی می گوید که : اسحاق بن عمّار در این حدیث این فقره را زیاد کرد که : «و شش هزار حاجت را از برایش روا کند» و نیز می گوید که : پس حضرت فرمود که : «روا کردن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی» و لفظ طواف را مکرّر فرمود تا آنکه ده طواف را شمرد .

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از بکر بن محمد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روا نکند ، مگر آنکه خدای تبارک و تعالی او را ندا فرموده که : ثواب تو بر من است و من از برای تو به غیر بهشت راضی نمی شوم» .

از او ، از سعدان بن مسلم ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : حضرت فرمود که :«هر که در دور خانه کعبه یک طواف را به جا آورد ، خدای عز و جل شش هزار حسنه از برای او بنویسد و شش هزار گناه را از او محو کند و شش هزار درجه از برایش بلند گرداند ، تا وقتی که در نزد ملتزم شود (1) ، خدا هفت در از درهای بهشت از برایش بگشاید» . عرض کردم که : فدای تو گردم! این همه فضیلت در طواف است؟ فرمود : «آری . و تو را خبر دهم به چیزی که فضیلتش از این بیشتر باشد . قضای حاجت مسلمان بهتر است از طوافی و طوافی» . و لفظ طواف را مکرّر فرمود تا به ده طواف رسید .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از ابراهیم خارقی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که در حاجت برادر مؤمن خود راه رود در حالی که به آن ، آن چه را که در نزد خدا است طالب باشد ، تا آنکه از برایش روا کند یا روا شود ، خدای عز و جل از برای او به واسطه آن بنویسد مانند اجر یک حج و یک عمره ای که مقبول باشند و مانند اجر روزه دو ماه از ماه های حرام و اعتکاف آن دو ماه در مسجدالحرام . و هر که در حاجت برادر مؤمن خود راه رود با نیّت و روا نکند یا نشود ، خدا از برایش به همان

رفتن و نیّت ، مثل ثواب یک حجّ مقبول بنویسد؛ پس در خیر و خوبی رغبت کنید و خواهان آن باشید» .

.

1- .یعنی به پشت کعبه و روبروی در آن برود که محل توبه و استجابت دعا است .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَهَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«تَنَافَسُوا فِی الْمَعْرُوفِ لِإِخْوَانِكُمْ ، وَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ ؛ فَإِنَّ لِلْجَنَّهِ بَاباً يُقَالُ لَهُ: الْمَعْرُوفُ ، لَا يَدْخُلُهُ إِلَا مَنِ اصْطَنَعَ الْمَعْرُوفَ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ؛ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَمْشِی فِی حَاجَهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ ، فَيُوَكِّلُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكَيْنِ : وَاحِداً عَنْ يَمِينِهِ ، وَآخَرَ عَنْ شِمَالِهِ يَسْتَغْفِرَانِ لَهُ رَبَّهُ ، وَ يَدْعُوَانِ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ». ثُمَّ قَالَ : «وَ اللّهِ ، لَرَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله أَسَرُّ بِقَضَاءِ حَاجَهِ الْمُؤْمِنِ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الْحَاجَهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«وَ اللّهِ ، لَأَنْ أَحُجَّ حَجَّهً ، أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَهً وَرَقَبَهً وَرَقَبَهً وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتّی بَلَغَ عَشْراً وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتّی بَلَغَ السَّبْعِينَ وَلَأَنْ أَعُولَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَسُدُّ جَوْعَتَهُمْ ، وَأَكْسُو عَوْرَتَهُمْ ، فَأَكُفُّ وُجُوهَهُمْ عَنِ النَّاسِ ، أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَحُجَّ حَجَّهً وَحَجَّهً وَحَجَّهً وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتّی بَلَغَ عَشْراً وَمِثْلَهَا وَمِثْلَهَا حَتّی بَلَغَ السَّبْعِينَ » .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن اورمه ، از حسن بن علی بن ابی حمزه ، از پدرش ، از ابوبصیر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«در معروف و نیکی با برادران خویش رغبت کنید و از اهل آن باشید؛ زیرا که بهشت را دری است که آن را معروف می گویند ، و در آن درْ داخل نمی شوید ، مگر کسی که معروف را برگزیده باشد و به عمل آورده باشد در وقت زندگانی در دنیا؛ زیرا که بنده ای در حاجت برادر مؤمن خویش راه می رود ، پس خدای عز و جل دو فرشته را بر او می گمارد ، یکی در جانب راستش و دیگری در جانب چپش ، که از برای او از پروردگارش طلب آمرزش می نمایند و قضای حاجت او را از خدا می طلبند» . بعد از آن فرمود : «به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قضای حاجت مؤمن از صاحب حاجت شادتر باشد؛ چون آن حاجت و قضای آن به حضرت یا صاحب حاجت برسد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از خلف بن حمّاد ، از بعضی اصحاب خویش ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به خدا سوگند که اگر یک حجّ را به جا آورم ، در نزد من دوست تر است از آنکه بنده ای و بنده ای و بنده ای را آزاد کنم . و فرمود : «و مانند آن و مانند آن» و مکرّر فرمود تا آنکه به ده رسید . و فرمود : «و مانند آن و مانند آن» و مکرّر کرد تا آنکه به هفتاد رسید . و فرمود که : «هر آینه اگر خاندانی از مسلمانان را عیال خود گردانم و رخنه گرسنگی ایشان را ببندم و عورت ایشان را بپوشانم و روی های ایشان را از مردمان باز دارم که نباید رو به کسی زنند و از ایشان چیزی خواهش کنند ، دوست تر است در نزد من از آنکه حجّی و حجّی و حجّی را به جا آورم» . و فرمود : «و مانند آن و مانند آن» و مکرّر فرمود تا آنکه به ده رسید . و فرمود : «و مانند آن و مانند آن» و مکرّر کرد تا آنکه به هفتاد رسید .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ أَبِی عَلِیٍّ صَاحِبِ الشَّعِیرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلی مُوسی علیه السلام : أَنَّ مِنْ عِبَادِی مَنْ یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالْحَسَنَهِ ، فَأُحَکِّمُهُ فِی الْجَنَّهِ ، فَقَالَ مُوسی : یَا رَبِّ ، وَمَا تِلْکَ الْحَسَنَهُ؟ قَالَ : یَمْشِی مَعَ أَخِیهِ الْمُؤْمِنِ فِی قَضَاءِ حَاجَتِهِ ، قُضِیَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فِی حَاجَهٍ ، فَإِنَّمَا هِیَ رَحْمَهٌ مِنَ اللّهِ تَبَارَکَ وَتَعَالی سَاقَهَا إِلَیْهِ ، فَإِنْ قَبِلَ ذلِکَ ، فَقَدْ وَصَلَهُ بِوَلَایَتِنَا وَهُوَ مَوْصُولٌ بِوَلَایَهِ اللّهِ ؛ وَإِنْ رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَهُوَ یَقْدِرُ عَلی قَضَائِهَا ، سَلَّطَ اللّهُ عَلَیْهِ شُجَاعاً مِنْ نَارٍ یَنْهَشُهُ فِی قَبْرِهِ إِلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ ، مَغْفُوراً لَهُ أَوْ مُعَذَّباً ، فَإِنْ عَذَرَهُ الطَّالِبُ کَانَ أَسْوَأَ حَالاً» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتَرِدُ عَلَیْهِ الْحَاجَهُ لِأَخِیهِ ، فَلَا تَکُونُ عِنْدَهُ ، فَیَهْتَمُّ بِهَا قَلْبُهُ ، فَیُدْخِلُهُ اللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالی بِهَمِّهِ الْجَنَّهَ» .

84 بَابُ السَّعْیِ فِی حَاجَهِ الْمُؤْمِنِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«مَشْیُ الرَّجُلِ فِی حَاجَهِ أَخِیهِ الْمُؤْمِنِ یُکْتَبُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ ، وَیُمْحِی عَنْهُ عَشْرَ سَیِّئَاتٍ ، وَیَرْفَعُ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ» . قَالَ : وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَا قَالَ : «وَ یَعْدِلُ عَشْرَ رِقَابٍ ، وَأَفْضَلُ مِنِ اعْتِکَافِ شَهْرٍ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» .

.

84 . باب در بیان سعی در حاجت مؤمن

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوعلی صاحب شعیر ، از محمد بن قیس ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل به سوی موسی وحی فرمود که : به درستی که از جمله بندگان من کسی است که به ثوابی به سوی من تقرّب می جوید و به سبب آن او را در بهشت حاکم می گردانم . موسی علیه السلام عرض کرد که : ای پروردگار من! آن ثواب چیست؟ فرمود که : با برادر مؤمن خود در قضای حاجت او راه می رود؛ خواه آن حاجت روا شود ، و خواه روا نشود» .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«هر که برادر مؤمنش به نزد او آید در پی حاجتی ، جز این نیست که آن حاجت رحمتی است از جانب خدای تبارک و تعالی که آن را به جانب او رانده؛ پس اگر آن را قبول کند ، البتّه آن را به دوستی ما پیوند نموده و آن به دوستی خدا پیوند شده . و اگر او را ردّ کند از حاجتی که دارد با آنکه بر روا کردن آن قدرت داشته باشد ، خدا ماری را از آتش بر او مسلّط گرداند که او را بگزد در قبرش تا روز قیامت؛ خواه آمرزیده شود ، و خواه معذّب باشد؛ پس اگر طالب حاجت او را معذور دارد و عذر او را بپذیرد، حالش بدتر خواهد بود» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از صالح بن عقبه ، از عبداللّه بن محمد جعفی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که بر مؤمن حاجتی از برای برادر مؤمنش وارد می شود و در نزد او چاره ای نیست و نمی تواند که آن را روا کند ، لیکن دلش قصد آن می کند و می خواهد که اگر بتواند آن را روا کند؛ پس خدای تبارک و تعالی او را داخل بهشت می گرداند به سبب آن قصدی که کرده است» .

84 . باب در بیان سعی در حاجت مؤمن (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از محمد بن مروان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت فرمود :«رفتن مردی در حاجت برادر مؤمنش باعث این می شود که ده حسنه از برایش

نوشته شود و ده گناه از او محو شود و ده درجه از برایش بلند شود» . راوی می گوید که : آن حضرت را نمی دانم که چیزی فرموده باشد ، مگر آنکه فرمود : «و برابری می کند با آزاد کردن ده بنده و بهتر است از آنکه یک ماه در مسجدالحرام معتکف باشد» .

.

1- .و سعی به فتح سین و سکون عین ، کوشیدن است و دویدن و شتافتن و کاری کردن . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ :«إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً فِی الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِی حَوَائِجِ النَّاسِ ، هُمُ الْآمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ؛ وَمَنْ أَدْخَلَ عَلی مُؤْمِنٍ سُرُوراً ، فَرَّحَ اللّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَهَ الْحَذَّاءِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«مَنْ مَشی فِی حَاجَهِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ ، أَظَلَّهُ اللّهُ بِخَمْسَهٍ وَسَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ ، وَلَمْ يَرْفَعْ قَدَماً إِلَا كَتَبَ اللّهُ لَهُ حَسَنَهً ، وَحَطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَهً ، وَيَرْفَعُ لَهُ بِهَا دَرَجَهً ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا أَجْرَ حَاجٍّ وَمُعْتَمِرٍ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ ، عَنْ صَدَقَهَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ حُلْوَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَأَنْ أَمْشِیَ فِی حَاجَهِ أَخٍ لِی مُسْلِمٍ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَلْفَ نَسَمَهٍ ، وَأَحْمِلَ فِی سَبِيلِ اللّهِ عَلی أَلْفِ فَرَسٍ مُسْرَجَهٍ مُلْجَمَهٍ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْشِی لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِی حَاجَهٍ إِلَا كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَهٍ حَسَنَهً ، وَحَطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَهً ، وَرَفَعَ لَهُ بِهَا دَرَجَهً ، وَزِيدَ بَعْدَ ذلِکَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ ، وَشُفِّعَ فِی عَشْرِ حَاجَاتٍ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ الْخَرَّازِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ سَعی فِی حَاجَهِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ وَجْهَ اللّهِ ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَهٍ يَغْفِرُ فِيهَا لِأَقَارِبِهِ وَجِيرَانِهِ وَإِخْوَانِهِ وَمَعَارِفِهِ؛ وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفاً فِی الدُّنْيَا ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ ، قِيلَ لَهُ : ادْخُلِ النَّارَ ، فَمَنْ وَجَدْتَهُ فِيهَا صَنَعَ إِلَيْکَ مَعْرُوفاً فِی الدُّنْيَا ، فَأَخْرِجْهُ بِإِذْنِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَا أَنْ يَكُونَ نَاصِبا» .

.

از او ، از احمد بن محمد ، از معمّر بن خلاّد روایت است که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدا را بندگانی چندند در زمین که در حوائج مردم سعی می کنند و ایشانند که در روز قیامت ایمنند . و هر که شادی را بر مؤمنی داخل کند ، خدا در روز قیامت دل او را شاد گرداند» .

از او ، از احمد ، از عثمان بن عیسی ، از عبیده حذّاء روایت است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«هر که در حاجت برادر مسلمان خویش راه رود ، خدا او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته قرار دهد . و گامی برندارد ، مگر آنکه خدا ثوابی از برایش بنویسد ، و به واسطه آن گناهی از او فرو ریزد ، و به جهت آن درجه از برایش بلند شود . و چون از حاجتش فارغ شود ، خدای عز و جل بنویسد از برای او به واسطه آن حاجت ، مزد کسی که حج کرده و آنکه عمره ای به جا آورده» .

از او ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از هارون بن خارجه ، از صدقه ، از مردی از اهل حلوان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر آینه اگر در حاجت یکی از برادران مسلمانم راه روم ، دوست تر است در نزد من از آنکه هزار بنده را آزاد کنم و هزار کس را بر اسب زین و لجام شده سوار گردانم که در راه خدا جهاد کنند» (و من متحمّل اخراجات ایشان باشم) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش از حمّاد ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مؤمنی از برای برادر مسلمان مؤمن خویش در حاجتی نرود ، مگر آنکه خدای عز و جل به هر گامی از برایش حسنه ای بنویسد ، و به واسطه آن گناهی از او فرو ریزد ، و به آن درجه ای از برایش بلند گرداند ، و بعد از آن او را ده حسنه بیفزاید و در ده حاجت شفیع گرداند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ،از ابوایّوب خزّاز ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که در حاجت برادر مسلمان خود سعی کند به جهت طلب کردن رضای خدا ، خدای عز و جل از برایش به سبب آن هزار هزار حسنه بنویسد که در آن یا به سبب آن ، خویشان و همسایگان و برادران و آشنایان او را بیامرزد . و هر که با مؤمنی در دنیا نیکی کرده باشد ، چون

روز قیامت شود به او گفته شود که : در آتش دوزخ داخل شو و هر که را در آن بیابی که در دنیا با تو نیکی کرده باشد ، او را به اذن خدای عز و جلبیرون آور ، مگر آنکه ناصبی و دشمن اهل بیت پیغمبر باشد» .

.

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ سَعى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ ، فَاجْتَهَدَ فِيهَا ، فَأَجْرَى اللّهُ عَلى يَدَيْهِ قَضَاءَهَا ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَاعْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَصِيَامَهُمَا ، وَإِنِ اجْتَهَدَ فِيهَا وَلَمْ يُجْرِ اللّهُ قَضَاءَهَا عَلى يَدَيْهِ ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ حَجَّةً وَعُمْرَةً» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَفى بِالْمَرْءِ اعْتِمَاداً عَلى أَخِيهِ أَنْ يُنْزِلَ بِهِ حَاجَتَهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، قَالَ : كُنْتُ جَالِساً مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ : مَيْمُونٌ فَشَكَا إِلَيْهِ تَعَذُّرَ الْكِرَاءِ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لِي :«قُمْ ، فَأَعِنْ أَخَاكَ» فَقُمْتُ مَعَهُ ، فَيَسَّرَ اللّهُ كِرَاهُ ، فَرَجَعْتُ إِلى مَجْلِسِي ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «مَا صَنَعْتَ فِي حَاجَةِ أَخِيكَ؟» فَقُلْتُ : قَضَاهَا اللّهُ ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، فَقَالَ : «أَمَا إِنَّكَ أَنْ تُعِينَ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَوَافٍ أُسْبُوعٍ بِالْبَيْتِ مُبْتَدِئاً». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ رَجُلاً أَتى الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهماالسلام ، فَقَالَ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، أَعِنِّي عَلى قَضَاءِ حَاجَةٍ ، فَانْتَعَلَ وَقَامَ مَعَهُ ، فَمَرَّ عَلَى الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ لَهُ : أَيْنَ كُنْتَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام تَسْتَعِينُهُ عَلى حَاجَتِكَ؟ قَالَ : قَدْ فَعَلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، فَذُكِرَ أَنَّهُ مُعْتَكِفٌ ، فَقَالَ لَهُ : أَمَا إِنَّهُ لَوْ أَعَانَكَ كَانَ خَيْراً لَهُ مِنِ اعْتِكَافِهِ شَهْراً» .

.

از او ، از پدرش ، از خلف بن حمّاد ، از اسحاق بن عمّار ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که در حاجت برادر مسلمان خود سعی کند و نهایت جدّ و جهد در آن به عمل آورد و خدا روا شدن آن را بر دست او جاری گرداند ، خدای عز و جل ثواب یک حجّ و یک عمره و اعتکاف دو ماه که در مسجدالحرام باشد و روزه آن دو ماه[را] از برایش بنویسد . و اگر سعی خود را به عمل آورد و خدا قضای آن را بر دستش جاری نسازد ، ثواب حجّی و عمره ای از برای او بنویسد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی ، از جمیل بن درّاج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مرد را در اعتماد کردن بر برادرش، همین بس است که حاجت خویش را بر او فرود آورد» . (1)

از او ، از احمد بن محمد ، از بعضی از اصحاب ما ، از صفوان جمّال روایت است که گفت : با امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که ناگاه مردی از اهل مکّه که او را میمون می گفتند بر آن حضرت داخل شد، و به سوی آن حضرت شکایت نمود که کرایه دادن خویش بر او دشوار شده ، کسی را نمی یابد که خویش را کرایه دهد؛ پس حضرت به من فرمود که :«برخیز و برادر خود را یاری کن». پس من برخاستم و با آن مرد همراه شدم و رفتم و خدا کرایه دادن او را میسّر و آسان گردانید . بعد از آن به جای خود برگشتم . حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «در باب حاجت برادرت چه کردی؟» عرض کردم که : پدر و مادرم فدای تو باد! خدا آن را روا کرد . فرمود که : «بدان و آگاه باش! که یاری کردن تو برادر مسلمان خود را، دوست تر است در نزد من از هفت شوط طواف خانه کعبه، در حالتی که ابتداکننده باشی» . بعد از آن فرمود که : «مردی به خدمت حضرت حسن بن علی علیهماالسلام آمد و عرض کرد که : پدر و مادرم فدای تو باد! مرا بر قضای حاجتی اعانت کن . حضرت نعلین خویش را پوشید و برخاست و با آن مرد همراه شد؛ پس در عرض راه به حضرت امام حسین علیه السلام گذشت و آن حضرت ایستاده بود و نماز می کرد . حضرت امام حسن علیه السلام فرمود : چرا به نزد حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام نرفتی که بر حاجت خویش از او استعانت و یاری جویی؟ عرض کرد : پدر و مادرم فدای تو باد! چنین کردم و به خدمتش رفتم و ذکر فرمود که معتکف است . حضرت به آن مرد فرمود : بدان که

اگر آن حضرت تو را اعانت می کرد، از برایش بهتر بود از آنکه یک ماه معتکف باشد» . (2)

.

1- .چه ، اگر نهایت اعتماد بر او نداشته باشد و احتمال قوی ندهد که حاجتش را روا می کند ، از او خواهش نمی کند ، مگر کسی که از روی اضطرار به احتمالات نیش غولی عمل کند این خیال او را بر درِ هر دری دواند . (مترجم)

2- .و ظاهر این است که ترک اعانت از حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه ، مبنی بر مصلحت بیان خاصیت سعی در حاجت مؤمن باشد؛ چه به علم لدنّی می دانست که آن چه اتّفاق افتاد ، اتّفاق خواهد افتاد . یا عذری داشت که نمی توانست در حاجت سائل سعی کند و همان عذر با سعی معارضه نمود و بر آن راجح آمد؛ زیرا که هرگز خلاف اولی از آن حضرت و غیر او از ائمه صلوات اللّه علیهم سر نزد ، و کلام حضرت امام حسن علیه السلام با این منافاتی ندارد؛ چه بنای آن بر معارضه سعی و اعتکاف است ، بلکه بنابر وجه اوّل مبیّن مطلب است؛ چه مجالس و افعال و اقوال ایشان در حکم یک مجلس و یک فعل و یک قول است . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : الْخَلْقُ عِیَالِی ، فَأَحَبُّهُمْ إِلَیَّ أَلْطَفُهُمْ بِهِمْ ، وَأَسْعَاهُمْ فِی حَوَائِجِهِمْ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِی عُمَارَهَ ، قَالَ :كَانَ حَمَّادُ بْنُ أَبِی حَنِیفَهَ إِذَا لَقِیَنِی ، قَالَ : كَرِّرْ عَلَیَّ حَدِیثَکَ ؛ فَأُحَدِّثُهُ ، قُلْتُ : رُوِّینَا أَنَّ عَابِدَ بَنِی إِسْرَائِیلَ كَانَ إِذَا بَلَغَ الْغَایَهَ فِی الْعِبَادَهِ ، صَارَ مَشَّاءً فِی حَوَائِجِ النَّاسِ ، عَانِیاً بِمَا یُصْلِحُهُمْ .

85 بَابُ تَفْرِیجِ كَرْبِ الْمُؤْمِنِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ أَغَاثَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ اللَّهْفَانَ اللَّهْثَانَ عِنْدَ جَهْدِهِ ، فَنَفَّسَ كُرْبَتَهُ ، وَأَعَانَهُ عَلی نَجَاحِ حَاجَتِهِ ، كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِذلِکَ ثِنْتَیْنِ وَسَبْعِینَ رَحْمَهً مِنَ اللَّهِ ، یُعَجِّلُ لَهُ مِنْهَا وَاحِدَهً یُصْلِحُ بِهَا أَمْرَ مَعِیشَتِهِ ، وَیَدَّخِرُ لَهُ إِحْدی وَسَبْعِینَ رَحْمَهً لِأَفْزَاعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَأَهْوَالِهِ» .

.

85 . باب در بیان بردن اندوه مؤمن

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حسن بن علی ، از ابوجمیله ، از ابن سنان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«خدای عز و جل فرموده است که : خلایق عیال من اند؛ پس دوست ترین ایشان به سوی من، آن است که از همه ایشان نسبت به ایشان مهربان تر ، و سعی اش در حوائج ایشان از همه بیشتر باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از بعضی ، از اصحاب خویش ، از ابوعماره که گفت :عادت حمّاد بن ابی حنیفه این بود که چون به من می رسید می گفت که : حدیث خود را بر من مکرّر کن؛ پس من او را حدیث می کردم . گفتم که : روایت به ما رسیده که عابد بنی اسرائیل چون در عبادت به منتهی می رسید ، شغل او این می شد که در حوائج مردم سعی می کرد و راه می رفت و اهتمام داشت به آن چه ایشان را به اصلاح می آورد .

85 . باب در بیان بردن اندوه مؤمنمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از زید شحّام روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«کسی که فریادرسی کند برادر مؤمن خود را که اندوهناک و حسرت خورنده باشد در نزد مشقّت و رحمتی که به او رسیده ، و اندوه او را ببرد و او را بر برآوردن حاجتش یاری کند ، خدای عز و جل به سبب آن از برایش هفتاد و دو رحمت واجب گرداند ، و از جمله هفتاد و دو رحمت ، یک رحمت را از برایش تعجیل ذخیره فرماید و در دنیا قرار دهد که امر زندگانی او را به آن اصلاح کند ، و هفتاد و یک رحمت را از برایش ذخیره فرماید از برای فزع و هولی چند که در روز قیامت باشد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَعَانَ مُؤْمِناً ، نَفَّسَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثاً وَسَبْعِینَ کُرْبَةً : وَاحِدَةً فِی الدُّنْیَا وَثِنْتَیْنِ وَسَبْعِینَ کُرْبَةً عِنْدَ کَرْبِهِ الْعُظْمی» . قَالَ : «حَیْثُ یَتَشَاغَلُ النَّاسُ بِأَنْفُسِهِمْ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ نُعَیْمٍ ، عَنْ مِسْمَعٍ أَبِی سَیَّارٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ کُرْبَةً ، نَفَّسَ اللّهُ عَنْهُ کُرَبَ الْاخِرَهِ ، وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ ثَلِجُ الْفُؤَادِ ؛ وَمَنْ أَطْعَمَهُ مِنْ جُوعٍ ، أَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّهِ ؛ وَمَنْ سَقَاهُ شَرْبَةً ، سَقَاهُ اللّهُ مِنَ الرَّحِیقِ الْمَخْتُومِ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ ، فَرَّجَ اللّهُ عَنْ قَلْبِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ ذَرِیحٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«أَیُّمَا مُؤْمِنٍ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ کُرْبَةً وَ هُوَ مُعْسِرٌ یَسَّرَ اللّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاخِرَهِ». قَالَ : «وَ مَنْ سَتَرَ عَلی مُؤْمِنٍ عَوْرَةً یَخَافُهَا ، سَتَرَ اللّهُ عَلَیْهِ سَبْعِینَ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْیَا وَالْاخِرَهِ». قَالَ : «وَ اللّهُ فِی عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا کَانَ الْمُؤْمِنُ فِی عَوْنِ أَخِیهِ ؛ فَانْتَفِعُوا بِالْعِظَهِ ، وَارْغَبُوا فِی الْخَیْرِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که مؤمنی را اعانت کند ، خدای عز و جلهفتاد و سه اندوه را از او ببرد ، یکی را در دنیا و هفتاد و دو اندوه را در نزد اندوه بزرگ . و فرمود : در وقتی که همه مردمان به خود مشغول باشند» (یعنی در روز قیامت که هیچ کس به دیگری نتواند پرداخت) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن نعیم ، از مسمع یعنی ابوسیّار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که اندوهی را از مؤمنی ببرد ، خدا اندوه های آخرت را از او ببرد ، و از قبر خویش بیرون آید در حالی که دلش آرمیده و ساکن باشد و از جا به درنیاید . و هر که مؤمنی را از گرسنگی طعام دهد ، خدا او را از میوه های بهشت بخوراند . و هر که مؤمنی را شربت آبی دهد ، خدا او را از شراب سر به مُهر بهشت آب دهد» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وَشّاء ، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که اندوه مؤمنی را برطرف کند ، خدای عز و جل اندوه را از دل او ببرد و آن را گشاده گرداند در روز قیامت» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از ذریح روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مؤمنی که اندوه مؤمنی را ببرد و او پریشان باشد ، خدا حوائج او را در دنیا و آخرت از برایش آسان گرداند» . و فرمود که : «هر که بر مؤمن عورتی را بپوشاند که از آن می ترسد ، خدا هفتاد عورت از عورت های دنیا و آخرت را بر او بپوشاند» (1) . و فرمود که : «خدا در کار یاری کردن مؤمن است، مادامی که مؤمن مشغول یاری برادرش باشد؛ پس به موعظه و پند منتفع شوید و در خوبی ها رغبت کنید» .

.

1- .و عورت هر چیزی است که موضع ستر باشد و هر چه از آن شرم شود . (مترجم)

86 بَابُ إِطْعَامِ الْمُؤْمِنِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَبِى يَحْيَى الْوَاسِطِىِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَشْبَعَ مُؤْمِناً ، وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ؛ وَمَنْ أَشْبَعَ كَافِراً ، كَانَ حَقّاً عَلَى اللّهِ أَنْ يَمْلَأَ جَوْفَهُ مِنَ الزَّقُّومِ ، مُؤْمِناً كَانَ أَوْ كَافِراً» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَأَنْ أُطْعِمَ رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ أَنْ أُطْعِمَ أُفُقاً مِنَ النَّاسِ». قُلْتُ : وَمَا الْأُفُقُ؟ قَالَ : «مِائَةُ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، أَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثَلَاثِ جِنَانٍ فِى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ : الْفِرْدَوْسِ ، وَ جَنَّةِ عَدْنٍ ، وَطُوبى ، وَ شَجَرَةٍ تَخْرُجُ فِى جَنَّةِ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبُّنَا بِيَدِهِ» .

.

86 . باب در بیان اطعام مؤمن (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابویحیی واسطی ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمنی را سیر گرداند ، بهشت از برای او واجب شود . و هر که کافری را سیر گرداند ، بر خدا واجب باشد که اندران او را از زقّوم (2) پر کند؛ خواه مؤمن باشد و خواه کافر» .

از او ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از بعضی از اصحاب ما ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر آینه اگر مردی از مسلمانان را طعام دهم، دوست تر است در نزد من از آنکه افقی از مردمان را طعام دهم» . عرض کردم که : افق چیست؟ فرمود : «صد هزار کس یا زیادتر باشد» . (3)

از او ، از احمد ، از صفوان بن یحیی ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که سه کس یا سه گروه از مسلمانان را طعام دهد ، خدا او را از سه بهشت طعام دهد که در ملکوت آسمان ها است ، یکی : فردوس و دیگری : بهشت عدن و سیم : طوبی ، و [نیز] از درختی که بیرون آید از بهشت عدن که پروردگار ما آن را به دست قدرت خود نشانیده» . (4)

.

1- .و اطعام به معنی طعام دادن است و طعام خوردنی باشد . و دور نیست که در اینجا به معنی چشانیدن باشد که شامل شراب دادن نیز باشد . (مترجم)
2- .و زقّوم به فتح زای هوّز و ضمّ قاف مشدّد ، نام درختی است در دوزخ که میوه اش همچو سرهای شیاطین باشد و بار آن تلخ است . و در مؤیّدالفضلاء مسطور است که درختی است در بادیه که سقمونیا صمغ و جدوی آن است . (مترجم)
3- .و اُفُقْ به ضمّ همزه و سکون فاء و به ضمّ آن ، به معنی کنار جهان است یا آن چه هویدا باشد از کنارهای آسمان یا محلّ وزیدن باد صبا و

شمال و دبور و جنوب . و آن چه حضرت علیه السلام در تفسیر آن فرموده است، در هیچ کتابی از کتب لغت مذکور نیست؛ پس آن چه در این حدیث است یا بنابر حذف مضاف است؛ یعنی اهل افق ، یا آنکه این معنی از جمله آنها است که اهل لغت اطّلاع بر آن به هم نرسانیده اند . و زمخشری در فائق خویش گفته است که : حکایت می شود که یزیدی به کسائی گفت که : از جانب تو چیزی چند از لغت بر ما وارد می شود که ما آنها را نمی شناسیم؛ پس کسائی گفت که : تو با این چه نسبت داری . با مردم از این علم نیست ، مگر زیادتی آب دهان من؛ پس یزیدی از روی خواری خاموش شد . و مؤیّد وجه اوّل است آن چه در حدیث بعد از این می آید که حضرت آن را به ده هزار کس تفسیر فرموده؛ چه اهل آفاق مختلف اند در کمی و بسیاری . (مترجم)

4- .و مخفی نماند که این حدیث مصحّح قول کسی است که می گوید : طوبی بهشت است ، ولیکن قولِ آنکه آن را درختی در بهشت می داند رد نمی کند؛ چه احادیثْ در خصوص درخت طوبی بسیار است . بلی ، اگر مثال این احادیث را در مباحث الفاظ حجّت دانیم ، چنان که اظهر و اقوی است ، بر اهل لغت وارد می آید که تردید ایشان درست نباشد؛ چه ایشان می گویند : طوبی نام بهشت است یا درختی است در آن . یا می گوید که : طوبی نام بهشت است . و بعضی گفته اند که : نام درختی است که در آن است . و امثال این عبارت که در نفی اشتراک آن شرکت دارند . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ رَجُلٍ یُدْخِلُ بَیْتَهُ مُؤْمِنَیْنِ ، فَیُطْعِمُهُمَا شِبَعَهُمَا ، إِلَا کَانَ ذلِکَ أَفْضَلَ مِنْ عِتْقِ نَسَمَهٍ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ جُوعٍ ، أَطْعَمَهُ اللّٰهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّهِ ؛ وَمَنْ سَقی مُؤْمِناً مِنْ ظَمَأ ، سَقَاهُ اللّٰهُ مِنَ الرَّحِیقِ الْمَخْتُومِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَیْمُونٍ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً حَتّی یُشْبِعَهُ ، لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِی الْاخِرَهِ ، لَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ ، وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ ، إِلَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ». ثُمَّ قَالَ : «مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَهِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ السَّغْبَانِ». ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ یَتِیماً ذا مَقْرَبَهٍ أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَهٍ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ علیه السلام : مَنْ سَقی مُؤْمِناً شَرْبَهً مِنْ مَاءٍ مِنْ حَیْثُ یَقْدِرُ عَلَی الْمَاءِ ، أَعْطَاهُ اللّٰهُ بِکُلِّ شَرْبَهٍ سَبْعِینَ أَلْفَ حَسَنَهٍ ، وَإِنْ سَقَاهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَقْدِرُ عَلَی الْمَاءِ ، فَکَأَنَّمَا أَعْتَقَ عَشْرَ رِقَابٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِیلَ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مردی نیست که دو مؤمن را در خانه خویش داخل گرداند و ایشان را طعام دهد به قدری که سیر شوند ، مگر آنکه بهتر باشد از آزاد کردن یک بنده» .

از او ، از پدرش ، از حمّاد ، از ابراهیم ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت است که فرمود :«هر که مؤمنی را طعام دهد از گرسنگی ، خدا او را از میوه های بهشت طعام دهد . و هر که مؤمنی را آب دهد از تشنگی ، خدا او را از شراب سر به مُهر بهشت آب دهد».

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از عبداللّه بن میمون قداح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که مؤمنی را طعام دهد تا آنکه او را سیر گرداند ، کسی از خلق خدا نداند که در آخرت چه مزد از برای او است ؛ نه فرشته مقرّب و نه پیغمبر مرسل ، مگر خدای پروردگار عالمیان که او می داند» . بعد از آن فرمود که : «از جمله موجبات مغفرت ، طعام دادن مسلمان گرسنه است». پس قول خدای عز و جلرا تلاوت فرمود : «وَاِطْعامٌ فی یَوْمٍ ذیمَسْغَبهٍ * یَتیما ذامَقْرَبَهٍ * أَوْ مِسْکینا ذامَتْرَبَهٍ» (1) ؛ یعنی : «یا عقبه! طعام دادن است در روزِ صاحب گرسنگی یعنی در وقتی که طعام به دشواری دچار شود ، بی پدری را که خداوندِ خویشی است؛ یعنی آن یتیم ، خویش مُطعم باشد ، یا درویش و بی چاره ای را که خاک نشین باشد» (و این کنایه است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که مؤمنی را شربت آبی دهد در جایی که قادر بر آب باشد ، خدا او را به هر شربتی هفتاد هزار حسنه عطا کند ، و اگر او را آب دهد در جایی که قادر بر آب نباشد ، گویا ده کس از فرزندان اسماعیل را از قید بندگی خلاص کرده و آزاد نموده است» .

.

1- .بلد 1416.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَ تُحِبُّ إِخْوَانَکَ يَا حُسَيْنُ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «تَنْفَعُ فُقَرَاءَهُمْ؟». قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «أَمَا إِنَّهُ يَحِقُّ عَلَيْکَ أَنْ تُحِبَّ مَنْ يُحِبُّ اللّهُ ، أَمَا وَاللّهِ ، لَا تَنْفَعُ مِنْهُمْ أَحَداً حَتّى تُحِبَّهُ ، أَ تَدْعُوهُمْ إِلى مَنْزِلِکَ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، مَا آكُلُ إِلَا وَمَعِيَ مِنْهُمُ الرَّجُلَانِ وَالثَّلَاثَهُ وَالْأَقَلُّ وَالْأَكْثَرُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «أَمَا إِنَّ فَضْلَهُمْ عَلَيْکَ أَعْظَمُ مِنْ فَضْلِکَ عَلَيْهِمْ». فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أُطْعِمُهُمْ طَعَامِي ، وَأُوطِئُهُمْ رَحْلِي ، وَيَكُونُ فَضْلُهُمْ عَلَيَّ أَعْظَمَ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنْزِلَکَ ، دَخَلُوا بِمَغْفِرَتِکَ وَمَغْفِرَهِ عِيَالِکَ ؛ وَإِذَا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِکَ ، خَرَجُوا بِذُنُوبِکَ وَذُنُوبِ عِيَالِکَ» .

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَابِشِيِّ ، قَالَ : ذُكِرَ أَصْحَابُنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقُلْتُ : مَا أَتَغَدّى وَلَا أَتَعَشّى إِلَا وَمَعِيَ مِنْهُمُ الِاثْنَانِ وَالثَّلَاثَهُ وَأَقَلُّ وَأَكْثَرُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«فَضْلُهُمْ عَلَيْکَ أَعْظَمُ مِنْ فَضْلِکَ عَلَيْهِمْ». فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، كَيْفَ وَأَنَا أُطْعِمُهُمْ طَعَامِي ، وَأُنْفِقُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَالِي ، وَأُخْدِمُهُمْ عِيَالِي؟! فَقَالَ : «إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا عَلَيْکَ ، دَخَلُوا بِرِزْقٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَثِيرٍ ؛ وَإِذَا خَرَجُوا ، خَرَجُوا بِالْمَغْفِرَهِ لَکَ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنْ عُبَيْدِ اللّهِ الْوَصَّافِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لَأَنْ أُطْعِمَ رَجُلاً مُسْلِماً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أُفُقاً مِنَ النَّاسِ». قُلْتُ : وَكَمِ الْأُفُقُ؟ فَقَالَ : «عَشَرَهُ آلَافٍ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از حسین بن نعیم صحّاف که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای حسین! آیا برادران دینی خود را دوست می داری؟» عرض کردم : آری . فرمود که : «به فقرای ایشان نفع می بخشی؟» عرض کردم : آری . فرمود : «بدان و آگاه باش! که بر تو واجب است که دوست داری هر که خدا را دوست می دارد . و به خدا سوگند که به یکی از ایشان نفع نمی بخشی تا آنکه او را دوست داری . آیا ایشان را به منزل خویش می طلبی که ضیافت کنی؟» عرض کردم : آری ، چیز نمی خورم ، مگر آنکه دو کس و سه کس و کمتر و بیشتر از ایشان با من است . حضرت صادق علیه السلام فرمود : «بدان که فضل ایشان بر تو از فضل تو بر ایشان بزرگ تر است». عرض کردم که : فدای تو گردم! طعام خویش را به ایشان می خورانم و منزل و فرش خویش را پایمال ایشان می گردانم و با وجود اینها فضل ایشان بر من بزرگ تر است؟ فرمود : «آری؛ زیرا که ایشان چون در منزلت داخل شوند ، با آمرزش گناهان تو و آمرزش گناهان زن و فرزندان و تابعان تو داخل می شوند ، و چون از منزلت بیرون روند ، با گناهان تو و گناهان عیال تو بیرون می روند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابومحمد وابشی روایت کرده است که : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر اصحاب ما شد . من گفتم که : هرگز چاشت و شام نمی خورم ، مگر آنکه دو کس و سه کس و کمتر و بیشتر از ایشان با من است . حضرت علیه السلام فرمود که :«فضل ایشان بر تو عظیم تر است از فضل تو بر ایشان» . عرض کردم که : فدای تو گردم! این امر چگونه است با آنکه من طعام خود را به ایشان می خورانم و از مال خود برایشان انفاق می کنم و عیالم را خادم ایشان می گردانم؟ فرمود : «زیرا که ایشان چون داخل می شوند و به سوی تو می آیند ، داخل می شوند با روزی بسیاری از جانب خدای عز و جل ، و چون بیرون روند ، با مغفرت تو بیرون می روند» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن مقرن ، از عبیداللّه وصّافی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر آینه اگر مرد مسلمانی را طعام دهم، دوست تر است در نزد من از آنکه افقی از مردمان را آزاد کنم» . عرض کردم که : افق چه قدر است؟ فرمود : «ده هزار کس» .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ رِبْعِیٍّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ أَطْعَمَ أَخَاهُ فِی اللّهِ ، کَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَنْ أَطْعَمَ فِئَاماً مِنَ النَّاسِ». قُلْتُ : وَمَا الْفِئَامُ؟ قَالَ : «مِائَهُ أَلْفٍ مِنَ النَّاسِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ سَدِیرٍ الصَّیْرَفِیِّ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا مَنَعَکَ أَنْ تُعْتِقَ کُلَّ یَوْمٍ نَسَمَهً؟» قُلْتُ : لَا یَحْتَمِلُ مَالِی ذلِکَ ، قَالَ : «تُطْعِمُ کُلَّ یَوْمٍ مُسْلِماً» فَقُلْتُ : مُوسِراً أَوْ مُعْسِراً؟ قَالَ : فَقَالَ : «إِنَّ الْمُوسِرَ قَدْ یَشْتَهِی الطَّعَامَ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أُکْلَهٌ یَأْکُلُهَا أَخِی الْمُسْلِمُ عِنْدِی أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَهً» .

عَنْهُ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَأَنْ أُشْبِعَ رَجُلاً مِنْ إِخْوَانِی أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَدْخُلَ سُوقَکُمْ هذِهِ، فَأَبْتَاعَ مِنْهَا رَأساً فَأُعْتِقَهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَأَنْ آخُذَ خَمْسَهَ دَرَاهِمَ ، وَأَدْخُلَ إِلی سُوقِکُمْ هذِهِ ، فَأَبْتَاعَ بِهَا الطَّعَامَ ، وَأَجْمَعَ نَفَراً مِنَ الْمُسْلِمِینَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ نَسَمَهً» .

عَنْهُ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَا : مَا یَعْدِلُ عِتْقَ رَقَبَهٍ؟ قَالَ : إِطْعَامُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ» .

.

علی ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ربعی روایت کرده است که گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«هر که برادر خود را در راه خدا طعام دهد ، آن قدر از اجر از برای او باشد؛ مانند آنکه فئامی از مردم را طعام دهد» . عرض کردم که : فئام چیست و چه قدر است؟ فرمود : «صدهزار نفر از مردمان» . (1)

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن حکیم ، از سدیر صیرفی روایت کرده است که گفت : حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که :«چه چیز تو را منع کرده است از آنکه در هر روز بنده ای را آزاد کنی؟» عرض کردم که : مال من تاب این را ندارد . فرمود که : «هر روز مسلمانی را طعام می دهی ، چنان است که بنده ای را آزاد کرده ای» . عرض کردم که : آن مسلمان توانگر باشد یا پریشان؟ راوی می گوید که : حضرت فرمود : «به درستی که توانگر نیز گاهی خواهش طعام دارد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از صفوان جمّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«یک لقمه ای که برادر مسلمانم آن را بخورد در نزد من ، دوست تر است به سوی من از آنکه بنده ای را آزاد کنم» .

از او ، از اسماعیل بن مهران ، از صفوان جمّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر آینه اگر مردی از برادران خود را سیر گردانم ، دوست تر است در نزد من از آنکه در این بازار شما داخل شوم و از آن بازار یک سر بنده را بخرم و او را آزاد کنم» .

از او ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر آینه اگر پنج درم را فرا گیرم و به سوی این بازار شما روم و در آن داخل شوم و به آن درم ها طعامی را بخرم و گروهی از مسلمانان را جمع کنم که آن را بخورند ، دوست تر است در نزد من از آنکه بنده ای را آزاد کنم» .

از او ، از وشّاء ، از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«از حضرت محمد بن علی صلوات اللّه علیهما سؤال شد که : چه چیزی برابری می کند با آزاد کردن بنده؟ فرمود که : طعام دادن مردی که مسلمان باشد» .

.

1- .و در کتب لغت ، فئام را به گروه از مردمان تفسیر کرده اند و از این قبیل مسامحات بسیار دارند . و در فئام دو وجه جائز است : یکی فئام به همزه بعد از آن یاء ، و دیگری با یاء حطّی و هر دو به کسر فاء و فتح ، دویم آن است بر وزن کتاب و اصل مادّه آن به معنی کثرت و بسیاری و پری است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِى الْخَطَّابِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِى شِبْلٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَا أَرى شَيْئاً يَعْدِلُ زِيَارَةَ الْمُؤْمِنِ إِلَا إِطْعَامَهُ ، وَحَقٌّ عَلَى اللّهِ أَنْ يُطْعِمَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ طَعَامِ الْجَنَّهِ» .

مُحَمَّدٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ رِفَاعَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَأَنْ أُطْعِمَ مُؤْمِناً مُحْتَاجاً أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ أَنْ أَزُورَهُ ، وَلَأَنْ أَزُورَهُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ عَشْرَ رِقَابٍ» .

صَالِحُ بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ؛ وَيَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مُوسِراً ، كَانَ لَهُ يَعْدِلُ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ يُنْقِذُهُ مِنَ الذَّبْحِ ؛ وَمَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مُحْتَاجاً ، كَانَ لَهُ يَعْدِلُ مِائَهَ رَقَبَهٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ يُنْقِذُهَا مِنَ الذَّبْحِ» .

صَالِحُ بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَاءِطْعَامُ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ عِتْقِ عَشْرِ رِقَابٍ وَعَشْرِ حِجَجٍ». قَالَ : قُلْتُ : عَشْرِ رِقَابٍ وَعَشْرِ حِجَجٍ؟ ! قَالَ : فَقَالَ : «يَا نَصْرُ ، إِنْ لَمْ تُطْعِمُوهُ مَاتَ ، أَوْ تُذِلُّونَهُ فَيَجِىءُإِلى نَاصِبٍ فَيَسْأَلُهُ ، وَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَسْأَلَهِ نَاصِبٍ ؛ يَا نَصْرُ ، مَنْ أَحْيَا مُؤْمِناً فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ، فَإِنْ لَمْ تُطْعِمُوهُ فَقَدْ أَمَتُّمُوهُ ، وَإِنْ أَطْعَمْتُمُوهُ فَقَدْ أَحْيَيْتُمُوهُ» .

87 بَابُ مَنْ كَسَا مُؤْمِناًمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ كَسَا أَخَاهُ كِسْوَهَ شِتَاءٍ أَوْ صَيْفٍ ، كَانَ حَقّاً عَلَى اللّهِ أَنْ يَكْسُوَهُ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّهِ ، وَأَنْ يُهَوِّنَ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ ، وَأَنْ يُوَسِّعَ عَلَيْهِ فِى قَبْرِهِ ، وَأَنْ يَلْقَى الْمَلَائِكَهَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ بِالْبُشْرى ، وَهُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِى كِتَابِهِ : «وَ تَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَهُ هذا يَوْمُكُمُ الَّذِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» » .

.

87 . باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را بپوشاند

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب ، از محمد بن اسماعیل ، از صالح بن عقبه ، از ابوشبل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چیزی را نمی بینم که با زیارت مؤمن برابری کند ، مگر طعام دادن او . و بر خدا لازم است که از طعام بهشت طعام دهد، هر که مؤمنی را طعام داده است» .

محمد ، از محمد بن حسین ، از محمد بن اسماعیل ، از صالح بن عقبه ، از رفاعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر آینه اگر مؤمنِ محتاجی را طعام دهد ، دوست تر است در نزد من از آنکه او را زیارت کنَم . و هر آینه اگر او را زیارت کنم ، دوست تر است در نزد من از آنکه ده بنده را آزاد کنم» .

صالح بن عقبه ، از عبداللّه بن محمد ، از امام جعفر صادق و یزید بن عبدالملک ، از آن حضرت روایت کرده اند که فرمود :«هر که مؤمن توانگری را طعام دهد ، از برایش در برابر و همتای آن باشد که یکی از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن رهایی دهد . و هر که مؤمن محتاجی را طعام دهد ، از برایش در برابر آن باشد که صد کس از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن خلاصی دهد» .

صالح بن عقبه ، از نصر بن قابوس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر آینه طعام دادن یک مؤمن، دوست تر است در نزد من از آزاد کردن ده بنده و ده حج» . راوی می گوید که : عرض کردم : ده بنده و ده حج؟! فرمود که : «ای نصر! اگر او را طعام ندهید می میرد ، یا او را فرو می گذارید و آن باعث این می شود که بیاید به نزد کسی که دشمن اهل بیت باشد و از او سؤال کند . و مردن از برایش بهتر است از سؤال کردن از ناصبی . ای نصر! هر که مؤمنی را زنده گرداند؛ یعنی باعث زنده بودن مؤمنی شود ، گویا که همه مردمان را زنده گردانیده؛ پس اگر او را طعام ندهید ، او را میرانیده اید، و اگر او را طعام دهید ، او را زنده گردانیده اید» .

87 . باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را بپوشاندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عمر بن عبدالعزیز ، از جمیل بن درّاج ، از

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که برادر خویش را بپوشاند به جامه ای که در زمستان یا تابستان می پوشند ، بر خدا سزاوار و لازم است که او را از جامه های بهشت بپوشاند ، و سختی های مرگ را بر او آسان گرداند ، و بر او در قبرش وسعت دهد و گشاده گرداند ، و فرشتگان را به استقبال او فرستد ، یا به استقبال آیند با بشارت ، چون از قبرش بیرون آید . و این است معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می فرماید : «وتَتَلَقّاهُمُ الْمَلآئِکَهُ هذا یَوْمُکُمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوْعَدُونَ» (1) ؛ یعنی : «و پیش باز آیند و پیش استقبال نمایند آن بهشتیان را فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور ، و ایشان را تهنیت می گویند و می گویند که این روز ، روز شما است که در دنیا پیوسته وعده داده می شدید» (یعنی روز ثواب و کرامت شما است و رسیدن به مطالب خویش) .

.

1- .انبیا، 103.

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ كَسَا أَحَداً مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ ثَوْباً مِنْ عُرْيٍ ، أَوْ أَعَانَهُ بِشَىْءٍ مِمَّا يُقَوِّيهِ مِنْ مَعِيشَتِهِ، وَكَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سَبْعَةَ آلَافِ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَهِ يَسْتَغْفِرُونَ لِكُلِّ ذَنْبٍ عَمِلَهُ إِلى أَنْ يُنْفَخَ فِى الصُّورِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ كَسَا أَحَداً مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ ثَوْباً مِنْ عُرْيٍ ، أَوْ أَعَانَهُ بِشَىْءٍ مِمَّا يُقَوِّيهِ مِنْ مَعِيشَتِهِ، وَكَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَهِ يَسْتَغْفِرُونَ لِكُلِّ ذَنْبٍ عَمِلَهُ إِلى أَنْ يُنْفَخَ فِى الصُّورِ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ الثُّمَالِىِّ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ :«مَنْ كَسَا مُؤْمِناً ، كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الثِّيَابِ الْخُضْرِ» . وَقَالَ فِى حَدِيثٍ آخَرَ : «لَا يَزَالُ فِى ضَمَانِ اللّهِ مَا دَامَ عَلَيْهِ سِلْكٌ» .

.

از او ، از احمد بن محمد ، از بکر بن صالح ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن جعفر بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که یکی از فقرای مسلمانان را جامه ای بپوشاند از برهنگی یعنی بعد از آنکه به سبب شدّت فقر و فاقه برهنه باشد ، یا او را اعانت کند به چیزی از آن چه او را تقویت دهد، یا قوت خود سازد از اسباب زندگانی که به آن محتاج است ، خدای عز و جل هفت هزار فرشته از فرشتگان خود را بر او بگمارد که طلب آمرزش کنند از برای هر گناهی که آن را به عمل آورده تا آنکه در صور دمیده شود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از صفوان ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که یکی از فقرای مسلمان را جامه ای بپوشاند بعد از برهنگی ، یا او را اعانت کند به چیزی از آن چه او را تقویت دهد بر زندگانی یا اسباب آن ، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته از فرشتگان خود را بر او بگمارد که استغفار کنند از برای هر گناهی که آن را کرده است، تا روزی که در صور دمیده شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر ، از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمنی را جامه ای بپوشاند بعد از برهنگی ، خدا او را از جامه های سندس یا استبرق سبز بپوشاند» . و در حدیث دیگر فرمود که : «پیوسته در ضمان خدا باشد در مدّتی که بر آن فقیر تاری از آن جامه باشد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ :«مَنْ كَسَا مُؤْمِناً ثَوْباً مِنْ عُرْيٍ ، كَسَاهُ اللّٰهُ مِنْ إِسْتَبْرَقِ الْجَنَّهِ ؛ وَمَنْ كَسَا مُؤْمِناً ثَوْباً مِنْ غِنًى ، لَمْ يَزَلْ فِى سِتْرٍ مِنَ اللّٰهِ مَا بَقِىَ مِنَ الثَّوْبِ خِرْقَهٌ» .

88 بَابٌ فِى إِلْطَافِ الْمُؤْمِنِ وَإِكْرَامِهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَخَذَ مِنْ وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَذَاهً ، كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ ؛ وَمَنْ تَبَسَّمَ فِى وَجْهِ أَخِيهِ ، كَانَتْ لَهُ حَسَنَهٌ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ : مَرْحَباً ، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ مَرْحَباً إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَأَكْرَمَهُ ، فَإِنَّمَا أَكْرَمَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِى دَاوُدَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : مَا فِى أُمَّتِى عَبْدٌ أَلْطَفَ أَخَاهُ فِى اللّٰهِ بِشَىْءٍ مِنْ لُطْفٍ إِلَا أَخْدَمَهُ اللّٰهُ مِنْ خَدَمِ الْجَنَّهِ» .

.

88 . باب در بیان اِلطاف و اکرام مؤمن

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت مکرّر می فرمود که :«هر که مؤمنی را جامه ای بپوشاند بعد از برهنگی ، خدا او را جامه ای از استبرق بهشت بپوشاند (و استبرق ، دیبای سبز است یا دیبای محکم بافته با درخشندگی) و هر که مؤمنی را جامه ای بپوشاند از بی نیازی (یعنی با وجود آنکه به سبب غنا و بی نیازی احتیاج به آن نداشته باشد) پیوسته در سرّی از جانب خدا باشد مادامی که از آن جامه پاره ای باقی مانده باشد» .

88 . باب در بیان اِلطاف و اکرام مؤمن (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از حسین بن هاشم ، از سعدان بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که از روی برادر مؤمن خویش پاره ای کاه یا خاک یا گل یا چرک و امثال آن را فرا گیرد ، خدای عز و جلده حسنه از برایش بنویسد . و هر که در روی برادرش تبسّم کند ، او را یک حسنه باشد» .

از او ، از احمد بن محمد ، از عمر بن عبدالعزیز ، از جمیل بن درّاج ، از سعدان بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که با برادر خویش بگوید که : مرحبا ! یعنی خوش آمدی خدا از برایش مرحبا بنویسد تا روز قیامت» . (2)

از او ، از احمد بن محمد ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که برادر مسلمانش به نزد وی آید ، پس او را اکرام کند ، جز این نیست که خدای عز و جل را اکرام کرده است» .

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از نصر بن اسحاق ، از حارث بن نعمان ، از هیثم بن حمّاد ، از ابوداود ، از زید بن ارقم روایت است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«در امّت من بنده ای نیست که برادر خویش را نوازش کند در راه خدا به چیزی از نوازش ، هر چه باشد ، مگر آنکه خدمتکاران بهشت را به او عطا فرماید که او را خدمت کند» .

.

1- .و الطاف به کسر همزه ، نیکویی کردن و نواختن است . و اکرام ، مانند الطاف ، نواختن و بخشش کردن و بزرگ داشتن باشد . (مترجم)
2- .یعنی گویا که با برادر خویش گفته است که : مرحبا! تا روز قیامت؛ پس آن از برایش نوشته می شود و مزد آن به او عطا می شود ، یا به او گفته می شود که : مرحبا! تا روز قیامت ، در مقابل آن چه گفته است . (مترجم)

وَ عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِكَلِمَةٍ يُلْطِفُهُ بِهَا وَفَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ ، لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللّٰهِ الْمَمْدُودِ ، عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مَا كَانَ فِي ذلِكَ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ جَمِيلٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِنَّ مِمَّا خَصَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ أَنْ يُعَرِّفَهُ بِرَّ إِخْوَانِهِ وَإِنْ قَلَّ ، وَلَيْسَ الْبِرُّ بِالْكَثْرَةِ ، وَذلِكَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» . ثُمَّ قَالَ : «وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» وَمَنْ عَرَّفَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذلِكَ أَحَبَّهُ اللّٰهُ ، وَمَنْ أَحَبَّهُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى وَفَّاهُ أَجْرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ». ثُمَّ قَالَ : «يَا جَمِيلُ ، ارْوِ هذَا الْحَدِيثَ لِإِخْوَانِكَ ؛ فَإِنَّهُ تَرْغِيبٌ فِي الْبِرِّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُتْحِفُ أَخَاهُ التُّحْفَةَ». قُلْتُ : وَأَيُّ شَيْءٍ التُّحْفَةُ؟ قَالَ : «مِنْ مَجْلِسٍ وَمُتَّكَأٍ?وَطَعَامٍ وَكِسْوَةٍ وَسَلَامٍ ، فَتَطَاوَلُ الْجَنَّةُ مُكَافَأَةً لَهُ ، وَيُوحِي اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا : أَنِّي قَدْ حَرَّمْتُ طَعَامَكِ عَلى أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَا عَلى نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا : أَنْ كَافِئِي أَوْلِيَائِي بِتُحَفِهِمْ ، فَيَخْرُجُ مِنْهَا وُصَفَاءُ وَوَصَائِفُ ، مَعَهُمْ أَطْبَاقٌ مُغَطَّاةٌ بِمَنَادِيلَ مِنْ لُؤْلُؤٍ ، فَإِذَا نَظَرُوا إِلى جَهَنَّمَ وَهَوْلِهَا ، وَإِلَى الْجَنَّةِ وَمَا فِيهَا ، طَارَتْ عُقُولُهُمْ ، وَامْتَنَعُوا أَنْ يَأْكُلُوا ، فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ : أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ حَرَّمَ جَهَنَّمَ عَلى مَنْ أَكَلَ مِنْ طَعَامِ جَنَّتِهِ ، فَيَمُدُّ الْقَوْمُ أَيْدِيَهُمْ ، فَيَأْكُلُونَ» .

.

و از او ، از احمد بن محمد ، از بکر بن صالح ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن جعفر بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که برادر خویش را اکرام کند به سخنی که به واسطه آن با وی نرمی و مهربانی کند و اندوه را از او ببرد ، پیوسته در سایه کشیده و گسترده خدا باشد که هرگز کم نشود و زائل نگردد . و مادامی که در آن باشد ، رحمت خدا بر او فرود آید» .

از او ، از احمد بن محمد ، از عمر بن عبدالعزیز ، از جمیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که از جمله آن چه خدای عز و جل مؤمن را به آن مخصوص ساخته ، آن است که نیکی [به]برادرانش را به او شناسانیده و اگرچه آن نیکی کم باشد ، و نیکی به کثرت و بسیاری نیست . و بیان این، آن است که خدای عز و جل در کتاب خویش می فرماید که : «وَیُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ» (1) ؛ یعنی : «و برمی گزینند بر نفس های خود که از خود باز می گیرند و به دیگران می دهند و هر چند که با ایشان فقر و پریشانی باشد» . بعد از آن فرموده است که : «وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (2) ؛ یعنی : «و هر که نگاه داشته شود از بخل خویش ، پس آن گروه ، ایشان ستمکارانند . و هر که خدای عز و جل او را به این طریق بشناسد ، او را دوست دارد . و هر که خدای تبارک و تعالی او را دوست دارد ، مزد او را در روز قیامت تمام و کمال به او عطا فرماید به چیزی که به شماره درنیاید یا نیندازد» . بعد از آن فرمود که : «ای جمیل ! این حدیث را از برای برادران خویش روایت کن؛ زیرا که آن باعث ترغیب برادران تو است در نیکی» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از محمد بن اسماعیل ، از صالح بن عقبه ، از مفضّل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن تحفه ای به برادرش می دهد» . عرض کردم که : تحفه چیست؟ فرمود که : «آن مانند مجلس و متکّا و خوردنی و پوشیدنی و سلام است؛ پس بهشت از برای مکافات او گردن می شکند و بلند می شود و خدای عز و جل به سوی آن وحی می فرماید که : من طعام تو را بر کسانی که در دنیا سکنی دارند حرام گردانیده ام ، مگر بر پیغمبر یا وصّی پیغمبر . و چون روز قیامت شود، خدای عز و جل به سوی آن وحی فرماید

که : دوستان مرا به سبب تحفه های ایشان سزا ده؛ پس خدمتکاران، از غلمان و حوران از بهشت بیرون می آیند و با ایشان طبقه های چند از مروارید باشد که سر آنها را به دستمال ها پوشیده باشند . 3 و چون دوستان خدا به سوی جهنّم و هول آن و به سوی بهشت و آن چه در آن است نظر کنند ، عقل های ایشان پرواز کند و از خوردن سر باز زنند؛ پس منادی از زیر عرش ندا کند که : خدای عز و جل جهنم را حرام گردانیده بر هر که از طعام بهشت او بخورد؛ پس آن قوم دست های خویش را می کشند و به سوی آن طبقه ها دراز می کنند و از آن چه در آنها است می خورند» .

.

1- .حشر، 9.
2- .شاید معنا این باشد که سرپوش های آنها از مروارید باشد؛ بلکه این ظاهرتر است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى جَمِيعاً ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ عَدِىٍّ ، قَالَ : أَمْلى عَلَىَّ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَحْسِنْ يَا إِسْحَاقُ إِلى أَوْلِيَائِى مَا اسْتَطَعْتَ ، فَمَا أَحْسَنَ مُؤْمِنٌ إِلى مُؤْمِنٍ وَلَا أَعَانَهُ إِلَا خَمَشَ وَجْهَ إِبْلِيسَ ، وَقَرَّحَ قَلْبَهُ» .

89 بَابٌ فِى خِدْمَتِهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِىِّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِى الْأَسْوَدِ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِى الْمُعْتَمِرِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَيُّمَا مُسْلِمٍ خَدَمَ قَوْماً مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَا أَعْطَاهُ اللّهُ مِثْلَ عَدَدِهِمْ خُدَّاما فِى الْجَنَّهِ» .

.

89 . باب در بیان خدمت مؤمن

محمد بن یحیی ، از محمد بن احمد ، از محمد بن عیسی ، از محمد بن فضیل ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از برای مؤمن بر مؤمن واجب است که هفتاد گناه کبیره را بر او بپوشاند» .

حسین بن محمد و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده اند ، از علی بن محمد بن سعد ، از محمد بن اسلم ، از محمد بن علی بن عدی که گفت : محمد بن سلیمان به زبان قلم من داد (1) ، از اسحاق بن عمّار که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای اسحاق! با دوستان من نیکی کن، آن چه توانی یا در هر زمان که توانی؛ زیرا که هیچ مؤمن با مؤمنی نیکی نکرده و او را اعانت ننموده ، مگر آنکه روی شیطان خراشیده شود و دلش مجروح گردد» .

89 . باب در بیان خدمت مؤمن (2)محمد بن یحیی ، از سلمه بن خطّاب ، از ابراهیم بن محمد ثقفی ، از اسماعیل بن ابان ، از صالح بن ابی الاسود روایت فرموده که آن را مرفوع ساخته ، از ابوالمعتمر که گفت : شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هیچ مسلمانی نیست که گروهی از مسلمانان را خدمت کند ، مگر آنکه خدا به او عطا فرماید مانند شماره ایشان ، خدمتکاران در بهشت که او را خدمت کنند» .

.

1- .یعنی او گفت و من نوشتم ، مانند املاء .
2- .و خدمت به کسرء خاء ، کاری برای رضا کردن با فروتنی است . (مترجم)

90 بَابُ نَصِيحَهِ الْمُؤْمِنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يُنَاصِحَهُ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَهُ لَهُ فِى الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ» .

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَهَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَهُ» .

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله : لِيَنْصَحِ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَهً عِنْدَ اللّهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَمْشَاهُمْ فِى أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَهِ لِخَلْقِهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَهَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ :«عَلَيْكُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِى خَلْقِهِ ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ» .

.

90 . باب در بیان نصیحت مؤمن

90 . باب در بیان نصیحت مؤمن (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عمر بن ابان ، از عیسی بن ابی منصور ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«واجب است از برای مؤمن بر مؤمن که با او مناصحه کند» (به آن معنا که مذکور شد) .

از او ، از ابن محبوب ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«نصیحت از برای مؤمن بر مؤمن واجب است در زمان حضور و غیبت» .

ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابوعبیده حذّاء از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«نصیحت واجب است از برای مؤمن بر مؤمن» .

ابن محبوب ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : باید مردی که از شما مسلمانان باشد، برادر خویش را نصیحت کند؛ مانند آنکه خود را نصیحت می کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که بزرگ ترین مردمان از روی جاه و منزلت در نزد خدا در روز قیامت کسی است که به نصیحت از برای خلق خدا در زمین از همه ایشان رونده تر باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بر شما باد به نصیحت از برای خدا در خلق آن جناب؛ زیرا که هرگز تو او را ملاقات نخواهی کرد به عملی که از آن بهتر باشد» .

.

1- .و نصیحت چون نُصْح ، در لغت خلوص و خیرخواهی است . و نصیحت خدا ، صحّت اعتقاد است در وحدانیّت و توابع آن و خلوص نیّت در عبادت . و نصیحت کتاب خدا ، تصدیق کردن به آن و عمل کردن به آن چه در آن است . و نصیحت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، تصدیق به نبوّت و رسالت او است و انقیاد و اطاعت او در آن چه به آن امر نموده یا از آن نهی فرموده . و نصیحت ائمه علیه السلام ، اطاعت ایشان است و خروج نکردن بر ایشان . و نصیحت عامّه مسلمانان ، راه نمایی ایشان است به سوی آن چه صلاح و مصلحت ایشان در آن باشد . (مترجم)

91 بَابُ الْاِءصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِى طَلْحَةَ ، عَنْ حَبِيبٍ الْأَحْوَلِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللّهُ: إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا ، وَتَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا» . عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، مِثْلَهُ .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَأَنْ أُصْلِحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِدِينَارَيْنِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مُفَضَّلٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً ، فَافْتَدِهَا مِنْ مَالِى» .

ابْنُ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى حَنِيفَةَ سَابِقِ الْحَاجِّ ، قَالَ :مَرَّ بِنَا الْمُفَضَّلُ وَ أَنَا وَخَتَنِى نَتَشَاجَرُ فِى مِيرَاثٍ فَوَقَفَ عَلَيْنَا سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ لَنَا : تَعَالَوْا إِلَى الْمَنْزِلِ ، فَأَتَيْنَاهُ ، فَأَصْلَحَ بَيْنَنَا بِأَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ ، فَدَفَعَهَا إِلَيْنَا مِنْ عِنْدِهِ حَتّى إِذَا اسْتَوْثَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا مِنْ صَاحِبِهِ ، قَالَ : أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ مَالِى ، وَلكِنْ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَمَرَنِى إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِى شَىْءٍ أَنْ أُصْلِحَ بَيْنَهُمَا ، وَأَفْتَدِيَهَا مِنْ مَالِهِ ، فَهذَا مِنْ مَالِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ» .

.

91 . باب در بیان اصلاح میان مردمان

91 . باب در بیان اصلاح میان مردمان (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از حمّاد بن ابی طلحه ، از حبیب احول روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«صدقه ای که خدا آن را دوست می دارد ، اصلاح میان مردمان است، چون یکدیگر را تباه کنند، و نزدیک ساختن میان ایشان ، چون از یکدیگر دور شوند» . از او ، از محمد بن سنان ، از حذیفه بن منصور ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این روایت است .

از او ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر آینه اگر در میان دو کس اصلاح کنم، دوست تر است در نزد من، از آنکه دو اشرفی[=سکه طلا]تصدّق کنم» .

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن سنان ، از مفضّل روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«چون ببینی که در میان دو کس از شیعیان ما منازعه است که در باب چیزی باهم گفتگو می کنند ، پس آن منازعه را از مال من نداده» (یعنی ما به النّزاع را از مال من به مدّعی ده در عوض منازعه ای که دارد ، تا دعوی کوتاه شود و خصومت از میان برخیزد) .

ابن سنان ، از ابوحنیفه سابق الحاجّ روایت کرده است که گفت :مفضّل به ما گذشت، و من و داماد یا پدرزن یا برادرزنم با یکدیگر در باب میراثی منازعه و خلاف می کردیم؛ پس ساعتی بر بالای سر ما ایستاد ، بعد از آن گفت که : تا منزل من بیایید؛ پس ما به منزل او آمدیم، و در میان ما اصلاح کرد به چهارصد درم ، و آن را از پیش خود به ما تسلیم کرد ، تا آنکه چون هر یک از ما از صاحب خویش طلب وثیقه و صلح نامه نمود . مفضّل گفت : بدانید و آگاه باشید ! که این چهارصد درم از مال من نیست ، ولیکن حضرت صادق علیه السلام مرا امر فرموده که : چون دو مرد از اصحاب ما با یکدیگر نزاع و دشمنی کنند در باب چیزی و گفتگو داشته باشند ، من در میان ایشان اصلاح کنم و آن منازعه را از مال آن حضرت فدا دهم؛ پس اینک از مال حضرت صادق علیه السلام است .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مصلح ، دروغگو نیست» . (2)

.

1- .و اصلاح به کسر اوّل ، به صلاح آوردن و آشتی کردن و آشتی دادن است . (مترجم)
2- .یعنی کسی که در باب اصلاح و به جهت آن سخنان خلافِ واقع می گوید ، سخنانش حمل بر دروغ نمی شود، یا احکام دروغ بر آنها جاری نیست . و این ظاهرتر است . (مترجم)

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ لا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِأَیْمانِکُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَیْنَ النّاسِ» قَالَ :«إِذَا دُعِیتَ لِصُلْحٍ بَیْنَ اثْنَیْنِ ، فَلَا تَقُلْ : عَلَیَّ یَمِینٌ أَلَا أَفْعَلَ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ أَوْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«أَبْلِغْ عَنِّی کَذَا وَکَذَا» فِی أَشْیَاءَ أَمَرَ بِهَا . قُلْتُ : فَأُبَلِّغُهُمْ عَنْکَ وَأَقُولُ عَنِّی مَا قُلْتَ لِی وَغَیْرَ الَّذِی قُلْتَ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، إِنَّ الْمُصْلِحَ لَیْسَ بِکَذَّابٍ ، إِنَّمَا هُوَ الصُّلْحُ لَیْسَ بِکَذِبٍ» .

92 بَابٌ فِی إِحْیَاءِ الْمُؤْمِنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی ، عَنْ سَمَاعَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : « مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَمَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النّاسَ جَمِیعا » ؟ قَالَ :«مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلی هُدًی فَکَأَنَّمَا أَحْیَاهَا ، وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًی إِلی ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا» .

.

92 . باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن اسماعیل ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «وَلا تَجْعَلُوا اللّهَ عُرْضَةً لِاَیْمانِکُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَیْنَ النّاسِ» (1) . که آن حضرت فرمود :«چون خوانده شوی که در میان دو کس اصلاح کنی ، مگو که سوگند یاد نموده ام که این فعل را نکنم» . و ترجمه آیه بنابر آن چه در این حدیث است این است که : «و مگردانید خدا را مانع از برای سوگندهای خویش از برای آنکه نیکی کنید ، و بپرهیزید و اصلاح نمایید در میان مردمان» (2) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن محبوب ، از معاویه بن وهب یا معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : آن حضرت فرمود که :«از جانب من چنین و چنین برسان» در باب چیزی چند که به آنها امر فرموده بود . عرض کردم که : از جانب تو به ایشان برسانم و از جانب خود بگویم آن چه را که به من فرمودی و غیر آن چیزی که فرمودی؟ (3) فرمود : «آری . به درستی که مصلح به دروغ منسوب نمی شود» (4) .

92 . باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن (5)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : چیست معنی قول خدای عز و جل : «مَنْ قَتَلَ نَفْسَا بِغَیْرِ نَفْسٍ... (6) فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعا وَمَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَی النّاسَ جَمیعا» (7) . و ترجمه آن ، چنان که در قرآن است ، این است که :«هر که بکشد تنی را بی آنکه تنی را کشته باشد (که قصاص بر او لازم آمده باشد ، یا بی آنکه فسادی کرده باشد در زمین ، از شرک و راهزنی و زنا در بعضی از صور و لواطه و غیر آن از اسباب کشتن) ، پس گویا که همه مردمان را کشته است . و هر که تنی را زنده گرداند (یعنی سبب بقای حیات آن شود ، به عفو از قصاص یا رهانیدن از مهلکان) ، پس گویا که همه مردمان را زنده گردانیده و سبب زندگی ایشان شده» . و حضرت فرمود که : «هر که نفْسی را از ضلالت بیرون آورد به سوی هدایت ، گویا که آن را زنده ساخته ، و هر که آن را بیرون برد از هدایت به سوی ضلالت ، گویا که آن را کشته است» .

.

1- .بقره، 224.
2- .یعنی آن جناب و سوگند خوردن به او را اسباب منع مگردانید از اموری که بر آنها سوگند یاد کرده اید که عبارت است از : نیکی و پرهیزگاری و اصلاح میان مردمان . و آیه احتمال وجوه و معانی دیگر دارد ، ولیکن آن چه مذکور شد ظاهرتر است . (مترجم)
3- .. یعنی از پیش خود نیز برآن بیفزایم؟
4- .و در بعضی از نسخ ها این زیادتی نیز هست که ، جز این نیست که آن صلح است و دروغ نیست . و دور نیست که این نسخه بدل باشد که با مُبْدل، هر دو، نوشته شده باشد . (مترجم)
5- .. یعنی سبب و باعث حیات و زندگانی او شدن . (مترجم)
6- .. و در قرآن بعد از لفظ «نَفْسٍ» ، «أَوْ فَسادٍ فِی الْاَرْض» مذکور است . و در بعضی از نسخ کافی نیز موجود است ، ولیکن در اکثر نسخ مفقود است . (مترجم)
7- .مائده، 32.

عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی کِتَابِهِ : « وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النّاسَ جَمِیعاً » ؟ قَالَ :«مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ» . قُلْتُ : فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَی هُدًی؟ قَالَ : «ذَاکَ تَأْوِیلُهَا الْأَعْظَمُ» . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنَیْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنْ أَبَانٍ ، مِثْلَهُ .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْقَمَّاطِ ، عَنْ حُمْرَانَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَسْأَلُکَ أَصْلَحَکَ اللَّهُ؟ فَقَالَ :«نَعَمْ» فَقُلْتُ : کُنْتُ عَلَی حَالٍ وَأَنَا الْیَوْمَ عَلَی حَالٍ أُخْرَی ، کُنْتُ أَدْخُلُ الْأَرْضَ ، فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَالِاثْنَیْنِ وَالْمَرْأَةَ ، فَیُنْقِذُ اللَّهُ مَنْ شَاءَ ، وَأَنَا الْیَوْمَ لَا أَدْعُو أَحَداً . فَقَالَ : «وَ مَا عَلَیْکَ أَنْ تُخَلِّیَ بَیْنَ النَّاسِ وَبَیْنَ رَبِّهِمْ ، فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ یُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَهٍ إِلَی نُورٍ أَخْرَجَهُ». ثُمَّ قَالَ : «وَ لَا عَلَیْکَ إِنْ آنَسْتَ مِنْ أَحَدٍ خَیْراً أَنْ تَنْبِذَ إِلَیْهِ الشَّیْءَ نَبْذاً». قُلْتُ : أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النّاسَ جَمِیعا » . قَالَ : «مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ». ثُمَّ سَکَتَ ، ثُمَّ قَالَ : «تَأْوِیلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَهُ» .

.

از او ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از فضیل بن یسار روایت است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : چیست معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می فرماید : «وَمَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَی النّاسَ جَمیعا» ؟ حضرت فرمود :«یعنی از سوختن و غرق شدن او را نگاه دارد» . عرض کردم که : هر که او را از ضلالت بیرون برد به سوی هدایت؟ حضرت فرمود که : «این تأویل اعظم آیه است که از هر تأویلی بزرگ تر است» . محمد بن یحیی ، از احمد و عبداللّه پسران محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابان مثل این را روایت کرده است .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن خالد ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از ابوخالد قمّاط ، از حمران روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : خدا تو را به اصلاح آورد! آیا از تو سؤال کنم؟ فرمود :«آری» . عرض کردم که : پیش از این بر حالی بودم و من امروز بر حالی دیگرم . پیش از این داخل زمینی می شدم ، پس یک مرد و دو مرد و زن را به سوی تشیّع می خواندم ، و خدا هر که را می خواست ، می رهانید و از هلاکت نجات می بخشید ، و من امروز کسی را دعوت نمی کنم . فرمود که : «بر تو حرجی و باکی نیست که میان مردم و پروردگار ایشان وا گذاری و به ایشان کار نداشته باشی؛زیرا که هر که خدا اراده فرماید که او را بیرون برد از ظلمت و تاریکی ضلالت ، به سوی نور و روشنی هدایت ، او را بیرون می برد» . بعد از آن فرمود که : «باکی بر تو نیست اگر خوبی را از کسی مشاهده کنی و اثر خیری در او ببینی که چیز اندکی به سوی او اندازی» (یعنی گوشه ای از ادله حقّه را به او بنمایی و در این باب استقصا نکنی) . عرض کردم که : مرا خبر ده از قول خدای عز و جل : «وَمَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّمّا أَحْیَی النّاسَ جَمیعا» (1) فرمود : «یعنی او را از سوختن یا غرق شدن نجات دهد» . بعد از آن خاموش شد . پس فرمود که : «تأویل اعظم آن ، این است که آن را بخواند و آن نفس او را اجابت کند» .

.

1- .مائده، 32.

93 بَابٌ فِی الدُّعَاءِ لِلْأَهْلِ إِلَی الْاءِیمَانِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ لِی أَهْلَ بَیْتٍ وَهُمْ یَسْمَعُونَ مِنِّی ، أَ فَأَدْعُوهُمْ إِلی هذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ :«نَعَمْ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ : « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُواْ أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَهُ » » .

94 بَابٌ فِی تَرْکِ دُعَاءِ النَّاسِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ کُلَیْبِ بْنِ مُعَاوِیَهَ الصَّیْدَاوِیِّ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِیَّاکُمْ وَالنَّاسَ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً ، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَهً ، فَتَرَکَهُ وَهُوَ یَجُولُ لِذلِکَ وَیَطْلُبُهُ». ثُمَّ قَالَ : «لَوْ أَنَّکُمْ إِذَا کَلَّمْتُمُ النَّاسَ ، قُلْتُمْ : ذَهَبْنَا حَیْثُ ذَهَبَ اللّهُ ، وَاخْتَرْنَا مَنِ اخْتَارَ اللّهُ ، اخْتَارَ اللّهُ مُحَمَّداً ، وَاخْتَرْنَا آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ» .

.

93 . باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان

94 . باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان

93 . باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمانمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از عبداللّه بن مسکان ، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مرا خاندانی هست و ایشان از من می شنوند و سخن مرا قبول می کنند ، آیا ایشان را به سوی این امر یعنی تشیّع بخوانم؟ فرمود :«آری؛ زیرا که خدای عز و جل در کتاب خویش می فرماید که : «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَالحِجارَهُ» (1) ؛ یعنی : ای کسانی که ایمان آورده اید! نگاه دارید نفس های خود را به فعل طاعات و ترک معاصی ، و نگاه دارید خاندان خویش را از زنان و فرزندان و خادمان به واسطه تعلیم واجبات ، از آتشی که آتش گیرای آن مردمان و سنگ گوگرد است» .

94 . باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمانعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از کلیب بن معاویه صیداوی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«بپرهیزید از مردمان و از ایشان و دعوت ایشان دوری کنید؛ زیرا ، چون خدای عز و جل چیزی را نسبت به بنده ای اراده فرماید ، در دلش نشانه ای را پدید آورد . پس او را چنان گرداند که به جهت آن جولان زَنَد و بگردد و آن را طلب کند» . بعد از آن فرمود : «کاش چون شما با مردم تکلّم می کردید ، می گفتید : رفتیم در آنجا که خدا رفته؛ یعنی مذهبی داریم که خدای تعالی آن را قرار داده ، و برگزیدیم کسی را که خدا او را برگزیده . خدا محمد را برگزیده و ما آل محمد را برگزیدیم صلّی اللّه علیه و علیهم اجمعین » .

.

1- .تحریم، 6.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ أَبِى إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ ثَابِتٍ أَبِى سَعِيدٍ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا ثَابِتُ ، مَا لَكُمْ وَلِلنَّاسِ ؟ كُفُّوا عَنِ النَّاسِ ، وَ لَا تَدْعُوا أَحَداً إِلى أَمْرِكُمْ ؛ فَوَ اللّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ وَأَهْلَ الْأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلى أَنْ يُضِلُّوا عَبْداً يُرِيدُ اللّهُ هُدَاهُ ، مَا اسْتَطَاعُوا ؛ كُفُّوا عَنِ النَّاسِ ، وَلَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ : أَخِى وَابْنُ عَمِّى وَجَارِى ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً طَيَّبَ رُوحَهُ ، فَلَا يَسْمَعُ بِمَعْرُوفٍ إِلَا عَرَفَهُ ، وَلَا بِمُنْكَرٍ إِلَا أَنْكَرَهُ ، ثُمَّ يَقْذِفُ اللّهُ فِى قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ» .

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : نَدْعُو النَّاسَ إِلى هذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ :«يَا فُضَيْلُ ، إِنَّ اللّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً ، أَمَرَ مَلَكاً ، فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ حَتّى أَدْخَلَهُ فِى هذَا الْأَمْرِ طَائِعاً أَوْ كَارِهاً» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ هذَا لِلّهِ ، وَلَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ ؛ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلّهِ فَهُوَ لِلّهِ ، وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ ، وَلَا تُخَاصِمُوا بِدِينِكُمُ النَّاسَ ؛ فَإِنَّ الْمُخَاصَمَةَ مَمْرَضَةٌ لِلْقَلْبِ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله : « إِنَّکَ لا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَلكِنَّ اللّهَ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ » وَقَالَ : « أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النّاسَ حَتّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ » ذَرُوا النَّاسَ ؛ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ ، وَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَلِىٍّ عليه السلام وَلَا سَوَاءٌ ، وَإِنِّى سَمِعْتُ أَبِى يَقُولُ : إِذَا كَتَبَ اللّهُ عَلى عَبْدٍ أَنْ يُدْخِلَهُ فِى هذَا الْأَمْرِ ، كَانَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّيْرِ إِلى وَكْرِهِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ قَوْماً لِلْحَقِّ ؛ فَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ ، قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ ؛ وَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْبَاطِلِ ، أَنْكَرَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ ؛ وَخَلَقَ قَوْماً لِغَيْرِ ذلِکَ ، فَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ ، أَنْكَرَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ ؛ وَإِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْبَاطِلِ ، قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَهُ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل ، از ابواسماعیل سرّاج ، از ابن مسکان ، از ثابت یعنی ابوسعید روایت است کرده است که : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«ای ثابت! شما را با مردمان چه کار است؟» . (1)

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از محمد بن مروان ، از فضیل روایت کرده است... تا آخر روایت که در آخر باب مذکور ، مذکور شد .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از پدرش روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«کار خویش را از برای خدا و رضای او قرار دهید» تا آخر آن چه در آن باب گذشت ، مگر آنکه در اینجا زیادتی است که در آنجا نبود؛زیرا که در آنجا مذکور است که : «مردم را وا گذارید؛زیرا که مردم از مردم گرفتند و شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتید» . و در اینجا است که : «شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از علی علیه السلام گرفتید و این دو ، برابر نیستند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عثمان بن عیسی ، از ابن اذینه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل گروهی را از برای حقّ آفریده؛ پس هرگاه دری از حق به ایشان بگذرد که به چیزی از آن برخورند ، دل های ایشان آن را قبول کند و هر چند که آن را نشناسند . و چون چیز باطلی به ایشان بگذرد ، دل های ایشان آن را انکار کند و هر چند که آن را نشناسند . و گروهی را از برای غیر حقّ یعنی باطل آفریده؛ پس هرگاه بابی از حقّ به ایشان بگذرد ، دل های ایشان آن را انکار کند و هر چند که آن را نشناسند . و چون بابی از باطل به ایشان بگذرد ، دل های ایشان آن را قبول کند و هر چند که آن را نشناسند» .

.

1- .تا آخر آن چه در باب بیان آنکه هدایت از جانب خدای تعالی است ، مذکور شد ، با اختلافی در سند . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً ، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً مِنْ نُورٍ ، فَأَضَاءَ لَهَا سَمْعُهُ وَقَلْبُهُ حَتّٰی یَکُونَ أَحْرَصَ عَلٰی مَا فِی أَیْدِیکُمْ مِنْکُمْ ؛ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً ، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً سَوْدَاءَ ، فَأَظْلَمَ لَهَا سَمْعُهُ وَقَلْبُهُ». ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْایَةَ : « فَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِءسْلامِ وَمَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ » .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً ، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً بَیْضَاءَ ، وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ ، وَوَکَّلَ بِهِ مَلَکاً یُسَدِّدُهُ ؛ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً ، نَکَتَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَةً سَوْدَاءَ ، وَسَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ ، وَوَکَّلَ بِهِ شَیْطَاناً یُضِلُّهُ» .

95 بَابُ أَنَّ اللّٰهَ إِنَّمَا یُعْطِی الدِّینَ مَنْ یُحِبُّهُمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«یَا أَبَا الصَّخْرِ ، إِنَّ اللّٰهَ یُعْطِی الدُّنْیَا مَنْ یُحِبُّ وَ یُبْغِضُ ، وَلَا یُعْطِی هذَا الْأَمْرَ إِلَا صَفْوَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ ؛ أَنْتُمْ وَاللّٰهِ عَلی دِینِی وَدِینِ آبَائِی إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ ، لَا أَعْنِی عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ ، وَلَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَإِنْ کَانَ هؤُلَاءِ عَلی دِینِ هؤُلَاءِ» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ ، عَنْ مَالِکِ بْنِ أَعْیَنَ الْجُهَنِیِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ :«یَا مَالِکُ ، إِنَّ اللّٰهَ یُعْطِی الدُّنْیَا مَنْ یُحِبُّ وَیُبْغِضُ ، وَلَا یُعْطِی دِینَهُ إِلَا مَنْ یُحِبُّ» .

.

95 . باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی فرماید ، مگر به کسی که او را دوست دارد

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبدالحمید بن ابی العلاء ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون خدای عز و جل خیر و خوبی را نسبت به بنده ای اراده فرماید ، در دلش نقطه و نشانه ای را از نور پدید آورد که گوش و دلش به جهت آن روشن شود ، تا آنکه به حدّی رسد که حریص تر گردد از شما بر آن چه در دست های شما است . و چون بدی را نسبت به بنده ای اراده نماید ، در دلش نقطه و نشانه سیاهی را پدید آورد که به جهت آن گوش و دلش تاریک گردد» . و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که : «فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ وَمَنْ یُرِدْ أَنْ یُضَلَّهَ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقا حَرَجا کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّمآءِ» (1) و ترجمه آن در باب مذکور در نظیر این حدیث بیان شد .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن حمران ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای تعالی هرگاه خوبی را به بنده ای اراده کند ...» تا آخر آن چه در آن باب ذکر شد ، با اختلافی در سند . (2)

95 . باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی فرماید ، مگر به کسی که او را دوست داردمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از حمزه بن حمران ، از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«ای ابوالصّخر! به درستی که خدای تعالی دنیا را عطا می فرماید به کسی که دوست می دارد و به کسی که دشمن می دارد ، و این امر را که عبارت است از تشیّع ، به کسی عطا نمی فرماید ، مگر آنکه برگزیده آن جناب باشد از خلقش . به خدا سوگند که شما بر دین من و دین پدران من ابراهیم و اسماعیل اید . و مقصود من از پدران خویش ، حضرت علی بن الحسین و حضرت محمد بن علی نیست ، و هر چند که این گروه بر دین این جماعت باشند» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از عاصم بن حمید ، از مالک بن اعین جهنی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«ای مالک! به درستی که خدا

دنیا را عطا می کند به آنکه دوست می دارد و به آنکه دشمن می دارد ، و دین خویش را عطا نمی فرماید ، مگر به کسی که دوست می دارد» .

.

1- .أنعام، 125.
2- .و در آنجا مذکور است که در دلش نشانه ای را از نور پدید آورد و در اینجا مذکور است که در دلش نشانه سفیدی را پدید آورد . و در اینجا آیه ای که در حدیث سابق است مذکور نیست و در آنجا مذکور است و تفاوتی غیر از این ندارند . و اگر کلینی رضی الله عنه این دو باب را یک باب می نمود و این همه احادیث را مکرّر نمی فرمود بهتر بود . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ مُعَلَّى ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ وَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ ، عَنْ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ هذِهِ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللّٰهُ الْبَرَّ وَالْفَاجِرَ ، وَلَا يُعْطِی الْاِءِيمَانَ إِلَا صَفْوَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ أَبِی سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُيَسِّرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«إِنَّ الدُّنْيَا يُعْطِيهَا اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَحَبَّ وَمَنْ أَبْغَضَ ، وَإِنَّ الْاِءِيمَانَ لَا يُعْطِيهِ إِلَا مَنْ أَحَبَّهُ» .

96 بَابُ سَلَامَهِ الدِّينِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَوَقاهُ اللّٰهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا » فَقَالَ :«أَمَا لَقَدْ بَسَطُوا عَلَيْهِ وَقَتَلُوهُ ، وَلكِنْ أَ تَدْرُونَ مَا وَقَاهُ؟ وَقَاهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِی دِينِهِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنْ أَبِی جَمِيلَةَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«كَانَ فِی وَصِيَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ : اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَی اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ، وَنُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلی مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَفَاقَهٍ ، فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّهٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ ، وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَهٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ ؛ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ ، وَالْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينَهُ، أَلَا وَإِنَّهُ لَا فَقْرَ بَعْدَ الْجَنَّهِ ، أَلَا وَإِنَّهُ لَا غِنی بَعْدَ النَّارِ ، لَا يُفَكُّ أَسِيرُهَا ، وَلَا يَبْرَأُ ضَرِيرُهَا» .

.

از او ، از معلّی ، از وشّاء ، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی ، از عمر بن حنظله ، از حمزه بن حمران ، از حمران ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدا این دنیا را به نیکوکار و نابکار می دهد ، و ایمان را عطا نمی فرماید ، مگر به برگزیده خود از خلق خود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از ابوسلیمان ، از میسّر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که خدای عز و جل دنیا را می دهد به آن که دوست دارد و آنکه دشمن دارد . و به درستی که ایمان را عطا نمی فرماید ، مگر آنکه دوست دارد» .

96 . باب در بیان سلامت و رستگاری دینمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از ایّوب بن حرّ ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا» (1) که آن حضرت فرمود :«آگاه باشید که بر او ستم کردند و او را کشتند ، ولیکن آیا می دانید که خدا او را از چه نگاه داشت؟ او را از آنکه فرعون و قومش او را در دینی که داشت گمراه کنند و امر دینش را فاسد گردانند» . و ترجمه آیه این است که : «پس خدا حزقیل ، مؤمن آل فرعون ، را نگاه داشت از بدی های آن چه مکر کرده بودند و اندیشه های ناخوش که درباره او برده بودند» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«در وصیّت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه به اصحاب خویش این بود که : بدانید که قرآن باعث هدایت است در شب و روز . نور است از برای شب تار (که عبارت است از دل نادان یا دل تیره تباری[با]مشقّت و حاجتمندی) که می تابد بر آن چه واقع باشد از سختی و احتیاج . پس هرگاه بلیّه و مصیبتی وارد شود که دفع آن به مال ممکن باشد ، مال های خویش را پیش دارید و آن را بلاگردان جان های خویش گردانید . و چون نازله ای فرود آید که دفع آن به مال ممکن نباشد ، جان های خویش را پیش دارید و آنها را بلاگردان دین و کیش خویش سازید . و بدانید که هالک کسی است که دینش هلاک و

نابود شده باشد ، و غارت زده آن است که دینش به غارت رفته باشد . و بدانید و آگاه باشید ! که هیچ درویشی نیست بعد از بهشت و استحقاق آن ، و هیچ بی نیازی نیست بعد از دوزخ و مستوجب شدن آن؛ چرا که ، بندی و اسیرِ آن رها نگردد ، و بیمار نزار آن بِه نشود» .

.

1- .غافر، 45.

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«سَلَامَةُ الدِّینِ وَصِحَّةُ الْبَدَنِ خَیْرٌ مِنَ الْمَالِ ؛ وَالْمَالُ زِینَةٌ مِنْ زِینَهِ الدُّنْیَا حَسَنَهٌ» . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رِبْعِیٍّ ، عَنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، مِثْلَهُ .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، قَالَ : کَانَ رَجُلٌ یَدْخُلُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَغَبَرَ زَمَانا لَا یَحُجُّ ، فَدَخَلَ عَلَیْهِ بَعْضُ مَعَارِفِهِ ، فَقَالَ لَهُ :«فُلَانٌ مَا فَعَلَ؟» قَالَ : فَجَعَلَ یُضَجِّعُ الْکَلَامَ یَظُنُّ أَنَّهُ إِنَّمَا یَعْنِی الْمَیْسَرَهَ وَالدُّنْیَا ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «کَیْفَ دِینُهُ؟» فَقَالَ : کَمَا تُحِبُّ ، فَقَالَ : «هُوَ وَاللّهِ الْغِنی» .

97 بَابُ التَّقِیَّهِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَغَیْرِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا » قَالَ :«بِمَا صَبَرُوا عَلَی التَّقِیَّهِ» ، « وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ » قَالَ : «الْحَسَنَهُ : التَّقِیَّهُ ، وَالسَّیِّئَهُ : الْاِذَاعَهُ» .

.

علی ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ربّعی بن عبداللّه ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سلامتی دین و صحّت بدن از مال بهتر است ، و مال ، زینت و آرایشی است از آرایش های نیکوی دنیا» . محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان ، از حمّاد ، از ربعی ، از فضیل ، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از یونس بن یعقوب ، از بعضی از اصحاب خویش که گفت : مردی بود از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام که پیوسته بر آن حضرت داخل می شد و شرف ملازمت و سعادت خدمت آن حضرت را در می یافت . پس مدّتی مکث کرد که به حج نمی رفت . بعضی از آشنایان او بر حضرت داخل شد ، فرمود که :«فلانی چه کرد و امرش چه وضع شد؟» راوی می گوید که : آن مرد شروع کرد که سخن را ناتمام ادا می کرد و تمجمج می نمود (و آهسته آهسته جواب مجمل می داد) چرا که ، گمان می نمود که مقصود آن حضرت احوال گرفتن از توانگری و دنیای آن مرد است با آنکه او فقیر و بی چیز شده بود . حضرت چون چنین دید ، فرمود که : «دینش چگونه است؟» عرض کرد : چنان است که تو می خواهی و دوست می داری . فرمود : «به خدا سوگند که بی نیازی همین است» .

97 . باب در بیان تقیّه (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم و غیر او ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در قول خدای عز و جل : «أُولئِکَ یُؤتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا» (2) که آن حضرت فرمود :«یعنی آن چه صبر کردند بر تقیّه» . «وَیَدْرَؤُنَ بِالحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ» (3) فرمود که : «حسنه ، تقیّه است و سیّئه ، آشکار و فاش کردن» . و ترجمه آن این است که : «و دفع می کنند به سخن یا خصلت نیکو ، سخن یا خصلت بد را» . و ترجمه باقی گذشت .

.

1- .و تقیّه ، فعیله است از وقایت ، به معنی نگاه داشتن ، و تاء آن بدل است از واو . و تقیّه رفتار کردن است در ظاهر به چیزی که مخالف از آن راضی باشد و ثمره آن نگاه داشتن نفس و حفظ خون است . (مترجم)
2- .قصص، 54. آنان به خاطر صبرشان دو بار پاداش می گیرند .
3- .قصص، 54.

اِبْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عُمَرَ اَلْأَعْجَمِیِّ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«یَا أَبَا عُمَرَ ، إِنَّ تِسْعَهَ أَعْشَارِ الدِّینِ فِی التَّقِیَّهِ ، وَلَا دِینَ لِمَنْ لَا تَقِیَّهَ لَهُ ، وَالتَّقِیَّهُ فِی کُلِّ شَیْءٍ إِلَا فِی اَلنَّبِیذِ وَالْمَسْحِ عَلَی الْخُفَّیْنِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی ، عَنْ سَمَاعَهَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«اَلتَّقِیَّهُ مِنْ دِینِ اللّٰهِ» قُلْتُ : مِنْ دِینِ اللّٰهِ؟ قَالَ : «إِی وَاللّٰهِ ، مِنْ دِینِ اللّٰهِ ؛ وَلَقَدْ قَالَ یُوسُفُ : « أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ » وَاللّٰهِ مَا کَانُوا سَرَقُوا شَیْئاً ؛ وَلَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ : « إِنِّی سَقِیمٌ » وَاللّٰهِ مَا کَانَ سَقِیما» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَالْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ جَمِیعاً ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ أَبِی اَلْعَلَاءِ ، عَنْ حَبِیبِ بْنِ بِشْرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«سَمِعْتُ أَبِی علیه السلام یَقُولُ : لَا وَاللّٰهِ ، مَا عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ شَیْءٌ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنَ التَّقِیَّهِ ؛ یَا حَبِیبُ ، إِنَّهُ مَنْ کَانَتْ لَهُ تَقِیَّهٌ رَفَعَهُ اللّٰهُ ؛ یَا حَبِیبُ ، مَنْ لَمْ تَکُنْ لَهُ تَقِیَّهٌ وَضَعَهُ اللّٰهُ ؛ یَا حَبِیبُ ، إِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِی هُدْنَهٍ ، فَلَوْ قَدْ کَانَ ذلِکَ ، کَانَ هذَا» .

.

ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از ابوعمرو اعجمی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«ای ابوعمرو! به درستی که نُه عُشر[= نُه دهم]دین در تقیّه است . و هر که تقیّه نمی کند ، دین ندارد . و تقیّه در هر چیزی می باشد ، مگر در نبیذ که شراب خرما است و در مسح کردن بر مُوزه ها» (1) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از ابوبصیر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«تقیّه از دین خدا است» . عرض کردم که : از دین خدا است؟ فرمود : «آری ، واللّه از دین خدا است . و هر آینه یوسف گفت که : «أَیَّتُهَا العِیرُ اِنَّکُمْ لَسارِقُونَ» (2) ؛ یعنی : پس ندا کرد نداکننده ای از ملازمان یوسف به امر او و گفت که : ای کاروانیان! به درستی که شما هر آینه دزدانید» . و حضرت فرمود : «به خدا سوگند که ایشان چیزی ندزدیده بودند . وابراهیم گفت که : «اِنّی سَقیمٌ» (3) ؛ یعنی من بیمارم و به خدا سوگند که بیمار نبود» .

محمد بن یحیی روایت کرده است ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و هر دو ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از حسین بن ابی العلاء ، از حبیب بن بشر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«از پدرم شنیدم که می فرمود : نه ، به خدا سوگند که بر روی زمین چیزی نیست که دوست تر باشد از تقیّه . ای حبیب! به درستی که هر که را تقیّه بود ، خدای تعالی او را بلند گردانید . ای حبیب! هر که را تقیّه نبود ، خدا او را پست گردانید . ای حبیب! به درستی که مردمان در صلح اند (یعنی مادامی که در صلح اند ، تقیّه برطرف نمی شود ، و چون به خروج حضرت قائم علیه السلام صلح برطرف شود ، تقیّه برطرف خواهد شد . و به سوی این مطلب اشاره فرمود که می فرماید که :) پس اگر آن باشد ، این خواهد بود» .

.

1- .موزه ، یعنی چکمه و در اینجا مقصود مسح بر کفشی است که روی پا را گرفته باشد .
2- .یوسف، 70.

3- .صافات، 89.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ ، عَنْ جَابِرٍ الْمَکْفُوفِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«اتَّقُوا عَلی دِینِکُمْ ، فَاحْجُبُوهُ بِالتَّقِیَّهِ ، فَإِنَّهُ لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا تَقِیَّهَ لَهُ ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِی النَّاسِ کَالنَّحْلِ فِی الطَّیْرِ ؛ لَوْ أَنَّ الطَّیْرَ تَعْلَمُ مَا فِی أَجْوَافِ النَّحْلِ ، مَا بَقِیَ مِنْهَا شَیْءٌ إِلَا أَکَلَتْهُ ؛ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ عَلِمُوا مَا فِی أَجْوَافِکُمْ أَنَّکُمْ تُحِبُّونَّا أَهْلَ الْبَیْتِ لَأَکَلُوکُمْ بِأَلْسِنَتِهِمْ ، وَلَنَحَلُوکُمْ فِی السِّرِّ وَالْعَلَانِیَهِ ؛ رَحِمَ اللّٰهُ عَبْداً مِنْکُمْ کَانَ عَلی وَلَایَتِنَا» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ حَرِیزٍ ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَلَا السَّیِّئَهُ » قَالَ :«الْحَسَنَهُ : التَّقِیَّهُ ، وَالسَّیِّئَهُ : الْإِذَاعَهُ». وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : « ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ (السَّیِّئَهَ) » قَالَ : «الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ : التَّقِیَّهُ ، « فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ » » .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عَمْرٍو الْکِنَانِیِّ ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«یَا أَبَا عَمْرٍو ، أَ رَأَیْتَکَ لَوْ حَدَّثْتُکَ بِحَدِیثٍ ، أَوْ أَفْتَیْتُکَ بِفُتْیَا ، ثُمَّ جِئْتَنِی بَعْدَ ذلِکَ ، فَسَأَلْتَنِی عَنْهُ ، فَأَخْبَرْتُکَ بِخِلَافِ مَا کُنْتُ أَخْبَرْتُکَ ، أَوْ أَفْتَیْتُکَ بِخِلَافِ ذلِکَ بِأَیِّهِمَا کُنْتَ تَأْخُذُ؟» قُلْتُ : بِأَحْدَثِهِمَا ، وَأَدَعُ الْاخَرَ . فَقَالَ : «قَدْ أَصَبْتَ یَا أَبَا عَمْرٍو ، أَبَی اللّٰهُ إِلَا أَنْ یُعْبَدَ سِرّاً ، أَمَا وَاللّٰهِ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذلِکَ إِنَّهُ لَخَیْرٌ لِی وَلَکُمْ ، وَ أَبَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَنَا وَلَکُمْ فِی دِینِهِ إِلَا التَّقِیَّهَ» .

.

ابوعلی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبّاس بن عامر ، از جابر مکفوف ، از عبداللّه بن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بر دین خویش بپرهیزد و آن را به پرده تقیّه بپوشید؛ زیرا که هر که تقیّه نمی کند ، ایمان ندارد . جز این نیست که شما در میان مردمان چون مگس عسلید در میان پرندگان . اگر پرندگان بدانند که چه چیز در اندران های مگس های عسل است ، چیزی از آنها نمی ماند ، مگر آنکه آن را می خوردند . و اگر مردم می دانستند که در اندران های شما چیست و می دانستند که شما ما اهل بیت را دوست می دارید ، هر آینه شما را به زبان های خویش می خوردند و در نهان و آشکار شما را دشنام می دادند و منع می کردند . خدا رحمت کند بنده ای را از شما که بر ولایت و دوستی ما باشد !» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از آنکه او را خبر داده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل «وَلا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَلا السَّیِّئَهُ» (1) که فرمود :«حسنه ، تقیّه است و سیّئه ، فاش و آشکارا کردن» . و در قول آن جناب عز و جل : «اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ» (2) السَّیِّئَه فرمود که : «اَلَّتی هِیَ أَحْسَنُ» تقیّه است . «فَاِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ» » 3 .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابوعمرو کنانی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«ای ابوعمرو! و مرا خبر ده که اگر تو را به چیزی خبر دهم یا به فتوایی تو را فتوی دهم ، بعد از آن به نزد من آیی و مرا از آن سؤال کنی ، پس تو را خبر دهم به خلاف آن چه در پیش ، تو را خبر داده بودم ، یا تو را فتوی دهم به خلاف آن ، به کدام یک از آنها عمل می کنی؟» عرض کردم که : به تازه تر از آنها عمل می کنم و دیگری را وا می گذارم . فرمود که : «ای ابوعمرو! درست یافته ای . خدا ابا فرموده ، مگر از آنکه پرستیده شود در نهانی (یعنی در زمان دولت باطل) . بدان! به خدا سوگند که اگر شما این چنین کنید ، از برای من و شما هر دو بهتر است ، و خدای عز و جل از برای ما و شما در دین خویش از غیر تقیّه ابا فرموده است» .

.

1- .فصّلت، 34.
2- .فصّلت، 34. ترجمه آیه در باب صبر گذشت و در آنجا مذکور شد که در قرآن ، بعد از «احسن» لفظ «سیّئه» نیست . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِيِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةُ أَحَدٍ تَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْكَهْفِ إِنْ كَانُوا لَيَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ ، وَيَشُدُّونَ الزَّنَانِيرَ ، فَأَعْطَاهُمُ اللّٰهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ وَاقِدٍ اللَّحَّامِ ، قَالَ : اسْتَقْبَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِى طَرِيقٍ ، فَأَعْرَضْتُ عَنْهُ بِوَجْهِى ، وَمَضَيْتُ ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ ذلِكَ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنِّى لَأَلْقَاكَ ، فَأُصْرِفُ وَجْهِى كَرَاهَةَ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ ؟ فَقَالَ لِى :«رَحِمَكَ اللّٰهُ ، وَلكِنَّ رَجُلاً لَقِيَنِى أَمْسِ فِى مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا ، فَقَالَ : عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ، مَا أَحْسَنَ وَلَا أَجْمَلَ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ ، قَالَ : قِيلَ لِأَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : إِنَّ النَّاسَ يَرْوُونَ أَنَّ عَلِيّا عليه السلام قَالَ عَلى مِنْبَرِ الْكُوفَهِ :«أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلى سَبِّى ، فَسُبُّونِى ، ثُمَّ تُدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَهِ مِنِّى ، فَلَا تَبَرَّؤُوا مِنِّى»؟ فَقَالَ : «مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلى عَلِيٍّ عليه السلام !» ثُمَّ قَالَ : «إِنَّمَا قَالَ : إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلى سَبِّى ، فَسُبُّونِى ، ثُمَّ سَتُدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَهِ مِنِّى ، وَإِنِّى لَعَلى دِينِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَلَمْ يَقُلْ : لَا تَبَرَّؤُوا مِنِّى». فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ : أَ رَأَيْتَ ، إِنِ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَ الْبَرَاءَهِ؟ فَقَالَ : «وَ اللّٰهِ ، مَا ذلِكَ عَلَيْهِ وَمَا لَهُ إِلَا مَا مَضى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ ، حَيْثُ أَكْرَهَهُ أَهْلُ مَكَّهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمَانِ ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ : «إِلَا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمانِ» فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عِنْدَهَا : يَا عَمَّارُ ، إِنْ عَادُوا فَعُدْ ؛ فَقَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عُذْرَكَ ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا» .

.

از او ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی ، از درست واسطی روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«تقیّه کسی به تقیّه اصحاب کهف نرسید . به درستی که ایشان در اعیاد حاضر می شدند و زنّارها را بر کمر می بستند ، و به این سبب خدا ایشان را دو مرتبه مزد عطا فرمود» .

از او ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی بن فضّال ، از حمّاد بن واقد لحّام روایت است که گفت : در راهی رو به امام جعفر صادق علیه السلام رفتم . پس روی خود را از آن حضرت گردانیدم و درگذشتم . بعد از آن ، در هنگامی که بر آن حضرت داخل شدم عرض کردم که : فدای تو گردم! من تو را ملاقات می کنم و روی خود را می گردانم ، به جهت ناخوش داشتن از آنکه رنجی بر تو وارد آورم . پس به من فرمود که :«خدا تو را رحمت کند! لیکن دیروز در فلان موضع مردی [مرا] ملاقات کرد و گفت : عَلَیْکَ السَّلمُ یا أباعَبْدِ اللّهِ ؛ یعنی : ای پدر عبداللّه ! همه سلام ها بر تو باد . و آن مرد درست نگفت و خوب نکرد» .

علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد که : مردم روایت می کنند که علی علیه السلام بر بالای منبر مسجد کوفه فرمود که : ای گروه مردمان! به درستی که زود باشد که شما خوانده شوید به سوی دشنام دادن به من ، پس مرا دشنام دهید . بعد از آن خوانده شوید به سوی بیزاری از من ، پس از من بیزار مشوید . حضرت صادق علیه السلام فرمود :«چه بسیار است دروغ گفتن مردم بر علی علیه السلام » . بعد از آن فرمود : «جز این نیست که علی علیه السلام فرمود : به درستی که زود باشد که شما خوانده شوید به سوی دشنام دادن به من ، پس مرا دشنام دهید . بعد از آن خوانده شوید به سوی بیزاری از من ، و به درستی که من بر دین محمدم . و نفرمود که : از من بیزار مشوید» . پس سائل به حضرت عرض کرد که : مرا خبر ده که اگر کشتن را اختیار کند و بیزاری نجوید چه صورت دارد؟ «فرمود : به خدا سوگند که این کشته شدن بر او واجب نیست و او را روا نیست ، مگر آن چه عمّار بن یاسر بر آن گذشت و به آن رفتار کرد ، در وقتی که اهل مکّه او را جبر کردند بر کفر و دلش آرمیده بود به ایمان . پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که : «اِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْاِیمانِ» (1) و پیغمبر صلی الله علیه و آله

در نزد نزول این آیه به عمّار فرمود که : ای عمّار! اگر ایشان برگردند ، تو نیز برگرد؛ زیرا که خدای عز و جل عذر (2) تو را فرو فرستاد و تو را امر فرموده که : برگردی اگر ایشان برگردند» (یعنی کفر را اظهار کنی اگر تو را جبر کنند) .

.

1- .نحل، 106. مگر کسی که اجبار شود ، در حالی که دلش آرمیده به ایمان است .
2- .و عذر به ضمّ عین و سکون ذال ، سبب گناه گفتن است ، و به معنی محو کردن بدی نیز آمده است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ هِشَامٍ الْكِنْدِيِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلاً يُعَيِّرُونَّا بِهِ ؛ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوْءِ يُعَيَّرُ وَالِدُهُ بِعَمَلِهِ ، كُونُوا لِمَنِ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زَيْناً ، وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنا ، صَلُّوا فِى عَشَائِرِهِمْ ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ ، وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ ، وَلَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلى شَىْءٍ مِنَ الْخَيْرِ ، فَأَنْتُمْ أَوْلى بِهِ مِنْهُمْ ، وَاللّهِ مَا عُبِدَ اللّهُ بِشَىْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبْ ءِ». قُلْتُ : وَمَا الْخَبْ ءُ؟ قَالَ : «التَّقِيَّهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْقِيَامِ لِلْوُلَاهِ ، فَقَالَ :«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : التَّقِيَّهُ مِنْ دِينِى وَدِينِ آبَائِى ، وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّهَ لَهُ» .

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«التَّقِيَّهُ فِى كُلِّ ضَرُورَهٍ ، وَصَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ» .

عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبِى عليه السلام يَقُولُ : وَأَىُّ شَىْءٍ أَقَرُّ لِعَيْنِى مِنَ التَّقِيَّهِ؟ إِنَّ التَّقِيَّهَ جُنَّهُ الْمُؤْمِنِ» .

عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَا مُنِعَ مِيثَمٌ رَحِمَهُ اللّهُ مِنَ التَّقِيَّهِ ، فَوَ اللّهِ لَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هذِهِ الْايَهَ نَزَلَتْ فِى عَمَّارٍ وَأَصْحَابِهِ : « إِلَا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاءِيمانِ » » .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از هشام کندی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بپرهیزید از آنکه کاری بکنید که ما به آن سرزنش شویم؛زیرا که فرزند بد ، پدرش به کردار او سرزنش می شود . و از برای کسی که به سوی او منقطع شده اید و از همه کس بریده و به او پیوسته اید زینت باشید و بر او عیب مباشید . و در قبیله های ایشان یا خودتان بنابر اختلاف نسخ کافی صله و پیوند نمایید و بیماران ایشان را عیادت کنید و در جنازه های ایشان حاضر شوید . و باید که شما را پیشی نگیرند به سوی چیزی از خوبی؛زیرا که شما به خوبی از ایشان سزاوارترید . و به خدا سوگند که خدا پرستیده نشد به چیزی که در نزد او از خَباء دوست تر باشد» . عرض کردم که : خَباء چیست؟ فرمود : «تقیّه» . (1)

از او ، از احمد بن محمد ، از معمّر بن خلّاد روایت است که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از برای خاستن به جهت تعظیم و ایمان؟ فرمود که :«جدّم حضرت ابوجعفر صلی الله علیه و آله فرمود که : تقیّه از دین من و دین پدران من است . و هر که را تقیّه نیست ، ایمان نیست» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از ربعی ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«تقیّه در هر ضرورتی هست ، و صاحب ضرورت به آن داناتر است در هنگامی که بر او فرود می آید» .

علی ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از محمد بن مروان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پدرم می فرمود که : هیچ چیز بیش از تقیّه چشم را روشن نمی گرداند . به درستی که تقیّه سپر مؤمن است» .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل ، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«چه چیز میثم را از تقیّه منع کرد؟ پس به خدا سوگند که می دانست که این آیه در قصّه عمّار و یارانش فرود آمد . «اِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْاِیمانِ» » . (2)

.

1- .و خَبْاءِ به فتح خاء و سکون باء به معنی پنهان و پنهان کردن است . (مترجم)
2- .نحل، 106. مگر کسی که اجبار شود ، در حالی که دلش آرمیده به ایمان است .

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ شُعَيْبٍ الْحَدَّادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحْقَنَ بِهَا الدَّمُ ، فَإِذَا بَلَغَ الدَّمَ فَلَيْسَ تَقِيَّةٌ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كُلَّمَا تَقَارَبَ هذَا الْأَمْرُ ، كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِیِّ وَمُعَمَّرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَزُرَارَهَ ، قَالُوا : سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ :«التَّقِيَّهُ فِی كُلِّ شَیْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللّهُ لَهُ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«التَّقِيَّهُ تُرْسُ اللّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَهَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَّانِيَّهِ ، وَخَالِفُوهُمْ بِالْجَوَّانِيَّهِ ، إِذَا كَانَتِ الْإِمْرَهُ صِبْيَانِيَّهَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَسَدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَطَاءٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ أَخِذَا ، فَقِيلَ لَهُمَا : ابْرَءَا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ الصَّلَاهُ وَالسَّلَامُ ، فَبَرِئَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا ، وَأَبَى الْاخَرُ ، فَخُلِّیَ سَبِيلُ الَّذِی بَرِئَ ، وَقُتِلَ الْاخَرُ؟ فَقَالَ :«أَمَّا الَّذِی بَرِئَ فَرَجُلٌ فَقِيهٌ فِی دِينِهِ ، وَأَمَّا الَّذِی لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّهِ» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از شعیب حدّاد ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«تقیّه قرار داده نشد ، مگر از برای آنکه خون محفوظ باشد و از ریختن باز داشته شود . پس چون کار به خون رسد ، تقیّه نیست» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر چه این امر یعنی ظهور حضرت قائم علیه السلام نزدیک شود ، تقیّه سخت تر باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از اسماعیل جعفی و معمّر بن یحیی بن سام و محمد بن مسلم و زراره روایت کرده است که گفتند : شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«تقیّه در هر چیزی است که فرزند آدم به سوی آن ناچار شود . به حقیقت که خدا آن را از برایش حلال گردانید» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابن مسکان ، از حریز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت فرمود که :تقیّه سپر خدا است در میان او و خلقش .

حسین بن محمد ، از معلیّ بن محمد ، از محمد بن جمهور ، از احمد بن حمزه ، از حسین بن مختار ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«با مردمان در ظاهر آمیزش کنید و در باطن با ایشان مخالفت نمایید؛ چون امارت و حکومت به روش کارهای کودکان و بچه بازی باشد» (که صاحب آن چون کودکانِ شاغل به لهو و لعب و فتنه و باطل باشد) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن عیسی از زکریّا مؤمن ، از عبداللّه بن اسد ، از عبداللّه بن عطا روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : دو کس از اهل کوفه را گرفتند و به ایشان گفتند که : از امیرالمؤمنین بیزار شوید . پس یکی از آنها بیزار شد و دیگری ابا کرد . و آنکه بیزار شده بود دست از او برداشتند و دیگری را کشتند . فرمود که :«امّا آنکه بیزار شده مردی است در دین

خویش دانشمند ، و امّا آنکه بیزار نشده مردی است که به سوی بهشت شتافته» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«احْذَرُوا عَوَاقِبَ الْعَثَرَاتِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«التَّقِیَّهُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ ، وَ التَّقِیَّهُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ ، وَلَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا تَقِیَّهَ لَهُ ؛ إِنَّ الْعَبْدَ لَیَقَعُ إِلَیْهِ الْحَدِیثُ مِنْ حَدِیثِنَا ، فَیَدِینُ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فِیمَا بَیْنَهُ وَبَیْنَهُ ، فَیَکُونُ لَهُ عِزّا فِی الدُّنْیَا ، وَنُورا فِی الْاخِرَهِ ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَیَقَعُ إِلَیْهِ الْحَدِیثُ مِنْ حَدِیثِنَا ، فَیُذِیعُهُ ، فَیَکُونُ لَهُ ذُلّا فِی الدُّنْیَا ، وَیَنْزِعُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذلِکَ النُّورَ مِنْهُ» .

98 بَابُ الْکِتْمَانِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«وَدِدْتُ وَاللّهِ أَنِّی افْتَدَیْتُ خَصْلَتَیْنِ فِی الشِّیعَهِ لَنَا بِبَعْضِ لَحْمِ سَاعِدِی : النَّزَقَ ، وَقِلَّهَ الْکِتْمَانِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ زَیْدٍ الشَّحَّامِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أُمِرَ النَّاسُ بِخَصْلَتَیْنِ ، فَضَیَّعُوهُمَا ، فَصَارُوا مِنْهُمَا عَلی غَیْرِ شَیْءٍ : الصَّبْرِ ، وَالْکِتْمَانِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا سُلَیْمَانُ ، إِنَّکُمْ عَلی دِینٍ مَنْ کَتَمَهُ أَعَزَّهُ اللّهُ ، وَمَنْ أَذَاعَهُ أَذَلَّهُ اللّهُ» .

.

98 . باب در بیان کتمان و پوشیدن راز

علی بن ابراهیم ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن صالح روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«از عاقبت لغزش ها حذر کنید» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از محمد بن اسماعیل ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از عبداللّه بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«تقیّه سپر مؤمن است . و تقیّه حرزگاه و جای استوار مؤمن است . و کسی که تقیّه ندارد ، ایمان ندارد . و به درستی که بنده ای حدیثی از احادیث ما به سوی او واقع می شود و آن را می شنود ، پس به آن حدیث دینداری می کند و خدای عز و جل را می پرستد در میان خود و خدا ، و همان باعث عزّتش در دنیا و نور در آخرت می گردد . و به درستی که بنده ای هست که حدیثی از احادیث ما به سوی او واقع می شود ، پس آن را آشکار می کند ، و همان باعث خواری او می شود در دنیا و خدای عز و جل آن نور را از او بر می کَند» .

98 . باب در بیان کتمان و پوشیدن رازمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«به خدا سوگند که دوست می دارم که دو خصلت را که در میان شیعیان ما است فدا دهم به بعضی از گوشت بازوهای خویش : یکی سبکی ، و دیگری کمیِ کتمان» .

از او ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان ، از ابواسامه زید شحّام روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«مردم به دو خصلت مأمور شدند و آنها را ضائع کردند ، و چنان شدند که چیزی از آنها را ندارند : یکی صبر است ، و دیگری کتمان» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از یونس بن عمّار ، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای سلیمان ! به درستی که شما بر دینی هستید که هر که آن را کتمان کند ، خدا او را عزیز گرداند . و هر که آن را آشکار کند ، خدا او را خوار و بی مقدار سازد» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : دَخَلْنَا عَلَيْهِ جَمَاعَةً ، فَقُلْنَا : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ، إِنَّا نُرِيدُ الْعِرَاقَ ، فَأَوْصِنَا ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«لِيُقَوِّ شَدِيدُكُمْ ضَعِيفَكُمْ ، وَلْيَعُدْ غَنِيُّكُمْ عَلى فَقِيرِكُمْ ، وَلَا تَبُثُّوا سِرَّنَا ، وَلَا تُذِيعُوا أَمْرَنَا ، وَإِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ ، فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِداً أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللّهِ ، فَخُذُوا بِهِ ، وَإِلَا فَقِفُوا عِنْدَهُ ، ثُمَّ رُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتّى يَسْتَبِينَ لَكُمْ ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمُنْتَظِرَ لِهذَا الْأَمْرِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ ؛ وَمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَنَا ، فَخَرَجَ مَعَهُ ، فَقَتَلَ عَدُوَّنَا ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ عِشْرِينَ شَهِيداً ؛ وَمَنْ قُتِلَ مَعَ قَائِمِنَا ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسَهٍ وَعِشْرِينَ شَهِيدا» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّهُ لَيْسَ مِن احْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّصْدِيقُ لَهُ وَ الْقَبُولُ فَقَطُّ ؛ مِن احْتِمَالِ أَمْرِنَا سَتْرُهُ وَصِيَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ ، فَأَقْرِئْهُمُ السَّلَامَ ، وَقُلْ لَهُمْ : رَحِمَ اللّهُ عَبْداً اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلى نَفْسِهِ ، حَدِّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ ، وَاسْتُرُوا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ». ثُمَّ قَالَ : «وَ اللّهِ ، مَا النَّاصِبُ لَنَا حَرْباً بِأَشَدَّ عَلَيْنَا مَؤُونَةً مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُ، فَإِذَا عَرَفْتُمْ مِنْ عَبْدٍ إِذَاعَةً ، فَامْشُوا إِلَيْهِ وَرُدُّوهُ عَنْهَا ، فَإِنْ قَبِلَ مِنْكُمْ ، وَإِلَا فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِمَنْ يُثَقِّلُ عَلَيْهِ وَيَسْمَعُ مِنْهُ ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ يَطْلُبُ الْحَاجَةَ ، فَيَلْطُفُ فِيهَا حَتّى تُقْضى لَهُ ، فَالْطُفُوا فِى حَاجَتِى كَمَا تَلْطُفُونَ فِى حَوَائِجِكُمْ ، فَإِنْ هُوَ قَبِلَ مِنْكُمْ ، وَإِلَا فَادْفِنُوا كَلَامَهُ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ ، وَلَا تَقُولُوا : إِنَّهُ يَقُولُ وَيَقُولُ ؛ فَإِنَّ ذلِكَ يُحْمَلُ عَلَىَّ وَعَلَيْكُمْ ؛ أَمَا وَاللّهِ لَوْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ مَا أَقُولُ ، لَأَقْرَرْتُ أَنَّكُمْ أَصْحَابِى ، هذَا أَبُو حَنِيفَةَ لَهُ أَصْحَابٌ ، وَهذَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ لَهُ أَصْحَابٌ ، وَأَنَا امْرُؤٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ وَلَدَنِى رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَعَلِمْتُ كِتَابَ اللّهِ ، وَفِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَىْءٍ : بَدْءِ الْخَلْقِ ، وَأَمْرِ السَّمَاءِ ، وَأَمْرِ الْأَرْضِ ، وَأَمْرِ الْأَوَّلِينَ ، وَأَمْرِ الْاخِرِينَ ، وَأَمْرِ مَا كَانَ ، وَأَمْرِ مَا يَكُونُ ، كَأَنِّى أَنْظُرُ إِلى ذلِكَ نُصْبَ عَيْنِى» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن بکیر ، از مردی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : ما جماعتی بودیم که بر آن حضرت داخل شدیم و عرض کردیم که : یابن رسول اللّه ! ما اراده عراق داریم ، پس ما را وصیّت کن . حضرت باقر علیه السلام فرمود که :«باید قویّ شما ضعیف شما را تقویت دهد ، و مال دار شما فقیر شما را یاری و اعانت کند . و سرّ ما را فاش مکنید و امر ما را آشکار منمایید . و چون از جانب ما حدیثی برسد و بر آن یک گواه یا دو گواه از کتاب خدا بیابید ، آن را بگیرید و به آن عمل کنید ، و اگر نه ، در نزد آن بایستید . بعد از آن ، آن را به سوی ما برگردانید تا از برای شما ظاهر شود . و بدانید که آنکه این امر را انتظار می کشد ، از برایش مثل اجر کسی است که روزه دار باشد و به عبادت قیام نماید . و هر که قائم ما را دریابد و با آن حضرت به جنگ بیرون رود و دشمن ما را بکشد ، از برایش مثل ثواب بیست شهید باشد . و هر که با قائم ما کشته شود ، او را مثل ثواب بیست و پنج شهید خواهد بود» .

از او ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از عبدالاعلی روایت است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که برداشتن امر ما تصدیق کردن و قبول نمودن آن به تنهایی نیست؛ بلکه از جمله برداشتن امر ما ، پوشیدن و نگاه داشتن آن است از کسی که اهل آن نباشد . و چون چنین کسی را دیدی ، سلام مرا به ایشان برسان و به ایشان بگو که : خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خویش بکشاند . و ایشان را حدیث کنید به چیزی که می شناسند ، و آن چه را که انکار دارند ، از ایشان بپوشید» . بعد از آن فرمود : «به خدا سوگند که آنکه جنگ را از برای ما برپا می کند ، مؤنت[=رنج] و شدّتش بر ما سخت تر نیست از کسی که بر ما سخن می گوید به چیزی که ما ناخوش داریم ، پس هر گاه آشکار کردن را از بنده ای بشناسید ، به سوی او دوید و او را از آن برگردانید؛ پس اگر از شما قبول کند ، نعم الاتّفاق ، و اگر نه ، این را بر او بار کنید و به گردنش بگذارید ، به واسطه کسی که بر او گران است و در نزد او عظمتی دارد و از او می شنود و سخنش را قبول می کند؛ پس به درستی که مردی از شما حاجتی می طلبد و خواهان آن می شود و در آن دقّت می کند ، تا آنکه از برایش دوا می شود؛ پس در حاجت من دقّت کنید ، چنان که در حاجت های خویش دقّت می کنید؛ پس اگر آن کس از شما بپذیرد ، نعم المطلوب ، و اگر نه ،، سخن او را در زیر

پای های خویش در زیر خاک کنید و پیوسته مگویید که می گوید ، و سخن او را نقل مکنید؛ چه آن باعث شهرتش می شود؛ پس به درستی که نقل و شهرت آن بر من و شما بار می شود و باعث این می شود که بر ما حمله کنند . و بدانید به خدا سوگند که اگر شما می گفتید آن چه من می گویم ، هر آینه اقرار و اعتراف می نمودم که شما اصحاب منید . اینک ابوحنیفه است که او را اصحابی چندند . و اینک حسن بصری است که او را اصحابی چندند . و من مردی از قریشم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله متولّد شده ام و از آن حضرت به وجود آمده ام و کتاب خدا را دانسته ام . و در آن بیان هر چیزی هست از ابتدای آفرینش و امر آسمان و امر زمین و امر پیشینیان و امر پسینیان و امر آن چه بوده و آن چه خواهد بود ، که گویا به سوی آنها می نگرم و همه در برابر چشم من است» . (1)

.

1- .حاصل مراد آنکه حضرت می فرماید که : اگر شما تقیّه کنید و آن چه نباید بگویید ، نگویید و آن چه نشاید بکنید ، نکنید ، نباید که من ، شما را از خود سلب کنم و اقرار نکنم که شما اصحاب منید ؛ زیرا که ابوحنیفه و حسن بصری اصحاب دارند و نجابت و زادگی [= نژاد و نسب]و علمی که من دارم ایشان ندارند ، ولیکن چون به خلاف تقیّه رفتار می کنید ، ناچار باید که شما را اصحاب خود نشمارم و انکار کنم . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ ، عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ لِی :«مَا زَالَ سِرُّنَا مَکْتُوما حَتّی صَارَ فِی یَدَیْ وُلْدِ کَیْسَانَ ، فَتَحَدَّثُوا بِهِ فِی الطَّرِیقِ وَقُرَی السَّوَادِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ :«وَ اللّهِ ، إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِی إِلَیَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَکْتَمُهُمْ لِحَدِیثِنَا ، وَإِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِی حَالًا وَأَمْقَتَهُمْ لَلَّذِی إِذَا سَمِعَ الْحَدِیثَ یُنْسَبُ إِلَیْنَا وَیُرْوی عَنَّا ، فَلَمْ یَقْبَلْهُ ، اشْمَأَزَّ مِنْهُ وَجَحَدَهُ ، وَکَفَّرَ مَنْ دَانَ بِهِ ، وَهُوَ لَا یَدْرِی لَعَلَّ الْحَدِیثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ ، وَإِلَیْنَا أُسْنِدَ ، فَیَکُونَ بِذلِکَ خَارِجا مِنْ وَلَایَتِنَا» .

.

از او، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از ربیع بن محمد مسلی ، از عبداللّه بن سلیمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : حضرت به من فرمود که :«پیوسته راز ما پوشیده بود ، تا آنکه در دست فرزندان کیسان افتاد ، پس در کوچه و راه و دهات و شهر به آن حدیث کردند» .

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از ابوعبیده حذّاء روایت است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به خدا سوگند که دوست ترین اصحاب من در نزد من ، پارساترین ایشان و دانشمندترین ایشان است ، و آن است که حدیث ما را از همه ایشان بیشتر کتمان کند . و بدحال ترین ایشان در نزد من و کسی که او را از همه ایشان زشت تر می دارم ، کسی است که چون حدیث را بشنود که به ما نسبت داده می شود و از ما روایت می شود ، آن را قبول نکند و از آن درهم گرفته شود و آن را انکار نماید ، و کسی را که به آن اعتقاد کرده تکفیر کند و به کفر نسبت دهد ، با آنکه او نمی داند ، شاید که آن حدیث از نزد ما باشد و به سوی ما سند باشد ، و به این سبب از دوستی ما بیرون نباشد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ يَحْيى ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ مُعَلّى بْنِ خُنَيْسٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا مُعَلّى ، اكْتُمْ أَمْرَنَا ، وَلَا تُذِعْهُ ، فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا وَلَمْ يُذِعْهُ ، أَعَزَّهُ اللّهُ بِهِ فِى الدُّنْيَا ، وَجَعَلَهُ نُوراً بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِى الْاخِرَهِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّهِ ؛ يَا مُعَلّى ، مَنْ أَذَاعَ أَمْرَنَا وَلَمْ يَكْتُمْهُ ، أَذَلَّهُ اللّهُ بِهِ فِى الدُّنْيَا ، وَنَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنِ عَيْنَيْهِ فِى الْاخِرَهِ ، وَجَعَلَهُ ظُلْمَهً تَقُودُهُ إِلَى النَّارِ ؛ يَا مُعَلّى ، إِنَّ التَّقِيَّهَ مِنْ دِينِى وَدِينِ آبَائِى ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّهَ لَهُ ، يَا مُعَلّى ، إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِى السِّرِّ ، كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِى الْعَلَانِيَهِ ؛ يَا مُعَلّى ، إِنَّ الْمُذِيعَ لِأَمْرِنَا كَالْجَاحِدِ لَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَمَّارٍ ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَخْبَرْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ أَحَداً؟» قُلْتُ : لَا ، إِلَا سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ ، قَالَ : «أَحْسَنْتَ ، أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ الشَّاعِرِ : فَلَا يَعْدُوَنْ سِرِّى وَسِرُّكَ ثَالِثاًأَلَا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ اثْنَيْنِ شَائِعٌ؟» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنْ مَسْأَلَهٍ ، فَأَبى وَأَمْسَكَ ، ثُمَّ قَالَ :«لَوْ أَعْطَيْنَاكُمْ كُلَّ مَا تُرِيدُونَ كَانَ شَرّا لَكُمْ ، وَأَخِذَ بِرَقَبَهِ صَاحِبِ هذَا الْأَمْرِ . قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : وَلَايَهُ اللّهِ أَسَرَّهَا إِلى جَبْرَئِيلَ عليه السلَام ، وَأَسَرَّهَا جَبْرَئِيلُ إِلى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَأَسَرَّهَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله إِلى عَلِيٍّ عليه السلام ، وَأَسَرَّهَا عَلِيٌّ عليه السلام إِلى مَنْ شَاءَ اللّهُ ، ثُمَّ أَنْتُمْ تُذِيعُونَ ذلِكَ ، مَنِ الَّذِى أَمْسَكَ حَرْفاً سَمِعَهُ؟ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : فِى حِكْمَهِ آلِ دَاوُدَ : يَنْبَغِى لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَكُونَ مَالِكا لِنَفْسِهِ ، مُقْبِلاً عَلى شَأْنِهِ ، عَارِفا بِأَهْلِ زَمَانِهِ ، فَاتَّقُوا اللّهَ ، وَلَا تُذِيعُوا حَدِيثَنَا ، فَلَوْلَا أَنَّ اللّهَ يُدَافِعُ عَنْ أَوْلِيَائِهِ ، وَيَنْتَقِمُ لِأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ . أَ مَا رَأَيْتَ مَا صَنَعَ اللّهُ بِآلِ بَرْمَكَ ، وَمَا انْتَقَمَ اللّهُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، وَ قَدْ كَانَ بَنُو الْأَشْعَثِ عَلى خَطَرٍ عَظِيمٍ ، فَدَفَعَ اللّهُ عَنْهُمْ بِوَلَايَتِهِمْ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، وَ أَنْتُمْ بِالْعِرَاقِ تَرَوْنَ أَعْمَالَ هؤُلَاءِ الْفَرَاعِنَهِ ، وَمَا أَمْهَلَ اللّهُ لَهُمْ ، فَعَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللّهِ ، وَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الدُّنْيَا ، وَلَا تَغْتَرُّوا بِمَنْ قَدْ أُمْهِلَ لَهُ ، فَكَأَنَّ الْأَمْرَ قَدْ وَصَلَ إِلَيْكُمْ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از عبداللّه بن یحیی ، از حریز ، از معلّی بن خنیس که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای معلّی! امر ما را کتمان کن و آن را آشکار مکن؛زیرا که هر که امر ما را کتمان کند و آن را آشکار نکند ، خدا او را در دنیا به آن عزیز گرداند ، و در آخرت آن را نوری گرداند در میان دو چشمش که او را بکشاند به سوی بهشت . ای معلّی! هر که امر ما را آشکار کند و آن را پوشیده ندارد ، خدا در دنیا او را به آن خوار و بی مقدار گرداند ، و در آخرت نور را از میان دو چشمش بر کند و آن را ظلمتی گرداند که او را بکشاند به سوی آتش دوزخ . ای معلّی! به درستی که تقیّه از دین من و دین پدران من است . و هر که تقیّه ندارد دین ندارد . ای معلّی! به درستی که خدای عز و جل دوست می دارد که در نهانی پرستیده شود ، چنان که دوست می دارد که در آشکار پرستیده شود . ای معلّی! به درستی که آن که امر ما را آشکار کند ، چون کسی است که آن را انکار کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی ، از مروان بن مسلم ، از عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«آیا کسی را خبر دادی به آن چه من تو را به آن خبر دادم؟» عرض کردم که : کسی را خبر ندادم ، مگر سلیمان بن خالد که او را به آن خبر دادم . حضرت فرمود که : «خوب کردی . آیا گفته شاعر را نشنیده ای که می گوید : فَلا یَعْدُوَنْ سِرّی وَسِرُّکَ ثالِثاأَلَا کُلُّ سِرٍّ جاوَزَ اثْنَیْنِ شائِعٌ یعنی : پس باید که راز من و راز تو درنگذرد به کسی که سیم [= سوم] من و تو باشد . آگاه باش! که هر رازی که از دو کس درگذرد شایع و فاش خواهد شد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت : ابوالحسن ، حضرت امام رضا علیه السلام ، را از مسئله ای سؤال کردم و حضرت از جواب آن ابا و امتناع فرمود . بعد از آن فرمود که :«اگر هر چه خواسته باشید به شما عطا کنیم ، از برای شما بد باشد و گردن صاحب این امر را بیشتر خواهد گرفت . حضرت باقر علیه السلام فرمود که : خدا ولایت خود را پنهان به جبرئیل رسانید و جبرئیل علیه السلام آن را پنهان به محمد صلی الله علیه و آله رسانید و محمد صلی الله علیه و آله آن را پنهان به علی علیه السلام رسانید و علی علیه

السلام آن را پنهان به کسی که خدا خواست رسانید . بعد از آن شما آن را فاش و آشکار می کنید . کیست آن که یک حرف را که شنیده نگاه داشته باشد؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود که : در حکمت آل داود است که سزاوار است مسلمان را که مالک نفس خویش باشد و اختیار از دستش نرود ، و روآورده باشد به حال و کار خویش ، و به مردم روزگار خود عارف باشد . پس از خدا بپرهیزید و حدیث ما را آشکار مکنید ، که اگر نه این بود که خدا باز می دارد فتنه مخالفان را از دوستان خویش ، و انتقام می کشد از برای ایشان از دشمنان خویش ، هر آینه معلوم می شد که چه اتّفاق می افتاد . آیا ندیدی که خدا با آل برمک چه کرد؟ و ندیدی که از برای پدرم حضرت موسی علیه السلام چه انتقام کشید؟ و به تحقیق که فرزندان اشعث بر خطر و بلای عظیمی بودند که به هلاکت نزدیک گردیده بودند؛ پس خدا آن خطر را از ایشان دفع کرد ، به واسطه دوستی ایشان با حضرت ابوالحسن علیه السلام . و شما در عراق عمل های این گروه متکبّران را می بینید ، و می بینید که خدا ایشان را مهلت داده است؛ پس بر شما باد که از خدا پرهیز کنید و دنیا شما را گول نزند ، و به آن کس که خدا او را مهلت داده فریفته مشوید؛ پس گویا که امر ما (که ظهور حضرت قائم علیه السلام است ، یا امر هلاکت ایشان) ، به شما رسیده و عن قریب واقع خواهد شد» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُبَانٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله : طُوبى لِعَبْدٍ نُوَمَهِ عَرَفَهُ اللَّهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ ، أُولئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدى ، وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ ، يَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَهٍ مُظْلِمَهٍ ، لَيْسُوا بِالْمَذَايِيعِ الْبُذُرِ ، وَلَا بِالْجُفَاهِ الْمُرَائِينَ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَصْبَهَانِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : طُوبى لِكُلِّ عَبْدٍ نُوَمَهٍ لَا يُؤْبَهُ لَهُ ، يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ ، يَعْرِفُهُ اللَّهُ مِنْهُ بِرِضْوَانٍ ، أُولئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدى ، تَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَهٍ مُظْلِمَهٍ ، وَيُفْتَحُ لَهُمْ بَابُ كُلِّ رَحْمَهٍ ، لَيْسُوا بِالْبُذُرِ الْمَذَايِيعِ ، وَلَا الْجُفَاهِ الْمُرَائِينَ». وَ قَالَ : «قُولُوا الْخَيْرَ ؛ تُعْرَفُوا بِهِ ، وَاعْمَلُوا الْخَيْرَ ؛ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ ، وَلَا تَكُونُوا عُجُلاً مَذَايِيعَ ؛ فَإِنَّ خِيَارَكُمُ الَّذِينَ إِذَا نُظِرَ إِلَيْهِمْ ذُكِرَ اللَّهُ ، وَشِرَارَكُمُ الْمَشَّاؤُونَ بِالنَّمِيمَهِ ، الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّهِ ، الْمُبْتَغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعَايِبَ» .

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از عمر بن ابان ، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خوشا حال بنده مؤمن بی نام و نشانی که خدا او را شناخته و مردم او را نشناخته اند . این گروه ، چراغ های راه هدایت و چشم های علم اند که هر فتنه تاری از ایشان منکشف می شود ، و اسرار را آشکارا نمی سازند و آنها را در میان مردم پراکنده و فاش نمی کنند ، و جفاکار و ریاکننده نیستند» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابوالحسن اصبهانی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : خوشا حال هر بنده بی نام و نشانی که به او هیچ اعتنا نشود . و فرومایه و بی قدر باشد که مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند ، و خدا او را به خشنودی از او شناسد . این گروه ، چراغ های راه هدایت اند که هر فتنه تاری از ایشان منکشف می گردد و در هر رحمتی از برای ایشان گشوده می شود ، و اسرار را در میان مردم پراکنده و فاش نمی کنند و آنها را آشکار نمی سازند ، و جفاکار و ریاکننده نیستند» . و فرمود که : «سخن خوب بگویید تا به آن معروف و مشهور شوید . و نیکی کنید تا از اهل آن باشید . و شتابندگان در کار و فاش کنندگان اسرار مباشید؛ زیرا که نیکان و برگزیدگان شما آنانند که چون به سوی ایشان نظر شود ، خدا به یاد آید . و بَدان شما آنانند که بسیار می روند به سخن چینی در میان مردم ، و در میانه دوستان جدایی می افکنند ، و از برای بی گناهان عیب ها می جویند» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ ، وَالْزَمُوا بُيُوتَكُمْ ؛ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُكُمْ أَمْرٌ تُخَصُّونَ بِهِ أَبَدا ، وَلَا تَزَالُ الزَّيْدِيَّهُ لَكُمْ وِقَاءً أَبَداً» .

عَنْهُ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ ، قَالَ :«إِنْ كَانَ فِى يَدِكَ هذِهِ شَىْءٌ ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَعْلَمَ هذِهِ ، فَافْعَلْ». قَالَ : وَكَانَ عِنْدَهُ إِنْسَانٌ ، فَتَذَاكَرُوا الْاءِذَاعَهَ ، فَقَالَ : «احْفَظْ لِسَانَکَ ؛ تُعَزَّ ، وَلَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِ رَقَبَتِکَ ؛ فَتَذِلَّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أَمْرَنَا مَسْتُورٌ مُقَنَّعٌ بِالْمِيثَاقِ ، فَمَنْ هَتَکَ عَلَيْنَا أَذَلَّهُ اللّهُ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى جَمِيعا ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ ، عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«نَفَسُ الْمَهْمُومِ لَنَا الْمُغْتَمِّ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ ، وَهَمُّهُ لِأَمْرِنَا عِبَادَهٌ ، وَكِتْمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِى سَبِيلِ اللّهِ». قَالَ لِى مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ : اكْتُبْ هذَا بِالذَّهَبِ ؛ فَمَا كَتَبْتَ شَيْئاً أَحْسَنَ مِنْهُ .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از آنکه او را خبر داده که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«زبان های خود را نگاه دارید و پیوسته در خانه های خود باشید و از آن بیرون میایید؛ چرا که ، هرگز امری به شما نمی رسد که شما به آن مخصوص باشید ، و پیوسته طائفه زیدیّه سپر و نگهدار شما و همیشه بلاگردان شما خواهند بود» .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود :«اگر در این دستت چیزی باشد ، اگر توانی که آن دست دیگر را باخبر نکنی ، چنان کن» . راوی می گوید که : در نزد آن حضرت جماعتی از آدمیان بودند ، پس ذکر فاش کردن اسرار را در میان آوردند . حضرت فرمود که : «زبان خود را حفظ کن تا عزیز شوی ، و مردم را از افساری که در گردن داری دست مده ، که خوار می شوی و رام می گردی ، که به هر سو که می کشندت باید رفت» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از خالد بن نجیح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که امر ما پوشیده ای است که به معجر (1) پیمان پوشانیده شده ، یا خُود (2) آهنی بر سر گذاشته . (و اوّل ظاهرتر است به قرینه ی بعد که می فرماید :) پس هر که بر ما پرده را بدرد ، خدا او را خوار و بی مقدار گرداند» .

حسین بن محمد و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده اند ، از علی بن محمد بن سعد ، از محمد بن مسلم ، از محمد بن سعید بن غزوان ، از علی بن حکم ، از عمر بن ابان ، از عیسی بن ابی منصور که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«نفس و دم زدنِ اندوه رسیده ، به جهت ستمی که به ما اهل بیت رسیده ، تسبیح است ، و اهتمامش برای امر ما ، عبادت ، و پوشیدنش راز ما را ، جهاد در راه خدا است» . راوی می گوید که : محمد بن سعید به من گفت که : این حدیث را با طلا بنویس که من چیزی را ننوشتم که از این بهتر باشد .

.

1- .معجر یعنی چارقد و روسری ، و «معجر پیمان» ترکیب مجازی و شاعرانه است .
2- .خُود ، همان کلاهخود است .

99 بَابُ الْمُؤْمِنِ وَعَلَامَاتِهِ وَصِفَاتِهِمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاهِرٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يَحْيى ، عَنْ قُثَمَ بْنِ أَبِى قَتَادَةَ الْحَرَّانِىِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَامَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : هَمَّامٌ ، وَكَانَ عَابِداً نَاسِكاً مُجْتَهِداً إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ يَخْطُبُ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، صِفْ لَنَا صِفَةَ الْمُؤْمِنِ كَأَنَّنَا نَنْظُرُ إِلَيْهِ . فَقَالَ : يَا هَمَّامُ ، الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَيِّسُ الْفَطِنُ ، بِشْرُهُ فِى وَجْهِهِ ، وَحُزْنُهُ فِى قَلْبِهِ ، أَوْسَعُ شَىْءٍ صَدْراً ، وَأَذَلُّ شَىْءٍ نَفْساً ، زَاجِرٌ عَنْ كُلِّ فَانٍ ، حَاضٌّ عَلى كُلِّ حَسَنٍ ، لَا حَقُودٌ وَلَا حَسُودٌ ، وَلَا وَثَّابٌ وَلَا سَبَّابٌ ، وَلَا عَيَّابٌ وَلَا مُغْتَابٌ ، يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ ، وَيَشْنَأُ السُّمْعَةَ ، طَوِيلُ الْغَمِّ ، بَعِيدُ الْهَمِّ ، كَثِيرُ الصَّمْتِ ، وَقُورٌ ، ذَكُورٌ ، صَبُورٌ ، شَكُورٌ ، مَغْمُومٌ بِفِكْرِهِ ، مَسْرُورٌ بِفَقْرِهِ ، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ ، لَيِّنُ الْعَرِيكَةِ ، رَصِينُ الْوَفَاءِ ، قَلِيلُ الْأَذى ، لَا مُتَأَفِّكٌ وَلَا مُتَهَتِّكٌ . إِنْ ضَحِكَ لَمْ يَخْرَقْ ، وَإِنْ غَضِبَ لَمْ يَنْزَقْ ؛ ضِحْكُهُ تَبَسُّمٌ ، وَاسْتِفْهَامُهُ تَعَلُّمٌ ، وَمُرَاجَعَتُهُ تَفَهُّمٌ ، كَثِيرٌ عِلْمُهُ ، عَظِيمٌ حِلْمُهُ ، كَثِيرُ الرَّحْمَةِ ، لَا يَبْخَلُ ، وَلَا يَعْجَلُ ، وَلَا يَضْجَرُ ، وَلَا يَبْطَرُ ، وَلَا يَحِيفُ فِى حُكْمِهِ ، وَلَا يَجُورُ فِى عِلْمِهِ ، نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ ، وَمُكَادَحَتُهُ أَحْلى مِنَ الشَّهْدِ ، لَا جَشِعٌ ، وَلَا هَلِعٌ ، وَلَا عَنِفٌ ، وَلَا صَلِفٌ ، وَلَا مُتَكَلِّفٌ ، وَلَا مُتَعَمِّقٌ ، جَمِيلُ الْمُنَازَعَةِ ، كَرِيمُ الْمُرَاجَعَةِ ، عَدْلٌ إِنْ غَضِبَ ، رَفِيقٌ إِنْ طَلَبَ ، لَا يَتَهَوَّرُ ، وَلَا يَتَهَتَّكُ ، وَلَا يَتَجَبَّرُ ، خَالِصُ الْوُدِّ ، وَثِيقُ الْعَهْدِ ، وَفِىٌّ الْعَقْدِ ، شَفِيقٌ ، وَصُولٌ ، حَلِيمٌ ، خَمُولٌ ، قَلِيلُ الْفُضُولِ ، رَاضٍ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، مُخَالِفٌ لِهَوَاهُ ، لَا يَغْلُظُ عَلى مَنْ دُونَهُ ، وَلَا يَخُوضُ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ ، نَاصِرٌ لِلدِّينِ ، مُحَامٍ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ ، كَهْفٌ لِلْمُسْلِمِينَ ، لَا يَخْرِقُ الثَّنَاءُ سَمْعَهُ ، وَلَا يَنْكِى الطَّمَعُ قَلْبَهُ ، وَلَا يَصْرِفُ اللَّعِبُ حُكْمَهُ ، وَلَا يُطْلِعُ الْجَاهِلَ عِلْمَهُ ، قَوَّالٌ ، عَمَّالٌ ، عَالِمٌ ، حَازِمٌ ، لَا بِفَحَّاشٍ ، وَلَا بِطَيَّاشٍ ، وَصُولٌ فِى غَيْرِ عُنْفٍ ، بَذُولٌ فِى غَيْرِ سَرَفٍ ، لَا بِخَتَّالٍ ، وَلَا بِغَدَّارٍ ، وَلَا يَقْتَفِى أَثَراً ، وَلَا يَحِيفُ بَشَراً ، رَفِيقٌ بِالْخَلْقِ ، سَاعٍ فِى الْأَرْضِ ، عَوْنٌ لِلضَّعِيفِ ، غَوْثٌ لِلْمَلْهُوفِ ، لَا يَهْتِكُ سِتْراً ، وَلَا يَكْشِفُ سِرّاً ، كَثِيرُ الْبَلْوى ، قَلِيلُ الشَّكْوى . إِنْ رَأى خَيْرا ذَكَرَهُ ، وَإِنْ عَايَنَ شَرّا سَتَرَهُ ، يَسْتُرُ الْعَيْبَ ، وَيَحْفَظُ الْغَيْبَ ، وَيُقِيلُ الْعَثْرَةَ ، وَيَغْفِرُ الزَّلَّةَ ، لَا يَطَّلِعُ عَلى نُصْحٍ فَيَذَرَهُ ، وَلَا يَدَعُ جِنْحَ حَيْفٍ فَيُصْلِحَهُ ، أَمِينٌ ، رَصِينٌ ، تَقِىٌّ ، نَقِىٌّ ، زَكِىٌّ ، رَضِىٌّ ، يَقْبَلُ الْعُذْرَ ، وَيُجْمِلُ الذِّكْرَ ، وَيُحْسِنُ بِالنَّاسِ الظَّنَّ ، وَيَتَّهِمُ عَلَى الْعَيْبِ نَفْسَهُ ، يُحِبُّ فِى اللَّهِ بِفِقْهٍ وَعِلْمٍ ، وَيَقْطَعُ فِى اللَّهِ بِحَزْمٍ وَعَزْمٍ ، لَا يَخْرَقُ بِهِ فَرَحٌ ، وَلَا يَطِيشُ بِهِ مَرَحٌ ، مُذَكِّرٌ لِلْعَالِمِ ، مُعَلِّمٌ لِلْجَاهِلِ ، لَا يُتَوَقَّعُ لَهُ بَائِقَةٌ ، وَلَا يُخَافُ لَهُ غَائِلَةٌ ، كُلُّ سَعْىِ أَخْلَصُ عِنْدَهُ مِنْ سَعْيِهِ ، وَكُلُّ نَفْسٍ أَصْلَحُ عِنْدَهُ مِنْ نَفْسِهِ ، عَالِمٌ بِعَيْبِهِ ، شَاغِلٌ بِغَمِّهِ ، لَا يَثِقُ بِغَيْرِ رَبِّهِ ، غَرِيبٌ ،

وَحِيدٌ ، جَرِيدٌ ، حَزِينٌ ، يُحِبُّ فِى اللّهِ ، وَيُجَاهِدُ فِى اللّهِ لِيَتَّبِعَ رِضَاهُ ، وَلَا يَنْتَقِمُ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ ، وَلَا يُوَالِى فِى سَخَطِ رَبِّهِ ، مُجَالِسٌ لِأَهْلِ الْفَقْرِ ، مُصَادِقٌ لِأَهْلِ الصِّدْقِ ، مُؤَازِرٌ لِأَهْلِ الْحَقِّ ، عَوْنٌ لِلْغَرِيبِ ، أَبٌ لِلْيَتِيمِ ، بَعْلٌ لِلْأَرْمَلَهِ ، حَفِىٌّ بِأَهْلِ الْمَسْكَنَهِ ، مَرْجُوٌّ لِكُلِّ كَرِيهَهٍ ، مَأْمُولٌ لِكُلِّ شِدَّهٍ ، هَشَّاشٌ ، بَشَّاشٌ ، لَا بِعَبَّاسٍ وَلَا بِجَسَّاسٍ ، صَلِيبٌ ، كَظَّامٌ ، بَسَّامٌ ، دَقِيقُ النَّظَرِ ، عَظِيمُ الْحَذَرِ . لَا يَجْهَلُ ، وَإِنْ جُهِلَ عَلَيْهِ يَحْلُمُ ، لَا يَبْخَلُ ، وَإِنْ بُخِلَ عَلَيْهِ صَبَرَ ، عَقَلَ فَاسْتَحْيَا ، وَقَنِعَ فَاسْتَغْنى ، حَيَاؤُهُ يَعْلُو شَهْوَتَهُ ، وَوُدُّهُ يَعْلُو حَسَدَهُ ، وَعَفْوُهُ يَعْلُو حِقْدَهُ ، لَا يَنْطِقُ بِغَيْرِ صَوَابٍ ، وَلَا يَلْبَسُ إِلَا الِاقْتِصَادَ ، مَشْيُهُ التَّوَاضُعُ ، خَاضِعٌ لِرَبِّهِ بِطَاعَتِهِ ، رَاضٍ عَنْهُ فِى كُلِّ حَالَاتِهِ ، نِيَّتُهُ خَالِصَهٌ ، أَعْمَالُهُ لَيْسَ فِيهَا غِشٌّ وَلَا خَدِيعَهٌ ، نَظَرُهُ عِبْرَهٌ ، وسُكُوتُهُ فِكْرَهٌ ، وَكَلَامُهُ حِكْمَهٌ ، مُنَاصِحا مُتَبَاذِلًا مُتَوَاخِيا ، نَاصِحٌ فِى السِّرِّ وَالْعَلَانِيَهِ ، لَا يَهْجُرُ أَخَاهُ وَلَا يَغْتَابُهُ ، وَلَا يَمْكُرُ بِهِ ، وَلَا يَأْسَفُ عَلى مَا فَاتَهُ ، وَلَا يَحْزَنُ عَلى مَا أَصَابَهُ ، وَلَا يَرْجُو مَا لَا يَجُوزُ لَهُ الرَّجَاءُ ، وَلَا يَفْشَلُ فِى الشِّدَّهِ ، وَلَا يَبْطَرُ فِى الرَّخَاءِ ، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ ، وَالْعَقْلَ بِالصَّبْرِ . تَرَاهُ بَعِيدا كَسَلُهُ ، دَائِما نَشَاطُهُ ، قَرِيبا أَمَلُهُ ، قَلِيلاً زَلَلُهُ ، مُتَوَقِّعا لِأَجَلِهِ ، خَاشِعا قَلْبُهُ ، ذَاكِرا رَبَّهُ ، قَانِعَهً نَفْسُهُ ، مَنْفِيّا جَهْلُهُ ، سَهْلاً أَمْرُهُ ، حَزِينا لِذَنْبِهِ ، مَيِّتَهً شَهْوَتُهُ ، كَظُوما غَيْظَهُ ، صَافِيا خُلُقُهُ ، آمِنا مِنْهُ جَارُهُ ، ضَعِيفا كِبْرُهُ ، قَانِعا بِالَّذِى قُدِّرَ لَهُ ، مَتِينا صَبْرُهُ ، مُحْكَماً أَمْرُهُ ، كَثِيراً ذِكْرُهُ ، يُخَالِطُ النَّاسَ لِيَعْلَمَ ، وَيَصْمُتُ لِيَسْلَمَ ، وَيَسْأَلُ لِيَفْهَمَ ، وَيَتَّجِرُ لِيَغْنَمَ ، لَا يُنْصِتُ لِلْخَبَرِ لِيَفْخَرَ بِهِ ، وَلَا يَتَكَلَّمُ لِيَتَجَبَّرَ بِهِ عَلى مَنْ سِوَاهُ ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِى عَنَاءٍ ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِى رَاحَهٍ ، أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِاخِرَتِهِ ، فَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، إِنْ بُغِىَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتّى يَكُونَ اللّهُ الَّذِى يَنْتَصِرُ لَهُ ، بُعْدُهُ مِمَّنْ تَبَاعَدَ مِنْهُ بُغْضٌ وَنَزَاهَهٌ ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَهٌ ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ تَكَبُّراً وَلَا عَظَمَهً ، وَلَا دُنُوُّهُ خَدِيعَهً وَلَا خِلَابَهً ، بَلْ يَقْتَدِى بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ ، فَهُوَ إِمَامٌ لِمَنْ بَعْدَهُ مِنْ أَهْلِ الْبِرِّ». قَالَ : «فَصَاحَ هَمَّامٌ صَيْحَهً ، ثُمَّ وَقَعَ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : أَمَا وَاللّهِ ، لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ ، وَقَالَ : هكَذَا تَصْنَعُ الْمَوْعِظَهُ الْبَالِغَهُ بِأَهْلِهَا ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ : فَمَا بَالُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ : إِنَّ لِكُلِّ أَجَلاً لَا يَعْدُوهُ ، وَسَبَباً لَا يُجَاوِزُهُ ، فَمَهْلاً لَا تُعِدْ ، فَإِنَّمَا نَفَثَ عَلى لِسَانِكَ شَيْطَانٌ» .

.

99 . باب در بیان مؤمن و علامات و صفات اومحمد بن جعفر ، از محمد بن اسماعیل ، از عبداللّه بن زاهر ، از حسن بن یحیی ، از قثم بن ابوقتاده حرّانی ، از عبداللّه بن یونس از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی که او را همام می گفتند و بسیار عبادت می نمود و به غایت پاکیزه بود و در عبادت نهایت سعی و کوشش داشت ، به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و آن حضرت خطبه می فرمود . پس عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! صفت مؤمن را از برای ما شرح و بیان کن ، به طریقی که گویا ما به سوی او نظر می کنیم و به چشم خویش او را می بینیم . حضرت علیه السلام فرمود که : ای همام ! آنکه مؤمن است در حقیقت ، صاحب زیرکی و عقل و نظافت است . شادیش در رویش نمایان ، و اندوهش در دلش پنهان . سینه اش از هر چیزی وسیع تر ، و نفسش از هر چیزی وضیع تر . منع می کند از هر چه نیست و نابود باشد ، و ترغیب می نماید بر هر چه نیکو و محمود باشد . کینه ندارد و بدخواهی نمی کند و برنمی جهد و دشنام نمی دهد ، و عیب و زشتی مردمان نجوید ، و سخن بدی در حقّ ایشان نگوید . رفعت و بزرگی را ناخوش دارد ، و سُمعه و آوازه را خوش ندارد . اندوه گذشته و آینده اش دراز و دور ، و خاموشی و سکوتش در غایت کثرت و وفور . صاحبْ وقاری است ذاکر ، و شکیبایی ورزنده و شاکر . به فکر خویش اندوهناک ، و به فقر خویش فرحناک است . در طبع و منشش آسانی و سهولت است ، و در طبیعت و آفرینشش نرمی ، نه خشونت . وفایش استوار و محکم ، و اذیّت و آزارش به مردم کم . بر کسی دروغ نمی بندد ، و پرده حرمت کسی را پاره نمی کند . اگر بخندد ، دهان از هم ندرد ، و اگر خشم گیرد ، سبکی و بی عقلی نکند . خندیدنش تبسّم و پرسیدنش تعلّم ، و بازگشتش در پرسیدن ، مقصود از آن تفهّم و فهمیدن است . علم و حلمش فراوان و بزرگوار ، و رحمت و رقّت قلبش بسیار و بی شمار . بخل نمی ورزد و در کارها نمی شتابد . دلتنگ نمی شود و به افراط شادی نمی کند . میل[به ناحق] نمی کند در حکم خویش ، و ستم نمی نماید در علم خویش . نفس ناطقه اش از سنگ هموارِ سخت ، سخت تر ، و کوشش و سعی اش در عبادت از عسل شیرین تر . نه حریصی است که پیوسته در تب و تاب باشد ، و نه بی صبری است که همیشه اوقات بی تاب باشد . درشتی نمی کند و لاف نمی زند و از خود چیزی نمی نماید که چنان نباشد ، و فرو نرود به دقّت در آن

چه محتاج به آن نباشد . منازعه و خصومتش زیبا . مراجعه و بازگشتش خوب و رعنا . از عدل و راستی نگذرد اگر غضب کند ، و از رفق و نرمی دست برندارد اگر طلب کند . بی باکانه خود را در چیزی نیفکند ، و رسوایی و تجبّر و گردنکشی نکند . محبّتش خالی از گرد و غبار ، و عهد و پیمانش محکم و استوار . به عقدی که بست وفا می نماید ، و به ناخنِ بی وفایی گره آن را نمی گشاید . مهربانی است بخشنده ، و بردباری است فرومایه بی نام و نشان . سخنِ بی مصرف و زیاد از او ناید؛ چه هرگز چیزی نگوید ، مگر آن چه به کار او آید . از خدای عز و جل خشنود و در مقام رضامندی ، و با هوا و هوس خویش در محلّ خلاف و نارضامندی است . بر آنکه از او پست تر باشد درشتی نکند . در آن چه به کارش نیاید فرو نرود . دین اسلام را یاری کننده ، و بدی را از مؤمنان نگاه دارنده ، مسلمانان را کهفی است که به او پناه برند ، و در جمیع حوادثات و بلیّات در پناه او روند . ستایش مردمان گوش او را ندرد ، و طمع از ایشان به دلش گزندی نرساند و مجروح نکند . بازی و بازی کردن ، حکمش را نگرداند ، و جاهلِ نادان بر علمش اطّلاع به هم نرساند . بسیار گوید در آن چه باید ، و بسیار کند در آن چه شاید . دانا است و آگاه . هوشیار در گاه و بی گاه . سخنش ناسزا نباشد ، و عقلش سبک نباشد . پیوسته پیوند می دهد بی آنکه درشتی کند . و همیشه بخشش می کند بی آنکه از حد درگذرد . فریفته نمی شود و بی وفایی نمی کند . و از پی اثری نمی رود و بر بشری ستم نمی کند . به آفریدگان خدا مهربان ، و در زمین کار کن و شتابان است . ضعیفِ ناتوان را یاری می دهد ، و ستمدیده بیچاره را فریادرسی می کند . پرده کسی را نمی درد ، و رازی را بروز نمی دهد . بسیار زحمت می کشد . هیچ شکایت نمی کند . اگر خیر و خوبی بیند ، آن را یاد نماید ، و اگر به چشم خویش بدی را ببیند ، آن را بپوشاند . زشتی و عیب را بسی می پوشد ، و در حفظ الغیب هر کسی می کوشد . و از سُرسُر درآمدن [لغزش و سُرخوردن] مردمان می گذرد ، و لغزش و خطا را می آمرزد و درمی گذرد . بر هیچ خیرخواهی اطّلاع به هم نرساند که آن را وا گذارد ، و پاره ای از جور و ستم را ترک نکند تا آن را به اصلاح آورد . امینی است معتمد و محلّ اعتبار ، و مهربانی است محکم و استوار . پرهیزگار پاکیزه ، و پاکی است پسندیده . عذر و بهانه را از هر بنده پذیرد ، و به نیکی یاد کند و بر کسی خُرده نگیرد . و به مردمان گمان نیک برد ، و نفس خویش را بر عیب متّهم کند . در راه خدا دوستی می کند با دانشمندی و علم ، و در راه خدا آشتی می برد با هوشیاری و عزم . شادی یا اندوه ، او را از جا به در نبرد ، و خرّمی و نشاط ، او را سبک و بی وقار نکند . دانا را به یاد آورد و پند دهد ، و نادان را بیاموزد و تعلیم دهد . هیچ سختی به جهت او انتظار نکشند (1) ، و هیچ بدی و گزندی برای او نترسند . هر سعی ای در نزد[و دیده]او از

سعی اش خالص تر ، و هر نفسی در نزد او از نفسش صالح تر است . دانا است به عیب خویش ، و مشغول است به اندوه خویش . به غیر حضرت پروردگار خویش غیر واثق ، و تنهایی است یگانه و غمگین [یا مجرّد از علایق] (2) . دوستی می کند در راه خدا ، و جهاد می کند در راه خدا ، تا آنکه خشنودی آن جناب را پیروی کند ، و از برای خود به[دست]خود از کسی انتقام نکشد . و در خشم پروردگار خویش مودّت ندارد ،(چه در جایی که رضای او نباشد اصلاً محبّت ندارد) . با اهل فقر و درویشی همنشین ، و با صاحبان صدق و راستی دوستی گزین است . با خداوندان حقّ ، مُوازِر[=پشتیبان]و یکدیگر را یاور و ناصرند . غریب دور از وطن را یاور ، و یتیم بی پدر را پدر است . شوهری است از برای بیوه زنان ، و به صاحبان درویشی به غایت مهربان . و مردم از برای دفع هر ناخوشی به او امید دارند ، و از برای دفع هر سختی و شدّتی به او امید دارند . گشاده روئی است خوش طبع و شادمان ، نه ترش رو است و نه جویای خبر مردمان . سختی (3) است که خشم خورنده است ، و مع ذلک نرم نرم خنده زننده . فکرش در غایت دقّت ، و پرهیزش در نهایت عظمت . هرگز خسَّت و بخل نکند ، و اگر بر او بخل شود صبر کند . عاقل بود و به این سبب حیا ورزید ، و قناعت نمود و صاحب نوا گردید . شرمش بر خواهشش بلند شود ، و دوستیش بر حسدش غالب گردد ، و عفوی که دارد بر کینه اش برتری جوید ، نه آنکه با کسی طریق انتقام و تلافی پوید . گویا نمی شود به غیر صواب ، و نمی پوشد ، مگر میانه باب (4) . رفتنش فروتنی (و خداوند خشوع) است ، و برای پروردگارش به طاعتش در خضوع ، خشنود است از او در همه حالاتی که دارد؛ یعنی خواه او را مقضیّ المراد (5) و خواه ناکام بدارد . نیّتش خالص و محض طاعت و تقرّب به حضرت حَبیب ، و اعمالی که از او سر می زند در آن نه غشّ است و نه فریب . نظرش در هر چیزی پند و عبرت ، و خاموشی اش اندیشه و سخنش حکمت . با هر کسی در مقام خیرخواهی و نصیحت است ، و صاحب بذل و بخشش با برادری و اخوّت . در نهان و آشکار خیرخواهی کند ، و از برادر دینی خویش دوری نکند . در حقّ او گفتاری نگوید که غیبت باشد ، و با او کرداری نکند که مکر و حیلت باشد . خشم نگیرد بر آن چه از او فوت گردیده ، و اندوهناک نشود بر آن چه به او رسیده . و آن چه را که امید داشتن آن روا نباشد ، امید ندارد ، و در سختی سستی نکند و در سستی به سر درنرود و شکر گذارد . علم را به بردباری آمیزد ، و عقل را به شکیبایی درآویزد . او را بینی که کاهلی از او دور است ، و همیشه خرّم و شادان و مسرور . آرزویش نزدیک و لغزشش قلیل ، و مرگ خویش را متوقّع و منتظر رحیل است . دلش فروافتاده و ترسنده ، و پروردگار خویش را یادکننده . نفسش قناعت نموده و جهل را از خود ربوده . امرش سهل و آسان ، و اندوهناک

است به جهت گناهان . شهوت و خواهشش مرده ، و خشم خویش را فرو خورده . خلقش پاک و بی غش و روشن و لطیف ، و همسایه اش از او ایمن و تکبّرش ضعیف . قانع است به آن چه خدا از برایش مقدّر فرموده ، و صبرش محکم یا آن را مبیّن و آشکار نموده (6) . امر و کارش استوار ، و ذکر و یادش بسیار . با مردم آمیزد تا عالم شود ، و خاموش نشیند که سالم شود . و سؤال می نماید از برای فهمیدن ، و تجارت می کند از برای سود دیدن . سکوت نمی کند [و گوش نمی سپارد] برای خیر که به آن فخر و ناز کند ، و سخن نمی گوید که به آن بر غیر خویش گردن دراز کند . نفسش از او در رنج و مشقّت ، و مردم از او در خوشی و استراحت اند . به جهت آخرتش بر نفس خویش زحمت نهاده ، و همه مردمان را از خود آسایش و راحت داده . اگر بر او ستم شود شکیبایی ورزد و صبر کند ، تا آنکه خدا کسی باشد که از برایش انتقام کشد . دوریش از آنکه از او دوری گزیده دشمنی و نزاهت ، و نزدیکیش با آنکه به او نزدیک شده نرمی و رحمت است . و چنان نیست که دوری اش تکبّر و بزرگی کردن باشد ، و نزدیکیش خدعه و مکر و به زبان فریب دادن باشد؛ بلکه اقتدا می کند به کسانی که پیش از او بوده اند از خوبان ، و او پیشوای آنانی است که بعد از او خواهند بود از نیکان» . راوی می گوید که : چون همام این کلام معجز نظام را از امام علیه السلام شنید ، فریاد برکشید و آواز سختی داد و بعد از صیحه زدن بی هوش افتاد . پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند می خورم که هر آینه بر همام از این حالت می ترسیدم» . و فرمود که : «موعظه های بلیغه و پندهای به دل رسیده ، به اهل خود که قابلیّت دارد همچنین می کند که او را بی هوش می سازد و بر زمین می زند» پس گوینده ای به آن حضرت عرض نمود که : یا امیرالمؤمنین! حال تو چیست و چه بود؟ (یعنی تو را چه می شود که در تو عمل نمی کند؟) حضرت فرمود : «به درستی که هر کس را وقتی است که از او درنگذرد ، و هر یک را سببی است که از او تجاوز نکند . و چون اَمْر بر این منوال است ، پس آهسته باش و باز مگرد به سوی این نوع سخنان دلخراش ، و غیر از این نیست که شیطان پلید این سخن را بر زبانت دمید» .

.

1- .یعنی : آزاری از او نبینند .
2- .بنا به اختلاف نسخه های کافی .
3- .یعنی : انسان محکم و استواری است .
4- .یعنی : میانه روی و لباس معمولی .

5- .یعنی : حاجت روا .
6- .مترجم احتمال داده که در متن عربی به جای «متینا» ، «مبینا» باشد . و از این رو هر دو احتمال را ترجم کرده است .

ص: 564

..

ص: 565

. .

ص: 566

..

ص: 567

..

ص: 568

..

ص: 569

..

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَکُونَ فِیهِ ثَمَانُ خِصَالٍ : وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ ، صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ ، شَکُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ ، قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللّهُ ، لَا یَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ ، وَلَا یَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ ، بَدَنُهُ مِنْهُ فِی تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ ، إِنَّ الْعِلْمَ خَلِیلُ الْمُؤْمِنِ ، وَالْحِلْمَ وَزِیرُهُ ، وَالصَّبْرَ أَمِیرُ جُنُودِهِ ، وَالرِّفْقَ أَخُوهُ ، وَاللِّینَ وَالِدُهُ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ یَصْمُتُ لِیَسْلَمَ ، وَیَنْطِقُ لِیَغْنَمَ ، لَا یُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ ، وَلَا یَکْتُمُ شَهَادَتَهُ مِنَ الْبُعَدَاءِ ، وَلَا یَعْمَلُ شَیْئاً مِنَ الْخَیْرِ رِیَاءً ، وَلَا یَتْرُکُهُ حَیَاءً ، إِنْ زُکِّیَ خَافَ مِمَّا یَقُولُونَ ، وَیَسْتَغْفِرُ اللّهَ لِمَا لَا یَعْلَمُونَ ، لَا یَغُرُّهُ قَوْلُ مَنْ جَهِلَهُ ، وَیَخَافُ إِحْصَاءَ مَا عَمِلَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ، رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ لَهُ قُوَّهٌ فِی دِینٍ ، وَحَزْمٌ فِی لِینٍ ، وَإِیمَانٌ فِی یَقِینٍ ، وَحِرْصٌ فِی فِقْهٍ ، وَنَشَاطٌ فِی هُدًی ، وَبِرٌّ فِی اسْتِقَامَهٍ ، وَعِلْمٌ فِی حِلْمٍ ، وَکَیْسٌ فِی رِفْقٍ ، وَسَخَاءٌ فِی حَقٍّ ، وَقَصْدٌ فِی غِنًی ، وَتَجَمُّلٌ فِی فَاقَهٍ ، وَعَفْوٌ فِی قُدْرَهٍ ، وَطَاعَهٌ لِلّهِ فِی نَصِیحَهٍ ، وَانْتِهَاءٌ فِی شَهْوَهٍ ، وَوَرَعٌ فِی رَغْبَهٍ ، وَحِرْصٌ فِی جِهَادٍ ، وَصَلَاهٌ فِی شُغُلٍ ، وَصَبْرٌ فِی شِدَّهٍ ، وَفِی الْهَزَاهِزِ وَقُورٌ ، وَ فِی الْمَکَارِهِ صَبُورٌ ، وَفِی الرَّخَاءِ شَکُورٌ ، وَ لَا یَغْتَابُ وَلَا یَتَکَبَّرُ ، وَلَا یَقْطَعُ الرَّحِمَ ، وَلَیْسَ بِوَاهِنٍ وَلَا فَظٍّ وَلَا غَلِیظٍ ، وَ لَا یَسْبِقُهُ بَصَرُهُ ، وَلَا یَفْضَحُهُ بَطْنُهُ ، وَلَا یَغْلِبُهُ فَرْجُهُ ، وَلَا یَحْسُدُ النَّاسَ ، یُعَیَّرُ وَلَا یُعَیِّرُ ، وَلَا یُسْرِفُ ، یَنْصُرُ الْمَظْلُومَ ، وَیَرْحَمُ الْمِسْکِینَ ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِی عَنَاءٍ ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ ، لَا یَرْغَبُ فِی عِزِّ الدُّنْیَا ، وَلَا یَجْزَعُ مِنْ ذُلِّهَا ، لِلنَّاسِ هَمٌّ قَدْ أَقْبَلُوا عَلَیْهِ ، وَ لَهُ هَمٌّ قَدْ شَغَلَهُ ، لَا یُرِی فِی حُکْمِهِ نَقْصٌ ، وَلَا فِی رَأْیِهِ وَهْنٌ ، وَلَا فِی دِینِهِ ضَیَاعٌ ، یُرْشِدُ مَنِ اسْتَشَارَهُ ، وَیُسَاعِدُ مَنْ سَاعَدَهُ ، وَیَکِیعُ عَنِ الْخَنَا وَالْجَهْلِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از عبداللّه بن غالب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سزاوار است مؤمن را که در او هشت خصلت باشد ...» تا آخر آن چه در باب بعد از باب نسبت اسلام گذشت .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از منصور بن یونس ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن خاموش می شود که سلامت یابد ، و سخن می گوید که غنیمت بیند . امانَت خود را به دوستان حقیقی خویش خبر ندهد ، و شهادت خود را از دشمنان خویش کتمان نکند و نپوشد . و به جهت ریا چیزی را از خوبی به جا نیاورد ، و از روی حیا آن را ترک نکند و وا نگذارد . اگر او را به پاکی یاد کنند و ثنا گویند بترسد از آن چه می گویند ، و از خدا طلب آمرزش کند برای آن چه نمی دانند . و گفتار آنکه او را نشناخته او را گول نزند . و از احصا و ضبط آن چه آن را به عمل آورده می ترسد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از آنان که او را روایت کرده اند و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مؤمن را قوّت و توانایی است در دین . و هوشیاری و آگاهی است با نرمی . و ایمان است با یقین . و حرص است در دانشمندی و خرّمی . و نشاط است در هدایت . و نیکی است در استقامت . و علم است در بردباری . و زیرکی است در مدارایی . و سخاوت است در حقّ . و راستی و میانه روی است در بی نیازی . و نیک حالی است در حاجتمندی . و عفو و گذشت است در حال قدرت . و طاعت خدا است در نصیحت . و باز ایستادن است در شهوت . و پارسایی است در رغبت . و حرص است در جهاد . و نماز است در حال شغل . و صبر و شکیبایی است در شدّت . و در اموری که موجب اضطراب و بی آرامی است آرمیده است . و در ناخوشی ها صابر . و در وسعت و فراخی شاکر است . و غیبت نمی کند و تکبّر ندارد و رحِم را قطع نمی نماید ، و چنان نیست که سست یا بدخو یا درشت باشد . و چشمش بر او پیشی نگیرد ، و شکمش او را رسوا نکند ، و فرجش بر او غالب نشود ، و بر مردمان حسد نبرد . او را سرزنش می کنند و او سرزنش نمی کند . و اسراف نمی کند . و مظلوم را یاری می دهد . و بر گدا و بیچاره رحم می کند . نفسش از او در رنج و زحمت و مردم از او در راحتند . در عزّت دنیا رغبت نمی کند و از

ذلّت آن بی تابی نمی کند . مردمان را قصدی است که رو به آن آورده اند و او را قصدی است که او را مشغول ساخته . در حکمش شکستی و در رأیش وهن و سستی و در دینش تلفی دیده نمی شود . راه راست می نماید هر که را با او مشورت کند . و یاری می کند هر که او را یاری کند . و از فحش و سخن زشت و جهالت ترسد» .

.

عَنْهُ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام ، قَالَ :«مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِمَجْلِسٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَإِذَا هُوَ بِقَوْمٍ بِيضٍ ثِيَابُهُمْ ، صَافِيَهٍ أَلْوَانُهُمْ ، كَثِيرٍ ضِحْكُهُمْ ، يُشِيرُونَ بِأَصَابِعِهِمَّ إِلى مَنْ يَمُرُّ بِهِمَّ ، ثُمَّ مَرَّ عليه السلام بِمَجْلِسٍ لِلْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ ، فَإِذَا قَوْمٌ بُلِيَتْ مِنْهُمُ الْأَبْدَانُ ، وَدَقَّتْ مِنْهُمُ الرِّقَابُ ، وَاصْفَرَّتْ مِنْهُمُ الْأَلْوَانُ ، وَقَدْ تَوَاضَعُوا بِالْكَلَامِ ، فَتَعَجَّبَ عَلِيٌّ عليه السلام مِنْ ذلِكَ ، وَدَخَلَ عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى ، إِنِّى مَرَرْتُ بِمَجْلِسٍ لِآلِ فُلَانٍ ، ثُمَّ وَصَفَهُمْ ، وَ مَرَرْتُ بِمَجْلِسٍ لِلْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ ، فَوَصَفَهُمْ . ثُمَّ قَالَ عليه السلام : وَجَمِيعٌ مُؤْمِنُونَ ، فَأَخْبِرْنِى يَا رَسُولَ اللّهِ ، بِصِفَهِ الْمُؤْمِنِ . فَنَكَسَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَقَالَ : عِشْرُونَ خَصْلَةً فِى الْمُؤْمِنِ ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكْمُلْ إِيمَانُهُ . إِنَّ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ يَا عَلِيُّ : الْحَاضِرُونَ الصَّلَاهَ ، وَالْمُسَارِعُونَ إِلَى الزَّكَاهِ ، وَالْمُطْعِمُونَ الْمِسْكِينَ، الْمَاسِحُونَ رَأْسَ الْيَتِيمِ، الْمُطَهِّرُونَ أَطْمَارَهُمْ، الْمُتَّزِرُونَ عَلى أَوْسَاطِهِمُ ؛ الَّذِينَ إِنْ حَدَّثُوا لَمْ يَكْذِبُوا ، وَإِذَا وَعَدُوا لَمْ يُخْلِفُوا ، وَإِذَا ائْتُمِنُوا لَمْ يَخُونُوا ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا صَدَقُوا ، رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ ، أُسُدٌ بِالنَّهَارِ ، صَائِمُونَ النَّهَارَ ، قَائِمُونَ اللَّيْلَ ، لَا يُؤْذُونَ جَارا ، وَلَا يَتَأَذّى بِهِمْ جَارٌ ؛ الَّذِينَ مَشْيُهُمْ عَلى الْأَرْضِ هَوْنٌ ، وَخُطَاهُمْ إِلى بُيُوتِ الْأَرَامِلِ ، وَعَلى أَثَرِ الْجَنَائِزِ ؛ جَعَلَنَا اللّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْمُتَّقِينَ» .

.

از او ، از بعضی از اصحاب ما روایت است که آن را مرفوع ساخته ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام که فرمود :«امیرالمؤمنین به مجلسی گذشت که جماعتی از قریش در آن حاضر بودند . و گروهی را دید که جامه های سفید پوشیده ، رنگ های صاف و روشن دارند و بسیار می خندند ، و به سوی هر که به ایشان می گذرد ، به انگشتان خویش اشاره می کنند . بعد از آن به مجلسی گذشت که گروهی از اوس و خزرج در آن بودند؛ پس دید که گروهی چندند که بدن های ایشان کهنه و گردن های ایشان باریک و رنگ های ایشان زرد شده و در سخن گفتن فروتنی می کنند؛ پس علی علیه السلام از این امر تعجّب کرد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و عرض کرد که : پدر و مادرم فدای تو باد! من به مجلسی از آن فلان گذشتم و قصّه ایشان را شرح کرد . و به مجلسی از اوس و خزرج گذشتم و حال ایشان را وصف نمود . بعد از آن عرض کرد که : همه مؤمن اند؛ پس مرا خبر ده یا رسول اللّه به صفت مؤمن . رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی سر به زیر انداخت ، بعد از آن سر خود را بلند کرد و فرمود که : بیست خصلت در مؤمن است که اگر آن خصلت ها در او نباشد ، ایمانش کامل نیست . یا علی! به درستی که از جمله اخلاق و صفات مؤمنان آن است که به نماز جماعت حاضر می شوند ، و به سوی دادن زکات می شتابند ، و گدا را طعام می دهند ، و دست بر سر یتیمان می کشند ، و جامه های کهنه خویش را پاک و پاکیزه می گردانند ، و لنگ ها بر میان می بندند؛ یعنی در عبادت دامن بر میان می زنند و مردانه عبادت می کنند . آنان که اگر خبر دهند دروغ نگویند ، و اگر وعده دهند خلف آن نکنند ، و اگر کسی ایشان را امین دارد خیانت ننمایند ، و اگر سخن کنند راست گویند . در شب راهب و مشغول عبادت اند و در روز شیران بیشه شجاعت . در روز روزه اند و در شب به عبادت ایستاده اند . هیچ همسایه ای را نرنجانند و همسایه ای به سبب ایشان بر رنجش نیاید . آنان که رفتن ایشان بر روی زمین به همواری یا عین خواری است ، و گام های ایشان به سوی خانه های بیوه زنان جاری ، و می روند در پس جنازه مردگان . خدا قرار دهد ما و شما را از پرهیزگاران» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ ، عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَیِّئَتُهُ ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَعْلَانَ ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ الْخُرَاسَانِیِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ الْعَبْدِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«شِیعَتُنَا الشَّاحِبُونَ الذَّابِلُونَ النَّاحِلُونَ ، الَّذِینَ إِذَا جَنَّهُمُ اللَّیْلُ ، اسْتَقْبَلُوهُ بِحُزْنٍ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«شِیعَتُنَا أَهْلُ الْهُدی ، وَأَهْلُ التُّقی ، وَأَهْلُ الْخَیْرِ ، وَأَهْلُ الْاِیمَانِ ، وَأَهْلُ الْفَتْحِ وَ الظَّفَرِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ ، عَنْ مَنْصُورٍ بُزُرْجَ ، عَنْ مُفَضَّلٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِیَّاکَ وَالسَّفِلَهَ ، فَإِنَّمَا شِیعَهُ عَلِیٍّ علیه السلام مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرْجُهُ ، وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ ، وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ ، وَرَجَا ثَوَابَهُ ، وَخَافَ عِقَابَهُ ، فَإِذَا رَأَیْتَ أُولئِکَ ، فَأُولئِکَ شِیعَهُ جَعْفَرٍ علیه السلام » .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ شِیعَهَ عَلِیٍّ علیه السلام کَانُوا خُمْصَ الْبُطُونِ ، ذُبُلَ الشِّفَاهِ ، أَهْلَ رَأفَهٍ وَعِلْمٍ وَحِلْمٍ ، یُعْرَفُونَ بِالرَّهْبَانِیَّهِ ، فَأَعِینُوا عَلی مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ بِالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از قاسم بن عروه ، از ابوالعبّاس روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که نیکی او را شاد کند و بدی او را برنجاند و ناخوش دارد ، مؤمن است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن حسن بن علّان ، از ابواسحاق خراسانی ، از عمرو بن جمیع عبدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«شیعیان ما آنانند که رنگ های ایشان شکسته و گونه های روی ایشان گشته ، و کسانی که پژمرده و کاهیده و لاغر و نزار گردیده اند . آنان که چون ظلمت شب ایشان را فرو گیرد و بپوشاند ، با حزن و اندوه رو به او آورند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«شیعیان ما اهل هدایت اند و اهل تقوی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و فیروزی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل ، از منصور بزرج ، از مفضّل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«بپرهیزید از مردمان دون و زبون؛ زیرا که شیعه علی کسی است که شکم و فرج خویش را نگاه دارد و در باب اینها عفّت ورزد ، و جهادش سخت باشد ، و برای آفریدگار خویش عمل کند ، و ثواب او را امید دارد ، و از عقابش بترسد؛ پس هرگاه این گروه موصوف به این صفات را دیدی ، بدان که ایشان شیعیان جعفرند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از علی بن رئاب ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که شیعیان علی علیه السلام باریک میانان بودند که شکم های ایشان از گرسنگی به پشت چسبیده ، و لب های ایشان از تشنگی خشکیده بود ، و اهل رأفت و مهربانی و علم و بردباری بودند ، و معروف و مشهور بودند به رهبانیّت؛ پس اعانت کنید بر آن چه برآنید به پارسایی و کوشش در عبادت» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِی إِذَا غَضِبَ ، لَمْ یُخْرِجْهُ غَضَبُهُ مِنْ حَقٍّ ؛ وَإِذَا رَضِیَ ، لَمْ یُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِی بَاطِلٍ ؛ وَإِذَا قَدَرَ ، لَمْ یَأْخُذْ أَکْثَرَ مِمَّا لَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«یَا سُلَیْمَانُ ، أَ تَدْرِی مَنِ الْمُسْلِمُ؟» قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَنْتَ أَعْلَمُ ، قَالَ : «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَیَدِهِ». ثُمَّ قَالَ : «وَ تَدْرِی مَنِ الْمُؤْمِنُ؟» قَالَ : قُلْتُ : أَنْتَ أَعْلَمُ ، قَالَ : «الْمُؤْمِنُ مَنِ ائْتَمَنَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلی أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ، وَالْمُسْلِمُ حَرَامٌ عَلَی الْمُسْلِمِ أَنْ یَظْلِمَهُ ، أَوْ یَخْذُلَهُ ، أَوْ یَدْفَعَهُ دَفْعَةً تُعَنِّتُهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِی إِذَا رَضِیَ ، لَمْ یُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِی إِثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ ؛ وَإِذَا سَخِطَ ، لَمْ یُخْرِجْهُ سَخَطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ ؛ وَالَّذِی إِذَا قَدَرَ ، لَمْ تُخْرِجْهُ قُدْرَتُهُ إِلَی التَّعَدِّی إِلَی مَا لَیْسَ لَهُ بِحَقٍّ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ رَفَعَهُ ، قَالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«الْمُؤْمِنُونَ هَیِّنُونَ لَیِّنُونَ ، کَالْجَمَلِ الْأَنِفِ ، إِنْ قِیدَ انْقَادَ ، وَإِنْ أُنِیخَ عَلی صَخْرَةٍ اسْتَنَاخَ» .

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از صفوان جمّال روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«جز این نیست که مؤمن کسی است که چون خشم گیرد ، خشمش او را از حق بیرون نبرد . و چون خشنود گردد ، خشنودیش او را در امر باطل درنیاورد . و چون قادر شود ، بیشتر از آن چه او را می رسد فرا نگیرد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از سلیمان بن خالد ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود که :«ای سلیمان! آیا می دانی که مسلمان کیست؟» عرض کردم که : فدای تو گردم! تو بهتر می دانی . فرمود که : «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند» . بعد از آن فرمود که : «آیا می دانی مؤمن کیست؟» سلیمان می گوید که : عرض کردم : تو بهتر می دانی . فرمود که : «مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر مال ها و جان های خویش امین دارند . و بر مسلمان حرام است که بر مسلمانی ستم کند ، یا او را وا گذارد ، یا او را دفع کند به دفعی که او را برنجاند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از ابوایّوب ، از ابوعبیده ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«جز این نیست که مؤمن کسی است که چون خشنود گردد ، خشنودیش او را در گناه و امر باطلی درنیاورد . و چون به خشم آید ، خشمش او را از گفتار حق بیرون نبرد . و کسی است که چون قدرت به هم رساند ، قدرتش او را بیرون نبرد به سوی اینکه از حد درگذرد و برود به سوی آن چه او را سزاوار نباشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از ابوالبختری که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«مؤمنان آسان و نرم؛ یعنی ملایم طبعان نرم خویانند . مانند شترِ اُلْفَتْ گیرنده و رام که اگر سر آن را بکشند ، کشیده شود و سر باز نزند ، و اگر او را بر بالای سنگی بخوابانند ، فرو خوابد» . (1)

.

1- .و این ترجمه بنابر آن است که در نسخ کافی که به نظر رسید موجود است ، و آن ، این است که «کَالْجَمَلِ الْاَلِفِ» به فتح همزه و لام مکسور . و اهل لغت که متوجّه شرح این حدیث شده اند ، به جای اَلْفِ ، اَنِفِ با نون ذکر کرده اند و آن شتری است که تهی گاه حلقه چوبین که در بینی آن کنند بینی او را بریده باشد و از درد آن بنالد . و بعضی گفته اند که : به معنی رام است . و اوّل مشتقّ است از اَنْف به فتح همزه و سکون نون ، و آن به معنی نالیدن است از درد بینی . و دویم مشتّق است از اَنَفْ به فتح اوّل . و دویم که به معنی ننگ و عار داشتن است و وجه آن این است که گویا شتر رام از زجر و منع ننگ و عار دارد ، پس آن چه می تواند می رود و کشنده و جلودار خود را انقیاد و فرمانبرداری می کند تا او را زجر و منع نکند . و حاصل این معنی و روایت کافی یکی است ، و هر چند که در لفظ مختلف اند . و زمخشری در فائق خویش گفته که : ابوسعید حزیر این لفظ را آنف بر وزن فاعل روایت کرده است ، و آن شتری است که تهی گاه حلقه چوبین که در بینی آن کنند بینی اش را بریده باشد . و گفته که : صحیح اَنِف به فتح همزه و کسر نون است بی مدّ همزه ، بر وزن فَعِل نه فاعل . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثَهٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ : الْعِلْمُ بِاللّهِ ، وَمَنْ یُحِبُّ ، وَمَنْ یَکْرَهُ» .

وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الْمُؤْمِنُ کَمِثْلِ شَجَرَهٍ لَا یَتَحَاتُّ وَرَقُهَا فِی شِتَاءٍ وَلَا صَیْفٍ ، قَالُوا : یَا رَسُولَ اللّهِ ، وَ مَا هِیَ؟ قَالَ : النَّخْلَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَهَ ، عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ الْأَعْجَمِیِّ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ حَلِیمٌ لَا یَجْهَلُ ، وَإِنْ جُهِلَ عَلَیْهِ یَحْلُمُ ؛ وَلَا یَظْلِمُ ، وَإِنْ ظُلِمَ غَفَرَ ؛ وَلَا یَبْخَلُ ، وَإِنْ بُخِلَ عَلَیْهِ صَبَرَ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ مُنْذِرِ بْنِ جَیْفَرٍ، عَنْ آدَمَ أَبِی الْحُسَیْنِ اللُّؤْلُؤِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«اَلْمُؤْمِنُ مَنْ طَابَ مَکْسَبُهُ ، وَحَسُنَتْ خَلِیقَتُهُ ، وَصَحَّتْ سَرِیرَتُهُ ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ ، وَأَمْسَکَ الْفَضْلَ مِنْ کَلَامِهِ ، وَکَفَی النَّاسَ شَرَّهُ ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سه چیز است که از علامات مؤمن است . علم به خدا ، و آنکه خدا او را دوست می دارد ، و کسی که خدا او را ناخوش و دشمن می دارد» .

و به همین اسناد روایت کرده و گفته است که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مؤمن چون درختی است ، یا داستانش چون داستان درختی است که برگ آن فرو نریزد نه در زمستان و نه در تابستان . صحابه عرض کردند که : یا رسول اللّه ! آن چه درخت است؟ فرمود : درخت خرما» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن اورمه ، از ابوابراهیم اعجمی ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مؤمن ، بردباری است که نادانی نمی کند ، و اگر بر او نادانی شود ، حلم می ورزد و ستم نمی کند ، و اگر بر او ستم شود ، می آمرزد و بخل نمی کند ، و اگر بر او بخل شود ، صبر می کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از منذر بن جیفر ، از آدم یعنی ابوالحسن لؤلؤی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مؤمن کسی است که کسبش خوش و طبیعتش نیکو و نهایتش درست باشد ، و زیادتی مال خود را انفاق کند ، و زیادتی سخن خویش را نگاه دارد و حرف بی مصرف نگوید ، و شرّ خود را از مردم کفایت کند ، و مردمان را از نفس خویش انصاف دهد» .

.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : أَ لَا أُنَبِّئُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ؟ مَنِ ائْتَمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ ؛ أَ لَا أُنَبِّئُكُمْ بِالْمُسْلِمِ؟ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ ؛ وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَتَرَكَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ ، وَالْمُؤْمِنُ حَرَامٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَظْلِمَهُ ، أَوْ يَخْذُلَهُ ، أَوْ يَغْتَابَهُ ، أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْعَطَّارِ ، عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ عليه السلام الْحُلَمَاءُ الْعُلَمَاءُ ، الذُّبُلُ الشِّفَاهِ ، تُعْرَفُ الرَّهْبَانِيَّةُ عَلى وُجُوهِهِمْ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«صَلّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالنَّاسِ الصُّبْحَ بِالْعِرَاقِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ وَعَظَهُمْ ، فَبَكى وَأَبْكَاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللّٰهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَمَا وَاللّٰهِ ، لَقَدْ عَهِدْتُ أَقْوَاماً عَلى عَهْدِ خَلِيلِي رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ، وَ إِنَّهُمْ لَيُصْبِحُونَ وَيُمْسُونَ شُعْثا غُبْرا خُمْصا ، بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ كَرُكَبِ الْمِعْزى ، يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدا وَقِيَاما ، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ أَقْدَامِهِمْ وَجِبَاهِهِمْ ، يُنَاجُونَ رَبَّهُمْ ، وَيَسْأَلُونَهُ فَكَاكَ رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ ، وَاللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُمْ مَعَ هذَا وَهُمْ خَائِفُونَ مُشْفِقُونَ» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از حسن بن علی ، از ابوکهمس ، از سلیمان بن خالد ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم که مؤمن کیست؟ مؤمن کسی است که مؤمنان او را بر جان ها و مال های خویش امین دارند . آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم که مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند . و مهاجر کسی است که از گناهان هجرت و دوری کرده و آن چه را که خدا حرام گردانیده ترک نموده باشد . و بر مؤمن حرام است که بر مؤمنی ستم کند ، یا او را وا گذارد و یاری نکند ، یا او را غیبت کند ، یا او را به شدّت دفع کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از مفضّل بن عمر ، از ابوایّوب عطّار ، از جابر روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«جز این نیست که شیعیان علی علیه السلام بردبارانی هستند دانایان ، که لب های ایشان از تشنگی خشکیده ، و رهبانیّت و آثار عبادت در روی های ایشان شناخته می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از حسن بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از معروف بن خَرَّبوُذ ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه در عراق نماز صبح را با مردم به جا آورد ، و چون از نماز فارغ شد ، ایشان را موعظه و نصیحت کرد و از ترس خدا خود گریست و ایشان را گریانید . بعد از آن فرمود : بدانید به خدا سوگند که در زمان خلیل خود ، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، گروهی چند را دیدم ، و حال آنکه ایشان صبح و شام می کردند ژولیده و غبارآلوده و شکم های ایشان به پشت چسبیده بود و در میان چشم های ایشان پینه ها بود چون زانوهای بز ، و شب را به روز می آوردند از برای رضای پروردگار خویش ، سجده کنندگان و ایستادگان . به این طور در میان پای ها و پیشانی های خود مراوحه می کردند که گاهی بر پا ایستاده بودند به عبادت و خواندن آن چه در نماز شب در حال قیام در کار است و پیشانی را راحت می دارند ، و گاهی سجده می کردند و پای ها را به آسایش می انداختند (1) . و با پروردگار خویش مناجات می کردند و از آن جنابِ مالک رقاب سؤال می کردند که گردن های ایشان را از بند

بندگی آتش آزاد کند و ایشان را از آن نجات دهد . و به خدا سوگند که با این حال ، ایشان را دیدم که ترسان بودند و نهایت ترس داشتند» .

.

1- .و اصل مراوحه گاهی این کار کردن است و گاهی آن کار ، و به معنای گاهی بدین پای ایستادن و گاهی بدان پای ایستادن نیز می باشد . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنِ السِّنْدِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ :«صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْفَجْرَ ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ فِى مَوْضِعِهِ حَتّى صَارَتِ الشَّمْسُ عَلى قِيدِ رُمْحٍ ، وَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ بِوَجْهِهِ ، فَقَالَ : وَاللّهِ لَقَدْ أَدْرَكْتُ أَقْوَاما يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً ، يُخَالِفُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَرُكَبِهِمْ ، كَأَنَّ زَفِيرَ النَّارِ فِى آذَانِهِمْ ؛ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ عِنْدَهُمْ مَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ ، كَأَنَّمَا الْقَوْمُ بَاتُوا غَافِلِينَ» . قَالَ : «ثُمَّ قَامَ ، فَمَا رُئِىَ ضَاحِكا حَتّى قُبِضَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِىِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ أَصْحَابِى ، فَانْظُرْ مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ ، وَخَافَ خَالِقَهُ ، وَرَجَا ثَوَابَهُ ، فَإِذَا رَأَيْتَ هؤُلَاءِ ، فَهؤُلَاءِ أَصْحَابِى» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِىِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِى الْمِقْدَامِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِى وَلَايَتِنَا ، الْمُتَحَابُّونَ فِى مَوَدَّتِنَا ، الْمُتَزَاوِرُونَ فِى إِحْيَاءِ أَمْرِنَا ؛ الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا ، وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا ، بَرَكَةٌ عَلى مَنْ جَاوَرُوا ، سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا» .

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عِيسَى النَّهْرِتِيرِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ عَرَفَ اللّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ ، وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ ، وَعَفَا نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ . قَالُوا : بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللّهِ ، هؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللّهِ؟ قَالَ : إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّهِ سَكَتُوا ؛ فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْرا ، وَنَظَرُوا ؛ فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً ، وَنَطَقُوا ؛ فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً ، وَمَشَوْا ؛ فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً ، لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِى قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ ، لَمْ تَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِى أَجْسَادِهِمْ ؛ خَوْفا مِنَ الْعَذَابِ ، وَشَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ» .

از او ، از سندی بن محمد ، از محمد بن صلت ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه نماز صبح را به جا آورد و پیوسته در جای خویش نشسته بود تا آنکه آفتاب به قدر یک نیزه بلند شد . بعد از آن روی خود را به مردم آورد و فرمود : به خدا سوگند که گروهی چند را دریافتم که شب را به روز می آوردند از برای رضای پروردگار خویش ؛ سجده کنندگان و ایستادگان که در میان پیشانی ها و زانوهای خویش ، مخالفت و جانشینی قرار می دادند ، و گویا که بانگ و خروش آتش دوزخ ، در گوش های ایشان بود . و چون خدا در نزد ایشان یاد می شد ، می لرزیدند و به جنبش می آمدند ، چنان که درخت ، از باد به جنبش آید . و گویا که این گروه ، شب را به روز آورده اند که غافل و بی خبرند» . و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که : «پس آن حضرت برخاست و بعد از آن کسی آن حضرت را خندان ندید ، تا روح مطهّرش مقبوض گردید صلوات اللّه علیه » .

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون خواهی که اصحاب مرا بشناسی ، بنگر به کسی که پارسایی او سخت باشد ، و از آفریدگار خویش بترسد ، و ثواب او را امید داشته باشد؛ پس چون این گروه را دیدی ، بدان که ایشان اصحاب منند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن حسن بن شمّون ، از عبداللّه بن عمرو بن اشعث ، از عبداللّه بن حمّاد انصاری ، از عمرو بن ابی المقدام ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : شیعیان ما آنانند که با یکدیگر بذل و بخشش می کنند در دوستی ما ، و یکدیگر را دوست می دارند در راه محبّت ما ، و به زیارت یکدیگر می روند در باب زنده گردانیدن امر ما . آنان که اگر غضب کنند ، ستم نکنند ، و اگر راضی شوند ، از حد در نگذرند . عین برکت اند بر کسی که با او همسایگی کنند ، و در مقام آشتی با هر که آمیزش کنند» .

از او ، از محمد بن علی ، از محمد بن سنان ، از عیسی نهریری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خدا را شناسد و او را تعظیم نماید ، دهان

خویش را از کلام ، و شکم خویش را از طعام منع کند ، و نفس خود را به روزه داشتن و به عبادت ایستادن ، صاف و خالص گرداند . صحابه عرض کردند که : یا رسول اللّه ! پدران و مادران ما فدای تو باد! این گروه ، دوستان خدایند؟ فرمود : به درستی که دوستان خدا خاموش شدند و خاموشی ایشان ، ذکر بود ، و نظر کردند و نظر ایشان ، پند و عبرت بود ، و سخن گفتند و سخن ایشان ، حکمت بود ، و راه رفتند و راه رفتن ایشان در میان مردمان ، برکت بود . اگر اجل ها که برایشان نوشته شده ، نمی بود ، روح های ایشان در تن های ایشان قرار و آرام نمی گرفت ، به جهت ترسیدن از عذاب و شوق داشتن به سوی ثواب» .

.

عَنْهُ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ مِنَ الْعِرَاقِيِّينَ رَفَعَهُ ، قَالَ : خَطَبَ النَّاسَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا ، فَقَالَ :«أَيُّهَا النَّاسُ ، أَنَا أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَخٍ لِى كَانَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ فِى عَيْنِى ، وَكَانَ رَأْسُ مَا عَظُمَ بِهِ فِى عَيْنِى صِغَرَ الدُّنْيَا فِى عَيْنِهِ ، كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ ؛ فَلَا يَشْتَهِى مَا لَا يَجِدُ ، وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ ، كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ فَرْجِهِ ؛ فَلَا يَسْتَخِفُّ لَهُ عَقْلَهُ وَلَا رَأْيَهُ ، كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ الْجَهَالَهِ ؛ فَلَا يَمُدُّ يَدَهُ إِلَا عَلى ثِقَهٍ لِمَنْفَعَهٍ ، كَانَ لَا يَتَشَهّى وَلَا يَتَسَخَّطُ وَلَا يَتَبَرَّمُ، كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَمَّاتا ، فَإِذَا قَالَ ، بَذَّ الْقَائِلِينَ ، كَانَ لَا يَدْخُلُ فِى مِرَاءٍ ، وَلَا يُشَارِكُ فِى دَعْوَى ، وَلَا يُدْلِى بِحُجَّهٍ حَتّى يَرى قَاضِيا ، وَ كَانَ لَا يَغْفُلُ عَنْ إِخْوَانِهِ ، وَ لَا يَخُصُّ نَفْسَهُ بِشَىْءٍ دُونَهُمْ ، كَانَ ضَعِيفا مُسْتَضْعَفا ، فَإِذَا جَاءَ الْجِدُّ كَانَ لَيْثا عَادِيا ، كَانَ لَا يَلُومُ أَحَداً فِيمَا يَقَعُ الْعُذْرُ فِى مِثْلِهِ حَتّى يَرَى اعْتِذَاراً ، كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ ، وَيَفْعَلُ مَا لَا يَقُولُ ، كَانَ إِذَا ابْتَزَّهُ أَمْرَانِ لَا يَدْرِى أَيُّهُمَا أَفْضَلُ ، نَظَرَ إِلى أَقْرَبِهِمَا إِلَى الْهَوى فَخَالَفَهُ ، كَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَا عِنْدَ مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ الْبُرْءَ، وَلَا يَسْتَشِيرُ إِلَا مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ النَّصِيحَهَ ، كَانَ لَا يَتَبَرَّمُ وَلَا يَتَسَخَّطُ وَلَا يَتَشَكّى وَلَا يَتَشَهّى وَلَا يَنْتَقِمُ ، وَلَا يَغْفُلُ عَنِ الْعَدُوِّ ؛ فَعَلَيْكُمْ بِمِثْلِ هذِهِ الْأَخْلَاقِ الْكَرِيمَهِ إِنْ أَطَقْتُمُوهَا ، فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوهَا كُلَّهَا ، فَأَخْذُ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ» .

.

از او ، از بعضی از اصحاب خویش که از اهل عراق اند روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : حضرت حسن بن علی علیهماالسلام مردم را خطبه کرد و فرمود که :«ای گروه مردمان! من شما را خبر می دهم از حال برادری که داشتم و در چشم من از همه مردمان بزرگ تر بود ، و سرّ آن چه او را در چشم من بزرگ گردانیده بود این بود که ، دنیا در چشمش کوچک بود ، و از سلطنت شکم خویش بیرون بود و شکم بر او تسلّطی نداشت؛ پس آن چه را که نمی یافت ، خواهش نمی نمود ، و چون می یافت ، پُر نمی خورد ، و از سلطنت فرج خویش نیز خارج بود که عقل و رأیش به جهت آن سبک نمی شد ، و از سلطنت جهالت نیز بیرون بود و دست خویش را نمی کشید ، مگر بر کسی که بر او اعتماد داشت به جهت منفعتی ، و چنان بود که آرزوی چیزی نمی نمود و خشم نمی گرفت و ملول و غمگین نمی شد ، و در بیشتر روزگار خویش به غایت خاموش بود ، و چون سخن می گفت ، بر همه سخن گویندگان پیشی می گرفت و غالب می شد ، و در ستیزه داخل نمی شد و در دعوی مشارکت نمی کرد ، و حجّتی را نمی آورد تا[آنگاه که]حاکمی را ببیند ، و از برادران خود غافل نمی شد و خود را به چیزی تخصیص نمی داد که ایشان با او شریک نباشند ، و ضعیف و ناتوان بود که مردم او را ضعیف می شمردند ، و چون پای جِدّ و حقیقت در میان می آمد ، شیری بود درنده ، و کسی را ملامت نمی کرد در آن چه عذر و بهانه در مثل آن وقوع به هم می رسانید ، تا آنکه عذر خواستن را ببیند ، و آن چه می گفت ، می کرد ، و چیزی چند می کرد که نمی گفت ، و چون دو امر بر او وارد می شد که لا محاله[=ناگزیر]بایست که یکی را به عمل آورد ، و دیگری را وا گذارد ، و نمی دانست که کدام یک از آنها بهتر است ، نظر می کرد به آن چه هوا و هوس نفس نزدیک تر بود از آنها ، پس آن را مخالفت می کرد ، و عادتش این بود که از دردی نمی نالید و شکایت نمی نمود ، مگر در نزد آن کس که امید بِهْ شدن در نزد او داشت ، و با کسی مشورت نمی کرد ، مگر کسی که امید خیرخواهی در نزد او داشت ، و چنان بود که ملول و غمگین نمی شد ، و خشم نمی گرفت ، و شکایت و گله نمی کرد ، و آرزوی چیزی نمی نمود ، و انتقام نمی کشید ، و از دشمن غافل نبود؛ پس بر شما باد که مثل این اخلاق نیک را داشته باشید ، اگر همه اینها را طاقت داشته باشید ، و اگر همه اینها را طاقت نداشته باشید ، قرار گرفتن اندک ، بهتر است از آنکه بسیاری را وا گذارید وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مِهْزَمٍ؛ وَبَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْكَاهِلِيِّ؛ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ مِهْزَمٍ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا مِهْزَمُ، شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَعْدُو صَوْتُهُ سَمْعَهُ، وَلَا شَحْنَاؤُهُ بَدَنَهُ، وَلَا يَمْتَدِحُ بِنَا مُعْلِنا، وَلَا يُجَالِسُ لَنَا عَائِبا، وَلَا يُخَاصِمُ لَنَا قَالِيا؛ إِنْ لَقِيَ مُؤْمِناً أَكْرَمَهُ، وَإِنْ لَقِيَ جَاهِلاً هَجَرَهُ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِهؤُلَاءِ الْمُتَشَيِّعَهِ؟ قَالَ: «فِيهِمُ التَّمْيِيزُ، وَفِيهِمُ التَّبْدِيلُ، وَفِيهِمُ التَّمْحِيصُ، تَأْتِي عَلَيْهِمْ سِنُونَ تُفْنِيهِمْ، وَطَاعُونٌ يَقْتُلُهُمْ، وَاخْتِلَافٌ يُبَدِّدُهُمْ؛ شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَهِرُّ هَرِيرَ الْكَلْبِ، وَلَا يَطْمَعُ طَمَعَ الْغُرَابِ، وَلَا يَسْأَلُ عَدُوَّنَا وَإِنْ مَاتَ جُوعاً». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيْنَ أَطْلُبُ هؤُلَاءِ؟ قَالَ: «فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ، أُولئِكَ الْخَفِيضُ عَيْشُهُمْ، الْمُنْتَقِلَهُ دِيَارُهُمْ؛ إِنْ شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا، وَإِنْ غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا، وَ مِنَ الْمَوْتِ لَا يَجْزَعُونَ، وَفِي الْقُبُورِ يَتَزَاوَرُونَ، وَ إِنْ لَجَأَ إِلَيْهِمْ ذُو حَاجَهٍ مِنْهُمْ رَحِمُوهُ، لَنْ تَخْتَلِفَ قُلُوبُهُمْ وَإِنِ اخْتَلَفَ بِهِمُ الدَّارُ». ثُمَّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله: أَنَا الْمَدِينَهُ وَعَلِيٌّ عليه السلام الْبَابُ، وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْمَدِينَهَ لَا مِنْ قِبَلِ الْبَابِ، وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ» .

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از مهزم و بعضی از اصحاب ما ، از محمد بن علی ، از محمد بن اسحاق کاهلی و ابوعلی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبّاس بن عامر ، از ربیع بن محمد هر دو روایت کرده اند ، از مهزم اسدی که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای مهزم! شیعه ما کسی است که آوازش از گوشش در نگذرد ،(که صدا را پر بلند نکند) ، و دشمنی اش از دست هایش (1) تجاوز نکند ، و مدح کسی نگوید که دشمنی ما را آشکار می کند ، و همنشینی نکند با آنکه ما را عیب می کند ، و مخاصمه و گفتگو نکند با کسی که ما را دشمن داشته باشد ، اگر مؤمنی را ملاقات نماید ، او را گرامی دارد ، و اگر با جاهلی به هم رسد ، از او دوری کند» . عرض کردم که : فدای تو گردم! پس با این گروه که شیعگی را اظهار می کنند ، چه کنم؟ فرمود که : «در ایشان تمیز است که از یکدیگر جدا می گردند ، و در ایشان تبدیل است که متغیّر می شوند ، و در ایشان تمحیص است که آزموده می شوند ، و بر ایشان قحطی می آید که ایشان را نیست و نابود می کند (2) و طاعون و وبا که ایشان را می کشد ، و اختلافی که ایشان را پراکنده می گرداند . و شیعه ما کسی است که موده[=زوزه]نمی کشد ؛ مانند موده کشیدن سگ از سرما و غیر آن ، و طمع ندارد ؛ مانند طمع داشتن کلاغ ، و از دشمن ما سؤال نمی کند و اگرچه از گرسنگی بمیرد» . عرض کردم که : فدای تو گردم! این گروه را در کجا جویم؟ فرمود که : «در اطراف و کنارهای زمین . و این گروهند که عیش و زندگانی ایشان آسوده ، و دیار ایشان منتقل گردیده (یعنی در عیش خویش آسوده و از خانه های خود بیرون رفته اند و به جای دیگر سکنی گرفته اند) . اگر حاضر باشند ، شناخته نشوند ، و اگر پنهان و غائب باشند ، جستجو نشوند ، و از مرگ جزع و بی تابی نمی کنند ، و در قبرها به زیارت یکدیگر می روند ، و اگر صاحب حاجتی از ایشان به ایشان پناه برد ، بر او رحم کنند ، و هرگز دل های ایشان مختلف نشود و هر چند که خانه ها ، ایشان را مختلف و پراکنده نموده باشد» . بعد از آن فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : منم شهر؛ یعنی شهر علم و علی علیه السلام درِ آن شهر است . و دروغ می گوید آنکه گمان می کند که داخل شهر می شود ، نه از راه در ، و دروغ می گوید آنکه گمان می کند که مرا دوست می دارد ، و علی علیه السلام را دشمن می دارد» .

.

1- .در نسخه مؤلف به جای «بدنه» به معنای پیکرش ، واژه «یدیه» به معنای دستهایش بوده است .
2- .و بنابر بعضی از نسخ کافی ، «تفتنهم»یعنی ایشان را امتحان می نماید .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ ، وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ ، كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَتْ غِيبَتُهُ ، وَكَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ ، وَظَهَرَ عَدْلُهُ ، وَوَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ الثُّمَالِىِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَهَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِىٍّ علیهماالسلام ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :«ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَلَ خِصَالَ الْاِءِيمَانِ : إِذَا رَضِىَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِى بَاطِلٍ ، وَإِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ ، وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا : صِدْقَ الْحَدِيثِ ، وَأَدَاءَ الْأَمَانَهِ ، وَوَفَاءً بِالْعَهْدِ ، وَصِلَهَ الْأَرْحَامِ ، وَرَحْمَهَ الضُّعَفَاءِ ، وَقِلَّهَ الْمُرَاقَبَهِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ : قِلَّهَ الْمُوَاتَاهِ لِلنِّسَاءِ وَبَذْلَ الْمَعْرُوفِ ، وَحُسْنَ الْخُلُقِ ، وَسَعَهَ الْخُلُقِ ، وَاتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَمَا يُقَرِّبُ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ زُلْفى ، طُوبى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ؛ وَطُوبى شَجَرَهٌ فِى الْجَنَّهِ أَصْلُهَا فِى دَارِ النَّبِىِّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَلَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَا وَفِى دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا ، لَا يَخْطُرُ عَلى قَلْبِهِ شَهْوَهُ شَىْءٍ إِلَا أَتَاهُ بِهِ ذلِكَ ، وَلَوْ أَنَّ رَاكِباً مُجِدّا سَارَ فِى ظِلِّهَا مِائَهَ عَامٍ ، مَا خَرَجَ مِنْهُ ؛ وَلَوْ طَارَ مِنْ أَسْفَلِهَا غُرَابٌ ، مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتّى يَسْقُطَ هَرِماً ، أَلَا فَفِى هذَا فَارْغَبُوا ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَفْسِهِ فِى شُغُلٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِى رَاحَهٍ ؛ إِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ افْتَرَشَ وَجْهَهُ ، وَسَجَدَ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَكَارِمِ بَدَنِهِ ، يُنَاجِى الَّذِى خَلَقَهُ فِى فَكَاكِ رَقَبَتِهِ ، أَلَا فَهكَذَا كُونُوا» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه بن مهران ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : آن حضرت فرمود که :«هر که با مردم معامله کند و بر ایشان ستم نکند ، و ایشان را خبر دهد و به ایشان دروغ نگوید ، و به ایشان وعده کند و با ایشان خلف وعده ننماید ، از آنها خواهد بود که غیبت ایشان حرام است ، و مروّت و جوانمردی ایشان تمام ، و عدالت ایشان ظاهر ، و برادری با ایشان واجب و لازم است» .

از او ، از ابن فضّال ، از عاصم بن حمید ، از ابوحمزه ثمالی ، از عبداللّه بن حسن ، از مادرش فاطمه ، دختر حضرت حسین بن علی علیهماالسلام ، روایت است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«سه خصلت است که هر که آن خصلت ها در او باشد ، همه خصلت های ایمان را کامل و تمام گردانیده : یکی آنکه چون خشنود شود ، خشنودیش او را در چیزی که باطل باشد داخل نکند ، و دیگر آنکه چون خشم کند ، خشمش او را از حق بیرون نبرد ، و سیم ، چون قدرت به هم رساند ، آن چه را که از برایش روا نیست فرا نگیرد» .

از او ، از پدرش ، از عبداللّه بن قاسم ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : اهل دین را علامتی چند است که به آنها شناخته می شوند ، و آن علامات ، راستی در خبر است ، و ادای امانت ، و وفای به عهد ، و پیمان و صله خویشان ، و رحمت بر ضعیفان ، و قلت مراقبه زنان که پُر پاپیِ[=مواظب]ایشان نشود ، [یا فرمود که : قلّت موافقت با زنان که پر برای ایشان عمل نکند ،] و بخشیدن آن چه نیکو باشد ، و خوش خلقی و وسعت خُلق (یعنی حوصله) ، و پیروی کردن علم و آن چه موجب تقرّب و نزدیک گردانیدن باشد به سوی خدای عز و جل ، نزدیک گردانیدنی به غایت ، و طوبی برای ایشان است ، و نیکویی بازگشت . و طوبی ، درختی است در بهشت که اصل آن در خانه محمد صلی الله علیه و آله است ، و هیچ مؤمنی نیست ، مگر آنکه در خانه اش شاخی از آن درخت خواهد بود ، و بر دلش خواهش چیزی خطور نکند ، مگر آنکه آن درخت ، آن را به نزدش آورد ، و اگر سوارِ صاحب کوششی صد سال در سایه آن برود ، از سایه آن بیرون نرود ، و اگر کلاغی از زیر آن پرواز کند ، به اعلای آن نرسد ، تا آنکه از شدّت پیری فرو افتد؛ پس البتّه در این رغبت کنید ، به درستی که مؤمن

در کار نفس خود مشغول ، (یا مؤمن کسی است که نفسش به کاری مشغول است) ، و مردم از او در راحت و آسایش ، و چون شب درآید و تاریکی آن او را فرو گیرد ، روی خود را چون فرش بگستراند و از برای خدای عز و جل به مکارم[=اعضای گرامی]بدن خویش سجده کند ، و با کسی که او را آفریده ، مناجات نماید ، در باب رهانیدن گردنش از بند عذاب . آگاه باشید! که این چنین باید بود ، پس همچنین باشید» .

.

عَنْهُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو النَّخَعِيِّ قَالَ : وَحَدَّثَنِى الْحُسَيْنُ بْنُ سَيْفٍ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«سُئِلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ ، فَقَالَ : الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا ، وَإِذَا أَسَاؤُوا اسْتَغْفَرُوا ، وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا ، وَإِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا ، وَإِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا» .

وَ بِإِسْنَادِهِ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُو النُّهَى ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللّهِ ، وَمَنْ أُولُو النُّهَى؟ قَالَ : هُمْ أُولُو الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَهِ ، وَالْأَحْلَامِ الرَّزِينَهِ ، وَصَلَهُ الْأَرْحَامِ، وَالْبَرَرَهُ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْاٰبَاءِ، وَالْمُتَعَاهِدُونَ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْجِيرَانِ وَالْيَتَامى، وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ ، وَيُفْشُونَ السَّلَامَ فِى الْعَالَمِ ، وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ» .

عَنْهُ ، عَنِ الْهَيْثَمِ النَّهْدِىِّ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِىِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَىُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ؟ فَقَالَ :«وَقَارٌ بِلَا مَهَابَهٍ ، وَسَمَاحٌ بِلَا طَلَبِ مُكَافَأَهٍ ، وَتَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا» .

.

از او ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از سلیمان بن عمرو نخعی روایت است که گفت : و نیز حدیث کرد مرا حسین بن سیف ، از برادرش علی ، از سلیمان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد از خوبان از بندگان . فرمود که : آنانند که چون نیکی به جا آورند ، شاد شوند ، و چون بدی کنند ، آمرزش طلبند ، و چون عطا شوند ، شکر گذارند ، و چون مبتلا گردند ، شکیبایی ورزند ، و چون خشم گیرند ، بیامرزند» .

و به اسناد خویش روایت کرده است ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که برگزیدگان شما اولوا النّهی و صاحبان عقل هایند . به آن حضرت عرض شد که : یا رسول اللّه ! اولوا النّهی کیانند؟ فرمود که : ایشان صاحبان خلق های نیک ، و عقل های گرانمایه ، و پیوند به خویشان ، و نیکوکاران با پدران و مادرانند ، و آنانند که فقیران و همسایگان و یتیمان را بازجویی و رعایت می نمایند ، و طعام را به مردم می خورانند ، و سلام را در عالم فاش می گردانند ، و نماز می گذارند و مردمان در خواب و بی خبرانند» .

از او ، از هیثم نهدی ، از عبدالعزیز بن عمر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از یحیی بن عمران حلبی روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : کدام یک از خصلت ها نیکوتر است که با مرد باشد؟ فرمود :«وقار و آرامی که بدون هیبت و ترس باشد ، و جودی که طلب مکافات و سزاجویی با آن نباشد ، و مشغول بودن به غیر متاع و برخورداری دنیا» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى وَلَادٍ الْحَنَّاطِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام يَقُولُ : إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ ، وَقِلَّةُ مِرَائِهِ ، وَحِلْمُهُ ، وَصَبْرُهُ ، وَحُسْنُ خُلُقِهِ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي؟ قَالُوا : بَلى يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، قَالَ : أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً ، وَأَلْيَنُكُمْ كَنَفا ، وَأَبَرُّكُمْ بِقَرَابَتِهِ ، وَأَشَدُّكُمْ حُبّاً لِإِخْوَانِهِ فِى دِينِهِ ، وَأَصْبَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ ، وَأَكْظَمُكُمْ لِلْغَيْظِ ، وَأَحْسَنُكُمْ عَفْواً ، وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِنْصَافاً فِى الرِّضَا وَالْغَضَبِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ :«مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ عَلى قَدْرِ الْإِقْتَارِ ، وَالتَّوَسُّعُ عَلى قَدْرِ التَّوَسُّعِ ، وَإِنْصَافُ النَّاسِ ، وَابْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِمْ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ ، الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ ، وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَىْءٌ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ ، خَفِيفُ الْمَؤُونَةِ ، جَيِّدُ التَّدْبِيرِ لِمَعِيشَتِهِ ، لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از ابوولّاد حنّاط ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسلاممی فرمود : به درستی که دلیل بر معرفت به کمال دین مسلمان آن است که ، ترک کند سخن گفتن را در آن چه به کارش نمی آید ، و کم ستیزه کند ، و حلم و صبر و خوش خلقی داشته باشد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از محمد بن عرفه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به شباهت دارنده ترین شما به من ، و آنکه شباهتش به من از همه شما بیشتر است؟ عرض کردند : بلی ، یا رسول اللّه ! می خواهیم که ما را خبر دهی . فرمود : آن کسی است که خلقش از همه شما خوش تر ، و جانبش از شما نرم تر ، و به خویشان خویش از شما نیکوکارتر ، و دوستیش با برادران دینی خود از شما سخت تر ، و بر حق از شما صابرتر ، و از شما خشم را فروخورنده تر ، و عفوش از شما بهتر ، و انصافش از نفس خویش ، از شما سخت تر باشد در حال خوشنودی و خشم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابوحمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«از جمله اخلاق مؤمن آن است که ، انفاق کند و تنگ گیرد بر اندازه تنگی و درویشی خویش ، و وسعت دهد و به فراخی زندگانی کند بر اندازه وسعت و فراخی خویش ، و با مردم از خود انصاف دهد ، و ایشان را ابتدا کند به سلام کردن بر ایشان» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن از کوه سخت تر است؛ چرا که ، کوه ، چیزی از آن کم می شود ، و مؤمن ، از دینش چیزی کم نمی شود» .

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن ، چنان است که یاری کردنش خوش ، و مؤنت[=هزینه] و

اخراجاتش سبک است ، و اسباب زندگانی خویش را نیکو تدبیر می نماید ، و از سوراخ جانوری دو بار گزیده نمی شود» . (1)

.

1- .و مراد این است که اگر گناهی به نادانی از او سر زند ، دوباره به سراغ آن گناه نمی رود .

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ الْحَارِثِ ، عَنِ الدِّلْهَاثِ مَوْلَی الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ :«لَا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنا حَتّی یَکُونَ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : سُنَّهٌ مِنْ رَبِّهِ ، وَسُنَّهٌ مِنْ نَبِیِّهِ ، وَسُنَّهٌ مِنْ وَلِیِّهِ . فَأَمَّا السُّنَّهُ مِنْ رَبِّهِ ، فَکِتْمَانُ سِرِّهِ ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ» . وَ أَمَّا السُّنَّهُ مِنْ نَبِیِّهِ ، فَمُدَارَاهُ النَّاسِ ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله بِمُدَارَاهِ النَّاسِ ، فَقَالَ : «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» . وَ أَمَّا السُّنَّهُ مِنْ وَلِیِّهِ ، فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ» .

100 بَابٌ فِی قِلَّهِ عَدَدِ الْمُؤْمِنِینَمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ قُتَیْبَهَ الْأَعْشی ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«الْمُؤْمِنُهُ أَعَزُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ ، وَالْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْکِبْرِیتِ الْأَحْمَرِ ؛ فَمَنْ رَأی مِنْکُمُ الْکِبْرِیتَ الْأَحْمَرَ؟» .

.

100 . باب در بیان کمی شماره مؤمنان

علی بن محمد بن بندار ، از ابراهیم بن اسحاق ، از سهل بن حارث ، از دلهاث ، غلام امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود :«مؤمن ، مؤمن نباشد ، تا آنکه سه خصلت در او باشد : یک سنّت و روش از پروردگارش ، و یک طریقه از پیغمبر او ، و یک طریقه از ولیّ او . امّا آن سنّت و طریقه ای که از پروردگار او است ، آن است که راز خود را بپوشاند و به کسی نگوید . خدای عز و جل فرموده است که : «عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدا * اِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ» (1) که ترجمه آن گذشت . و امّا سنّتی که از پیغمبر آن جناب است ، مدارا کردن است با مردمان؛زیرا که خدای عز و جل پیغمبر صلی الله علیه و آله خویش را به مدارا و نرمی کردن با مردم امر فرموده و فرموده که : «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ» (2) ؛ یعنی : «فراگیر صفت عفو را ، و امر کن مردم را به نیکویی گفتار و کردار ، که در نظر شرع و عقل مستحسن باشد» . و امّا سنّتی که از ولیّ او است ، صبر کردن و شکیبایی ورزیدن است در سختی ها و آفت ها» (از تنگی و درویشی و بیماری و غیر آن) .

100 . باب در بیان کمی شماره مؤمنانمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از قتیبه اعشی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«زن مؤمنه از مرد مؤمن ، عزیز الوجودتر و کمتر است ، و مرد مؤمن از کبریت احمر کمتر است؛ پس کدام یک از شما کبریت احمر را دیده؟ !» . (3)

.

1- .جن، 26 و 27. دانای نهان که کسی را بر نهان خود آگاه نمی کند ، مگر فرستادگان پسندیده را .
2- .اعراف، 199.
3- .و کبریت به کسر کاف و راء و سکون با و یاء ، گوگرد و زر خالص و نقره خالص باشد ، و در قاموس مذکور است که کبریت ، از سنگ آن چیزی است که آتش به آن افروخته می شود ، و یاقوت سرخ و طلا یا جوهری است که معدن آن در پشت تیه ، در وادی مورچگان است ، و مراد از آن

در حدیث مذکور ، همین معنی اخیر است که صاحب قاموس ذکر کرده است . امّا گوگرد آتش گیرا ، که مراد [از]نبودن آن معلوم است ، و امّا نقره ، به جهت وصف سرخی بیرون است ، و طلا و یاقوت سرخ ، اگرچه هر یک می تواند که مراد باشد در ظاهر حال ، لیکن به این حد کم نیست که در مقام قلّت مؤمنان بیان شود ، به خصوص آنکه در آخر حدیث ، دیدن آن را از اصحاب خویش نفی فرموده ، و فرموده که : هیچ یک از شما آن را ندیده؛ چه استفهام ، بر سبیل انکار است ، نه استعلام و استخبار ، و کبریت احمر از جمله اکسیرات است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ ، عَنْ كَامِلٍ التَّمَّارِ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ :«النَّاسُ كُلُّهُمْ بَهَائِمُ ثَلَاثاً إِلَا قَلِيلاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ » .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ لِأَبِى بَصِيرٍ :«أَمَا وَاللّهِ، لَوْ أَنِّى أَجِدُ مِنْكُمْ ثَلَاثَهَ مُؤْمِنِينَ يَكْتُمُونَ حَدِيثِى ، مَا اسْتَحْلَلْتُ أَنْ أَكْتُمَهُمْ حَدِيثا» .

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِىِّ ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِىِّ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ : وَاللّهِ مَا يَسَعُكَ الْقُعُودُ ، فَقَالَ:«وَ لِمَ يَا سَدِيرُ؟» قُلْتُ : لِكَثْرَهِ مَوَالِيكَ وَشِيعَتِكَ وَأَنْصَارِكَ ؛ وَاللّهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا لَكَ مِنَ الشِّيعَهِ وَالْأَنْصَارِ وَالْمَوَالِى ، مَا طَمِعَ فِيهِ تَيْمٌ وَلَا عَدِىٌّ ، فَقَالَ : «يَا سَدِيرُ ، وَكَمْ عَسى أَنْ يَكُونُوا» قُلْتُ : مِائَهَ أَلْفٍ ، قَالَ : «مِائَهَ أَلْفٍ ؟ !» قُلْتُ : نَعَمْ ، وَمِائَتَىْ أَلْفٍ ، قَالَ: «مِائَتَىْ أَلْفٍ؟ !» قُلْتُ: نَعَمْ ، وَنِصْفَ الدُّنْيَا . قَالَ : فَسَكَتَ عَنِّى ، ثُمَّ قَالَ : «يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلى يَنْبُعَ ؟» قُلْتُ : نَعَمْ ، فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَبَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا، فَبَادَرْتُ ، فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ ، فَقَالَ : «يَا سَدِيرُ ، تَرى أَنْ تُؤْثِرَنِى بِالْحِمَارِ ؟» قُلْتُ : الْبَغْلُ أَزْيَنُ وَأَنْبَلُ ، قَالَ: «الْحِمَارُ أَرْفَقُ بِى» . فَنَزَلْتُ ، فَرَكِبَ الْحِمَارَ ، وَرَكِبْتُ الْبَغْلَ ، فَمَضَيْنَا ، فَحَانَتِ الصَّلَاهُ ، فَقَالَ : «يَا سَدِيرُ ، انْزِلْ بِنَا نُصَلِّ» . ثُمَّ قَالَ : «هذِهِ أَرْضٌ سَبِخَهٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاهُ فِيهَا» فَسِرْنَا حَتّى صِرْنَا إِلى أَرْضٍ حَمْرَاءَ ، وَنَظَرَ إِلى غُلَامٍ يَرْعى جِدَاءً ، فَقَالَ : «وَ اللّهِ يَا سَدِيرُ ، لَوْ كَانَ لِى شِيعَهٌ بِعَدَدِ هذِهِ الْجِدَاءِ ، مَا وَسِعَنِى الْقُعُودُ» وَنَزَلْنَا وَصَلَّيْنَا ، فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاهِ ، عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ ، فَعَدَدْتُهَا ، فَإِذَا هِىَ سَبْعَهَ عَشَرَ .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن ابی نجران ، از مثنّی حنّاط ، از کامل تمّار که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«همه مردمان چهارپایانند» . و سه مرتبه این را فرمود و فرمود : «مگر اندکی که مؤمنانند» . و سه مرتبه فرمود که : «مؤمن ، عزیز الوجود (1) و کم است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که با ابوبصیر می فرمود :«بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر من سه کس را از شما می یافتم که مؤمن باشند و حدیث مرا کتمان کنند و فاش نگردانند ، حلال نمی شمردم که یک حدیث را از ایشان کتمان کنم» .

محمد بن حسن و علی بن محمد بن بندار ، از ابراهیم بن اسحاق ، از عبداللّه بن حمّاد انصاری ، از سدیر صیرفی روایت کرده اند که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم : به خدا سوگند که تو را نمی رسد که بنشینی و جهاد نکنی . فرمود که :«ای سدیر! چرا؟» عرض کردم : به جهت بسیاری موالیان و شیعیان و یاوران تو . به خدا سوگند که اگر از برای امیرالمؤمنین علیه السلام می بود ، آن چه از برای تو است از شیعیان و یاوران و موالیان تیم و عدی یعنی ابوبکر و عمر ، در او طمع نمی کردند و خلافتش را غصب نمی نمودند . فرمود : «ای سدیر! شاید که ایشان چه قدر باشند؟» عرض کردم : صد هزار نفر . فرمود : «صد هزار نفر؟» عرض کردم : آری ، بلکه دویست هزار نفر . فرمود : «دویست هزار نفر؟» عرض کردم : آری ، بلکه نصف دنیا . سدیر می گوید که : حضرت از جواب من ساکت شد و هیچ نفرمود . بعد از آن فرمود که : «بر تو سبک و آسان است که با ما بیایی تا یَنْبُع؟ (2) » سدیر می گوید که : عرض کردم : آری؛ پس فرمود که الاغ و استری را زین کردند و من پیشی گرفتم و بر الاغ سوار شدم . حضرت فرمود که : «ای سدیر! صلاح می دانی که مرا بر خود برگزینی و الاغ را به من دهی؟» عرض کردم که : استر آرایشش بیشتر و از الاغ بهتر است (یا بیشتر راه می رود) . فرمود که : «الاغ ، نرم تر است و مناسبتش به حال من بیشتر؛» پس من فرود آمدم و حضرت بر الاغ سوار شد و من بر استر سوار شدم و رفتیم . بعد از آن ، وقت نماز داخل شد . فرمود که : «ای سدیر! بیا فرود آییم و نماز کنیم» . بعد از آن فرمود که : «این زمینی است

شوره زار و نماز در آن جایز نیست»؛ پس رفتیم تا به زمین سرخی رسیدیم ، و حضرت نظر افکند به سوی پسری که بزغاله ای چند می چرانید . فرمود : «ای سدیر! به خدا سوگند که اگر مرا شیعیان به شماره این بزغاله ها بودند ، مرا نمی رسید که بنشینم و جهاد نکنم» . و فرود آمدیم و نماز کردیم ، و چون از نماز فارغ شدیم ، به جانب بزغاله ها میل کردم و آنها را شمردم . دیدم که آنها هفده بزغاله بودند .

.

1- .و در بعضی از نسخ کافی به جای عزیز ، غریب است .
2- .و ینبع به فتح حاء حطّی و سکون نون کلمن و ضمّ باء ابجد با عین سعفص ، دهی است بزرگ که حصاری دارد ، بر هفت منزلی مدینه از طرف دریا . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ ، قَالَ : قَالَ لِي عَبْدٌ صَالِحٌ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ :«يَا سَمَاعَةُ ، أَمِنُوا عَلى فُرُشِهِمْ وَأَخَافُونِى ، أَمَا وَاللّهِ ، لَقَدْ كَانَتِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا إِلَا وَاحِدٌ يَعْبُدُ اللّهَ ، وَلَوْ كَانَ مَعَهُ غَيْرُهُ لَأَضَافَهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ حَيْثُ يَقُولُ : « إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّهِ حَنِيفاً وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » فَغَبَرَ بِذلِكَ مَا شَاءَ اللّهُ. ثُمَّ إِنَّ اللّهَ آنَسَهُ بِإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ، فَصَارُوا ثَلَاثَةً ، أَمَا وَاللّهِ ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَقَلِيلٌ ، وَإِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ لَكَثِيرٌ ، أَ تَدْرِى لِمَ ذَاكَ ؟» فَقُلْتُ : لَا أَدْرِى جُعِلْتُ فِدَاكَ ، فَقَالَ : «صُيِّرُوا أُنْساً لِلْمُؤْمِنِينَ ، يَبُثُّونَ إِلَيْهِمْ مَا فِى صُدُورِهِمْ ، فَيَسْتَرِيحُونَ إِلى ذلِكَ ، وَيَسْكُنُونَ إِلَيْهِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ ، عَنِ النَّضْرِ ، عَنْ يَحْيى ، عَنْ أَبِى خَالِدٍ الْقَمَّاطِ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا أَقَلَّنَا ؟! لَوِ اجْتَمَعْنَا عَلى شَاةٍ مَا أَفْنَيْنَاهَا ، فَقَالَ :«أَ لَا أُحَدِّثُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ ذلِكَ ؟ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ذَهَبُوا إِلَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ ثَلَاثَةً» . قَالَ حُمْرَانُ : فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا حَالُ عَمَّارٍ ؟ قَالَ: «رَحِمَ اللّهُ عَمَّارا أَبَا الْيَقْظَانِ بَايَعَ وَقُتِلَ شَهِيدا» . فَقُلْتُ فِى نَفْسِى : مَا شَىْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الشَّهَادَةِ ، فَنَظَرَ إِلَىَّ ، فَقَالَ : «لَعَلَّكَ تَرى أَنَّهُ مِثْلُ الثَّلَاثَةِ ، أَيْهَاتَ أَيْهَاتَ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان ، از سماعه بن مهران روایت کرده است که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام صلوات اللّه علیه به من فرمود که :«ای سماعه! بر فرش های خویش ایمن نشسته اند و مرا ترسانیده اند . بدان که به خدا سوگند ، زمانی بود که دنیا بود و در آن مؤمنی نبود ، مگر یک نفر که خدا را می پرستید . و اگر با او غیر او می بود ، هر آینه خدای عز و جل غیر را به سوی او اضافه می فرمود (=و نسبت می داد) ، در آنجا که می فرماید : «اِنَّ اِبْراهیمَ کانَ أُمَّةً قانِتا لِلّهِ حَنیفَا وَلَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکینَ» (1) ؛ یعنی : به درستی که ابراهیم خلیل ، امّتی بود فرمانبردار از برای خدا ، و مایل از دین های باطل به دین حقّ اسلام ، و نبود از شرک آورندگان» . 2 و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : «پس ابراهیم علیه السلام با این حال مکث فرمود ، آن قدری که خدا می خواست . بعد از آن ، خدا او را شاد کرد و آرام داد به اسماعیل و اسحاق ، و ایشان ، همه سه نفر شدند . بدان! به خدا سوگند که مؤمن کم است و اهل کفر بسیارند ، آیا می دانی که چرا چنین است؟» عرض کردم که : نمی دانم ، فدای تو گردم! فرمود که : «ایشان را انیس از برای مؤمنان قرار داد . فرموده که : به ایشان خو می کنند و آن چه در سینه های ایشان است به سوی ایشان پراکنده می کنند و بروز می دهند ، و به استراحت می افتند و به سوی آن ساکن می شوند و آرام می گیرند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن اورمه ، از نضر بن یحیی ، از ابوخالد قمّاط ، از حمران بن اعین که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم! ما چه بسیار کمیم ، اگر بر یک گوسفندی جمع شویم ، نمی توانیم که آن را نیست و نابود گردانیم . فرمود :«آیا نمی خواهی که تو را خبر دهم به چیزی که تعجّبش از این بیشتر باشد؟ همه مهاجران و انصار رفتند ، مگر و به دست خویش اشاره فرمود که سه نفر» (یعنی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مرتد شدند ، مگر سه نفر و آنها سلمان و مقدار و ابوذرند رضی اللّه عنهم) . حمران می گوید که : عرض کردم : حال عمّار چه بود؟ فرمود که : «خدا ابواالیقظان یعنی عمّار را رحمت کند! بیعت نمود و کشته شد ، در حالی که شهید بود» . من با خود گفتم که : چیزی از شهادت بهتر نیست . حضرت به سوی من نگریست و فرمود : «شاید که تو چنان

بپنداری که عمّار مانند آن سه نفر است ، بسیار دور است آن چه تو پنداشته ای» .

.

1- .نحل، 120.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّه ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ :«لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ بِوَلَايَتِنَا مُؤْمِناً ، وَلكِنْ جُعِلُوا أَنْساً لِلْمُؤْمِنِينَ» .

101 بَابُ الرِّضَا بِمَوْهِبَهِ الْاءِيمَانِ وَالصَّبْرِ عَلى كُلِّ شَىْءٍ بَعْدَهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْأَنْصَارِىِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«يَا عَبْدَ الْوَاحِدِ ، مَا يَضُرُّ رَجُلاً إِذَا كَانَ عَلى ذَا الرَّأىِ مَا قَالَ النَّاسُ لَهُ وَلَوْ قَالُوا : مَجْنُونٌ ؛ وَمَا يَضُرُّهُ وَلَوْ كَانَ عَلى رَأسِ جَبَلٍ يَعْبُدُ اللّهَ حَتّى يَجِينَهُ الْمَوْتُ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى : لَوْ لَمْ يَكُنْ فِى الْأَرْضِ إِلَا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ ، لَاسْتَغْنَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِى ، وَلَجَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيمَانِهِ أُنْساً لَا يَحْتَاجُ إِلى أَحَدٍ» .

.

101 . باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان ، و صبر کردن بر هر چیزی

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«چنان نیست که هر کس که به ولایت ما اعتقاد دارد ، مؤمن باشد ، ولیکن ایشان انیس مؤمنان قرار داده شده اند» .

101 . باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان ، و صبر کردن بر هر چیزی که بعد از آن باشدچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از فضیل بن یسار ، از عبدالواحد بن مختار انصاری که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«ای عبدالواحد! هیچ ضرر نرساند مردی را ، چون بر این رأی و اعتقاد تشیّع باشد ، آن چه مردم از برای او گویند ، و اگرچه بگویند که دیوانه است . و او را هیچ زیان نرساند و هر چند که بر سر کوهی باشد و خدا را عبادت کند ، تا او را مرگ در رسد» .

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابن مسکان از معلّی بن خنیس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای تبارک و تعالی فرمود : اگر در زمین کسی نباشد ، مگر یک مؤمن ، هر آینه به او از همه خلق خویش بی نیازی جویم ، و هر آینه او را از ایمانش انیسی قرار دهم که به آن خو کند ، و به هیچ کس محتاج نباشد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسى ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مَا يُبَالِى مَنْ عَرَّفَهُ اللّهُ هذَا الْأَمْرَ أَنْ يَكُونَ عَلى قُلَّهِ جَبَلٍ يَأْكُلُ مِنْ نَبَاتِ الْأَرْضِ حَتّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ كُلَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«مَا يَنْبَغِى لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتَوْحِشَ إِلى أَخِيهِ فَمَنْ دُونَهُ ، الْمُؤْمِنُ عَزِيزٌ فِى دِينِهِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ وَسَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى مَرْضَهٍ مَرِضَهَا لَمْ يَبْقَ مِنْهُ إِلَا رَأْسُهُ عليه السلام ، فَقَالَ :«يَا فُضَيْلُ ، إِنَّنِى كَثِيراً مَا أَقُولُ : مَا عَلى رَجُلٍ عَرَّفَهُ اللّهُ هذَا الْأَمْرَ لَوْ كَانَ فِى رَأْسِ جَبَلٍ حَتّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ . يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ ، إِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا يَميناً وَشِمَالاً ، وَإِنَّا وَشِيعَتَنَا هُدِينَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ؛ يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ أَصْبَحَ لَهُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ، كَانَ ذلِكَ خَيْراً لَهُ ، وَلَوْ أَصْبَحَ مُقَطَّعاً أَعْضَاؤُهُ، كَانَ ذلِكَ خَيْراً لَهُ . يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ ، إِنَّ اللّهَ لَا يَفْعَلُ بِالْمُؤْمِنِ إِلَا مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ ؛ يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ ، لَوْ عَدَلَتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللّهِ جَنَاحَ بَعُوضَهٍ ، مَا سَقى عَدُوَّهُ مِنْهَا شَرْبَهَ مَاءٍ ؛ يَا فُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ ، إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمّاً وَاحِداً ، كَفَاهُ اللّهُ هَمَّهُ ؛ وَمَنْ كَانَ هَمُّهُ فِى كُلِّ وَادٍ ، لَمْ يُبَالِ اللّهُ بِأَىِّ وَادٍ هَلَكَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ وَالْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ، قَالَا : سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : مَا تَرَدَّدْتُ فِى شَىْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِى فِى مَوْتِ عَبْدِىَ الْمُؤْمِنِ ، إِنَّنِى لَأُحِبُّ لِقَاءَهُ، وَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ ، فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ ؛ وَإِنَّهُ لَيَدْعُونِى ، فَأُجِيبُهُ ؛ وَإِنَّهُ لَيَسْأَلُنِى ، فَأُعْطِيهِ ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِى الدُّنْيَا إِلَا وَاحِدٌ مِنْ عَبِيدِى مُؤْمِنٌ ، لَاسْتَغْنَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِى ، وَلَجَعَلْتُ لَهُ مِنْ إِيمَانِهِ أُنْساً لَا يَسْتَوْحِشُ إِلى أَحَدٍ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از حسین بن موسی ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که خدا این امر را به او شناسانید ، پروا نمی کند که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد ، تا مرگ به نزد او آید» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از کلیب بن معاویه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«سزاوار نیست مؤمن را که وحشت کند و برمد ، وپناه برد به سوی برادر خویش و کسی که غیر او باشد ، و مؤمن در دین خود عزیز است» .

از او ، از احمد بن محمد بن خالد ، از فضاله بن ایّوب ، از عمر بن ابان و سیف بن عمیره ، از فضیل بن یسار روایت است که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم در وقت بیماری که حضرت به آن مبتلی شده بود ، و از او چیزی باقی نمانده بود ، مگر سر مبارکش . پس فرمود که :«ای فضیل! به درستی که من بسیاری از اوقات می گویم که : باکی نیست بر مردی که خدا این امر را به او شناسانیده باشد ، اگر در سر کوهی باشد ، تا او را مرگ در رسد . ای فضیل ، پسر یسار! به درستی که مردم راست و چپ را گرفتند و هر یک به راهی رفتند ، و ما و شیعیان ما هدایت شدیم به راه راست . ای فضیل ، پسر یسار! اگر مؤمن صبح کند و آن چه در میان مشرق و مغرب است مال او باشد ، از برایش خیر باشد ، و اگر صبح کند و اعضایش پاره پاره شده باشد ، از برایش خیر باشد . ای فضیل ، پسر یسار! به درستی که خدا با مؤمن کاری نمی کند ، مگر آن چه از برایش خیر است . ای فضیل ، پسر یسار! اگر دنیا در نزد خدا با بال پشّه ای برابری می نمود ، از آن ، شربت آبی به دشمن خویش نمی داد . ای فضیل ، پسر یسار! به درستی که هر که قصد و همّتش یکی باشد ، خدا آن قصد را از او کفایت می کند ، و هر که همّتش در هر وادی جولان زند ، خدا پروایی ندارد از آنکه او در هر وادی که باشد ، هلاک گردد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابن مسکان ، از منصور صیقل و معلّی بن خنیس روایت کرده است که گفت : شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود که : خدای عز و جل فرمود : در هیچ چیز که من فاعل و کننده آنم ، آن قدر تردّد ندارم ، مانند تردّدی که در قبض روح و مردن بنده مؤمن خود دارم؛زیرا که من لقای او را دوست می دارم و او مرگ را ناخوش دارد؛ پس مرگ را از او می گردانم ، و به درستی که او مرا می خواند و من او را اجابت می کنم ، و از من خواهش می کند و به او عطا می کنم ، و اگر در دنیا نباشد ، مگر یکی از بندگان من که مؤمن باشد ، هر آینه به او از همه خلق خویش بی نیازی جویم ، و هر آینه او را از ایمانش انیسی قرار دهم که به آن خو کند ، و وحشت نکند تا به کسی پناه برد» . (1)

.

1- .و مخفی نماند که تردّد نسبت به خدا روا نیست ، و آن چه خدای تعالی آن را به خود نسبت داده ، محمول است بر یکی از چند وجه که در نجات السّالکین آن را بیان کرده ام . (مترجم)

102 بَابٌ فِی سُکُونِ الْمُؤْمِنِ إِلَی الْمُؤْمِنِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ ، عَنْ یُونُسَ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَسْکُنُ إِلَی الْمُؤْمِنِ ، کَمَا یَسْکُنُ الظَّمْآنُ إِلَی الْمَاءِ الْبَارِدِ» .

103 بَابٌ فِیمَا یَدْفَعُ اللّٰهُ بِالْمُؤْمِنِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّیْمِیِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زُرَارَهَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ لَیَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ عَنِ الْقَرْیَهِ الْفَنَاءَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«لَا یُصِیبُ قَرْیَهً عَذَابٌ وَفِیهَا سَبْعَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ» .

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ : قِیلَ لَهُ فِی الْعَذَابِ : إِذَا نَزَلَ بِقَوْمٍ یُصِیبُ الْمُؤْمِنِینَ ؟ قَالَ :«نَعَمْ ، وَلکِنْ یَخْلُصُونَ بَعْدَهُ» .

.

102 . باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن

103 . باب در بیان آنچه خدا دفع می کند به واسطه مؤمن

102 . باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمنعلی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مؤمن آرام می گیرد به سوی مؤمن ، چنان که تشنه ای که بسیار تشنه باشد (و از غایت تشنگی لبش خشکیده باشد) ، به سوی آب سرد آرام می گیرد» .

103 . باب در بیان آنچه خدا دفع می کند به واسطه مؤمنمحمد بن یحیی ، از علی بن حسن تیمی ، از محمد بن عبداللّه بن زراره ، از محمد بن فضیل ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدا به واسطه یک مؤمن ، فنا و نیستی را از اهل ده یا شهری دفع می کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عذاب به اهل دهی نمی رسد که در آن هفت مؤمن باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از چندین نفر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود : به آن حضرت عرض شد : در باب عذاب ، چون بر گروهی فرود آید ، آیا به مؤمنان می رسد؟ فرمود :«آری ، ولیکن بعد از آن خلاص می شوند» .

.

104 بَابٌ فِی أَنَّ الْمُؤْمِنَ صِنْفَانِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ نُصَیْرٍ أَبِی الْحَکَمِ الْخَثْعَمِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنَانِ : فَمُؤْمِنٌ صَدَقَ بِعَهْدِ اللّٰهِ ، وَوَفی بِشَرْطِهِ ، وَذلِکَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : « رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ » فَذلِکَ الَّذِی لَا تُصِیبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْیَا وَلَا أَهْوَالُ الْاخِرَهِ ، وَذلِکَ مِمَّنْ یَشْفَعُ وَلَا یُشْفَعُ لَهُ ؛ وَمُؤْمِنٌ کَخَامَهِ الزَّرْعِ تَعْوَجُّ أَحْیَاناً ، وَتَقُومُ أَحْیَاناً ، فَذلِکَ مِمَّنْ تُصِیبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْیَا وَأَهْوَالُ الْاخِرَهِ ، وَذلِکَ مِمَّنْ یُشْفَعُ لَهُ وَلَا یَشْفَعُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ خَالِدٍ الْعَمِّیِّ ، عَنْ خَضِرِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنَانِ : مُؤْمِنٌ وَفی لِلّٰهِ بِشُرُوطِهِ الَّتِی اشْتَرَطَهَا عَلَیْهِ ، فَذلِکَ مَعَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ ، وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً ، وَذلِکَ مِمَّنْ یَشْفَعُ وَلَا یُشْفَعُ لَهُ ، وَذلِکَ مِمَّنْ لَا تُصِیبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْیَا ، وَلَا أَهْوَالُ الْاخِرَهِ ؛ وَمُؤْمِنٌ زَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ ، فَذلِکَ کَخَامَهِ الزَّرْعِ ، کَیْفَمَا کَفَأَتْهُ الرِّیحُ انْکَفَأَ ، وَذلِکَ مِمَّنْ تُصِیبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ ، وَیُشْفَعُ لَهُ وَهُوَ عَلی خَیْرٍ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ ، عَنْ أَبِی مَرْیَمَ الْأَنْصَارِیِّ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَامَ رَجُلٌ بِالْبَصْرَهِ إِلی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَقَالَ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ، أَخْبِرْنَا عَنِ الْاءِخْوَانِ ، فَقَالَ علیه السلام : الْاءِخْوَانُ صِنْفَانِ : إِخْوَانُ الثِّقَهِ ، وَإِخْوَانُ الْمُکَاشَرَهِ . فَأَمَّا إِخْوَانُ الثِّقَهِ ، فَهُمُ : الْکَفُّ ، وَالْجَنَاحُ ، وَالْأَهْلُ ، وَالْمَالُ ، فَإِذَا کُنْتَ مِنْ أَخِیکَ عَلی حَدِّ الثِّقَهِ ، فَابْذُلْ لَهُ مَالَکَ وَبَدَنَکَ ، وَصَافِ مَنْ صَافَاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَاکْتُمْ سِرَّهُ وَعَیْبَهُ ، وَأَظْهِرْ مِنْهُ الْحَسَنَ ، وَاعْلَمْ أَیُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْکِبْرِیتِ الْأَحْمَرِ . وَ أَمَّا إِخْوَانُ الْمُکَاشَرَهِ ، فَإِنَّکَ تُصِیبُ لَذَّتَکَ مِنْهُمْ ، فَلَا تَقْطَعَنَّ ذلِکَ مِنْهُمْ ، وَلَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذلِکَ مِنْ ضَمِیرِهِمْ ، وَابْذُلْ لَهُمْ مَا بَذَلُوا لَکَ مِنْ طَلَاقَهِ الْوَجْهِ وَحَلَاوَهِ اللِّسَانِ» .

.

104 . باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم اند

104 . باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم اندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از نصیر یعنی ابوحاکم خثعمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن دو قسم است : یکی مؤمنی است که تصدیق کرده به عهد و پیمان خدا و آن را راست نموده و به شرطش وفا کرده ، و این است قول خدای عز و جل : «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ» (1) ؛ یعنی : از جمله مؤمنان مردانی چندند که راست گفتند آن چیزی را که با خدا عهد و پیمان بستند بر آن چیز» . حضرت فرمود که : «این مؤمن ، آن است که هول های دنیا و هول های آخرت به او نمی رسد ، و این مؤمن ، از آنها است که شفاعت می کنند و کسی ایشان را شفاعت نکند ، و دیگر ، مؤمنی است که مانند گیاه و کِشتِ تر و تازه ، که در بعضی از اوقات کج می شود و در بعضی از اوقات راست می ایستد . پس این مؤمن ، از آنها است که اهوال دنیا و اهوال آخرت به او می رسد ، و این مؤمن ، از جمله آنها است که از برای ایشان شفاعت می شود و خود شفاعت نمی کنند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عبداللّه ، از خالد قمّی ، از خضر بن عمرو ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«مؤمن دو قسم است : یکی مؤمنی است که از برای خدا وفا نموده به شروط خویش که خدا آنها را بر او شرط فرموده؛ پس این مؤمن ، با پیغمبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان باشد ، و این گروه ، خوش رفیقانی هستند ، و اینک از آنها است که شفاعت می کنند و کسی ایشان را شفاعت نمی کند ، و این مؤمن از کسانی است که هول های دنیا و هول های آخرت به ایشان نمی رسد ، و دیگر ، مؤمنی است که پایش او را می لغزاند؛ پس این مؤمن مانند دسته ای از کشت و گیاه تر و تازه است که به هر وضع که باد آن را میل دهد و بگرداند ، میل کند و بگردد ، و اینک از آنها است که هول های دنیا و هول های آخرت به ایشان می رسد ، و از برای ایشان شفاعت می شود و عاقبت کارش به خیر خواهد بود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از یونس بن یعقوب ، از ابومریم انصاری ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«مردی در بصره به سوی امیرالمؤمنین

صلوات اللّه علیه برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! ما را خبر ده از برادران . حضرت فرمود که : برادران دو قِسم اند : یک قسم برادرانی که منسوب اند به سوی ثقه و اعتماد ، و قسم دیگر ، برادرانی که منسوب اند به سوی مکاشرت؛ یعنی در روی یکدیگر خندیدن و گشاده رویی . امّا برادران ثقه ، دست و بال و اهل و مالند؛ پس هرگاه نسبت به برادرت بر حدّ ثقه و اعتماد باشی ، مال و تن خود را به او ببخش ، و صاف باش با هر که با او در مقام صافی باشد ، و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند ، و راز و عیب او را بپوش ، و از او ظاهر کن آن چه را که خوب باشد . و بدان ای سائل ! که ایشان از کبریت احمر کمترند . و امّا برادران مکاشرت ، پس به درستی که تو به لذّت و خوشی خویش از ایشان می رسی؛ پس این امر را از ایشان قطع مکن ، و آن چه در پس این و غیر از این باشد از ایشان مجو ، و به ایشان ببخش ، آن چه را که به تو بخشیده اند از گشاده رویی و شیرین زبانی» .

.

1- .احزاب، 23.

105 بَابُ مَا أَخَذَهُ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِ مِنَ الصَّبْرِ عَلى مَا يَلْحَقُهُ فِيمَا ابْتُلِىَ بِهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَنْ لَا تُصَدَّقَ مَقَالَتُهُ ، وَلَا يَنْتَصِفَ مِنْ عَدُوِّهِ ، وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَشْفِى نَفْسَهُ إِلَا بِفَضِيحَتِهَا ؛ لِأَنَّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُلْجَمٌ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثُّمَالِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ اللّهَ أَخَذَ مِينَاقَ الْمُؤْمِنِ عَلى بَلَايَا أَرْبَعٍ أَيْسَرُهَا عَلَيْهِ مُؤْمِنٌ يَقُولُ بِقَوْلِهِ يَحْسُدُهُ ، أَوْ مُنَافِقٌ يَقْفُو أَثَرَهُ ، أَوْ شَيْطَانٌ يُغْوِيهِ ، أَوْ كَافِرٌ يَرى جِهَادَهُ ، فَمَا بَقَاءُ الْمُؤْمِنِ بَعْدَ هذَا؟» .

.

105 . باب در بیان آن چه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن

105 . باب در بیان آن چه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن بر آن چه به او می رسد ، در آن چه به آن مبتلی شده استمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از داود بن فرقد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدا از مؤمن پیمان گرفته بر اینکه گفتارش باور نشود ، و از دشمن خود داد خود نستاند . و هیچ مؤمنی نیست که نفس خود را شفا دهد و تشفّی قلب حاصل کند ، و دلش خوش گردد و از حرارت خشم خنک شود ، مگر به رسوایی نفس خویش؛ زیرا که هر مؤمنی لجام شده است و از انتقام ممنوع است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابوحمزه ثمالی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که خدای عز و جل از مؤمن پیمان گرفته بر چهار بلیّه ، که آسان تر آنها بر او ، مؤمنی است که به قول او قائل و هم مذهب او است ، بر او حسد می برد ، یا منافقی که به دنبال او می افتد و اثر او را پیروی می کند ، یا شیطانی که می خواهد او را گمراه گرداند ، یا کافری که جهاد کردن با او را حلال می بیند . پس بعد از اینها ، بقای مؤمن چیست و چگونه بماند؟ !» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا أَفْلَتَ الْمُؤْمِنُ مِنْ وَاحِدَهٍ مِنْ ثَلَاثٍ وَ لَرُبَّمَا اجْتَمَعَتِ الثَّلَاثُ عَلَيْهِ : إِمَّا بُغْضُ مَنْ يَكُونُ مَعَهُ فِى الدَّارِ يُغْلِقُ عَلَيْهِ بَابَهُ يُؤْذِيهِ ، أَوْ جَارٌ يُؤْذِيهِ ، أَوْ مَنْ فِى طَرِيقِهِ إِلى حَوَائِجِهِ يُؤْذِيهِ ؛ وَلَوْ أَنَّ مُؤْمِناً عَلى قُلَّهِ جَبَلٍ ، لَبَعَثَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ شَيْطَاناً يُؤْذِيهِ ، وَيَجْعَلُ اللّهُ لَهُ مِنْ إِيمَانِهِ أُنْساً لَا يَسْتَوْحِشُ مَعَهُ إِلى أَحَدٍ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«أَرْبَعٌ لَا يَخْلُو مِنْهُنَّ الْمُؤْمِنُ ، أَوْ وَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ : مُؤْمِنٌ يَحْسُدُهُ وَ هُوَ أَشَدُّهُنَّ عَلَيْهِ وَمُنَافِقٌ يَقْفُو أَثَرَهُ ، أَوْ عَدُوٌّ يُجَاهِدُهُ ، أَوْ شَيْطَانٌ يُغْوِيهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ وَلِيَّهُ فِى الدُّنْيَا غَرَضاً لِعَدُوِّهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَشَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ الْحَاجَهَ ، فَقَالَ لَهُ :«اصْبِرْ ؛ فَإِنَّ اللّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ فَرَجاً» قَالَ : ثُمَّ سَكَتَ سَاعَهً ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الرَّجُلِ ، فَقَالَ : «أَخْبِرْنِى عَنْ سِجْنِ الْكُوفَهِ ، كَيْفَ هُوَ ؟» فَقَالَ : أَصْلَحَكَ اللّهُ ، ضَيِّقٌ مُنْتِنٌ ، وَأَهْلُهُ بِأَسْوَإِ?حَالٍ ، قَالَ : «فَإِنَّمَا أَنْتَ فِى السِّجْنِ فَتُرِيدُ أَنْ تَكُونَ فِيهِ فِى سَعَهٍ ؟ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از ابن مسکان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مؤمن از یکی از سه چیز رهایی ندارد ، و بسا است که هر سه بر او جمع می شود : یا بعضی (1) از کسانی که با او در خانه باشند و در آن بر او بسته شود به این معنی که از اهل آن خانه باشد ، او را می رنجاند ، یا همسایه ای که او را می رنجاند ، یا کسی که در راه او باشد ، به سوی حوائج خویش او را می رنجاند . و اگر مؤمنی بر سر کوهی باشد ، هر آینه خدای عز و جلشیطانی را بر او برانگیزد که او را برنجاند ، و خدا از برایش از ایمانی که دارد ، انیسی قرار دهد که به آن خو کند ، و با وجود آن وحشت ندارد و به سوی کسی میل نکند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از داود بن سرحان که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«چهار چیز است که مؤمن از آنها یا یکی از آنها خالی نباشد : مؤمنی که بر او حسد برد ، و این سخت ترین یا آسان ترین آنها است بر او بنا بر اختلاف نسخ کافی ، و منافقی که به دنبال او افتد و اثر او را پیروی کند ، یا دشمنی که با او مجاهده و محاربه نماید ، یا شیطانی که خواهد او را گمراه گرداند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن سنان ، از عمّار بن مروان ، از سماعه بن مهران ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدا در دنیا دوست خود را نشانه و هدف تیر بلای دشمن خویش گردانیده است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از محمد بن عجلان که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت از احتیاج و پریشانی شکایت کرد . فرمود :«صبر کن که خدا به زودی از برایت فرجی قرار خواهد داد» . راوی می گوید : پس حضرت ساعتی ساکت شد ، بعد از آن رو به آن مرد آورد و فرمود : «مرا خبر ده از زندان کوفه که حالش چگونه و چون است؟» عرض کرد : خدا تو را به اصلاح آورد! جایی است تنگ و گندیده ، و اهل آن به بدتر حالی می گذرانند . فرمود : «جز این نیست که تو در

زندانی و با وجود آن می خواهی که در آن در وسعت و فراخی باشی ، آیا ندانسته ای که دنیا زندان مؤمن است !؟» .

.

1- .در نسخه مولف و نیز بحار الانوار و الفصول المهمه «بعض» آمده که ترجمه اش همان بعضی می شود و در یکی دو نسخه کافی «بغض» آمده که صحیح به نظر نمی رسد .

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَغِيرٍ ، عَنْ جَدِّهِ شُعَيْبٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ ، فَأَىُّ سِجْنٍ جَاءَ مِنْهُ خَيْرٌ؟» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِى يَزِيدَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْمُؤْمِنُ مُكَفَّرٌ» . وَفِى رِوَايَةٍ أُخْرى : «وَ ذلِكَ أَنَّ مَعْرُوفَهُ يَصْعَدُ إِلَى اللّٰهِ ، فَلَا يُنْشَرُ فِى النَّاسِ ، وَالْكَافِرُ مَشْكُورٌ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَا وَقَدْ وَكَّلَ اللّٰهُ بِهِ أَرْبَعَةً : شَيْطَانا يُغْوِيهِ يُرِيدُ أَنْ يُضِلَّهُ ، وَكَافِراً يَغْتَالُهُ، وَمُؤْمِناً يَحْسُدُهُ وَ هُوَ أَشَدُّهُمْ عَلَيْهِ وَمُنَافِقاً يَتَتَبَّعُ عَثَرَاتِهِ» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ ، خَلّى عَلى جِيرَانِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ عَدَدَ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ ، كَانُوا مُشْتَغِلِينَ بِهِ» .

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَبَلَةَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا كَانَ وَلَا يَكُونُ وَلَيْسَ بِكَائِنٍ مُؤْمِنٌ إِلَا وَلَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ ، وَلَوْ أَنَّ مُؤْمِناً فِى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ ، لَابْتَعَثَ اللّٰهُ لَهُ مَنْ يُؤْذِيهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا كَانَ فِيمَا مَضى ، وَلَا فِيمَا بَقِىَ ، وَلَا فِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ مُؤْمِنٌ إِلَا وَلَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ» .

.

از او ، از محمد بن علی ، از ابراهیم حذّاء ، از محمد بن صغیر ، از جدّش شعیب روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«دنیا زندان مؤمن است؛ پس کدام زندان است که از آن خیر و خوبی آمده باشد؟ !» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حجّال ، از داود بن ابی یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن را کفران نعمت می کنند ، و شکر نیکی و احسان او نمی کنند» . و در روایت دیگر ، این زیادتی است که بیان این ، آن است که ، «معروف و نیکی او به آسمان بالا می رود ، و به این سبب در میان مردم پهن نمی شود . و کافر مشکور است ، که مردم نیکی و احسان او را شکر می کنند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مؤمنی نیست ، مگر آنکه خدا چهار چیز را بر او گماشته : شیطانی که او را اغوا کند و خواهد که او را گمراه گرداند ، و کافری که او را هلاک سازد و بنا بر بعضی از نسخ کافی ، با او کارزار کند ، و مؤمنی که بر او حسد برد ؛ و او از همه ایشان بر او سخت تر است ، و منافقی که لغزش ها و سر درآمدن های او را پیروی کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«چون مؤمن بمیرد ، رها شود بر همسایگانش از شیاطین ، به شماره ربیعه و مضر ، که به آن مؤمن مشغول بودند» (و ربیعه و مضر دو قبیله سنگین اند از عرب) .

سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مؤمنی نبوده و نخواهد بود و الحال هم وجود ندارد ، مگر آنکه از برایش همسایه ای بوده و باشد که او را برنجاند . و اگر مؤمنی در جزیره ای از جزیره های دریا باشد ، هر آینه خدا از برایش کسی را برانگیزاند که او را برنجاند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابوایّوب ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مؤمنی نبوده در آن چه گذشت ، و نمی باشد در آن چه مانده ، و نیست در آن چه شما در آنید ، مگر آنکه او را همسایه ای بوده و باشد و هست که او را رنجانیده و می رنجاند» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«مَا کَانَ وَلَا یَکُونُ إِلَی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ مُؤْمِنٌ إِلَا وَلَهُ جَارٌ یُؤْذِیهِ» .

106 بَابُ شِدَّهِ ابْتِلَاءِ الْمُؤْمِنعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِیَاءُ ، ثُمَّ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، قَالَ : ذُکِرَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام الْبَلَاءُ ، وَمَا یَخُصُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ ، فَقَالَ :«سُئِلَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِی الدُّنْیَا ؟ فَقَالَ علیه السلام : النَّبِیُّونَ ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ ، وَیُبْتَلَی الْمُؤْمِنُ بَعْدُ عَلی قَدْرِ إِیمَانِهِ وَحُسْنِ أَعْمَالِهِ ؛ فَمَنْ صَحَّ إِیمَانُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَمَنْ سَخُفَ إِیمَانُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ عَظِیمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِیمِ الْبَلَاءِ ، وَمَا أَحَبَّ اللّهُ قَوْماً إِلَا ابْتَلَاهُمْ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی ، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِیَاءُ ، ثُمَّ الْأَوْصِیَاءُ ، ثُمَّ الْأَمَاثِلُ فَالْأَمَاثِلُ» .

.

106 . باب در بیان سختی و شدّت بلا و زحمت مؤمن

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هیچ مؤمنی نبوده و نخواهد بود تا قیامت برپا شود ، مگر آنکه او را همسایه ای بوده و باشد که او را رنجانیده و می رنجاند» .

106 . باب در بیان سختی و شدّت بلا و زحمت مؤمنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که سخت ترین مردمان از روی بلاء پیغمبرانند؛ پس آنان که تالی ایشانند . بعد از آن ، آنکه شباهتش به ایشان بیشتر ؛ پس از او ، آنکه شباهتش به او بیشتر است» (1) .

محمد بن یحیی ،از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از عبدالرحمان بن حجّاج روایت کرده است که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر بلاء و آن چه خدای عز و جل مؤمن را به آن مخصوص می سازد در میان آمد . فرمود که :«از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که : سخت ترین مردمان از روی بلاء در دنیا کیست؟ فرمود : پیغمبران ، پس امثل ، و بعد از آن امثل ، و بعد از ایشان ، مؤمن مبتلی می شود ، بر اندازه ایمان و نیکی اعمالش؛ پس هر که ایمانش درست و عملش خوب باشد ، بلا و زحمتش سخت باشد ، و هر که ایمانش سست و عملش ضعیف باشد ، بلایش کم خواهد بود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان ، از زید شحّام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مُزد بزرگ با بلای بزرگ است ، و خدا هیچ گروهی را دوست نداشته ، مگر آنکه ایشان را مبتلی ساخته است» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از حمّاد بن عیسی ، از ربعیّ بن عبداللّه ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«سخت ترین مردمان از روی بلاء ، پیغمبرانند ، بعد از آن ، اوصیای ایشان ، بعد از آن ،

آنانی که شباهت ایشان به ایشان از دیگران بیشتر باشد (یا بهترین ایشان) . پس شباهت دارنده ترین (یا بهترین) ایشان به ترتیب» .

.

1- .و می تواند که معنی امثل در این حدیث ، افضل و اشرف و اعلای در مرتبه و منزلت باشد؛ یعنی بهتر باشد . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَاداً فِی الْأَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ ، مَا يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ تُحْفَهً إِلَی الْأَرْضِ إِلَا صَرَفَهَا عَنْهُمْ إِلی غَيْرِهِمْ ، وَلَا بَلِيَّهً إِلَا صَرَفَهَا إِلَيْهِمْ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَنَّهُ قَالَ وَ عِنْدَهُ سَدِيرٌ :«إِنَّ اللّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْداً غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتّاً ، وَإِنَّا وَإِيَّاكُمْ يَا سَدِيرُ ، لَنُصْبِحُ بِهِ وَنُمَسِی» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ الْعَلَاَ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَتَعَالی إِذَا أَحَبَّ عَبْداً غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتّاً ، وَتَجَّهُ بِالْبَلَاءِ تَجّاً ، فَإِذَا دَعَاهُ ، قَالَ : لَبَّيْکَ عَبْدِی ، لَئِنْ عَجَّلْتُ لَکَ مَا سَأَلْتَ ، إِنِّی عَلی ذلِکَ لَقَادِرٌ ؛ وَلَئِنِ ادَّخَرْتُ لَکَ ، فَمَا ادَّخَرْتُ لَکَ فَهُوَ خَيْرٌ لَکَ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ زَيْدٍ الزَّرَّادِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ عَظِيمَ الْبَلَاءِ يُکَافَأُ بِهِ عَظِيمُ الْجَزَاءِ ، فَإِذَا أَحَبَّ اللّهُ عَبْداً ابْتَلَاهُ بِعَظِيمِ الْبَلَاءِ ، فَمَنْ رَضِیَ فَلَهُ عِنْدَ اللّهِ الرِّضَا ، وَمَنْ سَخِطَ الْبَلَاءَ فَلَهُ عِنْدَ اللّهِ السَّخَطُ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدا را در زمین بندگانی چندند که از بندگان خالص اویند . از آسمان تحفه ای را فرو نمی فرستد به سوی زمین ، مگر آنکه آن تحفه را از ایشان می گرداند به سوی غیر ایشان ، و بلیّه ای را فرو نمی فرستد ، مگر آنکه آن را می گرداند به سوی ایشان» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از احمد بن عبید ، از حسین بن علوان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود و حال آنکه سدیر در خدمت آن حضرت بود که :«به درستی که چون خدا بنده ای را دوست دارد ، پیوسته او را در بلاء فرو برد و غوطه دهد ؛ غوطه دادنی سخت . و به درستی که ما و شما شیعیان ، ای سدیر! به آن صبح و شام می کنیم و پیوسته در آنیم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از ولید بن علا ، از حمّاد ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که چون خدای تبارک و تعالی بنده ای را دوست دارد ، او را در بلاء پیوسته غوطه دهد ؛غوطه دادنی سخت ، و خون دلش را به واسطه آن بلاء روان سازد ؛ روان ساختنی به غایت . (و بعضی گفته اند که : بلا را بر او فرو ریزد ، ریختنی به غایت)؛ پس چون او را بخواند ، بفرماید که : لبّیک ، ای بنده من! هر آینه اگر تعجیل کنم از برایت آن چه را که خواستی ، البتّه من بر آن قدرت دارم ، ولیکن اگر ذخیره نمایم از برایت ، پس آن چه از برایت ذخیره نموده ام ، از برای تو بهتر است» .

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از زید زرّاد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که بلای بزرگ ، جزای بزرگ به آن سزا داده می شود . پس چون خدا بنده ای را دوست دارد ، او را به بلای بزرگ مبتلی گرداند؛ پس هر که خشنود باشد ، از برایش در نزد خدا خشنودی است ، و هر که از بلاء ناخشنود باشد ، از برایش در نزد خدا ناخشنودی است» .

.

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ الْحُرِّ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ فِی الدُّنْيَا عَلَى قَدْرِ دِينِهِ أَوْ قَالَ : عَلَى حَسَبِ دِينِهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى الْحَضْرَمِیِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُهْلُولِ بْنِ مُسْلِمٍ الْعَبْدِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَهِ كِفَّهِ الْمِيزَانِ ، كُلَّمَا زِيدَ فِی إِيمَانِهِ زِيدَ فِی بَلَائِهِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ :«الْمُؤْمِنُ لَا يَمْضِی عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ لَيْلَهً إِلَا عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ يَحْزُنُهُ ، يُذَكَّرُ بِهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ نَاجِيَهَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : إِنَّ الْمُغِيرَهَ يَقُولُ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُبْتَلى بِالْجُذَامِ ، وَلَا بِالْبَرَصِ ، وَلَا بِكَذَا ، وَلَا بِكَذَا؟ فَقَالَ :«إِنْ كَانَ لَغَافِلاً عَنْ صَاحِبِ يَاسِينَ إِنَّهُ كَانَ مُكَنَّعاً» . ثُمَّ رَدَّ أَصَابِعَهُ ، فَقَالَ : «كَأَنِّی أَنْظُرُ إِلى تَكْنِيعِهِ أَتَاهُمْ ، فَأَنْذَرَهُمْ ، ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَدِ ، فَقَتَلُوهُ» . ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُبْتَلى بِكُلِّ بَلِيَّهٍ ، وَيَمُوتُ بِكُلِّ مِيتَهٍ إِلَا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَهَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَبِأَفْضَلِ مَكَانٍ ثَلَاثاً إِنَّهُ لَيَبْتَلِيهِ بِالْبَلَاءِ ، ثُمَّ يَنْزِعُ نَفْسَهُ عُضْواً عُضْواً مِنْ جَسَدِهِ وَهُوَ يَحْمَدُ اللّهَ عَلى ذَلِكَ» .

.

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از زکریّا بن حرّ ، از جابر بن یزید ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«جز این نیست که مؤمن در دنیا مبتلی می شود بر اندازه دینش . یا فرمود : بر حسب دینش» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از بعضی از اصحاب خویش ، از محمد بن مثنّی حضرمی ، از محمد بن بهلول بن مسلم عبدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«جز این نیست که مؤمن به منزله پله ترازو است ، هر چه در ایمانش فزوده شود ، در بلاء و زحمتش فزوده می شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوایّوب ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مؤمن چهل شب بر او نگذرد ، مگر آنکه او را امری عارض شود که او را اندوهناک سازد ، و به آن پند داده شود و آگاه گردد» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از صفوان ، از معاویه بن عمّار ، از ناجیه روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : مغیره می گوید که : مؤمن مبتلی نمی شود به خوره و پیسی و نه به فلان و فلان . فرمود :«به درستی که مغیره غافل است و خبر ندارد از حال صاحب سوره یاسین یعنی حبیب نجّار که قصّه اش در آن مذکور است به درستی که حبیب ، دستش چلاق و خشکیده و به هم بسته و درهم کشیده بود» . بعد از آن ، حضرت انگشتان خویش را به سوی کف خویش برگردانید و فرمود که : «گویا من به چلاقی او می نگرم ، و آن را می بینم [که] به نزد قوم خود آمد و ایشان را از عذاب خدا ترسانید . بعد از آن ، در فردا به سوی ایشان برگشت و او را کشتند» . بعد از آن حضرت فرمود که : «مؤمن به هر بلیّه ای مبتلی می شود و به هر نوع مردنی می میرد ، مگر آنکه خود ، خود را نمی کشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از ابراهیم بن محمد اشعری ، از عبید بن زراره که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که مؤمن در نزد خدای عز و جل در بهترین مکان و منزله عظیمی است» . و سه مرتبه این

را فرمود و فرمود : «زیرا که او را به بلاء مبتلا می گرداند ، بعد از آن جانش را می گیرد ، و عضو به عضو از تنش برمی کند ، و او خدا را بر آن حمد و ستایش می کند» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ فِى الْجَنَّهِ مَنْزِلَهً لَا يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلَا بِالِابْتِلَاءِ فِى جَسَدِهِ» .

3934.المناقب لابن شهر آشوب:عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ ، عَنْ أَبِى يَحْيَى الْحَنَّاطِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، قَالَ :

شَكَوْتُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام مَا أَلْقى مِنَ الْأَوْجَاعِ وَ كَانَ مِسْقَاماً فَقَالَ لِى :«يَا عَبْدَ اللّهِ ، لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِى الْمَصَائِبِ ، لَتَمَنّى أَنَّهُ قُرِّضَ بِالْمَقَارِيضِ» .3933.الأمالى ، طوسى (به نقل از محمّد بن اسحاق حَضْرَمى) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ كَانُوا فِى شِدَّهٍ ، أَمَا إِنَّ ذلِكَ إِلى مُدَّهٍ قَلِيلَهٍ ، وَعَافِيَهٍ طَوِيلَهٍ» .3933.الأمالى للطوسى عن محمّد بن إسحاق الحضرمى :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنْ أَبِى أُسَامَهَ ، عَنْ حُمْرَانَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ ، كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّهِ مِنَ الْغَيْبَهِ ، وَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا ، كَمَا يَحْمِى الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ» .3932.وقعه صِفّين (در يادكردِ درخواست معاويه از على عليه السلام در) عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِىِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُهْلُولٍ الْعَبْدِىِّ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«لَمْ يُؤْمِنِ اللّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ هَزَاهِزِ الدُّنْيَا ، وَلكِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعَمى فِيهَا وَالشَّقَاءِ فِى الْآخِرَهِ» . .

3931.وقعه صِفّین (به نقل از جُرجانی ، در یاد کردِ جنگ صفین و تسلّ) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از فضیل بن عثمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که در بهشت منزله و مرتبه ای است که هیچ بنده ای به آن نمی رسد ، مگر به آنکه در بدن خویش به بلایی مبتلی شود» .3932.وقعه صفّین (فی ذِکرِ طَلَبِ مُعاوِیَهَ الشّامَ مِن عَلِیٍّ) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از ابراهیم بن محمد اشعری ، از ابویحیی حنّاط ، از عبداللّه بن ابی یعفور که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از آن چه به من می رسید از دردها و ابن ابی یعفور بسیار بیمار می شد . عبداللّه می گوید که : پس حضرت به من فرمود :«ای عبداللّه ! اگر مؤمن می دانست که او را چه اجر است در مصیبت ها ، هر آینه آرزو می کرد که به مقراض ها چیده شود» (که گوشت بدنش را به گازهای (1) جامه بچینند) .3931.وقعه صفّین عن الجرجانی (فی ذِکرِ حَربِ صِفّینَ وتَسَلُّطِ مُعاوِیَهَ عَ) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از یونس بن رباط روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که اهل حق پیوسته در سختی بوده اند ، از آن زمان که موجود شده اند تا امروز ، ولیکن آگاه باش ! که این تا مدّت کمی خواهد بود با عافیت طولانی» .3930.وقعه صِفّین (به نقل از زُهْری ، در یادکردِ حوادث روز پنجم از) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از حسین بن مختار ، از ابواسامه ، از حمران ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل مؤمن را به بلاء بازجویی و رعایت می کند ، چنان که مرد مسافر ، اهل خود را به هدّیه و سوغات که از غیبت یعنی سفر می آورد رعایت می نماید ، و او را پرهیز می فرماید از دنیا ، چنان که طبیب ، بیمار را پرهیز می فرماید» (یعنی از چیزی که مناسب مزاجش نباشد) .3929.وقعه صِفّین (به نقل از ابو جعفر و زید بن حسن) علی ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از محمد بن یحیی خثعمی ، از محمد بن بهلول عبدی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«خدا مؤمن را از بلیّه های دنیا ایمن نساخته ، ولیکن او را ایمن گردانیده از کوری در دنیا (یعنی در دین) ، و از شقاوت و بدبختی در آخرت» . .

1- .گاز همان گازانبر است و گاز جامه یعنی قیچی برش پارچه .

3928.وقعه صِفّين (به نقل از عمر بن سعد) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ نُعَیْمٍ الصَّحَّافِ ، عَنْ ذَرِیحٍ الْمُحَارِبِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام یَقُولُ : إِنِّی لَأَکْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ یُعَافی فِی الدُّنْیَا ، فَلَا یُصِیبَهُ شَیْءٌ مِنَ الْمَصَائِبِ» .3930.وقعه صفّین عن الزهری (فی وَقائِعِ الیَومِ الخامِسِ مِن حَربِ صِفّینَ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَیْبٍ ، عَنْ أَبِی دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ رَفَعَهُ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«دُعِیَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِلی طَعَامٍ ، فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ ، نَظَرَ إِلی دَجَاجَهٍ فَوْقَ حَائِطٍ قَدْ بَاضَتْ، فَتَقَعُ الْبَیْضَهُ عَلی وَتِدٍ فِی حَائِطٍ ، فَتَبَتَتْ عَلَیْهِ، وَلَمْ تَسْقُطْ ، وَلَمْ تَنْکَسِرْ ، فَتَعَجَّبَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مِنْهَا ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ : أَ عَجِبْتَ مِنْ هذِهِ الْبَیْضَهِ ؟ فَوَ الَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ مَا رُزِئْتُ شَیْئاً قَطُّ» .

قَالَ : «فَنَهَضَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، وَلَمْ یَأْکُلْ مِنْ طَعَامِهِ شَیْئاً ، وَقَالَ : مَنْ لَمْ یُرْزَأْ فَمَا لِلّٰهِ فِیهِ مِنْ حَاجَهٍ» .3929.وقعه صفّین عن أبی جعفر وزید بن حسن :عَنْهُ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ وَأَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : لَا حَاجَهَ لِلّٰهِ فِیمَنْ لَیْسَ لَهُ فِی مَالِهِ وَبَدَنِهِ نَصِیبٌ» .3928.وقعه صفّین عن عمر بن سعد بإسناده :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عُثْمَانَ النَّوَّاءِ ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَبْتَلِی الْمُؤْمِنَ بِکُلِّ بَلِیَّهٍ ، وَیُمِیتُهُ بِکُلِّ مِیتَهٍ ، وَلَا یَبْتَلِیهِ بِذَهَابِ عَقْلِهِ ، أَ مَا تَرَی أَیُّوبَ کَیْفَ سُلِّطَ إِبْلِیسُ عَلی مَالِهِ ، وَعَلی وُلْدِهِ ، وَعَلی أَهْلِهِ ، وَعَلی کُلِّ شَیْءٍ مِنْهُ ، وَلَمْ یُسَلَّطْ عَلی عَقْلِهِ ، تُرِکَ لَهُ لِیُوَحِّدَ اللّٰهَ بِهِ ؟» .3927.تاریخ الیعقوبی (در یادکردِ آمدن عمرو بن عاص به نزد معاویه و بیع) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّهُ لَیَکُونُ لِلْعَبْدِ مَنْزِلَهٌ عِنْدَ اللّٰهِ ، فَمَا یَنَالُهَا إِلَا بِإِحْدی خَصْلَتَیْنِ : إِمَّا بِذَهَابِ مَالِهِ ، أَوْ بِبَلِیَّهٍ فِی جَسَدِهِ» . .

3926.المناقب ، خوارزمی (به نقل از عمرو بن عاص ، در نامه ای که پیش از پی) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن نعیم صحاف ، از ذریح محاربی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسلاممی فرمود : به درستی که من ناخوش دارم که مرد در دنیا عافیت داده شود ، و هیچ مصیبتی از مصیبت ها به او نرسد» .3925.تاریخ الطبری (به نقل از عمرو بن عاص ، خطاب به معاویه) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از نوح بن شعیب ، از ابوداود مسترق که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی طعامی خوانده شد (یعنی کسی آن حضرت را تکلیف ضیافت کرد) . و چون داخل منزل آن مرد شد ، نظر فرمود به مرغ خانگی که در بالای دیواری نشسته بود ، و دید که آن مرغ تخم کرد . پس آن تخم در عرض راه بر بالای میخی که در آن دیوار کوبیده بود فرود آمد ، و بر روی آن میخ قرار گرفت و نیفتاد و نشکست . پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از حال آن تخم تعجّب کرد . آن مرد به خدمت حضرت عرض کرد که : آیا از این تخم تعجّب فرمودی؟ پس سوگند به آن خدایی که تو را به حق به پیغمبری فرستاده ، که هرگز به چیزی مصیبت زده نشده ام و نقصانی به من نرسیده؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و از طعامش هیچ نخورد و فرمود : کسی که مصیبتی به او نرسیده ، خدا را در او حاجتی نیست» (یعنی از نظر عنایت خدا افتاده و هیچ مصرف ندارد) .3927.تاریخ الیعقوبی (فی ذِکرِ قُدومِ عَمرِو بنِ العاصِ عَلی مُعاوِیَ) از او ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از عبدالرحمان و از ابوبصیر ، نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدا را هیچ حاجتی نیست ، در کسی که در مال و بدنش از برای آن جناب بهره ای نباشد» .3926.المناقب للخوارزمی عن عمرو بن العاص (فیما کَتَبَهُ إلی مُعاوِیَهَ قَبلَ التِحاقِهِ ب) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از عثمان نوا ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جلمؤمن را به هر بلیّه ای مبتلی می گرداند ، و او را به هر نوع مردنی می میراند ، و او را مبتلی نمی کند به آنکه عقلش برود و دیوانه ای شود . آیا ایّوب را نمی بینی که چگونه شیطان بر مال و بر فرزندان و بر اهل او و بر هر چیزی که از او بود مسلّط شد ، و بر عقلش مسلّط نشد؛ بلکه عقل از برایش وا

گذاشته شد ، تا به آن خدا را به یگانگی پرستش کند!؟» .3925.تاریخ الطبری عن عمرو بن العاص (لِمُعاوِیَهَ) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از علَی بن عقبه ، از سلیمان بن خالد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که بنده را در نزد خدا منزله و مرتبه ای می باشد که به آن نمی رسد ، مگر به یکی از دو خصلت : یا به رفتن مالش ، یا به بلیّه ای در بدنش» . .

3924.الإمامه والسیاسه :عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لَوْ لَا أَنْ یَعْمِدَ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنُ فِی قَلْبِهِ ، لَعَصَبْتُ رَأْسَ الْکَافِرِ بِعِصَابَهِ حَدِیدٍ لَا یُصْدَعُ رَأْسُهُ أَبَداً» .3923.تاریخ دمشق (به نقل از مغیره) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَثَلُ الْمُؤْمِنِ کَمَثَلِ خَامَهِ الزَّرْعِ تُکْفِئُهَا الرِّیَاحُ کَذَا وَکَذَا ، وَکَذلِکَ الْمُؤْمِنُ تُکْفِئُهُ الْأَوْجَاعُ وَالْأَمْرَاضُ ؛ وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ کَمَثَلِ الْاِءرْزَبَّهِ الْمُسْتَقِیمَهِ الَّتِی لَا یُصِیبُهَا شَیْءٌ حَتّی یَأْتِیَهُ الْمَوْتُ ، فَیَقْصِفَهُ قَصْفاً» .3922.مقتل أمیر المؤمنین (به نقل از مغیره) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَوْماً لِأَصْحَابِهِ : مَلْعُونٌ کُلُّ مَالٍ لَا یُزَکّی، مَلْعُونٌ کُلُّ جَسَدٍ لَا یُزَکّی وَلَوْ فِی کُلِّ أَرْبَعِینَ یَوْماً مَرَّهً ، فَقِیلَ : یَا رَسُولَ اللّهِ، أَمَّا زَکَاهُ الْمَالِ فَقَدْ عَرَفْنَاهَا، فَمَا زَکَاهُ الْأَجْسَادِ؟ فَقَالَ لَهُمْ: أَنْ تُصَابَ بِآفَهٍ».

قَالَ : «فَتَغَیَّرَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ سَمِعُوا ذلِکَ مِنْهُ ، فَلَمَّا رَآهُمْ قَدْ تَغَیَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ، قَالَ لَهُمْ : أَ تَدْرُونَ مَا عَنَیْتُ بِقَوْلِی؟ قَالُوا : لَا یَا رَسُولَ اللّهِ ، قَالَ : بَلی ، الرَّجُلُ یُخْدَشُ الْخَدْشَهَ ، وَیُنْکَبُ النَّکْبَهَ، وَیَعْثُرُ الْعَثْرَهَ ، وَیُمْرَضُ الْمَرْضَهَ ، وَیُشَاکُ الشَّوْکَهَ ، وَمَا أَشْبَهَ هذَا ، حَتّی ذَکَرَ فِی حَدِیثِهِ اخْتِلَاجَ الْعَیْنِ» . .

3924.الإمامه والسیاسه :از او ، از ابن فضّال ، از مثنّی حنّاط ، از ابواسامه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«خدای عز و جل فرموده که : اگر نه این بود که بنده مؤمن من در دل خود چیزی می یافت و ملول می گردید ، هر آینه سر کافر را به عصابه و سربندی از آهن باز می بستم ، که هرگز سرش به درد نیاید» .3923.تاریخ دمشق عن مغیره :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عثمان ، از عبداللّه بن مسکان ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : داستان مؤمن ، چون داستان دسته ای از کشت و گیاه تر و تازه است ، که بادها آن را همچنین و همچنین میل می دهد و می گرداند ، و همچنین مؤمن ، دردها و بیماری ها او را میل می دهد و می گرداند . و داستان منافق ، چون داستان گرزی است راست ایستاده ، که چیزی به آن نرسد ، تا آنکه او را مرگ در رسد؛ پس او را بشکند ، شکستنی سخت» .3922.مقتل أمیر المؤمنین عن مغیره :علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی به اصحاب خویش فرمود که : هر مالی که زکات داده نمی شود ، ملعون است ، و ملعون است ، هر بدنی که زکات داده نمی شود ، و اگرچه در هر چهل روز یکبار باشد . به آن حضرت عرض شد که : یا رسول اللّه ! امّا زکات مال را شناخته و معنی آن را فهمیده ایم ، پس بفرما که زکات بدن ها چیست؟ در جواب ایشان فرمود که : مراد آن است که آفتی به آن برسد» . حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «پس روی های آنان که این سخن را از آن حضرت شنیدند ، متغیّر شد و رنگ های ایشان گشت . چون پیغمبر ایشان را دید که رنگ های ایشان گردید ، به ایشان فرمود : آیا می دانید که به گفتار خویش چه چیز را قصد کردم؟ عرض کردند : نه ، یا رسول اللّه ! فرمود : بلی ، مردی خراشی به او می رسد ، و نکبت و خواری به او روی می دهد ، و پا بر می زند ، و به سر در می آید ، و به بیماری جزئی مبتلی می شود ، و خار در عضوی از اعضایش می رود ، و آن چه به این شباهت داشته باشد ، تا آنکه حضرت در حدیث خویش ، جنبیدن و پریدن چشم را ذکر فرمود» . .

3921.الاستيعاب :أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، قَالَ :

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بِالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَأَشْبَاهِ هذَا ؟ قَالَ : فَقَالَ :«وَ هَلْ كُتِبَ الْبَلَاءُ إِلَا عَلَى الْمُؤْمِنِ ؟» .3921.الاستيعاب :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَمَّنْ رَوَاهُ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَكْرُمُ عَلَى اللّهِ حَتّى لَوْ سَأَلَهُ الْجَنَّةَ بِمَا فِيهَا ، أَعْطَاهُ ذلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئاً ؛ وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللّهِ حَتّى لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا ، أَعْطَاهُ ذلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئاً؛ وَإِنَّ اللّهَ لَيَتَعَاهَدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ ، كَمَا يَتَعَاهَدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالطُّرَفِ ؛ وَإِنَّهُ لَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا ، كَمَا يَحْمِى الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ» .3920.تاريخ دمشق (به نقل از جابر) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ فِى كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام : أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ ، ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ ؛ وَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَهِ ، فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ ، اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ ، وَذلِكَ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَاباً لِمُؤْمِنٍ ، وَلَا عُقُوبَةً لِكَافِرٍ ، وَمَنْ سَخُفَ دِينُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ ، قَلَّ بَلَاؤُهُ ؛ وَ أَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلى قَرَارِ الْأَرْضِ» .3919.شرح نهج البلاغه (در يادكردِ آنچه كه بين عقيل بن ابى طالب و معاوى) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :

قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : إِنَّ هذَا الَّذِى ظَهَرَ بِوَجْهِى يَزْعُمُ النَّاسُ أَنَّ اللّهَ لَمْ يَبْتَلِ بِهِ عَبْداً لَهُ فِيهِ حَاجَةٌ ، قَالَ : فَقَالَ لِى :«لَقَدْ كَانَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ مُكَنَّعَ الْأَصَابِعِ، فَكَانَ يَقُولُ هكَذَا ، وَيَمُدُّ يَدَيْهِ ، وَيَقُولُ : «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» » .

ثُمَّ قَالَ لِى : «إِذَا كَانَ الثُّلُثُ الْأَخِيرُ مِنَ اللَّيْلِ فِى أَوَّلِهِ ، فَتَوَضَّ ، وَ قُمْ إِلى صَلَاتِكَ الَّتِى تُصَلِّيهَا ، فَإِذَا كُنْتَ فِى السَّجْدَهِ الْأَخِيرَهِ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ ، فَقُلْ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ : يَا عَلِيُّ ، يَا عَظِيمُ ، يَا رَحْمَانُ ، يَا رَحِيمُ ، يَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ ، يَا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَأَعْطِنِى مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ ، وَاصْرِفْ عَنِّى مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْاخِرَهِ مَا أَنْتَ

أَهْلَهُ، وَاذْهَبْ عَنِّى بِهذَا الْوَجَعِ وَ تُسَمِّيهِ فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِى وَأَحْزَنَنِى ؛ وَأَلِحَّ فِى الدُّعَاءِ» .

قَالَ : فَمَا وَصَلْتُ إِلَى الْكُوفَهِ حَتّى أَذْهَبَ اللّهُ بِهِ عَنِّى كُلَّهُ . .

3920.تاریخ دمشق عن جابر :ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم که آیا مؤمن به خوره و پیسی و امثال این مبتلی می شود؟ راوی می گوید که : حضرت فرمود که :«مگر بلاء نوشته شده است ، مگر بر مؤمن؟» .3919.شرح نهج البلاغه (فی ذِکرِ ما جَری بَینَ عَقیلِ بنِ أبی طالِبٍ وم) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از آنکه او را روایت کرده ، از حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مؤمن بر خدا گرامی و عزیز است ، به مرتبه [ای]که اگر بهشت را با آن چه در آن است از او بخواهد ، خدا آن را به او عطا فرماید ، بی آنکه این عطا ، از ملکش چیزی را کم کند . و به درستی که کافر بر خدا آن قدر خوار و بی مقدار است ، که اگر دنیا را به آن چه در آن است از او بخواهد ، خدا آن را به او بدهد ، بی آنکه آن بخشش ، از ملکش چیزی را کم کند . و به درستی که خدا بنده مؤمن خود را به بلا بازجویی و رعایت می کند ، چنان که غائب و مسافر ، اهل خود را به تحفه ها و چیزهایی که قطعه باشد تعهّد و رعایت می کند ، و به درستی که خدا او را از دنیا پرهیز می فرماید ، چنان که طبیب ، بیمار را پرهیز می فرماید» (یعنی از آن چه مناسب مزاجش نباشد) .3918.تاریخ دمشق (به نقل از جابر) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در کتاب علی علیه السلام نوشته است که : به درستی که سخت ترین مردمان از روی بلاء ، پیغمبرانند ، پس اوصیای ایشان ، بعد از آن امثل ، پس امثل؛ یعنی بهتر به ترتیب (یا آنکه شباهتش به ایشان از دیگران بیشتر باشد) . و جز این نیست که مؤمن مبتلی می شود بر اندازه اعمال نیکی که دارد؛ پس هر که دینش درست و عملش نیکو باشد ، بلاء و زحمتش سخت باشد ، و این به سبب آن است که خدای عز و جل دنیا را ثواب مؤمن ، و عقاب کافر قرار نداده است . و هر که دینش سست و عملش ضعیف باشد ، بلایش کم باشد . و به درستی که بلاء به سوی مؤمن پرهیزکار ، شتابنده تر است از آب باران به سوی گودی زمین و زمینی که پست باشد» .3917.المحاسن والمساوئ :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از مالک بن عطیّه ، از یونس بن عمّار روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که : این ناخوشی که در روی من پیدا شده است یعنی لکّه پیسی ، مردم چنان می پندارند که خدا بنده ای را که از برایش در او حاجتی باشد ، به آن مبتلی

نگردانیده است . راوی می گوید که : حضرت فرمود که :«مؤمن آل فرعون انگشتانش خشکیده و درهم کشیده بود ، (1) پس همچنین می گفت و دست های خویش را می کشید و می گفت : «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ» (2) ؛ یعنی : ای گروه من! پیروی کنید فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام را» . (3)

یونس می گوید که : بعد از آن ، حضرت علیه السلام به من فرمود که : «چون ثلث آخر از شب شود ، در اوّل آن وضو بساز و بایست به سوی نمازی که آن را به جا می آوری (یعنی نماز شب) و چون در سجده آخر از دو رکعت اوّل باشی ، بگو در حالتی که در سجده هستی که : یا عَلِیُّ یا عَظیمُ یا رَحْمنُ یا رَحیمُ یا سامِعَ الدَّعَواتِ یا مُعْطِیَ الْخَیْراتِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَأَعْطِنی مِنْ خَیْرِ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ ما أَنْتَ أَهْلُه وَأذْهِبْ عَنّی هَذَا الْوَجَعَ ، و آن درد را نام می برى : فَاِنَّهُ قَدْ غاظَنی وَأَحْزَنَنی . و در دعا الحاح و اصرار کن» . راوی می گوید که : به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن ناخوشی را از من برد و شفا یافتم . و ترجمه دعا این است که : «ای بلندمرتبه! و ای بزرگوار! ای بسیار بخشاینده! و ای مهربان! ای شنونده دعاها و اجابت کننده آنها! ای عطاکننده خوبی ها! رحمت فرست بر محمد و آل محمد ، و عطا کن مرا از خوبی دنیا و آخرت ، آن چه را که تو سزاوار عطای آنی ، و بگردان از من از بدی دنیا و آخرت ، آن چه را که تو سزاوار گردانیدن آنی ، و ببر از من این درد را؛زیرا که آن مرا به خشم آورده و مرا اندوهناک گردانیده است» . (4) .

1- .و ظاهر ، صاحب یاسین است ، چنان که در حدیث سابق گذشت ، و آن چه بعد از این مذکور می شود ، از قول صاحب یاسین است نه مؤمن آل فرعون . (مترجم)
2- .یس، 20.
3- .یعنی حضرت شمعون و دو کس دیگر از حواریّان ، که ایشان را صادقان و مصدقان می گفتند ، و یا پولس و یوحنّا ، و غیر از این در نام ایشان گفته اند . (مترجم)
4- .و در بعضی از نسخ کافی ، به جای هذا الوجع ، بهذا الوجع مکتوب است ، و در معنی تفاوتی به هم نمی رسد ، ولیکن در خواندن فرق می کند؛ زیرا که بنابر اوّل ، باید وَ اَذْهِبْ به فتح همزه و سکون ذال و کسر هاء و فتح عین وجع خوانده شود ، و بنابر نسخه بدل ، به فتح واو و سقوط همزه و سکون ذال و فتح هاء و کسر عین وجع است . (مترجم)

107 بَابُ فَضْلِ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ3918.تاريخ دمشق عن جابر :عَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ فُقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ يَتَقَلَّبُونَ فِى رِيَاضِ الْجَنَّهِ قَبْلَ أَغْنِيَائِهِمْ بِأَرْبَعِينَ خَرِيفاً» .

ثُمَّ قَالَ : «سَأَضْرِبُ لَکَ مَثَلَ ذلِکَ ، إِنَّمَا مَثَلُ ذلِکَ مَثَلُ سَفِينَتَيْنِ مُرَّ بِهِمَا عَلى عَاشِرٍ ، فَنَظَرَ فِى إِحْدَاهُمَا ، فَلَمْ يَرَ فِيهَا شَيْئاً ، فَقَالَ : أَسْرِبُوهَا ، وَنَظَرَ فِى الْأُخْرى ، فَإِذَا هِىَ مَوْقُورَهٌ ، فَقَالَ : احْبِسُوهَا» . .

107 . باب در بیان فضل و افزونی نفرات مسلمانان3916.المناقب لابن شهر آشوب عن ابن أبجر العجلی :علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از محمد بن سنان ، از علاء ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که فقرای مؤمنان در باغ ها و مرغزارهای بهشت می گردند و تنعّم می کنند ، چهل خریف پیش از اغنیای ایشان» . (1)

پس حضرت فرمود که : «زود باشد که از برایت مثلی بزنم و داستانی بیان کنم . جز این نیست که داستان فقیر و غنی در قیامت ، چون داستان دو کشتی است که آنها را بر عاشر (و دَه ،یک ستانی) بگذرانیدند ، پس در یکی از آنها نظر کرد و در آن چیزی ندید ، گفت که : این را روانه سازید . و در دیگری نظر کرد ، دید که آن کشتی پربار است . پس گفت که : این را نگاه دارید و مگذارید که روانه شود» .

.

1- .و خریف ، فصل خزان است . و مراد به چهل خریف ، چهل سال است؛ زیرا که در هر سال ، یک خریف بیش نیست ، در معظم معموره که شمالی خطّ استوا است و بنای تخاطب در فصول بر آن است ، و در خطّ استوا که هر سال دو پاییز دارد ، و همچنین سائر فصول ، در امثال این مقامات اعتبار نمی شود؛ چه بنای تخاطب بر آن نیست؛ پس چون چهل خریف بگذرد ، چهل سال گذشته باشد . و در بعضی از روایات ما واقع شده است که خریف ، هزار عام است و هر عامی هزار سال؛ پس مراد ، چهل هزار هزار سال می شود . (مترجم)

3915.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از قیس بن ابی حازم) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَعْدَانَ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«الْمَصَائِبُ مِنَحٌ مِنَ اللّهِ ، وَالْفَقْرُ مَخْزُونٌ عِنْدَ اللّهِ» .3914.الإمامه والسياسه :وَ عَنْهُ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يَا عَلِىُّ ، إِنَّ اللّهَ جَعَلَ الْفَقْرَ أَمَانَةً عِنْدَ خَلْقِهِ ، فَمَنْ سَتَرَهُ ، أَعْطَاهُ اللّهُ مِثْلَ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ ؛ وَمَنْ أَفْشَاهُ إِلى مَنْ يَقْدِرُ عَلى قَضَاءِ حَاجَتِهِ ، فَلَمْ يَفْعَلْ ، فَقَدْ قَتَلَهُ ، أَمَا إِنَّهُ مَا قَتَلَهُ بِسَيْفٍ وَلَا رُمْحٍ ، وَلكِنَّهُ قَتَلَهُ بِمَا نَكى مِنْ قَلْبِهِ» .3915.فضائل الصحابه لابن حنبل عن قیس بن أبی حازم :عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ ، عَنْ دَاوُدَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَغِيرٍ ، عَنْ جَدِّهِ شُعَيْبٍ ، عَنْ مُفَضَّلٍ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«كُلَّمَا ازْدَادَ الْعَبْدُ إِيمَاناً ، ازْدَادَ ضِيقاً فِى مَعِيشَتِهِ» .3914.الإمامه والسياسه :وَ بِإِسْنَادِهِ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«لَوْ لَا إِلْحَاحُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى اللّهِ فِى طَلَبِ الرِّزْقِ ، لَتَقَلَهُمْ مِنَ الْحَالِ الَّتِى هُمْ فِيهَا إِلى حَالٍ أَضْيَقَ مِنْهَا» . .

3913.تاریخ دمشق (به نقل از ابو اسحاق) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از سعدان که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مصیبت ها ، بخشش ها است از جانب خدای عز و جل ، و فقر و درویشی ، در نزد خدا مخزون است که آن را در خزائن خود ضبط فرموده» .3912.سیر أعلام النبلاء (به نقل از عبید) و از او روایت است که آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : یا علی! به درستی که خدا فقر و پریشانی را در نزد خلق خویش امانت قرار داده . پس هر که آن را بپوشد و پنهان دارد ، خدا او را مانند ثواب روزه داری که به عبادت ایستاده باشد عطا کند ، و هر که آن را فاش کند و اظهار نماید در نزد کسی که بر روا کردن حاجتش قادر باشد و نکند ، پس به حقیقت که او را کشته است . بدان و آگاه باش! که او را به شمشیر و نیزه نکشته ، ولیکن کشته است او را به آن چه از دلش خراشیده و مجروح گردانیده» (یعنی اندوهی که به آن رسانیده) .3913.تاریخ دمشق عن أبی إسحاق :از او ، از محمد بن علی ، از داود حذّاء ، از محمد بن صغیر ، از جدّش شعیب ، از مفضّل روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«هر چه ایمان بنده زیاد می شود ، تنگی در اسباب زندگانیش زیاد می گردد» .3912.سیر أعلام النبلاء عن عبید :و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«اگر اصرار مؤمنان بر خدا نبود در باب طلب کردن روزی ، هر آینه ایشان را نقل می فرمود از این حالی که ایشان درآنند ، به سوی حالی که از آن تنگ تر و دشوارتر بود» . .

3911.تاريخ الطبرى (به نقل از مُحِلّ بن خليفه طايى) عَنْهُ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَا أُعْطِىَ عَبْدٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَا اعْتِبَاراً ، وَمَا زُوِىَ عَنْهُ إِلَا اخْتِبَاراً» .3911.تاريخ الطبرى عن المُحِلّ بن خليفه الطائى :عَنْهُ ، عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ وَأَبِى إِسْحَاقَ الْخَفَّافِ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَيْسَ لِمُصَاصِ شِيعَتِنَا فِى دَوْلَةِ الْبَاطِلِ إِلَا الْقُوتُ ، شَرِّقُوا إِنْ شِئْتُمْ أَوْ غَرِّبُوا لَنْ تُرْزَقُوا إِلَا الْقُوتَ» .3910.امام صادق عليه السلام :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِىِّ ، عَنْ بَعْضِ مَشَايِخِهِ ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : يَا عَلِىُّ ، الْحَاجَةُ أَمَانَةُ اللّهِ عِنْدَ خَلْقِهِ ؛ فَمَنْ كَتَمَهَا عَلى نَفْسِهِ ، أَعْطَاهُ اللّهُ ثَوَابَ مَنْ صَلّى ؛ وَمَنْ كَشَفَهَا إِلى مَنْ يَقْدِرُ أَنْ يُفَرِّجَ عَنْهُ ، وَلَمْ يَفْعَلْ ، فَقَدْ قَتَلَهُ ، أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَقْتُلْهُ بِسَيْفٍ وَلَا سِنَانٍ وَلَا سَهْمٍ ، وَلكِنْ قَتَلَهُ بِمَا نَكى مِنْ قَلْبِهِ» .3910.الإمام الصادق عليه السلام :وَ عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَعْدَانَ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَلْتَفِتُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِلى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهاً بِالْمُعْتَذِرِ إِلَيْهِمْ ، فَيَقُولُ : وَعِزَّتِى وَجَلَالِى ، مَا أَفْقَرْتُكُمْ فِى الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَىَّ ، وَلَتَرَوُنَّ مَا أَصْنَعُ بِكُمُ الْيَوْمَ ، فَمَنْ زَوَّدَ أَحَداً مِنْكُمْ فِى دَارِ الدُّنْيَا مَعْرُوفاً ، فَخُذُوا بِيَدِهِ ، فَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّهَ» .

قَالَ : «فَيَقُولُ رَجُلٌ مِنْهُمْ : يَا رَبِّ ، إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا تَنَافَسُوا فِى دُنْيَاهُمْ ، فَنَكَحُوا النِّسَاءَ ، وَلَبِسُوا الثِّيَابَ اللَّيِّنَهَ ، وَأَكَلُوا الطَّعَامَ ، وَسَكَنُوا الدُّورَ ، وَرَكِبُوا الْمَشْهُورَ مِنَ الدَّوَابِّ ؛ فَأَعْطِنِى مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُمْ ، فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَتَعَالى : لَكَ وَلِكُلِّ عَبْدٍ مِنْكُمْ مِثْلُ مَا أَعْطَيْتُ أَهْلَ الدُّنْيَا مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا إِلى أَنِ انْقَضَتِ الدُّنْيَا سَبْعُونَ ضِعْفاً» . .

3909.شرح نهج البلاغه (در یادکردِ آنچه که مالک اشتر در پی سخنرانی امام) از او ، از بعضی از اصحاب خویش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هیچ بنده ای از دنیا عطا نشده ، مگر به جهت عبرت و پند گرفتن ، و از هیچ بنده ای دور نشده ، مگر به جهت آزمودن» .3908.وقعه صفین (به نقل از ادهم) از او ، از نوح بن شعیب و ابواسحاق خفّاف ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«از برای شیعیان خالص ما در دولت باطل نیست ، مگر قوت . اگر خواهید به جانب مشرق روید و اگر خواهید به جانب مغرب روید ، که هرگز غیر از قوت ، چیزی به شما روزی نمی شود» .3907.تاریخ الیعقوبی (در یادکرد بیعت مردم با امیرمؤمنان) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن حسن اشعری ، از بعضی از استادان خویش ، از ادریس بن عبداللّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : یا علی! احتیاج ، امانت خدا است در نزد خلقش؛ پس هر که آن را بر خویش کتمان کند و بپوشد ، خدا او را ثواب کسی که نماز به جا آورده عطا کند ، و هر که آن را ظاهر سازد در نزد کسی که بر بردن اندوه او قادر باشد و نکند ، پس به حقیقت که او را کشته است . بدان و آگاه باش! که او را به شمشیر و نیزه و تیر نکشته ، ولیکن او را کشته ، به آن چه از دلش خراشیده و مجروح گردانیده» .3909.شرح نهج البلاغه (فی ذِکرِ ما قالَهُ الأَشتَرُ بَعدَ خُطبَهِ الإِ) و از او ، از احمد ، از علی بن حکم ، از سعدان روایت است که گفت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که خدای عز و جلدر روز قیامت به جانب فقرای مؤمنان التفات می فرماید ؛ مانند کسی که ایشان را عذرخواهی کند . پس می فرماید که : سوگند یاد می کنم به عزّت و جلال خودم که شما را در دار دنیا فقیر نگردانیدم ، به جهت آنکه شما را در نزد من ذلّت و خواری و حقارت و بی مقداری باشد ، و هر آینه خواهید دید که امروز با شما چه می کنم . پس هر که به جهت شما در دار دنیا نیکی را توشه برگرفته ، که با شما محبّت و احسانی نموده ، دستش را بگیرید و او را داخل بهشت گردانید» . حضرت فرمود : «پس مردی از آن فقرا عرض می کند که : ای پروردگار من! به درستی که اهل دنیا در دنیای خویش رغبت کردند . پس زنان صاحب جمال را به عقد خویش درآوردند ، و جامه های نرم پوشیدند ، و طعام های لذیذ خوردند ، و در خانه های خوب ساکن شدند ، و بر حیوانی که مشهور بود به خوبی از حیوانات سوار گردیدند . پس به من عطا کن ، مانند آن چه به

ایشان عطا کرده بودی در دار دنیا . پس آن جناب تبارک و تعالی می فرماید که : از برای تو و از برای هر بنده ای از شما فقیران است ، مانند آن چه به اهل دنیا عطا کرده ام ، از آن زمان که دنیا موجود شده ، تا وقتی که تمام شد ، هفتاد برابر» . .

3908.وقعه صفّين عن أدهم :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ وَإِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ جَمِيعاً يَرْفَعَانِهِ، إِلَى أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا كَانَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ مُؤْمِنٌ إِلَا فَقِيراً ، وَلَا كَافِرٌ إِلَا غَنِيّاً حَتّى جَاءَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام ، فَقَالَ : «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» فَصَيَّرَ اللّٰهُ فِى هؤُلَاءِ أَمْوَالًا وَحَاجَةً ، وَفِى هؤُلَاءِ أَمْوَالًا وَحَاجَةً»

3907.تاريخ اليعقوبى (فى ذِكرِ بَيعَهِ النّاسِ لِأَميرِ المُؤمِنينَ ع) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلى رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله نَقِىُّ الثَّوْبِ ، فَجَلَسَ إِلى رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله ، فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ دَرِنُ الثَّوْبِ ، فَجَلَسَ إِلى جَنْبِ الْمُوسِرِ ، فَقَبَضَ الْمُوسِرُ ثِيَابَهُ مِنْ تَحْتِ فَخِذَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : أَ خِفْتَ أَنْ يَمَسَّكَ مِنْ فَقْرِهِ شَىْءٌ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَخِفْتَ أَنْ يُصِيبَهُ مِنْ غِنَاكَ شَىْءٌ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَخِفْتَ أَنْ يُوَسِّخَ ثِيَابَكَ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : فَمَا حَمَلَكَ عَلى مَا صَنَعْتَ ؟

فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، إِنَّ لِى قَرِيناً يُزَيِّنُ لِى كُلَّ قَبِيحٍ ، وَيُقَبِّحُ لِى كُلَّ حَسَنٍ ، وَقَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِى .

فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله لِلْمُعْسِرِ : أَ تَقْبَلُ ؟ قَالَ : لَا .

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ : وَلِمَ ؟ قَالَ : أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِى مَا دَخَلَكَ» . .

3906.رجال الکشی :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابراهیم بن عقبه ، از اسماعیل بن سهل و اسماعیل بن عبّاد هر دو ، که آن را مرفوع ساخته اند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«از فرزندان آدم مؤمنی نبود ، مگر آنکه فقیر بود و کافری نبود ، مگر آنکه غنی بود ، تا وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و به خدا عرض کرد که : «رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذینَ کَفَرُوا» (1) ؛ یعنی : ای پروردگار ما! مگردان ما را بلیّه و آزمایشی از برای آنان که کافر شدند ، تا در حق ما نگویند که : اگر ایشان بر حق بودند ، محتاج نمی بودند ، و در حقّ خود نگویند که : اگر ما بر حق نبودیم ، بی نیاز نمی بودیم» . حضرت فرمود : «پس خدا در این گروه مؤمنان ، مال ها و احتیاج ، و در آن گروه کافران ، مال ها و احتیاج قرار داد» .3905.فضائل الصحابه ، ابن حنبل (به نقل از عبیده سلمانی) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مرد توانگری به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که جامه پاک و پاکیزه در بر داشت و در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست . بعد از آن ، مرد پریشان جامه چرکینی آمد و در پهلوی آن توانگر نشست . پس آن توانگر ، جامه های خویش را از زیر ران های او گرفت . (2) رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود : آیا ترسیدی که چیزی از فقر و پریشانی او به تو رسد و بچسبد؟ عرض کرد : نه . فرمود : پس ترسیدی که چیزی از غنا و بی نیازی تو به او رسد؟ عرض کرد : نه . فرمود : پس ترسیدی که جامه های تو را چرکین سازد؟ عرض کرد : نه . فرمود : پس چه تو را داشت بر آن چه کردی؟ عرض کرد : یا رسول اللّه ! به درستی که مرا همنشین و مصاحب بدی هست که هر چیز زشتی را از برای من می آراید و در نظرم جلوه می دهد ، و هر چیز خوبی را از برای من زشت می گرداند ، و من نصف مال خود را از برای او قرار دادم . رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فقیر پریشان فرمود : آیا قبول می کنی؟ عرض کرد : نه . آن مرد توانگر گفت : چرا؟ گفت : می ترسم که بر من داخل شود ، آن چه بر تو داخل شد» . .

1- .ممتحنه، 5.
2- .یعنی آن چه از جامه اش که در زیر پای آن فقیر بود ، کشید . احتمال دارد که معنی این باشد که دامن های جامه خود را جمع کرد و در زیر ران

های خویش گرفت . (مترجم)

3906.رجال الكشّى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«فِى مُنَاجَاهِ مُوسى عليه السلام : يَا مُوسى ، إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلاً ، فَقُلْ : مَرْحَباً بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ ، وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنى مُقْبِلاً ، فَقُلْ : ذَنْبٌ عُجِّلَتْ عُقُوبَتُهُ» .3905.فضائل الصحابه لابن حنبل عن عبيده السلمانى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : طُوبى لِلْمَسَاكِينِ بِالصَّبْرِ ، وَ هُمُ الَّذِينَ يَرَوْنَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» .3904.الكامل فى التاريخ (در يادكردِ كشته شدن حُجر بن عَدى و يارانَش) وَ بِإِسْنَادِهِ ، قَالَ :«قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : يَا مَعْشَرَ الْمَسَاكِينِ ، طِيبُوا نَفْساً ، وَأَعْطُوا اللّهَ الرِّضَا مِنْ قُلُوبِكُمْ ؛ يُثِبْكُمُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلى فَقْرِكُمْ ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَلَا ثَوَابَ لَكُمْ» .3904.الكامل فى التاريخ (فى ذِكرِ مَقتَلِ حُجرِ بنِ عَدِىٍّ وأصحابِهِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ ، عَنْ عِيسَى الْفَرَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ ، أَمَرَ اللّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالى مُنَادِياً يُنَادِى بَيْنَ يَدَيْهِ : أَيْنَ الْفُقَرَاءُ ؟ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ كَثِيرٌ ، فَيَقُولُ : عِبَادِى ، فَيَقُولُونَ : لَبَّيْكَ رَبَّنَا ، فَيَقُولُ : إِنِّى لَمْ أُفْقِرْكُمْ لِهَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ ، وَلكِنِّى إِنَّمَا اخْتَرْتُكُمْ لِمِثْلِ هذَا الْيَوْمِ ، تَصَفَّحُوا وُجُوهَ النَّاسِ ، فَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفاً لَمْ يَصْنَعْهُ إِلَا فِىَّ ، فَكَافُوهُ عَنِّى بِالْجَنَّهِ» . .

3903.مُروج الذهب :علی بن ابراهیم ، از علی بن محمد قاسانی ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود منقری ، از حفص بن غیاث ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در مناجات موسی یعنی از جمله آن چه خدا با موسی علیه السلام راز گفت این بود که : ای موسی! چون فقرا را ببینی که رو به تو آورده است ، بگو : مرحبا! به نشانه شایستگان و نیکان ، و چون غنا و بی نیازی را ببینی که رو به تو آورده ، بگو : گناهی است که عقوبت آن زود به من رسیده است» .3903.مروج الذهب :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : خوشا حال بیچارگان و فقیران ، به سبب صبری که می کنند . و ایشان ، آنانند که ملکوت آسمان ها و زمین را می بینند» یعنی به چشم دل .3902.الاختصاص (به نقل از مسمع بن عبد اللّه بصری، از مردی) و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای گروه بیچارگان! خوشدل باشید و خشنودی را به خدا دهید از دل های خویش (یعنی چنان باشید که خدا آن را در دل شما بیابد) تا خدای عز و جل شما را ثواب دهد بر فقری که دارید ، که اگر چنین نکنید ، شما را ثوابی نیست» .3902.الاختصاص عن مسمع بن عبد اللّه البصری عن رجل :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از عیسی فرا ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«چون روز قیامت شود ، خدای تبارک و تعالی منادیی را امر فرماید که در حضور آن جناب ندا کند که : کجایند فقرا؟ پس جماعت بسیاری از مردمان برخیزند . بعد از آن می فرماید که : ای بندگان من! عرض می کنند : لبّیک ، ای پروردگار ما! به خدمت تو ایستاده ایم . می فرماید : به درستی که من شما را فقیر نگردانیدم ، به جهت خواری و بی مقداری شما بر من ، ولیکن جز این نیست که من شما را برگزیدم (1) از برای امروز . نظر کنید در روی های مردمان ، پس هر که با شما نیکی کرده و آن نیکی را نکرده ، مگر در راه من ، او را از جانب من به بهشت سزا دهید و تلافی کنید» . .

1- .یا فقیر گردانیدم ، یا به تأخیر افکندم ، بنا بر اختلاف نسخه های کافی .

3901.تذكره الخواص (به نقل از عمرو بن يحيى، از صعصعه بن صوحان) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْحَذَّاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَغِيرٍ ، عَنْ جَدِّهِ شُعَيْبٍ ، عَنْ مُفَضَّلٍ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«لَوْ لَا إِلْحَاحُ هذِهِ الشِّيعَهِ عَلَى اللّهِ فِى طَلَبِ الرِّزْقِ ، لَتَقَلَهُمْ مِنَ الْحَالِ الَّتِى هُمْ فِيهَا إِلى مَا هُوَ أَضْيَقُ مِنْهَا» .3900.شرح نهج البلاغه :أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ كَثِيرٍ الْخَزَّازِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : قَالَ لِى :«أَ مَا تَدْخُلُ السُّوقَ ؟ أَ مَا تَرَى الْفَاكِهَهَ تُبَاعُ وَالشَّىْءَ مِمَّا تَشْتَهِيهِ ؟» فَقُلْتُ : بَلى ، فَقَالَ : «أَمَا إِنَّ لَكَ بِكُلِّ مَا تَرَاهُ فَلَا تَقْدِرُ عَلى شِرَائِهِ حَسَنَهً» .3901.تذكره الخواصّ عن عمرو بن يحيى عن صعصعه بن صوحان :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ عَفَّانَ ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَيَعْتَذِرُ إِلى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْمُحْوِجِ فِى الدُّنْيَا ، كَمَا يَعْتَذِرُ الْأَخُ إِلى أَخِيهِ ، فَيَقُولُ : وَعِزَّتِى وَجَلَالِى ، مَا أَحْوَجْتُكَ فِى الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ كَانَ بِكَ عَلَىَّ ، فَارْفَعْ هذَا السَّجْفَ ، فَانْظُرْ إِلى مَا عَوَّضْتُكَ مِنَ الدُّنْيَا» قَالَ : «فَيَرْفَعُ ، فَيَقُولُ : مَا ضَرَّنِى مَا مَنَعْتَنِى مَعَ مَا عَوَّضْتَنِى» .3900.شرح نهج البلاغه :عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ ، قَامَ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ حَتّى يَأْتُوا بَابَ الْجَنَّهِ ، فَيَضْرِبُوا بَابَ الْجَنَّهِ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ فَيَقُولُونَ : نَحْنُ الْفُقَرَاءُ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : أَقَبْلَ الْحِسَابِ ؟ فَيَقُولُونَ : مَا أَعْطَيْتُمُونَا شَيْئاً تُحَاسِبُونَّا عَلَيْهِ ، فَيَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : صَدَقُوا ، ادْخُلُوا الْجَنَّهَ» .3899.المناقب ، كوفى (به نقل از عبد الملک بن عُمَير) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُبَارَكٍ غُلَامِ شُعَيْبٍ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام يَقُولُ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : إِنِّى لَمْ أُغْنِ الْغَنِىَّ لِكَرَامَهٍ بِهِ عَلَىَّ ، وَلَمْ أُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانٍ بِهِ عَلَىَّ ، وَهُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ ، وَلَوْ لَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّهَ» . .

3898.تاریخ الیعقوبی (در یادکردِ بیعت مردم با امیرمؤمنان) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابراهیم حذّاء ، از محمد بن صغیر ، از جدّش شعیب ، از مفضّل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«اگر اصرار این جماعت شیعه بر خدا نبود در باب طلب کردن روزی ، هر آینه ایشان را نقل می کرد از این حالی که ایشان در آنند ، به سوی آن چه از این حال تنگ تر است» .3899.المناقب للکوفی عن عبد الملک بن عمیر :ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از محمد بن حسین بن کثیر خزّاز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به من فرمود که :«آیا میوه را نمی بینی که فروخته شود؟ آیا چیز دیگر از آن چه آن را خواهش داری نمی بینی؟» عرض کردم : بلی ، داخل می شوم و می بینم . فرمود : «آگاه باش! که تو را به ازای هر چه آن را می بینی و قدرت بر خریدن آن نداری ، یک حسنه است» .3898.تاریخ الیعقوبی (فی ذِکرِ بَیعَهِ النّاسِ لِأَمیرِ المُؤمِنینَ ع) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از علی بن عثمان ، از مفضّل بن عمر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای جلّ ثناؤه به سوی بنده مؤمن خویش که در دار دنیا محتاج و پریشان بوده عذرخواهی می کند ، چنان که برادر به سوی برادر خویش عذر می خواهد ، و می فرماید : به عزّت خودم سوگند یاد می کنم که تو را در دار دنیا محتاج نکردم ، به جهت خواری و بی مقداری تو بر من؛ پس این پرده را بالا گیر و نظر کن به آن چه تو را از دنیا عوض داده ام» . حضرت فرمود : «پس پرده را بالا می گیرد و چون می بیند که در پس پرده چه چیز است ، عرض می کند که : مرا زیان نرسانید آن چه مرا منع کردی ، با آن چه مرا عوض دادی» .3897.بلاغات النساء (به نقل از محمّد بن عبید اللّه) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن حکم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون روز قیامت می شود ، گروهی از مردمان برمی خیزند و می آیند تا به درِ بهشت می رسند و در بهشت را می زنند؛ پس به ایشان گفته می شود که : شما کیستید؟ می گویند که : ما فقراییم . به ایشان گفته می شود که : آیا پیش از حساب می خواهید که داخل بهشت شوید؟ می گویند که : چیزی به ما عطا نکرده بودید تا ما را بر آن حساب کنید . پس خدای عز و جل به فرشتگان می فرماید که : راست گفتند . و به فقرا می فرماید که : در بهشت داخل شوید» .3896.امام صادق علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده

اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی، از مبارک ، غلام شعیب ، که گفت : شنیدم از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«خدای عز و جل می فرماید که : من غنی را غنی نکرده ام ، به جهت آنکه کرامت و عزّتی داشته در نزد من ، و فقیر را فقیر نگردانیده ام ، به جهت آنکه خوار و بی مقدار بود در نزد من . و این از جمله آنها است که به واسطه آن ، اغنیا را به فقرا آزموده ام ، و اگر فقرا نمی بودند ، اغنیا مستحقّ بهشت نمی شدند» . .

3897.بلاغات النساء عن محمّد بن عبيد اللّه :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عِيسى ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَالْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَا :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَيَاسِيرُ شِيعَتِنَا أُمَنَاؤُنَا عَلى مَحَاوِيجِهِمْ ، فَاحْفَظُونَا فِيهِمْ ؛ يَحْفَظْكُمُ اللّهُ» .3896.الإمام الصادق عليه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : اَلْفَقْرُ أَزْيَنُ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعِذَارِ عَلى خَدِّ الْفَرَسِ» .3895.فضائل الصحابه، ابن حنبل (به نقل از مُنذر، از ربيع بن خثيم كه نزد وى از ع) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ غَالِبٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، قَالَ :

سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَلَوْ لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً » قَالَ :«عَنى بِذلِكَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَنْ يَكُونُوا عَلى دِينٍ وَاحِدٍ كُفَّاراً كُلُّهُمْ « لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ » وَلَوْ فَعَلَ اللّهُ ذلِكَ بِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله لَحَزِنَ الْمُؤْمِنُونَ ، وَغَمَّهُمْ ذلِكَ ، وَلَمْ يُنَاكِحُوهُمْ وَلَمْ يُوَارِثُوهُمْ» . .

3895.فضائل الصحابه لابن حنبل عن منذر عن الربیع بن خثیم (وذَکَروا عِندَهُ عَلِیّا علیه السلام فَقالَ) علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از اسحاق بن عیسی ، از اسحاق بن عمّار و مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«توانگران شیعه ما ، امینان مایند بر محتاجان ایشان . پس ما را حفظ کنید در باب ایشان ، و رعایت حال فقرا کنید ، تا خدا شما را حفظ کند» .3894.العقد الفرید (به نقل از ابوسهل تمیمی) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : فقر و بی چیزی ، مؤمن را بیشتر زینت و آرایش می دهد از دوال[=تسمه]لجام و افسار ، بر رخسار اسب» .3893.الصواعق المُحْرقه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن غالب ، از پدرش ، از سعید بن مسیّب که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَلَوْلا أَنْ یَکُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً» (1) ؛ یعنی :«و اگر نه این بود که همه مردمان ، یک گروه می گردیدند» . و حضرت فرمود که : «مقصود خدا از این ، امّت محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی اگر نه این بود که ایشان بر یک دین می بودند ، در حالتی که همه ایشان کافر بودند : «لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفا مِنْ فِضَّةٍ» 2 ؛ هر آینه قرار می دادیم از برای کسی که نمی گرود به خداوند بخشاینده ، از برای خانه های ایشان؛ یعنی قرار می دادیم از برای خانه های ایشان سقف ها از نقره» . و حضرت فرمود که : «اگر خدا با امّت محمد چنین کرده بود ، مؤمنان اندوهناک می شدند ، و همین ایشان را غمناک می ساخت ، و با ایشان نکاح نمی کردند و ایشان را ارث نمی دادند» . .

1- .زخرف، 33.

108 بَابٌ3893.الصواعق المحرقه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ ، قَالَ : حَدَّثَنِى بَكْرٌ الْأَرْقَطُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، أَوْ عَنْ شُعَيْبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ وَاحِدٌ ، فَقَالَ لَهُ : أَصْلَحَکَ اللّٰهُ ، إِنِّى رَجُلٌ مُنْقَطِعٌ إِلَيْكُمْ بِمَوَدَّتِى ، وَقَدْ أَصَابَتْنِى حَاجَهٌ شَدِيدَهٌ ، وَقَدْ تَقَرَّبْتُ بِذلِکَ إِلى أَهْلِ بَيْتِى وَقَوْمِى ، فَلَمْ يَزِدْنِى بِذلِکَ مِنْهُمْ إِلَا بُعْداً .

قَالَ :«فَمَا آتَاکَ اللّٰهُ خَيْرٌ مِمَّا أَخَذَ مِنْکَ» .

قَالَ : جُعِلْتُ فِدَاکَ ، ادْعُ اللّٰهَ لِى أَنْ يُغْنِيَنِى عَنْ خَلْقِهِ .

قَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ قَسَّمَ رِزْقَ مَنْ شَاءَ عَلى يَدَىْ مَنْ شَاءَ ، وَلكِنْ سَلِ اللّٰهَ أَنْ يُغْنِيَکَ عَنِ الْحَاجَهِ الَّتِى تَضْطَرُّکَ إِلى لِئَامِ خَلْقِهِ» .3892.الإمامه والسياسه (در ياد كردِ اختلاف ياران امام عليه السلام در اد) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ» . فَقُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ ؟ فَقَالَ : «لَا ، وَلكِنْ مِنَ الدِّينِ» .109 بَابُ أَنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ يَنْفُثُ فِيهِمَا الْمَلَکُ وَالشَّيْطَانُ3891.العقد الفريد (به نقل از سعيد بن ابى حذافه) عَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَا وَلَهُ أُذُنَانِ، عَلى إِحْدَاهُمَا مَلَکٌ مُرْشِدٌ، وَعَلَى الْأُخْرى شَيْطَانٌ مُفْتِنٌ ، هذَا يَأْمُرُهُ ، وَهذَا يَزْجُرُهُ ، الشَّيْطَانُ يَأْمُرُهُ بِالْمَعَاصِى ، وَالْمَلَکُ يَزْجُرُهُ عَنْهَا ، وَهُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : « عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ » » .
.

108 . باب

109 . باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می دمند

108 باب3890.بلاغات النساء (به نقل از شعبی) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابان بن عبدالملک روایت کرده است که گفت : حدیث کرد مرا بکر ارقط ، از امام جعفر صادق علیه السلام یا از شعیب (1) ، از امام جعفر صادق علیه السلام که : یکی بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد که : خدا تو را به اصلاح آورد! به درستی که منم مردی که به سوی شما منقطع شده ام به دوستی خویش (= و غیر از شما کسی را دوست نمی دارم) ، و پریشانی سختی به من رسیده ، و به این دوستی ، به سوی خاندان و خویشاوندان خود تقرّب جستم؛ پس نیفزود مرا تقرّب به این امر ، نسبت به ایشان ، مگر دوری ، که از من بیشتر دوری کردند . فرمود که :«آن چه خدا به تو عطا فرموده ، بهتر است از آن چه از تو فرا گرفته شده» . عرض کرد که : فدای تو گردم! دعا کن که خدا مرا از خلق خود بی نیاز گرداند . فرمود : «به درستی که خدا روزی هر که را خواسته ، بر دست هر که خواسته تقسیم فرموده ، ولیکن از خدا بخواه که تو را بی نیاز گرداند ، از حاجتی که تو را ناچار کند به سوی ناکسان از خلقش» .3890.بلاغات النساء عن الشعبی :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«فقر ، موت احمر است؛ یعنی مرگ سرخ» (که کنایه است از قتل و خون ریختن و آن ، از همه مرگ ها سخت تر است) .

راوی می گوید که : به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که : مراد ، فقر از دینار و درم است؛ یعنی اینها را نداشته باشد . فرمود : «نه ، ولیکن مراد ، فقر از دین است» .109 . باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می دمند3889.تنبیه الخواطر عن الأحنف بن قیس (لَمّا سَأَلَهُ مُعاوِیَهُ عَن أمیرِ المُؤمِنینَ) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ دلی نیست ، مگر آنکه آن را دو گوش است ، که بر یکی از آن دو گوش فرشته ای قرار دارد که آن را ارشاد می کند و راه راست می نماید ، و بر گوشی دیگر ، شیطانی قرار دارد که آن را به فتنه می اندازد و گمراه می کند . پیوسته اینک ، آن را امر می کند و اینک ، آن

را زجر و منع می کند . شیطان او را امر می کند به معاصی ، و فرشته او را از آنها زجر و منع می کند . و این است معنی قول خدای عز و جل «عَنِ الْیَمینِ و عَنِ الشِّمالِ قَعیدٌ * ما یَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّالَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ» (2) ؛ یعنی : از طرف راست ایشان نشسته ، و از جانب چپ او نشسته ای است که ملازم اویند ، و از او اصلاً جدا نمی شوند» ، تا آخر آن چه گذشت (3) .

.

1- .یا شبیب .
2- .ق، 17 و 18.
3- .هیچ سخنی نمی گوید ، جز آن که نزد او مراقبی حاضر و آماده است .

3888.الاستيعاب (در سوگ امير مؤمنان عليه السلام) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ سَعْدَانَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ ، فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ ، قَالَ لَهُ رُوحُ الْاءِيمَانِ : لَا تَفْعَلْ ، وَقَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ : افْعَلْ ، وَإِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْاءِيمَانِ» .3887.ربيع الأبرار :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَا وَلِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِى جَوْفِهِ : أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ ، وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ ، فَيُؤَيِّدُ اللّٰهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ ، فَذلِكَ قَوْلُهُ : « وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ » » .110 بَابُ الرُّوحِ الَّذِى أَيَّدَ بِهِ الْمُؤْمِنُ3887.ربيع الأبرار :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى جَمِيعاً ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ بْنِ أَبِى سَلَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى خَدِيجَةَ ، قَالَ :

دَخَلْتُ عَلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقَالَ لِى :«إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالى أَيَّدَ الْمُؤْمِنَ بِرُوحٍ مِنْهُ ، تَحْضُرُهُ فِى كُلِّ وَقْتٍ يُحْسِنُ فِيهِ وَيَتَّقِى ، وَتَغِيبُ عَنْهُ فِى كُلِّ وَقْتٍ يُذْنِبُ فِيهِ وَيَعْتَدِى ، فَهِىَ مَعَهُ تَهْتَزُّ سُرُوراً عِنْدَ إِحْسَانِهِ ، وَتَسِيخُ فِى الثَّرى عِنْدَ إِسَاءَتِهِ ، فَتَعَاهَدُوا عِبَادَ اللّٰهِ نِعَمَهُ بِإِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ؛ تَزْدَادُوا يَقِيناً ، وَتَرْبَحُوا نَفِيساً ثَمِيناً ؛ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَأً هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ ، أَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ» . ثُمَّ قَالَ : «نَحْنُ نُؤَيِّدُ الرُّوحَ بِالطَّاعَةِ لِلّٰهِ وَالْعَمَلِ لَهُ» . .

110 . باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از سعدان ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دل را دو گوش است . پس چون بنده قصد گناهی می کند یعنی زنا ، روح ایمان به او می گوید که : مکن ، و شیطان به او می گوید که : بکن . و هر گاه بر بالای شکم زن قرار گیرد ، روح ایمان از او بر کنده و ربوده شود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از ابان بن تغلب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مؤمنی نیست ، مگر آنکه دل او را دو گوش باشد در اندران او . یک گوش ، وسواس خنّاس (1) در آن می دمد و گوش دیگر ، فرشته ای در آن می دمد . پس خدا مؤمن را به آن فرشته تقویت می دهد ، و این است معنی قول آن جناب تعالی که می فرماید : «وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (2) » .

110 . باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت دادهحسین بن محمد و محمد بن یحیی ، هر دو روایت کرده اند ، از علی بن محمد بن سعد ، از محمد بن مسلم ، از ابوسلمه ، از محمد بن سعید بن غزوان ، از ابن ابی نجران ، از محمد بن سنان ، از ابوخدیجه که گفت : بر امام موسی کاظم علیه السلام داخل شدم؛ پس به من فرمود که :«خدای تبارک و تعالی مؤمن را به روحی تقویت کرده که در هر وقت که نیکی می کند و پرهیز می نماید ، در نزد او حاضر است ، و در هر وقت که گناه می کند و از حد درمی گذرد ، از او پنهان است . و آن روح ، با مؤمن است در زمانی که مؤمن نیکی می کند و از روی شادی می لرزد ، و در زمانی که بدی از او سر می زند ، در خاک فرو می رود . پس ای بندگان خدا! با اصلاح آوردن نفس های خویش ، نعمت های آن جناب را رعایت کنید ، تا یقین شما زیاد شود ، و چیز نفیس گرانبهایی را نفع کنید . خدا رحمت کند مردی را که قصد کند که فعل خیر را به عمل آورد ، پس آن را به عمل آورد ، یا قصد کند که بدی را به عمل آورد ، و از آن باز ایستد» . بعد از آن فرمود که : «ما روح را تقویت می دهیم به طاعت کردن از برای خدا ، و عمل نمودن از برای رضای او» . (3)

.

1- .و وسواس ، شیطانی است که مردم را وسوسه می کند و در وسواس می اندازد ، و خنّاس ، باز پس رونده و پنهان شونده است .
2- .مجادله، 22. و ایشان را با روحی از خویش تایید کرد .
3- .و بنابر بعضی از نسخه های کافی ، ما روح را زیاد یاد می کنیم؛ یعنی روح ایمان و نور آن .

111 بَابُ الذُّنُوبِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبِى عليه السلام يَقُولُ : مَا مِنْ شَىْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ ؛ إِنَّ الْقَلْبَ لَيُوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ ، فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ ، فَيُصَيَّرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النّارِ » فَقَالَ :«مَا أَصْبَرَهُمْ عَلى فِعْلِ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ يُصَيِّرُهُمْ إِلَى النَّارِ!» .

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ يَضْرِبُ ، وَلَا نَكْبَةٍ ، وَلَا صُدَاعٍ ، وَلَا مَرَضٍ إِلَا بِذَنْبٍ ، وَذلِكَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِى كِتَابِهِ : « وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ » ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ : «وَ مَا يَعْفُو اللّهُ أَكْثَرُ مِمَّا يُؤَاخِذُ بِهِ» .

.

111 . باب در بیان گناهانمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از طلحه بن زید ،از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پدرم می فرمود که : هیچ چیز بیش از گناه ، دل را فاسد و تباه نمی کند . به درستی که دل مرتکب گناه می شود و پیوسته آن گناه در آن می باشد و در آن تأثیر می کند ، تا آنکه بر آن غالب می شود؛ پس اعلای آن را اسفل آن می گرداند و سرنگون می سازد» (و این کنایه است از آنکه حق در آن قرار نگیرد ، و روی آن از خدا برگردد ، و متوجّه دنیای دنی[=پست]گردد) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از عبداللّه بن مسکان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النّارِ» (1) ، که آن حضرت فرمود :«چه چیز ایشان را شکیبا گردانیده ، بر کردن آن چه می دانند که ایشان را به سوی آتش جهنّم می کشاند» . (2)

از او ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«البتّه هیچ رگی نمی زند؛ یعنی نمی جهد و به جنبش در نمی آید ، و هیچ نکبت و سختی و دردسر و بیماری رخ نمی دهد ، مگر به سبب گناهی . و این است معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می فرماید : «وَما أَصابَكُمْ مِنْ مُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْديكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثيرٍ» (3) ؛ یعنی : و آن چه به شما می رسد ، ای بندگان! از بلیّت و آفت مالی و بدنی ، پس به سبب آن چیزی است که دست های شما آن را کسب کرده؛ یعنی به سبب معصیتی است که کرده اید ، و خدا عفو می کند و درمی گذرد از بسیاری از گناهان» . راوی می گوید که : بعد از آن ، حضرت فرمود که : «آن چه خدا از آن عفو می فرماید ، بیشتر است از آن چه به آن مؤاخذه و بازخواست می کند» . (4)

.

1- .بقره، 175.

2- .و ترجمه ظاهر آیه این است که : «پس چه چیز شکیبا گردانید ایشان را ، بر آتش دوزخ» . و این استفهام ، از برای تعجّب است؛ چه تعجّب است از حال ایشان ، در اشتغال به موجبات آتش و بی باکی ایشان از آن ، چنان که حضرت اشاره به آن فرموده . و احتمال این که «ما أَصْبَرَهُمْ» ، صیغه تعجّب باشد و معنی این شود که : «چه صابر و شکیبایند» ، چنان که بعضی گمان کرده اند ، صورتی ندارد ، چنان که در موضع آن بیان نموده ام . (مترجم)
3- .شورا، 30.
4- .و مخفی نماند که آیه و حدیث ، مخصوص اند به گناهکاران ، و امّا هرگاه بی گناهی را مصیبتی رسد ، سببش چیزی دیگر است ، مانند زیادتی اجر . (مترجم)

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ نَكْبَةٍ تُصِيبُ الْعَبْدَ إِلَا بِذَنْبٍ ، وَمَا يَعْفُو اللّٰهُ عَنْهُ أَكْثَرُ» .

عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ : لَا تُبْدِيَنَّ عَنْ وَاضِحَةٍ وَقَدْ عَمِلْتَ الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَةَ ، وَلَا يَأْمَنِ الْبَيَاتَ مَنْ عَمِلَ السَّيِّئَاتِ» .

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ أَبِى أُسَامَةَ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«تَعَوَّذُوا بِاللّٰهِ مِنْ سَطَوَاتِ اللّٰهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» . قَالَ : قُلْتُ لَهُ : وَمَا سَطَوَاتُ اللّٰهِ؟ قَالَ : «الْأَخْذُ عَلَى الْمَعَاصِى» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«الذُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ ، وَأَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَالدَّمُ ؛ لِأَنَّهُ إِمَّا مَرْحُومٌ ، وَإِمَّا مُعَذَّبٌ ، وَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَا طَيِّبٌ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ سختی به بنده ای نمی رسد ، مگر به واسطه گناهی ، و آن چه خدا از آن عفو می فرماید ، بیشتر است» .

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود : البتّه دندان های خنده خود را ظاهر مکن ، و حال آنکه عمل های رسواکننده را به جا آورده باشی ، و باید که از شبیخون ایمن نباشد ، هر که کارهای بد کرده است» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ،از ابواسامه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به خدا پناه برید از سطوت های خدا در شب و روز» . راوی می گوید : عرض کردم که : سطوت های خدا چیست؟ فرمود که : «گرفتن بر معصیت ها» . (1)

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از سلیمان جعفری ، از عبداللّه بن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«گناهان ، همه آن ، سخت است و سخت ترین آنها ، گناهی است که گوشت و خون بر آن بروید؛زیرا که صاحب آن ، یا خدا او را رحم می کند ، و یا عذاب» . می فرماید : «و در بهشت داخل نمی شود ، مگر آنکه پاک و پاکیزه باشد» . (2)

.

1- .و سطوت به فتح سین سعفص و سکون طاء حطّی ، در اصل لغت به معنی حمله بردن و قهر کردن است . (مترجم)
2- .و دور نیست که مراد حضرت این باشد که ، غیر پاک و پاکیزه ، بدون شفاعت و عفو داخل بهشت نمی شود ، و مرحوم بودنش موجب دخول بهشت نیست . (مترجم)

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ ، فَيُزْوى عَنْهُ الرِّزْقُ» .

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِى حَمَّادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُخْتَارٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّينَارَ وَالدِّرْهَمَ ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ كَمَّهَ أَعْمى ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ نَكَحَ بَهِيمَةً» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ ؛ فَإِنَّ لَهَا طَالِباً يَقُولُ أَحَدُكُمْ : أُذْنِبُ وَأَسْتَغْفِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : « (سَنَكْتُبُ) ما قَدَّمُوا وَآثارَهُمْ وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْناهُ فِى إِمامٍ مُبِينٍ » وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِى صَخْرَةٍ أَوْ فِى السَّماواتِ أَوْ فِى الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّهُ إِنَّ اللّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ » » .

.

حسین بن محمد ، از معلی بن محمد ، از وشّاء ، از ابان ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که بنده گناه می کند ، و [رزق و]روزی از او دور می شود و از آن محروم می گردد» .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد ، از محمد بن ابراهیم نوفلی ، از حسین بن مختار ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ملعون است ، ملعون است ، هر که دینار و درم را پرستد . ملعون است ، ملعون است ، هر که کوری را سرگشته سازد ، به اینکه او را از راه بیرون برد ، یا راه را به او نشان ندهد . (1) ملعون است ، معلون است ، هر که با چهارپایی جماع کند» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«بپرهیزید از گناهانی که کوچک شمرده می شوند؛زیرا که آنها را طلب کننده ای هست که از آنها غافل نمی شود . یکی از شما می گوید که : گناه می کنم و طلب آمرزش می نمایم . به درستی که خدای عز و جل می فرماید که : «سَنَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَاثارَهُمْ وَکُلَّ شَیْئٍ أَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ» (2) ، و خدای عز و جل فرموده است که : «اِنَّها اِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّمواتِ أَوْ فِی الْاَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّهُ اِنَّ اللّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ» (3) ؛ یعنی : به درستی که خصلت و کرداری که آدمی را باشد از خوب و بد ، اگر در خُردی ، هم سنگ دانه ای از خردل باشد که از همه دانه ها خردتر است ، پس آن دانه در اندران سنگ سخت و بزرگ باشد که بیرون آوردن آن دشوار است ، یا در زیر صخره سبز باشد (که آن را صمّاء گویند و در زیر زمین هفتم است) ، یا در آسمان ها باشد (با وجود رفعت و وسعت آنها) ، یا در زمین باشد ، که خدا آن را بیاورد (و حاضر گرداند در موقف حساب ، و بر آن حساب فرماید) . به درستی که خدا باریک دانی است که علمش به هر چیز خرد و ریزه ای احاطه فرموده ، و دانا و آگاه است به کنه هر چیزی» .

.

1- .و بعضی گفته اند که : شاید مراد از کوری ، کوری دل باشد؛ یعنی جاهل را هدایت نکند .
2- .یس، 12. و در قرآن «وَنَكْتُبُ» ، به جای «سَنَكْتُبُ» واقع است . و ترجمه آیه مذکور شد .
3- .لقمان، 16.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِنَّ الذَّنْبَ يَحْرِمُ الْعَبْدَ الرِّزْقَ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ ، فَيُدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقُ» ، وَتَلَا هذِهِ الْايَةَ : « إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّها مُصْبِحِينَ وَلا يَسْتَثْنُونَ فَطافَ عَلَيْها طائِفٌ مِنْ رَبِّکَ وَهُمْ نائِمُونَ » .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ :«إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِی قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ ، فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ ، وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتّى تَغْلِبَ عَلى قَلْبِهِ ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَداً» .

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَبْدَ يَسْأَلُ اللّهَ الْحَاجَةَ ، فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَاؤُهَا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ ، أَوْ إِلى وَقْتٍ بَطِیءٍ ، فَيُذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْباً ، فَيَقُولُ اللّهُ تَبَارَکَ وَتَعَالى لِلْمَلَکِ : لَا تَقْضِ حَاجَتَهُ ، وَاحْرِمْهُ إِيَّاهَا ؛ فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسَخَطِی ، وَاسْتَوْجَبَ الْحِرْمَانَ مِنِّی» .

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از ثعلبه ، از سلیمان بن طریف ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که گناه ، بنده را از روزی محروم و بی بهره می گرداند» .

محمد بن یحیی ، از عبداللّه بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از فضیل ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مرد مرتکب گناه می شود ، و به این سبب روزی از او بازداشته می شود» ، و این آیه را تلاوت فرمود که : «اِذْ أَقْسَمُوا لَیَصْرِمُنَّها مُصْبِحینَ * وَلا یَسْتَثْنُونَ * فَطافَ عَلَیْها طآئِفٌ مِن رَبِّکَ وَهُمْ نآئِمُونَ» (1) ؛ یعنی : «یاد کن چون سوگند خوردند اهل باغی که در دو فرسنگی صنعای یمن بود ، که هر آینه میوه آن را ببرند ، در حالی که در صباح در آیندگان باشند؛ یعنی در بامداد میوه را بچینند؛ پس به این قصد سوگند یاد نمودند و استثنا نکردند؛ یعنی نگفتند که : انشاء اللّه ، اگر خدا خواهد (2) ؛ پس فرا گرفت بر آن باغ ، بلای طواف کننده و گرداگرد آن فروگیرنده ، از جانب پروردگار تو ، و ایشان خفتگان بودند» . (3)

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از ابوبصیر روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«چون مرد مرتکب گناه گردد ، نکته و نشانه سیاهی در دلش بیرون آید . پس اگر توبه کند ، آن نشانه برطرف شود ، و اگر بر گناه بیفزاید ، آن نشانه نیز بیفزاید ، تا بر دلش غالب گردد و همه را سیاه کند ، و چون چنین شود ، بعد از آن هرگز رستگاری نیابد» .

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابوایّوب ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که بنده حاجتی را از خدا سؤال می کند ، و از حالش روا شدن آن باشد تا زمانی نزدیک یا تا وقتی که دیر باشد . پس آن بنده گناهی می کند ، و به این سبب خدای تبارک و تعالی به فرشته می فرماید که : حاجتش را روا مکن و او را از آن محروم گردان؛ زیرا که او خود را در معرض خشم من درآورده ، و نومیدی را از من سزاوار شده» .

.

1- .قلم، 1719.
2- .و بعضی گفته اند که : معنی این است که ، جدا نکردند از آن میوه ، حصّه مساکین را ، چنان که پدر ایشان جدا می کرد . (مترجم)
3- .و آن بلاء ، آتشی بود که از آسمان فرود آمد ، و در آن باغ پیچیده و میوه آن را سوزانید و درختان آن را خشک گردانید . (مترجم)

ابْنُ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«إِنَّهُ مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَراً مِنْ سَنَةٍ ، وَلكِنَّ اللّهَ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِی ، صَرَفَ عَنْهُمْ مَا كَانَ قَدَّرَ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِی تِلْكَ السَّنَةِ إِلی غَيْرِهِمْ ، وَإِلَی الْفَيَافِی وَالْبِحَارِ وَالْجِبَالِ ، وَإِنَّ اللّهَ لَيُعَذِّبُ الْجُعَلَ فِی جُحْرِهَا بِحَبْسِ الْمَطَرِ عَنِ الْأَرْضِ الَّتِی هِیَ بِمَحَلِّهَا بِخَطَايَا مَنْ بِحَضْرَتِهَا ، وَقَدْ جَعَلَ اللّهُ لَهَا السَّبِيلَ فِی مَسْلَكٍ سِوی مَحَلِّهِ أَهْلِ الْمَعَاصِی» . قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِی الْأَبْصَارِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ ، فَيُحْرَمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ ، وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِی صَاحِبِهِ مِنَ السِّكِّينِ فِی اللَّحْمِ» .

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَا يَعْمَلْهَا ، فَإِنَّهُ رُبَّمَا عَمِلَ الْعَبْدُ السَّيِّئَةَ ، فَيَرَاهُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالی فَيَقُولُ : وَعِزَّتِی وَجَلَالِی ، لَا أَغْفِرُ لَكَ بَعْدَ ذلِكَ أَبَداً» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ :«حَقٌّ عَلَی اللّهِ أَنْ لَا يُعْصی فِی دَارٍ إِلَا أَضْحَاهَا لِلشَّمْسِ حَتّی تُطَهِّرَهَا» .

.

ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابوحمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هیچ سالی بارانش از سال دیگر کمتر نیست ، ولیکن خدا آن را می گذارد و می باراند ، در هر جا که خواهد . به درستی که چون گروهی به معاصی عمل کنند ، خدای عز و جل آن چه را که مقدّر فرموده بود از برای ایشان در آن سال از باران ، از ایشان بگرداند به سوی غیر ایشان ، و به سوی بیابان ها و دریاها و کوه ها . و به درستی که خدا عذاب می کند جُعَل؛ (یعنی سرگین غلطانک) را در سوراخ خود ، به حبس کردن باران از آن زمینی که این جعل در محل آن است ، به گناهان آنها که در نزد آن حاضر و در آن محل منزل دارند ، و حال آنکه خدا از برایش راهی را قرار داده در مسلکی که غیر محلّ و منزل اهل معاصی است» . راوی می گوید که : بعد از آن ، حضرت باقر علیه السلام فرمود که : «فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ» » . (1)

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مردی مرتکب گناه می شود ، و به سبب آن از نماز شب محروم می گردد و توفیق نمی یابد که آن را به جا آورد . و به درستی که کار بد تأثیرش در صاحبش ، از تأثیر کارد در گوشت ، شتابان تر است» .

از او از ابن فضّال از ابن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که گناهی را قصد کند ، باید که آن را به عمل نیاورد؛ زیرا که بسا است که بنده گناه را به عمل می آورد ، پس خدای تبارک و تعالی او را می بیند و می فرماید که : به عزّت خودم سوگند که بعد از این هرگز تو را نمی آمرزم» . (2)

حسین بن محمد ، از محمد بن احمد نهدی ، از عمرو بن عثمان ، از مردی ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بر خدا لازم است که در خانه ای معصیت نشود ، مگر آنکه آن خانه را از برای آفتاب ظاهر گرداند ، که آفتاب بر آن بتابد ، تا آن را پاک گرداند» . (3)

.

1- .حشر، 2. و احتمال دارد که معنی این باشد که حضرت این آیه را خواند ، و ترجمه آن گذشت . (مترجم)
2- .و همین حدیث ، جزو حدیثی است که در باب تعجیل فعل خیر گذشت ، با اندک تفاوتی . (مترجم)
3- .و این کنایه است از آنکه گناهان، خانه ها را خراب می کند .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ علیه السلام : إِنَّ الْعَبْدَ لَيُحْبَسُ عَلی ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَهَ عَامٍ ، وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلی أَزْوَاجِهِ فِی الْجَنَّهِ يَتَنَعَّمْنَ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ عِيسَی بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ زُرَارَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَا وَفِی قَلْبِهِ نُكْتَهٌ بَيْضَاءُ ، فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً، خَرَجَ فِی النُّكْتَهِ نُكْتَهٌ سَوْدَاءُ ؛ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذلِكَ السَّوَادُ ، وَإِنْ تَمَادی فِی الذُّنُوبِ زَادَ ذلِكَ السَّوَادُ حَتّی يُغَطِّیَ الْبَيَاضَ ، فَإِذَا غُطِّیَ الْبَيَاضُ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلی خَيْرٍ أَبَداً ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « كَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ » ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : لَا تُبْدِيَنَّ عَنْ وَاضِحَهٍ وَ قَدْ عَمِلْتَ الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَهَ ، وَ لَا تَأْمَنِ الْبَيَاتَ وَ قَدْ عَمِلْتَ السَّيِّئَاتِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسی ، عَنْ أَبِی عَمْرٍو الْمَدَائِنِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«كَانَ أَبِی علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ قَضی قَضَاءً حَتْماً أَلَا يُنْعِمَ عَلَی الْعَبْدِ بِنِعْمَهٍ فَيَسْلُبَهَا إِيَّاهُ ، حَتّی يُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْباً يَسْتَحِقُّ بِذلِكَ النَّقِمَهَ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن حسن بن شمّون ، از عبداللّه بن عبدالرحمان بن اصم ، از مسمع بن عبدالملک ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که بنده در قیامت ، صد سال بر گناهی از گناهان خویش محبوس و معطّل می شود ، و به سوی زنان خویش که در بهشت اند نظر می کند که در ناز و نعمت می گذارنند» .

ابوعلی اشعری ، از عیسی بن ایّوب ، از علی بن مهزیار ، از قاسم بن عروه ، از ابن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ بنده ای نیست ، مگر آنکه در دلش نکته و نشانه سفیدی هست؛ پس چون گناهی را مرتکب شود ، در آن نشانه سفید ، سیاهی بیرون آید و به هم رسد ، و چون توبه کند ، آن سیاهی برود ، و اگر در گناهان مدّتی مدید بماند ، آن سیاهی بیفزاید تا به مرتبه ای که آن سفیدی را بپوشاند ، و چون سفیدی را بپوشد ، صاحب آن دل هرگز به سوی خیر و خوبی برنگردد ، و این است معنی قول خدای عز و جل : «کَلّا بَل رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ» (1) ؛ یعنی : چنان نیست که مکذّبان می گویند؛ بلکه غلبه کرده و زنگ داده بر دل های ایشان ، آن چه پیوسته می کردند» (یعنی دل های ایشان به سبب خبث اعتقاد و معاصی ، زنگ گرفته و تاریک شده ، و به این سبب معرفت حق و باطل از ایشان پوشیده گردیده است) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : البتّه دندان های خنده خود را به خنده ظاهر مکن ، و حال آنکه عمل های رسواکننده را به جا آورده باشی ، و از شبیخون ایمن مباش ، در حالی که کارهای بد کرده باشی» . (2)

محمد بن یحیی و ابوعلی اشعری ، از حسین بن اسحاق ، از علی بن مهزیار ، از حمّاد بن عیسی ، از ابوعمرو مدائنی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«پدرم علیه السلام می فرمود که : خدای عز و جل حکم فرموده ، حکمی واجب ، که بر بنده خود به نعمتی انعام نفرماید . پس آن نعمت را از او

برباید ، تا آنکه آن بنده گناهی را پدید آورد که به سبب آن سزاوار سختی و عقوبت باشد» .

.

1- .مطففین، 14.
2- .و در همین باب ، این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد با اندک تفاوتی . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ ، عَنْ سَدِیرٍ ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» الْایَهَ ، فَقَالَ:«هؤُلَاءِ قَوْمٌ کَانَتْ لَهُمْ قُرًی مُتَّصِلَهٌ یَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ ، وَ أَنْهَارٌ جَارِیَهٌ ، وَ أَمْوَالٌ ظَاهِرَهٌ ، فَکَفَرُوا نِعَمَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ غَیَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ مِنْ عَافِیَهِ اللّهِ ، فَغَیَّرَ اللّهُ مَا بِهِمْ مِنْ نِعْمَهٍ ، وَ «إِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» فَأَرْسَلَ اللّهُ عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ ، فَغَرَّقَ قُرَاهُمْ ، وَخَرَّبَ دِیَارَهُمْ ، وَأَذْهَبَ أَمْوَالَهُمْ ، وَ أَبْدَلَهُمْ مَکَانَ جَنَّاتِهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَوَاتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ ، وَ شَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ ، ثُمَّ قَالَ: «ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلَاَ الْکَفُورَ» ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از سدیر روایت کرده است که گفت : مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد از قول خدای عز و جل : «قالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (1) . راوی می گوید که : پس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«این جماعت ، گروهی بودند که ایشان را دهی چند بود به هم پیوسته ، که اهل آنها به یکدیگر نظر می کردند و همدیگر را می دیدند ، و نهرهای روان و مال های نمایان داشتند . پس نعمت های خدای عز و جل را کفران کردند و ناسپاسی نمودند ، و آن چه را که با ایشان و در نفس های ایشان بود از عافیت خدا ، تغییر دادند؛ پس خدا تغییر داد ، آن چه را که با ایشان بود از نعمت و عافیت . «وَاِنَّ اللّٰهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» (2) ؛ یعنی : «به درستی که خدا تغییر نمی دهد آن چه را که با گروهی باشد از عافیت و نعمت ، تا آنکه آن گروه تغییر دهند آن چه را که در نفس های ایشان است؛ یعنی بدل کنند احوال جمیله را به اخلاق رذیله ، و زبان را از ذکر او و دل را از یاد او بگردانند»؛ پس خدا سیل عَرِم را به سوی ایشان فرستاد (3) ؛ پس ده های ایشان را غرق کرد و خانه های ایشان را خراب نمود و مال های ایشان را برد ، و بدل داد ایشان را به جای باغ های ایشان ، دو باغ که خداوندان خوردنی و میوه ای بودند بدمزه که اراک است ، (و گویند : درخت خار دار که میوه تلخ داشت ، و خداوندان درخت شوره گز) ، و چیزی از درخت کُنار اندک بودند (یعنی در آن شوره گزها ، اندک میوه ای کُنار قرار دادیم ، تا یاد کنند از آن میوه های فوت شده) . بعد از آن فرموده است که : «ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَهَلْ نُجازی اِلّا الْکَفُورَ» (4) ؛ یعنی : این عذاب عاجل ، پاداش دادیم ایشان را ، به سبب آنکه کفرانِ نعمت ورزیده ، بر رسولان ما کافر شدند ، و آیا جزا نمی دهم ، مگر کفور را؟» (5) .

.

1- .سبأ، 19. تا آخر آیه که ترجمه آن این است که : «گفتند قوم سبا ، ای پروردگار ما ! دوری افکن میان منازل سفرهای ما؛ یعنی بیابان ها را پدید آور از منزلی تا منزل دیگر ، که مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد ، و ستم کردند بر نفس های خویش به این دعا ، به جهت کفران نعمت؛ پس گردانیدیم ایشان را سخنان ، که مردمان بعد از ایشان به تعجّب باز گویند و از حال ایشان تعجّب کنند ، که از آبادانی به خرابیِ میل نمودند ، و یا از

روی ضرب المثل باز گویند که : تفرّقوا ایادی سبأ ، و پراکنده ساختیم ایشان را هر پراکنده ساختنی؛ یعنی به غایت پراکندگی ، تا آنکه یکی از ایشان در مارب نماندند و هر یک به جایی رفتند . به درستی که در آن چه ذکر کردیم از قصّه قوم سبا ، هر آینه نشانه ها و پندها است از برای هر صبرکننده سپاس گوینده ، که بر محنت ها صابر و بر نعمت ها شاکر باشد». (مترجم)

2- .رعد، 11.

3- .و عرم به فتح عین و کسر راء اسطلخ[=استخر] ، آبگیر است که اهل سبأ به سنگ و قیر بندان کرده بودند و بند آب ، و بعضی گفته اند که : بندی محکم و سخت و استوار که بلقیس ساخته بود ، و بعضی گفته اند که : عرم ، کور موشی است که آن بند را سوراخ کرد ، و بعضی گفته اند که : نام وادی است ، و بعضی گفته اند که : باران سخت است . (مترجم)

4- .سبأ، 17.

5- .و حضرت ، این کلام را بر سبیل اقتباس از آیه سوره سبأ ذکر فرموده ، و نظم آیه این است که : «فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ العَرِمِ وَ بدَّلَناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَى أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَليلٍ» . و از حدیث ظاهر می شود که این آیه بعد از آیه پیش باشد ، و در قرآن ، پیش از آن است؛ زیرا که بعد از تتمّه آیه ای که در آخر حدیث مذکور می شود ، مذکور است که : «وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرى الَّتى بارَكْنا فيها قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فيها السَّيْرَ سيرُوا فيها لَيالِىَ وَأَيّاما امِنينَ فَقالاوُ رَبَّنا باعِدْ» تا آخر آیه . و آن چه کلینی علیهم السلام ذکر فرموده بود ، فاء نداشت ، و در قرآن ، «فقالوا» است . و حضرت بعد از ذکر مقتبس می فرماید که : بعد از آن فرموده است که : «ذلِکَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا وَ هَلْ نُجازى اِلّا الْكَفُورَ» ؛ یعنی : «این عذاب عاجل ، پاداش دادیم ایشان را ، به سبب آنکه کفران نعمت ورزیده ، بر رسولان ما کافر شدند ، و آیا عتاب کرده می شود؛ یعنی عتاب نمی شود به مثل آن چه مذکور شد ، مگر ناسپاس که در ناسپاسی به نهایت رسیده باشد؟» و این ترجمه ، بنابر قرائت یجازی با یاء و فتح زای آن و رفع راء کفور است . و بنا بر قرائت دیگر که نجازی با نون و کسر زای آن و نصب راء کفور است ، معنی این می شود که : جزا نمی دهم ، مگر کفور را . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«مَا أَنْعَمَ اللّهُ عَلى عَبْدٍ نِعْمَةً فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ ، حَتّى يُذْنِبَ ذَنْباً يَسْتَحِقُّ بِذلِکَ السَّلْبَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ الْجَزَرِيِّ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلى قَوْمِهِ ، وَأَوْحى إِلَيْهِ: أَنْ قُلْ لِقَوْمِکَ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَ لَا أُنَاسٍ كَانُوا عَلى طَاعَتِى ، فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَّاءُ ، فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أُحِبُّ إِلى مَا أَكْرَهُ ، إِلَا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلى مَا يَكْرَهُونَ؛ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَ لَا أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا عَلى مَعْصِيَتِى ، فَأَصَابَهُمْ فِيهَا ضَرَّاءُ ، فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَكْرَهُ إِلى مَا أُحِبُّ ، إِلَا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلى مَا يُحِبُّونَ ، وَقُلْ لَهُمْ: إِنَّ رَحْمَتِى سَبَقَتْ غَضَبِى؛ فَلَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِى؛ فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاظَمُ عِنْدِى ذَنْبٌ أَغْفِرُهُ؛ وَ قُلْ لَهُمْ: لَا يَتَعَرَّضُوا مُعَانِدِينَ لِسَخَطِى ، وَ لَا يَسْتَخِفُّوا بِأَوْلِيَائِى؛ فَإِنَّ لِى سَطَوَاتٍ عِنْدَ غَضَبِى لَا يَقُومُ لَهَا شَىْءٌ مِنْ خَلْقِى».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از سماعه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«خدا نعمتی را بر بنده ای انعام نفرموده که آن را از او ربوده باشد ، مگر آنکه گناهی را مرتکب گردیده باشد ، که به سبب آن سزاوار ربودن باشد» .

محمد بن یحیی روایت کرده است ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن محبوب ، از هیثم بن واقد جزری که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل پیغمبری از پیغمبران خویش را به سوی قومش مبعوث گردانید و به سوی او وحی فرمود که : به قوم خود بگو که : هیچ اهل ده و گروهی نبودند که بر طاعت و فرمانبرداری من بودند و در آن طاعت ، زحمت و مشقّتی به ایشان رسید . پس از آن چه دوست می داشتم ، منتقل شدند به سوی آن چه دشمن می داشتم ، مگر آنکه ایشان را منتقل ساختم از آن چه دوست می داشتند ، به سوی آن چه ناخوش می داشتند . و هیچ اهل ده و خاندانی نبودند که بر معصیت و نافرمانی من بوده باشند و در آن معصیت ، ضرر و زحمتی به ایشان رسیده باشد ، و از آن چه ناخوش می داشتم ، منتقل شده باشند به سوی آن چه دوست می داشتم ، مگر آنکه ایشان را منتقل ساخته ام از آن چه ناخوش می داشتند ، به سوی آن چه دوست می داشتند ، و به ایشان بگو که : رحمت من بر خشم من پیشی گرفته . پس باید که از رحمت من نومید نباشند؛زیرا که گناهی که آن را می آمرزم ، در نزد من بزرگ نمی نماید . و به ایشان بگو که : متعرّض خشم من نشوند و با من ستیزه نکنند ، و به دوستان من استخفاف نکنند و ایشان را سبک و خوار ندارند؛زیرا که مرا در هنگامی که غضب می کنم سطوت های چند است که چیزی از آفریدگان من تاب آن ندارد ، و با آن مقاومت و برابری نمی تواند کرد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْهَاشِمِیُّ ، عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ ، عَنْ سُلَیْمانَ الْجَعْفَرِیِّ ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ:«أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلی نَبِیٍّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ: إِذَا أُطِعْتُ رَضِیتُ ، وَ إِذَا رَضِیتُ بَارَکْتُ ، وَ لَیْسَ لِبَرَکَتِی نِهَایَهٌ ، وَ إِذَا عُصِیتُ غَضِبْتُ ، وَ إِذَا غَضِبْتُ لَعَنْتُ؛ وَ لَعْنَتِی تَبْلُغُ السَّابِعَ مِنَ الْوَرَاءِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَنَّهُ قَالَ:«إِنَّ أَحَدَکُمْ لَیَکْثُرُ بِهِ الْخَوْفُ مِنَ السُّلْطَانِ ، وَ مَا ذَلِکَ إِلَّا بِالذُّنُوبِ ، فَتَوَقَّوْهَا مَا اسْتَطَعْتُمْ ، وَ لَا تَمَادَوْا فِیهَا».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ رَفَعَهُ ، قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام :«لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ ، وَ لَا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ ، وَ کَفی بِمَا سَلَفَ تَفَکُّراً ، وَ کَفی بِالْمَوْتِ وَاعِظاً».

.

علی بن ابراهیم هاشمی ، از جدّش محمد بن حسن بن محمد بن عبید اللّه ، از سلیمان جعفری ، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل به سوی پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود که : چون فرمانبرداری شوم ، خشنود می شوم ، و چون خشنود شوم ، برکت می دهم ، و برکت مرا نهایت و آخرشدی نیست . و چون نافرمانی شوم ، خشم می گیرم ، و چون خشم گرفتم ، لعنت می کنم ، و لعنت من به هفتم از فرزندان ملعون می رسد» . (1)

محمد بن یحیی ، از علی بن حسن بن علی ، از محمد بن ولید ، از یونس بن یعقوب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که یکی از شما ترس بسیاری از پادشاه با او می باشد ، و این ترس نیست ، مگر به سبب گناهان؛ پس خود را از گناهان نگاه دارید ، آن چه توانید و استطاعت داشته باشید ، و در آنها تمادی (2) مکنید» [= و بر آنها مداومت منمایید] .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از محمد بن عیسی ، از یونس که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«هیچ دردی نیست که بیش از گناهان ، دل ها را به درد آورد ، و هیچ ترسی نیست که از مردن سخت تر باشد . و آن چه پیش گذشته ، از برای فکر و اندیشه بس است ، و کافی است که مرگ ، واعظ و پنددهنده باشد» .

.

1- .یعنی با رضامندی به کردار پدر ملعون خویش ، یا قصد مبالغه است ، اگر این نوع مبالغات ، بر آن جناب جایز باشد . (مترجم)
2- .و تمادی ، در نهایت به راهی دور شدن و طول دادن است . (مترجم)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّيْمِيِّ ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ الشَّامِيِّ مَوْلىً لِأَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ:«كُلَّمَا أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحْدَثَ اللّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِذَا عَصَانِى مَنْ عَرَفَنِى ، سَلَّطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفُنِى».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنِ ابْنِ عَرَفَةَ ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مُنَادِياً يُنَادِى: مَهْلاً مَهْلاً عِبَادَ اللّهِ عَنْ مَعَاصِى اللّهِ ، فَلَوْ لَا بَهَائِمُ رُتَّعٌ ، وَ صِبْيَةٌ رُضَّعٌ ، وَ شُيُوخٌ رُكَّعٌ ، لَصُبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبّاً ، ثُرَضُّونَ بِهِ رَضّاً».

112 بَابُ الْكَبَائِرِعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِى جَمِيلَةَ ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً» قَالَ:«الْكَبَائِرُ ، الَّتِى أَوْجَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ».

عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، قَالَ: كَتَبَ مَعِى بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلى أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الْكَبَائِرِ: كَمْ هِىَ؟ وَ مَا هِىَ؟ فَكَتَبَ :«الْكَبَائِرُ : مَنِ اجْتَنَبَ مَا وَعَدَ اللّهُ عَلَيْهِ النَّارَ ، كَفَّرَ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ إِذَا كَانَ مُؤْمِناً ، وَ السَّبْعُ الْمُوجِبَاتُ: قَتْلُ النَّفْسِ الْحَرَامِ ، وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، وَ أَكْلُ الرِّبَا ، وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ ، وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ ، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ».

.

احمد بن محمد کوفی ، از علی بن حسن میثمی ، از عبّاس بن هلال شامی ،مولای ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ، روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود :«در هر زمان که بندگان از گناهان ، گناهی را پدید آورند که پیش از آن نمی کردند ، خدا برای ایشان از بلاها ، بلایی را پدید آورد که پیش از آن نمی شناختند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از عبّاد بن صهیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای عز و جل می فرماید که : چون مرا نافرمانی کند کسی که مرا می شناسد ، بر او مسلّط گردانم کسی را که مرا نمی شناسد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از ابن عرفه ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل را در هر روز و هر شب نداکننده ای هست که ندا می کند و می گوید که : ای بندگان خدا! آهسته باشید ، آهسته باشید ، و رفق و نرمی کنید از نافرمانی های خدا و پیرامون آنها مگردید . پس اگر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخورنده و پیران رکوع کننده نمی بودند ، عذاب بر شما ریخته می شد ، ریختنی سخت ، که شما به غایت درهم شکسته و به آن خرد و مُرد شوید» .

112 . باب در بیان گناهان کبیرهچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابوجمیله ، از حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل : «اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبآئِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَنُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَریما» (1) که آن حضرت فرمود :«گناهان کبیره آنها است که خدای عز و جل آتش جهنّم را بر گردن آنها واجب گردانیده» . و ترجمه آیه این است که : «اگر اجتناب کنید و دوری نمایید از گناهان بزرگ ، از آن چه نهی کرده می شوید از آن (یعنی ما و خلیفه ما شما را از آن نهی کرده ایم) ، درگذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان شما را؛ یعنی گناهان کوچک شما را ، و درآوریم شما را در موضع خوب گران مایه» (که بهشت است) .

از او ، از ابن محبوب روایت است که گفت : بعضی از اصحاب ما عریضه ای به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و به من داد که به آن حضرت برسانم ، و در آن نامه حضرت را از گناهان کبیره سؤال کرده بود که شماره آنها چند است و آنها چیست؟ حضرت در جواب نوشت که :«از گناهان کبیره سؤال کرده بودی . هر که اجتناب کند از آن چه خدا بر کردن آن وعده آتش فرموده ، گناهان دیگر او را بیامرزد و از آن عفو فرماید ، هرگاه آن گناه کار ، مؤمن باشد . و هفت گناهی که البتّه باعث و موجب دخول جهنّم اند ، کشتن نفس محرّم است که کسی به ناحق کسی را بکشد ، و عقوق پدر و مادر ، و خوردن ربا ، و اعرابی شدن بعد از هجرت (2) ، و فحش گفتن به زن عفیفه (یعنی نسبت زنا به او دادن) ، و خوردن مال یتیم (یعنی تصرّف در مال طفل بی پدر به غیر وجه شرعی) ، و گریختن از جنگ واجب» (بیرون رفتن از لشکری که به جهاد دشمنان دین رفته باشند) .

.

1- .نساء، 31.
2- .و در نهایه [از ابن اثیر] مذکور است که تعرّب بعد از هجرت ، آن است که بازگردد به سوی بادیه و با اعراب و بادیه نشینان بماند ، بعد از آنکه هجرت نموده و مهاجر گردیده . و پیشتر بنا چنین بود که هر که بعد از هجرت به جای خود برمی گشت ، او را چون مرتد حساب می کردند . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ:«الْکَبَائِرُ سَبْعٌ: قَتْلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّداً ، وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَهِ ، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ ، وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ ، وَ أَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ ظُلْماً ، وَ أَکْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَیِّنَهِ ، وَ کُلُّ مَا أَوْجَبَ اللّهُ عَلَیْهِ النَّارَ».

یُونُسُ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ مِنَ الْکَبَائِرِ عُقُوقَ الْوَالِدَیْنِ ، وَ الْیَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللّهِ ، وَ الْأَمْنَ لِمَکْرِ اللّهِ».

وَ قَدْ رُوِیَ:«أَنَّ أَکْبَرَ الْکَبَائِرِ الشِّرْکُ بِاللّهِ».

یُونُسُ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ نُعْمَانَ الرَّازِیِّ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«مَنْ زَنی خَرَجَ مِنَ الْاِیمَانِ، وَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مِنَ الْاِیمَانِ، وَ مَنْ أَفْطَرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّداً خَرَجَ مِنَ الْاِیمَانِ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبداللّه بن مسکان ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«گناهان کبیره هفت است : کشتن مؤمن از روی عمد و قصد ، و فحش گفتن به زن عفیفه ، و گریختن از میان مجاهدین ، و اعرابی و بادیه نشین شدن بعد از هجرت ، و خوردن مال یتیم از روی ستم ، و خوردن ربا بعد از حجّت روشن بر حرمت آن ، و هر چه خدا آتش دوزخ را بر کردن آن واجب گردانیده باشد» .

یونس ، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که از جمله گناهان کبیره ، عقوق پدر و مادر است ، و نومیدی از رحمت خدا ، و ایمن بودن از مکر خدا» (یعنی جزای مکر و آن چه در ظاهر به مکر می ماند) .

و روایت شده است که :«بزرگ ترین گناهان کبیره ، شرک به خدا است» . (1)

یونس ، از حمّاد ، از نعمان رازی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که زنا کند ، از ایمان بیرون می رود . و هر که شراب بیاشامد ، از ایمان بیرون می رود . و هر که یک روز را از ماه مبارک رمضان افطار کند از روی عمد ، بدون عذر شرعی ، از ایمان بیرون می رود» .

.

1- .و من می گویم که : همه اعتقادات فاسده که مخلّ به ایمان باشد ، در آن داخل است . (مترجم)

عَنْهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدَهَ ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَیَزْنِی الزَّانِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ:«لَا؛ إِذَا کَانَ عَلی بَطْنِهَا سُلِبَ الْاِیمَانَ، فَإِذَا قَامَ رُدَّ إِلَیْهِ ، فَإِنْ عَادَ سُلِبَ». قُلْتُ: فَإِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَعُودَ؟ فَقَالَ: « مَا أَکْثَرَ مَنْ یُرِیدُ أَنْ یَعُودَ ، فَلَا یَعُودُ إِلَیْهِ أَبَداً».

یُونُسُ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْاِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَا اللَّمَمَ» قَالَ:« الْفَوَاحِشُ: الزِّنی وَ السَّرِقَهُ؛ وَ اللَّمَمُ : اَلرَّجُلُ یُلِمُّ بِالذَّنْبِ فَیَسْتَغْفِرُ اللّهَ مِنْهُ». قُلْتُ: بَیْنَ الضَّلَالِ وَ الْکُفْرِ مَنْزِلَهٌ؟ فَقَالَ : « مَا أَکْثَرَ عُرَی الْاِیمَانِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الْکَبَائِرِ ، فَقَالَ :« هُنَّ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام سَبْعٌ: اَلْکُفْرُ بِاللّهِ ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ ، وَ عُقُوقُ الْوَالِدَیْنِ ، وَ أَکْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَیِّنَهِ ، وَ أَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ ظُلْماً ، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ ، وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ». قَالَ: قُلْتُ: فَهذَا أَکْبَرُ الْمَعَاصِی؟ قَالَ : « نَعَمْ». قُلْتُ: فَأَکْلُ دِرْهَمٍ مِنْ مَالِ الْیَتِیمِ ظُلْماً أَکْبَرُ أَمْ تَرْکُ الصَّلَاهِ؟ قَالَ: «تَرْکُ الصَّلَاهِ». قُلْتُ: فَمَا عَدَدْتَ تَرْکَ الصَّلَاهِ فِی الْکَبَائِرِ؟ فَقَالَ : « أَیُّ شَیْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتُ لَکَ؟» قَالَ : قُلْتَ: الْکُفْرُ ، قَالَ: « فَإِنَّ تَارِکَ الصَّلَاهِ کَافِرٌ» یَعْنِی مِنْ غَیْرِ عِلّهٍ.

.

از او ، از محمد بن عبده روایت است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : زناکننده زنا می کند ، در حالی که مؤمن باشد (یعنی آیا زانی در حال زنا ایمان دارد؟ و از جمله مؤمنان محسوب می شود؟) فرمود :«نه ، چون بر بالای شکم زن باشد ، ایمان از او ربوده شود؛ پس چون برخیزد ، به سوی او رد شود ، و اگر دوباره برگردد ، ربوده شود» . عرض کردم که : او اراده دارد که دوباره برگردد . فرمود : «چه بسیار است کسی که اراده می کند که دوباره برگردد ، و هرگز به سوی آن برنمی گردد» .

یونس ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «اَلَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبآئِرَ الْاِثْمِ وَالفَواحِشَ اِلّا اللَّمَمَ» (1) که آن حضرت فرمود :«فواحش ، زنا و دزدی است ، و لمم ، آن است که مردی گناهی را به فعل می آورد؛ یعنی گناه صغیره ای از او سر می زند ، بعد از آن بلافاصله از خدا طلب آمرزش می کند که از آن درگذرد و او را بیامرزد» . عرض کردم که : در میان ضلالت و گمراهی و کفر ، منزله ای هست؟ فرمود : «چه بسیار است دست[گیره]های ایمان» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبدالرحمان بن حجّاج ، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از گناهان کبیره . فرمود که :«گناهان کبیره در کتاب علی علیه السلام هفت است : کافر شدن به خدا ، و کشتن آدمی ، و عقوق پدر و مادر ، و خوردن ربا بعد از بیّنه ، و خوردن مال یتیم از روی ستم ، و گریختن از میان مجاهدین ، و اعرابی شدن بعد از هجرت» . راوی می گوید که : عرض کردم : اینها از همه گناهان ، بزرگ تر است؟ فرمود : «آری» . عرض کردم که : خوردن یک درم از مال یتیم از روی ستم ، بزرگ تر و گناهش بیشتر است یا نماز نکردن؟ فرمود : «نماز نکردن» . عرض کردم که : ترک نماز را از جمله گناهان کبیره نشمردی؟ فرمود که : «نخستین چیزی که به تو گفتم ، چه چیز بود؟» راوی می گوید که : عرض کردم : کافر شدن به خدا . فرمود : «تارک الصّلوه ، کافر است» ؛ یعنی بدون عذر و علّت (2) .

1- .نجم، 32. آنان که از گناهان بزرگ و زشت کاری ها دوری می کنند ، جز گناهان کوچک .
2- .و ظاهر این است که این تفسیر از کلینی علیهم السلام باشد . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَا وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّهً حَتّی يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَهً ، فَإِذَا عَمِلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَهً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنَنُ ، فَيُوحِی اللّهُ إِلَيْهِمْ: أَنِ اسْتُرُوا عَبْدِی بِأَجْنِحَتِكُمْ ، فَتَسْتُرُهُ الْمَلَائِكَهُ بِأَجْنِحَتِهَا». قَالَ: « فَمَا يَدَعُ شَيْئاً مِنَ الْقَبِيحِ إِلَا قَارَفَهُ حَتّی يَمْتَدِحَ إِلَی النَّاسِ بِفِعْلِهِ الْقَبِيحِ ، فَيَقُولُ الْمَلَائِكَهُ: يَا رَبِّ ، هذَا عَبْدُكَ مَا يَدَعُ شَيْئاً إِلَا رَكِبَهُ ، وَ إِنَّا لَنَسْتَحْيِی مِمَّا يَصْنَعُ ، فَيُوحِی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ: أَنِ ارْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ؛ فَإِذَا فُعِلَ ذلِكَ أَخَذَ فِی بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، فَعِنْدَ ذلِكَ يَنْهَتِكُ سِتْرُهُ فِی السَّمَاءِ وَ سِتْرُهُ فِی الْأَرْضِ ، فَيَقُولُ الْمَلَائِكَهُ: يَا رَبِّ ، هذَا عَبْدُكَ قَدْ بَقِیَ مَهْتُوكَ السِّتْرِ ، فَيُوحِی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ: لَوْ كَانَتْ لِلّهِ فِيهِ حَاجَهٌ ، مَا أَمَرَكُمْ أَنْ تَرْفَعُوا أَجْنِحَتَكُمْ عَنْهُ». وَ رَوَاهُ ابْنُ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:« اَلْكَبَائِرُ: اَلْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ ، وَ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ ، وَ الْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللّهِ ، وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ ، وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً ، وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَهِ ، وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ ، وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَهِ ، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ». فَقِيلَ لَهُ: أَ رَأَيْتَ ، الْمُرْتَكِبُ لِلْكَبِيرَهِ يَمُوتُ عَلَيْهَا ، أَ تُخْرِجُهُ مِنَ الْاِيمَانِ؟ وَ إِنْ عُذِّبَ بِهَا فَيَكُونُ عَذَابُهُ كَعَذَابِ الْمُشْرِكِينَ ، أَوْ لَهُ انْقِطَاعٌ؟ قَالَ: « يَخْرُجُ مِنَ الْاِسْلَامِ إِذَا زَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ وَ لِذلِكَ يُعَذَّبُ أَشَدَّ الْعَذَابِ ، وَ إِنْ كَانَ مُعْتَرِفاً بِأَنَّهَا كَبِيرَهٌ وَ هِیَ عَلَيْهِ حَرَامٌ ، وَ أَنَّهُ يُعَذَّبُ عَلَيْهَا ، وَ أَنَّهَا غَيْرُ حَلَالٍ ، فَإِنَّهُ مُعَذَّبٌ عَلَيْهَا ، وَ هُوَ أَهْوَنُ عَذَاباً مِنَ الْأَوَّلِ ، وَ يُخْرِجُهُ مِنَ الْاِيمَانِ ، وَ لَا يُخْرِجُهُ مِنَ الْاِسْلَامِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن حبیب ، از عبداللّه بن عبدالرحمان اصم ، از عبداللّه بن مسکان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : هیچ بنده ای نیست ، مگر آنکه چهل سپر یا پرده بر بالای او کشیده ، تا آنکه چهل گناه کبیره را به عمل آورد ، و چون چهل گناه کبیره را به عمل آورد ، آن سپرها یا پرده ها از او زائل شود و بی حجاب بماند . بعد از آن ، خدای تعالی به سوی فرشتگان وحی فرماید که : بنده ی مرا به بال های خویش بپوشید . پس فرشتگان او را به بال های خویش بپوشند» . حضرت فرمود : «پس وا نمی گذارد چیزی را از آن چه زشت باشد ، مگر آنکه آن را بی باکانه به عمل می آورد ، تا آنکه در نزد مردم ، خود را به کردار زشت خود مدح می کند و ثنا می گوید . بعد از آن ، فرشتگان عرض می کنند که : ای پروردگار ما ، اینک بنده تو است که هیچ چیز بدی را وا نمی گذارد ، مگر آنکه مرتکب آن می گردد . وبه درستی که ما از آن چه او می کند ، شرم می کنیم؛ پس خدای عز و جل به سوی ایشان وحی می فرماید که : بال های خویش را از او بردارید؛ پس هرگاه چنین کند ، شروع کند در دشمنی ما اهل بیت ، و در آن هنگام پرده اش در آسمان و زمین دریده شود . پس فرشتگان عرض می کنند که : ای پروردگار ما ! اینک بنده تو است که پرده دریده و رسوا باقی مانده . خدای عز و جل به سوی ایشان وحی فرماید که : اگر خدا را در آن حاجتی می بود ، شما را امر نمی فرمود که بال های خود را از او بردارید» . و ابن فضّال ، از ابن مسکان همین را روایت کرده است .

علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«گناهان کبیره ، نومیدی از رحمت خدا است ، و مأیوس شدن از فضل خدا که موجب روح و راحت بنده است ، و ایمن بودن از مکر و عذاب خدا ، و کشتن تنی که خدا آن را حرام گردانیده ، و عقوق پدر و مادر ، وخوردن مال یتیم از روی ستم ، و خوردن ربا بعد از حجّت روشن بر حرمت آن ، اعرابی شدن بعد از هجرت ، و فحش گفتن به زن عفیفه ، و گریختن از میان مجاهدین در جنگ و جهاد» . بعد از آن ، به آن حضرت عرض شد که : مرا خبر ده که آنکه مرتکب کبیره می شود و بر آن می میرد ، آیا آن کبیره او را از ایمان بیرون می برد؟ و اگر به آن معذّب شود ، عذابش مانند عذاب مشرکان خواهد بود ، یا آن را انقطاع و تمام شدن باشد؟ فرمود که

: «از اسلام بیرون می رود ، هرگاه گمان کند که آن کبیره حلال است ، و برای همین به سخت ترین عذاب ها معذّب می گردد ، و اگر اعتراف داشته باشد به اینکه آن گناه کبیره ، کبیره است و کردن آن بر او حرام ، و اقرار دارد که بر آن معذّب می شود و حلال نیست که مرتکب آن شود ، بر آن معذّب خواهد بود ، ولیکن عذابش از عذاب اوّل آسان تر و سبک تر است ، و آن کبیره ، او را از ایمان بیرون می برد ، امّا او را از اسلام بیرون نمی برد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : فِى قَوْلِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله :«إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْاِيمَانِ»؟ قَالَ: « هُوَ قَوْلُهُ: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» ذَاكَ الَّذِى يُفَارِقُهُ».

عَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنْ رِبْعِىٍّ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:« يُسْلَبُ مِنْهُ رُوحُ الْاِيمَانِ مَا دَامَ عَلى بَطْنِهَا؛ فَإِذَا نَزَلَ ، عَادَ الْاِيمَانُ». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ رَأَيْتَ إِنْ هَمَّ؟ قَالَ: « لَا ، أَ رَأَيْتَ إِنْ هَمَّ أَنْ يَسْرِقَ أَ تُقْطَعُ يَدُهُ؟».

عَلِىٌّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدَةَ: يَزْنِى الزَّانِى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ:« لَا ، إِذَا كَانَ عَلى بَطْنِهَا سُلِبَ الْاِيمَانُ مِنْهُ ، فَإِذَا قَامَ رُدَّ عَلَيْهِ». قُلْتُ: فَإِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَعُودَ؟ قَالَ: « مَا أَكْثَرَ مَا يَهُمُّ أَنْ يَعُودَ ، ثُمَّ لَا يَعُودُ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَبَانٍ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:« الْكَبَائِرُ سَبْعَةٌ: مِنْهَا: قَتْلُ النَّفْسِ مُتَعَمِّداً ، وَ الشِّرْكُ بِاللّهِ الْعَظِيمِ ، وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ ، وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ ، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ ، وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ ، وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً». قَالَ: « وَ التَّعَرُّبُ وَ الشِّرْكُ وَاحِدٌ».

أَبَانٌ ، عَنْ زِيَادٍ الْكُنَاسِىِّ ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :« وَ الَّذِى إِذَا دَعَاهُ أَبُوهُ لَعَنَ أَبَاهُ، وَ الَّذِى إِذَا أَجَابَهُ ابْنُهُ يَضْرِبُهُ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که :«مرد چون زنا کند ، روح ایمان از او مفارقت می کند» . فرمود که : «آن قول خدا است که : «وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (1) . و اینک ، همان است که از او مفارقت می کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از ربعی ، از فضیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«روح ایمان از زناکننده ربوده می شود ، مادامی که بر بالای شکم زن باشد ، و چون فرود آید ، ایمان برمی گردد» . راوی می گوید که : عرض کردم : مرا خبر ده که اگر قصد زنا کند ، چنین خواهد بود؟ فرمود : «نه ، مرا خبر ده که اگر قصد کند که دزدی کند ، آیا جایز است که دستش بریده شود» (یا دستش را می بری)؟ .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار ، از صبّاح بن سیابه روایت کرده است که گفت :در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که محمد بن عبده به آن حضرت عرض کرد که : زناکننده زنا می کند ، تا آخر آن چه در همین باب گذشت .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از ابان ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«گناهان کبیره هفت است ، از جمله آنها : قتل نفس است عمدا ، و شرک به خدای بزرگوار ، و فحش گفتن به زن عفیفه ، و خوردن ربا بعد از بیّنه ، و گریختن از جنگ واجب ، و بادیه نشین شدن بعد از هجرت ، و عقوق پدر و مادر ، و خوردن مال یتیم از روی ستم» . و فرمود : «اعرابی شدن بعد از هجرت و شرک ، یکی است» .

ابان ، از زیاد کناسی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«و آنکه چون پدرش او را بخواند ، پدرش را لعنت کند ، و آنکه چون پسرش او را اجابت کند ، او را بزند یا به او ضرر رساند» . (و مراد این است که لعنت کردن پسر بر پدر ، در هنگامی که او را می خواند ، و زدن پدر ، پسر را ، بی آنکه نافرمانی و گناهی کرده باشد ، از جمله

گناهان کبیره است ، و اوّل ، داخل است در عقوق و دویم ، به آن نزدیک است) .

.

1- .مجادله، 22.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْغَنَوِيِّ ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ نَاساً زَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ، وَ لَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ، وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ، وَ لَا يَأْكُلُ الرِّبَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ، وَ لَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ، فَقَدْ ثَقُلَ عَلَيَّ هذَا وَ حَرِجَ مِنْهُ صَدْرِي حِينَ أَزْعُمُ أَنَّ هذَا الْعَبْدَ يُصَلِّي صَلَاتِي ، وَ يَدْعُو دُعَائِي ، وَ يُنَاكِحُنِي وَ أُنَاكِحُهُ ، وَ يُوَارِثُنِي وَ أُوَارِثُهُ ، وَ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ:« صَدَقْتَ ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ : وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللّهِ ، خَلَقَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ عَلى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ ، وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ ، وَ ذلِكَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْكِتَابِ : «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَهِ» ، «وأَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ» ، «وَالسَّابِقُونَ» . فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ ، فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ ، جَعَلَ اللّهُ فِيهِمْ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ ، وَ رُوحَ الْإِيمَانِ ، وَ رُوحَ الْقُوَّهِ ، وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ ، وَرُوحَ الْبَدَنِ؛ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ، وَبِهَا عَلِمُوا الْأَشْيَاءَ؛ وَ بِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللّهَ ، وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً ؛ وَ بِرُوحِ الْقُوَّهِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ ، وَ عَالَجُوا مَعَاشَهُمْ ؛ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَهِ أَصَابُوا لَذِيذَ الطَّعَامِ ، وَ نَكَحُوا الْحَلَالَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ ؛ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا ؛ فَهؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ ، مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ». ثُمَّ قَالَ: « قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» يَقُولُ: أَكْرَمَهُمْ بِهَا ، فَفَضَّلَهُمْ عَلى مَنْ سِوَاهُمْ ؛ فَهؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ ، مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ. ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَهِ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً بِأَعْيَانِهِمْ ، جَعَلَ اللّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَهَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْإِيمَانِ ، وَ رُوحَ الْقُوَّهِ ، وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ ، وَ رُوحَ الْبَدَنِ؛ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَهَ حَتّى تَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالَاتٌ». فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا هذِهِ الْحَالَاتُ؟ فَقَالَ: « أَمَّا أُولَاهُنَّ ، فَهُوَ كَمَا قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً» فَهذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ ، وَ لَيْسَ بِالَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللّهِ ؛ لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ رَدَّهُ إِلى أَرْذَلِ عُمُرِهِ ، فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاهِ وَقْتاً ، وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ ، وَ لَا الْقِيَامَ فِي الصَّفِّ مَعَ النَّاسِ ؛ فَهذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ ، وَ لَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْئاً. وَ مِنْهُمْ: مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّهِ ، فَلَا يَسْتَطِيعُ جِهَادَ عَدُوِّهِ ، وَ لَا يَسْتَطِيعُ طَلَبَ الْمَعِيشَهِ. وَ مِنْهُمْ: مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَهِ ، فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا ، وَ لَمْ يَقُمْ ، وَ تَبْقى رُوحُ الْبَدَنِ فِيهِ

، فَهُوَ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتّى يَأْتِيَهُ مَلَکُ الْمَوْتِ ، فَهذَا الْحَالُ خَيْرٌ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الْفَاعِلُ بِهِ ، وَ قَدْ تَأْتِى عَلَيْهِ حَالَاتٌ فِى قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ ، فَيَهُمُّ بِالْخَطِيئَهِ ، فَيُشَجِّعُهُ رُوحُ الْقُوَّهِ ، وَ يُزَيِّنُ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَهِ ، وَ يَقُودُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتّى تُوْقِعَهُ فِى الْخَطِيئَهِ ، فَإِذَا لَامَسَهَا نَقَصَ مِنَ الْاءِيمَانِ ، وَ تَفَصّى مِنْهُ ، فَلَيْسَ يَعُودُ فِيهِ حَتّى يَتُوبَ ، فَإِذَا تَابَ تَابَ اللّهُ عَلَيْهِ، وَ إِنْ عَادَ أَدْخَلَهُ اللّهُ نَارَ جَهَنَّمَ. فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ ، فَهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارى ؛ يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ» يَعْرِفُونَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ الْوَلَايَهَ فِى التَّوْرَاهِ وَ الْاءِنْجِيلِ ، كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِى مَنَازِلِهِمْ «وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ» : أَنَّکَ الرَّسُولُ إِلَيْهِمْ «فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ، ابْتَلَاهُمُ اللّهُ بِذلِکَ ، فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْاءِيمَانِ ، وَ أَسْكَنَ أَبْدَانَهُمْ ثَلَاثَهَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُوَّهِ ، وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ ، وَ رُوحَ الْبَدَنِ. ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ ، فَقَالَ: «إِنْ هُمْ إِلَا كَالْأَنْعامِ» لِأَنَّ الدَّابَّهَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّهِ ، وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَهِ ، وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ». فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: أَحْيَيْتَ قَلْبِى بِإِذْنِ اللّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش که آن را مرفوع ساخته ، از محمد بن داود غنوی ، از اصبغ بن نباته که گفت : مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! به درستی که گروهی گمان کرده اند که بنده زنا نمی کند و حال آنکه او مؤمن باشد ، و دزدی نمی کند در حالی که مؤمن باشد ، و شراب نمی آشامد در حالی که مؤمن باشد ، و ربا نمی خورد در حالی که مؤمن باشد ، و خون حرام نمی ریزد در حالی که مؤمن باشد ، و این امر بر من گران است و سینه ام از آن تنگ شده ، در هنگامی که گمان دارم و می دانم که این بنده مانند نماز من نماز می کند ، و چون دعای من دعا می نماید ، و با من عقد نکاح می کند و من با او عقد نکاح می کنم (که از یکدیگر زن و دختر می گیریم) ، و او از من میراث می برد و من از او میراث می برم ، و حال آنکه او به جهت گناه کمی که به او رسیده ، از ایمان بیرون رفته باشد . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :«راست گفتی . شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود و دلیل بر آن کتاب خدا است : خدای عز و جل مردمان را بر سه طبقه آفرید و ایشان را در سه منزله فرود آورد . و این است قول خدای عز و جل در کتاب خویش : «یاران دست راست و یاران دست چپ و پیشی گیرندگان» . امّا آن چه ذکر فرموده از امر پیشی گیرندگان ، ایشان ، پیغمبران مرسل و غیر مرسل اند که خدا پنج روح را در ایشان قرار داد : روح قدس و روح ایمان و روح قوّت و روح شهوت و روح بدن . پس به روح قدس ، مبعوث شدند به پیغمبری ، در حالتی که پیغمبران مرسل و غیر مرسل بودند و به آن روح چیزها را داشتند ، و به روح ایمان ، خدا را پرستیدند و چیزی را با او شریک نگردانیدند ، و به روح قوّت ، با دشمنان خود جهاد کردند و امور معاش و معاشرت خویش را چاره نمودند ، و به روح شهوت ، طعام لذیذ و خوشمزه را یافتند و به لذّت آن رسیدند ، و زنان برنای حلال را نکاح کردند و با ایشان مجامعت کردند ، و به روح بدن ، حرکت کردند و راه درنوردیدند؛ پس این گروه ، آمرزیده اند و از گناهان ایشان (یعنی خلاف اولایی که از ایشان سر زده) درگذشته شده» . بعد از آن فرمود که : «خدای عز و جلفرموده است که : «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَاتَیْنا عیسیَ بن مَرْیَمَ البَیِّناتِ وَأَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (1) . بعد از آن ، در باب همه ایشان فرموده که : «وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (2) . می فرماید که : به آن روح ، ایشان را گرامی داشت و ایشان را بر غیر ایشان افزونی داد . پس این گروه ، آمرزیده اند و از گناهان

ایشان درگذشته شده . بعد از آن ، یاران دست راست را ذکر فرموده ، و ایشان ، مؤمنانند از روی راستی ، و ایشان ، اشخاص معیّنی چندند که خدا چهار روح را در ایشان قرار داده : روح ایمان و روح قوّت و روح شهوت و روح بدن؛ پس بنده پیوسته این ارواح چهارگانه را کامل می گرداند ، تا حالتی چند بر او وارد شود» . آن مرد عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! این حالت ها چیست؟ فرمود : «امّا اوّل آنها چنان است که خدای عز و جل فرموده که : «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلى أَرْذَلِ العُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئا» (3) ؛ یعنی : و بعضی دیگر از شما کسی است که بازگردانیده می شود به سوی فروترین و زبون ترین زندگانی ، که به سنّ خرافت و نهایت پیری است ، تا نداند پس از دانستن امور ، چیزی را؛ یعنی به حالت کودکی بازگردد» . و حضرت فرمود : «پس اینک ، همه ارواح از او کم می گردد ، و او کسی نیست که از دین خدا بیرون رود؛زیرا که آن که فاعل است و با او فعل می کند ، او را به سوی پست ترین عمرش بازگردانیده . پس او چنان شده که از برای نماز وقتی را نمی شناسد ، و نمی تواند که در شب و روز نماز و شب نافله را به جا آورد ، و نمی تواند که با مردمان در صف نماز جماعت بایستد . پس اینک ، نقصان و ناتمامی است از روح ایمان ، ولیکن او را هیچ ضرر نمی رساند . و در میان ایشان کسی است که روح قوّت از او کم می شود ، که نمی تواند با دشمن خویش جهاد و کارزار کند ، و استطاعت ندارد که اسباب زندگانی را طلب کند . و در میان ایشان کسی است که روح شهوت از او کم می شود ، که اگر خوش روترین دختران آدم به او بگذرد ، به سوی آن میل نکند و برنخیزد . و روح بدن در او باقی می ماند ، که حرکت می کند و درمی نوردد ، تا ملک الموت به نزد او بیاید ، و این حالت از برایش بهتر است؛ زیرا که ، خدای عز و جل با او چنین کرده است . و گاه است که در زمان قوّت و ایّام جوانیش ، بر او حالت ها وارد می شود که به واسطه آنها قصد گناه می کند ، و روح قوّت ، او را دلیر می گرداند ، و روح شهوت ، از برایش زینت می دهد ، و روح بدن ، او را می کشد ، تا آنکه او را در گناه می اندازد ، و چون دست به آن گناه برساند و مرتکب آن شود ، از ایمانش کم گردد و از آن دور شود؛ پس چنان شود که در آن باز نگردد ، تا آنکه توبه کند ، و چون توبه کرد ، خدا توبه او را قبول فرماید ، و اگر دوباره برگردد ، خدا او را در آتش دوزخ داخل گرداند . و امّا اصحاب دست چپ ، یهود و نصاری اند . خدای عز و جل می فرماید که : «اَلَّذينَ اتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْنآئَهُمْ» (4) ؛ یعنی : آنان که داده ایم ایشان را کتاب تورات و انجیل ، می شناسند او را ، چنان که می شناسند پسران خود را» . و حضرت فرمود : «یعنی محمد و امر ولایت را می شناسد که در تورات و انجیل است ، چنان که پسران خویش را که در منزل های ایشانند می شناسد . «وَأَنَّ فَريقا مِنْهُمْ

لَیَکْتُمُونَ * الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ» (5) ؛ یعنی : و به درستی که گروهی از ایشان ، هر آینه می پوشند حق را ، و حال آنکه ایشان می دانند که می پوشند آن چه درست و راست است از جانب پروردگار تو است» . و حضرت فرمود : «یعنی آنکه تو فرستاده ای به سوی ایشان . «فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ» (6) ؛ یعنی : پس البتّه مباش از جمله شک کنندگان» . (و خطاب با حضرت رسالت است و مراد از آن امّت) . و حضرت فرمود که : «چون انکار کردند آنچه را که شناختند ، خدا ایشان را به آن مبتلی نمود که روح ایمان را از ایشان ربود ، و در بدن های ایشان سه روح را ساکن گردانید : روح قوّت و روح شهوت و روح بدن . بعد از آن ، ایشان را به سوی چهارپایان نسبت داد و فرمود : «اِنْ هُمْ اِلّا کَالْاَنْعامِ» (7) ؛ یعنی : نیستند ایشان ، مگر چون چهارپایان» (زیرا که حیوان جنبنده ، جز این نیست که به روح قوّت ، بار برمی دارد و به روح شهوت ، علف می خورد و به روح بدن ، راه می رود) . سائل عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! دل مرا زنده گردانیدی به اذن خدا .

.

1- .بقره، 253. میان این فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم . در میانشان کسی است که خدا با او سخن گفت و برخی را چندین درجه بالا برد و به عیسی بن مریم دلیل های روشن دادیم و وی را با روح القدس تأیید کردیم . (مترجم)
2- .مجادله، 22.
3- .نحل، 70.
4- .بقره، 146.
5- .بقره، 146 و 147.
6- .بقره، 147.
7- .فرقان، 44.

ص: 676

..

ص: 677

..

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ دَاوُدَ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله :«إِذَا زَنَی الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْاِیمَانِ» ، قَالَ: فَقَالَ: «هُوَ مِثْلُ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» ». ثُمَّ قَالَ: «غَیْرُ هذَا أَبْیَنُ مِنْهُ ، ذلِکَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» هُوَ الَّذِی فَارَقَهُ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از داود روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که :«چون مردی زنا کند ، روح ایمان از او مفارقت نماید» . راوی می گوید که : فرمود : «آن چه رسول فرموده ، مانند قول خدای عز و جل است که فرموده : «وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» (1) ؛ یعنی : و قصد مکنید آن چه را که فاسد و ناخوش و بد باشد ، که از آن نفقه کنید» (2) . راوی می گوید که : بعد از آن فرمود که : «غیر این از این ظاهرتر است (یعنی چیزی دیگر هست که دلالتش بر این مطلب ، از آن چه مذکور شد ، بیشتر باشد) ، و آن قول خدای تعالی است که فرمود : «وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (3) ، همان روح است که از او مفارقت می کند» .

.

1- .بقره، 267.
2- .و وجه مشابهت آیه و حدیث رسول به یکدیگر ، چنان که بعضی گفته اند ، آن است که : ایمان زناکننده ناتمام است ، نه آنکه بالمرّه معدوم است و هیچ نیست ، چنان که نفقه کردن از آن چه ناخوش و بد باشد ناتمام است ، نه آنکه اصلاً انفاق نیست . (مترجم)
3- .مجادله، 22.

يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:« «إِنَّ اَللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ يَشاءُ» الْکَبَائِرَ فَمَا سِوَاهَا». قَالَ: قُلْتُ: دَخَلَتِ الْکَبَائِرُ فِی الِاسْتِثْنَاءِ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

يُونُسُ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : الْکَبَائِرُ فِيهَا اسْتِثْنَاءُ أَنْ يَغْفِرَ لِمَنْ يَشَاءُ؟ قَالَ:«نَعَمْ».

يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً کَثِيراً» قَالَ:«مَعْرِفَةُ الْاِءِمَامِ علیه السلام ، وَ اجْتِنَابُ الْکَبَائِرِ الَّتِی أَوْجَبَ اللّهُ عَلَيْهَا النَّارَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِيمٍ ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام : الْکَبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْاِءِيمَانِ؟ فَقَالَ:«نَعَمْ ، وَ مَا دُونَ الْکَبَائِرِ؛ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَا يَزْنِی الزَّانِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ، وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ».

.

یونس ، از ابن بکیر ، از سلیمان بن خالد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود : «اِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشآءُ» (1) ؛ یعنی : به درستی که خدا نمی آمرزد شرک آوردن به او را ، و می آمرزد آن چه را که غیر از آن است ، از برای هر که خواهد» . حضرت فرمود که :«یعنی گناهان کبیره را و آن چه غیر از آن باشد» . راوی می گوید که : عرض کردم : گناهان کبیره ، در استثنا؛ (یعنی : «مادُوْنَ ذلِکَ» که قابلیّت مغفرت دارد) ، داخل است؟ فرمود : «آری» .

یونس ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : گناهان کبیره ، در آنها استثنا هست که خدا آنها را بیامرزد از برای هر که خواهد؟ فرمود :«آری» .

یونس ، از ابن مسکان ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود : «وَمَنْ یُؤْتَی الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِی خَیْرا کَثیرا» (2) و فرمود که :«حکمت ، معرفت امام است و اجتناب کردن از گناهان کبیره ، که خدا آتش دوزخ را بر گردن آنها واجب گردانیده» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابان ابی عمیر ، از محمد بن حکیم روایت کرده است که به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که : گناهان کبیره ، صاحب خود را از ایمان بیرون می برند؟ فرمود :«آری ، و پست تر از گناهان کبیره نیز بیرون می برد . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : زناکننده زنا نمی کند ، و حال آنکه او مؤمن باشد ، و دزد دزدی نمی کند ، در حالی که مؤمن باشد» .

.

1- .نساء، 48.
2- .نساء، 19.

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ عَلِیٍّ الزَّبَّاتِ ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ ، قَالَ : دَخَلَ ابْنُ قَیْسٍ الْمَاصِرِ وَ عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ وَ أَظُنُّ مَعَهُمَا أَبُو حَنِیفَةَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَتَکَلَّمَ ابْنُ قَیْسٍ الْمَاصِرِ ، فَقَالَ: إِنَّا لَا نُخْرِجُ أَهْلَ دَعْوَتِنَا وَ أَهْلَ مِلَّتِنَا مِنَ الْاِیمَانِ فِی الْمَعَاصِی وَ الذُّنُوبِ . قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«یَا ابْنَ قَیْسٍ ، أَمَّا رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَدْ قَالَ: لَا یَزْنِی الزَّانِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ، وَ لَا یَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ؛ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ حَیْثُ شِئْتَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی ، عَنْ یُونُسَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ یَرْتَکِبُ الْکَبِیرَةَ مِنَ الْکَبَائِرِ فَیَمُوتُ ، هَلْ یُخْرِجُهُ ذلِکَ مِنَ الْاِسْلَامِ؟ وَ إِنْ عُذِّبَ ، کَانَ عَذَابُهُ کَعَذَابِ الْمُشْرِکِینَ ، أَمْ لَهُ مُدَّةٌ وَ انْقِطَاعٌ؟ فَقَالَ:«مَنِ ارْتَکَبَ کَبِیرَةً مِنَ الْکَبَائِرِ ، فَزَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ ، أَخْرَجَهُ ذلِکَ مِنَ الْاِسْلَامِ ، وَ عُذِّبَ أَشَدَّ الْعَذَابِ؛ وَ إِنْ کَانَ مُعْتَرِفاً أَنَّهُ ذَنْبٌ وَ مَاتَ عَلَیْهَا ، أَخْرَجَهُ مِنَ الْاِیمَانِ ، وَ لَمْ یُخْرِجْهُ مِنَ الْاِسْلَامِ ، وَ کَانَ عَذَابُهُ أَهْوَنَ مِنْ عَذَابِ الْأَوَّلِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِیِّ ، قَالَ: حَدَّثَنِی أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِی صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ ، قَالَ: «سَمِعْتُ أَبِی علیه السلام یَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عُبَیْدٍ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَ جَلَسَ تَلَا هذِهِ الْآیَةَ : «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ» ثُمَّ أَمْسَکَ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : مَا أَسْکَتَکَ؟ قَالَ: أُحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْکَبَائِرَ مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ . فَقَالَ: نَعَمْ یَا عَمْرُو ، أَکْبَرُ الْکَبَائِرِ الْإِشْرَاکُ بِاللّٰهِ ؛ یَقُولُ اللّٰهُ: «مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ» . وَ بَعْدَهُ الْإِیَاسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ : «إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ» . ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَکْرِ اللّٰهِ ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» . وَ مِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدَیْنِ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَّ «جَبَّاراً شَقِیّاً» . وَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» إِلی آخِرِ الْآیَةِ. وَ قَذْفُ الْمُحْصَنَةِ ، لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ» . وَ أَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً» . وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ

اللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» . وَ أَكْلُ الرِّبَا؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلّ يَقُولُ: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلاّ كَما يَقُومُ الَّذِى يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ» . وَ السِّحْرُ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِى الْاخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ» . وَ الزِّنى؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً» . وَ الْيَمِينُ الْغَمُوسُ الْفاجِرَهُ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ أَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِى الْاخِرَهِ» . وَ الْغُلُولُ؛ لِأَنَّ اللّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِما غَلَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ» . وَ مَنْعُ الزَّكَاهِ الْمَفْرُوضَهِ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : «فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ» . وَ شَهَادَهُ الزُّورِ ، وَ كِتْمَانُ الشَّهَادَهِ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» . وَ شُرْبُ الْخَمْرِ؛ لِأَنَّ اللّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ نَهى عَنْهَا ، كَمَا نَهى عَنْ عِبَادَهِ الْأَوْثَانِ. وَ تَرْكُ الصَّلَاهِ مُتَعَمِّداً ، أَوْ شَيْئاً مِمَّا فَرَضَ اللّهُ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: مَنْ تَرَكَ الصَّلَاهَ مُتَعَمِّداً ، فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّهِ اللّهِ وَ ذِمَّهِ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله . وَ نَقْضُ الْعَهْدِ وَ قَطِيعَهُ الرَّحِمِ؛ لِأَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ» ». قَالَ:«فَخَرَجَ عَمْرٌو وَلَهُ صُرَاخٌ مِنْ بُكَائِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: هَلَكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ ، وَ نَازَعَكُمْ فِى الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ».

.

ابن ابی عمیر ، از علی زیّات ، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت : پسر قیس بن ماصر و عمر بن ذرّ بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدند ، و گمان می کنم که ابوحنیفه نیز با ایشان بود . پس پسر قیس بن ماصر به سخن درآمد و گفت : به درستی که ما اهل دعوت و صاحبان ملّت خود را از ایمان بیرون نمی کنیم به سبب معاصی و گناهان . (و مرادش این بود که : گناهان به ایمان زیان نمی رساند) . راوی می گوید که : حضرت به او فرمود که :«ای پسر قیس! امّا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : زناکننده زنا نمی کند ، با آنکه مؤمن باشد ، و دزد دزدی نمی کند ، با آنکه مؤمن باشد؛ پس تو با اصحابت در هر جا که خواهی برو و هر مذهبی که می خواهی اختیار کن» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حال مردی که گناه کبیره ای از جمله گناه کبیره را مرتکب می شود ، بعد از آن می میرد ، آیا این گناه ، او را از اسلام بیرون می برد؟ و اگر معذّب شود ، عذابش مانند عذاب مشرکان باشد ، یا آن را مدّت و انقطاعی هست که در زمانی به سر خواهد آمد و به پایان می رسد؟ فرمود که :«هر که کبیره ای از کبائر را مرتکب شود ، و گمان کند که آن کبیره حلال است ، همان او را از اسلام بیرون می برد ، و به سخت ترین عذاب ها معذّب می گردد ، و اگر اعتراف داشته باشد که گناه کرده است و اقرار دارد به اینکه آن گناه است ، و بر آن بمیرد ، او را از ایمان بیرون می برد ، ولیکن او را از اسلام بیرون نمی برد ، و عذابش از عذاب اوّل آسان تر و سبک تر باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عبد العظیم بن عبداللّه حسنی که گفت : حدیث کرد مرا امام محمد تقی علیه السلام و فرمود که :«شنیدم از پدرم امام رضا علیه السلام که می فرمود : شنیدم از پدرم حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام که می فرمود : عمرو بن عبید بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد و چون سلام کرد و نشست ، این آیه را تلاوت کرد که : «اَلَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبآئِرَ الْاِثْم وَالْفَواحِشَ» (1) . بعد از آن باز ایستاد و سکوت کرد . حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که : چه چیز تو را ساکت کرد و باعث خاموشی تو شد؟ عرض کرد : دوست می دارم که گناهان کبیره را از کتاب خدای عز و

جل بشناسم . فرمود : آری ، ای عمرو! بزرگ ترین گناهان کبیره ، شرک آوردن به خدا است . خدای عز و جلمی فرماید که : «وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ» (2) ؛ یعنی : «و هر که به خدا شرک آورد ، پس به حقیقت که خدا بهشت را بر او حرام گردانیده» . و بعد از آن ، نومید شدن است از رحمت خدا؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «اِنَّهُ لایَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ اِلّا القَوْمُ الْکافِرُونَ» (3) ؛ یعنی : «به درستی که نومید نمی شوند از رحمت و فضل خدا که موجب راحت بنده است ، مگر گروه کافران و ناگرویدگان به خدا» . بعد از آن ، ایمن بودن از مکر خدا؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید : «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلّا الْقَوْمُ الْخاسِرُون» (4) ؛ یعنی : «پس ایمن نمی شوند از مکر خدا (یعنی جزائی که در خصوص مکر می دهد) ، مگر گروه زیان کاران» . و از جمله آنها ، عقوق پدر و مادر است :زیرا که خدای سبحانه و تعالی عاق را (که فرمان پدر یا مادر نمی برد) گردنکش و بدبخت قرار داده (5) . و قتل نفسی است که خدا کشتن آن را حرام گردانیده است ، مگر به حق (که تفسیر آن مذکور شد)؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید : «فَجَزآؤُهُ جَهَنَّمُ خالِدا فیها» (6) ، (تا آخر آیه که با ترجمه مذکور شد) . و فحش گفتن به زن عفیفه؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید : «لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظیمٌ» (7) (و تمام آیه با ترجمه گذشت) . و خوردن مال یتیم؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «اِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ نارا وَسَیَصْلَونَ سَعیرا» (8) . و گریختن از میان لشکر در جنگ جهاد؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «وَمَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ اِلّا مُتَحَرِّفا لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزا اِلَی فِئَهٍ فَقَدْ بآءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَمَأْواهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ المَصیرُ» (9) ؛ یعنی : «و هر که بگرداند از ایشان در آن روز پشت خود را ، مگر در حالی که میل کننده و برگردنده باشد از هر طرفی به طرفی دیگر ، به جهت اصلاح صلاح برای کارزار ، یا پناه جوینده باشد به سوی گروهی که از مسلمانان باشند ، مانند آنکه از میمنه به میسره رود یا به عکس ، به حقیقت که به آن ، گردیده به خشمی بزرگ از خدا ، و بازگشت او دوزخ است ، و بد جای بازگشتی است دوزخ» .و خوردن ربا و سود؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «اَلَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبوا لا یَقُومُونَ اِلّا کَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ الْمَسِّ» (10) ؛ یعنی : «آنان که می خورند ربا را ، برنمی خیزند از قبرهای خود در وقت بعث و نشور ، مگر چنان که برمی خیزند آنکه تباه کند او را دیو فریبنده سرکش ، از جهت سودن» . (11) و سحر و جادو کردن؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْاخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ» (12) ؛یعنی : «و هر آینه نیک دانسته اند یعنی یهود که هر که بخرد سحر را و بدل کند آن را به دین حق ، بدین وجه که آن را بیاموزد و به آن عمل کند ، نباشد او را در آخرت هیچ بهره ای» (13) . و زنا کردن؛

زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أثاما * یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیمَهِ وَیَخْلُدْ فیهِ مُهانا» (14) ؛ یعنی : «و هر که بکند آن چه را که مذکور شد؛ یعنی زنا ، (و بیشتر مفسّران به همه آن چه پیش گذشته ، از شرک و قتل نفس و زنا تفسیر کرده اند)؛ یعنی هر که این کبائر را به عمل آورد ، برسد و ببیند جزای بدکاری را (15) و دو چندان کرده شود از برای او عذاب در روز قیامت و جاوید باشد در آن عذاب ، در حالتی که خوار و بی مقدار و ذلیل و بی اعتبار باشد» . و سوگند دروغ نابکار ، که صاحب خود را در گناه فرو برد و در آن آثم و عاصی باشد؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «اَلَّذینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَأَیمانِهِمْ ثَمَنا قَلیلاً أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْاخِرَهِ» (16) که ترجمه آن گذشت . و خیانت کردن در غنیمت و دزدی از آن؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «وَمَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیمَهِ» (17) ؛ یعنی : «و هر که خیانت کند در غنائم ، بیاید با آن چه خیانت کرده ، و آن را که دزدیده بیاورد» (18) . و ندادن زکات واجب؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ» (19) ؛ یعنی : «پس داغ کرده می شود به آن گنج ها که گذاشته اند و زکات آنها را نداده اند ، پیشانی های ایشان و پهلوهای ایشان و پشت های ایشان»(بعد از آنکه آتش دوزخ را بر آنها افروخته و به غایت گرم کرده باشند) . و شهادت دادن دروغ و ناحق ، و پوشیدن شهادت حق؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «وَمَنْ یَکْتُمْها فَاِنَّهُ اثِمٌ قَلْبُهُ» (20) ؛ یعنی : «و هر که بپوشد شهادت خود را ، پس به درستی که گناهکار است دل او» (21) . و خوردن شراب؛زیرا که خدای عز و جل از آن نهی فرموده ، چنان که از پرستش بتان نهی نموده . و نماز نکردن از روی عمد ، یا ترک چیزی از آن چه خدا واجب گردانیده ،زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که نماز را ترک کند از روی عمد ، از ذمّه و زنهاری خدا و زنهاری رسول خدا صلی الله علیه و آله بیزار گردیده است . و شکستن عهد و پیمان (یعنی عهد با خدا و خلفای او یا مطلقا) . و قطع کردن رحم؛زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ» (22) ؛ یعنی : از برای ایشان است لعنت و دوری از رحمت ، و از برای ایشان است بدی خانه» (که عبارت است از دوزخ ، یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت) . راوی می گوید که : پس عمرو بن عبید بیرون رفت و او را فریاد عظیمی بود از گریه ای که می کرد و می گفت : هلاک شد ، هر که برای خویش سخن گفت و با شما در فضل و علم ، منازعه و گفتگو کرد .

.

1- .شورا، 37.
2- .مائده، 72.
3- .یوسف، 87.
4- .اعراف، 99.
5- .چنان که در سوره مریم[آیه 32 : «وَبرّا بِوالِدَتی وَلَم أکُن بِدُعائکَ ربِّ شَقیّا» از حضرت عیسی علیه السلام حکایت نموده ، و قرار داد آن جناب]=عقوق والدین را از کبائر] ، به واسطه آن[چه از آیه]است که تقریر[واشاره]فرموده [زیرا در آیه ، برّ به والدین را با شقاوت در مقابل هم قرار داده است] . (مترجم)
6- .نساء، 93.
7- .نور، 23.
8- .نساء، 10. آنان تنها آتش می خورند و به دل فرو می برند و بزودی به دوزخ می رسند .
9- .انفال، 16.
10- .بقره، 275.
11- .و مراد دیوانگی و صرع است ، و زعم عرب این بود که چون جنّی مسّ آدمی نماید ، عقل او را زایل گرداند و دماغش را پریشان کند و او را صرع و دیوانگی پیدا شود ، و حق سبحانه و تعالی بر وجهی که متعارف ایشان باشد ، اجرای کلام می فرماید . و ملخصّ سخن آن است که خورندگان و گیرندگان ربا ، در روز قیامت به شکل دیوانگان از قبور برخیزند ، و اهل عرصات ، ایشان را به آن نشان بشناسند . (مترجم)
12- .بقره، 102.
13- .و گویند که : مراد به خلاق ، خلاص است؛ یعنی او را در آخرت خلاصی نباشد . (مترجم)
14- .بقره، 68 و 69.
15- .و بعضی گفته اند که : اثام ، چاهی است در دوزخ ، که اگر سنگی در آن اندازند ، بعد از هفتاد سال به قعر آن رسد . (مترجم)
16- .آل عمران، 77.
17- .آل عمران، 161.
18- .یعنی همراه او باشد ، که قادر نباشد بر آنکه حاشا کند ، یا بیاید با گناه آن چه خیانت کرده است در آن . (مترجم)
19- .توبه، 35.
20- .بقره، 283.
21- .چه ، محلّ اراده پوشیدن آن ، دل است ، لهذا گناه را نسبت به آن داده . و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه مذکور است که : یعنی دلش کافر است . (مترجم)

22- .رعد، 25.

. .

ص: 685

..

ص: 686

..

ص: 687

..

ص: 688

..

ص: 689

. .

113 بَابُ اسْتِصْغَارِ الذَّنْبِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ زَیْدٍ الشَّحَّامِ ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ؛ فَإِنَّهَا لَا تُغْفَرُ». قُلْتُ: وَ مَا الْمُحَقَّرَاتُ؟ قَالَ: «الرَّجُلُ یُذْنِبُ الذَّنْبَ ، فَیَقُولُ: طُوبی لِی لَوْ لَمْ یَکُنْ لِی غَیْرُ ذلِکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی ، عَنْ سَمَاعَهَ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ:«لَا تَسْتَکْثِرُوا کَثِیرَ الْخَیْرِ ، وَ لَا تَسْتَقِلُّوا قَلِیلَ الذُّنُوبِ؛ فَإِنَّ قَلِیلَ الذُّنُوبِ یَجْتَمِعُ حَتّی یَکُونَ کَثِیراً ، وَ خَافُوا اللّهَ فِی السِّرِّ حَتّی تُعْطُوا مِنْ أَنْفُسِکُمُ النَّصَفَ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَ الْحَجَّالِ جَمِیعاً ، عَنْ ثَعْلَبَهَ ، عَنْ زِیَادٍ ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله نَزَلَ بِأَرْضٍ قَرْعَاءَ ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: ائْتُوا بِحَطَبٍ ، فَقَالُوا: یَا رَسُولَ اللّهِ ، نَحْنُ بِأَرْضٍ قَرْعَاءَ ، مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ ، قَالَ: فَلْیَأْتِ کُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَیْهِ ، فَجَاؤُوا بِهِ حَتّی رَمَوْا بَیْنَ یَدَیْهِ بَعْضَهُ عَلی بَعْضٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : هکَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ . ثُمَّ قَالَ: إِیَّاکُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ؛ فَإِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ طَالِباً ، أَلَا وَ إِنَّ طَالِبَهَا یَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ ، وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ».

.

113 . باب در بیان کوچک شمردن گناهانعلی بن ابراهیم ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از ابو اسامه یعنی زید شحّام روایت کرده اند که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«بپرهیزید از محقّرات از گناهان (یعنی گناهانی که آنها را کوچک می شمارند) ؛ زیرا که آنها آمرزیده نمی شود . عرض کردم که : محقّرات چیست؟ فرمود : «آن است که مردی گناهی می کند ، بعد از آن می گوید : خوشا به حال من ، اگر مرا گناهی غیر از این نباشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«بسیار از خوبی را بسیار مشمارید ، و کمی از گناهان را کم مدانید؛زیرا که کمی از گناهان جمع می شود تا آنکه بسیار می گردد . و در نهان از خدا بترسید ، تا آنکه از خود انصاف دهید» (یعنی با خدا و خلق ، به عدل رفتار کنید) .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن فضّال و حجّال وهر دو ، از ثعلبه ، از زیاد روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد در زمین چول (1) همواری که هیچ چیز در آن نبود ، (مانند سری که کل و بی مو باشد) . بعد از آن به اصحاب خویش فرمود که : هیزم بیاورید . عرض کردند که : یا رسول اللّه ! ما در زمین چول همواریم که هیچ هیزم در آن نیست . فرمود : پس هر انسانی آن چه را که می تواند بیاورد . ایشان رفتند و هیزم بسیاری آوردند تا آنکه آن را در پیش روی آن حضرت بر روی هم ریختند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : همچنین گناهان جمع می شود . بعد از آن فرمود که : بترسید از گناهانی که کوچک شمرده می شود؛زیرا که هر چیزی را طلب کننده ای هست ، و بدانید که طلب کننده گناهان ، می نویسد آن چه را که پیش داشته اند و نشانه های پای یا روایت های ایشان را ، و هر چیزی را در کتاب هویدا نوشته ایم» (و این اقتباسی است که حضرت از آیه [دوازده]سوره یس فرمود) . (2)

.

1- .چول به معنای بیابان و ریگزار تهی از آدم است .
2- . «وَکُلَّ شیءٍ أحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبینٍ» و همه چیز را در لوحی هویدا برشمرده ایم .

114 بَابُ الْاِءصْرَارِ عَلَى الذَّنْبِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّهِيكِيِّ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَا صَغِيرَهَ مَعَ الْاِءصْرَارِ ، وَ لَا كَبِيرَهَ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ» .

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» قَالَ:«الْاِءصْرَارُ أَنْ يُذْنِبَ الذَّنْبَ ، فَلَا يَسْتَغْفِرَ اللّهَ ، وَ لَا يُحَدِّثَ نَفْسَهُ بِتَوْبَهٍ ؛ فَذلِكَ الْاِءصْرَارُ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«لَا وَ اللّهِ ، لَا يَقْبَلُ اللّهُ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ عَلَى الْاِءصْرَارِ عَلى شَىْءٍ مِنْ مَعَاصِيهِ».

.

114 . باب در بیان اصرار بر گناه (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عبد اللّه بن محمد نهیکی ، از عمّار بن مروان قندی ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«با اصرار ، صغیره ای نباشد و با استغفار ، کبیره ای نباشد» (چه بنا بر اوّل ، کبیره می شود و بنابر دویم ، کبیره باقی نمی ماند) .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «وَلَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وهُمْ یَعْلَمُونَ» (2) که آن حضرت فرمود :«اصرار بر گناه ، آن است که کسی مرتکب گناهی شود ، و بلافاصله از خدا طلب آمرزش نکند ، و توبه را در دل خویش نگذراند ، و با خود در این باب گفتگو ننماید ، و همین ، اصرار بر گناه است» . و ترجمه آیه این است که : «و بعد از توبه اصرار نکردند بر آن چه کردند ، در حالتی که می دانند قباحت و عقوبت عظیم آن را؛ یعنی به آن اعتقاد دارند» . (و آخر آیه احتمال غیر از این دارد) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به خدا سوگند که خدا چیزی از طاعت خود را قبول نمی فرماید ، با وجود اصرار بر چیزی از گناهان که آن جناب مقرّر فرموده است» .

.

1- .و اصرار به کسر همزه و سکون صاد ، ایستادن است بر معصیت و پیوسته بر گناه بودن . (مترجم)
2- .آل عمران، 135.

115 بَابٌ فِی أُصُولِ الْکُفْرِ وَ أَرْکَانِهِالْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :« أُصُولُ الْکُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ ، وَ الِاسْتِکْبَارُ ، وَ الْحَسَدُ؛ فَأَمَّا الْحِرْصُ ، فَإِنَّ آدَمَ علیه السلام حِینَ نُهِیَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلی أَنْ أَکَلَ مِنْهَا؛ وَ أَمَّا الِاسْتِکْبَارُ ، فَإِبْلِیسُ حَیْثُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ لآِدَمَ ، فَأَبَی؛ وَ أَمَّا الْحَسَدُ ، فَابْنَا آدَمَ حَیْثُ قَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : أَرْکَانُ الْکُفْرِ أَرْبَعَةٌ: الرَّغْبَةُ ، وَ الرَّهْبَةُ ، وَ السَّخَطُ ، وَ الْغَضَبُ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَیْبٍ ، عَنْ عُبَیْدِ اللّٰهِ الدِّهْقَانِ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِیَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْیَا ، وَ حُبُّ الرِّئَاسَهِ ، وَ حُبُّ الطَّعَامِ ، وَ حُبُّ النَّوْمِ ، وَ حُبُّ الرَّاحَهِ ، وَ حُبُّ النِّسَاءِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«أَنَّ رَجُلاً مِنْ خَثْعَمٍ جَاءَ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ: أَیُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ: الشِّرْکُ بِاللّٰهِ ، قَالَ: ثُمَّ مَا ذَا؟ قَالَ: قَطِیعَهُ الرَّحِمِ ، قَالَ: ثُمَّ مَا ذَا؟ قَالَ: الْأَمْرُ بِالْمُنْکَرِ ، وَ النَّهْیُ عَنِ الْمَعْرُوفِ».

.

115 . باب در بیان اصول کفر و ارکان آنهاحسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از بکر بن محمد ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«اصول کفر سه چیز است : حرص و گردنکشی کردن و حسد . امّا حرص ، آدم علیه السلام را بر این داشت در هنگامی که از آن درخت معهود نهی شد ، که از میوه آن خورد ، و امّا گردنکشی ، ثمره اش این بود که شیطان در وقتی که به سجده کردن به جهت آدم علیه السلام مأمور شد ، سر باز زد ، و امّا حسد ، چنان شد که به واسطه آن ، پسران آدم ، یکی از آنها دیگری را کشت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : رکن های کفر چهار است : رغبت و ترس و نارضامندی و خشم» . (1)

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از نوح بن شعیب ، از عبید اللّه دهقان ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که نخستین چیزی که خدای عز و جل به واسطه آن نافرمانی شد ، شش چیز است : دوستی دنیا ، و دوستی ریاست و مهتری ، و دوستی خودش ، و دوستی خواب ، و دوستی آسایش ، و دوستی زنان» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«مردی از قبیله خثعم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : کدام یک عمل ها در نزد خدای عز و جل دشمن تر است؟ فرمود : شرک به خدا . عرض کرد که : بعد از آن چیست؟ فرمود : قطع رحم . عرض کرد که : بعد از آن چیست؟ فرمود : امر کردن به بدی و نهی کردن از خوبی» .

.

1- .و ظاهر این است که مراد از رغبت ، رغبت در دنیا و حرص بر آن است ، و از ترس ، ترسیدن از فوات آن و از نارضامندی ،نارضامندی به قضا و

قدر خدای تعالی و گرفتگی در حکم آن جناب و از خشم ، شوریدن و جوشیدن نفس است در باب انتقام کشیدن ، در هنگام مشاهده آن چه با نفس ملایمت نداشته باشد از ناخوشی ها و دردها . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ حَسَنِ بْنِ عَطِیَّةَ ، عَنْ یَزِیدَ الصَّائِغِ ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : رَجُلٌ عَلی هذَا الْأَمْرِ إِنْ حَدَّثَ کَذَبَ، وَ إِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِنِ ائْتُمِنَ خَانَ ، مَا مَنْزِلَتُهُ؟ قَالَ:«هِیَ أَدْنَی الْمَنَازِلِ مِنَ الْکُفْرِ وَ لَیْسَ بِکَافِرٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ ، وَ قَسْوَهُ الْقَلْبِ ، وَ شِدَّهُ الْحِرْصِ فِی طَلَبِ الدُّنْیَا ، وَ الْاِءِصْرَارُ عَلَی الذَّنْبِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«خَطَبَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله النَّاسَ ، فَقَالَ: أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِشِرَارِکُمْ؟ قَالُوا: بَلی یَا رَسُولَ اللّهِ ، قَالَ صلی الله علیه و آله : الَّذِی یَمْنَعُ رِفْدَهُ ، وَ یَضْرِبُ عَبْدَهُ، وَ یَتَزَوَّدُ وَحْدَهُ ؛ فَظَنُّوا أَنَّ اللّهَ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً هُوَ شَرٌّ مِنْ هذَا. ثُمَّ قَالَ : أَلَا أُخْبِرُکُمْ بِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْ ذلِکَ؟ قَالُوا: بَلی یَا رَسُولَ اللّهِ ، قَالَ صلی الله علیه و آله : الَّذِی لَا یُرْجی خَیْرُهُ ،وَ لَا یُؤْمَنُ شَرُّهُ؛ فَظَنُّوا أَنَّ اللّهَ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً هُوَ شَرٌّ مِنْ هذَا. ثُمَّ قَالَ: أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْ ذلِکَ؟ قَالُوا: بَلی یَا رَسُولَ اللّهِ ، قَالَ صلی الله علیه و آله : الْمُتَفَحِّشُ اللَّعَّانُ ، الَّذِی إِذَا ذُکِرَ عِنْدَهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَنَهُمْ ، وَ إِذَا ذَکَرُوهُ لَعَنُوهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : ثَلَاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ ، کَانَ مُنَافِقاً وَ إِنْ صَامَ وَ صَلّی ، وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ : مَنْ إِذَا ائْتُمِنَ خَانَ، وَ إِذَا حَدَّثَ کَذَبَ ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ ؛ إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فِی کِتَابِهِ: «إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ» وَ قَالَ : «أَنَّ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبِینَ» وَ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا» ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسن بن عطیّه ، از یزید صائغ روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مردی بر این امر و اعتقاد تشیّع است ، ولیکن اگر خبر می دهد و سخن می گوید ، دروغ می گوید ، و اگر وعده می دهد ، خلف وعده می کند ، و اگر او را بر چیزی امین دارند ، خیانت می کند ، مرتبه چنین کسی چیست؟ فرمود که :«این مرتبه ، پست ترین مرتبه های از کفر است ، ولیکن چنین کسی کافر نیست» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : از جمله نشانه بدبختی ، خشکی چشم و سختی دل است ، و شدّت حرص در طلب دنیا ، و اصرار کردن بر گناه» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن اسباط ، از داود بن نعمان ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه فرمود و فرمود : آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به بدترین شما؟ عرض کردند : بلی ، یا رسول اللّه ! ما را خبر ده . فرمود : آنکه برادرش را یاری و بخشش نمی کند ، و بنده مملوک خویش را می زند ، و توشه را برمی گیرد و تنها می خورد؛ پس صحابه گمان کردند و چنان داشتند که خدا خلقی را نیافریده که از این بدتر باشد . بعد از آن فرمود که : آیا شما را خبر ندهم به بدتر از این؟ عرض کردند : یا رسول اللّه ! ما را خبر ده . فرمود که : کسی است که خلق ، خوبی اش را امید نداشته باشند ، و از بدی اش ایمن نباشند . پس گمان کردند که خدا خلقی را نیافریده که از این بدتر باشد . بعد از آن فرمود : آیا شما را خبر ندهم به کسی که از این بدتر است؟ عرض کردند : بلی ، یا رسول اللّه ! ما را خبر ده . فرمود : آنکه سخن زشت و ناسزا می گوید ، و بسیار لعنت کننده ای است که چون مؤمنان در نزد او مذکور می شوند ، ایشان را لعنت می کند ، و چون مؤمنان او را ذکر می کنند ، او را لعنت می کنند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از بعضی از اصحاب ما ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : سه چیز است که هر که

آنها در او باشد ، منافق باشد ، و هر چند که روزه گیرد و نماز کند و گمان داشته باشد که مسلمان است : کسی که چون او را امین دارند ، خیانت کند ، و چون حدیث کند ، دروغ گوید ، و چون وعده دهد ، خلف کند . به درستی که خدای عز و جل در کتاب خویش فرموده که : «اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الخآئِنینَ» (1) ؛ یعنی : «به درستی که خدا خیانت کنندگان را دوست نمی دارد» . و فرموده که : «أَنَّ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبینَ» (2) ؛ یعنی : «و گواهی پنجم آن است که : لعنت خدا بر او ، اگر باشد از جمله دروغگویان» . و در قول خدای تعالی است که : «وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ اسْمعیلَ اِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ رَسُولاً نَبِیّا» (3) ؛ یعنی : و یاد کن در این کتاب یعنی قرآن ، صفت و قصه اسماعیل را . به درستی که او راست وعده بود و بود فرستاده خدا به سوی خلق ، که از حق خبر می داد» .

.

1- .انفال، 58.
2- .نور، 7.
3- .مریم، 54.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِأَبْعَدِکُمْ مِنِّی شَبَهاً؟ قَالُوا: بَلی یَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ صلی الله علیه و آله : الْفَاحِشُ الْمُتَفَحِّشُ الْبَذِیءُ الْبَخِیلُ الْمُخْتَالُ، الْحَقُودُ الْحَسُودُ، الْقَاسِی الْقَلْبِ، الْبَعِیدُ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ یُرْجی، غَیْرُ الْمَأْمُونِ مِنْ کُلِّ شَرٍّ یُتَّقی».

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ رَفَعَهُ إِلی سَلْمَانَ، قَالَ:إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَلَاکَ عَبْدٍ، نَزَعَ مِنْهُ الْحَیَاءَ، فَإِذَا نَزَعَ مِنْهُ الْحَیَاءَ، لَمْ تَلْقَهُ إِلَا خَائِناً مَخُوناً، فَإِذَا کَانَ خَائِناً مَخُوناً، نُزِعَتْ مِنْهُ الْأَمَانَهُ، فَإِذَا نُزِعَتْ مِنْهُ الْأَمَانَهُ، لَمْ تَلْقَهُ إِلَا فَظّاً غَلِیظاً، فَإِذَا کَانَ فَظّاً غَلِیظاً، نُزِعَتْ مِنْهُ رِبْقَهُ الْاءِیمَانِ، فَإِذَا نُزِعَتْ مِنْهُ رِبْقَهُ الْاءِیمَانِ، لَمْ تَلْقَهُ إِلَا شَیْطَاناً مَلْعُوناً.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ زِیَادٍ الْکَرْخِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : ثَلَاثٌ مَلْعُونَاتٌ مَلْعُونٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ: الْمُتَغَوِّطُ فِی ظِلِّ النُّزَّالِ، وَ الْمَانِعُ الْمَاءَ الْمُنْتَابَ، وَ السَّادُّ الطَّرِیقَ الْمُعْرَبَهَ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : آیا نمی خواهید شما را خبر دهم به کسی که نسبت به من از همه کس دورتر است از روی شباهت؟ عرض کردند : بلی ، یا رسول اللّه ! ما را خبر ده . فرمود : زشت گویی که زشت گویی را عادت کرده باشد و در آن سعی نماید ، و موصوف باشد به بی شرمی ، و بخیل و متکبّر و کینه ور و حسود و سنگین دل باشد ، و دور باشد از هر خوبی که امید داشته می شود ، و از هر بدی که از آن پرهیز می شود ، کسی از او ایمن نباشد» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از منصور بن عبّاس ، از علی بن اسباط روایت کرده که آن را مرفوع ساخته به سوی سلمان علیهم السلام که گفت :چون خدای عز و جل هلاکت بنده ای را خواسته باشد ، حیا را از او برمی کند ، و چون حیا را از او برکند ، او را ملاقات نمی کنی ، مگر خیانتکاری که مردم را خیانتکار می داند ، و چون خیانتکار باشد و مردم را به خیانت نسبت دهد ، امانت از او برکنده می شود ، و چون امانت از او برکنده شود ، او را ملاقات نمی کنی ، مگر بدخوی و درشت ، و چون بدخو و درشت باشد ، رشته ایمان از او برکنده شود ، و چون رشته ایمان از او برکنده شود ، او را ملاقات نمی کنی ، مگر شیطان ملعون .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن زیاد کرخی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : سه چیز است که ملعون است و ملعون ، هر که آنها را به فعل آورد : یکی آنکه در سایه فرودآیندگان و جایی که قافله فرود می آید ، تغوّط کند ، و دیگر آنکه آبی را که مردم از آن برمی دارند ، منع کند ، و سیم آنکه سد کند راه باریکی را که سر به شاهراه می گذارد» (و آن را کوره جاده می گویند) .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ثَلَاثٌ مَلْعُونٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ: الْمُتَغَوِّطُ فِى ظِلِّ النُّزَّالِ، وَ الْمَانِعُ الْمَاءَ الْمُنْتَابَ، وَ السَّادُّ الطَّرِيقَ الْمَسْلُوكَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :«أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِ رِجَالِكُمْ؟» . قُلْنَا: بَلى يَا رَسُولَ اللّهِ . فَقَالَ صلى الله عليه و آله : «إِنَّ مِنْ شِرَارِ رِجَالِكُمُ الْبَهَّاتَ الْجَرِىءَ الْفَحَّاشَ ، الْاكِلَ وَحْدَهُ ، وَ الْمَانِعَ رِفْدَهُ، وَ الضَّارِبَ عَبْدَهُ، وَ الْمُلْجِئَ عِيَالَهُ إِلى غَيْرِهِ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُيَسِّرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : خَمْسَهٌ لَعَنْتُهُمْ وَ كُلُّ نَبِىٍّ مُجَابٍ: الزَّائِدُ فِى كِتَابِ اللّهِ، وَ التَّارِكُ لِسُنَّتِى، وَ الْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللّهِ ، وَ الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِى مَا حَرَّمَ اللّهُ، وَ الْمُسْتَأْثِرُ بِالْفَىْءِ وَ الْمُسْتَحِلُّ لَهُ».

116 بَابُ الرِّيَاءِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَنَّهُ قَالَ لِعَبَّادِ بْنِ كَثِيرٍ الْبَصْرِىِّ فِى الْمَسْجِدِ:«وَيْلَكَ يَا عَبَّادُ، إِيَّاكَ وَ الرِّيَاءَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللّهِ وَكَلَهُ اللّهُ إِلى مَنْ عَمِلَ لَهُ».

.

116 . باب در بیان ریا

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابراهیم کرخی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : سه چیز است که هر که آنها را به فعل آورد ، ملعون است : آن که در سایه فرود آیندگان تغوّط می کند ، و آنکه منع می کند مردم را از آبی که مکرّر مردم از آن برمی دارند ، و آنکه راهی را که مردم در آن تردّد می کنند ، سد می کند» (1) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابو حمزه ، از جابر بن عبداللّه که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به بدترین مردان شما؟ عرض کردیم : بلی ، یا رسول اللّه ! ما را خبر ده . فرمود : به درستی که از جمله بدترین مردان شما کسی است که بسیار بهتان گو و جری است ، (که بی تأمل رو به امر زشت می رود) و بسیار سخن زشت و ناسزا می گوید ، و تنها می خورد ، و یاری و عطای خویش را منع می کند ، و بنده خود را می زند ، و عیال خویش را ناچار می کند که به غیر پناه برند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از میسر ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : پنج کس اند که من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه او را لعنت کرده ایم : کسی که در کتاب خدا چیزی را زیاد می کند ، و آنکه سنّت و روش مرا ترک می کند ، و آنکه قضا و قدر خدا را تکذیب می نماید ، و آنکه نسبت به عترت و اهل بیت من حلال می شمارد ، آن چه را که خدا حرام گردانیده ، و آنکه خود را به غنیمت برمی گزیند و آن را حلال می شمارد[و دیگران را محروم می کند]» .

116 . باب در بیان ریا (2)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که در مسجد به عبّاد بن کثیر بصری فرمود که :«ای عبّاد! از ریا بپرهیز؛ زیرا که هر که از برای غیر خدا عمل کند ، خدا او را وا گذارد به آنکه از برایش عمل کرده است» .

.

1- .و بعضی آن را به شاهراه ترجمه کرده اند و ظاهر این است که اعم باشد ، مگر آنکه شاهراه را تعمیم دهد . (مترجم)
2- .. و ریاء به کسر اوّل ، نمایش است؛ یعنی کاری که برای روی مردم کنند ، و عبادتی ظاهر که در باطن ، نظر در غیر حق باشد . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ : «اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ هذَا لِلّهِ ، وَ لَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ ؛ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلّهِ فَهُوَ لِلّهِ ، وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللّهِ».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِى الْمَغْرَاءِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ، قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ؛ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ ، وَ مَنْ عَمِلَ لِلّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللّهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» قَالَ:«الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللّهِ ، إِنَّمَا يَطْلُبُ تَزْكِيَةَ النَّاسِ يَشْتَهِى أَنْ يُسْمِعَ بِهِ النَّاسَ، فَهذَا الَّذِى أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ». ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ أَسَرَّ خَيْراً فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَداً حَتّى يُظْهِرَ اللّهُ لَهُ خَيْراً، وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرّاً فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتّى يُظْهِرَ اللّهُ لَهُ شَرّاً».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از پدرش روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«این امر خویش را یعنی عبادت که می کنید از برای خدا قرار دهید ، و آن را از برای مردم قرار مدهید؛ زیرا که آن چه از برای خدا باشد ، از برای خدا است (یعنی بر آن ثواب می دهد و قبول درگاه آن جناب می شود) ، و آن چه از برای مردم باشد ، به سوی خدا بالا نمی رود و مقبول نمی گردد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو المغراء ، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر ریائی شرک است . به درستی که هر که از برای مردم عمل می کند ، ثوابش بر مردم خواهد بود ، و هر که از برای خدا عمل کند ، ثوابش بر خدا باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از جراح مدائنی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «فَمَنْ کانَ یَرْجُو لِقآءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا وَلایُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَدا» (1) . که آن حضرت فرمود که :«مردی چیزی از ثواب را به عمل می آورد و به آن رضای خدا را نمی طلبد ، جز این نیست که تزکیه مردم را طلب می کند و طالب آن است که مردم او را به پاکی یاد کنند و مدح و ثنا گویند ، و خواهش دارد که آن را به مردمان بشنواند . پس چنین کسی به پرستش پروردگار خویش شرک آورده» . بعد از آن فرمود که : «هیچ بنده ای نیست که عمل خیری را از برای خدا پنهان کند و همیشه روزها بگذرد ، تا آنکه خدا آن خوبی را از برایش ظاهر گرداند ، و هیچ بنده ای نیست که عمل بدی را پوشیده و پنهان دارد و روزها بگذرد ، مگر آنکه خدا آن بدی را از برایش ظاهر سازد» . (2)

.

1- .کهف، 110.
2- .حاصل آن که ، هر بنده ای آن چه را پوشیده دارد ، خدا از برای مردم ظاهر و هویدا می گرداند؛ خواه خوبی باشد ، و خواه بدی . و چنان می کند

که مردم به مقتضای آن ، او را یاد کنند . و ترجمه آیه این است که : «پس هر که چنان باشد که امید داشته باشد رسیدن را به پاداش و جزای پروردگار خویش ، پس باید که کاری بکند که شایسته و نیکو باشد ، و باید که کسی را در عبادت و پرستش پروردگار خویش شریک نسازد . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَهَ، قَالَ: قَالَ لِیَ الرِّضَا علیه السلام :«وَیْحَکَ، یَا ابْنَ عَرَفَهَ، اعْمَلُوا لِغَیْرِ رِیَاءٍ وَ لَا سُمْعَهٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَیْرِ اللّهِ وَکَلَهُ اللّهُ إِلی مَا عَمِلَ ؛ وَیْحَکَ، مَا عَمِلَ أَحَدٌ عَمَلاً إِلَّا رَدَّاهُ اللّهُ، إِنْ خَیْراً فَخَیْرٌ، وَ إِنْ شَرّاً فَشَرٌّ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ، قَالَ: إِنِّی لَأَتَعَشَّی مَعَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِذْ تَلَا هذِهِ الْآیَهَ: «بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ» :«یَا أَبَا حَفْصٍ، مَا یَصْنَعُ الْإِنْسَانُ أَنْ یَتَقَرَّبَ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِخِلَافِ مَا یَعْلَمُ اللّهُ تَعَالی؟! إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یَقُولُ: مَنْ أَسَرَّ سَرِیرَهً رَدَّاهُ اللّهُ رِدَاءَهَا، إِنْ خَیْراً فَخَیْرٌ، وَ إِنْ شَرّاً فَشَرٌّ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : إِنَّ الْمَلَکَ لَیَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجاً بِهِ، فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : اجْعَلُوهَا فِی سِجِّینٍ، إِنَّهُ لَیْسَ إِیَّایَ أَرَادَ بِهَا».

وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ لِلْمُرَائِی: یَنْشَطُ إِذَا رَأَی النَّاسَ، وَ یَکْسَلُ إِذَا کَانَ وَحْدَهُ ، وَ یُحِبُّ أَنْ یُحْمَدَ فِی جَمِیعِ أُمُورِهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ: «قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : أَنَا خَیْرُ شَرِیکٍ، مَنْ أَشْرَکَ مَعِی غَیْرِی فِی عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ ، إِلَا مَا کَانَ لِی خَالِصاً» .

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از محمد بن عرفه روایت کرده است که گفت : حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که :«وای بر تو! یا رحمت! ای پسر عرفه! عمل کنید ، نه به جهت ریا و سمعه و آوازه؛زیرا که هر که از برای غیر خدا عمل کند ، خدا او را به آن چه کرده وا گذارد . وای بر تو! هیچ کس کاری نکند ، مگر آنکه خدا او را به آن ، صاحب رداء گرداند و ردای آن را بر وی اندازد ، اگر خوب باشد ، خوب ، و اگر بد باشد ، بد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت : من با امام جعفر صادق علیه السلام شام می خوردم که ناگاه این آیه را تلاوت فرمود : «بَلِ الْاِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصیرَهٌ * وَلَوْ أَلْقی مَعاذیرَهُ» (1) ؛ یعنی :«بلکه آدمی بر نفس خود عین بینایی است ، و هر چند که بیندازد عذرهای خویش را؛ یعنی و اگرچه بسیار تعلّل کند و عذر را نگیرد ، و مجادله و مدافعه کند از خود» . (2) و فرمود : «ای ابوحفص! آدمی نمی تواند که تقرّب جوید به سوی خدای عز و جل ، به خلاف آن چه خدا می داند . به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که : هر که امر نهانی را پنهان دارد که آن چه در دل دارد بروز ندهد ، خدا ردای آن را بر او اندازد (یعنی به غایت ظاهر گرداند) ، اگر آن امر نهانی خوب باشد ، ردای خوب ، و اگر بد باشد ، ردای بد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که فرشته ، عمل بنده را بالا می برد ، در حالتی که کمال شادی به آن عمل دارد. پس چون حسنات او را بالا برد ، خدای عز و جلمی فرماید که : آنها را در سجّین که نامه بدکاران است قرار دهید؛زیرا که او مرا به این عمل اراده نکرده است» .

و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : ریاکار را سه نشانه است : نشاط و خرّمی دارد ، چون مردم را ببیند یا مردمان عمل او را ببینند ، و کاهلی و تنبلی می کند ، چون تنها باشد ، و دوست می دارد که در همه امورش ستایش شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از علی بن سالم که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق

علیه السلام که می فرمود :«خدای عز و جل فرموده که : من از همه شریکان بهترم . هر که غیر مرا با من شریک گرداند در عملی که آن را می کند ، از او قبول نکنم و نپذیرم ، مگر آن چه خالص باشد از برای من» .

.

1- .قیامت، 15.
2- .. و احتمال دارد که معنی این باشد که : بر آدمی گواهی هست که بر او گواهی خواهد داد ، و هر چند که پرده ها را بیاویزد . و دور نیست که این ظاهرتر باشد ، به قرینه بعد از این . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دَاوُدَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَظْهَرَ لِلنَّاسِ مَا یُحِبُّ اللّهُ، وَ بَارَزَ اللّهَ بِمَا کَرِهَهُ، لَقِیَ اللّهَ وَ هُوَ مَاقِتٌ لَهُ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ فُضَیْلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا یَصْنَعُ أَحَدُکُمْ أَنْ یُظْهِرَ حَسَناً وَ یُسِرَّ سَیِّئاً، أَ لَیْسَ یَرْجِعُ إِلی نَفْسِهِ، فَیَعْلَمَ أَنَّ ذلِکَ لَیْسَ کَذلِکَ؟ وَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ» إِنَّ السَّرِیرَهَ إِذَا صَحَّتْ، قَوِیَتِ الْعَلَانِیَهُ». الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ فَضَالَهَ ، عَنْ مُعَاوِیَهَ، عَنِ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، مِثْلَهُ.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «مَا مِنْ عَبْدٍ یُسِرُّ خَیْراً إِلَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَیَّامُ حَتّی یُظْهِرَ اللّهُ لَهُ خَیْراً، وَ مَا مِنْ عَبْدٍ یُسِرُّ شَرّاً إِلَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَیَّامُ حَتّی یُظْهِرَ اللّهُ لَهُ شَرّاً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَرَادَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَلِیلِ مِنْ عَمَلِهِ، أَظْهَرَ اللّهُ لَهُ أَکْثَرَ مِمَّا أَرَادَ؛ وَ مَنْ أَرَادَ النَّاسَ بِالْکَثِیرِ مِنْ عَمَلِهِ فِی تَعَبٍ مِنْ بَدَنِهِ وَ سَهَرٍ مِنْ لَیْلِهِ، أَبَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا أَنْ یُقَلِّلَهُ فِی عَیْنِ مَنْ سَمِعَهُ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از داود ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که از برای مردم ظاهر گرداند آن چه را که خدا دوست می دارد ، و با خدا مبارزه و جنگجویی کند به آن چه آن را ناخوش دارد ، خدا را ملاقات کند و آن جناب بر او خشمناک باشد ، و به غایت او را زشت دارد» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان ، از فضیل یعنی ابو العبّاس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«یکی از شما نمی تواند که چیز خوبی را ظاهر سازد و چیز بدی را پنهان گرداند . آیا چنان نیست که به خود رجوع کند تا بداند که آن همچنان نیست؟ و خدای عز و جل می فرماید : «بَلِ الْاِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصیرَهٌ» (1) . به درستی که چون نهان ، صحیح و درست باشد ، آشکار ، قوی باشد» . حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از محمد بن جمهور ، از فضاله ، از معاویه ، از فضل ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از علی بن ابی حمزه ، از ابو بصیر روایت کرده است که فرمود : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هیچ بنده ای نیست که امر خیری را پنهان دارد ، مگر آنکه چند روزی نگذرد ، تا آنکه خدا آن خیر را از برایش ظاهر گرداند . و هیچ بنده ای نیست که امر بدی را پنهان سازد ، مگر آنکه چند روزی نگذرد ، که خدا آن بدی را از برایش ظاهر سازد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از یحیی بن بشیر ، از پدرش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که خدای عز و جل را اراده کند به عمل اندکی که از او سر می زند ، خدا از برایش ظاهر گرداند بیشتر از آن چه اراده کرده ، و هر که مردم را اراده کند به بسیاری از عمل خویش ، با آنکه بدن خود را در تعب اندازد و شبش را به بیدار خوابی بگذراند ، خدای عز و جل ابا دارد ، مگر از آنکه آن را اندک نماید در چشم کسی که آن را بشنود» .

.

1- .قیامت، 14. انسان بر جان خود بینا است .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : سَیَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِیهِ سَرَائِرُهُمْ ، وَ تَحْسُنُ فِیهِ عَلَانِیَتُهُمْ طَمَعاً فِی الدُّنْیَا، لَا یُرِیدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، یَکُونُ دِینُهُمْ رِیَاءً، لَا یُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، یَعُمُّهُمُ اللّهُ بِعِقَابٍ، فَیَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِیقِ، فَلَا یَسْتَجِیبُ لَهُمْ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ، قَالَ: إِنِّی لَأَتَعَشّی مَعَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِذْ تَلَا هذِهِ الْایَةَ: «بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ» :«یَا أَبَا حَفْصٍ، مَا یَصْنَعُ الْإِنْسَانُ أَنْ یَعْتَذِرَ إِلَی النَّاسِ بِخِلَافِ مَا یَعْلَمُ اللّهُ مِنْهُ ؛ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یَقُولُ: مَنْ أَسَرَّ سَرِیرَةً أَلْبَسَهُ اللّهُ رِدَاءَهَا، إِنْ خَیْراً فَخَیْرٌ، وَ إِنْ شَرّاً فَشَرٌّ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : أَنَّهُ قَالَ:«الْإِبْقَاءُ عَلَی الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ». قَالَ: وَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَی الْعَمَلِ؟ قَالَ: «یَصِلُ الرَّجُلُ بِصِلَةٍ، وَ یُنْفِقُ نَفَقَةً لِلّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، فَکُتِبَ لَهُ سِرّاً، ثُمَّ یَذْکُرُهَا فَتُمْحی، فَتُکْتَبُ لَهُ عَلَانِیَةً، ثُمَّ یَذْکُرُهَا فَتُمْحی، وَ تُکْتَبُ لَهُ رِیَاءً».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ : اخْشَوُا اللّهَ خَشْیَةً لَیْسَتْ بِتَعْذِیرٍ ، وَ اعْمَلُوا لِلّهِ فِی غَیْرِ رِیَاءٍ وَ لَا سُمْعَةٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَیْرِ اللّهِ وَکَلَهُ اللّهُ إِلَی عَمَلِهِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : زود باشد که بر مردمان زمانی بیاید که نهانی ایشان در آن خبیث و بد ، و آشکار ایشان در آن نیکو باشد ، به جهت طمع در دنیا ، و به آن ، آن چه را که در نزد پروردگار ایشان است اراده ندارند . دین ایشان ریا باشد ، و هیچ ترس به ایشان نیامیزد ، و خدا ایشان را به عقاب سختی تعمیم دهد که همه را فرا گیرد . پس او را بخوانند ، مانند دعای کسی که غرق شده باشد ، و دعای ایشان را مستجاب نگرداند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت : من با امام جعفر صادق علیه السلام شام می خوردم که ناگاه این آیه را تلاوت فرمود : «بَلِ الْاِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصیرَهٌ * وَلَوْ أَلْقی مَعاذیرَهُ» (1) ، و فرمود که :«ای ابو حفص! آدمی نمی تواند که اعتذار جوید به سوی مردم ، به چیزی که خلاف آن باشد که خدا از او می داند . به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود که : هر که امر نهانی را پنهان دارد (و ما فی الضّمیر خویش را بروز ندهد) ، خدا ردای آن را بر او بپوشاند ، اگر آن نهانی خوب باشد ، ردای خوب و اگر بد باشد ، بد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«باقی ماندن بر عمل ، از خود عمل سخت تر است» . راوی عرض کرد که : باقی ماندن بر عمل چیست؟ فرمود که : «مردی به بخششی با کسی پیوند می کند ، و به جهت رضای خدای تنها که او را شریکی نیست ، نفقه ای را صرف می کند ، پس از برایش ثواب نهان نوشته می شود . بعد از آن ، آن را ذکر می کند ، پس محو می شود و از برایش ثواب آشکار نوشته می شود . بعد از آن ، آن را ذکر می کند ، پس محو می شود و از برایش ریا نوشته می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن فلاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : از خدا بترسید ، چنان ترسیدنی که

کوتاهی در آن نباشد . و عمل کنید از برای خدا در غیر ریا و سمعه؛زیرا که هر کس از برای غیر خدا عمل کند ، خدا او را به عملش وا گذارد» .

.

1- .قیامت، 14 و 15.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَعْمَلُ الشَّیْءَ مِنَ الْخَیْرِ، فَیَرَاهُ إِنْسَانٌ، فَیَسُرُّهُ ذلِکَ؟ فَقَالَ:«لَا بَأْسَ، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَا وَ هُوَ یُحِبُّ أَنْ یَظْهَرَ لَهُ فِی النَّاسِ الْخَیْرُ ، إِذَا لَمْ یَکُنْ صَنَعَ ذلِکَ لِذلِکَ».

117 بَابُ طَلَبِ الرِّئَاسَةِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام : أَنَّهُ ذَکَرَ رَجُلاً، فَقَالَ:«إِنَّهُ یُحِبُّ الرِّئَاسَةَ». فَقَالَ: «مَا ذِئْبَانِ ضَارِیَانِ فِی غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهَا بِأَضَرَّ فِی دِینِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَةِ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ أَخِیهِ أَبِی عَامِرٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَکَ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِیَّاکُمْ وَ هؤُلَاءِ الرُّؤَسَاءَ الَّذِینَ یَتَرَأَّسُونَ، فَوَ اللّهِ مَا خَفَقَتِ النِّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَا هَلَکَ وَ أَهْلَکَ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ وَ غَیْرِهِ رَفَعُوهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَّسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَیُّوبَ بْنِ أَبِی عَقِیلَةَ الصَّیْرَفِیِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا کَرَّامٌ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِیَّاکَ وَ الرِّئَاسَةَ، وَ إِیَّاکَ أَنْ تَطَأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ ، أَمَّا الرِّئَاسَةُ فَقَدْ عَرَفْتُهَا؛ وَ أَمَّا أَنْ أَطَأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ، فَمَا ثُلُثَا مَا فِی یَدِی إِلَا مِمَّا وَطِئْتُ أَعْقَابَ الرِّجَالِ؟ فَقَالَ لِی: «لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ، إِیَّاکَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلاً دُونَ الْحُجَّهِ، فَتُصَدِّقَهُ فِی کُلِّ مَا قَالَ».

.

117 . باب در بیان طلب ریاست و مهتری

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از مردی که چیزی از عمل خیر را می کند و انسانی او را می بیند ، و همان او را شاد می گرداند . فرمود که :«باکی نیست؛زیرا که کسی نیست ، مگر آنکه دوست می دارد که در میان مردم خوبی از برایش ظاهر شود ، ولیکن هرگاه چنان نباشد که آن عمل را از برای همین کرده باشد» .

117 . باب در بیان طلب ریاست و مهتریمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از معمّر بن خلّاد ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که : مردی را ذکر کرده و گفت که : ریاست و مهتری را دوست می دارد . فرمود که :«دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند که شبان های آن متفرّق باشند ، بیشتر از ریاست ، در دین مسلم ضرر نمی رسانند» .

از او ، از احمد ، از سعید بن جناح ، از برادرش ابو عامر ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که طالب ریاست است ، هلاک می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از عبد اللّه بن مغیره ، از عبد اللّه بن مسکان که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بپرهیزد از این گروه سران که سروری می جویند . پس به خدا سوگند که کفش ها در پشت سر مردی صدا نکرده ، مگر آنکه خود هلاک گردید و دیگران را هلاک گردانیده است» .

و از او ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع و غیر او روایت است که آن را مرفوع ساخته اند و گفته که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ملعون است ، هر که سروری جوید و طالب ریاست باشد . ملعون است ، هر که قصد آن کند . ملعون است ، هر که با خود در باب آن حدیث گوید» (و با نفس خویش سخن کند) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن ایّوب ، از ابو عقیله صیرفی روایت کرده است که گفت : حدیث کرد ما را کرّام ، از ابوحمزه ثمالی که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«بپرهیز از ریاست ، و بپرهیز از آنکه در عقب مردمان پاگذاری و در پشت سر ایشان راه روی و پیروی کنی» . ابوحمزه می گوید که : عرض کردم : امّا ریاست را شناخته ام ، و امّا آنکه پا در عقب مردمان گذارم ، دو ثلث آن چه در نزد من است ، حاصل نشده ، مگر از آن چه در عقب مردمان پا گذاشته ام . حضرت به من فرمود که : «امر چنان نیست که تو به سوی آن رفته ای ، (و به حیثیّتی نیست که تو اعتقاد کرده ای) . بپرهیز از آنکه مردی را غیر از حجّت خدا بر پا کنی ، و در آن چه گوید ، او را تصدیق کنی و باور داری» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ أَبِی الرَّبِیعِ الشَّامِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: قَالَ لِی:«وَیْحَکَ یَا أَبَا الرَّبِیعِ، لَا تَطْلُبَنَّ الرِّئَاسَهَ، وَ لَا تَکُنْ ذِئْباً، وَ لَا تَأْکُلْ بِنَا النَّاسَ؛ فَیُفْقِرَکَ اللّٰهُ ، وَ لَا تَقُلْ فِینَا مَا لَا نَقُولُ فِی أَنْفُسِنَا؛ فَإِنَّکَ مَوْقُوفٌ وَ مَسْؤُولٌ لَا مَحَالَهَ، فَإِنْ کُنْتَ صَادِقاً صَدَّقْنَاکَ، وَ إِنْ کُنْتَ کَاذِباً کَذَّبْنَاکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ،عَنِ ابْنِ مَیَّاحٍ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ:«مَنْ أَرَادَ الرِّئَاسَهَ هَلَکَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ:«أَ تَری لَا أَعْرِفُ خِیَارَکُمْ مِنْ شِرَارِکُمْ؟ بَلی وَاللّٰهِ، وَ إِنَّ شِرَارَکُمْ مَنْ أَحَبَّ أَنْ یُوطَأَ عَقِبُهُ، إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ کَذَّابٍ، أَوْ عَاجِزِ الرَّأْیِ».

118 بَابُ اخْتِتَالِ الدُّنْیَا بِالدِّینِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: وَیْلٌ لِلَّذِینَ یَخْتِلُونَ الدُّنْیَا بِالدِّینِ، وَ وَیْلٌ لِلَّذِینَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ، وَ وَیْلٌ لِلَّذِینَ یَسِیرُ الْمُؤْمِنُ فِیهِمْ بِالتَّقِیَّهِ، أَ بِی یَغْتَرُّونَ، أَمْ عَلَیَّ یَجْتَرِئُونَ؟ فَبِی حَلَفْتُ لَأُتِیحَنَّ لَهُمْ فِتْنَهً تَتْرُکُ الْحَلِیمَ مِنْهُمْ حَیْرَانَ».

.

118 . باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت(به طور فریب و روباه بازی)

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابو الرّبیع شامی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به من فرمود :«وای بر تو! ای ابو الرّبیع! ریاست را طلب مکن و دم مباش (یعنی پیرو کسی مباش) ، و به واسطه ما مال مردم را مخور (یعنی علوم شرعیّه را که از ما فرا گرفته ای ، آلت خوردن مال مردم قرار مده) که خدا تو را فقیر می گرداند . و در حقّ ما مگو ، آنچه را که ما در حقّ خویش نمی گوییم . پس به درستی که تو لا محاله بازداشته می شوی و از تو سؤال می شود ، و هیچ چاره ای از برای این نیست . پس اگر راستگو باشی ، تو را تصدیق کنیم ، و اگر دروغگو باشی ، تو را تکذیب نماییم» .

چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد ، از منصور بن عبّاس ، از ابن میّاح ، از پدرش روایت کرده اند که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که ریاست را خواهد ، هلاک گردد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از علا ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«آیا چنان می بینی که من خوبان شما را از بدان شما نمی شناسم؟! بلی ، به خدا سوگند می شناسم . و به درستی که بدترین شما کسی است که دوست دارد که مردم در عقب سرش راه روند ، و به درستی که چاره ای نیست از آنکه چنین کسی به غایت دروغگو یا عاجز رأی باشد» (که اندیشه اش را مانده باشد ، و آن نادانی است که به تکلّف و زحمت ، حکومت را بر خود بسته باشد) .

118 . باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت(به طور فریب و روباه بازی)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از اسماعیل بن جابر ، از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که خدای عز و جل می فرماید که : وای بر کسانی که دنیا را به دین طلب می کنند (یعنی به عمل آخرت ، به طریق حیله و روباه بازی!) ، و وای بر آنها که می کُشند آنان را که به عدل و داد امر می کنند ، از مردمان! و وای بر آنان که مؤمن در میانه ایشان به تقیّه رفتار می کند! آیا به من فریفته می شوند یا بر من جرأت می کنند؟! پس به حق خود

سوگند یاد نموده ام که از برای ایشان فتنه ای را مقدّر کنم ، و عذابی را بر ایشان فرود آورم ، که بردبار از ایشان را سرگردان گرداند» .

.

119 بَابُ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَ عَمِلَ بِغَيْرِهِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ يُوسُفَ الْبَزَّازِ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ خُنَيْسٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا، ثُمَّ عَمِلَ بِغَيْرِهِ» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ قُتَيْبَهَ الْأَعْشی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : أَنَّهُ قَالَ:«مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا، وَ عَمِلَ بِغَيْرِهِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا، ثُمَّ خَالَفَهُ إِلی غَيْرِهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ يَحْيی، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : قَالَ فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ» قَالَ:«يَا أَبَا بَصِيرٍ، هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِأَلْسِنَتِهِمْ، ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلی غَيْرِهِ».

.

119 . باب در بیان آنکه عدل ، یعنی کار حق و درستی را وصف می کند و

119 . باب در بیان آنکه عدل ، یعنی کار حق و درستی را وصف می کند و خود به غیر آن عمل می نمایدعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از یوسف بزّاز ، از معلّی بن خنیس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که سخت ترین مردمان از روی حسرت در روز قیامت ، کسی است که امر حق و درستی را وصف کرده باشد ، بعد از آن ، خود به غیر آن عمل نموده باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از قتیبه اعشی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله سخت ترین مردمان از روی عذاب در روز قیامت ، کسی است که عدل و حقّی را وصف کند ، و خود به غیر آن عمل کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که از جمله بزرگ ترین مردم از روی حسرت در روز قیامت ، کسی است که حق را وصف کند ، بعد از آن ، آن را مخالفت نماید به سوی غیرآن» (که آن را وا گذارد و به غیر آن عمل نماید) .

محمد بن یحیی ، از حسین بن اسحاق ، از علی بن مهزیار ، از عبد اللّه بن یحیی ، از ابن مسکان ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت در قول خدای عز و جل : «فَكُبْكِبُوا فيها هُمْ وَالْغاوُونَ» (1) ، فرمود :«ای ابو بصیر! ایشان گروهی اند که حقّ را به زبان های خویش وصف کردند ، بعد از آن ، آن را مخالفت کردند و به سوی غیر آن رفتند» .

.

1- .شعرا ، 94. و آن بت ها و پرستشگران گمراه آنان به روی هم در آن (دوزخ) انداخته شوند .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ خَيْثَمَةَ، قَالَ: قَالَ لِى أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُ لَنْ يُنَالَ مَا عِنْدَ اللّهِ إِلَا بِعَمَلٍ، وَ أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا، ثُمَّ يُخَالِفُهُ إِلى غَيْرِهِ».

120 بَابُ الْمِرَاءِ وَ الْخُصُومَهِ وَ مُعَادَاهِ الرِّجَالِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْخُصُومَهَ؛ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْاِءخْوَانِ، وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ».

وَ بِإِسْنَادِهِ ، قَالَ:«قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : ثَلَاثٌ مَنْ لَقِىَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّهَ مِنْ أَىِّ بَابٍ شَاءَ: مَنْ حَسُنَ خُلُقُهُ، وَ خَشِىَ اللّهَ فِى الْمَغِيبِ وَ الْمَحْضَرِ، وَ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقّاً».

وَ بِإِسْنَادِهِ ، قَالَ :«مَنْ نَصَبَ اللّهَ غَرَضاً لِلْخُصُومَاتِ، أَوْشَكَ أَنْ يُكْثِرَ الِانْتِقَالَ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِىِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ :قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «لَا تُمَارِيَنَّ حَلِيماً وَ لَا سَفِيهاً؛ فَإِنَّ الْحَلِيمَ يَقْلِيكَ، وَ السَّفِيهَ يُؤْذِيكَ».

عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَا كَادَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام يَأْتِينِى إِلَا قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اتَّقِ شَحْنَاءَ الرِّجَالِ وَ عَدَاوَتَهُمْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْكِنْدِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه و آله : إِيَّاكَ وَ مُلَاحَاهَ الرِّجَالِ».

.

120 . باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن عطیّه ، از خثیمه روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که :«به شیعیان ما برسان که به آن چه در نزد خدا است نمی توان رسید ، مگر به عمل . و به شیعیان ما برسان که بزرگ ترین مردم از روی حسرت در روز قیامت ، کسی است که حقّی را وصف کند ، بعد از آن ، آن را وا گذارد و به غیر آن عمل کند» .

120 . باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردمعلی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه ،از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : بپرهیزید از ستیزه و خصومت؛زیرا که آنها دل ها را بیمار می کنند بر برادران ، که از ایشان آزرده و بدگمان باشید ، و بر آنها نفاق می روید» .

و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که : فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : سه چیز است که هر که خدای عز و جل را ملاقات کند با آنها ، داخل بهشت شود از هر دری که خواهد : کسی که خلقش خوش و نیکو باشد ، و در نهان و آشکار از خدا بترسد ، و ستیزه را ترک کند و هر چند که محقّ باشد» .

و به اسناد خویش روایت کرده است که فرمود :«هر که خدا را هدف و نشانه خصومات قرار دهد ، (که در آنها به آن جناب سوگند یاد کند) ، نزدیک است که گردیدنش (از خوبی به سوی بدی) ، بسیار باشد» .

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از عمّار بن مروان روایت کرده است که فرمود : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«با هیچ یک از بردبار و سبک ، ستیزه مکن؛زیرا که بردبار ، تو را به غایت دشمن می دارد ، و سبک ، تو را می رنجاند» .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسن بن عطیّه ، از عمر بن یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : جبرئیل علیه السلام هرگز به نزد من

نیامد ، مگر آنکه گفت : یا محمد! از دشمن داشتن مردان و دشمنی با ایشان پرهیز کن» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از حسن بن حسین کندی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«جبرئیل علیه السلام به پیغمبر عرض کرد که : بپرهیز از منازعه با مردان و دشنام دادن به یکدیگر» .

.

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَيَابَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِيَّاكُمْ وَ الْمُشَارَّهَ، فَإِنَّهَا تُورِثُ الْمَعَرَّهَ، وَ تُظْهِرُ الْمُعْوِرَهَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَنْبَسَهَ الْعَابِدِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومَهَ؛ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ، وَ تُورِثُ النِّفَاقَ، وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّهَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : مَا كَادَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام يَأْتِينِى إِلَا قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اتَّقِ شَحْنَاءَ الرِّجَالِ وَ عَدَاوَتَهُمْ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : مَا أَتَانِى جَبْرَئِيلُ علیه السلام قَطُّ إِلَا وَعَظَنِى ، فَآخِرُ قَوْلِهِ لِى: إِيَّاكَ وَ مُشَارَّهَ النَّاسِ؛ فَإِنَّهَا تَكْشِفُ الْعَوْرَهَ، وَ تَذْهَبُ بِالْعِزِّ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : مَا عَهِدَ إِلَىَّ جَبْرَئِيلُ علیه السلام فِى شَىْءٍ مَا عَهِدَ إِلَىَّ فِى مُعَادَاهِ الرِّجَالِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ زَرَعَ الْعَدَاوَهَ، حَصَدَ مَا بَذَرَ».

121 بَابُ الْغَضَبِ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ، عَنِ السَّكُونِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْاءِيمَانَ، كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ».

.

121 . باب در بیان خشم گرفتن

از او ، از عثمان بن عیسی ، از عبدالرحمان بن سیابه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«بپرهیزید از بدی و مخالفت کردن با یکدیگر؛زیرا که آن موجب ناخوشی و اذیّت می گردد ، و زشتی و عیب را ظاهر می سازد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عنبسه بن عابد (1) ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از خصومت بپرهیزید؛ زیرا که آن ، دل را مشغول می سازد ، و موجب نفاق می شود ، و کینه ها را کسب می کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، تا آخر حدیث پنجم این باب(2) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن مهران ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هرگز جبرئیل علیه السلام به نزد من نیامد ، مگر آنکه مرا پند داد و آخر گفتارش با من این بود که : بپرهیز از بدی و مخالفت کردن با مردمان؛ زیرا که ، آن ، زشتی و عیب را ظاهر می کند ، و عزّت را می برد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از ولید بن صبیح روایت کرده اند که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : جبرئیل در هیچ چیز با من عهد نکرد ؛ مانند آن چه با من عهد کرد در باب دشمنی کردن با مردان» (یعنی وصیّتش در این باب و نهی از آن ، از همه چیز بیشتر بود) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از بعضی از اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که دشمنی را بکارد ، آن چه را که افشانده می درَوَد» .

121 . باب در بیان خشم گرفتنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خشم ، ایمان را تباه می سازد ، چنان که سرکه ، عسل را تباه می گرداند» .

.

1- .همان گونه که در متن عربی آمده «عنبسه العابد» صحیح ، و «بن» اضافی است .
2- .و ظاهر این است که این تکرار از ناسخین باشد ، و سبب آن اختلاف موضع حدیث است در نسخ کافی . (مترجم)

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُیَسِّرٍ، قَالَ: ذُکِرَ الْغَضَبُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَقَالَ:«إِنَّ الرَّجُلَ لَیَغْضَبُ ، فَمَا یَرْضی أَبَداً حَتّی یَدْخُلَ النَّارَ، فَأَیُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلی قَوْمٍ وَ هُوَ قَائِمٌ فَلْیَجْلِسْ مِنْ فَوْرِهِ ذلِکَ؛ فَإِنَّهُ سَیَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّیْطَانِ، وَ أَیُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلی ذِی رَحِمٍ، فَلْیَدْنُ مِنْهُ، فَلْیَمَسَّهُ، فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مُسَّتْ سَکَنَتْ».

3935.نفحات الأزهار :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«الْغَضَبُ مِفْتَاحُ کُلِّ شَرٍّ».3934.المناقب ، ابن شهرآشوب :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَیْمَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«سَمِعْتُ أَبِی علیه السلام یَقُولُ: أَتی رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله رَجُلٌ بَدَوِیٌّ، فَقَالَ: إِنِّی أَسْکُنُ الْبَادِیَهَ، فَعَلِّمْنِی جَوَامِعَ الْکَلَامِ، فَقَالَ: آمُرُکَ أَنْ لَا تَغْضَبَ، فَأَعَادَ عَلَیْهِ الْأَعْرَابِیُّ الْمَسْأَلَهَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتّی رَجَعَ الرَّجُلُ إِلی نَفْسِهِ، فَقَالَ: لَا أَسْأَلُ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَ هذَا، مَا أَمَرَنِی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إِلَا بِالْخَیْرِ».

قَالَ: «وَ کَانَ أَبِی علیه السلام یَقُولُ: أَیُّ شَیْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَیَغْضَبُ، فَیَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ ، وَ یَقْذِفُ الْمُحْصَنَهَ».3935.نفحات الأزهار :عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلی، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : عَلِّمْنِی عِظَهً أَتَّعِظُ بِهَا، فَقَالَ:«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله أَتَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: یَا رَسُولَ اللّهِ، عَلِّمْنِی عِظَهً أَتَّعِظُ بِهَا، فَقَالَ لَهُ: انْطَلِقْ وَ لَا تَغْضَبْ ، ثُمَّ أَعَادَ إِلَیْهِ، فَقَالَ لَهُ: انْطَلِقْ وَ لَا تَغْضَبْ ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». .

3936.وقعه صفّین عن مروان :ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از پدرش ، از میسر روایت کرده است که گفت : در نزد امام محمد باقر علیه السلام ذکر خشم شد ، فرمود :«به درستی که مردی خشم می گیرد ، پس هرگز خشنود نمی شود ، تا آنکه داخل شود در آتش دوزخ . پس هر مردی که بر گروهی خشم گیرد و ایستاده باشد ، باید که نشیند از همان خشمناکی خود در همان وقت ، و یا فی الفور بنشیند و درنگ نکند؛زیرا که زود باشد که پلیدی و مکر شیطان از او برود و زائل گردد . و هر مردی که بر صاحب خویشی خشم گیرد ، به او نزدیک شود و دست به او برساند؛زیرا که رحم و خویشی چون دست به آن برسد ، آرام گیرد» .3937.المناقب لابن شهر آشوب :علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خشم ، کلید همه بدی ها است» .3936.وقعه صِفّین (به نقل از مروان) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«شنیدم از پدرم علیه السلام که می فرمود : مردی بیابانی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : من در بیابان ساکن می باشم؛ پس سخنی را به من بیاموزان که جامع باشد و همه چیز در آن باشد . فرمود که : تو را امر می کنم به آنکه خشم نگیری . آن اعرابی سه مرتبه سؤال را بر حضرت اعاده کرد و همان جواب شنید ، تا آنکه آن مرد به خود رجوع کرد و گفت : بعد از این از چیزی سؤال نمی کنم ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر نفرمود ، مگر به آن چه خوب است» . و حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «پدرم می فرمود که : چه چیز از خشم سخت تر است (یعنی از آن سخت تر چیزی نیست) ؛ زیرا که مردی خشم می گیرد و به این سبب نفسی را که خدا حرام گردانیده ، می کشد ، و به زن عفیفه فحش می گوید و نسبت به زنا می دهد» .3937.المناقب ، ابن شهرآشوب :از او ، از ابن فضّال ، از ابراهیم بن محمد اشعری ، از عبد الاعلی روایت است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مرا پندی بیاموز که به آن پند گیرم . فرمود که :«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت عرض کرد که : یا رسول اللّه ! مرا پندی بیاموز که به آن پند گیرم . به او فرمود که : برو و خشم مگیر . دوباره بر آن حضرت اعاده کرد ، سه مرتبه . فرمود : برو و خشم مگیر» . .

3938.شرح نهج البلاغه عن ابن أبی سیف :عَنْهُ ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«مَنْ کَفَّ غَضَبَهُ، سَتَرَ اللّهُ عَوْرَتَهُ».3939.وقعه صفّین عن الشعبی :عَنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ حَبِیبٍ السِّجِسْتَانِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَکْتُوبٌ فِی التَّوْرَاهِ فِیمَا نَاجَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مُوسی علیه السلام : یَا مُوسی، أَمْسِکْ غَضَبَکَ عَمَّنْ مَلَّکْتُکَ عَلَیْهِ؛ أَکُفَّ عَنْکَ غَضَبِی».3938.شرح نهج البلاغه (به نقل از ابن ابی سیف) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلی بَعْضِ أَنْبِیَائِهِ : یَا ابْنَ آدَمَ، اذْکُرْنِی فِی غَضَبِکَ؛ أَذْکُرْکَ فِی غَضَبِی ، لَا أَمْحَقْکَ فِیمَنْ أَمْحَقُ، وَ ارْضَ بِی مُنْتَصِراً؛ فَإِنَّ انْتِصَارِی لَکَ خَیْرٌ مِنِ انْتِصَارِکَ لِنَفْسِکَ».3939.وقعه صفّین (به نقل از شعبی) أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مِثْلَهُ ، وَ زَادَ فِیهِ:«وَ إِذَا ظُلِمْتَ بِمَظْلَمَهٍ فَارْضَ بِانْتِصَارِی لَکَ، فَإِنَّ انْتِصَارِی لَکَ خَیْرٌ مِنِ انْتِصَارِکَ لِنَفْسِکَ».3940.الإرشاد :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ فِی التَّوْرَاهِ مَکْتُوباً: یَا ابْنَ آدَمَ، اذْکُرْنِی حِینَ تَغْضَبُ؛ أَذْکُرْکَ عِنْدَ غَضَبِی، فَلَا أَمْحَقْکَ فِیمَنْ أَمْحَقُ، وَ إِذَا ظُلِمْتَ بِمَظْلِمَهٍ فَارْضَ بِانْتِصَارِی لَکَ؛ فَإِنَّ انْتِصَارِی لَکَ خَیْرٌ مِنِ انْتِصَارِکَ لِنَفْسِکَ».3941.الکامل فی التاریخ عن عمر بن عبد العزیز :الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ جَمِیعاً، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله : یَا رَسُولَ اللّهِ عَلِّمْنِی، قَالَ : اذْهَبْ وَ لَا تَغْضَبْ، فَقَالَ الرَّجُلُ: قَدْ اکْتَفَیْتُ بِذَاکَ، فَمَضی إِلی أَهْلِهِ، فَإِذَا بَیْنَ قَوْمِهِ حَرْبٌ قَدْ قَامُوا صُفُوفاً، وَ لَبِسُوا السِّلَاحَ، فَلَمَّا رَأَی ذلِکَ لَبِسَ سِلَاحَهُ، ثُمَّ قَامَ مَعَهُمْ، ثُمَّ ذَکَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَا تَغْضَبْ، فَرَمَی السِّلَاحَ، ثُمَّ جَاءَ یَمْشِی إِلَی الْقَوْمِ الَّذِینَ هُمْ عَدُوُّ قَوْمِهِ، فَقَالَ: یَا هؤُلَاءِ، مَا کَانَتْ لَکُمْ مِنْ جِرَاحَهٍ أَوْ قَتْلٍ أَوْ ضَرْبٍ لَیْسَ فِیهِ أَثَرٌ، فَعَلَیَّ فِی مَالِی أَنَا أُوفِیکُمُوهُ، فَقَالَ الْقَوْمُ: فَمَا کَانَ فَهُوَ لَکُمْ، نَحْنُ أَوْلی بِذلِکَ مِنْکُمْ».

قَالَ : «فَاصْطَلَحَ الْقَوْمُ، وَ ذَهَبَ الْغَضَبُ». .

3940.الإرشاد :از او ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره روایت است از آنکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که خشم خود را بازدارد ، خدا زشتی های او را بپوشاند» .3941.الکامل فی التاریخ (به نقل از عمر بن عبد العزیز) از او ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از حبیب سجستانی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«در تورات نوشته است ، در آن چه خدای عز و جل با موسی علیه السلام به آن راز گفت که : ای موسی! خشم خود را نگاهدار ، از آنکه من تو را بر او تسلّط داده و مالک گردانیده ام ، تا من خشم خود را از تو باز دارم» .3942.شرح نهج البلاغه عن عمر بن عبد العزیز :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عبد الحمید ، از یحیی بن عمرو ، از عبد اللّه بن سنان که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«خدای عز و جل به سوی بعضی از پیغمبران خود وحی فرمود که : ای فرزند آدم! مرا یاد کن در وقت خشم خود ، تا من تو را در هنگام خشم خویش یاد کنم ، و تو را در میان آنها که هلاک می کنم ، هلاک نکنم ، و راضی باش که من انتقام کشم؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو ، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی» .3943.المستدرک علی الصحیحین عن عاصم بن عمر بن قتاده :ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است ، و در آن ، این را زیاد کرده است که :«چون به مظلمه ای بر تو ستم شود ، به انتقام کشیدن من از برایت راضی باش؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو ، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی» .3944.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که در تورات نوشته است که : ای فرزند آدم! مرا یاد کن در هنگامی که خشم می گیری ، تا تو را در نزد خشم گرفتن خویش یاد کنم ، پس تو را در میان آنها که هلاک می کنم ، هلاک نکنم . و چون به مظلمه ای بر تو ستم شود ، به انتقام کشیدن من از برایت راضی باش؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو ، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی» .3942.شرح نهج البلاغه (به نقل از عمر بن عبد العزیز) حسین بن محمد روایت کرده است ، از معلّی بن محمد و علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد و هر دو ، از وشّاء ، از احمد بن عائذ ، از ابو خدیجه ، از معلّی بن

خنیس ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که : یا رسول اللّه ! مرا تعلیم کن و آن چه باید به من بیاموز . فرمود : برو و خشم مگیر . آن مرد گفت که : به این اکتفا نمودم . و به جانب اهل خویش برگشت ، ناگاه دید که در میان قومش جنگ واقع است و با قومی دیگر دعوی دارند ، و صفّ ها ایستاده اند و سلاح و آلت کارزار پوشیده اند . چون چنان دید ، او نیز سلاح خود را پوشید و با ایشان ایستاد . بعد از آن ، گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر آورد که به او فرموده بود که : خشم مگیر . پس سلاح را انداخت و به سوی آن گروهی که دشمن قومش بودند روانه شد ، و آمد تا به نزد ایشان رسید و گفت که : ای جماعت! آنچه از برای شما است از زخم و کشتن و زدن که در آن نشانه ای نمانده ، و از قوم من طلب دارید ، همه آنها بر من است در مال من ، که آنها را ضامنم ، و من آن را تمام و کمال به شما می دهم . آن گروه گفتند که : آنچه اتّفاق افتاده از برای شما و ما ، از سر آن گذشتیم؛زیرا که ما به این از شما سزاوارتریم» . حضرت فرمود : «پس آن گروه با یکدیگر آتشی کردند و خشمی که داشتند برطرف شد» . .

3943.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از عاصم بن عمر بن قتاده) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ هذَا اَلْغَضَبَ جَمْرَهٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، تُوقَدُ فِی قَلْبِ ابْنِ آدَمَ، وَ إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ، وَ انْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، وَ دَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذلِکَ مِنْ نَفْسِهِ، فَلْيَلْزَمِ الْأَرْضَ، فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذلِکَ».3944.شرح نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«اَلْغَضَبُ مَمْحَقَهٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ». وَ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَمْلِکْ غَضَبَهُ، لَمْ يَمْلِکْ عَقْلَهُ».3945.شرح نهج البلاغه :الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اَللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ، أَقَالَ اللّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ؛ وَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ، كَفَّ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَهِ». .

3946.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابو حمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«این خشم که می بینید ، اخگری است از شیطان که در دل فرزند آدم افروخته می شود . و به درستی که یکی از شما چون خشم گیرد ، چشمهایش سرخ می شود ، و رگ های گردنش ورم می کند ، و شیطان در او داخل می شود . پس هرگاه یکی از شما از نفس خود از این ترسد ، بر زمین چسبد؛زیرا که پلیدی و مکر شیطان در نزد این فعل از او می رود» .3945.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از بعضی از اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خشم ، آلت (1) نابود کردن است از برای دل شخص صاحب حکمت» (یعنی آلت بردن نور است از آن) . و فرمود که : «هر که خشم خویش را مالک نشود ، عقل خود را مالک نباشد» .3946.شرح نهج البلاغه :حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی ، از عاصم بن حمید ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خود را از عِرض های مردمان بازدارد (2) ؛ خدای تعالی در روز قیامت از سر لغزش های نفس او بگذرد و گناهان او را بپوشاند (که هیچ بروز نکند) . و هر که خشم خود را از مردمان باز دارد ، خدای تبارک و تعالی عذاب روز قیامت را از او باز دارد» . .

1- .می توان ممحقه را مصدر دانست و آن را اسم آلت و ابزار ترجمه نکرد.

2- .یعنی ایشان را غیبت نکند ، و بر ایشان بهتان نبندد ، و عیب های ایشان را فاش نگرداند ، و با ایشان کاری نکند که ایشان را بد آید ، و موجب نقص و تضییع ایشان باشد . (مترجم)

3947.شرح نهج البلاغه (فى ذَيلِ الخُطبَهِ الثّانِيَهِ) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ، كَفَّ اللّٰهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَهِ».122 بَابُ الْحَسَدِ3948.شرح نهج البلاغه :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأتِى بِأَىِّ بَادِرَهٍ فَيَكْفُرُ، وَ إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْاءِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ».3949.شرح نهج البلاغه :عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْاءِيمَانَ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ».3948.شرح نهج البلاغه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّىِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ:«اتَّقُوا اللّٰهَ ، وَ لَا يَحْسُدْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً؛ إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ كَانَ مِنْ شَرَائِعِهِ السَّيْحُ فِى الْبِلَادِ، فَخَرَجَ فِى بَعْضِ سَيْحِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَصِيرٌ، وَ كَانَ كَثِيرَ اللُّزُومِ لِعِيسى عليه السلام ، فَلَمَّا انْتَهى عِيسى إِلَى الْبَحْرِ، قَالَ: بِسْمِ اللّٰهِ بِصِحَّهِ يَقِينٍ مِنْهُ، فَمَشى عَلى ظَهْرِ الْمَاءِ، فَقَالَ الرَّجُلُ الْقَصِيرُ حِينَ نَظَرَ إِلى عِيسى عليه السلام جَازَهُ : بِسْمِ اللّٰهِ بِصِحَّهِ يَقِينٍ مِنْهُ، فَمَشى عَلَى الْمَاءِ، وَ لَحِقَ بِعِيسى عليه السلام ، فَدَخَلَهُ الْعُجْبُ بِنَفْسِهِ، فَقَالَ: هذَا عِيسى رُوحُ اللّٰهِ يَمْشِى عَلَى الْمَاءِ، وَ أَنَا أَمْشِى عَلَى الْمَاءِ ، فَمَا فَضْلُهُ عَلَىَّ؟»

قَالَ: «فَرُمِسَ فِى الْمَاءِ، فَاسْتَغَاثَ بِعِيسى ، فَتَنَاوَلَهُ مِنَ الْمَاءِ ، فَأَخْرَجَهُ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ : مَا قُلْتَ يَا قَصِيرُ؟ قَالَ: قُلْتُ: هذَا رُوحُ اللّٰهِ يَمْشِى عَلَى الْمَاءِ، وَ أَنَا أَمْشِى عَلَى الْمَاءِ، فَدَخَلَنِى مِنْ ذلِكَ عُجْبٌ .

فَقَالَ لَهُ عِيسى : لَقَدْ وَضَعْتَ نَفْسَكَ فِى غَيْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِى وَضَعَكَ اللّٰهُ فِيهِ، فَمَقَتَكَ اللّٰهُ عَلى مَا قُلْتَ، فَتُبْ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا قُلْتَ».

قَالَ: «فَتَابَ الرَّجُلُ، وَ عَادَ إِلى مَرْتَبَتِهِ الَّتِى وَضَعَهُ اللّٰهُ فِيهَا ؛ فَاتَّقُوا اللّٰهَ، وَ لَا يَحْسُدَنَّ بَعْضُكُمْ بَعْضاً». .

3949.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«هر که خشم خویش را از مردم باز دارد ، خدا عذاب روز قیامت را از او باز دارد» .122 . باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان3950.شرح نهج البلاغه :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از علا بن رزین ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«به درستی که مرد ، گاه است که در هنگام غضب ، گفتار یا کرداری از او سر می زند که به سبب آن کافر می شود . و به درستی که حسد ایمان را می خورد ، چنان که آتش هیزم را می خورد» .3951.شرح نهج البلاغه :از او ، از احمد بن محمد ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از جراح مدائنی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که حسد ایمان را می خورد ، چنان که آتش هیزم را می خورد» .3951.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن محبوب ، از داود رقّی که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«از خدا بپرهیزید و بر یکدیگر حسد مبرید . به درستی که از جمله شریعت های عیسی بن مریم علیهماالسلام ، گشتن در شهرها بود . پس در بعضی از گشت خویش بیرون رفت و مرد کوتاهی از اصحاب آن حضرت با وی همراه بود ، و در بیشتر اوقات ملازم حضرت عیسی علیه السلام بود؛ پس چون حضرت عیسی علیه السلام به کنار دریا رسید ، با صحّت یقینی که داشت ، بسم اللّه گفت و بر روی آب رفت . آن مرد کوتاه در هنگامی که به سوی عیسی علیه السلام نظر کرد و دید که از دریا گذشت ، با صحّت یقینی از خود ، بسم اللّه گفت و بر روی آب رفت و به عیسی علیه السلام رسید؛ پس عجب در دلش داخل شد و بر خود نازید و گفت که : اینک ، عیسی روح اللّه است که بر روی آب می رود ، و من نیز بر روی آب می روم ، پس افزونی او بر من چیست؟» حضرت صادق علیه السلام فرمود : «پس آن مرد در آب فرو رفت ، و به عیسی استغاثه کرد و عیسی او را گرفت و از آب بیرون آورد . بعد از آن ، به او فرمود که : ای کوتاه! با خود چه گفتی؟ عرض کرد که : گفتم : اینک ، عیسی روح اللّه است که بر روی آب می رود ، و من نیز می روم ، و از این ، عجبی در دل من داخل شد . حضرت عیسی به او فرمود

که : هر آینه خود را گذاشتی در غیر موضعی که خدا تو را در آن گذاشته ، و بلندپروازی کردی؛ پس خدا تو را غضب کرد بر آن چه با خود گفتی ، و الحال به سوی خدای عز و جل توبه کن از آن چه گفتی» . حضرت فرمود : «پس آن مرد توبه کرد و برگشت به آن مرتبه ای که خدا او را در آن قرار داد فرموده بود؛ پس از خدا بپرهیزید و البتّه بر یکدیگر حسد مبرید» .

.

3952.شرح نهج البلاغه (فی ذِکرِ کَلام أبی جَعفَرٍ الحَسَنِیِّ فِی الأ) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : کَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْراً، وَ کَادَ الْحَسَدُ أَنْ یَغْلِبَ الْقَدَرَ».3952.شرح نهج البلاغه (در یادکردِ سخن ابو جعفر حسنی درباره انگیزه هایی) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«آفَةُ الدِّینِ: الْحَسَدُ، وَ الْعُجْبُ، وَ الْفَخْرُ».3953.معراج نامه :یُونُسُ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَی بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام : یَا ابْنَ عِمْرَانَ، لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلی مَا آتَیْتُهُمْ مِنْ فَضْلِی، وَ لَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ذلِکَ، وَ لَا تُتْبِعْهُ نَفْسَکَ؛ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعَمِی، صَادٌّ لِقَسْمِیَ الَّذِی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبَادِی، وَ مَنْ یَکُ کَذلِکَ، فَلَسْتُ مِنْهُ، وَ لَیْسَ مِنِّی».3953.معراج نامه :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عِیَاضٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لَا یَحْسُدُ، وَ الْمُنَافِقَ یَحْسُدُ وَ لَا یَغْبِطُ». .

3954.مقاتل الطالبیّین :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا علیه السلام فرمود : نزدیک است که فقر و درویشی (یعنی فقر از دین) کفر باشد و نزدیک است که حسد ، بر قضا و قدر خدا غالب گردد» .3955.الاستیعاب عن أبی قیس الأودی :علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«آفت دین ، حسد و عجب و فخر است» .3954.مقاتل الطالبیّین :یونس ، از داود رقّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جل به موسی بن عمران فرمود که : ای پسر عمران! بر مردمان حسد مبر بر آن چه به ایشان داده ام از فضل خویش ، و چشم های خود را به سوی آن مکش ، و باید که نفست از پی آن نرود :زیرا که حسدبرنده ، نعمت های مرا خوش ندارد و از آن ناخشنود است ، و بازدارنده قسمت های من است که در میان بندگان خود قسمت نموده ام . و هر که همچنین باشد ، من از او نیستم و او از من نیست» (یعنی در نزد من تقرّبی ندارد و من نظر التفاتی به او ندارم) .3955.الاستیعاب (به نقل از ابو قیس اَوْدی) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از فضیل بن عیاض ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن غبطه می برد و حسد ندارد ، و منافق حسد می برد و غبطه ندارد» (1) . .

1- .و غبطه به کسر عین ضَظّغْ و سکون باء ابجد با طاء حطّی ، حال دیگری خواستن باشد در نیک حالی ، بی طلب زوال حال مغبوط ، به خلاف حسد که آن طلب زوال حال محسود است . (مترجم)

123 بَابُ الْعَصَبِيَّةِ3956.حلیه الأولیاء :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعُصِّبَ لَهُ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْاءِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ».3957.تاریخ دمشق عن أحمد بن سعید الرباطی :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ دُرُسْتَ بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعُصِّبَ لَهُ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ الْاءِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ».3958.تاریخ دمشق عن عبد اللّه بن أحمد بن حنبل :عَلِيٌّ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ كَانَ فِى قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ، بَعَثَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ».3959.الصواعق المحرقه عن عبد اللّه بن أحمد بن حنبل :أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِىُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ خَضِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ تَعَصَّبَ، عَصَبَهُ اللّهُ بِعِصَابَةٍ مِنْ نَارٍ».3960.المستدرک علی الصحیحین عن محمّد بن منصور الطوسی :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ عَامِرِ بْنِ السِّمْطِ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِى ثَابِتٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام، قَالَ:«لَمْ يُدْخِلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرُ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ ذلِكَ حِينَ أَسْلَمَ غَضَباً لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فِى حَدِيثِ السَّلَى الَّذِى أُلْقِىَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ».3957.تاریخ دمشق (به نقل از احمد بن سعید رباطی) عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسَبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَ كَانَ فِى عِلْمِ اللّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ، فَاسْتَخْرَجَ مَا فِى نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ وَ الْغَضَبِ، فَقَالَ: «خَلَقْتَنِى مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ».

123 . باب در بیان عصبیّت (1)3959.الصواعق المُحرقه (به نقل از عبد اللّه بن احمد بن حنبل) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از داود بن نعمان ، از منصور بن حازم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که تعصّب ورزد یا از برایش تعصّب ورزیده شود ، به حقیقت که رشته ایمان را از گردن خویش بیرون کرده است» .3960.المستدرک علی الصحیحین (به نقل از محمّد بن منصور طوسی) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که : هر که تعصّب کشی کند یا از برایش تعصّب کشی شود ، به حقیقت که رشته ایمان را از گردن خویش بیرون کرده است» .3961.شواهد التنزیل عن حمدان الورّاق:علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که : هر که در دلش به قدر دانه ای از خردل ، از عصبیّت باشد ، خدا او را در روز قیامت ، با اعراب و بادیه نشینان زمان جاهلیّت محشور گرداند» .3962.فتح الباری :ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از خضر ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که تعصّب ورزد ، خدا سرش را به عصابه و سربندی از آتش ببندد» .3963.کشف الغمّه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از صفوان بن مهران ، از عامر بن سمط ، از حبیب بن ابی ثابت ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامکه فرمود :«هیچ حمیّتی داخل بهشت نشد ، غیر از حمیّت حمزه بن عبد المطلّب» . (و مراد از حمیّت ، صاحب حمیّت است؛ چه حمیّت ، آن چیزی است که دل را گرم و افروخته دارد از خشم و غضب ، که از تعصّب و امثال آن ناشی شده باشد) . و حضرت فرمود که : «این در هنگامی بود که حمزه اسلام آورد از روی خشم کردن از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله ، در[ماجرا و]حدیث بچّه دان شتر که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله افکندند» .3961.شواهد التنزیل (به نقل حَمْدان ورّاق) از او ، از پدرش ، از فضاله ، از داود بن فرقد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که فرشتگان چنان می

پنداشتند که شیطان از جمله ایشان است ، و در علم خدا بود که آن ملعون ، از ایشان نیست . پس شیطان آنچه را که در ذاتش بود ، به واسطه حمیّت و غضب ، بیرون آورد و بروز داد ، و گفت که : «خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ» (2) » ، به آن معنی که گذشت .

.

1- .و عصبیّت و تعصّب ، کسی را پشتی کردن است و خویشاوندی کردن ، به طوری که در آخر باب بیاید . (مترجم)
2- .اعراف، 12. مرا از آتش آفریدی و آدم را از گِل .

3962.فتح البارى :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِیِّ، قَالَ: سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام عَنِ الْعَصَبِیَّهِ، فَقَالَ:«الْعَصَبِیَّهُ الَّتِی یَأْثَمُ عَلَیْهَا صَاحِبُهَا أَنْ یَرَی الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَیْراً مِنْ خِیَارِ قَوْمٍ آخَرِینَ، وَ لَیْسَ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ أَنْ یُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ، وَلکِنْ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ أَنْ یُعِینَ قَوْمَهُ عَلَی الظُّلْمِ».124 بَابُ الْکِبْرِ3964.المناقب لابن المغازلی عن الأعمش :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ حُکَیْمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ أَدْنَی الْإِلْحَادِ، فَقَالَ:«إِنَّ الْکِبْرَ أَدْنَاهُ».3964.المناقب ، ابن مغازلی (به نقل از اعمش) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«الْکِبْرُ قَدْ یَکُونُ فِی شِرَارِ النَّاسِ مِنْ کُلِّ جِنْسٍ، وَ الْکِبْرُ رِدَاءُ اللّهِ ؛ فَمَنْ نَازَعَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رِدَاءَهُ، لَمْ یَزِدْهُ اللّهُ إِلَا سَفَالاً؛ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ فِی بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِینَهِ وَ سَوْدَاءُ تَلْقُطُ السِّرْقِینَ، فَقِیلَ لَهَا: تَنَحَّیْ عَنْ طَرِیقِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَتْ: إِنَّ الطَّرِیقَ لَمُعْرَضٌ، فَهَمَّ بِهَا بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ یَتَنَاوَلَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : دَعُوهَا؛ فَإِنَّهَا جَبَّارَهٌ». .

124 . باب در بیان بزرگی و تکبّر کردن

3965.المعرفه والتاریخ عن الحسن بن الربیع :علی بن ابراهیم روایت کرده است که : از پدرش و علی بن محمد قاسانی ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از عبد الرزّاق ، از معمر ، از زهری که گفت : از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام سؤال شد از عصبیّت . فرمود :«عصبیّتی که صاحبش بر آن گنهکار می شود ، آن است که مرد ، بَدان خویشان خود را از خوبان قومی دیگر بهتر ببیند . و از عصبیّت نیست که مرد ، خویشان خود را دوست دارد ، ولیکن از جمله عصبیّت آن است که ، خویشان خود را بر ستمکاری یاری کند» .124 . باب در بیان بزرگی و تکبّر کردن3965.المعرفه والتاریخ (به نقل از حسن بن ربیع) علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابان ، از حکیم روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از پست ترین الحاد (1) . فرمود :«به درستی که تکبّر ، پست ترین آن است» .3966.مناقب علی بن أبی طالب ، کلابی (به نقل از شریک بن عبد اللّه) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از حسین بن ابی العلا ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«گاه است که تکبّر ، در بدترین مردمان از هر قسمی از اقسام می باشد ، و بزرگی ، به منزله ردای خدا است . پس هر که با خدای عز و جل در باب ردای او منازعه کند و خواهد که آن ردا را از آن جناب بگیرد ، خدا غیر از پستی ، چیزی بر او نیفزاید (یعنی در چشم عرفا یا در روز جزا) . به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچه های مدینه گذشت ، و زن سیاهی سرگین برمی چید ، به آن زن گفتند که : از راه رسول خدا صلی الله علیه و آله دور شو . گفت که : راه پر پهنا است . پس بعضی از آن قوم قصد کرد که او را بگیرد و دور گرداند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : او را وا گذارید؛ زیرا که او گردنکش و صاحب تکبّر است» .

.

1- .و الحاد به کسر همزه و سکون لام ، ستم کردن و از دین برگشتن است . (مترجم)

3967.رسائل الجاحظ :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَیْلِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : الْعِزُّ رِدَاءُ اللّهِ، وَ الْکِبْرُ إِزَارُهُ، فَمَنْ تَنَاوَلَ شَیْئاً مِنْهُ، أَکَبَّهُ اللّهُ فِی جَهَنَّمَ».3968.شرح نهج البلاغه :أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«الْکِبْرُ رِدَاءُ اللّهِ ، وَ الْمُتَکَبِّرُ یُنَازِعُ اللّهَ رِدَاءَهُ».3967.رسائل الجاحظ :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ لَیْثٍ الْمُرَادِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الْکِبْرُ رِدَاءُ اللّهِ ؛ فَمَنْ نَازَعَ اللّهَ شَیْئاً مِنْ ذلِکَ، أَکَبَّهُ اللّهُ فِی النَّارِ».3968.شرح نهج البلاغه :عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیهماالسلام ، قَالَا:«لَا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ مِنْ کِبْرٍ».3969.الاستیعاب :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ:«لَا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْکِبْرِ». قَالَ : فَاسْتَرْجَعْتُ، فَقَالَ: «مَا لَکَ تَسْتَرْجِعُ؟» قُلْتُ: لِمَا سَمِعْتُ مِنْکَ، فَقَالَ : «لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ، إِنَّمَا أَعْنِی الْجُحُودَ، إِنَّمَا هُوَ الْجُحُودُ».3969.الاستیعاب :أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ حُرٍّ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الْکِبْرُ أَنْ تَغْمِصَ النَّاسَ، وَ تَسْفَهَ الْحَقَّ». .

3970.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبد اللّه ، از عثمان بن عیسی ، از علا بن فضیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود که : عزّت ، به منزله ردای خدا ، و بزرگی ، به منزله زیرجامه آن جناب است . پس هر که چیزی از آن را فرا گیرد ، خدا او را بر رو در دوزخ افکند» .3971.الأمالی للصدوق عن سعد عن الحسن البصری :ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن فضّال ، از ثعلبه ، از معمّر بن عمر عطا ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بزرگی ، به منزله ردای خدا است ، و کسی که تکبّر دارد با خدا ، در باب ردای او منازعه دارد» .3970.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از ابو جمیله ، از لیث مرادی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«بزرگی ، به منزله ردای خدا است . پس هر که با خدا چیزی از آن را منازعه کند ، خدا او را بر رو در آتش دوزخ افکند» .3971.الأمالی ، صدوق (به نقل از سعد ، از حسن بصری) از او ، از پدرش ، از قاسم بن عروه ، از عبد اللّه بن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت است که فرمودند :«کسی که در دلش همسنگ مورچه ای سرخ (یا ذره ای از ذرّات هوا) از تکبّر باشد ، داخل بهشت نمی شود» .3972.الأمالی للطوسی عن محمّد بن سلام الجمحی :علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابو ایّوب ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«هر که در دلش همسنگ دانه خردل ، از تکبّر باشد ، داخل بهشت نخواهد شد» . راوی می گوید که : پس من استرجاع کردم (یعنی گفتم : «اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» (1)) . فرمود : «تو را چه می شود که استرجاع می کنی؟» عرض کردم : به جهت آن چه از تو شنیدم . فرمود : «چنان نیست که تو اعتقاد کرده ای و به سوی آن می روی . جز این نیست که مقصود من از کبر که گفتم ، انکار است ، و نیست کبر ، مگر انکار حق» .3972.الأمالی ، طوسی (به نقل از محمّد بن سلام جُمحی) ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از ایّوب بن حر ، از عبد الاعلی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«تکبّر ، آن است که مردم را حقیر و کوچک شماری (و ایشان را هیچ نپنداری) ، و حق را سبک و خوار داری» . .

1- .بقره، 156.

3973.علل الشرائع عن أبی زید النحوی الأنصاری :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی بْنِ أَعْیَنَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ أَعْظَمَ الْکِبْرِ غَمْصُ الْخَلْقِ، وَ سَفَهُ الْحَقِّ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا غَمْصُ الْخَلْقِ، وَ سَفَهُ الْحَقِّ؟

قَالَ: «یَجْهَلُ الْحَقَّ، وَ یَطْعُنُ عَلی أَهْلِهِ؛ فَمَنْ فَعَلَ ذلِکَ فَقَدْ نَازَعَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رِدَاءَهُ».3974.تنقیح المقال (فی تَرجَمَهِ الخَلیلِ بنِ أحمَدَ) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ فِی جَهَنَّمَ لَوَادِیاً لِلْمُتَکَبِّرِینَ یُقَالُ لَهُ: سَقَرُ ، شَکَا إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ یَأْذَنَ لَهُ أَنْ یَتَنَفَّسَ، فَتَنَفَّسَ، فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ».3975.تنقیح المقال (فی تَرجَمَهِ الخَلیلِ بنِ أحمَدَ) مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَخِیهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ الْمُتَکَبِّرِینَ یُجْعَلُونَ فِی صُوَرِ الذَّرِّ، یَتَوَطَّؤُهُمُ النَّاسُ حَتّی یَفْرُغَ اللّهُ مِنَ الْحِسَابِ».3973.علل الشرائع (به نقل از ابو زید نحوی انصاری) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ یَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا الْکِبْرُ؟ فَقَالَ :«أَعْظَمُ الْکِبْرِ أَنْ تَسْفَهَ الْحَقَّ، وَ تَغْمِصَ النَّاسَ».

قُلْتُ: وَ مَا سَفَهُ الْحَقِّ؟ قَالَ: «تَجْهَلُ الْحَقَّ، وَ تَطْعُنُ عَلی أَهْلِهِ».3974.تنقیح المقال (در شرح حالِ خلیل بن احمد) عَنْهُ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنِّی آکُلُ الطَّعَامَ الطَّیِّبَ، وَ أَشَمُّ الرِّیحَ الطَّیِّبَةَ، وَ أَرْکَبُ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ، وَ یَتْبَعُنِی الْغُلَامُ، فَتَری فِی هذَا شَیْئاً مِنَ التَّجَبُّرِ ؛ فَلَا أَفْعَلَهُ؟

فَأَطْرَقَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، ثُمَّ قَالَ :«إِنَّمَا الْجَبَّارُ الْمَلْعُونُ مَنْ غَمَصَ النَّاسَ، وَ جَهِلَ الْحَقَّ».

قَالَ عُمَرُ: فَقُلْتُ: أَمَّا الْحَقُّ فَلَا أَجْهَلُهُ، وَ الْغَمْصُ لَا أَدْرِی مَا هُوَ.

قَالَ: «مَنْ حَقَّرَ النَّاسَ وَ تَجَبَّرَ عَلَیْهِمْ، فَذلِکَ الْجَبَّارُ». .

3975.تنقیح المقال (در شرح حال خلیل بن احمد) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از عبد الاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که بزرگ ترین تکبّر ، خوار شمردن خلق و سبک داشتن حقّ است» . راوی می گوید که : عرض کردم : خوار شمردن خلق و سبک داشتن حق چیست؟ فرمود : «آن است که حق را ندانی و بر اهل آن طعنه زنی؛ پس هر که چنین کند ، با خدای عز و جلدر باب ردای آن جناب منازعه کرده است» .3976.المناقب لابن شهر آشوب عن سفیان الثوری :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن بکیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در دوزخ رودخانه ای است مخصوص متکبّران ، که آن را سقر می گویند . و آن رودخانه ، از سختی حرارت و گرمی خود به خدا شکایت نمود ، و از آن جناب سؤال کرد که او را رخصت دهد که نفس کشد ، و چون رخصت یافت ، نفس کشید؛ پس دوزخ را سوزانید» .3977.حلیه الأولیاء عن عطاء بن مسلم :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از داود بن فرقد ، از برادرش روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که متکبّران در روز قیامت ، در صورت مورچگان قرار داده می شوند ، و مردمان پا بر روی ایشان می گذارند ، تا خدا از حساب خلایق فارغ شود» .3978.الصواعق المحرقه :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از چندین نفر ، از علی بن اسباط ، از عمویش یعقوب بن سالم ، از عبد الاعلی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : تکبّر چیست؟ فرمود که :«بزرگ ترین تکبّر آن است که حق را سبک داری و مردم را خوار شماری» . عرض کردم که : سبک داشتن حق چیست؟ فرمود که : «حق را ندانی و بر اهل آن طعنه زنی» .3976.المناقب ، ابن شهرآشوب (به نقل از سفیان ثوری) از او ، از یعقوب بن یزید ، از محمد بن عمر بن یزید ، از پدرش روایت است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : من طعام پاکیزه می خورم ، و بوی خوش می بویم ، و بر حیوان خوش رفتار سوار می شوم ، و غلام در پشت سرم راه می رود ، پس آیا در این رفتار چیزی از تکبّر می بینی؟ بفرما تا من آن را نکنم . حضرت صادق علیه السلام سر به زیر افکند . بعد از آن فرمود :«جز این نیست که جبّار و متکبّر ملعون ، کسی است که مردم را

غمص کند و حق را نداند» . عمر می گوید که : عرض کردم که : امّا حق را جاهل نیستم ، ولیکن غمص مردم را نمی دانم که آن ، چه چیز است؟ فرمود که : «هر که مردم را حقیر شمارد و بر ایشان گردنکشی کند ، چنین کسی متکبّر است» (1) . .

1- .و غمص به فتح غین ضظّغ و سکون میم با صاد سعفص ، ناسپاسی نمودن و عیب کردن و خوار شمردن است . (مترجم)

3977.حِليه الأولياء (به نقل از عطاء بن مسلم) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اَللّٰهِ صلی الله علیه و آله : ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ، وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ، وَ لَا يُزَكِّيهِمْ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: شَيْخٌ زَانٍ، وَ مَلِكٌ جَبَّارٌ، وَ مُقِلٌّ مُخْتَالٌ».3978.الصواعق المحرقه :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِاللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ يُوسُفَ علیه السلام لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ الشَّيْخُ يَعْقُوبُ علیه السلام ، دَخَلَهُ عِزُّ الْمُلْكِ، فَلَمْ يَنْزِلْ إِلَيْهِ، فَهَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ علیه السلام ، فَقَالَ: يَا يُوسُفُ، ابْسُطْ رَاحَتَكَ، فَخَرَجَ مِنْهَا نُورٌ سَاطِعٌ، فَصَارَ فِی جَوِّ السَّمَاءِ، فَقَالَ يُوسُفُ : يَا جَبْرَئِيلُ ، مَا هذَا النُّورُ الَّذِی خَرَجَ مِنْ رَاحَتِی؟ فَقَالَ: نُزِعَتِ النُّبُوَّهُ مِنْ عَقِبِكَ عُقُوبَةً؛ لِمَا لَمْ تَنْزِلْ إِلَی الشَّيْخِ يَعْقُوبَ، فَلَا يَكُونُ مِنْ عَقِبِكَ نَبِیٌّ».3979.المناقب للخوارزمی عن الشعبی :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَا وَ فِی رَأْسِهِ حَكَمَهٌ وَ مَلَكٌ يُمْسِكُهَا، فَإِذَا تَكَبَّرَ، قَالَ لَهُ: اتَّضِعْ، وَضَعَكَ اللّٰهُ، فَلَا يَزَالُ أَعْظَمَ النَّاسِ فِی نَفْسِهِ، وَ أَصْغَرَ النَّاسِ فِی أَعْيُنِ النَّاسِ؛ وَ إِذَا تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : إِنْتَعِشْ نَعَشَكَ اَللّٰهُ، فَلَا يَزَالُ أَصْغَرَ النَّاسِ فِی نَفْسِهِ، وَ أَرْفَعَ النَّاسِ فِی أَعْيُنِ النَّاسِ». .

3980.الإرشاد :محمد بن جعفر ، از محمد بن عبد الحميد ، از عاصم بن حميد ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است كه فرمود :«رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود كه : سه نفرند كه خدا با ايشان سخن نمى گويد ، و به سوى ايشان نظر نمى كند ، در روز قيامت (يعنى نظر التفات به ايشان ندارد) ، و ايشان را از لوث گناه پاكيزه نمى گرداند به آب مغفرت (يا ايشان را ثنا نمى گويد ، چنان كه گذشت) . و از براى ايشان است عذابى دردناک يا دردآورنده : پير زناكار و پادشاه جبّار و فقير تكبّردار» .3981.شرح نهج البلاغه :چند نفر از اصحاب ما روايت كرده اند ، از احمد بن محمد ، از مروک بن عبيد ، از آنكه او را حديث كرده ، از امام جعفر صادق عليه السلام كه فرمود :«به درستى كه چون يعقوب پير عليه السلام بر يوسف عليه السلام وارد شد و به مصر رسيد ، عزّت پادشاهى بر او داخل شد ، و به سوى پدر فرود نيامد (يعنى به جهت آن حضرت ، از مركب پياده نشد) . پس جبرئيل عليه السلام بر او فرود آمد و گفت كه : اى يوسف ! كف دست خويش را بگشا . چون گشود ، نورى تابان از آن بيرون آمد و در هواى آسمان انتقال يافت . يوسف گفت كه : اى جبرئيل ! اين نورى كه از كف دست من بيرون آمد ، چه بود؟ جبرئيل گفت كه : پيغمبرى از نسل تو بركنده و برداشته شد ، به جهت عقوبت از براى آنچه به سوى يعقوب پير فرود نيامدى ، و به اين سبب از نسل تو پيغمبرى نخواهد بود» .3979.المناقب ، خوارزمى (به نقل از شعبى) على بن ابراهيم ، از پدرش ، از ابن ابى عمير ، از بعضى از اصحاب خويش ، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود :هيچ بنده اى نيست ، مگر آنكه حَكَمه اى (1) در سر او است و فرشته اى آن را نگاه مى دارد . پس چون تكبّر كند ، فرشته به او مى گويد كه : فرومايه و پست شو . خدا تو را پست و فرومايه گرداند . بعد از آن ، پيوسته در دل خويش از همه مردمان بزرگ تر ، و در چشم مردم از همه مردمان كوچک تر است . و هرگاه فروتنى كند ، خداى عز و جل او را بلند گرداند . بعد از آن ، فرشته به او مى گويد كه : بلند شو . خدا تو را بلند گرداند و دستت را بگيرد . پس پيوسته در دل خويش از همه مردمان كوچک تر ، و در چشم مردمان از همه مردمان بزرگ تر باشد» . .

1- .و حكمه به فتحتين ، حلقه اى است آهنين كه در دهنه لجام كنند . (مترجم)

3980.الإرشاد :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ النَّهْدِيِّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعِرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَا مِنْ أَحَدٍ يَتِيهُ إِلَا مِنْ ذِلَّةٍ يَجِدُهَا فِی نَفْسِهِ».3981.شرح نهج البلاغه (به نقل از شعبى ، در وقتى كه از على عليه السلام) وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَا لِذِلَّةٍ وَجَدَهَا فِی نَفْسِهِ».125 بَابُ الْعُجْبِ3983.تفسير الفخر الرازى :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ مِنْ وُلْدِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَيَّارٍ يَرْفَعُهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ، وَ لَوْ لَا ذلِكَ مَا ابْتُلِیَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَداً».3982.الاستيعاب (به نقل از عامر بن عبد اللّه بن زبير) عَنْهُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ أَخِيهِ أَبِی عَامِرٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ».3983.تفسير الفخر الرازى :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِی يُفْسِدُ الْعَمَلَ، فَقَالَ:«الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ: مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ، فَيَرَاهُ حَسَناً، فَيُعْجِبَهُ، وَ يَحْسَبَ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعاً؛ وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ، فَيَمُنَّ عَلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لِلّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ».3984.عيون أخبار الرضا عليه السلام عن إسحاق بن حمّاد بن (فى مُجادَلَهِ المَأمونِ المُخالِفينَ فى إمامَهِ) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيَنْدَمُ عَلَيْهِ، وَيَعْمَلُ الْعَمَلَ، فَيَسُرُّهُ ذلِكَ، فَيَتَرَاخى عَنْ حَالِهِ تِلْكَ، فَلَأَنْ يَكُونَ عَلى حَالِهِ تِلْكَ خَيْرٌ لَهُ مِمَّا دَخَلَ فِيهِ». .

125 . باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن

3984.عیون أخبار الرضا علیه السلام (به نقل از اسحاق بن حمّاد بن زید ، در مناظره مأم) محمد بن یحیی ، از محمد بن احمد ، از بعضی اصحاب خویش ، از نهدی ، از یزید بن اسحاق شعر ، از عبد اللّه بن منذر ، از عبداللّه بن بکیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هیچ کس تکبّر نمی کند ، مگر به جهت خواری که آن را در خویش می یابد» .3985.شواهد التنزیل عن مجاهد :و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت است که فرمود :«هیچ مردی تکبّر یا گردنکشی نمی کند ، مگر به جهت خواری که آن را در خویش یافته است» .125 . باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن3986.مروج الذهب :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن اسباط ، از مردی از اصحاب ما از اهل خراسان ، از فرزندان ابراهیم بن سیّار روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدا دانست که گناه از برای مؤمن ، از عجب بهتر است . و اگر این نبود ، هیچ مؤمنی هرگز به گناهی مبتلی نمی شد» .3986.مُروج الذهب :از او ، از سعید بن جناح ، از برادرش ابو عامر ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که عجب در او داخل شود ، هلاک می شود» .3987.حیاه الحیوان الکبری (بَعدَ ذِکرِ خِلافَهِ یَزیدَ بنِ مُعاوِیَهَ بنِ) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن اسباط ، از احمد بن عمر حلّال ، از علی بن سوید ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از عجبی که عمل را تباه می گرداند . فرمود که :«عجب ، چندین درجه است . از جمله آنها این است که بدی کردار بنده از برایش آراسته شود. پس آن را خوب و نیکو بیند و او را به شگفت آورد ، و چنان پندارد که کار نیکو می کند . و از جمله آنها این است که بنده به پروردگار خویش ایمان می آورد. پس بر خدای عز و جل منّت می گذارد ، و خدا را بر او منّت است» (در باب ایمان) .3987.حیاه الحیوان الکبری (پس از یادکردِ جریان خلافت یزید بن معاویه بن) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبد الرحمان بن حجّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که مردی مرتکب گناهی می شود ، و بعد بر آن نادم و پشیمان می گردد و عمل خیری را به جا می آورد . پس آن عمل ، او را شاد و خوشحال می گرداند ، و به این سبب حالش پست تر می شود از حالت وقت

پشیمانی که بعد از گناه از برایش به هم می رسد . پس هر آینه اگر بر حالت وقت ندامت باشد ، از برایش بهتر است ، از آن عجبی که در او داخل شده است» .

.

3988.تاریخ الیعقوبی :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلاَم ، قَالَ:«أَتی عَالِمٌ عَابِداً، فَقَالَ لَهُ: کَیْفَ صَلَاتُکَ؟ فَقَالَ: مِثْلِی یُسْأَلُ عَنْ صَلَاتِهِ وَ أَنَا أَعْبُدُ اللّهَ مُنْذُ کَذَا وَ کَذَا؟! قَالَ: فَکَیْفَ بُکَاؤُکَ؟ قَالَ : أَبْکِی حَتّی تَجْرِیَ دُمُوعِی، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ: فَإِنَّ ضَحِکَکَ وَ أَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بُکَائِکَ وَ أَنْتَ مُدِلٌّ؛ إِنَّ الْمُدِلَّ لَا یَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ شَیْءٌ».3988.تاریخ الیعقوبی :عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی دَاوُدَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ:«دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ: أَحَدُهُمَا عَابِدٌ، وَ الْاخَرُ فَاسِقٌ، فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ الْفَاسِقُ صِدِّیقٌ، وَ الْعَابِدُ فَاسِقٌ، وَ ذلِکَ أَنَّهُ یَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدِلّاً بِعِبَادَتِهِ یُدِلُّ بِهَا، فَتَکُونُ فِکْرَتُهُ فِی ذلِکَ، وَ تَکُونُ فِکْرَهُ الْفَاسِقِ فِی التَّنَدُّمِ عَلی فِسْقِهِ، وَ یَسْتَغْفِرُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ».3989.فتح الباری :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : الرَّجُلُ یَعْمَلُ الْعَمَلَ وَ هُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ، ثُمَّ یَعْمَلُ شَیْئاً مِنَ الْبِرِّ، فَیَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ، فَقَالَ:«هُوَ فِی حَالِهِ الْأُولی وَ هُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ فِی حَالِ عُجْبِهِ». .

3990.الأمالی للطوسی عن الجاحظ عمرو بن بحر :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از نضر بن قرواش از اسحاق بن عمّار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عالمی به نزد عابدی آمد و به او گفت که : نمازت چگونه است؟ عابد گفت که : مثل من ، از نمازش پرسیده می شود ، و من مدّت چندین سال است که خدای تعالی را عبادت می کنم؟! عالم گفت که : گریه ات چون است؟ گفت : می گریم ، تا آنکه قطرات اشک چشمم روان می شود . عالم به عابد گفت : به درستی که خنده تو با آنکه ترسان باشی ، از گریه ات بهتر است ، در حالی که به عمل خویش بنازی و هیچ ترس نداشته باشی . به درستی که آنکه می نازد (به عمل خویش) ، چیزی از عملش بالا نمی رود» .3989.فتح الباری :از او ، از احمد بن محمد ، از احمد بن ابی داود ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت است که فرمود :«دو مرد داخل مسجد می شوند ، یکی از آنها عابد و دیگری فاسق؛ پس از مسجد بیرون می آیند و فاسق ، صدّیق و عابد ، فاسق باشد . و علّت این ، آن است که عابد در مسجد داخل می شود ، در حالتی که به عبادت خویش صاحب ناز و کرشمه است و به آن می نازد؛ پس همه اندیشه اش در آن است . و اندیشه فاسق ، در اظهار پشیمانی است بر نافرمانی خویش ، و از خدای عز و جل طلب آمرزش می کند ، از آنچه کرده از گناهان» (1) .3990.الأمالی ، طوسی (به نقل از جاحظ (عمرو بن بحر)) علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبد الرحمان بن حجّاج روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مردی عملی می کند و او بسیار ترسان است . بعد از آن ، چیزی از کار نیک را به عمل می آورد ، و گویا عجب به آن ، در او داخل می شود . و فرمود که :«آن کس ، در حالت اوّلش که ترسان است ، حالش بهتر است از حالی که در حال عجب خویش دارد» . .

1- .و احتمال دارد که این حدیث خبر باشد از آنچه در سابق اتفّاق افتاده که ، آن دو کس با حالت خویش داخل مسجد شدند و شد ، آنچه شد . و اوّل حدیث ، ظاهر در این معنی است ، چنان که آخر آن ، ظاهر است در آن چه گذشت . (مترجم)

3991.الفهرست (فى أخبارِ الواقِدِىِّ) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : بَيْنَمَا مُوسى عليه السلام جَالِسٌ إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِيسُ وَ عَلَيْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسى عليه السلام خَلَعَ الْبُرْنُسَ، وَ قَامَ إِلى مُوسى، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مُوسى : مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ : أَنَا إِبْلِيسُ، قَالَ : أَنْتَ؟ ! فَلَا قَرَّبَ اللّهُ دَارَکَ، قَالَ: إِنِّى إِنَّمَا جِئْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَيْکَ؛ لِمَکَانِکَ مِنَ اللّهِ».

قَالَ: «فَقَالَ لَهُ مُوسى عليه السلام : فَمَا هذَا الْبُرْنُسُ؟ قَالَ: بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِى آدَمَ، فَقَالَ مُوسى: فَأَخْبِرْنِى بِالذَّنْبِ الَّذِى إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ، اسْتَحْوَذْتَ عَلَيْهِ. قَالَ: إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ، وَ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ، وَ صَغُرَ فِى عَيْنِهِ ذَنْبُهُ».

وَ قَالَ: «قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ عليه السلام : يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ، وَ أَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ، قَالَ: كَيْفَ أُبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ أُنْذِرُ الصِّدِّيقِينَ؟ قَالَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّى أَقْبَلُ التَّوْبَةَ، وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ، وَ أَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ أَلَا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَا هَلَکَ».126 بَابُ حُبِّ الدُّنْيَا وَ الْحِرْصِ عَلَيْهَا3991.الفهرست (درباره اخبار واقدى) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِى مَنْصُورٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا».3992.الاستيعاب :عَلِىٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا ذِئْبَانِ ضَارِيَانِ فِى غَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا أَحَدُهُمَا فِى أَوَّلِهَا، وَ الْآخَرُ فِى آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِى دِينِ الْمُسْلِمِ». .

126 . باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن

4033.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : در بین اینکه موسی علیه السلام نشسته بود ، ناگاه شیطان رو آورد و کلاهی که صاحب رنگ های مختلف بود ، پوشیده بود . و چون به حضرت موسی علیه السلام نزدیک شد ، آن کلاه را از سر برداشت و به نزد موسی ایستاد وبر او سلام کرد . موسی به آن ملعون فرمود که : تو کیستی؟ گفت که : من شیطانم . فرمود : تویی ، خدا خانه تو را نزدیک نگرداند (یعنی همسایه کسی نباشد شیطان) . گفت که : من نیامده ام ، مگر از برای آنکه بر تو سلام کنم ، به جهت قرب و منزلتی که نسبت به خدای عز و جلداری» . حضرت فرمود که : «موسی به شیطان فرمود که : این کلاه چیست؟ عرض کرد که : به این کلاه ، دل های فرزندان آدم را می ربایم . موسی فرمود که : مرا خبر ده به آن گناهی که چون فرزند آدم آن را به عمل آورد ، بر او غالب می شوی و دست می یابی . عرض کرد که : آن در وقتی است که نفسش او را به شگفت آورد ، و عجب به هم رساند ، و عمل خود را بسیار شمارد ، و گناهش در چشمش کوچک باشد» . و فرمود که : «خدای عز و جل به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود که : ای داود! بشارت ده گناهکاران را ، و صدّیقان را بترسان . داود عرض کرد که : چگونه گناهکاران را بشارت دهم و صدّیقان را بترسانم؟ فرمود که : ای داود! گناهکاران را بشارت ده که من توبه را قبول می کنم و از گناه عفو می نمایم ، و صدّیقان را بترسان که به عمل های خویش عجب نکنند؛ چرا که ، هیچ بنده ای نیست که او را از برای حساب برپا کنم ، مگر آنکه هلاک می شود» .126 . باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن4035.عنه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از درست بن ابی منصور ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ، و هشام نیز از آن حضرت روایت کرده است که فرمود :«سِرّ همه گناهان ، دوستی دنیا است» .4036.الإمام علیّ علیه السلام :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از حمّاد بن بشیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند ، و شبان های آن گوسفندان از آنها مفارقت کرده

باشند و بر سر آنها نباشند ، و یکی از آن دو گرگ ، در اوّل گله و دیگری ، در آخر آن باشد ، فساد و تباهی آنها در آن گله ، بیشتر از فساد دوستی دنیا و بزرگواری در دین مسلمان نیست» .

.

4033.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَا ذِئْبَانِ ضَارِیَانِ فِی غَنَمٍ لَیْسَ لَهَا رَاعٍ هذَا فِی أَوَّلِهَا، وَ هذَا فِی آخِرِهَا بِأَسْرَعَ فِیهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِی دِینِ الْمُؤْمِنِ».4034.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَزَّازِ، عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الشَّیْطَانَ یُدِیرُ ابْنَ آدَمَ فِی کُلِّ شَیْءٍ، فَإِذَا أَعْیَاهُ، جَثَمَ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ، فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ».4035.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ لَمْ یَتَعَزَّ بِعَزَاءِ اللّهِ، تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ حَسَرَاتٍ عَلَی الدُّنْیَا؛ وَ مَنْ أَتْبَعَ بَصَرَهُ مَا فِی أَیْدِی النَّاسِ، کَثُرَ هَمُّهُ، وَ لَمْ یَشْفِ غَیْظَهُ؛ وَ مَنْ لَمْ یَرَ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ نِعْمَهً إِلَا فِی مَطْعَمٍ أَوْ مَشْرَبٍ أَوْ مَلْبَسٍ، فَقَدْ قَصَرَ عَمَلُهُ، وَ دَنَا عَذَابُهُ».4036.امام علی علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یزِیدَ، عَنْ زِیَادٍ الْقَنْدِیِّ، عَنْ أَبِی وَکِیعٍ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ، عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ، عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ الدِّینَارَ وَ الدِّرْهَمَ أَهْلَکَا مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ ، وَ هُمَا مُهْلِکَاکُمْ».4037.عنه علیه السلام :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یَحْیَی بْنِ عُقْبَهَ الْأَزْدِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : مَثَلُ الْحَرِیصِ عَلَی الدُّنْیَا مَثَلُ دُودَهِ الْقَزِّ، کُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلی نَفْسِهَا لَفّاً، کَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتّی تَمُوتَ غَمّاً».

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أَغْنَی الْغِنی مَنْ لَمْ یَکُنْ لِلْحِرْصِ أَسِیراً» .

وَ قَالَ: «لَا تُشْعِرُوا قُلُوبَکُمُ الِاشْتِغَالَ بِمَا قَدْ فَاتَ؛ فَتَشْغَلُوا أَذْهَانَکُمْ عَنِ الِاسْتِعْدَادِ لِمَا لَمْ یَأْتِ». .

4038.الإمام الباقر علیه السلام (فی قَولِ اللّهِ تَعالی : {Q} «الَّذِینَ ءَامَن) از او ، از پدرش ، از عثمان بن عیسی ، از ابو ایّوب ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند ، و آن گلّه را شبانی نباشد ، و این یکی در اوّل آن ، و آن یکی در آخر آن باشد ، شتاب آن گرگ ها در آن گله ، بیشتر از شتاب دوستی مال و شرف در دین مؤمن نیست» .4039.الأمالی للمفید عن ابن عبّاس :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن یحیی خزّاز ، از غیاث بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که شیطان ، فرزند آدم را در هر چیزی می گرداند؛ پس چون شیطان را مانده و خسته گرداند و نتواند که او را گمراه کند ، از برایش در نزد مال بنشیند ، و چون بر سرش رود ، گردنش را بگیرد» .4040.الإیضاح :از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از ابو اسامه یعنی زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که به تسلّی دادن خدا تسلّی نیابد ، دلش پاره پاره شود ، به جهت حسرت های بر دنیا . (1) و هر که چشمش برود در پی آنچه در دست مردمان است ، غم و اندوهش بسیار باشد و خشم خویش را شفا ندهد . و هر که نعمتی را از برای خدای عز و جلبر خویش نبیند ، مگر در خوردنی یا آشامیدنی یا پوشیدنی ، به حقیقت که عملش کوتاه و عذابش نزدیک شده است» .4041.الطبقات الکبری عن الحسن بن زید :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه و یعقوب بن یزید ، از زیاد قندی ، از ابو وکیع ، از اسحاق سبیعی ، از حارث اعور ، از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که دینار و درم ، آنان را که پیش از شما بوده اند هلاک گردانیده اند . و همین دو چیز ، شما را هلاک خواهند کرد» .4037.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یحیی بن عقبه ازدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که : داستان آنکه بر دنیا حرص دارد ، چون داستان کرم ابریشم است ، که هر چه از ابریشم ، بیشتر بر خود می پیچید ، بیشتر باعث دوری آن از بیرون آن است ، تا آنکه از روی اندوه بمیرد» . و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : «بی نیازتر از همه بی نیازان ، کسی است که اسیر حرص نباشد» . و فرمود که : «دل های خویش را مشغول

مسازید به آنچه فوت شده ، و ترس آن را در آنها راه مدهید ، که ذهن های خود را روگردان می کنید ، از آماده شدن برای آنچه نیامده است» . .

1- .و مراد این است که ، هر که دنیا را دوست دارد و بر آنچه به او می رسد از حوادث دنیا صبر نکند ، همیشه در حسرت و اندوه باشد . (مترجم)

4038.امام باقر علیه السلام (درباره سخن خداوند تعالی : {Q} «کسانی که ایمان آ) عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنِ الزُّهْرِیِّ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عُبَیْدِ اللّهِ، قَالَ: سُئِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام: أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللّهِ؟

قَالَ: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَهِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَهِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْیَا؛ فَإِنَّ لِذلِکَ لَشُعَباً کَثِیرَهً، وَ لِلْمَعَاصِی شُعَبٌ :

فَأَوَّلُ مَا عُصِیَ اللّهُ بِهِ الْکِبْرُ ، مَعْصِیَهُ إِبْلِیسَ حِینَ «أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ» .

ثُمَّ الْحِرْصُ ، وَ هِیَ مَعْصِیَهُ آدَمَ وَ حَوَّاءَ علیهماالسلام حِینَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمَا: «فَکُلا مِنْ حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ» فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَهَ بِهِمَا إِلَیْهِ، فَدَخَلَ ذلِکَ عَلی ذُرِّیَّتِهِمَا إِلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ، وَ ذلِکَ أَنَّ أَکْثَرَ مَا یَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَهَ بِهِ إِلَیْهِ.

ثُمَّ الْحَسَدُ ، وَ هِیَ مَعْصِیَهُ ابْنِ آدَمَ حَیْثُ حَسَدَ أَخَاهُ، فَقَتَلَهُ، فَتَشَعَّبَ مِنْ ذلِکَ: حُبُّ النِّسَاءِ، وَ حُبُّ الدُّنْیَا، وَ حُبُّ الرِّئَاسَهِ، وَ حُبُّ الرَّاحَهِ، وَ حُبُّ الْکَلَامِ، وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَهِ؛ فَصِرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ، فَاجْتَمَعْنَ کُلُّهُنَّ فِی حُبِّ الدُّنْیَا، فَقَالَتِ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَهِ ذلِکَ : حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ؛ وَ الدُّنْیَا دُنْیَاءَانِ: دُنْیَا بَلَاغٍ، وَ دُنْیَا مَلْعُونَهٍ».4039.الأمالی ، (مفید به نقل از ابن عبّاس) وَ بِهذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«فِی مُنَاجَاهِ مُوسی علیه السلام : یَا مُوسی، إِنَّ الدُّنْیَا دَارُ عُقُوبَهٍ، عَاقَبْتُ فِیهَا آدَمَ عِنْدَ خَطِیئَتِهِ، وَ جَعَلْتُهَا مَلْعُونَهً، مَلْعُونٌ مَا فِیهَا إِلَا مَا کَانَ فِیهَا لِی؛ یَا مُوسی، إِنَّ عِبَادِیَ الصَّالِحِینَ زَهِدُوا فِی الدُّنْیَا بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ، وَ سَائِرَ الْخَلْقِ رَغِبُوا فِیهَا بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ؛ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ عَظَّمَهَا فَقَرَّتْ عَیْنَاهُ فِیهَا، وَ لَمْ یُحَقِّرْهَا أَحَدٌ إِلَا انْتَفَعَ بِهَا».4040.الإیضاح :مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا ذِئْبَانِ ضَارِیَانِ فِی غَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا وَاحِدٌ فِی أَوَّلِهَا، وَ هذَا فِی آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِیهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِی دِینِ الْمُسْلِمِ».4041.الطبقات الکبری (به نقل از حسن بن زید) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْن مُحَمَّدِ بْن خَالِدٍ، عَنْ مَنْصُور بْن الْعَبَّاس،

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اَلْحَمِيدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُهَاجِرٍ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ: «مَرَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام عَلى قَرْيَةٍ قَدْ مَاتَ أَهْلُهَا وَ طَيْرُهَا وَ دَوَابُّهَا،

فَقَالَ:أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يَمُوتُوا إِلَا بِسَخْطَهٍ، وَ لَوْ مَاتُوا مُتَفَرِّقِينَ لَتَدَافَنُوا.

فَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ: يَا رُوحَ اللّٰهِ وَ كَلِمَتَهُ، ادْعُ اللّٰهَ أَنْ يُحْيِيَهُمْ لَنَا، فَيُخْبِرُونَا مَا كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ؟ فَنَجْتَنِبَهَا .

فَدَعَا عِيسى عليه السلام رَبَّهُ، فَنُودِیَ مِنَ الْجَوِّ: أَنْ نَادِهِمْ، فَقَامَ عِيسى عليه السلام بِاللَّيْلِ عَلى شَرَفٍ مِنَ الْأَرْضِ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ هذِهِ الْقَرْيَهِ، فَأَجَابَهُ مِنْهُمْ مُجِيبٌ: لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللّٰهِ وَ كَلِمَتَهُ، فَقَالَ: وَيْحَكُمْ، مَا كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ قَالَ: عِبَادَهَ الطَّاغُوتِ، وَ حُبَّ الدُّنْيَا مَعَ خَوْفٍ قَلِيلٍ، وَ أَمَلٍ بَعِيدٍ، وَ غَفْلَهٍ فِی لَهْوٍ وَ لَعِبٍ.

فَقَالَ: كَيْفَ كَانَ حُبُّكُمْ لِلدُّنْيَا؟ قَالَ: كَحُبِّ الصَّبِیِّ لِأُمِّهِ، إِذَا أَقْبَلَتْ عَلَيْنَا فَرِحْنَا وَ سُرِرْنَا، وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنَّا بَكَيْنَا وَ حَزِنَّا.

قَالَ: كَيْفَ كَانَتْ عِبَادَتُكُمْ لِلطَّاغُوتِ؟ قَالَ: الطَّاعَهُ لِأَهْلِ الْمَعَاصِی.

قَالَ: كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ أَمْرِكُمْ؟ قَالَ: بِتْنَا لَيْلَهً فِی عَافِيَهٍ، وَ أَصْبَحْنَا فِی الْهَاوِيَهِ، فَقَالَ: وَ مَا الْهَاوِيَهُ؟ فَقَالَ: سِجِّينٌ.

قَالَ: وَمَا سِجِّينٌ؟ قَالَ: جِبَالٌ مِنْ جَمْرٍ تُوقَدُ عَلَيْنَا إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ.

قَالَ: فَمَا قُلْتُمْ، وَ مَا قِيلَ لَكُمْ؟ قَالَ: قُلْنَا: رُدَّنَا إِلَى الدُّنْيَا فَنَزْهَدَ فِيهَا، قِيلَ لَنَا: كَذَبْتُمْ.

قَالَ: وَيْحَكَ، كَيْفَ لَمْ يُكَلِّمْنِی غَيْرُكَ مِنْ بَيْنِهِمْ؟ قَالَ: يَا رُوحَ اللّٰهِ، إِنَّهُمْ مُلْجَمُونَ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ بِأَيْدِی مَلَائِكَهٍ غِلَاظٍ شِدَادٍ، وَ إِنِّی كُنْتُ فِيهِمْ وَ لَمْ أَكُنْ مِنْهُمْ، فَلَمَّا نَزَلَ الْعَذَابُ عَمَّنِی مَعَهُمْ، فَأَنَا مُعَلَّقٌ بِشَعْرَهٍ عَلى شَفِيرِ جَهَنَّمَ لَا أَدْرِی أُكَبْكَبُ فِيهَا، أَمْ أَنْجُو مِنْهَا؟

فَالْتَفَتَ عِيسى عليه السلام إِلَى الْحَوَارِيِّينَ، فَقَالَ: يَا أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ، أَكْلُ الْخُبْزِ الْيَابِسِ بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ، وَ النَّوْمُ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ كَثِيرٌ مَعَ عَافِيَهِ الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ». .

4042.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم ، از پدرش و علی بن محمد هر دو روایت کرده اند ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان منقری ، از عبد الرّزّاق بن همام ، از معمر بن راشد ، از زهری ، از محمد بن مسلم بن عبیداللّه که گفت : از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام سؤال شد... تا آخر آن چه در باب مذمّت دنیا و بی رغبتی در آن گذشت ، با اختلافی در سند .4043.عنه صلی الله علیه و آله :و به همین اسناد ، از منقری ، از حفص بن غیاث ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«در مناجات و راز خدا با موسی علیه السلام مذکور است که : ای موسی! به درستی که دنیا خانه عقوبت است . آدم علیه السلام را در آن عقاب کردم در نزد گناه (یعنی خلاف اولی که از او سر زد) . و دنیا را ملعون گردانیدم ، و آنچه در آن است ملعون است ، مگر آنچه در آن ، از برای من باشد . ای موسی! به درستی که بندگان نیک و شایسته من ، در دنیا رغبت نکردند به اندازه علم خویش ، و سایر خلق ، به اندازه جهل خویش در آن رغبت کردند . و کسی نیست که دنیا را بزرگ شمرده باشد ، و حال آنکه چشم هایش در آن روشن شده باشد . و هیچ کس آن را حقیر و کوچک نشمرده ، مگر آنکه به آن منتفع شده است» .4044.عنه صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابو جمیله ، از محمد حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :... تا آخر حدیث دویم این باب .4045.المعجم الکبیر عن أبی ذرّ وسلمان :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از منصور بن عبّاس ، از سعید بن جناح ، از عثمان بن سعید ، از عبد الحمید بن علی کوفی ، از مهاجر اسدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :

«عیسی بن مریم علیهماالسلام به دهی گذشت که اهل آن و مرغان و حیوانات آن ، همه مرده بودند . حضرت عیسی علیه السلام فرمود که : ایشان نمرده اند ، مگر به غضبی که ایشان را به یکبار هلاک کرده است ، و اگر جدا جدا می مردند ، یکدیگر را در خاک پنهان می کردند .

حواریّان عرض کردند که : یا روح اللّه ! [و کلمه خدا ، یعنی کسی که به یک سخن آن جناب موجود شده] ، خدا را بخوان و دعا کن که ایشان را برای ما زنده گرداند ، تا ما را خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده است ، تا از آن اجتناب کنیم .

پس عیسی علیه السلام پروردگار خویش را خواند» . حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«از هوا ندایی به او رسید که ایشان را آواز ده؛ پس عیسی علیه السلام در شب برخاست و بر بلندی و تلی از آن زمین ایستاد ، و فرمود که : ای اهل این ده ! پس جواب دهنده ای از ایشان آن حضرت را جواب داد که : لبیّک ، یا روح اللّه و کلمه ی آن جناب ! حضرت فرمود : وای بر شما ! اعمال شما چه بود؟ عرض کرد که : پرستش طاغوت ، و دوستی دنیا با ترس کم ، و آرزوی دور و دراز ، و غفلت و بی خبری در لهو و لعب .

عیسی فرمود که : دوستی شما با دنیا چگونه بود؟ عرض کرد که : مانند دوستی کودک با مادرش . چون به ما رو می آورد ، شاد و خوشحال می شدیم و چون رو از ما می گردانید و پشت می کرد ، می گریستیم و اندوهناک می گشتیم . فرمود که : پرستش شما از برای طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد که : فرمانبرداری از برای صاحبان معاصی .

فرمود که : عاقبت کار شما چگونه بود؟ عرض کرد که : شب ، با عافیت غنودیم و صبح کردیم و در هاویه بودیم . فرمود که : هاویه چیست؟ عرض کرد که : سجّین . فرمود که : سجّین چیست؟ عرض کرد که : کوه ها است از آتش که بر ما افروخته می شود ، تا روز قیامت . فرمود که : شما چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد که : گفتیم : ما را به سوی دنیا برگردان تا در آن زهد ورزیم . به ما گفته شد که : دروغ گفتید . فرمود : وای بر تو ! چگونه است که غیر از تو از میان ایشان کسی با من سخن نمی گوید؟ عرض کرد که : یا روح اللّه ! به درستی که ایشان را لجام کرده اند به لجام هایی از آتش ، که در دست فرشتگان غلاظ و شداد است ، که در نهایت درشتی و سختی اند . و به درستی که من در میانه ایشان بودم و از ایشان نبودم؛ پس چون عذاب خدا فرود آمد ، مرا با ایشان فرا گرفت ، و من بر کنار دوزخ به مویی آویخته ام . نمی دانم که آیا در آن نگونسار می شوم ، یا از آن نجات می یابم .

پس حضرت عیسی به سوی حواریّان التفات نمود و فرمود که : ای دوستان خدا ! خوردن نان خشک با نمک بلغور (1) ، و خوابیدن بر روی خاک یا مزبله ها بنابر اختلاف نسخ کافی ، خیری است فراوان ، با عافیت دنیا و آخرت» . .

1- .به هر چیز درهم شکسته و کم ارزش بلغور می گویند .

4042.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَی عَبْدٍ بَاباً مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا إِلَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْهِ مِنَ الْحِرْصِ مِثْلَهُ».4043.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ : تَعْمَلُونَ لِلدُّنْیَا وَ أَنْتُمْ تُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیْرِ عَمَلٍ، وَ لَا تَعْمَلُونَ لِلْاخِرَهِ وَ أَنْتُمْ لَا تُرْزَقُونَ فِیهَا إِلَا بِالْعَمَلِ، وَیْلَکُمْ عُلَمَاءَ سَوْءٍ، اَلْأَجْرَ تَأْخُذُونَ، وَ الْعَمَلَ تُضَیِّعُونَ، یُوشِکُ رَبُّ الْعَمَلِ أَنْ یُقْبَلَ عَمَلُهُ، وَ یُوشِکُ أَنْ یُخْرَجُوا مِنْ ضِیقِ الدُّنْیَا إِلی ظُلْمَهِ الْقَبْرِ، کَیْفَ یَکُونُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ هُوَ فِی مَسِیرِهِ إِلی آخِرَتِهِ وَ هُوَ مُقْبِلٌ عَلی دُنْیَاهُ، وَ مَا یَضُرُّهُ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِمَّا یَنْفَعُهُ؟ !». .

4044.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدا دری را از امور دنیا بر بنده ای نگشود ، مگر آنکه بر او از حرص ، دری مثل آن را گشوده است» .4045.المعجم الکبیر (به نقل از ابو ذر و سلمان) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از حفص بن غیاث ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عیسی بن مریم علیه السلام فرمود که : از برای دنیا عمل می کنید ، و حال آنکه در آن روزی داده می شوید ، بی آنکه عمل کنید . و از برای آخرت عمل نمی کنید ، و حال آنکه در آن روزی داده نمی شود ، مگر به عمل . وای بر شما! بد دانایانی هستید . (1) مزد را می گیرید و عمل را ضایع می کنید . بسیار نزدیک است که عمل صاحب عمل مقبول گردد ، و نزدیک است که از تنگی دنیا بیرون روید ، به سوی تاریکی قبر . چگونه از اهل علم باشد ، کسی که در کار رفتن به سوی آخرت خویش باشد ، و حال آنکه رو به دنیای خود داشته باشد ، و چیزی که به او زیان می رساند ، به سوی او دوست تر باشد ، از آنچه به او نفع می بخشد» . .

1- .و شاید که در اینجا تصحیفی شده باشد ، و عبارت به وضعی بوده که ترجمه آن این باشد که : بد کارکنانی هستید؛ چرا که ، بعد از این می فرماید که : مزد را می گیرید و عمل را ضایع می کنید . ولیکن در همه نسخ کافی که به نظر رسید ، به آن وضع است که در اوّل ذکر شد ، و دور نیست که تتمّه حدیث ، مؤیّد صحّت آن باشد؛ چرا که می فرماید : مزدرا . (مترجم)

4046.رسول اللّه صلى الله عليه و آله :عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو فِيمَا أَعْلَمُ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْحَذَّاءِ، عَنْ جَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«أَبْعَدُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : إِذَا لَمْ يُهِمَّهُ إِلَا بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ».4047.عنه صلى الله عليه و آله :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ وَ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ أَبِی يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَ شَتَّتَ أَمْرَهُ، وَ لَمْ يَنَلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَا مَا قُسِمَ لَهُ؛ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسى وَ الْاخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللّهُ الْغِنى فِی قَلْبِهِ، وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ».4048.عنه صلى الله عليه و آله :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ قُرْطٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ كَثُرَ اشْتِبَاكُهُ بِالدُّنْيَا، كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ فِرَاقِهَا».4049.المناقب للخوارزمی عن ابن عبّاس :عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِیِّ، عَنِ ابْنِ أَبِی يَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: هَمٍّ لَا يَفْنى، وَ أَمَلٍ لَا يُدْرَكُ، وَ رَجَاءٍ لَا يُنَالُ». .

4050.رسول اللّه صلی الله علیه و آله :از او ، از پدرش ، از محمد بن عمرو در آنچه می دانم ، از ابو علی حذّاء ، از حریز ، از زراره و محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«وقتی که بنده نسبت به خدای عز و جل از هر وقت دورتر باشد ، وقتی است که او را همّتی غیر از شکم و فرجش نباشد» .4046.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، و عبد العزیز عبدی ، از عبد اللّه بن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که صبح و شام کند و دنیا مقصود بزرگترش باشد ، خدای عز و جل فقر را در میان دو چشمش قرار دهد ، و امرش را پراکنده گرداند ، و از دنیا نیابد ، مگر آنچه را که از برایش قسمت شده . و هر که صبح و شام کند و آخرت مقصود بزرگترش باشد ، خدای عز و جل بی نیازی را در دلش قرار دهد ، و امرش را از برایش جمع کند» .4047.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابن سنان ، از حفص بن قرط ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که با دنیا بسیار به هم بافته و در هم در رفته باشند ، حسرتش در نزد جدایی از آن سخت تر باشد» .4048.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از عبد العزیز عبدی ، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که دلش به دنیا آویخته و بسته باشد ، دلش به سه خصلت تعلّق می گیرد : اندوهی که زوال ندارد ، و آرزویی که به آن نمی توان رسید ، و امیدی که نمی توان یافت» . .

127 بَابُ الطَّمَعِ4050.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَهٌ تُذِلُّهُ».4051.تاریخ دمشق عن عبد اللّه بن عبّاس :عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ بَلَغَ بِهِ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ، وَ بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ رَغْبَهٌ تُذِلُّهُ».4052.الإمام علیّ علیه السلام :عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام :«رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ فِی قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِی أَيْدِی النَّاسِ».4053.عنه علیه السلام (فی خُطبَتِهِ عَلی مِنبَرِ البَصرَهِ) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ رُشَيْدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَلَامٍ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ : مَا الَّذِی يُثْبِتُ الْاِيمَانَ فِی الْعَبْدِ؟ قَالَ:«الْوَرَعُ» . وَ الَّذِی يُخْرِجُهُ مِنْهُ؟ قَالَ: «الطَّمَعُ».128 بَابُ الْخُرْقِ4055.عنه علیه السلام :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی لَيْلى، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قُسِمَ لَهُ الْخُرْقُ، حُجِبَ عَنْهُ الْاِيمَانُ».4051.تاریخ دمشق (به نقل از عبد اللّه بن عبّاس) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : لَوْ كَانَ الْخُرْقُ خَلْقاً يُرى، مَا كَانَ شَیْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ أَقْبَحَ مِنْهُ». .

127 . باب در بیان طمع

128 . باب در بیان درشتی نمودن

127 . باب در بیان طمع (1)4053.امام علی علیه السلام (از سخنرانی او بر منبر بصره) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حسّان ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چه زشت است نسبت به مؤمن که برایش رغبتی باشد که او را خوار گرداند» .4054.امام علی علیه السلام :از او ، از پدرش ، از آنکه او را ذکر کرده روایت است که آن را به امام محمد باقر علیه السلام رسانیده که فرمود :«بد بنده ای است ، بنده ای که برایش طمعی باشد که او را بکشاند (یعنی هر سو دواند) . و بد بنده ای است ، بنده ای که از برایش رغبتی باشد که او را خوار گرداند» .4055.امام علی علیه السلام :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد منقری ، از عبد الرّزّاق ، از معمر ، از زهری روایت کرده است که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود که :«همه خوبی ها را دیدم که جمع شده است در بریدن امید از آنچه در دست مردمان است» .4056.عنه علیه السلام :محمد بن یحیی ، از محمد بن احمد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از علی بن سلیمان بن رشید ، از موسی بن سلام ، از سعدان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : چیست آنچه ایمان را در بنده ثابت می دارد؟ و فرمود که :«پارسایی» . عرض کردم که : آنچه ایمان را از او بیرون می برد ، چه چیز است؟ فرمود که : «طمع» .128 . باب در بیان درشتی نمودن4056.امام علی علیه السلام :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از آنکه او را حدیث کرده ، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«هر که درشتی از برایش قسمت شده باشد ، ایمان از او محجوب و پوشیده است» .4057.سیر أعلام النبلاء (به نقل از عبد اللّه [بن مسعود]) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : اگر درشتی آفریده ای بود که دیده می شد ، چیزی از آنچه خدا آفریده ، از آن زشت تر نبود» .

.

1- .و طمع به فتحتین ، به معنی امید بستن به چیزی است . (مترجم)

129 بَابُ سُوءِ الْخُلُقِ4058.مسند ابن حنبل (به نقل از اِیاس بن عفیف کِنْدی ، از پدرش) عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَیُفْسِدُ الْعَمَلَ، کَمَا یُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ».4059.خصائص أمیر المؤمنین عن عفیف :عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : أَبَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّیِّئِ بِالتَّوْبَهِ، قِیلَ: وَ کَیْفَ ذَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ، وَقَعَ فِی ذَنْبٍ أَعْظَمَ مِنْهُ».4059.خصائص أمیر المؤمنین (به نقل از عفیف) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَیُفْسِدُ الْاِءِیمَانَ، کَمَا یُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ».4060.فضائل الصحابه لابن حنبل عن ابن عبّاس :عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ، عَذَّبَ نَفْسَهُ».4061.مسند ابن حنبل عن زید بن أرقم :عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی بَعْضِ أَنْبِیَائِهِ: الْخُلُقُ السَّیِّئُ یُفْسِدُ الْعَمَلَ، کَمَا یُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ».130 بَابُ السَّفَهِ4063.مسند ابن حنبل عن ابن عبّاس (فی عَلِیٍّ علیه السلام) عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِی قُرَّهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ السَّفَهَ خُلُقٌ لَئِیمٍ، یَسْتَطِیلُ عَلَی مَنْ هُوَ دُونَهُ، وَ یَخْضَعُ لِمَنْ هُوَ فَوْقَهُ». .

129 . باب در بیان بدخویی

130 . باب در بیان سبکی و تنگی

129 . باب در بیان بدخویی4061.مسند ابن حنبل (به نقل از زید بن اَرقم) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که بدخویی عمل را فاسد می کند ، چنان که سرکه عسل را فاسد می گرداند و شیرینی آن را می برد» .4062.المعجم الکبیر (به نقل از مالک بن حُوَیرِث) علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : خدای عز و جل اِبا فرموده از برای صاحب خوی بد ، که توفیق توبه یابد ، یا اگر توبه کند ، توبه اش را قبول فرماید» . به آن حضرت عرض شد که : یا رسول اللّه ! این امر چگونه می شود؟ فرمود که : «چون از گناهی توبه کند ، در گناهی از آن بزرگتر افتد» .4063.مسند ابن حنبل (به نقل از ابن عبّاس ، درباره علی علیه السلام) چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که بدخویی ایمان را فاسد می کند ، چنان که سرکه عسل را فاسد می کند» .4064.تاریخ الطبری عن ابن إسحاق :از او ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از عبد اللّه بن عثمان ، از حسین بن مهران ، از اسحاق بن غالب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که خُویَش بد باشد ، خویش را عذاب می دهد» .4065.الاستیعاب :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عبد الحمید ، از یحیی بن عمرو ، از عبداللّه بن سنان که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خدای عز و جل به سوی بعضی از پیغمبران خویش وحی فرمود که : خوی بد عمل را فاسد می کند ، چنان که سرکه عسل را فاسد می کند» .130 . باب در بیان سبکی و تنگی4065.الاستیعاب :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از شریف بن سابق ، از فضل بن ابی قرّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«سبکی ، خوی ناکسی است که گردنکشی می کند بر کسی که از او پست تر است ، و فروتنی می کند از برای کسی که از او بالاتر است» .

4066.البدايه والنهايه عن محمّد بن كعب :مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِى الْمَغْرَاءِ، عَنِ الْحَلَبِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَا تَسْفَهُوا؛ فَإِنَّ أَئِمَّتَكُمْ لَيْسُوا بِسُفَهَاءَ».

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «مَنْ كَافَأَ السَّفِيهَ بِالسَّفَهِ، فَقَدْ رَضِىَ بِمَا أَتى إِلَيْهِ حَيْثُ احْتَذى مِثَالَهُ».4067.معرفه علوم الحديث (فى بَيانِ مَعرِفَهِ الصَّحابَهِ عَلى مَراتِبِهِ) عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام فِى رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ، فَقَالَ:«الْبَادِئُ مِنْهُمَا أَظْلَمُ، وَ وِزْرُهُ وَ وِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ».4068.شرح نهج البلاغه :عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللّهِ عَبْدٌ اتَّقَى النَّاسُ لِسَانَهُ».[تَمَّ الْجُزْءُ الثَّالِثُ مِنْ هذهِ الطَّبْعَهِ ، وَيَلِيْهِ الْجُزْءُ الرَّابِعِ إِنْ شَاءَ اللّه تَعَالى ، وَفِيهِ] [تَتِمَّهُ كِتَابِ الْاءيمَانِ وَالْكُفْرِ وَكِتابُ الدُّعَاءِ وَفَضْلِ الْقُرآنِ وَالْعِشْرَهِ]

.

4067.معرفه علوم الحدیث (در بیان شناخت صحابیان برپایه درجه شان) محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابو المغراء ، از حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سبکی مکنید؛ زیرا که امامان شما سبک نیستند» .

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «هر که سبک را به سبکی سزا دهد ، به حقیقت که به آنچه بر او وارد می شود ، راضی شده ، از آنجا که مانند او رفتار کرده است» .4068.شرح نهج البلاغه :علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از عبد الرحمان بن حجّاج ، از ابو الحسن ، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ، روایت کرده است در باب دو مرد که به یکدیگر دشنام می دهند ، که آن حضرت فرمود :«آنکه آغاز می کند ، از این دو ستمکارتر است ، و گناه او و گناه صاحبش بر او است ، مادامی که آن ستمدیده در جواب از حد تجاوز نکند» .4069.الکافی عن سعید بن المسیّب :چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از صفوان ، از عیص بن قاسم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که دشمن ترین خلق خدای عز و جل ، بنده ای است که مردم از زبانش پرهیز کنند» . (1) .

1- .و مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب ، پرمناسب نیست ، مگر آنکه به اعتبار این باشد که بدزبانی مبدأ سبکی است . (مترجم)

ص: 760

فهرست .

ص: 761

..

ص: 762

. .

. .

. .

ص: 2

ص: 3

ص: 4

ص: 5

تتمه کتاب ایمان و کفر .

[تتمّه كتاب الإيمان والكفر]131 بَابُ الْبَذَاءِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِى الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مِنْ عَلَامَاتِ شِرْكِ الشَّيْطَانِ الَّذِى لَا يُشَكُّ فِيهِ أَنْ يَكُونَ فَحَّاشاً لَا يُبَالِى مَا قَالَ، وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ لَا يُبَالِى مَا قَالَ، وَ لَا مَا قِيلَ لَهُ، فَإِنَّهُ لِغَيَّهٍ أَوْ شِرْكِ شَيْطَانٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِى عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ اللّهَ حَرَّمَ الْجَنَّهَ عَلى كُلِّ فَحَّاشٍ بَذِىءٍ، قَلِيلِ الْحَيَاءِ، لَا يُبَالِى مَا قَالَ، وَ لَا مَا قِيلَ لَهُ؛ فَإِنَّكَ إِنْ فَتَّشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلَا لِغَيَّهٍ أَوْ شِرْكِ شَيْطَانٍ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، وَ فِى النَّاسِ شِرْكُ شَيْطَانٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَ مَا تَقْرَأُ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ شارِكْهُمْ فِى الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ» ؟» قَالَ: وَ سَأَلَ رَجُلٌ فَقِيهاً: هَلْ فِى النَّاسِ مَنْ لَا يُبَالِى مَا قِيلَ لَهُ؟ قَالَ: «مَنْ تَعَرَّضَ لِلنَّاسِ يَشْتِمُهُمْ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ لَا يَتْرُكُونَهُ، فَذلِكَ الَّذِى لَا يُبَالِى مَا قَالَ، وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ».

.

131 . باب در بیان زشتگویی و بی شرمیمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از ابو المغراء ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از نشانه های شرک شیطان که در آن شک نمی شود ، آن است که کسی بسیار زشتگو باشد ، و پروا نداشته باشد از آنچه گوید ، و از آنچه در حقّ او گفته شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا علیه السلام فرمود که : چون مردی را ببینید که باک نداشته باشد از آنچه گوید ، و از آنچه در حقّ او گفته شود ، بدانید که فرزند زنا (یعنی حرام زاده) یا شرک شیطان است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از عمر بن اذینه ، از ابان بن ابی عیّاش ، از سلیم بن قیس ، از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که خدا بهشت را حرام گردانیده است بر هر کسی که به غایت ناسزا و زشتگو و بی شرم باشد ، و پروا نکند از آنچه گوید ، و نه از آنچه در شأن او گفته شود؛زیرا که تو اگر او را تفتیش و تفحّص کنی ، نخواهی یافت او را ، مگر فرزند زنا یا شرک شیطان . به آن حضرت عرض شد که : یا رسول اللّه ! آیا در میان مردمان کسی هست که شرک شیطان باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آیا قول خدای عز و جل را نمی خوانی که می فرماید : «وَشارِکْهُمْ فِی الْاَمْوالِ وَالْاَوْلادِ» (1) ؛ یعنی : ای شیطان ! شرکت نما با ایشان در باب مال ها و فرزندان ایشان» . فرمود که : «مردی از دانشمندی پرسید که آیا در میان مردمان کسی هست که پروا نکند از آنچه به او گفته شود؟ در جواب گفت که : هر که متعرّض مردمان شود و ایشان را دشنام دهد ، با آنکه می داند که او را وا نمی گذارند و دشنام او را ردّ می کنند ، این همان است که پروا ندارد از آنچه بگوید ، و از آنچه در باب او گفته شود» .

.

1- . اسرا، 64.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِى جَمِيلَةَ يَرْفَعُهُ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ نُعْمَانَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: كَانَ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام صَدِيقٌ لَا يَكَادُ يُفَارِقُهُ إِذَا ذَهَبَ مَكَاناً، فَبَيْنَمَا هُوَ يَمْشِى مَعَهُ فِى الْحَذَّائِينَ، وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ سِنْدِىٌّ يَمْشِى خَلْفَهُمَا ، إِذَا الْتَفَتَ الرَّجُلُ يُرِيدُ غُلَامَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَرَهُ، فَلَمَّا نَظَرَ فِى الرَّابِعَهِ، قَالَ: يَا ابْنَ الْفَاعِلَهِ، أَيْنَ كُنْتَ؟ قَالَ: فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَدَهُ، فَصَكَّ بِهَا جَبْهَةَ نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ:«سُبْحَانَ اللّهِ! تَقْذِفُ أُمَّهُ؟! قَدْ كُنْتُ أَرى أَنَّ لَكَ وَرَعاً، فَإِذا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ». فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ أُمَّهُ سِنْدِيَّهٌ مُشْرِكَهٌ، فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ أُمَّهٍ نِكَاحاً؟ تَنَحَّ عَنِّى» قَالَ: فَمَا رَأَيْتُهُ يَمْشِى مَعَهُ حَتّى فَرَّقَ الْمَوْتُ بَيْنَهُمَا.

وَ فِى رِوَايَهٍ أُخْرى:«إِنَّ لِكُلِّ أُمَّهٍ نِكَاحاً يَحْتَجِزُونَ بِهِ مِنَ الزِّنى».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مِثَالًا، لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ فِى بَنِى إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ، فَدَعَا اللّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ غُلَاماً ثَلَاثَ سِنِينَ فَلَمَّا رَأى أَنَّ اللّهَ لَا يُجِيبُهُ، قَالَ : يَا رَبِّ، أَبَعِيدٌ أَنَا مِنْكَ، فَلَا تَسْمَعُنِى، أَمْ قَرِيبٌ أَنْتَ مِنِّى، فَلَا تُجِيبُنِى؟» قَالَ: «فَأَتَاهُ آتٍ فِى مَنَامِهِ، فَقَالَ: إِنَّكَ تَدْعُو اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ بِلِسَانٍ بَذِىءٍ، وَ قَلْبٍ عَاتٍ غَيْرِ تَقِىٍّ، وَ نِيَّهٍ غَيْرِ صَادِقَهٍ، فَاقْلَعْ عَنْ بَذَائِكَ، وَ لْيَتَّقِ اللّهَ قَلْبُكَ، وَ لْتَحْسُنْ نِيَّتُكَ» . قَالَ: «فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذلِكَ، ثُمَّ دَعَا اللّهَ، فَوُلِدَ لَهُ غُلَامٌ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابو جمیله روایت کرده است که آن را مرفوع ساخته ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل زشتگویی را که تن به زشتگویی داده ، دشمن می دارد» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن نعمان جعفی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را صدیق و دوستی بود که نزدیک نبود که به جهت شدّت صداقت از آن حضرت مفارقت کند و جدا شود ، چون حضرت به جایی تشریف می برد . پس در بین اینکه آن صدیق ، در بازار کفشگران با آن حضرت می رفت ، و غلامی داشت از اهل سِند[در هند] که همراه او بود و در پشت سر ایشان می رفت ، ناگاه آن مرد ، نگاه به عقب کرد و غلام خود را اراده داشت ، و سه مرتبه چنین کرد و او را ندید؛ پس چون در مرتبه چهارم نظر کرد ، او را دید . گفت که : ای پسر زن زناکننده (یعنی ای حرام زاده !) ، در کجا بودی؟ عمرو می گوید که : پس حضرت صادق علیه السلام دست خود را بلند کرد و آن را بر پیشانی مبارک خویش زد و فرمود :«سُبْحانَ اللّه » مادرش را دشنام و نسبت به زنا می دهی ، و من چنان می دیدم و اعتقاد داشتم که تو را ورع و پارسایی است ، و الحال دیدم و دانستم که تو را هیچ پارسایی نیست» . عرض کرد که : فدای تو گردم ! به درستی که مادرش زنی است از اهل سند ، و به خدا شرک آورنده . فرمود : «آیا ندانسته ای که هر گروهی را عقد نکاحی هست؟ ! از من دور شو» . راوی می گوید که : بعد از آن او را ندیدم که با آن حضرت برود ، تا آنکه مرگ در میان ایشان جدایی انداخت .

و در روایت دیگر چنین است که :«هر گروهی را عقد نکاحی است که به واسطه آن از زنا باز می ایستند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : اگر دشنام و زشتگویی صورتی می بود ، هر آینه صورت بدی بود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عمر بن یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در

میان بنی اسرائیل مردی بود که در مدّت سه سال دعا می کرد و خدای عز و جل را می خواند که او را پسری روزی کند؛ پس چون دید که خدای عز و جل دعای او را مستجاب نمی گرداند ، گفت : ای پروردگار من! آیا من از تو دورم که از من نمی شنوی ، یا تو به من نزدیکی و مرا اجابت نمی فرمایی» . حضرت فرمود : «پس کسی در خواب به نزد او آمد و گفت که : تو در مدّت سه سال خدای عز و جل را خواندی ، با زبان هرزه ، و دل از حدّ درگذرنده که پاکیزه نیست ، و نیّتی که راست و درست نه؛ پس از هرزگی خود باز ایست ، و باید که دلت از خدای عز و جل بپرهیزد ، و نیّتت نیکو شود» . فرمود : «پس آن مرد ، همچنین کرد . بعد از آن ، خدای عز و جل را خواند و پسری از برایش متولّد شد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللّهِ مَنْ تُكْرَهُ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«اَلْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ ، وَ الْجَفَاءُ فِى النَّارِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ الْفُحْشَ وَ الْبَذَاءَ وَ السَّلَاطَهَ مِنَ النِّفَاقِ».

عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله : إِنَّ اللّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِىءَ، وَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و آله لِعَائِشَهَ: يَا عَائِشَهُ، إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلاً، لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، قَالَ: قَالَ:«مَنْ فَحُشَ عَلى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، نَزَعَ اللّهُ مِنْهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ، وَ وَكَلَهُ إِلى نَفْسِهِ، وَ أَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که از جمله بدترین بندگان خدای عز و جل ، کسی است که مردم همنشینی با او را ناخوش دارند ، به جهت زشتگویی که دارد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابو عبیده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هرزگی و بی شرمی ، از جمله جفا و ستم است ، و ستم ، در آتش جهنّم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابن مسکان ، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«زشتگویی و بی شرمی و زبان درازی ، از نفاق ناشی می شود» .

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جل دشمن می دارد کسی را که زشتگو و بی شرم باشد ، و سؤال کند و پُر اصرار نماید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود که : ای عایشه! به درستی که اگر زشتگویی مصوّر می بود و به صورتی در می آمد ، هر آینه صورت بدی بود» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از احمد بن محمد ، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند ، روایت کرده است که گفت :«هر که با برادر مسلمان خویش زشتگویی کند ، خدا برکت روزیش را از او برکند و بردارد ، واو را به خودش وا گذارد ، و اسباب زندگانی او را بر او تباه گرداند» .

.

عَنْهُ، عَنْ مُعَلًّى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ غَسَّانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلى أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَالَ لِی مُبْتَدِئاً :«یَا سَمَاعَةُ، مَا هذَا الَّذِی کَانَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ جَمَّالِکَ؟ إِیَّاکَ أَنْ تَکُونَ فَحَّاشاً، أَوْ صَخَّاباً، أَوْ لَعَّاناً» . فَقُلْتُ: وَ اللّهِ، لَقَدْ کَانَ ذلِکَ أَنَّهُ ظَلَمَنِی، فَقَالَ: «إِنْ کَانَ ظَلَمَکَ، لَقَدْ أَرْبَیْتَ عَلَیْهِ؛ إِنَّ هذَا لَیْسَ مِنْ فِعَالِی، وَ لَا آمُرُ بِهِ شِیعَتِی، اسْتَغْفِرْ رَبَّکَ وَلَا تَعُدْ» قُلْتُ: أَسْتَغْفِرُ اللّهَ، وَ لَا أَعُودُ.

132 بَابُ مَنْ یُتَّقی شَرُّهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله بَیْنَا هُوَ ذَاتَ یَوْمٍ عِنْدَ عَائِشَةَ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : بِئْسَ أَخُو الْعَشِیرَهِ، فَقَامَتْ عَائِشَهُ، فَدَخَلَتِ الْبَیْتَ، وَ أَذِنَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِلرَّجُلِ، فَلَمَّا دَخَلَ أَقْبَلَ عَلَیْهِ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِوَجْهِهِ، وَ بِشْرُهُ إِلَیْهِ یُحَدِّثُهُ ، حَتّی إِذَا فَرَغَ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ، قَالَتْ عَائِشَهُ: یَا رَسُولَ اللّهِ، بَیْنَا أَنْتَ تَذْکُرُ هذَا الرَّجُلَ بِمَا ذَکَرْتَهُ بِهِ إِذْ أَقْبَلْتَ عَلَیْهِ بِوَجْهِکَ وَ بِشْرِکَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدَ ذلِکَ: إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللّهِ مَنْ تُکْرَهُ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ الَّذِینَ یُکْرَمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ، عَنْ یُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ خَافَ النَّاسُ لِسَانَهُ، فَهُوَ فِی النَّارِ».

.

132 . باب در بیان حال کسی که از بدی او پرهیز می شود

از او ، از معلّی ، از احمد بن غسّان ، از سماعه روایت است که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم . در ابتدا به من فرمود :«ای سماعه! چه بود آنچه در میان تو و شتردارت اتّفاق افتاد؟ بپرهیز از آنکه بسیار زشتگو یا فریادزننده یا لعنت کننده باشی» . عرض کردم : به خدا سوگند که آن شتردار بر من ستم کرده بود . فرمود که : «اگر او بر تو ستم کرده بود ، تو بر او افزودی . به درستی که این روش از کردار من نیست ، و شیعیان خود را به این امر نمی کنم . از پروردگار خویش آمرزش طلب کن و دیگر به سوی امثال این برمگرد» . عرض کردم که : از خدا آمرزش می طلبم و دیگر به سوی امثال این بر نمی گردم .

132 . باب در بیان حال کسی که از بدی او پرهیز می شودچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی در نزد عایشه بود ، و در آن بین که در منزل او تشریف داشت ، ناگاه مردی رخصت طلبید که بر آن حضرت داخل شود . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بد صاحب قوم و قبیله ای است . عایشه برخاست و داخل حجره شد ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد را رخصت داد که داخل شود؛ پس چون داخل شد ، رسول خدا روی مبارک را به او آورد و با نهایت گشاده رویی با او سخن می گفت ، تا آنکه چون فارغ شد و از پیش آن حضرت بیرون رفت . عایشه به آن حضرت عرض کرد که : یا رسول اللّه ! در بین اینکه این مرد را ذکر می فرمودی به آن چه او را با آن یاد نمودی ، ناگاه به او رو آوردی به روی مبارک و گشاده رویی؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام فرمود : به درستی که از جمله بدترین بندگان خدای عز و جل ، کسی است که مردم همنشینی با او را ناخوش دارند ، به جهت زشتگویی که دارد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : بدترین مردمان در نزد خدا در روز قیامت ، آانند که مردم ایشان را گرامی می دارند ، به جهت پرهیز کردن از بدی ایشان» .

از او ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس ، از عبداللّه بن سنان روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که مردم از زبانش ترسند ، البتّه در آتش دوزخ باشد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله :«شَرُّ النَّاسِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ الَّذِینَ یُکْرَمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ».

133 بَابُ الْبَغْیِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ أَعْجَلَ الشَّرِّ عُقُوبَهً الْبَغْیُ».

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«یَقُولُ إِبْلِیسُ لِجُنُودِهِ: أَلْقُوا بَیْنَهُمُ الْحَسَدَ وَ الْبَغْیَ؛ فَإِنَّهُمَا یَعْدِلَانِ عِنْدَ اللّٰهِ الشِّرْکَ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِیزٍ، عَنْ مِسْمَعٍ أَبِی سَیَّارٍ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام کَتَبَ إِلَیْهِ فِی کِتَابٍ :«انْظُرْ أَنْ لَا تَکَلَّمَنَّ بِکَلِمَهِ بَغْیٍ أَبَداً وَ إِنْ أَعْجَبَتْکَ نَفْسَکَ وَ عَشِیرَتَکَ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ وَ یَعْقُوبَ السَّرَّاجِ جَمِیعاً، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الْبَغْیَ یَقُودُ أَصْحَابَهُ إِلَی النَّارِ، وَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ بَغَی عَلَی اللّٰهِ عَنَاقُ بِنْتُ آدَمَ، فَأَوَّلُ قَتِیلٍ قَتَلَهُ اللّٰهُ عَنَاقُ، وَ کَانَ مَجْلِسُهَا جَرِیباً فِی جَرِیبٍ، وَ کَانَ لَهَا عِشْرُونَ إِصْبَعاً فِی کُلِّ إِصْبَعٍ ظُفُرَانِ مِثْلُ الْمِنْجَلَیْنِ، فَسَلَّطَ اللّٰهُ عَلَیْهَا أَسَداً کَالْفِیلِ، وَ ذِئْباً کَالْبَعِیرِ، وَ نَسْراً مِثْلَ الْبَغْلِ، فَقَتَلْنَهَا وَ قَدْ قَتَلَ اللّٰهُ الْجَبَابِرَهَ عَلَی أَفْضَلِ أَحْوَالِهِمْ وَ آمَنِ مَا کَانُوا».

.

133 . باب در بیان بغی

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابو حمزه ، از جابر بن عبداللّه که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«بدترین مردمان در روز قیامت ، آنانند که مردم ایشان را گرامی می دارند ، به جهت پرهیز کردن از بدی ایشان» .

133 . باب در بیان بغی (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که آن بدی که سزایش از همه بدی ها شتابان تر است ، ستم و از حد درگذشتن است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«شیطان به لشکریان خود می گوید که : حسد و گردنکشی را در میان فرزندان آدم اندازید؛زیرا که این دو چیز ، در نزد خدا با شرک برابری می کنند» .

علی ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از مسمع یعنی ابوسیّار روایت کرده است که : امام جعفر صادق علیه السلام به سوی او نوشت در نامه ای که :«بنگر که البتّه به سخنی که ستم و گردنکشی باشد ، هرگز تکلّم نکنی ، و هر چند که نفس تو و خویشانت ، تو را به شگفت آورند» .

علی ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب و یعقوب سرّاج ، هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : ای گروه مردمان! به درستی که بغی ، اصحاب خود را می کِشد به سوی آتش دوزخ . و به درستی که اوّل کسی که بر خدای عز و جل بغی نمود ، عناق ، دختر آدم علیه السلام ، بود . و به این سبب ، نخستین کسی که خدا او را کشت ، عناق بود . و نشستگاهش یک جَریب در یک جَریب بود (2) ، و او را بیست انگشت بود ، در هر انگشتی دو ناخن ، مانند دو داس درو کنی . پس خدا شیری را چون فیل ، و گرگی را مانند شتر ، و کرکسی را مثل استر ، بر او مسلّط گردانیده ، تا او را کشتند . و به حقیقت که خدای عز و جل جبّاران و ستمکاران را کشت ، بر بهترین احوال ایشان ، و ایمن ترین اوقات وجود ایشان» .

.

1- . و بغی ، ستم و از حد درگذشتن و گردنکشی است بر مردمان . (مترجم)
2- . و جریب به فتح جیم ، مقداری است از زمین که معلوم و معروف است ، و آن به حساب مساحت ، چهار هزار و هشتصد ذراع است به ذراع دست ، که عبارت است از ششصد نی ، و از قرار نود نی ، یک قفیز ، شش قفیز و دو ثلث قفیز می شود . و چون در مثل خود ضرب شود ، چهل و پنج قفیز و ثلث قفیز ، حاصل آن می شود . و بعضی گفته اند که : مقدار جریب از زمین ، ده ذراع است ، و این در اینجا ظاهرتر است؛ بلکه ، قول اول ، علی الظاهر درست نمی باشد . (مترجم)

134 بَابُ الْفَخْرِ وَ الْكِبْرِ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام :«عَجَباً لِلْمُتَكَبِّرِ الْفَخُورِ الَّذِى كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً، ثُمَّ هُوَ غَداً جِيفَةٌ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : آفَةُ الْحَسَبِ الِافْتِخَارُ وَ الْعُجْبُ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَنَانٍ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : أَنَا عُقْبَةُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَسَدِيُّ ، وَ أَنَا فِى الْحَسَبِ الضَّخْمِ مِنْ قَوْمِى، قَالَ: فَقَالَ :«مَا تَمُنُّ عَلَيْنَا بِحَسَبِكَ؟ إِنَّ اللّهَ رَفَعَ بِالْإِيمَانِ مَنْ كَانَ النَّاسُ يُسَمُّونَهُ وَضِيعاً إِذَا كَانَ مُؤْمِناً، وَ وَضَعَ بِالْكُفْرِ مَنْ كَانَ النَّاسُ يُسَمُّونَهُ شَرِيفاً إِذَا كَانَ كَافِراً؛ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ فَضْلٌ عَلى أَحَدٍ إِلَا بِالتَّقْوى».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ عِيسَى بْنِ الضَّحَّاكِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«عَجَباً لِلْمُخْتَالِ الْفَخُورِ، وَ إِنَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ يَعُودُ جِيفَةً، وَ هُوَ فِيمَا بَيْنَ ذلِكَ لَا يَدْرِى مَا يُصْنَعُ بِهِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«أَتى رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتّى عَدَّ تِسْعَةً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَمَا إِنَّكَ عَاشِرُهُمْ فِى النَّارِ».

.

134 . باب در بیان افتخار و بزرگی

134 . باب در بیان افتخار و بزرگیمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامفرمود که :«تعجّب می کنم از متکبّری که فخر می کند و می نازد ، آنکه دیروز آب منی بود ، بعد از این ، در فردا ، مردار و جثّه ای است مرده» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : آفت و بلای حسب و نسب ، نازیدن و عجب است» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از محمد بن اسماعیل ، از حنان ،از ابن عقبه بن بشیر اسدی روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : منم ، عقبه بن بشیر اسدی ، و من در حسب عظیمی هستم از قوم خود . عقبه می گوید که : حضرت فرمود :«به حسب خود بر ما چه منّت می گذاری؟ به درستی که خدای تعالی به سبب ایمان ، بلند گردانیده است کسی را که مردم او را وضیع و پست می نامیدند ، هرگاه فی الحقیقه مؤمن باشد ، و پست ساخته به واسطه کفر ، کسی را که مردم او را شریف و بزرگوار می نامیدند ، هرگاه فی الحقیقه کافر باشد . پس کسی را بر کسی زیادتی و افزونی نیست ، مگر به پرهیزکاری» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از عیسی بن ضحّاک که گفت : امام محمد باقر صلی الله علیه و آله فرمود که :«تعجّب می کنم از آنکه می خرامد مانند متکبّران ، و بسیار فخر و ناز دارد . و جز این نیست که از آب منی خلق شده ، بعد از آن ، مردار می گردد ، و حال آنکه در میان اینها ، نمی داند که با او چه می شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! منم ، فلان ،

پسر فلان ، تا آنکه نه پشته را شمرد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود که : بدان و آگاه باش ! که تو دهم ایشانی در آتش دوزخ» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : آفَهُ الْحَسَبِ الِافْتِخَارُ».

135 بَابُ الْقَسْوَهِ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عِیسی، رَفَعَهُ، قَالَ: «فِیمَا نَاجَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مُوسی علیه السلام : یَا مُوسی، لَا تُطَوِّلْ فِی الدُّنْیَا أَمَلَکَ؛ فَیَقْسُوَ قَلْبُکَ، وَ الْقَاسِی الْقَلْبِ مِنِّی بَعِیدٌ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ دُبَیْسٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا خَلَقَ اللّهُ الْعَبْدَ فِی أَصْلِ الْخِلْقَهِ کَافِراً، لَمْ یَمُتْ حَتّی یُحَبِّبَ اللّهُ إِلَیْهِ الشَّرَّ، فَیَقْرُبَ مِنْهُ، فَابْتَلَاهُ بِالْکِبَرِ وَ الْجَبْرِیَّهِ، فَقَسَا قَلْبُهُ، وَ سَاءَ خُلُقُهُ، وَ غَلُظَ وَجْهُهُ، وَ ظَهَرَ فُحْشُهُ، وَ قَلَّ حَیَاؤُهُ، وَ کَشَفَ اللّهُ سِتْرَهُ، وَرَکِبَ الْمَحَارِمَ فَلَمْ یَنْزِعْ عَنْهَا، ثُمَّ رَکِبَ مَعَاصِیَ اللّهِ، وَ أَبْغَضَ طَاعَتَهُ، وَ وَثَبَ عَلَی النَّاسِ ، لَا یَشْبَعُ مِنَ الْخُصُومَاتِ؛ فَاسْأَلُوا اللّهَ الْعَافِیَهَ وَ اطْلُبُوهَا مِنْهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : لَمَّتَانِ: لَمَّهٌ مِنَ الشَّیْطَانِ، وَ لَمَّهٌ مِنَ الْمَلَکِ؛ فَلَمَّهُ الْمَلَکِ الرِّقَّهُ وَ الْفَهْمُ، وَ لَمَّهُ الشَّیْطَانِ السَّهْوُ وَ الْقَسْوَهُ».

.

135 . باب در بیان قساوت و دل سختی

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : آفت و بلای حسب ، افتخار و نازیدن است» .

135 . باب در بیان قساوت و دل سختیچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عمرو بن عثمان ، از علی بن عیسی که آن را مرفوع ساخته و گفته است که :«در آنچه خدای عز و جل به آن با موسی علیه السلام راز گفت ، این بود که فرمود : ای موسی! آرزویت در دنیا دراز نباشد ، که دلت سخت و سنگین می شود ، و آنکه دلش سخت و سنگین است ، از من دور است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از محمد بن حفص ، از اسماعیل بن دبیس ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون خدا بنده ای را در اصل آفرینش کافر بیافریند ، نمی میرد ، تا خدای عز و جل بدی را در نزد او دوست گرداند . پس به آن نزدیک می شود ، و به این جهت خدا او را به تکبّر و جبروت مبتلی می گرداند ، و دلش سخت و سنگین می شود ، و خُویَش بد ، و رویش درشت و سخت ، و زشتگویی اش هویدا ، و شرمش برطرف می شود ، و خدای عز و جل پرده او را می درد ، و امر پوشیده او را بروز می دهد ، و مرتکب محرّمات الهی می گردد ، و از آنها باز نمی ایستد . بعد از آن ، مرتکب معاصی و نافرمانی های خدای عز و جل می شود ، و طاعت او را دشمن می دارد ، و بر مردمان بر می جهد (یعنی بر سر ایشان می دود و رو به ایشان می رود) ، و از خصومت ها سیری نداشته باشد . پس از خدای عز و جل عافیت را سؤال کنید ، و آن را از او طلب نمایید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : آنچه در دل خطور می کند و از آن سر می زند ، دو قسم است : یک گام از شیطان است ، و یک گام از فرشته؛ پس گام فرشته ، دل نرمی و فهمیدن است ، و گام شیطان ، فراموشی و دل سختی است» .

.

136 بَابُ الظُّلْمِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«الظُّلْمُ ثَلَاثَهٌ: ظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللّهُ، وَ ظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللّهُ، وَ ظُلْمٌ لَا يَدَعُهُ اللّهُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی لَا يَغْفِرُهُ، فَالشِّرْکُ؛ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی يَغْفِرُهُ، فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللّهِ؛ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی لَا يَدَعُهُ، فَالْمُدَايَنَهُ بَيْنَ الْعِبَادِ».

عَنْهُ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ غَالِبِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ» قَالَ:«قَنْطَرَهٌ عَلَی الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلِمَهٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَ عُبَيْدِ اللّهِ الطَّوِيلِ، عَنْ شَيْخٍ مِنَ النَّخَعِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : إِنِّی لَمْ أَزَلْ وَالِياً مُنْذُ زَمَنِ الْحَجَّاجِ إِلی يَوْمِی هذَا، فَهَلْ لِی مِنْ تَوْبَهٍ؟ قَالَ: فَسَکَتَ، ثُمَّ أَعَدْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ:«لَا، حَتّی تُؤَدِّیَ إِلی کُلِّ ذِی حَقٍّ حَقَّهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ مَظْلِمَهٍ أَشَدَّ مِنْ مَظْلِمَهٍ لَا يَجِدُ صَاحِبُهَا عَلَيْهَا عَوْناً إِلَا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ».

.

136 . باب در بیان ظلم و ستمکاریچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از هارون بن جهم ، از مفضّل بن صالح ، از سعد بن طریف ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«ظلم سه قسم است : ظلمی است که خدا آن را می آمرزد ، و ظلمی است که خدا آن را نمی آمرزد ، و ظلمی است که خدا آن را وا نمی گذارد و از سر آن نمی گذرد . امّا ظلمی که خدا آن را نمی آمرزد ، شرک به خدا است . و امّا ظلمی که خدا آن را می آمرزد ، ظلمی است که مرد بر نفس خود می کند ، در آنچه میان او و خدای عز و جل است . و امّا ظلمی که خدا آن را وا نمی گذارد ، حقّ النّاس است که از یکدیگر می طلبند» . (1)

از او ، از حجّال ، از غالب بن محمد ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل : «اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ» (2) که فرمود :«مرصاد ، پلی است بر روی صراط ، که هیچ بنده ای با مظلمه ای از آن نگذرد» (یعنی آنکه بر بنده ای از بندگان خدا ستمی کرده باشد ، از آنجا عبور نتواند کرد ، و در آنجا معطّل باشد ، تا سزای خود را ببیند) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از وهب بن عبد ربّه و عبداللّه طویل ، از شیخی از قبیله نخع روایت کرده است که گفت : به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : من از ابتدای زمان حجّاج تا امروز ، پیوسته والی و حاکم بوده ام ، آیا مرا توبه ای هست؟ راوی می گوید که : حضرت ساکت شد . بعد از آن ، همین را بر او اعاده نمودم . فرمود :«نه ، تا آنکه حقّ هر صاحب حقّی را به او برسانی ، که آنچه را که از کسی گرفتی ، به صاحبش برگردانی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از ولید بن صبیح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مظلمه ای نیست که سخت تر باشد ، از مظلمه ای که صاحب آن بر آن یاوری را نیابد غیر از خدای عز و جل؛ چه ظلم و ستم بر ضعیف ناتوان ، قباحتش بیشتر است» .

.

1- . و حضرت از آن ، به مداینه میان بندگان تعبیر فرموده . و مداینه ، قرض به یکدیگر دادن است؛ چه ظاهر است که همه حقوق خلایق همچنین است ، با احتمال آنکه ذکر مداینه ، بر سبیل مثال باشد . (مترجم)
2- . [فجر، 14.] و ترجمه آیه این است : «به درستی که پروردگار تو ، هر آینه در گذرگاه و کمین گاه است و در موضع ترقّب ، مانند کسی که در کمین گاه نشسته ، منتظر گذرندگان است ، که هیچ کس و هیچ چیز از گفتار و کردار بندگان از او فوت نشود ، و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد» . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ، عَنْ عِیسَی بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثَّمَالِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«لَمَّا حَضَرَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام الْوَفَاهُ، ضَمَّنِی إِلی صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: یَا بُنَیَّ، أُوصِیکَ بِمَا أَوْصَانِی بِهِ أَبِی علیه السلام حِینَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ، وَ بِمَا ذَکَرَ أَنَّ أَبَاهُ علیه السلام أَوْصَاهُ بِهِ علیه السلام ، قَالَ: یَا بُنَیَّ، إِیَّاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا یَجِدُ عَلَیْکَ نَاصِراً إِلَا اللّهَ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّه ِ عَلَیْهِ : مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ، کَفَّ عَنْ ظُلْمِ النَّاسِ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ أَصْبَحَ لَا یَنْوِی ظُلْمَ أَحَدٍ، غَفَرَ اللّهُ لَهُ مَا أَذْنَبَ ذلِکَ الْیَوْمَ مَا لَمْ یَسْفِکْ دَماً، أَوْ یَأْکُلْ مَالَ یَتِیمٍ حَرَاماً».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَصْبَحَ لَا یَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ، غَفَرَ اللّهُ مَا اجْتَرَمَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ ظَلَمَ مَظْلِمَهً، أُخِذَ بِهَا فِی نَفْسِهِ، أَوْ فِی مَالِهِ، أَوْ فِی وُلْدِهِ».

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اتَّقُوا الظُّلْمَ؛ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتُ یَوْمِ الْقِیَامَهِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از اسماعیل بن مهران ، از درست بن ابی منصور ، از عیسی بن بشیر ، از ابو حمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«چون حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام محتضر شد ، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود که : ای فرزند دلبند من! تو را وصیّت می کنم به آنچه پدرم علیه السلام مرا به آن وصیّت فرمود ، در هنگامی که شهادتش رسیده بود ، و به آنچه ذکر فرمود که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام او را به آن وصیّت فرموده بود . فرمود که : ای فرزند دلبند من! بپرهیز از ستم کردن بر کسی که بر تو یاوری را نیابد غیر از خدا» .

از او ، از پدرش ، از هارون بن جهم ، از حفص بن عمر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : هر که از قصاص و تلافی می ترسد ، از ستم کردن بر مردمان باز می ایستد» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«هر که صبح کند و ستم بر کسی را نیّت نداشته باشد ، خدا از برایش آنچه را که در آن روز گناه کند ، بیامرزد ، مادام که خونی را نریزد ، یا مال یتیم را به حرام نخورد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که صبح کند ، در حالی که قصد ستم بر هیچ کس نداشته باشد ، خدا از برایش می آمرزد ، آنچه را که کسب کرده ، یا هر گناهی را که مرتکب گردیده» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که ستمی کند و مظلمه ای از او سر زند ، به آن مؤاخذه می شود ، یا در جان ، یا در مال ، یا در فرزندش» .

ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود که : بپرهیزید از ظلم؛زیرا که آن ، ظلمت ها و تاریکی ها است در روز قیامت» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : اتَّقُوا الظُّلْمَ؛ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَهِ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ أَحَدٍ يَظْلِمُ بِمَظْلِمَهٍ إِلَا أَخَذَهُ اللّهُ بِهَا فِى نَفْسِهِ وَ مَالِهِ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللّهِ، فَإِذَا تَابَ غَفَرَ اللّهُ لَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام مُبْتَدِئاً :«مَنْ ظَلَمَ سَلَّطَ اللّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ أَوْ عَلى عَقِبِهِ أَوْ عَلى عَقِبِ عَقِبِهِ» . قَالَ : قُلْتُ: هُوَ يَظْلِمُ، فَيُسَلِّطُ اللّهُ عَلى عَقِبِهِ، أَوْ عَلى عَقِبِ عَقِبِهِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّهً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً» ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحى إِلى نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ فِى مَمْلَكَهِ جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَّارِينَ: أَنِ ائْتِ هذَا الْجَبَّارَ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّنِى لَمْ أَسْتَعْمِلْكَ عَلى سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ اتِّخَاذِ الْأَمْوَالِ، وَ إِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُكَ لِتَكُفَّ عَنِّى أَصْوَاتَ الْمَظْلُومِينَ؛ فَإِنِّى لَمْ أَدَعْ ظُلَامَتَهُمْ وَ إِنْ كَانُوا كُفَّاراً».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«مَنْ أَكَلَ مَالَ أَخِيهِ ظُلْماً وَ لَمْ يَرُدَّهُ إِلَيْهِ، أَكَلَ جَذْوَهً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن عیسی ، از منصور ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بپرهیزید از ظلم؛ زیرا که آن ، ظلمت ها است در روز قیامت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«کسی نیست که ستمی کند و مظلمه ای از او سر زند ، مگر آنکه خدای عز و جل او را به آن مظلمه می گیرد ، در جان و مالش . و امّا آن ستم که در میان او و خدا است ، چون توبه کند ، آمرزیده می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن ابی نجران ، از عمار بن حکیم ، از عبد الاعلی مولای آل سام که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام ابتدا به سخن فرمود که :«هر که ستم کند ، خدای عز و جل کسی را بر او مسلّط گرداند که بر او ستم کند ، یا بر فرزندش ، یا بر فرزند فرزندش» . راوی می گوید که : عرض کردم : او ستم می کند و خدا بر فرزندش ، یا بر فرزند فرزندش ، ظالم را مسلّط می گرداند؟ فرمود : «زیرا که خدای عز و جلمی فرماید : «وَلیَخْشَ الَّذینَ لَوْتَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِیَّةً ضِعافا خافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اللّه َ وَ لْیَقُولُوا قَوْلاً سَدیدا» (1) ؛ یعنی : و باید که بترسند آنان که اگر بگذارند از پس مرگ خویش فرزندان ناتوان را ، بترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن . پس باید که بپرهیزند از خدا و عذاب او ، و باید که بگویند گفتاری راست و درست» .

از او ، از ابن محبوب ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جلوحی فرمود به سوی پیغمبری از پیغمبران ، که در مملکت پادشاه جبّاری از جبّاران بود ، که : بیا به این جبّار (یعنی توجّه کن به جانب او) ، و به او بگو که : من تو را به کار نداشته ام بر آنکه خون ها بریزی و مال های مردم را بگیری . و جز این نیست که من تو را به کار داشته ام ، که ستمدیدگان را از من باز داری (و ایشان را غوررسی [=تفقد و رسیدگی]کنی تا به درگاه من نیایند)؛ زیرا که من ستمی را که بر ایشان شده ، وا نمی گذارم ، و هر چند که ایشان کافر باشند» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از علی بن ابی حمزه ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که از روی ستم مال برادر خود را بخورد و آن را به سویش رد نکند ، در روز قیامت پاره ای از آتش دوزخ را خواهد خورد» .

.

1- . نساء، 9.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ، وَ الْمُعِينُ لَهُ، وَ الرَّاضِى بِهِ، شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ مَظْلُوماً ، فَمَا يَزَالُ يَدْعُو حَتّى يَكُونَ ظَالِماً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِى نَهْشَلٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ :«مَنْ عَذَرَ ظَالِماً بِظُلْمِهِ، سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ، فَإِنْ دَعَا لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ، وَ لَمْ يَأْجُرْهُ اللّٰهُ عَلى ظُلَامَتِهِ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ:«مَا انْتَصَرَ اللّٰهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَا بِظَالِمٍ، وَ ذلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ كَذلِکَ نُوَلِّى بَعْضَ الظّالِمِينَ بَعْضاً» ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«آنکه به ظلم عمل می کند ، و آنکه او را یاری می کند ، و آنکه به آن راضی است ، هر سه شریکند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از هشام بن سالم که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که بنده ، گاه است که مظلوم می باشد؛ پس پیوسته دعا می کند ، تا آنکه ظالم می شود» . (1)

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از پدرش ، از ابو نهشل ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : آن حضرت فرمود :«هر که ستمکاری را معذور دارد به ستمی که کرده و بهانه را از او بپذیرد ، خدا کسی را بر او مسلّط گرداند که بر او ستم کند ، و اگر دُعا کند ، دعایش مستجاب نشود ، و خدای عز و جل او را مزد ندهد بر ستمی که به او رسیده است» .

از او ، از محمد بن عیسی ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از علی بن ابی حمزه ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«خدای عز و جل از هیچ ظالم انتقام نکشیده ، مگر به ظالمی دیگر . و این است معنی قول خدای عز و جل که فرموده : «وَکَذلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّالِمینَ بَعْضا» (2) ؛ یعنی : و چنان که فرو می گذاریم کافران جن و انس را به سبب عناد ایشان ، تا بر یکدیگر مسلّط شوند ، مسلّط می گردانیم بعضی از ظالمان را بر بعضی ، و وا می گذاریم برخی از ایشان را بر برخی ، تا به اختیار خود ، آنچه خواهند ، کنند ، و به اجبار ، ایشان را منع نمی کنیم» .

.

1- . و مراد این است که بر ظالم نفرین می کند ، و در نفرین زیاده روی می کند ، مثل آنکه به اذیّت جزیی ، دعاهایی می خواند که او را بکشد . و بعضی گمان کرده اند که مراد این است که ، ظالم را دعا می کند . و هر که ظالم را دعا می کند ، ظالم باشد؛زیرا که به ظلم او راضی شده ، و

دوست داشته که خدا در زمین نافرمانی شود . و به گمان فقیر ، این معنی درست نیست؛زیرا که اگر مراد این باشد که ظالمِ بر خود را دعا می کند ، به جهت ظلمی که کرده ، به محض دعا ، ظالم است . پس نباید که پیوسته دعا کند ، تا ظالم شود؛ بلکه به محض رضامندی به ظلم ظالم ، ظالم باشد ، بی آنکه دعا کند . و اگر او را دعا کند ، نه به جهت ظلم ، چرا ظالم باشد؟ و اگر مراد این باشد که ظالمی را دعا می کند که بر ظالم«به» او مسلّط است ، و مانع است از ظلم او ، اگر به همه اقسام ، بد باشد ، چه احتیاج به پیوستگی دعا . و اگر تفصیل داشته باشد ، حکم به ظالمیّت داعی ، بر سبیل اطلاق یا عموم ، صورت ندارد . (مترجم)
2- . أنعام، 129.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ ظَلَمَ أَحَداً فَفَاتَهُ، فَلْیَسْتَغْفِرِ اللّهَ لَهُ؛ فَإِنَّهُ کَفَّارَهٌ لَهُ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَفٍ، عَنْ مُوسَی بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْمَرْوَزِیِّ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَصْبَحَ وَ هُوَ لَا یَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ، غَفَرَ اللّهُ لَهُ مَا اجْتَرَمَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: دَخَلَ رَجُلَانِ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی مُدَارَاهٍ بَیْنَهُمَا وَ مُعَامَلَهٍ، فَلَمَّا أَنْ سَمِعَ کَلَامَهُمَا، قَالَ:«أَمَا إِنَّهُ مَا ظَفِرَ أَحَدٌ بِخَیْرٍ مِنْ ظَفَرٍ بِالظُّلْمِ، أَمَا إِنَّ الْمَظْلُومَ یَأْخُذُ مِنْ دِینِ الظَّالِمِ أَکْثَرَ مِمَّا یَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ». ثُمَّ قَالَ: «مَنْ یَفْعَلِ الشَّرَّ بِالنَّاسِ، فَلَا یُنْکِرِ الشَّرَّ إِذَا فُعِلَ بِهِ، أَمَا إِنَّهُ إِنَّمَا یَحْصِدُ ابْنُ آدَمَ مَا یَزْرَعُ، وَ لَیْسَ یَحْصِدُ أَحَدٌ مِنَ الْمُرِّ حُلْواً، وَ لَا مِنَ الْحُلْوِ مُرّاً» فَاصْطَلَحَ الرَّجُلَانِ قَبْلَ أَنْ یَقُومَا.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ خَافَ الْقِصَاصَ، کَفَّ عَنْ ظُلْمِ النَّاسِ».

137 بَابُ اتِّبَاعِ الْهَوی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْوَابِشِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«احْذَرُوا أَهْوَاءَکُمْ کَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَکُمْ، فَلَیْسَ شَیْءٌ أَعْدی لِلرِّجَالِ مِنِ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ، وَ حَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ».

.

137 . باب در بیان پیروی کردن هوا و خواهش نفس

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که بر کسی ستم کند و از او فوت شود (یعنی آن ظالم ، دسترس به مظلوم به هم نرساند) ، از برایش استغفار کند و از خدا بخواهد که او را بیامرزد ، که همان کفّاره ای است از برای او» .

احمد بن محمد کوفی ، از ابراهیم بن حسین ، از محمد بن خلف ، از موسی بن ابراهیم مروزی ، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که صبح کند ...» تا آخر آن چه در حدیث هشتم گذشت .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از علی بن ابی حمزه ، از ابو بصیر روایت کرده است که فرمود : دو مرد بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدند ، در باب مدافعه و معامله ای که در میان ایشان بود . پس چون سخن ایشان را شنید ، فرمود :«آگاه باشید! که کسی به چیزی فیروزی نیافته ، که بهتر باشد از فیروزی یافتن به ستم (که بر او واقع شود) . و به درستی که مظلوم ، از دین ظالم می گیرد ، بیشتر از آنچه ظالم از مال مظلوم می گیرد» . بعد از آن فرمود که : (هر که با مردم بدی می کند ، از بدی بدش نیاید چون بدی با او شود . بدانید و آگاه باشید! که غیر از این نیست که فرزند آدم ، آنچه می کارد ، می دروَد ، و چنان نیست که کسی از تلخ ، شیرین و نه از شیرین ، تلخ را درو کند» . پس آن دو مرد با هم آشتی کردند ، پیش از آنکه برخیزند .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که از قصاص می ترسد ، از ستم کردن بر مردمان باز می ایستد» .

137 . باب در بیان پیروی کردن هوا و خواهش نفسمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از ابو محمد وابشی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«از خواهش های نفس خود بترسید ، چنان که از دشمنان خویش

می ترسید؛ چرا که ، چیزی مردمان را دشمن تر نیست ، از پیروی کردن خواهش های نفس ایشان ، و آنچه داس زبان های ایشان ، آن را درویده است» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی وَ عَظَمَتِی وَ کِبْرِیَائِی وَ نُورِی وَ عُلُوِّی وَ ارْتِفَاعِ مَکَانِی، لَا یُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَی هَوَایَ إِلَا شَتَّتُّ عَلَیْهِ أَمْرَهُ، وَ لَبَّسْتُ عَلَیْهِ دُنْیَاهُ، وَ شَغَلْتُ قَلْبَهُ بِهَا، وَ لَمْ أُؤْتِهِ مِنْهَا إِلَا مَا قَدَّرْتُ لَهُ ؛ وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی وَ عَظَمَتِی وَ نُورِی وَ عُلُوِّی وَ ارْتِفَاعِ مَکَانِی، لَا یُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَایَ عَلَی هَوَاهُ إِلَا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِکَتِی، وَ کَفَّلْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ رِزْقَهُ، وَ کُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَهِ کُلِّ تَاجِرٍ، وَ أَتَتْهُ الدُّنْیَا وَ هِیَ رَاغِمَهٌ».

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عُقَیْلٍ، قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام :«إِنَّمَا أَخَافُ عَلَیْکُمُ اثْنَتَیْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوی وَ طُولَ الْأَمَلِ؛ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوی ، فَإِنَّهُ یَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ، فَیُنْسِی الْاخِرَهَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام :«اتَّقِ الْمُرْتَقَی السَّهْلَ إِذَا کَانَ مُنْحَدَرُهُ وَعْراً». قَالَ: «وَ کَانَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ: لَا تَدَعِ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا؛ فَإِنَّ هَوَاهَا فِی رَدَاهَا، وَ تَرْکُ النَّفْسِ وَ مَا تَهْوی أَدَاهَا، وَ کَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوی دَوَاهَا».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از عبداللّه بن قاسم ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای تبارک و تعالی می فرماید که : سوگند یاد می کنم به عزّت و جلال و بزرگواری و نور و برتری و بلندی مرتبه خویش ، که هیچ بنده ای خواهش خود را بر خواهش و فرمان من اختیار نکند ، مگر آنکه امرش را بر او پراکنده و پریشان می گردانم ، و دنیای او را بر او مشکل و مشتبه می سازم ، و دلش را به آن مشغول می کنم ، و او را از دنیا نمی دهم ، مگر آنچه را که از برایش مقدّر کرده ام . و به عزّت و جلال و عظمت و نور و علوّ و ارتقاع مرتبه خودم سوگند ، که هیچ بنده ای خواهش و امر مرا بر خواهش خود اختیار نمی کند ، مگر آنکه فرشتگان خود را حافظ او می گردانم که او را نگاهداری کنند ، و آسمان ها و زمین را ضامن روزی او می گردانم ، (یا آنکه آن را در ضمن آنها قرار می دهم که از هر جا به او برسد) ، و از برای او از پس تجارت هر تاجری باشم (یعنی تجارت هر تجارت کننده ای را به سوی او می رسانم ، یا من از برای او هستم ، به عوض آنکه تجارت تاجران باطل را ترک کرده ، و رضای مرا اختیار نموده ، چنان که بعضی گفته اند) . و دنیا به نزدش آید ، و حال آن که او دنیا را نخواهد» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّآء ، از عاصم بن حمید ، از ابو حمزه ، از یحیی بن عقیل روایت کرده است که گفت : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :«جز این نیست که بر شما از دو خصلت می ترسم : یکی پیروی کردن خواهش نفس ، و دیگری امید دور و دراز . امّا پیروی خواهش نفس ، این کس را از حق باز می دارد . و امّا امید دور و دراز ، آخرت را از یاد این کس می برد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن حسن بن شمّون ، از عبداللّه بن عبد الرحمان اصم ، از عبد الرحمان بن حجّاج که گفت : حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که :«از سراشیبی ای که بالا رفتنش آسان و پایین آمدنش سخت است ، بپرهیز» . (1) تتمّه حدیث : و فرمود که : «حضرت ابوعبداللّه علیه السلام می فرمود که : نفس را با خواهش آن وا مگذار؛ زیرا که خواهش آن در چیزی است که موجب هلاکت آن است ، و وا گذاشتن نفس با آنچه آرزو

دارد ، باعث آزار و رنج آن است ، و باز داشتن نفس از آنچه شوق آن دارد ، دوای آن است» .

.

1- . به دلیل تفصیل ترجمه اصلی و به صورت استثنایی متن ترجمه در اینجا تغییر یافت و مطابق با متن و اعراب فعلی کافی در صفحه روبرو است ، اما ترجمه مترجم که آن را به پانوشت منتقل کرده ایم ، مناسب با«أتقَی المرتقی» به صیغه افعل تفضیل است. متن ترجمه ی اصلی چنین است : «پرهیزشده تر موضعی از بالا رفتنگاه نرم و آسان؛ یعنی موضعی که از جمیع مواضع نرم و هموار که آسان بر آنها بالا می روند، چون تل و کدار، از آن بیشتر پرهیز می شود، در زمانی که این امر بروز می کند، وقتی است که موضع انحدار و سراشیبی آن، سخت و ناهموار باشد. و مراد این است که، آنکه بر موضعی که مانند تل و کدار باشد، بالا می رود، هرگاه موضعی از آن، نرم و آسان و هموار باشد، بر او دشوار نباشد، ولیکن چون مکان، سراشیب شود و سراشیبی زمین سخت و درشت باشد، در آن وقت، دشواری آن بر او معلوم می شود، و می فهمد که بایست در آن موضع نرم عبور نکند که در این سنگلاخ افتد. و ظاهر این است که مقصود حضرت علیه السلام این باشد که، در پیروی کردن هوی و هوس در این دنیا، که مانند طَرَف هموار تل و کدار است، دشواری در سلوک آن نیست، و صاحبش، اشکال و زحمت آن را نمی فهمد، و بر آن پشیمانی ندارد. امّا در آخرت که شبیه است به طرَف ناهموار تل و کدار، معلوم خواهد شد که چه دشواری ها در آن بوده، که موجب پرهیز بوده از آن، و از آنچه سلوکش باعث وقوع در آن بوده، و تا آن وقت نشود، کسی که پیرو هوا و هوس است، بر کمیّت و کیفیّت آنها اطّلاع به هم نرساند». (مترجم)

138 بَابُ الْمَكْرِ وَ الْغَدْرِ وَ الْخَدِيعَهعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ رَفَعَهُ، قَالَ : قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام :«لَوْ لَا أَنَّ الْمَکْرَ وَ الْخَدِیعَهَ فِی النَّارِ، لَکُنْتُ أَمْکَرَ النَّاسِ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : یَجِیءُ کُلُّ غَادِرٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِإِمَامٍ مَائِلٍ شِدْقُهُ حَتّی یَدْخُلَ النَّارَ، وَ یَجِیءُ کُلُّ نَاکِثٍ بَیْعَهَ إِمَامٍ أَجْذَمَ حَتّی یَدْخُلَ النَّارَ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : لَیْسَ مِنَّا مَنْ مَاکَرَ مُسْلِماً».

.

138 . باب در بیان مکر و بی وفایی و فریب

138 . باب در بیان مکر و بی وفایی و فریبعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«اگر نه این بود که مکر و فریب در آتش دوزخ است ، هر آینه من از همه مردمان پرمکرتر بودم» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر فریب دهنده پیشوایی در قیامت می آید در حالی که دهانش کج شده ، تا این که وارد آتش می شود . و هر شکننده بیعتی با پیشوایی در قیامت می آید ، در حالی که دست بریده است تا این که وارد آتش می شود . (1)

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر کند» .

.

1- . احتمال دارد که مراد از امام، امام حق باشد . و احتمال دارد که پیشوای باطل باشد ، و احتمال هم دارد مراد از «کلّ غادر بإمام» حیله زننده به بیعت با امام باشد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَرْيَتَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ لِكُلِّ وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا مَلِكٌ عَلى حِدَهٍ ، اقْتَتَلُوا ثُمَّ اصْطَلَحُوا، ثُمَّ إِنَّ أَحَدَ الْمَلِكَيْنِ غَدَرَ بِصَاحِبِهِ، فَجَاءَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، فَصَالَحَهُمْ عَلى أَنْ يَغْزُوَ مَعَهُمْ تِلْكَ الْمَدِينَهَ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«لَا يَنْبَغِى لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَغْدِرُوا، وَ لَا يَأْمُرُوا بِالْغَدْرِ، وَ لَا يُقَاتِلُوا مَعَ الَّذِينَ غَدَرُوا، وَ لكِنَّهُمْ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدُوهُمْ، وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ مَا عَاهَدَ عَلَيْهِ الْكُفَّارُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِىِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يَجِىءُ كُلُّ غَادِرٍ بِإِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَائِلاً شِدْقُهُ حَتّى يَدْخُلَ النَّارَ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْعَبْدِىِّ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ وَ هُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَهِ :«يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَا كَرَاهِيَهُ الْغَدْرِ، كُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، أَلَا إِنَّ لِكُلِّ غَدْرَهٍ فَجْرَهً، وَ لِكُلِّ فَجْرَهٍ كَفْرَهً، أَلَا وَ إِنَّ الْغَدْرَ وَ الْفُجُورَ وَ الْخِيَانَهَ فِى النَّارِ».

139 بَابُ الْكَذِبِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِى النُّعْمَانِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«يَا أَبَا النُّعْمَانِ، لَا تَكْذِبْ عَلَيْنَا كَذِبَهً؛ فَتُسْلَبَ الْحَنِيفِيَّهَ، وَ لَا تَطْلُبَنَّ أَنْ تَكُونَ رَأْساً؛ فَتَكُونَ ذَنَباً، وَ لَا تَسْتَأْكِلِ النَّاسَ بِنَا؛ فَتَفْتَقِرَ، فَإِنَّكَ مَوْقُوفٌ لَا مَحَالَهَ وَ مَسْؤُولٌ، فَإِنْ صَدَقْتَ صَدَّقْنَاكَ، وَ إِنْ كَذَبْتَ كَذَّبْنَاكَ».

.

139 . باب در بیان دروغ

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن یحیی ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از دو شهر از کافران حربی ، که هر یک از آنها را پادشاهی است علی حده و جداگانه ، با هم جنگ کردند ، بعد از آن آشتی کردند . پس یکی از آن دو پادشاه با دیگری بی وفایی کرد ، و به نزد مسلمانان آمد و با ایشان مصالحه نمود ، بر این شرط که ایشان با او به جنگ آن شهر روند (1) . حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«سزاوار نیست مسلمانان را که بی وفایی کنند ، و نه آنکه به بی وفایی امر کنند ، و نه آنکه با آن کسانی که بی وفایی کرده اند ، جنگ کنند ، ولیکن خود مسلمانان با مشرکان جنگ می کنند ، در هر جا که ایشان را بیابند . و آنچه کافران بر آن با یکدیگر عهد کرده اند ، بر مسلمانان جایز نیست» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن حسن بن شمّون ، از عبداللّه بن عمرو بن اشعث ، از عبداللّه بن حمّاد انصاری ، از یحیی بن عبداللّه بن حسن ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که با امامی بی وفایی نماید ، در روز قیامت می آید ، در حالتی که کناره دهانش میل کرده[و کج شده] ، تا آنکه در آتش دوزخ داخل می شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن اسباط ، از عمویش یعقوب بن سالم ، از ابو الحسن عبدی ، از سعد بن طریف ، از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت : امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه روزی فرمود در حالی که بر سر منبر در کوفه خطبه می فرمود که :«ای گروه مردمان ! اگر کراهت بی وفایی نبود ، من زیرک ترین مردمان بودم . آگاه باشید ! که هر بی وفایی را نابکاری است ، و هر نابکاری را کفری هست . و به درستی که بی وفایی و نابکاری و خیانت ، در آتش دوزخ است» (و این کنایه است از آنکه بی وفا و نابکار و خیانتکار ، در دوزخ خواهند بود) .

139 . باب در بیان دروغمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از اسحاق بن عمّار ، از ابو نعمان روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«ای ابو نعمان ! یک دروغ بر ما مگو ، که دین اسلام از تو ربوده می شود . و البتّه طالب این مباش که

سَر باشی ، که دُم می شوی (یعنی طالب این مباش که سردار و رئیس باشی ، که مرؤوس و دنبال خواهی شد) . و مال مردم را به واسطه ما مخور ، که درویش می شوی؛زیرا که تو لامحاله باز داشته می شوی و از تو سؤال خواهد شد؛ پس اگر راست گفته ای ، تو را تصدیق می کنیم ، و اگر دروغ گفته ای ، تو را تکذیب می نماییم» .

.

1- . و بنابر بعضی از نسخ کافی ، با ایشان به جنگ آن شهر روند ؛ یعنی او و لشکرش .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«كَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّه ِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ لِوُلْدِهِ: اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِی كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِی الصَّغِيرِ اجْتَرَی عَلَی الْكَبِيرِ، أَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتّی يَكْتُبَهُ اللّهُ صِدِّيقاً، وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتّی يَكْتُبَهُ اللّهُ كَذَّاباً».

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالاً، وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی لَيْلی، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْاِيمَانِ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ جَمِيعاً، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِی خَدِيجَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الْكَذِبُ عَلَی اللّهِ وَ عَلی رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْكَبَائِرِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكَذِّبُ الْكَذَّابَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، ثُمَّ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ مَعَهُ، ثُمَّ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ».

عَلِیُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«إِنَّ الْكَذَّابَ يَهْلِكُ بِالْبَيِّنَاتِ، وَ يَهْلِكُ أَتْبَاعُهُ بِالشُّبُهَاتِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامبه فرزندان خود می فرمود که : بپرهیزد از دروغ؛ خواه کوچک از آن باشد ، و خواه بزرگ ، در هر جِدّ و بازی؛ زیرا که مرد ، چون در چیز کوچک دروغ گوید ، بر چیزی بزرگ دلیر می شود . آیا ندانسته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بنده پیوسته راست می گوید ، تا آنکه خدا او را صدّیق می نویسد . (یعنی به غایت راستگو) ، و پیوسته دروغ می گوید ، تا آنکه خدا او را کذّاب می نویسد» (یعنی به غایت دروغگو) .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از ابن مسکان ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل از برای بدی قفلی چند قرار داده ، و کلیدهای آن قفل ها را ، شراب قرار داده ، و دروغ ، از شراب بدتر است» .

از او ، از پدرش ، از آنکه او را ذکر کرده ، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که دروغ ، باعث ویرانی ایمان است» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، و علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد و هر دو ، از وشّآء ، از احمد بن عائذ ، از ابو خدیجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«دروغ گفتن بر خدا و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، از جمله گناهان کبیره است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابان احمر ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که اوّل کسی که کذّاب را تکذیب می کند و به دروغ نسبت می دهد ، خدای عز و جل است . بعد از آن ، دو فرشته ای که با او می باشند . بعد از اینها ، خود می داند که او دروغگو است» .

علی بن حکم ، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که کذّاب هلاک می شود به حجّت های روشن ، و پیروان او به شبهه ها هلاک می شوند» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ آيَةَ الْكَذَّابِ بِأَنْ يُخْبِرَكَ خَبَرَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ؛ فَإِذَا سَأَلْتَهُ عَنْ حَرَامِ اللّهِ وَ حَلَالِهِ، لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَىْءٌ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ الْكَذِبَةَ لَتُفَطِّرُ الصَّائِمَ». قُلْتُ: وَ أَيُّنَا لَا يَكُونُ ذلِكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبْتَ، إِنَّمَا ذلِكَ الْكَذِبُ عَلَى اللّهِ ، وَ عَلى رَسُولِهِ، وَ عَلَى الْأَئِمَّهِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام، قَالَ: ذُكِرَ الْحَائِكُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام أَنَّهُ مَلْعُونٌ، فَقَالَ:«إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِى يَحُوكُ الْكَذِبَ عَلَى اللّهِ، وَ عَلى رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله » .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِىِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :«لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْاءِيمَانِ حَتّى يَتْرُكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : الْكَذَّابُ هُوَ الَّذِى يَكْذِبُ فِى الشَّىْءِ؟ قَالَ:«لَا، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَا يَكُونُ ذلِكَ مِنْهُ، وَ لَكِنَّ الْمَطْبُوعَ عَلَى الْكَذِبِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن ابی نجران ، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که نشانه آنکه به غایت دروغگو است ، آن است که تو را خبر می دهد ، به خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب . پس چون او را از حرام و حلال خدای عز و جل سؤال کنی ، در نزدش چیزی نباشد و آن را نداند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که یک دروغ ، روزه را می گشاید و باعث بطلان روزه روزه دار می گردد» . عرض کردم که : کدام یک از ما است که این امر از او ناشی نشود ، که یک دروغ نگوید؟ فرمود : «چنان نیست که تو اعتقاد کردی و به سوی آن رفتی . جز این نیست که مراد از آن ، دروغ گفتن است بر خدای عز و جل و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر ائمه صلوات اللّه علیه و علیهم » .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده که آن را مرفوع ساخته است به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر جولاه (1) شد که ملعون است . فرمود که :«مراد از آن ، کسی است که دروغ را بر خدا و بر رسولش صلی الله علیه و آله می بافد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از قاسم بن عروه ، از عبد الحمید طائی ، از اصبغ بن نباته که گفت : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«هیچ بنده ای مزه ایمان را نیابد ، تا آنکه دروغ را ترک کند؛ خواه بازی از آن باشد ، و خواه جِدّ» (که از روی حقیقت دروغ گوید) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبدالرحمان بن حجّاج روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : آیا کذّاب کسی است که در چیزی دروغ می گوید؟ فرمود :«نه ، کسی نیست ، مگر آنکه این امر از او ناشی می شود ، ولیکن کذّاب کسی است که مطبوع و سرشته شده بر دروغ باشد» (که دروغ ، طبیعی و عادی او باشد) .

.

1- . جولاه ،همان جولا به معنای بافنده است .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِیفٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام : مَنْ کَثُرَ کَذِبُهُ ذَهَبَ بَهَاؤُهُ».

عَنْهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام :«یَنْبَغِی لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ یَجْتَنِبَ مُؤَاخَاهَ الْکَذَّابِ؛ فَإِنَّهُ یَکْذِبُ حَتّی یَجِیءَ بِالصِّدْقِ فَلَا یُصَدَّقُ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللّهُ بِهِ عَلَی الْکَذَّابِینَ النِّسْیَانَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الْکَلَامُ ثَلَاثَهٌ: صِدْقٌ، وَ کَذِبٌ، وَ إِصْلَاحٌ بَیْنَ النَّاسِ». قَالَ: قِیلَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا الْإِصْلَاحُ بَیْنَ النَّاسِ؟ قَالَ: «تَسْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ کَلَاماً یَبْلُغُهُ، فَتَخْبُثُ نَفْسُهُ، فَتَلْقَاهُ، فَتَقُولُ: سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فِیکَ مِنَ الْخَیْرِ کَذَا وَ کَذَا ، خِلَافَ مَا سَمِعْتَ مِنْهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْحَسَنِ الصَّیْقَلِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّا قَدْ رُوِّینَا عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ یُوسُفَ علیه السلام : «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ» ؟ فَقَالَ:«وَ اللّهِ، مَا سَرَقُوا، وَ مَا کَذَبَ». وَ قَالَ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام : «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ» ؟ فَقَالَ: «وَ اللّهِ، مَا فَعَلُوا ، وَ مَا کَذَبَ». قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «مَا عِنْدَکُمْ فِیهَا یَا صَیْقَلُ؟» قَالَ: قُلْتُ: مَا عِنْدَنَا فِیهَا إِلَا التَّسْلِیمُ. قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ اللّهَ أَحَبَّ اثْنَیْنِ وَ أَبْغَضَ اثْنَیْنِ: أَحَبَّ الْخَطَرَ فِیمَا بَیْنَ الصَّفَّیْنِ، وَ أَحَبَّ الْکَذِبَ فِی الْإِصْلَاحِ، وَ أَبْغَضَ الْخَطَرَ فِی الطُّرُقَاتِ، وَ أَبْغَضَ الْکَذِبَ فِی غَیْرِ الْإِصْلَاحِ؛ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام إِنَّمَا قَالَ: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا» إِرَادَهَ الْإِصْلَاحِ، وَ دَلَالَهً عَلی أَنَّهُمْ لَا یَفْعَلُونَ، وَ قَالَ یُوسُفُ علیه السلام إِرَادَهَ الْإِصْلَاحِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از حسن بن طریف ، از پدرش ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود که : هر که دروغش بسیار باشد ، نورش می رود» .

از او ، از عمرو بن عثمان ، از محمد بن سالم روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :«سزاوار است مرد مسلمان را که از برادری کردن با کذّاب اجتناب کند؛ زیرا که او دروغ می گوید ، تا آنکه خبر راستی را می آورد و کسی از او باور نمی کند» .

از او ، از ابن فضّال ، از ابراهیم بن محمد اشعری ، از عبید بن زراره روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که از جمله آنچه خدا به واسطه آن بر دروغگویان اعانت و یاری فرموده ، فراموشی است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابو یحیی واسطی ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سخن بر سه قسم است : راست و دروغ و اصلاح میان مردمان» . راوی می گوید که : به آن حضرت عرض شد که : اصلاح میان مردمان چیست؟ فرمود که : «از مردی سخنی می شنوی که آن را می رساند و به کسی پیغام می دهد ، و نفسش پلید می شود و سخنان بد می گوید (1) . بعد از آن ، می گویی که : شنیدم از فلانی که در حقّ تو از خوبی ، چنین و چنین می گفت ، خلاف آنچه از او شنیده ای» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از حمّاد بن عثمان ، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : روایت به ما رسیده از امام محمد باقر علیه السلام ، در قول یوسف علیه السلام که خدا از او حکایت فرموده : «أَیَّتُهَا الْعیرُ اِنَّکُمْ لَسارِقُونَ» (2) . که آن حضرت فرموده :«به خدا سوگند که ایشان دزدی نکردند ، و او دروغ نگفت» . و ابراهیم علیه السلام فرمود : آنچه را که خدا از او حکایت فرموده و فرموده که : «بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هَذا فَاسْئَلُوهُمْ اِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ» (3) ؛ و حضرت فرموده : «به خدا سوگند که ایشان نکردند ، و حضرت ابراهیم دروغ نگفت» . راوی می گوید که : پس

حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «ای صیقل! چیست در نزد شما در این آیه ، و در شرح آنچه می گویید؟» عرض کردم که : در این آیه ، در نزد ما چیزی غیر از تسلیم و گردن نهادن نیست . راوی می گوید که : حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «خدای عز و جل دو چیز را دوست داشته و دو چیز را دشمن داشته : راه رفتن را به ناز و کرشمه در میان دو صف [کارزار]دوست داشته ، و دروغ گفتن در اصلاح را دوست داشته ، و متکبّرانه رفتن را در کوچه ها و راه ها دشمن داشته ، و دروغ گفتن را در غیر اصلاح ، دشمن داشته . به درستی که ابراهیم علیه السلام ، جز این نیست که گفت : «بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذا» ، به جهت اراده اصلاح و دلالت کردن بر اینکه آن بت ها این را نمی کنند ، و یوسف علیه السلام ، به جهت اراده اصلاح ، گفت ، آنچه گفت» .

.

1- . یعنی او سخنی می گوید که اگر به شخص دیگر برسانی و او بشنود ناراحت می شود .
2- . یوسف، 70.
3- . أنبیاء، 63. یعنی : «حضرت ابراهیم گفت که : بلکه کرده است این کار را بزرگ ایشان ، که این بت است . پس بپرسید از ایشان ، که کی ایشان را شکسته است ، اگر چنان باشند که سخن گویند؛ یعنی : این عمل ، از فعل بت بزرگ است ، اگر گویا شوند . پس از ایشان بپرسید . و این مثل آن است ، اگر شخصی می گوید که : فلان کس راست می گوید ، در آنچه می گوید ، اگر آسمان در بالای سر ما نباشد . پس خلاصه معنی آن است که ، بت بزرگ ، ایشان را شکسته ، اگر چنان باشد که اینها به سخن درآیند و جواب شما بدهند ، ولیکن جواب گفتن ایشان ، امری است محال . پس اینکه بزرگ ایشان ، ایشان را شکسته باشد ، محال باشد . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِی مَخْلَدٍ السَّرَّاجِ، عَنْ عِیسَی بْنِ حَسَّانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ:«کُلُّ کَذِبٍ مَسْؤُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ یَوْماً إِلَا کَذِباً فِی ثَلَاثَهٍ: رَجُلٌ کَائِدٌ فِی حَرْبِهِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ؛ أَوْ رَجُلٌ أَصْلَحَ بَیْنَ اثْنَیْنِ یَلْقی هذَا بِغَیْرِ مَا یَلْقَی بِهِ هذَا ، یُرِیدُ بِذلِکَ الْاِءصْلَاحَ مَا بَیْنَهُمَا؛ أَوْ رَجُلٌ وَعَدَ أَهْلَهُ شَیْئاً وَ هُوَ لَا یُرِیدُ أَنْ یُتِمَّ لَهُمْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الْمُصْلِحُ لَیْسَ بِکَذَّابٍ».

.

از او ، از پدرش ، از صفوان ، از ابو مخلد سرّاج ، از عیسی بن حسّان روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر دروغی ، روزی صاحبش از آن سؤال خواهد شد ، مگر دروغ گفتن در سه چیز : یکی مردی که در جنگ خود رنج و زحمت می کشد (1) . پس آن دروغ از او موضوع [وبرداشته شده]است . یا مردی که در میان دو نفر اصلاح می کند ، و این یکی را ملاقات می کند ، به غیر آنچه آن دیگری را ملاقات می کند ، و اراده دارد که به این طریقه ، در میان ایشان اصلاح کند . یا مردی که به اهل خویش چیزی را وعده می دهد ، و اراده ندارد که آن وعده را از برای ایشان تمام کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«اصلاح کننده ، دروغگو نیست» .

.

1- . ترجمه بر اساس وجود «کادح» در نسخه ی مترجم است ، ولی در متن کنونی کافی ، «کائد» آمده که به معنای حیله در جنگ است و درست تر می نماید .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى مَوْلَى آلِ سَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام بِحَدِيثٍ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ لَيْسَ زَعَمْتَ لِىَ السَّاعَةَ كَذَا وَ كَذَا؟ فَقَالَ:«لَا». فَعَظُمَ ذلِکَ عَلَىَّ، فَقُلْتُ: بَلى وَ اللّهِ، زَعَمْتَ، فَقَالَ : «لَا وَ اللّهِ، مَا زَعَمْتُهُ». قَالَ: فَعَظُمَ عَلَىَّ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، بَلى وَ اللّهِ قَدْ قُلْتَهُ، قَالَ: «نَعَمْ قَدْ قُلْتُهُ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ كُلَّ زَعْمٍ فِى الْقُرْآنِ كَذِبٌ؟».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ الْخُرَاسَانِىِّ ، قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ :«يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ الْكَذِبَ؛ فَإِنَّ كُلَّ رَاجٍ طَالِبٌ، وَ كُلَّ خَائِفٍ هَارِبٌ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِىُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ مَعْمَرِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : لَا كَذِبَ عَلى مُصْلِحٍ» ثُمَّ تَلَا: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ» ثُمَّ قَالَ : «وَ اللّهِ، مَا سَرَقُوا، وَ مَا كَذَبَ» ثُمَّ تَلَا : «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ» ثُمَّ قَالَ: «وَ اللّهِ، مَا فَعَلُوهُ، وَ مَا كَذَبَ».

140 بَابُ ذِى اللِّسَانَيْنِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَوْنٍ الْقَلَانِسِىِّ، عَنِ ابْنِ أَبِى يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ لَقِىَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَ لِسَانَيْنِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ».

.

140 . باب در بیان شخص دو زبان

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن یحیی کاهلی ، از محمد بن مالک ، از عبد الاعلی مولای آل سام روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام مرا به حدیثی حدیث کرد . بعد به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم ! آیا نه چنین است که در این ساعت چنین و چنین برای من زعم کردی؟ فرمود :«نه» . پس این سخن بر من بزرگ آمد و عرض کردم : بلی ، به خدا سوگند که زعم تو این بود . فرمود : «نه ، به خدا سوگند که زعم من این نبود» . راوی گفت که : این سخن بر من بزرگ آمد و عرض کردم : بلی ، به خدا سوگند که این را گفتی . فرمود : «آری ، این را گفتم . آیا ندانسته ای که هر زعم که در قرآن واقع است ، به معنی دروغ است» (1) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از ابو اسحاق خراسانی که گفت : امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود :«بپرهیزید از دروغ گفتن؛ زیرا که هر امیدواری جویا است ، و هر ترسانی گریزان است» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از حجّال ، از ثعلبه ، از معمر بن عمرو ، از عطا ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دروغ نیست بر کسی که اصلاح می کند» . بعد از آن ، این آیه را تلاوت فرمود که : «أَیَّتُهَا الْعِیر اِنَّکُمْ لَسارِقُونَ» (2) . بعد از آن فرمود : «به خدا سوگند که ایشان دزدی نکردند ، و او دروغ نگفت» . بعد از آن ، این آیه را تلاوت فرمود که : «بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذا فَاسْئَلُوهُمْ اِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ» (3) . بعد از آن فرمود : «به خدا سوگند که آن را نکردند ، و دروغ نگفت» .

140 . باب در بیان شخص دو زبانمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عون قلانسی ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مسلمانان را ملاقات کند به دورو و دو زبان ، در روز قیامت بیاید و او را دو زبان باشد از آتش» .

.

1- . و زعم به فتح زای هوّز و ضمّ و کسر آن ، با سکون عین ، در هر یک ، به معنی پنداشتن و گمان کردن است ، و آن از افعال شکّ است . و گفته اند که : در هر یک از شک و یقین استعمال می شود . و این حدیث دلالت بر بطلان آن نمی کند ، نظر به فقره آخر آن ، و امّا مابقی ، ظاهر در بطلان است . (مترجم)
2- . یوسف، 70.
3- . انبیا، 63.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ عَبْدِ اللّه ِ بْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ أَبِى شَيْبَهَ الزُّهْرِىِّ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ، يُطْرِى أَخَاهُ شَاهِداً، وَ يَأْكُلُهُ غَائِباً؛ إِنْ أُعْطِىَ حَسَدَهُ، وَ إِنِ ابْتُلِىَ خَذَلَهُ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ حَمَّادٍ رَفَعَهُ، قَالَ:«قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام : يَا عِيسى ، لِيَكُنْ لِسَانُكَ فِى السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَهِ لِسَاناً وَاحِداً، وَ كَذلِكَ قَلْبُكَ، إِنِّى أُحَذِّرُكَ نَفْسَكَ، وَ كَفى بِى خَبِيراً، لَا يَصْلُحُ لِسَانَانِ فِى فَمٍ وَاحِدٍ، وَ لَا سَيْفَانِ فِى غِمْدٍ وَاحِدٍ، وَ لَا قَلْبَانِ فِى صَدْرٍ وَاحِدٍ، وَ كَذلِكَ الْأَذْهَانُ».

141 بَابُ الْهِجْرَهِ2708 / 1 . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ ، قَالَ: فِى وَصِيَّهِ الْمُفَضَّلِ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَا يَفْتَرِقُ رَجُلَانِ عَلَى الْهِجْرَانِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ أَحَدُهُمَا الْبَرَاءَهَ وَ اللَّعْنَهَ، وَ رُبَّمَا اسْتَحَقَّ ذلِكَ كِلَاهُمَا». فَقَالَ لَهُ مُعَتِّبٌ: جَعَلَنِىَ اللّهُ فِدَاكَ، هذَا الظَّالِمُ، فَمَا بَالُ الْمَظْلُومِ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ لَا يَدْعُو أَخَاهُ إِلى صِلَتِهِ، وَ لَا يَتَغَامَسُ لَهُ عَنْ كَلَامِهِ، سَمِعْتُ أَبِى عليه السلام يَقُولُ: إِذَا تَنَازَعَ اثْنَانِ، فَعَازَّ أَحَدُهُمَا الْاخَرَ، فَلْيَرْجِعِ الْمَظْلُومُ إِلى صَاحِبِهِ حَتّى يَقُولَ لِصَاحِبِهِ: أَىْ أَخِى أَنَا الظَّالِمُ ، حَتّى يَقْطَعَ الْهِجْرَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ صَاحِبِهِ؛ فَإِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى حَكَمٌ عَدْلٌ، يَأْخُذُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ».

.

141 . باب در بیان هجرت

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از ابو شیبه ، از زهری ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«بد بنده ای است بنده ای که دورو و دو زبان باشد ، که برادر خود را مدح کند ، در حالی که حاضر باشد ، و در حالی که غایب باشد ، او را بخورد و غیبت کند . اگر عطا شود ، بر او حسد برد ، و اگر به بلایی مبتلی شود ، او را وا گذارد و یاری نکند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن اسباط ، از عبد الرحمان بن حمّاد روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که :«خدای عز و جل به عیسی علیه السلام فرمود که : ای عیسی! باید که زبانت در نهان و آشکار ، یک زبان باشد ، و همچنین دلت . به درستی که من تو را از نفست می ترسانم ، و کافی است که من خبیر و آگاه باشم . و دو زبان ، در یک دهان صلاحیّت ندارد و درست نمی آید ، و نه دو شمشیر ، در یک غلاف ، و نه دو دل ، در یک سینه ، و همچنین است ذهن ها» (یعنی دو خیال ، در یک نفس) .

141 . باب در بیان هجرت (1)حسین بن محمد روایت کرده است ، از جعفر بن محمد ، از قاسم بن ربیع و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد بن خالد که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : در وصیّت مفضّل است که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«دو مرد بر هجران از یکدیگر جُدا نمی شوند ، مگر آنکه یکی از ایشان مستوجب و سزاوار بیزاری و لعنت می شود ، و بسا است که هر دو این را مستوجب می شوند» . پس معتّب به حضرت عرض کرد که : خدا مرا فدای تو گرداند! اینک ظالم است که مستوجب این است . پس حال مظلوم چیست؟ و او را چه باک است که باید مستوجب بیزاری و لعنت باشد؟ فرمود : «زیرا که برادرش را به سوی پیوند با خود نمی خواند ، و برای او (از سخنش تن به غفلت نمی دهد) ، و از سر آن نمی گذرد . و شنیدم از پدرم علیه السلام که می فرمود : چون دو کس باهم نزاع کنند و یکی از ایشان بر دیگری غالب شود ، باید که مظلوم به سوی صاحب خود برگردد ، تا آنکه به صاحب خویش بگوید که : ای برادر من! من ظالم و ستمکارم ، تا جدایی و دوری میان او و صاحبش بریده شود؛ زیرا که خدای عز و جل حاکمی است عادل ، که داد مظلوم را از ظالم می ستاند» .

.

1- . و هجرت ، چون هجران به کسر هاء و سکون جیم ، جدایی کردن و دور شدن است از کسی . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : لَا هِجْرَهَ فَوْقَ ثَلَاثٍ».

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ، عَنْ وُهَیْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ یَصْرِمُ ذَوِی قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا یَعْرِفُ الْحَقَّ، قَالَ:«لَا یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَصْرِمَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ، عَنْ عَمِّهِ مُرَازِمِ بْنِ حَکِیمٍ، قَالَ: کَانَ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا یُلَقَّبُ شَلَقَانَ، وَ کَانَ قَدْ صَیَّرَهُ فِی نَفَقَتِهِ، وَ کَانَ سَیِّئَ الْخُلُقِ، فَهَجَرَهُ، فَقَالَ لِی یَوْماً:«یَا مُرَازِمُ وَ تُکَلِّمُ عِیسی؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «أَصَبْتَ ، لَا خَیْرَ فِی الْمُهَاجَرَهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْقَمَّاطِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ:«قَالَ أَبِی علیه السلام : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَیُّمَا مُسْلِمَیْنِ تَهَاجَرَا، فَمَکَثَا ثَلَاثاً لَا یَصْطَلِحَانِ إِلَّا کَانَا خَارِجَیْنِ مِنَ الْاِءسْلَامِ، وَ لَمْ یَکُنْ بَیْنَهُمَا وَلَایَهٌ، فَأَیُّهُمَا سَبَقَ إِلی کَلَامِ أَخِیهِ، کَانَ السَّابِقَ إِلَی الْجَنَّهِ یَوْمَ الْحِسَابِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الشَّیْطَانَ یُغْرِی بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ مَا لَمْ یَرْجِعْ أَحَدُهُمْ عَنْ دِینِهِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذلِکَ اسْتَلْقی عَلی قَفَاهُ وَ تَمَدَّدَ، ثُمَّ قَالَ: فُزْتُ؛ فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَلَّفَ بَیْنَ وَلِیَّیْنِ لَنَا، یَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِینَ، تَأَلَّفُوا وَ تَعَاطَفُوا».

.

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن حکم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : باید هجرتی در بالای سه روز نباشد» (یعنی سه روز و بیشتر) .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از وهیب بن حفص ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که از صاحبان خویشی خود قطع می کند ، و می بُرد از آنها که حق را نمی شناسند . فرمود :«سزاوار نباشد او را که از ایشان ببُرد و قطع رحم کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حدید ، از عمویش مرازم بن حکیم که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام مردی از اصحاب ما بود که ملقّب بود به شلقان و مراد از آن ، عیسی بن ابی منصور است . و حضرت او را در نفقه خویش قرار داده بود که متوجّه اخراجات او می شد ، و مرد بدخویی بود و به این سبب مرازم از او دوری نمود . مرازم می گوید که : حضرت روزی به من فرمود که :«ای مرازم ! با عیسی سخن می گویی؟» عرض کردم : آری . فرمود : «درست کردی ، هیچ خوبی در دوری و جدایی کردن از یکدیگر نیست» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابو سعید قمّاط ، از داود بن کثیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر علیه السلام که می فرمود :«پدرم علیه السلام فرمود که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هیچ دو مسلمانی نیستند که از یکدیگر هجرت کنند ، و سه روز درنگ کنند که با یکدیگر آشتی نکنند ، مگر آنکه از دین اسلام بیرون باشند ، و در میان ایشان دوستی و ولایت نباشد؛ پس هر یک از این دو که پیشی گیرد به سوی سخن گفتن با برادرش ، در روز حساب به سوی بهشت پیشی گیرنده خواهد بود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که شیطان در میان مؤمنان افساد می کند و ایشان را به هم می اندازد ، مادامی که یکی از ایشان از دین خود برنگردد . پس چون این را به فعل آورند ، بر پشت می خوابد و خود را می کِشد که از کوفتگی بیرون آید .

بعد از آن می گوید که : رستگار شدم و به مطلوب خود رسیدم . پس خدا رحمت کند مردی را که در میان دو دوست ما الفت و آمیزش دهد . ای گروه مؤمنان! آمیزش کنید ، و باهم الفت ورزید ، و به یکدیگر مهربان باشید» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْفُوظٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَا يَزَالُ إِبْلِيسُ فَرِحاً مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانِ؛ فَإِذَا الْتَقَيَا اصْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ، وَ تَخَلَّعَتْ أَوْصَالُهُ، وَ نَادى: يَا وَيْلَهُ ، مَا لَقِیَ مِنَ الثُّبُورُ».

142 بَابُ قَطِيعَهِ الرَّحِمِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فِی حَدِيثٍ: أَلَا إِنَّ فِی التَّبَاغُضِ الْحَالِقَهَ، لَا أَعْنِی حَالِقَهَ الشَّعْرِ، وَ لكِنْ حَالِقَهَ الدِّينِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ حُذَيْفَهَ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :«اتَّقُوا الْحَالِقَهَ؛ فَإِنَّهَا تُمِيتُ الرِّجَالَ» قُلْتُ: وَ مَا الْحَالِقَهُ؟ قَالَ: «قَطِيعَهُ الرَّحِمِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ إِخْوَتِی وَ بَنِی عَمِّی قَدْ ضَيَّقُوا عَلَیَّ الدَّارَ، وَ أَلْجَأُونِی مِنْهَا إِلى بَيْتٍ، وَ لَوْ تَكَلَّمْتُ أَخَذْتُ مَا فِی أَيْدِيهِمْ؟ قَالَ: فَقَالَ لِیَ:«اصْبِرْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ فَرَجاً». قَالَ: فَانْصَرَفْتُ، وَ وَقَعَ الْوَبَاءُ فِی سَنَهِ إِحْدى وَ ثَلَاثِينَ وَ مِائَهٍ، فَمَاتُوا وَ اللَّهِ كُلُّهُمْ، فَمَا بَقِیَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: «مَا حَالُ أَهْلِ بَيْتِكَ؟» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَدْ مَاتُوا وَ اللَّهِ كُلُّهُمْ، فَمَا بَقِیَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَقَالَ: «هُوَ بِمَا صَنَعُوا بِكَ؛ وَ بِعُقُوقِهِمْ إِيَّاكَ وَ قَطْعِ رَحِمِهِمْ بُتِرُوا، أَ تُحِبُّ أَنَّهُمْ بَقُوا، وَ أَنَّهُمْ ضَيَّقُوا عَلَيْكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: إِی وَ اللَّهِ.

.

142 . باب در بیان قطع رحم

حسین بن محمد ، از علی بن محمد بن سعید ، از محمد بن مسلم ، از محمد بن محفوظ ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیوسته شیطان شادان است ، مادامی که دو مسلمان از یکدیگر جدایی ورزند و دوری کنند ، پس چون به هم رسند ، زانوهای او می لرزد و به هم می خورد ، و بندهایش از هم جدا می شود ، و آواز می دهد که : ای وای بر او! چه به او رسید از هلاکت» .

142 . باب در بیان قطع رحمعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه ، از مسمع بن عبد الملک ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود : آگاه باشید! که در دشمنی کردن با یکدیگر ، تیغ است . و مقصود من از آن ، نه آن تیغی است که مو را می تراشد ، ولیکن تیغی است که دین را می تراشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از محمد بن فضیل ، از حذیفه بن منصور که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«از حالقه بپرهیزید؛ زیرا که آن ، دل های مردان را می میراند ، یا ایشان را می کشد» . عرض کردم : حالقه (1) چیست؟ فرمود : «قطع رحم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عثمان بن عیسی ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به خدمت حضرت عرض کردم که : برادران و پسران عموی من خانه را بر من تنگ کرده اند ، و مرا ناچار و مضطر گردانیده اند که از آن خانه به سوی یک حجره پناه گرفته ام ، و اگر سخن گویم ، آنچه را که در دست همه ایشان است می گیرم . راوی می گوید که : حضرت به من فرمود که :«صبر کن؛ زیرا که خدای عز و جل به زودی از برایت فرجی قرار خواهد داد» . راوی می گوید که : پس برگشتم . و در سال صد و سی و یکم هجرت وبایی واقع شد ، و به خدا سوگند که همه ایشان مردند و یکی از ایشان نماند . راوی می گوید که : پس من بیرون آمدم و چون بر آن حضرت داخل شدم ، فرمود که : «حالِ اهل خانه ات چیست؟» می

گوید که : عرض کردم : به خدا سوگند که همه ایشان مردند و یکی از ایشان نماند . فرمود که : «آن ، به سبب آن چیزی است که با تو کردند ، و به واسطه عقوق ایشان است با تو ، و به آنکه رحم خویش را قطع کردند ، همه هلاک و مستأصل شدند . آیا دوست می داری که ایشان مانده بودند و منزل را بر تو تنگ داشتند؟» راوی می گوید که : عرض کردم : آری ، به خدا سوگند .

.

1- . و حالقه اسم فاعل است از حلق ، به فتح حاء و سکون لام ، به معنی موی تراشیدن و بر گلو زدن . و مراد از آن ، خصلتی است که از صفت آن ، این باشد که دین را از بیخ ببرد ، چنان که تیغِ مو که آن را حلّاق می گویند ، مو را از بیخ می برد . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«فِی كِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام : ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَداً حَتّٰی يَرٰی وَبَالَهُنَّ: الْبَغْیُ، وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ؛ يُبَارِزُ اللّٰهَ بِهَا، وَ إِنَّ أَعْجَلَ الطّٰاعَةِ ثَوَاباً لَصِلَةُ الرَّحِمِ، وَ إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجَّاراً، فَيَتَوَاصَلُونَ، فَتَنْمِی أَمْوَالُهُمْ وَ يُنْثَرُونَ، وَ إِنَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ لَتَذَرَانِ الدِّيَارَ بَلَاقِعَ مِنْ أَهْلِهَا، وَ تَنْقُلُ الرَّحِمَ، وَ إِنَّ نَقْلَ الرَّحِمِ انْقِطَاعُ النَّسْلِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَنْبَسَةَ الْعَابِدِ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ، فَشَكَا إِلٰی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام أَقَارِبَهُ، فَقَالَ لَهُ :«اكْظِمْ غَيْظَكَ وَ افْعَلْ» فَقَالَ: إِنَّهُمْ يَفْعَلُونَ وَ يَفْعَلُونَ؟ فَقَالَ: «أَ تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُمْ، فَلَا يَنْظُرَ اللّٰهُ إِلَيْكُمْ؟».

.

از او ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابو عبیده ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«در کتاب علی علیه السلام مذکور است که سه خصلت است که صاحب آنها هرگز نمی میرد ، تا وبال و سختی آنها را ببیند و آنها : ظلم است و قطع رحم و سوگند دروغ ، که به واسطه آن با خدا جنگجویی می کند ، و به میدان مصاف آمده ، آن جناب را مبارز می طلبد . و به درستی که طاعتی که ثوابش از همه طاعات شتابان تر است ، صله رحم و پیوند خویشان است . و به درستی که گاه است گروهی همه فاجر و نابکار می باشند؛ پس به یگدیگر می پیوندند ، و به این سبب مال های ایشان نشو و نما می کند و بزرگ می شود ، و صاحب مالِ بسیار می شوند . و به درستی که سوگند دروغ و قطع رحم ، خانه ها را ویران می کند و از اهلش خالی می گرداند ، و رحم نقل می شود . و به درستی که نقل رحم ، انقطاع و بریده شدن نسل است» .

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از عنبسه (بن) (1) عابد روایت کرده است که گفت : مردی آمد و از خویشان خود به امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کرد . حضرت به آن مرد فرمود که :«خشم خود را فرو خور ، و با ایشان نیکی و احسان کن» . عرض کرد که : ایشان بسیار بد ، و آنچه نباید ، می کنند . فرمود : «آیا می خواهی که مثل ایشان باشی؟ پس خدای عز و جل به سوی شما نظر رحمت نکند» .

.

1- . «بن» اضافی است و «عابد» صفت عنبسه است و نه نم پدر او .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَا تَقْطَعْ رَحِمَکَ وَ إِنْ قَطَعَتْکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَبِیهِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی خُطْبَتِهِ:«أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِی تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ». فَقَامَ إِلَیْهِ عَبْدُ اللّهِ بْنُ الْکَوَّاءِ الْیَشْکُرِیُّ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، أَ وَ تَکُونُ ذُنُوبٌ تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ وَیْلَکَ، قَطِیعَهُ الرَّحِمِ، إِنَّ أَهْلَ الْبَیْتِ لَیَجْتَمِعُونَ وَ یَتَوَاسَوْنَ وَ هُمْ فَجَرَهٌ، فَیَرْزُقُهُمُ اللّهُ ، وَ إِنَّ أَهْلَ الْبَیْتِ لَیَتَفَرَّقُونَ وَ یَقْطَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً، فَیَحْرِمُهُمُ اللّهُ وَ هُمْ أَتْقِیَاءُ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ، جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِی أَیْدِی الْأَشْرَارِ».

143 بَابُ الْعُقُوقِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَدِیدِ بْنِ حَکِیمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَدْنَی الْعُقُوقِ أُفٍّ، وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْئاً أَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهی عَنْهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : کُنْ بَارّاً، وَ اقْتَصِرْ عَلَی الْجَنَّهِ، وَ إِنْ کُنْتَ عَاقّاً فَظّاً، فَاقْتَصِرْ عَلَی النَّارِ».

.

143 . باب در بیان عقوق

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : رحم خود را قطع مکن ، اگرچه تو را قطع کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش که آن را مرفوع ساخته ، از ابوحمزه ثمالی که گفت : امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه در خطبه خویش فرمود که :«پناه می برم به خدا از گناهانی که نیستی را شتاب می دهند» پس عبداللّه بن کوّای پشکری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین! آیا گناهانی می باشند که نیستی را شتاب دهند؟ فرمود : «آری ، وای بر تو! از جمله آنها ، قطع رحم است . به درستی که خاندانی جمع می شوند و با هم مواسات و برابری می کنند ، و حال آنکه ایشان همه فاجر و نابکارند ، و به سبب آن خدای عز و جل ایشان را روزی می دهد . و به درستی که خاندانی متفرّق می شوند و از یکدیگر می بُرند . پس خدای عز و جل ایشان را محروم و بی بهره می گرداند ، و حال آنکه ایشان پرهیزکارانند» .

از او ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین فرمود که : چون رحم ها را قطع کنند ، مال ها در دست بَدان یا بدترین خلق خدا قرار داده شود» .

143 . باب در بیان عقوق (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از حدید بن حکیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«کمترین عقوق ، «افّ» به پدر و مادر گفتن است . و اگر خدای عز و جل چیزی را می دانست که از آن سهل تر باشد ، هر آینه از آن نهی می فرمود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : به پدر و مادر نیکوکار باش ، و بر بهشت اقتصار کن . و اگر عاق و نافرمان باشی ، بر آتش دوزخ اقتصار کن» (و اقتصار بر چیزی ، به معنی وا ایستادن است) .

.

1- . و عقوق به ضمّ عین و قاف ، نافرمانی کردن است کسی را که حق گذاردن او واجب باشد ، چون پدر و مادر . (مترجم)

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ، عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ صَالِحٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ کُشِفَ غِطَاءٌ مِنْ أَغْطِیَهِ الْجَنَّهِ، فَوَجَدَ رِیحَهَا مَنْ کَانَتْ لَهُ رُوحٌ مِنْ مَسِیرَهِ خَمْسِمِائَهِ عَامٍ إِلَا صِنْفا وَاحِدا» قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «الْعَاقُّ لِوَالِدَیْهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : فَوْقَ کُلِّ ذِی بِرٍّ بِرٌّ حَتّٰی یُقْتَلَ الرَّجُلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ، فَإِذَا قُتِلَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَلَیْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ، وَ إِنَّ فَوْقَ کُلِّ عُقُوقٍ عُقُوقاً حَتّٰی یَقْتُلَ الرَّجُلُ أَحَدَ وَالِدَیْهِ، فَإِذَا فَعَلَ ذٰلِکَ فَلَیْسَ فَوْقَهُ عُقُوقٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ نَظَرَ إِلٰی أَبَوَیْهِ نَظَرَ مَاقِتٍ وَ هُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ یَقْبَلِ اللّٰهُ لَهُ صَلَاهً».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُرَاتٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله فِی کَلَامٍ لَهُ: إِیَّاکُمْ وَ عُقُوقَ الْوَالِدَیْنِ؛ فَإِنَّ رِیحَ الْجَنَّهِ تُوجَدُ مِنْ مَسِیرَهِ أَلْفِ عَامٍ، وَ لَا یَجِدُهَا عَاقٌّ، وَ لَا قَاطِعُ رَحِمٍ، وَ لَا شَیْخٌ زَانٍ، وَ لَا جَارٌّ إِزَارَهِ خُیَلَاءَ، إِنَّمَا الْکِبْرِیَاءُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».

عَنْهُ، عَنْ یَحْیَی بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَوْ عَلِمَ اللّٰهُ شَیْئاً أَدْنٰی مِنْ أُفٍّ لَنَهٰی عَنْهُ ، وَ هُوَ مِنْ أَدْنَی الْعُقُوقِ؛ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ یَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلٰی وَالِدَیْهِ، فَیُحِدَّ النَّظَرَ إِلَیْهِمَا».

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَیْمَانَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ أَبِی علیه السلام نَظَرَ إِلٰی رَجُلٍ وَ مَعَهُ ابْنُهُ یَمْشِی ، وَ الِابْنُ مُتَّکِئٌ عَلٰی ذِرَاعِ الْأَبِ» قَالَ: «فَمَا کَلَّمَهُ أَبِی علیه السلام مَقْتاً لَهُ حَتّٰی فَارَقَ الدُّنْیَا».

.

ابو علی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبیس بن هشام ، از صالح حذّاء ، از یعقوب بن شعیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون روز قیامت شود ، پرده ای از پرده های بهشت را بردارند . پس هر که را روح باشد ، بوی آن را از مسافتی که پانصدساله راه باشد بیابد ، مگر یک قسم از مردمان» . عرض کردم که : ایشان کیانند؟ فرمود : «کسی که عاق پدر و مادر خود باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بالاتر از هر صاحب نیکی ، نیکوکاری هست ، تا آنکه مرد در راه خدا کشته شود . پس چون در راه خدا کشته شود ، بالاتر از او نیکوکاری نیست . و به درستی که بالاتر از هر عقوقی ، عقوقی هست ، تا آنکه مرد ، یکی از پدر و مادر خود را بکشد . پس چون این را به فعل آورد ، بالاتر از آن عقوقی نیست» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که نظر کند به سوی پدر و مادر خویش ، مانند نظر کسی که چیزی را دشمن داشته باشد ، در حالی که پدر و مادر بر او ستمکار باشند ، خدای عز و جل هیچ نماز او را قبول نکند» .

از او ، از محمد بن علی ، از محمد بن فرات ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از سخنان خویش فرمود که : بپرهیزید از نافرمانی پدر و مادر؛ زیرا که ، بوی بهشت از مسافتی که به قدر هزارساله راه باشد ، یافت می شود ، و عاق و قطع کننده رحم و پیر زناکار و آنکه جامه خویش را از روی تکبّر بر زمین می کشد ، هیچ یک ، بوی آن را نمی یابند . و بزرگواری نیست ، مگر از برای خدا که پروردگار عالمیان است» .

از او ، از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد ، از پدرش ، از جدّش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«اگر خدای عز و جل چیزی را از «افّ» پست تر و کمتر می دانست ، هر آینه از آن نهی می فرمود . و آن ، از پست ترین عقوق است . و از جمله عقوق آن است که ،

مرد به سوی پدر و مادرش نظر کند ، و نظر را به سوی ایشان تیز و تند گرداند» .

از او ، از پدرش ، از هارون بن جهم ، از عبداللّه بن سلیمان ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«پدرم علیه السلام به سوی مردی نظر فرمود ، و پسرش همراه او می رفت ، و آن پسر بر ساق دست پدر تکیه داده بود» . حضرت فرمود : «پس پدرم علیه السلام با آن پسر سخن نفرمود ، از روی دشمنی و خشمی که با او داشت ، و او را زشت می داشت ، تا وقتی که از دنیا مفارقت نمود» .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ حَدِیدِ بْنِ حَکِیمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَدْنَی الْعُقُوقِ أُفٍّ، وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ أَیْسَرَ مِنْهُ لَنَهی عَنْهُ».

144 بَابُ الِانْتِفَاءِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَفَرَ بِاللّهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَ إِنْ دَقَّ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَفَرَ بِاللّهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَ إِنْ دَقَّ».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ وَ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ رِجَالٍ شَتّی، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیهماالسلام، أَنَّهُمَا قَالَا:«کُفْرٌ بِاللّهِ الْعَظِیمِ الِانْتِفَاءُ مِنْ حَسَبٍ وَ إِنْ دَقَّ».

145 بَابُ مَنْ آذَی الْمُسْلِمِینَ وَ احْتَقَرَهُمْمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَیَأْذَنْ بِحَرْبٍ مِنِّی مَنْ آذی عَبْدِیَ الْمُؤْمِنَ، وَ لْیَأْمَنْ غَضَبِی مَنْ أَکْرَمَ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنَ، وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ مِنْ خَلْقِی فِی الْأَرْضِ فِیمَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ إِلَا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ، لَاسْتَغْنَیْتُ بِعِبَادَتِهِمَا عَنْ جَمِیعِ مَا خَلَقْتُ فِی أَرْضِی، وَ لَقَامَتْ سَبْعُ سَمَاوَاتٍ وَ أَرَضِینَ بِهِمَا، وَ لَجَعَلْتُ لَهُمَا مِنْ إِیمَانِهِمَا أُنْساً لَا یَحْتَاجَانِ إِلی أُنْسِ سِوَاهُمَا».

.

144 . باب در بیان انتفا

145 . باب در بیان آنکه مسلمانان را می رنجاند ، و ایشان را خوار و بی مقدار نماید

ابوعلی اشعری ، از احمد بن محمد ، از محسن بن احمد ، از ابان بن عثمان ، از حدید بن حکیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«کمترین عقوق ، «افّ» است . و اگر خدای عز و جل آسان تر از آن را می دانست ، هر آینه از آن نهی می فرمود» .

144 . باب در بیان انتفا (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«کافر شده است به خدا ، هر که از نسبی بیزاری جوید ، و هر چند که آن نسب ، دقیق و باریک و پوشیده باشد» (و ثبوتش اشکالی داشته باشد) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابو المغرا ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :... تا آخر آنچه در حدیث اوّل است .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد ، از ابن ابی عمیر و ابن فضّال ، از مردان پراکنده یعنی راویان بسیار ، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که فرمودند :«انتفا و تبّری از حسب؛ یعنی نفی نسب ، کافر شدن است به خدای بزرگوار . و هر چند که آن نسبت ، دقیق و باریک باشد» .

145 . باب در بیان آنکه مسلمانان را می رنجاند ، و ایشان را خوار و بی مقدار نمایدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«خدای عز و جل فرموده است که : هر که بنده مؤمن را برنجاند ، باید که عالم شود به جنگی که از جانب من صادر شود (2) ، و باید که هر که بنده مؤمن مرا گرامی دارد ، از خشم من ایمن باشد . و اگر از خلق من که در زمین اند ، در میانه مشرق و مغرب کسی نباشد ، مگر یک مؤمن که با امام عادل باشد ، هر آینه به عبادت این دو کس ، از همه آنچه آن را در زمین آفریده ام ، بی نیازی جویم . و هر آینه هفت آسمان و هفت زمین به این دو کس برپا باشند ، و از برای ایشان ، از

ایمانی که دارند ، انیس و مونسی قرار دهم ، که به انیسی که غیر از ایشان باشد ، محتاج نباشند» .

.

1- . و انتفاء به کسر اوّل ، سه معنی دارد : نیست شدن و بیرون رفتن و بی گناهی نمودن . و مراد از آن در اینجا ، تبّری و بیزاری جستن پدر است از نسب فرزند خویش ، یا بعضی از خویشان از بعضی دیگر . (مترجم)
2- . یعنی بداند که با او جنگ خواهم کرد . و مراد از جنگ آن جناب ، عذاب دنیا و آتش دوزخ است .

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُنْذِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ نَادى مُنَادٍ: أَيْنَ الصُّدُودُ لِأَوْلِيَائِى؟ فَيَقُومُ قَوْمٌ لَيْسَ عَلى وُجُوهِهِمْ لَحْمٌ، فَيُقَالُ: هؤُلَاءِ الَّذِينَ آذَوُا الْمُؤْمِنِينَ، وَ نَصَبُوا لَهُمْ وَ عَانَدُوهُمْ، وَ عَنَّفُوهُمْ فِى دِينِهِمْ، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ إِلى جَهَنَّمَ».

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى : مَنْ أَهَانَ لِى وَلِيّاً، فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِى».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ حَقَرَ مُؤْمِناً مِسْكِيناً أَوْ غَيْرَ مِسْكِينٍ، لَمْ يَزَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَاقِراً لَهُ مَاقِتاً حَتّى يَرْجِعَ عَنْ مَحْقَرَتِهِ إِيَّاهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«إِنَّ اللّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ أَهَانَ لِى وَلِيّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِى، وَ أَنَا أَسْرَعُ شَىْءٍ إِلى نُصْرَهِ أَوْلِيَائِى».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : قَدْ نَابَذَنِى مَنْ أَذَلَّ عَبْدِىَ الْمُؤْمِنَ».

.

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن سنان ، از منذر بن یزید ، از مفضّل بن عمر روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون روز قیامت شود ، منادیی ندا کند که : کجایند آنان که دوستان مرا ریشخند کرده اند ، یا ایشان را از حقّ ایشان منع کرده اند ، یا از ایشان رو گردان بوده اند؟ پس گروهی برمی خیزند که گوشت بر روی های ایشان نباشند ، و گفته می شود که : این گروه ، آنانند که مؤمنان را آزار کرده اند ، و نصب عداوت از برای ایشان نموده اند ، و با ایشان عناد ورزیده اند ، و ایشان را در دینی که داشته اند ، سرزنش کرده اند پس امر می شود که : ایشان را به سوی دوزخ برند» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن فضّال ، از ثعلبه بن میمون ، از حمّاد بن بشیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای تبارک و تعالی فرموده است که : هر که دوستی از دوستان مرا خواری رساند ، به حقیقت که خود را از برای جنگ من آماده ساخته است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عثمان ، از محمد بن ابی حمزه ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمنی را خوار گرداند؛ خواه آن مؤمن گدا باشد ، و خواه غیر گدا ، پیوسته خدای عز و جلاو را خوار دارد ، و بر او خشمناک باشد ، تا وقتی که از خوار داشتن آن مؤمن بازگردد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از معلّی بن خنیس روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل می فرماید که : هر که دوستی از دوستان مرا خواری رساند ، به حقیقت که خود را از برای جنگ من آماده ساخته است . و من از هر چیزی شتابان ترم به سوی یاری دوستان خود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از معلّی بن خنیس ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جل فرموده است که : هر که بنده مؤمن مرا خوار کند ، به حقیقت که با من

جنگ کرده و دشمنی را آشکار نموده ، و گویا که تیر به جانب من انداخته است» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى؛ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : مَنْ أَهَانَ لِى وَلِيّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِى، وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَىْءٍ أَحَبَّ إِلَىَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَىَّ بِالنَّافِلَهِ حَتّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِى يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِى يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانَهُ الَّذِى يَنْطِقُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِى يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِى أَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِى أَعْطَيْتُهُ، وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَىْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِى عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا أُسْرِىَ بِالنَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِى وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِى بِالْمُحَارَبَهِ، وَ أَنَا أَسْرَعُ شَىْءٍ إِلى نُصْرَهِ أَوْلِيَائِى، وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَىْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِى عَنْ وَفَاهِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ؛ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِىَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَا الْغِنى، وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلى غَيْرِ ذلِکَ لَهَلَکَ ، وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِىَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَا الْفَقْرُ، وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلى غَيْرِ ذلِکَ لَهَلَکَ، وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَىَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِى بِشَىْءٍ أَحَبَّ إِلَىَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَىَّ بِالنَّافِلَهِ حَتّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذا سَمْعَهُ الَّذِى يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِى يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانَهُ الَّذِى يَنْطِقُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِى يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِى أَجَبْتُهُ، وَ إِنْ سَأَلَنِى أَعْطَيْتُهُ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار و هر دو ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از حمّاد بن بشیر روایت کرده اند که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جل فرموده است که : هر که دوستی از دوستان مرا خوار گرداند ، به حقیقت که خود را از برای جنگ من آماده ساخته . و هیچ بنده ای به سوی من تقرّب نجسته است ، به چیزی که در نزد من دوست تر باشد ، از چیزی که بر او واجب گردانیده ام . و به درستی که بنده تقرّب می جوید به سوی من ، به عمل سنّتی که بر او واجب نیست ، تا آنکه او را دوست دارم؛ پس هرگاه او را دوست دارم ، گوش او باشم که به آن می شنود ، و چشم او باشم که به آن می بیند ، و زبان او باشم که به آن سخن می گوید ، و دست او باشم که به آن از روی شدّت می گیرد . اگر مرا بخواند ، او را اجابت کنم ، و اگر از من درخواهد ، به او عطا فرمایم . و از چیزی یا در چیزی که من فاعل و کننده آنم ، آن قدر تردّد ندارم ، مانند تردّدی که در نزد مردن بنده مؤمن خود دارم . او مرگ را ناخوش دارد ، و من از آنچه او ناخوش دارد ، خوش ندارم» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از ابو سعید قمّاط ، از ابان بن تغلب ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند ، عرض کرد که : ای پروردگار من! حال مؤمن در نزد تو چون و چگونه است؟ فرمود که : یا محمد! هر که دوستی از دوستان مرا خوار گرداند ، به حقیقت که با من مبارزه نموده است به جنگ (1) ، و من از هر چیزی شتابان ترم به سوی یاری دوستانم . و از چیزی که من فاعل آنم ، آن قدر تردّد ندارم ، مانند تردّدی که از وفات مؤمن دارم . او مرگ را ناخوش دارد ، و من اندوهگینی او را خوش ندارم . و به درستی که از جمله بندگان مؤمن من ، کسی است که چیزی از برایش صلاحیّت ندارد ، مگر بی نیازی . و اگر او را به سوی غیر آن صرف کنم[=بگردانم] ، هر آینه هلاک شود . و به درستی که از جمله بندگان مؤمن من ، کسی است که چیزی غیر از فقر و درویشی از برایش صلاحیّت ندارد ، و اگر آن را به سوی غیر آن صرف کنم ، هر آینه هلاک شود . و بنده من تقرّب نمی جوید به سوی من ، به چیزی که در نزد من دوست تر باشد ، از آنچه بر او واجب گردانیده ام . و به درستی که بنده من تقرّب می جوید به سوی من ، به عمل سنّتی که بر

او واجب نیست ، تا آنکه او را دوست دارم . پس هرگاه او را دوست دارم ، گوش او باشم که به آن می شنود ، و چشم او باشم که به آن می بیند ، و زبان او باشم که به آن سخن می گوید ، و دست او باشم که به آن از روی شدّت می گیرد . اگر مرا بخواند ، او را اجابت کنم ، و اگر از من درخواهد ، به او عطا فرمایم» . (2)

.

1- . و مبارزه ، از میان صف بیرون شدن است از برای جنگ .
2- . و مخفی نماند که این حدیث و امثال آن ، از احادیث مشکله است . و بعضی از ناتمامان ، به ظاهر آن متمسّک شده ، پُر پوچی چند به قالب زده اند ، و در شرح و بیان آن ، کفرها گفته اند . و حقیر ، تحقیق آن را در رساله نجات السّالکین نموده ام ، به وضعی که اهل حق را خوش آید . هر که خواهد ، به آن کتاب رجوع نماید . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنِ اسْتَذَلَّ مُؤْمِناً وَ اسْتَحْقَرَهُ لِقِلَّهِ ذَاتِ یَدِهِ وَ لِفَقْرِهِ، شَهَرَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ مُعَاوِیَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَقَدْ أَسْری رَبِّی بِی، فَأَوْحی إِلَیَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحی، وَ شَافَهَنِی إِلی أَنْ قَالَ لِی: یَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَذَلَّ لِی وَلِیّاً فَقَدْ أَرْصَدَنِی بِالْمُحَارَبَهِ، وَ مَنْ حَارَبَنِی حَارَبْتُهُ، قُلْتُ: یَا رَبِّ، وَ مَنْ وَلِیُّکَ هذَا ، فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ مَنْ حَارَبَکَ حَارَبْتَهُ؟ قَالَ: ذَاکَ مَنْ أَخَذْتُ مِیثَاقَهُ لَکَ وَ لِوَصِیِّکَ وَ لِذُرِّیَّتِکُمَا بِالْوَلَایَهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : مَنِ اسْتَذَلَّ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنَ فَقَدْ بَارَزَنِی بِالْمُحَارَبَهِ، وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِی شَیْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ کَتَرَدُّدِی فِی عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ، إِنِّی أُحِبُّ لِقَاءَهُ فَیَکْرَهُ الْمَوْتَ، فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ، وَ إِنَّهُ لَیَدْعُونِی فِی الْأَمْرِ، فَأَسْتَجِیبُ لَهُ بِمَا هُوَ خَیْرٌ لَهُ» .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمنی را خوار گرداند و او را حقیر شمارد ، از برای آنکه چیزی در دست ندارد و فقیر و درویش است ، خدا او را در روز قیامت ، علی رؤس الخلائق (یعنی در جایی که همه آفریدگان خدا حضور داشته باشند) رسوا گرداند» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از معاویه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر آینه به حقیقت که خدای عز و جل در شبی مرا به معراج برد و از پس پرده به سوی من وحی فرمود ، آنچه وحی فرمود . و آن جناب تعالی و تقدّس ، بدون واسطه (که مراد از مشافهه و رو به رو است) ، به من فرمود که : یا محمد! هر که دوستی از دوستان مرا خوار گرداند ، به حقیقت که خود را از برای من به جنگ آماده ساخته است . و هر که با من جنگ کند ، با او جنگ کنم . عرض کردم که : ای پروردگار من! این دوست تو که می فرمایی ، مراد از آن کیست؟زیرا که من دانسته ام که هر که با تو جنگ کند ، تو با او جنگ می کنی . فرمود که : مراد از آن ، کسی است که پیمان او را گرفته ام از برای تو و از برای وصّی تو و از برای ذریّه شما به ولایت ، که به ولایت شما قائل باشد و شما را دوست دارد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابن مسکان ، از معلّی بن خنیس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جل فرموده است که : هر که بنده مؤمن مرا خوار گرداند ، به حقیقت که با من در مقام جنگ درآمده ، و مرا مبارز طلبیده به جنگ کردن با یکدیگر . و در چیزی که من فاعل آنم ، آن قدر تردّد ندارم ، مانند تردّدی که در خصوص بنده مؤمن خود دارم؛زیرا که من دیدار او را دوست می دارم ، و او مرگ را ناخوش دارد؛ پس مرگ را از او می گردانم و او را نمی میرانم . و به درستی که او مرا در امری می خواند و به جهت آن دعا می کند؛ پس من او را اجابت می کنم به چیزی که از برایش بهتر است» .

.

146 بَابُ مَنْ طَلَبَ عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَوْرَاتِهِمْمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ وَ الْفَضْلِ ابْنَىْ يَزِيدَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ وَ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليهماالسلام ، قَالَا:«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاخِىَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ، فَيُحْصِىَ عَلَيْهِ عَثَرَاتِهِ وَ زَلَاتِهِ لِيُعَنِّفَهُ بِهَا يَوْماً مَا».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ، وَ لَمْ يُخْلِصِ الْاِيمَانَ إِلى قَلْبِهِ، لَا تَذُمُّوا الْمُسْلِمِينَ، وَ لَا تَتَبَّعُوا عَوْرَاتِهِمْ؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَاتِهِمْ، تَتَبَّعَ اللّٰهُ عَوْرَتَهُ؛ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّٰهُ تَعَالى عَوْرَتَهُ ، يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِى بَيْتِهِ». عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِى الْجَارُودِ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، مِثْلَهُ.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاخِىَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ، فَيُحْصِىَ عَلَيْهِ عَثَرَاتِهِ وَ زَلَاتِهِ لِيُعَنِّفَهُ بِهَا يَوْماً مَا».

.

146 . باب در بیان جستجوی لغزش های مؤمنان و عورت های ایشان

146 . باب در بیان جستجوی لغزش های مؤمنان و عورت های ایشان

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از ابراهیم و فضل ، پسران یزید اشعری ، از عبداللّه بن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که هر یک فرمودند که :«وقتی که بنده از هر وقتی به سوی کفر نزدیک تر است ، آن وقتی است که مردی با مردی مواخات و برادری می کند بر دین اسلام؛ پس سردرآمدن ها و لغزش های او را بر او می شمارد و ضبط می کند ، از برای آنکه در وقتی از اوقات ، او را به آنها ملامت و سرزنش کند» .(1)

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای گروه کسانی که به زبان خویش اسلام آورده اید ، و ایمان به سوی دل های شما خالص نشده ! مسلمانان را مذمّت مکنید ، و عورت های ایشان را پیروی منمایید (2) ؛زیرا که هر که عورت های ایشان را پیروی کند ، خدای عز و جل عورت او را پیروی می کند . و هر که خدا عورت های او را پیروی کند ، او را رسوا می سازد ، و اگرچه در خانه یا اطاق خویش باشد» . از او ، از علی بن نعمان ، از ابو الجارود ، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این روایت است .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :... تا آخر آنچه در حدیث اوّل گذشت .

.

1- . و عورت به فتح عین و سکون واو ، شکاف و فرجه و خصوص قبل و دبر است . و مراد از آن در اینجا ، هر چیزی است که موضوع ستر و پوشش باشد ، و هر چه از آن شرم می شود . (مترجم)
2- . یعنی عیبجویی و تجسس از زشتی ها .

عَنْهُ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُسْلِمْ بِقَلْبِهِ، لَا تَتَبَّعُوا عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، تَتَبَّعَ اللّهُ عَثْرَتَهُ؛ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَثْرَتَهُ، يَفْضَحْهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَوِ الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَا تَطَلَّبُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَثَرَاتِ أَخِيهِ، تَتَبَّعَ اللّهُ عَثَرَاتِهِ؛ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَثَرَاتِهِ، يَفْضَحْهُ وَ لَوْ فِی جَوْفِ بَيْتِهِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَی الْكُفْرِ أَنْ يُوَاخِیَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ عَلَی الدِّينِ، فَيُحْصِیَ عَلَيْهِ زَلَاتِهِ لِيُعَيِّرَهُ بِهَا يَوْماً مَا» .

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَبْعَدُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللّهِ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ يُوَاخِیَ الرَّجُلَ ، وَ هُوَ يَحْفَظُ عَلَيْهِ زَلَاتِهِ لِيُعَيِّرَهُ بِهَا يَوْماً مَا».

147 بَابُ التَّعْيِيرِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَنَّبَ مُؤْمِناً، أَنَّبَهُ اللّهُ فِی الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَذَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا ، وَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِناً بِشَیْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتّی يَرْكَبَهُ».

.

147 . باب در بیان سرزنش کردن

از او ، از حجّال ، از عاصم بن حمید ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای گروه کسانی که به زبان خویش اسلام آورده اید ، و به دل های خویش اسلام نیاورده اید! لغزش های مسلمانان را پیروی مکنید؛زیرا که هر که لغزش های مسلمانان را پیروی کند ، خدا لغزش های او را پیروی می کند . و هر که خدای عز و جل لغزش او را پیروی کند ، او را رسوا می کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن اسماعیل ، از ابن مسکان ، از محمد بن مسلم یا حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : لغزش های مؤمنان را پیروی مکنید؛ زیرا که هر که لغزش های مؤمنان را پیروی می کند ، خدای عز و جل لغزش او را پیروی کند . و هر که خدای عز و جل لغزش او را پیروی کند ، او را رسوا می کند ، و هر چند که در اندران خانه یا حجره خود باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از ابن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :... تا آخر آنچه در حدیث اوّل است ، مگر آنکه این حدیث «سردرآمدن ها» را ندارد .

از او ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«وقتی که بنده از هر وقتی از خدای عز و جلدورتر است ، آن وقتی است که مردی با مردی برادری می کند ، و حال آنکه لغزش های او را محافظت می نماید ، از برای آنکه در وقتی از اوقات ، او را به آنها ملامت و سرزنش نماید» .

147 . باب در بیان سرزنش کردنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عثمان ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند ، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش کند» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسماعیل بن عمّار ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که امر زشتی را فاش کند ، چون کسی باشد که به آن آغاز کرده و آن را به جا آورده . و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند ، نمیرد ، تا خود مرتکب آن چیز شود» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِناً بِذَنْبٍ، لَمْ يَمُتْ حَتّى يَرْكَبَهُ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ لَقِىَ أَخَاهُ بِمَا يُؤَنِّبُهُ، أَنَّبَهُ اللّهُ فِى الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ».

148 بَابُ الْغِيبَهِ وَ الْبَهْتعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ، عَنِ السَّكُونِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : الْغِيبَهُ أَسْرَعُ فِى دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكِلَهِ فِى جَوْفِهِ». قَالَ: «وَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : الْجُلُوسُ فِى الْمَسْجِدِ انْتِظَارَ الصَّلَاهِ عِبَادَهٌ مَا لَمْ يُحْدِثْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، وَ مَا يُحْدِثُ؟ قَالَ: الِاغْتِيَابَ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ فِى مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ، فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَهُ فِى الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ» ».

.

148 . باب در بیان غیبت و بهتان

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمنی را به گناهی سرزنش کند ، نمیرد ، تا آن گناه را مرتکب گردد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از حسین بن عمر بن سلیمان ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که برادر خود را ملاقات کند به چیزی که او را سرزنش کند ، خدای تعالی او را در دنیا و آخرت سرزنش کند» .

148 . باب در بیان غیبت و بهتان (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : غیبت ، در تباهی دین مسلمان ، شتابان تر است از خوره ، در اندران او» . و فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : نشستن در مسجد برای انتظار کشیدن نماز ، عبادت است ، مادام که حدث از او سر نزند . عرض شد که : یا رسول اللّه ! چه حدث می کند که موجب این باشد که نشستنش عبادت نباشد؟ فرمود که : غیبت کردن» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که در حقّ مؤمنی بگوید ، آنچه را که هر دو چشمش آن را دیده و هر دو گوشش آن را شنیده ، چنین کسی از جمله آنان است که خدای عز و جل در حقّ ایشان فرموده است که : «اِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشیعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذینَ امَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ» (2) ؛ یعنی : به درستی که آنان که دوست می دارند که فاش گردد خصلت ناشایست که آن زنا است و انواع قبائح و زشتی ها ، در باره آنان که ایمان آورده اند ، از برای ایشان است عذابی دردناک یا دردآورنده» .

.

1- . و غیبت به کسر غین ، بدگویی کردن است در پس سر مؤمنی ، به آنچه در او باشد ، که اگر بشنود ، او را بد آید ، و باید که آن سخن ، قابلیّت بد آمدن داشته باشد . پس اگر کسی از آنچه مدح و تعریف باشد ، او را بد آید ، داخل در این باب نیست ، چنان که اگر کسی از سخن بد که در باره او گویند ، بدش نیاید ، از این باب بیرون نیست . و آنچه بعضی از صلحا می کنند که مردم را در غیبت خویش اذن می دهند ، عین خطا است؛ چه ترغیب است در فعل حرام . بلی ، اگر بعد از وقوع آن ، کسی غیبت کننده را حلال کند ، فعلی است حمیده و شغلی است پسندیده . و آنچه در میان فارسیان مشهور است ، غیبت ، به فتح غین است ، و بهتان ، بدگویی دروغ است . (مترجم)
2- . نور، 19.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْغِيبَةِ، قَالَ:«هُوَ أَنْ تَقُولَ لِأَخِيكَ فِی دِينِهِ مَا لَمْ يَفْعَلْ، وَ تَبُثَّ عَلَيْهِ أَمْراً قَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ لَمْ يُقَمْ عَلَيْهِ فِيهِ حَدٌّ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«سُئِلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : مَا كَفَّارَهُ الِاغْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَنِ اغْتَبْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّهَ، عَنِ ابْنِ أَبِی يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ بَهَتَ مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَهً بِمَا لَيْسَ فِيهِ، بَعَثَهُ اللَّهُ فِی طِينَهِ خَبَالٍ حَتّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ» . قُلْتُ: وَ مَا طِينَهُ الْخَبَالِ؟ قَالَ: «صَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الْمُومِسَاتِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ رَجُلٍ لَا نَعْلَمُهُ إِلَا يَحْيَى الْأَزْرَقَ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ :«مَنْ ذَكَرَ رَجُلاً مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ، لَمْ يَغْتَبْهُ؛ وَ مَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ، اغْتَابَهُ؛ وَ مَنْ ذَكَرَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ، فَقَدْ بَهَتَهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ عَيْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَيَابَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ :«الْغِيبَهُ أَنْ تَقُولَ فِی أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللّهُ عَلَيْهِ، وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحِدَّهِ وَ الْعَجَلَهِ، فَلَا؛ وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ».

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّآء ، از داود بن سرحان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از غیبت . فرمود که :«غیبت ، آن است که از برای آنکه برادر تو است ، در دینش چیزی را بگویی که نکرده باشد ، و بر او امری را ثابت گردانی که خدای عز و جل آن را بر او پوشیده باشد ، و در آن بر او حدّی از حدودی که در شرع مقرّر است ، اقامه نشده باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از پدرش ، از هارون بن حجم ، از حفص بن عمر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که کفّاره غیبت کردن چیست؟ فرمود که : از خدا آمرزش می طلبی برای کسی که او را غیبت کرده ای ، در هر زمان که او را یاد کنی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که بر مرد مؤمن یا زن مؤمنه ای بهتان بندد به آنچه در او نیست ، خدا او را در طینت خبال محشور گرداند و در آن بدارد ، تا از عهده آنچه گفته بیرون آید» . عرض کردم که : طینت خبال چیست؟ فرمود که : «چرک و خونابه ای است که از فرج های زنان زناکار بیرون می آید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از عبّاس بن عامر ، از ابان ، از مردی که ما او را نمی دانیم ، مگر یحیی ازرق روایت کرده است که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که :«هر که مردی را از پشت سرش ذکر کند به آنچه در او موجود است ، از آنچه مردم آن را شناخته اند و شهرت یافته ، او را غیبت نکرده . و هر که او را یاد کند از پشت سرش به آنچه در او موجود است ، از آنچه مردم آن را نشناخته اند و به آن خبر ندارند ، او را غیبت کرده است . و هر که او را مذکور سازد به آنچه در او نیست ، به حقیقت که بر او بهتان بسته است» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس بن عبد الرحمان ، از عبد الرحمان بن سیابه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«غیبت ، آن است که در حق برادرت بگویی ، آنچه را که خدای عز و جل آن را بر او پوشیده . امّا امری که ظاهر است

در او ، مانند تیزی و تندی غیبت نیست . و بهتان ، آن است که در حقّ او بگویی ، آنچه را که در او نیست» .

.

149 بَابُ الرِّوَايَهِ عَلَى الْمُؤْمِنِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَنْ رَوى عَلى مُؤْمِنٍ رِوَايَهً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوءَتِهِ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ، أَخْرَجَهُ اللّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلى وَلَايَهِ الشَّيْطَانِ، فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ» .

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: عَوْرَهُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ؟ قَالَ:«نَعَمْ» . قُلْتُ: تَعْنِى سُفْلَيْهِ؟ قَالَ: «لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، إِنَّمَا هِىَ إِذَاعَهُ سِرِّهِ» .

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ حُسَيْنِ بْنِ مُخْتَارٍ، عَنْ زَيْدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِيمَا جَاءَ فِى الْحَدِيثِ:«عَوْرَهُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ» قَالَ: «مَا هُوَ أَنْ يَنْكَشِفَ فَتَرى مِنْهُ شَيْئاً، إِنَّمَا هُوَ أَنْ تَرْوِىَ عَلَيْهِ أَوْ تَعِيبَهُ» .

150 بَابُ الشَّمَاتَهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَنَّهُ قَالَ:«لَا تُبْدِى الشَّمَاتَهَ لِأَخِيكَ؛ فَيَرْحَمَهُ اللّهُ ، وَ يُصَيِّرَهَا بِكَ» . وَ قَالَ: «مَنْ شَمِتَ بِمُصِيبَهٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ، لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتّى يُفْتَتَنَ».

.

149 . باب در بیان روایت کردن سخنی به جهت ضرر بر مؤمن

150 . باب در بیان شماتت

149 . باب در بیان روایت کردن سخنی به جهت ضرر بر مؤمنمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«هر که بر مؤمنی روایت و کلامی را روایت کند ، و سخنی از او بگوید ، و خواسته باشد که به آن ، عیب او را بروز دهد ، و مروّت و جوانمردی او را درهم شکند ، تا از چشم مردمان بیفتد ، خدای تعالی او را از دوستی خود بیرون برد ، به سوی دوستی شیطان؛ پس شیطان ، او را قبول نکند» .

از او ، از احمد ، از حسن بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان روایت است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود :«آری» . عرض کردم که : مقصودت از این ، پایین تنه او است . فرمود : «چنان نیست که تو به سوی آن رفته ای . جز این نیست که مقصود از آن ، فاش کردن سرّ او است» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از حسین بن مختار ، از زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ، در آنچه در حدیث آمده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است ، که آن حضرت فرمود :«مراد این نیست که عورتش کشف شود ، پس تو چیزی از آن را ببینی . جز این نیست که مقصود آن است که بر او روایت کنی و سخنی بگویی که باعث ضرر او باشد ، یا آنکه او را عیب کنی» .

150 . باب در بیان شماتت (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از حسن بن علی بن فضّال ، از ابراهیم بن محمد اشعری ، از ابان بن عبْد الملک ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«شماتت را از برای برادرت ظاهر مکن ، که خدای عز و جل او را رحم می کند ، و آن شماتت را بر تو قرار می دهد» . و فرمود که : «هر که شماتت کند به مصیبتی که بر برادرش فرود آمده ، از دنیا بیرون نرود ، تا در فتنه افتد و محنت و زحمت آن را بکشد» .

.

1- . و شَماتت به فتح شین ، شادی کردن است بر مکروهی که به دشمن رسد . (مترجم)

151 بَابُ السِّبَابِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : سَبَّابُ الْمُؤْمِنِ کَالْمُشْرِفِ عَلَی الْهَلَکَهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، وَ قِتَالُهُ کُفْرٌ، وَ أَکْلُ لَحْمِهِ مَعْصِیَهٌ، وَ حُرْمَهُ مَالِهِ کَحُرْمَهِ دَمِهِ» .

عَنْهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِی تَمِیمٍ أَتَی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ: أَوْصِنِی، فَکَانَ فِیمَا أَوْصَاهُ: أَنْ قَالَ: لَا تَسُبُّوا النَّاسَ؛ فَتَکْتَسِبُوا الْعَدَاوَهَ بَیْنَهُمْ» .

ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام فِی رَجُلَیْنِ یَتَسَابَّانِ، قَالَ:«الْبَادِی مِنْهُمَا أَظْلَمُ، وَ وِزْرُهُ وَ وِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَیْهِ مَا لَمْ یَعْتَذِرْ إِلَی الْمَظْلُومِ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَا شَهِدَ رَجُلٌ عَلی رَجُلٍ بِکُفْرٍ قَطُّ إِلَا بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا، إِنْ کَانَ شَهِدَ بِهِ عَلی کَافِرٍ صَدَقَ، وَ إِنْ کَانَ مُؤْمِناً رَجَعَ الْکُفْرُ عَلَیْهِ؛ فَإِیَّاکُمْ وَ الطَّعْنَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ».

.

151 . باب در بیان دشنام به یکدیگر دادن

151 . باب در بیان دشنام به یکدیگر دادنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دشنام دهنده به مؤمن ، چون کسی است که بر هلاکت مشرف شده باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از فضاله بن ایّوب ، از عبداللّه بن بکیر ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دشنام دادن به مؤمن ، بیرون رفتن است از فرمان خدای تعالی ، و جنگ کردن با او ، کفر ، و خوردن گوشتش به غیبت ، معصیت است ، و حرمت مالش ، چون حرمت خون او است» .

از او ، از حسن بن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«مردی از قبیله بنی تمیم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : مرا وصیّت کن و بفرما چه کنم؟ پس در آنچه حضرت او را وصیّت فرمود ، این بود که فرمود : مردم را دشنام مدهید ، که دشمنی را در میان ایشان کسب می کنید» .

ابن محبوب ، از عبد الرحمان بن حجّاج ، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است در باب دو مرد که به یکدیگر دشنام می دهند ، که آن حضرت فرمود :«آنکه آغاز می کند از این دو ، ستمکارتر است ، و گناه او و گناه دیگری بر او است ، مادامی که مظلوم را عذرخواهی نکند» (1) .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هرگز مردی بر مردی به کفر گواهی نداده ، مگر آنکه یکی از این دو کس با کفر برگشته ، و کفر بر او ثابت و محقّق گردیده است؛ چرا که ، اگر بر کافری گواهی داده ، راست گفته است ، و اگر آن کس مؤمن باشد ، کفر بر گواهی دهنده برمی گردد . پس بپرهیزید از طعن زدن بر مؤمنان» .

.

1- . و همین حدیث در باب «سبکی»[= السَّفه] مذکور شد ، با اختلافی در آخر آن ، و زیادتی علی بن ابراهیم و پدرش در اوّل سند . و احتمال می رود که آنچه در اینجا و در آنجا است ، دو حدیث باشد . (مترجم)

الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِی صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ؛ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً، وَ إِلَا رَجَعَتْ عَلی صَاحِبِهَا» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ:«إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِی صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا؛ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً، وَ إِلَا رَجَعَتْ عَلی صَاحِبِهَا» .

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ: أُفٍّ، خَرَجَ مِنْ وَلَايَتِهِ ؛ وَ إِذَا قَالَ: أَنْتَ عَدُوِّی، كَفَرَ أَحَدُهُمَا، وَ لَا يَقْبَلُ اللّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلاً وَ هُوَ مُضْمِرٌ عَلی أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ سُوءاً».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ رِبْعِیٍّ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ إِنْسَانٍ يَطْعُنُ فِی عَيْنِ مُؤْمِنٍ إِلَا مَاتَ بِشَرِّ مِيتَةٍ، وَ كَانَ قَمِناً أَنْ لَا يَرْجِعَ إِلی خَيْرٍ».

152 بَابُ التُّهَمَةِ وَ سُوءِ الظَّنِّعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسی، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْاِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ، كَمَا يَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِی الْمَاءِ».

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از علی بن ابی حمزه ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که لعنت چون از دهان صاحبش بیرون آمد ، تردّد می کند و می گردد؛ پس اگر محلّ روانی و موضع جواز آن را یافت (به اینکه آن کس که لعنت کننده او را لعنت کرده ، فی الحقیقه ملعون باشد) ، در آنجا قرار گیرد . و اگر نه ، بر صاحبش رجوع کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن علی ، از علی بن عقبه ، از عبداللّه بن سنان ، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود ... تا آخر حدیثِ پیش ، مگر آنکه در این حدیث است که :«در میانه این دو کس تردّد می کند» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سنان ، از محمد بن علی ، از محمد بن فضیل ، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون مردی اف به برادر مؤمن خود بگوید ، از دوستی او بیرون می رود . و چون بگوید که تو دشمنی منی ، یکی از این دو کافر می شود . و خدای عز و جل عملی را از مؤمنی قبول نمی فرماید ، با آنکه بدی را نسبت به برادر مؤمنش در دل گرفته باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن سنان ، از حمّاد بن عثمان ، از ربعی ، از فضیل ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ انسانی نیست که در برابر چشم مؤمنی طعنه زند ، مگر آنکه به بدترین انواع مردن ها می میرد ، و سزاوار آن باشد که به سوی هیچ خوبی باز نگردد» .

152 . باب در بیان تهمت و بدگمانی (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمیر یمانی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون مؤمن برادرش را متّهم کند ، ایمان در دلش بگدازد ، چنان که نمک در آب می گدازد» .

.

1- . و تهمت ، دروغ و دروغ بربستن است . و ظاهر این است که تهمت ، برزخ میان غیبت و بهتان باشد؛زیرا که در تهمت ، وهم و خیالی هست که در بهتان نیست؛ چه اصل آن وُهْمَت بوده است ، و این تاء که در آن است ، بدل است از واو . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ:«مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ فِی دِينِهِ، فَلَا حُرْمَهَ بَيْنَهُمَا؛ وَ مَنْ عَامَلَأَخَاهُ بِمِثْلِ مَا عَامَلَ بِهِ النَّاسَ، فَهُوَ بَرِیءٌ مِمَّا يَنْتَحِلُ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِی كَلَامٍ لَهُ: ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلی أَحْسَنِهِ حَتّی يَأْتِيَكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ، وَ لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَهٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِی الْخَيْرِ مَحْمِلاً».

153 بَابُ مَنْ لَمْ يُنَاصِحْ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِی حَفْصٍ الْأَعْشی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ سَعی فِی حَاجَهٍ لِأَخِيهِ فَلَمْ يَنْصَحْهُ، فَقَدْ خَانَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَشی فِی حَاجَهِ أَخِيهِ فَلَمْ يُنَاصِحْهُ، فَقَدْ خَانَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُصَبِّحِ بْنِ هِلْقَامَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا اسْتَعَانَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ فِی حَاجَهٍ فَلَمْ يُبَالِغْ فِيهَا بِكُلِّ جُهْدِهِ، فَقَدْ خَانَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ» . قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : مَا تَعْنِی بِقَوْلِكَ: «وَ الْمُؤْمِنِينَ»؟ قَالَ: «مِنْ لَدُنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلی آخِرِهِمْ».

.

153 . باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خویش را خیرخواهی نکند

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از حسین بن حازم ، از حسین بن عمر بن یزید ، از پدرش که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که برادر دینی خویش را متّهم سازد ، حرمتی در میان ایشان نیست . و هر که با برادرِ خویش معامله و رفتار کند ، به مثل آنچه با سایر مردمان رفتار می کند ، بیزار است از آنچه بر خود می بندد» (یعنی ایمان) .

از او ، از پدرش ، از آنکه او را روایت کرد از حسین بن مختار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنان خویش فرمود که : کار برادر خویش را بر نیکوترین وجهی که در آن متصور است حمل کن ، تا وقتی که بیاید تو را ، آنچه (تو را از آن بگرداند ، یا) بر تو غالب شود . (1) و البتّه گمان بد مبر به سخنی که از دهان برادر بیرون آمده و از او سر زده باشد ، و حال آنکه تو از برایش در خیر و خوبی محملی را بیابی» .

153 . باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خویش را خیرخواهی نکندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی بن نعمان ، از ابو حفص اعشی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که در حاجتی از حاجت های برادر مؤمن خود سعی کند ، و او را خیرخواهی نکند که آنچه لازمه سعی است به عمل نیاورد ، با خدا و رسولش خیانت کرده است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر مؤمنی که در حاجت برادر خود راه رود و او را خیرخواهی نکند ، با خدا و رسولش خیانت کرده است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد و ابو علی اشعری ، از محمد بن حسّان و هر دو ، از ادریس بن حسن ، از مصبّح بن هلقام که گفت : خبر داد ما را ابوبصیر و گفت که : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر مردی از اصحاب ما که مردی از

برادرانش به او یاری جوید در حاجتی ، و او در آن حاجت به هر جدّ و سعی ای که دارد مبالغه نکند ، به حقیقت که با خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است» . ابوبصیر می گوید که : به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که : به گفتار خویش که فرمودی ، «مؤمنان» چه قصد داری؟ و مراد تو از ایشان کیست؟ فرمود که : «از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخر ایشان» .

.

1- . بنابر اختلاف نسخ کافی و مراد این است که ، فعل او را بر محمل نیک حمل کن ، تا وقتی که علم به خلاف آن به هم رسانی .

عَنْهُمَا جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِی جَمِيلَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«مَنْ مَشی فِی حَاجَهِ أَخِيهِ ثُمَّ لَمْ يُنَاصِحْهُ فِيهَا، كَانَ كَمَنْ خَانَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ صلی الله عليه و آله ، وَ كَانَ اللّهُ خَصْمَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنِ اسْتَشَارَ أَخَاهُ فَلَمْ يَمْحَضْهُ مَحْضَ الرَّأْیِ، سَلَبَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَأْيَهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَشی مَعَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِی حَاجَهٍ فَلَمْ يُنَاصِحْهُ، فَقَدْ خَانَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ صلی الله عليه و آله » .

154 بَابُ خُلْفِ الْوَعْدِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«عِدَهُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَهَ لَهُ؛ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللّهِ بَدَأَ، وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ، وَ ذلِكَ قَوْلُهُ : «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ» ».

.

154 . باب در بیان خلف وعده

از ایشان ، هر دو از محمد بن علی ، از ابو جمیله روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که در حاجت برادرش راه رود و او را در آن حاجت خیرخواهی نکند ، چون کسی باشد که با خدای عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله خیانت کرده ، و خدا دشمن او باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد خالد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از حسین بن حازم ، از حسین بن عمر بن یزید ، از پدرش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که با برادر خویش مشورت کند ، و آن برادر محض رأی و صلاح را از برایش پاک و خالص نگرداند (که آنچه می داند درست به او نگوید) ، خدای عز و جلرأی او را از او برباید» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس ، از سماعه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر مؤمنی که با برادر مؤمن خود در حاجتی راه رود و او را خیرخواهی نکند ، به حقیقت که با خدای عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله خیانت کرده است» .

154 . باب در بیان خلف وعده (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«وعده کردن مؤمن با برادرش ، نذری است که آن را کفّاره ای نیست» . (2) تتّمه حدیث : «پس هر که وعده را خلف کند ، به خلف کردن آن ، او به خدای عز و جل آغاز کرده ، و خود را در معرض دشمنی و خشم آن جناب درآورده . و این است معنی قول خدای تعالی : «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ * کَبُرَ مَقْتا عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ» (3) ؛ یعنی : ای کسانی که گرویده اید! چرا می گویید ، آنچه را که نمی کنید . بزرگ است از روی دشمنی و خشم در نزد خدا ، آنکه بگویید ، آنچه را که نمی کنید» .

.

1- . و وعده ، خبر دادن است کسی را به رسانیدن نیکی به او . (مترجم)
2- . یعنی وعده چون نذر ، وفای به آن لازم است . و فرق این است که ، اگر مخالفت نذر شود ، کفّاره باید داد ، و در مخالفت وعده ، کفّاره نیست . و این حکم بر سبیل ترغیب و تحریص است بر وفای به وعده ای که کرده ، بنابر مشهور . (مترجم)
3- . صف، 2 و 3.

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ شُعَیْبٍ الْعَقَرْقُوفِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ، فَلْیَفِ إِذَا وَعَدَ».

155 بَابُ مَنْ حَجَبَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَأَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ؛ وَعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِیعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أَیُّمَا مُؤْمِنٍ کَانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ، ضَرَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجَنَّهِ سَبْعِینَ أَلْفَ سُورٍ ، مَا بَیْنَ السُّورِ إِلَی السُّورِ مَسِیرَهُ أَلْفِ عَامٍ».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللّه عَلَیْهِ ، فَقَالَ لِی:«یَا مُحَمَّدُ ، إِنَّهُ کَانَ فِی زَمَنِ بَنِی إِسْرَائِیلَ أَرْبَعَهُ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ، فَأَتَی وَاحِدٌ مِنْهُمُ الثَّلَاثَهَ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ فِی مَنْزِلِ أَحَدِهِمْ فِی مُنَاظَرَهٍ بَیْنَهُمْ، فَقَرَعَ الْبَابَ، فَخَرَجَ إِلَیْهِ الْغُلَامُ، فَقَالَ: أَیْنَ مَوْلَاکَ؟ فَقَالَ: لَیْسَ هُوَ فِی الْبَیْتِ، فَرَجَعَ الرَّجُلُ، وَ دَخَلَ الْغُلَامُ إِلَی مَوْلَاهُ، فَقَالَ لَهُ : مَنْ کَانَ الَّذِی قَرَعَ الْبَابَ؟ قَالَ: کَانَ فُلَانٌ، فَقُلْتُ لَهُ: لَسْتَ فِی الْمَنْزِلِ، فَسَکَتَ، وَ لَمْ یَکْتَرِثْ، وَ لَمْ یَلُمْ غُلَامَهُ، وَ لَا اغْتَمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِرُجُوعِهِ عَنِ الْبَابِ، وَ أَقْبَلُوا فِی حَدِیثِهِمْ. فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ، بَکَّرَ إِلَیْهِمُ الرَّجُلُ، فَأَصَابَهُمْ وَ قَدْ خَرَجُوا یُرِیدُونَ ضَیْعَهً لِبَعْضِهِمْ، فَسَلَّمَ عَلَیْهِمْ، وَ قَالَ: أَنَا مَعَکُمْ؟ فَقَالُوا لَهُ: نَعَمْ ، وَ لَمْ یَعْتَذِرُوا إِلَیْهِ، وَ کَانَ الرَّجُلُ مُحْتَاجاً ضَعِیفَ الْحَالِ. فَلَمَّا کَانُوا فِی بَعْضِ الطَّرِیقِ إِذَا غَمَامَهٌ قَدْ أَظَلَّتْهُمْ، فَظَنُّوا أَنَّهُ مَطَرٌ، فَبَادَرُوا، فَلَمَّا اسْتَوَتِ الْغَمَامَهُ عَلَی رُؤُوسِهِمْ إِذَا مُنَادٍ یُنَادِی مِنْ جَوْفِ الْغَمَامَهِ: أَیَّتُهَا النَّارُ، خُذِیهِمْ وَ أَنَا جَبْرَئِیلُ رَسُولُ اللّهِ؛ فَإِذَا نَارٌ مِنْ جَوْفِ الْغَمَامَهِ قَدِ اخْتَطَفَتِ الثَّلَاثَهَ النَّفَرِ، وَ بَقِیَ الرَّجُلُ مَرْعُوباً یَعْجَبُ مِمَّا نَزَلَ بِالْقَوْمِ، وَ لَا یَدْرِی مَا السَّبَبُ؟ فَرَجَعَ إِلَی الْمَدِینَهِ، فَلَقِیَ یُوشَعَ بْنَ نُونٍ علیه السلام ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ وَ مَا رَأَی وَ مَا سَمِعَ، فَقَالَ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ علیه السلام : أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللّهَ سَخِطَ عَلَیْهِمْ بَعْدَ أَنْ کَانَ عَنْهُمْ رَاضِیاً، وَ ذلِکَ بِفِعْلِهِمْ بِکَ؟ فَقَالَ: وَ مَا فِعْلُهُمْ بِی؟ فَحَدَّثَهُ یُوشَعُ، فَقَالَ الرَّجُلُ: فَأَنَا أَجْعَلُهُمْ فِی حِلٍّ، وَ أَعْفُو عَنْهُمْ، قَالَ: لَوْ کَانَ هذَا قَبْلُ لَنَفَعَهُمْ، فَأَمَّا السَّاعَهَ فَلَا، وَ عَسی أَنْ یَنْفَعَهُمْ مِنْ بَعْدُ».

.

155 . باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خود را باز دارد از داخل شدن بر او

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از شعیب عقرقوفی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، باید که وفا کند ، چون وعده دهد» .

155 . باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خود را باز دارد از داخل شدن بر اوابو علی اشعری روایت کرده است ، از محمد بن حسّان و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد بن خالد و هر دو ، از محمد بن علی ، از محمد بن سنان ، از مفضّل بن عمر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر مؤمنی که میان او و مؤمنی دیگر ، حجاب و مانعی باشد از پرده و غیر آن ، به وضعی که او را نتواند دید ، خدای عز و جل در میان او و بهشت ، هفتاد هزار حصار بزند ، که مسافت میان هر حصاری تا حصاری ، به قدر هزار ساله راه باشد» .

علی بن محمد ، از ابن جمهور ، از احمد بن حسین ، از پدرش ، از اسماعیل بن محمد ، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت : در نزد امام رضا علیه السلام بودم؛ پس به من فرمود که :«ای محمد! به درستی که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر بودند از مؤمنان؛ پس یکی از ایشان به نزد سه نفر دیگر آمد ، و ایشان در منزل یکی از آن سه نفر جمع بودند ، به جهت مناظره و گفتگویی که در میان ایشان بود؛ پس در را کوبید ، و غلام صاحبخانه به سوی او بیرون آمد . گفت که : آقایت در کجا است؟ گفت که : در خانه نیست . آن مرد برگشت ، و غلام داخل شد و به نزد آقایش آمد . به او گفت که : کی بود آنکه در را کوبید؟ گفت : فلان کس بود ، و به او گفتم که تو در خانه نیستی . آقا ساکت شد و پروایی نکرد ، و غلام خود را ملامت و سرزنش ننمود ، و هیچ یک از ایشان غمناک نشد ، به جهت بازگشتن آن مرد از خانه ، و شروع کردند در حدیث و قصّه خویش . و چون فردا شد ، آن مرد ، صبح زود به جانب ایشان آمد؛ پس به ایشان برخورد ، در حالی که ایشان بیرون آمده بودند و می خواستند که به جانب مزرعه ای روند که مال بعضی از ایشان بود؛ پس آن مرد به ایشان سلام کرد و گفت که : من با شما می آیم . گفتند : بیا . و او را عذرخواهی نکردند در باب آنچه دیروز اتّفاق افتاده بود . و آن مرد ، محتاج و پریشان حال بود . و چون در عرض راه بودند ، ناگاه دیدند که پاره ابری ایشان را

سایه کرده . گمان کردند که باران می آید؛ پس مبادرت کردند و به سرعت رفتند . و چون آن ابر بر بالای سر ایشان قرار گرفت و با ایشان برابر شد ، شنیدند که نداکننده ای از اندران آن ابر ندا می کرد که : ای آتش! ایشان را فرا گیر ، و منم جبرئیل فرستاده خدا؛ پس ناگاه آتشی از اندران آن ابر هر سه نفر را ربود ، و آن مرد باقی ماند با نهایت ترس ، و تعجّب می کرد از آنچه بر آن گروه فرود آمد ، و نمی دانست که سبب آن چیست . بعد از آن ، به جانب شهر برگشت و حضرت یوشع بن نون را ملاقات کرد ، و این خبر را به آن حضرت داد ، با آنچه دیده و شنیده بود . یوشع بن نون علیه السلام فرمود : آیا ندانستی که خدا بر ایشان خشم گرفت ، بعد از آنکه از ایشان خشنود بود؟ و آن به سبب کرداری است که ایشان با تو کردند . عرض کرد که : کردار ایشان با من چه بود؟ پس یوشع علیه السلام او را به آنچه کرده بودند حدیث فرمود . آن مرد عرض کرد : پس من ایشان را در حِلّ قرار می دهم ، و ایشان را حلال می کنم و از ایشان درمی گذرم . فرمود که : اگر این عفو ، پیش از آنچه شد ، می بود ، ایشان را نفع می بخشید . امّا در این ساعت ، نفعی ندارد ، و شاید که ایشان را بعد از این نفع بخشد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُفَضَّلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ، ضَرَبَ اللّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ سُورٍ، غِلَظُ كُلِّ سُورٍ مَسِيرَهُ أَلْفِ عَامٍ، مَا بَيْنَ السُّورِ إِلَى السُّورِ مَسِيرَهُ أَلْفِ عَامٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَهَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، مَا تَقُولُ فِی مُسْلِمٍ أَتَى مُسْلِماً زَائِراً وَ هُوَ فِی مَنْزِلِهِ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ، وَ لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ؟ قَالَ:«يَا أَبَا حَمْزَهَ، أَيُّمَا مُسْلِمٍ أَتَى مُسْلِماً زَائِراً، أَوْ طَالِبَ حَاجَهٍ وَ هُوَ فِی مَنْزِلِهِ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ وَ لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ، لَمْ يَزَلْ فِی لَعْنَهِ اللّهِ حَتّى يَلْتَقِيَا». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فِی لَعْنَهِ اللّهِ حَتّى يَلْتَقِيَا؟ قَالَ: «نَعَمْ، يَا أَبَا حَمْزَهَ» .

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از بکر بن صالح ، از محمد بن سنان ، از مفضّل ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر مؤمنی که میان او و مؤمنی دیگر ، حجابی باشد ، خدای عز و جل در میان او و بهشت ، هفتاد هزار حصار بزند ، که گُندگی هر حصاری ، به قدر هزار ساله راه باشد ، و میان هر حصار تا حصاری ، به قدر هزار ساله راه باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از عاصم بن حمید ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم ! چه می فرمایی در باب مسلمانی که به نزد مسلمانی دیگر آید که او را زیارت کند ، و آن مسلمان در منزل خود باشد . پس رخصت طلبد که بر او داخل شود ، و او را رخصت ندهد و به سوی او بیرون نیاید . فرمود که :«ای ابوحمزه ! هر مسلمانی که به نزد مسلمانی دیگر آید ، در حالتی که زیارت کننده یا جویای حاجتی باشد ، و آن مسلمان در منزل خود باشد ، و رخصت طلبید که بر او داخل شود ، و او را رخصت ندهد و به سوی او بیرون نیاید ، پیوسته در لعنت خدای عز و جل باشد ، تا یکدیگر را ملاقات کنند و به هم رسند» . عرض کردم که : در لعنت خدا باشد تا به هم رسند؟ فرمود : «بلی ، ای ابوحمزه !» .

.

156 بَابُ مَنِ اسْتَعَانَ بِهِ أَخُوهُ فَلَمْ يُعِنْهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَمِينٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ بَخِلَ بِمَعُونَهِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَ الْقِيَامِ لَهُ فِی حَاجَتِهِ ، ابْتُلِیَ بِمَعُونَهِ مَنْ يَأْثَمُ عَلَيْهِ وَ لَا يُؤْجَرُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا أَتی رَجُلاً مِنْ إِخْوَانِهِ، فَاسْتَعَانَ بِهِ فِی حَاجَتِهِ، فَلَمْ يُعِنْهُ وَ هُوَ يَقْدِرُ ، إِلَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِأَنْ يَقْضِیَ حَوَائِجَ غَيْرِهِ مِنْ أَعْدَائِنَا، يُعَذِّبُهُ اللَّهُ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنِ الْخَطَّابِ بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَمْ يَدَعْ رَجُلٌ مَعُونَهَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ حَتَّی يَسْعی فِيهَا وَ يُوَاسِيَهُ، إِلَا ابْتُلِیَ بِمَعُونَهِ مَنْ يَأْثَمُ وَ لَا يُؤْجَرُ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ، مُسْتَجِيراً بِهِ فِی بَعْضِ أَحْوَالِهِ، فَلَمْ يُجِرْهُ بَعْدَ أَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ، فَقَدْ قَطَعَ وَلَايَهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

.

156 . باب در بیان حال کسی که برادرش از او یاری جوید ، و او را یاری نکند

156 . باب در بیان حال کسی که برادرش از او یاری جوید ، و او را یاری نکندچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد و ابو علی اشعری ، از محمد بن حسّان ، از محمد بن علی ، از سعدان ، از حسین بن امین ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«هر که بخل کند به یاری کردن برادر مسلمانش ، و بخل کند به قیام نمودن از برای او در حاجتی که دارد ، مبتلا شود به یاری کردن کسی که بر یاری او گناهکار شود ، و خدا او را مزد ندهد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابن مسکان ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«کدام مردی از شیعیان ما است که مردی از برادرانش به نزد او آید ، و به او یاری جوید در حاجتی که دارد ، و او را یاری نکند ، با آنکه می تواند که او را یاری کند (یعنی هیچ یک از شیعیان ما چنین نکند) ، مگر آنکه خدای عز و جل او را مبتلی گرداند ، بر روا کردن حاجت های غیر او از دشمنان ما ، که خدا او را در روز قیامت ، بر آن حاجت ها که روا کرده عذاب کند» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن حسّان ، از محمد بن اسلم ، از خطّاب بن مصعب ، از سدیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ مردی یاری برادر مسلمان خود را وا نگذاشته ، تا آنکه در آن سعی کند و با او مواسات و برابری نماید ، مگر آنکه مبتلا شده است به یاری کردن کسی که گنهکار شود ، و مزد داده نشود» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از علی بن جعفر ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هر که مردی از برادرانش به سوی او قصد کند ، در حالتی که به او پناه برنده باشد در بعضی از حالات خویش ، پس او را پناه ندهد بعد از آنکه بر آن قادر باشد ، به حقیقت که دوستی خدای عز و جل را بریده است» .

.

157 بَابُ مَنْ مَنَعَ مُؤْمِناً شَيْئاً مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِیعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَیُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِناً شَیْئاً مِمَّا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلَیْهِ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَیْرِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مُسْوَدّاً وَجْهُهُ، مُزْرَقَّهً عَیْنَاهُ، مَغْلُولَهً یَدَاهُ إِلی عُنُقِهِ، فَیُقَالُ: هذَا الْخَائِنُ الَّذِی خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النَّارِ».

ابْنُ سِنَانٍ، عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا یُونُسُ، مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ، أَقَامَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ خَمْسَمِائَهِ عَامٍ عَلی رِجْلَیْهِ حَتّی یَسِیلَ عَرَقُهُ أَوْ دَمُهُ، وَ یُنَادِی مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللّهِ: هذَا الظَّالِمُ الَّذِی حَبَسَ عَنِ اللّهِ حَقَّهُ» قَالَ: «فَیُوَبَّخُ أَرْبَعِینَ یَوْماً، ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النَّارِ».

مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ كَانَتْ لَهُ دَارٌ ، فَاحْتَاجَ مُؤْمِنٌ إِلی سُكْنَاهَا ، فَمَنَعَهُ إِیَّاهَا، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : یَا مَلَائِكَتِی ، بَخِلَ عَبْدِی عَلی عَبْدِی بِسُكْنَی الدَّارِ الدُّنْیَا، وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی، لَا یَسْكُنُ جِنَانِی أَبَداً».

.

157 . باب در بیان حال کسی که مؤمنی را منع کند ، از خیری از نزد خود ، یا از نزد غیر خود

157 . باب در بیان حال کسی که مؤمنی را منع کند ، از خیری از نزد خود ، یا از نزد غیر خودچند نفر از اصحاب روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و ابو علی اشعری ، از محمد بن حسّان و هر دو ، از محمد بن علی ، از محمد بن سنان ، از فرات بن احنف ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر مؤمنی که مؤمنی را از چیزی منع کند ، از آنچه آن مؤمن به سوی آن محتاج است ، و حال آنکه او بر آن چیز قادر باشد ، از نزد خود یا از نزد غیر خود ، خدای عز و جل او را در روز قیامت ، بر پای دارد ، در حالتی که رویش سیاه و چشمهایش کبود و دستهایش به سوی گردنش غل کرده باشد . پس گفته می شود که : این خیانت کاری است که با خدا و رسول او خیانت کرده است . بعد از آن امر می شود که : او را به سوی آتش دوزخ برند» .

ابن سنان ، از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای یونس! هر که حق مؤمن را حبس کند و به او ندهد ، خدای عز و جل در روز قیامت ، پانصد سال او را بر روی پای هایش بدارد ، تا آنکه عرق یا خون او روان شود (1) ، و نداکننده ای از جانب خدا ندا کند که : این ستمکاری است که حقّ خدا را از او حبس نموده» . حضرت فرمود : «پس در چهل روز سرزنش می شود . بعد از آن امر می شود که : او را به سوی آتش دوزخ برند» .

محمد بن سنان ، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«هر که را خانه ای باشد ، و مؤمنی به آرام گرفتن و نشستن در آن محتاج شود ، پس او را از آن منع کند ، خدای عز و جل می فرماید که : ای فرشتگان من! آیا بنده من بر بنده من بخل کرد به سکنای خانه دنیا ، به عزّت و جلال خودم سوگند که هرگز در بهشت های من ساکن نخواهد شد» .

.

1- . و ظاهر این است که این تردید از راوی باشد ، اگرچه احتمال دارد که این کلام از امام علیه السلام باشد بر سبیل تنویع ، چنان که در قول خدای

تعالی است : «اِنْ یَکُنْ غَنِیّاً أوْ فَقیراً» . و مراد این است که ، گاهی عرق از او روان شود و گاهی خون ، یا از بعضی عرق و از بعضی خون روان شود . و در بعضی از نسخ کافی به جای أَوْ دَمُهُ که ترجمه آن ، «یا خون او است» ، أَوْدِیَهً واقع شده . و بنابر آن ، ترجمه این می شود که : تا آنکه رودخانه ها از عرقش روان شود . (مترجم)

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ:«مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فِی حَاجَةٍ، فَإِنَّمَا هِیَ رَحْمَةٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَاقَهَا إِلَيْهِ؛ فَإِنْ قَبِلَ ذٰلِکَ فَقَدْ وَصَلَهُ بِوَلَايَتِنَا ، وَ هُوَ مَوْصُولٌ بِوَلَايَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ إِنْ رَدَّهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلٰی قَضَائِهَا، سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَيْهِ شُجَاعاً مِنْ نَارٍ يَنْهَشُهُ فِی قَبْرِهِ إِلٰی يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، مَغْفُورٌ لَهُ أَوْ مُعَذَّبٌ، فَإِنْ عَذَرَهُ الطَّالِبُ كَانَ أَسْوَأَ حَالًا». قَالَ: وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ، مُسْتَجِيراً بِهِ فِی بَعْضِ أَحْوَالِهِ، فَلَمْ يُجِرْهُ بَعْدَ أَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ، فَقَدْ قَطَعَ وَلَايَةَ اللّٰهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالٰی».

158 بَابُ مَنْ أَخَافَ مُؤْمِناًعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰی، عَنِ الْأَنْصَارِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ نَظَرَ إِلٰی مُؤْمِنٍ نَظْرَةً لِيُخِيفَهُ بِهَا، أَخَافَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ الْخَفَّافِ، عَنْ بَعْضِ الْكُوفِيِّينَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ رَوَّعَ مُؤْمِناً بِسُلْطَانٍ لِيُصِيبَهُ مِنْهُ مَكْرُوهٌ فَلَمْ يُصِبْهُ، فَهُوَ فِی النَّارِ؛ وَ مَنْ رَوَّعَ مُؤْمِناً بِسُلْطَانٍ لِيُصِيبَهُ مِنْهُ مَكْرُوهٌ فَأَصَابَهُ، فَهُوَ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ فِی النَّارِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَعَانَ عَلٰی مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ، لَقِیَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آيِسٌ مِنْ رَحْمَتِی».

.

158 . باب در بیان حال کسی که مؤمنی را بترساند

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از احمد بن محمد بن عبداللّه ، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت :شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود ... تا آخر آنچه در باب قضای حاجت مؤمن گذشت . و در اینجا چیز دیگر ذکر کرده و آن این است که : علی بن جعفر گفت : و نیز شنیدم از آن حضرت که می فرمود ... تا آخر آنچه در آخر باب پیش از این باب مذکور شد .

158 . باب در بیان حال کسی که مؤمنی را بترساندچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن عیسی ، از انصاری ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که به سوی مؤمنی بنگرد به نگاهی تند ، از برای آنکه او را به آن نگاه بترساند ، خدای عز و جل او را بترساند ، در روزی که هیچ سایه و پناهی غیر از سایه او نباشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابو اسحاق خفّاف ، از بعضی از اهل کوفه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمنی را بترساند به سلطانی ، به اینکه به صاحب تسلّطی عرض کند ، از برای آنکه از سلطان ، ناخوشی به آن مؤمن برسد ، پس چنان شود که ناخوشی به او نرسد ، آن ترساننده در آتش دوزخ باشد . و هر که مؤمنی را به سلطان بترساند ، از برای آنکه مکروهی از آن به مؤمن برسد ، و به این سبب ناخوشی به آن مؤمن برسد ، آن ترساننده ، با فرعون و کسان فرعون در آتش دوزخ است که با ایشان هم درکه (1) باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که کسی را بر مؤمنی یاری دهد ، و بر ضرر او به نصف کلمه ای اعانت کند ، در روز قیامت خدای عز و جل را ملاقات کند ، در حالتی که میان دو چشمش نوشته باشد که ، نومید است از رحمت خدا یا از رحمت من» . (2)

.

1- . درکه همان درجه است که به اقتباس از قرآن بر مراتب جهنم اطلاق می شود. (مصحح)
2- . بنابر اختلاف نسخ کافی . (مترجم)

159 بَابُ النَّمِيمَهعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَ لَا أُنَبِّئُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلی یَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْمَشَّاؤُونَ بِالنَّمِیمَهِ، الْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْأَحِبَّهِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعَایِبَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُوسُفَ بْنِ عَقِیلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مُحَرَّمَهٌ الْجَنَّهُ عَلَی الْقَتَّاتِینَ، الْمَشَّائِینَ بِالنَّمِیمَهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَصْبَهَانِیِّ، ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : شِرَارُكُمُ الْمَشَّاؤُونَ بِالنَّمِیمَهِ، الْمُفَرِّقُونَ بَیْنَ الْأَحِبَّهِ، الْمُبْتَغُونَ لِلْبُرَآءِ الْمَعَایِبَ».

160 بَابُ الْاِءذَاعَهعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَیَّرَ أَقْوَاماً بِالْاِءذَاعَهِ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ» فَإِیَّاكُمْ وَ الْاِءذَاعَهَ».

.

159 . باب در بیان سخن چینی کردن

160 . باب در بیان فاش کردن اسرار

159 . باب در بیان سخن چینی کردنچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به بَدان یا بدترین شما؟ صحابه عرض کردند : یا رسول اللّه ! بلی ، می خواهیم . فرمود : آنان که به سخن چینی ، بسیار روندگانند در میان مردمان (یعنی سخن آن را به نزد این ، و سخن این را به نزد آن می برند ، تا فتنه و نزاع در میان ایشان اندازند) ، و آنان که در میان دوستان جدایی می اندازند ، و از برای بی گناهان ، عیب یا عیب ها می جویند» (1) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن عیسی ، از یوسف بن عقیل ، از محمد بن قیس ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بهشت حرام گردانیده شده است بر آنان که گوش دهندگانند ، تا سخن مردم را بشنوند ، و به سخن چینی کردن در میان مردمان ، بسیار روندگانند» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابو الحسین اصبهانی روایت کرده که آن را ذکر کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : بَدان یا بدترین شما ، آنانند که به سخن چینی ، بسیار روندگانند ، و آنان که در میان دوستان جدایی می اندازند ، و از برای بی گناهان ، عیب ها می جویند» .

160 . باب در بیان فاش کردن اسرارچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از محمد بن عجلان که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل گروهی چند را به واسطه فاش کردن ، سرزنش فرموده ، در فرموده خود : «وَاِذا جآءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ» (2) ؛ یعنی : و چون بیاید ایشان را امری از ایمنی یا ترس ، آن را فاش می گردانند» . و حضرت فرمود : «پس بپرهیزید از فاش کردن» .

.

1- . بنابر اختلاف نسخ کافی . (مترجم)
2- . نساء، 83.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَذَاعَ عَلَیْنَا حَدِیثَنَا، فَهُوَ بِمَنْزِلَهِ مَنْ جَحَدَنَا حَقَّنَا». قَالَ: وَ قَالَ لِمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ: «الْمُذِیعُ حَدِیثَنَا کَالْجَاحِدِ لَهُ».

یُونُسُ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«مَنْ أَذَاعَ عَلَیْنَا حَدِیثَنَا، سَلَبَهُ اللّٰهُ الْاِیمَانَ».

یُونُسُ ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا قَتَلَنَا مَنْ أَذَاعَ حَدِیثَنَا قَتْلَ خَطَاً؟ وَ لکِنْ قَتَلَنَا قَتْلَ عَمْدٍ».

یُونُسُ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ:«یُحْشَرُ الْعَبْدُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ مَا نَدِیَ دَماً، فَیُدْفَعُ إِلَیْهِ شِبْهُ الْمِحْجَمَهِ أَوْ فَوْقَ ذلِکَ، فَیُقَالُ لَهُ: هذَا سَهْمُکَ مِنْ دَمِ فُلَانٍ، فَیَقُولُ: یَا رَبِّ، إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنَّکَ قَبَضْتَنِی وَ مَا سَفَکْتُ دَماً، فَیَقُولُ: بَلَی، سَمِعْتَ مِنْ فُلَانٍ رِوَایَهَ کَذَا وَ کَذَا، فَرَوَیْتَهَا عَلَیْهِ، فَنُقِلَتْ حَتّی صَارَتْ إِلی فُلَانٍ الْجَبَّارِ، فَقَتَلَهُ عَلَیْهَا، وَ هذَا سَهْمُکَ مِنْ دَمِهِ».

یُونُسُ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام وَ تَلَا هذِهِ الْایَهَ : «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللّٰهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ» قَالَ:«وَ اللّٰهِ، مَا قَتَلُوهُمْ بِأَیْدِیهِمْ، وَ لَا ضَرَبُوهُمْ بِأَسْیَافِهِمْ، وَ لکِنَّهُمْ سَمِعُوا أَحَادِیثَهُمْ، فَأَذَاعُوهَا فَأُخِذُوا عَلَیْهَا، فَقُتِلُوا، فَصَارَ قَتْلاً وَ اعْتِدَاءً وَ مَعْصِیَهً».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از محمد خزّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که حدیث ما را بر ما فاش کند ، به منزله کسی است که دانسته ، حقّ ما را انکار کرده» . راوی می گوید که : حضرت به معلّی بن خنیس فرمود که : «فاش کننده حدیث ما ، مانند کسی است که دانسته ، منکر آن است» .

یونس ، از ابن مسکان ، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که حدیث ما را بر ما فاش کند ، خدای عز و جل ایمان را از او برباید» .

یونس ، از یونس بن یعقوب ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که حدیث ما را فاش کند ، ما را به قتل خطا نکشته است ، ولیکن ما را به قتل عمد کشته» (یعنی از روی قصد مرتکب کشتن ما شده است) .

یونس ، از علا ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«بنده در روز قیامت محشور می شود ، و حال آنکه نَمی از خون به او نرسیده؛ پس مانند شیشه حجامت یا بالاتر از آن به سوی او دفع می شود ، و به او گفته می شود که : این بهره تو است از خون فلان کس . عرض می کند که : ای پروردگار من! می دانی که تو روح مرا قبض کردی و من خونی را نریخته بودم . می فرماید : بلی ، از فلان کس روایت را شنیدی چنین و چنین ، و آن را بر او روایت کردی . پس آن روایت نقل شد ، تا به فلان پادشاه جبّار رسید ، و او را به جهت آن کشت ، و اینک بهره تو است از خون او» .

یونس ، از ابن سنان ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که : حضرت ، این آیه را تلاوت فرمود : «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَیَقْتُلُونَ النَّبِیّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذلِکَ بِما عَصَوا وَکانُوا یَعْتَدُونَ» (1) ؛ یعنی :«آن خواری و بیچارگی و خشم خدا بر ایشان ، به سبب آن است که ایشان بودند که کافر می شدند به آیت های خدا ، و می کشتند پیغمبران را به ناحق . آنکه مذکور شد ، به سبب این بود که گنهکار شدند ، و بودند که از حد در می گذشتند ، و از احکام خدای تعالی تعدّی می کردند» . و حضرت فرمود : «به خدا سوگند که ایشان را به دست های خود نکشتند ، و شمشیرهای خویش را به ایشان نزدند ، ولیکن

حدیث های ایشان را شنیدند و آنها را فاش کردند ، و به این سبب ، پیغمبران بر آنها گرفته شدند و کشته گشتند . پس این فاش کردن ، کشتن و ستم و گناه گردید» .

.

1- . بقره، 61.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ یَقْتُلُونَ الْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ» فَقَالَ :«أَمَا وَ اللّهِ ، مَا قَتَلُوهُمْ بِأَسْیَافِهِمْ، وَ لکِنْ أَذَاعُوا سِرَّهُمْ، وَ أَفْشَوْا عَلَیْهِمْ، فَقُتِلُوا» .

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَیَّرَ قَوْماً بِالْإِذَاعَهِ، فَقَالَ: «وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ» فَإِیَّاکُمْ وَ الْإِذَاعَهَ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَذَاعَ عَلَیْنَا شَیْئاً مِنْ أَمْرِنَا، فَهُوَ کَمَنْ قَتَلَنَا عَمْداً، وَ لَمْ یَقْتُلْنَا خَطَأً» .

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ صَاعِدٍ مَوْلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«مُذِیعُ السِّرِّ شَاکٌّ، وَ قَائِلُهُ عِنْدَ غَیْرِ أَهْلِهِ کَافِرٌ، وَ مَنْ تَمَسَّکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی فَهُوَ نَاجٍ». قُلْتُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: «التَّسْلِیمُ» .

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْکُوفِیِّینَ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکَابُلِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَنَّهُ قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الدِّینَ دَوْلَتَیْنِ: دَوْلَهَ آدَمَ وَ هِیَ دَوْلَهُ اللّهِ وَ دَوْلَهَ إِبْلِیسَ، فَإِذَا أَرَادَ اللّهُ أَنْ یُعْبَدَ عَلَانِیَهً، کَانَتْ دَوْلَهُ آدَمَ؛ وَ إِذَا أَرَادَ اللّهُ أَنْ یُعْبَدَ فِی السِّرِّ، کَانَتْ دَوْلَهُ إِبْلِیسَ؛ وَ الْمُذِیعُ لِمَا أَرَادَ اللّهُ سَتْرَهُ مَارِقٌ مِنَ الدِّینِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل : «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (1) . که فرمود :«بدانید و آگاه باشید! به خدا سوگند که ایشان را به شمشیرهای خویش نکشتند ، ولیکن راز ایشان را آشکار نمودند و برایشان فاش کردند ، و به این سبب کشته شدند» .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از محمد بن عجلان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جلگروهی را به واسطه فاش کردن ، سرزنش فرموده و فرموده : «وَإِذا جآءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ» (2) . پس بپرهیزید از فاش کردن» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عثمان ، از آنکه او را خبر داده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که چیزی از امر ما را بر ما فاش کند ، چون کسی است که از روی عمد ما را کشته ، و ما را از روی خطا نکشته است» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از احمد بن محمد ،از نصر بن صاعد ، غلام امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرش روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«فاش کننده راز ، صاحب شکّ است و گوینده آن در نزد غیر اهلش ، کافر . و هر که به عروه الوثقی چنگ در زند ، ناجی و رستگار است» . عرض کردم که : مراد از آن چیست؟ فرمود : «تسلیم کردن و گردن نهادن» .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد ، از مردی از اهل کوفه ، از ابو خالد کابلی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل دین را در دولت قرار داده ، یکی دولت آدم و آن دولت خدا است ، و دیگری دولت شیطان . پس هرگاه خدای عز و جل خواسته باشد که در آشکار پرستیده شود ، دولت آدم آشکار باشد ، و چون اراده فرماید که در نهان پرستیده شود ، دولت شیطان برپا باشد . و آنکه فاش می کند چیزی را که خدای عز و جل پوشیدن آن را خواسته ، از دین اسلام بیرون است» .

.

1- . آل عمران، 112. و ترجمه این آیه از آیه پیش مفهوم می شود؛ چه تفاوتی ندارند ، مگر در لفظ انبیا و نبیّین ، که هر دو به معنای پیغمبران است . (مترجم)
2- . نساء، 83. «و چون بیاید ایشان را امری از ایمنی یا ترس ، آن را فاش می گردانند» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنِ اسْتَفْتَحَ نَهَارَهُ بِإِذَاعَهِ سِرِّنَا، سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِ حَرَّ الْحَدِیدِ وَ ضِیقَ الْمَحَابِسِ».

161 بَابُ مَنْ أَطَاعَ الْمَخْلُوقَ فِی مَعْصِیَهِ الْخَالِقِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ ، جَعَلَ اللَّهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ ذَامّاً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ طَلَبَ مَرْضَاهَ النَّاسِ بِمَا یُسْخِطُ اللَّهَ، کَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامّاً؛ وَ مَنْ آثَرَ طَاعَهَ اللَّهِ بِغَضَبِ النَّاسِ، کَفَاهُ اللَّهُ عَدَاوَهَ کُلِّ عَدُوٍّ، وَ حَسَدَ کُلِّ حَاسِدٍ، وَ بَغْیَ کُلِّ بَاغٍ، وَ کَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ نَاصِراً وَ ظَهِیراً».

عَنْهُ، عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِی قُرَّهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَتَبَ رَجُلٌ إِلَی الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ: عِظْنِی بِحَرْفَیْنِ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ: مَنْ حَاوَلَ أَمْراً بِمَعْصِیَهِ اللَّهِ، کَانَ أَفْوَتَ لِمَا یَرْجُو، وَ أَسْرَعَ لِمَجِیءِ مَا یَحْذَرُ» .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«لَا دِینَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَهِ مَنْ عَصَی اللَّهَ، وَ لَا دِینَ لِمَنْ دَانَ بِفِرْیَهِ بَاطِلٍ عَلَی اللَّهِ، وَ لَا دِینَ لِمَنْ دَانَ بِجُحُودِ شَیْءٍ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ» .

.

161 . باب در بیان حال کسی که مخلوق را اطاعت می کند در معصیت خالق

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبار ، از صفوان ، از عبد الرحمان بن حجّاج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که روز خود را به فاش کردن راز ما بگشاید و به آن آغاز کند ، خدای عز و جل گرمی آهن و تنگی زندان ها را بر او مسلّط گرداند» .

161 . باب در بیان حال کسی که مخلوق را اطاعت می کند در معصیت خالقعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خشنودی مردم را به خشم و ناخشنودی خدا طلب کند ، و کاری بکند که موجب خشم خدا باشد ، تا خلق از او راضی باشند ، خدا ستایش کننده و مدح نماینده او را ، از مردمانِ مذمّت کننده و بدگو می گرداند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خشنودی مردم را طلب کند به چیزی که خدا را به خشم آورد، خدا ستایش گوی او را ، از مردمانِ بدگو گرداند . و هر که فرمانبرداری خدا را به غضب مردم اختیار کند ، ودر طاعت خدا کاری بکند که خلق از او راضی نباشند ، خدای عز و جلدشمنی هر دشمن ، و حسد هر حسد برنده ، و ستم هر ستمکاری را از او کفایت کند ، و یاور و پشت و پناه او باشد» .

از او ، از شریف بن سابق ، از فضل بن ابی قرّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«مردی به خدمت حضرت امام حسین علیه السلام نوشت که : مرا موعظه کن و پند ده به دو حرف؛ پس حضرت به سوی او نوشت که : هر که کاری را قصد کند به نافرمانی خدای عز و جل ، بیشتر موجب ضایع شدن و نیستی آن چیزی است که امید دارد ، و شتابان تر است از برای آمدن آنچه از آن می ترسد» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان ، از علاء ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود

که :«دین ندارد ، هر که دینداری می کند به طاعت کسی که خدای عز و جل را معصیت کرده . و دین ندارد ، هر که دینداری می کند به دروغ و افترای باطلی که بر خدا بسته . و دین ندارد ، هر که دینداری می کند به انکار کردن چیزی از آیت های خدا» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَبِیهِ علیهماالسلام، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :«مَنْ أَرْضی سُلْطَاناً بِسَخَطِ اللّهِ ، خَرَجَ مِنْ دِینِ اللّهِ».

162 بَابٌ فِی عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِی الْعَاجِلَهعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله: خَمْسٌ إِنْ أَدْرَکْتُمُوهُنَّ فَتَعَوَّذُوا بِاللّهِ مِنْهُنَّ: لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَهُ فِی قَوْمٍ قَطُّ حَتّی یُعْلِنُوهَا ، إِلَا ظَهَرَ فِیهِمُ الطَّاعُونُ وَ الْأَوْجَاعُ الَّتِی لَمْ تَکُنْ فِی أَسْلَافِهِمُ الَّذِینَ مَضَوْا؛ وَ لَمْ یَنْقُصُوا الْمِکْیَالَ وَ الْمِیزَانَ ، إِلَا أُخِذُوا بِالسِّنِینَ وَ شِدَّهِ الْمَؤُونَهِ وَ جَوْرِ السُّلْطَانِ؛ وَ لَمْ یَمْنَعُوا الزَّکَاهَ ، إِلَا مُنِعُوا الْقَطْرَ مِنَ السَّمَاءِ ، وَ لَوْ لَا الْبَهَائِمُ لَمْ یُمْطَرُوا؛ وَ لَمْ یَنْقُضُوا عَهْدَ اللّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ ، إِلَا سَلَّطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ ، وَ أَخَذُوا بَعْضَ مَا فِی أَیْدِیهِمْ؛ وَ لَمْ یَحْکُمُوا بِغَیْرِ مَا أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، إِلَا جَعَلَ اللّهُ بَأْسَهُمْ بَیْنَهُمْ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«وَجَدْنَا فِی کِتَابِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا ظَهَرَ الزِّنی مِنْ بَعْدِی، کَثُرَ مَوْتُ الْفَجْأَهِ؛ وَ إِذَا طُفِّفَ الْمِکْیَالُ وَ الْمِیزَانُ، أَخَذَهُمُ اللّهُ بِالسِّنِینَ وَ النَّقْصِ؛ وَ إِذَا مَنَعُوا الزَّکَاهَ، مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَکَتَهَا مِنَ الزَّرْعِ وَ الثِّمَارِ وَ الْمَعَادِنِ کُلِّهَا؛ وَ إِذَا جَارُوا فِی الْأَحْکَامِ، تَعَاوَنُوا عَلَی الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ وَ إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ، سَلَّطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛ وَ إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ، جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِی أَیْدِی الْأَشْرَارِ؛ وَ إِذَا لَمْ یَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ یَنْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لَمْ یَتَّبِعُوا الْأَخْیَارَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی، سَلَّطَ اللّهُ عَلَیْهِمْ شِرَارَهُمْ، فَیَدْعُو خِیَارُهُمْ فَلَا یُسْتَجَابُ لَهُمْ».

.

162 . باب در بیان عقوبت های عاجله گناهان

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرش علیهماالسلام ، از جابر بن عبداللّه روایت کرده است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«هر که سلطانی را خشنود گرداند به چیزی که موجب خشم خدای عز و جل باشد ، بیرون می رود از دین خدا» .

162 . باب در بیان عقوبت های عاجله گناهانعلی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد و هر دو ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از ابان ، از مردی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پنج چیز است که اگر آنها را دریابید ، به خدای عز و جلپناه برید از آنها . هرگز کردار زشت در میان گروهی ظاهر نشده به مرتبه ای که آن را آشکار کنند ، مگر آنکه طاعون و دردهایی که در میانه پیشینیان و پشت های ایشان که از دنیا درگذشته اند ، نبوده ، در میان ایشان ظاهر گردیده . و هیچ قومی پیمانه و ترازو را کم نکردند ، مگر آنکه گرفته شدند به قحطی و سختی اخراجات (1) و ستم پادشاه ، و زکات را منع نکردند ، مگر آنکه منع شدند از باران که از جانب آسمان می آید ، و اگر چهارپایان نبودند ، باران بر ایشان باریده نمی شود ، و عهد و پیمان خدا و عهد رسول او را نشکستند ، مگر آنکه خدای عز و جلدشمن ایشان را بر ایشان مسلّط گردانید ، و بعضی از آنچه را که در دست های ایشان بود ، گرفت ، و حکم نکردند به غیر آنچه خدای عز و جل فرو فرستاده ، مگر آنکه کارزار ایشان را در میان ایشان قرار داد» (که شدّت و سختی خود را در کار یکدیگر کردند) .

علی بن ابراهیم روایت کرده است که ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد و هر دو ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتیم که نوشته بود : چون زنا بعد از من آشکار و هویدا شود ، مرگ ناگهانی بسیار شود . و چون پیمانه و ترازو کم سنجیده شود ، خدای عز و جلایشان را به قحط و نقصان بگیرد . و چون زکات را منع کنند ، زمین برکت خود را از کشت و میوه ها و همه معدن ها منع کند . و چون در حکم ها ستم کنند ، یکدیگر را بر ظلم و عدوان یاری کنند . و چون عهد و پیمان را بشکنند ، خدا دشمن ایشان را بر ایشان مسلّط

گرداند . و چون رحم ها را قطع کنند ، مال ها در دست بَدان (یا بدترین) ایشان قرار داده شود . و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند ، و نیکان از اهل بیت مرا پیروی ننمایند ، خدا بَدان ایشان را بر ایشان مسلّط گرداند؛ پس نیکان ایشان دعا کنند ، و از برای ایشان مستجاب نشود» .

.

1- . یعنی تامین هزینه زندگی .

163 بَابُ مُجَالَسَهِ أَهْلِ الْمَعَاصِيعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی زِیَادٍ النَّهْدِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَا یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَجْلِسَ مَجْلِساً یُعْصَی اللَّهُ فِیهِ وَ لَا یَقْدِرُ عَلی تَغْیِیرِهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْجَعْفَرِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ:«مَا لِی رَأَیْتُکَ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ یَعْقُوبَ؟» فَقَالَ: إِنَّهُ خَالِی، فَقَالَ: «إِنَّهُ یَقُولُ فِی اللَّهِ قَوْلًا عَظِیماً، یَصِفُ اللَّهَ وَ لَا یُوصَفُ، فَإِمَّا جَلَسْتَ مَعَهُ وَ تَرَکْتَنَا، وَ إِمَّا جَلَسْتَ مَعَنَا وَ تَرَکْتَهُ». فَقُلْتُ: هُوَ یَقُولُ مَا شَاءَ، أَیُّ شَیْءٍ عَلَیَّ مِنْهُ إِذَا لَمْ أَقُلْ مَا یَقُولُ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام : «أَ مَا تَخَافُ أَنْ تَنْزِلَ بِهِ نَقِمَهٌ، فَتُصِیبَکُمْ جَمِیعاً ؟ أَمَا عَلِمْتَ بِالَّذِی کَانَ مِنْ أَصْحَابِ مُوسی علیه السلام ، وَ کَانَ أَبُوهُ مِنْ أَصْحَابِ فِرْعَوْنَ، فَلَمَّا لَحِقَتْ خَیْلُ فِرْعَوْنَ مُوسی تَخَلَّفَ عَنْهُ لِیَعِظَ أَبَاهُ، فَیُلْحِقَهُ بِمُوسی ، فَمَضی أَبُوهُ وَ هُوَ یُرَاغِمُهُ حَتّی بَلَغَا طَرَفاً مِنَ الْبَحْرِ، فَغَرِقَا جَمِیعاً ، فَأَتی مُوسی علیه السلام الْخَبَرُ، فَقَالَ: هُوَ فِی رَحْمَهِ اللَّهِ، وَ لکِنَّ النَّقِمَهَ إِذَا نَزَلَتْ لَمْ یَکُنْ لَهَا عَمَّنْ قَارَبَ الْمُذْنِبَ دِفَاعٌ؟».

.

163 . باب در بیان همنشینی کردن با گناهکاران

163 . باب در بیان همنشینی کردن با گناهکارانعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو زیاد نهدی ، از عبید اللّه بن صالح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سزاوار نیست مؤمن را که در جایی بنشیند که خدای عز و جل را در آنجا معصیت می کنند ، و او قدرت بر تغییر دادن آن نداشته باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از بکر بن محمد ، از جعفری که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«مرا چه می شود که تو را در نزد عبد الرحمان بن یعقوب دیدم؟» راوی عرض کرد که : او خالوی [= دایی] من است . حضرت فرمود که : «او در باب خدای عز و جل گفتار بزرگی می گوید ، و آن ، این است که خدا را وصف می نماید ، و حال آنکه آن جناب به وصف در نمی آید ، و کسی نمی تواند که او را به کنه حقیقت وصف نماید؛ پس یا با او می نشینی و ما را وا می گذاری» ، و یا با ما می نشینی و او را وا می گذاری . عرض کردم که : او آنچه خواهد ، بگوید ، چه چیز از آن بر من است ، چون به آنچه می گوید ، قائل نباشم و به آن اعتقاد نکنم؛ پس امام موسی علیه السلام فرمود که : «آیا نمی ترسی که عذاب و عقوبتی بر او فرود آید ، پس به شما همه برسد؟ آیا ندانسته ای قصّه آن کسی را که از اصحاب موسی علیه السلام بود ، و پدرش از اصحاب فرعون بود؟ پس در هنگامی که لشکر فرعون به موسی رسیدند ، از ایشان تخلّف ورزید و در دنبال ماند که پدرش را موعظه کند ، تا آنکه او را به موسی ملحق گرداند . بعد از آن ، پدرش درگذشت ، و او با پدرش پیوسته با یکدیگر جنگ می کردند و بر همدیگر خشم می گرفتند ، تا آنکه به موضعی از کنار دریای نیل رسیدند . پس هر دو باهم غرق شدند . و چون آن خبر به موسی علیه السلام رسید ، فرمود که : آن پسر در رحمت خدای عز و جل است ، ولیکن عذاب و عقوبت چون فرود آید ، چیزی که آن را دفع کند از کسی که با گنهکار نزدیکی نموده ، نباشد ، و لامحاله به او نیز برسد» .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ:«لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدَعِ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ؛ فَتَصِیرُوا عِنْدَ النَّاسِ کَوَاحِدٍ مِنْهُمْ، قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الْمَرْءُ عَلی دِینِ خَلِیلِهِ وَ قَرِینِهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا رَأَیْتُمْ أَهْلَ الرَّیْبِ وَ الْبِدَعِ مِنْ بَعْدِی، فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَهَ مِنْهُمْ، وَ أَکْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ، وَ الْقَوْلَ فِیهِمْ وَ الْوَقِیعَهَ، وَ بَاهِتُوهُمْ کَیْلَا یَطْمَعُوا فِی الْفَسَادِ فِی الْاءِسْلَامِ، وَ یَحْذَرَهُمُ النَّاسُ، وَ لَا یَتَعَلَّمُوا مِنْ بِدَعِهِمْ؛ یَکْتُبِ اللّهُ لَکُمْ بِذلِکَ الْحَسَنَاتِ، وَ یَرْفَعْ لَکُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِی الْاخِرَهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ، عَنْ مُیَسِّرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَا یَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أَنْ یُوَاخِیَ الْفَاجِرَ، وَ لَا الْأَحْمَقَ، وَ لَا الْکَذَّابَ».

عَنْهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ الْکِنْدِیِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ، قَالَ: یَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أَنْ یَجْتَنِبَ مُوَاخَاهَ ثَلَاثَهٍ: الْمَاجِنِ، وَ الْأَحْمَقِ، وَ الْکَذَّابِ. فَأَمَّا الْمَاجِنُ، فَیُزَیِّنُ لَکَ فِعْلَهُ، وَ یُحِبُّ أَنْ تَکُونَ مِثْلَهُ، وَ لَا یُعِینُکَ عَلی أَمْرِ دِینِکَ وَ مَعَادِکَ، وَ مُقَارَنَتُهُ جَفَاءٌ وَ قَسْوَهٌ، وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَلَیْکَ عَارٌ. وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ، فَإِنَّهُ لَا یُشِیرُ عَلَیْکَ بِخَیْرٍ، وَ لَا یُرْجی لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْکَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَ رُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَکَ فَضَرَّکَ، فَمَوْتُهُ خَیْرٌ مِنْ حَیَاتِهِ، وَ سُکُوتُهُ خَیْرٌ مِنْ نُطْقِهِ، وَ بُعْدُهُ خَیْرٌ مِنْ قُرْبِهِ. وَ أَمَّا الْکَذَّابُ، فَإِنَّهُ لَا یَهْنِئُکَ مَعَهُ عَیْشٌ، یَنْقُلُ حَدِیثَکَ، وَ یَنْقُلُ إِلَیْکَ الْحَدِیثَ، کُلَّمَا أَفْنی أُحْدُوثَهً مَطَّهَا بِأُخْری حَتّی أَنَّهُ یُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا یُصَدَّقُ، وَ یُغْرِی بَیْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَهِ، فَیُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِی الصُّدُورِ، فَاتَّقُوا اللّهَ، وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِکُمْ».

.

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از عبد الرحمان بن ابی نجران ، از عمر بن یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«با اهل بدعت ها مصاحبت منمایید ، و با ایشان همنشینی مکنید ، که در نزد خدا یا مردمان ، چون یکی از ایشان می شوید . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مرد ، بر دین دوست و قرین خویش است» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از داود بن سرحان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون اهل بدعت ها و شک را بعد از من می بینید ، بیزاری را از ایشان اظهار کنید ، و ایشان را بسیار دشنام دهید ، و در مادّه ایشان سخن بسیار بگویید ، و ایشان را غیبت کنید ، و بر ایشان تهمت و بهتان ببندید (1) ، تا آنکه در فساد و تباهی در دین اسلام امید به هم نرسانند ، و مردمان از ایشان بترسند و از بدعت های ایشان چیزی نیاموزند ، تا خدای عز و جل به همین ، همه خوبی ها را از برای شما بنویسد ، و به این ، در آخرت درجاتی را از برای شما بلند گرداند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از محمد بن یوسف ، از میسر از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«سزاوار نیست مسلمان را [که] با فاجرِ نابکار و احمق و دروغگو برادری کند» .

از او ، از عمرو بن عثمان ، از محمد بن سالم کندی ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه چون بر منبر بالا می رفت ، می فرمود که : سزاوار است مسلمان را که از برادری کردن با سه کس دوری کند : یکی بدکارِ بی باکِ بی پروا ، و دیگری احمق ، و سیم دروغگو . امّا بدکارِ بی باک؛ پس پیوسته کارهای بد خویش را از برای تو زینت می دهد ، و دوست می دارد که مانند او باشی ، و تو را یاری نمی کند بر امر دین تو و بر معاد تو (یعنی کاری که در قیامت به کارت آید) و پیوستگی با او موجب جفا و قساوت است ، و آمد و شد او نزد تو (که بر تو داخل شود و از نزد تو بیرون رود) ، بر تو عار و ننگ است . و امّا احمق؛ پس او تو را به چیزی که خوب باشد دلالت نمی کند ، و از برای دفع بدی از تو ، به او امیدوار

نمی توان بود ، و هر چند که سعی کند و خویش را در زحمت افکند . و بسا است که منفعت تو را می خواهد و به تو ضرر می رساند؛ پس مردن او از زندگی اش بهتر ، و خاموشی اش از سخن گفتنش خوش تر ، و دوریش از نزدیکیش خوب تر است . و امّا دروغگو؛ پس با مصاحبت او هیچ عیشی بر تو گوارا نیست . پیوسته سخن تو را به دروغ به مردم نقل می کند ، و از مردم به دروغ ، سخن را به تو نقل می کند ، و خبرهای دروغ از برایت می آورد ، و در هر زمان که دروغ غریب عجیبی را تمام کرد ، آن را به دروغ غریبی دیگر پیوند می کند ، و آن را طول و کشیدگی می دهد ، تا به حدّی که به چیز راستی خبر می دهد و کسی از او باور نمی کند ، و به نقل دروغ ، در میان مردمان دشمنی می افکند ، و کینه ها را در سینه ها می رویاند؛ پس از خدا بپرهیزید و از برای خویش نظر کنید» (یعنی ملاحظه نمایید تا با کسی که نباید مصاحبت کنید ، مصاحبت نکنید) .

.

1- . شاید به معنای مبهوت کردن با دلیل و برهان باشد مانند «فبهت الذی کفر» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَوْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَبِیهِ علیهماالسلام، قَالَ:«قَالَ لِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَا : یَا بُنَیَّ، انْظُرْ خَمْسَهً فَلَا تُصَاحِبْهُمْ، وَ لَا تُحَادِثْهُمْ، وَ لَا تُرَافِقْهُمْ فِی طَرِیقٍ. فَقُلْتُ: یَا أَبَهْ، مَنْ هُمْ؟ قَالَ: إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْکَذَّابِ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَهِ السَّرَابِ، یُقَرِّبُ لَکَ الْبَعِیدَ، وَ یُبَاعِدُ لَکَ الْقَرِیبَ ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَائِعُکَ بِأُکْلَهٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذلِکَ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْبَخِیلِ، فَإِنَّهُ یَخْذُلُکَ فِی مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیْهِ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَنْفَعَکَ فَیَضُرُّکَ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ ، فَإِنِّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِی کِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی ثَلَاثَهِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ» . وَ قَالَ : «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ» . وَ قَالَ فِی الْبَقَرَهِ: «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ» ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از عمرو بن عثمان ، از محمد بن عذافر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از محمد بن مسلم و ابو حمزه ، از امام جعفر صادق ، از پدرش علیهماالسلام که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود که : ای فرزند دلبند من! بنگر و با پنج کس مصاحبت و همزبانی مکن ، و در راهی با ایشان رفاقت مکن . عرض کردم که : ای پدر بزرگوار! ایشان کیانند؟ فرمود که : از مصاحبت با دروغگو بپرهیز؛زیرا که او به منزله سراب است در فریب دادن ، دور را از برایت نزدیک می گرداند ، و نزدیک را از برایت دور می گرداند . و بپرهیز از مصاحبت با فاسق؛زیرا که او تو را به یک لقمه یا کمتر از آن می فروشد . و بپرهیز از مصاحبت با بخیل؛زیرا که او تو را در مال خود فرو می گذارد ، و یاری نمی کند در هنگامی که نهایت احتیاج داری (و در زمانی که از هر وقتی به سوی آن محتاج تر باشی) . و بپرهیز از مصاحبت با احمق؛ زیرا که او می خواهد که به تو نفع رساند ، و تو را ضرر می رساند . و بپرهیز از مصاحبت با آنکه رحِم خویش را قطع می کند؛زیرا که من او را در کتاب خدای عز و جلملعون یافتم در سه جا . خدای عز و جل فرموده است که : «فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ* أُولئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمی أَبْصارَهُمْ» (1) ؛ یعنی : «پس آیا متوقّع است از شما ای اهل نفاق! و مراد این است که ، البتّه چنین است که اگر متولّی و متوجّه امور مردمان شوید ، و حاکم ایشان گردید ، آنکه فساد کنید و تباهی جویید در زمین ، و ببُرید از خویشان خویش . آن گروه مفسد و قاطع ، آنانند که خدا ایشان را لعنت کرده؛ یعنی رانده و از رحمت خود دور کرده؛ پس ایشان را کر گردانیده و دیده های ایشان را کور ساخته ، که حق را نبینند و نشوند» . و فرموده است که : «اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَیَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سوُءُ الدّارِ» (2) که ترجمه آن گذشت . و در سوره بقره فرموده است که : «اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَیقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ» (3) (و صدر آیه با صدر آیه پیش یکی است ، و ترجمه تتمّه آن ، این است که) : و فساد می کنند در زمین (به این معنی که منع مردمان می کنند از ایمان ، و به حق استهزا و ریشخند می نمایند ، و راهزنی می کنند ، و مردمان را می ترسانند ، و به مؤمنان ضرر می رسانند ، و مانند آن) . آن گروه که این صفت دارند ، ایشانند زیانکاران در هر دو جهان» (و در آیه اخیر ، صریح لفظ لعنت مذکور نیست) .

.

1- . محمد، 22 و 23.
2- . رعد، 25.
3- . بقره، 27.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها» إِلى آخِرِ الْايَهِ، فَقَالَ :«إِنَّمَا عَنى بِهذَا إِذَا سَمِعْتُمُ الرَّجُلَ الَّذِى يَجْحَدُ الْحَقَّ وَ يُكَذِّبُ بِهِ، وَ يَقَعُ فِى الْأَئِمَّهِ علیهم السلام ، فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ، وَ لَا تُقَاعِدْهُ كَائِناً مَنْ كَانَ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ، فَلَا يَجْلِسْ مَجْلِساً يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ، أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ، فَلَا يَقُومُ مَكَانَ رِيبَهٍ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از شعیب عقرقوفی که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ اِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللّه یُکْفَرُ بِها وَیُستَهْزَؤُ بِها» (1) تا آخر آیه که با ترجمه مذکور شد و حضرت فرمود :«جز این نیست که مقصود از این ، مردی است که حق را انکار می کند و به آن تکذیب می نماید ، و در ائمه علیهم السلام می افتد و در حق ایشان سخنان می گوید . پس از پیش او برخیز و با او همنشینی مکن . هر که باشد ، باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن اسباط ، از سیف بن عمیره ، از عبد الاعلی بن اعین ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، باید که ننشیند در جایی که امامی در آنجا مذکور می شود به چیزی که موجب نقص او است ، یا مؤمنی در آنجا عیب می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، باید که در جایی که موجب تهمت و بدگمانی است ، نایستد» .

.

1- . نساء، 140.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلى، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ، فَلَا يَقْعُدَنَّ فِى مَجْلِسٍ يُعَابُ فِيهِ إِمَامٌ، أَوْ يُنْتَقَصُ فِيهِ مُؤْمِنٌ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسى، قَالَ: حَدَّثَنِى أَخِى وَ عَمِّى، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«ثَلَاثَةُ مَجَالِسَ يَمْقُتُهَا اللّهُ، وَ يُرْسِلُ نَقِمَتَهُ عَلى أَهْلِهَا؛ فَلَا تُقَاعِدُوهُمْ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ: مَجْلِساً فِيهِ مَنْ يَصِفُ لِسَانُهُ كَذِباً فِى فُتْيَاهُ؛ وَ مَجْلِساً ذِكْرُ أَعْدَائِنَا فِيهِ جَدِيدٌ ، وَ ذِكْرُنَا فِيهِ رَثٌّ ؛ وَ مَجْلِساً فِيهِ مَنْ يَصُدُّ عَنَّا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ». قَالَ: ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللّهِ كَأَنَّمَا كُنَّ فِى فِيهِ أَوْ قَالَ: فِى كَفِّهِ : « «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّوا اللّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ» ؛ «وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِى آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِ» ؛ «وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ» ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از عبد الاعلی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که ایمان به خدای عز و جل و روز قیامت دارد ، باید که ننشیند در جایی که امامی در آن عیب می شود ، یا مؤمنی در آن مذکور می شود به چیزی که باعث نقص او است» .

حسین بن محمد ، از علی بن محمد بن سعد ، از محمد بن مسلم ، از اسحاق بن موسی روایت کرده است که گفت : حدیث کردند مرا برادر و عموی من ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«سه مجلس است که خدای عز و جل آنها را به غایت دشمن می دارد ، و عذاب و عقوبت خود را بر اهل آنها می فرستد؛ پس با ایشان مباشید و با ایشان همنشینی مکنید . یکی مجلسی که در آن کسی است که زبانش دروغ را وصف می کند در فتوای خویش ، و دیگر مجلسی که یاد دشمنان ما در آن تازه و یاد ما در آن کهنه است ، و سیم مجلسی که در آن کسی است که مردم را از ما باز می دارد و تو می دانی» . راوی می گوید که : بعد از آن ، حضرت صادق علیه السلام سه آیه را از کتاب خدای عز و جل تلاوت فرمود ، که گویا آن آیات در دهانش بود ، یا آنکه راوی گفت که : در کف دست آن حضرت نوشته بود . و آن آیات ، این است که : «وَلا تَسُبُّوا الَذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْوا بِغَیْرِ عِلْمٍ» (1) ؛ یعنی : «و دشنام مدهید بت پرستانی را که می خوانند و می پرستند از غیر خدا ، که ایشان خدا را ناسزا می گویند از روی ظلم و درگذشتن از حقّ بی دانشی» (یعنی از روی جهل و نادانی ، خدا را ناسزا گویند) . «وَاِذا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی ایاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ» (2) ؛ یعنی : «و چون ببینی کسانی را که به تکذیب و ریشخند فرو می روند در آیت های ما که قرآن است ، و در آن طعن می زنند ، پس رو بگردان از ایشان و با ایشان منشین ، تا وقتی که فرو روند در سخنی دیگر ، غیر از آن» . «وَلا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هَذا حَلالٌ وَهَذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ» (3) ؛ یعنی : «و مگویید مر آن چیزی را که وصف می کنند زبان های شما دروغ را (یعنی به مجرّد وصف زبان ، بدون آنکه دلیلی داشته باشید ، از روی دروغ) ، مگویید که اینک حلال است و اینک حرام است ، تا افترا بندید بر خدا دروغ را» .

.

1- . أنعام، 108.
2- . أنعام، 68.
3- . نحل، 116.

وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ سَعِیدٍ الْجُمَحِیُّ، قَالَ : حَدَّثَنِی هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا ابْتُلِیتَ بِأَهْلِ النَّصْبِ وَ مُجَالَسَتِهِمْ، فَکُنْ کَأَنَّکَ عَلَی الرَّضْفِ حَتّٰی تَقُومَ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ یَمْقُتُهُمْ وَ یَلْعَنُهُمْ، فَإِذَا رَأَیْتَهُمْ یَخُوضُونَ فِی ذِکْرِ إِمَامٍ مِنَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام فَقُمْ؛ فَإِنَّ سَخَطَ اللّٰهِ یَنْزِلُ هُنَاکَ عَلَیْهِمْ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَعَدَ عِنْدَ سَبَّابٍ لِأَوْلِیَاءِ اللّٰهِ، فَقَدْ عَصَی اللّٰهَ تَعَالی».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَعَدَ فِی مَجْلِسٍ یُسَبُّ فِیهِ إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام یَقْدِرُ عَلَی الِانْتِصَافِ فَلَمْ یَفْعَلْ، أَلْبَسَهُ اللّٰهُ الذُّلَّ فِی الدُّنْیَا، وَ عَذَّبَهُ فِی الْاٰخِرَهِ، وَ سَلَبَهُ صَالِحَ مَا مَنَّ بِهِ عَلَیْهِ مِنْ مَعْرِفَتِنَا».

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، قَالَ: حَدَّثَنِی أَبِی: عَلِیُّ بْنُ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنِ الْیَمَانِ بْنِ عُبَیْدِ اللّٰهِ، قَالَ:رَأَیْتُ یَحْیَی ابْنَ أُمِّ الطَّوِیلِ وَقَفَ بِالْکُنَاسَهِ، ثُمَّ نَادی بِأَعْلی صَوْتِهِ: مَعْشَرَ أَوْلِیَاءِ اللّٰهِ، إِنَّا بُرَآءُ مِمَّا تَسْمَعُونَ، مَنْ سَبَّ عَلِیّاً علیه السلام فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللّٰهِ ، وَ نَحْنُ بُرَآءُ مِنْ آلِ مَرْوَانَ وَ مَا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ، ثُمَّ یَخْفِضُ صَوْتَهُ، فَیَقُولُ: مَنْ سَبَّ أَوْلِیَاءَ اللّٰهِ فَلَا تُقَاعِدُوهُ؛ وَ مَنْ شَکَّ فِیمَا نَحْنُ عَلَیْهِ فَلَا تُفَاتِحُوهُ؛ وَ مَنِ احْتَاجَ إِلی مَسْأَلَتِکُمْ مِنْ إِخْوَانِکُمْ فَقَدْ خُنْتُمُوهُ، ثُمَّ یَقْرَأُ: «إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِینَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ إِنْ یَسْتَغِیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً» ».

.

و به همین اسناد ، از محمد بن مسلم ، از داود بن فرقد روایت است که گفت : حدیث کرد مرا محمد بن سعید جهمی و گفت که : حدیث کرد مرا هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون مبتلا شوی به اهل نصب (یعنی سنّیان و همنشینی کردن با ایشان) ، چنان باش که گویا بر بالای سنگ گرمِ بریان شده ای هستی ، تا آنکه برخیزی؛زیرا که خدای عز و جل ایشان را به غایت دشمن می دارد ، و ایشان را لعنت می کند . پس چون ایشان را ببینی که در ذکر امامی از ائمّه علیهم السلام فرو می برند ، برخیز؛ زیرا که خشم خدای عز و جل در آن وقت یا در آن مکان بر ایشان فرود می آید» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان ، از عبد الرحمان بن حجّاج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که در نزد کسی بنشیند که دوستان خدای عز و جل را دشنام می دهد و به ایشان ناسزا می گوید ، به حقیقت که خدای عز و جلرا معصیت و نافرمانی کرده است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از قاسم بن عروه ، از عبید بن زراره ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«هر که بنشیند در مجلسی که امامی از ائمّه علیهماالسلام در آنجا دشنام داده می شود و ناسزایی نسبت به او مذکور می گردد ، و او قادر بر داد ستاندن باشد و نکند ، خدای عز و جل در دنیا لباس خواری را بر او بپوشاند ، و در آخرت او را عذاب فرماید ، و آنچه را که به واسطه آن بر او منّت گذاشته از شناختن ما که چیزی است نیکو و شایسته ، از او برباید» .

حسین بن محمد و محمد بن یحیی ، از علی بن محمد بن سعد ، از محمد بن مسلم ، از حسن بن علی بن نعمان روایت کرده اند که گفت : حدیث کرد مرا پدرم علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از یمان بن عبیداللّه که گفت : یحیی بن امّ طویل را دیدم که در کناسه کوفه (1) ایستاده بود . پس به بلندترین آواز خویش ندا در داد که : ای گروه دوستان خدای عز و جل! به درستی که ما بیزاریم از آنچه می شنوید . هر که علی علیه السلام را ناسزا گوید ، لعنت خدا بر او باد . و ما بیزاریم از آل مروان و آنچه می پرستند از غیر خدای تعالی . بعد از آن ، آواز خویش را پست می کرد و می

گفت : هر که دوستان خدا را ناسزا گوید ، با او همنشینی مکنید . و هر که شک کند در آنچه ما در آنیم ، با ایشان ابتدا به جدال و گفتگو منمایید . و هر که از برادران شما به سؤال کردن[و درخواست]از شما محتاج شود ، به حقیقت که با او خیانت کرده اید . بعد از آن ، این آیه را می خواند که : «اِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمینَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَاِنْ یَسْتَغیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَسآءَتْ مُرْتَفَقا» (2) ؛ یعنی :«به درستی که ما آماده کرده ایم از برای ستمکاران؛ یعنی ناگرویدگان چنان که در آیات باب ولایت گذشت ، آتشی را که احاطه نموده است به ایشان سراپرده آن ، و گرداگرد ایشان را فرو گرفته ، و اگر از تشنگی فریادخواهی کنند ، فریادرسیده شوند به آبی که مانند روی یا مسِ گداخته است ، (یا چرک و ریم (3) دوزخیان که در جوش باشد) ، و چون پیش ایشان برند ، بریان کند روی های ایشان را از شدّت حرارت . بد آشامیدنی است (آن آبی که چون مهل است) ، و بد تکیه گاهی است آتش دوزخ» . (4)

.

1- . میدان و محله ای از شهر کوفه قدیم .
2- . کهف، 29.
3- . ریم، کثافت و چرک زخم است.
4- . و ذکر تکیه گاه ، به جهت مقارنه آن با قصّه اهل بهشت و تکیه گاه ایشان است ، و اگر نه آتش ، تکیه گاه نیست . (مترجم)

164 بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِعِدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمٍ مَوْلى طِرْبَالٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي هِشَامٌ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«النَّاسُ عَلى سِتَّهِ أَصْنَافٍ». قَالَ: قُلْتُ: أَ تَأْذَنُ لِي أَنْ أَكْتُبَهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ : مَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: «اكْتُبْ أَهْلَ الْوَعِيدِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ أَهْلِ النَّارِ، وَ اكْتُبْ: «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً» » . قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هؤُلَاءِ؟ قَالَ: «وَحْشِيٌّ مِنْهُمْ». قَالَ: «وَ اكْتُبْ: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» ». قَالَ: «وَ اكْتُبْ: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدَانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» : لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَهً إِلَى الْكُفْرِ، وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً إِلَى الْإِيمَانِ «فَأُولئِکَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ» ». قَالَ: «وَ اكْتُبْ: «أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ» ». قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ؟ قَالَ: «قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَيِّئَاتُهُمْ، فَإِنْ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ فَبِذُنُوبِهِمْ ، وَ إِنْ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّهَ فَبِرَحْمَتِهِ».

.

164 . باب در بیان اقسام مردمان

164 . باب در بیان اقسام مردمانچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از سلیم ، مولای طربال ، که گفت : حدیث کرد مرا هشام ، از حمزه بن طیّار که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«مردمان بر شش قسم اند» . حمزه می گوید که : عرض کردم که : آیا مرا دستوری می دهی که آن اقسام را بنویسم؟ فرمود : «آری» . عرض کردم که : چه بنویسم؟ فرمود : «بنویس که اهل وعید ، از اهل بهشت و اهل دوزخ اند ، و بنویس که : «وَ أَخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحا وَأَخَرَ سَيِّئًا» (1) » که ترجمه آن مذکور خواهد شد . حمزه می گوید که : عرض کردم که : این گروه کیستند؟ فرمود که : «وحشی (یعنی کشنده حمزه سیّدالشّهدا) ، از جمله ایشان است» . و فرمود که : «بنویس «وَأَخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّه ِ اِمّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (2) » که ترجمه آن می آید (3) . و فرمود که : «بنویس «اِلَّا الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ والنِّسآءِ وَالْوِلْدانِ الَّذينَ لا يَسْتَطيعُونَ حيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبيلاً» (4) ؛ یعنی : لیکن کسانی که به حسب واقع ناتوان و عاجزند ، از مردان و زنان و کودکان که توانایی ندارند چاره ای را به سوی مهاجرت ، و نمی شناسند راه مدینه را ، و طریق بیرون آمدن را نمی دانند» . و حضرت فرمود که : «توانایی ندارند چاره ای را به سوی کفر ، و نمی شناسند راهی را به سوی ایمان . «فَأُولئِکَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ» (5) ؛ یعنی : پس آن گروه بیچارگان ، شاید آنکه خدا عفو کند از ایشان» . و فرمود که : «بنویس و اصحاب اعراف» . راوی می گوید که : عرض کردم که : اصحاب اعراف چیستند و چه صفت دارند؟ فرمود که : «ایشان ، گروهی هستند که ثواب ها و گناهان ایشان برابر است؛ پس اگر خدا ایشان را داخل جهنّم گرداند ، به سبب گناهان ایشان است ، و اگر ایشان را داخل بهشت گرداند ، به واسطه رحمت او است» .

.

1- . توبه، 102.
2- . توبه، 106.
3- . در بابی که به همین منظور و با نام «بیان طائفه مرجون لامر اللّه » در باب 172 می آید .

4- . نساء، 98.
5- . نساء، 99.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ، عَنْ یُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَمْزَهَ بْنِ الطَّیَّارِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«النَّاسُ عَلی سِتِّ فِرَقٍ یَؤُولُونَ کُلُّهُمْ إِلی ثَلَاثِ فِرَقٍ : الْاِءِیمَانِ، وَ الْکُفْرِ، وَ الضَّلَالِ وَ هُمْ أَهْلُ الْوَعْدَیْنِ الَّذِینَ وَعَدَهُمُ اللّهُ الْجَنَّهَ وَ النَّارَ: الْمُؤْمِنُونَ، وَ الْکَافِرُونَ، وَ الْمُسْتَضْعَفُونَ ، وَ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ «إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ» ، وَ الْمُعْتَرِفُونَ بِذُنُوبِهِمْ «خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً» ، وَ أَهْلُ الْأَعْرَافِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ حُمْرَانُ أَوْ أَنَا وَ بُکَیْرٌ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّا نَمُدُّ الْمِطْمَارَ، قَالَ:«وَ مَا الْمِطْمَارُ؟» قُلْتُ: التُّ، فَمَنْ وَافَقَنَا مِنْ عَلَوِیٍّ أَوْ غَیْرِهِ، تَوَلَّیْنَاهُ؛ وَ مَنْ خَالَفَنَا مِنْ عَلَوِیٍّ أَوْ غَیْرِهِ، بَرِئْنَا مِنْهُ. فَقَالَ لِی : «یَا زُرَارَهُ، قَوْلُ اللّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِکَ، فَأَیْنَ الَّذِینَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» ؟ أَیْنَ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ؟ أَیْنَ الَّذِینَ «خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً» ؟ أَیْنَ «أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ» ؟ أَیْنَ «الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ» ؟». وَ زَادَ حَمَّادٌ فِی الْحَدِیثِ، قَالَ: فَارْتَفَعَ صَوْتُ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ صَوْتِی حَتّی کَانَ یَسْمَعُهُ مَنْ عَلی بَابِ الدَّارِ. وَ زَادَ فِیهِ جَمِیلٌ، عَنْ زُرَارَهَ: فَلَمَّا کَثُرَ الْکَلَامُ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ، قَالَ لِی: «یَا زُرَارَهُ، حَقّاً عَلَی اللّهِ أَنْ یُدْخِلَ الضُّلَالَ الْجَنَّهَ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از یونس ، از حمّاد ، از حمزه بن طیّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مردم شش گروهند که همه ایشان به سه گروه باز می گردند ، و آن ، ایمان و کفر و گمراهی است . و ایشان ، اهل وعد و وعیدند که خدا بهشت و دوزخ را به ایشان وعده داده است . و آن شش گروه ، مؤمنانند و کافران و ناتوانان ، و جماعتی که باز داشته شدگان و به تأخیر افتادگانند ، که حکم ایشان موقوف است برای نزول فرمان خدا درباره ایشان ، یا عذاب می کند ایشان را یا توبه ایشان را قبول می فرماید . و گروهی که معترف اند به گناهان خویش و به آنها اقرار دارند ، و کردار نیک و کردار دیگر را که بد است به هم آمیختند ، و اهل اعراف» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از زراره روایت کرده است که گفت : من و حمران یا من و بکیر ، بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم . زراره می گوید که : به آن حضرت عرض کردم : جز این نیست که ما مطمار می کشیم . فرمود که :«مطمار چیست؟» عرض کردم که : تُرّ (1) ، پس هر که با ما موافقت می کند از سیّد علوی یا غیر او ، او را دوست می داریم . و هر که با ما مخالفت می ورزد از سیّد علوی و غیر او ، از او بیزاری می جویم . حضرت به من فرمود که : «ای زراره! گفته خدای عز و جل از گفتار تو راست تر است ، اگر چنان باشد که تو می گویی؛ پس کجایند آنان که خدای عز و جل در باب ایشان فرموده است که : «اِلَّا الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ لا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَلا یَهْتَدُونَ سَبیلاً» (2) ؟ و کجایند آنان که باز داشته شده اند برای نزول فرمان خدا درباره ایشان؟ و کجایند آنان که کردار نیک و کردار دیگرِ بد را به هم آمیخته اند؟ و کجایند اصحاب اعراف؟ و کجایند آنان که دل های ایشان الفت داده شده است؟» . و حمّاد در این حدیث ، این را زیاد کرده است که زراره گفت که : پس آواز امام محمد باقر علیه السلام و آواز من بلند شد ، تا به حدّی که هر که بر در خانه بود ، آن را می شنید . و جمیل ، از زراره در آن ، این را زیاد کرده است که : پس در هنگامی که سخن در میان من و آن حضرت بسیار شد ، به من فرمود که : «ای زراره! بر خدای عز و جل واجب و سزاوار است که گمراهان را داخل بهشت گرداند» (و مراد از ایشان ، ناتوانانند) .

.

1- . و «تُرّ» به ضمّ تاء و تشدید راء ، رشته بنّایانی است که برای طرح عمارت و اندازه ی آن دارند ، و همچنین مطمار به کسر میم اوّل و فتح دویم ، با زیادتی الف بعد از آن و بدون آن . حاصل آن که ، ما ریسمان اندازه را می آویزیم و نهایت دقّت می کنیم ، چنان که بنّایان در حال بنّایی و اراده استقامت بنایی که در نظر دارند ، می کنند . (مترجم)
2- . نساء، 98.

165 بَابُ الْكُفْرِ عِدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : سُنَنُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله كَفَرَائِضِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجَبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ، فَمَنْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنَ الْمُوجَبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَ جَحَدَهَا، كَانَ كَافِراً، وَ أَمَرَ اللّهُ بِأُمُورٍ كُلُّهَا حَسَنَهٌ، فَلَيْسَ مَنْ تَرَكَ بَعْضَ مَا أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عِبَادَهُ مِنَ الطَّاعَهِ بِكَافِرٍ، وَ لكِنَّهُ تَارِكٌ لِلْفَضْلِ، مَنْقُوصٌ مِنَ الْخَيْرِ».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«وَ اللّهِ، إِنَّ الْكُفْرَ لَأَقْدَمُ مِنَ الشِّرْكِ وَ أَخْبَثُ وَ أَعْظَمُ». قَالَ: ثُمَّ ذَكَرَ كُفْرَ إِبْلِيسَ حِينَ قَالَ اللّهُ لَهُ: اسْجُدْ لِآدَمَ، فَأَبى أَنْ يَسْجُدَ، «فَالْكُفْرُ أَعْظَمُ مِنَ الشِّرْكِ، فَمَنِ اخْتَارَ عَلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَبَى الطَّاعَهَ، وَ أَقَامَ عَلَى الْكَبَائِرِ، فَهُوَ كَافِرٌ؛ وَ مَنْ نَصَبَ دِيناً غَيْرَ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ، فَهُوَ مُشْرِكٌ».

.

165 . باب در بیان کفر

165 . باب در بیان کفرچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از حسن بن محبوب ، از داود بن کثیر رقّی که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : سنّت های رسول خدا صلی الله علیه و آله (یعنی آنچه از طریقه آن حضرت ظاهر می شود) ، مانند واجبات خدای تعالی است؟ فرمود :«به درستی که خدای عز و جل فریضه ای چند را قرارداد فرموده ، که آنها را بر بندگان خویش واجب نموده؛ پس هر که فریضه ای از آنها که بر ایشان واجب شده ، ترک کند و به آن عمل نکند و آن را انکار کند ، کافر باشد . و خدای عز و جل به اموری چند امر فرموده (یعنی به طریقه استحباب) ، که همه آنها نیکو است؛ پس هر که ترک کند بعضی از آنچه را که خدای عز و جل بندگان خود را به آن امر فرمود از طاعت ، کافر نیست ، ولیکن چنین کسی تارک فضل و افزونی است ، و بهره اش از خیر و خوبی ، کم و ناتمام شده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به خدا سوگند که کفر ، از شرک دیرینه تر و خبیث تر و بزرگ تر است» . راوی می گوید که : بعد از آن ، کفر شیطان را ذکر فرمود ، در هنگامی که خدای عز و جل به او فرمود که : سجده کن از برای آدم؛ پس سر باز زد از آنکه سجده کند؛ «پس کفر ، از شرک بزرگ تر است؛ پس هر که غیر را بر خدای عز و جل اختیار کند ، و از اطاعت خدا سر باز زند ، و بر گناهان کبیره ایستادگی کند ، کافر است . و هر که دینی را غیر از دین مؤمنان برپا کند ، مشرک است» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: ذُکِرَ عِنْدَهُ سَالِمُ بْنُ أَبِی حَفْصَهَ وَ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ: إِنَّهُمْ یُنْکِرُونَ أَنْ یَکُونَ مَنْ حَارَبَ عَلِیّاً علیه السلام مُشْرِکِینَ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«فَإِنَّهُمْ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ کُفَّارٌ» ثُمَّ قَالَ لِی: «إِنَّ الْکُفْرَ أَقْدَمُ مِنَ الشِّرْکِ» ثُمَّ ذَکَرَ کُفْرَ إِبْلِیسَ حِینَ قَالَ لَهُ: اسْجُدْ، فَأَبَی أَنْ یَسْجُدَ . وَ قَالَ: «الْکُفْرُ أَقْدَمُ مِنَ الشِّرْکِ، فَمَنِ ارْتَرَی عَلَی اللّهِ، فَأَبَی الطَّاعَهَ، وَ أَقَامَ عَلَی الْکَبَائِرِ، فَهُوَ کَافِرٌ» یَعْنِی: مُسْتَخِفٌّ کَافِرٌ.

عَنْهُ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً» قَالَ:«إِمَّا آخِذٌ، فَهُوَ شَاکِرٌ؛ وَ إِمَّا تَارِکٌ، فَهُوَ کَافِرٌ».

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْاِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» ، قَالَ:«تَرْکُ الْعَمَلِ الَّذِی أَقَرَّ بِهِ، مِنْ ذلِکَ أَنْ یَتْرُکَ الصَّلَاهَ مِنْ غَیْرِ سُقْمٍ وَ لَا شُغُلٍ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از عبد اللّه بن بکیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : سالم بن ابی حفصه و اصحابش در نزد آن حضرت مذکور شدند ، و زراره گفت که : ایشان انکار می کنند که آنان که با علی علیه السلام جنگ کرده اند مشرک باشند . بعد از آن ، حضرت باقر علیه السلام فرمود که :«پس ایشان گمان می کنند که ایشان کافرند» . بعد از آن ، به من فرمود که : «کفر ، از شرک دیرینه تر است» . و کفر شیطان را ذکر فرمود ، در هنگامی که خدا به او فرمود که : سجده کن؛ پس سر باز زد از آنکه سجده کند . و فرمود که : «کفر ، از شرک دیرینه تر است؛ پس هر که بر خدا جرأت کند ، و به آن سبب از اطاعت سر باز زند ، و بر گناهان ایستادگی کند ، کافر است» ؛ یعنی استخفاف کننده ای است که کافر است .

از او ، از عبد اللّه بن بکیر ، از زراره ، از حمران بن اعین روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِرا واِمّا کَفُورا» (1) که ترجمه آن گذشت (2) . و حضرت فرمود که :«یا آن را می گیرد و به آن عمل می کند ، پس او شاکر است ، و یا ترک می کند ، پس او کافر است» .

حسین بن محمد ، از مُعلّی بن محمد ، از حسین بن علی ، از حمّاد بن عثمان ، از عبید ، از زراره روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْاِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (3) . فرمود که :«یعنی کاری را که به آن اقرار کرده ، ترک کند . و از جمله آن ، این است که نماز را ترک کند ، بی آنکه بیماری یا شغلی داشته باشد» . و ترجمه آیه این است که : «و هر که کافر شد ، و با آنچه ایمان به آن واجب باشد ، از اصول و فروع ایمان ، و انکار شرائع اسلام کند از حلال و حرام ، پس به حقیقت که باطل شده است کردارهای او» (به جهت عدم ترتّب ثواب ، بر آنچه صحّت اعمال ، فرع ایمان است) .

.

1- . انسان، 3.
2- . ما راه را به او نشان دادیم ، خواه سپاس بگزارد و خواه ناسپاسی کند .

3- . مائده، 5.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ: أَيُّهُمَا أَقْدَمُ؟ قَالَ: فَقَالَ لِی:«مَا عَهْدِی بِکَ تُخَاصِمُ النَّاسَ» قُلْتُ: أَمَرَنِی هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ ذلِکَ، فَقَالَ لِی: «الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَ هُوَ الْجُحُودُ؛ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ» » .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : يَدْخُلُ النَّارَ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ:«لَا، وَ اللّهِ». قُلْتُ: فَمَا يَدْخُلُهَا إِلَا كَافِرٌ؟ قَالَ: «لَا، إِلَا مَنْ شَاءَ اللّهُ». فَلَمَّا رَدَدْتُ عَلَيْهِ مِرَاراً، قَالَ لِی: «أَیْ زُرَارَهُ، إِنِّی أَقُولُ: لَا، وَ أَقُولُ: إِلَا مَنْ شَاءَ اللّهُ، وَ أَنْتَ تَقُولُ: لَا، وَ لَا تَقُولُ: إِلَا مَنْ شَاءَ اللّهُ». قَالَ: فَحَدَّثَنِی هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ حَمَّادٌ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ: قُلْتُ فِی نَفْسِی: شَيْخٌ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْخُصُومَهِ، قَالَ: فَقَالَ لِی: «يَا زُرَارَهُ، مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَقَرَّ لَکَ بِالْحُكْمِ؟ أَ تَقْتُلُهُ؟ مَا تَقُولُ فِی خَدَمِكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ؟ أَ تَقْتُلُهُمْ؟» قَالَ: فَقُلْتُ: أَنَا وَ اللّهِ الَّذِی لَا عِلْمَ لِی بِالْخُصُومَهِ.

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از موسی بن بکر که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از کفر و شرک ، که کدام یک از این دو دیرینه تر است؟ موسی می گوید که : حضرت به من فرمود که :«من هرگز تو را ندیدم که با مردم گفتگو و جدال کنی» . عرض کردم که : هشام بن سالم مرا امر کرد که تو را از این سؤال کنم؛ پس حضرت به من فرمود که : «کفر ، دیرینه تر است و آن جحود و انکار است . خدای عز و جلفرموده است که : «اِلَّا اِبْلیسَ أَبی وَاسْتَکْبَرَ وَکانَ مِنَ الْکافِرینَ» (1) ؛ یعنی : پس همه فرشتگان سجده کردند و هیچ یک از ایشان از این معنی سر باز نزد ، مگر شیطان که سر باز زد از آن سجده ، و تکبّر و گردنکشی کرد ، و خود را بزرگ شمرد در امر سجود ، و اطاعت ننمود ، و در اصل از ناگرویدگان بود» (یعنی در علم خدا از منافقان بود؛ چه در نزد فرشتگان ، اظهار انقیاد می نمود و در باطن ، کافر بود . و چون حق سبحانه و تعالی او را به سجده امر فرمود ، غش و ناپاکی اش ، بر محک امتحان ظاهر شد) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبد الرحمان بن حجّاح ، از زراره روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : آیا هیچ مؤمنی داخل آتش دوزخ می شود؟ فرمود :«نه ، به خدا سوگند» . عرض کردم که : آیا کسی غیر از کافر در آن داخل می شود؟ فرمود : «نه ، مگر کسی که خدای عز و جل خواهد» . زراره می گوید که : چون چندین مرتبه این را بر آن حضرت برگردانیدم ، به من فرمود که : «ای زراره! به درستی که من می گویم نه و می گویم مگر کسی که خدا خواهد ، و تو می گویی نه و نمی گویی مگر کسی که خدا خواهد» . عبد الرحمان می گوید که : بعد از آن ، حدیث کردند مرا هشام بن حکم و حمّاد ، از زراره که گفت : پس من در دل خویش گفتم که : حضرت شیخی است که او را دانشی به طریقه خصومت و جدال نیست . زراره گفت که : پس حضرت به من فرمود که : «ای زراره! چه می گویی در حقّ کسی که از برای تو به احتلام (2) اقرار کند؟ آیا او را می کشی؟ (3) چه می گویی در باب خدمتکاران شما و زنان و فرزندان شما؟ آیا ایشان را می کشی؟» پس گفتم : به خدا سوگند که منم آن کسی که مرا دانشی به طریقه خصومت و جدال نیست .

.

1- . بقره، 34.
2- . در متن عربی «حکم» است .
3- . در برخی نسخه ها ، «آیا او را می پذیری» است .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الْکُفْرِ وَ الشِّرْکِ: أَیُّهُمَا أَقْدَمُ؟ فَقَالَ:«الْکُفْرُ أَقْدَمُ، وَ ذلِکَ أَنَّ إِبْلِیسَ أَوَّلُ مَنْ کَفَرَ، وَ کَانَ کُفْرُهُ غَیْرَ شِرْکٍ؛ لِأَنَّهُ لَمْ یَدْعُ إِلی عِبَادَهِ غَیْرِ اللّهِ، وَ إِنَّمَا دَعَا إِلی ذلِکَ بَعْدُ، فَأَشْرَکَ».

هَارُونُ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ سُئِلَ: مَا بَالُ الزَّانِی لَا تُسَمِّیهِ کَافِراً وَ تَارِکُ الصَّلَاهِ قَدْ سَمَّیْتَهُ کَافِراً؟ وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذلِکَ؟ فَقَالَ :«لِأَنَّ الزَّانِیَ وَ مَا أَشْبَهَهُ إِنَّمَا یَفْعَلُ ذلِکَ لِمَکَانِ الشَّهْوَهِ؛ لِأَنَّهَا تَغْلِبُهُ، وَ تَارِکُ الصَّلَاهِ لَا یَتْرُکُهَا إِلَا اسْتِخْفَافاً بِهَا ؛ وَ ذلِکَ لِأَنَّکَ لَا تَجِدُ الزَّانِیَ یَأْتِی الْمَرْأَهَ إِلَا وَ هُوَ مُسْتَلِذٌّ لِإِتْیَانِهِ إِیَّاهَا، قَاصِداً إِلَیْهَا، وَ کُلُّ مَنْ تَرَکَ الصَّلَاهَ قَاصِداً إِلَیْهَا، فَلَیْسَ یَکُونُ قَصْدُهُ لِتَرْکِهَا اللَّذَّهَ فَإِذَا نُفِیَتِ اللَّذَّهُ وَقَعَ الِاسْتِخْفَافُ ، وَ إِذَا وَقَعَ الِاسْتِخْفَافُ وَقَعَ الْکُفْرُ». قَالَ: وَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، وَ قِیلَ لَهُ: مَا فَرْقٌ بَیْنَ مَنْ نَظَرَ إِلَی امْرَأَهٍ فَزَنی بِهَا، أَوْ خَمْرٍ فَشَرِبَهَا، وَ بَیْنَ مَنْ تَرَکَ الصَّلَاهَ ، حَتّی لَا یَکُونَ الزَّانِی وَ شَارِبُ الْخَمْرِ مُسْتَخِفّاً، کَمَا یَسْتَخِفُّ تَارِکُ الصَّلَاهِ؟ وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذلِکَ؟ وَ مَا الْعِلَّهُ الَّتِی تَفْرُقُ بَیْنَهُمَا؟ قَالَ: «الْحُجَّهُ أَنَّ کُلَّ مَا أَدْخَلْتَ أَنْتَ نَفْسَکَ فِیهِ لَمْ یَدْعُکَ إِلَیْهِ دَاعٍ، وَ لَمْ یَغْلِبْکَ غَالِبُ شَهْوَهٍ مِثْلَ الزِّنی وَ شُرْبِ الْخَمْرِ، وَ أَنْتَ دَعَوْتَ نَفْسَکَ إِلی تَرْکِ الصَّلَاهِ وَ لَیْسَ ثَمَّ شَهْوَهٌ، فَهُوَ الِاسْتِخْفَافُ بِعَیْنِهِ، وَ هذَا فَرْقُ مَا بَیْنَهُمَا».

.

علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام ، در حالی که سؤال شده بود از کفر و شرک ، که کدام یک از این دو دیرینه تر است؟ پس فرمود که :«کفر دیرینه تر است . و بیان این ، آن است که شیطان نخستین کسی است که کافر شد ، و کفر او غیر شرک بود؛زیرا که او کسی را به سوی عبادت غیر خدا نخواند . و جز این نیست که بعد از آن ، به سوی آن دعوت کرد و شریک آورد» .

هارون ، از مسعده بن صدقه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شده بود که : چیست حال و باک زناکننده که او را کافر نمی نامی ، و ترک کننده نماز را کافر نامیده ای؟ و حجّت و دلیل در این فرق چیست؟ پس فرمود که :«زیرا زناکننده و آنکه به او شباهت دارد ، جز این نیست که آن را می کند ، به جهت بودن شهوت و خواهش نفس؛زیرا که شهوت بر او غالب می شود . و ترک کننده نماز ، آن را ترک نمی کند ، مگر از روی استخفاف به آن و سبک شمردن حقّ آن . و این ، به جهت آن است که تو زناکننده را نمی یابی که با زنی مجامعت کند ، مگر در حالی که او به جهت مجامعتش با آن زن ، لذّت می برد و خوشش می آید و او را می خواهد . و هر که نماز را ترک کند متعمّدا ، که از روی قصد آن را نکند ، قصدش در ترک آن ، به جهت لذّت و خوشی نخواهد بود ، و چون لذّت را برطرف کنی ، استخفاف و سبکْ شماری واقع شود ، و چون استخفاف واقع شود ، کفر لازم آید» . و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد و به آن حضرت عرض شد که : چه فرق است در میان کسی که به سوی زنی نظر کند ، پس با او زنا کند ، یا به سوی شرابی نگرد ، پس آن را بیاشامد ، و میان کسی که نماز را ترک کند ، تا آنکه زناکننده و شراب نوشنده صاحب استخفاف نباشد ، چنان که ترک کننده نماز استخفاف می کند؟ و حجّت در این باب چیست؟ و چیست علّتی که در میان این دو جدایی و فرق می کند؟ فرمود که : «حجّت آن ، این است که هر چیزی که تو خویش را در آن داخل می کنی ، هیچ داعی تو را به سوی آن دعوت نکرده ، و شهوت غالبه بر تو غالب نشده است ، مانند داعی و شهوت زنا و آشامیدن شراب ، و تو نفس خود را به سوی ترک نماز می خوانی و در آنجا شهوتی نیست؛ پس همان ، به عینه استخفاف است . و اینک ، فرق میان این دو چیز است» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ شَكَّ فِى اللّهِ وَ فِى رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله فَهُوَ كَافِرٌ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَنْ شَكَّ فِي رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ؟ قَالَ:«كَافِرٌ» قُلْتُ: فَمَنْ شَكَّ فِى كُفْرِ الشَّاكِّ، فَهُوَ كَافِرٌ؟ فَأَمْسَكَ عَنِّى، فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَاسْتَبَنْتُ فِى وَجْهِهِ الْغَضَبَ.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْاِيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» فَقَالَ:«مَنْ تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِى أَقَرَّ بِهِ» قُلْتُ: فَمَا مَوْضِعُ تَرْكِ الْعَمَلِ حَتّى يَدَعَهُ أَجْمَعَ؟ قَالَ: «مِنْهُ الَّذِى يَدَعُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّداً ، لَا مِنْ سُكْرٍ وَ لَا مِنْ عِلَّةٍ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ وَ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِى مَسْرُوقٍ، قَالَ: سَأَلَنِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَقَالَ لِى:«مَا هُمْ؟» قُلْتُ: مُرْجِئَةٌ، وَ قَدَرِيَّةٌ، وَ حَرُورِيَّةٌ، فَقَالَ : «لَعَنَ اللّهُ تِلْكَ الْمِلَلَ الْكَافِرَةَ الْمُشْرِكَةَ ، الَّتِى لَا تَعْبُدُ اللّهَ عَلى شَىْءٍ».

عَنْهُ، عَنِ الْخَطَّابِ بْنِ مَسْلَمَةَ وَ أَبَانٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ، فَلَمَّا قَعَدْتُ قَامَ الرَّجُلُ، فَخَرَجَ ، فَقَالَ لِى:«يَا فُضَيْلُ، مَا هذَا عِنْدَكَ؟» قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: «حَرُورِىٌّ» قُلْتُ: كَافِرٌ؟ قَالَ: «إِى وَ اللّهِ مُشْرِكٌ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که در باب خدا و در حقّ رسول او شک کند ، کافر است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صفوان ، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : هر که در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله شک کند ، چه حال دارد؟ فرمود که :«کافر است» . عرض کردم که : آیا هر که در کفر شک کننده شک کند ، کافر است؟ پس از جواب من باز ایستاد و هیچ نفرمود . و سه مرتبه این سؤال را بر آن حضرت برگردانیدم . پس غضب را در روی آن حضرت دانستم (یعنی آثار غضب در روی آن حضرت نمودار و آشکار گردید) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (1) . فرمود که :«یعنی کسی که ترک کند عملی را که به آن اقرار کرده است» . عرض کردم که : پس چیست موضع ترک عمل ، تا آنکه همه آن را وا گذارد؟ فرمود که : «از جمله آنها ، کسی است که نماز را ترک می کند متعمّدانه ، از روی مستی ، و نه از علّتی که داشته باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن حکیم و حمّاد از ابی مسروق روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام مرا از اهل بصره سؤال فرمود که :«ایشان چیستند؟ و چه مذهب دارند؟» عرض کردم که : ایشان مرجئه و قدریّه و حروریه اند . فرمود که : «خدا لعنت کند این ملّت های کافرِ مشرک را ، که خدا را بر چیزی پرستش نمی کنند» .

از او ، از خطّاب بن مسلمه و ابان ، از فضیل روایت است که گفت : بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم و مردی در نزد آن حضرت بود . پس چون نشستم ، آن مرد برخاست و بیرون رفت . حضرت به من فرمود که :«اینک ، در نزد تو چیست و چه حکم دارد؟» عرض کردم که : او چیست و چه صفت دارد؟ فرمود که : «مردی است حروری» . عرض کردم که : کافر است . فرمود : «آری ، به خدا سوگند که مشرک است» (2) .

.

1- . مائده، 5.
2- . و حروری منسوب است به سوی حروراء ، و آن دهی بوده در بغداد ، که اهل آن ملاعین و خوارج بودند . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:«كُلُّ شَيْءٍ يَجُرُّهُ الْإِقْرَارُ وَ التَّسْلِيمُ، فَهُوَ الْإِيمَانُ؛ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجُرُّهُ الْإِنْكَارُ وَ الْجُحُودُ، فَهُوَ الْكُفْرُ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ بَابٌ فَتَحَهُ اللّهُ، مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِناً ، وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ ابْنِ سِنَانٍ وَ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : طَاعَةُ عَلِيٍّ عليه السلام ذُلٌّ، وَ مَعْصِيَتُهُ كُفْرٌ بِاللّهِ ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، وَ كَيْفَ يَكُونُ طَاعَةُ عَلِيٍّ عليه السلام ذُلّاً، وَ مَعْصِيَتُهُ كُفْراً بِاللّهِ؟ قَالَ: إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْحَقِّ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ ذَلَلْتُمْ ، وَ إِنْ عَصَيْتُمُوهُ كَفَرْتُمْ بِاللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدى، فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً، وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لِلّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا، لَمْ يَكْفُرُوا» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابو ایّوب ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«هر چیزی که اقرار و تسلیم ، آن را می کشد و می آورد ، ایمان است . و هر چیزی که انکار و جحود ، آن را می کشد ، کفر است» .

حسین بن محمد ، از علی ، از وشّاء ، از عبد اللّه بن سنان ، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که علی علیه السلام دری است که خدا آن را گشوده . هر که در آن داخل شود ، مؤمن باشد ، و هر که از آن بیرون رود ، کافر باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبد اللّه بن جبله ، از اسحاق بن عمّار و ابن سنان و سماعه ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : فرمانبرداری علی علیه السلام خواری است ، و نافرمانی او کافر شدن است به خدا . به آن حضرت عرض شد که : یا رسول اللّه ! چگونه طاعت علی علیه السلام ، خواری ، و معصیتش ، کفر به خدا باشد؟ فرمود : به درستی که علی شما را بر حق می دارد؛ پس اگر او را اطاعت کنید ، ذلیل می شوید ، و اگر او را معصیت کنید ، به خدای عز و جلکافر می شوید» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء روایت کرده است که گفت : حدیث کرد مرا ابراهیم بن ابی بکر و گفت که : شنیدم از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«به درستی که علی علیه السلام دری است از درهای هدایت؛ پس هر که از در علی علیه السلام داخل شود ، مؤمن باشد ، و هر که از آن بیرون رود ، کافر باشد ، و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود ، در طبقه ای باشد که خدای عز و جل را در باب ایشان مشیّت و خواست است ، که آنچه خواهد ، با ایشان می کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابن بکیر ، از زراره ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود

:«اگر آنکه بندگان ، در وقتی که جهالت داشته باشند و چیزی را ندانند ، بایستند و انکار نکنند ، کافر نشوند» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِیّاً علیه السلام عَلَماً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ کَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ أَنْکَرَهُ کَانَ کَافِراً، وَ مَنْ جَهِلَهُ کَانَ ضَالاً، وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَیْئاً کَانَ مُشْرِکاً، وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَایَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّهَ، وَ مَنْ جَاءَ بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ».

یُونُسُ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ، عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ ، فَمَنْ دَخَلَ بَابَهُ کَانَ مُؤْمِناً ، وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَابِهِ کَانَ کَافِراً، وَ مَنْ لَمْ یَدْخُلْ فِیهِ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ کَانَ فِی الطَّبَقَهِ الَّتِی لِلّهِ فِیهِمُ الْمَشِیئَهُ».

166 بَابُ وُجُوهِ الْکُفْرِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَمْرٍو الزُّبَیْرِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِی عَنْ وُجُوهِ الْکُفْرِ فِی کِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ . قَالَ:«الْکُفْرُ فِی کِتَابِ اللّهِ عَلی خَمْسَهِ أَوْجُهٍ: فَمِنْهَا کُفْرُ الْجُحُودِ وَ الْجُحُودُ عَلی وَجْهَیْنِ وَ الْکُفْرُ بِتَرْکِ مَا أَمَرَ اللّهُ، وَ کُفْرُ الْبَرَاءَهِ، وَ کُفْرُ النِّعَمِ. فَأَمَّا کُفْرُ الْجُحُودِ، فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِیَّهِ، وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ یَقُولُ: لَا رَبَّ، وَ لَا جَنَّهَ، وَ لَا نَارَ، وَ هُوَ قَوْلُ صِنْفَیْنِ مِنَ الزَّنَادِقَهِ یُقَالُ لَهُمُ: الدَّهْرِیَّهُ، وَ هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ: «وَ ما یُهْلِکُنا إِلَا الدَّهْرُ» وَ هُوَ دِینٌ وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالِاسْتِحْسَانِ مِنْهُمْ عَلی غَیْرِ تَثَبُّتٍ مِنْهُمْ وَ لَا تَحْقِیقٍ لِشَیْءٍ مِمَّا یَقُولُونَ ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنْ هُمْ إِلَا یَظُنُّونَ» أَنَّ ذلِکَ کَمَا یَقُولُونَ، وَ قَالَ: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ» یَعْنِی بِتَوْحِیدِ اللّهِ تَعَالی، فَهذَا أَحَدُ وُجُوهِ الْکُفْرِ. وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْاخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلی مَعْرِفَهٍ، فَهُوَ أَنْ یَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدِ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ، وَ قَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوّاً» وَ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الْکافِرِینَ» فَهذَا تَفْسِیرُ وَجْهَیِ الْجُحُودِ. وَ الْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْکُفْرِ کُفْرُ النِّعَمِ، وَ ذلِکَ قَوْلُهُ تَعَالی یَحْکِی قَوْلَ سُلَیْمَانَ علیه السلام : «هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ» . وَ قَالَ: «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ» وَ قَالَ: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لِی وَ لا تَکْفُرُونِ» . وَ الْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْکُفْرِ تَرْکُ مَا أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ

أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلَونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْراجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ» فَكَفَّرَهُمْ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ، وَ نَسَبَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ، وَ لَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُمْ، وَ لَمْ يَنْفَعْهُمْ عِنْدَهُ، فَقَالَ: «فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إِلَا خِزْيٌ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللّٰهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ» . وَ الْوَجْهُ الْخَامِسُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ الْبَرَاءَهِ، وَ ذلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْكِى قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام : «كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَهُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّى تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ» يَعْنِى تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ، وَ قَالَ: يَذْكُرُ إِبْلِيسَ وَ تَبْرِئَتَهُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِنْسِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ: «إِنِّى كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» . وَ قَالَ: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثاناً مَوَدَّهَ بَيْنِكُمْ فِى الْحَياهِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً» يَعْنِى يَتَبَرَّأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» .

.

166 . باب در بیان وجوه و طورهای کفر

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل علی را بر پا کرد که نشانه ای باشد در میان آن جناب و آفریدگانش؛ پس هر که او را بشناسند ، مؤمن باشد ، و هر که او را انکار کند ، کافر باشد ، و هر که به او جاهل باشد ، گمراه باشد ، و هر که چیزی را با او بر پا کند ، مشرک باشد ، و هر که بیاید در قیامت با دوستی او ، در بهشت داخل شود ، و هر که بیاید با دشمنی او ، در آتش دوزخ درآید» .

یونس ، از موسی بن بکر ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که علی علیه السلام دری است از درهای بهشت؛ پس هر که در او داخل شود ، مؤمن باشد ، و هر که از درِ او بیرون رود ، کافر باشد ، و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود ، در طبقه ای باشد که خدا را در باب ایشان مشیّت و خواست است ، که آنچه خواهد ، با ایشان می کند» (1) .

166 . باب در بیان وجوه و طورهای کفرعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بکر بن صالح ، از قاسم بن برید ، از ابو عمرو زبیری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : مرا خبر ده از وجوه و اقسام کفر که در کتاب خدای عز و جل مذکور است . فرمود که :«کفر ، در کتاب خدای عز و جل بر پنج وجه است؛ پس از جمله آنها ، کفر جحود و انکار است ، و آن بر دو وجه است . بعد از آن ، کفری است که به واسطه ترک کردن آن چیزی است که خدا به آن امر فرموده است ، و کفر برائت و بیزاری ، و کفر نعمت ها . امّا کفر جحود و انکار ، انکار ربوبیّت و پروردگاری است ، که بالمرّه خدا را انکار کند ، و این گفتار کسی است که می گوید : پروردگاری نیست و بهشتی نیست و دوزخی نیست . و این گفتار ، گفتار دو قسم از زندقیان است که ایشان را دهریّه می گویند (2) و ایشان ، آنانند که می گویند : «وَما یُهْلِکُنا اِلَا الدَّهْرُ» (3) ؛ یعنی : «وهلاک نمی کند ما را ، مگر مرور روزگار (4) » . و این دینی است که ایشان به استحسانی از جانب خود ، آن را از برای خویشتن وضع کردند و قرار دادند ، بی آنکه بر دلیل و حجّتی باشند ، و آن را ثابت کرده باشند ، و نه آنکه چیزی را از آنچه می گویند ، محقّق نموده باشند . خدای عز و جلفرموده است که : «اِنْ هُمْ اِلَّا یَظُنُّونَ» (5) ؛ یعنی : نیستند ایشان ،

مگر آنکه گمان می کنند ، که باعث ایشان بر آن ، محض پندار است» . و حضرت فرمود : «گمان می کنند که این امر چنان است که ایشان می گویند ، و خدا فرموده است که : «اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا سَواٰءٌ عَلَیْهِمْ ءَأَنْذَرتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤمِنُونَ» (6) ؛ یعنی : به درستی که آنان که کافر شده اند ، یکسان است بر ایشان ، که آیا بترسانی ایشان را ، یا نترسانی ایشان را (یعنی خواه بترسانی و خواه نترسانی) ، که ایشان ایمان نمی آورند» . و حضرت فرمود : «یعنی به توحید و یگانگی خدای عز و جل؛ پس این ، یکی از وجوه کفر است . و امّا وجه دیگر از کفرِ جحود و انکار ، با [وجود]معرفت و شناسایی آن است که انکارکننده انکار کند ، با آنکه او می داند که آن را که انکار کرده ، حقّ است ، که در نزد او قرار و استقرار دارد . و به حقیقت که خدایِ عز و جل فرموده است که : «وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً» (7) ؛ یعنی : «و انکار کردند فرعون و قوم او به آنها (یعنی تکذیب کردند دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی علیه السلام را) ، و نفس های ایشان ، آنها را یقین داشت (یعنی مبیّن می دانستند که آنها از نزد خدا است و سحر نیست) ، و به زبان ، تکذیب آنها می کردند از روی ستمکاری ، و ترفّع و بلندی و سرکشی از ایمان» . و خدا فرموده است که : «وَکانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الْکافِرینَ» (8) ؛ یعنی : ربودند یهودان ، پیش از فرود آمدن قرآن ، که در وقت درماندگی ، طلب فتح و نصرت می کردند به آن ، و به کسی که این قرآن بر او فرود آید ، بر آنان که کافر شده اند . پس آن هنگام که آمد ایشان را آنچه شناخته بودند ، کافر شدند به آن . پس لعنت خدا و دوری از رحمت او بر کافران ، که به علم خود کار نکردند ، و عناد و جحود ورزیدند» . و حضرت فرمود : «پس این ، تفسیر و بیان دو وجه جحود و انکار است . و وجه سیم از کفر ، کفر نعمت است . و آن قول خدای عز و جل است که گفتار سلیمان را حکایت می فرماید که : «هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَنْ شَکَرَ فَاِنَّما یَشکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبّی غَنیٌّ کَریمٌ» (9) ؛ یعنی : «این استقرار و قرار گرفتن تخت بلقیس در نزد من ، در مدّت چشم زدن من ، از محض فضل پروردگار من است ، تا بیازماید مرا ، که آیا شکرگزاری می کنم و آن را از محض فضل او می دانم ، یا ناسپاسی می کنم بر آن (به اینکه خود را در آن مدخلیّت می دهم ، یا در ادای شکر آن کوتاهی می کنم) . و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را ، پس جز این نیست که سپاس داری می نماید از برای خود (چه شکر ، باعث دوام نعمت و موجب زیادتی آن است) . و هر که کفران ورزد ، پس به درستی که پروردگار من بی نیازی است صاحب کرم (که به شکرگزاری بندگان احتیاج ندارد ، و بر مستخفّان ، با وجود کفرانِ ، بنای لطف و کرم دارد) . و فرموده است که : «لَئِنْ شَکَرْتُمْ

لَاَزیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ» (10) که ترجمه آن گذشت ، مگر آخر آن ، که ترجمه آن ، این است که : «و هر آینه اگر کافر شوید ، به درستی که عذاب و نکال من بسیار سخت است» . و فرموده است که : «فَاذْکُرُونی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُوا لی وَلا تَکْفُرُونَ» (11) ؛ یعنی : «پس یاد کنید مرا به طاعت و عبادت ، تا یاد کنم شما را به ثواب و مغفرت . و شکرگزاری کنید مرا به آن نعمت ها که بر شما انعام کرده ام در دنیا و آخرت ، و ناسپاسی مکنید مرا به انکار نعمت و معصیت» . و وجه چهارم از کفر ، ترک کردن آن چیزی است که خدای عز و جل به آن امر فرموده ، و آن قول خدای عز و جل است که : «وَاِذْ أَخَذْنا میثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِمآئَکُمْ وَلا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ * ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَکُمْ وَتُخْرِجُونَ فَریقا مِنْکُمْ مِنْ دیارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَاِنْ یَأْتُوکُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اِخْراجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتابِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزآءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ» (12) ؛ یعنی : و نیز یاد کنید ، ای بنی اسرائیل ! وقتی را که فرا گرفتیم پیمان را از شما (یعنی از آباء و اجداد شما) ، و بر ایشان این عهد بستیم که مریزید خون های خود را (یعنی خویشان و هم دینان خود را) ، و پیروی مکنید نفس های خود را (یعنی آنها را که به منزله جان های شمایند) ، از خانه ها و منزل های خویش؛ پس اقرار کردید و این عهد را قبول نمودید ، و حال آنکه شما گواهی می دهید بر این معنی . بعد از آن ، شما آن گروهید که می کشید نفس های خود را ، و بیرون می کنید گروهی را از خویش ، از خانه ها و منزل های ایشان ، در حالی که پشت به پشت هم می دهید ، و یکدیگر را یاری و هواداری می کنید بر ایشان ، و در بیرون کردن ایشان به گناه و ستمکاری و افزون طلبی . و اگر بیایند شما را در حالتی که اسیران باشند ، فدیه می دهید ایشان را ، و ایشان را باز می خرید ، و حال آنکه آن؛ یعنی بیرون کردن ایشان ، حرام گردانیده شده است بر شما . آیا ، پس می گروید به پاره ای از کتاب تورات ، و کافر می شوید به پاره ای دیگر؟» . و حضرت فرمود که : «پس کفر ایشان ، به واسطه ترک کردن آن چیزی است که خدای عز و جل ایشان را به آن امر فرموده . (و احتمال دارد که معنی این باشد که : پس خدا به این واسطه ، ایشان را نسبت به کفر داده) ، و ایشان را به سوی ایمان نسبت داده ، و آن را از ایشان قبول نفرموده ، و ایشان را در نزد آن جناب نفع نبخشیده ، پس فرموده است که : «فَما جَزآءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ اِلّا خِزْیٌ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَیَوْمَ الْقِیامَهِ یُرَدُّونَ اِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَمَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ» (13) . «پس نیست مکافات و سزای کسانی که این را می کنند از شما ، مگر رسوایی و خواری در زندگانی دنیا ، و در روز قیامت برگردانیده می شوند به سوی سخت ترین عذاب ،و خدا غافل و بی خبر نیست از آنچه می کنند» . و وجه

پنجم از کفر ، کفر برائت و بیزاری است ، و آن قول خدای عز و جل است که گفتار ابراهیم علیه السلام را حکایت می فرماید که : «کَفَرْنا بِکُمْ وَبَدا بَیْنَنا وَبَیْنَکُمُ الْعَداوَهُ وَالْبَغْضآءُ أَبَدا حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللّه ِ وَحْدَهُ» (14) ؛ یعنی : کافر شدیم به شما ، (حضرت فرمود : یعنی بیزاری جستیم از شما) ، و ظاهر و آشکار شد در میانه ما و میانه شما ، دشمنی در دل و دشمنی به دست (از زدن و کشتن) همیشه ، تا آنکه ایمان آورید به خدا ، در حالی که تنها است و شریکی ندارد» . (15) و حضرت فرمود که : «خدا فرموده است ، در حالتی که شیطان و بیزاری جستن او را از دوستان خویش از آدمیان ، در روزقیامت ذکر می فرماید ، که : «اِنّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» (16) ؛ یعنی : «به درستی که من کافر شدم به آنچه مرا شریک گردانیدید پیش از این در دنیا» . و فرموده است که : «اِنَّما اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّه ِ أَوْثانا مَوَدَّهَ بَیْنِکُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا ثُمَّ یَوْمَ الْقِیمَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَیَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضا» (17) ؛ یعنی : جز این نیست که فرا گرفتید از غیر خدا بتانی چند را به خدایی ، برای دوستی میان شما در زندگانی دنیا . پس در روز قیامت ، کافر شود بعضی از شما به بعضی دیگر» . و حضرت فرمود که : «یعنی بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید» (و لعنت کند بعضی از شما بعضی دیگر را) .

.

1- . و چند حدیث این باب ، در باب روایاتی که در ولایت است ، مذکور شد ، با تفاوت و اختلاف در متن و سند . (مترجم)
2- . یعنی کسانی که منسوب اند به سوی دهر و روزگار؛ چه ایشان ، همه حوادث و وقایع را به روزگار نسبت می دهند . و در قاموس مذکور است که : دهری به فتح دال و به ضمّ آن ، آن است که قائل باشد به بقای دهر . (مترجم)
3- . جاثیه، 24.
4- . یعنی گردش شب و روز و گذشتن روزگار ، در هلاک نفس ما تأثیر می کند ، نه آنکه ملک الموت ، قبض روح ما می کند به فرمان خدا . (مترجم)
5- . جاثیه، 24.
6- . بقره، 6.
7- . نمل، 14.
8- . بقره، 89.
9- . نمل، 40.
10- . ابراهیم، 7.

11- . بقره، 152.
12- . بقره، 84 و 85.
13- . بقره، 85.
14- . ممتحنه، 4.
15- . و حاصل مراد آن که ، سبب عداوت و بغض میان ما نیست ، مگر نگرویدن شما؛ پس مادامی که آن باقی باشد ، این نیز باقی است . (مترجم)
16- . ابراهیم، 22.
17- . عنکبوت، 25.

ص: 134

. .

ص: 135

. .

ص: 136

. .

ص: 137

. .

ص: 138

. .

ص: 139

. .

167 بَابُ دَعَائِمِ الْكُفْرِ وَ شُعَبِهعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ، عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ، عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ، قَالَ: «بُنِیَ الْکُفْرُ عَلَی أَرْبَعِ دَعَائِمَ: الْفِسْقِ، وَ الْغُلُوِّ، وَ الشَّکِّ، وَ الشُّبْهَهِ. وَ الْفِسْقُ عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَی الْجَفَاءِ، وَ الْعَمی، وَ الْغَفْلَهِ، وَ الْعُتُوِّ؛ فَمَنْ جَفَا احْتَقَرَ الْحَقَّ، وَ مَقَتَ الْفُقَهَاءَ، وَ أَصَرَّ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِیمِ؛ وَ مَنْ عَمِیَ نَسِیَ الذِّکْرَ، وَ اتَّبَعَ الظَّنَّ، وَ بَارَزَ خَالِقَهُ، وَ أَلَحَّ عَلَیْهِ الشَّیْطَانُ، وَ طَلَبَ الْمَغْفِرَهَ بِلَا تَوْبَهٍ وَ لَا اسْتِکَانَهٍ وَ لَا غَفْلَهٍ؛ وَ مَنْ غَفَلَ جَنی عَلی نَفْسِهِ، وَ انْقَلَبَ عَلی ظَهْرِهِ، وَ حَسِبَ غَیَّهُ رُشْداً، وَ غَرَّتْهُ الْأَمَانِیُّ، وَ أَخَذَتْهُ الْحَسْرَهُ وَ النَّدَامَهُ إِذَا قُضِیَ الْأَمْرُ، وَ انْکَشَفَ عَنْهُ الْغِطَاءُ، وَ بَدَا لَهُ مَا لَمْ یَکُنْ یَحْتَسِبُ؛ وَ مَنْ عَتَا عَنْ أَمْرِ اللّهِ شَکَّ؛ وَ مَنْ شَکَّ، تَعَالَی اللّهُ عَلَیْهِ، فَأَذَلَّهُ بِسُلْطَانِهِ، وَ صَغَّرَهُ بِجَلَالِهِ، کَمَا اغْتَرَّ بِرَبِّهِ الْکَرِیمِ، وَ فَرَّطَ فِی أَمْرِهِ. وَ الْغُلُوُّ عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَی التَّعَمُّقِ بِالرَّأْیِ، وَ التَّنَازُعِ فِیهِ، وَ الزَّیْغِ، وَ الشِّقَاقِ؛ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ یُنِبْ إِلَی الْحَقِّ، وَ لَمْ یَزْدَدْ إِلَّا غَرَقاً فِی الْغَمَرَاتِ، وَ لَمْ تَنْحَسِرْ عَنْهُ فِتْنَهٌ إِلَّا غَشِیَتْهُ أُخْری، وَ انْخَرَقَ دِینُهُ، فَهُوَ یَهْوِی فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ؛ وَ مَنْ نَازَعَ فِی الرَّأْیِ وَ خَاصَمَ، شُهِرَ بِالْغَثَلِ مِنْ طُولِ اللَّجَاجِ؛ وَ مَنْ زَاغَ قَبُحَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَهُ، وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّیِّئَهُ؛ وَ مَنْ شَاقَّ اعْوَرَّتْ عَلَیْهِ طُرُقُهُ، وَ اعْتَرَضَ عَلَیْهِ أَمْرُهُ، فَضَاقَ عَلَیْهِ مَخْرَجُهُ إِذَا لَمْ یَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُؤْمِنِینَ. وَ الشَّکُّ عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَی الْمِرْیَهِ، وَ الْهَوی ، وَ التَّرَدُّدِ، وَ الِاسْتِسْلَامِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَمارَی» ». وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْری:«عَلَی الْمِرْیَهِ، وَ الْهَوْلِ مِنَ الْحَقِّ، وَ التَّرَدُّدِ، وَ الِاسْتِسْلَامِ لِلْجَهْلِ وَ أَهْلِهِ». «فَمَنْ هَالَهُ مَا بَیْنَ یَدَیْهِ نَکَصَ عَلی عَقِبَیْهِ؛ وَ مَنِ امْتَری فِی الدِّینِ تَرَدَّدَ فِی الرَّیْبِ، وَ سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، وَ أَدْرَکَهُ الْاخِرُونَ، وَ وَطِئَتْهُ سَنَابِکُ الشَّیْطَانِ؛ وَ مَنِ اسْتَسْلَمَ لِهَلَکَهِ الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ هَلَکَ فِیمَا بَیْنَهُمَا، وَ مَنْ نَجَا مِنْ ذلِکَ، فَمِنْ فَضْلِ الْیَقِینِ، وَ لَمْ یَخْلُقِ اللّهُ خَلْقاً أَقَلَّ مِنَ الْیَقِینِ. وَ الشُّبْهَهُ عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: إِعْجَابٍ بِالزِّینَهِ، وَ تَسْوِیلِ النَّفْسِ، وَ تَأَوُّلِ الْعِوَجِ، وَ لَبْسِ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ؛ وَ ذلِکَ بِأَنَّ الزِّینَهَ تَصْدِفُ عَنِ الْبَیِّنَهِ، وَ أَنَّ تَسْوِیلَ النَّفْسِ یُقَحِّمُ عَلَی الشَّهْوَهِ، وَ أَنَّ الْعِوَجَ یَمِیلُ بِصَاحِبِهِ مَیْلاً عَظِیماً، وَ أَنَّ اللَّبْسَ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، فَذلِکَ الْکُفْرُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعَبُهُ».

.

167 . باب در بیان ستون های کفر و شعبه های آن

167 . باب در بیان ستون های کفر و شعبه های آن

از ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از عمر بن اذینه ، از ابان بن ابی عیّاش ، از سلیم بن قیس هلالی ، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«کفر ، بر چهار ستون بنا شده است و آنها : فسق ، و بیرون رفتن است از دایره فرمان خدا ، و غلوّ ، و شک و شبهه . و فسق ، بر چهار شعبه است : بر جفا و کوری و غفلت و سرکشی؛ پس هر که جفا کند ، خلق را کوچک شمارد ، و فقها را دشمن دارد ، و بر گناه بزرگ اصرار کند . و هر که کور باشد از دین حق ، یاد خدا را فراموش کند ، و گمان را پیروی نماید ، و با آفریدگار خود به علانیه جنگ کند ، و شیطان بر او و گمراهی او اصرار کند ، و آمرزش گناهان را طلبد ، بی آنکه توبه کند ، یا تضرّع و زاری نماید ، یا غفلتی داشته باشد (بلکه دانسته گناه کرده ، و از روی عمد و قصد آن را به جا آورده) ، و هر که غفلت داشته باشد ، بر نفس خود جنایت کند و آسیب گناه به آن رساند ، و بر پشت خویش برگردد و پس پس رود ، و گمراهی خود را ، راه راست پندارد ، و آرزوها ، او را گول زند ، و حسرت و پشیمانی ، او را فرا گیرد ، چون امر گذارده شود و پرده غفلت از پیش رویش برطرف شود ، و از برایش ظاهر گردد آنچه نبود که بپندارد (1) . و هر که از امر خدای عز و جل سرکشی کند ، شک کند ، و هر که شک کند ، خدا بر او بلندی و برتری جوید؛ پس او را به سلطنت و تسلّطی که دارد ، خوار کند ، و به بزرگواری خود ، او را حقیر و بی مقدار کند ، چنان که به پروردگار خویش که صاحب کرم است فریفته شده ، و به این سبب در امر او سهل انگاری و کوتاهی کرده است . و غُلوّ ، بر چهار شعبه است : بر فرو رفتن در چیزی به رَأی خود ، و تنازع و دشمنی کردن در آن ، و میل کردن از حق ، و مخالفت؛ پس هر که در چیزی فرو رود ، به سوی حق بازگشت نکند ، و غیر از غرق شدن در گرداب های باطل ، چیزی را نیفزاید ، و فتنه ای از او برطرف نشود ، مگر آنکه فتنه دیگر او را فرو گیرد و دینش دریده شود؛ پس او فرو می رود در کاری شوریده و مضطرب و به هم برآمده . و هر که در رأی خود منازعه نماید و دشمنی کند ، به حماقت و بی عقلی مشهور شود ، به جهت طول لجاجت و ستیزه . و هر که از حق میل کند ، خوبی در نزد او زشت شود ، و بدی در نزد او نیکو شود . و هر که مخالفت ورزد ، راه های او بر او کور و پوشیده گردد (2) ، (که هیچ نشانی در آن نباشد) ، و کارش بر او معرّض

شود (که حائل و مانع به هم رساند) ، و بیرون رفتنگاهش بر او تنگ شود ، چون راه مؤمنان را پیروی نکند . و شکّ ، بر چهار شعبه است : بر مریه؛ یعنی شک بر امور ، (یا مجادله و خصومت) ، و خواهش نفس ، و تردّد و انقیاد . و آن قول خدای عز و جل است که : «فَبِأَیِّ الآءِ رَبِّکَ تَتَماری» (3) ؛ یعنی : پس به کدام یک از نعمت های پروردگار خود شکّ می کنی» (4) . و در روایت دیگر چنین است که : «بر مریه ، و ترسیدن از حقّ ، و تردّد و انقیاد ، و تسلیم شدن از برای جهل و اهل آن» . «پس هر که او را در هول و ترس افکند ، آنچه در پیش روی او است ، بر پاشنه های خویش برگردد و پس پس رود . هر که در دین به شک افتد ، در شکّ تردّد کند و سرگردان شود ، و پیشینیان از مؤمنان بر او پیشی گیرند ، و پسینیان او را دریابند و به او رسند ، و سُم های شیطان او را پامال کند (که لگدکوب آن ملعون شود) . و هر که از برای هلاکت دنیا و آخرت گردن نهد ، در میان این دو ، هلاک گردد . و هر که از آن رهایی یابد ، از فضل یقین خواهد بود ، و خدای عز و جل خلقی را نیافریده که از یقین کمتر باشد (5) . و شبهه ، بر چهار شعبه است : خوش آمدن به آرایش دنیا و آراستن نفس ، و چیزی را جلوه دادن در نظر این کس ، و تأویل و بیان کجی ، و آمیختن حق به باطل . و این ، به سبب آن است که زینت و آرایش دنیا ، از حجّت و گواه می کیباند (6) ، و آراستن نفس این کس را به زور بر سر شهوت و خواهش نفس می برد و در آن داخل می کند ، و کجی ، صاحب خود را میل می دهد ، میلی بزرگ ، و آمیزش و آشفتگی ، تاریکی چند است که بعضی از آنها در بالای بعضی است (7) پس آنچه مذکور شد ، کفر و ستون ها و شعبه های آن است» .

.

1- . یعنی حتی به آن گمان نمی برد .
2- . . و بنابر بعضی از نسخه های کافی ، راه های او بر او دشوار شود .
3- . نجم، 55.
4- . . و خطاب با حضرت رسالت است ، و مراد از آن ، امّت . (مترجم)
5- . یعنی افراد یقین دار اندک اند .
6- . کیباندن ، حالت متعدی فعل کیبیدن به معنای برگرداندن و از راه به در بردن و منحرف کردن است . ر . ک : فرهنگ عمید و دهخدا .
7- . اشاره به آیه قرآن است و معنای آن تاریکی بسیار زیاد و روی هم است .

ص: 142

. .

ص: 143

. .

168 بَابُ صِفَهِ النِّفَاقِ وَ الْمُنَافِقَالَ علیه السلام :«وَ النِّفَاقُ عَلی أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَی الْهَوی، وَ الْهُوَيْنَا، وَ الْحَفِيظَهِ، وَ الطَّمَعِ . فَالْهَوی عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَی الْبَغْيِ، وَ الْعُدْوَانِ، وَ الشَّهْوَهِ، وَ الطُّغْيَانِ؛ فَمَنْ بَغی كَثُرَتْ غَوَائِلُهُ، وَ تُخُلِّیَ مِنْهُ، وَ قُصِرَ عَلَيْهِ؛ وَ مَنِ اعْتَدَی لَمْ يُؤْمَنْ بَوَائِقُهُ، وَ لَمْ يَسْلَمْ قَلْبُهُ، وَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَعْذِلْ نَفْسَهُ فِی الشَّهَوَاتِ خَاضَ فِی الْخَبِيثَاتِ؛ وَ مَنْ طَغی ضَلَّ عَلی عَمْدٍ بِلَا حُجَّهٍ. وَ الْهُوَيْنَا عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَی الْغِرَّهِ، وَ الْأَمَلِ، وَ الْهَيْبَهِ، وَ الْمُمَاطَلَهِ؛ وَ ذلِكَ بِأَنَّ الْهَيْبَهَ تَرُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ الْمُمَاطَلَهَ تُفَرِّطُ فِی الْعَمَلِ حَتّی يَقْدَمَ عَلَيْهِ الْأَجَلُ؛ وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ عَلِمَ الْاِءْنْسَانُ حَسَبَ مَا هُوَ فِيهِ، وَ لَوْ عَلِمَ حَسَبَ مَا هُوَ فِيهِ، مَاتَ خُفَاتاً مِنَ الْهَوْلِ وَ الْوَجَلِ؛ وَ الْغِرَّهَ تَقْصُرُ بِالْمَرْءِ عَنِ الْعَمَلِ. وَ الْحَفِيظَهُ عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَی الْكِبْرِ، وَ الْفَخْرِ، وَ الْحَمِيَّهِ، وَ الْعَصَبِيَّهِ؛ فَمَنِ اسْتَكْبَرَ أَدْبَرَ عَنِ الْحَقِّ؛ وَ مَنْ فَخَرَ فَجَرَ؛ وَ مَنْ حَمِیَ أَصَرَّ عَلَی الذَّنُوبِ؛ وَ مَنْ أَخَذَتْهُ الْعَصَبِيَّهُ جَارَ، فَبِئْسَ الْأَمْرُ أَمْرٌ بَيْنَ إِدْبَارٍ وَ فُجُورٍ، وَ إِصْرَارٍ وَ جَوْرٍ عَلَی الصِّرَاطِ . وَ الطَّمَعُ عَلی أَرْبَعِ شُعَبٍ: اَلْفَرَحِ، وَ الْمَرَحِ، وَ اللَّجَاجَهِ، وَ التَّكَاثُرِ؛ فَالْفَرَحُ مَكْرُوهٌ عِنْدَ اللّهِ ، وَ الْمَرَحُ خُيَلَاءُ، وَ اللَّجَاجَهُ بَلَاءٌ لِمَنِ اضْطَرَّتْهُ إِلی حَمْلِ الْاثَامِ، وَ التَّكَاثُرُ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ شُغُلٌ وَ اسْتِبْدَالُ الَّذِی هُوَ أَدْنی بِالَّذِی هُوَ خَيْرٌ. فَذلِكَ النِّفَاقُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعَبُهُ، وَ اللّهُ قَاهِرٌ فَوْقَ عِبَادِهِ، تَعَالی ذِكْرُهُ، وَ جَلَّ وَجْهُهُ، وَ أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ، وَ انْبَسَطَتْ يَدَاهُ، وَ وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ رَحْمَتُهُ، وَ ظَهَرَ أَمْرُهُ، وَ أَشْرَقَ نُورُهُ، وَ فَاضَتْ بَرَكَتُهُ، وَ اسْتَضَاءَتْ حِكْمَتُهُ، وَ هَيْمَنَ كِتَابُهُ، وَ فَلَجَتْ حُجَّتُهُ، وَ خَلَصَ دِينُهُ، وَ اسْتَظْهَرَ سُلْطَانُهُ، وَ حَقَّتْ كَلِمَتُهُ، وَ أَقْسَطَتْ مَوَازِينُهُ، وَ بَلَّغَتْ رُسُلُهُ، فَجَعَلَ السَّيِّئَهَ ذَنْباً، وَ الذَّنْبَ فِتْنَهً، وَ الْفِتْنَهَ دَنَساً؛ وَ جَعَلَ الْحُسْنی عُتْبی، وَ الْعُتْبی تَوْبَهً، وَ التَّوْبَهَ طَهُوراً؛ فَمَنْ تَابَ اهْتَدی؛ وَ مَنِ افْتُتِنَ غَوی مَا لَمْ يَتُبْ إِلَی اللّهِ، وَ يَعْتَرِفْ بِذَنْبِهِ، وَ لَا يَهْلِكُ عَلَی اللّهِ إِلَا هَالِكٌ. اللّهَ اللّهَ؛ فَمَا أَوْسَعَ مَا لَدَيْهِ مِنَ التَّوْبَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ الْبُشْری وَ الْحِلْمِ الْعَظِيمِ ! وَ مَا أَنْكَلَ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْأَنْكَالِ وَ الْجَحِيمِ وَ الْبَطْشِ الشَّدِيدِ ! فَمَنْ ظَفِرَ بِطَاعَتِهِ اجْتَلَبَ كَرَامَتَهُ؛ وَ مَنْ دَخَلَ فِی مَعْصِيَتِهِ ذَاقَ وَبَالَ نَقِمَتِهِ، وَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ».

.

168 . باب در بیان صفت نفاق و منافق

168 . باب در بیان صفت نفاق و منافق (1)و کلینی رضی الله عنه فرموده است که : آن حضرت فرمود :«و نفاق ، بر چهار ستون بنا شده : بر هوا ، و هُوَینا؛ یعنی خواهش نفس و آنچه آسان ترک باشد (2) ، و حفیظه؛ یعنی خشم گرفتن و ننگ و عار داشتن ، و طمع . پس هوا ، بر چهار شعبه است : بر بغی و عدوان و شهوت و طغیان . پس هر که بغی و ستم کند ، سختی ها و بدی های او بسیار شود ، و (دنیا) از لوث وجودش خالی گردد ، و ستمدیده بر او یاری داده شود . و هر که تعدّی کند و از حدّ درگذرد ، از بدی های او ایمن نتوان بود ، (یا از بدی های خویش ایمن نباشد و حوادث زمانه به او رسد) و دلش سالم نباشد ، و مالک نفس خود نشود از خواهش های آن . و هر که نفس خود را در شهوت ها میل ندهد (3) ، در پلیدی ها فرو رود . و هر که طغیان کند از روی عمد ، گمراه شود ، بی آنکه حجّتی داشته باشد . و هُوَیْنا و آنچه آسان ترک باشد ، بر چهار شعبه است : بر فریفتگی و غفلت و امیدواری و ترسیدن و دفع الوقت . و اینک ، به جهت آن است که ترس ، این کس را از حق برمی گرداند ، و دفع الوقت ، موجب تفریط و کوتاهی کردن در عمل می شود ، تا وقتی که مرگ بر او وارد شود . و اگر امیدواری نبود ، آدمی حسب آنچه را که او در آن است ، می دانست ، و اگر حسب آنچه را که او در آن است ، می دانست ، به مرگ ناگهانی می مرد ، به جهت هول و ترس . و غفلت و فریفتگی ، مرد را از عمل منع می کند (و چنان می کند که دستش به آن نرسد) . و حفیظه ، بر چهار شعبه است : بر تکبّر و فخر و حمیّت و عصبیّت پس هر که تکبّر ورزد ، از حقّ رو بگرداند و به آن پشت کند . و هر که فخر کند و بنازد ، نابکار گردد . و هر که حمیّت داشته باشد ، بر گناه اصرار کند . و هر که عصبیّت او را فرا گیرد ، از راه راست میل کند . پس بد امری است ، امری که در میان پشت کردن از حق و نابکاری و اصرار بر گناه و میل کردن از راه راست باشد ، که خالی نباشد از یکی از اینها . و طمع ، بر چهار شعبه است : فرح و مرح (یعنی شادی و شدّت شادی و نشاط و خرّمی) ، و لجاجت و تکاثر؛ (یعنی ستیزه و مفاخرت بر یکدیگر ، بر بسیاری قبیله و عشیره) . و فرح ، در نزد خدای عز و جل مکروه و ناخوش است ، و مرح ، تکبّر است ، و لجاجت و ستیزه ، بلاء و زحمت است از برای کسی که ناچار کند او را به سوی برداشتن گناهان ، و تکاثر و مفاخرت ، بازی و بازیچه و باعث مشغول شدن دِل ، و بَدَل کردن آن چیزی است که آن فروتر و زبون

تر است به چیزی که آن بهتر و نیکوتر است. پس آنچه مذکور شد ، نفاق و ستون ها و شعبه های آن است . و خدای عز و جل قاهر و غالب است بر بالای بندگان خویش (یعنی بر همه کس غالب است ، و هیچ کس بر او غلبه نتواند کرد) ، ذکر آن جناب برتر ، و ذات مقدّسش بزرگوارتر از آن است که کسی درک آن تواند کرد . و نیکو گردانید هر چیزی را که آفرید ، و دست هایش گشاده (که کنایه است از جود و بخشش) . و رحمتش هر چیزی را فرا گرفته ، و امرش ظاهر و هویدا ، و نورش تابان و درخشان ، و برکتش سرریز ، و حکمتش روشن گردیده ، و کتابش شاهد و رقیب بر سایر کتاب ها ، و حجّتش راست و برپا ، و دینش خالص ، و سلطانش قوی ، و سخنش ثابت شده ، و ترازوهای عدلش راست ایستاده (که حیف و میلی در آن نیست) ، و رسولان او تبلیغ رسالتش کردند؛ پس بدی را گناه قرار داده ، و گناه را فتنه ، و فتنه را چرکی و کثافت ، و خوبی را رضاجویی گردانیده ، و رضاجویی را توبه ، و توبه را طهور و آلت پاکی قرار داده؛ پس هر که توبه کند ، راه راست یابد . و هر که فریفته شود ، گمراه شود ، مادامی که به سوی خدای عز و جل بازگشت و توبه نکند ، و به گناه خود اعتراف و اقرار ننماید . و بر خدای عز و جلهلاک نمی شود ، مگر کسی که فی الحقیقه هالک باشد . از خدا بترسید و فضل او را امید دارید؛ پس چه بسیار گشاده است آنچه در نزد او است ، از توبه و رحمت و بشارت و بردباری بزرگ . و چه بند سختی است آنچه در نزد او است ، از بندها و دوزخ و گرفتن سخت ، که در نهایت سختی است؛ پس هر که به طاعت آن جناب فیروزی یابد ، کرامت او را در نزد خود کشد . و هر که در معصیتش داخل شود ، وبال سختی و عقوبتش را بچشَد ، و از پس اندک زمانی ، هر آینه پشیمان خواهند گردید» .

.

1- . و نفاق به کسر نون ، کردار منافق است ، و آن دورویی کردن است؛ چه منافق ، در دین ، کفر را پنهان می کند ، و در آشکار ، اظهار ایمان می نماید . و زمخشری گفته است که : امّا نامیدن آنکه چیزی را مرتکب شود که به واسطه آن به فسق منسوب شود و فاسق باشد ، به منافق ، به جهت تغلیظ و سخت گیری است . و از جمله آن است قول پیغمبر که فرموده : سه چیز است که هر که آنها در او باشد ، منافق است ، و اگرچه روزه گیرد و نماز را به جا آورد ، و گمان کند که او مسلمان است : کسی که چون خبر دهد ، دروغ گوید ، و چون وعده دهد ، خلف کند ، و چون امین داشته شود که او را امین گردانی ، خیانت کند . (مترجم)

2- . هُوَيْنا به ضمّ هاء ، تصغیر «هوُنی» است که مؤنّث «أهْوَن» به معنی آسان تر است .
3- . در متن عربی «یعذل» به معنای سرزنش است ولی گویی نسخه مترجم «یعدل» بوده که یکی از معانی آن میل و انحراف است .

ص: 146

. .

ص: 147

. .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ:كَتَبْتُ إِلى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَكَتَبَ عليه السلام إِلَيَّ: «إِنَّ الْمُنافِقِينَ يُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاهِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلَا قَلِيلاً مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذلِکَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً» لَيْسُوا مِنَ الْكَافِرِينَ ، وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، يُظْهِرُونَ الْاءِيمَانَ، وَ يَصِيرُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَ التَّكْذِيبِ ؛ لَعَنَهُمُ اللّهُ».

.

محمد بن یحیی ، از حسین بن اسحاق ، از علی بن مهزیار ، از محمد بن عبد الحمید و حسین بن سعید ، هر دو از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت : به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت را از مسئله ای سؤال کردم . پس آن حضرت علیه السلام به سوی من نوشت که :« «اِنَّ الْمُنافِقینَ یُخادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خادِعُهُمْ وَاِذا قامُوا اِلَی الصَّلوهِ قامُوا کُسالی یُرآؤُنَ النّاسَ وَلا یَذْکُرُونَ اللّهَ اِلّا قَلیلاً * مُذَبْذَبینَ بَیْنَ ذلِکَ لا اِلی هؤُلاءِ وَلا اِلی هؤُلاءِ وَمَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبیلاً» (1) ؛ یعنی : «به درستی که منافقان ، به اعتقاد خود فریب می دهند خدا را (در اظهار اسلام ، و پنهان کردن کفر) ، و آن جناب ، در فریب دادن ، بر ایشان غالب است (2) . و چون برخیزند به سوی نماز ، برخیزند ، در حالتی که کاهلان و تنبل باشند (مانند کسی که او را به زور بر کاری داشته باشند) . خود را به مردمان می نمایند (و به ریا نماز می گذارند ، تا اهل ایمان بپندارند که ایشان مؤمنانند . و اگر کسی از اصحاب ایشان نبیند ، ترک نماز می کنند) و یاد نمی کنند خدا را ، مگر یاد کردنی اندک (که آن در زمانی است که مردم ایشان را ببینند) ، در حالتی که متحیّر و متردّدند در میان ایمان و کفر . نه با گروه مؤمنانند (به جهت کفر باطن) و نه با جماعت کافرانند (به جهت اسلام ظاهر) . و هر که را خدای تعالی فرو گذارد و خذلان نماید (به جهت عناد و جحود او) ، پس نیابی از برای او راهی را به سوی حق و ثواب» . و حضرت فرمود که : «ایشان ، از جمله کافران نیستند ، و از جمله مؤمنان نیستند ، و از جمله مسلمانان نیستند ، ایمان را اظهار می کنند و به سوی کفر و تکذیب باز می گردند ، خدا ایشان را لعنت کند» .

.

1- . نساء، 142 و 143.

2- . چه ، در ظاهر ، حکم به اسلام و طهارت ایشان نموده ، و سایر احکام مسلمانان را بر ایشان جاری فرموده ، و در باطن ، ایشان را کافر می داند ، و احکام کافران را بر ایشان جاری می فرماید در قیامت؛ بلکه ایشان را بدتر از کافران ، و عذاب ایشان را ، سخت تر از عذاب ایشان قرار خواهد داد ، و با ایشان ، کاری چند خواهد کرد که با کافران نخواهد کرد . (مترجم)

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَصَمِّ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّه ِ عَلَيْهِمَا ، قَالَ:«إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهی وَ لَا يَنْتَهی، وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِی، وَ إِذَا قَامَ إِلَی الصَّلَاهِ اعْتَرَضَ» قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ، وَ مَا الِاعْتِرَاضُ؟ قَالَ: «الِالْتِفَاتُ وَ إِذَا رَكَعَ رَبَضَ؛ يُمْسِی وَ هَمُّهُ الْعَشَاءُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ يَسْهَرْ؛ إِنْ حَدَّثَکَ كَذَبَکَ ، وَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَکَ ، وَ إِنْ غِبْتَ اغْتَابَکَ ، وَ إِنْ وَعَدَکَ أَخْلَفَکَ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ بَحْرٍ رَفَعَهُ مِثْلَ ذلِکَ ، وَ زَادَ فِيهِ:«إِذَا رَكَعَ رَبَضَ، وَ إِذَا سَجَدَ نَقَرَ، وَ إِذَا جَلَسَ شَغَرَ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْكُوفِیِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : مَثَلُ الْمُنَافِقِ مَثَلُ جِذْعِ النَّخْلِ ، أَرَادَ صَاحِبُهُ أَنْ يَنْتَفِعَ بِهِ فِی بَعْضِ بِنَائِهِ، فَلَمْ يَسْتَقِمْ لَهُ فِی الْمَوْضِعِ الَّذِی أَرَادَ، فَحَوَّلَهُ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ، فَلَمْ يَسْتَقِمْ لَهُ، فَكَانَ آخِرُ ذلِکَ أَنْ أَحْرَقَهُ بِالنَّارِ».

.

حسین بن محمد ، از محمد بن جمهور ، از عبد اللّه بن عبد الرحمان اصم ، از هیثم بن واقد ، از محمد بن سلیمان ، از ابن مسکان ، از ابو حمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«به درستی که منافق نهی می کند و خود باز نمی ایستد ، و امر می کند به آنچه خود آن را نمی آورد ، و چون به سوی نماز برخیزد ، اعتراض می کند» . عرض کردم : یابن رسول اللّه ! اعتراض چیست؟ فرمود : «التفات (1) . پس چون رکوع کند ، مانند گوسفند فرو خوابد . شام می کند و مقصودش ، خوردنیِ شام است (که چه چیز بخورد) ، و حال آنکه او روزه دار نبوده ، و صبح می کند و همّتش خوابیدن است ، با آنکه بیدار خوابی نکشیده . اگر تو را خبری دهد ، دروغ گوید ، و اگر او را امین داری ، با تو خیانت ورزد ، و اگر غائب شوی ، تو را غیبت نماید ، و اگر تو را وعده دهد ، با تو خلف وعده کند» .

از او ، از ابن جمهور ، از سلیمان بن سماعه ، از عبد الملک بن بحر ، مثل این روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته ، و در آن ، این را زیاد کرده است که :«چون رکوع کند ، مانند گوسفند فرو خوابد ، و چون به سجده رود ، به سرعت سر بر زمین زند ، چنان که مرغ منقار بر زمین بزند ، و چون بنشیند ، مانند سگ پای خود را بالا گیرد» .

ابو علی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عثمان بن عیسی ، از سعید بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : داستان و قصّه منافق ، چون داستان تنه درختی است که صاحب آن خواسته باشد که در بعضی از عمارات خویش به آن منتفع شود . پس از برایش استقامت به هم نرساند ، در آنجا که اراده کرده است؛ پس آن را در جایی دیگر نقل کند ، و در آنجا نیز استقامت نداشته باشد و راست نیاید؛ پس آخر و عاقبتش این باشد که آن را به آتش بسوزاند» .

.

1- . یعنی به این طرف و آن طرف نگریستن ، یا التفات ، خصوص پشت سر نگریستن است .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله : مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلی مَا فِی الْقَلْبِ، فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ».

169 بَابُ الشِّرْكِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنی مَا یَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكاً، قَالَ: فَقَالَ:«مَنْ قَالَ لِلنَّوَاهِ: إِنَّهَا حَصَاهٌ، وَ لِلْحَصَاهِ: إِنَّهَا نَوَاهٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ».

عَنْهُ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ أَدْنی مَا یَكُونُ بِهِ الْاِءنْسَانُ مُشْرِكاً، قَالَ: فَقَالَ :«مَنِ ابْتَدَعَ رَأْیاً، فَأَحَبَّ عَلَیْهِ، أَوْ أَبْغَضَ عَلَیْهِ» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَهَ، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ ما یُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلَا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» قَالَ:«یُطِیعُ الشَّیْطَانَ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُ، فَیُشْرِكُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنِ ابْنِ بُكَیْرٍ، عَنْ ضُرَیْسٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ ما یُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلَا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» قَالَ: «شِرْكُ طَاعَهٍ، وَ لَیْسَ شِرْكَ عِبَادَهٍ». وَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ» قَالَ:عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنِ ابْنِ بُكَیْرٍ، عَنْ ضُرَیْسٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ ما یُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلَا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» قَالَ: «شِرْكُ طَاعَهٍ، وَ لَیْسَ شِرْكَ عِبَادَهٍ». وَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ» قَالَ: «إِنَّ الْآیَهَ تَنْزِلُ فِی الرَّجُلِ، ثُمَّ تَكُونُ فِی أَتْبَاعِهِ». ثُمَّ قُلْتُ: كُلُّ مَنْ نَصَبَ دُونَكُمْ شَیْئاً، فَهُوَ مِمَّنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، وَ قَدْ یَكُونُ مَحْضاً» .

.

169 . باب در بیان شرک

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن حسن بن شمّون ، از عبد اللّه بن عبد الرحمان ، از مسمع بن عبد الملک ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : آنچه خشوع و فروتنی تن زیاد باشد ، بر آنچه در دل است ، در نزد ما نفاق است» .

169 . باب در بیان شرک (1)علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از برید عجلی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از کمتر چیزی که بنده به آن مشرک می باشد . برید می گوید که : حضرت فرمود :«هر که از برای استخوان[= هسته]خرما بگوید که آن سنگریزه است ، و از برای سنگریزه بگوید که آن استخوان خرما است ، بعد از آن ، به آن اعتقاد و دینداری کند» .

از او ، از عبد اللّه بن مسکان ، از ابو العبّاس روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از کمتر چیزی که آدمی به آن مشرک می باشد . راوی می گوید که : حضرت فرمود که :«هر که رأیی را اختراع کند و از پیش خود مذهبی را بیرون آورد ، پس بر آن ، با فرمانبرداران خود دوستی کند ، و بر آن ، با نافرمانان خویش دشمنی کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبد اللّه بن جبله ، از سماعه ، از ابو بصیر و اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل : «وَما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ اِلّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ» (2) ، که آن حضرت فرمود :«شیطان را اطاعت می کند ، از آنجا که نمی داند؛ پس شرک می آورد» . و ترجمه آیه این است که : «و ایمان نمی آورند بیشتر مردمان به خدای تعالی ، و صفات کمال و نُعوت جلال او ، و اقرار نمی کنند به خالقیّت او ، مگر در حالی که ایشان شرک آورندگانند ، و غیرِ او را با او پرستش می کنند» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابن بکیر ، از ضریس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «وَما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ اِلّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ» (3) ، که آن حضرت فرمود

:«مراد شرک طاعت است ، نه شرک عبادت» (یعنی غیر خدا را فرمانبرداری کردند ، نه پرستش) . و ضریس می گوید که : نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّه َ عَلی حَرْفٍ» (4) (تا آخر آیه ، که بعد از این با ترجمه مذکور خواهد شد) . فرمود : «به درستی که آیه فرود می آید در باب مردی [که] بعد از آن در پیروان او می باشند» . پس عرض کردم که : هر که غیر از شما چیزی را برپا کند ، و امامی را نصب نماید ، پس او از جمله کسانی است که خدا را به یگانگی پرستش می کند بر طرف و کناره ای (یعنی نه در وسط حقیقی؟) . فرمود : «آری ، و گاه است که کافر محض می باشد» .

.

1- . و شرک به کسر اوّل و سکون دویم ، کافر شدن است و انباز گرفتن در خدای بی شریک . (مترجم)
2- . یوسف، 106.
3- . یوسف، 106.
4- . حج، 11.

يُونُسُ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ حَسَّانَ الْجَمَّالِ، عَنْ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ: «أُمِرَ النَّاسُ بِمَعْرِفَتِنَا وَ الرَّدِّ إِلَیْنَا وَ التَّسْلِیمِ لَنَا» ثُمَّ قَالَ:یُونُسُ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ حَسَّانَ الْجَمَّالِ، عَنْ عَمِیرَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ: «أُمِرَ النَّاسُ بِمَعْرِفَتِنَا وَ الرَّدِّ إِلَیْنَا وَ التَّسْلِیمِ لَنَا» ثُمَّ قَالَ: «وَ إِنْ صَامُوا وَ صَلَّوْا وَ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ، وَ جَعَلُوا فِی أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا یَرُدُّوا إِلَیْنَا، کَانُوا بِذلِکَ مُشْرِکِینَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ یَحْیَی الْکَاهِلِیِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، وَ آتَوُا الزَّکَاةَ، وَ حَجُّوا الْبَیْتَ، وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ، ثُمَّ قَالُوا لِشَیْءٍ صَنَعَهُ اللّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِی صَنَعَ، أَوْ وَجَدُوا ذلِکَ فِی قُلُوبِهِمْ، لَکَانُوا بِذلِکَ مُشْرِکِینَ» . ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْایَةَ: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» ، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «فَعَلَیْکُمْ بِالتَّسْلِیمِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ یَحْیی، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ» فَقَالَ:«أَمَا وَ اللّهِ ، مَا دَعَوْهُمْ إِلی عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ، وَ لَوْ دَعَوْهُمْ إِلی عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ لَمَا أَجَابُوهُمْ، وَ لکِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً، وَ حَرَّمُوا عَلَیْهِمْ حَلَالاً، فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُونَ».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ أَطَاعَ رَجُلاً فِی مَعْصِیَةٍ فَقَدْ عَبَدَهُ».

.

یونس ، از داود بن فرقد ، از حسّان جمّال ، از عمیره ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«مردم مأمور شدند به شناختن ما ، و برگردانیدن امر به سوی ما ، و گردن نهادن از برای ما» . بعد از آن فرمود : «و اگر روزه گیرند و نماز کنند و گواهی دهند که خدایی نیست ، مگر خدا ، و در نفس های خویش ، چنان قرار دهند که به سوی ما رد نکنند ، به همین ، مشرک باشند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از عبد اللّه بن یحیی کاهلی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود... تا آخر آنچه در باب تسلیم و فضل تسلیم کنندگان مذکور شد ، با سندی دیگر .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از عبد اللّه بن یحیی ، از عبد للّه بن مسکان ، از ابو بصیر که گفت :امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم ... تا آخر آنچه در باب تقلید گذشت .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد ، و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«هر که مردی را در معصیتی از معصیت ها اطاعت کند ، به حقیقت که او را پرستش نموده است» .

.

170 بَابُ الشَّكِّعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام أُخْبِرُهُ أَنِّى شَاكٌّ، وَ قَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام : «رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى» وَ أَنِّى أُحِبُّ أَنْ تُرِيَنِى شَيْئاً. فَكَتَبَ عليه السلام إِلَيْهِ:«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ مُؤْمِناً، وَ أَحَبَّ أَنْ يَزْدَادَ إِيمَاناً، وَ أَنْتَ شَاكٌّ، وَ الشَّاكُّ لَا خَيْرَ فِيهِ». وَ كَتَبَ عليه السلام : «إِنَّمَا الشَّكُّ مَا لَمْ يَأْتِ الْيَقِينُ، فَإِذَا جَاءَ الْيَقِينُ لَمْ يَجُزِ الشَّكُّ». وَ كَتَبَ: «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ» » قَالَ: «نَزَلَتْ فِى الشَّاكِّ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ الْخُرَاسَانِىِّ، قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِى خُطْبَتِهِ:«لَا تَرْتَابُوا فَتَشُكُّوا، وَ لَا تَشُكُّوا فَتَكْفُرُوا».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام جَالِساً عَنْ يَسَارِهِ، وَ زُرَارَهُ عَنْ يَمِينِهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ، مَا تَقُولُ فِيمَنْ شَكَّ فِى اللّهِ؟ فَقَالَ :«كَافِرٌ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ» قَالَ : فَشَكَّ فِى رَسُولِ اللّهِ ؟ فَقَالَ: «كَافِرٌ» . قَالَ: ثُمَّ الْتَفَتَ إِلى زُرَارَهَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ» .

.

170 . باب در بیان شک

170 . باب در بیان شک (1)علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از حسین بن حکم روایت کرده است که گفت : به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم ، در حالی که آن حضرت را خبر می دادم که : من شک دارم ، و به حقیقت که ابراهیم علیه السلام گفت که : «رَبِّ أَرِنی کَیْفَ تُحْیِی المَوْتی» (2) ؛ یعنی :«پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می گردانی» . تتمّه روایت : و به درستی که من دوست می دارم که چیزی را به من بنمایی . پس آن حضرت علیه السلام به من نوشت : «به درستی که ابراهیم مؤمن بود (یعنی تصدیق کرده بود به این که خدا مرده را زنده می گرداند ، و قادر است بر اعاده مردگان) . و دوست داشت که ایمانش بیفزاید . (یعنی عین الیقین را با علم الیقین جمع کند ، و معاینه آن موجب انکشاف آن گردد) . و تو شک داری و صاحب شک ، هیچ خوبی در او نیست» . و نوشت : «جز این نیست که شک ، مادامی است که یقین نیامده باشد؛ پس چون یقین بیاید ، شک جایز نیست» . و نوشت که : «خدای عز و جل می فرماید : «وَما وَجَدْنا لِاَکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَاِنْ وَجَدْنا أَکْثَرَهُمْ لَفاسِقینَ» (3) ؛ یعنی : و نیافتیم از برای بیشتر ایشان ، هیچ عهدی را (یعنی وفای به عهد و پیمان ، که در زمان خوف و شدّت می کردند ، که اگر از این بلیّه و مصیبت نجات یابیم ، ایمان آوریم) . و به درستی که یافتیم بیشتر ایشان را ، شکنندگان عهد و پیمان» . و حضرت فرمود که : «این آیه ، در باب شک و گمان فرود آمد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از ابو اسحاق خراسانی که گفت : امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خویش می فرمود که :«اضطراب مکنید ، که شک می کنید ، و شک مکنید ، که کافر می شوید» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از خلف بن حمّاد ، از ابو ایّوب خزّاز ، از محمد بن مسلم که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم ، در جانب چپ آن حضرت ، و زراره در طرف راست آن حضرت بود . پس ابو بصیر داخل شد و عرض کرد که : یا اباعبداللّه ! چه می فرمایی در باب کسی که در خدا شک کند؟ فرمود که :«یا ابامحمد! آن کس کافر است» . عرض کرد که : در حقّ رسول خدا صلی الله علیه و آله شک می کند؟ فرمود که : «کافر

است» . بعد از آن ، به جانب زراره التفات فرمود و فرمود : «جز این نیست که کافر می شود ، هرگاه دانسته انکار کند» .

.

1- . و شک ، به گمان افتادن است . و در دستور اللّغه مسطور است که : اندک لنگیدن شتر؛ چه ، آنکه شک دارد گویا اعتقادش می لنگد . (مترجم)
2- . بقره، 260.
3- . اعراف، 102.

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ» قَالَ:«بِشَكٍّ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الشَّكَّ وَ الْمَعْصِيَةَ فِي النَّارِ؛ لَيْسَا مِنَّا، وَ لَا إِلَيْنَا».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ شَكَّ فِي اللّٰهِ بَعْدَ مَوْلِدِهِ عَلَى الْفِطْرَةِ، لَمْ يَفِئْ إِلى خَيْرٍ أَبَداً».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ ، إِلى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«لَا يَنْفَعُ مَعَ الشَّكِّ وَ الْجُحُودِ عَمَلٌ».

وَ فِي وَصِيَّةِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام يَقُولُ:«مَنْ شَكَّ أَوْ ظَنَّ فَأَقَامَ عَلى أَحَدِهِمَا، أَحْبَطَ اللّٰهُ عَمَلَهُ؛ إِنَّ حُجَّةَ اللّٰهِ هِيَ الْحُجَّةُ الْوَاضِحَةُ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّا لَنَرَى الرَّجُلَ لَهُ عِبَادَةٌ وَ اجْتِهَادٌ وَ خُشُوعٌ وَ لَا يَقُولُ بِالْحَقِّ، فَهَلْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ شَيْئاً؟ فَقَالَ:«يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ الْبَيْتِ علیهم السلام مَثَلُ أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَ لَا يَجْتَهِدُ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا دَعَا فَأُجِيبَ؛ وَ إِنَّ رَجُلاً مِنْهُمُ اجْتَهَدَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ دَعَا، فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ، فَأَتى عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ علیه السلام يَشْكُو إِلَيْهِ مَا هُوَ فِيهِ، وَ يَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ». قَالَ: «فَتَطَهَّرَ عِيسى وَ صَلَّى، ثُمَّ دَعَا اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا عِيسى، إِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتى مِنْهُ، إِنَّهُ دَعَانِي وَ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ، فَلَوْ دَعَانِي حَتّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ، وَ تَنْتَثِرَ أَنَامِلُهُ، مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ». قَالَ: «فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ عِيسى علیه السلام ، فَقَالَ: تَدْعُو رَبَّكَ وَ أَنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ نَبِيِّهِ؟ فَقَالَ: يَا رُوحَ اللّٰهِ وَ كَلِمَتَهُ، قَدْ كَانَ وَ اللّٰهِ مَا قُلْتَ، فَادْعُ اللّٰهَ لِي أَنْ يَذْهَبَ بِهِ عَنِّي». قَالَ: «فَدَعَا لَهُ عِيسى علیه السلام ، فَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ، وَ قَبِلَ مِنْهُ، وَ صَارَ فِي حَدِّ أَهْلِ بَيْتِهِ».

.

از او ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از هارون بن خارجه ، از ابو بصیر روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «اَلَّذینَ امَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا ایمانَهُمْ بِظُلْمٍ» (1) . فرمود :«یعنی آن را به شک نیامیختند» .

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از بکر بن محمد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که شک و معصیت ، در آتش دوزخ اند ، و این دو از ما نیستند و به سوی ما باز نمی گردند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که در خدای عز و جل شک کند ، بعد از آنکه بر فطرت اسلام متولّد شده باشد ، هرگز به سوی خیر و خوبی رجوع نخواهد کرد» .

از او ، از پدرش روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«هیچ عملی با شک و انکار نفع نمی بخشد» .

و در وصیّت مفضّل مذکور است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که شک کند یا مظنّه داشته باشد ، پس بر سر یکی از این دو ایستادگی نماید ، خدای عز و جل عمل او را فرو ریزد و باطل گرداند . به درستی که حجّت خدای عز و جل ، حجّتی است روشن» .

از او ، از علی بن اسباط ، از علا بن زرین ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت است که گفت : به آن حضرت عرض کردم : به درستی که ما مردی را می بینیم که او را عبادت و نهایت جدّ و جهد و خشوع و فروتنی است ، و به حق قائل نیست؛ پس آیا اینها ، هیچ نفع به او می رساند؟ فرمود که :«ای محمد! جز این نیست که داستان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، چون داستان اهل بیتی است که در بنی اسرائیل بودند . و چنان بود که هیچ یک از ایشان ، چهل شب در عبادت جدّ و جهد نمی کرد ، مگر آنکه هر دعا که می کرد ، مستجاب می گردید . و به درستی که مردی از ایشان ، چهل شب جد و جهد نمود . بعد از آن ، دعا کرد و از برایش مستجاب نشد؛ پس به خدمت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام آمد ، در حالتی که به سوی آن حضرت شکایت می

نمود ، آنچه را که او در آن بود . و از آن حضرت درخواست می کرد که دعا کند» . حضرت فرمود که : «پس حضرت عیسی علیه السلام طهارت به جا آورد ، که وضو ساخت یا غسل کرد . بعد از آن ، نماز کرد و خدای عز و جل را خواند؛ پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که : ای عیسی! به درستی که این بنده من ، به درگاه من آمده است ، از غیر آن دری که از آن آمده می شوم؛ زیرا که او مرا خواند ، و حال آنکه در دلش از امر پیغمبری تو شکی بود ، و اگر مرا بخواند ، تا آنکه گردنش پاره پاره شود ، و بندهای انگشتانش از هم بپاشد ، دعای او را مستجاب نکنم» . حضرت فرمود که : «پس عیسی بن مریم علیه السلام به سوی آن مرد التفات فرمود و فرمود که : پروردگار خود را می خوانی ، و حال آنکه تو در باب پیغمبرش در شکّی؟ عرض کرد که : یا روح اللّه ! و ای آنکه به یک سخن او موجود شده ای! به خدا سوگند که آنچه فرمودی ، چنان بود؛ پس خدا را بخوان و دعا کن که خدا آن را از من ببرد» . حضرت فرمود : «پس عیسی علیه السلام از برایش دعا کرد ، و خدای عز و جل توبه او را قبول فرمود و از او پذیرفت . و آن مرد ، در حدّ اهل بیت آن حضرت گردید» .

.

1- . انعام، 82.

171 بَابُ الضَّلَالِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ هَاشِمٍ صَاحِبِ الْبَرِیدِ، قَالَ: کُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ أَبُو الْخَطَّابِ مُجْتَمِعِینَ، فَقَالَ لَنَا أَبُو الْخَطَّابِ: مَا تَقُولُونَ فِیمَنْ لَمْ یَعْرِفْ هذَا الْأَمْرَ؟ فَقُلْتُ: مَنْ لَمْ یَعْرِفْ هذَا الْأَمْرَ، فَهُوَ کَافِرٌ، فَقَالَ أَبُو الْخَطَّابِ: لَیْسَ بِکَافِرٍ حَتّی تَقُومَ عَلَیْهِ الْحُجَّهُ، فَإِذَا قَامَتْ عَلَیْهِ الْحُجَّهُ فَلَمْ یَعْرِفْ، فَهُوَ کَافِرٌ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ: سُبْحَانَ اللّهِ! مَا لَهُ إِذَا لَمْ یَعْرِفْ وَ لَمْ یَجْحَدْ یَکْفُرُ؟ لَیْسَ بِکَافِرٍ إِذَا لَمْ یَجْحَدْ. قَالَ: فَلَمَّا حَجَجْتُ، دَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَأَخْبَرْتُهُ بِذلِکَ، فَقَالَ:«إِنَّکَ قَدْ حَضَرْتَ وَ غَابَا، وَ لکِنْ مَوْعِدُکُمُ اللَّیْلَهَ الْجَمْرَهُ الْوُسْطی بِمِنی». فَلَمَّا کَانَتِ اللَّیْلَهُ، اجْتَمَعْنَا عِنْدَهُ وَ أَبُو الْخَطَّابِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، فَتَنَاوَلَ وِسَادَهً، فَوَضَعَهَا فِی صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: «مَا تَقُولُونَ فِی خَدَمِکُمْ وَ نِسَائِکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ؟ أَ لَیْسَ یَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ؟» قُلْتُ: بَلی، قَالَ: «أَ لَیْسَ یَشْهَدُونَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ؟» قُلْتُ: بَلی، قَالَ: «أَ لَیْسَ یُصَلُّونَ وَ یَصُومُونَ وَ یَحُجُّونَ؟» قُلْتُ: بَلی، قَالَ: «فَیَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمَا هُمْ عِنْدَکُمْ؟» قُلْتُ: مَنْ لَمْ یَعْرِفْ هذَا الْأَمْرَ، فَهُوَ کَافِرٌ. قَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ! أَ مَا رَأَیْتَ أَهْلَ الطَّرِیقِ وَ أَهْلَ الْمِیَاهِ؟» قُلْتُ: بَلی، قَالَ: «أَلَیْسَ یُصَلُّونَ وَ یَصُومُونَ وَ یَحُجُّونَ؟ أَ لَیْسَ یَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ؟» قُلْتُ: بَلی، قَالَ: «فَیَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمَا هُمْ عِنْدَکُمْ؟» قُلْتُ: مَنْ لَمْ یَعْرِفْ هذَا الْأَمْرَ، فَهُوَ کَافِرٌ. قَالَ : «سُبْحَانَ اللّهِ! أَ مَا رَأَیْتَ الْکَعْبَهَ وَ الطَّوَّافَ وَ أَهْلَ الْیَمَنِ وَ تَعَلُّقَهُمْ بِأَسْتَارِ الْکَعْبَهِ؟» قُلْتُ: بَلی، قَالَ: «أَ لَیْسَ یَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ یُصَلُّونَ وَ یَصُومُونَ وَ یَحُجُّونَ؟» قُلْتُ: بَلی، قَالَ: «فَیَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمَا تَقُولُونَ فِیهِمْ؟» قُلْتُ: مَنْ لَمْ یَعْرِفْ، فَهُوَ کَافِرٌ. قَالَ: «سُبْحَانَ اللّهِ! هذَا قَوْلُ الْخَوَارِجِ» ثُمَّ قَالَ: «إِنْ شِئْتُمْ أَخْبَرْتُکُمْ» فَقُلْتُ أَنَا: لَا، فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ شَرٌّ عَلَیْکُمْ أَنْ تَقُولُوا بِشَیْءٍ مَا لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنَّا» قَالَ: فَظَنَنْتُ أَنَّهُ یُدِیرُنَا عَلی قَوْلِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ.

.

ص: 161

171 . باب در بیان گمراهان

.

.

171 . باب در بیان گمراهانعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبد الرحمان بن حجّاج ، از هاشم صاحب برید روایت کرده است که گفت : من و محمد بن مسلم و ابو الخطّاب ، با هم مجتمع بودیم . پس ابو الخطّاب به محمد بن مسلم گفت که : چه می گویید در باب کسی که این امر یعنی امامت را نشناسند . من گفتم که : هر که این امر را نمی شناسد ، کافر است . ابوالخطّاب گفت که : کافر نیست ، تا آنکه حجّت بر او اقامه شود؛ پس چون حجّت بر او اقامه شود و بعد از آن نشناسد ، کافر است . پس محمد بن مسلم به ابوالخطّاب گفت : سبحان اللّه ! او را چه می شود که چون شناسند و انکار نکند ، کافر باشد؟ و کافر نیست ، چون انکار نکند؟ هاشم می گوید که : پس چون به حج رفتم ، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به این امر خبر دادم . فرمود که :«تو حاضر شده ای و ایشان غائب اند ، ولیکن زمان وعده شما ، امشب است ، در نزد جمره وسطی در منی» پس چون شب شد ، من و ابوالخطّاب و محمد بن مسلم ، در نزد آن حضرت جمع شدیم؛ پس بالشی را فرا گرفت و آن را در سینه خود گذاشت . بعد از آن ، به ما فرمود که : «در باب خدمتکاران و زنان و فرزندان و کسان خود چه می گویید؟ آیا گواهی نمی دهند که خدایی نیست ، مگر خدا؟» عرض کردم : بلی ، گواهی می دهند . فرمود که : «آیا گواهی نمی دهند که محمد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟» عرض کردم : بلی ، گواهی می دهند . فرمود که : «آیا نماز نمی کنند و روزه نمی گیرند و حج را به جا نمی آورند؟» عرض کردم : بلی ، همه اینها را می کنند . فرمود : «پس آنچه را که شما برآنید ، می شناسند؟» عرض کردم : نه . فرمود : «پس ایشان ، در نزد شما چه حکم دارند؟» عرض کردم که : هر که این امر را نشناسد ، کافر است . فرمود : «سبحان اللّه ! آیا آنها که در این راه ها و آنها که بر سر آبها می باشند ، ندیده ای؟» عرض کردم : بلی ، دیده ام . فرمود : «آیا نماز نمی کنند و روزه نمی گیرند و حجّ را به جا نمی آورند؟ آیا گواهی نمی دهند به اینکه غیر از خدا ، خدایی نیست؟ و به اینکه محمد ، رسول و فرستاده خدا است؟» عرض کردم : بلی . فرمود : «پس می شناسند ، آنچه را که شما بر آنید؟» عرض کردم : نه . فرمود : «پس ایشان ، در نزد شما چه حکم دارند؟» عرض کردم که : هر که این امر را نشناسد ، کافر است . فرمود : «سبحان اللّه ! آیا خانه کعبه و طواف در دور آن ، و اهل یمن و چسبیدن ایشان را به پرده های کعبه ، ندیده ای؟» عرض کردم : بلی ، دیده ام . فرمود : «آیا گواهی نمی دهند به اینکه خدایی غیر از خدا نیست ، و به

اینکه محمد ، رسول خدا است؟ و آیا نماز نمی کنند و روزه نمی گیرند و حجّ نمی گذارند؟» عرض کردم : بلی ، همه اینها ، از ایشان صادر می شود . فرمود : «پس می شناسند ، آنچه را که شما بر آنید؟» عرض کردم : نه . فرمود : «پس در حقّ ایشان چه می گویید؟» عرض کردم که : هر که این امر را نشناسد ، کافر است . فرمود : «سبحان اللّه ! این قول ، قول خارجی ها (1) است» . بعد از آن فرمود : «اگر خواهید ، شما را خبر دهم؟» عرض کردم که : من نمی خواهم . فرمود : «بدانید و آگاه باشید! که بد است از برای شما و شما را زیان می رساند ، آنکه به چیزی قائل شوید ، مادامی که آن را از ما نشنیده باشید» . هاشم می گوید که : پس من گمان کردم که آن حضرت ما را می گرداند و بنا بر بعضی از نسخ کافی : می خواهد که ما را بر سر گفتار محمد بن مسلم فرود آورد .

.

1- . یعنی خوارج که نگاهی سختگیرانه به دین داشتند و ارتکاب گناه را موجب کفر می دانستند .

ص: 163

..

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِی مُنَاکَحَهِ النَّاسِ؛ فَإِنِّی قَدْ بَلَغْتُ مَا تَرَاهُ وَ مَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ؟ فَقَالَ: «وَ مَا یَمْنَعُکَ مِنْ ذلِکَ؟» فَقُلْتُ: مَا یَمْنَعُنِی إِلَا أَنَّنِی أَخْشی أَنْ لَا تَحِلَّ لِی مُنَاکَحَتُهُمْ، فَمَا تَأْمُرُنِی؟ فَقَالَ: «فَکَیْفَ تَصْنَعُ وَ أَنْتَ شَابٌّ؟ أَ تَصْبِرُ؟» قُلْتُ: أَتَّخِذُ الْجَوَارِیَ، قَالَ: «فَهَاتِ الْانَ، فَبِمَا تَسْتَحِلُّ الْجَوَارِیَ؟» قُلْتُ: إِنَّ الْأَمَهَ لَیْسَتْ بِمَنْزِلَهِ الْحُرَّهِ، إِنْ رَابَتْنِی بِشَیْءٍ بِعْتُهَا وَ اعْتَزَلْتُهَا، قَالَ: «فَحَدِّثْنِی بِمَا اسْتَحْلَلْتَهَا؟» قَالَ : فَلَمْ یَکُنْ عِنْدِی جَوَابٌ. فَقُلْتُ لَهُ: فَمَا تَرَی أَتَزَوَّجُ؟ فَقَالَ: «مَا أُبَالِی أَنْ تَفْعَلَ» قُلْتُ: أَ رَأَیْتَ قَوْلَکَ: «مَا أُبَالِی أَنْ تَفْعَلَ» فَإِنَّ ذلِکَ عَلی جِهَتَیْنِ تَقُولُ: لَسْتُ أُبَالِی أَنْ تَأْثَمَ مِنْ غَیْرِ أَنْ آمُرَکَ، فَمَا تَأْمُرُنِی أَفْعَلُ ذلِکَ بِأَمْرِکَ؟ فَقَالَ لِی: «قَدْ کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله تَزَوَّجَ، وَ قَدْ کَانَ مِنْ أَمْرِ امْرَأَهِ نُوحٍ وَ امْرَأَهِ لُوطٍ مَا قَدْ کَانَ، إِنَّهُمَا قَدْ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ». فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَیْسَ فِی ذلِکَ بِمَنْزِلَتِی، إِنَّمَا هِیَ تَحْتَ یَدِهِ، وَ هِیَ مُقِرَّهٌ بِحُکْمِهِ، مُقِرَّهٌ بِدِینِهِ، قَالَ: فَقَالَ لِی: «مَا تَرَی مِنَ الْخِیَانَهِ فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَخانَتاهُما» ؟ مَا یَعْنِی بِذلِکَ إِلَا الْفَاحِشَهَ، وَ قَدْ زَوَّجَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فُلَاناً». قَالَ: فُلْتُ: أَصْلَحَکَ اللّهُ، مَا تَأْمُرُنِی أَنْطَلِقُ فَأَتَزَوَّجُ بِأَمْرِکَ؟ فَقَالَ لِی: «إِنْ کُنْتَ فَاعِلاً، فَعَلَیْکَ بِالْبَلْهَاءِ مِنَ النِّسَاءِ». قُلْتُ: وَ مَا الْبَلْهَاءُ؟ قَالَ: «ذَوَاتُ الْخُدُورِ، الْعَفَائِفُ». فَقُلْتُ: مَنْ هِیَ عَلی دِینِ سَالِمِ بْنِ أَبِی حَفْصَهَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: مَنْ هِیَ عَلی دِینِ رَبِیعَهِ الرَّأْیِ؟ فَقَالَ: «لَا، وَ لکِنَّ الْعَوَاتِقَ اللَّوَاتِی لَا یَنْصِبْنَ کُفْراً، وَ لَا یَعْرِفْنَ مَا تَعْرِفُونَ». قُلْتُ: وَ هَلْ تَعْدُو أَنْ تَکُونَ مُؤْمِنَهً أَوْ کَافِرَهً ؟ فَقَالَ : «تَصُومُ وَ تُصَلِّی وَ تَتَّقِی اللّهَ، وَ لَا تَدْرِی مَا أَمْرُکُمْ». فَقُلْتُ: قَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کَافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ» لَا وَ اللّهِ، لَا یَکُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَیْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَا کَافِرٍ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «قَوْلُ اللّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِکَ یَا زُرَارَهُ، أَ رَأَیْتَ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ» فَلِمَا قَالَ: عَسی؟» فَقُلْتُ: مَا هُمْ إِلَا مُؤْمِنِینَ أَوْ کَافِرِینَ، قَالَ: فَقَالَ: «مَا تَقُولُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» إِلَی الْاءِیمَانِ؟». فَقُلْتُ: مَا هُمْ إِلَا مُؤْمِنِینَ أَوْ کَافِرِینَ، فَقَالَ:عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِی مُنَاکَحَهِ النَّاسِ؛ فَإِنِّی قَدْ بَلَغْتُ مَا تَرَاهُ وَ مَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ؟ فَقَالَ: «وَ مَا یَمْنَعُکَ مِنْ ذلِکَ؟» فَقُلْتُ: مَا یَمْنَعُنِی إِلَا أَنَّنِی أَخْشی أَنْ لَا

تَحِلّ لِی مُنَاکَحَتُهُمْ، فَمَا تَأْمُرُنِی؟ فَقَالَ: «فَکَیْفَ تَصْنَعُ وَ أَنْتَ شَابٌّ؟ أَ تَصْبِرُ؟» قُلْتُ: أَتَّخِذُ الْجَوَارِیَ، قَالَ: «فَهَاتِ الْانَ، فَبِمَا تَسْتَحِلُّ الْجَوَارِیَ؟» قُلْتُ: إِنَّ الْأَمَةَ لَیْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الْحُرَّةِ، إِنْ رَابَتْنِی بِشَیْءٍ بِعْتُهَا وَ اعْتَزَلْتُهَا، قَالَ: «فَحَدِّثْنِی بِمَا اسْتَحْلَلْتَهَا؟» قَالَ : فَلَمْ یَکُنْ عِنْدِی جَوَابٌ. فَقُلْتُ لَهُ: فَمَا تَرَی أَتَزَوَّجُ؟ فَقَالَ: «مَا أُبَالِی أَنْ تَفْعَلَ» قُلْتُ: أَ رَأَیْتَ قَوْلَکَ: «مَا أُبَالِی أَنْ تَفْعَلَ» فَإِنَّ ذِلکَ عَلی جِهَتَیْنِ تَقُولُ: لَسْتُ أُبَالِی أَنْ تَأْتَمَ مِنْ غَیْرِ أَنْ آمُرَکَ، فَمَا تَأْمُرُنِی أَفْعَلُ ذلِکَ بِأَمْرِکَ؟ فَقَالَ لِی: «قَدْ کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله تَزَوَّجَ، وَ قَدْ کَانَ مِنْ أَمْرِ امْرَأَةِ نُوحٍ وَ امْرَأَةِ لُوطٍ مَا قَدْ کَانَ، إِنَّهُمَا قَدْ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ». فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله لَیْسَ فِی ذلِکَ بِمَنْزِلَتِی، إِنَّمَا هِیَ تَحْتَ یَدِهِ، وَ هِیَ مُقِرَّةٌ بِحُکْمِهِ، مُقِرَّةٌ بِدِینِهِ، قَالَ: فَقَالَ لِی: «مَا تَرَی مِنَ الْخِیَانَةِ فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَخانَتاهُما» ؟ مَا یَعْنِی بِذلِکَ إِلَا الْفَاحِشَةَ، وَ قَدْ زَوَّجَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فُلَاناً». قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَکَ اللّهُ، مَا تَأْمُرُنِی أَنْطَلِقُ فَأَتَزَوَّجُ بِأَمْرِکَ؟ فَقَالَ لِی: «إِنْ کُنْتَ فَاعِلاً، فَعَلَیْکَ بِالْبَلْهَاءِ مِنَ النِّسَاءِ». قُلْتُ: وَ مَا الْبَلْهَاءُ؟ قَالَ: «ذَوَاتُ الْخُدُورِ، الْعَفَائِفُ». فَقُلْتُ: مَنْ هِیَ عَلی دِینِ سَالِمِ بْنِ أَبِی حَفْصَةَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: مَنْ هِیَ عَلی دِینِ رَبِیعَةِ الرَّأْیِ؟ فَقَالَ: «لَا، وَ لکِنَّ الْعَوَاتِقَ اللَّوَاتِی لَا یَنْصِبْنَ کُفْراً، وَ لَا یَعْرِفْنَ مَا تَعْرِفُونَ». قُلْتُ: وَ هَلْ تَعْدُو أَنْ تَکُونَ مُؤْمِنَةً أَوْ کَافِرَةً ؟ فَقَالَ : «تَصُومُ وَ تُصَلِّی وَ تَتَّقِی اللّهَ، وَ لَا تَدْرِی مَا أَمْرُکُمْ». فَقُلْتُ: قَدْ قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ» لَا وَ اللّهِ، لَا یَکُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَیْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَا کَافِرٍ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «قَوْلُ اللّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِکَ یَا زُرَارَةُ، أَ رَأَیْتَ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ» فَلِمَا قَالَ: عَسی؟» فَقُلْتُ: مَا هُمْ إِلَا مُؤْمِنِینَ أَوْ کَافِرِینَ، قَالَ: فَقَالَ: «مَا تَقُولُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» إِلَی الْاٰیمَانِ؟». فَقُلْتُ: مَا هُمْ إِلَا مُؤْمِنِینَ أَوْ کَافِرِینَ، فَقَالَ: «وَ اللّهِ، مَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ وَ لَا کَافِرِینَ». ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیَّ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُ فِی أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ؟» فَقُلْتُ: مَا هُمْ إِلَا مُؤْمِنِینَ أَوْ کَافِرِینَ، إِنْ دَخَلُوا الْجَنَّةَ فَهُمْ مُؤْمِنُونَ، وَ إِنْ دَخَلُوا النَّارَ فَهُمْ کَافِرُونَ، فَقَالَ: «وَ اللّهِ، مَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ وَ لَا کَافِرِینَ، وَ لَوْ کَانُوا مُؤْمِنِینَ لَدَخَلُوا الْجَنَّةَ کَمَا دَخَلَهَا الْمُؤْمِنُونَ، وَ لَوْ کَانُوا کَافِرِینَ لَدَخَلُوا النَّارَ کَمَا دَخَلَهَا الْکَافِرُونَ، وَ لکِنَّهُمْ قَوْمٌ قَدِ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَیِّئَاتُهُمْ، فَقَصُرَتْ بِهِمُ الْأَعْمَالُ، وَ إِنَّهُمْ لَکَمَا قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ». فَقُلْتُ: أَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمْ، أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ: «اِتْرُکْهُمْ حَیْثُ تَرَکَهُمُ اللّهُ». قُلْتُ: أَ فَتُرْجِئُهُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ، أُرْجِئُهُمْ کَمَا أَرْجَأَهُمُ اللّهُ، إِنْ شَاءَ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ، وَ إِنْ شَاءَ سَاقَهُمْ إِلَی النَّارِ بِذُنُوبِهِمْ وَ لَمْ یَظْلِمْهُمْ». فَقُلْتُ: هَلْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ کَافِرٌ؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ : فَهَلْ یَدْخُلُ النَّارَ إِلَا کَافِرٌ؟ قَالَ:

فَقَالَ: «لَا، إِلَا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ، يَا زُرَارَهُ إِنَّنِی أَقُولُ: مَا شَاءَ اَللّٰهُ، وَ أَنْتَ لَا تَقُولُ: مَا شَاءَ اللّٰهُ، أَمَا إِنَّکَ إِنْ کَبِرْتَ، رَجَعْتَ وَ تحَلَّلَتْ عَنْکَ عُقَدُکَ».

.

ص: 165

..

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از مردی ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : چه می فرمایی در باب نکاح کردن با مردمان؛ زیرا که من به این سن رسیده ام که می بینی ، و هرگز زن نگرفته ام . فرمود که :«چه چیز تو را از این منع می کند» . عرض کردم که : چیزی مرا منع نمی کند ، غیر از آنکه می ترسم که نکاح ایشان از برای من حلال نباشد . پس به چه چیز مرا امر می فرمایی؟ فرمود که : «چه کار می کنی و تو جوان و برنایی؟ آیا صبر می کنی؟» عرض کردم که : کنیزان را فرا می گیرم . فرمود که : «اکنون بیاور آنچه داری . پس کنیزان را به چه حلال می داری؟» عرض کردم : زیرا که کنیز ، به منزله زن آزاد نیست . اگر مرا به چیزی در شک افکند ، و کاری بکند که موجب قلق و اضطراب من باشد ، او را می فروشم و از او دوری می گزینم . فرمود : «پس مرا خبر ده که به چه چیز او را حلال داشته ای؟» زراره می گوید که : پس در نزد من جوابی نبود . بعد از آن ، به آن حضرت عرض کردم که : چه صلاح می دانی؟ آیا زن بگیرم؟ فرمود که : «پروا ندارم از آنکه تو این را به فعل آوری» . عرض کردم که : مرا خبر ده از معنی گفتار خویش ، که پروا ندارم از آنکه تو این را به فعل آوری؛ زیرا که این قول ، دو وجه دارد . آیا می فرمایی که : پروا ندارم از آنکه گنهکار شوی ، بی آنکه من تو را به آن امر کنم؟ و لهذا ، مرا امر نمی فرمایی که این را به امر تو به فعل آورم (1) . تتمّه حدیث ، پس حضرت به من فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله زن گرفت . و به حقیقت که از امر زن نوح و زن لوط بود ، آنچه بود ، و شد ، آنچه شد . به درستی که این دو زن ، در تحت فرمان دو بنده شایسته از بندگان ما بودند» (2) . زراره می گوید که : پس من عرض کردم که : رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب ، به منزله من نیست . جز این نیست که آن زن (یعنی عایشه یا غیر او) ، در زیر دست آن حضرت بود ، و او به حکم آن حضرت اقرار داشت ، و به دین آن حضرت اعتراف می نمود . زراره می گوید که : حضرت به من فرمود که : «چه می بینی از خیانت ، در قول خدای عز و جل : «فَخانَتاهُما» (3) . و خدا از این خیانت ، غیر از فاحشه و زنا ، چیزی را قصد نمی فرماید» (4) . تتمّه روایت: «و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، دختر را به زن فلان داد» . زراره می گوید که : عرض کردم : خدا تو را به اصلاح آورد! مرا به چه چیز امر می فرمایی؟ آیا بروم و به فرمان تو زن بگیرم؟ به من فرمود که : «اگر می کنی ، بر تو باد که بُلَهای از زنان را بگیری» . عرض کردم که : بلهاء چیستند؟ و چه صفت

دارند؟ فرمود که : «صاحبان پرده ها؛ یعنی زنان مخدّره عفیفه» (5) . زراره می گوید که : پس من عرض کردم که : آیا مصداق آن کسی است که بر دین سالم بن ابی حفصه (6) باشد؟ فرمود : «نه» . عرض کردم که : کسی است که بر دین ربیعه الرّای (7) باشد؟ فرمود : «نه» ، و حضرت فرمود : «ولیکن مصداق آن ، زنان نوجوانند که تازه به حدّ بلوغ رسیده باشند ، و کفر را برپا نکنند ، و آنچه را که شما می شناسید ، نشناسند» . عرض کردم : پس آیا زن ، از این دو قسم درمی گذرد ، که یا مؤمنه باشد یا کافره؟ فرمود که : «روزه می گیرد و نماز می کند و از خدای عز و جل پرهیز می کند ، و نمی داند که امر شما چیست؟» عرض کردم که : خدای عز و جل فرموده است که : «هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ» (8) . نه ، به خدا سوگند که هیچ یک از مردمان نیست که نه مؤمن باشد و نه کافر . زراره می گوید که : حضرت باقر علیه السلام فرمود که : «فرموده خدای عز و جل ، از گفتار تو راست تر است . ای زراره ! آیا قول خدای عز و جل را دیده ای که می فرماید : «خَلَطُوا عَمَلاً صالِحا وَاخَرَ سَیِّئا عَسَی اللّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ» (9) ؛ یعنی : (و گروهی دیگر از متخلّفان که غیر منافقانند ، اعتراف کردند به گناهان خود و به آنها مقر شدند ، و به معاذیر دروغ از تخلّف اعتذار نکردند ، چنان که اهل نفاق کردند) آمیختند کردار نیک را با کاری دیگر که بد بود . شاید آنکه خدا توبه ایشان را بپذیرد ، و بر ایشان رجوع کند به مغفرت و آمرزش» . زراره می گوید که : [حضرت فرمود] : «چون فرمود : عسی؛ یعنی شاید» ، گفتم که : ایشان نیستند ، مگر مؤمنان یا کافران . زراره می گوید که : فرمود : «پس چه می گویی در قول خدای عز و جل : «اِلّاَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرَّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ لا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَلا یَهْتَدُونَ سَبیلاً» (10) ؛ یعنی : به سوی ایمان» (چنان که گذشت) . پس من عرض کردم که : ایشان نیستند ، مگر مؤمنان یا کافران . فرمود : «به خدا سوگند که ایشان ، نه مؤمن اند و نه کافر» . بعد از آن ، رو به من فرمود که : «چه می گویی در اصحاب اعراف ...» تا آخر آنچه در باب اوّل اصحاب اعراف می آید (11) .

.

1- . و احتمال دارد که معنی این باشد که ، پس مرا به چه چیز امر می فرمایی؟ آیا این را به امر تو به فعل آورم؟ و زراره ، وجه دیگر را به جهت ظهور آن عرض نکرد ، و آن ، این است که : این فعل ضرری ندارد . (مترجم)

2- . و حضرت ، این را از آیه سوره تحریم اقتباس فرموده ، و نظم آیه چنین است که : «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَرُوا امْرَاَةَ نُوحٍ وَامْرَاَةَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبَدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما» ، تا آخر آیه . یعنی : «بیان کرد خدا داستانی را از برای آنان که کافر شدند؛ یعنی داستان واعِله ، زن نوح ، و داستان واهله ، زن لوط . بودند این هر دو زن ، در زیر فرمان دو بنده از بندگان ما ، که شایستگان بودند در جمیع امور ، پس خیانت کردند به آن دو بنده» . (مترجم)
3- . تحریم، 10.
4- . و اکثر مفسّرین ، از این معنی اباء و امتناع دارند . و از ابن عبّاس نقل کرده اند که گفت : این خیانت از ایشان ، به زنا نبود؛ بلکه به نفاق و کفر بود ، چنان که تفصیل آن در تفاسیر مذکور است . (مترجم)
5- . و اهل لغت ، بلهاء را به زن بی عقل تفسیر کرده اند . (مترجم)
6- . و سالم بن ابی حفصه ، زیدی مذهب ، و از جمله رؤسای ایشان بوده ، و حضرت صادق علیه السلام او را لعنت فرموده . (مترجم)
7- . و ربیعه ، پسر عبد الرحمان مدنی است . (مترجم)
8- . تغابن، 2.
9- . توبه، 102.
10- . نساء، 98.
11- . و چون از اینجا تا آخر حدیث ، محض تکرار بود ، لهذا حواله نمود به آنکه ذکرش در آنجا ، به جهت عقد باب از برای آن ، اولی و انسب می نمود . (مترجم)

ص: 167

..

172 بَابُ الْمُسْتَضْعَفِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ، فَقَالَ :«هُوَ الَّذِی لَا یَهْتَدِی حِیلَهً إِلَی الْکُفْرِ؛ فَیَکْفُرَ، وَ لَا یَهْتَدِی سَبِیلاً إِلَی الْاِیمَانِ، لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُؤْمِنَ، وَ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یَکْفُرَ، فَهُمُ الصِّبْیَانُ، وَ مَنْ کَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلی مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْیَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمُ الْقَلَمُ».

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: «الْمُسْتَضْعَفُونَ: الَّذِینَ «لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» » قَالَ:عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: «اَلْمُسْتَضْعَفُونَ: اَلَّذِینَ «لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» » قَالَ: «لَا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً إِلَی الْاِیمَانِ، وَ لَا یَکْفُرُونَ؛ الصِّبْیَانُ وَ أَشْبَاهُ عُقُولِ الصِّبْیَانِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ، فَقَالَ:«هُوَ الَّذِی لَا یَسْتَطِیعُ حِیلَهً یَدْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْکُفْرَ، وَ لَا یَهْتَدِی بِهَا إِلی سَبِیلِ الْاِیمَانِ، لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُؤْمِنَ وَ لَا یَکْفُرَ» قَالَ: «وَ الصِّبْیَانُ وَ مَنْ کَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ عَلی مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْیَانِ».

.

172 . باب در بیان مستضعف

172 . باب در بیان مستضعف (1)علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از بعضی از اصحاب خویش ، از زراره روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از مستضعف . فرمود که :«مستضعف کسی است که استطاعت نداشته باشد چاره ای را به سوی کفر که کافر شود ، و راهی را به سوی ایمان نمی یابد ، نمی تواند که ایمان بیاورد ، و نمی تواند که کافر شود؛ پس ایشان کودکانند ، و کسانی که از مردان و زنان بر مثل عقل های کودکان باشند ، قلم تکلیف از ایشان برداشته شده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مستضعفان آنانند که چاره ای را نمی توانند و راهی را نمی یابند» . و فرمود که : «چاره ای را به سوی ایمان نمی توانند ، و کافر نمی شوند . و ایشان کودکانند ، و امثال عقل های کودکان از مردان و زنان» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از زراره که گفت : امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از مستضعف . فرمود که :«مستضعف کسی است که چاره ای را نمی تواند که به واسطه آن کفر را از خود دفع کند ، و نه آنکه به سبب آن به سوی ایمان راه یابد ، نمی تواند که مؤمن شود ، و نه آنکه کافر شود» . و فرمود که : «ایشان کودکانند ، و کسانی که از مردان و زنان بر مثل عقل های کودکان باشند» .

.

1- . و مستضعف ، در لغت به معنی ضعیف و ناتوان شمرده شده است ، و مراد از آن ، کسی است که در تضاعیف این باب ، مذکور خواهد شد . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السِّمْطِ الْبَجَلِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : مَا تَقُولُ فِى الْمُسْتَضْعَفِينَ؟ فَقَالَ لِى شَبِيهاً بِالْفَزِعِ :«فَتَرَكْتُمْ أَحَداً يَكُونُ مُسْتَضْعَفاً؟ وَ أَيْنَ الْمُسْتَضْعَفُونَ؟ فَوَ اللّهِ، لَقَدْ مَشى بِأَمْرِكُمْ هذَا الْعَوَاتِقُ إِلَى الْعَوَاتِقِ فِى خُدُورِهِنَّ، وَ تُحَدِّثُ بِهِ السَّقَّايَاتُ فِى طَرِيقِ الْمَدِينَهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِينَ، فَقَالَ :«هُمْ أَهْلُ الْوَلَايَهِ» فَقُلْتُ : أَىُّ وَلَايَهٍ؟ فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ بِالْوَلَايَهِ فِى الدِّينِ، وَ لكِنَّهَا الْوَلَايَهُ فِى الْمُنَاكَحَهِ وَ الْمُوَارَثَهِ وَ الْمُخَالَطَهِ، وَ هُمْ لَيْسُوا بِالْمُؤْمِنِينَ وَ لَا بِالْكُفَّارِ، وَ مِنْهُمُ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنًّى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الدِّينِ الَّذِى لَا يَسَعُ الْعِبَادَ جَهْلُهُ، فَقَالَ: «الدِّينُ وَاسِعٌ، وَ لكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ مِنْ جَهْلِهِمْ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَحَدِّثُكَ بِدِينِىَ الَّذِى أَنَا عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: «بَلى» قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الْاِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، وَ أَتَوَلَاكُمْ، وَ أَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ مَنْ رَكِبَ رِقَابَكُمْ وَ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ، وَ ظَلَمَكُمْ حَقَّكُمْ، فَقَالَ: «مَا جَهِلْتَ شَيْئاً ، هُوَ وَ اللّهِ الَّذِى نَحْنُ عَلَيْهِ». قُلْتُ : فَهَلْ سَلِمَ أَحَدٌ لَا يَعْرِفُ هذَا الْأَمْرَ؟ فَقَالَ:الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنًّى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الدِّينِ الَّذِى لَا يَسَعُ الْعِبَادَ جَهْلُهُ، فَقَالَ: «الدِّينُ وَاسِعٌ، وَ لكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ مِنْ جَهْلِهِمْ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأُحَدِّثُكَ بِدِينِىَ الَّذِى أَنَا عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: «بَلى» قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الْاِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، وَ أَتَوَلَاكُمْ، وَ أَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ مَنْ رَكِبَ رِقَابَكُمْ وَ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ، وَ ظَلَمَكُمْ حَقَّكُمْ، فَقَالَ: «مَا جَهِلْتَ شَيْئاً ، هُوَ وَ اللّهِ الَّذِى نَحْنُ عَلَيْهِ». قُلْتُ : فَهَلْ سَلِمَ أَحَدٌ لَا يَعْرِفُ هذَا الْأَمْرَ؟ فَقَالَ: «لَا، إِلَا الْمُسْتَضْعَفِينَ» قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «نِسَاؤُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ» ثُمَّ قَالَ: «أَ رَأَيْتَ أُمَّ أَيْمَنَ؟ فَإِنِّى أَشْهَدُ أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ، وَ مَا كَانَتْ تَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از عبد اللّه بن جندب ، از سفیان بن سمط بجلی روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : چه می فرمایی در باب مستضعفان؟ پس به من فرمود در حالی که شباهت داشت به کسی که ترسان باشد که :«شما یک کس را وا گذاشتید که مستضعف باشد؟ و کجایند مستضعفان؟ پس به خدا سوگند که زنان نوجوان رفتند در پرده های خویش با این امر ، و صاحبان مشک ها در راه مدینه و (کوچه آن) ، یکدیگر را به آن ، حدیث کردند» .

از او ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از فضاله بن ایّوب ، از عمر بن ابان روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مستضعفان . فرمود که :«ایشان اهل ولایت اند» . عرض کردم : چه ولایت؟ فرمود که : «آگاه باش! که آن ولایت ، ولایت در دین نیست ، ولیکن آن ولایت ، ولایتی است که در مناکحه و موارثه و مخالطه می باشد ، که دختر و زن از یکدیگر می گیرند ، و از همدیگر ارث می برند ، و با هم آشنایی و آمیزش می کنند . و ایشان نه مؤمن اند و نه کافر . و ایشانند که به تأخیر انداخته شده اند از برای فرمان خدای تعالی » .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از مثنّی ، از اسماعیل جعفی روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از دینی که بندگان را نمی رسد که آن را ندانند . فرمود که :«دین ، وسعت و گشادگی دارد ، ولیکن خارجی ها (1) از نادانی که دارند ، بر خویش تنگ کرده اند» . عرض کردم که : فدای تو گردم! آیا تو را خبر دهم به دین خود که من بر آنم؟ فرمود : «بلی» . عرض کردم که : شهادت می دهم به اینکه غیر از خدا ، خدایی نیست ، و به اینکه محمد ، بنده و رسول صلی الله علیه و آله او است ، و اقرار دارم به آنچه از جانب خدای تعالی آورده ، و شما را دوست می دارم ، و بیزارم از دشمنان شما و از آنکه بر گردن های شما سوار شده و بر شما امیر گردیده ، و از روی غصب ، حق شما را گرفته و بر شما ستم کرده است . فرمود که : «چیزی را جاهل نیستی ؛بلکه همه چیز را می دانی . به خدا سوگند ، این همان اعتقادی است که ما برآنیم» . عرض کردم : پس آیا کسی هست که این امر را نشناسد و سالم باشد؟ فرمود : «نه ، مگر مستضعفان» . عرض کردم که : ایشان کیانند؟ فرمود : «زنان و فرزندان شما» . و فرمود که : «آیا امّ

ایمن را دیده ای و قصّه او را شنیده ای؟ پس به درستی که من شهادت می دهم که او از اهل بهشت است ، و امّ ایمن نمی شناخت ، آنچه را که شما بر آنید» .

.

1- . یعنی خوارج که نگاهی سختگیرانه به دین داشتند و ارتکاب گناه را موجب کفر می دانستند .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَیْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنِّی رُبَّمَا ذَکَرْتُ هؤُلَاءِ الْمُسْتَضْعَفِینَ، فَأَقُولُ: نَحْنُ وَ هُمْ فِی مَنَازِلِ الْجَنَّهِ؟ ! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«لَا یَفْعَلُ اللّهُ ذلِکَ بِکُمْ أَبَداً».

عَنْهُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّیْمِیِّ، عَنْ أَخَوَیْهِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَیِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ نَحْنُ عِنْدَهُ : جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنَّا نَخَافُ أَنْ تَنْزِلَ بِذُنُوبِنَا مَنَازِلَ الْمُسْتَضْعَفِینَ، قَالَ: فَقَالَ:«لاَ وَ اللّهِ، لَا یَفْعَلُ اللّهُ ذلِکَ بِکُمْ أَبَداً». عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، مِثْلَهُ.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَیْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْخُزَاعِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الضُّعَفَاءِ، فَکَتَبَ إِلَیَّ:«الضَّعِیفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ إِلَیْهِ حُجَّهٌ، وَ لَمْ یَعْرِفِ الِاخْتِلَافَ، فَإِذَا عَرَفَ الِاخْتِلَافَ فَلَیْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابن مسکان ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که اختلاف مردم را بشناسد ، و بداند که مردم در دین با هم اختلاف دارند ، مستضعف نیست» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : من بسا است که این گروه مستضعفان را به خاطر می آورم؛ پس با خود می گویم که : ما و ایشان ، در منزل های بهشت ، با هم خواهیم بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«خدای عز و جل هرگز با شما چنین نخواهد کرد» .

از او ، از علی بن حسن تیمی ، از برادرانش محمد و احمد ، پسران حسن ، از علی بن یعقوب ، از مروان بن مسلم ، از ایّوب بن حر روایت است که گفت : مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد و ما در نزد آن حضرت بودیم که : فدای تو گردم! به درستی که ما می ترسیم که به سبب گناهان خویش ، در منزل های مستضعفان فرود آییم . راوی می گوید که : حضرت فرمود :«نه ، به خدا سوگند که خدا هرگز با شما چنین نمی کند» . علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، مثل این را روایت کرده است .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو المغرا ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که اختلاف مردم را بشناسد ، مستضعف نیست» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از اسماعیل بن مهران ، از محمد بن منصور خزاعی ، از علی بن سوید ، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از ضعفا و ناتوانان . پس در جواب من نوشت که :«ضعیف کسی است که حجّت به سوی او بلند نشده باشد ، و خبرش به او نرسیده باشد ، و اختلاف را نشناخته باشد؛ پس هرگاه اختلاف را شناخت ، ضعیف نیست» (و بنابر بعضی از نسخ کافی ، مستضعف نیست) .

.

بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَبِیبٍ الْخَثْعَمِیِّ، عَنْ أَبِی سَارَةَ إِمَامِ مَسْجِدِ بَنِی هِلَالٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَیْسَ الْیَوْمَ مُسْتَضْعَفٌ، أَبْلَغَ الرِّجَالَ الرِّجَالُ، وَ النِّسَاءُ النِّسَاءَ».

173 بَابُ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ» قَالَ:«قَوْمٌ کَانُوا مُشْرِکِینَ، فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرٍ وَ أَشْبَاهِهِمَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِی الْإِسْلَامِ، فَوَحَّدُوا اللّهَ، وَ تَرَکُوا الشِّرْکَ، وَ لَمْ یَعْرِفُوا الْإِیمَانَ بِقُلُوبِهِمْ، فَیَکُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ؛ وَ لَمْ یَکُونُوا عَلی جُحُودِهِمْ، فَیَکْفُرُوا، فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ؛ فَهُمْ عَلی تِلْکَ الْحَالِ: إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ، وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ الْوَاسِطِیِّ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«الْمُرْجَوْنَ قَوْمٌ کَانُوا مُشْرِکِینَ، فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرٍ وَ أَشْبَاهِهِمَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، ثُمَّ إِنَّهُمْ بَعْدَ ذلِکَ دَخَلُوا فِی الْإِسْلَامِ، فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَکُوا الشِّرْکَ، وَ لَمْ یَکُونُوا یُؤْمِنُونَ، فَیَکُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، وَ لَمْ یُؤْمِنُوا؛ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ، وَ لَمْ یَکْفُرُوا؛ فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ، فَهُمْ عَلی تِلْکَ الْحَالِ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ».

.

173 . باب در بیان طائفه مرجون لامراللّه ، که ترجمه آن بیاید

بعضی از اصحاب ما ، از علی بن حسن ، از علی بن حبیب خثعمی ، از ابو ساره پیش نماز مسجد بنی هلال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امروز هیچ مستضعفی نیست . مردان به مردان و زنان به زنان رسانیدند ، آنچه بایست برسد» .

173 . باب در بیان طائفه مرجون لامراللّه ، که ترجمه آن بیایدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از موسی بن بکر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «وَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّه ِ» (1) ؛ یعنی :«و گروهی دیگراز متخلّفان ، باز داشته شدگان و به تأخیر افتادگانند ، که حکم ایشان ، موقوف است برای نزول فرمان خدا درباره ایشان» . و گفت که : آن حضرت فرمود که : «ایشان ، گروهی هستند که مشرک بودند . پس مثل حمزه سیّدالشهدا و جعفر طیّار و امثال ایشان را از مؤمنان رحمه اللّه علیهم ، کشتند . بعد از آن ، ایشان در دین اسلام داخل شدند ، و خدای عز و جل را به یگانگی پرستیدند ، و شرک را ترک کردند ، و به دل های خود ، ایمان را نشناختند که از جمله مؤمنان باشند ، و به این سبب ، بهشت از برای ایشان واجب شود ، و بر انکار خویش نبودند که کافر باشند ، و به این علّت ، آتش دوزخ از برای ایشان واجب باشد . پس ایشان بر این حالت خواهند بود : «اِمّا یُعَذِّبُهُمْ وَاِمّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ» (2) ؛ یعنی : یا خدا ایشان را عذاب نماید ، و یا توبه ایشان را قبول فرماید ، و بر ایشان رجوع کند به مغفرت و آمرزش» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن حسّان ، از موسی بن بکر واسطی ، از مردی که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«طائفه مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّه ِ ، گروهی هستند که مشرک بودند . پس مثل حمزه و جعفر و امثال ایشان را رحمه اللّه علیهم از مؤمنان ، کشتند . و بعد از آن ، در دین اسلام داخل شدند ، و خدای عز و جل را به یگانگی پرستیدند ، و شرک را ترک کردند . و مؤمن نبودند و ایمان نیاوردند ، که بهشت از برای ایشان واجب باشد ، و کافر نبودند ، که آتش دوزخ از برای ایشان واجب باشد . پس ایشان ، بر این حال ، به تأخیر افکنده شدگانند از برای فرمان خدای عز و جل ، تا درباره ایشان ، به چه امر فرماید» .

.

1- . توبه، 106.
2- . توبه، 106.

174 بَابُ أَصْحَابِ الْأَعْرَافِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ جَمِيعاً، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«مَا تَقُولُ فِي أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ؟» . فَقُلْتُ: مَا هُمْ إِلَا مُؤْمِنُونَ أَوْ كَافِرُونَ، إِنْ دَخَلُوا الْجَنَّةَ، فَهُمْ مُؤْمِنُونَ؛ وَ إِنْ دَخَلُوا النَّارَ، فَهُمْ كَافِرُونَ. فَقَالَ: «وَ اللّٰهِ، مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ وَ لَا كَافِرِينَ، وَ لَوْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ دَخَلُوا الْجَنَّةَ كَمَا دَخَلَهَا الْمُؤْمِنُونَ، وَ لَوْ كَانُوا كَافِرِينَ لَدَخَلُوا النَّارَ كَمَا دَخَلَهَا الْكَافِرُونَ، وَ لكِنَّهُمْ قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَيِّئَاتُهُمْ، فَقَصُرَتْ بِهِمُ الْأَعْمَالُ، وَ إِنَّهُمْ لَكَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ». فَقُلْتُ: أَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمْ، أَوْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ: «اتْرُكْهُمْ حَيْثُ تَرَكَهُمُ اللّٰهُ» . قُلْتُ: أَ فَتُرْجِئُهُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ، أَرْجِئْهُمْ كَمَا أَرْجَأَهُمُ اللّٰهُ: إِنْ شَاءَ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ، وَ إِنْ شَاءَ سَاقَهُمْ إِلَى النَّارِ بِذُنُوبِهِمْ وَ لَمْ يَظْلِمْهُمْ». فَقُلْتُ: هَلْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ كَافِرٌ؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ: هَلْ يَدْخُلُ النَّارَ إِلَا كَافِرٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لَا، إِلَا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ ؛ يَا زُرَارَهُ، إِنَّنِي أَقُولُ: مَا شَاءَ اللّٰهُ، وَ أَنْتَ لَا تَقُولُ: مَا شَاءَ اللّٰهُ، أَمَا إِنَّكَ إِنْ كَبِرْتَ رَجَعْتَ وَ تَحَلَّلَتْ عَنْكَ عُقَدُكَ».

.

174 . باب در بیان اصحاب اعراف (1) ، و در باب معرفت اماممحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر؛ و علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از مردی ، هر دو[طریق]روایت کرده اند از زراره که گفت : امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که :«چه می گویی در اصحاب اعراف؟» عرض کردم که : ایشان نیستند ، مگر مؤمنان یا کافران . اگر داخل بهشت می شوند ، پس ایشان مؤمن اند ، و اگر داخل آتش دوزخ می شوند ، پس ایشان کافرند . فرمود : «به خدا سوگند که ایشان ، نه مؤمن اند و نه کافر . و اگر مؤمن می بودند ، هر آینه داخل بهشت می شدند ، چنان که مؤمنان در آن داخل شدند ، و اگر کافر می بودند ، هر آینه داخل آتش دوزخ می شدند ، چنان که کافران در آن داخل شدند ، ولیکن ایشان ، گروهی اند که ثواب ها و گناهان و خوبی ها و بدی های ایشان ، برابر است؛ پس عمل ها ، ایشان را قاصر گردانیده . و به درستی که ایشان ، چنان که خدای عز و جلفرموده ، خواهند بود» . عرض کردم که : آیا ایشان از اهل بهشت اند ، یا از اهل دوزخ؟ فرمود که : «ایشان را وا گذار ، چنان که خدای عز و جل ایشان را وا گذاشته» . عرض کردم که : آیا ایشان را به تأخیر می افکنی و حکم ایشان را موقوف می داری؟ فرمود : «آری ، ایشان را به تأخیر می افکنم ، چنان که خدا ایشان را به تأخیر افکنده . اگر خواهد ، ایشان را به رحمت خویش داخل بهشت گرداند ، و اگر خواهد ، ایشان را به گناهان ایشان به سوی دوزخ می راند ، و بر ایشان ستم نکرده است» . عرض کردم که : آیا هیچ کافری داخل بهشت می شود؟ فرمود : «نه» . عرض کردم : آیا غیر از کافر ، کسی داخل آتش دوزخ می شود؟ زراره می گوید که : حضرت فرمود : «نه ، مگر آنکه خدای عز و جل خواسته باشد . ای زراره! به درستی که من می گویم ، آنچه خدا خواهد ، می باشد ، و تو نمی گویی ، آنچه خدا خواهد ، می باشد . بدان و آگاه باش! که تو اگر بزرگ شوی ، برمی گردی از این گفته ، و این قلاده را باز می کنی» (2) .

.

1- . معنی اعراف مذکور شد ، و اصحاب اعراف ، به واسطه مقصود از اضافه و نسبتی که در آن مأخوذ است ، مختلف می شوند . و مراد از

ایشان در این عنوان ، چنان که حدیثِ باب بر آن دلالت می کند ، گروهی اند که حسنات و سیّئات ایشان برابر است ، و حسنات ایشان مانع است از آنکه به جهنّم روند ، و سیّئات ایشان مانع است در میان ایشان و بهشت؛ پس ایشان ، در آنجا باشند ، تا خدا در حق ایشان حکم فرماید ، به آنچه خواسته باشد . (مترجم)

2- . و در حدیث سابق که مذکور شد ، چنین است که : این قلاده را از خود باز می کنی . یا معنا این است که : این اعتقاد و رأی را که دل بر آن بسته ای ، از هم خواهی گشود . و احتمالی که بعضی داده اند که معنی این باشد که : اگر بزرگ شوی ، برگردی از دین حق ، و عهد و بیعت را از خود باز کنی ، بسیار بعید است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«الَّذِينَ «خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً» ؛ فَأُولئِکَ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ يُحْدِثُونَ فِی إِيمَانِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِی يَعِيبُهَا الْمُؤْمِنُونَ وَ يَكْرَهُونَهَا، فَأُولئِکَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ».

175 بَابٌ فِی صُنُوفِ أَهْلِ الْخِلَافِ وَ ذِكْرِ الْقَدَرِيَّهِ وَ الْخَوَارِجِ وَ الْمُرْجِئَهِ وَ أَهْلِ الْبُلْدَانِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَعَنَ اللّهُ الْقَدَرِيَّهَ، لَعَنَ اللّهُ الْخَوَارِجَ، لَعَنَ اللّهُ الْمُرْجِئَهَ ، لَعَنَ اللّهُ الْمُرْجِئَهَ» . قَالَ: قُلْتُ: لَعَنْتَ هؤُلَاءِ مَرَّهً مَرَّهً، وَ لَعَنْتَ هؤُلَاءِ مَرَّتَيْنِ؟ قَالَ: «إِنَّ هؤُلَاءِ يَقُولُونَ: إِنَّ قَتَلَتَنَا مُؤْمِنُونَ ، فَدِمَاؤُنَا مُتَلَطِّخَهٌ بِثِيَابِهِمْ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ؛ إِنَّ اللّهَ حَكى عَنْ قَوْمٍ فِی كِتَابِهِ: «(لَنْ) نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النّارُ قُلْ قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» » قَالَ: «كَانَ بَيْنَ الْقَاتِلِينَ وَ الْقَائِلِينَ خَمْسُمِائَهِ عَامٍ، فَأَلْزَمَهُمُ اللّهُ الْقَتْلَ بِرِضَاهُمْ مَا فَعَلُوا».

.

175 . باب در بیان اقسام اهل خلاف

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن حسّان ، از موسی بن بکر ، از مردی که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«آن کسانی که کار شایسته و کار دیگر را که بد است به هم آمیخته اند ، آن گروه ، گروهی اند که در ایمان خویش گناهانی چند را احداث می کنند ، که مؤمنان ، آنها را زشت می شمارند و آنها را ناخوش می دارند؛ پس آن گروه ، شاید که خدا توبه ایشان را قبول فرماید» .

175 . باب در بیان اقسام اهل خلاف (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از مروک بن عبید ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدا قدریّه را لعنت کند . خدا خوارج را لعنت کند» . و دو مرتبه فرمود : «خدا مرجئه را لعنت کند» . راوی می گوید که : به آن حضرت عرض کردم که : آن گروه را یک مرتبه ، یک مرتبه لعنت فرمودی ، و این گروه مرجئه را دو مرتبه لعنت فرمودی؟ فرمود : «زیرا که این گروه می گوید که : کشندگان ما مؤمن اند ، و به این سبب ، خون های ما به جامه های ایشان آلوده است ، تا روز قیامت . به درستی که خدای عز و جل در کتاب خویش ، از گروهی حکایت فرموده که : «لَنْ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النّارُ قُلْ قَدْ جآءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلی بِالبَیِّناتِ وَبِالَّذی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ» (2) . یعنی : خدای تعالی شنید گفتار آنان را که گفتند : به درستی که خدا عهد کرده به سوی ما ، و در تورات ، ما را امر فرموده ، به آنکه ایمان نیاوریم و تصدیق نکنیم هیچ فرستاده ای را ، تا وقتی که بیاورد به ما قربانی ای را ، که آتش ، آن را بخورد (یعنی بسوزاند . و چون این سخن ، محض افترا بود ، خدا ایشان را الزام فرموده ، می فرماید که :) بگو ، ای محمد! به حقیقت که آمدند شما را فرستادگانی چند ، پیش از من ، با معجزات روشن ، و به آنچه شما گفتید (از قربانی ، بر وجهی که مدّعای شما است) پس چرا کشتید ایشان را ، اگر هستید راست گویان؟» . و حضرت فرمود که : «در میان این کشندگان و گویندگان ، پانصد سال فاصله بود؛ پس خدای عز و جل همان کشتن را بر ایشان الزام فرمود ، به سبب رضای ایشان ، به آنچه کشندگان کردند» .

.

1- . و در بعضی از نسخ کافی ، این زیادتی نیز هست که ، و «ذکر قدریّه و خوارج و مرجئه و اهل شهرها» . و قدریّه ، طائفه ای از سنّیانند که منکر قضا و قدرند . و خوارج ، طائفه ای از ایشانند که خروج بر امام زمان را روا می دارند ، و ایشان را سخنانی چند است که از روی هوا و هوس می گویند ، و از گفتار جمیع امّت بیرون است . و مرجئه ، طائفه ای از ایشانند که می گویند : هیچ کس مستحقّ ثواب و عقاب نیست ، و هر چه خدا خواهد ، با هر کس می کند ، و امر خلایق به تعویق افتاده ، تا فرود آید در باب ایشان ، آنچه خدا اراده کند . و می گویند که : هر که نماز نکند ، و روزه نگیرد ، و غسل جنابت نکند ، و کعبه را خراب کند ، و با مادر خود جماع کند ، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است . و مراد از شهرها ، مکّه معظّمه و مدینه مشرّفه و شام و روم و بصره است . (مترجم)
2- . آل عمران، 183. و در قرآن «أَلّا نُؤْمِنَ» است ، و نظم آیه چنین است که : «اَلَّذینَ قالُوا اِنَّ اللّه َ عَهِدَ اِلَیْنا أَلّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ» ، تا آخر آیه . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ وَ حَمَّاد بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِی مَسْرُوقٍ، قَالَ: سَأَلَنِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ:«مَا هُمْ؟» فَقُلْتُ: مُرْجِئَهٌ، وَ قَدَرِیَّهٌ، وَ حَرُورِیَّهٌ، فَقَالَ : «لَعَنَ اللّهُ تِلْکَ الْمِلَلَ الْکَافِرَهَ الْمُشْرِکَهَ ، الَّتِی لَا تَعْبُدُ اللّهَ عَلی شَیْءٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَم، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَهْلُ الشَّامِ شَرٌّ مِنْ أَهْلِ الرُّومِ، وَ أَهْلُ الْمَدِینَهِ شَرٌّ مِنْ أَهْلِ مَکَّهَ، وَ أَهْلُ مَکَّهَ یَکْفُرُونَ بِاللّه جَهْرَهً» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ:«إِنَّ أَهْلَ مَکَّهَ لَیَکْفُرُونَ بِاللّهِ جَهْرَهً، وَ إِنَّ أَهْلَ الْمَدِینَهِ أَخْبَثُ مِنْ أَهْلِ مَکَّهَ، أَخْبَثُ مِنْهُمْ سَبْعِینَ ضِعْفاً».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَهْلُ الشَّامِ شَرٌّ، أَمْ أَهْلُ الرُّومِ؟ فَقَالَ:«إِنَّ الرُّومَ کَفَرُوا وَ لَمْ یُعَادُونَا، وَ إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ کَفَرُوا وَ عَادَوْنَا».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَیْبٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَا تُجَالِسُوهُمْ یَعْنِی الْمُرْجِئَهَ لَعَنَهُمُ اللّهُ، وَ لَعَنَ اللّهُ مِلَلَهُمُ الْمُشْرِکَهَ، الَّذِینَ لَا یَعْبُدُونَ اللّهَ عَلی شَیْءٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن حکیم و حمّاد بن عثمان ، از ابو مسروق روایت کرده است که گفت ... تا آخر آنچه در باب کفر مذکور شد .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام که فرمود :«به درستی که اهل مکّه کافر می شوند به خدای عز و جل ، آشکارا . و به درستی که اهل مدینه از اهل مکهّ خبیث ترند ، از ایشان خبیث ترند هفتاد برابر» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از فضاله بن ایّوب ، از سیف بن عمیره ، از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : اهل شام بدترند یا رومیان؟ فرمود :«به درستی که رومیان کافر شدند و با ما دشمنی ندارند . و به درستی که اهل شام کافر شدند و با ما دشمنی ورزیدند» .

از او ، از محمد بن حسن ، از نضر بن شعیب ، از ابان بن عثمان ، از فضیل بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«همنشینی مکنید با ایشان؛ یعنی مرجئه . خدا ایشان را لعنت کند ، و لعنت کند ملّت های مشرکه ایشان را ، آنان که خدای عز و جلرا بر چیزی از چیزی ها نمی پرستند» .

.

176 بَابُ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ جَمِيعاً، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:« «الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ» قَوْمٌ وَحَّدُوا اللّهَ، وَ خَلَعُوا عِبَادَهَ مَنْ دُونَ اللّهِ، وَ لَمْ تَدْخُلِ الْمَعْرِفَهُ قُلُوبَهُمْ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ،ِوَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَتَأَلَّفُهُمْ وَ يُعَرِّفُهُمْ لِكَيْمَا يَعْرِفُوا، وَ يُعَلِّمُهُمْ» .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ» ؟ قَالَ:«هُمْ قَوْمٌ وَحَّدُوا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ خَلَعُوا عِبَادَهَ مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ، وَ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، وَ هُمْ فِى ذلِكَ شُكَّاكٌ فِى بَعْضِ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، فَأَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله أَنْ يَتَأَلَّفَهُمْ بِالْمَالِ وَ الْعَطَاءِ لِكَىْ يَحْسُنَ إِسْلَامُهُمْ، وَ يَثْبُتُوا عَلى دِينِهِمُ الَّذِى دَخَلُوا فِيهِ وَ أَقَرُّوا بِهِ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ حُنَيْنٍ تَأَلَّفَ رُؤَسَاءَ الْعَرَبِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ سَائِرِ مُضَرَ، مِنْهُمْ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ، وَ عُيَيْنَهُ بْنُ حِصْنٍ الْفَزَارِىُّ، وَ أَشْبَاهُهُمْ مِنَ النَّاسِ، فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ، وَ اجْتَمَعَتْ إِلى سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ، فَانْطَلَقَ بِهِمْ إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِالْجِعْرَانَهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، أَ تَأْذَنُ لِى فِى الْكَلَامِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ هذَا الْأَمْرُ مِنْ هذِهِ الْأَمْوَالِ الَّتِى قَسَمْتَ بَيْنَ قَوْمِكَ شَيْئاً أَنْزَلَهُ اللّهُ، رَضِينَا؛ وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذلِكَ، لَمْ نَرْضَ» . قَالَ زُرَارَهُ: وَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، أَكُلُّكُمْ عَلى قَوْلِ سَيِّدِكُمْ سَعْدٍ؟ فَقَالُوا: سَيِّدُنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ، ثُمَّ قَالُوا فِى الثَّالِثَهِ: نَحْنُ عَلى مِثْلِ قَوْلِهِ وَ رَأْيِهِ». قَالَ زُرَارَهُ: فَسَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «فَحَطَّ اللّهُ نُورَهُمْ، وَ فَرَضَ لِلْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ سَهْماً فِى الْقُرْآنِ».

.

176 . باب در بیان مؤلّفه قلوبهم

176 . باب در بیان مؤلّفه قلوبهم (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از موسی بن بکر؛ و علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از مردی ، هر دو[طریق] روایت کرده اند ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :« «مؤلّفه قلوبهم» ، گروهی اند که به یگانگی خدای عز و جلاقرار کردند ، و از عبادت کسی که غیر خدای تعالی است دوری کردند ، و در دل های ایشان ، این معرفت داخل نشد که محمد صلی الله علیه و آله ، رسول خدا است ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، با ایشان مدارا می فرمود و بخشش می کرد ، تا ایشان را الفت دهد ، و ایشان را می شناسانید ، تا بشناسند ، و ایشان را تعلیم می داد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ» (2) . فرمود که :«ایشان ، گروهی اند که به یگانگی خدای عز و جلاقرار کردند ، و از عبادت کسی که پرستیده می شود از غیر خدا ، دوری کردند ، و گواهی دادند به اینکه غیر از خدا ، خدایی نیست ، و به اینکه محمد صلی الله علیه و آله ، رسول خدا است ، و حال آنکه ایشان در آن ، صاحبان شک بودند ، که یقین نداشتند در پاره ای از آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده بود . پس خدای عز و جلپیغمبر صلی الله علیه و آله خود را امر فرمود که : ایشان را به مال و بخشش الفت دهد ، تا آنکه اسلام ایشان نیکو شود ، و ثابت باشند بر دین خویش که در آن داخل شدند و به آن اقرار کردند . و به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز حنین ، که موضعی است در میان مکّه و طائف ، بزرگانی چند را از بزرگان عرب تالّف فرمود ، و وضعی کرد که الفت به هم رسانند و به آن حضرت میل کنند ، از قریش و سایر قبیله مضر ، که از جمله ایشان ، ابوسفیان ، پسر حرب بود ، و عینیه بن حصن فزاری ، و امثال ایشان از مردمان . پس قبیله انصار غضب کردند ، و در نزد سعد بن عباده جمع شدند ، و سعد ، ایشان را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد ، در جعرانه» (3) . تتمّه حدیث «پس سعد عرض کرد که : یا رسول اللّه ! آیا مرا دستوری می دهی در سخن گفتن؟ فرمود : آری . عرض کرد که : اگر این امر ، در باب این مال ها که

در میان قوم خود تقسیم فرمودی ، چیزی باشد که خدای عز و جل آن را فرو فرستاده است ، ما به آن راضی و خشنودیم . و اگر غیر از این باشد ، راضی نیستیم» . زراره می گوید که : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای گروه انصار! آیا همه شما بر گفتار سیّد و بزرگ خویش ، سعدید؟ عرض کردند که : سیّد ما خدا و رسول اویند؛ پس در مرتبه سیم عرض کردند که : ما بر مثل قول و رأی اوییم» . زراره می گوید که : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود : «پس خدا جوش (4) ایشان را فرو نشانید ، یا در همان ساعت ، آیه را فرو فرستاد ، و بهره ای را از برای «مؤلّفه قلوبهم» در قرآن واجب گردانید» .

.

1- . یعنی طائفه ای که الفت داده شده است دل های ایشان . و بعضی از مفسّرین ، در شرح این کلام ، در آیه زکات گفته است که : قول معتمد آن است که : مؤلّفه ، اعّم از کفّار و ضعفا اهل اسلام اند . اگرچه اختصاص ایشان به اهل کفر ، اشهر است میان اصحاب . و در قاموس مذکور است که : مؤلّفه قلوبهم ، از سادات و بزرگان عرب اند ، که پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد به تألیف ایشان ، و عطا کردن به ایشان؛ یعنی به مدارایی کردن و دل ایشان را به دست آوردن ، و به ایشان پیوستن و آمیخته شدن ، تا آنکه راغب گردانند کسانی را که در پس ایشان بودند ، در دین اسلام ، و ایشان ، این جماعت مذکوره اند : اقرع بن حابس ، و جبیر بن مطعم ، و حدّ بن قیس ، و حرث بن هشام ، و حکیم بن حزام ، و حکیم بن طلیق ، و حویطب بن عبد العزّی ، و خالد بن اسید ، و خالد بن قیس ، و زید الخیل ، و سعد بن یربوع ، و سهیل بن عمرو بن عبد شمس عامری ، و سهیل بن عمرو جمحی ، و صخر بن امیّه ، و صفوان بن امیّه جمحی ، و عبّاس بن مرداس ، و عبد الرحمان بن یربوع ، و علاء بن حارثه ، و علقمه بن علاته ، و ابو السّنابل عمرو بن بعکک ، و عمرو بن مرداس ، و عمیر بن وهیب ، و عینیه بن حصن ، و قیس بن عدی ، و قیس بن مخرمه ، و مالک بن عوف ، و مخرمه بن نوفل ، و معاویه بن ابی سفیان ، و مغیره بن حارث ، و نضیر بن حرث بن علقمه ، و هشام بن عمرو . و مراد کلینی رضی الله عنه ، از باب از عنوان باب ، معلوم است . (مترجم)
2- . توبه، 60.
3- . و جعرانه به فتح جیم و سکون عین ، و در قاموس گفته است که : و گاه است که عین آن کسر داده می شود ، و راء آن مشدّد می گردد . و

شافعی گفته است که : تشدید راء آن ، خطا است ، موضعی است در میان مکّه و طائف ، که به این نام نامیده می شود ، به واسطه ریطه ، دختر سعد ، و ریطه ، ملقّب بود به جعرانه . (مترجم)
4- . در متن عربی «نورهم» ، ولی گویی نسخه مترجم «فورهم» بوده است .

عَلِیٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:« «الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ» لَمْ یَکُونُوا قَطُّ أَکْثَرَ مِنْهُمُ الْیَوْمَ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا إِسْحَاقُ، کَمْ تَرى أَهْلَ هذِهِ الْآیَهِ: «فَإِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ یَسْخَطُونَ» ؟» قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «هُمْ أَکْثَرُ مِنْ ثُلُثَیِ النَّاسِ».

.

على ، از محمد بن عيسى ، از يونس ، از مردى ، از زراره ، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است كه فرمود :«هرگز مؤلّفه قلوبهم ، از ايشان ، در امروز بيشتر نبوده اند» .

على ، از پدرش ، از ابن ابى عمير ، از ابراهيم بن عبد الحميد ، از اسحاق بن غالب روايت كرده است كه گفت : امام جعفر صادق عليه السلام فرمود كه :«اى اسحاق! اهل اين آيه را چه قدر مى بينى؟ «اِنْ أُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَاِنْ لم يُعْطَوْا مِنْها اِذا هُمْ يَسْخَطُونَ» (1) ؛ يعنى : پس اگر داده شوند از صدقات ، راضى و خشنود شوند ، و اگر داده نشوند از آن ، ناگاه ايشان خشم گيرند و ناخشنود باشند» . اسحاق مى گويد كه : پس حضرت فرمود كه : «ايشان ، از دو ثلث از مردمان ، بيشترند» .

.

1- . توبه، 58. و در قرآن ، «فَاِنْ أُعْطُوا» ، با ذكر فاء است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«مَا كَانَتِ الْمُؤَلَّفَهُ قُلُوبُهُمْ قَطُّ أَكْثَرَ مِنْهُمُ الْيَوْمَ، وَ هُمْ قَوْمٌ وَحَّدُوا اللّهَ وَ خَرَجُوا مِنَ الشِّرْكِ، وَ لَمْ يَدْخُلْ مَعْرِفَهُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله قُلُوبَهُمْ وَ مَا جَاءَ بِهِ، فَتَأَلَّفَهُمْ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ تَأَلَّفَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِكَيْمَا يَعْرِفُوا».

177 بَابٌ فِی ذِكْرِ الْمُنَافِقِينَ وَ الضُّلَالِ وَ إِبْلِيسَ فِی الدَّعْوَهِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، قَالَ: كَانَ الطَّيَّارُ يَقُولُ لِی: إِبْلِيسُ لَيْسَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ، وَ إِنَّمَا أُمِرَتِ الْمَلَائِكَهُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ علیه السلام ، فَقَالَ إِبْلِيسُ: لَا أَسْجُدُ، فَمَا لِإِبْلِيسَ يَعْصِی حِينَ لَمْ يَسْجُدْ، وَ لَيْسَ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ؟ قَالَ: فَدَخَلْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: فَأَحْسَنَ وَ اللّهِ فِی الْمَسْأَلَهِ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَ رَأَيْتَ مَا نَدَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قَوْلِهِ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» أَ دَخَلَ فِی ذلِكَ الْمُنَافِقُونَ مَعَهُمْ؟ قَالَ:«نَعَمْ، وَ الضُّلَّالُ، وَ كُلُّ مَنْ أَقَرَّ بِالدَّعْوَهِ الظَّاهِرَهِ، وَ كَانَ إِبْلِيسُ مِمَّنْ أَقَرَّ بِالدَّعْوَهِ الظَّاهِرَهِ مَعَهُمْ».

178 بَابٌ فِی قَوْلِهِ تَعَالی: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ» عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَهَ، عَنِ الْفُضَيْلِ وَ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَهَ» . قَالَ زُرَارَهُ: سَأَلْتُ عَنْهَا أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام . فَقَالَ:«هؤُلَاءِ قَوْمٌ عَبَدُوا اللّهَ، وَ خَلَعُوا عِبَادَهَ مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ، وَ شَكُّوا فِی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مَا جَاءَ بِهِ، فَتَكَلَّمُوا بِالْإِسْلَامِ، وَ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ، وَ أَقَرُّوا بِالْقُرْآنِ، وَ هُمْ فِی ذلِكَ شَاكُّونَ فِی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مَا جَاءَ بِهِ، وَ لَيْسُوا شُكَّاكاً فِی اللّهِ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ» يَعْنِی عَلی شَكٍّ فِی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مَا جَاءَ بِهِ «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ» يَعْنِی عَافِيَهً فِی نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ وُلْدِهِ «اطْمَأَنَّ بِهِ» وَ رَضِیَ بِهِ «وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ» يَعْنِی بَلَاءً فِی جَسَدِهِ أَوْ مَالِهِ ، تَطَيَّرَ وَ كَرِهَ الْمُقَامَ عَلَی الْإِقْرَارِ بِالنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَرَجَعَ إِلَی الْوُقُوفِ وَ الشَّكِّ، فَنَصَبَ الْعَدَاوَهَ لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ، وَ الْجُحُودَ بِالنَّبِیِّ وَ مَا جَاءَ بِهِ».

177 . باب در ذکر منافقان و گمراهان و شیطان ، و دخول ایشان در دعوت

178 . باب در شرح قول خدای تعالی : (وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ)

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن حسّان ، از موسی بن بکر ، از مردی که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«هرگز «مؤلّفه قلوبهم» ، از ایشان ، در امروز بیشتر نبوده اند . و ایشان ، گروهی اند که به یگانگی خدای عز و جلاقرار کردند ، و از شرک بیرون رفتند ، و معرفت محمد و آنچه آن حضرت آن را آوْرده بود ، در دل های ایشان داخل نشده بود؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را بر الفت داشت ، و مؤمنان ، ایشان را بر الفت داشتند ، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، تا آنکه معرفت به هم رسانند» .

177 . باب در ذکر منافقان و گمراهان و شیطان ، و دخول ایشان در دعوتعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل روایت کرده است که گفت : طیّار به من گفت که : شیطان از جمله فرشتگان نیست . و جز این نیست که فرشتگان ، به سجده کردن از برای آدم علیه السلام مأمور شدند ، بعد از آن ، شیطان گفت که : من سجده نمی کنم . پس شیطان را چه می شود که عاصی و نافرمان باشد ، در هنگامی که سجده نکرد ، و حال آنکه او از جمله فرشتگان نبود؟ جمیل می گوید که : پس من و او بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم . جمیل می گوید : به خدا سوگند که طیّار در باب این مسئله ، نیکویی به جا آورد ، و به وضع خوشی سؤال کرد . عرض کرد که : فدای تو گردم! مرا خبر ده از آنچه خدای عز و جل مؤمنان را به سوی آن خوانده ، از قول آن جناب : «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا» (1) ؛ یعنی :«ای آن کسانی که گرویده اید ، و به آنچه باید ، ایمان آورده اید!» آیا منافقان ، با ایشان در آن داخل اند؟ فرمود : «آری ، و گمراهان ، و هر که به دعوت ظاهره اقرار کرده نیز ، در آن داخل اند . و شیطان ، از کسانی بود که به دعوت ظاهره ، با ایشان اقرار کرده بود» .

178 . باب در شرح قول خدای تعالی : «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ» (2)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه ، از فضیل و زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ فَاِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَاِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهَ ذلِکَ

هَوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ» (3) ؛ یعنی :«و از جمله مردمان ، کسی است که می پرستد خدا را بر طرف و کناره ای (4) ، پس اگر برسد او را نیکویی (چون صحّت و توانگری) ، آرام گیرد به آن ، یا به سبب آن ، و اگر برسد او را ابتلا و آزمایشی ، چون فقر و بیماری ، برگردد بر روی خود (یعنی از آن وجه که متوجّه شده باشد به اسلام ، که عبارت است از کفر ، باز بر آن عود کند؛ یعنی مرتد گردد ، و دین اسلام را از دست دهد) . زیان کرد در دنیا که به مراد نرسید ، و زیان کرد در آخرت که معذّب گردید ، و این زیان هر دو جهان ، همان زیانی است پیدا ، و نقصانی است هویدا» . زراره می گوید که : حضرت باقر علیه السلام را از این آیه سؤال کردم . فرمود که : «این گروه ، گروهی اند که خدای عز و جل را عبادت کردند ، و از عبادت کسی که پرستیده می شود از غیر خدا ، دوری کردند ، و در حقّ محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آن حضرت آن را آورده بود ، شک کردند؛ پس به ظاهرِ اسلام تکلّم نمودند ، و شهادت دادند به اینکه غیر از خدا ، خدایی نیست ، و به اینکه محمد ، رسول خدا است ، و به قرآن اقرار کردند ، و حال آنکه ایشان در آن یا با وجود آن ، صاحبان شک بودند در باب محمد صلی الله علیه و آله ، و در آنچه آن حضرت آن را آورده بود ، و در باب خدای تعالی شک نداشتند . خدای عز و جل فرمود که : «وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ» ؛ یعنی : بر شک و با عدم یقین در باب محمد صلی الله علیه و آله ، و آنچه آن را آورده . «فَاِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ» ؛ یعنی : عافیتی به او برسد در جان و مال و فرزندانش ، «اِطْمَأَنَّ بِهِ» ؛ یعنی : مطمئن گردد ، و به آن راضی شود ، و «اِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ» ؛ یعنی : بلاء و زحمتی در تن یا مالش به او برسد ، فال بد زند ، و ایستادگی بر اقرار به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ناخوش دارد؛ پس به سوی وقوف و شک برگردد ، و دشمنی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله را بر پا کند ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه را که آن حضرت آورده ، انکار کند» .

.

1- . بقره، 104.
2- . حج، 11.
3- . حج، 11.
4- . و این کنایه است از عدم ثبات در دین ، و بی آرامی و سکون در آن ، همچنان که کسی بر کناره ی لشکری ایستاده ، می نگرد . اگر فتح و ظفر ، ایشان را دریابد ، آرام گرفته ، در میان ایشان در آید ، و با ایشان در

غنیمت شرکت کند ، و اگر شکست خورند ، قرار بر فرار دهد ، و از ایشان بگریزد . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّهَ عَلى حَرْفٍ» . قَالَ:«هُمْ قَوْمٌ وَحَّدُوا اللّهَ، وَ خَلَعُوا عِبَادَهَ مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ، فَخَرَجُوا مِنَ الشِّرْكِ، وَ لَمْ يَعْرِفُوا أَنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَسُولُ اللّهِ ، فَهُمْ يَعْبُدُونَ اللّهَ عَلى شَكٍّ فِى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ مَا جَاءَ بِهِ، فَأَتَوْا رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَالُوا: نَنْظُرُ، فَإِنْ كَثُرَتْ أَمْوَالُنَا وَ عُوفِينَا فِى أَنْفُسِنَا وَ أَوْلَادِنَا، عَلِمْنَا أَنَّهُ صَادِقٌ وَ أَنَّهُ رَسُولُ اللّهِ، وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذلِكَ، نَظَرْنَا، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» يَعْنِى عَافِيَةً فِى الدُّنْيَا «وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ» يَعْنِى بَلَاءً فِى نَفْسِهِ وَ مَالِهِ «انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ» : انْقَلَبَ عَلى شَكِّهِ إِلَى الشِّرْكِ «خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْاخِرَهَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ» » قَالَ: «يَنْقَلِبُ مُشْرِكاً يَدْعُو غَيْرَ اللّهِ ، وَ يَعْبُدُ غَيْرَهُ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَعْرِفُ، فَيَدْخُلُ الْاءِيمَانُ قَلْبَهُ، فَيُؤْمِنُ وَ يُصَدِّقُ، وَ يَزُولُ عَنْ مَنْزِلَتِهِ مِنَ الشَّكِّ إِلَى الْاءِيمَانِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَثْبُتُ عَلى شَكِّهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْقَلِبُ إِلَى الشِّرْكِ». عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ زُرَارَهَ، مِثْلَهُ.

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از موسی بن بکر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّه عَلی حَرفٍ» . فرمود که :«ایشان ، گروهی اند که به یگانگی خدای عز و جل اقرار کردند ، و از عبادت هر که پرستیده می شود از غیر خدا ، دوری نمودند؛ پس از شرک بیرون رفتند ، ولیکن نشناختند که محمد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ پس ایشان ، خدا را می پرستیدند ، با شک در باب محمد و آنچه آن حضرت ، آن را آورده بود . بعد از آن ، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند : نظر می کنیم؛ پس اگر مال های ما بسیار شود ، و در نفس های خویش عافیت یابیم ، و فرزندان ما نیز سالم باشند ، بدانیم که آن حضرت راستگو است ، و یقین کنیم که او رسول خدا صلی الله علیه و آله است ، و اگر غیر از این باشد ، فکر کنیم . خدای عز و جلفرمود که : «فَاِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمأَنَّ بِهِ» ؛ یعنی : عافیتی در دنیا به او برسد ، «وَاِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ» ؛ یعنی : بلاء و زحمتی در جان و مالش به او برسد ، «انْقَلِبَ عَلی وَجْهِهِ» ؛ یعنی : برگردد بر شک خود ، به سوی شرک ، «خَسِرَ الدُّنْیا وَالْاَخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینْ * یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّه ما لا یَضُرُّهُ وَما لا یَنْفَعُهُ» (1) ؛ یعنی : می خواند و می پرستد از غیر خدا ، آن چیزی را که زیان نرساند او را ، و آنچه را که سود ندهد او را» (یعنی چیزی را عبادت می کند که قادر بر نفع و ضرر او ، هیچ یک ، نیست) . و حضرت فرمود که : «مشرک می گردد ، که غیر خدا را می خواند ، و غیر او را می پرستد . پس از جمله ایشان ، کسی است که عارف می شود؛ پس ایمان در دلش داخل می شود ، و ایمان می آورد و تصدیق می کند ، و منزله اش از او برطرف می شود (2) (و از شک به سوی ایمان می رود) ، و از جمله ایشان ، کسی است که بر شکّ خود ثابت می باشد ، و از ایشان ، کسی است که به سوی شرک برمی گردد» . علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از مردی ، از زراره ، مثل این را روایت کرده است .

.

1- . حج، 11 و 12.
2- . یعنی از پله شک به درجه ایمان می رود .

179 بَابُ أَدْنى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِناً أَوْ كَافِراً أَوْ ضَالاًعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِىِّ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِى عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ وَ أَتَاهُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: مَا أَدْنى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِناً، وَ أَدْنى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِراً، وَ أَدْنى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالاً؟ فَقَالَ لَهُ:«قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ: أَمَّا أَدْنى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِناً : أَنْ يُعَرِّفَهُ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى نَفْسَهُ، فَيُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَهِ، وَ يُعَرِّفَهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله ، فَيُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَهِ، وَ يُعَرِّفَهُ إِمَامَهَ وَ حُجَّتَهُ فِى أَرْضِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلى خَلْقِهِ، فَيُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَهِ». قُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِنْ جَهِلَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ إِلَا مَا وَصَفْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا أُمِرَ أَطَاعَ ، وَ إِذَا نُهِىَ انْتَهى . وَ أَدْنى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِراً : مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئاً نَهَى اللّهُ عَنْهُ أَنَّ اللّهَ أَمَرَ بِهِ، وَ نَصَبَهُ دِيناً يَتَوَلّى عَلَيْهِ، وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْبُدُ الَّذِى أَمَرَهُ بِهِ، وَ إِنَّمَا يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ. وَ أَدْنى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالاً : أَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّهَ اللّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالى وَ شَاهِدَهُ عَلى عِبَادِهِ، الَّذِى أَمَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِطَاعَتِهِ، وَ فَرَضَ وَلَايَتَهُ». قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْهُمْ لِى . فَقَالَ: «الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ، فَقَالَ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ». قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَعَلَنِىَ اللّهُ فِدَاكَ ، أَوْضِحْ لِى . فَقَالَ: «الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله فِى آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبَضَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: إِنِّى قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِى مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللّهِ، وَ عِتْرَتِى أَهْلَ بَيْتِى؛ فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إِلَىَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّى يَرِدَا عَلَىَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ وَ لَا أَقُولُ: كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَهِ وَ الْوُسْطى فَتَسْبِقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرى؛ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا، لَا تَزِلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا؛ لَا تَقَدَّمُوهُمْ؛ فَتَضِلُّوا».

.

179 . باب نادر (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از ابن اذینه ، از ابان بن ابی عیّاش ، از سلیم بن قیس روایت کرده است که گفت : شنیدم از علی علیه السلام که می فرمود ، و حال آنکه مردی به خدمتش آمده و به آن حضرت عرض کرده بود که : چیست کمتر چیزی که بنده به واسطه آن مؤمن می باشد؟ و کمتر چیزی که بنده به آن کافر می باشد؟ و کمتر چیزی که بنده به آن گمراه می باشد؟ حضرت به آن مرد فرمود که :«سؤال کردی؟ پس جواب را بفهم . امّا کمتر چیزی که بنده به آن مؤمن می باشد ، آن است که خدای تبارک و تعالی ، خود را به او بشناساند. پس او از برای آن جناب ، به طاعت اقرار کند ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را به او بشناساند . پس او از برای آن حضرت ، به طاعت اقرار کند ، و به او بشناساند امام او را ، و حجّت خود در زمین خود ، و گواه خود بر خلق خود . پس از برای امام ، به طاعت اقرار کند» . عرض کردم که : یا امیرالمؤمنین! و هرچند که همه چیزها را نداند ، مگر آنچه تو وصف و شرح فرمودی؟ فرمود : «آری ، امّا به این شرط که چون مأمور شود ، اطاعت کند ، و چون نهی و ممنوع شود ، باز ایستد . و کمتر چیزی که بنده به آن کافر می باشد ، گمان کسی است که گمان می کند در باب چیزی که خدای عز و جل از آن نهی فرموده ، که خدا به آن امر فرموده است ، و آن را دینی برپا کند که بر آن دوستی ورزد ، و گمان کند که می پرستد کسی را که به آن امر کرده ، و جز این نیست که شیطان را پرستش می کند . و کمتر چیزی که بنده به آن گمراه می باشد ، آن است که نشناسد حجّت خدای تبارک و تعالی ، و گواه او را بر بندگانش ، که خدای عز و جل به طاعتش امر فرموده ، و دوستی او را واجب گردانیده است» . عرض کردم که : یا امیرالمؤمنین! ایشان را از برای من وصف کن . و فرمود که : «ایشان ، آنانند که خدای عز و جلایشان را به خود و پیغمبر خود پیوسته ، پس فرموده که : «یا أَیُّهَا الَّذِینَ امَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ» (2) » . عرض کردم که : یا امیرالمؤمنین! خدا مرا فدای تو گرداند! این مطلب را از برای من روشن ساز . فرمود که : «ایشان ، آنانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه خویش ، در روزی که خدای عز و جل روح مطهّرش را قبض فرمود ، و او را به سوی خویش برد ، فرمود که : به درستی که من دو امر را در میان شما وا گذاشتم ، که هرگز بعد از من گمراه نشوید ،

مادامی که به آن دو امر چنگ در زنید ، (یا اگر به آنها چنگ درزنید) . و آنها ، کتاب خدای عز و جل است ، و عترت من ، که اهل بیت منند؛زیرا که خدای مهربان آگاه ، به سوی من عهد فرمود و مرا خبردار نمود که ، این دو ، هرگز از هم جدا نمی شوند ، تاآنکه بر لب حوض کوثر ، بر من وارد شوند . (و به جهت اِشعار به مقارنه ایشان ، در میان دو انگشت سبّابه خویش جمع فرمود) و فرمود که : نمی گویم که مانند این دو و در میان انگشت سبّابه و انگشت میان خود جمع فرمود ، که یکی از اینها بر دیگری پیشی گیرد . پس به این دو چنگ در زنید ، تا نلغزید و گمراه نگردید ، و بر ایشان پیشی مگیرید ، که گمراه می شوید» .

.

1- . در متن عربی عنوان باب آمده است : کمترین چیزی که بنده با آن مومن ، کافر و یا گمراه شود . (مترجم)
2- . نساء، 59 ؛ ای مؤمنان ، از خدا ، پیامبرش و اختیاردارانتان پیروی کنید .

ص: 192

. .

ص: 193

. .

180 بَابُعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ بَنِی أُمَیَّهَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِیمَ الْاِءِیمَانِ، وَ لَمْ یُطْلِقُوا تَعْلِیمَ الشِّرْکِ ، لِکَیْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَیْهِ لَمْ یَعْرِفُوهُ».

181 بَابُ ثُبُوتِ الْاِءِیمَانِ وَ هَلْ یَجُوزُ أَنْ یَنْقُلَهُ اللّهُمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ نُعَیْمٍ الصَّحَّافِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : لِمَ یَکُونُ الرَّجُلُ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِناً قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْاِءِیمَانُ عِنْدَهُ، ثُمَّ یَنْقُلُهُ اللّهُ بَعْدُ مِنَ الْاِءِیمَانِ إِلَی الْکُفْرِ؟ قَالَ: فَقَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الْعَدْلُ، إِنَّمَا دَعَا الْعِبَادَ إِلَی الْاِءِیمَانِ بِهِ ، لَا إِلَی الْکُفْرِ، وَ لَا یَدْعُو أَحَداً إِلَی الْکُفْرِ بِهِ؛ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، ثُمَّ ثَبَتَ لَهُ الْاِءِیمَانُ عِنْدَ اللَّهِ، لَمْ یَنْقُلْهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ ذلِکَ مِنَ الْاِءِیمَانِ إِلَی الْکُفْرِ». قُلْتُ لَهُ: فَیَکُونُ الرَّجُلُ کَافِراً قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْکُفْرُ عِنْدَ اللَّهِ، ثُمَّ یَنْقُلُهُ بَعْدَ ذلِکَ مِنَ الْکُفْرِ إِلَی الْاِءِیمَانِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّاسَ کُلَّهُمْ عَلَی الْفِطْرَهِ الَّتِی فَطَرَهُمْ عَلَیْهَا، لَا یَعْرِفُونَ إِیمَاناً بِشَرِیعَهٍ، وَ لَا کُفْراً بِجُحُودٍ، ثُمَّ بَعَثَ اللّهُ الرُّسُلَ تَدْعُو الْعِبَادَ إِلَی الْاِءِیمَانِ بِهِ ، فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ یَهْدِهِ اللّهُ».

.

180 . باب

181 . باب در بیان ثبوت ایمان ، و آنکه آیا جائز است که خدا آن را نقل کند؟

180 بابعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از منقری ، از سفیان بن عیینه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که بنی امیّه ، تعلیم ایمان را از برای مردمان رها کردند ، و تعلیم شرک را از برای ایشان رها نکردند ، از برای آنکه چون ایشان را بر آن دارند ، آن را نشناسند» .

181 . باب در بیان ثبوت ایمان ، و آنکه آیا جائز است که خدا آن را نقل کند؟محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : چرا مردی در نزد خدای عز و جل مؤمن می باشد ، که ایمان از برایش در نزد آن جناب ثابت شده ، بعد از آن ، خدا او را از ایمان نقل می کند به سوی کفر؟ حسین می گوید که : حضرت فرمود :«به درستی که خدای تبارک و تعالی ، به غایت عادل است . جز این نیست که بندگان خود را به سوی ایمانِ به خود خوانده ، نه به سوی کفر ، و هیچ کس را به سوی کافر شدنِ به خویش نمی خواند . پس هر که به خدا ایمان آورد ، بعد از آن ، ایمان از برایش در نزد خدای عز و جل ثابت گردید ، خدای عز و جل او را نقل نمی کند از ایمان به سوی کفر» . به آن حضرت عرض کردم که : می شود که مردی کافر باشد ، که کفر از برایش در نزد خدای عز و جل ثابت باشد ، بعد از آن ، خدای عز و جل او را از کفر به سوی ایمان نقل کند؟ راوی می گوید که : حضرت فرمود : «به درستی که خدای عز و جل همه مردمان را آفرید ، بر فطرت و آفرینشی که ایشان را بر آن آفرید ، در حالی که ایمان را نمی شناختند به واسطه شریعتی ، و نه کفر را به سبب انکاری (یعنی ایشان را بر حالتی آفرید که با آن حالت ، قابلیّت ایمان و کفر ، هر دو [را]داشتند ، و هر چند که قابلیّات و استعدادات ایشان تفاوت داشت ، ولیکن در آن وقت ، شریعتی نبود که کسی به واسطه تصدیق یا انکار آن ، مؤمن یا کافر باشد) . بعد از آن ، خدای عز و جل رسولان خود را برانگیخت ، که بندگان را به سوی ایمان به آن جناب بخوانند پس از جمله ایشان ، کسی است که خدا او را هدایت فرمود ، و از ایشان ، کسی است که خدا او را هدایت ننمود» . (1)

.

1- . و مراد از هدایت در اینجا ، هدایت خاصّه است ، که محض لطف است . و امّا هدایت عامّه ، که اصل دلالت و رهنمایی است ، اختصاص به کسی ندارد؛ بلکه به همه خلق رسیده؛زیرا که آن ، بر خدا لازم و واجب است ، چنان که بعثت رسولان بر آن دلالت می کند . و بعضی گفته اند که : محتمل است که مراد از این فقره ، آن باشد که ، پس بعضی به آن هدایت عامّه هدایت یافتند ، و بعضی هدایت نیافتند . (مترجم)

182 بَابُ الْمُعَارِينَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقاً لِلْاءِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْكُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً بَيْنَ ذلِکَ، وَ اسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْاءِيمَانَ؛ فَإِنْ يَشَأْ أَنْ يُتِمَّهُ لَهُمْ أَتَمَّهُ ، وَ إِنْ يَشَأْ أَنْ يَسْلُبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ؛ وَ كَانَ فُلَانٌ مِنْهُمْ مُعَاراً».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ وَ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ كُلَيْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِناً وَ يُمْسِى كَافِراً، وَ يُصْبِحُ كَافِراً وَ يُمْسِى مُؤْمِناً، وَ قَوْمٌ يُعَارُونَ الْاءِيمَانَ، ثُمَّ يُسْلَبُونَهُ، وَ يُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ» ثُمَّ قَالَ: «فُلَانٌ مِنْهُمْ».

.

182 . باب در بیان مُعارین

182 . باب در بیان مُعارین (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابو ایّوب ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل خلقی را از برای ایمان آفریده ، که آن را زوال و برطرف شدن نیست ، و خلقی را از برای کفر آفریده ، که آن را زوالی نیست ، و خلقی را در میان این و آن آفریده ، و ایمان را به بعضی از ایشان سپرده؛ پس اگر خواسته باشد که آن را از برای ایشان تمام کند ، آن را تمام می کند ، و اگر خواسته باشد که آن را از ایشان برباید ، از ایشان می رباید . و فلانی (2) ، از ایشان بود که ایمان به عاریه به او داده شده بود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از فضاله بن ایّوب و قاسم بن محمد جوهری ، از کلیب بن معاویه اسدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که بنده ای هست که صبح می کند و مؤمن است ، و شام می کند و کافر است ، و صبح می کند و کافر است ، و شام می کند و مؤمن است ، و گروهی هستند که ایمان به عاریه به ایشان داده می شود؛ پس آن ایمان از ایشان ربوده می شود ، و ایشان ، معارین نامیده می شوند» (یعنی عاریه داده شدگان) . بعد از آن ، فرمود که : «فلان ، از ایشان است» .

.

1- . یعنی کسانی که ایمان به رسم عاریه به ایشان سپرده شده؛زیرا که آن ، در دل های ایشان قرار و استقرار نمی کرد؛ پس گویا که آن ، در نزد ایشان عاریه است ، که در روزی از ایشان گرفته می شود . (مترجم)
2- . و گفته اند که : مراد از آن ، ابو الخطّاب است؛ یعنی حسین بن مقلاص . و حدیث آینده ، بر آن دلالت می کند؛ چه احادیث ایشان علیه السلام ، مبیّن یکدیگرند . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ وَ غَیْرِهِ، عَنْ عِیسَی شَلَقَانَ، قَالَ: کُنْتُ قَاعِداً، فَمَرَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ مَعَهُ بَهْمَهُ، قَالَ: قُلْتُ : یَا غُلَامُ، مَا تَرَی مَا یَصْنَعُ أَبُوکَ، یَأْمُرُنَا بِالشَّیْءِ، ثُمَّ یَنْهَانَا عَنْهُ، أَمَرَنَا أَنْ نَتَوَلَّی أَبَا الْخَطَّابِ، ثُمَّ أَمَرَنَا أَنْ نَلْعَنَهُ وَ نَتَبَرَّأَ مِنْهُ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ :«إِنَّ اللّهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْاءِیمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْکُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَ خَلَقَ خَلْقاً بَیْنَ ذلِکَ، أَعَارَهُمُ الْاءِیمَانَ، یُسَمَّوْنَ الْمُعَارِینَ، إِذَا شَاءَ سَلَبَهُمْ؛ وَ کَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِیرَ الْاءِیمَانَ». قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَأَخْبَرْتُهُ مَا قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ مَا قَالَ لِی، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «إِنَّهُ نَبْعَهُ نُبُوَّهٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ یُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللّه ِ عَلَیْهِ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ خَلَقَ النَّبِیِّینَ عَلَی النُّبُوَّهِ؛ فَلَا یَکُونُونَ إِلَا أَنْبِیَاءَ، وَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْاءِیمَانِ؛ فَلَا یَکُونُونَ إِلَا مُؤْمِنِینَ، وَ أَعَارَ قَوْماً إِیمَاناً؛ فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ، وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِیَّاهُ» قَالَ: «وَ فِیهِمْ جَرَتْ «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» » وَ قَالَ لِی: «إِنَّ فُلَاناً کَانَ مُسْتَوْدَعاً إِیمَانُهُ، فَلَمَّا کَذَبَ عَلَیْنَا سَلَبَ إِیمَانَهُ ذلِکَ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حفص بن بختری و غیر او ، از عیسی شلقان روایت کرده است که گفت : نشسته بودم که ابو الحسن ، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام گذشت ، و بره گوسفندی همراه او بود . عیسی می گوید که : گفتم : ای پسر! نمی بینی که پدرت چه می کند؟ ما را به چیزی امر می کند ، بعد از آن ، ما را از آن نهی می کند . ما را امر کرد که ابو الخطّاب را دوست داریم ، بعد از آن ، ما را امر کرد که او را لعنت کنیم و از او بیزاری جوییم . پس حضرت کاظم علیه السلام فرمود و آن حضرت ، در آن حال ، کودکی بود که :«خدا خلقی را از برای ایمان آفریده ، که آن را زوالی نیست ، و خلقی را از برای کفر آفریده ، که آن را زوالی نیست ، و خلقی را در میان این و آن آفریده ، که ایمان را به عاریه به ایشان داده ، و ایشان ، معارین نامیده می شوند . چون خواهد ، آن را از ایشان می رباید . و ابو الخطّاب ، از آنها بود که ایمان به عاریه به او داده شده بود» . عیسی می گوید که : پس بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم ، و آن حضرت را خبر دادم به آنچه به حضرت کاظم علیه السلام گفته بودم ، و آنچه به من گفته بود . حضرت صادق علیه السلام فرمود : «به درستی که او نَبْعَه ی (1) پیغمبری است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از اسماعیل بن مرّار ، از یونس ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای تبارک و تعالی ، پیغمبران را بر صفت پیغمبری آفرید؛ پس نمی باشند ، مگر پیغمبران . و مؤمنان را بر صفت ایمان آفرید؛ پس نمی باشند ، مگر مؤمنان . و ایمان را به رسم عاریه به گروهی داد؛ پس اگر خواهد ، آن را از برای ایشان تمام می کند ، و اگر خواهد ، آن را از ایشان می رباید» . و فرمود که : «در ایشان ، این آیه جاری شد که : «فَمُسْتَقَرٌ وَمُسْتَوْدَعٌ» (2) ؛ یعنی : پس ایمانی است مستقر و ثابت ، و ایمانی است به ودیعه و عاریه سپرده شده» (3) . تتمّه حدیث ، و فرمود : «به درستی که فلانی ، ایمانش مستودع بود (که به ودیعت به او سپرده شده بود) . پس در هنگامی که بر ما دروغ گفت ، همان ایمانش ربوده شد» (یا آن دروغ ، ایمانش را ربود و باعث زوال آن گردید) .

.

1- . و نبعه به فتح نون کلمن و سکون باء ابجد ، درختی است که از آن چوب کمان گیرند ، و از شاخه های آن تیر سازند . و مراد حضرت صادق علیه السلام این است که : آن حضرت ، درختی است رونیده در کوهسار نبوّت ، و از آن ، تیرهای حجّت ، و کمان های محجّت ، که سواران ابحاث و شبهات خصم را که بر مرکب خیالات و وهم سوارند ، از پا به در می آورد ، می توان گرفت . (مترجم)
2- . انعام، 98.
3- . یا مستودع ، کسی است که صاحب این نوع ایمان است . و در تفسیر علی بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود : مستقرّ ، ایمانی است که در دل آدمی ثابت می باشد ، تا آنکه بمیرد . و مستودع ، کسی است که ایمان از او ربوده شده است . و ظاهر این حدیث و حدیث کتاب ، این است که مستقرّ ، به کسر قاف باشد ، چنان که ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب ، به روایت روح و زید ، چنین قراءت کرده اند . و قراءت غیر ایشان ، به فتح قاف است ، و معنی ظاهر آیه این است که : او است آنکه شما را ایجاد کرده و آفریده از یک تن ، که حضرت آدم علیه السلام است؛ پس شما را است قرارگاهی و جای ودیعتی در رحم یا بالای زمین ، و در صلب یا زیر زمین . و بنابر کسر قافِ مستقر ، یعنی : پس بعضی از شما مستقر و ثابت ، و بعضی از شما به ودیعه سپرده شده است . در آنچه مذکور شد . و کلینی رضی الله عنه ، همین حدیث را در دیباچه کتاب ذکر کرده ، با اختلافی در متن . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَبِيبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اَللّٰهَ جَبَلَ النَّبِيِّينَ عَلى نُبُوَّتِهِمْ، فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَداً، وَ جَبَلَ الْأَوْصِيَاءَ عَلى وَصَايَاهُمْ، فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَداً، وَ جَبَلَ بَعْضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْاِءِيمَانِ، فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَداً، وَ مِنْهُمْ مَنْ أُعِيرَ الْاِءِيمَانَ عَارِيَةً، فَإِذَا هُوَ دَعَا وَ أَلَحَّ فِى الدُّعَاءِ، مَاتَ عَلَى الْاِءِيمَانِ».

183 بَابٌ فِى عَلَامَهِ الْمُعَارِعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ الْجُعْفِىِّ،قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «إِنَّ الْحَسْرَهَ وَ النَّدَامَهَ وَ الْوَيْلَ كُلَّهُ لِمَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَا أَبْصَرَهُ، وَ لَمْ يَدْرِ مَا الْأَمْرُ الَّذِى هُوَ عَلَيْهِ مُقِيمٌ ، أَ نَفْعٌ لَهُ، أَمْ ضَرٌّ؟» . قُلْتُ: فَبِمَ يُعْرَفُ النَّاجِى مِنْ هؤُلَاءِ جُعِلْتُ فِدَاکَ؟ قَالَ: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً، فَأُثْبِتَ لَهُ الشَّهَادَهُ بِالنَّجَاهِ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً، فَإِنَّمَا ذلِکَ مُسْتَوْدَعٌ».

.

183 . باب در بیان نشانه آنکه ایمان به عاریه به او داده شده است

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از قاسم بن حبیب ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدا پیغمبران را بر صفت پیغمبری که دارند ، آفرید؛ پس هرگز مرتد نمی شوند ، و از آن باز نمی گردند . و اوصیا ایشان را بر صفت وصیّت های ایشان آفرید؛ پس هرگز از آن باز نمی گردند . و بعضی از مؤمنان را بر صفت ایمان آفرید؛ پس هرگز مرتد نمی شوند . و از جمله ایشان ، کسی است که ایمان به رسم عاریت به او داده شده؛ پس هرگاه چنین کسی دعا کند و در دعا بسیار اصرار کند ، بر ایمان بمیرد» .

183 . باب در بیان نشانه آنکه ایمان به عاریه به او داده شده استاز او ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از مفضّل جعفی روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که حسرت و پشیمانی ، و همه ویل و عذاب ، از برای کسی است که منتفع نشود به آنچه او را بینا گردانیده ، و نداند که چیست آن امری که او بر آن اقامه و ایستادگی دارد ، آیا نفع است از برای او ، یا ضرر و زیان؟» عرض کردم که : پس نجات یابنده ای از این گروه ، به چه چیز شناخته می شود؟ فدای تو گردم! فرمود که : «هر که کردارش با گفتارش موافق و برابر باشد ، از برایش گواهی دادن به نجات میسّر می شود. و هر که کردارش با گفتارش موافق نباشد ، جز این نیست که آن کس ، مستودع است ، که خدا ایمان را به ودیعت به او سپرده» .

.

184 بَابُ سَهْوِ الْقَلْبِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ غَیْرِهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِنَّ الْقَلْبَ لَیَکُونُ السَّاعَةَ مِنَ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ مَا فِیهِ کُفْرٌ وَ لَا إِیمَانٌ کَالثَّوْبِ الْخَلَقِ» قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِی: «أَ مَا تَجِدُ ذلِکَ مِنْ نَفْسِکَ؟» قَالَ: «ثُمَّ تَکُونُ النُّکْتَهُ مِنَ اللَّهِ فِی الْقَلْبِ بِمَا شَاءَ مِنْ کُفْرٍ وَ إِیمَانٍ». عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، مِثْلَهُ.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ:«یَکُونُ الْقَلْبُ مَا فِیهِ إِیمَانٌ وَ لَا کُفْرٌ شِبْهَ الْمُضْغَهِ، أَ مَا یَجِدُ أَحَدُکُمْ ذلِکَ؟».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنِ الْعَمْرَکِیِّ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ مَطْوِیَّهً مُبْهَمَهً عَلَی الْاءِیمَانِ؛ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَهَ مَا فِیهَا نَضَحَهَا بِالْحِکْمَهِ، وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ، وَ زَارِعُهَا وَ الْقَیِّمُ عَلَیْهَا رَبُّ الْعَالَمِینَ».

.

184 . باب در بیان غفلت و فراموشی دل

184 . باب در بیان غفلت و فراموشی دلعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جعفر بن عثمان ، از سماعه ، از ابو بصیر و غیر او روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که دل ، در ساعتی از شب و روز چنان می باشد ، که هیچ کفر و ایمان در آن نباشد ، مانند جامه کهنه» . راوی می گوید که : پس به من فرمود که : «آیا این حالت را از نفس خود نمی یابی؟» و فرمود که : «بعد از آن ، نقطه و نشانی از جانب خدای عز و جل در دل موجود می شود ، و هستی به هم می رساند ، به آنچه خدا خواهد ، از کفر و ایمان» . چند نفر از اصحاب ما مثل این را روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن حسین ، از ابن ابی عمیر .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عبّاس بن معروف ، از حمّاد بن عیسی ، از حسین بن مختار ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«دل ، چنان می باشد که هیچ یک از ایمان و کفر در آن نمی باشد ، مانند پارچه ای گوشت خواییده (1) . آیا یکی از شما این را نمی یابد؟» .

محمد بن یحیی ، از عمرکی بن علی ، از علی بن جعفر ، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل دل های مؤمنان را آفریده ، در حالتی که پیچیده و در بسته اند بر ایمان؛ پس چون اراده فرماید که آوازه آنچه را که در آنها است ، بلند گرداند به بارانِ حکمت ، آنها را نَم فرماید و آب دهد ، و به تخم علم ، آنها را کشت و زراعت کند ، و زراعت کننده آنها ، و قیّم و دهقانی که بر سر آنها ایستاده و سرپرستی آنها می کند ، پروردگار عالمیان است» (2) .

.

1- . یعنی جویده شده .
2- . و بنابر بعضی از نسخ کافی ، معنی این است که : چون اراده فرماید که آنچه در آنها است ، استشاره فرماید و استشاره ، چون اشتیار ،

فراچیدن عسل است از مشار . و مشار به ضمّ میم ، خانه مگس عسل است که در آن عسل می کند . و بنابر بعضی از نسخ کافی ، معنی این می شود که : اراده فرماید که آنچه را که در آنها است ، برانگیزد و بشوراند ، و نور آن را ساطع و لامع گرداند . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّحُ فِيمَا بَيْنَ الصَّدْرِ وَ الْحَنْجَرَهِ حَتّٰى يُعْقَدَ عَلَى الْاءِيمَانِ، فَإِذَا عُقِدَ عَلَى الْاءِيمَانِ قَرَّ؛ وَ ذلِکَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِى جَمِيلَهَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلْجَلُ فِى الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ اطْمَأَنَّ وَ قَرَّ» ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام هذِهِ الْايَهَ: «فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاءِسْلامِ» إِلى قَوْلِهِ «كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِى السَّماءِ» ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِى الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«إِنَّ الْقَلْبَ يَكُونُ فِى السَّاعَهِ مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَيْسَ فِيهِ إِيمَانٌ وَ لَا كُفْرٌ، أَ مَا تَجِدُ ذلِکَ؟ ثُمَّ تَكُونُ بَعْدَ ذلِکَ نُكْتَهٌ مِنَ اللّٰهِ فِى قَلْبِ عَبْدِهِ بِمَا شَاءَ، إِنْ شَاءَ بِإِيمَانٍ، وَ إِنْ شَاءَ بِكُفْرٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبْهَمَهً عَلَى الْاءِيمَانِ؛ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَهَ مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْحِكْمَهِ، وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ، وَ زَارِعُهَا وَ الْقَيِّمُ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از حسین بن مختار ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که دل می جنبد و می لرزد در میان سینه و حنجره یعنی نای گلو ، تا بر ایمان بسته شود ، و چون بر ایمان بسته شد ، قرار و آرام گیرد . و این است معنی قول خدای عز و جل که فرموده : «وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللّه ِ یَهْدِ قَلْبَهُ» (1) ؛ یعنی : و هر که ایمان آورد به خدا ، خدا دل او را راه نماید» (2) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از ابو جمیله ، از محمد حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که دل در اندران می جنبد و حق را طلب می کند . پس چون به حق رسد ، مطمئن می شود و قرار می گیرد» . پس حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود که : «فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسلامِ» ، تا فرموده آن جناب : «کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّمآءِ» (3) . و تمام آیه با ترجمه آن گذشت .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابو المغرا ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که دل در ساعتی از شب و روز چنان می باشد ، که هیچ یک از ایمان و کفر در آن نیست . آیا این را نمی یابی؟ بعد از آن ، نقطه و نشانی از جانب خدای عز و جل در دل بنده اش به هم می رسد ، به آنچه خواهد . اگر خواهد ، به ایمان ، و اگر خواهد ، به کفر ، آن نقطه و نشان موجود می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن حسن بن شمّون ، از عبد اللّه بن عبد الرحمان ، از عبد اللّه بن قاسم ، از یونس بن ظبیان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل دل های مؤمنان را آفرید ، در بسته بر ایمان ...» تا آخر آنچه در حدیث چهارم گذشت ، مگر آنکه در این حدیث است که : «آنها را به حکمت بگشاید» .

.

1- . تغابن، 11.
2- . یعنی آن را بر ایمان ثابت گرداند . و ظاهر این است که استشهاد به این آیه ، بنابر قرائت «یَهْدَأْ قَلبُهُ» ، به زیادتی همزه ساکنه و رفع باء قلبه باشد ، و آن از هدوء ، به معنی سکون است . یعنی دلش ساکن گردد و از تزلزل و اضطراب بیرون آید . و این قراءت ، قراءت اهل بیت علیهم السلام است ، و در شواذ عکرمه نیز ، چنین قراءت کرده است . (مترجم)
3- . انعام، 125.

185 بَابٌ فِی ظُلْمَهِ قَلْبِ الْمُنَافِقِ وَ إِنْ أُعْطِیَ اللِّسَانَ، وَ نُورِ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ وَ إِنْ قَصَرَ بِهِ لِسَانُهُمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ اَبْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ عُمَر ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قَالَ لَنَا ذَاتَ یَوْم:«تَجِدُ الرَّجُلَ لَا یُخْطِئُ بِلَام وَ لَا وَاوٍ، خَطِیباً، مِصْقَعاً، وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَهً مِنَ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ، وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا یَسْتَطِیعُ یُعَبِّرُ عَمَّا فِی قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَ قَلْبُهُ یَزْهَرُ کَمَا یَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَهٌ: قَلْبٌ فِیهِ نِفَاقٌ وَ إِیمَانٌ، وَ قَلْبٌ مَنْکُوسٌ، وَ قَلْبٌ مَطْبُوعٌ، وَ قَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدُ» فَقُلْتُ: مَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: «فِیهِ کَهَیْئَهِ السِّرَاجِ فَأَمَّا الْمَطْبُوعُ، فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ، وَ أَمَّا الْأَزْهَرُ، فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ؛ إِنْ أَعْطَاهُ شَکَرَ، وَ إِنِ ابْتَلَاهُ صَبَرَ؛ وَ أَمَّا الْمَنْکُوسُ، فَقَلْبُ الْمُشْرِکِ». ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْایَهَ: «أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» . «فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِی فِیهِ إِیمَانٌ وَ نِفَاقٌ، فَهُمْ قَوْمٌ کَانُوا بِالطَّائِفِ، فَإِنْ أَدْرَکَ أَحَدَهُمْ أَجَلُهُ عَلی نِفَاقِهِ، هَلَکَ؛ وَ إِنْ أَدْرَکَهُ عَلی إِیمَانِهِ، نَجَا».

.

185 . باب در بیان تیرگی دل منافق ، اگرچه زبان به او داده شده باشد و بیان

185 . باب در بیان تیرگی دل منافق ، اگرچه زبان به او داده شده باشد و بیان روشنی دل مؤمن ، و هر چند که زبانش از بیان طلب نارسا باشدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه ، از عمر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : روزی به ما فرمود که :«مردی را می یابی خطیب ، بلیغ ، زبان آور ، که هیچ خطا نمی کند ، و یک لام و واوی را غلط نمی گوید ، و هر آینه دلش سخت تر است از روی تاری ، از شب تیره و تار . و مردی را می یابی که نمی تواند به زبان خویش تعبیر کند از آنچه در دل او است ، و دلش می درخشد ، چنان که چراغ می درخشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از هارون بن جهم ، از مفضّل ، از ابن سعد ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«دل ها بر چهار قسم است : یکی دلی است که در آن نفاق و ایمان است ، و دویم دلی است که سرنگون [است] ، و سیم دلی است مُهر بر آن زده شده ، و چهارم دلی است أَزْهَرْ و أَجْرَدْ» . عرض کردم که : ازهر چیست؟ فرمود که : «در آن ، مانند شکل چراغ است» . (1) تتمّه حدیث ، «امّا آن دلی که بر آن مُهر زده شده ، دل منافق است . و امّا دل روشن ، دل مؤمن است که اگر خدا به او عطا فرماید ، شکر کند ، و اگر او را مبتلی گرداند ، صبر کند . و امّا دل سرنگون ، دل مشرک است» پس این آیه را خواند که : «أَفَمَنْ یَمْشی مُکِبّاً عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشی سَوِیّاً عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم» (2) ؛ «و امّا دلی که در آن ایمان و نفاق است ، ایشان ، گروهی اند گه در طائف بودند . پس اگر دریابد یکی از ایشان را اَجَلَشْ؛ یعنی مرگ به او برسد بر حالت نفاقش ، هلاک گردد ، و اگر او را بر ایمانش دریابد ، نجات یابد» .

.

1- . و ازهر ، به معنی روشن است و روشن کننده ، و ماه و سفیدی روی ، از کرم و جوانمردی . و اجرد ، به معنی بی موی و بی گیاه است . در اینجا کنایه است از سادگی و صافی دل . (مترجم)

2- . ملک، 22. آیا کسی که افتان و خیزان بر صورتش راه می رود ، رهیافته تر است ، یا آن که راست قامت و بر راه راست می رود؟ (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«الْقُلُوبُ ثَلَاثَهٌ : قَلْبٌ مَنْکُوسٌ لَا یَعِی شَیْئاً مِنَ الْخَیْرِ ، وَ هُوَ قَلْبُ الْکَافِرِ؛ وَ قَلْبٌ فِیهِ نُکْتَهٌ سَوْدَاءُ، فَالْخَیْرُ وَ الشَّرُّ فِیهِ یَعْتَلِجَانِ، فَأَیُّهُمَا کَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَیْهِ؛ وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ، فِیهِ مَصَابِیحُ تَزْهَرُ ، وَ لَا یُطْفَأُ نُورُهُ إِلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ ، وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ».

186 بَابٌ فِی تَنَقُّلِ أَحْوَالِ الْقَلْبِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِیرِ، قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَدَخَلَ عَلَیْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْیَنَ، وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْیَاءَ، فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِیَامِ، قَالَ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : أُخْبِرُکَ أَطَالَ اللّهُ بَقَاءَکَ لَنَا، وَ أَمْتَعَنَا بِکَ أَنَّا نَأْتِیکَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِکَ حَتّی تَرِقَّ قُلُوبُنَا، وَ تَسْلُوَ أَنْفُسُنَا عَنِ الدُّنْیَا، وَ یَهُونَ عَلَیْنَا مَا فِی أَیْدِی النَّاسِ مِنْ هذِهِ الْأَمْوَالِ، ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِکَ، فَإِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ وَ التُّجَّارِ، أَحْبَبْنَا الدُّنْیَا؟ قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«إِنَّمَا هِیَ الْقُلُوبُ مَرَّهً تَصْعُبُ، وَ مَرَّهً تَسْهُلُ». ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : «أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَالُوا: یَا رَسُولَ اللّهِ، نَخَافُ عَلَیْنَا النِّفَاقَ» . قَالَ: فَقَالَ : «وَ لِمَ تَخَافُونَ ذلِکَ؟ قَالُوا: إِذَا کُنَّا عِنْدَکَ فَذَکَّرْتَنَا وَ رَغَّبْتَنَا، وَجِلْنَا وَ نَسِینَا الدُّنْیَا وَ زَهِدْنَا ، حَتّی کَأَنَّا نُعَایِنُ الْآخِرَهَ وَ الْجَنَّهَ وَ النَّارَ وَ نَحْنُ عِنْدَکَ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِکَ، وَ دَخَلْنَا هذِهِ الْبُیُوتَ، وَ شَمِمْنَا الْأَوْلَادَ، وَ رَأَیْنَا الْعِیَالَ وَ الْأَهْلَ، یَکَادُ أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِی کُنَّا عَلَیْهَا عِنْدَکَ وَ حَتّی کَأَنَّا لَمْ نَکُنْ عَلی شَیْءٍ، أَ فَتَخَافُ عَلَیْنَا أَنْ یَکُونَ ذلِکَ نِفَاقاً؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : کَلَا إِنَّ هذِهِ خُطُوَاتُ الشَّیْطَانِ، فَیُرَغِّبُکُمْ فِی الدُّنْیَا، وَ اللّهِ لَوْ تَدُومُونَ عَلَی الْحَالَهِ الَّتِی وَصَفْتُمْ أَنْفُسَکُمْ بِهَا، لَصَافَحَتْکُمُ الْمَلَائِکَهُ، وَ مَشَیْتُمْ عَلَی الْمَاءِ، وَ لَوْ لَا أَنَّکُمْ تُذْنِبُونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللّهَ، لَخَلَقَ اللّهُ خَلْقاً حَتّی یُذْنِبُوا، ثُمَّ یَسْتَغْفِرُوا اللّهَ، فَیَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُفَتَّنٌ تَوَّابٌ، أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ» وَ قَالَ: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ» ؟».

.

186 . باب در بیان تنقّل احوال دل

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از ابو حمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«دل ها بر سه قسم است : یکی دل سرنگون ، که چیزی از خیر و خوبی در آن جا نگیرد ، و آن دل کافر است . و دیگری دلی است که در آن نقطه و نشانه ای است سیاه . پس خوبی و بدی در آن بر همدیگر می زنند ، چنان که موج های دریا بر همدیگر می زنند . پس هر یک از این دو که از آن باشد ، بر آن غالب شود . و سیم دلی است گشوده ، که چراغ ها در آن می درخشد و روشنی می دهد ، و نور آن فرو نشانیده نمی شود تا روز قیامت ، و آن دل مؤمن است» .

186 . باب در بیان تنقّل احوال دل (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش روایت کرده است و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، و همه از ابن محبوب ، از محمد بن نعمان احول ، از سلام بن مستنیر که گفت : در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین بر آن حضرت داخل شد و او را از چیزی چند سؤال کرد؛ پس چون حمران خواست که برخیزد ، به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد که : تو را خبر می دهم ، خدا بقای تو را از برای ما طولانی کند! و ما را به وجود ذی جود تو بهره مند گرداند! که ما به خدمت تو می آییم ، بعد از آن ، از نزد تو بیرون نمی رویم ، مگر آنکه دل های ما نرم باشد ، و نفس های ما از دنیا راضی و قانع ، و دوستی آن به دنیا تمام و زائل ، و آنچه در دست های مردمان است از این مال ها ، بر ما سهل و آسان باشد . بعد از آن ، از پیش تو بیرون می رویم ، و چون با مردم و تاجران محشور می شویم ، دنیا را دوست می داریم . سلام می گوید که : حضرت باقر علیه السلام فرمود :«جز این نیست که این دل ها ، دلی چند است ، که یک مرتبه سخت و دشوار می شود ، و یک مرتبه نرم و هموار می گردد» . بعد از آن ، حضرت باقر علیه السلام فرمود : «بدان و آگاه باش! که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله عرض کردند که : یا رسول اللّه ! ما بر خود از نفاق می ترسیم» . حضرت فرمود که : «پیغمبر فرمود : چرا از این می ترسید؟ عرض کردند که : چون در نزد تو باشیم ، و تو ما را پند دهی و ما را خواهان خوبی و راغب در آن سازی ، بترسیم ، و دنیا را فراموش کنیم ، و زاهد شویم که هیچ رغبت هیچ رغبت در آن نداشته باشیم ، تا به حدّی که گویا ما

معاینهً (2) آخرت و بهشت و دوزخ را می بینیم . امّا در حالی که نزد تو باشیم ، و چون از نزد تو بیرون رویم ، و در این خانه ها داخل شویم ، و فرزندان خود را ببوییم و عیال و اهل خود را ببنیم ، نزدیک می شود که بگردیم از آن حالتی که در نزد تو بر آن بودیم ، و به مرتبه ای می رسد که گویا ما بر چیزی از آن حالت نبوده ایم . آیا پس می ترسی بر ما از آنکه این حال ، نفاق باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود : نه ، چنین است . به درستی که اینها گام های شیطان است که شما را در دنیا راغب می گرداند . به خدا سوگند که اگر همیشه بر آن حالتی باشید که خویشتن را به آن وصف کرده[اید] ، فرشتگان با شما مصافحه کنند ، و بر روی آب راه روید ، و اگر نه این بود که شما گناه می کردید ، پس از خدا طلب آمرزش می نمودید ، هر آینه خدا خلقی را می آفرید تا گناه کنند ، بعد از آن ، از خدا آمرزش طلبند تا ایشان را بیامرزد . به درستی که مؤمن در گناه واقع می شود ، و توبه می کند . آیا قول خدای عز و جل را نشنیده ای که می فرماید : «اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوابینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ» (3) ؛ یعنی : «به درستی که خدا دوست می دارد توبه کنندگان را ، و دوست می دارد پاکیزگان را از کارهای بد» . و فرموده است که : «اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَیْهِ» (4) ؛ یعنی : استغفار کنید و آمرزش خواهید از پروردگار خود . پس باز گردید به سوی او و توبه کنید» .

.

1- . و تنقّل ، از جایی به جایی رفتن است ، و چیزی را به جایی نقل کردن . (مترجم)
2- . یعنی به عیان .
3- . بقره، 222.
4- . هود، 3.

187 بَابُ الْوَسْوَسَهِ وَ حَدِيثِ النَّفْسِالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْوَسْوَسَهِ وَإِنْ كَثُرَتْ، فَقَالَ:«لَا شَیْءَ فِیهَا، تَقُولُ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ یَقَعُ فِی قَلْبِی أَمْرٌ عَظِیمٌ، فَقَالَ:«قُلْ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ». قَالَ جَمِیلٌ: فَكُلَّمَا وَقَعَ فِی قَلْبِی شَیْءٌ، قُلْتُ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ، فَیَذْهَبُ عَنِّی .

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علَیه و آله ، فَقَالَ: یَا لَكَ: مَنْ خَلَقَكَ؟ فَقُلْتَ: اللّهُ، فَقَالَ لَكَ: اللّهُ مَنْ خَلَقَهُ؟ فَقَالَ: إِی وَ الَّذِی بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لَكَانَ كَذَا. فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : ذَاكَ وَ اللّهِ مَحْضُ الْاِیمَانِ». قَالَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ: فَحَدَّثْتُ بِذلِكَ عَبْدَ الرَّحْمنِ بْنَ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: حَدَّثَنِی أَبِی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام «أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّمَا عَنی بِقَوْلِهِ هذَا: «وَ اللّهِ مَحْضُ الْاِیمَانِ» خَوْفَهُ أَنْ یَكُونَ قَدْ هَلَكَ؛ حَیْثُ عَرَضَ لَهُ ذلِكَ فِی قَلْبِهِ».

.

187 . باب در بیان وسوسه و حدیث نفس

187 . باب در بیان وسوسه و حدیث نفسحسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از محمد بن حمران روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از وسوسه ، و هر چند که بسیار شود . فرمود که :«چیزی در آن نیست . می گویی : لا الهَ الاّ اللّه » .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : در دلم امر عظیمی واقع می شود . فرمود که :«بگو : لا الهَ الاّ اللّه » . جمیل می گوید که : در هر زمان که چیزی در دلم افتاد ، لا اله الاّ اللّه گفتم؛ پس آن امر از من می رفت و برطرف می شد .

ابن ابی عمیر ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! من هلاک شده ام . حضرت علیه السلام به آن مرد فرمود که : شیطان خبیث به نزد تو آمد و به تو گفت که : کی تو را آفریده است؟ تو گفتی که : خدای عز و جل؛ پس به تو گفت که : کی خدا را خلق کرده است؟ آن مرد به حضرت عرض کرد : آری ، به حق آن کسی که تو را به حق فرستاده است ، که امر چنین بود . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به خدا سوگند که این محض ایمان است» . ابن ابی عمیر می گوید که : پس عبد الرحمان حجّاج را به این حدیث خبر دادم ، گفت که : حدیث کرد مرا پدرم ، از حضرت صادق علیه السلام ، که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این گفتار خویش که فرموده : «به خدا سوگند که این محض ایمان است» ، چیزی را قصد نفرمود ، غیر از ترس او ، از آنکه چنان باشد که هلاک شده باشد ، در هنگامی که این امر در دلش از برایش عارض شده است .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ إِلى أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام يَشْكُو إِلَيْهِ لَمَماً يَخْطُرُ عَلَى بَالِهِ، فَأَجَابَهُ فِى بَعْضِ كَلَامِهِ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ شَاءَ تَبَّتَكَ، فَلَا يَجْعَلُ لِإِبْلِيسَ عَلَيْكَ طَرِيقاً، قَدْ شَكَا قَوْمٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله لَمَماً يَعْرِضُ لَهُمْ ، لِأَنْ تَهْوِىَ بِهِمُ الرِّيحُ أَوْ يُقَطَّعُوا أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَ تَجِدُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ، إِنَّ ذلِكَ لَصَرِيحُ الْاِءِيمَانِ، فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ فَقُولُوا: آمَنَّا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَكْرِ بْنِ جَنَاحٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِى الْيَسَعِ دَاوُدَ الْأَبْزَارِيِّ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ رَجُلاً أَتى رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، إِنِّى نَافَقْتُ، فَقَالَ: وَ اللّهِ، مَا نَافَقْتَ، وَ لَوْ نَافَقْتَ مَا أَتَيْتَنِى، تُعْلِمُنِى مَا الَّذِى رَابَكَ؟ أَظُنُّ الْعَدُوَّ الْحَاضِرَ أَتَاكَ، فَقَالَ لَكَ: مَنْ خَلَقَكَ؟ فَقُلْتَ: اللّهُ خَلَقَنِى، فَقَالَ لَكَ: مَنْ خَلَقَ اللّهَ؟ قَالَ: إِى وَ الَّذِى بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَكَانَ كَذَا. فَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ أَتَاكُمْ مِنْ قِبَلِ الْأَعْمَالِ، فَلَمْ يَقْوَ عَلَيْكُمْ، فَأَتَاكُمْ مِنْ هذَا الْوَجْهِ لِكَىْ يَسْتَزِلَّكُمْ، فَإِذَا كَانَ كَذلِكَ، فَلْيَذْكُرْ أَحَدُكُمُ اللّهَ وَحْدَهُ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و هر دو ، از علی بن مهزیار که گفت : به خدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت ، و به آن حضرت شکایت داشت از چیزی چند که در خاطرش خطور می کرد؛ پس حضرت او را در بعضی از سخنان خویش جواب فرمود که :«خدا اگر خواهد ، تو را ثابت می دارد؛ پس از برای شیطان ، بر تو راهی قرار نمی دهد که بر تو مستولی شود . گروهی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت کردند از خطراتی چند که ایشان را عارض می شود ، و در خاطر ایشان درمی آید ، که هر آینه اگر باد ، ایشان را به زیر می افکند یا پاره پاره می شدند ، به سوی ایشان دوست تر بود از آنکه به آن تکلّم کنند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : آیا این حالت را در خود می یابند؟ عرض کردند : آری . فرمود : به حقّ آن کسی که جانم به دست قدرت او است ، که این صریح و خالص ایمان است؛ پس چون چنین امری را در خود بیابید ، بگویید که : اٰمَنّا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلّا بِاللّٰهِ ؛ یعنی : ایمان آوردیم به خدا و رسول او ، و هیچ گشتنی (از گناهان) ، و هیچ توانایی بر طاعت نیست ، مگر به یاری خدا» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن محمد ، از محمد بن بکر بن جناح ، از زکریّا بن محمد ، از ابوالیسع داود ابزاری ، از حمران ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! به درستی که من منافق شده ام . فرمود : به خدا سوگند که منافق نشده ای ، و اگر منافق شده بودی ، به نزد من نمی آمدی که مرا اعلام کنی ، که چه چیز تو را در شک و گمان افکنده و مضطرب ساخته . گمان دارم که دشمن حاضر؛ یعنی شیطان ، به نزد تو آمده و به تو گفته است که : کی تو را خلق کرده؟ و تو گفته ای که : خدای عز و جل مرا خلق کرده؛ پس به تو گفته است که : کی خدای تبارک و تعالی را خلق کرده؟ آن مرد عرض کرد : آری ، به حقّ آن کسی که تو را به حق فرستاده است ، که امر چنین بود . حضرت فرمود : به درستی که شیطان به نزد شما آمده ، از راه اعمال و گناهان؛ پس بر شما غالب نشد و توانایی به هم نرسانید؛ پس از این راه به نزد شما آمده است ، تا شما را گمراه گرداند ، و قدم شما را از راه دین بلغزاند . و چون چنین امری حادث شود ، باید که یکی از شما ، خدای یگانه را که نظیر ندارد ، یاد کند» .

188 بَابُ الِاعْتِرَافِ بِالذُّنُوبِ وَ النَّدَمِ عَلَيْهَاعَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ الْأَحْمَسِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«وَ اللَّهِ، مَا يَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ إِلَا مَنْ أَقَرَّ بِهِ». قَالَ : وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «كَفى بِالنَّدَمِ تَوْبَةً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«لَا وَ اللَّهِ، مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالى مِنَ النَّاسِ إِلَا خَصْلَتَيْنِ: أَنْ يُقِرُّوا لَهُ بِالنِّعَمِ، فَيَزِيدَهُمْ، وَ بِالذُّنُوبِ، فَيَغْفِرَهَا لَهُمْ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ» قُلْتُ: يُدْخِلُهُ اللَّهُ بِالذَّنْبِ الْجَنَّةَ؟! قَالَ: «نَعَمْ، إِنَّهُ لَيُذْنِبُ، فَلَا يَزَالُ مِنْهُ خَائِفاً مَاقِتاً لِنَفْسِهِ، فَيَرْحَمُهُ اللَّهُ، فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّهُ وَ اللَّهِ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ بِإِصْرَارٍ، وَ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَا بِإِقْرَارٍ».

.

188 . باب در بیان اعتراف و اقرار به گناهان و پشیمان شدن بر آنها

188 . باب در بیان اعتراف و اقرار به گناهان و پشیمان شدن بر آنهاعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی احمسی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به خدا سوگند که از گناه نجات و رهایی نیابد ، مگر کسی که به آن اقرار کند» . و گفت که : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که : «کافی است پشیمانی از برای توبه ، و همان ندامت ، در آن کفایت می کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«نه ، به خدا سوگند که خدای عز و جل از مردمان ، غیر از دو خصلت ، چیزی را اراده نفرموده : یکی آنکه از برای آن جناب به نعمت ها اقرار و اعتراف کنند ، تا از برای ایشان بیفزاید ، و دیگر آنکه به گناهان اقرار کنند ، تا آنها را از برای ایشان بیامرزد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عمرو بن عثمان ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که مرد مرتکب گناه می شود ، و خدای عز و جل به آن گناه ، او را داخل بهشت می کند» . عرض کردم که : خدا او را به واسطه گناه داخل بهشت می گرداند؟ فرمود : «آری ، زیرا که او گناه می کند ، پس پیوسته خود را دشمن می دارد ، و به این سبب ، خدا او را رحم می فرماید؛ پس او را در بهشت داخل می گرداند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به خدا سوگند که هیچ بنده ای از گناهی با اصرار بیرون نرفته ، و هیچ بنده ای از گناهی بیرون نرفته ، مگر به اقرار و اعتراف» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ الْحَجَّاجِ السَّبِيعِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَلِيدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً، فَعَلِمَ أَنَّ اللّٰهَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ، إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَ إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ، غَفَرَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ، عَنْ عَنْبَسَهَ الْعَابِدِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ أَنْ يَطْلُبَ إِلَيْهِ فِی الْجُرْمِ الْعَظِيمِ، وَ يُبْغِضُ الْعَبْدَ أَنْ يَسْتَخِفَّ بِالْجُرْمِ الْيَسِيرِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِیٍّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ: إِنَّ النَّدَمَ عَلَى الشَّرِّ يَدْعُو إِلى تَرْكِهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الدَّقَّاقِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ زَيْدٍ الْقَتَّاتِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام يَقُولُ:«مَا مِنْ عَبْدٍ أَذْنَبَ ذَنْباً، فَنَدِمَ عَلَيْهِ، إِلَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ؛ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ نِعْمَهً، فَعَرَفَ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ، إِلَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَهُ».

189 بَابُ سَتْرِ الذُّنُوبِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنِ الْعَبَّاسِ مَوْلَى الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ علیه السلام يَقُولُ:«الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَهِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَهً، وَ الْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَهِ مَخْذُولٌ، وَ الْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَهِ مَغْفُورٌ لَهُ».

.

189 . باب در بیان پوشیدن گناهان

حسین بن محمد ، از محمد بن عمران بن حجّاج سبیعی ، از یونس بن یعقوب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هر که گناهی را مرتکب شود ، و بداند که خدای عز و جل بر آن اطّلاع دارد ، اگر خواهد ، او را عذاب کند ، و اگر خواهد ، او را بیامرزد ، او را می آمرزد ، و هر چند که طلب آمرزش نکند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از عبد الرحمان بن محمد بن ابی هاشم ، از عنبسه عابد ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل دوست می دارد که بنده در باب گناه بزرگ از او آمرزش طلبد ، و به سوی او رغبت کند ، و دشمن می دارد که بنده به گناه اندک ، استخفاف کند که آن را سبک شمارد ، و به آن اعتنا نکند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از اسماعیل بن سهل ،از حمّاد ، از ربعی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود : به درستی که پشیمانی بر بدی ، (این کس را) به سوی ترک آن می خواند» .

محمد بن یحیی ، از علی بن حسین دقّاق ، از عبد اللّه بن محمد ، از احمد بن عمر ، از زید قنّات ، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هیچ بنده ای نیست که گناهی را مرتکب شده باشد ، پس بر آن پشیمان شده باشد ، مگر آنکه خدای عز و جل او را آمرزیده ، پیش از آنکه آمرزش طلب کند . و هیچ بنده ای نیست که خدای عز و جل نعمتی را بر او انعام فرموده باشد ، پس شناخته باشد که آن نعمت از نزد خدا است ، مگر آنکه خدا او را آمرزیده ، پیش از آنکه او را ستایش کند» .

189 . باب در بیان پوشیدن گناهانچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از عباس ، غلام آزاد شده امام رضا علیه السلام ، که گفت : شنیدم از آن حضرت علیه السلام که می فرمود :«آنکه حسنه را می پوشد ، برابری می کند با هفتاد حسنه ، و آنکه

گناه و خصلت بد را فاش می کند ، مخذول و منکوب است ، که خدا او را یاری نمی دهد ، و آنکه سیّئه را می پوشد ، آمرزیده خواهد بود» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَنْدَلٍ، عَنْ يَاسِرٍ، عَنِ الْيَسَعِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَهِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً، وَ الْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَهِ مَخْذُولٌ، وَ الْمُسْتَتِرُ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ».

190 بَابُ مَنْ يَهُمُّ بِالْحَسَنَهِ أَوِ السَّيِّئَهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام، قَالَ:«إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالى جَعَلَ لِآدَمَ فِى ذُرِّيَّتِهِ : مَنْ هَمَّ بِحَسَنَهٍ وَ لَمْ يَعْمَلْهَا، كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَهٌ؛ وَ مَنْ هَمَّ بِحَسَنَهٍ وَ عَمِلَهَا، كُتِبَتْ لَهُ عَشْراً؛ وَ مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَهٍ وَ لَمْ يَعْمَلْهَا، لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ؛ وَ مَنْ هَمَّ بِهَا وَ عَمِلَهَا، كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَهٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهُمُّ بِالْحَسَنَهِ وَ لَا يَعْمَلُ بِهَا، فَتُكْتَبُ لَهُ حَسَنَهٌ، وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا، كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ؛ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهُمُّ بِالسَّيِّئَهِ أَنْ يَعْمَلَهَا، فَلَا يَعْمَلُهَا ، فَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَفْصٍ الْعَوْسِىِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السَّائِحِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَكَيْنِ: هَلْ يَعْلَمَانِ بِالذَّنْبِ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَفْعَلَهُ، أَوِ الْحَسَنَهِ؟ فَقَالَ:«رِيحُ الْكَنِيفِ وَ رِيحُ الطِّيبِ سَوَاءٌ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ : «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا هَمَّ بِالْحَسَنَهِ، خَرَجَ نَفَسُهُ طَيِّبَ الرِّيحِ، فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ لِصَاحِبِ الشِّمَالِ: قِفْ ، فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالْحَسَنَهِ؛ فَإِذَا فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ، وَ رِيقُهُ مِدَادَهُ، فَأَثْبَتَهَا لَهُ؛ وَ إِذَا هَمَّ بِالسَّيِّئَهِ، خَرَجَ نَفَسُهُ مُنْتِنَ الرِّيحِ، فَيَقُولُ صَاحِبُ الشِّمَالِ لِصَاحِبِ الْيَمِينِ: قِفْ، فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَهِ؛ فَإِذَا هُوَ فَعَلَهَا، كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ، وَ رِيقُهُ مِدَادَهُ، وَ أَثْبَتَهَا عَلَيْهِ».

.

190 . باب در بیان کسی که قصد ثواب یا گناه می کند

محمد بن یحیی ، از محمد بن صندل ، از یاسر ، از یسع بن حمزه ، از امام رضا علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آن که حسنه را می پوشد ، برابر با هفتاد حسنه است و آن که گناه و بدی را فاش می سازد ، مخذول و منکوب است . و آن که بدی را می پوشد ، آمرزیده است» .

190 . باب در بیان کسی که قصد ثواب یا گناه می کندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حدید ، از جمیل بن درّاج ، از زراره ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل از برای آدم در فرزندانش این را قرار داد که ، هر که قصد کند که ثوابی را به عمل آورد ، و آن را به عمل نیاورد ، یک ثواب از برای او نوشته شود . و هر که حسنه ای را قصد کند و آن را به عمل آورد ، ده حسنه از برایش نوشته شود . و هر که گناهی را قصد کند ، بر او نوشته نشود . و هر که قصد گناه کند و آن را به عمل آورد ، یک گناه بر او نوشته شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه بن مهران ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که مؤمن قصد حسنه می کند ، و به آن عمل نمی کند؛ پس یک حسنه از برایش نوشته می شود . و اگر آن مؤمن ، آن را به عمل آورد ، ده حسنه از برایش نوشته می شود . و به درستی که مؤمن قصد می کند که گناهی را به عمل آورد ، پس آن را به عمل نمی آورد ، و بر او نوشته نمی شود» .

از او ، از علی بن حفص عوسی ، از علی بن سایح ، از (امام زاده) عبد اللّه بن موسی جعفر علیهماالسلام ، از پدرش روایت است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از دو فرشته نویسندگان اعمال ، که آیا علم به هم می رسانند به گناه یا ثواب ، چون بنده اراده کند که آن را به فعل آورد؟ حضرت فرمود که :«بوی مزبله و آبریز و بوی خوش ، برابر است؟» عرض کردم : نه . فرمود : «به درستی که بنده چون قصد حسنه می کند ، نفسش خوشبو بیرون آید؛ پس فرشته دست راست به فرشته دست چپ می گوید : بایست؛زیرا که او قصد حسنه کرد . پس چون آن را به فعل

آورد ، زبانش قلم آن فرشته ، و آب دهانش مرکّب او باشد ، و آن را از برایش ثابت گرداند و بنویسد . و چون قصد گناهی کند ، نفسش گندیده و بدبو بیرون آید؛ پس فرشته دست چپ به فرشته دست راست می گوید که : بایست و دست نگاه دار؛زیرا که او قصد گناه کرد؛ پس اگر آن بنده ، آن گناه را کرد ، زبانش قلم آن فرشته ، و آب دهانش مرکّب او باشد ، و آن را ثابت گرداند و بنویسد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ الْمُرَادِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَهْلِكْ عَلَى اللّٰهِ بَعْدَهُنَّ إِلَا هَالِكٌ : يَهُمُّ الْعَبْدُ بِالْحَسَنَهِ أَنْ يَعْمَلَهَا، فَإِنْ هُوَ لَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ حَسَنَهً بِحُسْنِ نِيَّتِهِ؛ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ عَشْراً. وَ يَهُمُّ بِالسَّيِّئَهِ أَنْ يَعْمَلَهَا، فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا، لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَىْءٌ؛ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا، أُجِّلَ سَبْعَ سَاعَاتٍ، وَ قَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ وَ هُوَ صَاحِبُ الشِّمَالِ : لَا تَعْجَلْ، عَسى أَنْ يُتْبِعَهَا بِحَسَنَهٍ تَمْحُوهَا؛ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» أَوِ الِاسْتِغْفَارِ؛ فَإِنْ هُوَ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَا هُوَ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ، الْعَزِيزَ الْحَكِيمَ، الْغَفُورَ الرَّحِيمَ، ذَا الْجَلَالِ وَ الْاءِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ، لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَىْءٌ؛ وَ إِنْ مَضَتْ سَبْعُ سَاعَاتٍ وَ لَمْ يُتْبِعْهَا بِحَسَنَهٍ وَ اسْتِغْفَارٍ، قَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ: اكْتُبْ عَلَى الشَّقِيِّ الْمَحْرُومِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از فضیل بن عثمان مرادی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چهار خصلت است که هر که آنها در او باشد ، بعد از آنها ، بر خدا هلاک نشود ، و مستحقّ عذاب آن جناب نگردد ، و مگر کسی که هالک و بسی شقی و بدبخت باشد . و آنها ، این است که : بنده قصد می کند که حسنه را به عمل آورد ، پس اگر آن بنده آن را به عمل نیاورد ، خدا به قصد نیکش ، یک حسنه از برایش بنویسد ، و اگر آن بنده آن را به عمل آورد ، خدای عز و جل ده حسنه از برایش بنویسد ، و قصد می کند که سیّئه را به عمل آورد ، پس اگر آن را به عمل نیاورد ، چیزی بر او نوشته نشود ، و اگر آن بنده آن را به عمل آورد ، هفت ساعت مهلت داده شود ، و فرشته ای که نویسنده حسنات است ، می گوید به فرشته ای که نویسنده گناهان است ، و آن فرشته ای است که در جانب چپ او است که : شتاب مکن ، شاید که حسنه ای را در پی این گناه در آورد ، که این را محو و نابود کند؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که : «اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ» (1) ؛ یعنی : «به درستی که نیکویی ها می برد بدی ها را ، و آنها را نیست و نابود می گرداند» . یا شاید که طلب آمرزش کند . پس اگر بگوید که : «أَسْتَغْفِرُ اللّهَ الذَّی لا اِلهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الغَیْبِ وَالشَّهادَهِ العَزیزُ الْحَکیمُ الْغَفُورُ الرَّحیمَ ذُوالْجَلالِ وَالْاِکْرامِ وَ أَتُوبُ اِلَیْهِ» بر او چیزی نوشته نشود . و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه و استغفاری را در پی آن در نیاورد ، صاحب حسنات به صاحب سیّئات گوید که : بنویس بر این بدبختی که از هر خوبی بی بهره و بی نصیب شده است» . و ترجمه دعا این است که : «طلب آمرزش می کنم از خدایی که هیچ خدایی نیست ، مگر او ، که دانای نهان و آشکار است ، و صاحب غلبه و عزّت و راست کرداری ، و حکمت و آمرزش و مغفرت و مهربانی و رحمت ، و خداوند بزرگواری و ملاطفت است ، و باز می گردم به سوی او و توبه می کنم» .

.

1- . هود، 114.

191 بَابُ التَّوْبَةمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ اللّهُ، فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ». فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «يُنْسِى مَلَكَيْهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ يُوحِى إِلى جَوَارِحِهِ: اكْتُمِى عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَ يُوحِي إِلى بِقَاعِ الْأَرْضِ: اكْتُمِى مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكِ مِنَ الذُّنُوبِ، فَيَلْقَى اللّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَىْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَىْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام فِى قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهى فَلَهُ ما سَلَفَ» قَالَ:«الْمَوْعِظَةُ: التَّوْبَةُ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِى الصَّبَّاحِ الْكِنَانِىِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» قَالَ:«يَتُوبُ الْعَبْدُ مِنَ الذَّنْبِ، ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ: سَأَلْتُ عَنْهَا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام ، فَقَالَ: «يَتُوبُ مِنَ الذَّنْبِ، ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ، وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللّهِ تَعَالَى الْمُفَتَّنُونَ التَّوَّابُونَ».

.

191 . باب در بیان توبه (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«چون بنده توبه کند ، توبه نصوح ، خدای تعالی او را دوست دارد ، و گناه او را در دنیا و آخرت بر او بپوشاند» . عرض کردم که : چگونه بر او می پوشاند؟ فرمود که : «آنچه را که دو فرشته ای که بر او گماشته اند ، بر او نوشته اند از گناهان ، از یاد ایشان می برد ، و چنان می کند که آنها را فراموش می کنند . و به سوی اعضا و جوارح او وحی می فرماید که : گناهان او را بر او کتمان کنید و گواهی مدهید . و وحی می فرماید به سوی بقعه های زمین که : کتمان کنید آنچه را که بر روی هر یک از شما می کرد از گناهان؛ پس خدای عز و جل را ملاقات می کند ، در هنگامی که او را ملاقات می کند (یعنی در موقف حساب) ، در حالی که چیزی نیست که بر او گواهی دهد به چیزی از گناهان» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو ایّوب خزّاز ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «فَمَنْ جآءَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ» (2) ، که فرمود :«موعظه ، توبه است» . و ترجمه ظاهر آیه این است که : «پس هر که بیاید او را (یعنی برسد به او) پندی از پروردگارش ، پس باز ایستد ، پس از برای او است آنچه گذشته ، که بر آن عقاب و بازخواستی نیست» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از محمد بن فضیل ، از ابو الصّبّاح کنانی که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا» (3) ؛ یعنی :«ای کسانی که ایمان آورده اید! باز گردید به سوی خدا و از گناهان توبه کنید ، توبه و بازگشتی نصوح؛ یعنی خالص از برای خدا ، یا محکم و استوار ، یا ناصح مردمان» . و حضرت فرمود که : «بنده از گناه توبه می کند . بعد از آن ، در آن عود نمی کند و بر نمی گردد» . و محمد بن فضیل گفت که : امام موسی کاظم علیه السلام را از این آیه سؤال کردم ، فرمود که : «از گناه توبه می کند . بعد

از آن ، در آن عود نمی کند . و دوست ترین بندگان به سوی خدا ، آنانند که در گناه افتاده می شوند و توبه می کنند» .

.

1- . و توبه ، به معنی بازگشتن است ، و توبه بنده ، بازگشت است از گناهان ، و توبه خدا ، بازگشت است از اراده عذاب و عقاب ، به سوی آمرزش و غفران . و بعضی گمان کرده اند که توبه خدا ، آن است که بنده را توفیق توبه می دهد . (مترجم)
2- . بقره، 275.
3- . تحریم، 8.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» ؟ قَالَ:«هُوَ الذَّنْبُ الَّذِی لَا یَعُودُ فِیهِ أَبَداً» . قُلْتُ: وَ أَیُّنَا لَمْ یَعُدْ؟ فَقَالَ: «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُفَتَّنَ التَّوَّابَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَی التَّائِبِینَ ثَلَاثَ خِصَالٍ لَوْ أَعْطی خَصْلَةً مِنْهَا جَمِیعَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنَجَوْا بِهَا: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ» فَمَنْ أَحَبَّهُ اللّهُ لَمْ یُعَذِّبْهُ. وَ قَوْلُهُ: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» . وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلَا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثامًا یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهانًا إِلَا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحًا فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورًا رَحِیمًا» ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو ایّوب ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحا» . فرمود که :«آن ، گناهی است که هرگز در آن عود نکند» . عرض کردم که : کدام یک از ما است که عود نکرده و برنگشته؟ فرمود که : «ای ابامحمد! به درستی که خدای عز و جلدوست می دارد از بندگان خویش ، کسی را که فریب خورده و در گناه افتاده باشد ، و توبه کرده باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که :«به درستی که خدای تبارک و تعالی توبه کاران را سه خصلت عطا فرموده ، که اگر یک خصلت از آنها را به همه اهل آسمان ها و زمین عطا می فرمود ، هر آینه به همان یک خصلت نجات می یافتند . و آنها ، قول خدای عز و جل است که : «اِنَّ اللّه َ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ» (1) ؛ پس هر که خدای تعالی او را دوست دارد ، او را عذاب نکند . و قول آن جناب که می فرماید : «اَلَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ امَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْی ءٍ رَحْمَهً وَعِلْما فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحیم * رَبَّنا وَأَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنِ الَّتی وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ابآئِهِمْ وَأَزْواجِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ اِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیم * وَقِهِمُ السَّیِّئاتِ وَمَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ العَظیمُ» (2) ؛ یعنی : «آنان که برمی دارند عرش خدا را ، و کسانی که در گرداگرد آنند از کروبیّان ، که همیشه به طواف آن مشغول اند ، تسبیح می کنند به ستایش پروردگار خویش ، و تصدیق می کنند به ربوبیّت و وحدانیّت آن جناب ، و طلب آمرزش می کنند از برای کسانی که ایمان آورده اند ، (و استغفار ایشان به این طریق است که از روی نیاز می گویند :) پروردگارا! فرا گرفته هر چیزی را از روی بخشش و دانش (یعنی رحمت و علمت به همه چیز رسیده) پس بیامرز کسانی را که توبه کردند و پیروی نمودند راه توبه را ، که طریق ایمان است ، و نگاه دار ایشان را از عذاب آتش سوزان . پروردگارا! و درآور ایشان را در بوستان هایی با اقامتگاه بهشت دائمت ، آن بوستان ها که وعده داده ای ایشان را . و نیز درآور در آن با ایشان ، کسانی را که شایسته باشند از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان . به درستی که تویی غالب دانا ، که از هیچ مقدوری عاجز نشوی ، و هر چه کنی ، بر وفق حکمت و مصلحت باشد . و نگاه دار ایشان را از بدی

ها و از عقوبت آنها . و هر که را که نگاه داری از عقوبت بدی ها در روز جزا ، پس به حقیقت که رحم کرده ای او را (و به روضه رضوان رسانیده ای ، یا هر که را نگاه داری از گناهان در دار دنیا ، رحم کرده ای او را) ، و آن نگاهداری تو ، فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار است» . و قول آن جناب عز و جل : «وَالَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّه ِ اِلهاً آخَرَ وَلا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّه ُ اِلّا بِالْحَقِّ وَلا یَزْنُونَ وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاما * یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقیمَهِ وَیَخْلُدْ فیهِ مُهانا * اِلّا مَنْ تابَ وَأمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّه ُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَکانَ اللّه غَفُورا رَحیما» (3) ؛ یعنی : «و بندگان خداوند بسیار مهربان ، آنانند که نمی خوانند و نمی پرستند با خدا ، خدای دیگر را ، و نمی کشند تنی را که خدا کشتن آن را حرام گردانیده ، مگر به حقّ و موجبات کشتن ، و زنا نمی کنند» . و ترجمه بعضی از باقی مانده گذشت ، و ترجمه تتمّه این است که : «مگر آن کس که توبه کند و ایمان آورد ، و بکند کاری را که شایسته باشد؛ پس آن گروه ، بدل می کند خدا بدی های ایشان را که گناهان است ، به خوبی ها (یعنی ثواب ها) . و خدا آمرزنده و بخشنده بود و خواهد بود» .

.

1- . توبه، 222.
2- . غافر، 7 9.
3- . فرقان، 68 70.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: «يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ، ذُنُوبُ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَابَ مِنْهَا مَغْفُورَهٌ لَهُ؛ فَلْيَعْمَلِ الْمُؤْمِنُ لِمَا يَسْتَأْنِفُ بَعْدَ التَّوْبَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ؛ أَمَا وَ اللّهِ ، إِنَّهَا لَيْسَتْ إِلَا لِأَهْلِ الْاءِيمَانِ». قُلْتُ: فَإِنْ عَادَ بَعْدَ التَّوْبَهِ وَ الِاسْتِغْفَارِ مِنَ الذَّنُوبِ، وَ عَادَ فِی التَّوْبَهِ؟ فَقَالَ:«يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ، أَ تَرَی الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ يَنْدَمُ عَلی ذَنْبِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ مِنْهُ وَ يَتُوبُ ، ثُمَّ لَا يَقْبَلُ اللّهُ تَوْبَتَهُ؟ !». قُلْتُ: فَإِنَّهُ فَعَلَ ذلِکَ مِرَاراً ، يُذْنِبُ ثُمَّ يَتُوبُ وَ يَسْتَغْفِرُ؟ فَقَالَ: «كُلَّمَا عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالِاسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَهِ، عَادَ اللّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَهِ، وَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، يَقْبَلُ التَّوْبَهَ، وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ؛ فَإِيَّاکَ أَنْ تُقَنِّطَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از علاء ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ای محمد ، پسر مسلم! گناهان ، مؤمن چون از آنها توبه کند ، از برایش آمرزیده می شود؛ پس باید که مؤمن عمل کند ، آنچه را که از سر می گیرد ، بعد از توبه و آمرزش . بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که این مغفرت نیست ، مگر از برای اهل ایمان» . عرض کردم : پس اگر برگردد ، بعد از توبه و استغفار از گناهان ، و دوباره گناه کند ، و باز در توبه عود نماید ، چه حال دارد؟ فرمود که : «ای محمد ، پسر مسلم! آیا چنان می پنداری که بنده مؤمن ، بر گناه خود پشیمان می شود ، و از خدای عز و جلطلب آمرزش از آن می کند و توبه می کند ، و خدای عز و جل با وجود اینها ، توبه او را قبول نمی فرماید؟» عرض کردم : پس اگر چندین مرتبه چنین کند که مرتکب گناه شود ، بعد از آن ، توبه کند و آمرزش طلبد؟ فرمود : «در هر زمان که مؤمن به استغفار و توبه باز گردد ، خدای عز و جلاز او بپذیرد ، و به آمرزش بر او بازگردد و تفضّل فرماید . و به درستی که خدای عز و جلآمرزنده ای است مهربان ، که توبه را قبول می کند ، و از گناهان در می گذرد؛ پس بپرهیز از آنکه مؤمنان را از رحمت خدای عز و جل نومید گردانی» 1 .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» . قَالَ:«هُوَ الْعَبْدُ یَهُمُّ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ یَتَذَکَّرُ فَیُمْسِکُ، فَذلِکَ قَوْلُهُ: «تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ اللّهَ تَعَالی أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَهِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِی لَیْلَهٍ ظَلْمَاءَ، فَوَجَدَهَا؛ فَاللّهُ أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَهِ عَبْدِهِ مِنْ ذلِکَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِینَ وَجَدَهَا».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُفَتَّنَ التَّوَّابَ، وَ مَنْ لاَ یَکُونُ ذلِکَ مِنْهُ کَانَ أَفْضَلَ».

.

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن فضّال ، از ثعلبه بن میمون ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «اِذا مَسَّهُمْ طآئِفٌ مِنَ الشَیْطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» (1) ؛ یعنی :«به درستی که آنان که پرهیز کردند ، چون برسد ایشان را وسوسه و مکری از جانب شیطان ، که در خاطرها فرود آید و به گرد آن در آید ، پند گیرند و خدا را یاد کنند؛ پس ناگاه ایشان بینایان باشند ، که راه حق و صواب را ببینند» . و حضرت فرمود که : «مراد از آن ، بنده ای است که قصد گناه می کند ، بعد از آن ، متذکّر می شود و به این سبب باز می ایستد . و این ، معنی قول آن جناب است که فرموده : «تَذَکَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» » .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه ، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل سخت تر است از روی شادی به توبه بنده خویش ، از مردی که شترِ سواری و توشه دان (یعنی سفره) خود را در شب تاری گم کرده باشد ، بعد از آن ، آن را بیابد؛ پس به درستی که خدا سخت تر است از روی شادی به توبه بنده خود ، از این مرد ، به راحله خودش ، در هنگامی که آن را بیابد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل ، از عبد اللّه بن عثمان ، از ابو جمیله روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : «به درستی که خدا دوست می دارد بنده ای را که در گناه افتاده و توبه کار باشد . و هر کس که این از او سر نزده باشد ، بهتر باشد»

.

1- . اعراف، 201.

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ یُوسُفَ أَبِی یَعْقُوبَ بَیَّاعِ الْأَزُرِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ:«التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِیِ?.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحی إِلی دَاوُدَ علیه السلام : أَنِ ائْتِ عَبْدِی دَانِیَالَ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّکَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ، وَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ، وَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ، فَإِنْ أَنْتَ عَصَیْتَنِیَ الرَّابِعَهَ لَمْ أَغْفِرْ لَکَ. فَأَتَاهُ دَاوُدُ علیه السلام ، فَقَالَ: یَا دَانِیَالُ، إِنَّنِی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکَ وَ هُوَ یَقُولُ لَکَ إِنَّکَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ، وَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ، وَ عَصَیْتَنِی فَغَفَرْتُ لَکَ، فَإِنْ أَنْتَ عَصَیْتَنِیَ الرَّابِعَهَ لَمْ أَغْفِرْ لَکَ. فَقَالَ لَهُ دَانِیَالُ: قَدْ أَبْلَغْتَ یَا نَبِیَّ اللّهِ، فَلَمَّا کَانَ فِی السَّحَرِ قَامَ دَانِیَالُ، فَنَاجی رَبَّهُ، فَقَالَ: یَا رَبِّ، إِنَّ دَاوُدَ نَبِیَّکَ أَخْبَرَنِی عَنْکَ أَنَّنِی قَدْ عَصَیْتُکَ فَغَفَرْتَ لِی، وَ عَصَیْتُکَ فَغَفَرْتَ لِی، وَ عَصَیْتُکَ فَغَفَرْتَ لِی، وَ أَخْبَرَنِی عَنْکَ أَنِّی إِنْ عَصَیْتُکَ الرَّابِعَهَ لَمْ تَغْفِرْ لِی، فَوَعِزَّتِکَ لَئِنْ لَمْ تَعْصِمْنِی لَأَعْصِیَنَّکَ، ثُمَّ لَأَعْصِیَنَّکَ، ثُمَّ لَأَعْصِیَنَّکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَهً نَصُوحاً، أَحَبَّهُ اللّهُ، فَسَتَرَ عَلَیْهِ». فَقُلْتُ: وَ کَیْفَ یَسْتُرُ عَلَیْهِ؟ قَالَ: «یُنْسِی مَلَکَیْهِ مَا کَانَا یَکْتُبَانِ عَلَیْهِ، وَ یُوحِی اللّهُ إِلی جَوَارِحِهِ وَ إِلی بِقَاعِ الْأَرْضِ: أَنِ اکْتُمِی عَلَیْهِ ذُنُوبَهُ، فَیَلْقَی اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حِینَ یَلْقَاهُ وَ لَیْسَ شَیْءٌ یَشْهَدُ عَلَیْهِ بِشَیْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ».

.

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از محمد بن سنان ، از یوسف یعنی ابو یعقوب برنج فروش ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت :شنیدم از آن حضرت که می فرمود : «آنکه از گناه توبه می کند ، چون کسی است که او را گناهی نباشد . و آنکه بر سر گناه ایستاده و از آن آمرزش می طلبد ، چون کسی است که ریشخند می کند» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که : بیا بنده من دانیال را (یعنی به سوی او توجّه کن) و به او بگو که : مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم ، و باز مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم ، و دیگر مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم؛ پس اگر در مرتبه چهارم مرا نافرمانی کنی ، تو را نمی آمرزم؛ پس داود علیه السلام به نزد دانیال آمد و به او گفت که : ای دانیال! به درستی که من فرستاده خدایم به سوی تو ، و آن جناب به تو می فرماید که : مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم ، و باز مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم ، و دیگر مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم؛ پس اگر در مرتبه چهارم مرا نافرمانی کنی ، تو را نمی آمرزم . دانیال به آن حضرت عرض کرد که : ای پیغمبر خدا! آنچه بر تو بود ، رسانیدی و تبلیغ رسالت خدا کردی؛ پس چون وقت سحر شد ، دانیال برخاست و با پروردگار خویش مناجات کرد و عرض کرد که : ای پروردگار من! به درستی که پیغمبرت داود ، مرا خبر داد از جانب تو ، که من تو را نافرمانی کرده ام و تو مرا آمرزیده ای ، و باز تو را نافرمانی کرده ام و مرا آمرزیده ای ، و باز تو را نافرمانی کرده ام و مرا آمرزیده ای . و مرا از جانب تو خبر داد که : اگر تو را در مرتبه چهارم نافرمانی کنم ، مرا نمی آمرزی؛ پس سوگند یاد می کنم به عزّت تو ، که اگر مرا نگاه نداری ، هر آینه تو را نافرمانی می کنم ، بعد از آن ، تو را نافرمانی می کنم ، بعد از آن ، تو را نافرمانی می کنم» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از موسی بن قاسم ، از جدّش حسن بن راشد ، از معاویه بن وهب که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«چون بنده توبه کند ، توبه نصوح ، خدای عز و جل او را دوست دارد ، و گناهان او را بر او بپوشاند» .

عرض کردم که : چگونه بر او بپوشاند؟ فرمود که : «آنچه را که دو فرشته نویسندگان اعمالش بر او می نوشتند ، از یاد ایشان می برد ، و چنان می کند که آن را فراموش کنند . و به سوی اعضای او و بقعه های زمین ، وحی می فرماید که : گناهان او را بر او بپوشید؛ پس خدای عز و جل را ملاقات می کند ، در هنگامی که او را ملاقات می کند ، و چیزی نیست که بر او گواهی دهد به چیزی از گناهان» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَفْرَحُ بِتَوْبَهِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَابَ، کَمَا یَفْرَحُ أَحَدُکُمْ بِضَالَّتِهِ إِذَا وَجَدَهَا».

192 بَابُ الِاسْتِغْفَارِ مِنَ الذَّنْبِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً أُجِّلَ مِنْ غُدْوَهٍ إِلَی اللَّیْلِ، فَإِنِ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ لَمْ یُکْتَبْ عَلَیْهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ؛ وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ عَمِلَ سَیِّئَهً أُجِّلَ فِیهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ، فَإِنْ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ تُکْتَبْ عَلَیْهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی جَمِیعاً، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْباً أَجَّلَهُ اللّٰهُ سَبْعَ سَاعَاتٍ، فَإِنِ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ لَمْ یُکْتَبْ عَلَیْهِ شَیْءٌ؛ وَ إِنْ مَضَتِ السَّاعَاتُ وَ لَمْ یَسْتَغْفِرْ، کُتِبَتْ عَلَیْهِ سَیِّئَهٌ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَذْکُرُ ذَنْبَهُ بَعْدَ عِشْرِینَ سَنَهً حَتَّی یَسْتَغْفِرَ رَبَّهُ، فَیَغْفِرَ لَهُ، وَ إِنَّ الْکَافِرَ لَیَنْسَاهُ مِنْ سَاعَتِهِ».

.

192 . باب در بیان آمرزش طلبیدن از گناهان

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل شاد می شود به توبه بنده مؤمن خود ، چون توبه کند ، چنان که یکی از شما به گم شده خود شاد می شود ، چون آن را بیابد» .

192 . باب در بیان آمرزش طلبیدن از گناهانعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن حمران ، از زراره روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که بنده چون گناهی را مرتکب شود ، از اوّل روز تا شب مهلت داده شود ، پس اگر از خدا آمرزش طلبد ، بر او نوشته نشود» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر روایت است و ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان ، از ابو ایّوب ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که گناهی را بکند ، در باب آن ، هفت ساعت از روز مهلت داده شود؛ پس اگر سه مرتبه آمرزش طلبد از خدایی که نیست خدایی ، مگر او ، که زنده و پاینده است بر وجه دوام ، به این که بگوید : أَسْتَغْفِرُ اللّهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ الْقَیُّومُ ، آن گناه ، بر او نوشته نشود» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و ابو علی اشعری و محمد بن یحیی ، هر دو از حسین بن اسحاق ، از علی بن مهزیار ، از فضاله بن ایّوب ، از عبد الصّمد بشیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«بنده مؤمن چون گناهی را به عمل آورد ، خدای عز و جلهفت ساعت او را مهلت دهد . پس اگر از خدا آمرزش طلب کند ، چیزی بر او نوشته نشود ، و اگر آن ساعت ها بگذرد و استغفار نکند ، یک گناه بر او نوشته شود . و به درستی که مؤمن ، بعد از بیست سال ، گناه خود را به خاطر می آورد ، تا آنکه از پروردگار خود آمرزش طلب کند ، و خدا او را بیامرزد . و به درستی که کافر ، گناه را فراموش می کند ، در همان ساعت که آن را به جا آورده [است]» .

.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله يَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً». فَقُلْتُ: أَ كَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: «لَا ، وَ لٰكِنْ كَانَ يَقُولُ : أَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ». قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَتُوبُ وَ لَا يَعُودُ، وَ نَحْنُ نَتُوبُ وَ نَعُودُ . فَقَالَ:حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله يَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً». فَقُلْتُ: أَ كَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: «لَا ، وَ لٰكِنْ كَانَ يَقُولُ : أَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ». قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَتُوبُ وَ لَا يَعُودُ، وَ نَحْنُ نَتُوبُ وَ نَعُودُ . فَقَالَ: «اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً أُجِّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ، فَإِنْ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَيُّومُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ» .

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ بَيَّاعِ الْأَكْسِيَةِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيَذْكُرُ بَعْدَ عِشْرِينَ سَنَةً، فَيَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنْهُ، فَيَغْفِرُ لَهُ، وَ إِنَّمَا يُذَكِّرُهُ لِيَغْفِرَ لَهُ، وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيَنْسَاهُ مِنْ سَاعَتِهِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُقَارِفُ فِی يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً، فَيَقُولُ وَ هُوَ نَادِمٌ : أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَيُّومُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّیَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ يَتُوبَ عَلَیَّ إِلَّا غَفَرَهَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ، وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ يُقَارِفُ فِی يَوْمٍ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً».

عَنْهُ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعُوهُ، قَالُوا: قَالَ:«لِكُلِّ شَیْءٍ دَوَاءٌ، وَ دَوَاءُ الذُّنُوبِ الِاسْتِغْفَارُ» .

.

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد ، از چندین نفر ، از ابان ، از زید شحّام ،از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی خدای عز و جل توبه می فرمود ، در روزی هفتاد مرتبه» . عرض کردم که : می فرمود : «أَسْتَغْفِرُ اللّهَ وَأَتُوبُ اِلَیْهِ»؟ فرمود : «نه ، ولیکن می فرمود : أَتُوبُ اِلَی اللّهِ» . عرض کردم : به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله توبه می کرد و برنمی گشت ، و ما توبه می کنیم و برمی گردیم . فرمود که : «خدا یاری خواسته شده است» (یعنی از او یاری بخواه ، تا به سوی گناه برنگردی و توبه را نشکنی) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابو ایّوب ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که گناهی را به عمل آورد ، در باب آن ، هفت ساعت از روز مهلت داده شود؛ پس اگر سه مرتبه بگوید که : أَسْتَغْفِرُ اللّهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ وَأَتُوبُ اِلَیْهِ ، آن گناه ، بر او نوشته نشود» .

از او ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از علی بن عقبه عبافروش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که مؤمن گناه می کند؛ پس بعد از بیست سال به خاطر می آورد ، و از خدای عز و جل آمرزش می طلبد ، و خدا او را می آمرزد . و جز این نیست که خدا آن را به خاطرش می آورد ، که او را بیامرزد . و به درستی که کافر گناه می کند ، و در همان ساعت ، آن را فراموش می کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هیچ مؤمنی نیست که در روز و شبی که بر او می گذرد ، چهل گناه کبیره را کسب کند ، پس بگوید در حالتی که پشیمان باشد که :أَسْتَغْفِرُ اللّهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ بَدیعَ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ ذَاالْجَلالِ وَالْاَکْرامِ وَأَسْئَلَهُ أَنْ یُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ یَتُوبَ عَلیَّ ، مگر آنکه خدای عز و جل ، آن گناهان را از برایش بیامرزد . و هیچ خوبی نیست در کسی که در روزی بیشتر از چهل گناه کبیره را کسب می کند» .

از او ، از چند نفر از اصحاب ما روایت است که آن را مرفوع ساختند و گفتند که : فرمود :«هر چیزی را دوایی هست ، و دوای گناهان ، استغفار و

طلب آمرزش است» .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی جَمِیعاً، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِسْحَاقَ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَفْصٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ:«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ یُذْنِبُ ذَنْباً إِلَا أَجَّلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ؛ فَإِنْ هُوَ تَابَ لَمْ یُکْتَبْ عَلَیْهِ شَیْءٌ، وَ إِنْ هُوَ لَمْ یَفْعَلْ کَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ سَیِّئَةً». فَأَتَاهُ عَبَّادٌ الْبَصْرِیُّ، فَقَالَ لَهُ: بَلَغَنَا أَنَّکَ قُلْتَ : مَا مِنْ عَبْدٍ یُذْنِبُ ذَنْباً إِلَا أَجَّلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ؟ فَقَالَ: «لَیْسَ هکَذَا قُلْتُ، وَ لَکِنِّی قُلْتُ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ، وَ کَذلِکَ کَانَ قَوْلِی».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«مَنْ قَالَ : أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِائَةَ مَرَّةٍ فِی کُلِّ یَوْمٍ، غَفَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ سَبْعَمِائَةِ ذَنْبٍ، وَ لَا خَیْرَ فِی عَبْدٍ یُذْنِبُ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعَمِائَةِ ذَنْبٍ».

193 بَابٌ فِیمَا أَعْطَی اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ علیه السلام وَقْتَ التَّوْبَةِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنِ بُکَیْرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ أَوْ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیهماالسلام، قَالَ:«إِنَّ آدَمَ علیه السلام قَالَ: یَا رَبِّ ، سَلَّطْتَ عَلَیَّ الشَّیْطَانَ ، وَ أَجْرَیْتَهُ مِنِّی مَجْرَی الدَّمِ، فَاجْعَلْ لِی شَیْئاً، فَقَالَ: یَا آدَمُ، جَعَلْتُ لَکَ أَنَّ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ بِسَیِّئَةٍ لَمْ تُکْتَبْ عَلَیْهِ، فَإِنْ عَمِلَهَا کُتِبَتْ عَلَیْهِ سَیِّئَةٌ؛ وَ مَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ، فَإِنْ لَمْ یَعْمَلْهَا کُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، فَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا کُتِبَتْ لَهُ عَشْراً؛ قَالَ: یَا رَبِّ، زِدْنِی، قَالَ: جَعَلْتُ لَکَ أَنَّ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَیِّئَةً ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ لَهُ غَفَرْتُ لَهُ؛ قَالَ: یَا رَبِّ، زِدْنِی، قَالَ: جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ أَوْ قَالَ: بَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ حَتّی تَبْلُغَ النَّفْسُ هذِهِ؛ قَالَ: یَا رَبِّ، حَسْبِی».

.

193 . باب در بیان عطا کردن خدای عز و جل وقت توبه را به آدم علیه السلام

ابو علی اشعری و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده اند ، از حسین بن اسحاق و علی بن ابراهیم ، از پدرش و همه ، از علی بن مهزیار ، از نضر بن سوید ، از عبد اللّه بن سنان ، از حفص که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود ، مگر آنکه خدای عز و جل هفت ساعت از روز ، او را مهلت دهد؛ پس اگر آن گناه کننده توبه کند ، چیزی بر او نوشته نشود ، و اگر توبه نکند ، یک گناه بر او نوشته شود» . پس عبّاد بصری به خدمتش آمد و به آن حضرت عرض کرد که : به ما رسیده که تو گفته ای که : «هیچ بنده ای نیست که گناهی را مرتکب شود ، مگر آنکه خدای عز و جل هفت ساعت از روز ، او را مهلت دهد» . حضرت فرمود : «همچنین نگفتم ، ولیکن گفتم که : هیچ مؤمنی نیست ، و گفتار من همچنین بود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد عیسی ، از محمدبن سنان ، از عمّار بن مروان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که در روزی ، صد مرتبه بگوید : أَسْتَغْفِرُ اللّهَ ، خدای عز و جل هفتصد گناه را از برایش بیامرزد . و هیچ خوبی نیست در بنده ای که در روزی ، هفتصد گناه را به عمل آورد» .

193 . باب در بیان عطا کردن خدای عز و جل وقت توبه را به آدم علیه السلامعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از بکیر ، از امام جعفر صادق یا از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که حضرت آدم علیه السلام گفت که : ای پروردگار من ! شیطان را بر من مسلّط گردانیدی ، و او را مانند خون در بدن من روان ساختی؛ پس از برای من چیزی قرار ده (یعنی چیزی که به آن ، از شرّ او محفوظ باشم) . فرمود که : ای آدم ! از برای تو این را قرار دادم که ، هر که از فرزندانت قصد معصیتی بکند ، بر او نوشته نشود . پس اگر آن را به عمل آورد ، یک گناه بر او نوشته شود . و هر که از ایشان قصد ثوابی بکند ، پس اگر آن را به عمل نیاورد ، یک ثواب از برایش نوشته شود ، و اگر آن را به عمل آورد ، ده ثواب از برایش نوشته شود . عرض کرد که : ای پروردگار من ! از برای من زیاد کن . فرمود که : از برایت قرار دادم که ، هر که از ایشان گناهی بکند ، بعد از آن ، طلب آمرزش کند ، او را بیامرزد . عرض کرد که : ای پروردگار من ! از برای من زیاد کن .

فرمود که : توبه را از برای ایشان قرار دادم ، و توبه را از برای ایشان پهن کردم ، و در آن وسعتی دادم تا جان به اینجا؛ یعنی به حنجره برسد . عرض کرد که : ای پروردگار من ! مرا بس است» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَهٍ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّنَهَ لَكَثِيرَهٌ؛ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ؛ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمْعَهٍ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْجُمْعَهَ لَكَثِيرٌ؛ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ يَوْماً لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هذِهِ وَ أَهْوى بِيَدِهِ إِلى حَلْقِهِ لَمْ يَكُنْ لِلْعَالِمِ تَوْبَهٌ، وَ كَانَتْ لِلْجَاهِلِ تَوْبَهٌ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: خَرَجْنَا إِلى مَكَّهَ، وَ مَعَنَا شَيْخٌ مُتَأَلِّهٌ مُتَعَبِّدٌ، لَا يَعْرِفُ هذَا الْأَمْرَ ، يُتِمُّ الصَّلَاهَ فِی الطَّرِيقِ، وَ مَعَهُ ابْنُ أَخٍ لَهُ مُسْلِمٌ، فَمَرِضَ الشَّيْخُ، فَقُلْتُ لِابْنِ أَخِيهِ: لَوْ عَرَضْتَ هذَا الْأَمْرَ عَلى عَمِّكَ لَعَلَّ اللّٰهَ أَنْ يُخَلِّصَهُ، فَقَالَ كُلُّهُمْ: دَعُوا الشَّيْخَ حَتّى يَمُوتَ عَلى حَالِهِ؛ فَإِنَّهُ حَسَنُ الْهَيْئَهِ، فَلَمْ يَصْبِرْ ابْنُ أَخِيهِ حَتّى قَالَ لَهُ: يَا عَمِّ، إِنَّ النَّاسَ ارْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله إِلَا نَفَراً يَسِيراً، وَ كَانَ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام مِنَ الطَّاعَهِ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، وَ كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ الْحَقُّ وَ الطَّاعَهُ لَهُ، قَالَ: فَتَنَفَّسَ الشَّيْخُ وَ شَهَقَ، وَ قَالَ: أَنَا عَلى هذَا، وَ خَرَجَتْ نَفْسُهُ. فَدَخَلْنَا عَلى أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَعَرَضَ عَلِیُّ بْنُ السَّرِیِّ هذَا الْكَلَامَ عَلى أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَقَالَ:«هُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ». قَالَ لَهُ عَلِیُّ بْنُ السَّرِیِّ: إِنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً مِنْ هذَا غَيْرَ سَاعَتِهِ تِلْكَ؟ ! قَالَ:«فَتُرِيدُونَ مِنْهُ مَا ذَا؟ قَدْ دَخَلَ وَ اللّٰهِ الْجَنَّهَ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که یک سال پیش از مردنش توبه کند ، خدا توبه او را قبول فرماید؛ پس فرمود : به درستی که یک سال ، بسیار است . هر که یک ماه پیش از مردنش توبه کند ، خدا توبه او را قبول فرماید . پس فرمود : به درستی که یک ماه ، بسیار است . هر که یک جمعه (یعنی یک هفته) پیش از مردنش توبه کند ، خدا توبه او را قبول فرماید . پس فرمود : به درستی که یک جمعه ، بسیار است . هر که یک روز پیش از مردنش توبه کند ، خدا توبه او را قبول فرماید؛ پس فرمود : به درستی که یک روز ، بسیار است . هر که توبه کند پیش از آنکه امور آخرت را معاینهً ببیند ، خدا توبه او را قبول فرماید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون جان به اینجا رسد و به دست خویش به سوی گلوی مبارکش اشاره فرمود ، عالِم را توبه ای نباشد ، و جاهل را توبه باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت : به سوی مکّه بیرون رفتیم ، و همراه ما پیری بود به غایت حق پرست ، و بسیار عبادت می نمود ، و در عرض راه ، نماز را تمام می کرد . و پسر برادری داشت مسلمان ، که با او بود؛ پس من به پسر برادرش گفتم که : کاش این امر یعنی امر امامت را بر عمویت عرضه می دادی ، شاید که خدای عز و جل او را خالص گرداند و شیعه شود؛ پس همه ایشان گفتند که : این پیر را وا گذارید که بر حالی که دارد ، بمیرد؛زیرا که او خوش شکل است؛ پس پسر برادرش هیچ صبر نکرد ، تا آنکه به او گفت که : ای عمو! به درستی که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند و از دین برگشتند ، مگر جماعتی اندک . و از برای علی بن ابی طالب علیه السلام از طاعت بود ، آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود . و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حق و طاعت ، از برای آن حضرت بود . راوی می گوید : پس آن پیر آه سردی کشید ، و بانگ زد و گفت که : من بر این اعتقاد و این مذهبم ، و جانش بیرون آمد . بعد از آن ، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم ، و علی بن سرّی این کلام را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه

داد . فرمود که :«آن پیرمردی است از اهل بهشت» . علی بن سرّی به آن حضرت عرض کرد که : او چیزی از این امر را نشناخت ، غیر از یک ساعت که در آن بود . فرمود : «پس چه چیز از او می خواهید؟ به خدا سوگند که داخل بهشت شد» .

.

194 بَابُ اللَّمَمِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ رَأَیْتَ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَا اللَّمَمَ» ؟ قَالَ:«هُوَ الذَّنْبُ یُلِمُّ بِهِ الرَّجُلُ، فَیَمْکُثُ مَا شَاءَ اللّهُ، ثُمَّ یُلِمُّ بِهِ بَعْدُ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ : «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَا اللَّمَمَ» ؟ قَالَ:«الْهَنَهُ بَعْدَ الْهَنَهِ ، أَیِ الذَّنْبُ بَعْدَ الذَّنْبِ یُلِمُّ بِهِ الْعَبْدُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَى، عَنْ یُونُسَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَا وَ لَهُ ذَنْبٌ یَهْجُرُهُ زَمَاناً، ثُمَّ یُلِمُّ بِهِ، وَ ذلِکَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِلَّا اللَّمَمَ» ». وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَا اللَّمَمَ» قَالَ: «الْفَوَاحِشُ: الزِّنى، وَ السَّرِقَهُ؛ وَ اللَّمَمُ : الرَّجُلُ یُلِمُّ بِالذَّنْبِ، فَیَسْتَغْفِرُ اللّهَ مِنْهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ بَهْرَامَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ جَاءَنَا یَلْتَمِسُ الْفِقْهَ وَ الْقُرْآنَ وَ تَفْسِیرَهُ، فَدَعُوهُ؛ وَ مَنْ جَاءَنَا یُبْدِی عَوْرَهً قَدْ سَتَرَهَا اللّهُ، فَنَحُّوهُ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، جُعِلْتُ فِدَاکَ، وَ اللّهِ، إِنَّنِی لَمُقِیمٌ عَلى ذَنْبٍ مُنْذُ دَهْرٍ ، أُرِیدُ أَنْ أَتَحَوَّلَ عَنْهُ إِلى غَیْرِهِ، فَمَا أَقْدِرُ عَلَیْهِ. فَقَالَ لَهُ: «إِنْ کُنْتَ صَادِقاً، فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّکَ، وَ مَا یَمْنَعُهُ أَنْ یَنْقُلَکَ مِنْهُ إِلى غَیْرِهِ إِلَا لِکَیْ تَخَافَهُ».

.

194 . باب لمم (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو ایّوب ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : مرا خبر دهد از قول خدای عز و جل : «اَلَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبآئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَواحِشَ اِلَا اللَّمَمَ» (2) ؛ یعنی :«نیکوکاران ، آنانند که اجتناب می کنند از بزرگ های از گناه (یعنی از گناهان بزرگ به یک سو می شوند) و از فاحشه ها ، و آنچه زشت باشد ، مگر آنچه صغیر و خُرد باشد» (چه گناه صغیره ، تا به حدّ اصرار نرسیده ، آمرزیده است) . و حضرت فرمود که : «آن گناهی است که مردی آن را به عمل می آورد؛ پس آن مقدار که خدا خواهد ، درنگ می کند ، بعد از آن ، آن را به عمل می آورد» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد اللّه الجبّار ، از صفوان ، از علا ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : «اَلَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبآئِرَ الْاِثِم وَالْفَواحِشَ اِلّاَ اللَّمَمَ» فرمود که :«لمم ، هَنَه است بعد از هَنَه؛ یعنی گناه بعد از گناه ، که بنده در آن فرود آید ، و آن را به فعل آورد» . (3)

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هیچ مؤمنی نیست ، مگر آنکه او را گناهی است که در زمانی از آن دوری می کند . بعد از آن ، آن را به فعل می آورد . و این است معنی فرموده خدای عز و جل که می فرماید : «اِلَّا اللَّمَمَ» » . راوی می گوید : و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «اَلَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبآئِرَ الْاِثمِ وَالْفَواحِشَ اِلّاَ اللَّمَمَ» . فرمود که : «فواحش ، زنا و دزدی است . و لمم ، آن است که مردی گناهی را به فعل آورد ، پس از خدا طلب آمرزش می کند ، به جهت آن گناه» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حارث بن بهرام ، از عمرو بن جمیع روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که به نزد ما آید و طالب فقه و قرآن و تفسیر و بیان آن باشد ، او را وا گذارید . و هر که به نزد ما آید که ظاهر گرداند امر زشتی

را که خدا آن را پوشیده ، او را دور گردانید».پس مردی از آن گروه ، به حضرت عرض کرد که : فدای تو گردم ! به خدا سوگند که مدتی است مدید که من بر گناهی اقامه دارم ، و می خواهم که از آن گناه به سوی غیر آن منتقل شوم ، و قدرت بر آن ندارم . حضرت به آن مرد فرمود که : «اگر راستگویی ، پس به درستی که خدای عز و جل تو را دوست می دارد ، و چیزی آن جناب را منع نمی کند از آنکه تو را از آن به سوی غیر آن نقل کند ، مگر از برای آنکه از او بترسی» .

.

1- . و لَمَم به فتح لام و میم ، گناهِ خُرد است و به گناه ، نزدیک شدن . (مترجم)
2- . نجم، 32.
3- . و هنه به فتح هاء ، خصلت بد است ، و چیزی که ذکرش زشت باشد . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ حَرِیزٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ ذَنْبٍ إِلَا وَ قَدْ طُبِعَ عَلَیْهِ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ یَهْجُرُهُ الزَّمَانَ، ثُمَّ یُلِمُّ بِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَا اللَّمَمَ» » . قَالَ: «اللَّمَّامُ : الْعَبْدُ الَّذِی یُلِمُّ الذَّنْبَ بَعْدَ الذَّنْبِ لَیْسَ مِنْ سَلِیقَتِهِ ، أَیْ مِنْ طَبِیعَتِهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا یَکُونُ سَجِیَّتُهُ الْکَذِبَ وَ الْبُخْلَ وَ الْفُجُورَ، وَ رُبَّمَا أَلَمَّ مِنْ ذلِکَ شَیْئاً لَا یَدُومُ عَلَیْهِ» . قِیلَ: فَیَزْنِی؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَ لکِنْ لَا یُولَدُ لَهُ مِنْ تِلْکَ النُّطْفَهِ».

195 بَابٌ فِی أَنَّ الذُّنُوبَ ثَلَاثَهٌعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: صَعِدَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالْکُوفَهِ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللّهَ وَ أَثْنی عَلَیْهِ، ثُمَّ قَالَ:«أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الذُّنُوبَ ثَلَاثَهٌ». ثُمَّ أَمْسَکَ، فَقَالَ لَهُ حَبَّهُ الْعُرَنِیُّ؛ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، قُلْتَ: «الذُّنُوبُ ثَلَاثَهٌ» ثُمَّ أَمْسَکْتَ؟ فَقَالَ: «مَا ذَکَرْتُهَا إِلَا وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أُفَسِّرَهَا، وَ لکِنْ عَرَضَ لِی بُهْرٌ حَالَ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْکَلَامِ؛ نَعَمْ، الذُّنُوبُ ثَلَاثَهٌ: فَذَنْبٌ مَغْفُورٌ، وَ ذَنْبٌ غَیْرُ مَغْفُورٍ، وَ ذَنْبٌ نَرْجُو لِصَاحِبِهِ وَ نَخَافُ عَلَیْهِ». قَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، فَبَیِّنْهَا لَنَا. قَالَ: «نَعَمْ، أَمَّا الذَّنْبُ الْمَغْفُورُ، فَعَبْدٌ عَاقَبَهُ اللّهُ عَلی ذَنْبِهِ فِی الدُّنْیَا، فَاللّهُ أَحْلَمُ وَ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُعَاقِبَ عَبْدَهُ مَرَّتَیْنِ. وَ أَمَّا الذَّنْبُ الَّذِی لَا یُغْفَرُ، فَمَظَالِمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ؛ إِنَّ اللّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی إِذَا بَرَزَ لِخَلْقِهِ أَقْسَمَ قَسَماً عَلی نَفْسِهِ، فَقَالَ: وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی، لَا یَجُوزُنِی ظُلْمُ ظَالِمٍ وَ لَوْ کَفٌّ بِکَفٍّ، وَ لَوْ مَسْحَهٌ بِکَفٍّ، وَ لَوْ نَطْحَهٌ مَا بَیْنَ الْقَرْنَاءِ إِلَی الْجَمَّاءِ، فَیَقْتَصُّ لِلْعِبَادِ بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ حَتّی لَا یَبْقی لِأَحَدٍ عَلی أَحَدٍ مَظْلِمَهٌ، ثُمَّ یَبْعَثُهُمْ لِلْحِسَابِ. وَ أَمَّا الذَّنْبُ الثَّالِثُ، فَذَنْبٌ سَتَرَهُ اللّهُ عَلی خَلْقِهِ، وَ رَزَقَهُ التَّوْبَهَ مِنْهُ، فَأَصْبَحَ خَائِفاً مِنْ ذَنْبِهِ، رَاجِیاً لِرَبِّهِ؛ فَنَحْنُ لَهُ کَمَا هُوَ لِنَفْسِهِ، نَرْجُو لَهُ الرَّحْمَهَ، وَ نَخَافُ عَلَیْهِ الْعَذَابَ».

.

195 . باب در بیان اینکه گناهان بر سه قسم است

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ گناهی نیست ، مگر آنکه بنده مؤمنی بر آن سرشته شده ، که زمانی از آن دوری می کند . بعد از آن ، آن را به فعل می آورد . و این است معنی قول خدای عز و جل : «اَلَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبآئِرَ الْاِثمِ وَالْفَواحِشَ اِلّاَ اللَّمَمَ» » .فرمود که : «لمم به فتح لام و تشدید میم ، بنده ای است که گناهی را بعد از گناهی به فعل می آورد ، و از سلیقه او؛ یعنی از طبع او نیست ، و چنان نیست که طبیعی و جبلّی او باشد» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خوی مؤمن ، دروغ و بخل و فجور و نابکاری نمی باشد . و بسا است که از اینها چیزی را به فعل می آورد ، ولیکن پیوسته بر آن نمی باشد» . به آن حضرت عرض شد که: مؤمن زنا می کند؟ فرمود : «آری ، ولیکن از آن نطفه ، فرزندی از برایش متولّد نمی شود» .

195 . باب در بیان اینکه گناهان بر سه قسم استعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبد الرحمان بن حمّاد ، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که :امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر بالا رفت ، و خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت . بعد از آن ، فرمود که :«ای گروه مردمان! به درستی که گناهان بر سه قسم است . بعد از آن ، باز ایستاد و هیچ نفرمود» . حبّه عرنی به آن حضرت عرض نمود که : یا امیرالمؤمنین! فرمودی که : گناهان بر سه قسم است و باز ایستادی . فرمود که : «من آن را ذکر نکردم ، مگر آنکه می خواستم که آنها را تفسیر و بیان کنم ، ولیکن مرا ماندگی (و نفس سوختگی) عارض شد ، که در میان من و سخن گفتن ، حائل و مانع گردید . آری ، گناهان بر سه قسم است : پس گناهی است که آمرزیده است ، و گناهی است که آمرزیده نیست ، و گناهی است که از برای صاحبش امید داریم ، و بر او می ترسیم» .عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین! پس آنها را از برای ما بیان فرما . فرمود : «آری . امّا گناه آمرزیده ، گناه بنده ای است که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب فرموده و سزا داده است؛ چرا که ، خدای عز و

جل از آن حلیم تر و کریم تر است که دو مرتبه بنده خود را عقاب کند .و امّا گناهی که آمرزیده نمی شود ، ظلم و ستم بندگان است بر یکدیگر . به درستی که خدای تبارک و تعالی چون از برای خلق خویش ظاهر شود (یعنی اسباب سلطنت و قهّاری و اساس قدرت و پروردگاری او ، که بر بیشتر مردمان پوشیده و پنهان بوده ، ظاهر و هویدا گردد) ، سوگند یاد کند به سوگندی که بر خود لازم گرداند ، و بفرماید که : به عزّت و جلال خودم سوگند که ظلم هیچ ظالمی از من درنگذرد ، و هر چند که کف دستی باشد به کف دستی دیگر ، و هر چند که مالیدن به کف دستی باشد ، و هر چند که سر زدن و شاخ جنگی باشد ، که در میان حیوانات شاخدار با بی شاخ اتّفاق افتاده . پس از برای بندگان ، از برای بعضی از ایشان از بعضی ، قصاص می ستاند ، تا آنکه یکی را بر یکی مظلمه ای نباشد . بعد از آن ، ایشان را از برای حساب مبعوث می گرداند .و امّا گناه سیم ، گناهی است که خدا آن را بر خلق خود پوشیده ، و توبه ای از آن گناه را روزی او فرموده است . پس آن بنده صبح کرده از گناه خویش ، ترسان ، و پروردگار خود را امیدوار . و ما از برای او ، چنانیم که او از برای خود است . رحمت را از برایش امید داریم ، و بر او از عذاب می ترسیم» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ أُقِیمَ عَلَیْهِ الْحَدُّ فِی الرَّجْمِ: أَ یُعَاقَبُ عَلَیْهِ فِی الْاخِرَهِ؟ قَالَ:«إِنَّ اللّهَ أَکْرَمُ مِنْ ذلِکَ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابن بکیر ، از زراره ، از حمران روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از مردی که در موجب سنگساری ، حد بر او اقامه می شود (یعنی او را سنگسار می کنند) ، آیا در آخرت بر آن معاقَب خواهد بود؟ فرمود :«به درستی که خدای تبارک و تعالی از این کریم تر است» (یعنی کرمش بیش از این است که بنده خود را در دنیا و آخرت ، هر دو عقاب فرماید) .

.

196 بَابُ تَعْجِيلِ عُقُوبَهِ الذَّنْبِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْزَهَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُكْرِمَ عَبْداً وَ لَهُ ذَنْبٌ، ابْتَلَاهُ بِالسُّقْمِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذلِكَ بِهِ، ابْتَلَاهُ بِالْحَاجَهِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذلِكَ بِهِ، شَدَّدَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِذلِكَ الذَّنْبِ». قَالَ: «وَ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُهِينَ عَبْداً وَ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَهٌ، صَحَّحَ بَدَنَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذلِكَ، وَسَّعَ عَلَيْهِ فِى رِزْقِهِ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يَفْعَلْ ذلِكَ بِهِ، هَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِتِلْكَ الْحَسَنَهِ».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا، ابْتَلَاهُ بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَهَا».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ عِزَّتِى وَ جَلَالِى، لَا أُخْرِجُ عَبْداً مِنَ الدُّنْيَا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَرْحَمَهُ حَتّى أَسْتَوْفِىَ مِنْهُ كُلَّ خَطِيئَهٍ عَمِلَهَا: إِمَّا بِسُقْمٍ فِى جَسَدِهِ، وَ إِمَّا بِضِيقٍ فِى رِزْقِهِ، وَ إِمَّا بِخَوْفٍ فِى دُنْيَاهُ ؛ فَإِنْ بَقِيَتْ عَلَيْهِ بَقِيَّهٌ، شَدَّدْتُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ. وَ عِزَّتِى وَ جَلَالِى، لَا أُخْرِجُ عَبْداً مِنَ الدُّنْيَا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أُعَذِّبَهُ حَتّى أُوَفِّيَهُ كُلَّ حَسَنَهٍ عَمِلَهَا: إِمَّا بِسَعَهٍ فِى رِزْقِهِ، وَ إِمَّا بِصِحَّهٍ فِى جِسْمِهِ، وَ إِمَّا بِأَمْنٍ فِى دُنْيَاهُ؛ فَإِنْ بَقِيَتْ عَلَيْهِ بَقِيَّهٌ، هَوَّنْتُ عَلَيْهِ بِهَا الْمَوْتَ».

.

196 . باب در بیان تعجیل عقوبت گناه

196 . باب در بیان تعجیل عقوبت گناهمحمد بن یحیی ، از احمد بن محّمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از حمزه بن حمران ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل چون از امر و فرمانش این باشد که بنده ای را گرامی دارد ، و او را گناهی باشد ، او را به بیماری مبتلا گرداند ، و اگر این ابتلاء و امتحان را با او نکند ، او را به حاجت و پریشانی مبتلا کند ، و اگر این را با او نکند ، مردن را بر او سخت گرداند که جانش را به دشواری بگیرد ، تا آنکه او را به آن گناه سزا دهد» . حضرت فرمود : «و اگر از امر آن جناب این باشد که او را خوار گرداند ، و او را در نزد آن جناب ثوابی باشد ، بدنش را صحیح گرداند و پیوسته تندرست باشد ، و اگر این را با او نکند ، بر او در روزیش وسعت دهد ، و اگر آن جناب این را با او نکند ، مردن را بر او سهل و آسان گرداند که جانش را به آسانی بگیرد ، تا آنکه او را به آن حسنه سزا دهد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسماعیل بن ابراهیم ، از حکم بن عیینه روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که بنده چون گناهانش بسیار شود ، و از کردار خوب ، چیزی در نزد او نباشد که آنها را بپوشاند و کفاره آنها باشد ، خدا او را به اندوه مبتلا گرداند ، که کفّاره آنها باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کره اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جلفرمود : به عزّت و جلال خودم سوگند که هیچ بنده ای را از دنیا بیرون نمی برم ، و حال آنکه من می خواهم که او را رحمت کنم ، تا آنکه تمام ، فرا گیرم از او هر گناهی را که به عمل آورده ، یا به بیماری در بدن او ، و یا به تنگی در روزی او ، و یا به ترس در دنیای او؛ پس اگر باقیمانده ای از آن بر او باقی بماند ، در نزد مردن ، بر او سخت گیرم . و به عزّت و جلال خودم سوگند که هیچ بنده ای را از دنیا بیرون نبرم ، و حال آنکه من خواسته باشم که او را عذاب کنم ، تا آنکه جزای هر حسنه ای که آن را به عمل آورده باشد ، به او دهم ، یا به گشادی در روزی او ، و یا به صحّت در بدن او ، و یا به

ایمنی در دنیای او؛ پس اگر باقیمانده ای بر او باقی بماند ، به واسطه آن بقیّه ، مردن را بر او سهل و آسان گردانم» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُهَوَّلُ عَلَيْهِ فِی نَوْمِهِ، فَيُغْفَرُ لَهُ ذُنُوبُهُ، وَ إِنَّهُ لَيُمْتَهَنُ فِی بَدَنِهِ، فَيُغْفَرُ لَهُ ذُنُوبُهُ» .

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنِ السَّرِیِّ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعَبْدٍ خَيْراً، عَجَّلَ لَهُ عُقُوبَتَهُ فِی الدُّنْيَا؛ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً، أَمْسَکَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتّٰی يُوَافِیَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَهٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» : لَيْسَ مِنِ الْتِوَاءِ عِرْقٍ، وَ لَا نَكْبَهِ حَجَرٍ، وَ لَا عَثْرَهِ قَدَمٍ، وَ لَا خَدْشِ عُودٍ إِلَّا بِذَنْبٍ، وَ لَمَا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرُ؛ فَمَنْ عَجَّلَ اللَّهُ عُقُوبَهَ ذَنْبِهِ فِی الدُّنْيَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِی عُقُوبَتِهِ فِی الْاخِرَهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَی الْوَرَّاقِ، عَنْ عَلِیٍّ الْأَحْمَسِیِّ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَا يَزَالُ الْهَمُّ وَ الْغَمُّ بِالْمُؤْمِنِ حَتّٰی مَا يَدَعَ لَهُ ذَنْباً».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ بَهْرَامَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، يَقُولُ:«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ لَيَهْتَمُّ فِی الدُّنْيَا حَتّٰی يَخْرُجَ مِنْهَا وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابان بن تغلب که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که مؤمن در خواب چیزی بر او ظاهر می شود که بترسد (یعنی خواب هولناک و پریشان می بیند) ، و به جهت آن ، گناهانش از برایش آمرزیده می شود . و به درستی که مؤمن در بدنش ضعف به هم می رسد و نزار و خوار و بی مقدار می شود ، و گناهانش به جهت آن ، از برایش آمرزیده می شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از سریّ بن خالد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون خدا خیر و خوبی را نسبت به بنده ای اراده فرماید ، در عقوبتش در دنیا تعجیل فرماید ، و آن را زود به او برساند ، و چون بدی را به بنده ای اراده داشته باشد ، گناهانش را بر او نگاه دارد ، که او را در باب آنها در دنیا عقوبتی نکند ، تا آنکه در روز قیامت بیاید با آن گناهان» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن حسن بن شمّون ، از عبداللّه بن عبد الرحمان ، از مسمع بن عبد الملک ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام در قول خدای تعالی : «وَما أَصابَكُمْ مِنْ مُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْديكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثيرٍ» (1) ، فرمود که : هیچ رگی نمی جهد ، و پا به سنگی نمی آید ، و قدمی نمی لغزد ، و چوبی عضوی را نمی خراشد ، مگر آنکه به سبب گناهی است . و هر آینه آنچه خدا عفو می کند ، بیشتر است؛ پس هر که خدا عقوبت گناهش را در دنیا بشتاباند ، در قیامت عقابی بر او نیست؛ زیرا که ، خدا از آن بزرگوارتر و کریم تر و عظیم تر است که در آخرت در عقوبت او عود کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عبّاس بن موسی ورّاق ، از علی احمسی ، از مردی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : پیوسته همّ و غم (یعنی انواع اندوه) با مؤمن می باشد ، تا آنکه گناهی را از برای او وا نگذارد» .

از او ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو از ابن ابی عمیر ، از حارث بن بهرام ، از عمرو بن جمیع روایت است که گفت :

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که بنده مؤمن در دنیا اندوهناک می شود ، تا آنکه از دنیا بیرون رود و گناهی بر او نباشد» .

.

1- . شورا، 30.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَلِیٍّ الْأَحْمَسِیِّ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«لَا یَزَالُ الْهَمُّ وَ الْغَمُّ بِالْمُؤْمِنِ حَتّٰی مَا یَدَعَ لَهُ مِنْ ذَنْبٍ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا مِنْ عَبْدٍ أُرِیدُ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّهَ إِلَا ابْتَلَیْتُهُ فِی جَسَدِهِ، فَإِنْ کَانَ ذٰلِکَ کَفَّارَهً لِذُنُوبِهِ، وَ إِلَا شَدَّدْتُ عَلَیْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ حَتّٰی یَأْتِیَنِی وَ لَا ذَنْبَ لَهُ، ثُمَّ أُدْخِلُهُ الْجَنَّهَ. وَ مَا مِنْ عَبْدٍ أُرِیدُ أَنْ أُدْخِلَهُ النَّارَ، إِلَا صَحَّحْتُ لَهُ جِسْمَهُ، فَإِنْ کَانَ ذٰلِکَ تَمَاماً لِطَلِبَتِهِ عِنْدِی، وَ إِلَا آمَنْتُ خَوْفَهُ مِنْ سُلْطَانِهِ، فَإِنْ کَانَ ذٰلِکَ تَمَاماً لِطَلِبَتِهِ عِنْدِی، وَ إِلَا وَسَّعْتُ عَلَیْهِ فِی رِزْقِهِ، فَإِنْ کَانَ ذٰلِکَ تَمَاماً لِطَلِبَتِهِ عِنْدِی، وَ إِلَا هَوَّنْتُ عَلَیْهِ مَوْتَهُ حَتّٰی یَأْتِیَنِی وَ لَا حَسَنَهَ لَهُ عِنْدِی، ثُمَّ أُدْخِلُهُ النَّارَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَهَ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَرَّ نَبِیٌّ مِنْ أَنْبِیَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ بِرَجُلٍ بَعْضُهُ تَحْتَ حَائِطٍ وَ بَعْضُهُ خَارِجٌ مِنْهُ، قَدْ شَعَّثَتْهُ الطَّیْرُ، وَ مَزَّقَتْهُ الْکِلَابُ، ثُمَّ مَضی، فَرُفِعَتْ لَهُ مَدِینَهٌ، فَدَخَلَهَا، فَإِذَا هُوَ بِعَظِیمٍ مِنْ عُظَمَائِهَا مَیِّتٍ عَلی سَرِیرٍ، مُسَجًّی بِالدِّیبَاجِ حَوْلَهُ الْمِجْمَرُ، فَقَالَ: یَا رَبِّ، أَشْهَدُ أَنَّکَ حَکَمٌ عَدْلٌ لَا تَجُورُ، هٰذَا عَبْدُکَ لَمْ یُشْرِکْ بِکَ طَرْفَهَ عَیْنٍ أَمَتَّهُ بِتِلْکَ الْمِیتَهِ، وَ هٰذَا عَبْدُکَ لَمْ یُؤْمِنْ بِکَ طَرْفَهَ عَیْنٍ أَمَتَّهُ بِهٰذِهِ الْمِیتَهِ؟ فَقَالَ: عَبْدِی، أَنَا کَمَا قُلْتَ حَکَمٌ عَدْلٌ لَا أَجُورُ، ذٰلِکَ عَبْدِی کَانَتْ لَهُ عِنْدِی سَیِّئَهٌ أَوْ ذَنْبٌ أَمَتُّهُ بِتِلْکَ الْمِیتَهِ لِکَیْ یَلْقَانِی وَ لَمْ یَبْقَ عَلَیْهِ شَیْءٌ، وَ هٰذَا عَبْدِی کَانَتْ لَهُ عِنْدِی حَسَنَهٌ، فَأَمَتُّهُ بِهٰذِهِ الْمِیتَهِ لِکَیْ یَلْقَانِی وَ لَیْسَ لَهُ عِنْدِی حَسَنَهٌ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی احمسی ، از مردی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیوسته همّ و غم با مؤمن می باشد ، تا آنکه هیچ گناهی را از برایش وا نگذارد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خدای عز و جلفرموده است که : هیچ بنده ای نیست که خواسته باشم که او را داخل بهشت گردانم ، مگر آنکه او را در بدنش مبتلا گردانم که علیل و رنجور باشد . پس اگر آن ابتلاء ، کفّاره گناهان او گردد ، فنعم المطلوب [= چه بهتر] ، و اگر نه ، در نزد مردنش بر او سخت گیرم ، تا آنکه بیاید و او را گناهی نباشد ، و او را داخل بهشت گردانم . و هیچ بنده ای نیست که خواسته باشم که او را داخل آتش دوزخ گردانم ، مگر آنکه بدنش را از برای او صحیح گردانم که تندرست باشد . پس اگر آن تندرستی تمام باشد در تلافی از برای طلبی که در نزد من دارد ، فبها ، و اگر نه ، ترس او را از سلطان او ایمن گردانم . پس اگر آن ایمنی تمام باشد از برای طلبی که در نزد من دارد ، و اگر نه ، در روزیش بر او توسعه دهم . پس اگر آن توسعه تمام باشد از برای طلبی که در نزد من دارد ، و اگر نه ، مردنش را بر او سهل و آسان گردانم ، تا آنکه به نزد من آید ، و او را حسنه و ثوابی نباشد ، پس او را داخل آتش دوزخ گردانم» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن اورمه ، از نضر بن سوید ، از درست بن ابی منصور ، از ابن مسکان ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل به مرد مرده ای گذشت که پاره ای از او در زیر دیواری و پاره ای از او از آن بیرون بود ، و مرغان ، قدری از او را خورده ، یا چشم او را کنده بودند ، و سگان ، او را دریده بودند . پس آن پیغمبر از آنجا درگذشت و شهری از برایش نمودار شد و به نظر درآمد ، و رفت تا در آن شهر داخل گردید . ناگاه دید که بزرگی از بزرگان آن شهر مرده ، و بر بالای تختی گذاشته و او را به دیبا پوشیده اند ، و در گرداگرد او مجمرها گذاشته ، می سوزد» (1) .تتمّه حدیث «پس آن پیغمبر عرض کرد که : ای پروردگار من ! شهادت می دهم که تو حاکم عادلی که هیچ جور و ستم نمی کنی . آن مرده ، بنده تو است که در یک چشم زدن به تو شرک نیاورده بود

. او را به آن نوع مردن میرانیدی؟ و اینک ، بنده تو است که در یک چشم زدن به تو ایمان نیاورده بود . او را به این نوع مردن مرانیده ای؟ حق تعالی فرمود که : ای بنده من ! من ، چنان که تو گفتی ، حاکم عادلم که هیچ جور و ستم نمی کنم . آن مرده ای که تو دیدی ، بنده من است که او را در نزد من گناهی بود ، او را به آن نوع مردن میرانیدم ، از برای آنکه مرا ملاقات کند و چیزی بر او باقی نباشد ، و اینک بنده من است که او را در نزد من حسنه ای بود؛ پس او را به این نوع مردن می رانیدم ، از برای آنکه مرا ملاقات کند و او را در نزد من حسنه ای نباشد» .

.

1- . و مجمر ، آن چیزی است که جمره آتش در آن کنند ، و داروی خوشبو بر آن ریزند تا بوی خوش دهد ، و خود عود را نیز مجمر گویند . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ، قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَدَخَلَ عَلَیْهِ شَیْخٌ، فَقَالَ: یَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ، أَشْکُو إِلَیْکَ وُلْدِی وَ عُقُوقَهُمْ، وَ إِخْوَانِی وَ جَفَاهُمْ عِنْدَ کِبَرِ سِنِّی، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا هذَا، إِنَّ لِلْحَقِّ دَوْلَهً، وَ لِلْبَاطِلِ دَوْلَهً، وَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِی دَوْلَهِ صَاحِبِهِ ذَلِیلٌ، وَ إِنَّ أَدْنی مَا یُصِیبُ الْمُؤْمِنَ فِی دَوْلَهِ الْبَاطِلِ الْعُقُوقُ مِنْ وُلْدِهِ، وَ الْجَفَاءُ مِنْ إِخْوَانِهِ؛ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ یُصِیبُهُ شَیْءٌ مِنَ الرَّفَاهِیَهِ فِی دَوْلَهِ الْبَاطِلِ إِلَا ابْتُلِیَ قَبْلَ مَوْتِهِ: إِمَّا فِی بَدَنِهِ، وَ إِمَّا فِی وُلْدِهِ، وَ إِمَّا فِی مَالِهِ حَتّی یُخَلِّصَهُ اللّهُ مِمَّا اکْتَسَبَ فِی دَوْلَهِ الْبَاطِلِ، وَ یُوَفِّرَ لَهُ حَظَّهُ فِی دَوْلَهِ الْحَقِّ، فَاصْبِرْ وَ أَبْشِرْ».

197 بَابٌ فِی تَفْسِیرِ الذُّنُوبِالْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الذُّنُوبُ الَّتِی تُغَیِّرُ النِّعَمَ الْبَغْیُ، وَ الذُّنُوبُ الَّتِی تُورِثُ النَّدَمَ الْقَتْلُ، وَالذُّنُوبُ الَّتِی تُنْزِلُ النِّقَمَ الظُّلْمُ، وَ الَّتِی تَهْتِکُ السِّتْرَ شُرْبُ الْخَمْرِ، وَ الَّتِی تَحْبِسُ الرِّزْقَ الزِّنی ، وَ الَّتِی تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِیعَهُ الرَّحِمِ، وَ الَّتِی تَرُدُّ الدُّعَاءَ وَ تُظْلِمُ الْهَوَاءَ عُقُوقُ الْوَالِدَیْنِ».

.

197 . باب در بیان اقسام عقوبت گناهان

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابو الصّباح کنانی که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که پیری بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که : یا اباعبداللّه ! به سوی تو شکایت می کنم از فرزندان خویش و عقوق ایشان ، و از برادران خویش و جفای ایشان ، در نزد کبر سنّ من ، و در هنگامی که پیر شده ام و سالَم بسیار شده؛ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«ای مرد! به درستی که حق را دولتی است و باطل را دولتی ، و هر که از این دولت ها ، در دولت صاحبش خوار و بی مقدار است . و به درستی که کمتر چیزی که به مؤمن می رسد در دولت باطل ، عقوق است از فرزندانش ، و جفا است از برادرانش ، و هیچ مؤمنی نیست که در دولت باطل به چیزی از رفاهیّت؛ یعنی خوش عیشی و آسودگی برسد ، مگر آنکه پیش از مردنش مبتلا شود ، یا در بدن ، و یا در فرزندان ، و یا در باب مالش ، تا آنکه خدای عز و جل او را خالص و پاکیزه گرداند ، از آنچه در دولت باطل کسب کرده ، و بهره او را در دولت حق از برایش فراوان و بسیار گرداند . پس صبر کن و شاد باش» .

197 . باب در بیان اقسام عقوبت گناهانحسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از احمد بن محمد ، از عبّاس بن علاء ، از مجاهد ، از پدرش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«گناهانی که نعمت ها را تغییر می دهد ، بغی و ستمکاری است ، و گناهانی که موجب پشیمانی می شود ، کشتن آدمی است ، و آنها که عذاب ها و سختی ها را فرود می آورد ، ظلم و ستم است ، و آنها که پرده ها را می درد ، شرب خمر است ، و آنها که روزی را حبس می کند ، زنا است ، و آنها که نیستی را شتاب می دهد ، قطع رحم است ، و آنها که دعا را رد می کند و قبول نمی شود ، و هوا را تیره و تار می گرداند ، عقوق پدر و مادر است» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«کَانَ أَبِی علیه السلام یَقُولُ: نَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِی تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ، وَ تُقَرِّبُ الْاجَالَ، وَ تُخْلِی الدِّیَارَ، وَ هِیَ: قَطِیعَةُ الرَّحِمِ، وَ الْعُقُوقُ، وَ تَرْکُ الْبِرِّ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ أَوْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَیُّوبَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، قَالَ: حَدَّثَنِی بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِذَا فَشَا أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ: إِذَا فَشَا الزِّنی ظَهَرَتِ الزَّلْزَلَةُ، وَ إِذَا فَشَا الْجَوْرُ فِی الْحُکْمِ احْتُبِسَ الْقَطْرُ ، وَ إِذَا خُفِرَتِ الذِّمَّةُ أُدِیلَ لِأَهْلِ الشِّرْکِ مِنْ أَهْلِ الْاءِسْلَامِ، وَ إِذَا مُنِعَتِ الزَّکَاةُ ظَهَرَتِ الْحَاجَةُ».

198 بَابٌ نَادِرٌمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْعَبْدِیِّ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عَبِیدِیَ الْمُؤْمِنِینَ لَیُذْنِبُ الذَّنْبَ الْعَظِیمَ مِمَّا یَسْتَوْجِبُ بِهِ عُقُوبَتِی فِی الدُّنْیَا وَ الْاخِرَةِ، فَأَنْظُرُ لَهُ فِیمَا فِیهِ صَلَاحُهُ فِی آخِرَتِهِ، فَأُعَجِّلُ لَهُ الْعُقُوبَةَ عَلَیْهِ فِی الدُّنْیَا لِأُجَازِیَهُ بِذلِکَ الذَّنْبِ، وَ أُقَدِّرُ عُقُوبَةَ ذلِکَ الذَّنْبِ وَ أُقْضِیهِ، وَ أَتْرُکُهُ عَلَیْهِ مَوْقُوفاً غَیْرَ مُمْضًی، وَ لِی فِی إِمْضَائِهِ الْمَشِیئَةُ وَ مَا یَعْلَمُ عَبْدِی بِهِ، فَأَتَرَدَّدُ فِی ذلِکَ مِرَاراً عَلی إِمْضَائِهِ، ثُمَّ أُمْسِکُ عَنْهُ، فَلَا أُمْضِیهِ؛ کَرَاهَةَ لِمَسَاءَتِهِ، وَ حَیْداً عَنْ إِدْخَالِ الْمَکْرُوهِ عَلَیْهِ، فَأَتَطَوَّلُ عَلَیْهِ بِالْعَفْوِ عَنْهُ وَ الصَّفْحِ؛ مَحَبَّةً لِمُکَافَاتِهِ لِکَثِیرِ نَوَافِلِهِ الَّتِی یَتَقَرَّبُ بِهَا إِلَیَّ فِی لَیْلِهِ وَ نَهَارِهِ، فَأَصْرِفُ ذلِکَ الْبَلَاءَ عَنْهُ، وَ قَدْ قَدَّرْتُهُ وَ قَضَیْتُهُ وَ تَرَکْتُهُ مَوْقُوفاً، وَ لِی فِی إِمْضَائِهِ الْمَشِیئَةُ، ثُمَّ أَکْتُبُ لَهُ عَظِیمَ أَجْرِ نُزُولِ ذلِکَ الْبَلَاءِ، وَ أَدَّخِرُهُ وَ أُوَفِّرُ لَهُ أَجْرَهُ، وَ لَمْ یَشْعُرْ بِهِ، وَ لَمْ یَصِلْ إِلَیْهِ أَذَاهُ؛ وَ أَنَا اللّهُ الْکَرِیمُ الرَّءُوفُ الرَّحِیمُ».

.

198 . باب نادر

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«پدرم علیه السلام می فرمود : پناه می برم به خدا از گناهانی که نیستی را شتاب می دهد ، و مرگ ها را نزدیک می گرداند ، و خانه ها را خالی می کند ، و آنها ، قطع رحم و عقوق پدر و مادر و ترک نیکی و احسان است» .

علی بن ابراهیم ، از ایّوب بن نوح یا بعضی از اصحاب خویش ، از ایّوب (1) ، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت : حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب ما و گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون چهار چیز فاش و شائع گردد ، چهار چیز ظاهر شود . چون زنا فاش گردد ، زلزله و زمین جنبش ظاهر شود ، و چون جور و ستم در حکم فاش گردد ، باران حبس شود ، و چون زنهاری و عهد شکسته شود ، از برای مشرکان نسبت به مسلمان غلبه به هم رسد ، و چون زکات را منع کنند ، فقر و پریشانی ظاهر شود» .

198 . باب نادرمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از عبد العزیز عبدی ، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«خدای عز و جل فرموده است که : به درستی که بنده ای از بندگان مؤمن من گناه بزرگی را مرتکب می شود ، از آنچه به سبب آن در دنیا و آخرت مستوجب عقوبت من می گردد؛ پس از برای او نظر می کنم در آنچه صلاح او در امر آخرتش در آن است ، و از برایش عقوبت را بر آن گناه تعجیل می کنم در دنیا ، تا او را به آن گناه جزا دهم ، و عقوبت آن گناه را مقدّر می کنم و به آن حکم می فرمایم ، ولیکن آن را بر او موقوف می دارم ، و امضا و اجرای آن نمی دهم ، و مرا در امضای آن مشیّت و خواست است ، که اگر خواهم ، امضای آن می دهم ، و بنده من آن را نمی داند و به آن علم ندارد؛ پس چندین مرتبه در این باب ، بر امضای آن تردّد می کنم و از آن باز می ایستم ، و آن را ممضی نمی کنم و جاری نمی گردانم ، به جهت آنکه بد آمدِ او را ناخوش دارم ، و به جهت میل کردن از اینکه بر او داخل گردانم چیزی را که مکروه طبع او باشد؛ پس تفضّل می کنم بر او به عفو کردن از او ، و به اعراض کردن از روی محبّت و دوستی ، به جهت سزا

دادن و مکافات او برای بسیاری از نوافل و مستحبّات او ، که به واسطه آنها در شب و روز خویش به سوی من تقرّب می جوید؛ پس آن بلا و زحمت را از او می گردانم ، و حال آنکه آن را مقدّر کرده ام و به آن حکم فرموده ام ، و آن را موقوف وا گذاشته ام ، و مرا در امضا و اجرای آن ، مشیّت و خواست هست . بعد از آن ، مُزد بزرگی را که در فرود آمدن آن بلاء و زحمت است از برایش می نویسم ، و آن را ذخیره می گردانم ، و اجر او را از برایش فراوان و بسیار می گردانم ، و او به آن دانا نشده ، و رنج و آزار آن بلا به او نرسیده ، و منم خدای کریم ، که رؤف و مهربان و رحیم» .

.

1- . یعنی علی بن ابراهیم مردّد است که بدون واسطه از ایّوب نقل روایت کرده است یا به واسطه برخی از یارانش .

199 بَابٌ نَادِرٌ أَيْضاًمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : فِى قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» ؟ فَقَالَ هُوَ:« «وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» » قَالَ: قُلْتُ: لَيْسَ هذَا أَرَدْتُ، أَ رَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيّاً عليه السلام وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عليهم السلام مِنْ ذلِكَ؟ فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ فِى كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيّاً عليه السلام وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ، مَعْصُومُونَ؟ فَقَالَ:«إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِى كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، إِنَّ اللّٰهَ يَخُصُّ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ».

.

199 . باب نادر

199 . باب نادرایضا ، محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم در باب شرح قول خدای عز و جل : «وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ» ؛ پس آن حضرت فرمود :« «وَیَعْفُو عَنْ کَثیرٍ» (1) » . ابن بکیر می گوید که : عرض کردم : این را نخواستم ، مرا خبر ده که آنچه به علی علیه السلام و امثال آن حضرت از اهل بیتش رسید ، از این قبیل است؟ فرمود : «به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روز ، هفتاد مرتبه به سوی خدای عز و جل توبه می کرد ، بی آنکه گناهی داشته باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن محبوب ، از علی بن رئاب که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ» ، و عرض کردم که : مرا خبر ده که آنچه به علی و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام رسید بعد از آن حضرت ، آیا آن ، به سبب آن چیزی است که دست های ایشان کسب کرده بود ، و حال آنکه ایشان اهل بیت طهارت و معصومان اند . فرمود :«به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روز و هر شب ، صد مرتبه به سوی خدای عز و جلتوبه می فرمود ، و از آن جناب طلب آمرزش می نمود ، بی آنکه گناهی داشته باشد . به درستی که خدا دوستان خود را به مصیبت ها مخصوص می گرداند ، از برای آنکه ایشان را بر آنها مزد دهد ، بی آنکه گناهی داشته باشند» .

.

1- . شورا ، 30.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ رَفَعَهُ، قَالَ: لَمَّا حُمِلَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِمَا إلی یَزِیدَ بْنِ مُعَاوِیَهَ، فَأُوقِفَ بَیْنَ یَدَیْهِ، قَالَ یَزِیدُ لَعَنَهُ اللّهُ : «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ» فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام :«لَیْسَتْ هذِهِ الْایَهُ فِینَا؛ إِنَّ فِینَا قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلَا فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ» ».

200 بَابُ الدَّفْعِ عَنِ الشِّیعَهِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ لَیَدْفَعُ بِمَنْ یُصَلِّی مِنْ شِیعَتِنَا عَمَّنْ لَا یُصَلِّی مِنْ شِیعَتِنَا، وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلی تَرْکِ الصَّلَاهِ لَهَلَکُوا؛ وَ إِنَّ اللّهَ لَیَدْفَعُ بِمَنْ یُزَکِّی مِنْ شِیعَتِنَا عَمَّنْ لَا یُزَکِّی، وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلی تَرْکِ الزَّکَاهِ لَهَلَکُوا؛ وَ إِنَّ اللّهَ لَیَدْفَعُ بِمَنْ یَحُجُّ مِنْ شِیعَتِنَا عَمَّنْ لَا یَحُجُّ، وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلی تَرْکِ الْحَجِّ لَهَلَکُوا، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لکِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعالَمِینَ» فَوَ اللّهِ، مَا نَزَلَتْ إِلَا فِیکُمْ، وَ لَا عَنی بِهَا غَیْرَکُمْ».

.

200 . باب در بیان اینکه خدا به واسطه عامل ، عذاب را از غیر عامل دفع می کند

علی بن ابراهیم روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که : چون حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام را به نزد یزید ، پسر معاویه ، بردند ، آن حضرت را در برابر او بازداشتند . پس یزید لعنه اللّه گفت که : «وَما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ» . حضرت علی بن الحسین علیه السلام به آن ملعون فرمود که :«این آیه در شأن ما نیست . به درستی که در شأن ما است قول خدای عز و جلکه می فرماید : «وَما أَصابَ مِنْ مُصیبَهٍ فِی الْاَرضِ وَلا فی أَنْفُسِکُمْ اِلّا فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ» (1) ؛ یعنی : نرسیده و نخواهد رسید هیچ بلیّه ای در زمین و نه در نفس های شما (چون قحطی و گرانی و نقصان اموال و زراعات و بیماری ها و دردها و اندوه ها و مردن خویشان و دوستان و غیر آن از انواع آفات) ، مگر آنکه ثبت شده است در لوح محفوظ ، پیش از آنکه بیافرینیم نفس های شما را (یا آن مصیبت را ، تا فرشتگان به آن استدلال کنند ، بر آنکه آن جناب سبحانه و تعالی عالم به ذات است ، و حقیقت هر چیزی را پیش از وقوع آن می داند) . به درستی که آن یعنی ثبت مصائب در لوح محفوظ ، و ایجاد آنها با وجود بسیاریِ آنها در آن ، بر خدا آسان است» .

200 . باب در بیان اینکه خدا به واسطه عامل ، عذاب را از غیر عامل دفع می کند (2)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از عبد اللّه بن قاسم ، از یونس بن ظبیان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جلدفع می کند به کسی که نماز می کند از شیعیان ما ، عذاب را ، از کسی که نماز نمی کند از شیعیان ما ، و اگر بر ترک نماز اجتماع می کردند ، هلاک می شدند . و به درستی که خدای عز و جل دفع می کند به کسی که زکات می دهد از شیعیان ما ، عذاب را ، از کسی که زکات نمی دهد ، و اگر بر ترک زکات اجتماع می کردند ، هلاک می شدند . و به درستی که خدای عز و جل دفع می کند به کسی که حجّ می کند از شیعیان ما ، عذاب را ، از کسی که حج نمی کند ، و اگر بر ترک حجّ اجتماع می کردند ، هلاک می شدند . و این است معنی قول خدای عز و جل : «وَلَوَلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ وَلکِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعالَمینَ» (3) ؛ پس به خدا سوگند که این آیه نازل نشد ، مگر در شأن شما ، و خدا از این آیه غیر شما

را قصد نفرموده است» . و ترجمه آیه این است که : «و اگر نه بازداشتن خدا بودی مردمان را ، بعضی از ایشان به بعضی دیگر ، هر آینه زمین تباه شدی ، ولیکن خدا ، خداوند فضل و رحمت است بر همه عالمیان» (یعنی بر فرقه مؤمنان ، در دنیا و آخرت) .

.

1- . حدید، 22.
2- . و در بعضی از نسخ کافی به جای این عنوان ، این است که ، باب : در بیان دفع کردن از شیعیان ، و در بعضی از نسخ ، باب ، بدون عنوان است . (مترجم)
3- . بقره، 251.

201 بَابُ أَنَّ تَرْکَ الْخَطِیئَهِ أَیْسَرُ مِنْ [طَلَبِ]التَّوْبَهمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَم، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ الْبَقْبَاقِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : تَرْکُ الْخَطِیئَهِ أَیْسَرُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَهِ، وَ کَمْ مِنْ شَهْوَهِ سَاعَهٍ أَوْرَثَتْ حُزْناً طَوِیلاً، وَ الْمَوْتُ فَضَحَ الدُّنْیَا، فَلَمْ یَتْرُکْ لِذِی لُبٍّ فَرَحاً» .

202 بَابُ الِاسْتِدْرَاجِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ السِّمْطِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ اللّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْراً فَأَذْنَبَ ذَنْباً، أَتْبَعَهُ بِنَقِمَهٍ وَ یُذَکِّرُهُ الِاسْتِغْفَارَ، وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً فَأَذْنَبَ ذَنْباً، أَتْبَعَهُ بِنِعْمَهٍ لِیُنْسِیَهُ الِاسْتِغْفَارَ وَ یَتَمَادی بِهَا ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ» بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمَعَاصِی».

.

201 . باب در بیان اینکه ترک گناه ، از طلب کردن توبه آسان تر است

202 . باب در بیان استدراج

201 . باب در بیان اینکه ترک گناه ، از طلب کردن توبه آسان تر است (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابو العبّاس بقباق روایت کرده که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : ترک گناه ، از طلب کردن توبه آسان تر است ، و بسیار شهوت و خواهش نفس است که در یک ساعت تمام می شود ، و موجب اندوه دور و دراز است ، و مرگ ، دنیا را رسوا کرده ، پس از برای صاحب عقل خالص ، هیچ شادی را وا نگذاشته است» .

202 . باب در بیان استدراج (2)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عبد اللّه بن جندب ، از سفیان بن سمط که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که خدای عز و جل چون نسبت به بنده ای خیر و خوبی را اراده کند ، پس آن بنده مرتکب گناهی شود ، عقوبتی را در پی آن گناه درآورد ، و استغفار را به یادش آورد ، و چون بدی را به بنده ای اراده فرماید ، و آن بنده گناهی را مرتکب شود ، نعمتی را در پی آن درآورد ، تا آنکه استغفار را از خاطرش ببرد ، و به آن نعمت تمادی کند (و از راه بیرون رود و طول دهد) . و این است معنی قول خدای عز و جل : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ» (3) ؛ یعنی : زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و اندک اندک (به مهلت دادن در معصیت و امنیّت صحّت و ازدیاد نعمت) ، از آنجا که ندانند» (که این استدراج است) . و حضرت فرمود که : «یعنی علم نداشته باشند به نعمت ها در نزد معصیت ها» .

.

1- . و در بعضی از نسخ کافی ، باب ، بی عنوان است . (مترجم)
2- . و آن ، به معنی اندک اندک نزدیک گردانیدن خدای تعالی است کسی را به عقوبت خود . (مترجم)
3- . اعراف، 182.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الِاسْتِدْرَاجِ، فَقَالَ:«هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيُمْلى لَهُ، وَ يُجَدَّدُ لَهُ عِنْدَهَا النِّعَمُ، فَتُلْهِيهِ عَنِ الِاسْتِغْفَارِ مِنَ الذُّنُوبِ، فَهُوَ مُسْتَدْرَجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ» قَالَ:«هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَنُجَدِّدُ لَهُ النِّعْمَةُ مَعَهُ، تُلْهِيهِ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنِ الِاسْتِغْفَارِ مِنْ ذلِكَ الذَّنْبِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِ، وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِسَتْرِ اللّهِ عَلَيْهِ، وَ كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ».

203 بَابُ مُحَاسَبَهِ الْعَمَلِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام ، قَالَ:«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّمَا الدَّهْرُ ثَلَاثَهُ أَيَّامٍ أَنْتَ فِيمَا بَيْنَهُنَّ: مَضى أَمْسِ بِمَا فِيهِ، فَلَا يَرْجِعُ أَبَداً، فَإِنْ كُنْتَ عَمِلْتَ فِيهِ خَيْراً، لَمْ تَحْزَنْ لِذَهَابِهِ، وَ فَرِحْتَ بِمَا اسْتَقْبَلْتَهُ مِنْهُ، وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ فَرَّطْتَ فِيهِ، فَحَسْرَتُكَ شَدِيدَهٌ لِذَهَابِهِ وَ تَفْرِيطِكَ فِيهِ، وَ أَنْتَ فِى يَوْمِكَ الَّذِى أَصْبَحْتَ فِيهِ مِنْ غَدٍ فِى غِرَّهٍ، وَ لَا تَدْرِى لَعَلَّكَ لَا تَبْلُغُهُ، وَ إِنْ بَلَغْتَهُ لَعَلَّ حَظَّكَ فِيهِ فِى التَّفْرِيطِ مِثْلُ حَظِّكَ فِى الْأَمْسِ الْمَاضِى عَنْكَ. فَيَوْمٌ مِنَ الثَّلَاثَهِ قَدْ مَضى أَنْتَ فِيهِ مُفَرِّطٌ، وَ يَوْمٌ تَنْتَظِرُهُ لَسْتَ أَنْتَ مِنْهُ عَلى يَقِينٍ مِنْ تَرْكِ التَّفْرِيطِ، وَ إِنَّمَا هُوَ يَوْمُكَ الَّذِى أَصْبَحْتَ فِيهِ، وَ قَدْ يَنْبَغِى لَكَ أَنْ عَقَلْتَ وَ فَكَّرْتَ فِيمَا فَرَّطْتَ فِى الْأَمْسِ الْمَاضِى مِمَّا فَاتَكَ فِيهِ مِنْ حَسَنَاتٍ أَلَا تَكُونَ اكْتَسَبْتَهَا، وَ مِنْ سَيِّئَاتٍ أَلَا تَكُونَ أَقْصَرْتَ عَنْهَا، وَ أَنْتَ مَعَ هذَا مَعَ اسْتِقْبَالِ غَدٍ عَلى غَيْرِ ثِقَهٍ مِنْ أَنْ تَبْلُغَهُ، وَ عَلى غَيْرِ يَقِينٍ مِنِ اكْتِسَابِ حَسَنَهٍ، أَوْ مُرْتَدِعٍ عَنْ سَيِّئَهٍ مُحْبِطَهٍ ؛ فَأَنْتَ مِنْ يَوْمِكَ الَّذِى تَسْتَقْبِلُ عَلى مِثْلِ يَوْمِكَ الَّذِى اسْتَدْبَرْتَ. فَاعْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ لَيْسَ يَأْمُلُ مِنَ

الْأَيَّامِ إِلَا يَوْمَهُ الّذِی أَصْبَحَ فِيهِ وَ لَيْلَتَهُ، فَاعْمَلْ أَوْ دَعْ، وَ اللّهُ الْمُعِينُ عَلی ذلِکَ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از بعضی از اصحاب خویش که گفت : از امام جعفر صادق علیه السلام ، از استدراج سؤال شد . فرمود که :«مصداق آن ، بنده ای است که گناه می کند و مهلت داده می شود ، و از برایش در نزد آن معصیت ، نعمت های تازه به هم می رسد ، و او را از استغفار از گناهان مشغول می گرداند . پس چنین کسی ، مستدرج است که خدا او را استدراج فرموده ، از آنجا که نمی داند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان ، از سماعه بن مهران روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ» . فرمود که :«مصداق آن ، بنده ای است که گناه می کند . پس با آن گناه ، نعمت از برایش تازه می شود ، و آن نعمت ، او را از استغفار از آن گناه مشغول می سازد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان منقری ، از حفص بن غیاث ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بسیار کسی است که گول خورده به آنچه خدای عز و جل بر او انعام فرموده ، و بسیار مستدرج است که خدا او را به پرده و پوشیدن خویش بر او استدراج نموده ، و بسیار کسی است که به ثنای مردمان بر او فریفته شده» .

203 . باب محاسبه و حساب عملعلی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و هر دو ، از حسین بن محبوب ، از علی بن رئاب ، از ابو حمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامکه فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود : جز این نیست که دنیا و روزگار ، سه روز است که تو در میانه آنهایی . دیروز که گذشت با آنچه در آن بود ، و هرگز برنخواهد گشت؛ پس اگر خوبی را در آن عمل کرده ای ، برای رفتن آن اندوه نداری ، و شاد باشی به آنچه آن را استقبال کرده ای از آن ، و اگر چنانی که در آن کوتاهی و تقصیر کرده ای ، حسرتت سخت است از برای رفتن آن ، و کوتاهی که در آن کرده ای . و تو در روز خود که در آن صبح می کنی در فردا ، در غفلت و بی خبری ، و نمی

دانی شاید که به آن نرسی ، و اگر به آن برسی ، شاید که بهره ات در آن در کوتاهی ، مانند بهره ات در دیروز گذشته از تو باشد؛ پس یک روز ، از سه روز ، گذشته ، که تو در آن مقصّری و کوتاهی کرده ای ، و یک روز را انتظار می بری و تو از آن بر یقین نیستی از ترک تقصیر و کوتاهی . و جز این نیست که همه روزگار ، همان روز تو است که صبح کرده ای در آن ، و سزاوار است تو را که عاقل شوی و فکر کنی در آنچه تقصیر کرده ای در دیروز گذشته ، از آنچه تو را فوت شده در آن از ثواب های چند ، که چرا چنان نبودی که آنها را کسب کرده باشی ، و از گناهانی چند ، که چرا چنان نبودی که از آنها باز ایستاده باشی ، و تو با این حال ، با رو آوردن فردا ، اعتمادی نداری که به آن برسی ، و بر یقین نیستی از کسب کردن حسنه ، یا باز ایستادن از گناهی که عمل را فرو می ریزد؛ پس تو نسبت به آن روزی که رو به آن می روی بر طریقه و روش ، مثل آن روزی که پشت به آن کرده یا پس ، عمل کن ، مانند عمل کردن مردی که امیدواری ندارد از روزها ، مگر آن روز را که صبح کرده در آن ، و شب همان روز؛ پس عمل خیر را به جا آور یا وا گذار ، و خدای عز و جلیاری کننده است بر آن» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ، قَالَ:«لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَناً اسْتَزَادَ اللّهَ ؛ وَ إِنْ عَمِلَ سَیِّئاً اسْتَغْفَرَ اللّهَ مِنْهُ، وَ تَابَ إِلَیْهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی النُّعْمَانِ الْعِجْلِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«یَا أَبَا النُّعْمَانِ، لَا یَغُرَّنَّکَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِکَ، فَإِنَّ الْأَمْرَ یَصِلُ إِلَیْکَ دُونَهُمْ؛ وَ لَا تَقْطَعْ نَهَارَکَ بِکَذَا وَ کَذَا، فَإِنَّ مَعَکَ مَنْ یَحْفَظُ عَلَیْکَ عَمَلَکَ؛ وَ أَحْسِنْ، فَإِنِّی لَمْ أَرَ شَیْئاً أَحْسَنَ دَرَکاً وَ لَا أَسْرَعَ طَلَباً مِنْ حَسَنَهٍ مُحْدَثَهٍ لِذَنْبٍ قَدِیمٍ». عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی النُّعْمَانِ، مِثْلَهُ.

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از ما نیست کسی که در هر روز با خود حساب نکند؛ پس اگر نیکی را عمل کرده ، از خدای عز و جل زیادتی را طلب کند ، و اگر بدی را به فعل آورد ، از خدای تعالی به جهت آن آمرزش طلبد ، و به سوی او بازگردد و توبه کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از اسحاق بن عمّار ، از ابو نعمان عجلی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ای ابانعمان! مردمان تو را گول نزنند از نفس تو؛زیرا که امر به تو می رسد ، نه ایشان ، و روز خود را این چنین و چنین قطع مکن؛زیرا که با تو کسی هست که عملت را بر تو حفظ می کند ، و احسان و نیکویی کن ، که من چیزی را ندیدم که نیکوتر باشد از روی دریافتن ، و نه شتابان تر از روی جستن از ثواب نو و تازه ، از برای گناه دیرینه» (1) . چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از بعضی از اصحاب ما ، از ابو نعمان ، مثل این را روایت کرده اند .

.

1- . اشاره ای به «إِنَّ الْحَسَنَتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّ?اتِ» هود ، 114 است . یعنی نیکی خیلی زود گناه را می برد .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قَالَ:«اصْبِرُوا عَلَی الدُّنْيَا؛ فَإِنَّمَا هِیَ سَاعَهٌ، فَمَا مَضی مِنْهُ فَلَا تَجِدُ لَهُ أَلَماً وَ لَا سُرُوراً، وَ مَا لَمْ يَجِئْ فَلَا تَدْرِی مَا هُوَ، وَ إِنَّمَا هِیَ سَاعَتُکَ الَّتِی أَنْتَ فِيهَا، فَاصْبِرْ فِيهَا عَلی طَاعَهِ اللّهِ، وَ اصْبِرْ فِيهَا عَنْ مَعْصِيَهِ اللّهِ».

عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«احْمِلْ نَفْسَکَ لِنَفْسِکَ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَمْ يَحْمِلْکَ غَيْرُکَ».

عَنْهُ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام لِرَجُلٍ:«إِنَّکَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِيبَ نَفْسِکَ، وَ بُيِّنَ لَکَ الدَّاءُ، وَ عُرِّفْتَ آيَهَ الصِّحَّهِ، وَ دُلِلْتَ عَلَی الدَّوَاءِ؛ فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامُکَ عَلی نَفْسِکَ».

عَنْهُ رَفَعَهُ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام لِرَجُلٍ:«اجْعَلْ قَلْبَکَ قَرِيناً بَرّاً، أَوْ وَلَداً وَاصِلاً، وَ اجْعَلْ عَمَلَکَ وَالِداً تَتَّبِعُهُ، وَ اجْعَلْ نَفْسَکَ عَدُوّاً تُجَاهِدُهَا، وَ اجْعَلْ مَالَکَ عَارِيَهً تَرُدُّهَا».

وَ عَنْهُ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«اقْصُرْ نَفْسَکَ عَمَّا يَضُرُّهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفَارِقَکَ، وَ اسْعَ فِی فَکَاکِهَا كَمَا تَسْعی فِی طَلَبِ مَعِيشَتِکَ؛ فَإِنَّ نَفْسَکَ رَهِينَهٌ بِعَمَلِکَ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«صبر کنید بر زحمت دنیا؛ زیرا که ، آن نیست ، مگر یک ساعت . پس آنچه از آن گذشته ، از برایش درد و شادی را نمی یابی ، و آنچه نیامده ، نمی دانی که آن چیست و چه حال دارد . و جز این نیست که دنیا ساعتی است که تو در آنی . پس صبر کن در آن بر طاعت خدا ، و صبر کن در آن از معصیت خدا» .

از او ، از بعضی از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخت و گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خود را از برای خود بردار ، که اگر چنین نکنی ، غیر تو ، تو را برندارد» .

از او روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام به مردی فرمود که :«تو طبیب نفس خود گردانیده شده ای ، که خدا تو را طبیب آن ساخته ، و درد از برایت بیان شده ، و نشانه صحّت به تو شناسانیده شده ، و بر دوا دلالت شده ای . پس بنگر که قیام تو بر نفست چگونه است ، و به چه وضع متوجّه آن می شوی» .

از او روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام به مردی فرمود که :«دل خود را قرار ده ، قرین و مصاحب نیکو ، و فرزندی وصل کننده و نیکوکار ، و عمل خود را قرار ده پدری که او را پیروی کنی ، و نفس خود را قرار داده ، دشمنی که با آن کارزار کنی ، و مال خود را قرار ده ، عاریه ای که آن را رد کنی» .

از او روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«نفس خود را منع کن از آنچه به آن زیان می رساند ، پیش از آنکه از تو جدا شود ، و در رهایی آن کوشش کن ، چنان که در طلب اسباب زندگانی خود کوشش می کنی؛زیرا که نفست به واسطه عملت در گرو است» .

.

عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«كَمْ مِنْ طَالِبٍ لِلدُّنْيَا لَمْ يُدْرِكْهَا، وَ مُدْرِكٍ لَهَا قَدْ فَارَقَهَا؛ فَلَا يَشْغَلَنَّكَ طَلَبُهَا عَنْ عَمَلِكَ، وَ الْتَمِسْهَا مِنْ مُعْطِيهَا وَ مَالِكِهَا، فَكَمْ مِنْ حَرِيصٍ عَلَى الدُّنْيَا قَدْ صَرَعَتْهُ، وَ اشْتَغَلَ بِمَا أَدْرَكَ مِنْهَا عَنْ طَلَبِ آخِرَتِهِ حَتّى فَنِيَ عُمُرُهُ، وَ أَدْرَكَهُ أَجَلُهُ». وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «الْمَسْجُونُ مَنْ سَجَنَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ».

وَ عَنْهُ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قَالَ:«إِذَا أَتَتْ عَلَى الرَّجُلِ أَرْبَعُونَ سَنَةً، قِيلَ لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ، فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعْذُورٍ، وَ لَيْسَ ابْنُ الْأَرْبَعِينَ بِأَحَقَّ بِالْحِذْرِ مِنِ ابْنِ الْعِشْرِينَ، فَإِنَّ الَّذِي يَطْلُبُهُمَا وَاحِدٌ وَ لَيْسَ بِرَاقِدٍ، فَاعْمَلْ لِمَا أَمَامَكَ مِنَ الْهَوْلِ، وَ دَعْ عَنْكَ فُضُولَ الْقَوْلِ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ ، خُذْ مِنْهَا فِي الصِّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَ فِي الْقُوَّةِ قَبْلَ الضَّعْفِ، وَ فِي الْحَيَاةِ قَبْلَ الْمَمَاتِ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ النَّهَارَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ، اعْمَلْ فِي يَوْمِكَ هذَا خَيْراً؛ أَشْهَدْ لَكَ بِهِ عِنْدَ رَبِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَإِنِّي لَمْ آتِكَ فِيمَا مَضى، وَ لَا آتِيكَ فِيمَا بَقِيَ، وَ إِذَا جَاءَ اللَّيْلُ قَالَ مِثْلَ ذلِكَ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ شُعَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْصِنِي بِوَجْهٍ مِنْ وُجُوهِ الْبِرِّ أَنْجُو بِهِ . قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام :«أَيُّهَا السَّائِلُ، اسْتَمِعْ، ثُمَّ اسْتَفْهِمْ، ثُمَّ اسْتَيْقِنْ، ثُمَّ اسْتَعْمِلْ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ ثَلَاثَةٌ: زَاهِدٌ، وَ صَابِرٌ، وَ رَاغِبٌ. فَأَمَّا الزَّاهِدُ، فَقَدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ، فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا، وَ لَا يَأْسى عَلى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ ؛ فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ. وَ أَمَّا الصَّابِرُ، فَإِنَّهُ يَتَمَنَّاهَا بِقَلْبِهِ، فَإِذَا نَالَ مِنْهَا أَلْجَمَ نَفْسَهُ عَنْهَا لِسُوءِ عَاقِبَتِهَا وَ شَنَآنِهَا، لَوِ اطَّلَعْتَ عَلى قَلْبِهِ، عَجِبْتَ مِنْ عِفَّتِهِ وَ تَوَاضُعِهِ وَ حَزْمِهِ. وَ أَمَّا الرَّاغِبُ، فَلَا يُبَالِي مِنْ أَيْنَ جَاءَتْهُ الدُّنْيَا ، مِنْ حِلِّهَا أَوْ مِنْ حَرَامِهَا، وَ لَا يُبَالِي مَا دَنَّسَ فِيهَا عِرْضَهُ، وَ أَهْلَكَ نَفْسَهُ، وَ أَذْهَبَ مُرُوءَتَهُ؛ فَهُمْ فِي غَمْرَةٍ يَضْطَرِبُونَ».

.

از او ، از بعضی از اصحاب خویش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«بسیار جوینده دنیا است که آن را درنیافته ، و بسیار دریابنده آن است که از آن مفارقت نموده؛ پس جستن آن ، تو را از علمت روگردان نکند ، و آن را از عطاکننده آن و کسی که مالک آن است طلب کن؛ پس بسیار حریص بر دنیا هست که دنیا او را بر زمین افکنده ، و به آنچه دریافته از آن ، از طلب آخرتش روگردان شده ، تا آنکه عمرش تمام شده و مرگش او را دریافته است» .و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «محبوس و در زندان شده ، کسی است که دنیای او ، او را از آخرتش حبس کرده باشد» .

از او روایت است که آن را مرفوع ساخته ، از امام محمد باقر علیه السلام و گفته است که : فرمود :«چون چهل سال بر مرد بگذرد ، به او گفته شود که : حِذْر و آلات نگاهداری خود را فرا گیر؛زیرا که تو معذور نیستی و عذر و بهانه از تو پذیرفته نمی شود . و مرد چهل ساله از پسر بیست ساله ، به حذر سزاوارتر نیست؛زیرا که آن کسی که این دو را می طلبد ، یکی است ، و نخوابیده و در خواب نیست؛ پس عمل کن از برای آنچه در پیش روی تو است از هول و ترس ، و زیادتی گفتار را از خود وا گذار» .

از او ، از علی بن حکم ، از حسّان ، از زید شحّام روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«از برای خود از نفس خود بگیر ، بگیر از آن در تندرستی پیش از بیماری ، و در توانایی پیش از ناتوانی ، و در زندگی پیش از مردن» .

از او ، از علی بن حکم ، از هشام بن سالم ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که چون روز تازه بیاید ، می گوید که : ای فرزند آدم! در همین روز خود عمل خیری بکن ، تا از برایت به آن در نزد پروردگارت شهادت دهم در روز قیامت؛ زیرا که من در زمان گذشته به نزد تو نیامده ام ، و در آنچه باقی مانده به نزد تو نخواهم آمد ، و چون شب بیاید ، مثل این را می گوید» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از احمد بن محمد ، از شعیب بن عبد اللّه ، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که : مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین! مرا به وجهی از وجوه خیر و خوبی که به آن

نجات یابم ، وصیّت کن . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«ای سائل ! گوش بدار و سعی کن که بفهمی و یقین بهم رسان . بعد از آن ، عمل کن و بدان که مردمان بر سه قسم اند : زاهد و صابر و راغب . امّا زاهد ، به حقیقت که اندوه ها و شادی ها از دلش بیرون رفته؛ پس به چیزی از دنیا شاد نمی شود ، و بر چیزی از آنکه از او فوت شده ، اندوهناک نمی گردد ، و چنین کسی صاحب استراحت است . و امّا صابر ، دنیا را آرزو می کند در دل خود؛ پس چون از آن بیابد و به آن برسد ، نفس خود را لجام کند و از آن منع کند ، به جهت بدی عاقبت و دشمن داشتن آن ، و اگر بر دلش اطّلاع به هم رسانی ، از عفّت و فروتنی و آگاهی آن تعجّب کنی . و امّا راغب ، پروایی ندارد ، از هر جا که دنیا به او برسد؛ خواه از حلال آن باشد ، و خواه از حرام آن ، و باک ندارد از هر چه عرض او را در آن چرکین کند و به چیز زشت آلوده گرداند ، و نفسش را هلاک کند ، و مروّت و جوانمردی او را ببرد؛ پس ایشان ، در غفلت و بی خبری ، اضطراب دارند» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ: لَا يَصْغَرُ مَا يَنْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ، وَ لَا يَصْغَرُ مَا يَضُرُّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ، فَكُونُوا فِيمَا أَخْبَرَكُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَنْ عَايَنَ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِىِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِىِّ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْمِنْقَرِىِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُعْرَفَ فَافْعَلْ، وَ مَا عَلَيْكَ أَلَا يُثْنِىَ عَلَيْكَ النَّاسُ ، وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مَذْمُوماً عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ مَحْمُوداً عِنْدَ اللّهِ». ثُمَّ قَالَ : «قَالَ أَبِى عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام : لَا خَيْرَ فِى الْعَيْشِ إِلَا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ يَزْدَادُ كُلَّ يَوْمٍ خَيْراً، وَ رَجُلٍ يَتَدَارَكُ سَيِّئَتَهُ بِالتَّوْبَهِ، وَ أَنّى لَهُ بِالتَّوْبَهِ ! وَ اللّهِ، لَوْ سَجَدَ حَتّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالى مِنْهُ إِلَا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام . أَلَا وَ مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا، وَ رَجَا الثَّوَابَ فِينَا، وَ رَضِىَ بِقُوتِهِ نِصْفِ مُدٍّ فِى كُلِّ يَوْمٍ وَ مَا سَتَرَ عَوْرَتَهُ، وَ مَا أَكَنَّ رَأْسَهُ، وَ هُمْ وَ اللّهِ فِى ذلِكَ خَائِفُونَ وَجِلُونَ، وَدُّوا أَنَّهُ حَظُّهُمْ مِنَ الدُّنْيَا، وَ كَذلِكَ وَصَفَهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ» ». ثُمَّ قَالَ: «مَا الَّذِى آتَوْا؟ آتَوْا وَ اللّهِ مَعَ الطَّاعَهِ الْمَحَبَّهَ وَ الْوَلَايَهَ، وَ هُمْ فِى ذلِكَ خَائِفُونَ، لَيْسَ خَوْفُهُمْ خَوْفَ شَكٍّ، وَ لكِنَّهُمْ خَافُوا أَنْ يَكُونُوا مُقَصِّرِينَ فِى مَحَبَّتِنَا وَ طَاعَتِنَا».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از محمد بن حکیم ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : کوچک نمی باشد آنچه در روز قیامت نفع می رساند ، و کوچک نمی باشد آنچه در روز قیامت ضرر می رساند؛ پس در آنچه خدای عز و جل شما را خبر داده ، چون کسی باشید که آن را به چشم خود دیده است» .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و علی بن محمد قاسانی ، هر دو از قاسم بن محمد ، از سلیمان منقری ، از حفص بن غیاث که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«اگر توانی که شناخته نشوی و مشهور و معروف نباشی ، چنان کن . و بر تو باکی نیست از آنکه مردم بر تو ثنا نکنند و تو را مدح نگویند ، و باکی بر تو نیست از آنکه در نزد مردم مذموم باشی که تو را مذمّت و بدگویی کنند ، چون در نزد خدای عز و جل محمود و ستوده باشی» . بعد از آن ، فرمود که : «پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که : هیچ خوبی نیست در زندگانی و زیستن در دنیا ، مگر از برای دو مرد : یکی مردی که هر روز ، خوبیش زیاد شود ، و دیگر مردی که گناه را به توبه تدارک نماید (و بنابر بعضی از نسخ کافی ، مرگ خود را به توبه تدارک کند) . و از کجا او را توبه میسّر شود؟ و به خدا سوگند که اگر آن قدر سجده کند که گردنش پاره شود ، و یا بدنش از هم جدا گردد ، خدای تبارک و تعالی از او قبول نفرماید ، مگر به ولایت ما اهل بیت . بدان و آگاه باش! که آنان که حقّ ما را بشناسند و ثواب را در باب ما امید داشته باشند ، و به قوت خویش که نصف مدّ (1) است در هر روز ، راضی و خشنود باشند ، و راضی باشند به آنچه عورتشان را بپوشد ، و آنچه سر ایشان را بپوشاند ، و با همه اینها ، به خدا سوگند که ایشان خائف و ترسان باشند ، دوست دارند که همان بهره ایشان باشد از دنیا ، و خدای عز و جل همچنین ایشان را وصف نموده؛ پس فرموده که : «وَالَّذینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ اِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ» (2) » . بعد از آن ، فرمود که : «می دانی که چیست آنچه ایشان آورده اند؟ به خدا سوگند که ایشان ، طاعت را با محبّت و ولایت آورده اند ، و ایشان ، در باب آن با وجود آن ترسانند ، و ترس ایشان ترسی نیست که به جهت شک باشد ، ولیکن ایشان ترسیدند از آنکه در محبّت و ولایت یا طاعت ما مقصّر باشند ، و در باب آن کوتاهی کرده باشند» . و بنابراین ترجمه آیه این می شود که : «و آنان که می آورند آنچه را که آورده اند از

اعمال خیر ، در حالتی که دل های ایشان ترسان است به آنکه ایشان به سوی پروردگار خویش باز گردندگانند» (یعنی در عاقبت امر آخرت ترسانند ، که مبادا آنچه می کنند ، مقبول درگاه حضرت اله نشود ، و بر وجه لائق نباشد ، و در باب آن معاقب گردند) .

.

1- . هر مدّ برابر 750 گرم و یا چند قرص نان است .
2- . مؤمنون، 60.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مِهْزَمٍ، عَنِ الْحَکَمِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ:دَخَلَ قَوْمٌ فَوَعَظَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَا وَ قَدْ عَایَنَ الْجَنَّهَ وَ مَا فِیهَا، وَ عَایَنَ النَّارَ وَ مَا فِیهَا إِنْ کُنْتُمْ تُصَدِّقُونَ بِالْکِتَابِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَهَ قَالَ:سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ: «لَا تَسْتَکْثِرُوا کَثِیرَ الْخَیْرِ وَ تَسْتَقِلُّوا قَلِیلَ الذُّنُوبِ، فَإِنَّ قَلِیلَ الذُّنُوبِ یَجْتَمِعُ حَتّی یَصِیرَ کَثِیراً؛ وَ خَافُوا اللّهَ فِی السِّرِّ حَتّی تُعْطُوا مِنْ أَنْفُسِکُمُ النَّصَفَ، وَ سَارِعُوا إِلی طَاعَهِ اللّهِ، وَ اصْدُقُوا الْحَدِیثَ، وَ أَدُّوا الْأَمَانَهَ، فَإِنَّمَا ذلِکَ لَکُمْ؛ وَ لَا تَدَّخُلُوا فِیمَا لَا یَحِلُّ لَکُمْ، فَإِنَّمَا ذلِکَ عَلَیْکُمْ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از ابراهیم بن مهزم ، از حکم بن سالم روایت کرده است که گفت : گروهی داخل شدند . پس ایشان را موعظه کرد . بعد از آن ، گفت که :«هیچ یک از شما نیست ، مگر آنکه بهشت و آنچه را که در آن است به چشم خویش دیده اید ، و دوزخ و آنچه را که در آن است معاینه نموده اید ، اگر چنان باشید که به کتاب خدا تصدیق کنید ، و آن را باور دارید» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«بسیاری از خیر و خوبی را بسیار مشمارید ، و کمی از گناهان را کم حساب مکنید؛ زیرا که کمی از گناهان جمع می شود ، تا آنکه بسیار می گردد . و در نهان از خدای عز و جل بترسید ، و از نفس های خود انصاف دهید ، و به سوی طاعت خدا بشتابید ، و در حدیث و سخن که می گویید ، راست گویید ، و امانت را به صاحبش برسانید؛زیرا که آن نیست ، مگر از برای شما ، و نفع آن به غیر شما عائد نمی شود . و داخل مشوید در آنچه از برای شما حلال نیست؛زیرا که آن نیست ، مگر بر شما ، و ضرر آن به غیر شما راجع نمی گردد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ:«مَا أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّیِّئَاتِ! وَ مَا أَقْبَحَ السَّیِّئَاتِ بَعْدَ الْحَسَنَاتِ!».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِیَّکُمْ فِی آجَالٍ مَقْبُوضَهٍ، وَ أَیَّامٍ مَعْدُودَهٍ، وَ الْمَوْتُ یَأْتِی بَغْتَهً؛ مَنْ یَزْرَعْ خَیْراً یَحْصُدْ غِبْطَهً ، وَ مَنْ یَزْرَعْ شَرّاً یَحْصِدْ نَدَامَهً، وَ لِکُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ، وَ لَا یَسْبِقُ الْبَطِیءَ مِنْکُمْ حَظُّهُ، وَ لَا یُدْرِکُ حَرِیصٌ مَا لَمْ یُقَدَّرْ لَهُ، مَنْ أَعْطِیَ خَیْراً فَاللّهُ أَعْطَاهُ ، وَ مَنْ وُقِیَ شَرّاً فَاللّهُ وَقَاهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدٍ بن أَحْمَدَ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«جَاءَ رَجُلٌ إِلی أَبِی ذَرٍّ، فَقَالَ: یَا أَبَا ذَرٍّ، مَا لَنَا نَکْرَهُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّکُمْ عَمَرْتُمُ الدُّنْیَا، وَ أَخْرَبْتُمُ الْاخِرَهَ، فَتَکْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا مِنْ عُمْرَانٍ إِلی خَرَابٍ. فَقَالَ لَهُ: فَکَیْفَ تَرَی قُدُومَنَا عَلَی اللّهِ ؟ فَقَالَ: أَمَّا الْمُحْسِنُ مِنْکُمْ، فَکَالْغَائِبِ یَقْدَمُ عَلی أَهْلِهِ؛ وَ أَمَّا الْمُسِیءُ مِنْکُمْ، فَکَالْابِقِ یُرَدُّ عَلی مَوْلَاهُ. قَالَ: فَکَیْفَ تَرَی حَالَنَا عِنْدَ اللّهِ؟ قَالَ: اعْرِضُوا أَعْمَالَکُمْ عَلَی الْکِتَابِ؛ إِنَّ اللّهَ یَقُولُ: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ» » . قَالَ: «فَقَالَ الرَّجُلُ: فَأَیْنَ رَحْمَهُ اللّهِ؟ قَالَ: رَحْمَهُ اللّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ». قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «وَ کَتَبَ رَجُلٌ إِلی أَبِی ذَرٍّ رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ: یَا أَبَا ذَرٍّ، أَطْرِفْنِی بِشَیْءٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَکَتَبَ إِلَیْهِ: أَنَّ الْعِلْمَ کَثِیرٌ، وَ لکِنْ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُسِیءَ إِلی مَنْ تُحِبُّهُ، فَافْعَلْ». قَالَ: «فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَ هَلْ رَأَیْتَ أَحَداً یُسِیءُ إِلی مَنْ یُحِبُّهُ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، نَفْسُکَ أَحَبُّ الْأَنْفُسِ إِلَیْکَ، فَإِذَا أَنْتَ عَصَیْتَ اللّهَ فَقَدْ أَسَأْتَ إِلَیْهَا».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از ابو ایّوب ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«چه نیکو است نیکی ها بعد از بدی ها ، و ثواب ها بعد از گناهان ، و چه زشت است بدی هابعد از نیکی ها ، و گناهان بعد از ثواب ها» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از ابن فضّال ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که شما در مدّت های گرفته شده و روزهای شمرده شده اید (یعنی زمانی کم که زود تمام شده یا می شود) . مرگ ، ناگاه و بی خبر می آید . هر که خوبی را کِشت وزراعت کند ، خوشحالی و شادی را درو کند ، و هر که بدی را زراعت کند ، پشیمانی را درو کند . و از برای هر زراعت کننده ای است ، آنچه زراعت نموده . بهره و نصیب آنکه کاهل است از شما ، بر او پیشی نگیرد ، و حریص ، آنچه را که از برایش مقدّر نشده ، در نیابد . هر که خیر و خوبی به او عطا شده ، خدا به او عطا فرموده ، و هر که از بدی نگاه داشته شده ، خدا او را نگاهداری نموده است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از حسن بن علی بن ابی عثمان ، از واصل ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به نزد ابوذر رحمه اللّه علیه آمد و گفت که : ای ابوذر! ما را چه می شود که مرگ را ناخوش داریم؟ ابوذر گفت : از برای آنکه شما دنیا را آبادان کرده اید ، و آخرت را ویران ساخته اید پس ناخوش دارید که از آبادی به سوی ویرانه منتقل شوید؛ پس به ابوذر گفت که : آمدن و ورود ما را بر خدای عز و جلچگونه می بینی؟ ابوذر گفت : امّا نیکوکار ، چون غائب و مسافری است که از سفر باز آید ، و بر کسان خود وارد شود . و امّا بدکار ، چون غلام گریخته است که بر آقای خود وارد گردد . آن مرد گفت که : حالِ ما را در نزد خدای تعالی چگونه می بینی؟ ابوذر گفت که : عمل های خود را بر کتاب خدا عرضه دارید . به درستی که خدای تعالی می فرماید که : «اِنَّ الْاَبْرارَ لَفی نَعیمٍ * وَاِنَّ الفُجّارَ لَفی جَحیمٍ» » . (1) حضرت فرمود که : «آن مرد گفت : پس رحمت خدا در کجا است؟ ابوذر گفت که : رحمت خدا نزدیک است بر نیکوکاران» . و حضرت صادق علیه السلام فرمود که :

«مردی به سوی ابوذر رضی الله عنه نوشت که : ای ابوذر! چیزی از علم را به من عطا کن که طرفه و تازه باشد . ابوذر به سوی او نوشت که : علم بسیار است ، ولیکن اگر توانی که بدی نکنی با کسی که او را دوست می داری ، چنان کن؛ پس آن مرد به ابوذر گفت که : آیا کسی را دیده ای که با کسی که او را دوست می دارد ، بد کند؟ ابوذر به او گفت : آری ، نفس تو در نزد تو از همه نفس ها دوست تر است . پس چون تو خدای تعالی را معصیت کنی ، به حقیقت که با آن بد کرده ای» .

.

1- . انفطار، 13 و 14. بی تردید نیکوکاران در نعمت جاودان و بدکاران در دوزخ هستند .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«اصْبِرُوا عَلى طَاعَهِ اللّهِ، وَ تَصَبَّرُوا عَنْ مَعْصِيَهِ اللّهِ،فَإِنَّمَا الدُّنْيَا سَاعَهٌ، فَمَا مَضى فَلَسْتَ تَجِدُ لَهُ سُرُوراً وَ لَا حُزْناً، وَ مَا لَمْ يَأْتِ فَلَسْتَ تَعْرِفُهُ، فَاصْبِرْ عَلى تِلْكَ السَّاعَهِ الَّتِى أَنْتَ فِيهَا، فَكَأَنَّكَ قَدِ اغْتَبَطْتَ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ الْخَضِرُ لِمُوسى عليه السلام : يَا مُوسى، إِنَّ أَصْلَحَ يَوْمَيْكَ الَّذِى هُوَ أَمَامَكَ، فَانْظُرْ أَىُّ يَوْمٍ هُوَ ، وَ أَعِدَّ لَهُ الْجَوَابَ، فَإِنَّكَ مَوْقُوفٌ وَ مَسْؤُولٌ، وَ خُذْ مَوْعِظَتَكَ مِنَ الدَّهْرِ؛ فَإِنَّ الدَّهْرَ طَوِيلٌ قَصِيرٌ، فَاعْمَلْ كَأَنَّكَ تَرى ثَوَابَ عَمَلِكَ لِيَكُونَ أَطْمَعَ لَكَ فِى الْاخِرَهِ؛ فَإِنَّ مَا هُوَ آتٍ مِنَ الدُّنْيَا كَمَا هُوَ قَدْ وَلّى مِنْهَا».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : عِظْنَا، وَ أَوْجِزْ، فَقَالَ: الدُّنْيَا حَلَالُهَا حِسَابٌ، وَ حَرَامُهَا عِقَابٌ، وَ أَنَّى لَكُمْ بِالرَّوْحِ وَ لَمَّا تَأَسَّوْا بِسُنَّهِ نَبِيِّكُمْ؟ تَطْلُبُونَ مَا يُطْغِيكُمْ، وَ لَا تَرْضَوْنَ مَا يَكْفِيكُمْ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«صبر کنید بر طاعت خدا ، و شکیبایی ورزید از معصیت خدا؛ پس جز این نیست که دنیا ساعتی است؛زیرا که آنچه گذشته ، چنان نیست که از برای آن شادی و اندوهی را بیابی ، و آنچه نیامده ، که تو چنان نیستی که آن را بشناسی و بدانی که چه خواهد شد؛ پس صبر کن بر این ساعتی که تو در آنی؛ پس گویا که تو شاد شده ای و آرزو برده ای به نیکویی حال کسی ، تا تو را مثل آن حال باشد» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«خضر به موسی علیهماالسلام گفت که : ای موسی! به درستی که شایسته ترین روز تو ، آن روزی است که در پیش روی تو است؛ پس بنگر که آن روز چه روز است ، و جواب را از برای آن آماده ساز؛زیرا که تو باز داشته می شوی و پرسیده خواهی شد . و پند خویش را از روزگار فرا گیر؛زیرا که روزگار ، درازی است کوتاه؛ پس چنان عمل کن که گویا تو ثواب عمل خود را می بینی ، تا آنکه تو را در مزدت امیدوارتر گرداند؛ پس به درستی که آنچه آینده است از دنیا ، مانند آن چیزی است که پشت گردانیده و رفته است از آن» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یعقوب بن یزید ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه عرض شد که : ما را موعظه کن و پنده ده و مختصر کن . فرمود که : دنیا ، در حلال آن حساب است ، و در حرام آن عقاب . و از کجا شما را راحت و آسایش میسّر باشد ، و هنوز به سنّت پیغمبر خویش اقتدا نکرده اید؟ طلب می کنید آنچه را که شما را طاغی گرداند ، و نمی پسندید و راضی نمی شوید به آنچه شما را بس باشد» .

.

204 بَابُ مَنْ يَعِيبُ النَّاسَعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ، وَ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَهً الْبَغْیُ، وَ كَفی بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْمی عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، أَوْ يُعَيِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ، أَوْ يُؤْذِیَ جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهماالسلامیَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : كَفی بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْمی عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَنْ يُؤْذِیَ جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسی، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُخْتَارٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«كَفی بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يَتَعَرَّفَ مِنْ عُيُوبِ النَّاسِ مَا يَعْمی عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ نَفْسِهِ، أَوْ يَعِيبَ عَلَی النَّاسِ أَمْراً هُوَ فِيهِ لَا يَسْتَطِيعُ التَّحَوُّلَ عَنْهُ إِلی غَيْرِهِ، أَوْ يُؤْذِیَ جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ الرَّحْمنِ الْأَعْرَجِ وَ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ ، قَالَا:«إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ، وَ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَهً الْبَغْیُ، وَ كَفی بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يَنْظُرَ فِی عُيُوبِ غَيْرِهِ مَا يَعْمی عَلَيْهِ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، أَوْ يُؤْذِیَ جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ، أَوْ يَنْهَی النَّاسَ عَمَّا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ».

.

204 . باب در بیان حال کسی که مردم را عیب می کند

204 . باب در بیان حال کسی که مردم را عیب می کند (1)علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و هر دو ، از ابن ابی نجران ، از عاصم بن حمید ، از ابو حمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که شتابان ترین خوبی ها از روی ثواب ، نیکی است . و به درستی که شتابان ترین بدی ها از روی عذاب ، ظلم و ستمکاری است . و مرد را همین عیب بس است که از مردم ببیند ، آنچه را که نسبت به خود از آن کور باشد و بر او پوشیده باشد ، یا مردم را سرزنش کند ، به آنچه خود نتواند که آن را ترک کند ، یا آنکه همنشین خود را برنجاند ، به آنچه به کارش نیاید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از ابن مسکان ، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامکه می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مرد را همین عیب بس است ، که از مردم ببیند ، آنچه را که بر او پوشیده باشد ، و نسبت به خود از آن کور باشد ، و آنکه همنشین خود را برنجاند ، به آنچه به کارش نیاید» .

محمد بن یحیی ، از حسین بن اسحاق ، از علی بن مهزیار ، از حمّاد بن عیسی ، از حسین بن مختار ، از بعضی اصحاب خویش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مرد را همین عیب بس است ، که بشناسد از عیب های مردمان ،آنچه را که از امر خودش بر او پوشیده باشد ، یا کاری را بر مردم عیب کند ، که خود در آن باشد و نتواند که از آن به سوی غیر آن منتقل شود ، یا همنشین خود را برنجاند ، به آنچه به کارش نیاید» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابو عبد الرحمان اعرج و عمر بن ابان ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر و حضرت علی بن الحسین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که شتابان ترین خوبی ها از روی ثواب ، نیکی و نیکوکاری است ، و شتابان ترین بدی ها از روی عذاب ، ظلم و ستمکاری است . و مرد را همین عیب بس است ، که در عیب های غیر خود نظر کند ، و ببیند آنچه را که بر او پوشیده باشد

از عیب های خودش ، یا همنشین خود را برنجاند ، به آنچه به کارش نیاید ، یا مردم را نهی کند ، از آنچه خود نتواند که آن را وا گذارد» .

.

1- . و عیب به فتح عین و سکون یاء ، ناپسندی و بی هنری است . (مترجم)

205 بَابُ أَنَّهُ لَا يُؤَاخَذُ الْمُسْلِمُ بِمَا عَمِلَ فِی الْجَاهِلِيَّهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ نَاساً أَتَوْا رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله بَعْدَ مَا أَسْلَمُوا، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّهِ، أَ نُؤْخَذُ الرَّجُلُ مِنَّا بِمَا كَانَ عَمِلَ فِی الْجَاهِلِيَّهِ بَعْدَ إِسْلَامِهِ؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ حَسُنَ إِسْلَامُهُ، وَ صَحَّ يَقِينُ إِيمَانِهِ، لَمْ يَأْخُذْهُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالى بِمَا عَمِلَ فِی الْجَاهِلِيَّهِ؛ وَ مَنْ سَخُفَ إِسْلَامُهُ، وَ لَمْ يَصِحَّ يَقِينُ إِيمَانِهِ، أَخَذَهُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالى بِالْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ».

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عِيَاضٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يُحْسِنُ فِی الْإِسْلَامِ: أَ يُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلَ فِی الْجَاهِلِيَّهِ؟ فَقَالَ:«قَالَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله : مَنْ أَحْسَنَ فِی الْإِسْلَامِ، لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِی الْجَاهِلِيَّهِ؛ وَ مَنْ أَسَاءَ فِی الْإِسْلَامِ، أُخِذَ بِالْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ».

.

205 . باب در بیان اینکه مسلمان مؤاخذه نمی شود به آنچه در جاهلیّت کرده است

205 . باب در بیان اینکه مسلمان مؤاخذه نمی شود به آنچه در جاهلیّت کرده استمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از ابو عبیده ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستیکه گروهی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند ، بعد از آنکه اسلام آورده بودند ، و عرض کردند که : یا رسول اللّه ! آیا مردی از ما مؤاخذه می شود بعد از اسلامش ، به آنچه درزمان جاهلیّت عمل کرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود که : هر که اسلامش نیکو شود ، و یقین ایمانش درست باشد ، خدای تبارک و تعالی او را مؤاخذه نفرماید بهآنچه در هنگام جاهلیت عمل کرده است ، و هر که اسلامش سخیف؛ یعنی تُنُک و سبک باشد ، و یقین ایمانش درست نباشد ، خدای تبارک و تعالی او را به اوّل و آخر بگیرد و مؤاخذه فرماید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد جوهری ، از منقری ، از فضیل بن عیاض روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که در اسلام نیکی می کند و مسلمان خوبی می باشد ، آیا به آنچه در زمان جاهلیّت کرده ، مؤاخذه می شود؟ حضرت فرمود که :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : هر که در اسلام نیکی می کند ، به آنچه در جاهلیّت کرده ، مؤاخذه نمی شود ، و هر که در اسلام بدی می کند ، به اوّل و آخر گرفته می شود» .

.

206 بَابُ أَنَّ الْكُفْرَ مَعَ التَّوْبَهِ لَا يُبْطِلُ الْعَمَلَعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ غَيْرِهِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ كَانَ مُؤْمِناً فَعَمِلَ خَيْراً فِی إِيمَانِهِ، ثُمَّ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ فَكَفَرَ، ثُمَّ تَابَ بَعْدَ كُفْرِهِ، كُتِبَ لَهُ وَ حُوسِبَ بِكُلِّ شَیْءٍ كَانَ عَمِلَهُ فِی إِيمَانِهِ، وَ لَا يُبْطِلُهُ الْكُفْرُ إِذَا تَابَ بَعْدَ كُفْرِهِ».

207 بَابُ الْمُعَافَيْنَ مِنَ الْبَلَاءِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ غَيْرِهِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ضَنَائِنَ يَضَنُّ بِهِمْ عَنِ الْبَلَاءِ، فَيُحْيِيهِمْ فِی عَافِيَهٍ، وَ يَرْزُقُهُمْ فِی عَافِيَهٍ، وَ يُمِيتُهُمْ فِی عَافِيَهٍ، وَ يَبْعَثُهُمْ فِی عَافِيَهٍ ، وَ يُسْكِنُهُمُ الْجَنَّهَ فِی عَافِيَهٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقاً ضَنَّ بِهِمْ عَنِ الْبَلَاءِ: خَلَقَهُمْ فِی عَافِيَهٍ، وَ أَحْيَاهُمْ فِی عَافِيَهٍ، وَ أَمَاتَهُمْ فِی عَافِيَهٍ، وَ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّهَ فِی عَافِيَهٍ».

.

206 . باب در بیان اینکه کفر ، با توبه ، عمل را باطل نمی گرداند

207 . باب در بیان کسانی که از بلاء معافی و سالم اند

206 . باب در بیان اینکه کفر ، با توبه ، عمل را باطل نمی گرداند (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب و غیر او ، از علا بن زرین ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که مؤمن باشد ، و در زمان ایمانش عمل خیری را به جا آورد ، بعد از آن ، فتنه و آزمایش یا ضلالت و گمراهی به او برسد ، و به این سبب کافر شود ، و بعد از کفر خویش توبه کند ، از برایش نوشته شود ، وحساب شود به هر خیری که آن را در زمان ایمانش عمل کرده ، و کفر ، آن را باطل نمی گرداند ، هر گاه بعد از کفر خویش توبه کند» .

207 . باب در بیان کسانی که از بلاء معافی و سالم اند (2)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن محبوب ، از ابو حمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل را مخصوصانی چندند که نسبت به ایشان ، از بلاء و زحمت ، بخل و ضنّت می کند (یعنی ایشان را از جمیع آفات و بلیّات محفوظ می دارد ، و نمی گذارد که بدی به ایشان برسد . پس ایشان را زنده می دارد در عافیت ، و روزی می دهد ایشان را در عافیت ، و می میراند ایشان را در عافیت ، و محشور می گرداند ایشان را در عافیت ، و ساکن می گرداند ایشان را در بهشت ، در عافیت» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل خلقی را آفرید که نسبت به ایشان ، از بلاء ، بخل فرمود (به آن معنی که مذکور شد) . ایشان را آفرید در عافیت ، و زنده داشت ایشان را در عافیت ، و میرانید ایشان را در عافیت ، و ایشان را داخل بهشت گردانید ، در عافیت» .

.

1- . و در بعضی از نسخ کافی ، عبارتِ عنوان به وضع دیگر است ، و در بعضی ، باب ، بی عنوان است ، مانند چند باب پیش و بعد این باب ، و ظاهر این است که آن درست تر باشد . (مترجم)
2- . و در بعضی از نسخ کافی چنین است که ، باب : در بیان اینکه خدا را مخصوصانی چندند که از بلا و زحمت محفوظند . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ضَنَائِنَ مِنْ خَلْقِهِ: یَغْذُوهُمْ بِنِعْمَتِهِ، وَ یَحْبُوهُمْ بِعَافِیَتِهِ، وَ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِهِ، تَمُرُّ بِهِمُ الْبَلَایَا وَ الْفِتَنُ لَا تَضُرُّهُمْ شَیْئاً».

208 بَابُ مَا رُفِعَ عَنِ الْأُمَّهِالْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِی دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، قَالَ: حَدَّثَنِی عَمْرُو بْنُ مَرْوَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی أَرْبَعُ خِصَالٍ: خَطَؤُهَا، وَ نِسْیَانُهَا، وَ مَا أُکْرِهُوا عَلَیْهِ، وَ مَا لَمْ یُطِیقُوا؛ وَ ذٰلِکَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَهَ لَنا بِهِ» . وَ قَوْلُهُ: «إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ» ».

.

208 . باب در بیان آنچه از این امّت برداشته شده است

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و هر دو ، از جعفر بن محمد ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل را مخصوصانی چندند از آفریدگانش ، که ایشان را به نعمتخویش می پروراند ، و عافیت خود را به ایشان عطا می فرماید ، و به رحمت خویش ایشان را داخل بهشت می گرداند . بلاها و فتنه ها به ایشان می گذرد ، و هیچ ضرر به ایشان نمی رساند» .

208 . باب در بیان آنچه از این امّت برداشته شده است (1)حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از ابو داود مسترقّ روایت کرده است که گفت : حدیث کرد مرا عمرو بن مروان و گفت که : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چهار خصلت از امّت من برداشته شده : یکی خطای ایشان (یعنی امری که به غفلت از ایشان صادر شود بدون اراده یا با اراده غیر آن) ، و دیگر ، فراموشی ایشان (که از روی فراموشی حرامی را به فعل آورند ، یا واجبی را ترک کنند ، بی آنکه متذکّر حرمت یا وجوب آن باشند) ، و سیم ، آنچه بر آن اکراه شده باشند (که کسی ایشان را بر آن جبر کرده باشد) ، و چهارم ، آنچه طاقت آن نداشته باشند . و این است معنی قول خدای عز و جل : «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا اِنْ نَسینا أَوْ أخَطَأنا رَبَّنا وَلا تَحْمِلْ عَلَیْنا اِصْرا کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَلا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ» (2) ؛ یعنی : «ای پروردگار ما ! مگیر ما را به عقوبت ، اگر فراموش کنیم یا خطا نماییم . ای پروردگار ما ! و بار مکن بر ما بار گران را ، چنان که بار کرده ای آن را بر کسانی که پیش از ما بوده اند . ای پروردگار ما ! و بار مکن ما را آنچه هیچ طاقت و توانایی نیست از برای ما به آن چیز» (3) .(و حضرت صادق علیه السلام بعد از ذکر آیه اوّل که دلالت می کند بر سه چیز از آن چهار چیز ، که عبارت است از غیر اکراه ، فرموده است که :) و قول آن جناب : «اِلّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْاِیمانِ» (4) » و ترجمه آن گذشت .

.

1- . و در بعضی از نسخ کافی چنین است که ، باب : در برداشته شدن خطا و مانند آن از این امّت ، و مراد از برداشتن آن ، برداشتن مؤاخذه و عقاب است از آن؛ یعنی اگر کسی یکی از آنچه در این باب مذکور است ، از او سر زند ، حق تعالی او را مؤاخذه و عقاب نفرماید ، و بعضی از فقرات ، احتمال غیر این را دارد ، ولیکن اجرای باب بر یک نسق ، منسق تر است . (مترجم)
2- . بقره، 286.
3- . و بعضی از مفسّران گفته اند که : در شب معراج ، بعد از مکالماتی چند که در میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله او اتّفاق افتاد ، پیغمبر به الهام حضرت ربّ العزّه ، به زبان امّت ، این کلام میمنت فرجام را به عرض ملک علّام رسانید . و گفته اند که : هر یک از این کلام ، بر وجه خضوع و خشوع است و مجرّد دعا کردن ، که محض عبادت است ، که اگرچه ما این دعا نکنیم ، حق تعالی ما را مؤاخذه بر نسیان و خطا و تکلیف ما لا یطاق نفرماید؛زیرا که آن قبیح است ، و حق تعالی از این مبرّا است . و در آیه ، سخن بسیار است که بعضی از آنها را در غیر این کتاب ذکر کرده ام ، و این مقام ، گنجایش ذکر بیش از این ندارد . (مترجم)
4- . نحل، 106. جز کسی که مجبور شود ، در حالی دلش به ایمان آرام و قرار دارد .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ رَفَعَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : وُضِعَ عَنْ أُمَّتِی تِسْعُ خِصَالٍ: الْخَطَأُ، وَ النِّسْيَانُ، وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ مَا لَا يُطِيقُونَ، وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ، وَ الطِّيَرَةُ، وَ الْوَسْوَسَةُ فِی التَّفَكُّرِ فِی الْخَلْقِ، وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهِرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ».

209 بَابُ أَنَّ الْاءِيمَانَ لَا يَضُرُّ مَعَهُ سَيِّئَةٌ، وَ الْكُفْرَ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ حَسَنَةٌعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : هَلْ لِأَحَدٍ عَلى مَا عَمِلَ ثَوَابٌ عَلَى اللّهِ مَوْجُوبٌ إِلَا الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ:«لَا».

عَنْهُ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ مُوسى لِلْخَضِرِ علیهماالسلام: قَدْ تَحَرَّمْتُ بِصُحْبَتِكَ، فَأَوْصِنِی، قَالَ لَهُ: الْزَمْ مَا لَا يَضُرُّكَ مَعَهُ شَیْءٌ، كَمَا لَا يَنْفَعُكَ مَعَ غَيْرِهِ شَیْءٌ».

.

209 . باب در بیان اینکه هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نرساند ، و هیچ ثوابی

حسین بن محمد ، از محمد بن احمد نهدی روایت کرده است که آن را مرفوع ساخته ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا فرمود که : نُه خصلت از امّت من برداشته شده است ، و آنها : خطا است و فراموشی ، و آنچه ندانند ، و آنچه نتوانند ، و آنچه به سوی آن ناچار شده باشند ، و آنچه بر آن اکراه شده باشند ، و طِیَره (و آن به کسر طاء و فتح یاء حطّی عبارت است از تأثّر نفس به فال های بد) ، و وسوسه در تفکّر در خلق (1) ، و نهم ، حسد است ، مادام که ظاهر نشود به زبان یا به دست» .

209 . باب در بیان اینکه هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نرساند، و هیچ ثوابی با وجود کفر نفع ندهدعلی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که :آیا هیچ کسرا بر آنچه عمل کرده ، ثوابی بر خدا هست که واجب شده باشد ، غیر از مؤمنان؟ فرمود : «نه» .

از او ، از یونس ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«موسی به خضر علیهماالسلامفرمود که : از صحبت و رفاقت تو محروم وبی نصیب گشتم؛ پس مرا وصیّت کن و بگو چه کار کنم؟ خضر گفت : دست برمدار از آنچه با وجود آن ، چیزی تو را ضرر نرساند ، چنان که با غیر آن ، چیزی تو را نفع نرساند» .

.

1- . یعنی در احوال خلق ، و گمان بد بردن به ایشان ، یا در مبدء خلق چیزها ، یا خلق اعمال بندگان ، و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِی أُمَيَّةَ يُوسُفَ بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ:«لَا يَضُرُّ مَعَ الْاِءِيمَانِ عَمَلٌ، وَ لَا يَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ عَمَلٌ، أَ لَا تَرى أَنَّهُ قَالَ: «وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلَا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ» ، «وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ» ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أَبِی أُمَيَّةَ يُوسُفَ بْنِ ثَابِتِ بْنِ أَبِی سَعْدَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ:«الْاِءِيمَانُ لَا يَضُرُّ مَعَهُ عَمَلٌ، وَ كَذلِکَ الْكُفْرُ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ عَمَلٌ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : حَدِيثٌ رُوِیَ لَنَا أَنَّکَ قُلْتَ: إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ؟ فَقَالَ:«قَدْ قُلْتُ ذلِکَ». قَالَ: قُلْتُ: وَ إِنْ زَنَوْا، أَوْ سَرَقُوا، أَوْ شَرِبُوا الْخَمْرَ؟ فَقَالَ لِی: « «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ، وَ اللّٰهِ مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أُخِذْنَا بِالْعَمَلِ وَ وُضِعَ عَنْهُمْ، إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ كَثِيرِهِ؛ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْکَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَثِيراً مَا يَقُولُ فِی خُطْبَتِهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، دِينَكُمْ دِينَكُمْ؛ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَهِ فِی غَيْرِهِ، وَ السَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ، وَ الْحَسَنَهُ فِی غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ».

.

از او ، از یونس ، از ابن بکیر ، از ابو امیّه یعنی یوسف بن ثابت روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هیچ کاری با ایمان ضرر نمی رساند ، و هیچ عملی با کفر نفع نمی بخشد . آیا نمی بینی کِه خدای تعالی فرموده است که : «وَما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ اِلّا أَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّه ِ» (1) وَرَسُولِهِ وَماتُوا وَهُمْ کافِرُونَ (2) ؛ یعنی : «وباز نداشت ایشان را از آنکه پذیرفته شود نفقه های ایشان ، مگر آنکه ایشان کافر شدند به خدا» و فرستاده او ، و مردند ، در حالتی که ایشان کافر بودند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از ثعلبه ، از ابو امیّه یوسف بن ثابت بن ابی سعده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است کهگفت : آن حضرت فرمود :«با ایمان ، عملی ضرر نمی رساند ، و همچنین با کفر ، عملی نفع ندارد» .

احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از آنکه او را ذکر کرده ، از عبید بن زراره ، از محمد بن مارد روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : حدیثی از برای ما روایت شده ، و آن ، این است که تو فرموده ای که : چون شناختی؛ یعنی حق را ، (که عبارت است از مذهب حق اثناعشری) ، پس آنچه خواهی ، بکن . فرمود که :«من این را گفته ام» . راوی می گوید که : عرض کردم : و اگرچه زنا کنند یا دزدی کنند یا شراب بیاشامند؟ فرمود : « «اِنّا لِلّه ِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» (3) . به خدا سوگند که با ما انصاف نداده اند ، که ما به کردار بد مأخوذ و معاقب باشیم ، و مؤاخذه و عقاب از ایشان برداشته شده باشد . جز این نیست که من گفتم که : چون عارف شدی و حق را شناختی ، آنچه خواهی ، بکن ، از عمل خیر؛ خواه اندک باشد ، و خواه بسیار ، که از تو قبول می شود» .

علی بن ابراهیم ، از محمد بن ریّان بن صلت روایت کرده که آن را مرفوع ساخته است ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از اوقات در خطبه خویش می فرمود که : ای گروه مردمان! دست از دین خود برمدارید ، و ملازم آن باشید؛زیرا که گناه در آن بهتر است از حسنه در غیر آن ، و گناهِ در آن آمرزیده می شود ، و حسنه در غیر آن قبول نمی شود» .

.

1- . توبه ، 54 .
2- . و در قرآن ، در [آیه 54] سوره توبه ، «وَبِرَسُولِهِ» ، با زیادتی باء است ، و «وَماتُوا...» ، تا آخر ، در این آیه نیست [بلکه در آیات دیگر است] . وظاهر این است که این اشتباهی باشد از راوی ، و کاتب چنین اشتباهی نمی کند ، و اقتباس در اینجا ممکن نیست . (مترجم)
3- . بقره، 156.

هذَا آخِرُ كِتَابِ الْاءِيمَانِ وَ الْكُفْرِ، وَ الطَّاعَاتِ وَ الْمَعَاصِی مِنْ كِتَابِ الْكَافِی؛ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

.

و اینک ، آخر کتاب ایمان و کفر و طاعات و معاصی است از کتاب مستطاب کافی ، که این کتاب ، ترجمه آن است . وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَحْدَهُ وَصَلَّی اللّه عَلی مُحَمَّد النَّبیِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالمِنَّهُ اللّهِ الَّذی وَفَّقَنی لِلإتْمامِ وَالصَّلوهُ وَالسَّلامُ عَلَی المَبْعُوثِ اَلَی الاَنامِ وَعَلَی النُّجُومِ المُشْرِقاتِ مِنْ عِتْرَتِهِ وَالحُجَجِ الواضِحاتِ مِنْ ذُرّیَّتِهِ ماطَلَعِتْ شَمْسُ النَّهارِ وَأورَقَتِ الاشجار .استدعا از برادران ایمانی و دوستان روحانی ، که از این ترجمه ، در نهایت آسانی مستفیض و بهره مند گردند ، در حال حیات یا بعد از ممات ، این سالک بادیه سرگردانی ، آنکه او را به دعای خیر از روی مرحمت ، یاد ، و به طلب مغفرت از حضرت ربّ العزّه ، شاد فرمایند .وکان الفراغ من ترجمه هذه النسخه (1) علی ید مترجمها الاذلّ الاحقر ابن محمد حسن الاردکانی ، محمدعلی ، یوم الجمعه الثانی عشر من رجب المرجّب سنه سبع و ثلثین ومأتین بعد الالف (1237) من هجره محمد صلی الله علیه و آله سیّد البشر صلی اللّه علیه و آله الطّیّبین الطّاهرین المیامین الغرر ما طلعت الشمس و اشرقت الدّنیا بنورها و ما اضآء القمر و لعنه اللّه علی اعدائهم الغامرین فی لجج الکفر الی یوم المحشر .

.

1- . در نسخه دیگر چنین آمده است : علی ید الاقل الخاطی الجانی ابن محمد علی الاردکانی ، زین العابدین ، یوم السبت ، الثالث والعشرین من شهر جمادی الثانی ، سنه ثمان و ثلاثین ومأتین بعد الالف من هجره محمد صلی الله علیه و آله (1238) .

ص: 292

. .

ص: 293

. .

ص: 294

(6) کتاب دعا .

بسم اللّه الرحمن الرحیم مفتاح فلاحی که ابواب جنان بلد الامین دین مبین را به واسطه آن توان گشود ، و مصباح نجاحی که بیابان طور سینین قرب ربّ العالمین را به نور آن توان پیمود ، حمد معطی المسئلات (1) و ثنای مجیب الدّعواتی است که دعا را عُدّه داعی ساخت ، و آدمیان را به جُبّه راقیه (2) خطابِ «قُلْ ما یَعْبَأُ بِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعآؤُکمْ» (3) نواخت . و صلوات زاکیات و تحیّات نامیات (4) ، نثار مرقد سیّد عالم که خاصّه و خلاصه موجودات را شرف کائنات و مفخر سلسله بنی آدم است ، همایون و مضجع میمون (5) پیغمبری که با معجزات باهرات که اقوی و اکمل آنها قرآن مجید است ، مبعوث گردید ، و به آن ، رقم عجز و اعجاز را بر کلّ اوراق عراق و جمیع صفحات حجاز کشید . و نثار ضرائح (6) اولاد امجادش که قرآن را قرین ، و عروه الوثقی دین ، و حبل المتین ایمان ، و جزو پیغمبر و حزب خداوند آسمان و زمینند . عترت اطهاری که در باب آداب و حسن معاشرت ، هر یک یگانه دوران و مرآت العقول (7) خصال حمیده ، و آیینه حقایق نمای افعال پسندیده ، و دستورالعمل عالمیان اند .اما بعد ، چنین گوید ذرّه بی مقدار ، و خادم اخبار ائمّه اخیار ، تشنه لب باده فیض یزدانی ، محمدعلی بن محمد حسن الاردکانی ، «سُتِرَتْ جَرآئِرهُماء یَوْمَ تُبْلی سَرآئِرُهُما» (8) که چون در مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزیین شرکا ، و عظمت مدار بندگان جلالت توامان ،نوّاب کامیاب ، فلک جناب ، سپهر رکاب ، انجم سپاه ، گردون بارگاه ، مساعد دولت و معاضد ملّت ، جهان هنر و فرزانه خردپرور ، جم نژاد جم نشان ، و تاج بخش گیتی ستان ، داور عادل و دادگر شیردل ، صافی رأی خجسته روی و آدمی نهاد فرشته خوی ، میمون طالع بلند اختر و مبارک عنصر همایون گوهر ، قطب دایره مکرمت و اقبال ، و مرکز محیط جلالت و استقلال ، نهال برومند خیابان شوکت و بسالت (9) و سرو جویبار مروّت و عدالت ، نور حدیقه سلطان سلاطین آفاق و نور حدقه ملاذ خواقین (10) به استحقاق ، سالک مسالک اصحاب ایقان و مالک ممالک قلوب ارباب عرفان ، مشیّد (11) قواعد ملّت و دین و مروّج قوانین ائمّه طاهرین ، آنکه زارع آمال همگنان از جداول (12) انامل (13) عطیّه اش خرّم و سیراب و از صفیر عندلیب خوش الحان خامه عدالت نگارش ، اندوه در خاطرها نایاب ، به آب تیغ آتش بار هیبتش ، غبار هوای فتنه فرو نشسته و به ضرب حسام صاعقه کردارِ معدلتش هر کسی از گفتار ناشایست لب فرو بسته ، سلیمان نشانی که طیور ارواح و وحوش ، قلوب ذوی ارتیاح (14) در دام تسخیر و اطاعتش در بند ، و هبوب ریاح صبا و جنوب ، به امر علّام غیوب به تطبیب و تطهیر ساحت رفعت و

جلالتش خرسند ، به ذکر عطایش لب دریا ، تر زبان و به وصف سخایش دهان صدف دُر فشان ، مصداق : «شَجُو حُسّادُهُ وَغیْظَ عداهُأَنْ یَری مُبْصِرٌ وَیَسْمَعَ وَاعٍ» ، (15) اعنی : مالک رقاب امم و شاهزاده افخم معظّم ، ملاذ نسلِ الاَکاسره (16) و ملجاءَ نجلِ القَیاصره (17) ، فرمانْ فرمای با رفعت و اعتلاء ، شاهزاده محمد ولی میرزا ، «ضَمَّنَ اللّه ُ خِیامَ دَوْلَتِه بِأَطْنابِ الْخُلُودِ وَزَیَّنَ سَریرَ وِلایَتِهِ بِدُرَرِ الْعِزِّ وَالسُّعُودِ» (18) ، داعی را به نوشتن کتابی دیگر امر فرمودند . و به امر اشرفِ والا زمام ، اختیار در این باب ، در کف این داعی قرار و استقرار یافت ، که آن چه صلاح داند و به نظر قاصر رسد از احادیث ، جمع نموده ، کتاب سازد ، و به ترتیب دادن مجلّدی دیگر پردازد . و پیش از این ، به امر اشرف والا ، از اوّل کتاب مستطاب اصول کافی تا آخر کتاب ایمان و کفر را ترجمه کرده ، سه کتاب دیگر از آن که عبارت است از : کتاب دعا و کتاب قرآن و کتاب عشرت باقی مانده بود . به نظر فاتر چنین رسید که تتمّه را تمام کند؛ چرا که ، ناتمام بودن آن ، موافق همّت بلند و مناسب عزیم ارجمند نوّاب اشرف والا نبود . و چون تمام خلق در امور معاش و معاد به دعا و قرآن و عترت احتیاج دارند ، و باید که در همه احوال که به آنها پناه برند ، آن را به کهف الوری مسمّی ساختم ، و به ترجمه نمودن آن به سیاق سابق پرداختم ، مگر آنکه ترجمه دعاها را در این کتاب در سطر زیر آن نوشتم و به آخر نینداختم ، مگر نادری؛ به جهت آنکه داعی در حین دعا و هنگام خواندن آن متذکّر معانی آنها باشد ، تا نفعش اعمّ و فائده اش اتمّ بوده باشد . اگر بعد از اتمام ، به عزّت و زینتِ قبول ، معزّز و مزیّن شود ، از فضلِ نمایان و لطفِ بی پایان عجب نباشد . و اکنون شروع در مقصود نموده ، به موقف عرض اقدس می رساند که : مؤلّف رضوان اللّه علیه بعد از تسمیه فرمود که : کتاب دعا ، و دعا به ضمّ دال ، در اصل لغت به معنی مطلق خواندن است و در اصطلاح ، طلب کردن شخص فرومایه است فِعْلی را از کسی که بلندمرتبه و از او بالاتر باشد ، بر وجه فروتنی و زاری ، و آن چه در حاجت ، خدا را به آن می خوانند ، و آن به طریق عقل و نقل ، مرغوب و مندوب و حسن و مستحسن است . امّا نقلاً ، به جهت آن چه در کتاب و سنّت واقع شده از آیات و اخبار که بعضی از آنها در این کتاب مذکور خواهد شد ، و امّا عقلاً ، به جهت آن چه عالم عابد و عارف زاهد ، شیخ احمد بن فهد حلّی رحمه الله ، در کتاب مستطاب عدّه الدّاعی ذکر فرموده ، از اینکه دفع ضرر از خود با قدرت بر آن و تمکّن از آن واجب است ، و حصول ضرر ، ضروریّ الوقوع است از برای هر انسانی که در دار دنیا باشد؛زیرا که هر انسانی جدا نباشد از آن چه او را پریشان و عقلش را مشغول سازد و به او زیان رساند ، یا از داخل ، چون حصول عارضی که مزاج او را فرو گیرد ، یا از خارج ، چون اذیّت ظالمی ، یا مکروه و ناخوشی که از شریک یا همسایه به

او رسد . و اگر بالفعل از همه خالی باشد ، هر آینه وقوعش را در آن تجویز می کند و همچنین عاشق شدن و در آویختنش را به آن . و چگونه چنین نباشد ، و حال آنکه در خانه حوادثی است که در هیچ زمانی قرار و استقرار ندارد . پس هیچ آدمی از دردهای سخت و مصیبت های آن جدا نباشد ، یا بالفعل یا بالقوه . پس ضرر آن یا حاصل است که وقوع دارد یا متوقّع الحصول است ، و ازاله هر یک از این دو امر با قدرت بر آن واجب است . و دعا است که این را تحصیل می کند و آن مقدور است . پس رفتن به سوی آن واجب باشد . و امیرالمؤمنین و سیّد الوصیّین صلوات اللّه علیه بر این معنی تنبیه نموده در آنجا که فرموده : هیچ مبتلایی و هر چند که بلاء و زحمتش بسیار باشد ، سزاوارتر نیست به دعا کردن از آن بی آفتی که از بلاء ایمن نباشد . و از این حدیث احتیاج هر کسی به دعا ظاهر شد؛ خواه عافیت داشته باشد و خواه مبتلا باشد . و فائده اش رفع بلای حاصل و دفع شریّ است که نازل باشد ، یا جلب نفعی مقصود ، یا ثابت داشتن خیر موجود و دوام آن است ، یا منعش از زوال؛ زیرا که ، حضرات معصومین علیهم السلام آن را وصف فرموده اند به سلاح بودن . و سلاح از جمله آنها است که به واسطه آن استجلاب نفع می شود و به آن استدفاع ضرر می شود ، و از برای همین آن را سپر نیز نامیده اند . و سپر ، آلت پوششی است که به واسطه آن خود را از ناخوشی ها نگاه می دارند . و بعد از ذکر بعضی از اخبار در باب سلاح و سپر بودن آن و اینکه بلای نازل و غیر نازل را دفع می کند ، می گوید که : پس به این احادیث و آن چه در معنی اینها باشد . و آن بسیار است که ما به جهت حذر کردن از طول دادن ، ایراد ننمودیم . ظنّ دفع ضرر؛ بلکه علم ، صحیح و درست شد به جهت صحّت خبر کسی که راستگو است و دروغ نمی گوید» . تا اینجا ترجمه کلام ابن فهد است که نقل شد ، و ظاهر آن خالی از ناخوشی و بحثی نیست که این موضع مقام بیان آن نیست . و دعا بر چهار قسم است : اوّل آن چه متعلّق است به تحمید و تمجید و تسبیح و تعلیل . دویم آن چه متعلّق است به طلب خیر دنیا و رفع مکاره آن . سیم آن چه متعلّق است به طلب خیر آخرت و توفیق خوبی های آن . چهارم آن چه متعلّق است به دو چیز یا سه چیز یا همه اینها .

.

1- . یعنی عطا کننده خواسته ها .
2- . جبّه ، ردا و بالا پوش است و راقیه یعنی گرانقدر .

3- . . فرقان، 77. یعنی : بگو اگر دعای شما نبود ، خدای من به شما توجهی نمی کرد .
4- . یعنی درودهای پاک و سلام های فزاینده .
5- . یعنی آرامگاه خجسته .
6- . جمع ضریح .
7- . مرآت یعنی آئینه .
8- . یعنی : خداوند گناهان آن دو را در روزی که باطن آن دو آشکار می شود ، بیامرزد .
9- . بسالت ، یعنی شجاعت و دلاوری .
10- . خواقین ، جمع خاقان ، به معنای پادشاه ترکان و چین است .
11- . مشیّد ، یعنی استوار کننده .
12- . جداول ، جمع جدول ، به معنای جوی های هدایت کننده آب است .
13- . انامل ، جمع انمله ، به معنای انگشتان است .
14- . ارتیاح به معنای شادمانی است ، و ذوی ارتیاح ، یعنی افراد شادمان .
15- . این بیتی از شعر بختری در مدح خلیفه ، المعتز بالله ، بوده و معنایش این است : حاسدانش اندوهگین و دشمنانش خشمگین از جلوه گری و آوازه او .
16- . جمع کسری ، لقب پادشاهان فارس .
17- . جمع قیصر ، لقب پادشاهان روم .
18- . یعنی : خداوند خیمه سلطنتش را با طناب های جاویدان ببندد ، وتخت ولایتش را به مرواریدهای عزّت و سعادت بیاراید .

ص: 296

. .

ص: 297

. .

[6] كِتَابُ الدُّعَاءِ1 بَابُ فَضْلِ الدُّعَاءِ وَ الْحَثِّ عَلَيْهعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ» » قَالَ: «هُوَ الدُّعَاءُ، وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ الدُّعَاءُ». قُلْتُ: «إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» ؟ قَالَ: «الْأَوَّاهُ هُوَ الدَّعَّاءُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ ابْنِ مَحْبُوبٍ جَمِيعاً، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام : أَىُّ الْعِبَادَهِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ:«مَا مِنْ شَىْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ، وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَ لَا يَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ».

أَبُو عَلِىٍّ الْأَشْعَرِىُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مُيَسِّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ لِى:«يَا مُيَسِّرُ، اُدْعُ، وَ لَا تَقُلْ: إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ؛ إِنَّ عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْزِلَهً لَا تُنَالُ إِلَا بِمَسْأَلَهٍ، وَ لَوْ أَنَّ عَبْداً سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ، لَمْ يُعْطَ شَيْئاً؛ فَسَلْ تُعْطَ. يَا مُيَسِّرُ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ».

.

[6] کتاب دعا

1 . باب فضیلت دعا و ترغیب و برانگیختن مردم بر آن

[6] کتاب دعا1 . باب فضیلت دعا و ترغیب و برانگیختن مردم بر آنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کردم است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل می فرماید که : «اِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهنَّمَ داخِرینَ» (1) ؛ یعنی : به درستی که آن کسانی که تکبّر و سرکشی می کنند از پرستش من ، زود باشد که درآیند یا درآورده شوند در دوزخ ، در حالتی که خوار و بی مقدار باشند» . و حضرت فرمود که : «مراد از پرستش ، دعا است . و بهترین عبادت دعا است» . عرض کردم : «اِنَّ اِبْراهیمَ لَاَوّاهٌ حَلیمٌ» (2) . حضرت فرمود که : «اوّاه آن است که بسیار دعا می کند» . (و در ترجمه آیه گفته اند که : «به درستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود و بردبار» . و این کنایه است از رقّت قلب و کثرت ترحّم و فرط شفقّت او بر آذر که پدرِ مادر آن حضرت بود بنا بر اظهر) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل و ابن محبوب هر دو ، از حنّان بن سدیر ، از پدرش روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : کدام عبادت بهتر و فضیلتش بیشتر است؟ فرمود که :«هیچ چیز در نزد خدای تعالی بهتر نیست از آنکه از او سؤال شود و طلب شود از آن چه در نزد او است ، و هیچ کس به سوی خدا دشمن تر نیست از کسی که تکبّر و سرکشی کند از عبادت آن جناب (یعنی دعا) ، و سؤال نکند آن چه را که در نزد او است .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از میسّر بن عبدالعزیز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به من فرمود که :«ای میسّر! دعا بکن و مگو که امر مفروغ منه است (یعنی فراغ از آن حاصل شده و هر چه مقدّر شده ، می شود) . به درستی که در نزد خدا منزله و مرتبه بزرگی است که به آن نمی توان رسید ، مگر به مسئلت و دعا . و اگر بنده ای دهان خود را ببندد و از خدا سؤال نکند ، چیزی به او عطا نشود ، پس سؤال کن تا عطا شود . ای میسّر! به درستی که هیچ دری نیست که کوبیده شود ، مگر آنکه نزدیک است که از برای صاحب آن گشوده شود» .

.

1- . غافر، 60.
2- . توبه، 114.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ، عَنْ مُعَاذٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ فَضْلِهِ ، افْتَقَرَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«ادْعُ، وَ لَا تَقُلْ: قَدْ فُرِغَ مِنَ الْأَمْرِ؛ فَإِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَهُ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ» وَ قَالَ: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ» ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تَقَرَّبُونَ بِمِثْلِهِ، وَ لَا تَتْرُكُوا صَغِيرَهً لِصِغَرِهَا أَنْ تَدْعُوا بِهَا؛ إِنَّ صَاحِبَ الصِّغَارِ هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ».

.

حمید بن زیاد ، از خشّاب ، از ابن بقّاح ، از معاذ ، از عمرو بن جمیع ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که خدای تعالی را از فضلش سؤال نکند ، فقیر و محتاج شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«دعا بکن و مگو که از امر فراغ حاصل شده و هر چه مقدّر شده خواهد شد؛زیرا که دعا عبادت است . و به درستی که خدای تعالی می فرماید که : «اِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهنَّمَ داخِرینَ» (1) و فرموده است که : «أَدْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (2) ؛ یعنی : بخوانید مرا تا شما را اجابت نمایم» (و دعای شما را استجاب گردانم ، و آن چه سؤال کرده اید به شما عطا فرمایم) .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجّبار ، از ابن ابی نجران ، از سیف تمّار روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بر شما باد که دعا کنید؛زیرا که شما تقرّب نمی جویید به چیزی مثل دعا . و ترک مکنید حاجت کوچکی را به جهت کوچکی آن ، که به سبب آن دعا کنید (یعنی دعا کردن را برای چیزی که خرد باشد وا مگذارید برای خردی آن)؛ زیرا که صاحب حاجت های خرد ، همان صاحب حاجت های بزرگ است» (یعنی بزرگ و کوچکِ همه حاجت ها به دست قدرت خدا است . پس چنان که کسی غیر از آن جناب بر برآوردن حاجت های بزرگ قدرت ندارد ، همچنین غیر از او کسی بر روا کردن حاجت های کوچک مُکنت ندارد) .

.

1- . غافر، 60.
2- . غافر، 60.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَهُ الَّتِی قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی» الْایَهَ، ادْعُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَقُلْ: إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ». قَالَ زُرَارَهُ: إِنَّمَا یَعْنِی لَا یَمْنَعْکَ إِیمَانُکَ بِالْقَضَاءِ وَ الْقَدَرِ أَنْ تُبَالِغَ بِالدُّعَاءِ وَ تَجْتَهِدَ فِیهِ، أَوْ کَمَا قَالَ.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْأَرْضِ الدُّعَاءُ، وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ الْعَفَافُ». قَالَ : «وَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام رَجُلاً دَعَّاءً».

2 بَابُ أَنَّ الدُّعَاءَ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَ عَمُودُ الدِّینِ، وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».

وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : الدُّعَاءُ مَفَاتِیحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِیدُ الْفَلَاحِ، وَ خَیْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِیٍّ وَ قَلْبٍ تَقِیٍّ ، وَ فِی الْمُنَاجَاهِ سَبَبُ النَّجَاهِ، وَ بِالْاِخْلَاصِ یَکُونُ الْخَلَاصُ، فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَزَعُ فَإِلَی اللّهِ الْمَفْزَعُ» .

.

2 . باب در بیان اینکه دعا سلاح مؤمن است

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از عبید بن زراره ، از پدرش ، از مردی که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«دعا همان عبادتی است که خدای تعالی فرموده است که : «اِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ» تا آخر آیه . خدای تعالی را بخوان و مگو که از امر فراغ حاصل شده و آن چه مقدّر شده خواهد شد» . زراره می گوید : جز این نیست که مقصود حضرت این است که ، ایمانت به قضا و قدر خدا تو را منع نکند از آنکه در دعا مبالغه کنی و در آن بسیار سعی و کوشش نمایی و جدّ و جهد را به عمل آوری . یا زراره مانند این کلام ، کلامی گفت (یعنی آن چه از زراره نقل شد ، یا عبارت او است ، یا مثل عبارت او است در اصل معنی) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : دوست ترین اعمال به سوی خدای تعالی در زمین دعا است ، و بهترین عبادت ها عفّت است» (یعنی نگاه داشتن فرج و شکم از آن چه حرام باشد) . و فرمود که : «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بود که بسیار دعا می کرد» .

2 . باب در بیان اینکه دعا سلاح مؤمن است (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از فضاله بن ایّوب ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دعا حربه مؤمن است و عمود (2) دین و نور آسمان ها و زمین» .

و به همین اسناد روایت است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : دعا کلیدهای فیروزی است به مطالب دنیویّه و کلیدهای خزائن رستگاری به سعادت اخرویّه . و بهترین دعاها دعایی است که از سینه پاکیزه و دل پرهیزگار صادر شده باشد ، و در مناجات با قاضی الحاجات سبب نجات است ، و با اخلاص که عبادت بی ریا است خلاصی از عذاب دست به هم می دهد پس چون ترس و فزع سخت شود ، به سوی خدا پناه باید برد» .

.

1- . و سلاح به کسر سین ، آلت جنگ و کارزار است ، چون نیزه و تیر و سپر و شمشیر . (مترجم)
2- . و عمود به فتح عین و ضمّ میم ، ستون است و چوب خیمه که آن را دیرک گویند . (مترجم)

وَ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ:«قَالَ النَّبِيُّ صلي الله عليه و آله : أَ لَا أَدُلُّكُمْ عَلى سِلَاحٍ يُنْجِيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَ يُدِرُّ أَرْزَاقَكُمْ؟ قَالُوا: بَلى، قَالَ: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ؛ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتى تُكْثِرْ قَرْعَ الْبَابِ يُفْتَحْ لَكَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ:«عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ» فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: «الدُّعَاءُ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْبَجَلِيِّ ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :«إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَذُ مِنَ السِّنَانِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«الدُّعَاءُ أَنْفَذُ مِنَ السِّنَانِ الْحَدِيدِ».

3 بَابُ أَنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ الْقَضَاءَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ ، يَنْقُضُهُ كَمَا يُنْقَضُ السِّلْكُ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاماً».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدْ قُدِّرَ وَ مَا لَمْ يُقَدَّرْ» قُلْتُ: وَمَا قَدْ قُدِّرَ عَرَفْتُهُ، فَمَا لَمْ يُقَدَّرْ؟ قَالَ: «حَتّى لَا يَكُونَ».

.

و به اسناد خویش روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : آیا نمی خواهید شما را دلالت کنم به حربه ای که شما را از دشمنان خویش نجات دهد ، و روزی های شما را فراوان و پیوسته آن را بر شما روان گرداند؟ صحابه عرض کردند : بلی ، می خواهیم . فرمود که : پروردگار خود را در شب و روز می خوانید و دعا می کنید . پس به درستی که حربه مؤمن دعا است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : دعا سپر مؤمن است . و در هر زمان که دری را بسیار بکوبی ، از برایت گشوده می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از بعضی اصحاب ما ، از حضرت امام رضا علیه السلام که به اصحاب خویش می فرمود :«بر شما باد به حربه پیغمبران» . پس به آن حضرت عرض شد که : حربه پیغمبران چیست؟ فرمود که : «دعا» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از ابوسعید بجلی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که دعا از سنان نیزه و سر آن فرو رونده تر و کارگرتر است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دعا از سنان نیزه تیز فرو رونده تر است» .

3 . باب در بیان اینکه دعا ، بلا و قضا را ردّ می کندعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که دعا قضا را ردّ می کند و تاب آن را باز می دهد ، چنان که رشته تاب باز داده می شود ، و حال آنکه آن قضا تافته شده باشد ، تافتنی به غایت» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از عمر بن یزید روایت است که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«به درستی که دعا رد می کند آن چه را که مقدّر شده و آن چه را که مقدّر نشده» . عرض کردم که : آن چه مقدّر شده ، آن را شناخته و معنی آن را دانسته ام ، پس بیان فرما که آن چه مقدّر نشده چیست؟ فرمود که : «چنان می شود که بعد از این نباشد و مقدّر نشود» .

.

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ بِسْطَامَ الزَّيَّاتِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاماً».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِی هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام: إِنَّ الدُّعَاءَ وَ الْبَلَاءَ لَيَتَرَافَقَانِ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَهِ؛ إِنَّ الدُّعَاءَ لَيَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاماً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ:«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام يَقُولُ: الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَ مَا لَمْ يَنْزِلْ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قَالَ لِی :«أَ لَا أَدُلُّكَ عَلى شَيْءٍ لَمْ يَسْتَثْنِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ؟» قُلْتُ: بَلى، قَالَ: «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاماً» وَ ضَمَّ أَصَابِعَهُ.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَاماً، فَأَكْثِرْ مِنَ الدُّعَاءِ، فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَهٍ، وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَهٍ، وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا بِالدُّعَاءِ؛ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بَابٌ يُكْثَرُ قَرْعُهُ إِلَا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ».

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از بسطام زیّات ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که دعا قضا را رد می کند ، و حال آنکه آن قضا از آسمان فرود آمده و محکم گردیده ، محکم گشتنی به غایت» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن عیسی ، از ابوهمام اسماعیل بن همام ، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود : به درستی که دعا و بلا با هم یار می باشند و همراهی می کنند تا روز قیامت؛زیرا که دعا بلا را رد می کند ، و حال آنکه بلا محکم گشته باشد ، محکم گردیدنی به غایت» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از حسن بن علی وشّاء ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام می فرمود که : دعا بلای نازل و آن چه را که نازل نشده ، همه را دفع می کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : حضرت به من فرمود که :«آیا نمی خواهی که تو را دلالت کنم بر چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن استثنا نفرمود» (یعنی در باب آن انشاء اللّه نگفت؟ و احتمال دارد که معنی این باشد که در آن چیز ، کسی یا حالی را بیرون نکرد؟) زراره می گوید که : عرض کردم : بلی ، می خواهم . فرمود که : «دعا قضا را رد می کند ، و حال آنکه محکم شده باشد ، محکم شدنی سخت» . و حضرت انگشتان خود را فراهم آورد و به هم ضم کرد .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«دعا قضا را رد می کند ، بعد از آنکه به غایت محکم شده باشد . پس بسیار دعا کنید؛زیرا که دعا کلید هر رحمتی و موجب فیروزی به هر حاجتی است . و به آن چه در نزد خدای تعالی است نمی توان رسید ، مگر به دعا . و به درستی که هیچ دری نیست که کوبیدن آن بسیار شود ، مگر آنکه نزدیک است که از برای صاحبش گشوده شود» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِى وَلَادٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام :«عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ؛ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلّٰهِ وَ الطَّلَبَ إِلَى اللّٰهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ وَ قُضِىَ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَا إِمْضَاؤُهُ، فَإِذَا دُعِىَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُئِلَ صَرْفَ الْبَلَاءِ صَرَفَهُ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَدْفَعُ بِالدُّعَاءِ الْأَمْرَ الَّذِى عَلِمَهُ أَنْ يُدْعى لَهُ فَيَسْتَجِيبُ، وَ لَوْ لَا مَا وُفِّقَ الْعَبْدُ مِنْ ذلِکَ الدُّعَاءِ، لَأَصَابَهُ مِنْهُ مَا يَجُثُّهُ مِنْ جَدِيدِالْأَرْضِ».

4 بَابُ أَنَّ الدُّعَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ، قَالَ: قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«عَلَيْکَ بِالدُّعَاءِ؛ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ».

5 بَابُ أَنَّ مَنْ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«الدُّعَاءُ كَهْفُ الْاِجَابَهِ، كَمَا أَنَّ السَّحَابَ كَهْفُ الْمَطَرِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَا اسْتَحْيَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرُدَّهَا صِفْراً حَتّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ، فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرُدَّ يَدَهُ حَتّى يَمْسَحَ عَلى وَجْهِهِ وَ رَأْسِهِ».

.

4 . باب در بیان اینکه دعا شفا است از هر دردی

5 . باب در بیان اینکه هر که دعا کند ، از برایش مستجاب شود

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از ابوولّاد روایت کرده است که گفت : ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود :«بر شما باد به دعا؛زیرا که خدا را خواندن و به سوی خدا طلب کردن ، بلا را رد می کند ، و حال آنکه مقدّر و قضا شده باشد ، و چیزی غیر از امضا و اجرای آن باقی نمانده باشد . پس چون خدای تعالی خوانده شود و از او سؤال شود که آن بلا را بگرداند ، آن را می گرداند» .

حسین بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته ، از اسحاق بن عمّار که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که خدای تعالی به دعا دفع می کند امری را که آن را چنان دانسته که از برای آن دعا می شود ، پس مستجاب می کند . و اگر آن چه بنده به آن توفیق داده شد از این دعا نمی بود ، هر آینه از آن امر به او می رسید آن چه او را از روی زمین برکَند و ریشه او را برآورد» .

4 . باب در بیان اینکه دعا شفا است از هر دردیعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسباط ابن سالم ، از علاء بن کامل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود :«بر تو باد به دعا؛ زیرا که آن شفا است از هر دردی» .

5 . باب در بیان اینکه هر که دعا کند ، از برایش مستجاب شودمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن علی ، از عبداللّه بن میمون قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دعا پناه اجابت است ، چنان که ابر پناه باران است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هیچ بنده ای دست خود را ظاهر نساخته و به سوی خدای عزیز جبّار برنداشته ، مگر آنکه خدای تعالی شرم فرموده که آن را خالی برگرداند ، تا آنکه از فضل و رحمت خویش در آن قرار دهد آن چه را که خواسته باشد .

پس چون یکی از شما دعا کند ، باید که دست خود را برنگرداند ، تا آنکه آن را بر رو و سر خود بمالد» .

.

6 بَابُ إِلْهَامِ الدُّعَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«هَلْ تَعْرِفُونَ طُولَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصَرِهِ؟» قُلْنَا: لَا، قَالَ: «إِذَا أُلْهِمَ أَحَدُکُمُ الدُّعَاءَ عِنْدَ الْبَلَاءِ، فَاعْلَمُوا أَنَّ الْبَلَاءَ قَصِیرٌ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی وَلَادٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام :«مَا مِنْ بَلَاءٍ یَنْزِلُ عَلی عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَیُلْهِمُهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ الدُّعَاءَ، إِلَا کَانَ کَشْفُ ذلِکَ الْبَلَاءِ وَشِیکاً؛ وَ مَا مِنْ بَلَاءٍ یَنْزِلُ عَلی عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَیُمْسِکُ عَنِ الدُّعَاءِ، إِلَا کَانَ ذلِکَ الْبَلَاءُ طَوِیلاً، فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَیْکُمْ بِالدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

7 بَابُ التَّقَدُّمِ فِی الدُّعَاءِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ تَقَدَّمَ فِی الدُّعَاءِ اسْتُجِیبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَ قِیلَ: صَوْتٌ مَعْرُوفٌ، وَ لَمْ یُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ؛ وَ مَنْ لَمْ یَتَقَدَّمْ فِی الدُّعَاءِ لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَ قَالَتِ الْمَلَائِکَهُ: إِنَّ ذَا الصَّوْتَ لَا نَعْرِفُهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَنْبَسَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ تَخَوَّفَ بَلَاءً یُصِیبُهُ فَتَقَدَّمَ فِیهِ بِالدُّعَاءِ، لَمْ یُرِهِ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذلِکَ الْبَلَاءَ أَبَداً».

.

6 . باب الهام دعا

7 . باب تقدّم و پیشی گرفتن در دعا

6 . باب الهام دعا (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«آیا درازی بلا را از کوتاهی آن می شناسید و می دانید که نشانه کوتاه و دراز آن چه چیز است؟» عرض کردیم : نه . فرمود که : «چون یکی از شما در نزد بلا به دعا ملهم شود ، پس بدانید که آن بلا کوتاه است و زود تمام می شود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از ابوولّاد روایت کرده است که گفت : ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که :«هیچ بلایی نیست که بر بنده مؤمنی فرود آید ، پس خدای تعالی دعا را به او الهام فرماید ، مگر آنکه زایل شدن آن بلا نزدیک باشد و به زودی برطرف شود . و هیچ بلایی نیست که بر بنده مؤمنی فرود آید ، پس آن بنده از دعا باز ایستد ، مگر آنکه آن بلا طولانی و زمانش دراز باشد . پس چون بلا فرو آید ، بر شما باد به دعا و تضرّع و زاری به سوی خدای تعالی » .

7 . باب تقدّم و پیشی گرفتن در دعامحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که در دعا پیشی گیرد (یعنی پیش از نزول بلا پیوسته دعا کند) ، چون بلا بر او نازل شود ، دعایش مستجاب گردد و گفته شود که : این آوازی است شناخته شده و آشنا ، و آن آواز و دعا از آسمان ممنوع و محجوب نشود؛ بلکه در آن بالا رود . و هر که در دعا پیشی نگیرد ، چون بلا بر او فرود آید ، دعایش مستجاب نگردد و فرشتگان گویند : به درستی که ما این آواز را نمی شناسیم» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابن سنان ، از عیینه یا عنبسه بنابر اختلاف نسخ کافی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که ترسد که بلایی به او برسد ، پس در باب آن به دعا پیشی گیرد ، خدای تعالی هرگز آن بلا را به او ننماید» .

.

1- . و الهام به کسر همزه و سکون لام ، در دل انداختن و فهمانیدن باشد عموما ، و آن چه در دل افکندن خدای تعالی باشد خصوصا . و مراد از آن در این مقام ، معنی دویم است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الدُّعَاءَ فِی الرَّخَاءِ يَسْتَخْرِجُ الْحَوَائِجَ فِی الْبَلَاءِ».

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فِی الشِّدَّهِ، فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ فِی الرَّخَاءِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ يَحْيى، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَوَّاضٍ الطَّائِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ جَدِّی يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِی الدُّعَاءِ؛ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ دَعَّاءً فَنَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ فَدَعَا، قِيلَ: صَوْتٌ مَعْرُوفٌ؛ وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ دَعَّاءً فَنَزَلَ بِهِ بَلَاءٌ فَدَعَا ، قِيلَ: أَيْنَ كُنْتَ قَبْلَ الْيَوْمِ؟».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ، عَنْ أَبِيهِ عليهماالسلام، قَالَ:«كَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهماالسلاميَقُولُ: الدُّعَاءُ بَعْدَ مَا يَنْزِلُ الْبَلَاءُ لَا يُنْتَفَعُ بِهِ».

8 بَابُ الْيَقِينِ فِی الدُّعَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمٍ الْفَرَّاءِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِذَا دَعَوْتَ، فَظُنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ».

9 بَابُ الْاِءقْبَالِ عَلَى الدُّعَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ سَاهٍ، فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ، ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْاِءجَابَهِ».

.

8 . باب یقین در دعا

9 . باب رو آوردن به دعا

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از منصور بن یونس ، از هارون بن خارجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که دعا در هنگام وسعت و رخا ، باعث بیرون آوردن حاجت ها است در وقت بلا» .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«هر که او را شاد می گرداند که در حالت سختی و شدّت دعایش مستجاب شود ، باید که در هنگام سستی[=آرامش] و وسعت ، بسیار دعا کند» .

از او ، از پدرش ، از عبداللّه بن یحیی ، از مردی ، از عبدالحمید عوّاض طایی ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«جدّم می فرمود که : در دعا پیشی گیرید؛زیرا که بنده چون بسیار دعاکننده باشد ، پس بلا بر او فرود آید و دعا کند ، گفته می شود که : آوازی است معروف و آشنا . و چون بسیار دعاکننده نباشد و بلا بر او فرود آید ، پس دعا کند ، گفته می شود که : پیش از امروز در کجا بودی؟» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام موسی کاظم علیه السلام ، از پدرش روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیهماالسلاممی فرمود که : دعا بعد از آنکه بلا فرود آید ، به آن انتفاع نمی توان جست» .

8 . باب یقین در دعاعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از سلیم فراء ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون دعا کنی ، گمان کن و چنان بدان که حاجتت به در خانه و منزل تو است» .

9 . باب رو آوردن به دعاعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از سیف بن عمیره ، از سلیمان بن عمرو روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای

تعالی مستجاب نمی فرماید دعایی را که با دل غافل و فراموش کار باشد . پس چون دعا کنی ، به دل خویش رو به خدا آور ، پس یقین کن به اجابت دعا» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ: لَا یَقْبَلُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ، وَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَقُولُ: إِذَا دَعَا أَحَدُکُمْ لِلْمَیِّتِ ، فَلَا یَدْعُو لَهُ وَ قَلْبُهُ لَاهٍ عَنْهُ، وَ لکِنْ لِیَجْتَهِدْ لَهُ فِی الدُّعَاءِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَنْ سُلَیْمٍ الْفَرَّاءِ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِکَ، وَ ظُنَّ حَاجَتَکَ بِالْبَابِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یَسْتَجِیبُ دُعَاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ قَاسٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَمَّا اسْتَسْقی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ سُقِیَ النَّاسُ حَتّی قَالُوا: إِنَّهُ الْغَرَقُ، وَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله بِیَدِهِ وَ رَدَّهَا: اللّهُمَّ حَوَالَیْنَا، وَ لَا عَلَیْنَا». قَالَ: «فَتَفَرَّقَ السَّحَابُ، فَقَالُوا: یَا رَسُولَ اللّهِ، اسْتَسْقَیْتَ لَنَا فَلَمْ نُسْقَ، ثُمَّ اسْتَسْقَیْتَ لَنَا فَسُقِینَا؟ قَالَ: إِنِّی دَعَوْتُ وَ لَیْسَ لِی فِی ذلِکَ نِیَّهٌ، ثُمَّ دَعَوْتُ وَ لِیَ فِی ذلِکَ نِیَّهٌ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که : خدای تعالی قبول نمی فرماید دعایی را که از دل غافل صادر شود . و علی علیه السلام می فرمود که : چون یکی از شما از برای مرده دعا کند ، باید که از برایش دعا نکند و حال آنکه دلش از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد ، ولیکن باید که از برایش در دعا نهایت سعی و کوشش به عمل آورد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از بعضی از اصحاب خویش ، از سیف بن عمیره ، از سلیم فراء ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون دعا کنی ، به دل خویش رو به خدا آور و گمان کن که حاجتت به در خانه رسیده» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای تعالی مستجاب نمی فرماید دعایی را که با دل سخت و صاحب قساوت باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن حکم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب باران نمود ، از خدا خواست که مردم را از ابر رحمت خود آب دهد ، و مردم آب داده شدند و چنان بارانی بر ایشان بارید که گفتند : غرق خواهیم شد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست خویش اشاره فرمود و آن را برگردانید و عرض کرد : بار خدایا ! بر اطراف و جوانب ما ببار و بر ما مبار» (1) . حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «پس ابر متفرّق شد . بعد از آن صحابه عرض کردند که : یا رسول اللّه ! از برای ما آب باران طلب کردی و ما آب داده نشدیم ، بعد از آن از برای ما آب طلبیدی و آب داده شدیم؟ پیغمبر فرمود : به درستی که من در اوّل دعا کردم و مرا در آن قصدی نبود ، بعد از آن دعا کردم و مرا قصد و نیّت بود» .

.

1- . و ابن اثیر در نهایه گفته است که : مراد آن حضرت این است که : بار خدایا ! باران را فرود آور در موضعی که گیاه است ، نه در مواضع خانه های مردم و عمارت ها . (مترجم)

10 بَابُ الْاءِلْحَاحِ فِی الدُّعَاءِ وَ التَّلَبُّثِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ عَطِیَّةَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الطَّوِیلِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا لَمْ یَزَلِ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی فِی حَاجَتِهِ مَا لَمْ یَسْتَعْجِلْ». مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ عَطِیَّةَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الطَّوِیلِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، مِثْلَهُ.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ وَ غَیْرِهِمَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَجَّلَ فَقَامَ لِحَاجَتِهِ، یَقُولُ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی: أَ مَا یَعْلَمُ عَبْدِی أَنِّی أَنَا اللَّهُ الَّذِی أَقْضِی الْحَوَائِجَ؟».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ عُقْبَةَ الْهَجَرِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ:«وَ اللَّهِ، لَا یُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی حَاجَتِهِ إِلَا قَضَاهَا لَهُ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ حَنَانٍ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَرِهَ إِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلی بَعْضٍ فِی الْمَسْأَلَهِ، وَ أَحَبَّ ذلِکَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ أَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حُسَیْنٍ الْأَحْمَسِیِّ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«لَا وَ اللَّهِ، لَا یُلِحُّ عَبْدٌ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا اسْتَجَابَ لَهُ».

.

10 . باب مبالغه کردن در دعا و ایستادگی و درنگ کردنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عطیّه ، از عبدالعزیز طویل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که بنده چون دعا کند ، خدای تبارک و تعالی پیوسته در کار حاجت او و در مقام برآوردن آن باشد ، مادام که شتاب نکند» . محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عطیّه ، از عبدالعزیز طویل ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

محمد بن یحیی روایت کرده است ، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم ، از پدرش و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر ایشان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که بنده چون شتاب کند و به جهت حاجت خود (و فیصل دادن) برپا شود (1) ، خدای تعالی می فرماید که : آیا بنده من نمی داند که منم آن خدایی که حاجت ها را روا می کنم؟ !» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن ابی عمیر ، از سیف بن عمیره ، از محمد بن مروان ، از ولید بن عقبه هجری روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به خدا سوگند که هیچ بنده مؤمنی در باب حاجت خود بر خدای تعالی الحاح و مبالغه نمی نماید ، مگر اینکه خدا آن حاجت را از برایش روا می کند» .

از او ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حجّال ، از حسّان ، از ابوالصّبّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای تعالی الحاح کردن مردم را بر یکدیگر ناخوش می دارد در سؤال کردن ، و این را از برای خود دوست داشته . به درستی که خدا دوست می دارد که از او سؤال شود و طلب کنند ، آن چه را که در نزد او است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین احمسی ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«نه ، به خدا سوگند که هیچ بنده ای بر خدا الحاح نمی کند ، مگر اینکه دعایش را مستجاب می فرماید» .

.

1- . یعنی دعا را زود تمام کند و برپا خیزد تا برود .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : رَحِمَ اللّٰهُ عَبْداً طَلَبَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَهً فَأَلَحَّ فِی الدُّعَاءِ ، اسْتُجِیبَ لَهُ أَوْ لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ، وَ تَلَا هذِهِ الْایَهَ: «وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسی أَلَا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا» ».

11 بَابُ تَسْمِیَهِ الْحَاجَهِ فِی الدُّعَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ الْفَرَّاءِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی یَعْلَمُ مَا یُرِیدُ الْعَبْدُ إِذَا دَعَاهُ، وَ لکِنَّهُ یُحِبُّ أَنْ تُبَثَّ إِلَیْهِ الْحَوَائِجُ، فَإِذَا دَعَوْتَ فَسَمِّ حَاجَتَکَ».

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ، قَالَ: قَالَ:«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَعْلَمُ حَاجَتَکَ وَ مَا تُرِیدُ، وَ لکِنْ یُحِبُّ أَنْ تُبَثَّ إِلَیْهِ الْحَوَائِجُ».

12 بَابُ إِخْفَاءِ الدُّعَاءِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ أَبِی هَمَّامٍ إِسْمَاعِیلَ بْنِ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ:«دَعْوَهُ الْعَبْدِ سِرّاً دَعْوَهً وَاحِدَهً تَعْدِلُ سَبْعِینَ دَعْوَهً عَلَانِیَهً».

.

11 . باب در بیان پناه بردن به دعا در حاجت

12 . باب در بیان پنهان کردن دعا

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدا رحمت کند بنده ای را که از خدای تعالی حاجتی را طلب کند ، پس الحاح نماید در دعا؛ خواه دعایش مستجاب شود و خواه مستجاب نشود . و این آیه را تلاوت فرمود که : «وَ أَدْعُو رَبّی عَسی أَنْ لا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبّی شَقِیّا» (1) ؛ یعنی : و می خوانم پروردگار خود را ، شاید و امیدوارم آنکه نباشم به خواندن پروردگار خویش بدبخت و ناامید و بی بهره» (بلکه بهره تمام از آن جناب بگیرم و از جمله مقرّبان و مخصوصان او باشم) .

11 . باب در بیان پناه بردن به دعا در حاجتعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوعبداللّه فراء ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای تعالی مراد بنده خود را می داند ، و می داند که چه می خواهد چون او را می خواند ، ولیکن دوست می دارد که حاجت های خود را در نزد او متفرّق سازد (به آنکه همه را بیان کند و ظاهر سازد) . پس چون دعا کنی حاجت خود را نام ببر» .

و در حدیث دیگر است که راوی گفت که : حضرت فرمود :«به درستی که خدا حاجتت را می داند ، و می داند که چه می خواهی ، ولیکن دوست می دارد که حوائج خود را در نزد او اظهار کنی و بیان نمایی» .

12 . باب در بیان پنهان کردن دعامحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابوهمام اسماعیل بن همام ، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دعا کردن بنده در نهان ، به یک دعا برابری می کند با هفتاد دعا در آشکار او» .

.

1- . مریم، 48.

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْری:«دَعْوَهٌ تُخْفِیهَا أَفْضَلُ عِنْدَ اللّهِ مِنْ سَبْعِینَ دَعْوَهً تُظْهِرُهَا».

13 بَابُ الْأَوْقَاتِ وَ الْحَالَاتِ الَّتِی تُرْجی فِیهَا الْاِجَابَهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«اطْلُبُوا الدُّعَاءَ فِی أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: عِنْدَ هُبُوبِ الرِّیَاحِ، وَ زَوَالِ الْأَفْیَاءِ، وَ نُزُولِ الْقَطْرِ، وَ أَوَّلِ قَطْرَهٍ مِنْ دَمِ الْقَتِیلِ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفَتَّحُ عِنْدَ هذِهِ الْأَشْیَاءِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، وَ غَیْرِهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ، عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ فَضْلِ الْبَقْبَاقِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ فِی أَرْبَعَهِ مَوَاطِنَ: فِی الْوَتْرِ، وَ بَعْدَ الْفَجْرِ، وَ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : اغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَیْثِ، وَ عِنْدَ الْتِقَاءِ الصَّفَّیْنِ لِلشَّهَادَهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ أَبِی إِذَا کَانَتْ لَهُ إِلَی اللّهِ حَاجَهٌ طَلَبَهَا فِی هذِهِ السَّاعَهِ» یَعْنِی زَوَالَ الشَّمْسِ.

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا رَقَّ أَحَدُکُمْ فَلْیَدْعُ؛ فَإِنَّ الْقَلْبَ لَا یَرِقُّ حَتّی یَخْلُصَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِی قُرَّهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : خَیْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ الْأَسْحَارُ، وَ تَلَا هذِهِ الْایَهَ فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ علیه السلام : «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی» وَ قَالَ : أَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ».

.

در روایت دیگر است که :«یک دعا که آن را پوشیده داری و مخفی به جا آوری ، بهتر است در نزد خدا از هفتاد دعا که آن را اظهار کنی و در آشکار به جا آوری» .

13 . باب در بیان اوقات و حالاتی که اجابت دعا در آنها امید داشته می شودچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد ، از پدرش ، از زید شحّام که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«دعا را طلب کنید در چهار ساعت : در نزد وزیدن بادها و برطرف شدن سایه ها (یعنی اوّل پیشین) ، و در نزد فرود آمدن باران ، و در نزد ریختن اوّل چکیده ای از خون کشته مؤمن؛ زیرا که درهای آسمان در نزد این چیزها گشوده می شود» .

از او ، از پدرش و غیر او ، از قاسم بن عروه ، از ابوالعبّاس یعنی فضل بقباق روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«دعا در چهار موضع مستجاب است : در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز مغرب» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : غنیمت شمارید دعا را در نزد چهار چیز : در نزد خواندن قرآن ، و در نزد اذان ، و در نزد فرود آمدن باران ، و در نزد هم رسیدن دو صف از برای شهادت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از عبداللّه بن عطاء ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عادت پدرم این بود که چون آن حضرت را به سوی خدا حاجتی بود ، آن را در این ساعت؛ یعنی در وقت زوال آفتاب طلب می نمود» .

از او ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حسین بن مختار ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«چون یکی از شما دلش نرم شود ، باید که دعا کند؛ زیرا که دل نرم نمی شود تا آنکه خالص و پاکیزه شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از شریف بن سابق ، از فضل بن ابی قرّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بهتر وقتی که خدای تعالی را در آن بخوانید ، سحرها است . و این آیه را که در حکایت قول یعقوب علیه السلام است تلاوت فرمود : «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّی» (1) ؛ یعنی : زود باشد که آمرزش خواهم از برای شما از پروردگار خود» . و حضرت فرمود که : «ایشان را به تأخیر انداخت تا وقت سحر» .

.

1- . یوسف، 98.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«كَانَ أَبِی إِذَا طَلَبَ الْحَاجَةَ طَلَبَهَا عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ، فَإِذَا أَرَادَ ذلِکَ قَدَّمَ شَيْئاً فَتَصَدَّقَ بِهِ، وَ شَمَّ شَيْئاً مِنْ طِيبٍ، وَ رَاحَ إِلَی الْمَسْجِدِ، وَ دَعَا فِی حَاجَتِهِ بِمَا شَاءَ اللّهُ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِيدٍ رَفَعَهُ ، إِلَی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا اقْشَعَرَّ جِلْدُکَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاکَ، فَدُونَکَ دُونَکَ، فَقَدْ قُصِدَ قَصْدُکَ». قَالَ: وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِی إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ سَعِيدٍ، مِثْلَهُ.

عَنْهُ، عَنِ الْجَامُورَانِیِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ صَنْدَلٍ ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْكِنَانِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ عَبْدٍ دَعَّاءٍ، فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فِی السَّحَرِ إِلَی طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ تُفَتَّحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَ تُقْسَمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ، وَ تُقْضَی فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:«إِنَّ فِی اللَّيْلِ لَسَاعَةً مَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ، ثُمَّ يُصَلِّی وَ يَدْعُو اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا إِلَا اسْتَجَابَ لَهُ فِی كُلِّ لَيْلَةٍ» . قُلْتُ: أَصْلَحَکَ اللّهُ، وَ أَیُّ سَاعَةٍ هِیَ مِنَ اللَّيْلِ؟ قَالَ: «إِذَا مَضَی نِصْفُ اللَّيْلِ وَ هِیَ السُّدُسُ الْأَوَّلُ مِنْ أَوَّلِ النِّصْفِ».

.

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از سعدان بن مسلم ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«عادت آن حضرت چنین بود که چون حاجتی را طلب می کرد ، آن را در نزد زوال آفتاب طلب می نمود . پس چون این را اراده می فرمود ، چیزی را پیش می داشت و به آن تصدّق می کرد (1) ، و چیزی از بوی خوش را می بویید (که خود را به بوی خوش ، خوشبو می کرد) و به جانب مسجد می رفت و در باب حاجت خود دعا می کرد به آن چه خدا می خواست» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حدید که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون پوست بدنت (به قشعریره آید) بلرزد و موی از تنت برخیزد و چشمهایت اشک بریزد ، متوجّه خود شو که هنگام اجابت است؛ زیرا که رحمت الهی متوجّه تو گردیده و مطلوبت رو به تو آورده است» . و گفته است که : محمد بن اسماعیل ، از ابواسماعیل سرّاج ، از محمد بن ابی حمزه ، از سعید ، مثل این را روایت کرده است .

از او ، از جامورانی ، از حسن بن علی بن ابی حمزه ، از صندل ، از ابوالصّبّاح کنانی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدای تعالی دوست می دارد از بندگان مؤمن خود ، هر بنده ای را که بسیار دعاکننده باشد . پس بر شما باد به دعا کردن در وقت سحر تا طلوع آفتاب؛زیرا که آن ساعتی است که درهای آسمان در آن گشوده می شود ، و روزی ها در آن قسمت می شود ، و حاجت های بزرگ در آن برآورده و روا می شود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که در شب ساعتی هست که هیچ بنده مسلمانی نیست که آن را دریابد ، پس در آن نماز کند و خدای تعالی را بخواند ، مگر اینکه دعایش را مستجاب گرداند ، در هر شبی که باشد» . عرض کردم که : خدا تو را به اصلاح آورد! آن ساعت کدام ساعت از شب است؟ فرمود که : «چون نیمه شب بگذرد ، و آن سدس اوّل است از اوّل نیمه آخر» . (2)

.

1- . یعنی ابتدا صدقه می داد .
2- . یعنی بعد از نصف شب تا به قدر سدس شب بگذرد . و سدس به ضمّ سین و دال و سکون آن ، شش یک باشد . (مترجم)

14 بَابُ الرَّغْبَهِ وَ الرَّهْبَهِ وَ التَّضَرُّعِ وَ التَّبَتُّلِ وَ الِابْتِهَالِ وَ الِاسْتِعَاذَهِ وَ الْمَسْأَلَهِ‌عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الرَّغْبَهُ أَنْ تَسْتَقْبِلَ بِبَطْنِ كَفَّيْكَ إِلَی السَّمَاءِ؛ وَ الرَّهْبَهُ أَنْ تَجْعَلَ ظَهْرَ كَفَّيْكَ إِلَی السَّمَاءِ؛ وَ قَوْلُهُ: «وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» قَالَ : الدُّعَاءُ بِإِصْبَعٍ وَاحِدَهٍ تُشِيرُ بِهَا؛ وَ التَّضَرُّعُ تُشِيرُ بِإِصْبَعَيْكَ وَ تُحَرِّكُهُمَا؛ وَ الِابْتِهَالُ رَفْعُ الْيَدَيْنِ وَ تَمُدُّهُمَا، وَ ذلِکَ عِنْدَ الدَّمْعَهِ، ثُمَّ ادْعُ».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ» فَقَالَ :«الِاسْتِكَانَهُ هُوَ الْخُضُوعُ؛ وَ التَّضَرُّعُ هُوَ رَفْعُ الْيَدَيْنِ وَ التَّضَرُّعُ بِهِمَا».

.

14 . باب در بیان رغبت و رهبت و تضرّع و تبتّل و ابتهال و استعاذه و مسئلت (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از ابواسحاق ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رغبت آن است که باطن کف های دست خویش را رو به سوی آسمان کنی . و رهبت که عبارت است از ترس و بیم ، آن است که پشت کف های خود را به سوی آسمان گردانی (2) » . و قول آن جناب که می فرماید : «وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتیلاً» (3) ، حضرت علیه السلام فرمود که : «تبتّل ، دعا کردن است به یک انگشت که به آن اشاره نمایی (4) . و تضرّع آن است که به دو انگشت اشاره کنی و آنها را حرکت دهی . و ابتهال ، برداشتن دست ها و کشیدن و بلند کردن آنها است ، و آن در نزد قطره ای است از اشک که از چشم بریزد ، بعد از آن دعا بکن» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوایّوب ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی : «فَمَا استَکانُوا لِرَبِّهِمْ وَما یَتَضَرَّعُونَ» (5) ؛ یعنی :«پس فروتنی نکردند از برای پروردگار خویش و تضرّع و زاری نمی نمودند» . و حضرت فرمود که : «استکانت ، خضوع است ، و تضرّع ، برداشتن دست ها است ، و تضرّع و زاری به آنها متحقّق می شود» .

.

1- . و رغبت ، اراده داشتن و خواستن است . و رهبت ، ترسیدن . و تضرّع ، زاری کردن . و تبتّل ، انقطاع و خویشتن را از همه جهانیان بریدن و به درِ خدا گریختن و با آن جناب گرویدن ، و کاری خاصّه برای او کردن ، که عمل را از برای او خالص گرداند . و ابتهال ، سعی و کوشش کردن در دعا . و استعاذه ، پناه جستن . و مسئلت ، درخواستن . و این معانی به اعتبار وضع لغوی است ، و مراد از اینها در اینجا آن است که مذکور خواهد شد . (مترجم)
2- . چه اوّل چنان است که دست پیش کسی می داری که چیزی به دستت دهد . و دویم اشاره است به سوی اینکه من از اعمال خود ناامید شده ام و

پشت دست گذاشته ام و از بسیاری بدکرداری ، روی طلب از تو ندارم . (مترجم)
3- . مزمل، 8 یعنی : «و بریده شو از همه خلایق و توجّه کن به سوی او به عبادت و طاعت ، و به در او گریزبردن و گریختنی کامل؛ یعنی نفس خود را از اندیشه غیر او مجرّد سازد ، و روی دل خود را بالکلّیّه به او آورد . و عبداللّه عبّاس گفته که : مراد آن است که عمل را از برای خدا خالص کن . و حسن بصری گفته که : سعی و کوشش کن . و ابن زید گفته که : خویشتن را با عبادت او بردار . و شقیق گفته که : بر او توکّل کن . و زید بن اسلم گفته که : تبتّل آن باشد که دنیا را رها کند و طلب رضای خدا کند . (مترجم)
4- . و در شرح آن گفته اند که : تبتّل آن است که انگشت سبّابه دست چپ را بلند می کنی و پَست می کنی ، مانند کسی که به ابرام ، چیزی از کسی طلبد ، یا اشاره به آن است که نمی دانم که مرا بلند خواهی کرد یا پَست خواهی گذاشت . (مترجم)
5- . مؤمنون، 76.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِى خَالِدٍ، عَنْ مَرْوَكٍ بَيَّاعِ اللُّؤْلُؤِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:ذَكَرَ الرَّغْبَةَ، وَ أَبْرَزَ بَاطِنَ رَاحَتَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ ؛ «وَ هكَذَا الرَّهْبَةُ» وَ جَعَلَ ظَهْرَ كَفَّيْهِ إِلَى السَّمَاءِ ؛ «وَ هكَذَا التَّضَرُّعُ» وَ حَرَّكَ أَصَابِعَهُ يَمِيناً وَ شِمَالاً ؛ «وَ هكَذَا التَّبَتُّلُ» وَ يَرْفَعُ أَصَابِعَهُ مَرَّةً وَ يَضَعُهَا مَرَّةً ؛ «وَ هكَذَا الِابْتِهَالُ» وَ مَدَّ يَدَهُ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ إِلَى الْقِبْلَةِ، وَ لَا يَبْتَهِلُ حَتّى تَجْرِىَ الدَّمْعَةُ.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ عَلَاءٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«مَرَّ بِى رَجُلٌ وَ أَنَا أَدْعُو فِى صَلَاتِى بِيَسَارِى، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللّهِ، بِيَمِينِكَ، فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللّهِ، إِنَّ لِلّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَقّاً عَلى هذِهِ كَحَقِّهِ عَلى هذِهِ » . وَ قَالَ: «الرَّغْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَتُظْهِرُ بَاطِنَهُمَا؛ وَ الرَّهْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ تُظْهِرُ ظَهْرَهُمَا؛ وَ التَّضَرُّعُ تُحَرِّكُ السَّبَّابَةَ الْيُمْنى يَمِيناً وَ شِمَالاً؛ وَ التَّبَتُّلُ تُحَرِّكُ السَّبَّابَةَ الْيُسْرى تَرْفَعُهَا فِى السَّمَاءِ رِسْلاً وَ تَضَعُهَا؛ وَ الِابْتِهَالُ تَبْسُطُ يَدَكَ وَ ذِرَاعَكَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ الِابْتِهَالُ حِينَ تَرى أَسْبَابَ الْبُكَاءِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید هر دو ، از نضر بن سوید ، از یحیی حلبی ، از ابوخالد ، از مروک مرواریدفروش ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود : حضرت رغبت را ذکر فرمود و در بیان آن ، باطن گودی های کف دست خویش را به سوی آسمان ظاهر نمود . و همچنین رهبت ، و پشت کف های خویش را به سوی آسمان قرار داد . و همچنین تضرّع ، و انگشتان خویش را به جانب راست و چپ حرکت داد (1) . تتمّه حدیث ، و همچنین تبتّل ، و یک مرتبه انگشتان خویش را برمی داشت و بلند می نمود ، و یک نوبت آنها را پست می کرد و فرو می گذاشت . و همچنین ابتهال ، و دست خویش را در برابر روی خود به سوی قبله کشید . و ابتهال به عمل نمی آید تا آنکه یک قطره از آب دیده ات روان شود .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از فضاله ، از علا ، از محمد بن مسلم که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مردی به من گذشت و من در نمازی که می کردم ، به دست چپم دعا می کردم» . گفت که : ای بنده خدا! به دست راستت دعا کن . گفتم که : «ای بنده خدا! به درستی که خدای تعالی را بر این دست چپ حقّی هست ، مانند حق آن جناب بر این دست راست» . و فرمود که : «رغبت آن است که دست های خویش را بگشایی و باطن آنها را ظاهر کنی . و رهبت آن است که دست های خود را بگشایی و پشت آنها را ظاهر سازی . و تضرّع ، جنبیدن انگشت سبّابه دست راست است به جانب راست و چپ . و تبتّل ، حرکت کردن انگشت سبّابه دست چپ است که پیوسته به طور تأنّی و مدارایی آن را به سوی آسمان برداری و فرو گذاری ، که گاهی آن را بلند کنی و گاهی پست کنی . و ابتهال آن است که دست ها و ذراع خود را به سوی آسمان بگشایی . و ابتهال ، در هنگامی است که اسباب گریه را ببینی» .

.

1- . و مراد این است که نمی دانم از اصحاب یمینم یا از اصحاب شمال ، و در نزد تو از نیکوکارانم یا از بدکاران . و حرکت یک انگشت به طرف

راست و چپ ، چنان که در دعای ماه رجب است ، اشارت به همین است . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدُّعَاءِ وَ رَفْعِ الْيَدَيْنِ، فَقَالَ:«عَلی أَرْبَعَهِ أَوْجُهٍ: أَمَّا التَّعَوُّذُ، فَتَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَهَ بِبَاطِنِ كَفَّيْکَ؛ وَ أَمَّا الدُّعَاءُ فِی الرِّزْقِ، فَتَبْسُطُ كَفَّيْکَ وَ تُفْضِی بِبَاطِنِهِمَا إِلَی السَّمَاءِ؛ وَ أَمَّا التَّبَتُّلُ، فَإِيمَاءٌ بِإِصْبَعِکَ السَّبَّابَهِ؛ وَ أَمَّا الِابْتِهَالُ، فَرَفْعُ يَدَيْکَ تُجَاوِزُ بِهِمَا رَأْسَکَ؛ وَ دُعَاءُ التَّضَرُّعِ أَنْ تُحَرِّکَ إِصْبَعَکَ السَّبَّابَهَ مِمَّا يَلِی وَجْهَکَ، وَ هُوَ دُعَاءُ الْخِيفَهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ» قَالَ:«الِاسْتِكَانَهُ هِیَ الْخُضُوعُ؛ وَ التَّضَرُّعُ رَفْعُ الْيَدَيْنِ وَ التَّضَرُّعُ بِهِمَا».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَهَ، قَالَا: قُلْنَا لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : كَيْفَ الْمَسْأَلَهُ إِلَی اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی؟ قَالَ:«تَبْسُطُ كَفَّيْکَ» . قُلْنَا: كَيْفَ الِاسْتِعَاذَهُ؟ قَالَ: «تُفْضِی بِكَفَّيْکَ؛ وَ التَّبَتُّلُ الْاِءِيمَاءُ بِالْاِءِصْبَعِ؛ وَ التَّضَرُّعُ تَحْرِيکُ الْاِءِصْبَعِ؛ وَ الِابْتِهَالُ أَنْ تَمُدَّ يَدَيْکَ جَمِيعاً».

15 بَابُ الْبُكَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَا الدُّمُوعُ؛ فَإِنَّ الْقَطْرَهَ تُطْفِئُ بِحَاراً مِنْ نَارٍ، فَإِذَا اغْرَوْرَقَتِ الْعَيْنُ بِمَائِهَا ، لَمْ يَرْهَقْ وَجْهاً قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّهٌ، فَإِذَا فَاضَتْ حَرَّمَهُ اللّهُ عَلَی النَّارِ، وَ لَوْ أَنَّ بَاكِياً بَكی فِی أُمَّهٍ لَرُحِمُوا».

.

از او ، از پدرش ، از هارون بن خارجه ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از دعا و برداشتن دست ها . فرمود که :«آن بر چهار وجه است : امّا در حال پناه بردن ، باطن کف های خویش را رو به قبله می آوری ، و امّا در حال دعا در باب روزی ، کف های خود را می گشایی و باطن آنها را به سوی آسمان ظاهر می کنی ، و امّا تبتّل ، اشاره کردن تو است به انگشت سبّابه خود ، و امّا ابتهال ، برداشتن تو است دست های خود را در حالی که آنها را از سر خود بگذرانی و آنها را از جانب سر بلند کنی . و دعای تضرّع آن است که انگشت سبّابه خود را بجنبانی از آنجا که به روی تو نزدیک باشد ، و آن دعای ترس است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابوایّوب ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم ، تا آخر حدیث دویم این باب .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از محمد بن مسلم و زراره روایت کرده است که گفتند : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردیم که : مسئلت و درخواست به سوی خدای تعالی چگونه است؟ فرمود که :«کف های خود را می گشایی» . عرض کردیم که : استعاذه و پناه جویی به او به چه کیفیّت است؟ فرمود که : «کف های خود را ظاهر می گردانی . و تبتّل ، اشاره است به انگشت ، و تضرّع ، جنبانیدن انگشت است ، و ابتهال ، آن است که هر دو دست های خود را بکشی» .

15 . باب در بیان ثمره گریستنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از محمد بن مروان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ چیز نیست ، مگر اینکه آن را کیل و وزنی هست ، مگر اشک های چشم . پس به درستی که یک چکیده ای از آن ، دریاهایی از آتش را فرو می نشاند و خاموش می گرداند . پس چون چشم پر شود از آب خویش و آن را بریزد ، غبار سیاه و نشانه اندوه و خواری و رسوایی روی صاحب آن را فرو نپوشد (یعنی آثار اندوه و ذلّت بر او هویدا نگردد) پس چون چشم سرریز شود و آب از اطراف آن بریزد ، خدا آن روی را بر آتش دوزخ حرام گرداند . و اگر آنکه یک گریه کننده ای

در میانه گروهی بگرید ، همه آن گروه رحمت شوند» (که خدا بر همه ایشان رحم فرماید) .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ وَ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ عَیْنٍ إِلَا وَ هِیَ بَاکِیَهٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَا عَیْناً بَکَتْ مِنْ خَوْفِ اللّهِ، وَ مَا اغْرَوْرَقَتْ عَیْنٌ بِمَائِهَا مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا حَرَّمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَی النَّارِ، وَ لَا فَاضَتْ عَلَی خَدِّهِ فَرَهِقَ ذَلِکَ الْوَجْهَ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّهٌ، وَ مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَا وَ لَهُ کَیْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَا الدَّمْعَهُ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُطْفِئُ بِالْیَسِیرِ مِنْهَا الْبِحَارَ مِنَ النَّارِ، فَلَوْ أَنَّ عَبْداً بَکَی فِی أُمَّهٍ لَرَحِمَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْکَ الْأُمَّهَ بِبُکَاءِ ذَلِکَ الْعَبْدِ» .

عَنْهُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ مُثَنًّی الْحَنَّاطِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ قَطْرَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَهِ دُمُوعٍ فِی سَوَادِ اللَّیْلِ مَخَافَهً مِنَ اللّهِ ، لَا یُرَادُ بِهَا غَیْرُهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ رَزِینٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ وَ غَیْرِهِمَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کُلُّ عَیْنٍ بَاکِیَهٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَا ثَلَاثَهً: عَیْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللّهِ، وَ عَیْنٌ سَهِرَتْ فِی طَاعَهِ اللّهِ، وَ عَیْنٌ بَکَتْ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ».

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ وَ دُرُسْتَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَا وَ لَهُ کَیْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَا الدُّمُوعُ؛ فَإِنَّ الْقَطْرَهَ مِنْهَا تُطْفِئُ بِحَاراً مِنَ النَّارِ، فَإِذَا اغْرَوْرَقَتِ الْعَیْنُ بِمَائِهَا ، لَمْ یَرْهَقْ وَجْهَهُ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّهٌ، فَإِذَا فَاضَتْ حَرَّمَهُ اللّهُ عَلَی النَّارِ، وَ لَوْ أَنَّ بَاکِیاً بَکَی فِی أُمَّهٍ، لَرُحِمُوا».

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی مُوسی علیه السلام : أَنَّ عِبَادِی لَمْ یَتَقَرَّبُوا إِلَیَّ بِشَیْءٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ . قَالَ مُوسی: یَا رَبِّ، وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: یَا مُوسی: الزُّهْدُ فِی الدُّنْیَا، وَ الْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِی، وَ الْبُکَاءُ مِنْ خَشْیَتِی. قَالَ مُوسی: یَا رَبِّ، فَمَا لِمَنْ صَنَعَ ذَا؟ فَأَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ: یَا مُوسی أَمَّا الزَّاهِدُونَ فِی الدُّنْیَا فَفِی الْجَنَّهِ، وَ أَمَّا الْبَکَّاؤُونَ مِنْ خَشْیَتِی فَفِی الرَّفِیعِ الْأَعْلی لَا یُشَارِکُهُمْ أَحَدٌ، وَ أَمَّا الْوَرِعُونَ عَنْ مَعَاصِیَّ فَإِنِّی أُفَتِّشُ النَّاسَ وَ لَا أُفَتِّشُهُمْ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن فضّال ، از ابوجمیله و منصور بن یونس ، از محمد بن مروان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هیچ چشمی نیست ، مگر اینکه در روز قیامت گریان است ، مگر چشمی که از ترس خدا گریسته باشد . و هیچ چشمی از آب خود پر نشده (که در دور آن بگردد از ترس خدای تعالی) ، مگر آنکه خدای تعالی تمام بدن او را بر آتش دوزخ حرام گردانیده . و هیچ چشمی سرریز نشده (که آب آن بر رخساره صاحبش روان گردد) ، که بعد از آن ، آن روی را غبار سیاه و نشانه اندوه و خواری و رسوایی فرو پوشیده باشد . و هیچ چیز نیست ، مگر اینکه آن را کیل و وزنی هست ، مگر اشک چشم . پس به درستی که خدای تعالی به اندکی از آن ، دریاهایی از آتش را فرو می نشاند . پس اگر آنکه بنده ای در میانه گروهی بگرید ، هر آینه خدای تعالی به سبب گریه آن بنده ، بر همه آن گروه رحمت فرماید» .

از او ، از عبدالرحمان بن ابی نجران ، از مثنّی حنّاط ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«هیچ قطره ای نیست که در نزد خدای تعالی دوست تر باشد از قطره اشکی که در سیاهی شب ، به جهت ترسیدن از خدای تعالی ریخته شود ، و به آن ، غیر خدا اراده نشود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از صالح بن رزین و محمد بن مروان و غیر ایشان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر چشمی گریان است در روز قیامت ، مگر سه چشم : چشمی که از محرّمات خدا پوشیده شده باشد ، و چشمی که در طاعت خدا بیدار خوابی کشیده باشد ، و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته باشد» .

ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج و درست ، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود : ... تا آخر آن چه در حدیث اوّل گذشت .

ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خدای تعالی به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که : بندگان من تقرّب نجسته اند به سوی من ، به چیزی که در نزد من دوست تر باشد از سه خصلت . موسی عرض کرد که : ای پروردگار من ! آن خصلت ها چیست؟ فرمود که : ای موسی ! آنها زهد

و بی رغبتی است در دنیا ، و پارسایی از معاصی و نافرمانی های من ، و گریستن از ترس من . موسی عرض کرد که : ای پروردگار من ! چه ثواب است از برای کسی که این را بکند؟ پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که : ای موسی ! امّا آنکه در دنیا زاهد و بی رغبت است ، در بهشت خواهد بود . و امّا آن کسانی که از ترس من بسیار گریه کننده اند ، در رفیع اعلا باشند که هیچ کس با ایشان مشارکت نکند . (و رفیع اعلا ، مسکن پیغمبران و اولیای خدا است و آن را رفیع اعلا می گویند) . و امّا پارسایان که از معصیت های من دوری می کنند ، پس به درستی که من مردمان را تفتیش می کنم و پاپی ایشان می شوم ، و ایشان را تفتیش نمی کنم» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : أَكُونُ أَدْعُو فَأَشْتَهِی الْبُكَاءَ وَ لَا يَجِيئُنِی، وَ رُبَّمَا ذَكَرْتُ بَعْضَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِی فَأَرِقُّ وَ أَبْكِی، فَهَلْ يَجُوزُ ذلِكَ؟ فَقَالَ:«نَعَمْ، فَتَذَكَّرْهُمْ، فَإِذَا رَقَقْتَ فَابْكِ، وَ ادْعُ رَبَّكَ تَبَارَكَ وَ تَعَالى».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَنْبَسَةَ الْعَابِدِ ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ بَيَّاعِ السَّابِرِیِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : إِنِّی أَتَبَاكى فِی الدُّعَاءِ وَ لَيْسَ لِی بُكَاءٌ؟ قَالَ :«نَعَمْ، وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام لِأَبِی بَصِيرٍ:«إِنْ خِفْتَ أَمْراً يَكُونُ، أَوْ حَاجَةً تُرِيدُهَا، فَابْدَأْ بِاللّٰهِ، وَ مَجِّدْهُ، وَ أَثْنِ عَلَيْهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلِّ عَلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ سَلْ حَاجَتَكَ، وَ تَبَاكَ وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ؛ إِنَّ أَبِی علیه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ بَاكٍ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از اسحاق بن عمّار که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : پیوسته دعا می کنم و می خواهم که بگریم و مرا گریه نمی آید ، و بسا است که بعضی از کسانی را که مرده اند از اهل من ، به خاطر می آورم و به این سبب دلم نرم می شود و گریه می کنم . آیا آن چه من می کنم جائز است؟ فرمود :«آری ، چون چنین است ، ایشان را به خاطر می آوری . پس چون دلت نرم شد ، گریه کن و پروردگار خود را بخوان و دعا کن» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از عنبسه عابد روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«اگر با تو گریه ای نباشد و تو را گریه نیاید ، تن به گریه بده و خود را بر آن بدار» .

از او ، از ابن فضّال ، از یونس بن یعقوب ، از سعید بن یسار جامه سابری فروش روایت است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : من در دعا تن به گریه می دهم و خود را بر آن می دارم و مرا هیچ گریه نیست . فرمود :«آری ، و اگرچه مانند سر مگس باشد» .

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از علی بن ابی حمزه روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود که :«اگر از امری بترسی یا حاجتی را اراده داشته باشی ، به خدا آغاز کن و آن جناب را به بزرگی و عظمت یاد کن و بر او ثنا کن ، چنان که او سزاوار آن است . و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه بدار و سعی کن که گریه کنی ، و اگرچه مانند سر مگس باشد . به درستی که پدرم می فرمود که : نزدیک ترین حالات بنده نسبت به حضرت پروردگار تعالی ، و وقتی که از همه اوقات به او نزدیک تر می باشد ، وقتی است که او سجده کننده و گریان باشد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْبَجَلِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنْ لَمْ یَجِئْکَ الْبُکَاءُ فَتَبَاکَ، فَإِنْ خَرَجَ مِنْکَ مِثْلُ رَأْسِ الذُّبَابِ، فَبَخْ بَخْ».

16 بَابُ الثَّنَاءِ قَبْلَ الدُّعَاءِأَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِیَّاکُمْ إِذَا أَرَادَ أَحَدُکُمْ أَنْ یَسْأَلَ مِنْ رَبِّهِ شَیْئاً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ حَتّی یَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمَدْحِ لَهُ، وَ الصَّلَاهِ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، ثُمَّ یَسْأَلَ اللّهَ حَوَائِجَهُ» .

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ فِی کِتَابِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ: أَنَّ الْمِدْحَهَ قَبْلَ الْمَسْأَلَهِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَجِّدْهُ» . قُلْتُ: کَیْفَ أُمَجِّدُهُ؟ قَالَ: «تَقُولُ: یَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ، یَا فَعَّالًا لِمَا یُرِیدُ، یَا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، یَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلی، یَا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّمَا هِیَ: الْمِدْحَهُ، ثُمَّ الثَّنَاءُ، ثُمَّ الْاءِقْرَارُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ الْمَسْأَلَهُ؛ إِنَّهُ وَ اللّهِ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَا بِالْاءِقْرَارِ».

.

16 . باب ثنا پیش از دعا

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از اسماعیل بجلی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«اگر تو را گریه نیاید ، خود را به گریه بدار ، و اگر آن قدر اشک که مانند سر مگس باشد ، از چشم تو بیرون آید ، په په» (1) .

16 باب [ثنا پیش از دعا]ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بپرهیزید ، چون یکی از شما خواسته باشد که چیزی از حاجت های دنیا و آخرت را از پروردگار خویش سؤال کند ، تا آنکه آغاز کند به ثنای بر خدای تعالی و مدح آن جناب ، و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله . بعد از آن ، حاجت های خود را سؤال می کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که فرمود : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است که : مدح و ثنا ، پیش از سؤال است . پس چون خدای تعالی را بخوانی ، او را تعظیم نما و به بزرگی یاد کن» . عرض کردم که : چگونه او را تعظیم کنم؟ فرمود که : «می گویی : یا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ اِلَیّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ یا فَعّالاً لِما یُرِیدُ یا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ یا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظِرِ الْاَعَلی یا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْئٌ . ای کسی که او نزدیک تر است به سوی من از رگ گردن . ای آنکه بسیارکننده است آنچه را بخواهد ! ای آنکه مانع گردد میان مرد و دل او ! ای آنکه او در نظرگاه بالاتر است ! ای آنکه نیست چون او چیزی !» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از ابن سنان ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«جز این نیست که قصّه عرض حاجت ، اوّل ، مدحت است . بعد از آن ، ثنا است . بعد از آن ، اقرار به گناه . بعد از آن ، سؤال و درخواستن . به خدا سوگند که هیچ بنده ای از گناهی بیرون نرفته ، مگر به واسطه اقرار به گناهان خویش» .

.

1- . و په ، کلمه ای است که نزد مدح و رضا به چیزی می گویند ، و تکرار آن به جهت مبالغه است .

وَ عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مِثْلَهُ إِلَا أَنَّهُ قَالَ:«ثُمَّ الثَّنَاءُ، ثُمَّ الِاعْتِرَافُ بِالذَّنْبِ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْعُوَ فَمَجِّدِ اَللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ احْمَدْهُ وَ سَبِّحْهُ وَ هَلِّلْهُ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ وَ آلِهِ، ثُمَّ سَلْ تُعْطَ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِذَا طَلَبَ أَحَدُكُمُ الْحَاجَهَ فَلْيُثْنِ عَلی رَبِّهِ وَ لْيَمْدَحْهُ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا طَلَبَ الْحَاجَهَ مِنَ السُّلْطَانِ هَيَّأَ لَهُ مِنَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، فَإِذَا طَلَبْتُمُ الْحَاجَهَ فَمَجِّدُوا اللّهَ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ وَ امْدَحُوهُ وَ أَثْنُوا عَلَيْهِ، تَقُولُ: يَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطی، وَ يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، يَا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ، يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ، يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ، يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لَا وَلَداً، يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، وَ يَقْضِی مَا أَحَبَّ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَی، يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ، يَا سَمِيعُ يَا بَصِيرُ. وَ أَكْثِرْ مِنْ أَسْمَاءِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَإِنَّ أَسْمَاءَ اللّهِ كَثِيرَهٌ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ قُلِ: اللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ مَا أَكُفُّ بِهِ وَجْهِی، وَ أُؤَدِّی بِهِ عَنْ أَمَانَتِی، وَ أَصِلُ بِهِ رَحِمِی، وَ يَكُونُ عَوْناً لِی فِی الْحَجِّ وَ الْعُمْرَهِ». وَ قَالَ: «إِنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَصَلّی رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَأَلَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : عَجَّلَ الْعَبْدُ رَبَّهُ، وَ جَاءَ آخَرُ، فَصَلّی رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَثْنی عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ صَلّی عَلَی النَّبِیِّ وَ آلِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : سَلْ تُعْطَ».

.

و از او ، از ابن فضّال ، از ثعلبه ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت است ، مگر اینکه فرمود :«بعد از آن ، ثنا است . بعد از آن ، اعتراف به گناه» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسین بن علی ، از حمّاد بن عثمان ، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون خواهی که دعا کنی ، خدای تعالی را به بزرگی یاد کن و او را حمد کن و تسبیح و تهلیل او بگو و بر او ثنا کن ، و بر پیغمبر خدا محمد صلی الله علیه و آله صلوات بفرست ، بعد از آن سؤال کن تا عطا شوی» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از عیص بن قاسم روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«چون یکی از شما خواهد که حاجت را طلب کند ، باید که بر پروردگار خویش ثنا کند و او را مدح گوید . پس به درستی که مرد چون حاجتی را از پادشاهی طلب کند ، از برای او مهیّا و آماده می کند از سخن ، بهترین آن چه را که بر آن قدرت دارد ، که او را به آن ستایش کند . پس چون حاجتی را طلب کنید ، اوّل خدای عزیز جبّار را به بزرگی یاد نمایید و او را مدح کنید و بر او ثنا گویید . می گویی که : یا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطی ... یا سَمیعُ یا بَصیرُ : «ای بخشنده تر کسی که عطا کرده ! و ای بهتر کسی که از او سؤال شده ! ای رحمت کننده تر کسی که از او رحمت شده ! ای کسی که پناه نیازمندان است ! کسی که نزاد و زاده نشد و نبود او را به تا هیچ کس . ای آنکه فرانگرفته است زنی را و نه فرزندی ! ای آنکه می کند آن چه را که می خواهد ، و حکم می کند آن چه را که اراده می فرماید ، و مقدّر می کند آن چه را که دوست دارد ! ای کسی که حائل و مانع می شود در میان مرد و دل او ! ای آنکه او در نظرگاه بالاتر است ! ای آنکه نیست چون او بر صفات او چیزی ! ای شنوا ! ای بینا !» . و بسیار از نام های خدای تعالی را مذکور ساز . پس به درستی که نام های خدا بسیار است . و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و بگو که : اَللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ ... عَلَی الْحَجِّ وَالْعَمْرَه : «خداوندا ! فراخ گردان بر من از روزی خود که حلال است ، آن چه را که باز دارم به آن روی خود را ، و برسانم به آن از خود امانتم را ، و پیوند کنم به آن رحمم را ، و باشد یاور از برایم بر گزاردن حج و عمره » . مردی داخل مسجد شد . پس دو رکعت نماز به جا آورد و از خدای تعالی حاجتی

را سؤال کرد . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : این بنده بر پروردگار خویش تعجیل کرد . و دیگری آمد و دو رکعت نماز کرد . بعد از آن بر خدای تعالی ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : حاجت خود را طلب کن ، تا خدا آن را به تو عطا فرماید» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِى كَهْمَس، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ:«دَخَلَ رَجُلٌ الْمَسْجِدَ، فَابْتَدَأَ قَبْلَ الثَّنَاءِ عَلَى اللّهِ وَ الصَّلَاهِ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : عَاجَلَ الْعَبْدُ رَبَّهُ؛ ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ، فَصَلّى وَ أَثْنى عَلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ صَلّى عَلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : سَلْ تُعْطَهُ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ فِى كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام: أَنَّ الثَّنَاءَ عَلَى اللّهِ وَ الصَّلَاهَ عَلى رَسُولِهِ قَبْلَ الْمَسْأَلَهِ، وَ أَنَّ أَحَدَكُمْ لَيَأْتِى الرَّجُلَ يَطْلُبُ الْحَاجَهَ، فَيُحِبُّ أَنْ يَقُولَ لَهُ خَيْراً قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَتَهُ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: قُلْتُ: آيَتَانِ فِى كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَطْلُبُهُمَا، فَلَا أَجِدُهُمَا؟ قَالَ:«وَ مَا هُمَا؟». قُلْتُ: قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ» فَنَدْعُوهُ وَ لَا نَرى إِجَابَهً. قَالَ: «أَ فَتَرَى اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمِمَّ ذلِكَ؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِى، قَالَ: «لكِنِّى أُخْبِرُكَ، مَنْ أَطَاعَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا أَمَرَهُ، ثُمَّ دَعَاهُ مِنْ جِهَهِ الدُّعَاءِ، أَجَابَهُ». قُلْتُ: وَ مَا جِهَهُ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: «تَبْدَأُ فَتَحْمَدُ اللّهَ، وَ تَذْكُرُ نِعَمَهُ عِنْدَكَ، ثُمَّ تَشْكُرُهُ، ثُمَّ تُصَلِّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، ثُمَّ تَذْكُرُ ذُنُوبَكَ، فَتُقِرُّ بِهَا، ثُمَّ تَسْتَعِيذُ مِنْهَا، فَهذَا جِهَهُ الدُّعَاءِ». ثُمَّ قَالَ: «وَ مَا الْايَهُ الْأُخْرى؟». قُلْتُ: قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَىْ ءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرّازِقِينَ» وَ إِنِّى أُنْفِقُ وَ لَا أَرى خَلَفاً. قَالَ: «أَ فَتَرَى اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمِمَّ ذلِكَ؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِى، قَالَ: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمُ اكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ، وَ أَنْفَقَهُ فِى حِلِّهِ، لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَماً إِلَا أُخْلِفَ عَلَيْهِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابوکهمس روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مردی داخل مسجد شد و پیش از ثنای بر خدای عز و جل و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، ابتدا کرد به حاجت خواستن . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : این بنده بر پروردگار خویش تعجیل کرد . پس دیگری آمد و نماز کرد و بر خدای عز و جل ثنا گفت و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد . حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که : سؤال کن تا عطا شوی» . بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «در کتاب علی علیه السلام است که : ثنای بر خدا و صلوات بر رسولش ، پیش از سؤال و طلب حاجت است . به درستی که یکی از شما به نزد مردی می آید که از او حاجتی را طلب نماید ، پس دوست می دارد که سخن خوبی را به او بگوید ، پیش از آنکه حاجت خود را از او سؤال کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عثمان بن عیسی ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : در کتاب خدا دو آیه هست که آنها را طلب می کنم و آنها را نمی یابم (یعنی اثر و مصداق آنها را نمی بینم) . حضرت فرمود که :«آن دو آیه چیست؟» عرض کردم : یکی قول خدای عز و جل : «أُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (1) ؛ پس ما مکرّر او را می خوانیم و دعا می کنیم ، و اجابتی نمی بینیم و اثر اجابت به ظهور نمی رسد . حضرت فرمود که : «پس آیا خدا را چنان می بینی که وعده خود را خلف فرموده باشد؟» عرض کردم : نه . فرمود که : «پس این از چه ناشی شده است؟» عرض کردم که : نمی دانم . فرمود : «لیکن من تو را خبر می دهم . هر که خدای عز و جل را اطاعت کند در آن چه او را امر فرموده ، بعد از آن او را بخواند از جهت و راه دعا ، خدا او را اجابت فرماید» . عرض کردم که : جهت دعا چیست؟ فرمود که : «ابتدا می کنی و خدا را حمد می نمایی ، و نعمت های او را به خاطر می آوری (و نازهای او را که در نزد تو هست یاد می کنی) ، پس او را شکر می کنی . بعد از آن ، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات می فرستی ، و گناهان خود را به خاطر می آوری و به آنها اقرار و اعتراف می کنی ، و از آنها استغفار و طلب آمرزش می نمایی . پس این جهت دعا است که دعا با آن رد نمی شود و مستجاب می گردد» . و بعد از آن فرمود که : «آیه دیگر کدام است؟» عرض کردم که : قول

خدای تعالی : «وَما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ» (2) ؛ یعنی : «و آن چه نفقه و خرج می کنید از چیزی ، پس او عوض می دهد آن را . و او بهترین روزی دهندگان است» . و به درستی که من انفاق می کنم و خلف و عوضی را نمی بینم . فرمود که : «پس آیا خدا را چنان می بینی که وعده خود را خلف فرموده باشد؟» عرض کردم : نه . فرمود که : «پس این از چه ناشی شده است؟» عرض کردم که : نمی دانم . فرمود که : «اگر آنکه یکی از شما مال را از راه حلال آن کسب کند ، و آن را در وجه حلالش صرف کند ، درهمی را انفاق نکند ، مگر آنکه عوض به او داده شود» .

.

1- . غافر، 60.
2- . سبأ، 39.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یُسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ، فَلْیُطِبْ مَکْسَبَهُ».

17 بَابُ الِاجْتِمَاعِ فِی الدُّعَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عُبَیْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْوَاسِطِیِّ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا مِنْ رَهْطٍ أَرْبَعِینَ رَجُلاً اجْتَمَعُوا فَدَعَوُا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی أَمْرٍ إِلَا اسْتَجَابَ اللّهُ لَهُمْ، فَإِنْ لَمْ یَکُونُوا أَرْبَعِینَ، فَأَرْبَعَهٌ یَدْعُونَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَشْرَ مَرَّاتٍ إِلَا اسْتَجَابَ اللّهُ لَهُمْ، فَإِنْ لَمْ یَکُونُوا أَرْبَعَهً، فَوَاحِدٌ یَدْعُو اللّهَ أَرْبَعِینَ مَرَّهً ، فَیَسْتَجِیبُ اللّهُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ لَهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا اجْتَمَعَ أَرْبَعَهُ رَهْطٍ قَطُّ عَلی أَمْرٍ وَاحِدٍ، فَدَعَوُا اللّهَ، إِلَا تَفَرَّقُوا عَنْ إِجَابَهٍ».

.

17 . باب در بیان ثمره اجتماع در دعا

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که او را شاد می گرداند که دعایی که می کند ، از برایش مستجاب شود ، باید که کسبش خوش (و ممرّ مداخلش حلال) باشد» .

17 . باب در بیان ثمره اجتماع در دعاعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از عبیداللّه بن عبداللّه واسطی ، از درست بن ابی منصور ، از ابوخالد روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هیچ گروهی نیستند که چهل نفر باشند و جمع شوند و خدای عز و جل را در امری بخوانند ، مگر آنکه دعای ایشان مستجاب گردد . پس اگر چهل نفر نباشند ، چهار کس نباشند که ده مرتبه خدای عز و جل را بخوانند ، مگر آنکه خدای تعالی دعای ایشان را مستجاب گرداند . پس اگر چهار کس نباشند ، یک کس که چهل مرتبه خدا را بخواند ، البتّه خداوند عزیز جبّار دعایش را مستجاب گرداند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از یونس بن یعقوب ، از عبدالاعلی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هرگز چهار گروه مجتمع نشده اند بر یک امر که دعا کرده باشند ، مگر آنکه از اجابت متفرّق شده اند» . (1)

.

1- . یعنی تفرّق ایشان بعد از استجابت بوده است ، و در وقتی که متفرّق شده اند ، دعای ایشان مستجاب بوده است . (مترجم)

عَنْهُ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ أَبِی علیه السلام إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ جَمَعَ النِّسَاءَ وَ الصِّبْیَانَ، ثُمَّ دَعَا وَ أَمَّنُوا».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الدَّاعِی وَ الْمُؤَمِّنُ فِی الْأَجْرِ شَرِیکَانِ».

18 بَابُ الْعُمُومِ فِی الدُّعَاءِعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا دَعَا أَحَدُکُمْ فَلْیَعُمَّ، فَإِنَّهُ أَوْجَبُ لِلدُّعَاءِ».

19 بَابُ مَنْ أَبْطَأَتْ عَلَیْهِ الْاِجَابَةُمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنِّی قَدْ سَأَلْتُ اللّهَ حَاجَةً مُنْذُ کَذَا وَ کَذَا سَنَةً، وَ قَدْ دَخَلَ قَلْبِی مِنْ إِبْطَائِهَا شَیْءٌ؟ فَقَالَ:«یَا أَحْمَدُ، إِیَّاکَ وَ الشَّیْطَانَ أَنْ یَکُونَ لَهُ عَلَیْکَ سَبِیلٌ حَتّی یُقَنِّطَکَ، إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ کَانَ یَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَسْأَلُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةً، فَیُؤَخِّرُ عَنْهُ تَعْجِیلَ إِجَابَتِهِ حُبّاً لِصَوْتِهِ وَ اسْتِمَاعِ نَحِیبِهِ». ثُمَّ قَالَ: «وَ اللّهِ، مَا أَخَّرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ مَا یَطْلُبُونَ مِنْ هذِهِ الدُّنْیَا خَیْرٌ لَهُمْ مِمَّا عَجَّلَ لَهُمْ فِیهَا، وَ أَیُّ شَیْءٍ الدُّنْیَا؟ ! إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام کَانَ یَقُولُ: یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَکُونَ دُعَاؤُهُ فِی الرَّخَاءِ نَحْواً مِنْ دُعَائِهِ فِی الشِّدَّةِ، لَیْسَ إِذَا أُعْطِیَ فَتَرَ ؛ فَلَا تَمَلَّ الدُّعَاءَ، فَإِنَّهُ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَکَانٍ، وَ عَلَیْکَ بِالصَّبْرِ وَ طَلَبِ الْحَلَالِ وَ صِلَهِ الرَّحِمِ، وَ إِیَّاکَ وَ مُکَاشَفَةَ النَّاسِ؛ فَإِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا، وَ نُحْسِنُ إِلی مَنْ أَسَاءَ إِلَیْنَا، فَتَرَی وَ اللّهِ فِی ذلِکَ الْعَاقِبَةَ الْحَسَنَةَ، إِنَّ صَاحِبَ النِّعْمَهِ فِی الدُّنْیَا إِذَا سَأَلَ فَأُعْطِیَ، طَلَبَ غَیْرَ الَّذِی سَأَلَ، وَ صَغُرَتِ النِّعْمَهُ فِی عَیْنِهِ، فَلَا یَشْبَعُ مِنْ شَیْءٍ، وَ إِذَا کَثُرَتِ النِّعَمُ کَانَ الْمُسْلِمُ مِنْ ذلِکَ عَلی خَطَرٍ؛ لِلْحُقُوقِ الَّتِی تَجِبُ عَلَیْهِ، وَ مَا یُخَافُ مِنَ الْفِتْنَهِ فِیهَا. أَخْبِرْنِی عَنْکَ ، لَوْ أَنِّی قُلْتُ لَکَ قَوْلًا، أَ کُنْتَ تَثِقُ بِهِ مِنِّی؟» . فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِذَا لَمْ أَثِقْ بِقَوْلِکَ، فَبِمَنْ أَثِقُ وَ أَنْتَ حُجَّةُ اللّهِ عَلی خَلْقِهِ؟ قَالَ: «فَکُنْ بِاللّهِ أَوْثَقَ؛ فَإِنَّکَ عَلی مَوْعِدٍ مِنَ اللّهِ، أَ لَیْسَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «وَإِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدّاعِ إِذا دَعانِ» وَ قَالَ: «لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ» وَ قَالَ: «وَ اللّهُ

يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً» ؟ فَكُنْ بِاللّهِ عَزَّ وَ جَلّ أَوْثَقَ مِنْکَ بِغَيْرِهِ، وَ لَا تَجْعَلُوا فِی أَنْفُسِكُمْ إِلَا خَيْراً؛ فَإِنَّهُ مَغْفُورٌ لَكُمْ».

.

18 . باب عموم در دعا

19 . باب کسی که اجابت بر او دیر شده و به طول انجامیده

از او ، از حجّال ، از ثعلبه ، از علی بن عقبه ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«عادت پدرم این بود که چون امری او را غمناک می کرد یا او را حاجتی رخ می داد ، زنان و کودکان را جمع می فرمود ، بعد از آن دعا می کرد و ایشان آمین می گفتند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«آنکه دعا می کند و آنکه آمین می گوید ، در مزد شریکند» .

18 . باب عموم در دعا (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : چون یکی از شما دعا کند ، باید که دعا را عام گرداند؛زیرا که آن بیشتر دعا را مستجاب می گرداند» .

19 . باب کسی که اجابت بر او دیر شده و به طول انجامیدهمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت : به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم ! به درستی که چندین سال است که من حاجتی را از خدا خواسته ام و روا نشده ، و از دیر شدن آن در دلم چیزی داخل شده . حضرت فرمود که :«ای احمد ! بپرهیز از شیطان و از آنکه او را بر تو راهی و تسلّطی باشد ، که تو را از رحمت خدا نومید سازد . به درستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که : مؤمن از خدای تعالی حاجتی را می خواهد ، و خدا تعجیل اجابت را از او به تأخیر می اندازد و زود دعایش را مستجاب نمی گرداند ، به جهت آنکه آواز دعا و شنیدن گریه و زاری و ناله و بی قراری او را دوست می دارد» . و بعد از آن فرمود : «به خدا سوگند که آن چه خدای تعالی از مؤمنان تأخیر می کند و ایشان را از آن منع می فرماید ، از آن چه می طلبند از این دنیا ، بهتر است از برای ایشان ، از آن چه از برای ایشان تعجیل کرده در آن . و دنیا چه چیز است؟ و به درستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که :

سزاوار است مؤمن را که دعایش در هنگام رخا و نعمت ، مانند دعای او باشد در وقت شدّت و رحمت . و چنین نباشد که همین که به او عطا شود ، سست شود و دعا را کم کند . پس باید که از دعا ملال به هم نرساند؛ زیرا که آن نسبت به خدای تعالی در مکان بلندی است ، و در نزد آن جناب ، رتبه و منزله عظیمی دارد . و بر تو باد به صبر کردن و طلب حلال نمودن و صله رحم به جا آوردن ، و بپرهیز از عداوت کردن با مردم و معارضه نمودن . پس به درستی که ما اهل بیت و خاندانی هستیم که می پیوندیم به کسی که از ما بریده ، و نیکی می کنیم با کسی که با ما بدی کرد . پس به خدا سوگند که در این امر ، عاقبتِ نیکو می بینیم . به درستی که صاحب نعمت در دنیا ، چون سؤال کند و به او عطا شود ، غیر از آن چه را که سؤال کرده طلب خواهد کرد ، و نعمت در چشمش کوچک می شود و از چیزی سیر نمی شود . و چون نعمت ها بسیار شود ، مسلمان به واسطه آن بر خطر عظیمی باشد ، به جهت حقوقی که بر او واجب می شود ، و آن چه در آنها ترسیده می شود از فریفتگی . مرا از خود خبر ده و به من بگو که : اگر من به تو سخنی بگویم ، آیا چنان هستی که به آن از من وثوق داشته باشی و بر سخن من اعتماد خواهی کرد؟» به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم ! هرگاه به فرموده تو وثوق نداشته باشم ، به کی وثوق داشته باشم ، و حال آنکه تو حجّت خدایی بر خلقش؟ فرمود : «پس به خدا وثوق دارنده تر باش؛زیرا که تو بر موعدی هستی از خدای تعالی و آن جناب با تو وعده فرموده .آیا خدای عز و جل نمی فرماید که : «وَاِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ» (2) ؛ یعنی : «و چون پرسند تو را بندگان من از من (یعنی از صفت من یا از معامله من با ایشان در وقت دعا کردن چنان که ظاهر این حدیث است) ، پس به درستی که من نزدیکم (یعنی علم من احاطه کرده است به احوال ایشان و به اجابت دعای ایشان) ، اجابت می کنم خواندن خواننده را چون بخواند مرا» . و فرموده است که : «لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّه ِ» (3) ؛ یعنی : «نومید مشوید از رحمت و بخشش خدا» . و فرموده که : «وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً» (4) ؛ یعنی : «و خدا وعده می دهد شما را آمرزشی از جانب خود ، و افزونی در دنیا ، و یا مزیّت در عقبی» . پس به خدا وثوق دارنده تر باش از خود ، به غیر آن جناب . و در دل های خویش غیر از خوبی قرار مدهید ، و به جز گمان نیک به خداوندِ خود چیزی را در خاطر مگذرانید . پس به درستی که آن از برای شما آمرزیده شده است» .

.

1- . و عموم به اوّل و ثانی مضموم ، همه را فرا گرفتن و همه را فرا رسیدن باشد . و مراد این است که دعا را مخصوص خود نگرداند . (مترجم)
2- . بقره، 186.
3- . زمر، 53.
4- . بقره، 268.

ص: 344

. .

ص: 345

. .

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ مَنْصُورٍ الصَّیْقَلِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : رُبَّمَا دَعَا الرَّجُلُ بِالدُّعَاءِ، فَاسْتُجِیبَ لَهُ، ثُمَّ أُخِّرَ ذلِکَ إِلی حِینٍ؟ قَالَ: فَقَالَ:«نَعَمْ» . قُلْتُ: وَ لِمَ ذَاکَ، لِیَزْدَادَ مِنَ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِی هِلَالٍ الْمَدَائِنِیِّ، عَنْ حَدِیدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْعَبْدَ لَیَدْعُو، فَیَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمَلَکَیْنِ: قَدِ اسْتَجَبْتُ لَهُ، وَ لکِنِ احْبِسُوهُ بِحَاجَتِهِ؛ فَإِنِّی أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ؛ وَ إِنَّ الْعَبْدَ لَیَدْعُو، فَیَقُولُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالی: عَجِّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ؛ فَإِنِّی أُبْغِضُ صَوْتَهُ».

ابْنُ أَبِیعُمَیْرٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ صَاحِبِ السَّابِرِیِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ،قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : یُسْتَجَابُ لِلرَّجُلِ الدُّعَاءُ، ثُمَّ یُؤَخَّرُ؟ قَالَ:«نَعَمْ، عِشْرِینَ سَنَةً».

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ بَیْنَ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما» وَ بَیْنَ أَخْذِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعُونَ عَاماً».

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَیَدْعُو، فَیُؤَخَّرُ إِجَابَتُهُ إِلی یَوْمِ الْجُمُعَهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ الْعَبْدَ الْوَلِیَّ لِلّهِ یَدْعُو اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْأَمْرِ یَنُوبُهُ، فَیَقُولُ لِلْمَلَکِ الْمُوَکَّلِ بِهِ: اقْضِ لِعَبْدِی حَاجَتَهُ وَ لَا تُعَجِّلْهَا، فَإِنِّی أَشْتَهِی أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَ صَوْتَهُ؛ وَ إِنَّ الْعَبْدَ الْعَدُوَّ لِلّهِ لَیَدْعُو اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْأَمْرِ یَنُوبُهُ، فَیُقَالُ لِلْمَلَکِ الْمُوَکَّلِ بِهِ: اقْضِ حَاجَتَهُ وَ عَجِّلْهَا، فَإِنِّی أَکْرَهُ أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَ صَوْتَهُ» . قَالَ: «فَیَقُولُ النَّاسُ: مَا أُعْطِیَ هذَا إِلَا لِکَرَامَتِهِ، وَ لَا مُنِعَ هذَا إِلَا لِهَوَانِهِ».

.

از او ، از احمد ، از علی بن حکم ، از منصور صیقل روایت است که گفت : به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : بسا است که شخصی دعایی می کند و از برایش مستجاب می شود ، و آن تا زمانی به تأخیر می افتد . منصور گفت که : حضرت فرمود :«آری» . عرض کردم که : این از برای چیست؟ از برای آنکه دعا را بیفزاید؟ فرمود : «آری» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسحاق بن ابی هلال مدائنی ، از حدید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بنده ای هست که دعا می کند ، پس خدای تعالی به دو فرشته می فرماید که : از برایش مستجاب شد ، ولیکن او را به حاجتش حبس کنید والحال به او مدهید ، که من دوست می دارم که آواز او را بشنوم . و به درستی که بنده ای هست که دعا می کند ، پس خدای تبارک و تعالی می فرماید که : بشتابید و به زودی حاجتش را به او دهید و از برایش روا کنید ، که من آواز او را دشمن می دارم» .

ابن ابی عمیر ، از سلیمان صاحب سابری ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : آیا دعا از برای مرد مستجاب می شود ، و بعد از آن به تأخیر می افتد؟ فرمود :«آری ، در بیست سال» .

ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در میان قول خدای تعالی : «قَدْ أُجيبَتْ دَعْوَتُكُما» (1) ، [دعایتان مستجاب شد] و میان گرفتن و هلاک فرعون ، چهل سال فاصله بود» .

ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که مؤمن دعا می کند و اجابتش به تأخیر می افتد تا روز جمعه» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از چند نفر از اصحاب ما روایت کرده و گفته است که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«بنده ای که دوست خدای تعالی است ، خدای تعالی را می خواند در امری که بر او وارد می شود ، پس به فرشته ای که بر او موکّل است

گفته می شود که : از برای بنده من حاجتش را بگیر و به او مده ، و آن را تعجیل مکن ، که من خواهش دارم که ندا و آواز او را بشنوم . و به درستی که بنده ای که دشمن خدا است ، خدای تعالی را می خواند در امری که به او می رسد ، پس به فرشته ای که به او موکّل است گفته می شود که : حاجتش را روا کن و آن را شتاب ده ، که من ناخوش دارم که ندا و آواز او را بشنوم» . حضرت فرمود : «پس مردم می گویند که : به اینک عطا نشد ، مگر به جهت گرامی بودنش ، و این منع نشد ، مگر به جهت خواریش» .

.

1- . یونس، 89.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ بِخَيْرٍ وَ رَجَاءٍ؛ رَحْمَةً مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ فَيَقْنَطَ وَ يَتْرُكَ الدُّعَاءَ» . قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَسْتَعْجِلُ؟ قَالَ: «يَقُولُ: قَدْ دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا وَ مَا أَرَى الْاِءجَابَةَ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِى حَاجَتِهِ، فَيَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : أَخِّرُوا إِجَابَتَهُ؛ شَوْقاً إِلى صَوْتِهِ وَ دُعَائِهِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ، قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : عَبْدِى دَعَوْتَنِى، فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ، وَ ثَوَابُكَ كَذَا وَ كَذَا، وَ دَعَوْتَنِى فِى كَذَا وَ كَذَا، فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ، وَ ثَوَابُكَ كَذَا وَ كَذَا» قَالَ: «فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَهٌ فِى الدُّنْيَا مِمَّا يَرى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ».

20 بَابُ الصَّلَاهِ عَلَى النَّبِىِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتّى يُصَلّى عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیوسته مؤمن با خیر و امید رحمت از خدای تعالی است ، مادام که شتاب نکند و به این جهت نومید شود و دعا را ترک کند» . به آن حضرت عرض کردم که : چگونه شتاب می کند؟ فرمود که : «می گوید : چند مدّت دعا کردم و اجابت را نمی بینم» .

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از سعدان بن مسلم ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیوسته مؤمن خدای تعالی را می خواند و در حاجت خویش دعا می کند ، و خدای عز و جل می فرماید که : اجابتش را به تأخیر اندازید ، به جهت شوق به سوی آواز و دعای او . پس چون روز قیامت شود ، خدای تعالی بفرماید که : ای بنده من! مرا خواندی و اجابت تو را به تأخیر انداختم ، و ثوابت چنین و چنین است . و مرا در چنین و چنین خواندی و اجابتت را به تأخیر انداختم ، و ثواب تو چنین و چنین است» . و حضرت فرمود که : «پس مؤمن آرزو می کند که کاش در دنیا یک دعا از برایش مستجاب نشده بود ، از آن چه می بیند از حسن ثواب» .

20 . باب در بیان ثمره صلوات بر پیغمبر خدا ، محمد و خاندانش علیهم السلامعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیوسته دعا محجوب است و به آسمان بالا نمی رود و مستجاب نمی شود ، تا بر محمد و آل محمد صلوات فرستد» .

.

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رَفْرَفَ الدُّعَاءُ عَلی رَأْسِهِ، فَإِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله رُفِعَ الدُّعَاءُ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِی أُسَامَةَ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أَنَّ رَجُلاً أَتَی النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، إِنِّی أَجْعَلُ لَكَ ثُلُثَ صَلَوَاتِی، لَا بَلْ أَجْعَلُ لَكَ نِصْفَ صَلَوَاتِی، لَا بَلْ أَجْعَلُهَا كُلَّهَا لَكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَنْ تُكْفَی مَؤُونَةَ الدُّنْيَا وَ الْاخِرَةِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفٍ، عَنْ أَبِی أُسَامَةَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : مَا مَعْنَی «أَجْعَلُ صَلَوَاتِی كُلَّهَا لَكَ؟» فَقَالَ:«يُقَدِّمُهُ بَيْنَ يَدَیْ كُلِّ حَاجَةٍ، فَلَا يَسْأَلُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً حَتَّی يَبْدَأَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ، فَيُصَلِّیَ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَسْأَلَ اللّهَ حَوَائِجَهُ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : لَا تَجْعَلُونِی كَقَدَحِ الرَّاكِبِ؛ فَإِنَّ الرَّاكِبَ يَمْلَأُ قَدَحَهُ، فَيَشْرَبُهُ إِذَا شَاءَ، اجْعَلُونِی فِی أَوَّلِ الدُّعَاءِ، وَ فِی آخِرِهِ، وَ فِی وَسَطِهِ».

.

از او ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود :«هر که دعا کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد نکند ، دعا بر بالای سرش ایستاده بال زند ، چنان که مرغ بال خود را می جنباند در دور چیزی ، در حالی که می خواهد که بر آن فرود آید . و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد کند و صلوات فرستد ، دعا بالا رود» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از ابواسامه زید شحّام ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! ثلث؛ یعنی سه یک صلوات خود را از برای تو قرار می دهم . نه؛ بلکه نصف صلوات خود را از برای تو قرار می دهم . نه؛ بلکه آن را همه از برای تو قرار می دهم . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : در این هنگام مؤنت[=هزینه و نیازهای]دنیا و آخرت را کفایت کرده می شوی» (1) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سیف ، از ابواسامه ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که : معنی صلوات خود را همه از برای تو قرار می دهم ، چیست؟ فرمود که :«در پیش روی هر حاجتی ، آن حضرت را یا صلوات بر او را که مراد از آن دعا است ، مقدّم می دارد . پس چیزی را از خدا سؤال نمی کند ، تا آنکه به پیغمبر صلی الله علیه و آله آغاز کند و بر آن حضرت صلوات فرست . پس حاجت های خود را از خدا سؤال کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مرا چون قدح و ظرف آب سواره قرار مدهید . پس به درستی که سواره قدحش را پر می کند و در وقتی که می خواهد ، آن را می آشامد؛ بلکه مرا در اوّل دعا و در آخر و در وسط آن قرار دهید» (2) .

.

1- . یعنی در هنگامی که امر چنان باشد که ذکر کردی ، خدای تعالی مؤنت [= هزینه] دنیا و آخرت را از تو کفایت می کند ، و آن چه به آن احتیاج داری و دشواری را از تو دفع می فرماید ، و شاید که مراد و به همه صلوات ، صلوات کامله و تمام باشد در فضل و اجر ، و آن صلواتی است که پیش از سؤال واقع باشد . و مراد به نصف آن ، پست تر از آن باشد به این اندازه در فضل و اجر ، و آن صلواتی است که در میان سؤال واقع باشد . و مراد به ثلث آن ، چیزی است که به این نسبت از آن پست تر باشد ، و آن صلواتی است که بعد از فراغ از سؤال واقع باشد . و بالجمله در آن اشاره است به سوی تفاوت مراتب صلوات در لفظ و کمال و اجر . (مترجم)

2- . و مراد آن حضرت این است که در ذکر ، مرا به تأخیر میندازید؛زیرا که سواره قدح را به تأخیر می اندازد تا آنکه هر چیزی را بردارد ، به سبب آن چه در آن است از آب ، و بسا باشد که به آن محتاج شود . پس آن را استعمال می کند و آب می آشامد ، و در نزد فراغش آن را در آخر بار خویش می آویزد و در پشت سرش قرار می دهد . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِيهِ وَ حُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ : قَالَ :«إِذَا ذُكِرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَأَكْثِرُوا الصَّلَاهَ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ صَلّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله صَلَاهً وَاحِدَهً، صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاهٍ فِی أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَهِ، وَ لَمْ يَبْقَ شَیْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللّهُ إِلَا صَلّی عَلَی الْعَبْدِ؛ لِصَلَاهِ اللّهِ عَلَيْهِ وَ صَلَاهِ مَلَائِكَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِی هذَا، فَهُوَ جَاهِلٌ مَغْرُورٌ، قَدْ بَرِئَ اللّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ صَلّی عَلَیَّ، صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ؛ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُقِلَّ، وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْثِرْ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الصَّلَاهُ عَلَیَّ وَ عَلی أَهْلِ بَيْتِی تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ أَبِی عِمْرَانَ الْأَزْدِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ: «يَا رَبِّ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» مِائَهَ مَرَّهٍ، قُضِيَتْ لَهُ مِائَهُ حَاجَهٍ: ثَلَاثُونَ لِلدُّنْيَا».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ وَ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«كُلُّ دُعَاءٍ يُدْعَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتّی يُصَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از حسن بن علی بن ابی حمزه ، از پدرش و حسین بن ابی العلاء ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شود ، بسیار بر او صلوات فرستید؛ زیرا که هر که یک صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد ، خدا بر او هزار صلوات فرستد در هزار صف از فرشتگان ، و چیزی از آن چه خدا آن را آفریده نماند ، مگر آنکه بر آن بنده صلوات فرستد به جهت صلوات خدا و صلوات فرشتگانش بر او ، پس هر که در این رغبت نکند ، نادانی است فریفته شده و گول خورده ، که خدا و رسولش و اهل بیت آن حضرت از او بیزار شده اند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که بر من صلوات فرستد ، خدا و فرشتگانش بر او صلوات فرستند . پس هر که خواهد ، آن را کم کند و هر که خواهد ، بسیار کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : صلوات بر من و بر اهل بیت من ، نفاق را می برد و برطرف می کند» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن حسّان ، از ابوعمران ازدی ، از عبداللّه بن حکم ، از معاویّه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که صد مرتبه بگوید : یا رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ؛ یعنی : «ای پروردگار من ! صلوات فرست بر محمد و آل محمد» . صد حاجت از برایش روا شود ، که سی حاجتش از برای دنیا باشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم و عبدالرحمان بن ابی نجران هر دو ، از صفوان جمّال ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر دعایی که خداوند تعالی به آن خوانده شود ، محجوب است از آسمان و به سوی آن بالا نمی رود ، تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود» .

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ، قَالَ : حَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«جَاءَ رَجُلٌ إِلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ: أَجْعَلُ نِصْفَ صَلَوَاتِی لَکَ؟ قَالَ : نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: أَجْعَلُ صَلَوَاتِی کُلَّهَا لَکَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا مَضی، قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : کُفِیَ هَمَّ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللّهِ علیه السلام :«إِنَّ رَجُلاً أَتی رَسُولَ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله ، فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللّهِ، إِنِّی جَعَلْتُ ثُلُثَ صَلَوَاتِی لَکَ، فَقَالَ لَهُ: خَیْراً، فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللّهِ، إِنِّی جَعَلْتُ نِصْفَ صَلَوَاتِی لَکَ، فَقَالَ لَهُ: ذَاکَ أَفْضَلُ، فَقَالَ: إِنِّی جَعَلْتُ کُلَّ صَلَوَاتِی لَکَ، فَقَالَ: إِذَنْ یَکْفِیَکَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَهَمَّکَ مِنْ أَمْرِ دُنْیَاکَ وَ آخِرَتِکَ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَکَ اللّهُ، کَیْفَ یَجْعَلُ صَلَاتَهُ لَهُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «لَا یَسْأَلُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ شَیْئاً إِلَا بَدَأَ بِالصَّلَاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : ارْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ بِالصَّلَاهِ عَلَیَّ؛ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ فَرُّوخَ مَوْلی آلِ طَلْحَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا إِسْحَاقَ بْنَ فَرُّوخَ، مَنْ صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَشْراً، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ مَلَائِکَتُهُ مِائَهَ مَرَّهٍ؛ وَ مَنْ صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِائَهَ مَرَّهٍ، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ مَلَائِکَتُهُ أَلْفاً، أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً» ؟».

.

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از ابوبکر حضرمی روایت است که گفت : حدیث کرد مرا کسی که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بود که می فرمود :«مردی به خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد که : نصف صلوات خود را از برای تو قرار می دهم . حضرت فرمود : آری . بعد از آن عرض کرد که : همه صلوات خود را از برای تو قرار می دهم . فرمود : آری . و چون آن مرد رفت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مقصودِ دنیا و آخرت از او کفایت شده» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از مرازم روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! به درستی که من ثلث صلوات خود را از برای تو قرار می دهم . حضرت به او فرمود که : خوب می کنی (یا سخن خوبی به او فرمود) . عرض کرد که : یا رسول اللّه ! به درستی که من نصف صلوات خود را از برای تو قرار می دهم . حضرت فرمود که : این افضل است . باز عرض کرد : به درستی که من همه صلوات خود را از برای تو قرار می دهم . فرمود : چون چنین است ، خدای عز و جل از تو کفایت می کند آن چه را که مقصود تو باشد از امر دنیا و آخرتت» . پس مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که : خدا تو را به اصلاح آورد! چگونه صلوات خود را از برای آن حضرت قرار می دهد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «چیزی را از خدای تعالی سؤال نمی کند ، مگر آنکه آغاز می کند به صلوات بر محمد و آل محمد» .

ابن ابی عمیر ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : آوازهای خود را به صلوات بر من بلند کنید؛زیرا که آن نفاق را می برد و نابود می کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از یعقوب بن عبداللّه ، از اسحاق بن فروّخ مولای آل طلحه روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای اسحاق بن فرّوخ! هر که ده صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد ، خدا و فرشتگانش صد مرتبه بر او صلوات فرستند . و هر که صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات فرستد ، خدا و

فرشتگانش هزار مرتبه بر او صلوات فرستند . آیا قول خدای تعالی را نمی شنوی که می فرماید : «هُوَ الَّذی یُصَلّی عَلَیْکُمْ وَمَلآئِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلیَ النُّورِ وَکانَ بِالمُؤْمِنینَ رَحیما» (1) ؛ یعنی : او است آن خداوندی که درود می دهد و رحمت می فرستد بر شما ، و درود می دهند فرشتگانش (یعنی آمرزش می طلبند گناهان شما را) از برای آنکه بیرون آورد شما را از تاریکی های کفر و نفاق و جهالت و معصیت ، به سوی روشنی ایمان و اخلاص و معرفت و طاعت ، به وسیله الطاف و هدایت . و نسبت به مؤمنان مهربان بوده و هست و خواهد بود» .

.

1- . احزاب، 43.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ:«مَا فِی الْمِیزَانِ شَیْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتُوضَعُ أَعْمَالُهُ فِی الْمِیزَانِ، فَتَمِیلُ بِهِ، فَیُخْرِجُ صلی الله علیه و آله الصَّلَاهَ عَلَیْهِ، فَیَضَعُهَا فِی مِیزَانِهِ، فَیَرْجَحُ بِهِ».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ رِجَالِهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ کَانَتْ لَهُ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَهٌ، فَلْیَبْدَأْ بِالصَّلَاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، ثُمَّ یَسْأَلُ حَاجَتَهُ، ثُمَّ یَخْتِمُ بِالصَّلَاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یَقْبَلَ الطَّرَفَیْنِ وَ یَدَعَ الْوَسَطَ ، إِذَا کَانَتِ الصَّلَاهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَیْمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنِّی دَخَلْتُ الْبَیْتَ، وَ لَمْ یَحْضُرْنِی شَیْءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَا الصَّلَاهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَقَالَ:«أَمَا إِنَّهُ لَمْ یَخْرُجْ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا خَرَجْتَ بِهِ».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الرَّیَّانِ، عَنْ عُبَیْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الدِّهْقَانِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلی أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، فَقَالَ لِی:«مَا مَعْنی قَوْلِهِ: «وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی» ؟» . قُلْتُ : کُلَّمَا ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ، قَامَ فَصَلَّی . فَقَالَ لِی: «لَقَدْ کَلَّفَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هذَا شَطَطاً» . فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فَکَیْفَ هُوَ؟ فَقَالَ: «کُلَّمَا ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ، صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوایّوب ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«در ترازوی اعمال ، چیزی از صلوات بر محمد و آل محمد سنگین تر نیست . و به درستی که کسی هست که کردارهایش را در ترازو می گذارند ، پس آن کردارها ترازو را میل می دهند به اینکه پلّه گناهانش بر ثواب هایش راجح می شود . پس پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بر خود را بیرون می آورد و آن را در ترازویش می گذارد ، و به واسطه آن ، افزونی به هم می رساند و ثوابش بر گناهانش غالب می شود» .

علی بن محمد ، از ابن جمهور ، از پدرش ، از رجال خویش که راویان حدیث اند روایت کرده و گفته است که : حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که را به سوی خدای تعالی حاجتی باشد ، باید که به صلوات بر محمد و آل محمد آغاز کند ، بعد از آن حاجت خود را سؤال نماید ، پس به صلوات بر محمد و آل محمد ختم کند؛زیرا که خدای تعالی از آن کریم تر است که دو طرف را که اوّل و آخر است قبول فرماید و میان را وا گذارد؛ زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد از آن جناب محجوب نمی شود و به سوی او بالا می رود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محسن بن احمد ، از ابان احمر ، از عبدالسّلام بن نعیم که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : من داخل خانه کعبه شدم و چیزی از دعا مرا حاضر نبود و خاطر نداشتم ، مگر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله . حضرت فرمود :«بدان و آگاه باش! که هیچ کس بیرون نیامده به چیزی که بهتر و افزون تر باشد ، از آن چه تو به آن بیرون آمده ای» .

علی بن محمد ، از احمد بن حسین ، از علی بن ریّان ، از عبیداللّه بن عبداللّه دهقان روایت کرده است که گفت : بر حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام داخل شدم . پس به من فرمود که :«چیست معنی قول خدای تعالی «وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی» (1) که ترجمه ظاهرش این است که : «و یاد کرد نام پروردگار خود را ، پس نماز کرد؟» . عرض کردم که : در هر زمان که نام پروردگار خود را یاد کند ، برخیزد و نماز کند . حضرت به من فرمود : «[در این صورت] هر آینه خدای تعالی این را تکلیف کرده از روی

جور و ستم و محض خطا» . من عرض کردم که : فدای تو گردم! پس آن چگونه است و مراد چیست؟ فرمود : «مراد آن است که در هر زمان که نام پروردگار خود را یاد کند ، بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد» .

.

1- . اعلی، 15.

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ الْأَسَدِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا صَلّٰی أَحَدُکُمْ، وَ لَمْ یَذْکُرِ النَّبِیَّ وَ آلَهُ صلی الله علیه و آله فِی صَلَاتِهِ، یُسْلَکُ بِصَلَاتِهِ غَیْرَ سَبِیلِ الْجَنَّهِ . وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ ذُکِرْتُ عِنْدَهُ، فَلَمْ یُصَلِّ عَلَیَّ، دَخَلَ النَّارَ؛ فَأَبْعَدَهُ اللّٰهُ. وَ قَالَ صلی الله علیه و آله : وَ مَنْ ذُکِرْتُ عِنْدَهُ، فَنَسِیَ الصَّلَاهَ عَلَیَّ، خُطِئَ بِهِ طَرِیقَ الْجَنَّهِ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ ذُکِرْتُ عِنْدَهُ، فَنَسِیَ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَیَّ، خَطَأَ اللّٰهُ بِهِ طَرِیقَ الْجَنَّهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«سَمِعَ أَبِی رَجُلاً مُتَعَلِّقاً بِالْبَیْتِ وَ هُوَ یَقُولُ: اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ، فَقَالَ لَهُ أَبِی علیه السلام یَا عَبْدَ اللّٰهِ، لَا تَبْتُرْهَا، لَا تَظْلِمْنَا حَقَّنَا، قُلِ: اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ».

.

از او ، از محمد بن علی ، از مفضّل بن صالح اسدی ، از محمد بن هارون ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«چون یکی از شما نماز کند و در نمازش پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد نکند ، نمازش را در غیر راه بهشت می برند (یا با نمازش در غیر راه بهشت می رود) . و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که من در نزد او یاد شوم و بر من صلوات نفرستد ، داخل دوزخ شود و خدا او را دور گرداند . و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که من در نزد او یاد شوم و صلوات بر من را ترک کند یا به آن اهتمام نکند ، خدا او را چنان قرار دهد که راه بهشت را خطا کند و به آن نرسد» .

ابوعلی اشعری ، از حسن بن علی ، از عنبسه بن هشام ، از ثابت ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که من در نزد او یاد شوم و فراموش کند که بر من صلوات فرستد ، خدا او را چنان گرداند که راه بهشت را خطا کند و به آن نرسد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«پدرم شنید از مردی که به خانه کعبه چسبیده بود و می گفت : اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ ؛ یعنی : «بار خدایا! صلوات فرست بر محمد» . پس پدرم به آن مرد فرمود که : ای بنده خدا! آن را مبُر و ناتمام مکن و بر ما ستم مکن ، و حقّ ما را کم مگردان و در باب آن بر ما ظلم منما . بگو : اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ ؛ یعنی : بار خدایا! صلوات فرست بر محمد و خاندانش» .

.

21 بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ ذِكْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کُلِّ مَجْلِسٍعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْجَارُودِ الْهُذَلِیِّ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَا مِنْ مَجْلِسٍ یَجْتَمِعُ فِیهِ أَبْرَارٌ وَ فُجَّارٌ، فَیَقُومُونَ عَلی غَیْرِ ذِکْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا کَانَ حَسْرَهً عَلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ».

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ، عَنْ وُهَیْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا اجْتَمَعَ فِی مَجْلِسٍ قَوْمٌ لَمْ یَذْکُرُوا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ یَذْکُرُونَا، إِلَا کَانَ ذلِکَ الْمَجْلِسُ حَسْرَهً عَلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ». ثُمَّ قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : إِنَّ ذِکْرَنَا مِنْ ذِکْرِ اللّهِ، وَ ذِکْرَ عَدُوِّنَا مِنْ ذِکْرِ الشَّیْطَانِ».

وَ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ:«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام : مَنْ أَرَادَ أَنْ یَکْتَالَ بِالْمِکْیَالِ الْأَوْفی فَلْیَقُلْ إِذَا أَرَادَ أَنْ یَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ : «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَکْتُوبٌ فِی التَّوْرَاهِ الَّتِی لَمْ تُغَیَّرْ: أَنَّ مُوسی علیه السلام سَأَلَ رَبَّهُ، فَقَالَ: یَا رَبِّ، أَ قَرِیبٌ أَنْتَ مِنِّی فَأُنَاجِیَکَ، أَمْ بَعِیدٌ فَأُنَادِیَکَ؟ فَأَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ: یَا مُوسی ، أَنَا جَلِیسُ مَنْ ذَکَرَنِی، فَقَالَ مُوسی: فَمَنْ فِی سِتْرِکَ یَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَا سِتْرُکَ؟ قَالَ: الَّذِینَ یَذْکُرُونَنِی فَأَذْکُرُهُمْ، وَ یَتَحَابُّونَ فِیَّ فَأُحِبُّهُمْ، فَأُولئِکَ الَّذِینَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِیبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ، ذَکَرْتُهُمْ، فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ».

.

21 . باب در بیان آن چه واجب است از ذکر خدا در هر مجلسی (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از خلف بن حمّاد ، از ربعی بن عبداللّه بن جارود هذلی ، از فضیل بن یسار که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هیچ مجلسی نیست که نیکوکاران و نابکاران در آن جمع شوند و بر غیر ذکر خدای تعالی برپا شوند (یعنی بی آنکه خدا را یاد کنند از جا برخیزند) ، مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت برایشان حسرت باشد» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد ، از سماعه ، از وهیب بن حفص ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ گروهی در مجلسی جمع نشده اند که خدای تعالی را ذکر نکنند و ما را ذکر نکنند ، مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت برایشان حسرت باشد» . بعد از آن فرمود که : «حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود : به درستی که ذکر ما از جمله ذکر خدا است ، و ذکر دشمن ما از جمله ذکر شیطان است» .

و به اسناد خود گفته است که :«حضرت باقر علیه السلام فرمود که : هر که خواهد که به پیمانه ، پُرتر پیمانه ستاند ، باید که چون خواهد از مجلس خود برخیزد بگوید که : سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ العِزَّهِ عَمّا یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ وَالْحَمْدُللّه ِ رَبِّ الْعالَمینَ ؛ یعنی : منزّه و پاکیزه می شمارم پروردگار تو را پروردگار ارجمندی و غلبه از آن چه وصف می کنند . و درود بر همه فرستادگان و ستایش از برای خدا ، که پروردگار همه جهانیان است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از ابوحمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در توراتی که تغییر و تبدیلی در آن نشده ، نوشته است که موسی علیه السلام از پروردگارش سؤال نمود و عرض کرد که : ای پروردگار من! آیا تو به من نزدیکی که با تو مناجات کنم و راز گویم ، یا دوری که تو را آواز دهم؟ پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که : ای موسی! من همنشین آنم که مرا یاد کند . موسی علیه السلام عرض کرد : پس در روزی که هیچ پرده ای نیست ، مگر پرده تو ،

کی در پرده تو است؟ فرمود : کسانی که مرا یاد می کنند و من ایشان را یاد می کنم ، و در راه من با یکدیگر دوستی می نمایند و من ایشان را دوست می دارم . پس این گروه ، آنانند که چون خواهم که بدی و ناخوشی را به اهل زمین برسانم ، ایشان را یاد کنم و به واسطه ایشان ، بدی را از اهل زمین دفع نمایم» .

.

1- . و ذکر خدا یاد او است و مجلس ، نشستنگاه و جای نشستن است . (مترجم)

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِی مَجْلِسٍ، فَلَمْ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ یُصَلُّوا عَلَی نَبِیِّهِمْ، إِلَا کَانَ ذلِکَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً وَ وَبَالًا عَلَیْهِمْ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«لَا بَأْسَ بِذِکْرِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَبُولُ؛ فَإِنَّ ذِکْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَسَنٌ عَلَی کُلِّ حَالٍ؛ فَلَا تَسْأَمْ مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی مُوسَی علیه السلام : یَا مُوسَی علیه السلام ، لَا تَفْرَحْ بِکَثْرَةِ الْمَالِ ، وَ لَا تَدَعْ ذِکْرِی عَلَی کُلِّ حَالٍ؛ فَإِنَّ کَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِی الذُّنُوبَ، وَ إِنَّ تَرْکَ ذِکْرِی یُقْسِی الْقُلُوبَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَکْتُوبٌ فِی التَّوْرَاهِ الَّتِی لَمْ تُغَیَّرْ: أَنَّ مُوسَی سَأَلَ رَبَّهُ، فَقَالَ: إِلهِی، إِنَّهُ یَأْتِی عَلَیَّ مَجَالِسُ أُعِزُّکَ وَ أُجِلُّکَ أَنْ أَذْکُرَکَ فِیهَا؟ فَقَالَ: یَا مُوسَی، إِنَّ ذِکْرِی حَسَنٌ عَلَی کُلِّ حَالٍ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَی : أَکْثِرْ ذِکْرِی بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ ، وَ کُنْ عِنْدَ ذِکْرِی خَاشِعاً، وَ عِنْدَ بَلَائِی صَابِراً، وَ اطْمَئِنَّ عِنْدَ ذِکْرِی، وَ اعْبُدْنِی، وَ لَا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً، إِلَیَّ الْمَصِیرُ؛ یَا مُوسَی، اجْعَلْنِی ذُخْرَکَ، وَ ضَعْ عِنْدِی کَنْزَکَ مِنَ الْبَاقِیَاتِ الصَّالِحَاتِ».

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از حسین بن یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هیچ گروهی نیستند که در مجلسی اجتماع کنند و نام خدای تعالی را یاد نکنند و بر پیغمبر خود صلوات نفرستند ، مگر آنکه آن مجلس برایشان حسرت و وبال باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«باکی نیست به یاد کردن خدا و حال آنکه تو بول کنی؛زیرا که یاد خدای تعالی بر هر حالی نیکو است . پس از یاد خدای تعالی دلتنگ مشو» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای تعالی به سوی موسی وحی فرمود که : به بسیاری مال شاد مشو ، و بر هر حالی یاد مرا وا مگذار؛زیرا که بسیاری مال ، گناهان را از یاد می برد ، و ترک یاد من ، دل ها را سخت می کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در توراتی که متغیّر نشده ، نوشته است که موسی علیه السلام از پروردگارش سؤال نمود و عرض کرد که : ای خدای من! مجالسی چند بر من می آید که تو را از آن عزیزتر و جلیل تر می دارم که در آنها تو را یاد کنم . فرمود که : ای موسی! به درستی که یاد من بر هر حالی نیکو است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از بعضی از اصحاب خویش ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«خدای تعالی به موسی فرمود که : در شب و روز ، یاد مرا بسیار کن ، و در نزد یاد من ، فروتن ، و در نزد بلای من ، صابر باش ، و در نزد ذکر من ، آرام داشته باش و مرا پرستش کن ، و چیزی را با من شریک مساز ، که بازگشت به سوی من است . ای موسی! مرا ذخیره و پس انداز خود گردان و گنج خود را از باقیات صالحات در نزد من بگذار» .

وَ بِإِسْنَادِهِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسی : اجْعَلْ لِسَانَکَ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِکَ تَسْلَمْ، وَ أَکْثِرْ ذِکْرِی بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ، وَ لَا تَتَّبِعِ الْخَطِیئَهَ فِی مَعْدِنِهَا فَتَنْدَمَ؛ فَإِنَّ الْخَطِیئَهَ مَوْعِدُ أَهْلِ النَّارِ».

وَ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ:«فِیمَا نَاجَی اللّهُ بِهِ مُوسی علیه السلام ، قَالَ : یَا مُوسی ، لَا تَنْسَنِی عَلی کُلِّ حَالٍ؛ فَإِنَّ نِسْیَانِی یُمِیتُ الْقَلْبَ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ بَشِیرٍ الدَّهَّانِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : یَا ابْنَ آدَمَ، اذْکُرْنِی فِی مَلَاً؟ أَذْکُرْکَ فِی مَلَاً?خَیْرٍ مِنْ مَلَئِکَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : مَنْ ذَکَرَنِی فِی مَلَاً?مِنَ النَّاسِ، ذَکَرْتُهُ فِی مَلَاً?مِنَ الْمَلَائِکَهِ».

22 بَابُ ذِکْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَثِیراًعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَا وَ لَهُ حَدٌّ یَنْتَهِی إِلَیْهِ إِلَا الذِّکْرَ، فَلَیْسَ لَهُ حَدٌّ یَنْتَهِی إِلَیْهِ، فَرَضَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَرَائِضَ، فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ ؛ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ ، فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ ؛ وَ الْحَجَّ ، فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ ، إِلَا الذِّکْرَ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِیلِ، وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ حَدّاً یَنْتَهِی إِلَیْهِ» ثُمَّ تَلَا : «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثِیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً» فَقَالَ : «لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ حَدّاً یَنْتَهِی إِلَیْهِ». قَالَ : «وَ کَانَ أَبِی علیه السلام کَثِیرَ الذِّکْرِ، لَقَدْ کُنْتُ أَمْشِی مَعَهُ وَ إِنَّهُ لَیَذْکُرُ اللّهَ، وَ آکُلُ مَعَهُ الطَّعَامَ وَ إِنَّهُ لَیَذْکُرُ اللّهَ، وَ لَقَدْ کَانَ یُحَدِّثُ الْقَوْمَ وَ مَا یَشْغَلُهُ ذلِکَ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ ، وَ کُنْتُ أَری لِسَانَهُ لَازِقاً بِحَنَکِهِ،یَقُولُ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ، وَ کَانَ یَجْمَعُنَا فَیَأْمُرُنَا بِالذِّکْرِ حَتّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَ یَأْمُرُ بِالْقِرَاءَهِ مَنْ کَانَ یَقْرَأُ مِنَّا، وَ مَنْ کَانَ لَا یَقْرَأُ مِنَّا أَمَرَهُ بِالذِّکْرِ . وَ الْبَیْتُ الَّذِی یُقْرَأُ فِیهِ الْقُرْآنُ، وَ یُذْکَرُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ، تَکْثُرُ بَرَکَتُهُ، وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِکَهُ، وَ تَهْجُرُهُ الشَّیَاطِینُ ، وَ یُضِیءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، کَمَا یُضِیءُ الْکَوْکَبُ الدُّرِّیُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ وَ الْبَیْتُ الَّذِی لَا یُقْرَأُ فِیهِ الْقُرْآنُ، وَ لَا یُذْکَرُ اللّهُ فِیهِ، تَقِلُّ بَرَکَتُهُ، وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِکَهُ، وَ تَحْضُرُهُ الشَّیَاطِینُ. وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِخَیْرِ أَعْمَالِکُمْ لَکُمْ، أَرْفَعِهَا فِی دَرَجَاتِکُمْ وَ أَزْکَاهَا عِنْدَ مَلِیکِکُمْ، وَ خَیْرٍ لَکُمْ مِنَ الدِّینَارِ وَ الدِّرْهَمِ، وَ خَیْرٍ لَکُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّکُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ یَقْتُلُوکُمْ؟ فَقَالُوا: بَلی، قَالَ: ذِکْرُ اللّهِ عَزَّ وَ

جَلّ كَثِيراً». ثُمَّ قَالَ : «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ: مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْمَسْجِدِ؟ فَقَالَ: أَكْثَرُهُمْ لِلّهِ ذِكْراً، وَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ أُعْطِيَ لِساناً ذَاكِراً، فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ، وَ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالی: «وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ» قَالَ: لَا تَسْتَكْثِرْ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلّهِ».

.

و به اسناد خود ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای تعالی به موسی علیه السلام فرمود که : زبانت را از پس دلت قرار ده تا سالم شوی (یعنی اوّل فکر و تأمل کن و بعد از آن سخن بگو) (1) . در شب و روز ، یاد مرا بسیار کن و گناه را در معدنش پیروی مکن که پشیمان می شوی؛زیرا که گناه ، موعد اهل دوزخ است» . (2)

و به اسناد خود روایت کرده است که فرمود :«در آن چه خدای تعالی با موسی مناجات فرمود این بود که فرمود : ای موسی! بر هر حالی مرا فراموش مکن؛زیرا که فراموش کردن ، دل ها را می میراند» .

از او ، از ابن فضّال ، از غالب بن عثمان ، از بشیر دهّان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«خدای تعالی فرموده که : ای فرزند آدم! مرا یاد کن در گروهی ، تا تو را یاد کنم در گروهی که از گروه تو بهتراند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«خدای تعالی فرموده است که : هر که مرا یاد کند در گروهی از مردمان ، او را یاد کنم در گروهی از فرشتگان» .

22 . باب ذکر خدای عز و جل بسیارچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چیزی نیست ، مگر آنکه از برایش اندازه ای است که به سوی آن منتهی می شود ، مگر ذکر ، که آن را اندازه ای نیست که به سوی آن منتهی شود . و خدای تعالی واجبات را واجب ساخت ، پس هر که آنها را به جا آورد ، همان اندازه آنها است . و روزه ماه رمضان را واجب ساخت ، پس هر که آن را روزه بگیرد ، همان اندازه آن است . و حج را واجب ساخت ، پس هر که حج کند ، همان اندازه آن است ، مگر ذکر ، که خدای تعالی به کم از آن راضی نشده و از برای آن اندازه ای قرار نداده که به سوی آن منتهی شود» . بعد از آن ، این آیه را خواند که : «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اُذْکُروا اللّهَ ذِکْرا کَثیرا * وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصیلاً» (3) ؛ یعنی : «ای کسانی که ایمان آورده اید! یاد کنید خدا را ، یاد کردن

بسیار ، و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد» . و حضرت فرمود که : «خدای تعالی از برای آن اندازه ای قرار نداده که به سوی آن منتهی شود» . و فرمود که : «پدرم ذکرش بسیار بود . هر آینه با او راه می رفتم و او ذکر خدا می کرد ، و با او طعام می خوردم و او ذکر خدا می کرد ، و قوم را حدیث می کرد و با ایشان سخن می گفت و آن ، او را از ذکر خدا مشغول نمی ساخت ، و زبانش را می دیدم که به کام بالایش چسبیده بود و می فرمود : لا الهَ الّا اللّه ، و ما را جمع می نمود و به ذکر خدا امر می فرمود تا آفتاب برآید . و هر که را از ما که می توانست قرآن بخواند ، به خواندن امر می فرمود ، و هر که از ما نمی توانست قرآن بخواند ، او را به ذکر امر می فرمود .و خانه ای که قرآن در آن خوانده می شود و خدای تعالی در آن یاد می شود ، برکتش بسیار می شود ، و فرشتگان در آن خانه حاضر می شوند ، و شیاطین از آنجا دور می گردند ، و آن خانه از برای اهل آسمان روشنی دهد ، چنان که ستاره ای درخشان از برای اهل زمین روشنی می دهد . و خانه ای که قرآن در آن خوانده نمی شود و ذکر خدا در آن نمی شود ، برکتش کم می شود ، و فرشتگان از آن دور می شوند ، و شیاطین در آن حاضر می شوند .و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : آیا نمی خواهید شما را خبر دهم به بهترین اعمال شما که در درجات شما از همه آنها بلندکننده تر ، و در نزد پادشاه شما از همه آنها پاک تر ، و از برای شما بهتر است از دینار و درهم ، و بهتر است از برای شما از آنکه دشمنان خویش را ملاقات کنید و در جنگ به هم رسید ، پس شما ایشان را بکشید و ایشان شما را بکشند؟ صحابه عرض کردند : بلی ، می خواهم . فرمود : بسیار یاد کردن خدای تعالی » .بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : بهترین مردم مسجد کیست؟ فرمود : آنکه از همه ایشان بیشتر خدا را ذکر کند . و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که زبان ذاکری به او عطا شود ، به حقیقت که خوبی دنیا و آخرت به او عطا شده» . و در قول خدای تعالی : «وَلا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ» (4) که ترجمه ظاهر آن این است که : «منّت مگذار و عطا مده در حالتی که آن را بسیار شماری» . فرمود که : «بسیار مشمار آن چه را که کرده ای از برای خدا از خوبی» .

.

1- . ا وّل اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمده است ، پس دیوار (مترجم)

2- . مراد از معدن گناه ، ظالمان و فاجران ، یا سفاهت و جهالت است ، یا آن چه گناهان و بدی از آن متولّد می شود . و بالجمله نهی است از پیروی کردن گناه ، به تحرّز از اصولی که گناهان از آن متولّد می شود . (مترجم)
3- . احزاب، 41 و 42.
4- . مدثر، 6.

ص: 366

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«شِيعَتُنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيراً».

.

ص: 367

حمید بن زیاد ، از ابن سماعه ، از وهیب بن حفص ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«شیعیان ما آنانند که چون خلوت کنند ، بسیار خدا را ذکر کنند» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله : مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ اللّهُ ، وَ مَنْ ذَكَرَ اللّهَ كَثِيراً كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ: بَرَاءَهٌ مِنَ النَّارِ، وَ بَرَاءَهٌ مِنَ النِّفَاقِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ، عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«تَسْبِيحُ فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ علیهاالسلام مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ، الَّذِی قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «اذْكُرُوا اللّهَ ذِكْراً كَثِيراً» ». عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ زَيْدٍ الشَّحَّامِ وَ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ وَ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، مِثْلَهُ.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَظَلَّهُ اللّهُ فِی جَنَّتِهِ».

23 بَابُ أَنَّ الصَّاعِقَهَ لَا تُصِيبُ ذَاكِراًمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْكِنَانِیِّ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«يَمُوتُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ مِيتَهٍ إِلَّا الصَّاعِقَهَ، لَا تَأْخُذُهُ وَ هُوَ يَذْكُرُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَهَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَهَ الْعِجْلِیِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ الصَّوَاعِقَ لَا تُصِيبُ ذَاكِراً» قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا الذَّاكِرُ؟ قَالَ : «مَنْ قَرَأَ مِائَهَ آيَهٍ».

.

23 . باب در بیان آنکه صاعقه به ذاکر نمی رسد

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد هر دو ، از حسن بن علی وشّا ، از داود بن سرحان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خدا را بسیار یاد کند ، خدا او را دوست دارد . و هر که بسیار خدا را یاد کند ، دو برات بیزاری از برایش نوشته شود : یکی برات بیزاری از آتش دوزخ ، و دیگری برات بیزاری از نفاق» .

احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از بکر بن ابی بکر ، از زراره بن اعین ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام از جمله ذکر بسیاری است که خدای تعالی فرموده که : «اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْرا کَثیرا» (1) » . از او ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از ابواسامه زید شحّام و منصور بن حازم و سعید اعرج ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این روایت است .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از داود حمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که ذکر خدای تعالی را بسیار کند ، خدا او را در بهشت خود سایه دهد و در سایه آن درآورد» .

23 . باب در بیان آنکه صاعقه (2) به ذاکر نمی رسدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل ، از محمد بن فضیل ، از ابوالصّباح کنانی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مؤمن به هر نوعی از مردن می میرد ، مگر صاعقه که او را فرا نمی گیرد ، و حال آنکه او خدای تعالی را ذکر کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابن اذینه ، از برید بن معاویه عجلی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«صاعقه ها به ذاکر نمی رسد» . برید گفت که : عرض کردم که : ذاکر کیست و چه صفت دارد؟ فرمود : «هر که صد آیه بخواند» .

.

1- . احزاب، 41.
2- . وصاعقه ، آتشی است که از آسمان افتد .

جُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنْ مِيتَةِ الْمُؤْمِنِ، قَالَ :«يَمُوتُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ مِيتَةٍ: يَمُوتُ غَرَقاً، وَ يَمُوتُ بِالْهَدْمِ، وَ يُبْتَلى بِالسَّبُعِ، وَ يَمُوتُ بِالصَّاعِقَهِ، وَ لَا تُصِيبُ ذَاكِرا لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

24 بَابُ الِاشْتِغَالِ بِذِكْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِی عَنْ مَسْأَلَتِی، أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِی مَنْ سَأَلَنِی».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ لَهُ الْحَاجَهُ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَبْدَأُ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللّهِ وَ الصَّلَاهِ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتّى يَنْسى حَاجَتَهُ، فَيَقْضِيهَا اللّهُ لَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْأَلَهُ إِيَّاهَا».

25 بَابُ ذِكْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی السِّرِّمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : مَنْ ذَكَرَنِی سِرّاً، ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَهً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ الْخَصَّافِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :«مَنْ ذَكَرَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی السِّرِّ، فَقَدْ ذَكَرَ اللّهَ كَثِيراً؛ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَذْكُرُونَ اللّهَ عَلَانِيَهً، وَ لَا يَذْكُرُونَهُ فِی السِّرِّ ، فَقَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يُراؤُنَ النّاسَ وَ لا يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلَا قَلِيلاً» ».

.

24 . باب در بیان خاصیّت اشتغال به ذکر خدای تعالی

25 . باب در بیان ثواب ذکر خدای تعالی در نهانی

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از وهیب بن حفص ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را از روش مردن مؤمن سؤال کردم . فرمود که :«مؤمن به هر نوعی از مردن می میرد؛ به غرق می میرد ، و به خراب شدن بنا می میرد ، و به درنده مبتلی می شود ، و به صاعقه می میرد . و صاعقه به کسی نمی رسد که خدای تعالی را ذکر کند» .

24 . باب در بیان خاصیّت اشتغال به ذکر خدای تعالیعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای تعالی می فرماید که : هر که به ذکر من مشغول شود ، از آن که مرا سؤال کند (1) او را عطا کنم ، بهتر چیزی که عطا می کنم به کسی که از من سؤال کرده» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل ، از منصور بن یونس ، از هارون بن خارجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که بنده از برایش به سوی خدا حاجتی می باشد ، پس آغاز می کند به ثنا بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد ، تا آنکه حاجت خود را فراموش می کند ، و خدا آن حاجت را از برایش روا می کند ، بی آنکه آن را از او سؤال کند» .

25 . باب در بیان ثواب ذکر خدای تعالی در نهانیمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از ابراهیم بن ابی البلاد ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خدای تعالی فرموده است که : هر که مرا در نهانی یاد کند ، او را در آشکار یاد کنم» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از سیف بن عمیره ، از سلیمان بن عمرو ، از ابوالمغراء خصّاف که آن را مرفوع ساخته گفت که : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«هر که خدای تعالی را در نهانی یاد کند ، به حقیقت که

بسیار خدای تعالی را یاد کرده . به درستی که منافقان در آشکار خدا را یاد می کردند و در نهانی او را یاد نمی کردند؛ پس خدای عز و جل فرمود که : «یُرآؤُونَ النّاسَ وَلا یَذْکُرُونَ اللّهَ اِلّا قَلیلاً» (2) ؛ یعنی : می نمایند خود را به مردمان و به ریا کار می کنند و یاد نمی کنند خدا را ، مگر یاد کردن اندک» (و آن در زمانی است که مردم ایشان را ببینند) .

.

1- . یعنی اشتغال به ذکر خدا ، درخواستش را از یادش ببرد .
2- . نساء، 142.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ رَفَعَهُ، قَالَ:«قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِعِيسى عليه السلام : يَا عِيسى اذْكُرْنِى فِى نَفْسِكَ أَذْكُرْكَ فِى نَفْسِى، وَ اذْكُرْنِى فِى مَلَئِكَ أَذْكُرْكَ فِى مَلَأ?خَيْرٍ مِنْ مَلَإِ? الْادَمِيِّينَ؛ يَا عِيسى، أَلِنْ لِى قَلْبَکَ، وَ أَكْثِرْ ذِكْرِى فِى الْخَلَوَاتِ، وَ اعْلَمْ أَنَّ سُرُورِى أَنْ تُبَصْبِصَ إِلَىَّ، وَكُنْفِى ذلِکَ حَيّاً، وَ لَا تَكُنْ مَيِّتاً».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام ، قَالَ :«لَا يَكْتُبُ الْمَلَکُ إِلَا مَا سَمِعَ، و قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ : «وَ اذْكُرْ رَبَّکَ فِى نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَهً» فَلَا يَعْلَمُ ثَوَابَ ذلِکَ الذِّكْرِ فِى نَفْسِ الرَّجُلِ غَيْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِعَظَمَتِهِ».

26 بَابُ ذِكْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى الْغَافِلِينَعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُخْتَارٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«الذَّاكِرُ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِى الْهَارِبِينَ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ، عَنِ السَّكُونِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله : ذَاكِرُ اللّٰهِ فِى الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ عَنِ الْفَارِّينَ، وَ الْمُقَاتِلُ عَنِ الْفَارِّينَ لَهُ الْجَنَّهُ».

.

26 . باب در بیان ذکر خدا در غافلان

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال که آن را مرفوع ساخته ، گفت که :«خدای به عیسی فرمود که : ای عیسی ! مرا در دل خود یاد کن تا تو را در ذات خود یاد کنم ، و مرا یاد کن در گروه خود تا تو را یاد کنم در گروهی که از گروه آدمیان بهترند . ای عیسی ! دل خود را از برای من نرم گردان و در خلوت ها ذکر مرا بسیار بکن . و بدان که شادی من آن است که در نزد من تملّق و چاپلوسی کنی و در آن زنده باش و مرده مباش» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«فرشتگان نمی نویسند ، مگر آنچه را که می شنوند . و خدای تعالی فرموده است که : «وَاذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خُفیَةً» (1) ؛ یعنی : «و یاد کن پروردگار خود را در دل خود از روی زاری و ترس» . پس کسی غیر از خدا ثواب این ذکر را که در نفس این مرد است نمی داند ، به جهت عظمتی که دارد» .

26 . باب در بیان ذکر خدا در غافلانعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن مختار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«آنکه در میان غافلان ، خدا را یاد کند ، چون جنگ کننده است در میان گریختگان» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ذاکرِ خدا در غافلان ، چون کسی است که بعد از گریزندگان جنگ کند ، و آنکه بعد از گریزندگان جنگ کننده باشد ، بهشت از برای او است» .

.

1- . اعراف، 205.

27 بَابُ التَّحْمِيدِ وَ التَّمْجِيدِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، عَلِّمْنِى دُعَاءً جَامِعاً. فَقَالَ لِىَ :«احْمَدِ اللّهَ ، فَإِنَّهُ لَا يَبْقى أَحَدٌ يُصَلِّى إِلَا دَعَا لَکَ؛ يَقُولُ: سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَىُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ فَقَالَ :«أَنْ تَحْمَدَهُ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْأَنْبَارِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَحْمَدُ اللّهَ فِى كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَمِائَهِ مَرَّهٍ وَ سِتِّينَ مَرَّهً عَدَدَ عُرُوقِ الْجَسَدِ ، يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً عَلى كُلِّ حَالٍ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِىِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِنَّ فِى ابْنِ آدَمَ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّينَ عِرْقاً: مِنْهَا مِائَهٌ وَ ثَمَانُونَ مُتَحَرِّكَهٌ، وَ مِنْهَا مِائَهٌ وَ ثَمَانُونَ سَاكِنَهٌ، فَلَوْ سَكَنَ الْمُتَحَرِّكُ لَمْ يَنَمْ ، وَ لَوْ تَحَرَّكَ السَّاكِنُ لَمْ يَنَمْ ، وَ كَانَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً عَلى كُلِّ حَالٍ» ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّينَ مَرَّهً؛ وَ إِذَا أَمْسى قَالَ مِثْلَ ذلِکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ، قَالَ: حَدَّثَنِى أَبُو مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ إِذَا أَصْبَحَ : الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، فَقَدْ أَدّى شُكْرَ يَوْمِهِ، وَ مَنْ قَالَهَا إِذَا أَمْسى، فَقَدْ أَدّى شُكْرَ لَيْلَتِهِ».

.

27 . باب در بیان ثواب تحمید و تمجید (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابوسعید قمّاط ، از مفضّل روایت کرده است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم ! دعای جامعی را به من تعلیم کن . به من فرمود که :«خدا را حمد کن؛زیرا که کسی نمی ماند که نماز کند ، مگر آنکه از برایت دعا می کند ، می گوید که : سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ؛ یعنی : «شنید خدا و مستجاب فرمود دعای کسی را که او را ستود» .

از او ، از علی بن حسین ، از سیف بن عمیره ، از محمد بن مروان روایت است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : کدام یک از عمل ها در نزد خدای تعالی دوست تر است؟ فرمود :«آن است که او را حمد کنی» (2) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوالحسن انباری ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روزی سیصد و شصت مرتبه به شماره رگ های بدن ، خدا را حمد می کرد ، می فرمود که : اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ کَثیرا عَلی کُلِّ حالٍ ؛ یعنی : ستایش از برای خدا است که پروردگار جهانیان است ، ستایشی بسیار ، بر هر حالی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش و حمید بن زیاد ، از حسین بن محمد هر دو روایت کرده اند ، از احمد بن حسن میثمی ، از یعقوب بن شعیب که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است . از جمله آنها صد و هشتاد رگ متحرّک است که جنبش دارد ، و از جمله آنها صد و هشتاد رگ است که ساکن است و نمی جنبد؛ پس اگر متحرّک ، ساکن شود ، به خواب نمی رود ، و اگر ساکن ، متحرّک شود ، به خواب نمی رود . و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون صبح می کرد ، سیصد و شصت مرتبه می فرمود :«اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ کَثیرا عَلی کُلِّ حالٍ» . و چون شام می کرد ، مثل این می فرمود .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از منصور بن عبّاس ، از سعید بن جناح که گفت : حدیث کرد مرا ابومسعود از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود : هر که چون صبح کند ، چهار مرتبه بگوید که :«اَلْحَمْدلِلّهِ رَبِّ العالَمینَ» ، به حقیقت که شکر آن روز را به جا آورده . و هر که چون شام کند ، چهار مرتبه این را بگوید ، به حقیقت که شکر آن شب را به جا آورده» .

.

1- . وتحمید به معنی ستودن و تمجید به معنی به بزرگی یاد کردن و بزرگ داشتن است . (مترجم)
2- . و بنابر بعضی از نسخ کافی ، او را تمجید نمایی . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کُلُّ دُعَاءٍ لَا یَکُونُ قَبْلَهُ تَحْمِیدٌ فَهُوَ أَبْتَرُ ؛ إِنَّمَا التَّحْمِیدُ، ثُمَّ الثَّنَاءُ» . قُلْتُ: مَا أَدْرِی مَا یُجْزِی مِنَ التَّحْمِیدِ وَ التَّمْجِیدِ؟ قَالَ: یَقُولُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَیْسَ قَبْلَکَ شَیْءٌ، وَ أَنْتَ الْاخِرُ فَلَیْسَ بَعْدَکَ شَیْءٌ، وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَیْسَ فَوْقَکَ شَیْءٌ، وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَیْسَ دُونَکَ شَیْءٌ، وَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ».

وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : مَا أَدْنی مَا یُجْزِی مِنَ التَّحْمِیدِ؟ قَالَ :«تَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَلَا فَقَهَرَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَلَکَ فَقَدَرَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی بَطَنَ فَخَبَرَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یُمِیتُ الْأَحْیَاءَ وَ یُحْیِی الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».

28 بَابُ الِاسْتِغْفَارِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : خَیْرُ الدُّعَاءِ الِاسْتِغْفَارُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِذَا أَکْثَرَ الْعَبْدُ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ، رُفِعَتْ صَحِیفَتُهُ وَ هِیَ تَتَلَأْلَأُ».

.

28 . باب در بیان ثواب استغفار

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن حسّان ، از بعضی از اصحابش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر دعایی که پیش از آن یا در آن تمجید یا تحمیدی نباشد ، آن دعا دم بریده و ناتمام است . و جز این نیست که تمجید یا تحمید است ، و بعد از آن ثنا» . عرض کردم که : نمی دانم که از تحمید و تمجید ، چه چیز مُجزی[کافی]است؟ فرمود که : «می گویی : اَللّهُمَّ أَنْتَ الْاَوَّلُ ... وَأَنْتَ الْعَزیزُ الحَکیمُ : خداوندا ! تویی اوّل ، پس نیست پیش از تو چیزی و تویی آخر ، پس نیست بعد از تو چیزی و تویی هویدا ، پس نیست زبر تو چیزی و تویی دانای نهان ، پس نیست نزدیک تر از تو چیزی و تویی ارجمند درست کردار» .

و به همین اسناد ، مروی است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از کمتر چیزی که از تسبیح ، مُجزی است؟ فرمود :«می گویی : اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی عَلا ... وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْئٍ قَدیرٌ : ستایش مر خدایی راست که برتری جست ، پس غالب شد . و ستایش مر خدایی راست که مالک شد ، پس توانا شد . و ستایش مر خدایی راست که نهان را سرشت ، پس مطلع شد . و ستایش مر خدایی راست که زنده می گرداند مرده ها را و می میراند زنده ها را ، و او بر هر چیزی توانا است» .

28 . باب در بیان ثواب استغفار (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا فرمود که : بهترین دعا استغفار است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سیف ، از ابوجمیله ، از عبید بن زراره که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون بنده استغفار را بسیار کند ، نامه عملش بلند می شود و حال آنکه می درخشد» .

.

1- . و استغفار ، آمرزش خواستن است از خدای تعالی به هر وضعی که باشد . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ یَاسِرٍ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«مَثَلُ الِاسْتِغْفَارِ مَثَلُ وَرَقٍ عَلی شَجَرَهٍ تُحَرَّکُ فَیَتَنَاثَرُ، وَ الْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَ یَفْعَلُهُ کَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ لَا یَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَ إِنْ خَفَّ حَتّی یَسْتَغْفِرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَمْساً وَ عِشْرِینَ مَرَّهً».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّهً، وَ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبْعِینَ مَرَّهً » . قَالَ: قُلْتُ: کَانَ یَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ؟ قَالَ : «کَانَ یَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبْعِینَ مَرَّهً، وَ یَقُولُ: وَ أَتُوبُ إِلَی اللَّهِ، وَ أَتُوبُ إِلَی اللَّهِ سَبْعِینَ مَرَّهً».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : الِاسْتِغْفَارُ وَ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَیْرُ الْعِبَادَهِ، قَالَ اللَّهُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ» ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ،از یاسر ، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«داستان استغفار ، چون داستان برگ است بر درخت که آن را می جنباند و فرو می ریزد . و آنکه از گناهی استغفار می کند و آن را به فعل می آورد ، چون کسی است که به پروردگار خود ریشخند می کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از محمد بن سنان ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجلسی برنمی خاست و هر چند که سبک بود ، تا آنکه بیست و پنج مرتبه استغفار می فرمود و از خدای عز و جل آمرزش می طلبید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار ، از حارث بن مغیره ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد مرتبه از خدای تعالی آمرزش می طلبید و هفتاد مرتبه به سوی خدا توبه می فرمود» . راوی گفت که : عرض کردم که : آیا می فرمود که : أَسْتَغْفِرُاللّه َ وَأَتُوبُ اِلَیْهِ؟ حضرت فرمود که : «هفتاد مرتبه می فرمود : أَسْتَغْفِرُ اللّه َ ، أَسْتَغْفِرُ اللّه َ و هفتاد مرتبه می فرمود : أَتُوبُ اِلَی اللّه ِ ، أَتُوبُ اِلَی اللّه ِ» (1) .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از حسین بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : استغفار و گفتن لا اله الّا اللّه ، بهترین همه عبادت ها است . خدای عزیز جبّار فرموده است که : «فَاعْلَم أَنَّهُ لا اِلهَ اِلّاَ هُوَ وَاسْتَغْفِر لِذَنْبِکَ» (2) ؛ یعنی : پس بدان که نیست هیچ خدایی به حق ، مگر او یعنی معبود مطلق . و طلب آمرزش کن از برای گناه خود» .

.

1- . . مترجم گوید که : مراد حضرت این است که : هفتاد مرتبه «أَسْتَغْفِرُ اللّه َ» را پی در پی می فرمود ، بدون فاصله اتوب الی اللّه ، و همچنین هفتاد مرتبه اتوب الی اللّه را می فرمود ، بدون ذکر «أَسْتَغْفِرُ اللّه َ»؛ نه

آنکه هفتاد مرتبه دو استغفر اللّه و دو اتوب الی اللّه می فرمود ، که تمام هر یک از استغفار و توبه ، صد و چهل استغفر اللّه و صد و چهل اتوب الی اللّه باشد . و تکرار در نظیر این کلام شایع است ، چنان که در احادیث مذکور است که ده مرتبه «یا اللّه یا اللّه یا اللّه » بگو ، و همچنین هفت مرتبه «یا رحمن یا رحمن» و امثال آن ، به خلاف «یا حنّان یا منّان» و «یا حیّ یا قیّوم» و امثال آن ، از آن چه دویم غیر از اوّل باشد که به همان شماره هر دو را باید گفت ، و فهمیدن غیر آن چه مذکور شد از امثال این عبارات ، ناشی از بی فهمی است . (مترجم)
2- . محمد، 19.

29 بَابُ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِعَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِی أَيُّوبَ الْخَرَّازِ جَمِيعاً، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلی رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنَّ الْأَغْنِيَاءَ لَهُمْ مَا يُعْتِقُونَ وَ لَيْسَ لَنَا، وَ لَهُمْ مَا يَحُجُّونَ وَ لَيْسَ لَنَا، وَ لَهُمْ مَا يَتَصَدَّقُونَ وَ لَيْسَ لَنَا، وَ لَهُمْ مَا يُجَاهِدُونَ وَ لَيْسَ لَنَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ كَبَّرَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ مِنْ عِتْقِ مِائَةِ رَقَبَةٍ؛ وَ مَنْ سَبَّحَ اللّٰهَ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ مِنْ سِيَاقِ مِائَةِ بَدَنَةٍ؛ وَ مَنْ حَمِدَ اللّٰهَ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ مِنْ حُمْلَانِ مِائَةِ فَرَسٍ فِی سَبِيلِ اللّٰهِ بِسُرُجِهَا وَ لُجُمِهَا وَ رُكُبِهَا ؛ وَ مَنْ قَالَ: لَا إِلٰهَ إِلَا اللّٰهُ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ النَّاسِ عَمَلاً ذلِکَ الْيَوْمَ إِلَا مَنْ زَادَ» . قَالَ : «فَبَلَغَ ذلِکَ الْأَغْنِيَاءَ، فَصَنَعُوهُ» قَالَ : «فَعَادَ الْفُقَرَاءُ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَدْ بَلَغَ الْأَغْنِيَاءَ مَا قُلْتَ، فَصَنَعُوهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : «ذلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِیٍّ، عَنْ فُضَيْلٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«أَكْثِرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَیْءٌ أَحَبَّ إِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ، وَ اللّٰهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ».

.

29 . باب در بیان ثواب تسبیح و تکبیر و تهلیل (1)علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم و ابو ایّوب خزّاز هر دو ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«فقرا به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند : یا رسول اللّه ! به درستی که اغنیا را چیزی هست که بنده آزاد می کنند و ما را نیست ، و ایشان را چیزی هست که حج می گذارند و ما را نیست ، و ایشان را چیزی هست که صدقه می دهند و ما را نیست ، و ایشان را چیزی هست که جهاد می نمایند و ما را نیست . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که صد مرتبه خدای تعالی را به بزرگی یاد کند؛ یعنی به این شماره «اللّه اکبر» بگوید ، بهتر باشد از آزاد کردن صد بنده . و هر که صد مرتبه «سُبحانَ اللّه »بگوید ، بهتر باشد از راندن صد شتر فربه که با خود به حج برد که آنها را از برای خدا بکشد . و هر که صد مرتبه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» بگوید ، بهتر باشد از بار کردن صد اسب در راه خدا با زین و لجام و سواران آنها ، که همه از او باشد و به جهاد فرستد . و هر که صد مرتبه «لا الهَ الّا اللّه » بگوید ، بهترین مردم باشد در آن روز ، از روی عمل ، مگر کسی که زیاد کند و بر صد بیفزاید» . حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «این خبر به اغنیا رسید . پس ایشان نیز این را به جا آوردند» . و فرمود که : «فقرا به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگشتند و عرض کردند که : یا رسول اللّه ! آن چه فرمودی ، به اغنیا رسیده و ایشان نیز آن را به جا آورده اند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشآءُ» (2) ؛ یعنی : این فضل خدا است که می دهد آن را به هر که می خواهد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از حمّاد ، از ربعی ، از فضیل ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«لا الهَ الّا اللّه و اللّه اکبر را بسیار بگویید ، که چیزی در نزد خدای عز و جلاز تهلیل و تکبیر دوست تر نیست» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : تسبیح یعنی سبحان اللّه ، نصف میزان اعمال است و اَلْحَمْدُ

لِلّه ، میزان را پر می کند و اللّه اکبر ، ما بین آسمان و زمین را پر می کند» .

.

1- . و تسبیح ، به معنی خدای عز و جل را به پاکی یاد کردن و تکبیر ، او را به بزرگی یاد کردن است . و مراد ، «سبحان اللّه و اللّه اکبر» گفتن است ، چنان که مراد از تهلیل ، «لا اله الّا اللّه » گفتن است . (مترجم)
2- . جمعه، 4.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «مَرَّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله بِرَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْساً فِى حَائِطٍ لَهُ ، فَوَقَفَ لَهُ وَ قَالَ: أَ لَا أَدُلُّکَ عَلى غَرْسٍ أَثْبَتَ أَصْلاً، وَ أَسْرَعَ إِينَاعاً، وَ أَطْيَبَ ثَمَراً، وَ أَبْقى ؟ قَالَ: بَلى، فَدُلَّنِى يَا رَسُولَ اللّهِ، فَقَالَ: إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ، فَقُلْ: سُبْحَانَ اللّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ، وَ اللّهُ أَكْبَرُ ؛ فَإِنَّ لَکَ إِنْ قُلْتَهُ بِکُلِّ تَسْبِيحَةٍ عَشْرَ شَجَرَاتٍ فِى الْجَنَّهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَاکِهَهِ، وَ هُنَّ مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ». قَالَ :«فَقَالَ الرَّجُلُ: فَإِنِّى أُشْهِدُکَ يَا رَسُولَ اللّهِ، أَنَّ حَائِطِى هذَا صَدَقَهٌ مَقْبُوضَهٌ عَلى فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَهْلِ الصَّدَقَهِ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آيَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ: «فَأَمّا مَنْ أَعْطى وَ اتَّقى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى» ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ، عَنِ السَّکُونِىِّ ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : خَيْرُ الْعِبَادَهِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ضریس کناسی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی گذشت که در باغ خود درختی می کِشت . پس حضرت بر سرش ایستاد و فرمود : آیا نمی خواهی که تو را دلالت کنم بر درختی که ریشه اش ثابت تر ، و رسیدن میوه اش زودتر ، و میوه اش خوش تر و باقی تر است؟ عرض کرد : بلی ، یا رسول اللّه ! مرا دلالت کن . فرمود که : چون صبح و شام کنی بگو : سُبْحانَ اللّه ِ وَالْحَمْدُلِلّهِ وَلا اِلهَ اِلَا اللّهُ وَ اللّهُ أَکْبَرُ ؛ یعنی : «پاک و منزّه می شمارم خدا را از آن چه لایق آن جناب نباشد ، و همه ستایش از برای خدا است ، و هیچ خدایی نیست غیر از خدا که مستجمع جمیع صفات کمال است ، و خدا از آن بزرگ تر است که به وصف در آید» . پس به درستی که اگر این را بگویی ، از برایت در بهشت به هر تسبیحی ده درخت باشد از انواع میوه ها ، و آنها از جمله باقیات صالحات اند» . حضرت باقر علیه السلام فرمود : «پس آن مرد عرض کرد که : یا رسول اللّه ! من تو را گواه می گیرم که این باغ من صدقه مقبوضه است بر فقرا مسلمانان که اهل صدقه اند . پس خدای تعالی چند آیه ای از قرآن فرو فرستاد : «فَامَّا مَنْ أَعْطی وَاتَّقی * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنی * فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْری» (1) ؛ یعنی : پس امّا آنکه داد حقوق مال خود را و در راه خدا عطا کرد ، و پرهیز نمود از معاصی و تصدیق کرد به کلمه نیکوتر و وعده عوض ، پس زود باشد که آسانی دهیم و اسباب لطف به او کرامت فرماییم ، تا آماده شود از برای حالتی که مؤدّی شود به یسر و راحت» (و آن دخول بهشت است . بنابر ظاهر این حدیث) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بهترین عبادت ها گفتن لا اِلهَ اِلَا اللّه است» .

.

1- . لیل، 5 7.

30 بَابُ الدُّعَاءِ لِلْاِءخْوَانِ بِظَهْرِ الْغَيْبِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«أَوْشَکُ دَعْوَهٍ وَ أَسْرَعُ إِجَابَهٍ دُعَاءُ الْمَرْءِ لِأَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«دُعَاءُ الْمَرْءِ لِأَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ یُدِرُّ الرِّزْقَ، وَ یَدْفَعُ الْمَکْرُوهَ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «وَ یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» قَالَ :«هُوَ الْمُؤْمِنُ یَدْعُو لِأَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ، فَیَقُولُ لَهُ الْمَلَکُ: آمِینَ، وَ یَقُولُ اللّهُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ: وَ لَکَ مِثْلَا مَا سَأَلْتَ، وَ قَدْ أَعْطِیتَ مَا سَأَلْتَ بِحُبِّکَ إِیَّاهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عُبَیْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْوَاسِطِیِّ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْقَمَّاطِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«أَسْرَعُ الدُّعَاءِ نُجْحاً لِلْاِءجَابَهِ دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ، یَبْدَأُ بِالدُّعَاءِ لِأَخِیهِ، فَیَقُولُ لَهُ مَلَکٌ مُوَکَّلٌ بِهِ: آمِینَ، وَ لَکَ مِثْلَاهُ».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِیمِیِّ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا مِنْ مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ إِلَا رَدَّ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ مِثْلَ الَّذِی دَعَا لَهُمْ بِهِ مِنْ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ مَضی مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ ، أَوْ هُوَ آتٍ إِلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ، إِنَّ الْعَبْدَ لَیُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ، فَیُسْحَبُ، فَیَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ: یَا رَبِّ، هذَا الَّذِی کَانَ یَدْعُو لَنَا، فَشَفِّعْنَا فِیهِ، فَیُشَفِّعُهُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ، فَیَنْجُو».

.

30 . باب در مدح دعا از برای برادران دینی ، غائبانهعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوالمغراء ، از فضیل بن یسار ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«نزدیک ترین دعوت ها و شتابان ترین آنها از روی اجابت ، دعای مرد است از برای برادرش در غیاب او» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دعای مرد از برای برادرش در غیاب او ، روزی را بسیار می کند و ناخوشی را دفع می نماید» .

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از سیف بن عمیره ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است در قول خدای تعالی : «وَيَسْتَجيبُ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَيَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (1) که ترجمه آن این است که :«و اجابت می فرماید دعا را از برای آنان که گرویده باشند و کردارهای شایسته کرده باشند ، و بیفزاید ایشان را از فضل خود» . فرمود که : «مراد از آن ، مؤمن است که غائبانه از برای برادرش دعا می کند . پس فرشته به او می گوید که : آمین (یعنی : بار خدایا ! مستجاب گردان) و خدای عزیز جبّار می فرماید که : از برای تو است دو برابر آن چه سؤال کرد ، و به تو عطا شد (یا عطا کردم) آن چه را خواستی ، به واسطه دوستی تو با او» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از عبیداللّه بن عبداللّه واسطی ، از درست بن ابی منصور ، از ابوخالد قمّاط روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«شتابان ترین دعاها از روی فیروزی یافتن و آسانی اجابت ، دعای برادر است از برای برادرش در غیاب او . از برای برادرش به دعا آغاز می کند ، پس فرشته ای که موکّل است بر او می گوید که : آمین ، و از برای تو است دو برابر آن» .

علی بن محمد ، از محمد بن سلیمان ، از اسماعیل بن ابراهیم ، از جعفر بن محمد تمیمی ، از حسین بن علوان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :

هیچ مؤمنی نیست که از برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه دعا کند ، مگر آنکه خدای تعالی بر او برگرداند ، مثل آن چه را که به آن از برای ایشان دعا کرده ، از هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای که در گذشته از اوّل دنیا ، یا کسی که آینده است تا روز قیامت . به درستی که در روز قیامت بنده ای هست که امر می شود که او را به سوی آتش جهنّم برند ، و او را بر رو می کشند که به جهنّم برند؛ پس مردان مؤمن و زنان مؤمنه عرض می کنند که : پروردگارا ! این همان است که ما را دعا می کرد ، پس ما را در حقّ او شفیع گردان . و خدای تعالی ایشان را در حقّ او شفیع می گرداند ، و به این سبب نجات می یابد» .

.

1- . شورا، 26.

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، قَالَ: رَأَیْتُ عَبْدَ اللّهِ بْنَ جُنْدَبٍ فِی الْمَوْقِفِ، فَلَمْ أَرَ مَوْقِفاً کَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ، مَا زَالَ مَادّاً یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ، وَ دُمُوعُهُ تَسِیلُ عَلَی خَدَّیْهِ حَتّی تَبْلُغَ الْأَرْضَ، فَلَمَّا صَدَرَ النَّاسُ قُلْتُ لَهُ: یَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا رَأَیْتُ مَوْقِفاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِکَ؟ قَالَ: وَ اللّهِ، مَا دَعَوْتُ إِلَا لِإِخْوَانِی، وَ ذلِکَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام أَخْبَرَنِی أَنَّ :«مَنْ دَعَا لِأَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ، نُودِیَ مِنَ الْعَرْشِ: وَ لَکَ مِائَةُ أَلْفِ ضِعْفٍ» فَکَرِهْتُ أَنْ أَدَعَ مِائَةَ أَلْفٍ مَضْمُونَةً لِوَاحِدَهٍ لَا أَدْرِی تُسْتَجَابُ، أَمْ لَا؟

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ، عَنْ ثُوَیْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام یَقُولُ :«إِنَّ الْمَلَائِکَهَ إِذَا سَمِعُوا الْمُؤْمِنَ یَدْعُو لِأَخِیهِ الْمُؤْمِنِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ، أَوْ یَذْکُرُهُ بِخَیْرٍ، قَالُوا: نِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِیکَ، تَدْعُو لَهُ بِالْخَیْرِ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْکَ، وَ تَذْکُرُهُ بِخَیْرٍ ، قَدْ أَعْطَاکَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلَیْ مَا سَأَلْتَ لَهُ، وَ أَثْنی عَلَیْکَ مِثْلَیْ مَا أَثْنَیْتَ عَلَیْهِ، وَ لَکَ الْفَضْلُ عَلَیْهِ؛ وَ إِذَا سَمِعُوهُ یَذْکُرُ أَخَاهُ بِسُوءٍ وَ یَدْعُو عَلَیْهِ، قَالُوا لَهُ: بِئْسَ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِیکَ، کُفَّ أَیُّهَا الْمُسَتَّرُ عَلی ذُنُوبِهِ وَ عَوْرَتِهِ، وَ ارْبَعْ عَلی نَفْسِکَ، وَ احْمَدِ اللّهَ الَّذِی سَتَرَ عَلَیْکَ، وَ اعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْلَمُ بِعَبْدِهِ مِنْکَ».

.

علی ، از پدرش روایت کرده است که گفت : عبداللّه بن جندب را در عرفات دیدم و وقوف و ایستادن کسی را ندیدم که از وقوف او نیکوتر باشد . پیوسته دست های خود را به سوی آسمان کشیده و قطرات آبِ دیده اش بر رخسارهایش روان بود ، تا آنکه به زمین می رسید . و چون مردم باز گشتند ، به او گفتم که : یا ابامحمد! وقوف کسی را ندیدم که از وقوف تو بهتر باشد . گفت : به خدا سوگند که دعا نکردم ، مگر از برای برادران خود . و علّتش آن است که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام مرا خبر داد که :«هر که از برای برادر خود دعا کند در غیبت او ، از عرش او را ندا کنند که : از برای تو است صد هزار برابر آن ، پس من ناخوش داشتم و نخواستم که صد هزار چندان مضمون را وا گذارم از برای یکی ، که نمی دانم مستجاب می شود یا نه» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش هر دو ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از ابوعبیده ، از ثویر بن ابی فاخته که گفت : شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که می فرمود :«به درستی که فرشتگان چون بشنوند که مؤمن از برای برادر مؤمن خود دعا می کند در غایبانه ، یا او را به نیکی یاد می نماید ، می گویند که : خوب برادری هستی تو از برای برادرت؛ از برایش به نیکی دعا می کنی و او از تو غائِب است ، و او را به خوبی یاد می نمایی . به حقیقت که خدا در برابر آن چه از برای او سؤال کردی به تو عطا فرمود ، و بر تو ثنا گفت دو برابر آن چه تو بر او ثنا گفتی ، و تو را است فضل و افزونی بر او . و چون از او بشنوند که برادرش را به بدی یاد می کند و بر او نفرین می کند ، به او می گوید که : بد برادری هستی تو از برای برادرت . بازایست از بدگویی و نفرین او ، ای آن کسی که خدا گناهان و عیب های تو را پوشیده! و متوجّه احوال و کار خود باش و کار به مردم مدار ، و خدا را حمد کن که بر تو پوشیده . و بدان که خدا از تو به بنده خود داناتر است و او را بِه از تو می شناسد» .

.

31 بَابُ مَنْ تُسْتَجَابُ دَعْوَتُهُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«ثَلَاثَةٌ دَعْوَتُهُمْ مُسْتَجَابَةٌ: الْحَاجُّ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونَهُ ؛ وَ الْغَازِى فِى سَبِيلِ اللّهِ ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونَهُ ؛ وَ الْمَرِيضُ، فَلَا تُغِيظُوهُ وَ لَا تُضْجِرُوهُ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ أَبِى عليه السلام يَقُولُ: خَمْسُ دَعَوَاتٍ لَا يُحْجَبْنَ عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالى: دَعْوَةُ الْاءِمَامِ الْمُقْسِطِ؛ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ ، يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : لَأَنْتَقِمَنَّ لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ؛ وَ دَعْوَةُ الْوَلَدِ الصَّالِحِ لِوَالِدَيْهِ؛ وَ دَعْوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَلَدِهِ؛ وَ دَعْوَةُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، فَيَقُولُ: وَ لَكَ مِثْلُهُ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ، عَنِ السَّكُونِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِيَّاكُمْ وَ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ ، فَإِنَّهَا تُرْفَعُ فَوْقَ السَّحَابِ حَتّى يَنْظُرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهَا، فَيَقُولُ: ارْفَعُوهَا حَتّى أَسْتَجِيبَ لَهُ؛ وَ إِيَّاكُمْ وَ دَعْوَةَ الْوَالِدِ، فَإِنَّهَا أَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ، عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبِى يَقُولُ: اتَّقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ دَعَا، اسْتُجِيبَ لَهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ طَلْحَةَ النَّهْدِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ حَتّى تُفَتَّحَ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَ تَصِيرَ إِلَى الْعَرْشِ: الْوَالِدُ لِوَلَدِهِ، وَ الْمَظْلُومُ عَلى مَنْ ظَلَمَهُ، وَ الْمُعْتَمِرُ حَتّى يَرْجِعَ، وَ الصَّائِمُ حَتّى يُفْطِرَ».

.

31 . باب در ذکر کسانی که مستجاب الدّعوه اند

31 . باب در ذکر کسانی که مستجاب الدّعوه اندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عیسی بن عبداللّه قمیّ روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«سه کس اند که دعای ایشان مستجاب است : کسی که به حج می رود . پس بنگرید که چگونه او را جانشینی می کنید ، و متوجّه باشید که به احوال بازماندگانش برسید ، و کسی که به جنگ و جهاد می رود در راه خدا . پس بنگرید که چگونه او را جانشینی می کنید ، و بیمار . پس متعرّض او مشوید و او را به خشم میاورید و دلتنگ مسازید او را» .

حسین بن محمد اشعری ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پنج دعا است که از پروردگار عالم تعالی محجوب نمی شوند : دعای امام عادل و دعای مظلوم . خدای تعالی می فرماید : البتّه از برای تو انتقام خواهم کشید و هر چند که بعد از مدّتی باشد . و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش ، و دعای پدر صالح از برای فرزندش ، و دعا مؤمن از برای برادرش غائبانه . پس خدا می فرماید : و دو برابر آن از برای تو است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : بپرهیزید از نفرین مظلوم؛زیرا که آن در بالای ابر برداشته می شود ، تا آنکه خدای تعالی به سوی آن می نگرد؛ پس می فرماید که : آن را بلند گردانید تا مستجاب کنم . و بپرهیزید از نفرین پدر؛زیرا که آن از شمشیر ، تیزتر است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از برادرش حسن ، از زرعه ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بپرهیزید از ظلم؛ زیرا که دعای مظلوم به سوی آسمان بالا می رود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که چهل نفر از

مؤمنان را پیش دارد ، بعد از آن دعا کند ، از برایش مستجاب می شود» .

محمد بن یحیی ، از حسین ، از علی بن نعمان ، از عبداللّه بن طلحه نهدی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چهار کس اند که هیچ دعایی از برای ایشان برگردانیده نمی شود ، تا آنکه درهای آسمان از برای ایشان گشوده می شود و دعای ایشان به عرش می رسد : پدر که از برای فرزندش دعا کند ، و مظلوم که بر کسی که بر او ظلم کرده نفرین کند ، و کسی که به عمره می رود تا برگردد ، و روزه دار تا افطار نماید و روزه بگشاید» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : لَیْسَ شَیْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنْ دَعْوَهِ غَائِبٍ لِغَائِبٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : دَعَا مُوسی علیه السلام وَ أَمَّنَ هَارُونُ علیه السلام وَ أَمَّنَتِ الْمَلَائِکَهُ علیهم السلام ، فَقَالَ اللّهُ تَعَالی: «قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْتَقِیما» وَ مَنْ غَزَا فِی سَبِیلِ اللّهِ اسْتُجِیبَ لَهُ، کَمَا اسْتُجِیبَ لَکُمَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ».

32 بَابُ مَنْ لَا تُسْتَجَابُ دَعْوَتُهُعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ مُخْتَارٍ، عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: صَحِبْتُهُ بَیْنَ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ، فَجَاءَ سَائِلٌ، فَأَمَرَ أَنْ یُعْطی ، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ، فَأَمَرَ أَنْ یُعْطی، ثُمَّ جَاءَ آخَرُ، فَأَمَرَ أَنْ یُعْطی، ثُمَّ جَاءَ الرَّابِعُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یُشْبِعُکَ اللّهُ». ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیْنَا، فَقَالَ : «أَمَا إِنَّ عِنْدَنَا مَا نُعْطِیهِ، وَ لکِنْ أَخْشی أَنْ نَکُونَ کَأَحَدِ الثَّلَاثَهِ الَّذِینَ لَا یُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَهٌ: رَجُلٌ أَعْطَاهُ اللّهُ مَالاً، فَأَنْفَقَهُ فِی غَیْرِ حَقِّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللّهُمَّ ارْزُقْنِی، فَلَا یُسْتَجَابُ لَهُ؛ وَ رَجُلٌ یَدْعُو عَلَی امْرَأَتِهِ أَنْ یُرِیحَهُ مِنْهَا ، وَ قَدْ جَعَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرَهَا إِلَیْهِ؛ وَ رَجُلٌ یَدْعُو عَلی جَارِهِ ، وَ قَدْ جَعَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ السَّبِیلَ إِلی أَنْ یَتَحَوَّلَ عَنْ جِوَارِهِ، وَ یَبِیعَ دَارَهُ».

.

32 . باب در ذکر کسانی که دعای ایشان مستجاب نیست

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی از ، امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هیچ چیز اجابتش شتابان تر نیست از دعا کردن غائبی از برای غائبی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : موسی دعا کرد و هارون آمین گفت و فرشتگان نیز آمین گفتند . پس خدای تعالی فرمود : «قد أُجیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْتَقیما» (1) ؛ یعنی : «به حقیقت که اجابت شد دعای شما . پس استقامت داشته باشید» . و هر که در راه خدا جنگ کند ، از برایش مستجاب شود ، چنان که از برای شما مستجاب شد تا روز قیامت» .

32 . باب در ذکر کسانی که دعای ایشان مستجاب نیستعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حسین بن مختار ، از ولید بن صبیح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : در میان مکّه و مدینه با آن حضرت مصاحبت کردم . پس سائلی آمد و امر فرمود که چیزی به او بدهند . بعد از آن ، دیگری آمد و امر فرمود که به او چیزی بدهند . بعد از آن ، دیگری آمد و امر فرمود که به او چیزی بدهند . بعد از آن ، چهارم آمد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«خدا تو را سیر کند . پس به سوی ما ملتفت شد ، فرمود : بدانید و آگاه باشید! که در نزد ما چیزی هست که به او بدهیم ، ولیکن می ترسم که مانند یکی از آن سه کس باشیم که هیچ دعایی از برای ایشان مستجاب نمی شود : یکی مردی که خدا مالی را به او عطا فرموده ، و او آن را در غیر حقّش خرج نموده ، بعد از آن می گوید : بار خدایا! مرا روزی ده . پس از برایش مستجاب نمی شود . و دیگر ، مردی که بر زنش نفرین می کند که خدا او را از آن زن راحت بخشد ، و حال آنکه خدای تعالی امرش را به سوی او قرار داده و طلاقش را به دست او داده . و سیم ، مردی که بر همسایه اش نفرین می کند ، و حال آنکه از برایش راه قرار داده به سوی آنکه از همسایگی او بیرون رود و خانه خود را بفروشد» .

.

1- . يونس، 89.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَرْبَعَهٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَهٌ: الرَّجُلُ جَالِسٌ فِی بَیْتِهِ یَقُولُ: اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی، فَیُقَالُ لَهُ: أَ لَمْ آمُرْکَ بِالطَّلَبِ؟؛ وَ رَجُلٌ کَانَتْ لَهُ امْرَأَهٌ، فَدَعَا عَلَیْهَا، فَیُقَالُ لَهُ: أَ لَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا إِلَیْکَ؟؛ وَ رَجُلٌ کَانَ لَهُ مَالٌ، فَأَفْسَدَهُ، فَیَقُولُ: اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی، فَیُقَالُ لَهُ: أَ لَمْ آمُرْکَ بِالِاقْتِصَادِ؟ أَ لَمْ آمُرْکَ بِالْإِصْلَاحِ؟» ثُمَّ قَالَ : « «وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً» ؛ وَ رَجُلٌ کَانَ لَهُ مَالٌ، فَأَدَانَهُ بِغَیْرِ بَیِّنَهٍ، فَیُقَالُ لَهُ؛ أَ لَمْ آمُرْکَ بِالشَّهَادَهِ؟». مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عِمْرَانَ أَبِی عَاصِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، مِثْلَهُ.

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«ثَلَاثَهٌ تُرَدُّ عَلَیْهِمْ دَعْوَتُهُمْ: رَجُلٌ رَزَقَهُ اللّٰهُ مَالًا، فَأَنْفَقَهُ فِی غَیْرِ وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: یَا رَبِّ ارْزُقْنِی، فَیُقَالُ لَهُ: أَ لَمْ أَرْزُقْکَ؟ وَ رَجُلٌ دَعَا عَلَی امْرَأَتِهِ وَ هُوَ لَهَا ظَالِمٌ، فَیُقَالُ لَهُ : أَ لَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا بِیَدِکَ؟ وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِی بَیْتِهِ، وَ قَالَ: یَا رَبِّ ارْزُقْنِی، فَیُقَالُ لَهُ: أَ لَمْ أَجْعَلْ لَکَ السَّبِیلَ إِلی طَلَبِ الرِّزْقِ».

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابن فضّال ، از عبداللّه بن ابراهیم ، از جعفر بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چهار کس اند که هیچ دعایی از برای ایشان مستجاب نمی شود : یکی مردی که در خانه اش نشسته ، می گوید : بار خدایا ! مرا روزی ده ، پس به او گفته می شود که : آیا تو را امر نکردم به طلب کردن؟ و دیگر ، مردی که او را زنی باشد و بر آن زن نفرین کند . پس به او گفته می شود که : آیا امر او را به سوی تو قرار نداده ام؟ و سیم ، مردی که او را مالی بوده و آن را تباه نموده ، بعد از آن می گوید که : بار خدایا ! مرا روزی ده؛ پس به او گفته می شود که : آیا تو را امر نکردم به میانه روی؟ آیا تو را امر نکردم به اصلاح؟» . بعد از آن این آیه را خواند که : « «وَالَّذینَ اِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَواما» (1) ؛ یعنی : «دیگر بندگان خداوند رحمن آنانند که چون مال را صرف کنند ، اسراف نکنند و تنگ گیری ننمایند . و انفاق ایشان میان این و آن ، راست ایستادن باشد» (یعنی طریقه اعتدال که بنای احکام شرع است) . و چهارم ، مردی که او را مالی باشد و آن را به قرض دهد ، بدون شاهد . پس به او گفته می شود که : آیا تو را امر نکردم به گواه گرفتن» . محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عمران بن ابی عاصم ، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

حسین بن محمد اشعری ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از عبداللّه بن سنان ، از ولید بن صبیح روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«سه کس اند که دعای ایشان برایشان رد می شود : یکی مردی که خدا مالی را به او روزی کرده ، و او آن را در غیر وجهش صرف نموده ، بعد از آن می گوید که : پروردگارا ! مرا روزی ده . پس به او گفته می شود که : آیا تو را روزی ندادم؟ و دیگر ، مردی که بر زنش نفرین کند ، و حال آنکه بر آن زن ستمکار باشد . پس به او گفته می شود که : آیا امرش را به دست تو قرار ندادم؟ و دیگر ، مردی که در خانه اش نشسته ، می گوید که : پروردگارا ! مرا روزی ده . پس به او گفته می شود که : آیا راه به سوی طلب روزی از برایت قرار ندادم؟» .

.

1- . فرقان، 68.

33 بَابُ الدُّعَاءِ عَلَى الْعَدُوِّ عِدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جَبَلَهَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: شَكَوْتُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام جَاراً لِى وَ مَا أَلْقى مِنْهُ، قَالَ: فَقَالَ لِىَ :«ادْعُ عَلَيْهِ» قَالَ: فَفَعَلْتُ، فَلَمْ أَرَ شَيْئاً، فَعُدْتُ إِلَيْهِ، فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِىَ : «ادْعُ عَلَيْهِ»: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ فَعَلْتُ، فَلَمْ أَرَ شَيْئاً، فَقَالَ : «كَيْفَ دَعَوْتَ عَلَيْهِ؟» فَقُلْتُ: إِذَا لَقِيتُهُ دَعَوْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَقَالَ: «ادْعُ عَلَيْهِ إِذَا أَقْبَلَ وَ إِذَا اسْتَدْبَرَ» فَفَعَلْتُ، فَلَمْ أَلْبَثْ حَتّى أَرَاحَ اللّهُ مِنْهُ.

وَ رُوِىَ عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ عَلى أَحَدٍ، قَالَ: اللّهُمَّ اطْرُقْهُ بِلَيْلَهٍ لَا أُخْتَ لَهَا، وَ أَبِحْ حَرِيمَهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّهَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : إِنَّ لِى جَاراً مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ آلِ مُحْرِزٍ قَدْ نَوَّهَ بِاسْمِى وَ شَهَرَنِى، كُلَّمَا مَرَرْتُ بِهِ قَالَ: هذَا الرَّافِضِيُّ يَحْمِلُ الْأَمْوَالَ إِلى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ . قَالَ: فَقَالَ لِىَ :«ادْعُ اللّهَ عَلَيْهِ إِذَا كُنْتَ فِى صَلَاهِ اللَّيْلِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ فِى السَّجْدَهِ الْأَخِيرَهِ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ، فَاحْمَدِ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَجِّدْهُ، وَ قُلِ: اللّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ قَدْ شَهَرَنِى، وَ نَوَّهَ بِى، وَ غَاظَنِى، وَ عَرَضَنِى لِلْمَكَارِهِ؛ اللّهُمَّ اضْرِبْهُ بِسَهْمٍ عَاجِلٍ تَشْغَلُهُ بِهِ عَنِّى؛ اللّهُمَّ وَ قَرِّبْ أَجَلَهُ، وَ اقْطَعْ أَثَرَهُ، وَ عَجِّلْ ذلِكَ يَا رَبِّ السَّاعَهَ السَّاعَهَ». قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا الْكُوفَهَ قَدِمْنَا لَيْلاً، فَسَأَلْتُ أَهْلَنَا عَنْهُ: قُلْتُ: مَا فَعَلَ فُلَانٌ؟ فَقَالُوا: هُوَ مَرِيضٌ، فَمَا انْقَضى آخِرُ كَلَامِى حَتّى سَمِعْتُ الصِّيَاحَ مِنْ مَنْزِلِهِ، وَ قَالُوا: قَدْ مَاتَ .

.

33 . باب در بیان نفرین کردن بر دشمنچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از اسحاق عمّار که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از همسایه ای که داشتم و از آن چه از او می دیدم . اسحاق گفت که : حضرت به من فرمود که :«بر او نفرین کن» . گفت که : پس چنان کردم و هیچ ندیدم . به خدمتش برگشتم و در نزد او شکایت کردم . به من فرمود که : «بر او نفرین کن» . عرض کردم که : فدای تو گردم ! کردم و هیچ ندیدم . فرمود : «چگونه بر او نفرین کردی؟» عرض کردم که : چون او را ملاقات کردم ، بر او نفرین کردم . اسحاق گفت که : حضرت فرمود : «بر او نفرین کن ، چون رو آورد و در وقتی که پشت کند» . پس من چنان کردم و درنگ نکردم تا آنکه خدا از او راحت بخشید .

و از امام موسی علیه السلام روایت شده که فرمود :«چون یکی از شما بر یکی نفرین کند ، بگوید : اَللّهُمَّ اطْرُقهُ بِبَلِیَّهٍ لا أُخْتَ لَها وَأَبِحْ حَریمَهُ» (1) . و ترجمه دعا این است که : «بار خدایا ! بکوب او را به سختی و رنجی که نظیر و جفتی از برایش نیست ، و حلال گردان عرصه او را که بلا و دشمن در آن درآید» (یا حرمتش را از برای نظّارگان ظاهر گردان ، و حرمت ، آن چیزی است که هتک و دریدنش روا نباشد . حاصل آنکه پرده حرمت او را بِدَر و او را رسوا کن) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن عیسی ، از علی بن حکم ، از مالک بن عطیّه ، از یونس بن عمّار روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : مرا همسایه ای است از قریش ، از آل محرز ، که نام مرا بلند کرده و مرا مشهور ساخته . در هر زمان که به او می گذرم ، می گوید که : این رافضی ، مال ها را برمی دارد و به نزد جعفر بن محمد می برد . یونس می گوید که : حضرت به من فرمود که :«خدا را بخوان و بر او نفرین کن ، چون در نماز شب باشی ، و حال آنکه تو سجده کننده باشی در سجده آخر از دو رکعت اوّل ، خدای تعالی را حمد کن و آن جناب را تعظیم نما و بگو : اَللّهُمَّ اِنَّ فُلانَ بْنَ فُلانٍ ... یا رَبَّ السّاعَهَ السّاعَهَ ؛ خداوندا ! به درستی که فلان پسر فلان ، به حقیقت که مشهور ساخته مرا و آوازه مرا بلند نموده ، و به خشم آورده مرا و عرضه گردانیده مرا از برای ناخوشی ها . خداوندا ! بزن او را به تیر

شتابانی که مشغول کنی او را به آن از من . خداوندا! و نزدیک گردان مرگ او را و شتاب ده این را . ای پروردگار من! در این زمان ، در این زمان» .راوی می گوید که : چون به کوفه آمدیم ، شب بود که وارد کوفه شدیم . پس از اهل خویش از حال آن همسایه پرسیدم و گفتم که : فلانی چه کرد؟ گفتند که : او بیمار است . پس آخر سخنم تمام نشده بود که فریاد و فغان از خانه او شنیدم و گفتند که : مرد .

.

1- . و در بعضی از نسخ کافی به جای ببلیّه ، بلیله واقع است .

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِیُّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّیْمِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ بْنُ کَامِلٍ: إِنَّ فُلَاناً یَفْعَلُ بِی وَ یَفْعَلُ، فَإِنْ رَأَیْتَ أَنْ تَدْعُوَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ . فَقَالَ :«هذَا ضَغْفٌ بِکَ، قُلِ: اللّٰهُمَّ إِنَّکَ تَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ، وَ لَا یَکْفِی مِنْکَ شَیْءٌ، فَاکْفِنِی أَمْرَ فُلَانٍ بِمَ شِئْتَ، وَ کَیْفَ شِئْتَ، وَ مِنْ حَیْثُ شِئْتَ، وَ أَنّٰی شِئْتَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیٰی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْمِسْمَعِیِّ، قَالَ: لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمُعَلّٰی بْنَ خُنَیْسٍ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«لَأَدْعُوَنَّ اللّٰهَ عَلٰی مَنْ قَتَلَ مَوْلَایَ، وَ أَخَذَ مَالِی» فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ بْنُ عَلِیٍّ : إِنَّکَ لَتُهَدِّدُنِی بِدُعَائِکَ؟ قَالَ حَمَّادٌ: قَالَ الْمِسْمَعِیُّ: فَحَدَّثَنِی مُعَتِّبٌ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام لَمْ یَزَلْ لَیْلَتَهُ رَاکِعاً وَ سَاجِداً، فَلَمَّا کَانَ فِی السَّحَرِ سَمِعْتُهُ یَقُولُ وَ هُوَ سَاجِدٌ : «اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُوَّتِکَ الْقَوِیَّهِ، وَ بِجَلَالِکَ الشَّدِیدِ الَّذِی کُلُّ خَلْقِکَ لَهُ ذَلِیلٌ ،أَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ، وَ أَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَهَ السَّاعَهَ» . فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ حَتّٰی سَمِعْنَا الصَّیْحَهَ فِی دَارِ دَاوُدَ بْنِ عَلِیٍّ، فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام رَأْسَهُ، وَ قَالَ : «إِنِّی دَعَوْتُ اللّٰهَ بِدَعْوَهٍ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ مَلَکاً، فَضَرَبَ رَأْسَهُ بِمِرْزَبَهٍ مِنْ حَدِیدٍ انْشَقَّتْ مِنْهَا مَثَانَتُهُ، فَمَاتَ».

.

احمد بن محمد کوفی ، از علی بن حسن تیمی ، از علی بن اسباط ، از یعقوب بن سالم روایت کرده است که گفت : در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که علاء بن کامل به آن حضرت عرض کرد که : فلان کس با من چنین و چنین می کند و بد رفتاری او را نقل کرد . پس اگر صلاح بدانی که خدای تعالی را بخوانی و دعا کنی ، بد نخواهد بود . حضرت فرمود که :«اینک ضعفی است که با تو است ، بگو که : اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَکْفی ... وَأَنّی شِئْتَ ؛ خداوندا! به درستی که تو کفایت می کنی از هر چیزی و کفایت نمی کند از تو چیزی . پس کفایت کن از من کار فلانی را ، به آن چه خواسته و چنان که خواسته ای و از جایی که خواسته ای و هر شکل که خواسته ای .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن ابی نجران ، از حمّاد بن عثمان ، از مسمعی روایت کرده است که گفت : چون داود بن علی ، معلّی بن خنیس را کشت ، حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«هر آینه خدا را می خوانم و نفرین می کنم بر کسی که غلام مرا کشته و مال مرا فرا گرفته» . داود بن علی به آن حضرت گفت که : تو مرا به نفرین خود می ترسانی؟ حمّاد می گوید که : مسمعی گفت که : معتب مرا حدیث کرد که : حضرت صادق علیه السلام در آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود و چون سحر شد ، شنیدم از او که می فرمود ، و حال آنکه در سجده بود که : «اللّهُمَّ اِنّی أَسْئَلُکَ بِقُوَّتِکَ ... أَنْ تَأْخُذَهُ السّاعَةَ السّاعَةَ ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به توانایی تو که توانا است ، و به بزرگواری تو که سخت است ، آن چنان که همه آفریدگانت از برایش خوارند ، آنکه رحمت فرستی بر محمد و کسان و خاندانش ، و آنکه بگیری او را در این زمان» ، در این زمان؛ پس آن حضرت سر خود را برنداشت ، تا آنکه فریاد را در خانه داود بن علی شنیدیم . بعد از آن حضرت صادق سر خود را برداشت و فرمود : «به درستی که خدا را خواندم و بر او نفرین کردم ، به نفرینی که خدا فرشته ای را بر او برانگیخت و گرزی را از آهن بر سرش زد ، که تیزدانش (1) از آن شکافت و مرد» .

.

1- . تیزدان ، به معنای نشیمنگاه است که مترجم آن را در برابر مثانه نهاده است .

34 بَابُ الْمُبَاهَلَهعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ، عَنْ أَبِی مَسْرُوقٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّا نُکَلِّمُ النَّاسَ، فَنَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ بِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ:«أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» . فَیَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِی أُمَرَاءِ السَّرَایَا، فَنَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ» إِلی آخِرِ الْایَهِ. فَیَقُولُونَ نَزَلَتْ فِی الْمُؤْمِنِینَ، وَ نَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ بِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» فَیَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِی قُرْبَی الْمُسْلِمِینَ. قَالَ: فَلَمْ أَدَعْ شَیْئاً مِمَّا حَضَرَنِی ذِکْرُهُ مِنْ هذَا وَ شِبْهِهِ إِلَا ذَکَرْتُهُ . فَقَالَ لِی :«إِذَا کَانَ ذلِکَ، فَادْعُهُمْ إِلَی الْمُبَاهَلَهِ» قُلْتُ: وَ کَیْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ : «أَصْلِحْ نَفْسَکَ» ثَلَاثاً وَ أَظُنُّهُ قَالَ : «وَ صُمْ وَ اغْتَسِلْ وَ ابْرُزْ أَنْتَ وَ هُوَ إِلَی الْجَبَّانِ، فَشَبِّکْ أَصَابِعَکَ مِنْ یَدِکَ الْیُمْنی فِی أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَنْصِفْهُ، وَ ابْدَأْ بِنَفْسِکَ، وَ قُلِ: اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَ رَبَّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ، عَالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ، الرَّحْمنَ الرَّحِیمَ، إِنْ کَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقّاً وَ ادَّعی بَاطِلاً، فَأَنْزِلْ عَلَیْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِیماً ، ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَهَ عَلَیْهِ، فَقُلْ: وَ إِنْ کَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقّاً وَ ادَّعی بَاطِلاً، فَأَنْزِلْ عَلَیْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِیماً». ثُمَّ قَالَ لِی : «فَإِنَّکَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَری ذلِکَ فِیهِ» فَوَ اللّٰهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقاً یُجِیبُنِی إِلَیْهِ.

.

34 . باب در بیان مباهله (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن حکیم ، از ابومسروق (2) ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : گفتم : به درستی که ما با مردم سخن می گوییم و برایشان حجّت می آوریم به قول خدای تعالی : «أَطیعُوا اللّه َ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ» (3) ؛ یعنی :«فرمان برید خدا را و فرمان برید فرستاده او را که محمد صلی الله علیه و آله است ، و خداوندان فرمان از خود را» . پس می گویند که : این آیه در سپهسالار لشکرها نازل شده ، و برایشان حجّت می آوریم به قول خدای تعالی : «اِنَّما وَلیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» (4) تا آخر آیه ، که ترجمه اش این است که : «جز این نیست که صاحب اختیار و اولی به تصرّف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خدا است ، و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند . آنان که به پای می دارند نماز را و می دهند زکات را و حال آنکه ایشان رکوع کنندگانند» . و ایشان می گویند که : این آیه در شأن مؤمنان نازل شده ، و برایشان حجّت می آوریم به قول خدای تعالی : «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرا اِلّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» (5) ؛ یعنی : «بگو یا محمد! که نمی خواهیم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی را ، و از برای امر به معروف و نهی از منکر توقّع اجری ندارم ، ولیکن طلب می کنم از شما دوستی ثابت و متمکّن را در خویشی من ، که خویشان مرا دوست دارید» . در جواب می گویند که : این آیه در باب خویشی مسلمانان نازل شده .راوی می گوید که : چیزی را وا نگذاشتم از آن چه ذکرش در نزد من حاضر بود و به خاطر داشتم از این و مانند این ، مگر آنکه آن را ذکر کردم .حضرت به من فرمود که : «هرگاه این امر واقع شود ، ایشان را به سوی مباهله بخوان» . عرض کردم که : چه کنم و به چه وضع باید کرد؟ فرمود : «سه روز خود را اصلاح کن» ، و گمان دارم او را که فرمود : «و روزه بگیر و غسل کن ، و تو با او به سوی دشت بیرون رو و انگشتان خود را از دست راستت در انگشتان او درآور . بعد از آن او را انصاف بده و به خود آغاز کن : اَللّهُمَّ رَبَّ السَّمواتِ السَّبْعِ ... أَوْ عَذابا أَلیما ؛ «خداوندا! ای پروردگار آسمان های هفت گانه و پروردگار زمین های هفت گانه! دانای نهانی و آشکار! ای مهربان بخشاینده! اگر هست ابومسروق (6) که انکار کرده باشد حقی را و ادعا نموده باشد باطلی را ، پس فرو فرست بر او بلایی را از آسمان یا عذابی دردناک (یا دردآورنده)» . بعد از آن نفرین را بر او برگردان و بگو : وَاِنْ

كانَ فُلانٌ جَحَدَ حَقّا وَادَّعى باطِلاً فَأنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبانا مِنَ السَّمآءِ أوْ عَذابا أَليما ؛ و اگر باشد فلانی که انکار کرده باشد حقّی را و ادّعا نموده باشد باطلی را ، پس فرو فرست بلایی از آسمان یا عذابی دردناک (یا دردآورنده)» .بعد از آن حضرت به من فرمود : «به درستی که تو درنگ نخواهی کرد که این را در او می بینی . پس به خدا سوگند که هیچ آفریده ای را نیافتم که مرا به سوی آن اجابت کند» .

.

1- . و مباهله ، یکدیگر را نفرین کردن است . (مترجم)
2- . در نسخه مترجم ، «ابومسترق» است .
3- . نساء، 59.
4- . مائده، 55.
5- . شورا، 23.
6- . در نسخه مترجم ، «ابومسترق» است .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مَخْلَدٍ أَبِی الشُّكْرِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«السَّاعَهُ الَّتِی تُبَاهِلُ فِیهَا مَا بَیْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَی طُلُوعِ الشَّمْسِ». عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنْ مَخْلَدٍ أَبِی الشُّكْرِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، مِثْلَهُ.

أَحْمَدُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا فِی الْمُبَاهَلَهِ، قَالَ:تُشَبِّكُ أَصَابِعَكَ فِی أَصَابِعِهِ، ثُمَّ تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقّاً وَ أَقَرَّ بِبَاطِلٍ، فَأَصِبْهُ بِحُسْبَانٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِكَ ، وَ ثُلَاعِنُهُ سَبْعِینَ مَرَّهً.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی الْمُبَاهَلَهِ، قَالَ :«تُشَبِّكُ أَصَابِعَكَ فِی أَصَابِعِهِ، ثُمَّ تَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقّاً وَ أَقَرَّ بِبَاطِلٍ، فَأَصِبْهُ بِحُسْبَانٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِكَ ، وَ ثُلَاعِنُهُ سَبْعِینَ مَرَّهً».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از اسماعیل بن مهران ، از ابوالشّکر مخلد ، از ابوحمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«ساعتی که در آن مباهله می شود ، مابین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب» . چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن اسماعیل ، از ابوالشّکر مخلد ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده اند .

احمد ، از بعضی از اصحاب ما در باب مباهله روایت کرده است که گفت :«انگشتان خود را در انگشتان او درمی آوری و بعد از آن می گویی : اَللّهُمَّ اِنْ کانَ فُلانٌ جَحَدَ حَقّا وَأَقَرَّ بِباطِلٍ فَأَصِبْهُ بِحُسْبانٍ مِنَ السَّمآءِ أَوْ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدَکَ : «خداوندا ! اگر هست فلانی که انکار کرده باشد حقی را و اقرار کرده باشد به باطلی ، پس برسان به او بلایی از آسمان یا عذابی که از نزد تو رسد . و هفتاد مرتبه با او ملاعنه می کنی و یکدیگر را نفرین می نمایید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از ابوالعبّاس ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در باب مباهله فرمود که :«انگشتان خود را در انگشتان او درمی آوری ...» تا آخر آن چه گذشت .

.

مُحَمَّدُ بْنِ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِى جَمِيلَهَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ: إِذَا جَحَدَ الرَّجُلُ الْحَقَّ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ تُلَاعِنَهُ، قُلِ:«اللّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَ رَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ، وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ الْحَقَّ وَ كَفَرَ بِهِ، فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَاناً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِيماً».

35 بَابُ مَا يُمَجِّدُ بِهِ الرَّبُّ تَبَارَکَ وَ تَعَالى نَفْسَهُعَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ فِى اللَّيْلِ، وَ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ فِى النَّهَارِ، يُمَجِّدُ فِيهِنَّ نَفْسَهُ ، فَأَوَّلُ سَاعَاتِ النَّهَارِ حِينَ تَكُونُ الشَّمْسُ هذَا الْجَانِبَ، يَعْنِى مِنَ الْمَشْرِقِ مِقْدَارَهَا مِنَ الْعَصْرِ، يَعْنِى مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الصَّلَاهِ الْأُولى، وَ أَوَّلُ سَاعَاتِ اللَّيْلِ فِى الثُّلُثِ الْبَاقِى مِنَ اللَّيْلِ إِلى أَنْ يَنْفَجِرَ الصُّبْحُ يَقُولُ: إِنِّى أَنَا اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، إِنِّى أَنَا اللّهُ الْعَلِىُّ الْعَظِيمُ، إِنِّى أَنَا اللّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، إِنِّى أَنَا اللّهُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، إِنِّى أَنَا اللّهُ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، إِنِّى أَنَا اللّهُ مَالِکُ يَوْمِ الدِّينِ، إِنِّى أَنَا اللّهُ لَمْ أَزَلْ وَ لَا أَزَالُ، إِنِّى أَنَا اللّهُ خَالِقُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ، إِنِّى أَنَا اللّهُ خَالِقُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ، إِنِّى أَنَا اللّهُ بَدِىءُ كُلِّ شَىْءٍ وَ إِلَيَّ يَعُودُ ، إِنِّى أَنَا اللّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ، إِنِّى أَنَا اللّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَهِ، إِنِّى أَنَا اللّهُ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ، إِنِّى أَنَا اللّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ، لِىَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنى، إِنِّى أَنَا اللّهُ الْكَبِيرُ». قَالَ : ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام مِنْ عِنْدِهِ : «وَ الْكِبْرِيَاءُ رِدَاؤُهُ، فَمَنْ نَازَعَهُ شَيْئاً مِنْ ذلِکَ أَكَبَّهُ اللّهُ فِى النَّارِ» . ثُمَّ قَالَ : «مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَدْعُو بِهِنَّ مُقْبِلاً قَلْبُهُ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَا قَضى حَاجَتَهُ، وَ لَوْ كَانَ شَقِيّاً رَجَوْتُ أَنْ يُحَوَّلَ سَعِيداً».

.

35 . باب در بیان تعظیم کردن پروردگار تبارک و تعالی خود را

محمد بن یحیی ، از محمد بن احمد ، از محمد بن عبدالجبّار ، از ابوجمیله ، از بعضی از اصحابش روایت کرده است که گفت :«چون کسی حق را انکار کند و دیگری خواهد که با او مباهله و ملاعنه کند ، می گوید که : اَللّهُمَّ رَبَّ السَّمواتِ السَّبْعِ ... أَوْ عَذابا أَلیما ؛ خداوندا ! ای پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار زمین های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ ! اگر هست فلانی که انکار کرده باشد حقی را و کافر شده به آن ،پس برسان به او بلایی از آسمان یا عذابی دردناک (یا دردآورنده)» .

35 . باب در بیان تعظیم کردن پروردگار تبارک و تعالی خود راعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صفوان بن یحیی ، از اسحاق بن عمّار ، از بعضی از اصحاب خویش،از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای تعالی را سه ساعت است در شب و سه ساعت است در روز ، که در آن ساعت ها خود را به بزرگی یاد می فرماید . پس اوّل ساعت های روز ، وقتی است که آفتاب در این جانب؛ یعنی از جانب مشرق به اندازه آن باشد از عصر؛ یعنی از جانب مغرب ، تا نماز اوّل» (که عبارت است از نماز ظهر) (1) . تتمّه حدیث :«و اوّل ساعت های شب ، دو ثلث از باقی مانده از شب است ، تا آنکه صبح چون نهر بر افق روان شود (2) . می فرماید : اِنیّ أَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ ... اِنّی أَنَا اللّه ُ الْکَبیرُ الْمُتَعالِ ؛ به درستی که منم خدا که پروردگار جهانیانم . به درستی که منم خدا که بلندمرتبه و بزرگم . به درستی که منم خدا که ارجمند و درست کردارم . به درستی که منم خدا که آمرزگار و بخشاینده ام . به درستی که منم خدای مهربان رحیم . به درستی که منم خدا که مالک روز جزایم . به درستی که منم خدا که نیست نشده و نیست نخواهد شد . به درستی که منم خدا که آفریننده خوب و بدی ام . به درستی که منم خدا که آفریننده بهشت و دوزخم . به درستی که منم خدا که آشکارکننده هر چیزم و به سوی من برمی گردد . به درستی که منم خدای یکتای پناه نیازمندان . به درستی که منم خدا ، دانای نهانی و آشکار . به درستی که منم خدای پادشاه ، به غایت پاکیزه ، بی عیب ، بی آفت ، ایمن کننده ،نگهبان ، ارجمند ،(یا غالب) ، بزرگوار ، بلندمرتبه . به درستی که منم خدای تقدیرکننده آفریننده نگارنده . مرا است نام های نیکوتر . به درستی که منم خدا ، بزرگ و برتر از همه» .راوی می گوید : بعد از آن حضرت صادق علیه

السلام از پیش خود فرمود : «و کبریا و بزرگواری به منزله ردای آن جناب است . پس هر که چیزی از آن را با او منازعه کند ، خدا او را در آتش دوزخ نگونسار سازد و به زودی درانداز‌د» . بعد از آن فرمود که : «هیچ بنده مؤمنی نیست که اینها را بخواند ، در حالی که روی دلش به خدای تعالی باشد ، مگر آنکه خدا حاجت او را برآورد . و اگر بدبخت باشد ، امید دارم که نیک بخت گردد» .

.

1- . حاصل آن که ، سه ساعت روز ، پیش از ظهر است ، از آن زمان که آفتاب به جایی می رسد که تا وقت نماز ظهر ، برابر است با آن چه آفتاب در عصر به آنجا می رسد تا نماز مغرب ، که عبارت از دانگ و نیم باشد . (مترجم)
2- . و بنابر بعضی از نسخ کافی ، از ثلث باقی مانده و بنابر بعضی دیگر از نسخ ، در ثلث باقی مانده است .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی يُمَجِّدُ نَفْسَهُ فِی کُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَمَنْ مَجَّدَ اللّٰهَ بِمَا مَجَّدَ بِهِ نَفْسَهُ، ثُمَّ کَانَ فِی حَالٍ شِقْوَةٍ، حَوَّلَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلی سَعَادَةٍ ؛ يَقُولُ: أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْکَبِيرُ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ مَالِکُ يَوْمِ الدِّينِ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ، مِنْکَ بَدَأَ الْخَلْقُ وَ إِلَيْکَ يَعُودُ، أَنْتَ اللّٰهُ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ وَ لَا تَزَالُ ، أَنْتَ اللّٰهُ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ خَالِقُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ أَحَدٌ صَمَدٌ «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ، «الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِکُونَ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ» أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ الْکَبِيرُ ، وَ الْکِبْرِيَاءُ رِدَاؤُکَ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از عبداللّه بن بکیر ، از عبداللّه بن اعین ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای تعالی در هر روز و هر شب ، سه مرتبه خود را به بزرگی یاد می کند . پس هر که خدا را به بزرگی یاد کند ، به آن چه خدا خود را به آن تمجید و تعظیم نموده ، بعد از آن در حال شقاوت و بدبختی باشد ، خدای تعالی او را به سوی سعادت و نیک بختی بگرداند . می فرماید که : أَنْتَ اللّهُ لا اِلهَ اِلّا أَنْتَ ... الْکَبیرُ وَالْکِبرِیآءُ رِداؤُکَ ؛ تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که پروردگار جهانیانی . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که مهربان و بخشاینده ای . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که ارجمند یا غالب و بزرگی . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که پادشاه روز جزایی . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که آمرزگار بخشاینده ای . تویی خدا و نیست خدایی ، مگر تو که غالب و درست کرداری . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو . از تو است آغاز آفریده ها و به سوی تو برمی گردد . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو ، نیست نشده ای و نیست نخواهی شد . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که آفریننده ای خوبی و بدی را . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که آفریننده بهشت و دوزخی . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو یگانه پناه نیازمندان ، که نزاد و زاده نشد و نبود او را همتا هیچ کس . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که پادشاهی به غایت پاکیزه بی عیب بی آفت ایمن کننده ، نگهبان ، ارجمند (یا غالب) ، بزرگوار ، بلندمرتبه . پاک می شمارم خدا را از آن چه شریک می سازند . او است خدای اندازه ها نماینده ، آفریننده نگارنده . او را است نام های نیکوتر . به پاکی یاد می کند او را آن چه که در آسمان ها و زمین است ، و او است ارجمند درست کردار . تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که بزرگی و بزرگواری ردای تو است» .

.

36 بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ :«مَا مِنْ شَیْءٍ أَعْظَمَ ثَوَاباً مِنْ شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَعْدِلُهُ شَیْءٌ، وَ لَا يَشْرَكُهُ فِی الْأُمُورِ أَحَدٌ».

عَنْهُ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عُبَيْدِ اللّهِ، عَنْ عُبَيْدِ اللّهِ بْنِ الْوَلِيدِ الْوَصَّافِیِّ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله :«مَنْ قَالَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَهٌ فِی الْجَنَّهِ مِنْ يَاقُوتَهٍ حَمْرَاءَ، مَنْبِتُهَا فِی مِسْكٍ أَبْيَضَ، أَحْلَی مِنَ الْعَسَلِ، وَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ، وَ أَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ، فِيهَا أَمْثَالُ ثُدِیِّ الْأَبْكَارِ، تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّهً». وَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «خَيْرُ الْعِبَادَهِ قَوْلُ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ» . وَ قَالَ : «خَيْرُ الْعِبَادَهِ الِاسْتِغْفَارُ، وَ ذلِكَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كِتَابِهِ: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» ».

37 بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَ اللّهُ أَكْبَرُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، رَفَعَهُ، عَنْ حَرِيزٍ ، عَنْ يَعْقُوبَ الْقُمِّیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«ثَمَنُ الْجَنَّهِ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ وَ اللّهُ أَكْبَرُ».

.

36 . باب در ثواب کسی که لا اله الّا اللّه بگوید

37 . باب در ثواب کسی که لا اله الّا اللّهُ و اللّهُ اکبر بگوید

36 . باب در ثواب کسی که لا اله الّا اللّه بگویدچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محمد بن علی ، از محمد بن فضیل ، از ابوحمزه که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«چیزی نیست که ثوابش از شهادت دادن به اینکه لا اله الّا اللّه ، بزرگ تر باشد . به درستی که خدای عز و جل ، چیزی با او برابری نمی کند و کسی در کارها با او شریک نمی باشد» .

از او ، از فضل یا فضیل بن عبدالوهّاب ، از اسحاق بن عبداللّه یا عبیداللّه ، از عبید اللّه بن ولید وصّافی مروی است که آن را مرفوع ساخته ، گفت که : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«هر که لا اله الّا اللّه بگوید ، از برای او در بهشت درختی بکارند از یاقوت سرخ ، که ریشه اش در مشکِ سفیدی باشد ، شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر ازمشک» (1) .تتمّه حدیث : «و در آن درخت ، میوه ها است مانند پستان دختران باکره ، که شکافته می شود از هفتاد حلّه» (یعنی چون شکافته شود ، هفتاد حلّه از میان آن بیرون آید) . و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : «بهترین عبادت ها ، گفتن لا اله الّا اللّه است» و فرمود که : «بهترین عبادتِ ها استغفار است . و این است قول خدای تعالی در کتابش که : «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ» (2) » چنان که گذشت .

37 . باب در ثواب کسی که لا اله الّا اللّهُ و اللّهُ اکبر بگویدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته ، از حریز ، از یعقوب قمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«بهای بهشت ، لا اله الّا اللّهُ و اللّهُ اکبر است» .

.

1- . و بعضی میوه را تقدیر کرده اند و گفته اند که : میوه اش از عسل شیرین تر باشد ، تا آخر این فقره . و ظاهر آن است که چنین باشد؛زیرا که این فقره ، علی الظّاهر نه صفت درخت می تواند بود ، نه منبت آن ، که

عبارت است از زمین بهشت که در خوشی و بوی چون مشک است ، یا مشک است بر سبیل حقیقت . (مترجم)
2- . محمد، 19.

38 بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيه السلَام لِرَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله : طُوبى لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِکَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ».

39 بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ عَشْراًعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ؛ وَ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ لَيْثٍ الْمُرَادِىِّ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«مَنْ قَالَ عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا : لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِى وَ يُمِيتُ، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِى، وَ هُوَ حَىٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ كَانَتْ كَفَّارَهً لِذُنُوبِهِ ذلِکَ الْيَوْمَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ صَلَّى الْغَدَاهَ، فَقَالَ قَبْلَ أَنْ يَنْفُضَ رُكْبَتَيْهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ : لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِى وَ يُمِيتُ ، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِى، وَ هُوَ حَىٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَ فِى الْمَغْرِبِ مِثْلَهَا، لَمْ يَلْقَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدٌ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِهِ إِلَا مَنْ جَاءَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ».

.

38 . باب در ثواب کسی که «لا اله الّا اللّه وحده وحده» بگوید

39 . باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب بخواند

38 . باب در ثواب کسی که «لا اله الّا اللّه وحده وحده» بگویدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن نعمان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که : خوشا حال کسی ، (یا درخت طوبی از برای کسی است) که بگوید از امّت تو ، که : لا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ» .

39 . باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب بخواندچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عمرو بن عثمان و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو ، از عبداللّه بن مغیره ، از ابن مسکان ، از ابوبصیر لیث مرادی ، از عبدالکریم بن عتبه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هر که پیش از آنکه آفتاب طالع شود و پیش از غروب آن ، ده مرتبه بگوید که : لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ ... وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْئٍ قَدیرٌ ؛ «نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالی که تنها است؛ نیست انبازی برایش . او را است پادشاهی و او را است ستایش . زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و او است زنده که نمی میرد . به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است» ، کفّاره ای باشد از برای گناهانش در آن روز» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از آنکه او را ذکر کرده ، از عمرو بن محمد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که نماز صبح را به جا آورد ، پیش از آنکه زانوهای خود را بیفشاند یا بشکند (1) ، ده مرتبه بگوید که : لا اِلهَ اِلَا اللّهُ وَحْدَهُ ... وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ ؛ «نیست خدایی ، مگر خدای تنها؛ نیست شریکی از برایش . او را است پادشاهی و او را است ستایش . زنده می گرداند و می میراند و می میراند و زنده می گرداند و او است زنده ای که نمی میرد . به دست او است خوبی و او بر هر چیز توانا است» ، و در مغرب مثل این را بگوید ، هیچ بنده ای نباشد که خدا را ملاقات کند به عملی که از عمل او بهتر باشد ، مگر کسی که مثل عمل او را به جا آورده باشد» .

.

1- . یعنی از جایش برخیزد و یا به کار دیگر پردازد .

40 بَابُ مَنْ قَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ اَبْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَهَ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَهٍ».

41 بَابُ مَنْ قَالَ عَشْرَ مَرَّاتٍ فِی كُلِّ يَوْمٍ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ إِلهاً وَاحِداً أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لَا وَلَداً مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِیِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اَللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ فِی كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ إِلهاً وَاحِداً أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لَا وَلَداً ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ خَمْسَهً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ حَسَنَهٍ، وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسَهً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَيِّئَهٍ، وَ رَفَعَ لَهُ خَمْسَهً وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ دَرَجَهٍ». وَ فِی رِوَايَهٍ أُخْرى : «وَ كُنَّ لَهُ حِرْزاً فِی يَوْمِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ السُّلْطَانِ، وَ لَمْ تُحِطْ بِهِ كَبِيرَهٌ مِنَ الذُّنُوبِ».

42 بَابُ مَنْ قَالَ: يَا أَللّهُ يَا أَللّهُ عَشْرَ مَرَّاتٍمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ أَخِی أَدَيْم، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ : يَا أَللّهُ، يَا أَللّهُ، عَشْرَ مَرَّاتٍ، قِيلَ لَهُ: لَبَّيْکَ، مَا حَاجَتُکَ؟».

43 بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ حَقّاً حَقّاًعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی الْأَرْمَنِیِّ ، عَنْ أَبِی عِمْرَانَ الْخَرَّاطِ، عَنِ الْأَوْزَاعِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ فِی كُلِّ يَوْمٍ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ حَقّاً حَقّاً ، لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ عُبُودِيَّهً وَ رِقّاً، لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ إِيمَاناً وَ صِدْقاً ، أَقْبَلَ اللّهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَ لَمْ يَصْرِفْ وَجْهَهُ عَنْهُ حَتّی يَدْخُلَ الْجَنَّهَ».

.

40 . باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

41 . باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

42 . باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا اللّه یا اللّه بگوید

43 . باب در ثواب کسی که لا اله الاّ اللّه تا آخر بگوید

40 . باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواندعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از سعید ، از ابوعبیده حذّاء ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که بگوید : أَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ؛ «گواهی می دهم به اینکه نیست خدایی ،مگر خدای تنها؛ نیست شریکی از برایش ، و گواهی می دهم به اینکه محمد بنده او و فرستاده او است» ، خدا از برایش هزار حسنه بنویسد» .

41 . باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبدالرحمان بن ابی نجران ، از عبدالعزیز عبدی ، از عمر بن یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«هر که در هر روز ده مرتبه بگوید که : أَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ اِلها واحِدا أَحَدا صَمَدا لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَدا ؛ «شهادت می دهم به این که نیست خدا ، مگر خدای تنها؛ نیست شریکی از برایش . خدای یکتای یگانه ، پناه نیازمندان ، که فرانگرفته است زنی را و نه فرزندی» ، خدا از برایش چهل و پنج هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار گناه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه از برایش بلند گرداند» . و در روایت دیگر وارد شده است که : «این کلمات در آن روز ، از برایش حرزی باشند از سلطان و شیطان ، و هیچ گناه کبیره ای از گناهان ، به او احاطه نکند» .

42 . باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا اللّه یا اللّه بگویدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از پدرش ، از ایّوب بن حر ، برادرِ اُدَیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که ده مرتبه بگوید : یا اَللّهُ یا اَللّهُ ، به او گفته می شود که : لبّیک ، حاجت تو چیست» .

43 . باب در ثواب کسی که لا اله الّا اللّه تا آخر بگویدچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محمد بن عیسی ارمنی ، از ابوعمران خرّاط ، از اوزاعی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که در هر روز بگوید که : لا اِلهَ اِلَا اللّهُ حَقّا حَقّا لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ عُبُودِیَّةً وَرِقّا لا اِلهَ اِلَا اللّهُ اِیمانا وَصِدْقا ؛ «می گویم نیست خدایی ، مگر خدا ، از روی حق و حقیقت ، لا اله الا اللّه می گویم از روی بندگی و عبودیت ، لا اله الا اللّه می گویم از روی ایمان و راستی» ، خدای تعالی روی رحمت خود را به سوی او بدارد ، و روی لطف خود را از او نگرداند ، تا در بهشت درآید» .

.

44 بَابُ مَنْ قَالَ: يَا رَبِّ يَا رَبِّمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ أَخِى أَدَيْم، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ عَشْرَ مَرَّاتٍ : يَا رَبِّ، يَا رَبِّ، قِيلَ لَهُ: لَبَّيْکَ، مَا حَاجَتُکَ؟».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، قَالَ: مَرِضَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«قُلْ: يَا رَبِّ ، يَا رَبِّ، عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ فَإِنَّ مَنْ قَالَ ذلِکَ، نُودِىَ: لَبَّيْکَ، مَا حَاجَتُکَ؟».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ: يَا رَبِّ يَا أَللّهُ، يَا رَبِّ يَا أَللّهُ ، حَتّى يَنْقَطِعَ نَفَسُهُ، قِيلَ لَهُ : لَبَّيْکَ مَا حَاجَتُکَ؟».

45 بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ مُخْلِصاًالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ السَّوَّاقِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«يَا أَبَانُ، إِذَا قَدِمْتَ الْكُوفَةَ فَارْوِ هذَا الْحَدِيثَ: مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ مُخْلِصاً وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ يَأْتِينِى مِنْ كُلِّ صِنْفٍ مِنَ الْأَصْنَافِ ، أَ فَأَرْوِى لَهُمْ هذَا الْحَدِيثَ؟ قَالَ : «نَعَمْ يَا أَبَانُ، إِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ، وَ جَمَعَ اللّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْاخِرِينَ، فَتُسْلَبُ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ مِنْهُمْ ، إِلَا مَنْ كَانَ عَلى هذَا الْأَمْرِ».

.

44 . باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا ربّ یا ربّ بگوید

45 . باب در ثواب کسی که با اخلاص بگوید :لا إله إلّا اللّه

44 . باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا ربّ یا ربّ بگویدمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن عیسی ، از ایّوب بن حر ، برادرِ اُدَیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که ده مرتبه : یا رَبِّ یا رَبِّ بگوید ، به او گفته می شود که : لبّیک ، حاجت تو چیست؟» .

احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش هر دو روایت کرده اند ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن حمران که گفت : اسماعیل ، پسر حضرت صادق علیه السلام ، بیمار شد . پس حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که :«ده مرتبه یا رَبِّ یا رَبِّ بگو . پس به درستی که هر که این را بگوید ، ندا می شود که : لبّیک ، حاجت تو چیست؟» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن عیسی ، از معاویه ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که یا رَبِّ یا اَللّٰهُ یا رَبِّ یا اَللّٰهُ یا رَبِّ یا اَللّٰهُ : «ای پروردگار من! ای خدای من! ای پروردگار من! ای خدای من! ای پروردگار من!» ، تا آنکه نفسش قطع شود ، به او گفته شود که : لبّیک ، حاجت تو چیست؟» . (1)

45 . باب در ثواب کسی که با اخلاص بگوید :لا إله إلّا اللّهحسین بن محمد ، از معلّی بن محمد و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد هر دو ، از وشّاء ، از احمد بن عائذ ، از ابوالحسن سوّاق ، از ابان بن تغلب ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«ای ابان! چون به کوفه وارد شوی ، این حدیث را روایت کن ، که هر که شهادت دهد به این که : لا اِلهَ اِلَا اللّٰهُ ، در حالی که با اخلاص باشد ، بهشت از برایش واجب شود» .ابان می گوید که : به آن حضرت عرض کردم که : از هر نوعی از انواع ، در نزد من می آیند ، آیا پس من این حدیث را از برای ایشان روایت کنم؟ فرمود : «آری . ای ابان! به درستی که چون روز قیامت شود ، خدا خلق اوّلین و آخرین را جمع کند ، پس لا اِلهَ اِلَا اللّٰهُ از ایشان ربوده شود ، مگر کسی که بر این امر (یعنی تشیّع) باشد» .

.

1- . . و در بعضی از نسخ کافی به جای «یا ربّ یا اللّه » ، در هر سه موضع ، «یا رَبّی اللّهُ» واقع است . (مترجم)

46 بَابُ مَنْ قَالَ: مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا دَعَا الرَّجُلُ، فَقَالَ بَعْدَ مَا دَعَا : مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِ ، قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: اسْتَبْسَلَ عَبْدِى، وَ اسْتَسْلَمَ لِأَمْرِى، اقْضُوا حَاجَتَهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«مَنْ قَالَ: مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِ ، سَبْعِينَ مَرَّةً، صَرَفَ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَيْسَرُ ذلِکَ الْخَنْقُ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، وَ مَا الْخَنْقُ؟ قَالَ :«لَا يَعْتَلُّ بِالْجُنُونِ؛ فَيُخْنَقَ».

47 بَابُ مَنْ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِى لَا إِلٰهَ إِلَا هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ :«مَنْ قَالَ فِى دُبُرِ صَلَاهِ الْفَرِيضَهِ قَبْلَ أَنْ يَثْنِيَ رِجْلَيْهِ : أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِى لَا إِلٰهَ إِلَا هُوَ، الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، غَفَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ».

.

46 . باب در بیان ثواب کسی که بگوید : ما شاء اللّه لا حَولَ و لا قوه الّا باللّه

47 . باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

46 . باب در بیان ثواب کسی که بگوید : ما شاء اللّه لا حَولَ و لا قوه الّا باللّهمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود :«چون کسی دعا کند و بعد از آنکه دعا کرد بگوید که : ما شآءَ اللّهُ لا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلّا بِاللّهِ ؛ «آن چه خواستِ خدا بود ، نیست گردیدنی و نه توانایی ای ، مگر به خدا» ، خدای تعالی بفرماید که : بنده من تن به مردن داد و امر خود را به من وا گذاشت و امر مرا گردن نهاد ، حاجتش را برآورید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از جمیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هر که هفتاد مرتبه بگوید : ما شآءَ اللّهُ لا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلّا بِاللّهِ ؛ «آن چه خواست خدا بود ، نیست گردیدنی و نه توانایی ای ، مگر به خدا» ، خدا هفتاد نوع از انواع بلا را از او بگرداند ، که آسان ترین آنها خَنِق است» . عرض کردم که : فدای تو گردم ! خنق چیست؟ فرمود : «(پیچیده یا ناخوش و) بیمار نمی شود به واسطه دمل ها و مانند آنکه بر عضو برآید» (تا به سبب آن گلو گرفته شود و خفه شود؛ چه خنق به فتح خاء و کسر نون ، گلو گرفتن و خفه کردن باشد) .

47 . باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عبدالصّمد ، از حسین بن محمد ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که بعد از نماز فریضه ،پیش از آنکه پای هایش را بگرداند و تغییر دهد از حالتی که در حال تشهّد بر آن بوده ، سه مرتبه بگوید که : أَسْتَغْفِرُ اللّهَ الَّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ الْقَیُّومُ ذُوالْجَلالِ وَالْاِکْرامِ وَ أَتُوبُاِلَیْهِ ؛ «طلب آمرزش می کنم خدایی را که نیست خدایی ، مگر او که زنده است ، پاینده . خداوند بزرگواری و نوازش ، و باز می گردم به سوی او» ، خدای تعالی گناهان او را بیامرزد ، و هر چند که مانند کف دریاها باشد» .

.

48 بَابُ الْقَوْلِ عِنْدَ الْاءِصْبَاحِ وَ الْاءِمْسَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ غَالِبِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالی : «وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْاصالِ» قَالَ :«هُوَ الدُّعَاءُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا ، وَ هِیَ سَاعَهُ إِجَابَهٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ إِبْلِیسَ عَلَیْهِ لَعَائِنُ اللّهِ یَبُثُّ جُنُودَ اللَّیْلِ مِنْ حَیْثُ تَغِیبُ الشَّمْسُ وَ تَطْلُعُ؛ فَأَکْثِرُوا ذِکْرَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی هَاتَیْنِ السَّاعَتَیْنِ ، وَ تَعَوَّذُوا بِاللّهِ مِنْ شَرِّ إِبْلِیسَ وَ جُنُودِهِ، وَ عَوِّذُوا صِغَارَکُمْ فِی تِلْکَ السَّاعَتَیْنِ، فَإِنَّهُمَا سَاعَتَا غَفْلَهٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ زَرِینٍ صَاحِبِ الْأَنْمَاطِ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ :«مَنْ قَالَ: اللّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ، وَ أُشْهِدُ مَلَائِکَتَکَ الْمُقَرَّبِینَ، وَ حَمَلَهَ عَرْشِکَ الْمُصْطَفَیْنَ أَنَّکَ أَنْتَ اللّهُ ، لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ، وَ أَنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ إِمَامِی وَ وَلِیِّی، وَ أَنَّ أَبَاهُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلِیّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ فُلَاناً وَ فُلَاناً حَتّی یَنْتَهِیَ إِلَیْهِ أَئِمَّتِی وَ أَوْلِیَائِی، عَلی ذلِکَ أَحْیَا، وَ عَلَیْهِ أَمُوتُ، وَ عَلَیْهِ أُبْعَثُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ، وَ أَبْرَأُ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ ؛ فَإِنْ مَاتَ فِی لَیْلَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّهَ».

.

48 . باب در بیان گفتار ، در نزد بامداد و شامعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی اسباط ، از غالب بن عبداللّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی : «وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْاصالِ» (1) ، که فرمود :«مراد از آن دعا است ، پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن ، و آن حاجت ، اجابت است» (2) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از ابوجمیله ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که شیطان لشکرهای خود را پراکنده می کند ، از اوّل وقتی که آفتاب غروب می کند و وقتی که طلوع می نماید . پس در این دو ساعت ، بسیار ذکر خدای تعالی بکنید ، و از شرّ شیطان و لشکریانش به خدا پناه برید ، و کودکان خود را در این دو ساعت تعویذ نمایید ، که این ساعت ها ، ساعت های غفلت اند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از حسن بن عطیّه ، از رزین صاحب انماط ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده اند که فرمود :«هر که بگوید که : اللّهُمَّ اِنّی أُشْهِدُکَ ... وَأَبْرَءُ مِنْ فُلانٍ وَفُلانٍ وَفُلانٍ ؛ «خداوندا ! به درستی که من گواه می گردانم تو را و گواه می گردانم فرشتگان تو را ، که نزدیک گردانیده شدگانند ، و بردارندگان عرش تو را ، که برگزیده اند ، که تو ، تویی خدا . نیست خدایی ، مگر تو و مهربان و بخشاینده ، و اینکه محمد بنده تو و فرستاده تو است ، و اینکه محمد ،پسر حسن ، پیشوای من و اختیاردار من است ، و اینکه پدرش فرستاده خدا . رحمت فرستد خدا بر او و آل او و علی و حسن و حسین و علی ، پسر حسین و محمد ، پسر علی و جعفر ، پسر محمد و موسی ، پسر جعفر و علی ، پسر موسی و محمد ، پسر علی و علی ، پسر محمد و حسن ، پسر علی و محمد ، پسر حسن ، پیشوایان من و اختیارداران من اند . بر این زنده ام و بر آن می میرم و بر آن برانگیخته می شوم در روز رستاخیز ، و بیزارم از فلانی و فلانی» ، پس اگر در آن شب بمیرد ، داخل بهشت شود» (3) .

.

1- . رعد، 15.
2- . . و ترجمه ظاهر آیه این است که : «و نیز سجده می کنند از برای خدا از روی فرمانبرداری و بی رغبتی ، سایه های اهل آسمان ها و زمین ، به تبعیّت اشخاص . در بامداد ، به سوی مغرب ، و مابین عصر و مغرب ، به سوی مشرق». (مترجم)
3- . آن چه مذکور شد ، بعضی صریح حدیث است و بعضی به کنایه ادا شده ؛ زیرا که ، در حدیث ، بعد از «و رسولک» ، چنین است که و«انّ فلان بن فلان امامی» ، و بعد از «والحسین و فلانا و فلانا حتّی ینتهی الَیه ائمّتی» ، و ضمیر در الیه راجح است به سوی حضرت صاحب الزّمان صلوات اللّه و سلامه علیه ؛ و شاید که ذکر آن حضرت در اوّل ، به اعتبار آن است که آن حضرت بزرگتر فایده بخشی است از برای مؤمنان؛ زیرا که او شفا است از برای خشم سینه های ایشان ، به واسطه غلبه بر دشمنان کافر ایشان ، و ذکرش در آخر ، به اعتبار مرتبه وجود او است و به جهت مبالغه در توسّل به آن حضرت علیه السلام . و آنکه تصریح به نام نامی و اسم گرامی آن حضرت را تجویز نمی کند ، به جای محمد ، در هر دو جا الحجّه می گوید ، ولیکن اظهر جواز آن است ، چنان که در رساله علیحده بیان آن کرده ام . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ وَ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ الشَّعِيرِىِّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ كَلْثَمَةَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ، أَوْ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليهماالسلام ، قَالَ :«تَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتَ: أَصْبَحْتُ بِاللّهِ مُؤْمِناً عَلى دِينِ مُحَمَّدٍ وَ سُنَّتِهِ، وَ دِينِ عَلِىٍّ وَ سُنَّتِهِ ، وَ دِينِ الْأَوْصِيَاءِ وَ سُنَّتِهِمْ، آمَنْتُ بِسِرِّهِمْ وَ عَلَانِيَتِهِمْ، وَ شَاهِدِهِمْ وَ غَائِبِهِمْ، وَ أَعُوذُ بِاللّهِ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ رَسُولُ اللّهِ صلى اللّه عليه و آله وَ عَلِىٌّ عليه السلام وَ الْأَوْصِيَاءُ عليهم السلام ، وَ أَرْغَبُ إِلَى اللّهِ فِيمَا رَغِبُوا إِلَيْهِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِى أَيُّوبَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِنَّ عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: أَبْتَدِئُ يَوْمِى هذَا بَيْنَ يَدَىْ نِسْيَانِى وَ عَجَلَتِى بِسْمِ اللّهِ وَ مَا شَاءَ اللّهُ ؛ فَإِذَا فَعَلَ ذلِكَ الْعَبْدُ، أَجْزَأَهُ مِمَّا نَسِىَ فِى يَوْمِهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ شِهَابٍ وَ سُلَيْمِ الْفَرَّاءِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ هذَا حِينَ يُمْسِى، حُفَّ بِجَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَةِ جَبْرَئِيلَ عليه السلام حَتّى يُصْبِحَ: أَسْتَوْدِعُ اللّهَ الْعَلِىَّ الْأَعْلَى الْجَلِيلَ الْعَظِيمَ نَفْسِى، وَ مَنْ يَعْنِينِى أَمْرُهُ؛ أَسْتَوْدِعُ اللّهَ نَفْسِىَ الْمَرْهُوبَ الْمَخُوفَ، الْمُتَضَعْضِعَ لِعَظَمَتِهِ كُلُّ شَىْءٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حجّال و بکر بن محمد ، از ابواسحاق شعیری ، از برید بن کلثمه ، از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«چون صبح کنی ، می گویی : أَصْبَحْتُ بِاللّهِ مؤْمِنا ... وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلّا بِاللّهِ ؛ صبح کرده ام به خدا ، گرونده بر کیش محمد و روش او و کیش علی و روش او و کیش وصیّ ها و روش ایشان . گرویده ام به نهان ایشان و آشکار ایشان و حاضر ایشان و پنهان ایشان ، و پناه می برم به خدا از آن چه پناه جسته اند از آن فرستاده خدا . صلوات فرست خدا بر او و فرزندانش و علی و وصیّ ها ، و رغبت دارم به سوی خدا در آن چه رغبت کرده اند به سوی او ، و نیست نیرومندی و نه توانایی ، مگر به خدا» .

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابوایّوب ابراهیم بن عثمان خزّاز ، از محمد بن مسلم مروی است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«حضرت علی بن الحسین علیه السلام چون صبح می کرد ، می فرمود : أَبْتَدِئُ یَوْمی هذا بَیْنَ یَدَیْ نِسْیانی وَعَجَلَتی بِسْمِ اللّهِ وَما شآءَ اللّهُ ؛ «آغاز می کنم در همین میان دو دست و پیش روی فراموشی من ، و شتاب من به نام خدا و به آن چه خواست خدا بود» .و چون بنده این را به جا آورد ، او را کفایت کند از آن چه در آن روز فراموش نماید» .

از او ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو مروی است از ابن ابی عمیر ، از عمر بن شهاب و سلیم فرّاء ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که در هنگامی که شام می کند ، سه مرتبه این دعا را بخواند ، به بالی از بال های جبرئیل علیه السلام پیچیده شود ، تا داخل صبح گردد : أَسْتَوْدِعُ اللّهَ الْعَلَیَّ ... الْمُتَضَعْضِعَ لِعَظَمَتِهِ کُلُّ شَیْئٍ ؛ به امانت می سپارم به خدای برتر بزرگوار بزرگ خودم را ، و هر که را که خواهد مرا کار او . به امانت می سپارم به خدا خودم را ، آنکه از او لرزیده و ترسیده شده ، که خوار شونده است به جهت بزرگی او هر چیزی» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ وَ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَمْسَيْتَ، قُلِ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِنْدَ إِقْبَالِ لَيْلِكَ، وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ، وَ حُضُورِ صَلَوَاتِكَ، وَ أَصْوَاتِ دُعَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ادْعُ بِمَا أَحْبَبْتَ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَا قَالَ لَهُ ذلِكَ الْيَوْمُ: يَا ابْنَ آدَمَ ، أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ، وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِيَّ خَيْراً، وَ اعْمَلْ فِيَّ خَيْراً ؛ أَشْهَدْ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَداً». قَالَ : «وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام إِذَا أَمْسى يَقُولُ: مَرْحَباً بِاللَّيْلِ الْجَدِيدِ، وَ الْكَاتِبِ الشَّهِيدِ اكْتُبَا عَلَى اسْمِ اللَّهِ ؛ ثُمَّ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ :«إِذَا تَغَيَّرَتِ الشَّمْسُ فَاذْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ إِنْ كُنْتَ مَعَ قَوْمٍ يَشْغَلُونَكَ فَقُمْ وَ ادْعُ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّهَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثٌ تَنَاسَخَهَا الْأَنْبِيَاءُ مِنْ آدَمَ عليه السلام حَتّى وَصَلْنَ إِلى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله : كَانَ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَاناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي، وَ يَقِيناً حَتّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُصِيبُنِي إِلَا مَا كَتَبْتَ لِي، وَ رَضِّنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي».وَ رَوَاهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا، وَ زَادَ فِيهِ : «حَتّى لَا أُحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ، أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ، وَ لَا تَكِلْنِي إِلى نَفْسِي طَرْفَهَ عَيْنٍ أَبَداً، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از حجّال ، از علی بن عقبه و غالب بن عثمان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«چون شام کنی ، می گویی : اَللّهُمَّ اِنیّ أَسْئَلُکَ عِنْدَ اِقْبالِ لَیْلِکَ وَاِدْبارِ نَهارِکَ وَحُضُورِ صَلَواتِکَ وَأَصْواتِ دُعآئِکَ أَنْ تُصَلِیَّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ ؛ «خداوندا ! به درستی که من درمی خواهم از تو ، در نزد رو آوردن شب تو ، و پشت کردن روز تو ، و حاضر شدن نمازهای تو ، و آوازهای خواندن تو ، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد» ، و دعا کن به آن چه دوست داری و خواسته باشی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هیچ روزی نیست که بر فرزند آدم بیاید ، مگر آنکه همان روز به او می گوید که : ای فرزند آدم ! من روزی تازه ام و من بر تو گواهم ، پس در من خوب بگو و در من خوبی بکن ، تا در روز قیامت به آن از برایت گواهی دهم ، پس به درستی که تو بعد از این هرگز مرا نخواهی دید» . و فرمود که : «علی علیه السلام چون شام می کرد ، می فرمود : مَرْحَبا بِاللَّیْلِ الْجَدیدِ وَ الْکاتِبِ الشَّهیدِ اُکْتُبا عَلَی اسْمِ اللّهِ تَعالی ؛ «مرحبا به شب تازه ! و خوش آمد و مرحبا به نویسنده گواه ! بنویسید بر نام خدا که والاست» ، بعد از آن ، خدای تعالی را ذکر می نمود و مشغول یاد آن جناب تعالی بود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از عبداللّه بن بکیر ، از شهاب بن عبد ربّه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«چون آفتاب متغیّر شود و رنگش بگردد ، خدای عز و جل را ذکر کنید ، و اگر با گروهی باشی که تو را مشغول کنند ، برخیز و دعا کن» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از شریف بن سابق ، از فضل بن ابی قرّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«سه چیز است که پیغمبران از یکدیگر فرا گرفته و از همدیگر میراث برده اند از آدم ، تا آنکه آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده . چون صبح می کرد ، می فرمود : اَللّهُمَّ اِنّی أَسْئَلُکَ ایمانا تُباشِرُ بِهِ قَلْبی وَیَقینا حَتّی أَعْلَمَ أَنَّهُ لا یُصیبُنی اِلّا ما کَتَبْتَ لی وَرِضیً بِما قَسَمْتَ لی ؛

خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم از تو ایمانی را که برسانی آن را به دل من ، و یقینی ، تا آنکه بدانم در نمی رسد به من ، مگر آن چه نوشته ای از برایم ، و خشنودی به آن چه بخشش کرده ای از برایم» (1) . و بعضی از اصحاب ما این را روایت کرده و در آن افزوده که : «حَتّی لا أُحِبَّ ... وَصَلَّیَ اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ ؛ تا آنکه دوست ندارم شتابانیدن آن چه را که پس افکنده ای ، و نه پس انداختن آن چه را که شتابانیده ای . ای زنده! ای پاینده! به مهربانی تو فریاد می خواهم . به صلاح آوربرایم کار و حال مرا ، همه آن را ، و مگذار مرا به سوی خودم یک چشم به هم زدن ، هرگز ، و صلوات فرست ای خدا! بر محمد و آل او» .

.

1- . و در بعضی از نسخ ، به جای رضی ، رَضِّنی واقع است؛ یعنی خشنود گردان مرا . (مترجم)

وَ رُوِیَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَصْبَحْنَا وَ الْمُلْکُ لَهُ، وَ أَصْبَحْتُ عَبْدَکَ وَ ابْنَ عَبْدِکَ وَ ابْنَ أَمَتِکَ فِی قَبْضَتِکَ ، اللّهُمَّ ارْزُقْنِی مِنْ فَضْلِکَ رِزْقاً مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لَا أَحْتَسِبُ ، وَ احْفَظْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَفِظُ وَ مِنْ حَیْثُ لَا أَحْتَفِظُ، اللّهُمَّ ارْزُقْنِی مِنْ فَضْلِکَ، وَ لَا تَجْعَلْ لِی حَاجَةً إِلی أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ، اللّهُمَّ أَلْبِسْنِی الْعَافِیَهَ، وَ ارْزُقْنِی عَلَیْهَا الشُّکْرَ، یَا وَاحِدُ، یَا أَحَدُ، یَا صَمَدُ، یَا أَللّهُ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، یَا أَللّهُ، یَا رَحْمَانُ، یَا رَحِیمُ، یَا مَالِکَ الْمُلْکِ وَ رَبَّ الْأَرْبَابِ وَ سَیِّدَ السَّادَاتِ، وَ یَا أَللّهُ، یَا لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ، اشْفِنِی بِشِفَائِکَ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ؛ فَإِنِّی عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ أَتَقَلَّبُ فِی قَبْضَتِکَ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ، رَفَعَهُ إِلی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ :«اللّهُمَّ إِنِّی وَ هذَا النَّهَارَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِکَ؛ اللّهُمَّ لَا تَبْتَلِنِی بِهِ، وَ لَا تَبْتَلِهِ بِی؛ اللّهُمَّ وَ لَا تُرِهِ مِنِّی جُرْأَةً عَلی مَعَاصِیکَ، وَ لَا رُکُوباً لِمَحَارِمِکَ؛ اللّهُمَّ اصْرِفْ عَنِّیَ الْأَزْلَ وَ اللَّأْوَاءَ وَ الْبَلْوی ، وَ سُوءَ الْقَضَاءِ ، وَ شَمَاتَهَ الْأَعْدَاءِ ، وَ مَنْظَرَ السَّوْءِ فِی نَفْسِی وَ مَالِی». قَالَ : «وَ مَا مِنْ عَبْدٍ یَقُولُ حِینَ یُمْسِی وَ یُصْبِحُ : رَضِیتُ بِاللّهِ رَبّاً، وَ بِالْإِسْلَامِ دِیناً، وَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله نَبِیّاً، وَ بِالْقُرْآنِ بَلَاغاً، وَ بِعَلِیٍّ إِمَاماً ثَلَاثاً ، إِلَا کَانَ حَقّاً عَلَی اللّهِ الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ أَنْ یُرْضِیَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ». قَالَ : وَ کَانَ یَقُولُ علیه السلام إِذَا أَمْسی : «أَصْبَحْنَا لِلّهِ شَاکِرِینَ، وَ أَمْسَیْنَا لِلّهِ حَامِدِینَ، فَلَکَ الْحَمْدُ کَمَا أَمْسَیْنَا لَکَ مُسْلِمِینَ سَالِمِینَ». قَالَ: وَ إِذَا أَصْبَحَ، قَالَ: «أَمْسَیْنَا لِلّهِ شَاکِرِینَ، وَ أَصْبَحْنَا لِلّهِ حَامِدِینَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ کَمَا أَصْبَحْنَا لَکَ مُسْلِمِینَ سَالِمِینَ».

.

و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که :«اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی أَصْبَحْنا ... أَتَقَلَّبُ فی قَبْضَتِکَ ؛ ستایش مر خدایی راست که صبح کرده ایم و مملکت پادشاهی او راست ، و صبح کرده ام بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو ، که در مشت توام . خداوندا ! روزی کن مرا از فضل خود روزی ای را ، از جایی که می پندارم و از جایی که نمی پندارم ، و نگهداری کن مرا ، از جایی که نگهداری می کنم و از جایی که نگهداری نمی کنم . خداوندا ! روزی کن مرا از فضل خود ، و مگردان از برایم حاجتی را به سوی یکی از آفریده ات . خداوندا ! در پوشان به من عافیت را ، و روزی کن به من بر آن سپاسگزاری را . ای یکتا ! ای یگانه ! ای پناه نیازمندان ! که نزاد و زاده نشد و نبود او را همتا هیچ کس . ای خدا ! ای مهربان ! ای بخشاینده ! ای مالک پادشاهی و پروردگار پروردگان و آقای آقایان و ای خدا ! نیست خدایی ، مگر تو . شفا ده مرا به شفای خود از هر درد و بیماری . به درستی که من بنده تو و پسر بنده توام ، که می گردم در قبضه تو» .

از او ، از محمد بن علی مروی است که آن را مرفوع ساخته به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود :«اللّهُمَّ اِنّی وَهذا النَّهارَ خَلْقانِ ... وَمَنْظَرَ السُّوءِ فی نَفْسی وَمالی ؛ خداوندا ! به درستی که من و این روز ، دو آفریده ایم از آفریده تو . خداوندا ! میازما مرا به آن و میازما آن را به من . خداوندا ! و منما به آن از من دلیری را بر گناهان تو ، و نه سوار شدن و مرتکب شدن بر محرمات تو . خداوندا ! بگردان از من تنگی و سختی و زحمت و بلا ، و بدی قضا و قدر ، و شماتت و شادی دشمنان ، و نگریستن بد را در خودم و مالم» . و فرمود که : «هیچ بنده ای نیست که در هنگامی که صبح و شام می کند ، سه مرتبه بگوید که : رَضیتُ بِاللّهِ رَبّا وَبِالْاِسْلامِ دینا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ نَبِیّا وَبِالْقُرْانِ بَلاغا وَبِعَلِیٍّ اِماما ؛ «خشنود شدم به خدا ، از روی پروردگاری و به اسلام ، از روی کیش و به محمد ، صلوات فرستد خدا بر او و آلش ، از روی پیغمبری و به قرآن ، از روی رسانیدن و به علی ، در حالتی که امام من باشد» ، مگر آنکه بر خدای عزیز جبّار واجب و سزاوار است که در روز قیامت او را خشنود گرداند» . و فرمود که : آن حضرت علیه السلام چون شام می کرد ، می فرمود که : «أَصْبَحْنا لِلّهِ شاکِرینَ وَأَمسَیْنا لِلّهِ حامِدینَ فَلَکَ الْحَمْدُ کَما أَمْسَیْنا لَکَ مُسْلِمینَ سالِمینَ : صبح کرده ایم خدا را ستایش گران ، و شام کرده ایم خدا را ستایندگان . پس تو را است ستایش ، چنان که شام کرده ایم از

برایت مسلمانان سالمان» . و چون صبح می کرد ، می فرمود که : «أَمْسَيْنا لِلّهِ شاكِرينَ وَأَصَبَحْنا لِلّهِ حامِدينَ فَلَكَ الْحَمْدُ كَما أَصْبَحْنا لَكَ مُسْلِمينَ سالِمينَ : شام کرده ایم خدا را شکرکنندگان ، و صبح کرده ایم خدا را ستایندگان . پس تو را است حمد ، چنان که صبح کرده ایم از برایت مسلمانان سالمان» .

.

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبِی عليه السلام يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ: بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ إِلَی اللّهِ وَ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله عليه و آله ؛ اللّهُمَّ إِلَيْکَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَ إِلَيْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی، وَ عَلَيْکَ تَوَكَّلْتُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ اللّهُمَّ احْفَظْنِی بِحِفْظِ الْاءِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَیَّ، وَ مِنْ خَلْفِی، وَ عَنْ يَمِينِی، وَ عَنْ شِمَالِی، وَ مِنْ فَوْقِی ، وَ مِنْ تَحْتِی، وَ مِنْ قِبَلِی، لَا إِلَهَ إِلَا أَنْتَ ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ، نَسْأَلُکَ الْعَفْوَ وَ الْعَافِيَهَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ شَرٍّ فِی الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ ضَغْطَهِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ ضِيقِ الْقَبْرِ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ سَطَوَاتِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ؛ اللّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، وَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ، وَ رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ ، أَبْلِغْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَنِّی السَّلَامَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِدِرْعِکَ الْحَصِينَهِ، وَ أَعُوذُ بِجَمْعِکَ أَنْ تُمِيتَنِی غَرَقاً، أَوْ حَرَقاً، أَوْ شَرَقاً، أَوْ قَوَداً، أَوْ صَبْراً، أَوْ مَسَمّاً، أَوْ تَرَدِّياً فِی بِئْرٍ، أَوْ أَكِيلَ السَّبُعِ، أَوْ مَوْتَ الْفَجْأَهِ، أَوْ بِشَیْءٍ مِنْ مِيتَاتِ السَّوْءِ، وَ لكِنْ أَمِتْنِی عَلی فِرَاشِی فِی طَاعَتِکَ وَ طَاعَهِ رَسُولِکَ صلی الله عليه و آله مُصِيباً لِلْحَقِّ غَيْرَ مُخْطِئٍ، أَوْ فِی الصَّفِّ الَّذِی نَعَتَّهُمْ فِی كِتَابِکَ كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ، أُعِيذُ نَفْسِی وَ وُلْدِی وَ مَا رَزَقَنِی رَبِّی بِقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ حَتّی يَخْتِمَ السُّورَهَ، وَ أُعِيذُ نَفْسِی وَ وُلْدِی وَ مَا رَزَقَنِی رَبِّی بِقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ حَتّی يَخْتِمَ السُّورَهَ، وَ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ اللّهُ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ مِثْلَ مَا خَلَقَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ مِلْ ءَ مَا خَلَقَ اللّهُ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ زِنَهَ عَرْشِهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رِضَا نَفْسِهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، وَ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ الْعَلِیُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ وَ مَا بَيْنَهُمَا، وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَ مِنْ شَمَاتَهِ الْأَعْدَاءِ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْفَقْرِ وَ الْوَقْرِ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ ، وَ يُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ».

.

از او ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از ابوبصیر ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود :«پدرم علیه السلام چون صبح می کرد ، می فرمود : بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ ... مِنَ الْجِنَّهِ وَالنّاسِ ؛ به نام خدا و بخدا و بسوی خدا و در راه خدا و بر ملّت رسول خدا صلوات بفرست بر او و آل او . خداوندا بسوی تو تسلیم کردم خودم را و بسوی تا بازگذاشتم کارم را و بر تو توکل کردم . ای پروردگار جهانیان خداوندا نگاه دار مرا بنگاه داشتن ایمان از پیش روی من و از پشت سر من و از جانب راست من و از جانب چپ من و از زبر من و از طرف زیر من و از جانب من ، نیست خدایی مگر تو . نیست هیچ تردیدی و نه توانایی مگر بخدا ، سؤال می کنم از تو عفو و عافیت از هر ناخوشی و بلای در دنیا و آخرت . خداوندا بدرستی که پناه می برم به تو از عذاب قبر و پناه می برم به تو از سطوت های تو در شب و روز . خداوندا ! ای پروردگار مشعر الحرام و پروردگار شهر حرام و پروردگار حلّ و احرام ! برسان به پیغمبرت ، محمد و آل محمد ، از جانب من سلام را . خداوندا ! به درستی که من پناه ببرم به زره تو که استوار است ، و پناه می برم به جمع تو ، از آنکه بمیرانی مرا از روی غرق ، یا سوختن ، یا گلو گرفتن ، یا قصاص ، یا حبس ، یا زهر داده شدن ، یا هلاک شدن در چاه ، یا خورده شده درنده ، یا مردن ناگهانی ، یا به چیزی از انواع مردن های بد ، ولیکن بمیران مرا بر فراش خودم ، در فرمانبرداری تو و فرمانبرداری رسول تو ، صلوات فرستد خدا بر او و آل او ، در حالتی که یابنده حق باشم و خطاکننده نباشم ، یا در آن صفی که وصف کردی ایشان را در کتاب خود ، که گویی ایشان بنیادی هستند مرصوص [واستوار] . پناه می دهم خودم را و فرزندانم و آن چه روزی کرده مرا پروردگارم ، به این گفتار که بگو : پناه می برم به پروردگار از بدی آن چه آفریده ، و از بدی هر شبِ درآینده ، چون درآید ، و از بدی درندگان در کوه ها ، و از بدی حسدبرنده ، چون حسد برد ، و پناه می دهم خودم را و فرزندانم و آن چه روزی کرده مرا پروردگارم ، به این گفتار که بگو : پناه می برم به پروردگار مردم ، پادشاه مردم ، خدای مردم ، از بدی وسواس کننده باز پس رونده ، که وسواس می کند در سینه های مردم از جن و انس» . و می فرمود که : «اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَدَدَ ما خَلَقَ اَللّهُ ... فِی الْاَهْلِ وَالْمالِ وَالْوَلَدِ : «ستایش از برای خدا به شماره آن چه آفرید خدا ، و ستایش از برای خدا مانند آن چه آفرید خدا ، و ستایش از برای خدا به پُری آن چه آفرید خدا ، و ستایش از برای خدا به عدد و کثرت کلماتش ، و ستایش از برای خدا به وزن عرش او ، و ستایش از برای خدا به اندازه خشنودی او . نیست خدایی ، مگر خدا که

بردبار و صابر است ، و نیست خدا ، مگر خدا که بلندمرتبه و بزرگ است . منزّه می شمارم خداوند که پروردگار آسمان ها و زمین ها است ، و آن چه میان این دو است ، و پروردگار عرش بزرگ . خداوندا ! به درستی که من پناه می برم به تو ، از دریافتن بدبختی و از شماتت دشمنان ، و پناه می برم به تو ، از درویشی و سنگینی ، وپناه می برم به تو ، از بدی نگریستن در اهل و مال و فرزند» ، و ده مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات می فرستاد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ عَبْدٍ یَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ : اللّهُ أَکْبَرُ، اللّهُ أَکْبَرُ کَبِیراً، وَ سُبْحَانَ اللّهِ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ کَثِیراً لَا شَرِیکَ لَهُ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ إِلَا ابْتَدَرَهُنَّ مَلَکٌ، وَ جَعَلَهُنَّ فِی جَوْفِ جَنَاحِهِ، وَ صَعِدَ بِهِنَّ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِکَهُ: مَا مَعَکَ؟ فَیَقُولُ: مَعِی کَلِمَاتٌ قَالَهُنَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ هِیَ کَذَا وَ کَذَا، فَیَقُولُونَ: رَحِمَ اللّهُ مَنْ قَالَ هؤُلَاءِ الْکَلِمَاتِ وَ غَفَرَ لَهُ » . قَالَ : «وَ کُلَّمَا مَرَّ بِسَمَاءٍ، قَالَ لِأَهْلِهَا مِثْلَ ذلِکَ، فَیَقُولُونَ: رَحِمَ اللّهُ مَنْ قَالَ هؤُلَاءِ الْکَلِمَاتِ وَ غَفَرَ لَهُ ، حَتّی یَنْتَهِیَ بِهِنَّ إِلی حَمَلَهِ الْعَرْشِ، فَیَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ مَعِی کَلِمَاتٍ تَکَلَّمَ بِهِنَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ هِیَ کَذَا وَ کَذَا، فَیَقُولُونَ: رَحِمَ اللّهُ هذَا الْعَبْدَ وَ غَفَرَ لَهُ، انْطَلِقْ بِهِنَّ إِلی حَفَظَهِ کُنُوزِ مَقَالَهِ الْمُؤْمِنِینَ؛ فَإِنَّ هؤُلَاءِ کَلِمَاتُ الْکُنُوزِ حَتّی تَکْتُبَهُنَّ فِی دِیوَانِ الْکُنُوزِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو از حسن بن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«هیچ بنده ای نیست که چون صبح کند ، پیش از طلوع آفتاب ، بگوید : اَللّهُ أَکْبَرُ اَللّهُ أَکْبَرُ کَبیرا سُبْحانَ اللّهِ بُکْرَهً وَأَصیلاً وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ کَثیرا لا شَریکَ لَهُ وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ ؛ «خدا بزرگ تر است . خدا بزرگ تر است ، در حالتی که پاک و منزّه می شمارم خدا را در بامداد و شبانگاه ، و ستایش از برای خدا است [که]پروردگار عالمیان است ، ستایش بسیار . نیست شریکی از برایش . صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او» ، مگر آنکه فرشته ای به سوی این کلمات مبادرت کند ، و اینها را در اندرانِ بال خود قرار دهد ، و با اینها به سوی آسمان دنیا بالا رود ، پس فرشتگان به او بگویند که : با تو چیست؟ در جواب گوید که : با من سخنانی چند است که مردی از مؤمنان آنها را گفته و آنها چنین و چنین است . فرشتگان می گویند که : خدا رحمت کند کسی را که این سخنان را گفته و او را بیامرزد!» . حضرت فرمود : «و در هر زمان که به آسمانی بگذرد ، مثل این را به اهلش بگوید و ایشان می گویند که : خدا رحمت کند کسی را که این سخنان را گفته و او را بیامرزد! تا آنکه با این سخنان به سوی حاملان عرش منتهی شود و به ایشان بگوید که : با من سخنانی چند است که مردی از مؤمنان به آنها تکلّم نموده و آنها چنین و چنین است . پس می گویند که : خدا این بنده را رحمت کند و او را بیامرزد! اینها را ببر به سوی حافظان گنج های گفتار مؤمنان . پس به درستی که اینها سخنان گنج هایند ، تا آنکه اینها را در دیوان گنج ها بنویسند» .

.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَصْبَحْتَ، فَقُلْ: اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ وَ ذَرَأْتَ وَ بَرَأْتَ فِی بِلَادِکَ وَ عِبَادِکَ؛ اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِجَلَالِکَ وَ جَمَالِکَ وَ حِلْمِکَ وَ کَرَمِکَ کَذَا وَ کَذَا».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَیْمُونٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَانَ یَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ: سُبْحَانَ اللّٰهِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ ثَلَاثاً ؛ اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِکَ، وَ مِنْ تَحْوِیلِ عَافِیَتِکَ، وَ مِنْ فَجْأَةِ نَقِمَتِکَ، وَ مِنْ دَرَکِ الشَّقَاءِ، وَ مِنْ شَرِّ مَا سَبَقَ فِی اللَّیْلِ؛ اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّةِ مُلْکِکَ وَ شِدَّةِ قُوَّتِکَ وَ بِعَظِیمِ سُلْطَانِکَ وَ بِقُدْرَتِکَ عَلی خَلْقِکَ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَکَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ کَامِلٍ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ :« «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» عِنْدَ الْمَسَاءِ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، یُحْیِی وَ یُمِیتُ، وَ یُمِیتُ وَ یُحْیِی، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ». قَالَ : قُلْتُ: بِیَدِهِ الْخَیْرُ؟ قَالَ : «إِنَّ بِیَدِهِ الْخَیْرَ، وَ لکِنْ قُلْ کَمَا أَقُولُ لَکَ عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ وَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ حِینَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَ حِینَ تَغْرُبُ عَشْرَ مَرَّاتٍ».

.

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه ، از جماعتی از اصحاب خویش ، از ابان بن عثمان ، از عیسی بن عبداللّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون صبح کنی ، بگو که : اللّهُمَّ إنّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما خَلَقْتَ وَذَرَأتَ وَبَرَأتَ فی بِلادِکَ وِعِبادِکَ اَللّهُمَّ اِنّی أَسْئَلُکَ بِجَلالِکَ وَجَمالِکَ وَحِلْمِکَ وَکَرَمِکَ کَذا و کَذا؛ خداوندا ! به درستی که من پناه می برم به تو از بدی آن چه اظهار نموده ای و آفریده ای و صورت داده ای در شهرهای خود و بندگان خود . خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم تو را به بزرگواری تو و زینت تو و بردباری تو و کرم تو ، چنین و چنین را» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از عبداللّه بن میمون ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«علی علیه السلام چون صبح می کرد ، سه مرتبه می فرمود که : سُبْحانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ سُبْحانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ سُبْحانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ؛ «پاک و منزّه است پادشاه به غایت پاکیزه . پاک و منزّه است پادشاه به غایت پاکیزه . پاک و منزّه است پادشاه به غایت پاکیزه» ، و می فرمود که : اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ ... وِبِقُدْرَتِکَ عَلی خَلْقِکَ؛ «خداوندا ! به درستی که من پناه می برم به تو از برطرف شدن نعمت تو ، و از گردانیدن عافیت تو ، و از ناگهانی سزا و عقوبت تو ، و از دریافتن بدبختی ، و از بدی آن چه پیشی گرفته در شب . خداوندا ! به درستی که سؤال می کنم تو را به عزّت پادشاهی تو ، و سختی توانایی تو ، و به بزرگ سلطنت تو ، و به توانایی تو بر آفریدگان خود» ، بعد از آن ، حاجت خود را بخواه» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حسین بن مختار ، از علا بن کامل روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که در نزد شام می فرمود :«وَاذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعا وَخیفَةً ودَوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ؛ و یاد کن پروردگار خود را در دل خود از روی زاری و ترس ، و بدون آشکار از گفتار» . و نیز آن حضرت می فرمود : «لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ... وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است . نیست شریکی از برای او ، و او را است پادشاهی و او را است ستایش . زنده می گرداند و می میراند و می میراند و زنده می گرداند ، و او زنده ای است که نمی میرد ، و او بر هر چیزی توانا است» . راوی می گوید که : عرض کردم که : «بِیَدِهِ الْخَیْرُ» فرمود : «به درستی که خیر و خوبی در

دست او است ، ولیکن چنان که من می گویم ، بگو . ده مرتبه بگو : أَعُوذُ بِاللّهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ؛ «پناه می برم به خدای شنوای دانا» ، در هنگامی که آفتاب طلوع می کند ، و ده مرتبه در هنگامی که غروب می کند .

.

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِیزٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«یَقُولُ بَعْدَ الصُّبْحِ: الْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ، الْحَمْدُ لِفَالِقِ الْإِصْبَاحِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ اللّهُمَّ افْتَحْ لِی بَابَ الْأَمْرِ الَّذِی فِیهِ الْیُسْرُ وَ الْعَافِیَهُ؛ اللّهُمَّ هَیِّئْ لِی سَبِیلَهُ وَ بَصِّرْنِی مَخْرَجَهُ؛ اللّهُمَّ إِنْ کُنْتَ قَضَیْتَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ عَلَیَّ مَقْدُرَهً بِالشَّرِّ، فَخُذْهُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ یَمِینِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْهِ، وَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ، وَ اکْفِنِیهِ بِمَا شِئْتَ، وَ مِنْ حَیْثُ شِئْتَ، وَ کَیْفَ شِئْتَ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنْ أَبِی إِسْمَاعِیلَ السَّرَّاجِ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ: اللّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ فِی ذِمَّتِکَ وَ جِوَارِکَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ دِینِی وَ نَفْسِی وَ دُنْیَایَ وَ آخِرَتِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی، وَ أَعُوذُ بِکَ یَا عَظِیمُ، مِنْ شَرِّ خَلْقِکَ جَمِیعاً، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا یُبْلِسُ بِهِ إِبْلِیسُ وَ جُنُودُهُ إِذَا قَالَ هذَا الْکَلَامَ، لَمْ یَضُرَّهُ یَوْمَهُ ذلِکَ شَیْءٌ؛ وَ إِذَا أَمْسی فَقَالَهُ ، لَمْ یَضُرَّهُ تِلْکَ اللَّیْلَهَ شَیْءٌ إِنْ شَاءَ اللّهُ تَعَالی».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از زراره ، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بعد از صبح ، سه مرتبه می گویی : اَلْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّباحِ اَلْحَمْدُ لِفالِقِ الْاِصْباحِ؛ «سپاس و ستایش از برای شکافنده عمود صبح است و تاریکی شب ز ظلمت» (یعنی آن جناب ، بَرنده تاریکی شب و آورنده روشنایی روز است) ، و می گویی : اَللّهُمَّ افْتَحْ لی ... وَمِنْ حَیْثُ شِئْتَ وَکَیْفَ شِئْتَ؛ خداوندا ! بگشا از برایم درِ کاری را که در آن آسانی است از عافیت . خداوندا ! خوار گردان از برایم راه آن را ، و بینا گردان مرا بیرون رفتن گاه آن را . خداوندا ! اگر چنان باشد که حکم کرده ای از برای یکی از آفریدگانت بر من ، توانایی را به بدی ، پس فرا بگیر او را از پیش روی او و از پشت سر او و از طرف راست او و از جانب چپ او و از زیر پاهای او و از زیر سر او ، و کفایت کن از من او را به آن چه خواهی و از آن چه خواهی و چنان که خواهی» .

ابوعلی اشعریّ ، از محمد بن عبدالجبّار ، از محمد بن اسماعیل ، از ابواسماعیل سرّاج ، از حسین بن مختار ، از مردی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که چون صبح کند ، بگوید که : اَللّهُمَّ اِنّی أَصْبَحْتُ ... اِبْلیسُ وَجُنُودُهُ؛ «خداوندا ! به درستی که من صبح کرده ام در تو و پناه تو . خداوندا ! به درستی که من به امانت می سپارم به تو ، دین خود و جان خود و دنیای خود و آخرت خود و مال خود را ، و پناه می برم به تو ای بزرگ ! از بدی آفریدگان تو همه ، و پناه می برم به تو از بدی آن چه خاموش و متحیّر شوند به آن ، شیطان و لشکرهای او» (مانند خاموشی آن که منقطع باشد از حجّت) ، و چون شام کند و این را بگوید ، در آن شب چیزی به او زیان نرساند ، ان شاء اللّه » .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ وَ الْغَدَاهَ، فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا لَمْ يُصِبْهُ جُذَامٌ، وَ لَا بَرَصٌ، وَ لَا جُنُونٌ، وَ لَا سَبْعُونَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ». قَالَ : «وَ تَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ : الْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ، الْحَمْدُ لِفَالِقِ الْاءِصْبَاحِ مَرَّتَيْنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَذْهَبَ اللَّيْلَ بِقُدْرَتِهِ، وَ جَاءَ بِالنَّهَارِ بِرَحْمَتِهِ وَ نَحْنُ فِى عَافِيَهٍ . وَ تَقْرَأُ آيَهَ الْكُرْسِىِّ، وَ آخِرَ الْحَشْرِ، وَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنَ الصَّافَّاتِ ، وَ «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ، «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ وَ يُحْيِى الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذلِکَ تُخْرَجُونَ» سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِکَهِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتُکَ غَضَبَکَ، لَا إِلَهَ إِلَا أَنْتَ، سُبْحَانَکَ إِنِّى عَمِلْتُ سُوءاً، وَ ظَلَمْتُ نَفْسِى، فَاغْفِرْ لِى وَ ارْحَمْنِى وَ تُبْ عَلَىَّ؛ إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از عثمان بن عیسی ، از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون نماز شام و صبح را به جا آوری ، هفت مرتبه بگو : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدای بلندمرتبه و بزرگ» . پس به درستی که هر که این را بگوید ، نه خوره به او می رسد و نه پیسی و نه دیوانگی و نه هفتاد نوع از انواع بلا» .و فرمود که : «چون صبح و شام کنی ، دو مرتبه می گویی : اَلْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبّاحِ اَلْحَمْدُ لِفالِقِ الْاِصْباحِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی أَذْهَبَ اللَّیْلَ بِقُدْرَتِهِ وَجآءَ بالنَّهارِ بِرَحْمَتِهِ وَنَحْنُ فی عافِیَهٍ؛ «ستایش از برای پروردگار صبح است . ستایش از برای شکافنده عمود صبح . ستایش مر خدایی است که بُرده است شب را به توانایی خویش و آورده است روز را به مهربانی خویش ، و ما در عافیتیم» ، و آیه الکرسی ، و آخر سوره حشر (که از «لَوْ أَنْزَلْنا» (1) باشد تا آخر سوره) ، و ده آیه از اوّل سوره والصّافّات (که از اوّل سوره است تا «واصِبٌ» (2)) ، می خوانی و می گویی : سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ العِزَّهِ ... اِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ؛ پاک و منزه می شمارم پروردگار تو را . پروردگار عزّت از آن چه وصف می کنند ، و درود بر همه فرستادگان ، و ستایش مر خدایی است که پروردگار عالمیان است . پس تسبیح و تنزیه کنید خدا را در هنگامی که به شبانگاه درآیید و در هنگامی که داخل بامداد شوید ، و او را است ستایش در آسمان ها و زمین و در اطراف روز و در هنگامی که داخل پیشین می شود . بیرون می آورد زنده را از مرده و بیرون می آورد مرده را از زنده ، و زنده می گرداند زمین را بعد از مردنش ، و همچنین بیرون آورده می شوند . پاک است از هر بدی و به غایت پاکیزه است . پروردگار فرشتگان و روح . پیشی گرفت رحمتت بر خشمت . نیست خدایی ، مگر تو . پاک و منزّه می شمارم تو را . به درستی که من ستم کردم بر نفس خود ، پس بیامرز مرا و رحم کن بر من و باز گرد بر من به قبول توبه . به درستی که تو ، تویی نیک برگردنده به قبول توبه ، که بخشاینده و مهربانی» .

.

1- . حشر، 21.
2- . صافات، 9.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ، أَحْمَدُکَ وَ أَسْتَعِینُکَ وَ أَنْتَ رَبِّی وَ أَنَا عَبْدُکَ؛ أَصْبَحْتُ عَلی عَهْدِکَ وَ وَعْدِکَ، وَ أُومِنُ بِوَعْدِکَ، وَ أُوفِی بِعَهْدِکَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ؛ أَصْبَحْتُ عَلَی فِطْرَهِ الْاِءسْلَامِ وَ کَلِمَهِ الْاِءخْلَاصِ وَ مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَ دِینِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، عَلَی ذلِکَ أَحْیَا وَ أَمُوتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ اللَّهُمَّ أَحْیِنِی مَا أَحْیَیْتَنِی بِهِ ، وَ أَمِتْنِی إِذَا أَمَتَّنِی عَلی ذلِکَ، وَ ابْعَثْنِی إِذَا بَعَثْتَنِی عَلی ذلِکَ، أَبْتَغِی بِذلِکَ رِضْوَانَکَ وَ اتِّبَاعَ سَبِیلِکَ، إِلَیْکَ أَلْجَاْتُ ظَهْرِی، وَ إِلَیْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی؛ آلُ مُحَمَّدٍ أَئِمَّتِی ، لَیْسَ لِی أَئِمَّهٌ غَیْرُهُمْ، بِهِمْ أَئْتَمُّ، وَ إِیَّاهُمْ أَتَوَلَّی، وَ بِهِمْ أَقْتَدِی؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ أَوْلِیَائِی فِی الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ، وَ اجْعَلْنِی أُوَالِی أَوْلِیَاءَهُمْ، وَ أُعَادِی أَعْدَاءَهُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ، وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ وَ آبَائِی مَعَهُمْ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ : عَلِّمْنِی شَیْئاً أَقُولُهُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَ إِذَا أَمْسَیْتُ. فَقَالَ :«قُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ، وَ لَا یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ غَیْرُهُ؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ کَمَا یُحِبُّ اللَّهُ أَنْ یُحْمَدَ؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ کَمَا هُوَ أَهْلُهُ ؛ اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِی فِی کُلِّ خَیْرٍ أَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ أَخْرِجْنِی مِنْ کُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ حَمَّادٍ الْکُوفِیِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ فُرَاتِ بْنِ الْأَحْنَفِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَهْمَا تَرَکْتَ مِنْ شَیْءٍ، فَلَا تَتْرُکْ أَنْ تَقُولَ فِی کُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ أَسْتَغْفِرُکَ فِی هذَا الصَّبَاحِ وَ فِی هذَا الْیَوْمِ لِأَهْلِ رَحْمَتِکَ، وَ أَبْرَأُ إِلَیْکَ مِنْ أَهْلِ لَعْنَتِکَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ أَبْرَأُ إِلَیْکَ فِی هذَا الْیَوْمِ وَ فِی هذَا الصَّبَاحِ مِمَّنْ نَحْنُ بَیْنَ ظَهْرَانَیْهِمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ، وَ مِمَّا کَانُوا یَعْبُدُونَ؛ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِینَ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا أَنْزَلْتَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ فِی هذَا الصَّبَاحِ وَ فِی هذَا الْیَوْمِ بَرَکَهً عَلی أَوْلِیَائِکَ، وَ عِقَاباً عَلی أَعْدَائِکَ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاکَ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاکَ؛ اللَّهُمَّ اخْتِمْ لِی بِالْأَمْنِ وَ الْاِءیمَانِ کُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَ لِوَالِدَیَّ، وَ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیراً؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ، وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ؛ اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ مُنْقَلَبَهُمْ وَ مَثْوَاهُمْ؛ اللَّهُمَّ احْفَظْ إِمَامَ الْمُسْلِمِینَ بِحِفْظِ الْاِءیمَانِ، وَ انْصُرْهُ نَصْراً عَزِیزاً، وَ افْتَحْ لَهُ فَتْحاً

يَسِيراً، وَ اجْعَلْ لَهُ وَ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَاناً نَصِيراً؛ اللّهُمَّ الْعَنْ فُلَاناً وَ فُلَاناً، وَ الْفِرَقَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلى رَسُولِکَ وَ وُلَاهِ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِکَ، وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ شِيعَتِهِمْ، وَ أَسْأَلُکَ الزِّيَادَهَ مِنْ فَضْلِکَ، وَ الْاءِقْرَارَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِکَ، وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِکَ، وَ الْمُحَافَظَهَ عَلى مَا أَمَرْتَ بِهِ؛ لَا أَبْتَغِى بِهِ بَدَلًا، وَ لَا أَشْتَرِى بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً؛ اللّهُمَّ اهْدِنِى فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَ قِنِى شَرَّ مَا قَضَيْتَ؛ إِنَّکَ تَقْضِى وَ لَا يُقْضى عَلَيْکَ، وَ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ، تَبَارَکْتَ وَ تَعَالَيْتَ، سُبْحَانَکَ رَبَّ الْبَيْتِ ، تَقَبَّلْ مِنِّى دُعَائِى؛ وَ مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْکَ مِنْ خَيْرٍ فَضَاعِفْهُ لِى أَضْعَافاً كَثِيرَهً، وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْکَ أَجْراً عَظِيماً؛ رَبِّ مَا أَحْسَنَ مَا أَبْلَيْتَنِى! وَ أَعْظَمَ مَا أَعْطَيْتَنِى! وَ أَطْوَلَ مَا عَافَيْتَنِى! وَ أَكْثَرَ مَا سَتَرْتَ عَلَىَّ! فَلَکَ الْحَمْدُ يَا إِلهى كَثِيراً طَيِّباً مُبَارَکاً عَلَيْهِ مِلْ ءَ السَّمَاوَاتِ وَ مِلْ ءَ الْأَرْضِ وَ مِلْ ءَ مَا شَاءَ رَبِّى كَمَا يُحِبُّ وَ يَرْضى، وَ كَمَا يَنْبَغِى لِوَجْهِ رَبِّى ذِى الْجَلَالِ وَ الْاءِكْرَامِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را روایت کرده است که :«اللّهُمَّ ، لَکَ الْحَمْدُ ... وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ وَآبَائِی مَعَهُمْ؛ خداوندا! از برای تو است ستایش . می ستایم تو را و یاری می جویم ز تو ، و تو پروردگار منی و من بنده توام . صبح کرده ام بر عهد و پیمان تو و وعده تو ، و ایمان دارم به وعده تو . وفا می کنم به عهد تو ، مادام که توانایم ، و نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدا ، در حالتی که تنها است . نیست شریکی از برایش . شهادت می دهم به اینکه محمد بنده و فرستاده او است . صبح کرده ام بر آفرینش اسلام و سخن اخلاص و کیش ابراهیم و دین محمد . صلوات فرستد خدا بر او و آل او . بر این زندگی می کنم و می میرم ، اگر خواهد خدا . خداوندا! زنده دار مرا مادام که زنده داری مرا ، و بمیران مرا چون بمیرانی مرا ، بر این ، و برانگیز مرا چون برانگیزی مرا ، بر این ، در حالی که بجویم به این خشنودی تو و پیروی کردن راه تو . به سوی تو پناه دادم پشت خود را و به سوی تو باز گذاشتم کار خود را . آل محمد پیشوایانند . نیست مرا پیشوایانی غیر از ایشان . به ایشان اقتدا می کنم و ایشان را دوست می دارم و به ایشان اقتدا می نمایم . خداوندا! بگردان ایشان را دوستان من در دنیا و آخرت ، و بگردان مرا که دوستی کنم با دوستان ایشان ، ودشمنی کنم با دشمنان ایشان در دنیا و آخرت ، و ملحق کن مرا به شایستگان ، و پدران من با ایشان باشند» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : چیزی به من تعلیم فرما که چون صبح و شام کنم ، آن را بگویم . فرمود :«بگو که : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ ... وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ ستایش مر خدایی را است که می کند آن چه را که می خواهد ، و نمی کند آن چه را که بخواهد غیر او . ستایش مر خدایی را است ، چنان که خدا دوست می دارد که ستوده شود ، و ستایش مر خدایی را است ، چنان که او سزاوار است . خداوندا! داخل کن مرا در هر خوبی که داخل گردانیده ای در آن ، محمد و آل محمد را ، و بیرون بر مرا از هر بدی که بیرون برده ای از آن ، محمد و آل محمد را . صلوات فرستد خدا بر محمد و آل محمد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عبدالرحمان بن حمّاد کوفی ، از عمرو بن مصعب ، از فرات بن احنف ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر چه را ترک کنی و وا گذاری ، این را وا مگذار ، که در هر صبح و شام بگویی که : اللّهُمَّ إِنِّی أَصْبَحْتُ أُسْتَغْفِرُک فی هذا الصَّباحِ ... وَکَمَا یَنْبَغِی لِوَجْهِ رَبِّی ذِی الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ؛ خداوندا ! به درستی که صبح کرده ام که آمرزش می طلبم از تو در این صبح و در این روز از برای اهل رحمت تو ، و بیزاری می جویم به سوی تو از اهل لعنت تو . خداوندا ! به درستی که من صبح کرده ام ، بیزارم به سوی تو در این روز ودر این صبح از کسی که ما در میان پشت های ایشانیم ، از مشرکان و از آن چه بودند که می پرستیدند . به درستی که ایشان بودند گروه بدنافرمانان . خداوندا ! بگردان آن چه را که فرو فرستاده ای از آسمان به سوی زمین در این صبح ودر این روز ، برکت بر دوستان خود و عقاب بر دشمنان خود . خداوندا ! دوستی کن با هر که دوستی کرد با تو و دشمنی کن با هر که دشمنی کرد با تو . خداوندا ! ختم کن از برایم به ایمنی و ایمان . خداوندا ! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و رحم کن ایشان را ،چنانچه پرورش دادند مرا در حال خُردی . خداوندا ! بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و مردان مسلمان و زنان مسلمان و زنده های از ایشان و مردگان . به درستی که تو می دانی جای گردیدن ایشان و منزلگاه ایشان . خداوندا ! حفظ کن پیشوای مسلمانان را به حفظ ایمان ، و یاری کن او را یاری کردنی ارجمند ، و بگشا از برایش گشادی ای آسان ، و قرار ده از برایش و از برای ما در نزد خود سلطنتی یاری دهنده . خداوندا ! لعنت کن فلان و فلان ، و گروه هایی را که اختلاف کردند بر فرستاده تو و ایمان به امر امامت بعد از رسول تو ، و پیشوایان بعد از او و شیعیان ایشان ، و سؤال می کنم از تو زیادتی را از فضل تو ، و اقرار کردن به آن چه آمده است به آن از نزد تو ، و تسلیم کردن از برای فرمان تو ، و محافظت کردن هر آن چه امر فرموده ای به آن . نه می طلبم به آن بدلی را و نه می خرم به آن بهای اندکی را . خداوندا ! هدایت کن مرا در کسانی که هدایت کرده ای ، و نگاه دار مرا بدی آن چه حکم فرموده ای . به درستی که تو حکم می فرمایی و حکم کرده نمی شود بر تو ، و خوار نمی شود کسی را که دوست داشته ای . مبارکی و برتری داری . پاک و منزّه می شمارم تو را . ای پروردگار خانه کعبه ! بپذیر از من دعای مرا و آن چه تقرّب جستم به آن به سوی تو از خوبی . پس دوچندان کن آن را از برایم ، دوچندان های بسیار ، و بده به ما از نزد خود مزد بزرگی را . ای پروردگار من ! چه نیکو است آن چه انعام کرده ای مرا و بزرگست ، آن چه عطا کرده ای به من و دراز است ، آن چه عافیت داده ای مرا و بسیار است ، آن چه پوشیده ای بر من . پس تو راست ستایش ، ای خدای من !

در حالتی که بسیار پاکیزه باشد ، که مبارک ساخته باشد بر آن ، پری آسمان ها و پری زمین و پری آن چه خواست پروردگار من ، چنان که دوست می دارد پروردگار من و می پسندد ، و چنان که سزاوار است از برای وجه پروردگارم ، که خداوند بزرگواری و نوازش (1) است» .

.

1- . . یعنی نواختن و گرامی داشتن .

ص: 436

. .

ص: 437

. .

عَنْهُ ، عَن إِسمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّه عليه السلام يَقُولُ :«مَنْ قَالَ : مَا شَاءَ اللّه ُ كَانَ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّه ِ الْعَلِىِّ الْعَظِيمِ مِائَةَ مَرَّةٍ حِينَ يُصَلِّى الْفَجْرَ، لَمْ يَرَ يَوْمَهُ ذلِکَ شَيْئاً يَكْرَهُهُ».

عَنْهُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ فِى دُبُرِ صَلَاهِ الْفَجْرِ وَ فِى دُبُرِ صَلَاهِ الْمَغْرِبِ سَبْعَ مَرَّاتٍ : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِىِّ الْعَظِيمِ دَفَعَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ ، أَهْوَنُهَا الرِّيحُ وَ الْبَرَصُ وَ الْجُنُونُ؛ وَ إِنْ كَانَ شَقِيّاً مُحِىَ مِنَ الشَّقَاءِ، وَ كُتِبَ فِى السُّعَدَاءِ».

وَ فِى رِوَايَهِ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِى بَصِيرٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، مِثْلَهُ إِلَا أَنَّهُ قَالَ:«أَهْوَنُهُ الْجُنُونُ وَ الْجُذَامُ وَ الْبَرَصُ؛ وَ إِنْ كَانَ شَقِيّاً رَجَوْتُ أَنْ يُحَوِّلَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى السَّعَادَهِ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، مِثْلَهُ إِلَا أَنَّهُ قَالَ:«يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حِينَ يُصْبِحُ، وَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حِينَ يُمْسِى، لَمْ يَخَفْ شَيْطَاناً وَ لَا سُلْطَاناً وَ لَا بَرَصاً وَ لَا جُذَاماً» وَ لَمْ يَقُلْ: سَبْعَ مَرَّاتٍ . قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام : «وَ أَنَا أَقُولُهَا مِائَهَ مَرَّهٍ».

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِذَا صَلَّيْتَ الْغَدَاهَ وَ الْمَغْرِبَ، فَقُلْ: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِىِّ الْعَظِيمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا لَمْ يُصِبْهُ جُنُونٌ وَ لَا جُذَامٌ وَ لَا بَرَصٌ ، وَ لَا سَبْعُونَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ».

.

از او ، از اسماعیل بن مهران ، از حمّاد بن عثمان مروی است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که در هنگامی که نماز صبح را به جا می آورد ، صد مرتبه : مَا شَاءَ اللّٰهُ کَانَ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ «آنچه خواست خدا بود ، ونیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ» ، بگوید ، در آن روز چیزی نبیند که او را ناخوش آید» .

از او ، از اسماعیل بن مهران ، از علی بن ابی حمزه ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که در عقب نماز صبح و در عقب نماز مغرب ، هفت مرتبه : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ» ، بگوید ، خدای تعالی هفتاد نوع از انواع بلا را از او دفع کند ، که آسان ترین آنها باد و قولنج است و پیسی و دیوانگی ، و اگر بدبخت باشد ، از بدبختی محو شود و با نیک بختان نوشته شود» .

و در روایت سعدان ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، مثل این واقع است ، مگر آنکه او گفته که :«آسان ترین آن دیوانگی است و خوره و پیسی ، و اگر بدبخت باشد ، امید دارم که خدای تعالی او را به سوی نیک بختی بگرداند» .

از او ، از ابن فضّال ، از حسن بن جهم ، از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این مروی است ، مگر آنکه او گفت که :«هر که آن را سه بار بگوید ، در هنگامی که صبح می کند و سه مرتبه در هنگامی که شام می کند ، از شرّ شیطان و پادشاه نترسد ، و نه از پیسی و خوره» ، و نگفت هفت مرتبه و حضرت کاظم علیه السلام فرمود : «و من آن را صد مرتبه می گویم» .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«چون در بامداد و شام نماز را به جا آوری ، هفت مرتبه بگو : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ» . پس به درستی که هر که آن را بگوید ، دیوانگی و خوره و پیسی به او نرسد ، و نه هفتاد نوع از انواع بلا» .

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام :«إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ، فَلَا تَبْسُطْ رِجْلَكَ وَ لَا تُكَلِّمْ أَحَداً حَتّٰى تَقُولَ مِائَةَ مَرَّةٍ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ، وَ مِائَةَ مَرَّةٍ فِي الْغَدَاةِ؛ فَمَنْ قَالَهَا دَفَعَ اللّٰهُ عَنْهُ مِائَةَ نَوْعٍ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ ، أَدْنى نَوْعٍ مِنْهَا الْبَرَصُ وَ الْجُذَامُ ، وَ الشَّيْطَانُ وَ السُّلْطَانُ».

عَنْهُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ:«إِذَا أَمْسَيْتَ فَنَظَرْتَ إِلَى الشَّمْسِ فِي غُرُوبٍ وَ إِدْبَارٍ، فَقُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يَصِفُ وَ لَا يُوصَفُ ، وَ يَعْلَمُ وَ لَا يُعْلَمُ «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ» أَعُوذُ بِوَجْهِ اللّٰهِ الْكَرِيمِ، وَ بِاسْمِ اللّٰهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ وَ مَا بَرَأَ، وَ مِنْ شَرِّ مَا تَحْتَ الثَّرى ، وَ مِنْ شَرِّ مَا ظَهَرَ وَ مَا بَطَنَ، وَ مِنْ شَرِّ مَا كَانَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ مِنْ شَرِّ أَبِي مُرَّةَ وَ مَا وَلَدَ، وَ مِنْ شَرِّ الرَّسِيسِ، وَ مِنْ شَرِّ مَا وَصَفْتُ وَ مَا لَمْ أَصِفْ، فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ذَكَرَ أَنَّهَا أَمَانٌ مِنَ السَّبُعِ وَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ. قَالَ: «وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ : سُبْحَانَ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ ثَلَاثاً ؛ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَ مِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ، وَ مِنْ فَجْأَةِ نِقْمَتِكَ، وَ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَ مِنْ شَرِّ مَا سَبَقَ فِي الْكِتَابِ؛ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَ شِدَّةِ قُوَّتِكَ، وَ بِعَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَ بِقُدْرَتِكَ عَلى خَلْقِكَ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الدُّعَاءَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ مَعَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ الْمَغْرِبِ، تَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ تَقُولُ: أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ، إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ؛ فَإِنْ نَسِيتَ، قَضَيْتَ، كَمَا تَقْضِي الصَّلَاةَ إِذَا نَسِيتَهَا».

.

از او ، از محمد بن عبدالحمید ، از سعید یا سعد بن زید روایت است که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که :«چون نماز مغرب را به جا آوردی ، پای خود را مگشا و با کسی سخن مگو ، تا آنکه صد مرتبه بگویی : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ» ، و همچنین صد مرتبه در صبح بگویی؛ چه هر که آن را بگوید ، خدا صد نوع از انواع بلا را از او دفع کند ، که پست تر نوعی از آنها پیسی است و خوره و شیطان و پادشاه» .

از او ، از عبدالرحمان بن حمّاد ، از عبداللّه بن ابراهیم جعفری روایت است که گفت : شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می فرمود :«چون شام کنی و بنگری به آفتاب که در کار غروب و پشت کردن باشد ، بگو که : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ... فَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ به نام خدای بخشاینده مهربان . ستایش مر خدایی است که فرا نگرفته است فرزندی را و نبود او را شریکی در پادشاهی . ستایش مر خدایی را است که وصف می کند و وصف نمی شود ، و می داند و دانسته نمی شود . می داند خیانت چشم ها را از آن چه پنهان می کند سینه ها . پناه می برم به ذات خدای صاحب کرم ، و به نام خدای بزرگ ، از بدی آن چه آفریده و آن چه تربیت داده ، و از بدی آن چه در زیر خاک است ، و از بدی آن چه آشکار و آن چه پنهان است ، و از بدی آن چه باشد در شب و روز ، و از بدی ابومرّه یعنی شیطان و آن چه زاد ، و از بدی دروغ گویی تباه کار ، و از بدی آن چه وصف کردم و از آن چه وصف نکردم . ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است» . و حضرت ذکر فرمود که : «آن ، ایمنی است از درنده و از شیطان رانده شده و از فرزندانش» ، و فرمود که : «امیرالمؤمنین چون صبح می کرد ، سه مرتبه می فرمود که : سُبْحَانَ اللّهِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ ، و می فرمود که : اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ» ، تا آخر دعا که پیش از این گذشت ، مگر آنکه در اینجا به جای «سُبْحانَ الْمَلِکِ سُبْحانَ اللّهِ الْمَلِک» واقع است .

از او ، از محمد بن علی ، از عبدالرحمان بن ابی هاشم ، از ابوخدیجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«دعا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب ، سنّتی است واجب (یعنی به غایت مؤکّد) در نزد طلوع صبح یا آفتاب بنابر اختلاف نسخ کافی ، می گوید : لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ...

وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ؛ «نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است . نیست شریکی از برای او . او را است پادشاهی و او را است ستایش . زنده می گرداند و می میراند و می میراند و زنده می گرداند ، و او زنده ای است که نمی میرد . به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است» ، ده مرتبه ، و ده مرتبه می گوید که : أَعُوذُ بِاللّهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ ، وَأَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ ، إِنَّ اللّهَ هُوَالسَّمِیعُ الْعَلِیمُ؛ «پناه می برم به خدای شنوای دانا از وسوسه های دیوهای سرکش ، و پناه می برم به خدای تعالی از آنکه حاضر شوند . به درستی که خدا ، او است شنوای دانا» ، پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن؛ پس اگر فراموش کنی ، قضا می کنی ، چنان که نماز را قضا می کنی هرگاه آن را فراموش کرده باشی» .

.

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«قُلْ : أَسْتَعِيذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ أَنْ يَحْضُرُونِ، إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ؛ وَ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، يُحْيِی وَ يُمِيتُ، وَ هُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ». قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَفْرُوضٌ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، مَفْرُوضٌ مَحْدُودٌ، تَقُولُهُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ عَشْرَ مَرَّاتٍ، فَإِنْ فَاتَکَ شَیْءٌ، فَاقْضِهِ مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ».

عَنْهُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«إِنَّ مِنَ الدُّعَاءِ مَا يَنْبَغِی لِصَاحِبِهِ إِذَا نَسِيَهُ أَنْ يَقْضِيَهُ، يَقُولُ بَعْدَ الْغَدَاهِ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِی وَ يُمِيتُ، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِی، وَ هُوَ حَیٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ كُلُّهُ، وَ هُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ يَقُولُ: أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ فَإِذَا نَسِیَ مِنْ ذلِکَ شَيْئاً، كَانَ عَلَيْهِ قَضَاؤُهُ».

.

از او ، از محمد بن علی ، از ابوجمیله ، از محمد بن مروان ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«بگو که : أَسْتَعِیذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ ... وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ «پناه می جویم به خدا از دیو سرکش رانده شده ، و پناه می برم به خدا از آنکه حاضر شوند مرا . به درستی که خدا ، او است شنونده دانا» ، و بگو : لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ ، یُحْیِی وَیُمِیتُ ، وَهُوَعَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است . نیست شریکی از برای او . زنده می گرداند و می میراند ، و او بر هر چیزی تواناست» ، راوی می گوید که : پس کسی به آن حضرت عرض کرد که : این فرض و واجب است؟ فرمود : «آری ، مفروضی است که محدود است به وقت و زمانی معیّن ، که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن ، ده مرتبه آن را می گویی . پس اگر چیزی از تو فوت شود ، آن را در شب و روز قضا کن» .

از او ، از اسماعیل بن مهران ، از مردی ، از اسحاق بن عمّار ، از علاء بن کامل روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که از جمله دعاها ، دعایی است که صاحبش را سزاوار است که آن را قضا کند ، هرگاه فراموش کند آن را . بعد از بامداد ، ده مرتبه می گوید که : لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ ... وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ «نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است . نیست شریکی از برای او . او را است پادشاهی و او راست ستایش . زنده می گرداند و می میراند و می میراند و زنده می گرداند ، و او است زنده ای که نمی میرد . به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است» ، و ده مرتبه می گوید که : أَعُوذُ بِاللّهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ؛ «پناه می برم به خدای شنوای دانا» ، پس هرگاه چیزی از این را فراموش کند ، قضای آن بر او باشد» .

.

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ التَّسْبِيحِ، فَقَالَ:«مَا عَلِمْتُ شَيْئاً مُوَظَّفاً غَيْرَ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ علیهاالسلام، وَ عَشْرَ مَرَّاتٍ بَعْدَ الْفَجْرِ تَقُولُ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِی وَ يُمِيتُ، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ وَ يُسَبِّحُ مَا شَاءَ تَطَوُّعاً».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«مَنْ قَالَ حِينَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِی وَ يُمِيتُ، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِی، وَ هُوَ حَیٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ سَبَّحَ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، وَ هَلَّلَ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، وَ حَمِدَ اللّهَ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، لَمْ يُکْتَبْ فِی ذلِکَ الصَّبَاحِ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ وَ إِذَا قَالَهَا فِی الْمَسَاءِ، لَمْ يُکْتَبْ فِی تِلْکَ اللَّيْلَهِ مِنَ الْغَافِلِينَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: کَتَبْتُ إِلی أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام أَسْأَلُهُ أَنْ يُعَلِّمَنِی دُعَاءً، فَکَتَبَ إِلَیَّ:«تَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ: اللّهُ اللّهُ اللّهُ رَبِّیَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، لَا أُشْرِکُ بِهِ شَيْئاً وَ إِنْ زِدْتَ عَلی ذلِکَ فَهُوَ خَيْرٌ، ثُمَّ تَدْعُو بِمَا بَدَا لَکَ فِی حَاجَتِکَ، فَهُوَ لِکُلِّ شَیْءٍ بِإِذْنِ اللّهِ تَعَالی ؛ يَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ».

.

از او ، از ابن محبوب ، از علاء بن رزین ، از محمد بن مسلم روایت است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از تسبیح . فرمود که :«چیز موظّفی را که قدرش معیّن باشد نمی دانم ، غیر از تسبیح فاطمه علیها السّلام ، و ده مرتبه بعد از صبح می گوید : لا اِلهَ اِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَعَلی کُلِّ شَیْئٍ قَدیرٌ؛ «نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است . نیست شریکی از برای او ، و او را است پادشاهی و او را است ستایش ، و او بر هر چیزی توانا است» ، و تسبیح می کند آن چه خواهد بر سبیل استحباب» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از اسماعیل بن جابر ، از ابوعبیده حذّاء روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که : هر که در هنگامی که صبح طالع می شود ، ده مرتبه بگوید که : لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ ... وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ؛ «نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است . نیست شریکی از برای او . او را است پادشاهی و او راست ستایش . زنده می گرداند و می میراند و می میراند و زنده می گرداند ، و او است زنده ای که نمی میرد . به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است» ، و ده مرتبه : اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ؛ «خداوندا! صلوات فرست بر محمد و آل محمد» ، و سی و پنج مرتبه : سبحان اللّه ؛ «پاک و منزه می شمارم خدا را» ، و سی و پنج مرتبه : لا اله الّا اللّه؛ «نیست خدایی ، مگر خدا» ، و سی و پنج مرتبه : الحمدللّه ؛ «ستایش مر خدا را است» ، بگوید ، در آن صباح از جمله غافلان و بی خبران نوشته نشود ، و هرگاه در شام اینها را بگوید ، در آن شب از غافلان نوشته نشود»

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت : به امام محمدتقی علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال می کردم که دعایی را به من تعلیم فرماید؛ پس به من نوشت که :«چون صبح و شام کنی ، می گویی که : اللّهُ اللّهُ اللّهُ رَبِّیَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ ، لَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً؛ «خدا ، خدا ، خدا ، پروردگار من است که بخشنده است و مهربان . شریک نمی سازم با او چیزی» ، و اگر بر این زیاد کنی ، خوب یا خوب تر است . بعد از آن ، دعا می کنی آن چه از برایت در حاجتت ظاهر شده ، که همین از برای هر چیزی هست به اذن خدای تعالی ، و خدا آن چه خواهد ، می کند» .

اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَا تَدَعْ أَنْ تَدْعُوَ بِهذَا الدُّعَاءِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا أَصْبَحْتَ، وَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا أَمْسَيْتَ: اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِى فِى دِرْعِكَ الْحَصِينَهِ اَلَّتِى تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ فَإِنَّ أَبِى عليه السلام كَانَ يَقُولُ: هذَا مِنَ الدُّعَاءِ الْمَخْزُونِ».

عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْمُكَارِى، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا عَنى بِقَوْلِهِ: «وَ إِبْراهِيمَ الَّذِى وَفّى» ؟ قَالَ:«كَلِمَاتٍ بَالَغَ فِيهِنَّ» . قُلْتُ: وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: «كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: أَصْبَحْتُ وَ رَبِّى مَحْمُودٌ، أَصْبَحْتُ لَا أُشْرِكُ بِاللّٰهِ شَيْئاً، وَ لَا أَدْعُو مَعَهُ إِلَهاً، وَ لَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيّاً ثَلَاثاً؛ وَ إِذَا أَمْسى قَالَهَا ثَلَاثاً» قَالَ : «فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِى كِتَابِهِ : «وَ إِبْراهِيمَ اَلَّذِى وَفّى» » . قُلْتُ: فَمَا عَنى بِقَوْلِهِ فِى نُوحٍ: «إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً» ؟ قَالَ: «كَلِمَاتٍ بَالَغَ فِيهِنَّ» . قُلْتُ: وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: «كَانَ إِذَا أَصْبَحَ، قَالَ: أَصْبَحْتُ أُشْهِدُكَ مَا أَصْبَحَتْ بِى مِنْ نِعْمَهٍ أَوْ عَافِيَهٍ فِى دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَإِنَّهَا مِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلى ذلِكَ، وَ لَكَ الشُّكْرُ كَثِيراً ، كَانَ يَقُولُهَا إِذَا أَصْبَحَ ثَلَاثاً، وَ إِذَا أَمْسَى ثَلَاثاً». قُلْتُ : فَمَا عَنى بِقَوْلِهِ فِى يَحْيى: «وَ حَناناً مِنْ لَدُنّا وَ زَكوهً» ؟ قَالَ: «تَحَنُّنَ اللّٰهِ» . قَالَ: قُلْتُ: فَمَا بَلَغَ مِنْ تَحَنُّنِ اللّٰهِ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «كَانَ إِذَا قَالَ: يَا رَبِّ، قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَبَّيْكَ يَا يَحْيى».

.

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از سعدان ، از داود رقّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خواندن این دعا را وا مگذار ، سه مرتبه چون صبح کنی و سه مرتبه چون شام کنی : اللّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی دِرْعِکَ الْحَصِینَهِ الَّتِی تَجْعَلُ فِیهَا مَنْ تُرِیدُ؛ «خداوندا! قرار ده مرا در زره خود که استوار است . آن زرهی که قرار می دهی در آن ، کسی را که می خواهی» ، پس به درستی که پدرم علیه السلام می فرمود که : این از دعای مخزون است» .

علی بن محمد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از محمد بن سنان ، از ابوسعید مکاری ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : خدا به قول خود در شأن ابراهیم : «وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفّی» (1) ، چه قصد فرموده؟ فرمود :«سخنانی چند که ابراهیم در آنها مبالغه فرمود» . عرض کردم که : آنها چیست؟ فرمود که : «چون صبح می کرد ، سه مرتبه می گفت که : أَصْبَحْتُ وَرَبِّی مَحْمُودٌ ، أَصْبَحْتُ لَا أُشْرِکُ بِاللّهِ شَیْئاً ، وَلَا أَدْعُو مَعَهُ إِلَهاً ، وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِیّاً؛ «صبح کرده ام و پروردگارم ستوده است . صبح کرده ام که شریک نمی سازم به خدا چیزی را ، و نمی خوانم با خدا خدایی را ، و فرا نمی گیرم از غیر او دوستی را» ، و چون شام می کرد ، سه مرتبه این را می گفت» . حضرت فرمود : «پس خدای تعالی در کتاب خویش فرو فرستاد که : «وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفّی» ؛ یعنی : و آیا خبر داده نشد به آن چه در صحف ابراهیم است ، که مبالغه نمود در وفا کردن به آن چه خدای سبحانه به او عهد فرموده بود از اوامر و حقوق» . عرض کردم : پس به قول خود در شأن نوح : «إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً» ؛ یعنی : «به درستی که او بود بنده ای سپاس کار» . چه قصد فرموده؟ فرمود : «سخنانی چند که در آنها مبالغه فرمود» . عرض کردم که : آنها چیست؟ فرمود که : «چون صبح می کرد ، می گفت : أَصْبَحْتُ أُشْهِدُکَ ... وَلَکَ الشُّکْرُ کَثِیراً؛ «صبح کرده ام که گواه می گیرم تو را ، که آن چه صبح کرده است با من از نعمت عافیت در دین یا دنیا . پس به درستی که آن از تو است ، در حالی که تنهایی ، نیست شریکی از برای تو . پس تو را است ستایش بر این ، و از برای تو است شکر بسیار» ، چون صبح می کرد ، سه مرتبه این را می گفت و چون شام می کرد ، نیز سه مرتبه» . عرض کردم : پس چه قصد فرموده به قول خود در شأن یحیی : «وَحَناناً مِنْ لَدُنّا وَزَکوهً» (2) ؛ یعنی : «و دادیم به یحیی رحمت و عطوفت را از نزد خود ، و طهارت و عمل پاکیزه ، و بود

پرهیزگار» . حضرت فرمود : «مهربانی خدا» . راوی گفت : عرض کردم که : مهربانی خدا بر او به چه مرتبه رسیده بود؟ فرمود که : «چون می گفت : ای پروردگار من! خدای تعالی در جوابش می فرمود که : لبّیک ، ای یحیی» .

.

1- . نجم ، 37 .
2- . مریم، 13.

49 بَابُ الدُّعَاءِ عِنْدَ النَّوْمِ وَ الِانْتِبَاهِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ جَمِیعاً، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ حِینَ یَأْخُذُ مَضْجَعَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَلَا فَقَهَرَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی بَطَنَ فَخَبَرَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَلَکَ فَقَدَرَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یُحْیِی الْمَوْتَی وَ یُمِیتُ الْأَحْیَاءَ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ، خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ کَهَیْئَةِ یَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا أَوَی أَحَدُکُمْ إِلَی فِرَاشِهِ، فَلْیَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِ احْتَبَسْتَ نَفْسِی عِنْدَکَ، فَاحْتَبِسْهَا فِی مَحَلِّ رِضْوَانِکَ وَ مَغْفِرَتِکَ، وَ إِنْ رَدَدْتَهَا إِلَی بَدَنِی، فَارْدُدْهَا مُؤْمِنَةً عَارِفَةً بِحَقِّ أَوْلِیَائِکَ حَتَّی تَتَوَفَّاهَا عَلَی ذَلِکَ».

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ عِنْدَ مَنَامِهِ :«آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَ کَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ، اللَّهُمَّ احْفَظْنِی فِی مَنَامِی وَ فِی یَقَظَتِی».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِمَا کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ إِذَا أَوَی إِلَی فِرَاشِهِ؟» قُلْتُ: بَلَی، قَالَ: «کَانَ یَقْرَأُ آیَةَ الْکُرْسِیِّ، وَ یَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَ کَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ، اللَّهُمَّ احْفَظْنِی فِی مَنَامِی وَ فِی یَقَظَتِی».

.

49 . باب دعا در نزد خوابیدن و بیدار شدنعلی بن ابراهیم ، از پدرش و حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق هر دو روایت کرده اند ، از بکر بن محمد ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که در هنگامی که خوابگاه خود را فرا می گیرد و می خوابد ، سه مرتبه بگوید که : اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَلَا ... وَهُوَعَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ «ستایش مر خدایی است که برتری جست ، پس غالب شد . و ستایش مر خدایی را است که نهان را دانست ، پس خبر داشت . و ستایش مر خدایی را است که مالک است ، پس توانا بود . و ستایش مر خدایی را است که زنده می گرداند مردگان را و می میراند زندگان را ، و او بر هر چیزی توانا است» ، از گناهان بیرون آید ، چون هیأت روزی که مادرش او را زایید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون یکی از شما به سوی فراش خود جا بگیرد ، باید که بگوید : اَللّهُمَّ إِنِ احْتَبَسْتَ نَفْسِی ... حَتّی تَتَوَفّاهَا عَلی ذلِکَ؛ خداوندا ! به درستی که من حبس کردم جان خودم را در نزد تو ، پس حبس کن آن را در جای خوشنودی خود و آمرزش خود ، و اگر برگردانی آن را به سوی تن من ، پس برگردان آن را گرونده و شناسا به حقّ دوستان تو ، تا آنکه بمیرانی آن را بر این» (1) .

حمید بن زیاد ، از حسین بن محمد ، از چند نفر ، از ابان ، از یحیی بن ابی العلاء ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در نزد خوابیدن ، می فرمود که :«آمَنْتُ بِاللّهِ ، وَکَفَرْتُ بِالطّاغُوتِ ، اَللّهُمَّ احْفَظْنِی فِی مَنَامِی وَفِی یَقَظَتِی؛ ایمان آوردم به خدا و کافر شدم به طاغوت . خداوندا ! نگاه دار مرا در خواب من و در بیداری من» .

ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود ، چون به سوی فِراش[= بستر] خویش جا می گرفت؟» عرض کردم : بلی ، می خواهم . فرمود که : «آیه الکرسی می خواند و می فرمود : بِسْمِ اللّهِ آمَنْتُ بِاللّهِ ، وَکَفَرْتُ بِالطّاغُوتِ ، اَللّهُمَّ احْفَظْنِی فِی

مَنَامِی وَفِی یَقَظَتِی؛ به نام خدا . ایمان آوردم به خدا و کافر شدم به طاغوت . خداوندا ! نگاه دار مرا در خواب من و در بیداری من» .

.

1- . و در بعضی از نسخ کافی به جای «حسبت و فاحسبها» ، «احتسب و فاحتسبها» واقع است ، و احتساب ، به شمار آوردن است و فردا از کسی خواستن . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ مِنَ الِاحْتِلَامِ، وَ مِنْ سُوءِ الْأَحْلَامِ، وَ أَنْ يَلْعَبَ بِیَ الشَّيْطَانُ فِی الْيَقَظَهِ وَ الْمَنَامِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«تَسْبِيحُ فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ عَلَيهَاالسلام: إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ، فَكَبِّرِ اللّهَ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ، وَ احْمَدْهُ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ، وَ سَبِّحْهُ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ، وَ تَقْرَأُ آيَهَ الْكُرْسِیِّ، وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ، وَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الصَّافَّاتِ، وَ عَشْراً مِنْ آخِرِهَا».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَخِيهِ، أَنَّ شِهَابَ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ سَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، وَ قَالَ: قُلْ لَهُ: إِنَّ امْرَأَهً تُفْزِعُنِی فِی الْمَنَامِ بِاللَّيْلِ، فَقَالَ:«قُلْ لَهُ: اجْعَلْ مِسْبَاحاً، وَ كَبِّرِ اللّهَ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَهً، وَ سَبِّحِ اللّهَ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ تَسْبِيحَهً، وَ احْمَدِ اللّهَ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ؛ وَ قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِی وَ يُمِيتُ، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِی، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَنَّهُ أَتَاهُ ابْنٌ لَهُ لَيْلَهً، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَهْ، أُرِيدُ أَنْ أَنَامَ، فَقَالَ:«يَا بُنَیَّ، قُلْ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً صلی اللّه علیه و آله عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَعُوذُ بِعَظَمَهِ اللّهِ، وَ أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّهِ، وَ أَعُوذُ بِقُدْرَهِ اللّهِ، وَ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللّهِ، وَ أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللّهِ، إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ، وَ أَعُوذُ بِعَفْوِ اللّهِ، وَ أَعُوذُ بِغُفْرَانِ اللّهِ، وَ أَعُوذُ بِرَحْمَهِ اللّهِ مِنْ شَرِّ السَّامَّهِ وَ الْهَامَّهِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّهٍ صَغِيرَهٍ أَوْ كَبِيرَهٍ، بِلَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، وَ مِنْ شَرِّ الصَّوَاعِقِ وَ الْبَرَدِ؛ اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ». قَالَ مُعَاوِيَهُ: فَيَقُولُ الصَّبِیُّ: الطَّيِّبُ عِنْدَ ذِكْرِ النَّبِیِّ الْمُبَارَكِ؟ قَالَ: «نَعَمْ يَا بُنَیَّ، الطَّيِّبُ الْمُبَارَكُ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از پدرش ، از عبداللّه بن میمون ، از امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که : اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الِاحْتِلَامِ ، وَمِنْ سُوءِ الْأَحْلَامِ ، وَأَنْ یَلْعَبَ بِیَ الشَّیْطَانُ فِی الْیَقَظَهِ وَالْمَنَامِ؛ خداوندا! به درستی که من پناه می برم به تو از محتلم شدن و بد از خواب ها (یعنی خواب های پریشان) ، و از آنکه بازی کند با او دیو سرکش در بیداری و خواب» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید هر دو ، از قاسم بن عروه ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسّلام ، چنان است که چون خوابگاه خود را فرا گرفتی ، سی و چهار «اللّه اکبر» و سی و سه «الحمدللّه » و سی و سه «سُبحان اللّهِ» بگو ، و آیه الکرسی می خوانی با سوره قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ النّاس ، و ده آیه از اوّل سوره صافّات ، و ده آیه از آخر آن» (که عبارت است از : «وَالصّافّاتِ» تا «واصِبٌ» (1) ، و از «وَاِنَّ جُنْدَنا» تا «رَبِّ الْعالَمینَ» (2)) .

از او ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از فضاله بن ایّوب ، از داود بن فرقد ، از برادرش روایت است که شهاب بن عبد ربّه ، از ما خواست که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کنیم و گفت که : به آن حضرت عرض کن که : در شب ، زنی در خواب ، مرا می ترساند . چون به آن حضرت عرض کردم ، فرمود :«به او بگو که تسبیحی را قرار ده ، و سی و چهار «اللّه اکبر» و سی و سه «سبحان اللّه » و سی و سه «الحمدللّه » بگو ، و ده مرتبه بگو که : لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ ... وَهُوَعَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ نیست خدایی ، مگر خدا ، در حالتی که تنها است ، نیست شریکی از برای او . او است پادشاه ، و از برای او است ستایش . زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند . به دست او است خوبی و او را است اختلاف شب و روز ، و او بر هر چیزی توانا است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که : در شبی ، پسری از آن حضرت به خدمتش آمد و به آن حضرت عرض کرد که : ای پدر

بزرگوار! می خواهم که بخوابم . فرمود که :«ای فرزند دلبند من! بگو که : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّٰهُ ... اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ؛ گواهی می دهم به اینکه نیست خدایی ، مگر خدا ، و اینکه محمد ، صلوات فرستد خدا بر او وبر آل او ، بنده او و فرستاده او است . پناه می برم به بزرگی خدا ، و پناه می برم به ارجمندی خدا ، و پناه می برم به توانایی خدا ، و پناه می برم به بزرگواری خدا ، و پناه می برم به سلطنت خدا . به درستی که خدا بر هر چیزی توانا است . و پناه می برم به گذشت خدا ، و پناه می برم به آمرزش خدا ، و پناه می برم به رحمت خدا از بدی هر حیوان زهردار و جنبنده زمین ، و از بدی هر جنبنده خُرد یا بزرگ در شب یا روز ، و از بدی فاسقان عرب و عجم ، و از بدی آتش ها که از آسمان افتد و یا تگرگ . خداوندا! صلوات فرست بر محمد ، بنده خود و فرستاده خود» .معاویه گفت که : پس آن کودک ، در نزد ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، الطیّب المبارک می گفت . (و احتمال دارد که معنی این باشد که آن کودک پاکیزه ، در نزد ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، المبارک می گفت) . حضرت فرمود : «آری ، ای فرزند دلبند من! الطیّب المبارک» (3) .

.

1- . صافات ، 1 9 .
2- . صافات ، 173 تا آخر .
3- . و بعضی در شرح این کلام گفته اند که : یعنی در نزد ذکر پیغمبر ، الطّیّب المبارک بگو؛ پس بگو که : «اَللّٰهُمَّ صلّ علی محمد الطّیب المبارک عبدک و رسولک؛ و طیّب به معنی پاک و پاکیزه و مبارک وپرخیر و پرمنفعت است . (مترجم)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَبِيتَ لَيْلَةً حَتّٰى تَعَوَّذَ بِأَحَدَ عَشَرَ حَرْفاً» قُلْتُ: أَخْبِرْنِی بِهَا، قَالَ: قُلْ: أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِقُدْرَهِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِجَمَالِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِدَفْعِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِمَنْعِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِمُلْكِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ بَرَأَ وَ ذَرَأَ ؛ وَ تَعَوَّذْ بِهِ كُلَّمَا شِئْتَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام يَقُولُ:«إِذَا أَوَيْتَ إِلى فِرَاشِكَ، فَقُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ وَضَعْتُ جَنْبِیَ الْأَيْمَنَ لِلّٰهِ عَلى مِلَّهِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً لِلّٰهِ مُسْلِماً، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«اگر توانی که شبی را به روز نیاوری تا آنکه به یازده حرف تعویذ کنی ، چنان کن» . عرض کردم که : مرا به آنها خبر ده . مفضّل گفت که : حضرت فرمود : «بگو که : أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّهِ ... مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَبَرَأَ وَذَرَأَ؛ «پناه می برم به ارجمندی خدا ، و پناه می برم به توانایی خدا ، و پناه می برم به بزرگواری خدا ، و پناه می برم به سلطنت خدا ، و پناه می برم به زینت خدا ، و پناه می برم به دفع خدا ، و پناه می برم به منع خدا ، و پناه می برم به جمع خدا ، و پناه می برم به پادشاهی خدا ، و پناه می برم به ذات خدا ، و پناه می برم به فرستاده خدا ، صلوات فرستد خدا بر او و آل او ، از بدی آن چه آفریده و ترتیب داده و درست نموده» ، و به این تعویذ کن در هر زمان که خواسته باشی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از خالد بن نجیح که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود که :«چون به سوی فراش خود جا بگیری ، بگو که : بِسْمِ اللّهِ وَضَعْتُ جَنْبِیَ الْأَیْمَنَ لِلّهِ عَلی مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفاً لِلّهِ مُسْلِماً ، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ؛ به نام خدا . گذاشتم پهلوی خود را که راست است از برای خدا و بر ملت (1) ابراهیم ، در حالتی که مسلمانم و نیستم از جمله مشرکان» .

.

1- . ملت به معنای دین و آیین است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ، فَلْيَقُلْ: سُبْحَانَ رَبِّ النَّبِيِّينَ، وَ إِلَهِ الْمُرْسَلِينَ، وَ رَبِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى يُحْيِى الْمَوْتى، وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : صَدَقَ عَبْدِى وَ شَكَرَ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ مِنْ مَنَامِكَ، فَقُلِ : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى رَدَّ عَلَىَّ رُوحِى لِأَحْمَدَهُ وَ أَعْبُدَهُ ؛ فَإِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ الدِّيكِ، فَقُلْ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَهِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ، لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ وَحْدَكَ، عَمِلْتُ سُوءاً، وَ ظَلَمْتُ نَفْسِى، فَاغْفِرْ لِى؛ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَا أَنْتَ ؛ فَإِذَا قُمْتَ، فَانْظُرْ فِى آفَاقِ السَّمَاءِ، وَ قُلِ : اللّهُمَّ لَا يُوَارِى مِنْكَ لَيْلٌ دَاجٍ، وَ لَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَ لَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ، وَ لَا ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، وَ لَا بَحْرٌ لُجِّىٌّ تُدْلِجُ بَيْنَ يَدَىِ الْمُدْلِجِ مِنْ خَلْقِكَ، تَعْلَمُ خَائِنَهَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِى الصُّدُورُ، غَارَتِ النُّجُومُ، وَ نَامَتِ الْعُيُونُ، وَ أَنْتَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَهٌ وَ لَا نَوْمٌ، سُبْحَانَ رَبِّى رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ إِلَهِ الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از جرّاح مدائنی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون یکی از شما در شب برخیزد ، باید که بگوید: سُبْحَانَ رَبِّ النَّبِیِّینَ ، وَإِلَهِ الْمُرْسَلِینَ ، وَرَبِّ الْمُسْتَضْعَفِینَ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی یُحْیِی الْمَوْتی ، وَهُوَعَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ «پاک و منزه می شمارم پروردگار پیغمبران ، و خدای فرستاده شدگان ، و پروردگار ناتوانان ، و ستایش مر خدای را است ، کسی که زنده می گرداند مردگان را ، و او بر هر چیزی توانا است» ، خدای تعالی می فرماید که : بنده من راست گفت و شکر کرد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون در شب از خواب برخیزی ، بگو : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی رَدَّ عَلَیَّ رُوحِی لِأَحْمَدَهُ وَأَعْبُدَهُ؛ «ستایش مر خدایی را است که برگردانیده بر من روح مرا ، از برای آنکه بستایم و بپرستم او را» ، پس چون آواز خروس را بشنوی ، بگو : سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ ... فَإِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَا أَنْتَ؛ «پاک است از هر بدی و نقص ، و به غایت پاکیزه است پروردگار فرشتگان و روح . پیشی گرفت رحمتت بر غضبت . نیست خدایی ، مگر تو ، در حالتی که تنهایی ، نیست شریکی از برایت . کردم بدی و ستم نمودم بر خودم ، پس بیامرز مرا . به درستی که نمی آمرزد گناهان را ، مگر تو» ، پس چون برخاستی ، به سوی کران های آسمان نظر کن و بگو : اللّهُمَّ لَا یُوَارِی مِنْکَ لَیْلٌ دَاجٍ ... وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ خداوندا ! نمی پوشد از تو شب تار ، و نه آسمانِ صاحب برج ها ، و نه زمینِ صاحب قرارگاه ، و نه تاریکی هایی که پاره ای از آنها زبر پاره ای است ، و نه در دریای گود پر آب می روی در اوّل شب پیش روی اوّل شب رونده از آفریدگانت . می دانی خیانت چشم ها را و آن چه پنهان می کند سینه ها . فرو رفتند ستاره ها و به خواب رفتند چشم ها ، و تویی زنده پاینده . فرا نمی گیرد تو را پینکی (1) و نه خواب . پاک و منزّه است پروردگارم . پروردگار جهانیان و خدای پیغمبران . و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است» .

.

1- . پینکی یعنی خواب سبک ، چُرت .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: کَانَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِذَا قَامَ آخِرَ اللَّیْلِ، یَرْفَعُ صَوْتَهُ حَتّی یُسْمِعَ أَهْلَ الدَّارِ، وَ یَقُولُ:«اللّهُمَّ أَعِنِّی عَلی هَوْلِ الْمُطَّلَعِ، وَ وَسِّعْ عَلَیَّ ضِیقَ الْمَضْجَعِ ، وَ ارْزُقْنِی خَیْرَ مَا قَبْلَ الْمَوْتِ، وَ ارْزُقْنِی خَیْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:«تَقُولُ إِذَا أَرَدْتَ النَّوْمَ: اللّهُمَّ إِنْ أَمْسَکْتَ نَفْسِی فَارْحَمْهَا، وَ إِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ جَمِیعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:«مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» مِائَهَ مَرَّهٍ حِینَ یَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غُفِرَ لَهُ مَا عَمِلَ قَبْلَ ذلِکَ خَمْسِینَ عَاماً». وَ قَالَ یَحْیی: فَسَأَلْتُ سَمَاعَهَ عَنْ ذلِکَ، فَقَالَ: حَدَّثَنِی أَبُو بَصِیرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ ذلِکَ، وَ قَالَ: «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا إِنَّکَ إِنْ جَرَّبْتَهُ وَجَدْتَهُ سَدِیداً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَوی إِلی فِرَاشِهِ، قَالَ: اللّهُمَّ بِاسْمِکَ أَحْیَا، وَ بِاسْمِکَ أَمُوتُ ؛ فَإِذَا قَامَ مِنْ نَوْمِهِ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَحْیَانِی بَعْدَ مَا أَمَاتَنِی، وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ». وَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «مَنْ قَرَأَ عِنْدَ مَنَامِهِ آیَهَ الْکُرْسِیِّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ الْآیَهَ الَّتِی فِی آلِ عِمْرَانَ: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَهُ» وَ آیَهَ السُّخْرَهِ، وَ آیَهَ السَّجْدَهِ، وُکِّلَ بِهِ شَیْطَانَانِ یَحْفَظَانِهِ مِنْ مَرَدَهِ الشَّیَاطِینِ ، شَاؤُوا أَوْ أَبَوْا، وَ مَعَهُمَا مِنَ اللّهِ ثَلَاثُونَ مَلَکاً یَحْمَدُونَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ یُهَلِّلُونَهُ وَ یُکَبِّرُونَهُ وَ یَسْتَغْفِرُونَهُ لَهُ إِلی أَنْ یَنْتَبِهَ ذلِکَ الْعَبْدُ مِنْ نَوْمِهِ، وَ ثَوَابُ ذلِکَ لَهُ».

.

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان هر دو ، از صفوان بن یحیی ، از عبدالرحمان بن حجّاج روایت کرده اند که گفت : چون امام جعفر صادق علیه السلام در آخر شب برمی خاست ، آواز خود را بلند می کرد تا به مردم آن خانه بشنوانید ، یا آنکه ایشان بشنوند ، و می فرمود که :«اللّهُمَّ أَعِنِّی عَلی هَوْلِ الْمُطَّلَعِ ، وَوَسِّعْ عَلَیَّ ضِیقَ الْمَضْجَعِ ، وَارْزُقْنِی خَیْرَ مَا قَبْلَ الْمَوْتِ ، وَارْزُقْنِی خَیْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ؛ خداوندا! یاری ده مرا از ترس موضع اطّلاع ، و فراخی ده بر من تنگی خوابگاه را ، و روزی کن مرا خوبی آن چه پیش از مردن است ، و روزی کن مرا آنچه بعد از مردن است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته ، گفت که :«چون خواهی که بخوابی ، می گویی : اللّهُمَّ إِنْ أَمْسَکْتَ نَفْسِی فَارْحَمْهَا ، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا؛ خداوندا! اگر نگاه داری جان مرا ، پس بر آن رحم کن ، و اگر رها می کنی ، پس نگاه دار آن را» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید هر دو ، از نضر بن سوید ، از یحیی حلبی ، از ابواسامه روایت کرده اند که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که در هنگامی که خوابگاه خود را فرا می گیرد و می خوابد ، صد مرتبه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (1) را بخواند ، آن چه پیش از آن عمل کرده در پنجاه سال ، از برایش آمرزیده شود» . یحیی گفت : پس از سماعه این را پرسیدم ، گفت که : حدیث کرد مرا ابوبصیر و گفت که : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که این را می فرمود ، و فرمود که : «ای ابومحمد! به درستی که تو اگر این را تجربه کنی ، درست خواهی یافت» .

چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد هر دو روایت کرده اند ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به سوی فراش خویش جا می گرفت ، می فرمود که : اَللّهُمَّ بِاسْمِکَ أَحْیَا وَبِاسْمِکَ أَمُوتُ؛ «خداوندا! به نام تو زنده می باشم و به نام تو می میرم» ، و چون از خواب برمی خاست ، می فرمود : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی أَحْیَانِی بَعْدَ مَا أَمَاتَنِی

، وَإِلَيْهِ النَّشُورُ؛ ستایش مر خدایی را است که زنده گردانیده مرا ، بعد از آنکه میرانده بوده مرا ، و به سوی او است برخاستن» ، و گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «هر که در نزد خواب ، سه مرتبه آیه الکرسی ، و آیه ای که در سوره آل عمران است؛ یعنی «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِکَهُ» (2) تا آخر ، و آیه سخره (یعنی : «اِنَّ رَبَّکُمْ اللّهُ» تا «تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ» (3) که در سوره اعراف است) ، و آیه حم سجده را یعنی : «سَنُریهِمْ ایاتِنا فِی الْافاقِ» تا «بِکُلِّ شَیْئٍ مُحیطٌ») (4) بخواند ، دو شیطان بر او موکّل شوند که او را حفظ کنند از سرکشان شیاطین؛ خواه آن دو شیطان خواهند ، و خواه ابا داشته باشند . و با آن دو شیطان ، سی فرشته باشند از جانب خدا ، که خدای عز و جل را حمد کنند ، واو را تسبیح و تهلیل و تعظیم نمایند (و «الحمدللّه و سبحان اللّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر» گویند) ، و از آن جناب آمرزش طلبند ، تا آن بنده بیدار شود از خواب ، و ثواب این از برای او است» .

.

1- . اخلاص، 1.
2- . آل عمران، 18.
3- . اعراف، 54.
4- . فصلت، 53 و 54.

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جُذَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ أَحَدٍ يَقْرَأُ آخِرَ الْكَهْفِ عِنْدَ النَّوْمِ إِلَا تَيَقَّظَ فِی السَّاعَةِ الَّتِی يُرِيدُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَرَادَ شَيْئاً مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَ أَخَذَ مَضْجَعَهُ فَلْيَقُلْ: اللّهُمَّ لَا تُؤْمِنِّی مَكْرَكَ، وَ لَا تُنْسِنِی ذِكْرَكَ، وَ لَا تَجْعَلْنِی مِنَ الْغَافِلِينَ ، أَقُومُ سَاعَةَ كَذَا وَ كَذَا ، إِلَا وَكَّلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مَلَكاً يُنَبِّهُهُ تِلْكَ السَّاعَةَ».

50 بَابُ الدُّعَاءِ إِذَا خَرَجَ الْإِنْسَانُ مِنْ مَنْزِلِهِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، قَالَ:رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ حِينَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: إِنِّی رَأَيْتُكَ تُحَرِّكُ شَفَتَيْكَ حِينَ خَرَجْتَ، فَهَلْ قُلْتَ شَيْئاً؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ، قَالَ حِينَ يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ: اللّهُ أَكْبَرُ، اللّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثاً بِاللّهِ أَخْرُجُ، وَ بِاللّهِ أَدْخُلُ، وَ عَلَى اللّهِ أَتَوَكَّلُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللّهُمَّ افْتَحْ لِی فِی وَجْهِی هذَا بِخَيْرٍ، وَ اخْتِمْ لِی بِخَيْرٍ، وَ قِنِی شَرَّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّی عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ لَمْ يَزَلْ فِی ضَمَانِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَرُدَّهُ اللّهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِی كَانَ فِيهِ». مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ، عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، مِثْلَهُ.

.

50 . باب در ذکر دعا ، چون آدمی از منزلش بیرون رود

احمد بن محمد کوفی ، از حمدان قلانسی ، از محمد بن ولید ، از ابان ، از عامر بن عبیداللّه بن جذاعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هیچ کس نیست که آخر سوره کهف (یعنی : «قُلْ اِنَّما» (1) ، تا آخر سوره را) در نزد خواب بخواند ، مگر آنکه بیدار شود در آن ساعتی که می خواهد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : هر که خواهد که چیزی از شب را برخیزد و خوابگاه خود را فرا گیرد و بخوابد ، باید که بگوید : اللّهُمَّ لَا تُؤْمِنِّی مَکْرَکَ ، وَلَا تُنْسِنِی ذِکْرَکَ ، وَلَا تَجْعَلْنِی مِنَ الْغَافِلِینَ؛ «خداوندا! ایمن مگردان مرا از مکر خود ، و فراموشی مده مرا از یاد خود ، و مگردان مرا از جمله بی خبران» ، مگر آنکه خدای تعالی فرشته ای را بر او بگمارد ، که او را در آن ساعت بیدار کند» .

50 . باب در ذکر دعا ، چون آدمی از منزلش بیرون رودعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابوایّوب خزّاز ، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت : حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که لب های خود را می جنبانید ، در هنگامی که می خواست بیرون رود ، و آن حضرت بر در ایستاده بود . پس عرض کردم که : من تو را دیدم که لب های خود را می جنبانیدی ، در هنگامی که بیرون آمدی ، پس آیا هیچ گفتی؟ فرمود :«آری ، به درستی که آدمی چون از منزلش بیرون آید ، و در هنگامی که می خواهد بیرون آید ، سه مرتبه : اللّه اکبر ، بگوید و بگوید : بِاللّهِ أَخْرُجُ ... إِنَّ رَبِّی عَلی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ؛ «به یاری خدا پا بیرون بردم ، و به یاری خدا داخل می شوم ، و بر خدا توکل می کنم . خداوندا! بگشا از برایم در صبح (2) را به خوبی ، و به آخر رسان از برایم به خوبی ، و نگاه دار مرا از بدی هر جنبنده ای ، که تو فراگیرنده ای موی پیشانیش را . به درستی که پروردگارم بر راه راست است» ، پیوسته در ضمان خدای تعالی باشد ، تا آنکه او را برگرداند به سوی جایی که در آن بوده» . محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از ابوایّوب ، از ابوحمزه ، مثل این را روایت کرده است .

.

1- . کهف، 110.
2- . نسخه ناخوانا است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ ، قَالَ: أَتَيْتُ بَابَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام، فَوَافَقْتُهُ حِينَ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ، فَقَالَ:«بِسْمِ اللّهِ، آمَنْتُ بِاللّهِ، وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّهِ». ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا حَمْزَةَ، إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ عَرَضَ لَهُ الشَّيْطَانُ، فَإِذَا قَالَ: بِسْمِ اللّهِ، قَالَ الْمَلَكَانِ: كُفِيتَ، فَإِذَا قَالَ: آمَنْتُ بِاللّهِ، قَالَا: هُدِيتَ، فَإِذَا قَالَ: تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّهِ، قَالَا: وُقِيتَ، فَيَتَنَحَّى الشَّيْطَانُ، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: كَيْفَ لَنَا بِمَنْ هُدِىَ وَ كُفِىَ وَ وُقِىَ؟» قَالَ : ثُمَّ قَالَ: «اللّهُمَّ إِنَّ عِرْضِى لَكَ الْيَوْمَ» . ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا حَمْزَةَ، إِنْ تَرَكْتَ النَّاسَ لَمْ يَتْرُكُوكَ، وَ إِنْ رَفَضْتَهُمْ لَمْ يَرْفُضُوكَ» قُلْتُ: فَمَا أَصْنَعُ؟ قَالَ: «أَعْطِهِمْ مِنْ عِرْضِكَ لِيَوْمِ فَقْرِكَ وَ فَاقَتِكَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از مالک بن عطیّه ، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت : بر در خانه حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمدم و به آن حضرت برخوردم ، در هنگامی که از در درآمده بود . پس فرمود :«بِسْمِ اللّهِ ، آمَنْتُ بِاللّهِ ، وَتَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ؛ به نام خدا . ایمان آوردم به خدا وتوکل کردم بر خدا» ، بعد از آن فرمود که : «ای ابوحمزه! به درستی که بنده چون از منزلش بیرون آید ، شیطان او را پیش آید . پس چون بگوید که : بسم اللّه ، دو فرشته می گویند که : کفایت کرده شدی ، و چون بگوید : آمَنْتُ بِاللّهِ ، به او می گویند که : ره نموده شدی ، و چون بگوید که : تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ ، به او می گویند که : نگاه داشته شدی؛ پس شیاطین دور می شوند و به یکدیگر می گویند که : چگونه ما را دستی باشد به کسی که کفایت و هدایت شد ، و او را نگاه داشتند؟» ابوحمزه گفت که : بعد از آن فرمود که : «اللّهُمَّ إِنَّ عِرْضِی لَکَ الْیَوْمَ؛ خداوندا! به درستی که عرض [= آبروی] من از برای تو است» ، پس فرمود که : «ای ابوحمزه! اگر مردم را ترک کنی ، ایشان تو را ترک نکنند ، و اگر ایشان را وا گذاری ، ایشان تو را وا نگذارند» . عرض کردم : پس چه کنم؟ فرمود : «به ایشان عطا کن از عرض خویش ، از برای روز فقر و احتیاجت» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَخَرَجَ إِلَیَّ وَ شَفَتَاهُ تَتَحَرَّکَانِ، فَقُلْتُ لَهُ: فَقَالَ:«أَ فَطَنْتَ لِذلِکَ یَا ثُمَالِیُّ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِدَاکَ، قَالَ: «إِنِّی وَ اللّهِ تَکَلَّمْتُ بِکَلَامٍ مَا تَکَلَّمَ بِهِ أَحَدٌ قَطُّ إِلَا کَفَاهُ اللّهُ مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْیَاهُ وَ آخِرَتِهِ» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِی بِهِ، قَالَ: «نَعَمْ، مَنْ قَالَ حِینَ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ: بِسْمِ اللّهِ، حَسْبِیَ اللّهُ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ، اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَیْرَ أُمُورِی کُلِّهَا، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَ عَذَابِ الْاخِرَهِ کَفَاهُ اللّهُ مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْیَاهُ وَ آخِرَتِهِ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ حِینَ یَخْرُجُ مِنْ بَابِ دَارِهِ: أَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِکَهُ اللّهِ مِنْ شَرِّ هذَا الْیَوْمِ الْجَدِیدِ الَّذِی إِذَا غَابَتْ شَمْسُهُ لَمْ یَعُدْ مِنْ شَرِّ نَفْسِی، وَ مِنْ شَرِّ غَیْرِی، وَ مِنْ شَرِّ الشَّیَاطِینِ، وَ مِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأَوْلِیَاءِ اللّهِ، وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْاءِنْسِ، وَ مِنْ شَرِّ السَّبَاعِ وَ الْهَوَامِّ، وَ مِنْ شَرِّ رُکُوبِ الْمَحَارِمِ کُلِّهَا، أُجِیرُ نَفْسِی بِاللّهِ مِنْ کُلِّ شَرٍّ غَفَرَ اللّهُ لَهُ، وَ تَابَ عَلَیْهِ، وَ کَفَاهُ الْهَمَّ، وَ حَجَزَهُ عَنِ السُّوءِ، وَ عَصَمَهُ مِنَ الشَّرِّ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِکَ، فَقُلْ: بِسْمِ اللّهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَیْرَ مَا خَرَجْتُ لَهُ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا خَرَجْتُ لَهُ؛ اللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ، وَ أَتْمِمْ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ، وَ اسْتَعْمِلْنِی فِی طَاعَتِکَ، وَ اجْعَلْ رَغْبَتِی فِیمَا عِنْدَکَ، وَ تَوَفَّنِی عَلَی مِلَّتِکَ وَ مِلَّهِ رَسُولِکَ صلی الله علیه و آله ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از ابوحمزه که گفت : رخصت طلبیدم که بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شویم . پس به سوی من بیرون آمد و لبهایش می جنبید . پس در این باب با آن حضرت سخن گفتم . فرمود که :«آیا به این عالم و دانا شدی و فهمیدی ، ای ثمالی؟ !» عرض کردم : آری ، فدای تو گردم ! فرمود : «به خدا سوگند که من به کلامی تکلّم کردم ، که هرگز هیچ کس به آن تکلّم نکرده ، مگر آنکه خدا از او کفایت نموده ، آن چه را که مقصود او بوده از امر دنیا و آخرتش» . ابوحمزه گفت که : به آن حضرت عرض کردم که : مرا به آن خبر ده . فرمود : «آری ، هر که در هنگامی که از منزلش بیرون می آید ، بگوید که : بِسْمِ اللّهِ ، حَسْبِیَ اللّهُ ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ ، اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَیْرَ أُمُورِی کُلِّهَا ، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَعَذَابِ الْاخِرَهِ؛ «به نام خدا ، و توکّل کردم بر خدا . خداوندا ! همانا من سؤال می کنم از تو خوبی کارهایم را همه ، و پناه می برم به تو از رسوایی و خواری دنیا و عذاب آخرت» ، خدا از او کفایت کند ، آن چه را که مقصود او باشد از امر دنیا و آخرتش» .

از او ، از علی بن حکم ، از عاصم بن حمید ، از ابوبصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که در وقتی که از در خانه خویش بیرون می رود ، بگوید که : أَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلَائِکَهُ اللّهِ ... أُجِیرُ نَفْسِی بِاللّهِ مِنْ کُلِّ شَرٍّ؛ «پناه می برم به آنچه پناه برده اند به آن ، فرشتگان خدا از برای این روز تازه ، که چون پنهان شوی ، آفتابش برنگردد از بدی نفس خود ، و از بدی غیر خود ، و از بدی شیاطین ، و از بدی آنکه عداوت ورزد با دوستان خدا ، و از بدی پری و مردم ، و بدی درندگان و جنبندگان زمین ، و بدی مرتکب شدن محرّمات ، همه آنها . پناه می دهم جان خودم را به خدا از هر بدی» ، خدا او را بیامرزد ، و توبه اش را قبول فرماید ، و مقصودش را از او کفایت کند ، و او را از بد کردن منع فرماید ، و از بدی نگاه دارد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون از منزل خود بیرون آیی ، بگو : بِسْمِ اللّهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ ... وَتَوَفَّنِی عَلَی مِلَّتِکَ وَمِلَّهِ رَسُولِکَ؛ به نام خدا . توکّل کردم بر خدا . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدا . خداوندا ! به درستی که سؤال می کنم از تو ، خوبی آن چه

بیرون آمده ام از برای آن ، و پناه می برم به تو ، از بدی آن چه بیرون شده ام از برای آن . وسعت ده بر من نعمت خود را ، و کار فرما مرا در فرمان برداری خود ، و بگردان رغبت را در آن چه در نزد تو است ، و بمیران مرا بر کیش خود و کیش پیغمبر خود ، صلوات فرستد خدا بر او و آل او» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ، عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ، قَالَ: کَانَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِذَا خَرَجَ یَقُولُ:«اللّهُمَّ بِکَ خَرَجْتُ، وَ لَکَ أَسْلَمْتُ، وَ بِکَ آمَنْتُ، وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ؛ اللّهُمَّ بَارِکْ لِی فِی یَوْمِی هذَا، وَ ارْزُقْنِی فَوْزَهُ وَ فَتْحَهُ وَ نَصْرَهُ وَ طَهُورَهُ وَ هُدَاهُ وَ بَرَکَتَهُ، وَ اصْرِفْ عَنِّی شَرَّهُ وَ شَرَّ مَا فِیهِ ؛ بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ اللّهُ أَکْبَرُ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی قَدْ خَرَجْتُ، فَبَارِکْ لِی فِی خُرُوجِی، وَ انْفَعْنِی بِهِ» . قَالَ: وَ إِذَا دَخَلَ فِی مَنْزِلِهِ، قَالَ ذلِکَ.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ أَبِی علیه السلام إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ، قَالَ: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللّهِ وَ قُوَّتِهِ لَا بِحَوْلٍ مِنِّی وَ لَا قُوَّتِی، بَلْ بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ، یَا رَبِّ مُتَعَرِّضاً لِرِزْقِکَ، فَأْتِنِی بِهِ فِی عَافِیَهٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» حِینَ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ ، لَمْ یَزَلْ فِی حِفْظِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کِلَاءَتِهِ حَتّی یَرْجِعَ إِلی مَنْزِلِهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام :«إِذَا أَرَدْتَ السَّفَرَ، فَقِفْ عَلی بَابِ دَارِکَ، وَ اقْرَأْ فَاتِحَهَ الْکِتَابِ أَمَامَکَ وَ عَنْ یَمِینِکَ وَ عَنْ شِمَالِکَ ، وَ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» أَمَامَکَ وَ عَنْ یَمِینِکَ وَ عَنْ شِمَالِکَ ،وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» أَمَامَکَ وَ عَنْ یَمِینِکَ وَ عَنْ شِمَالِکَ. ثُمَّ قُلِ: اللّهُمَّ احْفَظْنِی وَ احْفَظْ مَا مَعِی، وَ سَلِّمْنِی وَ سَلِّمْ مَا مَعِی، وَ بَلِّغْنِی وَ بَلِّغْ مَا مَعِی بَلَاغاً حَسَناً». ثُمَّ قَالَ: «أَ مَا رَأَیْتَ الرَّجُلَ یُحْفَظُ وَ لَا یُحْفَظُ مَا مَعَهُ، وَ یَسْلَمُ وَ لَا یَسْلَمُ مَا مَعَهُ، وَ یَبْلُغُ وَ لَا یَبْلُغُ مَا مَعَهُ؟».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محمد بن علی ، از عبدالرحمان بن ابی هاشم ، از ابوخدیجه که گفت : حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون از منزل خویش بیرون می رفت ، می فرمود :«اللّهُمَّ بِکَ خَرَجْتُ ، وَلَکَ أَسْلَمْتُ ، وَبِکَ آمَنْتُ ، وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ؛ اللّهُمَّ بَارِکْ لِی فِی یَوْمِی هذَا ، وَارْزُقْنِی فَوْزَهُ وَفَتْحَهُ وَنَصْرَهُ وَطَهُورَهُ وَهُدَاهُ وَبَرَکَتَهُ ، وَاصْرِفْ عَنِّی شَرَّهُ وَشَرَّ مَا فِیهِ ؛ بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ وَاللّهُ أَکْبَرُ ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی قَدْ خَرَجْتُ ، فَبَارِکْ لِی فِی خُرُوجِی ، وَانْفَعْنِی بِهِ؛ خداوندا ! به تو بیرون رفتم ، و از برای تو اسلام آوردم ، و به تو گرویدم ، و بر تو توکل کردم . خداوندا ! مبارک گردان بر من در همین روز ، و روزی کن مرا رستگاری آن ، و گشاد آن ، و یاری آن ، و پاکی آن ، و راهنمایی آن ، و برکت آن ، و بگردان از من بدی آن را ، و بدی آنچه در آن است . به نام خدا ، و به خدا ، و خدا بزرگ است ، و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است . خداوندا ! به درستی که من به حقیقت بیرون آمده ام ، پس مبارک گردان از برایم ، و نفع ده مرا به آن» ، و فرمود که : چون در منزلش داخل می شد ، همین را می فرمود .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از حضرت امام رضا روایت کرده است که فرمود :«چون پدرم علیه السلام از منزلش بیرون می آمد ، می فرمود که : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ... فَأْتِنِی بِهِ فِی عَافِیَهٍ؛ به نام خدای بخشاینده مهربان . بیرون آمدم به نیرومندی خدا و توانایی او ، نه نیرومندی از من و نه توانایی من؛ بلکه ، نیرومندی تو و توانایی تو . ای پروردگار من در حالتی که در پی روزی توام ، پس بیاور آن را نزد من در عافیت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسن بن عطیّه ، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت : امام جفعر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که در هنگامی که از منزلش بیرون می آید ، ده مرتبه سوره «قُلْ هُوَاللّهُ أَحَدٌ» را بخواند ، پیوسته در حفظ و نگاهداری خدای تعالی باشد ، تا به سوی منزل خود برگردد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از موسی بن قاسم ، از صبّاح حذّاء که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که :«چون خواهی که به سفر روی ، بر در خانه ات بایست ، و سوره فاتحه

الکتاب را بخوان در پیش رو ، و از جانب راست ، و از جانب چپ ، و سوره «قُلْ هُوَاللّهُ أَحَدٌ» را ، در پیش رو ، و از جانب راست ، و از جانب چپت ، و همچنین سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را ، در پیش رو ، و از جانب راست ، و از جانب چپت بخوان ، بعد از آن بگو که : اللّهُمَّ احْفَظْنِی ، وَاحْفَظْ مَا مَعِی ، وَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ مَا مَعِی ، وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ مَا مَعِی بَلَاغاً حَسَناً؛ خداوندا ! نگاه دار مرا و نگاه دار آن چه را که با من است ، و سالم بدار مرا و سالم بدار آن چه را که با من است ، و برسان مرا و برسان آن چه را که با من است ، رسانیدنی نیکو» ، پس فرمود که : «آیا ندیده ای که مرد محفوظ می باشد و آن چه با او است محفوظ نمی باشد ، و مسلّم می شود [= سلامت می ماند] و آن چه با او است مسلّم نمی شود ، و رسانیده می شود و آن چه با او است رسانیده نمی شود» .

.

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْبَيْتِ، قَالَ:«بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ، وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ:«يَا صَبَّاحُ، لَوْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ إِذَا أَرَادَ سَفَراً، قَامَ عَلَى بَابِ دَارِهِ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ الَّذِی يَتَوَجَّهُ لَهُ، فَقَرَأَ الْحَمْدَ أَمَامَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ ، وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ أَمَامَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» أَمَامَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ آيَةَ الْكُرْسِیِّ أَمَامَهُ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ احْفَظْنِی وَ احْفَظْ مَا مَعِی، وَ سَلِّمْنِی وَ سَلِّمْ مَا مَعِی، وَ بَلِّغْنِی وَ بَلِّغْ مَا مَعِی بِبَلَاغِكَ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَحَفِظَهُ اللَّهُ وَ حَفِظَ مَا مَعَهُ، وَ سَلَّمَهُ وَ سَلَّمَ مَا مَعَهُ، وَ بَلَّغَهُ وَ بَلَّغَ مَا مَعَهُ، أَ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يُحْفَظُ وَ لَا يُحْفَظُ مَا مَعَهُ، وَ يَبْلُغُ وَ لَا يَبْلُغُ مَا مَعَهُ، وَ يَسْلَمُ وَ لَا يَسْلَمُ مَا مَعَهُ؟».

.

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد ، از چند نفر ، از ابان ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که : چون از خانه بیرون می رفت ، می فرمود :«بِسْمِ اللّٰهِ خَرَجْتُ ، وَعَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْتُ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّٰهِ؛ به نام خدا . بیرون رفتم و بر خدا توکّل کردم . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدا» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از موسی بن قاسم ، از صبّاح حذّاء ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«ای صبّاح ! اگر مردی از شما چنان باشد که چون اراده سفری کند ، بر در خانه اش بایستد ، در جهت راهش که به سوی آن متوجّه می شود و رو به سوی آن می رود ، و سوره حمد را بخواند در پیش رو ، از طرف راست ، و از طرف چپش ، و همچنین سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» ، در پیش رو ، از طرف راست ، و از طرف چپش ، و سوره «قُلْ هُوَاللّٰهُ أَحَدٌ» را ، در پیش رو ، و از طرف راست ، و از طرف چپش ، و آیه الکرسی را ، در پیش رو ، از طرف راست ، و از طرف چپش بخواند ، بعد از آن بگوید که : اللّٰهُمَّ احْفَظْنِی وَاحْفَظْ مَا مَعِی ، وَسَلِّمْنِی وَسَلِّمْ مَا مَعِی ، وَبَلِّغْنِی وَبَلِّغْ مَا مَعِی بِبَلَاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ؛ «خداوندا ! نگاه دار مرا و نگاه دار آن چه را که با من است ، و سالم بدار مرا و سالم بدار هر آنچه را که با من است به امنیت ، و سالم بدار مرا و برسان مرا و برسان آن چه را که با من است ، به رسانیدنی نیکو» ، هر آینه خدا او را حفظ کند ، و حفظ کند آن چه را که با او است ، و او را سالم بدارد ، و سالم بدارد آن چه را که با او است ، و او را برساند ، و برساند آن چه را که با او است . آیا ندیده ای که مرد محفوظ می باشد و آن چه با او است محفوظ نمی باشد ، و رسانیده می شود و آن چه با او است رسانیده نمی شود ، و سالم می باشد و آن چه با او است سالم نمی باشد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ:«إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فِي سَفَرٍ أَوْ حَضَرٍ، فَقُلْ: بِسْمِ اللّهِ، آمَنْتُ بِاللّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّهِ مَا شَاءَ اللّهُ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ فَتَلَقَّاهُ الشَّيَاطِينُ، فَتَنْصَرِفُ، وَ تَضْرِبُ الْمَلَائِكَهُ وُجُوهَهَا، وَ تَقُولُ: مَا سَبِيلُكُمْ عَلَيْهِ وَ قَدْ سَمَّى اللّهَ وَ آمَنَ بِهِ وَ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ ، وَ قَالَ: مَا شَاءَ اللّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ».

51 بَابُ الدُّعَاءِ قَبْلَ الصَّلَاهِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ قَالَ هِذَا الْقَوْلَ كَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله إِذَا قَامَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْتَفْتِحَ الصَّلَاهَ: اللّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ صَلَوَاتِي، وَ أَتَقَرَّبُ بِهِمْ إِلَيْكَ، فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، مَنَنْتَ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِهِمْ، فَاخْتِمْ لِي بِطَاعَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ وَ وَلَايَتِهِمْ؛ فَإِنَّهَا السَّعَادَهُ، وَ اخْتِمْ لِي بِهَا؛ فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، ثُمَّ تُصَلِّي، فَإِذَا انْصَرَفْتَ قُلْتَ: اللّهُمَّ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ عَافِيَهٍ وَ بَلَاءٍ، وَ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ مَثْوًى وَ مُنْقَلَبٍ؛ اللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَاهُمْ، وَ مَمَاتِي مَمَاتَهُمْ، وَ اجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا، وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ؛ إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، قَالَ: تَقُولُ قَبْلَ دُخُولِكَ فِي الصَّلَاهِ:«اللّهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ مُحَمَّداً نَبِيَّكَ صلى الله عليه و آله بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِي، وَ أَتَوَجَّهُ بِهِ إِلَيْكَ فِي طَلِبَتِي، فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛ اللّهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتِي بِهِمْ مُتَقَبَّلَهً، وَ ذَنْبِي بِهِمْ مَغْفُوراً، وَ دُعَائِي بِهِمْ مُسْتَجَاباً، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

.

51 . باب در بیان دعا پیش از نماز

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از حسن بن جهم ، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون از منزلت بیرون آیی ، در سفر یا حضر بگو که : بِسْمِ اللّهِ ، آمَنْتُ بِاللّهِ ، تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ مَا شَاءَ اللّهُ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ؛ «به نام خدا . ایمان آوردم به خدا ، و توکّل کردم بر خدا . آن چه خواست خدا ، [همان] بود . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدا»؛ زیرا که شیاطین ، قائل این کلام را که تلقّی می کنند و پیش راه او می آیند ، برمی گردند . پس فرشتگان بر روی های ایشان می زنند و می گویند که : راه و تسلّط شما بر او چیست ، و حال آنکه او خدا را نام برده ، و به او ایمان آورده ، و بر او توکّل کرده ، و مَا شَاءَ اللّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ گفته [است]؟» .

51 . باب در بیان دعا پیش از نمازمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن نعمان ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود : هر که این گفتار را بگوید در وقتی که به نماز برخیزد ، پیش از آنکه به نماز ابتدا کند ، با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله باشد : اللّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ ... فَإِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ «خداوندا! به درستی که من رو می آورم به سوی تو به محمد و آل محمد ، و پیش بدار ایشان را در پیش روی نمازم ، و تقرّب می جویم به ایشان به سوی تو . پس بگردان مرا به واسطه ایشان ، صاحب جاه در دنیا و آخرت ، و از جمله مقرّبان تو . منّت گذاشتی بر من به شناختی از ایشان . پس ختم کن از برایم به فرمان بردن ایشان ، و شناخت ایشان ، و دوستی ایشان . پس به درستی که آن نیک بختی است ، و ختم کن از برایم به آن . پس به درستی که تو بر هر چیز توانایی» ، پس نماز می کنی و چون از نماز فارغ شوی ، می گویی که : اللّهُمَّ اجْعَلْنِی مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ... إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ خداوندا! بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر عافیت و زحمتی ، و بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر ماندن گاه وبازگشتگاه . خداوندا! بگردان زندگی مرا چون زندگی ایشان ، و مردن مرا چون مردن ایشان ، و بگردان مرا با ایشان در جای ها همه آن ، و جدایی مینداز در میان من و ایشان . به درستی که تو بر هر چیزی توانایی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته گفت که : پیش از آنکه در نماز داخل شوی ، می گویی که :«اللّٰهُمَّ إِنِّی أُقَدِّمُ مُحَمَّداً نَبِیَّکَ صلی الله علیه و آله ... یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ؛ خداوندا! به درستی که من پیش می دارم محمد را که پیغمبر تو است صلوات فرستد خدا بر او و آل او در پیش روی خود ، و رو می آورد به او به سوی تو در مطلوب خود . پس بگردان مرا به او ، صاحب جاه در دنیا و آخرت ، و از جمله مقربان . خداوندا! بگردان نمازهای مرا به ایشان پذیرفته ، و گناه مرا به ایشان آمرزیده شده ، و دعای مرا به ایشان اجابت شده ، ای مهربان تر از همه مهربانان !» .

.

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، وَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ قَبْلَ التَّكْبِيرِ، وَ قَالَ:«اللّهُمَّ لَا تُؤْيِسْنِی مِنْ رَوْحِکَ، وَ لَا تُقَنِّطْنِی مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ لَا تُؤْمِنِّی مَکْرَکَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إِلَا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ ، مَا سَمِعْتُ بِهذَا مِنْ أَحَدٍ قَبْلَکَ؟ ! فَقَالَ: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ عِنْدَ اللّهِ الْيَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللّهِ، وَ الْقُنُوطَ مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ، وَ الْأَمْنَ مِنْ مَكْرِ اللّهِ».

52 بَابُ الدُّعَاءِ فِی أَدْبَارِ الصَّلَوَاتِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ الْبَرْقِیِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْقُمِّیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنَ الزَّوَالِ : اللّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَيْکَ بِجُودِکَ وَ كَرَمِکَ، وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْکَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ، وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْکَ بِمَلَائِكَتِکَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ أَنْبِيَائِکَ الْمُرْسَلِينَ، وَ بِکَ ؛ اللّهُمَّ أَنْتَ الْغَنِیُّ عَنِّی ، وَ بِیَ الْفَاقَهُ إِلَيْکَ، أَنْتَ الْغَنِیُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ إِلَيْکَ، أَقَلْتَنِی عَثْرَتِی، وَ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنُوبِی، فَاقْضِ الْيَوْمَ حَاجَتِی، وَ لَا تُعَذِّبْنِی بِقَبِيحِ مَا تَعْلَمُ مِنِّی، بَلْ عَفْوُکَ وَ جُودُکَ يَسَعُنِی». قَالَ: «ثُمَّ يَخِرُّ سَاجِداً، وَ يَقُولُ: يَا أَهْلَ التَّقْوى، وَ يَا أَهْلَ الْمَغْفِرَهِ، يَا بَرُّ يَا رَحِيمُ، أَنْتَ أَبَرُّ بِی مِنْ أَبِی وَ أُمِّی وَ مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ، اقْلِبْنِی بِقَضَاءِ حَاجَتِی مُجَاباً دُعَائِی، مَرْحُوماً صَوْتِی، قَدْ كَشَفْتَ أَنْوَاعَ الْبَلَايَا عَنِّی».

.

52 . باب در بیان دعا در عقبه های نماز

از او ، از پدرش ، از عبداللّه بن قاسم ، از صفوان جمّال روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را مشاهده کردم که پیش از تکبیر ، رو به قبله آورده ، فرمود :«اللّهُمَّ لَا تُؤْیِسْنِی مِنْ رَوْحِکَ ، وَلَا تُقَنِّطْنِی مِنْ رَحْمَتِکَ ، وَلَا تُؤْمِنِّی مَکْرَکَ؛ فَإِنَّهُ لَا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إِلَا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ؛ خداوندا! نومید مکن مرا از راحت خود ، و مأیوس مکن مرا از رحمت خود ، و ایمن مگردان مرا از مکر خود . پس به درستی که ایمن نمی شوند از مکر خدا ، مگر گروه زیانکاران» ، عرض کردم که : فدای تو گردم! من این را از کسی پیش از تو نشنیده ام . فرمود : «به درستی که از جمله بزرگ ترین گناهان کبیره در نزد خدا ، مأیوسی است از روح خدا ، و نومیدی از رحمت خدا ، و ایمنی از مکر خدا» .

52 . باب در بیان دعا در عقبه های نمازمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابوعبداللّه برقی ، از عیسی بن عبداللّه قمّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام چون از نماز ظهر فارغ می شد ، می فرمود : اللّهُمَّ إِنِّی أَتَقَرَّبُ إِلَیْکَ ... بَلْ عَفْوُکَ وَجُودُکَ یَسَعُنِی؛ خداوندا! به درستی که من تقرب می جویم به سوی تو ، و به بخشش تو و کرم تو ، و تقرب می جویم به سوی تو ، به محمد بنده تو و فرستاده تو ، و تقرّب می جویم به سوی تو ، به فرشتگانت که مقرّب اند و پیغمبرانت که مرسل اند و به تو .خداوندا! تویی بی نیاز از من ، و نیاز من ، به سوی تو . تویی بی نیاز و منم محتاج به سوی تو . اقاله کردی لغزش مرا و از آن گذشتی ، و پوشیدی بر من گناهان مرا . پس روا کن در این روز حاجت مرا ، و عذاب مکن مرا به زشتی آن چه میدانی از من . پس به درستی که عفو تو و بخشش تو ، فرا می گیرد مرا» ، و فرمود که : «بعد از آن بر رو در می افتاد و سجده می کرد و می فرمود : یَا أَهْلَ التَّقْوی ... قَدْ کَشَفْتَ أَنْوَاعَ الْبَلَایَا عَنِّی؛ ای اهل پرهیزگاری و ای اهل لغزش! ای نیکوکار و ای مهربان! تو مهربان تری به من از پدرم و مادرم و از همه آفریدگان ، مرا برگردان با رواشدن حاجتم ، در حالتی که دعایم اجابت شده باشد ، رحم شده باشد بر آواز من ، به حقیقت برطرف کرده نوع های زحمت را از من (1) » .

.

1- . نسخه خوشخوان نیست .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِیعا ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ إِبْراهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ ، عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَیَابَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَالَ إِذَا صَلَّی الْمَغْرِبَ ثَلاْثَ مَرَّاتٍ : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ ، وَلْا یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ غَیْرُهُ أَعْطَیَ خَیْرا کَثِیرا» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ رَفَعَهُ، قَالَ:«یَقُولُ بَعْدَ الْعِشَاءَیْنِ: اللّهُمَّ بِیَدِکَ مَقَادِیرُ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ، وَ مَقَادِیرُ الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ، وَ مَقَادِیرُ الْمَوْتِ وَ الْحَیَاهِ، وَ مَقَادِیرُ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ، وَ مَقَادِیرُ النَّصْرِ وَ الْخِذْلَانِ، وَ مَقَادِیرُ الْغِنی وَ الْفَقْرِ؛ اللّهُمَّ بَارِکْ لِی فِی دِینِی وَ دُنْیَایَ، وَ فِی جَسَدِی وَ أَهْلِی وَ وُلْدِی؛ اللّهُمَّ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، وَ الْجِنِّ وَ الْاءِنْسِ، وَ اجْعَلْ مُنْقَلَبِی إِلی خَیْرٍ دَائِمٍ، وَ نَعِیمٍ لَا یَزُولُ».

عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ بَعْدَ کُلِّ صَلَاهٍ وَ هُوَ آخِذٌ بِلِحْیَتِهِ بِیَدِهِ الْیُمْنی : یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاءِکْرَامِ، ارْحَمْنِی مِنَ النَّارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَ یَدُهُ الْیُسْرَی مَرْفُوعَهٌ، وَ بَطْنُهَا إِلی مَا یَلِی السَّمَاءَ، ثُمَّ یَقُولُ: أَجِرْنِی مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِیمِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ یُؤَخِّرُ یَدَهُ عَنْ لِحْیَتِهِ، ثُمَّ یَرْفَعُ یَدَهُ، وَ یَجْعَلُ بَطْنَهَا مِمَّا یَلِی السَّمَاءَ، ثُمَّ یَقُولُ: یَا عَزِیزُ یَا کَرِیمُ، یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ وَ یَقْلِبُ یَدَیْهِ، وَ یَجْعَلُ بُطُونَهُمَا مِمَّا یَلِی السَّمَاءَ، ثُمَّ یَقُولُ: أَجِرْنِی مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِیمِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ صَلَّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْمَلَائِکَهِ وَ الرُّوحِ غُفِرَ لَهُ، وَ رُضِیَ عَنْهُ، وَ وُصِلَ بِالِاسْتِغْفَارِ لَهُ حَتَّی یَمُوتَ جَمِیعُ الْخَلَائِقِ إِلَا الثَّقَلَیْنِ: الْجِنَّ وَ الْاءِنْسَ». وَ قَالَ:«إِذَا فَرَغْتَ مِنْ تَشَهُّدِکَ فَارْفَعْ یَدَیْکَ، وَ قُلِ: اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی مَغْفِرَهً عَزْماً جَزْماً لَا تُغَادِرُ ذَنْباً وَ لَا أَرْتَکِبُ بَعْدَهَا مُحَرَّماً أَبَداً، وَ عَافِنِی مُعَافَاهً لَا بَلْوی بَعْدَهَا أَبَداً، وَ اهْدِنِی هُدَیً لَا أَضِلُّ بَعْدَهُ أَبَداً، وَ انْفَعْنِی یَا رَبِّ بِمَا عَلَّمْتَنِی، وَ اجْعَلْهُ لِی، وَ لَا تَجْعَلْهُ عَلَیَّ، وَ ارْزُقْنِی کَفَافاً، وَ رَضِّنِی بِهِ یَا رَبَّاهْ، وَ تُبْ عَلَیَّ یَا أَللّهُ یَا أَللّهُ یَا أَللّهُ، یَا رَحْمَانُ یَا رَحْمَانُ یَا رَحْمَانُ، یَا رَحِیمُ یَا رَحِیمُ یَا رَحِیمُ، ارْحَمْنِی مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّعِیرِ، وَ ابْسُطْ عَلَیَّ مِنْ سَعَهِ رِزْقِکَ، وَ اهْدِنِی لِمَا اخْتُلِفَ فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِکَ، وَ اعْصِمْنِی مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ، وَ أَبْلِغْ مُحَمَّداً صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَنِّی تَحِیَّهً کَثِیرَهً وَ سَلَاماً، وَ اهْدِنِی بِهُدَاکَ، وَ أَغْنِنِی بِغِنَاکَ، وَ اجْعَلْنِی مِنْ أَوْلِیَائِکَ الْمُخْلَصِینَ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ آمِینَ». قَالَ: «مَنْ قَالَ هذَا بَعْدَ کُلِّ صَلَاهٍ رَدَّ اللّهُ عَلَیْهِ رُوحَهُ فِی قَبْرِهِ، وَ کَانَ حَیّاً مَرْزُوقاً نَاعِماً مَسْرُوراً إِلی یَوْمِ الْقِیَامَهِ».

علی بن ابراهیم روایت کرده ، از پدرش و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و هر دو ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از صبّاح بن سیابه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : حضرت فرمود :«هر که چون نماز مغرب را به جا آورد ، سه مرتبه بگوید : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ ، وَلَا یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ غَیْرُهُ؛ «ستایش مر خدایی را است که می کند آنچه را که خواهد ، و نمی کند آنچه را که می خواهد غیر او» ، خیر و خوبی بسیار به او عطا شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش که آن را مرفوع ساخته ، گفت که :«بعد از نماز شام و خفتن می گوید : اللّهُمَّ بِیَدِکَ مَقَادِیرُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ ... وَنَعِیمٍ لَا یَزُولُ؛ خداوندا ! به دست تو است اندازه های شب و روز ، و اندازه های دنیا و آخرت ، و اندازه های مرگ و زندگی ، و اندازه های آفتاب و ماه ، و اندازه های یاری و فرو گذاری ، و اندازه های بی نیازی و درویشی . خداوندا ! برکت ده از برای من در دین من و دنیای من ، و در تن من و کسان من و فرزندان من . خداوندا ! باز دار از من فاسقان عرب و عجم ، و پری و آدمی را ، و بگردان بازگشت مرا به سوی خوبی ، همیشه ، و نعمتی که برطرف نمی شود» .

از او ، از بعضی از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخته ، گفت که :«هر که بعد از هر نماز ، سه مرتبه بگوید که : یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ ، ارْحَمْنِی مِنَ النَّارِ؛ «ای خداوند بزرگواری و نوازش ! رحم کن مرا از آتش» ، و حال آنکه ریش خود را به دست راستش گرفته باشد ، و دست چپش را بلند کرده ، باطن آن به سوی آسمان باشد ، بعد از آن بگوید که : أَجِرْنِی مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِیمِ؛ «پناه ده مرا از عذاب دردناک درآورنده» ، بعد از آن دستش را از ریشش مؤخّر دارد ، و دستش را بلند گرداند ، و باطن آن را به سوی آسمان قرار دهد ، و بگوید که : یَا عَزِیزُ یَا کَرِیمُ ، یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ؛ «ای ارجمند ! ای گرانمایه ای بخشاینده ! ای مهربان !» ، و هر دو دستش را بگرداند و باطن آنها را به سوی آسمان قرار دهد ، بعد از آن سه مرتبه بگوید که : أَجِرْنِی مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِیمِ؛ «پناه ده مرا از عذاب دردناک دردآورنده» ، و بگوید که : صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالْمَلَائِکَهِ وَالرُّوحِ؛ «صلوات فرست بر محمد و آل محمد و فرشتگان و روح» ، خدا او را بیامرزد و از او راضی شود ، و مغفرتش را پیوند کند به طلب آمرزش همه آفریدگان از برای او ، مگر ثقلین یعنی جن و انس ، تا بمیرد . و چون از

تشهّدِ فارغ شوی ، دستهایت را بردار و بگو : اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی مَغْفِرَةً عَزْماً جَزْماً ... وَصَلَّی اللّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ آمِینَ؛ خداوندا! بیامرز مرا آمرزشی ، دل بدان نهاده و وانگذارد گناهی را ، و مرتکب نشوم بعد از آن حرامی را هرگز ، و عافیت ده مرا ، عافیتی که زحمتی نباشد بعد از آن هرگز ، و راه نما مرا ، راهنمایی که گمراه نشوم بعد از آن هرگز ، و نفع ده مرا ، ای پروردگار من! به آن چه تعلیم داده ای مرا ، و بگردان آن را از برای من ، و مگردان آن را بر من ، و روزی کن مرا آن قدر که بس باشد ، و خشنود گردان مرا به آن ، ای پروردگار من! و بازگشت کن بر من ، ای خدا! ای خدا! ای خدا! ای بخشاینده! ای بخشاینده! ای بخشاینده! ای مهربان! ای مهربان! ای مهربان! رحم کن مرا از آتش صاحب زبانه ، و بگشا بر من از گشادی روزی خود ، و راه نما مرا به سوی آن چه اختلاف شده است در آن از حق ، به دستور خویش ، و نگاه دار مرا از دیو سرکش رانده شده ، و برسان به محمد ، صلوات فرستد خدا بر او و آل او ، از من درود فراوانی و سلام ، و راه نما مرا به رهنمایی خود ، و بی نیاز گردان مرا به بی نیازی خود ، و بگردان مرا از دوستان خود که صاحب اخلاص اند ، و صلوات فرست خداوندا! بر محمد و آل محمد . خداوندا اجابت کن» ، و فرمود که : «هر که بعد از هر نماز این را بگوید ، خدای تعالی در قبرش روحش را بر او برگرداند ، و زنده باشد وروزی داده شده ، وبه ناز و نعمت پرورده و شادان ، تا روز قیامت» .

.

عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:«تَقُولُ بَعْدَ الْفَجْرِ: اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خَالِداً مَعَ خُلُودِکَ، وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا مُنْتَهی لَهُ دُونَ رِضَاکَ، وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِیئَتِکَ، وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا جَزَاءَ لِقَائِلِهِ إِلَا رِضَاکَ؛ اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ، وَ إِلَیْکَ الْمُشْتَکی ، وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ؛ اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ، الْحَمْدُ لِلّهِ بِمَحَامِدِهِ کُلِّهَا، عَلی نَعْمَائِهِ کُلِّهَا حَتّی یَنْتَهِیَ الْحَمْدُ إِلی حَیْثُ مَا یُحِبُّ رَبِّی وَ یَرْضی». وَ تَقُولُ بَعْدَ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ تَتَکَلَّمَ: الْحَمْدُ لِلّهِ مِلْ ءَ الْمِیزَانِ، وَ مُنْتَهَی الرِّضَا، وَ زِنَةَ الْعَرْشِ، وَ سُبْحَانَ اللّهِ مِلْ ءَ الْمِیزَانِ، وَ مُنْتَهَی الرِّضَا، وَ زِنَةَ الْعَرْشِ، وَ اللّهُ أَکْبَرُ مِلْ ءَ الْمِیزَانِ، وَ مُنْتَهَی الرِّضَا، وَ زِنَةَ الْعَرْشِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ مِلْ ءَ الْمِیزَانِ، وَ مُنْتَهَی الرِّضَا، وَ زِنَةَ الْعَرْشِ ؛ تُعِیدُ ذلِکَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ. ثُمَّ تَقُولُ : أَسْأَلُکَ مَسْأَلَةَ الْعَبْدِ الذَّلِیلِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا ذُنُوبَنَا ، وَ تَقْضِیَ لَنَا حَوَائِجَنَا فِی الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَ عَافِیَهٍ».

.

از او ، از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخته ، گفت که :«بعد از صبح می گوید : اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خَالِداً ... مَا یُحِبُّ رَبِّی وَیَرْضی؛ «خداوندا! تو را است ستایش ، ستایشی همیشه با همیشگی تو ، و تو را است ستایش ، ستایشی که پایانی نیست آن را غیر از خشنودی تو ، و تو را است ستایش ، ستایشی که زمانی نیست آن را غیر از خواست تو ، و تو را است ستایش ، ستایشی که پاداشی نیست گوینده آن را ، مگر خشنودی تو . خداوندا! تو را است ستایش ، و به سوی تو است شکایت ، و تویی یاری جسته شده . خداوندا! تو را است ستایش ، چنان که تو سزاوار آنی . ستایش مر خدایی را است به همه ستایش های او ، همه آنها ، بر نعمت های او ، همه آنها ، تا آنکه منتهی شود ستایش ، تا آن جا که دوست می دارد پروردگارم و خشنود شود» ، و بعد از صبح ، پیش از آنکه سخن گویی ، می گویی : الْحَمْدُ لِلّهِ مِلْ ءَ الْمِیزَانِ ... وَمُنْتَهَی الرِّضَا ، وَزِنَهَ الْعَرْشِ؛ «ستایش مر خدا را است ، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش ، و منزه است خدا ، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش ، و نیست خدایی ، مگر خدا ، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش ، و خدا بزرگ تر است ، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش» ، و چهار مرتبه این را اعاده می کنی ، بعد از آن می گویی که : أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهَ الْعَبْدِ ... فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَعَافِیَهٍ؛ سؤال می کنم تو را چون سؤال بنده خوار ، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه بیامرزی برای من گناهان ما را ، و برآوری از برای ما حاجت های ما را در دنیا و آخرت ، در آسانی از تو و عافیت» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ، قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُ الرِّضَا عليهماالسلامبِهذَا الدُّعَاءِ، وَ عَلَّمَنِيهِ، وَ قَالَ : «مَنْ قَالَ فِی دُبُرِ صَلَاهِ الْفَجْرِ لَمْ يَلْتَمِسْ حَاجَهً إِلَا تَيَسَّرَتْ لَهُ، وَ كَفَاهُ اللّهُ مَا أَهَمَّهُ: بِسْمِ اللّهِ ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا» ، «لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ» ، «حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ» مَا شَاءَ اللّهُ ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيمِ، مَا شَاءَ اللّهُ ، لَا مَا شَاءَ النَّاسُ، مَا شَاءَ اللّهُ وَ إِنْ كَرِهَ النَّاسُ، حَسْبِیَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ، حَسْبِیَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، حَسْبِیَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ، حَسْبِیَ الَّذِی لَمْ يَزَلْ حَسْبِی مُنْذُ قَطُّ، حَسْبِیَ اللّهُ الَّذِی لَا إِلهَ إِلَا هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ». وَ قَالَ :«إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ صَلَاهٍ مَكْتُوبَهٍ، فَقُلْ: رَضِيتُ بِاللّهِ رَبّاً، وَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله نَبِيّاً ، وَ بِالْإِسْلَامِ دِيناً، وَ بِالْقُرْآنِ كِتَاباً، وَ بِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ أَئِمَّهً؛ اللّهُمَّ وَلِيُّکَ فُلَانٌ، فَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ مِنْ فَوْقِهِ، وَ مِنْ تَحْتِهِ، وَ امْدُدْ لَهُ فِی عُمُرِهِ، وَ اجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِکَ، وَ الْمُنْتَصِرَ لِدِينِکَ، وَ أَرِهِ مَا يُحِبُّ وَ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِی نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ، وَ فِی أَهْلِهِ وَ مَالِهِ، وَ فِی شِيعَتِهِ، وَ فِی عَدُوِّهِ، وَ أَرِهِمْ مِنْهُ مَا يَحْذَرُونَ، وَ أَرِهِ فِيهِمْ مَا يُحِبُّ وَ تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ، وَ اشْفِ صُدُورَنَا وَ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ». قَالَ : «وَ كَانَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ : اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی مَا قَدَّمْتُ وَ مَا أَخَّرْتُ، وَ مَا أَسْرَرْتُ وَ مَا أَعْلَنْتُ، وَ إِسْرَافِی عَلى نَفْسِی، وَ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّی؛ اللّهُمَّ أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَ أَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ، بِعِلْمِکَ الْغَيْبَ وَ بِقُدْرَتِکَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ مَا عَلِمْتَ الْحَيَاهَ خَيْراً لِی فَأَحْيِنِی، وَ تَوَفَّنِی إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاهَ خَيْراً لِی . اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَشْيَتَکَ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَهِ، وَ كَلِمَهَ الْحَقِّ فِی الْغَضَبِ وَ الرِّضَا، وَ الْقَصْدَ فِی الْفَقْرِ وَ الْغِنى، وَ أَسْأَلُکَ نَعِيماً لَا يَنْفَدُ، وَ قُرَّهَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ ، وَ أَسْأَلُکَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ، وَ بَرَكَهَ الْمَوْتِ بَعْدَ الْعَيْشِ، وَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ لَذَّهَ النَّظَرِ إِلى وَجْهِکَ وَ شَوْقاً إِلى رُؤْيَتِکَ وَ لِقَائِکَ مِنْ غَيْرِ ضَرَّاءَ مُضِرَّهٍ ، وَ لَا فِتْنَهٍ مَضِلَّهٍ. اللّهُمَّ زَيِّنَّا بِزِينَهِ الْإِيمَانِ، وَ اجْعَلْنَا هُدَاهً مَهْدِيِّينَ؛ اللّهُمَّ اهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عَزِيمَهَ الرَّشَادِ، وَ الثَّبَاتَ فِی الْأَمْرِ وَ الرُّشْدِ، وَ أَسْأَلُکَ شُكْرَ نِعْمَتِکَ، وَ حُسْنَ عَافِيَتِکَ، وَ أَدَاءَ حَقِّکَ، وَ أَسْأَلُکَ يَا رَبِّ قَلْباً سَلِيماً، وَ لِسَاناً صَادِقاً، وَ أَسْتَغْفِرُکَ لِمَا تَعْلَمُ، وَ أَسْأَلُکَ خَيْرَ مَا تَعْلَمُ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا تَعْلَمُ؛ فَإِنَّکَ تَعْلَمُ وَ لَا نَعْلَمُ، وَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ».

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از بعضی از اصحابش ، از محمد بن فرج که گفت : حضرت امام محمد تقی علیه السلام به سوی من این دعا [را]نوشت و این را به من تعلیم فرمود ، و فرمود که :«هر که در عقب نماز صبح این دعا را بخواند ، هیچ حاجتی را طلب نکند ، مگر آنکه از برایش میسّر شود ، و خدا مهمّات او را کفایت فرماید : بِسْمِ اللّهِ ، وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ... وَهُوَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ؛ به نام خدا و به خدا ، و صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او ، و باز می گذارم کار خود را به سوی خدا ، و به درستی که خدا بینا است به بندگان ، پس نگاه داشته او را خدا ، از بدی های آن چه مکر کردند . نیست خدایی ، مگر تو . منزه می شمارم تو را . به درستی که من بودم از ستمکاران . پس مستجاب کردیم از برایش و رهانیدیم او را از اندوه ، و همچنین می رهانیم مؤمنان را . بس است ما را خدا و نیکو وکیلی است . پس برگشتند با نعمتی از خدا و زیادتی بدون بدی ، و آنچه خواست خدا ، بود . نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدا . آن چه خواست ، خدا بود ، نه آن چه خواستند مردمان . آن چه خواست خدا ، بود ، واگرچه مردمان دوست نداشتند . و بس است مرا پروردگار از پروریدگان . بس است مرا آفریننده از آفریده شدگان . بس است مرا روزی دهنده از روزی داده شدگان . بس است مرا آنکه پیوسته بس بوده مرا از آن زمان ، همیشه . بس است مرا خدایی که نیست خدایی ، مگر او . بر او توکل کردم و او است پروردگار عرش بزرگ» ، و فرمود که : «چون از نماز واجبی فارغ شوی ، بگو : رَضِیتُ بِاللّهِ رَبّاً ... وَاشْفِ صُدُورَنَا وَصُدُورَقَوْمٍ مُؤْمِنِینَ؛ خشنود شدم به خدای پروردگار ، و به محمد پیغمبر ، و به اسلام کیش ، و به قرآن که کتابم باشد ، و به (علی و حسن و حسین ، و علی پسر حسین ، و محمد پسر علی ، و جعفر پسر محمد ، و موسی پسر جعفر ، و علی پسر موسی ، و محمد پسر علی ، و علی پسر محمد ، و حسن پسر علی ، و محمد پسر حسن ، که پیشوایان من باشند) (1) خداوندا! دوست تو محمد ، پس نگاه دار او را از پیش رویش و از پشت سرش و از طرف راست و از طرف چپش و از زِبَرش و از زیرش ، و بِکِش از برایش در عمرش [و آن را طولانی بفرما] ، و بگردان او را ایستاده به فرمان خویش ، و چشم داشته شده از برای دین خود ، و بنما به او آن چه دوست می دارد ، و آن چه روشن شود به آن چشمش ، در خودش و فرزندانش ، و در کسانش و مالش ، و در شیعیانش ، و در دشمنانش ، و بنما به ایشان از او آن چه می ترسند ، و بنما به او در ایشان ، آن چه دوست می داری و روشن می شود

با آن ، روشن کن چشمش ، و شفا ده سینه های ما و سینه های گروه مؤمنان را» .و فرمود که : «پیغمبر صلی الله علیه و آله چون از نماز فارغ می شد ، می فرمود : اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ... فَإِنَّکَ تَعْلَمُ وَلَا نَعْلَمُ ، وَأَنْتَ عَلَامُ الْغُیُوبِ؛ خداوندا ! بیامرز مرا به آن چه پیش داشتم ، و آن چه متأخر داشتم ، و آن چه نهان کردم ، و آن چه آشکار کردم ، و اسراف مرا بر خودم ، و آن چه تو داناتری بِه آن از من . خداوندا ! تویی پیش دارنده و تویی به تأخیراندازنده . نیست خدایی ، مگر تو . بدانستی تو نهانی را ، و به توانایی تو بر آفریدگان ، همه ، مادام دانی زندگی را بهتر از برایم ، پس زنده دار مرا؛ و بمیران مرا چون دانستی مرگِ مرا بهتر از برایم . به درستی که من سؤال می کنم تو را ترسیدن از تو در نهان و آشکار ، و سخن حق در خشم و خشنودی ، و میانه روی در درویشی و بی نیازی ، و سؤال می کنم از تو نعمتی که نابود نشود ، و روشنی چشمی که بریده نشود ، و سؤال می کنم از تو خشنودی به قضا ، و برکت مردن بعد از زندگی ، و خنکی و خوشی زندگی بعد از مردن ، و خوشی نگریستن به سوی روی تو ، و اشتیاق به سوی دیدن تو ، و دیدن تو از غیر ناخوشی زیان رساننده ، و نه آزمایش گمراه کننده . خداوندا ! بیارا ما را به آرایش ایمان ، و بگردان ما را راه نمایانِ راه یافته شدگان . خداوندا ! راه نما ما را در کسانی که راه نموده ای . خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم از تو دل بستن بر راه راست ، و ثابت بودن در کار و راه [درست] ، و سؤال می کنم تو را شکر نعمت تو ، و خوبی عافیت تو ، و ادا کردن حقّ تو ، و سؤال می کنم از تو ، ای پروردگار من ! دلی سالم ، و زبانی راستگو ، و طلب آمرزش از تو ، از برای آن چه می دانی ، و سؤال می کنم از تو ، آن چه می دانی ، و پناه می برم به تو از بدی آن چه می دانی . پس به درستی که تو می دانی و دانسته نمی شوی ، و تویی به غایت ، دانای نهانی ها» .

.

1- . مترجم «فلان و فلان» را در متن تفسیر و به تفصیل بیان کرده است .

ص: 478

. .

ص: 479

. .

عَلِیٌّ ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ :«جَاءَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام إِلَی یُوسُفَ وَ هُوَ فِی السِّجْنِ، فَقَالَ لَهُ: یَا یُوسُفُ، قُلْ فِی دُبُرِ کُلِّ صَلَاةٍ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی فَرَجاً وَ مَخْرَجاً، وَ ارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ، وَ مِنْ حَیْثُ لَا أَحْتَسِبُ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ رَوَاهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ هذِهِ الْکَلِمَاتِ عِنْدَ کُلِّ صَلَاةٍ مَکْتُوبَةٍ، حُفِظَ فِی نَفْسِهِ وَ دَارِهِ وَ مَالِهِ وَ وُلْدِهِ: أُجِیرُ نَفْسِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ أَهْلِی وَ دَارِی وَ کُلَّ مَا هُوَ مِنِّی بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ، الَّذِی «لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» وَ أُجِیرُ نَفْسِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ کُلَّ مَا هُوَ مِنِّی «بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» إِلَی آخِرِهَا، وَ علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم قدس سره رضی الله عنه«بِرَبِّ النَّاسِ» إِلَی آخِرِهَا، وَ آیَهِ الْکُرْسِیِّ، إِلَی آخِرِهَا».

.

ابی عمیر ، از حمّاد بن عثمان ، از سیف بن عمیره روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«جبرئیل علیه السلام به نزد یوسف آمد و آن حضرت در زندان بود؛ پس به او گفت که : ای یوسف! در عقب هر نمازی بگو : اللّهُمَّ اجْعَلْ لِی فَرَجاً وَمَخْرَجاً ، وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ ، وَمِنْ حَیْثُ لَا أَحْتَسِبُ؛ خداوندا! قرار ده از برایم فرجی و بیرون رفتن گاهی ، و روزی کن مرا از آنجا که می پندارم و از آنجا که نمی پندارم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن عبدالعزیز ، از بکر بن محمد ، از آنکه او را روایت کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که نزد هر نماز واجبی این کلمات را بگوید ، در بابِ خود و خانه و مال و فرزندانش محفوظ باشد : أُجِیرُ نَفْسِی وَمَالِی وَوُلْدِی ... وَآیَهِ الْکُرْسِیِّ ، إِلی آخِرِهَا؛ پناه می دهم خود را ، و مالم و فرزندانم و کسانم و خانه ام ، و هر چیزی در آن از من است ، به خدای یکتای یگانه ، پناه نیازمندان ، که نزاد و زاده نشد ، و نبود او را همتا هیچ کس ،و پناه می دهم خودم را ، و مالم و فرزندانم ، و هر چیزی که آن از من است ، به پروردگار سفیده صبح ، از بدی آن چه آفریده ، و از بدی در شبِ درآینده ، چون درآید ، و از بدی دمندگان در گره ها ، و از بدی حسدبرنده ، چون حسد برد ،و به پروردگار مردم ، پادشاه مردم ، خدای مردم ، از بدی وسوسه کننده باز پس رونده ای که وسوسه می کند در سینه های مردم ، از پَری و مردم ،و به خدایی که نیست خدایی ، مگر او ، که زنده ای است پاینده ، فرا نمی گیرد او را پینکی [= چرت] و نه خوابی ، او را است آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است . کیست آنکه درخواست کند در نزد او ، مگر به اذن او . می داند آن چه را که در پیش روی های ایشان و آن چه که در پشت سرشان است ، و احاطه نمی کند به چیزی از دانش او مگر به آن چه خواست . فرا گرفته کرسی او آسمان ها و زمین را ، و گران نباشد بر او حفظ آنها ، و او است بلندمرتبه بزرگ» . (1)

.

1- . مترجم سوره ها و آیه های اشاره شده در حدیث را به تفصیل بیان و ترجمه کرده است .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: مَنْ قَالَ فِی دُبُرِ الْفَرِیضَهِ:«یَا مَنْ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ، وَ لَا یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ أَحَدٌ غَیْرُهُ» ثَلَاثاً ، ثُمَّ سَأَلَ، أُعْطِیَ مَا سَأَلَ.

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِذَا صَلَّیْتَ الْمَغْرِبَ، فَأَمِرَّ یَدَکَ عَلَی جَبْهَتِکَ، وَ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ؛ اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّی الْهَمَّ وَ الْغَمَّ وَ الْحَزَنَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِیِّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ: کُنْتُ کَثِیراً مَا أَشْتَکِی عَیْنِی، فَشَکَوْتُ ذلِکَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، فَقَالَ:«أَ لَا أُعَلِّمُکَ دُعَاءً لِدُنْیَاکَ وَ آخِرَتِکَ، وَ بَلَاغاً لِوَجَعِ عَیْنَیْکَ؟» قُلْتُ: بَلی. قَالَ: «تَقُولُ فِی دُبُرِ الْفَجْرِ وَ دُبُرِ الْمَغْرِبِ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْکَ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلِ النُّورَ فِی بَصَرِی، وَ الْبَصِیرَهَ فِی دِینِی، وَ الْیَقِینَ فِی قَلْبِی، وَ الْإِخْلَاصَ فِی عَمَلِی، وَ السَّلَامَهَ فِی نَفْسِی، وَ السَّعَهَ فِی رِزْقِی، وَ الشُّکْرَ لَکَ أَبَداً مَا أَبْقَیْتَنِی».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِی أَبُو جَعْفَرٍ الشَّامِیُّ، قَالَ: حَدَّثَنِی رَجُلٌ بِالشَّامِ یُقَالُ لَهُ: هِلْقَامُ بْنُ أَبِی هِلْقَامٍ قَالَ: أَتَیْتُ أَبَا إِبْرَاهِیمَ علیه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، عَلِّمْنِی دُعَاءً جَامِعاً لِلدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ، وَ أَوْجِزْ. فَقَالَ:«قُلْ فِی دُبُرِ الْفَجْرِ إِلی أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَسْأَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ». قَالَ هِلْقَامٌ: لَقَدْ کُنْتُ مِنْ أَسْوَإِ أَهْلِ بَیْتِی حَالًا، فَمَا عَلِمْتُ حَتّی أَتَانِی مِیرَاثٌ مِنْ قِبَلِ رَجُلٍ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ قَرَابَهً، وَ إِنِّی الْیَوْمَ لَمِنْ أَیْسَرِ أَهْلِ بَیْتِی، وَ مَا ذلِکَ إِلَّا بِمَا عَلَّمَنِی مَوْلَایَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ علیه السلام .

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت : هر که در عقب نماز فریضه ، سه مرتبه بگوید که :«یَا مَنْ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ ، وَلَا یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ أَحَدٌ غَیْرُهُ؛ ای آنکه می کند آن چه می خواهد ، و نمی کند آن چه بخواهد کسی غیر او» ، بعد از آن سؤال کند ، آن چه سؤال کند ، به او عطا شود .

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از سعدان ، از سعید بن یسار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون نماز مغرب را به جا آوری ، دستت را بر پیشانیت بمال و سه مرتبه بگو : بِسْمِ اللّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَا هُوَ ، عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ؛ اللّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّی الْهَمَّ وَالْغَمَّ وَالْحَزَنَ؛ به نام خدایی که نیست خدا ، مگر او که دانای نهانی و آشکار است . بخشاینده مهربان . خداوندا ! ببر از من غم گدازنده و اندوه من» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد جعفی ، از پدرش ، از ابوعبداللّه علیه السلام روایت کرده است که گفت : چنان بودم که بسیاری از اوقات از چشم می نالیدم و درد داشت؛ پس این را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم . فرمود :«آیا نمی خواهی که دعایی را به تو تعلیم کنم که از برای دنیا و آخرتت نافع باشد ، و کافی باشد از برای درد چشمهایت» . عرض کردم : بلی ، می خواهم . فرمود که : «در عقب نماز صبح و عقب نماز شام ، می گویی که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ ... وَالشُّکْرَ لَکَ أَبَداً مَا أَبْقَیْتَنِی؛ خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم از تو به حق محمد و آل محمد بر تو . صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و قرار ده روشنی را در چشم من ، و بینایی در دین من ، و یقین در دل من ، و پاکی و پاکیزگی در کار من ، وسلامتی در جان من ، و گشادگی بر روزی من ، و شکر از برای تو همیشه ، مادام که باقی گذاری مرا» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر روایت کرده است که گفت : حدیث کرد مرا ابوجعفر شامی ، گفت که : حدیث کرد مرا مردی در شام که او را هلقام می گفتند ، گفت که :به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آمدم و به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم ! دعایی به من تعلیم فرما که جامع مطالب دنیا و آخرت باشد ، و مختصر کن . فرمود که : «در عقب نماز صبح تا آفتاب طالع شود ، بگو : سُبْحَانَ اللّهِ

الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ ، أَسْتَغْفِرُ اللّهَ وَأَسْأَلُهُمِنْ فَضْلِهِ؛ پاک و منزّه می شمارم خدای بزرگ را ، و به ستایش او مشغولم . طلب آمرزش می نمایم از خدا ، و سؤال می کنم او را از فضلش» ، هلقام گفت که : من از همه خاندانم بدحال تر و پریشان تر بودم . پس هیچ ندانستم ، تا آنکه میراثی به من رسید از جانب مردی که گمان نداشتم که در میان من و او هیچ خویشی هست ، و به درستی که من امروز از همه اهل بیتم توانگرترم ، و این نیست ، مگر به آن چه آقایم امام موسی کاظم علیه السلام به من تعلیم فرمود .

.

53 بَابُ الدُّعَاءِ لِلرِّزْقِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنْ يُعَلِّمَنِي دُعَاءً لِلرِّزْقِ، فَعَلَّمَنِي دُعَاءً مَا رَأَيْتُ أَجْلَبَ مِنْهُ لِلرِّزْقِ، قَالَ:«قُلِ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ، الْحَلَالِ الطَّيِّبِ، رِزْقاً وَاسِعاً، حَلَالاً طَيِّباً، بَلَاغاً لِلدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ، صَبّاً صَبّاً ، هَنِيئاً مَرِيئاً، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَ لَا مَنٍّ مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ إِلَا سَعَهً مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ؛ فَإِنَّکَ قُلْتَ: «وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» فَمِنْ فَضْلِکَ أَسْأَلُ، وَ مِنْ عَطِيَّتِکَ أَسْأَلُ، وَ مِنْ يَدِکَ الْمَلْأى أَسْأَلُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : لَقَدِ اسْتَبْطَأْتُ الرِّزْقَ، فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ لِي :«قُلِ: اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَكَفَّلْتَ بِرِزْقِي وَ رِزْقِ كُلِّ دَابَّهٍ يَا خَيْرَ مَدْعُوٍّ، وَ يَا خَيْرَ مَنْ أَعْطى، وَ يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَ يَا أَفْضَلَ مُرْتَجًى ، افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا».

.

53 . باب دعا از برای روزیمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید ، هر دو ، از قاسم بن عروه ، از ابوجمیله ، از معاویه بن عمّار روایت کرده اند که گفت : از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که دعایی به جهت روزی به من تعلیم فرماید . پس دعایی به من تعلیم فرمود ، که چیزی ندیدم که بیش از آن روزی را جلب کند . فرمود :«بگو که : اللّهُمَّ ارْزُقْنِی مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ ... وَمِنْ عَطِیَّتِکَ أَسْأَلُ ، وَمِنْ یَدِکَ الْمَلْأی أَسْأَلُ؛ خداوندا! روزی کن مرا از فضل خود و احاطه کننده و حلال پاکیزه ، روزی فراخ ، حلال ، پاکیزه ای را ، که کافی و بس باشد از برای دنیا و آخرت . ریختنی بعد از ریختنی ، سازگار ، خوش گوار ، از غیر رنج ، و نه منّتی از یکی از آفریدگانت ، مگر گشادی از فضل تو که احاطه کننده است . پس به درستی که تو گفتی که : سؤال کنید خدا را از فضلش . پس از فضل تو سؤال می کنم ، و از بخشش تو سؤال می کنم ، و از دست تو که پُر است سؤال می کنم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از یونس ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : هر آینه روزی را کاهل شمرده ام و دیر به من می رسد؛ پس حضرت در خشم شد . بعد از آن به من فرمود که :«بگو : اللّهُمَّ إِنَّکَ تَکَفَّلْتَ بِرِزْقِی وَرِزْقِ کُلِّ دَابَّهٍ یَا خَیْرَ مَدْعُوٍّ ، وَیَا خَیْرَ مَنْ أَعْطی ، وَیَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ ، وَیَا أَفْضَلَ مُرْتَجًی ، افْعَلْ بِی کَذَا وَکَذَا؛ خداوندا! به درستی که تو [خود را] پابند کرده ای (1) به روزی من و روزی هر جنبنده . ای بهتر خوانده شده! و ای بهتر کسی که عطا کرده! و ای بهتر کسی که سؤال شده! و ای بهتر امید داشته شده! بکن با من چنین و چنین» (2) .

.

1- . . نسخه خوشخوان نیست و معنا ، به عهده گرفتن روزی است .
2- . به جای «افْعَلْ بِی کَذَا وَکَذَا» ، حاجت خود را ذکر کند و نام آن را ببرد . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ، قَالَ: أَبْطَأَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله عَنْهُ، ثُمَّ أَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله :«مَا أَبْطَأَ بِکَ عَنَّا؟» فَقَالَ: السُّقْمُ وَ الْفَقْرُ، فَقَالَ لَهُ: «أَ فَلَا أُعَلِّمُکَ دُعَاءً یَذْهَبُ اللّٰهُ عَنْکَ بِالسُّقْمِ وَ الْفَقْرِ؟» قَالَ: بَلی یَا رَسُولَ اللّٰهِ، فَقَالَ: «قُلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ، تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً» . قَالَ : فَمَا لَبِثَ أَنْ عَادَ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَدْ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَنِّی السُّقْمَ وَ الْفَقْرَ.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ، عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«ادْعُ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ فِی الْمَکْتُوبَهِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ: یَا خَیْرَ الْمَسْؤُولِینَ، وَ یَا خَیْرَ الْمُعْطِینَ ، ارْزُقْنِی وَ ارْزُقْ عِیَالِی مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ؛ فَإِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَهَ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: شَکَوْتُ إِلی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام الْحَاجَهَ، وَ سَأَلْتُهُ أَنْ یُعَلِّمَنِی دُعَاءً فِی الرِّزْقِ، فَعَلَّمَنِی دُعَاءً مَا احْتَجْتُ مُنْذُ دَعَوْتُ بِهِ، قَالَ:«قُلْ فِی دُبُرِ صَلَاهِ اللَّیْلِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ: یَا خَیْرَ مَدْعُوٍّ، وَ یَا خَیْرَ مَسْؤُولٍ، وَ یَا أَوْسَعَ مَنْ أَعْطی ، وَ یَا خَیْرَ مُرْتَجًی ، ارْزُقْنِی وَ أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ، وَ سَبِّبْ لِی رِزْقاً مِنْ قِبَلِکَ؛ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسماعیل بن عبدالخالق روایت کرده است که گفت : مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ، دیر وقتی شد که به خدمت آن حضرت نیامد ، بعد از آن به خدمتش آمد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود که :«چه چیز باعث کاهلی تو از ما شد؟ و چرا دیر به نزد ما آمدی؟» عرض کرد : بیماری و پریشانی . حضرت به او فرمود : «آیا نمی خواهی که دعایی به تو تعلیم کنم که خدا بیماری و پریشانی را از تو ببرد؟» عرض کرد : بلی! یا رسول اللّه ! می خواهم . فرمود : «بگو که : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَا بِاللّهِ ... وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً؛ نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ . توکل کردم بر زنده ای که نمی میرد ، و ستایش مر خدایی را است که فرا نگرفته فرزندی را ، و نبود او را شریکی در پادشاهی ، و نبود او را اختیارداری از روی خواری ، و تعظیم کن او را ، تعظیم کردنی» . اسماعیل گفت : پس آن مرد درنگ نکرد که به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! به حقیقت که خدا بیماری و پریشانی را از من برد .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ابراهیم بن عمر یمانی ، از زید شحّام ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در باب طلب روزی ، در نماز واجبی دعا کن و حال آنکه تو در سجده باشی : یَا خَیْرَ الْمَسْؤُلِینَ ، وَیَا خَیْرَ الْمُعْطِینَ ، ارْزُقْنِی وَارْزُقْ عِیَالِی مِنْ فَضْلِکَ الْوَاسِعِ؛ فَإِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ؛ ای بهترین سؤال شدگان! و ای بهترین بخشایندگان! روزی ده مرا و روزی ده عیال مرا از فضل خود؛ پس به درستی که تو صاحب فضل بزرگی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از محمد بن خالد ، از قاسم بن عروه ، از ابوجمیله ، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام از احتیاج شکایت کردم ، و از او سؤال نمودم که دعایی در باب روزی به من تعلیم فرماید؛ پس دعایی به من تعلیم فرمود ، که از آن زمان که به آن دعا کرده ام و آن را خوانده ام ، محتاج نشده ام . فرمود که :«در نماز شب ، در حالی که تو در سجده باشی ، بگو که : یَا خَیْرَ مَدْعُوٍّ ... إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ ای بهتر خوانده شده! و ای بهتر سؤال شده! و ای واسع تر کسی که عطا کرده! و ای بهتر امید داشته شده! روزی ده مرا ، ووسعت ده بر مناز

روزی خود ، و سبب ساز از برایم روزی را از جانب خود . به درستی که تو بر هر چیزی توانایی» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى دَاوُدَ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّهِ، إِنِّى ذُو عِيَالٍ وَ عَلَىَّ دَيْنٌ، وَ قَدِ اشْتَدَّتْ حَالِى ، فَعَلِّمْنِى دُعَاءً أَدْعُو اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ لِيَرْزُقَنِى مَا أَقْضِى بِهِ دَيْنِى، وَ أَسْتَعِينُ بِهِ عَلى عِيَالِى . فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يَا عَبْدَ اللّهِ، تَوَضَّأْ وَ أَسْبِغْ وُضُوءَكَ، ثُمَّ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ تُتِمُّ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ، ثُمَّ قُلْ: يَا مَاجِدُ ، يَا وَاحِدُ، يَا كَرِيمُ، يَا دَائِمُ، أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ نَبِىِّ الرَّحْمَهِ صلى الله عليه و آله ؛ يَا مُحَمَّدُ، يَا رَسُولَ اللّهِ، إِنِّى أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللّهِ رَبِّكَ وَ رَبِّى وَ رَبِّ كُلِّ شَىْءٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ أَسْأَلُكَ نَفْحَةً كَرِيمَةً مِنْ نَفَحَاتِكَ، وَ فَتْحاً يَسِيراً، وَ رِزْقاً وَاسِعاً أَلُمُّ بِهِ شَعْثِى، وَ أَقْضِى بِهِ دَيْنِى ، وَ أَسْتَعِينُ بِهِ عَلى عِيَالِى».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْمُكَارِى وَ غَيْرِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«عَلَّمَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله هذَا الدُّعَاءَ: يَا رَازِقَ الْمُقِلِينَ، يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ، يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا ذَا الْقُوَّهِ الْمَتِينَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ ارْزُقْنِى وَ عَافِنِى، وَ اكْفِنِى مَا أَهَمَّنِى».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:«نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى رَجُلٍ وَ هُوَ يَقُولُ: اللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : سَأَلْتَ قُوتَ النَّبِيِّينَ، قُلِ: اللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ رِزْقاً وَاسِعاً طَيِّباً مِنْ رِزْقِكَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن احمد بن ابی داود ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! به درستی که من صاحب عیالم و قرضی دارم و حالم سخت شده . پس دعایی به من تعلیم فرما که به آن ، خدای عز و جل را بخوانم تا به من روزی کند ، آن چه را که قرضم را به آن ادا کنم ، و به آن بر عیالم یاری جویم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای بنده خدا ! وضو بساز و وضو را کامل گردان ، بعد از آن دو رکعت نماز به جا آور که رکوع و سجود را اتمام گردانی ، بعد از آن بگو : یَا مَاجِدُ ، یَا وَاحِدُ ... وَأَسْتَعِینُ بِهِ عَلی عِیَالِی؛ ای بزرگوار ! ای یگانه ! ای صاحب کرم ! رو می آورم به سوی تو ، به محمد ، پیغمبر تو ، که پیغمبر رحمت است ، صلوات فرستد خدا بر او و آل او . ای محمد ! ای فرستاده خدا ! به درستی که من رو می آورم به سوی خدا ، که پروردگار تو و پروردگار من و پروردگار هر چیزی است ، که صلوات فرستد بر محمد و اهل بیت او ، و سؤال می کنم تو را بخششی از بخشش های تو ، و گشادنی آسان ، و روزی فراخ ، که فراهم آورم به آن پراکنده خود را ، وادا کنم به آن قرض خود را ، و یاری جویم به آن بر عیال خود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن ابی عمیر ، از ابوسعید مکاری و غیر او ،از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله این دعا را تعلیم فرمود : یَا رَازِقَ الْمُقِلِّینَ ، یَا رَاحِمَ الْمَسَاکِینِ ، یَا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ ، یَا ذَا الْقُوَّهِ الْمَتِینَ ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ ، وَارْزُقْنِی ، وَعَافِنِی ، وَاکْفِنِی مَا أَهَمَّنِی؛ ای روزی دهنده مال ضایع شدگان ! و ای رحم کننده گدایان ! و ای دوست مؤمنان ! و ای صاحب توانایی استوار ! صلوات فرست بر محمد و اهل بیت او ، و روزی و عافیت ده مرا ، و کفایت کن از من ، آن چه در اندوه افکنده مرا» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از معمّر بن خلّاد ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«امام محمد باقر علیه السلام به سوی مردی نظر فرمود که می گفت : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلَالِ؛ «خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم تو را از روزی تو که حلال است» ، پس حضرت باقر

علیه السلام فرمود که : قوت و روزی پیغمبران را خواستی ، بگو که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ رِزْقاً وَاسِعاً طَیِّباً مِنْ رِزْقِکَ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را روزی فراخ پاکیزه را ، از روزی تو» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، ادْعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَرْزُقَنِیَ الْحَلَالَ، فَقَالَ:«أَ تَدْرِی مَا الْحَلَالُ؟» قُلْتُ: الَّذِی عِنْدَنَا الْکَسْبُ الطَّیِّبُ، فَقَالَ: «کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامیَقُولُ: الْحَلَالُ هُوَ قُوتُ الْمُصْطَفَیْنَ» ثُمَّ قَالَ: «قُلْ: أَسْأَلُکَ مِنْ رِزْقِکَ الْوَاسِعِ».

عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ مَزْیَدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قُلِ: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِی، وَ امْدُدْ لِی فِی عُمُرِی، وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِکَ، وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی».

عَنْهُ، عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام دُعَاءٌ فِی الرِّزْقِ:«یَا أَللّهُ یَا أَللّهُ یَا أَللّهُ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عَلَیْکَ عَظِیمٌ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَرْزُقَنِیَ الْعَمَلَ بِمَا عَلَّمْتَنِی مِنْ مَعْرِفَهِ حَقِّکَ، وَ أَنْ تَبْسُطَ عَلَیَّ مَا حَظَرْتَ مِنْ رِزْقِکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ الْعَطَّارِ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّا قَدِ اسْتَبْطَأْنَا الرِّزْقَ، فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ:«قُلِ: اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَکَفَّلْتَ بِرِزْقِی وَ رِزْقِ کُلِّ دَابَّهٍ، فَیَا خَیْرَ مَنْ دُعِیَ، وَ یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَ یَا خَیْرَ مَنْ أَعْطی، وَ یَا أَفْضَلَ مُرْتَجًی ، افْعَلْ بِی کَذَا وَ کَذَا».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت : به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم! خدای عز و جلرا بخوان و دعا کن ، که حلال را روزی من گرداند . حضرت فرمود :«آیا می دانی که حلال چیست؟» عرض کردم : به درستی که آن چه در نزد ما است و به آن اعتقاد داریم ، کسب طیّب و پاکیزه است . فرمود که : «حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام می فرمود که : حلال ، قوت برگزیدگان است . بعد از آن فرمود : بگو که : أَسْأَلُکَ مِنْ رِزْقِکَ الْوَاسِعِ؛ سؤال می کنم تو را از روزی تو که وسعت داده شده» .

از او ، از بعضی از اصحابش ، از مفضّل بن مزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«بگو : اللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِی ، وَامْدُدْ لِی فِی عُمُرِی ، وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِکَ ، وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی؛ خداوندا! وسعت ده بر من در روزی من ، و بکش از برایم در عمر من ، و بگردان مرا از کسانی که انتقام می کشی به او از برای دین خود ، و بدل مکن به من غیر مرا» .

از او ، از امام موسی کاظم علیه السلام دعایی در باب روزی روایت است :«یَا أَللّهُ یَا أَللّهُ یَا اللّهُ ... وَأَنْ تَبْسُطَ عَلَیَّ مَا حَظَرْتَ مِنْ رِزْقِکَ؛ ای خدا! ای خدا! ای خدا! سؤال می کنم تو را به حقّ کسی که حقّش بر تو بزرگ است ، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه روزی کنی مرا ، عمل کردن به آن چه تعلیم داده ای به من از شناختن حقّ تو ، و آنکه بگشایی بر من ، آن چه را که منع کرده ای از روزی خود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عبدالحمید عطّار ، از یونس بن یعقوب ، از ابوبصیر که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : ما روزی را کاهل شمرده ایم و دیر به ما می رسد؛ پس حضرت در خشم شد . بعد از آن فرمود که :«بگو : اللّهُمَّ إِنَّکَ تَکَفَّلْتَ بِرِزْقِی وَرِزْقِ کُلِّ دَابَّةٍ ، فَیَا خَیْرَ مَنْ دُعِیَ ، وَیَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ ، وَیَا خَیْرَ مَنْ أَعْطَی ، وَیَا أَفْضَلَ مُرْتَجَی ، افْعَلْ بِی کَذَا وَکَذَا؛ خداوندا! به درستی که تو [خود را]پابند کرده ای به روزی من و روزی هر جنبنده ای . پس ای بهتر کسی که خوانده شده! و ای بهتر کسی که سؤال

شده! و ای بهتر کسی که عطا کرده! و ای بهتر امید داشته شده! بکن به آن ، چنین و چنین» (1) .

.

1- . و همین حدیث ، در همین باب [حدیث دوم] ، با اندک تغییری گذشت . (مترجم)

أَبُو بَصِيرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام یَدْعُو بِهذَا الدُّعَاءِ: اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ حُسْنَ الْمَعِیشَهِ، مَعِیشَهً أَتَقَوّی بِهَا عَلی جَمِیعِ حَوَائِجِی، وَ أَتَوَصَّلُ بِهَا فِی الْحَیَاهِ إِلی آخِرَتِی مِنْ غَیْرِ أَنْ تُتْرِفَنِی فِیهَا فَأَطْغی، أَوْ تَقْتُرَ بِهَا عَلَیَّ فَأَشْقی، أَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِکَ، وَ أَفِضْ عَلَیَّ مِنْ سَیْبِ فَضْلِکَ نِعْمَهً مِنْکَ سَابِغَهً، وَ عَطَاءً غَیْرَ مَمْنُونٍ، ثُمَّ لَا تَشْغَلْنِی عَنْ شُکْرِ نِعْمَتِکَ بِإِکْثَارٍ مِنْهَا تُلْهِینِی بَهْجَتُهُ، وَ تَفْتِنِّی زَهَرَاتُ زَهْوَتِهِ، وَ لَا بِإِقْلَالٍ عَلَیَّ مِنْهَا یَقْصُرُ بِعَمَلِی کَدُّهُ، وَ یَمْلَأُ صَدْرِی هَمُّهُ، أَعْطِنِی مِنْ ذلِکَ یَا إِلهِی غِنًی عَنْ شِرَارِ خَلْقِکَ، وَ بَلَاغاً أَنَالُ بِهِ رِضْوَانَکَ، وَ أَعُوذُ بِکَ یَا إِلهِی مِنْ شَرِّ الدُّنْیَا وَ شَرِّ مَا فِیهَا، لَا تَجْعَلِ الدُّنْیَا عَلَیَّ سِجْناً، وَ لَا فِرَاقَهَا عَلَیَّ حُزْناً، أَخْرِجْنِی مِنْ فِتْنَتِهَا مَرْضِیّاً عَنِّی، مَقْبُولًا فِیهَا عَمَلِی إِلی دَارِ الْحَیَوَانِ وَ مَسَاکِنِ الْأَخْیَارِ، وَ أَبْدِلْنِی بِالدُّنْیَا الْفَانِیَهِ نَعِیمَ الدَّارِ الْبَاقِیَهِ؛ اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ أَزْلِهَا وَ زِلْزَالِهَا وَ سَطَوَاتِ شَیَاطِینِهَا وَ سَلَاطِینِهَا وَ نَکَالِهَا، وَ مِنْ بَغْیِ مَنْ بَغی عَلَیَّ فِیهَا؛ اللّٰهُمَّ مَنْ کَادَنِی فَکِدْهُ؛ وَ مَنْ أَرَادَنِی فَأَرِدْهُ، وَ فُلَّ عَنِّی حَدَّ مَنْ نَصَبَ لِی حَدَّهُ، وَ أَطْفِ عَنِّی نَارَ مَنْ شَبَّ لِی وَقُودَهُ، وَ اکْفِنِی مَکْرَ الْمَکَرَهِ، وَ افْقَأْ عَنِّی عُیُونَ الْکَفَرَهِ، وَ اکْفِنِی هَمَّ مَنْ أَدْخَلَ عَلَیَّ هَمَّهُ، وَ ادْفَعْ عَنِّی شَرَّ الْحَسَدَهِ، وَ اعْصِمْنِی مِنْ ذلِکَ بِالسَّکِینَهِ، وَ أَلْبِسْنِی دِرْعَکَ الْحَصِینَهَ، وَ اجْبَأْنِی فِی سِتْرِکَ الْوَاقِی، وَ أَصْلِحْ لِی حَالِی ، وَ صَدِّقْ قَوْلِی بِفَعَالِی، وَ بَارِکْ لِی فِی أَهْلِی وَ مَالِی».

.

ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«علی بن الحسین علیه السلام خدا را به این دعا می خواند : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ حُسْنَ الْمَعِیشَهِ ... وَبَارِکْ لِی فِی أَهْلِی وَمَالِی؛ خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم از تو خوبی زندگانی را ، زندگانی که نیرومند شوم به آن بر همه حاجت های من ، و بپیوندم به آن در زندگی به سوی آخرت من ، از غیر آنکه نعمت دهی مرا در آن ، پس از اندازه درگذرم ، یا تنگ گیری به آن بر من ، پس بدبخت شوم . وسعت ده بر من از حلال روزی خود ، و انعام کن بر من از سبب فضل خود ، نعمتی از خود ، که تمام و کامل باشد ، و بخششی غیر بریده شده . پس مشغول مکن مرا از شکر نعمت خود ، به بسیار کردن از آن ، که مشغول سازد مرا نیکویی آن ، و در بلا افکند آرایش های منظر خوب و تازگی آن ، و نه به اندک گردانیدن بر من از آن ، که کوتاه کند کار مرا رنج آن ، و پر کند سینه مرا اندوه آن . عطا کن به من از آن ، ای خدای من ! بی نیازی را از بدی آفریدگان تو ، و کفایتی [که]در بیابم بر آن خشنودی تو را ، و پناه می برم به تو ، ای خدای من ! از بدی دنیا و از بدی آن چه در آن است ، و مگردان بر من دنیا را زندان ، و نه جدایی آن را بر من اندوه . بیرون بر مرا از آزمایش آن ، خشنود شده از من ، پذیرفته شده در آن کار من ، به سوی خانه زندگی و جای های آرام نیکان ، و بدل بده به من به دنیای نیست و نابودشونده ، نعمتِ خانه ای باقی . خداوندا ! به درستی که من پناه می برم به تو از تنگی آن و جنبش آن ، و سطوت های دیوهای سرکش آن ، و صاحبان سلطنت آن ، و عقوبت آن ، و از ستمگری که ستم کند بر من در آن . خداوندا ! هر که کِیْد کند با من ، پس کید کن با او ، و هر که اراده کند مرا ، پس اراده کن او را ، و کُند کن از من ، تیزی کسی که برپا کرده از برایم تیزی خود را ، و فرو نشان از من ، آتش کسی که برافروخته است از برایم آتش زنه خود را ، و کفایت کن از من ، مکر مکرکنندگان ، و بِران از من ، چشم های کافران را ، و کفایت کن از من ، اندوه آنکه درآورده است بر من اندوه خود ، و بازدار از من ، بدی حسد برندگان ، و نگاه دار مرا از آن به آرام و آسایش ، و درپوشان به من زره خود را که استوار است ، و زنده بدار مرا در پرده خود که نگاه دارنده است ، و به صلاح آور از برایم حال مرا در میان من و میان تو ، و میان من و میان آفریدگان تو ، و راست گردان گفتار مرا به کردار من ، و برکت ده از برایم در اهل من و مال من» (1) .

.

1- . در بعضی از نسخ به جای «وَافْضَلْ عَلَیّ» ، «وَ أَفِضْ عَلَیَّ» واقع است ، و آن امر است از افاضه به معنی ریزانیدن آب ، و در بعضی به جای «دَارالْحَیَوَان» ، «دَارالْخُلُودِ» است؛ یعنی خانه جاوید ، و در بعضی به جای «وَأَحْیِنِی فِی سترِکَ» : «وَأَخْبِئْنِی» واقع است ؛ و آن امر است از اخباء . و در بعضی «أَجِنَّنِی» است ؛ و آن امر است از اجنان . و هر دو به معنی پوشیدن و پنهان کردن است . (مترجم)

54 بَابُ الدُّعَاءِ لِلدَّيْنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ وَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، قَالَ: شَكَوْتُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام دَيْناً لِى عَلَى أُنَاسٍ، فَقَالَ:«قُلِ: اللّهُمَّ لَحْظَةً مِنْ لَحَظَاتِکَ تَيَسَّرْ عَلى غُرَمَائِى بِهَا الْقَضَاءَ، وَ تَيَسَّرْ لِى بِهَا الِاقْتِضَاءَ؛ إِنَّکَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ» .

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِىُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«أَتَى النَّبِىَّ صلى الله عليه و آله رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا نَبِىَّ اللّهِ، الْغَالِبُ عَلَىَّ الدَّيْنُ وَ وَسْوَسَهُ الصَّدْرِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله : قُلْ: تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَىِّ الَّذِى لَا يَمُوتُ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيکٌ فِى الْمُلْکِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِىٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً » . قَالَ : «فَصَبَرَ الرَّجُلُ مَا شَاءَ اللّهُ، ثُمَّ مَرَّ عَلَى النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ، فَهَتَفَ بِهِ، فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ فَقَالَ: أَذْهَبَ مَا قُلْتَ لِى يَا رَسُولَ اللّهِ ، فَقَضَى اللّهُ دَيْنِى، وَ أَذْهَبَ وَسْوَسَهَ صَدْرِى».

.

54 . باب در بیان دعا از برای قرضچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد ، هر دو از ابن محبوب ، از جمیل بن درّاج ، از ولید بن صبیح که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از قرضی که از برای من بر مردم بود . فرمود :«بگو که : اللّهُمَّ لَحْظَةً مِنْ لَحَظَاتِکَ تَیَسَّرْ عَلی غُرَمَائِی بِهَا الْقَضَاءَ ، وَتَیَسَّرْ لِی بِهَا الاِقْتِضَاءَ؛ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ خداوندا ! نِگریستنی از نگریستن های تو ، آسان می گردانی بر قرض داران من به آن ادا را ، و آسان می گردانی از برایم به آن خواستنی را . به درستی که تو بر هر چیز توانایی» .

حسین بن محمد اشعری ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی وشّاء ، از حمّاد بن عثمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : ای پیغمبر خدا ! قرض و وسوسه سینه بر من غالب شده . پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که : بگو : تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ ... وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً؛ توکل کردم بر زنده ای که نمی میرد ، و ستایش مر خدایی را است که فرا نگرفت زنی را و نه فرزندی ، و نبود از برایش شریکی در پادشاهی ، و نبود او را صاحب اختیاری از روی خواری ، و تعظیم کن او را ، تعظیم کردنی» . حضرت فرمود : «پس آن مرد ، آن قدر که خدا می خواست ، صبر کرد ، بعد از آن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت . حضرت او را آواز داد و فرمود که : چه کردی؟ عرض کرد که : آن چه به من فرمودی یا رسول اللّه ! پیوسته کردم ، و خدا قرض مرا ادا کرد ، و وسواس سینه ام را از من برد» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلى اللّه عليه و آله ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّهِ ، قَدْ لَقِيتُ شِدَّةً مِنْ وَسْوَسَهِ الصَّدْرِ، وَ أَنَا رَجُلٌ مَدِينٌ مُعِيلٌ مُحْوِجٌ، فَقَالَ لَهُ: كَرِّرْ هذِهِ الْكَلِمَاتِ: تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِى لَا يَمُوتُ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِى الْمُلْكِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِىٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً . فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَهُ، فَقَالَ: أَذْهَبَ اللّهُ عَنِّى وَسْوَسَهَ صَدْرِى، وَ قَضى عَنِّى دَيْنِى، وَ وَسَّعَ عَلَىَّ رِزْقِى».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنْ أَبِى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام كَانَ كَتَبَهُ لِى فِى قِرْطَاسٍ:«اللّهُمَّ ارْدُدْ إِلى جَمِيعِ خَلْقِكَ مَظَالِمَهُمُ الَّتِى قِبَلِى صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فِى يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيَهٍ؛ وَ مَا لَمْ تَبْلُغْهُ قُوَّتِى، وَ لَمْ تَسَعْهُ ذَاتُ يَدِى، وَ لَمْ يَقْوَ عَلَيْهِ بَدَنِى وَ يَقِينِى وَ نَفْسِى ، فَأَدِّهِ عَنِّى مِنْ جَزِيلِ مَا عِنْدَكَ مِنْ فَضْلِكَ، ثُمَّ لَا تَخْلُفْ عَلَىَّ مِنْهُ شَيْئاً تَقْضِيهِ مِنْ حَسَنَاتِى، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا شُرِعَ، وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا وُصِفَ، وَ أَنَّ الْكِتَابَ كَمَا أُنْزِلَ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حُدِّثَ، وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، ذَكَرَ اللّهُ مُحَمَّداً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِخَيْرٍ، وَ حَيَّا مُحَمَّداً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِالسَّلَامِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از ابن مسکان ، از ثمالی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! به حقیقت که از وسوسه سینه ملاقات کرده ام ، آن چه ملاقات کرده ام ، و من فردی قرض دار و عیال بار و پریشانم . حضرت به او فرمود که : این کلمات را مکرّر کن : تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ ... وَکَبِّرْهُ تَکْبِیراً؛ «توکّل کردم بر زنده ای که نمی میرد ، و ستایش مر خدایی را است که فرا نگرفته است زنی را و نه فرزندی ، و نبود او را شریکی در پادشاهی ، و نبود او را اختیارداری از روی خواری ، و تعظیم کن او را ، تعظیم کردنی» . پس آن مرد درنگ نکرد که به خدمت حضرت آمد و عرض کرد که : خدا وسوسه سینه مرا از من برد ، و قرضم را از من ادا کرد ، و روزیم را بر من وسیع گردانید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ،از موسی بن بکر ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت این را از برایم در کاغذی نوشت که :«اللّهُمَّ ارْدُدْ إِلی جَمِیعِ خَلْقِکَ مَظَالِمَهُمُ ... وَحَیَّا مُحَمَّداً وَأَهْلَ بَیْتِهِ بِالسَّلَامِ؛ خداوندا! بازگردان به سوی همه آفریدگانت ، مظلمه های (1) ایشان را که در جانب من است ، خُرد آنها را و بزرگ آنها را ، در آسانی از تو و عافیت ، و آن چه نرسد به آن توانایی من ، و فرا نگیرد آن را آن چه در دست من است ، و توانایی ندارد بر آن ، تن من و یقین من و جان من . پس برسان آن را و بده از جانب من ، از بسیار آن چه نزد تو است از فضل تو؛ پس باز پس مگذار بر من از آن چیزی را که ادا کند آن را از ثواب های من . ای مهربان تر از مهربانان! گواهی می دهم که نیست خدایی ، مگر خدای تنها ، نیست شریکی از برایش ، و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او است ، و آنکه دین ، چنان است که مشروع و بیان شده ، و آن که اسلام ، چنان است که وصف شده ، و آنکه قرآن ، چنان است که فرو فرستاده شده ، و آنکه گفتار ، چنان است که حدیث شده ، و آن که خدا ، او است حقِ هویدا . یاد کند خدا محمد و خاندان او را به خوبی ، و درود گوید محمد و خاندان او را به سلام» .

.

1- . یعنی آنچه از دارایی مردم به مال ما ، خواسته یا ناخواسته راه یافته است .

55 بَابُ الدُّعَاءِ لِلْكَرْبِ وَ الْهَمِّ وَ الْحُزْنِ وَ الْخَوْفِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِى إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ، قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام :«يَا أَبَا حَمْزَةَ، مَا لَکَ إِذَا أَتى بِکَ أَمْرٌ تَخَافُهُ أَنْ لَا تَتَوَجَّهَ إِلى بَعْضِ زَوَايَا بَيْتِکَ يَعْنِى الْقِبْلَةَ فَتُصَلِّىَ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ تَقُولَ: يَا أَبْصَرَ النَّاظِرِينَ، وَ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ ، وَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سَبْعِينَ مَرَّةً ، كُلَّمَا دَعَوْتَ بِهذِهِ الْكَلِمَاتِ مَرَّةً سَأَلْتَ حَاجَةً» .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَسْمَاءَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله :«مَنْ أَصَابَهُ هَمٌّ، أَوْ غَمٌّ، أَوْ كَرْبٌ، أَوْ بَلَاءٌ، أَوْ لَأْوَاءٌ، فَلْيَقُلِ: اللّهُ رَبِّى، وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَىِّ الَّذِى لَا يَمُوتُ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا نَزَلَتْ بِرَجُلٍ نَازِلَةٌ، أَوْ شَدِيدَةٌ، أَوْ كَرَبَهُ أَمْرٌ، فَلْيَكْشِفْ عَنْ رُكْبَتَيْهِ وَ ذِرَاعَيْهِ، وَ لْيُلْصِقْهُمَا بِالْأَرْضِ، وَ لْيُلْزِقْ جُؤْجُؤَهُ بِالْأَرْضِ، ثُمَّ لْيَدْعُ بِحَاجَتِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُمَارَةَ الدَّهَّانِ، عَنْ مِسْمَعٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«لَمَّا طَرَحَ إِخْوَةُ يُوسُفَ يُوسُفَ فِى الْجُبِّ، أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ، مَا تَصْنَعُ هَاهُنَا؟ فَقَالَ: إِنَّ إِخْوَتِى أَلْقَوْنِى فِى الْجُبِّ، قَالَ: فَتُحِبُّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهُ؟ قَالَ: ذَاکَ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ شَاءَ أَخْرَجَنِى». قَالَ: «فَقَالَ لَهُ: إِنَّ اللّهَ تَعَالى يَقُولُ لَکَ: ادْعُنِى بِهذَا الدُّعَاءِ حَتّى أُخْرِجَکَ مِنَ الْجُبِّ، فَقَالَ لَهُ: وَ مَا الدُّعَاءُ؟ فَقَالَ: قُلِ: اللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِأَنَّ لَکَ الْحَمْدَ، لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْمَنَّانُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِى مِمَّا أَنَا فِيهِ فَرَجاً وَ مَخْرَجاً» . قَالَ: «ثُمَّ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِ مَا ذَكَرَ اللّهُ فِى كِتَابِهِ».

.

55 . باب دعا از برای کرب و همّ و خوف (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از ابواسماعیل درّاج ، از ابن مسکان ، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت : حضرت محمد بن علی علیه السلام فرمود که :«ای ابوحمزه! تو را چه می شود ، که چون امری به تو وارد شود که از آن می ترسی ، که درنمی آوری به سوی بعضی از زاویه های خانه ات یعنی قبله ، تا دو رکعت نماز به جا آوری ، بعد از آن ، هفتاد مرتبه بگویی که : یَا أَبْصَرَ النَّاظِرِینَ ، وَیَا أَسْمَعَ السَّامِعِینَ ، وَیَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِینَ ، وَیَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ؛ «ای بیناتر نگرندگان! و ای شنواتر شنوندگان! و ای شتابان تر شمارندگان! و ای مهربان تر از همه مهربانان!» ، و در هر مرتبه که این کلمات را بخوانی ، حاجتت را سؤال کنی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از عبدالرحمان بن ابی نجران ، از عاصم بن حمید ، از ثابت ، از اسماء که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«هر که همّ یا غم یا کرب یا بلا یا شدّت و محنتی به او برسد ، باید که بگوید : اللَّهُ رَبِّی ، وَلَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً ، تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ؛ خدا پروردگار من است ، که شریک نمی گردانم با او چیزی را . توکل کردم بر زنده ای که نمی میرد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون نازله ای بر مردی فرود آید ، یا سختی که او را اندوهناک سازد ، باید که زانوها و آرَش های (2) خود را برهنه کند (به اینکه جامه را از آنها دور گرداند) و آنها را به زمین بچسباند ، و به سجده رود و سینه خود را به زمین بچسباند ، بعد از آن ، حاجت خود را بخواند و دعا کند ، و حال آنکه او در سجده باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از حسن بن عمّار دهّان ، از مسمع ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون برادران یوسف ، یوسف را در چاه انداختند ، جبرئیل علیه السلام به نزد او آمد و گفت که : ای پسر نوجوان! در اینجا چه می کنی؟ گفت که : برادرانم مرا در چاه انداخته اند . جبرئیل گفت : آیا دوست می داری که از آن بیرون آیی؟ گفت که : این امر به دست خدای عز و جل است ، اگر

بخواهد ، مرا بیرون آورد» . حضرت صادق علیه السلام فرمود : «پس جبرئیل به یوسف گفت که : خدای تعالی به تو می فرماید که : مرا به این دعا بخوان ، تا تو را از این چاه بیرون آورم . یوسف به جبرئیل گفت که : آن دعا چیست؟ گفت : بگو که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ ... فَرَجاً وَمَخْرَجاً؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به اینکه تو را است ستایش . نیست خدایی ، مگر تو که بخشاینده ، پدیدآورنده آسمان ها و زمینی . خداوندِ بزرگواری و نوازش ، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه بگردانی از برایم ، از آن چه من در آن ، فرج و بیرون رفتنی بود» ، و حضرت علیه السلام فرمود : «بعد از آن ، از قصّه او بود ، آن چه خدا در کتاب خود ذکر فرموده» .

.

1- . و خوف ، به معنی ترسیدن است و کَرَب به فتح کاف و راء ، اندوهگین شدن و بی آرام شدن باشد ، و به سکون راء ، اندوهگین کردن و چیزی را از اندوه ، بی آرام کردن ، و نیز به معنی اندوه است که نفس را بگیرد ، و همّ به فتح هاء و تشدید میم ، اندوهی است که تن را می گدازد و غم ، اندوهی است که دل را می پوشد ، و بعضی گفته اند که : همّ ، به جهت چیز گذشته و غم ، به جهت چیز آینده است . (مترجم)
2- . اَرَش ،به معنای ساعد دست است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : أَنَّ الَّذِي دَعَا بِهِ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَلى دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ حِينَ قَتَلَ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ، وَ أَخَذَ مَالَ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الَّذِي لَا يُطْفى، وَ بِعَزَائِمِكَ الَّتِي لَا تُخْفى، وَ بِعِزِّكَ الَّذِي لَا يَنْقَضِي، وَ بِنِعْمَتِكَ الَّتِي لَا تُحْصى، وَ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي كَفَفْتَ بِهِ فِرْعَوْنَ عَنْ مُوسى عليه السلام ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام فِي الْهَمِّ، قَالَ:«تَغْتَسِلُ وَ تُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، وَ تَقُولُ: يَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ، يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ وَ رَحِيمَهُمَا، فَرِّجْ هَمِّي، وَ اكْشِفْ غَمِّي، يَا أَللّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ، اعْصِمْنِي وَ طَهِّرْنِي، وَ اذْهَبْ بِبَلِيَّتِي وَ اقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِذَا خِفْتَ أَمْراً، فَقُلِ: اللّهُمَّ إِنَّكَ لَا يَكْفِي مِنْكَ أَحَدٌ، وَ أَنْتَ تَكْفِي مِنْ كُلِّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، فَاكْفِنِي كَذَا وَ كَذَا». وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ، قَالَ: «تَقُولُ: يَا كَافِياً مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، وَ لَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، اكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ». وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «مَنْ دَخَلَ عَلى سُلْطَانٍ يَهَابُهُ، فَلْيَقُلْ: «بِاللّهِ أَسْتَفْتِحُ، وَ بِاللّهِ أَسْتَنْجِحُ، وَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَتَوَجَّهُ، اللّهُمَّ ذَلِّلْ لِي صُعُوبَتَهُ، وَ سَهِّلْ لِي حُزُونَتَهُ؛ فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثْبِتُ، وَ عِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ». وَ تَقُولُ أَيْضاً: «حَسْبِيَ اللّهُ ، لَا إِلهَ إِلَا هُوَ ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَ أَمْتَنِعُ بِحَوْلِ اللّهِ وَ قُوَّتِهِ مِنْ حَوْلِهِمْ وَ قُوَّتِهِمْ، وَ أَمْتَنِعُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ» .

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل ، از ابواسماعیل سرّاج ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که : آن چه حضرت صادق علیه السلام بر داود بن علی نفرین نمود ، در هنگامی که معلّی بن خنیس را کشته و مال حضرت صادق علیه السلام را فرا گرفته بود ، این بود که :«اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورِکَ ... کَفَفْتَ بِهِ فِرْعَوْنَ عَنْ مُوسی علیه السلام ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به نور تو که فرو نشانیده نمی شود ، و به عزیمت های تو که پنهان نمی باشد ، و به عزت تو که به سر نمی آید ، و به نعمت تو که ضبط نمی شود ، و به سلطنت تو که بازداشتی به آن ، فرعون را از موسی علیه السلام » .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از اسماعیل بن جابر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در باب همّ و اندوه ، که فرمود :«غسل می کنی و دو رکعت نماز می گذاری و می گویی که : یَا فَارِجَ الْهَمِّ ... وَاذْهَبْ بِبَلِیَّتِی؛ «ای وابرنده اندوهِ گدازنده! و ای بردارنده اندوه! ای بخشاینده دنیا و آخرت و مهربان هر دو! وا بر همّ مرا ، و بردار غم مرا . ای خدای یکتای یگانه پناه نیازمندان! نزاد و زاده نشد و نبود او را همتا هیچ کس . نگاه دار مرا و پاک گردان مرا ، و ببر رنج و سختی مرا» ، و آیه الکرسی و سوره قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ النّاس را می خوانی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون از امری بترسی ، بگو که : اللّهُمَّ إِنَّکَ لَا یَکْفِی مِنْکَ أَحَدٌ ، وَأَنْتَ تَکْفِی مِنْ کُلِّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ ، فَاکْفِنِی کَذَا وَکَذَا؛ خداوندا! به درستی که تو چنانی که کفایت نمی کند از تو کسی ، و تو کفایت می کنی از هر کسی از آفریدگان خود . پس کفایت کن از من ، چنین و چنین» . و در حدیث دیگر است که فرمود : «می گویی که : یَا کَافِیاً مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ، وَلَا یَکْفِی مِنْکَ شَیْءٌ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، اکْفِنِی مَا أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ ، وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ ای کفایت کننده از هر چیزی! و کفایت نمی کند از تو چیزی در آسمان ها و زمین ، کفایت کن از من ، آن چه در اندوه افکنده از کار دنیا ، و صلوات فرست بر محمد و آل او» ، و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «هر که داخل شود بر پادشاهی که از او می ترسد ،

باید که بگوید : بِاللّهِ أسْتَفْتِحُ ... وَعِنْدَکَ أمُّ الْکِتَابِ؛ «به خدا یاری می جویم ، و به خدا روایی حاجت می طلبم ، و به محمد صلوات فرستد خدا ، بر او و آل او رو می آورم . خداوندا ! رام گردان از برایم دشواری او را ، و آسان گردان از برایم درشتی و ناهمواری او را . پس به درستی که تو محو می کنی آن چه که خواهی ، و ثابت می گردانی ، و در نزد تو است اصل کتاب» ، و نیز بگوید که : حَسْبِیَ اللّهُ ... وَلَا قُوَّةَ إلَا بِاللّهِ؛ بس است مرا خدا . نیست خدایی ، مگر او . بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ ، و باز می ایستم به نیرومندی خدا و توانایی او ، از نیرومندی ایشان و توانایی ایشان . باز می ایستم به پروردگار سفیده صبح ، از بدی آن چه آفریده ، و نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدا» .

.

عَنْهُ، عَنْ عِدَّهٍ رَفَعُوهُ، إِلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ مِنْ دُعَاءِ أَبِی علیه السلام فِی الْأَمْرِ یَحْدُثُ: اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لِی، وَ ارْحَمْنِی، وَ زَکِّ عَمَلِی، وَ یَسِّرْ مُنْقَلَبِی، وَ اهْدِ قَلْبِی، وَ آمِنْ خَوْفِی، وَ عَافِنِی فِی عُمُرِی کُلِّهِ، وَ ثَبِّتْ حُجَّتِی، وَ اغْفِرْ خَطَایَایَ، وَ بَیِّضْ وَجْهِی، وَ اعْصِمْنِی فِی دِینِی، وَ سَهِّلْ مَطْلَبِی، وَ وَسِّعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِی؛ فَإِنِّی ضَعِیفٌ، وَ تَجَاوَزْ عَنْ سَیِّئِ مَا عِنْدِی بِحُسْنِ مَا عِنْدَکَ، وَ لَا تَفْجَعْنِی بِنَفْسِی، وَ لَا تَفْجَعْ لِی حَمِیماً، وَ هَبْ لِی یَا إِلهِی لَحْظَهً مِنْ لَحَظَاتِکَ؛ تَکْشِفْ بِهَا عَنِّی جَمِیعَ مَا بِهِ ابْتَلَیْتَنِی، وَ تَرُدَّ بِهَا عَلَیَّ مَا هُوَ أَحْسَنُ عَادَتِکَ عِنْدِی، فَقَدْ ضَعُفَتْ قُوَّتِی، وَ قَلَّتْ حِیلَتِی، وَ انْقَطَعَ مِنْ خَلْقِکَ رَجَائِی، وَ لَمْ یَبْقَ إِلَا رَجَاؤُکَ وَ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ ، وَ قُدْرَتُکَ عَلَیَّ یَا رَبِّ أَنْ تَرْحَمَنِی وَ تُعَافِیَنِی کَقُدْرَتِکَ عَلَیَّ أَنْ تُعَذِّبَنِی وَ تَبْتَلِیَنِی. إِلهِی ذِکْرُ عَوَائِدِکَ یُؤْنِسُنِی، وَ الرَّجَاءُ لِإِنْعَامِکَ یُقَوِّینِی، وَ لَمْ أَخْلُ مِنْ نِعَمِکَ مُنْذُ خَلَقْتَنِی، وَ أَنْتَ رَبِّی وَ سَیِّدِی وَ مَفْزَعِی وَ مَلْجَئِی وَ الْحَافِظُ لِی وَ الذَّابُّ عَنِّی وَ الرَّحِیمُ بِی وَ الْمُتَکَفِّلُ بِرِزْقِی، وَ فِی قَضَائِکَ وَ قُدْرَتِکَ کُلُّ مَا أَنَا فِیهِ، فَلْیَکُنْ یَا سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ فِیمَا قَضَیْتَ وَ قَدَّرْتَ وَ حَتَمْتَ تَعْجِیلُ خَلَاصِی مِمَّا أَنَا فِیهِ جَمِیعِهِ، وَ الْعَافِیَهُ لِی؛ فَإِنِّی لَا أَجِدُ لِدَفْعِ ذِلِکَ أَحَداً غَیْرَکَ، وَ لَا أَعْتَمِدُ فِیهِ إِلَا عَلَیْکَ، فَکُنْ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّی بِکَ، وَ رَجَائِی لَکَ، وَ ارْحَمْ تَضَرُّعِی وَ ساسْتِکَانَتِی وَ ضَعْفَ رُکْنِی، وَ امْنُنْ بِذلِکَ عَلَیَّ وَ عَلی کُلِّ دَاعٍ دَعَاکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

.

از او ، از چند نفر روایت است که آن را مرفوع ساخته اند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«از جمله دعای پدرم علیه السلام در باب امری که حادث می شد ، این بود که : اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ... وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ خداوندا! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و بیامرز مرا ، و رحم کن بر من ، و پاک گردان کار مرا ، و آسان ساز بر گشتن من ، و ره نمایی کن قلبم را ، و ایمن گردان ترس مرا ، و عافیت ده مرا در عمر من ، همه آن ، و ثابت گردان حجت و دلیل مرا ، و بیامرز گناهان مرا ، و سفید گردان روی مرا ، و نگاه دار مرا در دین من ، و آسان نما مطلب را ، و فراخی ده بر من در روزی من . پس به درستی که من ناتوانم ، و درگذر از بد آن چه در نزد من است ، به خوبی آن چه در نزد تو است ، و به درد میاور به خودم ، و به درد میاور به من خویشی را ، و ببخش مرا ای خدای من! نگریستنی از نگریستن های خود که برداری به آن از من ، همه آن چه به آن آزموده ای مرا ، و برگردانی به آن بر من ، آن چه را که آن نیکوترین خوی تو است در نزد من . پس به حقیقت که ناتوان شد توانایی من ، و کم شد چاره من ، و بریده شد از آفریدگانت امید من ، و نماند ، مگر امید تو ، و توکل من بر تو ، و توانایی تو بر من . ای پروردگار! آنکه رحم کنی بر من و عافیت دهی مرا ، چون توانایی تو است بر من ، و عذاب کنی مرا و بیازمایی مرا . خدای من! یاد نعمت های تو شاد می کند مرا ، و امید از برای انعام تو تقویت می دهد مرا ، و تهی نبوده ام از نعمت تو از آن زمان که آفریده ای مرا ، و تویی پروردگار من و آقای من و پناهگاه من و پناه من ، و نگاه دار از برای من ، و بازدارنده از من ، و مهربان به من ، و پابنده ای به روزی من ، و در قضای تو و قدر تو است همه آن چه من در آنم . پس باید می باشد ، ای بزرگ من و آقای من! در آن چه حکم نموده ای و تقدیر فرموده ای و واجب ساخته ای ، شتابانیدن خلاصی من ، از آن چه من در آنم ، همه آن ، و عافیت از برای من . به درستی که من نمی یابم از برای دفع آن ، یکی را غیر از تو ، و اعتماد ندارم در آن ، مگر بر تو . پس باش ای صاحب بزرگواری و نوازش! در نزد خوبی گمانم به تو ، و امیدم از برای تو ، و رحم کن زاری مرا ، و فروتنی من ، و ناتوانی ستون مرا ، و منّت گذار به آن بر من ، و بر هر خواننده ای که خوانده است تو را ای مهربان تر از مهربانان! و صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ یَسَارٍ، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ، قَالَ: قَالَ:«إِذَا أَحْزَنَکَ أَمْرٌ، فَقُلْ فِی آخِرِ سُجُودِکَ: یَا جَبْرَئِیلُ یَا مُحَمَّدُ، یَا جَبْرَئِیلُ یَا مُحَمَّدُ - تُکَرِّرُ ذلِکَ - اکْفِیَانِی مَا أَنَا فِیهِ؛ فَإِنَّکُمَا کَافِیَانِ، وَ احْفَظَانِی بِإِذْنِ اللّهِ؛ فَإِنَّکُمَا حَافِظَانِ» .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَعْیَنَ، عَنْ بَشِیرِ بْنِ مَسْلَمَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام یَقُولُ: مَا أُبَالِی إِذَا قُلْتُ هذِهِ الْکَلِمَاتِ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَیَّ الْاِءنْسُ وَ الْجِنُّ: بِسْمِ اللّهِ، وَ بِاللّهِ، وَ مِنَ اللّهِ، وَ إِلَی اللّهِ، وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ، وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ؛ اَللّهُمَّ إِلَیْکَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَ إِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی، وَ إِلَیْکَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِی، وَ إِلَیْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی؛ اللّهُمَّ احْفَظْنِی بِحِفْظِ الْاِءیمَانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ، وَ مِنْ خَلْفِی، وَ عَنْ یَمِینِی، وَ عَنْ شِمَالِی، وَ مِنْ فَوْقِی، وَ مِنْ تَحْتِی، وَ مِنْ قِبَلِی، وَ ادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ؛ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِکَ» . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، مِثْلَهُ.

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از اسماعیل بن یسار ، از بعضی از کسانی که او را روایت کرده اند گفت که : گفت :«چون امری به تو رسد ، در سجده خود بگو که : یَا جَبْرَئِیلُ یَا مُحَمَّدُ ، یَا جَبْرَئِیلُ یَا مُحَمَّدُ؛ «ای جبرئیل ! ای محمد ! ای جبرئیل ! ای محمد !» ، و این را مکرّر می کنی و می گویی : اکْفِیَانِی مَا أَنَا فِیهِ ؛ فَإِنَّکُمَا کَافِیَانِ ، وَاحْفَظَانِی بِإِذْنِ اللّهِ؛ فَإِنَّکُمَا حَافِظَانِ (1) ؛ کفایت کنید از من آن چه را که من در آنم ، پس به درستی که شما کفایت کننده های منید . و نگاه دارید مرا به رخصت خدا ، پس به درستی که شما نگاه داران منید» . (2)

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن اعین ، از بشر یا بشیر بن مسلمه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین علیه السلام می فرمود که : باک ندارم چون این کلمات را بگویم ، اگر انس و جن بر من اجتماع کنند و خواهند که به من ضرر برسانند ، و آن کلمات ، این است : بِسْمِ اللّهِ ، وَبِاللّهِ ... فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَا بِکَ؛ به نام خدا ، و به خدا ، و از خدا ، و به سوی خدا ، و در راه خدا ، و بر کیش فرستاده خدا . خداوندا ! به سوی تو تسلیم کردم و سپردم خودم را ، و به سوی تو متوجّه ساختم روی خود را ، و به سوی تو پناه دادم پشت خود را ، و به سوی تو بازگذاشتم . خداوندا ! نگاه دار مرا به نگاهداری ایمان از پیش روی من ، و از پشت سر من ، و از طرف راست من ، و از جانب چپ من ، و از زبَر من ، و از زیر من ، و آن چه در جانب من است ، و باز دار از من به نیرومندی خود ، و توانایی خود؛ پس به درستی که نیست نیرومندی و نه توانایی ، مگر به تو» . محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن ابی عمیر ، مثل این را روایت کرده است .

.

1- . در نسخه مطابق برخی از نسخه های کافی آمده : «حافظای» و تغییر مطابق کافی مصحّح می باشد .
2- . و در بعضی از نسخ کافی ، «کافیانی و حافظانی» ، با نون است و آن مخالف قیاس عربیّت است . (مترجم)

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«قَالَ لِی رَجُلٌ: أَیَّ شَیْءٍ قُلْتَ حِینَ دَخَلْتَ عَلی أَبِی جَعْفَرٍ بِالرَّبَذَهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: اللّهُمَّ إِنَّکَ تَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ، وَ لَا یَکْفِی مِنْکَ شَیْءٌ، فَاکْفِنِی بِمَا شِئْتَ، وَ کَیْفَ شِئْتَ، وَ مِنْ حَیْثُ شِئْتَ، وَ أَنّی شِئْتَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُیَسِّرٍ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَلی أَبِی جَعْفَرٍ، أَقَامَ أَبُو جَعْفَرٍ مَوْلًی لَهُ عَلی رَأْسِهِ، وَ قَالَ لَهُ: إِذَا دَخَلَ عَلَیَّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، نَظَرَ إِلی أَبِی جَعْفَرٍ، وَ أَسَرَّ شَیْئاً فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ نَفْسِهِ لَا یَدْرِی مَا هُوَ، ثُمَّ أَظْهَرَ:«یَا مَنْ یَکْفِی خَلْقَهُ کُلَّهُمْ وَ لَا یَکْفِیهِ أَحَدٌ، اکْفِنِی شَرَّ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَلِیٍّ». قَالَ: فَصَارَ أَبُو جَعْفَرٍ لَا یُبْصِرُ مَوْلَاهُ، وَ صَارَ مَوْلَاهُ لَا یُبْصِرُهُ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: یَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ عَنَّیْتُکَ فِی هذَا الْحَرِّ، فَانْصَرِفْ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مِنْ عِنْدِهِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لِمَوْلَاهُ: مَا مَنَعَکَ أَنْ تَفْعَلَ مَا أَمَرْتُکَ بِهِ؟ فَقَالَ: لَا وَ اللّهِ، مَا أَبْصَرْتُهُ، وَ لَقَدْ جَاءَ شَیْءٌ، فَحَالَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: وَ اللّهِ، لَئِنْ حَدَّثْتَ بِهذَا الْحَدِیثِ أَحَداً لَأَقْتُلَنَّکَ .

.

از او ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب ما روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مردی به من گفت که : در هنگامی که در ربذه بر ابوجعفر (یعنی منصور دوانیقی علیه اللعنه) داخل شدی ، چه چیز گفتی؟» فرمود : «گفتم که : اللّهُمَّ إِنَّکَ تَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ، وَلَا یَکْفِی مِنْکَ شَیْءٌ ، فَاکْفِنِی بِمَا شِئْتَ ، وَکَیْفَ شِئْتَ ، وَمِنْ حَیْثُ شِئْتَ ، وَأَنّی شِئْتَ؛ خداوندا! به درستی که تو کفایت می کنی از هر چیزی ، و کفایت نمی کند از تو چیزی . پس کفایت کن از من به آن چه خواهی ، و چنان که خواهی ، و از آنجا که خواهی ، و در هر زمان که خواهی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی ، از علی بن میسّر روایت کرده است که گفت : چون امام جعفر صادق علیه السلام بر ابوجعفر منصور وارد شد ، ابوجعفر ، غلامی از خود را بر سرش به پای داشت و به او گفت که : چون بر من داخل شود ، گردنش را بزن . و چون حضرت صادق علیه السلام داخل شد ، به سوی ابوجعفر نگریست و میان خود و خود ، چیزی را آهسته گفت که دانسته نمی شد که آن چیست . پس این را اظهار فرمود که :«یَا مَنْ یَکْفِی خَلْقَهُ کُلَّهُمْ وَلَا یَکْفِیهِ أَحَدٌ ، اکْفِنِی شَرَّ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَلِیٍّ؛ ای کسی که کفایت می کند آفریدگان خود را ، همه ایشان! و کفایت نمی کند او را هیچ کس . کفایت کن از من بدی عبداللّه ، پسر علی» ، علی گفت : پس ابوجعفر منصور به این سبب چنان شد که غلامش را نمی دید ، و غلامش چنان شد که او را نمی دید . ابوجعفر گفت که : یا جعفر بن محمد! در این گرما تو را رنجانیدم ، برگرد . پس حضرت صادق علیه السلام از نزد او بیرون آمد ، و ابوجعفر به غلام خود گفت که : چه منع کرد تو را از کردن آن چه تو را به آن امر کردم؟ گفت : نه ، به خدا سوگند که او را ندیدم ، و هر آینه چیزی آمد و در میان من و او حائل و مانع شد . ابوجعفر به غلامش گفت : به خدا سوگند که اگر احدی را به این حدیث ، حدیث کنی ، و کسی را به این خبر ، خبر دهی ، هر آینه تو را می کشم .

.

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی دَاوُدَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قَالَ لِی :«أَ لَا أُعَلِّمُکَ دُعَاءً تَدْعُو بِهِ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا کَرَبَنَا أَمْرٌ وَ تَخَوَّفْنَا مِنَ السُّلْطَانِ أَمْراً لَا قِبَلَ لَنَا بِهِ، نَدْعُو بِهِ؟» . قُلْتُ: بَلی بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ. قَالَ : «قُلْ: يَا کَائِناً قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ، وَ يَا مُکَوِّنَ کُلِّ شَیْءٍ، وَ يَا بَاقِی بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بِی کَذَا وَ کَذَا».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، قَالَ : کَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَهَ الْغَنَوِیُّ إِلَیَّ يَسْأَلُنِی أَنْ أَکْتُبَ إِلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی دُعَاءٍ يُعَلِّمُهُ يَرْجُو بِهِ الْفَرَجَ، فَکَتَبَ إِلَیَّ :«أَمَّا مَا سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَهَ مِنْ تَعْلِيمِهِ دُعَاءً يَرْجُو بِهِ الْفَرَجَ، فَقُلْ لَهُ: يَلْزَمُ : يَا مَنْ يَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ، وَ لَا يَکْفِی مِنْهُ شَیْءٌ ، اکْفِنِی مَا أَهَمَّنِی مِمَّا أَنَا فِيهِ؛ فَإِنِّی أَرْجُو أَنْ يُکْفی مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْغَمِّ إِنْ شَاءَ اللّهُ تَعَالی . فَأَعْلَمْتُهُ ذلِکَ، فَمَا أَتی عَلَيْهِ إِلَا قَلِيلٌ حَتّی خَرَجَ مِنَ الْحَبْسِ.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَن أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام يَقُولُ لِابْنِهِ:«يَا بُنَیَّ، مَنْ أَصَابَهُ مِنْکُمْ مُصِيبَهٌ، أَوْ نَزَلَتْ بِهِ نَازِلَهٌ، فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لْيُسْبِغِ الْوُضُوءَ، ثُمَّ يُصَلِّی رَکْعَتَيْنِ، أَوْ أَرْبَعَ رَکَعَاتٍ، ثُمَّ يَقُولُ فِی آخِرِهِنَّ: يَا مَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی، وَ يَا سَامِعَ کُلِّ نَجْوی، وَ شَاهِدَ کُلِّ مَلَأٍ، وَ عَالِمَ کُلِّ خَفِيَّهٍ، وَ يَا دَافِعَ مَا يَشَاءُ مِنْ بَلِيَّهٍ، وَ يَا خَلِيلَ إِبْرَاهِيمَ، وَ يَا نَجِیَّ مُوسی، وَ يَا مُصْطَفِیَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، أَدْعُوکَ دُعَاءَ مَنِ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ، وَ قَلَّتْ حِيلَتُهُ، وَ ضَعُفَتْ قُوَّتُهُ، دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْغَرِيبِ، الْمُضْطَرِّ الَّذِی لَا يَجِدُ لِکَشْفِ مَا هُوَ فِيهِ إِلَا أَنْتَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَدْعُو بِهِ أَحَدٌ إِلَا کَشَفَ اللّهُ عَنْهُ إِنْ شَاءَ اللّهُ».

.

از او ، از احمد بن محمد ، از عمر بن عبدالعزیز ، از احمد بن ابی داود ، از عبداللّه بن عبدالرحمان ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت : حضرت به من فرمود که :«آیا نمی خواهی که دعایی را به تو تعلیم کنم که آن را بخوانی؟ به درستی که ما اهل بیت ، چون امری ما را اندوهگین کند ، یا از یاد شاه به ترس افتیم از امری که ما را به آن هیچ طاقت و توانایی نیست ، آن را می خوانیم» . عرض کردم : بلی ، می خواهم . پدر و مادرم فدای تو باد! یابن رسول اللّه ! فرمود : «بگو که : یَا کَائِناً قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ ، وَیَا مُکَوِّنَ کُلِّ شَیْءٍ ، وَیَا بَاقِی بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَافْعَلْ بِی کَذَا وَکَذَا؛ ای باشنده پیش از هر چیزی ! و ای هستی دهنده هر چیزی ! و ای باز پس مانده بعد از هر چیزی ! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و بکن با من چنین و چنین» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، هر دو از علی بن مهزیار که گفت : محمد بن حمزه غنوی به سوی من نوشت و از من سؤال می کرد که : عریضه ای به امام محمدتقی علیه السلام بنویسم در باب دعایی که به او تعلیم فرماید ، و به آن امید فرج داشته باشد . پس آن حضرت به من نوشت که :«امّا آن چه محمد بن حمزه سؤال کرد از تعلیم دادن به او دعایی را که به آن امید فرج داشته باشد ، به او بگو که : ملازم این دعا باشد و دست از این برندارد : یَا مَنْ یَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ، وَلَا یَکْفِی مِنْهُ شَیْءٌ ، اکْفِنِی مَا أَهَمَّنِی؛ «ای کسی که کفایت می کند از هر چیزی ، و کفایت نمی کند از او چیزی ! کفایت کن از من ، آن چه در اندوه افکنده مرا» . پس به درستی که من امید دارم که آن چه او در آن است از اندوه ، کفایت شود ، ان شاء اللّه » . پس من این را به او اعلام کردم . بعد از آن بر او نیامد ، مگر اندک زمانی ، تا آنکه از زندان بیرون آمد .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابن ابی حمزه روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام که به پسرش می فرمود که :«ای فرزند دلبند من ! هر که از شما مصیبتی به او برسد ، یا نازله ای بر او فرود آید ، باید که وضو بسازد و وضو را کامل گرداند ، بعد از آن ، دو رکعت یا چهار رکعت نماز بگذارد ، و در آخر آنها بگوید که : یَا مَوْضِعَ کُلِّ شَکْوی ... یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ؛ «ای جای نهادن هر گِله ! و ای شنونده هر راز ! و ای حاضر هر کرده ! و ای دانای

هر پنهانی ! و ای بازدارنده آن چه خواهد از رنج و سختی ما ! ای دوست ابراهیم ! و ای همراز موسی ! و ای برگزیننده محمد ! صلوات فرستد خدا بر او و آل او ، می خوانم تو را چون خواندن کسی که سخت شده است درویشی او ، و کم است چاره او ، و ناتوان شده است توانایی او ، چون خواندنی غریب و دورِ در آب فرو رفته ناچاری که نیابد از برای برداشتن آن چه او در آن است ، مگر تو . و ای مهربان تر از همه مهربانان !» ، پس به درستی که کسی این دعا را نمی خواند ، مگر آنکه خدا اندوه او را زائل می گرداند ، ان شاء اللّه » .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ ابْنِ أَخِی سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : یَدْخُلُنِیَ الْغَمُّ. فَقَالَ:«أَکْثِرْ مِنْ أَنْ تَقُولَ: اللّٰهُ اللّٰهُ رَبِّی ، لَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً . فَإِذَا خِفْتَ وَسْوَسَةً، أَوْ حَدِیثَ نَفْسٍ، فَقُلِ: اللّٰهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، وَ ابْنُ عَبْدِکَ، وَ ابْنُ أَمَتِکَ، نَاصِیَتِی بِیَدِکَ، عَدْلٌ فِیَّ حُکْمُکَ، مَاضٍ فِیَّ قَضَاؤُکَ؛ اللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکُلِّ اسْمٍ هُوَ لَکَ أَنْزَلْتَهُ فِی کِتَابِکَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِکَ، أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ نُورَ بَصَرِی، وَ رَبِیعَ قَلْبِی، وَ جِلَاءَ حُزْنِی، وَ ذَهَابَ هَمِّی؛ اللّٰهُ اللّٰهُ رَبِّی ، لَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ دُعَاءُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لَیْلَةَ الْأَحْزَابِ: یَا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ، وَ یَا مُجِیبَ الْمُضْطَرِّینَ، وَ یَا کَاشِفَ غَمِّیَ ، اکْشِفْ عَنِّی غَمِّی وَ هَمِّی وَ کَرْبِی؛ فَإِنَّکَ تَعْلَمُ حَالِی وَ حَالَ أَصْحَابِی، وَ اکْفِنِی هَوْلَ عَدُوِّی».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از پسر برادر سعید بن یسار ، از سعید بن یسار روایت کره است که گفت : به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : غم و اندوه در من داخل می شود . فرمود که :«بسیار گردان این گفتار را که : اَللّهُ اَللّهُ رَبّی لا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئا ؛ «خدا ، خدا ، پروردگار من است ، شریک نمی گردانم به او چیزی را» ، و هرگاه از وسوسه یا حدیث نفس و حرف زدن دل ترسی ، بگو که : اللّهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ ... لَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً؛ خداوندا ! به درستی که من بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز توام . موی پیشانی من به دست تو است . عین عدلت است در من حکم تو . رواست در من قضای تو . خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم تو را به هر نامی که آن از برای تو است ، که فرو فرستاده ای آن را در کتاب خود ، یا تعلیم داده ای مرا به یکی از آفریدگانت ، یا متفرّد و تنها شده ای به آن در دانستن نهانی که در نزد تو است ، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه بگردانی قرآن را روشنی دیده من ، و بهار دل من ، و زدودن اندوه من ، و رفتن همّ من . خدا ، خدا ، پروردگار من ، شریک نمی گردانم با تو چیزی را» .

ابوعلی اشعری ، از محمد بن عبدالجبّار ، از صفوان ، از علا بن رزین ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب جنگ احزاب این بود که : یَا صَرِیخَ الْمَکْرُوبِینَ ... وَاکْفِنِی هَوْلَ عَدُوِّی؛ ای فریادرس اندوهناکان ! و ای اجابت کننده بیچارگان ! و ای برنده اندوه من ! بردار از من غم من و همّ من و اندوه مرا . پس به درستی که تو می دانی حال من و حال یاران مرا ، و کفایت کن از من ترس دشمن مرا» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی إِسْرَائِیلَ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ:«خَرَجَ بِجَارِیَهٍ لَنَا خَنَازِیرُ فِی عُنُقِهَا، فَأَتَانِی آتٍ، فَقَالَ: یَا عَلِیُّ، قُلْ لَهَا: فَلْتَقُلْ: یَا رَؤُوفُ یَا رَحِیمُ، یَا رَبِّ یَا سَیِّدِی ؛ تُکَرِّرُهُ» قَالَ: «فَقَالَتْهُ، فَأَذْهَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا» . قَالَ: وَ قَالَ: «هذَا الدُّعَاءُ الَّذِی دَعَا بِهِ جَعْفَرُ بْنُ سُلَیْمَانَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام دُعَاءً وَ أَنَا خَلْفَهُ، فَقَالَ:«اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ ، وَ اِسْمِکَ الْعَظِیمِ، وَ بِعِزَّتِکَ الَّتِی لَا تُرَامُ، وَ بِقُدْرَتِکَ الَّتِی لَا یَمْتَنِعُ مِنْهَا شَیْءٌ ، أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا». قَالَ: وَ کَتَبَ إِلَیَّ رُقْعَهً بِخَطِّهِ: «قُلْ: یَا مَنْ عَلَا فَقَهَرَ، وَ بَطَنَ فَخَبَرَ، یَا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ، وَ یَا مَنْ یُحْیِی الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بِی کَذَا وَ کَذَا، ثُمَّ قُلْ: یَا لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ارْحَمْنِی، بِحَقِّ لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ ارْحَمْنِی». وَ کَتَبَ إِلَیَّ فِی رُقْعَهٍ أُخْری یَأْمُرُنِی أَنْ أَقُولَ: «اللّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ فِی یَوْمِی هذَا وَ شَهْرِی هذَا وَ عَامِی هذَا بَرَکَاتِکَ فِیهَا؛ وَ مَا یَنْزِلُ فِیهَا مِنْ عُقُوبَهٍ أَوْ مَکْرُوهٍ أَوْ بَلَاءٍ، فَاصْرِفْهُ عَنِّی وَ عَنْ وُلْدِی بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ؛ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِکَ، وَ تَحْوِیلِ عَافِیَتِکَ، وَ مِنْ فَجْأَهِ نَقِمَتِکَ، وَ مِنْ شَرِّ کِتَابٍ قَدْ سَبَقَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسِی، وَ مِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّهٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا؛ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، وَ إِنَّ اللّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً، وَ أَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از . ابراهیم بن ابی اسرائیل ، از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود :«کنیزکی از ما خنازیر (1) در گردنش بیرون آمد؛ پس کسی به نزد من آمد (یعنی در خواب) و گفت : یا علی! به او بگو که بگوید : یَا رَؤُوفُ یَا رَحِیمُ ، یَا رَبِّ یَا سَیِّدِی؛ «ای مهربان! ای بخشاینده! ای پروردگار! ای آقای من!» ، و این را تکرار کند . حضرت فرمود که : «پس کنیزک این را گفت ، و خدای عز و جل خنازیر را از او برد» . راوی گفت که : حضرت فرمود که : «این دعا همان است که جعفر بن سلیمان به آن دعا کرد» . (2)

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسین روایت کرده است که گفت : دعائی از حضرت امام موسی علیه السلام سؤال نمودم و من در پشت سر آن حضرت بودم؛ پس فرمود :«اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ ... أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَکَذَا؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به ذاتت که صاحب کرم است ، و نامت که بزرگ است ، و به ارجمندیت که آهنگ آن نمی شود ، و به تواناییت که باز نمی ایستد از آن چیزی ، که بکنی با من چنین و چنین» .و گفت که : حضرت به خطّ خود رقعه ای به من نوشت که بگو : «یَا مَنْ عَلَا فَقَهَرَ ... وَافْعَلْ بِی کَذَا وَکَذَا؛ «ای کسی که برتری جست! پس غالب شد ، و نهان را دانست ، پس مطلع شد . ای کسی که مالک شد! پس توانا شد . و ای کسی که زنده می گرداند مرده ها را ، و او بر هر چیزی توانا است ، صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و بکن با من چنین و چنین» ، بعد از آن بگو : یَا لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ارْحَمْنِی ، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ارْحَمْنِی؛ ای که نیست خدا ، مگر خدا! رحم کن مرا به حق کلمه لا اله الّا اللّه ، رحم کن مرا» .و رقعه ای دیگر به من نوشت که مرا امر می فرمود به اینکه این را بگویم که : «اللّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ ... وَأَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً؛ خداوندا! بازدار از من به نیرومندی خود و توانایی خود . خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را در این روز و در این ماه و آنچه در این سال است برکت های تو را در اینها ، و آن چه فرود می آید در اینها از سزا یا ناخوشی یا زحمت . پس بگردان آن را از من و از پدر و مادر من ، به نیرومندی خود و توانایی خود . به درستی که تو بر هر چیزی توانایی . خداوندا! به درستی که من پناه می برم به تو از نیست شدن نعمت تو ، و گردانیدن عافیت تو ، و از ناگهانی عقوبت تو ، و از بدی نوشته ای که به حقیقت پیشی گرفته . خداوندا! به درستی که من پناه می برم به

تو از بدی نفس خودم ، از بدی هر جنبنده ای که تو فراگیرنده ای موی پیشانی آن را . به درستی که تو بر هر چیزی توانایی . و به درستی که خدا به حقیقت که احاطه کرده است به هر چیزی از روی دانش ، و ضبط فرموده است هر چیزی را از روی شماره» .

.

1- . خنازیر ، به زخم هایی در گردن می گویند که گاه به مرگ می انجامد .
2- . ذکر این حدیث در این باب مناسب نیست ، و مناسب آن بود که در باب بعد از این ذکر شود . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ:«يَا حَىُّ يَا قَيُّومُ، يَا لَا إِلَهَ إِلَا أَنْتَ، بِرَحْمَتِکَ أَسْتَغِيثُ، فَاکْفِنِى مَا أَهَمَّنِى، وَ لَا تَکِلْنِى إِلى نَفْسِى ؛ تَقُولُهُ مِائَهَ مَرَّهٍ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ حَنَانٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ سَوْرَهَ، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ: قَالَ لِى أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام :«إِذَا کَانَ لَکَ يَا سَمَاعَهُ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَهٌ، فَقُلِ: اللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِىٍّ؛ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَکَ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ، وَ قَدْراً مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذلِکَ الشَّأْنِ، وَ بِحَقِّ ذلِکَ الْقَدْرِ ، أَنْ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِى کَذَا وَ کَذَا فَإِنَّهُ إِذَا کَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ، لَمْ يَبْقَ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِىٌّ مُرْسَلٌ، وَ لَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إِلَا وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا فِى ذلِکَ الْيَوْمِ».

عَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبِى الْقَاسِمِ الْکُوفِىِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ وَ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَابَهَ وَ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ ، قَالَ: لَمَّا بَعَثَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ:«اللّهُمَّ إِنَّکَ حَفِظْتَ الْغُلَامَيْنِ بِصَلَاحِ أَبَوَيْهِمَا، فَاحْفَظْنِى بِصَلَاحِ آبَائِى: مُحَمَّدٍ، وَ عَلِىٍّ ، وَ الْحَسَنِ، وَ الْحُسَيْنِ، وَ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِىٍّ علیهم السلام ؛ اللّهُمَّ إِنِّى أَدْرَأُ بِکَ فِى نَحْرِهِ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ». ثُمَّ قَالَ لِلْجَمَّالِ: «سِرْ» فَلَمَّا اسْتَقْبَلَهُ الرَّبِيعُ بِبَابِ أَبِى الدَّوَانِيقِ، قَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللّهِ، مَا أَشَدَّ بَاطِنَهُ عَلَيْکَ ! لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَ اللّهِ لَا تَرَکْتُ لَهُمْ نَخْلاً إِلَا عَقَرْتُهُ، وَ لَا مَالاً إِلَا نَهَبْتُهُ، وَ لَا ذُرِّيَّهً إِلَا سَبَيْتُهَا، قَالَ: فَهَمَسَ بِشَىْءٍ خَفِىٍّ، وَ حَرَّکَ شَفَتَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ وَ قَعَدَ، فَرَدَّ علیه السلام . ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَ اللّهِ ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَتْرُکَ لَکَ نَخْلاً إِلَا عَقَرْتُهُ، وَ لَا مَالاً إِلَا أَخَذْتُهُ . فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ ابْتَلى أَيُّوبَ فَصَبَرَ،ه وَ أَعْطى دَاوُدَ فَشَکَرَ، وَ قَدَّرَ يُوسُفَ فَغَفَرَ، وَ أَنْتَ مِنْ ذلِکَ النَّسْلِ، وَ لَا يَأْتِى ذلِکَ النَّسْلُ إِلَا بِمَا يُشْبِهُهُ» فَقَالَ: صَدَقْتَ، قَدْ عَفَوْتُ عَنْکُمْ. فَقَالَ لَهُ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّهُ لَمْ يَنَلْ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ دَماً إِلَا سَلَبَهُ اللّهُ مُلْکَهُ» فَغَضِبَ لِذلِکَ وَ اسْتَشَاطَ . فَقَالَ: «عَلى رِسْلِکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ هذَا الْمُلْکَ کَانَ فِى آلِ أَبِى سُفْيَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْناً، سَلَبَهُ اللّهُ مُلْکَهُ، فَوَرَّثَهُ آلَ مَرْوَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ هِشَامٌ زَيْداً، سَلَبَهُ اللّهُ مُلْکَهُ، فَوَرَّثَهُ مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَتَلَ مَرْوَانُ إِبْرَاهِيمَ، سَلَبَهُ اللّهُ مُلْکَهُ، فَأَعْطَاکُمُوهُ» . فَقَالَ: صَدَقْتَ، هَاتِ أَرْفَعْ حَوَائِجَکَ، فَقَالَ: «الْاءِذْنُ» فَقَالَ: هُوَ فِى يَدِکَ مَتى شِئْتَ،

فَخَرَجَ، فَقَالَ لَهُ الرَّبِيعُ: قَدْ أَمَرَ لَكَ بِعَشَرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، قَالَ: «لَا حَاجَةَ لِيَ فِيهَا» قَالَ: إِذَنْ تُغْضِبَهُ ، فَخُذْهَا، ثُمَّ تَصَدَّقْ بِهَا.

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عمر بن یزید (این دعا را روایت کرده است) :«یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ ، یَا لَا إِلَهَ إِلَا أَنْتَ ، بِرَحْمَتِکَ أَسْتَغِیثُ ، فَاکْفِنِی مَا أَهَمَّنِی ، وَلَا تَکِلْنِی إِلی نَفْسِی؛ «ای زنده! ای پاینده! نیست خدایی ، مگر تو . به رحمت تو فریادخواهی می کنم؛ پس کفایت کن از من آن چه در اندوه افکند مرا ، و وا مگذار مرا به سوی خود» ، و صد مرتبه این را می گویی و حال اینکه تو در سجده باشی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابراهیم بن حنان ، از علی بن سوره ، از سماعه که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که :«هر گاه تو را به سوی خدای عز و جل حاجتی باشد ، بگو که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ ... وَأَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَکَذَا؛ «خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به حقّ محمد و علی؛ پس به درستی که ایشان را در نزد تو شأن و منزله ای است از شأن و قدر عظیمی است از قدر . پس به حقّ آن شأن و به حقّ آن قدر ، تو را قسم می دهم که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه بکنی با من چنین و چنین» ، پس به درستی که چون روز قیامت شود ، فرشته مقرّبی نماند و نه پیغمبر مرسلی ، و نه مؤمنی که خدا او را آزموده و دلش را گشوده و پر از ایمان نموده ، مگر آنکه در آن روز به ایشان احتیاج دارد» .

علی بن محمد ، از ابراهیم بن اسحاق احمر ، از ابوالقاسم کوفی ، از محمد بن اسماعیل ، از معاویه بن عمّار و علا بن سیابه و ظریف بن ناصح روایت کرده است که گفت : چون ابوالدّوانیق (ابوجعفر منصور) به سوی امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد که به سوی او رود ، حضرت دستش را به سوی آسمان برداشت ، بعد از آن فرمود که :«اللّهُمَّ إِنَّکَ حَفِظْتَ الْغُلَامَیْنِ ... وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ؛ خداوندا! به درستی که تو نگاه داشتی آن دو پسر را به نیکی پدر و مادر ایشان . پس نگاه دار مرا به نیکی پدرانم محمد و علی و حسن و حسین و علی ، پسر حسین و محمد ، پسر علی . خداوندا! به درستی که من میل می کنم به تو ، (یا میل می دهم تو را درسینه او) ، و پناه می برم به تو از بدی او» ، بعد از آن به جمّال فرمود که : «روانه شو» . و چون ربیع حاجب بود و [در]خانه ابوالدّوانیق آن حضرت را استقبال کرد ، به وی عرض نمود که : یا اباعبداللّه ! باطنش بر تو چه سخت است ، و بسیار عداوت تو را در دل دارد ، هر آینه از او شنیدم

که می گفت : به خدا سوگند که درخت خرمایی را از برای ایشان وا نگذارم ، مگر آنکه آن را قطع کنم و ببرم ، و نه مالی را ، مگر آنکه آن را غارت کنم ، و نه ذرّیّه ای را ، مگر آنکه ایشان را اسیر کنم و به بردگی بگیرم . ربیع گفت که : حضرت به طریق همس چیز پنهانی گفت و لب های خود را جنبانید ، و چون داخل شد ، سلام کرد و نشست ، و ابوجعفر جواب سلام آن حضرت را باز داد .بعد از آن گفت : بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که قصد کرده ام که نخلی را از برای شما وا نگذارم ، مگر آنکه آن را ببرم ، و نه مالی را ، مگر آنکه آن را فرا گیرم . پس حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که : «یا امیرالمؤمنین! به درستی که خدای عز و جل ایّوب را آزمود ، پس صبر نمود ، و به داود عطا کرد ، پس شکر آن را به جا آورد ، و یوسف را قدرت و توانایی داد ، پس برادران را آمرزید ، و تو از این نسلی و این نسل نمی آورد ، مگر آن چه را که به آن شباهت داشته باشد» . ابوالدّوانیق گفت که : راست گفتی ، از شما عفو کردم .حضرت به او فرمود که : «یا امیرالمؤمنین! به درستی که کسی خونی را از ما اهل بیت نیافته ، و یکی از ما را نکشته ، مگر آن که خدا پادشاهیش را از او ربوده» . ابوالدّوانیق به این جهت در خشم شد و آتش خشمش برافروخت و از شدّت آن سوخت . حضرت فرمود که : «یا امیرالمؤمنین! با مدارا باش و آرام بگیر! به درستی که این پادشاهی در آل ابی سفیان بود ، وچون یزید ، امام حسین علیه السلام را شهید کرد ، خدا پادشاهی اش را از او ربود و آن را به آل مروان میراث داد . و چون هشام ، زید را شهید کرد ، خدا پادشاهیش را از او ربود و آن را به مروان بن محمد میراث داد . و چون مروان ، ابراهیم را کشت ، خدا پادشاهی اش را از او ربود و آن را به شما عطا فرمود» .ابوالدّوانیق گفت : راست گفتی ، آن چه می خواهی بیاور و هر مطلبی که داری بگو تا حاجت های تو را رفع کنم . حضرت فرمود که : «حاجتم آن است که مرا رخصت دهی که برگردم» . گفت که : آن در دست تو است در هر زمان که خواسته باشی . پس حضرت بیرون رفت و ربیع به آن حضرت عرض کرد که : از برایت به ده هزار درهم امر کرد و گفت که آن را به تو دهند . فرمود که : «مرا در آن حاجتی نیست» . ربیع عرض کرد که : در آن هنگام که آن را نگیری ، او را به خشم می آوری . آن را بگیر و به آن تصدّق کن .

.

ص: 516

..

ص: 517

..

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَعْیَنَ، عَنْ قَیْسِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمَا یَقُولُ: مَا أُبَالِی إِذَا قُلْتُ هذِهِ الْکَلِمَاتِ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَیَّ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ: بِسْمِ اللّهِ، وَبِاللّهِ، وَ مِنَ اللّهِ، وَ إِلَی اللّهِ، وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ، وَ عَلَی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ؛ اللّهُمَّ إِلَیْکَ أَسْلَمْتُ نَفْسِی، وَ إِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهِی، وَ إِلَیْکَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِی، وَ إِلَیْکَ فَوَّضْتُ أَمْرِی؛ اللّهُمَّ احْفَظْنِی بِحِفْظِ الْإِیمَانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ، وَ مِنْ خَلْفِی، وَ عَنْ یَمِینِی، وَ عَنْ شِمَالِی، وَ مِنْ فَوْقِی، وَ مِنْ تَحْتِی، وَ مِنْ قِبَلِی، وَ ادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ، فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ».

56 بَابُ الدُّعَاءِ لِلْعِلَلِ وَ الْأَمْرَاضِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ وَ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: کَانَ یَقُولُ عِنْدَ الْعِلَّهِ:«اللّهُمَّ إِنَّکَ عَیَّرْتَ أَقْوَاماً، فَقُلْتَ: «قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنْکُمْ وَ لا تَحْوِیلاً» فَیَا مَنْ لَا یَمْلِکُ کَشْفَ ضُرِّی وَ لَا تَحْوِیلَهُ عَنِّی أَحَدٌ غَیْرُهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اکْشِفْ ضُرِّی، وَ حَوِّلْهُ إِلی مَنْ یَدْعُو مَعَکَ إِلهاً آخَرَ، لَا إِلهَ غَیْرُکَ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْمُهْتَدِی، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرْبِیٍّ ، قَالَ: مَرِضْتُ بِالْمَدِینَهِ مَرَضاً شَدِیداً، فَبَلَغَ ذلِکَ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَکَتَبَ إِلَیَّ:«قَدْ بَلَغَنِی عِلَّتُکَ، فَاشْتَرِ صَاعاً مِنْ بُرٍّ، ثُمَّ اسْتَلْقِ عَلی قَفَاکَ، وَ انْثُرْهُ عَلی صَدْرِکَ کَیْفَمَا انْتَثَرَ، وَ قُلِ: اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی إِذَا سَأَلَکَ بِهِ الْمُضْطَرُّ کَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ، وَ مَکَّنْتَ لَهُ فِی الْأَرْضِ، وَ جَعَلْتَهُ خَلِیفَتَکَ عَلی خَلْقِکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُعَافِیَنِی مِنْ عِلَّتِی ؛ ثُمَّ اسْتَوِ جَالِساً، وَ اجْمَعِ الْبُرَّ مِنْ حَوْلِکَ، وَ قُلْ مِثْلَ ذلِکَ، وَ اقْسِمْهُ مُدّاً مُدّاً لِکُلِّ مِسْکِینٍ، وَ قُلْ مِثْلَ ذلِکَ». قَالَ دَاوُدُ: فَفَعَلْتُ ذلِکَ، فَکَأَنَّمَا نُشِطْتُ مِنْ عِقَالٍ ، وَ قَدْ فَعَلَهُ غَیْرُ وَاحِدٍ فَانْتَفَعَ بِهِ.

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن اعین ، از قیس بن سلمه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود... (تا آخر آن چه در همین باب گذشت ، مگر آنکه در اینجا در سند ، به جای بشر بن مسلمه ، قیس بن مسلمه و به جای «و لا قوّه الّا بک» در آخر دعا ، «الّا باللّه » است) .

56 . باب دعا از برای علّت ها و مرض ها (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عبدالرحمان بن ابی نجران و ابن فضّال ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : آن حضرت در نزد علّت می فرمود که :«اللّهُمَّ إِنَّکَ عَیَّرْتَ أَقْوَاماً ... لَا إِلهَ غَیْرُکَ؛ خداوندا! به درستی که تو سرزنش کرده ای گروهی چند را ، پس گفته ای : بگو که : بخوانید آنان را ، و گمان کرده اید ایشان را خدایان از غیر خدا . پس نمی توانند بر داشتن سختی از شما ، و نه گردانیدنی . پس ای کسی که نمی تواند بر داشتن سختی من ، و نه گردانیدن آن را از من کسی غیر از او! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و بردار سختی مرا ، و بگردان آن را به سوی کسی که می خواند با تو خدای دیگری را . نیست خدایی غیر تو» .

احمد بن محمد ، از عبدالعزیز مهتدی ، از یونس بن عبدالرحمان ، از داود بن ذُربیّ روایت کرده است که گفت : در مدینه بیمار شدم ، بیماری سختی . پس این خبر به امام جعفر صادق علیه السلام رسید و به من نوشت که :«خبر ناخوشی تو به من رسید . یک صاع از گندم بخر و بر پشت بخواب و آن را بر سینه خود پراکنده کن ، به هر وضعی که پراکنده شود ، و بگو که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ ... وَأَنْ تُعَافِیَنِی مِنْ عِلَّتِی؛ «خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به نام تو ، که چون سؤال کند تو را به آن بیچاره ، برداری آن چه را که با اوست از بدحالی ، و تسلط دهی او را در زمین ، و بگردانی او را جانشین خود بر آفریدگانت ، آنکه صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه عافیت دهی مرا آزار من» ، بعد از آن درست بنشین و گندم را از دور و کنار خود جمع کن و مثل این را بگو (یعنی این را دوباره بخوان) ، و آن گندم را مُدّ مُدّ (2) بخشش کن ، هر مدّی از برای مسکینی . و باز دعا را بخوان» . داود گفت : من چنان کردم؛ پس گویا که مرا از بند

بیرون کشیدند (و گره آن را گشودند ، چنان که اکال از پای شتر می گشایند) . و چند نفر این را به جا آوردند و به آن منتفع شدند (3) .

.

1- . و علّت به معنای آزار است ، و مرض به معنای بیماری . و اوّل ، آن چیزی است که در بعضی از اعضا است و دویم ، در همه آن . (مترجم)
2- . هر مد 750 گرم است . (مصحح)
3- . مؤلّف ، همین حدیث را در روضه به همین وضع ایراد کرده . و مخفی نماند که اگر غیر بیمار دعا را بخواند ، اگر بیمار مرد باشد ، بگوید : «وَأَنْ تُعافِيَهُ مِنْ عِلَّتِهِ» ، و اگر زن باشد ، بگوید : «وَأَنْ تُعافيها مِنْ عِلَّتِها» . و صاع ، چهار مدّ است و مد ، دویست و نود و دو درهم و نصف درهم است ، که چهار مد ، هزار و صد و هفتاد درهم باشد ، و آن عبارت است از ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی . وبنابر معمول در این زمان ، از قرار من شاهی ، شانزده عبّاسی ، نیم من است ، الّا بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال . و آن چه عوام می گویند که : باید هر مدّی را در پارچه ای کرباسی کنند و با آن به فقیر دهند ، مستندی ندارد . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ نُعَیْمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ: اشْتَکَی بَعْضُ وُلْدِهِ، فَقَالَ :«یَا بُنَیَّ، قُلِ: اللَّهُمَّ اشْفِنِی بِشِفَائِکَ، وَ دَاوِنِی بِدَوَائِکَ، وَ عَافِنِی مِنْ بَلَائِکَ؛ فَإِنِّی عَبْدُکَ، وَ ابْنُ عَبْدِکَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّةَ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، هذَا الَّذِی قَدْ ظَهَرَ بِوَجْهِی یَزْعُمُ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَبْتَلِ بِهِ عَبْداً لَهُ فِیهِ حَاجَهٌ؟ فَقَالَ لِی:«لَا، لَقَدْ کَانَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ مُکَنَّعَ الْأَصَابِعِ، فَکَانَ یَقُولُ هکَذَا وَ یَمُدُّ یَدَهُ وَ یَقُولُ: «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ» ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «إِذَا کَانَ الثُّلُثُ الْأَخِیرُ مِنَ اللَّیْلِ فِی أَوَّلِهِ، فَتَوَضَّأْ، وَ قُمْ إِلی صَلَاتِکَ الَّتِی تُصَلِّیهَا، فَإِذَا کُنْتَ فِی السَّجْدَهِ الْأَخِیرَهِ مِنَ الرَّکْعَتَیْنِ الْأُولَیَیْنِ، فَقُلْ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ : یَا عَلِیُّ یَا عَظِیمُ، یَا رَحْمَانُ یَا رَحِیمُ، یَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ، وَ یَا مُعْطِیَ الْخَیْرَاتِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَعْطِنِی مِنْ خَیْرِ الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ اصْرِفْ عَنِّی مِنْ شَرِّ الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ أَذْهِبْ عَنِّی هذَا الْوَجَعَ وَ سَمِّهِ، فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِی وَ أَحْزَنَنِی ؛ وَ أَلِحَّ فِی الدُّعَاءِ» . قَالَ: فَمَا وَصَلْتُ إِلَی الْکُوفَهِ حَتَّی أَذْهَبَ اللَّهُ بِهِ عَنِّی کُلَّهُ.

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن نعیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : بعضی از فرزندان آن حضرت ناخوش شد و از درد می نالید؛ پس فرمود که :«ای فرزند دلبند من! بگو که : اللّهُمَّ اشْفِنِی بِشِفَائِکَ ، وَدَاوِنِی بِدَوَائِکَ ، وَعَافِنِی مِنْ بَلَائِکَ؛ فَإِنِّی عَبْدُکَ ، وَابْنُ عَبْدِکَ ؛ خداوندا! شفا ده مرا به شفای خودت ، و دوا کن مرا به دوای خودت ، و عافیت بخش مرا از زحمت خود . به درستی که من بنده تو و پسر بنده توام» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از مالک بن عطیّه ، از یونس بن عمّار روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم! این ناخوشی که در روی من پیدا شده است یعنی لکّه پیسی ، مردم چنان می پندارند که خدای عز و جل بنده ای را که از برایش در او حاجتی باشد ، به آن مبتلی نکرده است .حضرت به من فرمود که :«هر آینه مؤمن آل فرعون انگشتانش خشکیده و درهم کشیده بود؛ پس همچنین می گفت و دست خود را می کشید و می گفت : «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ» ؛ یعنی : ای گروه من! پیروی کنید فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام را» (یعنی شمعون و دو کس دیگر از حواریّان و ظاهر ، صاحب یاسین است؛ چه این قول از او است نه از مؤمن آل فرعون) .یونس گفت که : بعد از آن حضرت فرمود که : «چون ثلث آخر از شب شود ، در اوّل آن وضو بساز و بایست به سوی نمازی که آن را به جا می آوری یعنی نماز شب ، و چون در سجده آخر در دو رکعت اوّل باشی ، بگو و حال آنکه تو در سجده باشی که : یَا عَلِیُّ یَا عَظِیمُ ... وَأَذْهِبْ عَنِّی هذَا الْوَجَعَ؛ «ای بلندمرتبه! ای بزرگ! ای بخشاینده! ای مهربان! ای شنونده دعاها! ای بخشنده خوبی ها! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و ببخش به من از خوبی دنیا و آخرت ، آن چه را که تو سزاوار آنی ، و بگردان از من از بدی دنیا و آخرت ، آن چه را که تو سزاوار آنی ، و ببر از من این درد را» ، و آن درد را نام می بری : فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِی وَأَحْزَنَنِی؛ «پس به درستی که آن به خشم آورده مرا و اندوهناک ساخته مرا» ، و در دعا الحاح و اصرار کن» . راوی می گوید که : به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن ناخوشی را از من برد و شفا یافتم (1) .

.

1- . همین حدیث ، در کتاب ایمان و کفر مذکور شد ، با تفاوتی که در دعا است با شرح آن . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ جَمِیعاً، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«إِذَا رَأَیْتَ الرَّجُلَ مَرَّ بِهِ الْبَلَاءُ، فَقُلِ: الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَافَانِی مِمَّا ابْتَلَاکَ بِهِ، وَ فَضَّلَنِی عَلَیْکَ، وَ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقَ ؛ وَ لَا تُسْمِعْهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرْبِیٍّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«تَضَعُ یَدَکَ عَلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی فِیهِ الْوَجَعُ، وَ تَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ : اللّهُ اللّهُ رَبِّی حَقّاً لَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً ، اللّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَ لِکُلِّ عَظِیمَهٍ، فَفَرِّجْهَا عَنِّی».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ دَاوُدَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام لِلْأَوْجَاعِ:«تَقُولُ: بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ ، کَمْ مِنْ نِعْمَهٍ لِلّهِ فِی عِرْقٍ سَاکِنٍ وَ غَیْرِ سَاکِنٍ، عَلی عَبْدٍ شَاکِرٍ وَ غَیْرِ شَاکِرٍ ؛ وَ تَأْخُذُ لِحْیَتَکَ بِیَدِکَ الْیُمْنی بَعْدَ صَلَاهٍ مَفْرُوضَهٍ، وَ تَقُولُ: اللّهُمَّ فَرِّجْ عَنِّی کُرْبَتِی، وَ عَجِّلْ عَافِیَتِی، وَ اکْشِفْ ضُرِّی ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَ احْرِصْ أَنْ یَکُونَ ذلِکَ مَعَ دُمُوعٍ وَ بُکَاءٍ».

.

علی بن ابراهیم روایت کرده ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد ، از محمد بن اسماعیل و هر دو ، از حنان بن سدیر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«چون کسی را ببینی که بلا به او مستمر شده ، بگو که : الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَافَانِی مِمَّا ابْتَلَاکَ بِهِ ، وَفَضَّلَنِی عَلَیْکَ ، وَعَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقَ؛ «ستایش مر خدا را است که عافیت داده مرا از آن چه آزموده تو را ، و زیادتی داده مرا بر تو ، و بر بسیاری از آنکه آفریده» ، و این را به او مشنوان» .

محمد بن یحیی ، از بعضی از اصحاب خویش ، از محمد بن عیسی ، از داود بن زُربیّ ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دست خود را بر موضعی که درد در آن است می گذاری و سه مرتبه می گویی که : اللّهُ اللّهُ رَبِّی حَقّاً لَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً ، اللّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَلِکُلِّ عَظِیمَهٍ ، فَفَرِّجْهَا عَنِّی؛ خدا ، خدا ، پروردگار من است از روی راستی . شریک نمی گردانم به او چیزی را . خداوندا! تو از برای آن و از برای هر بزرگی هستی؛ پس ببر آن را از من» .

از او ، از محمد بن عیسی ، از داود ، از مفضّل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که :«از برای همه دردها می گویی که : بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ ، کَمْ مِنْ نِعْمَهٍ لِلّهِ فِی عِرْقٍ سَاکِنٍ وَغَیْرِ سَاکِنٍ ، عَلی عَبْدٍ شَاکِرٍ وَغَیْرِ شَاکِرٍ؛ «به نام خدا و به خدا . بسیاری از نعمت خدا را است در رگ ای آرمیده و غیر آرمیده ، بر بنده ای شکر کننده و غیر شکر کننده» ، و ریش خود را به دست راست خود می گیری بعد از نماز فریضه و سه مرتبه می گویی که : اللّهُمَّ فَرِّجْ عَنِّی کُرْبَتِی ، وَعَجِّلْ عَافِیَتِی ، وَاکْشِفْ ضُرِّی؛ «خداوندا! ببر از من اندوه مرا ، و شتاب ده عافیت مرا ، و بردار سختی مرا» ، و حریص باش بر اینکه آن با قطرات آبِ دیده و گریه باشد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، فَشَکَوْتُ إِلَیْهِ وَجَعاً بِی، فَقَالَ:«قُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ، ثُمَّ امْسَحْ یَدَکَ عَلَیْهِ، وَ قُلْ: أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِقُدْرَهِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِعَظَمَهِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِرَسُولِ اللّٰهِ، وَ أَعُوذُ بِأَسْمَاءِ اللّٰهِ مِنْ شَرِّ مَا أَحْذَرُ، وَ مِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ عَلَی نَفْسِی ؛ تَقُولُهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ» . قَالَ: فَفَعَلْتُ، فَأَذْهَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا الْوَجَعَ عَنِّی.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَوْنٍ، قَالَ:أَمِرَّ یَدَکَ عَلی مَوْضِعِ الْوَجَعِ، ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ اللّٰهُمَّ امْسَحْ عَنِّی مَا أَجِدُ ؛ ثُمَّ تُمِرُّ یَدَکَ الْیُمْنی، وَ تَمْسَحُ مَوْضِعَ الْوَجَعِ عَلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَخِی غَرَامٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«تَضَعُ یَدَکَ عَلی مَوْضِعِ الْوَجَعِ، ثُمَّ تَقُولُ: بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّٰهِ؛ اللّٰهُمَّ امْسَحْ عَنِّی مَا أَجِدُ ؛ وَتَمْسَحُ الْوَجَعَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عِیسی، عَنْ عَمِّهِ، قَالَ :قُلْتُ لَهُ: عَلِّمْنِی دُعَاءً أَدْعُو بِهِ لِوَجَعٍ أَصَابَنِی، قَالَ: «قُلْ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ : یَا أَللّٰهُ، یَا رَحْمَانُ، یَا رَحِیمُ، یَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَ إِلهَ الْاٰلِهَهِ، وَ یَا مَلِکَ الْمُلُوکِ، وَ یَا سَیِّدَ السَّادَهِ، اشْفِنِی بِشِفَائِکَ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ؛ فَإِنِّی عَبْدُکَ أَتَقَلَّبُ فِی قَبْضَتِکَ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبدالحمید ، از مردی روایت کرده است که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و در نزد او شکایت کردم از دردی که با من بود . فرمود :«بگو : بِسْمِ اللّهِ؛ «به نام خدا» ، بعد از آن دست خود را بر آن بکش و بگو : أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّهِ ... وَمِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ عَلی نَفْسِی؛ «پناه می برم به عزّت خدا ، و پناه می برم به قدرت خدا ، و پناه می برم به بزرگواری خدا ، و پناه می برم به بزرگی خدا ، و پناه می برم به رسول خدا ، و پناه می برم به نام های خدا از بدی آن چه می ترسم ، و از بدی آن چه می ترسم بر خودم» ، و هفت مرتبه این را می گویی» . راوی گفت که : من چنان کردم و خدای عز و جل به این واسطه درد را از من برد .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از وشّاء ، از عبداللّه بن سنان ، از عون روایت کرده است که گفت : دست بر موضع درد بمال ، بعد از آن بگو :«بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ اللّهُمَّ امْسَحْ عَنِّی مَا أَجِدُ ؛ به نام خدا ، و به خدا ، و محمد ، فرستاده خدا است . صلوات فرستد خدا بر او و آل او ، و نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ . خداوندا ! مسح کن و پاک نما از من ، آن چه را که می یابم» ، بعد از آن دست خود را میمالی و موضع درد را مسح می کنی ، سه مرتبه .

از او ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از محمد ، برادر عرام ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«دست راست خود را بر موضع درد می گذاری ، بعد از آن می گویی که : بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَا بِاَللّهِ؛ اللّهُمَّ امْسَحْ عَنِّی مَا أَجِدُ؛ «به نام خدا و به خدا . محمد ، فرستاده خدا است . صلوات فرستد خدا بر او و آل او ، و نیست گردیدنی و نه توانایی ، مگر به خدا . خداوندا ! مسح کن از من ، آن چه را که می یابم» ، و درد را مسح می کنی ، سه مرتبه» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از عمرو بن عثمان ، از علی بن عیسی ، از عمویش روایت کرده است که گفت : به او گفتم که : دعایی به من تعلیم کن که آن را بخوانم ، به جهت دردی که به من رسیده . گفت :«بگو و حال آنکه تو ساجد باشی که : یَا أَللهُ ، یَا رَحْمَانُ ... أَتَقَلَّبُ فِی قَبْضَتِکَ ؛ ای خدا !

ای بخشاینده! ای پروردگار پروردگان و خدای خدایان! و ای پادشاه پادشاهان! و ای بزرگ بزرگان! شفا ده مرا به شفای خود ، از هر درد و بیماری . پس به درستی که من بنده توام که می گردم در مشت تو» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ أَبِى نَجْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهماالسلام، قَالَ:«إِذَا دَخَلْتَ عَلى مَرِيضٍ، فَقُلْ: أُعِيذُكَ بِاللّهِ الْعَظِيمِ، رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَفَّارٍ، وَ مِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ ؛ سَبْعَ مَرَّاتٍ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«إِذَا اشْتَكَى الْاِءنْسَانُ، فَلْيَقُلْ: بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّهِ، وَ أَعُوذُ بِقُدْرَهِ اللّهِ عَلى مَا يَشَاءُ، مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«يَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ وَ مُذْهِبَ الدَّاءِ، أَنْزِلْ عَلى مَا بِى مِنْ دَاءٍ شِفَاءً».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ صَاحِبِ الشَّعِيرِ، عَنْ حُسَيْنٍ الْخُرَاسَانِىِّ وَ كَانَ خَبَّازاً قَالَ: شَكَوْتُ إِلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَجَعاً بِى، فَقَالَ:«إِذَا صَلَّيْتَ، فَضَعْ يَدَكَ مَوْضِعَ سُجُودِكَ، ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللّهِ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله اشْفِنِى يَا شَافِى لَا شِفَاءَ إِلَا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُغَادِرُ سُقْماً، شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«مَرِضَ عَلِىٌّ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ، فَأَتَاهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ لَهُ: قُلِ: اللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ تَعْجِيلَ عَافِيَتِكَ، وَ صَبْراً عَلى بَلِيَّتِكَ، وَ خُرُوجاً إِلى رَحْمَتِكَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن ابی نجران ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«چون بر بیمار داخل شوی ، هفت مرتبه بگو : أُعِیذُکَ بِاللّهِ الْعَظِیمِ ، رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ ، مِنْ شَرِّ کُلِّ عِرْقٍ نَعَّارٍ ، وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ؛ پناه می دهم تو را به خدای بزرگ ، پروردگار عرش بزرگ ، از بدی هر رگ ورم کننده (1) ، و از بدی گرمی آتش تب یا برزخ» .

از او ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر ، از ابان بن عثمان ، از ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«چون آدمی ناخوش شود ، باید که بگوید : بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله ، أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّهِ ، وَأَعُوذُ بِقُدْرَهِ اللّهِ عَلی مَا یَشَاءُ ، مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ؛ به نام خدا و به خدا و محمد رسول خدا است . صلوات فرستد خدا بر او و آل او . پناه می برم به عزّت خدا ، و پناه می برم به قدرت خدا ، بر آن چه می خواهد از بدی آن چه می یابم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن علی ، از هشام جوالیقی ، از امام جعفر صادق علیه السلام این را روایت کرده است که :«یَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ وَمُذْهِبَ الدَّاءِ ، أَنْزِلْ عَلی مَا بِی مِنْ دَاءٍ شِفَاءً؛ ای فرو فرستنده شفاء و برنده درد! فرو فرست بر آن چه با من است از درد ، شفایی را» .

محمد بن یحیی ، از موسی بن حسن ، از محمد بن عیسی ، از ابواسحاق صاحب شعیر ، از حسین خراسانی و او خبّاز[=نانوا]بود روایت کرده است که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از دردی که با من بود . فرمود که :«چون نماز کردی ، دست خود را در موضع سجودت بگذار ، بعد از آن بگو : بِسْمِ اللّهِ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله اشْفِنِی یَا شَافِی لَا شِفَاءَ إِلَا شِفَاؤُکَ شِفَاءً لَا یُغَادِرُ سُقْماً ، شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ؛ به نام خدا . محمد رسول خدا است . صلوات فرستد خدا بر او و آل او . شفا ده مرا ای شفادهنده! نیست شفایی ، مگر شفای تو . شفایی که وا نگذارد بیماری را ، شفایی از هر درد و بیماری» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از ابوحمزه ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«علی صلوات

اللّه علیه بیمار شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد آن حضرت آمد و به او فرمود که : بگو : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ تَعْجِیلَ عَافِیَتِکَ ، وَصَبْراً عَلَی بَلِیَّتِکَ ، وَخُرُوجاً إِلَی رَحْمَتِکَ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را شتابانیدن عافیت تو ، و شکیبایی بر رنج و سختی تو ، و بیرون رفتنی به سوی رحمت تو» .

.

1- . و در بعضی از نسخ ، به جای نفّار ، نعّار به عین سعفص است؛ یعنی آوازکننده در هنگام بیرون آمدن خون از آن . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه علیه السلام :«أَنَّ النَّبِیَّ صلی اللّه علیه و آله کَانَ یُنَشِّرُ بِهذَا الدُّعَاءِ : تَضَعُ یَدَکَ عَلی مَوْضِعِ الْوَجَعِ، وَ تَقُولُ: أَیُّهَا الْوَجَعُ اسْکُنْ بِسَکِینَهِ اللّهِ، وَ قِرْ بِوَقَارِ اللّهِ ، وَ انْحَجِزْ بِحَاجِزِ اللّهِ، وَ اهْدَأْ بِهَدْءِ اللّهِ، أُعِیذُکَ أَیُّهَا الْاِءنْسَانُ، بِمَا أَعَاذَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عَرْشَهُ وَ مَلَائِکَتَهُ یَوْمَ الرَّجْفَهِ وَ الزَّلَازِلِ ؛ تَقُولُ ذلِکَ سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ لَا أَقَلَّ مِنَ الثَّلَاثِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَمَّارِ بْنِ الْمُبَارَکِ، عَنْ عَوْنِ بْنِ سَعْدٍ مَوْلَی الْجَعْفَرِیِّ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«تَضَعُ یَدَکَ عَلَی مَوْضِعِ الْوَجَعِ، وَ تَقُولُ: اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، الَّذِی نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ، وَ هُوَ عِنْدَکَ فِی أُمِّ الْکِتَابِ عَلِیٌّ حَکِیمٌ أَنْ تَشْفِیَنِی بِشِفَائِکَ، وَ تُدَاوِیَنِی بِدَوَائِکَ، وَ تُعَافِیَنِی مِنْ بَلَائِکَ ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْعَوْفِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ زُرَارَهَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ:عَرَضَ بِی وَجَعٌ فِی رُکْبَتِی، فَشَکَوْتُ ذلِکَ إِلی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، فَقَالَ: «إِذَا أَنْتَ صَلَّیْتَ، فَقُلْ: یَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَی، وَ یَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ، وَ یَا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ ارْحَمْ ضَعْفِی، وَ قِلَّهَ حِیلَتِی، وَ أَعْفِنِی مِنْ وَجَعِی». قَالَ: فَفَعَلْتُهُ، فَعُوفِیتُ.

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«پیغمبر صلی الله علیه و آله به این دعا افسون می فرمود : دست خود را بر موضع درد می گذاری و می گویی که : أَیُّهَا الْوَجَعُ اسْکُنْ ... یَوْمَ الرَّجْفَهِ وَالزَّلَازِلِ؛ «ای درد! بیاسا به آرام و آسایش خدا ، و آرام گیر به آرامیدگی خدا ، و بازداشته شو به بازدارنده خدا ، و ساکن شو به سکون خدا . پناه می دهم تو را ای آدمی! به آن چه پناه داده است خدای عز و جل به آن ، عرش خود و فرشتگان خود را در روز لرزش و زلزله ها» ، و هفت مرتبه این را می گویی و از سه مرتبه کمتر نباشد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از عمّار بن مبارک ، از عون بن سعد مولای جعفری ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«دست خود را بر موضع درد می گذاری و سه مرتبه می گویی که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ ... وَتُعَافِیَنِی مِنْ بَلَائِکَ؛ «خداوندا! به درستی که من سؤال کنم تو را به حقّ قرآن بزرگ ، که فرود آمده است با آن روح الامین ، جبرئیل ، و آن در نزد تو در اصل ، کتاب بلندمرتبه است ، صاحب حکمت ، که شفا دهی مرا به شفای خود ، و دوا کنی مرا به دوای خود ، و عافیت بخشی مرا از بلای خود» ، و بر محمد و آل محمد صلوات می فرستی» .

احمد بن محمد ، از عوفی ، از علی بن حسین ، از محمد بن عبداللّه بن زراره ، از محمد بن فضیل ، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت : مرا دردی عارض شد در زانویم؛ پس این را به نزد امام محمد باقر علیه السلام شکایت کردم . فرمود که :«چون نماز کنی ، بگو که : یَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطی ، وَیَا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ ، وَیَا أَرْحَمَ مَنِ اسْتُرْحِمَ ارْحَمْ ضَعْفِی ، وَقِلَّهَ حِیلَتِی ، وَأَعْفِنِی مِنْ وَجَعِی؛ ای بخشنده تر کسی که عطا کرده! و ای بهتر کسی که سؤال شده! و ای مهربان تر کسی که از او مهربانی کسب شده! رحم کن بر ناتوانی من و کمی چاره من ، و عافیت ده مرا از درد من» ، ابوحمزه گفت که : من این را کردم و عافیت یافتم .

.

57 بَابُ الْحِرْزِ وَ الْعُوذَهِحُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنِ ابْنِ الْمُنْذِرِ، قَالَ:ذُكِرَتْ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْوَحْشَهُ، فَقَالَ: «أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِشَیْءٍ إِذَا قُلْتُمُوهُ لَمْ تَسْتَوْحِشُوا بِلَیْلٍ وَ لَا نَهَارٍ؟: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، وَ تَوَكَّلْتُ عَلَی اللَّهِ، إِنَّهُ «مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً» اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی كَنَفِكَوَ فِی جِوَارِكَ، وَ اجْعَلْنِی فِی أَمَانِكَ وَ فِی مَنْعِكَ» . فَقَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ رَجُلاً قَالَهَا ثَلَاثِینَ سَنَهً وَ تَرَكَهَا لَیْلَهً، فَلَسَعَتْهُ عَقْرَبٌ.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قُلْ: أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِقُدْرَهِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِعَظَمَهِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِعَفْوِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِمَغْفِرَهِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِرَحْمَهِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ، الَّذِی هُوَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ، وَ أَعُوذُ بِكَرَمِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ، وَ كُلِّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ، وَ شَرِّ كُلِّ قَرِیبٍ أَوْ بَعِیدٍ أَوْ ضَعِیفٍ أَوْ شَدِیدٍ ، وَ مِنْ شَرِّ السَّامَّهِ وَ الْهَامَّهِ وَ الْعَامَّهِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّهٍ صَغِیرَهٍ أَوْ كَبِیرَهٍ، بِلَیْلٍ أَوْ نَهَارٍ ، وَ مِنْ شَرِّ فُسَّاقِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ ، وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : رَقَی النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله حَسَناً وَ حُسَیْناً، فَقَالَ: أُعِیذُكُمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنی كُلِّهَا عَامَّهً، مِنْ شَرِّ السَّامَّهِ وَ الْهَامَّهِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَیْنٍ لَامَّهٍ، وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ؛ ثُمَّ الْتَفَتَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِلَیْنَا، فَقَالَ: هكَذَا كَانَ یُعَوِّذُ إِبْرَاهِیمُ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ علیهم السلام ».

.

57 . باب حرز و عوذه (1)حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد ، از چند نفر ، از ابان ، از ابن منذر روایت کرده است که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام وحشت را ذکر کردم . فرمود :«آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم به چیزی که چون آن را گفتید ، وحشت به هم نرسانید و نترسید ، نه در شب و نه در روز . و آن ، این است : بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ ... وَاجْعَلْنِی فِی أَمَانِکَ وَفِی مَنْعِکَ؛ به نام خدا و به خدا . توکّل کردم بر خدا؛ پس به درستی که هر که توکّل کند بر خدا ، پس او بس است او را . به درستی که خدا رسنده کار خود است . به حقیقت که قرار داده است هر چیزی را اندازه ای . خداوندا! بگردان مرا در حفظ خود ، و در همسایگی و پناه خود ، و بگردان مرا در ایمنی خود ، و در بازداشتن خود» .پس فرمود که : خبر به ما رسید که مردی در سی سال این را گفت ، و یک شب این را ترک کرد ، و عقربی او را گزید .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از محسن بن احمد ، از یونس بن یعقوب ، از ابوبصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود :«بگو : أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّهِ ... وَمِنْ شَرِّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْاِءنْسِ؛ پناه می برم به عزّت خدا ، و پناه می برم به قدرت خدا ، و پناه می برم به بزرگواری خدا ، و پناه می برم به بزرگی خدا ، و پناه می برم به عفو خدا ، و پناه می برم به آمرزش خدا ، و پناه می برم به رحمت خدا ، و پناه می برم به سلطنت خدا ، که آن یا او بر هر چیزی توانا است . و پناه می برم به کرم خدا ، و پناه می برم به جمع خدا ، از بدی ستمکار ستیزکننده و هر دیو سرکش از حد درگذرنده ، و بدی هر نزدیک و یا دور یا ناتوان یا سخت ، و از بدی زهردار و جنبنده زمین و عامّه خلق ، و از بدی هر جنبنده خُرد یا بزرگ در شب یا روز ، و از بدی فاسقان عرب و عجم ، و از بدی فاسقان پری و آدمی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را افسون و تعویذ نمود و فرمود که : أُعِیذُکُمَا بِکَلِمَاتِ اللّهِ ... وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ؛ «پناه می دهم شما را به سخنان خدا که کامل است ، و نام هایش که نیکوتر است ، همه آنها ، پناه می دهم از بدی زهردار و جنبنده زمین ، و از بدی چشم بد ، و از بدی

حسدبرنده ، چون حسد برد» . بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله به جانب ما ملتفت شد و فرمود که : ابراهیم ، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام را همچنین تعویذ می فرمود» .

.

1- . و حرز به کسر حاء و سکون راء ، پناهگاه و جای استوار و تعویذات و عوذه به ضمّ عین ، افسون و تعویذ باشد . و بعضی از اهل لغت در شرح تعویذ می گوید که : آن معروف است؛ یعنی دعایی و آیتی که به کاغذ نوشته ، که در فقره بگیرند و در بازو بندند برای دفع بلا . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ بَكْرٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ:«إِذَا أَمْسَيْتَ فَنَظَرْتَ إِلَى الشَّمْسِ فِى غُرُوبٍ وَ إِدْبَارٍ، فَقُلْ: بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِى الْمُلْكِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِىٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى يَصِفُ وَ لَا يُوصَفُ، وَ يَعْلَمُ وَ لَا يُعْلَمُ «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِى الصُّدُورُ» وَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللّهِ الْكَرِيمِ، وَ بِاسْمِ اللّهِ الْعَظِيمِ، مِنْ شَرِّ مَا بَرَأَ وَ ذَرَأَ، وَ مِنْ شَرِّ مَا تَحْتَ الثَّرى، وَ مِنْ شَرِّ مَا بَطَنَ وَ ظَهَرَ؛ وَ مِنْ شَرِّ مَا وَصَفْتُ وَ مَا لَمْ أَصِفْ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ذَكَرَ أَنَّهَا أَمَانٌ مِنْ كُلِّ سَبُعٍ، وَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ ذُرِّيَّتِهِ ، وَ كُلِّ مَا عَضَّ أَوْ لَسَعَ، وَ لَا يَخَافُ صَاحِبُهَا إِذَا تَكَلَّمَ بِهَا لِصّاً وَ لَا غُولًا . قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّى صَاحِبُ صَيْدِ السَّبُعِ ، وَ أَنَا أَبِيتُ فِى اللَّيْلِ فِى الْخَرَابَاتِ وَ أَتَوَحَّشُ . فَقَالَ لِى : «قُلْ إِذَا دَخَلْتَ : بِسْمِ اللّهِ أَدْخُلُ ؛ وَ أَدْخِلْ رِجْلَكَ الْيُمْنى، وَ إِذَا خَرَجْتَ، فَأَخْرِجْ رِجْلَكَ الْيُسْرى، وَ سَمِّ اللّهَ، فَإِنَّكَ لَا تَرى مَكْرُوهاً».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن بکر ، از سلیمان جعفری روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«چون شام کنی و بنگری به آفتاب که در کار غروب و پشت کردن باشد ، بگو که : بِسْمِ اللّهِ وَبِاللّهِ ... وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ به نام خدا و به خدا و ستایش مر خدایی است که فرا نگرفته است زنی را و نه فرزندی ، و نبود او را شریکی در پادشاهی ، و نبود او را صاحب اختیار از روی خواری ، و تعظیم کن او را ، تعظیم کردنی . و ستایش مر خدایی را است که وصف می کند و وصف کرده نمی شود ، و می داند و دانسته نمی شود . می داند خیانت چشم ها را و آن چه پنهان می کند سینه ها . و پناه می برم به ذات خدا که صاحب کرم است ، و به نام خدای بزرگ ، از بدی آن چه آفریده و خلق فرموده ، و از بدی آن چه در زیر خاک است ، و از بدی آن چه نهان شده و هویدا گردیده ، و از بدی آن چه وصف کردم و آن چه وصف نکردم . و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است» .و ذکر فرمود که : «آن ایمنی است از هر درنده و از شیطان رانده شده و فرزندانش ، و هر چه به دندان بگزد یا بزند و بگزد . و صاحب این عوذه چون به آن تکلّم کند ، از دزد و غولی (1) نترسد» . سلیمان می گوید که : به آن حضرت عرض کردم که : من صاحب شکارم که درنده را شکار می کنم ، و من در شب ، در ویرانه ها به سر می برم و شب به روز می آورم و وحشت به هم می رسانم .حضرت به من فرمود که : «چون خواهی که داخل شوی ، بگو : بِسْمِ اللّهِ أَدْخُلُ ، و پای راست خود را داخل کن ، و چون بیرون آیی ، پای چپت را بیرون کن و خدا را نام ببر ، که تو مکروهی را نبینی» .

.

1- . و غول به ضمّ غین ، دیو بیابان است که مردم را در دشت و جنگ از راه بی راه برد و هلاک کند و ترساند . و در صحاح است که : هر چه ناگاه فرو گیرد و هلاک کند ، و به فتح اوّل ، هلاک کردن است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْشى، قَالَ: عَلَّمَنِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ :«قُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ الْجَلِيلِ ، أُعِيذُ فُلَاناً بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ مِنَ الْهَامَّهِ وَ السَّامَّهِ وَ اللَامَّهِ وَ الْعَامَّهِ، وَ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ، وَ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، وَ مِنْ نَفْثِهِمْ وَ بَغْيِهِمْ وَ نَفْخِهِمْ، وَ بِآيَهِ الْكُرْسِيِّ ؛ ثُمَّ تَقْرَؤُهَا، ثُمَّ تَقُولُ فِى الثَّانِيَهِ: بِسْمِ اللّٰهِ أُعِيذُ فُلَاناً بِاللّٰهِ الْجَلِيلِ ؛ حَتّى تَأتِيَ عَلَيْهِ».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّى أَخَافُ الْعَقَارِبَ. فَقَالَ:«انْظُرْ إِلى بَنَاتِ نَعْشٍ الْكَوَاكِبِ الثَّلَاثَهِ الْوُسْطى مِنْهَا بِجَنْبِهِ كَوْكَبٌ صَغِيرٌ قَرِيبٌ مِنْهُ تُسَمِّيهِ الْعَرَبُ «السُّهَا»، وَ نَحْنُ نُسَمِّيهِ «أَسْلَمَ»، أَحِدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِ كُلَّ لَيْلَهٍ، وَ قُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ : اللّٰهُمَّ رَبَّ أَسْلَمَ، صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ، وَ سَلِّمْنَا» . قَالَ إِسْحَاقُ: فَمَا تَرَكْتُهُ مُنْذُ دَهْرِى إِلَا مَرَّهً وَاحِدَهً، فَضَرَبَتْنِى الْعَقْرَبُ.

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم ، از قتیبه اعشی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام این را به من تعلیم فرمود که بگو :«بِسْمِ اللّهِ الْجَلِیلِ ... وَبِآیَهِ الْکُرْسِیِّ؛ «به نام خدای بزرگوار . پناه می دهم فلانی را به خدای بزرگ ، از جنبنده زمین ، از زهردار و چشم بد و عامه ، و از پری و آدمی ، و از عرب و عجم ، و از دمیدن ایشان و ستم ایشان و باد کردن ایشان ، به آیه الکرسی» .بعد از آن آیه الکرسی را می خوانی و در نوبت دویم می گویی : بِسْمِ اللّهِ أُعِیذُ فُلَاناً بِاللّهِ الْجَلِیلِ؛ «به نام خدا . پناه می دهم فلانی را به خدای بزرگوار» ، تا همه را بخوانی» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم! به درستی که من از عقرب ها می ترسم . فرمود که :«نظر کن به سوی بنات نعش (1) که ستاره های سه گانه اند . ستاره میانه ای از آنها ، در پهلویش ستاره ای است کوچک که به آن نزدیک است ، و عرب آن را سها می نامد و ما آن را اسلم می نامیم . در هر شب ، تیز به سوی آن نظر کن و سه مرتبه بگو که : اللّهُمَّ رَبَّ أَسْلَمَ ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ ، وَسَلِّمْنَا؛ خداوندا! ای پروردگار اسلم! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و شتاب ده فرج و بردن اندوه ایشان را ، وسالم بدار ما را» . اسحاق گفت که : در روزگار خود این را ترک نکردم ، مگر یک مرتبه ، و عقرب مرا زد .

.

1- . بنات نعش کبری ، هفت ستاره است و همچنین بنات نعش صغری . چهار ستاره ای از آنها نعش است و سه ستاره ، بنات . و سُها ، ستاره ای است خرد در پهلوی ستاره میان از بنات نعش کبری . و بعضی به جای کبری ، صغری گفته اند ، و در قاموس نیز چنین است؛ چه در مادّه «س ه و» می گوید که : سها ، ستاره ای است پنهان در بنات نعش صغری ، و در «ق و د» می گوید که : ستاره اوّل از بنات نعش صغری که آخر بنات است ، قائد است و دویم ، عناق و در جانب آن ، قائد کوچکی هست و دویم آن ، عناق است و در پهلویش صیدق است و آن سها است ، و در مادّه «ع ن ق» می گوید که : عناق بر وزن سحاب ، ستاره میان از بنات نعش است ،

و در «ق و د» ذکر شد و در «ص د ق» می گوید که : صیدق بر وزن صیقل ، امین است و قطب ، و در «ق و د» شرح شد و در «ح و ر» می گوید که : حَوَر به تحریک ستاره سیم است از بنات نعش صغری ، و در «ق و د» شرح شد و این غلط و اشتباه است . و در بعضی از لغات معتبره مذکور است که سها به اوّل مضموم ، ستاره ای است خرد نزدیک بنات النّعش کبری ، که مردمان روشنایی چشم را بدان امتحان کنند . و در شرح عدّه ای لغت که از همه لغات اعتبارش بیشتر است و در نظر حقیر از همه بهتر ، مذکور است که بنات نعش صغری را دبّ اصغر می نامند؛یعنی خرس کوچک تر ، و بنات نعش کبری را دبّ اکبر می نامند؛ یعنی خرس بزرگ تر ، و ستاره ای را که در پهلوی نعش از کبری در آید ، حور گویند ، و میانه را عناق ، و اوّل آنها را قائد ، و ستاره خردی را که با اوسط است ، سها و صیدق گویند ، و علاوه بر این ، آنجا که عیان است ، چه حاجت به بیان است . و آنچه صاحب قاموس گفته در باب ستاره آخر ، بنات نعش صغری ، که آن را قائد می گویند ، مشهور ، و نامش جُدَّیِ به ضمّ جیم و فتح دال و تشدید یاء است که مصغّر جدی به فتح جیم و سکون دال و تخفیف یاء است؛ یعنی بزغاله . (مترجم)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَبِی جَمِيلَةَ، عَنْ سَعْدٍ الْاءِسْكَافِ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«مَنْ قَالَ هذِهِ الْكَلِمَاتِ، فَأَنَا ضَامِنٌ لَهُ أَلَا يُصِيبَهُ عَقْرَبٌ وَ لَا هَامَّةٌ حَتّٰى يُصْبِحَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِی لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ، وَ مِنْ شَرِّ مَا بَرَأَ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا؛ إِنَّ رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيٰی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله عليه و آله فِی بَعْضِ مَغَازِيهِ إِذَا شَكَوْا إِلَيْهِ الْبَرَاغِيثَ أَنَّهَا تُؤْذِيهِمْ، فَقَالَ: إِذَا أَخَذَ أَحَدُكُمْ مَضْجَعَهُ، فَلْيَقُلْ: أَيُّهَا الْأَسْوَدُ الْوَثَّابُ الَّذِی لَا يُبَالِی غَلَقاً وَ لَا بَاباً ، عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِأُمِّ الْكِتَابِ أَلَا تُؤْذِيَنِی وَ أَصْحَابِی إِلٰی أَنْ يَذْهَبَ اللَّيْلُ، وَ يَجِیءَ الصُّبْحُ بِمَا جَاءَ» وَ الَّذِی نَعْرِفُهُ : «إِلٰی أَنْ يَؤُوبَ الصُّبْحُ مَتٰی مَا آبَ».

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : إِذَا لَقِيتَ السَّبُعَ، فَقُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ دَانِيَالَ وَ الْجُبِّ، مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ مُسْتَأْسِدٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَبُو الْعَبَّاسِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسٰی، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلٰی أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام يَسْأَلُهُ عُوذَةً لِلرِّيَاحِ الَّتِی تَعْرِضُ لِلصِّبْيَانِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِخَطِّهِ بِهَاتَيْنِ الْعُوذَتَيْنِ وَ زَعَمَ صَالِحٌ أَنَّهُ أَنْفَذَهُمَا إِلَیَّ إِبْرَاهِيمُ بِخَطِّهِ :«اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ ، اللّٰهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَا اللّٰهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ، لَا إِلٰهَ إِلَا اللّٰهُ، وَ لَا رَبَّ لِی إِلَا اللّٰهُ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ ، لَا شَرِيكَ لَهُ، سُبْحَانَ اللّٰهِ ، مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ، وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ؛ اللّٰهُمَّ ذَا الْجَلَالِ وَ الْاءِكْرَامِ، رَبَّ مُوسٰی وَ عِيسٰی وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِی وَفّٰی، إِلٰهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ، لَا إِلٰهَ إِلَا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ مَعَ مَا عَدَّدْتَ مِنْ آيَاتِكَ وَ بِعَظَمَتِكَ، وَ بِمَا سَأَلَكَ بِهِ النَّبِيُّونَ، وَ بِأَنَّكَ رَبُّ النَّاسِ ، كُنْتَ قَبْلَ كُلِّ شَیْءٍ، وَ أَنْتَ بَعْدَ كُلِّ شَیْءٍ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِی تُمْسِكُ بِهِ السَّمَاوَاتِ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلَا بِإِذْنِكَ، وَ بِكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ الَّتِی تُحْيِی بِهَا الْمَوْتٰی ، أَنْ تُجِيرَ عَبْدَكَ فُلَاناً، مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ مَا يَعْرُجُ إِلَيْهَا، وَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ ، وَ مَا يَلِجُ فِيهَا، وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». وَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَيْضاً بِخَطِّهِ : «بِسْمِ اللّٰهِ، وَ بِاللّٰهِ، وَ إِلَی اللّٰهِ، وَ كَمَا شَاءَ اللّٰهُ، وَ أُعِيذُهُ بِعِزَّهِ

اللّهِ، وَ جَبَرُوتِ اللّهِ، وَ قُدْرَهِ اللّهِ، وَ مَلَكُوتِ اللّهِ، هذَا الْكِتَابُ أَجْعَلَهُ بِاللّهِ شِفَاءً لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ ابْنِ عَبْدِکَ، وَ ابْنِ أَمَتِکَ عَبْدَيِ اللّهِ، صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

.

احمد بن محمد ، از علی بن حسن ، از عبّاس بن عامر ، از ابو جمیله ، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هر که این کلمات را بگوید ، من از برایش ضامنم که هیچ عقرب و جنبنده ای به او نرسد ، تا صبح کند : أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللّهِ ... إِنَّ رَبِّي عَلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ پناه می برم به سخنان خدا که تمام و کامل اند ، آنها که درنمی گذرد آنها را نیکوکار و نه نابکاری ، از بدی آنچه آفریده ، و از بدی آنچه خلق کرده ، و از بدی هر جنبنده ای که او فراگیرنده است موی پیشانی آن را . به درستی که پروردگار من بر راه راست است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از علی بن ابی حمزه ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از جنگ های خویش بود ، در وقتی که اصحاب به خدمتش از کیک ها شکایت کردند که به ایشان اذیّت می رسانند . فرمود که : چون یکی از شما خوابگاه خود را فراگیرد و بخوابد ، بگوید که : أَيُّهَا الْأَسْوَدُ الْوَثَّابُ ... أَنْ يَؤُوبَ الصُّبْحُ مَتى مَا آبَ (1) ؛ ای سیاه بسیار برجهنده! که باک ندارد از بسته شدن در ، و نه دری ، عزم کردم بر تو به ام الکتاب که نرنجانی مرا و اصحاب مرا ، تا آنکه برود شب و بیاید صبح با آنچه آمد» .

علی بن محمد ، از ابن جمهور ، از پدرش ، از محمد بن سنان ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه الصّلوه والسّلام فرمود که : چون درنده را ملاقات کنی ، بگو : أَعُوذُ بِرَبِّ دَانِيَالَ وَ الْجُبِّ ، مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ مُسْتَأْسِدٍ؛ پناه می برم به پروردگار دانیال و چاه ، از بدی هر شیر توانای دلیر» .

ابو العبّاس محمد بن جعفر ، از محمد بن عیسی ، از صالح بن سعید ، از ابراهیم بن محمد بن هارون روایت کرده است که او به امام محمد باقر علیه السلام نوشت و از آن حضرت عوذه و افسونی می خواست از برای بادها که عارض کودکان می شود؛ پس آن حضرت به خطّ خویش این دو عوذه را نوشت و به سوی او فرستاد ، و صالح چنان دانسته بود که هارون هر دو را به سوی ابراهیم فرستاده بود به خطّ آن حضرت :«اللّهُ أَكْبَرُ ، اللّهُ أَكْبَرُ ، اللّهُ أَكْبَرُ ... وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ خدا بزرگ است . خدا بزرگ تر است . خدا بزرگ تر است . گواهی می دهم به اینکه نیست خدایی ،

مگر خدا . گواهی می دهم به اینکه محمد ، فرستاده خدا است . خدا بزرگ تر است . نیست خدایی ، مگر خدا ، و نیست پروردگاری مرا ، مگر خدا . او را است پادشاهی و او را است ستایش . نیست شریکی او را . پاک و منزّه می شمارم خدا را . آنچه خواست خدا ، بود ، و آنچه نخواست ، نبود . خداوندا ! ای خداوند بزرگواری و نوازش ! پروردگار موسی و عیسی و ابراهیم که مبالغه فرمود در وفا کردن ! خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبط ها ! نیست خدایی ، مگر تو . پاک و منزّهی ، با آنچه شمردی یا شمردم از نشانه های تو و به بزرگی تو ، به آنچه سؤال کرده ای به آن پیغمبران ، و به اینکه پروردگار مردمان بودی پیش از هر چیزی ، و تویی بعد از هر چیزی . سؤال می کنم تو را به نام تو ، که نگاه می داری به آن آسمان ها را که فرو افتد بر زمین ، مگر به اذن تو ، و به سخنان تو که تمام و کامل است ، که پناه دهی بنده خود ، فلانی را ، از بدی آنچه فرود آید از آسمان ، و آنچه بالا رود به سوی آن ، و آنچه بیرون آید از زمین ، و آنچه داخل شود در آن ، و سلام بر پیغمبران مرسل ، و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است» .و نیز به خطّ خویش به سوی او نوشت که : «بِسْمِ اللّهِ ، وَ بِاللّهِ ... صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؛ به نام خدا و به خدا و به سوی خدا ، و چنان که خواست خدا ، و پناه می دهم او را به عزّت خدا ، و مرتبه و جلالت و عظمت خدا ، و قدرت خدا ، و پادشاهی خدا . این نوشته ، شفایی است از برای فلان ، پسر فلان ، پسر بنده تو ، و پسر کنیز تو که بنده خدا [است] . صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او» .

.

1- . . عبارت میان دو خط تیره از راوی است . او به امام عرض کرده ذکر و عبارت معهود در اینجا به گونه دیگری نقل شده است ، اما مترجم آن را جزو متن ترجمه کرده که ما آن را به پانوشت آورده ایم : و آنچه می شناسیم آن را ، تا آنکه باز گردد ، و صبح در هر زمان که باز گردد» .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«إِذَا لَقِيتَ السَّبُعَ، فَاقْرَأْ فِى وَجْهِهِ آيَهَ الْكُرْسِيِّ، وَ قُلْ لَهُ: عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيمَهِ اللّهِ، وَ عَزِيمَهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَ عَزِيمَهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليهماالسلام، وَ عَزِيمَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليه السلام وَ الْأَئِمَّهِ الطَّاهِرِينَ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ ؛ فَإِنَّهُ يَنْصَرِفُ عَنْكَ إِنْ شَاءَ اللّهُ». قَالَ: فَخَرَجْتُ فَإِذَا السَّبُعُ قَدِ اعْتَرَضَ، فَعَزَمْتُ عَلَيْهِ، وَ قُلْتُ لَهُ: إِلَا تَنَحَّيْتَ عَنْ طَرِيقِنَا وَ لَمْ تُؤْذِنَا ، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ قَدْ طَأْطَأَ رَأْسَهُ وَ أَدْخَلَ ذَنَبَهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ، وَ انْصَرَفَ.

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد خالد ، از محمد بن علی ، از علی بن محمد ، از عبد اللّه بن یحیی کاهلی که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون درنده را ملاقات کنی ، آیه الکرسی را در روی آن بخوان و به آن بگو که : «عَزَمْتُ عَلَیْکَ بِعَزِیمَهِ اللّهِ ... وَ الْأَئِمَّهِ الطّاهِرِینَ علیهم السلام مِنْ بَعْدِهِ؛ «قسم می دهم تو را به افسون خدا و افسون محمد ، صلوات فرستد خدا بر او و آل او ، و افسون سلیمان ، پسر داود ، بر او باد سلام ، و افسون پادشاه مؤمنان ، علی ، پسر ابی طالب ، بر او باد سلام ، و پیشوایان پاکان ، بر ایشان باد سلام ، که بعد از اویند»؛ پس به درستی که از تو برمی گردد و رو به تو نمی آید ، انشاء اللّه » . راوی گفت که : بعد از آن ، بیرون رفتم و شیری را دیدم که بر سر راه آمد ، و عزیمت را بر آن خواندم ، و آن را قسم دادم و به آن گفتم ، مگر آنکه از راه ما دور شوی و ما را نرنجانی . گفت : پس به سوی آن نظر کردم ، و دیدم که سرش [را] به زیر افکنده و دمش را در میان پای هایش درآورده و برگشت .

.

عَنْهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَالَ فِی دُبُرِ الْفَرِيضَهِ: أَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الْعَظِيمَ الْجَلِيلَ نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ وُلْدِی وَ مَنْ يَعْنِينِی أَمْرُهُ، وَ أَسْتَوْدِعُ اللّٰهَ الْمَرْهُوبَ الْمَخُوفَ، الْمُتَضَعْضِعَ لِعَظَمَتِهِ كُلُّ شَیْءٍ نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی وَ وُلْدِی وَ مَنْ يَعْنِينِی أَمْرُهُ ؛ حُفَّ بِجَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَهِ جَبْرَئِيلَ علیه السلام ، وَ حُفِظَ فِی نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ».

عَنْهُ رَفَعَهُ، قَالَ :«مَنْ بَاتَ فِی دَارٍ أَوْ بَيْتٍ وَحْدَهُ، فَلْيَقْرَأْ آيَهَ الْكُرْسِیِّ، وَ لْيَقُلِ: اللّٰهُمَّ آنِسْ وَحْشَتِی، وَ آمِنْ رَوْعَتِی، وَ أَعِنِّی عَلی وَحْدَتِی».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُرَّهَ، عَنْ بُكَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ :«قَالَ لِی رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : يَا عَلِیُّ، أَ لَا أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ؟ إِذَا وَقَعْتَ فِی وَرْطَهٍ أَوْ بَلِيَّهٍ، فَقُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيمِ ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَصْرِفُ بِهَا عَنْكَ مَا يَشَاءُ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ».

58 بَابُ الدُّعَاءِ عِنْدَ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِقَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام يَدْعُو عِنْدَ قِرَاءَهِ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ :«اللّٰهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْمُتَوَحِّدُ بِالْقُدْرَهِ وَ السُّلْطَانِ الْمَتِينِ، وَ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْمُتَعَالِی بِالْعِزِّ وَ الْكِبْرِيَاءِ، وَ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَ لَكَ ، الْحَمْدُ، أَنْتَ الْمُكْتَفِی بِعِلْمِكَ، وَ الْمُحْتَاجُ إِلَيْكَ كُلُّ ذِی عِلْمٍ، رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ ، يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا فَلَكَ الْحَمْدُ بِمَا عَلَّمْتَنَا مِنَ الْحِكْمَهِ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ الْمُبِينِ . اللّٰهُمَّ أَنْتَ عَلَّمْتَنَاهُ قَبْلَ رَغْبَتِنَا فِی تَعَلُّمِهِ ، وَ اخْتَصَصْتَنَا بِهِ قَبْلَ رَغْبَتِنَا بِنَفْعِهِ؛ اللّٰهُمَّ فَإِذَا كَانَ ذلِكَ مَنّاً مِنْكَ وَ فَضْلاً وَ جُوداً وَ لُطْفاً بِنَا وَ رَحْمَهً لَنَا وَ امْتِنَاناً عَلَيْنَا مِنْ غَيْرِ حَوْلِنَا وَ لَا حِيلَتِنَا وَ لَا قُوَّتِنَا؛ اللّٰهُمَّ فَحَبِّبْ إِلَيْنَا حُسْنَ تِلَاوَتِهِ، وَ حِفْظَ آيَاتِهِ، وَ إِيمَاناً بِمُتَشَابِهِهِ، وَ عَمَلاً بِمُحْكَمِهِ، وَ سَبَباً فِی تَأْوِيلِهِ، وَ هُدًی فِی تَدْبِيرِهِ، وَ بَصِيرَهً بِنُورِهِ. اللّٰهُمَّ وَ كَمَا أَنْزَلْتَهُ شِفَاءً لِأَوْلِيَائِكَ، وَ شَقَاءً عَلی أَعْدَائِكَ، وَ عَمًی عَلی أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ، وَ نُوراً لِأَهْلِ طَاعَتِكَ؛ اللّٰهُمَّ فَاجْعَلْهُ لَنَا حِصْناً مِنْ عَذَابِكَ، وَ حِرْزاً مِنْ غَضَبِكَ، وَ حَاجِزاً عَنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ عِصْمَهً مِنْ سَخَطِكَ، وَ دَلِيلاً عَلی طَاعَتِكَ، وَ نُوراً يَوْمَ نَلْقَاكَ نَسْتَضِیءُ بِهِ فِی خَلْقِكَ، وَ نَجُوزُ بِهِ عَلی صِرَاطِكَ، وَ نَهْتَدِی بِهِ إِلی جَنَّتِكَ . اللّٰهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ الشِّقْوَهِ فِی حَمْلِهِ، وَ الْعَمی عَنْ عِلْمِهِ، وَ الْجَوْرِ عَنْ حُكْمِهِ، وَ الْغُلُوِّ عَنْ

قَصْدِهِ، وَ التَّقْصِيرِ دُونَ حَقِّهِ . اللّهُمَّ احْمِلْ عَنَّا ثِقْلَهُ، وَ أَوْجِبْ لَنَا أَجْرَهُ، وَ أَوْزِعْنَا شُكْرَهُ، وَ اجْعَلْنَا نُرَاعِيهِ وَ نَحْفَظُهُ؛ اللّهُمَّ اجْعَلْنَا نَتَّبِعُ حَلَالَهُ، وَ نَجْتَنِبُ حَرَامَهُ، وَ نُقِيمُ حُدُودَهُ، وَ نُؤَدِّی فَرَائِضَهُ؛ اللّهُمَّ ارْزُقْنَا حَلَاوَةَ فِی تِلَاوَتِهِ، وَ نَشَاطاً فِی قِيَامِهِ، وَ وَجَلاً فِی تَرْتِيلِهِ، وَ قُوَّةً فِی اسْتِعْمَالِهِ فِی آنَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ. اللّهُمَّ وَ اشْفِنَا مِنَ النَّوْمِ بِالْيَسِيرِ، وَ أَيْقِظْنَا فِی سَاعَةِ اللَّيْلِ مِنْ رُقَادِ الرَّاقِدِينَ، وَ أَنْبِهْنَا عِنْدَ الْأَحَايِينِ الَّتِی يُسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ مِنْ سِنَةِ الْوَسْنَانِينَ . اللّهُمَّ اجْعَلْ لِقُلُوبِنَا ذَكَاءً عِنْدَ عَجَائِبِهِ الَّتِی لَا تَنْقَضِی، وَ لَذَاذَةً عِنْدَ تَرْدِيدِهِ، وَ عِبْرَةً عِنْدَ تَرْجِيعِهِ، وَ نَفْعاً بَيِّناً عِنْدَ اسْتِفْهَامِهِ؛ اللّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ تَخَلُّفِهِ فِی قُلُوبِنَا، وَ تَوَسُّدِهِ عِنْدَ رُقَادِنَا، وَ نَبْذِهِ وَرَاءَ ظُهُورِنَا، وَ نَعُوذُ بِکَ مِنْ قَسَاوَةِ قُلُوبِنَا لِمَا بِهِ وَعَظْتَنَا . اللّهُمَّ انْفَعْنَا بِمَا صَرَّفْتَ فِيهِ مِنَ الْايَاتِ، وَ ذَكِّرْنَا بِمَا ضَرَبْتَ فِيهِ مِنَ الْمَثُلَاتِ، وَ كَفِّرْ عَنَّا بِتَأْوِيلِهِ السَّيِّئَاتِ، وَ ضَاعِفْ لَنَا بِهِ جَزَاءً فِی الْحَسَنَاتِ، وَ ارْفَعْنَا بِهِ ثَوَاباً فِی الدَّرَجَاتِ، وَ لَقِّنَا بِهِ الْبُشْرَی بَعْدَ الْمَمَاتِ. اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا زَاداً تُقَوِّينَا بِهِ فِی الْمَوْقِفِ بَيْنَ يَدَيْکَ، وَ طَرِيقاً وَاضِحاً نَسْلُکُ بِهِ إِلَيْکَ، وَ عِلْماً نَافِعاً نَشْكُرُ بِهِ نَعْمَاءَکَ، وَ تَخَشُّعاً صَادِقاً نُسَبِّحُ بِهِ أَسْمَاءَکَ، فَإِنَّکَ اتَّخَذْتَ بِهِ عَلَيْنَا حُجَّةً قَطَعْتَ بِهِ عُذْرَنَا، وَ اصْطَنَعْتَ بِهِ عِنْدَنَا نِعْمَةً قَصَرَ عَنْهَا شُكْرُنَا . اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا وَلِيّاً يُثَبِّتُنَا مِنَ الزَّلَلِ، وَ دَلِيلاً يَهْدِينَا لِصَالِحِ الْعَمَلِ، وَ عَوْناً هَادِياً يُقَوِّمُنَا مِنَ الْمَيْلِ، وَ عَوْناً يُقَوِّينَا مِنَ الْمَلَلِ حَتّی يَبْلُغَ بِنَا أَفْضَلَ الْأَمَلِ . اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا شَافِعاً يَوْمَ اللِّقَاءِ، وَ سِلَاحاً يَوْمَ الِارْتِقَاءِ، وَ حَجِيجاً يَوْمَ الْقَضَاءِ، وَ نُوراً يَوْمَ الظُّلَمَاءِ، يَوْمَ لَا أَرْضَ وَ لَا سَمَاءَ، يَوْمَ يُجْزی كُلُّ سَاعٍ بِمَا سَعی . اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا رَيّاً يَوْمَ الظَّمَأ?، وَ فَوْزاً يَوْمَ الْجَزَاءِ، مِنْ نَارٍ حَامِيَةٍ قَلِيلَةِ الْبُقْيَا، عَلی مَنْ بِهَا اصْطَلی، وَ بِحَرِّهَا تَلَظّی. اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا بُرْهَاناً عَلی رُؤُوسِ الْمَلَأ? يَوْمَ يُجْمَعُ فِيهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ. اللّهُمَّ ارْزُقْنَا مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَ عَيْشَ السَّعَدَاءِ، وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ».

.

58 . باب دعا در نزد خواندن قرآن

از او ، از جعفر بن محمد بن یونس ، از بعضی از اصحاب ما ، از ابو الجارود ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:«هر که در عقب نماز فریضه بگوید که : أَسْتَوْدِعُ اللّهَ ... وَ مَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ؛ «به امانت می سپارم به خدای بزرگ بزرگوار ، خودم را و کسانم و فرزندانم و کسی که می خواهد مرا کار او ، و به امانت می سپارم به خدایی که از او لرزیده و ترسیده شده ، آنکه خوار شونده است به جهت بزرگی او و هر چیزی ، خودم را و کسانم و مالم و فرزندانم و کسی که می خواهد مرا کار او» ، به بالی از بال های جبرئیل پیچیده شود ، و در باب خود و اهل و مالش محفوظ باشد» .

از او روایت است و آن را مرفوع ساخته ، گفت که :«هر که در خانه یا اطاقی شب به روز آورد تنها ، باید که آیه الکرسی بخواند و بگوید که : اللّهُمَّ آنِسْ وَحْشَتِی ، وَ آمِنْ رَوْعَتِی ، وَ أَعِنِّی عَلی وَحْدَتِی؛ خداوندا! خو گر ساز رمیدن مرا (1) ، و ایمن گردان ترس مرا ، و یاری ده مرا بر تنهایی من» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از یزید بن مرّه ، از بکیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که : یا علی! آیا نمی خواهی که کلماتی چند را به تو تعلیم دهم؟ چون در ورطه یا بلیّه ای افتی ، بگو که : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان ، و نیست نیرومندی و نه توانایی ، مگر خدای بلندمرتبه بزرگ»؛ پس به درستی که خدای عز و جل به آنها می گرداند از تو ، آنچه را که خواهد از انواع بلا» .

58 . باب دعا در نزد خواندن قرآنگفت که : امام جعفر صادق علیه السلام در نزد خواندن کتاب خدای عز و جل ، این دعا را می خواند :«اللّهُمَّ رَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ ... وَ مُرَافَقَهَ الْأَنْبِیَاءِ؛ إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ؛ خداوندا! ای پروردگار ما! تو را است ستایش ، تویی یگانه به توانایی و سلطنت و حجّت استوار ، و تو را است ستایش ، تویی برتر به ارجمندی و بزرگواری و زِبَر آسمان ها و عرش بزرگ . پروردگار ما! و تو را است ستایش ، تویی اکتفاکننده به

دانش خود ، و محتاج است به سوی تو ، هر خداوند دانش . پروردگار ما ! تو را است ستایش ، ای فرودآورنده آیه ها و یاد بزرگ ! پروردگار ما ! پس تو را است ستایش به آنچه آموزانیده ای ما را از حکمت و قرآن بزرگ هویدا .خداوندا ! تو تعلیم داده ای به ما آن را پیش از رغبت ما در تعلیم آن ، و مخصوص ساخته ای ما را به آن ، پیش از رغبت ما به نفع آن . خداوندا ! پس هر گاه باشد این ، منّت و عطایی از تو ، و فضل و بخشش و نرمی با ما ، و مهربانی از برای ما ، و منّت نهادن بر ما از غیر نیرومندی ما ، و نه چاره ما و نه توانایی ما ، خداوندا ! پس دوست گردان به سوی ما خوبی خواندن آن را ، و حفظ کردن آیه های آن ، و گرویدن به متشابه آن ، و عمل کردن به حکم آن ، و سببی در تأویل آن ، و هدایت در تدبیر آن ، و بینایی به نور آن .خداوندا ! و چنان که فرو فرستاده ای آن را شفا از برای دوستانت ، و بدبختی بر دشمنانت ، و کوری بر اهل گناهت ، و روشنی از برای اهل فرمان برداریت ، خداوندا ! پس بگردان آن را از برای ما حصاری از عذابت ، و پناهی از خشمت ، و بازدارنده ای از نافرمانیت ، و نگاه داشتن از غضبت ، و رهنمایی بر طاعت خود ، و نوری ، در روزی که ملاقات کنیم تو را ، روشنی طلبیم به آن در میان خلق تو ، و بگذریم به آن بر صراط تو ، و راه یابیم به آن به سوی بهشت تو .خداوندا ! به درستی که پناه می بریم به تو از بدبختی در بر داشتن آن ، و کوری از دانستن آن ، و میل کردن از حکم آن ، و در گذشتن از مقصود آن ، و کوتاهی کردن در نزد حق آن .خداوندا ! بردار از ما سنگینی آن را ، و واجب گردان از برای ما مزد آن را ، و الهام کن به ما شکر آن را ، و بگردان ما را که مراعات کنیم آن را ، و حفظ نماییم آن را . خداوندا ! بگردان ما را که پیروی کنیم حلال آن را ، و دوری کنیم حرام آن را ، و به پا داریم حدهای آن را ، و به جا آوریم واجب های آن را . خداوندا ! روزی کن ما را شیرینی در خواندن آن ، و خرّمی در قیام به آن ، و ترسیدن در ترتیل آن ، و توانایی در کار فرمودن آن ، در وقت های شب و روز .خداوندا ! و شفا ده ما را از خواب به اندک ، و بیدار کردن ما را در ساعت شب ، از خفتن خفتگان ، و آگاه[=بیدار] ساز ما را از آن زمان ها که مستجاب می شود در آنها دعا از پینکیِ پینکی زنندگان (2) .خداوندا ! قرار ده از برای دل های ما زیرکی در نزد عَجَب های آن که برنمی آید ، و خوشی در نزد برگردانیدن آن ، و پند در نزد گردانیدن آواز در خواندن آن ، و سودی هویدا در نزد فهم خواستن آن . خداوندا ! به درستی که ما پناه می بریم به تو از پس ماندن آن در دل های ما ، و بالش کردن آن در نزد خفتن ما ، و افکندن آن در پس پشت های ما ، و پناه می برم به تو از سختی دل های ما ، از برای آنچه به آن پند داده ای ما را .خداوندا ! سود ده ما را به آنچه گردانیده ای در آن از آیه ها و نشانه ها ، و پند دِه ما را به آنچه بیان کرده ای در آن از عقوبت ها ، و در گذران

از ما به تأویل آن گناهان و بدی ها را ، و دوچندان کن از برای ما به آن پاداش در خوبی ها ، و بردار ما را به آن ثوابی در درجه ها ، و ببخش و پیش آور ما را به آن مژده بعد از مردن . خداوندا ! بگردان آن را از برای ما توشه ای که توانایی دهی ما را به آن در محشر ، و در ایستادن پیش روی تو ، و راهی روشن که سلوک کنیم به سوی تو ، و دانستنی سودمند که شکر کنیم به آن نعمت های تو را ، و فروتنی نمودنی راست که به پاکی یاد کنیم با آن ، نام های تو را . خداوندا ! پس به درستی که تو فرا گرفته ای به آن بر ما حجّت و گواهی که بریدی به آن بهانه ما را ، و نیکو کرده ای به آن در نزد ما نعمت را ، که کوتاه شد از آن شکر ما .خداوندا ! بگردان آن را از برای ما دوستی که بر جا دارد ما را از لغزشها ، و رهنمایی که ره نماید ما را به سوی شایسته از عمل ، و یاور رهنما که راست کند ما را از خمیده شدن ، و یاوری که تقویت دهد ما را از دلتنگی ، تا آنکه برساند به ما بهترین امید . خداوندا ! بگردان آن را از برای ما درخواست کننده در روز ملاقات ، و حربه ای در روز بالا رفتن ، و حجّت آورنده در روز حکم گذاری ، و روشنی در روز تاریکی ، در روزی که نه زمین است و نه آسمان ، روزی که جزا داده می شود هر کوشنده ای ، به آنچه کوشیده .خداوندا ! بگردان آن را از برای ما سیرابی در روز تشنگی ، و رستگاری در روز جزا ، از آتش به غایت گرمِ کم رحمِ نامهربان بر کسی که به آن تابیده و گرم شده و به گرمی اش زبانه می زند . خداوندا ! بگردان او را از برای ما حجّت روشن ، بر سرهای گروه در حضور ایشان ، و در روزی که جمع می کنی در آن اهل زمین و اهل آسمان را . خداوندا ! روزی کن ما را منزل های شهیدان و زندگی نیک بختان و رفاقت پیغمبران . به درستی که تو شنونده دعایی» .

.

1- . یعنی مایه انسی برایم فراهم کن .
2- . یعنی ما در این ساعت های استجابت دعا دچار خواب و چرت نباشیم .

ص: 542

. .

ص: 543

. .

ص: 544

. .

ص: 545

. .

59 بَابُ الدُّعَاءِ فِی حِفْظِ الْقُرْآنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«تَقُولُ: اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ وَ لَمْ یَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَکَ، أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ وَ رَسُولِکَ، وَ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِکَ وَ صَفِیِّکَ، وَ مُوسی کَلِیمِکَ وَ نَجِیِّکَ، وَ عِیسی کَلِمَتِکَ وَ رُوحِکَ ؛ وَ أَسْأَلُکَ بِصُحُفِ إِبْرَاهِیمَ ، وَ تَوْرَاهِ مُوسی ، وَ زَبُورِ دَاوُدَ ، وَ إِنْجِیلِ عِیسی ، وَ قُرْآنِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ بِکُلِّ وَحْیٍ أَوْحَیْتَهُ، وَ قَضَاءٍ أَمْضَیْتَهُ، وَ حَقٍّ قَضَیْتَهُ، وَ غَنِیٍّ أَغْنَیْتَهُ، وَ ضَالٍّ هَدَیْتَهُ، وَ سَائِلٍ أَعْطَیْتَهُ؛ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی وَضَعْتَهُ عَلَی اللَّیْلِ، فَأَظْلَمَ، وَ بِاسْمِکَ الَّذِی وَضَعْتَهُ عَلَی النَّهَارِ، فَاسْتَنَارَ، وَ بِاسْمِکَ الَّذِی وَضَعْتَهُ عَلَی الْأَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ، وَ دَعَمْتَ بِهِ السَّمَاوَاتِ فَاسْتَقَلَّتْ، وَ وَضَعْتَهُ عَلَی الْجِبَالِ فَرَسَتْ، وَ بِاسْمِکَ الَّذِی بَثَثْتَ بِهِ الْأَرْزَاقَ؛ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تُحْیِی بِهِ الْمَوْتی؛ وَ أَسْأَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ، وَ مُنْتَهَی الرَّحْمَهِ مِنْ کِتَابِکَ؛ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَرْزُقَنِی حِفْظَ الْقُرْآنِ وَ أَصْنَافَ الْعِلْمِ، وَ أَنْ تُثَبِّتَهَا فِی قَلْبِی وَ سَمْعِی وَ بَصَرِی، وَ أَنْ تُخَالِطَ بِهَا لَحْمِی وَ دَمِی وَ عِظَامِی وَ مُخِّی، وَ تَسْتَعْمِلَ بِهَا لَیْلِی وَ نَهَارِی بِرَحْمَتِکَ وَ قُدْرَتِکَ؛ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِکَ ، یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ». قَالَ: وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ زِیَادَهُ : «وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ عِبَادُکَ الَّذِینَ اسْتَجَبْتَ لَهُمْ وَ أَنْبِیَاؤُکَ، فَغَفَرْتَ لَهُمْ وَ رَحِمْتَهُمْ؛ وَ أَسْأَلُکَ بِکُلِّ اسْمٍ أَنْزَلْتَهُ فِی کُتُبِکَ، وَ بِاسْمِکَ الَّذِی اسْتَقَرَّ بِهِ عَرْشُکَ، وَ بِاسْمِکَ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الْوَتْرِ الْمُتَعَالِ، الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْکَانَ کُلَّهَا، الطَّاهِرِ الطُّهْرِ، الْمُبَارَکِ الْمُقَدَّسِ، الْحَیِّ الْقَیُّومِ، نُورِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، الْکَبِیرِ الْمُتَعَالِ، وَ کِتَابِکَ الْمُنْزَلِ بِالْحَقِّ، وَ کَلِمَاتِکَ التَّامَّاتِ، وَ نُورِکَ التَّامِّ، وَ بِعَظَمَتِکَ وَ أَرْکَانِکَ». وَ قَالَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ : «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَرَادَ أَنْ یُوعِیَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقُرْآنَ وَ الْعِلْمَ، فَلْیَکْتُبْ هذَا الدُّعَاءَ فِی إِنَاءٍ نَظِیفٍ، بِعَسَلٍ مَاذِیٍّ، ثُمَّ یَغْسِلُهُ بِمَاءِ الْمَطَرِ قَبْلَ أَنْ یَمَسَّ الْأَرْضَ، وَ یَشْرَبُهُ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ عَلَی الرِّیقِ؛ فَإِنَّهُ یَحْفَظُ ذلِکَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

.

59 . باب در بیان دعا در حفظ قرآن

59 . باب در بیان دعا در حفظ قرآنچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از آنکه او را ذکر کرده ، از عبد اللّه بن سنان ، از ابان بن تغلب ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«می گویی : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ وَ لَمْ یَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَکَ ... یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ؛ خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم تو را ، و سؤال نکرده از بندگان ، مانند تو را . سؤال می کنم تو را به حقّ محمد ، پیغمبر تو و فرستاده تو ، و ابراهیم ، دوست تو و برگزیده تو ، و موسی ، هم سخن تو و هم راز تو ، و عیسی ، سخن تو و روح تو ، و سؤال می کنم تو را به نام های ابراهیم ، و تورات موسی ، و زبور داود ، و انجیل عیسی ، و قرآن محمد ، صلوات فرست خدا بر او و آل او ، و به هر پیغام نهانی که پیغام داده ای آن را ، و قضایی که روان ساخته ای آن را ، و حقّی که حکم کرده ای آن را ، و بی نیازی که بی نیاز گردانیده ای آن را ، و گمراهی که راه نموده ای او را ، و سائلی که بخشنده ای او را ، و سؤال می کنم تو را به نام تو ، که نهاده ای آن را بر شب ، پس تار شده ، و به نام تو ، که نهاده ای آن را بر روز ، پس روشن گردیده ، و به نام تو ، که نهاده ای آن را بر زمین ، پس آرام گرفته ، و ستون نهاده ای به آن آسمان ها را ، پس به خود ایستاده ، و نهاده ای آن را بر کوه ها ، پس ثابت شده ، و به نام تو ، که پراکنده کرده ای به آن روزی ها را ، و سؤال می کنم تو را به نام تو ، که زنده می گردانی به آن مردگان را ، و سؤال می کنم تو را به بندگاه های عزّت از عرش تو ، و پایان رحمت از کتاب تو . سؤال می کنم تو را که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه روزی کنی مرا حفظ کردن قرآن و انواع علم و دانش ، و آنکه ثابت گردانی آنها را در دل من و گوش من و چشم دیده من ، و آنکه آمیزش دهی به آنها گوشت مرا و خون من و استخوان های من و مغز من ، و کار فرمایی به آنها شب من و روز من به رحمت خود و قدرت خود . به درستی که نیست نیرومندی و نه توانایی ، مگر به تو ، ای زنده ! ای پاینده !» . و گفته است که در حدیث دیگر این زیادتی است که : «وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ ... وَ بِعَظَمَتِکَ وَ أَرْکَانِکَ؛ و سؤال می کنم تو را به نام تو ، که خوانده اند تو را به آن بندگان تو ، که مستجاب کرده ای از برای ایشان و پیغمبران تو .پس آمرزیده ای ایشان را و رحم کرده ای بر ایشان . و سؤال می کنم تو را به هر نامی که فرو فرستاده ای آن را در کتاب خود ، و به نامت که آرام گرفته به آن عرش تو ، و به نام تو که یکتای یگانه ، تنهای

طاق برتر است ، که پر می کند رکن ها را ، همه آنها . پاک پاکیزه پرمنفعت ، به غایت پاکیزه ، زنده پاینده ، روشنی آسمان ها و زمین ، بخشاینده مهربان ، بزرگ برتر ، و کتاب تو که فرو فرستاده شده است به راستی و درستی ، و کلمات تو که تمام اند ، و نور تو که کامل است ، و به بزرگی تو و ستون های تو» . و در حدیث دیگر فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خواسته باشد که خدای عزّ و جل قرآن و علم را در دل او جا دهد ، باید که این دعا را در ظرف پاکیزه ای بنویسد ، با عسل سفید یا موم گرفته ، بعد از آن ، آن را بشوید به آب بارانی که گرفته شده باشد ، پیش از آنکه به زمین رسد ، و در سه روز ، به ناشتا آن را بیاشامد ، که آن را حفظ می کند ، انشاء اللّه » .

.

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى، رَفَعَهُ إِلى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أُعَلِّمُکَ دُعَاءً لَا تَنْسَى الْقُرْآنَ ، قُلْ: اللّهُمَّ ارْحَمْنِی بِتَرْکِ مَعَاصِیکَ أَبَداً مَا أَبْقَیْتَنِی، وَ ارْحَمْنِی مِنْ تَکَلُّفِ مَا لَا یَعْنِینِی، وَ ارْزُقْنِی حُسْنَ الْمَنْظَرِ فِیمَا یُرْضِیکَ عَنِّی، وَ أَلْزِمْ قَلْبِی حِفْظَ کِتَابِکَ کَمَا عَلَّمْتَنِی، وَ ارْزُقْنِی أَنْ أَتْلُوَهُ عَلَى النَّحْوِ الَّذِی یُرْضِیکَ عَنِّی؛ اللّهُمَّ نَوِّرْ بِکِتَابِکَ بَصَرِی، وَ اشْرَحْ بِهِ صَدْرِی، وَ فَرِّحْ بِهِ قَلْبِی، وَ أَطْلِقْ بِهِ لِسَانِی، وَ اسْتَعْمِلْ بِهِ بَدَنِی، وَ قَوِّنِی عَلى ذلِکَ، وَ أَعِنِّی عَلَیْهِ؛ إِنَّهُ لَا مُعِینَ عَلَیْهِ إِلَا أَنْتَ ، لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ». قَالَ: وَ رَوَاهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ وَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ، عَنْ حَفْصٍ الْأَعْوَرِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام .

60 بَابُ دَعَوَاتٍ مُوجَزَاتٍ لِجَمِیعِ الْحَوَائِجِ لِلدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسى، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قُلِ: اللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشَاکَ کَأَنِّی أَرَاکَ، وَ أَسْعِدْنِی بِتَقْوَاکَ، وَ لَا تُشْقِنِی بِنَشْطِی لِمَعَاصِیکَ ، وَ خِرْ لِی فِی قَضَائِکَ، وَ بَارِکْ لِی فِی قَدَرِکَ حَتّى لَا أُحِبَّ تَأْخِیرَ مَا عَجَّلْتَ، وَ لَا تَعْجِیلَ مَا أَخَّرْتَ، وَ اجْعَلْ غِنَایَ فِی نَفْسِی، وَ مَتِّعْنِی بِسَمْعِی وَ بَصَرِی، وَ اجْعَلْهُمَا الْوَارِثَیْنِ مِنِّی، وَ انْصُرْنِی عَلى مَنْ ظَلَمَنِی، وَ أَرِنِی فِیهِ قُدْرَتَکَ یَا رَبِّ، وَ أَقِرَّ بِذلِکَ عَیْنِی».

.

از او ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آیا دعایی را به تو تعلیم کنم که قرآن را فراموش نکنی؟ و آن ، این است که : اللّهُمَّ ارْحَمْنِی بِتَرْکِ مَعَاصِیکَ ... لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ؛ خداوندا! رحم کن بر من به ترک کردن گناهانت ، همیشه ، مادام که باقی گذاری مرا ، و رحم کن بر من از رنج کشیدن آنچه نمی خواهد مرا ، و روزی کن مرا به خوبی نظر و نظرگاه در آنچه خشنود سازد تو را از من ، و لازم گردان دل مرا حفظ کتابت ، چنان که تعلیم داده ای به من ، و روزی کن مرا که بخوانم آن را بر طریقه ای که خشنود سازد تو را از من . خداندا! روشنی ده به کتاب خود دیده مرا ، و بگشا به آن سینه مرا ، و فرج بخش به آن دل مرا ، و روان کن به آن زبان مرا و کارفرمایان تن مرا ، و توانایی ده مرا بر آن ، و یاری کن مرا بر آن . به درستی که یاری کننده ای نیست بر آن ، مگر تو . نیست خدایی ، مگر تو» . و گفته است که : بعضی از اصحاب ما ، از ولید بن صبیح ، از حفص اعور ، از امام جعفر صادق علیه السلام همین را روایت کرده است .

60 . باب دعاهای مختصی از برای همه حاجت های دنیا و آخرتچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از اسماعیل بن سهل ، از عبد اللّه بن جندب ، از پدرش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«بگو : اللّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشَاکَ ... وَ أُقِرَّ بِذلِکَ عَیْنِی؛ خداوندا! بگردان مرا که بترسم از تو ، گویا که من می بینم تو را ، و نیک بخت کن مرا به پرهیزگاری تو ، و بدبخت مساز مرا به خرمی من ، به جهت نافرمانی های تو ، و بهترگزینی کن از برایم در قضای خود ، و مبارک گردان از برایم در قدر خود ، تا دوست ندارم پس افکندن آنچه شتابانیده ای ، و نه شتابانیدن آنچه پس افکنده ای ، و بگردان بی نیازی مرا در خودم ، و بهره مند گردان مرا به گوشم و چشمم ، و بگردان اینها را باقی ماندگان از من ، و یاری کن مرا بر کسی که ستم کرده به من ، و بنما به من در او قدرت خود را . ای پروردگار من! و روشن ساز به آن چشم مرا» .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنْ أَبِی سُلَیْمَانَ الْجَصَّاصِ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَیْمُونٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«اَللّهُمَّ أَعِنِّی عَلی هَوْلِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ، وَ أَخْرِجْنِی مِنَ الدُّنْیَا سَالِماً، وَ زَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ، وَ اکْفِنِی مَؤُونَتِی وَ مَؤُونَهَ عِیَالِی وَ مَؤُونَهَ النَّاسِ، وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ حَرِیزٍ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قُلِ: اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ سُوءٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُکَ؛ اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عَافِیَتَکَ فِی أُمُورِی کُلِّهَا، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیَا وَ عَذَابِ الْاخِرَهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنْ عَلِیِّ بْنِ زِیَادٍ، قَالَ: کَتَبَ عَلِیُّ بْنُ بَصِیرٍ یَسْأَلُهُ أَنْ یَکْتُبَ لَهُ فِی أَسْفَلِ کِتَابِهِ دُعَاءً یُعَلِّمُهُ إِیَّاهُ، یَدْعُو بِهِ ، فَیُعْصَمَ بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ جَامِعاً لِلدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ، فَکَتَبَ علیه السلام بِخَطِّهِ :«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَ سَتَرَ الْقَبِیحَ، وَ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ عَنِّی ، یَا کَرِیمَ الْعَفْوِ، یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَهِ، یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَهِ، یَا صَاحِبَ کُلِّ نَجْوی، وَ یَا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی، یَا کَرِیمَ الصَّفْحِ، یَا عَظِیمَ الْمَنِّ، یَا مُبْتَدِئَ کُلِّ نِعْمَهٍ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، یَا رَبَّاهْ، یَا سَیِّدَاهْ، یَا مَوْلَاهْ، یَا غِیَاثَاهْ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَسْأَلُکَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِی فِی النَّارِ ؛ ثُمَّ تَسْأَلُ مَا بَدَا لَکَ».

.

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از ابو سلیمان جَصّاص ، از ابراهیم بن میمون روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«اللّهُمَّ أَعِنِّی عَلی ... فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ؛ خداوندا! یاری ده مرا بر ترس روز قیامت ، و بیرون بر مرا از دنیا سالم ، و جفت گردان مرا به زنان سفیدرویِ نازک بدنِ گشاده چشم ، و کفایت کن از من زحمت و خرجی مرا و خرجی عیال من و خرجی مردمان ، و داخل گردان مرا به رحمت خود ، در بندگانت که شایستگانند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از حریز ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بگو که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ ... وَ عَذَابِ الْاخِرَهِ ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را از هر خوبی که احاطه کرده است به آن علم تو ، و پناه می برم به تو از هر بدی که احاطه کرده است به آن علم تو . خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم از تو عافیت تو را در کارهایم ، همه آنها ، و پناه می برم به تو از رسوایی دنیا و عذاب آخرت» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از اصحاب ما ، از سهل بن زیاد ، هر دو روایت کرده اند ، از علی بن زیاد که گفت : علی بن بصیر عریضه ای نوشت و از آن حضرت سؤال [درخواست]می کرد که در پایین نامه اش دعایی از برایش بنویسد که آن را به او تعلیم فرماید ، تا آن را بخواند و به واسطه آن ، از گناهان ، نگاه داشته شود ، و جامع مطالب دنیا و آخرت باشد . پس آن حضرت علیه السلام به خطّ مبارک خود نوشت :«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ... وَ أَسْأَلُکَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِی فِی النَّارِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان . ای کسی که آشکار کرده نیکو و زیبایی را ، و پوشیده زشت را ، و ندریده پرده راز من! عفو ، ای گرانمایه! عفو ، ای خوش تجاوز و گذشت! و ای فراخ آمرزش! و ای گشاده دست ها به رحمت! و ای صاحب هر راز! و ای پایان هر شکایت و گله! ای گران مایه فروگذارنده! ای بزرگ عطا! ای آغازکننده هر نعمتی پیش از سزاواری آن! ای پروردگار من! ای بزرگ من! ای آقای من! ای پایان من! ای فریادرس من! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و سؤال [درخواست]می کنم از تو که قرار ندهی مرا در آتش» ، بعد از آن ، سؤال می کنی آنچه از برایت ظاهر شد» .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ الْبَرْقِيِّ وَ أَبِى طَالِبٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«اللّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِى فِى كُلِّ كَرْبٍ، وَ أَنْتَ رَجَائِى فِى كُلِّ شِدَّةٍ، وَ أَنْتَ لِى فِى كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِى ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ، كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ، وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَ يَخْذُلُ عَنْهُ الْقَرِيبُ ، وَ يَشْمَتُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَعْيِينِى فِيهِ الْأُمُورُ أَنْزَلْتُهُ بِكَ، وَ شَكَوْتُهُ إِلَيْكَ، رَاغِباً فِيهِ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ وَ كَفَيْتَنِيهِ ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ صَاحِبُ كُلِّ حَاجَةٍ، وَ مُنْتَهى كُلِّ رَغْبَةٍ، فَلَكَ الْحَمْدُ كَثِيراً ، وَ لَكَ الْمَنُّ فَاضِلاً».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْقُمِّيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قُلِ: اللّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ وَ جَمَالِكَ وَ كَرَمِكَ أَنْ تَفْعَلَ بِى كَذَا وَ كَذَا».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ لِى :«أَكْثِرْ مِنْ أَنْ تَقُولَ: اللّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِى مِنَ الْمُعَارِينَ، وَ لَا تُخْرِجْنِى مِنَ التَّقْصِيرِ» . قَالَ: قُلْتُ: أَمَّا الْمُعَارِينَ فَقَدْ عَرَفْتُ، فَمَا مَعْنى «لَا تُخْرِجْنِى مِنَ التَّقْصِيرِ»؟ قَالَ : «كُلُّ عَمَلٍ تَعْمَلُهُ تُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَكُنْ فِيهِ مُقَصِّراً عِنْدَ نَفْسِكَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِى أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُقَصِّرُونَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابو عبداللّه برقی و ابو طالب ، از بکر بن محمد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«اللّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی ... وَ لَکَ الْمَنُّ فَاضِلاً؛ خداوندا ! تو معتمد منی در هر اندوهی ، و تو امید منی در هر سختی ، و تو از برای من در هر کاری که فرود آمده بر من ، معتمد و آماده شده ، چه بسیار از گرفتاری ها که ناتوان است از آن دل و کم باشد در آن چاره ، و جدا می شود از آن خویش ، و شادی می کند به آن دشمن ، و مانده می کند مرا در آن کارها ، فرود آورده ام آن را بر تو ، و گله کرده ام آن را به سوی تو ، در حالتی که روی گردان بوده ام از هر که غیر تو . پس پرده آن را برداشته ای و کفایت کرده ای از من ، آن را . پس تویی صاحب اختیار نعمت ، و صاحب هر حاجت ، و پایان هر رغبت . پس تو را است ستایش بسیار ، و تو را است منّت عطا افزون آمده» .

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابان بن عیسی ، از عبد اللّه قمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«بگو که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِجَلَالِکَ وَ جَمَالِکَ وَ کَرَمِکَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا؛ خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم تو را به بزرگواری تو ، و زیب و بخشش تو ، که بکنی با من چنین و چنین» .

از او ، از ابن محبوب ، از فضل بن یونس ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت : حضرت به من فرمود که :«بسیار بگو که : لَا تَجْعَلْنِی مِنَ الْمُعَارِینَ ، وَ لَا تُخْرِجْنِی مِنَ التَّقْصِیرِ» . راوی می گوید که : عرض کردم : امّا معارین را شناخته ام (و می دانم که ایشان آنانند که ایمان و دین در دل های ایشان قرار نگرفته . پس گویا که آن در نزد ایشان به عاریه سپرده شده ، که چند روزی به جهت مصلحتی به ایشان می سپارند ، و در روزی از ایشان می گیرند) ، پس بفرما که معنی اینکه مرا از تقصیر و کوتاهی بیرون مبر ، چیست؟ فرمود : «هر عملی که آن را به جا می آوری ، در حالتی که خدای عز و جل را به آن اراده داری و رضای او را می خواهی ، در آن ، در نزد خود مقصّر باش؛زیرا که همه مردمان در اعمال خویش ، در میان خود و خدای عز و جل مقصّرند» (1) .

.

1- . و همین حدیث ، در کتاب ایمان و کفر ، در باب اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش در عبادت خدا مذکور شد ، با زیادتی لفظ اَللّهُمَّ در اوّل دعا؛ یعنی : «خداوندا! مرا از جمله عاریت داده شدگان مگردان ، و مرا از حدّ تقصیر بیرون مبر» . (مترجم)

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«لَقَدْ غَفَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَهِ بِكَلِمَتَيْنِ دَعَا بِهِمَا، قَالَ: اللّهُمَّ إِنْ تُعَذِّبْنِى فَأَهْلٌ لِذلِكَ أَنَا ، وَإِنْ تَغْفِرْ لِى فَأَهْلٌ لِذلِكَ أَنْتَ ؛ فَغَفَرَ اللّهُ لَهُ».

عَنْهُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِى الْبِلَادِ، عَنْ عَمِّهِ، عَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«يَا مَنْ دَلَّنِى عَلى نَفْسِهِ، وَ ذَلَّلَ قَلْبِى بِتَصْدِيقِهِ، أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَ الْاءِيمَانَ فِى الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: رَأَيْتُ عَلِىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام فِى فِنَاءِ الْكَعْبَهِ فِى اللَّيْلِ وَ هُوَ يُصَلِّى، فَأَطَالَ الْقِيَامَ حَتّى جَعَلَ مَرَّهً يَتَوَكَّأُ عَلى رِجْلِهِ الْيُمْنى ، وَ مَرَّهً عَلى رِجْلِهِ الْيُسْرى، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ بِصَوْتٍ كَأَنَّهُ بَاكٍ :«يَا سَيِّدِى، تُعَذِّبُنِى وَ حُبُّكَ فِى قَلْبِى؟ ! أَمَا وَ عِزَّتِكَ، لَئِنْ فَعَلْتَ لَتَجْمَعَنَّ بَيْنِى وَ بَيْنَ قَوْمٍ طَالَ مَا عَادَيْتُهُمْ فِيكَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّىِّ، قَالَ: إِنِّى كُنْتُ أَسْمَعُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَكْثَرَ مَا يُلِحُّ بِهِ فِى الدُّعَاءِ عَلَى اللّهِ بِحَقِّ الْخَمْسَهِ يَعْنِى رَسُولَ اللّهِ صلى الله علیه و آله وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَهَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمْ.

.

از او ، از ابن محبوب ، از ابان ، از عبد الرحمان بن اعین روایت است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«خدای عز و جلمردی از اهل بادیه را آمرزید ، به واسطه دو کلمه ای که به آنها دعا کرد . گفت که : اللّهُمَّ إِنْ تُعَذِّبْنِی فَأَهْلٌ لِذلِکَ أَنَا وَإِنْ تَغْفِرْ لِی فَأَهْلٌ لِذلِکَ أَنْتَ؛ «خداوندا! اگر عذاب کنی مرا ، پس سزاوار از برای آنم من ، و اگر بیامرزی مرا ، پس سزاوار از برای آنی تو» ، و به این سبب خدا او را آمرزید» (1) .

از او ، از یحیی بن مبارک ، از ابراهیم بن ابی البلاد ، از عمویش ، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود :«یَا مَنْ دَلَّنِی عَلی نَفْسِهِ ، وَ ذَلَّلَ قَلْبِی بِتَصْدِیقِهِ ، أَسْأَلُکَ الْأَمْنَ وَ الْاِءیمَانَ فِی الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ؛ ای کسی که ره نموده مرا بر خودش ، و رام کرده دلم را به یاد راستینش! سؤال می کنم تو را ایمنی و ایمان ، در دنیا و آخرت است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن ابی حمزه ، از پدرش روایت کرده است که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام را دیدم در حریم خانه کعبه ، در شب ، و آن حضرت نماز می کرد . پس قیام را طول داد ، تا آنکه شروع فرمود که یکبار بر پای راستش تکیه می نمود ، و بار دیگر بر پای چپش . بعد از آن ، از او شنیدم که به آوازی می گفت که گویا گریان بود که :«یَا سَیِّدِی ، تُعَذِّبُنِی وَ حُبُّکَ فِی قَلْبِی؟! أَمَا وَ عِزَّتِکَ ، لَئِنْ فَعَلْتَ لَتَجْمَعَنَّ بَیْنِی وَ بَیْنَ قَوْمٍ طَالَ مَا عَادَیْتُهُمْ فِیکَ؛ ای آقای من! عذاب می کنی مرا ، و دوستی تو در دل من [است] . آگاه باش! و به عزّتت قسم که اگر چنین کنی ، هر آینه جمع کرده ای میان من و میان گروهی ، که زمان درازی است که دشمنی کرده ام با ایشان در راه تو» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از عمر بن عبد العزیز ، از بعضی از اصحاب ما ، از داود رقّی روایت کرده است که گفت : از امام جعفر صادق علیه السلام می شنیدم که بیشتر چیزی که به آن بر خدا الحاح و اصرار می نمود ، به حقّ پنج کس بود؛ یعنی رسول اللّه و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللّه علیهم

.

1- . در بعضی از نسخ کافی موافق نسخ امالی ، به جای «فأهلٌ لِذلکَ» ، در هر دو موضع ، «فأهلُ ذلکَ» بدون لام است . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبِی أَیُّوبَ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْکَرْخِیِّ، قَالَ: عَلَّمَنَا أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام دُعَاءً، وَ أَمَرَنَا أَنْ نَدْعُوَ بِهِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ : «اللّهُمَّ إِنِّی تَعَمَّدْتُ إِلَیْکَ بِحَاجَتِی، وَ أَنْزَلْتُ بِکَ الْیَوْمَ فَقْرِی وَ مَسْکَنَتِی، فَأَنَا الْیَوْمَ لِمَغْفِرَتِکَ أَرْجی مِنِّی لِعَمَلِی، وَ لَمَغْفِرَتُکَ وَ رَحْمَتُکَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِی، فَتَوَلَّ قَضَاءَ کُلِّ حَاجَهٍ هِیَ لِی بِقُدْرَتِکَ عَلَیْهَا، وَ تَیْسِیرِ ذلِکَ عَلَیْکَ، وَ لِفَقْرِی إِلَیْکَ؛ فَإِنِّی لَمْ أُصِبْ خَیْراً قَطُّ إِلَا مِنْکَ، وَ لَمْ یَصْرِفْ عَنِّی أَحَدٌ شَرّاً قَطُّ غَیْرُکَ، وَ لَیْسَ أَرْجُو لِآخِرَتِی وَ دُنْیَایَ سِوَاکَ، وَ لَا لِیَوْمِ فَقْرِی وَ یَوْمِ یُفْرِدُنِی النَّاسُ فِی حُفْرَتِی وَ أُفْضِی إِلَیْکَ یَا رَبِّ بِفَقْرِی».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ یَزِیدَ الصَّائِغِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : ادْعُ اللّهَ لَنَا، فَقَالَ :«اللّهُمَّ ارْزُقْهُمْ صِدْقَ الْحَدِیثِ، وَ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ، وَ الْمُحَافَظَهَ عَلَی الصَّلَوَاتِ؛ اللّهُمَّ إِنَّهُمْ أَحَقُّ خَلْقِکَ أَنْ تَفْعَلَهُ بِهِمُ، اللّهُمَّ وَ افْعَلْهُ بِهِمْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام، قَالَ :«کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ یَقُولُ: اللّهُمَّ مُنَّ عَلَیَّ بِالتَّوَکُّلِ عَلَیْکَ، وَ التَّفْوِیضِ إِلَیْکَ، وَ الرِّضَا بِقَدَرِکَ، وَ التَّسْلِیمِ لِأَمْرِکَ حَتّی لَا أُحِبَّ تَعْجِیلَ مَا أَخَّرْتَ، وَ لَا تَأْخِیرَ مَا عَجَّلْتَ، یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ سُحَیْمٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ وَ هُوَ رَافِعٌ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ :«رَبِّ لَا تَکِلْنِی إِلی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ أَبَداً، لَا أَقَلَّ مِنْ ذلِکَ وَ لَا أَکْثَرَ». قَالَ: فَمَا کَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ تَحَدَّرَ الدُّمُوعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْیَتِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیَّ، فَقَالَ : «یَا ابْنَ أَبِی یَعْفُورٍ، إِنَّ یُونُسَ بْنَ مَتّی وَکَلَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلی نَفْسِهِ أَقَلَّ مِنْ طَرْفَهِ عَیْنٍ، فَأَحْدَثَ ذلِکَ الذَّنْبَ». قُلْتُ: فَبَلَغَ بِهِ کُفْراً ، أَصْلَحَکَ اللّهُ؟ قَالَ : «لَا، وَ لَکِنَّ الْمَوْتَ عَلی تِلْکَ الْحَالِ هَلَاکٌ».

.

از او ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابو ایّوب ، از ابراهیم کرخی روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به ما دعایی تعلیم نمود و ما را امر فرمود که آن را در روز جمعه بخوانیم :«اللّهُمَّ إِنِّی تَعَمَّدْتُ إِلَیْکَ ... وَ أُفْضِی إِلَیْکَ یَا رَبِّ بِفَقْرِی؛ خداوندا ! به درستی که من قصد کرده ام به سوی تو به حاجتم ، و فرود آورده ام بر تو امروز ، درویشیم و گداییم را . پس من آمرزش تو را امیدوارترم تا از خودم کارم را ، و هر آینه آمرزش تو و رحمت تو ، وسیع تر است از گناهان من . پس متوجّه شو روا کردن هر حاجتی را که آن از برای من است ، به قدرت تو بر آن ، و آسان بودن این بر تو ، و به جهت احتیاج من به سوی تو . پس به درستی که من نیافته ام هیچ خوبی را هرگز ، مگر از تو ، و نگردانیده است از من هیچ یک بدی را هرگز ، غیر از تو ، و چنان نیست که امید داشته باشم از برای آخرتم و دنیایم ، غیر تو را ، و نه از برای روز درویشیم و روزی که تنها می گذارند مرا مردم در گودال قبرم . پس می میرم به سوی تو ، ای پروردگار ! با درویشیم» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن عطیّه ، از یزید صایغ روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : خدا را از برای ما بخوان و ما را دعا کن . فرمود :«اللّهُمَّ ارْزُقْهُمْ صِدْقَ الْحَدِیثِ ، وَ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ ، وَ الْمُحَافَظَهَ عَلَی الصَّلَوَاتِ؛ اللّهُمَّ إِنَّهُمْ أَحَقُّ خَلْقِکَ أَنْ تَفْعَلَهُ بِهِمُ ، اللّهُمَّ وَ افْعَلْهُ بِهِمْ؛ خداوندا ! روزی کن ایشان را راستی خبر و سخن ، وادای امانت ، و محافظت کردن بر نمازها . خداوندا ! به درستی که ایشان سزاوارترین خلق تو اند که بکنی آن را با ایشان . خداوندا ! بکن آن را با ایشان» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از ابو حمزه ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه می فرمود : اللّهُمَّ مُنَّ عَلَیَّ ... یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ؛ خداوندا ! منّت گذار بر من به توکّل کردن بر تو ، و واگذاشتن به سوی تو ، و خشنودی به قدر تو ، و تسلیم کردن از برای فرمان تو ، تا آنکه دوست ندارم شتابانیدن آنچه پس افکنده ، و نه پس افکندن آنچه شتابانیده ای . ای پروردگار جهانیان !» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از سحیم ، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود در حالی که دستش را به سوی آسمان برداشته بود که :«رَبِّ لَا تَکِلْنِی إِلی نَفْسِی طَرْفَهَ عَیْنٍ أَبَداً ، لَا أَقَلَّ مِنْ ذلِکَ وَ لَا أَکْثَرَ؛ پروردگار من! وا مگذار مرا به خودم یک چشم به هم زدن ، هرگز ، نه کمتر از آن و نه بیشتر» . ابن ابی یعفور گفت : پس چیزی شتابان تر نبود از اینکه قطرات آب دیده از کنارهای ریش مبارکش سرازیر شد . بعد از آن ، رو به سوی من آورد و فرمود که : «ای پسر ابو یعفور! به درستی که یونس بن متّی ، خدای عز و جل در کمتر از یک چشم بر هم زدن ، او را به خود وا گذاشت ، و یونس ، آن گناه را پدید آورد» . و عرض کردم که : خدا تو را به اصلاح آورد! آیا یونس به واسطه آن به کفر رسید و کافر شد؟ فرمود : «نه ، ولیکن مردن بر آن حالت ، هلاکت است» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ، قَالَ: أَتى جَبْرَئِيلُ علیه السلام إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَبَّکَ يَقُولُ لَکَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْبُدَنِی يَوْماً وَ لَيْلَةً حَقَّ عِبَادَتِی، فَارْفَعْ يَدَيْکَ إِلَیَّ، وَ قُلِ: اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خَالِداً مَعَ خُلُودِکَ، وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا مُنْتَهى لَهُ دُونَ عِلْمِکَ، وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِيئَتِکَ، وَ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لَا جَزَاءَ لِقَائِلِهِ إِلَا رِضَاکَ؛ اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ كُلُّهُ، وَ لَکَ الْمَنُّ كُلُّهُ، وَ لَکَ الْفَخْرُ كُلُّهُ، وَ لَکَ الْبَهَاءُ كُلُّهُ، وَ لَکَ النُّورُ كُلُّهُ، وَ لَکَ الْعِزَّهُ كُلُّهَا، وَ لَکَ الْجَبَرُوتُ كُلُّهَا، وَ لَکَ الْعَظَمَهُ كُلُّهَا، وَ لَکَ الدُّنْيَا كُلُّهَا، وَ لَکَ الْآخِرَهُ كُلُّهَا، وَ لَکَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ كُلُّهُ، وَ لَکَ الْخَلْقُ كُلُّهُ، وَ بِيَدِکَ الْخَيْرُ كُلُّهُ، وَ إِلَيْکَ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ ، عَلَانِيَتُهُ وَ سِرُّهُ. اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً أَبَداً، أَنْتَ حَسَنُ الْبَلَاءِ، جَلِيلُ الثَّنَاءِ، سَابِغُ النَّعْمَاءِ، عَدْلُ الْقَضَاءِ، جَزِيلُ الْعَطَاءِ، حَسَنُ الْآلَاءِ، إِلهُ مَنْ فِی الْأَرْضِ ، وَ إِلهُ مَنْ فِی السَّمَاءِ. اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ فِی السَّبْعِ الشِّدَادِ، وَ لَکَ الْحَمْدُ فِی الْأَرْضِ الْمِهَادِ، وَ لَکَ الْحَمْدُ طَاقَهَ الْعِبَادِ، وَ لَکَ الْحَمْدُ سَعَهَ الْبِلَادِ، وَ لَکَ الْحَمْدُ فِی الْجِبَالِ الْأَوْتَادِ، وَ لَکَ الْحَمْدُ فِی اللَّيْلِ إِذَا يَغْشى، وَ لَکَ الْحَمْدُ فِی النَّهَارِ إِذَا تَجَلّى، وَ لَکَ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ وَ الْأُولى، وَ لَکَ الْحَمْدُ فِی الْمَثَانِی وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ سُبْحَانَ اللّهِ وَ بِحَمْدِهِ، وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ «وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ، سُبْحَانَ اللّهِ وَ بِحَمْدِهِ «كُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَا وَجْهَهُ» ، سُبْحَانَکَ رَبَّنَا ، وَ تَعَالَيْتَ وَ تَبَارَکْتَ وَ تَقَدَّسْتَ، خَلَقْتَ كُلَّ شَیْءٍ بِقُدْرَتِکَ، وَ قَهَرْتَ كُلَّ شَیْءٍ بِعِزَّتِکَ، وَ عَلَوْتَ فَوْقَ كُلِّ شَیْءٍ بِارْتِفَاعِکَ، وَ غَلَبْتَ كُلَّ شَیْءٍ بِقُوَّتِکَ، وَ ابْتَدَعْتَ كُلَّ شَیْءٍ بِحِكْمَتِکَ وَ عِلْمِکَ، وَ بَعَثْتَ الرُّسُلَ بِكُتُبِکَ، وَ هَدَيْتَ الصَّالِحِينَ بِإِذْنِکَ، وَ أَيَّدْتَ الْمُؤْمِنِينَ بِنَصْرِکَ، وَ قَهَرْتَ الْخَلْقَ بِسُلْطَانِکَ، لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ وَحْدَکَ، لَا شَرِيکَ لَکَ، لَا نَعْبُدُ غَيْرَکَ، وَ لَا نَسْأَلُ إِلَا إِيَّاکَ، وَ لَا نَرْغَبُ إِلَا إِلَيْکَ، أَنْتَ مَوْضِعُ شَكْوَانَا، وَ مُنْتَهى رَغْبَتِنَا، وَ إِلهُنَا وَ مَلِيکُنَا.

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد که آن را مرفوع ساخته ، گفت که :«جبرئیل علیه السلام به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : پروردگارت به تو می فرماید که : اگر خواسته باشی که در روز و شب مرا عبادت کنی به وضعی که سزاوار عبادت من است ، دست هایت را به سوی من بردار و بگو : اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً خَالِداً ... وَ إِلهُنَا وَ مَلِیکُنَا؛ خداوندا! تو را است ستایش ، ستایشی همیشه ، با همیشگی تو ، و تو را است ستایش ، ستایشی که نیست پایانی از برایش ، غیر از علم تو ، و تو را است ستایش ، ستایشی که نیست انتهایی برای آن جز خواست تو ، و تو را است ستایش ، ستایشی که نیست پاداشی از برای گوینده آن ، مگر خشنودی تو . خداوندا! تو را است ستایش ، همه آن ، و تو را است منّت ، همه آن ، و تو را است نازیدن ، همه آن ، و تو را است زیبایی ، همه آن ، و تو را است روشنی ، همه آن ، و تو را است ارجمندی ، همه آن ، و تو را است بزرگی ، همه آن ، و تو را است دنیا ، همه آن ، و تو را است آخرت ، همه آن ، و تو را است شب و روز ، همه آن ، و تو را است آفرینش ، همه آن ، و به دست تو است خوبی ، همه آن ، و به سوی تو برمی گردد کار ، همه آن ، آشکار آن و نهان آن . خداوندا! تو را است ستایش ، ستایشی همیشه ، تویی خوش زحمت ، بزرگ ستایش ، تمام[کننده]نعمت ها ، عدل [در] قضا ، بزرگ عطا ، خوب نعمت ها ، خدایی در زمین و خدایی در آسمان . خداوندا! تو را است ستایش در هفت آسمانِ سختِ محکم ، و تو را است ستایش در زمینِ بستر و قرارگاه ، تو را است ستایش به اندازه توانایی بندگان ، و تو را است ستایش به قدر وسعت شهرها ، و تو را است ستایش در کوه ها که میخ های زمین اند ، و تو را است ستایش در شب ، چون فرو پوشد ، و تو را است ستایش در روز ، چون روشن شود ، و تو را است ستایش در آخرت و نخستین ، و تو را است ستایش در درودها و قرآن بزرگ ، و پاک و منزّه است خدا ، و به ستایش او مشغولم ، و زمین ، همه ، یک مشت او را است در روز رستاخیز ، و آسمان ها پیچیده شده است به دست راستش . پاک است او و برتر از آنچه شرک می آورند ، منزّه است خدا و به ستایش او مشغولم . هر چیزی نابودشونده است ، مگر ذات او . منزّهی تو ، ای پروردگار ما! و برتری و پرخیری و به غایت پاکیزه ای . آفریده ای هر چیزی را به قدرت خود ، و مغلوب کرده ای هر چیزی را به عزت خود ، و برآمده ای زبَر هر چیزی به بلند شدن خود ، و غالب شده ای بر هر چیزی به قوّت خود ، و پدید آورده ای هر چیزی را به حکمت خود و علم خود ، و برانگیخته

ای پیغمبران را ، و راه نموده ای شایستگان را به اذن خود ، و تقویت داده ای مؤمنان را به یاری خود ، و مقهور کرده ای خلایق را به سلطنت خود . نیست خدایی ، مگر تو . تنهایی که نیست شریکی از برای تو ، نمی پرستیم غیر تو را ، و سؤال نمی کنیم ، مگر تو را ، و رغبت نمی کنیم ، مگر به سوی تو . تویی موضع گِله ما و پایان رغبت ما ، و خدای ما و پادشاهی ما» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ابْتِدَاءً مِنْهُ :«یَا مُعَاوِیَهُ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَجُلاً أَتَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ، فَشَکَا إِلَیْهِ الْإِبْطَاءَ فِی الْجَوَابِ فِی دُعَائِهِ، فَقَالَ لَهُ: فأَیْنَ أَنْتَ عَنِ الدُّعَاءِ السَّرِیعِ الْإِجَابَهِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: قُلِ: اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَمِ، الْأَجَلِّ الْأَکْرَمِ، الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ، النُّورِ الْحَقِّ، الْبُرْهَانِ الْمُبِینِ، الَّذِی هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ، وَ نُورٌ مِنْ نُورٍ، وَ نُورٌ فِی نُورٍ، وَ نُورٌ عَلی نُورٍ، وَ نُورٌ فَوْقَ کُلِّ نُورٍ، وَ نُورٌ یُضِیءُ بِهِ کُلَّ ظُلْمَهٍ، وَ یُکْسَرُ بِهِ کُلُّ شِدَّهٍ، وَ کُلُّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ، وَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ، لَا تَقِرُّ بِهِ أَرْضٌ، وَ لَا تَقُومُ بِهِ سَمَاءٌ، وَ یَأْمَنُ بِهِ کُلُّ خَائِفٍ، وَ یَبْطُلُ بِهِ سِحْرُ کُلِّ سَاحِرٍ، وَ بَغْیُ کُلِّ بَاغٍ، وَ حَسَدُ کُلِّ حَاسِدٍ، وَ یَتَصَدَّعُ لِعَظَمَتِهِ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ، وَ یَسْتَقِلُّ بِهِ الْفُلْکُ ، حِینَ یَتَکَلَّمُ بِهِ الْمَلَکُ، فَلَا یَکُونُ لِلْمَوْجِ عَلَیْهِ سَبِیلٌ، وَ هُوَ اسْمُکَ الْأَعْظَمُ الْأَعْظَمُ ، الْأَجَلُّ الْأَجَلُّ ، النُّورُ الْأَکْبَرُ، الَّذِی سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَکَ، وَ اسْتَوَیْتَ بِهِ عَلی عَرْشِکَ، وَ أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ، أَسْأَلُکَ بِکَ وَ بِهِمْ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود در ابتدا که :«ای معاویه! آیا ندانسته ای که مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و در نزد آن حضرت ، دیر شدن را در جواب و اجابت در باب دعایش [را]شکایت کرد؟ پس حضرت به آن مرد فرمود که : چرا از دعای سریع الاجابه دور افتاده ای؟ آن مرد به حضرت عرض کرد که : آن دعا چیست؟ فرمود : بگو که : اللّهُمَّ ، إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَمِ ... وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را ، به نام تو که بزرگ ، بزرگ تر ، بزرگوارتر ، گرانمایه تر ، در خزانه نهاده ای ، پنهان داشته شده ای ، نور حق ، حجّت استوار هویدایی که آن روشنی است با روشنی ، و روشنی است از روشنی ، و روشنی است در روشنی ، و روشنی است بر روشنی ، و روشنی است بر هر روشنی ، و روشنی است که روشن می شود به آن هر تاریکی ، و می شکند هر سختی را ، و هر دیو سرکش از حد در گذرنده ، و ستمکار ستیزنده . آرام نمی گیرد به آن زمینی ، برپا نمی شود به آن آسمانی ، و ایمن می شود به آن هر ترسنده ای ، و بیهوده می شود به آن جادوی هر جادوگری ، و ستم هر ستمکاری ، و حسد هر حسد برنده ای ، و شکافته می شود به جهت بزرگی آن ، بیابان و دریا ، و از آن برمی خیزد کشتی تا آنکه سخن کند به آن فرشته؛ پس نباشد آشوب آب را بر آن راهی ، و آن نام تو است ، و بزرگ تر ، بزرگ تر ، بزرگوار ، بزرگوارتر ، روشن بزرگ تر است که نامیده ای به آن ذات خود را ، و دست یافته ای به آن بر عرش خود ، و رو می آورم به سوی تو ، به محمد و اهل بیتش ، و سؤال می کنم تو را به تو و به ایشان ، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه بکنی با من چنین و چنین» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ، قَالَ: أَمْلی عَلَیَّ هذَا الدُّعَاءَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، وَ هُوَ جَامِعٌ لِلدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ ، تَقُولُ بَعْدَ حَمْدِ اللّٰهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ : «اللّٰهُمَّ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ؛ وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْمَلِکُ الْجَبَّارُ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الرَّحِیمُ الْغَفَّارُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ شَدِیدُ الْمِحَالِ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْمَنِیعُ الْقَدِیرُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْغَفُورُ الشَّکُورُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْحَمِیدُ الْمَجِیدُ ، وَأَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلّا أَنْتَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْحَلِیمُ الدَّیَّانُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْجَوَادُ الْمَاجِدُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الْغَائِبُ الشَّاهِدُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ ، وَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ. تَمَّ نُورُکَ فَهَدَیْتَ، وَ بَسَطْتَ یَدَکَ فَأَعْطَیْتَ؛ رَبَّنَا وَجْهُکَ أَکْرَمُ الْوُجُوهِ، وَ جِهَتُکَ خَیْرُ الْجِهَاتِ، وَ عَطِیَّتُکَ أَفْضَلُ الْعَطَایَا وَ أَهْنَؤُهَا، تُطَاعُ رَبَّنَا فَتَشْکُرُ، وَ تُعْصَی رَبَّنَا فَتَغْفِرُ لِمَنْ شِئْتَ، تُجِیبُ الْمُضْطَرِّینَ، وَ تَکْشِفُ السُّوءَ، وَ تَقْبَلُ التَّوْبَهَ، وَ تَعْفُو عَنِ الذُّنُوبِ، لَا تُجَازی أَیَادِیکَ، وَ لَا تُحْصی نِعَمُکَ، وَ لَا یَبْلُغُ مِدْحَتَکَ قَوْلُ قَائِلٍ. اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَرَوْحَهُمْ وَ رَاحَتَهُمْ وَ سُرُورَهُمْ، وَ أَذِقْنِی طَعْمَ فَرَجِهِمْ، وَ أَهْلِکْ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِءنْسِ، وَ آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً، وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ، وَ اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِینَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ، وَ اجْعَلْنِی مِنَ الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ، وَ ثَبِّتْنِی بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ فِی الْاخِرَهِ، وَ بَارِکْ لِی فِی الْمَحْیَا وَ الْمَمَاتِ وَ الْمَوْقِفِ وَ النُّشُورِ وَ الْحِسَابِ وَ الْمِیزَانِ وَ أَهْوَالِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ، وَ سَلِّمْنِی عَلَی الصِّرَاطِ وَ أَجِزْنِی عَلَیْهِ، وَ ارْزُقْنِی عِلْماً نَافِعاً، وَ یَقِیناً صَادِقاً، وَ تُقًی وَ بِرّاً، وَ وَرَعاً وَ خَوْفاً مِنْکَ، وَ فَرَقاً یُبْلِغُنِی مِنْکَ زُلْفی، وَ لَا یُبَاعِدُنِی عَنْکَ، وَ أَحْبِبْنِی وَ لَا تُبْغِضْنِی، وَ تَوَلَّنِی وَ لَا تَخْذُلْنِی، وَ أَعْطِنِی مِنْ جَمِیعِ خَیْرِ الدُّنْیَا وَ الْاخِرَهِ ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ، وَ أَجِرْنِی مِنَ السُّوءِ کُلِّهِ بِحَذَافِیرِهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از خلف بن حمّاد ، از عمرو بن ابی المقدام که گفت : حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را بر من املا کرد که آن حضرت فرمود و من نوشتم ، و این دعایی است جامع مطالب دنیا و آخرت . بعد از حمد خدا و ثنای بر او می گویی : «اللّهُمَّ أَنْتَ اللّهُ لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ ... مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ ؛ خداوندا ! تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که بردبارِ گرانمایه ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که صاحب عزّت و حکمتی ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که یکتای شکننده گام هایی ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که پادشاه بزرگواری ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که مهربان آمرزگاری ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که سخت حیله و مکری ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که بزرگ برتری ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که شنوای بینایی ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که عزیز و توانایی ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که آمرزگار و مزد دهنده ای ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که ستوده ای بزرگواری ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که آمرزگار دوستی ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که بخشاینده و انعام کننده منّت گذارنده ای ، و تویی خدا که نیست خدا ، مگر تو که بردبار جزادهنده ای ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که بزرگواری یگانه ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که یکتای یگانه ای ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که پنهان و حاضری ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که هویدا و نهانی ، و تویی خدا که نیست خدایی ، مگر تو که به هر چیزی دانایی . تمام شد نور تو ، پس راه نمودی و گشودی دست خود را ، پس عطا فرمودی ، پروردگار ما ! روی تو کریم ترین روی ها است ، و سویت بهترین سوی ها است ، و بخشش تو زیادترین بخشش ها و سازگارترین آنها است . فرمانبردار می شوی ، پروردگار ما ! پس مزد می دهی و نافرمانی می شوی ، پروردگار ما ! پس می آمرزی کسی را که می خواهی ، اجابت می کنی بیچارگان را ، برمی داری بدی را ، و می پذیری توبه را ، و عفو می کنی از گناهان . جزا داده نمی شود نعمت های تو ، و شمرده نمی شود نعمت های تو ، و نمی رسد به ستایش تو گوینده ای .خداوندا ! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و شتاب ده بردن اندوه ایشان را ، و خوشی ایشان و راحت ایشان و شادی ایشان ، و بچشان به من مزه بردن اندوه ایشان را ، و نابود گردان دشمنان ایشان را ، از پری و آدمیان ، و بده به ما در دنیا خوبی را ، و در آخرت خوبی را ، و نگاه دار ما

را از عذاب آتش ، و بگردان ما را از کسانی که نیست ترسی بر ایشان ، و نه ایشان اندوهناک می شوند ، و بگردان مرا از کسانی که صبر کردند و بر پروردگارشان توکّل می کنند ، و ثابت بدار مرا به گفتار پا بر جا در زندگی دنیا و در آخرت ، و برکت ده مرا در زندگی و مردگی و جای ایستادن و زنده شدن و شمار و ترازو و ترس های روز قیامت ، و سالم بدار مرا بر صراط و بگذران مرا بر آن ، و روزی کن به من علم سودمند و یقین راست و پرهیزگاری و نیکوکاری و پارسایی و ترس از تو ، و بیمی که برساند مرا نسبت به تو ، در حالی که نزدیک باشیم و دور نگرداند مرا ، و دوست دار مرا و دشمن مدار مرا ، و متوجّه شو مرا و فرو مگذار مرا ، و بده به من از همه خوبی دنیا و آخرت ، آنچه را که دانسته ام از آن ، و آنچه ندانسته ام ، و پناه ده مرا از بدی همه آن ، به تمامه ، و آنچه دانسته ام از آن ، و آنچه ندانسته ام»

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : أَ لَا تَخُصُّنِی بِدُعَاءٍ؟ قَالَ :«بَلی ؛ قُلْ: یَا وَاحِدُ، یَا مَاجِدُ، یَا أَحَدُ، یَا صَمَدُ، یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، یَا عَزِیزُ، یَا کَرِیمُ، یَا حَنَّانُ، یَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ، یَا أَجْوَدَ مَنْ سُئِلَ، وَ یَا خَیْرَ مَنْ أَعْطی، یَا أَللّٰهُ، یَا أَللّٰهُ، یَا أَللّٰهُ» . قُلْتُ: وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام : «کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: نَعَمْ، لَنِعْمَ الْمُجِیبُ أَنْتَ، وَ نِعْمَ الْمَدْعُوُّ، وَ نِعْمَ الْمَسْؤُولُ، أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ وَ قُدْرَتِکَ وَ جَبَرُوتِکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِمَلَکُوتِکَ وَ دِرْعِکَ الْحَصِینَهِ، وَ بِجَمْعِکَ وَ أَرْکَانِکَ کُلِّهَا، وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، وَ بِحَقِّ الْأَوْصِیَاءِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از فضّاله بن ایّوب ، از معاویه بن عمّار که گفت : به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : چرا مرا به دعایی مخصوص نمی سازی؟ (یا آیا مرا به دعایی مخصوص نمی سازی؟) فرمود :«آری . بگو : یَا وَاحِدُ ، یَا مَاجِدُ ... وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ؛ ای یکتا! ای بزرگوار! ای یگانه! ای پناه نیازمندان! ای کسی که نزاد و زاده نشد و نبود او را همتا هیچ کس! ای ارجمند! ای گرانمایه! ای بخشاینده! ای شنونده دعاها! ای بخشنده تر کسی که از او سؤال شده! و ای بهتر کسی که عطا کرده! ای خدا! ای خدا! ای خدا! گفته ای ، و هر آینه به حقیقت که خواند ما را نوح؛ پس هر آینه خوب جواب دهندگانی» ، بعد از آن ، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : نَعَمْ ، لَنِعْمَ الْمُجِیبُ أَنْتَ ... أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا؛ آری ، هر آینه خوب جواب دهندای تو ، و خوب خوانده شده و خوب سؤال شده . سؤال می کنم تو را به روشنی روی تو ، و سؤال می کنم تو را به عزّت تو و توانایی تو و بزرگواری تو ، و سؤال می کنم تو را به پادشاهی تو و زره تو که استوار است ، و به جمع تو و رکن ها و ستون های تو ، همه آنها ، و به حق محمد ، و به حقّ اوصیای بعد از محمد ، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه بکنی با من چنین و چنین» .

.

عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُمَارَهَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِی سَعِيدٍ الْمُكَارِی وَ جَهْمِ بْنِ أَبِی جَهْمَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ كَانَ يُعْرَفُ بِكُنْيَتِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : عَلِّمْنِی دُعَاءً أَدْعُو بِهِ، فَقَالَ :«نَعَمْ، قُلْ: يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ، وَ يَا مَنْ آمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ عَثْرَهٍ، وَ يَا مَنْ يُعْطِی بِالْقَلِيلِ الْكَثِيرَ، يَا مَنْ أَعْطی مَنْ سَأَلَهُ تُحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَهً، يَا مَنْ أَعْطی مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَعْطِنِی بِمَسْأَلَتِی مِنْ جَمِيعِ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعِ خَيْرِ الْاخِرَهِ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَنِی، وَ زِدْنِی مِنْ سَعَهِ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ».

وَ عَنْهُ، رَفَعَهُ إِلی أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، أَنَّهُ عَلَّمَ أَخَاهُ عَبْدَ اللّهِ بْنَ عَلِیٍّ هذَا الدُّعَاءَ :«اَللّهُمَّ ارْفَعْ ظَنَّنِی صَاعِداً، وَ لَا تُطْمِعْ فِیَّ عَدُوّاً وَ لَا حَاسِداً، وَ احْفَظْنِی قَائِماً وَ قَاعِداً ، وَ يَقْظَانَ وَ رَاقِداً؛ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَ ارْحَمْنِی، وَ اهْدِنِی سَبِيلَكَ الْأَقْوَمَ، وَ قِنِی حَرَّ جَهَنَّمَ، وَ احْطُطْ عَنِّی الْمَغْرَمَ وَ الْمَأْثَمَ، وَ اجْعَلْنِی مِنْ خَيْرِ خِيَارِ الْعَالَمِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسی، وَ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«ارْحَمْنِی مِمَّا لَا طَاقَهَ لِی بِهِ، وَ لَا صَبْرَ لِی عَلَيْهِ».

.

از او ، روایت است از بعضی از اصحابش ، از حسین بن عماره ، از حسین بن سعید مکاری و جهم بن ابی جهمه ، از ابو جعفر که مردی بود از اهل کوفه و به کنیه معروف بود ، گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : دعایی به من تعلیم فرما که آن را بخوانم . فرمود :«آری . بگو که : یَا مَنْ أَرْجُوهُ لِکُلِّ خَیْرٍ ... زِدْنِی مِنْ سَعَهِ فَضْلِکَ یَا کَرِیمُ؛ ای کسی که امید دارم او را از برای هر خوبی! و ای کسی که ایمنم خشم او را در نزد هر لغزشی! و ای کسی که عطا می کند به عمل اندک ، عطای بسیار! ای کسی که عطا کرده به کسی که سؤال کرده او را ، از روی مهربانی از او و رحمت! ای کسی که عطا کرده ای کسی که سؤال نکرده از او ، و نشناخته او را! صلوات فرست بر محمد و آل محمد ، و عطا کن به من به خواهش من ، از همه خوبی دنیا و همه خوبی آخرت؛ پس به درستی که نه کم است آنچه عطا کرده ای به من ، و زیاد کن مرا از وسعت فضل خود ، ای صاحب کرم !» .

و از او ، روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام ، که آن حضرت ، این دعا را به برادرش ، عبد اللّه بن علی ، تعلیم فرمود که :«اللّهُمَّ ارْفَعْ ظَنِّی صَاعِداً ... وَ اجْعَلْنِی مِنْ خَیْرِ خِیَارِ الْعَالَمِ؛ خداوندا! بردار گمان مرا بالارونده ، و امیدوار مکن در من دشمنی و نه حسد برنده ای را ، و نگاه دار مرا ایستاده و نشسته و بیدار و خفته . خداوندا! بیامرز مرا ، و رحم کن بر من ، و راه نما به من راه خود را که راست تر است ، و نگاه دار مرا از گرمی دوزخ ، و فرو ریز از من تاوان و آنچه ادای آن واجب باشد و گناه را ، و بگردان مرا از خوبان جهان» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از عثمان بن عیسی و هارون بن خارجه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«ارْحَمْنِی مِمَّا لَا طَاقَهَ لِی بِهِ ، وَ لَا صَبْرَ لِی عَلَیْهِ؛ یعنی : رحم کن بر من از آنچه مرا هیچ توانایی بر آن نیست ، و مرا هیچ شکیبایی بر آن نیست» .

.

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَفْصٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: عَلِّمْنِی دُعَاءً، فَقَالَ :«فَأَيْنَ أَنْتَ عَنْ دُعَاءِ الْاِسْتِفْتَاحِ؟» قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا دُعَاءُ الْاِسْتِفْتَاحِ؟ فَقَالَ : «اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا بَيْنَهُنَّ، وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ، وَ رَبَّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، إِنِّی أَسْأَلُکَ بِالَّذِی تَقُومُ بِهِ السَّمَاءُ ، وَ بِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ، وَ بِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَ بِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ، وَ بِهِ تَرْزُقُ الْأَحْيَاءَ، وَ بِهِ أَحْصَيْتَ عَدَدَ الرِّمَالِ، وَ وَزْنَ الْجِبَالِ، وَ كَيْلَ الْبُحُورِ ؛ ثُمَّ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ تَسْأَلُهُ حَاجَتَکَ، وَ أَلِحَّ فِی الطَّلَبِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ، عَنْ كَرَّامٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ :«اللّٰهُمَّ امْلَأْ قَلْبِی حُبّاً لَکَ، وَ خَشْيَةً مِنْکَ، وَ تَصْدِيقاً وَ إِيمَاناً بِکَ، وَ فَرَقاً مِنْکَ، وَ شَوْقاً إِلَيْکَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، اللّٰهُمَّ حَبِّبْ إِلَیَّ لِقَاءَکَ، وَ اجْعَلْ لِی فِی لِقَائِکَ خَيْرَ الرَّحْمَةِ وَ الْبَرَكَةِ، وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِينَ، وَ لَا تُؤَخِّرْنِی مَعَ الْأَشْرَارِ، وَ أَلْحِقْنِی بِصَالِحِ مَنْ مَضی، وَ اجْعَلْنِی مَعَ صَالِحِ مَنْ بَقِیَ، وَ خُذْ بِی سَبِيلَ الصَّالِحِينَ، وَ أَعِنِّی عَلی نَفْسِی بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلی أَنْفُسِهِمْ، وَ لَا تَرُدَّنِی فِی سُوءٍ اسْتَنْقَذْتَنِی مِنْهُ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، أَسْأَلُکَ إِيمَاناً لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِکَ، تُحْيِينِی وَ تُمِيتُنِی عَلَيْهِ، وَ تَبْعَثُنِی عَلَيْهِ إِذَا بَعَثْتَنِی ، وَ ابْرَأْ قَلْبِی مِنَ الرِّيَاءِ وَ السُّمْعَةِ وَ الشَّکِّ فِی دِينِکَ. اللّٰهُمَّ أَعْطِنِی نَصْراً فِی دِينِکَ، وَ قُوَّةً فِی عِبَادَتِکَ، وَ فَهْماً فِی خَلْقِکَ، وَ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ بَيِّضْ وَجْهِی بِنُورِکَ، وَ اجْعَلْ رَغْبَتِی فِيمَا عِنْدَکَ، وَ تَوَفَّنِی فِی سَبِيلِکَ عَلی مِلَّتِکَ وَ مِلَّةِ رَسُولِکَ. اللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْهَرَمِ وَ الْجُبْنِ وَ الْبُخْلِ وَ الْغَفْلَةِ وَ الْقَسْوَةِ وَ الْفَتْرَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ، وَ أَعُوذُ بِکَ يَا رَبِّ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ، وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَنْفَعُ، وَ أُعِيذُ بِکَ نَفْسِی وَ أَهْلِی وَ ذُرِّيَّتِی مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. اللّٰهُمَّ إِنَّهُ لَا يُجِيرُنِی مِنْکَ أَحَدٌ، وَ لَا أَجِدُ مِنْ دُونِکَ مُلْتَحَداً، فَلَا تَخْذُلْنِی، وَ لَا تُرْدِنِی فِی هَلَكَةٍ، وَ لَا تُرْدِنِی بِعَذَابٍ، أَسْأَلُکَ الثَّبَاتَ عَلی دِينِکَ، وَ التَّصْدِيقَ بِكِتَابِکَ، وَ اتِّبَاعَ رَسُولِکَ. اللّٰهُمَّ اذْكُرْنِی بِرَحْمَتِکَ، وَ لَا تَذْكُرْنِی بِخَطِيئَتِی، وَ تَقَبَّلْ مِنِّی، وَ زِدْنِی مِنْ فَضْلِکَ، إِنِّی إِلَيْکَ رَاغِبٌ. اللّٰهُمَّ اجْعَلْ ثَوَابَ مَنْطِقِی وَ ثَوَابَ مَجْلِسِی رِضَاکَ عَنِّی، وَ اجْعَلْ عَمَلِی وَ دُعَائِی خَالِصاً لَکَ، وَ اجْعَلْ ثَوَابِیَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ، وَ اجْمَعْ لِی جَمِيعَ مَا سَأَلْتُکَ، وَ زِدْنِی مِنْ فَضْلِکَ، إِنِّی إِلَيْکَ رَاغِبٌ. اللّٰهُمَّ غَارَتِ النُّجُومُ، وَ نَامَتِ الْعُيُونُ، وَ أَنْتَ الْحَیُّ الْقَيُّومُ، لَا يُوَارِی مِنْکَ لَيْلٌ سَاجٍ، وَ لَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَ لَا أَرْضٌ

ذَاتُ مِهَادٍ ، وَ لَا بَحْرٌ لَجِّیٌّ، وَ لَا ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، تُدْلِجُ الرَّحْمَهَ عَلی مَنْ تَشَاءُ مِنْ خَلْقِکَ، تَعْلَمُ خَائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی الصُّدُورُ، أَشْهَدُ بِمَا شَهِدْتَ بِهِ عَلی نَفْسِکَ ، وَ شَهِدَتْ مَلَائِکَتُکَ وَ أُولُو الْعِلْمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ، وَ مَنْ لَمْ یَشْهَدْ عَلی ما شَهِدْتَ بِهِ عَلی نَفْسِکَ ، وَ شَهِدَتْ مَلَائِکَتُکَ وَ أُولُو الْعِلْمِ، فَاکْتُبْ شَهَادَتِی مَکَانَ شَهَادَتِهِمْ. اللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْکَ السَّلَامُ، أَسْأَلُکَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِءکْرَامِ، أَنْ تَفُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ».

.

از او ، از احمد بن بن محمد ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از ابن سنان ، از حفص ، از محمد بن مسلم روایت است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : دعایی به من تعلیم کن . فرمود :«چرا از دعای الحاح دور افتاده ای؟» راوی گفت : عرض کردم که : دعای الحاح چیست؟ فرمود : «اللّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ ... وَ وَزْنَ الْجِبَالِ ، وَ كَيْلَ الْبُحُورِ ؛ «خداوندا! ای پروردگار آسمان های هفت گانه و آنچه میانه آنها است! و پروردگار عرش بزرگ! و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! و پروردگار قرآن بزرگ! و پروردگار محمد ، آخر پیغمبران! به درستی که من سؤال می کنم تو را به آنچه برپا می شود به آن آسمان ، و به آن برپا می شود زمین ، و به آن جدایی می اندازی میان جمع ، و به آن جمع می کنی میان پراکنده ، و به آن روزی می دهی زندگان را ، و به آن ضبط کرده ای شماره ریگ ها و وزن کوه ها و پیمانه دریاها را» ، بعد از آن ، بر محمد و بر آل محمد صلوات می فرستی . پس حاجت خود را از او سؤال می نمایی ، و در طلب ، الحاح و اصرار بکن» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حسن بن علی ، از کرام ، از ابن ابی یعفور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که می فرمود :«اللّهُمَّ امْلَأْ قَلْبِی حُبّاً لَکَ ... أَنْ تَفُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ ؛ خداوندا! پر کن دل مرا از دوست داشتن تو ، و ترسیدن از تو ، و باور داشتن و گرویدن به تو ، و بیمی از تو ، و آرزومندی به سوی تو . ای صاحب بزرگواری و نوازش! خداوندا! دوست گردان به سوی من دیدار خود را ، و بگردان از برایم در دیدار خود ، خوبی رحمت و برکت . دور رسان مرا به شایستگان ، و رسوا مگردان مرا با بدان ، و ملحق گردان مرا به شایسته آنان که درگذشته اند ، و بگردان مرا با شایسته آنان که مانده اند ، و فراگیر به من راه شایستگان را ، و یاری ده مرا بر خودم ، به آنچه یاری می دهی به آن شایستگان را بر نفس های ایشان ، و برمگردان مرا در بدی که رهاینده ای مرا از آن . ای پروردگار جهانیان! سؤال می کنم تو را ایمانی که زمانی از برای آن نیست ، غیر از دیدار تو ، که زنده بداری مرا ، و بمیرانی مرا بر آن ، و برانگیزی مرا بر آن ، چون برانگیزی مرا ، و بیزاری ده دل مرا از نمایش و آوازه ، و شک و گمان افتادن در دین تو . خداوندا! ببخش به من یاری کردن در دین تو ، و توانایی در پرستش تو ، و فهمیدن در آفریده تو ، و دو بهره ای از رحمت تو ، و سفید گردان روی مرا به نور تو ، و بگردان رغبت مرا در آنچه نزد تو است ، و بمیران مرا در راه تو ، بر ملّت تو و

ملّت پیغمبر تو .خداوندا ! به درستی که من پناه می برم به تو از کاهلی و تنبلی و پیری و بی دلی و بخل و ناآگاهی و بی خبری و سخت دلی و سستی و درویشی ، و پناه می برم به تو ، ای پروردگار من ! از نفسی که سیر نمی شود ، و از دلی که فروتنی نمی کند ، و از دعایی که شنیده نمی شود ، و از نمازی که سود نمی دهد ، و پناه می دهم به تو ، خودم را و کسانم و فرزندانم ، از دیو سرکش رانده شده .خداوندا ! به درستی که پناه نمی دهد مرا از تو کسی ، و نه می یابم از غیر تو پناهگاهی را؛ پس درمگذار مرا ، و برمگردان مرا در نابودی ، و باز مگردان مرا به عذاب . سؤال [=درخواست]می کنم تو را ایستادن بر دین تو ، و تصدیق کردن به کتاب تو ، و پیروی کردن فرستاده تو . خداوندا ! یاد کن مرا به رحمت خود ، و یاد مکن مرا به گناه من ، و بپذیر از من ، و زیاد کن مرا از فضل خود . به درستی که من به سوی تو رغبت دارم .خداوندا ! بگردان ثواب سخن من و ثواب نشستن مرا ، خشنودی تو از من ، و بگردان کار مرا و دعای مرا ، پاکیزه از برای تو ، و بگردان ثواب مرا بهشت ، به رحمت خود ، و جمع کن از برایم همه آنچه سؤال کردم تو را ، و زیاد کن مرا از فضل خود . به درستی که من به سوی تو رغبت دارم . خداوندا ! فرو رفتند ستارگان و به خواب رفتند چشم ها ، و تویی زنده پاینده . پنهان نمی کند از تو شب تاری ، و نه آسمان صاحب برج ها ، و نه زمین صاحب قرارگاه ، و نه دریای گود پرآب ، و نه تاریکی ها که پاره ای از آنها بر پاره ای است . در می آوری رحمت را بر آنکه می خواهی از آفریده خود . می دانی خیانت چشم ها را و آنچه پنهان می کند سینه ها . گواهی می دهم به آنچه گواهی داده ای به آن به خودت ، و گواهی داده اند فرشتگانت و خداوندان دانش . نیست خدایی ، مگر تو که صاحب عزّت و حکمتی ، و هر که گواهی نداد بر آنچه گواهی داده ای بر خودت ، و گواهی داده اند فرشتگانت و خداوندان دانش ، پس بنویس گواهی مرا به جای گواهی ایشان .خداوندا ! تویی بی آفت و از تو است بی آفتی . سؤال می کنم تو را ، ای خداوند بزرگواری و نوازش ! که رها و آزاد کنی گردن مرا از آتش» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الْخَثْعَمِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ أَبَا ذَرٍّ أَتی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَعَهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فِی صُورَهِ دِحْیَهَ الْکَلْبِیِّ وَ قَدِ اسْتَخْلَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، فَلَمَّا رَآهُمَا انْصَرَفَ عَنْهُمَا، وَ لَمْ یَقْطَعْ کَلَامَهُمَا، فَقَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام : یَا مُحَمَّدُ، هذَا أَبُو ذَرٍّ قَدْ مَرَّ بِنَا وَ لَمْ یُسَلِّمْ عَلَیْنَا، أَمَا لَوْ سَلَّمَ لَرَدَدْنَا عَلَیْهِ ؛ یَا مُحَمَّدُ، إِنَّ لَهُ دُعَاءً یَدْعُو بِهِ مَعْرُوفاً عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ، فَسَلْهُ عَنْهُ إِذَا عَرَجْتُ إِلَی السَّمَاءِ. فَلَمَّا ارْتَفَعَ جَبْرَئِیلُ جَاءَ أَبُو ذَرٍّ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَا مَنَعَکَ یَا أَبَا ذَرٍّ أَنْ تَکُونَ سَلَّمْتَ عَلَیْنَا حِینَ مَرَرْتَ بِنَا؟ فَقَالَ: ظَنَنْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّ الَّذِی کَانَ مَعَکَ دِحْیَهُ الْکَلْبِیُّ قَدِ اسْتَخْلَیْتَهُ لِبَعْضِ شَأْنِکَ، فَقَالَ: ذَاکَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام یَا أَبَا ذَرٍّ ، وَ قَدْ قَالَ: أَمَا لَوْ سَلَّمَ عَلَیْنَا لَرَدَدْنَا عَلَیْهِ . فَلَمَّا عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ أَنَّهُ کَانَ جَبْرَئِیلَ علیه السلام ، دَخَلَهُ مِنَ النَّدَامَهِ حَیْثُ لَمْ یُسَلِّمْ عَلَیْهِ مَا شَاءَ اللَّهُ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَا هذَا الدُّعَاءُ الَّذِی تَدْعُو بِهِ؟ فَقَدْ أَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ علیه السلام أَنَّ لَکَ دُعَاءً تَدْعُو بِهِ مَعْرُوفاً فِی السَّمَاءِ. فَقَالَ: نَعَمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْأَمْنَ وَ الْإِیمَانَ بِکَ، وَ التَّصْدِیقَ بِنَبِیِّکَ، وَ الْعَافِیَهَ مِنْ جَمِیعِ الْبَلَاءِ، وَ الشُّکْرَ عَلَی الْعَافِیَهِ، وَ الْغِنی عَنْ شِرَارِ النَّاسِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از محمد بن یحیی خثعمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ابوذر به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد ، و جبرئیل علیه السلام با آن حضرت بود ، در صورت دحیه کلبی ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله با او خلوت کرده بود . چون ابوذر ایشان را دید ، از رفتن به سوی ایشان باز گردید ، و سخن ایشان را نبرید . جبرئیل علیه السلام عرض کرد که : یا محمد! اینک ، ابوذر بود که به ما گذشت و بر ما سلام نکرد . بدان و آگاه باش! که اگر بر ما سلام می کرد ، جواب او را می دادیم . یا محمد! به درستی که او را دعایی است که آن را می خواند ، و در نزد اهل آسمان مشهور است ، و چون من به آسمان بالا روم ، او را از آن دعا سؤال کن . پس چون جبرئیل علیه السلام به آسمان بالا رفت ، ابوذر به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای ابوذر! چه تو را منع کرد از آنکه بر ما سلام کرده باشی ، در هنگامی که به ما گذشتی؟ عرض کرد که : یا رسول اللّه ! گمان کردم که آنکه با تو بود ، دحیه کلبی است که به جهت پاره ای از کارهای خود با او خلوت کرده ای . حضرت فرمود که : ای ابوذر! آنکه دیدی ، جبرئیل بود و گفت که : اگر بر ما سلام می کرد ، او را جواب می دادیم . چون ابوذر دانست که او جبرئیل علیه السلام بوده ، آن قدر که خدا می خواست از پشیمانی ، بر او داخل شد ، از آنجا که سلام نکرده بود . بعد از آن ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود که : چیست آن دعایی که تو آن را می خوانی؟ پس به حقیقت که جبرئیل مرا خبر داد که تو را دعایی است که آن را می خوانی و در آسمان مشهور است . ابوذر عرض کرد : آری ، یا رسول اللّه ! می گویم که : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الْأَمْنَ وَ الْإِیمَانَ بِکَ ، وَ التَّصْدِیقَ بِنَبِیِّکَ ، وَ الْعَافِیَةَ مِنْ جَمِیعِ الْبَلَاءِ ، وَ الشُّکْرَ عَلَی الْعَافِیَهِ ، وَ الْغِنی عَنْ شِرَارِ النَّاسِ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را ایمنی و ایمان ، و تصدیق کردن به پیغمبر تو ، و عافیت از همه زحمت ها ، و شکر بر عافیت ، و بی نیازی از بدهای ، از مردمان» .

.

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ: أَخَذْتُ هذَا الدُّعَاءَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهماالسلام، قَالَ: وَ کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یُسَمِّیهِ الْجَامِعَ :«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَ بِجَمِیعِ رُسُلِهِ، وَ بِجَمِیعِ مَا أَنْزَلَ بِهِ عَلَی جَمِیعِ الرُّسُلِ، وَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، وَ لِقَاءَهُ حَقٌّ، وَ صَدَقَ اللَّهُ، وَ بَلَّغَ الْمُرْسَلُونَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ کُلَّمَا سَبَّحَ اللَّهَ شَیْءٌ، وَ کَمَا یُحِبُّ اللَّهُ أَنْ یُسَبَّحَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ کُلَّمَا حَمِدَ اللَّهَ شَیْءٌ، وَ کَمَا یُحِبُّ اللَّهُ أَنْ یُحْمَدَ، وَ لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ کُلَّمَا هَلَّلَ اللَّهَ شَیْءٌ، وَ کَمَا یُحِبُّ اللَّهُ أَنْ یُهَلَّلَ، وَ اللَّهُ أَکْبَرُ کُلَّمَا کَبَّرَ اللَّهَ شَیْءٌ، وَ کَمَا یُحِبُّ اللَّهُ أَنْ یُکَبَّرَ. اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مَفَاتِیحَ الْخَیْرِ ، وَ خَوَاتِیمَهُ، وَ سَوَابِغَهُ، وَ فَوَائِدَهُ، وَ بَرَکَاتِهِ، وَ مَا بَلَغَ عِلْمَهُ عِلْمِی، وَ مَا قَصَرَ عَنْ إِحْصَائِهِ حِفْظِی. اللَّهُمَّ انْهَجْ لِی أَسْبَابَ مَعْرِفَتِهِ، وَ افْتَحْ لِی أَبْوَابَهُ، وَ غَشِّنِی بَرَکَاتِ رَحْمَتِکَ، وَ مُنَّ عَلَیَّ بِعِصْمَهٍ عَنِ الْاِزْرَالِهِ عَنْ دِینِکَ، وَ طَهِّرْ قَلْبِی مِنَ الشَّکِّ، وَ لَا تَشْغَلْ قَلْبِی بِدُنْیَایَ، وَ عَاجِلِ مَعَاشِی عَنْ آجِلِ ثَوَابِ آخِرَتِی، وَ اشْغَلْ قَلْبِی بِحِفْظِ مَا لَا تَقْبَلُ مِنِّی جَهْلَهُ، وَ ذَلِّلْ لِکُلِّ خَیْرٍ لِسَانِی، وَ طَهِّرْ قَلْبِی مِنَ الرِّیَاءِ، وَ لَا تُجْرِهِ فِی مَفَاصِلِی، وَ اجْعَلْ عَمَلِی خَالِصاً لَکَ. اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ الشَّرِّ وَ أَنْوَاعِ الْفَوَاحِشِ کُلِّهَا ظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا وَ غَفَلَاتِهَا وَ جَمِیعِ مَا یُرِیدُنِی بِهِ الشَّیْطَانُ الرَّجِیمُ، وَ مَا یُرِیدُنِی بِهِ السُّلْطَانُ الْعَنِیدُ، مِمَّا أَحَطْتَ بِعِلْمِهِ، وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلی صَرْفِهِ عَنِّی. اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ طَوَارِقِ الْجِنِّ وَ الْاِءِنْسِ، وَ زَوَابِعِهِمْ، وَ بَوَائِقِهِمْ، وَ مَکَایِدِهِمْ، وَ مَشَاهِدِ الْفَسَقَهِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِءِنْسِ، وَ أَنْ أَسْتَزِلَّ عَنْ دِینِی، فَتَفْسُدَ عَلَیَّ آخِرَتِی، وَ أَنْ یَکُونَ ذلِکَ مِنْهُمْ ضَرَراً عَلَیَّ فِی مَعَاشِی، أَوْ یَعْرِضَ بَلَاءٌ یُصِیبُنِی مِنْهُمْ لَا قُوَّهَ لِی بِهِ، وَ لَا صَبْرَ لِی عَلَی احْتِمَالِهِ، فَلَا تَبْتَلِیَنِّی یَا إِلهِی، بِمُقَاسَاتِهِ؛ فَیَمْنَعَنِی ذلِکَ عَنْ ذِکْرِکَ، وَ یَشْغَلَنِی عَنْ عِبَادَتِکَ؛ أَنْتَ الْعَاصِمُ الْمَانِعُ الدَّافِعُ، الْوَاقِیمِنْ ذلِکَ کُلِّهِ. أَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ الرَّفَاهِیَهَ فِی مَعِیشَتِی مَا أَبْقَیْتَنِی ، مَعِیشَهً أَقْوی بِهَا عَلی طَاعَتِکَ، وَ أَبْلُغُ بِهَا رِضْوَانَکَ، وَ أَصِیرُ بِهَا إِلی دَارِ الْحَیَوَانِ غَداً، وَ لَا تَرْزُقْنِی رِزْقاً یُطْغِینِی، وَ لَا تَبْتَلِیَنِّی بِفَقْرٍ أَشْقی بِهِ مُضَیَّقاً عَلَیَّ، أَعْطِنِی حَظّاً وَافِراً فِی آخِرَتِی، وَ مَعَاشاً وَاسِعاً هَنِیئاً مَرِیئاً فِی دُنْیَایَ، وَ لَا تَجْعَلِ الدُّنْیَا عَلَیَّ سِجْناً، وَ لَا تَجْعَلْ فِرَاقَهَا عَلَیَّ حُزْناً، أَجِرْنِی مِنْ فِتْنَتِهَا، وَ اجْعَلْ عَمَلِی فِیهَا مَقْبُولًا، وَ سَعْیِی فِیهَا مَشْکُوراً. اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَرَادَنِی بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ بِمِثْلِهِ ، وَ مَنْ کَادَنِی فِیهَا فَکِدْهُ، وَ اصْرِفْ عَنِّی هَمَّ مَنْ أَدْخَلَ عَلَیَّ هَمَّهُ، وَ امْکُرْ بِمَنْ مَکَرَ بِی؛ فَإِنَّکَ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ، وَ افْقَأْ عَنِّی عُیُونَ الْکَفَرَهِ الظَّلَمَهِ، وَ الطُّغَاهِ الْحَسَدَهِ. اللَّهُمَّ وَ أَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْکَ سَکِینَهً، وَ أَلْبِسْنِی دِرْعَکَ الْحَصِینَهَ، وَ احْفَظْنِی بِسِتْرِکَ

الْوَاقِی، وَ جَلِّلْنِی عَافِیَتَکَ النَّافِعَهَ، وَ صَدِّقْ قَوْلِی وَ فَعَالِی، وَ بَارِکْ لِی فِی وُلْدِی وَ أَهْلِی وَ مَالِی. اللّٰهُمَّ مَا قَدَّمْتُ وَ مَا أَخَّرْتُ وَ مَا أَغْفَلْتُ وَ مَا تَعَمَّدْتُ وَ مَا تَوَانَیْتُ وَ مَا أَعْلَنْتُ وَ مَا أَسْرَرْتُ، فَاغْفِرْهُ لِی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

.

علی ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت : این دعا را از حضرت ابو جعفر ، محمد بن علی باقر علیهماالسلام ، فرا گرفتم . و ابوحمزه گفت که : حضرت باقر علیه السلام ، این دعا را جامع می نامید ، و دعا این است که :«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ ... فَاغْفِرْهُ لِی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ؛ به نام خدای بخشاینده مهربان . گواهی می دهم که نیست خدایی ، مگر خدای تنها که نیست شریکی از برایش ، و گواهی می دهم که محمد ، بنده او و فرستاده او است . ایمان آوردم به خدا و به همه فرستادگانش ، وبه همه آنچه فرود آورده است آن را بر همه فرستادگان ، و آنکه وعده خدا راست است ، و دیدار او درست ، و راست گفت خدا ، و رسانیدند فرستادگان ، و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است ، و تنزیه می کنم خدا را ، در هر زمان که تنزیه کند خدا را چیزی ، و چنان که دوست می دارد خدا را که تنزیه شود ، و ستایش مر خدایی را است ، در هر زمان که بستاید خدا را چیزی ، و چنان که دوست می دارد که ستوده شود ، و نیست خدایی ، مگر خدا ، در هر زمان که تهلیل کند خدا را چیزی ، و چنان که دوست می دارد خدا [که]تهلیل شود ، و خدا بزرگ تر است ، در هر زمان که تکبیر کند خدا را چیزی ، و چنان که دوست می دارد خدا که تکبیر شود .خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم تو را کلیدهای خوبی ، و آخرهای آن و تمام های آن و فائده آن و برکت های آن ، و آنچه رسیده است به دانش آن دانش من ، و آنچه نارسا است از ضبط آن نگاه داری من . خداوندا ! آشکار کن از برای من اسباب شناخت آن ، و بگشا از برایم درهای آن را ، و بپوشان مرا به برکت های رحمت خود ، و منّت گذار بر من به نگاه داشتن از دور کردن از دین خود ، و پاک گردان دل مرا از شک ، و مشغول مکن مرا به دنیای من و شتابان زندگی من ، از آجل و آینده ثواب آخرت من ، و مشغول ساز دل مرا به حفظ آنچه نمی پذیری از من نادانی آن را ، و رام گردان از برای من خوبی زبان مرا ، و پاک گردان دل مرا از نمایش ، و روان مساز آن را در پیوندهای اندام من ، و بگردان کار مرا خالص از برای خدا . خداوندا ! به درستی که من پناه می برم به تو از بدی و نوع های زشتی ها ، همه آنها ، آشکار آنها و نهان آنها ، و غفلت های آنها ، و همه آنچه اراده می کند مرا به آن دیو سرکش رانده شده ، و آنچه اراده می کند مرا به آن پادشاه ستیزه کار ، از آنچه احاطه کرده ای به دانش آن ، و تویی توانا برگردانیدن آن از من .خداوندا ! به درستی که من پناه می برم به تو از شب درآیندگان ، پری و آدمیان ، و بزرگان باد و گردبادهای

ایشان ، و سختی های ایشان و کیدهای ایشان ، و حضورگاه های فاسقان ، از پری و آدمیان ، و از آنکه لغزانیده شوم از دین خود ، پس تباه شود بر من آخرتم ، و از آنکه باشد آن از ایشان زیانی بر من در اسباب زندگانیم ، یا پیش آید زحمتی که برسد به من از ایشان ، که نیست توانایی از برایم به آن ، و نه شکیبایی از برایم بر برداشتن آن . پس البتّه میازما مرا ، ای خدای من ! به رنج کشیدن آن . پس باز دارد مرا آن از یاد تو ، و رو گردان کند مرا از پرستش تو . تویی نگاه دارنده منع کننده ، بازدارنده نگهدارنده از آن ، همه آن . سؤال می کنم تو را آسودگی در زندگانیم ، مادام که باقی گذاری مرا زندگانی که توانا شوم به آن بر طاعت تو ، و برسم به آن به خشنودی تو ، و بگردم به آن به سوی خانه زندگی در فردا ، و روزی بده مرا روزی ای که طاغی گرداند مرا ، و البته میازما مرا به درویشی [که]بدبخت شوم به آن ، تنگ گیرنده(یا تنگ گرفته شده) بر من . عطا کن به من بهره ای تمام در آخرتم ، و زندگانی سازگار خوشگوار در دنیای من ، و مگردان دنیا را بر من زندان ، و مگردان جدایی آن را بر من اندوه . پناه ده مرا از آزمایش آن ، و بگردان کار مرا در آن پذیرفته و کوشش مرا در آن مزد داده شده (1) .خداوندا ! و هر که اراده کند مرا به بدی ، پس اراده کن او را به مانند آن ، و هر که کِید کند با من در آن ، پس کید کن با او ، و بگردان از من ، اندوه کسی که داخل کرده بر من اندوه خود را ، و مکر کن با کسی که مکر کرده با من . پس به درستی که تو بهترین مکرکنندگانی ، و بر کَن از من چشم های کافران ستمکاران ، و طاغیان حسد برندگان .خداوندا ! و فرو فرست بر من از جانب خود ، آرام را ، و در پوشان به من ، زره خود را که استوار است ، و حفظ کن مرا به پرده خود که نگاه دارنده است ، و بپوشان بر من عافیت خود را که سودمند است ، و راست گردان گفتار من و کردار مرا ، و برکت ده از برایم در فرزندانم و کسانم و مالم .خداوندا ! آنچه پیش افکندم ، و آنچه پس انداختم ، و آنچه ترک کردم ، و آنچه به عمد به جا آوردم ، و آنچه سستی ورزیدم ، و آنچه آشکار ساختم ، و آنچه پنهان نمودم ، پس بیامرز مرا ، ای مهربان تر از همه مهربانان !»

.

1- . در متن عربی «مشکورا» به معنای «سپاس نهاده شده» آمده است ، و گویی مترجم شکر خدا را از بنده به معنای اجر و مزد دادن به او می داند .

ص: 574

..

ص: 575

. .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیی، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ:«قُلِ: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَیَّ فِی رِزْقِی، وَ امْدُدْ لِی فِی عُمُرِی، وَ اغْفِرْ لِی ذَنْبِی، وَ اَجْعَلْنِی مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِینِکَ، وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِی غَیْرِی».

.

ابو على اشعرى ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان بن يحيى ، از علاء بن رزين ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است كه فرمود :«بگو كه : اللّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَىَّ فِى رِزْقِى ، وَ امْدُدْ لِى فِى عُمُرِى ، وَ اغْفِرْ لِى ذَنْبِى ، وَ اجْعَلْنِى مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِکَ ، وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِى غَيْرِى؛ خداوندا! وسعت ده بر من در روزى من ، و بكش از براى من در عمر من [و آن را دراز كن] ، و بيامرز از براى من گناه ، و بگردان مرا از كسانى كه انتقام مى كشى به او از براى دين خود ، و بدل نكن به من غير من» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ :«يَا مَنْ يَشْكُرُ الْيَسِيرَ، وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ، اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی ذَهَبَتْ لَذَّتُهَا، وَ بَقِيَتْ تَبِعَتُهَا».

وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: كَانَ مِنْ دُعَائِهِ يَقُولُ :«يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ، يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ، وَ يَا آخِرَ الْاخِرِينَ، يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ ، اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُغَيِّرُ النِّعَمَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُحِلُّ النِّقَمَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَهْتِكُ الْعِصَمَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ الْبَلَاءَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَقْطَعُ الرَّجَاءَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تُظْلِمُ الْهَوَاءَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَكْشِفُ الْغِطَاءَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَرُدُّ الدُّعَاءَ، وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَرُدُّ غَيْثَ السَّمَاءِ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«يَا عُدَّتِی فِی كُرْبَتِی، وَ يَا صَاحِبِی فِی شِدَّتِی، وَ يَا وَلِيِّی فِی نِعْمَتِی، وَ يَا غِيَاثِی فِی رَغْبَتِی» قَالَ : «وَ كَانَ مِنْ دُعَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : اللّهُمَّ كَتَبْتَ الْاثَارَ، وَ عَلِمْتَ الْأَخْبَارَ، وَ اطَّلَعْتَ عَلَى الْأَسْرَارِ، فَحُلْتَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقُلُوبِ، فَالسِّرُّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَ الْقُلُوبُ إِلَيْكَ مُفْضَاةٌ، وَ إِنَّمَا أَمْرُكَ لِشَیْءٍ إِذَا أَرَدْتَهُ أَنْ تَقُولَ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ، فَقُلْ بِرَحْمَتِكَ لِطَاعَتِكَ أَنْ تَدْخُلَ فِی كُلِّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَائِی، وَ لَا تُفَارِقَنِی حَتّى أَلْقَاكَ، وَ قُلْ بِرَحْمَتِكَ لِمَعْصِيَتِكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ كُلِّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَائِی، فَلَا تَقْرَبَنِی حَتّى أَلْقَاكَ، وَ ارْزُقْنِی مِنَ الدُّنْيَا، وَ زَهِّدْنِی فِيهَا، وَ لَا تَزْوِهَا عَنِّی وَ رَغْبَتِی فِيهَا يَا رَحْمَانُ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از یعقوب بن شعیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت می فرمود :«یَا مَنْ یَشْکُرُ الْیَسِیرَ ، وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثِیرِ ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ، اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی ذَهَبَتْ لَذَّتُهَا ، وَ بَقِیَتْ تَبِعَتُهَا؛ ای کسی که مزد می دهد کار اندک را با بسیار و او است آمرزگار مهربان ، بیامرز از برایم گناهان را که رفته است خوشی آنها ، و مانده است عقوبت و دنباله آنها» .

و به همین اسناد ، از یعقوب بن شعیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که گفت : از جمله دعای آن حضرت این بود که می فرمود :«یَا نُورُ یَا قُدُّوسُ ... وَ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتِی تَرُدُّ غَیْثَ السَّمَاءِ؛ ای نور! ای به غایت پاکیزه! ای پیش تر پیشینیان! و ای پس تر پسینیان! ای بخشاینده! ای مهربان! بیامرز از برایم گناهانی را که تغییر می دهد نعمت ها را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که فرود می آورد عقوبت ها را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که می درد پرده های عصمت را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که فرود می آورد زحمت را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که یاری می دهد دشمنان را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که می شتاباند نیستی را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که می برد امید را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که تاریک می کند هوا را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که برمی دارد پوشش را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که برمی گرداند دعا را ، و بیامرز از برایم گناهانی را که برمی گرداند باران آسمان را» .

از او ، از محمد بن سنان ، از یعقوب بن شعیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که :«یَا عُدَّتِی فِی کُرْبَتِی ، وَ یَا صَاحِبِی فِی شِدَّتِی ، وَ یَا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی ، وَ یَا غِیَاثِی فِی رَغْبَتِی؛ «ای سبب آماده من در اندوه من! و ای یار من در سختی من! و ای اختیاردار من در نعمت من! و ای فریادرس من در رغبت من!» ، و گفت که : از جمله دعای امیرالمؤمنین علیه السلام این بود : اللّهُمَّ کَتَبْتَ الْاثَارَ ... وَ رَغْبَتِی فِیهَا یَا رَحْمَانُ؛ خداوندا! نوشته ای اثرها را ، و دانسته ای خبرها را ، و مطّلع شده ای بر رازها . پس مانع شده ای در میان آدمیان ودل ها . پس راز در نزد تو آشکار است ، و دل ها به سوی تو رسیده شده ، و جز این نیست که فرمان تو به چیزی ، چون خواسته باشی آن را ، آن است که بگویی به آن که : باش ، پس می باشد . پس بگو به رحمت خود ، به طاعتت ، که داخل شود در هر اندامی از اندام های من ، و جدا نشود از من ، تا آنکه ملاقات کنم تو را ، و بگو به

رحمت خود ، به معصیتت ، که بیرون رود از هر عضوی از اعضای من ، پس نزدیک نشود به من ، تا ملاقات کنم تو را ، و روزی ده مرا از دنیا ، و بی رغبت کن مرا در آن ، و مگردان آن را از من ، در حالی که رغبت من در آن است ، ای بخشاینده !» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِینٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ سَیَابَهَ، قَالَ: أَعْطَانِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذَا الدُّعَاءَ :«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلِیِّ الْحَمْدِ وَ أَهْلِهِ وَ مُنْتَهَاهُ وَ مَحَلِّهِ، أَخْلَصَ مَنْ وَحَّدَهُ، وَ اهْتَدی مَنْ عَبَدَهُ، وَ فَازَ مَنْ أَطَاعَهُ، وَ أَمِنَ الْمُعْتَصِمُ بِهِ. اللَّهُمَّ یَا ذَا الْجُودِ وَ الْمَجْدِ، وَ الثَّنَاءِ الْجَمِیلِ وَ الْحَمْدِ، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهَ مَنْ خَضَعَ لَکَ بِرَقَبَتِهِ، وَ رَغِمَ لَکَ أَنْفُهُ، وَ عَفَّرَ لَکَ وَجْهَهُ، وَ ذَلَّ لَکَ نَفْسَهُ، وَ فَاضَتْ مِنْ خَوْفِکَ دُمُوعُهُ، وَ تَرَدَّدَتْ عَبْرَتُهُ، وَ اعْتَرَفَ لَکَ بِذُنُوبِهِ، وَ فَضَحَتْهُ عِنْدَکَ خَطِیئَتُهُ، وَ شَانَتْهُ عِنْدَکَ جَرِیرَتُهُ، وَ ضَعُفَتْ عِنْدَ ذلِکَ قُوَّتُهُ، وَ قَلَّتْ حِیلَتُهُ، وَ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَسْبَابُ خَدَائِعِهِ، وَ اضْمَحَلَّ عَنْهُ کُلُّ بَاطِلٍ، وَ أَلْجَأَتْهُ ذُنُوبُهُ إِلی ذُلِّ مَقَامِهِ بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ خُضُوعِهِ لَدَیْکَ، وَ ابْتِهَالِهِ إِلَیْکَ. أَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ سُؤَالَ مَنْ هُوَ بِمَنْزِلَتِهِ، أَرْغَبُ إِلَیْکَ کَرَغْبَتِهِ، وَ أَتَضَرَّعُ إِلَیْکَ کَتَضَرُّعِهِ، وَ أَبْتَهِلُ إِلَیْکَ کَأَشَدِّ ابْتِهَالِهِ. اللَّهُمَّ فَارْحَمِ اسْتِکَانَهَ مَنْطِقِی، وَ ذُلَّ مُقَامِی وَ مَجْلِسِی وَ خُضُوعِی إِلَیْکَ بِرَقَبَتِی؛ أَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ الْهُدی مِنَ الضَّلَالَهِ، وَ الْبَصِیرَهَ مِنَ الْعَمی، وَ الرُّشْدَ مِنَ الْغَوَایَهِ؛ وَ أَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ أَکْثَرَ الْحَمْدِ عِنْدَ الرَّخَاءِ، وَ أَجْمَلَ الصَّبْرِ عِنْدَ الْمُصِیبَهِ، وَ أَفْضَلَ الشُّکْرِ عِنْدَ مَوْضِعِ الشُّکْرِ، وَ التَّسْلِیمَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ. وَ أَسْأَلُکَ الْقُوَّهَ فِی طَاعَتِکَ، وَ الصَّعْفَ عَنْ مَعْصِیَتِکَ، وَ الْهَرَبَ إِلَیْکَ مِنْکَ، وَ التَّقَرُّبَ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضی، وَ التَّحَرِّیَ لِکُلِّ مَا یُرْضِیکَ عَنِّی فِی إِسْخَاطِ خَلْقِکَ؛ الْتِمَاساً لِرِضَاکَ. رَبِّ، مَنْ أَرْجُوهُ إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِی؟ أَوْ مَنْ یَعُودُ عَلَیَّ إِنْ أَقْصَیْتَنِی؟ أَوْ مَنْ یَنْفَعُنِی عَفْوُهُ إِنْ عَاقَبْتَنِی؟ أَوْ مَنْ آمُلُ عَطَایَاهُ إِنْ حَرَمْتَنِی؟ أَوْ مَنْ یَمْلِکُ کَرَامَتِی إِنْ أَهَنْتَنِی؟ أَوْ مَنْ یَصُرُّنِی هَوَانُهُ إِنْ أَکْرَمْتَنِی؟ رَبِّ ، مَا أَسْوَأَ فِعْلِی! وَ أَقْبَحَ عَمَلِی! وَ أَقْسی قَلْبِی! وَ أَطْوَلَ أَمَلِی! وَ أَقْصَرَ أَجَلِی ! وَ أَجْرَأَنِی عَلی عِصْیَانِ مَنْ خَلَقَنِی! رَبِّ، وَ مَا أَحْسَنَ بَلَاءَکَ عِنْدِی! وَ أَظْهَرَ نَعْمَاءَکَ عَلَیَّ! کَثُرَتْ عَلَیَّ مِنْکَ النِّعَمُ فَمَا أُحْصِیهَا، وَ قَلَّ مِنِّیَ الشُّکْرُ فِیمَا أَوْلَیْتَنِیهِ، فَبَطِرْتُ بِالنِّعَمِ، وَ تَعَرَّضْتُ لِلنِّقَمِ وَ سَهَوْتُ عَنِ الذِّکْرِ، وَ رَکِبْتُ الْجَهْلَ بَعْدَ الْعِلْمِ، وَ جُزْتُ مِنَ الْعَدْلِ إِلَی الظُّلْمِ، وَ جَاوَزْتُ الْبِرَّ إِلَی الْاِءثْمِ، وَ صِرْتُ إِلَی الْهَرَبِ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْحُزْنِ، فَمَا أَصْغَرَ حَسَنَاتِی وَ أَقَلَّهَا فِی کَثْرَهِ ذُنُوبِی! وَ مَا أَکْثَرَ ذُنُوبِی وَ أَعْظَمَهَا عَلی قَدْرِ صِغَرِ خَلْقِی وَ ضَعْفِ رُکْنِی! رَبِّ، وَ مَا أَطْوَلَ أَمَلِی فِی قِصَرِ أَجَلِی! وَ أَقْصَرَ أَجَلِی فِی بُعْدِ أَمَلِی! وَ مَا أَقْبَحَ سَرِیرَتِی فِی عَلَانِیَتِی! رَبِّ، لَا حُجَّهَ لِی إِنِ احْتَجَجْتُ، وَ لَا عُذْرَ لِی إِنِ اعْتَذَرْتُ، وَ لَا شُکْرَ عِنْدِی إِنِ ابْتُلِیتُ، وَ أُولِیتُ إِنْ لَمْ تُعِنِّی عَلی شُکْرِ مَا أُولِیتُ. رَبِّ، مَا أَخَفَّ مِیزَانِی غَداً إِنْ لَمْ تُرَجِّحْهُ! وَ أَزَلَّ لِسَانِی إِنْ لَمْ تُثَبِّتْهُ! وَ أَسْوَدَ وَجْهِی إِنْ لَمْ تُبَیِّضْهُ! رَبِّ، کَیْفَ لِی بِذُنُوبِیَ الَّتِی سَلَفَتْ مِنِّی قَدْ هَدَّتْ لَهَا أَرْکَانِی؟ رَبِّ، کَیْفَ أَطْلُبُ شَهَوَاتِ الدُّنْیَا وَ أَبْکِی عَلی خَیْبَتِی فِیهَا وَ لَا

أَبْكِی وَ تَشْتَدَّ حَسَرَاتِی عَلی عِصْيَانِی وَ تَفْرِيطِی؟ رَبِّ ، دَعَتْنِی دَوَاعِی الدُّنْيَا، فَأَجَبْتُهَا سَرِيعاً، وَ رَكَنْتُ إِلَيْهَا طَائِعاً، وَ دَعَتْنِی دَوَاعِی الْاخِرَهِ، فَتَثَبَّطْتُ عَنْهَا، وَ أَبْطَأْتُ فِی الْاءِجَابَهِ وَ اَلْمُسَارَعَهِ إِلَيْهَا، كَمَا سَارَعْتُ إِلی دَوَاعِی الدُّنْيَا وَ حُطَامِهَا الْهَامِدِ، وَ هَشِيمِهَا الْبَائِدِ، وَ سَرَابِهَا الذَّاهِبِ. رَبِّ، خَوَّفْتَنِی وَ شَوَّقْتَنِی، وَ احْتَجَجْتَ عَلَیَّ بِرِقِّی، وَ كَفَلْتَ لِی بِرِزْقِی، فَأَمِنْتُ خَوْفَكَ، وَ تَثَبَّطْتُ عَنْ تَشْوِيقِكَ، وَ لَمْ أَتَّكِلْ عَلی ضَمَانِكَ، وَ تَهَاوَنْتُ بِاحْتِجَاجِكَ. اللّهُمَّ فَاجْعَلْ أَمْنِی مِنْكَ فِی هذِهِ الدُّنْيَا خَوْفاً، وَ حَوِّلْ تَثَبُّطِی شَوْقاً، وَ تَهَاوُنِی بِحُجَّتِكَ فَرَقاً مِنْكَ، ثُمَّ رَضِّنِی بِمَا قَسَمْتَ لِی مِنْ رِزْقِكَ، يَا كَرِيمُ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ رِضَاكَ عِنْدَ السَّخْطَهِ، وَ الْفَرْجَهَ عِنْدَ اَلْكُرْبَهِ، وَ اَلنُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَهِ، وَ الْبَصِيرَهَ عِنْدَ تَشَبُّهِ الْفِتْنَهِ. رَبِّ، اِجْعَلْ جُنَّتِی مِنْ خَطَايَایَ حَصِينَهً، وَ دَرَجَاتِی فِی الْجِنَانِ رَفِيعَهً، وَ أَعْمَالِی كُلَّهَا مُتَقَبَّلَهً، وَ حَسَنَاتِی مُضَاعَفَهً زَاكِيَهً، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتَنِ كُلِّهَا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ، وَ مِنْ رَفِيعِ المَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ، وَ مِنْ شَرِّ مَا أَعْلَمُ، وَ مِنْ شَرِّ مَا لَا أَعْلَمُ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَشْتَرِیَ الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ، وَ الْجَفَاءَ بِالْحِلْمِ، وَ الْجَوْرَ بِالْعَدْلِ، وَ الْقَطِيعَهَ بِالْبِرِّ، وَ الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ، وَ الْهُدیٰ بِالضَّلَالَهِ، وَ اَلْكُفْرَ بِالْاءِيمَانِ». ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ أَنَّهُ ذَكَرَ أَيْضاً مِثْلَهُ. وَ ذَكَرَ أَنَّهُ دُعَاءُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِمَا ، وَ زَادَ فِی آخِرِهِ : «آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از علا بن رزین ، از عبد الرحمان بن سیابه روایت کرده است که : حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را به من عطاءفرمود :«الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلِیِّ الْحَمْدِ ... وَ الْهُدی بِالضَّلَالَهِ ، وَ الْکُفْرَ بِالْاِیمَانِ؛ ستایش مر خدایی را است که ولی ستایش است ، و سزاوار آن و پایان آن و جای آن خالص گردیده ، آنکه یکی گفته او را ، و راه یافته کسی که پرستیده او را ، و رستگار شده کسی که فرمان برده او را ، و ایمن شده آنکه چنگ در زننده است به او . خداوندا! ای صاحب بخشش و بزرگواری و مدح نیکو و ستایش! سؤال می کنم تو را ، چون سؤال کسی که فروتنی کرده از برای تو به گردنش ، و خوار و خاک آلوده شده است از برای تو ، و در خاک مالیده از برای تو روی خود را ، و رام کرده از برای تو خودش را ، و سرریز شده از ترس تو قطرات آب دیده اش و گردیده [و چرخیده] است اشک [در]چشمش ، و اعتراف کرده است از برای تو به گناهانش ، و رسوا نموده است او را در نزد تو خطایش ، و زشت کرده او را در نزد تو گناهش؛ پس ناتوان شده در نزد آن تواناییش ، و کم شده چاره اش ، و بریده شده از او اسباب فریب هایش ، و نابود شده از او هر بیهوده ای ، و ناچار گردانیده او را گناهانش به سوی خواری ایستادنش در پیش روی تو ، و فروتنی اش در نزد تو ، و زاری کردنش به سوی تو .سؤال می کنم تو را ، خداوندا! سؤال کسی که او به منزله اش باشد . رغبت می کنم به سوی تو ، چون رغبت او ، و تضرّع می کنم به سوی تو ، چون تضرّع او ، و زاری می کنم به سوی تو ، چون سخت تر زاری او .خداوندا! پس رحم کن فروتنی کردن سخن مرا ، و خواری ایستادن من و نشستن من ، و فروتنی کردن من به سوی تو به گردنم . سؤال می کنم تو را ، خداوندا! هدایت از گمراهی ، و بینایی از کوری ، و راه راست از گمراه شدن ، و سؤال می کنم تو را ، خداوندا! بیشتر ستایش در نزد نعمت ، و نیکوترین صبر در نزد مصیبت ، و زیادترین شکر در نزد جای شکر ، و گردن نهادن در نزد شبهه ها .و سؤال می کنم تو را ، توانایی در طاعت تو ، و ناتوانی از معصیت تو ، و گریختن به سوی تو از تو ، و نزدیک شدن به سوی تو . پروردگارا! از برای آنچه خشنود شدی ، و جستن هر چه را که خشنود سازد تو را از من ، در خشم آوردن خلق تو ، به جهت طلب کردن مر خشنودی تو . پروردگارا! کیست که امید دارم او را ، اگر رحم نکنی مرا؟ یا کیست که برگردد بر من ، اگر دور گردانی مرا؟ یا کیست که نفعی بخشد مرا عفو او ، اگر بازخواست کنی مرا؟ یا کیست که امید دارد بخشش های او را ، اگر تو نومید کنی مرا؟ یا کیست که تواند

نوازش مرا ، اگر خوار کنی مرا؟ یا کیست که زیان رساند مرا خواری او ، اگر بنوازی مرا؟پروردگارا ! چه بد است کردار من ، و زشت است کار من ، و سخت است دل من ، و دراز است امید من ، و کوتاه است زمان عمر من و جرات من بر نافرمانیم کسی را که آفریده مرا .پروردگارا ! و چه خوب است بلای تو در نزد من ، و هویدا است نعمت های تو بر من . بسیار شد بر من از تو نعمت ها ، پس ضبط نمی کنم آنها را ، و کم شد از من شکر در آنچه بخشیده ای به من آن را ، پس شاد شدم به نعمت ها ، و متعرّض شدم به عقوبت ها ، و غافل شدم از ذکر ، و مرتکب نادانی گردیدم (و بر آن سوار شدم) ، بعد از دانش ، و درگذشتم از عدل به سوی ظلم ، و تجاوز کردم از نیکی به سوی گناه ، و گردیدم به سوی گریختن از ترس و اندوه؛ پس چه کوچک است خوبی های من ، و کم است آنها در جنب بسیاری گناهان من ، و چه بسیار است گناهانم ، و بزرگ است آنها بر اندازه کوچکی خلق من و ضعف و ناتوانی ستون من [پروردگارا !] و چه دراز است امید من ، در جنب کوتاهی مدّت عمر من ، و کوتاه است مدّت عمر من ، در جنب دوری امید من ، و چه زشت است نهانی من ، در جنب آشکاری من .پروردگارا ! نیست حجّتی مرا ، اگر حجّت آورم ، و نه بهانه ای از برایم ، اگر بهانه جویم ، و نه شکری از برایم ، اگر آزموده شوم ، اگر یاری نکنی مرا به شکر آنچه نعمت داده شدم . پروردگارا ! چه سبک است ترازویم در فردا ، اگر فزونی ندهی آن را ، و لغزنده است زبانم ، اگر ثابت نداری آن را ، و سیاه است رویم ، اگر سفید نگردانی آن را . پروردگارا ! چگونه است مرا ، و چه کنم با گناهانی که پیشی گرفت از من ، به حقیقت که شکسته شده است به جهت آنها رکن های من . پروردگارا ! چگونه بجویم شهوت های دنیا را ، و بگریم بر بی بهرگی من در آن ، و نگریم و سخت باشد افسوس ها و اندوه های من برنافرمانیم و تقصیر کردنم .پروردگارا ! خواند مرا خوانندگان دنیا ، پس اجابت کردم آنها را شتابان ، و میل نمودم به سوی آنها فرمانبردار ، و خواند مرا خوانندگان آخرت ، پس کاهلی کردم از آنها ، و تنبلی نمود در اجابت و شتابیدن به سوی آنها ، چنان که شتاب کردم به سوی خوانندگان دنیا و متاع ناپایدار آن ، که خشک است ، و گیاه خشک آن ، که نابود است ، و آشامیدنی آن ، که رونده است .پروردگارا ! ترسانیدی مرا ، و آرزومند کردی مرا ، و حجّت آوردی بر من به بندگی من ، و کفیل شدی از برای من به روزی من ، پس ایمن شدم ترس تو را ، و کاهلی ورزیدم از آرزومند گردانیدن تو ، و اعتماد نکردم بر ضمان تو ، و خواری رسانیدم به حجت آوردن تو . خداوندا ! پس بگردان ایمنی مرا از تو در این دنیا ترسیدن ، و بگردان کاهلی مرا آرزومندی ، و خواری رسانیدن من به حجّت تو ، ترس از تو؛ پس خشنود کن مرا به آنچه پخش کرده ای از برایم از روزی تو . ای صاحب کرم ! سؤال می کنم تو را به نام

تو که بزرگ است ، خشنودی تو را در نزد ناخشنودی ، و خلاصی از اندوه در نزد اندوه ، و روشنی در نزد تاریکی ، و بینایی در نزد از حال (1) گردیدن فتنه . پروردگارا ! بگردان سپر مرا از گناهانم استوار ، و پایه ها و پله هایم در بهشت ها بلند ، و کارهایم ، همه آنها ، پذیرفته ، و خوبی هایم ، دوچندان کرده شده پاکیزه . پناه می برم به تو از فتنه ها ، همه آنها ، آنچه هویدا شده از آنها ، و آنچه نهان شده ، و از بلندِ بزرگوارِ خوردنی و آشامیدنی ، و از بدی آنچه می دانم ، و از بدی آنچه نمی دانم ، و پناه می برم به تو از آنکه بخرم نادانی را به دانش ، و جفا را به بردباری ، و میل را به عدالت ، و بریدن و جدایی را به نیکی ، و بی تابی را به شکیبایی ، یا راه راست را به گمراهی ، یا کفر را به ایمان» . ابن محبوب ، از جمیل بن صالح روایت کرده است که او نیز مثل این را ذکر کرده است ، و ذکر کرده است که این از جمله دعای علی بن الحسین است صلوات اللّه علیه ، و در آخرش این را افزوده که : «آمِینَ رَبَّ الْعَالَمِینَ؛ یعنی : مستجاب گردان ، ای پروردگار عالمیان» .

.

1- . نسخه خوشخوان نیست و متن عربی «تشبه الفتنه» به معنای فضای شبهه ناک حاصل از فتنه انگیزی است .

ص: 582

. .

ص: 583

. .

ابْنُ مَحْبُوبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا نُوحٌ أَبُو الْيَقْظَانِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«ادْعُ بِهذَا الدُّعَاءِ: اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتِی لَا تُنَالُ مِنْکَ إِلَا بِرِضَاکَ، وَ الْخُرُوجَ مِنْ جَمِیعِ مَعَاصِیکَ، وَ الدُّخُولَ فِی کُلِّ مَا یُرْضِیکَ، وَ النَّجَاهَ مِنْ کُلِّ وَرْطَهٍ، وَ الْمَخْرَجَ مِنْ کُلِّ کَبِیرَهٍ أَتی بِهَا مِنِّی عَمْدٌ، أَوْ زَلَّ بِهَا مِنِّی خَطَأٌ، أَوْ خَطَرَ بِهَا عَلَیَّ خَطَرَاتُ الشَّیْطَانِ. أَسْأَلُکَ خَوْفاً تُوقِفُنِی بِهِ عَلی حُدُودِ رِضَاکَ، وَ تَشْعَبُ بِهِ عَنِّی کُلَّ شَهْوَهٍ خَطَرَ بِهَا هَوَایَ، وَ اسْتَزَلَّ بِهَا رَأْیِی لِیُجَاوِزَ حَدَّ حَلَالِکَ . أَسْأَلُکَ اللّهُمَّ الْأَخْذَ بِأَحْسَنِ مَا تَعْلَمُ، وَ تَرْکَ سَیِّئِ کُلِّ مَا تَعْلَمُ، أَوْ أَخْطَأَ مِنْ حَیْثُ لَا أَعْلَمُ، أَوْ مِنْ حَیْثُ أَعْلَمُ. أَسْأَلُکَ السَّعَهَ فِی الرِّزْقِ، وَ الزُّهْدَ فِی الْکَفَافِ، وَ الْمَخْرَجَ بِالْبَیَانِ مِنْ کُلِّ شُبْهَهٍ، وَ الصَّوَابَ فِی کُلِّ حُجَّهٍ، وَ الصِّدْقَ فِی جَمِیعِ الْمَوَاطِنِ، وَ إِنْصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِی فِیمَا عَلَیَّ وَ لِی، وَ التَّذَلُّلَ فِی إِعْطَاءِ النَّصَفِ مِنْ جَمِیعِ مَوَاطِنِ السَّخَطِ وَ الرِّضَا، وَ تَرْکَ قَلِیلِ الْبَغْیِ وَ کَثِیرِهِ فِی الْقَوْلِ مِنِّی وَ الْفِعْلِ، وَ تَمَامَ نِعْمَتِکَ فِی جَمِیعِ الْأَشْیَاءِ، وَ الشُّکْرَ لَکَ عَلَیْهَا لِکَیْ تَرْضی وَ بَعْدَ الرِّضَا. وَ أَسْأَلُکَ الْخِیَرَهَ فِی کُلِّ مَا یَکُونُ فِیهِ الْخِیَرَهُ بِمَیْسُورِ الْأُمُورِ کُلِّهَا ، لَا بِمَعْسُورِهَا یَا کَرِیمُ، یَا کَرِیمُ، یَا کَرِیمُ . وَ افْتَحْ لِی بَابَ الْأَمْرِ الَّذِی فِیهِ الْعَافِیَهُ وَ الْفَرَجُ، وَ افْتَحْ لِی بَابَهُ، وَ یَسِّرْ لِی مَخْرَجَهُ؛ وَ مَنْ قَدَّرْتَ لَهُ عَلَیَّ مَقْدُرَهً مِنْ خَلْقِکَ، فَخُذْ عَنِّی بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ یَدِهِ، وَ خُذْهُ عَنْ یَمِینِهِ وَ عَنْ یَسَارِهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ مِنْ قُدَّامِهِ، وَ امْنَعْهُ أَنْ یَصِلَ إِلَیَّ بِسُوءٍ ؛ عَزَّ جَارُکَ، وَ جَلَّ ثَنَاءُ وَجْهِکَ، وَ لَا إِلهَ غَیْرُکَ، أَنْتَ رَبِّی، وَ أَنَا عَبْدُکَ. اللّهُمَّ أَنْتَ رَجَائِی فِی کُلِّ کُرْبَهٍ، وَ أَنْتَ ثِقَتِی فِی کُلِّ شِدَّهٍ، وَ أَنْتَ لِی فِی کُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِی ثِقَهٌ وَ عُدَّهٌ، فَکَمْ مِنْ کَرْبٍ یَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ، وَ تَقِلُّ فِیهِ الْحِیلَهُ، وَ یَشْمَتُ فِیهِ الْعَدُوُّ، وَ تَعْیَا فِیهِ الْأُمُورُ أَنْزَلْتُهُ بِکَ، وَ شَکَوْتُهُ إِلَیْکَ، رَاغِباً إِلَیْکَ فِیهِ عَمَّنْ سِوَاکَ، فَدْ فَرَّجْتَهُ وَ کَفَیْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَهٍ، وَ صَاحِبُ کُلِّ حَاجَهٍ، وَ مُنْتَهی کُلِّ رَغْبَهٍ ؛ فَلَکَ الْحَمْدُ کَثِیراً، وَ لَکَ الْمَنُّ فَاضِلاً».

.

ابن محبوب روایت کرده و گفته است که : حدیث کرد ما را ابو الیقظان نوح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«این دعا را بخوان : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتِی ... وَ لَکَ الْمَنُّ فَاضِلاً؛ خداوندا ! به درستی که من سؤال می کنم تو را به رحمتت ، آنچه را که یافته نمی شود از تو ، مگر به خشنودی تو ، و بیرون رفتن از همه نافرمانی های تو ، و داخل شدن در هر چه خشنود کند تو را ، و رهایی از همه جای نابودی ، و بیرون رفتن گاه از هر گناه بزرگی که آورده آن را از من عمدی ، یا لغزیده است به آن از من خطایی ، یا به یاد آورده ، و جنبانیده آن را بر من وسوسه های دیو سرکش . سؤال می کنم تو را ترسی که مطّلع کنی مرا به آن بر اندازه های خشنودی خود ، و پراکنده کنی به آن هر خواهشی که جنبانیده و به یاد من آورده است آن را هوس من ، و لغزانیده است به آن اندیشه مرا که درگذرد اندازه بزرگواری تو را . سؤال می کنم از تو ، خداوندا ! فرا گرفتن به نیکوتر آنچه می دانی ، و وا گذاشتن به هر چه می دانی ، یا آنکه خطا کنم از آن جا که نمی دانم . سؤال می کنم تو را وسعت در روزی ، و بی رغبتی[به دنیا] در حال کفایت ، و بیرون رفتن گاه به بیان از هر شبهه ای ، و حق و راستی در هر حجّت ، و راستگویی در همه جای ها ، و داد دادن مردمان از خود ، در آنچه بر من و از برای من است ، و فروتنی و رامی ، در بخشیدن انصاف از همه جای های ناخشنودی و خشنودی ، و وا گذاشتن کمِ ستم و بسیار آن ، در گفتار از من و کردار ، و تمام نعمت تو ، در همه چیزها ، و شکر از برای تو بر آنها ، به جهت آنکه خشنود شوی ، و بعد از خشنودی .و سؤال می کنم تو را برگزیده در هر چه باشد در آن برگزیده ، به آسانی کارها ، همه آنها ، نه به دشوار آنها ، ای بخشنده ! ای بخشنده ! ای بخشنده ! و بگشا از برایم در کارها ، بابی که در آن عافیت است و فرج ، و بگشا از برایم درِ آن را ، و آسان گردان از برایم بیرون رفتن گاه آن را ، و آنکه تقدیر کرده ای از برایش بر من توانایی را از خلق خود؛ پس فراگیر از من گوش او و دیده او و زبان او و دست او را ، و بگیر او را از جانب راستش و از جانب چپش و از پشت سرش و از پیش رویش ، و باز دار او را از آنکه برسد به سوی من با بدی . عزیز است همسایه تو ، و بزرگوار است مدح ذات تو ، و نیست خدایی غیر تو ، تو پروردگار منی ، و من بنده توام .خداوندا ! تو امید منی در هر اندوه ، و تو معتمد منی در هر سختی ، و تو از برای من در هر کاری که فرود آمده بر من ، معتمد و آماده شده ای . پس بسیار از اندوهی که ناتوان می شود از آن دل ، و کم می شود در آن چاره ، و شادی می کند در آن دشمن ، و مانده می شود در آن کارها ،

فرود آورده ام آن را بر تو ، و شکایت کرده ام آن را به سوی تو ، رغبت دارنده به سوی تو در آن ، از کسی که غیر تو است ، به حقیقت فرج داده ای آن را ، و کفایت کرده ای آن را ، پس تویی ولی همه نعمت ، و صاحب هر حاجت ، و پایان هر رغبت؛ پس تو را است ستایش بسیار ، و تو را است منّت افزون آمده» .

.

ص: 586

. .

ص: 587

..

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ قَوْلَ التَّوَّابِینَ وَ عَمَلَهُمْ، وَ نُورَ الْأَنْبِیَاءِ وَ صِدْقَهُمْ، وَ نَجَاةَ الْمُجَاهِدِینَ وَ ثَوَابَهُمْ، وَ شُکْرَ الْمُصْطَفَیْنَ وَ نَصِیحَتَهُمْ، وَ عَمَلَ الذَّاکِرِینَ وَ یَقِینَهُمْ، وَ إِیمَانَ الْعُلَمَاءِ وَ فِقْهَهُمْ، وَ تَعَبُّدَ الْخَاشِعِینَ وَ تَوَاضُعَهُمْ، وَ حُکْمَ الْفُقَهَاءِ وَ سِیرَتَهُمْ، وَ خَشْیَةَ الْمُتَّقِینَ وَ رَغْبَتَهُمْ، وَ تَصْدِیقَ الْمُؤْمِنِینَ وَ تَوَکُّلَهُمْ، وَ رَجَاءَ الْمُحْسِنِینَ وَ بِرَّهُمْ. اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ ثَوَابَ الشَّاکِرِینَ، وَ مَنْزِلَةَ الْمُقَرَّبِینَ، وَ مُرَافَقَةَ النَّبِیِّینَ. اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَوْفَ الْعَامِلِینَ لَکَ، وَ عَمَلَ الْخَائِفِینَ مِنْکَ ، وَ خُشُوعَ الْعَابِدِینَ لَکَ، وَ یَقِینَ الْمُتَوَکِّلِینَ عَلَیْکَ، وَ تَوَکُّلَ الْمُؤْمِنِینَ بِکَ. اللَّهُمَّ إِنَّکَ بِحَاجَتِی عَالِمٌ غَیْرُ مُعَلَّمٍ، وَ أَنْتَ لَهَا وَاسِعٌ غَیْرُ مُتَکَلِّفٍ، وَ أَنْتَ الَّذِی لَا یُحْفِیکَ سَائِلٌ، وَ لَا یَنْقُصُکَ نَائِلٌ، وَ لَا یَبْلُغُ مِدْحَتَکَ قَوْلُ قَائِلٍ، أَنْتَ کَمَا تَقُولُ، وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی فَرَجاً قَرِیباً، وَ أَجْراً عَظِیماً، وَ سِتْراً جَمِیلاً. اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّی عَلی ظُلْمِی لِنَفْسِی وَ إِسْرَافِی عَلَیْهَا لَمْ أَتَّخِذْ لَکَ ضِدّاً وَ لَا نِدّاً، وَ لَا صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً. یَا مَنْ لَا تُغَلِّطُهُ الْمَسَائِلُ ، یَا مَنْ لَا یَشْغَلُهُ شَیْءٌ عَنْ شَیْءٍ، وَ لَا سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، وَ لَا بَصَرٌ عَنْ بَصَرٍ، وَ لَا یُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّینَ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُفَرِّجَ عَنِّی فِی سَاعَتِی هذِهِ مِنْ حَیْثُ أَحْتَسِبُ، وَ مِنْ حَیْثُ لَا أَحْتَسِبُ ، إِنَّکَ تُحْیِی الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ، وَ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. یَا مَنْ قَلَّ شُکْرِی لَهُ فَلَمْ یَحْرِمْنِی ، وَ عَظُمَتْ خَطِیئَتِی فَلَمْ یَفْضَحْنِی، وَ رَآنِی عَلَی الْمَعَاصِی فَلَمْ یَجْبَهْنِی، وَ خَلَقَنِی لِلَّذِی خَلَقَنِی لَهُ، فَصَنَعْتُ غَیْرَ الَّذِی خَلَقَنِی لَهُ، فَنِعْمَ الْمَوْلی أَنْتَ یَا سَیِّدِی، وَ بِئْسَ الْعَبْدُ أَنَا وَجَدْتَنِی، وَ نِعْمَ الطَّالِبُ أَنْتَ رَبِّی، وَ بِئْسَ الْمَطْلُوبُ أَنَا أَلْفَیْتَنِی؛ عَبْدُکَ ابْنُ عَبْدِکَ ابْنُ أَمَتِکَ بَیْنَ یَدَیْکَ، مَا شِئْتَ صَنَعْتَ بِیَ. اللَّهُمَّ هَدَأَتِ الْأَصْوَاتُ، وَ سَکَنَتِ الْحَرَکَاتُ، وَ خَلَا کُلُّ حَبِیبٍ بِحَبِیبِهِ، وَ خَلَوْتُ بِکَ، أَنْتَ الْمَحْبُوبُ إِلَیَّ، فَاجْعَلْ خَلْوَتِی مِنْکَ اللَّیْلَةَ الْعِتْقَ مِنَ النَّارِ. یَا مَنْ لَیْسَتْ لِعَالِمِ فَوْقَهُ صِفَةٌ، یَا مَنْ لَیْسَ لِمَخْلُوقٍ دُونَهُ مَنَعَهُ، یَا أَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ، وَ یَا آخِرُ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ، یَا مَنْ لَیْسَ لَهُ عُنْصُرٌ، وَ یَا مَنْ لَیْسَ لآخِرِهِ فَنَاءٌ، وَ یَا أَکْمَلَ مَنْعُوتٍ، وَ یَا أَسْمَحَ الْمُعْطِینَ، وَ یَا مَنْ یَفْقَهُ بِکُلِّ لُغَةٍ یُدْعی بِهَا، وَ یَا مَنْ عَفْوُهُ قَدِیمٌ، وَ بَطْشُهُ شَدِیدٌ، وَ مُلْکُهُ مُسْتَقِیمٌ، أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی شَافَهْتَ بِهِ مُوسی، یَا أَللَّهُ، یَا رَحْمَانُ، یَا رَحِیمُ، یَا لَا إِلهَ إِلَا أَنْتَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّمَدُ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ أَنْ تُدْخِلَنِیَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِکَ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از ابی بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بگو : اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ قَوْلَ التَّوَّابِینَ ... وَأَنْ تُدْخِلَنِیَ الْجَنَّهَ بِرَحْمَتِکَ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را گفتِ توبه کاران و کار ایشان ، و روشنی پیغمبران و راستی ایشان ، و رهایی جهادکنندگان و ثواب ایشان ، و سپاس گزاری برگزیدگان و خیر خواهی ایشان ، و کار یادکنندگان و یقین ایشان ، و ایمان دانایان و دانشمندی ایشان ، و عبادت کردن فروتنان و فروتنی ایشان ، و حکم دانشمندان و روش ایشان ، و ترس پرهیزکاران و خواهش ایشان ، و باور داشتن مؤمنان و توکّل ایشان ، و امید نیکوکاران و نیکی ایشان . خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را ثواب شکرکنندگان ، و جاه و مرتبه مقرّبان ، و رفاقت پیغمبران . خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را ترس کارکنان از برای تو ، و کار ترسندگان از تو ، و فروتنی عبادت کنندگان از برای تو ، و یقین توکّل کنندگان بر تو ، و توکّل ایمان آورنده ها به تو .خداوندا! به درستی که تو به حاجت من دانای غیرِ آموزنده شده ای ، و تو از برای آنان وسعت دارنده غیر تکلف کننده ای ، و تویی آنکه خسته نمی کند او را سائلی ، و کم نمی کند تو را عطا ، و نمی رسد به مدح تو گفتِ گوینده ای ، چنانی که می گویی ، و زِبَرِ آنچه می گوییم . خداوندا! قرار ده از برایم فرجی نزدیک ، و مزدی بزرگ ، و پوششی نیکو . خداوندا! به درستی که تو می دانی ، و من با ستم بر نفسم و اسرافم بر آن ، فرا نگرفته ام از برایت ضدّی را ، و نه همتایی و نه زنی و نه فرزندی .ای کسی که در غلط نمی افکند او را سائل! ای کسی که مشغول نمی کند او را چیزی از چیزی ، و نه شنیدنی از شنیدنی ، و نه دیدنی از دیدنی ، و دلتنگ نمی سازد او را مبالغه کردنِ مبالغه کنندگان! سؤال می کنم تو را که اندوه را ببری از من ، در همین ساعت ، از جایی که نمی پندارم . به درستی که تو زنده می گردانی استخوان ها را ، و آنها پوسیده اند ، و به درستی که تو بر هر که تو بر هر چیز توانایی .ای کسی که کم شد شکر من ، پس نومید نکرد مرا! و بزرگ شد گناه من ، پس رسوا نکرد مرا! و دید مرا بر نافرمانی ها ، پس به ناخوشی و ناگهانی باز نداشت مرا! و آفرید مرا از برای آنچه آفرید مرا ، پس کردم غیر آن چیزی را که آفرید مرا از برای آن ، پس خوب آقایی هستی تو! ای بزرگ من! و بد بنده ای هستم من . یافتی مرا ، و خوب جوینده ای هستی تو ، پروردگار من! و بد جسته شده ای . یافتی مرا ، بنده تو ، پسر بنده تو ، که پسر کنیز تو است ، در پیش روی تو است ، آنچه

خواستی ، کردی با من .خداوندا! خاموش شدند آوازها ، و آرام گرفتند جنبش ها ، و خلوت کرد هر دوستی با دوست خود ، و خلوت کردم با تو ، تویی دوست داشته شده به سوی من .خداوندا! پس بگردان خلوت مرا از خود در این شب ، آزادی از آتش دوزخ . ای کسی که نیست دانایی را زبَر او صفتی! ای کسی که نیست آفریده ای را غیر او قوّتی! ای اوّل ، پیش از هر چیزی! و ای آخر ، بعد از هر چیزی! ای کسی که نیست او را اصل و بنیادی! و ای کسی که نیست آخر او را نابودی! و ای کامل تر نعت شده! (1) و ای بخشنده تر بخشندگان! و ای کسی که دانشمندی دارد بر لغت و زبانی که خوانده شود به آن! و ای کسی که عفوش دیرینه است ، و گرفتنش سخت ، و پادشاهیش راست ایستاده! سؤال می کنم تو را به نام تو ، که رو به رو سخن گفتی به آن با موسی . ای خدا! ای بخشاینده! ای مهربان! ای که نیست خدایی ، مگر تو!خداوندا! تویی پناه نیازمندان ، سؤال می کنم تو را که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد ، و آنکه داخل گردانی مرا در بهشت ، به رحمت خود» .

.

1- . یعنی خدایی که بهترین صفات را دارد .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام : عَلِّمْنِي دُعَاءً، وَ أَوْجِزْ، فَقَالَ :«قُلْ: يَا مَنْ دَلَّنِي عَلى نَفْسِهِ، وَ ذَلَّلَ قَلْبِي بِتَصْدِيقِهِ، أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَ الْاِيمَانَ».

عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«أَنَّ رَجُلاً أَتى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَانَ لِي مَالٌ وَرِثْتُهُ، وَ لَمْ أُنْفِقْ مِنْهُ دِرْهَماً فِي طَاعَةِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، ثُمَّ اكْتَسَبْتُ مِنْهُ مَالاً، فَلَمْ أُنْفِقْ مِنْهُ دِرْهَماً فِي طَاعَةِ اللّهِ، فَعَلِّمْنِي دُعَاءً يُخْلِفُ عَلَيَّ مَا مَضى، وَ يَغْفِرُ لِي مَا عَمِلْتُ، أَوْ عَمَلاً أَعْمَلُهُ . قَالَ: قُلْ . قَالَ: وَ أَيَّ شَيْءٍ أَقُولُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: قُلْ كَمَا أَقُولُ : يَا نُورِي فِي كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَ يَا أُنْسِي فِي كُلِّ وَحْشَةٍ، وَ يَا رَجَائِي فِي كُلِّ كُرْبَةٍ، وَ يَا ثِقَتِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَ يَا دَلِيلِي فِي الضَّلَالَةِ، أَنْتَ دَلِيلِي إِذَا انْقَطَعَتْ دَلَالَةُ الْأَدِلَّاءِ؛ فَإِنَّ دَلَالَتَكَ لَا تَنْقَطِعُ، وَ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَيْتَ، أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَأَسْبَغْتَ، وَ رَزَقْتَنِي فَوَفَّرْتَ، وَ غَذَّيْتَنِي فَأَحْسَنْتَ غِذَائِي، وَ أَعْطَيْتَنِي فَأَجْزَلْتَ بِلَا اسْتِحْقَاقٍ لِذلِكَ بِفِعْلٍ مِنِّي، وَ لكِنِ ابْتِدَاءً مِنْكَ لِكَرَمِكَ وَ جُودِكَ، فَتَقَوَّيْتُ بِكَرَمِكَ عَلى مَعَاصِيكَ، وَ تَقَوَّيْتُ بِرِزْقِكَ عَلى سَخَطِكَ، وَ أَفْنَيْتُ عُمُرِي فِيمَا لَا تُحِبُّ ، فَلَمْ يَمْنَعْكَ جُرْأَتِي عَلَيْكَ، وَ رُكُوبِي لِمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ، وَ دُخُولِي فِيمَا حَرَّمْتَ عَلَيَّ أَنْ عُدْتَ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ؛ وَ لَمْ يَمْنَعْنِي حِلْمُكَ عَنِّي، وَ عَوْدُكَ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ أَنْ عُدْتُ فِي مَعَاصِيكَ؛ فَأَنْتَ الْعَوَّادُ بِالْفَضْلِ، وَ أَنَا الْعَوَّادُ بِالْمَعَاصِي، فَيَا أَكْرَمَ مَنْ أُقِرَّ لَهُ بِذَنْبٍ، وَ أَعَزَّ مَنْ خُضِعَ لَهُ بِذُلٍّ، لِكَرَمِكَ أَقْرَرْتُ بِذَنْبِي، وَ لِعِزِّكَ خَضَعْتُ بِذُلِّي، فَمَا أَنْتَ صَانِعٌ بِي فِي كَرَمِكَ؛ وَ إِقْرَارِي بِذَنْبِي، وَ عِزِّكَ، وَ خُضُوعِي بِذُلِّي : افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ».

.

محمد بن یحیی ، از محمد بن احمد ، از محمد بن ولید ، از یونس روایت کرده است که گفت : به امام رضا علیه السلام عرض کردم که : دعایی به من تعلیم فرما و مختصر کن . فرمود :«بگو که : یَا مَنْ دَلَّنِی عَلی نَفْسِهِ ، وَ ذَلَّلَ قَلْبِی بِتَصْدِیقِهِ ، أَسْأَلُکَ الْأَمْنَ وَ الْاِیمَانَ؛ ای کسی که رهنمایی کرد مرا بر خودش ، و رام گردانید دل مرا به باور داشتنش! سؤال می کنم تو را ایمنی و ایمان» .

علی بن ابی حمزه ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که :«مردی به خدمت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه آمد و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین! مرا مالی بود که آن را به میراث یافته بودم ، و یک درهم از آن را در طاعت خدای تعالی خرج نکردم . بعد از آن ، مالی را کسب کردم ، و یک درهم از آن را در طاعت خدای تعالی صرف نکردم . پس دعایی به من تعلیم فرما که آنچه رفته ، بر من جانشین شود ، و آنچه کرده ام ، از برایم آمرزیده شود ، یا کاری که من آن را به جا آورم . حضرت فرمود : بگو . عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین! چه چیز بگویم؟ فرمود : بگو ، چنان که من می گویم : یَا نُورِی فِی کُلِّ ظُلْمَةٍ ... وَلَا تَفْعَلْ بِی مَا أَنَا أَهْلُهُ؛ ای روشنیم در هر تاریکی! و ای انیس من در هر وحشت! و ای امید من در هر اندوه! و ای معتمد من در هر سختی! و ای رهنمای من در گمراهی! تو رهنمای منی ، چون بریده شود رهنمایی راهنمایان ، که به درستی که رهنمایی تو بریده نمی شود ، و گمراه نمی شود کسی که هدایت کرده ای . انعام کردی بر من ، پس تمام گردانیدی ، و روزی دادی مرا ، پس بسیار کردی ، و پروریدی و طعام دادی مرا ، پس نیکو کردی پرورش و خوردنی و آشامیدنی مرا ، و بخشیدی به من و بخشش را تمام کردی ، بدون سزاواری از برای آن می کنی با من ، ولیکن آغاز کردن از تو [است] به جهت کرمت و بخششت ، پس نیرومند شدم به کرم تو بر نافرمانی های تو ، و نیرومند شدم به روزی تو بر خشم تو ، و نابود گردانیدم عمر خود را در آنچه حرمت نمی داری؛ پس باز نداشت تو را دلیری من بر تو ، و مرتکب شدنم آنچه را که باز داشته ای مرا از آن ، و در آمدنم در آنچه حرام ساخته ای بر من ، از آنکه برگردی بر من به فضل خود ، و باز نداشت مرا بردباری تو از من ، و برگشتنت بر من به فضل تو ، از آنکه برگردم در نافرمانی های تو ، پس تویی به غایت برگردنده به فضل ، و منم به غایت برگردنده به نافرمانی ها؛ پس ای کریم تر کسی که اقرار شده از برایش به گناه! و ای عزیزتر کسی که فروتنی کرده از برایش به

گناه !به جهت کرم تو اقرار کردم به گناه خود ، و به جهت عزّت تو فروتنی نمودم به خواری خود ، پس تو چه خواهی کرد با من در کرمت ، و اقرار من به گناه من ، و عزّت تو ، و فروتنی من به خواری من . بکن با من ، آنچه تو سزاوار آنی ، و مکن با من ، آنچه من سزاوار آنم» .

.

ص: 592

تَمَّ كِتَابُ الدُّعَاءِ ، ويَتْلُوهُ كِتَابُ فَضْلِ الْقُرآنِ.

.

ص: 593

(تمام شد کتاب فضل دعا ، و الحمد للّه ربّ العالمین)

.

ص: 594

. .

ص: 595

(7)کتاب فضل قرآن .

[7] كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِعَلِىُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمنِ، عَنْ سُفْيَانَ الْحَرِيرِىِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ:«يَا سَعْدُ، تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِى يَوْمَ الْقِيَامَهِ فِى أَحْسَنِ صُورَهٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ، وَ النَّاسُ صُفُوفٌ عِشْرُونَ وَ مِائَهُ أَلْفِ صَفٍّ، ثَمَانُونَ أَلْفَ صَفٍّ أُمَّهُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ، وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ، فَيَأْتِى عَلى صَفِّ الْمُسْلِمِينَ فِى صُورَهِ رَجُلٍ، فَيُسَلِّمُ، فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، إِنَّ هذَا الرَّجُلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ نَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ أَشَدَّ اجْتِهَاداً مِنَّا فِى الْقُرْآنِ؛ فَمِنْ هُنَاکَ أُعْطِىَ مِنَ الْبَهَاءِ وَ الْجَمَالِ وَ النُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ. ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتّى يَأْتِىَ عَلى صَفِّ الشُّهَدَاءِ، فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ الشُّهَدَاءُ، ثُمَّ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ الرَّبُّ الرَّحِيمُ، إِنَّ هذَا الرَّجُلَ مِنَ الشُّهَدَاءِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ؛ فَمِنْ هُنَاکَ أُعْطِىَ مِنَ الْبَهَاءِ وَ الْفَضْلِ مَا لَمْ نُعْطَهُ». قَالَ : «فَيَتَجَاوَزُ حَتَّى يَأْتِىَ عَلى صَفِّ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ فِى صُورَهِ شَهِيدٍ، فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ شُهَدَاءُ الْبَحْرِ، فَيَكْثُرُ تَعَجُّبُهُمْ، وَ يَقُولُونَ: إِنَّ هذَا مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّ الْجَزِيرَهَ الَّتِى أُصِيبَ فِيهَا كَانَتْ أَعْظَمَ هَوْلًا مِنَ الْجَزِيرَهِ الَّتِى أُصِبْنَا فِيهَا؛ فَمِنْ هُنَاکَ أُعْطِىَ مِنَ الْبَهَاءِ وَ الْجَمَالِ وَ النُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ . ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتّى يَأْتِىَ صَفَّ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِى صُورَهِ نَبِىٍّ مُرْسَلٍ، فَيَنْظُرُ النَّبِيُّونَ وَ الْمُرْسَلُونَ إِلَيْهِ، فَيَشْتَدُّ لِذلِکَ تَعَجُّبُهُمْ، وَ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَا اللّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، إِنَّ هذَا النَّبِىَّ مُرْسَلٌ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ أُعْطِىَ فَضْلاً كَثِيراً» . قَالَ : «فَيَجْتَمِعُونَ فَيَأْتُونَ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَيَسْأَلُونَهُ، وَ يَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ هذَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: أَ وَ مَا تَعْرِفُونَهُ؟ فَيَقُولُونَ: مَا نَعْرِفُهُ، هذَا مِمَّنْ لَمْ يَغْضَبِ اللّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : هذَا حُجَّهُ اللّهِ عَلى خَلْقِهِ، فَيُسَلِّمُ. ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتّى يَأْتِىَ عَلى صَفِّ الْمَلَائِكَهِ فِى صُورَهِ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ، فَتَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَهُ، فَيَشْتَدُّ تَعَجُّبُهُمْ، وَ يَكْبُرُ ذلِکَ عَلَيْهِمْ؛ لِمَا رَأَوْا مِنْ فَضْلِهِ، وَ يَقُولُونَ: تَعَالى رَبُّنَا وَ تَقَدَّسَ، إِنَّ هذَا الْعَبْدَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَ صِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْمَلَائِكَهِ إِلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَقَاماً؛ فَمِنْ هُنَاکَ أُلْبِسَ مِنَ النُّورِ وَ الْجَمَالِ مَا لَمْ نُلْبَسْ. ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتّى يَنْتَهِىَ إِلى رَبِّ الْعِزَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالى فَيَخِرُّ تَحْتَ الْعَرْشِ . فَيُنَادِيهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالى : يَا حُجَّتِى فِى الْأَرْضِ وَ كَلَامِىَ الصَّادِقَ النَّاطِقَ، ارْفَعْ رَأْسَکَ، وَ سَلْ تُعْطَ، وَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ . فَيَقُولُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالى : كَيْفَ رَأَيْتَ عِبَادِى؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مِنْهُمْ مَنْ صَانَنِى وَ حَافَظَ عَلَىَّ وَ لَمْ يُضَيِّعْ شَيْئاً، وَ مِنْهُمْ مَنْ ضَيَّعَنِى وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّى وَ كَذَّبَ بِى، وَ أَنَا حُجَّتُکَ عَلى جَمِيعِ خَلْقِکَ . فَيَقُولُ اللّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالى : وَ عِزَّتِى وَ جَلَالِى وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِى،

لَأثِيبَنَّ عَلَيْکَ الْيَوْمَ أحْسَنَ الثّوَابِ، وَ لَأعَاقِبَنَّ عَلَيْکَ الْيَوْمَ أَلِيمَ الْعِقَابِ». قَالَ : «فَيَرْجِعُ الْقُرْآنُ رَأْسَهُ فِی صُورَهٍ أُخْرى» . قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، فِی أَیِّ صُورَهٍ يَرْجِعُ؟ قَالَ : «فِی صُورَهِ رَجُلٍ شَاحِبٍ مُتَغَيِّرٍ يُبْصِرُهُ أَهْلُ الْجَمْعِ، فَيَأتِی الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا الَّذِی كَانَ يَعْرِفُهُ وَ يُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: مَا تَعْرِفُنِی؟ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ، فَيَقُولُ: مَا أَعْرِفُکَ يَا عَبْدَ اللّهِ». قَالَ : «فَيَرْجِعُ فِی صُورَتِهِ الَّتِی كَانَتْ فِی الْخَلْقِ الْأَوَّلِ، وَ يَقُولُ: مَا تَعْرِفُنِی؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ الْقُرْآنُ: أَنَا الَّذِی أَسْهَرْتُ لَيْلَکَ، وَ أَنْصَبْتُ عَيْشَکَ، سَمِعْتَ الْأَذى، وَ رُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِیَّ، أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ تَاجِرٍ قَدِ اسْتَوْفى تِجَارَتَهُ ، وَ أَنَا وَرَاءَکَ الْيَوْمَ». قَالَ : «فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلى رَبِّ الْعِزَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالى فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ، عَبْدُکَ، وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصِباً بِی ، مُوَاظِباً عَلَیَّ، يُعَادی بِسَبَبِی، وَ يُحِبُّ فِیَّ وَ يُبْغِضُ . فَيَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَدْخِلُوا عَبْدِی جَنَّتِی، وَ اكْسُوهُ حُلَّهً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّهَ، وَ تَوِّجُوهُ بِتَاجٍ، فَإِذَا فُعِلَ بِهِ ذلِکَ ، عُرِضَ عَلَى الْقُرْآنِ، فَيُقَالُ لَهُ: هَلْ رَضِيتَ بِمَا صُنِعَ بِوَلِيِّکَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، إِنِّی أَسْتَقِلُّ هذَا لَهُ، فَزِدْهُ مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلِّهِ . فَيَقُولُ: وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی وَ عُلُوِّی وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِی، لَأُنَحِلَنَّ لَهُ الْيَوْمَ خَمْسَهَ أَشْيَاءَ مَعَ الْمَزِيدِ لَهُ وَ لِمَنْ كَانَ بِمَنْزِلَتِهِ، أَلَا إِنَّهُمْ شَبَابٌ لَا يَهْرَمُونَ، وَ أَصِحَّاءُ لَا يَسْقُمُونَ، وَ أَغْنِيَاءُ لَا يَفْتَقِرُونَ، وَ فَرِحُونَ لَا يَحْزَنُونَ، وَ أَحْيَاءٌ لَا يَمُوتُونَ» ثُمَّ تَلَا هذِهِ الْآيَهَ: «لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَهَ الْأُولى» . قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْقُرْآنُ؟ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ : «رَحِمَ اللّهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا؛ إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ» ثُمَّ قَالَ : «نَعَمْ، يَا سَعْدُ، وَ الصَّلَاهُ تَتَكَلَّمُ، وَ لَهَا صُورَهٌ وَ خَلْقٌ، تَأْمُرُ وَ تَنْهى». قَالَ سَعْدٌ: فَتَغَيَّرَ لِذلِکَ لَوْنِی، وَ قُلْتُ: هذَا شَیْءٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَنَا أَتَكَلَّمُ بِهِ فِی النَّاسِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «وَ هَلِ النَّاسُ إِلَا شِيعَتُنَا، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاهَ فَقَدْ أَنْكَرَ حَقَّنَا» . ثُمَّ قَالَ : «يَا سَعْدُ، أَسْمِعُکَ كَلَامَ الْقُرْآنِ؟» . قَالَ سَعْدٌ : فَقُلْتُ: بَلى صَلَّى اللّهُ عَلَيْکَ . فَقَالَ : « «إِنَّ الصَّلَاهَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللّهِ أَكْبَرُ» فَالنَّهْیُ كَلَامٌ، وَ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ رِجَالٌ، وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللّهِ، وَ نَحْنُ أَكْبَرُ».

.

[7] کتاب فضل قرآن

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

[7]کتاب فضل قرآن (1)علی بن محمد ، از علی بن عبّاس ، از حسین بن عبد الرحمان ، از صفوان یا سفیان حریری ، از پدرش ، از سعد خفّاف ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ای سعد! قرآن را بیاموزید؛زیرا که قرآن در روز قیامت می آید ، در بهترین صورتی که خلائق به سوی آن نظر کرده اند ، و مردمان صد و بیست هزار صف باشند ، هشتاد هزار صف از امّت محمد ، و چهل هزار صف از باقی امّتان . پس قرآن بر سر صف مسلمانان می آید ، در صورت مردی و سلام می کند . پس مسلمانان به سوی آن بنگرند و می گویند که : لا اِلهَ اِلّا اللّهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ ؛ یعنی : «نیست خدایی ، مگر خدای بردبار صاحب کرم» . به درستی که این مرد از جمله مسلمانان است که ما او را به نعت و صفتش می شناسیم ، مگر آنکه او اجتهاد و کوششش در باب قرآن از ما سخت تر بوده است ، پس از اینجا و از این راه ، به او عطا شده است از زیبایی و جمال و نور ، آنچه به ما عطا نشده است .بعد از آن ، از ایشان درمی گذرد ، تا می آید بر سر صف شهیدان . پس شهیدان به سوی آن می نگرند و می گویند که : لا اِلهَ اِلّا اللّهُ الرَّبُّ الرَّحیمُ ؛ یعنی : «نیست خدایی ، مگر خدای پرورنده مهربان» . به درستی که این مرد از جمله شهیدان است که ما او را به نشانه و صفتش می شناسیم ، مگر آنکه او از شهیدان دریا است ، پس از اینجا و از این راه ، به او عطا شده است از زیبایی و افزونی ، آنچه به ما عطا نشده است» . حضرت فرمود : «بعد از آن ، درمی گذرد ، تا می آید بر سر صف شهیدان دریا ، در صورت شهیدی؛ پس شهیدان دریا به سوی آن نظر می کنند و تعجّب ایشان بسیار می شود و می گویند : به درستی که اینک از جمله شهیدان دریا است که ما او را به علامت و صفتش می شناسیم ، مگر آنکه آن جزیره ای که او در آن به شهادت رسیده ، هول و ترسش از جزیره ای که ما در آن شهید شده ایم بزرگ تر بوده ، پس از اینجا و از این راه ، به او عطا شده از زیبایی و جمال و نور ، آنچه به ما عطا نشده است . بعد از آن ، در می گذرد ، تا به نزد صف پیغمبران و رسولان می آید ، در صورت پیغمبری مرسل؛ پس پیغمبران و رسولان به سوی آن نظر می کنند و تعجّب ایشان از برای آن

سخت می شود و می گویند که : لا اِلهَ اِلّا اللّهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ . به درستی که اینک ، هر آینه پیغمبری است مرسل که ما او را به صفت و علامتش می شناسیم ، مگر آنکه فضل بسیاری به او عطا شده است» .حضرت فرمود : «پس جمع می شوند و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آیند ، و از آن حضرت سؤال می کنند و می گویند که : یا محمد! اینک ، کیست؟ به ایشان می فرماید که : آیا او را نمی شناسید؟ عرض می کنند که : ما او را نمی شناسیم ، امّا اینک ، از جمله کسانی است که خدای عز و جل بر ایشان خشم نفرموده است . رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید که : اینک ، حجّت خدا است بر خلقش؛ پس سلام می کند .بعد از آن ، درمی گذرد ، تا بر سر صف فرشتگان می آید ، در صورت فرشته ای مقرّب؛ پس فرشتگان به سوی آن نظر می کنند ، و تعجّب ایشان سخت می شود ، و آن بر ایشان بزرگ می گردد ، به جهت آنچه از فضلش دیده اند ، و می گویند : پروردگار ما ، بلند و برتر است ، و پاک و پاکیزه از همه نقائص . به درستی که این بنده از جمله فرشتگان است که ما او را به صفت و علامتش می شناسیم ، مگر آنکه او از همه فرشتگان به سوی خدای عز و جل نزدیک تر است از روی مقام و منزلت ، پس از اینجا و از این راه ، به او در پوشانیده شده است از نور و جمال ، آنچه به ما درپوشانیده نشده .بعد از آن ، درمی گذرد ، تا به سوی حضرت ربّ العزّه تبارک و تعالی منتهی می شود . پس در زیر عرش ، بر رو در می افتد و به سجده می رود . خدای تبارک و تعالی او را ندا می فرماید که : ای حجّت من در زمین ، و سخن راست ، و راستگوی گویای من! سر خویش را بردار ، و سؤال کن تا عطا شوی ، و شفاعت کن تا شفاعتت قبول شود . پس سر خود را برمی دارد ، و خدای تبارک و تعالی می فرماید که : بندگان مرا چگونه دیدی؟ پس قرآن عرض می کند که : ای پروردگار من! از جمله ایشان کسی است که مرا نگاهداری کرد و محافظت نمود بر من ، و چیزی را ضایع ننمود ، و از جمله ایشان کسی است که مرا ضایع ساخت ، و به حقّ من استخفاف کرد و آن را سبک شمرد ، و مرا تکذیب نمود ، و من حجّت توام بر همه خلق تو .بعد از آن ، خدای تبارک و تعالی می فرماید که : به عزّت و جلال و بلندی مکان خویش سوگند یاد می کنم ، که امروز در باب تو ثوابی دهم ، که از همه ثواب ها نیکوتر باشد ، و امروز در باب تو عقابی کنم ، که از همه عقاب ها دردناک تر باشد» .حضرت فرمود که : «پس قرآن سر خویش را برمی دارد (یا برمی گرداند) ، در صورت دیگری» . سعد می گوید که : به آن حضرت عرض کردم که : یا اباجعفر! در چه صورت برمی گردد؟ فرمود که : «برمی گردد ، در صورت مردی جوان متغیّر ، که همه اهل محشر از او بترسند و او را نشناسند . بعد از آن ، می آید در نزد مردی از شیعیان ما که آن را می شناخته ، و به آن با اهل

خلاف مجادله و گفتگو می کرده ، پس در پیش روی او می ایستد و می گوید که : مرا نمی شناسی؟ پس آن مرد به سوی آن نظر می کند و می گوید که : آری . پس قرآن می گوید که : منم آنکه شبْ تو را بیدار ساختم (یعنی تو را در شب بیدار گردانیدم ، که به جهت خواندن من یا عبادت ، بیدار خوابی کشیدی) ، و زندگانی تو را رنجانیدم (که در آن رنج و زحمت و تعب و مشقّت بود) ، و در باب من رنج را شنیدی (یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر تو بود) ، و دشنام داده شدی به گفتار در من (یا انداخته شدی در باب من ، که به پندار و اختراع خویش ، در حقّ تو ، به جهت من سخنان بد گفتند) . بدان و آگاه باش! که هر تجارت کننده ای تجارت خویش را تمام فرا گرفته و نفع آن را دریافته ، و من امروز در پس توام» . (2) حضرت فرمود که : «پس او را می برد به نزد حضرت ربّ العزّت تبارک و تعالی و عرض می کند که : ای پروردگار من! اینک بنده تو است ، و تو داناتری به او . به حقیقت که در باب من تعب کشنده بود ، و بر خواندن من مواظبت و مداومت می نمود ، و به سبب من دشمنی می کرد ، و در باب من دوستی و دشمنی را به جا می آورد . پس خدای عز و جل می فرماید که : بنده مرا در بهشت من درآورید ، و او را حلّه ای از حلّه های بهشت بپوشانید ، و تاجی بر سر او بگذارید؛ پس چون با او چنین کنند ، او را به قرآن بنمایند ، و به آن گفته شود که : آیا خشنود شدی به آنچه با دوست تو شد؟ عرض می کند که : ای پروردگار من! به درستی که من این را از برایش کم می شمارم ، پس از برایش زیادتی همه خوبی ها را زیاد کن . پس خدای عز و جلمی فرماید که : به عزّت و جلال و برتری و ارتفاع مکان خودم سوگند یاد می کنم ، که امروز او را پنج چیز عطا کنم ، با زیادتی از برای او ، و از برای هر که به منزله او باشد . بدان و آگاه باش! که ایشان جوانانی چندند که پیر نمی شوند ، و تندرستانی که بیمار نمی شوند ، و بی نیازانی که فقیر و محتاج نمی شوند ، و شادانی که غمناک نمی شوند ، و زندگانی که نمی میرند» . پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود که : «لا یَذُوقُونَ فیهَا الْمَوْتَ اِلَّا المَوْتَهَ الْاُوْلی» (3) ؛ یعنی : «نمی چشند در بهشت مرگ را ، مگر مرگ اوّل» (4) .سعد می گوید که : عرض کردم : یا ابا جعفر! فدای تو گردم! آیا قرآن سخن می گوید؟ حضرت تبسّم فرمود و فرمود که : «خدا ضعیفان از شیعیان ما را رحم کند ، که ایشان اهل تسلیم اند که آنچه از ما می شنوند ، تسلیم می کنند و اذعان می نمایند» . بعد از آن ، فرمود که : «آری ، ای سعد! و نماز نیز سخن می گوید ، و آن را صورت و خلقتی است ، امر می کند و نهی می نماید» .سعد می گوید که : رنگ من به جهت این سخن متغیّر شد ، و عرض کردم که : اینک چیزی است که نمی توانم به آن در میان مردمان سخن کنم . پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که : «آیا مردمانی هستند غیر از شیعیان ما . پس هر که

نماز را نشناسد ، حقّ ما را انکار کرده است» . بعد از آن ، فرمود که : «ای سعد! آیا می خواهی که سخن قرآن را به تو بشنوانم؟» سعد می گوید که : عرض کردم : بلی ، خدا بر تو صلوات فرستد! فرمود که : « «اِنَّ الصَّلوهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشآءِ وَالْمُنْکَرِ» (5) ؛ یعنی : «به درستی که نماز باز می دارد از کاری که نزد عقلا قبیح است ، و از عملی که شرعا منتهی عنه است» . و هر آینه یاد خدا بزرگ تر است» . و حضرت فرمود که : «پس نهی ، سخن گفتن است ، و فحشا و منکر ، مردانی چندند ، و ماییم ذکر خدا ، و ما بزرگ تریم» .

.

1- . و قرآن ، اسم است از برای مجموع کتابی که خدای تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده بر وجه اعجاز ، که همان لفظِ آن را به خلق برساند ، و بعضی گمان کرده اند که آن مشترک است در میان همه آن و بعضی از آن ، به اشتراک لفظی یا معنوی ، و اوّل اقوی است . و ظاهر حدیثِ فرقِ قرآن و فرقان نیز آن است ، چنان که در باب نوادر مذکور خواهد شد . و قول به اینکه قرآن عَلَم است از برای کتاب خدا ، مردود است ، به اینکه اَعلام به اختلاف لغات ، مختلف نمی شوند ، و آن به اختلاف لغات ، مختلف است؛ چه فارسی آن [= قرآن] نبی [به کسر و یا ضمّ حرف نون] است ، و اَعلام جنسیّه که به اختلاف لغات ، مختلف می شوند در احکام لفظیّه ، چون اَعلام شخصیّه اند ، و انتفا آن احکام در قرآن ، دلالت می کند بر انتفا علمیّت ، چنان که بر اهل خبرت پوشیده و پنهان نیست . (مترجم)
2- . یعنی تو را محافظت می کنم از جمیع جوانب؛ چه آنکه در پس سر کسی باشد ، همه اطراف آن که را که در پیش است رعایت می تواند نمود . (مترجم)
3- . دخان، 56.
4- . و مراد این است که در آخرت مرگ را درنیابند ، لیکن مرگ اوّل را که در دنیا است ، دریافته اند ، یا نچشند در آخرت مرگ را ، مگر مرگ اوّل ، و چشیدن مرگ اوّل که در زمان گذشته اتّفاق افتاده ، در زمان آینده محال است؛ پس چشیدن مرگِ متعلّق بر آن محال نیز ، محال باشد . و بعضی گفته اند که : الّا ، به معنی بعد است؛ یعنی بعد از مرگ اوّل که در دنیا چشیده اند ؛ و همه معانی ، در معنی مراد که جاوید بودن ایشان است ، اتّفاق دارند . (مترجم)
5- . عنکبوت، 45.

ص: 598

. .

ص: 599

. .

ص: 600

. .

ص: 601

..

ص: 602

. .

ص: 603

. .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّکُمْ فِی دَارِ هُدْنَهٍ، وَ أَنْتُمْ عَلی ظَهْرِ سَفَرٍ، وَ السَّیْرُ بِکُمْ سَرِیعٌ، وَ قَدْ رَأَیْتُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ یُبْلِیَانِ کُلَّ جَدِیدٍ، وَ یُقَرِّبَانِ کُلَّ بَعِیدٍ، وَ یَأْتِیَانِ بِکُلِّ مَوْعُودٍ؛ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ». قَالَ :«فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ، فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللّهِ، وَ مَا دَارُ الْهُدْنَهِ؟ قَالَ: دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ؛ فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَیْکُمُ الْفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ، فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ؛ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَی الْجَنَّهِ ، وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَی النَّارِ، وَ هُوَ الدَّلِیلُ یَدُلُّ عَلی خَیْرِ سَبِیلٍ ، وَ هُوَ کِتَابٌ فِیهِ تَفْصِیلٌ وَ بَیَانٌ وَ تَحْصِیلٌ، وَ هُوَ الْفَصْلُ لَیْسَ بِالْهَزْلِ، وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، فَظَاهِرُهُ حُکْمٌ، وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أَنِیقٌ، وَ بَاطِنُهُ عَمِیقٌ، لَهُ نُجُومٌ، وَ عَلی نُجُومِهِ نُجُومٌ، لَا تُحْصی عَجَائِبُهُ، وَ لَا تُبْلی غَرَائِبُهُ، فِیهِ مَصَابِیحُ الْهُدی، وَ مَنَارُ الْحِکْمَهِ، وَ دَلِیلٌ عَلَی الْمَعْرِفَهِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَهَ، فَلْیَجْلُ جَالٍ بَصَرَهُ، وَ لْیُبْلِغِ الصِّفَهَ نَظَرَهُ؛ یَنْجُ مِنْ عَطَبٍ، وَ یَتَخَلَّصْ مِنْ نَشَبٍ؛ فَإِنَّ التَّفَکُّرَ حَیَاهُ قَلْبِ الْبَصِیرِ، کَمَا یَمْشِی الْمُسْتَنِیرُ فِی الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ، فَعَلَیْکُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَ قِلَّهِ التَّرَبُّصِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرانش علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای مردمان! به درستی که شما در دار هدنه (یعنی خانه صلح و آشتی) قرار دارید ، و شما بر جناح[=بال]سفرید ، و رفتن با شما شتاب می کند و شما را زود می برد ، و شب و روز را که دیده اید و آفتاب و ماه که هر نویی را کهنه می کنند ، و هر دوری را نزدیک می سازند ، و هر وعده شده را می آورند . پس جهاز و کار و کارسازی را آماه سازید از برای دوری گذر و گذرگاه» .حضرت فرمود که : «پس مقداد بن اسود برخاست و عرض کرد که : یا رسول اللّه ! دار هدنه چیست؟ فرمود : خانه بلاغ و انقطاع (1) . و چون فتنه ها بر شما مشتبه شود مانند پاره های شب تار ، پس بر شما باد به قرآن؛زیرا که آن شفاعت کننده ای است که شفاعتش قبول می شود ، و غمّازی است که تصدیق کرده می شود (2) ، هر که آن را در پیش روی خود قرار دهد که آن را پیروی کند ، او را به سوی بهشت کشاند ، و هر که آن را در پشت سر خود قرار دهد ، او را به سوی آتش دوزخ براند ، و آن راهنمایی است که بر بهترین راه ها دلالت می کند ، و آن کتابی است که تفصیل و بیان هر چیز در آن است ، و آن سخنی است جداکننده میان حق و باطل ، و سخریّه و افسانه نیست ، و آن را ظاهری و باطنی هست . پس ظاهرش احکام الهی است ، و باطنش علوم نامتناهی ، ظاهرش انیق و خوش آینده ، و باطنش عمیق و گودی دارنده است . آن را نجوم و ستارگانی چندند که بر احکام الهی دلیل اند ، و بر آن نجوم ، نجوم دیگرند که مردم را به آن احکام می رسانند (3) ؛ عجائب آن احصا نمی شود ، و غرائب آن کهنه نمی گردد ، در آن چراغ های هدایت است ، و منار و چراغ خانه های حکمت ، و دلیل است بر معرفت یا مغفرت (4) . هر که صفت را شناخت (یعنی صفت تعرُّف و کیفیت استنباط) باید که دیده خود را به جولان درآورد ، و باید که نظرش به صفت برسد ، تا از هلاکت نجات یابد و از ورطه های ضلالت خلاص گردد؛ زیرا که تفکّر کردن موجب زندگی دل بینا است ، چنان که طالب نور در تاریکی ها به روشنی می رود . پس بر شما باد به نیکی تخلّص ، که خود را نیکو خلاص کنید ، و کمی تربّص ، که خود را در فتنه ها نگذارید و انتظار نکشید» .

.

1- . یعنی جایی که این کس را به جایی می رساند و تمام می شود و از آن تعبیر می شود به «خواجه به ده رسان» . (مترجم)
2- . یعنی هر که آن را پیروی نماید و عمل کند به آنچه در آن است ، شفاعت او خواهد کرد ، و آن شافعی است مقبول الشّفاعه ، در باب عفو از لغزش ها که از او سر زده است ، و هر که عمل به آن را ترک کند ، در باب بدی های او سخن چینی کند و به خدا عرض نماید ، و در آنچه از بدی های او که به خدا عرض نماید ، خدا او را تصدیق فرماید . (مترجم)
3- . یعنی ائمّه معصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین ، چنان که در احادیث متواتره وارد شده است که ، معنی قرآن را کسی غیر از ایشان نمی داند ، و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت ، و همه شرایع و احکام در آن است ، و علمش مخزون است در نزد ایشان ، و آن را هفت بطن یا هفتاد بطن یا هفتصد بطن است ، و علم همه آن بطون در نزد ایشان مخزون است . (مترجم)
4- . بنابر اختلاف نسخ کافی . (مترجم)

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ الْعَزِیزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ کِتَابَهُ ، وَ هُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ، فِیهِ خَبَرُکُمْ، وَ خَبَرُ مَنْ قَبْلَکُمْ، وَ خَبَرُ مَنْ بَعْدَکُمْ، وَ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ لَوْ أَتَاکُمْ مَنْ یُخْبِرُکُمْ عَنْ ذلِکَ لَتَعَجَّبْتُمْ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَی الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ، وَ کِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَیْتِی، ثُمَّ أُمَّتِی، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ: مَا فَعَلْتُمْ بِکِتَابِ اللّهِ وَ بِأَهْلِ بَیْتِی؟».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیی، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ فِیهِ مَنَارُ الْهُدی ، وَ مَصَابِیحُ الدُّجی، فَلْیَجْلُ جَالٍ بَصَرَهُ، وَ یَفْتَحْ لِلضِّیَاءِ نَظَرَهُ، فَإِنَّ التَّفَکُّرَ حَیَاهُ قَلْبِ الْبَصِیرِ، کَمَا یَمْشِی الْمُسْتَنِیرُ فِی الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ».

.

علی ، از پدرش ، از عبد اللّه بن مغیره ، از سماعه بن مهران روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که خداوند عزیز جبّار کتاب خود را بر شما فرو فرستاده ، و آن راستگویی است نیکوکار ، و در آن است خبر شما ، و خبر هر که پیش از شما بوده ، و خبر هر که بعد از شما خواهد بود ، و خبر آسمان و خَبر زمین ، و اگر بیاید در نزد شما آنکه شما را از آن خبر دهد ، هر آینه تعجّب خواهید کرد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از ابو الجارود روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : من و کتاب خدا و اهل بیت و عترت من ، اوّل کسی هستیم که بر خداوند عزیز جبّار وارد می شویم در روز قیامت . بعد از آن ، امّت من . پس از ایشان سؤال خواهم کرد که : با کتاب خدا و با اهل بیت من چه کردید؟» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که این قرآن ، در آن است چراغ خانه هدایت ، و چراغ ها که تاریکی را می برد . پس باید که جولان دهنده نظر خود را به جولان درآورد ، و دیده اش را به جهت روشنی بگشاید؛ زیرا که تفکّر کردن موجب زندگی دل بینا است ، چنان که طالب نور در تاریکی ها به [وسیله]روشنی می رود» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ یُونُسَ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«کَانَ فِی وَصِیَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَصْحَابَهُ : اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَی النَّهَارِ، وَ نُورُ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ عَلی مَا کَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَهٍ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام ، قَالَ:«شَکَا رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَجَعاً فِی صَدْرِهِ، فَقَالَ صلی الله علیه و آله : اسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ» ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْخَشَّابِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«لَا وَ اللّهِ، لَا یَرْجِعُ الْأَمْرُ وَ الْخِلَافَهُ إِلی آلِ أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ أَبَداً، وَ لَا إِلی بَنِی أُمَیَّهَ أَبَداً، وَ لَا فِی وُلْدِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ أَبَداً؛ وَ ذلِکَ أَنَّهُمْ نَبَذُوا الْقُرْآنَ، وَ أَبْطَلُوا السُّنَنَ، وَ عَطَّلُوا الْأَحْکَامَ، وَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الْقُرْآنُ هُدًی مِنَ الضَّلَالَهِ ، وَ تِبْیَانٌ مِنَ الْعَمی ، وَ اسْتِقَالَهٌ مِنَ الْعَثْرَهِ، وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَهِ، وَ ضِیَاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ، وَ عِصْمَهٌ مِنَ الْهَلَکَهِ ، وَ رُشْدٌ مِنَ الْغَوَایَهِ، وَ بَیَانٌ مِنَ الْفِتَنِ، وَ بَلَاغٌ مِنَ الدُّنْیَا إِلَی الْآخِرَهِ، وَ فِیهِ کَمَالُ دِینِکُمْ، وَ مَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَا إِلَی النَّارِ».

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ وُهَیْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ الْقُرْآنَ زَاجِرٌ وَ آمِرٌ، یَأْمُرُ بِالْجَنَّهِ، وَ یَزْجُرُ عَنِ النَّارِ».

.

علی بن ابراهیم ، از محمد بن عیسی ، از یونس ، از ابو جمیله روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«در وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود این بود که : بدانید که در قرآن هدایت است در روز ، و نور است در شب تار ، با آنچه بوده از زحمت و پریشانی» .

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرانش علیهماالسلامروایت کرده است که فرمود :«مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت نمود از دردی که در سینه او بود . آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که : طلب شفا کن به قرآن و خواندن آن؛زیرا که خدای عز و جلمی فرماید که : «وَشِفآءُ لِما فِی الصُّدُورِ» (1) .

ابو علی اشعری ، از بعضی از اصحاب خویش ، از خشّاب روایت کرده که آن را مرفوع ساخته ، گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«نه ، به خدا سوگند که امر امامت و خلافت هرگز به سوی اولاد ابوبکر و عمر برنمی گردد ، و نه به سوی بنی امیّه ، و نه در فرزندان طلحه و زبیر . و علّت این ، آن است که ایشان قرآن را انداختند ، و سنّت ها را باطل ساختند ، و احکام الهی را معطّل گذاشتند . و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : قرآن عین هدایت است از ضلالت ، و بیان است از کوری جهالت ، و اقاله خواستن (یا دست گیر) است از لغزش ، و نور است از تاریکی ، و روشنی است از تازه ها که بدعت ها را ظاهر می سازد ، و نگاه دارنده است از هلاکت ، و راهنما است از غوایت ، و بیان است از فتنه ها ، و رساننده است از دنیا به سوی آخرت ، و کمال دین شما در آن است ، و هیچ کس از قرآن عدول نکرد ، مگر به سوی آتش دوزخ» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد ، از وهیب بن حفص ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«به درستی که قرآن زجرکننده و امر فرماینده است؛ امر می فرماید به بهشت و چیزی که موجب دخول در آن باشد ، و زجر و منع می کند از آتش و آنچه باعث رفتن در آن باشد» .

.

1- . یونس، 57. ترجمه تمام آیه این است که : «ای گروه مردمان! به حقیقت که آمد شما را پندی از جانب پروردگار شما ، و صحّت و دوایی از برای آنچه در سینه های شما است ، و راه نمونی به سوی حق ، و رحمتی از برای گرویدگان» . یعنی قرآن که نازل شده است از برای مردمان ، جامع جمیع این صفات مذکوره است ، و معلوم است که چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْکَافِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله :«أُعْطِیتُ السُّوَرَ الطِّوَالَ مَکَانَ التَّوْرَاهِ، وَ أُعْطِیتُ الْمِئِینَ مَکَانَ الْإِنْجِیلِ، وَ أُعْطِیتُ الْمَثَانِیَ مَکَانَ الزَّبُورِ، وَ فُضِّلْتُ بِالْمُفَصَّلِ ثَمَانٌ وَ سِتُّونَ سُورَةً، وَ هُوَ مُهَیْمِنٌ عَلی سَائِرِ الْکُتُبِ، فالتَّوْرَاهُ لِمُوسی، وَ الْإِنْجِیلُ لِعِیسی، وَ الزَّبُورُ لِدَاوُدَ علیهم السلام » .

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : «یَجِیءُ الْقُرْآنُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی أَحْسَنِ مَنْظُورٍ إِلَیْهِ صُورَةً، فَیَمُرُّ بِالْمُسْلِمِینَ، فَیَقُولُونَ: هذَا رَجُلٌ مِنَّا ، فَیُجَاوِزُهُمْ إِلَی النَّبِیِّینَ، فَیَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا، فَیُجَاوِزُهُمْ إِلَی الْمَلَائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ، فَیَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا ، حَتّی یَنْتَهِیَ إِلی رَبِّ الْعِزَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَیَقُولُ: یَا رَبِّ، فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَهُ، وَ أَسْهَرْتُ لَیْلَهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا، وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لَمْ أُظْمِئْ هَوَاجِرَهُ، وَ لَمْ أُسْهِرْ لَیْلَهُ، فَیَقُولُ وَ رُجِمْتَ بِالْقَوْلِ فِیَّ، أَلَا وَ إِنَّ کُلَّ تَاجِرٍ قَدِ اسْتَوْفی تِجَارَتَهُ ، وَ أَنَا وَرَاءَکَ الْیَوْمَ». وَ تَعَالی : أَدْخِلْهُمُ الْجَنَّهَ عَلی مَنَازِلِهِمْ، فَیَقُومُ فَیَتَّبِعُونَهُ ، فَیَقُولُ لِلْمُؤْمِنِ: اقْرَأْ وَ ارْقَهْ» قَالَ :«فَیَقْرَأُ وَ یَرْقی حَتّی یَبْلُغَ کُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنْزِلَتَهُ الَّتِی هِیَ لَهُ، فَیَنْزِلُهَا».

.

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که :«سوره های طوال به جای تورات به من عطا شده ، و مئین به جای انجیل به من عطا شده ، و مثانی به جای زبور به من عطا شده ، و تفضیل داده شده ام به مفصّل ، و آن شصت و هشت سوره است ، و قرآن شاهد و دلیل است بر سایر کتاب های آسمانی . پس تورات از برای موسی ، و انجیل از برای عیسی ، و زبور از برای داود علیهماالسلاماست» (1) .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«قرآن در روز قیامت می آید ، در نیکوترین صورتی که به سوی آن نظر شده باشد . پس به مسلمانان می گذرد ، و ایشان می گویند که : اینک ، مردی است از ما . بعد از آن ، از ایشان درمی گذرد و می رود به جانب پیغمبران . پس می گویند که : او از ما است . بعد از آن ، از ایشان درمی گذرد و می رود به سوی فرشتگان مقرّب ، و ایشان می گویند که : او از ما است ، تا آنکه منتهی می شود به سوی حضرت ربّ العزّت ، و عرض می کند که : ای پروردگار من! فلان ، پسر فلان ، ساعت های بسیار گرم ، او را تشنه گردانیدم ، و شبش را بیدار کردم (یعنی در روزهای گرم او را روزه دار گردانیدم ، و در شب ها او را بیدار ساختم) در دار دنیا ، و فلان ، پسر فلان ، ساعت های بسیار گرم ، او را تشنه نساختم ، و شبش را بیدار نکردم (یعنی به سبب من روزها را روزه نگرفت ، و در شب ها برنخاست) . پس خدای تبارک و تعالی می فرماید که : ایشان را در بهشت داخل گردان ، بر اندازه منزل های ایشان پس قرآن برمی خیزد و روان می شود ، و [ایشان] در پی او می روند . بعد از آن ، به مؤمن می گوید که : بخوان و بالا رو» .و حضرت فرمود : «پس می خواند و بالا می رود ، تا آنکه هر مردی از ایشان ، به منزل خویش که به او اختصاص دارد ، می رسد ، و در آن فرود می آید» .

.

1- . در این حدیث ، قرآن را بر چهار قسمت نموده ، چنان که می بینی ، و در تعیین مراد از هر یک از آنها خلاف است ، و اشهر آن است که طوال به ضمّ طاء ، که آن را طول بدون الف نیز می گویند ، هفت سوره است ، از

سوره بقره تا سوره اعراف ، و هفتم سوره یونس است ، یا سوره انفال و توبه ، هر دو ، بنابر اینکه این دو سوره یکی باشند . و مثانی بر وزن معانی ، سورهای پهلوی سورهای طوال اند ، از سوره یونس تا سوره نحل ، و مئین ، هر سوره ای است که مقدار صد آیه یا قدری بیشتر یا کمتر از آن باشد ، یا آنها نیز هفت سوره اند ، از سوره بنی اسرائیل تا سوره مؤمنون ، و مفصّل ، از سوره محمد است تا آخر قرآن . و مئین و مثانی ، سی و نه سوره اند ، و طوال ، هفت سوره ، و مفصّل ، شصت و هشت سوره ، که مجموع ، صد و چهارده سوره باشد ، و تفصیل این مطلب در لوامع التّنزیل مذکور است . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ یُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِنَّ الدَّوَاوِینَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ثَلَاثَهٌ: دِیوَانٌ فِیهِ النِّعَمُ، وَ دِیوَانٌ فِیهِ الْحَسَنَاتُ، وَ دِیوَانٌ فِیهِ السَّیِّئَاتُ، فَیُقَابَلُ بَیْنَ دِیوَانِ النِّعَمِ وَ دِیوَانِ الْحَسَنَاتِ، فَتَسْتَغْرِقُ النِّعَمُ عَامَّهَ الْحَسَنَاتِ، وَ یَبْقَی دِیوَانُ السَّیِّئَاتِ، فَیُدْعَی بِابْنِ آدَمَ الْمُؤْمِنِ لِلْحِسَابِ، فَیَتَقَدَّمُ الْقُرْآنُ أَمَامَهُ فِی أَحْسَنِ صُورَهٍ، فَیَقُولُ: یَا رَبِّ، أَنَا الْقُرْآنُ، وَ هذَا عَبْدُکَ الْمُؤْمِنُ قَدْ کَانَ یُتْعِبُ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِی، وَ یُطِیلُ لَیْلَهُ بِتَرْتِیلِی، وَ تَفِیضُ عَیْنَاهُ إِذَا تَهَجَّدَ؛ فَأَرْضِهِ کَمَا أَرْضَانِی». قَالَ : «فَیَقُولُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ: عَبْدِیَ، ابْسُطْ یَمِینَکَ، فَیَمْلَؤُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ، وَ یَمْلَأُ شِمَالَهُ مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ، ثُمَّ یُقَالُ: هذِهِ الْجَنَّهُ مُبَاحَهٌ لَکَ، فَاقْرَأْ وَ اصْعَدْ، فَإِذَا قَرَأَ آیَهً صَعِدَ دَرَجَهً».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ جَمِیعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ، عَنِ الزُّهْرِیِّ، قَالَ: قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام :«لَوْ مَاتَ مَنْ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، لَمَا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ یَکُونَ الْقُرْآنُ مَعِی» وَ کَانَ علیه السلام إِذَا قَرَأَ «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» یُکَرِّرُهَا حَتّی کَادَ أَنْ یَمُوتَ.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ إِذَا هُمْ بِشَخْصٍ قَدْ أَقْبَلَ ، لَمْ یُرَ قَطُّ أَحْسَنُ صُورَهً مِنْهُ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَیْهِ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُوَ الْقُرْآنُ قَالُوا: هذَا مِنَّا، هذَا أَحْسَنُ شَیْءٍ رَأَیْنَا، فَإِذَا انْتَهی إِلَیْهِمْ جَازَهُمْ. ثُمَّ یَنْظُرُ إِلَیْهِ الشُّهَدَاءُ ، حَتّی إِذَا انْتَهی إِلی آخِرِهِمْ جَازَهُمْ، فَیَقُولُونَ: هذَا الْقُرْآنُ، فَیَجُوزُهُمْ کُلَّهُمْ حَتّی إِذَا انْتَهی إِلَی الْمُرْسَلِینَ، فَیَقُولُونَ: هذَا الْقُرْآنُ، فَیَجُوزُهُمْ حَتّی یَنْتَهِیَ إِلَی الْمَلَائِکَهِ ، فَیَقُولُونَ: هذَا الْقُرْآنُ، فَیَجُوزُهُمْ، ثُمَّ یَنْتَهِی حَتّی یَقِفَ عَنْ یَمِینِ الْعَرْشِ، فَیَقُولُ الْجَبَّارُ: وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی وَ ارْتِفَاعِ مَکَانِی، لَأُکْرِمَنَّ الْیَوْمَ مَنْ أَکْرَمَکَ، وَ لَأُهِینَنَّ مَنْ أَهَانَکَ».

.

علی بن ابراهیم روایت کرده ، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما ، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد ، هر دو ، از ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از یونس بن عمّار که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که دیوان ها و نامه های اعمال در روز قیامت سه دیوان است : یکی دیوانی که نعمت ها در آن است ، و دویم دیوانی که حسنات در آن است ، و سیم دیوانی که سیّئات در آن است . پس در میان دیوان نعمت ها و دیوان حسنات ، مقابله و برابری می شود ، و نعمت ها همه حسنات را فرا می گیرد ، و دیوان گناهان باقی می ماند . پس فرزند آدم را از برای حساب می طلبند ، که قرآن می آید در نیکوترین صورت ها ، و در پیش روی آن مؤمن روان می شود و می گوید که : ای پروردگار من ! منم قرآن ، و اینک ، بنده مؤمن تو است که خود را به تلاوت من در رنج و تعب می انداخت ، و در شب خویش به ترتیل من طول می داد ، و چون تهجّد می کرد ، از چشم هایش آب می ریخت . پس او را راضی کن ، چنان که او مرا راضی کرده است» .حضرت فرمود : «پس خداوند عزیز جبّار می فرماید که : ای بنده من ! دست راست خود را بگشا . پس آن را از رضا و خشنودی خداوند عزیز جبّار پر می کند ، و دست چپش را از رحمت خدا پر می کند . بعد از آن ، به او گفته می شود که : اینک ، بهشت است که مباح شده است از برای تو . پس قرآن بخوان و بالا رو ، و چون یک آیه را بخواند ، یک درجه بالا رود» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش و علی بن محمد قاسانی ، هر دو ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود ، از سفیان بن عیینه ، از زهری روایت کرده اند که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود که :«اگر هر که در میان مشرق و مغرب است بمیرد ، وحشت به هم نرسانم ، بعد از آنکه قرآن با من باشد . و چون آن حضرت علیه السلام ، ملک یوم الدّین را می خواند ، آن قدر آن را تکرار می فرمود ، تا آنکه نزدیک بود که بمیرد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از اسحاق بن غالب روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چون خدای تعالی خلق اوّلین و آخرین را جمع کند ، ناگاه ایشان شخصی را ببینند ، رو آورده ، می آید ، که هرگز خوش صورت تری از او دیده نشده . پس چون مؤمنان به سوی آن نظر کنند ، و آن قرآن است ، می گویند که : اینک ، از ما است ، و این از هر چیزی که ما دیده

ایم ، نیکوتر است . و چون به سوی ایشان منتهی شود ، از ایشان درگذرد . بعد از آن ، شهیدان به سوی آن نظر می کنند ، تا آنکه چون به آخر ایشان رسد ، از ایشان تجاوز کند . پس می گویند که : این قرآن است ، و از ایشان تجاوز می کند ، تا آنکه به سوی فرشتگان منتهی می شود . پس می گویند که : این قرآن است ، و از ایشان تجاوز می کند . بعد از آن ، منتهی می شود ، تا آنکه در جانب راست عرش می ایستد . پس خداوند جبّار می فرماید که : به عزّت و جلال و بلندی مکان خودم سوگند ، که امروز گرامی دارم ، هر که تو را گرامی داشته ، و خوار کنم ، هر که تو را خوار داشته» .

.

1 بَابُ فَضْلِ حَامِلِ الْقُرْآنِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی الْحُسَیْنِ الْفَارِسِیِّ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِی أَعْلَی دَرَجَهٍ مِنَ الْادَمِیِّینَ مَا خَلَا النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ؛ فَلَا تَسْتَضْعِفُوا أَهْلَ الْقُرْآنِ حُقُوقَهُمْ؛ فَإِنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْجَبَّارِ لَمَکَاناً عَلِیّاً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ ، مَعَ السَّفَرَهِ الْکِرَامِ الْبَرَرَهِ».

وَ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ یَأْتِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ صَاحِبَهُ فِی صُورَهِ شَابٍّ جَمِیلٍ شَاحِبِ اللَّوْنِ، فَیَقُولُ لَهُ : أَنَا الْقُرآنُ الَّذِی کُنْتُ أَسْهَرْتُ لَیْلَکَ، وَ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَکَ، وَ أَجْفَفْتُ رِیقَکَ، وَ أَسَلْتُ دَمْعَتَکَ، أَوُلُ مَعَکَ حَیْثُمَا أُلْتَ، وَ کُلُّ تَاجِرٍ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَتِهِ، وَ أَنَا الْیَوْمَ لَکَ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَهِ کُلِّ تَاجِرٍ، وَ سَیَأْتِیکَ کَرَامَهٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وجلّ، فَأَبْشِرْ، فَیُؤْتی بِتَاجٍ، فَیُوضَعُ عَلی رَأْسِهِ، وَ یُعْطَی الْأَمَانَ بِیَمِینِهِ، وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَسَارِهِ، وَ یُکْسی حُلَّتَیْنِ، ثُمَّ یُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَ ارْقَهْ، فَکُلَّمَا قَرَأَ آیَهً صَعِدَ دَرَجَهً، وَ یُکْسی أَبَوَاهُ حُلَّتَیْنِ إِنْ کَانَا مُؤْمِنَیْنِ، ثُمَّ یُقَالُ لَهُمَا: هذَا لِمَا عَلَّمْتُمَاهُ الْقُرْآنَ».

.

1 . باب در بیان فضل حامل قرآن

1 . باب در بیان فضل حامل قرآن (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حسن بن ابی الحسین فارسی ، از سلیمان بن جعفر جعفری ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که اهل قرآن در بلندترین درجه ای از آدمیانند ، غیر از پیغمبران و رسولان؛ پس اهل قرآن را ضعیف و حقیر مشمارید ، و حقوق ایشان را سهل بدانید؛ زیرا که ایشان را نسبت به خداوند عزیز جبّار منزله و مکان بسیار بلندی هست» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد ، هر دو ، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از فضیل بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«حافظ قرآن که به آن عمل می کند ، با فرشتگانِ پیغام گذاران ، بزرگانِ نیکوکاران است» .

و به اسناد خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : قرآن را بیاموزید و یاد گیرید؛زیرا که آن ، در روز قیامت به نزد صاحب و حامل خویش می آید ، در صورت جوان خوش روی شکسته رنگ[=پریده رنگ] . پس به او می گوید که : منم آن قرآنی که شبْ تو را بیدار ساختم ، و روزهای بسیار گرم ، تو را تشنه داشتم ، و آب دهان تو را خشک گردانیدم ، و آب دیده ات را روان نمودم (یعنی به سبب من در شب ها بیدار بودی ، و در روزها به سبب روزه ، خود را تشنه می داشتی ، و به جهت بسیاری تلاوت من ، آب دهانت خشک می شد ، و آب دیده ات جاری می گردید) ، و من با توام در هر جا که می روی ، و هر تجارت کننده ای از پی تجارت خود می رود ، و من امروز از پس تجارت هر تاجر ، و به عوض تجارت ایشانم از برای تو ، و به زودی کرامت خدای عز و جل به تو خواهد رسید . پس بشارت باد تو را . بعد از آن ، تاجی می آورند و بر سرش می گذارند ، و نامه امان از عذاب را به دست راستش ، و نامه مخلّد بودن در بهشت را به دست چپش می دهند ، و دو حلّه بر او می پوشانند . پس به او می گویند که : قرآن بخوان و بالا رو . پس در هر زمان که آیه ای را می خواند ، یک درجه بالا می رود . و پدر و مادر او را دو حلّه می پوشانند ، اگر مؤمن باشند ، و به ایشان می گویند که : اینک ، برای آن است که قرآن را به او تعلیم کردید» .

.

1- . و حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق می کنند ، و چند قسم می باشد : اوّل آنکه لفظ قرآن را درست یاد گرفته باشد؛ دویم دانستن معانی آن است؛ سیم عمل نمودن به احکام آن ، و متخلّق شدن به اخلاقی که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد ، و خالی شدن از صفاتی که قرآن بر ذمّ آنها اشارت دارد . (مترجم)

ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ مِنْهَالٍ الْقَصَّابِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ، وَ جَعَلَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَ كَانَ الْقُرْآنُ حَجِيزاً عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَقُولُ: يَا رَبِّ، إِنَّ كُلَّ عَامِلٍ قَدْ أَصَابَ أَجْرَ عَمَلِهِ غَيْرَ عَامِلِي، فَبَلِّغْ بِهِ أَكْرَمَ عَطَايَاكَ». قَالَ : «فَيَكْسُوهُ اللّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ حُلَّتَيْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ، وَ يُوضَعُ عَلى رَأْسِهِ تَاجُ الْكَرَامَةِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ أَرْضَيْنَاكَ فِيهِ؟ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ: يَا رَبِّ، قَدْ كُنْتُ أَرْغَبُ لَهُ فِيمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هذَا، فَيُعْطَى الْأَمْنَ بِيَمِينِهِ، وَ الْخُلْدَ بِيَسَارِهِ، ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَ اصْعَدْ دَرَجَةً، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ بَلَّغْنَا بِهِ وَ أَرْضَيْنَاكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ». قَالَ : «وَ مَنْ قَرَأَهُ كَثِيراً، وَ تَعَاهَدَهُ بِمَشَقَّةٍ مِنْ شِدَّةِ حِفْظِهِ، أَعْطَاهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ هذَا مَرَّتَيْنِ».

.

ابن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از منهال قصّاب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که قرآن را بخواند و او جوانی باشد مؤمن ، قرآن با گوشت و خونش مخلوط شود ، و خدای عز و جل او را با فرشتگانِ پیغام گذاران ، بزرگانِ نیکوکاران قرار دهد ، و قرآن در روز قیامت هر بدی را از او دفع می نماید ، و در میانه او و خدا وساطت می کند ، و عرض می کند که : ای پروردگار من! به درستی که هر عمل کننده ای به مزد عمل خویش رسید ، غیر از عامل من؛ پس او را به گرامی ترین عطای خود برسان» .حضرت فرمود : «پس خداوند عزیز جبّار دو حلّه از حلّه های بهشت را بر او می پوشاند ، و تاج کرامت را بر سرش می گذارد ، و بعد از آن ، به قرآن گفته می شود که : آیا تو را در باب او خشنود گردانیدم؟ قرآن عرض می کند که : ای پروردگار من! من چنان بودم که از برایش رغبت داشتم در آنچه از این افضل و افزون تر باشد . بعد از آن ، نامه ایمنی به دست راستش ، و نامه مخلّد بودن در بهشت به دست چپش عطا می شود . پس او را داخل بهشت می کنند و به او می گویند که : قرآن بخوان و بالا رو . و بعد از آن ، به قرآن گفته می شود که : آیا او را رسانیدیم به جایی که تو رغبت داشتی ، و تو را خشنود ساختیم؟ عرض می کند : آری» .و فرمود که : «هر که قرآن را بسیار بخواند ، و آن را تعاهد و رعایت نماید ، با مشقّت و زحمت از سختی حفظ آن ، خدای عز و جل دوباره مزد آن خواننده نوجوان را که مذکور شد ، به او عطا فرماید» .

.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ؛ وَ حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ، عَنِ الْخَشَّابِ جَمِیعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یُوسُفَ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ لَحَامِلُ الْقُرْآنِ، وَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ بِالصَّلَاهِ وَ الصَّوْمِ لَحَامِلُ الْقُرْآنِ، ثُمَّ نَادی بِأَعْلی صَوْتِهِ: یَا حَامِلَ الْقُرْآنِ، تَوَاضَعْ بِهِ؛ یَرْفَعْکَ اللّهُ، وَ لَا تَعَزَّزْ بِهِ؛ فَیُذِلَّکَ اللّهُ، یَا حَامِلَ الْقُرْآنِ، تَزَیَّنْ بِهِ لِلّهِ؛ یُزَیِّنْکَ اللّهُ بِهِ ، وَ لَا تَزَیَّنْ بِهِ لِلنَّاسِ؛ فَیَشِینَکَ اللّهُ بِهِ، مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَکَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النُّبُوَّهُ بَیْنَ جَنْبَیْهِ، وَ لکِنَّهُ لَا یُوحی إِلَیْهِ، وَ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ فَنَوْلُهُ لَا یَجْهَلُ مَعَ مَنْ یَجْهَلُ عَلَیْهِ، وَ لَا یَغْضَبُ فِیمَنْ یَغْضَبُ عَلَیْهِ، وَ لَا یَحِدُّ فِیمَنْ یَحِدُّ، وَ لکِنَّهُ یَعْفُو وَ یَصْفَحُ وَ یَغْفِرُ وَ یَحْلُمُ لِتَعْظِیمِ الْقُرْآنِ، وَ مَنْ أُوتِیَ الْقُرْآنَ فَظَنَّ أَنَّ أَحَداً مِنَ النَّاسِ أُوتِیَ أَفْضَلَ مِمَّا أُوتِیَ، فَقَدْ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللّهُ، وَ حَقَّرَ مَا عَظَّمَ اللّهُ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحٌ الْقَمَّاطُ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«النَّاسُ أَرْبَعَهٌ» فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، وَ مَا هُمْ؟ فَقَالَ : «رَجُلٌ أُوتِیَ الْاِءِیمَانَ وَ لَمْ یُؤْتَ الْقُرْآنَ، وَ رَجُلٌ أُوتِیَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ یُؤْتَ الْاِءِیمَانَ، وَ رَجُلٌ أُوتِیَ الْقُرْآنَ وَ أُوتِیَ الْاِءِیمَانَ، وَ رَجُلٌ لَمْ یُؤْتَ الْقُرْآنَ وَ لَا الْاِءِیمَانَ». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فَسِّرْ لِی حَالَهُمْ. فَقَالَ : «أَمَّا الَّذِی أُوتِیَ الْاِءِیمَانَ وَ لَمْ یُؤْتَ الْقُرْآنَ، فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ التَّمْرَهِ ، طَعْمُهَا حُلْوٌ وَ لَا رِیحَ لَهَا. وَ أَمَّا الَّذِی أُوتِیَ الْقُرْآنَ وَ لَمْ یُؤْتَ الْاِءِیمَانَ، فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْاس، رِیحُهَا طَیِّبٌ، وَ طَعْمُهَا مُرٌّ. وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ الْقُرْآنَ وَ الْاِءِیمَانَ، فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْأُتْرُجَّهِ، رِیحُهَا طَیِّبٌ، وَ طَعْمُهَا طَیِّبٌ . وَ أَمَّا الَّذِی لَمْ یُؤْتَ الْاِءِیمَانَ وَ لَا الْقُرْآنَ، فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْحَنْظَلَهِ، طَعْمُهَا مُرٌّ، وَ لَا رِیحَ لَهَا».

.

ابو علی اشعری ، از حسن بن علی بن عبداللّه و حمید بن زیاد ، از خشّاب ، هر دو روایت کرده اند ، از حسن بن علی بن یوسف ، از معاذ بن ثابت ، از عمرو بن جمیع ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که سزاوارترین مردم به فروتنی کردن و اظهار آن در نهان و آشکار ، حامل قرآن است ، و سزاوارترین مردم در نهان و آشکار به نماز و روزه ، حامل قرآن است» . پس به بلندترین آواز خویش ندا فرمود که : «ای حامل قرآن! به سبب قرآن فروتنی کن ، تا خدا تو را بلند گرداند ، و به آن طالب عزّت مباش (و عزّت را بر خود مبند) ، که خدا تو را ذلیل و خوار می گرداند . ای حامل قرآن! به آن از برای خدا متزیّن و آراسته شو ، تا خدا تو را به آن زینت دهد ، و به آن از برای مردمان متزیّن مشو ، که خدا تو را به آن زشت و بدنما می سازد . هر که قرآن را ختم کند ، گویا که پیغمبری را در میان دو پهلوی خود درج کرده ، ولیکن به سوی او وحی نمی شود ، و هر که قرآن را جمع کرده باشد ، سزاوار است او را که با کسی که بر او جهالت می کند ، جهالت نکند ، و به غضب نیاید در باب کسی که بر او غضب می کند ، و تندی نکند در حقّ کسی که تندی می کند ، و زود از جا به در نرود ، ولیکن باید که عفو کند و درگذرد و بیامرزد و حلم ورزد ، از برای تعظیم قرآن، و کسی که قرآن به او عطا شده باشد ، پس چنان گمان کند که به یکی از مردمان عطا شده است ، بهتر از آنچه به او عطا شده ، به حقیقت که بزرگ داشته چیزی را که خدا آن را حقیر و کوچک گردانیده ، و حقیر دانسته چیزی را که خدا آن را عظیم گردانیده است» .

ابو علی اشعری ، از حسن بن علی بن عبداللّه ، از عبیس بن هشام روایت کرده است که گفت : حدیث کرد ما را صالح قمّاط ، از ابان بن تغلب ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مردمان چهار قسم اند» . عرض کردم که : فدای تو گردم! ایشان کیانند؟ و چه صفت دارند؟ فرمود : «یکی مردی است که ایمان به او عطا شده ، و قرآن به او عطا نشده ، و دیگر مردی است که قرآن به او عطا شده ، و ایمان به او عطا نشده ، و سیم مردی است که قرآن به او عطا شده ، و ایمان نیز به او عطا شده ، و چهارم مردی است که نه قرآن به او عطا شده ، و نه ایمان» .ابان گفت که : عرض کردم : فدای تو گردم! حال ایشان را از برای من تفسیر و بیان فرما؟ فرمود : «امّا آنکه ایمان به او عطا شده و قرآن به او عطا نشده است ، داستانش چون داستان خرما است که مزه آن شیرین است و هیچ

بو ندارد ، و امّا آنکه قرآن به او عطا شده و ایمان به او عطا نشده ، داستانش چون داستان ریحان و مُورْد است که بوی آن خوش و مزه اش تلخ است ، و امّا آنکه قرآن و ایمان ، هر دو به او عطا شده ، داستانش چون داستان ترنج است که بوی و مزه آن ، هر دو خوش است ، و امّا کسی که نه ایمان به او عطا شده و نه قرآن ، داستانش چون داستان حنظل است که مزه اش تلخ است و آن را هیچ بویی نیست» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیِّ جَمِیعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ سُفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَهَ، عَنِ الزُّهْرِیِّ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام: أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ :«الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ» قُلْتُ: وَ مَا الْحَالُّ الْمُرْتَحِلُ؟ قَالَ : «فَتْحُ الْقُرْآنِ وَ خَتْمُهُ، كُلَّمَا جَاءَ بِأَوَّلِهِ ارْتَحَلَ فِی آخِرِهِ». وَ قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ أَعْطَاهُ اللّٰهُ الْقُرْآنَ، فَرَأی أَنَّ رَجُلاً أُعْطِیَ أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِیَ، فَقَدْ صَغَّرَ عَظِیماً، وَ عَظَّمَ صَغِیراً».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ رُشَیْدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِیٌّ وَ لَا فَقْرَ بَعْدَهُ، وَ إِلَا مَا بِهِ غِنًی».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : یَا مَعَاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ، اتَّقُوا اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِیمَا حَمَّلَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ، فَإِنِّی مَسْؤُولٌ، وَ إِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ، إِنِّی مَسْؤُولٌ عَنْ تَبْلِیغِ الرِّسَالَهِ، وَ أَمَّا أَنْتُمْ، فَتُسْأَلُونَ عَمَّا حُمِّلْتُمْ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَ سُنَّتِی».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش و علی بن محمد قاسانی ، هر دو روایت کرده اند ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود ، از سفیان بن عیینه ، از زهری که گفت : به حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامعرض کردم که : کدام یک از عمل ها فاضل تر و بهتر است؟ فرمود که :«حالّ مرتحل؛ یعنی فرود آینده کوچ کننده» . عرض کردم که : حالّ مرتحل چیست؟ فرمود : «ابتدا کردن قرآن و ختم نمودن آن؛ در هر زمان که به اوّل آن آید ، در آخر آن کوچ کند» .و فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که خدا قرآن را به او عطا فرموده باشد ، پس چنان بیند که به مردی عطا شده ، بهتر از آنچه به او عطا شده ، به تحقیق که بزرگی را کوچک دانسته ، و کوچکی را بزرگ دانسته است» (1) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن عیسی ، از سلیمان بن رشید ، از پدرش ، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«هر که قرآن را بخواند ، چنین کسی بی نیاز است ، و هیچ فقری بعد از آن نیست ، و اگر نه ، هیچ بی نیازی با او نباشد» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن ابی نجران ، از ابو جمیله ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ای گروه های قاریان قرآن! از خدای عز و جل بپرهیزید در آنچه بر شما بار کرده از کتاب خویش ، که از من سؤال خواهد شد ، و از شما نیز سؤال خواهد شد . به درستی که از من سؤال می شود از تبلیغ رسالت ، و امّا شما پرسیده خواهید شد ، از آنچه بر شما باژ شده از کتاب خدا ، و در باب سنّت من» .

.

1- . بعضی در شرح فقره این حدیث که در هر زمان که به اوّل آن آید ، گفته اند که : گویا آن چنین بوده که در هر زمان که در اوّل آن حلول کند و فرود آید ، و تصحیف شده ، و این حدیث ، حدیث نبوی است ، مگر آنکه در بیان آن عکسی واقع است؛ چه از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که او را سؤال کردند که : کدام یک از عمل ها فاضل تر است؟ فرمود که : حالٌّ مرتحل . به آن حضرت عرض شد که : مراد از این

چیست؟ فرمود که : خاتم مفتتح؛ یعنی ختم کننده ابتداکننده . و شرح این حدیث و آنچه از آن فهمیده اند ، از استحباب خواندن سوره فاتحه ، و از اوّل سوره بقره تا هم المفلحون در وقت ختم قرآن ، و ردّ آن در لوامع التّنزیل به تفصیل مذکور است . (مترجم)

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ، عَنْ حَفْصٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهماالسلام یَقُولُ لِرَجُلٍ :«أَتُحِبُّ الْبَقَاءَ فِی الدُّنْیَا؟» فَقَالَ : نَعَمْ، فَقَالَ : «وَ لِمَ؟» قَالَ: لِقِرَاءَهِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ، فَسَکَتَ عَنْهُ، فَقَالَ لَی بَعْدَ سَاعَهٍ : «یَا حَفْصُ، مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِیَائِنَا وَ شِیعَتِنَا وَ لَمْ یُحْسِنِ الْقُرْآنَ، عُلِّمَ فِی قَبْرِهِ لِیَرْفَعَ اللّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ؛ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّهِ عَلی قَدْرِ آیَاتِ الْقُرْآنِ، یُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَ ارْقَ ، فَیَقْرَأُ، ثُمَّ یَرْقی». قَالَ حَفْصٌ: فَمَا رَأَیْتُ أَحَداً أَشَدَّ خَوْفاً عَلی نَفْسِهِ مِنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهماالسلاموَ لَا أَرْجَی النَّاسِ مِنْهُ، وَ کَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْناً، فَإِذَا قَرَأَ فَکَأَنَّهُ یُخَاطِبُ إِنْسَاناً.

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : حَمَلَهُ الْقُرْآنِ عُرَفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّهِ، وَ الْمُجْتَهِدُونَ قُوَّادُ أَهْلِ الْجَنَّهَ، وَ الرُّسُلُ سَادَهُ أَهْلِ الْجَنَّهَ».

2 بَابُ مَنْ یَتَعَلَّمُ الْقُرْآنَ بِمَشَقَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ :«إِنَّ الَّذِی یُعَالِجُ الْقُرْآنَ، وَ یَحْفَظُهُ بِمَشَقَّهٍ مِنْهُ وَ قِلَّهِ حِفْظٍ، لَهُ أَجْرَانِ».

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ، عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَیَابَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ شُدِّدَ عَلَیْهِ فِی الْقُرْآنِ، کَانَ لَهُ أَجْرَانِ؛ وَ مَنْ یُسِّرَ عَلَیْهِ، کَانَ مَعَ الْأَوَّلِینَ».

.

2 . باب ثواب کسی که قرآن را به زحمت آموخته باشد

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود منقری ، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که به مردی می فرمود که :«آیا ماندن در دنیا را دوست می داری؟» آن مرد عرض کرد: آری . فرمود : «چرا؟» عرض کرد که : از برای خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» . پس حضرت از تکلّم با آن مرد سکوت نمود ، و بعد از ساعتی به من فرمود که : «ای حفص! هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد ، و قرآن را نیکو ندانسته باشد ، در قبرش به او تعلیم می شود ، تا آنکه خدا به آن درجه اش را بلند گرداند؛ زیرا که درجات بهشت بر اندازه آیات قرآن است . به قاری گفته می شود که : بخوان و بالا رو . پس می خواند و بالا می رود» . و حفص گفت : کسی را ندیدم که ترسش بر نفسش سخت تر باشد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ، و نه امیدوارتری از مردمان از آن حضرت ، و خواندنش حزن و اندوه بود ، و چون قرآن می خواند ، به نحوی می خواند که گویا مشافهه با کسی سخن می گفت .

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : حاملان قرآن ، کدخدایان و سرشناسان اهل بهشتند ، و مجتهدان ، که در عبادت و طاعت خدا سعی و کوشش می کنند و خود را تعب می دهند ، جلوداران و پیش روان اهل بهشتند ، و رسولان ، سادات و بزرگان اهل بهشتند» .

2 . باب ثواب کسی که قرآن را به زحمت آموخته باشدچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد ، هر دو ، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از فضیل بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«به درستی که آنکه قرآن را معالجه می کند (و در باب یاد گرفتن آن چاره و درمان می نماید) ، و آن را حفظ می کند با مشقّت و زحمتی از او و کمی حافظه اش ، او را دو اجر باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور بن یونس ، از صبّاح بن سیابه روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق

علیه السلام که می فرمود :«هر که در باب قرآن بر او سخت گرفته شود (که یاد گرفتن آن بر او دشوار باشد) ، او را دو اجر باشد ، و هر که بر او آسان گردانیده شود (که یاد گرفتن آن بر او دشوار نباشد و بی زحمت یاد گیرد) ، با اوّلین خواهد بود» (یعنی آنان که به سوی ایمان پیشی گرفته اند) .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمٍ الْفَرَّاءِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا یَمُوتَ حَتّی یَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ، أَوْ یَکُونَ فِی تَعْلِیمِهِ».

3 بَابُ مَنْ حَفِظَ الْقُرْآنَ ثُمَّ نَسِیَهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ، عَنْ یَعْقُوبَ الْأَحْمَرِ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنِّی کُنْتُ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَتَفَلَّتَ مِنِّی ، فَادْعُ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُعَلِّمَنِیهِ، قَالَ: فَکَأَنَّهُ فَزِعَ لِذلِکَ، فَقَالَ :«عَلَّمَکَ اللّهُ هُوَ وَ إِیَّانَا جَمِیعاً» قَالَ: وَ نَحْنُ نَحْوٌ مِنْ عَشَرَهٍ. ثُمَّ قَالَ : «السُّورَهُ تَکُونُ مَعَ الرَّجُلِ قَدْ قَرَأَهَا، ثُمَّ تَرَکَهَا، فَتَأْتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی أَحْسَنِ صُورَهٍ، وَ تُسَلِّمُ عَلَیْهِ، فَیَقُولُ: مَنْ أَنْتِ؟ فَتَقُولُ: أَنَا سُورَهُ کَذَا وَ کَذَا، فَلَوْ أَنَّکَ تَمَسَّکْتَ بِی، وَ أَخَذْتَ بِی، لَأَنْزَلْتُکَ هذِهِ الدَّرَجَهَ؛ فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ». ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِیُقَالَ: فُلَانٌ قَارِئٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِیَطْلُبَ بِهِ الدُّنْیَا ، وَ لَا خَیْرَ فِی ذلِکَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِیَنْتَفِعَ بِهِ فِی صَلَاتِهِ وَ لَیْلِهِ وَ نَهَارِهِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از احمد بن محمد ، از سلیم فرّاء ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سزاوار است مؤمن را که نمیرد ، تا آنکه قرآن را یاد گیرد ، یا در کار یاد گرفتن آن باشد» .

3 . باب عذاب کسی که قرآن را حفظ کرده و بعد از آن فراموش نمودهچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، هر دو ، از ابن فضّال ، از ابو اسحاق ثعلبه بن میمون ، از یعقوب احمر که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم! به درستی که من قرآن را خوانده بودم . بعد از آن ، از من رها شد و آن را فراموش کردم . پس خدای عز و جل را بخوان و دعا کن که خدا آن را به من تعلیم فرماید.یعقوب گفت که : گویا آن حضرت به جهت این امر فزع نمود و ترسید ، و فرمود که :«خدا آن را به تو و ما ، همه تعلیم فرماید» ، و گفت که : ما مقدار ده نفر بودیم . بعد از آن ، فرمود که : «سوره قرآن با شخصی می باشد (یعنی آن را می داند) ، و حال آنکه آن سوره را خوانده . بعد از آن ، آن را فراموش نموده . پس آن سوره در روز قیامت به نزد او می آید ، در بهترین صورتی ، و بر او سلام می کند . پس آن شخص می گوید که : تو کیستی؟ می گوید که : من فلان سوره ام؛ پس اگر به من چنگ در زده بودی و مرا از دست نمی دادی و فراموش نمی کردی و به من عمل می نمودی ، تو را در این درجه فرود می آوردم . پس بر شما باد به قرآن و مستمسّک شدن به آن» .بعد از آن فرمود : «به درستی که از جمله مردمان کسی هست که قرآن را می خواند ، از برای آنکه گفته شود که فلانی قاری است ، و از جمله ایشان کسی هست که قرآن را می خواند ، از برای آنکه به آن ، دنیا را طلب کند ، و در این دو طایفه هیچ خوبی نیست ، و از جمله ایشان کسی هست که قرآن را می خواند ، از برای آنکه به آن منتفع شود در نماز ، در شب و روز خویش» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ نَسِیَ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ، مُثِّلَتْ لَهُ فِی صُورَةٍ حَسَنَةٍ، وَ دَرَجَةٍ رَفِیعَةٍ فِی الْجَنَّةِ، فَإِذَا رَآهَا، قَالَ: مَا أَنْتِ؟ مَا أَحْسَنَکِ! لَیْتَکِ لِی! فَتَقُولُ: أَمَا تَعْرِفُنِی؟ أَنَا سُورَةُ کَذَا وَ کَذَا، وَ لَوْ لَمْ تَنْسَنِی لَرَفَعْتُکَ إِلی هذَا».

ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ یَعْقُوبَ الْأَحْمَرِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ عَلَیَّ دَیْناً کَثِیراً، وَ قَدْ دَخَلَنِی مَا کَانَ الْقُرْآنُ یَتَفَلَّتُ مِنِّی. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«الْقُرْآنَ الْقُرْآنَ؛ إِنَّ الْایَةَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ السُّورَةَ لَتَجِیءُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَتّی تَصْعَدَ أَلْفَ دَرَجَهٍ یَعْنِی فِی الْجَنَّهِ فَتَقُولُ: لَوْ حَفِظْتَنِی لَبَلَغْتُ بِکَ هَاهُنَا».

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَهَ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا کَانَ یَعْلَمُ السُّورَةَ، ثُمَّ نَسِیَهَا، أَوْ تَرَکَهَا وَ دَخَلَ الْجَنَّهَ، أَشْرَفَتْ عَلَیْهِ مِنْ فَوْقٍ فِی أَحْسَنِ صُورَهٍ، فَتَقُولُ: تَعْرِفُنِی؟ فَیَقُولُ: لَا، فَتَقُولُ: أَنَا سُورَهُ کَذَا وَ کَذَا لَمْ تَعْمَلْ بِی وَ تَرَکْتَنِی، أَمَا وَ اللّهِ لَوْ عَمِلْتَ بِی لَبَلَغْتُ بِکَ هذِهِ الدَّرَجَهَ، وَ أَشَارَتْ بِیَدِهَا إِلی فَوْقِهَا».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الْحَجَّاجِ الْخَشَّابِ، عَنْ أَبِی کَهْمَسٍ الْهَیْثَمِ بْنِ عُبَیْدٍ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ قَرَأَ الْقُرْآنَ، ثُمَّ نَسِیَهُ، فَرَدَدْتُ عَلَیْهِ ثَلَاثاً، أَعَلَیْهِ فِیهِ حَرَجٌ؟ قَالَ :«لَا».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از ابو المغراء ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که سوره ای از قرآن را فراموش کند ، همان سوره در بهشت ، در صورت نیکو و درجه بلندی از برایش متمثّل و مصوّر شود . پس چون آن را ببیند ، بگوید که : تو چیستی؟ و چه بسیار نیکو و مقبولی ، کاش تو از برای من بودی! پس آن سوره می گوید که : آیا مرا نمی شناسی؟ من فلان سوره ام ، و اگر مرا فراموش نکرده بودی ، تو را به سوی این مکان ، بلند می کردم» .

ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از یعقوب احمر روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : قرض بسیاری دارم ، و به حقیقت که در من داخل شده است از اندوه ، آنچه نزدیک است که قرآن از من رها شود و آن را فراموش کنم؛ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«متمسّک شو به قرآن ، و بترس از آنکه آن را فراموشی کنی . به درستی که آیه ای از قرآن و سوره ای از آن در روز قیامت می آید ، تا آنکه هزار درجه بالا می رود یعنی در بهشت بعد از آن ، می گوید که : اگر مرا حفظ می کردی ، تو را در اینجا می رسانیدم» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد بن سماعه و چند نفر از اصحاب روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، هر دو ، از محسّن بن احمد ، از ابان بن عثمان ، از ابن ابی یعفور که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که مرد چون سوره را بداند ، پس آن را فراموش نماید ، یا ترک کند آن را ، و در بهشت داخل شود ، آن سوره از جانب بالا بر او مشرف شود ، در بهترین صورتی ، و بگوید که : مرا می شناسی؟ در جواب گوید : نه . پس بگوید که : من فلان سوره ام که به من عمل نکردی و مرا ترک نمودی . بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر به من عمل کرده بودی ، تو را به این درجه می رسانیدم ، و آن سوره به سوی زبَر خود اشاره کند به دستش» .

ابو علی اشعری ، از حسن بن علی بن عبداللّه ، از عبّاس بن عامر ، از حجّاج خشّاب ، از ابو کهمس هیثم بن عبید روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که قرآن را خوانده ،

پس آن را فراموش کرده .و سه مرتبه این سؤال را بر آن حضرت اعاده نمودم و عرض کردم که : آیا در این باب بر او حرجی هست؟ فرمود :«نه» . (1)

.

1- . و مراد از نفی حرج ، مترتّب نشدن عقاب است بر آن؛ پس با محرومیت از درجه رفیعه در بهشت به واسطه آن ، منافات ندارد . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ يَعْقُوبَ الْأَحْمَرِ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنَّهُ أَصَابَتْنِى هُمُومٌ وَ أَشْيَاءُ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ إِلَا وَ قَدْ تَفَلَّتَ مِنِّى مِنْهُ طَائِفَةٌ حَتَّى الْقُرْآنِ ، لَقَدْ تَفَلَّتَ مِنِّى طَائِفَةٌ مِنْهُ، قَالَ: فَفَزِعَ عِنْدَ ذٰلِکَ حِينَ ذَکَرْتُ الْقُرْآنَ، ثُمَّ قَالَ :«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْسَى السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، فَتَأْتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتّى تُشْرِفَ عَلَيْهِ مِنْ دَرَجَةٍ مِنْ بَعْضِ الدَّرَجَاتِ، فَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْکَ، فَيَقُولُ: وَ عَلَيْکِ السَّلَامُ، مَنْ أَنْتِ؟ فَتَقُولُ: أَنَا سُورَةُ کَذَا وَ کَذَا ، ضَيَّعْتَنِى وَ تَرَکْتَنِى، أَمَا لَوْ تَمَسَّکْتَ بِى بَلَغْتُ بِکَ هٰذِهِ الدَّرَجَةَ». ثُمَّ أَشَارَ بِإِصْبَعِهِ، ثُمَّ قَالَ : «عَلَيْکُمْ بِالْقُرْآنِ، فَتَعَلَّمُوهُ؛ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَعَلَّمُ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: فُلَانٌ قَارِئٌ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَعَلَّمُهُ، فَيَطْلُبُ بِهِ الصَّوْتَ، فَيُقَالُ: فُلَانٌ حَسَنُ الصَّوْتِ، وَ لَيْسَ فِى ذٰلِکَ خَيْرٌ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَعَلَّمُهُ، فَيَقُومُ بِهِ فِى لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ لَايُبَالِى مَنْ عَلِمَ ذٰلِکَ وَ مَنْ لَمْ يَعْلَمْهُ».

4 بَابٌ فِى قِرَاءَتِهِعَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«اَلْقُرْآنُ عَهْدُ اللّٰهِ إِلى خَلْقِهِ، فَقَدْ يَنْبَغِى لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِى عَهْدِهِ، وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِى کُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً».

.

4 . باب خواندن قرآن

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید ، هر دو ، از نضر بن سوید ، از یحیی حلبی ، از عبداللّه بن مسکان ، از یعقوب احمر روایت کرده اند که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : فدای تو گردم! به درستی که اندوه ها و چیزی چند به من رسیده ، که چیزی از خوبی نمانده ، مگر آنکه قدری از آن از من رها شده و آن را فراموش کرده ام ، حتی قرآن ، که قدری از آن از من رها شده و فراموش نموده ام . یعقوب گفت که : پس حضرت در نزد این سخن ، در هنگامی که قرآن را ذکر کردم ، فزع نمود و ترسید . بعد از آن ، فرمود :«به درستی که مردی سوره ای از قرآن را فراموش می کند . پس آن سوره از قرآن در روز قیامت به نزد او می آید ، تا آنکه از درجه بلندی از بعضی از درجات بهشت بر او مشرف می شود و می گوید که : السّلام علیک . پس آن مرد در جواب می گوید که : و علیک السّلام ، تو کیستی؟ می گوید که : من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی مرا . بدان و آگاه باش! که اگر به من مستمسّک می شدی ، هر آینه تو را به این درجه می رسانیدم» . پس به انگشت خود اشاره نمود . بعد از آن ، فرمود : «بر شما باد به قرآن ، که آن را بیاموزید . پس به درستی که از جمله مردمان کسی هست که قرآن را بیاموزد ، از برای اینکه گفته شود که : فلانی قاری است ، و از جمله ایشان کسی هست که آن را بیاموزد ، از برای اینکه به آن آواز را طلب کند (و به آواز خوش بخواند) ، تا آنکه گفته شود که : فلانی خوش آواز است ، و در این دو کس ، هیچ خوبی نیست ، و از جمله ایشان کسی هست که آن را می آموزد ، پس در شب و روزها به آن قیام می نماید و آن را می خواند ، پروا نمی کند که کسی آن را بداند ، یا کسی آن را نداند» .

4 . باب خواندن قرآنعلی ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردهاست که فرمود :«قرآن عهد خدا است به سوی خلقش ، و عهد و پیمان و وصیّت و امان است . پس سزاوار است مرد مسلمان را که در عهد آن جناب نظر کند ، و در هر روز ، پنجاه آیه از آن را بخواند» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ، عَنِ الزُّهْرِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامیَقُولُ :«آیَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ، فَکُلَّمَا فُتِحَتْ خِزَانَهٌ، یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِیهَا».

5 بَابُ الْبُیُوتِ الَّتِی یُقْرَأُ فِیهَا الْقُرْآنُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ لَیْثِ بْنِ أَبِی سُلَیْمٍ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله :«نَوِّرُوا بُیُوتَکُمْ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآنِ ، وَ لَا تَتَّخِذُوهَا قُبُوراً کَمَا فَعَلَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصَارِی: صَلُّوا فِی الْکَنَائِسِ وَ الْبِیَعِ، وَ عَطِّلُوا بُیُوتَهُمْ فَإِنَّ الْبَیْتَ إِذَا کَثُرَ فِیهِ تِلَاوَهُ الْقُرْآنِ کَثُرَ خَیْرُهُ، وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ، وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ ، کَمَا تُضِیءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْیَا».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ جَمِیعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلی مَوْلی آلِ سَام، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْبَیْتَ إِذَا کَانَ فِیهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ یَتْلُو الْقُرْآنَ، یَتَرَاءَاهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ، کَمَا یَتَرَاءَی أَهْلُ الدُّنْیَا الْکَوْکَبَ الدُّرِّیَّ فِی السَّمَاءِ».

مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ؛ وَ عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ جَمِیعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : الْبَیْتُ الَّذِی یُقْرَأُ فِیهِ الْقُرْآنُ وَ یُذْکَرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ تَکْثُرُ بَرَکَتُهُ، وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِکَهُ، وَ تَهْجُرُهُ الشَّیَاطِینُ، وَ یُضِیءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، کَمَا تُضِیءُ الْکَوَاکِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ وَ إِنَّ الْبَیْتَ الَّذِی لَا یُقْرَأُ فِیهِ الْقُرْآنُ وَ لَا یُذْکَرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ تَقِلُّ بَرَکَتُهُ، وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِکَهُ، وَ تَحْضُرُهُ الشَّیَاطِینُ».

.

5 . باب در باب خانه هایی که قرآن در آنها خوانده می شود

علی بن ابراهیم روایت کرده است که ، از پدرش و علی بن محمد ، هر دو ، از قاسم بن محمد ، از سلیمان بن داود ، از حفص بن غیاث ، از زهری که گفت : شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام که می فرمود :«آیات قرآنی ، خزینه های حکمت ربّانی است . پس در هر زمانی که درِ خزینه ای را بگشایی ، تو را سزاوار است که نظر نمایی و ببینی که چه چیز در آن است» .

5 . باب در باب خانه هایی که قرآن در آنها خوانده می شودچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از فضیل بن عثمان ، از لیث بن ابی سلیم که آن را مرفوع ساخته ، گفت که : پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که :«خانه های خود را به خواندن قرآن نورانی گردانید ، و آنها را قبرها مسازید ، چنان که یهود و نصاری کردند ، که در کِنِشت ها (1) و کلیساها نماز کردند ، و خانه های خود را بیکار گذاشتند . پس به درستی که خانه ، چون تلاوت قرآن بسیار در آن شود ، خیر و خوبی آن بسیار گردد ، و اهلش در وسعت افتند ، و آن خانه از برای اهل آسمان روشنی دهد ، چنان که ستارگان آسمان از برای اهل دنیا روشنی می دهند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید ، هر دو ، از نضر بن سوید ، از یحیی بن عمران حلبی ، از عبد الأعلی مولای آل سام ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :«به درستی که خانه ، هرگاه مرد مسلمان در آن [قران]تلاوت کند ، اهل آسمان آن خانه را به یکدیگر می نمایند ، چنان که اهل دنیا ستاره ای درخشان را که در آسمان است به یکدیگر می نمایند» .

محمد ، از احمد و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، هر دو ، از جعفر بن محمد بن عبید اللّه ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که : خانه ای که قرآن در آن خوانده می شود ، و خدای عز و جل در آن یاد می شود ، برکتش بسیار می شود ، و فرشتگان در آن خانه حاضر می شوند ، و شیاطین از آن دور می شوند ، و آن خانه از برای اهل آسمان روشنی دهد ، چنان که ستاره از برای اهل زمین روشنی می دهد . و به درستی که خانه

ای که قرآن در آن خوانده نمی شود ، و خدای عز و جل در آن یاد نمی شود ، برکتش کم می شود ، و فرشتگان از آن دور می شوند ، و شیاطین در آن حاضر می شوند» .

.

1- . عبادتگاه یهودیان .

6 بَابُ ثَوَابِ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِماً فِی صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَهَ حَسَنَهٍ؛ وَ مَنْ قَرَأَهُ فِی صَلَاتِهِ جَالِساً، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسِينَ حَسَنَهً؛ وَ مَنْ قَرَأَهُ فِی غَيْرِ صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ». قَالَ ابْنُ مَحْبُوبٍ: وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ مُعَاذٍ عَلی نَحْوٍ مِمَّا رَوَاهُ ابْنُ سِنَانٍ.

ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا يَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْكُمُ الْمَشْغُولَ فِی سُوقِهِ إِذَا رَجَعَ إِلی مَنْزِلِهِ أَنْ لَا يَنَامَ حَتّی يَقْرَأَ سُورَهً مِنَ الْقُرْآنِ، فَتُكْتَبَ لَهُ مَكَانَ كُلِّ آيَهٍ يَقْرَؤُهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَ يُمْحی عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ؟».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ مُسَافِرٍ، عَنْ بِشْرِ بْنِ غَالِبٍ الْأَسَدِیِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهماالسلام، قَالَ :«مَنْ قَرَأَ آيَهً مِنْ كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی صَلَاتِهِ قَائِماً، يُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَهُ حَسَنَهٍ، فَإِذَا قَرَأَهَا فِی غَيْرِ صَلَاهٍ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَ إِنِ اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَهً، وَ إِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَيْلًا، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَهُ حَتّی يُصْبِحَ، وَ إِنْ خَتَمَهُ نَهَاراً، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْحَفَظَهُ حَتّی يُمْسِیَ، وَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَهٌ مُجَابَهٌ، وَ كَانَ خَيْراً لَهُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ». قُلْتُ: هذَا لِمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَمَنْ لَمْ يَقْرَأْ؟ قَالَ : «يَا أَخَا بَنِی أَسَدٍ ، إِنَّ اللّهَ جَوَادٌ مَاجِدٌ كَرِيمٌ، إِذَا قَرَأَ مَا مَعَهُ، أَعْطَاهُ اللّهُ ذلِكَ».

.

6 . باب در بیان ثواب خواندن قرآنچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو ، از ابن محبوب ، از عبد اللّه بن سنان ، از معاذ بن مسلم ، از عبد اللّه بن سلیمان ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«هر که قرآن را ایستاده در نماز خویش بخواند ، خدا از برایش به هر حرفی صد حسنه بنویسد ، و هر که آن را نشسته در نمازش بخواند ، خدا از برایش به هر حرفی پنجاه حسنه بنویسد ، و هر که آن را در غیر نماز بخواند ، خدا از برایش به هر حرفی ده حسنه بنویسد» . و ابن محبوب گفت که : این را شنیدم از معاذ ، قریب به آنچه ابن سنان آن را روایت کرده و مثل آن .

ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از فضیل بن یسار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چه چیز منع می کند تاجری از شما را که در بازار خویش مشغول است ، چون به سوی منزل خویش برگردد ، از آنکه نخوابد ، تا آنکه سوره ای از قرآن را بخواند ، تا به جای هر آیه که آن را می خواند ، ده حسنه از برایش نوشته شود ، و ده گناه از او محو شود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم یا غیر او ، از سیف بن عمیره ، از مردی ، از جابر بن مسافر ، از کثیر یا بشیر (1) بن غالب اسدی ، از حضرت حسین بن علی علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«هر که یک آیه را از کتاب خدای عز و جل در نماز خویش ایستاده بخواند ، به هر حرفی صد حسنه از برایش نوشته شود ، و اگر در غیر نماز آن را بخواند ، خدا از برایش به هر حرفی ده حسنه بنویسد ، و اگر گوش دهد و قرآن را بشنود ، خدا از برایش به هر حرفی حسنه ای بنویسد ، و اگر در شب قرآن را ختم کند ، فرشتگان بر او صلوات فرستند ، تا آنکه صبح کند ، و اگر در روز آن را ختم کند ، فرشتگان نویسندگان اعمال بر او صلوات فرستند و استغفار کنند ، تا آنکه شام کند ، و از برایش یک دعای مستجاب هست ، و آن ختم از برایش بهتر است ، از هر چه در میانه آسمان تا زمین باشد» . عرض کردم که : این ثواب از برای کسی است که قرآن خوانده باشد؛ پس آنکه نتواند که آن را بخواند ، چه ثواب از برای او است؟ فرمود که : «ای برادر بنی اسد! به درستی که خدا صاحب

بخشش و بزرگی و کرم است . چون آنچه را که با او است و آن را می داند ، بخواند ، خدا این ثواب را به او عطا فرماید» .

.

1- . هر دو نادرست و متن عربی «بشر» است .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سَعِيْدٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ الْقَلَانِسِيِّ ، عَنْ أَبِى حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ مِنْ جُمُعَهٍ إِلى جُمُعَهٍ، أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذلِكَ، أَوْ أَكْثَرَ ، وَ خَتَمَهُ فِى يَوْمِ جُمُعَهٍ، كُتِبَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَ الْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَهٍ كَانَتْ فِى الدُّنْيَا إِلى آخِرِ جُمُعَهٍ تَكُونُ فِيهَا، وَ إِنْ خَتَمَهُ فِى سَائِرِ الْأَيَّامِ، فَكَذَلِكَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِى لَيْلَهٍ، لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَهً، كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَهَ آيَهٍ، كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتَىْ آيَهٍ، كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ ثَلَاثَمِائَهِ آيَهٍ، كُتِبَ مِنَ الْفَائِزِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسَمِائَهِ آيَهٍ، كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَهٍ، كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ مِنْ بِرِّ الْقِنْطَارُ خَمْسَهَ عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ، وَ الْمِثْقَالُ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ قِيرَاطاً أَصْغَرُهَا مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ ، وَ أَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام ، قَالَ: وَ قَدْ رُوِىَ هذَا الْحَدِيثُ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنِ اسْتَمَعَ حَرْفاً مِنْ كِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ غَيْرِ قِرَاءَهٍ، كَتَبَ اللّهُ عزّوجلّ لَهُ حَسَنَهً، وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَهً، وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَهً؛ وَ مَنْ قَرَأَ نَظَراً مِنْ غَيْرِ صَوْتٍ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَهً، وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَهً، وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَهً؛ وَ مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفاً ظَاهِراً، كَتَبَ اللّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَ مَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ» قَالَ : «لَا أَقُولُ: بِكُلِّ آيَهٍ، وَ لكِنْ بِكُلِّ حَرْفٍ: بَاءٍ، أَوْ تَاءٍ ، أَوْ شِبْهِهِمَا» . قَالَ : «وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفاً وَ هُوَ جَالِسٌ فِى صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِهِ خَمْسِينَ حَسَنَهً، وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسِينَ سَيِّئَهً، وَ رَفَعَ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَهً؛ وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفاً وَ هُوَ قَائِمٌ فِى صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَهَ حَسَنَهٍ، وَ مَحَا عَنْهُ مِائَهَ سَيِّئَهٍ، وَ رَفَعَ لَهُ مِائَهَ دَرَجَهٍ؛ وَ مَنْ خَتَمَهُ، كَانَتْ لَهُ دَعْوَهٌ مُسْتَجَابَهٌ مُؤَخَّرَهً، أَوْ مُعَجَّلَهً». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، خَتَمَهُ كُلَّهُ؟ قَالَ : «خَتَمَهُ كُلَّهُ» .

.

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از نضر بن سوید ، از خالد بن مادّ قلانسی ، از ابو حمزه ثمالی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که قرآن را ختم کند در مکّه ، از جمعه تا جمعه ای دیگر ، یا کمتر از آن ، یا بیشتر ، و آن را در روز جمعه ختم کند ، از برایش از اجر و حسنات نوشته شود ، از اوّل جمعه ای که در دنیا بوده است ، تا آخر جمعه ای که در آن خواهد بود ، و همچنین اگر در سایر روزها آن را ختم کند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن خالد و حسین بن سعید ، هر دو ، از نضر بن سوید ، از یحیی حلبی ، از محمد بن مروان ، از سعد بن طریف ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر که در شبی ده آیه را بخواند ، از جمله غافلان و بی خبران نوشته نشود ، و هر که پنجاه آیه را بخواند ، از جمله ذاکران نوشته شود ، و هر که صد آیه را بخواند ، از قانتان یعنی عابدان نوشته شود ، و هر که دویست آیه را بخواند ، از جمله خاشعان نوشته شود ، و هر که سیصد آیه را بخواند ، از رستگاران نوشته شود ، و هر که پانصد آیه را بخواند ، از مجتهدان نوشته شود . و ایشان ، آنانند که در عبادت و طاعت خدا سعی و کوشش می نمایند ، و خود را تعب می دهند . و هر که هزار آیه را بخواند ، قنطاری از نیکی از برایش نوشته شود ، و قنطار ، پانزده هزار مثقال است از طلا ، و مثقال ، بیست و چهار قیراط است ، که خُردتر آن ، مانند کوه احد است ، و بزرگ تر آن ، مثل آنچه در میانه آسمان و زمین است» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، هر دو ، از علی بن حدید ، از منصور ، از محمد بن بشیر ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامروایت کرده اند ، و همچنین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :«هر که به حرفی از کتاب خدا گوش دهد و آن را بشنود ، بی آنکه آن را بخواند ، خدا به هر حرفی یک حسنه از برایش بنویسد ، و یک گناه از او محو فرماید ، و یک درجه از برایش بلند گرداند ، و هر که یک حرف آن را در ظاهر بیاموزد و یاد گیرد ، خدا ده حسنه از برایش بنویسد ، و ده گناه از او محو سازد ، و ده درجه از برایش بلند گرداند» . و فرمود که : «نمی گویم به هر آیه ای این ثواب را به او عطا فرماید ، ولیکن به هر حرفی؛ خواه آن حرف باء باشد ،

یا تاء ، یا مانند این دو تا» . و فرمود که : «هر که یک حرف از قرآن را در نماز بخواند ، و حال آنکه او نشسته باشد ، خدا به آن حرف پنجاه حسنه از برایش بنویسد ، و پنجاه گناه از او محو نماید ، و پنجاه درجه از برایش بلند گرداند ، و هر که یک حرف از آن را در نمازش بخواند ، و حال آنکه او ایستاده باشد ، خدا صد حسنه از برایش بنویسد ، و صد گناه از او محو کند ، و صد درجه از براش بلند سازد ، و هر که آن را ختم کند ، از برایش یک دعای مستجاب هست؛ خواه مؤخّر باشد ، و خواه معجّل» (یعنی از برای آخرت یا دنیا) . راوی گفت که : عرض کردم : فدای تو گردم! همه آن را ختم کند؟ فرمود : «آری ، همه آن را ختم کند» .

.

مَنْصُورٌ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«سَمِعْتُ أَبِی علیه السلام یَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : خَتْمُ الْقُرْآنِ إِلَی حَیْثُ یَعْلَمُ».

7 بَابُ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِ فِی الْمُصْحَفِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ ، رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِی الْمُصْحَفِ، مُتِّعَ بِبَصَرِهِ، وَ خُفِّفَ عَنْ وَالِدَیْهِ وَ إِنْ کَانَا کَافِرَیْنِ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّرِیرِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ أَبِیهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّهُ لَیُعْجِبُنِی أَنْ یَکُونَ فِی الْبَیْتِ مُصْحَفٌ یَطْرُدُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الشَّیَاطِینَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثَهٌ یَشْکُونَ إِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا یُصَلِّی فِیهِ أَهْلُهُ، وَ عَالِمٌ بَیْنَ جُهَّالٍ، وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَیْهِ الْغُبَارُ لَا یُقْرَأُ فِیهِ».

.

منصور ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«شنیدم از پدرم که می فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ختم قرآن تا آنجا که می داند» .

7 . باب ثواب خواندن قرآن در مصحف (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از یعقوب بن یزید که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که قرآن را در مصحف بخواند ، به روشنیِ چشم خویش برخوردار و بهره مند شود ، و عذاب بر پدر و مادرش سبک گردد ، و هر چند که کافر باشند» .

از او ، از علی بن حسین بن حسن ضریر ، از حمّاد بن عیسی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که مرا خوش می آید که در خانه مصحفی باشد که خدای عز و جل به برکت آن ، شیاطین را براند و از آن خانه دفع کند و دور سازد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ابن فضّال ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«سه چیزند که به سوی خداوند عزیز جبّار شکایت می کنند : مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نکنند ، و عالمی که در میانه جاهلی چند باشد (که از او سؤال نکنند یا حرمتش را نگاه ندارند) ، و مصحفی در بسته که گرد و غبار بر آن نشسته و در آن خوانده نشود» (2) .

.

1- . یعنی در آن نظر کند ، نه آنکه از بَر بخواند . (مترجم)
2- . و بعضی در ترجمه این حدیث گفته اند که : مصحف آویخته . و معنی مصحف در بسته این است که آن را نگشایند و از روی آن تلاوت ننمایند؛ خواه از بَر قرآن بخوانند ، و خواه نخوانند . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَسْعَدَهَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قِرَاءَهُ الْقُرْآنِ فِی الْمُصْحَفِ تُخَفِّفُ الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَیْنِ وَ لَوْ کَانَا کَافِرَیْنِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ الْمُبَارَکِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَهَ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ ، إِنِّی أَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلی ظَهْرِ قَلْبِی، فَأَقْرَؤُهُ عَلی ظَهْرِ قَلْبِی أَفْضَلُ، أَوْ أَنْظُرُ فِی الْمُصْحَفِ؟ قَالَ: فَقَالَ لِی :«بَلِ اقْرَأْهُ وَ انْظُرْ فِی الْمُصْحَفِ، فَهُوَ أَفْضَلُ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّظَرَ فِی الْمُصْحَفِ عِبَادَهٌ؟».

8 بَابُ تَرْتِیلِ الْقُرْآنِ بِالصَّوْتِ الْحَسَنِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَیْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» . قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ : بَیِّنْهُ تِبْیَاناً، وَ لَا تَهُذَّهُ هَذَّ الشِّعْرِ، وَ لَا تَنْثُرْهُ نَثْرَ الرَّمْلِ، وَ لکِنْ أَفْزِعُوا قُلُوبَکُمُ الْقَاسِیَهَ، وَ لَا یَکُنْ هَمُّ أَحَدِکُمْ آخِرَ السُّورَهِ».

.

8 . باب در ترتیل قرآن به آواز خوش

علی بن محمد ، از ابن جمهور ، از محمد بن عمرو بن مسعده ، از حسن بن راشد، از جدّش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خواندن قرآن در مصحف ، عذاب را از پدر و مادر سبک می گرداند ، و اگرچه کافر باشند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یحیی بن مبارک ، از عبداللّه بن جبله ، از معاویه بن وهب ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم! من قرآن را در حفظ دارم ، و بدون نوشته و نظر در آن ، می توانم که آن را بخوانم؛ پس آیا آن را از بَر و در حفظ بخوانم ، بدون نوشته (1) ، بهتر است یا در مصحف نظر کنم؟ به من فرمود :«نه ، بلکه آن را بخوان و در مصحف نظر کن ، که آن بهتر است . آیا ندانسته ای که نظر کردن در قرآن عبادت است؟» .

8 . باب در ترتیل قرآن به آواز خوش (2)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از واصل بن سلیمان ، از عبد اللّه بن سلیمان روایت کرده است که گفت : از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از معنی قول خدای عز و جل : «وَ رَتِّلِ الْقُرْاانَ تَرْتیلاً» (3) ، که ترجمه ظاهرش این است که :«ترتیل کن قرآن را ، ترتیل کردنی کامل» . راوی می گوید که : حضرت فرمود که : «امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرموده که : آن را خوب بیان کن و حروف آن را ظاهر گردان ، و آن را تند مخوان ، مانند تند خواندن شعر (و به نحوی که عربان شعر را می خوانند ، یا حروف آن را بسیار متّصل به یکدیگر مگردان ، مانند اتّصال موی به یکدیگر) ، و آن را از هم مپاش و پراکنده مکن ، مانند پراکندگی ریگ ، ولیکن بر دل های سختِ خویش غالب شوید (4) ، و باید که همّت و قصد یکی از شما ، آخر سوره نباشد» (یعنی همّت را همین بر این نگمارد که سوره را تمام کند) .

.

1- . بدون نوشته ، کنایه از پشت دل است . (مترجم)

2- . و ترتیل ، در لغت به معنی آشکارا خواندن است ، و مراد از آن ، به تأنّی و شمرده خواندن ، و حروف آن را در وقت تلاوت روشن کردن است ، چنان که شنونده حروف آن را تواند شمرد . و تفصیل این مطلب در لوامع التّنزیل مذکور است . (مترجم)
3- . مزمل، 4.
4- . و لجام آنها را باز زنید ، چنان که لجام اسب را باز می زنند تا باز ایستد؛ یعنی حروف آن را چنان ادا کنید که در دل های سخت نیز جای گیرد و بعضی گمان کرده اند که ، معنی این است که : لیکن به فزع و خوف آورید ، یا بکوبید به خواندن قرآن ، دل های سخت را . و این ترجمه بنا بر تصحیف فرع ، به فاء «سعفص» و راء «قرشت» است ، به زای «هوّز» یا قاف «قرشت» . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ ، فَاقْرَؤُوهُ بِالْحُزْنِ».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ بِأَلْحَانِ الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا، وَ إِیَّاکُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ أَهْلِ الْکَبَائِرِ؛ فَإِنَّهُ سَیَجِیءُ مِنْ بَعْدِی أَقْوَامٌ یُرَجِّعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِیعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِیَّهِ، لَا یَجُوزُ تَرَاقِیَهُمْ، قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَهٌ، وَ قُلُوبُ مَنْ یُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، قَالَ: حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیُّ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ: ذَکَرْتُ الصَّوْتَ عِنْدَهُ، فَقَالَ :«إِنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلامکَانَ یَقْرَأُ، فَرُبَّمَا مَرَّ بِهِ الْمَارُّ، فَصَعِقَ مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ، وَ إِنَّ الْإِمَامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذلِکَ شَیْئاً، لَمَا احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ». قُلْتُ: وَ لَمْ یَکُنْ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یُصَلِّی بِالنَّاسِ وَ یَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟ فَقَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یَحْمِلُ النَّاسُ مِنْ خُلْقِهِ مَا یُطِیقُونَ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که قرآن به حزن و اندوه نازل شده است . پس آن را به حزن بخوانید» .

علی بن محمد ، از ابراهیم احمر ، از عبداللّه بن حمّاد ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : قرآن را به لحن های عرب و آوازهای ایشان بخوانید ، و از لحن های صاحبان فسق و اهل گناهان کبیره بپرهیزید . پس به درستی که زود باشد که بعد از من گروهی چند بیایند که قرآن را ترجیع کنند ، و آواز را در قرائت بگردانند ، مانند ترجیع غنا و سرود و نوحه و رهبانیّت ، و قرآن از کوه های گردن (1) ایشان درنگذرد ، و دل های ایشان سرنگون و واران (2) است ، و همچنین دل های کسانی که حال و کار ایشان ، آنها را به عجب آورد ، و از کردار ایشان ، آنها را خوش آید» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن حسن بن شمّون که گفت : حدیث کرد مرا علی بن محمد نوفلی ، از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که : آواز را در نزد آن حضرت ذکر کردم . فرمود :«به درستی که حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامچنان بود که قرآن می خواند . پس بسا بود که گذرنده ای به آن حضرت می گذشت ، و از خوشی آوازش غش می کرد و بیهوش می شد . و به درستی که امام اگر چیزی از آن را اظهار کند ، مردمان تاب تحمّل آن را ندارند ، به جهت خوشی آن» .عرض کردم که : آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم نماز نمی کرد؟ و آواز خود را به قرآن بلند نمی گردانید؟ فرمود : «به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بار می کرد بر مردمانی که در پشت سرش بودند (یا از خلق و خوی خویش) (3) ، آنچه را که طاقت و توانایی آن [را]داشتند» .

.

1- . یعنی برآمدگی گلو. (مصحح)
2- . به معنای وارونه .
3- . دو احتمال مترجم نتیجه احتمال تصحیف «خلفه» و «خلقه» است .

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمٍ الْفَرَّاءِ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«أَعْرِبِ الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ عَرَبِيٌّ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحى إِلى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام : إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيَّ، فَقِفْ مَوْقِفَ الذَّلِيلِ الْفَقِيرِ، وَ إِذَا قَرَأْتَ التَّوْرَاةَ، فَأَسْمِعْنِيهَا بِصَوْتٍ حَزِينٍ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله : لَمْ يُعْطَ أُمَّتِي أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثٍ: الْجَمَالِ، وَ الصَّوْتِ الْحَسَنِ، وَ الْحِفْظِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : إِنَّ مِنْ أَجْمَلِ الْجَمَالِ الشَّعْرَ الْحَسَنَ، وَ نَغْمَةَ الصَّوْتِ الْحَسَنِ».

عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله : لِكُلِّ شَيْءٍ حِلْيَةٌ، وَ حِلْيَةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ الصَّيْقَلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيّاً إِلَا حَسَنَ الصَّوْتِ».

سَهْلٌ ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتاً بِالْقُرْآنِ، وَ كَانَ السَّقَّاؤُونَ يَمُرُّونَ، فَيَقِفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ قِرَاءَتَهُ، وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتاً».

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :«يُكْرَهُ أَنْ يُقْرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بِنَفَسٍ وَاحِدٍ».

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از سلیم فرّاء ، از آنکه او را خبر داده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«قرآن را اعراب دهید (یا آن را درست ظاهر کنید و در آن غلط مکنید ، یا شبیه به خواندن عرب بخوانید)؛زیرا که آن عربی است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از عبداللّه بن قاسم ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل به سوی موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که : چون در پیش روی من بایستی ، چنان بایست که بنده خوار فقیر می ایستد ، و چون تورات را بخوانی ، آن را به من بشنوان به آواز حزین» .

از او ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از عبداللّه بن قاسم ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : به امّت من چیزی کمتر از سه چیز عطا نشده : جمال و آواز و حفظ» .

از او ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از یونس ، از عبداللّه بن مسکان ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که از جمله نیکوترین جمال ، موی خوب است و نغمه آواز خوش» .

از او ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از عبداللّه بن قاسم ، از عبداللّه سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : هر چیزی را زیوری است ، و زیور قرآن ، آواز خوش است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از موسی صیقل ، از محمد بن عیسی ، از سکونی ، از علی بن اسماعیل میثمی ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«خدای عز و جل هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانیده ، مگر آنکه خوش آواز بوده است» .

سهل ، از حجّال ، از علی بن عقبه ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت علی بن الحسین از همه

مردمان خوش آوازتر بود به قرآن ، و سقّاها بر در خانه آن حضرت می گذشتند ، پس می ایستادند و قرائتش را می شنیدند» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد اسدی ، از احمد بن حسن میثمی ، از ابان بن عثمان ، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مکروه است «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به یک نفس خوانده شود» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام : إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَرَفَعْتُ بِهِ صَوْتِی، جَاءَنِی الشَّیْطَانُ، فَقَالَ: إِنَّمَا تُرَائِی بِهذَا أَهْلَکَ وَ النَّاسَ؟ قَالَ :«یَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اقْرَأْ قِرَاءَهً مَا بَیْنَ الْقِرَاءَتَیْنِ: تُسْمِعُ أَهْلَکَ، وَ رَجِّعْ بِالْقُرْآنِ صَوْتَکَ؛ فَإِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ یُرَجَّعُ فِیهِ تَرْجِیعاً».

9 بَابٌ فِیمَنْ یُظْهِرُ الْغَشْیَهَ عِنْدَ الْقُرْآنِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ الضَّبِّیِّ، عَنْ أَبِی عِمْرَانَ الْأَرْمَنِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ قَوْماً إِذَا ذَکَرُوا شَیْئاً مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ حُدِّثُوا بِهِ، صَعِقَ أَحَدُهُمْ، حَتّی یُرَی أَنَّ أَحَدَهُمْ لَوْ قُطِعَتْ یَدَاهُ أَوْ رِجْلَاهُ، لَمْ یَشْعُرْ بِذلِکَ؟ فَقَالَ :«سُبْحَانَ اللّهِ! ذَاکَ مِنَ الشَّیْطَانِ، مَا بِهذَا نُعِتُوا، إِنَّمَا هُوَ اللِّینُ وَ الرِّقَّهُ وَ الدَّمْعَهُ وَ الْوَجَلُ». أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ أَبِی عِمْرَانَ الْأَرْمَنِیِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، مِثْلَهُ.

10 بَابٌ فِی کَمْ یُقْرَأُ الْقُرْآنُ وَ یُخْتَمُعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِی لَیْلَهٍ؟ قَالَ :«لَا یُعْجِبُنِی أَنْ تَقْرَأَهُ فِی أَقَلَّ مِنْ شَهْرٍ».

.

9 . باب در مذمّت کسی که در نزد قرآن خواندن ، بیهوشی اظهار می کند

10 . باب در بیان اینکه قرآن در چند وقت خوانده می شود و ختم می شود

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن محبوب ، از علی بن ابی حمزه ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : چون قرآن را بخوانم و آوازم را به آن بلند سازم ، شیطان به نزد من آید و گوید : جز این نیست که به این خواندن ، با اهل خود و مردمان ریا می کنی .فرمود که :«ای ابومحمد! بخوان ، آن خواندنی که میان دو خواندن باشد (یعنی بلند و آهسته ، که نه آهسته باشد و نه بلند) در حالی که آن را به اهل خود بشنوانی ، و آواز خود را به قرآن ترجیع کن؛ زیرا که خدای عز و جل آواز خوش را دوست می دارد ، که در آن ترجیع شود ، ترجیع شدنی» (1) .

9 . باب در مذمّت کسی که در نزد قرآن خواندن ، بیهوشی اظهار می کندچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از یعقوب بن اسحاق ضبّی ، از ابو عمران ارمنی ، از عبداللّه بن حکم ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت : گفتم : به درستی که گروهی هستند که چون چیزی از قرآن را یاد کنند ، یا به آن حدیث شوند ، یکی از ایشان غش می کند و بیهوش می شود ، به حدّی که می بینیم ، یا چنان دیده می شود که یکی از ایشان ، اگر دست ها یا پای هایش بریده شود ، به آن شاعر نمی شود و نمی فهمد . فرمود :«سبحان اللّه ! این کردار از شیطان است . به این فعل وصف نشده اند ، و خدا ایشان را مدح نفرمود . جز این نیست که آنچه به آن وصف شده اند ، نرمی و رقّت است ، و قطره اشک (یا آنکه چشم ایشان پیوسته اشک ریزد ، بنابر اختلاف نسخ کافی) ، و ترس از خدا» . ابو علی اشعری ، از محمد بن حسان ، از ابی عمران ارمنی ، از عبد اللّه بن حکم ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است .

10 . باب در بیان اینکه قرآن در چند وقت خوانده می شود و ختم می شودعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حسین بن مختار ، از محمد بن عبداللّه روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : من در یک شب همه قرآن را می خوانم . فرمود که :«مرا خوش نمی آید که آن را در کمتر از یک ماه بخوانی» .

.

1- . مترجم گوید که : مراد از ترجیع ، آن است که اصل جوهر ، آواز خوشی داشته باشد ، بی آنکه تکریر و حرکت آواز در گلو و تحریری در آن باشد ، یا آنکه این حدیث محمول است بر تقیّه؛ چه هیچ یک از علمای علّام ، غنا در باب قرآن را ، از غنای حرام استثنا نکرده اند . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِیرٍ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فِی لَیْلَهٍ؟ فَقَالَ :«لَا» قَالَ: فَفِی لَیْلَتَیْنِ؟ قَالَ : «لَا» قَالَ: فَفِی ثَلَاثٍ؟ قَالَ : «هَا» وَ أَشَارَ بِیَدِهِ. ثُمَّ قَالَ : «یَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ لِرَمَضَانَ حَقّاً وَ حُرْمَهً ، لَا یُشْبِهُهُ شَیْءٌ مِنَ الشُّهُورِ، وَ سِکَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله یَقْرَأُ أَحَدُهُمُ الْقُرْآنَ فِی شَهْرٍ، أَوْ أَقَلَّ؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا یُقْرَأُ هَذْرَمَهً ، وَ لکِنْ یُرَتَّلُ تَرْتِیلاً، فَإِذَا مَرَرْتَ بِآیَهٍ فِیهَا ذِکْرُ الْجَنَّهِ، فَقِفْ عِنْدَهَا، وَ سَلِ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّهَ، وَ إِذَا مَرَرْتَ بِآیَهٍ فِیهَا ذِکْرُ النَّارِ، فَقِفْ عِنْدَهَا، وَ تَعَوَّذْ بِاللّهِ مِنَ النَّارِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: فِی کَمْ أَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ :«اقْرَأْهُ أَخْمَاساً، اقْرَأْهُ أَسْبَاعاً، أَمَا إِنَّ عِنْدِی مُصْحَفاً مُجَزَّی أَرْبَعَهَ عَشَرَ جُزْءاً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ یَحْیَی بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَبِی سَأَلَ جَدَّکَ عَنْ خَتْمِ الْقُرْآنِ فِی کُلِّ لَیْلَهٍ، فَقَالَ لَهُ جَدُّکَ :«فِی کُلِّ لَیْلَهٍ؟» فَقَالَ لَهُ: فِی شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ لَهُ جَدُّکَ : «فِی شَهْرِ رَمَضَانَ؟» فَقَالَ لَهُ أَبِی: نَعَمْ ، مَا اسْتَطَعْتُ، فَکَانَ أَبِی یَخْتِمُهُ أَرْبَعِینَ خَتْمَهً فِی شَهْرِ رَمَضَانَ، ثُمَّ خَتَمْتُهُ بَعْدَ أَبِی، فَرُبَّمَا زِدْتُ، وَ رُبَّمَا نَقَصْتُ عَلی قَدْرِ فَرَاغِی وَ شُغُلِی وَ نَشَاطِی وَ کَسَلِی؛ فَإِذَا کَانَ فِی یَوْمِ الْفِطْرِ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله خَتْمَهً، وَ لِعَلِیٍّ علیه السلام أُخْرَی، وَ لِفَاطِمَهَ علیهاالسلامأُخْرَی، ثُمَّ لِلْأَئِمَّهِ علیهم السلام حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَیْکَ، فَصَیَّرْتُ لَکَ وَاحِدَهً مُنْذُ صِرْتُ فِی هذَا الْحَالِ، فَأَیُّ شَیْءٍ لِی بِذلِکَ؟ قَالَ : «لَکَ بِذلِکَ أَنْ تَکُونَ مَعَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» قُلْتُ: اللّهُ أَکْبَرُ، فَلِی بِذلِکَ؟! قَالَ : «نَعَمْ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از بعضی از اصحابش ، از علی بن ابی حمزه که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم . پس ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد که : فدای تو گردم ! آیا در ماه مبارک رمضان قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود :«نه» . عرض کرد : پس در دو شب بخوانم؟ فرمود : «نه» . عرض کرد : پس در سه شب؟ فرمود که : «ها» (یعنی خوب است ، این را بگیر) ، و به دست خود اشاره فرمود . بعد از آن ، فرمود که : «ای ابامحمد! به درستی که ماه مبارک رمضان را حقّی و حرمتی بزرگ است ، و چیزی از ماه ها به آن شباهت ندارد ، و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله چنان بودند که یکی از ایشان ، قرآن را در ماهی یا کمتر از آن می خواند . به درستی که قرآن نباید که به شتاب خوانده شود ، ولیکن باید به ترتیل و تأنّی خوانده شود ، ترتیلی درست ، و چون به آیه ای گذری که یاد بهشت در آن باشد ، در نزد آن توقّف کن و بایست ، و بهشت را از خدای عز و جلسؤال کن ، و چون از آیه ای گذری که ذکر آتش دوزخ در آن باشد ، در نزد آن توقّف کن ، و از آتش به خدا پناه بر» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از علی بن نعمان ، از یعقوب بن شعیب ، از حسین بن خالد روایت کرده است که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : قرآن را در چند وقت بخوانم؟ فرمود که :«آن را بخوان ، در حالتی که پنج قسمت باشد ، و آن را بخوان ، در حالتی که هفت قسمت باشد ، و بدان که مصحف مجزّایی در نزد من هست ، که آن را به چهارده جزء (یعنی چهارده قسمت) کرده اند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد ، از پدرش ، از علی بن مغیره ، از حضرت امام موسی علیه السلام که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : پدرم از جدّت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن ، در شبی یا در هر شب؛ پس جدّت به او فرموده بود که :«در هر شب آن را ختم می کنی؟» پدرم به جدّت عرض کرده بود که : در ماه مبارک رمضان . پس جدّت به پدرم فرموده بود که : «در ماه مبارک رمضان؟» پدرم به جدّت عرض کرده بود که : آری ، مادامی که استطاعت داشته باشم . و دأب پدرم این بود که در ماه مبارک رمضان ، آن را چهل مرتبه ختم می کرد ، و من بعد از پدرم آن را ختم کرده ام . پس بسا بوده که از چهل ختم زیاد کرده ام ، و بسا بوده

که کمتر از چهل ختم کرده ام ، بر اندازه ای فراغ و شغل و دماغ و کسالت خویش . پس چون روز عید فطر شده ، یک ختم را از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده ام ، و دیگری را از برای علی صلوات اللّه علیه ، و دیگری را از برای حضرت فاطمه علیهاالسّلام . بعد از آن ، امامان علیهم السلام ، که از برای هر یک از ایشان ختمی را قرار داده ام ، تا آنکه به تو منتهی شده ام . پس یک ختم را از برای تو قرار داده ام ، از آن زمان که در این حال گردیده ام؛ یعنی از اوّل تکلیف یا معرفت ، تا حال ، پیوسته چنین کرده ام؛ پس از برای من به واسطه آن عمل ، چه ثواب است؟ حضرت فرمود که : «از برایت به این عمل ، آن است که در روز قیامت ، با ایشان باشی» . گفتم : اللّه اکبر! پس از برای من به این عمل ، چنین ثوابی خواهد بود؟ حضرت سه مرتبه فرمود : «آری» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِى لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ :«لَا» فَقَالَ: فِى لَيْلَتَيْنِ؟ فَقَالَ : «لَا» حَتّى بَلَغَ سِتَّ لَيَالٍ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ، فَقَالَ : «هَا» . ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِى شَهْرٍ وَ أَقَلَّ؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً ، وَ لكِنْ يُرَتَّلُ تَرْتِيلاً، إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ، وَقَفْتَ عِنْدَهَا، وَ تَعَوَّذْتَ بِاللّهِ مِنَ النَّارِ» . فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِى رَمَضَانَ فِى لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ : «لَا» فَقَالَ: فِى لَيْلَتَيْنِ؟ فَقَالَ : «لَا» فَقَالَ: فِى ثَلَاثٍ؟ فَقَالَ : «هَا» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقَالَ : «نَعَمْ ، شَهْرُ رَمَضَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَىْءٌ مِنَ الشُّهُورِ، لَهُ حَقٌّ وَ حُرْمَةٌ، أَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ مَا اسْتَطَعْتَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت : ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و من حاضر بودم . پس به آن حضرت عرض کرد که : فدای تو گردم ! آیا قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود :«نه» . عرض کرد : در دو شب؟ فرمود : «نه» . تا آنکه به شش شب رسید . پس حضرت به دست خویش اشاره فرمود ، و فرمود : «بلی» .بعد از آن ، حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «ای ابامحمد! به درستی که آنکه پیش از شما بوده از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله ، چنان بوده که در یک ماه یا کمتر قرآن را می خواند . به درستی که قرآن نباید به شتاب خوانده شود ، ولیکن باید به ترتیل خوانده شود ، ترتیلی درست ، و چون به آیه ای بگذری که ذکر آتش در آن باشد ، در نزد آن می ایستی ، و از آتش به خدا پناه می بری» .پس ابوبصیر عرض کرد که : در ماه مبارک رمضان قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود : «نه» . عرض کرد : در دو شب؟ فرمود : «نه» . عرض کرد : در سه شب؟ فرمود که : «ها» و به دست خویش اشاره فرمود ، و فرمود : «آری ، ماه مبارک رمضان ، چیزی از ماه ها به آن شباهت ندارد . آن را حقّ و حرمتی عظیم است . در آن نماز بسیار بکن ، آنچه توانی» (یا مادامی که استطاعت داشته باشی) (1) .

.

1- . مترجم گوید که : حق ، در این مقام این است که قاری را جایز است که هر قدر از قرآن را که خواهد ، بخواند ، و یک روز و دو روز بیشتر ، کمتر ، در ختم آن معتبر نیست ، و به شرطی که آن قدر تند نخواند که حروفش در یکدیگر گم شود . و ماه مبارک رمضان و غیر آن ، در باب جواز بسیاری و کمی خواندن آن فرقی ندارد ، ولیکن چون تفکّر و تدبّر در آن در وقت خواندن مستحبّ است ، و انسان در اکثر اوقات ، اوقاتش مستغرق مشاغل دنیوی است ، و حواس ظاهر و باطنش مصروف آن است ، لهذا او را میسّر نمی شود که کلام اللّه را با آداب مقرّره بسیار تلاوت نماید ، ولیکن در ماه مبارک رمضان ، فی الجمله فراغ بالی دارد ، و هر کسی درخور خویش ، حالی دارد ، و علّت منع خواندن آن در یک شب در غیر ماه مبارک ، و جواز این امر در آن ، همین است . (مترجم)

11 بَابُ أَنَّ الْقُرْآنَ يُرْفَعُ كَمَا أُنْزِلَعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله عليه و آله : إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِیَّ مِنْ أُمَّتِی لَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ بِعَجَمِيَّةٍ، فَتَرْفَعُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلی عَرَبِيَّةٍ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّا نَسْمَعُ الْايَاتِ فِی الْقُرْآنِ لَيْسَ هِیَ عِنْدَنَا كَمَا نَسْمَعُهَا، وَ لَا نُحْسِنُ أَنْ نَقْرَأَهَا كَمَا بَلَغَنَا عَنْكُمْ، فَهَلْ نَأْثَمُ ؟ فَقَالَ :«لَا، اقْرَؤُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ، فَسَيَجِيئُكُمْ مَنْ يُعَلِّمُكُمْ».

12 بَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ بَدْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مَرَّةً، بُورِكَ عَلَيْهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ، بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلی أَهْلِهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلی أَهْلِهِ وَ عَلی جِيرَانِهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ مَرَّةً، بَنَی اللَّهُ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ قَصْراً فِی الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ الْحَفَظَةُ: اذْهَبُوا بِنَا إِلی قُصُورِ أَخِينَا فُلَانٍ، فَنَنْظُرَ إِلَيْهَا؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ، غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَا خَلَا الدِّمَاءَ وَ الْأَمْوَالَ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَرْبَعَمِائَةِ مَرَّةٍ ، كَانَ لَهُ أَجْرُ أَرْبَعِمِائَةِ شَهِيدٍ كُلُّهُمْ قَدْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَ أُرِيقَ دَمُهُ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّةٍ فِی يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، لَمْ يَمُتْ حَتّی يَرَی مَقْعَدَهُ فِی الْجَنَّةِ، أَوْ يُرَی لَهُ».

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِیِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هذِهِ الْايَاتِ أَنْ يَهْبِطْنَ إِلَی الْأَرْضِ، تَعَلَّقْنَ بِالْعَرْشِ، وَ قُلْنَ: أَیْ رَبِّ، إِلی أَيْنَ تُهْبِطُنَا؟ إِلی أَهْلِ الْخَطَايَا وَ الذُّنُوبِ؟ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِنَّ: أَنِ اهْبِطْنَ، فَوَعِزَّتِی وَ جَلَالِی، لَا يَتْلُوكُنَّ أَحَدٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ شِيعَتِهِمْ فِی دُبُرِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ فِی كُلِّ يَوْمٍ، إِلَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ بِعَيْنِیَ الْمَكْنُونَةِ فِی كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَةً، أَقْضِی لَهُ فِی كُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً، وَ قَبِلْتُهُ عَلی مَا فِيهِ مِنَ الْمَعَاصِی، وَ هِیَ: أُمُّ الْكِتَابِ، وَ «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ» ، وَ آيَةُ الْكُرْسِیِّ، وَ آيَةُ الْمُلْكِ».

.

11 . باب در بیان اینکه قرآن بلند می شود ، چنان که فرود آورده شده

12 . باب در بیان فضیلت قرآن

11 . باب در بیان اینکه قرآن بلند می شود ، چنان که فرود آورده شدهعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که مرد عجمی زبان از امّت من که عرب نباشد ، قرآن را به عجمیّت خویش می خواند . پس فرشتگان ، آن را بر عربیّتش بالا می برند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن سلیمان ، از بعضی از اصحابش ، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم ! به درستی که ما آیه ها را که در قرآن است می شنویم ، و آنها در نزد ما ، چنان که آنها را می شنویم ، نیست ، و درست و نیکو نمی دانیم که آنها را بخوانیم ، چنان که از شما به ما رسیده ، پس آیا گناهی داریم؟ فرمود :«نه ، بخوانید ، چنان که تعلیم گرفته اید ، که به زودی بیاید شما را ، آنکه قرآن را به شما تعلیم دهد» .

12 . باب در بیان فضیلت قرآنمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از بدر ، از محمد بن مروان ، از امام محمد باقر علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود :«هر که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند ، بر او برکت شود ، و به کثرتِ خیر و خوبی فائز گردد ، و هر که دو مرتبه آن را بخواند ، بر او و بر اهلش برکت شود ، و هر که سه مرتبه آن را بخواند ، بر او و بر اهل و بر همسایگانش برکت شود ، و هر که دوازده مرتبه آن را بخواند ، خدا در بهشت از برایش دوازده قصر بنا کند؛ پس کاتبان اعمال به یکدیگر گویند که : بیایید برویم به جانب قصرهای برادر خود ، فلان ، تا به سوی آنها نظر کنیم ، و هر که صد مرتبه آن را بخواند ، گناهان بیست و پنج ساله از برایش آمرزیده شود ، غیر از خون های ناحق و مال های مردم ، و هر که چهارصد مرتبه آن را بخواند ، اجر چهارصد شهید از برایش باشد ، که هر یک از آن شهیدان اسبش پی شده باشد و خونش ریخته شده باشد ، و هر که در روزی یا شبی ، هزار مرتبه آن را بخواند ، نمیرد ، تا آنکه جای

خود را در بهشت ببیند یا از برایش دیده شود» (که کسی آن را در خواب ببیند) .

حمید بن زیاد ، از حسین بن محمد ، از احمد بن حسن میثمی ، از یعقوب بن شعیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون خدای عز و جل این آیات را امر فرمود که به سوی زمین فرود آیند ، به عرش درآویختند و عرض کردند که : ای پروردگار ما! ما را به کجا می فرستی؟ به سوی اهل خطا و گناهان فرو می فرستی؟ پس خدای عز و جل به سوی اینها وحی فرمود که : فرو روید . پس به عزّت و جلال خودم سوگند یاد می کنم که هیچ یک از آل محمد و شیعیان ایشان ، شما را تلاوت نکند در عقب آنچه بر او واجب گردانیده ام؛ یعنی بعد از نمازهای واجبی شبانه روزی ، مگر آنکه به سوی او نظر کنم ، در هر روزی ، هفتاد نظر (1) ، و با هر نظر کردنی ، هفتاد حاجت را از برایش روا کنم ، و او را قبول کنم با آنچه در آن است از گناهان ، و آن آیات ، امّ الکتاب است؛ یعنی سوره حمد ، و آیه «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ وَالْمَلآئِکَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» (2) ، و آیه الکرسی ، و آیه ملک» (یعنی «قُلِ اللّهُمَّ مَلِکَ الْمُلْکِ» (3) ، تا آخر آیه) .

.

1- . و مراد حضرت علیه السلام از نظر خدا ، الطاف خاصّه او است که شامل حال این کس گرداند . (مترجم)
2- . آل عمران، 18.
3- . آل عمران، 26.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُکَیْنٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ :«مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ کُلَّهَا قَبْلَ أَنْ یَنَامَ، لَمْ یَمُتْ حَتّی یُدْرِکَ الْقَائِمَ، وَ إِنْ مَاتَ کَانَ فِی جِوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» مِائَةَ مَرَّةٍ حِینَ یَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غَفَرَ اللّهُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِینَ سَنَةً».

حُمَیْدُ بْنُ زِیَادٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ، عَنْ مُعَاذٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ، رَفَعَهُ إِلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ قَرَأَ أَرْبَعَ آیَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْبَقَرَهِ، وَ آیَةَ الْکُرْسِیِّ، وَ آیَتَیْنِ بَعْدَهَا ، وَ ثَلَاثَ آیَاتٍ مِنْ آخِرِهَا، لَمْ یَرَ فِی نَفْسِهِ وَ مَالِهِ شَیْئاً یَکْرَهُهُ، وَ لَا یَقْرَبُهُ شَیْطَانٌ، وَ لَا یَنْسَی الْقُرْآنَ».

.

ابو علی اشعری ، از محمد بن حسّان ، از اسماعیل بن مهران ، از حسن بن علی بن ابی حمزه ، از محمد بن مسکین ، از عمرو بن شمر ، از جابر روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«هر که همه مسبّحات (1) را بخواند پیش از آنکه بخوابد ، نمیرد ، تا حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را دریابد ، و اگر بمیرد ، در همسایگی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از علی بن نعمان ، از عبداللّه بن طلحه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که صد مرتبه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند در هنگامی که به خوابگاه خود می رود ، خدا گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد» .

حمید بن زیاد ، از خشّاب ، از ابن بقّاح (2) ، از معاذ ، از عمرو بن جمیع روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که چهار آیه از اوّل سوره بقره ، و آیه الکرسی ، و دو آیه بعد از آن (یعنی از «لا إِکْراهَ» تا «خالِدُونَ» (3)) ، و سه (4) آیه از آخر آن (یعنی «آمَنَ الرَّسُولُ» (5) تا آخر سوره را ، چنان که گفته اند) بخواند ، در خود و مالش چیزی نبیند (یا دیده نشود) ، که او را ناخوش آید ، و شیطان به او نزدیک نشود ، و قرآن را فراموش نکند» .

.

1- . مترجم گوید که : مسبّحات ، سوره ای چند است که در اوّل آنها «سَبَّح» یا «یسبّح» است ، و آن شش سوره است ، و دور نیست که شامل سوره بنی اسرائیل نیز باشد ، چنان که بعضی گمان کرده اند ، ولیکن ظاهر ، خلاف آن است . (مترجم)
2- . در نسخه ترجمه ، «نفّاح» است .
3- . بقره، 256 257.
4- . مترجم گوید که : صاحبان عدد ، «آمَنَ» را تا آخر سوره دو آیه دانسته اند ، و ممکن است که مراد ، «للّه ِ ما فِی السَّمواتِ» تا آخر سوره باشد؛ بلکه ظاهر این است . (مترجم)

5- . بقره، 285.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ قَرَأَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ» يَجْهَرُ بِهَا صَوْتَهُ، كَانَ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ فِی سَبِيلِ اللّهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا سِرّاً، كَانَ كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِی سَبِيلِ اللّهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ، مَرَّتْ لَهُ عَلی نَحْوِ أَلْفِ ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَبِی صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» ثُلُثُ الْقُرْآنِ، وَ «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» رُبُعُ الْقُرْآنِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ، عَنْ رَجُلٍ سَمِعَ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ : «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِیِّ عِنْدَ مَنَامِهِ، لَمْ يَخَفِ الْفَالِجَ إِنْ شَاءَ اللّهُ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِی دُبُرِ كُلِّ فَرِيضَةٍ، لَمْ يَضُرَّهُ ذُو حُمَةٍ». وَ قَالَ :«مَنْ قَدَّمَ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَبَّارٍ، مَنَعَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ ؛ يَقْرَؤُهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ؛ فَإِذَا فَعَلَ ذلِكَ رَزَقَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَيْرَهُ، وَ مَنَعَهُ مِنْ شَرِّهِ». وَ قَالَ : «إِذَا خِفْتَ أَمْراً فَاقْرَأْ مِائَةَ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ، ثُمَّ قُلِ: اللّهُمَّ اكْشِفْ عَنِّی الْبَلَاءَ ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از سیف بن عمیره ، از مردی ، از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود :«هر که سوره «انّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» را بخواند ، و آواز خود را به آن بلند کند ، مانند کسی باشد که شمشیر خود را کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند ، و هر که آن را آهسته بخواند ، مانند کسی باشد که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد و در آن دست و پا زند ، و هر که ده مرتبه آن را بخواند ، من از برای او ضامنم که هزار گناه از گناهانش محو شود» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان بن یحیی ، از یعقوب بن شعیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پدرم صلوات اللّه علیه می فرمود که : سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» ثلث قرآن است ، و سوره «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ» ربع قرآن» (یعنی ثوابش به قدر آن است که هرگاه کسی سه مرتبه سوره توحید را بخواند ، گویا که همه قرآن را خوانده است ، و همچنین کسی که چهار مرتبه سوره جحد را بخواند) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی ، از حسن بن جهم ، از ابراهیم بن مهزم ، از مردی که شنید از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«هر که در نزد خوابیدنش آیه الکرسی را بخواند ، از فالج (1) نترسد ، انشاء اللّه ؛ یعنی : «اگر خدا خواهد» (2) . و هر که بعد از هر نماز فریضه آن را بخواند ، هیچ صاحب زهری او را ضرر نرساند» . و فرمود که : «هر که سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» را پیش دارد در میانه خود و جبّاری ، خدای عز و جل آن جبّار را از او منع کند ، و باید که این سوره را از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ خویش بخواند . پس چون چنین کند ، خدای عز و جلخوبی آن جبّار را به او روزی فرماید ، و او را از بدیش منع نماید» . و فرمود که : «چون از امری بترسی ، صد آیه را از قرآن بخوان ، از هر جا که خواهی ، بعد از آن ، سه مرتبه بگو که : اَللّهُمَّ اکْشِفْ عَنِّی الْبَلآءَ ؛ یعنی : خداوندا! باز بَر از من این زحمت را» .

.

1- . و فالج ، استرخا و سستی است از برای یکی از دو شقّ بدن ، به جهت ریختن خلط بلغمی که سمالک و مجاری روح از آن مفسد و بسته می شود . (مترجم)
2- . این کلمه را در مثل این مقامات ، به جهت تیمّن و تبرّک و حصول مطلب ذکر می کنند ، نه محض تعلیق و اشتراط؛ چه ظاهر است که اگر مراد محض تعلیق باشد ، ثمره ای بر خواندن آیه الکرسی مترتّب نشود ، و ممکن است که مراد این باشد که این امر ، مشروط و معلّق است به اینکه چیزی که مانع تعلّق مشیّت حق به آن باشد ، نباشد ، از علم به اصلح و اولی در اثبات خلاف آن . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَهٍ يُصَلِّى بِهَا فِى لَيْلَهٍ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا قُنُوتَ لَيْلَهٍ؛ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتَىْ آيَهٍ فِى غَيْرِ صَلَاهٍ، لَمْ يُحَاجَّهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسَمِائَهِ آيَهٍ فِى يَوْمٍ وَ لَيْلَهٍ فِى صَلَاهِ النَّهَارِ وَ اللَّيْلِ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فِى اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ قِنْطَاراً مِنْ حَسَنَاتٍ ، وَ الْقِنْطَارُ أَلْفٌ وَ مِائَتَا أُوقِيَّهٍ ، وَ الْأُوقِيَّهُ أَعْظَمُ مِنْ جَبَلِ أُحُدٍ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِىُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَهَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ مَضى بِهِ يَوْمٌ وَاحِدٌ، فَصَلّى فِيهِ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ، وَ لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» ، قِيلَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللّهِ، لَسْتَ مِنَ الْمُصَلِّينَ».

وَ بِهذَا الْاءِسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ، عَنْ أَبِى بَكْرٍ الْحَضْرَمِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ، فَلَا يَدَعْ أَنْ يَقْرَأَ فِى دُبُرِ الْفَرِيضَهِ بِ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاخِرَهِ، وَ غَفَرَ لَهُ وَ لِوَالِدَيْهِ وَ مَا وَلَدَا».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسن بن علی ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که صد آیه را بخواند که در شب به آن نماز کند ، خدای عز و جل به آن از برایش عبادت یک شبه را بنویسد ، و هر که دویست آیه را در غیر نماز بخواند ، قرآن در روز قیامت با او محاجّه و خصومت نکند ، و هر که در روز و شبی ، در نمازِ روز و شب ، پانصد آیه را بخواند ، خدای تعالی از برایش در لوح محفوظ قَنطاری از حسنات بنویسد» (1) .

ابو علی اشعری ، از محمد بن حسّان ، از اسماعیل بن مهران ، از حسن بن علی بن ابی حمزه ، از منصور بن حازم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که یک روز بر او بگذرد و نماز پنج گانه را در آن به جا آورد ، و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در آنها نخواند ، به او گفته شود که : ای بنده خدا ! تو از جمله نمازگزارندگان نیستی» .

و به همین اسناد ، از حسین بن سیف بن عمیره ، از ابو بکر حضرمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد ، باید که بعد از نماز واجب ، خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را ترک نکند؛ زیرا که هر که آن را بخواند ، خدا خوبی دنیا و آخرت را از برایش جمع فرماید ، و پدر و مادر و فرزندان ایشان را بیامرزد» .

.

1- . و قنطار ، هزار و دویست وقیه است ، و وقیه ، از کوه احد بزرگ تر است . مترجم گوید که : در بعضی از نسخ به جای وقیه ، اوقیّه ای به ضمّ همزه و سکون و او و کسر قاف و یاء مشدّد است ، و هر دو یکی است . و هیچ یک از اهل لغت ، قنطار و وقیه و قیراط و مثقال که مذکور شده یا خواهد شد ، به آنچه در حدیث تفسیر شده ، تفسیر نکرده اند ، و ممکن است که این معانی از جمله آنها باشد که اهل لغت بر آنها اطّلاعی به هم نرسانیده باشند ، اگرچه غیر این نیز ممکن است ، و این مقام ، موضع تحقیق آن نیست ، و قنطار و مثقال و قیراط ، همه به کسر اوّل است به وزن دینار . (مترجم)

عَنْهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ سُورَةَ الْأَنْعَامِ نَزَلَتْ جُمْلَةً، شَيَّعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتّی أَنْزِلَتْ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، فَعَظِّمُوهَا وَ بَجِّلُوهَا؛ فَإِنَّ اسْمَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا فِی سَبْعِينَ مَوْضِعاً، وَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِی قِرَاءَتِهَا مَا تَرَكُوهَا».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله صَلّی عَلی سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَقَالَ: لَقَدْ وَافی مِنَ الْمَلَائِكَهِ سَبْعُونَ أَلْفاً، وَ فِيهِمْ جَبْرَئِيلُ علیه السلام يُصَلُّونَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا جَبْرَئِيلُ، بِمَا يَسْتَحِقُّ صَلَاتَكُمْ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: بِقِرَاءَتِهِ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» قَائِماً وَ قَاعِداً ، وَ رَاكِباً وَ مَاشِياً ، وَ ذَاهِباً وَ جَائِياً».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللّهِ بْنِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ قَرَأَ «أَلْهيكُمُ التَّكَاثُرُ» عِنْدَ النَّوْمِ، وُقِیَ فِتْنَهَ الْقَبْرِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْفَضْلِ النَّوْفَلِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:مَا قُرِئَتِ الْحَمْدُ عَلی وَجَعٍ سَبْعِينَ مَرَّهً إِلَا سَكَنَ.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَوْ قُرِئَتِ الْحَمْدُ عَلی مَيِّتٍ سَبْعِينَ مَرَّهً، ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ، مَا كَانَ ذلِكَ عَجَباً».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِیِّ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«مَا مِنْ أَحَدٍ فِی حَدِّ الصِّبَا يَتَعَهَّدُ فِی كُلِّ لَيْلَهٍ قِرَاءَهَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» ، وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» كُلَّ وَاحِدَهٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» مِائَهَ مَرَّهٍ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَخَمْسِينَ، إِلَا صَرَفَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ كُلَّ لَمَمٍ، أَوْ عَرَضٍ مِنْ أَعْرَاضِ الصِّبْيَانِ، وَ الْعُطَاسَ، وَ فَسَادَ الْمَعِدَهِ، وَ بُدُورَ الدَّمِ أَبَداً، مَا تُعُوهِدَ بِهذَا حَتّی يَبْلُغَهُ الشَّيْبُ، فَإِنْ تَعَهَّدَ نَفْسَهُ بِذلِكَ أَوْ تُعُوهِدَ، كَانَ مَحْفُوظاً إِلی يَوْمِ يَقْبِضُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ».

.

از او ، از حسن بن علی بن ابی حمزه روایت است که آن را مرفوع ساخته گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«به درستی که سوره انعام یک دفعه نازل شد ، و هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت کردند و همراه آن بودند ، تا آنکه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرود آورده شد . پس این سوره را تعظیم کنید و آن را بزرگ دارید . پس به درستی که اسم خدای عز و جل در آن است ، در هفتاد جا ، و اگر مردم بدانند که در خواندن آن ، چه فضیلت و ثواب است ، آن را ترک نکنند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سعد بن معاذ نماز کرد . پس فرمود : هر آینه به حقیقت که هفتاد هزار نفر از فرشتگان آمدند ، و جبرئیل علیه السلام در میان ایشان بود که بر او نماز می کردند . پس من به جبرئیل گفتم که : ای جبرئیل! سعد به چه چیز سزاوار این شده بود که شما بر او نماز کنید؟ گفت : به سبب اینکه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» می خواند ، در حالی که ایستاده و نشسته و سواره و پیاده بود ، و در حالی که می رفت و می آمد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد بن بشیر ، از عبیداللّه دهقان ، از درست ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که سوره (أَلْهیکُمُ التَّکاثُرُ» را در نزد خوابیدن بخواند ، از عذاب قبر نگاه داشته شود» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن اسماعیل بن بزیع ، از عبداللّه بن فضل نوفلی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که :«سوره حمد را بر هیچ دردی هفتاد مرتبه نخواندم یا خوانده نشد ، مگر آنکه ساکن شد و آرام گرفت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«اگر هفتاد مرتبه سوره حمد بر مرده ای خوانده شود ، پس روح در آن مرده برگردانیده شود ، چنین چیزی عجب نباشد» .

از او ، از احمد ،از بکر بن صالح ، از سلیمان جعفری ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«هیچ کس نیست که در حدّ صبا و طفولیّت قصد کند در هر شبی خواندن سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْناس» را ، هر یک سه مرتبه ، و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را صد مرتبه؛ پس اگر نتواند ، پنجاه مرتبه (یعنی کسی این سوره را به شماره ای که ذکر شد ، در هر شب از روی قصد نخوانده) ، مگر آنکه خدای عز و جل از او دور گردانیده هر دیوانگی یا مرض هایی را که عارض کودکان می شود ، و استسقا و فساد معده و غلبه خون ، همیشه ، مادامی که این را عادت داشته باشد (یا او را به این عادت دهند و آشنا کنند) ، تا آنکه پیری به او برسد . پس اگر خود را بر این تعهّد دهد و بر این مداومت کند ، یا او را تعهّد و مداومت دهند ، در حفظ خدا باشد ، تا روزی که خدای عز و جلجانش را بگیرد» .

.

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَقُولُ :«مَنِ اسْتَکْفَی بِآیَهٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَی الْغَرْبِ، کُفِیَ إِذَا کَانَ بِیَقِینٍ».

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنْ بَکْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِیِّ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی الْعُوذَهِ، قَالَ :«تَأْخُذُ قُلَّهً جَدِیدَهً، فَتَجْعَلُ فِیهَا مَاءً، ثُمَّ تَقْرَأُ عَلَیْهَا «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» ثَلَاثِینَ مَرَّهً، ثُمَّ تُعَلَّقُ، وَ تَشْرَبُ مِنْهَا وَ تَتَوَضَّأُ، وَ یُزَادُ فِیهَا مَاءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ إِدْرِیسَ الْحَارِثِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«یَا مُفَضَّلُ، احْتَجِزْ مِنَ النَّاسِ کُلِّهِمْ بِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» ، وَ بِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ، اقْرَأْهَا عَنْ یَمِینِکَ وَ عَنْ شِمَالِکَ، وَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْکَ وَ مِنْ خَلْفِکَ، وَ مِنْ فَوْقِکَ وَ مِنْ تَحْتِکَ، فَإِذَا دَخَلْتَ عَلی سُلْطَانٍ جَائِرٍ، فَاقْرَأْهَا حِینَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ اعْقِدْ بِیَدِکَ الْیُسْرَی، ثُمَّ لَا تُفَارِقْهَا حَتَّی تَخْرُجَ مِنْ عِنْدِهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ السَّیَّارِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَکْرٍ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ، عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ أَنَّهُ قَالَ:«وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ وَ أَکْرَمَ أَهْلَ بَیْتِهِ، مَا مِنْ شَیْءٍ تَطْلُبُونَهُ مِنْ حِرْزٍ مِنْ حَرَقٍ، أَوْ غَرَقٍ، أَوْ سَرَقٍ، أَوْ إِفْلَاتِ دَابَّهٍ مِنْ صَاحِبِهَا، أَوْ ضَالَّهٍ، أَوْ آبِقٍ إِلَّا وَ هُوَ فِی الْقُرْآنِ؛ فَمَنْ أَرَادَ ذلِکَ فَلْیَسْأَلْنِی عَنْهُ». قَالَ: فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، أَخْبِرْنِی عَمَّا یُؤَمِّنُ مِنَ الْحَرَقِ، وَ الْغَرَقِ . فَقَالَ : «اقْرَأْ هذِهِ الْایَاتِ : «اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ» وَ «ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» إِلی قَوْلِهِ: «سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ» فَمَنْ قَرَأَهَا فَقَدْ أَمِنَ الْحَرَقَ وَ الْغَرَقَ» . قَالَ : فَقَرَأَهَا رَجُلٌ وَ اضْطَرَمَتِ النَّارُ فِی بُیُوتِ جِیرَانِهِ وَ بَیْتُهُ وَسَطَهَا، فَلَمْ یُصِبْهُ شَیْءٌ. ثُمَّ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، إِنَّ دَابَّتِیَ اسْتَصْعَبَتْ عَلَیَّ وَ أَنَا مِنْهَا عَلی وَجَلٍ. فَقَالَ : «اقْرَأْ فِی أُذُنِهَا الْیُمْنی : «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ» » فَقَرَأَهَا، فَذَلَّتْ لَهُ دَابَّتُهُ. وَ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، إِنَّ أَرْضِی أَرْضٌ مَسْبَعَهٌ وَ إِنَّ السِّبَاعَ تَغْشی مَنْزِلِی وَ لَا تَجُوزُ حَتّی تَأْخُذَ فَرِیسَتَهَا . فَقَالَ : «اقْرَأْ: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ

فَإِنْ تَوَلّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّهُ لا إِلهَ إِلَا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» » فَقَرَأَهُمَا الرَّجُلُ، فَاجْتَبَتْهُ السِّبَاعُ. ثُمَّ قَامَ إِلَیْهِ آخَرُ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، إِنَّ فِی بَطْنِی مَاءً أَصْفَرَ، فَهَلْ مِنْ شِفَاءٍ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ، بِلَا دِرْهَمٍ وَ لَا دِینَارٍ، وَ لَکِنِ اکْتُبْ عَلَی بَطْنِکَ آیَةَ الْکُرْسِیِّ، وَ تَغْسِلُهَا، وَ تَشْرَبُهَا، وَ تَجْعَلُهَا ذَخِیرَةً فِی بَطْنِکَ، فَتَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» فَفَعَلَ الرَّجُلُ، فَبَرَأَ بِإِذْنِ اللّهِ. ثُمَّ قَامَ إِلَیْهِ آخَرُ، فَقَالَ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، أَخْبِرْنِی عَنِ الضَّالَّةِ. فَقَالَ : «اقْرَأْ «یس» فِی رَکْعَتَیْنِ، وَ قُلْ: یَا هَادِیَ الضَّالَّةِ، رُدَّ عَلَیَّ ضَالَّتِی» فَفَعَلَ، فَرَدَّ اللّهُ عَلَیْهِ ضَالَّتَهُ. ثُمَّ قَامَ إِلَیْهِ آخَرُ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، أَخْبِرْنِی عَنِ الْآبِقِ . فَقَالَ : «اقْرَأْ: «أَوْ کَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» إِلَی قَوْلِهِ : «وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» » فَقَالَهَا الرَّجُلُ، فَرَجَعَ إِلَیْهِ الْآبِقُ. ثُمَّ قَامَ إِلَیْهِ آخَرُ، فَقَالَ : یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، أَخْبِرْنِی عَنِ السَّرَقِ؛ فَإِنَّهُ لَا یَزَالُ قَدْ یُسْرَقُ لِی الشَّیْءُ بَعْدَ الشَّیْءِ لَیْلاً . فَقَالَ : «اقْرَأْ إِذَا أَوَیْتَ إِلَی فِرَاشِکَ : «قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ» إِلَی قَوْلِهِ : «وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً» » . ثُمَّ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : «مَنْ بَاتَ بِأَرْضٍ قَفْرٍ، فَقَرَأَ هذِهِ الْآیَةَ : «إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ» إِلَی قَوْلِهِ : «تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ» حَرَسَتْهُ الْمَلَائِکَهُ، وَ تَبَاعَدَتْ عَنْهُ الشَّیَاطِینُ». قَالَ : فَمَضَی الرَّجُلُ، فَإِذَا هُوَ بِقَرْیَهِ خَرَابٍ، فَبَاتَ فِیهَا، وَ لَمْ یَقْرَأْ هذِهِ الْآیَهَ، فَتَغَشَّاهُ الشَّیْطَانُ، وَ إِذَا هُوَ آخِذٌ بِخَطْمِهِ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: أَنْظِرْهُ، وَ اسْتَیْقَظَ الرَّجُلُ، فَقَرَأَ الْآیَهَ، فَقَالَ الشَّیْطَانُ لِصَاحِبِهِ: أَرْغَمَ اللّهُ أَنْفَکَ، احْرُسْهُ الْآنَ حَتّی یُصْبِحَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ رَجَعَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَأَخْبَرَهُ، وَ قَالَ لَهُ: رَأَیْتُ فِی کَلَامِکَ الشِّفَاءَ وَ الصِّدْقَ، وَ مَضی بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِذَا هُوَ بِأَثَرِ شَعْرِ الشَّیْطَانِ مُجْتَمِعاً فِی الْأَرْضِ.

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حسین بن احمد منقری روایت کرده است که گفت : شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می فرمود :«هر که به آیه ای از قرآن پناه برده از شرّ دشمنان ، اگر از مشرق تا مغرب دشمنش باشند ، از شرّ ایشان کفایت شود و ایمن گردد ، هرگاه با یقین باشد» .

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو روایت کرده اند ، از بکر بن محمد ازدی ، از مردی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که در باب عُوذه و افسون از بلاها فرمود که :«سبوی نویی را می گیری و آب در آن قرار می دهی . بعد از آن ، سی مرتبه سوره «اِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» را بر آن می خوانی . پس آن سبو را می آویزی و از آن می آشامی و از آن وضو می سازی ، و (پیش از آنکه آبش تمام شود) آب بر روی آن می ریزی ، انشاء اللّه تعالی» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از ادریس حارثی ، از محمد بن سنان ، از مفضّل بن عمر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای مفضّل! از همه مردمان خود را حفظ کن ، به خواندن «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ» و به خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» ، و آن را از طرف راست و از طرف چپ و از پیش رو و از پشت سر و از بالای سر و از زیر پای خویش بخوان (یعنی در هر مرتبه که این سوره را می خوانی ، رو به یکی از این شش جهت کن) ، و چون بر سلطان ستمکاری داخل شوی ، در هنگامی که به سوی او نظر می کنی ، سه مرتبه آن را بخوان ، و در هر مرتبه به دست چپ خویش انگشتی را عقد کن و آنها را چنین نگاه دار ، و از آنها مفارقت مکن ، تا آنکه از نزد او بیرون آیی» .

محمد بن یحیی ، از عبد الرحمان بن جعفر ، از سیّاری ، از محمد بن بکر ، از ابو الجارود ، از اصبغ بن نباته ، از امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه روایت کرده است که فرمود :«به حق آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی فرستاده و خاندانش را گرامی داشته ، که چیزی از حرز نیست که شما آن را طلب کنید (یا مردم آن را طلب کنند) ، از برای دفع سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا از صاحبش یا گم شده یا بنده ای گریخته ، مگر آنکه آن در قرآن است . پس هر که این را خواهد ، مرا از آن

سؤال کند» . پس مردی به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! مرا خبر ده از آنچه از سوختن و غرق شدن ایمن می گرداند . فرمود که : «این آیه ها را بخوان : «اَللّهُ الَّذی نَزَّلَ الْکِتابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصّالِحینَ» (1) «وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» ، تا قول آن جناب که می فرماید : «سُبْحانَهُ وَتَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ» (2) . که هر که اینها را بخواند ، به حقیقت که از سوختن و غرق شدن ایمن گردیده» . اصبغ گفت که : پس مردی اینها را خوانده ، آتش در خانه های همسایگانش درگرفت ، و خانه او در میان آنها بود ، و به او چیزی نرسیده و آتش در آن نیفتاد (3) .پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! به درستی که حیوان من بر من سرکشی می کند و من از آن ترسانم . فرمود که : «این را در گوش راستش بخوان که : «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالْاَرْضِ طَوْعا وَکَرْها وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ» (4) ؛ یعنی : و از برای خدا گردن نهاده ، هر که در آسمان ها و زمین است ، از روی رغبت و نفرت و کراهت ، و به سوی او و جزایش باز گردانیده خواهید شد یا خواهند شد» . پس آن مرد این را خواند و حیوانش از برایش رام شد .و مردی دیگر به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! به درستی که زمینی که من در آن می باشم ، زمینی است درنده زار که درنده بسیار در آنجا می باشند ، و به درستی که درندگان در منزل من درمی آیند ، و تا طعمه خود را نگیرند ، از آنجا نمی روند . حضرت فرمود که : «این را بخوان که : «لَقَدْ جآءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسَکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُفٌ رَحیمٌ * فَاِنْ تَوَلَّوا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ» (5) ؛ یعنی : هر آینه به تحقیق که آمد شما را فرستاده ای از خود شما و از جنس شما در بشریّت ، دشوار است بر او رنج و زحمت شما ، حریص است بر شما بر همه گروندگان ، مهربان است و بخشاینده؛ پس اگر برگردند از یاری یا اعراض کنند از ایمان ، پس بگو که : بسنده است مرا خدا که هیچ معبودی نیست به حق ، مگر او . بر او توکّل کرده ام و کار خود را به او وا گذاشته ام ، و او است پروردگار عرش بزرگ» . پس آن مرد ، این دو آیه را خواند ، و درندگان از او دوری می کردند و دیگر به خانه اش نیامدند .پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! به درستی که زردآب در شکم من است . پس آیا هیچ شفایی هست؟ فرمود : «آری ، بی درم و دینار . آیه الکرسی را بر شکم خود می نویسی ، و آن را می شویی و آب آن را می نُوشی ، و آن را در شکمت ذخیره و پس انداز قرار می دهی . پس به اذن خدای عز و جل بِهْ می شوی» . پس آن مرد چنین کرد و بِهْ شد .پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد : یا امیرالمؤمنین ! مرا خبر ده از گم شده و چاره آن . فرمود که : «دو رکعت نماز بگذار، و در هر دو رکعت سوره یس

را بخوان و بگو : یا هادِیَ الضّالّهِ رُدَّ عَلَیَّ ضالّتی؛ یعنی : ای رهنمای چیز گم شده ! برگردان بر من گم شده مرا» . پس آن مرد چنین کرد و خدا گم شده اش را بر او برگردانید .پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! مرا خبر ده از بنده گریخته و چیزی که چاره آن باشد . فرمود که : «این آیه را بخوان : «أَوْ کَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» ، تا فرموده آن جناب : «وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورا فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» (6) ، (و آنچه ذکر آن نشده از آیه این است که : «مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ اِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَریها» (7) . و ترجمه اش آن که) : یا کِردار کُفّار ، چون تاریکی های متراکم است در دریای عمیق بسیار آب که آن کنارش دیده نشود ، دم به دم می پوشد آن را موجی که از بالای آن موجی دیگر است . از زبَر موج دویم ، ابری است که روشنی ستاره ها را می پوشد . این تاریکی ها است که پاره ای از آن در بالای پاره ای دیگر متراکم شده . چون بیرون آورد کسی که در آن افتاده دست خود را ، نزدیک نباشد که ببیند آن را ، چه جای آنکه آن را ببیند ، و هر که خدا از برایش نور و روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق قرار نداده ، پس او را هیچ نوری نیست» . پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که : یا امیرالمؤمنین ! مرا خبر ده از دزدی و چیزی که از برایش حرز و مانع باشد؛ زیرا که ، پیوسته در شب ، چیزی چند از مال من دزدیده می شود . فرمود که : «چون در رختخوابت جا بگیری ، این را بخوان که : «قُلِ ادْعُوا اللّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ» ، تا قول آن جناب «وَکَبِّرْهُ تَکْبیرا» (8) » .پس امیرالمؤمنین فرمود که : «هر که در بیابانی شب به روز آورد و این آیه را بخواند که : «اِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ فی سِتَّهِ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ» ، تا قول آن جناب : «تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ» (9) ، فرشتگان او را حراست و محافظت نمایند ، و شیاطین از او دور شوند» .اصبغ گفت : پس آن مرد رفت ، ناگاه به ده خرابی رسید و شب در آنجا ماند ، و این آیه را نخواند . پس شیاطین او را فرو گرفتند ، و دید که یکی از آنها دهانش را گرفته . پس رفیقش به او گفت که : او را مهلت ده ، و آن مرد بیدار شد و این آیه را خواند . پس آن شیطان به رفیق خود گفت که : خدا بینی تو را بر خاک مالد و تو را خوار گرداند ، اکنون او را پاسبانی و محافظت کن تا صبح کند ، و چون صبح کرد ، به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و آن حضرت را خبر داد و عرض کرد که : در سخن تو شفا و راستی دیدم . و بعد از طلوع آفتاب به آن موضعی که شب خوابیده بود رفت . ناگاه دید که اثر موی شیطان که در زمین کشیده بود ، ظاهربود .

.

1- . اعراف، 196.
2- . زمر، 67.
3- . آیه اوّل ، در سوره اعراف است و دویم ، در سوره زمر ، و از صدر اوّل ، انّ ولیّی ذکر نشده ، و از وسط دویم ، «وَالْاَرْضَ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ وَالسَّمواتُ مَطْوَیّاتٌ بِیَمینِهِ» . و ترجمه آیه اوّل آن که : «به درستی که یار من یا متولّی کار و صاحب اختیار من ، خدایی است که فرو فرستاده قرآن را ، و او است که دوست دارد شایستگان را ، و کار ایشان را می سازد و ایشان را از ضرر دشمنان محافظت می نمایند» . و ترجمه آیه دویم : «و تعظیم نکردند خدا را ، حقّ تعظیم او ، و قدرش را ندانستند ، و زمین ، همه ، یک قبضه او است در روز قیامت ، و آسمان ها پیچیده خواهند شد به دست راستش که عبارت است از قدرت . منزّه و پاک است ذات او ، و برتری دارد از آنچه شرک می آورند و شریک وی می سازند» . (مترجم)
4- . آل عمران، 83.
5- . توبه، 128 و 129.
6- . نور، 40.
7- . نور ، 40 .
8- . اسرا، 110 و 111. و آنچه طیّ ذکر آن شده از قرآن در اینجا ، این است که : «أَیًّا ما تَدعُوا فَلَهُ الْاَسْمآءُ الْحُسْنی وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَلا تُخافِتْ بِها وَابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ» . و ترجمه اش آن که : «بگو : بخوانید خدا را یا بخوانید رحمن را؛ یعنی ذات مقدّس را به هر یک از این دو نام که خواهید ، بنامید ، هر یک را که بخوانید ، و او را به آن بنامید ، خوب است؛زیرا که او را نام های نیکوتر است . و آشکار مکن نماز خود را ، و آهسته مخوان آن را ، و طلب کن میان جهر و مخافته [=با صدای آهسته] ، راهی را که میانه و حدّ وسط باشد . و بگو که : ستایش از برای خدایی است که فرا نگرفت فرزندی را ، و نبود و نیست او را انبازی در پادشاهی و الوهیّت ، و نیست او را دوست و یاور و کارگزاری از جهت مذلّت و خواری ، و تعظیم کن او را ، تعظیم کردنی» . (مترجم)
9- . اعراف، 54. و آنچه طیّ ذکر آن شده از آیه ، در اینجا این است که : «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثیثا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ» ؛ یعنی : «به درستی که پروردگار شما خدا است ، که آفرید آسمان ها و زمین را در شش روز که عبارت است از شش دوره فلک اطلس ، چنان که در مجلّد اوّل از تحفه الاولیآء مذکور شد؛ پس متولی شد بر عرش ، که کنایه است از غلبه و تسلّط . در می کشد شب تاریک را

در روز روشن؛ یعنی پوشیده می گرداند روشنایی روز را به تاریکی شب ، و به عکس ، می جوید شب و روز را؛ یعنی از پی آن در می آید شتابان ، و آفرید آفتاب و ماه و ستارگان را ، در حالتی که رام شدگانند به فرمان او؛ یعنی مطیع فرمان اویند در مجاری خود ، و خلق اینها برای منافع بندگان است . بدانید و آگاه باشید! که او را است آفریدن و فرمان دادن ، نه غیر او . بزرگوار و متعالی است از صفات مخلوقات در ذات و صفات ، یا ثابت است بر دوام ، و یا کثیر البرکات . خدایی که پروردگار و آفریدگار همه جهانیان است» . (مترجم)

ص: 662

..

ص: 663

..

ص: 664

..

ص: 665

..

ص: 666

..

..

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ :«مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ الْحَمْدُ، لَمْ يُبْرِئْهُ شَیْءٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ :«مَنْ قَرَأَ إِذَا أَوى إِلى فِرَاشِهِ: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» وَ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ» ، كَتَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بَرَاءَهً مِنَ الشِّرْكِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ :«لَا تَمَلُّوا مِنْ قِرَاءَهِ «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» ؛ فَإِنَّهُ مَنْ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ بِهَا فِی نَوَافِلِهِ، لَمْ يُصِبْهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِزَلْزَلَهٍ أَبَداً، وَ لَمْ يَمُتْ بِهَا، وَ لَا بِصَاعِقَهٍ، وَ لَا بِآفَهٍ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا حَتّى يَمُوتَ؛ وَ إِذَا مَاتَ نَزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ كَرِيمٌ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، فَيَقْعُدُ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَيَقُولُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، ارْفُقْ بِوَلِیِّ اللّهِ، فَإِنَّهُ كَانَ كَثِيراً مَا يَذْكُرُنِی، وَ يَذْكُرُ تِلَاوَهَ هذِهِ السُّورَهِ، وَ تَقُولُ لَهُ السُّورَهُ مِثْلَ ذلِكَ، وَ يَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: قَدْ أُمِرَنِی رَبِّی أَنْ أَسْمَعَ لَهُ وَ أُطِيعَ، وَ لَا أُخْرِجَ رُوحَهُ حَتّى يَأْمُرَنِی بِذلِكَ، فَإِذَا أَمَرَنِی أَخْرَجْتُ رُوحَهُ، وَ لَا يَزَالُ مَلَكُ الْمَوْتِ عِنْدَهُ حَتّى يَأْمُرَهُ بِقَبْضِ رُوحِهِ إِذَا كُشِفَ لَهُ الْغِطَاءُ، فَيَرى مَنَازِلَهُ فِی الْجَنَّهِ، فَيُخْرِجُ رُوحَهُ مِنْ أَلْيَنِ مَا يَكُونُ مِنَ الْعِلَاجِ، ثُمَّ يُشَيِّعُ رُوحَهُ إِلَى الْجَنَّهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَبْتَدِرُونَ بِهَا إِلَى الْجَنَّهِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از سلمه بن مُحرز روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«هر که سوره حمد او را بِهْ نکند و عافیت ندهد ، چیزی او را بِه نکند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از اسماعیل بن مهران ، از صفوان بن یحیی ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هر که در وقتی که در رختخواب جا می گیرد ، سوره «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند ، خدای عز و جل از برایش برات بیزاری از شرک را بنویسد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از علی بن معبد ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از خواندن سوره «اِذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها» ملال به هم مرسانید؛زیرا که هر که در نمازهای نافله که به جا می آورد ، قرائتش به این سوره باشد ، خدای عز و جل هرگز او را به زلزله مبتلی نگرداند و به آن نمیرد ، و نه به صاعقه و آفتی از آفت های دنیا ، تا بمیرد ، و چون هنگام مردنش رسد ، فرشته بزرگواری از نزد پروردگارش بر او فرود آید و در بالای سرش بنشیند ، و از جانب خدا به ملک موت بگوید که : ای ملک موت! با دوست خدا نرمی و مدارا کن ، که او بسیار مرا یاد می کرد ، و این سوره را بسیار می خواند ، و این سوره ، مثل آن را به ملک موت می گوید . پس ملک موت می گوید که : پروردگار من ، مرا امر فرمود که سخن او را بشنوم و او را اطاعت کنم ، و روحش را از بدنش بیرون نبرم ، تا مرا به آن امر کند . پس چون مرا امر کند ، روحش را بیرون خواهم برد و قبض آن خواهم کرد ، و پیوسته ملک موت در نزد او باشد ، تا آنکه او را به قبض روحش امر کند ، در وقتی که پرده از پیش دیده او برگرفته شود ، و منزل های خود را در بهشت ببیند . پس روحش بیرون آید یا ملک موت آن را قبض نماید ، در نرم ترین چیزی که می باشد از علاج و چاره و درمان (یعنی در نهایت سهولت و آسانی) . بعد از آن ، هفتاد هزار فرشته روح او را مشایعت کنند و به همراهش روند ، و به زودی آن را به بهشت رسانند» .

.

13 بَابُ النَّوَادِرِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قُرَّاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَهٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَهً، وَ اسْتَدَرَّ بِهِ الْمُلُوکَ، وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَی النَّاسِ؛ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَحَفِظَ حُرُوفَهُ، وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ، وَ أَقَامَهُ إِقَامَهَ الْقِدْحِ، فَلَا کَثَّرَ اللّهُ هؤُلَاءِ مِنْ حَمَلَهِ الْقُرْآنِ؛ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلی دَاءِ قَلْبِهِ، فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ، وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ، وَ قَامَ بِهِ فِی مَسَاجِدِهِ، وَ تَجَافی بِهِ عَنْ فِرَاشِهِ، فَبِأُولئِکَ يَدْفَعُ اللّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ، وَ بِأُولئِکَ يُدِيلُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ بِأُولئِکَ يُنَزِّلُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ، فَوَ اللّهِ لَهؤُلَاءِ فِی قُرَّاءِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی يَحْيی، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ، قَالَ : سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ :«نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثْلَاثاً: ثُلُثٌ فِينَا وَ فِی عَدُوِّنَا؛ وَ ثُلُثٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ؛ وَ ثُلُثٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ».

.

13 . باب نوادرچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از عبیس بن هشام ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«قاریان قرآن سه قسم اند : یکی مردی است که قرآن را خوانده ، پس آن را سرمایه فرا گرفته ، و به آن از پادشاهان طلب خیر و منفعت نموده ، که آن را وسیله جلب منافع و اموال از ایشان ساخته، و به آن بر مردمان فخر و گردنکشی نموده ، و دیگر مردی است که قرآن را خوانده ، پس حرف های آن را حفظ و ضبط نموده ، و حدود و احکامش را ضایع ساخته ، و آن را به جای قدح (1) برپا داشته . پس خدا این جماعت از حاملان قرآن را بسیار نکند ، و سیم مردی است که قرآن را خوانده ، پس دوای قرآن را بر درد دل خود گذاشته ، و شبش را به آن بیدار داشته ، و روزش را به آن تشنه ساخته ، و در مساجد خویش به آن برپا داشته ، و به آن از رختخوابش دوری گزیده ، و از آن پهلو تهی نموده . پس خداوند عزیز جبّار به برکت این گروه ، بلا را دفع می نماید ، و به این جماعت ، مسلمانان را بر دشمنان ظفر و غلبه می دهد ، و به این جماعت ، حق تبارک و تعالی باران را از آسمان فرو می فرستد . پس به خدا سوگند که این گروه ، در میان قاریان قرآن از کبریت احمر کمترند» (یعنی گوگرد سرخ) (2) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو ، از ابن محبوب ، از ابو حمزه ، از ابو یحیی ، از اصبغ بن نباته که گفت : شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود :«قرآن سه ثلث نازل شده : یک ثلث در شأن ما و در شأن دشمنان ما است ، و ثلث دیگر سنن و امثال است ، و ثلث دیگر واجبات و احکام است» .

.

1- . و مراد از قرار دادن قرآن به جای قدح ، بی اعتنایی است و عدم رجوع به سوی آن ، مگر در وقت حاجت و ضرورت ، چنان که در باب صلوات بر پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام مذکور شد . (مترجم)

2- . مترجم گوید که : کبریت به کسر کاف و راء و سکون باء و یاء ، گوگرد و زر خالص و نقره خالص باشد . و در قاموس مذکور است که : کبریت ، از سنگ آن چیزی است که آتش به آن افروخته می شود ، و یاقوت سُرخ و طلا یا جوهری است که معدن آن در پشت «تبّت» ، در وادی مورچگان است . و در قاموس نیز مذکور است که : تبّت بر وزن سکّر ، بلادی است در مشرق ، که مشک ازفر به سوی آن منسوب است ، و مراد از آن در این حدیث ، همین معنی اخیر است که صاحب قاموس ذکر کرده ، و آن از جمله اکسیرات است . امّا گوگرد آتش گیرا ، که مراد نبودنش معلوم است ، و امّا نقره ، به جهت وصف سرخی بیرون است ، و طلا و یاقوت سرخ ، اگرچه هر یک می تواند که مراد باشد در ظاهر حال ، ولیکن به این حد کم نیست که در مقام قلّت این نوع از قاری ذکر شود . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَرْبَعَهَ أَرْبَاعٍ: رُبُعٌ حَلَالٌ، وَ رُبُعٌ حَرَامٌ، وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَحْكَامٌ، وَ رُبُعٌ خَبَرُ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ نَبَأُ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ، وَ فَصْلُ مَا بَيْنَكُمْ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَهَ أَرْبَاعٍ: رُبُعٌ فِینَا ، وَ رُبُعٌ فِی عَدُوِّنَا ، وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ ، وَ رُبُعٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِیِّ، عَنْ عَمِّهِ عَلِیِّ بْنِ السَّرِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«أَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله : «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اقْرَأ بِاسْمِ رَبِّکَ» وَ آخِرُهُ: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّهِ» ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ» وَ إِنَّمَا أُنْزِلَ فِی عِشْرِینَ سَنَهً بَیْنَ أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«نَزَلَ الْقُرْآنُ جُمْلَهً وَاحِدَهً فِی شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَی الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ ، ثُمَّ نَزَلَ فِی طُولِ عِشْرِینَ سَنَهً». ثُمَّ قَالَ : «قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : نَزَلَتْ صُحُفُ إِبْرَاهِیمَ فِی أَوَّلِ لَیْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ أُنْزِلَتِ التَّوْرَاهُ لِسِتٍّ مَضَیْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ أُنْزِلَ الْإِنْجِیلُ لِثَلَاثَ عَشْرَهَ لَیْلَهً خَلَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ أُنْزِلَ الزَّبُورُ لِثَمَانَ عَشْرَهَ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ أُنْزِلَ الْقُرْآنُ فِی ثَلَاثٍ وَ عِشْرِینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از حجّال ، از علی بن عقبه از داود بن فرقد ، از آنکه او ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«قرآن چهار ربع است : ربعی حلال ، و ربعی حرام ، و ربعی سنن و احکام ، و ربعی خبر آن چیزی است که پیش از شما بوده ، و خبر آنچه بعد از شما خواهد بود ، و فصل آنچه در میان شما است» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان ، از اسحاق بن عمّار ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«قرآن چهار ربع نازل شده : ربعی در شأن ما ، و ربعی در شأن دشمنان ما ، و ربعی سنن و امثال ، و ربعی واجبات و احکام است» (1) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد ، از منصور بن عبّاس ، از محمد بن حسن سرّی ، از عمّویش علی بن سرّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به درستی که اوّل چیزی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد ، «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ ، اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» است ، و آخر آن ، سوره «اِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ» » .

علی بن ابراهیم روایت کرده است ، از پدرش و محمد بن قاسم ، از محمد بن سلیمان ، از داود ، از حفص بن غیاث ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : آن حضرت علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ» (2) ، که ترجمه اش این است که :«ماه مبارک رمضان که قرآن فرو فرستاده شد در آن» . و عرض کردم : جز این نیست که فرو فرستاده شد در بیست سال ، که این زمان فاصله شد در میانه اوّل و آخر آن . حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود که : «قرآن در ماه مبارک رمضان یکبار به سوی بیت المعمور فرود آمد . بعد از آن ، در طول بیست سال به زمین فرود آمد» .بعد از آن ، فرمود که : «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که : صحف ابراهیم در شب اوّل از ماه مبارک رمضان فرود آمد ، و تورات در وقتی که شش شب از ماه مبارک رمضان گذشته بود نازل شد ، و انجیل در وقتی که سیزده شب از ماه مبارک رمضان رفته بود نازل شد ، و زبور در وقتی که ده شب از ماه مبارک رمضان رفته بود نازل گردید ، و قرآن در شب بیست و سیم از ماه مبارک رمضان شرف نزول بخشید» .

.

1- . بنای این تقسیم بر تسویه حقیقیّه نیست ، و نه بر تفریق از جمیع وجوه؛ پس با زیادتی بعضی از اقسام بر ثلث ، یا نقصان آن از ثلث منافات ندارد ، و نه با دخول بعضی از آنها در بعضی . (مترجم)
2- . بقره، 185.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَا تَتَفَأَّلْ بِالْقُرْآنِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَرَّاقِ، قَالَ: عَرَضْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام كِتَاباً فِيهِ قُرْآنٌ مُخَتَّمٌ، مُعَشَّرٌ بِالذَّهَبِ، وَ كُتِبَ فِى آخِرِهِ سُورَهٌ بِالذَّهَبِ، فَأَرَيْتُهُ إِيَّاهُ، فَلَمْ يَعِبْ فِيهِ شَيْئاً إِلَا كِتَابَهَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ، وَ قَالَ :«لَا يُعْجِبُنِى أَنْ يُكْتَبَ الْقُرْآنُ إِلَا بِالسَّوَادِ، كَمَا كُتِبَ أَوَّلَ مَرَّهٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ يَاسِينَ الضَّرِيرِ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَهَ ، قَالَ: قَالَ :«تَأْخُذُ الْمُصْحَفَ فِى الثُّلُثِ الثَّانِى مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَتَنْشُرُهُ، وَ تَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْکَ، وَ تَقُولُ: «اللّٰهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُکَ بِكِتَابِکَ الْمُنْزَلِ وَ مَا فِيهِ، وَ فِيهِ اسْمُکَ الْأَعْظَمُ الْأَكْبَرُ، وَ أَسْمَاؤُکَ الْحُسْنى وَ مَا يُخَافُ وَ يُرْجى أَنْ تَجْعَلَنِى مِنْ عُتَقَائِکَ مِنَ النَّارِ» وَ تَدْعُو بِمَا بَدَا لَکَ مِنْ حَاجَهٍ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«لِكُلِّ شَىْءٍ رَبِيعٌ، وَ رَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ عَنْ غَيْرِهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْفُرْقَانِ: أَ هُمَا شَيْئَانِ، أَوْ شَىْءٌ وَاحِدٌ؟ فَقَالَ عليه السلام :«الْقُرْآنُ جُمْلَهُ الْكِتَابِ، وَ الْفُرْقَانُ الْمُحْكَمُ الْوَاجِبُ الْعَمَلِ بِهِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از محمد بن عیسی ، از بعضی از مردان خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«به قرآن تفأّل مزن» (1) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صفوان ، از ابن مسکان ، از محمد بن ورّاق روایت کرده است که گفت : نوشته ای را بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم ، که در آن قرآنی بود که مختّم و معشّر بود به طلا (2) ، و در آخرش یک سوره به طلا نوشته شده بود . پس آن را به آن حضرت نمودم ، و چیزی را از آن یا در آن را عیب نفرمود ، مگر نوشتن قرآن را به طلا ، و فرمود که :«مرا خوش نمی آید که قرآن نوشته شود ، مگر به سیاهی [= مرکب] ، چنان که در اوّل مرتبه نوشته شده [است]» (3) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محمد بن عیسی ، از یاسین ضریر ، از حریز ، از زراره که گفت : آن حضرت علیه السلام یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام فرمود که :«در ثلث دویم از ماه مبارک رمضان مصحف را می گیری ، پس آن را می گشایی و آن را در پیش روی خویش می گذاری و می گویی که : اَللّٰهُمَّ اِنّی أَسْئَلُکَ بِکِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَما فیهِ وَفیهِ اسْمُکَ الاَکْبَر وَأَسْمآئُکَ الْحُسْنی وَما یُخافُ وَیُرْجی أَنْ تَجْعَلَنی مِنْ عُتَقآئِکَ مِنَ النّارِ؛ «خداوندا! به درستی که سؤال می کنم تو را به کتاب تو که فرو فرستاده شده است و در آن است نام تو که بزرگ تر و بزرگوارتر است ، و نام های تو که نیکوتر است ، و آنچه ترسیده می شود و امید داشته می شود ، و بگردانی مرا از جمله آزاد شدگان خود از آتش دوزخ» .و دعا می کنی به آنچه از برایت ظاهر شده ، از هر حاجتی که باشد» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر چیزی را بهاری است ، و بهار قرآن ، ماه مبارک رمضان است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن سنان یا از غیر او ، از آنکه او را ذکر کرده ، روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قرآن و فرقان ، و عرض کردم که : آیا این دو لفظ ، دو چیزند ، یا یک چیز؛ یعنی مترادفند یا نه؟ حضرت فرمود که :«قرآن ، جمله

و همه کتاب خدا است ، و فرقان ، آن چیزی است که محکم است ، و عمل کردن به آن واجب» (4) .

.

1- . و تفأُّل فال نیک زدن باشد ، و حقّ ، جواز آن است ، چنان که در لوامع التّنزیل بیان کرده ام . (مترجم)
2- . یعنی مهرهای طلا بر آن نقش کرده بودند ، چنان که در حواشی قرآن می بینی ، یا بر سر هر آیه ای از آن ، آیه ای طلا گذاشته ، و عشرهای آن را به طلا نوشته بودند . و بعضی در ترجمه این عبارت گفته اند که : خمسش و عشرش را به طلا نقش کرده بودند . (مترجم)
3- . و بعضی گفته اند : یعنی نوشتن [قرآن به وسیله] امیرالمؤمنین علیه السلام ، نه نوشتن عثمان . (مترجم)
4- . از این حدیث ظاهر می شود که قرآن حقیقت است در مجموع ما بین الدّفّتین ، نه آنکه مشترک لفظی یا معنوی باشد در میان آن و بعضی از آن ، چنان که بعضی گمان کرده اند . (مترجم)

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ، نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ، وَ لکِنَّ الِاخْتِلَافَ یَجِیءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَةَ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : إِنَّ النَّاسَ یَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلی سَبْعَهِ أَحْرُفٍ؟ فَقَالَ :«کَذَبُوا أَعْدَاءُ اللّهِ، وَ لکِنَّهُ نَزَلَ عَلی حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِیَّاکِ أَعْنِی وَ اسْمَعِی یَا جَارَهُ».

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْری، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ مَا مَعْنَاهُ :«مَا عَاتَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عَلی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَهُوَ یَعْنِی بِهِ مَا قَدْ مَضی فِی الْقُرْآنِ، مِثْلُ قَوْلِهِ: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً» عَنی بِذلِکَ غَیْرَهُ».

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از جمیل بن درّاج ، از محمد بن مسلم ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که قرآن یکی است که از نزدِ یکی فرود آمده ، ولیکن اختلاف از جانب راویان می آید و از ایشان به هم می رسد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عمر بن اذینه ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت : به خدمت امام علیه السلام جعفر صادق عرض کردم که : مردم می گویند که : قرآن بر هفت حرف نازل شده [است] . فرمود :«دروغ گفتند دشمنان خدا ، ولیکن قرآن بر یک حرف نازل شده ، از نزد آنکه یکی و یگانه است» .

محمد بن یحیی ، از عبداللّه بن محمد ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن بکیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«قرآن به روش و طور «ایّاک أعنی واسمعی یا جاره» نازل شد؛ یعنی : تو را قصد دارم ، و بشنو ای همسایه !» (1) .

و در روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود :«معنی آن ، این است که ، آنچه خدای عز و جل به آن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عتاب فرموده پس آن حضرت به آن قصد می فرمود ، آنچه را که در قرآن گذشته ، مثل قول آن جناب : «وَلَوَلا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ اِلَیْهِمْ قَلیلاً» (2) ، غیر آن حضرت را به آن قصد فرمود» (چه آن حضرت منزّه است از رکون و میل به سوی ایشان) (3) .

.

1- . و این مثلی است که زده می شود از برای کسی که سخن خویش را از برای مخاطب تصریح می کند ، و به غیر او کنایه می گوید به آنچه متفطّن شود آن را ، که آن را دریابد ، و در فارسی از آن تعبیر می شود ، و به قول ایشان که : «در بگو ، دیوار! تو بشنو» . و شرح این مثل در لوامع التّنزیل مذکور است . (مترجم)
2- . اسرا، 74.
3- . و اصل کلام این است که ، آنچه خدا به آن بر پیغمبرش عتاب فرموده ، غیر آن حضرت را به آن قصد فرمود ، و آنچه در میان [دو خط تیره]

درآمده ، از کلام راوی یا مؤلّف است که بعد از مبتدا و پیش از خبر واقع شده ، تا تفسیر و بیان از برای مبتدا و تمثیل از برای آن باشد . و ترجمه آیه آن که : «و اگر نه این بود که ثابت و پابر جای داشتیم تو را ، به حقیقت که نزدیک شدی که میل کنی به سوی ایشان ، چیزی کم و میلی اندک» . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ، قَالَ :«اَقْرَؤُوا كَمَا عُلِّمْتُمْ».

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، قَالَ: دَفَعَ إِلَىَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مُصْحَفاً، وَ قَالَ :«لَا تَنْظُرْ فِيهِ» فَفَتَحْتُهُ، وَ قَرَأْتُ فِيهِ: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» فَوَجَدْتُ فِيهَا اسْمَ سَبْعِينَ رَجُلاً مِنْ قُرَيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، قَالَ : فَبَعَثَ إِلَىَّ : «ابْعَثْ إِلَىَّ بِالْمُصْحَفِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبِى علیه السلام : مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَا كَفَرَ».

عَنْهُ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِى مَرْيَمَ الْأَنْصَارِىِّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«وَقَعَ مُصْحَفٌ فِى الْبَحْرِ، فَوَجَدُوهُ وَ قَدْ ذَهَبَ مَا فِيهِ إِلَا هذِهِ الْايَهَ : «أَلا إِلَى اللّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن جندب ، از سفیان بن سمط که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از تنزیل (1) قرآن ، فرمود که :«چنان که به شما تعلیم شده بخوانید» .

علی بن محمد ، از بعضی از اصحابش ، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت : حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مصحفی را به سوی من دفع کرد و فرمود که :«در آن نظر مکن» . پس من آن را گشودم و سوره «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا» (2) را در آن خواندم ، و در آن نام هفتاد مرد از قبیله قریش را یافتم که به نام های خویش و نام های پدران خویش مذکور بودند . راوی گفت که : بعد از آن ، حضرت کسی را به سوی من فرستاد که مصحف را به سوی من بفرست .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پدرم علیه السلام فرمود که : هیچ مردی پاره ای از قرآن را به پاره ای از آن نزده و آن را باهم موازنه نکرده و نسنجیده ، مگر آنکه کافر شده» (3) .

از او ، از حسین بن نضر ، از قاسم بن سلیمان ، از ابو مریم انصاری ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«قرآنی در دریا افتاد . پس آن را یافتند و دیدند که آنچه در آن بوده ، رفته و ضایع شده ، مگر این آیه : «أَلا اِلَی اللّهِ تَصِیرُ الْاُمورُ» (4) ؛ یعنی : بدان و آگاه باش ! که به سوی خدا باز می گردد همه امرها و کارها» .

.

1- . و در بعضی از نسخ کافی ، به جای تنزیل ، ترتیل است . (مترجم)
2- . . بینه، 1.
3- . همین حدیث در این باب ، به سند دیگر مذکور است . و بعضی در بیان توجیهش گفته اند که : احتمال دارد که مراد از زدن پاره ای از قرآن را به پاره ای دیگر ، زدن پاره ای از معنی آن باشد به پاره ای ، بدون علم و

دانش ، چنان که همین معنی در کلام امام جعفر صادق علیه السلام مذکور است ، در قول آن حضرت که : این به جهت آن است که ایشان پاره ای از قرآن را به پاره ای زدند ، و استدلال کردند به منسوخ ، و حال آنکه ایشان گمان داشتند که آن ناسخ است . و شرح این حدیث در لوامع التنزیل مذکور است . (مترجم)

4- . شورا، 53.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ، عَنْ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«اقْرَأْ» قُلْتُ: مِنْ أَیِّ شَیْءٍ أَقْرَأُ؟ قَالَ : «مِنَ السُّورَهِ التَّاسِعَهِ» قَالَ: فَجَعَلْتُ أَلْتَمِسُهَا، فَقَالَ : «اقْرَأْ مِنْ سُورَهِ یُونُسَ» قَالَ : فَقَرَأْتُ: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ وَ لا یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ» قَالَ: «حَسْبُکَ» قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنِّی لَأَعْجَبُ کَیْفَ لَا أَشِیبُ إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ؟ !».

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ» قَالَ :«یُبِینُ الْأَلْسُنَ، وَ لَا تُبِینُهُ الْأَلْسُنُ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِیدِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ بْنِ جُذَاعَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«مَا مِنْ عَبْدٍ یَقْرَأُ آخِرَ الْکَهْفِ، إِلَا تَیَقَّظَ فِی السَّاعَهِ الَّتِی یُرِیدُ».

.

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از وشّاء ، از ابان بن میمون قدّاح روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که :«بخوان» . عرض کردم که : چه چیز بخوانم؟ فرمود که : «از سوره نهم» . راوی می گوید که : پس شروع کردم که این سوره را طلب کنم تا بدانم که کدام سوره است یا در کجا است . فرمود که : «از سوره یونس بخوان» . پس من این را خواندم که : «لِلَّذینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَزِیادَهٌ وَلا یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلا ذِلَّهٌ» (1) . فرمود که : «تو را بس است» ، و فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : من تعجّب می کنم که چگونه پیر نمی شوم چون قرآن را می خوانم» . و ترجمه آیه این است که : «از برای آنان که نیکی کردند (یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند ، و از نواهی دوری نمودند و راه حق [را]از دست ندادند) مثوبت [= پاداش]نیکو یا نیکوتر است (که آن نِعَم دارالسّلام (2) است) و افزونی از پاداش که به طریق کرامت عطا فرماید ، و نپوشد روی های ایشان را گردی و غباری و نه خواری» (یعنی روی های ایشان با کمال طراوت و نهایتِ نِضارت [= خرمی] باشد ، و اثر خواری و مذلّت بر [چهره و] بشره ایشان نباشد) .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد ، از حجّال ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است که گفت : آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «بِلِسانٍ عَرَبّیٍ مُبینٍ» (3) . فرمود که :«زبان ها را قطع می کند و زبان ها آن را قطع نمی کنند» (4) .

احمد بن محمد بن احمد ، از محمد بن احمد نهدی ، از محمد بن ولید ، از ابان ، از عامر بن عبداللّه بن جذاعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که :«هیچ بنده ای نیست که آخر سُوره کهف (یعنی «قُلْ اِنَّما» (5) تا آخر سوره) را بخواند ، مگر آنکه بیدار شود در آن ساعتی که می خواهد» .

.

1- . یونس، 26.
2- . یعنی نعمت های جاوید بهشت .

3- . شعرا، 195.
4- . یا لغت ها را بیان می کنند و لغت ها آن را بیان نمی کنند ، چنان که در لوامع التّنزیل بیان کرده ام . و ترجمه آیه آن که : «پروردگار عالمیان قرآن را فرو فرستاده بر دل تو ، به واسطه جبرئیل علیه السلام ، به زبان عربیّ هویدا و واضح المعنی . (مترجم)
5- . کهف، 110.

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ وَ غَیْرُهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی، عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : سُلَیْمٌ مَوْلَاکَ ذَکَرَ أَنَّهُ لَیْسَ مَعَهُ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَا سُورَهُ یس فَیَقُومُ مِنَ اللَّیْلِ، فَیَنْفَدُ مَا مَعَهُ مِنَ الْقُرْآنِ، أَ یُعِیدُ مَا قَرَأَ؟ قَالَ :«نَعَمْ، لَا بَأْسَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ، عَنْ سَالِمٍ أَبِی سَلَمَهَ، قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ أَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفاً مِنَ الْقُرْآنِ لَیْسَ عَلَی مَا یَقْرَؤُهَا النَّاسُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَهْ ، کُفَّ عَنْ هذِهِ الْقِرَاءَهِ، اقْرَأْ کَمَا یَقْرَأُ النَّاسُ حَتّی یَقُومَ الْقَائِمُ علیه السلام ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام ، قَرَأَ کِتَابَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی حَدِّهِ» . وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِی کَتَبَهُ عَلِیٌّ علیه السلام ، وَ قَالَ : «أَخْرَجَهُ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی النَّاسِ حِینَ فَرَغَ مِنْهُ وَ کَتَبَهُ، فَقَالَ لَهُمْ : هذَا کِتَابُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَمَا أَنْزَلَهُ اللّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، وَ قَدْ جَمَعْتُهُ بَیْنَ اللَّوْحَیْنِ، فَقَالُوا: هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِیهِ الْقُرْآنُ، لَا حَاجَهَ لَنَا فِیهِ، فَقَالَ: أَمَا وَ اللّهِ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ یَوْمِکُمْ هذَا أَبَداً ، إِنَّمَا کَانَ عَلَیَّ أَنْ أُخْبِرَکُمْ حِینَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَؤُوهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ سَعِیدِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْأَعْرَجِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ یَقْرَأُ الْقُرْآنَ، ثُمَّ یَنْسَاهُ، ثُمَّ یَقْرَؤُهُ، ثُمَّ یَنْسَاهُ، أَ عَلَیْهِ فِیهِ حَرَجٌ؟ فَقَالَ :«لَا».

.

ابو علی اشعری و غیر او ، از حسن بن علی کوفی ، از عثمان بن عیسی ، از سعید بن یسار روایت کرده اند که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : سلیم ، مولای تو ، ذکر کرد که از قرآن چیزی با او نیست ، مگر سوره یس . پس در شب برمی خیزد و آنچه را از قرآن که با او است ، تمام می کند و آن را می خواند . آیا آنچه را که خوانده ، دو مرتبه می خواند؟ فرمود :«آری ، باکی نیست» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن حسین ، از عبد الرحمان بن ابی هاشم ، از سالم بن سلمه روایت کرده است که گفت : مردی حروفی چند از قرآن را بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خواند ، و من گوش می دادم و می شنیدم ، و آن حروف و کلمات به طوری که مردم آنها را می خوانند ، نبود . حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«بس کن و از این قرائت باز ایست ، و چنان که مردمان می خوانند ، بخوان ، تا آنکه قائم آل محمد برپا شود . پس چون قائم ظاهر شود ، کتاب خدای عز و جل را بخواند بر حدّ و اندازه آن (یعنی به وضعی که در اصل بوده) ، و مصحفی را که علی علیه السلام نوشته بیرون خواهد آورد» . و فرمود که : «علی علیه السلام آن مصحف را به سوی مردم بیرون آورد ، در هنگامی که از جمع آن فارغ شده و آن را نوشته بود . پس به ایشان فرمود که : اینک ، کتاب خدای عز و جل است ، چنان که آن را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده ، و من آن را از دو لوح جمع کرده ام (1) .پس گفتند که : آن ، همین است که در نزد ما است ، مصحفی جامع که قرآن در آن است ، و ما را در این حاجتی نیست . حضرت فرمود : بدانید و آگاه باشید! به خدا سوگند که بعد از این روز که درآیند ، هرگز این مصحف را نخواهید دید . جز این نیست که بر من بود که شما را خبر دهم ، در آن هنگام که آن را جمع کردم ، تا آنکه آن را بخوانید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صفوان ، از سعید بن عبداللّه اعرج روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حال آن شخص که قرآن را می خواند ، پس آن را فراموش می کند . بعد از آن ، می خواند و آن را فراموش می کند . آیا در این باب بر او حرجی و گناهی هست؟ فرمود :«نه» .

.

1- . و احتمال دارد که معنی این باشد که : من آن را در دو لوح جمع کرده ام ، و لوح ، شانه گوسفند و تخته چوب و استخوان را گویند . و بنابر اوّل ، مراد از آن ، دو دل پاک است که دل آن حضرت و دل پیغمبر است که به منزله لوح محفوظند ، یا سینه جبرئیل و سینه محمد صلی الله علیه و آله . (مترجم)

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَیْمَانَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَبِی علیه السلام : مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَا کَفَرَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِیلٍ، عَنْ سَدِیرٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«سُورَهُ الْمُلْکِ هِیَ الْمَانِعَهُ تَمْنَعُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ هِیَ مَکْتُوبَهٌ فِی التَّوْرَاهِ: سُورَهَ الْمُلْکِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا فِی لَیْلَتِهِ فَقَدْ أَکْثَرَ وَ أَطَابَ، وَ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغَافِلِینَ . وَ إِنِّی لَأَرْکَعُ بِهَا بَعْدَ عِشَاءِ الْآخِرَهِ وَ أَنَا جَالِسٌ، وَ إِنَّ وَالِدِی علیه السلام کَانَ یَقْرَؤُهَا فِی یَوْمِهِ وَ لَیْلَتِهِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا إِذَا دَخَلَ عَلَیْهِ فِی قَبْرِهِ نَاکِرٌ وَ نَکِیرٌ مِنْ قِبَلِ رِجْلَیْهِ، قَالَتْ رِجْلَاهُ لَهُمَا: لَیْسَ لَکُمَا إِلی مَا قِبَلِی سَبِیلٌ، قَدْ کَانَ هذَا الْعَبْدُ یَقُومُ عَلَیَّ، فَیَقْرَأُ سُورَهَ الْمُلْکِ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ ، وَ إِذَا أَتَیَاهُ مِنْ قِبَلِ جَوْفِهِ، قَالَ لَهُمَا: لَیْسَ لَکُمَا إِلی مَا قِبَلِی سَبِیلٌ، قَدْ کَانَ هذَا الْعَبْدُ أَوْعَانِی سُورَهَ الْمُلْکِ، وَ إِذَا أَتَیَاهُ مِنْ قِبَلِ لِسَانِهِ، قَالَ لَهُمَا: لَیْسَ لَکُمَا إِلی مَا قِبَلِی سَبِیلٌ، قَدْ کَانَ هذَا الْعَبْدُ یَقْرَأُ بِی فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ سُورَهَ الْمُلْکِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ فَرْقَدٍ وَ الْمُعَلَّی بْنِ خُنَیْسٍ، قَالَا: کُنَّا عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام وَ مَعَنَا رَبِیعَهُ الرَّأْیِ، فَذَکَرْنَا فَضْلَ الْقُرْآنِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنْ کَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا یَقْرَأُ عَلی قِرَاءَتِنَا، فَهُوَ ضَالٌّ» فَقَالَ رَبِیعَهُ: ضَالٌّ؟! فَقَالَ : «نَعَمْ، ضَالٌّ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام : «أَمَّا نَحْنُ، فَنَقْرَأُ عَلی قِرَاءَهِ أُبَیٍّ» .

.

علی ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پدرم علیه السلام به من فرمود ...» تا آخر آنچه در روایت سابقه گذشت .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، هر دو ، از ابن محبوب ، از جمیل ، از سدیر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«سوره ملک مانعه است که منع می کند از عذاب قبر ، و این سوره در تورات سوره ملک نوشته شده است . و هر که در شب آن را بخواند ، به حقیقت که بسیار عبادت و تلاوت کرده ، و نیکی و خوشی به جا آورده است ، و از جمله غافلان نوشته نشود . و به درستی که من بعد از نماز خفتن با آن رکوع می کنم (یعنی آن را در نماز وتیره می خوانم) ، و حال آنکه من نشسته ام . و به درستی که پدرم علیه السلام در هر روز و هر شب این سوره را می خواند . و هر که این سوره را بخواند ، چون ناکر و نکیر در قبرش بر او داخل شوند از جانب پای هایش ، هر یک از پای هایش به ایشان گوید که : شما را از جانب من راهی نیست ، به حقیقت که این بنده در هر روز و هر شب بر روی من می ایستاد و سوره ملک را می خواند ، و چون از جانب شکمش به نزد او آیند ، به ایشان می گوید که : شما را از جانب من راهی نیست ، به حقیقت که این بنده سوره ملک را در من جا داده بود ، و چون از جانب زبانش به نزد او آیند ، به ایشان گوید که : شما را از جانب من راهی نیست ، به حقیقت که این بنده در هر روز و هر شب سوره ملک را به واسطه من می خواند» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عبداللّه بن فرقد و معلّی بن خنیس روایت کرده است که گفتند : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم و ربیعه رای که فقیه اهل مدینه بود با ما بود . پس فضل قرآن را ذکر کردیم . حضرت صادق علیه السلام فرمود که :«اگر ابن مسعود به وضعی که ما می خوانیم ، نخواند ، گمراه است» . ربیعه عرض کرد که : گمراه است؟ فرمود : «آری ، گمراه است» . بعد از آن ، حضرت صادق علیه السلام فرمود که : «امّا ما به طور قرائت ابیّ یعنی ابیّ بن کعب می خوانیم (1) .

.

1- . و بعضی گفته اند که : حضرت به جهت تقیّه ای از ربیعه ، این را فرمود . و بعضی گمان کرده اند که معنی این است که : ما به طور قرائت پدرم [= أبی] می خوانیم ، چنان که در لوامع التّنزیل بیان کرده ام ، و آن بسیار دور است . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ الْحَکَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِی جَاءَ بِهِ جَبْرَئِیلُ علیه السلام إِلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سَبْعَهَ آلاَفِ آیَهٍ».

تَمَّ کِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ بِمَنِّهِ وَ جُودِهِ، وَ یَتْلُوهُ کِتَابُ الْعِشْرَهِ.

.

على بن حكم ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود :«به درستى كه قرآنى كه جبرئيل عليه السلام آن را به نزد محمد صلى الله عليه و آله آورد ، هفده هزار آيه است» (1) .

تمام شد كتاب فضل قرآن ، بِمَنِّهِ وَجودِهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ وَصَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرينَ وَسَلَّمَ تَسْليما كَثيرا.

.

1- . مترجم گويد كه : اين حديث از جمله آنها است كه [به ظاهر] دلالت مى كند بر نقص قرآن . و تفصيل [وحلّ] اين مطلب ، چون ساير مطالب اين كتاب ، در كتاب لوامع التّنزيل مذكور است . (مترجم)

ص: 688

..

ص: 689

(8) کتاب عشرت .

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

[8] كِتَابُ الْعِشْرَهِ1 بَابُ مَا يَجِبُ مِنَ الْمُعَاشَرَهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، قَالَ:قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : «عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاهِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَ حُسْنِ الْجِوَارِ لِلنَّاسِ، وَ إِقَامَهِ الشَّهَادَهِ، وَ حُضُورِ الْجَنَائِزِ؛ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ ، إِنَّ أَحَداً لَا يَسْتَغْنِي عَنِ النَّاسِ حَيَاتَهُ، وَ النَّاسُ لَا بُدَّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ».

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ؛ وَأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام : كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، وَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ؟ قَالَ : فَقَالَ :«تُؤَدُّونَ الْأَمَانَهَ إِلَيْهِمْ، وَ تُقِيمُونَ الشَّهَادَهَ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ، وَ تَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ، وَ تَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ».

.

[8] کتاب عشرت

1 . باب در بیان آنچه واجب است از معاشرت

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

[8]کتاب عشرت (1)1 . باب در بیان آنچه واجب است از معاشرت (2)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از علی بن حدید ، از مرازم که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«بر شما باد به نماز کردن در مسجدها ، و نیکی همسایگی از برای مردمان ، و به پا داشتن شهادت و ادای آن ، و حضور جنازه ها . به درستی که شما را چاره ای نیست از مردمان و آمیزش با ایشان؛زیرا که هیچ کس در زمان حیاتش از مردم بی نیازی نمی تواند جست ، و مردمان ، بعضی از ایشان را از بعضی دیگر چاره ای نیست و به یکدیگر احتیاج دارند» .

محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان روایت کرده و ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، و هر دو ، از صفوان بن یحیی ، از معاویه بن وهب که گفت : به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : چگونه سزاوار است ما را که بکنیم در آنچه میان ما و میان قوم ما ، و در آنچه میان ما و میان شریکان ما است از مردمان؟ و باید که با ایشان به چه وضع رفتار کنیم؟ راوی می گوید که : حضرت فرمود که :«امانت را به ایشان می رسانید ، و شهادت را به پای می دارید از برای ایشان و بر ایشان (یعنی خواه به ایشان نفع داشته باشد ، و خواه ضرر) ، و بیماران ایشان را عیادت می کنید و به دیدن ایشان می روید ، و در جنازه های ایشان حاضر می شوید» .

.

1- . و عشرت به کسر عین و سکون شین ، به معنی آمیزش است و زندگانی کردن نیک . (مترجم)
2- . و معاشرت به ضمّ میم و فتح شین ، با کسی زندگانی کردن باشد . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَبِيبٍ الْخَثْعَمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ، وَ اشْهَدُوا الْجَنَائِزَ، وَ عُودُوا الْمَرْضى، وَ احْضُرُوا مَعَ قَوْمِكُمْ مَسَاجِدَكُمْ، وَ أَحِبُّوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ، أَ مَا يَسْتَحْيِى الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَنْ يَعْرِفَ جَارُهُ حَقَّهُ، وَ لَا يَعْرِفَ حَقَّ جَارِهِ؟».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَنْبَغِى لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا، وَ بَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ لَيْسُوا عَلى أَمْرِنَا؟ قَالَ :«تَنْظُرُونَ إِلى أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ، فَتَصْنَعُونَ مَا يَصْنَعُونَ؛ فَوَ اللّهِ، إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ، وَ يَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ، وَ يُقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ، وَ يُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ أَبِى أُسَامَةَ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، قَالَ : قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«اقْرَأْ عَلى مَنْ تَرى أَنَّهُ يُطِيعُنِى مِنْهُمْ وَ يَأْخُذُ بِقَوْلِيَ السَّلَامَ، وَ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْوَرَعِ فِى دِينِكُمْ، وَ الِاجْتِهَادِ لِلّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ، وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ ، وَ طُولِ السُّجُودِ، وَ حُسْنِ الْجِوَارِ؛ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله ، أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلى مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَيْهَا ، بَرّاً أَوْ فَاجِراً ، فَإِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ يَأْمُرُ بِأَدَاءِ الْخَيْطِ ، وَ الْمِخْيَطِ؛ صِلُوا عَشَائِرَكُمْ، وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرِعَ فِى دِينِهِ، وَ صَدَقَ الْحَدِيثَ، وَ أَدَّى الْأَمَانَهَ، وَ حَسُنَ خُلُقُهُ مَعَ النَّاسِ، قِيلَ: هذَا جَعْفَرِيٌّ، فَيَسُرُّنِى ذلِكَ، وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السُّرُورُ، وَ قِيلَ: هذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛ وَ إِذَا كَانَ عَلى غَيْرِ ذلِكَ، دَخَلَ عَلَيَّ بَلَاؤُهُ وَ عَارُهُ، وَ قِيلَ: هذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛ فَوَ اللّهِ، لَحَدَّثَنِى أَبِى عليه السلام أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَكُونُ فِى الْقَبِيلَهِ مِنْ شِيعَهِ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَيَكُونُ زَيْنَهَا: آدَاهُمْ لِلْأَمَانَهِ، وَ أَقْضَاهُمْ لِلْحُقُوقِ، وَ أَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِيثِ، إِلَيْهِ وَصَايَاهُمْ وَ وَدَائِعُهُمْ، تُسْأَلُ الْعَشِيرَهُ عَنْهُ، فَتَقُولُ: مَنْ مِثْلُ فُلَانٍ؟ إِنَّهُ لَادَاتَا لِلْأَمَانَهِ، وَ أَصْدَقُنَا لِلْحَدِيثِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید و محمد بن خالد ، هر دو روایت کرده اند ، از قاسم بن محمد ، از حبیب خثعمی که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بر شما باد به پارسایی و سعی و کوشش در طاعت خدا ، و در جنازه ها حاضر شوید ، و بیماران را عیادت کنید ، و با قوم خود در مسجدهای خود حضور به هم رسانید ، و از برای مردمان دوست دارید ، آنچه را که از برای خود دوست می دارید . آیا مردی از شما شرم نمی کند که همسایه اش حقّ او را بشناسد ، و او حقّ همسایه اش را نشناسد؟» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت : به آن حضرت عرض کردم که : چگونه ما را سزاوار است که بکنیم در آنچه میان ما است و میان قوم ما ، و میان شرکای ما و کسانی که به هم آمیخته ایم از مردمان ، از آنان که بر امر ما نیستند ، و مذهب و طریقه ما را ندارند؟ و به چه وضع با ایشان رفتار باید بکنیم؟ فرمود که :«نظر می کنید به سوی پیشوایان خویش که به ایشان اقتدا می نمایید؛ پس آنچه ایشان می کنند ، شما نیز می کنید . به خدا سوگند که ایشان ، بیماران ایشان را عیادت می کنند ، و به جنازه های ایشان حاضر می شوند ، و شهادت را ادا می نمایند؛ خواه به ایشان نفع داشته باشد ، و خواه ضرر ، و امانت را به ایشان می رسانند» .

ابو علی اشعری روایت کرده است ، از محمد بن عبد الجبّار و محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان ، و هر دو ، از صفوان بن یحیی ، از ابو اسامه زید شحّام که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«سلام مرا برسان به هر که ببینی که مرا اطاعت می کند از ایشان ، و گفتار مرا می گیرد و به آن عمل می کند . و شما را وصیّت می کنم و امر می نمایم به تقوی و پرهیز از خدای عز و جل ، و پارسایی در دین خود ، و سعی و کوشش در طاعت از برای خدا ، و راستی سخن و خبر که در آن دروغ نگویید ، و ادای امانت ، و طول سجود ، و نیکی همسایگی ، که محمد صلی الله علیه و آله با اینها آمده و این امور را آورده است . امانت را برسانید به کسی که شما را بر آن امین داشته؛ خواه نیکوکار باشد و خواه نابکار؛زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ادای رشته و سوزن امر می فرمود . خویشان خویش را صله کنید ، و به جنازه های ایشان حاضر شوید ، و بیماران ایشان را عیادت کنید ، و حقوق ایشان را ادا نمایید . پس

به درستی که مردی از شما ، چون در دینش پارسایی کند ، و در حدیث راست گوید ، و امانت را به صاحبش برساند ، و خُویش با مردم خوش باشد ، گفته می شود که : اینک ، جعفری است (یعنی منسوب به سوی حضرت امام جعفر و شیعه او است) ، و این امر ، مرا شاد می کند ، و از آن ، خوشحالی و سرور بر من داخل می شود . و گفته می شود که : این ادب ، ادب و هنر جعفر است . و چون بر غیر این باشد (که مذکور شد) ، بلا و زحمت و ننگش بر من داخل می شود و می گویند که : این ادب جعفر است؛ پس به خدا سوگند که پدرم علیه السلام مرا حدیث کرد که : مردی از شیعیان علی علیه السلام بود که در قبیله ای بود ، و زینت آن قبیله می بود . از همه ایشان امانَت را به صاحبش ردکننده تر ، و از ایشان حقوق را به جاآورنده تر ، و راستگوترینِ ایشان بود در باب سخن و خبر . همه وصایا و امانت های ایشان به سوی اَو و در نزد او بود ، و آن قبیله و خویشانش که از او سؤال می شدند ، می گفتند که : کی مثل و مانند فلانی است؟ به درستی که او از همه ما امانت را به جا رساننده تر ، و در باب سخن و خبر راستگوترین ما است» .

.

2 بَابُ حُسْنِ الْمُعَاشَرَهِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«مَنْ خَالَطْتَ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ يَدُكَ الْعُلْيَا عَلَيْهِمْ، فَافْعَلْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، وَ الْبَيْتُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ، فِيهِ الْخُرَاسَانِيُّ وَ الشَّامِيُّ وَ مِنْ أَهْلِ الْآفَاقِ، فَلَمْ أَجِدْ مَوْضِعاً أَقْعُدُ فِيهِ، فَجَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ كَانَ مُتَّكِئاً، ثُمَّ قَالَ :«يَا شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ، اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عِنْدَ غَضَبِهِ، وَ مَنْ لَمْ يُحْسِنْ صُحْبَةَ مَنْ صَحِبَهُ، وَ مُخَالَقَةَ مَنْ خَالَقَهُ، وَ مُرَافَقَةَ مَنْ رَافَقَهُ، وَ مُجَاوَرَةَ مَنْ جَاوَرَهُ، وَ مُمَالَحَةَ مَنْ مَالَحَهُ؛ يَا شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ، اتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَا بِاللَّهِ».

.

2 . باب در بیان حسن معاشرت

2 . باب در بیان حسن معاشرتعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«با هر که آمیزش کنی ، اگر توانی که دستت بلندتر باشد بر ایشان ، چنان کن» (1) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از محمد بن حفص ، از ابو الرّبیع شامی که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم ، و خانه حضرت پر بود از کسانی که در آن بودند ، و در آن خانه ، خراسانی و شامی و از اهل هر ولایتی بودند . پس جایی را نیافتم که در آن بنشینم ، و حضرت صادق علیه السلام تکیه داده بود . پس نشست و فرمود که :«ای شیعیان آل محمد! بدانید که از ما نیست ، هر که در نزد خشمش مالک نفس خود نباشد ، و عنان اختیار از دستش بیرون رود ، و هر که صحبت و یاری داشتنش را نیکو نسازد با کسی که با او یار و رفیق شده ، و همچنین خوشی خلق را با کسی که با او خوش خلقی نموده ، و همراهی و یاری با کسی که با او همراهی و یاری کرده ، و آمیزش با کسی که با او آمیخته ، و طعام خوردن با کسی که با او طعام خورده ، که هیچ یک را درست به جا نیاورده . ای شیعیان آل محمد! بپرهیزید از خدا و عذاب او و موجبات آن ، بترسید آنچه توانید ، یا مادام که استطاعت داشته باشید ، و هیچ گردیدنِ از معصیت و توانایی بر طاعتی نیست ، مگر به یاری خدا» .

.

1- . و مراد از بلند بودن دست ، چیز دادن است؛ چه آنکه عطا می کند ، دستش در بالا ، و آنکه می گیرد ، دستش در زیر است . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «إِنّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ» قَالَ :«کَانَ یُوَسِّعُ الْمَجْلِسَ، وَ یَسْتَقْرِضُ لِلْمُحْتَاجِ، وَ یُعِینُ الضَّعِیفَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَلَاءِ بْنِ الْفُضَیْلِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: عَظِّمُوا أَصْحَابَکُمْ وَ وَقِّرُوهُمْ، وَ لَا یَتَهَجَّمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ، وَ لَا تَضَارُّوا، وَ لَا تَحَاسَدُوا، وَ إِیَّاکُمْ وَ الْبُخْلَ، کُونُوا عِبَادَ اللّهِ الْمُخْلَصِینَ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی یَزِیدَ وَ ثَعْلَبَهَ وَ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام ، قَالَ :«الِانْقِبَاضُ مِنَ النَّاسِ مَکْسَبَهٌ لِلْعَدَاوَهِ».

3 بَابُ مَنْ یَجِبُ مُصَادَقَتُهُ وَ مُصَاحَبَتُهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : لَا عَلَیْکَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَحْمَدْ کَرَمَهُ، وَ لکِنِ انْتَفِعْ بِعَقْلِهِ، وَ احْتَرِسْ مِنْ سَیِّئِ أَخْلَاقِهِ، وَ لَا تَدَعَنَّ صُحْبَهَ الْکَرِیمِ وَ إِنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِعَقْلِهِ، وَ لکِنِ انْتَفِعْ بِکَرَمِهِ بِعَقْلِکَ، وَ افْرِرْ کُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِیمِ الْأَحْمَقِ».

.

3 . باب در ذکر کسی که مصادقت و مصاحبت با او واجب است

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل : «اِنّا نَریکَ مِنَ المُحْسِنینَ» (1) . که آن حضرت فرمود که :«مجلس را وسعت می داد ، و از برای ایشان قرض می خواست ، و ناتوان را یاری می کرد» . و ترجمه آیه این است که : «به درستی که ما می بینیم تو را از نیکوکاران» (2) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از علا بن فضیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت ابو جعفر علیه السلام می فرمود که : یاران خود را تعظیم کنید و بزرگ دارید ایشان را . باید که بعضی از شما ناگاه بر بعضی درنیاید ، و بی خبر بر سرش هجوم نیاورد ، و یکدیگر را زیان مرسانید ، و به همدیگر حسد مبرید ، و از بخل بپرهیزید ، و بندگان مخلص و خالص خدا باشید» .

محمد بن یحیی روایت کرده ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حجّال ، از داود بن ابی یزید و ثعلبه و علی بن عقبه ، از بعضی از کسی که او را روایت کرده ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلام که فرمود :«درهم گرفته شدن و ترش رویی و عبوس از مردمان ، آلت و اسباب کسب عداوت و دشمنی است» .

3 . باب در ذکر کسی که مصادقت و مصاحبت با او واجب است (3)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از حسین بن حسن ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن موسی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : بر تو باکی نیست که با صاحب عقل مصاحبت کنی ، و اگرچه کرمش را نستایی ، ولیکن به عقلش منتفع شو ، و از خوی های بدش خود را نگاه دار ، و زنهار که صحبت کریم را وا مگذار ، و هر چند که به عقلش منتفع نشوی ، ولیکن به کرمش به عقل خود منتفع شو ، و بگریز ، همه گریختن ها ، از ناکس احمق ، که نه کرم دارد و نه عقل» .

.

1- . یوسف، 78.
2- . و این از جمله سخنان برادران یوسف علیه السلام است که به یوسف عرض کردند ، در باب استخلاص بنیامین . (مترجم)
3- . و مصادقه بر وزن معاشره ، باهم دوستی داشتن ، و مصاحبه بر وزن مصادقه ، با کسی صحبت داشتن و رفاقت کردن است . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ أَبِی الْعُدَیْسِ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام :«یَا صَالِحُ، اتَّبِعْ مَنْ یُبْکِیکَ وَ هُوَ لَکَ نَاصِحٌ، وَ لَا تَتَّبِعْ مَنْ یُضْحِکُکَ وَ هُوَ لَکَ غَاشٌّ، وَ سَتَرِدُونَ عَلَی اللّهِ جَمِیعاً فَتَعْلَمُونَ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُوسَی بْنِ یَسَارٍ الْقَطَّانِ، عَنِ الْمَسْعُودِیِّ، عَنْ أَبِی دَاوُدَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِی صَخْرٍ، عَنْ أَبِی الزَّعْلی، قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : انْظُرُوا مَنْ تُحَادِثُونَ؛ فَإِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَحَدٍ یَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَا مُثِّلَ لَهُ أَصْحَابُهُ إِلَی اللّهِ، إِنْ کَانُوا خِیَاراً فَخِیَاراً، وَ إِنْ کَانُوا شِرَاراً فَشِرَاراً، وَ لَیْسَ أَحَدٌ یَمُوتُ إِلَا تَمَثَّلْتُ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ ، عَنْ أَبِیهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ ، عَنْ بَعْضِ الْحَلَبِیِّینَ ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُسْکَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ لَمْ یُسَمِّهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«عَلَیْکَ بِالتِّلَادِ، وَ إِیَّاکَ وَ کُلَّ مُحْدَثٍ لَا عَهْدَ لَهُ، وَ لَا أَمَانَ، وَ لَا ذِمَّةَ، وَ لَا مِیثَاقَ؛ وَ کُنْ عَلَی حَذَرٍ مِنْ أَوْثَقِ النَّاسِ عِنْدَکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، رَفَعَهُ إِلی أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«أَحَبُّ إِخْوَانِی إِلَیَّ مَنْ أَهْدی إِلَیَّ عُیُوبِی».

.

از او ، از عبد الرحمان بن ابی نجران ، از محمد بن صلت ، از ابان ، از ابو العدیس روایت است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود :«ای صالح ! پیروی کن کسی را که تو را می گریاند ، و حال آنکه تو را خیرخواه است ، و پیروی مکن کسی را که تو را می خنداند ، و حال آنکه تو را عیب می کند و با تو در مقام خیانت است ، و به زودی همه بر خدا وارد خواهید شد ، و آنچه باید که بدانید ، خواهید دانست» .

از او ، از محمد بن علی ، از موسی بن یسار قطّان ، از مسعودی ، از ابو داود ، از ثابت بن ابی صخر ، از ابو الزّعلی روایت است که گفت : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : نظر کنید و ببینید که با کی [=چه کسی]حدیث و سخن می کنید؛ زیرا که کسی نیست که مرگ بر او فرود آید ، مگر آنکه یارانش از جانب خدا از برایش ممثّل و مصوّر می شوند . اگر آن یاران ، نیکان باشند ، مثال ها نیز نیکانند ، و اگر بَدان باشند ، بَدانند ، و کسی نیست که بمیرد ، مگر آنکه من در نزد مردنش از برایش متمثّل (1) می شوم» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از مردمان حلب ، از عبداللّه بن مسکان ، از مردی از اهل جبل که او را نام نبرد ، روایت کرده است که گفت : امام جعفر امام صادق علیه السلام فرمود که :«بر تو باد به تِلاد (2) ، و بپرهیز از هر تازه ای که از نو پیدا شده باشد ، که او را نه عهدی است و نه امان ، و نه زنهاری و نه پیمان ، و از معتمدترین مردمان در نزد خویش برحذر باش و از او بترس» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«دوست ترین برادران من در نزد من ، کسی است که عیب ها و زشتی های مرا به من برساند ، و آگاهی بر آنها را به من دهد ، چنان که هدیّه از برای یکدیگر می فرستند» (3) .

.

1- . . متمثّل ، کسی است که بر مثال چیزی و مانند کسی باشد .

2- . تلاد به کسر تاء ، مال کهن باشد و چیز پیشینه از حیوان و غیر آن ، و مالی که نزد کسی بزرگ شده باشد . و مراد از آن در اینجا ، کسی است که بارها صلاحش دانسته شده و خیرخواهیش معلوم شده از یار دیرینه ، نه کسی که او را تجربه نکرده باشند . (مترجم)
3- . و در کلام حضرت علیه السلام شعار است به این که ، هر که عیب مرا به من بگوید ، از او ممنون می شوم و شاد می گردم ، چنان که مردم به هدیّه ممنون و شاد می شوند . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا تَكُونُ الصَّدَاقَهُ إِلَا بِحُدُودِهَا؛ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَیْءٌ مِنْهَا، فَانْسُبْهُ إِلَی الصَّدَاقَهِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَیْءٌ مِنْهَا، فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَی شَیْءٍ مِنَ الصَّدَاقَهِ؛ فَأَوَّلُهَا : أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَهً؛ وَ الثَّانِيَهُ: أَنْ يَرَی زَيْنَكَ زَيْنَهُ، وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ؛ وَ الثَّالِثَهُ: أَنْ لَا تُغَيِّرَهُ عَلَيْكَ وِلَايَهٌ وَ لَا مَالٌ؛ وَ الرَّابِعَهُ: أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئاً تَنَالُهُ مَقْدُرَتُهُ؛ وَ الْخَامِسَهُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هذِهِ الْخِصَالَ : أَنْ لَا يُسْلِمَكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ».

4 بَابُ مَنْ تُكْرَهُ مُجَالَسَتُهُ وَ مُرَافَقَتُهُعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ الْكِنْدِیِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ، قَالَ: يَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَجَنَّبَ مُؤَاخَاهَ ثَلَاثَهٍ: الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ، وَ الْأَحْمَقِ، وَ الْكَذَّابِ. فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ، فَيُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَ يُحِبُّ أَنَّكَ مِثْلُهُ، وَ لَا يُعِينُكَ عَلَی أَمْرِ دِينِكَ وَ مَعَادِكَ، وَ مُقَارَبَتُهُ جَفَاءٌ وَ قَسْوَهٌ، وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَارٌ عَلَيْكَ. وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ، فَإِنَّهُ لَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ، وَ لَا يُرْجَی لِصَرْفِ السُّوءِ عَنْكَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَ رُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَكَ فَضَرَّكَ، فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ، وَ سُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ، وَ بُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ. وَ أَمَّا الْكَذَّابُ، فَإِنَّهُ لَا يَهْنِئُكَ مَعَهُ عَيْشٌ، يَنْقُلُ حَدِيثَكَ، وَ يَنْقُلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثَ، كُلَّمَا أَفْنَی أُحْدُوثَهً مَطَرَهَا بِأُخْرَی مِثْلِهَا حَتّٰی أَنَّهُ يُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ، فَمَا يُصَدَّقُ، وَ يُفَرِّقُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَهِ، فَيُنْبِتُ السَّخَائِمَ فِی الصُّدُورِ، فَاتَّقُوا اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ».

.

4 . باب در ذکر کسی که همنشینی و رفاقت با او مکروه است

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محمد بن حسن ، از عبیداللّه دهقان ، از احمد بن عائذ ، از عبید اللّه حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«صداقت و دوستی نمی باشد ، مگر به حدودی که دارد . هر که این حدّها یا چیزی از اینها در او باشد ، او را به سوی صداقت نسبت ده ، و هر که چیزی از آنها در او نباشد ، او را به سوی چیزی از صداقت نسبت مده ، که بهره ای از آن در او نیست . پس اوّل آن حدود ، آن است که نهان و آشکارش از برایت یکی باشد ، و دویم آنکه زینت تو را زینت خود ، و عیب و زشتی تو را زشتی خود بیند ، و سیم آنکه ولایت و مال ، او را بر تو تغییر ندهد و حالش را نگرداند (یعنی اگر حکومت یا مالی به هم رساند ، سلوکش با تو نگردد) ، و چهارم آنکه منع نکند تو را از چیزی که قدرتش به آن می رسد ، و پنجم ، و آن خصلتی است که این خصلت ها را جمع می کند (که همه در آن جمع است) ، آن است که در نزد نکبت ها و حوادث روزگار ، تو را وا نگذارد» .

4 . باب در ذکر کسی که همنشینی و رفاقت با او مکروه استچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عمرو بن عثمان ، از محمد بن سالم کندی ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام چون بر منبر بالا می رفت ، می فرمود که : سزاوار است مسلمان را که از برادری کردن با سه کس دوری کند : یکی بدکارِ بی باک و بی پروا ، و دیگری احمق ، و سیم دروغگو . امّا بدکار بی باک ، پس پیوسته کارهای بد خود را از برای تو زینت می دهد ، و دوست می دارد که مانند او باشی ، و تو را یاری نمی کند بر امر دین تو و بر معاد تو (یعنی کاری که در قیامت به کارت آید) ، و پیوستگی با او موجب جفا و قساوت است ، و آمد و شد او نزد تو (که بر تو داخل شود و از نزد تو بیرون رود) ، بر تو عار و ننگ است ، و امّا احمق ، پس او تو را به چیزی که خوب باشد دلالت نمی کند ، و از برای دفع بدی از تو به او امیدوار نمی توان بود ، و هر چند که سعی کند و خود را در زحمت افکند ، و بسا است که منفعت تو را می خواهد و به تو ضرر می رساند؛ پس مردنش از زندگیش بهتر ، و خاموشیش از سخن گفتنش خوش تر ، و دوریش از نزدیکیش خوب تر است ، و امّا دروغگو ، پس با مصاحبت او هیچ عیشی بر تو گوارا نیست . پیوسته سخن تو را به دروغ به مردم نقل می

کند ، و از مردم سخن را به دروغ به تو نقل می کند ، و خبرهای دروغ از برایت می آورد ، و در هر زمان که دروغ غریب عجیبی را تمام کرد ، آن را به دروغ غریبی دیگر پیوند می کند و آن را طول و کشیدگی می دهد ، تا به حدّی که به چیز راستی خبر می دهد ، و کسی از او باور نمی کند ، و به نقل دروغ ، در میان مردمان دشمنی می افکند و کینه ها را در سینه ها می رویاند . پس از خدا بپرهیزید و از برای خویش نظر کنید» (یعنی ملاحظه نمایید تا با کسی که نباید مصاحبت کنید ، مصاحبت نکنید) .

.

وَ فِی رِوَایَهِ عَبْدِ الْأَعْلی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : لَا یَنْبَغِی لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ یُوَاخِیَ الْفَاجِرَ؛ فَإِنَّهُ یُزَیِّنُ لَهُ فِعْلَهُ، وَ یُحِبُّ أَنْ یَکُونَ مِثْلَهُ، وَ لَا یُعِینُهُ عَلی أَمْرِ دُنْیَاهُ وَ لَا أَمْرِ مَعَادِهِ؛ وَ مَدْخَلُهُ إِلَیْهِ وَ مَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَیْنٌ عَلَیْهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ، عَنْ مُیَسِّرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا یَنْبَغِی لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ یُوَاخِیَ الْفَاجِرَ، وَ لَا الْأَحْمَقَ، وَ لَا الْکَذَّابَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ عِیسی علیه السلام : إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ یُعْدِی، وَ قَرِینَ السَّوْءِ یُرْدِی، فَانْظُرْ مَنْ تُقَارِنُ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسی، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَا عَمَّارُ، إِنْ کُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسْتَتِبَّ لَکَ النِّعْمَهُ، وَ تَکْمُلَ لَکَ الْمُرُوءَهُ، وَ تَصْلُحَ لَکَ الْمَعِیشَهُ، فَلَا تُشَارِکِ الْعَبِیدَ وَ السَّفِلَهَ فِی أَمْرِکَ؛ فَإِنَّکَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوکَ، وَ إِنْ حَدَّثُوکَ کَذَبُوکَ، وَ إِنْ نُکِبْتَ خَذَلُوکَ، وَ إِنْ وَعَدُوکَ أَخْلَفُوکَ».

.

و در روایت عبد الاعلی ، از امام جعفر صادق علیه السلام مذکور است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : سزاوار نباشد مرد مسلمان را که با نابکاری برادری کند؛زیرا که او کردار خود را از برایش می آراید ، و دوست می دارد که مانند او باشد ، و او را بر امر دنیا و بر امر معادش یاری نمی کند ، و دخولش بر او و بیرون رفتنش از نزد او (یعنی آمد و شدش در نزد او) ، بر او عیب و زشت است که مردم آن را عیب می کنند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان بن عیسی ، از محمد بن یوسف ، از میسّر ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«سزاوار نباشد مسلمان را که با نابکار برادری کند ، و نه با احمق ، و نه با کسی که به غایت دروغگو (1) باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«حضرت عیسی علیه السلام فرمود که : صاحب شرّ ، یعنی مصاحب و یار بد ، بوی دارد و ناخوشیش سرایت می کند (که همنشین خود را به درد خود مبتلی می سازد) ، و همنشین بد ، این کس را هلاک می گرداند . پس بنگر و ببین که با که همنشینی می کنی» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و محمد بن حسین ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن موسی روایت کرده اند که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ای عمّار! اگر چنان هستی که دوست می داری که نعمت خدا از برایت مهیّا و آماده باشد ، و مروّت و جوانمردی از برایت کامل و تمام شود ، و زندگانی از برایت صالح و نیکو باشد ، با بندگان و مردمان زبون و پست در کار خود مشارکت مکن؛زیرا که اگر تو ایشان را امین داری ، با تو خیانت کنند ، و اگر تو را خبری دهند ، به تو دروغ گویند ، و اگر در نکبت افتی ، تو را فرو گذارند ، و اگر تو را وعده دهند ، با تو خلف کنند» .

.

1- . . و ممکن است که مراد ، صاحب دروغ باشد . یعنی دروغگو باشد هرچند زیاد دروغ نگوید . (مترجم)

قَالَ، وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«حُبُّ الْأَبْرَارِ لِلْأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلْأَبْرَارِ ، وَ حُبُّ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ فَضِیلَهٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ بُغْضُ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ زَیْنٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ بُغْضُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ خِزْیٌ عَلَی الْفُجَّارِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ أَبِیهِ علیهماالسلام، قَالَ :«قَالَ لِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ: یَا بُنَیَّ، انْظُرْ خَمْسَهً، فَلَا تُصَاحِبْهُمْ وَ لَا تُحَادِثْهُمْ وَ لَا تُرَافِقْهُمْ فِی طَرِیقٍ. فَقُلْتُ: یَا أَبَتِ، مَنْ هُمْ؟ عَرِّفْنِیهِمْ. قَالَ: إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْکَذَّابِ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَهِ السَّرَابِ، یُقَرِّبُ لَکَ الْبَعِیدَ، وَ یُبَعِّدُ لَکَ الْقَرِیبَ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْفَاسِقِ ، فَإِنَّهُ بَائِعُکَ بِأَکْلَهٍ، أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذلِکَ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْبَخِیلِ، فَإِنَّهُ یَخْذُلُکَ فِی مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَیْهِ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَنْفَعَکَ فَیَضُرُّکَ؛ وَ إِیَّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ، فَإِنِّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِی کِتَابِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی ثَلَاثَهِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ» . وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ» . وَ قَالَ فِی الْبَقَرَهِ: «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ» ».

.

و گفت که : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«دوستی نیکان با نیکان ، ثواب است از برای نیکان ، و دوستی نابکاران با نیکان ، فضیلت است از برای نیکان ، و دشمنی نابکاران با نیکان ، زینت است از برای نیکان ، و دشمنی نیکان با نابکاران، رسوایی و خواری است بر نابکاران» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، همه ، از عمرو بن عثمان ، از محمد بن عذافر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از محمد بن مسلم و ابو حمزه ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرش که فرمود :«پدرم حضرت علی بن الحسین صلوات اللّه علیهم اجمعین به من فرمود که : ای فرزند دلبند من! بنگر ، و با پنج کس مصاحبت و همزبانی مکن ، و در راهی با ایشان رفاقت مکن .عرض کردم که : ای پدر بزرگوار! ایشان کیانند؟ فرمود که : از مصاحبت با دروغگو بپرهیز؛زیرا که او به منزله سراب است در فریب دادن ، دور را از برایت نزدیک می گرداند ، و نزدیک را از برایت دور می گرداند ، و بپرهیز از مصاحبت با فاسق؛زیرا که او تو را به یک لقمه یا کمتر از آن می فروشد ، و بپرهیز از مصاحبت با بخیل؛زیرا که او تو را در مال خود فرو می گذارد و یاری نمی کند ، در هنگامی که نهایت احتیاج داری ، و در زمانی که از هر وقتی به سوی آن محتاج تر باشی ، و بپرهیز از مصاحبت با احمق؛زیرا که او می خواهد که به تو نفع رساند ، و تو را ضرر می رساند ، و بپرهیز از مصاحبت با آنکه رحِم خود را قطع می کند؛زیرا که من او را در کتاب خدای عز و جل ملعون یافتم ، در سه جا . خدای عز و جل فرموده است که : «فَهَل عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْاَرْض وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ * أُولئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمی أَبْصارَهُمْ» (1) ؛ یعنی : «پس آیا متوقّع است از شما ، ای اهل نفاق! (و مراد این است که : البتّه چنین است که اگر متولّی و متوجّه امور مردمان شوید و حاکم ایشان گردید) آنکه فساد کنید و تباهی جویید در زمین (به این معنی که : منع مردمان می کنند از ایمان ، و به حق استهزا و ریشخند می نمایند ، و راهزنی می کنند و مردم را می ترسانند ، و به مؤمنان ضرر می رسانند ، و امثال اینها) ، و ببرید از خویشان خویش . آن گروه مفسد و قاطع ، آنانند که خدا ایشان را لعنت کرده (یعنی رانده و از رحمت خود دور کرده) . پس ایشان را گردانیده ، و دیده های ایشان را کور ساخته که حق را نشوند و نبینند» . و آن جناب عز و جل فرموده است که : «اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَیَقْطَعُونَ

ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ أولئِکَ لَهُمُ اللّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ» (2) ؛ یعنی : «و آنان که می شکنند پیمان خدا را از پس محکم کردن آن به اعتراف و قبول ، و می برند آنچه را که خدا امر فرموده به آن ، و به آنکه پیوند شود و تباهی می کنند در زمین ، آن گروه ، از برای ایشان است لعنت و دوری از رحمت ، و از برای ایشان است بدی خانه» (یعنی دوزخ یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت) . و در سوره بقره فرموده است که : «اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَیَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْاِرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ» (3) » . و صدر این آیه با آیه پیش یکی است ، و ترجمه تتمّه آن ، این است که : «آن گروه که این صفت دارند ، ایشانند زیانکاران در هر دو جهان» (4) .

.

1- . محمد، 22 و 23.
2- . رعد، 25.
3- . بقره، 27.
4- . و در این آیه ، صریح لفظ لعنت مذکور نیست . و همین حدیث با حدیث اوّل این باب ، در باب همنشینی با گناهکاران ، از کتاب کفر و ایمان مذکور شد . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ:سَمِعْتُ الْمُحَارِبِىَّ يَرْوِى ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ثَلَاثَهٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَنْذَالِ، وَ الْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ، وَ الْجُلُوسُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِه ، عَنْ إبرَاهِيمَ بْنِ أَبِى الْبِلَادِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ عليه السلام لِابْنِهِ:«يَا بُنَىَّ، لَا تَقْتَرِبْ فَيَكُونَ أَبْعَدَ لَكَ، وَ لَا تَبْعُدْ فَتُهَانَ، كُلُّ دَابَّهٍ تُحِبُّ مِثْلَهَا، وَ إِنَّ ابْنَ آدَمَ يُحِبُّ مِثْلَهُ، وَ لَا تَنْشُرْ بَزَّكَ إِلَا عِنْدَ بَاغِيهِ؛ كَمَا لَيْسَ بَيْنَ الذِّئْبِ وَ الْكَبْشِ خُلَّهٌ، كَذلِكَ لَيْسَ بَيْنَ الْبَارِّ وَ الْفَاجِرِ خُلَّهٌ؛ مَنْ يَقْتَرِبْ مِنَ الزِّفْتِ يَعْلَقْ بِهِ بَعْضُهُ؛ كَذلِكَ مَنْ يُشَارِكِ الْفَاجِرَ يَتَعَلَّمْ مِنْ طُرُقِهِ؛ مَنْ يُحِبَّ الْمِرَاءَ يُشْتَمْ؛ وَ مَنْ يَدْخُلْ مَدَاخِلَ السَّوءِ يُتَّهَمْ؛ وَ مَنْ يُقَارِنْ قَرِينَ السَّوْءِ لَا يَسْلَمْ؛ وَ مَنْ لَا يَمْلِكْ لِسَانَهُ يَنْدَمْ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از موسی بن قاسم که گفت : شنیدم از محاربی که روایت می کرد ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرانش علیهم السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : سه کس اند که همنشینی کردن با ایشان دل ها را می میراند : نشستن با مردم پستِ دَنیّ ، و سخن کردن با زنان ، و نشستن با مال داران» .

علی بن ابراهیم روایت کرده ، از پدرش ، از بعضی از اصحابش ، از ابراهیم بن ابی البلاد ، از آنکه او را ذکر کرده و آن را مرفوع ساخته ، گفت که : لقمان علیه السلام به پسرش گفت که :«ای فرزند دلبند من ! نزدیک مشو ، که همین نزدیکی ، بیشتر باعث دوری تو باشد ، و دوری مکن ، که خواری یابی (1) ، هر جنبنده ای مانند خود را دوستمی دارد 2 ، و به درستی که فرزند آدم مثل خود را دوست می دارد . و جامه خود را باز مگشا ، مگر در نزد طالب و جوینده آن . چنان که در میانه گرگ و گوسفند دوستی نیست ، همچنین در میان نیکوکار و نابکار دوستی نیست . هر که به زِفت (2) نزدیک شود ، پاره ای از آن به او می آویزد[و آلوده شود] . همچنین هر که با نابکار مشارکت می کند ، چیزی از طریق ها و روش های او را می آموزد ، و هر که ستیزه و جدال را دوست دارد ، دشنام داده خواهد شد ، و هر که در مدخل های بد داخل شود ، متّهم می شود ، و هر که با همنشین بد همنشینی کند ، سالم و بی آفت نباشد ، و هر که مالک زبانش نباشد و اختیار آن را نداشته باشد ، پشیمان می شود» .

.

1- . و مراد این است که ، در باب نزدیکی و اظهار خصوصیّت و دوری با مردم ، میانه رو باش . و بعضی گفته اند که : شاید معنی آن ، این باشد که ، به نابکار نزدیک مشو ، که همین نزدیکی ، بیشتر تو را از خوبی دور می گرداند ، و از خوبی دور مشو ، که در دنیا و آخرت خوار و رسوا شوید . و اوّل ، به حسب عبارت و ظاهر کلام ، اظهر است ، و اگرچه دویم ، به حسب باب ، مناسبت و وجهی دارد . (مترجم)
2- . و زفت به کسر زای هوّز ، چیزی [چسبنده] است مانند قیر ، که در زمین پیدا شود ، و از درخت نیز پیدا می شود . (مترجم)

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، أَنَّهُ قَالَ :«لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدَعِ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ، فَتَصِیرُوا عِنْدَ النَّاسِ کَوَاحِدٍ مِنْهُمْ؛ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : الْمَرْءُ عَلی دِینِ خَلِیلِهِ وَ قَرِینِهِ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَعْقُوبَ الْهَاشِمِیِّ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام :«إِیَّاکَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ؛ فَإِنَّکَ أَسَرَّ مَا تَکُونُ مِنْ نَاحِیَتِهِ أَقْرَبُ مَا یَکُونُ إِلی مَسَاءَتِکَ».

.

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از ابن ابی نجران ، از عمر بن یزید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«با اهل بدعت ها مصاحبت مکنید و با ایشان منشینید ، که در نزد مردم چون یکی از ایشان خواهید شد . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مرد بر کیش دوست و یار و همنشین خود است» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از حجّال ، از علی بن یعقوب هاشمی ، از هارون بن مسلم ، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت : حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«بپرهیز از دوستی کردن با مصاحب احمق؛زیرا که تو در وقتی که از جانبش خوشحال تر باشی (1) ، نزدیک تر است (یا نزدیک تری به حسب اوقات) ، به غمگین کردن تو» .

.

1- . و در بعضی از نسخ ، به جای از جانبش ، از آن زمان که با او راز گویی ، مذکور است . (مترجم)

5 بَابُ التَّحَبُّبِ إِلَى النَّاسِ وَ التَّوَدُّدِ إِلَيْهِمْمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ أَعْرَابِيّاً مِنْ بَنِي تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ لَهُ: أَوْصِنِي، فَكَانَ مِمَّا أَوْصَاهُ: تَحَبَّبْ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«مُجَامَلَةُ النَّاسِ ثُلُثُ الْعَقْلِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : ثَلَاثٌ يُصْفِينَ وُدَّ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ: يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهُ؛ وَ يُوَسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ؛ وَ يَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ».

وَ بِهذَا الْاِسْنَادِ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ :«التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام يَقُولُ :«مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ، فَإِنَّمَا يَكُفُّ عَنْهُمْ يَداً وَاحِدَةً، وَ يَكُفُّونَ عَنْهُ أَيْدِياً كَثِيرَةً».

.

5 . باب در بیان تحبّب و تودّد در نزد مردمان

5 . باب در بیان تحبّب و تودّد در نزد مردمان (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو روایت کرده اند ، از ابن محبوب ، از هشام بن سالم ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«بادیه نشینی از قبیله تمیم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت عرض کرد که : مرا وصیّت کن و بفرما که مرا چه باید کرد؟ پس از جمله آنچه او را وصیّت فرمود ، این بود که : در نزد مردم اظهار دوستی نما ، تا تو را دوست دارند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«خوش رفتاری کردن با مردم ، سه یک عقل است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : سه چیز است که دوستی مرد را با برادر مسلمانش صافی و پاک می کند : یکی آن که چون او را ملاقات کند ، ملاقات کند او را به شادی و گشاده رویی ، و دیگر آنکه چون در نزد او بنشیند در مجلسِ نشستن از برایش وسعت دهد ، و سیم آنکه او را به دوست ترین نام ها در نزد خویش بخواند» .

و به همین اسناد مروی است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : دوستی نمودن در نزد مردم ، نصف عقل است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن حسّان ، از موسی بن بکر ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«دوستی نمودن در نزد مردم ، نصف عقل است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از حذیفه بن منصور روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که دست خود را از مردم باز دارد و به ایشان آزار نرساند ، جز این نیست که یک دست از ایشان باز می دارد ، و ایشان دست های بسیار از او باز می دارند» .

.

1- . و تحبّب و تودّد ، هر دو به معنی دوستی نمودن است ، و شاید که ذکر هر دو ، به جهت ورود آنها باشد در احادیث . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ زِيَادٍ التَّمِيمِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِىٍّ علیهماالسلام : الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّهُ وَ إِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ، وَ الْبَعِيدُ مَنْ بَعَّدَتْهُ الْمَوَدَّهُ وَ إِنْ قَرُبَ نَسَبُهُ؛ لَا شَىْءَ أَقْرَبُ إِلى شَىْءٍ مِنْ يَدٍ إِلى جَسَدٍ، وَ إِنَّ الْيَدَ تَغُلُّ؛ فَتُقْطَعُ ، وَ تُقْطَعُ فَتُحْسَمُ».

6 بَابُ إِخْبَارِ الرَّجُلِ أَخَاهُ بِحُبِّهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ، قَالَ: قَالَ لِى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِذَا أَحْبَبْتَ أَحَداً مِنْ إِخْوَانِكَ، فَأَعْلِمْهُ ذلِكَ؛ فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام ، قَالَ : «رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِى» ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى جَمِيعاً، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلاً فَأَخْبِرْهُ بِذلِكَ؛ فَإِنَّهُ أَثْبَتُ لِلْمَوَدَّهِ بَيْنَكُمَا».

7 بَابُ التَّسْلِيمِعَلِىٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِىِّ، عَنِ السَّكُونِىِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : السَّلَامُ تَطَوُّعٌ، وَ الرَّدُّ فَرِيضَهٌ».

.

6 . باب در خبر دادن مرد ، برادرش را به دوستی او

7 . باب در بیان سلام کردن

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از بعضی از اصحاب خویش ، از صالح بن عقبه ، از سلیمان بن زیاد تمیمی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«حضرت حسین بن علی علیهماالسلام فرمود که : خویش و نزدیک ، کسی است که دوستی ، او را نزدیک گردانیده باشد ، و اگر چه نسب و نژادش دور باشد ، و دور ، کسی است که دوستی ، ارواح را دور ساخته باشد ، و هر چند که نسبش نزدیک باشد . هیچ چیز نسبت به چیزی از دست ، به تن نزدیک تر نیست . و به درستی که دست خیانت می کند ، پس آن را می برند ، و بریده که شد ، آن را داغ می کنند که خونش قطع شود» .

6 . باب در خبر دادن مرد ، برادرش را به دوستی اوچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از محمد بن عمر ، از پدرش ، از نصر بن قابوس که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«چون یکی از برادرانت را دوست داری ، این را به او اعلام کن . پس به درستی که ابراهیم علیه السلام گفت : «رَبِّ أَرِنی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتی قالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی» (1) ؛ یعنی : پروردگارا ! بنمای مرا که چگونه زنده می گردانی مردگان را . خدای تعالی فرمود که : آیا ایمان نیاورده ای و باور نکرده ای که من مردگان رازنده می گردانم و بر اعاده ایشان قادر و توانایم؟ ابراهیم گفت : آری ، ایمان آورده ام و به کمال قدرتت گرویده ام ، ولیکن این سؤال که کردم ، از برای آن است که دلم بیارامد و ساکن شود» .

احمد بن محمد بن خالد و محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، هر دو روایت کرده اند ، از علی بن حکم ، از هشام بن سالم ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون مردی را دوست داری ، او را به این خبر ده؛زیرا که آن ، بیشتر دوستی را ثابت می دارد» .

7 . باب در بیان سلام کردنعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود

:«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : سلام تطوّع است (یعنی به طوع و رغبت ، بی آنکه واجب باشد) ، و رد و جواب آن واجب است» (2) .

.

1- . بقره، 260.
2- . و قول آنکه گفته از اهل لغت که : تطوّع ، چیزی[را] که نه فرض باشد و نه سنّت فرمان بردن ، محلّ نظر است ، مگر آنکه مرادش از سنّت ، سنّت نباشد . (مترجم)

وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ، قَالَ :«مَنْ بَدَأَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ، فَلَا تُجِيبُوهُ» وَ قَالَ : «ابْدَؤُوا بِالسَّلَامِ قَبْلَ الْكَلَامِ؛ فَمَنْ بَدَأَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ، فَلَا تُجِيبُوهُ».

وَ بِهذَا الْاِءسْنَادِ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : أَوْلَى النَّاسِ بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ أَبِى نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«كَانَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللّهُ يَقُولُ: أَفْشُوا سَلَامَ اللّهِ؛ فَإِنَّ سَلَامَ اللّهِ لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ: اَلْبَخِيلُ مَنْ يَبْخَلُ بِالسَّلَامِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِسَلَامِهِ، لَا يَقُولُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَىَّ، وَ لَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ سَلَّمَ وَ لَمْ يُسْمِعْهُمْ، فَإِذَا رَدَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِرَدِّهِ ، وَ لَا يَقُولُ الْمُسَلِّمُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَىَّ». ثُمَّ قَالَ : «كَانَ عَلِىٌّ عليه السلام يَقُولُ: لَا تَغْضَبُوا، وَ لَا تُغْضِبُوا، أَفْشُوا السَّلَامَ، وَ أَطِيبُوا الْكَلَامَ، وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ، تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ بِسَلَامٍ» ثُمَّ تَلَا عليه السلام عَلَيْهِمْ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ» .

.

و به همین اسناد فرمود که :«هر که پیش از سلام به کلام آغاز کند ، او را جواب مگویید» . و فرمود که : «پیش از کلام ، به سلام آغاز کنید . پس هر که پیش از سلام ، به کلام آغاز کند ، او را جواب مگویید» .

و به همین اسناد فرمود که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : سزاوارترین مردم به خدا و به رسول خدا ، کسی است که به سلام آغاز کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از عبد الرحمان بن ابی نجران ، از عاصم بن حمید ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«سلمان رحمه اللهمی گفت که : سلام را فاش و آشکار کنید؛زیرا که سلام خدا به ستمکاران نمی رسد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ثعلبه بن میمون ، از محمد بن قیس ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«به درستی که خدای عز و جل افشای سلام را دوست می دارد» .

از او ، از ابن فضّال ، از معاویه بن وهب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«به درستی که خدا فرمود که : بخیل کسی است که به سلام بخل کند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون یکی از شما سلام کند ، باید که سلام خود را بلند و آشکار کند ، ونگوید که : سلام کردم و جواب مرا نگفتند ، و شاید که او چنان باشد که سلام کرده باشد ، و به ایشان نشنوانیده باشد ، و چون یکی از شما جواب گوید ، باید که جوابش را بلند کند ، و سلام کننده نگوید که : سلام کردم و جواب مرا نگفتند» .بعد از آن ، فرمود که : «علی علیه السلام می فرمود که : غضب مکنید و کسی را به غضب میاورید ، و سلام را فاش کنید و کلام را خوش سازید ، و در شب نماز کنید و مردم در خواب باشند ، تا به سلامت داخل بهشت شوید ، بی آنکه آفتی به شما رسد» . بعد از آن ، قول خدای عز و جل را بر ایشان تلاوت فرمود که : «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ» (1) ؛ یعنی : «او است آن خدایی که سالم است از عیوب و علل ، و مبرّا است از نقص و عجز و خلل ، و ایمن کننده بندگان از ظلم و عقوبت میزان

، و یا مصدّق ظنون مؤمنان ، و نگهبان هر چیزی که آفرید ، یا شاهد بندگان ، یا ایمنی که چیزی نزد او ضایع و مهمل نشود» (2) .

.

1- . حشر، 23.
2- . و در تفسیر مهیمن چند قول دیگر هست . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«الْبَادِى بِالسَّلَامِ أَوْلى بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُنْذِرِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«مَنْ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَهِىَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ؛ وَ مَنْ قَالَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَهُ اللّٰهِ، فَهِىَ عِشْرُونَ حَسَنَهً؛ وَ مَنْ قَالَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَهُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ، فَهِىَ ثَلَاثُونَ حَسَنَهً».

عَلِىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِىِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«ثَلَاثَهٌ تَرُدُّ عَلَيْهِمْ رَدَّ الْجَمَاعَهِ وَ إِنْ كَانَ وَاحِداً: عِنْدَ الْعُطَاسِ، يُقَالُ: «يَرْحَمُكُمُ اللّٰهُ» وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ غَيْرُهُ؛ وَ الرَّجُلُ يُسَلِّمُ عَلَى الرَّجُلِ، فَيَقُولُ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ»؛ وَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلرَّجُلِ، فَيَقُولُ: «عَافَاكُمُ اللّٰهُ» وَ إِنْ كَانَ وَاحِداً؛ فَإِنَّ مَعَهُ غَيْرَهُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ رَفَعَهُ، قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ :«ثَلَاثَهٌ لَا يُسَلَّمُونَ : الْمَاشِى مَعَ الْجَنَازَهِ، وَ الْمَاشِى إِلَى الْجُمُعَهِ، وَ فِى بَيْتِ الْحَمَّامِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ :«مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلى مَنْ لَقِيتَ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِى عُبَيْدَهَ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِقَوْمٍ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : لَا تُجَاوِزُوا بِنَا مِثْلَ مَا قَالَتِ الْمَلَائِكَهُ لِأَبِينَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ، إِنَّمَا قَالُوا: رَحْمَهُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عبد اللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«آنکه ابتدا به سلام می کند ، به خدا و رسولش سزاوارتر است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از علی بن حکم ، از ابان ، از حسن بن منذر که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«هر که بگوید : السّلام علیکم ، آن ، ده حسنه است ، و هر که بگوید : سلام علیکم و رحمه اللّه ، آن ، بیست حسنه است ، و هر که بگوید : سلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته ، آن ، سی حسنه است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از منصور بن حازم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سه کس اند که مانند ردّ جماعت به ایشان رد می شود (یعنی جواب ایشان را به صیغه جمع باید داد ، و اگرچه آن کس یکی باشد) : اوّل در نزد عطسه می گوید که : یرحمکم اللّه ، و هر چند که غیرش با او نباشد ، و مردی بر مردی سلام می کند و می گوید که : السّلام علیکم ، و مردی ، مردی را دعا می کند و می گوید که : عافاکم اللّه ، و اگرچه یکی باشد؛ زیرا که غیر او با او است» (یعنی فرشتگان) .

محمد بن یحیی روایت کرده است ، از محمد بن حسین که آن را مرفوع ساخته ، گفت که : امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود که :«سه کس اند که سلام نمی کنند : کسی که با جنازه ها راه می رود ، و آنکه به سوی نماز جمعه می رود ، و کسی که در خانه حمام باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عثمان ، از هارون بن خارجه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«از جمله تواضع و فروتنی آن است که سلام کنی ، بر هر که ملاقات کنی» .

احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از جمیل ، از ابو عبیده حذّاء ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام به گروهی گذشت و بر ایشان سلام کرد . در جواب گفتند که : علیک السّلام و رحمه اللّه و برکاته و مغفرته و رضوانه ؛ یعنی : «بر تو باد درود خدا ، یا درود ما ، یا همه درودها ، و رحمت خدا و برکت های او ، و

آمرزش و خشنودی او»؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان فرمود که : به ما درمگذرید از مانند آنچه فرشتگان به پدر ما ابراهیم علیه السلام گفتند . جز این نیست که گفتند : «رَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» (1) ؛ یعنی : بخشش خدا و برکت های او که عبارت است از زیادتی خیرات ، بر شما باد ، ای خاندان ابراهیم !» .

.

1- . هود، 73.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ مِنْ تَمَامِ التَّحِيَّهِ لِلْمُقِيمِ الْمُصَافَحَهَ، وَ تَمَامِ التَّسْلِيمِ عَلَى الْمُسَافِرِ الْمُعَانَقَهَ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: حَيَّاكَ اللّهُ ، ثُمَّ يَسْكُتَ حَتّى يَتْبَعَهَا بِالسَّلَامِ».

8 بَابُ مَنْ يَجِبُ أَنْ يَبْدَأَ بِالسَّلَامِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَ الْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَ الْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَنْبَسَهَ بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«الْقَلِيلُ يَبْدَؤُونَ الْكَثِيرَ بِالسَّلَامِ، وَ الرَّاكِبُ يَبْدَأُ الْمَاشِیَ، وَ أَصْحَابُ الْبِغَالِ يَبْدَؤُونَ أَصْحَابَ الْحَمِيرِ، وَ أَصْحَابُ الْخَيْلِ يَبْدَؤُونَ أَصْحَابَ الْبِغَالِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ :«يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِی، وَ الْمَاشِی عَلَى الْقَاعِدِ، وَ إِذَا لَقِيَتْ جَمَاعَهٌ جَمَاعَهً، سَلَّمَ الْأَقَلُّ عَلَى الْأَكْثَرِ، وَ إِذَا لَقِیَ وَاحِدٌ جَمَاعَهً، سَلَّمَ الْوَاحِدُ عَلَى الْجَمَاعَهِ».

.

8 . باب در ذکر کسی که مستحب است او را که به سلام آغاز کند

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از ابن رئاب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که از تمام تحیّت و درود از برای مقیم (1) ، مصافحه است (2) ، و تمام تسلیم بر مسافر ، دست در گردن همدیگر کردن است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : مرد را مکروه است که بگوید : حَیّاکَ اللّهُ ؛ یعنی : «درود گوید خدا تو را ، یا تو را زنده بدارد» . و بعد از آن ، خاموش شود ، تا آنکه آن را به سلام تابع سازد» (که سلام را در پی آن درآورد) .

8 . باب در ذکر کسی که مستحب است او را که به سلام آغاز کندمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از جراح مدائنی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«خُرد بر بزرگ سلام می کند ، و رَوَنده بر آنکه نشسته ، و کم بر بسیار» .

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از عنبسه بن مصعب ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«کم ، بسیار را به سلام آغاز می کنند ، و آنکه بر جای خود آرام دارد ، رونده را آغاز می کند ، و کسانی که بر استرها سوارند ، کسانی را که بر الاغ ها سوارند آغاز می کنند ، و اصحاب اسب ها ، صاحبان استرها را آغاز می کنند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از ابن بکیر ، از بعضی از اصحابش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«سواره بر پیاده سلام می کند ، و پیاده بر نشسته ، و چون گروهی ، گروهی را ملاقات کنند ، کمتر بر بیشتر سلام کند ، و چون یکی ، گروهی را ملاقات کند ، یکی بر جماعت سلام کند» .

.

1- . یعنی : کسی که در منزل و وطن خود مانده است . (مترجم)
2- . یعنی : دست یکدیگر را گرفتن . (مترجم)

سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«یُسَلِّمُ الرَّاکِبُ عَلَی الْمَاشِی، وَ الْقَائِمُ عَلَی الْقَاعِدِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ، عَنْ جَمِیلٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا کَانَ قَوْمٌ فِی مَجْلِسٍ، ثُمَّ سَبَقَ قَوْمٌ فَدَخَلُوا، فَعَلَی الدَّاخِلِ أَخِیراً إِذَا دَخَلَ أَنْ یُسَلِّمَ عَلَیْهِمْ».

9 بَابُ إِذَا سَلَّمَ وَاحِدٌ مِنَ الْجَمَاعَهِ أَجْزَأَهُمْ، وَ إِذَا رَدَّ وَاحِدٌ مِنَ الْجَمَاعَهِ أَجْزَأَ عَنْهُمْعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا مَرَّتِ الْجَمَاعَهُ بِقَوْمٍ، أَجْزَأَهُمْ أَنْ یُسَلِّمَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ؛ وَ إِذَا سُلِّمَ عَلَی الْقَوْمِ وَ هُمْ جَمَاعَهٌ ، أَجْزَأَهُمْ أَنْ یَرُدَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ :إِذَا سَلَّمَ الرَّجُلُ مِنَ الْجَمَاعَهِ، أَجْزَأَ عَنْهُمْ.

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیی، عَنْ غِیَاثِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا سَلَّمَ مِنَ الْقَوْمِ وَاحِدٌ، أَجْزَأَ عَنْهُمْ؛ وَ إِذَا رَدَّ وَاحِدٌ، أَجْزَأَ عَنْهُمْ».

10 بَابُ التَّسْلِیمِ عَلَی النِّسَاءِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسی، عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله یُسَلِّمُ عَلَی النِّسَاءِ، وَ یَرْدُدْنَ عَلَیْهِ السَّلَامَ، وَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُسَلِّمُ عَلَی النِّسَاءِ، وَ کَانَ یَکْرَهُ أَنْ یُسَلِّمَ عَلَی الشَّابَّهِ مِنْهُنَّ، وَ یَقُولُ : أَتَخَوَّفُ أَنْ یُعْجِبَنِی صَوْتُهَا، فَیَدْخُلَ عَلَیَّ أَکْثَرُ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ».

.

9 . باب در بیان اینکه چون یکی از گروهی سلام کند ، او را مُجْزی است ، و چون

10 . باب در بیان سلام کردن بر زنان

سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«سواره بر پیاده سلام می کند ،و ایستاده برنشسته» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از عمر بن عبد العزیز ، از جمیل ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون گروهی در مجلسی باشند ، بعد از آن ، گروهی دیگر پیشی گیرند و داخل شوند ، پس بر آنکه در آخر داخل می شود ، چون داخل شود ، آن است که بر ایشان سلام کند» .

9 . باب در بیان اینکه چون یکی از گروهی سلام کند ، او را مُجْزی (1) است ، و چون یکی از جماعت جواب گوید ، از ایشان مُجْزی استچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از ابن بکیر ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«چون جماعت به گروهی بگذرند ، ایشان را مجزی است که یکی از ایشان سلام کند ، و چون کسی بر گروهی سلام کند و ایشان جماعتی باشند ، ایشان را مجزی است که یکی از ایشان جواب گوید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از عبد الرحمان بن حجّاج روایت کرده است که گفت : چون مردی از جماعت سلام کرد ، از ایشان مجزی است .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن یحیی ، از غیاث بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون از قوم یکی سلام کند ، از ایشان مجزی است ، و چون یکی جواب گوید ، از ایشان مجزی است» .

10 . باب در بیان سلام کردن بر زنانعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد بن عیسی ، از ربعی بن عبداللّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنان سلام می کرد ، و زن ها سلام را بر آن حضرت برمی گردانیدند و جواب او را می

دادند . و امیرالمؤمنین علیه السلام بر زنان سلام می کرد ، و ناخوش می داشت که بر نوجوان از ایشان سلام کند ، و می فرمود : می ترسم که آوازش مرا به شگفت آورد و از آن خوشم آید . پس بیشتر از آنچه می طلبم از اجر ، بر من داخل شود» (یعنی از گناه) (2) .

.

1- . مجزی ،یعنی کافی و بس است .
2- . و مراد حضرت سلام اللّه علیه ، تنبیه غیر است بر ترک سلام بر زنان جوان و بیان وجه آن ، والّا آواز زنان جوان چیست که آن لنگر آسمان و زمین را از جا به در آورد؟ ! (مترجم)

11 بَابُ التَّسْلِيمِ عَلى أَهْلِ الْمِلَلِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«دَخَلَ يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَائِشَةُ عِنْدَهُ، فَقَالَ: السَّامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلَيْكُمْ، ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ، فَقَالَ مِثْلَ ذلِكَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ كَمَا رَدَّ عَلى صَاحِبِهِ، ثُمَّ دَخَلَ آخَرُ، فَقَالَ مِثْلَ ذلِكَ، فَرَدَّ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَمَا رَدَّ عَلى صَاحِبَيْهِ، فَغَضِبَتْ عَائِشَةُ، فَقَالَتْ: عَلَيْكُمُ السَّامُ وَ الْغَضَبُ وَ اللَّعْنَةُ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ، يَا إِخْوَةَ الْقِرَدَةِ وَ الْخَنَازِيرِ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : يَا عَائِشَةُ، إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلاً، لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ، إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلى شَىْءٍ قَطُّ إِلَا زَانَهُ، وَ لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُ قَطُّ إِلَا شَانَهُ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّهِ، أَ مَا سَمِعْتَ إِلى قَوْلِهِمْ: السَّامُ عَلَيْكُمْ؟ فَقَالَ: بَلى، أَ مَا سَمِعْتِ مَا رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ، قُلْتُ: عَلَيْكُمْ؟ فَإِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ مُسْلِمٌ، فَقُولُوا: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، وَ إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ كَافِرٌ، فَقُولُوا: عَلَيْكَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : لَا تَبْدَؤُوا أَهْلَ الْكِتَابِ بِالتَّسْلِيمِ، وَ إِذَا سَلَّمُوا عَلَيْكُمْ فَقُولُوا: وَ عَلَيْكُمْ».

.

11 . باب سلام کردن بر اهل ملّت ها (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«یهودی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و عایشه در نزد آن حضرت بود . آن یهودی گفت که : السّام علیکم (یعنی : «سام بر شما باد» ، و سام به معنی مرگ است) . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : علیکم؛ یعنی : بر شما باد آنچه می گویید . بعد از آن ، دیگری داخل شد و مانند این را گفت ، و حضرت بر او رد فرمود ، چنان که بر صاحبش رد فرموده بود ، و به همان وضع او را جواب داد . بعد از آن ، دیگری داخل شد و مثل این را گفت؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او رد فرمود ، چنان که بر دو صاحبش رد فرموده بود . که عایشه به خشم آمد و گفت : بر شما باد سام و غضب و لعنت ، ای گروه یهود! ای برادران میمون ها و خوک ها! رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود که : ای عایشه! به درستی که فحش و دشنام اگر مصوّر می بود ، هر آینه مثال بدی بود . به درستی که رفق و نرمی و مدارایی هرگز بر چیزی گذاشته نشده ، مگر آنکه آن را زینت و آرایش داده ، و هرگز از آن برداشته نشده ، مگر آنکه آن را قبیح و زشت ساخته . عایشه عرض کرد که : یا رسول اللّه ! آیا گفتار ایشان را نشنیدی که السّام علیکم؟ فرمود : بلی ، شنیدم . آیا نشنیدی آنچه را که بر ایشان رد کردم و ایشان را به آن جواب دادم ، گفتم : علیکم . پس هرگاه مسلمانی بر شما سلام کند ، بگویید که : سلام علیکم ، و چون کافری بر شما سلام کند ، بگویید : علیک» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن یحیی ، از غیاث بن ابراهیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین فرمود که : اهل کتاب را آغاز مکنید به سلام کردن ، و چون بر شما سلام کنند ، «و علیکم» بگویید» .

.

1- . و ملّت ، به معنای دین و کیش است .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام عَنِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمُشْرِكِ إِذَا سَلَّمُوا عَلَى الرَّجُلِ وَ هُوَ جَالِسٌ ، كَيْفَ يَنْبَغِى أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ :«يَقُولُ: عَلَيْكُمْ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَهَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكَ الْيَهُودِيُّ وَ النَّصْرَانِيُّ وَ الْمُشْرِكُ، فَقُلْ: عَلَيْكَ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«أَقْبَلَ أَبُو جَهْلِ بْنُ هِشَامٍ وَ مَعَهُ قَوْمٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَخَلُوا عَلى أَبِى طَالِبٍ، فَقَالُوا: إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ آذَانَا وَ آذِى آلِهَتَنَا، فَادْعُهُ وَ مُرْهُ، فَلْيَكُفَّ عَنْ آلِهَتِنَا، وَ نَكُفُّ عَنْ إِلهِهِ» . قَالَ : «فَبَعَثَ أَبُو طَالِبٍ إِلى رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله ، فَدَعَاهُ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّبِىُّ صلى الله عليه و آله لَمْ يَرَ فِى الْبَيْتِ إِلَا مُشْرِكاً، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى، ثُمَّ جَلَسَ، فَخَبَّرَهُ أَبُو طَالِبٍ بِمَا جَاؤُوا لَهُ، فَقَالَ: أَ وَ هَلْ لَهُمْ فِى كَلِمَهٍ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ هذَا، يَسُودُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَ يَطَؤُونَ أَعْنَاقَهُمْ ؟ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: نَعَمْ، وَ مَا هِذِهِ الْكَلِمَهُ؟ فَقَالَ : تَقُولُونَ: لَا إِلهَ إِلَا اللّهُ». قَالَ : «فَوَضَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِى آذَانِهِمْ، وَ خَرَجُوا هُرَّاباً وَ هُمْ يَقُولُونَ: «ما سَمِعْنا بِهذا فِى الْمِلَّهِ الْاخِرَهِ إِنْ هذا إِلَا اخْتِلاقٌ» فَأَنْزَلَ اللّهُ تَعَالى فِى قَوْلِهِمْ: «ص وَ الْقُرْآنِ ذِى الذِّكْرِ» إِلى قَوْلِهِ «إِلَّا اخْتِلاقٌ» ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از یهودی و نصرانی و مشرک ، چون بر مردی سلام کنند و او نشسته باشد ، چگونه سزاوار است که ایشان را جواب گوید؟ فرمود :«می گوید : و علیکم» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابن بکیر ، از برید بن معاویه ، از محمد بن مسلم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون یهودی و نصرانی و مشرک بر تو سلام کنند ، بگو : علیک» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ابو جهل ، پسر هشام ، رو آورده و گروهی از قریش همراه او بودند ، پس بر ابوطالب داخل شدند و گفتند که : پسر برادرت ما را رنجانید و خدایان ما را اذیّت رسانید . پس او را بطلب و به او بفرما که : از خدایان ما باز ایستد و دست بردارد ، و ما از خدای او باز ایستیم» .حضرت باقر علیه السلام فرمود که : «ابوطالب کسی را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و او را طلبید ، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد ، در آن حجره غیر از مشرک کسی را ندید . پس فرمود که : «السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی» (1) ؛ یعنی : «سلام و درود بر کسی که راه راست را پیروی نمود» . بعد از آن ، نشست و ابوطالب او را خبر داد به آنچه مشرکان به جهت آن آمده بودند . حضرت فرمود که : آیا ایشان را رغبتی هست در سخنی که از برای ایشان از این بهتر است ، که به واسطه آن ، عرب را مِهتَر ، و بزرگِ ایشان شوند ، و پا بر گردن های ایشان گذارند؟ ابوجهل گفت : آری ، و این سخن چیست؟ فرمود : می گویید که : لا اله الّا اللّه . حضرت فرمود که : «پس انگشت های خود را در گوش های خود گذاشتند و بیرون رفتند و می گریختند ، و حال آنکه می گفتند که : ما این را نشنیده ایم ، در ملّت آخر و کیش پسین نیست این ، مگر دروغ به هم بافته . پس خدا در باب گفتار ایشان این را فرو فرستاده که : «ص وَالْقُرآنِ ذِی الذِّکْرِ» ، تا فرموده آن جناب : «اِلّا اخْتِلاقٌ» (2) » .

.

1- . طه، 47.
2- . [ص ، 2 7.] و آنچه طیّ ذکرِ آن شده از قرآن ، این است که : «بَلِ الَّذینَ کَفَرُوا فی عِزَّهٍ وَ شِقاقٍ * کَمْ أَهْلَکْنا مَنْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ فَنادَوْا وَلاتَ حینَ مَناصٍ * وَعَجِبُوا أَنْ جآءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ * أَجَعَلَ الْآلِهَهَ اِلها واحِدا اِنَّ هذا لَشَیْئٌ عُجابٌ * وَانْطَلَقَ المَلاَءُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ اِنَّ هذا لَشَیْئٌ یُرادُ * ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّهِ الاخِرَهِ اِنْ هذا...» . و ترجمه همه این است که : «سوگند یاد می کنم به صاد که نامی از نام های حق تعالی است ، یا نام دریایی در آسمان ، یا اشاره است به صدق و راستی محمد . و سوگند به قرآن ، صاحب شرف و آوازه . جواب قسم آن که ، این قرآنی است صاحب اعجاز ، یا تو از جمله رسولانی ، یا امر چنان نیست که ایشان می پندارند ، و اینکه کفّار به آن نمی نگرند ، به واسطه آن نیست که خلل و قصوری در آن یافته اند؛ بلکه آنان که کافر شده اند و در نهایتِ تکبّرند ، و سرکشی از قبول حق ، و در غایتِ مخالفت خدا و عداوتِ رسول ، چه بسیار هلاک کرده ایم پیش از ایشان از اهل روزگار ، پس آواز دادند ، و نبود در آن هنگام یا نیست این هنگام ، هنگام گریختن ، و عجب داشتند از آنکه آمد ایشان را ترساننده ای از ایشان ، و گفتند ناگرویدگان که : این ترساننده ، جادوگری است به غایت دروغگو . آیا گردانید خدایان را خدایی یگانه یا یک خدا؟ به درستی که این گردانیدن ، هر آینه چیزی است که از آن شگفت گیرند . و روان شدند به شتاب از مجلس ابوطالب گروهی از ایشان ، یا به یکدیگر می گفتند که : بروید و شکیبایی ورزید بر خدایان خود . به درستی که این امر یعنی مخالفت محمد با ما و زیاد شدن اصحاب ، هر آینه چیزی است که خواسته می شود؛ یعنی همه کس خواهان آنند . نشنیدیم اینکه او می گوید از یگانگی و نبودن شریکان او در ملّت بازپسین که کیش عیسی علیه السلام است؛ چه نصاری به تثلیث قائل اند نه توحید ، نیست اینکه محمد می گوید ، مگر بربافتنی؛ یعنی دروغی که خود بربافته» . مترجم گوید که : ظاهر این حدیث این است که ، حضرت ابوطالب مسلمان نبوده ، چنان که سنّیان می گویند ، و اجماع شیعه بر خلاف آن است؛ بلکه آن حضرت از جمله اوصیای حضرت عیسی علیه السلام است . پس وجه این حدیث ، اعتبار ظاهر است؛ چه در ظاهر ، خود را از ایشان می نمود و دینش را پنهان می کرد ، به جهت رعایت مصلحت محافظت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، چنان که در احادیث اهل بیت علیهم السلام ورود یافته ، که او چون اصحاب کهف ایمان خود را پنهان داشت ، و خدا مزد او را دوباره عطا فرمود ، یا آنکه محمول است بر تقیّه . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«تَقُولُ فِى الرَّدِّ عَلَى الْيَهُودِىِّ وَ النَّصْرَانِىِّ: سَلَامٌ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ مُوسى عليه السلام : أَ رَأَيْتَ إِنِ احْتَجْتُ إِلَى مُتَطَبِّبٍ وَ هُوَ نَصْرَانِىٌّ أَنْ أُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَ أَدْعُوَ لَهُ؟ قَالَ :«نَعَمْ، لَا يَنْفَعُهُ دُعَاؤُکَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : أَ رَأَيْتَ إِنِ احْتَجْتُ إِلَى الطَّبِيبِ وَ هُوَ نَصْرَانِىٌّ أَنْ أُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَ أَدْعُوَ لَهُ؟ قَالَ :«نَعَمْ، إِنَّهُ لَا يَنْفَعُهُ دُعَاؤُکَ».

.

محمد بن یحیی ، از عبداللّه بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از زراره ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در جواب سلام یهودی و نصرانی می گویی : سلام» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از عبد الرحمان بن حجّاج روایت کرده است که گفت : به حضرت ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم : مرا خبر ده که اگر به طبیبی محتاج شوم و او نصاری باشد ، و محتاج شوم به سوی اینکه بر او سلام کنم و او را دعا کنم؟ فرمود :«آری ، دعای تو او را سود نمی دهد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از ابن محبوب ، از عبد الرحمان بن حجّاج روایت کرده است که گفت : به حضرت امام موسی عرض کردم : مرا خبر ده که اگر به طبیب محتاج شوم و او نصاری باشد ، بر او سلام کنم و او را دعا گویم؟ فرمود :«آری ، به درستی که دعای تو او را سود نمی دهد» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَهَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام ، قَالَ :«قِيلَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : كَيْفَ أَدْعُو لِلْيَهُودِیِّ وَ النَّصْرَانِیِّ؟ قَالَ: تَقُولُ لَهُ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِی دُنْيَاكَ».

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام فِی مُصَافَحَهِ الْمُسْلِمِ الْيَهُودِیَّ وَ النَّصْرَانِیَّ، قَالَ :«مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ، فَإِنْ صَافَحَكَ بِيَدِهِ فَاغْسِلْ يَدَكَ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْكُوفِیِّ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْمَرٍ، عَنْ خَالِدٍ الْقَلَانِسِیِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : أُلْقَی الذِّمِّیَّ، فَيُصَافِحُنِی؟ قَالَ :«امْسَحْهَا بِالتُّرَابِ وَ بِالْحَائِطِ» قُلْتُ: فَالنَّاصِبَ؟ قَالَ : «اغْسِلْهَا».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی رَجُلٍ صَافَحَ رَجُلاً مَجُوسِيّاً؟ قَالَ:«يَغْسِلُ يَدَهُ، وَ لَا يَتَوَضَّأُ».

12 بَابُ مُكَاتَبَهِ أَهْلِ الذِّمَّهِأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِیُّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْحَاجَهُ إِلَی الْمَجُوسِیِّ، أَوْ إِلَی الْيَهُودِیِّ، أَوْ إِلَی النَّصْرَانِیِّ، أَوْ أَنْ يَكُونَ عَامِلاً، أَوْ دِهْقَاناً مِنْ عُظَمَاءِ أَهْلِ أَرْضِهِ، فَيَكْتُبُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فِی الْحَاجَهِ الْعَظِيمَهِ، أَ يَبْدَأُ بِالْعِلْجِ، وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ فِی كِتَابِهِ ، وَ إِنَّمَا يَصْنَعُ ذلِكَ لِكَیْ تُقْضی حَاجَتُهُ؟ قَالَ :«أَمَّا أَنْ تَبْدَأَ بِهِ، فَلَا، وَ لكِنْ تُسَلِّمُ عَلَيْهِ فِی كِتَابِكَ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ كَانَ يَكْتُبُ إِلَی كِسْرَی وَ قَيْصَرَ».

.

12 . باب در بیان نامه نوشتن به اهل ذمّه

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن عیسی بن عبید ، از محمد بن عرفه ، از ابو الحسن حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود :«به حضرت صادق علیه السلام عرض شد که : از برای یهودی و نصاری چگونه دعا کنم؟ فرمود : به او می گویی که : بارَکَ اللّهُ لَکَ فی دُنیاکِ ؛ یعنی : خدا مبارک گرداند از برایت در دنیایت» .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد ، از وهیب بن حفص ، از ابو بصیر ، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهماالسلامروایت کرده است در باب مصافحه مسلمانان با یهود و نصاری که فرمود :«از پسِ جامه . پس اگر به دستش با تو مصافحه کند ، دستت را بشو» .

ابو علی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبّاس بن عامر ، از علی بن معمر ، از خالد قلانسی روایت کرده است که گفت : به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که : با یکی از اهل ذمّه ملاقات می کنم؛ پس با من مصافحه می کند . فرمود :«دستت را به خاک و به دیوار بمال» . عرض کردم که : ناصبی را ملاقات می کنم و با من مصافحه می کند . فرمود که : «دستت را بشو» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از صفوان ، از علاء بن رزین ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که : در باب مردی که با گَبْری[زرتشتی]مصافحه کرده باشد؟ فرمود :«دستش را می شوید و وضو نمی سازد» .

12 . باب در بیان نامه نوشتن به اهل ذمّهاحمد بن محمد کوفی ، از علی بن حسن بن علی ، از علی بن اسباط ، از عمویش یعقوب بن سالم ، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت : از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از مردی که او را حاجتی می باشد به سوی گبر ، یا به سوی جهود ، یا به سوی ترسا (1) ، یا آنکه آن شخص محتاج الیه ، نامسلمان عامل و کارکن دیوان ، یا کدخدایی از بزرگان زمینش می باشد ، پس آن مرد در باب حاجت بزرگی ، کاغذی به او می نویسد . آیا در نامه اش به کافر عجمی و گبر آغاز می کند ، که نامش را در اوّل نامه بنویسد و بر او سلام می کند ، و جز این نیست که این کار می کند ، از برای آنکه حاجتش را برآورد؟

فرمود :«امّا آنکه به او آغاز کنی ، نه ، ولیکن در نامه ات بر او سلام می کنی؛زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی به خسرو و قیصر نامه می نوشت» .

.

1- . گبر ، جهود و ترسا ، یعنی زرتشتی ،یهودی و مسیحی .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ یُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ یَکْتُبُ إِلی رَجُلٍ مِنْ عُظَمَاءِ عُمَّالِ الْمَجُوسِ، فَیَبْدَأُ بِاسْمِهِ قَبْلَ اسْمِهِ ؟ فَقَالَ :«لَا بَأْسَ إِذَا فَعَلَ لِاخْتِیَارِ الْمَنْفَعَهِ».

13 بَابُ الْاِعْضَاءِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ مَیْمُونٍ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: کَانَ عِنْدَهُ قَوْمٌ یُحَدِّثُهُمْ إِذْ ذَکَرَ رَجُلٌ مِنْهُمْ رَجُلاً، فَوَقَعَ فِیهِ وَ شَکَاهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«وَ أَنّی لَکَ بِأَخِیکَ کُلِّهِ؟ وَ أَیُّ الرِّجَالِ الْمُهَذَّبُ؟».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«لَا تُفَتِّشِ النَّاسَ؛ فَتَبْقی بِلَا صَدِیقٍ».

14 بَابٌ نَادِرٌمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَیْلِ وَ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ :«انْظُرْ قَلْبَکَ، فَإِذَا أَنْکَرَ صَاحِبَکَ، فَإِنَّ أَحَدَکُمَا قَدْ أَحْدَثَ».

.

13 . باب در بیان اغضا

14 . باب

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از اسماعیل بن مرّار ، از یونس ، از عبداللّه بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است : از مردی که به سوی مردی از بزرگان عاملان گبر نامه می نویسد ، و پیش از نام خود به نامش آغاز می کند . فرمود :«باکی نیست ، چون به جهت اختیار منفعت چنین کند» .

13 . باب در بیان اغضا (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از عبداللّه بن محمد حجّال ، از ثعلبه بن میمون ، از کسی که او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : گروهی در نزد آن حضرت بودند که ایشان را حدیث می فرمود و به ایشان سخن می گفت ، در هنگامی که مردی از ایشان مردی را یاد نمود و در او افتاد و از او شکایت کرد . حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که :«کجا از برایت میسّر شود کسی که به جای برادرت باشد و همه اوصافش در او باشد ، و کدام یک از مردمان ، مهذّب و پاکیزه گردانیده شده» (یعنی کسی نیست که پاکیزه و پاکیزه خوی باشد) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از علی بن حکم روایت کرده و محمد بن سنان ، از علی بن ابی حمزه ، از ابو بصیر که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«مردم را کاوش و تفحّص مکن ، که بی دوست و آشنا خواهی ماند» .

14 باب (2) محمد بن یحیی روایت کرده ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن سنان ، از علا بن فضیل و حمّاد بن عثمان که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود : «به دل خود بنگر . پس چون یار و رفیقت را انکار کند و نپسندد ، به درستی که یکی از شما حدثی کرده و از نو چیزی را پدید آورده [است]» .

.

1- . و اغضاء به کسر همزه و سکون غین ، با ضاد ضظغ به معنای چشم فرو خوابانیدن باشد ، و مراد از آن ، چشم پوشیدن و عدم تجسس و تفتیش است که کنایه است از پاپیِ مردمان نشدن و مسامحه و سهل انگاری نمودن . (مترجم)
2- . در نسخه ما از ترجمه ، عنوان باب وجود ندارد .

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يُوسُفَ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلاً يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَالَ: الرَّجُلُ يَقُولُ: أَوَدُّکَ، فَکَيْفَ أَعْلَمُ أَنَّهُ يَوَدُّنِی؟ فَقَالَ :«امْتَحِنْ قَلْبَکَ، فَإِنْ کُنْتَ تَوَدُّهُ فَإِنَّهُ يَوَدُّکَ».

أَبُو بَکْرٍ الْحَبَّالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقَطَّانِ الْمَدَائِنِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِی يَقُولُ: حَدَّثَنَا مَسْعَدَهُ بْنُ الْيَسَعِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام: إِنِّی وَ اللّهِ لَأُحِبُّکَ، فَأَطْرَقَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ :«صَدَقْتَ يَا أَبَا بِشْرٍ، سَلْ قَلْبَکَ عَمَّا لَکَ فِی قَلْبِی مِنْ حُبِّکَ، فَقَدْ أَعْلَمَنِی قَلْبِی عَمَّا لِی فِی قَلْبِکَ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام : لَا تَنْسَنِی مِنَ الدُّعَاءِ، قَالَ :«وَتَعْلَمُ أَنِّی أَنْسَاکَ؟» قَالَ: فَتَفَکَّرْتُ فِی نَفْسِی، وَ قُلْتُ: هُوَ يَدْعُو لِشِيعَتِهِ وَ أَنَا مِنْ شِيعَتِهِ، قُلْتُ: لَا، لَا تَنْسَانِی، قَالَ : «وَ کَيْفَ عَلِمْتَ ذلِکَ؟» قُلْتُ: إِنِّی مِنْ شِيعَتِکَ، وَ إِنَّکَ تَدْعُو لَهُمْ، فَقَالَ: «هَلْ عَلِمْتَ بِشَیْءٍ غَيْرِ هذَا؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ : «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَکَ عِنْدِی، فَانْظُرْ إِلَى مَا لِی عِنْدَکَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«انْظُرْ قَلْبَکَ، فَإِنْ أَنْکَرَ صَاحِبَکَ، فَاعْلَمْ أَنَّ أَحَدَکُمَا قَدْ أَحْدَثَ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از حسن بن یوسف ، از زکریّا بن محمد ، از صالح بن حکم که گفت : شنیدم از مردی که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال می کرد . پس عرض کرد که : مردی می گوید که : من تو را دوست می دارم . پس چگونه بدانم که او مرا دوست می دارد؟ فرمود :«دل خود را امتحان کن و بیازما . پس اگر چنان باشی که او را دوست داری ، او تو را دوست می دارد» .

ابو بکر حبّال ، از محمد بن عیسی قطّان مدائنی روایت کرده است که گفت : شنیدم از پدرم که می گفت : حدیث کرد ما را مسعده بن یسع ، گفت که : به خدمت ابو عبداللّه حضرت جعفر بن محمد علیهماالسلام عرض کردم : به خدا سوگند که من تو را دوست می دارم . پس حضرت چشم در پیش افکند (1) . بعد از آن ، سرش را بالا کرد و فرمود که :«راست گفتی ، ای ابوبشر! دل خود را سؤال کن از آنچه از برای تو است در دل من از دوستی تو . پس به حقیقت که دلم مرا اعلام کرد از آنچه از برایم در دل تو است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از حسن بن جهم که گفت : به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که : مرا از دعا فراموش مفرما . فرمود :«آیا چنان می دانی که من تو را فراموش می کنم؟» حسن گفت که : من در دل خویش اندیشه کردم و گفتم که : او شیعیانش را دعا می کند و من از جمله شیعیان اویم . عرض کردم : نه ، مرا فراموش نمی فرمایی . فرمود که : «این را چگونه دانستی؟» راوی گفت که : عرض کردم که : من از شیعیان توام و تو ایشان را دعا می فرمایی . فرمود که : «آیا به جهت چیزی غیر از این دانسته ای؟» گفت : عرض کردم : نه . فرمود : «چون خواهی بدانی که در نزد من از برایت چیست ، بنگر که در نزد تو چیست از برای من» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از جرّاح مدائنی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به دل خود نظر کن . پس اگر یار و رفیقت را نپسندد ، بدان که یکی از شما حدثی کرده» (چنان که گذشت) .

.

1- . کنایه از سکوت و به اندیشه فرو رفتن است .

15 بَابُ الْعُطَاسِ وَ التَّسْمِيتِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«لِلْمُسْلِمِ عَلى أَخِيهِ مِنَ الْحَقِّ: أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيْهِ إِذَا لَقِيَهُ؛ وَ يَعُودَهُ إِذَا مَرِضَ؛ وَ يَنْصَحَ لَهُ إِذَا غَابَ؛ وَ يُسَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ يَقُولَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَيُجِيبَهُ، يَقُولَ لَهُ: يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَ يُصْلِحُ بَالَكُمْ؛ وَ يُجِيبَهُ إِذَا دَعَاهُ؛ وَ يَتْبَعَهُ إِذَا مَاتَ».

عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ فَسَمِّتُوهُ وَ لَوْ مِنْ وَرَاءِ جَزِيرَةٍ». وَ فِی رِوَايَةٍ أُخْرى :«وَ لَوْ مِنْ وَرَاءِ الْبَحْرِ».

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُثَنًّى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَزِيدَ وَ مُعَمَّرِ بْنِ أَبِی زِيَادٍ وَ ابْنِ رِئَابٍ، قَالُوا: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا عَطَسَ رَجُلٌ، فَمَا رَدَّ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ شَيْئاً حَتَّى ابْتَدَأَ هُوَ، فَقَالَ:«سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَ لَا سَمَّتُّمْ، إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ: أَنْ يَعُودَهُ إِذَا اشْتَكى، وَ أَنْ يُجِيبَهُ إِذَا دَعَاهُ، وَ أَنْ يَشْهَدَهُ إِذَا مَاتَ، وَ أَنْ يُسَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ».

.

15 . باب در عطاس و تسمیت (1)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسین بن سعید ، از نضر بن سوید ، از قاسم بن سلیمان ، از جرّاح مدائنی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود :«از جمله حقی که مسلمان را بر برادرش هست ، آن است که بر او سلام کند ، چون به او برسد ، و او را عیادت کند ، چون بیمار شود ، و از برایش خیرخواهی کند ، چون پنهان باشد ، و او را دعا خیر کند ، چون عطسه زند ، می گوید که : الحمُدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ لا شَریکَ لَهُ ؛ یعنی : «همه ستایش از برای خدایی است که پروردگار همه جهانیان است ، در حالی که هیچ شریکی نیست از برایش» . و به او می گوید که : یَرْحَمُکَ اللّهُ ؛ یعنی : «خدا تو را رحمت کند» . پس او را جواب می دهد و به او می گوید که : یَهْدیکُمُ اللّهُ وَیُصْلِحُ بالَکُمْ ؛ یعنی : «خدا شما را هدایت کند ، و راه راست نماید در دنیا به کارهای خیر و صواب ، و در آخرت به درجات فوز و ثواب ، و حال شما را در هر دو جهان به اصلاح آورد» . و دیگر آنکه او را اجابت کند ، چون او را بخواند ، و در پی او برود ، چون بمیرد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون مرد عطسه کند ، او را دعا کنید ، و اگرچه در پس جزیره ای باشد» . و در روایت دیگر است که : «و اگرچه در پس دریا باشد» .

حسین بن محمد ، از معلّی بن محمد ، از حسن بن علی ، از مثنّی ، از اسحاق بن یزید و معمّر بن ابی زیاد و ابن رئاب روایت کرده است که گفتند : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم ، در وقتی که مردی عطسه کرد ، و هیچ یک از آن گروه چیزی بر او رد نکرد ، تا آنکه آن حضرت آغاز نمود و فرمود :«سبحان اللّه ! چرا تَسمیت و دعا نکردید؟ به درستی که از جمله حقّ مسلمان بر مسلمان آن است که او را عیادت کند ، چون از درد بنالد و ناخوش شود ، و دویم آنکه او را اجابت کند ، چون او را بخواند ، و سیم آنکه به جنازه اش حاضر شود ، چون بمیرد ، و چهارم آنکه او را تسمیت و دعا گوید ، چون عطسه کند» .

.

1- . و عطاس به ضمّ عین ، عطسه است و عطسه زدن و عارضه ای که از آن عطسه آید ، و تسمیت با سین سعفص ، دعا کردن است از برای عطسه کننده ، و دعا به خیر کردن کسی را ، و نام خدا بر چیزی بردن ، و تشمیت با شین قرشت نیز این معنی دارد ، و خلافی در این نیست که در تسمیتِ عطسه زننده هر دو جائز است ، ولیکن در این خلاف است که آیا مختار کدام است؛ پس تغلب ، اوّل را مختار دانسته؛زیرا که آن ماخوذ است از «سمت» ، و آن راه راست و روشن است . و ابوعبید گفته که : شین در کلام ایشان ، اعلی و بیشتر است ، و آن از «شوامت» است؛ یعنی پای ها . و معنی آن دعا است به ثبات و استقامت ، یا از شماتت است ، و آن شادی کردن است بر مکروهی که دشمن را رسد . و معنی تشمیت این می شود که : خدای تعالی تو را دور گرداند از شماتت ، و دور سازد از تو آنچه را که به واسطه آن بر تو شماتت می شود ، چنان که در فارسی به عاطس می گویند که : خیر باشد ، ولیکن نظر به احادیث باب ، قول تغلب اولی است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الرِّضَا عليه السلام ، فَعَطَسَ، فَقُلْتُ لَهُ: صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْکَ، ثُمَّ عَطَسَ، فَقُلْتُ: صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْکَ، ثُمَّ عَطَسَ، فَقُلْتُ: صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْکَ، وَ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِذَا عَطَسَ مِثْلُکَ نَقُولُ لَهُ كَمَا يَقُولُ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ: يَرْحَمُکَ اللّٰهُ، أَوْ كَمَا نَقُولُ؟ قَالَ :«نَعَمْ، أَ لَيْسَ تَقُولُ: صَلَّى اللّٰهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؟» قُلْتُ: بَلى، قَالَ : «ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ» قَالَ : «بَلى وَ قَدْ صَلّى عَلَيْهِ وَ رَحِمَهُ، وَ إِنَّمَا صَلَوَاتُنَا عَلَيْهِ رَحْمَهٌ لَنَا وَ قُرْبَهٌ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى نَصْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ :«التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ الْعَطْسَهُ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِى حَمَّادٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الْعَالِمَ عليه السلام عَنِ الْعَطْسَهِ، وَ مَا الْعِلَّهُ فِى الْحَمْدِ لِلّٰهِ عَلَيْهَا؟ فَقَالَ :«إِنَّ لِلّٰهِ نِعَماً عَلى عَبْدِهِ فِى صِحَّهِ بَدَنِهِ وَ سَلَامَهِ جَوَارِحِهِ، وَ إِنَّ الْعَبْدَ يَنْسى ذِكْرَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلى ذلِکَ، وَ إِذَا نَسِىَ أَمَرَ اللّٰهُ الرِّيحَ فَتَجَاوَزَ فِى بَدَنِهِ، ثُمَّ يُخْرِجُهَا مِنْ أَنْفِهِ، فَيَحْمَدُ اللّٰهَ عَلى ذلِکَ، فَيَكُونُ حَمْدُهُ عِنْدَ ذلِکَ شُكْراً لِمَا نَسِىَ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت : در نزد امام رضا علیه السلام بودم که عطسه کرد . گفتم که : صلی اللّه علیک . بعد از آن ، عطسه کرد . گفتم که : صلی اللّه علیک . بعد از آن ، عطسه کرد . گفتم که : صلی اللّه علیک ، و به آن حضرت عرض کردم که : فدای تو گردم! چون مثل تو عطسه کند ، به او بگوییم که : یرحمک اللّه ، چنان که بعضی از ما به بعضی می گوید ، یا چنان که ما می گوییم ، بگوییم؟ حضرت علیه السلام فرمود :«آری» . و فرمود : «آیا نمی گویی که : صلی اللّه علی محمد و آل محمد ؛ یعنی : صلوات فرستد خدا بر محمد و آل محمد ، و ایشان را رحمت کند»؟ عرض کردم : بلی ، می گویم . فرمود : «آیا خدا محمد و آل محمد را رحمت فرموده و خود مبادرت به جواب نموده؟» . فرمود : «بلی ، و به تحقیق که بر او صلوات فرستاده و او را رحمت کرده ، و جز این نیست که صلوات ما بر او ، رحمت از برای ما و قربت است» (یعنی و همچنین است صلوات شما بر ما) .

از او ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت است که گفت : شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می فرمود :«دهان دره کردن یعنی خمیازه از جانب شیطان است ، و عطسه از جانب خدای عز و جل» .

علی بن محمد ، از صالح بن ابی حمّاد روایت کرده است که گفت : امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از عطسه ، و از آنکه علّت در حمد خدا بر آن چیست؟ فرمود :«به درستی که خدا را بر بنده اش نعمت ها است در باب صحّت بدن و سلامت جوارح و اعضایش ، و به درستی که بنده ذکر خدای عز و جل را بر آن فراموش می کند ، و چون فراموش کند ، خدا باد را امر فرماید که در بدنش جولان زند و بگردد . بعد از آن ، آن باد را از بینیش بیرون آورد؛ پس خدا را بر آن ستایش کند ، و ستایشش در نزد آن ، شکر و سپاس گزاری باشد از برای آنچه فراموش کرده» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَأَحْصَيْتُ فِي الْبَيْتِ أَرْبَعَهَ عَشَرَ رَجُلاً، فَعَطَسَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَمَا تَكَلَّمَ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«أَ لَا تُسَمِّتُونَ ، أَ لَا تُسَمِّتُونَ ؟ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ: إِذَا مَرِضَ أَنْ يَعُودَهُ، وَ إِذَا مَاتَ أَنْ يَشْهَدَ جَنَازَتَهُ، وَ إِذَا عَطَسَ أَنْ يُسَمِّتَهُ أَوْ قَالَ: يُشَمِّتَهُ وَ إِذَا دَعَاهُ أَنْ يُجِيبَهُ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«نِعْمَ الشَّيْءُ الْعَطْسَهُ، تَنْفَعُ فِي الْجَسَدِ، وَ تُذَكِّرُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ». قُلْتُ: إِنَّ عِنْدَنَا قَوْماً يَقُولُونَ: لَيْسَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله فِي الْعَطْسَهِ نَصِيبٌ، فَقَالَ : «إِنْ كَانُوا كَاذِبِينَ، فَلَا نَالَهُمْ شَفَاعَهُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ: عَطَسَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ، فَلَمْ يُسَمِّتْهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام ، وَ قَالَ :«نَقَصَنَا حَقَّنَا» ثُمَّ قَالَ : «إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ، فَلْيَقُلِ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ، فَسَمَّتَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام .

عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْبَصْرِيِّ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : إِنَّ النَّاسَ يَكْرَهُونَ الصَّلَاهَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي ثَلَاثَهِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ الْعَطْسَهِ، وَ عِنْدَ الذَّبِيحَهِ، وَ عِنْدَ الْجِمَاعِ؟ ! فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :«مَا لَهُمْ وَيْلَهُمْ ، نَافَقُوا لَعَنَهُمُ اللّٰهُ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از ابن فضّال ، از جعفر بن محمد ، از یونس ، از داود بن حصین که گفت : در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم ، و در آن حجره بیست و چهار مرد را احصا نمودم و شمردم ، بیست و چهار کس بودند . پس حضرت صادق علیه السلام عطسه کرد و هیچ یک از آن گروه هیچ نگفت . حضرت صادق علیه السلام فرمود :«چرا تسمیت و دعا نمی کنید . از جمله حقّ مؤمن بر مؤمن (و بنابر بعضی از نسخ کافی ، آنچه واجب است از برای مؤمن بر مؤمن) ، چون بیمار شود ، آن است که او را عیادت کند ، و چون بمیرد ، آن است که در جنازه اش حاضر شود ، و چون عطسه کند ، آن است که او را تسمیت کند یا فرمود که : او را تشمیت کند (و هر دو دعا است به خیر و برکت ، چنان که معلوم شد) ، و چون او را بخواند ، آن است که او را اجابت کند» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از عمرو بن شمر ، از جابر روایت کرده است که گفت : امام محمد باقر علیه السلام فرمود که :«خوب چیزی است عطسه؛ تن را سود می دهد ، و خدای عز و جل را به یاد می آورد» . عرض کردم : به درستی که در نزد ما گروهی هستند که می گویند : رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عطسه بهره ای نیست یعنی عطسه نمی کرد . فرمود : «اگر دروغگو باشند ، شفاعت محمد صلی الله علیه و آله به ایشان نرسد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت : مردی در نزد امام محمد باقر علیه السلام عطسه کرد؛ پس گفت : الحمد للّه . و حضرت باقر علیه السلام او را دعا نفرمود و فرمود که :«حقّ ما را از ما کم نمود» . بعد از آن ، فرمود که : «چون یکی از شما عطسه کند ، باید که بگوید : اَلْحَمْدُ للّهِ رَبّ الْعالَمینَ وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ» . راوی گفت که : آن مرد این را گفت : پس حضرت باقر علیه السلام او را تسمیت و دعا فرمود .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسماعیل بصری ، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت : به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که : مردم صلوات بر محمد و آل او را در سه جا ناخوش دارند : در نزد عطسه ، و در نزد ذبیحه (1) ، ودر نزد مجامعت . حضرت باقر علیه السلام

فرمود :«ایشان را چه می شود!؟ وای بر ایشان! نفاق کرده اند . خدا ایشان را لعنت کند!» .

.

1- . و ذبیحه به فتح ذال ، چاروای[چهارپا] گلوبریده باشد ، و آنچه برای کشتن [و خوردن] باشد از چاروا (مترجم).

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِی خَلَفٍ، قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا عَطَسَ، فَقِيلَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اَللّٰهُ، قَالَ :«يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ يَرْحَمُكُمْ» وَ إِذَا عَطَسَ عِنْدَهُ إِنْسَانٌ، قَالَ: «يَرْحَمُكَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ أَوْ غَيْرِهِ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ:«عَطَسَ غُلَامٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ عِنْدَ النَّبِیِّ صلى الله عليه و آله ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله : بَارَكَ اللّٰهُ فِيكَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :«إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ، فَلْيَقُلِ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ لَا شَرِيكَ لَهُ؛ وَ إِذَا سَمَّتَ الرَّجُلُ، فَلْيَقُلْ: يَرْحَمُكَ اللّٰهُ؛ وَ إِذَا رَدَدْتَ، فَلْتَقُلْ : يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكَ وَ لَنَا؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله سُئِلَ عَنْ آيَةٍ، أَوْ شَیْءٍ فِيهِ ذِكْرُ اللّٰهِ، فَقَالَ: كُلُّ مَا ذُكِرَ اللّٰهُ فِيهِ فَهُوَ حَسَنٌ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ: عَطَسَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَقَالَ :«الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ثُمَّ جَعَلَ إِصْبَعَهُ عَلى أَنْفِهِ، فَقَالَ : «رَغِمَ أَنْفِی لِلّٰهِ رَغْماً دَاخِراً».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ رَفَعَهُ، قَالَ:قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : مَنْ قَالَ إِذَا عَطَسَ : الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلى كُلِّ حَالٍ، لَمْ يَجِدْ وَجَعَ الْأُذُنَيْنِ وَ الْأَضْرَاسِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ فِی وَجَعِ الْأَضْرَاسِ وَ وَجَعِ الْاذَانِ :«إِذَا سَمِعْتُمْ مَنْ يَعْطِسُ، فَابْدَؤُوهُ بِالْحَمْدِ».

.

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از سعد بن ابی خلف روایت است که گفت : چون امام محمد باقر علیه السلام عطسه می فرمود و به آن حضرت عرض می شد که :«یَرْحَمُکَ اللّه ُ» ، می فرمود که : «یَغْفِرُ اللّه ُ لَکُمْ وَیَرْحَمُکُمْ ؛ یعنی : خدا شما را بیامرزد ، و شما را رحمت کند» . و چون انسانی در نزد آن حضرت عطسه می کرد ، می فرمود : «یَرْحَمُکَ اللّه ُ عز و جل» (1) .

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«پسری که به حدّ بلوغ نرسیده بود ، در نزد پیغمبر عطسه کرد . پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که : بارَکَ اللّه ُ فیکَ ؛ یعنی : خدا در تو برکت دهد» .

محمد بن یحیی ، از عبداللّه بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون مرد عطسه کند ، باید که بگوید : اَلْحَمْدُ للّه ِ لا شَریکَ لَهُ ، و چون کسی تسمیت و دعا کند ، باید که بگوید : یَرْحَمُکَ اللّه ، و چون جواب گویی یا جواب گوید ، باید که بگویی یا بگوید : یَغْفِرُ اللّه ُ لَکَ وَلَنا ؛ پس به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد از آیه ای یا چیزی که در آن یاد خدا باشد . فرمود : هر چه خدا در آن یاد شود ، آن خوب است» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از حسین بن نعیم ، از مسمع بن عبد الملک روایت کرده است که گفت : حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عطسه فرمود؛ پس فرمود که :«اَلْحَمْدُ للّه ِ رَبِّ الْعالَمینَ» . بعد از آن ، انگشت خود را بر بینیش قرار داد و فرمود : «رَغِمَ أنْفی للّه ِ رَغْما داِخرا ؛ یعنی : به خاک آلوده شد بینی من از برای خدا ، به خاک آلوده شدنی خوار» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن سالم ، از احمد بن نضر ، از محمد بن مروان روایت کرده و آن را مرفوع ساخته ، گفت که : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«هر که چون عطسه کند ، بگوید که : اَلْحَمْدُ للّه ِ رَبِّ الْعالَمینَ ، درد گوش ها و دندان ها نیابد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد یا غیر او ، از ابن فضّال ، از بعضی از اصحاب خویش ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در باب درد دندان ها و درد گوش ها ، فرمود که :«چون بشنوید که کسی عطسه می کند ، او را آغاز کنید به ستایش» (یعنی پیش از آنکه او حمد کند ، شما حمد کنید) .

.

1- . خدای بزرگ بشکوه تو را رحمت کند .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِی أُسَامَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مَنْ سَمِعَ عَطْسَهً فَحَمِدَ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ صَلّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ أَهْلِ بَیْتِهِ، لَمْ یَشْتَکِ عَیْنَهُ وَ لَا ضِرْسَهُ» ثُمَّ قَالَ : «إِنْ سَمِعْتَهَا فَقُلْهَا وَ إِنْ کَانَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ الْبَحْرُ».

أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: عَطَسَ رَجُلٌ نَصْرَانِیٌّ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: هَدَاکَ اللّهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«یَرْحَمُکَ اللّهُ» فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ نَصْرَانِیٌّ؟ فَقَالَ : «لَا یَهْدِیهِ اللّهُ حَتّی یَرْحَمَهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا عَطَسَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ، ثُمَّ سَکَتَ لِعِلَّهٍ تَکُونُ بِهِ، قَالَتِ الْمَلَائِکَهُ عَنْهُ: الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، فَإِنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، قَالَتِ الْمَلَائِکَهُ: یَغْفِرُ اللّهُ لَکَ» . قَالَ : «وَ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : الْعُطَاسُ لِلْمَرِیضِ دَلِیلُ الْعَافِیَهِ وَ رَاحَهٌ لِلْبَدَنِ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسی، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِیرٍ، عَنْ حُذَیْفَهَ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: قَالَ :«الْعُطَاسُ یَنْفَعُ فِی الْبَدَنِ کُلِّهِ مَا لَمْ یَزِدْ عَلَی الثَّلَاثِ، فَإِذَا زَادَ عَلَی الثَّلَاثِ فَهُوَ دَاءٌ وَ سُقْمٌ».

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ یَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» قَالَ :«الْعَطْسَهُ الْقَبِیحَهُ».

.

علی بن ابراهیم ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از عثمان ، از ابواسامه روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«هر که عطسه را بشنود و خدای عز و جل را حمد کند و بر پیغمبر و اهل بیتش صلوات اللّه علیهم صلوات فرستد ، به درد چشم و دندانش مبتلی نشود و از آنها ننالد» . بعد از آن ، فرمود که : «اگر عطسه ای را بشنوی ، این را بگو ، و هر چند که میان تو و او دریا فاصله باشد» .

ابو علی اشعری ، از بعضی از اصحابش ، از ابن ابی نجران ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت : مرد ترسایی در نزد حضرت صادق علیه السلام عطسه کرد . پس قوم به او گفتند :«هَداکَ اللّه » ، و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «یَرْحَمُکَ اللّه » . پس به آن حضرت عرض کردند که : او ترسا است . فرمود که : «خدا او را هدایت نمی کند ، تا آنکه او را رحم کند» .

علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از معسده بن صدقه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون مرد مسلمان عطسه کند ، بعد از آن ، به جهت علّتی که با او باشد ، خاموش شود ، فرشتگان به دل از او گویند که : اَلْحَمْدُ للّه ِ رَبِّ الْعالَمینَ ؛ پس اگر بگوید که : اَلْحَمْدُ للّه ِ رَبِّ الْعالَمینَ ، فرشتگان گویند : یَغْفِرُ اللّه ُ لَکَ» . و فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : عطسه از برای بیمار دلیل عافیت ، و راحت و آسایش است از برای تن» .

محمد بن یحیی ، از محمد بن موسی ، از یعقوب بن یزید ، از عثمان بن عیسی ، از عبد الصّمد بن بشیر ، از حذیفه بن منصور روایت کرده است که گفت : آن حضرت فرمود که :«عطسه در همه بدن نفع می دهد ، مادام که بر سه زیاد نباشد ، و چون بر سه زیاد شد ، آن درد و بیماری است» .

احمد بن محمد کوفی ، از علی بن حسن ، از علی بن اسباط ، از عمویش یعقوب بن سالم ، از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل : «اِنَّ أَنْکَرَ الْاَصْواتِ لَصَوْتُ الحَمیرِ» (1) . فرمود :«یعنی عطسه زشت» . و ترجمه آیه این است : «به درستی که ناخوش ترین آوازها ، هر آینه آواز خرها است» .

.

1- . لقمان، 19.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيى، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ عَطَسَ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلى قَصَبَةِ أَنْفِهِ، ثُمَّ قَالَ : الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْحَمْدُ لِلّهِ حَمْداً كَثِيراً كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، خَرَجَ مِنْ مَنْخِرِهِ الْأَيْسَرِ طَائِرٌ أَصْغَرُ مِنَ الْجَرَادِ، وَ أَكْبَرُ مِنَ الذُّبَابِ حَتّى يَسِيرَ تَحْتَ الْعَرْشِ، يَسْتَغْفِرُ اللّهَ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَوَاهُ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْعَامَّةِ، قَالَ: كُنْتُ أُجَالِسُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَلَا وَ اللّهِ، مَا رَأَيْتُ مَجْلِساً أَنْبَلَ مِنْ مَجَالِسِهِ، قَالَ: فَقَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ :«مِنْ أَيْنَ تَخْرُجُ الْعَطْسَةُ؟» فَقُلْتُ: مِنَ الْأَنْفِ، فَقَالَ لِي : «أَصَبْتَ الْخَطَأَ» . فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مِنْ أَيْنَ تَخْرُجُ؟ فَقَالَ : «مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ، كَمَا أَنَّ النُّطْفَةَ تَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ، وَ مَخْرَجُهَا مِنَ الْاِحْلِيلِ» ثُمَّ قَالَ : «أَ مَا رَأَيْتَ الْاِنْسَانَ إِذَا عَطَسَ نُفِضَ أَعْضَاؤُهُ؟ وَ صَاحِبُ الْعَطْسَةِ يَأْمَنُ الْمَوْتَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : تَصْدِيقُ الْحَدِيثِ عِنْدَ الْعُطَاسِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : إِذَا كَانَ الرَّجُلُ يَتَحَدَّثُ بِحَدِيثٍ، فَعَطَسَ عَاطِسٌ فَهُوَ شَاهِدُ حَقٍّ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله : تَصْدِيقُ الْحَدِيثِ عِنْدَ الْعُطَاسِ».

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از قاسم بن یحیی ، از جدّش حسن بن راشد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که عطسه کند ، بعد از آن ، دستش را بر نی بینیش گذارد ، پس بگوید که : اَلْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمینَ کَثیرا کَما هُوَ أَهْلُهُ وَصَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ النَّبیِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، از سوراخ چپ بینیش مرغی بیرون آید ، کوچک تر از ملخ و بزرگ تر از مگس ، و پرواز کند تا به زیر عرش رسد ، و طلب آمرزش نماید از خدا از برای او تا روز قیامت» . و ترجمه دعا این است که : «ستایش از برای خدایی که پروردگار جهانیان است ، ستایشی بسیار ، چنان که او سزاوار آن است . و صلوات فرستد خدا بر محمد که پیغمبر است و آل آن حضرت ، و سلام گوید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از بعضی از اصحاب خویش که او را روایت کرده ، از مردی از سنّیان روایت کرده است که گفت : با امام جعفر صادق علیه السلام مجالست و همنشینی می کردم . پس نه ، به خدا سوگند که هیچ مجلسی را ندیدم که از مجلس آن حضرت افضل باشد .راوی گفت که : روزی حضرت به من فرمود که :«عطسه از کجا بیرون می آید؟» گفتم : از بینی . فرمود : «به خطا رسیدی و غلط گفتی» . گفتم : فدای تو گردم! از کجا بیرون می آید؟ فرمود : «از همه بدن ، چنان که نطفه از همه بدن بیرون می آید ، و مخرج آن از سوراخ ذکر است» . بعد از آن ، فرمود که : «آیا آدمی را ندیده ای که چون عطسه کند ، اعضایش می لرزد و به جنبش در می آید ، و صاحب عطسه در هفت روز از مرگ و مردن ایمن باشد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : تصدیق حدیث ، در نزد عطسه است» (یعنی نشانه راستی خبر و سخنی که در میان باشد ، آن است که کسی عطسه کند) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون مرد به حدیثی حدیث کند و خبری دهد ، و عطسه کننده ای عطسه کند ، همان ، شاهد حق ، و گواه راستی و درستی است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : تصدیق حدیث ، در نزد عطسه است» .

.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ ثَلَاثاً فَسَمِّتْهُ، ثُمَّ اتْرُکْهُ».

16 بَابُ وُجُوبِ إِجْلَالِ ذِی الشَّیْبَهِ الْمُسْلِمِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِجْلَالَ الشَّیْخِ الْکَبِیرِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ عَرَفَ فَضْلَ کَبِیرٍ لِسِنِّهِ فَوَقَّرَهُ، آمَنَهُ اللّهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ».

وَ بِهذَا الْاِءِسْنَادِ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ وَقَّرَ ذَا شَیْبَهٍ فِی الْاِءِسْلَامِ، آمَنَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْخَطَّابِ یُحَدِّثُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«ثَلَاثَهٌ لَا یَجْهَلُ حَقَّهُمْ إِلَا مُنَافِقٌ مَعْرُوفٌ بِالنِّفَاقِ : ذُو الشَّیْبَهِ فِی الْاِءِسْلَامِ، وَ حَامِلُ الْقُرْآنِ، وَ الْاِءِمَامُ الْعَادِلُ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ أَبِی نَهْشَلٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«مِنْ إِجْلَالِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِجْلَالُ الْمُؤْمِنِ ذِی الشَّیْبَهِ، وَ مَنْ أَکْرَمَ مُؤْمِناً، فَبِکَرَامَهِ اللّهِ بَدَأَ، وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ ذِی شَیْبَهٍ، أَرْسَلَ اللّهُ إِلَیْهِ مَنْ یَسْتَخِفُّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از محسّن بن احمد ، از ابان بن عثمان ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«چون مرد سه مرتبه عطسه کند ، او را تسمیت و دعا بگو . بعد از آن ، او را وا گذار» .

16 . باب وجوب تعظیم صاحب موی سفید مسلمانانمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان روایت کرده اند که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«از جمله اجلال و بزرگ داشتن خدای عز و جل ، اجلال شیخ کبیر و تعظیم شخص پیر است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که فضل و حرمت پیری را به جهت سالش بشناسد و او را توقیر و تعظیم نماید ، خدا او را از ترس روز قیامت ایمن گرداند» .

و به همین اسناد فرمود که :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که صاحب موی سفید را که در اسلام سفید شده باشد تعظیم کند ، خدا او را از فزع روز قیامت ایمن گرداند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از محمد بن فضیل ، از اسحاق بن عمّار که گفت : شنیدم از ابو الخطّاب که از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث می کرد که فرمود :«سه کس اند که حق و حرمت ایشان را جاهل نباشد ، مگر منافقی که نفاقش معروف و مشهور باشد : صاحب موی سفید در اسلام (یعنی کسی که مویش در اسلام سفید شده باشد) ، و حامل قرآن ، و امام عادل» .

از او ، از پدرش ، از ابو نهشل ، از عبداللّه بن سنان روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که :«از جمله اجلال و تعظیم خدای عز و جل ، اجلال مؤمن ریش سفید است ، و هر که مؤمنی را گرامی دارد و بنوازد ، به گرامی داشتن خدا آغاز کرده ، و هر که به مؤمن

ریش سفیدی استخفاف نماید و او را سبک شمارد ، خدا کسی را به سوی او فرستد که پیش از مرگش به او استخفاف کند» .

.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی بَصِيرٍ وَ غَيْرِهِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ :«مِنْ إِجْلَالِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِجْلَالُ ذِی الشَّيْبَهِ الْمُسْلِمِ».

17 بَابُ إِكْرَامِ الْكَرِيمِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْقَدَّاحِ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«دَخَلَ رَجُلَانِ عَلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، فَأَلْقَی لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وِسَادَهً، فَقَعَدَ عَلَيْهَا أَحَدُهُمَا وَ أَبَی الْاخَرُ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : اقْعُدْ عَلَيْهَا؛ فَإِنَّهُ لَا يَأْبَی الْكَرَامَهَ إِلَا حِمَارٌ» . ثُمَّ قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمُ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ الْعَلَوِیِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام :«لَمَّا قَدِمَ عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله عليه و آله أَدْخَلَهُ النَّبِیُّ صلی الله عليه و آله بَيْتَهُ ، وَ لَمْ يَكُنْ فِی الْبَيْتِ غَيْرُ خَصَفَهٍ وَ وِسَادَهٍ مِنْ أَدَمٍ، فَطَرَحَهَا رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله لِعَدِیِّ بْنِ حَاتِمٍ».

18 بَابُ حَقِّ الدَّاخِلِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّكُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : إِنَّ مِنْ حَقِّ الدَّاخِلِ عَلَی أَهْلِ الْبَيْتِ أَنْ يَمْشُوا مَعَهُ هُنَيْئَهً إِذَا دَخَلَ وَ إِذَا خَرَجَ» . وَ قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله عليه و آله : إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَی أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فِی بَيْتِهِ، فَهُوَ أَمِيرٌ عَلَيْهِ حَتّی يَخْرُجَ».

.

17 . باب گرامی داشتن کریم

18 . باب حقّ داخل شونده

حسین بن محمد ، از احمد بن اسحاق ، از سعدان بن مسلم ، از ابو بصیر و غیر او ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«از جمله اجلال خدای عز و جل ، اجلال ریش سفید مسلمان است» .

17 . باب گرامی داشتن کریمچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از عبداللّه بن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«دو مرد بر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شدند . پس از برای هر یک از ایشان بالشی انداخت ، و یکی از ایشان بر بالای آن نشست و دیگری ابا کرد . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : بر بالای آن بنشین؛زیرا که نوازش را اباء نمی کند ، مگر خر» . بعد از آن ، فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون کریم قومی به نزد شما آید ، او را گرامی دارید و بنوازید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون کریم قومی به نزد شما آید ، او را گرامی دارید» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن عیسی ، از عبداللّه علوی ، از پدرش ، از جدّش که گفت : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که :«چون عدیّ بن حاتم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد ، پیغمبر او را در خانه خود داخل کرد ، و در آن خانه غیر از حصیر برگ درخت خرما و بالش پوست چیزی نبود . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای عدیّ بن حاتم انداخت» .

18 . باب حقّ داخل شوندهعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : از جمله حقّ آنکه داخل می شود بر اهل خانه ، آن است که اندکی با او بروند ، چون داخل شود و چون بیرون رود . و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چون یکی از شما بر برادر مسلمانش داخل شود ، بر او امیر و فرمان دهنده است تا

بیرون آید» (یعنی آنچه بگوید ، باید که صاحب خانه بشنود و به آن عمل کند) .

.

19 بَابُ الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَهِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَوْفٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«سَمِعْتُهُ یَقُولُ : «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَهِ».

عَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَمَّنْ ذَکَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَهِ، وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ أَنْ یُحَدِّثَ بِحَدِیثٍ یَکْتُمُهُ صَاحِبُهُ إِلَا بِإِذْنِهِ ، إِلَا أَنْ یَکُونَ فِقْهاً أَوْ ذِکْراً لَهُ بِخَیْرٍ».

20 بَابٌ فِی الْمُنَاجَاهِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِکِ بْنِ عَطِیَّهَ، عَنْ أَبِی بَصِیرٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا کَانَ الْقَوْمُ ثَلَاثَهً، فَلَا یَتَنَاجی مِنْهُمُ اثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهِمَا؛ فَإِنَّ فِی ذلِکَ مَا یَحْزُنُهُ وَ یُؤْذِیهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبِی عَبْدِ اللّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا کَانَ ثَلَاثَهٌ فِی بَیْتٍ، فَلَا یَتَنَاجَی اثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهِمَا؛ فَإِنَّ ذلِکَ مِمَّا یَغُمُّهُ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَنْ عَرَضَ لِأَخِیهِ الْمُسْلِمِ الْمُتَکَلِّمِ فِی حَدِیثِهِ، فَکَأَنَّمَا خَدَشَ وَجْهَهُ».

.

19 . باب در بیان اینکه مجلس ها به امانت است

20 . باب راز گفتن با یکدیگر

19 . باب در بیان اینکه مجلس ها به امانت است (1)چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد ، هر دو ، از ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از ابو عوف ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : شنیدم از آن حضرت که می فرمود :«مجلس ها به امانت است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد بن عثمان ، از زراره ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : مجلس ها به امانت است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«مجلس ها به امانت است ، و هیچ کس را روا نیست که حدیث کند و خبر دهد به حدیثی که صاحبش آن را می پوشد ، مگر به رخصت او ، مگر آنکه کسی که به او خبر می دهد ، ثقه (2) و معتمد باشد ، یا ذکر از برای صاحبش باشد به خوبی» .

20 . باب راز گفتن با یکدیگرمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حسن بن محبوب ، از مالک بن عطیّه ، از ابو بصیر ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون گروهی سه کس باشند ، دو کس از ایشان با یکدیگر راز نگویند ، بی آنکه صاحب و رفیق ایشان باشد؛زیرا که در این کار چیزی است که او را اندوهناک می گرداند و می رنجاند» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن ابی عبداللّه ، از محمد بن علی ، از یونس بن یعقوب ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«چون سه کس در خانه یا حجره ای باشند ، دو کس با یکدیگر راز نگویند بدون صاحب خویش؛زیرا که این از جمله آنها است که او را غمناک می سازد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر که از برای برادر مسلمانش که سخن می گوید ، عارض شود و در حدیثش یعنی در میان سخنش سخن گوید ، گویا که رویش را خراشیده» .

.

1- . به آن معنی که بیاید . (مترجم)
2- . متنِ نسخه کافی در دسترس مترجم «ثقه» بوده ، اما در برخی نسخه ها «فقهاً» به معنای «بینا» است .

21 بَابُ الْجُلُوسِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله يَجْلِسُ ثَلَاثاً: اَلْقُرْفُصَا وَ هُوَ أَنْ يُقِيمَ سَاقَيْهِ، وَ يَسْتَقْبِلَهُمَا بِيَدَيْهِ، وَ يَشُدَّ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهِ؛ وَ كَانَ يَجْثُو عَلى رُكْبَتَيْهِ؛ وَ كَانَ يَثْنِي رِجْلاً وَاحِدَةً وَ يَبْسُطُ عَلَيْهَا الْأُخْرى، وَ لَمْ يُرَ صلى الله عليه و آله مُتَرَبِّعاً قَطُّ.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهماالسلام قَاعِداً وَاضِعاً إِحْدى رِجْلَيْهِ عَلى فَخِذِهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّاسَ يَكْرَهُونَ هذِهِ الْجِلْسَةَ وَ يَقُولُونَ: إِنَّهَا جِلْسَةُ الرَّبِّ، فَقَالَ :«إِنِّي إِنَّمَا جَلَسْتُ هذِهِ الْجِلْسَةَ لِلْمَلَالَهِ، وَ الرَّبُّ لَا يَمَلُّ، وَ لَا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لَا نَوْمٌ».

عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُرَازِمٍ، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الزَّاهِدِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ:«مَنْ رَضِيَ بِدُونِ التَّشَرُّفِ مِنَ الْمَجْلِسِ، لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتّى يَقُومَ».

.

21 . باب در بیان نشستن چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از نوفلی ، از عبد العظیم بن عبداللّه بن حسن علوی که آن را مرفوع ساخته ، گفت که : پیغمبر صلی الله علیه و آله سه قسم می نشست : یکی قُرْفَصاء ، و آن ، این است که ساق هایش را راست و برپا کند ، و به دست هایش رو به آنها آورد ، و دستش را در ارشش (1) سخت و محکم کند (2) ، و دویم بر زانوهایش بر سر پا می نشست ، چنان که مترافعین در نزد قاضی و حاکم می نشینند ، و آن را دوزانو می گویند ، و سیم یک پا را دونه (3) می کرد و پای دیگر را بر بالای آن می گسترد ، و هرگز آن حضرت علیه السلام دیده نشد که چهارزانو نشسته باشد .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از آنکه او را ذکر کرده ، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت : حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام را دیدم نشسته ، یکی از دو پایش را بر رانش گذاشته . عرض کردم که : مردم این نشستن را ناخوش می دارند و می گویند که : این نشستن ، نشستن پروردگار است . فرمود که : «من به این نوع نشستن ، ننشستم ، مگر به جهت دلتنگی و ملولی ، و حضرت پروردگار دلتنگ و ملول نمی شود ، و پینکی (4) و خواب او را فرا نمی گیرد» .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن مرازم ، از ابو سلیمان زاهد ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«هر که به مکانی که پست تر از بزرگواری او باشد از مجلس راضی شود ، و در جایی بنشیند که جایش از آن بالاتر باشد ، پیوسته خدای عز و جلو فرشتگانش بر او صلوات فرستند تا برخیزد» .

.

1- . ارش ، به ساعد دست گویند .
2- . و در بعضی از لغات چنین بیان کرده که قرفصاء به ضمّ یکم و فتح سیم ، زانو به خود کشیدن در نشستن ، و دست ها به زیر زانو درهم افکندن [است] . (مترجم)
3- . یعنی یک پا را خم کرده و زیر پای دیگر می نهاد .

4- . پینکی ، یعنی خواب سبک و چرت .

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ:«کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَکْثَرَ مَا یَجْلِسُ تُجَاهَ الْقِبْلَهِ».

أَبُو عَبْدِ اللّهِ الْأَشْعَرِیُّ، عَنْ مُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: جَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مُتَوَرِّکاً رِجْلُهُ الْیُمْنی عَلی فَخِذِهِ الْیُسْری ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، هذِهِ جِلْسَهٌ مَکْرُوهَهٌ، فَقَالَ :«لَا، إِنَّمَا هُوَ شَیْءٌ قَالَتْهُ الْیَهُودُ: لَمَّا أَنْ فَرَغَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ، جَلَسَ هذِهِ الْجِلْسَهَ لِیَسْتَرِیحَ، فَأَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «اللّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ» » وَ بَقِیَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام مُتَوَرِّکاً کَمَا هُوَ.

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ، عَمَّنْ ذَکَرَهُ ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا، قَعَدَ فِی أَدْنَی الْمَجْلِسِ إِلَیْهِ حِینَ یَدْخُلُ».

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیی، عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : سُوقُ الْمُسْلِمِینَ کَمَسْجِدِهِمْ؛ فَمَنْ سَبَقَ إِلی مَکَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَی اللَّیْلِ» قَالَ : «وَ کَانَ لَا یَأْخُذُ عَلَی بُیُوتِ السُّوقِ کِرَاءً».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : یَنْبَغِی لِلْجُلَسَاءِ فِی الصَّیْفِ أَنْ یَکُونَ بَیْنَ کُلِّ اثْنَیْنِ مِقْدَارُ عَظْمِ الذِّرَاعِ لِئَلَا یَشُقَّ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الْحَرِّ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از بعضی از اصحاب خویش ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که در بیشتر اوقات که می نشست ، برابر قبله بود» .

ابو عبداللّه اشعری ، از معلّی بن محمد ، [از] وشّاء ، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که : امام جعفر صادق علیه السلام نشست ، در حالی که پای راستش را بر ران چپش انداخته بود . مردی به آن حضرت عرض کرد که : فدای تو گردم ! اینک نشستن مکروه و ناخوش است . فرمود :«نه ، جز این نیست که آن چیزی است که یهود گفتند که : چون خدای عز و جل از آفریدن آسمان ها و زمین خلاص شد و بر عرش قرار گرفت ، به این نشستن نشست ، تا استراحت کند . پس خدا عز و جل این را فرو فرستاد که : «اَللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلا نَومٌ» (1) » . و حضرت صادق علیه السلام متورّک و پا بر روی یکدیگر انداخته باقی ماند ، چنان که آن حضرت همچنین نشسته بود .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از عبداللّه بن مغیره ، از آن که او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در منزلی داخل می شد ، در پست ترین و نزدیک ترین مجلس به سوی آن حضرت می نشست ، در هنگامی که داخل می شد» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن یحیی ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که : بازار مسلمانان چون مسجد ایشان است . پس هر که به سوی جایی پیشی گرفت ، همان کس به آنجا سزاوارتر است تا شب» .و فرمود که : «بر اطاق های بازار کرایه و اجرت نمی گرفت» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : سزاوار است همنشینان را در تابستان که در میان هر دو کس ، مقدار استخوان ارش[=ساعد دست]باشد ، تا آنکه بعضی از ایشان بر بعضی شاق و دشوار نباشد در گرمی» .

.

1- . بقره، 255.

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:رَأَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَجْلِسُ فِی بَیْتِهِ عِنْدَ بَابِ بَیْتِهِ قُبَالَةَ الْکَعْبَهِ.

22 بَابُ الِاتِّکَاءِ وَ الِاحْتِبَاءِعَلِیٌّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : الِاتِّکَاءُ فِی الْمَسْجِدِ رَهْبَانِیَّهُ الْعَرَبِ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَجْلِسُهُ مَسْجِدُهُ، وَ صَوْمَعَتُهُ بَیْتُهُ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : الِاحْتِبَاءُ فِی الْمَسْجِدِ حِیطَانُ الْعَرَبِ».

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ؛ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله : الِاحْتِبَاءُ حِیطَانُ الْعَرَبِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ یَحْتَبِی بِثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ :«إِنْ کَانَ یُغَطِّی عَوْرَتَهُ فَلَا بَأْسَ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا یَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ یَحْتَبِیَ مُقَابِلَ الْکَعْبَهِ».

23 بَابُ الدُّعَابَهِ وَ الصَّحِکِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسی، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، الرَّجُلُ یَکُونُ مَعَ الْقَوْمِ، فَیَجْرِی بَیْنَهُمْ کَلَامٌ یَمْزَحُونَ وَ یَضْحَکُونَ؟ فَقَالَ :«لَا بَأْسَ مَا لَمْ یَکُنْ» فَظَنَنْتُ أَنَّهُ عَنَی الْفُحْشَ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یَأْتِیهِ الْأَعْرَابِیُّ، فَیُهْدِی لَهُ الْهَدِیَّهَ، ثُمَّ یَقُولُ مَکَانَهُ: أَعْطِنَا ثَمَنَ هَدِیَّتِنَا، فَیَضْحَکُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، وَ کَانَ إِذَا اغْتَمَّ یَقُولُ: مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِیُّ؟ لَیْتَهُ أَتَانَا».

.

22 . باب اتّکاء و احتباء

23 . باب در جواز بازی و مزاح و خنده

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که گفت :امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که در خانه اش ، در نزد درِ خانه اش در برابر کعبه می نشست .

22 . باب اتّکاء و احتباء (1)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : چیزی را تکیه گاه قرار دادن در مسجد ، رهبانیّت عرب است . به درستی که مؤمن مجلسش مسجد او است ، و صومعه اش خانه او است» (2) .

از او ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : به هم بستن ساق ها در مسجد ، دیوارهای عرب است» .

محمد بن اسماعیل ، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم ، از پدرش ، هر دو روایت کرده اند از ابن ابی عمیر ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود :«پیغمبر فرمود که : به هم بستن ساق ها ، دیوارهای عرب است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام ، از مردی که به یک جامه ، ساق ها به هم می بندد . فرمود که :«اگر عورتش را می پوشد ، باکی نیست» .

از او ، از محمد بن علی ، از علی بن اسباط ، از بعضی از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«مرد را روا نباشد که در برابر خانه کعبه ساق ها به هم بندد» .

23 . باب در جواز بازی و مزاح و خندهمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از معمّر بن خلّاد روایت کرده است که : امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال نمودم و عرض کردم که : فدای تو گردم! مردی با

گروهی می باشد . پس در میان ایشان سخنی جاری می شود ، مزاح می کنند و می خندند . فرمود :«باکی نیست ، مادام که نباشد» .من گمان کردم که آن حضرت فحش را قصد فرمود؛ یعنی مادام که سخن زشتی نباشد . بعد از آن فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که اعرابی به نزد او می آمد و هدیّه از برایش می آورد . بعد از آن ، در همان جا می گفت که : بهای هدیّه ما را به ما بده (3) ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله می خندید . چون اندوهناک می شد ، می فرمود که : اعرابی چه کرد؟ کاش او در نزد ما می آمد !»

.

1- . و اتّکا به کسر اوّل و تشدید دویم ، چیزی را تکیه گاه ساختن است و احتباء ، فراهم بستن هر دو ساق خود به فوطه یا دستار . (مترجم)
2- . و صومعه به فتح صاد ، خلوت خانه نصاری است که سر آن بلند و باریک باشد . (مترجم)
3- . و آنکه در بیان فقره «بهای هدیه ما را به ما بده» ، گفته که : یعنی : «تبسّم فرما ، و حضرت می خندیدند» ، خطا کرده . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِی قُرَّهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَا وَ فِیهِ دُعَابَهٌ» . قُلْتُ: وَ مَا الدُّعَابَهُ؟ قَالَ : «الْمِزَاحُ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ یَحْیَی بْنِ سَلَامٍ، عَنْ یُوسُفَ بْنِ یَعْقُوبَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ، عَنْ یُونُسَ الشَّیْبَانِیِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«کَیْفَ مُدَاعَبَهُ بَعْضِکُمْ بَعْضاً؟» قُلْتُ: قَلِیلٌ، قَالَ : «فَلَا تَفْعَلُوا؛ فَإِنَّ الْمُدَاعَبَهَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَ إِنَّکَ لَتُدْخِلُ بِهَا السُّرُورَ عَلی أَخِیکَ، وَ لَقَدْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُدَاعِبُ الرَّجُلَ یُرِیدُ أَنْ یَسُرَّهُ».

صَالِحُ بْنُ عُقْبَهَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام ، یَقُولُ :«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِی الْجَمَاعَهِ بِلَا رَفَثٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ کُلَیْبٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«ضَحِکُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ حَرِیزٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«کَثْرَهُ الضَّحِکِ تُمِیتُ الْقَلْبَ» وَ قَالَ : «کَثْرَهُ الضَّحِکِ تَمِیتُ الدِّینَ کَمَا یَمِیتُ الْمَاءُ الْمِلْحَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِنَّ مِنَ الْجَهْلِ الضَّحِکَ مِنْ غَیْرِ عَجَبٍ» قَالَ: وَ کَانَ یَقُولُ : «لَا تُبْدِیَنَّ عَنْ وَاضِحَهٍ وَ قَدْ عَمِلْتَ الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَهَ، وَ لَا یَأْمَنِ الْبَیَاتَ مَنْ عَمِلَ السَّیِّئَاتِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از شریف بن سابق ، از فضل بن ابی قرّه ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«هیچ مؤمنی نیست ، مگر آنکه در او دعابه ای هست» . عرض کردم که : دعابه چیست؟ فرمود : «مزاح» .

از او ، از محمد بن علی ، از یحیی بن سلّام ، از یوسف بن یعقوب ، از صالح بن عقبه ، از یونس شیبانی روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«چگونه است مزاح کردن شما با یکدیگر؟» عرض کردم که : کم است . فرمود : «چنین مکنید؛ زیرا که با یکدیگر مزاح کردن از خوش خلقی است . و به درستی که تو به واسطه آن ، سرور و شادی را بر برادرت داخل می کنی . و هر آینه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مرد مزاح می کرد و می خواست که او را شاد کند» .

صالح بن عقبه ، از عبداللّه بن محمد جعفی روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود :«به درستی که خدای عز و جل مزاح کردن با یکدیگر را در جماعت ، در حالی که بی فحش باشد ، دوست می دارد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از حسن بن کلیب ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«خنده مؤمن ، تبسّم و لب خنده است» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از منصور ، از حریز ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«بسیاری خنده ، دل را می میراند» . و فرمود که : «بسیاری خنده ، دین را می گدازد ، چنان که آب ، نمک را می گدازد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«به درستی که از جهل است خنده بی تعجّب» .و گفت که : می فرمود : «دندان را به خنده ظاهر مکن ، و حال آنکه کارهای رسواکننده کرده باشی ، و باید که از شبیخون ایمن نباشد ، کسی که کارهای بد کرده است» .

.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام :«إِيَّاكُمْ وَ الْمِزَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلاً فَلَا تُمَازِحْهُ وَ لَا تُمَارِهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلَبِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«اَلْقَهْقَهَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ».

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِیِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِیِّ، عَنْ عَنْبَسَةَ الْعَابِدِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ :«كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : إِيَّاكُمْ وَ الْمِزَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَجُرُّ السَّخِيمَةَ، وَ يُورِثُ الضَّغِينَةَ، وَ هُوَ السَّبُّ الْأَصْغَرُ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ طَهْمَانَ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا قَهْقَهْتَ فَقُلْ حِينَ تَفْرُغُ: اللَّهُمَّ لَا تَمْقُتْنِی».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ وَ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَةَ وَ ثَعْلَبَةَ ، رَفَعُوهُ إِلى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِی جَعْفَرٍ أَوْ أَحَدِهِمَا علیهماالسلام، قَالَ :«كَثْرَةُ الْمِزَاحِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ، وَ كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَمُجُّ الْاِيمَانَ مَجّاً».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حفص بن بختری روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«بپرهیزید از مزاح؛ زیرا که آن ، آبرو را می برد» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از آنکه او را حدیث کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«چون کسی را دوست داری ، با او مزاح و ستیزه مکن» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد ، از حلبی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«قهقهه از شیطان است» (1) .

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد کندی ، از احمد بن حسن میثمی ، از عنبسه عابد روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«بسیاری خنده ، آبرو را می برد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از جعفر بن محمد اشعری ، از ابن قدّاح ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : بپرهیزید از مزاح؛ زیرا که آن ، کینه نهانی را[بیرون]می کشد و موجب کینه می شود ، و آن ، دشنام کوچک تر است» .

محمد بن یحیی ، از عبداللّه بن محمد ، از علی بن حکم ، از ابان بن عثمان ، از خالد بن طهمان از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون قهقهه کنی ، در هنگامی که فارغ می شود ، بگو : اَللّهُمَّ لا تَمْقُتْنی؛ یعنی خداوندا ! مرا دشمن مدار» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از حجّال ، از داود بن فرقد و علی بن عقبه و ثعلبه روایت کرده که آن را مرفوع ساختند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام ، یا یکی از این دو امام ، که فرمود :«بسیاری مزاح ، نورِ رو را می برد ، و بسیاری خنده ، ایمان را می شکافد (یا از دل بیرون می افکند) ، شکافتن (یا بیرون افکندنی) به غایت» .

.

1- . . و قهقهه به فتح قاف و سکون هاء ، سخت خندیدن است . (مترجم)

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ عَنْبَسَةَ الْعَابِدِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ :«الْمِزَاحُ السِّبَابُ الْأَصْغَرُ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«إِيَّاكُمْ وَ الْمِزَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ مَهَابَهِ الرِّجَالِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِى الْعَبَّاسِ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ عليه السلام :«لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بَهَاؤُكَ، وَ لَا تُمَازِحْ فَيُجْتَرَأَ عَلَيْكَ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ :«لَا تُمَازِحْ فَيُجْتَرَأَ عَلَيْكَ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِى خَلَفٍ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام : أَنَّهُ قَالَ فِى وَصِيَّةٍ لَهُ لِبَعْضِ وُلْدِهِ، أَوْ قَالَ :«قَالَ أَبِى لِبَعْضِ وُلْدِهِ: إِيَّاكَ وَ الْمِزَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيمَانِكَ، وَ يَسْتَخِفُّ بِمُرُوءَتِكَ».

عَنْهُ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام ، قَالَ:«كَانَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عليهماالسلام يَبْكِى وَ لَا يَضْحَكُ، وَ كَانَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليهماالسلامِيَضْحَكُ وَ يَبْكِى، وَ كَانَ الَّذِى يَصْنَعُ عِيسى عليه السلام أَفْضَلَ مِنَ الَّذِى كَانَ يَصْنَعُ يَحْيى عليه السلام ».

24 بَابُ حَقِّ الْجِوَارِعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ جَمِيعاً، عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عِكْرِمَهَ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلى أَبِى عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، فَقُلْتُ لَهُ: لِى جَارٌ يُؤْذِينِى؟ فَقَالَ :«ارْحَمْهُ» فَقُلْتُ: لَا رَحِمَهُ اللّهُ، فَصَرَفَ وَجْهَهُ عَنِّى، قَالَ : فَكَرِهْتُ أَنْ أَدَعَهُ، فَقُلْتُ: يَفْعَلُ بِى كَذَا وَ كَذَا، وَ يَفْعَلُ بِى وَ يُؤْذِينِى. فَقَالَ : «أَ رَأَيْتَ إِنْ كَاشَفْتَهُ انْتَصَفْتَ مِنْهُ؟» فَقُلْتُ: بَلى أَرْبِى عَلَيْهِ. فَقَالَ : «إِنَّ ذَا مِمَّنْ يَحْسُدُ

النَّاسَ عَلى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِذَا رَأى نِعْمَةً عَلى أَحَدٍ فَكَانَ لَهُ أَهْلٌ، جَعَلَ بَلَاءَهُ عَلَيْهِمْ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَهْلٌ ، جَعَلَهُ عَلى خَادِمِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ خَادِمٌ ، أَسْهَرَ لَيْلَهُ وَ أَغَاظَ نَهَارَهُ، إِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله أَتَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ: إِنِّى اشْتَرَيْتُ دَاراً فِى بَنِى فُلَانٍ، وَ إِنَّ أَقْرَبَ جِيرَانِى مِنِّى جِوَاراً مَنْ لَا أَرْجُو خَيْرَهُ، وَ لَا آمَنُ شَرَّهُ». قَالَ : «فَأَمَرَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّاً عليه السلام وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ نَسِيتُ آخَرَ وَ أَظُنُّهُ الْمِقْدَادَ أَنْ يُنَادُوا فِى الْمَسْجِدِ بِأَعْلى أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ، فَنَادَوْا بِهَا ثَلَاثاً» ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلى كُلِّ أَرْبَعِينَ دَاراً مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ.

.

24 . باب حقّ جوار

حمید بن زیاد ، از حسن بن محمد ، از احمد بن حسن میثمی ، از عنبسه عابد روایت کرده است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مزاح ، دشنام کوچک تر است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از عثمان بن عیسی ، از ابن مسکان ، از محمد بن مروان ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«بپرهیزید از مزاح ، که آن نورِ رو و مهابت مردان را می برد» (1) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از برقی ، از ابو العبّاس ، از عمّار بن مروان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«ستیزه مکن ، که نیکویی و زیباییت می رود ، و با کسی مزاح مکن ، که بر تو جرأت به هم می رسد» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از صالح بن سندی ، از جعفر بن بشیر ، از عمّار بن مروان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«با کسی مزاح مکن ، که بر تو جرأت می شود» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن محبوب ، از سعد بن ابی خلف ، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت در وصیّتی که کرد ، به بعضی از فرزندانش فرمود یا فرمود که :«پدرم به بعضی از فرزندانش فرمود که : بپرهیز از مزاح ، که نور ایمانت را می برد ، و مروّت و جوانمردیت را سبک می گرداند» .

از او ، از ابن فضّال ، از حسن بن جهم ، از ابراهیم بن مهزم ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود :«یحیی بن زکریّا می گریست و خنده نمی کرد ، و عیسی بن مریم علیه السلام هم می خندید و هم گریه می کرد ، و آنچه عیسی علیه السلام می کرد ، از آنچه یحیی علیه السلام می کرد ، بهتر بود» .

24 . باب حقّ جوار (2)علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر و محمد بن یحیی ، از حسین بن اسحاق ، از علی بن مهزیار ، از علی بن

فضّال ، از فضاله بن ایّوب ، هر دو ، از معاویه بن عمّار ، از عمرو بن عکرمه روایت کرده اند که گفت : بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که : همسایه ای دارم که مرا می رنجاند . فرمود :«ببخش او را» گفتم : خدا او را نبخشد . پس حضرت روی خود را از من گردانید ، و ناخوش داشتم که او را وا گذارم . عرض کردم که : با من چنین و چنین می کند و بدرفتاری می کند و مرا می رنجاند . فرمود : «مرا خبر ده که اگر با او جنگ و دشمنی را آشکار نمایی ، دادِ خود را از او می ستانی؟» عرض کردم : بلکه بر او افزون آیم . فرمود : «به درستی که اینک ، از جمله آنها است که حسد می برند بر مردمان ، بر آنچه خدا به ایشان داده از فضل خود . پس چون نعمتی را بر کسی ببیند ، و آن کس را کسانی باشد ، زحمت و حسد خود را بر ایشان قرار دهد ، و اگر او را اهلی نباشد ، آن را بر خادمش قرار دهد؛ پس اگر او را خادمی نباشد ، شبش را بیدار کند و روزش را به خشم آورد (یعنی در تمام شب بیدارخوابی کشد و در همه روز خشمناک باشد) . به درستی که مردی از انصار به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که : من خانه ای را خریده ام در محلّه بنی فلان . و به درستی که نزدیک ترین همسایگان من نسبت به من از روی همسایگی ، کسی است که خوبیش را امید ندارم و بدیش را ایمن نیستم» . حضرت فرمود : «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و سلمان و ابوذر را فرمان داد ، و دیگری را نیز که او را فراموش کرده ام و او را مقداد گمان دارم ، که به بلندترین آوازهای خویش در مسجد ندا در دهند به این که ، هیچ ایمان نیست از برای کسی که همسایه اش را از بدی هایش ایمن نسازد . پس ایشان ، سه مرتبه به این ، ندا در دادند . بعد از آن ، به دست خویش اشاره فرمود به سوی هر چهل خانه در پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از جانب چپش» .

.

1- . و مهابت به فتح میم ، بزرگ داشتن و ترسیدن است . (مترجم)
2- . و جوار به کسر جیم ، چون مجاورت ، به معنی همسایگی است . (مترجم)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيى، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اَللّهِ، عَنْ أَبِيهِ عليهماالسلام، قَالَ :«قَرَأْتُ فِى كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله كَتَبَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ لَحِقَ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ: أَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرُ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ، وَ حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى اَلْجَارِ كَحُرْمَهِ أُمِّهِ» الْحَدِيثُ مُخْتَصَرٌ.

.

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد بن عیسی ، از محمد بن یحیی ، از طلحه بن زید ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«در کتاب علی علیه السلام خواندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مهاجران و انصار و کسی که به ایشان پیوسته بود از مردم مدینه ، چیزی نوشت که همسایه ، چون خود این کس است ، نه زیان به او باید رسید و نه گناهکار است ، و حرمت و حقّ همسایه بر همسایه ، چون حرمت مادر او است» (1) .

.

1- . و این حدیث مختصر است ، که در اصل بیش از این بوده .و به احتمال فراوان «جار» در بخش نخست به معنای پناهنده و نه همسایه است . (مترجم)

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِی رَجَاءٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«حُسْنُ الْجِوَارِ يَزِيدُ فِی الرِّزْقِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ الْكَاهِلِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ :«إِنَّ يَعْقُوبَ علیه السلام لَمَّا ذَهَبَ مِنْهُ بِنْيَامِينُ، نَادی: يَا رَبِّ، أَ مَا تَرْحَمُنِی أَذْهَبْتَ عَيْنَیَّ، وَ أَذْهَبْتَ ابْنَیَّ؟ فَأَوْحَی اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالی: لَوْ أَمَتُّهُمَا لَأَحْيَيْتُهُمَا لَكَ حَتّی أَجْمَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمَا، وَ لكِنْ تَذْكُرُ الشَّاهَ الَّتِی ذَبَحْتَهَا وَ شَوَيْتَهَا وَ أَكَلْتَ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ إِلی جَانِبِكَ صَائِمٌ لَمْ تُنِلْهُ مِنْهَا شَيْئاً؟».

وَ فِی رِوَايَهٍ أُخْری، قَالَ :«فَكَانَ بَعْدَ ذلِكَ يَعْقُوبُ علیه السلام يُنَادِی مُنَادِيهِ كُلَّ غَدَاهٍ مِنْ مَنْزِلِهِ عَلی فَرْسَخٍ: أَلَا مَنْ أَرَادَ الْغَدَاءَ فَلْيَأْتِ إِلی يَعْقُوبَ؛ وَ إِذَا أَمْسی ، نَادی: أَلَا مَنْ أَرَادَ الْعَشَاءَ فَلْيَأْتِ إِلی يَعْقُوبَ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ زُرَارَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«جَاءَتْ فَاطِمَهُ علیهاالسلامتَشْكُو إِلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله بَعْضَ أَمْرِهَا، فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله كُرَيْسَهً، وَ قَالَ: تَعَلَّمِی مَا فِيهَا، فَإِذَا فِيهَا: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ، فَلَا يُؤْذِی جَارَهُ؛ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ؛ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاخِرِ، فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُتْ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِی مَسْعُودٍ، قَالَ : قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«حُسْنُ الْجِوَارِ زِيَادَهٌ فِی الْأَعْمَارِ، وَ عِمَارَهُ الدِّيَارِ».

عَنْهُ، عَنِ النَّهيكِیِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَكَمِ الْخَيَّاطِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام :«حُسْنُ الْجِوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَ يَزِيدُ فِی الْأَعْمَارِ».

.

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از اسماعیل بن مهران ، از ابراهیم بن ابی رجاء ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«خوش همسایگی کردن در روزی می افزاید» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از سهل بن زیاد ، از علی بن اسباط ، از عمویش یعقوب بن سالم ، از اسحاق بن عمّار ، از کاهلی که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«چون بنیامین از دست یعقوب رفت ، ندا در داد که : ای پروردگار! آیا مرا رحم نمی کنی ، چشمهایم را نابود کردی و پسرانم را بردی . پس خدای تبارک و تعالی به سوی او وحی فرمود که : اگر ایشان را میرانیده بودم ، هر آینه هر دو را از برایت زنده می گردانیدم ، تا آنکه میان تو و ایشان جمع کنم ، ولیکن یاد داری آن گوسفندی را که سر بریدی و آن را بریان کردی و خوردی ، و فلان کس که در کنار تو است ، روزه دار بود و چیزی از آن را به او ندادی» .

و در روایت دیگر فرمود که :«پس یعقوب علیه السلام بعد از آن ، چنان بود که منادیش در هر بامداد از منزلش بر سر فرسخ ندا در می داد که : بدانید و آگاه باشید! که هر که چاشت می خواهد ، باید که به نزد یعقوب علیه السلام آید . و چون شام می کرد ، ندا در می داد که : بدانید و آگاه باشید! که هر که شام می خواهد ، باید که به نزد یعقوب علیه السلام آید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از اسحاق بن عبد العزیز ، از زراره ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«حضرت فاطمه علیهماالسلام آمد و بعضی از امر خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می کرد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج شاخه درخت خرمایی به او عطا نمود و فرمود : آنچه را که در این است ، بیاموز و یاد گیر؛ پس دید که در آن نوشته که : هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، همسایه اش را نرنجاند ، و هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، باید که مهمانش را بنوازد ، و هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد ، باید که خوب بگوید یا خاموش باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از پدرش ، از سعدان ، از ابو مسعود که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام

به من فرمود که :«خوش همسایگی کردن ، باعث زیادتی در عمرها و آبادانی خانه ها است» .

از او ، از نهیکی ، از ابراهیم بن عبد الحمید ، از حکم خیّاط روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«خوش همسایگی کردن ، خانه ها را آباد می کند و در عمرها می افزاید» .

.

عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ، عَنْ عَبْدٍ صَالِحٍ علیه السلام ، قَالَ: قَالَ :«لَيْسَ حُسْنُ الْجِوَارِ كَفَّ الْأَذى، وَ لكِنَّ حُسْنَ الْجِوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذى».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : حُسْنُ الْجِوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَ يُنْسِئُ فِي الْأَعْمَارِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ: قَالَ وَ الْبَيْتُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ :«اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنْ مُجَاوَرَةَ مَنْ جَاوَرَهُ».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ :«الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ جَارَهُ بَوَائِقَهُ» قُلْتُ: وَ مَا بَوَائِقُهُ؟ قَالَ : «ظُلْمُهُ وَ غَشْمُهُ».

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ، فَشَكَا إِلَيْهِ أَذَى مِنْ جَارِهِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : اصْبِرْ، ثُمَّ أَتَاهُ ثَانِيَةً، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله : اصْبِرْ، ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ، فَشَكَاهُ ثَالِثَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لِلرَّجُلِ الَّذِي شَكَا: إِذَا كَانَ عِنْدَ رَوَاحِ النَّاسِ إِلَى الْجُمُعَةِ، فَأَخْرِجْ مَتَاعَكَ إِلَى الطَّرِيقِ حَتّى يَرَاهُ مَنْ يَرُوحُ إِلَى الْجُمُعَةِ، فَإِذَا سَأَلُوكَ فَأَخْبِرْهُمْ» قَالَ : «فَفَعَلَ، فَأَتَاهُ جَارُهُ الْمُؤْذِي لَهُ، فَقَالَ لَهُ: رُدَّ مَتَاعَكَ، فَلَكَ اللّهُ عَلَيَّ أَنْ لَا أَعُودَ».

.

از او ، از بعضی از اصحابش ، از صالح بن حمزه ، از حسن بن عبداللّه ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت : آن حضرت فرمود که :«خوش همسایگی کردن ، باز داشتن اذیّت نیست ، ولیکن خوش همسایگی کردن ، صبر تو است بر اذیّت» .

ابو علی اشعری ، از حسن بن علی کوفی ، از عبیس بن هشام ، از معاویه بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : خوش همسایگی کردن ، خانه ها را آباد می کند و در عمرها تأخیر می دهد» (و زمان به هم می رساند) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از اسماعیل بن مهران ، از محمد بن حفص ، از ابو الرّبیع شامی ، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت : آن حضرت فرمود ، و خانه یا حجره از اهلش پر بود ، که :«بدانید که از ما نیست کسی که همسایگی را نیکو نکند با کسی که با او همسایگی می کند» .

از او ، از محمد بن علی ، از محمد بن فضیل ، از ابوحمزه روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«مؤمن ، کسی است که همسایه خود را از بائق هایش ایمن گردانیده باشد» . عرض کردم که : بائق های او چیست؟ فرمود : «ظلم و بیداد و شکستش» .

ابو علی اشعری ، از محمد بن عبد الجبّار ، از محمد بن اسماعیل ، از حنان بن سدیر ، از پدرش ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«مردی [نزد]پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و در نزد آن حضرت از همسایه اش شکایت و گله کرد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود که : صبر کن . بعد از آن ، دوباره به خدمت آن حضرت آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که : صبر کن . بعد از آن ، سه باره به سوی آن حضرت برگشت واز آن همسایه شکایت کرد . پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن مرد که شکایت کرده بود ، فرمود که : چون هنگام رفتن مردم به سوی نماز جمعه شود ، رَخْت و مایحتاج خانه ات را بیرون آور ، به سوی راه و در راه بگذار ، تا آنکه هر کس به سوی نماز جمعه می رود ، آن را ببیند ، و چون از تو بپرسند ، ایشان را خبر ده» .

حضرت باقر علیه السلام فرمود که : «آن مرد چنین کرد؛ پس همسایه اش که او را اذیّت می کرد ، به نزد او آمد و به او گفت که : متاع خود را برگردان؛ پس از برای تو است خدا بر من ، و نذر کردم که برنگردم به سوی آنچه می کردم» .

.

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْبَجَلِیِّ، عَنْ عُبَیْدِ اللّهِ الْوَصَّافِیِّ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : مَا آمَنَ بِی مَنْ بَاتَ شَبْعَانَ وَ جَارُهُ جَائِعٌ» قَالَ : «وَ مَا مِنْ أَهْلِ قَرْیَهٍ یَبِیتُ فِیهِمْ جَائِعٌ یَنْظُرُ اللّهُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مِنَ الْقَوَاصِمِ الْفَوَاقِرِ الَّتِی تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارُ السَّوْءِ، إِنْ رَأَی حَسَنَهً أَخْفَاهَا، وَ إِنْ رَأَی سَیِّئَهً أَفْشَاهَا».

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : أَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ جَارِ السَّوْءِ فِی دَارِ إِقَامَهٍ، تَرَاکَ عَیْنَاهُ وَ یَرْعَاکَ قَلْبُهُ، إِنْ رَآکَ بِخَیْرٍ سَاءَهُ، وَ إِنْ رَآکَ بِشَرٍّ سَرَّهُ».

25 بَابُ حَدِّ الْجِوَارِعَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عِکْرِمَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : کُلُّ أَرْبَعِینَ دَاراً جِیرَانٌ: مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ یَمِینِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ».

وَ عَنْهُ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«حَدُّ الْجِوَارِ أَرْبَعُونَ دَاراً مِنْ کُلِّ جَانِبٍ: مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ یَمِینِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ».

.

از او ، از محمد بن عبد الجبّار ، از محمد بن اسماعیل ، از عبداللّه بن عثمان ، از ابو الحسن بجلی ، از عبیداللّه وصّافی ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : ایمان به من نیاورده کسی که شب به روز آورد ، در حالی که سیر باشد ، و همسایه اش گرسنه باشد» . و فرمود که : «مردم هیچ دهی نیستند که گرسنه ای در میان ایشان شب به روز آورد ، و خدا در روز قیامت به سوی ایشان نظر کند» (1) .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد ، از ابن فضّال ، از ابو جمیله ، از سعد بن طریف ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود :«از جمله شکننده های سخت که پشت را می شکند ، چنان که از هم جدا شود ، همسایه بد است . اگر چیز خوبی را ببیند ، آن را پنهان کند ، و اگر بدی را ببیند ، آن را فاش و اظهار نماید» .

از او ، از محمد بن علی ، از محمد بن فضیل ، از اسحاق بن عمّار ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پناه می برم به خدا از همسایه بد ، در خانه ای که همیشه باید ماند . چشم هایش تو را رعایت می کند ، و دلش تو را رعایت می کند . اگر تو را در خیر و خوبی بیند ، او را بد آید ، و اگر تو را در بدی بیند ، او را شاد کند» .

25 . باب حدّ و اندازه همسایگیعلی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از معاویه بن عمّار ، از عمرو بن عکرمه ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هر چهل خانه همسایگانند ، از طرف پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و چپش» .

از او ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از جمیل بن درّاج ، از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود :«حدّ همسایگی چهل خانه است از هر جانبی ، از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و چپش» .

.

1- . و مراد از نظر خدا ، الطاف خاصه او است که شامل حال این کس گرداند . (مترجم)

26 بَابُ حُسْنِ الصِّحَابَهِ وَ حَقِّ الصَّاحِبِ فِی السَّفَرِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: أَوْصَانِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، فَقَالَ :«أُوصِیکَ بِتَقْوَی اللَّهِ، وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ، وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ، وَ حُسْنِ الصِّحَابَهِ لِمَنْ صَحِبْتَ، وَ لَا قُوَّهَ إِلَا بِاللَّهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِیزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام ، قَالَ :«مَنْ خَالَطْتَ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ یَدَکَ الْعُلْیَا عَلَیْهِ، فَافْعَلْ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : مَا اصْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَا کَانَ أَعْظَمُهُمَا أَجْراً وَ أَحَبُّهُمَا إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : حَقُّ الْمُسَافِرِ أَنْ یُقِیمَ عَلَیْهِ أَصْحَابُهُ إِذَا مَرِضَ ثَلَاثاً».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام :«أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام صَاحَبَ رَجُلاً ذِمِّیّاً، فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ: أَیْنَ تُرِیدُ یَا عَبْدَ اللَّهِ، قَالَ: أُرِیدُ الْکُوفَهَ، فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِیقُ بِالذِّمِّیِّ، عَدَلَ مَعَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ: أَ لَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّکَ تُرِیدُ الْکُوفَهَ؟ فَقَالَ لَهُ: بَلی، فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ: فَقَدْ تَرَکْتَ الطَّرِیقَ؟ فَقَالَ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ، قَالَ : فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِی وَ قَدْ عَلِمْتَ ذلِکَ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام : هذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَهِ أَنْ یُشَیِّعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَیْئَهً إِذَا فَارَقَهُ، وَ کَذلِکَ أَمَرَنَا نَبِیُّنَا صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُ الذِّمِّیُّ: هکَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الذِّمِّیُّ: لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْکَرِیمَهِ، فَأَنَا أُشْهِدُکَ أَنِّی عَلی دِینِکَ، وَ رَجَعَ الذِّمِّیُّ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ، فَلَمَّا عَرَفَهُ أَسْلَمَ».

.

26 . باب در بیان خوش صحبتی و حقّ رفیق در سفرمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از محمد بن سنان ، از عمّار بن مروان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام مرا وصیّت کرد و فرمود که :«تو را وصیّت می کنم به تقوی و پرهیز از خدا ، و ادای امانت ، و راستی سخن و خبر ، و خوشی مصاحبت با هر که یار و رفیق شدی ، وَلا قُوَّهَ اِلّا بِاللّهِ» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از حمّاد ، از حریز ، از محمد بن مسلم ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«با هر که آمیزش کنی ، اگر بتوانی که دست بلندتر تو بر او باشد ، چنان کن» (یعنی دهنده باش نه گیرنده) .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : هیچ دو کس باهم صحبت نداشته اند ، مگر آنکه بزرگ ترین ایشان از روی اجر و دوست ترین ایشان در نزد خدای عز و جل ، مداراتر ایشان به صاحبش بوده» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن ابی عبداللّه ، از یعقوب بن یزید ، از چند نفر از اصحاب ما ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : حقّ مسافر این است که چون بیمار شود ، رفقایش سه روز بر سر او بمانند» .

علی بن ابراهیم ، از هارون بن مسلم ، از مسعده بن صدقه ، از امام جعفر صادق علیه السلام ، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که :«امیرالمؤمنین علیه السلام با مردی از اهل ذمّه در راه رفیق شدند؛ پس آن ذمّی به حضرت عرض کرد که : کجا را اراده داری؟ ای بنده خدا ! فرمود : کوفه را اراده دارم . و چون راه ، ذمّی را میل داد ، امیرالمؤمنین علیه السلام با او میل کرد (یعنی چون بر سر دو راه رسیدند که یک راه به کوفه می رفت و راه دیگر به جای دیگر ، و ذمّی در غیر راه کوفه رفت ، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در آن راه با او همراهی فرمود) . ذمّی به آن حضرت عرض نمود که : آیا چنان نپنداشتی و نگفتی که اراده کوفه داری؟ حضرت به او فرمود : بلی . ذمّی به آن حضرت عرض کرد که : راه کوفه را

وا گذاشتی . حضرت به او فرمود که : دانستم . ذمّی به آن حضرت عرض کرد : پس چرا با من میل کردی و در آن راه نرفتی و به همراه من آمدی ، و حال آنکه این را دانسته ای . امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود که : این از تمام و کمال صحبت و رفاقت است که مرد ، رفیق خود را اندکی مشایعت کند ، و قدری راه به همراه او برود ، چون خواهد که از او جدا شود ، و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ، ما را همچنین امر فرموده . ذمّی به آن حضرت عرض کرد : همچنین؟ حضرت فرمود : آری . ذمّی گفت : لا جَرم و حقّا ، که کسانی که او را پیروی کرده اند ، پیروی نکرده اند او را ، مگر به جهت کردارهای نیکویش . پس من تو را گواه می گیرم که من بر دین و کیش توام . و ذمّی با امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت ، و چون آن حضرت را شناخت ، مسلمان شد» .

.

27 بَابُ التَّكَاتُبِعِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«التَّوَاصُلُ بَيْنَ الْاِءِخْوَانِ فِی الْحَضَرِ التَّزَاوُرُ، وَ فِی السَّفَرِ التَّكَاتُبُ».

ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوُجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ، وَ الْبَادِی بِالسَّلَامِ أَوْلی بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ».

28 بَابُ النَّوَادِرِمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْسِمُ لَحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَيَنْظُرُ إِلی ذَا وَ يَنْظُرُ إِلی ذَا بِالسَّوِيَّهِ» قَالَ : «وَ لَمْ يَبْسُطْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رِجْلَيْهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ قَطُّ، وَ إِنْ كَانَ لَيُصَافِحُهُ الرَّجُلُ فَمَا يَتْرُكُ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله يَدَهُ مِنْ يَدِهِ حَتّی يَكُونَ هُوَ التَّارِكَ، فَلَمَّا فَطَنُوا لِذلِكَ، كَانَ الرَّجُلُ إِذَا صَافَحَهُ قَالَ بِيَدِهِ، فَنَزَعَهَا مِنْ يَدِهِ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ :«إِذَا كَانَ الرَّجُلُ حَاضِراً فَكَنِّهِ، وَ إِذَا كَانَ غَائِباً فَسَمِّهِ».

.

27 . باب نامه به همدیگر نوشتن

28 . باب نوادر

27 . باب نامه به همدیگر نوشتنچند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد ، هر دو ، از ابن محبوب ، از آنکه او را ذکر کرده ، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود :«باهم پیوستن میان برادران ، در حَضَر ، یکدیگر را زیارت کردن است ، و در سفر ، نامه به همدیگر نوشتن» .

ابن محبوب ، از عبداللّه بن سنان ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«ردّ جواب نامه واجب است ، چون وجوب ردّ سلام ، و آنکه به سلام آغاز می کند ، به خدا و به رسولش اولی و سزاوارتر است» .

28 . باب نوادرمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از وشّاء ، از جمیل بن درّاج ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظه های (1) خود را در میان اصحابش قسمت می فرمود . پس به سوی این می نگریست و به سوی آن می نگریست ، بالسّویّه و برابر ، که هیچ تفاوت نمی گذاشت» . و فرمود که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابش هرگز پای هایش را نگسترانید و دراز نکرد . و به درستی که هر که با آن حضرت مصافحه می کرد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را از دستش نمی کشید ، تا آنکه آن کس دست خود را از دست آن حضرت بکشد و او را وا گذارَد ، و چون این را دانستند ، هر کسی که با آن حضرت مصافحه می نمود ، چنان بود که به دستش اشاره می کرد و آن را از دستش بیرون می کشید» .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از معمّر بن خلّاد ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«چون کسی حاضر باشد ، او را به کنیه یاد کن ، و چون پنهان باشد ، او را نام ببر» (2) .

.

1- . و لحظه به فتح لام و سکون حاء ، یک بار نگه کردن باشد به گوشه چشم . (مترجم)
2- . و کنیه به ضمّ اوّل و کسر آن ، نامی است که در اوّلش لفظ اب یا امّ باشد ، چون ابو المعالی و امّ کلثوم و امثال آن . (مترجم)

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِذَا أَحَبَّ أَحَدُکُمْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، فَلْیَسْأَلْهُ عَنِ اسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِیهِ وَ اسْمِ قَبِیلَتِهِ وَ عَشِیرَتِهِ؛ فَإِنَّ مِنْ حَقِّهِ الْوَاجِبِ وَ صِدْقِ الْاءِخَاءِ أَنْ یَسْأَلَهُ عَنْ ذلِکَ، وَ إِلَا فَإِنَّهَا مَعْرِفَهُ حُمْقٍ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ قُدَامَهَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام ، قَالَ :«قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَوْماً لِجُلَسَائِهِ: تَدْرُونَ مَا الْعَجْزُ؟ قَالُوا: اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَقَالَ : الْعَجْزُ ثَلَاثَهٌ: أَنْ یَبْدُرَ أَحَدُکُمْ بِطَعَامٍ یَصْنَعُهُ لِصَاحِبِهِ، فَیُخْلِفَهُ وَ لَا یَأْتِیَهُ؛ وَ الثَّانِیَهُ أَنْ یَصْحَبَ الرَّجُلُ مِنْکُمُ الرَّجُلَ ، أَوْ یُجَالِسَهُ یُحِبُّ أَنْ یَعْلَمَ مَنْ هُوَ؟ وَ مِنْ أَیْنَ هُوَ؟ فَیُفَارِقَهُ قَبْلَ أَنْ یَعْلَمَ ذلِکَ؛ وَ الثَّالِثَهُ أَمْرُ النِّسَاءِ یَدْنُو أَحَدُکُمْ مِنْ أَهْلِهِ، فَیَقْضِی حَاجَتَهُ وَ هِیَ لَمْ تَقْضِ حَاجَتَهَا، فَقَالَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ: فَکَیْفَ ذلِکَ یَا رَسُولَ اللّهِ؟ قَالَ: یَتَحَوَّشُ، وَ یَمْکُثُ حَتّی یَأْتِیَ ذلِکَ مِنْهُمَا جَمِیعاً». قَالَ: وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ: «قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّ مِنْ أَعْجَزِ الْعَجْزِ رَجُلاً لَقِیَ رَجُلاً، فَأَعْجَبَهُ نَحْوُهُ، فَلَمْ یَسْأَلْهُ عَنِ اسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ مَوْضِعِهِ».

وَ عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَهَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام یَقُولُ :«لَا تُذْهِبِ الْحِشْمَهَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَخِیکَ، أَبْقِ مِنْهَا؛ فَإِنَّ ذَهَابَهَا ذَهَابُ الْحَیَاءِ».

.

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : چون یکی از شما برادر مسلمانش را دوست دارد ، باید که او را سؤال کند از نامش و نام پدرش و نام قبیله و عشیره و خویشانش؛زیرا که از جمله حقّ واجب و راستی برادریش آن است که او را از این سؤال کند ، و اگر نه آن شناسایی ، شناسایی احمقانه است» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از یعقوب بن یزید ، از علی بن جعفر ، از عبد الملک بن قدامه ، از پدرش ، از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلامکه فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به همنشینان خود فرمود : می دانید که عجز و ناتوانی چیست؟ عرض کردند که : خدا و رسولش داناترند . فرمود که : عجز سه چیز است : اوّل آنکه یکی از شما مبادرت کند به طعامی که آن را از برای صاحبش بسازد ، پس با او خُلف کند و در نزدش نیاید ، و دویم آنکه مردی از شما با مردی رفاقت کند یا با او همنشینی نماید ، واجب است که بداند که آن کیست و از کجا است . پس از او جدا می شود ، پیش از آنکه این را بداند ، و سیم امر زنان است . یکی از شما به اهلش نزدیک می شود و حاجت خود را برمی آورد ، و آن زن حاجت خود را هنوز برنیاورده[است] . پس عبداللّه ، پسر عمرو بن عاص ، عرض کرد که : یا رسول اللّه ! این امر چگونه است؟ فرمود که : سخت می آمیزد و درنگ می کند تا آنکه آن ، از ایشان ، هر دو بیاید» (یعنی آب منی) . و گفته است که : در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : «از عاجزترین عاجزها مردی است که مردی را ملاقات کند ، و طورش [= روش و اخلاقش] او را خوش آید ، و او را از نام و نسب و جایش سؤال نکند» .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه روایت است که گفت : شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود :«باید که حشمت و در هم گرفتگی در میان تو و برادرت نرود و برطرف نشود ، و قدری از آن را باقی بگذار؛ زیرا که رفتن آن ، رفتن حیا است» .

.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«لَا تَثِقْ بِأَخِيکَ كُلَّ الثِّقَهِ؛ فَإِنَّ صِرْعَهَ اَلِاسْتِرْسَالِ لَنْ تُسْتَقَالَ».

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ وَ عُثْمَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ اَلنَّخَّاسِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَا: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«اخْتَبِرُوا إِخْوَانَكُمْ بِخَصْلَتَيْنِ، فَإِنْ كَانَتَا فِيهِمْ، وَ إِلَا فَاعْزُبْ، ثُمَّ اعْزُبْ، ثُمَّ اعْزُبْ: مُحَافَظَهٍ عَلَى الصَّلَوَاتِ فِى مَوَاقِيتِهَا، وَ الْبِرِّ بِالْاِءِخْوَانِ فِى الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ».

29 بَابُمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«لَا تَدَعْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ وَ إِنْ كَانَ بَعْدَهُ شِعْرٌ».

عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُوسُفَ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ، عَنْ سَيْفٍ ، عَنْ هَارُونَ مَوْلى آلِ جَعْدَهَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام :«اكْتُبْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ أَجْوَدِ كِتَابِکَ، وَ لَا تَمُدَّ الْبَاءَ حَتّى تَرْفَعَ السِّينَ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ، عَنْ أَبِى عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: قَالَ :«لَا تَكْتُبْ: بِسْمِ اللّٰهِ اَلرَّحْمنِ الرَّحِيمِ لِفُلَانٍ، وَ لَا بَأْسَ أَنْ تَكْتُبَ عَلى ظَهْرِ الْكِتَابِ: لِفُلَانٍ».

.

29 . باب

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن اسماعیل ، از عبید اللّه بن واصل ، از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«به برادرت وثوق و اعتماد مکن ، همه وثوق و اعتماد؛زیرا که افتادن انس و گستاخی و فرو گذاشتن ، استقاله نمی شود و باز پس نمی توان کرد» (1) .

محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از عمر بن عبد العزیز ، از معلّی بن خنیس و عثمان بن سلیمان نخّاس ، از مفضّل بن عمر ویونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :«برادران خود را به دو خصلت بیازمایید . پس اگر آن دو خصلت در ایشان باشد ، فبها ، والّا ، پس دوری کن ، بعد از آن ، دوری کن ، بعد از آن ، دوری کن . یکی محافظتش بر نمازها در اوقات آنها ، و دیگر نیکی با برادران در آسانی و دشواری» .

29 بابمحمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از عمر بن عبد العزیز ، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :« «بِسْمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ» را ترک مکن ، و هر چند که بعد از آن شعری باشد» .

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند ، از احمد بن محمد بن خالد ، از محمد بن علی ، از حسن بن علی ، از یوسف بن عبد السّلام ، از سیف بن هارون مولای آل جعده که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که :« «بِسْمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ» را بنویس از نیکوترین کتابت خویش؛ (2) و باء را مکَش ، تا آنکه سین را بلند کنی» .

از او ، از علی بن حکم ، از حسن بن سرّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«منویس که : «بِسْمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ» . از برای فلانی (یعنی این نامه ای است از برای فلانی) ، و باکی نیست که بر پشت نامه بنویسی که از برای فلانی» .

.

1- . و مراد این است که ، کسی که بی تأمل و اندیشه در امری داخل شود ، در بلیّه ای افتد که راهی به سوی رفع آن نباشد . (مترجم)
2- . یعنی در جایی از نامه که از هر جایی بهتر باشد ، چون صدر ، یا از هر چه در نامه می نویسی ، خوش تر بنویس و بیشتر در نوشت آن سعی کن . و این معنی ظاهرتر است؛ چه بعد از این می فرماید : و باء را ... . (مترجم)

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَیْبٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا تَکْتُبْ دَاخِلَ الْکِتَابِ: لِأَبِی فُلَانٍ، وَ اکْتُبْ: إِلی أَبِی فُلَانٍ، وَ اکْتُبْ عَلَی الْعُنْوَانِ: لِأَبِی فُلَانٍ».

عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسی، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ یَبْدَأُ بِالرَّجُلِ فِی الْکِتَابِ؟ قَالَ :«لَا بَأْسَ بِهِ، ذلِکَ مِنَ الْفَضْلِ، یَبْدَأُ الرَّجُلُ بِأَخِیهِ یُکْرِمُهُ».

عَنْهُ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ الْأَحْمَرِ، عَنْ حَدِیدِ بْنِ حَکِیمٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام ، قَالَ :«لَا بَأْسَ بِأَنْ یَبْدَأَ الرَّجُلُ بِاسْمِ صَاحِبِهِ فِی الصَّحِیفَهِ قَبْلَ اسْمِهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَکِیمٍ، قَالَ: أَمَرَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام بِکِتَابٍ فِی حَاجَهٍ، فَکُتِبَ، ثُمَّ عُرِضَ عَلَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ فِیهِ اسْتِثْنَاءٌ، فَقَالَ :«کَیْفَ رَجَوْتُمْ أَنْ یَتِمَّ هذَا وَ لَیْسَ فِیهِ اسْتِثْنَاءٌ؟ انْظُرُوا کُلَّ مَوْضِعٍ لَا یَکُونُ فِیهِ اسْتِثْنَاءٌ، فَاسْتَثْنُوا فِیهِ».

عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : أَنَّهُ کَانَ یُتَرِّبُ الْکِتَابَ، وَ قَالَ :«لَا بَأْسَ بِهِ».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَطِیَّهَ،أَنَّهُ رَأی کُتُباً لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام مُتَرَّبَهً.

30 بَابُ النَّهْیِ عَنْ إِحْرَاقِ الْقَرَاطِیسِ الْمَکْتُوبَهِمُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ عُتْبَهَ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَرَاطِیسِ تَجْتَمِعُ: هَلْ تُحْرَقُ بِالنَّارِ وَ فِیهَا شَیْءٌ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ؟ قَالَ :«لَا، تُغْسَلُ بِالْمَاءِ أَوَّلًا قَبْلُ».

.

30 . باب

از او ، از محمد بن علی ، از نضر بن شعیب ، از ابان بن عثمان ، از حسن بن سرّی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«در اندران و داخل نامه بنویس که : از برای ابو فلان ، و بنویس که : به سوی ابو فلان ، و بر عنوان بنویس که : از برای ابو فلان» (1) .

از او ، از عثمان بن عیسی ، از سماعه روایت است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که در نامه به مردی آغاز می کند . فرمود :«به این باکی نیست . این از جمله فضل است که مردی به برادرش آغاز می کند ، او را گرامی می دارد و می نوازد» .

از او ، از علی بن حکم ، از ابان احمر ، از حدید بن حکیم ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود :«باکی نیست به اینکه مرد در نامه ، پیش از نام خودش به نام صاحبش آغاز کند» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از مرازم بن حکیم روایت کرده است که : امام جعفر صادق علیه السلام امر فرمود که در باب حاجتی نامه ای بنویسند ، و آن نامه نوشته شد . پس بر آن حضرت عرض شد و در آن استثنا نبود؛ یعنی انشاء اللّه در آن نوشته نشده بود . فرمود :«چگونه امید دارید که این امر تمام شود ، و حال آنکه استثنایی در آن نیست . نظر کنید در هر جا که استثنا در آن نیست ، در آن استثنا کنید» (و انشاء اللّه را بنویسید) .

از او ، از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن ، حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که : او نامه را خاک آلوده می کند . (2) فرمود :«باکی به آن نیست» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از علی بن عطیّه روایت کرده است که :او نامه ای چند را از امام موسی کاظم علیه السلام دید که خاک آلوده بودند .

30 باب (3)محمد بن یحیی ، از احمد بن محمد ، از علی بن حکم ، از عبد الملک بن عتبه ، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که

گفت : آن حضرت را سؤال کردم از کاغذهای نوشته که جمع می شود . آیا جایز است که به آتش سوزانیده شود ، و در آنها چیزی از ذکر خدا باشد؟ فرمود :«نه ، در اوّل امر ، پیش از سوزانیدن ، به آب شسته می شود» .

.

1- . و عنوان به ضمّ و کسر عین ، دیباچه و سرنامه کتابت باشد . (مترجم)
2- . در گذشته ، از خاک ارّه چوب و مانند آن برای خشک کردن مرکب استفاده می کردند (مترجم) .
3- . در نسخه ترجمه تنها کلمه «باب» را آورده و عنوان باب :«نهی از سوزاندن کاغذ نوشته ها» را نیاورده است .

عَنْهُ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ :«لَا تُحْرِقُوا الْقَرَاطِیسَ، وَلکِنِ امْحُوهَا وَ حَرِّقُوهَا».

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَهَ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام عَنِ الِاسْمِ مِنْ أَسْمَاءِ اللّٰهِ یَمْحُوهُ الرَّجُلُ بِالثُّفْلِ. قَالَ :«امْحُوهُ بِأَطْهَرِ مَا تَجِدُونَ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ النَّوْفَلِیِّ، عَنِ السَّکُونِیِّ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام ، قَالَ:«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله : امْحُوا کِتَابَ اللّٰهِ وَ ذِکْرَهُ بِأَطْهَرِ مَا تَجِدُونَ؛ وَ نَهی أَنْ یُحْرَقَ کِتَابُ اللّٰهِ، وَ نَهی أَنْ یُمْحی بِالْأَقْلَامِ».

عَلِیٌّ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام فِی الظُّهُورِ الَّتِی فِیهَا ذِکْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ :«اغْسِلْهَا».

تَمَّ کِتَابُ الْعِشْرَهِ، وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّهُ، وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ. [هذَا آخِرُ کِتَابِ الْعِشْرَهِ ، وَبِهِ تَمَّ کِتَابُ الْأُصُولِ مِنَ الْکَافِی]

.

از او ، از وشّاء ، از عبداللّه بن سنان روایت است که گفت : شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود :«کاغذهای نوشته را مسوزانید ، لیکن آنها را پاک کنید و بسوزانید» .

علی بن ابراهیم ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از حمّاد بن عثمان ، از زراره روایت کرده است که گفت : امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از نامی از نام های خدا ، که کسی آن را به آب دهان محو می کند . فرمود که :«آن را محو کنید به پاک ترین آنچه می یابد» .

علی ، از پدرش ، از نوفلی ، از سکونی ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که : کتاب خدای جلّ ذکره یا کتاب خدا و ذکر او را محو کنید ، به پاک ترین آنچه می یابید ، و نهی فرمود از آنکه [کتاب]خدا سوزانیده شود ، و نهی فرمود از آنکه محو شود به اقدام» (1) .

علی ، از پدرش ، از ابن ابی عمیر ، از محمد بن اسحاق بن عمّار ، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است در باب پوست ها ، که ذکر خدای عز و جل در آنها است . فرمود که :«آنها را بشوی» .

تمام شد کتاب عشرت ، و به تمام شدن آن ، جزء اوّل [یعنی بخش اصول] از اجزای کتاب کافی تمام شد . وللّه الحمد والمنّه والصّلوه والسّلام علی سیّدنا محمد وآله وصحبه الأکرمین وسلّم تسلیما والحمد للّه ربّ العالمین ولعنه اللّه علی أعدآئهم الی یوم الدّین.استدعا [دارم]از برادران ایمانی که از این مائده نعمت روحانی بهره مند [می]شوند ، در حال حیات یا بعد از وفات ، این سالک بادیه سرگردانی ، آنکه او را از دعای خیر و طلب مغفرت از حضرت ربّ العزّه یاد و شاد فرمایند . و کان الفراغ من ترجمه هذا الکتاب ، علی ید مترجمه المفخم ، محمدعلی بن محمد حسن الاردکانی ، یوم السّبت ، السّابع من شهر شوّال المکرّم ، سنه تسع وثلثین و مئتین ، بعد الالف من هجره سیّد العالم ، المبعوث الی المشرق والمغرب ، علی أهلهما من العرب والعجم صلّی اللّه علیه وعلی عترته وسلّم .

.

1- . و بعضی این لفظ را تحریف دانسته و قلم در آن برده و به اقلام کرده؛ یعنی به قلم ها . و گمان حقیر این است که ، این لفظ با فاء سعفص باشد؛ چه افدام بر وزن اکرام ، جامه را رنگ سرخ کردن و سیر وپررنگ کردن باشد ، و مراد از آن ، سیاه کردن یا سرخ کردن آن است ، و آن مکروه است؛زیرا که باعث زشتی می شود؛ بلکه هرگاه سهوی در آن باشد ، آن را به قلم تراش بتراشد ، یا نشانه ی «زیاد» بر سر آن بگذارد . (مترجم)

فهرست .

ص: 785

. .

. .

ص: 787

. .

ص: 788

. .

ص: 789

. .

ص: 790

. .

ص: 791

..

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 09132000109
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109